هه‌ڤبازه‌ی بۆرینه

فرهنگ کردی - فارسی

منتدى اقرأ الثقافي
www.iqra.ahlamontada.com

هه‌ژار

یک جلدی

هه‌نبانه بۆرینه

فرهنگ کردی ـ فارسی

هه‌ژار

یك جلدی

سروش
تهران ۱۳۶۹

ترنگلی، عبدالرحمن، ۱۲۰۰ ـ گردآورنده
فرهنگ کردی ـ فارسی / عه زار؛ ویراستار محمدماجد مردوخ روحانی.
مردوخ روحانی. ـ تهران: سروش، ۱۳۶۹.
سی و پنج، ۱۰۲۴ ص.
دیوان به کردی / عه ئیاد بورهان.
۱. کردی ـ واژه‌نامه‌ها. ۲. کردی ـ واژه‌نامه‌ها ـ فارسی.
الف. مردوخ روحانی، محمدماجد، ویراستار. ب. دیوان.
ج. عنوان. د. عه ئیاد بورهان.
۴۱۱/۵ PL۱۹۰۰

تهران، خیابان استاد مطهری، نبش خیابان دکتر فاطمی، ساختمان جام‌جم
چاپ اول: ۱۳۶۹
ویراستار: محمدماجد مردوخ روحانی
بازنویس: سیداحمد سعادتی
سرپرستان: محمود مقتی
پانچیست: مرید سلوکی و سهیلا آبگه
صفحه‌آرا: محمود بیگلرجام
ناظرچاپ: امیرحسین ایزدی
لیتوگرافی: تندیس
این کتاب در شش‌هزار نسخه در چاپخانهٔ پویا چاپ و در صحافی فرزد صحافی شد.
همهٔ حقوق محفوظ است.
بها: ۹۶۰۰ ریال

آنجا که هر نویسنده آرزوی بلندآوازگی در سر می‌پرورانند، فرهنگ‌نویسی امیدی جز این نمی‌تواند داشته باشد که از آفت مذمّت برکنار بماند؛ و غالباً همین سعادت نیز نصیب کمتر فرهنگ‌نویسی شده است.

دکتر ساموئل جانسون
نقل از: دیباچهٔ فرهنگ زبان انگلیسی

یادداشت ناشر

خوانندهٔ ارجمند! انتشار جلد نخست این فرهنگ، موجب استقبال و همچنین انتقاد دوستداران فرهنگ و ادبیّات این مرز و بوم بود. از دلیل یا دلایل استقبال می‌گذریم و به عمده‌ترین علّت انتقاد می‌پردازیم:

اکثریت خوانندگانی که ما را از نظریات خود آگاه ساختند، از ریز بودن حروف شکایت داشتند؛ تا آنجا که برخی کتاب را به همین دلیل غیرقابل استفاده می‌دانستند.

واقعیت آن است که ما نیز به این مسأله بی‌توجه نبودیم؛ امّا از آنجا که اصولاً کتابهای مرجع را لازم نیست سطر به سطر و صفحه به صفحه مطالعه کرد، لذا خواندن یک یا چند سطرِ هرچند ریز ــ آن هم هرازگاهی ــ نباید چندان دشوار باشد. خوانندگانی هم که ضعف بینایی دارند، برای خواندن یکی دو سطر، به کمک ذرّه‌بین می‌توانند رفع مشکل کنند.

در هر حال جهت احترام به رأی و نظر آن دسته از دوستانی که احتمالاً دلایل ما را نپذیرند، همزمان با انتشار جلد دوم با همان قطع و اندازهٔ حروف، فرهنگ یک جلدی حاضر را نیز با قطع بزرگتر و حروف درشت‌تر منتشر کردیم. با این امید که موجب رضایت خاطر فرهنگ‌دوستان عزیز باشد.

یادداشت ویراستار

سرانجام پس از سالها کار و تلاش پیگیر، این سعادت دست داد که با انتشار نخستین فرهنگ کردی به کردی و فارسی، به وعده‌مان عمل کنیم و این کار ارزندهٔ بنیادی را در اختیار علاقه‌مندان و دوستداران زبانها و ادبیات این سرزمین پهناور قرار دهیم.

باید دانست که کاری چنین سترگ به انجام نمی‌رسد، الاّ با عشق به آن از سویی و درک عمیق ارزش کار از سوی دیگر. و به راستی که در خصوص این کتاب آن هر دو جمع شدند و اعتماد و دلگرمی و شوق آوردند که با انتشار فرهنگ حاضر به ثمر نشست.

تلاش و کوششی که استاد عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار) و معدود همکارانش مبذول داشته‌اند، هماهنگ با وظایف و بلکه توان آنان نیست و نیز سرمایه‌ای که انتشارات سروش بر این کار گذارده است، هرگز توجیهی صرفاً اقتصادی ندارد. نتیجه آنکه هرچند کتاب حاضر نخستین فرهنگ کردی به کردی است که در ایران منتشر می‌شود ــ صرفنظر از متون فارسی آن ــ با مباهات می‌توان گفت که در مقایسه با همهٔ فرهنگهای کردی دیگر که تاکنون به چاپ رسیده‌اند، کامل‌ترین نیز هست. امّا همین جا باید اذعان داشت که این تازه به بازار آمده هم کالای بی عیب و نقص نیست و هنوز تا رسیدن به آن پایه، راهی نه چندان کوتاه در پیش دارد.

در جریان کار به خوبی دریافتیم که دامنهٔ آن تا چه اندازه وسیع است و برای جمع آوری لغات و اصطلاحات پنج لهجهٔ اصلی زبان کردی ــ که از شمال آذربایجان تا جنوب لرستان پراکنده است ــ و گویش‌های فراوان هر یک از این لهجه‌ها، به چه میزان امکانات و مهم‌تر از آن افراد اهل فن نیاز هست. مرحوم دکتر محمد معین در مقدمهٔ فرهنگ معین، چند صفحه

را به سپاس از همکاران اختصاص داده و در آن جدا از افرادی که در کارهای حروفچینی، صفحه‌آرایی، چاپ، صحّافی و غیره شرکت داشته‌اند، از هفتاد تن استاد همکار و چهارصد نفر از دانشجویانی که به عنوان واحد درسی در تدوین فرهنگ تلاش کرده‌اند، قدردانی کرده است. جالب است خوانندگان بدانند کسانی که در امر تدوین فرهنگ کردی به کردی وفارسی حاضر کوشیده‌اند، تعدادشان از عدد انگشتهای یك دست متجاوز نیست، به علاوه گفتنی است که فرهنگ معین را ــ از جمله ــ منبعی ارزشمند چون *لغت نامهٔ* مرحوم علامه دهخدا پشتوانه بوده است که مجموع منابع کتاب حاضر با آن در قیاس نمی‌گنجد.

هدف از مقایسهٔ فوق، تعدیل انتظار خوانندگان فرهنگدوست از این فرهنگ است؛ و راستی چه بجاست که به مدد بودجه‌ای کافی، گروهی صاحبنظر گردهم آیند و با برنامه‌ریزی مناسب، آشنایان به لهجه‌های مختلف زبان کردی در مناطق کردنشین ایران و ترکیه و عراق و سوریه به گردآوری واژگان زبان کردی در همهٔ لهجه‌ها و گویش‌هایش بپردازند، در موارد لازم از گیاهان، ابزار، البسه و اماکن و غیره تصویر بردارند. سپس جمعی دیگر از زبانشناسانِ آشنا به زبانهای فارسی و کردی به یافتن معادلهای فارسی، قواعد دستوری و نکات جالب توجّه تشابه و تفاوت این دو زبان با هم و با دیگر زبانهای هند و اروپایی و خصوصاً هند و ایرانی همّت گمارند، نبشتها را تصحیح کنند و ترتیب مطلوب بدهند و آوانویسی دقیق هر واژه را پس از حصول اطمینان از چگونگی تلفّظ آن بنگارند. و سپس به مؤسسه‌ای توانا در کار انتشارات، چون سروش ــ که توانایی و صلاحیّت خود را به اثبات رسانده است ــ بسپارند تا ویرایش، حروفچینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی و مراحل مختلف چاپ را به عهده بگیرد؛ چه هریك از این مراحل نیز دقت و ظرافت خاصّ خود را داشته و نیاز به دلسوزی فراوان دارد.

این دعوت را شایسته است که تعمیم دهیم و از همهٔ زبانشناسان و لهجه‌شناسان زبانهای سرزمین پهناور ایران بخواهیم تا در تمام زمینه‌های موجود تحقیق کنند و حاصل کارشان را به فرهنگ و زبان و فرهنگستان کشور عرضه دارند. مگر نه این است که هر زبانی برای زنده ماندن و پویایی به گسترش و واژه‌های جدید نیاز دارد؟ و مگر نه این است که امروز زبان فارسی در مسیر تهاجم واژه‌ها و ترکیبهای بیگانه قرار گرفته؟ بنابراین شناخت واژه‌ها و گویش‌های زبان فارسی و زبانهای هند و ایرانی، علی‌الخصوص زبان توانای کُردی، برای واژه‌گزینی و معادل‌سازی لغات و اصطلاحات بیگانه، کاری عقلانی، ضروری و بلکه اجتناب‌ناپذیر است.

بررسی اجمالی فرهنگ حاضر، به خوبی آشکار می‌سازد که بسیارند لغات و

اصطلاحاتی که ریشهٔ ایرانی دارند و به کردی متداولند، امّا زبان فارسی به دلیل بی اطّلاعی از آنها، ناچار دست به دامان زبانهای بیگانه شده است. البته این حقیقت زمانی به درستی نمایان می شود که آنچه را پیشنهاد کردیم در عمل ببینیم و فرهنگی چنان جامع را در اختیار اهل قلم بگذاریم.

حال از آرزوها بگذریم و به آنچه که داریم التفات بیشتری داشته باشیم. فرهنگ حاضر ــ به دور از تعصّب و با وجود مشکلات و محدودیّت های بسیار ــ توانسته است به چند لحاظ کاری در خور تحسین و دارای ارزشهای منحصر به خود باشد. اولاً سعی شده است که محدود به گویش و یا حتّی لهجه‌ای نباشد و درعمل می بینیم که بسیاری از لغات لهجه‌های مختلف را دربردارد. در ثانی متون فارسی آن، راهنمای خوبی برای فارسی زبانان آشنا و یا علاقمند به زبان کردی و نیز کُردزبانان دوستدار زبان فارسی است. و ناگفته نماند که یکی از مشکلات کار نیز همین یافتن معادل فارسی واژگان بود. ترجمهٔ فارسی عمید به کردی توسط استاد شرفکندی (هه‌ژار) ومرتب کردن آن به ترتیب لغات کُردی، در یافتن برخی از معادلهای فارسی مفید بود؛ امّا فرهنگ حاضر بسی جامع تر از عمید است و هنوز بسیارند لغاتی که معادل فارسیشان را نیافتیم و ناچار به شرح واژه شدیم. به مثالی در این باره توجه کنید:

مرغ خانگی تخم گذار، اغلب تخمش را در یك جا نمی گذارد و گویی قصد پنهان کردنش را دارد؛ لذا یافتن آن مشکلی است. اگر تخم مرغی را در گوشه‌ای از لانه‌اش بگذاریم، مرغ تخم تازه را کنار آنکه در لانه است می گذارد و بدین ترتیب مشکل حل می شود. در زبان کردی تخم مرغی را که خود در لانه گذاشته‌ایم «مارْکه» می گویند. حال معادل فارسی را چه بنویسیم؟ و به راستی کدام فارس زبان شهرنشین می داند که «مارْکه» را در زبان فارسی چه می گویند؟ ناچار باید شرح لغت را نوشت که چنین کرده‌ایم، و به قول دکتر معین: «این کاریست که توانسته‌ایم، ولی آن نیست که خواسته‌ایم».

در خاتمه از خوانندگان صاحبنظر درخواست می کنیم که با باریك بینی ودقت خویش ما را یاور باشند و هر جای فرهنگ اشکالی دیدند و ایرادی یافتند، متذکّر شوند و نیز اگر واژه یا اصطلاحی را که خود می دانند، در این کتاب نیافتند، به آدرس ما (انتشارات سروش ــ بخش کُردی) ارسال دارند. و هیچگاه، تذکّرات و رهنمودهای ولو جزئی خود را دست کم نگیرند. چه اگر عموم علاقمندان در این کار مشارکت داشته باشند، بی تردید شاهد رشد قابل توجه و همه جانبه‌ای در چاپهای بعدی این فرهنگ خواهیم بود؛ که از قدیم به درست گفته‌اند: همه چیز را همگان دانند.

محمّدماجد مردوخ روحانی

راهنمای خط و کتابت در زبان کردی

برای نوشتن زبان کردی، غالباً از الفبای عربی ــ که خود بازماندهٔ خط سریانی آرامی است ــ استفاده می‌شود؛ امّا برای کم شدن فاصلهٔ نوشتار با گفتار و نیز بیان برخی از ویژگیهای زبان کُردی، تغییراتی چند در این رسم‌الخط وارد شده است، که به اختصار بیان می‌شود:

حرکات و اِعراب در رسم‌الخط کردی

۱ ـ زَبَر (فتحه)، به جای گذاشتن علامت زَبَر روی حروفی که این حرکت را دارند، به آخر آن حروف، حرف «ه» یا «ه» اضافه می‌شود. مثال: حَسَن = حه‌سه‌ن، بَهمَن = به‌همه‌ن، بَرادَر = به‌رادەر.

۲ ـ زیر (کسره)، در وسط کلمه «یـ» و در حالت پیوستگی به آخر کلمه یا آزاد «یِ» نوشته می‌شود. مثال: کِتاب = کیتاب، زِمِستان = زیمیستان، پِسر = پیسەر[1].

۱ـ هرچند ابتکار تبدیل حرکات به حروف روی الفبای عربی، تا حدّ زیادی در کم کردن اختلاف نوشتار و گفتار موفق است، امّا باید اذعان داشت که این رسم‌الخط هنوز در بیان دقیق تلفظ اصوات و صامتهای زبان کردی کاستی‌هایی دارد.

حال اگر بخواهیم زبان فارسی را نیز با این شیوه بنویسیم، نارسایی بیشتری مشهود است؛ فی‌المثل اگر به جای کسره (زیر)، «یِ» بگذاریم ــ که البته چارهٔ دیگری هم نداریم ــ کسره را قدری کشیده‌تر از آنچه که تلفّظ می‌شود نگاشته‌ایم.

۳ـ پیش (ضمّه). ضمّهٔ کوتاه را یك واو و ضمّهٔ کشیده را دو واو می نویسند.

در این فرهنگ برای اجتناب از اشتباهاتی که در ترتیب الفبایی کلمات رخ می دهد، برای نشان دادن ضمّهٔ کشیده بر روی واو همان ضمهٔ عربی گذاشته شده است. مثال: **کُردستان = کوردستان، کافور = کافوُر، هاروت = هاروُت.**

۴ـ تشدید (ـّ). حروف مشدّد به صورت تکرار حرف نشان داده می شوند. مثلاً: «مُحَمّد» را «موحه‌ممه‌د» و «مکه» را «مه ککه» می نویسند.

۵ـ کسرهٔ کوتاه. صوتی کوتاه نزدیك به صوت کسره است که در رسم الخط لاتین به صورت «i» نشان داده می شود. عرب آن را کسرهٔ مختلسه یعنی کسرهٔ دزدکی می خوانند. در الفباهای تابع خط عربی علامتی برای این کسرهٔ نیم بند منظور نشده است. در این کتاب برای نشان دادن این کسره، علامت سکون عربی (ـْ) به کار رفته است. برای مثال در واژهٔ «بیْنگ» به معنی نَفَس، حرف «ن» با این کسرهٔ کوتاه تلفّظ می شود. برای ادای صحیح این کلمه بین دو حرف «ی» و «ن» توقّفی کوتاه می کنیم و درنتیجه واژه دوسیلابی می شود: سیلاب اوّل «بیـ» و سیلاب دوم «نگ». به این ترتیب حرف «ن» با این کسرهٔ کوتاه بیان شده است.

۶ـ الف (ا). در وسط یا آخر کلمه می آید و معادل حرف الف در وسط و آخر کلمات فارسی است؛ و در اوّل کلمه، همزه (ـَ) می آید. مثال: **باران = باران، أحمَد = ئه‌حمه‌د، آشنا = ئاشنا.**

۷ـ نشانه‌های اصواتی که از خصوصیّات زبان عربی اند و در زبان کُردی نیستند، از الفبای کُردی حذف شده اند از قبیل: ث، ص، ذ، ض، ط و ظ، که کُردان آنها را تلفّظ نمی کنند و در الفبا جایی ندارند. به جای «ث» و «ص» از حرف «س» و به جای «ذ»، «ض» و «ظ» از حرف «ز» استفاده می شود. همچنین جای «طـ» را «ت» گرفته است.

۸ـ نشانه‌های اصواتی را که در زبان کردی تلفظ می شوند و زبان عربی فاقد آن است، با علایم ویژه نشان داده و به الفبای کردی افزوده اند، که عبارتند از: «پ»، «چ»، «ژ»، «ڤ»، «گ»، «ڵ»، «وَ» و «یَ».

حرف «رَ» یا رای بزرگ، در برخی کلمات فارسی نیز تلفظ می شود مانند کر = کەڕ به معنی ناشنوا و پرگار = پەڕگار.

حرف «ڤ» معادل v در خط لاتین، نمایانگر صوتی است، که فارسی زبانان یا به طور اصح تهرانیان در تلفظ کلمات «اوّل» و «مرودشت» در مورد حرف واو دارند.

حرف «ڵ» در زبان فارسی تلفظ نمی شود و در میان زبانهای ایرانی، از اختصاصات زبان کردی است. برای تلفظ این حرف باید سطح بیشتری از تك زبان را به سقف دهان چسبانید

و آنگاه صدای «ل» را از ته دهان تلفظ کرد.

حرف «وْ» واو مجهول در زبان فارسی امروز نیست. برای تلفظ آن مانند تلفظ واو لب را گرد کرده و دهان را قدری بیشتر باز می‌کنیم و صدای واو را ادا می‌کنیم.

حرف «یْ» (یای مجهول) در فارسی هم تلفظ می‌شود و در واقع شبیه کسره ایست که زیر حرفی قرار بگیرد. مثال: کِتاب = کیْتاب.

باید دانست که «لْ» هیچگاه در اوّل کلمه نمی‌آید و بر عکس اگر کلمه‌ای با حرف «ر» شروع شده باشد حتماً «رْ» تلفظ می‌شود.

جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

اسم حرف	شکل حرف	معادل فارسی	آوانویسی
همزه	ئـ	أ	a
بیْ	بـ ـبـ ـبا ـب	بـ ـبـ ـبا ـب	b
پیْ	پـ ـپـ ـپا ـپ	پـ ـپـ ـپا ـپ	p
تیْ	تـ ـتـ ـتا ـت	تـ ـتـ ـتا ـت	t
جیم	جـ ـجـ ـج ـج	جـ ـجـ ـج ـج	j
چیْ	چـ ـچـ ـچ ـچ	چـ ـچـ ـچ ـچ	č
حیْ	حـ ـحـ ـح ـح	حـ ـحـ ـح ـح	h
خیْ	خـ ـخـ ـخ ـخ	خـ ـخـ ـخ ـخ	x
دال	د ـد	د ـد	d
ریْ	ر	ر	r
ریْ بزرگ	ڕ	ـ	ř
زیْ	ز	ز	z
ژیْ	ژ	ژ	ž
سین	سـ ـسـ ـس ـس	سـ ـسـ ـس ـس	s
شین	شـ ـشـ ـش ـش	شـ ـشـ ـش ـش	š
عین	عـ ـعـ ـع ـع	عـ ـعـ ـع ـع	ʿ
غین	غـ ـغـ ـغ ـغ	غـ ـغـ ـغ ـغ	ǧ

دنباله جدول مقایسه‌ای حروف الفبای کردی

اسم حرف	شکل حرف	معادل فارسی	آواتویسی
فیٚ	ڤ ـ ڤـ ـڤ ـ ف	ڤ ـ ڤـ ـڤ ـ ف	f
ڤیٚ	ۆ ـ ۆـ ـۆ ـ ڤ	—	v
قاف	ق ـ قـ ـق ـ ق	ق ـ قـ ـق ـ ق	q
کاف	ک ـ کـ ـك ـ ك	ک ـ کـ ـك ـ ك	k
گاف	گ ـ گـ ـگ ـ گ	گ ـ گـ ـگ ـ گ	g
لام	ل ـ لـ ـل ـ ل	ل ـ لـ ـل ـ ل	l
لام بزرگ	ڵ ـ ڵـ ـڵ ـ ڵ	ـ	ɫ
میم	م ـ مـ ـم ـ م	م ـ مـ ـم ـ م	m
نون	ن ـ نـ ـن ـ ن	ن ـ نـ ـن ـ ن	n
واو	و	و	w
واومجهول	ۆ	ـ	o
هیٚ	هـ ـ هـ ـ ه ـ ه	هـ ـ هـ ـ ه ـ ه	h
یٚ	یـ ـیـ ـی ـ ی	یـ ـیـ ـی ـ ی	y
یای مجهول	ێ ـ ێـ ـێ ـ ێ	ـ	e

اشعاری به زبان فارسی را با هردو شیوهٔ رسم‌الخط فارسی و کردی دیلاْ می‌نویسم، تا از مقایلهٔ آن، فارسی خوانان، با خط کردی آشنا شوند و بتوانند از فرهنگ استفاده کنند.

تو کز محنتِ دیگران بی‌غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

تۆ کەز مێحنەتێ دیگەران بێ‌غەمی — نەشایەد کێ نامەت نەهەند ئادەمی

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس — توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

مۆشکێلی دارەم زێ دانێشمەندێ مەجلیس بازپورس

تەوبێ فەرمایان چێرا خود تەوبێ کەمتەر مێکونەند

بازگویم ای گل از شرح پریشانحالیم همچو گیسوی پریشان خانه بر دوشت کنم
بازگویەم ئەی گول ئەر شەرحێ پەریشانحالیەم
هەمچۆ گیسوێ پەریشان خانێ بەردوشەت کونەم

چون بتکدهٔ کُهنه به نزدیکی کعبه گویا که خدا خواست آباد نگردیم
چون بوتکەدەیێ کوهنە بێ نەزدیکی بێ کەعبێ گویا کێ خودا خاستە ئاباد نەگەردیم

راهنمایی

خوانندهٔ عزیز همان‌طور که می‌دانید، در فرهنگ حاضر واژگان زبان کُردی نخست به زبان کردی، لهجهٔ سوْرانی شرح و توضیح داده شده‌اند و سپس معادل فارسی آنها آمده است. برای مشخص شدن بخش فارسی از کردی و اجتناب از دوستونی کردنِ شرح هر لغت، در جایی که توضیح کردی به پایان آمده، علامت [ف] به نشانهٔ معادل یا شرح به زبان فارسی قرارگرفته است. به عبارت دیگر دوبخش کردی و فارسی با علامت مذکور از یکدیگر مشخص شده‌اند.

پێشەکی نوسەر

ئرخی فەرهەنگ

زۆر لەرۆژ ئاشکرا ترە؛ پێناسی گەلان لەجیهان، دروشمی نەتەوایەتی، تامپاتی رەگەزایەتی زماتەو پەس.

گەلێك چەلان زۆر لە گەلانی سەر بەخۆی سەر زەمینێ، کە زێر کەوتون و زمانی داگیر کەر قیر بون و زوانی نەتەوەیی خۆیان لەدەست داوە، لەتاو گەلی داگیر کەردا ــ کە زوانی خۆی بەزۆر بەسەردا سەپاندون ــ تو اونەتەوەو هەستی نەتەوەیی خۆیان تەواو لەبیر بردۆتەوە. پێشی ئاوێ دانەدانە پەلگەو تموتە نیشاندەم؛ هەرکەس تاریخان وەخوێنێ، لە هەزارجێ توشی نمونەی زۆر زەق دێت. هەر لە دەورو بەری خۆمان وا دە بینین: قیتیقی سوریەو لوبنان، قیبطی میصر، رەش و برشەکانی سودان و زۆر رەشی تری ئەفریقا، گەلی بەربەڕ لە جەزایر و مەراکیش، ئیرانیەکانی مەداین، جگە لە هەزاران هەزار هۆزو تیرەو ماڵەکوردی پەرزو بڵاو کەزوانیان بوەتە عارەوی و زوانی خۆیان لەدەس داوەو ئەوەهیچ کە بوتەعەرەب، دەکرێ بڵێین لەعارەوبش عارەبترن.

ئەگەر گەلناس و زانایان لایان وایە تاریخ بۆ داری کەونارای گەلایەتی هەمو گەلان وەك شارەگەو هەر کۆمەڵێك لە نەژادێکی سەر بەخۆ، تاریخی نو سراوی نەبێ، وەك شارەگی داری زێنی لەسەر تات و رەقەن روایێ و ئاوی نەبێ، شنینەوەی هەر سەرێکەو تاسەر بەپێوە ئاوەستێ و هەروا دێت و بەر بەوشکەڵی و گەندەڵی و کرموڵی و تێك شکان دەچێ، هەر ئەو گەلناسانەش ئێژن: گەلاو پەلك و لك و پۆپ و چڵ و گوڵی ئەوداری پەلگەی نەژادە، زمانە خۆماڵیەکەیە. وەچ و بەرەی هەر نەژادێك زمانی خۆی پارازنێ و بەدەورو بەریا هاتنێ، نیشانەی تەرو تیراوی رەگو بنجی داری ماتی وەك نەتەوەیەکی زیندو نیشانداوەو دیارە ئەوگەلە هەر ماوەو هەر دەشمێنێ و بەخۆدا دێ و لك و پۆپ بتر دەردەکاو رەشەباو کزبوەو یاگەر، ئاتوانێ لەبنی بهێنێ.

بەڵام ئەگەر زوبانەکەی زەیون بووەو بەرەو کزی و سیسی دەچێ، خوپا دەکا رەگەزی رەگەزایەتی ئەوگەلە لە وشك بوندا، هەربایەکی تۆزێك بەهێزی لێ هەڵکات، قرچە دەکاو بەلادا دێ و دەشکێندرێ و دەکرێتە ئێزنگی ئەندوورو دەبێتە خۆڵەکەوەی بەربا.

گەلێ خاوەن تاریخ و زمان بارێزراو، ئەگەر نوشی نوشیش بێ و نەخۆشیش کەوێ و بکەوێ، بەهیچ ئاوا مەرگ نخونی ناکەوێ و بەهیچ ئینێك بە بەکجاری ناتوێتەوەو لەهەڵ و دەرفەتێ دیسان سەرلەنێ هەڵدێتەوەو زنو بەخۆدا دێتەوە.

گەلێ عارەب پێنسەدساڵی لەژێر ترکاندا دەناڵێ؛ بەڵام هەرسێیەری شومی کوندەبوی داگیرکەراتی لەسەر رەوی، چونکە تاریخ و زمانی بارێزرابو، وەك لێی نەقەومایێ وابو. ئەنانەت دەتوانین بێژین ئەمرۆ سەدقات لە داگیرکەرەکەی دوێکەی بەهێزترە. جا ئێستاکێ کە عەرەبمان بە نمونەی وێژەو مێژوی پارازتوی لەبەنەماتو هێنابەوە، با لەمەز زوانەکەشیموە تۆزێك بدوێین.

ــ ئەگەر لەزانین و ئێژین زوانی عەرەو زۆر بنەوەو زۆر پان و پۆرو زەلگینەو بۆ هەرستێ چەندناوی سەربەخۆی هەبەو هەرگیز بۆ کەرستەی نوسین بەرەوانی لەسەر هیچ پەکی ناکەوێ، لە چیرایە؟

ــ لەپاش پەیابونی قورعان، لە هەر دەورو زەمانێکا، چەندین زاناتی زمان پاراوی عەرەب دۆست، کاڵاو باڵاو زەنگاڵیان لێ داینجاوە وەریکەوتون و وبکەونون؛ هیچ مەڵبەندو ناوچەیان نەپارازتوە. سەریان لە هەموباژێر و دێهات و روەن و لێژو گۆژو کێف و کەژو ملەو کەل و زورگەن و هۆزو شکێرو شکفت و ناوێژەو بەزی وڵاتی عارەبیان داوە. شار بەشارو تاخ بەتاخ و گوند بەگوندو هۆبە بەهۆبە گەڕاون. جیەکانی شاری و مەلا، گوندی وقەلا، رەوەند، رێوان، خۆی ماڵ، مێوان، جوڵەرست و شوانەوبڵەو مناڵو مەزنیان بواندوە. چەنەچەن و شەزە جوانیان دەگەڵ پیاوەبیرەکان و بیرەکەکانیان کردوە. گوێیان لەچیرۆکفاتان و بەیت و باڵوڕەزانان و گاڵەبێژی خۆشەمەو راوێژ گرتوە. هەرچی لە دەمان دەرچوە، لە هەوا قۆزتوبانەسەو لەوگش پەرێزە بەرێزەی بەرێزەوەی هەمەتۆمەو هەمەنامەی لە رواڵەتا لێکتر جوداو لە ناوەرۆکدا یەك واتا، وەك هۆشەچین، وشەچین بون. سەوەو جوڕك و خورچ و تێزو هەگیەو تورپین و کۆڵوانەو بەرو باوەش و بەریك و کۆش و شاکەلیان لێ هەڵاخنیوە. بەتیخەنیخ کێشاریانەتە جێ خەرمان؛ وەك خۆبانێك لەسەر یەکیان هەڵچنیوەو بەراتیە کوناویانە، بە شەن و کەویان کردوە، بەرباو گێژەویان کردوە. بەبێ ئەوەی بەهیچ ئاوا ناوی هۆزو تیرەکانی خاوەنی شێوەزمانی تایبەتی بە خۆیان بیرێ، بەتیکڕایی بەناوی زوانی عارەب لەسەر قاقەز نوسیویانەو رێزکراوە. دە بەرگەبەڕاو گیراوەو هەڵگیراوە. بەرەبەرەو چین لەدوچین بەرەیان بەم کارە داوە. چارەگەڵ چارو ساڵ بەساڵ وشەگەل تازەداهاتوی بەیان

لەبیرچوی سەرخراوە. وائیستا بویتە المتجد کە هەر دەبێ بچیە سەیر و تەماشایە. دەڵێی بۆکی ناغانەی دەوڵەمندانەو بە خشڵ و زەمبەر خەملاوە.

سا ئەگەر بیست کە وشتر بەعارەبی سەد ناوی هەس و ناوی شێر لە سەتومەتیش نیەتر ئەکات، ئەنانەت مام گورگ و ڕێوی هەریەك خێوی چەندێوی چوداچودایە،لات وانەیێ هەر عەرەبێ تۆ توشی بیت، ئەم ناوانە گشدەزانێ. بۆنمونە ناوی شێر لە ناو عارەبی لەخوێندەواری عیراقی سەبع ئەبێ چیترنیە. تۆ هەزارسال لایان بیژە: ئەسەد، حەیدەر، لەیث، هەیصەم، صارم، ضرغام، ضیغەم، ئەهجام، قەسوەرە، هوزەبر، هەرئەم، هەترەك، ئوسامە، غضنفر، دەرباس، هەرماس، غادی، زەئیمەر، قەرناس، هەرراس، هەریت، ئەبوخومەیس، بوشبڵ و دەیان شبڵەو بیڵەی تریش ــ کە لەقەمو کوئیەو ناون بۆ ئاغاروبەڵەی جەنگەڵ ــ وادەزانن تۆ بریشکان دادەکرۆزی و تازانن ناوی شێردەبەی تا بترسن.

منداڵ و زنەبەخدایی بە حوشتری خزمی خۆیان ئیزن ئەبوحەلگل چایف (ادەم بۆگەنیوا). لاگەیش پێی ئەوشن بعیر، وە ماکەشی ئەڵێن ناگە. هەرناوێکی دیکەی وشتر لەسەد لەقەمو ناوەکەی ــ کە لە کتیباندا دەنوسرێن ــ لە لای عارەبی دەشەکی لەخوێندن دوری عیراقی بدرکێتی وادەزانێ بەیتی بلەی بۆدەخوێنی. هەر ئەقە لە سەریەوە دیت. لای هەر خاوەن شێوازی هەر زاراوەیەك لە وڵاتی عارەب نشین دا وەکو عیراق، هەرناوێك و دوان بۆ وشتر و بۆ شێر هەیەو دەبرێتەوە. قەرهەنگە ئەوگش ناوانەی کە هەریەك و دوان و سیانی سەریەشیوەی هۆزو کەرکێکی تایبەتی و شێوەجیاواز لەبەکترن، دەهامێزی خۆی گرتوەو بەڵگەی هەرمانی عارەبی بە باوانی زمانەکەی بەئامانەت راگرتوە.

من عەرەبم بۆ نمونە هێنایەوە! هەموٚ گەلانی سەرزەوی ــ جگە لە خۆمانی کلۆڵ ــ ئەم کارەیان ئەنجامداوە. ئیستاش هەروا دەیکێشن و تایبەتی کێشن لەدوی دیت. لە هەر چەرخ و خولێکی نوێ، کەرستەی بەرهەم، چەکی شەڕ، بەرگ و شمەك، خدەو ئەریت، دێنە گۆڕین. باوی کۆنە لەناو دەچن و ناوەکانیشیان گوم دەبن. مەگین لە قاقەز نوسراین و بۆ بەرەی تازەو تایبەت هەڵگیراین و نەفەوتاین. کە بە تابنکوری خوا ئەیێ! ئیمە لەبەر بێ قەرهەنگی، هەزاران و هەزاران وشەی زەلگین و بەترخ و خۆش و سەنگینمان دەگەڵ گۆڕانی زەمانەلەدەس داوە، چونکە بۆمان ئەنوسراوە. جا وەك دەڵێن زەرەر لەنیوەش وەگەڕێ هەر قازانجە. ئەم تاخر ئوخریانەدا، چەند پیاویکی قوچاغ وزیت، قوڵ و زەندیان هەڵماڵیوەو هەر کەسە لەمەڵیەندی خۆی ویکەوتوە: وشەدانی شیوەزمانی خۆی نوسیوە. زۆر لەوانە بەرامبەر بەپیویستی ڕۆی، هەڵوێستی باری ژیان و دەم بەستی بەرهەڵستان، سەرەڕای خۆهەڵقرجان و ماندانیان لە قاپیلکی تەنگ و تەسکی ناوچەو مەڵیەندی خۆیاندا هاتون مانای

وشەکوردیەکانی خۆیان بە عارەبی یان فارسی لێداوەتەوە، یان بە هەرکان. هەر کوردێکی بۆ وشەیەك لە فەرهەنگەکەی بگەڕێ وهەڵوەدای شوێن ماناکەی بێ، گەرەك فارسی یان عارەبی باش بزانێ،تا بزانێ واتای وێژەی مەبەستی خۆی لێ وەدۆزێ. **شێخ محەممەدی خاڵ** تەبێ، کە بۆ یەکەمجار لەسێرو، فەرهەنگی کوردی بەکوردی بۆنوسیوین. بە چاوێکی زانایانەو کوردانەی پاك و بوکورد دلسۆزو سینەچاك، سەیری هەمو شێوەکانی تاو کوردەواری کردوە؛ شەڕەزاراوەی بۆتانی و سولەیمانی و تەردەڵانی و موکوریانی و هەورامانی وەلاناوە. هەمو وشەیەکی کوردی ــ هەرهێندە پەیدای کردبێ ــ بە جگەرگۆشە داناوەو لە فەرهەنگە هێژاکەیدا جێگەی داوەو لەراستیدا دادی داوە.

ئەگەر سەیدایی **جوگەرخون**، یان سەیدا **گیومو کوریانی**،ئان زانای هەرەبلیمەت ئایەتوڵلا **کوردستانی**، لەم ڕێگەدا زۆر ماندوبون، ئەرکی زۆر دژواریان داوەو ئەشێ کورد سوپاسیان بکات؛ مالم هەقە کاری هەموانیان گش لەگش، لە بەرانبەر ئەرك و کاری شێخی خاڵدا ئەستێرکن لەچاو زرێبار.

هەروەك جەوهەری **فارابی** (٤ــ١٠٠٥ـم) بۆ یەکەمجار فەرهەنگی بۆعەرەب نوسی و بە **صحاح** ناوبانگی دەرجو، **چغانی** کۆنەئێرانی خەڵکی لاهور (١١٨١ـ١٢٥٢ـ م) مۆرەوجینی لەسەر داناو، ئیبنومەنظور (١٢٣٢ـ١٣١٣ـ م) دارەزای کردوهەڵاتی هاویشتە سەرێ، قورەبان و گلەبان و باگردان لەسەرگێڕانی بەر فەیروزابادی کەوت (١٣٢٩ـ١٤١٤ـ م)، قاموسی لێ هانە بەرهەم. ئیستاش *رائد* و *المنجد* نومای بزنەخش و نیگارو کاشی کاری ئەو کۆشکە کەونارایەیە کە جەوهەری هونەری لێ دەکارکردو بناغەی وا بنەو دارشت کە تا ڕۆی سەلا لە بەلای هەردو عاسمانان بەدورەو جاوێنیش کاری لێ ناکات؛ فەرهەنگەکەی شێخی خاڵیش، بۆ جینی ئیستاو دوارۆژی، وەچەو بەرەی کوردەواری، ئەو خیمەیە کە بەقورقوشم دارژاوە؛ هەرچەندی دەسکاری بکرێ و جینەی دیکەی وەسەر بخرێ، هەر هەڵدەگرێ. زۆر سوپاس بۆ مامۆستای خاڵ، ئەرکە هەرە دژوارەکەی لە کۆڵ جینی وشەجینی نوکەو دوارۆژ کردۆتەوە، لە مەیدانی کێ بەرکێی وشەواناندا بێ سۆ، گرۆی بردۆتەوە. خودا دەس بەعەمری بگرێ،تا دەورو عەیامێکی زۆر، بۆ خزمەت بەکوردی خزمی دورەنازو لانەوازو بەلەنگازی،وا زو ئەمرێ.

چۆن لەفەرهەنگ بەهرە ئەبەین؟

هەر فەرهەنگێك یان ئەگەر كوردانەبێژین،وشەدانێك بۆ هەر زمانێك دانرابێ، بۆیە نابێ و ــ قەتیش نەبوە ــ خوێندەواران وەك پەرتوكی سەرگەرمكەر یان بۆ هوێنەوەی سیواتاو مەبەستی زانستی و هونەر، یان وەكو چیرۆك و دیرۆك تماشای كەن. مەكۆی وشان ئەنیاو ئەنیا بۆ دومەبەستان بەكەلكە:

١ـ ئەوخوێنەرەی بەزمانی هاوزمانان و كەس وكار و خزمانی خۆی نوسراوەیەك وەدەخوێنێ، چارچار نوشی وشەی وادێت كە لەوەبەر، وەبەر گوێچكەی نەكەوتوەو مانایەكی لێ بەرپیوارە؛ بەنا دەبانەبەر فەرهەنگ، دەیدۆزێ و دەیدۆزێتەوە. ئیتر لێكی دەنێتەوەو بە رفحەی دەسپێرێتەوە.

٢ـ هاناو كۆمەگی وێژەرو نوسەرانە كە وشە هاومانایانی شێوەكانی جوداجودای زمانەكەی لەفەرهەنگ بینێتەدەرێ و بەرانبەر بە یەكیان دانێ و گشتیان لەبەر یەكتر زانێ. كام وشە بۆ نوسینەكەی یا بۆ شیعر هۆنینەكەی لەبارەو لەسەرزار سوكەو لەبەر چاو قشت و خوشكۆكەو لەگوێچكەی گۆهدار رەوانە، هەلبژێرێ و لە وشەی زلحوزرت و قەبەو گرنی و زبر و زۆرو بەكلۆی خۆی دەیزانێ وازبهێنێ و زیكەلەكەی لەجێ دانێ. ئاشێ شەرەگەزەك یكاو پێ دابگرێ كە هەر چونكە خۆی لەدایكی نەبیستوەو نەنكی خۆشی نەویستوە، كوردی نیەو گەرەك قت بكرێ و لابدرێ و بۆ كایە لەسەری نەكرێ. سوربون لەسەر هەلقرچانی شیعر و بەخشان هەر بە شێوەی ئەنیا مەلبەندێكی بەرتەنگ، هەرچەنگ نوسەر زۆریش زۆری بۆخۆی بێنێ و بنەقنێ و خۆی، راژنێ و بۆی رامێنێ و سەر بەنیۆك هەلكرێنێ و چاو بە مۆلەق بوەستێنێ، ئەوكرەی بەرهەمی دێنێ هێند ئەگریس و هەل و بێ شۆو ئەختە ئەسك و بێ پۆ دەبێ لەسەرەوە شانگر نابێ و لەژێرەوەش ــ بیلانەزبی ــ عەدەبی پێ داناپۆشرێ. بۆنموتە ئەگەر موكوری و سۆرانی بەبێ ئاو ئێژن «وشكانی»، بۆچی «بەژ»كە كرمانجی بە جوانترنیە؟

لەبیرمە جارێ هاوكارێ قیت وزیت و لەباری چاویلكەلەچاو، بەنێو خێوی كۆشێك شادەو بڕوانامەی خوێندەواری پلەی زۆرو زۆریش گەرمی كوردایەتی، ئەوس و توانجی دە مەم وزینەكەم دەگرت كە بۆچی «بیتەت نوسیوەو ئەت زانیوە شێوی هەولێر نازەوانە؟! عەرزم كرد چۆنم نوسیا رەواتر بو؟ فەرموی ئەبوا «بیتەوانێ» بو بایەت كەشێوەی سلێمانی بە!.

وەناشكوری خودا نەوێ ئەم نەخۆشینە گرانەلە مەهاباد، سولەیمانی، لای هێندێكیش نوسەرانی یادینانی لەئەشەنا كردنایە. ئەگەر زۆر زو جاری نەكەین، لەشەرەشارو شەرەتاخ دەس بەرنەدەین، ئەم شەرەشاخە وێل نەكەین؟ دەبێ ــ خوا بەوروژە ئەكا ــ ئەوەندوكۆ كە

زمانەش کە لە چواریەلان گوێی ساغەو ئاهیکی بێوە نەماوە، لەناخی ئاخدا بێژین و ئەلفاتیحای یەعەریی بۆ دایدەین.

دۆستی نەزان بەلای خوایە

دەڵێن مەیمون خۆی زۆر چوان بو ئەمجار خوروکەشی لێهات. سەرەڕای بەرزوبلاوی و بێ کلاویمان، لەمەڕ قەرهەنگ و زمان و هەمو عاشتەبابەکی تر، بەتازەگی چیتك منالی ریش سپی و پیری بەلانك و دەسرازە، بەناوی کوردایەتی توخ، لەزمانە بەستەزمانەکەی وا لاوازو بەڕەوازەو بێ خودانمان بو نە مێمل، قل بەقل و جل بەجلی زۆر بەوردی دەبشکین. هەر وشەیەك بۆتی عارەبیەکی کۆنی یان فارسیەکی مردوی هەزارساڵەی لێ بێت، ئەوزاتا کوردیەروەرانەی بێ شێت دەین. وەك دزێکیان لەناو کادێن دا گرتبێ، دوژمنی رای ئیمانت بێ، چەی پێ دەکەن! هەروا چەقۆیەو لێی دەسوێن، دەیدەنە بەربلاو و جوێن! کاریکی بەسەر دەهێنن دۆم بە ژنێ خۆی نەکردبێ. ئاوڕوی وێژەری وشەکەش بە مەرەدی کساورای پیوازفرۆش ئەوەن! مەلێ قەلەم! بێژە بێنوس. مەیژە کاغەز! بوشە ئینوس. لەبێژ دەفتەر! بلێ بەڕاو.

ــ ئێمە ئەبێ زوانەکەمان لە وشەگەل بیانی و ناموٚ هەڵوەزێرین.

ــ خێرە ئینشاڵلا! دەی خودا مبارەکی کات.

ــ مبارەك و خێر و ئینشاڵلاش لەوانەن کە دەبێ شار بەدەر کرێن.

کەسیش نیە بەنامەکی دەگوێی بەکێك لەم نازەبابەتانەدا بسر کێنێ: کاکی هەڵەی پڕلە بەڵە! کامە گەلی هەرەزلی هەرە دارا و هەرە رزگاری سەرزەوی گومان ئەبەی زمانەکەی وشەی ناموٚی تێدا نەبێ! ئینگلیس؟ ئاڵمان؟ فەرانسە؟ روس؟ کەست دیون. لێت پرسیون؟ تایێت بلێن لەسەتا چەندی زمانیان لەبەکتری خواستوٚتەوە؟ لەرێزەزمانەکانی ئوردی، دەری، فارسی و بەنگالی شارەزای؟ ترکی ئەستەمول دەزانی؟ کە تا ملان لە عارەبی ئاخنیاون. رەنگە مەبەستت زمانی عەرەبان بێ؟ داخی گران کە عارەبیش وەك پێداویستە نازانی، تا پرانی ئەو زمانی وا بان و بوٚزو بەربلاو کە هەزارو چوارسەدساڵە بێنسەدمیلیوٚن موسوڵمان خزمەتی دەکا، بەهەزاران وشەی ناموٚی لەناو خوٚیدا بەنادا وە. ئەتانەت قورعانی پیرۆز ــ کە لە پاکی و رەوانی دا موٚجیزانە ــ دەبان وشەی نەزاد روٚمی، سانسکریتی، پەهلەوی، یوٚنانی، کوردی وئارامی کوٚنی تێدایە! وەکو: برهان، دین، ملکوت، طوبی، رضوان، فردوس، اراٸك، زرابی، نمارق، کافور، کأس، قواریر، زنجبیل، سندس، استبرق، مائدە، رزق، زخرف، سراج،

صراط، قسطاس، رهبان، دأب، بیعه، کنز، سراویل، دراهم، یخس، أمد، أبد، صدقات، قطمیر، اصنام، جُناح، سُخط، برزخ، جحیم، تنور، زبانیه، جهنم، زمهریر، صرصر، شواظ، شنار، قمطریر، غساق، ضنك، شیئ، کهل، کهف، دلو، یمّ و سراب و هی تریش[1].

خۆ ئەخوازا کتێبەکانی عارەبی و عارەبی بەدەم ئاخافتن، هەزاران وشەی ئینگلیسی و فەرانسی و هیندی و ئیتالی و یۆنانی و تورکی و فارسی و کوردی تێ خزاوەتەوا دەشبینین کە هیچیەك لەو گەلانەی وشەگەلی بیگانەیان لەناو خۆدا هێشتۆتەوە هیچ زەرەرێك وەعەمر و ماڵیان نەکەوتوەو عاسمان کۆڵەکەی نەویستوەو سەر بەخۆیی هیچ کامێکیان نەکەوتۆتە بەر بفەوە.

بسوڕانی زمان زانی ئەو بڕوایەن بەشێکی زۆر لە وشەگەلی لاوەکی کە تێکەڵ بە زمانێك بوەو زۆر لە هەواری تازەیدا ماوەتەوەو نەخوێندەواری میواندار فێری بوەو لەسەر زارو زمان خۆش تێ،نابێ هیچ دەستی لێ بدرێ و ناشێ هەرگیز وەلا بنرێ؛ ئەوە تازە بۆتە ملکو بەکەڵکدێ و خزمەتکاری بێ موچەیە. پێشوتانیش فەرمویانە: «تۆکەری بێ مزەو خەڵات، تانجی سەری ئاغایەتی». بۆنموونە تۆ بە شوانێك، رەوەندێك کە هەرتەزانێ خوێندن بەری بەکوێ وەیە، قەڵەم بێزی دزانێ مەبەستت چیە؛ بەڵام بێژە بێنوس، داخوا، لێت ناپرسێ بێنوس چیە؟ تۆ بۆ ئەوە حاڵی بکەی دەبێ بێزی نیازم لەبێنوس قەڵەمەوانا تۆ دەبێ کوردیەکەی بەستدی خۆت تەرجەمەکەی تا خاوەنی زمانی رەسەن کە چینی نەخوێندەوارە تێ بگا. ئەویش بەچی؟ بەو وشەیەی کە لات وایە عارەبی بەو دەبێ لەکوردی دەربکرێ!

هەزاران وشەی وەك قەڵەم،کە بە دۆزین و پشکنین خزمی عەرەبن یان عەجەمەوا لەناو کوردا بونە ماڵ کە هەمو کات بەسەر دەم و زارانەوەن و بێ ئەوان زوانەکەمان بێ بۆ دەبێ. کام کوردی نەخوێندەوار هەس دوکان و قەیالەو ماڵ وحاڵ و باڵ و قەوم و خاڵ و تیش و عەمەلەو عەنبال و عەتاڵ، بەتاڵ، قەساب و چەرچی و بەقاڵ و قفڵ و صندوق، خەڵك و مەخلوق، شەریەو شەربەت، شلوق، زەحمەت، مەلاو منارەو میحراب و خودبەو زکات و زەکات و سەرفترەو خەرج و بەرات و جیەو عایاو قەقێ و ئەلاق، ئیسقات، خێر و فەرز، ئەغدو قەرز؛ جومعەو جەمات، کفن، دفن، ئەلحەد، وەفات، شێخ و ئۆباڵ و جرجاڵ و خەلیفەو زیکر و تالیلەو مریدو

١ـ بەڵگەی راستی ئەم مەبەستە لەم کتێبانەی ژێرودا دەست دەکەون:

المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، لأبی منصور الجوالیقی (٢٦٦ ـ ٥٣٩) کوچی، چاپی میصر.

الالفاظ الفارسیّة المعرّبة، تألیف أدّی شیر، ١٩٠٨ زایینی، چاپی بیروت.

المنجد.

ئەبەدو سۆفی و جەزمەو خەتم و تەزبیح و ئیشتیای پاپراخ و سوالکەر و عەزرەت و دوعاو روحم و حەلامەت و غەزەب، حەشر و قیامەت و تۆبەوشفات نەزانێ چین؟ لەولاشەوە هیچی تریش شك بێ نابەن کە لەجێگای ئەمانەو هەزارانی تر لەم بابەتانەیان دانێن. بەڵێ کاکە ئەو گفتانەی بەهاسانی نەخوێندەواران تێی دەگەن و لەناو خۆیاندا دەیان لێن، هەزارساڵە بۆگنە کوردو هەزارساڵی لوت هەڵکەی و قۆڵ هەڵماڵی و خۆ لە هەزار بەردو داردەی، لەکوردی ناشۆرێنەوە نەوابەش وەك سەیدەکانمان لەخۆمان و هین خۆمانن. بەڵام هێندێك وشەی واش هەن، کۆڵکەمەلاو سوێنکە کەشکی نوروباجوی هیچ فێر نەبوی خۆپقدەری شات وشوتکەر، بۆ سواغدانی شەرم و شورەیی نەزانی، قسەی عارەبی رەق و تەقی حەڵەق مەڵەق، رستەی ئینگلیسی و فەرانسی بەنازو فینگەو مینگەوە کاوێژ دەکەن، سەری خەڵکیان پێ گێژدەکەن! گوایە بە خەیاڵی خۆیان، خۆیان لەرێزی بۆرەپیاگ هەڵداوێرن. بەراستی ئەمانە بەڵان، بەراستی زمانەکەمان دەشێوێنن. دەبێ بۆ ترۆکردنی ئەم جۆرە زبڵ و زاڵانە تێ بکۆشین، کۆشێنێکی زانایانە. ئەگەر بۆ پاڵپێوەنان و رامالینی ئەم چەند رەزاگرانانەش پێوداتێکی زانایانە رەچاو نەکرێ ــ وەکو ئێستا بە پەت پساوی دەچنەرێ ــ ئەوسا هەرکەس دوپیت و لەتێکی زانی، خۆمان لێ بکاتە مام هۆرتك، لەوانەیە هەزار رەحمەت بۆ خوێنتاڵە قەدیمەکان بەرێ بکەین.

گەرەك لە هەمو شێوەکان زمان زانانی لەزەبر لەدەوری یەك کۆ بینەوەو کۆڕ بەستن. یەکە یەکە ئەو وشانەی کە لای نەخوێندەوارانمان بێگانەن و تیان ناگەن، بزار بکەن؛ وشەی هاسانی خۆمانی لەجێ دانێن. ئەوجار ئەو تازەبزاردەش لەبەر ئاپورەی رەمەکی رانێن و پرسیان پێ بکەن کە ئاخۆ بەسندە یانا؟ هەرگا زوربە دەنگی دایە، ئەوێ دەمێ رابگەیێنن کە فلانە وشەی کرمانجی، لەشوێن فیسار وشەی فشی ئیساك فورس و رەزاگران دەکارێنن.

وەك دەشزانین هەتا ئاوها بێ خودانین، ناتوانین ئەم کارە بکەین، دڵ چەبەڵان لێ ناگەڕێن بەبەك بگەین و تێك بگەین، چاك هەروایە لەناچاری تا هەڵو دەرفەت دەرەخسێ، بەهەزاریمان بچارین و هەوڵبدەین ئەوی بۆمان لەباپیران بەکەلەپوڕ ماوەتەوە ــ تا لێمان نەتواوەتەوە ــ کەم و زۆرو مۆرو بۆری، جسن و رەسەن و نارەسەن، هەرچی کوردی نەخوێندەوار فێری بوەو دەیان زانێ، خزوبزی کۆکەینەوە بۆ رۆژی خۆی؛ بۆ ئەورۆژەش خوا کەریمە.

من و فەرهەنگ؟

زۆردەمێك بو بەئاوات بوم، وشەدانێك هەڵدورم و زوانی کوردی کۆکەمەوەو بیکەمەنوسنەی سەردڵم. بەڵام چەندم دێناو دەبرد، سەرەودەرەم دەرنەدەکرد کە چۆن چۆنی شان بدەمە بەر ئەم ئەرکە. ئەو لەمبەرانەی لەبەرمن، بۆمن هەبهانە راهی بن:

١ـ مەودام نیە سەری سەودایم هەڵگرم، بەشوێن پارا بیمە عەودال، بۆ هەموسوچ و قوژبنی وڵاتەکەم سەفەر بکەم. گوندبەگوندو دوندبەدوندو دەشت و بنارو کەنارانی بۆبگەڕێم. لە ئاران و لە هەوراران، لە هەرشوێنێ چەند شەوێ شەوێنێ بگرم. لە پرسیاران شەرمێ نەکەمو نەترسم، پیرسم و پەرسف لەمو لەو بژنەوم و گورجێ لە ئالا بنەوم و بیتو سەموە.

٢ـ دارژتن و خاڵ ومیل رشتنی فەرهەنگ بەنەکوزی، درویەنەیە شتەشن. ئاردبێژانەو گیان کێشانە. ئاو لەدوی ئاو، بیت لەشوێن بیت، بەشوێن یەکدا جەلەکردن، هەروشەیەك لەشوێنی خۆیدا هاوردن، لەجیهانی زیاری ئەم رۆژگارەدا، زانستێ بزانن و بۆبەو لە دانشگا وانەیەکی سەربەخۆیە. من و خوێندنی دانشگا! ورج و عەبا!! هەیهوی دەوێ. منی هەژاری زیان ئاڵ، وا لەخوێندندا کرچ و کاڵ، چۆن دەم بۆ ئەم بقە بەرم؟

٣ـ فەرهەنگ دانان ـــ بام لە زانیاریشەوەیێ ـــ کاری یەکێك و دوان نیە؛ گەرەك زۆرو زەبەند پیاوی دەمیاراوی پسپۆڕ لە زمانەوانیداو ئاگا لە زۆر شێوەی جۆرجۆر. لەمەڕ ئامرازو کەرستە ئەیارو سان، زوانگەیەکیان بۆدابنرێ و رۆژبەرۆژ لێك کۆبیتەوەو جگە لە فەرهەنگ دارژتن هیچ کارێکی تریان نەبێ. منی هەژاری ئاوارەی لەش بەباری ئەنیا بالی شەو خەوزراو لەشوێن جێ خەو، رۆژ هێزبڕاو بۆ ئانی شەو، سیوات واکەم، قورتم واجەم، بچم دەس لە کاری وادەم؟ وشتر و بلوبرلێ دانەو ئەوم بەپەندی زەمانە.

وردەوردە ئامەزرۆیی مناڵیەکەم کوڵ و کۆی دادە مرکاوە تا یەکجاری زیلەموکەشی کوزاوەو بوبە خوڵەمێشی ساردو بەقەرامۆشیانم ئەسپارد. کەچی دیسان جاروبارە، ترك گوتەنی هاردان بیر، لە قوژبنی قۆری دڵی شێت و شوری ئەویندارم، ورنەورنو کورکەکورکێ دەهاتەگوێم. عارەب ئیزێ: هەرچی هەموی دەستاکەفێ، واز لە هەموی ناهێندرێ! تۆ لە سۆنگەی دەربەدەری و جەرمەسەری چەندین ساڵە، لەناو خاوەن شێوەکانی ناودەشتایی و کێوەکانی ناو کوردەواریدا زیاوی! فەقێلەیوی لە موکوریان، هێندت بۆنان چنیەوەو راتوەی فەقێ ئەمماڵ و ئەوماڵ کردوە سەی هیچ دەرکێك پێت ناوەزێ! لەدەس زەبری دەم و دەزگای شای ئێران پەزەوازەیوی بۆ کوردستانی بەردەست و داگیرکراوی عیراق چوی! لەسایەی ئەداریتەوە دەگەڵ خێڵی هەزاراندا بەشوێن ئاندا ماڵ بشکتی ئەوێشت کرداپۆلیسی عارەب راوی نای. لەناوکوردی شیوەکرمانجی پەستاوتی! زۆرجار بەتاڵ کەمجار پاڵە، دەپازدەساڵ دەگەڵ پێشمەرگەی کوردستان لە هەموشێوەو

زاراوە، بەبەندەن و کەژوچیاو شیوەڵەی کوردستانەوە هاوبتکەو هاوسەنگەر زیاوی. بەکجار زۆرت وشەی کوردی هەمەجۆرە بەلاگوێدا تێ بەڕێوە. زۆرپشت لەرێی متالاو خوێندنەوەی نوسراوی کوردی بەچاودێوە! تۆ هیچ نەوێ ئەم کەمانەی دەیانزانی بیان نوسەوە! هەرچی بێ لەهیچ باشترە. دەی وەرە شنگڵ لەخۆدەو هێڵێك لەو کۆدە بکێڵە. ئەوە خوایە بەشکە بیاگێ لەتۆبەبڕشت و زاناتر. ئەم تۆزە روشاندنەی تۆ هانەی بدات. بە جوتی کۆتان شوی بکاوتومێ باشی لێ بچێنێ.

ئەم فەرمایشتانەی دڵم هەر لەلا خەیاڵ پڵاویو. دەمگوت ئەوا گریمان کرد بەدڵم کردی، ئەو کەمەش کە خۆم دەمزانی نوسیمەوە؛ لەکوێ دانێم؟ لە دەلاقە؟ مالم هەیە تا دەلاقەی بۆ کرایێ؟ هەتا کەنگێ؟ هەتا رۆژێ زرنە بۆزنکی بێگانەی قولەچۆماغی داگیرکەر، بێتە سەری و بەتارەزو شەمچەیەکم بۆ بچوەنێ و بەحیلکەوە دەستی لەبەر گەرمەوەکا؟ ئەویش وەك چەند بەرهەمی نوسراوی بێشوم ــ کە تالان کران و سوتان ــ لێم بێنەکوڵ و جغار؟ ئەوا ئەسوزیاو بۆز ئەکرا، کێ زێم ئەدا چایی بکەم؟ ڕێگەیان داامزەی چایی لەکوێ بێنم؟ جوتی پڵاوبکەمەوە؟ کێ کا بە کڵاوم دەپێوێ؟

ئەخێر ئەی دڵ! گەرەکە ئەم تاوانەشت وەکۆ زۆر تاوانی دیکەت بەربە بن گڵ.

لە ١٩٧٥دا کە شۆڕشی رزگاریخوازمان بۆزی خواردو جاڕی تاش بەتاڵیان کێشا، بە دڵێزی و بە سەرشۆڕی بەرەو ئێران شۆڕبوینەوەو بومە بەناهندەبیرەی بێ جیرەی ئان لەسەرخودا. بەرەو ئاران هەڵیانداشتم، تا لە کەرەج گیرسامەوە. بۆخۆم خاوەن ورگ و دەم و، متالی نانخۆرشیم بون. ئەیوا بۆ ژیانی ڕۆژانەم هەوڵێ بدەم. لەتاو پسولیکا نویسم؛ من کوردیکی ئاوارەی دنیا گەڕیدەو نیمچە گورگی بالان دیدەم. زوانی زگماکم کوردی بەو عارەبی و فارسیش دەزانم، لە زوانی تازەریشدا کەمتاکورتێك قرتەقرتیکم بێ دەکرێ؛ کێ بە نانەزگ دەمگرێ و دەکارم کات؟ وەتاو شاری ئاران کەوتم، ئالقەرێزی گەلێك دەرگایانم کوتا، کەس ئەیوت کێی؟ لە ئاکامی ئەم هەمو گەڕو خولەمدا، ڕۆزێ لوتم توشی لوتی سەرگۆڕی چاپاو پەخشی دانشگایو؛ پسولە بۆرم نامشتی، فەرموی: ئەگەر تۆ قانونی ئیبتوسیئام بۆ وەربگێڕە سەر فارسی، فارسی فەرهەنگی ئەمیدم بۆ وەربگێڕە سەر کوردی، ئەگەر ئەویشت ئەواو کرد فەرهەنگێکی کوردی بەفارسیم بۆبنوسی، وەدەکەم ئەنتەکت پێ بگا.

منیاك کە بڕیارم دایو جگە لە کوردی نەنوسم، دەمگوت چرا هەتا بۆ مالخۆ بنوسە، ئاشێ بەرێ بە مزگەوت، وا ئانیشم لێ بەڕێوەنە پشتی شێر. دودڵ ماوم؛ دەیکەم خزمەت بە وێژەی گەلی خۆم نیە، ئایکەم ئانی ڕۆژانەم چتۆ بەیداکەم؟ جاری ئاجار ملم بۆ مەرج راکێشا. لە ئیدارەیەکی میری بە هەقدەستێکی ڕۆژانە، بە لەقەمی بەژوهێشگەر دامەزرام و شانم دایە بەر

کاره‌که‌م ملم لێنا. هەوڵ یازی قانونه تیبنوسیناکەم کرده‌فارسی. بەڵامی وشەدانەکەی فارسی کوردیم هێشتا لەدار نەکرابوو، گێژەڵۆکەیەك هەڵیکرد کڵاوی باشا بابردی. پشیلەی کەلەم بەکۆڵی دروشمی ئالای شاهەنشا سەدخۆزگەی بە قسوس دەخوارد. پشتەو باهۆز کلکی خستە گەڵۆزەوە تۆزی دەکرد. سەی لەباشەوە بەدەزبا،لە شەکەتیان چوت پاشوی دەپۆزی هاڵفاو گلارەوبو. چواربەلی راکێشاو تۆپی.

بەرەی تازە وەسەرکەوتو وەخۆ کەوتن، داوێن و قوڵیان هەڵماڵی، بەگەسکو بێڵ وەزیر، وەکێڵ، سورباش، رەشباش، سەردار، زێردار، سەرکار، بەرکار، هەرکەسێکی دەنکەجۆبەکی دەگەڵشا لەسەر ئاخوز کرۆشتبێ، بان جۆی بەشا فرۆشتبێ، پاك کردەوەو رایان‌ماڵی،روانیانەمن کە لە ئابوت نزیکترم تا لە ئاغوت. ئەجۆخۆر نە کافرۆشم. خواخوایان‌بو داوای بەشەخێرێك نەکەم! گوتیان لەمەوبەر چیت نەکرد، ئیستەش بیکە. ئەم کارەی تۆ هیچ زەرەری بۆ بەز نیە.

قسەکەلەناو خۆمان بێ ــ وەك بێم گوتن ــ من ئەم کارەم کە لەبەر ناچاری دەکرد، وەکو بیگارێك دەزانی کە هیچ دڵم پێ خۆش نەبو. بەقیز و بیزەوە دەمکرد. بەڵام دوای ماوەیەك دیتم ئەم وردەوردە بیگارە قەبارەی بەرز بۆتەوە. خوانەخوایی زۆری وشەی کوردەواری دەخۆیدا کۆ کردۆتەوە. تۆزێك دڵی گەرم کردم وتم شایەت ئەمەش رۆژێك وەکارخۆی بێت. سەرگەرمتر دەسم دایەو ئەمەی کە ئیسە دەیدۆتن، بەرهەمی ئەو بیگارەیە[1]. رەنگە گازندان هەربکەن کە

---

١ ـ زۆر لەمامۆستا بازامەوە کە ئەوهەموو ئەرك و ئازارە بۆ پێك‌هێنانی فەرهەنگ وەسەرشان خۆی خستوە، پێ ئەڵێی بیگار، وەکو لەبیستبێ وابو. خوداش هەڵئاگری خوێنەری هێزا ئەزانێ کە بەزاستی کارێك مامۆستاهەزار لەپایەت ئەوکتێبەوە کردویە، مەگەر بیتە فیلم و بەچاو ببینێ دەنا قەت لەتوسین ناپەت.

جارێك ئەلەقۆتم لێکرد،جوان قسەی پێ نەدەکراو باش لە فەرمایشەکانی نەدەگەیشتم؛ پرسیم؛ قوربان ئەخۆشیەکەت سەری‌هەڵداوەتەوەکەمبوی؛ تا،بەڵام دوروژە نەنوستوم و نا ئەویەشە لە کارەکە (کاری فەرهەنگ) ئەواونەکەم و بۆتی نەئێرم، خەوم لێ ناکەوێ.

فەرهەنگێك کوردی بە ترکی ئەستەمبوڵی کە بە لاتین نوسرابوەوەبەدەستی کەوتبو؛ باش لە ئەستەمبوڵیەکە نەدەگەیشت. ئەمجار فەرهەنگێك ترکی ئەستەمبوڵی بە فارسی هێنابو. یەك بەیەك مانای وشەترکیەکانی بە فارسی دەدۆزیەوە تا مانای دێڕە ترکیەکەی بۆ دەردەکەوت و بەم جۆرە تاقە وشەیەك کوردی دەدیتەوە. کەوابو بۆ دیتنەوەی وشەیەك کوردی لای کەم سەعاتێك خەریك دەبو.

شەوێك لەبەر کاری زۆرو شەکەتی و بێ خەوی حاڵی تێك چوبو؛ لەبیمارستان چەندەوکتور کە دیتیان، کوتیان دەبێ قەت خۆی ماندونەکاو شەوورۆژ لەشەش سەعات زیاتر نەنوسێ و هەشت سەعات بنوێ. بەڵام ئەگەر هاتەوەماڵ،زۆرشەوان تا بەیانی وەخەبەر دەبۆو کاری دەکرد،هەرچەندیش

ـ

بۆچە تۆیش هەر وەشوێن ئەوانەدا چوی کە خۆت گلەییت لێ کردون.جما بەعارەوی و فارسی فەرهەنگمان بۆ ئەنوسێن!! سەرکۆنەی ئیوەم قەویلە، بەڵام چی بکەم ناعیلاجی گەلێك ئیشان بەپیاو دەکا؟ بەهومێدم ئەوکەسانەی لە دواروژا فەرهەنگی کوردی بەکوردی و ئەکوزو ڕێکتر دەنوسن، لەم کارە ئەبەگەی منیش، کەمو یێشیاك سودو بەهرە هەڵگرێتن. خودایاریێ.

دەیازایتەوە گوێ ئەدەدا.لەتاکامدا سوێندم بۆی خوارد ئەگەر شەوان لای کەم چوارسەعات ئەنوێ، کارەکە بەجێ دێلم.

خوێنەری بەڕێزا لەو چەندساڵەدا کە مامۆستا شانی‌داوتە بەرکاری فەرهەنگ، لەم چەشنە خۆماندوکردن و لە خەوو خواردن بۆردن لەبەر کاری زۆر، کەم‌نەبوە بگرە زۆرتر هەروای کردوە؛جاخۆت دەکەمە قاضی بەوە دەبێ بڵێی بیگار!!

٢ ـ لێرەشدا ناعیلاج دەبێ ئەوە بڵێین خوارزاسان هەموڵ چار قەول و قەرارمان لەسروش، پێکهێنانی فەرهەنگێکی کوردی بەکوردی بۆ. بەڵام لەکۆبونەوەیەکدا پێشنیار کرا ئەگەر دێڕی فارسیش لێ زیادکەین، قازانجی زۆرتر دەبێ؛ ئەوا هاتو کوردێك هەبۆ نە لە وشەکە تێ گەیشت نەلە شەرحە کوردیەکەی،با بە فارسیش بۆی مانای کەین، بەڵکو تێ بگا. کە لە ئێران زۆرتر لەکوردان ــ بەناشوکری نەبێ ــ فارسی لەکوردی باشتر دەزانن و بگرە کوردی هەر نازانن. هەروەها دەبێ فارسی زمانێ یا فارسی زانێ وشەیەك کوردی بسێ و بەوێ ماناکەی بزانێ، بۆ ئەوناقەمەش بێ کەڵك نیە.

لەسەر ئەو پێشنیارە دێڕی فارسیش لەفەرهەنگ زیادکرا. بەڵام، ەتەرێ فلان شت و فیسارە وشە بەفارسی چی‌یێ دەڵێن‌ا ئەمردەکی پێ‌دابن، مەپرسە!

جا کەوابو،ئەمێ بێڕێن ئەم فەرهەنگە لەڕاستیدا کوردی بە کوردی بەفارسیەو لەوانەی مامۆستا گلەی لێ کردون جیاوازە ـ محمدماجد مردوخ روحانی

شێوەی نوسین

وشەی کوردی تەم‌فەرهەنگە بەوشێوە خەتە نوسراوە کە ئێستا لەناومان باوە: سەرو زێرو بۆرەکانی بەم‌ناوایەن:

ه ـ لەجیاتی سەری بەپیتەوە نەلکاو. وەك: بڕەوە.

ھ ـ سەری بەپیتەوە نوساو. وەك: سەر.

و ـ بەری سانایی و بێ گرێ. وەك: کوردی، وەك: کوردەواری، وەك: هاتو، بو.

ۆ ـ بۆری والا. وەك: بۆز، وەك: زۆر، بڕۆ، بخۆ.

یە ی ـ لەجیاتی زێری سانایی. وەك: کاریتە، وەك: مالی من.

یە ێ ـ زێری والا.وەك: دێو، وەك: کێو، وەك: خوێ، وەك: گوێ.

ۆ ـ من لێرەدا ـــ وەکو فەرهەنگەکانی تر ـــ بۆ واوی قوچاو دو واوم نەنوسیوە. بۆیێ داکشاویش هەوەتر. چونکە لام‌وایوە زۆر زیادین. بۆنمونە وشەی (وتار) ئەگەر هەر بە یەك‌واو نوسرا، کێ ئایخوێنێتەوە وتار؟ دەیسا بۆچ (ووتارا) بنوسین؟ یاخۆ ئەگەر نوسیمان (پیر) کێ دەڵێ ئەمە چیلە. هیچ ئایەوێ (پییر) بنوسین. تاك‌تاکە ـــ لەویش بەدەگمەن ـــ تۆشی هێندێ وشە دەبین کە خوێندەواری ساویلکە رەنگە بۆی نەچنەوە سەریەك. وەك دو وشەی: کوڕ و کوڕ. کە یەکەمیان ڕۆڵەی نێرەو دوهەمیان پشت‌دەربەڕیوە.من قرزەندە نێر بنەکەم (کوڕ) نوسیوە؛ بۆ پشت‌قوڕزیش بۆرم لەسەر بۆر داناوەو نوسیومە (کوڕ). لەوشوێنانەی وەك ئەوانەن ـــ کەوەك وتیشم زۆرکەمن ـــ واوێك‌و بۆرەکەی سەری شانی دەدەن.

ڵ (زەنە) ـ بزاوێك هەیە نەژێرە،نەژێر نیە. تۆزێك زمان داگرتنە. وەکو وشەی: کڕن، بڕن، بڕن. ئەم بزاوە لە خەتی لاتین‌دا هەیەو نیشانەی بۆ دیار کراوە: ئەلفوکێکی لاوازو کورتەبالایە

(i): KRiN، BZiN، که ئیمه به‌کوردی ئیمانه‌و پێویستیشه‌ من بۆ ئەم بزاوه کزه‌،زه‌نه (ش)م ده‌به‌رچاو گرتوه. ده‌بێ ئەوه‌نده‌ش بزانین زۆربه‌ی ئەو پیتی وشانه‌ی ئەو نیوه‌زێره‌یان هه‌یه له‌کاتی ئاویته (اضافه)بونا، زێره که خۆ به‌خۆ ده‌سوێ و ئەوسا زه‌نه‌ی ئاگره که. بۆ نمونه: ئه‌گەر بێژین (سۆفی بژن)، گەره کیه‌تی. به‌لام ئه‌گەر نوسرا (بژنی به‌له‌کم خۆشنده‌وێ)، زێره لاوازه‌که‌ی ئاوێ و رۆت ده‌نوسرێ.

لامی لاوازو رێی باریك وه‌ك له لاوازو باریکدا بێ هیچ هێما دێته‌نوسین، به‌لام لامی وه‌ك به‌لام و رێی به‌کزه، ئەوکلاوه دوقلیقانه‌یان له‌سه‌ره،که‌بۆ واوو یێ ئاواله نیشانماندا. پێویسته ئەمەش بزانین رێی (ر) پێش وشه همو کوردێك هەر گەوره‌ی ده‌خوێنێته‌وه که‌وابو وشه‌ی وه‌کو: روژ، روگه، رێواس و هی تریش پێی ئاوێ سه‌ریه‌کلاوه‌ین.

ت (گیره)، که له عاره‌بی و فارسی‌دا فریه هه‌یه، له‌بابتانی پیته‌که دوجار ده‌نوسین! محمّد، محه‌مه‌ده‌یێ. چونکه بزاوی سه‌رپیتان هەر به‌پیت دیاری کراوه و بریه‌تی له هێ (ه) وێی (یـ) و واوه (و)، ناچار له جه‌له‌و زنجیره‌ی یه‌ك له‌دویه‌کی وشه‌کان، بزاوینمان وه‌کو پیتی ره‌سه‌ن و سه‌ره‌کی دانا: بۆنمونه: ره‌وه‌ز که‌وتوته پێش ره‌هه‌ند؛ چونکه ره‌هه‌ند به‌سێ هێ له‌دوی رێی یه که زمێر اوه. هەرواهوژه پێش هه‌ژار ده‌کەوێ؛ چونکه هه‌ژار به دو هێ یه‌ك به‌دو یه‌کدا دێته‌ژمار.

ئه‌لف (ا)، هەر بزاوی هه‌لکشانه‌و ده‌گه‌ڵ هه‌مزه لێك جیایه. (ئا) پیتێك و بزاونکه، وه‌کو: ئاو، ئتاتر، فوئاد.

بزاونکی تریش هه‌یه، عه‌ره‌ب و فارس نیانه، وه‌ك بزاوی: زوُبر (زبر)، پوُبل (دراو)، قوُبل (درێی به‌ل)، تورك به‌لاتینی خۆیان، Ü ده‌نوسن.من بۆرم له‌سه‌ر واونوسی، خوانه‌خوایی هەرگا واونکی قوچێندراو توشی یێ یه‌کی ساکار هات، ئەوده‌نگه‌ی لێ به‌یدا ده‌بێت.

با وێستا پێدا بچینه‌وه،وا لەم کەرت به‌نده‌ی زێره‌وه، نمونه‌ی بزاوه‌کان و خوێندنه‌وه‌یان له‌رسته‌دا نیشان ئه‌دەین:

وڵ	قوڵ	پوزو بەلەك	قولت هەڵکە با تەڕ نەبی
وڵ	قوڵ	کورت، کن	کلکە قوڵەی مامریوی‌دا
وڵ	قوڵ	لای سەروی تانیشك	هەڵیان کەدەمالی قوڵ و بازن
			جیدار بو لەسەر جیهان بنازن
وڵ	قوڵ	کوڕ، دزی پەل	لەقوڵایی دڵمەوە خوشم دەوێ
ور	کور	سێ بەشی کورك	دایکی بوکێ دەکورکێنێ
ورز	کورز	زاروی نێر	کچ لەکورز بەروحم ترە
ور	کور	کوڕ، نەوین	ئەوشن ئەولەسەن کوریە
ورز	کورز	مەجلیس، مەکو	بالم شوینە کورز بەستین
ورز	کورز	پشت قورز	لەخەفەتان کورز بومەوە
وڕ	بوڕ	دراو، پوڵ	گش کارێ وەپوڕل ئەکرێ
پ	پر	پەتمەن	ئەی تازەجوان پیرپی، کە ئیفتادەمو کەوتوم
			دەستێ بدەرە دەستی شکستم کە لەدەست چوم
پ	پزار	دوسال پێش	هەمو رۆژێ لەتاو هیجرانی ئەمسال
			ئەمەتنای مردنی پیزارە بێ تو
ێ	کێ	کام کەس	مەبگیرە وەرە بوم نیکە دڵم زور تەنگە
			کێ باشە؟ هەمو کەس دەڕوەو سەدرەنگە
ی	بابی	باوکی	ئەگەر کوردیك قسەی بابی نەزانی
			موحەققەق دایکی...و باوکی...
ی	قزی	لەشەقەی باڵی‌دا	باڵداری جوانیم لەلکی ئاواتم
			هاوارە لەمن چزو بەزو نیشت و قزی؟!
ێ	گوێ	ئەندامی بیستن	گوێ هەڵخە هەمو دەنگی بزی و رۆرۆیە
ە	حەسەن	ناوە، بەمانا جوان	ئەم قافیەت بەسانی دڵی موددەعی حەسەن
			ئەنگە درەنگە مەیلی بەجەنگە هەڵێ مەڵێ
ه	وەرەوە	بەرەوە	وەرەوە بەشەرتی جاران، گیان و مالم فیدات بێ
ڕ	مڕن	مردن	مڕن بەبیرانی خۆشە
	مەژن	گەورە	بۆکوردازی خودێ مەژنە

پیته جەقیوەکانی کوردی بەپەدویەکا:

ئ ـ ب ـ پ ـ ت ـ ج ـ چ ـ ح ـ خ ـ د ـ ر ـ ڕ ـ ز ـ ژ ـ س ـ ش ـ ع ـ غ ـ ف ـ ق ـ ک ـ گ ـ ل ـ ڵ ـ م ـ ن ـ و ـ ۆ ـ هـ ـ ی ـ ێ

سەرچاوەکان

بۆ لێکدانی ئەم فەرهەنگە چگە لەوەی کەخۆم زانیومەو لەبیرمە، ئەم بەند فەرهەنگانەی ژێرەوش بەهرەوەریوم:

١ ـ فەرهەنگی خاڵ ـ کوردی، کوردی. بەزاراوەی سۆرانی و زازاو بادینی و لەردەلانی لە سێ بازدا.

٢ ـ فەرهەنگ نابەتولسلامەردوخ ـ شێوەکوردی ئەردەلانی و هەورامانی، راقە بەفارسی وعارەبی لە دوبازدا.

٣ ـ فەرهەنگی کوردی ـ عارەبی مەلاخەلیل سولەیمانی ـ بەشێوەی کرمانجی و شەبەك، چاپ نەکراوە.

٤ ـ فەرهەنگی سەیدا چەگەرخۆن ـ لەشێوەی کوردی بۆتانی بۆ عارەبی، دوبازە چاپکراوەکەی.

٥ ـ قاموسی سەیدا رەبیحی، دوبازە چاپکراوەکەی ـ کە بریەتیە لەهەمزەو بێ.

٦ ـ فەرهەنگۆکی بۆرژەرسەلان ـ کە کردویە بە پاشکۆی مەم وزینەکەی شێخی خانی کە بەلاتینی نوسیوەو بەترکی وەری گێراوە.

٧ ـ ئەشترەکەشە ـ فەرهەنگی کوردی ـ عارەبی، نوسراوی کاك فاضل نظام الدین، چاپی بەغدا.

٨ ـ فەرهەنگا کوردی نوژەن ـ کوردی ـ عارەبی، بە قەلەمی مامۆستا عەلی سەیدۆگۆرانی، چاپی عەممان ـ اردن.

٩ ـ فەرهەنگی دەلکی (زازاکی) ـ شێوەی زازایی بەتورکی ئەستەمبوڵی و بەخەتی لاتینی، نوسراوی مامۆستامال میسانز، چاپی چاپخانەی ژینانو، پاریس ١٩٨٢.

١٠ ـ فەرهەنگی کوردی ـ ترکی، بەخەتی لاتینی، نوسراوی: ئیزۆلی، چاپی هولەندە ١٩٨٧.

١١ ـ فەرهەنگۆکی لەکی و لوری ـ فارسی و کوردی، نوسراوی کاك حەمید ئیرەدیەناه، وازی کردنی مەحمود زامدار، چاپی بەغدا.

١٢ ـ وازەنامەی فارسی ـ کوردی، نوسراوی دوکتور ئەقی برایم پور، چاپی تاران.

١٣ ـ مەم وزینی شێخی خانی و دیوانی مەلای جزیری کە بۆ وشەکرمانجیەکان پشکنیومن.

بۆ بەدڵ سوپاسی ئەو خوشك‌وبرا کوردانە دەکەم کە یەم فەرهەنگەوە خۆیان ماندوکردووو لە یاریدەدانم دریغیان نەکردووە، کەئەمانەن:

خانم رضوان متوسل، پژوهشگر لە ئیدارەی پژوهش ایران زمین (واحد فعالیتهای فرهنگی) کە پێش ئاشنایوونم لەگەڵ سروش‌دا، هاوکاری کردووەو ئاوانۆسی بەلاتینی خستە ئەستۆ، بەڵام واز لە لاتینەکە هێنرا. زۆرپێش وشەی زاراوەی سەی خستەسەر.

مامۆستا هادی مرادی، سەیدای دانشگای تاران‌و دانشگای ئازادی کەرەج، کە زۆر وشەی هەورامانی خستە پاڵ ئەم کتێبەوە.

کاك ماجد روحانی و کاك محمود مفتی، کە بەراستی ئەوبەزی ئەرکیان خستەسەر خۆیان‌و جگە لە زەحمەتی زۆریان، بەزۆر وشەی شاری سنەو مانای فارسی بڕێ لە وشەکان دەستیان گرتم.

کاك سیداحمدسعادتی، کە جیاە ئەرکی پاکنوسی، گەڵێك وشەی ناوچەی لاجان‌و مامەش‌و هۆزی پیران‌و هۆزەکانی موکوریانی پێ خستمەوە.

خۆینەری دەلال‌و هێژا!

ئۆش لەبزی من خۆم ئەیزانم ئەم بەرهەمە هەزارانەم کورت‌و کەمەو بۆیە نابێ تێر وپارا‌و دڵ‌ئاوی لێ بخواتەوە! لە وزەو هێزی‌دا نیە بەرسڤی هەمو پرسیکت بدانەوە. زۆرلی کوردی زۆر لەوە دەولەمەندترە کە هەزاریکی وەکو من تاڵو ئەنیاو ئاوارە لە نیشتمان‌و وەك پێویستە کوردی بەزان‌و ئەوە لە وڵاتی بیگانە بتوانێ لەدەی یەکێکی کۆکانەوە. هەزم دەکرد هەمو وشەی هەمو شێوەکانی کوردیم دەسکەوتایەو لەسەر رویەری ئەم نامەم زانیایەبەڵام بە هەزو ئارەزو کار پێك‌نایە. ئەگەر یاوەرم بێ دەکەی من بەبێی هێزو توانای خۆم هیچ دریغیم نەکردووە. ئەگەر خۆم لە بالەخۆمدا بە شەرمەزاری ئەزانی‌و دەس کورتیم لە خزمەت کردن بە کەلی کوردم دەزانم: دەشزانم کە پیناوانم‌و لەوە بترم لەدەس نایە. ئاوی وشەدانەکەی خۆم ئارە: هەنیانەبۆرینە. کە لە جێ وکاتدا دەڵێن: هەرچیت بۆ دەستی ئەچەدێنە چەنگت. جا ئەگەر بۆ وشەك گەڕیای‌و دەستت لەژێر هەمانە بۆرەوە دەرچو، تۆزە مەچەر تۆزی مەدە، هەرلێدە ئەوەی کە خۆت ئۆشی ئەبوی. بان ئەوانەی کە ئەزانی لەوێدا نین،تۆ لە لاوەکۆیان کەوەو بیان‌نوسەوە.ئەوە خوایە، جارێکی تر من یا هەزاریکی دیکەی لەمن جاتر و زاناتر لە چاپەکانی دواڕۆژدا بیان خاتەسەر.

دۆستی ئێوە: هەژار

۱۳۶۷/۶/۲۵ شمسی

۱۹۸۸/۹/۱۴ میلادی

ژ

ئا: ۱) جاڵی، (ئەدجیە غیر کە؟ ئا)؛ ۲) بۆ پرسیار (دەگەڵ تۆم بێ، ئا؟)؛ ۳) وشەی ڕێزگرتن، سوکەڵەی ئاغا، (ئاغەسمین)؛ ۴) ڕاناوی سێ یەمی تاک (ئەو پەرژینەسازە خودی تەشی / ئەمڕۆیشان ئا بێ خەتشی) «مەزهەری»؛ ۵) هێن، هێ، (ئامە: هێمە)؛ ۶) بلێ، ئاری؛ ۷) کلمەی پرسین؛ ۸) کلمەی ئەحترام، مخفف آغا؛ ۹) ضمیر مؤنث؛ ۱۰) کلمەی مالکیت.

ئاڵغەمە: ئەوەکە، (ئەمانە کاتت گەیکە؟ ئاڵغەمە)

ئاباسات: بانگەشەی بەمانای ئاوەدان کەردەوە، (کوندی مەسەلەیات)

سوند بەمەعنی ئاباکەنەوە

ئابجو: بیرە، ئاوجو

ئابخانە: ئاوەدەست، دەستاو، سەرای، سەرشاو

ئابدار: ئاوەچی و جابچی دیوەخانی گەورەمالان، ئاودان، قەوەچی.

ئابدارباشی: سەروکی جابچی و ئاوەچی دیوەخان، ئاودارباشی.

ئابدارخانە: ۱) ژوری جاڵیتان و ئاوە ساز (ئەوەن بۆ دیوەخان)؛ ۲) بارو بنەی ئابدانی پیاوی گەورە لە سەفەردا؛ ۱) ئاودارخانە؛ ۲) وسایل مخصوص سفر اشراف و ثروتمندان

ئابدۆزەک: ۱) شرینقە، قوچقە، دەرزی کە دەرمانی پێ دەدەن بەکەن؛ ۲) ئۆلە، شرینقەی مەر و بەنگ کە تۆکە، دەرمانی پێ دەجاو بەکەن؛ ۱) سرنگ؛ ۲) قطرەچکان.

ئابدەست: ئاوەدەس، سەرشاو

ئابدەستخانە: ئابخانە، دەستشوی.

ئابرا: بەرای گەورە دەڵێن، داداشی.

ئابڕو: شەرم، ناموس، (ئەی ترەحەرەش وڕو کە بەزەنگی بە ئابڕو) مەعەزار

آبرو

ئابڕوبردن: ڕووسیا کردن، ئاوڕاکەن، ڕسوا کردن.

ئابڕو بەرە: ئابڕوبەر، هۆی ئابڕوچوون، ڕسوا کەنەر

ئابڕونگان: ڕووسیاوەن، ئاوڕان، ڕسوایی.

ئابڕونگای: ڕووسیا، سوک و جرواو، ڕسوا، بی ئابڕو

ئابڕوچوون: سوکبون لەبەرچاوان، ئاوڕان، ڕسوا بون.

ئابلۆقە: دەورەدان، جوارەدورە گرتن، (ئەلا ئابلۆقە دراو) محاصرە.

ئابوتاب: جوان و ڕەکەوتیک، (ئەڵێن فسان ڕۆژ بە ئابوتاب دەگا. بەقلەکەی بە ئابوتاب گرا ئەجوا) آب و تاب.

ئابوور: ۱) ڕۆژ، شەرف، ناموس، ئابڕو؛ ۲) سازان، تەقوزکردن، پیلانەخان، (بەکارا خۆ ئابوور کر) ۱) آبرو، آزرو؛ ۲) فراهم آوردن، مهیا ساختن.

ئابوری: مایەی گوزەران، ئۆرەو، اقتصاد.

ئابونمان: مری سالانە یا مەمەن یا سێ مانگەی ڕۆژنامەو گۆڤار، امرۆ

آبونمان.

ئابونە: بارەی ڕۆژنامە یا گۆڤارەکە، ئەو پیسەدا دانو ئەسەرەکە وەرگرتنی

آبونە.

ئابوونە: پیاوی بەزەو زەحورەت، ئەوەمەند و تەندەرو.

ئابە: مای برای باوکە، عم.

ئابو: ئاب، بۆ بانگ کردنی مام، مەڵێن مەمەلین بیرۆت ئابوی، مەمە

عمو.

ئابوورا: بەلا، بەسەرهاتی خراپ، بەگیرو ئۆشی، مصیبت.

ئابوورە: ۱) بەلا، ئازار؛ ۲) ئاوەدانی جەماعەت، یەکەوە، (جەماعەکەی ئەو، کەدوری مزگەوت ئابوورەمان داوە) ۱) بلا، مصیبت؛ ۲) شلوغی و ازدحام.

ئابت: هیدایە بۆ ئۆمەڵی کۆ، (مەسەلەیات، ئاداوات، ئابەات) ڕسوا، اجتماع و ازدحام.

ئاتاج: جاوەڕەی ئەوەندەک هەزارو هەزار موحتاج، محتاج، نیازمند.

ئاتاجی: احتیاج، کەمایەسی، احتیاج، نیاز.

ئاتون: ئاگردانی حەمام، بوتجاخە، آتشدان حمام.

ئاتەن: ئاگر، ئاتون، ئاتەو، آتش.

ئاتەران: ڕاوو، قەیەڕاکەن، هەتیان.

ئاتەشباری: هەمەکردن و قسەکەتنە هەڵدان لە جێی و خۆشی دا.

(تاله‌شیاری به‌تنگی حاش تاگرن) آشیاری.

تاله‌شیاره: ۱) به سالی هاریهاج دیگن (مبتدالله‌ین چنت تنه‌ینه هم تاله‌شیاره‌یه) ۲) به چاوی زور ریچگیر تازا له تنه‌رو بازرگانی‌دا دیگن (فلان له تنه‌را تاله‌شیاره‌یه) ۱) بچه‌ی بازرگونی آشیاره؛ ۲) مردی که در تجارت یا در جنگ زیرک باشد.

تاله‌شخان: ۱) تونخاس حمام ۲) تونگه‌ی زیر تاله که تاگری تیدا ده‌که‌ن‌ه ۱) آتشدان حمام ۲) اجاق سنگی.

تاله‌شحانه: تمدوری حمامون به‌گرانی سه‌ماوری جای چن گرتی آتشدانهٔ سماور.

تاله‌شکه‌وه: کوانون تاگریستان تاگرانی سیرونی گاوان آتشکده.

تاله‌شگا: ۱) تاله‌شکه ۲) دوی گیر که له گوریستان ۱) آتشکده؛ ۲) نام کوهی در کردستان.

تالشی: ۱) رنگی گولی سوری تاریک ۲) رنگی سرخ تیره حیات چیام تی‌ه‌ی ۱) رنگ سرخ تیره؛ ۲) نام آتشین‌مزاج.

تاله‌ک: ۱) داوی تیوی چن آسوری تیسار تاله‌گی ده‌کری ۲) شاقه‌ل ۲) برچه‌ی تیسار و تاوی‌چا ۱) دامن قبای بلند؛ ۲) بلند کرد.

تالی: بی‌ی تلاه تالی‌ی تلاه.

تاجاج: دیاری‌ی تاسکر چی آسکار.

تاجان: بیجان به‌کر بی‌گیا بیخ و ریشه کنده.

تاجگی: دست زن حمیس جگری دستوچاو حسیس.

تاجوج: دگان تاجوج دگوری و دوی هوزیکی هیروکری دگن پادشاهکی دوستاخ (ذوالقرنین) گرتوی و تیواری ده‌دی له‌بیش ده‌تیوری تا تاجوج.

تاجور: خشی لی دامی سوریدا گرای تاجور تاجدار.

تاجیل: جیدی بادانو تولکو توجو تو گرتگه‌ی تیوجیدی آصل.

تاچیخ: رنگی کال جرانیر به رنگی تاریاو توخ (بزچی کوانکم شیتی تاچخه) رنگ روشن.

تاچوخ: ۱) تاچیخ ۲) ده‌گری تاواله جرانیتری داخراو (ده‌رگا کلاو تاچوخ بی داخراو) ۱) رنگ روشن؛ ۲) باز مقابل بسته.

تاچی: کیل هاچی آجار.

تاخ: ۱) هاوار ایجر تازا ۲) خوزیا (تاخ هیشه تاخیمه‌ده گوریستانم به رگگاری دخست) ۳) ملاک خوش (هموچکی له‌ناخی تاخ دیریان / هی چوانه بناو کوری له‌سه‌ریان) ۴) دیتنی دار بزیشی تاخان (تاخ کم داوه‌ته چنت خوشه) ۱) حرف زدن آخ؛ ۲) گلایه؛ ۳) خلاف؛ ۴) حرف خریف بده.

تاخاو: تاخاو (من تاخاو تو تاخاو دوی گی جیمان تو راخه) ده‌ستمان آبا.

تاخاکتن: ده‌گرتن چیشن بیشه‌ی آوین وتوی گفتگو.

تاخاپوک: به کیس دیگن که خوی به گوره دیراتی و له گوره‌یی تاتانی خودی بزرگ‌بین.

تاخباران: تو زیاران تیه‌یوتن تو زوخوبیان تو زو خوش که چوم باوه‌ا دیماری باریدن گرد و غبار.

تاخبان: گلیان تاسمان باهاو گلی سبز بام.

تاخچه‌باش: گیایه‌که تیریزی گیا و کلوان گیاهی است.

تاخدان: حمام تنگن.

تاخر: ۱) جرانیری هوزل مرتبی ۲) سگی (تاخر تیه‌گوت باش‌ی جلی حیه‌ا) ۳) دیسه‌ی تیر (تاخرو باش‌ی وک تو دیکه‌ی) ۴) راتیوه دوایی هاتی (تو زیک روت خوش بی خو دیا تاخر باش) ۵) جیه‌رهاتی هوزل او باش تاخری خیری دیکه بی‌ه‌ی تیوه‌ی ۱) آنها ۲) مگر ۳) اینکه ۴) پایان ۵) عاقبت آخرت.

تاخرخین: بیری پاوه‌ک (باش‌ی خام.

تاخرزمان: جیرزیان دگن که کیوکه دوی پیغمبری ئیسلامه‌وه آخر الزمان.

تاخرشعر: بیری چه‌ندیزو به‌گریس ایری تاخرشعر پوتمت فروشت / تاروشت گریجیو به پاوو گوشت ۱) مفرد جام.

تاخرکه: تاخوبرک سیتراتی‌ی زور ده‌ی بنه خاکی.

تاخروکوخی: بریاک چیز ایوه (له تاخرو توخری بیوه‌ا میراتی وین) اواخر.

تاخروت: سلاو بیری قاعدت چسلان چسالانه‌ی باش مرتی آخرت.

تاخرومین: جیرپاشین ایتیب تاخرومین ماری‌ی تیت بکو ایری تیت بالیمه‌ا رایس.

تاخری: ۱) دوایی (التاخری ملی‌ی و هاتن) ۲) ایری‌ی‌ا (التاخری دوی دوایی جی) ۱) دیر انجام؛ ۲) عاقبت چه شد؟

تاخیبات: پاوه‌ی‌ی تاخری جلی زیاتر ده‌ی‌ه‌ی آخر جلّه زمستان.

تاخش: توخی‌ی تای جنت خوشه آخیش.

تاخلّه: ۱) جیزیاکی ساکن (التاخله لخوری ماکنگ بیاره) ۲) پاوه‌کی‌ی (تاخله‌کیشه تاخلّه‌ی دایسوا) ۳) به زوی‌کی کوریستانه‌ی سه‌ره‌ا خوشتراو ده‌گن که تو کاو گیا سازده‌کری ۱) هاله ماه؛ ۲) چتره باران ماز؛ ۳) کاسان.

تاخلّوکه: تاوی تنت تیه‌ا سوّرکرده‌وه تاوه.

تاخلیف: پاشیتو دوا سوه‌ی فر مکر و دروغ.

تاخلیفه: هه‌ویل بعد که تیه‌که به‌حال و حاستم سه‌ری ده‌ناوه. ایر سه‌ره‌ده‌سه‌ا که تازال دانه‌خوی‌ی خوزیو گیا یکه‌وه هه‌لده‌گری تاخ هاتوه‌ی دیاره سرآغاز بهار.

تاخن: جیساوه تاوه‌ک (ایوتاخنی تیه‌که تو کیه) آکه.

تاخناو: تو جیسترا جیسوا آخر هه‌تا ملان کوری تاخناوه آکنده.

تاخندران: تاخناو آکنده.

تاخنراو: تاخناو آکنده.

تاخنه‌ها: دوایی تاتی زمستان دمی که جیوت بو له‌جه‌ی چوله‌ماتی آخر جلّه زمستان.

تاخنین: تو جیساوه‌ی جیدی تیرا کرتی آکنده.

ناخنیمه‌وه: ناخنی (حه‌ریکی ناخنیه‌وه‌ی پیسه یانیرانی دوریسم
ناخنیوه‌ته‌ی) آکندن.
ناخنی: ناپا، تو بیزی، له‌وانیه‌یه: (سه‌ری حه‌ریوکیولمی ناخنی، گولی
سه‌رهه‌ار، یاخوز / طرفی حه‌ده، زولفی، زُلف من الغیالی) دنالی، آبا
آبا، تو گویی.
ناخوا: ناخو آیا، تو گویی.
ناخوز: تو بیزی هه‌لیه‌ستراوی، جیل خوراکی خاوه‌ل، ناالفدان، ناخر آخور.
ناخوران: ده‌گه‌ل ناخوران نیشت. ۲) بیشوه، بیشوی و ناریه (ناخوران
باخوزانیکه‌ی له‌ناخوه‌ی بیزی ناشی). ۳) گوچه‌ل دروه‌ی ناجی.
(ئاتی لمو ناخوران باخوزانه‌ی خو هیچیان بن نه‌هیشتن آ) ۱) هرج و
مرج و آشوب. ۲) حرامیان.
ناخون: ۱) ده‌لای ته‌ممان. ۲) نوک آ) ۱) آبوقه. ۲) ناخن.
ناخونک: ده‌لای ته‌ممان آ) حرف.
ناخونکه: جوره شتوانه‌ی ته‌ره‌ده، پیشی که‌له‌ی هوز آ) نوعی پشه
سیاه ریز.
ناخه‌بان: ۱) گلیان، ناخه‌بان. ۲) باتی ناخه‌ی نوس آ) ۱) گل آب بار. ۲)
بار سبز ترب و چغندر و تنگ.
ناخه‌بانی: ناخه‌بانی، ناخه‌بانی بیزیکی سپی، ریشی و سپی و سوره و
بیانی که‌سه‌ری ده‌باسی آ) نوعی دستار و کلاه.
ناخه‌لیوه: ناخه‌لیوه، ناخه‌لیوه، کاتی ناوه‌ی بیزی دیسته سه‌رهه‌ی بهار آ)
اوایل بهار.
ناخ هه‌لکیشان: له‌ده‌ی ناخه‌لاخ کردن آ) حسرت خوردن.
ناخی: ناخی، ناخی، سه‌رکاسی بن هه‌ی، آ) ناخ، نی.
ناخین: ۱) ئیره‌ی هه‌لکیشان (ئیره‌ی ماله‌ی ده‌ی برت له‌ئیره‌ی هه‌ساوا بیمو
هه‌سوی، هه‌وا ناخینکی کرا) ۲) ده‌ستان هه‌ساوی، ئیشاره‌ی
ده‌وه‌ت، ده‌ها کی، ناخین، هه‌ساوای، ئیرانیه آ) ۱) دریغ. ۲)
برخاستن.
ناخه: گولیخ، سنگی ناشی ناالفه‌دار یا سنگی که‌سوری ناری آ)
میخ آهنی.
ناخین: ناخ هه‌لکیشان آ) ناله سوزان.
ناد: بوکه، جوره، وینکانی ده‌ناو ناو آ) جزیره.
ناد: ۱) ده‌ولایی، ده‌ولایه‌ت. ۲) پیوری، کوانی آ) ۱) سخاوت. ۲)
مهارت.
نادان: ماکی ریچی، بیست روز له خاکه‌لیوه‌ی ده‌روز له ریشه‌ی آ) ماه
ناریس.
نادآروک: گولیکه له‌سه‌ر بهاره‌ی ده‌ینکوی آ) گلی است که اوایل بهار
می‌روید.
نادان: ده‌وی به‌ی ده‌ی آ) زمین حاصلخیز.
ناده‌وه: هه‌ستی یا داری دروز که ماکی بن باتی ده‌کاته‌وه آ) گرد کن.
نادو: ۱) ده‌ی کیرشکه، بیوریک که‌ماکی ده‌ی. ۲) براری گیا له شیاوی
آ) ۱) نوعی ماه. ۲) وجین.

نادور: که‌سیکی جیسی ره‌ی‌ی، حضور آ) اصیل، نجیب.
نادوم: ناده‌وم، شرین (ابکه‌ی، هه‌وه‌لین باپیری مروق) حضرت آدم.
نادومی: مروی عیسان، به‌شه‌ر آ) آدمی.
نادومیزا: مروی تاسامی آ) آدمزاد.
نادومیزاد: نادومزا آ) آدمزاد.
نادی: ۱) نه‌ویر، نه‌ویر. ۲) بوچه‌ه آ) ۱) آن دیگر. ۲) چرا مرسته
است.
نادی: نه‌وان، نه‌وانه آ) آیا.
نادی‌چی: نه‌ولی ری، نه‌ویره‌ی آ) آن دیگران.
نادی‌شا: نه‌وان سه‌ی آ) ایشان.
نار: ۱) ئیره، ده‌ی هه‌ره‌وی نه‌ساوی ناو. ۲) جیگه‌ی ئاوزاری یا نیسان
جی نیسی، هه‌وان جی هه‌وا، ئیلی، موئیسی گه‌ره‌ه آ) ۳) لانگر
(زیسانان ناره‌ی) آ) ۱) آب. ۲) پیسوه مکان. ۳) آتش.
ناراز: ۱) دوسی و نه‌وان خوشی. ۲) جیگه‌ی زیی هه‌ستیمی. ۳) زیوه‌ی
ئاو (ئاسی نو ده ناراز ده) آ) ۱) دوسی. ۲) محل ثابت زندگی.
۳) وجود داشتی.
ناراز: ره‌ی‌یکه له سوری ئیرانی و ریسا آ) ناله ترس.
ناراسته: ره‌ی ئاسک، ره‌ی که‌ئاسک کرین (ئیریکی ناراسته کره،
ئه‌ئاسکی ناراسته کرین) آ) جزی آ) مترجمه کنی کردن.
ناراف: سیری و کوی ساوی یان که‌سوری، ناوی هاوکرا و نو حل‌ئاسی
آ) کاسه‌ی ناسیری.
ناراو: ری نه‌وان، هیشی، هیشی، ده‌ده، نه‌ی‌ره‌ی کرا آ) آرام.
ناران: ۱) سکه‌ی زیانی (ساوه‌ی نه‌وه‌ی کوچه‌ی، گه‌ره‌ی، ده‌ده نه‌وه
ده‌ی‌ی، نه‌ی‌ره‌ی ناوی له ناران) ۲) نه‌ی‌ی ساوه‌ی آ) ۱) فستقی
دنبال پلاکی. ۲) دره و آلی.
ناراوه‌ن: هه‌ره‌ی‌ی، ئیشه‌ی آ) آرزو.
ناراو: که‌ماوی هاوکه‌ی نو حل‌ئاوی ده‌کار کراوی هیشتا به‌که‌له‌ی ماو آ)
بیشتر آب صابون.
ناراوشت: زاراوشت، حه‌مل، هو جوان کردن آ) آرایش.
نارج: ده‌ره‌ی‌ی‌ی، که ده‌گریته کوچاوی ده‌ره‌که حیرت آ) بهوت
حیران.
نارخاکلت: ۱) هیشتی ناره‌ی‌ی. ۲) کوتره‌ی به‌شه‌ی و ناره آ) ۱) زره
۲) کاجی.
نارخنقه: نوته که، شه‌ی، ئه‌ی ده‌ی ده‌ی‌ی‌ی و هاوارت نو ناکری
آ) کاوش.
نارخه‌یان: خاره‌جه‌ی، ئیشه‌ی، بن ئیری و ده‌ی آ) مطمئن.
نارد: ئاو ده‌ی هاوکاو آ) آرد.
ناردآوی: ۱) نوری ئاش کرتو. ۲) بریته له نوبت به‌ی کرین ده‌کین
ئاوه‌ی ده‌ی‌ی‌ی ئه‌ی‌ی بالام نوری ناردآوی ده‌کا آ) ۱) گرد آسیاب
گرفته. ۲) کنایه از خود را متهم کردن.
ناردآویز: ۱) ئه‌و شوینه‌ی ناری له ئیواری بیره‌ی‌ی‌ی نی ده‌ی. ۲)
ئیواره بیره‌ی که گه‌راوه که ناره ده‌ی‌ی‌ی‌ی ناو هه‌ی که. ۳) بریته له

دەراوی دەمی وێژەن (فلانکس تارد لوژی دەمی خۆشە) ۱) جای
هەرت ڕیختن ئاو لە ئاسیاسک؛ ۲) لۆ ئاسیاسک؛ ۳) کنایە لە طرز
سخن گفتن.

تاردەپیچ: جۆرێک هەڵوایە لە تاریو شەکر ئوعی حلوای شکری.

تاردکێش: پێڵوکەی دارینی تاشەوان کە تاردی پێ لە قوڵکە دەربەدا
بارەی ئاردکش ئاسیابان.

تاردمالک: ئەو کۆنە پەڕۆیەی تاشەوان جێ تاردی پێ دەمالێ کهنهٔ
پاک کردن تعمالدهٔ آرد در آسیاب.

تاردن: هاوردن، هێنان، ئانین آوردن.

تاردو: ۱) سوسان، تاگر کەوتەوە؛ ۲) سوهەمەنی، تاوردو ۱) حریق؛
۲) سوخته.

تاردو ڕۆن: سوانی، جێشتی تارد بەڕۆنەدا چاهین کە زۆرتر بۆ ڕەسەنان
دروست دەکرێ کاچی.

تارده: تازە داهاتو، تازە بابەت، نوهاتی نوآمده.

تارده بارە: بەشە تاردێک کە تاشێر بۆ هەربارێک کەسێکی بەخۆشی خۆی
بە تاشەوان دەبەخشێ بخشش آرد به آسیابان.

تاردەشان: تاردانێ، ئەو شوێنەی پەردانی تاردی لێوە دەخەنە قوڵکە
تاشەیی؛ ئەهنی جێش وامون، جۆرێ مەکۆ جون / گەرد تاردەشان
تاسیای گەردون) همولهوی ۱) نگا: تاردانێ.

تاردەڵ: توکمەی بەردەستی خانی گەورە، باب توکمە، زاوێزکەری خان
آرمل.

تاردەڵوکە: ۱) وردە تاردی سەر لێوی قوڵکە لە تاشدا؛ ۲) چەڤری زۆر
وردو وشک کە دەیارێن ۱) گرد آرد در آسیا؛ ۲) برف ریز و خشک.

تاردەڵین: تۆز ئاشی زۆر نەرم گرد آرد در آسیا.

تاردە عشان: بڕەمشان تاردی هەڕە آرد آرد.

تاردەوا: بەڵوا، جێشتی گرنواڵە هەویر و کۆزەڵە آشی است با خمیر و
ترشک آبی.

تاردەوارە: تاردەبارە بخشش از آرد به آسیابان.

تاردەی: هاوردن، هاتن، هێنان، ئانین آوردن

تاردەیشە: داهێنراو، داهاتو، (نوهاتی، نوچێ بونی) اختراع.

تاردی: تاردەوا، بەڵوا ۱) نگا: تاردەوا.

تارزی: تاوات، تاردی، هێوی، دڵخواز آرزو.

تارزینگ: جەنەد، جەنەگ، جەناگ، جناگه زنخ، چانه

تارژنگ: دارێکی سوریشە وەک بالاوک کە گوڵەکانی لێ دروست دەکەن
درختی است.

تارسو: هەلامەت، زوکام، بەسو زکام.

تارسمی: هەلامەت دار، بەسو دار زکامی.

تارقتە: لە کار کەوتە، بەد کەوتە، کەڵک ڕاو ویران، نیک نەماو از کار
افتاده.

تارگا: تاورگ، تاگردان آتشگاه.

تارگوت: سوڕو گەش لە ڕەنگی تاگر آتشگون.

تارماج: ۱) ئیشانە، کێڵک؛ ۲) دوو بەهەست، نیاز لە زیانا ۱) هدف؛

۲) مرام.

تارماجانی: ئیشانە داکردن، کێ بەرکێ لە تفەنگ و تیر هاوێژدا،
تەرنوی تەنگیزەبی هدفگیری

تارمسوش: تاوریشم، هەورێشم، هەورەمیش، داوی، لیکساوی کرمی
تاوریشم، تالی حریر آبریشم

تارموش: تاریوش، هاوریشم آبریشم.

تارمیش: تاوریشم، تارموش آبریشم.

تارنج: مێج زنجیر بۆ ڕاخ بەستەوە، تاخیە میخ طویله

تارنگ: دەردێکی تازاڵە، بەخۆنیە کە توشی حەیوان دەبێ مرض
اسفنام.

تاری: ۱) خەیار، هاروی؛ ۲) تالی؛ ۳) پڕاک ۱) خیار؛ ۲) لوزنین؛ ۳)
لکه.

تاریخ: تەمرێ، تەمری، تەمری ڕۆژی، ئوان دوێنی و سەبەینی امروز

تاریوان: ۱) تاریوەی تارد لە ماڵدا؛ ۲) وشترێن سێ بەهاری دیتی ۱)
آذوقهٔ آرد؛ ۲) شتر سه ساله.

تاروانە: وشتری چوار بەهار دیتو شتر چهار ساله

تاروت: فرشتەیەک بوە هاوڵی ماروت لە چیرۆکاندا یەکەمیان دەڵێن:
(تاروت ماروت) سەرەو خوون لە چاڵاوی بابل‌دا هەڵاوە سراون و
ئیتو یانەو تاویان لەبەر چاوەو دەمیان ناگاتێ هاروت.

تاروزیان: هەروزان، وروزان بەهیجان آمدن

تاروشاڵ: پڕیس، پشمین، پلزین عطسه.

تاروگ: کلتە ساواری پانکەاڵە کە لە گەنمە کوتاوش دەیکەن نوعی
کوفتهٔ بلغور.

تارون و قارون: بریەتی لە زۆر دەوڵەمەندو دارا کنایه از بسیار
ثروتمند.

تاروی: هاروی، خەیار خیار.

تارهان: (زاو ئاشی تەندامی سوتاو) درد سوختگی.

تارهاتن: جزاتن، داغ کردن بەتاگر داغ کردن.

تارەزو: هێلی، تاوات، دڵخواز آرزو

تارەزومەند: بەتاسە، بەتاوات، بەهەزوت آرزومند.

تارەقتە: وێرانو لەکەڵک کەوتو خراب و از کار افتاده.

تارەق: ۱) تەرایی گەش لە گەرمان پاش لە تەرمان پاش لە بوبەتی‌وە پاش
لەماسەو بوتەوە؛ ۲) شتی لە هەڵم تکاو وەک تارەقی سەرخۆشکەرو
تارەقی جاترو هی‌تریش عرق.

تارە قاوی: گەش بە تاوی عرق کرده.

تارەق چن: تەقیلە عرق‌چین.

تارەق دەردان: تەڕی تارەق لە تەندام دەرکەوتن عرق بیرون دادن

تارەق کردن: تارەق دەردان عرق کردن.

تارەقگیر: پارچە لیباسێکی تەنکە لەبن زینەوە دەخرێتە سەر پشتی وڵاخی
سواری عرقگیر.

تارەقە: ۱) تارەقی گەش؛ ۲) دارێک لەناو چینەی دیوار دەخرێ بۆ قایمتر
بونی دیوار ۱) عرق؛ ۲) چوب لابهٔ دیوار.

تاره‌ی: بۆ، ترۆی، دارمال [ق] بۆ، مالامال.

تاری: ۱) نیشته‌جێ، بەرانبەر بە کۆچەر؛ ۲) کۆمەڵ، بارەدە، هاریکاری؛ ۳) لە ڕەسەنی قەومی تاری، تاریی؛ ۴) خۆشەمێنی، منگی، خۆڵەکەو [ق] ۱) مقیم؛ ۲) کمک؛ ۳) ترپایی؛ ۴) خاکستر.

تاری: جاڵی، هەری [ق] ئاری.

تاریان: ۱) دڵ تنگ، مۆزەو دڵ هەڵشێوان لە خواردەوە؛ ۲) کوان و ڕیکە لەلمش هاتن [ق] ۱) حالت تهوع؛ ۲) ظاهرشدن جوش بر پوست.

تاری‌باری: ۱) هەڵوەرەی سۆزی یان؛ ۲) بەلا لوک، تاڵو بالو [ق] ۱) آلو سرخ؛ ۲) آلبالو.

تاریخ: مێژ ڕێسری تەریخ کە وڵاتی بن دەستەوە [ق] تاریخ طریقه.

تاریخشی: میرلی تەواکەمەی کە ئاو دابەش کردنی بۆ ئاوبەران بەدەستە [ق] میرآب.

تاریز: کەلێکی پەناوپانگە لەنێوان ڕێگای سنەو مریوان دا [ق] گردنه‌ای در راه سنندج مریوان.

تاریشە: دزوار، جەتون، بە حەمەت [ق] دشوار.

تاریکار: یاری‌دەر، هاریکار، کەسێ کۆمەڵ بە کەسێ دەکا [ق] یاری دهنده.

تاریکاری: کۆمەڵ، بارەدە، هاریکاری [ق] کمک.

تاریلە: پیاوی ژنانیلە، ژەرەنگە، ئاڵی پیوان بۆسف لەلەندی (ئەرێکی تاریلەیە، لاسای مێ دەکاتەوە) [ق] مرد زن‌نما.

تاریتخ: کوانی بن هەنگڵ، لوشر کە لە بن باخەڵ دەر دەچێ [ق] آمل زیر بغل.

تاریتوک: لەیە، لەنکە تۆک، نخوشەو [ق] لگه.

تاز: ۱) ڕیکەی شیری، ئەو چێچەلەو ڕیکابەی لە ڕوی مەلی شیردەوژە دێن؛ ۲) ساغ و ڕاست و بێ فرۆفێڵ [ق] ۱) جوش صورت بچه‌های شیرخوار؛ ۲) درست کار.

تاژا: ۱) تەرس، ڕەشیف، بەغیرەت؛ ۲) زەو بەبەلە، (تاژا بۆ تاژا بگەیە؛ ۳) بەلا تاڵ، (وەڵا گوێی تاژابە)؛ ۴) ڕزگار، ئازاد، (گەردەم تاژاکە گەردنت تاژاین)؛ ۵) تەنامی لەش، (هەمو تاژای لەشم ژان دەکا) [ق] ۱) شجاع؛ ۲) شتاب؛ ۳) با مهر؛ ۴) آزاد؛ ۵) اندام بدن.

تاژانی: تەرسان، مێرخاسی، ڕەحی، گەرناسی، ڕەشیدی [ق] شجاعت.

تاژاد: ڕزگار، ڕاهی، سەربەست [ق] آزاد.

تاژاد کردن: ۱) لە گیرۆدەیی ڕاهی کردن، لە زیندان بەردان؛ ۲) لێ خۆش بون، عاڵو کردن [ق] ۱) و ۲) آزاد کردن.

تاژادی: ڕزگاری، سەربەستی [ق] آزادی.

تاژادیخوا: داواکاری سەربەستی، ڕزگاریخواز [ق] آزادیخواه.

تاژادیخوازی: تاژادیخوازی [ق] آزادیخواهی.

تاژاڵ: ۱) لێش و ژان؛ ۲) پەناو دوم، ئاهۆ؛ ۳) مانگی ئادار، مارس [ق] ۱) آزار؛ ۲) مرض واگیردار؛ ۳) ماه مارس.

تاژاڵدان: سەربەست دان، لێش بێ گەیاندن [ق] آزردن.

تاژاڵی سی: نەخۆشیەکە، تاژاڵی سیل و دیق [ق] مرض سل.

تاژاڵە: سوختی زستانە، تاورەو بۆ زستان [ق] سوخت زمستانی.

تاژانە: تاژانە، وەک پیاوانی بەترس و بەسەرگ [ق] شجاعانه.

تاژانیانە: تاژانە [ق] نگاه، تاژانە.

تاژانیەتی: تەرسان، گەرناسی، غیرەت [ق] شجاعت.

تاژایی: ۱) تاژایەتی؛ ۲) ڕزگاری و تاژادی، ئازە کەردن تاژایی دەتەدەمی [ق] ۱) شجاعت؛ ۲) آزادی.

تاژبیش: جیشت لی‌ئی تاشیەر [ق] آمیز.

تاژراندن: سەربەستەن، ئیشاندن [ق] آزردن.

تاژری: بریتی بەمیللەم کیو هەوا [ق] رخم جرکین.

تاژگار: تەواو، بەشوێن بەکندا بێ‌ڕاهەو ئەوان (دوسانی تاژگار لە زندان بوم) [ق] بی کنوکاست، متوالی.

تاژموودە: ئاقی کراوە، تەجرەبە کراو (مناسبی تاژموودە لە کەرەی تا تاژموودە چارە) [ق] مجرب.

تاژنگ: خانوی پەسەر لەشەنیزی پاهەو دروس کراو [ق] خانه‌ای که بر تخته‌سنگ بنا شده باشد.

تاژوباز: ئۆبال، ئاوازو گوناح [ق] بزه، وبال.

تاژوبەژ: ئۆبال، ئازو بان، هۆبال، (تاژوبەژت بە ملم من لەم کارەم نەکردوە) [ق] بزه، وبال.

تاژوخە: بزوی پەناوبست لە دانان ئەدای [ق] آدوقه.

تاژوخەدا خستن: بزوی زستانە دابین کردن، ئەدای کۆم کردن [ق] آذوقه اندوختن.

تاژوقە: تاژوخە [ق] آذوقه.

تاژەبیر: جیسانی بۆ زن بان بۆ شیرەو [ق] غزب.

تاژەبەت: زیکەی دەبو جاوی تازە لاوان، عازەوی، عازەبی [ق] جوش جوانی.

تاژەبیر: کۆبلەی بەرامو کۆبرای بەندەی زەرخەرید [ق] برده زر خرید.

تاژەخ: بالۆکە، بالۆک، ڕیکە ئاسایەکی زەقی بێ‌ئاو لەدەستەوبل دەبت [ق] زگیل.

تاژەن: ئۆمەنی مانگی ئەزانی بەرانبەر بە سەرماوەز [ق] آذرماه.

تاژەنتی: زاوە، مانانی دانەوەشتی کرتەوەی ئوسرانەک بە ئوسرانەک [ق] شرح و تفسیر.

تاژین: خۆشەویست، بەرێز، ئەتاژین دیارین وادەی لوامەن / ئەلوەدای ئاهر ئەو، ئامامەن) مەولەوی [ق] عزیز.

تاژیز مەردە: تاژیەت بان، خۆشەویس مردو [ق] عزادار.

تاژیزە: ئاری هەوایەکی گۆرانی کۆنی کوردە [ق] از آهنگهای قدیمی کردی.

تاژیەت: تاژیە، خەم و داگرتن بۆ تازە مردگ، ماتەم [ق] عزا، ماتم.

تاژیەت‌بار: خەمباری خۆشەویست مردن، ماتەمین [ق] ماتزده.

تاژیەتی: تاژیەت باری [ق] سوگواری.

تاژاڵ: بەرامبەری لوس و لیلە، زیرو زوو، تەیوز [ق] خند صاف، خنثی.

تاژاو: بەهرەو دەرامەتی زەوی، حاسڵاتی زەوی بۆ زار [ق] محصول زمین.

تاژاژک: ئاوئشکە، ئەوەر خەو دەم داچەقاندن [ق] خمیازه.

تاژاشکە: ۱) ئاوئشکە؛ ۲) مجوزاک، تەزی موجراک [ق] ۱) خمیازه؛ ۲)

[illegible]

تازال: (۱) باران و نسیم، گلو گوش و سر و سینه (۲) بر و بوی بر چیلکو چال (۳) داب، اسباب (۴) طلب و جستجو خاشاک

تازان: پولس، فرانجی، ساکرد دارو، [illegible] آزاد، باسیان

تازاوله: بسوزو کس که کس، تازاوله آتوب، بلشو

تازاوله: تازاوله آتوب

تازاوله: تازاوله آتوب

تازاوهچی: کسی که [illegible] آسیاگر

تازاو: تاشاوه، کسی که [illegible] آسیاگر

تازاد: باسیان، [illegible] اهدکار، [illegible] بی‌الاتاکان

تازاد: تازاد آتاکان

تازاد: تازه، نو، نوآیین، نو [illegible]

تازی: [illegible]

تازن: (۱) زن، زن [illegible] (۲) [illegible] گرفتن، [illegible] (۱) [illegible] (۲) دندان خلال کردن

تازنی: [illegible]

تازین: (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible]

تازو: (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible]

تازوین: [illegible]

تازوانه: [illegible]

تازوان: [illegible]

تازال: تازال، [illegible] آسمان

تازه‌لماری: [illegible]

تازین: [illegible]

تازیشه: [illegible] (۲) [illegible] (۱) [illegible] آسیاب، [illegible] (۲) آتشه

تاس: (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible]

تاسا: [illegible] آسیاب

تاساشه: [illegible] آسیابی

تاسایی: (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible]

تاسوانی: [illegible]

تاسه: (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible]

تاسیاش: [illegible]

تاسیش: [illegible]

تاسیش: [illegible]

تاسین: [illegible]

تاسین: [illegible]

تاسیه: [illegible]

تاسیه: [illegible]

تاسیه: [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible]

تاسیه: (۱) [illegible] (۲) [illegible] (۱) [illegible] (۲) [illegible]

تاسیه: [illegible]

ناستجاو: قاپ و قاچاغی مس، دەفەر و پێوێنی مس چێکردن ف ظروف فلزی و مفرغ مسی.

ناستەرک: برکە ناسنە، تیلی وارتی دڕاوەدار ف سیم خاردار.

ناستگەر: وەستای ئامرازی ئاسن، وەستا خاڵە ف آهنگر.

ناستەواڵە: لەکاراکتەر بەهێز، چەنی ئامرازی ئاسن، قورازەی ئاسنی ف خرده فلز سفت.

ناسنی: ئاسنین ف آهنین.

ناسنین: ۱) وەرس کراوە لە ئاسن؛ ۲) قاپور بەهۆی وەک ئاسن ف (۱) و (۲) آهنین.

ناسو: ۱) کەناوی ئاسمان، هەرائی ئاسمان؛ ۲) ئاوەڵایی ڕەشایی لەدوور ف (۱) آفق؛ ۲) سایه‌ای در تاریکی.

ناسوودە: ڕەحەت بێ هەم، بێئیسراحەت ف آسوده.

ناسوودەیی: ئیسراحەت، ڕەحەتی ف آسودگی.

ناسوگ: کەناری هاسمان، ناسو ف افق.

ناسەن: ناسەر ف آسن.

ناسەوان: ۱) خوێنەواری کەوتن؛ ۲) پاش ماوەیەکی ڕەچەڵەک، ماوەی ناسەوارتان بوون ف (۱) آوار؛ ۲) نسل، نژاد.

ناسەی: ئاسەی، هێشتن، ئەنین ف آهنگ دادن.

ناسی: ۱) بەهێزو بەوان، ئەوانەی لەدروستەو بوون ناسی بە، ئاوەڵنا؛ ۲) هەڵە موتیو هەرز بەهەرز (جیاوە کە گەلەکی ناسی) ف (۱) سخت و سنگین؛ ۲) کوه مرتفع.

ناسیاو: سەنگین کەوتوو لە سەرز هەرز بەهەرز، ڕەچەڵەک ڕەنگەکی هەرز ڕەز و هەرز ف آسیا.

ناسیەن: ناسی، ئاو ئاسیاو ف آسیاب.

ناسیاوان: ناسیاوان ف آسیابان.

ناسیف: هەڵو ئەوەک لە کەرو ئەوەک ئەوەک، هەڵوان بەهەناوی ف حلوا.

ناسین: بەسەرو ف سنگ.

ناسین: ۱) خوێنە کراس، بنوانی، قوڵە کەوتە ئەکریەت؛ ۲) سورەی یاسین، (ئاسینەکی سەر هەموتن بخوێنە) ف (۱) آستین؛ ۲) سورهٔ یاسین.

ناسیو: ڕیان زەرب، هەزمەت هەڵا، ئازار ف آسیب.

ناسیۆ: ۱) ئاسی، سەختەو ئەوان؛ ۲) داروکەی سەجوەتانە کە ئاگری ئەو بەتەنە ف (۱) سخت و ستوان؛ ۲) هیزم سنجد الیخ.

ناش: ۱) ئاسیاو؛ ۲) ناسنو بنوان خوش؛ ۳) جێشتی هەزەرگە، دو کرانیو، دوقلیو؛ ۴) ئەوی بارچەو ناسەکراس، دەوق ف (۱) آسیاب؛ ۲) آست؛ ۳) آش ماست؛ ۴) آهار.

ناشاخە: ۱) هەروەی زەوی، قرتوکە؛ ۲) جەوەنی بەرەو لە جەنەبەا؛ ۳) هەرشتی ئاهەڵو بیکاوە ف (۱) میوهٔ گندیده؛ ۲) حیوان نوجوان؛ ۳) ناشایسته.

ناشاخەد: ناشاخە ف نگا ناشاخە.

ناشاخە: دەوەکی هەرشتی کەچەنی خاوەن کەندو دەبوان هەرشتی ف هرچه آسیا.

ناش بەتاڵ: دەس لەکار کشان ف دست از کار کشیدن.

ناشپەز: شیوکی، جێشت کی، جێشت لنەر ف آشپز.

ناشپەزخانە: مۆبەق، ئاڕخانە، شوێنی جێکەی شوێنانەر ف آشپزخانه، مطبخ.

ناشپەزی: شیوانەر، جێشت کەر و ڕەی ف آشپزی.

ناشت: ئەوان هەوەر، ڕاست بەی هەرز و ڕا ف آشت.

ناشتبونەوە: ڕەی ئەوان یا ئەوانی ڕەشەکانی بوکە هەوەت بەیەکەت کردن ف آشتی کردن.

ناشتەبا: ئەت ف نوجوانی.

ناشتی: هێشایەتی، ئەوان خوشی ف آشتی.

ناشتیخواز: هێشایەتی خوان کەوەی ڕەی هەرز و هەرز ف صلح طلب.

ناشتیلی: ئەوان خوڕی، ناشتی ف آشتی.

ناشچی: ئاشپەز، شیوکەر ف آشپز.

ناشخانە: جێشتخانە، جێکەی ئاڕو جێشت لی کردن ف آشپزخانه.

ناشرەف: ناشرەف ف نگا ناشرەف.

ناشڤان: ناشەوان، ئاسیاوان ف آسیابان.

ناشق: ڕەڤان، ئەوینداو، ڕەشەوان ف عاشق.

ناشقە: ناشق، (ناشقەو ناشقە) بەرەی ئەوینداو ف عاشق.

ناشک: ۱) ڕەنگ سەوز، سەوز؛ ۲) هێز وزە، توانایی، ئاشت؛ ۳) ئەوینداو ف (۱) شکیبا؛ ۲) توان؛ ۳) عاشق.

ناشکرا: هەرشتی ڕەوان، ڕاڕەی، بەرچاو ف آشکار.

ناشکرایون: ۱) ڕەوان بون، خوڕاوبون؛ ۲) دەرکەوتن، ئەهلی، ڕەوانی بونەوە ف (۱) آشکارشدن؛ ۲) فاش شدن.

ناشکرا کردن: ئەهلی، دەرخستن، ڕەشانەکی هەشتەوە ڕەوان کردن ف آشکارکردن.

ناشکراکردن: خوڕاوی، ئەهلی، دەرکی ئەهلی ف آشکارا.

ناشکین: ئەندەی ئەوینکی ئاشی بی دەگەڕی ف آب آسیاب گردان.

ناشمای: ئەهوەرن، خواردنەوە، فرکردن ف آشامیدن.

ناشنا: ۱) ناس، ناسکری؛ ۲) دەستەوبان، ئەدەکی ئەلاما ڕەز ناشنایی ف (۱) و (۲) آشنا.

ناشنایەتی: ئەوان خوشی، ناسیاوی ف آشنایی.

ناش: کەمەزۆخی بەرین ف ڕیوو جرک زخم.

ناشو: ۱) وجان، بەشەوان، ئەوینک ڕەسان بو ئیسراحەت کردن؛ ۲) کەمیو ڕەشی بەرین؛ ۳) جەشنوی و ئاڕاو ف (۱) وقفهٔ کوتاه؛ ۲) جرک زخم؛ ۳) آشوب و بلوا.

ناشوپاشو: ۱) قسەی هەرزەی ئام؛ ۲) هەموەیەتی پەرشانەو بی سەرەوبن ف (۱) یاوه؛ ۲) خواب و ڕۆیای آشفته.

ناشوانە: ڕەی ڕەی کلکە، هەرمەی، بەهەری کوەەڵ لە بازەوە بەهەناو ف بهمن.

ناشوژن: گشتەکی جەوان دەرون ف ڕیشەی جوانەدەری.

ناش وەستا: وەستای ئاش جاڵ کردن ف استادکار آسیاب.

ناشەبەشەتەنووره: گاڵتەی زاروکان، دەستەی تیکەوتەر بەشەوە

سەرەسەری یەکەمو دەنگی سەرکەوتو دەچنە کۆتایی، گەمەی گەری سوری پشت مێز ▣ نوعی بازی کودکان.

ئاشەتەنتورە: ١) گێژاو، سوڕی ئاوی گومی قوڵ؛ ٢) گەمەی ئاش پشتەنتورە؛ ٣) ئاشکی دۆڵەکەی بەقسڵ و بەرد، کەکەن تا بە ئاوی کەمیش بگەڕێ ▣ ١) گرداب؛ ٢) نوعی بازی؛ ٣) نوعی آسیاب.

ئاشەقو ڵاتێ: گاڵتەیەکی منداڵانەیە ▣ نوعی بازی کودکان.

ئاشەگوێزێ: ئاوی شتێکی تەیوی خەیاڵیە وەك درەختی منداڵی بێ دەرسێتی ▣ از موجودات خیالی، توله.

ئاشەوان: ئاسیاوان، ئاشڤان ▣ آسیابان.

ئاشی: دەردو کوڕەدەری ▣ زحمت و دردسر.

ئاشێن: کەسێ کە باراتی دەبا بۆ ئاش ▣ مراجع آسیاب.

ئاشیف: ئاشف ▣ نکمیش.

ئاشیڤ: بەکۆڵ کردنی سەوزەوات بۆ بەهێزبونی ▣ نکمیش.

ئاشیکە: زەوی سەختو رەقەن ▣ زمین سخت.

ئاشیو: ١) دەردو بەڵام بەسەرهاتی خراپ؛ ٢) پەشێوی و تاڵوە ▣ ١) مصیبت؛ ٢) آشوب.

ئاغا: لەقەمە بۆ پیاوی زل، بۆ خاون گوند لە شیراز دا وەیشی ئاوی هەمو پیاوێك لە کەنێ، کابرا ▣ آقا.

ئاغایانو: پارچەیەکە بۆ لەسەرانی پیاوان بەکاردێ، ئاغەیانو ▣ آغایانو.

ئاغانی: گەورەیی، خاون موڵکی، بەرێوە بردنی زەعیەتان ▣ آقایی.

ئاغازن: زنی ئاغا، ئاوەکە دوای ئەو لەقەمە دەکەوێ وەك: (ئاغازنە هات) ▣ همسر ارباب.

ئاغایەتی: ئاغانی، مەزنایەتی، گەورەیی ▣ آقایی، سروری.

ئاغزوێنە: ئاڵقەی دەداەداری کابرا کە زیاتەی تیدایەو بۆ داخستنی قایشی پشت و کەوش و بەرمزین و ... بەکار دەهێنرێ ▣ سگک.

ئاغزە: قوڵچکە سیفان، کاغەزێکە دەپێچن و دەیخەنە بنی قامیشە سیفارەوە، بنکی جغارە ▣ فیلتر سیگار.

ئاغڵەب: زوربە، زۆرجاران ▣ اغلب.

ئاغڵەویك: ئاغڵەمریك، ئاو ▣ آبه.

ئاغە: ئاغا ▣ آقا.

ئاغەیانو: ئاغایانو ▣ آغایانو.

ئاغەیرا: بەرای گەورە دەگێن ▣ داداش.

ئاغەچەواش: گیایەکی بۆن سۆتە کە لەلەو کۆڵیری دەکەن ▣ از گیاهان معطر.

ئاغەل: غەل، جێی ئاژەڵی مەزو بزن کە دەمێ سەرماو هوڵ ▣ آغل.

ئافات: دەردو ئازار، بەڵاو بەلا (ئافاتە بەتیمی خەڵەفی ئاخری نیسان / بۆ خۆش بی سەدوف بو بە قیدات دوری لە ئافات) دەنالی ▣ آفات.

ئافتا: هاوتا، ئاسا، هاوشا، هەمسەر (ئەگەر چاوی خۆم بەبابە زینی هەڵبنایە / وبەهام دەدی ئافتای کاکە سمێ جوانە) دەچی سەوزینە ▣ همتا.

ئافتاو: خۆر، ڕۆژی پەرانەوەی مانگی عاسمان ▣ خورشید.

ئافتاو گەردان: پێتەسەریکە درویشوان لە تولیان دەیەسن تا تاو لە چاویان نەدات ▣ سایەبان کلاه درویشان.

ئافتاوە: سیبە، تولیە، مەعدەنی، سیك ▣ آفتابه.

ئافز: ئاخون، جێ خۆراکی ئازاڵ کە لە فوڕ هەڵیە سترا ▣ آخور.

ئافران: دروس بون، هاتەدی، جێ بون ▣ خلق شدن.

ئافراندن: خولقاندن، دروس کردن، بەدی هێنان (خودی هەردو تەرمین ئافراند) ▣ آفریدن.

ئافروت: بریتە لە زن، مێویەتی مرۆ، عاقرەت، رەعیە ▣ کنایه از زن.

ئافشوژن: گیسە کەمەی نێرو سەرالمرۆ ▣ تاج خروس.

ئافور: گاکیوی ▣ گوزن.

ئافەت: ئافات ▣ آفت.

ئافەریدە: دروس کراو، خولقاو، رسکاو، مەخلوق، وەدیهاتو، داهێنراو ▣ آفریده.

ئافەرەم: ئافەریم ▣ آفرین.

ئافەریم: کاری باشت کرد، دەمی خۆش، بارەکەڵا ▣ آفرین.

ئافەرین: ئافەریم ▣ آفرین.

ئاف: ئاو ▣ آب.

ئافا: ئاوەدان، ئاوا، بەرانبەر بە وێران ▣ آباد.

ئافانەزی: ئاوی سارد ▣ آب خنك.

ئافایەرف: بەفراو سەهۆڵاو ▣ برف آب.

ئافار: کەوڵو پێستەی ئازاڵ بەرلە دەباغ ▣ پوست دباغی نشده.

ئافاڕو: ئاوڕو، ئاوڕو ▣ آبرو.

ئافاڕێ: ئەوێ دەرچوگە گومڕا، ئەوێ لاەمر ▣ گمراه.

ئافاهی: ١) گوند، دێ، ئاوایی، ئاوەدانی؛ ٢) کۆشك، خانو بەرە، خانو ▣ ١) آبادی؛ ٢) خانه.

ئاف پەنگ: ئەو قوڵکەی باران ئەو بەرە قوڵەی کە ئاوی بارانی تیدا راەوەستێ ▣ جای جمع شدن آب باران.

ئاف پیقاز: پیوازی پیازی چێشتی دەرو پیوازو ئاو ▣ سوپ پیاز.

ئافخێن: ئاوێ کە بەدەرو لەسەرخۆ بڕواو دێ خوێ ▣ آبخور.

ئافداناك: دەفری ئاو ▣ ظرف آب.

ئافدۆشك: ١) شوڕەسای بێ دەرد و ناخۆش؛ ٢) ئافرێن، خۆزمێ، ئاوەدەستانە ▣ ١) سوپ بدون چربی؛ ٢) مستراح.

ئافدەست: ١) ئاوخانە، ئاوەدەست، ئاودەستخانە؛ ٢) دەساك، کەمین، جێ داوەر ▣ ١) مستراح؛ ٢) شخص، اسن و درشکار.

ئافدەف: قومقومە، مەتاری ئاو ▣ قمقمه.

ئافدل: ئەرە، بەرز ▣ آرنج تر.

ئافدین: تۆڵە کردەوە، لەحەق هاتن ▣ تلافی.

ئافرێ: جێ شێن، ئاودەستخانە ▣ مستراح.

ئافزە ئیلك: بەخۆشی ئاوەلەت دەزدی ئیستایی ▣ بیماری استسقا.

ئافزەمکی: دروەنگ زەسیو، وەلامیك بەرەنگ بگاڕ، دیاریەك یا ئاوەزانگە دەر بگات ▣ دوربین.

ئافزێم: کانی و سەرچاوەیەك کە هاوینان وەنك بگاڕ، کوڕەکانی ▣ چشمهٔ زاینده.

ئاڤزین: بڤدایی و گۆڕی ئەریەی ئاو ☐ کوهۆ آب.

ئاڤژەن: ١) مەلەوان، سۆباچی کەر ٢) سەوڵی بەلەم لێ خوڕین، سەوڵی کەڵەکە وانی ☐ ١) شناگر؛ ٢) پاروی قایقرانی.

ئاڤژەنی: مەلەوانی، سۆباچی ☐ شناگری.

ئاڤس: ئاوس، ڕگبێن، تۆڵ لە ڕگدا ☐ آبستن.

ئاڤسین: ١) ڕاگ بڕۆن؛ ٢) لەسەڕۆن و هەڵاسان ☐ ١) آبستن شدن؛ ٢) آماسیدن.

ئاڤشۆ: چاکاو، ئاوی شت پێ شۆراو ☐ پس آب.

ئاڤشین: ئاوی لیخن و بڕ لەبر لیە ☐ آب گل آلود.

ئاڤشیلە: ئاوی فۆرە، گۆشراوی بەرسیلە ☐ آبغوره.

ئاڤکێنە: تونگی، لولداری لەسوتە ☐ تنگ شیشه‌ای.

ئاڤگیر: فۆرە و فۆلکەی کە ئاوی باران ڕادەگرێ ☐ جای جمع شدن آب باران.

ئاڤڕێ: لامەر لە زێکە ☐ منحرف.

ئاڤەڕێس: ئاوڕێشی خاو، هاوڕێشمی هێشتا نەبڕاو ☐ ابر بشر خام.

ئاڤی: ١) بەرای ئاوی، بەرابەری دەبی؛ ٢) شەوڵم؛ ٣) هەڵوەداو ئاوارە؛ ٤) جانەوەری ئاوی ☐ ١) آبی، مطابق دبی؛ ٢) شبنم؛ ٣) آواره؛ ٤) آبزی.

ئاڤیاری: بەیارەتی، لەسایەی ☐ کمک، یاری.

ئاڤیشتن: هاوڕێشتن، ئوردان، فڕێدان ☐ پرت کردن.

ئاڤێر: وچانی نەڵاهداو یا شێرە مردی عیدەم ☐ عقدهٔ زن.

ئاڤێژ: فڕێدەر، ئوردەر، هاوێژەر، دەیتە پاشگر ☐ پرت کننده.

ئاڤار: ١) شوێن و جێگە؛ ٢) دەورو بەر؛ ٣) مەلەبەندو ناوچە؛ (ماڵەکان لەو ئاڤارانە بو) ☐ ١) جای؛ ٢) پیرامون؛ ٣) منطقه.

ئاڤڵ: بەتایبەن زانا، زیرەک، عاقڵ، وریاو فامیدە ☐ عاقل.

ئاڤۆ: جۆرێ کۆتر ☐ نوعی کبوتر.

ئاڤوت: یاقوت، بەردێکی بەنرخو خاڵەی بەرەنگی سووری گەشە ☐ یاقوت.

ئاڤوێت: ئاڤوت ☐ یاقوت.

ئاڤیەت: عاقیبەت، دوماهی ☐ سرانجام.

ئاڤیت: دوڕداری خەست، دەبی تیر ☐ شیرهٔ غلیظ.

ئاڤیدە: بیر و بڕوا، ئوێن عاقیدە ☐ عقیده.

ئاڤیق: گەمەیەکە بەبێژ ڕەنگان دەبێ، یاڤیق ☐ عقش.

ئاڵ: پاشگرێکە وشەی ئامراو هۆ دەدا وەک: پۆشاڵ، خۆراک کە واتای خواردەمەنی، پۆشەنی دەدا ☐ پسوندی است.

ئاکاپر: بیاو گەورەکان، مرۆیێت مەزن ☐ بزرگان.

ئاکاپرانە: ئاکاری پیاوانە، شیاوی گەورە پیاوان ☐ شایستهٔ بزرگان.

ئاکار: خو، ڕەوشت، کردەوە، تەخلاق ☐ کردار و اخلاق.

ئاکام: ١) دوماهی، دوایی، پاشینە؛ ٢) کاتی مەرگ، هەنجەڵ، تەجەل؛ (زیندە بەئاکامە) ☐ ١) انجام؛ ٢) اجل.

ئاکنجی: بیشەنجی لەکۆنەوە، ڕەچەڵەی قەدیمی ☐ مقیم از قدیم.

ئاگا: ١) خەبەر هاتی، (ئاگات لەو کارە هەیە؟)؛ ٢) زانا و فامیدە؛ ٣) ئاگا: تەخەوتو، بیدار؛ (فلان خەوتووە، بان ئاگایە)؛ ٤) فەبرازو تێزەوتی بەخۆشی، بوحران ☐ ١) خبر؛ ٢) آگاه؛ ٣) بیدار؛ ٤) بحران مرض.

ئاگایونەوە: لەخەو هەستان، لە بێهۆشی وشیار بونەوە ☐ بیدارشدن.

ئاگادار: ١) هەی لێ، خەبەردار؛ ٢) پارێزگار؛ (ئاگادارت خوەایی) ☐ ١) آگاه؛ ٢) نگهدار و حافظ.

ئاگر: ئاور، ئزگر، ئاهر، ئاهر، ئاگر ☐ آتش.

ئاگربازان: ١) بریتیە لە شەڕە تفەنگی زۆرا؛ ٢) بریتیە لە گەرمای زۆر و بەهێزم ☐ ١) کنایه از تیراندازی شدید با تفنگ؛ ٢) گرمای بسیار شدید.

ئاگربازی: فیشەک کەمیشە هەڵدان و ئاگر پڕاندن لە بەرزە ☐ آتش‌بازی.

ئاگرین: دامرکاندنی سوتمان، کەمراندنی شەوات ☐ فرونشاندن آتش، اطفای حریق.

ئاگر بردن: سازو ئامادەبون بۆ ڕو سوتان ☐ قابل اشتعال بودن.

ئاگر بەر: ئامادە بۆسوتان؛ (بوشوە کەت زۆرباش و ئاگربەرە) ☐ آماده برای سوختن.

ئاگر بەربون: سوتمان، شەوات، ئاور بەربونەوە ☐ حریق.

ئاگر بەردانەوە: ئاور دەولات بەردان، سوتمان ئانەوە ☐ آتش افروزی و ایجاد حریق.

ئاگر پارە: هاژو هاج، وریاو زیرەک، ئاگەشیارە ☐ آتشپاره.

ئاگر پێژن: کۆنی کە سەردەکەی ئاگر دەپژێنێ، ئاگری ☐ آتشفشان.

ئاگر پەرست: گاور، مەجوسی، پەیڕەوی دینی زەردەشت ☐ آتش‌پرست.

ئاگرتێ بەربون: ئاگر گرتن، گرگرتن ☐ مشتعل شدن.

ئاگرخانە: کۆرەی ئاسنگەر ☐ کورهٔ آهنگر.

ئاگر خۆرە: وشترمر، جۆرە مریشکێکی زۆر زەبەلاحە، پێی دەوترێ ئەڵێن ئاگرپش دەخوا ☐ شترمرغ.

ئاگر خۆش کردن: ١) گڕدار کردنی ئاگر؛ ٢) بریتیە لەشەڕ بەرپا کردن و بنچدان بۆ هەراو کێشە ☐ ١) دامن زدن به آتش، آتش برافروختن؛ ٢) فتنه برپا کردن.

ئاگر خۆش کەر: کەسێک کرێی ئاگر زۆر دەکا، دنچەر بۆ شەڕو هەرا، ساڵەفتە ☐ کنایه از فتنه‌انگیز.

ئاگر خۆش کەرە: ئاگر خۆش کەر ☐ فتنه‌انگیز.

ئاگردان: ١) ئاوگۆڕک مفەڵسی، جێ ئاگر، ئاورگ؛ ٢) جێ ئاگر لە سماوەرا؛ ٣) هاوێشتی ئوێو ئەقاندنی بەرد بەهۆی باروت ☐ ١) آتشدان؛ ٢) آتشدان سماور؛ ٣) منفجر کردن.

ئاگر گرتن: ئاور تێ بەربون ☐ مشتعل شدن.

ئاگر گوشک: پەنا، لەرزینگ، ئاورینگ، چەناگە ☐ تنج.

ئاگر گەشاندنەوە: ئاور خۆش کردن بەهۆی باوشین ☐ آتش باد زدن.

ئاگر گیرە: دەستو پۆش و بەڵاش بۆ بن ئاگر ☐ افروزنه.

ئاگر لێ بارین: بریتیە لە توشی بەڵاو دەرد هاتن ☐ کنایه از دچار شدن به مصیبت.

ئاگرۆچکە: ئاورۆچکە، ئاگری منداڵان بۆ گەمە ☐ آتش افروختن

[illegible]

تاگرودُ تاگرو و تاگرل، بریشه که بوی مالیخ حال [illegible] کنایه از خانه و [illegible]

تاگرول ۱) پای گهر، که گیاه سمور و [illegible] ۲) تاگرو که جوزه [illegible] [illegible] ۱) باد سوزانی که سرزمینها را می‌خشکاند ۲) آتش پارسی.

تاگروکه تاگروکه [illegible] تاگرو، تاگروکه.

تاگرو ۱) [illegible] ۲) باد گرم [illegible] تاگروکه، تاگرو، تاگرو.

تاگری [illegible] تاگری سمور [illegible] تاگر [illegible]

تاگری بن [illegible] تاگری [illegible] [illegible]

تاگری خوری [illegible]

تاگری زرگا تاگری بن [illegible] کنایه از [illegible]

تاگسرین [illegible] تاگر، [illegible] که مرغی [illegible] تاگو به گل [illegible] [illegible] آتش، کنایه از [illegible] شجاع و بزرگ.

تاگوروی تاگروه، [illegible] سوخت، سوختمی [illegible] سوخت.

تاگه [illegible] [illegible] آجا.

تال [illegible] [illegible] انگشت [illegible].

تال ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۴) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۲) [illegible]

تالاخ [illegible] [illegible]

تالات [illegible] طفل.

تالاسن [illegible]

تالاش [illegible] تالاش.

تالال [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رنگ.

تالامت [illegible]

تالان [illegible] [illegible]

تالان [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

تالانش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تالایی ۱) رنگ [illegible] ۲) [illegible] که [illegible] [illegible] ۱) رنگ‌زنگ ۲) گروهی از [illegible] عثمانی.

تالُ [illegible] مردی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نالودار: [illegible]

نالوده: گرده، خوبیکرنو (نالوده‌ی جگرمه) [illegible]

نالوز: ۱) نیاز هالاو (بیمه‌که نالوز بوه) ۲) [illegible] (بیابکی زور نالوزه بد بیجاره) ۳) پشوز و نازاوه (ئیتایه‌کی نالوزه) ۴) [illegible] ۵) [illegible]

نالوز: [illegible]

نالوش: ۱) خاریست و خوروی تهش ۲) تاوه‌ز و کرمی تیر ۳) [illegible] به نالوشه

نالوغ: ۱) جارش تن ۲) کاوه‌ز ژن [illegible]

نالوگوز: ۱) پیاله گوزشه‌وه ۲) [illegible] ۳) [illegible]

نالوله: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible]

نالوه: [illegible]

نالی: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۴) [illegible] ۵) [illegible]

نالـه کوك: [illegible]

نالـه‌گه: [illegible]

نالهم: [illegible]

نالی: [illegible]

نالی: ۱) [illegible] ۲) [illegible]

نالیان: [illegible]

نالیسوز: [illegible]

نالیك: [illegible]

نالیکار: [illegible]

نالین: [illegible]

نالینك: [illegible]

نام: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۴) [illegible]

نامدار: [illegible]

نامه: [illegible]

نامات: [illegible]

نامده: [illegible]

نامارات: [illegible]

نامان: [illegible]

نامازه: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible]

نامال: [illegible]

نامام: [illegible]

نامس: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۴) [illegible]

نامانوتن خواستن: [illegible]

نامانعت: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible]

نامادوری: [illegible]

نامادولوی: [illegible]

نامای: [illegible]

نامایی: [illegible]

نامیاز: [illegible]

نامیازیون: [illegible]

نامسا: ۱) [illegible] ۲) [illegible]

نامیانی: ۱) [illegible] ۲) [illegible]

نامیالـه: [illegible]

نامران: [illegible]

نامران: [illegible]

نامشو: [illegible]

نامطك: [illegible]

نامله: [illegible]

نامن: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible]

ناموچیار: [illegible]

ناموچیاری: [illegible]

هنگار) ۳) هان: (نامو دنوت نامم) ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) آمدن.

نامات: هات، بزیاو [illegible] آمد.

نامده: [illegible] آمد.

نامارات: [illegible] ابزار.

نامان: [illegible] آماج.

نامازه: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible]

نامال: [illegible]

نامام: هاتم [illegible] آمدم.

نامس: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۴) [illegible] ۵) [illegible]

نامانوتن خواستن: [illegible]

نامانعت: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible]

نامادوری: [illegible]

نامادولوی: [illegible]

نامای: هان [illegible] آمدن.

نامایی: [illegible]

نامیاز: [illegible]

نامیازیون: [illegible]

نامسا: [illegible]

نامیانی: [illegible]

نامیالـه: [illegible]

نامران: [illegible]

نامران: [illegible]

نامشو: [illegible]

نامطك: [illegible]

نامله: [illegible]

نامن: ۱) [illegible] ۲) [illegible]

ناموچیار: [illegible]

ناموچیاری: [illegible]

ئامۆر: هەوجار، هێش، داری مایەتی تیر و دەندە ◄ خیش.
ئامۆزا: فرزەندی مام، برازای باوک ◄ عموزاده.
ئامۆزازا: منالی ئامۆزا ◄ فرزند عموزاده.
ئامۆژگان: نسحمت کەر ◄ اندرزگو.
ئامۆژگاری: نسحمت، پەند ◄ اندرز.
ئامۆژن: ژنی برای باوک، مامۆژن، ژن ئاپ ◄ زن عمو.
ئامۆژیار: ئامۆژگار ◄ اندرزگو.
ئامۆژیاری: ئامۆژگاری ◄ پند.
ئامۆش: ئارام ◄ خاموش، آرام.
ئامۆشۆ: هاتوچۆ، ئامشۆ، گەڕان، هاتن وچۆن ◄ آمدوشد.
ئامۆشۆکەر: کەرامەی دێو و دەجن، کەسانێ دۆستانە یا بۆ کاریکی سەر لە پاش دەدەن ◄ در آمدوشد.
ئامۆڕ: ١) ئامۆر ٢) ئامرازو کەسەبەب ◄ ١) خیش ٢) ابزار.
ئامە: ١) دایک، دێ، دالدە ٢) سوکەلەی ناوی ئامینە ٣) سوکە ناوی ئامان اللە ◄ ١) مادر ٢) مخفف امینه ٣) مخفف امان‌الله.
ئامەد: بەختو هات، ریکەوتی باش ودلخۆشکەر ◄ شانس و اقبال.
ئامەدشۆ: ئامرشۆ ◄ آمدوشد.
ئامەو: ئامەد، هات و بەخت ◄ اقبال.
ئامەار: هەوار، هاوکار، یارمەتی ◄ همکار، یاور.
ئامیان: هەوین، مایەی پەیرو باستنی ◄ پیرمایه.
ئامینە: نیکەل، نیکەلای نیکەرلی، ئاوینە ◄ آینه.
ئامینە: ئامینە ◄ آینه.
ئامینی: نیکەل کردن، لیکدان، تی کردنی شتێ لە ئاوینێ ◄ آمیختن.
ئامیف: ناوی شاری میار بەکر ◄ شهری در کردستان.
ئامیدی: شارێکە لە کوردستان، عیمادیە ◄ شهری در کردستان.
ئامیر: ئەسباب، ئامراز ◄ ابزار.
ئامێر: ئامر ◄ ابزار.
ئامێز: ١) باوەش، هەمێز، هامێز، سنگو بەر ٢) نیکەل ◄ ١) آغوش ٢) مخلوط.
ئامێزە: هەوین، مایەی پەیر، ئامیان ◄ پیرمایه.
ئامێزەن: ١) ئامێزە، هەوین ٢) شتی نیکەل کردن، ئامینە ◄ ١) پیرمایه ٢) آمیخته.
ئامێزەن کردن: نیکەلاو کردن، دوشت بەف لەیەک کردن ◄ بهم آمیختن.
ئامین: ١) خوایە قبوڵی کەی ٢) سوکەلە ناوی ئامینە ◄ ١) آمین ٢) مخفف نام آمنه.
ئامینە: هاتوە (ئەوی) ◄ آمده است (برای مؤنث).
ئان: ١) یان، یا ٢) بەختو هان، جان، دەمکات، ئا ◄ ١) یا ٢) وقت، موقع.
ئانقەس: هەلە لە ڕوی ئاگادارییەوە، لەقەست، لەقەستی ◄ عمداً.
ئانقەست: ئانقەس ◄ عمداً.
ئانگو: مەلای، تەوزیرەی بۆرستان هەڵی دەواس ◄ آونگ.
ئانو ئون: ١) ئاس و ئوس، ئازو ئۆز ٢) قیڵو تەلەکە ◄ ١) نان ٢) مکر و حیله.
ئانە: ١) هۆرە، تەوە، هیمای دور ٢) پاشگری بەوانا شیاو (پزاوانە، زانانە، شیاوی پیاوان، شیاوی زانان) ٣) پۆلیکی هیندستانە ٤) مایەک ◄ ١) آن ٢) پسوند شباهت ٣) واحدی در پول هندوستان ٤) مادر.
ئانی: هێنای، هانی، هاوردی ◄ آورد.
ئانیسکە: ١) هەڵیسکە، ئرکەروی کریان ٢) بەهێزی ئوان بەو هو قوڵی هاتیشتن ◄ ١) سکسکهٔ گریه ٢) آرنج.
ئانیشا: ئەوان، ئەمان، ئەو ◄ آنها.
ئانیشک: بەهێزی ئوان قوڵو باسک ◄ آرنج.
ئانیشکە: ١) چەم سەری چرچ ئەرزی لولە سوڕە یان ئاسنی ئەندیوار گیراو ٢) داریکی دۆسەلەسە لە ئاسیاوا بن بەرداشی بن بەرزە ئرم دەبێتەوە ◄ ١) زانوی لوله ٢) ابزاری بر آسیاب.
ئانیک: بەریسکی ◄ نفس نفس زدن از شدت گریه، های‌های گریه.
ئانین: هاوردن، هێنان، ئینان ◄ آوردن.
ئاو: ١) ئاف ٢) پێشگری هاوبەشی، ئاو ٣) برینی لە شاویت ◄ ١) آب ٢) پسوند اشتراک ٣) کنایه از منی.
ئاواد: ١) بەم جۆرە ٢) ئاوەدان، (مالیاواکۆنە هاوبەرەم / بەدۆر بی لەئاغی سەرەم) مەعمارانە ٣) پیوان، ڕەو ئاوبار، (مالگ ئاواتو، زیرئاوانی دنیە مالئان) ◄ ١) اینچنین ٢) آباد ٣) گرو نابیدا.
ئاوات: ئارەزو، ئاسە، هیڤی، هیوا ◄ آرزو.
ئاوات‌خواز: بەئاسە، بەئارەزو، هیڤی‌دار، هیواخواز، بەمەرباڵ ◄ آرزومند.
ئاواتەخواز: ئاوات خواز ◄ آرزومند.
ئاواتەواز: ئاوات خواز ◄ آرزومند.
ئاواز: ١) جوڕە ٢) هەڵبوای لازمو نیشاوی وشك هەڵاتو بۆرستان ٣) جای لیشەری ماڵ ٤) دارو بەردی خاوەن ڕەهاو ◄ ١) جدا ٢) علوا ٣) آبدارخانه ٤) آوارهٔ ویران.
ئاوازین: جوداکرن، هەڵاوارتن، دۆرەوە خستن ◄ جداکردن.
ئاوارتە: جیا کراو، دۆر خراوە ◄ جداشده.
ئاوارە: هەڵوەدا، دور، لە ئەنگەی خۆ، بەدەر ◄ آواره.
ئاوارەیی: هەڵوەدایی، دوری لە وڵاتی خۆی ◄ آوارگی.
ئاواز: دەنگو سەدا، دەنگی بەهەو، دەنگی ئامرازی موسیقا ◄ آواز.
ئاوازە: ناوبانگ، دەنگوباو ◄ شهرت.
ئاوازەخوان: کۆرانی بێژ، دەنگبێژ، هاوێژ، ستراربێژ ◄ خواننده، ترانه‌سرا.
ئاوازەخوێن: ئاوازەخواز ◄ خواننده.
ئاوازی: بەرانبەری، سەرەوخوار ◄ وارگون.
ئاوامی: ئەنگوچك، هەنگوچك، گوچك، سۆراپی، قوڵەکراسی غەنیو دەرگا ◄ آستین بلند.
ئاواق: ١) جوڵەو ساباو، جوڵگە ٢) خاوەنی جوڵکراوی بن ئاوەدانی ◄ ١) بیابان برهوت ٢) جاهٔ سروك.
ئاواکردن: ١) بنیات نانی خانو، خانو کردن ٢) ڕەوی ئەکیلەرلو کیلان و چاندن ◄ ١) پی‌ریختن خانه ٢) شخم‌زدن و آباد کردن زمین بایر.

ئاواکردنەوە: لە دوای چۆڵی و وێران بون دوبارە ساز کردنەوەو کار تێدا کردن ☐ دەوبارە ئاباد کردن.

ئاوال: هەڤال، دۆست، هاوڕێ ☐ رفیق، دوست.

ئاوال: دەرس، هاوڕێ، هاوکلاس، کەسانێ کە یەکەوە لە فێرگەدا لە پۆلێکا بن ☐ همکلاس.

ئاوال زاوا: دوبیلو کە ژنی هەرکیان خوشکن ☐ باجناغ.

ئاوال کراس: دەرپێی ژنان ☐ شلوار زنانه.

ئاوال صنداق: کیسەیەکی پڕ لە ئاوی منداڵان کە لە دوای منداڵ لە زکی ژەیستان دەر دەچێ، جفت ☐ جُفت.

ئاوالە: بەکری، والا، کریاوە، دری داهراو ☐ بازو گشاده.

ئاوالەتی: دۆستی، ڕەفیقایەتی، هەڤالی ☐ رفاقت.

ئاوان: ١) ئاوا، دری چۆڵ؛ ٢) ئاوکی دەسکاوەلک پڕ ئەت کوتان؛ ٣) کری، مزد؛ ٤) گوشەی، هەراو؛ ٥) غایەو غاجساغ؛ ٦) بێ قەڕی و نازانسی ☐ ١) آبادی؛ ٢) هاون؛ ٣) مُزد؛ ٤) گشاد؛ ٥) ظروف؛ ٦) کجی و نادرستی.

ئاواناش: مراتی، کرێی ئاو، هاڕین کە ئاشەوان دەیستێنێ ☐ مُزد آسیابان.

ئاوانە: ١) خۆزایی، بەلاش، مفت؛ ٢) خیلەو خەواڵەو ئەشقەڵە ☐ ١) مفت؛ ٢) کینه و فریب.

ئاوانەچی: مفتەخۆر، دەستڕۆ و فیڵەباز و دەبەکار ☐ مُفتخور و کلاه‌بردار.

ئاوانی: ئاوایی، جێ، خانو، دری چۆڵی ☐ آبادی.

ئاوا ووک: گاڵەچی، ڕۆڕەڵی و چەنەباز، چەقەسڕ، چەقەسو ☐ وراج.

ئاواهی: ئاوانی، خانو ☐ آبادی.

ئاوایی: ئاوانی ☐ آبادی.

ئاوبارە: ١) دارێ دڕێو تەسڕو کۆڵەڕاو کە پڕ پڕاندەمەوەی ئاو بە سەر کەندڵیدا دەکێشن و دەیبە جوگە، قەمەرە؛ ٢) تەوشیرەی کەهەنگ لە گوڵانی دەسڕێ و دەیکاتە هەنگوین ☐ ١) قطره؛ ٢) شیرهٔ گلی که زنبور می‌مکد.

ئاوباز: مەلەوان ☐ شناگر.

ئاوبڕ: ١) تەخۆشیەکی تازاڵە کە لە خوارەوە وەی ئاوی ڕۆسارەوە توشی دێت؛ ٢) چیکەی داخرین پڕ گوڕاوەی ئاو ☐ ١) نوعی بیماری دام؛ ٢) محل بستن و عوض کردن مسیر آب.

ئاوبردە: بریتیە لەو شتەی بە غیرەت و چێ و خەسار دەچێ ☐ مُفت از دست رفته.

ئاوبەن: سەفا، ئاوکێش ☐ سقا.

ئاوبەرە: ١) ئەو کاروانە هەنگەی لە کاتی شانە هەڵبستا دەچنە سەر کانیاو ئاو دەیەنە پڕوەو؛ ٢) ئەو هەنگە لە چەر بەرەفڕێ پڕوەی لێ گوم دەبێ ☐ ١) زنبورانی که از چشمه آب به کندو می‌برند؛ ٢) زنبورانی که به علت بلندپروازی راه کندو را گم می‌کنند.

ئاوبەند: تەخۆشی ڕگ ئاوسان، تیسفایی ☐ بیماری استسقا.

ئاوپاش: ئاوپێژ، مۆڵچەیەکی مەعدەنی کە سەرێکی گون کونی پێوەیە و ئاوی پێ دەڕێژن ☐ آب‌پاش.

ئاوپاڵ: سوڕەمە، کەوگیر ☐ کفگیر.

ئاوپێژ: ١) ئاوپاش؛ ٢) ئاو بە زەویدا پان بە ئاڵدا پڕژاندن ☐ ١) آب‌پاش؛ ٢) آب بر زمین یا بر تن پاشیدن.

ئاوپێژ: ئاوپاش ☐ آب‌پاش.

ئاوپەن: ١) زەنبورەی ئاش، داریکی کونکراو لە پەی دۆڵاش دا تا ئاوەکە بە ئەوزم لە پەڕە بدا؛ ٢) تەشوو پڕی پڕن ☐ ١) چوب سوراخ مُدور سوراخ در دهانهٔ زیرین ناو آسیاب؛ ٢) دُمل ورم کرده.

ئاو پەڕە: حەیوانی ئاوەکی ☐ حیوان از گله بجای مانده.

ئاوپەزێن: دزاو، زەویەکی ئاوەلنشی مزدار بێ ☐ زمینی که آبیاری دشوار باشد.

ئاوتێ زان: ١) ترێ کە تازە دێ تاڵ و پڕ بێ؛ ٢) ئاوێ کە لەدەرێتی ترشی لەزمان پەیدا دەبێ؛ ٣) ئاوێ کە لە پاک کردنی پیواز لەچاو دێت ☐ ١) آبدار شدن غورهٔ انگور؛ ٢) آب در دهان جمع شدن یا دهن ترشی؛ ٣) آب از چشم آمدن از پاک کردن پیاز.

ئاوجێ: ١) ئاوەن، قەڵشتو کەلێن کە ئاو بدەڵێنێ؛ ٢) کۆبونەوەی کۆبوو ڕۆح لە مریشکا ☐ ١) جای ترشح آب؛ ٢) جمع شدن ریم در زخم.

ئاوجۆ: قەخوارە کە لەچمە چێدکن، بیرە ☐ آبجو.

ئاوچاودان: لە تەماشا دڵخۆش بون ☐ از دیدن لذت بردن.

ئاوچاوسەتن: ترسانەن، زراو بردن، بۆقاندن ☐ رهره ترک کردن.

ئاوچایگ: ئاوی سارد، ئاڤا ئەوی ☐ آب خنک.

ئاوچنین: ئاوگرتن لە مێوەو ... ☐ آب گرفتن از میوه و...

ئاوخانە: ئاودەست، ئاوەسخانە، ئاوڕۆ ☐ مُستراح.

ئاوخواردنەوە: ئاف قەخاردن ☐ آب نوشیدن.

ئاوخواز: خواردنێك کە تۆپاوەتی دێنێ، دەڵێن: (کەمتەلەو نیسك) ئاوخوازن ☐ غذای شور و آبکش.

ئاوخۆر: کەسێ کە ئاو دەخواتەوە، ئاوگێر لە مرگەوتو کۆڕ بانگ دەکا: (زەحمەت لە ئاوخۆر) ☐ آب آشام.

ئاوخۆرە: ١) ڕەگی سەرەکی گیاو دار کە زۆر نەزایی هەڵدەمژێ؛ ٢) ئاوەڕۆکی لێ کە نەزایی زا دەگوێزێ؛ ٣) پیالەو شەرەبی ئاوخواردنەوە، لیوان، قومقومۆك ☐ ١) آبخور درخت؛ ٢) آرند گیاهان؛ ٣) ظرف آبخوری.

ئاوخۆری: ١) هەرچی ئاوی پێ دەخواتەوە، شەربەت، زەرلك، لیوان، قومقومۆك؛ ٢) داڵە ئەلان، ئەو ئاسەی دەچنە ناو دەمی بە کسەوە ☐ ١) ظرف آبخوری؛ ٢) دهانهٔ لگام.

ئاودادان: ١) ئاو ئوت‌دانی زەوی؛ ٢) تەخۆشیە کە لاقی بە کسوو بەرزە وڵاخی پێ دەدەاسێ ☐ ١) فرو رفتن آب در زمین؛ ٢) یاغر.

ئاودار: ١) وڵاتی ئاو زۆر؛ ٢) میوەی پڕاو؛ ٣) تیغی جەوهەردار ☐ ١) منطقهٔ پُرآب؛ ٢) میوهٔ آبدار؛ ٣) برّنده.

ئاودەشتن: ئاودێران، ئاودێری، ئاودانی زەوی ☐ آبیاری.

ئاودامان: کراس یان کەوای داوێن شوڕ (کەوای مەلایان ئاودامانە) ☐ پیراهن بلند.

ئاودامێن: ئاودامان ☐ پیراهن بلند.

ئاودان: ١) ئاودانەن؛ ٢) مالات تێراو کردن؛ ٣) تیغ سوڕ کردنەوەو بە

ئاواکردن بۆ ڕەقڕبون ١) آبیاری؛ ٢) سیراب کردن دام؛ ٣) آب دادن تیغ.

ئاودڕ: ئەو جێگەیەی کە ئاو دای‌دڕێوە ئاوکند.

ئاودڕکە: ئاودڕ آبکند.

ئاودڕگە: ئاودڕ آبکند.

ئاودڕ: ١) دڕو ڕەڵشتی ئاودەڵێن: ئەمئەمڕو دڕو ئاودڕی هەرچەند / دەیگرم، دیکوتم بە دەستو چیی! مەتیخ ڕەزا؛ ٢) ئاوجڕ، کێم کۆبون ئەزانا ١) نکتاب؛ ٢) هو.

ئاودوزەڵە: ١) ئەو لولە شوشە دەم تەنگی تۆکە دەرمانی بێ دەچاو دەکەن، قەترە چەقان؛ ٢) سرینگ ١) قطرەچکان؛ ٢) سُرنگ.

ئاودەر: ١) کەسێ کە ئاو دەدا بە هەڵسکی بەجلیس؛ ٢) ئاودێر ١) ساقی؛ ٢) آبیار.

ئاودەرەڵ: ڕشتنی ئاوی ڕاوەستاو بە سەتڵ و دەفری تر تخلیۀ آب با سطل و...

ئاودەس: ئاوخانە، ئاودەست، یێشاو مُستراح.

ئاودەست: ئاودەس مُستراح.

ئاودەڵ: بۆری ئەو مَزراح تر.

ئاودەڵێن: ١) گۆزەو دەزەیەکی تەرایی دەدانەوە؛ ٢) ئەستێرکێ کە ئاوی لە دەزانەوە لەبەر بڕوا ١) کوزەای کە تۆپس دەدە؛ ٢) استخر درز دار.

ئاودەم: لێکاوی زار آب دهن.

ئاودەنگ: ١) هاوبیر، هاوڕەنگ؛ ٢) خەمڕەوین، هوکر ١) همفکر؛ ٢) همدم.

ئاودێر: ئاویار، کەسێ کە زەوی‌و سەوزە ئاو دەدا (جەیاری بێ‌خۆڕی، سوڵتانی بێ‌قسۆڕی / ڕەزاقی هاڕو مۆڕی، ئاودێری دێمەکاری) وحاجی آبیار.

ئاور: ١) ئاگر، تایەر، ئیگر؛ ٢) ئاوس ١) آتش؛ ٢) آبستن.

ئاوڕ: بۆ دواوە ڕوانین واپس نگری.

ئاوڕاك: ترسی، ئەن برچی آگرسه.

ئاوڕای: ترسەنی، برچینی گرسنگی.

ئاوڕەبرست: ئاگر پەرست، گاور، زەردەشتی زرتشتی.

ئاوڕجا: ئاگردان آتشدان.

ئاوڕخانە: ئاگرگەی پیرۆزی زەردەشتیان آتشکده.

ئاوردان: ١) ئاگردان؛ ٢) تەقاندن ١) آتشدان؛ ٢) مُنفجر کردن.

ئاوڕاتەوە: بۆ دواوە ڕوانین، لاکردنەوە واپس نگریستن.

ئاوردو: سوخت، سوتەمەنی سوخت.

ئاوڕشتن: بریەتەلە مزکردن کنایه از شاشیدن.

ئاوڕشێن: ئاو پڕژێن چلە زەوی، چلەو شتەی بەوێ تەرمی کەیەوە آبپاشی.

ئاورگ: بەجاغ، ئاگردان، ئاقە، کوانو آبدان.

ئاورنگ: ١) پریشکە ئاگری وردیلە کە لە کوتانی ئاسنی سوورەوە کراو دەبەزێ؛ ٢) بریەوترۆسکە ١) شرارۀ ریز؛ ٢) درخشش.

ئاورنگەوان: بریەدەوان، بریەکەوان، بریەکان، بریەکین، وریەدان شرارە پراکندن درخشیدن.

ئاورلێدانەوە: ١) بریەتەلە لاواندنەوەو جاکە دەکەل کردن؛ ٢) بەرەوداو لێ ڕوانین ١) التفات؛ ٢) پشتیال خود کشی را نگریستن.

ئاورۆ: ئابڕۆ شەرەف، شەرەو حەیا آبرو.

ئاورۆبەر: ئابڕو بەرە ڕسوا کننده.

ئاورۆت: ئاوڕۆت نگا: ئاوڕۆت.

ئاورۆچون: ڕسوا بۆن، ئابڕو چۆن ڕسوا شدن.

ئاورۆشن کەرە: جانسەوەرێکی ڕەش‌سوڕی چکۆڵەیە بەسەر ئاوی لیخن‌دا بەبەاە ئیت و دەچی دیب.

ئاو ڕۆشتەو کەرە: ئاوڕۆشن کەرە دیب.

ئاوڕۆن کەرە: ئاوڕۆشتەو کەرە دیب.

ئاو ڕۆن کەرەوە: ئاوڕۆشتەوکەرە دیب.

ئاورە: جۆرێ زیەکی تەڕو ئەڕو وەئت، ئاگرە آتش پارسی.

ئاورەگڕە: ئاگری بڵیسە بڵند کە گڕ دەڵاشی بێ دەڵێن مالاان بۆ گەمە دەیکەنەوە آتش زبانه کش.

ئاوری بێ کا: سەرە سوورە، مایە فتنە کنایه از فتنه‌انگیز.

ئاوڕێگە: ئەو شوێنەی جوم تێکەل بە ڕوخانە کەبێ مصب.

ئاوڕێش: بەگڕدا هاتنی بێ سەبەب بێ‌دلیل درگیر شدن.

ئاوریشم: هەورێسم ابریشم.

ئاوریگ: ئاورنگ نگا: ئاورنگ.

ئاوز: هۆش، عام فهم و هوش.

ئاوزان: ١) ئابستە، تاقەت، توانایی؛ ٢) فامین، تێ گەیشتن ١) نیرو، توان؛ ٢) فهمیدن و درك کردن.

ئاوزانە چاو: ئاو تێزانی چاو، چاو ئاو کردن آب در چشم آمدن.

ئاوزانەدەم: ئاو دەزار گەڕان آب در دهان جمع شدن.

ئاوزوڵە: ئاقزوڵە سکاك.

ئاوزەنگی: ڕەنگۆ، ڕکێف، یەکانی ئاسنی سەر کەوتنی خوالی زین، وزنگی زکیب رکاب.

ئاوزیاگ: سوودی تەرایی تێ گەڕاو، ئاو تێ ئزاو میوۀ نیمپرس.

ئاوزیان: ئاوزان نگا: ئاوزان.

ئاوزین: ئاوزان نگا: ئاوزان.

ئاوژینگ: ئاوبلکە، گیانەلای دوا هەناسە، دەمی مەرگ واپسین دم.

ئاوس: زگئیز آبستن.

ئاوسا: جیران، هاوسا همسایه.

ئاوساگ: پەنەمای هەڵسان، ئاوساو آماسیده.

ئاوسان: هەڵاسان، تەستۆر بۆن، پەنەمان، پەنەمین آماسیدن.

ئاوساو: هەڵسان، تەستۆن، پەنەماو آماسیده.

ئاوسیون: زگ‌پڕ بۆن آبستن شدن.

ئاوس کردن: زگ پڕکردن، بێجر خستە زگی مێ‌پەنەوە آبستن کردن.

ئاوساگ: هەڵسان، ئاوساو آماسیده، ورم کرده.

ئاوسیان: تەستۆر بۆن، ئاوساو آماسیدن

ئاوشان: لە یەك یلەدا، هەمیەن هاوشان ◻ هەمشان.

ئاوشنگ: حەیوانی بێجۆ مردوی شیر وشك کردو کە وەشیر دێنەوە ◻ حیوان شیر خشك شده که دوباره شیر بدهد.

ئاوقا: تێکەوە گلان، بەکتر گرتن بەدەست، گەیشتە بەکتر بەدەستو تێکەل بون ◻ گلاویز شدن.

ئاوقات: یاریزەن، وەکیلی حقوقی ◻ وکیل دادگستری.

ئاوقاتی: ئاوقات ◻ وکیل دادگستری.

ئاوقورە: گوشراوی بەرسیلە ◻ آب غوره.

ئاوکردن: ١) ئاو لەجاو هاتن بی گریان؛ ٢) بەهیدا بونی زیچکاو لە برین و کوان؛ ٣) ئاویرژانی نان و... ◻ ١) آب در چشم جمع شدن مثلا از سرما؛ ٢) عفونت کردن زخم؛ ٣) آب‌پاشی نان و...

ئاوکێش: ١) سەقا، ئاوبەر؛ ٢) حوزاکی ئاوشوار ◻ ١) سقا؛ ٢) غذای آبکش.

ئاوکێشی: ئاو بومالان بردن، سەقایی ◻ سقایی.

ئاوگرتن: ١) ئاو تێکەڵانی میوە؛ ٢) لەحوزەدا ئاو وەر گرتن بۆ ئاودانتن؛ ٣) گوشینی میوەو گیا ◻ ١) آبدارشدن میوه؛ ٢) بەنوبت آب گرفتن برای آبیاری؛ ٣) آب‌گیری.

ئاوگۆشت: گۆشتی شۆربا، گۆشت ◻ آبگوشت.

ئاوگەردان: دەفێرکی مەعدەنی دەستکەدارە ئاوی پێ لە مەنجەڵ هەڵدێنن ◻ آبگردان.

ئاوگیر: ١) شاگرد حەمامچی؛ ٢) پرۆشەکردن لە خوڕدن تانانو شیو دێنن ◻ ١) شاگرد حمامچی؛ ٢) چونه‌کردن.

ئاوڵ: دوڵی چکۆلە ◻ درهٔ کوچك.

ئاوڵاوی: خوریلکەدار، کەسێ کە لە خوریلکەوە دەمو چاوی کرۆژبوە ◻ آبله‌گون.

ئاوڵە: خوریلکە، خوریلاکە، هاوڵە ◻ آبله.

ئاوڵەدەردان: خوریلکە لێهاتن ◻ آبله درکردن.

ئاوڵەکوت: پزیشکی خوریلکە کوت ◻ آبله‌کوب.

ئاوڵەکوتان: هاوڵە کوتان، خوریلکە کوتان ◻ آبله‌کوبی.

ئاوڵەمە: پێچوی ئارزگ کە هێشتا شوێی باش نەگرتوە، تۆڵ لە هەویڵ رۆژە کانیا ◻ جنین هنوز جان نگرفته.

ئاوڵێچسون: تکە کردنی دیزەو مەنجەڵی بەدوزو کون لێ بو ◻ نشت ظروف دزد برداشته.

ئاوماڵ: ١) شەریاندو هاوبەش؛ ٢) هاوسای زۆر نزیك ◻ ١) شریك؛ ٢) همسایهٔ دیوار بەدیوار.

ئاوماڵە: ئەو جێگەو جاڵەی لاغاو هاوریوبەر داویەتە کەنار ◻ آب آورده.

ئاوماڵە: ١) هاوسا؛ ٢) ئاوماڵە ◻ ١) همسایه؛ ٢) آب آورده.

ئاومرواری: تەخوشیەکی چاوە، ئاوی سپی هەڵدێنێ ◻ آب مروارید.

ئاومل: دەستەملان ◻ دست در گردن.

ئاونگ: ١) ئەو زەوە قوڵەی شتی تیدا دەکوتن؛ ٢) شەوبەر؛ ٣) ئەو ترێیەی کە بۆ زستان بە بەنەوە هەڵی داوەسێن، میکلی ◻ ١) هاون؛ ٢) شبنم؛ ٣) اونگ.

ئاونە: لۆڵەی ئەرگەلە، لۆڵە قلیان، میلاوقلیان ◻ میل قلیان.

ئاوڕا: ئاوها، بەم جۆرە ◻ که اینطور.

ئاوڕتام: چێشتی پیازاو ◻ آش پیاز.

ئاووتاو: ئاوبو تاب ◻ آب و تاب.

ئاوو گڵ: ١) بریتیە لە وادەی مەرگ، هەنجەڵ، تەجەڵ، ئاکام؛ ٢) رسکان، سرشت ◻ ١) کنایه از اجل؛ ٢) سرشت.

ئاوو گۆشت: ئاوگۆشت، گۆشتاو ◻ آبگوشت.

ئاوو هەوا: کەش، چۆنیەتی سەرماو گەرماو سازگاری و ناخوشی مەلبەند ◻ آب و هوا.

ئاوها: بەم جۆرە، بەو شێوە، بەم شێوە، ئاوەها، ئاڤوا ◻ که اینطور.

ئاو هاتنەوە: ڕەحمەت بون، شاوەت ڕژانتن ◻ آمدن ریختن.

ئاوە جۆرە: ١) ئاو نکان لە شتی تێ؛ ٢) پارانە بە دیوارا هاتنە خوار؛ ٣) ئاو لەبەر بەفر هەڵبستن ◻ ١) چکهٔ آب از جسم خیس؛ ٢) تراوش؛ ٣) چکیدن آب از برف.

ئاوە خۆرە: ئاوەروکی دار یا لق ◻ آبخور درخت، مغز درخت.

ئاوەدان: دێی چوڵ، ئاوا ◻ آباد.

ئاوەدان بونەوە: پاش وێرانی و دەست لێ هەڵگرتنی خانو یان زەوی دوبارە ساز بونەوە ◻ دوباره آباد شدن.

ئاوەدان کردنەوە: پاش وێرانی ساز کردنەوە ◻ دوباره آباد کردن.

ئاوەدانی: ئاوایی، دێی چوڵی ◻ آبادی.

ئاوەدێ: ئاودێر ◻ نگا: ئاودێر.

ئاوەر: بڕواو متمانە ◻ عقیده و باور.

ئاوەردە: هاوردەراو، هاوریاگ ◻ آورده شده.

ئاوەرۆ: ریگەی ئاوی پیس، گۆنجە، ڕەهەند ◻ آبراهه، مجرای فاضلاب.

ئاوەزوت: ڕۆناندنەوەی سەرو ڕیش بە دەمی سەر ڕکو بەهۆی ئاوی کوڵیو ◻ پرکندن پرنده با آب گرم.

ئاوەزونگە: ئاوڕۆشەوکەرە، ئاوزون کەرەوە ◻ دیسه.

ئاوەرد: ١) ئاهون، ئاقڕ؛ ٢) دادەی بێ، داوەرە، ئاوێ ◻ ١) آخور؛ ٢) هان بیا.

ئاوەزێ: ڕەهەند، گۆنج، گۆنجە، ئاوەرۆ ◻ آبراهه.

ئاوەڕێس: ڕێسراوی ئۆس و بارباك ◻ رشتهٔ صاف و باریك.

ئاوەز: هۆش، عەقڵ؛ (لە دنیادا زەعیفی پیاوی کەر هەرگیز نەکەی تەحمیدا / لەدەس لیساتی بێ ئاوەز هەتا تا خرسەرا ڕاکە) ئەحمەد موحتارە ◻ فهم و هوش.

ئاوەزا: ١) زۆنگ، زەویەکی ئاوی کەمی لێ هەڵدەقوڵێ و کەڵو شلە؛ ٢) ئاودێر، ئاوبەر ◻ ١) زمین شل و باتلاقی؛ ٢) عفونت زخم.

ئاوەزێ: زەوی زەنگ، زەویەکی ئاو دەدەنێ، ئاوزا ◻ زمین شل و باتلاقی.

ئاوەزێ: زەرکەت، زۆکشی زێڕین ◻ زراعت.

ئاوەژینگ: دوادەمی مەرگ، ئاوزینگ، گیانەلاو ◻ واپسین دم مرگ.

ئاوەژبو: زۆکشی ئاوبن ◻ سم‌الفار.

ئاوەژو: بەرەوازی، پشتبەژی، وازی: (ڕێی کەوتی خۆی ئاوەژوو دەکرد / زینك کەوتی خۆی ئاوەژو دەکرد) ڤسیغی قازی‌ەڤ وارویە.

ئاوەژەلە: کە لەبەرێك کە لەکاتی ئاش وشتالدا ئاوی ئاشی لێوە بچڕ دەدەنەب ڤ: ئەو بڕگاە آسیا لە حال توفە.

ئاوەسو: ١) جەدیکی لەبەر زۆر ئاو بەسەراهاتن لوس بوێ؛ ٢) بڕیتە لە بێ‌شەرمو گوێ نەدەر؛ ٣) زێی لەرگ وەستاو، خوڕ نەشۆڕ ڤ ١) سنگ آب ساکیدە؛ ٢) بی‌شرم؛ ٣) زن بالنە.

ئاوەسەر: ئەو زەوییەی ئاو کوت نادا، شۆرە ڤ زمینی کە آب در آن کمتر نفوذ کند.

ئاوەسی: ئەنگوچەکە. سۆرانی، ڤەقانە ڤ آستین بالا.

ئاوەشکێنە: شوێنێك لەسەر ئەیای ئاش کە ئاوی ئاشی لێ دەبڕێ ڤ نگا: ئاوەژەلە.

ئاوەشی: ١) بەخۆشی گوانی مەڕ کە ڕەق دەبێ‌و ئاوەتسرێ؛ ٢) بەئاو کەوانی دەغل لەبەر ئاوەدانی زۆر؛ (مەغلە کەسان ئاوەشی بوە، زۆر جێی لێ وشان بوە) ڤ ١) نوعی بیماری پستان مێش؛ ٢) زرد شدن زراعت در اثر آبیاری زیاد.

ئاوەکوڵ: ١) جل دەنێو ئاوا کوڵاندن؛ ٢) ئاوەڕوت؛ ٣) ئاوی کوڵ‌هاتو ڤ ١) لباس در آب جوشاندن؛ ٢) نگا: ئاوەڕوت؛ ٣) آب جوش.

ئاوەکی: ١) شل، ئراو، وزی، جەست؛ ٢) ئازەڵێك لە مێگەل نەرەوبێ‌و چۆنیە ئاو مێگەلێکی یگانە ڤ ١) آبکی، ٢) گوسفند از گله آواره شده.

ئاوەڵ: ١) دەبەست، ڕەقیق، هاوێ؛ ٢) بەخۆشی چوکی ئازەڵ ڤ ١) رقیق؛ ٢) نوعی بیماری دام.

ئاوەڵا: ئاوالە، گوشاد، وەکری، واز ڤ باز و گشاده.

ئاوەڵاندە: شیرنی شوان کە بەرچو کاری ئازە ڕاو لە دەشتەوە دەیبینەوە ڤ انعامی که چوپان بعوض آوردن نوزاد دام می‌گیرد.

ئاوەڵ دامان: ئاوداڵین، داوێنی شۆڕ، ئاوداوین، ئاودامان ڤ دامن بلند.

ئاوەڵ داوێن: دامێنی شۆڕ بەك کەوای مەلایان ڤ دامن بلند.

ئاوەڵ زاوا: ئاوال زاوا ڤ باجناغ.

ئاوەڵ کراس: ئاوال کراس، دەرپێی ژنان ڤ شلوار زنانه.

ئاوەڵ ئاو: بڕی ئاو، سلفت لە زێڕماندا ڤ صفت مستوری.

ئاوەڵە: ئاوالە، وان، گوشاد ڤ باز و گشاد.

ئاوەنیا: ڕەیستە، دەغڵێ کە لەپێشدا زەویە کەی ئاو دراوەو شو کراوەو دوایی تۆی لێ چێنراوە ڤ آیسته، بسارده.

ئاوەوەرد: ١) شەریە، زەرکی ئاوخواردنەمەیە لیوان. گلاس؛ ٢) زاوی سەرکانی بۆ کوڕکوڕو کەو ڤ ١) لیوان؛ ٢) زیتی در شکار طیور.

ئاوەهنا: ١) بەم جۆرە، ئەم ئەوزە؛ ٢) بۆ پرسیارو سەرسان: (ئاوەها ئەم کارەت کرد؟) ڤ نگا: ئاووا.

ئاوەهەڵکردن: ئاو بۆ سەرزەوی بردن بۆ ئاودانکردن ڤ آب را به زمین زراعتی رساندن.

ئاوەهەڵگرتن: ١) جۆرە سازکردن بۆ ئاوهێنانە سە زەوی لەسەر چاوەڕا؛ ٢) هەڵمەژین و ئاوتیدا کۆ بونەوە؛ (مەوالەکە لە کاتی‌دا بۆ بارکی

ئاوەهەڵگرتوە ڤ ١) جوی بردانتن؛ ٢) آب برداشتن.

ئاوەهەڵیچان: ئاو بەسەتڵ بان دوایچە بان ئامانێك هەڵکێشان ڤ بوسیله سطل یا... آب را برکشیدن.

ئاو هێنان: ١) ئاو هاوردن بۆ کاری خواردنەوە؛ ٢) بەخۆشیەکی چاوە؛ (چاوی ئاوی هێناوە)؛ ٣) بەخۆشی لاکەسێکەوە بەکسم ڤ ١) آب آوردن برای مصرف؛ ٢) نوعی بیماری چشم؛ ٣) قانع‌شدن یا فریب خوردن.

ئاو هێنانەوە: بەسەرکردن، بەهیس، شاوەت هێنانەوە، حلق، سفتە ڤ حلق، استمنا.

ئاوی: ١) بەرای مەزی دەم؛ ٢) خوێن و جەنگەسە (ئەسکلان ئاوی، جێ شکلان)؛ ٣) ئێ هەڵسوان، فوراوی، هەوبراوی، ئاڕداوی، ئاڵو... ٤) جانسەوەرێ لە ئاوا دەژی (مناری ئاوی، بۆقی ئاوی)؛ ٥) ڕەنگی شینی ئاجیخ، ئاسمانی، غابی ڤ ١) آبی؛ ٢) پسوند مکان؛ ٣) علامت آلودگی؛ ٤) آبری؛ ٥) رنگ آبی.

ئاویار: ئاوبێر ڤ آبیار.

ئاویاری: ئاوبێری، ئاوداشتن ڤ آبیاری.

ئاویش: هاویشتن، فڕێدان ڤ پرت کردن.

ئاویشە: ١) تیکڵاوی تیکەڵ؛ (هەرزن بێ ئاویشە نانی لێ نایە)، (چاوی کوڕیش تەمتی هەبە تەو گوڵە / نیسە ئاویشەی گڵە، کوشتەی دڵە) مەعزارە؛ ٢) بێجوی لەرگە مردو ڤ ١) آمیخته؛ ٢) جنین سقط شده.

ئاویتە: ئاویە ڤ آمیخته.

ئاوین: ئاگر، ئاوی، ئاهەن، تیگر ڤ آتش.

ئاوێر: ئاوێر، ئاویار ڤ آبیار.

ئاوی‌ڕەش: دەرمێکی چاوە، دەڵێن: (ئاوی ڕەشی هێناوە) ڤ آب سیاه چشم.

ئاوێز: ١) هەڵواسین، دالەقیان، لەسەرەوە شۆرکردنەوە، داهێشتن؛ ٢) کەنارتین، (بەرئاوێزی کەوا) ڤ ١) آویختن؛ ٢) حاشیه.

ئاوێزان: ١) دالەقیان، هەڵواسران، داهێشران، شۆرەوەبون؛ ٢) خۆ پێوە هەڵاوەسین، (وەرگەرێ ئاوێزانت بم) ڤ ١) و ٢) آویزان.

ئاوێزە: ١) ئاوێز؛ ٢) چلچراغ؛ ٣) پێلەو سەماوی خشڵی ژنان ڤ ١) آویزه؛ ٢) چلچراغ؛ ٣) زیور زنانه.

ئاوێژ: پاشگری بەماناو فڕێدەر، هاوێژەر: (تفەنگ ئاوێژکی دەس ڕاست) ڤ پسوند بمعنی انداز.

ئاوێژە: زەوی بەرای بەرانبەری دێم، ئاوی ڤ زمین آبی.

ئاوێستا: کتێبی پیرۆزی زەردەشت ڤ آوستا.

ئاوێشتن: هاویشتن، فڕێدان، تاقین ڤ انداختن.

ئاوێلکە: گیانەلای سەرەمەرگ ڤ درحال احتضار.

ئاوێنە: قورئان، مەیدان، تەیبك، تەیوك، جام ڤ آینه.

ئاوێنەبەند: ڕۆژێك کە ئاوێنە لە دیوار، کانی دراوی ڤ آیینه‌بند.

ئاویە: ١) سواغ، سواق، قورئێ هەڵسوێی بان دیوار؛ ٢) جۆرێ شتی کانزا؛ ٣) زەوی ئاوی ڤ ١) گل اندود؛ ٢) جوش و لحیم؛ ٣) زمین آبی.

ئاوبەدان: ١) جۆتدان، لەحیم کردن؛ ٢) سواغ دان، قورتی هەڵسوو و لوس کردنی بان و دیوار ☐١) جوش دادن؛ ٢) گل اندودن.

ئاوبەر: گۆیکە لە باشووری شاری سنە ☐ کوهی در جنوب غربی شهر سنه.

ئاڤ: ١) ئاو و داغ، هەتاسەی خەمباری؛ ٢) هێزی کەم؛ (ئاڤیکی تێدا نەماوە، تریاڤ بەحساڵە) ☐١) آه حسرت؛ ٢) رمق.

ئاڤا: ١) کەی وایە؛ کێ باوڕ دەکات؛ ٢) وشەی ئاگا کردن؛ (ئاڤا دەگەڵ تۆمە) ☐١) کی چنین است؛ ٢) حرف انذار.

ئاڤسۆ: ١) پەتا، دوبی، تاژان، لەشوشی گیرۆ (ئاسەون ئاڤسۆیەکی بۆدر حەستەمە)؛ ٢) شێتی، لێوەبی؛ ٣) عەیبیو کەماڵەسی؛ ٤) فێ ☐١) مرض واگیردار؛ ٢) دیوانگی؛ ٣) کاستی؛ ٤) صرع.

ئاڤۆ: ١) کەماڵەسی؛ ٢) ئاسک، کەزاڵ ☐١) کاستی؛ ٢) آهو.

ئاڤوتاڵە: ئاغ هەڵکێشان و باڵادان ☐ آه و ناله.

ئاڤو نزۆڵە: نوکو دوعای جرابیت، نەفرین ☐ دعای بد.

ئاڤەرا: کوێرەڕێ، بڕەڕێ، ڕێچکە ☐ کوره‌راه.

ئاڤەك: غسڵ، کلس، کسڵ ☐ آهك.

ئاڤەنگ: ١) بەزم و شادی؛ ٢) هەوای گۆرانی؛ ٣) دەنگ ☐١) بزم؛ ٢) آهنگ؛ ٣) صدا.

ئاڤەنگ گێڕان: بەزم ساڕدان، کەیفوزەماوەن ☐ بزم و شادی کردن.

ئاڤی: ئاسك، کەزاڵ، جەیران ☐ آهو.

ئاڤین: ئاگر، ئنگر؛ (ئازیزم ئاڤینم دوڕی باڵای تۆ / هەستەم کەرد وەبۆڵ شەماڵ بەرد بەی تۆ) مەولەوی ☐ آتش.

ئاڤینین: ئاگرین، گەرم وەك ئاگر؛ (ئاهەکەت یاوا کۆسم کەفتووە / دڵەی ئاڤینین وا وەلەفتووە) مەولەوی ☐ آتشین.

ئاڤێن: ١) ئاسن، هەسن، کاتزاڵ، بەناو ئەنگ؛ (بەمزەی ئاڤێنم دەماخ دان بەرداخ / مەیخانێ تۆی جام کەردەن وەیاداخ) مەولەوی ☐ ١) آلین؛ ٢) آهن؛ ٣) آلیدن.

ئاڤینگەر: وەستا خاڵەر، ئاسنگەر، هوستای هەسنان؛ (ئەتاڤینگەری بەتاڤینگەرێ / ئازۆ زاگەم کەفت ئەتاڤینگەرێ) مەولەوی ☐ آهنگر.

ئاڤی لە گرفتە: دوبەختی، ئناسی ☐ شناسی.

ئای: ١) هاوار لە ئێشان (ئای مردم)؛ ٢) وشەی سەیرمان؛ (ئای چەند سەیرە!) ☐١) حرف درد؛ ٢) حرف تعجب.

ئایا: داخۆ، تۆ بڵێی؛ (زارو وەگو خیلاڵو تەحیلو وەگو خەیاڵ / ئایا دەکەوە زارو بەدڵا؛ دەکەم خۆڕ) مەتاڵی ☐ آیا.

ئایاکو: ئایا، داخۆ، ئاخۆ ☐ آیا.

ئای ئای: وشەی سەیرمان؛ (ئای ئای ئۆتی چەند زاڵە!) ☐ حرف تعجب.

ئایر: ئاگر ☐ آتش.

ئایرە: ئاگرە، جۆری زیکە لە چەنەو دەوو جاو دێنە ئاورە ☐ آتش فارسی.

ئایرین: ئاگرین، ئاڤرین ☐ آتشین.

ئایسان: پێ بونی ئاگر، گڕ بڵندبون، پێ بونی جرا، گڕیان ☐ مشتعل شدن آتش.

ئایساندن: پێ کردن، هەڵکردن، داگرساندن ☐ برافروختن.

ئایش: ١) ئاغ، ئۆف؛ ٢) سوکەڵە ناوی عایشە ☐١) حرف درد؛ ٢) مخفف عایشه.

ئایشا: عەوان ☐ اینان.

ئایشە گوڵەوێ: جۆرکەیەکە دایاد، مەتاڵی پێ دەترسێنن ☐ لولو.

ئایشێ: سوکەڵە ناوی عایشە ☐ مخفف عایشه.

ئایل: ١) مەدال، زایە؛ ٢) کەسێ کاری ئاهەنی دەکا ☐١) بچه؛ ٢) سنگر.

ئایلەمەن: عایلەمەن، جەزایی ☐ پرندەی ساز ملخ خوار.

ئایم: بنیادەم، مرۆ ☐ آدمی.

ئایین: مەزهەب، ڕەوشت ☐ آیین.

ئایندە: ئەمەیولا، دواڕۆژ، ئەوەی کە پاشان دێت ☐ آینده.

ئایینو تۆین: ١) بازو توز؛ ٢) فێڵو مەکر ☐١) ناز و ادا؛ ٢) مکر و فریب.

ئایینی: دینی، مەزهەبی ☐ دینی.

ئایۆ: دێت، بەیادمێ؛ (کەشمو گیرێم خەیاڵی تە بە ئاهوش / سەهەر ئەز پرسەرم جزیی گوڵ ئایۆ) وەیاد ئایەرە ☐ می آید، پیدا می‌شود.

ئایە: ١) ئاخۆ، ئایا؛ ٢) پۆر ☐١) آیا؛ ٢) عمه.

ئایەت: بەندوبڕگە لە سورەتی قورئان ☐ آیت قرآنی.

ئایەتی: ١) پاشگرێکە واتای حاڵات دەدا؛ (کوردایەتی، خوشکایەتی، برایەتی)؛ ٢) مەڵبەندو زێگە؛ (ئەنگوزایەتی، وڵاتی مەنگوزان، باڵە کایەتی، وڵاتی باڵەکیان) ☐١) و ٢) پسوند حالت و مکان.

ئایەر: ئاگر، ئاو ☐ آتش.

ئایەکو: داخۆ، ئۆیتری ☐ آیا.

ئایەتە: ئایندە، ئەوەوو، پاشەڕۆ ☐ آینده.

ئایی: پاشگر، صفەت دەگاتە جاوگە؛ (ئەزیزایی، پاکایی) ☐ پسوند صفت.

ئایبا: ١) مەت، پۆر، خوشکی باوك؛ ٢) دایك، دالك، دێ، ئەدا ☐١) عمه؛ ٢) مادر.

ئایسان: ئایسان، پێوبی ئاگر ☐ مشتعل شدن.

ئایین: ئاین، مەزهەب، دین، ڕەوشت ☐ آیین و دین.

ئایە: ١) مەنك، خوشکی باوك؛ ٢) دایك ☐١) عمه؛ ٢) مادر.

ئایەی: وشەی سەیرمان؛ (ئایەی لەم لۆنە زاڵە!) ☐ حرف تعجب.

ئبلیس: فێڵ، لۆوەزی، فێزوبێز ☐ نفرت و دوری.

ئبهان: ئەکەیتی، بەیمەزە، وەرگۆڕانی ناو باغ ☐ کندن زمین باغ.

ئبتران: گۆرانی، مقام ☐ ترانه.

ئبتێرك: هەرزاڵ، پێزك، ئەستێرك؛ ئەکۆی لەدار بان لەقوڕ لە زەنشاڵ بان زۆر بۆ شت لەسەر دانان ☐ چوب‌بست سکوما لند تلی بان.

ئبتێرك: گۆڵاو، گۆڕ ☐ استخر کوچك.

ئبتینك: ١) زەبەدواڵە؛ ٢) زەنگەسورە ☐ زنبور.

ئتشکیل: چوارپەل بەستن و بە عەرزا دان، چوار مێخە ☐ چهار میخ کشیدن.

تم: ١) وشەی نارەزایی، (تم لەو تەرح و دیدا ڕەت) ڕۆژی بەدگەڵی بۆ کاوە لەیاندا دەگۆڕێ؛ ٢) بەڵێ، ئا، ئاری ☐١) حرف نفی؛ ٢) ئەی.

تمجا: دەی چی‌تر ☐پس چی.

تنجا: ١) تمجا؛ ٢) تمجار، لەوبەلێ ☐١) پس چی؛ ٢) سپس.

تۆ: ١) حەیفێ، مخابن، (تۆبۆ تەمەڕۆی لەدەسمان چوە)؛ ٢) وشەی بانگ کردن، (تۆ فالێ، تۆ بەشوا)؛ ٣) وشەی سەرسان، (تۆ چ سەیرە!)؛ ٤) ئاو ☐١) حرف تأسف؛ ٢) حرف ندا؛ ٣) حرف تعجب؛ ٤) آب.

تو: هاوار لەتێش ☐حرف درد و آزار.

تۆباڤ: باوک، باو، تاتە ☐پدر.

تۆبالێ: تاوبەرە، گوناح، وەبالێ (تۆبالێ بەسووم زۆر جوانی، بۆ تۆ خوم توشی تۆبالێ ناکەم) ☐گناه، بزه.

تۆبە: کۆمەڵێک ڕەشماڵ پێکەوە، زۆم، هۆبە ☐اردو.

تۆتو: ئاسنێکە گەرمی‌یەکان بۆ لابردنی گنجی قومانش ☐اتو.

تۆتوز: گڵاربوەوە، بەڵاڵەبوون (بەرێک لەکێوە کە تۆتوزبو، دەچوم کەوتبو بەری ئاوی گرت)، ئاوەو بۆنی بەرە ☐غلتیدن.

تۆتوس: تۆتوز ☐غلتیدن.

تۆج: قامیشی قەڵەم ☐قلم نی.

تۆحە: وشەی گەڕاندنەوەی ڕەشەوڵاغ؛ (تۆحە گاردش) ☐حرف راندن و بازداشتن گاو.

تۆخ: چ خۆشە، وشەی شادی: (دڵبەرێ تۆز و سەحەر ئاقبەت جەرگی من دەوەخ / بەڵێ لسیە، بەڵێ ئەدلدا ئەو لەمن ئێن ئاخ و تۆخ) ☐هزیری ☐کلمهٔ اظهار شادی.

تۆخز: دوایی، دەماهی، لەدوای ئاخرە وەدەیت: (ئاخر و تۆخزی میوەیو) ☐نهایت.

تۆخزن: تۆقرە، ئارام: (بە دیتنت تۆخزنم هات) ☐آرامش.

تۆخە: تۆخزن ☐آرامش.

تۆخەی: ئای چەشنۆشە: (ئای چەندەم خۆش دەوێ، تۆخەی چاوم بێ کەوت) ☐آخش.

تۆخەیج: تۆخەی ☐آخش.

تۆخەیش: تۆخەی ☐آخش.

تۆدا: دایک، دێ، دالک ☐مادر.

تۆدە: زێ، وەناغ، چاوەماڵ ☐آغل.

تۆرت: ١) ناوەڕاست، نێوان: (ڕەشۆ لتۆرتا ئەزو بابۆ ڕۆیشتی بو)؛ ٢) نێحتو بازو زێر ☐١) وسط، میانه؛ ٢) ارزش و اعتبار.

تۆرتن: وشەی فەرمانە: بازدە، هەڵبەزە ☐کلمهٔ امر.

تۆرتە: ماقوڕەی گەورە لە ناوەڕاستا زاڵەخری ☐قرقی که در وسط اتاق اندازند.

تۆردو: لەشکر، سپا ☐اردو، سپاه.

تۆردو بەز: جێگە دابەزین و تێسراحەتی لەشکر ☐جای اطراق اردو.

تۆردی: تۆردو ☐اردو.

تورزان: هەڵبەزکی، هەڵبەزین ☐پایکوبی و رقص.

تۆرین: ئەرزە قوڕی گا و... ☐صدای پکند گاو و...

تۆسا: ١) بەم جۆرە؛ ٢) وەستا، ستەنکار ☐١) اینطور؛ ٢) اُستادکار.

تۆسا: وەستا، کارزان، پیشەسان، ستەنکار ☐اوستا.

تۆستا: وەستا، مامۆستا، تۆسا، پوسو ☐استادکار.

تۆستاد: تۆستا ☐اُستاد.

تۆسیف: سوکەڵە ناوی یوسف ☐مخفف یوسف.

تۆستەرە: گوڕان، گزان، کزەو تیخی موتاش ☐تیغ موتراش.

تۆستڕلاب: ئاسمان پێو، ئامرازێکە لای ئەستێرە ئاسان بۆ لێکدانەوەی نێوان ئەستێرەو ئەستێرە ☐اُسطُرلاب.

تۆسکوف: ئەوکڵاوە چەرمینەی دەسمرو چاوی بازی دەدەرون تا کەوی بێت ☐چشم‌بند باز شکاری.

تۆسۆ: سوکەڵە ناوی یوسف ☐مخفف یوسف.

تۆڤن: ١) سەفەر؛ ٢) خێرا دیتن لە سەفەردا ☐١) سفر؛ ٢) بُسن سفر، اولین.

تۆڤان: ناو، بۆ پیاو، (ئاڤایێ بە تۆڤان بەگد) ☐نامی است برای مردان.

تۆڤڤمە: شەڕ بەتاڤ جرزان و پێک هەڵبرزان، جەنگی بەقۆبە ☐جنگ مغلوبه.

تۆڤەن: دوامین حەوتوی چلەی بچوک ☐آخرین هفتهٔ چلّه کوچک.

تۆف: هاواری دەردو ئازار ☐کلمهٔ اظهار درد.

تۆفە: نەخۆشیەکی بەکسە وەک هەڵا مەت ئاو بەلوتیا دێت ☐نوعی بیماری دام.

تۆقە: بۆ ترسانی منداڵ لەشتیاڵ، بقە ☐کلمه‌ای برای برحذر داشتن کودک.

تۆقرە: ئارامی، هەدار، تۆخزن ☐آرامش.

تۆقرە گرتن: هەدادان، ئارامبون، دامەکتان ☐آرام گرفتن.

تۆک: پاشگری وشە بۆ زۆرکردن: (منالێکی گرینۆکە، گلۆکە، پیاوێکی ترسەنۆکە)؛ ٢) پاشگر بۆ جۆکو کەم کردن: (جندۆک، چناروک، بەگۆک، کسۆک، زاروک) ☐١) پسوند مبالغه؛ ٢) پسوند تصغیر.

تۆک: ئەوک، کەرۆ فرک، فوزک ☐گلو.

تۆکە: پاشگری بچوک نیشاندان: (منالۆکە، کانیۆکە، گردۆکە) ☐پسوند تصغیر.

تۆکە: بۆ بچوک نیشاندان دەبێتە پاشگر: (ئەوەندۆکە، بەردۆکە) ☐پسوند تصغیر.

تۆگر: خوێن گرتو ☐اُسر گرفته، مأنوس.

تۆگە: ئەوێ، ئەمەی ☐آنجا.

تۆڵ: ١) پاشگرە بۆ زۆری و زەلەی: (فرتۆڵ، شرۆڵ، کوتۆڵ، کرسۆڵ)؛ ٢) بۆ بچوک شاندان: (مجۆڵ، ڕەشۆڵ، خاشۆڵ) ☐١) پسوند مبالغه؛ ٢) پسوند تصغیر.

تۆڵ: ١) پاشگری بچوک شاندان: (مجۆڵ)؛ ٢) دین و مەزهەب: (تۆلامە تۆزیە) ☐١) پسوند تصغیر؛ ٢) دین.

تۆلاخ: وڵاغ، ئازەڵی جەزە، گاو گۆڵو بەکسم ☐احشام، حیوان سواری.

تۆلاغ: تۆلاخ ☐احشام.

تۆلاغدار: جارەوێدار [ف] جاروادار.
تۆلك: مێخ زنجیر [ف] میخ طویله.
تۆلكە: باشگری چوك شاندان (گردولكە) [ف] پسوند تصغیر.
تۆلكە: بەڵەمەت، بەبەران (لە تۆلكەی جوانی یا گەر لاقی شاهی لێ بدەی، لێت دێت) مینكەس [ف] منطقه.
تۆلكە: باشگری چوك شاندان (ئەبۆلكە) [ف] پسوند تصغیر.
تۆلە: تۆلە، (ئاسكۆلە، ئەرتۆلە) [ف] پسوند تصغیر.
تولە: تۆلە، (گرتولە، بسولە، خنتولە) [ف] پسوند تصغیر.
تۆمڵە: پرکاولە، جەمۆلە، جەمتۆلە [ف] با پنجهٔ باز ام کردن.
تۆمەت: دەستەی بەزەوانی دینكی ئایینی (تۆمەتی مُحَمَّد، تۆمەتی موسا) [ف] اُمّت.
تۆمێ: هومێد، هیوا [ف] اُمید.
تۆمی: (١) ئەخوێندەوان، ئەسیوات؛ (٢) جگەلەسەبەد [ف] (١) ناخوانده؛ (٢) غیر سید.
تومێد: هیوا، هومێ [ف] اُمید.
تۆنك: هۆنكەوە [ف] آبنك آن.
تۆوەی: (١) بۆ تەحەرم کردن، (شتووەی کچەکێ بیاو دیتوانم)؛ (٢) بۆ دەرزێنی جەم، (تۆوەی جەیشو خەسارێن) [ف] (١) اُی وای؛ (٢) اُی اُخ.
تونیشك: ئەرینك، کەرە، زێلە کەرە، قەرەکە زۆن [ف] کره.
تۆه: (١) ئەسوەم، تاوێك؛ (٢) وشەی وەزەزی، (تۆه چەند ناخۆشە) [ف] (١) شبیه؛ (٢) حرف نفر.
تۆی: (١) هاواری دەرد، وەی؛ (٢) وشەی دەنگدان، (تۆی هەتیو دەت کوژم)، هۆی [ف] (١) فریاد از درد وای؛ (٢) حرف الدال های.
تۆیف: بەهەها، بەڵا جیاشە! بیجوانە! بەڵا [ف] بهبه.
تۆیە: جۆرێ کراسی ژنانەیە [ف] نوعی پیراهن زنانه.
تۆین: قیڵ و مەکر [ف] فریب.
تۆینباز: بەسەکر و قیڵباز [ف] مکار.
تۆیە: (١) پۆلە کە، پۆلە کە، ئەو وریلە تەنکانەی لە کەناری دەسماڵی سەری دەدرێن بۆ خشڵ، بریقە؛ (٢) تیسماڵکی پارچەی کون کونی تایبەت کە لە کەناری کەوای دەدرێن و بریقەی وەدەخەن [ف] (١) پولك زینتی؛ (٢) نواری که پولك بر آن دوزند.
تۆیە: تۆیە [ف] پولك زینتی.
ئە: ئامرازی کەیانەی ئایندە، (ئە خوم، ئەنوم) [ف] علامت مضارع.
ئەبەم: شێتۆکە [ف] خل، دیوانه.
ئەبدال: (١) ئەردی پڕ کە بەڵێکی گێوی خۆش گۆشت؛ (٢) سوکەڵەناوی عەداقە؛ (٣) دەروێشی گەڕێدە [ف] (١) دراج نر؛ (٢) مخفف عبداقه؛ (٣) درویش جهانگرد.
ئەبرۆ: برۆ، برە، خەتە موی بەر تورکو باڵای چاو، (ئەبرۆ چکەوانی بێ گری و ڕێکە! / بەبکانی بزانگ چنیری دڵی چاکان!) [ف] ابرو.
ئەبرەش: بەرز یا بزەزاو کە شیر وشاڵ دەکاو بیجو نێر ناکات، عەبرەش [ف] گوسفند یا بزی که شیرش قطع شده باشد و نتواند بچه‌اش را سیر کند.
ئەبلە: بەفامپێ نەگەیشتو [ف] ابله.
ئەبلەق: (١) تەسپو مایینی دوڕەنگ، ڕەشو سپی، سوروسپی، باڵگە، بازو؛ (٢) مۆڵەق بونی جاو، (کە ڕێیان کرد لە پشتی مایە ڕەشکوێت / گەزا جاوم لەوێدا ڕەبدو ئەبلەق) مەتەح ڕەزاه [ف] (١) آبلق؛ (٢) خیره شدن چشم.
ئەبەد: (١) بێ پرانەوە، ناهەتا؛ (٢) هەرگێز، ئەمت [ف] (١) بی نهایت، اَبد؛ (٢) هرگز.
ئەبەدەن: نە بە هیچ جۆر، هەرگێز، (ئەبەدەن نەمدیوە) [ف] اَبداً.
ئەبەدی: هەرهەم، بەمر، لە نەمان بەدور [ف] اَبدی.
ئەبەز: ئەبەز بۆ خاتر، لەبۆی، (ئەمێن جوانان سوزەم ئەبەز تۆ بەرن) [ف] بخاطر، برای.
ئەبرەخ: مۆڵەمەی گەلامێو، بابراخ [ف] دُلمهٔ برگ تو.
ئەتراف: دەوروبەر، مەڵبەند [ف] پیرامون، منطقه.
ئەترەش: (وەندەی، ڕەنەی، وزە، هێزی دڵ، زات [ف] زهره.
ئەتك: سوکایەتی، شۆرەیی [ف] هتك.
ئەتك کردن: سوکایەتی بەسەر عەیبان، تایرو برن [ف] هتك کردن.
ئەتڵەس: پارچەیەکی جوان و بەقیمەتە: (باخوا لێت مەسارەلێن ئەتڵەس و کیمخاو خارا) [ف] پارچهٔ اطلس.
ئەتۆ: تۆ، تە، تۆ: (ئەتۆ خۆت هەزم) [ف] تو.
ئەتۆ: ئەتۆ: (ئەتۆ ئەی جرچە یەسەی لینگ گۆلوی! / لەگەڵ زەبرانی عالەم تێکەلاوی!) دەسەبابی بەڵاو [ف] تو.
ئەتوا: دەوێ، دەخوازێ: (تۆ چەت ئەتوا)، (ئەم چی ئەتوا!) [ف] می‌خواهد.
ئەتوان: ڕەوشتو کردەوە: (مەشرەبی تالی گەلێ تاڵی و ترشە بەڵێ / موسەریفە خۆی دەڵێ: جانیە ئەتواری بێ) دەتالی [ف] اطوار.
ئەتوام: گەرکەم، ئەبێ، دەخوازم [ف] می‌خواهم.
ئەتوان: (١) سەڵاحیەتی ڕۆیشتن کە لەسەر کوان و بڕینی دەڵاقەتێن بان تێ هەڵدەستێ، مەرهەم؛ (٢) خوازین [ف] (١) مرهم؛ (٢) خواستن.
ئەتەی: ئەتەب، ئەوێب، ئەسان [ف] اُتو.
ئەتەك: داوێن، شاڵەل، ئاتەگ [ف] دامن پُلند.
ئەتەگ: ئەتەك [ف] دامن پُلند.
ئەتەم: گەزای وەکیان هاتو [ف] جنین تازه تشکیل شده.
ئەتی: باشگرێکە بۆ دەکانە جاوگە: (پیاوەتی، جیرانەتی) [ف] علامت مصدری.
ئەجر: سزای باش، پاداشت [ف] اَجر.
ئەجزا: (١) شتی لەسەوت و بێشت دروس کراو، (ئەرێچەکەم ئەجزایە، شەمچەی پێوە بێ بۆجیروکی دەبێ!)؛ (٢) دەرمان [ف] (١) مصنوع پلاستیکی؛ (٢) دارو.
ئەجزاچی: دەرمان فرۆش [ف] دارو فروش.
ئەجزاخانە: دەرمانخانە، دوکانی دەرمان فرۆشتن [ف] داروخانه.
ئەجشدە: چنۆکە، ئەجمە، جانەوەرێکی خەیاڵی دەڵێن پاو شێت دەکاو

پشکەڵ دەخوا ◄ جن.

ئەجنە: ئەجنەد، ئەجنەسوکە ◄ جن.

ئەجەل: ١) ماوە، مەودا: (ئەوسالەت بە ئەجەلی دوسالەک بەقەرز ئەدەمێ!) ٢) ئاکام، وادەی مەرگ: (بۆ ئەجەلی هات ئالی شوان دخوا) مەسەلە ◄ ١) مدت ٢) أجل.

ئەجی: ئەوێ، وەك ئەوە: (وێڵی ئەجی سەڵوێنە مەزنە باوا مەبەدی) ◄ تو گویی.

ئەجێ: ئێوی زنانە ◄ اسمی زنانه.

ئەجێنەو: وێدەجێ، دەشێ، دەشێهێ ◄ می‌ماند.

ئەح: وشەی گەیێ بێ‌هەدان: (ئەح جی لێ بکەم)، ئەه ◄ حرف بی‌اعتنایی.

ئەحا: وشەی باوڕ هەکردن و سەرسامان: (ئەحا ئەو دروێیە)، ئەحار، بەحا ◄ حرف تعجب.

ئەحتەح: وشەی دەرکردنی پەز لە ناخل ◄ حرف راندن گله از آغل.

ئەحمەق: کەرو گەلەلایی و نەفام، هەقمەق: (وەکو بەاد دێنە بەرگوێ بەاوی ئەحمەق / سەفیری بولبول و ئاوازی لەقلەق) مەشیخ رەزا ◄ أحمق.

ئەحمۆ: سوکەڵە ناوی ئەحمەد ◄ مخفف احمد.

ئەحوال: چۆنیەتی باری ژیان، حاڵ و حەوال ◄ أحوال.

ئەحوالپرسی: چاڵدو چۆنی، بەسەرکردنەوە ◄ احوالپرسی.

ئەحە: سوکەڵەی ئەحمەد ◄ مخفف احمد.

ئەحەگە: ئەسەدوکە ◄ احمد کوچولو.

ئەحیانە: ئەگەر، ئەگەر هاتو، دەسوەتکا: (ئەحیانە دیت سڵاوی بێ بگەیەنە) ◄ اگر، در صورتی.

ئەخبار: دەنگو باس ◄ أخبار.

ئەخت: کۆشتنو ئەخالا، دەگەڵ وشەی چارە دەگونجێ: (هەرچەند ئەختو چارم کرد ئەهات) ◄ تلاش.

ئەختان: فرسەت، دەرفەت ◄ فرصت.

ئەختەرەم: کەسێ لە دوژمن گیراو ◄ اسب به غنیمت گرفته از دشمن.

ئەختە: ١) گوڕ دەرهاتو ٢) داری شینی سەر قرباو ◄ ١) اخته ٢) درخت سبز قرش شده.

ئەخشاڵ: وردەو پردی ناوماڵ ◄ خرت‌وپرت.

ئەخلەخ: جلی زێر کەوا، سوخمە ◄ ارخالق.

ئەخم: ژوانرشی، رو گرژکردن ◄ اخم.

ئەدا: ١) زەوشتو ئاکار: (بیانێکی بەشەدایە) ٢) ناز و نیز و عیشوەو کرشمە: (دڵێکی عەسرەدەم بو مەحرەمی ژاز / ئەویشت ئێم بەشەد شێوەو ئەدا بەشەد) دلەدەمیە ٣) داهەوو قەرەبو: (هەرچەندە دەکو خەنجەری ئەڵماسە زەمانو / ئاوڕێ سەری مۆبێ لە ئەدای شوکری بەمەستان) مەشیخ رەزا ◄ ١) لاسایی و دەمەلاسکە: (جرأت دەکەوێ ئەدام دەرپێی!) ٥) داباد ٦) حازرو ئەفەوتاو: (فلانەکەس هەموو نوێژان بە ئەدا دەکاو قەزای لەسەرنیە) ٧) دەدا: (بارەو بێ‌ئادا، جێنم بێ ئەدا) ◄ ١) اخلاق ٢) ناز و کرشمه ٣) ادا کردن و بجای آوردن ٤) ادا درآوردن ٥) مادر ٦) انجام دادن تکالیف دینی در وقت خود ٧) می‌دهد.

ئەدایایا: گوڵێکی سوورو وەك بەنجە دەچێ ◄ گلی است.

ئەددی: وشەیەکە بۆ بڕیاندنەوەی وەی وێرەو گاڵتەو: (ئەددی! ساڵ لەت بردەوە) ◄ اصطلاحی در گفتگو برای بی‌پها نشان دادن سخن مخاطب.

ئەدوا: ١) ئاڵات داو دەرمانی چێشت خۆشکەر: (ئیسوەت و ئەدوا) ٢) وشارو پاس، زامردوی دوان: (کاکم دەربارەی مەوو ئەدوا) ◄ ١) ادویه ٢) گفتار.

ئەدەب: ١) شەرم ٢) ناوگەڵ: (ئەدەبت دابیوشە) ٣) وێژە، شعرو پەخشانی جوان ٤) تەمیز: (جابزانە چۆن ئەدەبت دەکەم) ◄ ١) ادب ٢) کنایه از عورت ٣) ادبیات ٤) تنبیه.

ئەدەبخانە: ناودەست ◄ مستراح.

ئەدەبی: هەر نوسراوێکە بەپەرەتەی بە وێژەوەو هەبێ ◄ ادبی.

ئەدەبیات: وێژە، شعرو پەخشانی دڵگر و خۆش ◄ ادبیات.

ئەدی: ١) ئەدی، چێشتی (ئەوکارەت کرد، ئەدی بەرکەو) ٢) وزامە بەڵ ئاریز، بەڵێ: (شەوو ئاتت خواردا ئەدی!) ٣) کەوابێ: (کەگەر ئاشت بزەوو ئەدی بۆ ناچیەوە؟) ٤) بەگەر: (ئەدی نەمگرت وامەکە!) ٥) پرسیار بۆ پەدی، تاکید: (ئەدی چۆن ئاوەم!) ◄ ١) دیگر، بعد (این) ٢) آری ٣) پس ٤) مگر ٥) سؤال تأکیدی.

ئەدی کوا: بەگەر چۆن ◄ مگر چطور؟

ئەدی کوا؟: کەوابۆ ئەکوێیە ◄ پس کجاست؟

ئەدی کوانێ: ئەدی کوا ◄ پس کو؟

ئەدی‌ئا: بەگەر وایە ◄ مگر نه؟

ئەر: ١) ئەگەر ٢) پاشگرێکە کە وشە ئەگەیەنە کرکاری: (ئۆسەر، هاوژەر) ◄ ١) اگر ٢) علامت اسم فاعل.

ئەرا: ١) بۆچی، چما، لەبەرچی: (ئەرا ناچی!) ٢) بۆ، لەبەر: (ئەرات هاوردم) ٣) مشار ◄ ١) چرا ٢) برای ٣) ارّه.

ئەراگێڵ: هەڵوەدا ◄ آواره.

ئەرامەشدە: پەرێشانو داماو: (چە وادەی شڕو سەرەفکەنەم بین / جەسەوەی گەردوون ئەرامەشدەبین) مەحانا ◄ پریشان وامانده.

ئەرپانە: ١) خاوەن: (ئەبەر قایی سەرا سەفیان دەبەست شێخ و مەلاو زاهید / مطاقی کەعبەیو ئەرپانیی حاجەت گردی سەیوان بو) مەشیخ رەزا ٢) رووخۆش و سەودا خۆش و دڵاوا: (کوڕێکی زۆر ئەرپانە) ◄ ١) ارباب ٢) آدم خوش برخورد و خوش اخلاق.

ئەرچو: پاژانەوەو تکا: (ئەوەند ئەرچو دەکا کوردی کەجارجار / بکەن یادی موحیبی بێ‌زبانان) مەکوردی ◄ ارجا، خواهش.

ئەرخوت: لوانەیە مەشکە، دیواری گرووگەری خەزانی گراوی دەوزەنگ خراو ◄ دستگیرهٔ مشك.

ئەرخەد: یاریدەر، کۆمەگ، پشتیوان ◄ پشتیبان.

ئەرخەوان: دارێکە گوڵێکی سوری ئاماڵ بەخوش دەکا، پشتی گوڵی گەڵا دەرەکات، ئەرغەوان ◄ ارغوان.

ئەرخەوانسۆر: بریتیە لە هەوەڵی ئەورۆز ☐ اوّل بهار.
ئەرخەوانی: بەزەنگی ئەرخەوان ☐ ارغوانی رنگ.
ئەرخەیان: ئەارجەم، بێ خەم، ئارخەیان ☐ مطمئن.
ئەرد: هەرد، هەرز، زەوی ☐ زمین.
ئەرذەین: زاڵی، ریش، مۆی چەنەگە ☐ ریش.
ئەرز: هەرد، هەرە ☐ زمین.
ئەرزاق: ئەاق، ئاروەت، ئاروەه ☐ آذوقه.
ئەرزان: ١) هەرزان، کەم‌نرخ؛ ٢) بێ‌مبالات. گوێ بێ ئەمەر ☐ ١) ارزان؛ ٢) بی‌مبالات.
ئەرزن: هەرزن، باجیاد ☐ ارزن.
ئەرزنی: جۆرێ هەنجیر ☐ نوعی انجیر.
ئەرزوو: چەشە، چەشاگە، ئیشکی دەرەبەری ناوەڕاست قۆڵی نێوان بەرچاڵەو لو ☐ زخم.
ئەرزینگ: ئەرزین، چەناگە ☐ زخم.
ئەرژنگ: دارێکە لە داری ئەرخەوان کەڵا ☐ درختی مثل ارغوان.
ئەرش: هەرش ☐ عرش.
ئەرقان: هەوران، سەر بەرەوژور، هەڵ، عەقراز ☐ سر بالایی.
ئەرک: ١) پێویستی سەرشان، کاری لازم (ئەرکی سەرشانمە خزمەت بکەم)؛ ٢) زەحمەت و چەوسان: (هێندێ ئەرک داب نەنیەوە) ☐ ١) وظیفه، مسئولیت؛ ٢) رنج و زحمت.
ئەرکان: زەحمەت و کەسایی شەڕ ☐ جنگ افزار.
ئەرمانای: بێ‌نیشان‌دان، شان‌دان ☐ نشان دادن.
ئەروا: گیان، ڕۆح: (ئەسالیم بێ‌ڕۆح ئەروام بەمەندن / مەردان حەیات زندگیم کەندەن) ☐ جان.
ئەرواق: خاوەن مۆڵەت، ئاغاتی ☐ ارباب.
ئەرە: مەنای هەرە، بڕەاک ☐ آره.
ئەرەبەستە: پەروار، داهەستە ☐ پرواری.
ئەروج: بەچەنگ، بەهێزی نێوان پەنجەو باسک، جومگە ☐ مچ.
ئەرەڤگیر: ١) زێر زین، ئارەڤگیر؛ ٢) تونگەی بەلۆڵە بۆ ئارەیو گوڵاو گرتن ☐ ١) تسمه‌زین؛ ٢) وسیلهٔ عرقگیری.
ئەرەوەسای: داخوەستن ☐ پایین آمدن.
ئەرەوەمەردەی: داسەکان، هەمداان، ئەرامبون ☐ آرامش.
ئەرێ: ١) ئامێز؛ ٢) بار، بەڵێ (کارەکەت کرد؟ ئەرێ کردم)؛ ٣) پێش پرسیارکی ئاگاکردن، هەی: (ئەرێ ئەی شێخە پیسەی بۆری چڵکن / ئەرێ ئەی زڵ هەمانای غازی بۆکن) سەلای گەورەم ☐ ١) آری؛ ٢) آری؛ ٣) هان.
ئەرێ ئەرێ: دەڵی و ڕازی: (چیتە هەر ئەرێ ئەرێتە؟!)، بکرێ نەکرێ! ☐ دودلی و تردید.
ئەز: من: (ئەگەر دیتبانم ئەزم، ئەگەر عەباکیم دزم). هەمەڵەی من.
ئەزبۆلە: وشکە گیای بۆن خۆش کردنی چێشت ☐ گیاهان تیرهٔ ازبه.
ئەزبەلی: وشەی ڕێزلێنان وانا: من کۆیلەتم ☐ قربان.
ئەزبێن: ئەزبۆلە ☐ گیاهان تیرهٔ ازبه.
ئەز خدام: وشەی ڕێزلێنانی ژن بۆ گەورە تر لە خۆی وانا: من خزمەتکارتم ☐ کلمهٔ احترام زنانه.
ئەزخولام: وشەی ڕێزگرتن وانا: من نۆکەرت ☐ نوکرتم.
ئەز خولام: ئەز خولام ☐ نوکرتم.
ئەزرۆ: ئارەزو، (ئام ئەزرۆ) ☐ آرزو.
ئەزغولام: ئەزخولام ☐ نوکرتم.
ئەزقوربان: من قوربانت. قوربان، وشەی ڕێزلێنان ☐ قربانت.
ئەزگۆری: من قوربان، وشەی ڕێز و خۆشەویستی ☐ قربانت.
ئەزم: مێز، خۆمم؛ ٢) هەڵئاواندن، هەزم، خۆراک کە زکا ئاواهەڵدەهێنێ ☐ ١) سم؛ ٢) هضم.
ئەزمان: ١) هاسمان؛ ٢) زمان ☐ ١) آسمان؛ ٢) زبان.
ئەزماناشین: هاسمانی کەم ☐ آسمان آبی.
ئەزمان ڕەش: دەمپیس، زمان پیس ☐ بدزبان.
ئەزمو: تەجرەبە کراو ☐ آزموده.
ئەزموودە: ئەزمو؛ (مەسەلی ئەزموودە لە کەرەی نا ئەزموودە باشترە) هەمەمەڵە ☐ آزموده.
ئەزموون: تاقی کردنەوە، جەربانەن، ئیمتیحان، ئیمتیحان ☐ آزمودن.
ئەزمە: تاقی کەرەوە، هەرە، ئەزمەه: دنیۆکە پیاوان تاقی دەکاتەوە ☐ آزمای.
ئەزوا: ١) دەرمانێکی تاڵە کە سیریشی بێ دەڵێن؛ ٢) تاڵاتو ئیسوتو کەواو گیای بۆن خۆشی چێشت ☐ ١) آلوا؛ ٢) ادویه.
ئەزەل: هەرو، پێشینەترین ☐ ازل.
ئەزەڵ: ئەزەل ☐ ازل.
ئەزەلی: بێ‌پێشینە، هەرۆک ☐ ازلی.
ئەزەڵی: ئەزەلی ☐ ازلی.
ئەزیەت: ئازار، عەزیەت ☐ آزار.
ئەژدا: ئاژدا، پاپیران ☐ تباکان.
ئەژداد: ئەژدا ☐ تباکان.
ئەژدەها: جەزیا، زەها، هەژدیها، ماری گەورەی چیروکان، جەفی ☐ اژدها.
ئەژدیها: ئەژدەها ☐ اژدها.
ئەژمار: ژماردن، ڕاژدن ☐ شمردن.
ئەژمارەدە: ١) زمێرەرا؛ ٢) هەڵیژاردە ☐ ١) و ٢) شمرده شده.
ئەژماو: ژمارە، ڕاژە ☐ شماره.
ئەژنۆ: ژانی، ژنۆ، ژەنگ، هەژنۆ، ژەنگۆڵ ☐ زانو.
ئەژنەفتن: بەستن، گوێ لێ بون، ژەنوتن ☐ شنیدن.
ئەژنەوتن: ئەژنەفتن ☐ شنیدن.
ئەژێ: ١) دێنێ، دەهێنێ، ئەم ئەرخەی ژەوایە: (مەاچیکت هەزار ڕێزی سۆر ئەژێ)؛ ٢) نامرێ؛ ٣) مەبەنی: (ئەژێ پیر بۆمە) ☐ ١) می‌آرد؛ ٢) زنده می‌ماند؛ ٣) من نمیرم.
ئەژێ: دەهێنێ، ئەژی؛ ٢) زامەڵەکی: (دەشکە ئەژێ و دەژێشتری) ☐ ١)

ئەساس: بنەڕەت، بنچینە ◻ أساس.
ئەساسی: بنەڕەتی ◻ أساسي.
ئەساسیە: کەل و پەلی ناوماڵ ◻ أثاثية.
ئەسام: کڕیم، سەندم ◻ خريدم.
ئەساوی: کڕین، بەختن، خرید ◻ خريد.
ئەسای: کڕین، ساندن ◻ خريدن.
ئەسپ: ئەری مایین، هەسپ، حەسپ ◻ أسب.
ئەسباب: ئامرازو کەل و پەل ◻ أسباب.
ئەسباو: ١) ئەسباب؛ ٢) ئەرو گون ◻ ١) أسباب؛ ٢) كتابة از خورت.
ئەسپاردن: ١) شتێ یاکەسێ دان بە کەسێ یا دانان لای کەسێ تاکای لێی، ئامانەی؛ ٢) وڵام ئەسپەك بە پەشکدا بۆ پەی ئەرێنەری، فەوتی ◻ ١) أمانت؛ ٢) سفارش.
ئەسپاردە: ئامانەی و سفارشت، فەوتی کری ◻ سپرده.
ئەسپایی: ئەسپەخۆیی، هێواش ◻ يواشكي.
ئەسپسوار: سواری حەسپ، سوار ◻ أسب سوار.
ئەسپێتی: سێ، ئەسێ، زیندوی خوێنخۆری لەش، هاوکاری کێچ ◻ سپتي.
ئەسپنگ: شنگ ◻ شنگ.
ئەسپوڵ: سیل، بارچە گۆشتێکی پاڵی ڕەشە لە وەرگا ◻ طحال.
ئەسپۆن: سپۆن، پەکگای پەکەف بۆ جل و دەس شتن ◻ جو باك شستن.
ئەسپە: سورچە، سۆرێ، ئەخۆشی زاوکانە کە زیکەی وردی سۆریان لێ دێ ◻ سرخك.
ئەسپەتاسینە: دوچەرخە ◻ دوچرخه.
ئەسپەدارینە: پایسکل، دوچەرخە ◻ دوچرخه.
ئەسپەر: چیکەیێ لە پیەمزەدا، کەوارەی دە دەسکەیێ ئاسنی ڕادەکەن و دوریاوی هەیە پیەمزەکار پای پێدا ئەداو باشتر زەوی تەکەنێ ◻ جای پا بر بیل.
ئەسپەرە: ١) ئەسپەر؛ ٢) پارچەدارێکە دەخرێتە نێوان سیچو کۆڵەکەوە؛ ٣) گیاوەرناك، کە بەپای پێ ڕەنگ دەکەن. گۆڕ ◻ ١) جای پا بر بیل؛ ٢) سرستون؛ ٣) گیاه رنگرزی.
ئەسپەشینە: کاسەئەسپەك، مێش خۆر، زەرەوانە خۆر، باڵندەیەکی بەقەد ڕیشۆڵەیەو شینە ◻ پرندهٔ سبز قبا.
ئەسپەك: ئەخۆشیەکی مێشکە ڕیکە لە سەرو توڵی دەرەوەو ئەخۆش وەك شێتی لێ دێت ◻ نوعی بیماری در مغز که از تیفوس بوجود می‌آید.
ئەسپەناخ: گیایەکە دەچێنن و لە ئاشپەزیدا بەکار دێ. ئەسپەناغ ◻ اسفناج.
ئەسپەنشەو: گیایەکە بەرێکی گزنۆڵە دەگرێ بۆ پرچ کردنی جاوزار، دەسوڕێنن ◻ سپند.
ئەسپی: جانەوەری هەواڵی کێچ. ئەسپێتی ◻ اسپتي.
ئەسپێ: ئەسپی ◻ اسپتي.
ئەسپێراو: ئەسپارە ◻ سپرده.
ئەسپێ کوژە: قامکە گەورە، تلیا سێوان، تیلا مەزن ◻ انگشت شست.
ئەسپین: هۆزێ، یوان داروکێکە دەخرێتە قەڵتێی کوڵکەدارەوە تا پەڵە بەپەڵەوبە تەور بیشکێنن ◻ قاله.
ئەسپیندال: سپەدان، سپەدان، داریکی بێ بەری تیکوڕسی بۆ دارەزاو سنجات دەکار دێ ◻ درخت تبریزی.
ئەسپینگ: ئەسپنگ ◻ گیاه شنگ.
ئەسپیۆن: کەسێ کە زۆری سپێ پۆەبێ ◻ شپشو.
ئەستاندن: وەرگرتن، داگیرکردن، ستاندن ◻ گرفتن.
ئەستاندنەوە: ١) لێ سێنراو وەرگرتەوە؛ ٢) فەریو؛ (ئوڵدی خۆم ئەستاندەوە) ◻ ١) باز پس گرفتن؛ ٢) جبران کردن.
ئەستران: ستران، گۆرانی ◻ ترانه.
ئەستری: دڕك، چقڵ، دڕو، تیکان ◻ خار.
ئەستریلك: سرینك، جرینك، گیایەکە بەکەی دەکوتن بۆ چەسپ دەبێ، ئەسرینك ◻ سرینك.
ئەستڕین: ١) ماڵین و پاك کردنەوەی پەڵە بە پەڕۆ (شوشەکانم ئەستڕی)؛ ٢) وشك کردنەوەی تەڕ (دەستم بەخاوڵی ئەستڕی) ◻ ١) سترون؛ ٢) خشك کردن.
ئەستڕینەوە: ئەستڕین، سڕین ◻ نگا: ئەستڕین.
ئەستگ: ١) زەردەواڵە، زەرگەنە؛ ٢) جۆرێ هەنگ و زەردەواڵەو مۆرو زەرگەنەو ...؛ ٣) پلەو بەرزیەی شاخ ◻ ١) زنبور؛ ٢) نیش زنبور و...؛ ٣) پلەهای سنگی کوه.
ئەستۆ: مل، گەردن، ستۆ، بەرزایی نێوانی شانو سەر ◻ گردن.
ئەستۆ: ئەستوو (دەستم کە لەسەر چیکە پەسەو وەسەو شکاوە / جەبری نیە ئەم کەسرە هەتا بەیخەمە ئەستۆ) ◻ بتالی، گردن.
ئەستۆر: ستۆر، قەوی، کوتوقت، وزی باریك ◻ كلفت.
ئەستۆرأن: ریسی ئەستۆر کە دەگرێتە گوریس ◻ ریس كلفت.
ئەستۆرایی: ڕادەی ئەستۆری؛ (ئەستۆرایی دارەکە دوهەیز بو) ◻ كلفتي.
ئەستۆریۆن: بەهەمان، ملسن ◻ آمادشدن.
ئەستورك: کوڵێرە، ئاتی خرکەڵەی ئەستور ◻ گردهٔ نان.
ئەستورگە: ئەستورك ◻ گردهٔ نان.
ئەستوگورە: پشتەمل ◻ قفا.
ئەستوگورە: پشت مل، بۆی مل، پشت گەردن، ئەستوگورە ◻ قفا.
ئەستون: کۆڵەکە، دار یان بەردی درێژ کە بۆ بەر بانی دەدەن، ستون ◻ ستون.
ئەستونەك: داری کۆڵەکەی خۆمتوڕەشمال (جاڕە کەیان لەسەر بۆ ئەستونەکانە) ◻ ستون خيمه.
ئەستونگ: ئەستون ◻ ستون.
ئەستونە زێڕینە: کۆڵەکە زێڕینە، کەسکەسوڕ، کزسوڕ، پەلکەزێڕینە، کەسەیەکی زۆر گەورەی ڕەنگاوڕەنگ پاش بارانی لە هەتاو لە ئاسمان

دەبیری [ئا] ڕەنگین کمان.

ئەستونەك: ئەستونەك [ئا] ستون خیمە.

ئەستەغفیرەللا: وشەی پەشیمانی دانان: بوردن لەخوا دەخوازم [ئا] استغفرالله (از خدا آمرزش می‌خواهم).

ئەستەم: دژوار، تاسێ، حەستەم: (ئەم چەرخە کۆنە، ماشینەکەی ژەنگی گرتوە / چەوری نەکا بە خوێنمدا، سۆزانی ئەستەمە) «پیرەمێرد» [ئا] دشوار.

ئەستەوێر: ستوون، ئەستوور، قسر، ئازاڵی مێ کە سالێك زکی بر نەبوە، لە زاوەستاوی کانی [ئا] حیوانی کە موقتاً نازا شدە باشد.

ئەستێ: ستە، ستێ، ئاسێکە لەپەنا دەستێ دەدرێ و بر پشکەی لێ هەڵدەکا [ئا] آهنی کە بە سنگ آتش زنە زنند.

ئەستی: ئەوکی زاناوە [ئا] اسمی زنانە.

ئەستێرا: گوڵ، ئەستێل، کەمەتاو کە بەری بگرێ بۆ ئاوەدانتن، ئەستێلك، ئەستێرك، هەستێل [ئا] استخر.

ئەستێرك: ئەستێر [ئا] استخر.

ئەستێرك: ١) ئەستێرا ٢) هەروەك پێرك، سەکۆی لەگڵ پان لە دار بۆ کەل و پەل لەسەر دانان [ئا] ١) استخر ٢) نلی پان.

ئەستێروك: گو لە ستێرە، گوەستێرە، کرمیکە بالدار شەوانە قوڕی دەدرەوسکن [ئا] کرم شب‌تاب.

ئەستێرە: ستێر، هەسارە، ئەوشتانەی لە ماڵنگ بچوکترن و شەوانە لەئاسمان دەدرەوشن: (ئەستێرە بەرزەکان لەدرەوشێنەوە بەشەو / وەك چاوە کانی من بەسەر دونیان هەیەو نەمدەو) «پیرەمێرد» [ئا] ستارە.

ئەستێرە ژمێن: جۆرێك مۆرگی بر پەنجەرە تەکرێتە خشڵ [ئا] نوعی زیور.

ئەستێرەشناس: ئەستێرەناس، نجومگەر [ئا] ستارەشناس.

ئەستێرەکە: ئەستێرەی ڕۆژی، ئەستێرەی بەرەبەیان [ئا] ستارۀ سحری.

ئەستێرەگەری: کەسێ کە لە ئەستێران دەڕوانێ و تالعی ئیدا دەبینێ: (ئەستێرەگەری دەکرد لە چالاً / چاوەی ژەنی خۆی دەدی لە خالاً) «مەم و زین» [ئا] ستارەشناس، طالع بین.

ئەستێرەناس: نجومگەر، خاوەنای زانستی ئەستێرە ناسین [ئا] ستارەشناس.

ئەستێرەی بەرەبەیان: ئەستێرەی ڕۆژی [ئا] ستارۀ سحری.

ئەستێرەی بەیان: ئەستێرەی ڕۆژی [ئا] ستارۀ سحری.

ئەستێرەی ڕۆژی: ئەو ئەستێرەی کەیساتی تیوەشەو هەڵدەدرێ و دەبەرەبەیاندا شوڤی لە ئەستێرەی دیکە زۆرترە [ئا] ستارۀ سحری.

ئەستێلك: کەوگیر، دەفری کون کون بۆ پاڵاوتن [ئا] کفگیر، سوزنە.

ئەستێل: ئەستێر، گوڵ [ئا] استخر.

ئەستیلان: پشکیلان، گەمەیەکی دودەستەیە، لایەك شتێك لە باخەڵی بەکێکدا دەشێنێ و لایەکەی تر بیدۆزێتەوە دەیبەنەوە، کەئەستێن [ئا] نوعی بازی بچەها.

ئەستێن: پاتگری کرگاریە: (سەدەیری باج ئەستێنی ماجان بام لەسەر زێی خیلانی)، وەرگر [ئا] پسوند فاعلی بەمعنی ستان.

ئەستیو: خاکەناری ئاگر گوزاوە [ئا] خاکاندازِ بخاری.

ئەستێو و پەرد: پارچە ئاسن و پەرێ کە ئاگری پێ دەپۆشن بۆ دەدەن [ئا] سنگ آتش زنو هود.

ئەستێو و پۆشو: بریتیە لە دژایەتی توند: (ئەو دوانە یەکەوە ئەستێو و پۆشون) [ئا] معادل کارد و پنیر در فارسی.

ئەستێور: ئەستوور، ئاتاوس [ئا] نگا: ئەستوور.

ئەستێوڵك: ئاسێکە بۆ ئاگر تیك وەردان، بۆ کوڵو لە ئەدور دەرنان [ئا] آهن تور بهم‌زنی.

ئەسر: ئەسرین، فرمیسك، ڕۆندك: ئاوی لەچەمان لەچاو هەڵدەوەری [ئا] اشك.

ئەسرۆ: فرع، شاخە حەیوان: ئەقرن [ئا] شاخ حیوان، سرو.

ئەسرێلك: ئەسرینك، سرینك [ئا] سرینك.

ئەسرین: ئەسر، ڕۆندك [ئا] اشك.

ئەسك: وێنە، عەکس، شکڵ [ئا] عکس.

ئەسکڵ: پۆل، پۆکو، سکڵ، پەرەنگ، پەن، پەنگر، بز، پەل، خەڵوزی سوورەوبو [ئا] اخگر.

ئەسکنجە: جومگە سمت، جومگەی نێوان ڕان و پشت [ئا] بند بالای ران.

ئەسکو: ئەسکوی، کەوچکی گەورەی ئاڵەدەرز [ئا] ملاقه.

ئەسکوی: ئەسکو: (بۆ ئەسکوی لەمەو جێشتان هەیە) [ئا] ملاقه.

ئەسکەلە: پەنەرگە، لەنگەرگا، ئاوایی کەنار دەریا کە گەمەی لێ ڕادەوەستن [ئا] بندرگاه.

ئەسکەمڵ: ١) کورسی لەسەر دانیشتی یەك کەس، سەندەلی ٢) قوماری شێر و خەت، پەرزەلان [ئا] ١) صندلی ٢) بازی شیر و خط.

ئەسکەملی: ئەسکەمڵ، سەندەلی، کورسی یەك کەس [ئا] صندلی.

ئەسکەناس: پولی پارەی فاقەز [ئا] اسکناس.

ئەسکەنجەبین: شەربەتی سرکەو هەنگوین [ئا] سکنجبین.

ئەسکەنجەمین: ئەسکەنجەبین [ئا] سکنجبین.

ئەسکەنە: ئامرازێکی دارکۆڵینی دارتاشانە [ئا] اسکنۀ نجاران.

ئەسکیناس: ئەسکەناس [ئا] اسکناس.

ئەسڵ: ١) هەرخۆ: (ئەم چینە ئەسڵە بەدڵ نیە) ٢) پنجە بەرزو گەورە: (ئەسڵە لە بەسالەیەکی گەورەیە) ٣) بۆ سەرمایی ناجەڵ (بەخوا بابە ئەسڵ، خۆ کالەشم پێ دەکا) [ئا] ١) اصل ٢) نجیب ٣) حرف تعجب و بیزاری.

ئەسڵزادە: دایکو باب ئەمیم، فرزەندی چاکو پنجە باشان [ئا] نجیب.

ئەسڵەحە: چەکو ئامرازی شەڕو جەنگ [ئا] اسلحه.

ئەسلەحە: ئەسڵەحە [ئا] اسلحه.

ئەسڵەن: ١) لەڕاستیدا، ڕاست دەوی! ٢) لەبنەڕەتدا: (دیسوکری ئەسڵەن دزێو بون!) ٣) هەرگیز، بەهیچ جۆر: (ئەسڵەن ناچمە ئەسڵەن شتی وا نەبوە) [ئا] ١) راستی ٢) در اصل ٣) هرگز.

ئەسمەر: گەنم ڕەنگ، گەندمی، سپی و زەردی ئاڵ: (دەما دڵدی بەدەحیوان / بشو خو شەنگ و ئەسمەرە) «جزیری» [ئا] گندمگون.

ئەسمەرپێچ: چیقی چادری بە بەنی ڕەنگاوڕەنگ ئەخشاو: (چیقی

ئەسەرپێچ ڕەشمالانی جاف / ڕوبەڕوی غیوەی شای مشکین کەلاف) وشەی سەلاپە ☐ جمع

ئەسەر: ١) شوێن، شوێنەوار (ئالی ئەسەری بێ ئەسەری غایبە تەما / ئاگەی حەزین بێ لە بنامانی سەمەن) مانایە ٢) ئەسەر ☐ ١) ئاژا ٢) تیر.

ئەسیر: دیل، گرتن بەسەر: (لەسەگەر بێ بادی زوڵفیو جاوگەت پەلە ئەسیرە سایرم / ئەسیری بەندی کافر، کوشتەیی پێندی ساحیر بم) مەنایە ☐ أسیر.

ئەشت: شت ☐ موجودی.

ئەشخاڵ: ئەشخاڵ وردەی ناوساڵ ☐ خرشو پرت.

ئەشخەل: دەوەن ☐ بوتەی جنگلی.

ئەشرەفی: سکە زێڕێکی بچوکە بۆ خشڵ دەکاردێ، سورەت شای: (هەرگا دیم هیلال ئەو ئەمرۆی سیوەنگ / بە سیم ئەسرین، بە ئەشرەفی زەنگ) مەولەوی ☐ اشرفی.

ئەشقەمە: وزگی تازەڵ بە ڕیخەو ☐ شکمبه.

ئەشق: عیشق، دڵداری، ئەوینداری ☐ عشق.

ئەشقی: یاغی، ملهوڕ، گوێ‌نەدەر بە یاساو ڕێو شوێن ☐ یاغی.

ئەشقیا: ئەشقی ☐ یاغی.

ئەشک: ١) فرمێسک، ڕێندک: (ئەشکم کە دەگەڵ عەشقە عەڵکی فەهمە / هۆشم کەدەگەڵ خۆشمە پێرکی مەزانە) مانایە ٢) ئەوین، دڵداری ☐ ١) اشک ٢) عشق.

ئەشکاڵ: هەمەڕەنگ، هەموجۆرە: (دوکانە کەت ئەشکاڵی ئەدایە) ☐ از همه رنگ.

ئەشکنج: ئەشکەجە، جوجکەسمت، بەندی نێوان ڕان و پشت ☐ بند بالای ران.

ئەشکەجە: ١) جەزو بەندکە، ماوش: ئەشکەڵە ٢) گیرەی داڕشتن و تاشگەران بۆ قایم ڕاگرتنی بەشە با تاسن لە ئەرێو ئەرەند ئەدانەدا ٣) تاڕاو جزیا ☐ ١) و ٢) منگه ٣) شکجه.

ئەشکوڵ: دارێ پشتەدرگا بۆ داخستن ☐ چوبی که با آن در را قفل کنند.

ئەشکەرە: خوڕا، ئاشکرا، دیاری، دیار ☐ آشکار.

ئەشکەفت: شکەفت، غار، ڕەهوڵی زل لە شاخدا ☐ غار.

ئەشکەڵە: ١) بەنگەبەی سەبارو تاشگەر ٢) دا ڕوکێکی لەلە کراو بۆ یەکەم ئەکەدانی بەشە دەوان ٣) ئامرازێکی جەزرەبەدانە هەر قامکێکی ئاوانیاریان دەدەن کرمە بەشەیەکی خڕ دەدەن بەپێت جەزرە پاچیان دەدا. چۆچەڵە ☐ ١) منگه ٢) چوبك بهم‌بستن جادر ٣) از وسایل شکجه.

ئەشکەنە: کاروانانی، گۆشتاوێکی خەست و خۆڕە بە پیازەوە ☐ اشکنه.

ئەشکەو: دەفری سوالەت ☐ ظرف سفالین.

ئەشکەوت: ئەشکەفت، هۆڵو ڕەهوڵی لە کێوا ☐ غار.

ئەشکەولەت: پنە دڕەو گۆڕەی شکاو کە بەکاری لەکار نەهێو.

کاسەکەل ☐ لە کوزۀ شکسته.

ئەشکێل: ١) ئشکێل، جواربەل بەستن و بەزەویدا دان، جواربەند ٢) ستم، پێوەند، زنجیر و ئالقەی کە دەیکەنە پای بەکسو بەندی ☐ ١) پهاربند ٢) پابند آهنی.

ئەشمەک: شمەک ☐ اسباب.

ئەشەوبۆ: گیایێکی بۆن خۆشە ☐ گیاهی خوشبو.

ئەشێ: ١) دەبێ، گەرەکە، پێویستە ٢) دەتوانێ ٣) شیاوەیتی ☐ ١) باید ٢) می‌تواند ٣) سزاوار است.

ئەغز: زوڵم، ئاهەنگ، دەست درێژی کردن ☐ ستم.

ئەغزە: ئوتکە جگەرە ☐ غیظ سیگار.

ئەغلەب: زورە، زۆرتری، بڕاو، زۆرینە ☐ أغلب.

ئەغیار: ١) بەهۆش، وزی سەرخۆش ٢) بیگانە، بیانی، غەوار ☐ ١) هُشیار ٢) بیگانه.

ئەفسون: جادوسیف، سیحر ☐ افسون.

ئەفسون گەر: جادوگەر، سیحر باز ☐ افسونگر.

ئەفسەر: پلەدەت، دەرەجەدار لە سپاد ☐ افسر.

ئەفسرۆز: لە حیساب دەرانیشتن، بەهیچ نەگرتن، پش گوێ خستن، فڕیدان ☐ اُفت.

ئەفەندی: وشەی زێڕێنان، چاك بەگ، ئاغا ☐ حرف احترام برای مردان.

ئەفڵال: ئەبدال، ئەرەبۆز ☐ مزاح ئر.

ئەفشەلە: ئەمنۆ، ئەمنەو، ئەوێ کەنیان، لە دوێنەو لە سەیتەو ☐ امشب.

ئەفشین: ١) ڕاگرتن و هێشتنەوە ٢) تازەڵی لەشیرەدان وەستاو ☐ ١) نگهداری ٢) حیوانی که شیرش خشک شده باشد.

ئەفکینک: ئەو ئاژەڵە کە پێش بانکردنەوە بە ئەنگوچکە هەوێرەدا دەکەن ☐ آزدی که بر جوجه باشند.

ئەڤین: دڵداری، عیشق، خۆشەویستی دڵیەر، حەزلێکردوی، حەزلێکەری ☐ عشق.

ئەڤینی: دڵداری، عیشق ☐ عشق.

ئەقڵ: ئاقڵ، زیر، بەتاو ☐ عاقل.

ئەقەللەن: لانی کەم، هیچ نەبێ، بەلای کەمەوە ☐ اقلاً (دست کم).

ئەڵە: ١) پاشگرێکە ناوی تایبەتی لە ناوی گشتی ساز ئەدا: (چشمەڵە، گرمەڵە، ئاخوتەڵە) ٢) دوای پەسن (صفت) ئەکەوێو ئەبێتە ناو (کسڵەڵە، خامەڵە، کورتەڵە) ٣) دوای ڕیشەی چاوگ (مصدر) ئەکەوێو ئەبێتە ناو (پەستەڵە، ڕەڵە) ٤) لەدوای ڕیشەی چاوگ وانای زیادەڕەوی دەدا (ئەرەڵە، ئۆسەڵە، زیرەڵە، زیرەڵە) ٥) چاڵ: (گوندەڵە، پیاوەڵە، زەڵە) ٦) پێشگرێکە وانای حەزرەتو داخ دەدا: (ئەڵە ئەزیم لە باشی تۆ، بەڵە، حەڵە) ١) پسوێکی ئەسە لە اسم عام اسم خاص دەساز ٢) بەشە لە صفت ئەبێ و ئەو لە اسم تبدیل دەکات ٣) بەشە لە ڕیشەی مصدر دەبێ و اسم دەبێ ٤) بەشە لە ڕیشەی مصدری دەبێ و معنی افراط دەدا ٥) بەتەنها بەو معنی بەکار دەهێ.

٥) مەغیلە؛ (ئەمان مەکەی تۆختی کەوی)؛ ٦) هاوار؛ (ئەمان بم گەیێ خورام) ◻ ١) کلتۆ بیراری؛ ٢) ئامارە بەجمع غایب زەبلە؛ ٣) ئەمن و ئەمان؛ ٤) لیکن؛ ٥) زهار؛ ٦) فریاد.

ئەمانە: ١) ئەم تریکانە، بانم، ئەمانە؛ (ئەمانە جیان لەمن دەبێ!) ◻ ئینها.

ئەمانەت: ئامانەت، باگرتن بۆ دانەوە ◻ أمانت.

ئەمانەتی: ئامانەتی، راگیراو بۆ دانەوە ◻ أمانتی.

ئەمبار: ئەمبار ◻ أنبار.

ئەمجا: ١) ئەم جارەکە، ئەم کاتە؛ ٢) دوای ئەوە، پەسوەن ئەمدا؛ (ئەمجا دەچوینە ئەنجومەن؛ ئەوسالی خاسە خەلی / دوبارە ئەیتەکانەوە پاچەگر بەیتی وجان) دیرەمێردە ◻ ١) ئەم بار؛ ٢) بعد از این.

ئەمجار: ئەمجا ◻ این بار.

ئەمجارە: ئەمجا ◻ این بار.

ئەمدەمە: ئەمجا ◻ این بار.

ئەمر: ١) فەرمان، ئەسوەن، عەمر؛ ٢) ئەمەن ◻ ١) أمر؛ ٢) عُمر، سن.

ئەمرۆ: هەرمێ، هەمرۆ ◻ کنایی.

ئەمرۆ: ڕۆژی کە تیایین، ئەمۆکە، ئەسوەری، ئیمرۆ، ئیرۆ، ئاڕۆ، ئاوۆ ◻ امروز.

ئەمسار: ئیمسال، ساڵی کە تیایین ◻ امسال.

ئەمسال: ساڵی کە تیایین، ئیسال ◻ امسال.

ئەمسەر: ئەمسار ◻ امسال.

ئەمسەرقەرا: ساڵی کە دوای ئەمساڵە وێ ◻ سال آینده.

ئەمشۆ: ئەمشەو ◻ امشب.

ئەمشەو: شەوێ کە تیایین، ئیمشەو، ئەمشەو، ئیشەف ◻ امشب.

ئەمما: بەڵام، بەڵان، ئەما، وەلی ◻ اما.

ئەمن: ١) من، ئەن، وزم، م، ئاکنی و ئەزەرا؛ ٢) بێ ترس، هێمن؛ (وڵات ئەمنە) ◻ ١) من؛ ٢) أمن.

ئەمۆ: مام، برای باوک، ئاپۆ، ئاب ◻ عمو.

ئەموست: ئاڵی، قامک، ئەنگوست، ئیل، پەنجە ◻ انگشت.

ئەموستانە: قوچەکە، ئەنگوستیلەی دروشان ◻ انگشتانه.

ئەموست بەستە: بڕەنە لە فریوەرام، هەڵخەڵە ئاو ◻ فریب‌خورده.

ئەموستەچاو: تاریکایی خەست، ئەنگوست ئەچاو ◻ بسیار تاریک.

ئەموستەوێلە: ئەنگوراو، ئەنگوستیلە، ئاڵقەی خنکێ، قامک ◻ انگشتری.

ئەمە: ١) ئیمە، مە، ئەم مرۆ کەس یا کەسانی تر؛ ٢) ئەوەی تریکە، بە، هەوە، ئیە ◻ ١) ما؛ ٢) این.

ئەمەتا: ئیمەتا، ئاکمەیە، ئەوەیە، خۆیەتی ◻ این خودش است.

ئەمەتانی: ئەمەتا ◻ این خودش است.

ئەمەتە: ئەمەتا ◻ این خودش است.

ئەمەمە: ئەمەتا ◻ این خودش است.

ئەمەڵە: ١) ڕەنجیو ئەرلو زەحمەت کێشان؛ ٢) چاکە لە چاوانیش، سیاسی چاکە چاوەنی؛ (ئەمەڵە بەخەسان ڕەنج بەفیڕۆ چوا، ئەمەڵە بە سەرەوە بوون؛ چاکە دەگەڵ کراوی، (ئەمەمە کەدار بەسپاس بۆ چاکە)، (ئەمەڵە دانەوە؛ قەرەبوی چاکە کردنەوە)، (ئەمەڵە دەگەڵ دان؛ زەحمەت کێشان بۆ...) ◻ ١) رنج و زحمت؛ ٢) نیکی و احسان.

ئەمەگ: ئەمەک، بەفا ◻ نگا: ئەمەک.

ئەمەل: هومێد، ئاوات ◻ أمل، آرزو.

ئەمەن: ئەوەند، هێندە، ئەوەڵەی، ئەوە ◻ آنقدر.

ئەمەندوچکە: ئەم ئەوە، کەمە، ئەم ئەسڵەڵە، ئەم کەمۆکە، شتۆکیکی زۆر کەم دەست ئیشانکردن ◻ این یک ذره.

ئەمەندوسکانە: ئەمەندوچکە ◻ این اندک.

ئەمەندوسکە: ئەمەندوچکە ◻ این اندک.

ئەمەندوکانە: ئەمەندوچکە ◻ این اندک.

ئەمەندوکانێ: ئەمەندوچکە ◻ این اندک.

ئەمەندوکە: ئەمەندوچکە ◻ این اندک.

ئەمەندە: هێندە، بەدەست بۆ بارستی دەڕاد ◻ این اندازه.

ئەمەنە: هێندە، ئەوەندە، ئەوەنە ◻ این قدر.

ئەمەنی: پاشگریکە واتای شیان، شیاوئەدا، خوارەمەنی، شیاوی خواردن ◻ پسوند شایانی.

ئەمەها: ئەوەتا، ئەوەتانی، ئەمەتا ◻ این خودش است.

ئەمەهە: ئەمەمە، ئاکمە؛ (ئەو گشتە ئەمەهە م گەزەکە) ◻ همین.

ئەمەهەی: ئەمەشەی فلان ◻ آن چیز.

ئەمێ: ١) ئەگەر، ئەرە، فر، فرا؛ ٢) ئیمە ئەمێ، گەرەکە ئیمە؛ ٣) ئەمێ، مێ، مێوینە؛ (جوانوی مایەکەمان ئەمێیە، نێر نیە) ◻ ١) اینجا؛ ٢) ما باید؛ ٣) مادینه.

ئەمیان: ئەم تریکەیان، هێما بۆ یەکی تریک لەناو هێزدا؛ (ئەمیان لەمانی ئر جوانترە) ◻ این از آنها...

ئەمیتر: ئەوەکە، ئەوەیچیکە ◻ آن دیگر.

ئەمیچ: ئەمیش، ئەوەکەش ◻ اینهم.

ئەمیچە: ئەمیچ ◻ اینهم.

ئەمیر: فەرمانڕەوا، مەزنی خەڵک، سەرەک ◻ أمیر.

ئەمێستا: هەرئێستا، ئیستاکە، مێ‌ڕەنگ، بهۆ، ئوکە، تالا، هەوکە ◻ بی‌درنگ.

ئەمێستاکە: ئەمێستا ◻ همین حالا.

ئەمێستاکێ: ئەمێستا ◻ همین حالا.

ئەمێستە: ئەمێستا ◻ اکنون.

ئەمێستەکانێ: ئەمێستا ◻ همین حالا.

ئەمێستەکێ: ئەمێستا ◻ همین حالا.

ئەمیش: ئەوی دیکەش، دیتری، ئەفزی، ئەمیچ ◻ اینهم.

ئەمین: ١) دەس‌پاکوڕاست، جێ متمانە؛ ٢) خاتر جەم؛ (لێت ئەمینم)؛ ٣) ئیمەین ◻ ١) درست‌کار؛ ٢) مطمئن؛ ٣) ما هستیم.

ئەنا: ١) وەگەڕە، دەنا، کەگینا؛ ٢) ئیسە ◻ ١) وگرنه؛ ٢) اکنون.

ئەنار: هەنار ◻ انار.

ئەنارلو: باغی هەنار، هەنارستان ◻ انارستان.

ئەناز: داخراو، قرتەراو، راخراو (زۆر و خاوەن زۆر پایەنازت بۆ) ئاندار.
ئەنازە: ئەندازە، بارەست، قاس ئاندازە.
ئەنام: ئەندام، ئاڵای لەش ئەندام.
ئەنبار: ئەمبار، عەنبار ئەنبار.
ئەنباز: هاوئامێز، هاو باوەش، باوەش تێك وەرئاو هەم‌آغوش.
ئەنبەر: جۆرێك مەمەی، قوتنوس، حەنبەر، عەنبەر غنچ.
ئەنتیکە: ١) کەمونە، ٢) کاڵو پاڵی زۆر کەونارا ١) کباب، ٢) عتیقە. ٣) [illegible]
ئەنتیکەخانە: خانوی کاڵو پاڵی زۆر لەمێژەی تێدا هەڵدەگیری، مۆزە مۆزە.
ئەنتیکەفرۆش: فرۆشیاری شتی کەونارا عتیقە فروش.
ئەنتیکەناس: کەسی لەشتی کەونارا شارەزایە عتیقەشناس.
ئەنجا: ئەمجار، ئەم دەحقەیە، ئەمجا، ئەم دەمە ئەم بار، ئەم دفعە.
ئەنجار: ئەمجار، ئەنجا ئەم بار.
ئەنجام: دوایی، دوماهی، ئاقیبەت ئەنجام.
ئەنجامە: لاولاوی دەرکەو بەنەمرە لولا.
ئەنجن: وەرگردن و جنین بە تیخ (ئەنجن ئەنجن: زۆرورد کردن بەتیخ)، (کەسیتەی ریشمی بەوتیقی ئاوی ئەنجن ئەنجن کرد / وتی: چارمردەیە ئەم لاژاوە ئاوی تێدەگرم) صەحوی‌ە ئەنجین.
ئەنجناو: ئەت ئەت کراو بە تیخ ئەنجیە.
ئەنجنراو: ئەنجناو ئەنجیە.
ئەنجنین: وردکردن بەتیخ ئەنجین با تیخ.
ئەنجوو: ئەنجون، خرچە، کاڵەکی کاڵی گەنوو، ساوای ئەگەیشتو، قەرە خرچە خرپاڕ ترسیە.
ئەنجومەن: کۆن کۆبون، مەجلیس، مەلیس ئەنجمن.
ئەنچە: وردە پارچەی بچوکو بارناو ریزە.
ئەنچەت: بەهانە، پیاو، مەهانە، پیانگە، پیاناد بهانە.
ئەنچەل: ئەمچەل ئەنچل.
ئەنچیە: قەلا شکەری، داری شکاو بۆ ئاگری زستان، ئەزنگ، ئەزنگ ئەزنگ.
ئەنچیشە: ١) ئەنچیە، ٢) ناوی گوندێکە لای بانە ١) هیزم، ٢) نام دهی است در اطراف بانه.
ئەنحام: بەخشش، پاداشتی خزمەتکار، سەرەرای مز ئەنعام، خەلات ئەنعام.
ئەنڵد: لەدوای ئەوە بان ئەمە دێت وانا (هەند، هێند، چەند)، (ئەوەند وشیار، صەحوی‌ە ئەندگا دنیا خەرابانە / خەرابەی گەردەکا ئەعلی خەرابە بۆچی لێ دەگرم) صەحوی‌ە پسوند بعد از این یا آن می‌آید بمعنی مقدار.
ئەنداز: ئەنازە ئاندازه.
ئەندازە: ئەنازە ئاندازه.
ئەندازەگر: پێوەر، ئەگەزەر ئەندازەگیر، مساح.
ئەندازیار: زانای ئەندازە گرتن، موهەندیس ئەمهندس.

ئەندام: ١) ئەنام، لەش، ئاڵای لەش، ٢) هاوبەش لە کۆمەڵێکدا ١) ئەندام، ٢) عضو.
ئەندامەتی: هاوبەشی لە کۆمەڵێکی هاوبەشدا و هاوئەرکا عضویت.
ئەندۆ: کۆڵ، خەم، کەسەر، غەم، بەزارە، خەفەت (ئەوەندە زاری کەرد بە ئەندۆی دەرۆن / خوروش کەرد بەسەنگ قولەی بیسۆن) مەحانا ئەندە.
ئەندوکە: ئەمەندوکە، هێندێکی کەم مقداری کم.
ئەندەرون: ١) هەناو، ناوورگ، ٢) خانوی زۆر مناڵی بیاوی گەورە، هندری، هونەرو ١) درون، ٢) اندرونی.
ئەندێش: ١) بیر کردەوە، ٢) ترس و خۆف ١) اندیشە، ٢) بیم و هراس.
ئەندێشە: ئەندێش، نگا ئەندێش.
ئەزەروت: جیوەی داریکی ئاڵە بۆ دەرمانی برین بەکار دەکری (پشتی ریش و شانی زامدار و جەمو بو ئاماڵاج / چەند قوتشکم هەبو، بۆمدا بە ئەوت و ئەزەروت) مشخ رەزا ئازروت.
ئەنعا: راستی و مەزانن، ئینکری، ئینکار ئنکار.
ئەنعام: ئەنجام، خەلات ئەنجام.
ئەنقەست: ئانقەست عمداً.
ئەنقەست: ئانقەست عمداً.
ئەنگ: پاشکری ئامرازە، (کوڵەنگ، ئەنگ) پسوند ابزاری.
ئەنگاڤتن: پیکان، هەنگاوتن، ئەیشانەدان، ئاماڵاج خستن بەهدف زدن.
ئەنگاڤتە: پیکراو، هەنگراو، هەنگاوتە، هەنگاوتو تیرخورده.
ئەنگامە: ئاپۆرەی مەردو هەژار و هوریاو ژنا ژنا هنگامە.
ئەنگاوتن: ئەنگاڤتن بەهدف زدن.
ئەنگاوتو: ئەنگاڤتە تیرخورده.
ئەنگاوتە: ئەنگاڤتە تیرخورده.
ئەنگەران: لە ئەشداو دەرچون، لە ڕاڕە بەدەر (هێند دارا بە ئەنگەراوە)، هەنگران از حد گذشتن.
ئەنگڵ: ١) بەسکە دەفری بەئاڵقە، قولف، هەنگڵ، ٢) قوڵ لە لای بنان، (بەنگڵ) ١) دستۀ سبو، ٢) کفە.
ئەنگۆ: هنگ، هنگی، ئەوە، هوی، هەوە، وەر، ئەو، خەڵکی تر شما.
ئەنگرا: پیکرا، ئەمرا، هەنگاوترا، پیکرا تیرشد.
ئەنگران: پیکران، پیکیان، هەنگۆران بەهدف خوردن.
ئەنگراو: پیکراو، ئەنگاڤتە تیرخورده.
ئەنگوتك: گوتك، گوتك، گوتك، تۆپەڵە هەویری خر هەڵدراو بەمتی ئاتك (ئەنگوتك بژر، خەسیو زۆ)، (ئەنگوتك گرتن: خر هەڵدانی هەوێر بۆنان) جوانە.
ئەنگۆتن: ١) هەڵاتنی ئاك ئەسپرە، (کەلاوێژ ئەنگوت)، ٢) هەڵگرتنی پای هێدی، (هەناسەم زولفەکەی لادا و مەیلێکی تەکرە چاوی / تەسیم ئەنگوت و شەر راپرد و تەرکی هەر ئەخەوتە) مەسالی، ٣) پاش وشەی مەعلۆم دێت یەمانا توش بۆن، کەوتن ١) طلوع ستاره، ٢)

وزمن ملایی؛ ۳) پسوند بمعنی دچار شدن.
ئەنگوچلك: لەوبەندی، گوچلك، ھەمیانە، بۆنە ترانسی مەتری فرۆ دەرۆ؛ آستین بلند.
ئەنگوچكە سۆرانی: ئەنگوچك؛ آستین بلند.
ئەنگوڕ: ترێ، ترێ، بەری زەن، مووەی داری مو؛ انگور.
ئەنگوڕە: ۱) دەنگی ئوارە؛ ۲) سەرەتای ھەرمت: (لە تیشارا ئەنگوڕەی موبەدا)؛ ۳) ئەوکاتەی، ئەوساکە، ئەوەندە: (ھەسلەحەت ماکری بەزوبە یا ئوارە دانی، ئەنگوڕە تی دەیسی ھەسلەمەتی...) ھەڤلکڤرە؛ ۱) تنگ غروب؛ ۲) موسم؛ ۳) آنگاه.
ئەنگوڵین: قامك، كلك، نیل، نلی؛ انگشت.
ئەنگوست: ئەنگوس، ئەنگوستەچاو، ڕێ تاریك؛ انگشت.
ئەنگوستەویلە: كلكەواتە، ھەنگوڵیلە، ئەنگوستەر؛ انگشتری.
ئەنگوشیلە: ۱) ئەنگوستەویلە: (ئەنگوشیلەی دروماناڵ)؛ ۲) ئەنگوستانە؛ ۱) انگشتری؛ ۲) انگشتانه.
ئەنگین: ئەنگون، ھەنگر؛ انگور.
ئەنگین: ھەلاسین، ھاتەدەن، دەدەر؛ انگیز.
ئەنگین: ئەنگز: (زەھما ئەرگزن ئەی مەستو خوشریز / زەمان بو سەدی جەنگ ئەنگیزی جەنگز) دەزری؛ انگیز.
ئەنگیزە: ھۆ، مایەی سەرەكی؛ انگیزه.
ئەنگیو: یەكەم، ئایەتی ئامانج: (ئیشانە ئەنگیوی چاكە شینی گا ئەنگیو)؛ ھدف.
ئەنگیوران: پیكران، ئەنگوان، وەتیشانە كەوتن؛ به هدف خوردن.
ئەنگیوراو: پیكراو، ھەنگوان، ئەنگافتی؛ تیر خورده.
ئەنگیوە: ۱) دەست راستە، بەشان ئەنگیو، ئامانج دەر؛ ۲) زەوەی سەریت؛ ۱) نیراندن (ماھر)؛ ۲) سكون حروف.
ئەنم: ئەوە، ئەوەندە؛ آنقدر.
ئەنو: ئەنوو، ھەو، پەزار؛ آنبوه.
ئەنوا: ۱) بەلو بەسیو، جێ ھەواوەی شەو؛ ۲) شوێنی باران ئەگر؛ ۱) پناهگاه، جای آرمیدن شب؛ ۲) جایی كه باران آن را نگیرد.
ئەنوچك: ئەنگوچك؛ آستین بلند.
ئەنوێر: ترێ، بەری زەن، ھەنگور؛ انگور.
ئەنە: ھەوێ، ھەلی، ھەبە، ھەوە: (دوزی مرۆڤك ئەنەی بەكرن)؛ خوب.
ئەنەزا: ئەزە، كچی ھەوێ، قزا ھەلی؛ دختر خوب.
ئەنی: ھەنە، ئەوێ، ئاو جاوان؛ پستان.
ئەنیش: ئەنەیشە؛ بیم.
ئەنیشك: ئاینك؛ آرنج.
ئەنیۆر: ترێ؛ انگور.
ئەو: ۱) مێنا بۆ یەكی دور؛ ۲) جێنا بۆ یەكی نزیك؛ ۳) جێنا بۆ كۆمەڵی نزیك یان دور؛ ۴) لە: (سەوە وینەن قەرش ئەو چەمەن مەنی مەسی) سەرلەوەی؛ ۱) آن؛ ۲) این؛ ۳) اینها، آنها؛ ۴) در.
ئەوا: وشەی خەبەردان لە ڕووداو: (ئەوا ئەیلا بەزوی سەختر ئەدا وەھەدو دەڵێ سەسەبەری / ھەتا قایمەت تاھو ڕاوەیلا ئەكەم چیكەو) سەسەبەری؛ اینك.
ئەوار: ۱) پاشگری ھەبون: (خوێندەوار، ئوسیدەوار)؛ ۲) شوێن وجی: (شوێنەوار، ئاسەوار)؛ ۱) پسوند مالكیت؛ ۲) پسوند مكانی.
ئەواری: ۱) پاشگر بەواتا ھەبون: (كوڵەواری)؛ ۲) بەمانا جیگە: (كوردەواری)؛ ۱) پسوند ملكی؛ ۲) پسوند مكانی.
ئەواگل: گەڕانەوە، ھەگەر و گەڕان؛ بازگشت.
ئەوان: ۱) ئەوا بۆ دور؛ ۲) ئەم نزیكانە؛ ۳) پاشگری ئاگادان پارزگار: (یاخەوان)؛ ۱) آنها؛ ۲) اینها؛ ۳) پسوند حفاظت.
ئەوانتر: كەسانی دیكە؛ آنهای دیگر.
ئەواندن: خۆش وینەن، حەبادن، خۆش گەرەك بون؛ دوست داشتن.
ئەوانە: بانە، ئەو چەند كەسە، ئەو چەند شتە؛ آنها.
ئەوبەر: ئەی ڕەخی، لای ئەولا؛ آن طرف.
ئەوتر: ئەوی تر، ئەوی دیكە؛ دیگری.
ئەوتۆ: بەوجۆرە، وتۆ ئەوەا؛ این طور.
ئەوج: تەنش، بلندایی؛ اوج.
ئەوجا: ۱) ئەم كەرەتە، ئەوساچە، ئەوەندە؛ ۲) كەوابە، كەوابو؛ ۱) این بار؛ ۲) پس.
ئەوجار: ئەوجا؛ دیگر.
ئەوجاڵ: ۱) دو خوشكی ژنی دوسرا بۆ یەكتر؛ ۲) پەروش؛ دو خواهر همسر دو برادر؛ ۲) خیش.
ئەوجارە كاتێ: ئەوجا؛ این بار.
ئەوجارە كە: ئەوجا؛ این بار.
ئەوجە: نیان تاناچی، پێداویستی؛ احتیاج.
ئەودال: ھەڵوەدا، ئاوارە؛ آواره.
ئەودەر: دەرەوە، بەرانبەر بە زوروە، دەرگە؛ بیرون، خارج.
ئەور: ھەوی، ھەور؛ ابر.
ئەورا: پرسیتی، ئەز، پرسیاری؛ گرسنگی.
ئەوراڵ: ھەڤران، ھەوران، سەرەوە زوروە، بەرەوژور؛ سربالایی.
ئەورە: ئەوێ، قەمەری، بەرانبەری ئەرە؛ آنجا.
ئەوسا: ئەوەندە، ئەوكاتە، فی كاتی؛ آن دم.
ئەوساكە: ئەوەندە، ئەوێ چاخی؛ آن دم.
ئەوسار: ھەوسار، پەتوكەی بە ڕشەوە بەستراو، پەتی ملی گوڵك، دوسكە ڕەشەو؛ افسار.
ئەوش: قەیس، دەرەنان لی ئراو، گیر خواردو؛ گرفتار.
ئەوقە: گرژە، ئوجار، خوش؛ دُجار.
ئەوك: گەرو، قور قورچكە، بەرمیل؛ گلو.
ئەوكێ: فلانكەس، كێ، وانیك، ھەرلیە، یاك؛ فلان.
ئەوگار: كزو داماو، سس، ھەلگەڕاو؛ افكار.
ئەولا: ئەی ڕەخ، ئەو تەرەف؛ آن طرف.
ئەولاتر: دورتر، بەولاوەتر؛ آن طرف تر.

ئەولایە: ئەم ئەروەم، ئەم بەرە [ف] این طرف.
ئەولاد: ڕۆڵە، مرۆیەند [ف] اولاد.
ئەولە: خاترجەم [ف] بطور قطع، یقیناً.
ئەولەق: ئەسڵی، دوورنگە، بازی، بازگ [ف] اُلق.
ئەوە: هێما بۆ دوورو نزیك، یە [ف] این، آن.
ئەوەتا: خۆیەتی، هەوە [ف] خودش است.
ئەوەلە: ئەوەتا [ف] خودش است.
ئەوەلەی: لەبەر، لەبەرئەوە، زانی ئەمەش، ئەوەشەوە [ف] از آن دم.
ئەوەلی: ئەوەلەی [ف] از آن دم.
ئەوەجە: مرحتاج، ئاتاج [ف] مُحتاج.
ئەوەر: بانگەری بۆرو خاوەن (بەختەوەر، سەروەر، هونەروەر) [ف] بسوی مالکیّت.
ئەوەسا: ئەمەیە، ئەوەتا [ف] این است.
ئەوەسە: ئەوەسا [ف] این است.
ئەوەکە: ئەتەکە، وانەکە، هەرلەوەکە [ف] چون.
ئەوەڵ: یەکەم، یەکەمین، هەووڵ [ف] اوّل.
ئەوەنامای: ڕۆشتنی بێ گەڕانەوە [ف] رفتن بی بازگشت.
ئەوەند: ئەوەچەندە، هێندە، ئەوقاس [ف] آنقدر.
ئەوەنشە: (١) ئەوەچەندە، قیماسی؛ (ئەوەندە چەندە؟) ٢) هەرچەندی؛ (ئەوەندە دەکەم تایەت زیادە) [ف] آنقدر؛ ٢) هرچند.
ئەوەهە: ئەمە، ئەمە، یە [ف] این.
ئەوەی: ئەوکەسەی، ئەوشتەی، ئەوی، ئەوی [ف] آن کس، آن چیز.
ئەوەیان: ئەو چەندانە، ئەم یەکە [ف] این یکی.
ئەوی: هەرکێ، هەرکە سێك، هەرچی [ف] هرکسی، هرکه.
ئەوێ: (١) دەبێ، پێویستە؛ ٢) ئەوە تا ئەوێ، بۆ دوورتر؛ ٣) شایەت، وشەیەکی ئاسۆیزی ئارامبین؛ ئەوێ؛ ٤) فەرمانی پێکەهاتن، لازم؛ (ئەوێ هەر بچی بۆلای) [ف] ١) لازم است؛ ٢) آنجا؛ ٣) شاید؛ ٤) باید.
ئەویان: ئاق کردەوە، (ئەویانم گەرەکە، ئەویان ئاردەوە) [ف] او را.
ئەویانە: ئەویان [ف] او را.
ئەویش: ئەوەکەی، دیکە، ئەڵێ دیش [ف] دیگری.
ئەویچ: ئەویش، ئەلك ئەنها من یا تۆ، ئەویچ هاتبو، ئەویچ خزم خۆماڵە) [ف] او نیز.
ئەویدی: ئەڤیتر، ئەوی دیکە [ف] آن دیگر.
ئەوی‌دیکە: ئەویدی، ئەوێدی [ف] آن دیگر.
ئەوێستا: ١) کاتێی زەریەتست؛ ٢) ئەهرۆ، ئۆکە، (ئەمانا ئۆم ئاشنا بوی ئاشنا بوی/ئەوێستا مۆبەمۆ ئەغیارە بێ ئۆ ماڵی) [ف] ١) اوستا؛ ٢) اکنون.
ئەوێستاکە: هەرئێستا، هەمانهۆ، ئۆکە، هەوکە [ف] هم اکنون.
ئەوێستاکێ: ئێستا، ئەم دەمە [ف] اکنون.
ئەویکە: ئەویش، ئەڤیدی [ف] آن دیگر.
ئەوین: ئەڤین، دڵداری [ف] عشق.
ئەویندار: عاشق، دڵدار [ف] عاشق.
ئەویندارێ: عاشقی، هەڤاڵکەری، دڵداری، ئەڤینی [ف] عاشقی.
ئەوینی: (١) دڵداری، عشق؛ ٢) جاوت بێ دەکەری، دەبینی، ئەویش [ف] ١) عشق؛ ٢) می‌بینی.
ئەوینێ: دەبینێ، دێتە بەرچاوی، جاوی تماشای هەیە [ف] می‌بیند.
ئەوینها: ئەوەتانی، خۆیەتی [ف] خودش است.
ئەهە: وشەی وەڕەزی و گوێ ئەدان؛ (ئەهە چی لێ بکەم!) [ف] حرف تنفّر.
ئەهـا: (١) وشەی تاگا کردن؛ (ئەها هات!) ٢) وشەی عەزەرەت؛ (ئەها شیرەکە ڕژا!) ٣) وشەی باوەڕ بە شەوەرمانەوە؛ (ئەها کەوانی خەڵی بوو!) [ف] ١) حرف تنبیه؛ ٢) حرف تحسّر؛ ٣) حرف تصدیق و یا تعجّب.
ئەهاك: فسڵ، کلس، ئاهەك [ف] آهاك.
ئەهالی: خەڵکی ئاوایی تیکڕا؛ (کوێخا یە ئەهالی گوندی ڕاگەیاند بچە بیکار) [ف] اهالی.
ئەهاو: ١) هۆ، بانگ کردنی دور هۆی؛ ٢) وشەی گەمەیێ کردن؛ (ئەهاو بۆ کاری کردەت) [ف] ١) اهاو؛ ٢) کلمهٔ تمسخر.
ئەهای: هۆی، بانگ کردنی دور [ف] اهاو.
ئەهل: ١) دابیستوی جێگەیەك، خەڵکی ئاوایی؛ (ئاوی ئەهلی هەبە)؛ ٢) شیاوی هەواڵەتی و مەرد؛ (فلان لە وەفاقەتدا زۆر ئەهلە)؛ ٣) هۆگر و خەریك؛ (ئەهلی نیسان، ئەهلی حاڵ، ئەهلی خێر، ئەهلی کەیفی) [ف] ١) مُقیم؛ ٢) شایسته؛ ٣) مشغول به.
ئەهۆ: وشەی سەرسازی و وەڕەزی؛ (ئەهۆ ئەوە دەڵێی چی!) [ف] حرف تعجّب و تنفّر.
ئەهۆ: ئەهو [ف] حرف تعجّب و تنفّر.
ئەهۆی: هۆهۆ، بانگ کردنی دور [ف] هاو.
ئەهێو: وشەی گاڵتە پێکردن؛ (ئەهێو، ئەوت پێك بەهێنا) [ف] تمسخر.
ئەی: ١) وشەی گازی؛ (ئەی باوە سۆزانم!) ٢) ئەی؛ (ئەی کەی دێت!)؛ ٣) بەگەر؛ (ئەی بەمگوت مەچوا!)؛ ٤) ئەمە، ئەمە بە؛ (جارێ ئەر ئەی قسە بکە!)؛ ٥) بۆ سەیرمان؛ (ئەی کە سەیرە!)؛ ٦) بۆ کوڵەو داخ؛ (ئەی‌ڕۆ، ئەی ماڵی وێرانم!) [ف] ١) حرف ندا؛ ٢) پس؛ ٣) مگر؛ ٤) این؛ ٥) حرف تعجّب؛ ٦) حرف تأثّر.
ئەیار: مانگی پێنجەمی خاچپەرستان، لەنێوان خاکەلێوەو بانەمەڕا [ف] ماه پنجم مسیحی.
ئەیارە: پێوانە، بەفرێی کە شتی وردی وەك دەغڵ بێ دەپێون، عیارە [ف] پیمانه.
ئەیاغ: ١) جرووك، قرتوك، بێ بردو؛ (مەڕ کانت بە ئەیاغەوە لێ دەکرم، بان ئەیاغی لێ دەردەوێم!) ٢) ڕەهەندە، زەراوی ئاوی بچوو ئاوەستخانە [ف] ١) بُخل؛ ٢) فاضلاب.
ئەیر: ئاگر، ئاور [ف] آتش.
ئەیرۆ: ١) وشەی سەیرمان؛ (ئەیرۆ خوشکێ چەند سەیرە!)؛ ٢) وشەی خەم خۆری؛ (ئەیرۆ ڕۆکەرۆ، حەیرۆ) [ف] ١) حرف تعجّب؛ ٢) حرف تأسّف.
ئەیرەکلێ: گەمە بە ئاگر، ئاگەشبازی، ئاگر بازی [ف] آتش‌بازی.
ئەی‌لۆ: هەڵۆ؛ (ئەیلۆی پیر)؛ ٢) بچکۆڵەی قشتو جوانکیلە؛ (ئەیلۆ

گەرگەرە، ئاژاڵی) ◻ ١) غُلاب؛ ٢) حرف نوازین، کوتك.

ئەیلول: مانگی نۆهەمی خاچپەرستان، لە نیوان ڕەزبەرو هەزەڵومرا ◻ ماه سپتامبر.

ئەیلۆڵە: ئاوێنە، خام ◻ آینه.

ئەیتە: ئەوێ، بەرامبەری ئێرە ◻ آنجا.

ئەیتی: ئێز، هەیتی، هەیبو، ڕەزای خوا ◻ ئارو؛ صمغ.

ئەیوان: هەیوان، سەکۆی سەر دابۆشراو ◻ ایوان.

ئەیە: ئەمە، ئەمە ◻ این.

ئەیەت: وێت، دێ، دەگاتە ئێرە ◻ می‌آید.

ئەیەزۆ: وشەی سەیرمان، ئەیەزۆ خوشکێ جانۆ باوەڕ دەکەی؟! ◻ حرف تعجب.

ئەیەلۆ: بۆ دواندنی منداڵی خشیلانە ◻ حرف نوازش کودك.

ئەیهۆ: وشەی ئاژەڵانی و ڕەزەزی، (ئەیهۆ چەند قسە دەکەی) ◻ حرف زدن.

ئەیهۆ: وشەی هەرگێز بەسەلوەیەهات، (ئەیهۆ ئان من کەنج دەبیمەوە!!) ◻ هیهات.

ئەیهۆت: جلەی بچوك ◻ جلّه کوچك.

ئەیی: کەواو، کەواە ◻ که این طور.

ئی: ١) وشەی مێکایەتی، (ئەو ماڵە ئی منە، ئی خۆ بو دایان بمن!!) ٢) ئەو، بە (ئیرۆ، ئیشەف، ئیسال، ئیجا) ٣) بۆپرسیار (ورجیکم گرت، ئی؟!) ◻ ١) حرف تملك؛ ٢) این؛ ٣) سؤال تأکیدی.

ئێ: ١) دەی، دەت فەرموو؛ ٢) بەڵێ، (دەڵێی بەڵەی داوە، ئێ ڕاستە!!) ٣) خاسەدەری جینی مێوینە، (ئێرێ، خاسێ، دایکێ!!) ٤) وشەی مێکایەتی، (ئێ من پی کە بۆ خۆ بردا!!) بەڵێ؛ ٢) آری؛ ٣) علامت تأنیث؛ ٤) حرف تملك.

ئیبرەهیمیی: تایفەیەکە کە تیایان دەرمانی مارو خوێنیان دەرمانی هاری هەیە، طایفه‌ای که آب دهانشان درمان مارگزیده و خونشان درمان هاری است.

ئیبۆ: سوکەڵەی باوکی ئیبراهیم ◻ مخفف ابراهیم.

ئیبە: ڕەنگی قاپشە جوت بەغەزی قاپشە نیو ◻ حلقهٔ چرمی که با آن یوغ را به خیش می‌بندند.

ئیتر: ئیدیکە، ئیدی ◻ دیگر.

ئیتریس: ڕەواگەران، جێ‌قڕ، خوێناڵ ◻ مشکل.

ئیتی: باشگر بەواتای تایەتی، ئەرسیتی، کوردیتی ◻ پسوند نسبت.

ئیتیم: سێوی، بێ داو ماڵ، هەتیو، هەتیم ◻ یتیم.

ئیجا: دەی ئەمجار چی؟ ئەوما ◻ حالا چطور.

ئیجاب: پێویست، (ئیجاب ئاگا خۆت ماندوکەی) ◻ لازم.

ئیجات: ئیجاد ◻ ایجاد.

ئیجاد: بنیات، سازدان، ئاواکردنەوە، (ئەم خانوە تازە ئیجادە، ئەم زەویە جۆڵێ بو خۆم ئیجادم کرد) ◻ آباد کردن.

ئیجار: ١) ئەسمار، ئەم کەرەنە؛ ٢) کرێ ◻ ١) دن یار؛ ٢) کرایه.

ئیجارە: کرێ، (باغم ئیجارە کردوە)، (ئیجارەدار: کرایەچی) ◻ اجاره.

ئیجازە: ١) ماوە، دەرفەت، وەیان، (ئیجازەی دو ڕۆژم دەیە، ئیجازەی پێ‌بدەم بچمە ڕوە)؛ ٢) فتوا و دەستور، (ئیجازەی ماری هەیە، فەقێ ئیجازەی وەرگرت) ◻ ١) فرصت؛ ٢) فتوا و دستور.

ئیجبار: ڕۆژەکی، خوێنی، ئاجارکردن، (بە ئیجبار ئاردمی، ئاغا ئیجباری کردم نان بخوم) ◻ اجبار.

ئیجباری: سەر باری، ڕۆژەکی لە دەوڵەتدا ◻ سر باری، وظیفه.

ئیجگار: زۆر و زەبەست، فرەفر، گەلەك ڕێمد، بەکجار، (ئیجگار زۆر باشم) ◻ بسیار.

ئیجگاری: بەکجاری، بەدەواوی، بێ‌بەگەڕان و دوبات کرنەوە، هەرگێز، تەنیا، قەت، (ئیجگاری بارم کرد، ئیجگاری ناهەوێم) ◻ یکباره، بتمامی.

ئیجگارەکی: ئیجگاری ◻ یکباره.

ئیختویار: ١) خۆرساغ، وەچەرێز؛ ٢) مندالە، باوەڕی، (باوکی بە ئیختویارە) ◻ ١) و ٢) اختیار و آبرو.

ئیحتیات: ١) بارێز، (دەجیە جیا لە مار ئیحتیات هەی)؛ ٢) کار قایمی، (باوکی بە ئیحتیاتە) ◻ ١) احتیاط؛ ٢) محکم کاری.

ئیحتیلام: ١) خەو بەگاتەوە دیتن و تاوی تاوەت ڕژتن؛ ٢) لە منداڵی ڕەهاتوی، بلوغ‌بون، (منداڵ بە ئیحتیلام بوە) ◻ ١) احتلام؛ ٢) بلوغ.

ئیحتیاج: ئاتاجی، جاوەڕەمستی ◻ نیاز، احتیاج.

ئیحتیمال: وێچون، ئەوانەیە، (ئیحتیمالی هەیە بچمە شار) ◻ احتمال.

ئیحرام: خاوێن و فۆکەی حاجیان کە لە وەختی حەج کردنا بە خۆیانەو دەگرن ◻ احرام.

ئیحیا: ژیان، وەگورز کەوتن، (ئیمەو بارەتیمەت ئیحیات کردوەمەو، ئەم مەزراە خۆم ئیحیام کردۆتەوە، ڕۆژ کرو کەتەفت بو ئیستا ئیحیا بۆکەوە) ◻ احیا.

ئیخ: جوکەدانی وشتر، (وشترە کە ئیخی خوارد، ئەم وشترە ئیخ بدە) ◻ خوراباندن شتر.

ئیخبار: سەرەڕایدان، ڕاپۆرت، سەرەبانی کردن ◻ گزارش دادن.

ئیخباریە: نوسین بۆسیری لە دژی جەڵاد، ڕاپۆرت، نامەی شوفاراە، شوفاری نامە ◻ گزارش، راپورت.

ئیخته: ١) گون دەرهاتو؛ ٢) داری شینی سەرقرتاو، بەحەتە ◻ ١) نگا، تحته.

ئیختەرمە: ١) کەسی پەدەگ؛ ٢) کەسی و چەکی تاڵانی؛ ٣) لاشەی کوژراوی دوژمن ◻ ١) اسب یدک؛ ٢) اسب و اسلحهٔ غنیمتی؛ ٣) جسد دشمن.

ئیختیار: ١) هەڵبژاردن، (ئەم دو خوشکانە کامیان ئیختیار دەکەی)؛ ٢) پیر و کۆنە سال، (ریشم سپی بو ئەوان ئیختیار بوم) ◻ ١) انتخاب؛ ٢) پیر و سالخورده.

ئیختیداری: ١) توانایی لەسەر پان لە هەژی لەندا، (ئیستا هەزارم کەر ئیختیارەم نەماوە، ئیختیاری کارکردنم نیە ئیختیار بوم)؛ ٢) دەسەڵات، (ئیختیاری دەوڵەتم نیە) ◻ ١) قدرت مالی یا بدنی؛ ٢)

شُتلد.

نیخراج: وه‌دەرنان، ئەوەتەن لەکار نیخراج کراوە؛ اخراج.

نیخستن: بەعەرزدان، ئەوت نیخیوو بەخستن لیخست نایەمەوە، جاکە بکەوە سەتوی‌خە؛ بر زمین زدن.

نیخسیر: ۱) دیل، گرانو لەشەر؛ ۲) هەزارو جیگەی بەزەیی؛ ۱) اسیر؛ ۲) بینوا.

نیخفال: فریو، دەس خەرۆیی، هەڵخەڵەتاندن، دەس خەرۆیی؛ اغفال.

نیخلاس: دڵپاکی، بەسەک، ئەبریت بە نیخلاس کار دەکا، بۆ گەورەی خۆی بەنیخلاسە؛ اخلاص.

نیخ: تەمە، تەم؛ این.

نیدارە: ۱) دەرگای سوڵەت؛ ۲) پلش بۆ ڕاگیشتن؛ (ماڵانی نۆری هەبە بۆی نیدارە ناکرێ)؛ ۱) اداره؛ ۲) اداره کردن.

نیدها: داوا؛ ادعا.

نیدن: هەبەی، دەیبارد، هەیبەکە؛ نمی‌بارد، لیطاً.

نیدی: ۱) جارێکی تر؛ (نیدی نەیە ماڵمان)؛ ۲) هیشت؛ (نیدی دیم باشە نیهیت هەبە)؛ ۱) بار دیگر؛ ۲) دیگر هم.

نیدیکە: نیدی؛ نگاه نیدی.

نیر: ناگر، ئاور؛ آتش.

نیرا: تەم جیگە، نیرە، بەرانبەری ئەوی؛ اینجا.

نیراد: ۱) داهاتی ساڵ؛ ۲) ڕەخنەگرتن؛ ۱) واردات؛ ۲) ایراد.

نیرادە: خواست، ئەی‌ئەرکان؛ اراده.

نیراق: بەرەبەرۆکە، جیگەی خۆڕەخشتن لە بەر ئاو؛ آبشخور.

نیران: وڵاتێکە؛ ایران.

نیرانە: نیرا، تەم شوێنە، فر؛ اینجا.

نیرباز: فاڵبەز، فاجاغی ئاوساڵ، هەوز؛ (فلانی لە سەرکانی نیرباران دەخوا، بۆرە تەم نیرباز کەرە)؛ طرف، خلافکی.

نیرس: کەلەپور، میراث؛ ارث.

نیرقست: دارکی ئەزمەوازی دەگەڵدارە؛ چرخی است.

نیرمان: خزمەتکار، نۆکەر، بەرەمەست؛ نوکر.

نیرۆ: بزەو، تەقەق، پەنداوستی ماڵ؛ (پاوە بە نیرۆی زستانیش خۆشە)؛ وسایل زندگی.

نیرۆ: ئەمرۆ، ئیمرۆ؛ امروز.

نیروکانە: نیرە، ئەگرە؛ همین جا.

نیروکە: نیرە؛ درست اینجا.

نیروکە: تەم نیزە، لەم دەسەدا؛ امروزه.

نیرە: ئەگەر، فر؛ اینجا.

نیرەق: ۱) کەر هەستاو؛ ۲) زەبەر، (تەم لەسەر لەو مایە نیرەق بوە، بۆ وانە نیرەقی کردوە)؛ ۳) ئامۆژ، هەوەمازی بەکارهەیە؛ ۱) ذکر برخاسته؛ ۲) برآمده؛ ۳) خیش.

نیرەقان: بەخۆشی زەردەوی؛ نرقان.

نیرەقە: هەوەمازی بەکارهەیە کە دەندەو باسک پیکەوەن؛ خیش.

نیرەکانە: نیرە؛ اینجا.

نیرەکانی: نیرە؛ اینجا.

نیرەکە: نیرە؛ همینجا.

نیرەموکە: بەبیر تەمی، نیرە موکە؛ خنثی.

نیرەیی: جادوچوکی، بەخیلی، جەسوری؛ بخل و حسد.

نیزا: پاداشت، قەرەبو، تۆڵەدانەوە، سزا؛ سزا.

نیزبار: ڕەبەر؛ مقابل.

نیزدەروم: سوڕم لەسەری؛ حتماً.

نیزرائیل: پیغەمبەر، فرشتەی گیان کێشان، مەلەکموت؛ عزرائیل.

نیزروم: کشانەیەکە لە سەرەتەسەر سولەیمانی بەرانبەر بە تو کەوتو؛ وزنی است برابر پانصد گرم.

نیزن: مەزەخەستی، تیجارەت؛ اجاره و زحمت.

نیزنگ: داری سوتاندن؛ هیزم.

نیزوک: زیکەی شیری کە لە دەمو چاوی منداڵان دەبت؛ جوش شیری.

نیزی: جوڵانەی گوریسی منداڵان؛ تاب.

نیژبنگ: نیزنگ؛ هیزم.

نیژگل: بۆلی، بەرینگ، سەکال؛ اخگر.

نیسا: ۱) نیستا، ئۆکە، نهو؛ ۲) ناپسارین بو، داگیرساو؛ ۳) عیسا؛ ۱) اکنون؛ ۲) شعله‌ور شده؛ ۳) عیسی.

نیساکە: هەرنیستە؛ هم اکنون.

نیساکی: نیساکە؛ هم اکنون.

نیسال: نیسال؛ امسال.

نیست: پشتو، وجانکی کەم؛ (ئەرە نیستیک بگرین بەمنیشەوە)؛ استراحت کم.

نیستا: نهو، ئۆکە، ئەمان؛ اکنون.

نیستا: نیسا؛ اکنون.

نیستاکانی: نیسا؛ اکنون.

نیستاکونی: هەرنهو؛ همین حالا.

نیستاکە: نیسا؛ اکنون.

نیستاکی: نیسا؛ اکنون.

نیستر: قاتر، داڵ مایی کەریایە؛ هیستر، هیستر؛ استر.

نیستر بالانی: قاتری داڵ گوریزی بارگەی ئەسپ؛ استر بدو اسب.

نیستک: نیسقان، نیسک، یتمە، هەستی؛ استخوان.

نیستە: نیسا؛ اکنون.

نیستە: نیسا؛ اکنون.

نیستەکانی: هەرنیسا؛ هم اکنون.

نیستەکە: نیسا؛ اکنون.

نیستەکونی: هەرنیسا؛ هم اکنون.

نیستەکی: نیستەکە؛ اکنون.

نیستی: نیسا؛ اکنون.

نیستیراحەت: جەساوەو، وجانەدان، ئاسوودەیی؛ استراحت.

نیستیکان: یاڵەی جای خوارەوەو؛ استکان.

نیستیکانی: نیسا؛ اکنون.

ئیسحال: رگەشۆرە، سەرپێچی، بەلەقبرە، رگچوون، ڕەوانی، لەقەقبرە [ف] اسهال.

ئیسخوان: ئیستاک [ف] استخوان.

ئیسر: گوشتگە، شوێنی گوشتی ترۆ و میوەی تر [ف] عصاری.

ئیسراحەت: ئاسوودەیی [ف] استراحت.

ئیسقان: ئیستاک [ف] استخوان.

ئیسقان: ئیستاک [ف] استخوان.

ئیسقایی: نەخۆشی ئاوبەند [ف] مرض استسقا.

ئیسک: ترگەرە [ف] سکسکە.

ئیساک: ئیستاک [ف] استخوان.

ئیسکان: ئیستکان [ف] استکان.

ئیساکسوڵ: ڕەزا سوک، خوێن شیرین، ڕوح سوک [ف] دوست داشتنی.

ئیساکقورس: خوێناڵ، ڕەزاگران، کرێت [ف] بداخم.

ئیساک گران: ڕەزاگران، بەرابەری ئیساکسوڵ [ف] نامحبوب.

ئیسکوپروساک: تیوە ڕزیوی لاشی مردو [ف] پوسیدهٔ جسد در گور.

ئیسکە: ترگەرە [ف] سکسکە.

ئیسلام: ١) دینی مُحەمەد(ص)؛ ٢) موسوڵمان [ف] ١) اسلام؛ ٢) مسلمان.

ئیسلامەتی: موسوڵمانەتی، ئیسلام [ف] مسلمانی.

ئیسم: ناو، نێو؛ (ئەئیسمی خەزەوە دوعای هەرە بەیت) [ف] اسم.

ئیسوت: بیاری ڕەش، ئیسیوت، فلفل [ف] فلفل سیاه.

ئیسهال: ئیسحال [ف] اسهال.

ئیسیوت: ئیسوت [ف] فلفل سیاه.

ئیش: ١) وشەی پاڕێز لە پەسەن، قیح، پەسەن؛ ٢) کار و فرمان؛ ٣) (ئاو: ئەپاش مل [ف] ١) لقمهٔ نخستین؛ ٢) کار؛ ٣) پس گردنی.

ئیش: ئازار، ژان [ف] درد.

ئیشار: جۆرێ سەرپۆشی ژنانە کە سان و پیل دەگرێ، چاوکە، کوڵوانە [ف] نوعی سرپوش زنانه.

ئیشاعە: دەنگ دانگوون بە دروێ [ف] شایعه.

ئیشاڵلا: خوا حەزکا، حەز دەکەم [ف] انشاءالله.

ئیشاگران: کەوتوو، گرانەتا، گرانەتی، نەخۆشیەکی گرتوو کە تەسق (ڕابە گوڕی) [ف] نقرس.

ئیشان: ژان، ئازار، بەئازار [ف] درد، آزار.

ئیشای: ئیشان، ژان [ف] درد، آزار.

ئیشت: تەمەزەلی، پشتەڵ، عیشت [ف] پس گردنی.

ئیشتیا: وان، کەیف، ئارەزو، هەوەس [ف] اشتها.

ئیشق: ئەڤین، دڵداری، عیشق [ف] عشق.

ئیشقلکی: هەنگڵە تەڵە، لەسەر پەنجە ڕۆیشتن [ف] لی لی.

ئیشک: ١) وشکە، زوڤا، بەرابەری تەر؛ ٢) ڕەوی و سەختە، دژی نەرم [ف] ١) خشک؛ ٢) سفت.

ئیشک: ١) هێجگار، تاڵەداری سەر گوریس و کەزو؛ ٢) کێشک، پاس، (ئەمشەو من ئیشک دەکێشم، تۆ ئیشک بگرە) [ف] ١) حلقهٔ بازیند؛ ٢) کشیک.

ئیشکاوی: بیاوانی بێ ئاو، بێڕۆژ [ف] بیابان بی آب.

ئیشکال: جەنون، مژوان، زەحمەت [ف] مشکل.

ئیشکانی: ١) بەز، بەرانبەری دەریا؛ ٢) ڕەوینی بەنا ئاو [ف] ١) بز؛ ٢) خشکی، نزدیک به آب.

ئیشکاو: دواجیوزی ئاو، (گوڵە کە ئیشکاوی هات، ئیشکاو هات، ئیشکاو داهات: دوا جۆرێ لێ بڕان) [ف] خوشیدن جشمه یا استخر.

ئیشکاوز: ترێ جوشکیوو، گرای خەدان [ف] کاشتن قبل از باران.

ئیشکاوس: ئیشکاوز [ف] کاشتن قبل از باران.

ئیشکایی: وشکایەتی، ئیشکانی [ف] خشکی.

ئیشکبون: ١) لەبەرێ قوتاربون؛ ٢) بێ جوڵان لە شوێنا قەتیس، (لە خەیەتان هەر لە جێی خۆم ئیشکبوم) [ف] ١) و ٢) خشک شدن.

ئیشکبونەوە: لە بەرێ ڕزگاربون [ف] خشک شدن.

ئیشکچی: پاسەوەری شەوانە، جەزابەرچی، (ئەئیشکچیەی: پاسەوەری) [ف] نگهبان.

ئیشکدان: ١) شەنەکەدان، توندبەستن، جێزەبان؛ ٢) ئیشک کێشان، جەزابەرچیەتی [ف] ١) محکم بستن؛ ٢) نگهبانی.

ئیشک کردن: ١) لە بەرێ ڕزگار کردن؛ ٢) لە شیرەان وەستانی شیرەوە، (جێلەکەمان ئیشکی کرد) [ف] ١) خشک کردن؛ ٢) خشک شدن شیر حیوان شیرده.

ئیشک کردەوە: لەبەرێ خەلاس کردن [ف] خشک کردن.

ئیشک گر: پاسەوانی شەو، جەزابەرچی [ف] نگهبان.

ئیشک گرتن: پاسەوانی [ف] نگهبانی.

ئیشکەو پرینگ: تەواو وشک، وشکاوی ڕەگ [ف] تمام خشک.

ئیشکە: ١) کۆرەوێ ئازەڵێ کە نەزایی و شیر بدا، ئیشکەوێ؛ ٢) پارەی نەقد لە ماڵدا [ف] ١) گاوی که بچه نیاورده شیر بدهد؛ ٢) نقدینه.

ئیشکەبەرد: دیواری بەبەرد هەڵچنراوی بێ قوڕ، وشکە کەڵەک [ف] دیوار سنگی.

ئیشکەوێ: ئیشکە، کۆرەوێ [ف] نگا: ئیشکە.

ئیشکەر: کارکەر، کەوکەسەی کار دەکا، بەکار [ف] کارگر.

ئیشکەزێن: ١) سوڕینی لە کەوڵی ئازەڵ؛ ٢) گاڵتەجاڕی گەمەی نەناغاری [ف] ١) چیدن گرگ از پوست حیوانات؛ ٢) دلقک.

ئیشکەڕۆ: ١) بەکەسی فێرنەبوت نەگرا؛ ٢) جۆمێ کە هاوین وشک دەکا [ف] ١) آدم بی تعلیم ندیده؛ ٢) رودخانه‌ای که در تابستان می‌خشکد.

ئیشکەساڵ: ساڵی کەمباران [ف] خشکسال.

ئیشکەسۆفی: خودا خوازی هیچ نەزان [ف] زاهد ابله.

ئیشکەسەرما: سەرمای سەختی بێ بەفر [ف] سرمای سخت بدون برف.

ئیشکە کەڵەک: ئیشکەبەرد [ف] دیوار سنگی.

ئیشکەڵ: وشکە ئاو و جۆرە کە بۆ سۆتان دەبێ، جۆرەوبیلاکە [ف] هیمه.

ئیشکەڵوا: هەڵواوای دۆشاو کەوێ سەفەری دەبەن [ف] نوعی حلوا برای مسافرت.

ئیشکەمۆ: کرێی بە قد بەبێ خواردن دان بە کرێکار [ف] مزد بی خوراک.

ئیشکەمس: ئیشکەمز [ع] مُرە بدون خوراك.
ئیشان هەڵکان: ١) لەخۆوە وشادبون؛ ٢) لە خەمو خەفەتان کزبون [ع] ١) خُنك بدن بطور طبعی؛ ٢) ضعیف شدن از غم و غصه.
ئیشان هەڵیتان: ١) بە تەقالا وشاد کردن؛ ٢) شەوان بەکەساندو لاواز کردنی [ع] ١) خُنك گردانیدن؛ ٢) کسی را غصه‌دار کردن.
ئیشکیڵ: ١) لاولاوی دارین، پارچە تەختەیەکی سێ سوچە کە بەچەمەری پێ قایم دەکەن، زمانە؛ ٢) تەپانوکە، سەدەفوکەیەکی سپی وەك گوێ ماسولکە، بەهاران پاش باران دەرئەچێ [ع] ١) چوبك پنجره‌بند؛ ٢) حلزون.
ئیشلاك: جوری کەوا، کورتەك، کورنە [ع] نوعی قبای مردانه.
ئیشلەك: سوخمە، پەلەك [ع] پلك.
ئیشەك: تەپشەو [ع] امشب.
ئیع: وشەی فرمێز، (ئیع) چیتە، بزم هەستا [ع] کلمهٔ ابراز تهوع و دل بهم آمدن.
ئیعان: ئیستە [ع] اکنون.
ئیعانە: یارمەتی، پشتگیری [ع] اعانه.
ئیعدام: کوژران بان حنکان لەلایەن دەولەتەوە [ع] اعدام.
ئیغبال: بەخت، تالع، تالە، ئیقبال [ع] شانس و اقبال.
ئیغدام: غیرەت، لەترسان، بوێری [ع] شجاعت و بیباکی.
ئیف: ١) ئای چیانە؛ ٢) فڕ، لەخۆشی خۆداری، (ئیفدارە: فدار) [ع] ١) کلمهٔ تحسین بمعنی بابه؛ ٢) صرع.
ئیفادە: ١) دەقیقە، فرز؛ ٢) لێپرسین و جواب دانەوە [ع] ١) افاده؛ ٢) سؤال و جواب.
ئیفتادە: پیری لەکار کەوتە، (ئەی تازەجوان پیرێ کە ئیفتادەیو کەوتوی) وەتالی بە [ع] پیر و از کار افتاده.
ئیفتار: پەرباڵگ، زۆر کردەوە [ع] افطار.
ئیفتیخار: شانازی، خۆ پێوە هەڵدان [ع] افتخار.
ئیفتیرا: بوختان [ع] تهمت.
ئیفلاس: ناوڕۆی، ماڵی دنیا نەمان، مزەیەل [ع] ورشکستگی.
ئیفلیج: شەپلە، شەپلە لێدراو، (ئیفلیجی: خەڕۆشی شەپلە) [ع] فلج.
ئیفلاتە: پەرکوت، پەر لە خەرمان کەمێ گەنم کوتان بۆ ئاش پێداویست [ع] پیشکوب خرمن.
ئیقلیم: وڵات، مەڵبەند، ناوچە [ع] اقلیم.
ئیقناع: هێنانە سەر بار، ڕازی کردن، ئاوکردن [ع] راضی کردن.
ئیك: یەك، ئیکی دو [ع] یك.
ئیکانە: تێرەبەران، بەکانە [ع] گُرز از تن.
ئیکاوئیك: دەرمان یا نوشتەی زۆرکاری، (نوشتەی من بۆ تا ئیکاوئیکە، کەم دەرمانە ئیکاوئیکە) [ع] داروی مؤثر.
ئیکجار: ئیجگار [ع] بسیار.
ئیکجارەکی: ئیجگارەکی [ع] یکباره.
ئیکجاری: ئیجگاری [ع] یکباره.
ئیکلام: کزنوش، سەرچەماندن بۆ زۆرگرتن، (ئیکلام کردن، ئیکلام کشان) [ع] تعظیم.
ئیکمال: کرچە تەرمون، تەرمونی تیرەچلی، تیو شاگردی لەچەند دەرسێك دەر نەچوەو دەبێ سەر لەنوێ پاڕێی تەرمون [ع] تجدید.
ئیکو: جلۆن، جۆن، جاوا، (ئیکوی! باشی!)، (ئیکوت: جلۆنەت!) [ع] بطور.
ئیکە: هێنی، باش، ئیدیکە [ع] دیگری.
ئیگجار: ئیجگار [ع] بسیار.
ئیگجارەکی: ئیجگارەکی [ع] یکباره.
ئیگجاری: ئیجگاری [ع] یکبارگی.
ئیگر: ئاگر، تاور [ع] آتش.
ئیگرەم: کشانەیەکە پەرانیەر بە دوسەد گرام [ع] وزنی است معادل دویست گرم.
ئیگل: تەمجارە، جارێکی تر [ع] این بار.
ئیگە: ئیرە، لەئەگەر، ئەگەر، ئیرە [ع] اینجا.
ئیل: خێڵ، کۆمەڵە کۆچەرێك پێکەوە، عیل [ع] ایل.
ئیلات: ڕەوەند، تەواەی دەچنە پاشەمەز [ع] ایلات.
ئیلاخ: زۆزان، هەوار، هاوینەوار، ئیلاخ [ع] ییلاق.
ئیلان: ئیوارە، تەنگۆڕێ، عەسر، عەسر [ع] عصر، غروب.
ئیلق: ١) هێلنج، دڵ شێوان، پشتایی زمانەوە؛ ٢) کشانەوەی تاو یا حەڵك لەبەر زۆری و بێ دەرەتانی، (شاوەکە پشتی گیرابو ئیلقی دابوو، حەشامات هێند زۆربو پشتی تاڕا ئیلقی کردوتەوە)؛ ٣) تەکشان [ع] ١) حالت تهوع؛ ٢) عقب کشیدن آب یا جمعیت بدلیل ازدحام؛ ٣) ترکیدن.
ئیقامەت: قامەت، دوعای پشت نوێژی جەماعەت [ع] دعای قبل از نماز جماعت.
ئیقبال: ئیغبال، تالە، بەخت [ع] اقبال.
ئیقدام: ئیغدام [ع] اقدام.
ئیقرار: هەڵگانەن، ڕاستی کردن [ع] اقرار.
ئیقل: هەر ئەوەندەکە، هەر ئەوەندە [ع] همین یك ذره.
ئیلاقە: ١) پەیوەندی، ئاشنایی؛ ٢) گانی تاڕەوا، (لەسەر عەلاقەیان گرتوە، دەڵێن ئیلاقەی کردوە) [ع] ١) علاقه و پیوند؛ ٢) تعرض به ناموس.
ئیلان: ١) باڵندەی گچکەیی، (ساییلان)؛ ٢) هیلانە [ع] ١) پرنده صغیر؛ ٢) آشیانه.
ئیلتیفات: لاواندەوە، ڕوخۆشی، ئاوڕ ڕدانەوە، (ئاغا دەگەڵما زۆر بە ئیلتیفات بو) [ع] التفات.
ئیلجاز: گەلەکۆمەگی، زۆر کەسی خزم لە شیاك یا لە کەسیك کۆ بوەوە، (من ئەبا بوم تەوانیش ئیلجازی بان لیکردو دەرۆستیان تەمانم) [ع] همکاری گروهی.
ئیلەمە: دەگەڵ بیلە، دەگەڵی، بارە ڕۆژی هەرە سەرمای زمستان [ع] بارزه روز اوج سرمای زمستان.
ئیلا: ١) بیگە، بل، ئەوەی؛ ٢) بۆشەی سۆرەوە دە بڕاگرتن، (ئیلی، ئەلین ئیلا هەر دەچم)؛ ٣) لەسەر پشت کەوتن، بیج، چنگ لەجۆرێ

لانی دا دەڵێن ۱) بلبل ۲) حرف اصرار ۳) بۆ پشت لفاندن ئەدالکە.

ئیلالان و بیلالان: بۆ داگرتن سوربون: اله مالدا غەزیوه ئیلالان و بیلالان بەر ئاگەوتن حرف اصرار و پافشاری.

لیلالا و بیلالا: ئیلالان و بیلالان حرف اصرار و پافشاری.

ئیلکە: پاشگری جۆرە شاندانە: اسارەیلکە، کاتیلکە، گوڵیلکە، جامیلکە ۱) پسوند تصغیر.

ئیلە: پاشگری گچکەیی: (ئاڵیلە، کاڵیلە) ۱) آلت تصغیر.

ئیلەاڵ: هێلەگ، تامرازی تاریزان، مۆخاڵ ۱) آلت موبین.

ئیلەگ: سوحمە، بەلەک ۱) بلک.

ئیلەگ: ئیلەگ، سوحمە ۱) بلک.

ئیلی: پاشگر بۆ ناوی مێوەی تازان (خەمیلی، فانیلی) ۱) پسوند، علامت محبت برای مؤنث.

ئیلیان: هیلان، هیلین، هیلانە، مالی مەل ۱) آشیانه.

ئیم: ئاڵگی بەکسم ۱) علیق ستور.

ئیم: ۱) ئیم ۲) ئەم: ئیمری ئیمسال ۱) ۱) علیق ستور ۲) این.

ئیما: هێما، ئاشارەت وە چەم یا بە دەس: (بە ئیمای دیدەیی مە هەتوفە خاتش گیو ئەمن مەیلی / لە لای مسالمە کەنەدەی بیستون مورگانی شیرین بو) مسالمە ۱) اشاره.

ئیمام: ۱) سەرداری ئایینی ۲) پێش نوێژ ۳) دەنگە هەرە درێژەکەی تەزیح ۱) ۱) امام ۲) پیش نماز ۳) درشت ترین دانه تسبیح.

ئیمامە: دەنگە درێژەکەی تەزیح ۱) درشت ترین دانهٔ تسبیح.

ئیمامەتی: پێش نوێژی ۱) پیشنمازی.

ئیمان: ئەوڵ باوەڕی، ئەقیدە، ئیمەندار، خاوەن باوەڕ ۱) ایمان.

ئیمتیحان: ئەزمون، تاقی کردنەوە ۱) امتحان.

ئیمجا: ئەمجار ۱) این بار.

ئیمجار: ئیمجا ۱) این بار.

ئیمچون: هەرچوار چاڵ، دەستو پا: (خۆرمچون تاڵیکرد) ۱) هر چهار دست و پا.

ئیمڕۆ: ڕۆژی کە تێیاین ۱) امروز.

ئیمزا: ناوی نوسراو لەسەر نامەو ئەمانەو... ۱) امضا.

ئیمسال: ئەمسال ۱) امسال.

ئیمشەو: ئەمشەو ۱) امشب.

ئیمکان: ۱) لەکرین هاتن (هومکن: بتیاوی وەدی هاتن) ۲) توانایی و هێز (لە ئیمکانمدا نیە) ۱) و ۲) امکان.

ئیملا: نوسینەوەی وێژەی خەڵک ۱) املا.

ئیمە: من و خەڵکی تر، ئەم، مە ۱) ما.

ئیمە: ئیمە ۱) ما.

ئیمەگەل: ئیمە ۱) ما.

ئیمەمانان: من و کەسانی وەک من لە زمانا ۱) من و امثال من.

ئیمەنی: جۆرێک کەوشی سۆرک بێ پاژنەی پیاوانە ۱) نوعی کفش مردانه.

ئیمەومانان: ئیمەمان ۱) نگا: ئیمەمان.

ئین: ۱) پاشگرێکە بەواتای گاڵتەو قومارا دێت: (ئەمرۆئین، جگین، مشتین، ئوزئین) ۱) ۲) خەبەر دانی هاتنی کۆیە: (ئەمرۆئین بومانی ئیمە) ۱) پسوند بمعنی بازی: ۲) می آید.

ئین: ۱) هەبێ، هەبێ، جوجمە ۲) پاشگری پەسند: (شیرین، ڕەنگین، ئوبین) ۱) ۳) مۆرئیسی جاوک: (کرین، کوئین، کرین) ۱) ۱) جمعه: ۲) پسوند توصیف: ۳) علامت مصدر.

ئینا: کاری ڕابردوو، هێنای، هاوردی، ئانی ۱) آورد.

ئینات: لاسازی ۱) بدرفتاری.

ئینان: ۱) هاوردن، هێنان، ئانین: ۲) پاوین مشتاو: (ئینان یکە من مالی ئوم خەزوە) ۱) ۱) آوردن: ۲) ناوین.

ئینتەلا: بەهۆنی گرفت کە لە ئەزم نەکردنی خواردەوە توشی دەبن ۱) بیماری امتلاء.

ئینتیحام: ئەزمون ۱) امتحان.

ئینتیخابات: هەڵبژاردنی پەرلەمان لە دەوڵەتا ۱) انتخابات.

ئینتیزار: ۱) چاوەڕوری، چەمەرایی ۲) چاوەڕوری چەمەرا ۱) ۱) انتظار ۲) منتظر.

ئینتیقام: تۆڵە، حەیفە، تۆڵە ۱) انتقام.

ئینج: بەشاڵ لە دوایە بەشی پێ ۱) اینچ.

ئینجا: ۱) کەوابە، کەوابو: ۲) ئەمجار ۱) ۱) که این طور: ۲) این بار.

ئینجار: کەواتە، کەوابو ۱) پس.

ئینجارە کانی: ئینجار ۱) پس.

ئینجارە کێ: ئینجار ۱) پس.

ئینجاکو: ئینجار ۱) پس.

ئینجاکوێ: ئینجار ۱) پس.

ئینجانە: دەفری گڵی بۆ گۆڕ ئەدا چاندن، گوڵدان ۱) گلدان سفالی.

ئینجەم: دەگەڵ ئینجەی دەڵێن، ئیزو خۆ بەزل زانین: (کەلوڕابەکی بەئینجەو ئینجەیە) ۱) فیس و افاده.

ئینجەت: ئەنجەت، بەهانە ۱) بهانه.

ئینساف: پیاوەتی، وێژدان، هەقایەتی ۱) انصاف.

ئینسان: مرۆڤ، مرۆڤ ۱) انسان.

ئینسانەتی: پیاوەتی، جوامێری، بەزەیی ۱) انسانیت.

ئینشا: جیاکردنی وشەو ڕستە، جوان بۆ نوسین ۱) انشا.

ئینشایەت: کەسێ ئینشای بانە، مونشی ۱) منشی.

ئینقیلابات: شۆڕش، هەڵگەڕانەوەی دەرگای دەوڵەت ۱) انقلاب.

ئینکار: ۱) دان پێدا نەهێنان، نەمرکانەی ڕاستی، حاشا: ۲) حاشاکەر بێ باوەڕ، بەڕاستی ۱) ۱) انکار ۲) منکر.

ئینکاری: پیاوی ئینکار کەر، حاشاکەر ۱) منکر.

ئینگەیەری: لاسازی، گوێ لەیەکی ۱) لجبازی.

ئینگێری: ئینکاری، ئینکار ۱) انکار.

ئینە: پاشگرێکە بەسەر دەکاتە ناو (زوریئنە، سیئنە، ئیسکیئنە، مادیئنە) ۱) پسوندی صفت را بەاسم تبدیل کند.

ئینـه: ١) ئەوانـه، ئەمانه، یانه؛ ٢) ئەمه، ئەم یەکه؛ ٣) پاشگری گاسی کردن: (کوڕینه وەرن)، (کوردینه تاکەی ئێمه لەکێوان میسالی دێو / دێین و دەچین و بۆمه نەبێ قەت خودان و خێو) «سەیف»؛ ٤) پاشگری بەسن: (کۆلکه زێڕینه، شێره بەفرینه) ف ١) آنها؛ ٢) این؛ ٣) پسوند ندا؛ ٤) پسوند توصیف.

ئینەشا: ئەوەتانێ، ئانەوەیان ف همین است.

ئێو: جۆ، دەغڵی ئامۆزای گەنم، جه ف جو.

ئێوار: دەمی عەسر، ئێڤار ف عصر.

ئێواره: ١) ئێوار؛ ٢) تاریکان، وێره‌گا ف ١) عصر؛ ٢) تنگِ غروب.

ئێواش: لەسەرخۆ، سەبر، هێواش، بەئەسپایی ف یواش.

ئێوه: ١) تۆ لەگەڵ کەس یا کەسانی تر، هون، ئەنگۆ، هنگ؛ ٢) پیاوی بێ‌ژن، ژنی بێ‌مێرد ف ١) شما؛ ٢) بیوه.

ئێوەت: بەخێو کردن، ئاگاداری کردن، سەرپەرشتی ف سَرپَرستی.

ئیه: ئەمه، ئەیه ف این.

ئیەتی: پاشگری چۆنیەتی: (بر سیەتی، ژنیەتی، تێریەتی) ف پسوند حالت.

ئێهێ: ١) بەڵێ بەڵێ؛ ٢) بۆ گازی: (ئێهێ فلان وەرەوە) ف ١) بلی بلی؛ ٢) کلمهٔ ندا.

ب

بۆ: لەپێشەوە بێ جەند وا تا دەدات: ۱) فەرمان: (بخوێنەوە، بڕۆ)؛ ۲) بلا، فەی ئاگا: (مەچی؟ بچۆ، دەشۆی؟ بشۆ)؛ ۳) ئەگەر: (بیاریا خۆش بو، بچیە شار کارم هەیە)؛ ۴) ئامراز (بلوبر، بلۆر): ئامرازی ئۆراندنەوە)؛ ۵) کارکەر: (بگێڕ، بخۆن، بکوژ) بەعنوان پیشوند بەچند مەعنی دێ: ۱) أمری؛ ۲) مانعی نەدارە؛ ۳) اگر؛ ۴) علامت ئیزاف؛ ۵) علامت فاعلی.

با: بەڵێ، ئاری، لە وەرامی پرسیاری کە دنای‌ە ئیدا بێ: (ئۆ بەچوی؛ با، مۆچەت وەر هەگرت: با)؛ ۲) ئیگەرێ، بهێڵە: (با بچێ، با بخوا)؛ ۳) گریمان کرد: (با بچو بای خۆ تەدەمردی)؛ ۴) بزوتنەوەی توندی هەوا: (بای شەمال)؛ ۵) ئارەزوی هێندێ جانەوەری مێچکە بۆ نێر: (دێلە بەبا، پشیلەکە ویا هاتوە، کە ئەم وتەیە لەئاو عەرەب بو بە مەعنەو بە وزەی گان کرەن دەڵێن)؛ ۶) لەگەڵ، لەجەمی، لەئاو: (کاکێ من با تەبەت تر بیانە بامنە)؛ ۷) تەخۆشی و زانیکی ئاەباری لەتەن: (کاوا با دارە دەجسنە سەر جاکسی‌یا، مەلاش بای بۆ بڕیوە)؛ ۸) بریەتیە لە هەڵسانی زگ: (زگم بای کردوە)؛ ۹) بریەتیە لە ئۆرتس: (مناڵەکە بای لێ دەیتەوە)؛ ۱۰) پێچ دان: (ئەو بەتە با مراوە)؛ ۱۱) تەستور بونی لەش: (ئەستم بای کردوە)؛ ۱۲) بانگ کردن: (حەسۆیاکرە (ئاخۆ) ۱) آری؛ ۲) بگذار؛ ۳) گیرم؛ ۴) باد؛ ۵) باد؛ ۶) نزد؛ ۷) رئالیسم متصلی؛ ۸) آماسیدن شکم؛ ۹) باد شکم؛ ۱۰) تاب؛ ۱۱) آماس اندام؛ ۱۲) صدا زدن.

باام: بادام، بەهێنە، باوی، چوالە بادام.

باانگێو: کوەبا، هەڵسنیك یا کوێ کە بای ئیوە دێ مشقد باد.

باب: ۱) باوك، باف؛ ۲) شیاو زەوا: (ئەم کارە بابی تۆ نیە)؛ ۳) باو، داب: (ریش ناشین قەدیم باب نەبو)؛ ۴) بەشێك لە کتێب ۱) پدر؛ ۲) لایق؛ ۳) مُد؛ ۴) قسمی از کتاب.

بابا: ۱) بەڵێ بەڵێ: (هەر ئاجی؟ بابا دەچم)؛ ۲) کەسی بێ ئاو: (بابابەکی وەك من هەلەتەدر)؛ ۳) ئاوی باوك بەرزەوە هێنان؛ ۴) باپیر ۱) آری آری؛ ۲) شخص گمنام؛ ۳) با احترام اسم از پدر بردن؛ ۴) پدربزرگ.

بابان: مالەباب: (بابانت شۆرێ)؛ ۲) مەڵبەندو هۆزێك لەشارەزوور کەردەلان ۱) خانەی پدری؛ ۲) منطقه و عشیرتی در شهر زور و کردستان.

بابز: ۱) سوپلی قەوی، سیلی تەستور و قش: (سیلی بابز بەکەیفی خۆت سیلی خۆتی لێ‌یادە) وەسەلا مارف؛ ۲) بان و دیوارێك باش سواخ دراو بو بەبۆری بەمانێ: (وام دا بابزەوە) ۱) سیلی کلفت؛ ۲) بام خوب اندوده.

بابزەدە: ۱) بابزەو، بەفڕۆچو؛ ۲) تەواو ڕوت و تەدار ۱) بر باد رفته؛ ۲) مُفلس.

بابزەدڵە: پوش و قانگەلانکی بەرباو گیاه بادآورده.

بابزی: جۆرێ بارچەی بەرگی ژنانە نوعی پارچهٔ لباس زنان.

بابلەکانێ: جۆرێك هەڵبەرکێ‌یە نوعی رقص.

بابلیچك: بەنجە ئۆتە، تلیا گچکە، قامکە چکۆلە، تەنگوبە تۆتەلە انگشت خنصر.

بابلیسك: کێزەڵۆکە، شانی چندۆکان، گەزەلول، باهۆز گرەباد.

باین: گوڵە بەیونە، بەیون گڵی بسیار خوشبو.

بابتوکەر: خولامی تەمزکەن، چەکداری ئاغاو خان نوکر مسلح خان.

بابۆ: ۱) وتەی ڕێزێ ئاو و گاڵیکردنی بابە؛ ۲) هەستی ئۆڵە ۱) کلمهٔ احترام برای خطاب پدر؛ ۲) حس انتقامجوئی.

بابوبابیر: تەزە، باقەو کال نیاکان.

بابوتان: گەمەیەکی منداڵانە نوعی بازی بچەها.

بابوسکە: سوتو، خۆڵەمێشکەو قاقەزو بەزێی سوتاو خاکستر سیگار و کاغذ و...

بابەوکال: بابەو بابیر: تەزە نیاکان.

بابۆڵە: ۱) تیکەی دڕۆ؛ ۲) قوتداغ بۆ کۆرپە ساوا ئێ پێچان؛ ۳) گرۆکەی تەستور: (ئەوە بابۆڵەی باسکەتی) ۱) ساندویچ؛ ۲) قنداق؛ ۳) استوانه‌ای غلیظ.

بابۆڵەپێچ: ۱) بەنی بابۆڵەی منداڵ؛ ۲) منداڵی لەبابۆڵەوە پێچراو ۱) بند قنداق؛ ۲) کودك در قنداق پیچیده.

بابۆنه: گوڵه بابۆنه، گیایەکە سەرەبەهاران دەرێن وگوڵەکی سپی دەکا [ف] لە گوڵەکانی بهاری.
بابوین: گوێن یا قەڵشتی لە حاڵوڵدا کە بای پێدا دێ [ف] صفة باد در دیوان.
بابه: باو [ف] نگا: باو.
بابەت: ۱) تەرحی تۆڕاڵو کەلەو بەل (جەرجی دە بابەتی شت هێنانە)؛ ۲) بەرانبەر، لەبات: (بابەت ئەم کتێبە چەند پێ بەدا)؛ ۳) دەربارە، لەسەر: (لە بابەت مەتەی تەدوان)؛ ۴) ڕەوا، شایان: (ئەمە بابەتی تۆ نیە) [ف] ۱) کالا؛ ۲) درمقابل؛ ۳) دربارهٔ؛ ۴) شایسته.
بابەدەست: ڕووتەو نەدار [ف] باد بدست، بینوا.
بابەخوڵێ: باوە خوڵێ، سوڕ خواردن، باوە سوڕێ [ف] دور خود چرخیدن.
بابەسەسەرە: جاڵەتوک، گوڕە گیسک، باوا قوڕەت، تیو بستە، بەروالەت مەتالی تەمەن ڕۆژ [ف] کوتوله.
بابەگەورە: بابیر، کاکان، باوکی باوک [ف] پدربزرگ.
بابەلێ: باوکە چکۆلە، تۆ خۆشەویستی دەڵێن [ف] لفظ محبت‌آمیز پدرانه.
بابی: لەسەر دینی بەهایی [ف] بهائی.
بابی‌بابی: ئاخری سوور، گەمەیەکی منداڵانەیە [ف] نوعی بازی بچه‌ها.
بابیتانی: لە جوڵانەی گوریس نیشتن، دیلەکانی [ف] تاب بازی.
بابیلان: وشەی خۆشەویستی بۆ دواندنی لەخۆ گچکەتر [ف] لفظ محبت‌آمیز برای نوازش کوچکتر.
بابیتی: هەڵاهەت، ئاڵاهەت، بەسیو [ف] اُتام.
بابیتی: کەلەپوری باوکی مردو، میراتی باب [ف] میراث پدری.
بابیشکێو: جیچکە سلاو، قیچکە سلاو، سینکە سلاو، قیچکە سلاو [ف] گل‌مژه.
بابوسکە: ۱) باوسکە، سوتو؛ ۲) کرێوەی بەفر بە باوە [ف] ۱) خاکستر کاغذ و... ۲) کولاک.
بابوک: کرێوەو توفی بەفر کە با تەپەشێنێ [ف] کولاک.
بابەز: دەرد لە سەرماوە، سەرما بۆن [ف] سرماخوردگی.
بابەسیو: تەوابەك یا تەپگرتەوە، بەباد، بابەنا [ف] باد نگیر.
بابەنا: بابەسیو [ف] باد نگیر.
بابیچ: ۱) زان لەزگ وەستان؛ ۲) شوێنی کە زۆر باگرێ، دزی بابەنا [ف] ۱) دل‌پیچه؛ ۲) بادگیر.
بابیچان: تەنەکەدان، تولد بەستن، گوریس پیچ [ف] طناب پیچ کردن.
بابیدان: باداان، گشت کردنی بەرو شتی تر [ف] تاب دادن نخ و...
بابیر: باپەگەورە [ف] پدربزرگ.
بابیرە: ۱) بابیر؛ ۲) گازیکردنی دابیر [ف] ۱) پدربزرگ؛ ۲) کلمه‌ای خطاب به پدربزرگ.
بابیری: جۆرێ هەنجیر، تۆخمەك هەژیر [ف] نوعی انجیر.
بابیش: مەزدی چاوێنە [ف] چشم‌درد.
بابیشك: بای پشتی باران [ف] باد قبل از باران.
بابیف: قسەزانی هیچ کارە، خۆهەڵکێشی بێ هونەر [ف] لاف‌زن بیکاره.
بابیقان: زمان هەڵهێنی، خۆ هەڵکێشانی بێ‌ماناو [ف] بلوف‌زدن.
بابیل: تامرازێ کە لای هاتنی باو توندی و سوکی با خان دەدا [ف] بادسنج.
بات: بات بە، جەم بە، لای تۆ [ف] نزد تو.
باتراز: جەزنێکی پەرزەبانە لە زستاندا [ف] از اعیاد زمستانی.
باتری: بای چراکانزو ترەسیل [ف] باتری.
باتسکە: جۆرێ هەنجیر کە زوو پێدەگا [ف] نوعی انجیر.
باتسمی: جۆرێ کەوڕەی پەرەبان [ف] عید بزرگ یزیدیان.
باتلاخ: ڕەتکاری ڕول، ڕەنگە جەوی [ف] بالای.
باتلاخ: باتلاخ [ف] بالای.
باتمان: کێشانەیەکە هەشتەری شارەو کیلۆو نیو، پێوانە [ف] باطمان، پیمانه.
باتو: گوێن، گوێنگ، (باتوی کەرو باتیجانی، لەمرانی، بەلا مەرانی) [ف] خایه.
باتوف: گیایەکە گوڵی سوور دەکا [ف] گیاهی است با گل قرمز.
باتوم: قوڵەداری دەست داڕۆنە [ف] باطوم.
باته: بات، لای تۆ، لە نزیك تۆ، لەجەم تە [ف] نزد تو.
باتەقا: بەرانبەر لە باڵا یان لە کێش‌دا، هەمبەر، بارتەقا [ف] مقابل.
باتی: لەمبەکەی، لەوی، جیات: (تۆ لەباتی من بچۆ) [ف] به‌جای.
باتیدان: ۱) لەخۆشی باداری گرتن؛ ۲) بەدرۆ بەو کەك هەڵگوتن وڵەخۆ دەربرین [ف] ۱) مبتلا شدن به رویائیسم؛ ۲) به دروغ کسی را مغرور کردن.
باتیرك: بێ‌شەرەو ڕۆ هەڵماڵاو، بەزرك [ف] بی‌شرم و حیا.
باتیزك: ڕووگرژی خۆ بەزل‌زان [ف] اخموی خودبینه.
باتیسك: خوشکی ژن، ژن خوشك [ف] خواهرزن.
باتیشك: خونچەی تاڵ بشکوتو [ف] غنچهٔ تاز بشکفته.
باتیلوك: ڕەبەنوك، گوڵە مەلاهەت ئالاهەت، گوڵاڵە سوورە [ف] آلاله.
باج: ۱) پەنالك، هەرچی، تەوباری پیاوی مێری لە خەڵکی دەستێنێ؛ ۲) باران، تەو قەرەبووی هۆز یان دەوڵەتی ئەشکاو بە سەرکەوتوی تەدا؛ ۳) باراند، سەراند؛ ۴) خاوەن، تەوەی پەلەوەری دەستێنێ [ف] ۱) باج؛ ۲) تاوان؛ ۳) سراند؛ ۴) باج سبل.
باج لەستێن: تەوەی باج کۆ دەکاتەوە [ف] باجگیر.
باجان: باینجان، باینجانە ڕەش، بادنجان [ف] بادنجان.
باجانامۆر: تەماتە، باینجانە سوور، تۆماتێر [ف] گوجه‌فرنگی.
باج‌ستێن: باج لەستێن [ف] باجگیر.
باجگر: باج لەستێن [ف] باجگیر.
باجگرتن: باراند ساندن [ف] باجگیری.
باجگە: تەوبەکەی باجگری تێدان [ف] پست باجگیری.
باجوج: ۱) هەواڵی لاجوج؛ (باجوج ماجوج)؛ ۲) خەڵکی ڕۆژی تیکەڵ و پیکەڵ؛ (ئای لەو تاجو باجوجە) [ف] ۱) یاجوج؛ ۲) شلوغی و جنجال.
باجە: خوشکی گەورە [ف] خواهر بزرگ.
باجەوان: باجگر [ف] باجگیر.
باجی: ۱) خوشکی گەورە؛ ۲) خوشکی مێرد، خوشکی شۆ [ف] ۱) خواهر بزرگ؛ ۲) خواهر شوهر.

باج: باج ▣ باج.
باچاقن: خۆ دزینەوە، کۆڕۆبون، لە پەنا بەکەوە بۆی دەربچون ▣ بادزکی رفتن، جیم شدن.
باچك: ۱) بەلاڵۆکە کێو یەك، تاڵو باڵوی جەنگەڵی؛ ۲) گەنمەشامی سون. زاتی سور ▣ ۱) ئاو باڵوی وحشی؛ ۲) دژت قرمز.
باچۆڕە: قسەی نامەقول ▣ حرف باورنکردنی.
باچەڕێ: کاڵەمرانەیە، یادداشتی دز کاتێ مالی دزیەتی دەیدانەوە ▣ مژدە برگرداندن مال دزی.
باچیاك: هەورێن، گاڵ ▣ ابرن.
باخ: دارستانی میوە، زەوی باخ ▣ باغ، تاکستان.
باخچە: بوخچە، باغی چکۆلە، جێی گوڵ و سەوزی چاندن ▣ باغچە.
باخلە: تورین، خورجی تۆڕەدان، توندان، تۆمەدانە ▣ توبرە برزگران.
باخن: شوێنێك کە بای لێوەدێ، کونەبا ▣ منفذ باد.
باخواردن: گشت بون، پێچ خواردن ▣ باب خوردن.
باخۆڕ: کەلێنی بچوك کە بای لێوە دێ، باوێر ▣ ترك و درز دیوار، منفذ باد.
باخۆش: بلندبالا، لە سەرتر دەکاباوە ▣ ماهرتر در بازی.
باخوێ: ۱) خودا، خوا؛ ۲) ڕەفیق، هەوڵ ▣ ۱) خدا؛ ۲) دوست.
باخە: ۱) باڵە، کۆمەڵێك گیا یان دەغڵی یەکەم بەسترا؛ ۲) دەنگ کەوتو، دەنگ نوساو؛ ۳) جۆرێ تەخۆشی سمی بەکسم ▣ ۱) بستۀ گیاه؛ ۲) صداگرفته؛ ۳) نوعی بیماری دام.
باخەڵ: ۱) بەر، بەرگ، تیوانی سنگو کراس، باخەڵ؛ ۲) باوەش، ئامێز ▣ ۱) بغل؛ ۲) بر.
باخەوان: ئەوەی ڕەزو داری میوە بەخێو دەکا، ڕەزەوان ▣ باغبان.
باد: پێچ، با، (ئەم گشتە کە مو بادە) ▣ پیچ.
بادار: ۱) خۆراکێ کە پیاو بای پێدەکا وەك پیواز؛ ۲) تەخۆشی بادارى، ڕومانیزم؛ ۳) بریتیە لە یادی لوت بەرزو بەغیز ▣ ۱) خوراك نفخ آور؛ ۲) بیماری رماتیسم؛ ۳) کنایه از آدم متکبّر و مغرور.
بادامك: جۆرە گیایەکی بارباك کە لە دار دەهاژێ، گیایێ کە لەقەد دارپێچ دەخوا ▣ پیچك گیاه.
بادام: باڵی، بەفیف، باوی، باڵ، جوالە ▣ بادام.
بادامچە: قەرپکە بادام، چەقاڵە بادام ▣ چقاله‌بادام.
بادامشاڵە: بادامی تاڵ کە دەنکەکەی خۆش دەکەن و بێی دەڵێن جوالەبادام، دانگۆ ▣ بادام تلخ.
بادامی: بەشکڵی بادام، زۆرتر بۆ پەستی چاوی جوان دەگوترێ؛ (چاوی بادامی لەزێر بادا مان) بەهەزارە ▣ نوری، بەشکل بادام.
بادان: ۱) پێچدان، لێك هاڵاندن؛ ۲) باڵێ دەرچون؛ (هەنبانەکە پا تەدا)؛ ۳) خەرمسان هەڵاوێشتن ▣ ۱) تاب دادن؛ ۲) باد از چیزی خارج شدن؛ ۳) خرمن باد دادن.
بادانەوە: ۱) گەڕانەوە، زڤرین، وەگەڕان؛ ۲) لە سوچی کێو یان دیوار هۆرین؛ ۳) بەشیمان بونەوە، پێزەوان بون؛ ۴) باڵێ بونەوە ▣ ۱) برگشتن؛ ۲) از خم و پیچ گذشتن؛ ۳) پشیمان شدن؛ ۴) باد در کردن.
بادآوە: ئۆف، کزێوە، باکوت، بادەوە ▣ کولاك.
بادڕاو: پێچ خواردە، پێچ دراو ▣ تاب خورده.
بادرێ: کەلێنی تەنگی باوێر ▣ درز و منفذ باد.
بادرەنگ: گیایەکی بۆن خۆشە ▣ گیاه بادرنگ.
بادرۆ: گوڵی بۆ یەکەم خنچە ▣ گل تاج خروس.
بادریاگ: بادڕاو ▣ تاب خورده.
بادگیرە: شتێ کە پێش بەبا بگرێ، بادگر ▣ بادگیر.
بادە: مەی، شەراب، ئەوەی پیاو سەست لە گا ▣ باده، می.
بادەڵێن: بادرێ ▣ بادرى.
بادەم: بادام ▣ بادام.
بادەوان: بادەوەی گەمەی با تاڕە ▣ بادبان کشتی.
بادەوە: ۱) کزێوە، بارینی بەفر بە باوە؛ ۲) باپەوانی گەمە؛ ۳) کولاکەوە لە قاقەزی مناڵان، بەرزە حوایلە؛ ۴) وەگەڕێ ▣ ۱) کولاك؛ ۲) بادبان کشتی؛ ۳) بادبادك؛ ۴) برگرد.
بادی: دەفری تاوێ خواردنەوە ▣ کاسۀ آبخوری.
بادیە: بادی، زەرك، کاسەی چێوین ▣ کاسۀ چوبی.
بادیشان: مەڵبەندێکە لە کوردستانا واتا: دێی باشان دەگەڵ وشەی «بهدینان»ی فارسی یەك دەگرێتەوە کە بە لاگرانی زەردەشتیان دەگوت ▣ منطقه‌ای در کردستان.
بادیهەوا: ۱) خۆڕایی، فێڕ، مفت؛ ۲) بەفیڕو دەدەو لەخۆ دەرچو ▣ ۱) مفت؛ ۲) متکبّر.
بار: ئەوەی لەسەر پشتی بارەبەری دادەنێ؛ ۲) ڕەخی ئاڤی (ڕزیار)؛ ۳) بڕوێن (ڕزیار)؛ ۴) داب و ئاسایی؛ (دنیاکە لە بارى خۆی ئەماوە)؛ ۵) تاوان و قەرەبو؛ (ئەمن بارى جکسی خۆم لە تۆ دەوێ)؛ ۶) ڕاستی و دروستی؛ (بیانوکی بێبارە)؛ ۷) کارو کرەت؛ (ئەساوانیمان، کوناهیان)؛ ۸) فرتانەی سەرئێو؛ (هەرچەندە کوناهی دەمەکەت بارە لەسەر ئێو / خەندی چی بە مناڵی، کە بڵێ، ماچە کەفارەت) مناڵی؛ ۹) ئەرادو ڕەنج؛ (ئەمان چەند بارت گرانە)؛ ۱۰) شوغڵ؛ (خەریکی کارو بارى خۆمم)؛ ۱۱) بڕچ و سیاپی سەر (ئەسپان)؛ (زەساتو بارى گرتوە)؛ ۱۲) تەخۆشی؛ (بیمارو لەش بەهارم)؛ ۱۳) تۆڵە، بەزە، بێ پێچەوی ئاو زگ؛ (بەورە حەیبێ بارى هەیە)؛ ۱۴) بەختەوەرەت؛ (بەتابەکی بار کەونوم بوم ئابە)؛ ۱۵) سازوبەبارى؛ ۱۶) وێنە ▣ ۱) بار؛ ۲) ساحل؛ ۳) بسیار؛ ۴) روش؛ ۵) تاوان؛ ۶) قرمتی؛ ۷) عمل؛ ۸) تجاك؛ ۹) رنج؛ ۱۰) شغل؛ ۱۱) جرم روی (بان)؛ ۱۲) بیماری؛ ۱۳) جنس؛ ۱۴) شانس؛ ۱۵) آمادگی؛ ۱۶) مانند.
بارْ: بێجوە دەلی بەهارە؛ (ئەلی ڕەش بە چل ساڵ بارْ، ئەو مریشکە بارْی بارە، بارْە کەو) ▣ جوجۀ بهاره.
باراْ: بارى، وەشت ▣ باریدن.
باراش: دەغڵێ کە دەبەرێکە ئاش بۆ هاڕین تا دەهاژەوێ ▣ باری که به آسیاب برند.
باراش‌هاڕ: کەسێ کە دەغڵ دەهاژێ ▣ مُراجع آسیاب.
باراش‌هێز: باراش‌هاڕ ▣ مُراجع آسیاب.

باج: باج، باج.
باجانش: خۆ دزینەوە، کۆڵەبەر، لە بەناو کەوە ئۆی دەرچون، ئاوەڵدکی رفتن، جیم شدن.
باچاك: ۱) بەڵاڵۆکە کێو بەر، تاڵو باڵوی بەنگەڵی؛ ۲) گەنەمشامی سوور، ئاکی سوور، ۱) ئاو باڵوی وحشی؛ ۲) ئۆت قرمز.
باچۆڕە: قسەی ناماکوڵ، حرف بارنکردن.
باچەڕێ: کاڵەدرکەنە، باداشتی دز کانێ مالی دزەتی دەداتەوە، مژد برگرماتن مال دزدی.
باچیاك: هەرزن، کاڵ، ابزن.
باخ: دارستانی میوە، رەن، باغ، باغستان.
باخچە: بوخچە، باغی چکۆکە، جێی گوڵ و سەوزی چاندن، باخچە.
باخلە: ئورسی، سورسی ئۆردان، ئۆسمان، ئۆسمانە، ئەوبرە، برزگرل.
باخن: شوێنێك کە پای لێوەدێ، کونەباغ، منفذ باد.
باخواردن: گشت جۆر، پێچ خواردن، تاب خوردن.
باخۆڕ: کەلێنی بچوك کە پای لێوە دێ، باوڕ، ازکلو دوز دیوار، منفذ باد.
باخۆش: بڵندبالاتر، لە سەرتر دەکاپەدا، ماهرتر در بازی.
باخوێ: ۱) خودا، خوا؛ ۲) رەفیق، هەوڵ، ۱) خدا؛ ۲) دوست.
باخە: ۱) باغە، کۆمەڵگای گیا بان دەڵێی یەکەوە بەستراو؛ ۲) دەنگ کەوتو، دەنگ نوساو؛ ۳) جۆرێ تەخۆشی سمی بەکسم، ۱) بستۂ گیاه؛ ۲) صداگرفته؛ ۳) نوعی بیماری دام.
باخەڵ: ۱) بەن، بەرۆك، ئیوانی سنگو کراس، باخڵ؛ ۲) باوەش، ئامێز، ۱) بغل؛ ۲) بر.
باخەوان: کەوەی رەزو داری میوە بەخێو دەکا، رەزەوان، باغبان.
باد: پێچ، باد، ئەم گشتە کە دو باوە، پیچ.
باداو: ۱) خوراکێ کە پیاو پای پێ دەکا وەك پیوان؛ ۲) تەخۆشی باداری، رومانیزم؛ ۳) بر بەتە لە پیاوی لوت بەرز و بەفیز، ۱) خوراك نفخ آور؛ ۲) بیماری رماتیسم؛ ۳) کنایه از آدم متکبر و مغرور.
باداك: جۆرە گیایەکی بارباك کە لەدار دەمالێ، گیاهی که لەقەد دار پیچ دەخوا، پیچك گیاه.
بادام: باڤی، بەهیقە، باوی، باڤ، جوالە، بادام.
بادامچە: قەرەکە بادام، جەقالە بادام، جقاله بادام.
بادامستانە: بادامی تاڵ کە دەنگ کەی خۆش دەکەن و بێی دەڵێن، چوالەبادام، دانگو، بادام تلخ.
بادامی: بەشکڵی بادام، زۆرتر بۆ بەستی جاوی جوان دەگوترێ، (جاوی بادامی لەزێر بادا مان) بەمەزاره، لوزی، بەشکل بادام.
بادان: ۱) پێچدان، لێك هاڵاندن؛ ۲) باڵی دەرچون، (هەتیانەکە یا تەدا)؛ ۳) هەرمسان هەڵاوەستن، ۱) تاب دادن؛ ۲) باد از چیزی خارج شدن؛ ۳) خرمن باد دادن.
بادانەوە: ۱) گەڕانەوە، زڤرین، وەگەڕان؛ ۲) لە سوچی کێو یان دیوار هۆرین؛ ۳) پشیمان بونەوە، پێژەوان بون؛ ۴) باڵی بونەوە، ۱) برگشتن؛ ۲) از خم و پیچ گذشتن؛ ۳) پشیمان شدن؛ ۴) باد در کردن.
بادأوە: توڤ، کرێوە، باکوت، بادەوە، کولاك.
بادراو: پێچ خواردو، پیچ دراو، تاب خورده.
بادرێ: کانیی بەنگی باوبڕ، درز و منفذ باد.
بادرەنگ: گیایەکی بۆن خۆشە، گیاه بادرنگ.
بادرو: گوڵی بۆ بەکەڵە شیرە، گل تاج خروس.
بادریاگ: بادراو، تاب خورده.
بادگیرە: شتێ کە پێش بەبا بگرێ، بادبز، بادگیر.
بادە: بەی، شەرابی کەوەی پیاو بەست ئەکا، باده، می.
بادەڵێن: بادبز، بادبز، بادزن.
بادەم: بادام، بادام.
بادەوان: بادەوەی گەمەی با تێ، بادبان کشتی.
بادەوە: ۱) کرێوە، بارینی بەفر بە بارە؛ ۲) بابەتی گەمە؛ ۳) کولاری لە قاقەزی مالان، بەزە حوالە؛ ۴) وەگەڕێ، ۱) کولاك؛ ۲) بادبان کشتی؛ ۳) بادبادك؛ ۴) برگرد.
بادی: دەفری تاوێ خواردنەوە، کاسهٔ آبخوری.
بادیە: بادی، زەرك، کاسەی جێوین، کاسهٔ چوبی.
بادیشان: مەڵبەندێکە لە کوردستانا واتا: دێی باشان دەگەڵ وشەی «مهدیشان»ی فارسی یەك دەگرێتەوە کە بە لاگرانی زەردەشتیان دەگوت، منطقه‌ای در کردستان.
بادیهەوا: ۱) خۆرایی، فیڕۆ مفت؛ ۲) بەفیڕو دەفیڕو، لەخۆ دەرچو، ۱) مفت؛ ۲) متکبر.
بار: کەوەی لەسەر پشتی بارەبەری دادەنێن؛ ۲) رەخی ئاڤی، (ڕیبار)؛ ۳) بۆ ڕۆژ، (ڕوبار)؛ ۴) دابەو ئاشایی، (دنیاکە لە بارێ خۆی نەماوە)؛ ۵) ئاوارو فەرەبسو، (مسن بارێ جگسی خۆم لە بۆ مەوی)؛ ۶) راستی و دروستی، (بەباوکی بێ بارە)؛ ۷) کاڕو کردە، (ئەساوایسان کوناهیان)؛ ۸) فرتەنەی سەرتیو، (هەرچەندە کوناهی دەمە کەت بارە لەسەر لێو / سەمەدی جی بە دنالی، کە بڵێ: ماچە کەفاریت)؛ ۹) تەرك و رەنج، (ئەمان چەند بارت گرانە)؛ ۱۰) شوغڵ، (خەریکی کاڕو باری خۆمم)؛ ۱۱) بۆخ و سیایی سەر زەمان، (زەمانم بارێ گرتوە)؛ ۱۲) تەخۆشی، (بیمارو لەش بەبارم)؛ ۱۳) تۆڵ، پیزە، پێ پێچوی ناو زگ، (ئیسورە حەیسێ بارێ هەیە)؛ ۱۴) بەختەرهات، (ساباباکی بار کەوتوم نوم نابە)؛ ۱۵) سازوتەباری؛ ۱۶) وتە، ۱) بار؛ ۲) ساحل؛ ۳) بسیار؛ ۴) رویش؛ ۵) ناوان؛ ۶) فرصتی؛ ۷) عمل؛ ۸) تیخال؛ ۹) رنج؛ ۱۰) شغل؛ ۱۱) جرم روی زبان؛ ۱۲) بیماری؛ ۱۳) جنین؛ ۱۴) شانس؛ ۱۵) آمادگی؛ ۱۶) ماتنه.
بارێ: بێجوە، مەلی بەهارە، (قەلی رەش بە چل ساڵ بارێ، تەو مریشکە بارێ بارە، بارێ کەو)، جوجهٔ بهاره.
بارا: بارین، وەشت، باریدن.
باراش: دەغڵێ کە دەسرێتە ئاش بۆ هاڕین تا دەهاڕدرێ، باری کە بە آسیاب برند.
باراش‌هاڕ: کەسێ کە دەغڵ دەهاڕێ، مراجع آسیاب.
باراش‌هێز: باراش‌هاڕ، مراجع آسیاب.

باران: ۱) ئاوێ کە بە دڵۆپە لە هەورانەوە دێ؛ مەرزی؛ ۲) بارەکان، جەمەد باری بارەبەر ۱) باران؛ ۲) چەند بار باریو.

باراناو: ئاوی ڕاوەستاوی باران لە قوڵکەدا ۱) آب باران جمع شده.

باران‌بڕان: ئاخر و نۆخری بەهار کە هێزێتی باران‌بارین ئامێنێ، مانگی جۆزەردان ۱) موسم قطع شدن باران.

باران‌پێو: کەسێ یان ئامرازێ لە بارینی زەویی باران لێدراوە دەکۆڵێتەوە ۱) باران‌سنج.

باران داهان: هەوڵ هاتنەهواری باران ۱) شروع باران.

باران‌داکردن: باران داهان ۱) شروع باران.

باراندن: لە بەرزەوە بڕژاندن؛ (هەورە ڕەش باراندی، ڕاوایان گوڵباران کرد) ۱) باراندن.

باراندن: هاوار و کاری بڕزو بەز ۱) صدای پر و گوشنده.

باراندە: ۱) باران لە هەورەوە؛ ۲) تەو باجەی باجگر بۆ هەریەکێک دەبەستێ ۱) باران؛ ۲) باج‌بار.

باراندو بڕان: باران بڕان ۱) موسم قطع شدن باران.

باراتی: ۱) هەوای هەورو بێ تاو؛ (ئەمڕۆ هەوا باراتیە)؛ ۲) بالاپۆشی باران دانەبەر ۱) ۱) هوای باراتی؛ ۲) پالتو بارانی.

بارسوەن: ۱) بارکشانی بارەبەر؛ ۲) بارەزین؛ (دزەهات بارەکانی بردە)؛ ۳) هەڵگرتن و لێ قەوڵکردن؛ (بەخوا ئەو بارە من بارەی تۆ ناهێنم) ۱) حمل بار؛ ۲) دزیدن محموله؛ ۳) تحمّل.

بارپەو: بارەمەنی‌دانی هەزارو یەک کەوتە بە پووڵو ماڵ لە لایەن هاوسەر هاوماڵانەوە ۱) کمک مالی.

بارپەست: ئامادەی سەفەر ۱) مُهیّای سفر.

بارپەستن: ئیڵەدانی ئەسپاب و کەل و پەلی سەفەر ۱) رخت سفر بستن.

بارپەستە: بارپەست ۱) نگا: بارپەست.

بارپەستە: ۱) گوریسی بار پێچان؛ ۲) تەویلەی سەر بە گیراوی هەڵبەستراو بۆ یەکسەر بەهارپەنە ۱) طناب بارپندی؛ ۲) بهارپند.

بارپەندی: پێچانەوەی بار و بنە ۱) بارپندی.

بارپەنی: بارپەندی ۱) بارپندی.

بارتەقا: هەمبەر، بەرانبەر، باتەقا ۱) برابر.

بارچەوت: پیاوی باڕاست، بێ تاکار ۱) کنایە از آدم نارانست.

بارخانە: ۱) تەو باراتی کەل و پەلی بازرگانین؛ (بارو بارخانەیەکی زۆر هات)؛ ۲) باری ئەسپێک هەڵچنان؛ (هەموم لە عەیارا لە بارخانە داوە)؛ ۳) وەختی توتن فرۆشتن؛ (ئەمڕۆ کەمت لە بارخانەی توتن دەدەمەوە) ۱) محموله بازرگانی؛ ۲) بار برهم انباشته؛ ۳) موسم فروش تنباکو.

بارخانی: هێب، حەب، باتە ۱) اساس، شالوده.

بارخانی: بارخانو ۱) اساس، شالوده.

بارخستن: ۱) ئیسراحەت کردنی کاروان؛ (با لێرە باران بخەین)؛ ۲) بنجو لەبەر چون؛ (ئەم برنە ئەمسال باری خست) ۱) اُتراق کاروان؛ ۲) بنچه انداختن.

بارداهەستن: زۆر توند پێچانی بار ۱) محکم باری را بستن.

باردان: زگبڕ، ئاوس ۱) باردار.

باردا گرتن: ۱) دەمەر پڕکردن بە تیاری بارکردن؛ (بیاران داگرە با بارکەین)؛ ۲) هێشانەهواری بار ۱) جوال پرکردن؛ ۲) باری را بالین آوردن.

بارڕاست کردنەوە: ۱) لاباری خواز هەڵیان؛ ۲) بریتیە لە کوژەکو دەفر یا هان؛ (زۆر لێ قەوماو بوو کاکو باری ڕاست کردەوە) ۱) راست نمودن بار کج؛ ۲) کنایه از کمک کردن و فریادرسی.

بارژن: بارست، بارین ۱) بارینی باران.

بارسایی: بارست ۱) حجم.

بارست: ئەستوڕی و بڵندی، حەجم؛ (بارستی بەفر بستێکە)، بارستی ئەستوڕایی مارەکە قوڵیک دەبو ۱) حجم.

بارستایی: بارست ۱) حجم.

بارسوک: ۱) کەم ئەرک؛ ۲) هەمو ئەخۆر بۆ ماڵی دنیا؛ ۳) هەژارو نەدار (کەرکوڵی بارسوک) ۱) ۱) کم تعلق؛ ۲) سبکبار؛ ۳) بی‌چیز و ندار.

بارسوک کردن: ۱) زەحمەت و ئەرک لەسەر هەڵگرتن کەم کردن؛ ۲) لەباری بارەبەر کەم کردن ۱) ۱) کماله؛ ۲) از بار باربر کاستن.

بارسۆکی: بریتی لە ئاسوودەیی و کەم ئەرکی ۱) سبکباری.

بارش: ۱) بارین لە هەورەوە، دازانی بەفر یا باران یا خەزەڵ؛ ۲) وارش ۱) ۱) بارش؛ ۲) حصار.

بارشت: بارش ۱) بارش.

بارگە: سوبەی سرشکی بەهار ۱) بر بهار.

بارگردن: ۱) بار لەسەر پشتی بارەبەر دانان؛ ۲) کۆچ کردن ۱) ۱) بارکردن؛ ۲) کوچ کردن.

بارکەفتن: تۆشی ئزۆلی هاتن، بخت کەوتن، بۆ ئەهاتن، ئەهاتەی ۱) بدیاری.

بارکەوتن: بارکەفتن ۱) بدآوردن.

بارگەوتو: بۆ ئەهاتو، خراپ لێ قەوماو ۱) بدبخت.

بارگەوتە: بارگەوتو ۱) بدشانس.

بارگێش: بارەبەری بەهێز ۱) بارکش.

بارگێشان: زەحمەت کێشان، ئەرکی خەڵک وەسۆ گرتن ۱) بار مردم بدوش کشیدن.

بارگا: دەرگاو خانو بەردی گەورە پیاوان ۱) بارگاه.

بارگ: داری کە ئەبەنە جیی بارە کانی بارخانە تا ئەرزێ ۱) چوب لایهٔ بار.

بارگران: ۱) بارقورس، کەسێ کە ئەرکی زۆری لەسەرە؛ ۲) بریتی لە حیوانی چاو ئەرز بان هەوانی خوێنساڵ؛ ۳) ئەسەڵو ئەهەزەل، ئەش قورس ۱) ۱) زنجیر، زحمتکش؛ ۲) مهمان سمج و گران‌جان؛ ۳) ثقیل.

بارگرانایی: ئەرکی زۆر ۱) رنج بسیار.

بارگرانی: ئەرکو ماندویی زۆر، بارگرانایی ۱) رنج طاقت‌فرسا.

بارگە: ۱) خورجین و بەرو بوخچەی سەفەر؛ ۲) باری خوارەمەنی و ئەسپابی سەفەر ی پیاوی ماقوڵ ۱) ۱) رخت سفر؛ ۲) بار و بنهٔ سفر

بزرگان.
بارگەتیك‌نان: خۆ ئامادەکردن بۆ سەفەر ◻ رخت سفر بر بستن.
بارگەچی: ۱) کەسێ کە ئاڵبارباشی سەفەری ماقوڵانە؛ ۲) سەرقافڵەی کاروان ◻ ۱) آبدارباشی؛ ۲) قافله‌سالار.
بارگەوینە: کەڵ و پەڵی تەسباوی سەفەر ◻ باروبنه.
بارگیر: تەسبی بارەبەر، تەسبی بارەسەر ◻ بابر.
بارگیل: بارگیر ◻ بابر.
بارگین: بارگیر ◻ بابر.
بارلیان: کۆچ کردن، باری سەفەر بەستن ◻ کوچ.
بارماخ: قامیشە جگەرە ◻ ورق سیگار فیلتردار.
بارمتە: گرێ گرێو، شتێك لەبەرانبەر شتێکی تر بە تەماعت وەدەرانێ ◻ گروگان.
بارێن: ۱) بەفرێن کە یا لە بنەدانی و زەقایی بردبێتی و دە قوڵکەی بەستوبێتی؛ ۲) میوەی کە یا وەرامدەبەتی، باوەرێن ◻ ۱) برفی که باد آنرا جمع کرده باشد؛ ۲) میوهٔ باد ریخته.
بارنامە: پسوڵەی سیایی باران ◻ بارنامه.
بارنقۆخ: بەبارینت، بەباران، بارین؛ (هەوریکی بارنقۆخ بو) ◻ بارنده.
بارنەبردن: هەڵنە کردن، گوزەران نەکردن دەگەڵ بەکێ؛ (هەرچی دەکەم باری ناباەم) ◻ تحمل نکردن زندگی.
بارنەبەر: بریەتی لە گوێ نەبیس و لاسار و نەگوتجاو ◻ بازگوش.
بارنەوەر: بارنەبەر ◻ بازگوش.
بارو‌بەرخانە: ۱) کەڵ پەڵی بارچەو شتی تر کە بە کاروان دێت؛ ۲) بەهیما بۆ کەدەڵی گەورەی ژنانی مەڵێن؛ (صوبەی، بارو‌بارخانەیەکی هەیە) ◻ ۱) کالای تجارتی؛ ۲) کنایه از باسن بزرگ.
بارویو: بارو ◻ کساد.
بارۆت: دەرمان تەقەنگ، بارووت ◻ باروت.
بارو‌تخانە: جەخانە، جەبەڵخانە، جێگەی چەك و فیشەك پرکردنەوە ◻ پرکاه‌خانه.
بارولی: زۆر ورد؛ (چای بارولی دەکرم) ◻ باروبی، بسیار ریز.
باروشان: بارانی بەباو، شڵوو ◻ باد و باران با هم.
باروشە: باوەشین، باروشە ◻ بادبزن.
باروشە: باروشە ◻ بادبزن.
باروکە: جوجەڵەی مریشکی بەهاری سازنەواو نەکردوو ◻ جوجهٔ بهاری.
باروگ: باگر، باچێ، شوێنی کە زۆر با بگرێتەوە ◻ مکان بادگیر.
باروڵە: گیایەکی بۆن خۆشە دەگەڵ بەنیر تەبخۆن، باوەڵنگ ◻ گیاه بادرنگ.
بارە: ۱) بەهێنە، وەرێنە؛ ۲) بەهێزەو داهات؛ (بارەی موڵکەکەت چەند بو؟)؛ ۳) لەسەر، لەبابەت؛ (دەز بارەی تۆیو، دەز بارەی مەوە دەدوان)؛ ۴) جار، کەرەت، هەل، چەل؛ (دوبارە هاتەوە)؛ ۵) بەش، پشت، بار؛ (لەوبەش بەشتە بارەی من چەندە؟)؛ ۶) قەرەبو، تۆڵ؛ (بارەکەلای خۆم دەستینمەوە)؛ ۷) هێز، توانایی؛ (ئەم کارە گرانە لەبارەی منا نیە) ◻ ۱) فعل امر: بیاور؛ ۲) حاصل و بهره؛ ۳) درباره؛ ۴) دفعه، بار؛ ۵) سهم؛ ۶) جبران، تلافی؛ ۷) توانایی.
بارە: هاواری تاڕەڵی وردە ◻ نوع.
بارەئاین: هەڵکەوتن، رەوخسان، جوگرتنی ڕۆژانی مەنالی؛ (ئەم هەتیوە باش بارەئاوە) ◻ بارآمدن.
بارەبان: هەراو هوریای تاڕەڵی وردە ◻ صدای بزو گوسفند.
بارەبو: بابر ◻ کساد.
بارەبەر: هەرچی باری بکەوێو باری پێ بکوێزنەوە؛ (هێنەرە ڕۆنە، بارەبەری سەگە) ◻ بابر.
بارەچە: داهات، دەرامەت ◻ درآمد.
بارەش: بەهێنە، بۆمی بنە، بۆرانی ◻ ببارش.
بارەش: ڕەشەبا، بای هەرە بەهێزەت ◻ باد شرقی.
بارەقەڵا: ئاقەرم، ئاقارم، دەست خۆش، چاکت کرد؛ (جەمەی وەسا قەناع سەد بارەقەڵا ئەم هەمو ڕیشە / بەتەنیا گوێدرێژی چۆن دەبا ئەو بارە قامیشە) مشیخ رەزا ◻ آفرین.
بارەکەلا: لەجیاتی هەڵمەت، قەرەبوی مەرەمەری کابە ◻ تعویض تیله.
بارەکەلا: بارەکەلا ◻ تعویض تیله.
بارەکەلا: بارەقەڵا ◻ بارك الله.
بارەکەو: جوجەکە کەو ◻ جوجهٔ کبك.
بارەکی: بارەبەر ◻ بارین.
بارەگا: بارگا ◻ بارگاه.
بارەندان: جێگەی خستنی بار ◻ بارانداز.
بارەنگیف: ۱) بەردو باری پەنا ڕێگە کە بار تێ دەگیرێ؛ ۲) کەسێ کە بە گاڵتە پێ کرێن هەڵك تۆڕە دەکا ◻ ۱) مانعی در کنار راه که بار با آن برخورد کند؛ ۲) مسخره کننده.
بارەنگین: بەردو باری پەنا ڕێ کە بار تێ دەهاڵێن ◻ نگا: بارەنگیف.
بارەنتاز: بارەندان ◻ بارانداز.
بارەدڵگر: ۱) بارەبەر؛ ۲) ڕابەرو ڕەوەندەکەش ◻ ۱) و ۲) زحمتکش.
بارەی: بەهێنە، لەوەبنە، بۆمی بارە، بارەش ◻ ببارش.
باری: ۱) ئەسپاوی بارکەرەن، بەرانبەری سواری؛ ۲) لۆسە، بارە، ئاسنێکی وەك دارەدەستی دەم تیژە وەبن بەردی قورسی دەدەن تا هەڵی بێنن، مەڵقە، لەوازە، تویڵ، دەلەم ◻ ۱) باری؛ ۲) دیلم.
باری: لەبەسە، هەرچۆنێ بێت، بالێ ◻ باری بهرجهت.
بارێزە: ۱) گیایەکە لە کەرەوز ئەکا؛ ۲) بارەبەن، ئەو میوەی یا دەیوەرێنن؛ ۳) وردەبارانی بە دەم باوە ◻ ۱) گیاهی است؛ ۲) میوهٔ از درخت ریخته؛ ۳) نم‌نم باران.
بارێسە: ۱) فرفرە، فرفرۆکە؛ ۲) داری تیوان کۆڵەکەو کاریزە ◻ فرفرهٔ کاغذی؛ ۲) چوب میان ستون و دیرك.
بارێك: ۱) زاڵ، بەرانبەری تەسنوز؛ ۲) لەزو لاواز ◻ ۱) باریك؛ ۳) لاغر.
بارێکسان: ۱) ڕیسی ئەو باریکەو ئاسك؛ ۲) لوتە کێو لە بارەوە بەرەو دەشت، لای باریکایی ◻ ۱) نخ نازك؛ ۲) دماغهٔ کوه.
باریك‌ڕیسی: بریتی لە دانەواندن و قسەی لوس کردن ◻ تملق.

باریك و بنیسی: لاغری و کزی زۆر لە بەهۆی نەخۆشییەوە؛ (خەسووم داویەتە باریك و بنیسی لەوانەیە بەهۆی) لاغری بیش از حد.

باریکە: ۱) تیپەڵك، پارچەیەکی کەمبەر لە چەرم یان کۆتاڵ؛ ۲) بیزە بەفەلی چەراوێری مەلەف لە دەرەوە؛ ۱) نوا؛ ۲) نیوچت حاشیهٔ لباس.

باریکەریّ: رچە، کوێرەری، ریگەی تەسك کوره‌راه.

باریکەلانە: باریکەلانە، زۆر باریکەم لەن، باریکەلانە باریك‌اندام.

باریکەلانە: باریکەلانە لاغراندام.

باریکەلە: باریکەلە، باریکەلانە لاغراندام.

باریکەلە: باریکەلانە لاغراندام.

باریکی: زراقی باریکی.

بازین: ۱) هاتنەخواری بەفر و باران؛ ۲) هاوین، هێنان ۱) باریدن؛ ۲) آوردن.

بارین: کەوی دەبارین؛ (هەوریکی بارینە) بارنده.

بارینە: وەکوو جوورت، خەمو نوچیکە بیتکی.

باریە: لوتبە، مەلەف، بازی، توتك دیلم.

باز: ۱) مەلی راوچی بەباز؛ ۲) دەسان، دوبارە؛ ۳) ئاوالە، والا؛ ۴) شەقاو هەنگاوی باشد دەگەڵ هەڵەزین؛ ۵) ریگەی باسراو (بردەباز، زیان‌باز، بازی تیربان)؛ ۶) باکردن، هەڵاتن؛ (وەشتو کشتوا بازد)؛ ۷) بەخەرو بەشە رۆیشتن؛ (بازدە رو بگەم)؛ ۸) باشکری تیرانی (قومارباز، مەکرباز)؛ ۹) دوتن؛ (گیانباز)؛ ۱۰) بەوانا ئارەزوکەر، امیان تیربان؛ ۱۱) باج و پیتاك ۱) باز شکاری؛ ۲) دوباره؛ ۳) بازو سرگشاده؛ ۴) راه؛ ۵) راه مشخص؛ ۶) فرار کردن، دویدن؛ ۷) باخچه؛ ۸) پیوند مهارت؛ ۹) باختن؛ ۱۰) آرزومند؛ ۱۱) باج.

بازار: ۱) شوینی سەوداو مامەڵە، سوك؛ ۲) سەودا کردن، نرخ پرسین؛ (م گەنم بازار کر گەلەکی بوهایە) ۱) بازار ۲) مشاطه.

بازارتیژی: گەرم بازاری، سەودای زۆر لە بازاردا بازارگرمی.

بازارخۆش: زۆرفرۆش، سەوداخۆش خوش معامله.

بازارکرن: ۱) نرخ پرسین؛ ۲) کڕین ۱) نرخ پرسیدن؛ ۲) خریدن.

بازارکەر: کەسێ کە زۆر هاتوچۆی بازار دەکاو شت بۆ خەڵك دەکڕێ کسی که سروکارش با بازار زیاد باشد.

بازارکەساد: کەمفرۆش بازارکساد.

بازارکەسادی: بازاری کەم کڕین و فرۆشتن رکود بازار.

بازار کەساس: بازار کەساد بازار کساد.

بازارکەساسی: بازارکەسادی کسادی بازار.

بازارگەرمی: بازارتیژی بازارگرمی.

بازاڕی: ۱) دوکاندار، مامەڵەچی ناو بازار؛ ۲) کەم نرخ و سوك؛ (گوڵ کەمرۆ خۆی مقابیل کرد بە روخسارت لەلای خەڵقی / بەڵێ هەرچەند دڕاوو هەرزەگۆڕ مەحوبی بازاڕی) وەرزیدە ۱) بازاری؛ ۲) کم‌بها.

بازباز: هەڵەز دابەزو بەخۆ هەڵدان هاتوچۆ کردن؛ (مشکان لەمشکی وشکت بازباز گەز گەزیە) دەمزارە برش، جهش.

بازبازان: ۱) کڕ بەرکڕ لە بازاڕدا؛ ۲) بۆزی و هەڵەزدابەن بازباز

۱) مسابقهٔ پرش؛ ۲) جست و خیز.

بازبازوکی: بازبازان مسابقهٔ پرش.

بازبازین: بازبازان مسابقهٔ پرش.

بازبەلەف: بازوبەلەف، خشڵی قۆڵ، حەمایەڵی بەستوومو زیوو کە لە سەروی ئاستکەوە دەبەستری بازوبند.

بازبەرین: کەوکەمەی لەراب بازا؛ باز بەرەو نجیر هەڵسەفرین، قوتجی، بازوان بازبان، قوتجی.

بازد: باز، دەفاوی بەهەڵەدان بەرە برش.

بازدان: ۱) بەرین بەفەدەنگاو لە جوگە یان لە کەنەد؛ ۲) بەیەك زۆیشتن، ئاڵیان؛ ۳) لەترسان هەڵاتن ۱) پریدن؛ ۲) دویدن؛ ۳) فرار کردن.

بازدبازدین: بازبازین مسابقهٔ پرش.

بازد بازوکی: بازبازین مسابقهٔ پرش.

بازدبردن: بازدان نگا: بازدان.

بازددان: بازدان نگا: بازدان.

بازدەبەران: دواسین جەوەنەی زەستەمە کە خۆر لە ئاژاوەدا جێ گۆڕکێ دەکاو دەڕاو هەراو ترەدکا حالت آفتاب در آخرین هفتهٔ اسفند.

بازدەڵبازد: بازبازین مسابقهٔ پرش.

بازدی: بەهێڵن، وازیشتن، بەڵاتن بگذارید.

بازدیم: وێڵم کەن، لێم گەڕێ ولم کنید.

بازڕ: باڵداریکی بۆرو گچکەو گۆشتخۆرە، مناك گرە از مرغان کوچك شکاری.

بازرگان: سەوداگەر، ماڵفرۆش بازرگان.

بازرگانی: سەوداگەری، داوستە بازرگانی.

بازرە: ۱) کەواڵەی، ریکەوتنی هاوڕاو لە بەرد یا دیوارو گەراسەوە؛ (بەبەرەکەی هاوبشتم وەبیوار کەوت بازرەی کردو بەری خۆمی شکاندا)؛ ۲) بەرەبەرین و بەرەبون؛ (کەرەیشکە کە لەلان مەریەری و بازرەبو، بۆ بازرەوت کرد)؛ ۱) کەناره؛ ۲) جهش و گریز ناگهانی.

بازرەقە: ۱) بازرە؛ ۲) قیچەکردنی تاو یا خوێن ۱) نگا: بازره؛ ۲) فوران.

بازریشك: بارینی بەفر و باران بەهاوە بارش همراه با باد.

بازگ: بازی دوزەنگ، تەیلەی بازی.

بازگوز: ۱) بازبەرو کۆمەگە هاریکاری؛ (بازگوزی هاریکاری کردن)؛ ۲) هیوا و هومێد ۱) کمك؛ ۲) امید.

بازگە: ۱) جیگە بازان؛ ۲) ریگەی هاتوچۆی حەیوانە کێوی ۱) محل پرش؛ ۲) گذرگاه کوهی.

بازگەشت: پێزوان بەشیمان بشیمان.

بازمان: پاشەکەوت، لێبەجێماو پس‌انداز.

بازن: موچەوانە، دەسەوانەی تاڵقە لە زێڕ یان لە زیو، بازنە؛ (لە گوێدەدی حیری مەزن / دەستیان دەشت، عەزیزن بازن) آلنگو.

بازنە: بازن آلنگو.

بازنە: ۱) بازن؛ ۲) کەوی ئاسن کە بەدەوری بازن لە شکستەی دەمەاڵتن ۱) آلنگو؛ ۲) حلقهٔ آهنی.

بازو: ۱) بازگ؛ ۲) باهو، قول [ف] ۱) دورنگ؛ ۲) بازو.
بازوبند: بازبند [ف] بازوبند.
بازوبندک: بازبندک [ف] بازوبند.
بازوی: بازی، مانگی بازی بچوکه، منشه‌گره [ف] برنده‌ای است کوچک، بهرنگ خاکستری.
بازه: ۱) بازگ؛ ۲) جوره کوتانیکی ته‌ستوره؛ ۳) ناوی سه‌گ؛ ۴) بهشک.
(بازه با دلّه‌کم سانتی بی‌جهم و) [ف] ۱) دورنگ؛ ۲) توبی قدانی؛ ۳) نسو سگ؛ ۴) بگدار.
بازه‌بهن: پرده‌یان بهردی ناو چمیو بوار که به‌سه‌ریا بازنه‌دهن بو بهرزبوه‌وه [ف] گمان سنگ گمار.
بازه‌بهران: بازه بهران [ف] نگا: بازه‌بهران.
بازه‌لمه: ۱) بهلمه‌کی کهم؛ ۲) شمرو شکسا؛ ۳) جرکه‌لمم هه‌رانی (منالّه‌کمان بازه‌لمه بوه)؛ ۴) قمیجان، ریخان، گمه‌یه‌که به وره بهردی لوس ته‌کری. بازلمی [ف] ۱) دورنگ؛ ۲) از خصالت فرانده؛ ۳) بالندگی کوچک؛ ۴) به‌قول دوقول.
بازه‌لمی: قمیجان، ریخان، گمه‌یه‌که که وره بهرد له‌به‌رد هه‌لدانه بشتی دمستو هه‌لمه دمرو دیگرنمو [ف] به‌قول دوقول.
بازه‌وان: ئاگاداری بازی‌کو [ف] نگهبان باز شکاری.
بازی: ۱) گمه، گاته؛ ۲) له باشگر بدا دمینه جاوگی بازه هه‌موماناوه [ف] ۱) بازی؛ ۲) در حالت پسوند مصدر دهد.
بازی: ۱) هیشدن: (بیاری کمس نی ناکمن ئیزم چه؟)؛ ۲) هه‌نگاوکی هه‌راو [ف] ۱) بعضی؛ ۲) یاد برش.
بازی‌به‌ند: بازوبند، فرته‌ند [ف] بازوبند.
بازیچه: ئیستواک، ئامرازی گاته‌و سه‌رگرمی [ف] بازیچه.
بازین: دوان، خوشتر [ف] باختن.
بازیوه‌ن: بازوبند [ف] بازوبند.
باژ: باج [ف] باج.
باژان: شاری شاروکه [ف] شهر، شهرک.
باژاری: شارستانی، هه‌لکی باژان [ف] شهروند.
باژو: ۱) گمه‌یه‌کی باده‌وه‌ی هه‌ین؛ ۲) لیخوره [ف] ۱) گشتی بادبانی؛ ۲) بران.
باژه‌له: ۱) بازه؛ ۲) جه‌خوشیه‌کی بیسته نایه‌تی منداڵان، زیکه‌یان له دمستو یا دیت [ف] ۱) نگا: بازه؛ ۲) مرضی پوستی در کودکان.
باژیر: ۱) شاری شاروکه؛ ۲) باژان [ف] ۱) شهر؛ ۲) بازار.
باژیری: شارستانی، باژانی [ف] شهروند.
باژیله: ۱) جه‌خوشی بیستی منداڵان، بازه‌له؛ ۲) جه‌خوشی بهر مسولدانی منداڵ که مه‌زی بی ناکری [ف] ۱) مرضی پوستی کودکان؛ ۲) شاش‌بند کودکان.
باژیله: ۱) بازیله؛ ۲) بازه‌و تیره [ف] ۱) نگا: بازیله؛ ۲) نگا: بازه.
باس: ۱) لی‌دوان؛ ۲) خه‌بهر: (باسی تومان ده‌کرد، ده‌نگو باس چیه؟) [ف] ۱) بحث؛ ۲) خبر.
باسقوره: گوشتی ده‌ریخواه ئاخنراو [ف] کالباس.
باسکیاله: باسوخ، باسکیاله [ف] باسلق.
باسکیاله: باسوخ، باسکیاله [ف] باسلق.
باسمیان: جه‌ورزی بو بازاری سه‌ره‌ی دهمار [ف] هفت روز بازاری در فروردین.
باسمه: شقلی خه‌رمان [ف] مُهر خرمن.
باسمیلی: به‌فیز و خوراکمن (باسمیلی فیزه‌و ده‌یه) [ف] متکبر و خودپسند.
باسنامه: کتیبی چیروکان، داستانی نوسراو [ف] کتاب داستان.
باسوخ: باسکیاله [ف] باسلق.
باس‌وخواس: خه‌بهر، ده‌نگو باس [ف] اخبار.
باسوز: باسی‌سوز، جه‌خوشیه‌کی گرانیه، جه‌خوشی تای گرانی لی دیزو لاجاری سوزه‌دین، باسی مه‌یاران [ف] بیماری باد سرخ.
باسوره: باسقوره [ف] نگا: باسقوره.
باسوق: باسکیاله، باسوخ [ف] باسلق.
باسه‌ن: باسی له بیرزه‌وه [ف] ته‌باسی که از ارتفاع بزند.
باسه‌ره: باسره [ف] نگا: باسره.
باسه‌ره: مه‌رگه‌ر بزوی و جی لهوزی باس [ف] جراگاه، مرتع.
باش: ۱) چاک، بزی جراب؛ ۲) باشگر به واتای کار به‌دهست (وریا لای ئاغا بوبه سوز باش) [ف] ۱) خوب، نیکو؛ ۲) پسوند بعضی زنیس.
باشان: ۱) دمر بردن، خوراکردن؛ ۲) بهراسه‌ری، بی‌وه‌ستان (کمس باشاری ناکا) [ف] ۱) مغلوبت؛ ۲) مطابله.
باشتر: چاکتر [ف] بهتر.
باشترین: هه‌رچاک [ف] بهترین.

باش قەپان: جۆرە مارێکی زەردی ئامال سور ◻ نوعی مار.
باشلوخ: سەرقلاوی باران دانەدەر ◻ کلاه بارانی.
باشۆ: وانە. باشۆک ◻ جرغ.
باش و بوشی: دەس بلاوی، مال بەفیڕۆدان ◻ ولخرجی.
باشۆڕ: لای خوارەو. ئوان جۆر هەڵاتنو ئەڕاوو بەرانبەر بە باکوڕ ◻ جنوب.
باشۆک: باشۆ. باشۆکە، مەلێکی ڕاوکەری بچوکە جۆرەکە دەگرێ، وانە ◻ باشۆرک.
باشۆکە: باشۆک ◻ جرغ.
باشوێل: جۆرێ کۆڵوانەی ژنانە ◻ نوعی روبوشی زنان.
باشە: ١) باشۆک: ٢) وشەی بەستد کردن (بیروت بیاوی باشە) ◻ ١) جرغ: ٢) خوب است.
باشەل: جاروکەی ژنان کە دامێنی لە کەمەریان گرێ ئەدەن. کۆڵوانە ◻ روبوشی زنانه.
باشەوالا: برێتی لە ئینگ روت و بێ دەر بێ ◻ کنایه از شخص بدون شلوار.
باشی: ١) بەشدی، دزی خراپ: ٢) باشنگیری بەمانانا سەرکەل، سەردەستە (ئەوتی باشی، موتشی باشی) ◻ ١) خوبی: ٢) پسوند بمعنی سرپرست.
باشیل: باشەل. کۆڵوانە ◻ روبوشی زنانه.
باشیل: ئاوارەو دەرەدەر ◻ آواره و خانەبدوش.
باغ: دەنگی مەڕو بەرخ ◻ بع بع.
باغە: باغ: (باغەی بەرخ دێت مەڕە کە دەباغینێ) ◻ صدای گوسفند.
باغیس: سەبەب، هۆ، سۆنگە ◻ موجب، باعث.
باخ: باخ، دارستانی میوە، وەزی ترێ ◻ باغ.
باخەرین: ١) ئەمبوزمانەی داری باخ ئەبەن: ٢) هەڵبەرتاوتی لکە بێو لە سەرە بەهارا ◻ ١) قطع درختان باغ از روی دشمنی: ٢) هرس کردن درخت.
باخچە: باخچە ◻ باغچه.
باخر: ئەخۆ دەرچو، بەفیڕو هەوا: (کاوڕا بەهەوای بارە باخر بوە ئەخۆی دەرچوە) ◻ مغرور.
باخە: ١) باڵەوی گیاو گەنی بەستە: ٢) جیگرا لە پشت یا ماڵی نەوت: (ئەم ڕێچە کەم باخەیە بە ئاگر دەسوتێ): ٣) ئەخۆشە کی سەی بەکسر، باخە ◻ ١) بستهٔ گیاه: ٢) مصنوع از نفت یا سفر: ٣) مرضی در ستوران.
باخەڵ: باخەل، باخڵ ◻ بغل.
باخەوان: ئاگاداری باخ: (من کارم هەر باخەوانی یە) ◻ باغبان.
باخت: ١) شیاوی، ڕەوایی: (باختی ئەم کارە نیە): ٢) هۆنەر، هۆنەراو (ئەم کەوایە زۆر باختە): ٣) هەرچی (ئەبێدی هەرچیتش بێ باختی ڕای ئوش کەرە) ◻ ١) شایستگی: ٢) بافت: ٣) هرچی.
باختە: تیزماکیکی هۆنەراو لە بەراوێزی هەمای دەدورێ ◻ نوار حاشیهٔ عبا.
باخرۆ: بوختان و درۆ ◻ بهتان.
باخرە: ١) کەتیرەی سپی و بێ خەوش: ٢) ئاوی بەڕۆسپەرکە ◻ ١) کتیرای خوب: ٢) نوعی کاغذ سیگار.
باخڕە: فرفرە، هەرچی بەبا دەخوڵێتەوە ◻ بادفر.
باخس: میوەی وەریوی ڕزیو ◻ میوهٔ ریختهٔ له شده.
باخڵ: ئاو هەڵدێر، ئاوگە، سەرچاوەشین ◻ آبشار.
باخڵمە: ئاژە موسوڵمانی خاچپەرست ◻ مسیحی تازه مسلمان شده.
باخۆڕ: ١) تریاک: ٢) ئەمسایی تریاک کێشان ◻ ١) تریاک: ٢) ابزار تریاک کشی.
باخیاگ: ١) هۆنەراو، هۆنەر: ٢) بریتی لە قسەی هەڵبەستمو درۆ ◻ ١) بافنده: ٢) بهتان.
باخیش: بەخۆ هەڵکوتن، تاریفی خۆکردن ◻ خودستائی و لاف و گزاف.
باڵ: ١) باڵوک، باڵ: ٢) ئامانڵ، تریک لە ڕەنگا: (ئەرباڵ: ئامانڵ زەرد). واش ◻ ١) پدری: ٢) متمایل به...
باڵبرا: برای هەر لەباوک، برای باڵی، ئەوکوڕ لە باپیانو دەدایک ◻ برادر پدری.
باڵق: بادام، بەعیف ◻ بادام.
باڵقاندن: هاوژین جانەوەری وەک ڕیوی و ئەمانە لە ئەخۆشی ◻ وای وای کردن.
باڵقانن: باڵقاندن ◻ وای وای کردن.
باڵس: ١) سس: ٢) سسی ئەڵایی لێ ئەدرا: ٣) بێشتی لەسەدا تیکەیو (ئەم جێشتە باڵقیوە مەیخۆن): ٤) عەیبی ئاشکارا: (ئاخری باڵقی دەرهات): ٥) ڕوسپایی و ئاوزان: (ئیستا ئەواو باڵقیوە هەر ئاوڕی پێوە ئەماوە) ◻ ١) مس: ٢) مس سپید نابشده: ٣) غذای فاسد شده در ظرف مسی: ٤) عیب پوشیده: ٥) رسوایی.
باڵڵ: وا بیر دەبەم، وا تێدەگەم، بیر وایە، وڵوڕ هزر دەبم، بەبیرا من ◻ حدس می‌زنم.
باڵڵاو: شێوی باڵەو ئاوو ڕۆن ◻ آش، باقلا.
باڵڵە: ١) دانە ڕێکیە لە کەلوڕا دەبێ و دەتلا بارو بریتنو سوزەمینی ڕەنگە لە ئوریا دەچی و ئەو زانرە: ٢) بەری گیایەکی کەڵا دەرزی کوشتانە وەک کەما کە ماڵوەی پێدەڵێن ◻ ١) باقلا: ٢) گیاهی برگ سوزنی.
باڵۆ: ١) بێ جۆری ماسی لوسی سەیڵداری دەم گەورەیە، شیعە ئایخۆن: ٢) هەنجیری هێشتا نەگەیشتو: ٣) هەزوانی هەریلک ◻ ١) نوعی ماهی: ٢) انجیر کال و نرسیده: ٣) جانلانقوش دامل.
باڵوزە: ١) بەچکە بەران گورەڵە وەران: ٢) ڕەهەلاح و تەزە ◻ ١) بچه خوک: ٢) لندهور.
باڵوکە: ئەباغی کرمێ و ڕزیوی میوە ◻ میوهٔ گندیده.
باڵە: ١) باڵەم، باوەشێک گیا یا دەغڵی بەسراو: ٢) واقەوەنیکەی ڕیوی: ٣) بەخۆشیەکە توشی بزن بێ: (بیاڵە بزە گەوتوە باو بزەکانیا) ◻ ١) گیاه بسته: ٢) وای وای: ٣) نوعی بیماری بز.
باڵەبەس: ئەو گیایەی باڵەی بێ دەبەستن ◻ گیاه مخصوص بستن.
باڵەبەست: باڵەبەس ◻ نگا: باڵەبەس.

باقەبین: باقەبەس ‌ نگا: باقەبەس.

باقی: ۱) هەریەک ۲) ماوەی (مارەو بار) (جەمع باقی دەدەهەو: دیارم دابێ باقیەکەت خەدامەو) ‌ ۱) باقی ۲) باقیماوە.

باقیە: دەقەل، تیاف (کەوتبە کاتو صوت باقیە کرد) ‌ بخە.

باڵد: ترس، (من لە سرو تاخوو زیندانو دار باکم نیە) دەهس و ‌ باک و مرامی.

باکردن: بەجمان، تاوسان، هەلامسان ‌ ئاماسین.

باکوت: ۱) بەهەری بەها بەسترا، کرێوە بەبای تۆزەدوو ۲) میوەی با بەرتەو ‌ ۱) برد، باداوردە متراکو ۲) میوە باد ریخە.

باکۆن: جرانیەرن باکۆن بشەو قوربە ‌ شمال.

باکۆرە: گوجان، گوریان، داریەسلی سەرچەمبو ‌ جوگان.

باکۆزك: باق زور سازاری زستان، سوزەی سەرما ‌ باد سرد زمستانی.

باکوزبرك: باو بوران، توفەو کرێوەو بادەو ‌ کولاك و دنمە.

باکوفە: باقوفە، میوەی زریوی با بوراندو ‌ میوە باد ریخە.

باکەمش: ۱) باسوس، کەلسنی باق ئەدا ئەی ۲) کەلەمساخی جەمامەت کەنی، کۆنی کە لە بەسی ئیشاوی دەگرێ ‌ ۱) منفذ باد ۲) بادکش.

باکەف: حسنی هەلکەفتوی تەواو لەکل مەرتەجو ‌ أمر نیریخە.

باکەش: باکەش ‌ بادکش.

باگا: شوینی باگر ‌ منفذ باد.

باگ: با ‌ باد.

باگر: باگا ‌ منفذ باد.

باگردان: باگەرێ، باگەوش، باگردنو، باگلۆر ‌ بادغلتان.

باگردێن: باگردان ‌ بادغلتان.

باگرێ: باق تۆمار ‌ آشیانه.

باگرۆکە: گزەلۆکە ‌ گردباد.

باگزە: بایەکە تیوانجی شەمالو زریان ‌ باد میانهٔ شمال و جنوب.

باگوردان: باگردان ‌ بادغلتان.

باگوردێن: باگردان ‌ بادغلتان.

باگونە: گون بەجمان تەمەز هەلتوی ‌ آماس خایه.

باگەڵ: گزەلۆکە، گەردەلول، باهۆز ‌ گردباد.

باگیزە: باگەڵ ‌ گردباد.

بال: ۱) لەکن، لەلا، لەجەم، بال لەلا، لەشتن من لەبال تەمە ‌ ۱) ۲) چنگن تەمرا، بالی مەل ‌ ۱) ترا ۲) بالی پرنده.

بال: ۱) دەستی باڵدار، چنگی تەمرا ۲) هەرچیوار بالی گیاندار، (دەستریژان کرد جوار باڵان کردم) ۳) لەسەر بەنجەوو تا چەنەگە، (گوریسەکە هەبیت بال بو) ۴) باهەڵ بە زاکشاوی، (دەڵین پیاوی دەبیالنا بوە) ۵) تیکەڵاوی بزنکی، (دەبال دەبال بەکدان) ‌ ۱) بالی پرنده ۲) چهار دست و پا ۳) از سر بچه تا چانه ۴) آغوش ۵) مخلوط بودن.

بالا: ۱) بلندی، بەرزی ۲) بەژن، قام، قەد ‌ ۱) بلندی ۲) قد.

بالابوست: باو غەمەزە، بستەبالا، چلەتوک، بەتەمەنی دەبالاکەوە.

باواقوربت: گوتوله.

بالابەرز: بەژن بەرز ‌ بلندقامت.

بالابەرزە: سیهەم کلك لە پەنجەدا، تیاتاریب، قامکی قوژن، قامکە قوجە ‌ انگشت وسطی.

بالابەژن: تاوینەی بالابەرز ‌ آینه تمام قد.

بالابۆش: جلکی سەرتاپایی، جلی کەبەتام و هەرز ‌ بالاپوش.

بالاتە: ۱) سەرەتای گەیشتی میوە ۲) تیری گوندیک ‌ ۱) آغاز رسیدن میوه ۲) نام بعضی است.

بالاخانە: نهۆمی دووەم ‌ طبقهٔ دوم.

بالادەس: ۱) دەستەلاتدار (باخسو ئەمر بالادەس بی) ۲) گەورەتر (سوزو بالادەسی مە) ‌ ۱) باقوت ۲) ارشد.

بالادەست: بالادەس ‌ نگا: بالادەس.

بالادەستە: تەبرز تە کوریت، تیوانجی ‌ قد متوسط.

بالار: کار بنە ‌ مبرك.

بالاڕوان: ۱) تاوینەی گەورە، تەبکسا مەزن، جامی بالاسوین ۲) کولانکەی بان، رۆچەی میچ ‌ ۱) آینهٔ تمام قد ۲) روزنهٔ بام.

بالاشمە: داری دووگی سەرتاقەی دیوار کە داری تری جەمەرا رابخل دەکەن ‌ دیرك تاقچه.

بالاشمەو: بالاشمە ‌ دیرك تاقچه.

بالاغز: فرۆك، فرۆکە، تیارە ‌ هواپیما.

بالافس: بالابوست ‌ کوتوله.

بالاف: ۱) کوڵ، شیو وکوڵ ۲) خۆ نشین ۳) جلکی دەدراو بۆ خوشتن، (ئەمو جلکم هاتنا بالافیە) ‌ ۱) رخشوئی ۲) آبتنی ۳) رخت آمادهٔ شستن.

بالاکردن: چوز بون، گەورە بون، درێژ بون ‌ بلند شدن، رشد کردن.

بالاگەردان: بەلاگێڕ، دەسەر گەران ‌ بلاگردان.

بالان: تەنە، کوڕگو تەنە ریوی، (گورگی بالان دیتەوە) ‌ تلهٔ آهنی گرگ و روباه.

بالانوین: ئاوینەی بالاڕوان ‌ آینهٔ تمام قد.

بالانی: ئیستری باب، تەسنی داك ماکەر ‌ استر پدر است.

بالبان: جەکداری مەزن، سەرباز ‌ سربار.

بالبەست: قوڵ بەست ‌ کتبسته.

بالبەستن: قوڵ بەست کردن ‌ کت بستن.

بالبەستە: قوڵ بەست کراو ‌ کتبسته.

بالتوز: ژن خوشەف، خوشکی ژن ‌ خواهرزن.

بالتە: ۱) باڵتان، باڵاپۆشی تەسکەر ۲) بیوی تەوو، تەوور ۳) جەشنکە، جەزە ‌ ۱) پالتو ۲) تبر ۳) طعمهٔ شکار.

بالخەنجەرە: باڵداریکە باڵی لە وینەی خەنجەر هەڵکەوتوە ‌ پرندەای کە بالش شبیه به خنجر است.

بالدار: هەرچی جۆرێ ‌ پرنده.

بالدان: ۱) لاواز بوو ۲) باڕاتن ‌ ۱) لاغرش ۲) حرانست.

بالشمە: جوار جۆری دەراکو بەجەمەو ‌ چهارچوبهٔ در و پنجره.

بالغ: بالی، بلوغ، تیمارکردن له منالی، یکگیشتن، منال که تیپاڕی دهبن [ف] جوان به حدّ بلوغ رسیده.

بالی: بالغ [ف] بالغ.

بالگرتن: ۱) دهستهوا چون ۲) بۆ پنجوه مهلی که نازه نهتوانی بفڕی تیبلّی [ف] ۱) پرواز کردن ۲) پرواز آموختن.

بالگرتنهوه: دهستهواو چون، فڕین [ف] پرواز کردن.

بالگه: بالّست، سفرین، سفیر [ف] بالش.

بالمهمی: مۆن، شمعی، شمع، مۆم [ف] شمع.

بالنیش: بهمۆ، فڕان، فڕکردن، ئاسوار بڕاو [ف] فشاندن.

بالنج: ۱) بالگه ۲) ئاوینگه [ف] ۱) بالش ۲) آرنج.

بالنجهك: بالگهی چوك، نازبالنج [ف] نازبالش.

بالنده: چڕنده، مهل، تهیر [ف] پرنده.

بالنگ: ۱) بازوهر، گیایهکی بۆن خوشه، بادرهنگ ۲) جۆرێکه له تیرهی ترنجان [ف] ۱) بادرنگ ۲) نوعی از مرکبات.

بالنگو: بازوهه [ف] بادرنگ.

بالنه: ههرچی دهفڕێ [ف] پرنده.

بالنه: بالدار [ف] پرنده.

بالۆ: ههرچۆنێك بیت، بالۆ، بارێ [ف] بهرحال.

بالۆر: هێلکهدان له مریشك [ف] تخمدان مرغ.

بالۆره: گۆرانی ههڵدانی کچ و کوڕ له جیا که ههوایهکی تایبهتی ههیه [ف] نوعی ترانهٔ کردی.

بالۆری: بالۆره [ف] از ترانههای کردی.

بالوعه: ئهو گۆنجهی که ئاو بۆ ڕهمهند تهبالۆ [ف] مجرای فاضلاب.

بالوك: ۱) بالوکهی پشتی دهست، بایله ۲) نازبالوکه [ف] ۱) رگیل ۲) آخوندك.

بالوکه: ۱) بالوك، بالوکه، جهند قیتکهیه له پشتی دهست دۆو زیکهش تیه ۲) جۆره کوڵهیهکی باریکه لاکهی زیهه، نازبالوکه، نازی تهسمه، زاوکهره، تهشی یهقهمز [ف] ۱) رگیل ۲) آخوندك.

بالوکه: بالوکهی پشتی دهست، کهنه [ف] رگیل.

بالوگرتن: ههڵفڕین، فڕین [ف] پرواز کردن.

بالول: ۱) باوی بیابکی باوان ۲) بۆ چنی ئهزانا ۳) بۆ چنی له گۆڕوکه [ف] ۱) بهلول ۲) کنایه از زیرك ۳) کنایه از هالو.

بالوله: باوله، تیکهی درێژ له نازو پیخۆر [ف] ساقدوش.

بالولی: گوێ تهمهرو شهرکرو بی باك [ف] متهوّر و بیباك.

بالون: ۱) توره کهی زۆلامی خوداوی بۆ له گاز که به ههوا تهچی ۲) فڕوکه، بالافڕ [ف] ۱) بالون ۲) هواپیما.

بالوێر: بریکاری دهوڵهت له دهوڵهتیکی تردا، سهفیر، سیاردهی میری [ف] سفیر.

بالوێله: بالوکه [ف] رگیل.

بالهه: ۱) خروکه، پۆرگ، ئهیشه، ئاوڵه ۲) دهنگی تاریکه سلوا ۳) سوکهڵهی براله [ف] ۱) آبله ۲) صدای برخاله ۳) مخفف (براله، برخاله).

باله: ۱) دهستکیشی چهرمین ۲) بلی تاسن، پهمهره، بر [ف] ۱) دستکش چرمی ۲) بیل آهنی.

بالهبان: ۱) دهفۆلی گهوره ۲) شیشری زۆلامو چهڕ ۳) بهاری تهزمو زهبلاح ۴) سهفر [ف] ۱) دُهُل بزرگ ۲) اسلحه گشنه ۳) مرد لندهور ۴) جرغ.

بالهسه: بالاسه [ف] نگ: بالاسه.

بالهتهبه: باڵ له زیوهدانی مهل له کاتی مردنا، بالهفاڕه، ههڵئۆڕان [ف] پر پر زدن مرغ در وقت مرگ.

بالهتهبی: بالهتهبه [ف] نگ: بالهتهبه.

بالهخانه: ژور له نهوبی بالادا [ف] طبقهٔ دوم عمارت.

بالهشته: بالنجهك [ف] نازبالش.

بالهشۆڕه: تهخۆسهکه توشی مریشك و جوجك دێ باڵ مۆڕ دهکهوه [ف] نوعی بیماری مرغ.

بالهشوڕی: بالهشوره [ف] نوعی بیماری مرغ.

بالهفڕه: ۱) باڵ لیکدانی جوجهڵه مهل بۆ فڕین فڕین ۲) باڵ پیکهاتان که ناجاری [ف] ۱) کوشش برای پروان ۲) بهم زدن بال از سر ناچاری.

بالهفڕی: بالهفڕه [ف] نگ: بالهفڕه.

بالهگه: دهبهی شان، بازوی شان [ف] استخوان کتف.

بالهگهو: له کهمۆیان له دارگهمانی دهغڵی تهسهر جوخین بهیره [ف] بخش گندم در خرمن بحالت ایستاده.

بالهوان: سهفر، بالهبان [ف] جرغ.

بالی: ۱) باڵدارهی دابهڵو بۆکهبارانه ۲) ههرچۆنێك بیت، بارێ [ف] ۱) بال جوبی خرسك ۲) بهرصورت.

بالیشت: بالنج، سفرین، بالگه [ف] بالش.

بالیف: بالگه [ف] بالش.

بالین: ۱) پشتیوانی دیوار و کۆڵهکه ۲) داریکه بدهنهه پشتی دهرگای دانهراو [ف] ۱) کمکی دیوار و ستون ۲) چوبی که پشت در نهند.

بالین: بالگه، بالیف [ف] بالش.

بالیشه: ڕهفهند، شتیکه وهك دوشهکهك، تانکهر، تانی بی پشووهدا [ف] بالشتك.

باڵیۆز: باڵوێر، سهفیر [ف] سفیر.

باڵیۆزخانه: شکهی بریکاری دهوڵهت له دهوڵهتیکی تر [ف] سفارتخانه.

بام: ۱) وانی، تاهسك، تریك له ڕهنگی ڕهنگ ۲) باڵ، باڵان، بهیله، (بام ڕایکنا خۆم دهروی ئهزانم) ۳) بادام ۴) پاشگر بهواتای بیوهنایه (خۆزی ئهوین بام) ۵) دهگهڵی، لهگهڵ [ف] ۱) فام ۲) رنگدار ۳) بادام ۴) می پیوندی ۵) با من.

بامجان: باینجان، باهنارهش [ف] بادنجان.

بامجان قهرهنگی: ئهمانه، باینجانه سوره، بارانا سۆر [ف] گوجه فرنگی.

بامرنی: ئهخۆشی جاوفڕکه، تاعون [ف] طاعون.

بامی: بامیه، سهوزهکی گهلو داره دهچیشتری [ف] بامیه.

بامیه: بامی [ف] بامیه.

بان: ۱) بانگی نوێژ (مەلا بانی دا) ۲) گازی (بانی کە بانی) ۳) لای سەری (لەبان تەو کێڵە) ۴) سەر بانی خانو ۵) باو، ڕەسمی دەستەو باب (بان هۆیەتی، باڵەبان) ۶) هۆگر و خاوەن بەزەیی (ئەو مانگایە لە گو بانکە کەی لەبان بوە) ۷) سن، مۆن ۱) ئاذان ۲) صدا ۳) طرف بالا ۴) بان ۵) فلات ۶) مأنوس ۷) باشید.

بانانلەن: بیجوی بی‌دایك خستە بەر دایکێکی تر (بانین: کاری بانوك) ئالفت دان بچۆ حیوان بە حیوان دیکە.

بانبارگە: بەر بوك لەبەرەی دەگەڵ بوك دەچنە مالی زاوا، باخەسو بنگە عروس.

بانبانك: جانەوەریکە کەتیری سەوزە دەست کوردو قاچ‌دریژە لەرەوەدە بەرداندا دەژی بانبانوری (ا تیرۆ سەوز.

بانبوشین: خشڵێکی زنانە لەسەری دەدەن زیوری است کە بر سر زنند.

بانتلین: باگردان، بان‌گلۆر بام غلتان.

بانجیلە: ۱) بانجیلە، هەیوانی بی‌بانی هاوینە بۆتەو لەسەر بوستن ۲) هەر بانکی هەوری چکۆلە وەك بانبزی ئاش ۱) ترانس ۲) هر بام کوران‌قاع و کوچك مانند بامك آسیا که گندم بر آن ریزند.

بانجیلە: بانجیلە بنگا، بانجیلە.

بانسەم: خەمڵو خشڵێکی زنانە لەسەری دەدەن. لاسمره زیوری زنانه.

بانشان: ۱) چاوکەی شان‌پۆش ۲) هەڵاتوشە، بیوانشان ۱) ئاڵەپۆش ۲) میان کتف.

بانق: بەویس داوستەی پولی‌پارە، بانگ بانك.

بانقۆ: جۆرێك قومارە بەراهەم بانك نوعی قمار با ورق.

بانك: بانی بانك.

بانگ: ۱) بانق ۲) بانگی نوێژ ۳) گازی (بانگم کرد گوێت لێ‌نەبو) ۴) بانقۆ ۵) گرباتی شیوەن (بۆیان لە بانگێدا) ۱) بانك ۲) اذان ۳) صدا ۴) نوعی قمار با ورق ۵) شیون و زاری.

بانگاف: نێوان ڕۆژاوا خەوتنان میان مغرب و عشا.

بانگاوان: بەقەو هەڵاکردن فرار باوردن.

بانگدان: بانگی نوێژ کردن اذان گفتن.

بانگدەر: بانگوێژ، ئەوەی بانگی نوێژ لەخوێنێ مؤذن.

بانگرۆژ: خلۆر، لۆنۆن گلان (ئەوبانەو بانگرۆژ بوەمەیدا) خلتی، غلتر غلت.

بانگ کردن: گازی کردن، گاسی کردن صدا زدن.

بانگردێن: باگردان بام غلتان.

بانگلێر: باگردان بام غلتان.

بانگوش: ۱) باگردان ۲) باگردان گێڕ ۱) بام غلتان ۲) بام‌غلتان گردان.

بانگوێڕ: باگردان بام غلتان.

بانگوێژ: بانگدەر مؤذن.

بانگەمێ: ۱) باگردان ۲) پیاوی بانگێڕ ۱) بام‌غلتان ۲) کسی که بام غلتان را بر بام می‌گرداند.

بانگەمران: بانگەڕ بنگا، بانگەڕ.

بانگەشە: شانۆ شوت لاف و گزاف.

بانگەواز: بانگاواز فریاد.

بانگ هەڵدان: شیوەن بەدەنگی بلند گریه و شیون با صدای بلند.

بانگ هێشتن: بۆ نان خواردن بەزمو شایی خواستن دعوت به جشن.

بانگێر: ۱) کەسێ کە باگردان دەگێڕێ ۲) باگردان ۱) آنکه بام غلتان می‌گرداند ۲) بام غلتان.

بانگێشتن: بانگ هێشتن دعوت بەشوو.

بانگین: هەرو بلند، بەرزتر بلندتر.

بانما: ئامرازی ئاماەداری باهاتن، باڵبۆ بادسنج.

بانمال: بەقرمال، کەسێ بەهەر بڕۆ دەکا مرفه‌خوب.

بانو: ۱) دەستی بەر، بان ۲) کەسوانوی مال، ژنی بەرز ۱) فلات ۲) بانو.

بانوك: کەسێ بیجوی دایك مردو دەخاتەوە بەر دایکێکی تر آنکه دام مادر مرده را به حیوان دیگر عادت دهد.

بانە: ۱) ئەو هێڵانەی پێش توم چاندن جوێر خانەخانەی پێ‌دەبارێ دەکا تا سەوزی تۆ چاندنەکە دیاری بێت ۲) ئەوبرگەی بەهارانە بەر لە جوانبی ڕۆژان ۳) بڵندایی نێوان دو دیواری ئاوابێ ۴) موی ترکەیەمن ۵) هاوینە هەوار ۶) باری شارکاو مەڵبەندێك لە کوردستانەدا ۷) دەشتایی بڵندتر لە دەورو بەری خۆی ۱) فواصلی که برای تخم‌پاشی روی زمین می‌کشند ۲) مرتع بهاری قبل از ییلاق ۳) بلندی میان دو جوب ۴) موی زهار ۵) ییلاق ۶) اسم شهری در کردستان ۷) فلات.

بانەگا: بەرکەت، جێگەی لێ‌دانی تۆکەبەر زمان شترمگاه.

بانەمەن: ۱) هاوینە هەوار ۲) دوەمین مانگی ساڵ دەمێ گوڵان ۱) ییلاق ۲) ماه دوم سال.

بانەماو: سواغ، قورێ هەڵسوون سیوان گل آهک.

بانەویان: باردان لە بانیکەو بۆ بانیك پرش از بامی به بامی دیگر.

بانی: دەشتی بەرز بانی، بان فلات.

بانیژە: ۱) ئەو جێگەی گەنمی بارانی لێ‌ڕۆژ دەکەن و لەوێوە دەڕێژە گەڕو لەبەر بەردانی ۲) هەمو سەربانیکی خوێرو چکۆلە ۱) بامك آسیاب که از آنجا گندم به گلوی آسیاب می‌ریزد ۲) بام کوچك.

بانیەك: لەسەر بەکەر، کەلەکە بر هم انباشته.

بان یەك نان: کەلەکە کردن لەسەر یەك دانان بر هم نهادن.

بانین: کاری بانوك وەسەرخستنی بیجو بەر دایکی خەیان و بیگانە عادت دادن دام مادر مرده به حیوان دیگر.

باو: شێوە، ئامسال، وانی (بیارجەکە ڕەنگی باوە، شینباوە) ۱) ۲) باڵ، دەکساندان (بیاوەك بە جوڵاکەو نی) ۱) ۳) وشەیەکە بۆ کەمە دەگەڵ مندال دەگوترێ (ئەچەکە باو، باو باوێن دەکەین) ۱) ۲) باب باقه ۵) ڕەنگ و ڕووەنگ (تیر وکەوان لەباوکەوتوە) ۶) هەل، دەرفەت (باو باوی

تۆیو تەت کرد لەدەست دا؛ (۷) هۆزو فەنو بالا؛ (هەر لە تەمەنکەدایی بەلام کەو لەمن باو خۆشتره؛ (۸) خولو مۆری تولد؛ (خول خولە کەم باش باوەدخوا). (ئیباوەخولێ: گەمەیەکی منالانەیە)؛ (۹) شیاو (ئەم گۆشتە باو دیاتی من نیە)؛ (۱۰) هەرەت، جەنگ، ئاف؛ (۱۱) وەرە، بێ [ئا] (۱) فام؛ (۲) هُل دان؛ (۳) کلمەیەکی کە هەنگام بازی یا بچەها گوینەدا؛ (۴) پەر؛ (۵) رزق؛ (۶) فرصت؛ (۷) رشد و نمو؛ (۸) چرخیدن سریع؛ (۹) شایان؛ (۱۰) شُغول؛ (۱۱) بوا.

باوتیرك: گەوی مس یا ئاسن، ئالقەی مسین یا ئاسنین [ئا] حلقهٔ مسی یا آهنی.

باوا: (۱) باپیر، کاکلە (ئەباوا گەورەیە: باپی باپیر باپی دایکمە)؛ (۲) باب [ئا] (۱) پدربزرگ؛ (۲) پدر.

باواقۆرەت: جەنەرەك، باوا عەمرە [ئا] کوتوله.

باواگەورە: باوکی باپیر، باپیرە گەورە [ئا] جدّ پدری.

باوام: باوام، بەهیڤ، باقی [ئا] بادام.

باوان: (۱) مالەباپی زۆرو بوك؛ (۲) لەلای خەوان، لەنیزیك [ئا] (۱) خانهٔ پدری؛ (۲) نزد آبان.

باوانی: جیاری بوك، خەوی بوك بۆ مالە زاوای دەهێنێ [ئا] جهاز عروس.

باوانێ: وشەی خۆشەویستی و ریزلێ نان بۆ باب [ئا] حرف محبت و احترام به پدر.

باوباوێن: گالتە دەگەڵ منالا کردن بە باوباو گوتن [ئا] شوخی کردن با کودك.

باوبێز: (۱) تۆزو غوبار، تۆزو خۆڵ، خوماری کە با دەبهێنێ؛ (۲) قوژەی (گەو تۆزو تس [ئا] (۱) گرد و غبار؛ (۲) کنایه از باد شکم.

باوجو: ئەگەرچی، هەرچەندە، دەگەڵ ئەوەشدا [ئا] باوجود، هرچند.

باودیان: دەوای دەدان، شیاوی دگان [ئا] باب دندان.

باوێ بڕوا، باقیدە [ئا] باور، عقیده.

باوسەتسەن: (۱) وەبیرەو کەوتن، وەرەواج کەوتن؛ (۲) وەسەر کەوتن (هەرسەرغەتیوە)؛ (۳) سۆزخواردنی بەهۆزم [ئا] (۱) رواج یافتن؛ (۲) ظفر یافتن؛ (۳) بشدّت چرخیدن.

باوسەتن: باوسەتن [ئا] نگا: باوسەتن.

باوش: باوەش، هامێز، ئامێز [ئا] آغوش، بر.

باوشتاك: باوشتاك، دەم و چەقاتن لەبەر خەوەتان [ئا] خمیازه.

باوك: باپیر، باف [ئا] پدر.

باوکە: (۱) ئیرەی باڵدار کاتێ جۆجەڵەی هەیە؛ (۲) بانگ کردنی باب (باوکە: کەوتم بۆ بکرە) [ئا] (۱) پرندهٔ نر هنگامی که جوجه داشته باشد؛ (۲) کلمهٔ خطاب به پدر.

باوکەزۆ: وشەی شیوەن و خەمباری [ئا] کلمهٔ شیون و ترحم.

باوکەلێ: وشەی خۆشەویستی و نازداری (باوکەلێ بۆ شارت نەبوا) [ئا] کلمهٔ محبّت و نوازش.

باوگ: باوك [ئا] پدر.

باوگرەوازی: شەڕ، جنێو، جوێن بەیەکدان [ئا] دشنام بهم دادن.

باول: جاشا، چەمەدان، سندوقی کە چەرمو مقەبا بۆ جلان تێیان [ئا] چمدان.

باولێ: بەخۆشی چۆکی بنچوی تازەڵ [ئا] بیماری زانوی بره و بزغاله.

باوەپیارە: زنباب، ئیگانەی مێردی دایك [ئا] ناپدری.

باوەت: بابەت [ئا] بابت.

باوەخولێ: سۆزخواردن بەدەوری خۆدا [ئا] بدور خود چرخیدن.

باوەخوون: جوانەوەی بولد بۆ یەکەم جار بۆمالی باوك [ئا] اولین بازدید عروس از خانهٔ پدر.

باوەخوێن: باوەخوون [ئا] نگا: باوەخوون.

باوەڕ: (۱) باوێ بڕوا، باوەڕی؛ (۲) مستوری تۆزا دوزەوی، کەوشەنی دوکیشگە [ئا] (۱) باور؛ (۲) مرز زمین دو کشتزار.

باوەز: (۱) بهێنە، وەرنە؛ (۲) جوگەی ناوەدغل [ئا] (۱) بیار؛ (۲) مسیر آب در کشتزار.

باوەزپیکراو: تەمین، جێ باوەڕی [ئا] امین، جای اعتماد.

باوەزنامە: پیسولەی گەواهی خوێندن، گەواهینامە [ئا] کارنامهٔ تحصیلی.

باوەرمال: پاك کردنەوەی لیتەی ناو جوگە [ئا] لجن مالی جویبار.

باوەرە: باوەر، بهێنە، بیزانە [ئا] بیان.

باوەرێن: میوەی کە با وەرانەوە [ئا] میوه باد ریخته.

باوەژن: هەوێی دایك، ژنباف، ژەنایك [ئا] نامادری.

باوەش: باوش [ئا] آغوش.

باوەشێن: باوشتە [ئا] باد بزن.

باوەعەمرە: جەنەرك، باڵاپۆست، باواقۆرەت [ئا] کوتوله.

باوەقۆت: باوەعەمرە [ئا] کوتوله.

باوەقۆرەت: باوەقۆت [ئا] کوتوله.

باوەڵ: (۱) باول؛ (۲) بەچیوی تازەڵێن کە بۆنی باوەڵی بۆ بیت [ئا] (۱) بیماری زانوی بره و بزغاله؛ (۲) بره و بزغاله مریض.

باوەڵی: (۱) تازانە بۆ سەچان (جوجە خزمەت باوەڵی بۆ زیاوەتە)؛ (۲) پیری پەك کەوتو؛ (باوەڵی باپەکی هەیە)؛ (۳) جۆرێ بەخۆشی تازاڵ [ئا] کلمهٔ خطاب به سادات؛ (۲) پیر و فرتوت؛ (۳) نوعی بیماری احشام.

باوەڵێ: بەخۆشیەکە کە بۆشی ساوای تازەڵ دەبێ و لەزۆری دەبەهێنێ [ئا] بیماری زانوی بره و بزغاله.

باوەگۆ: قسە بەقسە داکەش، کەسێ لەناو قسەی یەکی ترا هەڵدەدانێ [ئا] کسی در میان سخن دیگری بپرد.

باوەگیژە: باوەخولێ [ئا] نگا: باوەخولێ.

باوی: (۱) بادام؛ (۲) بەخۆشی بەدەوری بادارێ، بادار [ئا] (۱) بادام؛ (۲) مبتلا به ریماتیسم.

باوێ: باوێژە [ئا] بیدار.

باوێژە: باوەرێن، تەوەیژەی کە با لەداری وەراندوە [ئا] میوهٔ باد ریخته.

باوێشتاك: باوشتاك [ئا] خمیازه.

باویلکە: پشیلە باوێژە، گیایەکە تۆکەی سپی و سوك و گرزە باوێژان با باڵاوی دەکاتەوە، باپلکە، شەڵەمین کەرە [ئا] گل قاصد، قاصدك.

باویکی: باویلکە، باپلکە، پەیولەباوێژە [ئا] گل قاصد، قاصدك.

باهو: (۱) قوڕگ، گۆڕ؛ (۲) وازشتی دیوار یان خەندەکی دەوری باغچە؛ (۳)

لاشیانه‌ی مرگان؛ ۴) تالوداری دارمرا؛ ۵) شاهینی تیزاوز؛ ۶) تاسوک که‌ناری تاسمان؛ ۷) شاوز پیل [ف] ۱) زوف؛ ۲) حَشَق؛ ۳) دوطرف طولی چهارچوبهٔ در؛ ۴) تیر سقف؛ ۵) شاهین تیزاوز؛ ۶) اُفق؛ ۷) کتف.

پاهوز: شاوزپیل؛ (ئه‌لا که‌ی تاریسین ئاهو به پاهوز / دلی سه‌یادی خۆت هیناید لەرز) هاتاوی [ف] کتف.

پاهوداری: زه‌لامو به‌هیزو تاقەت [ف] ئەتومند و نیرومند.

پاهوز: وزه‌با، هوزه‌با، بای زۆرساردی توند به‌مزه‌وه [ف] باد سرد و سخت همراه با مه.

پاهوز: پاهوز [ف] نگا: پاهوز.

پاهوز: گەردەلول، گۆزەلوکە [ف] گردباد.

پاهەڵکردن: پاهاتن [ف] رشتن.

پاهەنجیر: پاشکۆ، جۆرێ هەنجیری زۆر خراپ [ف] نوعی انجیر غیرخوب.

پاهێز: ۱) زەمینی نەکێڵراو؛ ۲) سەرگەردان و سەرلێ شێواو [ف] ۱) زمین بایر؛ ۲) سرگردان.

پاهێف: بادام [ف] بادام.

پاهێڤۆک: پەنجەیی فاج لەبەر ساخبوونی، ئاوساتی یا ئەساندگی [ف] آماس یا از خط خستگی.

پای: ۱) شەمچە، شخاڵە، شقاڵە، گرمیت، گوگرد، شقارە؛ ۲) نرخ، قیمەت، پای؛ ۳) پیس؛ (قیلم سوپەرەی وەپیس تاراسای) سەیری‌یە [ف] ۱) کبریت؛ ۲) نرخ؛ ۳) پاشی.

پایام: بادام [ف] بادام.

پایاڵدان: گەران لەدەست و پەر بۆ سەساڵەزو خەنزەواتن [ف] تفرج.

پایجان: پاینجان، پاینجان، باجان [ف] بادنجان.

پایدە: پایە، زەرکی ئاوخواردنەوە [ف] ظرف آبخوری.

پای دەپوری: پای خۆر ئاوایی [ف] دپور، باد مغرب.

پایز: زەمینی نەکێڵراو، بور، بەیان، کۆمە [ف] زمین بایر.

پایز: سوکە لەتاوی پایزە [ف] مخفف پایزه.

پایس: هۆ، سەبەب، پاسیس [ف] سَبَب.

پایست: پایس [ف] سَبَب، علت.

پایستی: پایس [ف] سَبَب.

پای‌سوز: ئەوشتەی کە پای سەبارەک [ف] باد سرخ، نوعی بیماری.

پای‌قەرەشک: ئاگرد، ئاورە، زیکەو بۆرگ کە لە بەبەر چاو دەبێت [ف] آتش فارسی.

پایلە: ۱) پالوک، پالوکە؛ ۲) پارچە قوماشکی زۆر بەنکە [ف] ۱) زگیل؛ ۲) نوعی پارچه بسیار نازک.

پایلکە: پاوینکە، پەنجەپارە [ف] قاصدک.

پاینجان: پاینجان، باجان [ف] بادنجان.

پاینجانی: ڕەنگی پاینجان، سوربەیی ئاریک [ف] بەرنگ بادنجان.

پایە: پایدە، زەرکی ئاوخواردن لەمسی یا لەمار [ف] ظرف مسی یا چوبی آبخوری.

پایەخ: قەبرو ئیحتو بار، گرینگی [ف] ارزش، قدر.

پایەف: قەریکە بادام، چەقالە بادام [ف] چغاله‌بادام.

پایەقوش: کوتەدەو، کوتەچەو [ف] بوف کور.

پایەو: پایەف [ف] چغاله‌بادام.

پای‌هەوا: باریهەوا [ف] مُعْت.

پایی: ۱) بەهێز و لەسەرکۆزا، (لەوەتا دەرلەمەندە پایی بوە)؛ ۲) بادام؛ ۳) نرخ، قیمەت [ف] ۱) متکبّر؛ ۲) بادام؛ ۳) نرخ.

پیا: ۱) ئەگەر وایو با؛ ۲) بیا، بیوا [ف] ۱) اگر چنان می‌شد؛ ۲) بیاید.

پیاو: وایو، وایە، وایو ئاشم [ف] بودمی.

پیان: وایو ئاین [ف] بودندی.

پیز: ۱) پرخە؛ ۲) بەرئەستیر هێزدان (لەم ئاودا بکوژو بیرهەر خۆیەتی)؛ ۳) فەرمانی مردن (جەوجەل بگر، جارباکەیی) [ف] ۱) نرخ؛ ۲) مرن بهائی؛ ۳) امر به مُردن.

پیزای: بەهیچ جۆر، هەرگز (پیزای پیزای ئاجەمو کوندا) [ف] هرگز، ابداً.

پیلە: پیچوی ئاوزای، ساوا، کوڕەساوا [ف] نوزاد.

پیوایتن: دەبوون [ف] می‌بودند.

پیواین: دەبوین [ف] می‌بودیم.

پیوایە: پیوایت [ف] می‌بود.

پیوایە: پیوایتن [ف] می‌بودند.

پیە: بود، فەرمانی مردن [ف] امر به مُردن.

پیە: پیسە، گوی‌بگرە [ف] بشنو.

پیی: ۱) پیزە؛ ۲) هەدەن، دزی ئەدەن [ف] ۱) بگو؛ ۲) بدهند.

پێت: ۱) خودای دەسکرد؛ ۲) پێشگریکە، (پێت‌خۆر، پێتگرم) [ف] ۱) بُت؛ ۲) پیشوند بمعنی ترا.

پێت‌پەرس: کەسێ خوای دەسکرد بپەرستێ [ف] مُتَبَرِّست.

پێت‌پەرست: پێت‌پەرس [ف] مُتَبَرِّست.

پێخانە: شوێنی بەول [ف] بُخانه.

پتر: ۱) پتر، زیاتر، بیشتر؛ ۲) هەراکتر، زۆر هەڵدارو بەخۆراهاتن [ف] ۱) بیشتر؛ ۲) رشید، بالغه.

پتری: ئەوشتەی ترا ئەن کردن؛ پوتری، پوتل [ف] بطری.

پتەو: پتەو، مەسکەم، توندو قایم، خوگر [ف] محکم.

پتی: پوت، میک [ف] عُمْه، خاله.

پجم: پزە، پچوڵ [ف] حرکت کن.

پچڕان: پسان، قوتەبون، قەتیان، قرتیان [ف] گُسستن.

پچڕاندن: قەتاندن، پساندن، قوت کردن، قرتاندن [ف] قطع کردن.

پچرک: ئاوسایی، ڕۆبی، ئاتیکە لە ئاوڕۆیا سوڕی دەکەنەوە، کوڵەزە بەرون [ف] گردهٔ روغنی، جلیقه.

پچرک: پچرک [ف] گردهٔ روغنی، چربک.

پچڕان: پچڕان [ف] گُسستن.

پچڕین: پساندن [ف] قطع کردن.

پچکوک: پچکۆڵە، پچک، پچوک، کەم قەدەر، گچکە [ف] کوچک.

پچکوڵ: پچکۆڵە، دەرئەنەنا بۆکوڕان [ف] کوچک.

بچکۆلانە: بچکۆلە [ف] کوچولو.
بچکۆلە: بچکۆک [ف] کوچولو.
بچکە: ۱) بچکۆک؛ ۲) بچچو [ف] ۱) کوچولو؛ ۲) بچە.
بچکەلانە: بچکۆلانە [ف] کوچولو.
بچکەلە: بچکۆلە [ف] کوچولو.
بچۆ: ئەوەتانی ڕۆیشتن، بڕۆ [ف] بڕۆ.
بچوچك: بچکۆلە [ف] کوچك.
بچووك: ۱) بچکۆلە؛ ۲) بەپلە کەمتر: (کوڕی من بچووکی تۆیە) [ف] ۱) کوچك؛ ۲) خدمتگزار.
بچووکی: کەم بەهاریی، خزمەتکاری و نوکەری: (ئا دەمرم بچووکیت دەکەم) [ف] خدمتگزاری.
بچوڵە: بچکۆلە [ف] کوچك.
بچەنگانی: تامبازبون، مل دەبەرمل بان، دەستەملان [ف] گلاویزشدن.
بخشیان: قسەی هەڵەیەک، تۆمەت، بوختان [ف] بهتان.
بخۆ: ۱) فەرمانی خواردن؛ ۲) هەربۆخۆی، لەخۆوە [ف] ۱) بخور؛ ۲) خودبخود.
بخۆر: ڕۆژخۆر، خۆرا [ف] پرخور.
بخۆر: سوخمی بۆن خۆش [ف] بخور.
بخۆز: گای خەفۆك، گایەك کە لەکاتی چوت کردندا تەسلیمی [ف] گاری که در اثنای شخم می‌خواید.
بخە: ۱) بهاوێژە، بلاوە؛ ۲) پشتا بساڵە: (چەقۆ لە هەستان بخەیا بزرە) [ف] ۱) بینداز؛ ۲) بمال.
بخێری: بوخاری، ئاگردانی دوکەڵی لەسەریان بڵاوبێتەوە، مقاری [ف] بخاری.
بدۆ: قسەزانی و دەم باراو [ف] سخنور.
بدە: ۱) بەهرەو داهات، دەرامەت؛ ۲) باجو پیتاکی مری؛ ۳) فەرمان بەواتا: (ودە، بەخشە)؛ ۴) بەواتای دەهەنە [ف] ۱) درآمد؛ ۲) باج و خراج؛ ۳) فعل امر بده؛ ۴) دهنده.
بدەن: ۱) دەهەنە: (کاتێ ئەوکی نانبخەرە)؛ ۲) بدە، ودە، بدەیە؛ ۳) بڕێکی لەوزنی بۆشەرم [ف] ۱) دهنده؛ ۲) بده؛ ۳) کنایه از زن بی‌شرم.
بدیە: بڕواتە، بساغاکە [ف] ببین.
بڕ: ۱) کەمیاك: (بڕیاك تاوو دەبو، کەوبڕ چیە دەمدەبەی)؛ ۲) قەڵەمداریکی ڕۆن: (دوبڕداریە)؛ ۳) ساڵ لەتەمەنی بەکسەدا: (جوانو کەیاك بڕە بان دوبەرە)؛ ۴) ئاپشتو هێز: (بڕناکەم ئەم کڵکە سەر کەوم، لەگڕوە خاردا بڕی بەکەرە)؛ ۵) دەستەو کەرت: (بڕە مەریاك هاتە، توشی بڕە پیاوێ بوم)؛ ۶) تیرەو تاپەنە: (ئیرا تۆ تڕی جاقم لەکام بڕی)؛ ۷) داپساچین و لەت کردن: (قسەلێ و بڕی نیختن، دارەکانی قەڵەو بڕکرد)؛ ۸) پاشگری بەهاو بڕنەو: (چاران داریەڕو نیسنا بوینە بڕی مەجری)؛ ۹) پاشگری بەهاو ئەوی نیکەن: (ئا بەهاڵی بڕدیوترە کەی ڕۆیە)؛ ۱۰) دڕاکەنی پارچە بەقەیچی بان بەدەست: (جەوهەر بگر جاریاك بڕی)؛ ۱۱) قوتارکەن: (ئەم هەتیوە ئاوو تۆبڕی)؛ ۱۲) بڕنەو کاز ڕابەرانەن: (ئاوو بیاوکن بەبڕە)؛ ۱۳) گۆنڕە بێ‌بڕوانە زەمان: (بەری ئەم گوڕە لە بڕ بچەنەدا)؛ ۱۴) قەیڵو بەکجارەکی: (ئەم خانوەم لەبڕ بەکەرین داوە)؛ ۱۵) بواری ئاو: (ئەم ڕوبارە بڕناداو)؛ ۱۶) دەستکاری بڕی فرمان: (بڕی لێدەو)؛ ۱۷) لەگەل دور کەوتو: (ئەم گیسکە لەمیگەل بڕبوە)؛ ۱۸) بەوڕز خستەمیان: (مارمان تی بڕی)؛ ۱۹) مڕی ئەنگەت: (کبرا بەکەم ئەڕو بڕە) [ف] ۱) اندکی؛ ۲) قطعهٔ بریدهٔ چوب؛ ۳) یك سال در عمر چهارپایان؛ ۴) توان؛ ۵) دسته و گروه؛ ۶) تیره و عشیره؛ ۷) قطع کردن؛ ۸) پسوند بمعنی بُرنده؛ ۹) پسوند بمعنی سوراخ کننده؛ ۱۰) بریدن پارچه؛ ۱۱) از بین برنده؛ ۱۲) بُرش، قاطعیت؛ ۱۳) روی‌هم؛ ۱۴) گسترانی؛ ۱۵) گذار آب؛ ۱۶) بُریدن اوراق پاسور؛ ۱۷) از جمع جدا ماندهٔ؛ ۱۸) بجزور جادادن؛ ۱۹) خبس.
بڕا: ۱) بڕدرا بەتیغ بان بە تەوڕو هەورچی: (پیەتەسەور دارەکە بڕا)؛ ۲) خەلاس بو، کۆتایی هات: (ئاسمان لەمالی بڕا، مانگا مردو دەبڕا) [ف] ۱) قطع شد؛ ۲) تمام شد.
بڕا: ۱) تیر پشتی هاوڕا بلەو باو بان هاوبەك لەوان، بڕی؛ ۲) بردرا، دزی هاوڕا [ف] ۱) برادر؛ ۲) بُرده شد.
بڕابات: تیر پشتی هاوباب و دایك جیا [ف] برادر پدری.
بڕابەش: هاوبەش لەمالی دنیادا، دوستی بۆز تریاك [ف] سهیم در میراث.
بڕاتۆنە: ئامێکی بەباقەکە چکۆلە [ف] انگشت بضر.
بڕادە: خاکەسڕەمەت، وردەئاسنی بڕیەت لێدراو [ف] بُرادهٔ آهن.
بڕادەر: دۆستی نیز، دەستەبڕا [ف] دوست، رفیق.
بڕادەری: دۆستایەتی و هەواڵەتی پیاو [ف] دوستی.
بڕازا: فرزەندی بڕا، زاوێی بڕا، بڕازی [ف] برادرزاده.
بڕازاوا: تەوەی بڕا [ف] نوهٔ برادر.
بڕازاڤا: بڕازاوا، بارەدەری زاوا لەکاتی بوك گواستنەوەدا بەتایبەتی بوك ئەو دەیەستی [ف] ساقدوش.
بڕازاگ: بڕازا [ف] برادرزاده.
بڕازاوا: بڕازاڤا [ف] ساقدوش.
بڕاژە: تۆڵی، لۆنەو، باری، بارچە، مەڵەف، ئەوازە، دەلەم [ف] بارلو، آغرم.
بڕازی: بڕازا [ف] برادرزاده.
بڕاژتن: بڕژانتن، ئەواوکردن، بڕیانکردن، بۆدانی داهەوڵە لەسەر ساج [ف] بریان کردن، بودادن.
بڕاژن: ژنی بڕا [ف] زن برادر.
بڕاشتن: بڕاژتن، بۆدان [ف] بریان کردن، بودادن.
بڕاشتی: بڕاژ، بریان کراو، بۆدراو [ف] بریان شده.
بڕاکێ: برادەر، دۆستی نزیکی نیز [ف] دوست و برادر.
بڕاکە: وشەی خۆشەویستی بۆ دواندنی برادەر [ف] حرف نوازش دوستانه.
بڕاڵو: تاڵو بڕاڵو، بەڵاڵوك، هەڵهەڵوك [ف] آبلو.
بڕاڵوك: بەڵاڵوك، تاڵو بڕاڵو [ف] آبلو.
بڕاڵوی: بڕاڵو [ف] آبلو.
بڕاڵە: ۱) وشەی خۆشەویستی بۆ دواندنی برادەر؛ ۲) ئاوی گیایەکە [ف] ۱) کلمهٔ محبت‌آمیز دوستانه؛ ۲) گیاهی است.

برام: ۱) برای من؛ ۲) بردبانم، بریام [۱] برانم؛ ۲) بردهشتم.
برامازگ: بهرهکه له بهری داربارو [۱] بڕاوه.
برامالف: برای خهرانهایان، لهباوتا [۱] برادر مادری.
بڕان: ۱) دوایی هاتن؛ ۲) جوانایی؛ (لیک بڕان)؛ ۳) گهیشتن؛ (میراتت همه بڕیڕا)، تهوگیزو کوره بیلک بڕان)؛ ۴) دابڕین، لهت بون [۱] ۱) بابان باتن؛ ۲) جدائی؛ ۳) نصیب شدن؛ ۴) قطع شدن.
بڕاندن: بڕین [۱] قطع کردن.
بڕانه: ۱) جریو موجهی دیاری کراو؛ ۲) باج و پیداکی سالانهی میری [۱] ۱) مستمری؛ ۲) باج و خراج سالانه.
بڕانهوه: بڕیانهوه و کوتایی هاتن؛ ۲) لهت بونی داری، به مشارو تیغو... [۱] ۱) تمام شدن؛ ۲) قطع شدن.
برایانه: وهک برا [۱] برادرانه.
برایتوته: برانوته [۱] انگشت بنصر.
برایهتی: ۱) برابون؛ ۲) خوشهویستی و رهفتاری برایانه [۱] ۱) و ۲) برادری.
برایی: برایتی؛ ۱) برایان برایی کیسمان جیایی [۱] برادری.
بڕبانه: پیاوی زهلاح و تهنه، زلی ناخولا [۱] مرد لندهور و بدقیافه.
بڕبڕ: ۱) کهم کهم، تۆزتۆز؛ ۲) لهت لهت، زۆر پارچهی بڕاو [۱] ۱) کم کم؛ ۲) پارهپاره.
بڕبڕاگه: موغهری پشت [۱] ستون مهرهها.
بڕبڕه: ۱) بڕبڕاگه؛ ۲) بڕبڕ؛ ۳) داسی دهانهدار وهک هنزه؛ ۴) خزمی نزیک [۱] ۱) ستون فقرات؛ ۲) کم کم؛ ۳) داس دندانهدار؛ ۴) خویشاوند نزدیک.
بڕبون: جیابونهوه و تاوهکی بون: (مهڕ لهگهله بڕبوه) [۱] جدا شدن و از جمع بریدن.
بڕبهلد: مڕمهنت تامرازی تاسن زین، موروت [۱] سوهان.
بڕبهنگ: بڕبهند [۱] سوهان.
بڕبیدان: قسه لهقسه؛ کردن [۱] در میان سخن آمدن.
بڕج: ۱) مرنگهی روز لهجابسان؛ ۲) مانگی سال؛ ۳) قونگرهی قوتی قهلا [۱] ۱) و ۲) و ۳) برج.
برجی پیوژن: دومین جهوتهی رهشمهه که زور سارده [۱] بردالعجوز سرمای پیرزن.
برچی: برسی، تین دزی تیز [۱] گرسنه.
برچهبرج: دهنگی قوتله قوتلی تاو [۱] صدای غلیان آب.
برچینی: برسیاتی، برسیهتی، تیزی [۱] گرسنگی.
بڕدان: جیاکردهوی هیندی لهههندی [۱] جدا کردن.
بردن: ۱) بردن، بهرابهری هیتان؛ ۲) بریهتهله تیزاکردن [۱] ۱) بردن؛ ۲) سوختن، برانیختن.
بردنهبهست: تهنگ پیههلیان، تهنگه تاوکردن [۱] در تنگنا قرار دادن.
بردنهسهر: ۱) بهتاکام گهیاندن، تهنجامدان؛ ۲) گوزهراندن، راوهرتن [۱] ۱) بانجام رسانیدن؛ ۲) گذراندن.
بردنهوه: ۱) فازانج لهقومارهدا؛ ۲) گهراندنهوه بوشوینی پیشو [۱] ۱) برد

مز قمار؛ ۲) بازگردانیدن.
بڕدونه: زهلامی ناخولاو تهزه [۱] بلندبالای تنومند.
بڕزه: شقره، مدانی بهران [۱] شقرهٔ گوسفند.
بڕزهلک: تیزه بهران بهکانه [۱] گوساله.
برزه: گوم، ون، وهدا [۱] گم، مفقود.
برژ: بهتاگر جزان بیسوتان، (گوشت کههشتا نوهبرژ بوخوارهمان) [۱] برشت.
برژان: ۱) برشتهبون؛ ۲) مزوک، برانگه، موی پیکوی جاو، برژانگ [۱] ۱) برشتهشدن؛ ۲) مژه.
برژانتن: براشتن، بریان کردن، بوتان [۱] برشته کردن، پختن.
برژانتنهوه: خوینراگرتن برین بهدهرمان [۱] خون بستن، کردن زخم به کمک دارو.
برژانگ: مزوک، مزک، موی پیکوی جاو [۱] مژه.
برژانهوه: ۱) سوربانهوهی زام، زانی برین و سوتان؛ ۲) وینسانی خوین بهخوی دهرمان [۱] ۱) سوزش زخم؛ ۲) خون بندآوردن با دارو.
برژاو: ۱) براشتن، بریان؛ ۲) برژانگ [۱] ۱) برشته؛ ۲) مژه.
برژوک: ۱) برانگ؛ ۲) برینهوهیشالی کوتال؛ ۳) داسوکهی گولی دهغل [۱] ۱) مژه؛ ۲) پرز قماش؛ ۳) پرز خوشه گندم و...
برژی: برژاو [۱] برشته.
برژیاگ: برژاو [۱] برشته.
برژیان: برژان [۱] برشتهشدن.
برژیانهوه: برژانهوه [۱] نگا: برژانهوه.
برژیاو: برژاو [۱] برشته.
برژین: برژان [۱] برشتن.
برژینهوه: برژانهوه [۱] نگا: برژانهوه.
برژیو: براشتی، برژاو [۱] برشته.
برساق: جوزی شیرینی [۱] نوعی مطلب.
برس: وزه، هیز و توانا [۱] توان، تاب.
برست: برس [۱] توان.
برسی: برچی، تین دزی تیز [۱] گرسنه.
برسیابهتی: بیتانی، ورگ بهتالی [۱] گرسنگی.
برسیتی: برچینی، برسیاتی [۱] گرسنگی.
برسیهتی: برسیاتی، تاوراتی [۱] گرسنگی.
برش: ۱) کهری تهوکهفه شیهی دهکهوشه سهر ترغاو و تانی کون، کهوکیشه؛ ۲) تاسهمزو تاشیرین، (رهش و برشه)؛ ۳) همیاسهو هیز (یک چهند گهرمه برشم ههلات) [۱] ۱) کفگیر؛ ۲) سیچره؛ ۳) تلخی و زهق.
برشت: ۱) هیزی برین؛ ۲) بهعهری جیندران؛ ۳) زهمینی بهیست؛ ۴) برس؛ ۵) پارچهیهکی براو بو دروون؛ ۶) کون فاش، (برشتی هدلی دایهم) [۱] ۱) برش؛ ۲) بهرهٔ محصول؛ ۳) زمین حاصلخیز؛ ۴) تاب و توان؛ ۵) پارچهٔ برش خورده آمادهٔ دوخت؛ ۶) فاج هندوانه و...
برشته: برژاو [۱] برشته.

برشتی: بڕاو، برشە.
برغو: برماری بەپێچ، ئامرازی کون کردنی پێچدار، میخ پیچ.
برغی: برغو، میخ پیچ.
برقین برقین: ڕفاندن لێ برسی خاوەن، جیاول و غارت.
برقوک: بەتروسکە، بریقەدار، بڕاق.
برقە: دروشتن، بریقە، تروسکە، درخشش.
برقەلدورە: تۆڕاک، تۆڕی، جەقەڵ، شغال.
برک: ١) جاڵیک، کەلەک؛ ٢) دەرەوانی خانیک؛ ٣) مەمون، ئەستێل؛ ٤) هاویشتن: (ئەبەرکی دەو: بهاوێژە، فڕێی دە) ١) ئهێنگاو؛ ٢) درو ئهێنگاو؛ ٣) استخر؛ ٤) اندامتن.
برگ: ١) هێلیج، دڵ تیکەچوون و خەریکە ڕشانەوەبوون؛ ٢) پنجی پیسان: (برگە شوتی)؛ ٣) تەسڵ، تەسڵ ١) حالت تهوّع؛ ٢) بوغ؛ ٣) استخر.
برگە: ١) پنجی پیسان: (برگە کاڵەک)؛ ٢) کەرک، کەرت لە مەڕو ئاژەڵ؛ ٣) گیایەکی بۆنخۆشی کوێستانە؛ ٤) پارچەی تیری جنگ، قەوارە ١) بوغ، پالیزی؛ ٢) دەسەی از گلە؛ ٣) گیاهی خوشبو؛ ٤) قوارهٔ پارچه.
برگە: ١) جێگەی شکاندنی جۆز لە تاوەڕی؛ ٢) شوێنی لەدەکراو لە دار یا لەئاسن ١) جای بریده از چوبی برای آبیاری؛ ٢) شیار زدن روی چوب یا آهن.
برگەبرگە: زۆر لەدەکراو، بڕبڕگی پیسان.
برمە: ١) نوزەو نالەی نادار؛ ٢) جۆرێ شیرینی بە گوێز یا پستەی تێ دەکرێ ١) آه و نالهٔ نیازمند؛ ٢) نوعی شیرینی.
برمە: بڕمە، بڕمە، دەنگ لەلوت هاتنی تەسپ لە غلوزیان؛ ٢) گوزەو بۆلەی بیاوی تۆڕە: (کاوڕا بەسیەلی ئەم بڕمە بڕمەت لەسیەم؟) ١) صدای بینی اسب؛ ٢) غرولند.
برمەبرم: قسە لەناو دەمدا کردن کە بیانیش نەگا، بڕمەبڕ: (کاوڕا هەر برمەبرمەیی ئازانم دەڵێ چی؟) زیر لب حرف زدن، غرولند.
برمین: بەکارو ئازاو بەبڕشت، ئەدەم کارا و قاطع.
برن: بڕین، دڕی هاوردن، بڕین.
برناخ: کرمەکەبین، کرمی لوت، کرناخەن، سوراخ بینی.
برناخە: برناخ، سوراخ بینی.
برنج: ١) دانەویڵەیەکی سپی و بڕبڕە، دوتەوەبوی چەڵتوک، لە بەرەو بەرهەم دێت؛ ٢) کانزایەکە تێکەڵاوی مس و ڕەنج ١) برنج؛ ٢) آلیاژ برنج از ٦٠٪ مس و ٤٠٪ روی.
برنجان: مەرەز، کێڵگەی برنج، شالیزار.
برنجان: بەرین، جێگەی درەوتراوی هەڵە، جاڕ، جای غڵۆ درو شدە.
برنجکوت: ١) دەنگ، دەسکو سندوق؛ ٢) دەنگبین، کەسێ چەڵتوک بەکوتێ ١) دنگ؛ ٢) دنگ کوب.
برنجوک: ١) مێر، بەخوشیەکی زۆر بەزانە لە پەنجە دێت؛ ٢) پارچەیەکی تۆڕی ناسک زنان دەیکەنە دەسمالی سەر ١) کزازه؛ ٢) پارچهٔ وال.
برنجە: کانزای مس و ڕەنج، زەردی سماوەر، آلیاژ برنج.
برنجەجاڕ: مەرزای مەرەز، برنجاڕ، شالیزار.
برنجی: ١) وەک برنج: (ئەو دەڵە برنجیەت چەند جوانە)؛ ٢) هەرمانی ١) برنگ برنج؛ ٢) هرچیز بسیار خوب.
برندە: بڕا: (دەڵی بڕەک برندەبە) بڕا.
برنگ: ١) قەیچی مەڕبڕینەوە، هەوڕینگ، مقەستی گەورە بۆ هەڵیاچینی کوڵکەی ئاژاڵ؛ ٢) تۆڕەدەڵان؛ ٣) زۆر ڕشاو: (ڕشاوبو برنگ) ١) دوکارد؛ ٢) پرت؛ ٣) بسیار خشاک.
برنگە: مقەستی چەپوان بڕینەوە، دوکارد.
برنگەوان: لەمەڕ بڕینەوە وەستاو شارەزا، استاد در پشم چینی گوسفند.
برنەو: جۆری نەهەنگ کە ئاژی شارێکە بەوناو، نوعی نهنگ.
برنوتی: سەوتی، تۆزێکە بەکەیڕ ئەکێشری لەبانی تۆن کێشان، آنفیه.
برنە: وشەی فەرمانە واتە بەدەس هەڵقەمەبان بچنە، امر به چیدن.
برنەقە: ١) وەگەڕانەن؛ ٢) لەقومار قازانج کردن ١) بازگرداندن؛ ٢) در بازی برنده شدن.
برنەوە: بڕمەلە، نگا: برمەلە.
بڕۆ: ١) فەرمانە بۆ ڕۆیشتن؛ ٢) لەبیانی ئالان دەگوتری بەواتا ڕاماڵن و هیچ نەهێشتن: (ئالان و بڕۆیەکە مەپرسە) ١) فعل امر: برو؛ ٢) جیاول.
بڕۆ: ئەبڕۆ، ئەبرو.
بڕۆک: ١) ئیجازە، ڕەوا ڕاسین: (دڵم بڕوا نادات جارم بەمنالی بکەوێ)؛ ٢) باوەڕ، ئیمان ١) اجازه؛ ٢) باور.
بڕوانامە: باوەرنامە، اعتبارنامه، کارنامهٔ تحصیلی.
بڕوایی: ١) باوەڕی؛ ٢) ڕەوا ڕاسین ١) عقیده؛ ٢) روا دیدن.
بڕوز: ئاشکرا، آشکار.
بڕوسک: کەموکە، تۆزکاڵ: (هەر بڕوسکەکم دەبە بەسمە) مسمار کج، اندک.
بڕوسکە: ١) چەخماخەی هەور؛ ٢) تەزوی بەزان: (بڕوسکان دەیشتم وەستا)؛ ٣) بریقە: (لەدوریەوە دەبڕوسکێ) ١) برق ناشی از ابر؛ ٢) تیرکشیدن جسم؛ ٣) درخشش.
بڕوسکان: بریقەدان، درخشیدن.
بڕوسکانەوە: بریقانەوە، دڕەوشانەوە، درخشش.
بڕوسکە: ١) بڕوسک؛ ٢) ئینگراف، بەرقیە، بورقی، ئەلغراف ١) نگا: برسک؛ ٢) تلگراف.
بڕوسکیان: بڕوسکان، درخشیدن.
بڕوسکین: بڕوسکان، درخشیدن.
بڕوش: وردەی ساوار، ڕیزەی بلغور.
بڕوش: مەحمەل، دوری لەمس، دیگ مسی.
بڕوشە: دانەدانە بارینی بەفری ئەللەو پاکەڵە، بارش برف به آرامی.
بروقە: بریقە، درخشش.
بڕوکە: کەموسکە، زۆرکەم، خیلی اندک.
بڕوییس: برسکەی ئاسمان، برق آسمان.
بڕوێش: ١) دەنکی دەغڵی بەرش؛ ٢) وردەی ساوار ١) دانهٔ بلغور؛

٢) ڕیزۆ بلغور
بڕوێشین: جێشتی بڕوێش ◄ آش بلغور
بڕۆ: ئەبرۆ ◄ ابرو
بڕە: ١) بەشێک دیارکەی بەکانە، شفرە، کەلمی شرە بەرا؛ ٢) تیرەبەران بەکانە؛ ٣) چینی گەسەنامی؛ ٤) بەباری ئوان دوکلکە؛ ٥) گوترە، بن زمارو پیوان؛ ٦) خاکەی مشار؛ ٧) مشار، هەرە؛ ٨) بریتیە لە فرەسدی مۆیسە؛ ٩) بریتی لە پیاوی زۆر بەکارو هەڵگەوتە؛ ١٠) خاکەی بڕینە؛ ١١) کەواو سوربوونەوەی سرالەسر توندبونی هێلکەی کولاو؛ ١٢) بیرە؛ ١٣) مەختەر قوتەراتی ◄ ١) دڵدان پیداڵی گران؛ ٢) گرز؛ ٣) چینی ئەڕە؛ ٤) هاملەی میلی دوزمین شخم شدە؛ ٥) گوترە، سرهم بی شمارش؛ ٦) خاک (بڕ؛ ٧) ئەڕ؛ ٨) قوزلە مولت؛ ٩) مرد کارا و شجاع؛ ١٠) بیرۆ سوهان؛ ١١) طوری ریختن آجر و زیاد آب پز شدن تخم مرغ؛ ١٢) قطع کن؛ ١٣) کنترلی.
بڕەش: هەزارو پنجاه ◄ بی نوا.
بڕەقان: نوبزی کان، نیراجی کەر ◄ میانجی.
بڕەک: ١) تیرەبەران؛ ٢) مشار، هەرەی دوکەس، شەقە مشار ◄ ١) گرازار؛ ٢) ابرە.
بڕەو: زەواج، زەوەی ◄ رواج.
بڕی: ١) خۆزگە، خۆزی، کاشکا؛ ٢) بات، حیات ◄ ١) کاش؛ ٢) بجای.
بڕێ: ئرا ◄ برادر.
بڕی: قرنیە، قوزیە، ترکەی گەرو کە زۆرنسر عوای زۆرخوارین بیت، قوزقیە ◄ آروغ.
بڕێ: ١) کەمیاڵە؛ ٢) پارچەدارێکی براو ◄ ١) اندکی، کمی؛ ٢) تکەی درخت قطع شدە.
بڕیا: خۆزی، کاشکا ◄ کاشکی.
بڕیا: برەزا، خما، برا ◄ نگا: برا.
بڕیان: پیمان، شەرت، قەرار ◄ شرط و قرار.
بڕیاش: کەی بڕی، کەی بڕی ◄ می بڕد.
بڕیان: ١) بڕین، لەت بون؛ ٢) دورکەوتن ◄ ١) ابریشمین؛ ٢) دورافتادن.
بڕیان: گۆشتی براشتی ◄ گوشت برشتە.
بڕیانەوە: بڕواە بڕ بڕ ◄ نگا: بڕ.
بڕیانی: بەرخی بەگیە لە تەنورە ◄ گوشت برە در تنور نشدە.
بڕیتی: ١) هیمای بەوانا: کنایە؛ ٢) پرچەی، دەکانە: (جوارو جوار بڕیتی بە لەهەشت)؛ ٣) بانی، جیابی ◄ ١) کنایە؛ ٢) عبارت است از؛ ٣) بجای.
بڕیژ: یانگری بەوانا بڕین: لە گۆشت بڕیژە ◄ بریان کنند.
بڕیژ: قالبی دارشتن ◄ قالب ریختەگری.
بڕیژان: بڕاەن ◄ برشتن.
بڕیس: ترسناک ◄ درخشش.
بڕیس بڕیس: چەقەو هەراو قوڵەقوڵ، زەنازەنا ◄ جار وجنجال.
بڕیسک: ١) بەزوی بەزان؛ ٢) تاوریسک ◄ ١) تیرکشیدن بدن؛ ٢) شرابی.
بڕیسکان: درەوشین ◄ درخشیدن.
بڕیسکە: بڕوسکە ◄ برق آسمان.
بڕیسکەبڕیسک: بریقەبریق ◄ درخشش پیاپی.
بڕیسکەدانەوە: بریقەدانەوە ◄ درخشش.
بڕیسکینەوە: بریقەدان ◄ درخشیدن.
بڕیش: بڕوێش ◄ نگا: بڕوێش.
بڕیشت: بڕینی پارچەی جلک ◄ بُرش پارچۀ لباس.
بڕیشە: برینە ◄ برشتە.
بڕیشکە: دانەیەکی لەسەرسناج بوداو ◄ حبوب پوداده.
بڕیشکە: بڕیشکە ◄ حبوب پوداده.
بڕیف: بەلەو تەسیمەلە ◄ عجلە و شتاب.
بڕیق: ١) ئافتاوە، بڕیاد؛ ٢) ترسکە: (لەدوورەوە بریقەبریقی دەهات)؛ ◄ ١) آفتابە؛ ٢) درخشش.
بڕیقان: ترسکان، بڕوسکان ◄ درخشیدن.
بڕیقانەوە: درەوشان، بڕوسکان ◄ درخشیدن.
بڕیقە: درەوشین ◄ درخشش.
بڕیقەبڕیق: ترسکەی بەدوون بەکا ◄ درخشش پیاپی.
بڕیقەدانەوە: کەواەی ترسکە لە شوشە یان تاو ◄ انعکاس پرتو.
بڕیلە: ئافتاوە، ئۆڵیە ◄ آفتابە.
بڕیکا: خۆزی، بڕیا، خۆزیا ◄ کاشکی.
بڕیکار: وەکیل، نایب ◄ وکیل.
بڕیکە: بڕیقە ◄ درخشش.
بڕیکەنی: کاشکا، خۆزی ◄ کاشکی.
بڕین: بڕواە بڕ بڕ ◄ نگا: بڕ.
بڕین: زام، ئازار و شوێنی تیغ لەلەشدا ◄ زخم.
بڕین: ١) مەستی خوری هەڵیاچین؛ ٢) گیایەکی شیرەدارە ◄ ١) دوکارد؛ ٢) از گیاهان داروئی.
بڕین بڕ: هاریکاری بزیشک ◄ پرستار.
بڕیندار: زامدار ◄ زخمی.
بڕینگ: ١) مەستی خوری هەڵیاچین؛ ٢) بڕ بڕایی ◄ ١) دوکارد؛ ٢) تمام خشک.
بڕینگە: مەستی خوری هەڵیاچین ◄ دوکارد.
بڕینە: بڕینگی خوری هەڵیاچین ◄ دوکارد پشم چینی.
بڕینەوە: ١) لەت کرین بەتیغ و مشار...؛ ٢) گوڵکە هەڵیاچینی تازەڵ؛ ٣) لەشیر گرتنەوەی بیچوو؛ ٤) هەنگوین لە هەڵیک کردنەوە؛ ٥) لەقسە بەس کردن ◄ ١) بوسیلۀ تیغ و ارّه و... بریدن و قطع کردن؛ ٢) چیدن پشم؛ ٣) از شیر گرفتن بچه؛ ٤) گرفتن عسل از کندو؛ ٥) خاموش شدن و سخن بس کردن.
بڕیو: بەلەو، لەز ◄ شتاب و عجله.
بڕیوا: ئەوەگی، ئەبچڕی ◄ پاره می شود.
بڕیەتی: بڕیتی ◄ نگا: بڕیتی.

بڕیەی: بڕین [ع] پارە کردن.
بڕ: ١) مناڵدان: ٢) زەی، زاق (جاپان) ٣) بڕ: ٤) داوکی تاسکی مەسک: ٥) جوڕ، سوک، قامک بوقون بڕن: ٦) جەغز، جوغز، خەتی کەمە لە زەوی: ٧) پیو، جەوری تاوزگ بەڕ [ع] ١) زەدان: ٢) برجسە: ٣) بڕ: ٤) ناف، آهوی مُشک: ٥) انگرالف: ٦) دایرە: ٧) بەر.
بڕاڵە: جوڵە، حەرەکەت [ع] حرکت.
بڕان: زۆرزان، دانا [ع] دانا.
بڕاو: براف [ع] حرکت.
بڕاوتن: جوڵانن، بڕواندن [ع] جنبانیدن.
بڕبڕوک: گوڵێکە لەهەورۆزا دەبشکوێ [ع] گلی بهاری.
بڕبڕی: گیایەکە گوڵی سپی وانی بەدکا [ع] گیاهی است.
بڕبڕە کردن: قامان بوقنگ بردن [ع] انگولک.
بڕەان: ١) بیان، فەنیان: ٢) ترسان [ع] ١) گسستن: ٢) ترسیدن.
بڕەانن: ١) بیاسان: ٢) ترساندن [ع] ١) بگسلاندن: ٢) ترسانیدن.
بڕەم: ڕوبشتن بەسەری بەنجە [ع] پاورچین.
بڕەنوک: ترسیم [ع] ترسانده.
بڕەوتەک: ترسۆک، ترسەوک، فرە [ع] ترسو.
بڕەهان: ترسان [ع] ترسیدن.
بڕەیان: بڕەهان [ع] ترسیدن.
بڕەیای: ترسان، ترساو [ع] ترسیده.
بڕەیتوک: بلند، بلەندەر [ع] خطر.
بڕی: ١) وب، گوو، بەرب، ڕەدا: ٢) بڕن کەلەان [ع] ١) گُم: ٢) بُرّاک.
بڕێ: ١) بەگلو داوەستان چاک ڕۆن دوگ: ٢) بڕگوڕ، تیشوڵ [ع] ١) لخته بستن و فاسدشدن لبنیات: ٢) تکەپارچەی کەمە.
بڕاندن: ڕاندن، جڕاندن، دەڕیبی کوڵان [ع] پاره کردن قماش.
بڕکان: ١) تاڵاچونی شیر و ماست، هەڵگەڕانی شیر و ماستوو: ٢) ڕەنگ بڕین لەترسان یان لەرکان: ٣) ترۆکانی جار [ع] ١) فاسدشدن شیر و ماست: ٢) رنگ باختن: ٣) چشم برهم زدن.
بڕکاندن: ١) هەڵگەڕاندنی شیر و... ٢) ڕەنگ بڕاندن: ٣) ترۆکاندنی جار: ٤) ڕاواندن، قسەبڕاندن: (ترساوە قسان دەبڕکێنێ) [ع] ١) فاسد کردن لبنیات: ٢) ترساندن و رنگ باختن: ٣) چشم بر هم زدن ٤) مژیان گفتن.
بڕزوک: زەکەی زۆر وردە [ع] جوش ریز پوست.
بڕگ: ١) موروی شەڵاڵی گەرداڵە: ٢) بڕۆ بڕگ جنگەی دوخین [ع] ١) مهرهٔ قرمز زشتی: ٢) تبله.
بڕگوو: پارچەیەکی باریک، لەخوماسی کوردو ڕەنگ [ع] نوار باریک از قماش کهنه.
بڕگین: ڕەنگ دەست قوچاو، چەکوس، سەقیل [ع] خسیس.
بڕگیلە: گیایەکی باڵاسەری گوڵی تامان سوورە بەرە کەتنی ڕەنگ گوڵاس وابەو تامان سوورە [ع] گیاه تاکنج.
بڕگیلە: بەرنوک [ع] بنگه.
بڕلماجی: جوڕێ کوڵێرەی ساجی [ع] نوعی گرده نان.
بڕلمە: کاریلە، بەچیکە بڕن [ع] ژغاله.
بڕمالە: قرتاندنی سەری بڕن [ع] خشک ریشهٔ زخم.
بڕمار: مسمار [ع] مسمار.
بڕماریۆ: بەبڕمار ئامبوکراو [ع] میخکوب.
بڕمارگوت: ١) بڕماریۆ: ٢) جوڕێ هەنووە ترنی بڕۆ تیک بەستراو [ع] ١) میخکوب: ٢) نوعی خوشهٔ انگور.
بڕماروک: مەنجەکە [ع] سنجه.
بڕمسازە: ١) بڕماری دارین کە کوڕو کەلینی دۆلاشی پڕدەکرن: ٢) مەنجەکە [ع] ١) میخ چوبین تاربند آسیا: ٢) سنجه.
بڕمک: دەمینی بنجوی تازاڵ تا لەتوانی شیر بمژێ، زارتن، ڕەموک [ع] پوزه بند.
بڕموک: بڕمک [ع] پوزه بند.
بڕمەتە: قرتاندنی بڕین [ع] خشک ریشهٔ زخم.
بڕمەک: بڕمک [ع] پوزه بند.
بڕن: تازەلی بەشاخ و ڕیشی دایکی گیسکەو کار [ع] بز.
بڕنانە: پیتاکی سەرانەی بڕن بۆ سەرە [ع] مالیه سرانهٔ بز.
بڕنڕیشە: گیایەکە لە کەوەر تەکاو سەلکی هەیە [ع] گیاهی است.
بڕنەلمر: باشەدانیکە بۆ بەفەد قازو گۆشتی تەخوڕن [ع] پرنده است بزرگ و بهرنگ خاکستری و حلال گوشت.
بڕنەمز: جوڕە مارمیلکەیەکی مەزن و سەوز، تیرتیرە، تیرتیرە [ع] برنجه.
بڕنەمزە: بڕنەمز [ع] برنجه.
بڕنەمشک: بڕنەمز [ع] برنجه.
بڕنەوخەم: بڕین کە دەبڕن بەشاخا دوی بخوا [ع] بزی که بهرهاش را ارباب می برد.
بڕنەیشە: گیایەکە لەشوینت تەکاو سەلکی هەیە [ع] گیاهی است.
بڕنەکیفی: بڕەکیوی، کیوی [ع] بز کوهی.
بڕنەکیوی: بڕنەکیفی [ع] بز کوهی.
بڕنەوەس: مەتکەی بڕن [ع] مشک از پوست بز.
بڕنیری: گیایەکە بۆ ئاوز دەمێ [ع] گیاهی است.
بڕو: ١) جوڕێ داریی: ٢) سەرەتای کلکی بەکسم لەلای قوتیەوە [ع] ١) نوعی درخت بید: ٢) زیر دُم سنور.
بڕواندن: جوڵاندن، ئاڕیاندن [ع] تکان دادن.
بڕوت: بسوت، سەرەبڕوت، چیلکەو داری سەرەتا گر [ع] نیم سوز.
بڕوتە: بڕوت [ع] نیم سوز.
بڕوتن: جوڵان [ع] جنبش.
بڕوز: بی ئۆقرە، هەرلەگەڕدا [ع] بی آرام و همیشه در حرکت.
بڕوق: ١) هەڵسەڕانەوە: ٢) ئەشنوو: ئامرازێکی موسیقی یە [ع] ١) ورجهیدن: ٢) شنوب.
بڕوک: زیرەکو بڕجوڵە [ع] زرنگ و همیشه در حرکت.
بڕوک: ١) جوڵانەوە، جوڵین، وەجەرە کەت خۆن: ٢) زۆر بەزکو: ٣) زگ کەر، مزی ئەزوک [ع] ١) تحرک: ٢) بسیار زاینده: ٣) مقابل نازا.
بڕە: ١) زەرە خەم: ٢) بڕز: ٣) زەی ئوانیا ئەرین: (بڕەی ئیم کرد ترسیام)

ڕا ١) لەخەند ٢) بژ ٣) نگاه خیره.
بژەباقە: بەلەباقە، بەخۆشەکی بژەم، باقەبژ ڕا نوعی بیماری بژ.
بژەبژ: دەی تیوەڕامان ڕا خیرەخیرە.
بژەڵە: کۆژەڵەبەران، بەچکە بەران ڕا بچۆ خوک.
بژی: بەدەس، ئەژی کا ئاکا هورمز بەهویج کەس ڕا بەهو و شفقت.
بژی: بەرکەل، داسەچەقان، نوهگول، جیلی سێ بەهار دینی ڕا مادەگاو سەساڵە.
بژیسکە: بریشکەی ئاگر ڕا شرارە.
بژین: گلەی جلوبن ڕا نوعی بازی.
بژێو: ١) بژۆ ٢) پاشگری بژوێم: (کوڕێ کە سەرهەڵبی دەڵێن بژە سەرپێو) مەدیفە ڕا ١) بی‌آرام و در حرکت ٢) مُحرّاد.
بژ: ١) چنگ، تەبرەن بل ٢) باڵ، توکی ملی بەکسوو شێر ٣) کاکوڵ ٤) موی ڕاست وەستاو لەترسا یا لەسەرما، گژی کرژ: (لەترسان هەموو موی سەرم بژوێستان) ٥) پارچە، پاژ، لەناڵە ڕا ١) جز ٢) باڵ ٣) کاکڵ ٤) سیخ شدن موی از ترس یا تعجب ٥) مُژه.
بژار: ١) گیای خراب، لەناو زەرعات ٢) دانەی بیگانە لەناو دانەی دانەڵەدا ٣) خۆدۆزین ٤) زمان (گوڕت بچەژار دەدەمێ) ڕا ١) وجین ٢) تنقیح ٣) خودجُستن ٤) شُمارە.
بژارتن: ١) پاک کردنی دانەوێڵە لە زیواروو شتی نایاب ٢) زمارتن ٣) ڕژانەن ڕا ١) پاک کردن غلات ٢) شُمردن ٣) برشتن.
بژارچن: ئاسنۆ کێکی کاڵتەداری دەوریانە کە گیای بژاری پێ هەڵدەکەن، گیاکەن ڕا بیلاک وجین.
بژاردن: ١) زمارتن ٢) لەهاتنەن، چاک لەخراب جیاکردنەوە ٣) ئاوان‌دان ڕا ١) شمردن ٢) برگزیدن ٣) تاوان دادن.
بژارە: ١) کەمویە ٢) زمردار ڕا ١) کم‌نظیر ٢) شمرده شده.
بژارکردن: ١) گیای بێ کەڵک فڕێدان ٢) خۆدۆزین ڕا ١) وجین کردن ٢) خودجُستن.
بژارکەر: کەسێ بژارە کا ڕا وجیناکار.
بژارنەوە: ١) هەموو کۆرانەوە ٢) دوبارە هەزماردن ڕا ١) بازگو کردن خواب ٢) بازشمردن.
بژاوە: ١) بژار ٢) تاوان ٣) تەرجەمە، بەرگوان ٤) بژارە ٥) ڕاستەو باشە کەردنی ڕاوێژ کە جوڵا نەبکا ٦) خەیاڵی خەوزاو ٧) خەوئکەدانەوە ڕا ١) وجین ٢) تاوان ٣) ترجمه ٤) ممتاز ٥) نظر کشیدن ٦) خیالات خواب پریده ٧) تعبیر خواب.
بژاڵ: ١) هەڵاش، جریو، پوشی کەسەسەر مەچی‌دا ئەدەن ٢) گیای بژار ٣) بلاوی وەرەشانی ڕا ١) خلاشه ٢) گیاه هرز ٣) تشویش.
بژانگ: ١) مژوڵ، برژانگ ٢) پرزەو ریشاڵی کۆتاڵ ڕا ١) مژه ٢) پُرز قماش.
بژانن: ١) هەڵبژاردن، تەقاندن ٢) ڕژانەن ڕا ١) انتخاب کردن ٢) برشتن.
بژبژ: بارباز، پارچەپارچە ڕا قطعه‌قطعه.
بژبژە: هەڵبەزە، پەسپەسەکۆڵە ڕا زُطل.
بژکین: بلاوبون، پرژان ڕا پراکندن.
بژل: بەچنگ، بەقەبەرەی بل ڕا پنجر.
بژلی: بژل ڕا پنجر.
بژن: فرز ڕا زولەدەو.
بژنگ: بریشکەی ئاو یا ئاگر، بریشک ڕا پشنگ.
بژنیاگ: بژارە، هەڵبژاردە، تەقانەی ڕا انتخاب شده.
بژنین: ١) جیبەجیبە، هەڵگرتەوە ٢) خۆدۆزین، خۆشکەس بۆ زیندوو ٣) دانەوێڵە بژارتن ڕا ١) برگرفتن ٢) خودجُستن ٣) پاک کردن غلّه.
بژوک: تیشنیا، تارەزو، وار ڕا اشتها.
بژوڵ: برژانگ، برژانگ ڕا مُژه.
بژوڵک: برژانگ ڕا مُژه.
بژون: ١) باڵدو خاوین ٢) هەموی برگیاو لەوێن زەمەن ٣) شوزن ڕا ١) باڵ و تمیز ٢) زمین پر گیاه و علف ٣) جوالدوز.
بژونی: باڵدو خاوینی ئەش ڕا پاکزگی بدن.
بژوین: زەمەن، زەوی برگیاو لەوەڕ ڕا زمین پرگیاه و علف.
بژەن: کلیل و گرۆڵە، کەلون، کیڵون ڕا کلید و قفل چوبی.
بژی: ١) کاکوڵی سەر هەنیە، گوڵە، فرز ٢) وتەی زۆر عەمری ٣) باڵ ڕا ١) زُلف ٢) زنده باد ٣) بال.
بژیاگ: هەڵبژاردە، بژارە ڕا انتخاب شده.
بژیان: بژان، بلاوبون، پەرژون، پرژان ڕا پراکندن.
بژیشک: هەکیم، لوقمان ڕا پزشک.
بژیک: خۆزی، خۆزیی، کەسێ جاوی لە بارەمێ کەس هەی ڕا مُنکی بە خود.
بژیو: ١) مایەی ژیان، هەرچی پیاوی پێ‌ئەژی ٢) بژیک ڕا قوت، مایهٔ زندگی ٣) مُنکی بەخود.
بژیوی: پێداویستی ژیان، تارەو دەسمایەو تازوخەی باڵ، (بژیوی‌یان لەماڵدا نیە) ڕا وسایل زندگی.
بس: بۆست، بست، لەسەری توبە تا سەری قامکەکەوە بەبلاوی، بکس، بکوس ڕا وجب.
بسبوک: گوڵە سترە، گوەسترە ڕا کرم سرچراغ.
بست: ١) بس ٢) بستە، ئاسنی ئوان تەوریو بەردانی ڕا ١) وجب ٢) قُطب آسیاب.
بستک: ١) بستەی ئاش ٢) بستەی سەرتەنور ڕا ١) قُطب آسیاب ٢) سیخ آهنی که بر بالای تنور گذارند.
بستو: ١) ملی کۆ ٢) بستی ئاش، بستەی ئاسیاو ڕا ١) گردنهٔ کوه ٢) قُطب آسیاب.
بستوکە: کوبەڵە، کوبەی بیکوڵە ڕا بستوله.
بستە: ١) ئاسنی ئوان گەروی دوسەردانی ٢) ئاسنی سەرتەنوورو ئاورگ ٣) بستە، قستن ٤) چەقەنە بەدەست ٥) گوێ‌مەمی بێ‌بەروا ڕا ١) قطب آسیاب ٢) سیخ تنور ٣) بسته ٤) بشکی زمین ٥) بی‌برو.
بستەباڵا: باو عەمر، چەقۆک، باوقۆزەت ڕا کوتوله.

بسته‌لیدان: بسته‌بند لیدان: بل‌بندان، بسته‌بندان [ف] بستگی زن.
بستیك: زنگه‌ی‌ری، بستك، هیشوك، لعیشو [ف] بستك.
بسك: (۱) موی سر لاسانگ که‌گرچه (۲) بر روی سر بمرگی
گیسه‌بندی [ف] (۱) زلف (۲) کاکل زرین.
بسکوزی: بسه‌زو تر زیندو به‌که‌چه، بو زیرخانی بخوداهاتری ده‌لین [ف]
شتاب.
بسکوك: کوبسکه‌ی بخرو رویست هلف گرتنو [ف] خم گیسو.
بسکول: بزی که‌بسه بندی [ف] کاکل زرین.
بسکوله: گیایه‌که که‌گرچه که‌کا [ف] گیاهی است شبیه به زلف.
بسکه: بزی لیو گهشی‌و لمخوشیان [ف] تبسم.
بسکه‌ی سیلی: زرد جه‌ی بدانه‌کی [ف] خنده زیر لب.
بسلمان: موسولمان [ف] مسلمان.
بسمار: میخ، زمار [ف] میخ.
بسماره: (۱) میخه‌که‌ی‌یا (۲) نو که لمدست دزو زور بزانه [ف] (۱)
میخچه پا (۲) کزانه.
بسو: وتنه‌ی فرمان بسایه، زی‌خه بیدابساله [ف] بسای.
بسوت: برویت، جلوسك [ف] تم‌سوز.
بسوخ: که‌سور، بروق [ف] طنبور.
بسولمان: (۱) موسولمان، میزه‌لمان، کیسه‌ی میز لمه‌مروزه‌دا (۲) بر جانی
لمگرز [ف] (۱) مثانه (۲) کنایه از خایه.
بسولمان: بسلمان [ف] مسلمان.
بسه: بوسه، وجان‌بده: (بسه که‌ز بزاوه‌ده) [ف] بایست.
بسه‌رقه کرن: بسه‌ر کرته‌وه، سنور لی خواردن [ف] اخراج‌ترسی و تعقد.
بسه کته: ئارامبه، راوسته، هیدی به [ف] آرام بگیر.
بسیره: بزیسله، قوزه، هاله [ف] غوره.
بسین: (۱) کوبان (۲) داکیر کهر [ف] (۱) خریدار (۲) غاصب.
بسینه: (۱) وه‌رگره، بستینه (۲) بکره [ف] (۱) بگیر (۲) بخر.
بسینه‌وه: که‌سی که بوستران بیز بان شیوون گوز ده‌گرته‌وه [ف] هیأت
گر.
بشاقتن: هه‌ل پشاوتن، گوشتن بهدست لمانو تاوه: (سمای بشاقتی به
بوشوی) [ف] افشردن.
بشانو: (۱) بلاریشه‌ی (۲) باوزن [ف] (۱) تکان بدهد (۲) بتاراند.
بشکافتن: هه‌ل پشکوتن، هه‌لوه‌شانی جی‌هه‌ل [ف] شکافتن.
بشکالن: گریان بده‌نگی نزم، بهنوزه گریان [ف] آرام گریستن.
بشکوز: (۱) خونچه (۲) دوگمه، قوزبچه [ف] (۱) غنچه (۲) دکمه.
بشکوش: خونچه، پیچوه‌گولی نه‌پشکوتو [ف] غنچه.
بشکول: پشکه‌ل، کشکول، قشیل [ف] بساط، حیوان.
بشمن: برزن، بجمن [ف] بروبم.
بشو: (۱) جوو (۲) بشوره [ف] (۱) برو (۲) بشوی.
بشوره: جه‌می زورگران که دیق به‌پیاوده‌کا [ف] غم جانکاه.
بشون: برزن، بجم [ف] بروم.
بشون: بشوزن [ف] بشویند.

بشیامی: بجواتین، برزشتاین [ف] می‌رفتم.
بشیوه: مایه‌خیه، بجره‌سوتره، کیشه هه‌لاسین، تازاوه‌جی [ف] آشوب بگر
و فتنه‌انگیز.
بشیوه: لمیان، کیشمو هه‌راو تازاو [ف] آشوب.
بشیوی: تازاو، بشوه [ف] آشوب.
بشیوینی: تازاو [ف] آشوب.
بعزك: دمه‌وچاو ناحه‌زی پیاوترسن [ف] بدبخت.
بغور: غلور، له‌ه‌لموی با زه‌گوی کهزو [ف] مغرور.
بغوره: بغوز، سوه‌نی بزن خوش [ف] بخور.
بغوره‌ان: ئه‌وی بغوزی ئیدا ده‌سوتی [ف] بخورهان.
بغوز: بغوز، گای خه‌فولاو [ف] گاوی که در وقت گاز بخواید.
بغه: بریندارکردن، سه‌ربزین بزمانی مالامسارا (ئه‌می لمچه‌قوه‌که
ئه‌دی بغه‌ت ده‌کا) [ف] زخمی شدن به زبان بچگانه.
بفرا: فه‌رشه‌ی خاوی بو نه‌مراو [ف] رشته خام.
بفروش: فروشیار [ف] فروشنده.
بقه: (۱) ده‌نگی (ده‌نگه سوره) (۲) وشه‌یه‌که مالی بی ده‌ترسین، خه‌ته‌ر
[ف] (۱) صدای زنبور (۲) کلمهٔ تهدید بچه.
بقن: (۱) خوریه‌سه‌ید، خوهه‌کیش (۲) بیون، ئه‌وی داربزین [ف] (۱)
خودپسند (۲) ابر.
بقز: (۱) بوز، داری بوز (۲) کزیزه، بهره، قه‌وزی بهره [ف] (۱) درخت پشه
(۲) گل سنگ.
بقزه‌یی: بهره‌نگی کزیزه، بهره [ف] بهرنگ گل سنگ.
بققه: بقه، بقه [ف] کلمهٔ تنبیه بچه.
بقکی: زنی جین خوفروش [ف] زن خودفروش.
بقه: بقه [ف] نگا بقه.
بقی‌لمقی: خوابی که‌خوابی، بیه‌وی ئه‌ه‌وی [ف] خواه‌ناخواه.
بقم: دمرمانه سوری چاو، ده‌نگه‌که سور بو دمرمانی چاو [ف] دانهٔ گیاهی
است برای چشم درد.
بکوز: (۱) پیاوکوز، کوشته، گوزم (۲) کوشتن: (دنیا که بگریکوژه) [ف]
(۱) قاتل (۲) کشتن.
بکه: (۱) فرمانی کردن (۲) یکی جگ بهزوا که‌وتنی میج، توقی،
بنه [ف] (۱) بکن (۲) نمراغتین شالانگ.
بکه‌وه: (۱) وه‌که، بیکه‌وه (۲) نوت بهزوی داده [ف] (۱) بازکن (۲) خود
را بهزمین افکن.
بکیانه: بشره [ف] بهرست.
بکیل: زوی کیل، که‌سی بهجوت بان بهیل زوی وه‌ره‌گیری [ف]
شخم‌زن.
بگار: بوان دمراوی بهزیه‌وه لمان (۲) زیاد [ف] (۱) گمان (۲) رهگذر.
بگاردن: (۱) رابوارین (۲) هه‌ناوان، ئه‌زم، هه‌زم (۳) پیاده‌هیان، جی‌به‌جی
کردن [ف] (۱) گزراندن (۲) هضم (۳) انجام دادن.
بگاره: رابوارین، بوردن [ف] گذر.
بگاره‌دان: ریگه‌پیدان، دمرفت پیدان [ف] امکان دادن.

بگر: ۱) وەرگرە؛ ۲) گرتن. (بگریکۆز) ۱) بگر؛ ۲) دەستگیر کردن.
بگرۆگ: راوەو، لەمزینە گشتەی دوو.
بگرەن: ۱) بەخشین، ماڵدان بەکەسێ؛ ۲) بردن، چاوپۆشی کردن ۱) بخشیدن؛ ۲) گذشت کردن.
بگرە: ۱) بگر، (ئاڵەکەم لێ بگرە، بگرەو بەردەبکی سەبرە)؛ ۲) وای دانێ، (ئەگەر بەمبوو، جی بە کەی!) ۱) بگیر؛ ۲) فرض کن.
بگرەبەردە: گرتن و بردن ۱ بگیر و ببر.
بگرەو بەردە: بگرەبەردە ۱ بگیر و ببر.
بگۆز: بکەوێ، بکەفێ ۱ بیفتد.
بگە: بگەیە، بڕەسە، (بگە تا نوزۆن نەجوو) ۱ فعل امر: برس.
بگێ: ۱) بێژە؛ ۲) گان بکە ۱) بگو؛ ۲) جماع کن.
بگێر: ۱) هەڵسوڕێن، کارگێڕ، موودیر؛ ۲) تەندەنال، تەوێ لوا دەبەستوو و لیادی لێ جێ دەکا ۱) مدیر؛ ۲) تندمال.
بگیر: ۱) گرتن، (ردەش بگیر)؛ ۲) وەرگر، تەستێن، (حقوق بگیر) ۱) دستگیر کردن؛ ۲) گیرنده.
بگیم: ۱) بێژم، بڵێم، بیڵم؛ ۲) گان بکەم ۱) بگویم؛ ۲) جماع بکنم.
بگیمتە: بەتۆ بێژم، بێژمە تە، پێت بڵێم ۱ بتو بگویم.
بگین: ۱) بگەیەنە، بگەیەنە، (ئاتمن بگین دەستی زەستۆ) ۱ برسان.
بل: بەجگە، بەغەیرەن، (هاتە دەستی مە بەرەقسی وەگۆ بل زەمانی / دەست بکەس دی دەسەمایا گومەلانی نادم) ۱ جز، بی.
بڵ: تەرمی زیاد لەپێویست، (سوورە کە بڵ بوو بەگەلار نەماوە) ۱ ترمی بیش از حد و نامطلوب.
بلا: بلان، با، (دەف زێ بەرەو بلا بچە) ۱ بگذار.
بلا: بلا ۱ بگذار.
بلاتە: بالاکە، سەرەتای هەڵزنی مێوە ۱ موسم رسیدن میوه.
بلازێن: بەلازێن، گەزەر، گوڵکی کورتەبالای جەستەی خاڕی و سپی بە کە لەسەرەتای هەورۆز پەیدا دەبێ و زۆر تەمەن کورتە، (کوڵزەت تەم قەسابی تاسەبانی / لەنیما شەنگو نازادەوەڵ بلازێن) ۱ جزیری ۱ گلی که در آغاز بهار روید.
بلاکوتک: باڵداریکی دەنگ خۆشە ۱ پرنده‌ایست خوش‌صدا.
بلاکوک: تاڵی باڵو ۱ آلو بالو.
بلامک: بزماڵ ۱ نگاه بزماند.
بلان: بلا، بلا ۱ بگذار، باشد.
بلانە: بلانێ ۱ بگذار.
بلانێ: بادانێ، بلانێ‌وانت ۱ بگذار.
بلاو: ۱) شین‌گێر، مردو کاوێنەوە؛ ۲) دانەلغاو ۱) ۱) نوحەخوان؛ ۲) دهانهٔ لگام.
بلاو: ۱) بەلاقەدا، بڕێ، بڕن، بڕۆ؛ ۲) گوشاد، فرەوە؛ ۳) بێزەنگی کون بلاوم (لەوێ)؛ ۴) بێ‌ڕاسراو، (خەمەرو بلاوبوو کە تازار هاتبوو) ۱) ۱) برا(کنده؛ ۲) گشاد؛ ۳) شایع.
بلاوکردن: بەلاف کردن ۱ پخش کردن.
بلاو کردنەوە: پەرکردن، پڕاندن ۱ منتشر کردن.
بلاوە: ۱) تاڵەمێی زێر دانەلغاو؛ ۲) گوندێکە ۱) ۱) بغلهٔ لگام؛ ۲) نام دهی است.
بلاوە: بڕی خڕبوونەوە، (لەمێی کو بوونەوە دە بلاوەی بکەن) ۱ متفرق شدن.
بلاوە لێکردن: دورکە وتنەوەی تاپۆرەی خەڵک لەشتێ کەسێ کو بوونەوە ۱ از دور چیزی متفرق شدن.
بلبل: ۱) بولبول، بولبول، جقێکی خۆش بڕە؛ ۲) زمان‌بازاو، زمان تەر، قسەزان ۱) ۱) بلبل؛ ۲) زبان‌آور.
بلبلیشک: ماسوولکە، ماسوولکە، جوولاو داوی لەسەر هەڵدەکا ۱ ماسولهٔ شناجی.
بلتە: بلە، دەنگی ئاو کە ڕەنگێکی تێ کەوێ ۱ صدای آب وقتی که سنگ در آن اندازند.
بلج: گوڕن، گوڕن، گلوبشاد ۱ زالزالک.
بلج: بلج ۱ زالزالک.
بلح: ۱) ڕەیشت ناشیرین، هەرزە، ناکار ناپەسەند؛ ۲) هیچ نەزان، (دنیا بەهەشت بلحانە) ۱) ۱) هرزه؛ ۲) ابله.
بلحی: ناکاری بێ شەرماو ناپەسەند ۱ هرزگی.
بلخ: ۱) باری سەرزمان و لیو؛ ۲) تلفی ئاوی کولاو، (ئاوی سەماور بلخ دەگرێ) ۱) ۱) بار زبان؛ ۲) چرخ آب جوشیده.
بلسک: پست ئاسیاو ۱ نگاه پست.
بلغ: بلخ ۱ نگاه بلخ.
بلق: ۱) پوڕگی ئاو، ئیلقی سەراوە ـ کاکە ـ جیهان تێ بکەرە، ئۆا؛ ۲) دەنگی کولینی ئاو ۱) ۱) حباب آب؛ ۲) صدای غلیان آب.
بلقاو: زەل، زەلکاو، ڕۆنگە، باتلاخ ۱ باتلاق.
بلقەدەرە: جانەوەرێکی زەردی پانکەڵەیە کە هەڵە بەزەدەکا، جۆرێ کاکەمۆشان ۱ نوعی عنکبوت زرد.
بللوز: جۆرێ شوشەی جوان و تەستور ۱ بلور.
بلماس: هەگەر، تیری، ساڕێن ۱ تیر، تگ.
بلمەبلم: بڕەبڕم ۱ خرواشد.
بلوچە: کەپولە، کوچەلە ۱ ظرف چوبی کوچک.
بلور: ۱) بللور؛ ۲) بلوڕ، ئاوی بلوڕ، ئامرازی مۆزیک ۱) ۱) بلور؛ ۲) نی‌لبک.
بلوریتی: بلوڕزەن، تەمەنال (زەن) ۱ نی‌زن.
بلورڤان: بلوڕزەن ۱ نی‌زن.
بلوری: سەرمەدشا، خامی زۆرسی ۱ فضاتر، سفید ساده.
بلۆز: تیکەڵ یکەڵ ۱ درهم و برهم.
بلۆسک: بەسەی ئاش، بەسەی ئاساو ۱ آهن قطب آسیاب.
بلۆسک: بلۆسک ۱ آهن قطب آسیاب.
بلۆق: ۱) بێ گەیشتن، شەیتان بێ کەوتوو، خۆناسو، (کوڕە کە بلۆق بوو، کیژەکە بلۆق بوو خۆی ناسیوە)؛ ۲) پوڕگ، (هەموگیانی بۆتە بلۆق)؛ ۳) چاوەڕێ، (ئەرتش کاوەیەکی بلۆق هاتم ئێی ترسام) ۱) ۱) نابالغ؛ ۲) تاول؛ ۳) چشم برجسته.

بلول: بلور، ئاوی، ئەوی ئی ئیلك.
بلول بیژ: ئەوی/من ئی ئەزان.
بلوین ۱) بلول: ۲) بەی مەزی مەال ئەیشکەو(ا، لولاك ۱) ئی ئیلك: ۲) مەرای شانی بچە بر گهواره.
بلوڕ بەزین: ۱) مەالی مەزی ئەبلوڕەوە سەرەکا: ۲) بر بەنی ئە مرۆی بزوزو دانەسەکاو ۱) بچەای کە بر گهواره بسیار شاخەد: ۳) کنایە لە شخصی ئاڕام.
بلوڕەوەن: بلول بەزەن ئی بواز.
بلوڕەنین: بلوڕ لیدان ئی بواخین.
بلوڕلیدان: ئەی زەنین، بلوڕ زەنین ئی بواخین.
بلوڕل: بلول ئی ئیلك.
بلوڕین: بلوڕ ئی ئیلك.
بلە: ۱) بزن بچو، بچە، هزن: ۲) سوکەلەی باوی ابراهیم ۱) بزو: ۲) مخفف ابراهیم.
بلەبل: ۱) فلسەفلت، شەمەرا کەسی ئی بەگا: ۲) عەنگی ورج ۱) سخن نامفهوم و بی معنی: ۳) صدای خرس.
بلەت: گۆزی بلچ، گو بنك ئی ازالك.
بلەتی: بلەت ئی ازالك.
بلەرەزین: هاریفاج، بی ئاڕام ئی کنایە از بزن بهانی.
بلەکتاچی: ئەنایلە، زنانی، کجانی، بیاو ئەدای ژن دەرسەری ئی مرد زن نما.
بلەماج: بەلوانی دل، چیشتی گرمولەتاوی ترای بر پرلە ئی آش خورده خمیر.
بلەمو: مسین، برنك ئی نگا: برنك.
بلەنگال: بەلەنگان، هەژارو لاتەوان، بیچارەو ئەدار ئی نوا، بیچاره.
بلەوز: شوشەمیرا ئی شیشهٔ چراغ.
بلەوزن: لاسان، گوئ نەیست ئی سرسخت، حرف نشنو.
بلێ: بیژە، بژنە، واچە ئی بگو.
بلێت: پیواو، پەنە، پیتاڤە ئی بلیت.
بلێزە: گژی تاگر، گوزی تیگر ئی اهیب.
بلێسە: بلێزە ئی اهیب.
بلیکە: مینگە، قینگەی فوز بەلوکە ئی چچوله.
بلیمەت: هەڵکەوتە، پیاوی کەمونە ئی نابغه.
بلیمەت: بلیمەت ئی نابغه.
بلینە: کەین وبەین، ئەدوی حلیەی دەڵین: (خلیەو بلینە یەکیان هەیە) ئی رابطهٔ مخفی.
بم: ۱) بیدەنگی، فروف: ۲) ئەزوی تاقوکا: ۳) ترسیەر: (خۆی بم کردوە واتا: دەچوی ئی ترسی) ۱) سکوت: ۲) شخص استخوری و بدقیافه: ۳) ترسانده.
بمانی: ئەدای بیدەنگ، فروفی بەکوتەڵ ئی سکوت دسته جمعی.
بمبیلك: گیاەکی کوئستانی بە ئی گیاهی کوهستانی است.
بمومو: مریەم، سەرلەبەر پشکینی تەواو (ئەفیشی بمومو بکە گور نەم

بمەئاتین) ەجزیری ئی مو بمو، سراپا.
بمە: بمئیمە ئی بما.
بمەش: ۱) بزۆ بچو، لوە: ۲) بەپیاەدەی ئی ۱) برو: ۲) پیادروی.
بن: ۱) خوارەوە، ژیر: ۲) ئەمانی دار: (بنە ئەدار، دوین سی) ۳) مەلك (بنە چەوەندەر): ۴) کچیتی، روسوری: (بوك بن ی ئەوە) ۵) بن: (ئیوە وەك باسان بن): ۶) دوایی، ئاخری: (سەرەوەی ئەوکارە کی ئەیزانی؟) ۱) زیر: ۲) درخت، نهال: ۳) بنە، ریشهٔ قُفەای: ۴) بکارت: ۵) باشیە: ۶) انتها، نهایت.
بناخە: بناغە ئی شالوده و اساس.
بنار: ۱) داوینی کیو بەرەو دەشت: ۲) گەورەی مال، سەروکی خێزان: ۳) بەمقالە (وردە بنارك بو) ۱) دامنهٔ کوه: ۲) سرپرست خانواده: ۳) درگیری لفظی.
بناشت: ۱) ئاماخاتن، قسەکردن: ۲) بەمقالە ۱) گفتگو کردن: ۲) درگیری لفظی.
بناغە: بناخە ئی شالوده و اساس.
بناڤاقە: ئاوەراستی گەرو لەسەرەوە، ریگەی هەناسە ئی بیخ گلو.
بناڤە: بناڤاقە ئی بیخ گلو.
بن گوانیلە: جۆرێ تەسوڕك ئی نوعی گرده.
بناگوێ: بناگوێ، بەنای گوێچکە، بەناگوێ ئی بناگوش.
بناگوێ: بناگوێ، بەنای بنی گاکیلەو گوێچکە ئی بناگوش.
بناگوێچکە: بناگوێ ئی بناگوش.
بناو: ۱) داریکی بی بەرە: ۲) قوم لەئەنلوا (ئیمە مەلەمدا بناو دەبم): ۳) ئەوشتەی سەرتاو ئاکەوێ ئی ۱) درخت زبان گنجشك: ۲) غرق در آب: ۳) هرچه به زیر آب رود.
بناوان: ۱) ئەوئوێنەی سەرەتای ئاو لەوێوە دێتە کانی زیان ئەستێر: ۲) کەسێ کاری ئاوەاڵ بەرێوە دەبا ۱) سرچشمهٔ آب: ۲) حافظ آب.
بناوان هەڵبەستن: جۆگەسازکردن لە بناوانی ئاو ئی ساختن جوی در سرچشمهٔ آب.
بناوبێر: دە هەزاران، ئەمەروەنا، ئاسار ئی بسیار درونی.
بناوچ: بناو ئی درخت زبان گنجشك.
بناوی: داری بناو ئی درخت زبان گنجشك.
بناخەڵ: سنوری باسانو زگ، بن هەنگڵ، بن کەپتی ئی زیر بغل.
بنبان: ۱) چاوتیژو مەتەبان: ۲) ئاداو یا هەڵدرواوێکی تەرو دەیخەنە سەر پشتی بارەبەر ئەزێر بارەوە ۱) مشت کش: ۲) آداد یا هرچه که بر روی پشت ستوران اندازند.
بنباخەڵ: بناخەڵ ئی زیر بغل.
بنبان: ۱) کەلەکە، خاڵکە: ۲) تریك، تەنشت ۱) تهیگاه: ۲) تریاك.
بنبڕ: قڕ، تیوەنەوان، براو، کوتایی هاتن: (خۆم کیشەکەم بنبڕ کرد) ئی ریشه کن.
بنبزو: بن کلکی بەکسم ئی زیرقم.
بنبیزو: بەستەو گوڕانی سوکەلەی خۆش کە گوێگر دەخاتە جوڵە ئی آهنگ رقص.

پنیزوکه: پنیزو [ف] آهنگ رامش.
پنیمردوڵ: گیایه‌که کوستانی [ف] گیاهی کوهی.
پنیمرهڵی: گیایه‌که تامی ڕۆناس دەدا [ف] گیاهی است بامزهٔ روناس.
پنیەڵگ: بن گەڵای توتن و هەرچی [ف] برگ زیرین بوتهٔ توتون.
پنیەنگ: بن گەڵای توتن [ف] برگ زیرین بوتهٔ توتون.
پنیزنگ: بنزیل، تەوی لەبنزنگ دەکەوی [ف] نشستن بیخه با اهرمان.
بن‌پیزنگ: بن بنزنگ [ف] نگا: بنزنگ.
بن‌پیڵه: ڕیگەی دەسکرد بەبن عەرزا: ئەقمە [ف] نقب.
بن‌ڕۆان: کێشی لە دەست دان [ف] بکارت از دست دادن.
بن‌ڕۆاتن: کێشی بردن [ف] بکارت برداشتن.
بن‌ڕۆاتدن: کێشی بردن [ف] بکارت برداشتن.
بن‌شاڵه: کێوی ناودێرکرانی کە بەبەرن بەرن بۆ برای، (ڕاز) بن‌شاڵەی شاهۆیه [ف] دختری که به‌عوض زن برادر نامزد شده باشد.
بن‌مۆڕ: خوێن جەداد [ف] نوعی اسطخد.
بن‌مەرگ: زەرخی بەرگەمای کەڵاش [ف] ساشید گیوه که بر آن تنند.
بنەمل: بن گەڵای توتن [ف] زیر برگ توتون.
بنتا: ۱) لۆکە تەماڵی بن ڕاڵی و پۆپ؛ ۲) لق و جڕۆی لەبنی دارەوە دەرچوە [ف] ۱) نونهال؛ ۲) جوانه از بُن ساقه.
بنتاڵی: جۆرێک ترێ [ف] نوعی انگور.
بنتان: لای زێڕی بەرزبن و تیغە دیوار [ف] بن بحرجین یا تیغه.
بنتاو: بنتا [ف] نگا: بنتا.
بنتل: ۱) بەکەمین گوڕێی گوڕێن، سەر؛ ۲) دیاڵە، دیاڵە، بەرەیکی بچوک: دەمرێنە بن بەرەیکی زن تا تەگلی [ف] ۱) گردوی اصلی گردوبازی؛ ۲) سنگی که زیر سنگ بزرگ نهند تا تلغزد.
بنتەڵ: ئەبەستت [ف] بر کنار.
بنتیان: هەڵوێی بەنی مەنجەڵەو جەمبیاو [ف] تەدبیک جنوز.
بنتیلە: دروانی کاڵی کە چشوو دەبکا، ڕێ بڕاوە [ف] پر و لبالب.
بنج: بەڕەت، ڕیشە [ف] ریشه.
بنج داکوتان: ڕیشە قایم کردن [ف] ریشه دوانیدن.
بنجاڵ: پنجاڵ، سەوون، شەحاڵ [ف] بوتهٔ درهمی.
بنجو: کوڕەجوی ئۆمەو سوڵمان [ف] بچه یهودی نومسلمان.
بنجوبناوان: بنەچەکەو بەڕەت [ف] اصل و نسب.
بنجوحکە: کلیچکە، ئیسکی قوڕ [ف] استخوان بیخ دُم.
بنجوڕی: ئۆزەیەو ئی کۆڵیمەو [ف] پژوهش و تحقیق.
بنجاخ: قەباڵەی مڵک [ف] سند مالکیت.
بنجغ: ئەنشت، لا، بنال (دەلە بنجغم لاکەوا) [ف] پهلو، جنب.
بنجک: دەبین، پنجاڵ (بامەتن وەبنجک، دەزانەڕێ مەلیجان) [ف] بیخ درخت جنگلی.
بنچڵ: بنتا [ف] نگا: بنتا.
بنچین: ڕەگو ڕیشە [ف] رگ و ریشه، شاهرگ.
بنچینە: بناغە، هیم [ف] اساس، شالوده.
بن‌خەرمان: بن جۆخین، بن کۆی خەرمان [ف] ته خرمن.
بن‌خەرمان: بن خرمان [ف] ته خرمن.
بن‌داروک: گیایەکە [ف] گیاهی است.
بندرخە: تەنەنم جەوەی زستان [ف] نشمین همهٔ زمستان.
بندرین: ۱) دریەیەکی کە لەجەوەیە دیار نەبێ؛ ۲) مەوینە لەزێری جڵ‌دان کە دروینەدا؛ ۳) دارووی ڕازکی تۆزو جەواڵ تاکو جنی بکرێ بەحقی [ف] ۱) نوعت بسیار ریز؛ ۲) مروکردن غلّه از بیخ؛ ۳) دوختن جوال طوری که غلّهٔ آن تکان نخورد.
بندک: تەوشوتەی تەوریی کەمەبی [ف] جای قطب در آسیاب.
بندوڵ: ۱) دوک، تەو سیاتیی کە لەڕۆژی کەو ناواندا سەر دەکەوی؛ ۲) دوکە، تەو ڕەچەڵە، ئەو بەی لەبەڵکی زەحاف، دەداو تاشەڕی دەکا، تەو سیاتیی لەبەڵکی ڕەز دەدا [ف] ۱) سیمک کره؛ ۲) سیماب نباتات.
بن‌دەمی: بن‌دەست [ف] پهلو، جانب.
بن‌دەست: ۱) بن‌هەنگڵ؛ ۲) لەبەدا، ڕۆژ تۆزاک کەدەست بیگانی [ف] ۱) زیر بغل؛ ۲) ضم دست.
بن‌دەق: هەزەت، جەنگە [ف] خُفران.
بن‌دیان: ۱) بنی دیان؛ ۲) خاچ‌پەرستی ئۆمەو سوڵمان [ف] ۱) زیر دندان؛ ۲) مسیحی تازه مسلمان شده.
بندین: تەختی بیڕۆیەو ڕۆبار [ف] کف رودخانه.
بنڕەیێن: موی بەرچیکەی پیاو [ف] موی زیر چانه.
بنڕۆان: کێشی لەدەس دان [ف] از بین رفتن بکارت.
بنڕوخ: بناغە، خیم، هیم [ف] اساس و شالوده.
بنڕەسمە: بازنەی دەرگا [ف] پاشنهٔ در.
بنڕیش: بنڕەیێن [ف] موی زیر چانه.
بنزیل: بن بنزنگو خشتو خاڵی دەڵ [ف] نشستن غربال‌شده.
بنڤڵە: خاچ‌پەرستی ئۆمەو سوڵمان [ف] مسیحی تازه مسلمان شده.
بنڤڵەو: بنڤڵە [ف] نگا: بنڤڵە.
بنڤەڵە: بنڤڵە [ف] نگا: بنڤڵە.
بنکوڵ: بازیکە لەکراسی ژنان کە سەرتۆڵی پێدا تەخرون [ف] پارچهٔ منقش از پیراهن زنانه که زیر بغل فراز می‌گیرد.
بنک: ۱) تاقرە، جگەرە؛ ۲) هەرچی کەمونەکە لای ژێرو؛ ۳) کۆتاڵو ماڵی دۆزی بازرگانی [ف] ۱) غلیر سیگار؛ ۲) طرف پایین؛ ۳) مالُ التجارة زیاد.
بنکار: بازرگانی کۆمەڵەو بەرانبەری ماڵ‌فرۆش [ف] تاجر عمده‌فروش.
بنکز: شیر یا ئاو یا هەرچی کە بەنی مەنجەڵەو دەمونی و دەنوسی [ف] تەدبیک.
بنکلک خوراندن: فریودان بەقسەی خۆش [ف] فریب با زبان‌چربی.
بنکلیشە: ئاوەڵەش، بریەتی لە فکرو بیر [ف] اندرون، کنایه از فکر.
بنکلیشەچون: بریەتی لە فریودان و هاندان [ف] کنایه از فریب دادن.
بنکوش: زیرداوین [ف] زیر دامان.
بنکوشک: عودەی ژێر زەمینی [ف] اطاق زیر زمینی.
بنکوڵ: ۱) لەبنەوە هەڵکەندنی دیوار بۆ ڕۆخانی؛ ۲) دانەوەی بنی ڕەزو تون بۆ بەهێزبونی [ف] ۱) از پی کندن دیوار به‌قصد تخریب؛ ۲)

گۆڕ کردن بۆ جو و توتون برای تاداین آن.
بنکه: بنه، بەکۆگە، بەکۆ (بنکەی بنسەرگە لەجیاتی سەفنە) مقر
بنکەتن: بناغەل، بەنگل زیر بغل.
بنکەتنی: دوزو کەلەن داران بنغه و دوزگری.
بنکەقیك: گوڵەنەوروزە از گلهای نوروزی.
بنکەن: بنکۆل نگا: بنکۆل
بنکەند: بنکۆل نگا: بنکۆل
بن کەوش: ۱) زیر پیلاو ۲) بناغەل ۱) زیر کفش ۲) زیر بغل.
بن کیلك: دندان، هاندان برانگیختن.
بنگس: بست، بوست، بنگوس وجب.
بنگست: بنگس وجب.
بن گلك: بابەقلك، سەر سوتن فتنه گر.
بنگوزەڵە: گیایەکی سەلکداری کوتیانە گیاهی کوهستانی است.
بنگوست: بنگس وجب.
بنگول: ۱) گیایەکە ۲) دوهەم گوڵ لە گوزەوی مازیدا ۱) گیاهی است ۲) اصطلاحی در چوراب بازی.
بنگوفك: هەڵەسەن، ئاغەلی ئازەڵ آغل.
بنگوف: بنگوفك آغل.
بنگە: ۱) بەرەبەت، بناغە ۲) گەی، قامك ۳) بەسوجمگەی لەش ۱) پایه و اساس ۲) بند انگشت ۳) مفاصل بدن.
بن گیری: دواکەوتن و لێ کۆڵینەوە، تاقیقات تحقیق و پیگیری.
بنگیس: بست، بوست، بنگوس وجب.
بن لق: لۆقی لە خواروی داربوو هاتنی جوانە از پایین که
بنمق: ۱) بخۆسێ، بەئاو نەرم بنەوە، (چەرم بخە ناو بنمق) ۲) فەرمانە بۆ خۆساندن ۱) خیس و نرم شود ۲) بخیسان.
بن میشانە: ناحەسڵ، ناتەجیب، ناکەس بەچە بناصل، ناتجیب.
بنمینە: بخۆسێنە، بنمق بخیسان.
بنو: بخەوە، بچەقە بخواب.
بنوانە: بناغە اساس.
بنوز: بڕوانە، بمانباکە نگاه کن.
بنوزە: بنوز، بدیە نگاه کن.
بنوس: ۱) نوسەر، کەسێ برانی بنوسێ و دەنوسێ ۲) نامەزای نوسین، قەڵەم، تاڵا ۱) نویسنده ۲) قلم.
بنوش: وەنۆ، فرکە، بی خۆرەوە بیاشام.
بنوشە: بنوش بیاشام.
بن وشکە: بەخۆشی بیشان آفت پالیزی.
بنوك: ۱) گیایەکە کە بۆ دەرمانی ئازەڵ بەکار دێ ۲) غریوکی جوری لەشانە دراو ۱) گیاهی دارویی ۲) بُخل بشم.
بنوو: بخەوە بخواب.
بنوێنە: ۱) شان بدە، نیشان بدە ۲) بخەوێنە دەخەوکە ۱) نشان بده ۲) بخوابان.
بنە: ۱) گای ناوەندی گیرە، گای بنە ۲) پیداویستی سەفەر (بارگو بنەی تیکناوە) ۳) هەستارگەی کەوی زاو ۴) بنکە، بەقەن ۵) ڕەچەت، سیسەی ڕاوچی ۱) گاوبنه ۲) پاروشهٔ سفر ۳) پناهگاه، گیاه شکاری ۴) مقر ۵) کمینگاه شکارچی.
بنەباب: ئازاد، باپیران نیاکان.
بنەبێ: بنێ نگا: بنێ.
بنەبەنگە: باوان سرچشمهٔ گر.
بنەبیت: ۱) ژێر خەرمان ۲) بەسەبەر، بەرمیان، بەرمایە ۱) ته خرمن ۲) سرمایه.
بنەتا: بنتا نگا: بنتا.
بنەتۆ: کەوتۆمی، بەاندراو، یا دەچێتری تخم کاشت.
بنەتۆ: بنەتۆ تخم کاشت.
بنەتوم: ۱) بنەتۆ ۲) بەزاس ڕ بەدەڵاڵ ۱) تخم کاشت ۲) اصل و نژاد.
بنەتومە: بنەتوم تخم کاشت.
بنەتوو: بنەتۆ تخم کاشت.
بنەتووە: بنەتۆ تخم کاشت.
بنەجو: بنجو نگا: بنجو.
بنەجوت: ۱) کەل بەلی زەوی کێڵان ۲) ماهانی بەڵامەی زەوی ۱) وسایل کشاورزی ۲) بهرهٔ سالانه.
بنەچاڵ: ئەزەگو ڕیشەی گیاو دار شاهرگ و ریشهٔ اصلی درخت.
بنەچە: بنەچەکە، باپو باپیران اصل و نسب.
بنەچەکە: بنەچە اصل و نسب.
بنەخڵ: بی باخەڵ زیر بغل.
بنەروك: بنواك نگا: بنواك.
بنەڕەت: ۱) بناغە ۲) ڕەگەل بنەچە ۱) پایه و اساس ۲) اصل و نسب.
بنەقش: ۱) گوڵی وەنەوشە ۲) ڕەنگی وەنەوشی ۱) بنفشه ۲) بەرنگ بنفشه.
بنەفشوك: گوڵێکە بە ڕەنگو تەرح لە وەنەوشە دەکا گلی است بنفشه مانند.
بنەڤان: بناوانی ماڵ خاندان.
بنەقەن: گای بنە گاوبنه در خرمن کوبی.
بنەکردن: ۱) هەڵتانی ماڵ بۆ دزی ۲) سوڕاغ کردنی ماڵی دزراو ۱) خانه‌ای را برای دزدی زیر نظر گرفتن ۲) سراغ دزدی را پیدا کردن.
بنەگا: جێ هەوار لە زۆزانان مرتعگاه ییلاقی.
بنەما: ماکە، هۆی پەیدابوونی شتان مادهٔ.
بنەماڵ: خاندان، گەورەماڵ خاندان.
بنەماڵە: خاندان لەجێ بنەوە خاندان.
بنەنگڵ: بناخەڵ زیر بغل.
بنەوا: ئاگاداری ناوماڵ، بناوان خاندان.
بنەوان: بنەوا خاندان.
بنەوانە: بنەوا خاندان.

پەموش: ڕەنگی پەمویی، پەمەوش [ف] بنفش.
پەموشان: تەزرایی لە هەرباد و لە ڕوی کە تیکۆڵی شینی تاماڵ سوور، وەبەفی تەواو نەگەیوبێت [ف] نابنگش، تمام نرسیده.
پەموشە: ۱) گوڵی وەپەموشە؛ ۲) فرماشەکە ڕەنگ وەپەموش [ف] ۱) گل بنفشه؛ ۲) قماشی جرنگ بنفش.
پەموشیلە: جۆرە قەزوانێکی وردە [ف] نوعی حالالقوش، ریز.
پەمووە: ۱) زێڕی بەراسپەری سەرپێیە؛ ۲) داهۆی، داوەڕەوە، پچمە؛ ۳) بڕیندار، (ئەی پەمووە بووە) [ف] ۱) زمرین؛ ۲) آمر، خمشو؛ ۳) امر، زخم دار.
پەمووی: گای پەنە [ف] گاو پشه در خرمن کوبی.
پەمۆینە: خوارکەوە، لاڕکەوە، پچمەیە، داهێنە [ف] خمرگی.
پن هەڵگل: پن باخەڵ [ف] زیر بغل.
پنێ: ۱) بڕوانە؛ ۲) دانێ: (دەست پنێ بان سەری) [ف] ۱) نگاه کن؛ ۲) بگذار.
پنیات: ۱) پەنەوت، هیب، پناخە؛ ۲) ئیجاد، سازدان [ف] ۱) شالوده؛ ۲) ایجاد.
پنیچە: پەنجەکە، ڕەچەڵاک [ف] اصل و نژاد.
پنێز: پنوز، پنوزە، بڕوانە [ف] نگاه کن.
پنێرە: ۱) پەرێزەکە؛ ۲) ڕاسپێرە [ف] ۱) پفرست؛ ۲) سفارش کن.
پنیسک: سوتکە سابون، سوتکە سابون [ف] ماده صابون.
پنیسکە: پنیسک [ف] ماده صابون.
پنیسی: تەخوشی لەبەرەن [ف] مرض لاغری.
پنیش: ڕۆشنە، داینە [ف] نشین.
پنیشت: شیلەی داڕەبەن، جاجکە [ف] سفر.
پنیشت: پنشت [ف] سفر.
پنیشتەتاڵ: جامکەتاڵە [ف] سفر تلخ.
پنیشتەتاڵ: پنیشتی لە تۆڵاوی خۆش لەگەڵ [ف] سفر تلخ.
پنیشتەتاڵە: پنیشتەتاڵ [ف] سفر تلخ.
پنیشتەتاڵە: پنیشتەتاڵ [ف] سفر تلخ.
پنیلە: دەغڵی بەر گۆڕ [ف] خرمن در حال کوفتن.
پنیمش: پنە، پنێ [ف] بگذار.
پو: ۱) بەهرەی زەمین، ئاوەدەکی جەمەرو بوو؛ ۲) هەبی، بەراسپەری ئەبو؛ ۳) کوند، کوندەپو؛ ۴) تەمم، تەموو [ف] ۱) بهرهٔ زمین؛ ۲) بود؛ ۳) بوم، جغد؛ ۴) مه، بوم.
پۆ: ۱) چەمو باڕەی زەوی؛ ۲) وڵات، سەر زەمین، (هەر ئۆم خۆش دەبێ لەم هەردو پۆیە)؛ ۳) پۆن، پێن: (ئەو سەرزەمینەی پۆی ئۆی لێ نایە / ئاوری لێ بەرێ هەرئەمو لەلایە) دڵوڵکۆرە؛ ۴) لەبەن، بەهار: (پۆئۆ کە بیکرو تاڵ بەکو خۆری جەنەتی / قەبەی چیە ئەچوریایی دنیا بنم بەلای) هەسالی؛ ۵) وەرد، پۆ؛ ۶) کوند، پاپەلوی؛ ۷) شاگرد مەیخانە؛ ۸) دیرای ئەمتی قوڵ بۆ ئاوداشتن؛ ۹) شیان، توانست: (پۆم ناکرێ، پۆم ناڕوێ)؛ ۱۰) پۆچی؛ ۱۱) تەمین، تەوێ [ف] ۱) بهرهٔ زمین؛ ۲) سرزمین؛ ۳) پو، رایحه؛ ۴) بخاطر؛ ۵) بیا؛ ۶) بوم، جغد؛ ۷) شاگرد میخانه؛ ۸) جوب آبیاری؛ ۹) امکان؛ ۱۰) چرا؛ ۱۱) می‌شود.
پوان: ۱) بەهار؛ ۲) مەراوی چێبەوو؛ ۳) مەرەتانی بەرچوو و تیخەرین [ف] ۱) بهار؛ ۲) گلزار؛ ۳) مفرّ گریز.
پواردن: ۱) بگاردن؛ ۲) لێ هەڵواردن؛ ۳) ڕەنگاڕەنگی پارچە [ف] ۱) گذاشتن؛ ۲) اهمال؛ ۳) رنگی شدن پارچه.
پوارە: مەرەت، فرسەت، ماوە [ف] فرصت، مجال.
پواژی: پۆژە، گیای پۆن گرتو کە مالات ناپخوا [ف] علف پوگرفته.
پوان: تەسبیحەکی چاخر [ف] سبحهٔ خرمه.
پوایت: ۱) پبوایە؛ ۲) پوبایت، تۆپوایت [ف] ۱) می‌بود؛ ۲) می‌بودی.
پویا: هەبوایە [ف] می‌بود.
پۆیا: تلیسکی پۆن گرتو [ف] روغن یا کرهٔ پوگرفته.
پویان: ۱) پبوایە؛ ۲) ئیری گوندیکە [ف] ۱) می‌بودند؛ ۲) اسم روستائی.
پوبرە: پرچمە، ئەوشتەی پۆنی ناخۆش ناهێڵێ [ف] پوگیر.
پۆیلات: کارەسات، بەڵاو چۆرتم [ف] بلا و مصیبت.
پوپرۆز: پوکردن، پۆنی سوتاوی ئەنسانەو سو [ف] بوی مو و استخوان سوخته.
پوت: پت، پتە، خوان دەسکرد [ف] بُت.
پوت: ۱) باتزەی تاش، باتجیەی ئاسان؛ ۲) تاوبارە، قەمبەر؛ ۳) پۆتی، پوتە: (پوت ناهێنم) [ف] ۱) بابك آسیاب؛ ۲) قنطره؛ ۳) برای تو.
پوترە گیتە: کارگی باڵاهەری سەرخۆ [ف] نوعی قارچ.
پوتکە: تاوبارە، پوت [ف] قنطره.
پوتکە: خاتوی لەدارو تەختە کە [ف] تکیهٔ از چوب و خشت.
پوتری: بتری، شوشەی دەم تەنگ پۆ ترلو تکردن [ف] بطری.
پوتل: پوتری [ف] بطری.
پوتۆ: پوت [ف] برای تو.
پوتە: ۱) پلەی کەم لەزەمینەدا زەقایی زەوی؛ ۲) دەقرێ کە کانزای تیدا دەتوێنەوە؛ ۳) پوتو، پوت [ف] ۱) برجستگی در سطح زمین؛ ۲) بوتهٔ زیختگری؛ ۳) برای تو.
پوتەگە: پۆتری، ئەوپەڕی دەخلی ئێمەدان لەساوێن لێ [ف] بوی پۆنی هنگام شخمگیری.
پوتی: ۱) خەڵکی وڵاتی پۆنان، پۆنانی؛ ۲) پۆتۆی: (هەر ئاوی پەیتی پوتی دنیم) ئەمەم وزین [ف] ۱) اهل منطقهٔ پونان؛ ۲) برایت.
پوتیمان: شاهسۆ، باڵندەیکی بڵو و قاچ درێژە هەر لە دەم ئاوان دەبێ، شایەشتیکە [ف] پوتیمار.
پوج: ئەن، دەنیە، ئیفادە [ف] قیس و لکنی.
پوچ: ۱) ئەمەرچی؛ ئەمرا؛ ۲) بزنی لە قوز [ف] ۱) برای چی؛ ۲) فرج زن.
پوچاڵ: دەغڵی پۆن ئەرگرتو لە چاڵدا [ف] غلهای که در خاک بوی تری گرفته باشد.
پوچان: گیچکۆڵە، بچیکەڵاک، بچکۆڵە [ف] کوچولو.
پوچڕ: پۆن دوکەڵ، پنهدا کادو [ف] بوی گاه سوخته.
پوچرۆك: پۆنی سوتاوی چەوری [ف] بوی چربی سوخته.

بۆچك: بچكۆك [ف] كوچك.
بوچكه: بۆچك [ف] كوچك.
بوچكه‌لانه: بچكۆلانه [ف] كوچولو.
بۆچون: ۱) بر سردن: (من وای بۆچوم كه نایهشتوه)؛ ۲) بهرهو شتی یاكسی رۆیشتن [ف] ۱) گمان بردن؛ ۲) بطرف كسی یا چیزی رفتن.
بۆچه: بۆچ [ف] چرا!.
بۆچهك: بۆچرۆك [ف] بوی چربی سوخته.
بۆچه‌كهوره: بۆ چرۆكی قهوی. بۆچه‌كهو [ف] بوی تندیند چربی سوخته.
بۆچه‌كهوره: بۆ چرۆكی (بۆره) [ف] نگا: بۆچه‌كهو.
بۆچی: بۆچ [ف] چرا!.
بوخ: ۱) هه‌لم؛ ۲) نهم له‌گه‌ریادا [ف] ۱) بخار؛ ۲) نمه از گرما.
بوخار: بوخ [ف] بخار.
بوخاری: مهاری. بخاری [ف] بخاری.
بوختان: هه‌لبه‌سته. تۆمهت. تیهتزا [ف] بهتان.
بوختیان: بوختان [ف] بهتان.
بوخچك: بوخچه‌ی بچوك. پرچكه‌ی گهوره [ف] بقچهٔ كوچك.
بوخچه: ۱) پارچه چوارگۆشه‌یهك بۆ كهل و پهل تیدان؛ (ه) بوخچه بگه‌ورانی: گاشه‌ی پرچكه هاویشتن؛ (ه) بوخچه‌ی له‌كراوه: پرچی له لاوی عازب)؛ ۲) باخچه [ف] ۱) بقچه؛ ۲) باغچه.
بوخوره: بخۆر [ف] بخور.
بوخوردان: بخۆردان [ف] بخوردان.
بۆخۆشكه: ۱) باریكی ئهرموان؛ ۲) گوڵی كه‌نیره [ف] ۱) درختی است جنگلی؛ ۲) گلی وحشی.
بۆخوینی: بیخوینی. مه‌رهه‌كه له بیخه‌وهوه ئۆتی چاو دی [ف] نوعی بیماری چشم كه بر اثر بی‌خوابی عارض شود.
بۆد: ده‌وله‌مند. دارا [ف] ثروتمند. دارا.
بۆدان: دانه‌وله له‌سه‌ر ساج برژانه‌ن [ف] بودادن حبوبات برساج.
بۆدانهوه: وام له‌جیاتیان دان [ف] وام دیگری را پرداختن.
بۆدن: ۱) بۆنی توندی ماسی و نه‌گه؛ ۲) بۆنی تاره‌قه‌ی به‌نگۆ و قاچ [ف] ۱) بوی تند ماهی و نر؛ ۲) بوی عرق زیر بغل.
بۆدن: ره‌هسۆك. كۆرو دادراوی هه‌راو له‌زه‌وی. كه‌شه‌ماڵ [ف] شكافته و سوراخ بر زمین.
بۆدۆن: بۆدن [ف] نگا: بۆدن.
بۆدراو: چیشتی قاوتی گه‌نمی برژاو [ف] آش گندم بوداده.
بۆدۆكهل: بۆن كاو [ف] بوی دودگرفته.
بۆده: بۆه [ف] ثروتمند.
بۆده‌له: بیاوی بی‌نموری ته‌مه‌ڵ و بیكاره [ف] مرد بدشكل و تنبل.
بۆدی: به‌هانای فێڵ و گهڕ (خه‌ریكی دۆدی بۆدیه) [ف] تقلب و مكر.
بۆدیه: بنگه. پنگه. پونگ [ف] بونه.
بۆر: ۱) بۆن. بگار؛ ۲) بڕی قومار [ف] ۱) گدار؛ ۲) نرد بازی.
بۆر: ۱) زه‌مینی ته‌كڵدراو؛ ۲) ره‌نگی سپی. تامساڵ زوود [ف] ۱) بایر؛ ۲) رنگ سفید شكری.
بۆر: خۆاهمیتی. بۆڵ [ف] خاكستر.
بۆر: ۱) هه‌ر. براوی ئۆمیكه‌وه‌سان له ته‌لهم بیتكه‌ده‌ا؛ ۲) ره‌نگی خۆڵه‌میشی؛ ۳) به‌كسی پۆكه بۆكی زه‌ش و سپی [ف] ۱) صفت؛ ۲) رنگ خاكستری؛ ۳) اسب خاكستری با لكهٔ سفید.
بۆر: ۱) تیشكاو له ملو كێ بهركی‌دا؛ (بۆرت خوارد بۆرم دای)؛ ۲) له‌شكی و جوانی تیزه‌زین. (سام بیرت بۆر بوه، كه‌نگسر بۆر بوه بۆخواردن تایی)؛ ۳) قولكه‌ی میوه كه گه‌لای نیدا زاو خه‌ڵو به گه‌لا دای ده‌پۆشن، تره؛ ۴) گیایه‌كی باڵا بلندی گه‌لا مه‌زی كه تیره‌ی هه‌ڵزو كه‌ما؛ ۵) شه‌پۆلی ئاو [ف] ۱) بازندهٔ مسابقه؛ ۲) پیرشدن و از ترابیت افتادن؛ ۳) چاله‌ای كه میوه را بر آن ریزند تا رسیده شود؛ ۴) گیاهی برگ‌سوزنی؛ ۵) موج.
بۆر: بڕ [ف] بُرنده.
بۆراق: چاوزه‌ق. چاوزاق [ف] چشم برجسته.
بۆران: توف. كرێوه. بادوه [ف] طوفان.
بۆران: قوڕی زه‌ته‌وڵاغ. (ه) بۆرانكردن: بۆره‌كردن [ف] صدای گاو و گوساله.
بۆرانهوه: دڵ له‌خۆ چۆن. له‌سه‌ر خۆ چون [ف] از حال رفتن.
بۆرانی: ۱) چیشتی كڕاوه‌كه‌ی ماست؛ ۲) چیشتی باسمان و كواه‌كه‌ی تومانێو قیمه [ف] ۱) آش ماست با كدو؛ ۲) بورانی.
بۆراو: بۆدراو. چیشتی گه‌نمی برژاو. كوتراو [ف] نگا: بۆدراو.
بۆرباو: تامال بۆر [ف] مایل به خاكستری.
بۆرج: برج [ف] برج.
بۆرجیل: ره‌شی تامال بۆر [ف] سیاه مایل به خاكستری.
بۆرچین: مێچكه مراوی مالی [ف] مرغابی خانه.
بۆردن: ۱) بخشین. خاو كردن؛ ۲) رابردن. تێپه‌ڕین؛ ۳) زۆرگه‌یشتن و بڵ بۆنی كاڵه‌ڕاو شوتی [ف] ۱) بخشودن؛ ۲) گذشتن؛ ۳) رسیدن زیاده از حد میوهٔ جالیزی.
بۆردنهوه: بۆراهوه [ف] از هوش رفتن.
بۆردوهان: بۆمباران [ف] بمباران.
بۆرزان: بیره‌خه‌ی نۆران بداری و جه‌ی سوكه‌له‌خه‌و [ف] بینكی.
بۆرغو: برغی [ف] مخ پیچ.
بۆرغی: برغو [ف] مخ پیچ.
بۆرگ: برۆك [ف] ابرو.
بۆرگه: باتو [ف] فلات.
بۆرمان: ده‌نگه هه‌ناری وشك [ف] دانهٔ انار خشك.
بۆرمس: بۆنی ره‌شی داوای سپی نیدا [ف] بُز آلق.
بۆره: ده‌نگی بۆرزی گاو گوڵ [ف] صدای گاو و گوساله.
بۆره: ۱) كه‌سی پۆكه سپی و ره‌ش. بۆر؛ ۲) بخۆر. بلۆمۆر؛ ۳) وره؛ ۴) ره‌مه‌كی و سه‌رهه‌ناس. (بۆره‌پاگ)؛ ۵) زه‌مینی ته‌كڵدراو؛ ۶) تۆی سه‌گانه [ف] ۱) اسب خاكستری لكه‌لكه سفید؛ ۲) بخور. بخر؛ ۳) بیا؛ ۴) بداصل و ناخلص؛ ۵) زمین بایر؛ ۶) اسمی برای سگ.

بۆرە: زەمینی بەکێڵەراو/ زەمین ئاو.
بۆرە: وەرە، بێ/ بە.
بۆرەبنار: نیوەشەن، کشەی هەریەوەم/ جدال لفظی.
بۆرەبۆر: هاواری گاو گوێڵاو/ صدای بلند گاو و گوساله.
بۆرەپنە: قەلەسابونە/ تلاخ.
بۆرەپیاگ: پیاگی ڕەمەکی و سەرنەناس/ مرد عامی و گونام.
بۆرەپیاو: بۆرەپیاگ/ نگا: بۆرەپیاگ.
بۆرەچۆرە: چۆرێن چۆرەوە، بێ کاکوڵ/ نوعی پرنده.
بۆرەخزم: خزمێکی دوور/ خویشاوند دور.
بۆرەزەلام: مەردی ناقۆلا/ شخص تنومند و بدقیافه.
بۆرەسوار: سواری کەسێی بۆرە/ سوار بر اسب بور.
بۆرەقانی: گیایەکە سۆرەکەکەشی بۆخواردن/ گیاهی که می‌پزند و می‌خورند.
بۆرەکە: ئاماڵ بۆر/ مایل به رنگ بور.
بۆرەگا: ۱) بەلەکی ڕەنگ بۆرە؛ ۲) جۆرانێکە لەعەلەکەو ئاژاوەو قیمە سازەکرێ؛ ۳) جۆرێک گەچ/ ۱) پرلعدابست؛ ۲) خوراکی از آرد و تخم‌مرغ و قیمه؛ ۳) نوعی گچ.
بۆرەگی: بۆرەیاو/ مایل به خاکستری.
بۆرەلۆک: ئاماڵ بۆر/ مایل به خاکستری.
بۆری: ۱) ڕەنگی بۆرە؛ ۲) لوولەو شێوەی ئاو/ ۱) رنگ طوسی؛ ۲) لوله و شیر آب.
بۆری: وەرە، بێ/ بیا.
بۆری: ۱) کەرەنا، شەیپور؛ ۲) دوکەڵ کێشی سەماوەر/ ۱) کرنا؛ ۲) دودکش سماور.
بۆریژانگ: بێژان، گیایەکی دەستەباڵا بە گوڵی زەرد کەتا/ گیاهی با گلهای زرد.
بۆری ژەن: کەرەناچی، شەیپورچی/ شیپورچی.
بۆریش: بروش، بروش، سەوزی وردە/ ریز، باقلور.
بۆزین: ۱) هەڵگەڕانی شێر؛ ۲) بوراندنی گاو گوێڵاو/ ۱) فاسد شدن شیر؛ ۲) صدای گاو و گوساله.
بۆزین: کێ بەرکێ، ڕکە، مەڵە/ مسابقه.
بۆزین: ۱) ڕامردن؛ ۲) عافوکردن/ ۱) گذشتن؛ ۲) عفو کردن.
بۆزیە: لوولەی ئاو/ لوله آب.
بۆزیە: ۱) کەرەنا، شەیپور؛ ۲) مزرەقی ئاوهەڵزێ/ ۱) شیپور؛ ۲) گردنای میان آهن.
بۆزیەچۆن: بۆزیەن/ شیپورچی.
بۆژ: ۱) بقر، دارتوقاند، داریکە بەرێک دەگرێ بۆیە لە مینۆڵە؛ ۲) لوان/ (بۆم بۆژانەوە)/ ۱) درخت پشه؛ ۲) امکان.
بۆژ: ۱) شینی ئاماڵ سیی؛ ۲) ڕیشی جاش و پرنجی، سپی و ڕەش تێکەڵ؛ ۳) تەخۆشی چۆکی ئازەڵ/ ۱) کبود؛ ۲) ریش جوگندمی؛ ۳) نوعی بیماری زانوی دام.
بۆژن: شاڵ، تەنلوی چۆڵا لەخوری و مەرز/ شال، دستباف محلی.
بۆژە: بۆزە/ نگا: بۆز.
بۆژەم: بەمجە: (ئاوبر چەسی بۆژەم تەگیجاو خەم) سەمولەوی/ مرا بیدار.
بۆژەن: زۆر بەهێز، بۆنکەر/ دارای شائلۀ قوی.
بۆژان: هەڵدان، بەخۆداهاتن/ نمو کردن، بالیدن.
بۆژانگە: جێ سانەوەی تەخوتنی ئاژەڵ لە جێ هەساوە/ استراحتگاه دورۀ تلقاحت.
بۆژانە: بێژان، گیایەکی گوڵزەردی بۆن توند مێشی لەبەر هەڵدی/ نگا: بێژان.
بۆژانەوە: بەکەیف کەوتن لەپاش لەزەو کەساسی/ انتعاش، به نشاط آمدن.
بۆژن: ۱) گیای بۆنگرتو کە مالات نایخوا؛ ۲) بۆزە/ ۱) علف بوزه؛ ۲) نگا: بوزه.
بۆژە: بۆزە/ نگا: بۆزە.
بۆژەکردن: بێزکردنی حەیوان لەگیای بۆژن/ ناکردن دام از خوردن علف بوزه.
بۆسان: بۆسارە/ بوی نا.
بۆسارە: ۱) بۆ گنجاو؛ ۲) بۆن گرتن، بۆکەن/ ۱) بوی نا؛ ۲) بوی گند.
بۆس: بۆست، بنگس/ وجب.
بۆسان: بێستان، باغ/ بوستان، باغ.
بۆست: بنگس، بۆس/ وجب.
بۆسوز: ۱) بۆنی لۆکەی سوتاو/ (ئاوورم لێ بەرە، بۆسوزم لێ ناهێ)؛ ۲) بەرۆژی تازەسوتاو لەسەر بریتی تازەدەشن خوێنەکەی دەبەستن/ ۱) بوی پنبۀ سوخته؛ ۲) تکه پارچۀ پنبه‌ای که می‌سوزانند و بر زخم تازه می‌گذارند تا خون را بند آورد.
بۆسە: ۱) سیمە، ڕەوەت، کەمین، مرەوەرینە؛ ۲) فایشی جوتیاران/ ۱) کمین شکارچی؛ ۲) رابط بین بوغ و خیش.
بۆسە: ۱) پشووەیکی کورت؛ ۲) بۆسەڕاوێسە؛ ۳) بەخەو، بنوە/ ۱) توقف کوتاه؛ ۲) بایست؛ ۳) بخواب.
بۆسەخواردن: لەبۆسەدا خۆمات کردن/ کمین گرفتن.
بۆسە گرتن: بۆسە خواردن/ کمین گرفتن.
بۆسەلی: جۆری ترێ/ نوعی انگور.
بۆش: ۱) ئاوبەشاڵ، کلۆن، هەڵۆز؛ ۲) زۆر (لەشکرە کە بۆشە، خوارن بۆش بو)؛ ۳) تێکەڵ پێکەڵی حەڵاڵ/ ۱) نمان‌تهی؛ ۲) بسیار؛ ۳) شلوغی مردم.
بۆشایی: بەتاڵایی، والایی/ تاوان.
بۆشکە: بەرمیل، دەفری زۆرگەورە بۆ ئاو/ بشکه.
بۆشناخ: کۆڵەو بۆشە/ شیاف‌پوش.
بۆغ: بوغ/ بخار.
بۆغاف: گیایەکە بەشاخانەوە دەڕوێ/ گیاهی است که بر صخره‌ها روید.

بوغز: ڕك: (بوغزلەڕگ) ختم و کین.
بۆغمە: ۱) پس بە دست بگرە؛ ۲) بەخۆشی نوشاخە ۱) غەل امر، خاموش باش؛ ۲) بیماری حنلق.
بوغە: گای زۆر قەڵەوی غلۆن (جمند قەڵەو، دەڵی گای بوغەیە؟!)
گاو قربە و مغرور.
بۆق: ۱) قوڕواق، بەق؛ ۲) کەڵەشاخ بۆ ئەوەی نوزانەن؛ ۳) چاوی زەق؛ ۴) پشت مل؛ ۵) باڵ، دەڵەك (بۆچە بۆقم تەدەی، باڵم پێوە دەنێی؟!) ۶) ئەزنکی چلەپاو و سیر ۱) قوربانغە؛ ۲) بۆق؛ ۳) چشم برجستە؛ ۴) پشت گردن؛ ۵) هُل؛ ۶) ئرۆ پیاز و سیر.
بۆقدان: دەڵەکدان، باڵپێوەدان هُل دادن.
بۆقزە: بەخۆشی زاری زاروکانە بیماری دهن بچه.
بۆقل: گۆشتی بەڵەك گوشت ساق پا.
بۆقلە: ئەڵەمبرنە، حەلی شیش، قەل، بەقلە بوقلمون.
بۆقلەموت: بۆقلە بوقلمون.
بۆقلەمون: بۆقلە بوقلمون.
بۆق مل: پشت مل پشت گردن.
بۆقە: دەنگی گای کەمتر لەبۆزە صدای گاو.
بۆقەشە: پشت مل: (موی حەوسەد وشتر کەوکرد وەسلی / هیشتا هەر دیارە بۆقەشەی ملی) ئەکەرکۆزە پشت گردن.
بۆقەمەلە: جۆرێ بەڵەی وەك بۆق شنای قوربانغە.
بۆقی مل: پشت مل پشت گردن.
بۆك: ۱) ووی؛ ۲) ڕەبەنۆك، گوڵاڵەسوور؛ ۳) پیاوەداریەك بۆکەباران؛ ۴) باپشکۆی، چیچەك سلاو ۱) عروس؛ ۲) آلاله؛ ۳) آدمك چوبی؛ ۴) گل مژه.
بۆك بۆکۆنە: گاڵەی منداڵان بە بۆکەڵەی لەبستوك عروسك بازی.
بۆکردگ: بۆکرنی، گنجاو بۆکرنه.
بۆکردن: ۱) گنجان؛ ۲) بۆن هەڵمژین، بۆنکردن ۱) بوگرفتن؛ ۲) بوکردن.
بۆکرۆن: بۆنی لەشکی سوتاو بوی استخوان سوخته.
بۆکن: بۆنی گۆشتی سوتاو بوی گوشت سوخته.
بۆکك: چیچەك سلاو، باپشکۆ گل مژه.
بۆکلە: بۆکەڵەی منداڵان عروسك.
بۆکلیشە: بۆنی بن باخەڵ و قاچ بوی بد پا و بغل.
بۆکەباراڵە: کۆنەڵێ کە منداڵ لەگەڵی یەدالانەوە، تاوی پێدا دەکرێ آدمك چوبی.
بۆکەباراڵێ: بۆکەباراڵە آدمك چوبی.
بۆکەبەباراڵە: بۆکەباراڵە آدمك چوبی.
بۆکە بەباراڵێ: بۆکەباراڵە آدمك چوبی.
بۆکە سەماکەرە: بۆکەکێ بوعی عروسك خیمەشب بازی.
بۆکەشوشە: بۆکەڵەی لەچینی دان شوشە عروسك ساخته شده از چینی یا شیشه.
بۆکەڵە: بۆکی لەبستوکی منداڵان، بۆکلە عروسك.
بۆگنای: بۆنی میوەی ڕزیو بوی میوه فاسدشده.
بۆگنج: بۆگنجاو بوی ن.
بۆگنجاو: بۆنی دانە وشکی شەدارو ڕزیو بوی نا.
بۆگە: گیای بۆن گرتو کەئاژەڵ نایخوا نگا: بۆن.
بۆگەمرخە: بۆگنج بوی نا.
بۆگەن: بۆن ناخۆش: (لەم ماسە بۆگەن بوە، دوڕە بۆگەنی گرتوە) بوی گند.
بۆگەنکە: ۱) مەنوس، جانەوەرێکە لەزوی چوکە تر هیچ جانەوەرێك لەترسی بۆگەنەکەی ناوێرێ نوخنی لێبدا؛ ۲) گیایێ گەنیوە ۱) حیوانی است بسیار بدبو؛ ۲) نوعی گیاه بدبو.
بۆگەنیو: بۆنی ناخۆش بوی گند.
بۆگەنیوە: گیا بۆگەنکە نوعی گیاه بدبو.
بۆڵ: ۱) دەنکی ترێ، دانە هەنگور، لەمزی؛ ۲) زەنگی ملی پێشەنگ؛ ۳) دۆڵی تەنگ، دەرەی ناو دوکێن، گەلی، پوهل؛ ۴) حوڵەکەوە، مشکی؛ ۵) ئاوێزان (ئەرێ بۆڵ بوە) ۱) دانه انگور؛ ۲) زنگ کاروان؛ ۳) دره تنگ؛ ۴) خاکستر؛ ۵) آبدان.
بۆڵ: حوڵەمێش، مشکی، حوڵی خاکستر.
بۆڵاندن: وردەوردی گەلی خرواند کردن.
بۆڵاو: حوڵاوان، مشکی و ئاوی لێکدراو خاکستر آب.
بۆڵ بزمارە: جۆرێ ترێ نوعی انگور.
بۆڵ خاژو: جۆرێ ترێ نوعی انگور.
بۆڵە: ۱) وردەوردەی تۆزمێ؛ ۲) مشکی، حوڵی ۱) خرواند کردن؛ ۲) خاکستر.
بۆڵەبۆڵ: پڕەپڕت بۆڵەی زۆر خرواند.
بۆڵە تەمەن: تاڵو بۆڵ نگا: تاڵ و بۆڵ.
بۆڵەرە: بومەلەرزە، زەلزەلە، هەژانی زەمین زلزله.
بۆڵەمز: زەلەمۆ، زیلە خاکستر گرم.
بۆڵەنمە: تاوێکەڵانی میوە، تاڵو بۆڵ میوهٔ تریاك به زمین.
بۆڵەنمی: بۆڵەنمە نگا: بۆڵەنمە.
بۆڵەوەرد: تیزاوی، حوڵەمێش کە جانەوەرێ مشکی هاری بێ لەناو دەمیدا تیزاب خاکستر.
بۆڵی: ۱) دەنکەترێ، بۆڵ؛ ۲) هۆزێکی کۆچەری کوردە ۱) دانهٔ انگور؛ ۲) یکی از عشیرتهای کرد.
بۆڵیلە: تیوان شەوو ڕۆژان، تاریکی و ڕۆشنایی نیکەڵ لە نێوانو نەمانا هوا گرگ و میش.
بۆم: ۱) بۆمبا؛ ۲) لەڕای من؛ ۳) سەرزەمین ۱) بمب؛ ۲) برای من؛ ۳) سر زمین.
بۆم: ۱) بەشوێ؛ ۲) هەموم؛ ۳) کوندەبزل، کوندەبوم ۱) تیشه؛ ۲) بوم؛ ۳) بوف.
بۆماراڵە: گیایەکی دەرمانەو زۆر تاڵە گیاه بومارال، عقب هزار برگ.
بۆمبا: گوللەی زەلامی فڕۆکە بمب.
بۆمباباران: بۆمبا هاویشتن بمباران.

بۆمباران: بۆمبا دان/ئەمن ☐ بۆمباران.
بۆمباهاویژ: فڕۆکەی بۆمبا هەڵگر، فڕۆکەی بۆمباران دەکا ☐ ئەسپ ئەفکن.
بۆمچ: بۆنی شەماری، بۆکنج ☐ بۆی ناو.
بۆمچك: بۆمچ ☐ بۆی ناو.
بۆمچد: بۆمچ ☐ بۆی ناو.
بۆمچەو: بۆمچ ☐ بۆی ناو.
بۆمچەوە: بۆمچ ☐ بۆی ناو.
بۆمەلەرزە: زەلزەلە، بۆمەرزە ☐ زلزلە.
بۆمەلیلی: ۱) نەبەوکی، هەوڵ بەربەیان؛ ۲) پاش بۆزی شیوان، بۆلیلە ☐ ۱) نگا؛ بۆلیلە؛ ۲) بعد از غروب.
بۆن: ۱) بنهن، ئرزانەبوا؛ ۲) حەمن، حەمز؛ ۳) بۆنیمە ☐ ۱) نگاه کن؛ ۲) عطر؛ ۳) برای ما.
بۆن: ۱) بەرامبەری تەسوون، بەرهەمادو زیندو وجود؛ ۲) دارایی ☐ ۱) بودن؛ ۲) دارایی.
بۆنبۆ: بۆجە ☐ بوگن.
بۆنبرە: دەرمانی بەهۆشی لەبەرنۆن ☐ داروی مرخص، بیهوشی.
بۆن پیدان: بۆنانی دابەویلە لەسەر ساج ☐ بودادن دانه.
بۆن پیوە کردن: ۱) بۆنی خۆش هەلوت هەڵمژین؛ ۲) تاوکردنی شتێك لەلایەن ئەرەوە لەنازجانەوەرانا ☐ ۱) استشمام؛ ۲) تلاش کشتن در جلب ماده به جفتگیری.
بۆن لیدان: حەزلێ هەڵسوڕ ☐ عطر مالیدن.
بۆن ئێ کەوتن: سەرەتای پێگەیشتنی بیستانی گزکو گندورە ☐ آغاز رسیدن میوه در جالیز.
بۆنخۆش: هەرچی بۆنی بەسندی لێبێ ☐ خوشبو.
بۆنخۆشکە: ریحانە کێویلە، گیانەکە ☐ ریحان کوهی.
بۆنخۆشکەرە: گیایەکە وشکی دەکەن بۆناو جلەکان ☐ گیاهی است که آنرا خشک کنند و برای خوشبو کردن لباس از آن استفاده می‌شود.
بۆنخۆشی: بۆنی کەمرو بەسندیەتی ☐ خوشبویی.
بۆندار: خاوەنی بۆنی خۆش ☐ بودار.
بۆندان: بۆدان ☐ ظرف عطر.
بۆن دانەوە: بۆن بڵاو کردنەوەی گوڵ یا ... ☐ بوی پراکنده.
بۆن دۆن: بۆنزن ☐ بوی زیر بغل و ماهی.
بۆن کردن: ۱) بنهن کردن؛ ۲) سۆراخ کردن بەهەمبال دۆزینەوە ☐ ۱) بوییدن؛ ۲) سراغ گرفتن.
بۆنگ: هەڵاڵدان، خۆش کردنی پێست بۆ هەستکە ☐ پاکی پوست برای مشاهد.
بۆنو بەرام: بۆنی خۆشی بڵاوبو ☐ بوی دلچسب.
بۆنە: ۱) هۆ، بەهۆیەت، سۆنگە؛ ۲) بەهانە، بیانو ☐ ۱) سبب؛ ۲) بهانه.
بۆنەبەرد: ردی هەڵاتن وەك بەرد ☐ سخت شدن.
بۆنەوە: دوبارە پەیدابون ☐ دوباره پیدا شدن.
بۆنەوەر: گیاندار ☐ جاندار، ذیروح.
بوو: ۱) دارا؛ ۲) بەبەر؛ ۳) کوتە، کوتەبوو؛ ۴) بەستە؛ ۵) بەبەر وەهایە؛ ۶) بەمن، بەوە ☐ ۱) دارا؛ ۲) بنز؛ ۳) بود؛ ۴) بعلت؛ ۵) باش؛ ۶) بوده است.
بوها: ۱) گرانبەیەت؛ ۲) باپی، نرخ، بەهی ☐ ۱) گرانقیمت؛ ۲) نرخ.
بوهان: بەهان، بوار ☐ بهار.
بوهت: بێ زن، سەلەت ☐ مجرد.
بوهرین: ۱) بێ کاڵی شیر؛ ۲) پیرەوانی گیا ☐ ۱) خاسشدن شیر؛ ۲) پیرشدن گیاه.
بوەتەقلە: جۆرە، کوتەنگی مەزە ☐ نوعی جرم بزرگ.
بوەستە: مەنز ☐ ایست.
بوە گوێرە: جۆرێ کوتە ☐ نوع کوت.
بوهل: گەلی، دوڵی تەنگو قوڵ، دەرە ☐ دره.
بوهومست: بەست، بنگس ☐ وجب.
بوهیشت: بەهەشت، بەهەشت ☐ بهشت.
بوی: بێ ☐ باشد.
بوی: گازسوڕ، شاگرد ☐ گازسوز.
بۆیاخ: ڕەنگی دەرمان ☐ واکس.
بۆیاغ: بۆیاخ ☐ واکس.
بۆیاقچی: ڕەنگ کەر، کەوش ڕەشکەرەوە ☐ واکسی.
بوێ: ۱) ئازار، تەنرس؛ ۲) ئۆزەن (ساڵەوێ، ساڵ بوێ) ☐ ۱) شجاع؛ ۲) منظر.
بوێژ: ۱) قسەکەر؛ ۲) شایەر؛ ۳) گۆرانی بێژ ☐ ۱) گوینده؛ ۲) شاعر؛ ۳) ترانه‌خوان.
بوێس: مەزن، مەجور، ڕاوەستە ☐ ایست، نرو.
بوێسان: بیستان ☐ بالغ.
بوێست: بوێس ☐ ایست.
بوێستە: بوێس، ڕاوەستە ☐ ایست.
بۆیش: ۱) زەمەنو فسلاغی بێ ئاو؛ ۲) بۆزە، بڵێ ☐ ۱) غلغلاری بی آب؛ ۲) بگو.
بۆیك: ۱) بۆك، بەوی؛ ۲) باینکیو ☐ ۱) عروس؛ ۲) گل‌مژه.
بۆین: ڕازی ☐ قانع.
بۆینباخ: کراوات، پارچەی ملپێچ و شوڕەوەو ☐ کراوات.
بۆیە: ۱) بۆیاخ، واکس و ڕەنگی تەفاشی؛ ۲) لەبەر ئەوە، بەهۆیەو ☐ ۱) واکس و رنگ نقاشی؛ ۲) بهاین دلیل.
بۆیەچی: کەوش بۆیاخ کەر، دیوار ڕەنگ کەر ☐ واکسی، نقاشی ساختمان.
بۆیەر: ۱) بەبەر، بەهۆیەت؛ ۲) ڕابردو ☐ ۱) بخش؛ ۲) گذشته.
بۆیەکاری: ڕەنگ کردنی دیواری ماڵ ☐ نقاشی ساختمان.
بە: پیتەو پراپۆزیکە جلەوەی وشەو جلەیش وشەیی چەند وانا یەکی جۆراوجۆر دەگەیەنی کە هەندێکیان بەم جۆرەن: ۱) بە: (من چوتم، ئۆش وایە)؛ ۲) بەر: (ئەم قەڵەمە لایە)؛ ۳) بک: (ڕۆیە بابڕۆین)؛ ۴) سۆیەت: (بەسەری نۆ)؛ ۵) هۆ: (بەمن بۆی بە پیاو)؛ ۶) بەپووەی: (کەمین نارانسە کەسم بێ بارەسەر بێ / بەمن چی دەستو دەر بێ ئەرەکەرێ)؛ ۷) لای: (دەقەسر بەشۆیە)؛ ۸) خاوەن: (بەهەوش،

بەجەرگ: ٩) دەگەل: (بەسترا وەرە)؛ ١٠) ترخ و بها: (بەچەند کڕیوە؟)؛ ١١) تەندازە: (بەقەد تۆ)؛ ١٢) جڕیەتی: (بەکاڵی بەبیری)؛ ١٣) گۆڕان: (بەفرەکە وەیە تاو تەو بارووت بەسەدان بێ!)؛ ١٤) بەر: (خەرمان بە بادان)؛ ١٥) بۆ: (بەتۆ بڵێم، بیگانە بەدەر)؛ ١٦) گۆڕەوی: (بەجاوبەیەو کردم بەئەڵموو بۆم)؛ ١٧) بەرلە فعل بۆ ئامرازو ئاکارئاسانەکان دێت: (بەخۆ دەبازێ، بەرندا دەروا)؛ ١٨) لەکات و ڕادەی: (بەسەرمن داهات، بەشەرەدەخەوێ سەرم بەمالا کرد)؛ ١٩) بێ زیانو کەم: (دوبەندو)؛ ٢٠) جوت و یەکسەوە لکیان (شانیەشان)؛ ٢١) لەبێ: (بەسەری دا چوو)؛ ٢٢) لە: (بەجێ ماو)؛ ٢٣) بەرانبەر: (بەقانون قەدەغەیە)؛ ٢٤) بەوەجوون وشوەجوون: (ڕێوی بەکوانیو خەدجی، دەزوو بە دەرزی بەوە کرد) ئەوانەی است کە چە بەعنوان پیشوند و چە بەعنوان پسوند معانی مختلفی را می‌رسانند کە بعضی از این معانی بەقرار زیر است:

١) پساش؛ ٢) برادر؛ ٣) کُن؛ ٤) قسم؛ ٥) سبب؛ ٦) حرف ارتباط؛ ٧) پیش، نزد؛ ٨) صاحب؛ ٩) حرف همراهی؛ ١٠) ترخ و بها؛ ١١) اندازه؛ ١٢) چگونگی؛ ١٣) حرف تغییر؛ ١٤) بر؛ ١٥) برای؛ ١٦) دُچارشدن؛ ١٧) و ١٨) ظرف زمان و مکان؛ ١٩) بی کم کاست؛ ٢٠) جفت و هسنا؛ ٢١) یکباره؛ ٢٢) از؛ ٢٣) طبق؛ ٢٤) در.

بەتاسیایی: هێدی، هێدیکا، بەواش ئاوا یواشکی.

بەتاسیشەم: ١) بەحاڵی، زۆر بەسەر؛ ٢) بەکجار زۆر کەم: (بەتاسیشەم بریندارەو) ١) خیلی آهسته؛ ٢) خیلی کم.

بەتاگا: ١) خاوەن خەبەر؛ ٢) بەهۆشی، هەواڵی بەکەوتی، بیدار ١) باخبر؛ ٢) بیدار.

بەتاگاهان: لەخەو هەستان، وشیاربون، بیداربونەوە ئا لە خواب بیدار شدن.

بەتاوات گەیشتن: مراد حاسڵبون، بەکاوەستن، تارەزو ئاڕەزوان ئا بەآرزو رسیدن.

بەتاوادان: ١) دەتاو هاویشتن؛ ٢) بریەتی لە بەفڕۆدان؛ ٣) دەتاوی خاوێن هەڵکێشانی جلکی کەفاری ١) در آب انداختن؛ ٢) کنایه از حرام گردانیدن؛ ٣) آب کشیدن لباس.

بەتاوەدان: بەتاوادان ئا نگا: بەتاوادان.

بەتۆڵ: ناشرینی پیاوترسێن، زەبەلاحی ئاقوڵا ئا لنصور بدشکل.

بەتەمەگ: خاوەن وەفا، چاکە لەبیر، دڵی سیلمو بێ بەزان ئا وفادار.

بەتێش: بەزان، بەئازار ئا دردناک.

بەتێش: خەریکی کار مژول ئا مشغول.

بەتا: ١) شوێنی ئاگر؛ ٢) دێڵی تیرخوان دەڵەوبا ١) جای بادگیر؛ ٢) گُشن خوام.

بەبان: مناڵان، منداڵ گەل ئا بچەها.

بەبێ: بەڕێست، بەڕاکون، کار لەدەست هاتو ئا آدم کارآمد.

بەبێشت: ١) زۆر بەکارو کار لەدەست هاتو؛ ٢) زەوی بەپیتاو بەرەو ١) آدم کارآمد؛ ٢) زمین حاصلخیز.

بەبک: مناڵی ساوا ئا نوزاد.

بەبلانە: بۆکەڵەی منداڵ ئا عروسک.

بەبلە: ١) تۆڵ، پیرە، بی بنچو لەناو زگا؛ ٢) ساوا، منداڵی جکۆڵە ئا ١) جنین؛ ٢) نوزاد.

بەبن: ١) ڕیشەدار، بەڕەگ، ڕەگدار؛ ٢) کەزی کون لەکتراو؛ ٣) گیای بەسەلاڵ ئا ١) ریشەدار؛ ٢) دوتیرە؛ ٣) گیاه پیازدار.

بەبۆکە: بۆکی منداڵان، بۆکەڵە، بۆبکا (ئۆکا ئا عروسک.

بەبۆڵە: بەبۆکە ئا عروسک.

بەبە: ١) منداڵی ساوا؛ ٢) ناوی هۆزێکی کەوتارا لە شارەزوور، بابان ئا ١) نوزاد؛ ٢) یکی از عشیرتهای کُرد.

بەبەر: ١) بەمیوە، بەبەهرە؛ ٢) کوتاڵی بەرزان ئا ١) درخت مُثمر؛ ٢) پارچهٔ عریض.

بەبانەوە: ١) بەئاوای؛ ٢) ڕاڕو ڕاس ئا ١) بتمامی؛ ٢) بەصراحت.

بەبەشت: ١) بەشەو، قایم؛ ٢) خاوەن داڕەداڕو بشتوان ئا ١) محکم؛ ٢) توربشتی.

بەبەشۆ: لەسەرخۆ، هێمن، بەمەوسەڵە، بەهێمن دڕۆ ئا آرام و شکیبا.

بەبێ: قۆچاغ، خۆشەڕۆ، بەز لەبەچوونی، شاتس، خۆشبەخت ئا بیادهٔ چالاک، بلبیا.

بەبێج: ١) بێجدان، وەك بڕغو؛ ٢) لەدەروەدا وریاو فێڵباز ئا ١) دارای برج؛ ٢) آدم تودار.

بەبیروەچون: پێشوازی کردن: (سەد هەتیو خۆی ئاس و ترس دا چون بەبیری شەخەوە) مشخ بەڕەو ئا استقبال.

بەبیڵ: شەپۆلدار، (کەم جامەو بەبیڵە، گۆمێکی بەبیڵە) دارای موج، مواج.

بەبیلە: تەشەڵەمان کڕەگر، بەهاگر ئا بهاگیر.

بەت: دراوی ئا سُرانی.

بەتار: هەتەری چاو، ڕۆشنایی و بینای چاو ئا مسافت دید.

بەتارە: قڵچە، گزکچە، تەو گەسکەی سوڵا بۆزوی بی چرپش مدا ئا فرجهٔ سرپش زنی حولا.

بەتاق: ١) کەمەی سەرەبیوارو گوتیەن، سەرەبەرلو گوتیەری بەتاق هاتوەو؛ ٢) بەنیا؛ (بەتاقی بەنیا)؛ ٣) ناواڵە، فەکری، (بەنجەرە کەتان بەتاقی بی) ١) گُنبدی؛ ٢) تنها؛ ٣) گشاده، وا.

بەتاقە: بلیت، پسولەی دەفەیای لەسەرتۆسراو ئا بلیت.

بەتاقەت: ١) خاوەن هێز؛ ٢) بەسەرو حەوسەڵە ئا ١) توانا؛ ٢) شکیبا.

بەتاقی کردنەوە: تەزمون، تەجرەبە کردن ئا آزمودن.

بەتاڵ: ١) بی ناوەڕۆک، وڵا، خاڵی؛ ٢) نامەقوڵ، هەڵوەشاو (تۆزم بەتاڵە)؛ ٣) بیکار (برایەکم بەتاڵە) ١) تهی؛ ٢) باطل؛ ٣) بیکار.

بەتاڵایی: ئۆشایی، وڵایی ئا فراغ.

بەتاڵ کردن: دەس هەڵگرتن لەکار، پاینوز (هەرتیوەرو بەتاڵمان کرد) ئا دست از کار کشیدن.

بەتاڵی: بۆچی، بیکاری ئا بیکاری.

بەتام: خۆش، ئەزمان، خۆش چێژە ئا خوش‌مزه.

بەتاتاچون: بەدرێژی باس کردن ئا زیاد و مبسوط بحث کردن.

بەتاناهاتن: بەتانا چون ◻ بگا، بەتاچون.
بەتانپۆداهاتن: بەتاناچون ◻ بگا، بەتاچون.
بەتانە: تارەمشاری بەجریش هەڵیشیودراو کە دارتاش دەکاری دەکا ◻ بطانه.
بەتانی: بەتو، عەدیاڵ، پێخەفی جنراوی بێ بەروپشت، کەپاڵ ◻ بتو.
بەتانیە: بەتانی ◻ بتو.
بەتر: پشتر، پشتو (بەتریر، بەتریران، بەتریری) ◻ پشتر.
بەترمە: هەڵبەرباوین، ترشی لکی زەیتی دار ◻ پیراستن، هرس.
بەترومە: بەترمە ◻ پیراستن، هرس.
بەتروفە: ۱) بەتەڵای، خراپ؛ ۲) بەفڕێ لەدەست چوگ ◻ ۱) ضایع؛ ۲) هدر شده.
بەتکەبەش: جوالێ، چاڵگ، کورەبەش، چاڵو، چالەکە ◻ گودرکن.
بەتڵ: ۱) باڵەوارە تارا؛ ۲) ماندو، (ئەز بەتڵم گەلەکی ماندی بووم)؛ ۳) جنیک لەشەو ◻ ۱) قهرمان؛ ۲) خسته؛ ۳) قسمتی از شب.
بەتڵان: لەبین چون، نەمان، لەکار کەوتن ◻ ازبین رفتن و از کار افتادن.
بەتڵاندن: لەبەین دان، خراکردن، وناکردن ◻ هدردادن، گم کردن.
بەتڵانە: وچان، ڕۆژی کارەکردن، تەحتیل ◻ تعطیل.
بەتڵە: ساوار ◻ بلغور.
بەتڵی: ماندی، مانگ، خەستە، مانو ◻ خسته.
بەتڵین: ماندوبون ◻ خسته‌شدن.
بەتو: ڕەحاتی، ڕەحەتی، ئامرازی ترا و لەدەفر کردن ◻ قیف.
بەتوکڵ: بریەتی لە قسەی بەهیما، قسەی زیقاندو پلار ◻ سخن نوداز.
بەتوی: بەیەک، بەتەنها؛ (بەتوی کراس) ◻ بەتنها.
بەتوینکڵ: بەتوکڵ ◻ بگا، بەتوکڵ.
بەتوێن: جێی، بەجەهەنەم ◻ بەدرگ، بەجهنم.
بەتەر: خراپتر، خراوتر ◻ بدتر.
بەتەقەکەوتن: شەرمەزاربون، کەوتن بۆکەو ◻ شرمنده شدن.
بەتەڵەب: بەکسی مێچکەی تیژخوان بەفاڵ ◻ مادیان ترخواه.
بەتەماح: جاوچنۆک، تەما، تەماحکار ◻ آزمند.
بەتەماع: بەتەماح ◻ آزمند.
بەتەنگەوەبون: بەگرنگ گرتن، خەم خواردن بۆ کاری یاکەسی؛ (دۆر بۆمن بەتەنگەوە مەبە) ◻ اهمیت دادن.
بەتەوس: بەزیلە، قسەی بەپلار، بەتیکوڵ ◻ سخن طعنه‌آمیز.
بەتیسک: بەخوری، تیسک، درێژ ◻ پشمالو.
بەتین: بەگەرمایی خۆی، ئاگر؛ (ئاوەکی تیژ بوو لەبەتینە) ◻ حرارت.
بەتیە: پارچەیەکی تایبەتی بۆ جەپانی هاوینە ◻ نوعی پارچه نازك و تنك برای عبای تابستانی.
بەجا: جێدار، قسە یان کاری لەڤڵ بەست، بەجێ ◻ بجا، روا.
بەجگە: بێ، بەلەبەرەن، جیاتە ◻ بجز.
بەجوج: ۱) جەنەبان، قسەزێن، ڕۆژبێ، جەنەبین، هەڵەوەن، جەقەسرۆ؛ ۲) دانیشتن بەسن ◻ ۱) زاغ؛ ۲) نردامن.

بەجەڤ: بزماری بەپێچ ◻ میخ پیچ.
بەجەرگ: تازا، ڕەشید، گەرناس، زەنگ، مناش، نەترس، بوبر، بەقەرەت، دلێر ◻ شجاع و بیباك.
بەجێ: ۱) بەمەسا؛ ۲) لەجێگە؛ ۳) ڕا؛ (جێ بەجێ هاتو ◻ ۱) بجا؛ ۲) بجای؛ ۳) صریح.
بەجێمان: لەدوا ماندەوە، لەوەختی خۆدا بێ بەگەیشتن؛ (بەبەجێ ماوم لەیاران، نابەجێ ماوم بەجەمەل ڕوبە / بەسەرتن لەم قسوری ژینە تیستیما لەگەم جیگەم) ◻ عقب ماندن، واماندن.
بەجێ ماو: دواکەوتو ◻ وامانده.
بەجێ هاتن: کار بەڕوستیون، کار بەیەکهاتن، کران ◻ انجام شدن کار.
بەجێ هاتین: بەیەکهاتن، ڕوست کرانی کار، کردن ◻ انجام دادن.
بەجێ هێشتن: خستەدواوە، جێ هێشتن، وەدواداان ◻ بجای گذاشتن.
بەجێ هێنان: بەجێ هاتن ◻ بجای آوردن.
بەج: ۱) بیجو، بەچکە، بەچاڵ؛ (۲) پوری هەنگ، تیلەمیش ◻ ۱) بچه؛ ۲) تسلی، نوین زەبور عسل.
بەچاوکردن: دیتن، دین، هاتە بەرچاو ◻ دیدن.
بەچاوەبون: جاوزار کارلکردن ◻ چشم زخم خوردن.
بەچاوەوەبون: بەچاوەبون ◻ چشم زخم خوردن.
بەچەك: ۱) تەرح، بیجو، کەسو، شکڵ، سەکوت؛ ۲) مندالی، زاڕۆ (ڕۆی بیجو)؛ ۳) بان مەلاشو، بەشەسەری هاوسای تونگ ◻ ۱) طرح، قیافه؛ ۲) کودك؛ ۳) چکاد، بالای، بشاش.
بەچکە: بیجو، بەچکە باڵدار، جوجکە ◻ جوجهٔ پرنده.
بەچگ: بان مەلاشو ◻ چکاد.
بەچنگ: ۱) خاوەن چنجرۆك؛ ۲) خێراو تازا لەپیدا کردن ◻ ۱) دارای چنگال؛ ۲) زرنگ.
بەچو: بیجو ◻ بچه.
بەچولە: بیجوی تازەهاتو، تازەزای، ساوا ◻ نوزاد.
بەچوە: بیجو ◻ بچه.
بەچە: ۱) مناڵ؛ ۲) بریەتی لە بۆك لە (ڕوا)؛ ۳) مناڵی حیز، لوسکە ◻ ۱) کودك؛ ۲) کنایه از عروس یا داماد؛ ۳) آمرد.
بەچەباز: مناڵبان، هەتیوبان، کورگی ◻ بچه‌باز، غلامباره.
بەچەخوردە: تەنوشی تیرەخواردن ◻ بیماری سیرشدن.
بەچەدان: بردان، مناڵدان، زەدان ◻ زهدان.
بەچەك: چەکدان، ئامرازی جەنگ، بیدە ◻ سلاح.
بەخ: وشەی سەیرمان، (بەخ ئەوکارە تۆدەیکەی) ◻ حرف تعجب.
بەخاستەم: بەناستەم ◻ بەسختی.
بەخر: ۱) زەریا، هەڵیا؛ ۲) بەش، بار ◻ ۱) دریا؛ ۲) سهم و قسمت.
بەخس: لیتوان، باس ◻ بحث.
بەخەشت: بەهەشت، بوهشت، جەنەت ◻ بهشت.
بەخەیا: شەرمن، قهیت کار، شەرمین ◻ محجوب، باحیا.
بەخ: بەهەد، ئای جەند، جوانە ◻ بهه.
بەخاوەن کردن: ۱) ئاگاداربون؛ ۲) دانەوەی گوریو بەخاوەنی ◻ ۱)

نگهداری کردن؛ ۲) رد نمودن گرفته به صاحبش.

بەخت: ۱) نصیب، سهم؛ ۲) بهمان و بقا؛ ۳) مدروب بن بەختن سوری‌خو ئابەتەسەر؛ ۳) بخت، دالنه؛ ئەزیتمه بەختی‌که؛ ۴) مصرح، مەسرف. ئەمیالی همو بەخت کرد ۱) نانس؛ ۲) بمان؛ ۳) بنه؛ ۴) خرج.

بەختان: نوش‌بوی، مهتاب؛ خوشکم جیگم نەوش له بەختانه؛ بنانسی.

بەختەوەر: بەختیار، بەخوا خوشبخت.

بەختەرەش: بدبخت و نگبخت، جاریزەش سیەبخت.

بەختکردن: خەرج کردن خرج کردن.

بەختە: ۱) بەرەوان، دامەنە؛ ۲) بەران، تیری ۱) پرباری؛ ۲) فوج.

بەختەباران: بەختەلباران، بارانی گولەبەفل مەلو کردن باران بر خرداندام.

بەختەکی: بەختەکەت، خوزەبەختی تصادفی، اتفاقی.

بەختەلباران: بەختەباران نگا. بەختەباران.

بەختەمام: بیاوی راست و فەسەتەو آدم راست و درست.

بەختەمامی: راستی و فەسەتەوی راستی و درستی.

بەختەوار: بەوزەرار و راستا باوبخدار و درستکار.

بەختەوەر: خاوەن ئەقبال، بەبخت خوشبخت.

بەختیار: بەختەوەر بختیار.

بەختیاری: ۱) کامەرەوایی، خاوەن بەختی؛ ۲) تیرەیەکی گەورە لەکوردی لور ۱) کامرانی؛ ۲) یکی از تیره‌های بزرگ کرد لرستان.

بەخرمەت: ۱) خەدمگری میوان؛ ۲) زەردەستی تازاو گوی لەمەست ۱) مهمانپرست؛ ۲) نوکر خوب.

بەخشان: بلاوکردن، پرژاندن؛ ئەلەکەی بەخشان و بەخشان کرد منتشر کردن و پراکندن.

بەخشایشت: عاقل، بوردن لەتاوان بخشایش.

بەخشش: خەلات، بەخوشی و خوایی خەلات باداوان انعام دادن.

بەخشندە: دلاوا، بەخشی، بەدل سخی.

بەخشیش: بەخشش، تەنجام بخشش.

بەخشین: ۱) دانی بی‌مەرەبیو؛ ۲) عاقلبوکردن، لی‌بوردن ۱) کمک مادی بلاموش؛ ۲) عفو کردن.

بەخشینەوە: دابەش کردن توزیع.

بەخزەلهاتن: گەندەکردن، مەلدان شکوفاشدن.

بەخوری: مەزی تیسکن گوسفند پشمو.

بەخۆبو: خۆزی، کەسی کە کاری بەبارەشی لەوبەوبە سنگی بخود.

بەخۆفشین: خۆ بەزیاد زانین، لەخۆ بایی‌بون (جاوچاو لەو هەتیوە

بەخۆی دەفشی تکبر، بخود بالیدن.

بەخۆکردن: سەرپەرشتی کردن، بەخوان کرن، جاوالەخو، بەخۆکردن پروراندن، سرپرستی کردن.

بەخۆنازین: خۆهەلکیشان بەخود بالیدن.

بەخۆوە: مزوی تەستورو تیکسەراو مرد جاق و تنومند.

بەخۆوەبەستن: دەگەل خۆ خستن همراه خود ساختن.

بەخوی‌کردن: بەخۆ کردن نگا. بەخو کردن.

بەخەبەر: بەهوش، بەئاگا بیدار.

بەخەل: باخەل بغل.

بەخەل‌فرۆش: دەس فرۆش، جەرجی دو بازار دستفروش، پیلەور.

بەخەمکردن: بەخۆ کردن نگهداری کردن.

بەخی: شتری، لیلاو (ئالا بەخی تەرقد باخوە) آب گل آلود.

بەخێ: بەخرەوەن، بەفراخ (دەست زۆر بەخێرە) باز کف.

بەخێرانی: خۆشان، بەخۆشان، خۆشهان خوش آمد.

بەخێرەت: ۱) لازا، بەرس؛ ۲) خاوەن ناموس و بیابەی ۱) شجاع؛ ۲) غیرتمند و باناموس و شرف.

بەخێرهێنان: بەخێرانی خوش آمدگوئی.

بەخیل: ۱) زەد، چروك، دەس‌قوچاو، بەزیل؛ ۲) بەنزەری، حەسود.

بەخیل ۱) خسیس؛ ۲) حسود.

بەخیڵ: بەخیل نگا. بەخیل.

بەخێو: ئاگاداری، سەرپەرشتی، حاوانەوە، خەوانەوە، ئیسوت سرپرستی.

بەخێوکردن: بەخۆ کردن، بەروەرە کردن سرپرستی کردن، پروردن.

بەد: ۱) خراپ، (کاری بەدت کرد)؛ ۲) هاروولاسار (هەتیوکی بەد قسەی بەگویدانایی)؛ ۳) بی، (بەدقەرز، بەدئەمەگ، بەدبەختە)؛ ۴) شوم، نەحس (بیر قەدیمیکی بەدی هەیە) بد در مقابل خوب؛ ۲) بازیگوش؛ ۳) بی ـ ؛ ۴) شوم.

بەداخ: دل بەشەر، خەمگین داغدار.

بەداخەوە: حەیفی، مخابن، حەیفو خەساران متأسفانه.

بەدئەدا: بلیغ، حلقت، سوئاو بیروان، ئاکار ناچەسەند هرزه و بدکار.

بەدبەخت: بەربەخت بدبخت.

بەدئەکەوتن: بەشوتنی مالات لەو فرەخواردنی دانە جۆ بان گەنم مرتبی که دام بر اثر پرخوری تفله دچار شود.

بەدایی: ئاهی بەخۆتی، کروزانەوەی بەساخ آه و ناله بسیار.

بەدبین: ناموبەد بدبین و مأیوس.

بەدچارە: خۆشحال، شاد، خورمی بخیاله و تاسیوب.

بەدحەمەل: بەگوتجاو، ئاکار ناچەسەند زشت کردار.

بەدخو: بەگوتجاو، بی‌ئاکار بدخو.

بەدخوا: دلیس، لەجیاکە بەدوو بدخواه.

بەددل: بەدخوا بدل.

بەدرا: بیرخراپ، هزریس بدنهاد.

بەدرەسەن: ناچەسن، ناچەسب ناجنس، بدامیل.

بەدرەفتار: ئاکار خراپ، بەدخو بدرفتار.

بەدرەقە: بەزی کردن، ئاگەداری ریونگ لە سەمەرا، تەمەوینە لەوسەمەرا ئەمادراهەیە وانا، پاسداری ریگە، غاریب بەوەردی برەو بدرقه.

بەدرەمە: شەمەرلکە، مێشکی دڕۆکەی ڕەشی باریکتر لەهەنگ. ئاسانە بەسەرکانەوە هەڵی دەبەستن، هەنگوینی لەهەنگوینی هەنگ باشتره، (هێندە شیرینە تۆزی هەنگوینی بەدرەمەس) نوعی زیوی خەل ساه.

بەدزوان: زمانریس، بەدێژ، جنیوفرۆش [ف] بدزبان.

بەدزەرە: بەدچاره [ف] نگا: دیبەدچاره.

بەدسەکوت: بەدچاره [ف] نگا: بەدچاره.

بەدشکڵ: بەدچاره [ف] نگا: بەدچاره.

بەدعەمەل: بەدسەمەل [ف] بدکار.

بەدعەمەل: بەدجەمەل [ف] بدکار.

بەدقەرارە: بەدچاره، زەبەلاحی ناقۆلا [ف] بدقواره.

بەدقەول: پەیمانشکێن، بێ بەخت [ف] بدقول، پیمانشکن.

بەدکار: ۱) پیاوخراپ؛ ۲) شوفار، تۆ چین، شەیتانی کار [ف] ۱) بدکار؛ ۲) جاسوس، نمام.

بەدکردار: بەدخو [ف] بدکردار.

بەدگۆ: بەدزوان [ف] بدگو.

بەدڵ: ۱) بەڕاست، لەسەر دڵەوە؛ ۲) دڵاوا، بەخشندە [ف] ۱) از ته دل؛ ۲) بخشنده.

بەدڵبۆن: پەسندکردن، بەدڵ [ف] پسندیدن.

بەدڵفاو: تەسیوماتی سەر ڕەق، لقاو قوڕ لەکەر [ف] بدلگام.

بەدڵەوەچەسپیان: پەسند، پەسندکردن [ف] پسندیدن.

بەدڵەوەچەسپین: بەدڵەوەچەسپیان [ف] پسندیدن.

بەدمەست: مەستی کەلەلا، زۆر سەرخۆش [ف] بدمست.

بەدمەستی: شەڕو هەرای مەستانە، شەڕەدە [ف] بدمستی.

بەدنام: بەدناو [ف] بدنام.

بەدنەمەك: بێوەفا، بێ بەزان، سیلە [ف] نمکناشناس.

بەدنێو: بەدناو [ف] بدنام.

بەدنیهاد: دڵچەپەڵ، دڵیس، بەدخوا [ف] بدنهاد.

بەدواج: زمانریس [ف] بدزبان.

بەدوان: بەدەمن، ئەوەی خراپەی خەڵکی دەوێ [ف] بدخواه.

بەدوودم: قوتنە، شوم [ف] نحس، شوم.

بەدوم: بەدوودم [ف] شوم، نحس.

بەدوێژ: بەدزوان [ف] بدزبان.

بەدەر: ۱) جگە، سەجگە؛ ۲) بۆدەرەوە، (بێگانە بەدەر) [ف] ۱) جز؛ ۲) بیرون.

بەدەردخواردن: بکەرهاتن، بەکارهاتن [ف] بەدردخوردن.

بەدەری: دوره بەرێزی [ف] انزوا.

بەدەس: ۱) بەدەسەڵات، دەسڕۆیشتوو؛ ۲) جاباڵەر کارامە [ف] ۱) باتجوده قدرت؛ ۲) چابك و كارا.

بەدەست: بەدەس [ف] نگا: بەدەس.

بەدەستگرتن: کەتنی برینی بوك، دەگەڵ بوك نوستن بۆهەوڵدان [ف] با عروس همخوابه شدن.

بەدەستەلات: دەسڕۆیشتوو [ف] باقدرت.

بەدەستەوان: ۱) بەهاوکاری؛ ۲) بەئامادەبات دانی بۆ ئامانجت وەرگرتن [ف] ۱) با همکاری؛ ۲) کار متقابل.

بەدەستەوە: ئازوو ئامادە [ف] آماده.

بەدەستەوەدان: تەسلیم کردن، تسلیم کردن، دانەدەست [ف] تسلیم کردن.

بەدەسگرتن: بەدەستگرتن [ف] برداشتن بکارت عروس.

بەدەسەلات: بەدەسەلات [ف] باقدرت.

بەدەسەوە: بەدەستەوە [ف] آماده.

بەدەق: ۱) شەوق و تورەتو لەگەشە؛ ۲) کوتەڵی گەنیراوی؛ ۳) ساچو بەسماع [ف] ۱) گرد و غبار؛ ۲) پارچهٔ آغشته؛ ۳) سلامت و شادمان.

بەدەڵ: ناجس، ئەمات غەسڵ [ف] نجس.

بەدەم: ۱) بەلەزخۆر، زۆر کەوز؛ ۲) دەم هەراش و قسەزان [ف] ۱) کسی که در خوردن عجله کند؛ ۲) سخن‌دان و وراج.

بەدەمار: ۱) بەغیرەت، بەموزی، تیرخاس؛ ۲) بەغیرو ئەموتابی [ف] ۱) باغیرت؛ ۲) متکبر.

بەدەمو پل: بەدەم [ف] فصیح.

بەدەموودو: خۆش زاوز، قسەرەنگین [ف] سخن‌دان.

بەدەن: ۱) ئەش، قەڵەب، قالب؛ ۲) دیواری بەرزی حەوش [ف] ۱) تن؛ ۲) دیوار بلند.

بەدەو: ۱) بیوان، چاك، خوشباك، لاو، خوشکەوك، زیسا، شیرین؛ ۲) ئەسپی خۆشەو [ف] ۱) زیبا؛ ۲) اسب خوشرو.

بەدیارەوەبون: ئاگاداری کردن، پاسداری کردن [ف] نگهداری کردن.

بەدیکانی: دەستەوان [ف] کار متقابل.

بەدی: ۱) دیش، دین، (ئەدیریی بەدیر کردی)؛ ۲) بەگومانو مەزەنە، (بەدەبال شوینیکم بەدی کردو)؛ ۳) بەری، لاری، (ئەچوی؟ بەدی چوم)؛ ۴) لۆخرابی؛ ۵) خراپ، (لۆ بەدی، ئەتر بەدی هەگە) [ف] ۱) دین؛ ۲) بدگمان؛ ۳) کری؛ ۴) بدهستی؛ ۵) بد بودن.

بەدیل: تۆرە، خۆرە، بۆگەر سەرە، بەرە [ف] نوبت.

بەدین: ۱) موسوڵمانی چاك دیندار، ئەڵموانرس؛ ۲) ئیمە خراپین [ف] ۱) متدین؛ ۲) ما بد هستیم.

بەر: ۱) ئەعاتی تینو؛ ۲) بەرد، کڵێم، پەڵاس، ئەی؛ ۳) بەر، پشکانی [ف] ۱) کشتزار تشنه؛ ۲) گلیم؛ ۳) خشکی.

بەر: ۱) سنگیو بەوگ؛ ۲) میوەی دارو ئیسان؛ ۳) توک، بر، (بزنەکە بەری هاویشت)؛ ۴) زەر، خوارو، (ئەبەر مالانەوە هات)؛ ۵) پشتو پشتر، (بەر لەمن چو، ئەبەر منەوە بو)؛ ۶) پۆشین، ئەخۆکردن، (کەوام دەبەرما بو)؛ ۷) لا، ئەوەف، ڕوع، (ئەبەر بوکی منە، ئەبەرو زەوی خاڵمە)؛ ۸) زاڵبو ئەسەلەی بارست، (ئەم کوتاڵە بەری ئەسکە، بەرپیان نیە، بەلام بەری ئەستورە)؛ ۹) بەرد، کوچاڵە، ئەوەز؛ ۱۰) گوڵەی جەکی ئاگرین؛ ۱۱) بیلی وشکی جرانەستی و زاڵبو؛ ۱۲) ئاسنی؛ (کەواکانت بەری هەبە بان بێ بەرە)؛ ۱۳) دەرگا، دەری؛ ۱۴)

بەرهەڵدان و تاراد: (ئەزیندان بەرهەڵدان و تاسیە کە بەرهەڵدان)؛ ۱۵) پاشگری هەنگر، کەش: (ڕەنجیش بارەبەش، فەرمانبەش)؛ ۱۶) وەرگر: (ئەرانەبەش سێ بەک بەش)؛ ۱۷) ڕوی تەماشا: (کەم بەرێ خۆ دایە دا)؛ ۱۸) بەهرەو داهات: (بەرو بەرت تەسالی چۆن بو؟)؛ ۱۹) بەرگەمە: (وتی تۆکەبەر وتکا دەنکەجێ) ههه(ار)؛ ۲۰) ڕو: (بەر بەسابلاح دەچو)؛ ۲۱) بۆری سەریبت؛ ۲۲) جەس، پاش: (کەمەجەم بەرناکەوێ)؛ ۱) بیسە و بر؛ ۲) میوە، ئەمر؛ ۳) جنین؛ ۴) پاتین؛ ۵) فیل؛ ۶) پوشین؛ ۷) طرف، سو؛ ۸) عرض و پهنا؛ ۹) سنگ؛ ۱۰) هشنگ؛ ۱۱) باطری؛ ۱۲) آستر؛ ۱۳) درگاه؛ ۱۴) ڕاوە یلە؛ ۱۵) پسوند بەمعنی کشنده؛ ۱۶) گیرنده؛ ۱۷) روی و جهت؛ ۱۸) بهره و درآمد؛ ۱۹) زهار؛ ۲۰) بەطرف؛ ۲۱) حصّه؛ ۲۲) سهم.

بەرئامای: دەرکەوتن، هاتەدەر ▣ بیرون آمدن.

بەرئیل: زەوین وەختی کێڵان ▣ زمین شخمی.

بەرا: ۱) ڕاتاو بەدەگیر؛ ۲) بەرخ، وەرە؛ ۳) بەراستی ▣ ۱) مدتی؛ ۲) بڕە؛ ۳) براستی.

بەرابەر: هەمبەر، وەکەهەڵ، چوزیەک ▣ مساوی و برابر.

بەرات: ۱) مزی وەرزی ڕەنجبەر؛ ۲) جەردی هەمیشەیی؛ ۳) ڕستۆ ڕۆژی بەش کردن: (بوجی مانگی تابستانی تەموی جێزنی بەراتی / لەغەوداى دەکەم تەڵەمێ بەشکو جاوەواتم دانی) مەولەکاڵو؛ ۴) حەوالەی پوڵی ▣ ۱) مزد؛ ۲) مقرری؛ ۳) تقسیم روزی؛ ۴) حوالهٔ پول.

بەراتخۆر: فەرمانبەری بەرێ کارکەری دەوڵەت یان خان ▣ مزدبگیر.

بەراتە: لاشی تۆپیوی فڕێ دراو ▣ لاشهٔ تُردان.

بەراتی: جەردی دایمی ▣ مستمری.

بەرادان: ئێڕوانین، تواشاکردن، تەماشاکردن، ئەی ئۆزین، مڕوانە بەر ▣ نگاه کردن.

بەرادان دان: ڕاسپاردن بۆ دروست کردن: (دەستیان جلکم بەرادان دان) ▣ سفارش دادن.

بەراردەی: هەڵکەمین، ئۆڵین ▣ درآوردن.

بەرال: ۱) خو، خوگ، گاکوڵ؛ ۲) بریتە لە پیاوی زۆرهاوو کۆڵەدەرو بەکار ▣ ۱) گراز؛ ۲) کنایه از آدم شجاع و ستوه.

بەرازخۆر: بریتی لەکاکەمی، ئەهلی حەق ▣ کنایه از اهل حق.

بەرازە: ۱) کەڵێ یەکسم کە لە شەش ساڵا دێت؛ ۲) دارێ کە بەرداشی بێ بەرز دەکەنەوە؛ ۳) مڵمڵ، لۆسە، باری؛ ۴) کاریە؛ ۵) قایشی جوت لە شۆڵی بەدراو ▣ ۱) نابِ اسب شش ساله؛ ۲) چوب حمل سنگ آسیاب؛ ۳) لغزم؛ ۴) بالان؛ ۵) بند خیش که از ترکه بافته شده باشد.

بەراس: ۱) وشەی پرسیار وانا: بێ دروا؟؛ ۲) لەڕاستی دا، بەدروستی ▣ ۱) براستی؟؛ ۲) بدرستی.

بەراستی: بەراس ▣ بگا، براس.

بەراش: بەرداش، سەنگ ئاسیاو ▣ سنگ آسیاب.

بەراق: ۱) بەرد، زوری تیخ تیژکردن؛ ۲) شووکوڵ؛ ۳) زەمینی بەرلو ▣ ۱) سنگ سوهان؛ ۲) رخت شویی؛ ۳) زمین آبی.

بەراقی: کۆن، کۆبونەوە، جوات، جفات ▣ اجتماع.

بەراقیراد: مەیزی جێژە ▣ کاموی جدی.

بەراقیلک: سوتکە سابون ▣ تەماشەی صابون.

بەراک: هەیوان، بەریکاتی، سەکۆن سەر دایۆشراو ▣ ترابی.

بەرام: بۆنی خۆش، بەرامە ▣ نکهت، بوی خوش.

بەرامبەر: بەرابەر ▣ برابر.

بەرامبەرگی: ۱) یەک گرتن و بەدەریەک هەڵکشان؛ ۲) ملموکی بەرکی، ڕاسەرکی ▣ ۱) مقابله؛ ۲) مسابقه.

بەرامبەری: ۱) بەرابەری؛ ۲) بەگژداچوون و لەزووا وەستان ▣ ۱) برابری؛ ۲) مقابلهٔ جنگی.

بەرامە: بەرام ▣ نکهت.

بەران: ۱) بەزی ئەر، ئەرەمەن، قۆچ؛ ۲) تامەزرۆیەکە هەموماڕا ▣ ۱) قوچ؛ ۲) ابزاری درخشش.

بەرانبەر: بەرابەر ▣ برابر.

بەرانبەری: بەرامبەری ▣ برابری.

بەرانبیح: بەروانە، بەروانکە، شیرەوش سنگیو بەری بێ داوپۆشن ▣ پستانه.

بەرانبیلی: بەرانبیح ▣ پستانه.

بەرانگە: مۆنگەی ژان لەدەست ▣ جای آسودن رمه در دشت.

بەرانە کێوی: ئەری مەزەکێوی ▣ قوچ کوهی.

بەرانی: بیانی، بیگانە، لاوەکی ▣ بیگانه.

بەرانی: قامکە گەورە، ئیبامەن ▣ انگشت شست.

بەراو: ۱) زەمینی ئاوی، بەراسەری دێ؛ ۲) بریتی لە جێ جوێو چەقاوەسو: (بابی خۆی بەراو کردوە، ئاژە بەراوبوە گوێ نادانی) ▣ ۱) زمین آبی؛ ۲) کنایه از آدم قحش خور.

بەراوپشت: بەراوەژو، وازی، سەرنخون، بەرەوازی ▣ واژگون.

بەراودان: پێش گرتنی ئاو ▣ مطوّب گرفتن در آبیاری.

بەراوزد: ۱) ئەکسەدانەوە، ئافی کردنەوە؛ ۲) تەخمین، بەخشەبالی هەڵسەنگاندن، ئرخاندن ▣ ۱) آزمودن؛ ۲) حدس و تخمین.

بەراوەژو: بەراوپشت ▣ وارونه.

بەراوەژی: بەراوپشت، وازی، سەرنخون ▣ وارونه.

بەراوی: دەغڵی بەراو ئاوی، بەراسەری دێی ▣ زمین آبی.

بەراوینت: پنجر، بەردوی هێنان ▣ سقط جنین.

بەراوینە: دایکێ کە پنجوی بەمردی بێ بو، پنجوی بە کامڵی فڕێداوە ▣ مادر سقط کرده.

بەراهی: پشتاپی ئاو یا لەشکر و... ▣ پیشاهنگ.

بەرایی: ۱) بەراهی؛ ۲) لیجاز، ڕەوادیتن: (ئەڵم بەرایی ئادا ئازاری بدەن)؛ ۳) سەبوری، ئۆفرە: (ئەڵم بەرایی ئابە) ▣ ۱) پیشاهنگ؛ ۲) روا دیدن؛ ۳) صبوری.

بەریا: ۱) خۆیان لەکانی هەڵاویستا؛ ۲) هیچ بەسەر هیچەوە نەمان: (کەس ئازانێ چۆنا بەریابا)؛ ۳) دەنکی پۆچ کە لەبە باکردنا یا دەیبا ▣ ۱) خرمن زیر باد دادن؛ ۲) بر باد رفته؛ ۳) دانهٔ پوک که باد

مى‌برد.

بەرباد: بى‌ئەنجام، لە كەلەلەو كارکەوتو، هیچ بوو نەماو [ف] بر باد.

بەرباد کردن: لەکەلەك خستن، لەبەین بردن [ف] ازبین بُردن.

بەربار: ١) بەکسی مى‌سالە، سالى گرنى و بارکردنى بارەیەک؛ ٢) ریەتى لە گوئ لەست و فرمانبەر؛ ٣) راو، ئاراو، (جاران هار بو تیستا بەربار بوە) [ف] ١) ستور سەساله؛ ٢) فرمانبر و مطیع؛ ٣) راو.

بەربازن: دەستەوانەیەك کەناهیلى بازن هەلخلیسکى و هلەخل بکا [ف] النکوگیر.

بەربالاف: قوتەو خاولى گەرماو [ف] تُنگ و فوطهٔ حمّام.

بەربانگ: ١) زوو کردنەوە؛ ٢) نەمانى رۆ شەوەکى؛ ٣) سەرەتاى شەو [ف] ١) وقت افطار؛ ٢) صُبح زود؛ ٣) اوّل شب.

بەربى: نەفاز، بەردتاش، سەنگ‌تراش، کەلەزاش [ف] سنگتراش.

بەربزار: هەلبزاردە، بزاردە، موتاز [ف] برگزیده.

بەربەو: بوکى، ئەوانەى بو بوك گوئستەوە دەچن [ف] بنگه، کسانى که عروس را همراهى مى‌کنند.

بەربەوارە: بەردیل کەسالى تازە بوبى بوارەبى [ف] حیوانى که یکسال آبستن نشده باشد.

بەربەوارەو: بەربەوارە [ف] نگا: بەربوارە.

بەربوکى: بەربوك، زنى کەدەگەل بوك دەچى [ف] بنگه.

بەربوو: ١) بەربر، بەخەیالو گومان؛ ٢) بەربوارە [ف] ١) بەگمان؛ ٢) نگا: بەربوارە.

بەربوورى: پیش‌بینى، چەپەردان لەزەبەرا [ف] پیشبینى.

بەربوسە: ئەوانى تیر و بوسە [ف] از ابزار جنگى.

بەربوق: گونجەو، تونى، جوى ئاوى داپوشراو بەوشتر گەلو کیشراو [ف] مجراى آب سرپوشیده.

بەربوك: بەربوکى [ف] بنگه.

بەربوگ: ١) بى‌ئاگاى بەخو؛ ٢) بەرولا [ف] ١) بیاخلاق؛ ٢) رها، یله.

بەربوون: ١) ئازادبوون لەزیندان؛ ٢) بەرهەلدابون، بى‌خاوەن؛ ٣) ئاو لەگولەو دەرچون [ف] ١) آزادشدن؛ ٢) بى‌صاحب، یله؛ ٣) خارج شدن آب از مجرایش.

بەربونەوە: داکەوتن، کەوتنەخوار، شوربونەوە [ف] اُفتادن.

بەربوولك: بەربوکى، بەربوك [ف] بنگه.

بەربەتال: ئاوالە، وەکرى [ف] بال گشاده.

بەربەخت: کیژى عازەبى بەختى شو هاتو [ف] دختر غرب.

بەربەر: سەرتاش، دەلاك [ف] سلمانى.

بەربەران: بەزى سى بەهار دیتى، بەردیل، مەزى سى‌بەهار دیتو [ف] گوسفند سەساله.

بەربەروچك: جیگەى خو هەلخستن لەبەر تاو، روبەرۆز [ف] جاى رو بەآفتاب.

بەربەروچکە: بەربەروچك [ف] آفتابگیر.

بەربەروشك: سەربەرزن، ئەمەلى بیکارەى کە لەمال دەرناچى [ف] تنبل و بیکاره.

بەربەرە: ١) خیشك، ئەوانە کەستوورەى دەچونى دەخەمرو شوى بى‌راست دەکەن؛ ٢) وەرەوە، دەرا؛ ٣) رخ، شلیەقوخ، بازوى یانى بەفرمالین [ف] ١) مالالزمین صاف کن؛ ٢) بازوى بزرگ برف‌روبى.

بەربەرەکانى: ١) لەروداوئەستان، دەگزراچون؛ ٢) ملەوکى بەرکى، زکەبەرى [ف] ١) روبرو ایستادن؛ ٢) مسابقه.

بەربەژن: دوعاو جمعایەکى کە دەمنى بەکەمرو دەچینە سەرکەلەکە [ف] تعویذى که بر گردن آویزند.

بەربەس: ١) بەربەست، لەبەرى ئاوگەزاندەوە؛ ٢) لەبەرى سەرىنگە، زىن‌بەندان [ف] ١) سدّ؛ ٢) راه‌بند.

بەربەست: بەربەس [ف] نگا: بەربەس.

بەربەسیلى: قوراو، چیشتى گوشتو ماست [ف] آش گوشت و ماست.

بەربەسیلك: بەربەسیلى [ف] نگا: بەربەسیلى.

بەربەش: دەفر و ئامرازى کانزا [ف] ظروف معدنى.

بەربەفش: جلف، بلخ، خوەلکیش [ف] آدم جلف و خودسا.

بەربەق: لیوە گوکەسەرەو، تیرازى گوئى چەشوك بوشاو بەهەمولا گەیشتن [ف] جوب شاخزار.

بەربەلەت: سەرسوورن [ف] سرسام‌آور و خیره‌کننده.

بەربەن: ١) دار یا بەردى کە گونجەى ئەسپلى بى‌دەگرن، بەردەگونجەو کون ئاخنى ئەستەرلە؛ ٢) سینەبەند، گەردەن‌بەندى شوان؛ ٣) جوزى خورما؛ ٤) خستنى زەرجەمە [ف] ١) مهارگیر اسبتر؛ ٢) گردن‌بند؛ ٣) ترى خرما؛ ٤) دبور زیر چانه.

بەربەیان: ئاربلاوزون، شەوەکى، هەوەلى رۆژى [ف] بامداد، بگاه.

بەربیك: بەربوکى، بەربوك [ف] بنگه.

بەربیل: داهاتى زەوى، بەروبو [ف] فرآوردهٔ کشاورزى.

بەربیلاى: هەیوان، بەرسەرەوەساتى بى‌بوارى ئەولاو ئەولا، شوینى بازن‌ئەگر [ف] ایوان، پناهگاه، موقع بارىدن.

بەربین: بەرینگە، ستوکزك، بى‌گەرولە دەرەوە [ف] بیخ گلو از خارج.

بەربین: بەرکەلەو، بەندکەلەمە [ف] جیره‌بند گاو.

بەربین: بەلەسە، بى‌بەر، گیایەکە ئەخورى [ف] گیاهى خوراکى.

بەربینکە: بەرەلەسە، بەرهەلەسە [ف] پیش‌بند کار.

بەربینك: ١) بەربین، پیسى، ستوکزك، سوکز؛ ٢) برینى لەبەهانە [ف] ١) بیخ گلو؛ ٢) کنایه از بهانه.

بەربا: دامەزران، بەرپاکردن، سازکردن، بەرپابون، سازبون [ف] برپاداشتن.

بەرپاش: ١) پشتەوەرو وازى؛ ٢) بەرەو دواوە، بەرەوپاش [ف] ١) واردو؛ ٢) رو به عقب.

بەرپرس: لى‌پرسراو، مەسئول، مەسئول، بەرپرسیار [ف] مسئول.

بەرپرسیار: بەرپرس [ف] مسئول.

بەرپشتوین: بەرکەمەر [ف] لاى کمربند.

بەرپشتین: بەرپشتوین [ف] لاى کمربند.

بەرپشتینە: بەرپشتین [ف] لاى کمربند.

بەربەرج: ١) پیچ داهەوى بزمار؛ ٢) ریگە لى‌زەبەو؛ ٣) ضمیمەى بزمن

[illegible] ۱) برج مبح؛ ۲) سر راه گرفتن؛ ۳) درمیان سخن آمدن.
بەرین: بن‌خوست، بەرباد، زیرپی‌مراو [illegible] زیر پاماند.
بەرپۆچ: ۱) واشمر، موره‌ی پۆچ؛ ۲) پیش‌گری [illegible] ۱) واشمر؛ ۲) پیش‌گیری.
بەرتاش: ۱) بەرز؛ ۲) بەرگەدەرانی [illegible] ۱) سنگ‌تراش؛ ۲) موی زەلەراش.
بەرتاشین: ۱) بەرزین؛ ۲) بەرگەدەراشین [illegible] ۱) سنگ‌تراشی؛ ۲) موی خانەتراشیدن.
بەرتاو: سوینی کەنار لی‌ئەدا [illegible] جای آفتاب‌گیر.
بەرتقل: بەدخاسی لەنگ، مەلەنزیە [illegible] جمخای.
بەرتقل: بەرەفرکی، کوچاک هاوین، بەردهاویژی [illegible] سنگ‌پرانی.
بەرتل: کوچ، پارە بازمیچ کەلەگایدا دای‌دەکەن [illegible] پول یا سنانگ که در بازی تیله بر زمین ریزند.
بەرتوو: خوارو خیچ، کەچ‌وکەواهاتو [illegible] کج‌وکوله.
بەرتەرەقە: ئەبدین‌چوون، خەلاس‌بوون؛ (گیشتەکە بەرتەرەقە بو) [illegible] برطرف.
بەرتەلە: بەرهۆش [illegible] زیر یورش قرار گرفته.
بەرتەلاش: زەبەلاحی ئافرەلای خوینتال [illegible] لندهور بدقواره.
بەرتەلاکە: دیاری مالی‌بوك بۆمالی زاوا بەر لەگواستەوە [illegible] هدیهٔ خانه عروس به خانوادهٔ داماد قبل از ازدواج.
بەرتەنگ: تەنگ‌بەر، بی‌دەرەتان [illegible] تنگدا.
بەرتیشت: قلیان ئاوەلتی، سوکەخواردنی پاش لەخەوهەستان [illegible] ناشتا.
بەرتیلاکە: بەرتەلاکە [illegible] نگا: بەرتەلاکە.
بەرتیل: خانەو بۆ کاریکە عیلان ریشوەت [illegible] رشوه.
بەرج: خەرجی، خورائی‌و ئابوونەت [illegible] خرج غیرلازم.
بەرجلت: دەرلەتی جوت‌و گا [illegible] محصول زراعت.
بەرجل: بەروانکەی مالی [illegible] پیشبند بچه.
بەرجوم: جیکلەلە، سیکەتوره، سیفەتوره [illegible] اخر، جیحدان.
بەرجە: لەپیش، زوو [illegible] پیشتر.
بەرجەوەن: ۱) دیمەن، لەپیش چاوا دیار؛ ۲) بەراورد، لیکدانەوە، تەخمین [illegible] ۱) منظره؛ ۲) تخمین و حدس.
بەرجەوەنە: بەرجەوەن [illegible] نگا: بەرجەوەن.
بەرجینگ: پیشەسر، خشکی زیری ژنانە کە بەسەر نوبل‌دا دەدا [illegible] نوعی زیور زنان که روی پیشانی قرار می‌گیرد.
بەرچاد: بەرنیشت [illegible] ناشتا.
بەرچالك: چاریکە [illegible] عینک.
بەرچاو: ۱) دیمەن؛ ۲) بەراوز، لەبەر؛ ۳) دیارە [illegible] ۱) منظره؛ ۲) زیبا؛ ۳) پدیدار.
بەرچاوتاریك: ۱) ناهومید؛ ۲) زۆر تۆزاوی‌و ئاوەلەهەستاو [illegible] ۱) ناامید؛ ۲) مأیوس و خصمانی.
بەرچاوتەنگ: زاو، بەخیل [illegible] خسیس.
بەرچاوتیژ: دلاوا، سەغاوەت [illegible] سخی و بخشنده.

بەرچاوکە: فایشی ریشوداری بەرچاوی تەنسب [illegible] پیشانی‌بند پُرنقش اسب و...
بەرچاوگە: بەرچینگ [illegible] نگا: بەرچینگ.
بەرچاوە: ۱) بوڵی‌مەجی بەرپیشانی تەنسب، بەرچاوکە؛ ۲) ناقلاو گەورەیان [illegible] ۱) نگا: بەرچاوکە؛ ۲) پیشانی‌بند مروگران.
بەرچاویلە: بەرچاوکە [illegible] نگا: بەرچاوکە.
بەرچایی: بەرنیشت، بەرقلیان، بەرقەلیە [illegible] خوراك ناشتا.
بەرچن: قەرناڵەی میوەچنی، ئەرباڵ [illegible] سبد میوه‌چینی.
بەرچنوکە: بەرچنی چکۆلە [illegible] سبدك میوه‌چینی.
بەرچنە: بەرچن [illegible] نگا: بەرچن.
بەرچەپە: پیچەوانە [illegible] برخلاف.
بەرچەق: سەرجوی‌کیش، پیتەنگی گوبەند [illegible] پیشاهنگ رقص دسته‌جمعی.
بەرچەلە: ئەستونەکی دەرەوەی چادر لەلای چیغەوە [illegible] ستون خارجی خیمه.
بەرچیەتە: ۱) خشلیکە بەسەر چەنەگەدا دێ‌و لەدولا لەسەر دەدری، کرمك؛ ۲) بەرخەبەبە [illegible] ۱) زیور زیرچانه؛ ۲) غبغب.
بەرچیت: ۱) سنگی چیغ؛ ۲) بریەتی‌لە پەیاڵ، گلۆك [illegible] ۱) میخ چوبین سیاه چادر؛ ۲) کنایه از چماق.
بەرچیخ: بەرچیت [illegible] نگا: بەرچیت.
بەرچیغ: بەرچیت [illegible] نگا: بەرچیت.
بەرچیلك: سیکەتوره، بەرجوم [illegible] جیحدان.
بەرچیلە: گۆشتی زۆرچەنە [illegible] غبغب.
بەرچین: چاخی پیش کیلان [illegible] کاشتن قبل از شخم.
بەرچینە: بەرچن، ئەرباڵ [illegible] نگا: بەرچن.
بەرچینەك: بەرجوم، سیفەتوره [illegible] جیحدان.
بەرچەلیك: بۆنی زیرینگەران [illegible] بوی زرگران.
بەرخ: پیچوی بەن، بەرا [illegible] برهٔ گوسفند.
بەرخستن: بەراوین [illegible] سقط جنین.
بەرخلان: شوانی بەرخان [illegible] چوپان بره.
بەرخواو: ۱) بەرخۆن، ئەوتاروەی بەرلە زستان دەکاریەکری؛ ۲) قومالی باز جەنگی راست بەراو [illegible] ۱) آذوقهٔ پیش‌خور؛ ۲) ترش کج لباس یا پارچه.
بەرخواردن: ۱) ئوش‌بون؛ ۲) بەهەرە؛ ۳) میوەخواردن؛ ۴) بریەتی‌لە تیمسالی‌ی باغ و... ۵) ئاو سەت‌بون لەقەدەی ئەسپ؛ (بەقەدەکەی بەرم خواردە، بیم بەری خواردە) [illegible] ۱) مُلاقات؛ ۲) بهره؛ ۳) اثر خوردن؛ ۴) کنایه از اجارهٔ باغ و... ۵) متاثر شدن از سخن یا کار کسی.
بەرخۆن: ۱) پیش‌خۆن، بەرخواو؛ ۲) بەردەکرێ، بریەتی‌لە خۆهەڵکێشەر یانیش کەر؛ ۳) رگ‌لەوەزان، خۆ بەخەڵك ئەرکەر [illegible] ۱) پیش‌خور؛ ۲) کنایه از خودستا؛ ۳) مُزدخور، سودجو.
بەرخوردار: مراد حاسل، کامڕوا [illegible] برخوردار کامیاب.

بەرخۆڵك: تەزەی وڕ، تەزەی وڕبەند، تەڕۆ کیمەوۆ [ك] نگرگ ریز
بەرخۆڵە: بەرمەساوا [ك] بڕۆ نوازاد
بەرخەبیە: بەرمیلە، غەت لەبە [ك] غیف
بەرخەفج: مۆڵە، مۆڵەکە، شەوە [ك] کاوش
بەرخەڵ: گەاەبەرخ، بەرخەل [ك] زمەٚ بڕۆ و بزغاڵە
بەرخەوان: شوانی بەرخەل [ك] حوریان بڕۆ و بزغاڵە
بەرد: کوچاڵە، کەفر، سەنگ، تەوین، بەر [ك] سنگ
بەردا: لەپشتدا، پشتۆ [ك] ساقۆ
بەردار: ١) دارێ تایبەتەن ٢) دەڵگر و بەسەر ٣) چۆن خرا بەردارە ٤) [ك] ١) درخت ثمر ٢) تکیه
بەردانش: سەنگ تاسیاو، بەرتەش [ك] سنگ آسیا
بەردانشت: ١) بەهرەی زەوی ٢) بوچیون، لیکدانەوە ٣) میاجە، سەردەی کتیب [ك] ١) بهرهٔ زمین ٢) نتیجه‌گیری ٣) میاجهٔ کتاب
بەردان: لیکدانەوە ٢) بەرەڵاکردن [ك] ١) دقت و ملاحظه ٢) رهاکردن
بەردانگ: زەرفی لای خوارەوە [ك] ظرف پایین
بەردانەوە: ١) لەزەوی‌دا فڕێدانەخوار ٢) ئاوەکەی سەر بەرەڵاکردن (بچۆ ئاو بەردەوە) [ك] ١) انداختن از بالا ٢) آب را از استخر رها کردن
بەردانی: ڕەفتن، بەرەڵان [ك] سنگلاخ
بەردان و بەرد کردن: داهەرکان لەسالاو تاوارەی جیا [ك] کنایه از آوارگی و آزار بگرفتن
بەردانی: بەرەڵان [ك] سنگلاخ
بەردانین: ١) بەرەساوین، کەسێك کوچەك بەرت لەکسا ٢) بەهوای بەردکیشتن بەهاوینشتن [ك] ١) سنگ‌پران ٢) بُرد برتاب سنگ
بەردانین: جاوەڕێی ئاگاداری [ك] نظارت
بەردایی: بەرەڵدا، ئازاد، ئازادو بەرەڵدا، کراو [ك] باز و رها، رها شده
بەردبڕ: بەرتڕ [ك] سنگ‌تراش
بەردتاش: بەرتڕ [ك] سنگ‌تراش
بەردڕانە: ئوتەڵانەی بەرگی تاند، شتێی جاکی بڕێ [ك] اعلام آمادگی تازه
بەردڕگانە: بەردڕانە [ك] نگا: بەردڕانە
بەردڕەگانە: بەردڕانە [ك] نگا: بەردڕانە
بەردڕیاگ: بەردڕاو [ك] رهاشده
بەردکاری: کاری بەردکردن، بەردەکارکردن [ك] سنگ‌کاری
بەردکێش: ١) تەقیانەی فڕۆشەڵکی ڕاتینە ٢) شەڵە، بارێکی دوتای داریشە بەردو گڵی پێ دەکێشن [ك] ١) سنگ‌کش ٢) ظرف سنگ کشی
بەردڵ: ١) خۆشەویست لەبەردڵان ٢) قایمان قایمکێش، بەرپشت [ك] ١) محبوب ٢) طورك نامنظم
بەردڵك: ١) خۆشەویست ٢) ئوردەکەی بەسەکان [ك] ١) دوست داشتنی ٢) پستان بند
بەردڵ کەوتن: بەستەکردن [ك] پسند کردن
بەردەم: پێش [ك] جلو
بەردەی: پێ‌دوگی مەڕ [ك] زیر دنبهٔ گوسفند
بەردەی: پرزانی شیرکانی دوتین بۆ دەرەوەی مەرەوش [ك] داشیدن شیر هنگام دوشیدن بخارج ظرف
بەردەوخ: تامزانکە، ئەدوخی خەرەتە [ك] ابزاری در دوك نخ‌ریسی
بەردەوگ: پێ‌دوگی مەڕ، بەردەو [ك] زیر دنبهٔ گوسفند
بەردەوڵە: ١) تەشتی گڵین بۆ نانپێدان ٢) دەفری جلکاوی ئاسنگەرو پەنجەی [ك] ١) تشت سفالین ٢) ظرف آب کار آهنگر و پنبه‌دوز
بەردوڵیان: ئاردەشان [ك] نگا: ئاردەشان
بەردوڕیك: سنگی مەمك [ك] سینه و پستان
بەردە: ١) بەی، خولامی (بەرکزی) ٢) ئەوانەی بۆ دەرەوە دەنێردرێن بۆ فرۆشتن ٣) ڕەشەن و ئاڵان (تەمیس بگرەو بەردەیەکە) [ك] ١) برده ٢) صادرات ٣) چپاول و غارت
بەردەئاژەیە: بەردێ کەخورت بۆ ڕاکردنی کێ بەرکێ دەکەن [ك] سنگ روی آرمانی
بەردەئەستێ: بەردی ئاگرین [ك] سنگ آتش‌زنه
بەردەئەموستیلە: ئەلماس، موزخوانە [ك] نگین انگشتر
بەردەبار: بیاوی زاناو بەهەگیر [ك] مُنذر
بەردەباران: کوچك وارانی [ك] سنگ‌باران
بەردەبنان: بەردەبنان، زۆرە کوچکێ لەئاو چەمدا کە بەسەریا تەپەڕنەوە [ك] سنگ‌های گذار
بەردەبێر: بەردێ کەشوان لەسەری دەنیشێ و مێ بۆ دوشەر دەگرێ [ك] سنگی که چوپان بر آن نشیند و گوسفند را برای دوشیدن می‌گیرد
بەردەبیرۆ: بەرەیکسە بۆ ڕەقی و سەختی نموونەیە: (وەك بەردەبیرۆی لێهاتوە) [ك] سنگی که بسیار سخت است
بەردەپسا: سەنگیپا، بەردیکی ڕەشی کزۆرە کە لە گەرمساو قامچی پێ‌دەنوێ [ك] سنگ‌پا
بەردەپێ: بەردەپا [ك] سنگ‌پا
بەردەتسات: بەردی پارە لوتن کە ڕەخشی کانیی و ئاو بۆ نوێژو ئەسپەردانیشتن [ك] سنگی پهن و صاف که بر کنار چشمه قرار دهند و روی آن بنشینند و بنشینند
بەردەتراویلکە: زیخە شینکە کەلەسەر ئاو تەنرو سکڕو ئاوەکە دیار دەکا [ك] سراب
بەردەتوێن: بەشێکی توتانە بۆئاغا [ك] سهمیهٔ توتون ارباب
بەردەچەرخ: سەنگی چەخماخ [ك] سنگ چخماق
بەردەچەخماخ: بەردە چەرخ [ك] سنگ چخماق
بەردەرك: پێش‌دەرك، پێش‌دەرگا [ك] جلو در
بەردەرکە: بەردەرك [ك] جلو در
بەردەرگا: ١) ئاستانە، پێش‌ماڵ، بەردەرك ٢) شەڵانێکی زاوا بۆ بۆك کە لەبەری بەردەو دەرگای لێ‌بکرێتەوە [ك] ١) آستانه ٢) هدیهٔ داماد به عروس
بەردەزێڕ: سەنگ قەرنی [ك] سنگ قرنی
بەردەزۆرە: بەردێکی زۆرە ئاوی پێدا دەکەن و جەقۆی پێ‌لێ دەکەن [ك]

سنگ سوهان.

بەردەس: بەردەست [ف] یاور.

بەردەسان: هەسان، سان، بەردیکی لوس کراوە زۆلی لەسەر دادەنین و تیلی پی لیز دەکەن [ف] قسان.

بەردەسان: بەردەسان [ف] قسان.

بەردەست: ١) کەسی لەبەردەستیا بو خزمەتی کەسیک دەکیا؛ ٢) کوتەی دەست پی زادەگاو دور نیە؛ ٣) بارچە تاسەری قولی لەتریک جوەگەوە [ف] ١) یاور؛ ٢) در دسترس؛ ٣) آستر آستین.

بەردەستە: ١) تاسەری قولی؛ ٢) گیرۆدەو بەخەس، زەردەستە [ف] ١) آستر آستین؛ ٢) گرفتار و اسیر.

بەردەستی: ١) خدمەتکاری، نوکەری؛ ٢) ئەلی گیرۆدەیی [ف] ١) نوکری؛ ٢) اسارت.

بەردەستی: بەردە لەستی [ف] سنگ آتشزنە.

بەردەشوور: شوتەوەی دە غل بو بەرد لی جیا کرەوە [ف] شستن غلە برای جدا کردن سنگریزە از آن.

بەردەعازەیە: بەردەتازەیە [ف] سنگ زورآزمایی.

بەردەقلک: ١) نوکەری خاوینی سەفەر و بەردەست؛ ٢) وزیر لەیانی تاقا [ف] ١) نوکر همسفر یا ارباب؛ ٢) سخنگوی ارباب.

بەردەقالی: ئەلیاسک، قوچەقالی، کەفیلک، تیروکەوان [ف] فلاخن.

بەردەقی: شەڕەشان، کی بەرکی لەشان لیکدراوا [ف] مسابقۀ تیراندازی.

بەردەلان: بەرداوی، زەویش، بی بەردو رەقەز [ف] سنگلاخ.

بەردەلبەرد: بەرداو بەرد [ف] نگا: بەرداوبەرد.

بەردەم: ١) بەردم، پیش؛ ٢) دیوەلیخ [ف] ١) جلو؛ ٢) نقاب.

بەردەموور: موری حی لەلی شیعە لە سوژدەدا [ف] مُهر نماز.

بەردەمو کالە: دەمو کالە، سوزکە، بەری جوریە دەوەلیکە، یا دەیا بە ئاریازەوە چیوسیت، دەرویشەو کوان ئاسایی دەسامی، دەبەرن دەیکولین، توسە کیکی زور لەچریش توسەکتری لی چیا دەبی [ف] موبک.

بەردەمو کە: بەردەمو کالە [ف] سر بزاد.

بەردەنوی: بەردەتان [ف] سنگی صاف کە بر آن نماز گذارند.

بەردەوان: بەردەبار [ف] نگا: بەردەبان.

بەردەوان: ڕازەوان، کەسی کەیانی بەشاخ هەڵدەگەڕی، شاخەوان، زەردەوان [ف] سنگ‌نورد.

بەردەوک: بەردەقالە، نوکەری تایبەتی و خوشەویستی تاقا [ف] نگا: بەردەقالە.

بەردەهان: بەرداش [ف] سنگ آسیا.

بەردەی: ورمن [ف] ارمن.

بەردیل: ١) شت لەیانی شت، پیلەگوزشەوە، ماڵ بەماڵ، ژن بەژن؛ ٢) شەکی بەرەبران [ف] ١) معاوضه؛ ٢) شیشاف سەساله.

بەردین: لەبەرد چی بو، لەبەرد تاشراو [ف] ساخته شده از سنگ.

بەردیشە: ١) بەردین؛ ٢) سیمری بەرد؛ (خەوو بەردیشە خوشە) [ف] ١) ساخته شده از سنگ؛ ٢) سایۀ سنگ.

بەرزەوت کەوتن: توش هاتن و بەگیرهیان [ف] گیر آمدن.

بەرز: ١) برج، خانوەقوتکەی بان هەڵا؛ ٢) بلند [ف] ١) برج؛ ٢) بلند.

بەرزا: هەوڵ فرزەند [ف] اولین فرزند.

بەرزاخ: بەروان قەدی کیو [ف] کمر کوه.

بەرزاخور: کەسی کەفرە لەتاخوری بلندبخوا [ف] اسبی کە از آخور بلند بچرد.

بەرزان: ١) شوینانی بلند؛ ٢) ناوی هەڵەبەتکاو هەزرەک لەکوردستان [ف] ١) بلندیها؛ ٢) منطقه و عشیرتی در کردستان.

بەرزایەتی: بلندایەتی [ف] بلندی.

بەرزایی: بەرزایەتی [ف] بلندی.

بەرزبەز: بەرزفر [ف] بلندپروان.

بەرزفر: ١) مەلی تا زور بلندی دەفری؛ ٢) جاو لەبەرەزور [ف] ١) پرندۀ بلندپرواز؛ ٢) آدم بلندپرواز.

بەرزقلک: تیمەو لەسەر لە تەختەو دار [ف] مانع چوبی.

بەرزکردنەوە: هەڵبنان، ڕاکرن، بلندکردن [ف] بلند کردن.

بەرزە: ١) قوتکە، الیرو بوکە بەرزەی بانان؛ ٢) قیتایی لەتاو نەختایی؛ ٣) شیوی برنج، پلاو قیوانی؛ ٤) بزن، گوج، وەتاپەر، ون [ف] ١) بلند؛ ٢) برجستگی وسط هموار؛ ٣) آش برنج، پلو؛ ٤) گی تابیدا.

بەرزەبلیس: تەوی لەمەسوفسان هەڵدەدانی، زور بەزی تەزان [ف] وزیع و نادان.

بەرزەبا: هەستانی جگوریی و راست وبشان؛ (بەرزەبا لەسەرم راستەو بو) [ف] با عصله قیام کردن برای احترام.

بەرزەبەز: بەرزەفر [ف] بلندپروان.

بەرزەجرە: سیرکی دەشت، جرجر [ف] جراسک.

بەرزەجورە: بەرزەجرە [ف] جراسک.

بەرزەچرە: بەرزەجرە [ف] جراسک.

بەرزەحەوایلە: کوڵاری مەلان، بادەوە، لەپاڕەی کاغەزی [ف] بادبادک.

بەرزەزیشە: زەبەرحەت، بەرەکی بەقیمەتە دەیکەنە تفیو قاش، زەرەکی تاماڵ سەرزەو دەدروسکی [ف] زرجد.

بەرزەقر: بەرزفر، جاو لە بەرەزور، تازاری بەوزیانەی تایە؛ (هەرکەسی بەرزەقرە زو دەمری / بای بلندایی سەزوڵ دەگری) [ف] بلندپروان.

بەرزەڵد: بلندایی شوان لەخشایی، کەم وتیسەیە عەزەب کردوبەتە بەبەرزەخ [ف] برزخ.

بەرزەکی پاتان: ١) قوتکەی بەسەرتیواری بانەوە؛ ٢) بریەتی لە لاوی تولازو دلنەر [ف] ١) برجستگی لب بام؛ ٢) کنایه از جوان چشمچران.

بەرزەگەوە: دەستەکی چیزین [ف] تاز برچین.

بەرزەلنگ: گیایەکی بالابەرزە لەتیرەی بنگ و جانزە [ف] گیاهی از تیرۀ بنگ.

بەرزەوڵاخ: بەکسم [ف] ستور.

بەرزەوبون: ١) ڕاستبونەوە، هەستان؛ ٢) تەرەقی کردن [ف] ١) بلندشدن؛ ٢) کنایه از ترقی کردن.

بەرزەهەوایلە: بەرزەهەوایلە [ف] بادبادک.
بەرزی: ١) بلندی، ٢) گەورەیی [ف] ١) بلندبالایی.
بەرزیتی: بەرزی، بەرزایەتی [ف] نگا: بەرزی.
بەرزیلان: عەرزوحەت، تەسکەمە [ف] بازی عرب یا خط.
بەرزین: ئەسپو مایێن بەختی لی سواربوونی هاتنی [ف] اسبی که هنگام زین کردنش رسیده باشد.
بەرژین: شالاو بوبردن، بەپەلەبوچون [ف] با عجله و شتاب یورش بردن.
بەرژەنە: بەرهەمەنگە، کەرەی کەپەک جار مەسکەزانین پەیدادەبێ [ف] محصول کرهٔ یکبار شتاک.
بەرژەنەک: دەبێ بیوانی کرێ نەبون [ف] تحفهٔ اندک گیری شیدهٔ فرش.
بەرستۆ: بەهەد، خوار گەردن و بالای سینگ [ف] پایین گردن.
بەرسیە: بەردەسنێ [ف] سنگ آتش‌زنه.
بەرسڤ: وەرام، جواب، جواڵ [ف] جواب.
بەرسقک: هەیران، بەرسلانی [ف] ایوان، تراس.
بەرسمیل: سەرەمیوی لوتری لو کەمیوسولمان دەیقرتێنێ: (کافرە بەرسمیلی خۆ ناکات) [ف] موی سبیل که بر روی لب آید.
بەرسمیلێ: بەرسمیل [ف] نگا: بەرسمیل.
بەرسنجک: سوکە زرگەرە [ف] سکسکه خفیف.
بەرسورکە: سیسرەی ناوماڵ وەک قاڵوچە دەچێ [ف] سوسک خانگی.
بەرسوف: وەرگەڕاو، بخون، قلب [ف] وارون.
بەرسوڵینگ: سنگ بەهەد، باڵداریکە [ف] پرنده‌ای است.
بەرسوێل: بەرسمیل [ف] نگا: بەرسمیل.
بەرسیلێ: کوڵێرەی بەساج برژاو [ف] نوعی گردهٔ نان.
بەرسیلە: قورە، گاڵکی ئاری، ترێی هێشتا ترش، بەسرە، بەسیلە، هاڵە [ف] غوره.
بەرسینگ: سیەبەندی زین [ف] سینه‌بند زین.
بەرسینگە: ١) بەرسینگ، ٢) برچی لە ناوەڕا، (بەفر بەرسینگەی برینوا) ٣) پێش لی گرتن و ڕێگەی دەرچون بڕین: (بەرسینگەی لی بڕیمەوە) [ف] ١) سینه‌بند اسب، ٢) کنایه از تیم‌ها، ٣) جلو راه فرار گرفتن.
بەرسینە: سیەبەندی زین، بەرسینگ [ف] سینه‌بند اسب.
بەرشوش: سەرەوژێر، بەرسوف [ف] وارونه، رویه پایین.
بەرشی: هاتنەدەر، دەرکەوت [ف] بیرون آمد.
بەرشیو: چرکوڵ، خواردن بەرلە چێشت بێ گەیشتن [ف] خوردن قبل از حاضر شدن غذا.
بەرشیوە: بەرشیو [ف] نگا: بەرشیو.
بەرشیەن: دەرکەوتوە [ف] بیرون آمده.
بەرشیەی: دەرکەوتن، هاتنەدەر [ف] بیرون آمدن.
بەرغوە: دەستەبەر [ف] متعهد.
بەرغەل: بەرغەل، گەلەی بەرخ و کار [ف] گلهٔ برّه و بزغاله.
بەرف: بەفر، وەرن، وەرزە [ف] برف.
بەرفخۆر: باڵداریکە [ف] پرنده‌ایست.
بەرفخۆرگ: جۆرێ تەرزەی وردە [ف] تگرگ ریز.
بەرفرە: بەرگوشاد، بەهەراو، پارە، بەرین [ف] گشاد.
بەرفرە: بەرفرە [ف] گشاد.
بەرفڕدان: بەرلوتن [ف] پخماندادن.
بەرفسالک: بارۆی بەفرمالین [ف] باروی برف‌روبی.
بەرفەشۆ: تەڵوە، بەفرو باران پێکەوە بارین [ف] بارش برف و باران باهم.
بەرفەلک: جۆرێ مێرو و پێچەسەری پیاوانە [ف] نوعی عمامهٔ مردانه.
بەرقاژی: بەراوەژی، سەرەوبەون، پشتەو ڕوو [ف] وارونه.
بەرقاڵ: دەس بەتاڵ، هەژار، بەدار [ف] کنایه از بینوا.
بەرقاڵک: بەروانکە، سیەبەندی کارکردن [ف] پیش‌بند.
بەرقی: تۆپو، کەوتن، سەکەمت، مردو لە ڕێگەی خراپەدا، بەرابەری شەهیدبون [ف] هلاک شده.
بەرقین: مردن لەڕێی خراپەدا، بەرابەری شەهیدبون: (کەوتی مێرکۆ بەرقی) [ف] هلاک شدن.
بەرق: ١) بروسکە، ٢) ترووسکە [ف] ١) آذرخش، ٢) درخشش.
بەرق: ڕکوتی، ڕاکەسک [ف] کنه‌تون.
بەرقلیان: قاوەلی، بەرئیشت، بەرچلی [ف] لاشا.
بەرقوڵ: ئاشەڕی سەرەمست لەکەوا [ف] آستر آستین.
بەرقەوە: بەتوڕەیەوە، (بەرکەوە تماشای کردم) [ف] غضبناک.
بەرقی: ترووسکەی [ف] فروزه.
بەرقیە: ئاڵگراف، تەلەگراف، لەئیلدان [ف] تلگراف.
بەرک: ١) گوللە، ٢) گرفتان، جێب، جیو، باخەڵ، ٣) تەستێرەیەکە عەرەب ناوی ناوە وەتەعەرای شامی [ف] ١) گلوله، ٢) جیب، ٣) ستارهٔ شعرای شامی.
بەرکانی: کرێکاری بەوەختو سات: (ئێمە بەرکانین بەگوێرەی سەعاتە کار موچە وەردەگرین) [ف] کارگر ساعت کار.
بەرکان: ١) کەرەستەی ئامادەکراو بۆ خانوکردن، ٢) کارکەر، بەرابەری سەرکار، ٣) سەفەولی ڕێزانی [ف] ١) مصالح ساختمانی آمادهٔ کار، ٢) عمله، ٣) مقول دستوری.
بەرکاز: دەلاقەی دیوار دەر، پەنجەرە [ف] پنجره.
بەرکانی: ١) پەرەقانی، قەڵماسک، قوچەقانی، کەهنیلە، ٢) جۆرێ سەرچاوە [ف] ١) فلاخن، ٢) پایین سرچشمه.
بەرکاو: داوێنی شاخ، بناری شاخ [ف] دامنهٔ کوه.
بەرکرن: لەبەرکردن، بۆەەرین و... [ف] ازبر کردن.
بەرکم: ١) گوڵاو، ٢) قەفەس [ف] ١) گلاب، ٢) قفس.
بەرکۆ: ١) قەڵەوزێرزین، ٢) بەرکوتی دەغڵ، ٣) لای ژێرەوی جەرمان [ف] ١) قزوین، ٢) پیش کوبیدهٔ غله، ٣) پایین خرمن.
بەرکوت: بەرکوتی دەغڵ [ف] پیش کوبیدهٔ غله.
بەرکوتە: باڵداریکە، مەلیکە [ف] پرنده‌ایست.
بەرکور: بەرچیلە، بەرخەبەی شوڕ [ف] گوشت زیر چانه، غبغب.
بەرکوڕە: قوتە، باڵداریکی بچوکە [ف] پرنده‌ای کوچک.

بەرکۆژە: دارەزوی بەخەتا بەسەر سنگ، بەن پێسیر؛ داخ لەدڵ نوێ کرێ.
بەرکۆژە: دەمەزراوە؛ گرییان.
بەرکۆستە: ڕیش، تەنگەلم کەمبو؛ ڕیش تنک و کومو.
بەرکۆسە: بەرکۆستە؛ نگا: بەرکۆستە.
بەرکۆش: بەرەلیستە، بەرهەلیستە، کۆش پۆش، لەکاتی کاردا؛ پیش بند.
بەرکوڵ: تەواو نەکوڵاو؛ نیوبەختە، سرجوش.
بەرکوڵ کردن: پێش تەواوکوڵین لەشیر خواردن؛ خواردن غذا قبل از پختن.
بەرکوڵە: دارێ دوکلە دەبەخەنە ناو ئیزەفەو مزانە؛ از قطعات خیش.
بەرکە: خێر و بەرەکەت، بیت؛ (بەرەسوو بەرکەدا دوبەرخەنێ زاوە، هەی بەرکەکەی)؛ برکت.
بەرکەتی: هەڵکەوتە، شیاوی ڕێزلێ گرتن، ڕۆڵ ڕەشگو بەکار؛ شایسته و محترم.
بەرکەش: سینی، مەعجونە، مەعجونەی، پاتەبەی؛ طبق، سینی.
بەرکەفتی: بەرکەتی؛ نگا: بەرکەتی.
بەرکەڵد: بەرز، بێ بنکە، ئاڕدیوان، سلەم؛ نردبان.
بەرکەڵ: ئینگون، توینگین، توگوهان، دانەبەفان؛ ماده گاو سه ساله.
بەرکەل: بەرکوڵ؛ سرجوش.
بەرکەمزە: بەردێکە زۆر ئاگر دەگرێ، خەڵوزە بەردی، لەبەر ڕۆڕەی ئەگەر بۆر؛ زغال سنگ.
بەرکەمەن: ۱) گیایەکی گەرمەسێری بۆ بۆنخۆشە؛ ۲) سەر بەرگەد، بەرناوک؛ ۱) گیاهی است خوشبو؛ ۲) زیر ناف.
بەرکەوتن: ۱) ڕوکەوتن؛ (بەخەرێ بەرسەرم کەوت)؛ ۲) بەش، (ماڵەبەشدا؛ (لە گۆشت بەشێ دا پیلکم بەرکەوت)؛ ۳) وەبەر کەوتن؛ (دەستم بەر چەرخ کەوت)؛ ۴) نۆرە، نۆبە؛ (وا (و بەرم تاکەوی)؛ ۱) اصابت کردن؛ ۲) سهم رسیدن؛ ۳) زیر افتادن؛ ۴) نوبت.
بەرکەهۆ: تەنگی نوامەتەنگ؛ تنگ نوامه تنگ.
بەرکەیە: ۱) بریکار، نوێنەر؛ ۲) پارێزەر، هاریکار؛ ۱) نماینده؛ ۲) همکار.
بەرگ: پێشو، بەرێ؛ (جاری بەرگ هاتم تەنەوی)؛ قبلی.
بەرگ: ۱) گەڵا، پەلک، پەلک؛ ۲) پشکە کتێب؛ ۳) پۆشاک، جلاک؛ ۴) دۆن مەرام؛ ۱) برگ؛ ۲) جلد کتاب؛ ۳) لباس؛ ۴) مرام.
بەرگا: کەسێ پێش گای تازەبوت دەکەوی تا ڕێی کا؛ آنکه گاو را شخم آموزد.
بەرگان: کۆتاڵی بەرمان؛ پارچەی خرمن.
بەرگبابلکە: جۆرێکە کوکەبەکی ڕەش و سپیە لەشخەتی جوت دوای گا دەکەوی، قورەهەڵە کێشە، کلک هەڵە کێشە؛ پرنده دم جنباننده.
بەرگبەر: بەرنەبەرگا، پێش گاکەوتن لەجوتا بۆ ڕاهێنانی، هەڵخرتن؛ عمل شخم به گاو آموختن.
بەرگ تێگرتن: ۱) جلدکردنی کتێب؛ ۲) دەفەوساش هەڵکشانی ئیمو؛ ۱) جلدگرفتن کتاب و...؛ ۲) ملتهب کشیدن زخم خواب.
بەرگدەرو: جلدەرو، جلدساز؛ خیاط.
بەرگدوو: بەرگدەرو؛ خیاط.
بەرگر: ۱) لەمیات، جلاک یان دەقەرێکی کەمبەرخ دەکار کردن تا نازەو بەرخ کۆن بەبێ یا نەشکێ؛ ۲) پشتگر؛ (بەری ئاوە کە بگرە، بەرگری لەشکرە کە بو، بەری لێ گرتن)؛ ۳) زێن کە مناڵی بەستوان مردوو، وەبەی بێ بە خوێو ترشی سەسای بەزیکەو بلوقی ئاگرەدا کاشتو بەمیلی بەئینەو؛ ۱) استفاده از کهنه و بی ارزش جهت حفظ تازه و ارزشمند؛ ۲) سدّ و مانع؛ ۳) زنی که بچه‌اش در آتش سوخته ــ یا عظامی ــ با ریختن نمک و شراب بر چوب و ناودان آنها را از بین می برد.
بەرگرانە: کۆمەڵەو هیمەدابۆ شەڕگەرانی چەکدار؛ کمک پشت جبهه.
بەرگرتن: ۱) کاری بەرگری؛ ۲) خۆڕاگرتن و توانست لەبەر دژواری یان لەسەرانیسەر لەهۆ بەهێزتر؛ ۳) مێوەدانی دار؛ ۴) کاری زاخ لەکۆتاڵی ڕەنگ کراوان تا کاڵ نەبێتەو؛ ۱) دفاع؛ ۲) تاب و مقاومت در برابر بلایا...؛ ۳) بەسەرهاتن درخت؛ ۴) به کارگیری زاج برای ثابت ماندن رنگ پارچه.
بەرگرد: شتی بەهۆنەوەیست لەبیانی خۆنەویست دەکارکردن، بەرگر؛ به کارگرفتن بی ارزش برای حفظ باارزش.
بەرگردەڵە: دارێکە دەخرێتەژێر بانداو؛ چوبانه زیر اهرم.
بەرگری: بەرگرتن؛ دفاع.
بەرگ گرتن: بەرگستی گرتن؛ تجلید.
بەرگن: توا، کۆڵکەی وشتر و بەرخ؛ پشم شتر و بره.
بەرگوزە: دارکورد، دارێ لەئێوان ڕاچەل و بوی تەوەدا بۆ ڕاست کردنی بۆ؛ چوب میان تاروپود در غالی بافی.
بەرگە: تاقەت، توان، بێزەستان، دەربردن؛ (بەرگەی جەمکەی من ناگرێ)؛ تاب و توان.
بەرگەدە: جێگەی ڕوانی تۆکەبەن، لای هەرەجوانەی ورگ؛ زهار.
بەرگەز: جوانچەی دەسبەرۆشی ئاو بازار؛ صندوقچهٔ پیله‌ور.
بەرگەزەکێ: جوانی گەزەک، زۆرتر بۆ کەڵەباب و تەسبی دەکێن؛ زیبای محله، بیشتر برای خروس و اسب به کار می‌رود.
بەرگەش: بەرگەش، پاتەبەش، سینی؛ طبق، سینی.
بەرگەشتە: کۆڵ، جارەوەش، بەرەبەخت؛ بدبخت.
بەرگەشتی: بەدبەختی، بەهات؛ بدبختی.
بەرگەگرتن: دەربرین، دەگەڵ بەرەو بزواریدا هەڵکردن؛ تاب آوردن و مقاومت.
بەرگەل: بەرحەل؛ گلۆ بزە.
بەرگەلا: بەرێکە لەگەڵای دارەبازەدەر دەچێ؛ از تیرهای مازوج.
بەرگەلە: دوا شوان، پارێزەری شوان؛ چوپان.
بەرگەلەوان: شوانی بەرحەل؛ چوپان بزه و برغاله.
بەرگەمێ: کەلاکۆی کۆرەلە؛ ترنزک آبی.
بەرگەمێو: پەلکەمێو، گەلامێو، تاپراخ؛ برگ مو.
بەرگیر: مارێ زەهراوی حەسەم؛ مار افعی.
بەرگیرخستن: هێنانەگیر، وەگیرهێنان؛ گیرآوردن.

بەرگیرکەوتن: وەبەردەست هاتن ◄ گیرآمدن.
بەرگیری: بارزگاری لەولات، بەگژدوژمن‌دا چون، پێش بەدژمن گرتن ◄ دفاع.
بەرگین: پێشینە، لەمێژ ◄ پیشینه.
بەرما: بەرماوی خواردن ◄ نیم‌خورده.
بەرماخ: جۆرێ بەرەسیفاری تۆڵەیی کە توتنی تێدەکەن، بەرو جگەرەی قامیش یا قەمیش، بارماخ ◄ نوعی کاغذ سیگار.
بەرماغ: بەرماخ ◄ نگا: بەرماخ.
بەرمال: ١) پێش‌مەرگا؛ ٢) تەوی تونێری لەسەر دەکشەن، دوگرد؛ ٣) بنساوانی مال؛ ٤) پارچەیێی لەکتانی هاتنی پای بەهۆرا بەسەر جانەوەر دەگرن تا باوکار لەرەشماڵ بەکا، باگیرەوەی ناوڵ ◄ ١) جلو خانه؛ ٢) سجاده؛ ٣) خانه‌دار؛ ٤) پارچه‌ای محکم که هنگام طوفان بر چادر زنند تا آسیب نبیند.
بەرمالک: جاجم، مەوج ◄ جاجیم.
بەرمالە: ١) بنساوانی مال؛ ٢) پاشماڵە، ماڵەمەزنیکی خزمەتکاری ماڵیکەو جیگەیان داوەتێ، زەرماڵە ◄ ١) کدبانوی خانه؛ ٢) خدمتکاری که در خانه اسکان دهند.
بەرمالی: بنداوانی ماڵ ◄ خانه‌دار.
بەرماو: بەرما ◄ نگا: بەرما.
بەرماوە: بەرما ◄ نگا: بەرما.
بەرمەت: منەتبار، مەمنون، جاکەلەسەر ◄ ممنون.
بەرمۆر: گەردانە لەمت و مور و ◄ گردن بند از مهره.
بەرموسوڵدان: زەرمێن‌ڵدان، تۆزێ، بەرەوژەر لەگۆڕ ◄ مالته.
بەرمەجێل: دەرگاو دیواری لەشۆڵک، جەپەر ◄ دیواری از ترکه که بر دور حصار و باغ و قلعه بر اسکال آن کنند.
بەرمەمکان: ماڵی شیرەخۆر ◄ طفل شیرخواره.
بەرمەمکانە: بەرمەمکان ◄ شیرخواره.
بەرمەی‌ناوی: بەرەمیوان ◄ نگا: مەیوان.
بەرمیل: بۆشکە، دەفەری گەورەی دارین بۆ ئاو، کوپەی داری سەرگراو ◄ بشکه.
بەرمیو: بەکەمێن، تاراج، کەلاشو ◄ برگ مو.
بەرناڵ: لەقەم، لەقەن، نازناو ◄ لقب.
بەرنامە: بەروەی نوسراو بۆ کۆمەڵ و حزب ◄ برنامه.
بەرنوێژ: ئیمامی جماعەت، پێش‌نوێژ ◄ امام جماعت، پیشنماز.
بەرو: دارزاوی بەهەر پێسێ؛ ٢) پێشین، لەمێژ (لەزمانی بەروداا)؛ ٣) ئەبەم ◄ ١) گریبان؛ ٢) پیشین؛ ٣) می‌برم.
بەروا: تەبا، تەپا، لەیوا ◄ می‌برد.
بەرۆ: ١) بەری دارێکی لێرەی‌وەرۆر ناسراوە، بیاویش دەیخواو دەش پێی ئالف؛ ٢) بەرۆز و خورەمەت؛ (بیانیکی بەرۆوا)؛ ٣) بێ‌شەرەو قسەرەی ◄ ١) بلوط؛ ٢) محترم؛ ٣) بی‌رو.
بەروان: گەوە، ناوقەدی کێو ◄ کمر کوه.
بەروال: بەروان ◄ کمرکوه.
بەروالەتی: بەنما، بەزاهیر ◄ ظاهراً.
بەروان: سینگ‌پۆش، لەویسارجیەی لەوەختی کاڕا بان لەوەختی نان‌خواردنی منداڵان بەسینگیەو دەبەستری ◄ پیش‌بند.
بەروانک: بەروان ◄ نگا: بەروان.
بەروانکە: بەروان ◄ نگا: بەروان.
بەروانە: بەروان ◄ نگا: بەروان.
بەرویبوو: ١) بەهەرەی زەمین، داهاتی زەوی؛ ٢) ماوەو مەودا؛ ازمانی لەمسال وادیارە بەرویبو دەرزەوین ◄ ١) بهره زمین؛ ٢) مدت.
بەرویبوخچە: جاڵیو کەلوپەلی ناپەیتی ژن؛ (بەرویبوخچەی تیکەناوە، دەرزا) ◄ بقچه و وسایل مخصوص زنان.
بەرویوم: بەرویبو ◄ نگا: بەرویبو.
بەرویشکە: لانک بەکەل‌و پەلەوە، پێشکەو لەسایەی پشکەدەرگوش‌و مەرتشتین دێ ◄ گهواره و لوازم آن.
بەرویشت: بەراوەژو، وازی، پشتەو ژوو ◄ واژونه.
بەرویی: پشتوازی، بۆ ئەو لەیاری ماقوڵ دەرکەوتن لەماڵ، بەرەوپیرایی ◄ استقبال.
بەرودوا: ١) بەدوی یەکاهاتن، یەک لەدوی‌یەک؛ ٢) بەرەو پاش، ڕوو بەدواوە ◄ ١) توالی و تسلسل؛ ٢) به عقب.
بەرودواخستن: ١) پێش‌وپاش کردن؛ ٢) بەمەشەل کردن‌و پاشگوێ هاویشتن ◄ ١) پس و پیش کردن؛ ٢) پس گوش انداختن.
بەرودواکردن: پاش‌وپێش کردن ◄ پس و پیش کردن.
بەرودوالان: شوێن‌هەڵگرتن، بەدواکەوتن بۆ بێ گەیشتن ◄ تعقیب کردن.
بەروژ: ١) بەرسەرژەساڵ؛ ٢) گوشد یا مەزرای ڕووەو ڕۆژ؛ ٣) لەڕۆژدا؛ بەرابەری لەشەوا ◄ ١) آفتاب گیر؛ ٢) دهکده یا مزرعه رو به شرق؛ ٣) در روز.
بەروژو: مانگرتو لەخواردن لەڕۆژدا ◄ روزه‌دار.
بەروژی: بەروژو ◄ روزه‌دار.
بەروسەی: بەراوێن، بیچو بەمردوی فڕێدان ◄ انداختن بچه.
بەروش: بەشکە تاشیو دەیدا بەئاشەوان ◄ سهم آسیابان از آسیاب.
بەروش: قازان، مەنجەڵ، قەزان ◄ دیگ مسی.
بەروقاژی: بەراوەژو، بەرویشت ◄ واژگون.
بەروک: پێسیر، باخە، بەرو ◄ گریبان.
بەروک بەردان: بریەتی لەدەست لەباخە کرتەوە، لەکۆڵ کەوتن، دەڵ‌زێ بەردان ◄ گریبان رها کردن.
بەروک گرتن: بریەتی لەبەشەڵتە پێ کردن، تەڕێ‌پێ فڕێشتن، گەڕ ئێ‌هاڵاندن ◄ گریبان گرفتن.
بەروڵە: ١) جەباری تازەگۆڕاوی بەقەد قامیشە؛ ٢) داروئیکە دەیدەن پاش‌بارو دەیسەنتوا ◄ ١) خیار نوبر رس؛ ٢) چوبکی در خیش.
بەروڵ: ١) ئاسنی کە تەنەکی لێ دروس دەکەن؛ ٢) بریەتی لە تفەنگ ◄ ١) پولاد؛ ٢) کنایه از تفنگ.
بەروەسا: شاگردی سەنعاتکار، بەردەستی پیشەسازی ◄ شاگرد کارگاه.
بەروەسیل: ناوگۆڕک، ناگردان، تفاق، کوانو ◄ آتشدان.

بەرە: ۱) بەر، بوە؛ (کەمە بەرە بۆ بیروات!) ۲) دەنگدانی گا بۆ گۆرانەوە (کەسێری خەمت، بەرگە بەرلاوە بان وەرەوە لای خەمت لێ‌دراو) ۳) تیرە، تایفە؛ (خاڵی دەبێم لە بەرەی برادۆست بوا!) ۴) سیەبەندی تەسب کە بە تەنگە زینەوەیە؛ ۵) دەرگا؛ ۶) پەس کردنی باران؛ ۷) پاڵە، کەمەر؛ ۸) بەشەر، داهات؛ (بەرەجوت، بەرە مەشکە)؛ ۹) بەودای نێوان شەو بەرلا لە کاتی بۆرد هەیندا؛ ۱۰) خشت‌وخاڵی؛ (بەرەبێو) واتە: خشت‌و خاڵی ناو خەڵیف؛ ۱۱) ڕوبە؛ (بەرەو جوار، بەرەو زۆر) ۱) بڕ؛ ۲) کلمەی هەڵدانی گاو هەنگام شەم؛ ۳) هەشیرە؛ ۴) سیەبەند اسب؛ ۵) دریە؛ ۶) پەسدانەوەی باران؛ ۷) بەشەرج؛ ۸) بەهرەی کشاورزی و کرەی مەشک؛ ۹) فاصلە بین باقەمە تا دقە؛ ۱۰) کەمو ئەنجال؛ ۱۱) بطرف.

بەڕە: گلیم، بڕ، لەی گلیم.

بەرەبەرە: ۱) کەم‌کەم بەبەرەرج؛ ۲) جۆن پاشی جۆن، دەسە دوای دەسە؛ (بەرەبەرە هاتن و گەیشتن) ۱) کەم‌کەم و بەبەرەرج؛ ۲) صف بعد از صف.

بەرەبەری بەیان: زریاڵ بەیان بۆ ئەوەی زریکەیەی صبح.

بەرەبەیان: بەرەبیان، بوئەلەی بەیان بامداد، بگاه.

بەرەبێل: بەرەجوت، داهاتی زەوی بهرهٔ زمین.

بەرەبێن: دەمبێن، زارێن دهان‌بند.

بەرەتەشی: کوتەداریکی پانکەلەی گرۆکەوە بە کلکەتەشی زادەکەن تا فورس بێ چوبکی مەوز و سوراخ لە پاشین دەڵ.

بەرەتی: بەرەتی، کتابە کتابه.

بەرەج: چارە، عیلاج چاره.

بەرەجفت: بەرەبێل بهرهٔ کشت.

بەرەجوت: بەرەبێل بهرهٔ کشت.

بەرەجەژنان: بەرەجژنان نزیکیەی عید.

بەرەجژنان: ڕۆژانی نزیکەبە جژن نزیکیەی عید.

بەرەخوار: ڕوەلای ژێر ڕوەپایین.

بەرەخوارە: ئەزانی، نشێو نشیب.

بەرەخەن: ۱) جێ بارەیەی کاروان؛ ۲) ماڵا و داکەی بنجوان بەدرەوی دەبێ ۱) جای اطراق؛ ۲) چنین اندان.

بەرەڕەت: مردەو زیندە، قوڵکەو چاڵی سەر ڕێگای تەجیر کمینگاه.

بەرەریخ: دیوارکەی پشتیوانەی دیوار دیوار کوتەفی کە برای سەلامەتی لە دیوار ئەسلی بنا کەن.

بەرەزا: بەکەمین بنجو، بەکەم فرزەند نخستین فرزند.

بەرەزا: گیایەکی زۆرجیوانە بەکاوانەوە دەڕوێ (زێش تەوی شەی بەیانی زەلفی بەرەزا بڕێوی) مغیمن گیاهی است بسیار زیبا که در کوهستانها می‌روید.

بەرەزیانە: تا فرەیە، سڕ، تاڵەو زمانەی کەوش و قایشی پشتەو ... سگک.

بەرەزمانە: بەرەزیانە سگک.

بەرەزوانە: بەرەزیانە سگک.

بەرەزە: تەرە، تاوارەو سەرلێ شێواو آواره.

بەرەزێ: میوەی درکەزێ، دروی بەرزێن میوهٔ خار برچین.

بەرەژان: زانەوەژنە، ژانلێ هاتنی زگئێژ بەرلە وەختی زانی زان مرد کاتب پیش از زایمان.

بەرەژوو: ڕووەو بلندی سر بالایی.

بەرەژورە: هەوران تەفران، هەڵ سر بالایی.

بەرەژە: جیوەی گیا سمع و انگم گیاه.

بەرەژە: گیایەکە بۆ دەرمانی مندالان دەبێ گیاهی دارویی.

بەرەژەلە: بەرەمەشکە، زۆنی بەکجار مەشکەڕاچون کرهٔ یکبار مشک زدن.

بەرەژێ: نشێو، سەرەو جوار سرازیر.

بەرەسڵی: بەرەکەسێن، بەرەی ئاگر بژێن سنگ آتش‌زنه.

بەرەشك: گیایەکە گیاهی است.

بەرەشۆ: بەرەدشۆر شستن و پاک کردن حیوبات.

بەرەڤان: ناوزیکان، کەسێ کەدەیکە مایەی ئاشت کردنەوەی دوبەرە میانجی.

بەرەڤانی: ناوبژی کردن، نێوان کردن میانجی کردن.

بەرەوك: ۱) بەرەک؛ ۲) بەرەی زێنی تەسب ۱) گریبان؛ ۲) سینه‌بند زین.

بەرەگە: ۱) جێ گەڕانەوەی ئاو؛ ۲) زیاری تجیر کەڕاوکەر پشتی دەگرن ۱) سد، برغاب؛ ۲) مسیر عبور شکار که شکارچی در آنجا کمین کند.

بەرەگەڵا: بەرکیکی سوروسپی کە لەگەڵای دارماڵو دەردەچێ لبر تاول مانندی که از برگ مازوج بیرون آید.

بەرەڵا: ڕەها، بەرەڵدا؛ (ئەمسیە کە بەرەڵا بوە، لەزیندان بەرەڵا بوە) بەرەڵایە گوێ نادانە عەمیو عار ۱) ول، بلد، لاقید.

بەرەڵێنە: پێش‌بەند پارچەی داپۆشی کەمەر تا لەزنو لەکاتی کاردا پیشبند کار.

بەرەماڵ: بنجوی بەرەڵدا دەگەڵ داپاک کە بەتازەی شیر دەمژێ و دایکی نامۆنێ بچە حیوانی کە تمام شیر مادر را به او بدهند.

بەرەماڵ: خانەدان، ماڵەگەورە، گەورەماڵ خاندان.

بەرەموو: بنجوی تازەڵ کەدەم لەگوان ناکاکەوەو بەزۆر دوری دەخەنەوە بچه حیوانی که به زور از پستان مادر جدا می‌شود.

بەرەموو: بەرەمێو آنتقال کنندهٔ عسل.

بەرەمەشکە: کەرەی جارێک مەشکەڕاچون بەرەزەنە نگا: بەرەزەنە.

بەرەمێو: خشت‌و خاڵی ناو پلورەمێش آنتقال کنندهٔ عسل.

بەرەنداك: پێشوان پیشوان استقبال.

بەرەنگاری: دەگرابەو، ناوف؛ (کەو بەرەنگارو بو، منیش بەرەنگاری بردەوە) گلاویز.

بەرەنگاری: بەرانبەری کردن، دەگراچون گلاویزشدن.

بەرەواژ: بەراوەژی، ڕازی، پشت‌ڕۆ وارونه.

بەرەوبۆ: ڕێ لێ‌ڕێن، پشە ڕکێن، پشەبڕکە؛ (ئەیتم هەڵات گورجی بەرەوبۆم داوەدگرتم) سر راه گرفتن بر...

بەرەوبیەی: بەرەوبون، بەربوەو [ف] پایین کەوتن.
بەرەوپاش: رووبەدواو، بەرەو دواوە: (بەرەوپاش دەگەڕاوە، بەرەوپاش ئاوری دایەوە) [ف] ڕو لە عەقب.
بەرەوپیر: بەپیرەوە چون، پیشڕازی: (ساوە غەڵیفە تەشریفی هات، بەرەوپیری چوین) [ف] استقبال.
بەرەوپێل: سنگو بەرەلوتی و دەختی کان بەرانبەر، بەرانبەل [ف] پیشینە.
بەرەوخستن: خستە پیشەوە، کەسێک لەنێوە کەیخەنە پیشەوە [ف] جلو انداختن.
بەرەوخوار: نشێو، سەر بەرەژێر [ف] ڕو لە پایین.
بەرەو خوار بونەوە: سەربەرەژێر چون [ف] سرازیر رفتن.
بەرەو خوارکردنەوە: لاڕەوکردنی دەفرو... [ف] کج داشتن ظرف و...
بەرەو خوارکە: بەرەوخوار [ف] بطرف پائین.
بەرەو خوارە: بەرەو خوار، نشێو [ف] ڕو لە پائین.
بەرەودوا: بەرەدوا [ف] دگا، بەرەدوا.
بەرەودوانان: کەوتە شوین، بەرەدوانان [ف] تعقیب کردن.
بەرەڤۆ: بەرەڤۆن، تەمەنگی خانەنەنگ [ف] تفنگ خانەنگ.
بەرەوژۆ: ١) ڕوبەژۆ، شۆڕبار: (ئەلێ قەرزاری نیم! بەرەوژۆم بکەوە تا پێی بڵێم!) ٢) حەوالە: (وامەکەم ڕوی بەڕوی بیرۆت بکەمەوە) [ف] ١) روبرو ٢) حوالە.
بەرەوژۆر: ڕوبەبڵندی [ف] ڕو بە بالا.
بەرەوژۆرکە: هەورازی کەم [ف] افراز.
بەرەوژۆرە: هەوراز [ف] افراز.
بەرەوژێر: ڕوبەخوار، لێژ، نشێو [ف] ڕو بە پایین، سرازیر.
بەرەوژێرکە: کەمێک نشێو [ف] سرازیری کم.
بەرەوژێرە: نشێو [ف] نشیب.
بەرەولا: قیبلەقاچ، قیلەقاچ، خوار سەردان، خوارەوخوار [ف] ارپیه قفاچ، کج.
بەرەولێژ: ڕوەوشێو [ف] شیبدار.
بەرەولێژایی: ڕوەوشێوی [ف] شیبداری، سرازیری.
بەرەولێژکە: ڕوەوشێوی کەم [ف] سرازیری کم.
بەرەولێژە: ڕوەوشێوی [ف] ڕو بە سرازیری.
بەرەولێژی: بەرەولێژە [ف] ڕو بە سرازیری.
بەرەوە: ١) لای پێشەوە ٢) لای ژێرەوە [ف] ١) جلوی ٢) زیری.
بەرەوەبون: بەربوەو [ف] افتادن از بالا.
بەرهەڵ: ١) ئامادە، تەیار ٢) کۆم لەسەریەک [ف] ١) آماده ٢) برهم انباشته.
بەرهەڵبینە: بەرلەنە [ف] پیشبند.
بەرهەڵست: ١) دوژمن، مژ ٢) لەبەرەو کۆست: (بەرهەڵستو ڕۆیشتن، بەرهەڵستو دەخەنە ڕیگەو) [ف] ١) دشمن، مخالف ٢) مانع سر راه.
بەرهەڵێخ: دیوارەکەی بن دیواری شکست بۆکەو تەنیی، پشتوانە [ف] پشتوانهٔ دیوار.
بەرهەم: ١) بەهرە، داهات، بەش، ئینتاج، تولید ٢) ئیکەڵ: (دەرهەم بەرهەم) [ف] ١) بهره، حاصل ٢) قاطی.
بەرهەمهێنان: ڕەنجەنان، بەخێوکردن، بێ گەیاندن [ف] بەتیجەرسانیدن.
بەرهەنگ: بەشوشی تەنگەنەفەسی کە زیاتر پیر توشی دێن [ف] تنگ نفسی.
بەرهێنگی: بەهوشەند، بەتاوات [ف] آرزومند.
بەڕێ: ڕەوا، بەجێ، عاقڵانە: (کاران بەڕێو جێ دەکا، قسەی بەڕێو جێن) [ف] روا، بجا.
بەڕێ: ١) لەپشتەوە ٢) بەڵێ [ف] ١) از قبل ٢) آری.
بەڕێ: ١) بەڕێزو قەدر، بەڕەو ٢) میوەی دار بەڕۆ [ف] ١) محترم ٢) بلوط.
بەری: ١) داری بەرهێن: (داری بەری بەترخە!) ٢) گیرفان، بەریک ٣) بێ گوناح ٤) بەش [ف] ١) مرخت میوه ٢) جیب ٣) بی تاوان ٤) سهم.
بەریان: پێش بۆ تاوبان بۆ با: (بەریانی ئاو بگرە، بەریانی با بەرە) [ف] کنار آب و باد.
بەڕێ بردن: بەخێو کردن: (کاکم بەڕێمان دەبا) [ف] سرپرستی کردن.
بەڕێچون: ژیان، گوزەران کردن [ف] زندگی.
بەریقان: بەرەقان، ئاوبزکەر [ف] میانجی.
بەریقانی: ئاوبزی کردن، نێوان کردن، بەرەقانی [ف] میانجیگری.
بەڕێ کردن: ١) بۆ حورمەت دەگەڵ میوان ماوەیەک ڕۆیشتن تا دەڕوا ٢) ناردن، ئاماندن [ف] ١) مشایعت کردن ٢) فرستادن.
بەرین: ١) پان، هەڕاو ٢) بەرۆک ٣) پێشین، لەمێژینە [ف] ١) عریض، ٢) گریبان ٣) پیشین.
بەرینایی: پانایی، پانی، هەڕاوی [ف] پهنایی.
بەرینچاک: داری لەئەندازەی قەڕش کەدەیشتی تەون دەخرێ [ف] چوبی که بر عرض دار قالی قرار دارد.
بەرینگاڵ: بەزی تیساک، مرز [ف] گوسفند پشم دار.
بەرینی: بەرینایی [ف] پهنایی.
بەرێوجێ: ١) عاقڵانەو بەجێ ٢) لەئەسپایی میواندارید ئاوارو تەیار [ف] ١) بجا، عاقلانه ٢) آماده پذیرایی.
بەرێوشوێن: ١) لەکاری کۆمەڵایەتی زانا ٢) لەکوڕو مرو بەجێ [ف] ١) آگاه به کارهای اجتماعی ٢) مرتب.
بەرێوەبردن: ئیدارە کردن، بێچاران [ف] اداره کردن.
بەرێیە: بیابان [ف] بیابان.
بەز: ١) پەی، جەوری هەناوی حەیوان ٢) خاروزاکردن: (مایەکە خۆش دەبەزێ، بیخۆو زو بکەیە) ٣) بەرەوخوار هاتن: (لە تەنیشت دایەزە!) ٤) خۆهەڵدان: (هەڵبەزە!) ٥) دەنێو وشەدا بەواتا شکست خواردن: (فلانکەس لەشەر بەزی، بیرۆت نەبەزە!) ٦) پاشگری بەواتا جێی نیسراحەت و پشودان: (لوربەز) [ف] ١) پهلو ٢) فرودن ٣) پائین آمدن ٤) ورجهیدن ٥) هزیمت ٦) پسوند بمعنی مکان آسایش.
بەزاک: خوشەڕەو، خۆشەڕەو [ف] بادپا، تندرو.
بەزاج: شوفاری و شەیتانی، دوژمانی [ف] سخن چینی.
بەزاجکەر: شوفان، شەیتانی کەر، نێوان تێکەر، دوژمان [ف] دوبهم زن.

نام.

بەزاخ: دەزیان، شوەاز [ف] سخن‌چین، جاسوس.

بەزاز: کوتال فروش، گەز فروش [ف] قماش فروش.

بەزان: ۱) بەزین، شکست خواردن؛ ۲) خاوەن، هەڵاکەرەن؛ ۳) هاتنەخوار لەسواری [ف] ۱) شکست خوردن؛ ۲) دوبەش؛ ۳) فرەو آمدن، پایین آمدن.

بەزانەن: ۱) شکست پێدان، (لەشەڕدا بەزانەم)؛ ۲) مێزەدەلانکە کردن، لە بۆرێ دەرکەوتن؛ امثالەکە فری بەزانەن بۆم، شەو لەمێشکە دەسڕی [ف] ۱) شکست دادن؛ ۲) بر گهواره نشاندن.

بەزان: شکست پێدان، بەزانەن [ف] شکست دادن.

بەزن: ۱) داوەزین؛ ۲) بارخستنی کاروان [ف] ۱) پایین آمدن؛ ۲) اُطراق کردن.

بەزەوتەك: ترسەنۆك، ترسنۆك، فرە [ف] ترسو، زُبُل.

بەزەیان: ۱) ترسانەن؛ ۲) ترسان [ف] ۱) ترساندن؛ ۲) ترسیدن.

بەزرد: ۱) وزن گوڕ؛ ۲) توم [ف] ۱) گُم شده؛ ۲) تخم گیاه.

بەزروك: بزروك، زیکە لەمەش، وردە زیکە [ف] جوش ریز.

بەزروتیج: گیایەکی زۆر بۆن خۆشە [ف] گیاهی است خوشبو.

بەزگەن: وەرزن، فەلاح، جوتیەکەر [ف] برزگر.

بەزم: ۱) شادی و کەیف؛ ۲) بەشقەلەو گەز (بۆن بەزمکەمان بێ دەکا) [ف] ۱) شادی و بزم؛ ۲) کنایه از بمول درآوردن.

بەزمگا: جێگەی شادی و ئاهەنگ [ف] بزمگاه.

بەزوبیشت: جاجیکەم بیو کە دەرمانی کراوە [ف] پیه و سفز که بر زخم جرگین نهند.

بەزە: ۱) دڵوڤانی، ڕوحم، دڵەڕەحمی؛ ۲) گوناح، هەڵە [ف] ۱) رَحم؛ ۲) گناه.

بەزەتاو: پیری لەسەر ئاگر گەرمکراو بۆ دەرمانی هەڵشتنی دەستوپێ [ف] پیه تفته برای ترک دست و پا.

بەزەرەك: گیاکەتان [ف] بزك.

بەزەك: بەخوشی، بەردوبی [ف] برفان.

بەزەوی: بەزە، ڕوحم [ف] رحم.

بەزەیی: بزی، بەزە، ڕوحم [ف] ترحّم.

بەزی: ۱) جۆرێ سامون؛ ۲) بۆزی خواردە [ف] ۱) نوعی صابون؛ ۲) شکست خورده.

بەزین: ۱) شکست خواردن، لەسەر دزەدا خواردن؛ ۲) لەسەی زین لەبەستە؛ ۳) خاوەن؛ ۴) باز هاویشتن، بەزین؛ ۵) سواربوونی فەسڵی ئەسپان [ف] ۱) شکست خوردن؛ ۲) اسب زین کرده؛ ۳) دوبش؛ ۴) پریدن؛ ۵) جفتگیری اسب با مادیان.

بەزێن: ۱) شکست بەر بەدز؛ ۲) گاڵتەو گەمەیەکی حاڵاڵە [ف] ۱) هزیمت دهنده؛ ۲) از بازیهای کودکانه.

بەزیتەی سەر: هەتا زیا، تا زیتەوی، تاما [ف] تا زنده بود.

بەژ: وشکایی، بەرانبەری تاوی، بەژن [ف] مقابل دریا.

بەژا: هاوەڵمەن، هاوتەمەن [ف] همسن و سال.

بەژان: بەڵش و دەرد [ف] دردناك.

بەژقین: وردەبون لەژێر شتی قورسدا، حیق دەرهاتن [ف] لِه‌شدن.

بەژك: جێدراو لەبن‌ئاو، دیمەکار [ف] دیمی.

بەژگداهاتن: بەگژاچون، شەڕێن فرۆشتن [ف] گلاویزشدن.

بەژن: ڕەوبالا [ف] قد و بالا.

بەژن: بەرانبەری بێژن [ف] مأمل.

بەژن باریك: ئاوەدە باریك، بەرانبەری تەنگە غەستور [ف] کمر باریك.

بەژنزراف: بەژن باریك [ف] کمر باریك.

بەژن زراو: بەژنی باریك [ف] کمر باریك.

بەژی: دەغڵی دیمی، داهاتی دیمەکار [ف] دیمی.

بەس: ۱) چیتر؛ ۲) ئاو بۆ زەوی؛ ۳) جێگەی مانگرتن؛ ۴) مانگرتن؛ ۵) زۆر؛ (بەستر بزرا)؛ ۶) بەست (هەڵی بەسە، دانی بەسە) [ف] ۱) بس؛ ۲) اسم زنانه؛ ۳) بست؛ ۴) اعتصاب؛ ۵) زیاد؛ ۶) بستن.

بەسات: ۱) هوی کردنی کاریك؛ ۲) بەوبەختبوونی کات [ف] ۱) انگیزه و باعث؛ ۲) بموقت.

بەسام: جێ‌ترس، بەهەیبەت، بەهەیبەت، ساهەدار [ف] سهمناك.

بەست: ۱) جێگەی مانگرتن؛ ۲) گرێی لەسەرو بەرگ؛ ۳) قەرەغ جەمی خۆرلان؛ ۴) کاریەی دارەزا؛ ۵) جەمی تیوە وشك، کەم‌ئاو؛ ۶) لاقاو گرتووە، بەند؛ ۷) لێکدرانی بیکەوە تەستەرا (دارەبەست)؛ ۸) بەیمارو کەین و بەین (بەشو بەستیاد هەبە بەتەروخێنی) دەهەزارە [ف] ۱) بست؛ ۲) مانع؛ ۳) گرانه رودخانه؛ ۴) دیرك؛ ۵) رودخانهٔ کم آب؛ ۶) سیل‌بند؛ ۷) بهم چسبیده؛ ۸) بندوبست.

بەستران: ۱) گرێ‌خواردن، گرێدان؛ ۲) بەجادو زانا ئەبەردەدا ئاهوەیەد بون [ف] ۱) بسته‌شدن؛ ۲) بستن داماد.

بەستراو: ۱) بەندکران، گرێدراو؛ ۲) زاوای بواد ئاهوەیەد کەر کە گانی بێ باکرێ [ف] ۱) بسته‌شده؛ ۲) داماد بسته، تعین شده.

بەستربێژ: بەتربێژ، بەتربەر، سێ‌ڕۆژ بێش [ف] روز پیش از برود.

بەستربەرار: سێ‌ساڵ بێش، بەتربەرار [ف] سه سال پیش.

بەستن: ۱) گرێدان، بەندکردن، بەندکردن؛ ۲) سەهوڵ کردن، مەبینی، ماستەو...؛ ۳) داخستن، (دەرگاکە بەستە) [ف] ۱) دربند بستن؛ ۲) بستن یخ و ماست و...؛ ۳) در بستن.

بەستەبوو: ڕەبەستن، قایم کردنی شتێ بەشتێکەو [ف] بستری یا بەچیز دیگر بستن.

بەستو: ۱) بەیەك بوگ، هەوێن گرتو؛ ۲) کرپەڵە [ف] ۱) بندآمده؛ ۲) شیر کوچك.

بەستوڕە: جۆرێ کە لەهاوریا وشانەدە کا [ف] نوعی که در بابستان می‌خشکد.

بەستوك: زنی داوێن‌تێری بەدەست هەرکەسەو [ف] زن بدکاره.

بەستە: ۱) کەوبەند بۆ ئەدکا؛ ۲) بەهرە، عایدە (چی‌ئەدا بەستە نیە)؛ ۳) دەسك، چەپك، باغە؛ ۴) سەربەند، گۆرانی سوکەلەو بێ‌بزوکە؛ ۵) سەربەند (فەلانکەس بەستەی ئاغازانە)؛ ۶) پەیوەند (ئاگرەکە بەستە بەتۆیە)؛ ۷) چەندشتی دەچاخی کراو بان یەکەو بەستراو (بەستەجایی، بەستە سیان بەستەیەکو بۆئاردی کەلم بەلی مالان بو) [ف] ۱) نوار بس است؛ ۲) فایده؛ ۳) دسته گیاه و...؛ ۴) ترانهٔ شادی

٥) طرفدار؛ ٦) پیوند، مرتبط؛ ٧) بستە سیگارو...

بەستەن: بەندکان (سەرمای تەمرۆ بەستەرە) [ئا] بەداوەر.

بەستەزمان: تەقرۆکە، بێ‌دەرەتان، بەسەزمان [ئا] فقیر و بیچارە.

بەستەك: ١) بەستەنەوە؛ ٢) بەستەی گۆرانی [ئا] ١) رختخواب؛ ٢) ترانە.

بەستەگی: بەیوەندی [ئا] بستگی.

بەستەڵوك: زەمینی سەعولاوی [ئا] زمین یخ بستە.

بەستەڵەك: بەستەڵوك [ئا] یخبندان.

بەستەنی: ١) بەستەڵوك؛ ٢) دۆنەرەم، بورە، شیروتەگری سوڵ‌بەستو [ئا] ١) زمین یخ بستە؛ ٢) بستنی.

بەستەی: بەستن، گرێدان [ئا] بستن.

بەستی: ١) سەعسوڵ، سوڵ، یەخ؛ ٢) تەختایی بن ئاوی چەم؛ ٣) کەوی‌ڕاو [ئا] ١) یخ؛ ٢) فرش رودخانە؛ ٣) گیاه شکاری.

بەستیر: جۆرێ ماقور و فاڵی [ئا] نوعی فرش و قالی.

بەستێن: ڕەخی ڕوبار، دەم‌چەم، گۆڕی چەم، زەخەڵانی دەم ڕۆخانە [ئا] کرانەرود.

بەسرەیز: بەستریز [ئا] سه روز پیش.

بەسرەیزان: بەستریزان [ئا] سه‌سال پیش.

بەسزمان: بەدەگان، بیچارە، ئارامو هێمن [ئا] بیچاره.

بەسزوان: بەسزمان [ئا] بیچاره.

بەسڵەك: بەستەڵەك [ئا] یخبندان.

بەسلەمە: حەیوانی داهەستە، بەرواری [ئا] برداری.

بەسن: بەستن، گرێدان، شەتەکدان [ئا] بستن.

بەسە: بەستە [ئا] نگا: بەستە.

بەسەراچون: ١) لەئاخافڵ کرتن، بێ‌چاوەڕێی گەیە سەرەکیك؛ ٢) شەهەتەو سەرەنشت کرتن [ئا] ١) غافلگیر کردن؛ ٢) سرزنش نمودن.

بەسەرادان: لەئاخافڵ بوەمیوانی کەسێ [ئا] سرزده مهمان شدن.

بەسەراهاتن: بەسەراچون [ئا] نگا: بەسەراچون.

بەسەربردن: ١) ڕابواردن، گوزەران کردن؛ ٢) تەنجامدان، دوایی‌هێنان [ئا] ١) گذراندن؛ ٢) انجام‌رسانیدن.

بەسەرچون: ١) نەمان، نەهێشتن؛ ٢) هەڵەکردن، فریوخواردن، ٣) ڕەحەتبون، ئاوی شاوەت هاتەوە [ئا] ١) گذشتن؛ ٢) اشتباه کردن؛ ٣) خروج منی.

بەسەرگرتن: پەیداکردن، تونتی گومبون [ئا] بازیافتن گم شده.

بەسەرگرتنەوە: بەسەرگرتن [ئا] بازیافتن گم شده.

بەسەرهات: ڕەوداو، سەربهوردە [ئا] سرگذشت.

بەسەرهاتن: ١) تونتی ئەنگاوەبون؛ ٢) ئاڵەو سوتری ڕۆژهێشتن [ئا] ١) پیشامد؛ ٢) سختی بسیار دیدن.

بەسەرەوەگرتن: تونتبونی کەسێ کە گایی ئاڵەوا دەگەڵ گایەڵوی دەکا [ئا] کسی را در حال جماع نشتروع دیدن.

بەسەرەوەگەڕان: ١) سەرپەرشتی کردن؛ ٢) بریەتی لە زگی مەت لەهەڵاتن [ئا] ١) سرپرستی کردن؛ ٢) شُمت چربیدن.

بەسەرەوەنان: بەکچێ دەم پیوەنان، هەڵقوزکەدن، بێ‌ئەوانەدان فرکردن [ئا] سرکشیدن.

بەسەریتی: ئەنیاندا [ئا] در زندگی.

بەسەزمان: بەسزمان [ئا] بیچاره.

بەسەزوان: بەسەزمان [ئا] بیچاره.

بەسەڵەك: بەسەڵەك [ئا] یخبندان.

بەسیاگ: داخراو، بەستراو [ئا] بستەشده.

بەسیان: داخران، بەستران [ئا] بستن.

بەسی: مانگر [ئا] بست نشسته.

بەش: ١) پاڵ بەش، بەهرە؛ (ئەگەر ڕەمزانو ئەگەر شەمنە ئاڵە، بەشم هەزەمو دونیانە) ئەمەئەڵە؛ ٢) بەس، ئەز؛ (ئەوئزە بەشم ئاڵا)؛ ٣) لەت‌لەتو پلاوکردن؛ (گۆشتەکە بەش بەشکەو دابەش‌بکە)؛ ٤) ئاوانە، والا؛ ٥) شوەو بێ‌فەن؛ ٦) ئاڵەلی ئوجساوان سی، ئوئڵ جەرمسوگ؛ ٧) پاڵ، بارچە؛ (دنیا لە پینج بەش سێ بەشی ئاوە)؛ ٨) بەرانبەر، بەگوێرەی؛ (بەشی بەحاڵی خۆم جەزناکەم بیما)؛ ٩) وانش، ئامانج [ئا] ١) سهم؛ ٢) کفایت؛ ٣) تکەوپارە کردن؛ ٤) وا، توخالی؛ ٥) شوم؛ ٦) نام پیشانی سفید؛ ٧) چرە، قسمت؛ ٨) به نسبت خود؛ ٩) متمایل، قائم.

بەشاوەك: ئاشاڵ، بۆ شیعر، قافیە [ئا] قافیه.

بەشبون: ١) دەم کرەتەوەی بریتی ئاوالەبونی ڕاو؛ ٢) بازبون [ئا] ١) دهن بازکردن زخم؛ ٢) مجراشدن.

بەشبەر: میراتگر، کەلەپورگر [ئا] وارث.

بەشبەش: ١) لەت‌لەت، کوت‌کوت؛ ٢) داهەش، تەقسیم [ئا] ١) پاره‌پاره؛ ٢) تقسیم.

بەشدان: ١) جاوەن بەش، جەریك؛ (ئەمانڵا بەشداری)؛ ٢) بڕانی لە سەگی پاس [ئا] ١) سهم؛ ٢) کنایه از سگ پاس.

بەشق: بەعشق، بەئەوین، بۆ سوتەندان و نکا ئەکێ؛ (بەشقی خوا ماچیکم دەوە) [ئا] به عشق.

بەشقا: ١) بەڵکە؛ ٢) ڕەنگە، شایەنا [ئا] ١) بلکه؛ ٢) شاید.

بەشڵك: بەگومان؛ (لێت بەشڵك نیم) [ئا] شك کرده.

بەشکا: ١) ئەقا، ئەلی، جالەوەهاتن، بەشقا؛ ٢) ڕەدەچێ، شایەنا، دورنیە [ئا] ١) گرفتن آنکه؛ ٢) شاید.

بەشکاڵە: مرگێنی بەرخی تازەزاو کەمبوان لەدەست ئەبەشتەوە [ئا] مژده نوزاد گوسفند که چوپان بخانه آورد.

بەشکایە: بەشکا [ئا] نگا: بەشکا.

بەشکایەك: لەگەڵکو، دنیابو [ئا] احیاناً.

بەشکایەکو: بەشکایەك [ئا] احیاناً.

بەشکردن: ١) بەشتەوەو لەتوکوت کردن؛ ٢) تڕاکردن؛ (بەشم دەکا) [ئا] ١) بخشیدن و تقسیم کردن؛ ٢) کفایت کردن.

بەشکم: بەشکا، وامانداتا [ئا] گیرم.

بەشکو: شایەنا، بەشکا [ئا] شاید.

بەشکۆ: بازرگانی هاوبەشی، شەریکە، شەرکەت [ئا] شرکت سهامی.

بەشکە: ۱) بەشکا؛ ۲) فەرمانە: بەش بکە، (وەرە لێمان بەشکە) ۱) شایەد؛ ۳) فعل امر: تقسیم کن.

بەشکەر: کەسێ کە بەشەوەی بەدەستە تقسیم کەند.

بەشکەم: بەشکا بکە، جدا کند.

بەشکی: بەشکا بکە.

بەشکیکم: بەشکا بکە.

بەشکیکو: بەشکا بکە.

بەشگا: جێگەی دابەش کردنی ئاو بەناوانی ئاوا جای تقسیم آب.

بەشگە: ۱) جێ بەش کردن؛ ۲) شەریکە، شیرکەت ۱) جای تقسیم کردن؛ ۲) شرکت.

بەشۆ: ژنی خاوەن مێرد، بەمێرد زن شوهردار.

بەشۆ: دەقدان، کەتیرە لێ دراو آهارزده.

بەشوان: ساوێنی زۆر بەکەف صابون پرکف.

بەشۆدان: بەمێردان، دانەمێر به شوهردادن دختر.

بەشە: بەش، وانش، ئامال سهم.

بەشەر: بنیادەم، مرۆ، عینسان انسان، بنی‌آدم.

بەشەرت: ۱) لەسەرگرتن، بەمەرج (بەشەرتی چەقۆ) ۲) وەك: (وەرەوە بەشەرتی جاران) وەفایی ۱) بەشرط؛ ۲) مانند.

بەشەرم: شەرمین، شەرمن، شەرمنۆک، شەرمکار محجوب.

بەشیر: ئاژەڵ یان ژنی زۆر شیردار شیرده.

بەشیلەو: بەخشینەوە، دابەش کردن تقسیم و توزیع.

بەع: ۱) وشەیەکە بۆ گاڵە بەگەڵ مناڵ کردن، باو؛ ۲) مەڕو بزن لەزمانی مناڵاندا ۱) کلمه‌ای برای نوحی با کودك؛ ۲) گوسفند بەزبان بچه‌گانه.

بەعا: بزن و مەڕ لەزمانی مناڵاندا، بەع گوسفند بەزبان بچه‌ها.

بەعاسەم: بەئاسەم سیار کم و اندك.

بەعجان: وەزەربون، جاڕبون خسته‌شدن.

بەعجانەن: وەزەرکردن، عاجزکردن، جاڕکردن خسته کردن.

بەعجین: بەعجان نگا: بەعجان.

بەعر: دەریا، زەریا، بەحر دریا.

بەعز: هێنا (بەعزێ کەس) بعض.

بەعومر: پیر، بەساڵاچو پیر و مسن.

بەعەکە: ئاژەڵی وردە لەزمانی مناڵاندا گوسفند و بره بەزبان بچه‌ها.

بەعەمر: بەعومر مسن و سالخورده.

بەعی: ریشەکی سەوزا (چەندەم بەعی دەدەی ئەو ماڵە هێ‌تۆیە)، سەرو بەرگ بیع در معامله.

بەعیڤ: بەعیف، بادام، باوی، بایەف بادام.

بەعیلوان: شرح و شەنگ و بەزەو هەرا زیادی متکبر و مغرور.

بەغمە: بەخۆشی دوشاخە، پوشمە، مەغمرە بیماری خناق.

بەغیرەت: ۱) ئازا، بەترس؛ ۲) جوانمێر و بەناموس، بەغیرەت ۱) شجاع؛ ۲) غیرتمند.

بەغیل: جاوچنۆك، بەئەزیی، حەسود خسیس، حسود.

بەغیلی: ئەزیی، حەسودی حسودی.

بەفاڵ: ماکەرو مایی ئەرخەوانو ئامەزروی گان خرما و سیر و برخواه.

بەفر: وەور، بەرف، وەفر برف.

بەفرانبار: هەوەڵ مانگی زستان دیماه.

بەفراو: ئاوی بەفر برف آب.

بەفرپەسەر: بەفری سەهۆڵ بەستوی بەستراو کەیاو ئی ناکەوێ برف منجمد که بر آن روند.

بەفرخۆرکە: ۱) تەرزەی وردە؛ ۲) مەلێکی بچوکە ۱) تگرگ ریز؛ ۲) پرنده‌ای است.

بەفرمال: بازوی بەفرمالین، ئەلی دارێکی بەفر مالینی وەروەرە، شەباڵوخ بازوی برفروبی.

بەفرمالك: بەفرمال بازوی برفروبی.

بەفروچال: جاڵەبەفر، ۱) ئەوانەی تۆزاکە بەفری ئامادەیکی زۆر لی ئاوێتەبوو؛ ۲) ئەو قوڕکەی لەجیا بەفری ئەدەکەن و دایی دەپۆشن ۱) انبارکوه که برف در آنجا متراکم شود؛ ۲) یخچال طبیعی.

بەفروژیلکە: بەفرەلۆکە، بەفری زۆر دەئاڵوورد برف دانه‌ریز.

بەفروسەر: بەفر بەسەر نگا: بەفر بەسەر.

بەفرولۆ: بەفرمال، وەروەرە، شەباڵوخ بازوی برفروبی، دانوی.

بەفروئۆکە: بەفروژیلکە برف دانه‌ریز.

بەفش: ۱) فرچەی ماوەرماڵین؛ ۲) تەختی جوڵایی ۱) فرچهٔ فرش؛ ۲) تختهٔ جولایی.

بەفشك: فرچەی بچوك فرچهٔ کوچك فرش.

بەفین: بەدعیە، بادیهەوا، دەمارزل پرمشغلی و مکیر.

بەفەر: ۱) مبارەك، پیرۆز؛ ۲) بەبەرە، بەهوەر ۱) مبارك و فرخنده؛ ۲) بهره‌مند.

بەڤرا: یەکەوە، لەگەڵ یەکا، بەهەڤرا، وێرا باهم.

بەڤل: ۱) بەڤل، لوت، کەپۆ؛ ۲) کێو یەکی دراوە لەئەرەی بشیلەکێوی؛ ۳) دوژمنی زۆر سەخت ۱) بینی؛ ۲) برشده‌ایست گریه‌سان؛ ۳) دشمنی شدید.

بەق: ۱) بۆق، قوڕواق؛ ۲) جاوزەق، جاو دەرسەرێو؛ ۳) ئەرەکەو ۱) قورباغه؛ ۲) چشم برجسته؛ ۳) کبك نر.

بەقا: وەفا، ئەمەگ، (یار بێ بەقا بو) وفا.

بەقازانج: بەسود سودمند.

بەقاڵ: دوکاندارێ ئاژەلە فرۆش بقال.

بەقبەق: گەمەکی کۆتر صدای کبوتر.

بەقبەقۆك: ئاوی بەبڵەبڵ صدای جوشش آب.

بەقتانەن: بەقالەن (هەمەن کەفر بەقتانەن) منفجر کردن.

بەقتین: تەقین، تەقینەوە انفجار.

بەقلاوە: باقلاوە، جۆرێ شیرینی باقلوا.

بەقلە: بۆقلە بوقلمون.

بەقلەموت: بۆقلە بوقلمون.

بەقلەوا: باقلاوە، باقلاوە باقلوا.

بەقلیسوك: بشەرمیو تاڕو ق بشەرم.
بەقنگ‌ڕاخستن: گوێ بێ بەدان (کنایە کەی بەقنگا خست) ق پشت گوێ ئەداخستن.
بەقۆ: ترنگە، ترنگەی تاوەخۆرە ق بارچ، تنگ.
بەقۆك: بەقۆ ق بارچ.
بەقۆڵداخستن: بەقنگاخستن ق بەباخەڵی ئەمان.
بەقەد: بەرانبەر، لەتەدازەی، بەقەدەر ق بەاندازە.
بەقەدەر: بەقەد ق بەاندازە.
بەقەم: ۱) ڕەنگێ کە ڕو کاڵ بێتەوە؛ ۲) بێ قەولو پەیمان شکێن ق ۱) ڕنگی کە ڕو بەرد؛ ۲) بەقول و پیمانشکن.
بەقەو: بەدەنگی بەرز (بەقەو بانگی کە، بەقەو قسەدکا) ق باصدای بلند.
بەقەوەت: خاوەن وزەو هێز، بەتوان و تایبەت ق توانا.
بەقەی: بەئەندازە، بەقەدەر ق بەاندازە.
بەقیناچون: لەبەرین، بەکێ لەسەر شتێ سوڕبون، بێ‌داگرتن، بێ‌چەقالدن ق لجاجت و اصرار.
بەقیناچون: بەقیناچون ق لجاجت و اصرار.
بەقیناکەوتن: بەقیناچون ق لجاجت و اصرار.
بەقیە: تەقەڵ لەچەرم ق بخیه.
بەکار: کارا، زۆرکارکەر ق کارا.
بەکارخواردن: بەکارهاتن ق بەردەخوردن.
بەکارهاتن: بکەرهاتن ق بەکارآمدن.
بەکارهێنان: دەکارکردن ق بەکار گرفتن.
بەکام گەیشتن: کامڕەوابون ق کامروا شدن.
بەکام گەین: مراد حاسڵ بون، بەکام گەیشتن ق کامروا شدن.
بەکاوەخۆ: هێدی، بەوانی، لەسەرخۆ، بەسەبر ق بوآشکی.
بەکرێگی: جوڕێ بەزوی زێدی ق نوعی شال مخلی.
بەکرۆك: شوفان، بوزمان، شەبنالی کەر ق سخن چین و نمام.
بەکرە: قرقر، غەرغەر، بەقارە ق قرقره.
بەکسەمەی: کوڵیزەی لەشکرچی بەدواوەت ق نوعی گردۀ سر بازی.
بەکلکە: پاشڵ‌دار، بەدوایی ق دنبالەدار.
بەکلکێ: لاوازی لەمردن ق لاغرمردنی.
بەکمەزانین: گاڵە بەشەقڵی کەسێ کردن ق کسی را جاهل و احمق دانستن.
بەکەرەم تەمان: لەسەر، کەوتن، بێ کەلك بون ق ازکار افتادن.
بەکەرەم هاتن: بەکارهاتن، جێگەی بەهرە ق بکارآمدن.
بەکەل: بەکەلك، بەکار ق کارا.
بەکەڵ: جێڵ و گامێشی نامەزرێ گان ق مادەگاو گشن خراء.
بەکەڵك: بەبەهرە، بەفایدە ق مفید.
بەکەڵك هاتن: بەکارهاتن ق بەکارآمدن.
بەکەم گرتن: قەدر نەزانین ق حقیر شمردن.
بەکەیف: ۱) ساز و تەبڵ، کوڵو پوشە، شادو دڵخۆش؛ ۲) بەتارەزو ق ۱) شاد و خوشنود؛ ۲) کامران.
بەکێش: ۱) بەسەبر و حەوسەڵە؛ ۲) قسەدڕێو قیر سیجمەو دڕێدانڕ ق ۱) صبور؛ ۲) وقاح.
بەکێشە: تەشقەڵەبان لەبەهانە ق بهانه‌گیر.
بەکینە: ڕکێن و بوغزلەزگ ق کینه‌توز.
بەگ: ۱) گەورە؛ ۲) لەقەبی ئاغاوات، بەگ ق ۱) بزرگ؛ ۲) بیگ.
بەگا: ڕەوی دڕاو کەوتەندی ڕەبیە، ئامادەبە ق آبستن، بارده.
بەگزادە: بەبەگەبەگ ق بیگزاده.
بەگژاچڕین: ئاوقانون، مل دەبەرمل نان ق گلاویزشدن.
بەگژا چون: بەگژاچڕین ق گلاویزشدن.
بەگژاهاتن: بەگژاچڕین ق گلاویزشدن.
بەگژداچون: بەگژاچون ق گلاویزشدن.
بەگژداهاتن: بەگژاهاتن ق گلاویزشدن.
بەگلەیی: بەگازندە، نازاری ق گلەمند.
بەگم: وشەی زۆرگرتە بۆ ئاغاو ئاغازان ق کلمۀ احترام بەارباب.
بەگوان: گراندان، مانگانی زاو ق گاو شیرده.
بەگون: گاو نێری بەهەستاو ق اخته نشده.
بەگوێ: قسە قبوڵکەرو ئارام، گوێ لەهست ق حرف‌شنو.
بەگوێدادان: بەهێما ئێ‌گەیاندن ق با اشاره فهماندن.
بەگەن: بەستە ق بسته.
بەگیر: خۆراگر، بەسەبر و بتو ق صبور، شکیبا.
بەگیرکەوتن: وەگیرهاتن، حاسڵ کردن ق گیرآوردن.
بەگیرگە: ۱) بەگیر؛ ۲) تەبەزو کۆڵ، تەدەرودەستەوەنە گرە ق ۱) صبور؛ ۲) نستوه.
بەگیروەستان: مجورگ بەلەش‌دا هاتن ق تیرکشیدن بدن.
بەگیروێستان: بەگیروەستان ق تیرکشیدن بدن.
بەگیرهێنان: وەگیرهێنان، بەدەستکردن ق گیرآوردن.
بەل: ۱) بەرانبەر قەبەسارەك؛ ۲) بڕێ گوێ لوڵ؛ ۳) هەڵسواسراو، خۆڕەوەو؛ ۴) شەدان، بەگاڵ وشەی تەڕوبەت؛ (تەڕو بەلە)؛ ۵) تازەڵی گوێ کورت؛ ۶) تەرەڕێو، بڵندتر لەدەروبەری خۆی؛ ۷) بەلەو لەڕ؛ ۸) دڕێ (سل بەل) ق ۱) زیبای کمر باریك؛ ۲) بزگوش پیچیده؛ ۳) آویزان؛ ۴) نمناك، باکلمه بخۆڕە گریت؛ ۵) حیوان گوش کوتاه؛ ۶) برجسته؛ ۷) عجله؛ ۸) بلند.
بەڵ: هێند گەیشتوە تەرم بوە ق بسیار رسیده و نرم.
بەلا: ۱) ڕەواوی ناخۆش؛ ۲) بریەکی لەبیاوی هارو زەرەك؛ ۳) بڵای بەرز ق ۱) مصیبت؛ ۲) کنایه از آدم آتش‌پاره؛ ۳) برآکنده.
بەڵا: ۱) مەسیبەت ڕەواوی ناخۆش، بەلا؛ ۲) با، بڵاڕێ؛ ۳) تەمەنا ق ۱) مصیبت؛ ۲) بگذار باشد؛ ۳) امّا.
بەلاکە: کەلاکی مەداری حەیوان ق لاشه مردۀ حیوان.
بەلانیشك: پەیولە، پەڕوانە ق پروانه.
بەلانیشك: بەلانیشك، پەیولە ق پروانه.
بەلاجەوی: سەبر، سەبرە، تەعجەب ق تعجب.

بەلاداکردن: ۱) بەسەر کەسەڕ چەقاندن؛ ۲) لادان و بەسەر چەقاندنی بەسەر [ف] ۱) بە کەمر بەستن؛ ۲) زاف کەتار زەن.

بەلاداکەفتن: ڕازان، ئەڕۆیی بێ ئەختیاری [ف] افتادن بدون اراده.

بەلاداکەوتن: بەلاداکەفتن [ف] افتادن بدون اراده.

بەلاداهاتن: بەرپەوە بەهەرزا هەمجاری [ف] کنایه از از حال رفتن.

بەلازیز: ۱) گوڵێکی سەرەبەهارو ئەنی ڕەنگە، پنجەو چەندگوڵ دەردەکا؛ ۲) گوڵبەکەزیرە [ف] ۱) گلی است نوروزی بەرنگ آسمانی؛ ۲) قاصدک بهاری.

بەلاش: ۱) مفت، خۆڕایی، بەبێ ئەرخ؛ ۲) قسەی بێ بەیەو بێ شرۆ [ف] ۱) مفت؛ ۲) یاوه.

بەلاف: بلاو، بەڕشان، بەلاو [ف] پریشان و پراکنده.

بەلاقوک: نوسراو بێ بلاوکرەوە، بەشتە [ف] نشریه.

بەلاگەردان: ئەراگر، قوربان [ف] بلاگردان، بلاچین.

بەلاگیر: ئەدا، قەزاو قەدەر گیرەوە [ف] بلاگردان.

بەلاگیرەوە: بەلاگیر [ف] نگا: بەلاگیر.

بەلالوک: ئالوبالو، میوەیەکی سووری ترشی گرەکەری بیکوکەیە [ف] آلوبالو.

بەلالوک: بەلالوک [ف] آلوبالو.

بەلالیک: بەلالوک [ف] آلوبالو.

بەلالیسک: گوڵێکی کوێستانە [ف] گلی است کوهستانی.

بەلام: ۱) بەفکری من؛ ۲) بەدەیشت منەوە [ف] ۱) بەنظر؛ ۲) بجانب من.

بەلام: بەڵام، لەمما [ف] لیکن.

بەلامەل: زارتی بیجوی ئازەڵ، بزماڵ [ف] دهان‌بند بچهٔ شیرخوار، حوار.

بەلان: بەلام [ف] لیکن.

بەلان: بیاوی ئەزەی زەبەلاح [ف] قوی هیکل، بدقواره.

بەلاوچون: لێ ئەبالەوەوە [ف] زیاد شدن.

بەلاوگێڕ: بەلاگیر [ف] بلاگردان.

بەلاوەنان: هەڵەسازین، بیانەلاو [ف] بەگوشەای نهادن.

بەلای لابەلا: ترش بوی کشت بەناچاری [ف] بلای غیرمنتظره.

بەل بون: ۱) دەرپەڕین، ڕەق، ڕۆیین، هەڵتوقین؛ ۲) بەبەلە ڕۆیشتن [ف] ۱) برجستن؛ ۲) باشتاب رفتن.

بەلبەلەگۆش: بەگوێ، گوێدانێر [ف] حرف‌شنو.

بەلچو: گەلاو لکی ڕۆڕناسکی دار [ف] شاخه‌های ریز و نازک درخت.

بەلخ: ۱) کەمزو برش؛ ۲) بلخ [ف] ۱) کفک؛ ۲) نردی.

بەلخە: بەکانە، ئیرەچوان، بزەک [ف] گرازی.

بەلشین: تیکەوەگلان، یەک هەڵبرژان [ف] گلاویزشدن.

بەلغ: بەلخ [ف] نگا: بەلخ.

بەلغەم: ئەی خەست [ف] بلغم.

بەلفک: بەرەگوێ، جێ گوارە [ف] ترەگوش.

بەلڵک: تەڵو، شاپەنا [ف] بلکه.

بەلڵکا: تەڵو، شاپەنا، بەلکی [ف] بلکه.

بەلکانڵە: باڵندەیکە [ف] پرنده‌ایست.

بەلکو: بەشکو [ف] شاید.

بەلکو: بەشکو [ف] نگا: بەشکو.

بەلکە: بەشکە، بەلکو [ف] بلکه.

بەلگ: ۱) پەڕی گوڵ؛ ۲) گەڵا، پەلاد؛ ۳) پیلو، پەلکی چاو [ف] ۱) گل برگ؛ ۲) برگ؛ ۳) پلک چشم.

بەلنگ: ئەرزانە، جۆری خشڵی ژنان کەوەک گەلاداری دەکەن [ف] زیوری است برای زنان.

بەلگوین: شرتەو گوم، تمام وەدابون [ف] گمو گور شدن.

بەلگە: ۱) نیشان لەگوم بو؛ ۲) دەلیل، سەند [ف] ۱) رد گم شده؛ ۲) دلیل، سند.

بەلگێ گوڕ: بەرەی گوێ [ف] لالهٔ گوش.

بەللی: ئەی، بەڵمی، وانا، هیچیتیە بەگاڵە بێ کردەوە [ف] حرف تمسخر.

بەلم: ۱) کاکی برنج وهەرزن؛ ۲) بەهاڵ [ف] ۱) کاه شالی وارزن؛ ۲) بهاله.

بەلمەبی: تەمەنگی لەدواوە بارون و پەڕدی تی بخرێ [ف] تفنگ تیر.

بەلمەڕیشە: ڕیش باریو پڕمو [ف] ریش پهن و پرپشت.

بەلمی: بەلێ بەگاڵە پیکردەوە [ف] نگا: بەللی.

بەلمیت: مۆم، شەم [ف] شمع.

بەلو: بەڕو میوەی داربەڕو [ف] بلوط.

بەلو: لەقەمی گورگ [ف] لقب گرگ.

بەلوجە: گیایەکە وەک تەمیوڵ کەلەدەکا [ف] گیاهی است که مانند اسفناج کف کند.

بەلوچە: بەرولەی ئامور [ف] از ابزار خیش.

بەلوڕاژی: بەرلیدەری [ف] وارونه.

بەلوک: زیان‌بەر، ئیدا، ئەوەستاو [ف] معلق.

بەلوکە: میکە، قیکە، جوجەڵە، تیوەن، جیلکە [ف] جوجوله.

بەلوەشین: ئەخۆشی گران [ف] بیماری سخت.

بەلە: بەلوکە [ف] جوجوله.

بەلەباریک: قەدزراو [ف] کمر باریک.

بەلەباریکە: بەلەباریک [ف] کمر باریک.

بەلەباقە: ئەخۆشیەکی بزە؛ ایزن و مەڕ ڕوشین وەک سوربەساقە / بەکەدانو (دیکوشت یەک بەلەباقە) مەسەلەیە [ف] نوعی بیماری بز.

بەلەبل: چەقەسرو، چەقەبان زۆرئەلی، قرەویز [ف] وآج، برگو.

بەلەبا: زۆر خۆشڕۆ [ف] بادبا.

بەلەچەڵە: ۱) ناسمە، کولەکەی وشەکزاو بۆ زستان؛ ۲) هەڵواسراو، جنەکەنەک؛ ۳) کەلەبچە، دەستبەندی پەنجی [ف] ۱) کدوی خشک کرده؛ ۲) آویزان؛ ۳) دست‌بند زنانی.

بەلەد: ئارەزا، ڕێزان، ڕێوەن [ف] بلد، راهنما.

بەلەدی: ئارەزایی [ف] بلدی.

بەلەدی: ترەسکەی بروسکەی ئاسمان [ف] درخشش برق.

بەلەدیە: ئارەزایی [ف] شهر بانی.

پەلەزمانە: زمانەمیکۆلە [ف] زبان کوچك.
پەلەزوانە: پەلەزمانە [ف] زبان کوچك.
پەلەزەوت: خۆش چێن، خۆشنام [ف] لذیذ.
پەلەسە: پەلە، لەن، وەپەلە کەوتن، پەل [ف] شتابان.
پەلەسەیون: ١) وەپەلە کەوتن؛ ٢) دانە دەشت و غەزین [ف] ١) شتاب کردن؛ ٢) آوارهٔ کوه و صحرا شدن.
پەلەشوانە: گیایەکی کۆستانە [ف] گیاهی کوهستانی.
پەلەشین: لەقەمی گورگ [ف] از القاب گرگ.
پەلەغیرە: رگ‌چون و زەوەیونی ئاژاڵ [ف] إسهال حیوانی.
پەلە قیرێ: پەلەغیرە [ف] إسهال حیوانی.
پەلەقاژی: پەراوەزی، وازی، ئاوەزو [ف] واژگون.
پەلەك: ١) گۆشتی نێوان ئەژنۆو بازنە، ساقی پا؛ ٢) مێکوك، گیایەکە ڕەگ‌ڕەنگ شیرین تاڵ؛ ٣) ئاژەڵێ کە پەلەکی سپی‌ی؛ ٤) ئەیاغ، چرك، ئی ترح [ف] ١) ساق پا؛ ٢) گیاه شیرین بیان؛ ٣) دامی که پاهایش سفید باشد؛ ٤) شحل، نامر غوب.
پەلەك: دوڕەنگ، بازگە، بازو [ف] دورنگ.
پەلەك بردێن: ڕەنگاوڕەنگ [ف] رنگارنگ.
پەلەك بردێنی: ڕەنگین کردن، ڕەنگاندن [ف] رنگ کردن.
پەلەقیچ: مەڵاغ، ساتوچ [ف] ساتوج.
پەلەکی: ١) دوڕەنگی؛ ٢) تەختوشەکە پێست پەلاوی دەکا [ف] ١) دورنگی؛ ٢) ورص پوست.
پەلەگ: پەلەد، شارەز [ف] بلد.
پەگوشتە: بەرمەی گوێ [ف] لاله گوش.
پەلەگەور: ١) لەقەمی گورگ؛ ٢) تەماتی، تەگەتی [ف] ١) از القاب گرگ؛ ٢) تکت.
پەلەڵ: پەلەد، شارەز [ف] بلد.
پەلەم: ١) قایق، قەیاغ، لۆنکە؛ ٢) دەفری گەورە بۆ چێشتی گرار [ف] ١) قایق؛ ٢) بشقاب بزرگ پلو.
پەلەنیر: شەلی بەرەبران، بەرەبل [ف] گوسفند سه‌چهار دیده.
پەلەنگاز: پەستەزمان، بێجارە، تەدار [ف] بیچاره، بینوا.
پەلێ: بەرێ، تا، (هەمەدان) پەلێ، جوی؛ پەلێ [ف] تا، تی، آری.
پەلی: پەلێ [ف] بلی.
پەلیاندن: ڕازی کردن، قانع کردن [ف] راضی کردن.
پەلێن: قەول، پەیمان، سۆز [ف] عهد و پیمان.
پەلێندان: قەولدان، سۆزدان [ف] قول دادن.
پەم: ١) پەلەم ئەبکە؛ ٢) ئایندەی مردن، (لەق پەم)؛ ٣) دەنگی قەمەوزر [ف] ١) جانین؛ ٢) پیوند بمعنی می‌برم؛ ٣) صدای کلفت.
پەمیلە: فیلان دەسبڕ، حیلەباز [ف] نازوزن.
پەمیون: زیر و بڕشت‌ون [ف] زیری.
پەمو: پەکۆلکە، نودار [ف] پشمالو.
پەمێر: ژنی نودار [ف] شوهردار.
پەمێرە: پەمێر [ف] شوهردار.
پەمێردەدان: پەشودان [ف] شوهردادن.
پەن: ١) هەوداڵی لەخوری ڕەوا؛ ٢) پەند، هەرچی شتی پێ‌دەبەستن؛ ٣) گزی و فێڵ؛ ٤) دارقەزوان؛ ٥) دەورو بەری ئاوایی؛ ٦) وگایەکە؛ گیایەکی کۆستانە؛ ٧) ڕێستانی ماڵەوە [ف] ١) نخ؛ ٢) بند؛ ٣) نیرنگ؛ ٤) درخت بند؛ ٥) حریم ده؛ ٦) گیاهی است؛ ٧) راته.
پەن: ١) بۆ، بۆن؛ ٢) بەقەس، هەمانبەر، بین [ف] ١) بو؛ ٢) نفس.
پەنا: ١) وەستای خانو؛ ٢) گیایەکە [ف] ١) بنا؛ ٢) گیاهی است.
پەناز: تەوی تازەکا، تازەدار [ف] تازه.
پەناشوانە: گیایەکە بۆن‌خۆش، وشکی دەکەن‌و ڕەگی ماستی دەخەن [ف] گیاهی است با ماست خورند.
پەناف: داری بناو [ف] درخت زبان گنجشك.
پەناڤ: ١) نۆبەر، پەنوا؛ ٢) خاوەن ناو، پەناوبانگ [ف] ١) مُحکم؛ ٢) مشهور نامی.
پەناڵین: هەزەت‌و دەمی بەستن؛ (پەخ‌پەناڵین، ڕێ‌پەناڵین) [ف] صفوان.
پەناو: پەناوبانگ [ف] مشهور.
پەناواچون: بەرەوپێری چون، بەرەوپێر چون [ف] مُسن شدن.
پەنایی: کاری خانو دروست کردن، وەستایەتی قورئ‌کاری [ف] بنایی.
پەنبێ: تخ، هەرچی دەبێ‌ی؛ (پەنبێم دەدانە) [ف] تخ عموماً.
پەنبون: ماڵەوە، بەرێشتن [ف] ماندگار شدن.
پەنتەنگ: بێ‌هەوسەڵە، کەمپشو، کەسێ زو هەڵدەبی و تۆزە دەبێ [ف] کم‌حوصله و زودرنج.
پەنجگەر: بریتی لە قرپەند زۆر خۆشەویست [ف] بند جگر، کنایه از قرپانه.
پەنجە: ١) حەبیس و زیندان؛ ٢) گەی قامکان؛ ٣) جومگە دەست؛ ٤) پێوەندی ژنانی؛ ٥) ماڵەوە؛ ٦) خیلەوگزی؛ ٧) جۆی گەورەو هەڵبەشراو؛ ٨) بەرگیری لافاو، سد؛ ٩) گیر و گرفت؛ ١٠) پارچەیەك لەقەسیدەی شعر؛ ١١) کوڕەگوڕانی؛ ١٢) پەسەکانەی؛ ١٣) قەدەغە، قاخە؛ ١٤) پلەدانی لەدەختانی؛ ١٥) پێنجەم سەوتەی زستان؛ ١٦) وەستە، بەنگە، (دەرو ڕەند)؛ ١٧) بنالی جوت‌کردنی گا؛ ئاشم گایە دو پەنجەم، کەمەیان سێ پەنجەم [ف] ١) زندان؛ ٢) پنجه انگشت؛ ٣) مچ دست؛ ٤) کشهٔ پای زندانی؛ ٥) ماندگارشدن؛ ٦) نیرنگ؛ ٧) جوی بزرگ؛ ٨) سدّ؛ ٩) گرفتاری؛ ١٠) قسمتی از پاره قصیده؛ ١١) ترانهٔ کوتاه؛ ١٢) بستهٔ کاغذ؛ ١٣) قدغن؛ ١٤) بلندی در پاها مشت؛ ١٥) پنجمین هفتهٔ زمستان؛ ١٦) هنگام؛ ١٧) تعداد سالهایی که گاو شخم زده است.
پەنجەدان: ١) پەنجەبان، (ڕێ‌پەنجەدان)؛ ٢) ئێ‌هەڵسوڕی بەکۆسڵ (خەمەپەنجەدان) [ف] ١) بیستن؛ ٢) جنا مالیدن دسته جمعی.
پەنجەبون: ١) ماڵەوە، بەرێشتن؛ ٢) چەسپین، توسان؛ (دەچرێش پەنجەم کرد) [ف] ١) ماندگار شدن؛ ٢) چسبان.
پەنجەك: ١) ناڵ، هەوداڵ؛ ٢) ڕێسراوی جوری؛ ٣) گەردانە؛ ٤) گیایەکە دەشیرێ‌و لۆرکی دەکەن، مەنجەك، پەنجەی؛ ٥) پێچی خۆزەوەبوو، کراوات، بۆنباغ؛ ٦) پێچی گیا [ف] ١) فاصله؛ ٢) ریسیده از پشم؛ ٣)

گردن بند؛ ۴) گیاهی است خوردنی؛ ۵) کراوات؛ ۶) پیاز گیاه.
بەندرو: گنبد که‌بەن بۆ جوانی‌دروی [ف] تاج مخصوص جوانەوزی.
بەندڵ: بەندی دڵ، بریتی له خۆشەویست و نازیز [ف] کنایه از محبوب.
بەندوپاو: بەنگ داکەوتن، شایعه، ئیشاعه [ف] شایعه.
بەندوخین: بەندەخوین، بەندیخون [ف] بند شلوار.
بەندوڵک: ۱) گیایەکی کۆیستانیه؛ ۲) بەتی زۆرجیسمه که کلاوی بۆ زاده‌گرن [ف] ۱) گیاهی است کوهستانی؛ ۲) رشته گردن‌بند.
بەندوکە: بەندۆکە [ف] نگا: بەندۆک.
بەندوڵ: هەموری سەعات، زنجیرەکەی [ف] پاندول ساعت.
بەنده: کۆیله، بەم، بەی [ف] برده، بنده.
بەنده‌خوین: بەندوخین [ف] بند شلوار.
بەندەر: ۱) تەسکەڵه، ئەنگەرگا؛ ۲) شاری سەر دەریا؛ ۳) وریکان وەکیل (شایەتمان) [ف] ۱) بحر؛ ۲) شهر بندری؛ ۳) وکیل.
بەندەڤه: دەورە، تاسی بن‌بیسی تاش [ف] قطب آسیا.
بەندەگە: باڤەیین، باڤەیین [ف] بستەبند گیاه.
بەندەن: ۱) جیا، کۆر، کەر؛ ۲) لەش، بەدەن (هەسو بەندەنم دێشی) [ف] ۱) کور؛ ۲) بدن.
بەندەوار: ئەویندار [ف] عاشق.
بەندی: زیندانی، حەفسی، گرتو [ف] زندانی.
بەندی جگەر: بەجگەر [ف] جگرگوشه.
بەندیخانە: زیندان، حەفس، گرتوخانە [ف] زندان.
بەندیخون: بەندوخین [ف] بند شلوار.
بەندی‌دڵ: بەندڵ [ف] دلبند.
بەندیز: ئالا، بەیداخ [ف] پرچم.
بەندیوان: زیندانوان [ف] زندانبان.
بەنزین: بنسین، برەین [ف] عطسه کردن.
بەن‌سامۆرە: بەندی باشکۆ، مەبەستی هۆنراو پەیشت زیمەو که باشکۆی بۆ دادەبەستن [ف] قتراك.
بەن‌سامۆرە: بەن‌سامۆرە [ف] قتراك.
بەنک: ۱) ریسی خوری؛ ۲) دارقەزوان، دارەبەن؛ ۳) بەندوکەی زۆرجەمە [ف] ۱) ریسمه از پشم؛ ۲) درخت بنه؛ ۳) بند کوتاه زیر چانه.
بەنکەشی: بەرکردەوەی کەلەبە خشتی دیوار بەگەچ [ف] بندکشی با گچ.
بەنکەڵەوە: کەوەبەندی جەڵەمەی ملی گای بۆ دەبەستن [ف] جنبرەبند گردن گاو.
بەنکەوانە: گوریسی کەسەر کەوسەری شەقرە [ف] طناب بستن گیاه.
بەنکیشی: بەنکەشی [ف] بندکشی ساختمان.
بەنگ: ۱) جەشیشە، گیایەکە دەیکیشن و خەیاڵ دەیان گرێ؛ (ئەڕی بەنگت کێشاوە!)؛ ۲) کەلای دار، پەلک؛ ۳) بیشانە، پەلکە؛ ۴) وەستاو (ئەڕە بەنگ بووە)؛ ۵) وەخت، کات [ف] ۱) بنگ؛ ۲) برگ؛ ۳) بند؛ ۴) ماندگی؛ ۵) وقت.
بەنگا: شیلەگە، جیگەی جوگە شکاندن بۆ ئاودانکردن [ف] شکافگاه جوی.
بەنگام: ئامادە.
بەنگبون: ماندوو، گیرخواردن، قەتیس‌مان [ف] دچار شدن.
بەنگەزێ: بنس کلاو، کلاوین [ف] برگ و بیخ دیواس.
بەنگلە: گیایەکە لەمیرگان دەڕوێ [ف] گیاهی است.
بەنگلەزیلە: بەنگلە [ف] گیاهی است.
بەنگوپاو: بەندوپاو [ف] شایعات.
بەنگوکە: بەندوکە [ف] نگا: بەندوکە.
بەنگە: بەنگا [ف] نگا: بەنگا.
بەنگەڵ: بەنگەڵە [ف] نگا: بەنگلە.
بەنگەڵە: جایزی لەمەنەکە [ف] خانهٔ ساخته شده از بیشه.
بەنگی: ۱) بەنگ کێش؛ ۲) حەبسی، بەندی [ف] ۱) بنگی؛ ۲) زندانی.
بەنگین: ناوە بۆپیاو [ف] از اسامی مردانه.
بەنا: وەبیتان خانی، بەنا [ف] بنا.
بەنوکە: گیایەکە لەناوا دەڕوێ [ف] گیاهی است.
بەنولە: بەنوکە [ف] نگا: بەنوکە.
بەنە: بەندە، کۆیلە؛ (ئەسەدان تەبی، تۆدات وە بەنە / وەردەنجی شارو وەزۆری جەنە) [ف] بنده، برده.
بەنەخون: بەندوخین [ف] بند شلوار.
بەنەر: بەندەر [ف] بندر.
بەنەری: جۆرێ جسی کەری خێرا [ف] نژادی از الاغ.
بەنەن: جیاو قەدی جیا، بەندەن [ف] کوه و کمر.
بەنی: ۱) باسوخ، سجوی؛ ۲) لەرزانە، خشکی زنانە؛ ۳) بەندە، کۆیلە، خولام؛ ۴) گرتو، حەفسی، بەندی [ف] ۱) باسلق؛ ۲) زین آویزان؛ ۳) بنده؛ ۴) زندانی.
بەنین: بەنکەڵەوە [ف] جنبر بند گردن گاو.
بەنیشت: بنشت [ف] سفر.
بەو: ۱) بەرە، بێ؛ (ئەسەو بەو، بەو بەو، بەو، خانمە خانمە کەم / بانتی وەبان جاوە زامە کەم)؛ ۲) ناوی جەیی سەگ؛ ۳) وەو، بەنەو؛ (چی وتت بەوم گوت) [ف] ۱) بیا؛ ۲) پارس سگ؛ ۳) بدو.
بەواسیر: مایە سوری، بەخۆشی زگ‌چون بەخوینەوە [ف] بواسیر.
بەور: ۱) ترشەبەکی یاوخۆری بەسامە؛ ۲) جۆرێ گوانی زۆر بەزانە؛ ۳) بەفر [ف] ۱) ترش؛ ۲) نوعی ورم دردناک؛ ۳) برف.
بەورە: دڵقایم، خۆراگر [ف] با دل و جرأت و شکیبا.
بەورەشینکە: گوانی بەور کەزۆر بەزانە [ف] ورمی است بسیار دردناک.
بەورەشینە: بەورەشینکە [ف] نگا: بەورەشینکە.
بەوری‌بەیان: ترشەبەکی زەرنەمە، بەور [ف] بمر.
بەوز: ۱) داری بۆن بون، دارمیشواک؛ ۲) سیی‌وزەش تیکەڵای بۆز [ف] ۱) درخت پشه؛ ۲) ابلق.
بەوش: ۱) شتی نیوانسی گری جاجیوی، بۆ بەستاوتنی بۆ؛ ۲) نیوان ئانیشکو شان، قۆڵ [ف] ۱) شانهٔ بافندگی؛ ۲) بازو.
بەون: ۱) زەوی بۆوە؛ ۲) بۆن، بن، بۆ، بەهن [ف] ۱) زمین بایر؛ ۲) بن.
بەوەج: بیاوی بەترخو قەدر؛ (ئۆزیانکی بەوەجە) [ف] ارجمند.

بەوەرز: دڕندەیەکە لەتیرەی پشیلە کێوی و لە پشیلە چکۆلەتر، دڕندەی ئەست گرە بەسان.

بەوەسیری: مایەسری، بەواسیر، بواسیر.

بەھ: ۱) وشەی بەستە کردن، (بەھ! بەھت جوانە!)، بەخ؛ ۲) وشەی نارەزایەتی، (بەھ! ئەو قسەقوزەت!) ۱) حرف تعریف؛ ۲) حرف نفر.

بەھا: ۱) نرخ، بوھا، بەھن؛ ۲) گرانبەھەت ۱) نرخ؛ ۲) گران‌قیمت.

بەھان: لە بەوروژەوە بەس‌ماڵگە، بوھان، بوان، وەھار، بهار.

بەھاراڤ: ئیسوەتو تەدوا، دەرسانی جشت خوشکەس، ئالاتو زەرەجیوە، ادویەجات.

بەھاران: دەگزی بەھارا، ئەجاجی بەھار، بهاران.

بەھاریەند: ئەوریەی سەرداپیۆشراو کەپاش زستان بەکسەی تیدەکەن، خوریۆ سرگشاده.

بەھارستان: جەنگەس هەزەنی بەھار، (ھەموویا بەھارستانە لیمزی دەکوریتی)، هنگامهٔ بهار.

بەھاری: گەنمەبەھار، ئاوەك تاری بەھار وبابە ھەموشتی لی دروست دەبی، بهاره.

بەھارە: ۱) بەھاری؛ ۲) پەیدابوە بەھارا، (ئەم بەرخە بەھارەیە، توتە کەم بەھارەیە)، ۱) بهاره؛ ۲) در بهار پدید آمده.

بەھارەزی: بەرخی لە بەھارا زایی، مەڕەی کەلە بەھار بەدنیا ئەمە است.

بەھارە کیڵ: شوی زەوی لەبەھارا، شخم بهاری.

بەھارەوار: جانەرەکەلەن لەزیاڵ گوند بەرلە چونی‌زوان، جانور زمین در حریم ده قبل از رفتن به ییلاق.

بەھاری: ھەرچی سەربە بەھارە، بهاری.

بەھاریّ: لەگەڵی بەھارەدا، بۆ زابردوو تایبەت، (بەھاریّ بیوم، بەھاریّ دەچم)، در بهار.

بەھانە: بیانو، پاڵیە، گزی بیانگ، بهانه.

بەھبەھ: وشەی بەستە کردن، (بەھبەھ! ئەو خوشیە)، بهبه.

بەھتین: توانەوە، تاوانەوە، ھەڵین، گداختن.

بەھر: بار، بەش، پشاڵ، بەھر، بەش، قسمت.

بەھرك: گوڵ، دەرباچە، دریاچه.

بەھرگردن: دابەشکردن، تقسیم کردن.

بەھرە: ۱) داھات، قازانج، فایدە؛ ۲) نیعمەت، (بەھرەی خودا زۆرە)، ۱) بهره؛ ۲) نعمت.

بەھرەدار: بەقازانج، بەفایدە، مفید.

بەھرەمند: بەکەس، دارکوڵکەری دارتاشان، ئەنە.

بەھرەمەند: خاوەن فایدە، بهره‌مند.

بەھرێ: بارێ، لەکیەو، لەبەشێ خواردن کە ھەکیم دەکی، برهم.

بەھسك: مشولە، پشولە، پشه.

بەھلگی: لازبانتی بەرین، بالش.

بەھۆنە: ئەرمانی ھۆنینەوە، (ئەم مورواە بەھۆنە، ئەم گوریسە بەھۆنە)، فعل امر: بفرمائید بکش.

بەھەجاتدن: ھەڵس کردن، تورە کردن، بخشم آوردن.

بەھەجوڵە: مرۆی ھەمیشە سڵ و تورە، آدم همیشه عصبانی.

بەھەشت: باغانی خودا، لەدونیا، بهشت.

بەھەشتی: ۱) دیندار و پیاوی خودا؛ ۲) کەپیاوی ماڵی لەزارلوی ھەڵی یا کەدوچنە دەفە، ۱) مرد خدا؛ ۲) زن خانه‌دار در اصطلاح طایفه‌ها.

بەھێ: ۱) میوەی بەی، بی، ھەوە؛ ۲) نرخ، بەھا، بابی، ۱) میوهٔ به؛ ۲) نرخ.

بەھیف: بادام، باوی، بادام.

بەھیف تاڵنگ: بادامی تاڵ، باوبەتاڵە، بادام تلخ.

بەی: ۱) میوەی داربەھێ؛ ۲) بەلەم، (بەی لەرزە)، ۱) میوهٔ به؛ ۲) به لبن.

بەھێ: نرخ، بەھا، نرخ.

بەیات: ۱) خوراکی شەو مانەوەو، باتەر، شەوبانە، بەزمە؛ ۲) خوراکە کوردیش و تورکیش؛ ۳) ھەوایەکی گۆرانی وەنام، ۱) خوراك شب مانده؛ ۲) غذایی است؛ ۳) آهنگی است.

بەیانە: زەنی ھەڵگراوی بەزیوەک، بارەوەن بە وەنیە.

بەیاخ: تاڵا، بەداخ، برچم.

بەیاخدار: ۱) تاڵاچی؛ ۲) برتی لەزنی بی‌جەباوەدار، ۱) برچمدار؛ ۲) کنایه از زن بی حیا.

بەیاد کردن: وەبیرھاتەوەو باسکردن، یاد کردن.

بەیادی کردن: بی‌توفیری لەدوری تازیز، بی‌تابی از هجران.

بەیان: زەمینی نەکیڵراو، بۆرە، زمین بایر.

بەیان: ۱) بەیان؛ ۲) بەقەدەری تیشکی و بیرەوەری، ۱) زمین بایر؛ ۲) مقدار اشعان.

بەیاز: لکی سەرقرتیراو، داری پەخشەکراو، شاخهٔ هرس شده.

بەیان: ۱) سپیدە، شەوەکی، سوزی؛ ۲) ئاشکرا، (بوەان بەیان کە)، ۱) بامداد؛ ۲) آشکار.

بەیانە: بی، بەھێ، بی، میوهٔ به.

بەیانە کی: بەرەبەیان، شەوەکی، سپیدەزو، سپیده‌دم.

بەیانی: ۱) سپیدە، شەوەکی؛ ۲) رۆژی پاشی، سبەی، (بەیانی بچمە ئەنیشەوە)، ۱) سپیده‌دم؛ ۲) فردا.

بەیبان: ناوی گوندیکە لەکوردستان، نام روستایی در کردستان.

بەیبون: گیایەکو گوڵکی بۆخۆشە، گیاهی است مشهور.

بەیبونە: گوڵە بابونە، گل بابونه.

بەیت: ۱) جیرکی بەتیبر، (بەیتی دەنگی بەسۆزانی ھەلی بردەشانی دایناو)؛ ۲) ھەوای گۆرانی، (ئەبەیتو بالۆرە بەبەکتریان ھەڵگوت)، ۱) داستان منظوم؛ ۲) آهنگ.

بەیتن: ۱) تاوانەوە، تاوانەوە، ھەڵین، بهتن؛ ۲) دەگۆڕگرن، بیستن، ۱) گداختن؛ ۲) آب شدن؛ ۳) شنیدن.

بەیتەشە: گیلۆکە، بەسەزمان، کەمزان، هالو، دیرفهم.

بەیجە: ئەرەیوان، بەرە، سلەم، نردبام.

بەیجەڵ: ئەزەك، ستم، نادا.

بەیداخ: ئالا، بەیاخ، پارچەی بەرۆشمی گەلاو قەوم، عەلا ◻ پرچم.
بەیداخدار: ئالاهەڵگر، بەیاخدار ◻ پرچمدار.
بەیقەس: ١) سل، فوتقی، تەسپ یا مایینک کە ڕام نەبووم ناگیری؛ ٢) بەردەست، تەسلیم، ملدەر؛ ٣) وەسوڕین سیو و کاڵەوەس، نەهامەت ◻ ١) ڕەوگە؛ ٢) تسلیم و سیر انداخته؛ ٣) دستپاچه.
بەیقەمەت: بەیقەس ◻ نگا بەیقەس.
بەیەنی: بەرن، بێ ◻ بیاید.
بەیەوم: لۆسە، ملقە، بارچە، بۆڵ ◻ اهرم.
بەیەستن: بەستن، شەفتن، زەفتن ◻ شستن.
بەیلوت: جۆرێ هەڵپەڕکێ ◻ نوعی رقص گروهی.
بەین: ١) نێوان، ماوەین؛ ٢) دوستایەتی، ئاشنایەتی؛ ٣) وەختێکی زۆر ◻ ١) میانه؛ ٢) دوستی؛ ٣) مدتی زیاد.
بەینەت: وەفا، نەمەگ ◻ وفا.
بەینەتدار: بەوەفا، بەنەمەگ ◻ وفادار.
بەینەکاچون: ١) دەکرێ کرا چون؛ ٢) جوانە ناوەکەر، تیکە جزین ◻ ١) باهم گلاویزشدن؛ ٢) درهم شدن، درهم رفتن.
بەینەکساندان: ١) شالاو بۆسەر بەکسەر بردن، ئەسپ ڕاو غەراق بەینەکساندەمن؛ ٢) تێکەڵ کردن، (ئاوبۆ ئەکە بەینەکاوە) ◻ ١) بر یکدیگر هجوم بردن؛ ٢) قاتی کردن.
بەینەك گەیشتن: بیاك گەیین، توشی بەك بون ◻ وصال، بەهم رسیدن.
بەیەوەو: بازن، بەفرێ کە با زیوبەر دەفوکەی بەساوتوە ◻ برف جمع شده بوسیلهٔ باد در کوهستان.
بێ: ١) ناوی دوهەم پیتی ئەلفوبێکە؛ ٢) بەرە؛ ٣) با، جوڵانی با؛ ٤) بەجگە، (بێ تۆ دنیا کاوەلە)؛ ٥) میوەی داری بێ؛ ٦) لەپێش وشەوە لەبەون دەگەیێنێ؛ (بێ بارەو)؛ ٧) پاش پیتە، وێ، بێ، مانا دەدات؛ (ئەکەر وابێ دەبێ بیاوێ جابێ)؛ ٨) بۆ ◻ ١) حرف دوم (از حروف الفبا)؛ ٢) بیا؛ ٣) باد؛ ٤) بی؛ ٥) میوهٔ درخت بید؛ ٦) بیشوند نداری؛ ٧) باشد؛ ٨) بود.
بێ: ١) دارە بێ؛ ٢) بێوەژن، ژنێ شو مردو ◻ ١) بید؛ ٢) بیوه‌زن.
بێبابان: ١) دەشتی جۆڵ؛ ٢) بۆ ڕاهەو، (دڵم بێبابان بوە دەبۆ ئەهەو) ◻ ١) بیابان؛ ٢) از هوش رفتن.
بێ ئاڕەو: ئاڕ ڕەدان، بێشەرەو جەیا ◻ بی آزرم.
بێ ئاڕام: دانەسەکنان، بێ ئۆقرە ◻ ناآرام.
بێ ئاگا: بێخەبەر، هاتی لەهیچ ◻ ناآگاه.
بیاو: بۆ بەو، بۆ ئەوە ◻ بوی.
بیانك: بەهانە ◻ بهانه.
بیانگ: بەهانە ◻ بهانه.
بیانو: بیانگ ◻ بهانه.
بیانی: ١) بەهانە؛ ٢) بیگانە، غەوارە ◻ ١) بهانه؛ ٢) بیگانه.
بیاوان: بیابان، جۆڵ ◻ بیابان.
بێ ئاوڕی: بێ ئاڕەو ◻ بی شرم.
بێ ئاوەز: بێ عەقڵ، هەڵەمەی ◻ نابخرد.
بێ ئۆرث: بێ بەختەوەر، بەجێ ماوەو ◻ بی اختیار.
بێ ئۆقرە: بێ ئاڕام ◻ بی آرام.
بێ ئۆڵ: بێدین، بێ ئایین، کافر ◻ بی‌دین، کافر.
بێ ئەمەگ: بێ بەیەنت ◻ بی‌وفا.
بێ ئەنوا: بێ جێگای جەسابەوە، بێ پەنا ◻ بیجا.
بیبا: ١) هەیبوایە، بوایێ؛ ٢) بیوات ◻ ١) اگر داشت؛ ٢) ببرش.
بیبار: ١) وازوازی، هەردەم لەسەر فکریك؛ ٢) کەلای خوار و خێچ و لایان ◻ ١) مضطرب مزاج؛ ٢) ابانهٔ کج‌بهار.
بیبار: ١) ئیسوت؛ ٢) سەوزەکە تیژوناوك بەتۆو ◻ ١) فلفل سیاه؛ ٢) فلفل قرمز.
بیبارە: بێ جێی ◻ بی‌بهره.
بیباسك: یەکەس و بەیك، بەتەنیا ◻ تنها و بی‌همکار.
بێ باڵ: ١) باڵ‌بڕاو، سێوی، هەنبو؛ ٢) بڕێکی لەبەدنا کاڵو مرۆی پەس ◻ ١) پرپر؛ ٢) کنایه از آدم عزیز و بدرفتار.
بیباك: ئەترس، گوێ نەدەر ◻ بی‌باك.
بیباوك: بێ باك ◻ بی‌پدر.
بێ بڕ: زەوی کەم ڕشت، کەم دەرامەت ◻ زمین بی‌حاصل.
بێ بڕانەوە: هەرهەم، ناهەتا ◻ جاویدان.
بێ بڕار: زەمینی پاك، کەگیای خراپ و بیکسارە ◻ زمینی که علف هرز نداشته باشد.
بیبك: بیبەی چاو، ڕەشکێنە ◻ مردم چشم.
بێ بگان: فوڵی بێ بەی ◻ بسیار عسل.
بێ بن: ١) زۆرقوڵ، بەی نەدەر؛ ٢) کێڵی کەمەتی دۆراندن ◻ ١) بسیار عمیق؛ ٢) دختر بی‌بکارت.
بیبن: بشتن، بشتان، کەمەر بەند، کەمبەرە ◻ کمربند.
بێ بەخت: ١) بێ ئامان، پەیمان شکێن؛ ٢) کڵۆڵ، نەگەت، قەرەبەخت ◻ ١) بدقول و پیمان‌شکن؛ ٢) بدبخت و کم‌شانس.
بیبەر: بیبار ◻ فلفل.
بێ بەر: ١) دارێ بێ میوە؛ ٢) مایینی نەزۆك ◻ ١) بی‌ثمر؛ ٢) مادیان نازا.
بێ بەری: بێ بەش، (ئەکەی لەمیراث بێ بەری کردوە) ◻ محروم از ارث.
بێ بەش: بێ بان، بێ بەهر، هیچ بێ نەبراو ◻ محروم از سهم.
بیبی: ١) بۆکەلەی منداڵ؛ ٢) ڕەشکێنەی چاو بیبك ◻ ١) عروسك؛ ٢) مردم چشم.
بێ بین: بێ هۆش ◻ فراموشکار.
بیبیلکە: باڵندەیکی بچوکە ◻ پرنده‌ای است کوچك.
بیبیلە: ١) ڕەشکێنەی چاو؛ ٢) منداڵی ساوا لەزمانی منداڵاندا ◻ ١) مردم چشم؛ ٢) نوزاد بەزبان بچه‌ها.
بیبیلە گەڕە: جۆرێ مارمێلکە ◻ نوعی مارمولك.
بێ بین: ١) بێ بۆن؛ ٢) بێ بشو، کەم جەوسەڵە ◻ ١) بی‌بو؛ ٢) کم‌حوصله.
بیبین: بشتنە، بشتین، بیبن ◻ کمربند.
بێ بیهن: بێ بن ◻ کم‌حوصله.

بێ‌بۆز: بەدبەخت، بەدبەر.
بێ‌بەرگەم: بێ‌لەمپەر، بێ‌کۆسپ و بەرەڵست. بلامانع
بێ‌بەی: زۆرقۆڵ، بێ‌بن. بسیار ژرف.
بێ‌پایان: بەدەر لەپیوانو بەرلیوەی کردن، زیاد لەئەندازە. بی‌حد.
بێ‌پیوان: بەرلیوەی، بەدەل لەگۆنرە. برآورد خلط.
بێ‌تاب: بێ‌ئاقەت، ماندو. ناتوان.
بێتار: ۱) بەڵاو دەرد مەسیبەت. ۲) بێهۆشی، بۆرانەوە. ۱) بلا و مصیبت. ۲) بیهوش شدن.
بێتاقە: بلیت، بتاقە، بەتە. بلیط.
بێ‌تام: ۱) ناخۆش، بێ‌چێژ. ۲) بێ‌چەوری. ۱) بی‌مزه. ۲) بدون چربی.
بێتان: ۱) سست و شل، بێ‌هێز. ۲) بەرزین، ئەکراو. ۱) سست و ناتوان. ۲) بی‌برجین.
بێتاو: ۱) بێ‌هێز و ناپشت. ۲) سێس، سیی رۆژ. ۱) بی‌تاب. ۲) سایه.
بێتاوان: بێ‌گوناح، بێ‌خەتا. بی‌جرم و بی‌خطا.
بێتر: زۆرتر، بتر. بیشتر.
بێتاقەت: بێ‌ئاقەت، بێ‌هێز. ناتوان.
بێتاڵە: باپشکۆ، چیچکە ملاو. گل مزه.
بێتن: ۱) بێزن. ۲) بێزن، داڕێژن. ۱) بیختن. ۲) بیختن.
بێتۆ: ۱) چیتۆ، تۆچی. ۲) بێ‌تۆو، بەزر. ۱) بی‌تو. ۲) خالی از هسته.
بێتوو: ۱) بێتۆ. ۲) ئەگەر، گەر بمان. (بێتوو بمانێ بخۆ دەبین!) ۱) نگاه، بنگر. ۲) اگر.
بێ‌توان: بێ‌هێز، بێتان. ناتوان.
بێ‌توخە: ماڵ بەکۆڵ و زەبەن، بێ‌ئەو. بیوه.
بێتوک: ۱) ساده، بیکوڵکە. ۲) بریتی لە نەدار و نزار. ۱) ساده. ۲) کنایه از فقیر.
بێتە: ۱) بێتۆ. ۲) هاتنی ئەگەر. (با بێتە ئەرە) ۱) بدون تو. ۲) بیاید.
بێ‌تەرف: بێ‌لایەن، تەریاف، دوربەبەرێ. کنارگیر.
بێ‌تەقەت: بێ‌ئاقەت، لە کارکەوتە. بی‌تاب و توان.
بێتەل: لاساکی، بێ‌سیم. (بێتەل چیە؟ شیمری مارکۆنی) ئەمەلا ئەتاج بەهێزە. بی‌سیم.
بێج: ڕۆڵ، حەرامزادە. حرامزاده.
بێجا: ناەمێن، نازوا. نابجا.
بێجگە: بەبێگە، بێ. بجز.
بێجەرگ: ترسەنۆک، قز. ترسو.
بێجێ: ۱) بێجا. ۲) لەقەرز ناپوت. (قەرزی کردو تێستا بێجێ دەرچوو) ۱) نابجا. ۲) ورشکست.
بێج: ڕۆڵ، مزە، بیج. حرامزاده.
بێچارە: بێ‌دەرەفەت، بەسەزوان، هەزار. بیچاره.
بێچاوەڕێ: بێ‌شەرم و حەیا، بەزەق. بی‌رو، بی‌شرم.
بێچاوەڕێ: بێچاوەڕێ. بی‌شرم و حیا.
بێچاوێتی: بەدور لەچاوی پیس. دور از چشم بد.
بێچکەلانە: چکۆڵۆکە. (ئەوەبت بینم دەم بێچکەلانە) کوچولو.
بێچکەڵۆکە: بێچکەلانە. کوچولو.
بێچکەلە: بێچکەلانە. کوچولو.
بێچولە: بەچاک. (بێچولەمار) بچهٔ مار و حشرات.
بێچەک: زۆت، لەئامرازی جەنگ. بی‌سلاح. بی‌سلاح.
بێچم: ۱) شکڵ و هەندام. ۲) تەرح و دیدار. ۳) تەرز و شێوە، جۆر. ۴) گرنگاری و حەڵەبار. ۱) هیئت. ۲) سر و سیما. ۳) شیوه. ۴) ترزین.
بێچو: ۱) وەچەزا، بەچکی تازەڵی وردەو مەل و خشوک. ۲) جۆرێ بۆڵی خوسیانی. ۱) بچه. ۲) واحدی در پول عثمانی.
بێچولە: ۱) بەچکی بەاو. ۲) ماسولەی خەرەک. ۱) نوزاد. ۲) ماسوره دوک.
بێچون: بێ‌هاوتا. بی‌نظیر.
بێچی: بەرخ و کاریلە. بچه دام.
بێچی‌ڤان: شوانی بەرخەڵ. چوپان بره و برغاله.
بێحاڵ: ۱) لەخۆشی ئەسەر بردن. ۲) هەژار و ناتاج. ۱) مریض المزاج. ۲) نیازمند و محتاج.
بێخ: بن‌ورشە. بیخ.
بێخەڕ: بن‌بڕ، ئەرەگ دەرهێنان. ریشه‌کن.
بێخۆ: سەربەخۆ، بێ‌پرس، بێ‌مانا. خودسر.
بێخود: بێخۆ. بیخود.
بێخودی: ۱) بێخۆ. ۲) بۆرانەوە، لەهۆش چوون. ۱) بیخودی. ۲) از حال رفتن.
بێخوست: وس، بێ‌دەنگ و بێ‌جوڵە. بی‌حرکت و صدا.
بێ‌خولق: بێ‌ئەدەب، وەزەر. بکر، ناراحت.
بێ‌خولک: بێ‌خولق. بکر.
بێ‌خەبەر: ۱) بێ‌ئاگا. ۲) کتوپڕ، لەنکاو. ۱) بی‌خبر. ۲) ناگهان.
بێخەم: خاتر جەم، دڵ ئاسوودە، ئارەحەبان. آسوده‌خاطر.
بێدا: زیاد، لەئەندازە. زیاد از اندازه.
بێداد: ۱) بێدا، زیاد لەئەندازە. ۲) لەدوای داد، دیت وانا، هاوار. ۱) بیش از حد. ۲) بیداد.
بێدار: ۱) نەخەوتو. ۲) لاوان. (زۆر بێدارو بارە) ۱) بیدار. ۲) لاغر مردنی.
بێداوی: ۱) لەدوانەهاتو، بێ‌بڕانەوە. ۲) کاری بێ‌بەهرەو بەتەنجە. ۱) بی‌نهایت. ۲) بیهوده.
بێدڵخە: جەمبەرێ لەمیلەی جوکی ڕەشاندا. هفت روز بر جلهٔ کوچک.
بێ‌دوایی: بێداوی. نگاه بیداوی.
بێدۆش: دەفری شیردۆشین، بێرەدۆش. ظرف شیردوشی.
بێ‌دوندان: تازەڵی بەرلک. دام نارا.
بێدەن: ۱) خرسان. ۲) بێ‌بەناو بێکەس. (بیکەس و بێدەن خۆی) ۱) خرس. ۲) بیوا.
بێ‌دەرەتان: بێچارە، ئەمان، ڕێگەی نەمات. لی بەستراو. بیچاره و

درماندە.

بێدەس: ١) بەدارو بەدار؛ ٢) دەست بەرۆیشتو ١) فقیر و نیازمند؛ ٢) ناتوان.

بێدەست: بێدەس ئاگا: بێدەس.

بێدەم: شەرمن لە قسەکردنا خجالتی.

بێدەمان: ١) خۆ بەزل نەزان؛ ٢) بێ غیرەت ١) متواضع؛ ٢) بی غیرت.

بێدەمویل: ١) بێدەم؛ ٢) قسەنەزان ١) خجالتی؛ ٢) نافصیح.

بێدەموزوان: کەم قسە ئاگا کم حرف.

بێدەنگ: ١) هیچ نەوتن؛ ٢) ئارام ١) خاموش؛ ٢) آرام.

بێدین: بێ ئایین، ئەخوانەترس ئاگا بی دین.

بیر: ١) چالاو؛ ٢) هزر، فکر؛ ٣) یاد (بیرت دێ جەبای پیرەو بو جێ باری لست) وەبیرەوە ١) چاه؛ ٢) تفکر؛ ٣) یاد.

بێر: ١) پیرەژن، بیل؛ ٢) کۆتوبی تازەڵ بو دوشین؛ ٣) جیگەی دانیشتنی جەوان گر بو دوشین، بەردەبێر؛ ٤) جەرە: (ولاتیکی بەخێرو بێرە) ١) بیل؛ ٢) جمع شدن گلە برای دوشیدن؛ ٣) جای آنکه حیوان را برای دوشیدن نگهمیدارد؛ ٤) بهره، فایده.

بیرا: بەزەین، زۆر بەبیرو هۆش زیرک و باهوش.

بیراز: ١) گرنی کردنی بەردانی: (بەردانی لوس بوە بیراز کردنی دەوی)؛ ٢) ریکەو بێ کۆڵ کردنی زەوی، تەخت کردن: (زەویم بیراز کردوە بو توتن) ١) مرمت و تعمیر سنگ آسیا؛ ٢) صاف کردن شخم.

بیرازتن: ١) بیرازکردنی بەردانی؛ ٢) تەختو لوس کردنی زەوی ئاگا: بیراز.

بیرازکردن: ١) بیرازتن؛ ٢) بریتی لە دارکاری و تعمیر کردن ١) تعمیر سنگ آسیا؛ ٢) کنایه از کتک کاری.

بیرانە: بەنە: (شایی کوڕمانە ڕەزبلی مەکە هەر بەنج کەس دوتان بیرانە) ئاگا بیان.

بیراو: چالاو ئاگا چاه آب.

بیرالات: سەوڵی کەلەکەوارە قەباغ ئاوان ئاگا بارووی قایقرانی.

بیرایی: بارانەگر، هەیوانۆکە ئاگا تراس.

بیربردن: لەهەزرەداسان، لەبیرمان، لەبیر بون؛ ٢) لەبیرچون ١) یادماندن؛ ٢) فراموش کردن.

بیربلاو: فکر پەریشان، خەیالاوی، کەمهۆش ئاگا کم هوش و پریشان خاطر.

بیربیرۆک: گوڵەستوە ئاگا کرم شبرا غ.

بیرچون: لەیادچون ئاگا فراموش کردن.

بیرچونەوە: لەیادچونی ئەوی زانراو ئاگا فراموش کردن.

بیرخستنەوە: بەیاد هێنانەوە ئاگا یادآوری.

بیرک: ١) گیرفسان، بەرپاک، جیو، بەرک؛ ٢) بیلی بچوک، خاکەسازی چکۆلە؛ ٣) بێر، جێ دوشینی تازەڵ؛ ٤) گۆمیکە لەجیا ١) جیب؛ ٢) بیلک؛ ٣) جای دوشیدن گلە؛ ٤) استخر طبیعی در کوه.

بیرکردن: ١) یادکردن، تاسە؛ ٢) لەبیرچون، فراموش کردن: (خودی من بیرکرد) ١) یادکردن؛ ٢) فراموش کردن.

بیرکم: دەریاچە، زریان، گۆل ئاگا دریاچه.

بیرکم: قەفس، زکە ئاگا قفس.

بیرکەم: کەمهۆش، کەمزەین، کەمبیر ئاگا کم هوش.

بیرکەوتنەوە: بەیاد هاتنەوە ئاگا بیادآمدن.

بیرو: ١) شەرمن، شەرمیون، قەدیکان؛ ٢) بیشەرمو ڕوەڵماڵاو ١) خجالتی؛ ٢) بی رو.

بیرو: بگەڕێوە، بەگەڕێ، وەرەوە ئاگا برگرد.

بیرو: نەخوشی پیسە وشکو تەڕی هەیە ئاگا اژدها.

بیروخ: ناوچەیەکە لەکوردستان ئاگا ناحیه‌ای در کردستان.

بیروڤ: ١) بیرو؛ ٢) تیروی، داریکی دووبەشە ١) اژدها؛ ٢) درختچه‌ای جنگلی.

بیرون: ١) جوڵو بیابان؛ ٢) بەشەخانوی میوارو بیوان، جیاجیری ئەندەرون ١) بیابان؛ ٢) قسمت بیرونی خانه.

بیرۆن: بێ جەوری ئاگا بدون جربی.

بیرونی: خانوی میوانخانە، بیرون ئاگا قسمت بیرونی خانه.

بیرە: ١) جیگەی دوشینی کۆمەڵی تازەڵ، بێر؛ ٢) بهنە، بارەی؛ ٣) وەرە، بێ؛ ٤) بەم شوینە: (چەشتیکە بیرە فیر بوە ئازوا) ١) جای دوشیدن گلە؛ ٢) بیار؛ ٣) بیا؛ ٤) بەاینجا.

بیرە: تاوجۆ، قەخوارنیکە لجمع دکن آبجو.

بیرهاتنەوە: کەوتنەوە یادئاگا یادآمدن.

بیرەخەو: سوکەلەخەو ئاگا سبکی.

بیرەدۆش: ١) مەزنۆش، لەوکەسەی تازەڵ دەدۆشێ؛ ٢) دەفری شیر تیدا دۆشین ١) شیردوش؛ ٢) ظرف شیردوشی.

بیرەوە: یادکردنەوەی سالانەی شتیکی تەزین، بیرەوەری ئاگا یادبود.

بیرەوە: بگەڕێوە، بیرۆ ئاگا برگرد.

بیرەوەر: خاوەن فکرو بەزەین، بیرا ئاگا متفکر.

بیرەوەری: ١) یادداشت، نوسینەوەی ڕووداو؛ ٢) یادکردنەوەی سالانەی مردوی گەورە ١) یادداشت؛ ٢) یادبود.

بیرەڤ: بێ ڕەنگ، بێ غیرەت ئاگا بی رنگ، بی غیرت.

بیرهێنان: خستنەیاد ئاگا یادآوری.

بیرهێنانەوە: بەیاد هێنانەوەی لەبیرچو ئاگا یادآوری کردن.

بیری: ١) لەبەستەڵامدا؛ ٢) بریتی لەبێ ئاگاو ناپەسەند ١) بیراهه؛ ٢) بدکردار.

بیری: ١) مەزنۆش، دۆشەری تازەڵ؛ ٢) یاد: (م بیری بانە کرو) ١) شیردوش؛ ٢) یاد.

بیریشە: جۆرێ سەمایی بەکۆمەڵ، بەکیک لەداوینی کوردان ئاگا نوعی رقص دسته جمعی.

بیری‌ڤان: مەزنۆش، (لغز جەلاتەبیری‌ڤانا بەری) ئاگا شیردوش.

بیز: ١) ڕەنگ، (تەم ڤالی بە لەبیزی هاوتاکەی نەدا) ٢) ئیشنا، وان (بیزم تابە بیخوم)؛ ٣) دل لێ هەڵگەڕان، ڤێن (بیزم لێ دەیتەوە) ١) رنگ؛ ٢) آشنا؛ ٣) تهوع.

بیزا: گیایەکی بەشاوانکە بو ترشیات و بۆناو شیرو بەکاردێ ئاگا گیاهی

است مشهور.

بی‌زات: ترسه‌نوک، ترسوئاک. بی‌زه‌ل [ترکی] نزول، ترسو.

بی‌زاد: بی‌ده‌ڵی، نازوله، له‌ماڵدا [ترکی] بی‌ئاوقه.

بیزار: ۱) به‌زمن، جاریس، جاژن ۲) ده‌وجوان ۳) بی‌ده‌م، که‌سی ده‌ڵیی خه‌سی: (وتم تایا بیزاری خۆت ده‌یسرسی حاڵی (ازی من؟ / بروی هیشا به‌ڕاز بوك سکاڵی لا: به‌معنی که‌بیزارم ده‌ڵی) [ترکی] ۱) بیزار؛ ۲) دهان تلخ؛ ۳) بی‌دهان.

بیزان: به‌زبون، له‌بیرڵ لا چون: (ئه‌ئم لی بیزانه) [ترکی] بیرلیشمن.

بیزران: بیزان [ترکی] از چشم افتادن.

بیزراو: ۱) له‌بیرچاو که‌وتو؛ ۲) ترسه‌نوک [ترکی] ۱) از چشم افتاده؛ ۲) بزدل.

بیزگردن: دڵ‌هه‌ڵگوتن له‌ئیشتی که‌سی یا شتی [ترکی] حال بهم خوردن از دیدن کسی یا چیزی.

بیزگ: ده‌گیرانی، تازه‌وزی، زنی تازه، حامله [ترکی] وبار.

بیزگه‌وان: ده‌گیرانی کس، زنی که‌بیزگ ده‌گا [ترکی] زن و بارداری.

بیزله‌هاتن: تاڕه‌و به‌کردن، دڵ‌ئی شیواوان، خۆش نه‌ویستن [ترکی] منتفر شدن.

بیزو: بیزگ [ترکی] وبار.

بیزوگردن: ده‌گیرانی کردنی تازه، سازبز [ترکی] وبارکردن.

بیزوکه: ده‌گیرانی کس، بیزگه‌وان [ترکی] وبارداری.

بیزه: ۱) ده‌ڵی باوسه‌ك، توڵ، بیزه، بیزی، بس، بز؛ ۲) سراج، شیزن (ازی)؛ ۳) پڵاکی که‌ب: (ده بیزه‌ماڵ ئابکڕن) [ترکی] ۱) بیزن؛ ۲) شراغ؛ ۳) بشقاب.

بیزه‌ڕۆ: گیایه‌کی گه‌ڵاوڕه‌ی ئاوشاوه، تامی تیزو له‌تیزه‌ی کوره‌ڵه‌به [ترکی] گیاهی است آبزی.

بیزه‌واد: بی‌ئاڕو بڕو له‌ماڵدا [ترکی] بی‌قوت لایموت.

بیزی: بیزه، بیزگ [ترکی] وبار.

بیزیاگ: له‌بیرچاو که‌وتو، بیزراو [ترکی] ازچشم افتاده.

بیزیان: بیزران، بیزان [ترکی] از چشم افتادن.

بیژ: ۱) باشگری بوانا: بیژن: (گۆرانی بیژ، بیژان بیژ)؛ ۲) باشگری بوانا: ئیشه‌ری تامڕازی موزیك: (بلوژ بیژ به‌تیور بیژا)؛ ۳) دابیژه‌ر له‌بیژنگ دهن (ئاردبیژ) [ترکی] ۱) پسوند بمعنی گوینده؛ ۲) نوازنده؛ ۳) بیزه‌ر.

بیژار: ۱) ڕیڵاڵ، ڕژگوی، له‌ئیشم دڕاو: (کڕاس و که‌وای بیژار بیژاره)؛ ۲) بیژه‌ر: (ماری ڕه‌ش بیژاره) [ترکی] ۱) سوراخ و پاره‌شده؛ ۲) ماری که سم ندارد.

بیژان: ۱) گیایه‌کی بۆن توندی گوڵ‌ڕه‌ڕه که‌ئیش توندی ئاکه‌وی؛ ۲) دابیژن به‌هه‌ڵه‌گر بیژنگ کردن؛ ۳) گوتن، ئاخاڤتن، ئیشه‌ڵاڵی [ترکی] ۱) گیاهی است با گل زرد که عکس از آن گریزد؛ ۲) سخنان؛ ۳) گفتن.

بیژانن: دابیژین، بیژان [ترکی] سخنان.

بیژانه: گیای بیژان [ترکی] گیاه بیژانه.

بیژانه‌وه: ۱) دوباره له‌هه‌ڵگه‌ڕان؛ ۲) دوباره کرده‌وه‌ی قسه [ترکی] ۱) دوباره سخنان؛ ۲) دوباره گفتن.

بیژتن: دابیژان، له‌هه‌ڵگه‌ڕان [ترکی] سخنان.

بیژلی: دابیژراو، له‌هه‌ڵگه‌ڕاو [ترکی] سخنه.

بیژمار: له‌ژماره به‌دهر [ترکی] بی‌حد.

بیژن: ۱) بیژنگ، هه‌ڵه‌گه، له‌ڵیر، نوجیل؛ ۲) سه‌نگی جوڵان و ڕۆیشتن؛ ۳) پیاوی ژنی له‌بن، سه‌ڵت و ڕه‌بن [ترکی] ۱) غربال؛ ۲) صدای حرکت؛ ۳) مرد مجرد.

بیژنگ: له‌ڵیر [ترکی] غربال.

بیژو: ژۆك، بیچ، حه‌رامزاده [ترکی] حرامزاده.

بیژو: که‌مشیر، ژن و تازه‌ئی که‌مشیر [ترکی] زن یا حیوان کوتیر.

بیژوك: چه‌ته‌یان، ڕۆڕین، چه‌فه‌سڕی، چه‌ڵه‌یان، ڕۆڕه‌ئی، فڕۆڕ [ترکی] فراخ، باوه‌گو.

بیژوك: ۱) به‌رهه‌می ناشاسایی: (که‌وگسکه بیژوکه ژیه، کم نیسکه بیژوکه ناکسوتی)؛ ۲) بڕیتی که هه‌ر بچوسالی بڕی؛ ۳) مه‌ڕان بار، که‌نگوسیتی زیاد له تاسایی [ترکی] ۱) غیرعادی؛ ۲) حیوانی که یکسال قبل از موعد بزاید؛ ۳) دندان یا انگشت اضافه.

بیژه: ژۆه [ترکی] ادیبات.

بیژه‌ك: ۱) تازه‌ئی که‌مشیر؛ ۲) ئه‌وان، گرانه‌ڤۆن، سندوقی سه‌ر ئاژان [ترکی] ۱) حیوان کم‌شیر؛ ۲) گرانفروش.

بیژۆن: گۆرانی بیژ [ترکی] ترانه‌خوان.

بیژی‌ڕه‌ش: گه‌نمه گوڵ‌ڕه‌ش [ترکی] گندم سیاه خوشه.

بیژین: ۱) دابیژن، بیژن؛ ۲) بیژی ده‌گیرانی؛ ۳) بڵمین [ترکی] ۱) سخنان؛ ۲) وبار؛ ۳) بگوئید.

بیس: ۱) شه‌ڤن، گۆڕ، ئۆبون، (ئه‌ونی بیس، (ئه‌یسی، ئایسی)؛ ۲) نۆجار ده، بیست [ترکی] ۱) شبدن؛ ۲) بیست.

بیس: ناوچی که‌ر [ترکی] مباحی.

بی‌ساڤان: ۱) له‌ئه‌ندازه به‌دهر، له‌ڕاده به‌دهر؛ ۲) بی‌ماڵ، فه‌قیر، نه‌دار [ترکی] ۱) خارج از حد؛ ۲) فقیر و محتاج.

بیسان: بیستان، جێگه‌ی کاڵه‌کاو شوتی و... [ترکی] جالیز.

بیسانه‌وان: ئاگاداری بیستان [ترکی] جالیزبان.

بیسانه‌وه: هه‌میشه‌ماندو، دور له‌ئیسراحه‌ت [ترکی] بی‌استراحت.

بیساو: داسی گوڵ که له‌هه‌سان‌دانی ده‌وی [ترکی] داس کج.

بیست: بیس [ترکی] عدد بیست.

بیستان: بیسان [ترکی] جالیز.

بیستانه‌وان: بیسانه‌وان [ترکی] جالیزبان.

بیستراو: بیسراو (ئه‌ونی، شه‌وته، بیستی [ترکی] شنیده شده.

بیستن: بهیستن، گوئی لی‌بون، شه‌ڤتن، (ئه‌ونی [ترکی] شنیدن.

بیسته‌وه: ۱) دوباره شه‌ڤتن؛ ۲) بیستی قسه‌یه که‌ده‌باره‌ت گۆڕانی [ترکی] ۱) دوباره شنیدن؛ ۲) شنیدن حرفی درباره خویش.

بیستوك: له‌ئیشون، ئیل، ئه‌ل [ترکی] نقلی.

بیستم: دوای نۆزده‌هه‌م [ترکی] بیستم.

بیسعود: به‌دبخت، کڵۆڵ، چاره‌ڕه‌ش [ترکی] بدبخت.

بیسمیل: شوشتنی ئه‌ئی مردار که بیسمی‌لای له‌سه‌ر به‌ڵێن؛ (سه‌گ

خۆی لیدام جوم جیکاکەم بیسمیل کرد) [ف] شتنوی جاتی که تحس بده.

بیسن: بیسن [ف] نسیمن.

بیسنۆ: ۱) بیگومان، راست، دروست؛ ۲) لوتی لوکەی سوتاو [ف] ۱) بی گمان؛ ۲) بوی بنۆ سوخاو.

بیسنو: زەبەت، بۆسە، مەشارگەی راوچی، مردەو (بنەد، سیبە [ف] کمین گاه شکارچی.

بیسۆز: بەدەقول، بەپیمان شکین [ف] بدقول.

بیسوس: بیف سۆز، جرای جرئ که بیو بان لی دەکرد [ف] چراغ بیسوز.

بیسە: ۱) بی ترخ، سواك لای خەلك؛ ۲) زاویسە [ف] ۱) بی ارزش؛ ۲) باپست.

بیسەر: بی حساب و ەەزمار، تازاد؛ (بیسەر ەەرچی دەبەی بیە) [ف] بی حساب و اندازه.

بیسەر: گوی دیر، گوهدار، گویگر، شنەونە [ف] شنونده.

بیسەروبن: ۱) نیکەل پیکەل، تیکدراو تیکدراو؛ ۲) لەزاەەر زمارە بەدەر [ف] ۱) درهم برهم؛ ۲) از شماره بدر.

بیسەروبەر: حال شۆر و لیقەوماو، بەدار و ەەزار و بەك کەوتە [ف] بدحال و پریشان.

بیسەروپا: شەلاتی، لاتە، جەورە، خۆزی و تۆزی، بیکارە و خوزی [ف] اوباش و بی سروپا.

بیسەروپی: بیسەروپا [ف] بی سروپا.

بیسەروزمان: دەخۆشی بیهوشی ئەمردن [ف] حالت اغما.

بیسەروسەوا: بیدەنگ و بی ەەرا [ف] ساکت و خاموش.

بیسەروشوین: شرتم گوم، نەواو وندابی؛ (وەفایی ئاخری خۆر بی ەەبیکە بی سەروشوینە) [ف] گم و گور.

بیسەری: بی سەرداری [ف] بی رهبری.

بیسی: ماستی ەەلگەراو بان ترشاو [ف] ماست ترش شده.

بیسیرە: بەرسیلە، بەسیلە، قورە [ف] غوره.

بیسیرە: گوی ئەدەر بەصح، کەلاتی، حولحولی [ف] حرف نشنو و لاغد.

بیسیم: لاسلکی، بی ئەل [ف] بی سیم.

بیش: ۱) رویی، دانیشە، بیش؛ ۲) ئەیشە، بیشك [ف] ۱) بنشین؛ ۲) بیشه.

بیش: ۱) جش، بەهرە؛ ۲) باج، پیاکی دەولەت یان خان [ف] ۱) قسمت و سهم؛ ۲) باج دولت یا خان.

بیشاك: ۱) لاتك، لاخك، ەەرگوش، دەبەیك، بیشکە؛ ۲) بیگومان و سۆ [ف] ۱) گهواره؛ ۲) بی گمان.

بیشکە: ۱) لاتك، بیشاك؛ ۲) ساوالە بەرخ و کان؛ ۳) مەشکە [ف] ۱) گهواره؛ ۲) نوزاد بز و گوسفند؛ ۳) مشك.

بیشو: لەزاەە بەدەر، زیاد لەئەندازە [ف] بی حد.

بیشومار: لەزمارە بەدەر، بەکجار زۆر، بیژمار [ف] بیشمار.

بیشون: بەپیمان شکین، بی وەفا [ف] بدقول و بی وفا.

بیشوین: وندابی، شرتم گوم، بی سەروشوین [ف] بی اثر.

بیشە: ئیشە، دەخل، ئۆری، دەستۆر [ف] پیشه.

بیشەرم: رویەلماڵاو، بی حەیا، بەزەو [ف] بی شرم.

بیشەلان: سیگەی بزەاڕو مەرەن، بەتور [ف] بیشه و نیزار.

بیشەلانك: قولکەی ئاش که ئاوی ئاشی لی ەەر دەکەوی [ف] گودی که آب آسیاب از آن خارج شود.

بیشەما: جۆری توتی بۆتەاڕ [ف] توتی توتون مرغوب.

بیشەمە: بیشەما؛ (بۆ توتەکەی بیشەمەو شاورو نیشە / نیشت بوو بەهات، وەختە دلم دەرچی لەدا غا) مشیخ بەزاە [ف] نگا: بیشەما.

بیشەنگ: خۆزەی، شەنگی [ف] بید مجنون.

بیشیر: تازەلی وشك کردی، کەم شیر [ف] حیوان شیر خشك کرده.

بیشیرە: بەرسیلە، قورە [ف] غوره.

بیشیلك: بیشکە، لاتك [ف] گهواره.

بیع: بیشەکی سەوداو (بیعم دەبە مالی تو بی)، بەیعانە [ف] بیعانه.

بیغار: بی شەرمو هاروهاج [ف] بی شرم، بی حیا.

بیغانە: بیع [ف] بیعانه.

بیفرشك: بریەتی لەبیاوی بی شەرمو بیکارەو تەمەل [ف] کنایه از آدم نابابو و بیکاره.

بیف: هەل، دەرفەت [ف] فرصت.

بیڤا: نابەجی، قسەی قوڕو بیتام، قسەی لابەلا [ف] نابجا.

بیڤر: تەوی، بفر، بیور [ف] تف.

بیڤك: دوژمنایەتی، نزایەتی [ف] عداوت، دشمنی.

بیڤل: بی بیلە، رەشکەی جاو، گلینەی جاو [ف] مردمك دیده.

بیڤل: کەپۆ، کەپە، لوتە، دپ، پۆز، ەەپۆن دەن [ف] بینی.

بیڤمر: ئاهۆزەر، ەەناسەسارد [ف] ترید.

بیڤەری: ئاهۆزەری، ەەناسەساردی [ف] تومیدی.

بیڤین: بەخۆش لەسەر مردن، کەمەفت، کەلەلا [ف] بیمار در حال مرگ.

بیڤیر: گیایەکە لەجۆرە کاکا [ف] گیاهی شبیه جو.

بیڤام: لیری دەرچو، ریگەی راست ون کردو [ف] گمراه.

بیك: ۱) وەدی، بۆك، بۆکە؛ ۲) داریی [ف] ۱) عروس؛ ۲) بید.

بیکار: بەتاڵ، بی شوغل [ف] بیکار.

بیکارە: تەمەل، تەوەزەل، لەش گران [ف] بیکاره، تنبل.

بیکانی: بوك و کچی مناڵان، گەمەی بوکە [ف] عروسك بازی.

بیکمار: مارمیلکە، مارمزوك [ف] مارمولك.

بیکوانە: ەەموکانە [ف] موزك.

بیکۆل: داریی خۆرسك [ف] بیدخودرو.

بیکەس: بی خزم و سەرپەرشت [ف] تنها و بیکس.

بیگ: بەگ، گەورە، ئاغا [ف] بیگ.

بیگار: کاری بەگ، بەزوەداری، کاری زورەکی و بەخۆرایی [ف] بیگار، سُخره.

بیگارچی: تەوی بیگار دەکا [ف] کارگر سُخره.

بیگاری: کاری بیگار [ف] بیگاری.

بیگاف: بی وەخت، ناوەخت [ف] نابهنگام، بی موقع.

بیگاڤی: بیگاف، بەناوەختی [ف] نابهنگام.

بیگانه: غیوار، نه‌ناس، لاوه‌کی، بیانی، غه‌ریب [ف] بیگانه.
بیگانه‌پیه‌دون: خوسالی‌مان، وشه‌یه‌که بۆ ڕۆیشتنی غه‌وار، له‌کۆڕ ده‌کوترێ [ف] اصطلاحی برای بیرون فرستادن بیگانه از مجلس خودی.
بیگانه‌پەرست: جاش، نیشتمان فرۆش [ف] بیگانه‌پرست.
بیگۆ: وزه‌ و [ف] گیاه بوگرفته.
بیگۆڕ: گوێ نه‌بیس، نه‌زان، سه‌رسخت لاسار [ف] حرف نشنو.
بیگوی: بیگۆڕ، بی گوێچکه [ف] حرف نشنو.
بیگەف: لاسار و بی‌ره‌گه‌یشتو، هه‌قه‌مق [ف] سرسخت و احمق.
بیگەلی: لاساری، سه‌رسه‌ری بون [ف] هرزگی و بی‌ئه‌وباری.
بیگەن: بۆگەن، بۆنی ناخۆش [ف] بوی گند.
بیل: خاك، خۆڵ [ف] خاك.
بیل: ۱) بیمه‌ز؛ ۲) بازوی داڕین [ف] ۱) بیل؛ ۲) بازو.
بیلا: ئه‌نوا، باران‌ه‌گر، هه‌ڵوان [ف] تراش.
بیلانه: بی‌هیلانه، برتی له ره‌هه‌زو بی‌که‌ڵو [ف] کنایه از آواره.
بیلایی: به‌رهه‌ڵوان، ئه‌کۆی سه‌ر دابۆشراو [ف] تراش، ابوان.
بیلبیله: ره‌شکۆله، گۆڵه‌ی جاو [ف] مردمك دیده.
بیلته‌کردن: بکۆڵ کردنی دار له بنه‌وه‌ [ف] بست کردن خاك درخت.
بیلچه: بیمه‌زی چکۆله، بیل ئاسنی ده‌ستی [ف] بیلچه.
بیلکاری: بیلچه [ف] بیلچه.
بیلکاری: کار به بیمه‌زه [ف] بیلکاری.
بیلدان: جه‌زبکی خاچه‌پەرستانه [ف] از اعیاد مسیحیان.
بیلۆ: سه‌رجاوه‌یه‌ك که به‌هار ده‌ڕیژه‌وه، کوزه‌گایی [ف] چشمه‌ای که تابستان بخشکد.
بیلۆچکه: بیلی چکۆله‌ی ئاسه‌وان بۆ تاڕ، بازه [ف] بیلچهٔ آسیابان.
بیلوز: جۆری هه‌ڕمی [ف] نوعی گلابی.
بیله: ۱) بهیله، بۆ گه‌ڕێ، وازبه؛ ۲) هاواری بۆز، بازه [ف] ۱) بگذار؛ ۲) صدای بز.
بیله‌بیل: هاوار هاواری بۆز [ف] صدای پیاپی بز.
بیله‌داربه: بازه [ف] بازه.
بیله‌ك: ره‌مانه، ڕیبی باسك و قۆڵ [ف] زه‌ریح.
بیله‌کان: بیسکان، بیسك [ف] ابزار گیاه کندن.
بیله‌کۆ: خۆڵه‌کۆ، مشکی، خۆڵه‌ئیش [ف] خاکستر.
بیله‌گه‌ڕه: مارسیلکه‌ی ئه‌موگه‌ڕ [ف] نوعی مارمولك.
بیله‌وه: بهیله‌وه، رابگره [ف] بهل.
بیله‌هه‌ڕ: گیایه‌کی کوێستانه ده‌کرێته کزه [ف] گیاهی که برای علف کزه.
بیلیقان: گۆڕانی بۆزی هاوه‌ت و زه‌ماوه‌ند [ف] راستگر.
بیلیته: ۱) سه‌ماو سترانی پیکه‌وه؛ ۲) بۆزیه [ف] ۱) رقص و ترانه با هم؛ ۲) نوعی رقص گروهی.
بیلیقه: بی‌ده‌رمان [ف] آواره و دربدر.
بیم: ۱) بام، وبرم؛ ۲) ده‌ڵێم، ده‌بێژم (ئه‌ز بیمو ئۆنیه)؛ ۳) به‌بی من [ف] ۱) بیایم؛ ۲) بگویم؛ ۳) بدون من.
بیم: ۱) ترس؛ ۲) بۆم [ف] ۱) ترس و بیم؛ ۲) جوم.
بیماو: ره‌نگ‌زرد و ناخۆش [ف] رنگ‌پریده.
بیمار: ئه‌ش بیمار، به‌ساغ، به‌خۆش [ف] بیمار.
بیمارسان: به‌خۆشخانه، خه‌سته‌خانه [ف] بیمارستان.
بیمارستان: بیمارسان [ف] بیمارستان.
بیماری: نه‌خۆشی، نه‌ساغی [ف] بیماری.
بیمراد: به‌ئاوات نه‌گه‌یشتو، کام نه‌دیو [ف] ناکام.
بیمرنس: بی‌که‌یف، نائاسایی، بیماه [ف] بی‌حال.
بیمك: قه‌ریکه قه‌زوان [ف] چغالهٔ تمر نه.
بیموك: جۆری قه‌زوانی وره [ف] نوعی تمر ریزه.
بیمه: دابین [ف] بیمه.
بیمه: ۱) به‌بی تیمه؛ ۲) بیم [ف] ۱) بدون ما؛ ۲) بیایم.
بی‌مه‌ژگ: بی‌مێشك، گه‌وج، بیهۆش و گۆش [ف] بی‌مخ.
بیمه‌ژی: ۱) بی‌مه‌ژگ؛ ۲) وه‌بی تیمه‌یش [ف] ۱) بی‌مخ؛ ۲) بدون ما هم.
بیمه‌عه‌ت: بیماه، بی‌مرنس [ف] بی‌حال.
بیمه‌له‌رزه: بومه‌له‌رزه [ف] زلزله.
بیمن: بۆی بم [ف] بخاطر من بیایم.
بیمیشك: بی‌مه‌ژگ [ف] بی‌مخ.
بیمیشك: جۆری به گۆڵی سپی بۆنخۆش ده‌کا [ف] بنفشك.
بین: ۱) بۆن، بۆ؛ ۲) بنه، به‌ندکه‌ر (ڕاربین، دم بین)؛ ۳) ئه‌ڵبه‌ته‌وه، (بین بان بیم) [ف] ۱) بو؛ ۲) بند؛ ۳) بایند.
بین: ۱) هه‌ناسه، هه‌ڤه‌س؛ (امین گۆیا بین ده‌کیشم)؛ ۲) گه‌ڕو؛ (ده‌ستی ده‌بینی باو ئه‌یخه‌کیشی) [ف] ۱) نفس؛ ۲) گلو.
بینا: ناسمی هه‌رمای، ئه‌ڕان به‌دور [ف] بی‌نهایت.
بینا: ئه‌ڕین، جاوبز [ف] بینا.
بیناز: بی‌سه‌رپەرست، بی‌خه‌مخۆر [ف] بی‌ناز، بی‌غمخور.
بیناقش: جۆری هه‌نجیر [ف] نوعی انجیر.
بیناو: کیس نه‌ناس [ف] گمنام.
بیناوك: میوه‌ی بی‌ده‌نك [ف] بی‌دانه.
بیناهی: ڕۆشنی جاو، سۆ، سۆنایی، سۆما، هه‌ئه‌ر [ف] بینایی.
بیناپی: جۆری هه‌نجیر، بیناقش [ف] نوعی انجیر.
بیناپی: بیناهی [ف] بینایی.
بیناپی‌چاوان: خودا، خودی [ف] خدا.
بین‌خۆشك: کنژه [ف] گیاهی است.
بیندۆش: ده‌فه‌ری شیردۆشین [ف] ظرف شیردوشی.
بیندەو: بیده‌ر، خه‌رمان، خۆیان [ف] خرمن.
بینزین: بزمین، بشمین، بنزین [ف] عطسه کردن.
بینشك: بزمه، بنزین [ف] عطسه.
بین‌قال: بۆنه‌گه، بۆنزی بنزی [ف] بوی جاه وقت جنگری.
بین‌گوزیك: بۆگرۆن [ف] بنگاه بوگرون.
بینگ: ده‌ڤه‌س، هه‌ناسه [ف] نفس.

بین گرتن: مان گرتن. مۆڵانی مەبین (اتم خولخوله وانەسین‌ەوە بین بەگرتن)؛ ۲) فرمان‌ەکە گرتن ۱) لە غەدەت چرخش، ئەستانە ئەوەن؛ ۲) گلو گرتن.

بینمایی: بی‌نوێژی، حەیز ئ حیض.

بینوت: بۆچەکە، بۆنەکە، بیچم یا بەسەدە ئ بی نەوت.

بینوود: بینوت ئ بی نەوت.

بی‌نوێژ: ژن لەکاتی حەیزدا ئ ژن هەنگام حیض.

بی‌نوێژی: خوین هەبوونی ژن، حەیز ئ حیض.

بینە: بهنە، بارە ئ بار.

بینەد: ۱) هەناسە خواردەوە، پشو وەسانەن؛ ۲) بهنە، بینە، بارە؛ ۳) هۆرە، زیم ئ ۱) نفس حبس کردن؛ ۲) بار؛ ۳) لوبد.

بینەقاقە: داوەندی گەرو ئ بیخ گلو.

بینەکێشان: پشوو راگرتن لەس ئاودا ئ نفس گرفتن زیر آب.

بینەوا: بی‌نەوا، هەژار ئ بینوا.

بینەوایی: بی‌جێ و ڕێ و بێچارەیی ئ بینوایی.

بینی: دیتی، چاوی پی کەوت ئ فعل ماضی: دید.

بی‌نیاز: کارەکەس نا ئ بی نیاز.

بینین: دیتن ئ دیدن.

بینیشەوە: ۱) دوو شەوەی گوم بو؛ ۲) چاوی کەوتی دورکەوتو ئ ۱) گمشده‌ای را یافتن؛ ۲) بازدید.

بیۆ کەگروایی: (بیۆ باران نەباری) ئ اگر جشن باشد.

بیۆار: جەژنەک ئ نازا، باشی.

بیۆارە: هەموارە، بیگانە، نەناس ئ بیگانه.

بیۆر: بفر، نەون، باڵە ئ ئبر.

بیۆرە: ترسەنۆک ئ بزدل.

بیۆلە: گیایەکە ئ گیاهی است.

بیۆلە: بەچکەی درج ئ بچه‌خرس.

بیۆلەت: بی‌بەخت، چارەرەش، کاڵۆل ئ بدبخت و بیچاره.

بیۆە: ژن یان خوی جوتە مردو ئ بیوه.

بیۆەپیاو: ژن مردو ئ بیوه‌مرد.

بیۆچ: بی‌نرخ، بی‌قیمەت ئ بی‌ارزش.

بیۆخت: بی‌گاڵ ئ نابهنگام.

بیۆەن: ۱) بی‌بەر، بی‌سوود؛ ۲) بی‌بەهر بو فایدە: (ەنجی بیۆەرو ئا) ئ ۱) بی‌ثمر و سود؛ ۲) بی‌بهره.

بیۆەژن: شوی‌مردو ئ زن بیوه.

بیۆەژن گوشی: برنجی لە ڕەنج و دەردی هەزاری کشتیان بۆیان ئ کنایه از تحصیل رنج و عذر بسیار.

بیۆەڵە: بەچکەسایان درج ئ بچه‌خرس.

بیۆەمێرد: بیۆەپیاو ئ مرد بیوه.

بیۆەی: بی‌زیان، سەلامەت ئ بی‌آزار.

بیۆیزان: بیزان، گیایەکی بۆن خوشە ئ گیاه بیزانه.

بی‌وێنە: بی‌هاوتا، بی‌هەوال ئ بی‌نظیر.

بی‌هاوتا: بی‌وێنە ئ بی‌نظیر.

بیهێ: تامەو تازەی ڕۆژ ئ استیاق.

بیهمان: وشەیەکە دەگەڵ فلان شتێی ئ بهمان، مترادف فلان.

بیهن: ۱) بۆن؛ ۲) نفس ئ ۱) بو؛ ۲) نفس.

بیهنا: بۆگەن ئ بوده‌ام.

بیهن‌دان: ئیستراحەت کردن، پشودان: (بچەکی بیهنا خوێندە) ئ استراحت کردن.

بیهنە: بیهنە ئ بارش.

بیهۆش: ۱) دڵ‌بۆراو؛ ۲) گێژو ئازەڵ ئ ۱) مدهوش؛ ۲) ناهشیار.

بیهۆش‌بون: لەهۆش چون، بۆراەوە ئ ازهوش رفتن.

بیهۆش دارو: دەرمانی بیهۆشی ئ داروی بیهوشی.

بیهودە: خۆرایی، قیزۆن، بی‌فایدە ئ بیهوده.

بی‌هەناو: ترسەنۆک، بی‌زاڵو ئ بزدل.

بی‌هەنجیر: گەرمەک ئ گرمابه.

بیەی: بون ئ وجود.

بی‌هێز: بی‌وزە، بی‌توش، بی‌ئاشت ئ ناتوان.

پ

پا: ۱) لای، قاچ، پی؛ ۲) بەرانبەر؛ ۳) پلە، مەرەجە؛ ۴) بەندان؛ (بەم پایە بێ)؛ ۵) هاو قوناغ، (پیاوی قوناغ)؛ ۶) بەلەپەنگە؛ ۷) لەسەل، لەعوودە (ئەم کارە پای تۆ)؛ ۸) رکیف؛ ۹) بن و خوار، (لەپای دیواران)؛ ۱۰) کەوانێ: (پا زەمرا جێ نابێت)؛ ۱۱) وشەی سەرسان، وەحشا: (پا عەجیبە)؛ ۱۲) خاوێن، پاک: (شوێنی پا بۆکەوە)؛ ۱۳) تەکۆڵ: (ئەم خیارەم بۆپاکە)؛ ۱) پا؛ ۲) براسر؛ ۳) پایە، درجە؛ ۴) ئەدار؛ ۵) سریف، مر قەنار؛ ۶) شکر؛ ۷) تهۆدە؛ ۸) رکاب؛ ۹) راسن، بن؛ ۱۰) پس؛ ۱۱) حرف تعجب؛ ۱۲) پاک؛ ۱۳) پوست، پوستە

پاتەوشار: مەبی زۆرقاچی، جوڵا؛ پای ئەشار، جوڵاهی.

پاپوشەوە: ۱) لەناوچوون، ڕووشتن و نەمان: (ئوتەلەی ئەرە پاپوڕە)؛ ۲) مرچی لەسەرگی بەدفەمێ (کەنگێ تەوراتمە پا ئەدپشەوە)؛ ۳) خاوێن کردنەوە: (چەندی دەپشوم پا ناپشەوە)؛ ۴) خەلاس بون لەقەرز؛ ۱) ڕا سان ڕفتن؛ ۲) کنایە لە مرگ هشین؛ ۳) پاکژە شمی؛ ۴) فراغت یافتن.

پاپەرە: مەرین؛ شیان.

پاپەتک: ۱) پیوەت، بەندی ئاسنی قاچی بەکسم؛ ۲) گوێ پیدان و ئیلاقە: (بەهیچ شتێ پاپەتک نیم)؛ ۱) کلەپای زەمانی؛ ۲) پاش بەت، تعلق.

پاپەوەخت: کیژە هازەوی دەرگیرانەدار؛ دم بخت.

پاپیل: ئرشتی پەک پیمرە؛ برش بکیشر بیل (ئن.

پاپ: تلفی شتی ترادۆ؛ ئەوی.

پاپا: ۱) زۆر بەتامەوە ڕاوکان؛ ۲) باپیر؛ ۳) مەرەی خاچپەرستان؛ ۴) بن کەرمانی مەلاکەدا؛ ۱) ئەزوەنت؛ ۲) پەزوزگ؛ ۳) باپو؛ ۴) پای در لغت بچەگانە.

پاپاجانە: کەوشی مەلاکان، پاپوچە؛ پاپوش بچە.

پاپاچینە: ۱) بن پیکەی کەرزکەن کە لەدیواری دەکرێن؛ ۲) بەردیوان، بەرزە؛ ۱) پاکار، قنات؛ ۲) ئەردبام.

پاپاخ: کلاوی بەجیمی؛ نوعی کلاه.

پاپاغ: پاپاخ؛ ترسی کلاه.

پاپەنک: جوڕێ پەچولە؛ نوعی پروانە.

پاپل: وردە لکی دار؛ جوانە درخت.

پاپلە کاتی: جوڕێک جوڵانەی گورەس؛ نوعی تاب.

پاپوز: گەمیە، کەشتی؛ کشتی.

پاپوزوان: گەمیوان؛ ناخدا.

پاپوزەوان: گەمیوان، پاپوزوان؛ ناخدا.

پاپوچە: کەوشی مەلاکان؛ کفش بچەها.

پاپوش: ۱) پیلاو، پالا؛ ۲) مەرین؛ ۱) پای افزار؛ ۲) شیان.

پاپەتی: پیخواس، بێ پیلاو، خواس؛ پابرهنە.

پاپەجالە: باباخانە؛ کفش بچە.

پاپیل: بن گەلا، بن پەلک؛ برگ زیر بن.

پاپەنجە: بەرزە، سلەم، ئاردیوان؛ ئارەبام.

پاپەی: زۆر داواکاری باپا؛ بسیار خواهش و طالب.

پاپی: ۱) جاسوس، ڕوانگیر، شوفار؛ ۲) مەبەقالە، بنار؛ ۱) جاسوس؛ ۲) جدال لفظی.

پاپیا: جەبای پیاوە، بەبی بان؛ پیادەرفتن.

پاپیارەتە: ڕووشتن بە پیادەیی، بەپیانە شین؛ پیادە رفتن.

پاپیاساوین: ۱) بن خوست کردن؛ ۲) برشی لە چاوپسوشی کردن و سەرپوش لەسەرداتان؛ ۱) لگدکوب کردن؛ ۲) کنایە از پوشیدن و ماستمالی کردن.

پاپیاتان: بن ئاتان، پیخوست کردن؛ لگدکوب کردن.

پاپی سلیمونی: پیوسلیمانە؛ شانەسر، هُدهُد.

پات: تەبەرکی شەترنج؛ اصطلاح مساوی در شطرنج.

پاتال: ۱) ئازاڵ، وڵسات؛ ۲) کوتەبەن؛ ۳) ڕوبی بن بەرگ؛ ۴) پیکان؛ ۵) چیزی لەکار کەوتو؛ ۱) دام اهلی؛ ۲) کهنه پارچه؛ ۳) برهنهٔ فقی؛ ۴) لش و پیکاره؛ ۵) پیر و فرتوت.

پاتاوە: پالا، پیلاو کالف، کالک؛ پاتابه.

پاتشاد: لەفسی شاه سرلنار؛ پادشاه.

پاتك: ۱) پشت مل، بۆ مل؛ ۲) چەپكێ لەگەڵاوێن؛ ۳) پارچەیەك؛ ۴) پشتەمیر ۱) پس گرتن؛ ۲) مەتەلان لە برگ نووسین؛ ۳) وەسفە فەمانی؛ ۴) فقا.

پاتكەپان: مل‌قاوی، مل‌تەستور ۱) گردن کلفت.

پاتن: ۱) بۆزان، بۆزان؛ ۲) سوتان، شەوتن ۱) بریان شدن، پختن؛ ۲) سوختن.

پاتنۆ: ۱) کوڵسوی نان، هەویری لەتەتەورا سوتاو؛ ۲) کوڵتوو؛ ۳) کوومەهری درەخت ۱) خمیر در تنور سوخته؛ ۲) گرده نان؛ ۳) دانه برف فرشت.

پاتۆ: ماشێنی بریك ۱ ماشین برق.

پاتوف: گیایەکە وەك قامیش بەکەسی بێ‌دەمانی ۱ گیاهی است ترش مانند.

پاتوق: شوێنی کۆم بوونەوە ۱ پاتوق.

پاتۆل: سەڵوان، سەروان، پاتۆن، رانکی ئەوەماش ۱ شلوار.

پاتۆلە: کوڵتوو، سوراك، تەستورەك ۱ گرده نان.

پاتە: ۱) کەوشی چەلەو شرۆ؛ ۲) کەوشی لاستیك، گالۆش؛ ۳) دوبارە؛ ۴) ورکەنان؛ ۵) بەرماو ۱) کفش کهنه و پاره؛ ۲) گالش؛ ۳) دوباره؛ ۴) رده نان؛ ۵) نیم‌خورده بەرماوە.

پاتەلە: پەیەی کەوش ۱ وصلهٔ کفش.

پاتەخت: ساری بلیندی، پایەخت ۱ پایتخت.

پاتەخۆر: ۱) بەرماو خۆر؛ ۲) بریس، لەپیاوی خۆفرۆشی خۆرتەرو سەرسوڕاکەر ۱ ۱) ریزه‌خوار، خوان مردم؛ ۲) کنایه از خودفروش گدامنش.

پاتەران: وراو ۱ هەڵبان گلن در خوابه.

پاتەی: هەڵ بەرلاوشی دار ۱ فرش درخت.

پاتیل: مەنجەڵی بچووك، بەرتشی گچکە ۱ دیگ کوچك.

پاتیلە: پاتیل ۱ دیگ کوچك.

پاجقە: وەرگێڕان، تەرجەمە ۱ ترجمه.

پاجۆش: ئاگر لەسەری دار مەریو ۱ سوالهٔ از پای درخت.

پاج: ۱) بۆین بەقەیچی؛ ۲) قەزمە، کوڵینگی بەکەمەو؛ ۳) بەراندن بەتیغ، (دای‌پاچە)؛ ۴) ماچ، راموسان ۱ ۱) برش با قیچی؛ ۲) کلنگ؛ ۳) قطع چیزی با تیر یا تیغ؛ ۴) بوسه.

پاچال: پێچاڵ، قولکەی زۆربای چوڵا ۱ ناچال.

پاچرا: پێچرا، پێچکی ئەدارپان لەقوڕ بۆ قوتباکەچرا ۱ پاچراغ.

پاچرکن: ئەسەر بەنجەو بێ‌هەست ڕۆشتن ۱ پاورچین.

پاچقە: پاجقە ۱ ترجمه.

پاچکاری: زەوی کۆڵین بەقازمە ۱ کلنگ کاری.

پاچکرن: ماچکردن، راموسین ۱ بوسیدن.

پاچکە: ۱) پێچاڵ، پاچە؛ ۲) کەلەپاچە، سەروپێچك ۱ ۱) پاچه؛ ۲) کلهپاچه.

پاچلە: سنگی تەنافی رەشماڵ ۱ میخ رسن سیاه‌چادر.

پاچولکە: قەزەی بچووك، پاچەکۆڵە ۱ کلنگ کوچك.

پاچە: ۱) کەلەپاچە، سەروپێچك؛ ۲) بەرۆ ۱ ۱) کلهپاچه؛ ۲) کهنه.

پاچەچی: سەڵدار پێچەفرۆش بەکولاوی ۱ پاچه‌فروش.

پاچەقە: پاجقە ۱ ترجمه.

پاچەقوڵی: ۱) جوونگەی پا، بەرگوزنگ، سەری قولەقایە؛ ۲) پی‌لە پی پێچان لە ڕۆژان ۱ ۱) مچ پا؛ ۲) لنگ کردن در کشتی.

پاچەك: ئەپالە، ریخی وشکەوبو ۱ نپاله.

پاچەکۆڵە: پاچولکە ۱ قزمهٔ پاخیابی.

پاچین: ۱) بەڕاندن؛ ۲) خوارکردەوەی ڕەمارو ۱ ۱) پی کردن، برش؛ ۲) برج دادن.

پاچینە: پاچەنجە، تەرەیوان ۱ تردیام.

پاخ: پارچەی کوڵە، بەرۆ ۱ وصلهٔ کهنه.

پاخان: خۆهەڵکێشاوو ئەناشوشوت، ئەدوای وشەی جاخان دێت ۱ جاخان.

پاخر: مس ۱ مس.

پاخراو: پێخراس، پێخاوس، پایەتی ۱ پارچه.

پاخرکەر: مسگەر ۱ مسگر.

پاخستن: ۱) لەبن کەوتن، زۆر ماندەبوون لەبەرگەدا؛ ۲) زۆر تەخۆش بو کەلەلا کەوتن ۱ ۱) از پا افتادن و بر بدن در راه؛ ۲) از شدت بیماری ناتوان شدن.

پاخە: کەڵەك، مەگز، فریو ۱ حیله.

پاخڵ: ۱) باخەڵ؛ ۲) گیرفان، بەرکە ۱ ۱) بغل؛ ۲) جیب.

پاخواو: ۱) پێخوی، ئەندازەی‌ك قوڕ بۆ ڕۆژە سوا فیك؛ ۲) ئەوکۆتەی خراوەتە بەرپێ بۆ گیرەکردن ۱ ۱) مقدار گله‌گل آماده یك روز کار؛ ۲) خرمن نیم‌کوب شده.

پاخۆشە: پێخوسە، ئەبەرپێ‌دا وردبو، بەرپێ‌براو ۱ انگشتمال شده.

پاخەس: بەرپوك ۱ پشگه.

پاخێل: عیراجی لادێ ۱ عرادهٔ دهاتی.

پادار: ۱) جامەوەری خاوەن پا؛ ۲) کۆتەردان؛ ۳) پایەدار و بەرقەرار ۱ ۱) جنس خرجه؛ ۲) تهٔ درخت؛ ۳) برقرار و پایدار.

پاداراشە: پاچێ کەو لەشکرکێشی ئەحەڵکی‌دەستێن ۱ باج لشکرکشی.

پاداری: میوەی باوەرین ۱ بادرختی.

پاداش: ئەریو، سزا، تۆڵەی چاکە ۱ پاداش.

پاداشت: پاداش ۱ پاداش.

پاداگرتن: بێ‌داگرتن، سووربون لەسەر کاری ۱ اصرار ورزیدن.

پادان: بێ‌لێدان، بێ هەڵدان ۱ نپادن.

پادانەگەڵ: پاداگرتن ۱ لگاء پاداگرتن.

پادان: ۱) تەڵە، تەپکە؛ ۲) چەرمێکی بەتاڵە لەقاچی دەبەستن بۆ بەدار هەڵچون ۱ ۱) دام، تله؛ ۲) حلقهٔ چرمی که بپای بندند و از درخت بالا روند.

پادەس: ئاو، پیر ۱ تویر.

پادشا: پاشا ۱ پادشاه.

پاده‌شت: بی‌ده‌شت، بی‌دانوئی جیا [illegible] دامنهٔ کوه.
پاده‌شتی: ده‌شتی بی‌دارکو [illegible] جنگهٔ دامنهٔ کوه.
پاوینگ: سندوق، بدشه قوله‌کی دینگی چه‌شوک [illegible] شالیکوب.
پان: ۱) سالی پیشسو ۲) پشتی، پان ۳) کلاقه‌مه‌زو ۴) نیمه‌ی پاش؛ (پارشه‌و) ۵) پوش، اوپوز [illegible] ۱) پارسال ۲) قسمت، جزء ۳) کلاقه نخ ۴) نیمهٔ دوم ۵) کاه.
پاراژتن: ناگاداری کردن [illegible] نگهداری.
پاراستن: پاراژتن [illegible] نگهداری کردن.
پاران گوئن: گوراپان، پارنه [illegible] گوسالهٔ پاریه.
پاراتهوه: لالاتهوه، بی‌لیلی و زوبری داوا کردن [illegible] لابه و التماس.
پاراو: ۱) تراو ۲) ضحوز و تورشو له‌گهت [illegible] ۱) سیراب ۲) شاداب و خرم.
پاریان: گیای بی‌بره، پالیسه [illegible] گیاه خرفه.
پارت: دهسته، کومهل [illegible] گروه، دسته.
پارتی: لابه‌نگری بهدسه‌لات [illegible] پارتی.
پارچ: ۱) گلاس ۲) قهزیه، پاچ ۳) بهرچوره [illegible] ۱) گاباهن ۲) کلنگ ۳) ابنطور.
پارچه: ۱) پان لهت ۲) کوتالی، قوماش [illegible] ۱) پاریه ۲) قماش.
پاردو: بالو، لهوتالهه یا لهو گوریسه کهین کلاکی بهکسم دهگری [illegible] پاروی.
پارده: ۱) سیبه، حهشارگه، ریبهت، بوسهی راوکهر ۲) خهندهک ۳) دیواری کورت [illegible] ۱) کمین شکارچی ۲) خندق ۳) دیوار کوتاه.
پارزن: بالونه، راوک [illegible] بالونه.
پارزنگ: پارزن [illegible] بالونه.
پارزون: پارزن [illegible] بالونه.
پارزونگ: پارزن [illegible] بالونه.
پارسو: پهراسو [illegible] دنده.
پارسوستوری: بریتی لهبهتر [illegible] کنایه از متکبر.
پارسه: سوال، گهدایی، خوازهلوکی [illegible] گدایی.
پارسهلی: سوالکهر، گهدا، خوازهلوک [illegible] گدا.
پارسهنگ: ۱) کوسهگی بهردی تهرازوی سواد ۲) توزنی گران کردنی تهرازو بهبهرهاتری کز [illegible] ۱) پارسنگ ترازو ۲) خاطرهٔ مشتری.
پارشه‌و: ۱) نیمهی دوهمی شهو ۲) دوهم شیوی رؤژهوان، پارشیو [illegible] ۱) بعد از نصف شب ۲) سحری.
پارشیو: پارشه‌و [illegible] سحری.
پارکه: کهرت ههتهی چیشتراو دوکان، کهوردو [illegible] قطعه زمین کاشته شده.
پارکهر: ۱) کلاقه‌کر، ههتهیه‌کهسی قوچهکهی تی برکوه، کهلاقی دهزوی ههسر، هملهکهن ۲) پهش‌کهر [illegible] ۱) کلاقه‌گر ۲) تقسیم کننده.
پارکوله: ئیجری دوسالهی وریم بهراوه [illegible] بچهٔ پاریهٔ خرس و گراز و...
پارگول: پارگوز [illegible] گوسالهٔ پاریه.
پارگوز: گولکی پاریهچکه بیتی دوسالهی پارین، پارگو [illegible] گوسالهٔ پاریه.
پارگویل: پارگوز [illegible] گوسالهٔ پاریه.
پارگه: پارکه [illegible] کرد، کشاورزی.
پارگیر: پارکهر، کلاقه‌گر [illegible] کلاقه‌گیر.
پارگین: ۱) پارزن ۲) پاروبیاک [illegible] ۱) بالونه ۲) نگا: پاروبیاک.
پارگین: پارزن [illegible] بالونه.
پاری: ۱) تهوپارچه خوراکهی بؤجاریک تهیهکهن دهبی تیکه، لوقمه ۲) پارچه، بهش [illegible] ۱) لقمه ۲) جزء.
پاریؤ: بیلی دارین [illegible] پارو.
پاریؤکله: جیشتن، کهبهخوشی بی‌گرتنی مال دهکریته خیر [illegible] غذایی که بمناسبت باگرفتن بچه داده می‌شود.
پاریوگلین: پاریؤ، لوقمه گهوره، قوههوژن، گهبیتیکه [illegible] لقمه بزرگ، کنایه از پرخور.
پاریونه: ئیرپشاو و ئیراوی و بوقلهی دوسالهی [illegible] ماکیان دوساله.
پاریونهلد: پارگوز [illegible] گوسالهٔ پاریه.
پاریوئیک: ههندهکی دهوری مال [illegible] جوی اطراف خانه.
پاره: ۱) پول، دراو، پهره ۲) پاز، پارچه، لهت ۳) شرو و دژاو ۴) تهوش، بهراههری ئیره ۵) کهمترین دراوی تورکان، ۱۰۰ههزار ماچی دهبیت، کیسهی سا تهو تیمه ز تهبیری بهگر کیسهی سهد پاره له گیرفالیوا) جالی [illegible] ۱) پول ۲) جزء ۳) پاره ۴) آنچه ۵) کمترین مبلغ پول ترکی.
پاره‌بهرهست: رؤریل، پاره [illegible] خسیس.
پاره‌پیس: چروك، رزه، دهس قوچاو، چاکوس، رؤریل [illegible] خسیس.
پاره‌دار: دهولهمند، پولدار، دار [illegible] پولدار.
پاره‌مؤل: دهولهمند، زهنگین، پاره‌دار [illegible] پولدار، ثروتمند.
پاره‌وکه: سالی پاش بهرهنا بریا (شوکر پاره‌وکه بوا، پاره‌وکه [illegible] بچهشوری پاگرفته.
پارهلکهر: پارکهر [illegible] نگا: پارکهر.
پاری: پاریؤ، تیکه [illegible] لقمه.
پاریان: پاراههوه [illegible] لابه کردن.
پاریانهوه: پاراههوه [illegible] لابه و خواهش.
پاریخوئر: بریتی لهخوفروش، بهبیگانه، ملکاوهوش، بیگانهپرست [illegible] بیگانه‌پرست.
پاریز: ۱) چهپر، بر، لهههشتی خوراك دهمگرتنهوه ۲) خؤ پاراستن ۳) هموم لهخافل ۴) پیشانی لهزکال ۵) پؤسه، کهمین [illegible] ۱) برهیز ۲) دوری کردن ۳) پوزش، غافلگیرانه ۴) پالیز ۵) کمین.
پاریزان: تورهکهی پشت [illegible] توبره پشت کشاورزان.
پاریزهوه: لهخافل و بهههواشی لؤچون، هموم کردن [illegible] غافلگیرانه هجوم بردن.
پاریزچون: خؤ بهلاس کردن لهناو ریهکا [illegible] در کمین نشستن.
پاریزدار: ئاگادار، لابهنگر، دارهدار [illegible] هوادار، طرفدار.
پاریزقان: پیشانهوان [illegible] پالتوبان.
پاریزکردن: خؤ دورخستن لهخوراك یا لهههسی [illegible] پرهیز کردن.

پارێزگا: ۱) هەشارگەی ڕاوچی؛ ۲) مەڵبەندێکی گەورەی دەوڵەتی، شەستان، وڵایەت. (پارێزگای هەولێر) ۱) کەمین شکاریچی؛ ۲) ئاستان.

پارێزگار: ۱) دیدەوان و لەخۆوا ترس؛ ۲) کەسێ کەدەتوانێ بپارێزێ. (پارێزگارت خوا) ۱) پرهێزکار؛ ۲) مُحافظ.

پارێزگە: پارێزگا ۱) نگا: پارێزگا.

پارێزگی: پاراستن ۱) نگهداری.

پارێزەر: ۱) کەسێ پیاو دەپارێزێ؛ ۲) وکیلی دادگا، مەحامی، تاوفانی ۱) حامی؛ ۲) وکیل دادگستری.

پاریگە: گۆشتی پیشاوە کەدەدرێ ۱) گوشت در تنور نهیده.

پارین: گوڤار، پارگوڵ، پارگوڕ، پاڵور ۱) گوسالەی پارێ.

پاریکە: پارین ۱) نگا: پارین.

پارێنەوە: پاڕانەوە ۱) لابه و خواهش.

پاز: ئاگاداری، ئەشک، پاس ۱) نگهبانی، پاس.

پازان: ۱) هەرەیکە بەوڕێ ڕەنگان، بوخشیل دەبێ؛ ۲) ڕۆژی بەکشەممە: ۱) روزی یکشنبه که مەشهوره بەڕۆژی پازان دەشێ بەزانە ۱) سنگ گرانیت؛ ۲) یکشنبه.

پازدە: دەو پێنج ۱) پانزده.

پازدەمین: (ئاماژەی ئەوەیە بۆ پازدە) ۱) پانزدهم.

پازدەهەم: پازدەمین ۱) پانزدهم.

پازدەهەمین: پازدەمین ۱) پانزدهم.

پازدەیەم: پازدەمین ۱) پانزدهم.

پازگا: جێگەی ئەشک کردن ۱) پاسگاه.

پازگر: هەڵدابەرچی، ئەشکەچی ۱) پاسدار.

پازماڵە: ماڵی خزمەتکار لەمناڵی ئاغادا، ژیرماڵە ۱) خانهٔ نوکر در منزل ارباب.

پازناو: مەڵبەندی بەردانی مەڵبەندان ۱) اهرم سنگ آسیا برداشتن.

پازناوان: پازناو ۱) نگا: پازناو.

پاژ: ۱) بەش، بەشداهاتوو، کەڵ؛ ۲) بەڵگە، دەلیل ۱) جزء؛ ۲) سند و دلیل.

پاژنو: پانەی پا، پازنە ۱) پاشنه.

پازنە: پاژنو ۱) پاشنه.

پاژنەکێش: کەوشی پاژنەکێش، پاژنەکێش، بۆ دەرین کردنی کەوشی تەنگ بەکار دەکرێ ۱) پاشنه‌کش.

پاژنەهەڵکێش: پاژنەکێش ۱) پاشنه‌کش.

پاژنە دەرگا: بن ڕشساوە، تەم فرکە بارەی دەرگای لەسەر دەگەڕێ بۆ کرانەوە و داخستن ۱) پاشنهٔ در.

پاژوخ: وەرام، پەرسەت، جواب، جوال ۱) پاسخ.

پاژەڕۆژ: شکۆفەی گەڵاگوڕ ۱) جوانهٔ برگ گردو.

پاژی: کەب، جورئی ۱) جرئت.

پاژینە: ۱) کەپەکی تارا؛ ۲) بزنی گەنم ۱) تُخالهٔ گندم؛ ۲) بز غربال.

پاس: ۱) پان، ئاگاداری؛ ۲) پسوڵەی ڕێگەدان بۆ سەفەر ۱) پاس؛ ۲) اجازهٔ سفر.

پاساو: ۱) وەشارتو، بەرپیوان، تاڕاو؛ ۲) جاوپۆشی؛ ۳) سەرپۆش؛ ۴) داپۆشەر، گوم کەر، وەشێر؛ ۵) پێ لەهەرز خستن، یا بەوەونا ساوین ۱) ۱) پنهان؛ ۲) چشم‌پوشی؛ ۳) سرپوش؛ ۴) پنهان کننده؛ ۵) پا بر زمین ساییدن.

پاس پاژوک: هەڵبەزە، پەرپەکۆڵە ۱) پرچی عنکبوت.

پاساپۆرت: بەڵگە تیجاری بەهەر لەدەوڵەتێ بۆ دەوڵەتێ ۱) پاسپورت.

پاسادان: ئەزبەرەو، ئاڕ بەرەو خوار ۱) پرهیز.

پاسان: ۱) ئەوازەی بان؛ ۲) چەند پێ دانێ بەهێزی کاری ۱) لب بام؛ ۲) پرس عزت.

پاسارە: ئەوازەی بان، پاسان، گوێ سوانەر، سوانە ۱) لب بام.

پاساری: جۆرە کەی بار تاوایی، جشکە، جیشکە ۱) گنجشک.

پاسپۆرت: پاساپۆرت ۱) پاسپورت.

پاسقنە: کەندەڵ، ڕێو، کەچەڵ، پاسقنە، پوو ۱) پوسیده.

پاسقاڵی: بن ئاو، گاڵەی کردن، قەشەری، کەڵەت ۱) مسخره.

پاسکەوەن: ۱) کشک کردن؛ ۲) وەرچی سەگ، ڕەوچی سەگ ۱) پاسداری کردن؛ ۲) پارس سگ.

پاسگا: پازگا ۱) پاسگاه.

پاسگی: کشکەچی، هەڵدابەرچی ۱) پاسدار.

پاسگە: پازگا ۱) پاسگاه.

پاسوخ: پاژوخ، وەرام، جواب ۱) پاسخ.

پاسە: ئاوەها ۱) بدینسان.

پاسەبان: پاسگر ۱) پاسبان.

پاسەڕنیان: سەرپەدەوان، خوێن کەوتن ۱) تعقیب کردن.

پاسەوان: پازگر ۱) پاسبان.

پاسەوانی: ئیشادگرتن، کشک کشان ۱) نگهبانی.

پاش: ۱) دواوە؛ ۲) بڕێکی کەفگە؛ ۳) پاشگرێکی بەواتا پڕژێن (ئاو پاش) ۱) ۱) پس مقابل پیش؛ ۲) کنایه از مقعد؛ ۳) پسوند بەمعنی پاشنده.

پاشا: ۱) لەقەبێکی مەزنی ئێران؛ ۲) لەقەبێکی تورکی بۆ پیاوە گەورە کانیان ۱) ۱) پادشاه؛ ۲) لقب بزرگان ترک.

پاشا پاشایێن: سەرسەرێن، گاڵتەپەکی هەمووانی و دەستەجەمعی لەکوردستان ۱) یکی از سرگرمیهای گروهی در کردستان.

پاشاخوێ: بەرماوەی تارەڵ لە هەسەڵ و ئالف ۱) پس‌ماندهٔ علف.

پاشاراو: تاراو، کەناوی جاریکە حەل ئەدا شۆراو ۱) پس‌آب رختشوئی.

پاشاوە: پاشەوک، مێوەی پاش، جێنێ لەباخ بەمێ ماوە ۱) پساچین.

پاشاگەردانی: بڕێ لەتیکەڵ یکەڵی و هەرکەس هەرکەس ۱) هرج و مرج و بی‌قانونی.

پاشام: پارشێ، خواشتوی ڕۆژگر ۱) سحری.

پاشان: لەدوەوا، دوای ۱) بعداً.

پاشایەتی: ۱) لە پلەی پاشادا بۆن؛ ۲) بڕێکی لە کەلەپەسازی و کاباری (جەپاشایەتی مەزی) ۱) ۱) عامی؛ ۲) کنایه از خودکامگی.

پاشیاره: دسته‌ئاو، جیّ ده‌سگره‌ی جوتیّر له‌ئامور ▣ ده‌سگره‌ی خیش.
پاشیمن: پیّوه‌ی پاشوی به‌کسم ▣ پایه‌ی ستور.
پاش‌یه‌ند: پاشیمن ▣ پایه‌ی ستور.
پاشه‌رک: مه‌شی لای کلاو که‌گورتاو و زین ▣ جای خُرج له زین.
پاشه‌رکی: باری پاشه‌رک ▣ بار دنباله‌ی زین.
پاشیلاله: سیّ ریزانه‌ی بوک هیّنان ▣ جشن سه‌روزه‌ی عروسی.
پاشخان: وه‌یخانه، ده‌لوّتی، زوری که‌لوپه‌ل، ئه‌ینست زوری مانیشتن ▣ پاسو.
پاشخستن: گوی ئه‌دان، خوّلی کیّل کردن، وه‌ده‌نگ خستن ▣ اهمال کردن.
پاشخوان: هه‌رماو ▣ مائده‌ی خوراك.
پاشخوانه: پاشخوان ▣ مائده‌ی خوراك.
پاشدار: کسیّ یا کسانیّ که له‌دوای له‌شکره‌وه هه‌ژن. هه‌رانه‌ری پیّشه‌نگ ▣ دنباله‌رو لشکر، مقابل طلایه.
پاشدن: مرزی که‌یاسی مرزان ده‌بیّری ▣ مُزه‌ی پاشدار مُزدان.
پاشدزه: پاشدز ▣ نگاه پاشدن.
پاش‌رو: هه‌رانه‌ری پیّشه‌نگ، ئه‌و چه‌کداره‌ی له‌دوای له‌شکره‌وه ده‌ژیّ ▣ پس‌قراول.
پاشقل: گرده‌وه کوّبی، ئه‌دوم کوّراوه، له‌شیّن شیّن وه‌لاّن، پاشه‌کوت ▣ سرمه‌جوتی.
پاشقل‌دان: کوّراوه، ئاخری جیّه‌یکی پاشقل‌دا ▣ اندوختن.
پاشقول: ۱) بیّ له‌بیّ پیّچان له زوّره‌وایی‌دا ۲) پاشقل ▣ ۱) ئُنگ کردن، بر کُشتی ۲) پس‌انداز.
پاشکسوّ: ده‌گه‌ه، خورجیکی بچووکه که له‌دوای زین که‌سیّر جیّگی داده‌چسیّن ▣ خُرج که بر ترك اسب بندند.
پاشکه‌وان: ۱) پاشدز ۲) فیشه‌ك فرّیّ ده‌روه‌ی ته‌فه‌نگ ▣ ۱) نگاه پاشدز ۲) فشنگ انداز تفنگ.
پاشکه‌وتن: له‌دوامان، به‌جیّمان ▣ واماندن.
پاشکه‌وتو: به‌جیّ‌ماو ▣ جامانده، وامانده.
پاشکه‌وته: به‌جیّ‌مان، سه‌ره‌که‌وتو ▣ وامانده.
پاشگر: ئه‌ریّسانه‌ی به‌ویّناه ده‌لیّن که ده‌که‌وته دوای وشه‌وه و مانایان ده‌گوّرن ▣ پسوند.
پاشگه‌ن: به‌جیّمان، پیّژه‌وان ▣ پشیمان.
پاشل: ۱) به‌شی خوار که‌مه‌ر له پشته‌وه‌دا ۲) پاشدز ۳) لاّن له دواوه‌دا ۴) باکوی به‌ره‌نگوّله ۵) قافیه‌ی شیعر، وشه‌ی دوای نیوه شیعر ▣ ۱) از کمر پایین از پشت ۲) پل ۳) عقب زانو ۴) پائم رنگدار ۵) قافیهٔ شعر.
پاشماره: شکایت ئیکرار ▣ شکایت از او نده.
پاشماره: پاشماله، مالیّ که خزمه‌تی ماله‌گه‌وره ده‌کاو له‌ویّش مالیّ بیّ دراو ▣ خدمتکار که با خانواده در خانهٔ اربابی است.
پاشماشه: فیشه‌ك فرّیّ ده‌روه، پاشکه‌وان ▣ فشنگ انداز تفنگ.
پاشماگه: که‌له‌یوّن، میراب ▣ میراب.
پاشماله: ۱) ئه‌وماله‌ی له‌گه‌ل خیل بوّهه‌ناو ده‌چیّ و له‌هیچ نه‌داری خزمه‌تیان ده‌کاو ۲) پاشماره، زیرماله ▣ ۱) خانه‌ای که با ایل به ییلاق رود از فقر خدمتکار آنان شود ۲) نگاه پاشماره.
پاشماهان: زیّی که له‌مالّ هیّنان‌دا باریه‌ی ماهان ده‌دا ▣ کمك ماه.
پاشماوه: ۱) ئه‌وی له‌به‌رئه‌وی مابیّته‌وه، باقی، به‌رماو ۲) زیّده‌وی کسیّ و کار مردو ▣ ۱) باقیمانده ۲) تنها بازمانده.
پاشمله: خراوگوّتی کاسی به‌دیاری له‌ئینست سه‌ره‌وه خوّیدان، ئه‌ویه‌ن ▣ غیبت.
پاشمه‌رگه: مالّی پاش مه‌رگی باوك بیّته سه‌ره‌ئیا ▣ بچه‌ای که بعد از مرگ پدر بدنیا بیاید.
پاشمه‌نده: باقی‌ماو ▣ باقیمانده.
پاشمه‌نه: پاشمه‌نده ▣ باقیمانده.
پاشن: دوایی، دواهی، ئه‌وی‌پاشن کاهانه ▣ پسین.
پاشنی: پازنه، پاشنه ▣ پاشنه.
پاشنی کیّش: پازنه‌کیّش، کیّره ▣ پاشنه‌کش.
پاشو: دوبه‌لی دواوه‌ی به‌کسم ▣ پای ستور.
پاش‌وپیّش: هه‌رچه‌وا ▣ پس و پیش.
پاشوره: ئاوی گه‌رمی ده‌رمانداری که‌قاچی به‌خوّشی تیّده‌شوّن ▣ پاشویه.
پاشوّل: پاشل ▣ نگاه پاشل.
پاش‌وچه: ئه‌وه‌ی دوی جراك ▣ تیرگان.
پاشوین: پاشمه‌ند ▣ پایند حیوان.
پاشه‌به‌ره: ۱) پاشه‌رك ۲) ریّی له‌دوایی فرّه‌ده ▣ ۱) پساچین ۲) کنایه از آخرین فرزند.
پاشه‌خورج: پاشه‌رکی، ده‌گه ▣ خرج اسب.
پاشه‌وزه: پاشدز ▣ نگاه پاشدن.
پاشه‌رو: له‌وه‌وا، تایبه‌ت، ریّانی دوایی ▣ آینده.
پاشه‌رك: پاشاوی میّوه‌ی به‌جیّ‌ماو، دوای باغ زیّن ▣ پساچین.
پاشه‌که‌فت: کوّبه کردن، پاشقل ▣ پس‌انداز.
پاشه‌که‌وت: پاشه‌که‌فت، گلدرباوه ▣ پس‌انداز.
پاشه‌که‌وتی: گلوّدراو ▣ پس‌انداز.
پاشه‌کی: له‌دوایی بازدان، به‌رانبه‌ر به‌چاوه ▣ پساپست.
پاشه‌ل: جیّی سه‌رپاشل، به‌رگی پاشل، دواوه‌ی داوّن ▣ قسمت عقبی دامن.
پاشه‌له‌قه: به‌ده‌ئی رویّشتن ▣ تکانه سلانه.
پاشه‌وانه: ئه‌ندوّقی ئه‌ویّوه‌ی هه‌گا بوّشاه ئه‌دا ▣ جعبهٔ چوبین برای شانه‌گذاری زنبور.
پاشه‌وپاش: به‌دمه‌ر رو ▣ وارونه، پشت و رو.
پاشی: ۱) له‌دوای ۲) پاشو ۳) دوایه، پاشان ▣ ۱) بعداً ۲) پای ستور ۳) بعد از آن.
پاشیّل: بیّ خوست، به‌رین ده‌ی به‌پاکرداو ▣ لگدمال.
پاشین: هه‌رمیوا ▣ واپسین.

پاشیو: پارشو ▫ سحری.

پاقلا: پیقوک، کیقوک، گیایەکە بەکەی دەبرژێن بان دەکوڵێنن و دەیخون ▫ گیاهی پیازدار و خوردنی.

پاق: لینگ، لاق، قاچ ▫ لنگ، پا عموماً.

پاقاوێن: عەوی، کەلەبێ، روشتنا قاب، لەقاب، عدا ▫ چهارپای سنگست.

پاقر: ۱) مس؛ ۲) زەنگی مس، پاس، پاقر ▫ ۱) مس؛ ۲) زنگار مس.

پاقژ: پاک، خاوێن، تەمیز ▫ پاکیزه.

پاقژە: پەلەقاژە، لەناوان بان بوونەوەیان بەدەستەوە بێ تێکۆشان ▫ دست و پاکن.

پاقلانچکە: گیایەکی ڕەواسر گەڵای مەتانەدارە ▫ گیاهی با برگهای کنگردای.

پاقلاوە: شیرینە کە پەناوپانک، پاقلاوا ▫ باقلوا.

پاقلە: پاقلە، دانەویلەیەکە دەکڵوا، بەرووەدە دەبێ ▫ باقلی.

پاقلێر: گوزەی قەریکی تێکوڵ لێ دازناو ▫ گردوی تر پوست کنده.

پاقلیچکانە: گیایەکە لە پیرە دەکا ▫ گیاهی است شبیه هرفه.

پاقولاغ: سمی حەیوانی دوسم ▫ سُم حیوان شُقف سُم.

پاک: ۱) خاوێن، پاقژ، پاکژ، تەمیز؛ ۲) گەنی، هەمو، تەواو؛ ۳) پاس، پەسند، خو، چاک ▫ ۱) پاکیزه؛ ۲) همه؛ ۳) خوب.

پاکار: شاگرد، پەستا، بەردەست، خزمەتی هەمیشە تامادە ▫ پاکار.

پاکان: پاوچاکان، شێخ و مەشایخ ▫ نیکان.

پاکانە: نوەت لاوەن؛ (پاکانەی خوەکرد، پاکانەی کردم) ▫ تبرئه.

پاکایی: جێگەی تەپس لە زەوین ▫ جای تمیز در زمین.

پاکبونەوە: پاپونەوە ▫ نگا: پاپونەوە.

پاکتاو: بێ گەرد، خاوێن، پاقژ ▫ پاکیزه.

پاکرانەوە: زۆرجون بۆ شوێنێ؛ (پای کراوەتەوە هەمو ڕۆژ سەرمان لێ دەدا) ▫ بسیار به خانه‌ای رفتن و مزاحم شدن.

پاکردن: ۱) تێکۆڵ لێ کردنەوە؛ ۲) کوردت هێنانی تیر یا بەرە لە تامانج، بەرکردن ▫ ۱) پوسته کندن؛ ۲) پایین هدف زدن.

پاکسرەلەوە: ۱) خاوێن کردنەوە، تەمیس کردن؛ ۲) هێنانی کەسێ بۆشوێنێ کە لەپێشدا تەدەمات؛ (من پام کردەوە تەیا تەمهات) ▫ ۱) تمیز کردن؛ ۲) پاگشایی، کسی را بەجایی کە قبلا نمی‌رفت بردن.

پاکرنەوە: پاکردنەوە ▫ نگا: پاکردنەوە.

پاکژ: ۱) خاوێن، تەمیز، پاقژ؛ ۲) پاوان، کۆدە، جێ ئەوەزی قەدەغە ▫ ۱) پاکیزه؛ ۲) قُرق.

پاک کردن: ۱) نوکڵ لێکردنەوە؛ ۲) خاوێن کردنەوەی داهوێڵە (گەنمەکە) پاک بکە بۆ بارانی؛ ۳) بزاری کێڵگە لە ورگەو داڵ ▫ ۱) پوسته‌چیدن؛ ۲) بوجاری؛ ۳) وجین علف.

پاک کردنەوە: خاوێن کردنەوە، تەمیس کردن ▫ تمیز کردن پاک.

پاکڵ: ۱) ناگر هەڵکەر؛ ۲) کڵێ پرە، پاپەی پرە ▫ ۱) افروزنده گوره؛ ۲) پایه پُل.

پاکڵە: پاکڵ ▫ نگا: پاکڵ.

پاکڵەپاک: ترکە کردنەوە؛ (قەرزەکە پاکڵەپاک بو) ▫ بی حساب.

پاکلیر: ۱) پاقلێر؛ ۲) تۆپخانی سەوزی گوڕ ▫ ۱) نگا: پاقلێر؛ ۲) پوسته سبز گردو.

پاکۆ: ۱) باوەشە گیای تەپەستراو؛ ۲) دەسکەکەی گیا، هێندەی لەبن لەوش بڕێ؛ ۳) گیای دروای بەسەر یەکدا کراوی تەپەستراو ▫ ۱) دسته گیاه بسته نشده؛ ۲) مقدار گیاه به اندازهٔ گنجایش زیر بغل؛ ۳) مجموعهٔ گیاه دروشدهٔ بسته نشده.

پاکەوپوڵ: بەفیڕۆ و خۆڕایی تەدەستدان؛ (دەسایەکەی پاکەوپوڵ کرد) ▫ بهدر و بیهوده.

پاکوپیس: چاکو خراپ، ڕەدوکرێت ▫ نیک و بد.

پاکو پیسکردن: چاک لەخراپ هەڵاواردن ▫ خوب از بد جدا کردن.

پاکوشت: شەلان و کوتان بەین ▫ لگدمال.

پاکوکرد: بێ جوبلەکە، بێ مریشک، گیایەکەدەخورێ ▫ گیاهی خوردنی.

پاکوتە: دەرچا، تەمین خوەو بێ هەڵبنان و بەزەوی دان ▫ درجا.

پاکوەدان: ڕێنەوەی گیا بەدەست ▫ چیدن گیاه با دست.

پاکوڕە: کاڵو و پیرۆز، کولوتابالی نەگرتوو ▫ مجنه کەمتو زیر وار نکرده.

پاکوڕە: نوکەری بەردەستان ▫ نوکر.

پاکە: خاوێنی، تەمیزی ▫ تمیزی.

پاکەپاکە: بەنانە، سیلەوەمیە سیلەدەمیە، کاڕوڵ ▫ سیب زمینی.

پاکەت: دەفتری کاغەزین بۆ نامەو هەدیەی ▫ پاکت.

پاکەمی: ماندوبی، تەکەنی، ماڵگی ▫ خستگی.

پاکەنە: کەپشکەن، جیگەی کەوتن و ڕاکەشان ▫ لغزش کن.

پاکەوان: کەناس، سیوی، کوڵاوماڵ، زیلی زڕ ▫ آشغالی، زُغکر.

پاکەوەبون: ۱) خاوێن بونەوە، پاکبونەوە؛ ۲) بریتی لە مەرگی بێ عەزاب ▫ ۱) تمیز شدن؛ ۲) کنایه از مرگ بدسگال.

پاکی: خاوێنی، تەمیزی، پاکە ▫ پاکی، تمیزی.

پاکیزە: پاک، خاوێن، تەمیس ▫ پاکیزه.

پاکیش: بەکسر ▫ ستور.

پاگا: بواری چەم ▫ گُدار.

پاگرتن: بێ گرتن، فیڕەدرۆشتن بۆی مناڵ ▫ پاگرفتن بچه.

پاگرە: لەخۆتی قاچ و قول تەستور بون، وارس ▫ بیماری وارس.

پاگۆ: پەرسقە، وەرام، جواو ▫ جواب، پاسخ.

پاگوشا: بردنی دەرگیرانی کچ بۆماڵی خەزوور ▫ نامزد دختر را به خانهٔ پدری بردن.

پاگە: ۱) داری ژێر ڕسمەی دەرگا؛ ۲) تەوێڵە، تاخەلەمەز ▫ ۱) چوب زیر پاشنهٔ در؛ ۲) آغل، طویله.

پاگەزدان: بێ جەفاکشن، سوربون لەسەر کاری ▫ لجاج و اصرار.

پاگیر: بڕاو گیرو گرفت ▫ مست و پاگیر.

پاگیرە: ۱) دودەبی ژێر بنای جوڵا؛ ۲) کەرەی دەرگیران دار ▫ ۱) تختهٔ زیر پای جولا؛ ۲) دختر نامزدشده.

پاڵ: ۱) پشت؛ (پاڵ بەدیوارەوە دە)؛ ۲) جیگەی پشت پێوەدان؛ (پاڵ پشتی لێ دانەدرامەو)؛ ۳) تەلەدەرون؛ (لەپاڵی خۆیدا نوزەیە)؛ ۴)

هشت (المهالی به‌کندان)؛ ۵) هاوکاری، (دوکمی بۆن تەویش هاتبەپالان)؛ ۶) بنار و قەدی کێو (دەوەڵانی مە داهمالی)؛ ۷) بەدی کێو (المو پالە سەری دەرنا)؛ ۸) نوروبەیان بەگری؛ (لالی پالی جرم لەسەرسان)؛ ۹) بە شاخەن بەهێز دەقەماسن؛ (پالی پیوەنی، بەمێ پالی ماڕوەن)؛ ۱۰) زەلی (بەمێ و پالی [ق] ۱) پشت؛ ۲) تەنکا؛ ۳) قوڕس؛ ۴) ساب؛ ۵) هەنگاری؛ ۶) داهاتو گەر کوە؛ ۷) سنج کوە؛ ۸) ئەکی؛ ۹) هول دان؛ ۱۰) زیاد.

پالا: پیلاو، پیلاو، کالو کەوش و کەلاش بە [ق] پای افزار.

پالاخ: ۱) پنجوە گامیش؛ ۲) بزوبوشی وشاک [ق] ۱) پچۆ گاویش؛ ۲) خشک گیاه.

پالاڕانە: مزی ماندو بوی یا، کالەحزانە [ق] حق القدم، پای بزد.

پالاس: خەسانی ناوەڵ [ق] اناثه.

پالاغ: پالاخ، پنجوە گامیش [ق] پچۆ گاویش.

پالافتن: بەپالوتە داکردن، ساف کردنی ترا و [ق] بالایدن.

پالافتە: پالوراو، ترا وی کە خەڵو تلە پاخز کراو، بەپالوتە داکراو [ق] بالایده.

پالال: گولیکە کوستانی [ق] گلی است در کوهساران روید.

پالامن: ترخی کالەدزان، هەرپالیاد شتیاد کەدەن پەشتوان بۆ قەن بوی پالا. پالاڕانە [ق] حق القدم، پایمزد.

پالان: کوپان، کورتان [ق] پالان.

پالان: پالان [ق] پالان.

پالانتە: کەلە هشت، پارچە بەن [ق] پارچۆ آهو و سنگ.

پالانچە: ۱) مایەیەی کەتیشت، بۆی کەمی پشت؛ ۲) قسلی بەرەنی کەلەواری جوگەی پی دادەبەستن؛ ۳) نیسکە خوری هەڵەبەچراو، پیشتی بەراسەوە بۆخوارای [ق] ۱) مامچۆ میان قفرات؛ ۲) سنگ و لەقەل کنار جوی؛ ۳) پشمی کە برای ریشت بر پشت قوچ می گذارند.

پالانکە: نیسکە خوری پشتی بەران، پالانچە [ق] پشمی کە برای ریشت بر پشت قوچ می گذارند.

پالانی: ۱) بارەبەر، کەمێ وەختی بارکردنی هاتنی؛ ۲) تەمبی باری بارگیر، بارگین [ق] ۱) گۆڕەی کە وەخت بارکردنش رسیدە باشد؛ ۲) باهو.

پالاو: پالانتە [ق] پالایده.

پالاوتن: پالاختن [ق] پالودن.

پالاوتە: پالانتە [ق] پالایده.

پالاوش: پالکەت، کەوش، کەن [ق] کفش کن.

پال پشت: ۱) کەوی پشتی پیوەدەن بۆ ساڵەوە؛ ۲) پشتەنی، بازدار [ق] ۱) منکا؛ ۲) پارلی.

پال پیوەدان: پشت پیوەدان [ق] تکیه‌دادن.

پال پیوەنان: بەهێز جوڵانەن، دەقەماسن [ق] هول دادن.

پالشان: ۱) پالشو، پالشۆ، پالکە، پالاپۆشی لەقومانی کەسنور؛ ۲) پالو، کەزوی بن کلکی بارەبەر [ق] ۱) پالو؛ ۲) پالم.

پالشو: پالشان، پالاپۆشی کەسنور [ق] پالو.

پالکە: پالۆ، پالتاو [ق] پالو.

پالکەلاک: کەخۆشی گەروی لازاڵ [ق] گلودرد دام.

پال خستن: قرنداڵە سەر کەشت، خستە سەرلا [ق] بر پهلو انداختن.

پالدان: ۱) پشت بە شتیکەوە دان؛ ۲) بەهێز وەجولە خستنی شتی (ماڕوی، وەرە دەگەڵمان پالدە) [ق] ۱) تکیه‌دادن؛ ۲) هول دادن.

پالداشەوە: ۱) ئیسراحەت کردن؛ ۲) پشت بە پالشەوە دان [ق] ۱) استراحت کردن؛ ۲) تکیه دادن.

پالدامێن: ۱) لای خواروی داوێن، تەنکی داوێن؛ ۲) بناری کێو [ق] ۱) دنباله دامن؛ ۲) دامنهٔ کوه.

پالداوێن: پالدامێن [ق] نگار پالدامن.

پالدایتە: ۱) پالدامێن، تەنکی داوێن؛ ۲) بناری چیا [ق] ۱) دامان؛ ۲) دامنهٔ کوه.

پالدم: پشتەوەی داوێن [ق] پشت دامن.

پالدو: پالو، کەزوی بن کلکی بارەبەر [ق] پالو رانکی.

پالدێم: پالدم، پشتەوەی داوێن [ق] پشت دامن.

پالشاه: پادشاه [ق] پادشاه.

پالشت: جیگەی پال پیوەدان [ق] تکیه‌گاه.

پالقتە: ۱) پالانتە؛ ۲) داڕژراو [ق] ۱) پالایده؛ ۲) بیخته.

پالکەفتن: ۱) لەسەرلا درێژبون، رازان؛ ۲) پالدانەوە [ق] ۱) درازکشیدن؛ ۲) تکیه دادن.

پالکی: کەزاوی سەر تاوانە [ق] کجاوۂ سرگشاده.

پال لێ دانەوە: بریتی لەئیسراحەت کردنی باش [ق] کنایه از آسودن.

پالم: پالوی کوریانی بارەبەر [ق] پالو رانکی.

پالمە: جۆرێکە لە تەسبیحی گەلاپان [ق] نوعی تسبیح برگ پهن.

پالمە: پالمە [ق] نگا: پالمه.

پالنان: ۱) پالدان؛ ۲) پال خستن [ق] ۱) هول دادن؛ ۲) بر پهلو انداختن.

پالنگ: پلنگ، مرخەی بەباو پلنگ [ق] پلنگ.

پالو: ۱) کەزو پان گوریسی بن کلکی بارەبەر؛ ۲) تەشت (دان کە جوار پالوکە)؛ ۳) کوپان، کورتان؛ ۴) پالاختن [ق] ۱) رانکی؛ ۲) پهلو؛ ۳) پالان؛ ۴) پالودن.

پالۆ: ۱) تەمەڵ و بیکار؛ ۲) بەلەنگو شارکە رازای لێ دەدرێن [ق] ۱) تنبل؛ ۲) مطلقهای در کردستان.

پالو: پالوک، پالوکە، پالوکە [ق] زگیل.

پالوانە: ۱) پالوتە، رنیک؛ ۲) پەرەسیلکەی گوێ سوانان رەشی پالەبەزی قاچ کوریە [ق] ۱) پالوده؛ ۲) جلجله.

پالوبەن: پشتوان، دارەدار [ق] طرفدار، هواخواه.

پالودان: پالدامەن [ق] تکیه‌دادن، لم دامن.

پالودە: خوارێکە لەکرمی سپی دەکا، نیشاستەی پالوراو دەتەکری دەکەن [ق] پالوده، قالوده.

پالوگیر: ۱) دەیکە بۆ راستەو پاستی دوڵانی بەکاردێ؛ ۲) بریتی بن کلک لەرسیری پالوراو [ق] ۱) وسیله اندازه‌گیری در آسیا؛ ۲) زخم حیوان از زیری رانکی.

پاڵوێنکە: (ئاو)، ئەوبڕچە بۆزەی شتێری بێ دەپاڵوێن ☐ پاڵوە.
پاڵوێنە: پاڵوێنکە ☐ پاڵوە.
پاڵسە: ۱) ئاژاوە، گەورە؛ ۲) دەزبەسەر و دیوەخانەی گەورەیاوان؛ ۳) دروێنەوان؛ ۴) کۆبکان، لەسەر، حەسەڵە؛ ۵) مەیدان، ڕەنجبەری پێنج پاکەیەری داهات، پان سێ پەکیەر؛ ۶) پەڵە دەغڵی بەدرواو ☐ ۱) خەیس بزرگ؛ ۲) دروسار بزرگان؛ ۳) دروگر؛ ۴) کارگر؛ ۵) ڕەنجبەر سەهیەگر؛ ۶) قطعەای از غلۀ درو شده.
پاڵسەپەسەت: ۱) بەزۆر تاخین، بەهێز بێ چەساوەن؛ ۲) بەزۆر خۆ مەزاڵکردن لەناو حەشامات ☐ ۱) با فشار آگندن؛ ۲) بزور خود را از خلوتی رهانیدن.
پاڵەپەستۆ: پاڵەپەست ☐ پکا: پاڵەپەست.
پاڵەقە: ۱) جۆرە لوتکە؛ ۲) لاقەقرە، پەلەقاژە ☐ ۱) لگدپرانی؛ ۲) دست و پا زدن.
پاڵەنگ: ڕەشەمە، ڕەشەمە، هەوسارۆکە ☐ افسار و مهار.
پاڵەوان: ۱) پیاوی زۆر ئازا، قارەمان؛ ۲) داوێن کە دەمەرێکە بن کاریەوە ☐ ۱) قهرمان؛ ۲) چوب زیر دیوک.
پاڵەوان بازی: زۆرانی، زۆرانبازی، زۆرەوانی، زۆرەبازی، ئەمەرە ☐ زورآزمایی.
پاڵەوانە: ۱) جەرگی داڕماو؛ ۲) پشتەوانەی دیواری شکست؛ ۳) داری بن دیوەگ ☐ ۱) نوعی تمر ماروچ؛ ۲) پشتیبانۀ دیوار ضعیف؛ ۳) تیمک.
پاڵەوی: گوڵە بەرزە ☐ گل آفتاب گردان.
پاڵەهەنگ: لوتکە، ڕەنجەری، پاڵەر، ڕەشانی ☐ کتف، رنجبر، پاک، زنخدان.
پاڵێ: ۱) پێلی داریز؛ ۲) پاڵا، پیلاو؛ ۳) پاڵوی بارەبەر ☐ ۱) پارو؛ ۲) پالی اوزار؛ ۳) زنگی.
پاڵیک: بەرسێڵ، جۆی سێڵ کە بە کەوێنە سەر ڕێگا سوی سیل کە بر ڕیش آید.
پاڵیسوک: گیاەکە بە کەڵکی دەخۆری ☐ گیاهی است که پختن خوردنی است.
پاڵێن: ۱) ئامرازی پاڵاوتن، کەوگیر و پاڵوێنە؛ ۲) سەرلە ☐ ۱) پالونه؛ ۲) دم عصر.
پاڵێنان: ئەوانەی کاتی مەڕ دۆشین ☐ هنگام عصر زمان دوشیدن گوسفندان.
پاڵێو: پاشکۆ بەواتا لەوسەی دەپاڵوێ، (جاپاڵێو، ڕەنج پاڵێو) ☐ سوزه بەمعنی پالنده.
پاڵیوران: پاڵاتن ☐ پالوده شدن.
پاڵیوراو: ۱) پاڵاوە؛ ۲) ئاوایز کراو بۆ کاری ☐ ۱) پالوده شده؛ ۲) نامزد شده برای کاری.
پاڵیوکە: پاڵوێنە ☐ پالونه.
پامایی: پاگرە، تەمەوشی قاچ لەسەر بەرد ☐ بیداری پا در.
پامال: لەبەین چو، بەرتەو تۆ ☐ پایمال، نابود.
پامالە: جێنشین، ئامرازێ زەوی، خۆگراوی بێ ڕێگە دەکەن ☐ مالۀ کشاورزی.
پاماو: ئەوی کردنی سواغی کێچ بەبەرەوی نەڕ ☐ صاف کردن دیوار کجی با کهنۀ خیس.
پامز: مزی پەاڵن ☐ پامز.
پامورە: ۱) ئیزگەسوروی خشڵی قولەپێ؛ ۲) مرخاڵی با، پاوانە ☐ ۱) رشتۀ زینتی مچ پا؛ ۲) خلخال مچ پا.
پامەزە: پێ مەز ☐ پیل آهنی.
پامیرە: ۱) گوێ مێشە نگوپێ کە دوای تاو خواردن دەبکاو دەبێتە هوی دۆزینەوەی شەڵخەمێشە کە؛ ۲) کوڵکەی پەلی ئاژەڵ؛ ۳) شاوەلی ئەگە کە بەلاژانەوە وشک دەبێتەوە ☐ ۱) مدفوع زنبور عسل که نشانه‌ای در یافتن جهت لانه‌اش است؛ ۲) گراد پای دام؛ ۳) آب پشت تکه بر بدنش.
پان: هەراو، بەرانبەری تەسک، پەهن، بەرین ☐ پهن.
پاناو: سەرچیای تەخت، تەختایی سەری کە ☐ جای هموار بر قلۀ کوه.
پاناوکە: گۆمێکەی تاو لە دەشتا ☐ برکه‌ای در میان جنگل.
پانایی: بەرینی، هەراوی ☐ پهنا.
پانبوونەوە: ۱) دەسەرپێدا ئاڵخانەوە؛ ۲) لەتەسکەوە بەرین بوون؛ ۳) ڕێگی کە ڕاکشان (هەتیو جینە؛ پان بوویەوە) ☐ ۱) زیر پا له شمن؛ ۲) پهن شدن؛ ۳) کنایه از لم دادن.
پان پەپان: بەبێ ڕودەڕوبینی بەتاسکرا قسەکردن ☐ بازک و پوست کنده سخن گفتن.
پانپانوکە: خۆ بەپەکتر ڕەمەت کردنی ژنان ☐ همجنس بازی زنان.
پانپانوکێ: پانپانوکە ☐ پکا: پانپانوکە.
پانتاو: ۱) پاناو، گۆڕکی سەرچیا؛ ۲) دەشتی پان و ڕاست و بێ ڕووداو ☐ ۱) هموار در قلۀ کوه؛ ۲) جنگلۀ هموار.
پانتوڵ: پانوڵ ☐ شلوار.
پانتە: کرتوش، داهاتەوە بۆزیانی ئانی کەسێ ☐ مطلم.
پانجەسار: پەسەکید، گیای خواردنی مڕی بیاک شەشگەو پەنگەو گیای سوربەوەکردن ☐ پنج گیاهان خوردنی.
پانجەقوڵی: پا لەبا پێجان لە زوربەیانی ☐ لنگ کردن در کشتی.
پاندان: ئەڵقەی خۆتوس، ئەو ئەڵقەیەی مەڕەکەی دەیاڵێ خۆی دەکرێ ☐ قلم خودنویس.
پانزە: پانزە، دەوپێنج ☐ پانزده.
پانزەمین: زەمانی نۆیەمی بۆ پانزە ☐ پانزدهم.
پانزەهەم: پانزەمین ☐ پانزدهم.
پانزەهەمین: پانزەمین ☐ پانزدهم.
پانزەیەم: پانزەمین ☐ پانزدهم.
پانکسرەنەوە: ۱) پێ ڕێ خستن؛ ۲) لەتەسکەوە بەرین کردن؛ ۳) ڕاخستنی سفرەو بەرەو ☐ ۱) پامال کردن؛ ۲) عریض کردن؛ ۳) انداختن سفره یا گلیم و.
پانکە: ۱) جۆرێ بەری دارماز؛ ۲) قوڵەی پان؛ ۳) جۆرێ ماسی گرڵمەر؛ ۴) پاوەشێنی کاروبایی، پاوەشێنی بەرقی ☐ ۱) نوعی تمر

مازوج؛ ٢) کوتاه، عریض؛ ٣) نوعی ماهی؛ ٤) بادیزن برقی.

پانکەڵە: پانی خڕ وچکۆلە؛ پهن، گرد و کوتاه.

پانۆیون: هەراو بوەیه، هەرین بون؛ عریض شدن.

پانۆیون: هەرین و هەراو زۆرکوشد؛ بسیار عریض.

پانۆقلیچ: هەرین دڕاوی هەڵسکەراوی لەکارکەوتە؛ لهشده.

پانەگا: جێگەی ڕوانی تۆکەبەر؛ خانه، زهان.

پانەوپان: ١) هەڵای پانایی؛ ٢) چاڵاسکراو بی بەرایی؛ (پانەوپان بیم گرت) ١) از پهنا؛ ٢) ناگاه و صریح.

پانەوپون: ١) پیخامەوە؛ ٢) پانۆپون؛ ١) گشتن؛ ٢) عریض شدن.

پانی: ١) پەرچی، پەخش؛ ٢) پازم، پانیە؛ ١) پهنا؛ ٢) پانسه.

پانی‌بەری: جۆرێ کەوشی پازنە بڵند؛ نوعی کفش پاشنه بلند.

پانیز: پاریز، گوریکی پان، گوریل پاز؛ گوساله پاریه.

پانیە: پازنە، پانی؛ پاشنه.

پاوان: قەدەغە، قورغ، مەرگ یا باغی تایبەتی کەسێک مەتوانێ سەر بەسەر بچێ؛ (ئەم باغچەیە پاوانی سنیە / بەجیم بەرگەرمی شۆڕگوشنیە) دهقزاره؛ قرق، مکان انحصاری.

پاوانە: پاورە؛ نگا: پاورە.

پاوپا: ١) دوڵسی، گومان؛ ٢) خۆ وەدوا خستن؛ ١) گمان؛ ٢) تأخیر کردن.

پاویل: ١) فاچ وقوڵ، لەبەرئەو بەرزی؛ ٢) بڕێکی لە توانایی و کاریگەری؛ ١) از پای تا زانو؛ ٢) کنایه از تاب و توان.

پاور: مەلاندان؛ پهدان.

پاوڕۆڵ: پاچەی، پەخواس، خواس؛ پابرهنه.

پاوشار: پاشا؛ پادشاه.

پاوشك: بەهەمیم، بەرزەش؛ دهقانی.

پاوەوری: هەوایەکی گۆرانیە، قانیکە، مقامێکە؛ آهنگی است.

پاوی: پاوان؛ نگا: پاوان.

پاولە: پەوەند، کوتەو زنجیر؛ کفشهای زندانی.

پاوە: ١) پاران؛ ٢) ناوی شارێکە لە کوردستان؛ ١) نگا: پاوان؛ ٢) شهری در کردستان.

پاوەپا: ١) هاوڕایی؛ ٢) دوودڵی؛ ٣) خۆوەدواداڕۆیشتن؛ ١) همراهی؛ ٢) تردید؛ ٣) اهمال.

پاوەچێ: چێ قایم، لە لەقین پاوەر؛ ثابت.

پاوەچێگە: پاوەچێ؛ ثابت.

پاوەرە: ١) مەرین؛ ٢) هەڵای پاوەش؛ ١) زهرشواری؛ ٢) پای افزار.

پاوەمانگ: زاڵبێ لەو مانگەدا کەتیا کەوتن؛ پاییز.

پاوەن: ١) پاوان؛ ٢) پەوەند؛ ٣) دراوەکی ئینگلیس؛ ٤) پاورە؛ ١) نگا: پاوان؛ ٢) بندپای؛ ٣) واحد پول انگلیس؛ ٤) نگا: پاورە.

پاوەند: ١) پاوان؛ ٢) پەوەند؛ ١) نگا: پاوان؛ ٢) بندپا.

پاوەنە: پاورە؛ نگا: پاورە.

پاوەوی: پەخشین، بەربوە؛ پنگه.

پاوەی: بەربوە؛ پنگه.

پاوەیو: پاوەوی؛ پنگه.

پاوینە: پاورە؛ نگا: پاورە.

پاهەڵکەفتن: هەڵسکوتن، ڕەت بوون؛ سکندری خوردن.

پاهەڵگرتن: بەڵەز بون، خۆشتن ڕاکشتن؛ بسرعت رفتن.

پاهەڵگیر: بازەبەر؛ بازبر.

پای: ١) پەرەد؛ ٢) بەش، داسەش؛ ٣) بەوند، تەمەل؛ ١) پرده؛ ٢) قسمت؛ ٣) تنبل.

پایا: بەردەوام، قایم، خۆڕاگر؛ ثابت.

پایان: ئاخر، دوماهی، دوایی؛ پایان.

پایەخت: پایەختی شاری شاشین؛ پایتخت.

پایەوس: دەست لەکار هەڵگرتن؛ دست از کار کشیدن.

پایەوست: پایەوس؛ نگا: پایەوس.

پایز: سێهەم کۆی ساڵ؛ فصل پاییز.

پایزە: ١) جاسەی پایزی، جاسەیەکی بەهاری؛ ٢) جۆرێ ترش بەنگ زل؛ (پایزە دەگا) ١) گسب پاییزه؛ ٢) نوعی انگور.

پایزەبرا: بڕێکی کەوشی؛ که نوعی کفش؛ کنایه از دوستی که کم پیدا شود.

پایزەرین: بەشە لەنزای سەپاردوی بازرگان؛ سرمایهٔ بازرگانی.

پایزی: ١) جاسەی پایزە؛ ٢) جۆرێ هەنجیر؛ ١) گسب پاییزه؛ ٢) نوعی انجیر.

پایژی: ئاگاداری خەو؛ تعبیر خواب.

پایسکل: دەسەدارینە، دوچەرخە؛ دوچرخه.

پایکردن: داهێنی کردن؛ توریع کردن.

پایین: ١) لای خوارێ؛ ٢) جێگەی بێ لەگۆڕ؛ ٣) جانوەری بەکاڵی بون؛ ١) پائین؛ ٢) جای بی قبر؛ ٣) نظارت و مراقبت.

پایتاڵ: بەخشینی گەورە گۆ، خۆش وبێش بەمنوان کردن؛ استقبال گرم از مهمان.

پایشاق: ١) فوتەی ئاوی لەشاوەدەستا لە ڕەوی دەردەچێ؛ ٢) سەوزەی ئەراوی لەشتوی؛ ١) پساب آبیاری؛ ٢) شداب.

پایشکە: خۆڕاگر، چێ قایم؛ پایدار.

پایکە: پایەدە؛ پایدار.

پایوان: چەرەداری پیاوی گەورە؛ پرچمدار.

پایە: ١) هێب، بنەما؛ ٢) پاوەوەرەچە؛ ٣) کۆڵەکەی لەهەستو سیت؛ ٤) سەروین، پاچە؛ ١) پایه؛ ٢) درجه و رتبه؛ ٣) ستون سیمانی؛ ٤) کلەپاچە.

پایەبەرز: پیاوی گەورە؛ بلندپایه.

پایەدار: خۆڕاگر و چێ قایم؛ پایدار.

پایەداری: هەوەبازو خۆڕاگری؛ پایداری.

پایەروقی: هەوای تاڵوز چەمو دوبارەی هوای شەقلیب.

پایەمال: پەنال؛ پایمال.

پایەمان: زەرەچەی زەرین ڕاخەر؛ پای انداز.

پایەنداز: پایەمان؛ پای انداز.

پایین: ۱) لای زیر؛ ۲) جاروتوی کردن، بهتناو تاکاتنی بوز [ف] ۱) پایین؛ ۲) پائین.

پبلم: پلیاه، زیره‌سکی وره، لهزیحرا؛ نوخشل [ف] زیو (زیوره).

پت: ۱) لهتانی ره‌گ، ته‌ره؛ ۲) تهروای ده‌ستکرد، پته؛ ۳) کهرین، لوت، بغل، دهن؛ ۴) نوخته، خال؛ ۵) خوجه‌ی گیا؛ ۶) پهر، پلوک، پهپوک، لهستیاه‌ی رن؛ ۷) تهوه‌ی لهناو سهر، پهچه‌ی خامکی گهوره و تاوه‌ی جگهی دهیشه‌وه؛ ۸) پیشه‌دهرمان، پیشه‌جهی؛ ۸) سرکه، سرته، بهسهیج؛ ۹) نوک، سهری باریکی شت؛ ۱۰) نوقه، وزه؛ ۱۱) شل و سست [ف] ۱) نهض؛ ۲) پُت؛ ۳) سلی؛ ۴) نُقطه؛ ۵) شجهٔ گیاه؛ ۶) شکر؛ ۷) بار، بو؛ انگشت؛ ۸) بوچ؛ ۹) نوک هرچیز؛ ۱۰) فروتنه؛ ۱۱) شل و سست.

پتاپت: سرته، سرته، سرته و خورت [ف] حرف پچ گوش.

پتات: زوریش، چه‌وهی، هه‌لهوین، چه‌ه‌سرن، زوریلی، حه‌ه‌ار [ف] وراج.

پتپا: ترکی پهچه‌ی پا [ف] نوک پا.

پتپت: پوله‌و پره [ف] غروله.

پتپلک: شوی ساواری وره، پرخه‌لیله [ف] لش بلغور.

پتتوک: جوزی پهپوله‌ی خاله‌دار [ف] توخی پروانه.

پتشوکه: کولیکی سوری سهره بهاره [ف] ۱) گلهای قرمز بهاری.

پتخی: ره‌نگ بلزی، بی‌ره‌نگ، ره‌نگ بزکاو [ف] رنگ پریده.

پتر: ۱) زوتر، اتهرسی [ف] ۲) زوتر؛ (پتریان لان دایمان [ف] ۱) زودتر؛ ۲) بیشتر.

پتروا: قرتماغه‌ی سهر پرین [ف] کبرهٔ زخم.

پتروکه: پتروا [ف] کبرهٔ زخم، خشک ریشه.

پتروک: بارچه‌ی زور بچوک له هه‌ویر و لان [ف] تکه، کوچکی از خمیر و نان.

پتروکه: ۱) پتروا؛ ۲) پتروک [ف] ۱) تکا، پتروا؛ ۲) تکا، پتروک.

پتوبوز: لچ، لپ، ده‌وروبر [ف] لب، جر.

پته: پتکه، پهچه‌ک، فاماک، لیدان، پت [ف] تلنگر.

پتهیت: ۱) ارزن و پت دانی گزی جرا؛ ۲) پوله‌و پره [ف] ۱) سوسوی چراغ؛ ۲) غروله.

پتهو: ناوبر، بهفن، فاهر [ف] توپر و محکم.

پتهی: پتن [ف] بختن.

پتیته: پهتاته، سیفه، ته‌ره‌زیله [ف] سیب‌زمینی.

پتیکه: گه‌ه [ف] که.

پتیله: پلته، فتیله [ف] فتیله.

پچ: ۱) پچ، باوزای باران؛ ۲) کهموکه؛ ۳) سرته، سرکه [ف] ۱) پیچیده، پیچ؛ ۲) اندک؛ ۳) حرف پچ گوش.

پچاش: سرته کردن [ف] در گوشی حرف زدن.

پچران: له‌ریگ چون پسان، قرتیان، قه‌تیان [ف] گسیختن.

پچراندن: قرتاندن، پساندن [ف] گسلانیدن.

پچراندنه‌وه: ۱) دوباره پساندن؛ ۲) دراندنی بهرگی دراو له سهریا [ف] ۱) باز گسلاندن؛ ۲) پاره کردن لباس کسی.

پچراندن: پچراندن [ف] گسلانیدن.

پچراندنه‌وه: دوباره‌پسان، (به‌هوی گهرین به‌هه‌کهم دوباره پچراوه) [ف] دوباره گسستن.

پچراو: پساو، ده‌ای، قرتاگ [ف] پاره‌شده.

پچرپچر: ۱) پس‌پس، ده‌وای لهجه‌نه‌ند جوره پساو؛ ۲) پخش‌پخشی کهرکهر، (سه‌ماسان پچرپچر ده‌دانی)؛ ۳) دزواری؛ ۴) راوانسن و بزسه‌رو‌بهر گوتن؛ (قسه‌کانی پچرپچر ده‌کرد کهس نهیده‌زانی ده‌لی چی [ف] ۱) گسسته و پاره‌پاره؛ ۲) اندک اندک؛ ۳) دشواری؛ ۴) درهم و برهم گفتن.

پچرک: جوزی کولیره [ف] نوعی گردهٔ نان.

پچروک: تاماشای پسان، له‌پسان ترپاو [ف] زرپاره به گسستن.

پچریاگ: پچرتو [ف] گسسته.

پچریان: پچران [ف] گسستن.

پچزین: ۱) پساندن؛ ۲) بزین، دهست کهوتن؛ (ماهی خوی پچزی [ف] ۱) گسلیدن؛ ۲) بُریدن.

پچزین: کهسی ده‌پچزیتی [ف] گسلنده.

پچزینه‌وه: دورکهوتن، (کاکم له‌تیمه پچزیوه‌تهوه هاتوچوومان ناکاته؛ ۲) له‌تیمه‌ن) بهرگی به‌کتر پهچنگ دراکتن [ف] ۱) قطع علاقه و ارتباط؛ ۲) از فرط خشم لباس خود را پاره کردن.

پچکول: چکوله [ف] کوچولو.

پچکولانه: پچکول [ف] کوچولو.

پچکه‌لانه: پچکول [ف] کوچولو.

پچکه‌له: پچکول [ف] کوچولو.

پچمه: ته‌ویله، ته‌ویله [ف] اصطبل.

پچوک: ۱) چکوله؛ ۲) بر هنی له خزمه‌تکار و ئاژه‌ستگه [ف] ۱) کوچولو؛ ۲) کنایه از نوکر.

پچوک‌بوون: ژیرده‌ستی کردن [ف] خدمتکار بودن.

پچوک پزنه‌وه: دوای ژنی کهم کردن [ف] کوچک شدن.

پچوک کرده‌وه: له ژنی کهم کردنی شتی یا کهسی [ف] کوچک کردن.

پچوکی: ۱) چکوله‌یی؛ ۲) خزمه‌تکاری، نوکه‌ری [ف] ۱) کوچکی؛ ۲) نوکری.

پچه: ۱) سرته، سرکه؛ ۲) ته‌ویله [ف] ۱) درگوشی؛ ۲) اصطبل.

پچه‌پچ: پچه [ف] درگوشی.

پچیان: پچ خواردن [ف] پیچش.

پچین: سوی نیهه‌لدان [ف] تپه.

پخ: ۱) وشه‌یه‌که بو ده‌ستخوشکردنی منال ده‌گوتری؛ ۲) بو ترساندنی به‌گالته؛ ۳) سه‌رمیزین بزمانی مندالان [ف] ۱) لالایی کودک؛ ۲) شوخی ترساندن؛ ۳) پریان پچه سرتریش.

پخله: پچ، وشه‌ی ترساندنی به‌گالته [ف] شوخی ترساندن.

پخو: بخو، فه‌رمانی خواردن [ف] بخور.

پخه: ۱) فرنجه، باوزه؛ ۲) چه‌چوی‌ویدا، لهمه‌ردی‌ده [ف] ۱) برف کن؛ ۲) بر زمین برف.

پڵو: پوڵ، گوشتی بن دڵدان ☐ له.
پن: پرت ڕیزاری هەڵبەستراو لەسەر تاو، جیسر ☐ پُل.
پڕ: ۱) تژی، تژی؛ ۲) ژن، زاف، گەلەک، زیاد؛ ۳) هەستیاوات، خەڵکی زیاد؛ ۴) توندترو سفتی تەنیراو؛ ۵) تورەی هەرگ؛ (دڵم لێت پڕە)؛ ۶) خەمناک؛ (دڵم پڕبو گریاوا)؛ ۷) زۆرانلو دانا؛ (مەلایەکی پڕە)؛ ۸) چڵەکدار، چڵەبوش، (مەزرەبوش)؛ ۹) بن ماسا؛ (مەو پڕ)؛ ۱۰) پڕ؛ (قسەی پڕ پڕ بڕیانە باوەڕ چەکە) ☐ پُر؛ ۲) بسیار؛ ۳) لەجاو؛ ۴) ناقەڵ سف و پڕنسف؛ ۵) خەمگین؛ ۶) غمگین؛ ۷) عالم پُرماجا؛ ۸) خس؛ ۹) بی‌مەعنی، مُهمل؛ ۱۰) پر.
پڕاخ: باپراخ، دوڵمەی گەلاڵین، تاپراخ ☐ ثُلمة برگ مو.
پڕاش: وردە، لەتی چکۆلە ☐ ریزه.
پڕاش پڕاش: لەت لەت، ڕیوەڕاش ☐ ریزریز.
پڕاو: پڵاو ☐ پلو.
پڕان: ۱) دڕان؛ ۲) بڕان ☐ ۱) پارەکردن؛ ۲) تُرجه‌کردن.
پڕانەن: ۱) دڕانەن؛ ۲) بڕین ☐ ۱) پارەکردن؛ ۲) تُرجمه‌کردن.
پڕاوپڕ: دڕماڵ، لەواوتی، لب ☐ مالامال.
پڕای: بەرین، بازی گەورە برین، بازدان، خۆهەڵدان ☐ جهش.
پڕایی: ۱) ناوبراست؛ (لەپڕایی ناوەکەدا)؛ ۲) کۆمەڵ و جەماوەری، (پڕایی خەڵکەکە هات) ☐ ۱) جرگه، وسط؛ ۲) اکثریت.
پڕبار: داری زۆر بەبەرە ☐ درخت پرمیوه.
پڕبون: بڕوانەپڕ ☐ پُرشدن.
پڕبونەوە: هەڵکەشرانی گڵ بیکرانی وڵاتی دوبارە بیکرانی (جاڵی پڕ بونەکە پڕبونەوە) ☐ پُرشدن دوباره.
پڕبەپڕ: تیکەڵاو ☐ لبالب، مالامال.
پڕبەدڵ: بەراستی، لەسەفی دڵەوە ☐ از ته دل.
پڕبەر: بڕبار ☐ درخت پرمیوه.
پڕبیژ: جەنەبان زۆر باڵی ☐ پرواج.
پڕبا: هەزاربی، زۆر ☐ هزاربا.
پڕبوە: ۱) بوڵەکە، بڕیەکە، تۆپە؛ ۲) پەرەنگی گوارە؛ ۳) پەڵمە ☐ ۱) بولک؛ ۲) آویزهٔ گوشواره؛ ۳) گیاه خرفه.
پڕپڕک: ۱) چڵمە؛ ۲) پەپوڵە ☐ ۱) گیاه خرفه؛ ۲) پروانه.
پڕپلیک: چڵمە ☐ گیاه خرفه.
پڕپۆل: ۱) کۆمەڵەی پارچەی کۆنی دڕاو؛ ۲) سست، شل، ناقایم، خۆنەگر ☐ ۱) کهنه پارچه؛ ۲) شل و بیمحکم.
پڕپوڵە: ۱) بیشتی گرمۆلە هەویر و کۆزەڵە؛ ۲) دانی جوجەکە مریشکی تازە لە هێلکە دەرهاتو ☐ ۱) اوماج؛ ۲) زواله.
پڕپە: پڕبا ☐ هزاربا.
پڕپیاکردن: ۱) لێ خوین بو ڕماندن؛ ۲) دەباوش گرتن لەناکاو ☐ ۱) گرفتن بەقصد ربودن؛ ۲) ناگهان در آغوش گرفتن.
پڕپیت: ۱) زۆر بەبەرە لەت بەزیو؛ ۲) پەلەقاژەو هەڵبڕۆڤینی مریشکی سەر براو ☐ ۱) پُرمرکب؛ ۲) جست و پاریدن مرغ سرِ بریده.
پڕپیش: پڕویش، گیای باپرەڵەی وشک ☐ خس و خاشاک.
پڕت: پارچوکە، کاڵۆی چوک، (پرتیک هەندم دەبە) ☐ کلوخک.
پڕتاف: لەنگەدانی لەسەب بەجوانانەو، پڕتاو ☐ پُرتاب، جهار مل ناختن.
پڕتافان: بەغاردان خستنی بەجوانانەو ☐ جهارمل ناختن.
پڕتافیان: تۆ غاردان ☐ ناختن.
پڕتافین: پڕتاوەان ☐ ناختن.
پڕتافین: گرمە غار ☐ مسابقهٔ اسبدوانی.
پڕتاڵ: ۱) کۆتاڵ، ماڵی گەزی؛ ۲) پێخەف ☐ ۱) کالای زرهی؛ ۲) زرهخواب.
پڕتاڵ: کەلەپەلی ناوماڵ ☐ اثاثهٔ خانه.
پڕتان: پڕین، پێخەف ☐ زرهخواب.
پڕتاو: پڕتاڵ ☐ پرتاب.
پڕتک: پرت، پەشکی زۆرکەم لەشتیکی (زۆر ☐ ریزه.
پڕتکاندن: پەش پەش و لەت لەت کردن، وردە کردن ☐ ریزه‌ریزه کردن.
پڕتکە: وردە، کەمۆکە، (پڕتکە نانیان نادا بەباوکی) ☐ ریزه.
پڕتوک: ۱) پڕتکە؛ ۲) ڕۆژین، ڕۆژی ☐ ۱) تکه پارچه، ۲) پوسیده.
پڕتوکی: گەلاڵی، بی‌قاعیدەو قانون، بەرەڵایی ☐ بی‌بندوباری.
پڕتوکیاگ: ڕۆژین، ڕۆژی ☐ پوسیده.
پڕتوکیان: ڕۆژین ☐ پوسیدن.
پڕتە: ۱) پشتدان، ئەمانی ڕەگە تەنیو؛ ۲) ترۆڤەی گڕی چراو؛ ۳) پڕتەی بن لوان ☐ ۱) تکیه؛ ۲) سوسوی چراغ؛ ۳) لندیدن.
پڕتەپڕت: پڕتەی زۆر ☐ پرتههای زیاد.
پڕتەقاڵ: فلتەقان، میوەیەکی بەناربانگە ☐ پُرتقال.
پڕتەقاڵی: ڕەنگی زەردی تامماڵ سوور ☐ زرد پرتقالی.
پڕچ: ۱) موی دوڕی سەر، کەزی؛ ۲) پڕی باڵندە؛ ۳) موی لەش ☐ ۱) گیس، زُلف؛ ۲) پر پرنده؛ ۳) موی بدن.
پڕچک: پڕشکی تاوی بەکوڵ ☐ قطرات پاشیده از آب جوش.
پڕچن: ۱) خاوەن پڕچ؛ ۲) موی تێکەڵاوی پڕی شانە نەکراو ☐ ۱) کاکُل‌دار؛ ۲) ژولیده‌مو.
پڕچەڵ: جەکداری بیاز و تەپار لە سەلاحدا ☐ سلحشور.
پڕچەمیاک: جەڵاجەکی، شەشمەکۆرە ☐ خُفاش.
پڕچی تابشەو قاتسان: کۆلکە زێڕینە، کەسکەسوور ☐ رنگین کمان.
پڕچین: زۆرچین‌دان، باصاف ☐ پرچین و شکن.
پڕخ: دەنگی کەیوی خەوکەوتو، پرخە ☐ خُرناسه.
پڕخاندن: پرخە کردن لەخەودا ☐ خُرناسه کشیدن.
پڕخانین: پڕخاندن ☐ خرناسه کشیدن.
پڕخن: کەسی لەخەودا پڕخێنی ☐ کسی که در خواب خرخر کند.
پڕخوڕ: پرخەی زۆر و بەهێز ☐ خُرناسهٔ زیاد.
پڕخە: پڕخ ☐ خُرناسه.
پڕخەپڕخ: پرخەی زۆر ☐ خُرناسهٔ زیاد.
پڕد: پڕ، ڕیز، کەمان تاو ☐ پُل.
پڕدان: پڕیداکردن، گرتن و ڕماندن ☐ گرفتن و ربودن.
پڕدو: جۆرێک کاڵک ☐ نوعی خربزه.
پڕدە: وردە کەسیاب، (وردەو پردە) ☐ خرت و پرت.

پرده‌له: ۱) داربرای سحر خه‌ره‌باری ئاش؛ ۲) داریکی دریژه له ئه‌سپابی حولانی‌دا ۱) ئرزی در اسباب؛ ۲) اوزاری در حولانی.

پرز: ریشوکی پارچه ۱) پرز پارچه.

پرزانگ: ساڵدان، زمان، زن ۱) بعدان.

پرزگ: زیکی وره ۱) موی ریز بر پوست.

پرژ: ۱) پهڕو، داشت؛ ۲) خوڕاکی پشوبڕین ۱) فطیر؛ ۲) شکیبا.

پرژول: نیوک، پرگوڵ ۱) نگه کهنهٔ کثیف و پاره.

پرژوله: پرژک ۱) نگا پرژل.

پرژه: ۱) قامشی، پهرماوی ئاڤ له ئاخوره؛ ۲) له قامیشی باریك؛ ۳) فرکانی، هه‌ڵ پڕیوانی، ریك خستنی حلی قوڕاوی تا قوڕه‌که‌ی لی هه‌ڵسوڕێ؛ ۴) هه‌ڕو ئاڤ‌ئه‌ست، ئه‌پرژم لی ڕاچه؛ ۵) پهش و ماف، ئه‌موی خواره پرژه‌ی مه‌ی، پرژی ۱) پس‌مانده آخور؛ ۲) پوشال باریك ی؛ ۳) گل و خاك از لباس گرفتن؛ ۴) رمق و توان؛ ۵) حقوق و قسمت.

پرژا: بلاو، پڕژا، پڕشان، پڕژی ۱) پراکنده.

پرژان: ۱) بلاوبونی شتی ورد؛ ۲) خڕه‌وی وه‌رسوڕی ئاو یان توو؛ ۱) ئاو ئه‌پرژێته، توو پڕژێته؛ ۳) زور پهشین و ئازار ۱) پراکندگی؛ ۲) افشان شدن آب یا هنر بر زمین؛ ۳) درد ناك.

پرژانن: بلاوکردن ۱) افشاندن.

پرژک: پرژ ۱) افشان.

پرژه: پرشاو ۱) سنگ آب.

پرس: پرسیار، وه‌ڵامی که جوابی گه‌ره‌که ۱) پرسش.

پرسار: پرسکار، پهرسیار ۱) پرسش کننده.

پرسانه: دیاری بۆمانی ئازیه‌یار ۱) هدیه به صاحب عزا.

پرساو: زیکه ۱) موش صورت.

پرساوه: ئاوه‌ڕی پرسیاران که‌ئه‌ی پڕ کرێته‌وه ۱) پرسشنامه.

پرسه: ۱) دیدارکردن له ئه‌موتی؛ ۲) ئازیه‌ت ئازیه‌ت ۱) عیادت بیمار؛ ۲) عزاداری.

پرسه‌گورگانه: پرس پی گرتنی ڕوالهتی و به‌قسه ئه‌کردن ۱) پرسش تعارفی.

پرسه‌گورگانی: پرسه‌گورگانه ۱) پرسش تعارفی.

پرسیار: پرس، پسیار ۱) پرسش.

پرسین: پرس کردن ۱) سؤال کردن.

پرسیشه‌وه: ۱) به‌ئه‌نجام‌گه‌یاندن؛ ۲) سه‌رحیساب بون ۱) ۱) رسیدگی به زیردست؛ ۲) حسابرسی.

پرش: پرژ ۱) افشان.

پرشنگ: ۱) شرنگ، شرنگ، ئیشکی زل، ئیشك؛ ۲) پرشنگه‌ی ئاگر، پرسك ۱) نایش؛ ۲) شرار.

پرشه: ۱) وه‌رشه، گرشه‌ی وه‌ئیش؛ ۲) پرژه ۱) پاشرشش؛ ۲) انگا پرژه.

پرقینه: فورقینه، قرت، ده‌نگ له‌قورگه‌وه له‌ئیری ۱) آروغ، آروق.

پرك: (ئاو مناڵیون) ئاوه‌ڕ (ئاوه‌ڕ) زایمان.

پرك: ۱) پرش، کهڕو، کهڕه‌کیله؛ ۲) پرشك، کهمرکه ۱) کفك؛ ۲) اشك.

پرکردن: ئه‌ئه‌ئرین وا ۱) پر کردن.

پرکرده‌وه: ئه‌ئه‌ئرین دوباره ۱) دوباره پر کردن.

پرکیش: به‌مصاح، گران‌فرۆش ۱) آشنا و گران‌فروش.

پرکیشی: سوره‌وه‌ئه‌ئه‌ئرین له‌سه‌ر شه‌ئه‌ئه‌ئه ۱) اصرار و لجاجت.

پرگ: ۱) پرك، کهڕو، پرش؛ ۲) پارچه زه‌وی؛ ۳) کهرکه‌مه ۱) کفك؛ ۲) قطعه‌ای زمین کوچك؛ ۳) بخشی از کله.

پرگوشت: قه‌ڵه‌و، پوکه‌ئه‌ئه‌ئه‌ و سوه ۱) گوشتالو.

پرگه: گه‌ڕا ۱) بوره، نه‌خو حشرات.

پرگ هه‌ڵیتان: کهڕه‌هه‌ڵیتان، پرش هه‌ڵیتان ۱) کفك برآوردن.

پرمه: ۱) ئه‌ئه‌ئه‌ی لوتی به‌کسه؛ ۲) گریانی ئه‌ئه‌ئه‌کان؛ ۱) له‌پرمه‌ی گریانی‌دا ۱) صدای بینی اسب؛ ۲) زیر گریه زدن.

پرمشك: ۱) زاڵاو، پهشوش؛ ۲) لوسه‌ئه‌ك، به‌پرشك ۱) پرمغز؛ ۲) نوعی خاز در گندمزار رویه.

پرنول: دلیل، به‌ڵگه ۱) دلیل، برهان.

پرنوڵ: پرگوڵ ۱) نگه لباس کهنه.

پروانین: جیبوان، گرانین و لی کردنه‌وه؛ (ئامینت قوڕاوه، پشکی کهوه‌و لی‌پروشه، ئه‌م گه‌ئه‌ئه‌ئامه به نیوك پیروشه یا له‌ئه‌ئه‌ئه‌ئه‌وه) ۱) پرچین یا سرانگشت.

پروانن: پروانین ۱) نگا پروانین.

پروبا: ئاڵاو له‌ئه‌ئه‌ (ئاوه‌ئه‌ئه‌گ) ۱) سان و دامن بالای سای.

پروپاتاڵ: ۱) وره‌و پرده‌ی ئاوه‌ئاڵ؛ ۲) خڕ شه‌وپرتی بی‌ئه‌ئه‌ئه‌ئه‌ ۱) بیکاره، بی‌هونه‌ر ۱) بطرت و برت خاصه؛ ۲) اشیاء بی‌ارزش؛ ۳) بیکاره و تنبل.

پروپوچ: قسه‌و باسی بی‌ئه‌ئه‌ئه‌ و بی‌کاڵو و ڕاست ۱) حرف باطل، باوه.

پروپوشته: ئه‌ئه‌ئه‌ئه‌ ئه‌ئه‌ئه‌ ۱) مرغه.

پرو به‌شیو: بی‌ئه‌ئه‌ و به‌ئه‌ حاڵ پهریشان ۱) پریشان حال.

پروپی: پروبا ۱) نگا پروبا.

پروپیت: وره‌ی جاجمی ئاڵ ۱) خرده اسباب خانه.

پروت: هه‌ورگه‌ی کاسه‌و کوره‌ که‌ی هوسنای ئاسمان ۱) کوره‌گر.

پروژ: پوی خوری سوتاو ۱) موی پشم سوخته.

پروژان: سوتانی کوڵکه خوری و مو ۱) سوختن پشم و مو.

پروژاڵی: سوتاندنی خوری و مو ۱) سوزاندن پشم و مو.

پروژاڵی: کوڵکه‌ی سوتاو ۱) موی سوخته.

پروژه: خوری سوتاو ۱) پشم سوخته.

پروژیان: پروژان ۱) سوختن پشم و مو.

پروژیاو: پروژاڵ ۱) موی سوخته.

پروژه: کاڵاڵه دانان و کاریکی گرینگ و به‌هره ۱) پروژه.

پروسقان: ۱) هه‌ڵگه‌ڕانی شتی، ئه‌ڵاجونی شتی له‌سه‌ر ئاگر؛ ۲) ره‌نگ گۆڕین له‌ترسان ۱) برجان شیء؛ ۲) رنگ باختن.

پروسقیان: پروسقان ۱) نگا پروسقان.

پروسك: پرسك، پرشنگی ئاگر ۱) شراره، کوچك.

پروسك: بالی مناوی، لەسەر مردوی رژیو (هەڵبژێنەو پووسکی مایو) [ف] باڵبەستنەو جست بوسیدە.
پڕوسکان: لەبەریەک هەڵوەشان [ف] ترهم باشیدەبەن.
پڕوسکە: تاوریتک، پزیشکی ئاگر، پروسك [ف] شرارە.
پروش: جاوی کەم‌بین و بەخوێن [ف] چشم بیمار و کوسو.
پروشە: ۱) گەڵەکەم بەرزبون (ئەبەخوا بەسالی پروشە ئەکاتە) ۲) ...ەکە دەنکەی بەفر، کە دەباری [ف] ۱) کەم‌لو خوردن؛ ۲) ریزش دانەهای برف.
پروشە پروش: وردە وردە هاتنی بەفر بو زەوی [ف] ریزش آرام برف.
پروکە: دەنکی وردی بەفر [ف] دانۀ ریز برف.
پروکەپروك: خڕنگەخڕنگ، دەنگی گریانی بەسەر [ف] صدای آهستە گریە.
پروتان: پرواندن [ف] پرواندن با سر ناخن.
پریاسکە: پریسکە، پو خەمەی لەسەر بوکە [ف] بقچهٔ کوچك.
پریچ: جاوی پریش [ف] چشم کوسو.
پریزە: پریاسکە [ف] بقچهٔ کوچك.
پریس: بەرست، ئاپاگیر، خوا پریسە [ف] نابرست.
پریسك: پڕوسکە [ف] جرقه.
پریسکە: پریاسکە [ف] بقچهٔ کوچك.
پریش: ڕیزاڵ، پڕکون، وردوخاش، ریشاڵ [ف] پارچهٔ کهنهٔ پوسیده.
پریش‌پریش: ڕیشاڵ، ریشاڵ، ڕیزاڵ، ریزاڵ [ف] پاره پاره، تکه‌تکه.
پریشك: پشکی ئاو [ف] پشك آب.
پریشکە: داتوڵەی ئەکەب جیشتی گەنم [ف] آش گندم جوشیده.
پریکە: ترپەی دەنگی بەدەوی خەڵین [ف] صدای هرهر جلند.
پریوان: جەنبوکی بان بەرگ جستن وەراندن (ئەگەنجەشامی پیرویشە، جلە فریاو بەکەت پیرویشە) [ف] با ناخن زدون.
پز: ۱) پیچو لەناو زگدا، پیچ، تول؛ ۲) جزری نفت، جزری زوان گیر؛ ۳) قون، قوز، شەرمی خوینە [ف] ۱) جنین؛ ۲) گس مرد؛ ۳) فرج، آلت تناسلی زن.
پزان: ۱) پیچودان، مالاندن، پزدان؛ ۲) بەوی مالاو بزگاك، قوی ئیدەکەن [ف] ۱) پیچیدن؛ ۲) بادکنك.
پزەوان: پزان [ف] بکا، پزان.
پزەوك: جیچکە سلاوی ئاپیکو [ف] گل مژه.
پزژە: ئەخوشیەکی پەرە [ف] نوعی بیماری گوسفند.
پزگ: ۱) پزی جیگەی پوخین لەدەرەی؛ ۲) هەرچی لوی هەڵدەوەشی و جی ئەمانی وەك زار کە کیسەو تورەکە؛ ۳) ئەخوشی جن پزوك [ف] ۱) و ۲) نیفه؛ ۳) نوعی بیماری دام.
پزگە: پزگ [ف] بکا، پزگ.
پزلی: جیگەی پیچو لەزگدا، پزدان [ف] زهدان.
پزو: ۱) پزگ؛ ۲) مالاندن، پزدان؛ ۳) پزیدە، قیزەو [ف] ۱) شیان؛ ۲) زهدان؛ ۳) بکا، پزیدە.
پزوز: وزگو بلو، ناوزگی جەنوان [ف] احشاء.
پزوڵك: سوڕانی کە لە ئەیسەنە دوڕنیو و لە سوڕان بخوك ئەبو [ف] سوزن.
کوبکەر، ڕ جواندوو و بزگر، ڕ لحافدوز.
پزوسك: پروسك، پریسکی ئاگر [ف] شرار.
پزوسکە: پروسك [ف] شرار.
پزو: قزو، ئەخوشی بەڕ [ف] نوعی بیماری دام.
پزی: ۱) نفتی؛ ۲) پزگ [ف] ۱) گس پزگی؛ ۲) بکا، پزگ.
پزیسك: تاوریتک، ئەمیوکە ئاگریك، پزیشکەی ئاگر [ف] شرار.
پزیشك: پزیشك، حەکیم، لوقمان [ف] پزشك.
پزیشکە: ئەوەی کە ئەوسا ئەمانە بەوی گیانەکی ئەکاتەوە بەخوێنی خلك.
پزیو: ئاخریە، ئاڵمەی داخستنی قاپیش، پشتەو کاوش [ف] سگك.
پژاك: بلامات، ئەوەیش پیچوی ئازاڵ [ف] دهان بند بچه شیرخوار حیوان.
پژ: ۱) داسو کەی دەخڵ؛ ۲) لکی باریکی دار؛ ۳) باڵی وڵاخ [ف] ۱) پر؛ ۲) لقد؛ ۲) جوانه تازه؛ ۳) بال.
پژال: ۱) لکی هەزە باریکی دار، پژ؛ ۲) پڕوپوش [ف] ۱) جوانه تازه؛ ۲) خس و خاشاك.
پژان: ۱) پرژان، باڵاوبونی وردوتیل؛ ۲) خوین لەبوت هاتن؛ ۳) بەمانی کچینی؛ ۴) زوردوانی، ملانی [ف] ۱) پاشیدن مایع؛ ۲) خون بصاع شدن؛ ۳) رفتن بکارت؛ ۴) کشتی.
پژاندن: ۱) دەخوین هێنانی لوت؛ ۲) پرژنی کچینی؛ ۳) باڵاوکردنی وردە؛ ۴) وەشاندن، جاڵاندنی توند [ف] ۱) خون بصاع کردن؛ ۲) بکارت برداشتن؛ ۳) پخش و پلا کردن؛ ۴) تخم افشاندن.
پژاو: ۱) کچینی بەسان (بنی پژاوە)؛ ۲) لوتی خوین لی هاتن (لوتی پژاوە)؛ ۳) خوین بەستار [ف] ۱) بکارت برداشته شده؛ ۲) مصاع خونی شده؛ ۳) تخم پاشیده شده.
پژبین: پشتین، پشتان، کەمەربەند، پشتوین، پشتبەند [ف] کمربند.
پژتین: پژبین [ف] کمربند.
پژك: ۱) داروکە بەکە بو پیچە دەمەشکەی کوڕەوی ڕکەکەن پشك؛ ۲) خوجەی، پشکو [ف] ۱) پشهٔ چوبی سوراخ مشك؛ ۲) شپشه.
پژکوڕ: پشکوڕ، خوجەی [ف] شپشه.
پژگال: کاروبار، بەشغولیەت [ف] سرگرمی و مشغولی.
پژل: سوڕ لەسەرشتی [ف] اصرار، لجاج.
پژلاندن: سوڕبون وپاشگز بی لەسەرشتی [ف] اصرار کردن.
پژم‌وقوز: پرەی بەقەم، توڕەیشتین [ف] عطسهٔ قوی.
پژمە: پشمە، پژ [ف] عطسه.
پژمەپژم: پشمەی لەسەر یەك [ف] عطسهٔ پیاپی.
پژمین: پژین، پشمین [ف] عطسه کردن.
پژن: ۱) پەلکو پوپ؛ ۲) پرچن و موبکەلاو [ف] ۱) فرحت و شاخ و برگ؛ ۲) زولیدەمو.
پژنجە: قاشاق، ڕ ئەکی پەکسم ماڵین [ف] ترس سنور.
پژو: باڵ، موی ملی پەکسمو شتر، پژ [ف] بال.
پژوپوو: ئوزوپوو، ئەوکشانەی هەڵشەپەرئوزین [ف] شاخه و برگ.

ساخته‌های فرس شدنی.

پژون: گره [ق] علف برس شده.

پژوئن: برس [ق] کمر بند.

پژوینه: برس [ق] کمر بند.

پژه: پر پشکه پر پشکی لاو [ق] پاشیده شدن آب.

پژیاگ: ۱) پژاد، لوتی خوین انهاتنو؛ ۲) کجیتی لهه‌ین‌چو؛ ۳) لوتی جنار [ق] ۱) خون دماغ شده؛ ۲) یکبارت پرداشته شده؛ ۳) تخم پاشیده شده.

پژیان: پژان [ق] نگا: پژان.

پس: ۱) فهتین، فهتیان؛ ۲) توری لهبانی می، ئه دلّی پساله؛ ۳) کون فرزه‌ندی نیر؛ (پسام، ئامۆزا) [ق] ۱) گسلیدن؛ ۲) کسی که شتی را دیره لفظ کند؛ ۳) پس.

پسات: جوات، ئاوتومهل، جیرگی هه‌ستانات: (ئوته به‌دی پساتی) [ق] اجتماع.

پسان: ۱) فهتیان، لهبه‌ر یه‌ك چوتی به‌ن‌ودان؛ ۲) مردن لهبه‌ر ئاندوی [ق] ۱) گسستن؛ ۲) از خستگی مردن.

پسانین: لهبه‌ر یه‌ك پرین [ق] گسلانیدن.

پسانك: بچو، (پسانك سه‌گ، توله‌ئه‌سه‌گ) [ق] بچه.

پسان: پساسن [ق] نگا: پساسن.

پسانه‌وه: ۱) دوباره لهبه‌ریه‌ك چوتن؛ ۲) دوایی هاتن. (ئه‌وچیوا هه‌ر له‌پسانه‌وه) [ق] ۱) دوباره گسستن؛ ۲) خاتمه یافتن.

پسان: ۱) پیه‌ی پیّ؛ ۲) سرته، قسه‌ی به‌هسانی [ق] ۱) پارچهٔ پیه؛ ۲) حرف در گوشی.

پسپاندن: سرته کردن، سرکاندن [ق] حرف در گوشی.

پسس: ۱) ئاریجران به‌هه‌ندی لهت؛ ۲) وشه‌ی بانگردنی پشیله [ق] ۱) پاره‌پاره شده؛ ۲) کلمه صدا زدن گربه.

پسپستکی: جوّلانه، ئاڵاو جاڵاوکه [ق] عنکبوت.

پسپیله: پشیله، پساله، پشی، کتك [ق] گربه.

پسپیوّ: ۱) ئاسانه چاوناسین؛ ۲) جاڕاو ئاڕاتی کار [ق] ۱) گوسفندشناس؛ ۲) خبر و کاردان.

پسپوّری: جاڕاتی، هوّزان له‌کاریکا [ق] خبرگی، تخصص.

پسته: سرته، سرکه [ق] حرف در گوشی.

پستان: فستان، کراسی ژنانه [ق] پیراهن زنانه.

پستوك: به‌زه، ئاریوان [ق] نردبام.

پسنو: پیرك، پیه‌ه [ق] گریبان.

پسنه: ۱) فسنق؛ ۲) سرته، چپه [ق] ۱) پسته؛ ۲) درگوشی.

پسنه‌باوام: بادامی کاهنزی، باری بیکول ئاسك [ق] پسته بادام.

پسنه‌پست: سرکه‌سرت، چپه‌چپ [ق] چپ‌چپ.

پسنه‌ق: مۆری خراب [ق] مو بر نخل.

پسك: ۱) کسیّ زمبلی مینه‌ه وه‌ئه‌ه لاهیّنی، پس؛ ۲) پشیله؛ ۳) پساله، زولف [ق] ۱) کسی که شتی را دیره لفظ کند؛ ۲) گربه؛ ۳) گیسو.

پسکسان: ده‌کاتی پشکسری را ده‌یلین، خوّ رزگارکردن له کهسیّ که‌وته‌گرتو به؛ (خوّی له‌دستم رایسکاندا) [ق] فرار کردن.

پسکول: گوڵنگی کلاو [ق] منگوله کلاه.

پسکه: ۱) سرکه، سرته، قسه چه‌ندگی نرم؛ ۲) باریّزی راوچی بو تجیر؛ ۳) باڵنه‌فڕو جیوه جیوی به‌چکه‌مه‌ل له‌کاتی خواردن له‌ده‌نگوکی دایکی [ق] ۱) حرف در گوشی؛ ۲) خبرچینی، جاسوسی؛ ۳) پر پر زدن بچهٔ پرنده وقت خوردن.

پسکه‌پسك: ۱) سرته‌سرت؛ ۲) باڵنه‌فڕو جیك‌جیکی جوجاك [ق] ۱) نجوا؛ ۲) پر پر زدن و سروصدای بچهٔ پرنده.

پسکیان: باریّزه‌ئی راوچی [ق] خبرچینی، جاسوسی.

پسلّ: ئوشه، گیایه‌که له‌دوکیّوی ده‌کات [ق] گیاهی است که در دوغا ریزند.

پسام: ئامۆزای نیر، کوڕمام [ق] پسر عمو.

پسنجك: پنجك [ق] پوزه برخی.

پسو: هست [ق] احساس.

پسوران: به‌چکه‌ی که‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه [ق] تجسس‌اند.

پسوك: به‌ئی، ئاوام، کهرو ده‌ویس [ق] نخ باز، نامجکو.

پسوگرته‌ی: گوئی‌ئاوزی، له‌قسه‌ی جه‌ئك هه‌ستیاگرتن [ق] استراق سمع.

پسه‌پس: ۱) توره‌توره؛ ۲) سرته‌سرت [ق] ۱) حالت لُکنت زبان؛ ۲) پچ‌پچ.

پسیان: فه‌تیان، سار [ق] گسستن.

پسیرك: پرساك [ق] نگا: پرساك.

پسیله: پشیله، پشی [ق] گربه.

پسیّن: ۱) ئه‌وی ده‌ستیّن؛ ۲) کڕیار [ق] ۱) گسلنده؛ ۲) خریدار.

پسیوّ: پسوّ [ق] نگا: پسوّ.

پش: ۱) قسه‌ی ئاڕاو، ئاپه‌ئو؛ ۲) سی، جه‌رگی سین، کسه‌ی هه‌ناسه؛ ۳) وشه‌ی بانگ‌کردنی پشیله [ق] ۱) نقل و قول؛ ۲) ریه؛ ۳) کلمه صدا کردن گربه.

پشاقیله: سوئنگه سابون [ق] نعلبند صابون.

پشاوتن: گلوفین، هه‌ئیندوتن، ئیکه‌هه‌ئگوشین‌وئیکه‌دان [ق] شیاله کردن.

پشپش: وشه‌ی بانگردنی پشیله [ق] کلمه صدا کردن گربه.

پشپشوکه: گیایه‌که له‌کاته‌پشیله‌ئه‌مین [ق] گیاهی است شبیه به دم گربه.

پشپلت: پرین [ق] کمر بند.

پشت: ۱) کهوواو، له‌شانزا، ئاسه‌ر ژان؛ ۲) ئه‌و دیوی هه‌رشتی؛ ۳) خزمی باوك؛ ۴) داردارو لاگر؛ ۵) وشه‌ی ده‌رکردنی پشیله؛ ۶) چه‌وچین. (پشت به‌پشت واهاتین)؛ ۷) جیّ پیاوی گاهه‌ر [ق] ۱) پُشت؛ ۲) وراء؛ ۳) خویشاوند پدری؛ ۴) طرفدار؛ ۵) کلمه راندن گربه؛ ۶) نسل؛ ۷) آبه.

پشتاش: تۆزی ئاو له‌ئاشدا، تۆز ئاسیاو [ق] گرد آسیاب.

پشتان: ئاوقاده‌ست تیّ‌ویّنان [ق] از آغوش گرفتن.

پشتاو: ۱) جۆرێ دەمانچەی ئەلمانی ۲) ئۆرەکەی بارزێی ڕاوچی ۱) وشەی مانگە ۲) جۆرە بارووت.

پشتاوپشت: ۱) بابەتەکانی بەرە لەدوای بەرە ۲) پێچەوانە ڕۆیشتن (پشتاوپشت جوتە تاو تەنکەدەبێ) ۱) نسل بە نسل ۲) عقب عقب ڕۆیشتن.

پشتئەستوور: خاوەن جەم، بێ ترس، ئاگادار، خاطر جمع.

پشتبێن: ڕەش ۱ کەر بند.

پشت بێ بەستن: خاوەن جەمبوون لە یارمەتی کەسێک ۱ اطمینان بافتن از یاری کسی.

پشت تێکردن: ۱) ڕوانین وەرگێڕان ۲) گوێ بێ خەدان (پشتی دەکاردەکەی کردوە) ۱) ۱) اعراض و پشت کردن ۲) بی اعتنایی.

پشت چوقلە: دارگوێز، ئەوەی جۆری تەوێی بێ دەکوتن ۱ جوزی که با آن پوستهای را می کوبند.

پشت خوێل: پشت کوڕ، پشت چەمیو ۱ کوژپشت.

پشتدار: ۱) قایم، پتەو ۲) خاوەن دارەزو لاگری بەهێزو دەسەلات ۱ ۱) محکم ۲) کسی که یارانی با نفوذ داشته باشد.

پشتدان: ۱) هەڵاتن لەبەر دوژمن ۲) تەسلیم بونی شوە، بۆنەرە ۱ ۱) فرار از دشمن ۲) تسلیم ماده برای نر.

پشت دانەوە: ئارەحەتبوون بێ خەم بوون، ئەوە پشتی خۆتی لێ بدەوە، مەترسە ۱ آرامش یافتن.

پشتڕێژ: بریتی پشتی بەکسم ۱ زخم پشت ستور.

پشتڕێش: پشتڕێژ ۱ زخم پشت ستور.

پشت سارد بونەوە: ئاغوستبوون لەکار ۱ مأیوس شدن.

پشتشکان: بریتی لە هەڵاتی زۆر گەورە، ئەوانەی پشتشکا ۱ گناه از گناهان بزرگ.

پشتکوڕ: پشت خوێل ۱ کوژپشت.

پشتکوڵ: داری پشت دەرگا، ئەوەی پشت در ۱ چوب پشت در.

پشت کوڕ: پشتخوێل ۱ کوژپشت.

پشت گرتن: یارمەتی دان، دارەزای کردن ۱ حمایت کردن.

پشتگوێ خستن: گوێ بێ خەدان، وەدواخستن ۱ پشت گوش انداختن.

پشتگوێکردن: ۱) بریتی لە سەرچاڵ کردن لای دەلاقە ۲) موهەڵگرتنی لای ژن ۱ ۱) اصلاح موی سر ۲) موی صورت گرفتن زنان.

پشتگین: دوماهی، تاخری ۱ واپسین.

پشتلیدان: گەمەیەکە سەری پشت کەکەن ۱ نوعی بازی.

پشتلیدانەوە: ئاسودەبون، ئیستراحەت کردن ۱ لم دادن.

پشتلیکردنەوە: پشتلیدانەوە ۱ لم دادن و آسودن.

پشتمیب: هاریکار، یارمەتیدەر ۱ یاری کننده.

پشت وپەناد: جێگای باکەم هاوار ان، ئەوەی پشت وپەنات بێ ۱ پشت پناه.

پشتوری: وزە، هێزی دل ۱ قوت قلب.

پشتوێن: ڕەش ۱ کەر بند.

پشتە: ۱) کۆڵەوەیان باری کۆڵ ۲) باڵ، لای کۆڕی مەنج، جات لەسەر زاد ۳) وشەی دەرگیردەی پشیلە ۴) تیری گاشەمەن، پشتە ۵) تاوی گوندێک لەسەر سیروان ۶) تیکۆڵ فریدانی تاوڵە ۷) هاوەڵەشیرت ۱ ۱) کوڵەبار ۲) طرف برجستهٔ شانک ۳) کلمهٔ راندن گربه ۴) آینه ۵) نام دهی است ۶) پوست انداختن زخم ۷) هم خوابی.

پشتەباد: تەوی، تەهەڵدار ۱ تیا.

پشتەبی: پشت با ۱ تیا.

پشتەڕێژە: پشتڕێژە ۱ زخم پشت ستور.

پشتەڕشە: پشتەڕێژە ۱ زخم پشت ستور.

پشتەستوور: پشت کەستوور ۱ نگا: پشت کەستوور.

پشتەسەر: خشتێکە زنان لەدواوەراستی جەری دەدەن و بەپشتا بەردەبنەوە ۱ زیوری است زنانه.

پشتەڵ: ۱) پشتوانەی دیوارو دار و قایم بون ۲) ئەسکە جۆری کە هەڵی ناباجن و دەیهێنەوە ۱ ۱) پشتیبان ۲) پشمی که بر پشت قوچ می ماند.

پشتەکی: سواربونی بەکسم، ئەوپشتەکی ۱ سوار شدن بر ستور.

پشتەماژە: موغەرەی پشت، تیغەرەی پشت ۱ ستون فقرات.

پشتەماسی: خەرپشتە، سەرپانی کۆڕوک پشتەماسی ۱ بام خرپشته.

پشتەملە: بێکار، کاری بەزوراری خۆزوردار ۱ کار بیگاری.

پشتەملی: پشتەملە ۱ بیگاری.

پشتەمەڵە: جۆرێ سوباپی، مەلەی لەسەر گازی پشت ۱ شنای پشت.

پشتەمێز: پشتمێز ۱ نگا: پشتمێز.

پشتەوە: دواوە ۱ وراء پشت.

پشتەوەشکێن: هەڵای پشتەوە داچەماو ۱ بەطرف پشت خم شده.

پشت هەڵکردن: لەئەس بون، ڕەوەرگێڕان ۱ پشت کردن و غضبناک شدن.

پشت هەیوان: ئۆدەی لەڕوی هەیوان ۱ اطاق رو بخرابی.

پشتهیوان: پشت هەیوان ۱ نگا: پشت هەیوان.

پشتی: ۱) سەرین ۲) پاڵەوپشت ۳) کۆڵ، باری پشتی باو ۴) لەدوای (پشتی تۆ من دەمرا) ۱) بالش ۲) متکی ۳) کوله‌بار ۴) پس از.

پشتیر: تەوێڵە، تەوڵە، گەمیر ۱ طویله، اصطبل.

پشتێر: پشتیر ۱ طویله، اصطبل.

پشتێن: ۱) ڕەزین ۲) گشتەگ ۱ ۱) کمربند ۲) تیغ بهم بافته.

پشتێنە: ڕەزین ۱ کمربند.

پشتێنە: ۱) دەورە، دەورەگرتنی بەدزین یا هەرچی ۲) داری دەنیاو ئۆڵی چەپەر خراو ۳) جۆرێ ڕۆژەوانیە کە دەست دەکەمەری بەگەر دەگرن ۱ ۱) کمربندی ۲) چوب برجن ۳) نوعی گشتی.

پشتێنە: پشتێنە ۱ نگا: پشتێنە.

پشتیوان: ۱) هاریکاری، یارمەتی ۲) قایم کەری دیواری شکست ۳) داری دەرگا داخستن ۱ ۱) پشتیبان ۲) پشتیبانەدیوار ۳) چوب پشت در.

پشتیوانە: دیواری دیوار تەشەوە ۱ پشتبانه.

پشتیوانی: بارجه‌دان، هاریکاری، لاگیری ◄ پشتیبانی
پشتیوانی کردن: داواری کردن، لاگیری کردن ◄ طرفداری کردن
پشرون: جنسی پرخه‌ناله، نیوی وره‌ساوار ◄ آس بلغور ریز
پشقل: پسکان، کسمال، کشمل، قشمل، گوی دوسه‌ر وشتر و گه‌ریشه‌ی ◄ پشقل حیوانات
پشك: ۱) خوتیجه‌ی گولی‌دار؛ ۲) پراك داری کوتن گری مه‌نگو جنگه؛ ۳) ده‌نگی بچکر، گلوی بچکر؛ ۴) پسوله‌ی خوره‌خست، قورغا؛ ۵) هش وبیار؛ ۶) پرشکی تاو ◄ ۱) شکوفه درخت؛ ۲) پینه‌ی جوین مشك؛ ۳) دانه‌ی برف؛ ۴) بلط بخت‌آزمایی؛ ۵) سهم و قسمت؛ ۶) قطرات باشیده‌ی آب
پشکخستن: قورمه‌کشان ◄ قُرمه انداختن
پشکلین: ۱) شکوتی خوتیجه؛ ۲) هه‌لوه‌شانی مریوان، هه‌لیشکوتن ◄ ۱) شکفتن غنچه؛ ۲) بازشدن پخته
پشکل: پشقل ◄ پشك حیوانات
پشکن: ۱) مه‌ئیشتن، مال پشکن؛ ۲) له‌ئیره‌ی جیا کرده‌وه؛ ۱) خوریه‌که پشکنه ◄ ۱) مفتش و بازرس؛ ۲) ازهم بازکننده، شم و سوی
پشکنین: ۱) گه‌ڕان، مه‌فتیش؛ ۲) هه‌لوه‌شاندنی خوری و لوکه ◄ ۱) تفتیش؛ ۲) ازهم بازکردن، شم و سوی
پشکو: پرلی، پیره‌نگ، شکل، پشکر ◄ اخگر
پشکوتن: وه‌ری خوتیجه ◄ پشکفتن
پشکوژ: پشکو ◄ گرو پشت
پشکوژ: ۱) خوتیجه؛ ۲) دوگمه، قوپچه؛ ۳) گوڵوڵ ◄ ۱) غنچه؛ ۲) دکمه؛ ۳) شکوفهٔ درخت
پشکول: مه‌ری داخوڵا ◄ نیومند بدجوره
پشکوی: پسقل ◄ پشك حیوانات
پشکه‌ل: پسقل ◄ پشك حیوانات
پشکیل: ده‌نگ سینه‌ی بی‌خیو که ده‌گاته‌ی که‌ئیستن‌وا به‌کاری دین ◄ انگشتری بی‌نگین
پشکیلان: گه‌مه‌ی که‌ئیستن، بازه‌کی شم شینه که ده‌گوشیه که لیره‌ا خه‌لکی پشکیلانا ده‌شاره‌وه ده‌سه‌ی تر ده‌یی بیدوزه‌وه ◄ نوعی بازی دسته‌جمعی
پشکین: پسکی ◄ بازرس
پشکیله: چاوله‌ك، برچی، پشکوله ◄ سالی
پشمه: پرمه، پیره ◄ خطبه
پشمین: پیرین، پشمه‌کردن، پرمین ◄ خطبه کردن
پشنی: لوکی، هه‌نیه، لمی، ناوچاوان ◄ پیشانی
پشو: ۱) هه‌ناسه؛ ۲) پسله؛ ۳) ئیسراحت، وهل ◄ ۱) نفس؛ ۲) گریه؛ ۳) استراحت کردن
پشوز: خراب کوتی کاسی، به‌حلت ◄ بدگفتن از کسی، نفرین
پشوسواری: ئه‌نگه‌له‌فسی ◄ نفس تنگی
پشوگرتن: وه‌ئاندان، ئیسراحت کردن ◄ آسودن
پشه: ۱) پر پشکو، تاو؛ ۲) پسله ◄ ۱) قطرات باشیدهٔ آب؛ ۲) گریه.

پشی: ۱) پسله؛ ۲) که‌ئیه‌کی تاو؛ ۳) سی، جگری سی؛ ۴) کولیجه خوزن؛ ۵) پسو، له‌فس ◄ ۱) گریه؛ ۲) تحالا آب؛ ۳) شش؛ ۴) نان روغنی؛ ۵) فلس
پشیان: پراتی تاو پر پشکه کردن ◄ باشیدن آب
پشی‌پشی: ۱) گه‌مه‌یه‌کی منالانه؛ ۲) بانگ کردنی پسله ◄ ۱) نوعی بازی بچه‌ها؛ ۲) صدا دادن گربه
پشیاف: پسله ◄ گریه
پشیلوك: پسله‌باره ◄ گیاه، فاصله‌ك
پشیله: کشك، جاتی‌وه‌ریکی لاغه‌زه‌ی پشکه، ئه‌لام بچوك، ئه‌ده‌ویشی، قه‌یه‌ر که‌ویشی هه‌یه، ئاشره‌که‌ی ئه‌زن گوریه ◄ گربه
پشیله‌باره: بیری، گیایه‌که با ده‌یده‌ی منالی پر گاله‌ی ده‌ی ده‌که‌ون ◄ فاصله‌ك
پشیله‌سوره: گه‌مه‌یه‌کی منالانه ◄ نوعی بازی کودکان
پشیله‌سوری: پسله سوره ◄ نگا: پشیله‌سوره
پشیله‌شوره: شوشتی تاوه‌ی، شوریی سه‌رچال ◄ سرسری شستن
پشیو: چه‌شو، پرشان، هه‌ناس ◄ پریشان حال
پشیوه: تاراده ◄ آشوب
پشیوی: تاراده ◄ آشوب
پشیوی‌تاوه: که‌ئن گوری، تاراوه‌ناوه ◄ فتنه‌انگیزی
پشیوینی: پشیوه ◄ آشوب
پف: ۱) فو؛ ۲) وه‌ری وه‌ری، ئه‌وری ئه‌وری ئه‌وری. (پف ئاو پوکه‌ها)؛ ۳) وشه‌یی گاله‌ی به‌فه‌ئوری زگیرل کردن ◄ ۱) پف؛ ۲) کلمهٔ نفرت از بوی بد؛ ۳) کلمهٔ ستایش، گرین به شکو گفتن
پفه‌دان: ۱) فودان، به‌چوپکردن هه‌لامه‌ساهی کالا؛ ۲) وریتی که بیهه‌لگرتنی به‌ری ◄ ۱) دمیدن؛ ۲) کنایه از ستایش مردمین
پفه‌راو: ۱) وه‌چه‌ری هه‌ئه‌ره‌ئا؛ ۲) که‌لاکی به فوه‌ئیسار ◄ ۱) تجریك شده؛ ۲) لاشهٔ بر کلب دمیده
پفه‌ریاگ: پفه‌راو ◄ نگا: پفه‌راو
پفه‌ریان: فوداو ◄ پف‌دادن
پفکردن: فوکردن که ئاگری هه‌رچی ◄ پف کردن
پفکرن: پفکردن ◄ پف کردن
پفکی: جوئی زه‌ئیه‌ی ئاوا گوشاو ◄ شلغم زنانه
پفلان: سیوفان ◄ سماق
پفله: کوره‌ئاگری فه‌لمو ◄ کوره‌ئاگر چای
پفوله: کوره‌ئاگری فه‌لمو پفه ◄ نگا: پفله
پفه: جیشت ئه‌ریانی منالانه ◄ آس به زبان بچه‌گانه
پفه‌ك: ئاگراری فوی توند کردن ◄ افراد دمیدن دم
پفه‌ل: فنه‌ئواد ◄ متخلخل
پفه‌ئدان: فودان، فوپکردن ◄ پف دادن
پفه‌ئدراو: فوداو، پاپکراو ◄ پف داده
پفیو: له‌نگر ئه‌ر ئه‌مه‌ل ◄ تنبل و تنگ
پك: پشه‌ی جاف، پرانیم‌رجاف ◄ پر رو افتادن شتالنگ

پلدپلد: بریده‌بریده‌ی بندال بندم گریانه‌ی‌ها غر ولد بچه موقع گریستن.
پکنه: پلنه [ق] نگا: پلنه.
پکه: ۱) پشه‌ی میخ، پشه‌ی قاب؛ ۲) فرمانی کردن [ق] ۱) امر افتادن قاب بازی؛ ۲) امر به کردن.
پکمن: ۱) فرمانی کاندن؛ ۲) فرمانی کردن بوکوی مرا؛ ۳) فرمانی داکاندن [ق] ۱) امر به کشتن؛ ۲) امر به کردن برای جمع؛ ۳) امر به لباس درآوردن.
پکمین: نه‌نمام بدین [ق] بکشیم.
پکیش: فرمانی راکشان [ق] امر به بکش.
پکیشه: ۱) دوکان دوکرین کاف فاشره؛ ۲) راکیشه [ق] ۱) برکش؛ ۲) بکش.
پگر: کمره، کمره [ق] سرگین حشاک شده.
پل: ۱) تکه، پارچه گوشتی چکوله، چنجال؛ ۲) پنجه، (دسو پلت بنسوا)؛ ۳) فاسقه؛ ۴) پادان، باوخواردن؛ ۵) تمزوی تمن، بروسکه بیاهاتن؛ ۶) جمقدنه به پنجه؛ ۷) تکی باریکی‌دار (لوپل)؛ ۸) پلکه، کمزی؛ ۹) پله‌ای (پلوپل)؛ ۱۰) پل، پره؛ ۱۱) لیدانی ریگ [ق] ۱) چنجه؛ ۲) پنجه و دست؛ ۳) انگشت؛ ۴) تاب خوردن؛ ۵) تیرکشیدن بدن؛ ۶) بشکن؛ ۷) جوانه تا(ل) درخت؛ ۸) گیسو؛ ۹) ستن باد؛ ۱۰) پُل؛ ۱۱) بعض.
پل: ۱) پله‌ی پشت؛ ۲) پره [ق] ۱) تکه پوست؛ ۲) پُل.
پلاز: ۱) داربه‌ستی که بوهاوشتن دوبی؛ ۲) قسمی پنکول؛ ۳) تاجو سمرکوله [ق] ۱) تکه چوب انداختنی؛ ۲) مثلاً؛ ۳) سرزنش.
پلازنیگرتن: ۱) داربه‌اوشتن بوبیوه نه‌کاندن؛ ۲) داربه‌کاسیاه‌داداز؛ ۳) سمرکوله قسمی پنکول کردن [ق] ۱) انداختن تکه چوب برای میوه‌ترحت؛ ۲) چوب بطرف کسی پرت کردن؛ ۳) متلک گفتن.
پلاس: پارچه‌ی ضخیم راجعی کم‌برج [ق] پلاس.
پلاس ماسی: جوزیکه ماسی [ق] توی ماهی.
پلاش: گیاه وشکی دمشی، بوش و پلاش [ق] گیاه خشک باد برده.
پلان: گلاله‌کان کمین و بدین [ق] طرح، نقشه.
پلان: ۱) هستی، نیستان؛ ۲) گلاریون [ق] ۱) استخوان؛ ۲) غلتیدن.
پلانتن: گلاتن، گلاکردنه [ق] غلتاندن.
پلاتن: پلاتن [ق] نگا: پلاتن.
پلاتنه‌وه: پلاتن [ق] نگا: پلاتن.
پلاو: چیشتی برنجی بهیالوته بالوزاو [ق] پلو.
پلاوپالا: پالوزه‌ی برنج سوزنه دهریکی کالزای کون‌کون [ق] پلوپالا.
پلاوپالیو: پلاوپالا [ق] پلوپالا.
پلپ: ۱) تنل و تمدوبی و تنبه‌گه؛ ۲) توندو خوگر [ق] ۱) تنل و لق؛ ۲) ثابت و محکم.
پلپ پهستن: مهین، توندوبی تنل [ق] بتعقد شدن و بستن.
پل پسکان: نه‌جوسه‌کی بالداره‌ته [ق] توی بیماری برخاستن.
پلپل: امنه‌ی چکوله، تنجار [ق] انجیره.
پلپل کردن: پارچه‌پارچه کردن، بو گوشت ده‌کین [ق] قیمه کردن.
پلپله: پله، خشکه [ق] زیوری است.
پلپله: پله [ق] زیوری است.
پلپلی: پالمپالمه، پالاوی [ق] لکه‌لکه.
پل‌پیز: لنگو لاتس، داپیدلنگ [ق] سای و پوشش سای.
پلت: پلنه، پلت خوراک تمپین دخوپان [ق] نگا: پلنه.
پلت: ۱) پل، تمریو تنل؛ ۲) دمکی بهوزه دوهیانی زاریشی شوشه‌تاو [ق] ۱) تنل؛ ۲) صدای بیرون آوردن دهان‌به نظری.
پلتاک: پلتوک [ق] تلنگر.
پلتوخ: نه‌به‌که، به‌کتر نه‌کرنو، تنزو تمدوبی [ق] تنل و بند نیامده.
پلتوک: ۱) پنه، پهیشتی پنجه لاشتیک دان؛ ۲) شی نه‌تنگو دهماجه [ق] ۱) تلنگر؛ ۲) مادهٔ تنگ و نیامده.
پلته: ۱) دوکی دمرکیشانی زاریه‌تنی شوشه‌تاو؛ ۲) شم، تلف [ق] ۱) صدای بیرون آوردن چوب‌بنه نظری؛ ۲) ذرّه‌ی.
پل‌ته‌کاتن: جمقدنه‌ته‌ندان [ق] بتنگن زدن.
پلتیکه: رزیو، رزیای [ق] پوسیده.
پلج: فلج، شیخاو، پلخاو [ق] له شده.
پلجاتن: شیخاتن [ق] له کردن.
پلجاتن: پلخاتن [ق] له کردن.
پلدان: ۱) لیدانی نه‌ز به‌نوشتی؛ ۲) چزیی نه‌ندام وک پلکی چاو و لو [ق] ۱) زدن بعض؛ ۲) اصلاح و برهم اعضا.
پلز: سیس، کز [ق] پژمرده و افسرده.
پلزپاگ: سیس و کزبوگ [ق] پژمرده.
پلزپان: سیس و کزبون [ق] پژمردن و افسردن.
پلشت: چلکن، سیس، چلکاوی [ق] کثیف و چرک آلود.
پلک: ۱) خوشکی باوک بوو؛ ۲) کمزی، برج؛ ۳) پلشت، چلکن، گمان؛ ۴) گلان، پل [ق] ۱) عمه؛ ۲) گیسو؛ ۳) چرکن؛ ۴) غلتیدن.
پلکان: گلاریون [ق] غلتیدن.
پلکاتن: گلاتن [ق] غلتاندن.
پلکه: ۱) بسکاو کمزی؛ ۲) خوشکی باواو [ق] ۱) گیسو؛ ۲) عمه.
پلکیان: گلان، خلوز بوبوه [ق] غلتیدن.
پل لیدان: جمقدنه به‌قابان [ق] بشکن زدن.
پلمه: ۱) گریانی نه‌تکاو؛ ۲) کمتیی بهدونگ، برمه [ق] ۱) گریهٔ ناگهانی؛ ۲) قهقهه.
پلندان: داروکه‌ی هاوپشتی، پلار [ق] نگا: پلار.
پلنگ: ۱) دزه‌ی بهناوبانگ؛ ۲) تیکه‌ل پیکه‌ل و تالوز [ق] ۱) پلنگ؛ ۲) درهم برهم.
پلنگیان: تالوزاو و تیکه‌هالان [ق] درهم برهم شدن.
پلوپا: ۱) قاچ و قول، لنگو لاتس؛ ۲) پله‌فاز، حمول و نه‌فلا [ق] ۱) پا و ساق؛ ۲) دست و پا زدن.
پلوپز: دزه‌ی هن، توانو تاقمت [ق] تاب و توان.
پلوپوش: پرپوش، پشکه‌گیا [ق] خشک گیاه.

پلوپوش: پلوپوش [ق] خشکه گیاه.
پلوچ: خوار، خلوچ (پلوچ، پلوچ) [ق] کچوکوله.
پلوخ: ۱) پلشتاو، رزاو ۲) پس و جنگن [ق] ۱) له و ازهر پاشده ۲) جرگ آوه و کیشت.
پلوخ: سکل [ق] اخگر.
پلوز: ۱) خور، پلوز، تاو ۲) پلوسک، لوس [ق] ۱) بی لباس ۲) تاوان.
پلوزه: پلوزه‌لمه، پلوزه‌تن، خلوزه‌تن [ق] بی بر.
پلوره: ۱) مه‌لک، جنگلی هه‌نگ ۲) پلوسک [ق] ۱) کلنوی عسل ۲) تاوان.
پلوز: ۱) رسوله، جیشی گزینه هه‌ور و گرز باله ۲) گزیوله‌هه‌ور و ئاوی جوجکه [ق] ۱) آتش اوماج ۲) آژه آوره برای خوراک: جوجه.
پلوز: پلکه‌ل، پلکه‌ل ۱) کاره که ئالوز پلوزیوه [ق] قاطی باتی.
پلوسلو: لوس، لوساوک، پلوز [ق] تاوان.
پلوسکه: کهر زه‌ی تاش [ق] گلوی گندم ریز مر آسیا.
پلوسگره: پره‌سیلکه، هاجی ره‌سلکه [ق] پرستو.
پلوسین: دوی پشکر یوجاه، دارگاری، گزمن، لزمان به توبی [ق] کلک کاری.
پلول: پلوز، پلوز [ق] مرلک.
پله: ۱) خوشکی پاوک ۲) دوره جسه، پایه ۳) هلال و نه‌رفسمت ۴) بن پلکه‌ی پرسیوان ۵) پله، به‌قلک لمشتاران [ق] ۱) مثله ۲) درجه و پایه ۳) فرصت ۴) پله ۵) نقلگر.
پله‌په‌زنگی: پله‌پیروه، گه‌ماک پله‌ز [ق] شتاروکی.
پله‌تراپان: جیروان بوز، باسکه‌ریو [ق] پشیمان شدن.
پله‌تسیان: ۱) سست بوئه‌وه خاو بوئه‌وه ۲) پشیمان بوز [ق] ۱) سست شدن ۲) پشیمان شدن.
پله‌ژیان: چه‌مه‌لدان، سه‌ما کردن [ق] پاکوبی و بشکن زدن.
پله کان: قاصه، مه‌رج [ق] پله.
پله گانه: پله کان [ق] پله.
پله گوشت: جنجال، پارچه گوشت [ق] قطعه گوشت.
پله‌نه‌دی: ۱) بی‌ئاگری (روشا) ۲) شه‌ڤانی، بی‌ئه‌ز [ق] ۱) بی‌آبرو ۲) شب‌زنده‌دار.
پلیته‌کیش: داروکه‌ی جرای ژوان گه‌رچه‌ک [ق] فتیله‌کش.
پلیخ: ژوان، ده‌ستی بی‌ا فلیخ [ق] امشد.
پلیخان: داژوان، فلیخه‌وه‌بوز [ق] لهیدن.
پلیخاو: داژاوه [ق] لهیده.
پلیزگ: پلوسگر، پره‌سیلکه [ق] پرستو.
پلیسرک: پلوزگ [ق] پرستو.
پلیش: فلیخ، پلیخ [ق] لهیده.
پلیشان: پلیخان [ق] لهیدن.
پلیشانه‌وه: ده‌ستی بی‌ا باز کردنه‌وه [ق] له کردن.
پلیشانه‌وه: فلیخ بوئه‌وه [ق] لهیدن.
پلیشاو: ئه‌ستی به‌ک جو، باز و فلیخ بوئه‌وه [ق] امشده.

پلیشاو: پلیشاو [ق] امشده.
پلیلانه: پیکه، پیه، به‌سه‌ری قاماک امشتدان [ق] تلنگر.
پلیکان: پله کانه [ق] پلکان.
پلیکه: پله‌ی پرسیوان، پله‌ی پلیکان [ق] پله.
پن: ۱) قرتی، جاله‌وه‌یکی جکوله‌ی پلکه‌ی سوره به پشتی تازه‌ئه‌وه ده‌نوسی ۲) پرکی سکل، پنگر ۳) توخته، پله‌ی جکوله ۴) شمعی، پله‌ی ئیهه‌لسدان [ق] ۱) حشره‌ای کوچک که در پشت حیوان می‌چسبد ۲) اخگر ۳) نقطه ۴) نیا.
پنت: توخته، پله‌ی گچکه، پن [ق] نقطه.
پنتک: گریوله، کلموکه‌ی لغوز، [ق] اشکی از گل و...
پنتی: ۱) پس، گامان، جنگن ۲) ئه‌مه‌ل و پکاره [ق] ۱) جرکش ۲) تنبل و تنگ.
پنج: ۱) پیه‌گیا ۲) ره‌گنو ریشه ۳) پیه‌ی ئه‌تشی ده‌فری گلین [ق] ۱) بوته ۲) ریشه ۳) پیه ظروف سفالین.
پنجاژ: ۱) پیه‌گیا، پنجه‌گیا ۲) گیای خواردنی به‌جیتر [ق] ۱) بوته ۲) گیاه خوردنی و بهتر.
پنج لیتان: گرتنی دری ده‌فری گلین به‌ستنی تایبه‌تی [ق] مرمت ظرف سفالین.
پنج‌وهوز: ساتیم بوت بهوز، ایوزی پنج‌وهوز لمخوا [ق] لاف و گزاف.
پنجه‌وز: پنه‌رک [ق] خارش.
پنج: پیه‌ی دری ده‌فری گلینه [ق] پیه ظروف سفالین.
پنجاتا: دوبین، پنه‌داری پرو جکوله [ق] بوته تربیتی.
پنج کردن: دراگرتنی ده‌فری سوالدنی [ق] پیه کردن ظرف سفالین.
پند: ۱) ئه‌سپیق مر پشکه ۲) کوتی خون [ق] ۱) شیش مرغ ۲) مقعد.
پندی: ۱) کزر، توشه‌پیوی شل، نیوه وشکه ۲) پیره‌ئوک، هه‌ئه‌رجانی پشتی پنجه ئه‌ساوی، گلموه ساده [ق] ۱) سر خشک ۲) ترشحه، چیست از آب گرم و سرد.
پندوز: کوتی پاشه‌وی گیاندان قنگ [ق] مقعد.
پنر: پندر [ق] نگاه بکن.
پنزه: پنسه [ق] عطسه.
پنزین: پنسین، پزمین، پنکرین [ق] عطسه کردن.
پنک: پنت [ق] نقطه.
پنکاف: گوله‌ی تاوی کوز [ق] تگرگ.
پنگ: پونگ، پونگ، گیاه‌کی خواردنی مزوقه، ئاشتا [ق] بوته.
پنگاو: سه‌ی، پیره‌ندی تاو [ق] سد.
پنگر: ۱) پیره‌ئوک، پونگر، سکل، پن، پوک ۲) پندر [ق] ۱) اخگر ۲) نگاه کن.
پنگرکیش: ئاسنیکی سه‌رخواری ده‌سکداره، سکلی پن راده‌کیزن [ق] اخگرکش.
پنگه: پنگ [ق] بوته.
پنوا: پنه، پنی، پارچه‌یه‌ک به‌سه‌ر ئاوی‌ا ده‌دری [ق] پینه.

پۆز: بەڵەی چوك. لەكف. خاڵ. لكە.
پۆزك: پۆز. لكە.
پۆزك پۆزك: خاڵخاڵ. بەڵەبەڵە. داران لكەمای زۆر.
پشە: تەختەو دەبێكە تەنگوتكەنانی لەسەر بان دەكەنەوە. تختەای كە خمیر نان را بر آن پهن كنند.
پشی: پشە. پۆز. پشە.
پشیۆز: دوركەوتن. لەخۆ. (پشیۆز بوو: رویوەو ڕێخوە) ڕاكردن. موقتی.
پۆ: ۱) ئۆەدانی تەون. هەواڵی (ڕاجل) ۲) پۆكی مەمك. ۳) ئەزو پەلە. ۴) ئاڵەو پۆپی دار. ۵) ڕزیوی قومانی: (كوتاڵەكە هەمیارە پۆیە: ڕزیوە!) ۶) توانای هێز. (ئەمەیلو پۆ نەماوە) ۱) پوو. ۲) لپ. ۳) شیاب و عیمە. ۴) شاخ و برگ درخت. ۵) پوسیدە. ۶) لاب و بوان.
پواز: ۱) پاڵەو خاوین. پاك. ۲) كاڵای ڕزیو. پۆز ۱) پاك. ۲) پووە.
پوازنان: ڕزاوی. ناوەوكی داوو درخت. مغز پووە درخت.
پواز: هەزەی بچوك. پستكنكە. ئەوزی داری هەڵشاوی دەوێن تا پاك بكرێتەوە. پخان.
پوازنان: داریكە. وەبەر بەرداشی دەوەن بۆ پاكردنەوەی. پخار سنگ آسیا.
پوان: ڕزینی كاڵا. پوین.
پواو: ڕزیو. پووە.
پوبر: كرێی زۆر سخت و بڕ. سبح سخت تیمه.
پوپ: ۱) پۆپ. قینكەی سەری مەڵو پاڵندە. ۲) كاكوڵی سەری مرۆ. پۆز ۱) ۱) برجستگی سر پرنده. ۲) كاكل.
پوپز: تاڵان. پۆن. پو. غارت. چما.
پوپە: پوپەو پوپ. پۆپ.
پوپكە: ۱) پۆپەكەڵەسەر. ۲) دوندی كیو. پۆ ۱) تاج خروس. ۲) قلە كوه.
پوپك: پۆپە. برجستگی سر پرنده.
پوپن: مەلی كاكوڵەدار. مرغ كاكلی.
پوپە: ۱) پۆپە. ۲) مەلی پە كاكوڵ. ۳) گیای قلەو پنج پەكەلاوی بلاو. ۱) برجستگی سر پرنده. ۲) مرغ كاكلی. ۳) گیاه پن و برهم شده.
پوپەكی: ۱) سەرپەقینكە. كاكوڵەدار. ۲) نازناوی چوورەو كە. چوورەپوپەكی. ۱) مرغ كاكلی. ۲) نوعی پرنده كاكلی.
پوپۆ: مەلیكە. كاكوڵەدار. مرغی است كاكلی.
پوپە: قینكەی سەر. كاكوڵ. كوشتی سەری كەڵەشێر و مامر. تاج مرغ و خروس.
پوپەژمشە: تەختوشیە كە بەسر پشكان دەردەبن. نوعی بیماری ماكیان.
پوپەژمین: پیچەڵیكی زۆر تەنكە. لەخوری ئەیكان. شمه پشمی.
پوپە كەڵە شێرە: گوڵیكی سوورەلەپوپە دەكا. گل تاج خروس.
پوپەشمین: پوپەژمین. شمه پشمی.
پوپیشە: پوپە. قوتاڵەی سەری مریشاو كەڵە شێر. تاج خروس.
پوت: ۱) پشت. خودای مەسكرد. بوت. ۲) پوزت. ۱) پُت. ۲) كۆڵ. شەر و پرە گوسفند.
پوتە: ۱) جرجو. لوچ. قرمچی. هەڵقرچیان. ۲) ئۆزوورد. مەگەڵ خۆل مەگۆزی. ۱) چین و چروك. ۲) بسیار زین.
پوت: ۱) كوڕەو لاوازو بی تەوت. ۲) والا. بەتاڵ. باوخاڵی. ۳) گزرد. گیای گزەكەران. ۴) كیشكە. بەرامبەر بە شانزە كیلو. ۱) كوتاه و ضعیف. ۲) میان تهی. ۳) گیاه برس شده. ۴) وزنی است برابر شانزده كیلو.
پوتراڵ: سەرو گوڵاڵ. بەیەكەی سەر و سەر پۆش. سر و سینا سر پوش.
پوتك: تەختوشی خۆرە. بیماری خوره.
پوتلاك: پوتراڵ. نگا. پوتراڵ.
پوتە: زۆرزوو. پوت. (خوەڵەپوتە) بسیار زین. گرد.
پوتەراڵ: پوتراڵ. نگا. پوتراڵ.
پوتەك: ۱) زۆر خۆرو جلیس. ۲) بی تەوت و كوڕەو كوڕ. ۱) شكم بارە. ۲) لاغر و كوتاه.
پوتە كە: بی تەوت. بەرچاوەگر. (كاراندكی پوتە كەی پیە كەم دیت!) بی تەوت و كوتاه.
پوتەگا: خاڵیگە. كەلەگە. لابراڵ. نهیگاه.
پوتەڵ: پوتەك. نگا. پوتەك.
پوتەلاك: پوتراڵ. نگا. پوتراڵ.
پوتەلاگ: پوتراڵ. نگا. پوتراڵ.
پوتی: ڕەمەڵە. لات. (لوتی و پوتی) لاتو لوتی.
پوتین: پوتە. نگا. پوتە.
پوتینە: ۱) پەتاتە. ۲) پوتە. ۱) سیب زمینی. ۲) بسیار زین.
پوتین: ۱) كەوشی لاساد. مرۆی كەمتەر. لەچەكەسە. ۲) ئۆزوورد. (خوەڵەپوتین) ۱) پوتین. ۲) خاك بسیار نرم و زین.
پوچ: ۱) بی ئاوك. بی كاكل. ۲) قسەی بی ماناو خەیاڵی. ۱) میان تهی. ۲) یاوه.
پوچەك: دامەڵەی بی كاكل. پستن میان تهی.
پوچەڵ: ۱) پوچەك. ۲) بی ئەرج و بی بەرەو. ۱) پستی میان تهی. ۲) بی ارزش.
پوخ: ۱) خوتچەی كوڵوكی دار. ۲) میوەی زۆرگەیشتوی پڕبەهار. ۳) بەرو ڕیشەی بەرین. ۱) غنچه شكوفه. ۲) میوه آمده. ۳) ریشه تاسوب.
پوخت: ۱) پاڵەو بەگەو. (كاری پۆر پوختن) ۲) ئیشانی شێوە. ۱) مرتب. ۲) پخت و پز.
پوختكردن: ڕاڕەخستن و جێ بەجێ كردن. ترتیب دادن.
پوختوپەز: شێو. ئی نان. پخت و پز.
پوختە: هەڵبژاردە. بژاردەی قسە. خوڵاسە. خلاصه.
پوخڵە: گوڵیكی كاڵاو. سكوڵە كاڵ. نعدی.
پوخڵ: چنكی. (پیسو پوخڵ) چرك. كثیف و كثیف.
پوخڵە: بنی بەرەو. ریشەی بەرەو. ریشه تاسوب.
پوخڵەوات: ۱) كاری پیسو بی كەڵك. ۲) خوتەوپەلی. بی ئەرج. ۱) كار كثیف و بی ارزش. ۲) انانیه. تنبل.
پوخە: خوتچەی كوڵوكی دار. پۆخ. ئاوی. سكوڵە درخت.

پوخین: ۱) فاوتی گەنم؛ ۲) جیشتی بۆدراو؛ ۳) جۆرێکی بەن‌دیاره‌ (۱) فاوت گەنم؛ ۲) آتی فاوت؛ ۳) از اعیاد یزیدیها.

پوڤ: کڕۆن (سنگ ئەمراوی زەبر و کوردکون بوگ) زنگ‌زدە زیر و سوراخ سوراخ شدە.

پوڤاڵی: پیوەدان، خاریوەدان) تیش دان.

پوڤی: بوک، گوشتی ددان) لە.

پوڕ: ۱) موی سەر؛ ۲) باڵندەیەکی خۆش گۆشتەو لەسەر پشک (لترە)؛ ۳) بەرین، هەران، گوشاد، (پان و پوڕ)؛ ۴) ریگەو جۆر (۱) ۱) موی سر؛ ۲) دراج؛ ۳) عریض؛ ۴) شطر.

پوڕ: زور، زۆر، زیاد، بسیار.

پوڕ: ۱) تالان؛ ۲) تاخنین (۱) غارت؛ ۲) انباشتن.

پوڕ: ۱) خوشکی باوک؛ ۲) خوشکی دایک (۱) عمه؛ ۲) خاله.

پوڕاندن: بەزور تاخنین) سوختن.

پورت: پەڕ، باڵ) پر و بال.

پورت: لوت، پەرگی، توکی وشتر و بەرخ) کرک شتر و برۀ گوسفند.

پورت: پرتاڵ، پرتوک) پرتو، تو پیاله.

پورتخه: بنی برین، ریشەی کوان) ریشۀ ناسور.

پورتک: ۱) سەرپۆش، مو داپۆش؛ ۲) رزیو (۱) سرپوش؛ ۲) پوسیده.

پورتکان: رزین، پوان) پوسیدن.

پورتکان: رزان، پوان) پوسیده.

پورخ: ۱) جەمبوش، لوڕ؛ ۲) خوڕدە، بیکارەو نەگونجاو) (۱) رموک؛ ۲) ناهنجار.

پورزا: کوڕەی پور) عمه‌زاده، خالەزاده.

پورزا: کوڕی پور) پور عمه یا خاله.

پورکه: پور) عمه.

پورگ: ۱) زیکەی هەڵتوقیوی پرتاو؛ ۲) پەنجەی دەست؛ ۳) خرتکی ناو بوسەڵ؛ ۴) ترکۆڵی چەشوک؛ ۵) ناوگۆرکی رەشەباڵ؛ ۶) باری جیوجامەر) ۱) نارل؛ ۲) پنجۀ دست؛ ۳) غدۀ داخل ثمل؛ ۴) پوست برنج؛ ۵) آتشدان سیاه‌چال؛ ۶) کیسه جان.

پورە: شلکە، مێش هەنگوین) تسل، وین زنبور عسل.

پورە: چاو، بنداق) پرتو.

پورەدان: شلکەدانی هەنگ) بیرون آمدن تسل، وین زنبور از کندو.

پورەبان: زەلکەوپاه بون، جۆرەپور) جوربرآمدن.

پوڕ: ۱) ئەماڵ، ئەمین) توان، فرەفایی؛ ۲) ئەمرو) ساق.

پوڕ: ۱) کەپۆ؛ ۲) ئەمبو، امین؛ ۳) زەنبوڕەی ئاش؛ ۴) کوڵی قنگ (۱) بینی؛ ۲) بس؛ ۳) سوراخ تنگ ناو آسیا؛ ۴) مقعد.

پوڕکه: زەنبوڕەی ئاش) سوراخ تنگ ناو آسیا.

پوڕکان: پوان، رزین) پوسیدن.

پوڕه: دەبولوتی مەیوان) پوزۀ حیوان.

پوڕه بەن: زاریتی تەجوی شیرخۆری ئازەڵ) پوزبند بچه حیوان.

پوڕەخۆگه: بەرەکی داری مازو) نوعی ثمر مازوج.

پوڕەوان: جاڵەی پیچ) سقف پیچ.

پوڕەوانه: پوڕەوانه) نگا: پوڕەوانه.

پوڕەوانه: ۱) تاڤەی لوتی حەیوان؛ ۲) جاڵەی پیچ، سقف پیچ) ۱) حلقۀ سوراخ بینی حیوان؛ ۲) سقف پیچ.

پوڕەوی: سیس، چرچ هەڵگەڕاو) زبرده.

پوس: ۱) پست؛ ۲) پەمو، ریاڵ) (لوس و پوس) ۱) پوست؛ ۲) سادۀ بیمو.

پوس: ۱) پوس؛ ۲) مەخفەر، جیگەی پاسەوانان؛ ۳) ئەمین، جیگەی نامەگەیاندن؛ ۴) کەوڵی تیسکن؛ ۵) رزیو) ۱) پوست؛ ۲) پست نگهبانی؛ ۳) پستخانه؛ ۴) پوستین؛ ۵) پوسیده.

پوست: ۱) کەوڵ؛ ۲) نامەگەیین؛ ۳) پوستەخانە؛ ۴) یەکەی پاسەوانان؛ ۵) پستی ئەمین) ۱) پوستین؛ ۲) پستچی؛ ۳) پستخانه؛ ۴) پست نگهبانی؛ ۵) پوست.

پوستخانه: دەزگای نامەگەیاندن) پستخانه.

پوست کردن: نامە بەشیدارەی نامەگەیاندن دان) نامه پست کردن.

پوست کەندن: کەوڵ کردن، پست لێ کردەوە) پوست کندن.

پوست کەندن: پوست کەندن) پوست کندن.

پوستگاڵ: بن‌دوگی مەڕ) زیر دنۀ گوسفند.

پوستگرتەوە: کەوڵ کردن، پوست کەندن) پوست کندن.

پوستەنشین: پرشی ئەشخی ئەریقەت) کنایه از مرشد طریقت.

پوستە: دەزگای نامەگۆڕاوە) پستخانه.

پوستەچی: نامەبەر) نامه‌رسان.

پوستەخانه: پوستخانە) پستخانه.

پوستین: کەوڵی تیسکن) پوستین.

پوسات: زەنبوڕەی ئاش، کونی خواروی دۆڵاش) سوراخ تنگ ناو آسیا.

پوسکەندن: کەوڵ کردن، پوستکەندن) پوست کندن.

پوسکەندە: ۱) توکڵ لێ قرتاو؛ ۲) قسەی بێ‌خوار و بیچم و ئاشکرا) ۱) پوست کنده؛ ۲) حرف زشت.

پوسە: تیکوڵی ناسکی هەنگەو هەرچی) پوستۀ نازک.

پوسەخانه: پوستخانە) پستخانه.

پوسیان: ڕزان، ڕزین) پوسیدن.

پوسین: ۱) ڕزین؛ ۲) کەوڵی تیسکن، پوستین) ۱) پوسیدن؛ ۲) پوستین.

پوش: ۱) پاشکۆی بەوشا، دەبیرکەم؛ (چەکەمەپوش)؛ ۲) پاشگری بەشیارەیەو؛ (عەیب پوش)؛ ۳) ڕزی سیس، گوی ڕەش) ۱) پسوند جمعی پوشیده؛ ۲) پسوند شخصی پنهان کننده؛ ۳) پژمرده، سیاه گوش.

پوش: وشکەگیای دەشت) گیاه خشک بیابان.

پوشاڵ: جاڵەو جرگ) پوشاک.

پوشاڵ: ڕیشو، بریدی قماشی قوماش) مشکوک پڕ.

پوشان: دەبەرکردن، لەبەرکردن) پوشیدن، جان کردن.

پوشانه: سەرانەی ئازەڵ بۆ ئاغا، باجی لەوەر) حق المرتع.

پوش بەقونه: جامەیەکی جوانی قون درێژ، ئاڵەقونه) لباس مستحفظان.

پوش بەفنگه: پوش بەقونه) مستحفظان.

پوشیار: وشکه‌گیا [ف] خُشناد گیاه.
پوشیه‌ن: ۱) جه‌نگه‌ی گیاوه‌ن؛ ۲) سنهه‌مین مانگی به‌هار [ف] ۱) موسم دروگیاه؛ ۲) خرداد ماه.
پوشت: بنری جن، یاوی گانه‌ر [ف] اُبه.
پوشته: ۱) به‌رگ تازه‌و باش؛ ۲) برنجی له‌ساز و به‌گه‌یف [ف] ۱) شیاف لباس؛ ۲) شاد و سرحال.
پوشته‌کردنه‌وه: ۱) به‌رگی کون به‌تازه گوزینه‌وه؛ ۲) برنجی له‌ساز و بی‌نیازکردنی که‌ساه [ف] ۱) لباس تازه پوشانیدن؛ ۲) کنایه از بی‌نیاز ساختن کسی.
پوشته‌و به‌رداخ: ریکاو یاکو که‌باز و ساز [ف] مُرتّب و شیک.
پوشداندوست: زه‌ره‌ر بی‌گه‌یاندن [ف] کنایه از زیان رسانیدن.
پوشکه: جیشکه، داروکه‌ی سوتانی [ف] هیمه، تکه‌چوب کوتاه.
پوشله: جیشکه‌ی سه‌ریه‌لوکه، بۆ عیماله‌ی مال به‌کاردی [ف] شیاف چوبی بچه.
پوشو: هه‌رچی زو تاگربگری، ده‌گه‌ل ته‌سیتی و چه‌ره ده‌کاردی [ف] هود برهود.
پوشوبه‌لاش: گیای باپرده‌ی وشک [ف] خس و خاشاک.
پوشه: ۱) پیشه؛ ۲) برنی پوش: (هه‌مه‌ی بی، جه‌و بی، چه‌شه فوشه / دام به‌ریکی پوشه) ده‌چه‌ره‌شانی [ف] ۱) گربه؛ ۲) پُر سفید سیاه‌گوش.
پوشه‌لان: جیگای وشکه‌گیای زور [ف] جای خشک پُرگیاه.
پوشه‌ن: پوشاک [ف] پوشیدنی.
پوشه‌نی: شاوی ده‌به‌رکردن [ف] پوشاک.
پوشی: ۱) رووه‌ی زنان؛ ۲) پوشو [ف] ۱) روبند؛ ۲) هود.
پوشی به‌رووژ: برنجی له‌پیاوی سوله‌و بی‌برج [ف] کنایه از مرد سبک و بی‌ارزش.
پوشین: ۱) دروست کراو له‌لاسکه‌ی ئه‌ل‌و گیا؛ ۲) سه‌لمی پوشین: کلاوی پوشین؛ ۳) سه‌ریشمی رووشی زنان؛ ۴) خشلی سه‌ری زنان؛ ۵) پیشه‌سه‌ر [ف] ۱) ساخته‌شده از سافهٔ غلّه؛ ۲) سرپوش سیاه زنانه؛ ۳) زیورسر.
پوشین: ۱) ده‌به‌رکردن؛ ۲) وه‌شاردن، پوشان [ف] ۱) پوشیدن؛ ۲) پنهان کردن.
پوشین‌پیچ: خشلی سه‌ر سه‌ریچ [ف] زیورسر.
پوشینه: زه‌لیله، ئه‌ر بانی له‌پوش کراو [ف] تشت کرجاف.
پوفه: باشتری ته‌خه‌ساو [ف] گوسالهٔ دوساله اخته‌نشده.
پوف: ۱) سی، جه‌رگی سپی؛ ۲) فوی به‌هیز؛ ۳) وشه‌ی تاره‌حه‌تی له‌پوتی ناجوان [ف] ۱) ریه، شُش؛ ۲) پُف؛ ۳) کلمهٔ تنفّر از بوی بد.
پوفلك: پرانی فوران، که‌مالی له‌یکه‌ن، تیزانگ [ف] بادکنک.
پوقزه: وره‌ی یکه‌ی پیست که‌تاوی تایی، پوزگ [ف] تاول زبر.
پوك: ۱) پیو؛ ۲) بی‌پیست (پوکو پیست)؛ ۳) به‌تاو و ناوخالی، پوچ؛ ۴) جه‌پوك: به‌پانی ده‌ست که‌مه‌ر دان؛ ۵) لاوازی، که‌وکردن؛ ۶) کرووه، به‌فر به‌ستوو [ف] ۱) که؛ ۲) زیر پوست؛ ۳) تهی؛ ۴) توسری؛ ۵) لاغرشدن؛ ۶) کولاک.
پوك: وشه‌ی سه‌یرمان (پوکه! چه‌ند سه‌یره) [ف] کلمهٔ تعجّب.
پوکانه‌وه: پوچانه‌وه، که‌وکردن و جرج هه‌ڵگه‌ران [ف] اُفول.
پوکان: ۱) رزین، پوزاری ده‌کین؛ ۲) چرچ [ف] ۱) درشت فرسوده؛ ۲) چروك.
پوکاوڵ: چه‌مپوڵه، چه‌مپوڵه [ف] صوت و حرف تنفّر که با بازکردن پنجه بطرف کسی گفته می‌شود.
پوکاوڵه: پوکاوڵ [ف] نگا: پوکاوڵ.
پوڵه‌و پیست: به‌تاڵی نیوان گوشت و پیست [ف] بین گوشت و پوست.
پوکه: ۱) گریان به‌ده‌نگی نزم؛ ۲) بنری خاشی که‌وك لوکه ده‌چی [ف] ۱) گریهٔ پوتکانی؛ ۲) تبر بی که مال پیه می‌ماله.
پوکه‌پوڵه: گریانی به‌ده‌نگی نزم، وه‌که‌پوڵه [ف] آرام گریستن.
پوکه‌ی: جوری هه‌ماری به‌جزاله [ف] نوعی قمار گنجفه.
پوگ: ره‌شه‌بای زور توند [ف] باد سخت.
پول: ۱) سکل، چنگر، پین، پولو؛ ۲) قوزه‌ڵای باڵنده؛ ۳) وه‌ناغی ده‌رس، سه‌فه، تلاس [ف] ۱) لنگر؛ ۲) گرد پرنده؛ ۳) کلاس درس.
پوڵ: که‌مه‌ر بی که‌لف و زیه، فوشه: (به‌پوڵی ئامه‌وی ده‌رمان له‌ده‌سته‌ی چاره‌یه عیلاجه) ده‌تالی [ف] بیشتر.
پوڵ: پاره، به‌خه [ف] پول.
پولا: جوری ئاسنی زه‌ق‌تر [ف] فولاد.
پولاخور: برنجی له‌پیاوی تازاو گوی نه‌ده‌ر به‌شه‌ر [ف] پولادخا، کنایه از شجاع.
پولاد: پولا [ف] فولاد.
پولان: مانگی به‌شه‌شه، سنهه‌م مانگی زستان [ف] ماه اسفند.
پولانیا: ده‌مه‌ی‌ده‌ی گاس [ف] نیزکردن گاوآهن.
پولایین: له‌پولا جیگری [ف] پولادین.
پولپه‌رست: زه‌و جیوك، ره‌زیل [ف] پولپرست.
پولدار: ده‌وله‌مه‌ند، خاوه‌ن سامان [ف] پولدار.
پوڵك: پوڵه‌که ماسی [ف] فلس ماهی.
پوڵك: برینه، توبه [ف] پولك زینتی.
پوڵکه: پوڵك [ف] پولك زینتی.
پولکه: گاگو [ف] خلر.
پولکه: پورگ، پیه‌ی ده‌ست، پلوقی پیست [ف] تاول، پینهٔ دست.
پولو: پول، سکل [ف] آهنگر.
پوڵه‌زولکه: پولی جکواوه‌ی زه‌ره که ده‌کرنه خشلی زنان [ف] پولك مُرتزی.
پوڵه‌که: ۱) به‌ره‌وره‌کانی پشتی ماسی؛ ۲) پیروخه، فرسا‌ده‌ی برین؛ ۳) توبه، بریله [ف] ۱) فلس ماهی؛ ۲) کبرهٔ زخم؛ ۳) پولك زینتی.
پوڵه‌که: پیاده‌که [ف] نگا: پیاده‌که.
پوڵه‌که‌ریز: به‌رگی که توبه‌و بریله‌ی پیه‌ا دوراوی [ف] لباس پولکدار.
پوڵه‌کی: زه‌و جیوك، ده‌سقوچاو [ف] پولپرست.
پوڵه‌کی: پوله‌کی [ف] نگا: پوله‌کی.
پولی: سکل، چنگر، پولو [ف] آهنگر.

پۆلیس: شورتە، داڕۆنە، گۆڕی دەوڵەت [ف] پلیس.
پۆن: خوێنی ژن، حەیز [ف] حیض، فاصلەنان ژن.
پۆزین: خەوردەنە، وزنگەدان [ف] پیکی.
پۆنگ: پنگ [ف] پونه.
پۆنگال: ناوەند، ناوەڕاست [ف] وسط.
پۆنگاو: گەڕانەوەی ئاوی داوەستاو [ف] نگا: پەنگاو.
پۆنی: ژن لەخەوردا [ف] زنی که در فاصلگی باشد.
پوو: بەری قامیش کەوەك لوکە دەچێ [ف] ثمر نی که مثل پنبه می‌ماند.
پوی: ڕژین، پۆ [ف] پودن.
پۆیاگ: ڕژیو [ف] پوده.
پۆیان: ڕژان، داڕژان [ف] پودن.
پوپت: بەرگن، لواد، موی پشمین و بەرچێ کەوەیشتنە [ف] کرك نشتر و خرگوش و امثالهم.
پوڕ: پوڕ ئالان [ف] غارت، چپاول.
پوشاڵ: ١) پەڵو، کاکی هەرزەو چەلتوك؛ ٢) چەلتوك [ف] ١) کاه شالی و ارزن؛ ٢) شالی.
پوڵ: پوڵ [ف] پول.
پوڵاتە: دیاری پوڵاتەوا یا تازەپوڵ [ف] کادو برای داماد و عروس.
پوڵە: ١) پوڵاتە؛ ٢) ئەوگەمەروی سەر پوختنی لەسەری دەدەن [ف] ١) کادو برای عروس و داماد؛ ٢) رشته و مهرهای ریختنی.
پەپك: پاچە، پاچك، لاقی و دەست لەسەرەوەی ما [ف] پاچه.
پەپکە: ١) جوری کوترەبان؛ ٢) خوێنی خەرمان؛ ٣) ناوەساجی لەگەڵ کەڵ؛ ٤) ئەنگوتکی هەور؛ ٥) پاپوکە، (ماریپەپکەی داو) [ف] ١) نوعی کرده نان؛ ٢) خرمن نکوبیده؛ ٣) پیرك؛ ٤) چرده؛ ٥) چنره.
پەپکەبەستن: پاپوکدان [ف] چنره زدن.
پەپکەخواردن: پەپکەبەستن [ف] چنره زدن.
پەپکەدان: پەپکەبەستن [ف] چنره زدن.
پەپکەسەلیچکالە: ناوەساجی لەگەڵ کەڵ، تۆڵە کە، تۆڵك تۆزکە، نانی حاجی لەلی لەلی [ف] پیرك.
پەپو: ١) سەیف، مەتان؛ ٢) پەپو، باڵداریکی سەر بەکلاری پەناوبانگە؛ ٣) کرندەبوبە، باڵداریکی شوومە، (داوەران بوە پەپوی لێ دەخوێنن) [ف] ١) کلمهٔ تأسف؛ ٢) هدهد؛ ٣) بوف.
پەپۆ: دەنکی بیوە [ف] دانهٔ میوه.
پەپۆك: ١) کاکۆ و پێچار؛ ٢) کوندەبو [ف] ١) بیچاره؛ ٢) بوف.
پەپۆڵ: زاڕو پێچارە، پەستەزوان [ف] بیچاره.
پەپوکە: کوترەی چکۆلە [ف] گرده نان کوچك.
پەپوڵە: ئەنگوتکەنانی چکۆلە [ف] چرهٔ کوچك.
پەپوسلێمانکە: پەپوسلێمانە [ف] هُدهُد.
پەپوسلێمانە: پەپوسلێمانکە [ف] هُدهُد.
پەپوسلێمانی: پەپوسلێمانە [ف] هُدهُد.
پەپوسلێمانە: پەپوسلێمانی، ئەنەپەسەر [ف] هُدهُد.
پەپوقۆز: باڵدارکە وەك پەپوسلێمانە بەڵام بێ کاکۆل [ف] پرنده است شبیه هُدهُد.
پەپوکەزە: کوندەبو [ف] هُدهُد.
پەپولە: ئەمنوك، پەروانە [ف] پروانه.
پەپولەبازە: پشەبازە [ف] فاصله.
پەپولەدەڵینان: جۆری نەخۆشی ئاژەڵ [ف] نوعی بیماری دام.
پەپولەدەڵینان: پەپولەدەڵینان [ف] نوعی بیماری دام.
پەپوێك: ١) کوتە؛ ٢) پەستەزمان و پێچار [ف] ١) جعفد؛ ٢) بیچاره و بی نوا.
پەپە: ١) کوترەی چکۆلە؛ ٢) زەوینەی هێنکەی پانەکراوەوەی سوورەوە کراو [ف] ١) گرده نان کوچك؛ ٢) خورا کی از زوایهٔ تخم مرغ.
پەت: ١) گوریس، لەنەگوریس؛ ٢) پارچە، (لەتوپەت) [ف] ١) رسن؛ ٢) تکه پاره.
پەتا: ١) نەخۆشی گیرۆ، ئاهۆ، ئازار، دەرد؛ ٢) پەسی، هەڵاسەت، ئاڵاوەت؛ ٣) نووسەکەو شەڵەی گەرمی سەر برین [ف] ١) واگیر؛ ٢) زکام؛ ٣) شماد گرم که بر زخم نهند.
پەتاتە: سیب‌زەمینی، پاڕەئاسی [ف] سیب‌زمینی.
پەتانی: پوتە، خوڵی زەر وردە [ف] خاك نرم.
پەتانی: پوتە، (خوڵە پەتانی) [ف] بسیار ریز.
پەتیاری: ئەنافیاری، چەسپەر پەتی‌ئا هەنگوو ڕابوا ڕۆشتن، باڵەوان‌بازی [ف] بندبازی.
پەتەتی: ١) نیوەنیمەك؛ ٢) بڕێکی لە ئازار و ئەفرەدان [ف] ١) نیمساد خمیر؛ ٢) کنایه از بسیول درآوردن.
پەتەتی پێکردن: دەستاودەست پێکردن، ئەفرەدان، سەوداکە بەگەواڵە [ف] بسر دواندن.
پەتەتێن: سوکایەتی چەسپەرهێنان و تاڕاندن [ف] اهانت کردن و آزار دادن.
پەترەمە: ١) مۆتوربە، پەیوەندی دروخت؛ ٢) گوتان بۆ تاوڵە [ف] ١) پیوند درخت؛ ٢) مایه کوبی.
پەترۆ: قرتماغە، بەرەی ئاسکی سەر بەرین، توی [ف] گرهٔ زخم.
پەترۆکە: پەترۆ [ف] نگا: پەترۆ.
پەتروڵە: ١) پەترۆك، بازی زۆر جوڕك؛ (پەتروکە ئاینکی بەکەس نەدەدا!)؛ ٢) پەترۆ [ف] ١) قطعهٔ کوچك؛ ٢) گره زخم.
پەترۆکە: پەترۆ [ف] نگا: پەترۆ.
پەتنك: ١) لەنەگوریس؛ ٢) ئەبی قەرەوانی ڕۆن لێ گیراو [ف] ١) رسن؛ ٢) مرهی نشکش روغن گرفته.
پەتکردن: ١) گوریس دەمیل حستن؛ ٢) بڕێکی لەئەنجامدا ڕاکشانی بەسەرکاباندا [ف] ١) رسن به گردن انداختن؛ ٢) کنایه از آویزان و کشیدن با توهین.
پەتڵە: ١) ساوان، ساوەر؛ ٢) داهوێلە [ف] ١) بلغور؛ ٢) بسکن.
پەتۆ: هەتانە، ئەقس [ف] نخ، نقش.
پەتۆ: پەتانی، پەتانە، ئەدیال [ف] پو.
پەتە: ١) پسوڵە، سەوان بلیت؛ ٢) پڕانی نان [ف] ١) بلیط؛ ٢) پختن نان.
پەتەر: پەڵە، پەتا [ف] نکبت.
پەتەری: شیتوکە، تاقڵ سوك [ف] خل و بیچاره.

پەتی: ١) ڕوبەت، خواس: (ئیا پەتی)؛ ٢) خالیس، ئاڵیکەڵاو (ئاوەکە پەتی)؛ ١) بڕەت؛ ٢) خالص، ناب.

پەتیارە: پەتەری، گەلاڵەی؛ خل و بیلەر.

پەج: ١) پیچ، پەرچ؛ ٢) دڵۆپاو لەپشت؛ پرچ؛ ٢) لکۀ سەر.

پەجان: خواکردەلەبەر پیچدانی ئەمارە.. پرچ دادن.

پەجاندەوە: پەجدار؛ پرچ دادن.

پەجك: پەجاك، پیچم؛ سیما و قیافە.

پەجن: بڕی سەرزەڕ؛ ئەوام بڕکردنو فەلاّ پەجن؛ ئیانشە.

پەجنین: بڕکردنی؛ کەمبگەی جی‌ئر بەشەمو؛ لەبر بڕ کردن.

پەجە: ١) ڕوبەندی (ئنان)؛ ٢) پڕانی نان؛ ٣) جێ خەوی مێگەل لەدەشت، جەوشە؛ ١) ڕوبندە؛ ٢) پختن نان؛ ٣) ئاسایشگاە گلە لە دشت.

پەچەلە: بارچەی سەرکۆش لەدەمی خواردنا؛ پیش‌بند غذاخوری.

پەچەڵ: جەپەل، گەمژە، پیس، بۆخل؛ کثیف، چرکین.

پەح: وشەی سەرسان؛ کلمۀ تعجب.

پەحا: پەح؛ نگا: پەح.

پەححا: وشەی سەرسان بەباوڕ نەکردەوە؛ (پەححا ئەم دڕۆیەت!)؛ کلمۀ تعجب و انکار.

پەختن: پڕانی نان؛ پختن نان.

پەخلەوان: ئەنافیان بالەوان؛ بندبال.

پەخن: بان، بەرین؛ برجی.

پەختی: بازنە، باتیە؛ پاشنە.

پەخ: ١) سواری کوڵ؛ (ئەسپەجەرانە پەخ بوو)؛ ٢) وشەی پەستە لەزمانی منالاندا؛ ١) تیغ کند؛ ٢) بەبە بچگانە.

پەخ‌بون: سواری کوڵبونی تیغ؛ کندشدن تیغ.

پەخخە: زۆرجوانە، لەزمانی منالاندا؛ بەبە بچگانە.

پەخش: بڵاو، پڕاو؛ پخش.

پەخشان: ١) پەخش، بڵاو؛ ٢) نوسراوی پەراگەندی جۆرلە جۆر؛ ١) پراکندە؛ ٢) نثر، مقابل نظم.

پەخشان‌بون: بڵاوبون، پڕان؛ پریشان شدن.

پەخشانکردن: بڵاوکردن، پڕاندن؛ پراکندن.

پەخشان کردنەوە: بڵاوکردەوە، دابەش دابەش کردن؛ توزیع.

پەخشە: ١) بڵاوک، ئیشتەرات؛ ٢) مشوڵە، پشی؛ ١) نشریە؛ ٢) پشە.

پەخشە کۆرە: جۆرێ مشوڵە؛ نوعی پشە.

پەخمە: گڵ، بێ تاوز؛ پخمە.

پەخۆ: هەر بۆخۆ؛ خود شخص.

پەخوك: پیخوی، کۆشی بەرپی گاگیرە؛ خرمن در حال کوبیدن.

پەخین: لەقە، پڵاقە؛ لگد.

پەڕ: ١) توکی باڵی مەل؛ ٢) مەڕی سپی سەروگەردن ڕەش؛ ٣) قەراغ، کەنار؛ ٤) وەرەقە قاقەز؛ ٥) ئاخر، دیماهی؛ ٦) لێبراو (پاپەڕبوە)؛ ٧) دور (پەسەڕبوە)؛ ٨) قرین؛ ٩) چڕین؛ (هەڵ پەڕە)؛ ١) پر؛ ٢) گوسفند سفید گردن سیاه؛ ٣) کنار؛ ٤) ورق کاغذ؛ ٥) پسین؛ ٦) (ئەسپەند)؛ ٧) دور؛ ٨) پرواز کردن؛ ٩) پرچین.

پەڕ: مەڕی سەروگەردن ڕەش؛ گوسفند سفید سر و گردن سیاه.

پەڕالیەڕ: دەورانەدەور، کەمارەوکەنار؛ پیرامون.

پەڕاسو: ١) پەراسی، ئیسکی کەوانەیی ئەپشتەوە؛ ٢) ئەنشت؛ ٣) قامیشی ڕاپەڵی چیڕو خاوی ئەقامیش؛ ١) دنده؛ ٢) نهیگاه؛ ٣) نارهای نی در بافتن از نی.

پەڕاسوپەلە: دەفەی سنگ؛ استخوان سینه.

پەڕاسوە: قامیشی ڕاپەڵی چیڕو؛ تار نی در چیق.

پەڕاسی: ئیسکی کەوانی ئەپشتەوە؛ پیرامون دنده.

پەڕاگەندە: ئاوەکی جەپوانی ئەمێگەل‌ەوەکەوتو؛ حیوان ازگله دورافتاده.

پەڕان: ١) سواربونی ئیر ئەمێ؛ ٢) ئەمت لێ بونەوە؛ ئەمەی چەفەوکە.

پەڕبوە: ٣) پەرت‌بون؛ (ئارەکە ئەدەستو پەڕی)؛ ١) گشتی؛ ٢) تکەای لە چیزی بڕیەن؛ ٣) پرت شدن.

پەڕاندن: ١) سوارکردنی ئیر ئەمێو بە؛ ٢) ئەمت لێ ڕژاندن؛ (ئەم تکە پەڕیەنە)؛ ٣) پەمێ هێشتن؛ (لە خوێنەوەدا ئەمێکت پەڕاندا)؛ ٤) ئەپێش لابردنی کۆسپ؛ (ئەمەیەرم پەڕاندا)؛ ٥) جەواڵی پێشگری دەمەڵەدا بەسانای ڕەفاندنە؛ (هەڵپەڕاندن)؛ ٦) جەواڵی پێشگری مرادا بەسانای بەدەر کردنەوەیە؛ (ڕاپەڕاندن)؛ ٧) ئەجەواڵی پێشگری مەدا بەسانای ڕەتاندنە؛ (ئەم پەڕاندە خوارا)؛ ٨) ئەپاش ماڵی بەسانای تەمێشتن؛ (عەمرلێ پەڕاندن)؛ ١) مُفت کردن بر بر ماده؛ ٢) جڕین (گل را قطع کردن)؛ ٣) بەسانای گەیشتن؛ ٤) پرداختن مالیات؛ ٥) ڕەفاندن؛ ٦) بەدارکردن؛ ٧) نگاڵ دادن؛ ٨) نگاشتن.

پەڕاندنەوە: ١) ئەشاو دەربازکردن؛ ٢) بڕێکی لە ئەمەلا ڕزگار کردن؛ (پەڕاندوتەوە)؛ ١) عبور دادن؛ ٢) نجات دادن.

پەڕاڵین: پەڕاندن؛ نگا: پەڕاندن.

پەڕاندەوە: پەڕاندەوە؛ نگا: پەڕاندەوە.

پەڕانەوە: پەڕیەوە، ئەئاو دەربازبون؛ عبور کردن.

پەڕاو: کەمەراو؛ مسراح.

پەڕاو: دەفتەر، کتێب، دەفتەری چەرم سیخار؛ کتاب، دفتر، کاغذ سیگار.

پەڕاوی: چەراو؛ نگا: پەڕاو.

پەڕاوێز: ١) کەناری جلکە؛ ٢) حاشیەی کتێب؛ ١) حاشیۀ لباس؛ ٢) حاشیۀ کتاب.

پەڕاوێزی ئاسمان: ئاسۆ؛ افق.

پەڕبازی: باڵەفڕی جوجکی مەل بۆ فڕینی فڕین؛ پر پرزدن جوجه برای پرواز.

پەڕبون: دورکەوتنەوە، پشەمەرجون؛ دورشدن، اشتباه کردن.

پەڕتین: بڵاوبون، ئەمەریەك جون؛ ازهم در رفتن.

پەڕیوت: ١) ئەمەریەك هەڵوەشاو؛ ٢) جۆرێ مراوی؛ ١) ازهم در رفته؛ ٢) نوعی مرغابی.

پەڕپەڕك: ١) پەپولە؛ ٢) گوڵی لیلو بەر؛ ١) پروانه؛ ٢) نیلوفر.

پەڕپەڕۆك: پەپولە؛ پروانه.

پەڕینە: پەڵینە، پەرینە گیا، خۆفە.
پەرت: ١) سەموکار ٢) هەڵدەرانی ١) ئەشیاء کار ٣) وازگون.
پەرتاڵین: لەبەر یەك هەڵپچڕاندن بارەبارە کردن.
پەرتاوتن: ئاڵ هەڵدەمینی دار فڕین کردن.
پەرتوك: کتێب کتاب.
پەرتەوازە: پەرەوان، تاوان ئاوارە، ویلان.
پەرتین: پەرتان، تیاڵو یەکەجوون و پچڕپچڕبون ئاڕەم در رفتن و پارەپارەبون.
پەرجو: مۆمرات مُعجز.
پەرچ: بنچ‌ئاسەوی ئاسن و برسارو... ٢) پەرچین. جمل ٣) سەرلکی هەڵپەرشاوتە ٤) بیشەو تیری جوطور ١) برچ ٢) پرچین ٣) شاخەی پیراسەشدە ٤) بیشەی ئیوە.
پەرچان: خواکردەوەی زەماوەند خواباندن میخ و...
پەرچانە: پەرچان نگا: پەرچان.
پەرچاوە: خواردەوەیو بەرجدانە شدە.
پەرچەدانەوە: خواکردەوەو خەواندنی برمارو... ٢) پیشەبڕە بریشەو لەبرنگە ٣) بەدم داهاتەوە ١) ٢) برچدان: ٢) لەبەر راه از کسی پیشی گرتن ٣) جواب سخت دادن.
پەرچڵە: ماسین، کەستوری ورم، آماس.
پەرچڵین: کەستوریون ماسین آماسیدن.
پەرچق: وردەو لمت اندك، ریز.
پەرچقان: وردو خاش‌بون کەستو کوتەبون پارەپارەو پارەشدن.
پەرچقاندن: وردەلمت کردن تکەتکە کردن.
پەرچڵین: پەرچقان نگا: پەرچقان.
پەرچۆکە: موی کەسەر هەنیە فرباو موی زیتی بر پیشانی.
پەرچەم: ١) پارچەی لمت ٢) کوتاڵی گران قیمەت ١) جزء ٢) پارچەی قیمتی.
پەرچەمە: موی سەرەنیە، پەرچۆکە موی بر پیشانی.
پەرچی: بن‌ترخ و سوك (هەرچی و پەرچی) ساد و کیها.
پەرخ: شەڵاڵو پەمەست ماڵین ماڵش باحسنت.
پەرداخ: ١) پیاڵەی تاوصوری لەشوشە، گلاس، لیوان ٢) جوانو، لوس کراو ٣) سازو بەکیف ١) لیوان ٢) آراسته ٣) شاد و سرحال.
پەرداخ: پەرداخ ئاراستە مُهیّا.
پەردال: پەردەی ئەرەی تیر پیرەی تاوك تیر.
پەردە: ١) زوری بولاو زلو لەشەوی بولاگوزانەو، پەردەی بولاو زلو ٢) هەڵاشی بان ١) ١) خطا ٢) پوچ.
پەردوخ: پەردەخ نگا: پەردی.
پەردوخیان: پەردان، سوتانی موو سوخین تو.
پەردوگیر: تازەزاوا کە لەپەردەدا بەرەی بان لەخۆی کەوی دامادی کە در حجلە بمیرد یا مریض شود.
پەردە: ١) پەردە ٢) روخۆشی دەرگاو پەنجەرەو لەقوماش ٣) لا، توی.
١) حجلە ٢) پردە ٣) لایە.
پەردەپەڵاو: جۆری پڵاو کە تۆزی گۆشتی تیدایە از انواع پلو.
پەردەپۆش: ڕازدار، کەمن پۆشۆر پەردەکاڵەن ڕازدار.
پەردەدار: خزمەتکاری ژوری تایبەتی خاکەنان پردەدار.
پەردەدڕان: ١) ڕوسپاسیون، تاڕو بون ٢) شەرم‌شکستان ١) ١) رسوا شدن ٢) شرم و از بین رفتن.
پەردەڕی: دەس پێڕاگەین در دسترس بودن.
پەردەك: مەتەل، لەقەن مەتەڵوکە چیستان، لُغز.
پەردەگیر: پەردوگیر دامادی کە در حجلە بمیرد.
پەردەوە: پەرەوەی در دسترس.
پەردەهەناو: پەردەی مناڵدان مشیمە.
پەردەیۆ: هەل، دەرفەت، کەس فُرصت.
پەڕزە: هەڵاجی کردن پەنەزنی.
پەڕز: پڵاو پراکندە.
پەڕز: هەل، دەرفەت فُرصت.
پەڕزان: گوی پیدان، خەریك بون مشغولیت.
پەڕزیان: پەڕزان پرداختن بە کار.
پەڕزین: ١) هەلی کار لەبارەی شتێکەوە (ئاوپەڕزی)، پەڕزان ٢) جمل، شوردی پەڕزو ١) پرداختن بەکار ٢) برچین.
پەرس: پەرست، لەپیاش وشە پەمانای کەسێکە شتێ بەپەرەستی: (خوا پەرس، خۆ پەرس، پۆل پەرس) پرستە در ترکیب بجای پرستنده آید.
پەرسای: پرسین پرسش.
پەرست: پەرس نگا: پەرس.
پەرستار: پارێزەری نەخۆش، سیستر، خەمخۆرو ئاگاداری نەخۆش پرستار.
پەرستن: خۆشویستن، خزمەت کردن، پەیڕەوی ئاین پرستیدن.
پەرستان: خواپرست خداپرست.
پەرسقە: جواب، وەرام پاسخ.
پەرسگە: شوکەی لەخوا پاڕانەوە مَعبَد.
پەرسە: پرسە پرس.
پەرسیف: پەسیف، ئالامەت زُکام.
پەرسیان: پەرست پرستە.
پەرسیلك: پەرسیلکە، پەرسیلەکە پرسلو.
پەرسیلە: قۆرە، پەرسیلە، پەسیلە لوبیا.
پەرسیو: پەسیف، ئالامەت زُکام.
پەرش: ١) پەرن، پرن، پڵاو ٢) دەنکێکە لە جۆ کەکاو کردی لەکەمی ئاوکەدای وەك برنج دەکاریتین، ئەرەش ١) پراکنده، ٢) از انواع حبوبات شبیه جو.
پەرشت: پەرش از حبوبات.
پەرشە: ١) پەرشت ٢) کاوکوڵی دانەوڵە ١) نگا: پەرش، ٢) آنچه که از غلّه بیخته دور ریزند.

پەرقۆنە: پەپولە ◄ پروانە.
پەرك: سەرچێی کەلاش ◄ باڤۆ گوه.
پەرك: ١) پەڕەیەکی چکۆلە ٢) پەڕی کاغەزە سیگار ◄ ١) بر کوچلە؛ ٢) کاغذ سیگار.
پەرکاڵ: ١) خرت وپرتی تاوماڵ؛ ٢) کاڵەو لەبار، پەرداخ ◄ ١) خرت و پرت ٢) ساخته و پرداخته.
پەرکەم: ١) لەخۆشی تاو هەڵاسەت پیکەوە، لەغلۆمزا؛ ٢) فێڵ، خوداری ◄ ١) بیماری انفلوآنزا ٢) بیماری صرع.
پەرکۆن: جۆرێ هەڵوێ ڕەشی زێڕ باڵ سپی ◄ نوعی عُقاب.
پەرکسوڵێ: مەڕی سەروچاوڕەشی قەپۆز سپی ◄ گوسفند سر و گردن سیاه بینی سفید.
پەرکەما: لەختی کەناری کەلاش ◄ حاشیهٔ زرین گوه.
پەرگ: پەرك ◄ نگا: پەرك.
پەرگان: جەفرینگ ◄ پرگال.
پەرگاڵ: پەرکاڵ ◄ پرگال.
پەرگەما: پەرکەما ◄ نگا: پەرکەما.
پەرلەپێ: جستنی کۆتر ◄ نوعی کبوتر.
پەرمۆچ: سپس، (ئاکان) (گولاو پەرموچە) ◄ پژمرده.
پەرمۆچان: سپس بون، (ئاکان) ◄ پژمردن.
پەرمون: ١) دەخۆراینی، بڕوا پەخۆیی؛ ٢) ڕەوینەوە، سڵ کردن ◄ ١) اعتماد بنفس؛ ٢) رم کردن.
پەرمیشك: توسە کە ◄ نوعی خاز که بر پشتو می چسبد.
پەرنەدە: فڕندە، مەلێ کە تەفڕێ ◄ پرنده.
پەرنە: پەرندە ◄ پرنده.
پەرۆ: پارچە قوماشی کۆن ◄ وصلهٔ پاره و کهنه.
پەڕۆ: پەرۆ ◄ نگا: پەرۆ.
پەرۆ: جلکی چەشنەرای خەڵات ◄ لباس بخشیده شده.
پەروا: باك، ترس، سڵ کردن ◄ پروا.
پەروان: داهێنەر، پەنجە ◄ پرواری.
پەرواری: داهێنەر ◄ پرواری.
پەرواز: فڕین ◄ پرواز.
پەروانە: پەپولە ◄ پروانه.
پەرۆش: خەم، داخی دڵ ◄ غم و اندوه.
پەڕۆش: جیلکەو چاڵو خشت و خاڵ ◄ خس و خاشاك، پوشال.
پەڕۆشك: پرشکی ئاو، پرشەی شتی تاوەکی ◄ پاشیدن مایع.
پەڕۆشە: پەڕۆش، جیلکەو چاڵ ◄ پوشال، خس و خاشاك.
پەروەر: پەخێوکەر ◄ پرورانده.
پەروەراندن: پەخێوکردن ◄ پروراندن.
پەروەردگار: خودا ◄ پروردگار.
پەروەردە: ١) پەخێو کردن؛ ٢) پەخێوکراو ◄ ١) پروراندن؛ ٢) پرورده.
پەروەردە کردن: پەخێوکردن ◄ پروردن.
پەروەرشت: پەخێو کردن ◄ پروردن.
پەروەری: ڕاهێنان ◄ تربیت.
پەرە: ١) پول، دراو، پارە؛ ٢) بڕەو، ڕەواج؛ ٣) لەبەر ◄ ١) پول؛ ٢) رواج؛ ٣) برای.
پەرە: ١) پەڕەی تۆپی تاسیاو؛ ٢) کاری هەڵاج ◄ ١) پرهٔ آسیاب؛ ٢) پنبه‌زنی.
پەرەپا: پەڕامێ ◄ نوعی کبوتر.
پەرەخاندن: هەڵگۆڕین، گۆڕین و بڕچ کردن ◄ مجاله کردن.
پەرەخەرەڵە: ئامرازێکی خەرەکی پەمبو ڕێسی ◄ ابزاری در دواك.
پەرەس: پەرست ◄ پرستنده.
پەرەسلێرکە: پەرەسیلاك ◄ پرستو.
پەرەسلێکە: پەرەسڵرکە ◄ پرستو.
پەرەسوێکە: پەرەسیلکە ◄ پرستو.
پەرەسەندن: وە ڕەواج کەوتن، لەزەدەبون، پەرەوزیادی چون ◄ ترقی کردن.
پەرەسیلکە: پەرەسڵرکە ◄ پرستو.
پەرەسێن: ڕو لە زیادی ◄ در رواج و ترقی.
پەرەگە: زۆرگانکەر ◄ بسیار جماع کننده.
پەرە کردن: پەمەڵاجی کردن ◄ حلاجی کردن.
پەرەکە: پەراسوی، جەوان ◄ دندهٔ حیوان.
پەرەکەر: جەڵاج ◄ پنبه‌زن.
پەرە گرتن: لەزەدەی بون ◄ رواج یافتن.
پەرەم: پول، ئاڤم، جۆن ◄ دسته.
پەرەم پەرەم: پول پول ◄ دسته دسته.
پەرەنان: کۆشی پەرپای گاگرە ◄ سافه‌های جمع شده برای کوبیدن.
پەرەنشك: توسەکە ◄ نگا: توسەکە.
پەرەنگ: ١) ئەمرالدی گوڵ؛ ٢) پول سکاڵ ◄ ١) آوزه گوشواره؛ ٢) جگر.
پەرەنیشك: توسەکە، توسەنەکە ◄ خاری است.
پەرەوازە: ئاوارە، تەرە ◄ آواره.
پەرەهەڵویشتن: لەئەندازە دەرچون ◄ از حدّ گذشتن.
پەرەی: بۆ، لەبەر ◄ برای.
پەرهێز: پارێز ◄ پرهیز.
پەرهێزکردن: خۆ دورخستن لەشتێ، پارێز لە خواردەمەنی کردن ◄ پرهیز کردن.
پەرهێزگار: دیندارێ ڕاست ◄ پرهیزکار.
پەرهێزی: پارێز لەخواردن ◄ پرهیز از خوراك.
پەرێ: ١) بوخسانسری، لەئەسەر، بوڵای؛ ٢) پێرێ، دەوزەسش؛ ٣) سوکەئەنادی چەرمین ◄ ١) برای؛ ٢) پریرو؛ ٣) مُخفف پروین.
پەڕێ: ١) تێر سواری مۆڕینە بۆ، بۆ حەیوانان دەگوترێ؛ ٢) پارچەی لێ وەبو؛ ٣) هەڵدێرا (لەسەر لەسب پەڕی) ◄ ١) پاکی چاو لەبری ◄ ١) تر بر ماده سوار شد؛ ٢) پارچهٔ تکه و پاره؛ ٣) پرت شد؛ ٤) پاك

چشم لرزید.

پەری: ۱) فرشته، جوانی باڵداری خەیاڵی؛ ۲) پەردوی بوکەو (لوا؛ ۳) تۆبکی (زانەیە) ۱) پری؛ ۲) حجاب؛ ۳) ئەسپی براق خانمها.

پەریزاد: مندالی کە خەمەکردنی تاوی ئەچۆ خنەشدۆ طبیعی.

پەریشان: تاوزوت، پەڕ روتانەوە ئەبرکدن مرغ بوسیلەی آب داغ.

پەریشانەن: روتانەوەی مەل ئەبرکدن.

پەریز: ۱) جیگەی مەغلی دروا؛ ۲) بە دزەوە بوتجیر چون؛ ۳) رەوەت بوسەی راوچی ۱) جای غلە دروەو؛ ۲) بواشکی بە طرف تجیر رفتن؛ ۳) کمین تکارچی.

پەریزاد: برینی لەسوان جانی مریە ئەبار براو.

پەریزادە: پەریزاد ئەبر براو.

پەریژ: پەڕاژن ئەپراخش بە کان.

پەریش: بری ئەبراش.

پەریشان: ۱) بلاو؛ ۲) دل بەخەم ۱) پراکندە؛ ۲) اندوهگین.

پەریشانی: بی سەرو بەرەیی ئەپریشانی.

پەرین: ۱) هەڵدران؛ ۲) سواربونی تیر لەمتی؛ ۳) لەرزینی بەلکی جاو؛ ۴) شکانی شتی توت؛ ۵) بازربی و خۆهەڵدان؛ ۶) مرتبون لەسەریا ۱) پرت شتن و افتادن؛ ۲) سوار شدن گشتن بر مادیە؛ ۳) لرزش پلک چشم؛ ۴) شکستن چیز ترد؛ ۵) جهیدن؛ ۶) بی حس شدن از سرما.

پەرین: لاجر (لەدەفتر پەرینە تاڵو باڵو) ربایندە.

پەریتەوە: لە تاو یا لە خەیاڵان چونە تەریقەو غیور از عرض.

پەریهتن: تولاەوە، داتولان ئەپشتن گوشت بر اثر زیاد پختن.

پەز: ۱) مەڵ مێ، پەڵەمار؛ ۲) مێگەل لەمەڕو بزن؛ ۳) دوای وشە بەمانای تیژ، اتانیهن جایەن ۱) گوسفند؛ ۲) گلە؛ ۳) بزغە.

پەزاڤ: دوان بۆجاری دوهەم تاودانی سەوزی ئەبیاری ترای بار دوم.

پەزاو: پەزاڤ ئەنگا پەزاڤ.

پەزشکە: توسەکە، توسەکە، پەرەیشکە ئەوزە، خاری کە بر پشم گوسفندان ـ در وقت چرا ـ می چسبد.

پەزمەنتە: پاتە کەوت ئەندوختە و پس اندان.

پەزە کێڤی: مەز کێوی، مەڕ سور ئەگوسفند کوهی.

پەزەمەنتە: پاتە کەوت، گردەو کۆبی ئەندوختە.

پەزەمەنتە: پەزەمەنتە ئەندوختە.

پەزێ: فرۆکەر ئەپذیرا.

پەزێرایی: خەمەتی میوان ئەپذیرایی.

پەژرە: جیشتی شەوی کە بۆ ڕۆژی بیشتەوە، بەیان ئەخوراک شب ماندە.

پەژراڵک: جیگەکانەی مەل، جیگەدان ئەزاغە، چیەدان.

پەژشکە: پەزشکە، توسەکە ئەنگا پەزشکە.

پەژ: شاد و تورت و لەگەنە ئەشاداب و تر.

پەژان: خەمبار ئەغمگین.

پەژارە: ۱) هەم، کەسەر، کول؛ ۲) ناسەر، تاریزی دیدار؛ ۳) نیگرانی ۱) غم؛ ۲) آرزو؛ ۳) نگرانی.

پەژارەدار: خەمبار، دڵتەنگ ئەغمگین.

پەژان: پەژین، جیل ئەپرچین.

پەژڵە: ۱) دەسەجیلەی ئاگر؛ ۲) پوتی، قاو ۱) آتشگیرە؛ ۲) پُف.

پەژم: خوری، هەزی ئەپشم.

پەژمردە: سیس و لەگەنە کەوتو ئەپژمردە.

پەژموردە: پەژمردە ئەپژمردە.

پەژمەرین: زاکان، سیس بون ئەپژمردن.

پەژوم: ژان، بیچارە، بی ماڵ و حاڵ ئەبینوا، بیچارە.

پەژە: پەڵکە، گەڵا، پەڵک ئەبرگ.

پەژیان: فرۆکردن ئەپذیرفتن.

پەژیلە: ۱) پەسیو، ئالامەت؛ ۲) آهن پەنا، تاژار ۱) زکام؛ ۲) بیماری واگیردار.

پەژین: پەریشان حاڵ، پەشیو ئەپریشان حال.

پەژیوان: پەشیمان، پژەوان، پۆشمان ئەپشیمان.

پەژیوانی: پۆشمانی ئەپشیمانی.

پەس: ۱) مەن، پەن مێ؛ ۲) وەرین جاڕن حاجن حنجن؛ ۳) بی ئاگدار، سوک، بی شەرم؛ ۴) دۆزاو لەقومارا ۱) گوسفند؛ ۲) پکر؛ ۳) پست فطرت؛ ۴) بازنده در قمار.

پەسا: ۱) بی خوی، کەوقوزی بۆسواغ گیراوەتەوە؛ ۲) بی پساوەو، لەسەریەك؛ ۳) کەرستەی دۆڵمەو... ۱) خارە؛ ۲) متوالی؛ ۳) مایۀ دُلمە.

پەساپۆرت: ئیجازەنامەی سەفەر بۆ دەوڵەتی بیگانە ئەپاسپورت.

پەساپەسا: پەڵ لەدوی کە بی پساوەو، پەسا ئەبدون انقطاع.

پەساخۆ: پاساخۆن، قەسەلی بەجیماو لە ئاخۆرا ئەماندۀ علف در آخور.

پەسار: ۱) لای سیسەر لەشاخ و کێو، ترای نسار؛ ۲) پەناپاد، پەنای باران نەگرا؛ ۳) سەشترگەی ڕاوچی ۱) نسار؛ ۲) جائی کە با دو باران آنرا نگیرد؛ ۳) کمین تکارچی.

پەساردن: پاش پشکرین مەل، بەلاو نان ئەکنار گذاشتن.

پەسارد: بەلاوەنراو ئەکنار گذاشتە شدە.

پەساو: ۱) پاشان، تاوێ کە لە تاوداشتنا لەبەری دەرەچی؛ ۲) ئاراو، پاشاراو؛ ۳) جێ تاودانی مێگەل، پەزان دەراوی مەڕئاودان ۱) آبی کە از آبیاری زیاد آید؛ ۲) آب و صابونی کە دو بار از آن استفادە شود؛ ۳) آبشخور گوسفندان.

پەسپەند: بەدەمن، ئاکار خراپ، ناپەسند، پەست ئەپست فطرت.

پەسپۆر: سەلیقەی زمان مرز ئەزن سلیقۀ زبان دراز.

پەسپەسکەر: جولانەو، حاڵ حاڵو کە ئەزرزورە.

پەسپەسە کولە: پەسپەسکەر ئەزرزورە.

پەسپەسە کەرە: پەسپەسکەر ئەزرزورە.

پەسپەلند: پەسپەند ئەنگا پەسپەند.

پەست: ۱) ئاخن؛ ۲) نموی، نرم؛ ۳) بی غیرەت و بی ناموس؛ ۴) وەرین جاڕن پەس ۱) آکندە؛ ۲) کم ارتفاع، پست؛ ۳) بی غیرت، پست

٢) بکر.
پەستا: پەسا. بی‌توان، لەسەرپەك ▣ بدون انقطاع.
پەستاپەستا: بەنوبێ پەکدا، بی‌توان ▣ پیاپی.
پەستان: ئاسین، بەفڕ بی‌راکردن ▣ آکندن.
پەستاندن: پەستان ▣ آکندن.
پەستانەوە: پەستان، بۆ بەلەز ئاخنیەوەی دەنێو ▣ آکندن.
پەستاو: ١) ئاخنراو؛ ٢) ئاوی دانەوێڵەی کۆڵاو (ئەوانەکی لەدوێنێ جرجەکەی دەم / وەلەو ئاسی تە پەستاوی داو) داهەنسە ▣ ١) آکنده؛ ٢) آب غلهٔ آب‌بز.
پەستاوتن: ١) ئاخنین، پەستاندن؛ ٢) شلاندە یا (سەر ئاسەکە پەستیوە) ▣ ١) آکندن؛ ٢) پایکوب کردن.
پەستیون: وەزەرو تۆزەبون ▣ بکر شدن.
پەستراو: ١) ئاخنراو؛ ٢) شیلدراو ▣ ١) آکنده؛ ٢) کوبیده یا پا.
پەستراوە: پەستراو ▣ نگا: پەستراو.
پەستك: کۆڵ میوەی پیکەوە، توساو ▣ لنگه.
پەستن: پەستاوتن ▣ آکندن.
پەستنەوە: پەستن ▣ نگا: پەستن.
پەستو: ١) کوڕەڵەی کاتی؛ ٢) وجماك، خەڵوەتی، زوری کەرزای ▣ ١) سبوی کوچك؛ ٢) پستو.
پەستوتن: پاڵ پێوەنانی توند، وەڵەك دانی بەنهێمن (بەیاڵە پەستوتەریان کردا) هول دادن.
پەستوڵو: ١) ئاخنراو؛ ٢) شیلدراو ▣ ١) آکنده؛ ٢) کوبیده یا پا.
پەستە: چۆغەك، سوخمەی بی‌قۆڵ لەلباد، پەستەك؛ ٢) سەرپەنجی گۆرانی، هەواسوکەڵە، پەسە ▣ ١) جوخه؛ ٢) ترجیع و ترانهٔ شاد.
پەستەك: چۆغەك، سوخمەی بی‌قۆڵی لەلباد ▣ جوخه.
پەستەگۆڵە: هەریەوەری نەمەدانی ▣ مراسم نمدمالی.
پەستی: ١) نەویابەلی، نرمی؛ ٢) بی‌ئاگاری؛ ٣) وەروزی ▣ ١) پستی؛ ٢) پست‌فطرتی؛ ٣) بکری.
پەستێن: کەسێ کە کاری پەستاوتە (بەفر پەستێن) جماننده.
پەستەڵە: قەسەمی نیو بەخەڵك گەر ▣ مسخره کننده.
پەسڵان: ڕۆژی قیامەت، سەڵا ▣ روز رستاخیز.
پەسەنتە: ١) باقی، پاشماوە؛ ٢) پاشەکەوت، پەزەنتە ▣ ١) باقیمانده؛ ٢) اندوخته.
پەسەنە: پەسەنە ▣ نگا: پەسەنە.
پەسن: ١) تاریف، پێهەڵگوتن، جاکەگوتن؛ ٢) بەرەڵو بەزانین بەداخواز ▣ ١) ستودن؛ ٢) مورد پسند.
پەسند: پەسن ▣ نگا: پەسن.
پەسندان: تاریف کردن، مەدح کردن ▣ مدح گفتن.
پەسندکردن: بەجاك زانین، هەڵبژاردن، تەفاندن ▣ پسند کردن.
پەسەنە: پاشەکەوت ▣ پس‌انداز.
پەسن‌دەر: پەسندار ▣ مداح.
پەسە: کەرسەی خواردەمەنی وەك تاردوتاو نوتان ▣ مواد اولیهٔ خوراك.
پەسەك: پەسەك، جۆغاك ▣ جوخه.
پەسەن: پەسند ▣ پسند.
پەسەڵان: پاشەکەوت ▣ پس‌انداز.
پەسەنکردن: پەسندکردن، هەڵبژاردن ▣ پسندیدن.
پەسەنتان: پەسەنتان ▣ پس‌انداز.
پەسیرە: قۆرە، پەرسیلە ▣ غوره.
پەسیرە: بەیات، شەوبەند ▣ شب‌مانده.
پەسیمە: جنسی ئەو کۆڵاوی لەدەڵاو ▣ آن بسیار بخهٔ درهم آمیخته.
پەسیڤ: ئاڵامەت، هەڵامەت ▣ آکام.
پەسیو: ١) پەسیڤ؛ ٢) سوچ، قوژبن، کەلێن (هیچ بەساو پەسیوکم نە) ▣ ١) (کام؛ ٢) گوشه.
پەش: ١) پەق، دەرهێشان و توڕەبونی شتێ؛ ٢) وشەی لێخوڕینی گا لەمەوا ▣ ١) مُتلاشی کردن؛ ٢) کلمهٔ بحرکت درآوردن گاو بهنگام شخم.
پەشت: بەن داەوزی بادرای گشتەك ▣ نخ تابیده.
پەشتی: گشتەك، پەشت ▣ نخ تابیده.
پەشتەماڵ: پشتەماڵ، خاوڵی ▣ حواله.
پەشك: تۆك، دڵۆپ، کەمترین تەنەی ئاو ▣ قطره.
پەشلان: پەسڵان، سەڵا، قیامەت ▣ رستاخیز.
پەشم: ١) قیچی قوڕو پیتاو؛ ٢) جۆغەی تۆزۆ؛ ٣) خوری ▣ ١) پاوه؛ ٢) پارچه دستباف پشمی، شال؛ ٣) پشم.
پەشمەبەرگوین: ١) جۆغەوزانك؛ ٢) پارچەی سەروزێری بەرگ لە تۆزۆ لەمتاڵ، تۆبە تۆزۆ ▣ ١) لباس کامل مردانه مطابق کت و شلوار؛ ٢) پارچه دستباف پشمی جامدان یا دست لباس.
پەشمەك: جۆرێ شیرانی بە بوك موی‌سپی دەچێ ▣ پشمك، نوعی شیرینی.
پەشمین: دروس کراو لەخوری ▣ پشمینه.
پەشمینە: پارچەیەکی زۆر جوانم لەخوری ساز دەکرێ ▣ پارچه‌ای بسیار زیبا که از پشم درست می‌شود.
پەشوك: پەرشانی، شێوان ▣ پریشانی، آشفتگی.
پەشوکان: سەرلێ شێوان، فکرتێکچون ▣ آشفته‌شدن.
پەشوکاندن: تێکەڵاوکردنی فکری کەسێك ▣ آشفته‌کردن.
پەشوکاو: شێواو، سەرلێ شێواو ▣ آشفته.
پەشوکیان: پەشوکان ▣ آشفتن.
پەشە: پەشتە، مێشوولە، پێشی، پشکە ▣ پشه.
پەشەپەند: کوللە، پشکە گۆرەو ▣ پشه‌بند.
پەشیل: وێران، روخاو، هەرفتی ▣ ویران.
پەشیلان: وێران بون، روخان ▣ ویران شدن.
پەشیلاندن: روخاندن، هەرماندن، رماندن ▣ ویران کردن.
پەشیلین: پەشیلان ▣ ویران شدن.
پەشیمان: پاشگەز پەژوان، پوزوان ▣ پشیمان.

پەشێو: پەرشان، بڕ بڵاو ◻ پریشان.

پەشێوان: ١) بڕ بڵاوبون، فکر تاڵوزان؛ ٢) تاڵوزو پەرشان: (مەکەن لومەی پەشێوی دڵ کە تەمەنو / پەشێواوە لەبەر پەرچەم پەشێوان) مالی ◻ ١) آشفتگی فکری دست دادن؛ ٢) پریشان و عصبانی شدن.

پەشێواو: شێواو، تاڵوزاو ◻ پریشان.

پەشێویان: پەشێوان ◻ نگا: پەشێوان.

پەشێوی: شێواوی، تازاو ◻ آشفتگی، آشوب.

پەشێوینی: تازاو، پەشێو ◻ آشوب و بلوا.

پەفك: پیلوك، کیفوك، گیایەکە کە سەلکەکەی بەکولاوی بان بەبرژاوی دەخوێن ◻ گیاهی است که پیاز آنرا می‌خورند.

پەف: دەگەڵ، یەکەوە ◻ حرف همراهی: با.

پەفرا: دەگەڵ یەکتر، یەکەوە، پەیەکەو ◻ باهم.

پەڤاد: پەفاد ◻ نگا: پەفاد.

پەق پەقۆڵك: گیایەکە ◻ گیاهی است.

پەقان: تەقین، تڕۆقین ◻ انفجار.

پەقاندن: تەقاندن، تەڕەقاندن ◻ منفجر کردن.

پەقپەقۆشك: گیایەکە، پەڕەکەی لەبن وکاندەدا؛ تەقەی دێ ◻ گیاهی است.

پەقپەقوك: پەری گیایەکە ◻ ثمر گیاهی است.

پەقووچ: سەتڵ ◻ سطل.

پەقۆ: زیکەی ئاودەمی ساوا، پۆقزە ◻ جوش دهان کودك.

پەقۆك: باڵی سەراو ◻ حباب.

پەقوپشك: پەقۆك ◻ حباب.

پەقین: تەقین، تڕەکین ◻ انفجار.

پەك: ١) هەڵ، دەرفەت؛ ٢) ناچاری و پێویستی؛ ٣) هێز و توان؛ ٤) وشەی سەیرمان؛ ٥) وشەی دەربڕینی خەم: (پەکم بێ ناکەوی) ◻ ١) فرصت؛ ٢) نیاز؛ ٣) توان؛ ٤) کلمهٔ تعجب؛ ٥) کلمهٔ افسوس و تحسّر.

پەککستن: بێ بەهرەکردن، لەکارخستن ◻ ازکار انداختن.

پەککو: ١) وشەی سەیرمان؛ ٢) وشەی داخ و خەم، حەیف ◻ ١) کلمهٔ تعجب؛ ٢) کلمهٔ تحسّر و افسوس.

پەك کەفتن: پەك کەوتن ◻ درماندن، از کارافتادن.

پەك کەوتن: دەستەو ستان مان، لەکارکەوتن ◻ نگا: لەکارکەوتن.

پەك کەوتو: لەکارکەوتو، داماو ◻ ازکار افتاده.

پەك کەوتە: لەکارکەوتو، داماو، پەك کەوتو ◻ ازکار افتاده.

پەکو: ١) وشەی سەیرمان؛ ٢) وشەی داخ و خەم ◻ ١) کلمهٔ تعجب؛ ٢) کلمهٔ افسوس.

پەکەر: ١) جاران، وەرەز ◻ بکر.

پەکی: ١) زۆر زاقە، گەلەك؛ ٢) وشەیەکە بەواتا: باش، چاك: (پەکی باوانی) ◻ ١) بسیار؛ ٢) باشد، خیلی خوب.

پەکین: ١) هەڵدێران؛ ٢) ترازان ◻ ١) واژگون شدن و تلوخوردن؛ ٢) ازجا درفتن.

پەگس: ١) ئەڵقی بێ ترلو؛ ٢) خڵمەی کاسرای ئاوا ◻ ١) ئەڵقی؛ ٢) ئەنتین ڤڕ گداخته شده.

پەل: ١) شەپۆل، هەستانەوەی ئاو کە لەبەرد تەدا؛ ٢) بەرانبەری قۆڵ (دەوری پەلە) ٣) لاو و دەست: (لەجوانی پەلان گرتی ساڵە)؛ ٤) باڵی باڵندە؛ ٥) پەلەوەلەر: (بەرەوکوێ پەل بوی)؛ ٦) پارچە حەلاو تەنیاب: (کەلو پەل)؛ ٧) دەستە، پۆل؛ ٨) لکی دار؛ ٩) دۆکی دار؛ ١٠) سکڵی پۆلین، پەنگر، پەن؛ ١١) شیوەلە، تۆڵی دەرە؛ ١٢) دۆك، جقڵی (پەلەلیکم لەقاچ راچوو)؛ ١٣) قلیشەدار؛ ١٤) گەڵا، پەلك، پەلك؛ ١٥) پارچە، پاز: (پەلیکم بۆ لەوتانەو بکەوە)؛ ١٦) تیرەپەك لەقوژو ئاشەرەت؛ ١٧) پرلوی وەك تۆکەفەلەم؛ ١٨) باسادو پەنجە (دەست و پەلت پیسە) ◻ ١) موج؛ ٢) مقابل زرف؛ ٣) هر یك از دست و پاها؛ ٤) بال، پرنده؛ ٥) ابجاه و شتاب؛ ٦) بستهٔ لباس و وسایل؛ ٧) تیر، گروه؛ ٨) شاخه؛ ٩) خار پرخنی؛ ١٠) (خنگ)؛ ١١) غزه تنگ و باریك؛ ١٢) نمار؛ ١٣) ترامهٔ چوب؛ ١٤) برگ؛ ١٥) جزء؛ ١٦) تیره و طایفه؛ ١٧) تراشیده شده؛ ١٨) دست و بازو.

پەڵ: بەرد بان ستەی گەورە بۆ هاویشتن ◻ سنگ یا کلوخ برای انداختن.

پەڵاس: ١) پەڕە، پەڕەکۆن؛ ٢) پارچەی ڕەشماڵ، کۆن ◻ ١) پلاس؛ ٢) پارچهٔ سیاه چادر.

پەڵاسی دەم: کەو بۆخە سیەی دەکەوێتە سەر زمانی بەهۆش ◻ بار زبان بیمار.

پەڵاش: پوش، وشکەگیا ◻ خاشاك.

پەڵامار: هێرش، هەڵمەت، گەمارۆ ◻ یورش.

پەڵان: هەستی، ئیستان، پشە ◻ استخوان.

پەڵبون: ١) قۆڵ هەبون؛ ٢) وەپەلەکەوتن لەڕێشتن ◻ ١) گوردبودن؛ ٢) باشتاب رفتن.

پەڵپە: پەهانە، گرنە، گرو ◻ بهانه.

پەڵپەین گرتن: کشە تی هاڵاندن، گرو لی گرتن ◻ بهانه‌جویی.

پەڵپەگرتن: پەهانە دۆزینەو، گرولەکاری گرتن ◻ بهانه‌گیری.

پەڵپەل: ١) پارچەپارچە، لەتوکوت؛ ٢) پەڕەپەڕی گیای وەریو ◻ ١) تکه‌تکه؛ ٢) پرپر.

پەڵپەڵان: شەڕەبەرد ◻ جنگ با سنگ و کلوخ.

پەڵپەلیسك: پەپولە ◻ پروانه.

پەڵپین: ١) توشەو دوکەڵی تەسیەتەر نوخ؛ زارا؛ ٢) گیای پریرە ◻ ١) تعویذ و دوسیند برای چشم زخم؛ ٢) گیاه خرفه.

پەڵپینە: گیای پریرە، پەڵپین ◻ گیاه خرفه.

پەڵتە: داری تۆران کۆڵەکەو بەرەو کۆڵەکە ◻ چوب میان ستون و سنگ ستون.

پەڵتەك: تەختی گەروی ئازاڵە ◻ گلوگاه دام.

پەڵتەك: بزکەی بستان ◻ مرغ بالدار.

پەڵتین: خوگرتن، توندبون دوای شلی ◻ سفت و محکم شدن پس از شلی.

پەلچم: گرێی گەڵا‌دار کە بۆزەستان هەڵدەگیرێ ▣ گیاو پرس شدە.
پەلخ: ١) چەپکە گەڵەی ٢) چەمکە چراو ٣) پاڕو فلچ ▣ ١) بچۆ گابیش ٢) بچۆ خوڕک ٣) پایمال و لە شدە.
پەلخان: پاڕو فلچ بوەدەو ▣ لەشدن.
پەلخۆر: ئەمبرێی تاو ورگی حەیوان کەهێشتا هەزم نەبوە ▣ علف نشخوارشدە.
پەلخورد: پەلخۆر: نیوەجاوراو ▣ نگا: پەلخۆر.
پەلخی: پاڕو فلچ کراو ▣ لە و لگمال شدە.
پەلخین: پاڕو فلچ بوەدەو، پەلخان ▣ لە و لگمکوب شدن.
پەلشتی: بیکارە، تەمەڵ، خۆڕێی ▣ بیکارە و تنبل.
پەلشقە: ناقایم، شل و شەوێق ▣ نامحکم و شل و ول.
پەلقوت: نیوەکوتراو ▣ نیمکوتیدە.
پەلک: ١) زولف، کەزی ٢) گەڵا ٣) لکەدار ٤) پیلوی چاو ▣ ١) زلف ٢) برگ ٣) شاخە ٤) پلک چشم.
پەلک: دارێکە لەشێوەی چناران ▣ درخت ترنگوت.
پەلکدار: جەنزیک، پەرگار ▣ پرگار.
پەل کردن: ١) پەراشتن بەنیو ٢) خواردەوەواز تاشین، پێلە تاشین ▣ ١) پی کردن ٢) موبیب تراشیدن.
پەل کوتان: ١) دەست کوتان، لەخاریکی‌دا دەست گوتان ٢) پرشی لە کۆشش و هەڵا ▣ ١) جستجوی کوراند ٢) کناره از جدّ و جهد.
پەلکە: کەزی، پرچ ▣ زلف.
پەلکەرەنگینە: کۆلکەزێرینە، کەسلەسوور ▣ رنگین کمان.
پەلکەزێرینە: پەلکەرەنگینە ▣ رنگین کمان.
پەلک: پیلوی چاو ▣ پلک چشم.
پەلگر: ماشە، مقاش ▣ ماشه.
پەلگرک: پەلگر ▣ ماشه.
پەلم: ١) چەلب ٢) کەستوری ماسین، پەلمین ▣ ١) پهالە ٢) آماس.
پەلمان: ماسای ستوری، هەڵاسای پەلماو ▣ آماسیده.
پەلمان: چەلمین، ماسین ▣ آماسیدن.
پەلمین: پەلمان ▣ آماسیدن.
پەلنو: ١) ئاژەڵی تێکەڵ بۆ دانەجوجکە ٢) جیشتیکە وردەدەوری و کوردەی تێدەکەن ▣ ١) آرد آمیزه برای جوجه ٢) اوماج.
پەلوین: ١) پرشی لە هەڵا و بزوتنەوە ٢) هێز و توان ٣) کەوتنی ▣ ١) پرواز ٢) نیرو توان ٣) پروبال.
پەلۆخ: پیکوی گەنم ▣ زمان سرخ شدە.
پەلۆخ: ١) داگیرساو، گرێن‌چو، گرگرشو ٢) داڕژاو لەسوتان ▣ ١) مشتعل ٢) بر اثر سوختن از هم پاشیدە.
پەلۆخ: ١) پیس و چلکن ٢) لێدان بەدار و بەدەست ▣ ١) کثیف ٢) با ضربت زدن.
پەلۆخان: لێدا بی‌توندو تەژیو ▣ با مشت و لگدزدن.
پەلۆخین: لێدان بەمێن پەلۆخان ▣ نگا: پەلۆخان.
پەلۆشە: ١) گیایەکە ساقەکەی دەکەنە پۆشو ٢) گوڕی ٣) پەنالو ▣ ١) گیاهی که از ساقهٔ آن پوده سازند ٢) گیاه گون ٣) ریشهٔ گیاهی که هودشود.
پەلوک: گیای تاڵەکۆک ▣ گیاهی است که بخش خوردنی است.
پەلوڵە: ١) بیشتی تاڕەوەن ٢) گزمەی تاڕی دانەجوجکە پەلو ▣ ١) اوماج ٢) آرد آمیزه برای خوراک جوجه.
پەلە: ١) لەش، جەجەلە ٢) بناری کێو، دامێنی چیا ٣) داوین ٤) پەرە، لاپەڕەی کتێب ٥) تاتی تەرازو ▣ ١) عجله ٢) دامنهٔ کوه ٣) دامان ٤) لا، ورق ٥) کفهٔ ترازو.
پەلە: ١) لەکە ٢) باڕانی تیژی دەجڵ ٣) پارچە ڕەوی ٤) لەزیەلە ▣ ١) لکه ٢) باران پاییزی که زمین را کاملاً سیراب کند ٣) قطعهٔ زمین ٤) شتاب.
پەلەچێ: ڕۆژ بەن مەستەر پەلەکردن ▣ بازحمت تمام.
پەلەچرکێ: پەلەچێ ▣ بازحمت تمام.
پەلەچێ: پەلەچێ: (لەچەنگی فلان بە پەلەچێی نەهاتم بە) ▣ نگا: پەلەچێ.
پەلەچورکێ: پەلەچێ ▣ نگا: پەلەچێ.
پەلەپرۆزکێ: پەلەچێ ▣ نگا: پەلەچێ.
پەلەپرۆزە: پەلەچێ ▣ نگا: پەلەچێ.
پەلەپرۆزێ: پەلەچێ ▣ نگا: پەلەچێ.
پەلەپرۆسکە: پەلەچێ ▣ نگا: پەلەچێ.
پەلەپرۆسکێ: پەلەچێ ▣ پەلەچێ.
پەلەپستکێ: بەخۆشی پالەشتوێی مرۆشک ▣ نوعی بیماری مرغ.
پەلەپقە: نانی دوبارە پەناگرەوەناو ▣ نان دوآتشه.
پەلەپەل: کەلەک پەلەز ▣ سبوار باجمه.
پەلەپیتاک: بەهێز، بەنیوک لەشتدار ▣ تلنگر.
پەلەپیتکە: ١) پەلەپیتاک ٢) پەرەوکەی پەیتک هاوێژراو ▣ ١) تلنگر ٢) با تلنگر پرت کردن.
پەلەت: هەڵە، خەڵەت (هەموو کاریکت هەڵەت پەلەت) ▣ غلط، اشتباه.
پەلەتاتە: کزبوەو بادەوە ▣ کوتاه.
پەلەتک: پەلەک، لەلەگوریس ▣ زمین بازه.
پەلەخ: ١) پاوان، لەمەڕگەی هەوەشە، کۆڕە ٢) داوڵاو پەناگر ▣ ١) مرتع ٢) محصاری ٣) بر اثر سوختن تمام از هم پاشیدە.
پەلەخ: گیایەکە لە قوڕی‌دا دەڕوێ و وەک پۆش وایە ▣ گیاهی است.
پەلەخاندن: لەمەرجەک بردن، داڕاخستن ▣ از هم پاشیدە کردن.
پەلەخۆڵ: ڕەشەو ▣ خاکستر گرم.
پەلەسورک: گەڵای پاڕێشتن ڕەوەم ▣ برگ پاییز قبل از ریختن.
پەلەسوڵک: بن گەڵا، دوگەڵای بەنیوی توتن کە دەدەوێ ▣ دو برگ انتهائی توتون که می‌ریزند.
پەلەسیە: بەخۆشی ڕەز کە گەڵای سپی دەبن ▣ نوعی بیماری مو.
پەلەشت: ١) پیس و پۆخڵ ٢) خۆڕێی و بیکارە ٣) خۆنەگرتو ▣ ١) چرکین ٢) تنبل و بیکاره ٣) نیست و نامحکم.
پەلەشتی: پەلشتی، چۆنیەتی پەلەشت ▣ پلشتی

پەلەشە کرۆک: ناوەڕۆکی بەلەکی گیای کەرەشی [ف] مغز جاری است.
پەلەفرتکی: پەلەفازە [ف] دست و بازن.
پەلەفرتە: پەلەفرتکی [ف] نگا: پەلەفرتکی.
پەلەفرتی: پەلەفرتکی [ف] نگا: پەلەفرتکی.
پەلەفازە: دەستەوڵاتی جوڵاندنەوە بۆ ڕزگاربوون لەجۆرەم [ف] دست و بازن.
پەلەفازی: پەلەفازە [ف] دست و بازن.
پەلەکردن: لەرزکردن [ف] شتاب کردن.
پەلەکوتی: پەلکوتان [ف] کورکورانە دست زدن.
پەلەکیش: پەلکێش، ماشە [ف] ماشه.
پەلەمار: پەلامار، هێرش [ف] هجوم.
پەلەموو: خۆڵەمێش، خۆڵەکەوە، خۆڵی [ف] خاکستر.
پەلەنداز: پلان داڕێژەر، دەست بۆ هاوێشتن [ف] جو بدست انداختن.
پەلەنگ: پلنگ [ف] پلنگ.
پەلەور: بالدار، فڕندە [ف] پرنده.
پەلەورگ: لەمورگ [ف] پرنده کوچک.
پەلەوەر: پەلەور [ف] پرنده.
پەلەهەوان: ۱) تاڕا، پالەوان؛ ۲) لەناف ئاژاڵ [ف] ۱) پهلوان؛ ۲) بدمزاج.
پەلیت: قسەی بێ ئاکام، (هەڵیت و پەلیت دەڵێ) [ف] سخن و حرف بی مزه.
پەلیسە: باڵان، پۆڕ، پۆپ [ف] جاول.
پەلی سیاوشان: قەیسەران [ف] پرسیاوشان.
پەلیلە: ۱) چێشتی زۆرکوڵاوی ئێك هاڵاو؛ ۲) پارچەی بڕ چێشت [ف] ۱) آش زیاد پخته؛ ۲) ژلیته.
پەم: پەمۆ، گیای لۆکە [ف] پنبه.
پەمبۆکی: دۆك، بەخۆشی ڕۆژ کە گەڵای سپی دەبێ [ف] سپیدک مو.
پەمبێ: پەم [ف] پنبه.
پەمبۆدانە: دەنکی ئاژاڵ کە [ف] پنبه‌دانه.
پەمبەیی: ڕەنگی گوڵی، جۆرەی، ڕەنگی سوری کاڵ، سوورەی [ف] رنگ صورتی.
پەمپی: پەم [ف] پنبه.
پەمپی‌دانك: پەمبۆدانە [ف] پنبه‌دانه.
پەمپی‌لۆك: گیایەکە [ف] گیاهی است.
پەملەیی: ئەنگی ڕەشۆکی [ف] نوعی عنگ.
پەمن: پەم [ف] پنبه.
پەمۆ: پەم [ف] پنبه.
پەموانە: پەمبۆدانە [ف] پنبه‌دانه.
پەمودانە: پەمبۆدانە [ف] پنبه‌دانه.
پەمە: پەم [ف] پنبه.
پەمەتۆمە: پەمبۆدانە [ف] پنبه‌دانه.
پەمەیی: ۱) پارچەی لەلۆکە؛ ۲) ڕەنگی جۆرەی [ف] ۱) پارچهٔ نخی؛ ۲) رنگ صورتی.
پەمیان: پەمان، ماسین، ئەستوریون [ف] آماسیدن.
پەمیان: پەمان، هەڵمسان [ف] آماسیده.
پەمین: پەمیان [ف] آماسیدن.
پەن: ۱) پۆڵی، پەنگر، سکڵ؛ ۲) دەرسی عیبرەت، پەند؛ ۳) سوکایەتی. (پەنی پێدرا) [ف] ۱) اهگر؛ ۲) درس عبرت؛ ۳) شکی.
پەنا: ۱) گۆشە، قوژن؛ ۲) نەیشت، (بە پەنای منداڵان)؛ ۳) جێگەی بانگیر هاوڕان، (پەنام پێبڕدا)؛ ۴) جێگەی حاوانەوە، (پەنای دام)؛ ۵) لەهێنی، وەشاردەی، (من پەنایکی بێ‌پێچ و پەنام) [ف] ۱) گوشه؛ ۲) جنب؛ ۳) پناه؛ ۴) پناهگاه، مکان پناه بردن؛ ۵) نهانی.
پەنابا: بابەتا، ئەوێنی کەنا ئایکرێتەوە [ف] بازپناه.
پەنابات: بەشانی ئێران، ئەوەفەران، بیست‌یەکی تەمەن [ف] نیم ریال ایرانی.
پەناباد: پەنابات [ف] نگا: پەنابات.
پەناپردن: چۆنە پەردانەدی بارزەوار [ف] پناه بردن.
پەناپەخوا: خوا ئەوە، بۆ خۆ پارازین لە بەلا دەگوازێ [ف] پناه برخدا.
پەناپەر: داندەخواز [ف] پناهنده.
پەناپەسیو: گرتەو قوژنی ئاداری [ف] گوشه دنج.
پەناگا: شوێنی خۆتیدا حەشاردان [ف] پناهگاه.
پەناگرتن: ۱) درەنگ هەڵاتنی مانگ لەسەوی بارەهەمدا؛ ۲) خۆ وەشاردان [ف] ۱) حالت تأخیر ظهور ماه در شب بازدهم؛ ۲) پنهان شدن.
پەناگرتو: ۱) خۆ وەشاردراو؛ ۲) مانگی دوای چارەی تەمەو [ف] ۱) پنهان شده؛ ۲) ماه بعد از شب چهاردهم.
پەنام: ۱) بەدیار؛ ۲) ماسین، ئەستوری، هەڵمساری [ف] ۱) پنهان؛ ۲) آماسی.
پەنامان: ئادیارەکان، بەرزەواران [ف] ضمائر، نایدها.
پەنامگا: حەشارگە [ف] مخفوگاه.
پەنامەکی: بەنهێنی، بەدزیەوە [ف] سرّی، نهانی.
پەناهێنەر: بەناهەن، کەسێ کە بەنا بەکەسێ دەدا [ف] پناهنده.
پەناهێنان: هاتنەبەر داندە، پارێزگاری خواستن [ف] پناه آوردن.
پەنای بێ‌دەنگ: گەمەیەکە، قرتوف، قەنای بێ‌دەنگ [ف] بازی خاموشی و سکوت.
پەنس: پەم [ف] پنبه.
پەنی: پەم [ف] پنبه.
پەنج: ۱) هاڵوچوان، پنج؛ ۲) سڕ، بێ‌حس [ف] ۱) پنج؛ ۲) بی‌حس، گرخ.
پەنجا: چل‌وده، پنجی [ف] پنجاه.
پەنجاهەم: ژمارەی ئەوجاری بۆ پەنجا [ف] پنجاهمین.
پەنجاهەمین: پەنجاهەم [ف] پنجاهمین.
پەنجایەم: پەنجاهەم [ف] پنجاهم.
پەنجایی: مەنگەڵە، ژمارەی پەنجا هاتنی، پەنا، بیستەمی دیناری عیراقی [ف] پاد درهم عراقی.
پەنج کردن: لەزانین، سڕکردن [ف] گرخ کردن.

پەنجتین: جرانەی لکی دار ◻ هرس کردن درخت.
پەنجۆڵە: دەستو پەنجەی چکۆلە ◻ پنجهٔ نازک و کوچک.
پەنجە: ۱) دەست بەشەنگوستەوە ۲) جرتوکی ماڵەوەران ۳) قامک.
لق: ۴) جۆرێک بەهێنی بەرزی جرە ◻ ۱) پنج انگشت با کف دست؛
۲) چنگال جانوران ۳) انگشت ۴) از طرحهای گلیم.
پەنجەتوتە: قامکە چکۆلە ◻ انگشت کوچک.
پەنجەر: شاڵ، پەنجەرە ◻ پنجره.
پەنجەروک: ۱) رووتان جنیوک ۲) گیایەکە ◻ ۱) خراش با ناخن ۲)
گیاهی است.
پەنجەروپساڵ: پەنجەروک ◻ نگا: پەنجەروک.
پەنجەرە: پەنجەر ◻ پنجره.
پەنجەشێر: شێر پەنجە، بەهۆشی سەرەتان ◻ بیماری سرطان
پەنجەکێش: جۆری کوڵێرەنان ◻ نوعی گرده نان.
پەنجەکێشی: جۆری کوڵێرەنان ◻ نوعی گرده نان.
پەنجەگەورە: سێی گەورە، قامکی گەورە، تیامەزن ◻ انگشت شست.
پەنجەمەریەم: بخوورەر بەم، گیایەکە بۆدەرمان دەبێ ◻ گیاه بخور مریم.
پەنجک: ۱) قرتما لەی برین، پەنری پەنروخە ۲) پاز، پارچە. ‖پەنجکە
تاکەم بەوە ◻ ۱) کیرهٔ زخم ۲) قطعه، تکه.
پەند: ۱) ئامۆژگاری ۲) دەرسی بەهێز کردن ۳) سوکایەتی ◻ ۱) پند
۲) درس عبرت ۳) سبیل سبکی و خواری.
پەندیدان: فریودان و گاڵتە پێ کردن ◻ فریب دادن و مسخره کردن.
پەندیر: ئامۆژگاری کەر، بەهێز دادەر ◻ اندرزگو.
پەنزشک: توبەکە، توبەکەکە ◻ نوعی خار.
پەنژ: پێنج ڕۆژ لەسالی هەتاوی‌دا کە لەسالی مانگی زیادەکا ◻ خمسهٔ
مسترقه، پنج روز اضافی سال شمسی.
پەنگ: ماشەرەبەن، کلاڤەبەنی گەورە ◻ کلاف ریس.
پەنگ: ۱) پۆڵ، سکڵ ۲) دەرسی عیبرەت ۳) فریو ۴) ماشەرەبەن
۵) داوێستان و کشانەوەی ئاو هێڵی خواردنەوەی ئاو ◻ ۱) اخگر ۲)
درس عبرت ۳) فریب ۴) کلاف ریس ۵) برگشتن آب و راکشیدن
آن.
پەنگاو: ئاوی ڕاوەستاو ◻ آب جمع شده و راکد.
پەنگ پێدان: فریودان و سوکایەتی پێکردن ◻ فریب دادن و
آبروریختن.
پەنگ خواردنەوە: ڕاوەستان و کشانەوەی ئاو ◻ برگشتن آب و
راکشیدن آن.
پەنگر: ۱) سکڵ، پۆڵ ۲) ماشەر، مقاش ◻ ۱) اخگر ۲) انبر.
پەنگرکێش: ۱) پێڵوکەی ئاسنی سەرخواز کەسکڵی پێ دەردێنن ۲)
ماشەر، مقاش ◻ ۱) اخگرکش ۲) انبر.
پەنگڵ: سکڵ، پۆڵ ◻ اخگر.
پەنگڵ کێش: پەنگرکێش ◻ نگا: پەنگرکێش.
پەنگڵەمێش: پشوسوار، کە ئۆزەی ◻ آدم و نفسناک.
پەنم: ماسان، کەستوری ئەندام، هەڵمسان ◻ آماس.

پەنمان: کەستوریون، باکردن ◻ آماسیدن.
پەنمان: کەستوریون، باکردن، هەڵمسان ◻ آماسیدن.
پەنمین: پەنمان ◻ آماسیدن.
پەنمین: پەنمان ◻ آماسیده.
پەنهان: پنهان، وەشاردراو ◻ پنهان.
پەنهانی: پەنامەکی ◻ پنهانی.
پەنەرشکە: توبەکە، پەزیشکە ◻ نگا: پەزیشکە.
پەنەرشکە: پەنەرشکە ◻ نگا: پەزیشکە.
پەنەم: ۱) لای من، بۆمن ۲) ماس، وەروم ◻ ۱) برای من ۲) آماس.
پەنەمان: پەنمین ◻ آماسیدن.
پەنەمیان: پەنەمان، هەڵمسان ◻ آماسیدن.
پەنەماو: پەنماو ◻ آماسیده.
پەنەمیگ: پەنماو ◻ آماسیده.
پەنەمین: پەنمان ◻ آماسیدن.
پەنەوا: بەدەم، کەس، یەکەنین ◻ ملنده.
پەنی: ۱) پەڵەی بەوکی پەست، لەکەی پەست ۲) دیار، ئاشکار ◻ ۱)
لکهٔ پوست ۲) پیدا.
پەنێر: پەخوری ڕای ماست، پەنیر ◻ پنیر.
پەنێر: پەنیر ◻ پنیر.
پەنێرشک: توبەکە، توبەکەکە ◻ نگا: توبەکە.
پەنیرۆک: دەنکی دەنکەشینە تیکەڵاو، پێش فەریک بون ◻ دانه غلهٔ نیم
رسیده.
پەنیروکە: ۱) پەنیرۆک ۲) گیایەکە کاتێکی بەرکەی وەک پەنیر دەچێ ◻
۱) نگا: پەنیرۆک ۲) گیاهی است که ثمرش به پنیر می‌ماند.
پەنیرە: ۱) پەنیرۆک ۲) گیای پەنیروکە ◻ ۱) نگا: پەنیرۆک ۲) نگا:
پەنیروکە.
پەوکەی: لەبەر ئەمە، بۆیە ◻ بەاین دلیل.
پەوکێن: لەبەرئەمە، بۆیە ◻ برای این.
پەه: وشەی سەیرمان و قەڵسی (پەه، ئەوکات خراپە) ◻ کلمهٔ تعجب.
پەهت: ۱) گزی ئاگر، بڵێسە ۲) پێزان بەلاگر ◻ ۱) زبانهٔ آتش ۲)
پختن.
پەهتن: پێزانی ئاو ◻ پختن.
پەهتی: پرخەبۆگ، برزاو ◻ پخته یا پرتنه شده.
پەهرێز: پاڕێز ◻ پرهیز.
پەهن: پان، هەراو، پۆڕ ◻ عریض.
پەهنەڵ: بەهنایی چکۆلە، شانۆ، ئاوگۆڕ ◻ صحنه، تخته زمین کوچک
و هموار.
پەهنی: پاڕەیی، پانیە ◻ پانه.
پەهۆ: ئاوا، بەچۆرە ◻ اینطوری؟
پەی: ۱) ڕیشەرەگ، وریەرەگ ۲) لەبەر، بۆخاتری ۳) قەڵەت، بەرین
۴) بنی گوم ۵) شوێن، وەدوکەوتن ۶) لەدوای، پاش ◻ ۱) پی ۲)
برای ۳) پی کردن ۴) ارتفاع ته اندازهٔ قد انسان ۵) پیگیری ۶)

پس از.

پیا: (۱) پیاده؛ (۲) پیمانه، پیاری‌دان [ق] (۱) پیاده؛ (۲) پیما.

پیاپی: (۱) پیوی به کار، پی‌ساهو؛ (۲) گش، گشت [ق] (۱) پیاپی؛ (۲) عموماً.

پیاک: دانی شدترنج، پیادی شطرنج [ق] پیدق شطرنج.

پیاکردن: پیداکردن، جستن، جستن، دیدن [ق] یافتن.

پیام: راسپری، ولام [ق] پیام.

پیامبر: راسپاردی ولام [ق] پیامبر.

پیامتبر: ولام‌بر، خبرنبر [ق] خبرنگار، خبرگزار.

پی‌بردن: نیکستن، راس [ق] فهمیدن، پی بردن.

پیت: نرمو، بنمو [ق] ملایم و محکم.

پیتا: پی‌ساهو [ق] بدون انقطاع.

پیتاپیتا: لهسر جاک پی‌وچاری پی‌ساهو [ق] پیاپی.

پیتوکه: (۱) جوری جوکه‌ی بچوکی نزیک (۲) برنی اهیاری زور زوده پی‌تارام [ق] (۱) ترسی گهشتاه کوچاه نزیر؛ (۲) کاله ترسره بسیار در حرکت و تارام.

پیچور: (۱) خسوس گیر؛ (۲) تورزه‌ی‌ور کوتاهیو [ق] (۱) پیگیر؛ (۲) پژوهشگر.

پی‌چوری: تاقیق کردن، توژیهو [ق] پژوهش و تحقیق.

پیچه: تاردوان، سولام، پیچه [ق] تردبام.

پیچه‌ال: حیوانی که لهروستا که‌ژوک دهدا [ق] حیوانی که در راه رفتن زانوهایش بهم می‌خورد.

پیخام: پیام [ق] پیام.

پیخامبر: پیامبر، خبرنبر، ولامبر [ق] پیامبر.

پیخمبر: پیغمبر، راسپاردی خودا [ق] پیغمبر.

پیدا: دیار، ناشکرا، خوا [ق] پیدا.

پیدابون: خوابون، ناشکراون، دیاردان [ق] آشکار شدن.

پیداکردن: بدست هشتن، گیرهنان [ق] پیدا کردن.

پی‌دان: ناوی که‌پیاوی تیدا ناشکرا [ق] آبی که آدمی در آن غرق شود.

پی‌دانان: گریو دانان، دهگریو نان [ق] گرو گذاشتن.

پی‌دهرپی: پیاپیا [ق] پیاپی.

پیرو: (۱) پیرنامه، دهستوری کار؛ (۲) تاج و پیرو [ق] (۱) برنامهٔ کار؛ (۲) تاج و پیرو.

پیرهوی: چاگون کردن دواکهوتی دهستوری باد کهساه [ق] پیروی.

پی‌زین: پهاسن که‌لهروستا پال لهپال دهدا [ق] ستوری که در رفتن سُم بهم زند.

پی‌زینی: ناکاری پی‌زین [ق] در رفتن سُم بهم زدن حیوان.

پیژه: تاردوان، پیچه [ق] تردبام.

پیژون: پی‌زین [ق] نگا. پی‌زین.

پیغام: ولای، پیام [ق] پیام.

پیغامبر: پیامبر، ولامبر [ق] پیامبر.

پیغمبر: راسپاردی خوا [ق] پیغمبر.

پیغمبر: پیغمبر.

پیف: قسه، وته [ق] گفتار، سخن.

پیفین: قسه‌کردن، وتن، تیشه‌ال، تاخافتن [ق] گفتن.

پیک: (۱) ولام‌بر، نامه‌بر؛ (۲) تهسپرده‌ی گهوکو نهچهق؛ (۳) نوکری بهروهستی تایبهتی [ق] (۱) پیک؛ (۲) ستارهٔ ثابت؛ (۳) نوکر مخصوص.

پیکار: (۱) شهرو جهنگ، کشتهر هدر؛ (۲) سهرهنتر [ق] (۱) پیکار؛ (۲) پیکان.

پیکان: سهرهنتر [ق] ناوک.

پی‌کردن: (۱) پهخهلت برین، چراتن؛ (۲) دواکهوتن [ق] (۱) پی کردن؛ (۲) تعقیب.

پیکوت: جیجکه، کوت پیوهدان [ق] تکه زین در جناح.

پیکول: ترکیکی سی سوچه [ق] خاز سه گوشه.

پیکهر: (۱) کوتال، تیمسال، موجهسمه، هیکل؛ (۲) قالب، لهش، بدهن [ق] (۱) پیکر، تمثیل؛ (۲) بدن.

پیکهرتاش: کوتال لهبهرو تاسن سازکهر [ق] پیکرتراش.

پیکهرتراش: پیکهرتاش [ق] پیکرتراش.

پیکهروه‌ی: دواکهوتن [ق] تعقیب.

پیمان: (۱) شهرت‌و بهلا؛ (۲) پهتین، قهول [ق] (۱) پیمان؛ (۲) وفا.

پیمان بهستن: قهول‌و قرار یکه‌دان [ق] عهد و پیمان بستن.

پیمان شکین: پی‌پهتین، پی‌شهرت‌و بهلا، (له باو کوردی خسو پیمان‌شکینی / ئه‌ئی هزری گولم پیمان شکاندن) مهیمن [ق] پیمان‌شکن.

پیمانه: پیوانه [ق] پیمانه.

پین: (۱) گوی‌مالات؛ (۲) کوت پی (رحات) [ق] (۱) مقطوع بنور؛ (۲) کود.

پینچه: پیژه، تاردوان، پیچه [ق] تردبام.

پینچی: توکهوان، تاگرکاری گهرماو، توتیمی [ق] توتیا.

پینگه: تاردق که‌پهستر تهنگوتکه هلوبردا دهریزتری [ق] آرادی که بر روی خمیر پاشند.

پینگیش: کهسی باره پین دهکیشی [ق] پین‌کش، توز.

پیوس: پیکهوه تکاو، توساو [ق] پیوست.

پیوست: پیوس [ق] پیوست.

پیوستکردن: پیکهوه تکاندن [ق] بهم چسبانیدن.

پیوسته: هه‌میشه، پی‌ساهو [ق] پیوسته.

پیوشف: (۱) متوریه‌ی داری؛ (۲) تیکه‌لو تیشی، (هیچ پیوشمان پیکهو نه‌ها) [ق] (۱) پیوند درختی؛ (۲) علاقه.

پیوه‌ندکردن: متوریه‌کردنی دار [ق] پیوند زدن درخت.

پی: (۱) پیتی ئهلیفبای کاتیم پیتکه؛ (۲) لای، قاچ، پا؛ (۳) دهستوری رهوشتن، (ئهو پی‌یه تاوی بچین)؛ (۴) ئهندازه‌ی هاگ پی؛ (۵) چراتن، (پی پهین دیتهوه)؛ (۶) داریکه لهتاسیاو، پیراشی پی‌چرزه‌کهن؛ (۷) ریشه‌ی هه‌ور؛ (۸) پارت پی‌ها؛ (۹) چاهیکه‌ی بچکی تاگرین؛ (۹) پاپه‌ی گوشتی دهاتان؛ (۱۰) خاوین روژ، (ئهوروژ حهزه پی‌ها)؛ (۱۱) پی، (ولی پی‌پلی)؛ (۱۲) هه‌لیس، داگرساو، (چراکه پی که، تاگرکه

پی برا: ۱۲) هزار. گومان. امن پیم وانه. تو پیت جوانه؟ [ق] ۱) حرف سوم الفبا؛ ۲) با؛ ۳) رسم و عادت؛ ۴) به اندازهٔ یک پا؛ ۵) برابر؛ ۶) ترازی در آسیاب؛ ۷) علامت داشتن؛ ۸) ماتمِ آستیجه؛ ۹) تکه؛ ۱۰) رویه‌دار؛ ۱۱) پهلو؛ ۱۲) افزوده و روشن؛ ۱۳) حسن رگمان.

پی: ۱) تار چنگال بوک؛ ۲) پیو، جعوراپی ناوک؛ ۳) پدو گوشتی مدالان؛ ۴) پدو اپی تیر؛ ۵) جم [ق] ۱) نهی؛ ۲) پیه؛ ۳) تکه؛ ۴) پهلو؛ ۵) دامن.

پیا: ۱) ترکیر، مزیه‌کردن؟ پیوه‌ا؛ ۲) باریکی پیاچوا [ق] ۱) اتوگر؛ ۲) تو ترک.

پیاپرون: نشان، نه‌ناوهستن [ق] سوختن.

پیاپه‌ریگ: شیوه‌که، لیوه [ق] خل و بیوه‌جوانه.

پیاتسان: پیاتسین، پیاتسن [ق] پریتن پرنده‌ی بر بر ماده.

پیاچران: گیرو، داغ و ماهی کهوتن [ق] نیلی داغ بر بدن افتادن.

پیاچراندن: داغ به‌ماهیران [ق] نیلی داغ بر اندام نهادن.

پیاچراس: داغ به‌ماهیه‌وه‌ان [ق] نگا: پیاچراس.

پیاچون: ۱) نیوه‌جوان، جوه‌بان؛ ۲) لمسه‌رفسه روشتن [ق] ۱) تورتن؛ ۲) به کفش طول دامن.

پیاچونه‌وه: ۱) دوباره‌کردنه‌وه؛ ۲) بمراه‌نوی کردنه‌وه‌ی قسه‌یاکار [ق] ۱) بازخواندن نوشته؛ ۲) از سر گرفتن کار.

پیاچه‌لاندن: به‌ناوره کردن [ق] فروکردن، خلاندن.

پیاچه‌لین: نیهه‌لچه‌لین [ق] فروکشنده، خلاننده.

پیاداس: ۱) هرتن، برتن؛ ۲) لمسه‌رو گوپکه‌ی دان؛ ۳) بمسرهه‌لکیشانی لمسه‌ر خه‌یاو... [ق] ۱) هجوم بردن؛ ۲) توسری زدن؛ ۳) بر روی کشیدن لحاف یا...

پیادرون: به‌بیره‌ا دورین [ق] درخش بر...

پیاده: پیاد که‌ر ئاگه‌ر بیل‌ی سه‌فه‌ره‌که‌ی به‌ئالیری سواره [ق] پیاده.

پیاده‌ری: ریگه‌یی که تنیا پیاده ده‌ویری و سوار تیا نیه [ق] راه پیاده‌رو.

پیاژگه‌یاندن: به‌شدالی هه‌سوانی، به‌گوزدا دانی خه‌جه‌رو فه‌رمان [ق] سهم به همه‌رساندن، رساندن خبر.

پیاژک: ترشکه، پرشکه، پوخه‌ی بچوک بو کاو و چال [ق] بقچهٔ کوچک.

پیاره: ئی ناهه‌سل؛ (ئاوه پیاره) [ق] ناصل.

پیاز: پیال، پیاز [ق] پیاز.

پیازاو: شیوی پیاز و ئاوه‌زوت [ق] آش پیاز.

پیاز پاک کردن: برتن له ریاو و تاریفی بچوک [ق] کنایه از تملق و ریا.

پیازوکه: گیایه‌که وه‌ک پیاز ده‌چی، پیاز کویله [ق] پیاز کوهی.

پیازه‌خوگیایه: گونگزه‌ه‌ه‌گیا، گیایه‌که [ق] پیاز موش.

پیازه‌ماراله: سیرموکه، گیایه‌که [ق] گیاهی است.

پیازه‌مشکانه: پیازوکه، پیازه‌خوگیایه [ق] پیاز کوهی.

پیازی: ده‌رنگی نیکولیمو [ق] هم‌رنگ پیاز.

پیاساوین: بیوه‌وه‌ی شتی به‌شکاو ریخستن [ق] سودن چیزی بر چیز دیگر.

پیاسوین: پیاساوین [ق] نگا: پیاساوین.

پیاسه: قه‌دوم لیدان، رایچکه، گه‌شتم گه‌رانی بهین بو کیف [ق] قدم‌زنی.

پیاکردن: لیدان [ق] فروکردن.

پیاکیشان: ۱) لیدان، ترخستن؛ ۲) لیدان؛ ۳) هه‌سه‌ردانان به‌سه‌ر ده‌لکیشان [ق] ۱) فروکردن؛ ۲) زدن؛ ۳) برسر کشیدن لحاف و...

پیاگ: ۱) پیاوه‌ی، مروی تی؛ ۲) هه‌ستان، مرو [ق] ۱) مرد؛ ۲) آدمی.

پیاگه‌تی: پیاوه‌تی، مروقایه‌تی [ق] مردانگی.

پیاگرتن: هه‌سه‌ردانان، سه‌ر له‌سه‌ر دانان، بنه بهشتکه‌وه نروه [ق] چیزی را بوسیلهٔ چیز دیگر پوشانیدن.

پیاگه‌یاندن: به‌وه‌لی خوی گه‌یاندنی شتی [ق] به هنگام رسانیدن.

پیاگیران: به‌هوره داگرتن [ق] اطراف چیزی را گرفتن و پوشاندن.

پیاله: قه‌دوح، ده‌فری بچوکی قول، تیسکان [ق] پیاله.

پیاله‌فروش: کسی که‌شراب و تاریل به‌ورده ده‌فروشی [ق] پیاله‌فروش.

پیاماتین: ۱) پیاساوین؛ ۲) لیدان بهدار [ق] ۱) نگا: پیاساوین؛ ۲) زدن با چوب.

پیان: ۱) پیاله‌ی لمسی، قاپوکه‌ی مسین، حلیکه؛ ۲) بهین، بهرانبه‌ری هه‌سواری [ق] ۱) پیاله مسین؛ ۲) پیاده.

پیانان: له‌سه‌ردانان [ق] نهادن بر...

پینگول: سکوکی ترنه [ق] بحوی.

پیانوسان: ۱) گازانی گرتن؛ ۲) ئاوهه‌ر به‌سه‌و فرکردن؛ ۳) پیوه چه‌سپان [ق] ۱) گاز گرفتن؛ ۲) آب چشمه بی گماند دست خوردن؛ ۳) به چیزی چسبیدن.

پیانوساندن: به‌سه‌رانکاندن، به‌سه‌ردا چه‌سپاندن [ق] برچسپاندن.

پیاو: ۱) مروی تی، پیاگ؛ ۲) مه‌ردو، ره‌ند و دلاو؛ ۳) نوکه‌ر و خولام [ق] ۱) مرد؛ ۲) جوانمرد؛ ۳) نوکر.

پیاوانه: میرانه، مه‌ردانه [ق] مردانه.

پیاوچاک: جوانه‌ی‌ستی راسته‌وانی، شخصی پیروز [ق] کنایه از شخص مقدس و نیکوی.

پیاوخاس: مروی باش، به‌پای قه‌دیم [ق] جوانمرد.

پیاوخراپ: ۱) چه‌شه‌ی ریگر؛ ۲) بی‌قه‌ر و نامه‌ر؛ ۳) خه‌تابار [ق] ۱) راهزن؛ ۲) شریر؛ ۳) مجرم و گناهکار.

پیاوخراو: پیاوخراپ [ق] نگا: پیاوخراپ.

پیاوخور: خه‌لک ترسینه‌ر [ق] آدمخور، کنایه از ترسناک.

پیاوفروش: ده‌سی‌ر، خایه‌وکه‌ی‌ئی (از...) [ق] فریبکار و نادرست.

پیاوکوژ: غافل، سه‌رکوژ [ق] آدمکش.

پیاوگوژ: پیاوکوژ [ق] آدمکش.

پیاوه‌تی: مه‌ردایه‌تی، مروقایه‌تی، کاری مه‌ردانه، جامیری [ق] مردانگی.

پیاویژگه: ۱) وشه‌یه‌که زن بو خوشه‌ویستی به‌میرده‌ی ده‌لی؛ ۲) پیاوی جاکولانه [ق] ۱) کلمه‌ای است محبت‌آمیز که زن به شوهر گوید؛ ۲) مرد کوچک.

پیاهانن: ۱) به‌لامه‌دا بوردن (مجورکم پیاهانت)؛ ۲) دریژه‌دان به‌قسه‌

لەسەرەوەشتن [ئا] ١) ئەمەن بر ٢) طول دان بە گفتار.

پیاهاتنەوە: دیسان خوێندنەوەی دەرس و کتێب [ئا] بازخوانی کتاب و درس.

پیاهاتین: ١) پنا مانن: ٢) بەسەردا هاتن [ئا] ١) مالیدن: ٢) بر سر آوردن.

پیاهەڵبژان: ١) تنفر بن فرۆشتن و کەم بژەلاسەن: ٢) شتی ترا بژەهەڵبژان [ئا] ١) شرانگیزی: ٢) جسم مانع بر کسی پاشیدن.

پیاهەڵژاندن: ئاو یان شتی تەل بە کەسەکەدا کردن [ئا] مایعی را بر کسی پاشیدن.

پیاهەڵهەساردن: باڵەدانی شتی بەشکەوە: ئەڵل بە دیوارەوە هەڵهەسرا [ئا] تکیه‌دادن چیزی به چیزی دیگر.

پیاهەڵچون: بەشتی دیواردا سەرکەوتن، بەدارو بەشتاغی سەختا هەڵچون [ئا] از درخت و چکره و ... بالا رفتن.

پیاهەڵچەقین: بن چەقینی دڕو یا کەلاش یا بزمار [ئا] خلیدن.

پیاهەڵخوشتن: نصیحت کردن، خراب‌گوتن دەربارەی کەسێ [ئا] به گفتن و نصیحت.

پیاهەڵدان: مدحت کردن، تارىف کردن [ئا] ستودن.

پیاهەڵراتین: لەخوارەوە بۆ بەرەوژور کە شتی رواتین، توانای بەرەوژور کردن [ئا] از پایین به بالا چیزی را جابجا کردن.

پیاهەڵشاخان: ڕوبەڕو بەگژا چون [ئا] روبرو به کسی دشنام دادن.

پیاهەڵشاخین: پیاهەڵشاخان [ئا] نگا پیاهەڵشاخان.

پیاهەڵکاڵان: ئەوەی بەکەسێ بڕێو شتی جەسوداە کردن [ئا] غیبت جسورانه.

پیاهەڵکاڵین: یا هەڵکاڵان [ئا] جسورانه مذمت کردن.

پیاهەڵگەڕان: بەرەو بەرەوژور چون بەگژ هەڵگەڕان [ئا] از درخت و کوه و ... بالا رفتن.

پیاهەڵمیزان: بەسەردا میزین، لەباڵاوە میز بەسەرکەدا کردن [ئا] ادرار بر ...

پیاهەڵمیزتن: پیاهەڵمیزان [ئا] نگا پیاهەڵمیزان.

پیاهەڵمیزین: پیاهەڵمیزتن [ئا] نگا پیاهەڵمیزان.

پیاهەڵنان: یا هەڵنەمساردن [ئا] تکیه دادن چیزی بەچیزی.

پیاهەڵنواژین: لەخوارەوە بۆ سەر نواندن کردن [ئا] از پایین به بالا نگریستن.

پیاهەڵواسین: داڵغەدانی شتی بەشتیکا [ئا] آویختن چیزی بەچیزی.

پیاهێنان: ١) پاماڵین، پاساوین: ٢) جڕتی لەشەلاس کردن، (دەستکی بەماڵە کەدا هێنا) [ئا] ١) مالیدن، سائیدن: ٢) سرعت تمام کردن.

پیاڵ: بردەبان، بەردی چڕتەوە لەپای بەرد، چەرەبان [ئا] کنار.

پیاڵە: گیایەکە [ئا] گیاهی است.

پی‌بن: گۆمی قوڵی بەی تەمەر [ئا] رودخانه بسیار ژرف.

پی‌بڕان: بەهەبت بڕین، بەرلەوەی: (ئەوکوڕو کچەپیاڵەبڕان، ئەوماڵە بیم

پی‌بەڕا: [ئا] نصیب دشمن.

پی‌بڕی: خوین گڕان، دوای خوێن کەوتن [ئا] پیگیری.

پی‌بژێو: ژیو، مایەی ژین [ئا] مایه زندگی.

پیاک: گلۆپەی جاو [ئا] مردمک.

پیتوو: ١) هەڵدەو بون، (من ئەمرۆ پیتوو) ٢) ئەڵاوبون (بوکت پی‌یەا) ٣) داگیرسانی ئاگر [ئا] ١) زوزەدار بودن: ٢) ملائمت داشتن: ٣) افروخته شدن آتش.

پیتاڵ: ١) پیلاوی لەکەندراو بەدەر گەورە: ٢) لافی زۆر بازوو [ئا] ١) کفش بسیار بزرگ: ٢) پای بسیار بزرگ.

پی‌بەدارە: ئیسکی جڕی ڕانو باسک، پولباریلی دەنگی [ئا] استخوان تیه‌دار ران و بازوی حیوان.

پیتەن: بیتان، فلفلی گا [ئا] فلفل فرنگی.

پی‌بەقنگە: جۆرێ مراوی بچوک [ئا] نوعی مرغابی کوچک.

پیپە: ١) پۆشکە، چرمیل، دەفەری زۆرلی ترا و تکرمن: ٢) سەرپنگە، قەنگە، قەنگە [ئا] ١) پشکه: ٢) پیپه، چلم.

پیپز: قەڵەی پڕگوشت، گوشتن [ئا] چاق.

پی‌پزە: خوێ بلاوکردنی مریشک بەلای [ئا] جیه کردن مرغ.

پیرکە: قەڵەوی کورتەبە [ئا] چاق کوتاه‌قد.

پی‌پشیلە: گیایەکە کە بەچەپی پشیلە کەتا [ئا] گیاهی است.

پیپلە: چەرخی ئاگرین و بەرامبەر دەگەن، چرچاڕ [ئا] چرخ آتش.

پی‌پلیکان: پلیکان، پلەکان، قاڵدرمە، زاڕە [ئا] پلکان.

پی‌پلینکە: پلەکان، قاڵدرمە [ئا] پلکان.

پیپۆک: جۆرێ خەسخاسی ئاسک، بەرەو چەقینە [ئا] نوعی خسخاس.

پی‌پێ: ڕوبەڕو، ئەوەی هەڵدی، بەرامبەر بەرا [ئا] آرام آرام، به تدریج.

پیپیک: قیت قیت، قیقە [ئا] سوت.

پی‌پیلکە: پی‌پلیکان [ئا] پلکان.

پی‌پیوەنان: زۆر چەپەڵە ئاردان، پاش‌کردن، هەڵاس بەبار [ئا] با شتاب رفتن.

پیت: ١) گڕی ئاگر، پلیتە، گڕیسە: ٢) پەنیو: ٣) لافت: ٤) لاف، بەگومان: ٥) زۆرزەو شکاو، (هیچیت) [ئا] ١) زبانهٔ آتش: ٢) پنبه: ٣) بابت: ٤) نظرت: ٥) خرد و خمیر.

پیت: ١) کرم خوارەو کرمۆک: ٢) حەرف، دانەدانەی ئەلفو بێکە: ٣) بەرەکەت و قەڕ: ٤) کەللەسر: ٥) هەموو، (سەرپیتی کاڵە دامەزرێنە) ٦) کوڵەبار، قیچە: ٧) قامکە جکۆڵە، ترە: ٨) هێدی، ئاسایی: ٩) کەمۆسکە، هێدی [ئا] ١) کرم: ٢) حرف الفبا: ٣) پس و برکت: ٤) جمجمه: ٥) آنها: ٦) قوزک: ٧) انگشت کوچک: ٨) یواشکی: ٩) آهسته.

پیتاڵە: پیتەڵە، تەختەی ژێر پای جوڵا [ئا] تختهٔ زیر پای بافنده.

پیتاڵ: ١) باجو خەراجی دەوڵەت: ٢) بارووو، کۆمەڵی ماڵی کۆکراوەو [ئا] ١) باج دولتی: ٢) جمع‌آوری اجناس.

پیتان: ١) بەگومانی ئەو: ٢) لاتان: ٣) قاچتان [ئا] ١) بەنظر شما: ٢) نزد شما: ٣) پایتان.

پیتان: جۆرێ گۆڵە بەجەو [ئا] نوعی بازی با شن.

پیشاو: پی‌پوش. کالەوی نگال. پاتاو ◻ پاتابە.
پیشاوە: پیشاو ◻ پاتابە.
پیشچن: ئەوەی لە جاجخانە پیشان ڕیگە دەکا. حەرف‌چین ◻ حەرفچین. جاجخانە.
پیشدانەوە: خێرداتەوە. بەهرەدەری. (مانایەکەم پیشی دایەوە) ◻ پڕبەرکەت کەمین.
پیشکە: (۱) کوتک. کوتکی ئاسن. (۲) پتە. پەسەری قامک لێدان. (۳) مەبەستی شوورەیی. (۴) جەنو. ئەمەیەک. کاڵکە. (۵) شوورەیی. شەنگی ◻ (۱) پتاو. (۲) شنگر. (۳) عیب و عار. (۴) شین بازی.
پیشکار: پیشچن ◻ حەرفچین.
پیشکەخستن: زیگەیەکی پەسەری قامک هاویشتن. پەلەپیشکە ◻ پا تلنگ هەرەسنگ ئەداختن.
پیشن: پیزان ◻ پختن نان.
پیشوکە: گیایەکە دەکرێتە گژ و ◻ عەلفی است کە پرس کنند.
پیشە: پەلە. ئاش. هەرزەو چەلتوک ◻ کاه. ارزن و شالی.
پیشەڕۆ: کرمی تاسکی وەغل ◻ کرم ساقەخوار.
پیشەپیت: هیدی هیدی. سەبرە سەبرە ◻ پولش پولش.
پیشەپیشە: کەمە کەمە. ئۆرە ئۆرە ◻ اندک اندک.
پیشەلە: بەوپەڕ تەختەی ژێر پای جولا ◻ تخته زیر پای جولا.
پیشەخت: شاری شاشتن ◻ پایتخت.
پیشەک: (۱) سیاری بچوک کە ئەمیانە مالی ژیاو. (۲) کەمۆسکەپەلا ◻ (۱) چهار خروس. (۲) کمکی. اندکی.
پیشی: وشەیەکی ژنانەیە بۆ بانگ کردنی یەکتر ◻ کلمەای کە زنان خطاب بە یکدیگر گویند. همدیگر را با آن صدا زنند.
پیچ: (۱) پوچ. وڵا. باوەشاڵ. (۲) زنگ. مەزەر. (۳) کەم ◻ (۱) توخالی. (۲) حرامزادە. (۳) اندک.
پیچ: (۱) سەرو بنەوە. (۲) پاش. پاوخواردە. (۳) پورفی ◻ (۱) دستار. (۲) پیچ و خم خوردە. (۳) پیچ.
پیچاڵ: لولکەی ژێر پای جولا ◻ پاچال.
پیچان: پیچدان. پاوێدان. پادان ◻ پیچانیدن.
پیچاندن: (۱) پیچان. (۲) بۆ بەستەکەی دارو بەستن ◻ تکە: پیچان. (۲) محکم بستن.
پیچاندنەوە: لولدان. وەلا لولدانی سقرەو کاغەز ◻ پیچیدن. تورەیان.
پیچانن: پیچاندن ◻ پیچ دادن.
پیچانەوە: (۱) پیچاندنەوە. (۲) پرسی لەلی پرسینەوە بەسەرکردنەوە ◻ (۱) تورەیدن. (۲) کنایە از بازپرسی.
پیچاو: پیچەڕان. پاوخواردو ◻ پیچیدە.
پیچاوپیچ: (۱) پاوەڕاوی تەکەلاو. (۲) خوارو خیچی ◻ (۱) پیچ‌پیچ. (۲) کجی.
پیچپاهاتن: زانی ساف. لەبەرو نەکاو ◻ پیچ. شکم و روده.
پیچپیچ: (۱) زۆر خوارو فیچ. (۲) ڕیگەیەکی پڕ لە پاوانەوە ◻ (۱) کج و ناهموار. (۲) راه پر پیچ و خم.
پیچپیچوکە: قیتەو پەیچ. (ئەمەالوکەی زیندو پیچپیچوکەو) ◻ حلزونی.
پیچ خواردن: پاوخواردن ◻ پیچ خوردن.
پیچ خواردنەوە: (۱) گەڕانەوە. (۲) لە ڕیگەیەک لادان بۆ لایەکی تر ◻ (۱) برگشتن. (۲) عوض کردن مسیر.
پیچدان: (۱) پاوان. (۲) لولدان. (۳) سورخواردن لەسەرەوە ◻ (۱) تابدادن. (۲) تورەیدن. (۳) چرخیدن.
پیچدانەوە: گەڕانەوەیەسوڕان. (ئاتی خۆرگە بیایە جیگە و ساتەوەختی / ئەو ڕیگەیە دورە سوڕو پیچدانەوەیەلی) وەدیلمی هەڵ ◻ بازگشتن.
پیچدراو: پاوەڕاو. لولدراو ◻ پیچیدە. تورەیدە.
پیچرا: ئامرازی لەدار یان گلینە کەپیرایان لەسەر دادەنا ◻ پاچراغ.
پیچران: پیچان ◻ پیچ خوردگی.
پیچراو: (۱) پاخوارەو. (۲) لولدراو ◻ (۱) پیچیدە. (۲) تورەیدە.
پیچراوە: (۱) لولدراو. لەناو شتیکدا. (۲) پرسی لە هەڵگیراو. لەبەین لادراو ◻ (۱) تورەیدە در چیزی. (۲) برچیدە شدە.
پیچک: (۱) گلۆلە یەکی خاوی هەستا پاڵدراو. (۲) بەرچەی هاروەو. (۳) پاچەی ئاژەڵ. (۴) پاچەکورسی. ◻ (۱) بناغ. (۲) چرخ. ارابە. (۳) پاچە. (۴) پایە کرسی.
پیچک: (۱) کلیلەی ساواری بۆ ئاوەلمن. (۲) گیایەکە دەخورن ◻ (۱) کوفتۀ بلغور ساده. (۲) گیاهی است.
پیچکردنەو: پاداەنەوە لەدرکە ◻ عوض کردن مسیر در بیابان.
پیچکە: (۱) سیالی چکۆلە. (۲) ئامرازیکی ئاسیاو. (۳) چەرخی گاری و عەرابە. (۴) پاچەی کورسی ◻ (۱) کودک نوزاد. (۲) ابزاری در آسیا. (۳) چرخ ارابە. (۴) پایە کرسی.
پیچلیدان: فریوەدان. دەسبەرین ◻ فاریب دادن.
پیچن: گیایەکە بۆ دەرمان دەمێنی ◻ گیاه سداب.
پیچو پلوچ: (۱) خوارو خیچ. (۲) ئالۆز. ئالۆز و تکەڵ یەکەڵ. (۳) جیاو مەوالە ◻ (۱) کج و کوله. (۲) درهم برهم. (۳) مکر و فریب.
پیچ و پەمتاو: (۱) سیکەی زەنگارەیەوەی نهێنی. (۲) ئەمەناوەو ئالۆز ئالۆز (قسەکانی بەپیچ و پەمتان) ◻ (۱) جای پنهان کردن. (۲) سخن نامفهوم و درهمی.
پیچوک: زەوزەوەی بیکرتی منداڵ ◻ زرورک کودک.
پیچوکە: بیکی سەرتوڵ. (پیچوکە لەسەر هەتی بەشتی) مەبەست ◻ زلف بر پیشانی.
پیچولە کە: گیایەکە وەک چنگی جیشکە دەبینی ◻ گیاهی است.
پیچ و خۆرە: پورفی و بەکەی ◻ پیچ و مهره.
پیچسون: (۱) کات بەخشت کردن. (زۆرت پیچسو. زۆر پیچسو) (۲) کارتیکردن. (بەچسوان بی ئاهی) ◻ (۱) تأخیر کردن. (۲) تأثیر کردن.
پیچەد: بەچەد. ڕۆچەد ◻ رویدە.
پیچەڕ: (۱) جەرسەدەر. ئامرازی پیچدان. (۲) کەسی کەدەپیچی ◻ (۱) پیچ گوشتی. (۲) پیچیدە.

پیچه‌ك: کمیلک، توزك ف: اندکی.

پیچه‌ك: داری وه‌قیلشانه که تیجری پی ده‌وه‌شن. ئه‌گه‌ر پیچه‌که‌ی‌م ده‌کیشن ف: چوب دوشاخه‌ی که شکار را با آن از سوراخ بیرون کشند.

پیچه‌کولو: کتوی تو که‌ی جاو ف: آفتند.

پیچه‌لیاج: ۱) پیچو بلوچ؛ ۲) قیل قاچ، خوارو خوار ف: ۱) اریب؛ ۲) چم و خم.

پیچه‌لیچ: پیچه‌لیاج ف: نگا: پیچه‌لیاج.

پیچه‌ن: ۱) تاباری کوله‌داری ره‌شمال؛ ۲) داری تاوتاباو که له‌سه‌ری کول ده‌دن؛ ۳) داری گورسی باوتوند کرن ف: ۱) لنگه بار چادر؛ ۲) چوبی که چادر را بدوزش پیچند؛ ۳) چوبی که بار را بدان محکم کنند.

پیچه‌وانه: ۱) دژ؛ ۲) به‌راوه‌ژو ف: ۱) مخالف؛ ۲) وارونه.

پیچی: سه‌ری قامك، به‌شی لای سه‌روی نیل ف: انتهای انگشت.

پیچی: پیچه ف: پیچه.

پیچیاگ: پیچه‌ك ف: پیچه.

پیچیان: ۱) پیچان؛ ۲) سوران له‌ده‌ف ف: ۱) پیچش؛ ۲) چرخیدن در رقص.

پیچیاو: پیچراو ف: تو زیاده، پیچیده.

پیخ: ریوکی جاو ف: قلاب جشم.

پیخام: ولام ف: پیغام.

پیخامبه‌ر: پیغه‌مبه‌ر، راسپارده‌ی خوا ف: پیامبر.

پیخاوس: پیرخه‌س، پی‌ئاوه‌ر ف: بارفه.

پیخشتن: ۱) امین کوتن، ماشه‌وبوتی زور؛ ۲) هه‌لکردنی ئاگر ف: ۱) زیا افتادن، خستگی زیاد؛ ۲) آتش افروختن.

پیخواس: پیخاوس ف: بارفه.

پیخور: ۱) هه‌رچی به‌شاخه‌ی تیخوری؛ ۲) کاره‌که‌و به‌شاداری ف: ۱) تاتخوری؛ ۲) با اقتصاد و برنامه‌ریزی عمل کردن.

پیخوس: پیرخه‌س، پی‌ئاوه‌ر، پی‌ئاو خراو ف: پامال.

پیخوسته: پیخوس ف: پامال.

پی‌خوشیون: ۱) شادبونی تاله‌باره‌و موزه‌ن چیاو؛ ۲) به‌شتی ئه‌خوش بون (بیم خوش بوهاتی) ف: ۱) خوشحالی دشت از کار آمدن؛ ۲) شاد شدن از کاری.

پیخوله: مالی باره پیگرتو، پیروکه ف: کودك نوپا.

پیخوی: ۱) له‌ئه‌ندازه‌ی قورکی سواغ؛ ۲) کلوشی به‌ن پای گاگیره ف: ۱) مقداری کاهگل؛ ۲) خرمن در حال کوبیدن.

پیخه‌سو: پیروك، (ئی کاوه‌گه‌ل بوکا دیچی بو ماتی رام) ف: پیکه.

پیخه‌ف: ۱) ورن، کال‌ماتی جم؛ ۲) سه‌ریسوتی جه‌وتسو ف: ۱) رنجوراب؛ ۲) لجاف.

پیخه‌م: ۱) ولام؛ ۲) ولامی ئاسمانی؛ ۳) ده‌ریست له‌خه‌می ف: ۱) پیغام؛ ۲) وحی؛ ۳) نامه.

پیخه‌مبه‌ر: پیخه‌مبه‌ر، راسپارده‌ی خوا ف: پیامبر.

پیخه‌نین: پیکه‌نین، خه‌نین، کاه‌ن ف: خنده.

پیدا: ۱) ده‌ناو، ئیداچوو؛ ۲) ئاشکرا، ئیدایه‌دا، به‌شوین به‌کدا ف: ۱) تری؛ ۲) بعدنمال.

پیداپردن: ۱) ده‌ناوبان؛ ۲) به‌جیگه‌که‌دا به‌ئاو، برین ف: ۱) تو کردن؛ ۲) بر لبی بُرِدن.

پیداچون: ۱) به‌شو بیانه‌دا رۆشتن؛ ۲) قسه‌ی ده‌ستی گرتنه‌و له‌سه‌رقسه رۆشتن ف: ۱) از جائی عبور کردن؛ ۲) ادامه دادن.

پیداچوله‌وه: ۱) گه‌راوه‌ی به‌شوینکا؛ ۲) دوباره خوی به‌ده‌وه ف: ۱) دوباره گذر کردن از جائی؛ ۲) بازخوانی.

پیداخستن: به‌ریه‌ر دان ف: انداختن بر...

پیداده‌ان: ۱) به‌سه‌رهه‌لکیشانی ئه‌وه‌و پیکه‌ف؛ ۲) دابوشین؛ ۳) ئیدان به ده‌روو...؛ ۴) هیرش کردن ف: ۱) برسر کشیدن اصناف و...؛ ۲) پوشیدن؛ ۳) زین از دور با سنگ و...؛ ۴) هجوم بردن.

پیداری: پیچی پیچی دوبو گرتو ف: رسمه ظروف گلی.

پیداره: تیشکی سه‌ری رانه‌و قوك ف: استخوان سر ران و بازو.

پیداساوین: پیاسوین ف: سایدن.

پیداگرتن: ۱) خوك یا تاو به‌سه‌ره‌ا کرن؛ ۲) ده‌ناوبان؛ ۳) هه‌لوراندن و فرکه‌ردن ف: ۱) پاشیدن خاك یا مایع بر...؛ ۲) لاگذاشتن؛ ۳) سرکشیدن مایع.

پیداکیشان: ۱) ئیدانی توشه به‌داروو...؛ ۲) به‌ئوو ده‌ساوبان؛ ۳) به‌سه‌ره‌دان ف: ۱) زین با کاه و...؛ ۲) با زور لا گذاشتن؛ ۳) بر سر کشیدن لحاف و...

پیداگرتن: ۱) ئان گرتن؛ ۲) سوریوی له‌سه‌ر به‌ئیست؛ ۳) سه‌ریوی ئان پشه‌ه‌ا ئیسان ف: ۱) اعتصاب کردن؛ ۲) اصرار ورزیدن؛ ۳) سر پوشیدن چیزی.

پیداله‌قان: هه‌لوانین به‌شیکه‌وه ف: آویختن.

پیداله‌قاندن: هه‌لاوه‌ساندن به‌شتکا ف: آویزان کردن.

پیداماتین: پیداساوین ف: بر چیزی سایدن.

پیدان: ۱) دانی خوین بان خه‌مه؛ ۲) به‌خشین، ئان بان پول پیدان ف: ۱) دادن دشنام یا خبر؛ ۲) بخشش.

پیداویست: ۱) لازم؛ ۲) ئیاز پیویستی ف: ۱) لازم؛ ۲) مایحتاج.

پیداویستی: ئیحتیاجی، ئاتاجی، ئیاز ف: احتیاج و نیاز.

پیداهاتن: ۱) به‌شوینکا زوون؛ ۲) له‌سه‌رقسه رۆشتن؛ ۳) مه‌چوك ده‌ئه‌ئی گه‌زان ف: ۱) از راهی گذشتن؛ ۲) به سخن ادامه دادن؛ ۳) خرکشیدن بدن.

پیداهاتنه‌وه: ۱) دوباره کردنی هاتوچو به‌شوینکا؛ ۲) دوباره خوی‌ته‌وه ف: ۱) دوباره گذشتن از جائی؛ ۲) بازخوانی کتاب.

پیداهاتین: ۱) پیاساوین؛ ۲) خستنی جاو بو بارکردن ف: ۱) بر چیزی سایدن؛ ۲) انداختن جیه به منظور بارکردن.

پیداهه‌لچه‌قان: تیرو چون ف: توی چیزی خلیدن.

پیداهه‌لچه‌قین: پیداهه‌لچه‌قان ف: نگا: پیداهه‌لچه‌قان.

پیداهه‌لخوشان: به‌رینگ پی گرتن و کوشه‌ی هه‌لاتن ف: ناحق گریختن.

کسی را گرفتن و با او ستیزه کردن.
پیداهەڵخوشین: پیداهەڵخوشیان [ف] نگا: پیداهەڵخوشیان.
پیداهەڵدان: تعریف کردن و بی‌هەڵگوتن [ف] مدح کردن.
پیداهەڵسەروالین: له خواردنی بۆ سەرووه تەماشای شتی کردن، بی هەڵزوانین [ف] چاوی را از پائین به بالا نگاه کردن.
پیداهەڵشاخان: پیداهەڵخوشین [ف] نگا: پیداهەڵخوشین.
پیداهەڵشاخین: پیداهەڵخوشیان [ف] نگا: پیداهەڵخوشیان.
پیدەزێ: له ئەندازەی خۆ دەرچوون [ف] از حدّ خود خارج شدن.
پیدەزگی: خۆ گەشاندەوەی گەرکەر [ف] باورچین.
پیدەزە: پیدەزێ [ف] نگا: پیدەزێ.
پیدەزەگی: پیدەزگی [ف] نگا: پیدەزگی.
پیدەشت: دەشتایی بن چیا [ف] دشت دامنه کوه.
پیر: ١) بەمەدەن شەختیار؛ ٢) شێخی تەریقەت؛ ٣) مەرقەدی پیاوماکان؛ ٤) پێشوان: ١) بەپیرەوە هات؛ [ف] ١) پیر: ٢) مرشد؛ ٣) مزار؛ ٤) استقبال.
پیرا: دوورپێش، دوای بەرانە دوکە [ف] پریروز.
پیران: دوسال پێش [ف] پیرار.
پیرارەکە: پیرار [ف] پیرار.
پی‌راکێشان: رازی بوون، قەبوڵ کردن [ف] راضی شدن و پذیرفتن.
پیران: بەخوشی هەتاسەرمان، دوتاجە [ف] ختنی.
پیران: ئەوەش چون، بۆراحوە [ف] بحال شدن.
پیران بردنەوە: لەسەرخۆچوون و شەوش بۆ دەرکش کردن.
پیراچین: پرماچین، پرەکردنی تەسب [ف] صدای مخصوص دبی اسب.
پیراژن: پیراچین [ف] نگا: پیراچین.
پیراشوکە: جامەیەکی چاکوڵی بۆری خرکەکەیە هەڵاڵە لەبن خۆی، دەتا [ف] خرخاکی.
پیرایی: پێشوازی، چوونەپێر چوون [ف] استقبال.
پیرپتکە: مەتەڵی قسەزل [ف] بچەی که سخن‌های گنده‌تر از خود بگوید.
پیرپەتکە: مەتەڵی قسەزل و زۆرزان [ف] نگا: پیرپتکە.
پیرخەتی: شتێکی ساڕاوی وەرەو شل [ف] آبی بلغور ریز.
پیرخەتیلە: پیرخەتی [ف] نگا: پیرخەتی.
پیرست: سیاهی ناوی مەبەستەکانی ناو کتێب، فیهرست [ف] فهرست.
پیرسۆز: قوتبەکە جرای ڕوون گەرمەکاو بێ، پیسۆز [ف] پیه‌سوز.
پیرک: هەوزاڵی جێگەی کاڵ و پەڵ لەسەرەتان لە ڕەشەڵدا [ف] جائی سکومالند در جائر.
پیرک: گوماوی خۆرست لەچیادا [ف] دریاچه در دل کوه.
پیرک: ١) مەتەڵ، دایکی باوک، دایکی دایک؛ ٢) مامان [ف] ١) مادر بزرگ؛ ٢) ماما، قابله.
پیرکی: مامانی [ف] مامائی.
پیرم: زەواکران، خوێنتاڵ لای خەڵک [ف] منفور در نزد عموم.
پیرۆ: ١) کوڵاوی باڵ‌ەکرنو؛ ٢) باڵداری بەپێ‌ڕۆ [ف] ١) ستارهٔ ثریا؛ ٢) ملخ بال نگرفته؛ ٣) پرنده‌ای که پرواز نکند.
پیرو: پیرەو [ف] نگا: پیرەو.
پیرو: ١) تەستێرەی کۆ؛ ٢) جانەوەرێکە جاری تازەی کوڕەکە؛ ٣) مەتەڵی بێ‌گرتوی هەرە ڕوشتن [ف] ١) ستارهٔ ثریا؛ ٢) مستره‌ای است که چشم و ام را کور می‌کند؛ ٣) بچه‌ای که سر با افتاده است.
پیروتە: ئاوە بۆ چاوان [ف] از آبهای سرد آب.
پیروز: مەبارەک [ف] فرخنده.
پیروزانە: دوزی بەهۆی سەرکەوتن لەکاری بان لەملکی بۆی [ف] شیرینی موفقیت یا آبادی تو.
پیروزبایی: مەبارەک بادی [ف] تبریک و تهنیت.
پیروزە: ١) مەبارەک بادی؛ (جەمزتە پیروزە)؛ ٢) بەردێکی خاسمانی ڕەنگی بەدرخە؛ ٣) باڵداڕێکی جیروکی‌یە بەسەر هەرکەسا سێبەرکا دەبێتە شا [ف] ١) تبریک جیم؛ ٢) فیروزه؛ ٣) مرغ سعادت، همای.
پیروزی: مەبارەکی [ف] فرخندگی.
پیروشاڵە: دایرۆشک، بوراشوکە، پیراشوکە [ف] خرخاکی.
پیروک: ١) داری دوزکوتی گەشەدەڵ؛ ٢) پیرەڵوک جرج بۆی دەست لەئاوی گەرم و سارد [ف] ١) درخت فرسوده کهنسال؛ ٢) چین و چروک دست که از آب گرم و سرد پدید آید.
پیروەدەن: گرفت، خۆراکێ که هەڵنا ئاوی و بیار بەخۆش دەدا [ف] اسلاء.
پیروەدەن: جاڵاو پیرەکی جامو پانگ لە کوردستان [ف] آرامگاه امامزاده‌ای در کردستان.
پیرە: وشەی ئافەرین و سەبرا (پیرە: کارێکی باشت کرد) [ف] کلمهٔ تحسین و آفرین.
پیرە: دەنگی لوتی گاو تەسب [ف] صدای بینی گاو و اسب.
پیرەباب: ١) مەتەڵی ئەو زیرە قسەزان؛ ٢) کەسێکی وا زانای کۆمەڵ [ف] ١) کودک زیرک و سخن‌دان؛ ٢) کدخدای محل.
پیرەزا: نازمەتەڵی پیاوی پیر [ف] نوزاد مرد پیر.
پیرەژن: ژنی ئەو بەمەدەن [ف] پیرزن.
پیرەشەو: دوتەو پێش [ف] پریشب.
پیرەک: ١) جستی ژن، مێرەیەی مرۆ؛ ٢) ژنی پیاو، ژنی بەرتەکامی پیاو؛ ٣) جرچرو هەنگەزاو لەسەر کوڵی [ف] ١) زن؛ ٢) زوجه، همسر؛ ٣) چروکیده براثر فرسودگی.
پیرەکە: پیرا، دوزڕۆ پێش [ف] پریروز.
پیرەگەمەن: پیری فەقیاو و ئاوستە [ف] پیر نازدن و متکل.
پیرەڵسوک: ١) جرچی دەست لەئاوی گەرمو سارد، پیروک؛ ٢) داری گەشەدەڵ و زۆرو [ف] ١) چین و چروک دست از آب گرم و سرد؛ ٢) درخت کهنسال و فرسوده.
پیرەمێرد: پیاوی پیر، شەختیار [ف] پیرمرد.
پیرەمێرد: پیرەمێر [ف] پیرمرد.
پیرەو: ١) پیرۆ؛ ٢) پاسار بەرتەمەی کۆمەڵ؛ ٣) شوێنی پیاوە لەسەرەقامدا [ف] ١) پیاده؛ ٢) مرتاض؛ ٣) پیاده‌رو خیابان.
پیرەوکە: مەتەڵی بێ‌گرتو [ف] بچهٔ پا گرفته.

بیرهەقۆك: جۆرێکی خەمانی کەمانی بێ دەرسینی، دیوەیەم، مرەدەیە
[ک] غزل بابان.
بیرهەقلی: بیرهەقۆك [ک] غزل بابان.
بی‌ری: ساەدەت [ک] ڕاە بیابە.
بیری: بیر [ک] بڕ بروز یا بریشت.
بیری: ۱) ئەختیاری، ئەمیسەت، داری زەر؛ ۲) پێشەوازی؛ ۳) زەنگی بانگ کردنی خەڵك [ک] ۱) بیری؛ ۲) پیشوا؛ ۲) کلمهٔ خطاب به مادر بزرگ.
بیری: وشەی بانگ کردنی خەڵك [ک] کلمهٔ خطاب به مادر بزرگ.
بیرێی: بیری، ئەختیاری [ک] بیری، کهولت.
بیری‌ژن: بیرەژن [ک] پیرزن.
بیری‌ئوکە: بیروسال [ک] خرخاکی.
بیری‌شەو: بیرەشەو [ک] بریشب.
بیز: ۱) کسب و هنر؛ ۲) مالدو ڕەگەز؛ ۳) مەن، بیزە [ک] ۱) کش و تاب؛ ۲) اصل و مادّه؛ ۳) گوسفند.
بیزان: بەهەمەك، جاکەلەبەر چاو باسفەت [ک] باوفا.
بی‌زانین: ۱) جاکە لەبەر چاوبوون؛ ۲) ئاگادار بوون لەشتی نهێنی [ک] ۱) وفاداری؛ ۲) حبر از رازی داشتن.
بیزال: گیایەکە بۆکاڵەر دەبێ و دەشتی چێن [ک] گیاه تردی.
بیربیزالە: جوانەکەیەکی کاکوڵ بەسەرە، پۆپەکی [ک] توخی گنجشك کاکلی.
بیزك: بیزال؛ ۲) کۆش [ک] ۱) گیاه تردی؛ ۲) سالفهٔ نقله.
بیزوك: گیای زەل کە لە قوڕی و زەلکاوەکانا دەڕوێ [ک] گیاه باتلاقی.
بیزوکە: زیکە وردیە لەپێست [ک] جوش ریز پوست.
بیزوون: جومگە وەرگەڕان، پێچ خواردنی جومگە [ک] پیچ خوردن بند مچ.
بیزە: ۱) بن پێچوی ئاوزگە، توڵ؛ ۲) ئەمۆتی تازەلە، فڕە ئەلوتی دیت [ک] ۱) جنس؛ ۲) توخی بیماری دام.
بیزە: ۱) پیچ، گەو، هەنك؛ ۲) مالدوو ڕەگەز [ک] ۱) اعتك؛ ۲) اصل و مادّه.
بیزەدان: مەلەدان، جێگەی پێچو ئەرگەلا [ک] زهدان.
بیزەڵ: جۆری باهەمین [ک] مسه بند گیاهی.
بیزی: ئوتەی هەنگ [ک] مقعد.
بیزین: فڕەفڕ کردن لە گەیوا [ک] صدا دراوردن از بینی.
بیژ: ئەدوای وشەوە دیت: ۱) لیبەر؛ ۲) دارژی (جشت بیژا)؛ ۳) ڕژێن (ئاو بیژا) [ک] ۱) و ۲) و ۳) پسوندی است بمعنی پزنده.
بیژ: زەل، بیچ، بیرو [ک] خرابزاده.
بیژان: کاری بژ (ئاو بیژان، جشت بیژان) [ک] بجنن.
بیژاس: بیژان [ک] نگا بیژان.
بیژاك: مەریە، لکەوزی ڕاوی وشك [ک] ساحهٔ خرس شدهٔ بالك.
بیژگ: بیلوك، گیایەکە بەلەش دەچوێ [ک] گیاهی است که ریشه‌اش را می‌خورند.
بیژن: ۱) ڕژێن، جوڵە، تەکان؛ ۲) دەنگی مشی ماوباری، هەست؛ ۳) ئەژنا باڵی وێژهات؛ ۳) دەنگ دانەوە [ک] ۱) حرکت، تکان؛ ۲) صدای چیزی که پیدا نیست؛ ۳) انعکاس صوت.
بیژەڵ: ۱) ئاناناسانی، زیاد لە ئەندازە؛ ۲) خوێچەی گوڵ و گیا [ک] ۱) غرطیفی؛ ۲) جوانه گل و گیاه.
بیس: ۱) گەمارۆ، چەپەڵی؛ ۲) هەڵکەی گەنیو؛ ۳) توخمی تیزی (زەرەبیس بەگژیا چو)؛ ۴) گوڵ، ئەخۆشی گوڵی؛ ۵) بریشی ئەهیاری زەرد و بی‌ئاکار [ک] ۱) بیرکن؛ ۲) تخم مرغ فاسد؛ ۳) شدّت؛ ۴) بدام؛ ۵) آدم خسیس.
بیس: ۱) پێست، لیکوتی ئەش؛ ۲) ئەخۆشی گیرۆ ئاهن بەنا [ک] ۱) پوست؛ ۲) واگیر.
بیسار: بی‌نوزی ژن، حەوز، خوێنی مانگانە [ک] حیض.
بیسایی: ۱) گەمارۆ، چەپەڵی؛ ۲) گی ڕیاوی مرۆ [ک] ۱) کثافت؛ ۲) مدفوع.
بیسیون: ۱) گەنیی هێلکە؛ ۲) خراوبوونی شیری دایاك [ک] ۱) فاسدشدن تخم مرغ؛ ۲) فاسد شدن شیر.
بی‌سپاردن: ۱) بەئەمانەت دانی شتێ بەکەسێ؛ ۲) ڕاسپاردن، ئامۆژگاری کردن [ک] ۱) بامانت گذاشتن؛ ۲) توصیه و نصیحت کردن.
بی‌سپێری: ڕاسپاردە، ئەمرشتی [ک] سفارش.
بیس‌پیسۆك: هەڵسەبەزە، جانەوەرێکی ڕەوای جیگ فرزە، وەك جالجالۆکەی ڕل دەچێ [ک] رطیل.
بیست: پێس، جەرمی لەش [ک] پوست.
بیسترك: ئارەیوان، بەیزە، سولەم [ک] ترەیام.
بیسته: کەوڵی حەیوانات [ک] پوست حیوانات.
بیسته خۆش کردن: بیسته لەدەباغ دان [ک] دباغی پوست.
بیسته‌خۆش کەر: دەباغ [ک] دبّاغ.
بیسکردن: ۱) گەناندن؛ ۲) چەپەڵ کردن [ک] ۱) فاسد کردن؛ ۲) کثیف کردن.
بیسکە: زەرزی، جرۆك زەرد، دەنی قوچاو [ک] خسیس.
بیسکەیی: زەرزی، جرۆکی [ک] خست.
بیسۆ: بۆسۆ [ک] بۆی بنۆ سوخته.
بیسۆز: جرای زۆر گەرمەك، قوتیلە [ک] پیه‌سوز.
بی‌سۆك: گورج‌وگۆڵ، چابك، چالاك [ک] چست و چالاك.
بیسە: ئاوەها [ک] اینطور.
بیسە: بازە، دوو ڕەنگی ڕەش و سپی [ک] خلنگ.
بی‌سەلماندن: بی‌گەیانی کە خیچی تەدانە مەبەستەوە [ک] ثابت کردن موضوعی به کسی.
بیسی: ۱) گەمارۆ، چەپەڵی؛ ۲) ئەخۆشی گوڵی؛ ۳) ڕەنگی مرۆ گو [ک] ۱) پلیدی؛ ۲) جذام؛ ۳) مدفوع.
بیسین: بەهەم، بیروك [ک] گریبان.
بیسین: ئەهەکی مەرین [ک] خشك شیان.
بیسیرە: بەرسیلە، قوڕوم [ک] خوره.
بیش: ۱) هەنانە، ئەهەس؛ ۲) پوش، وشکە گیا [ک] ۱) نفس، دم؛ ۲) گیاه

خشک.

پیش: ۱) پس، بەرانبەری پشت؛ ۲) پەو، پەوی ◻ ۱) جلو؛ ۲) پەلو.

پیشان: ۱) دەپشدار، لەپەروە؛ ۲) پەوان ◻ ۱) قبلا؛ ۲) بە ئەوا.

پیشان: جێزو تاوی تاگر پێ گەشتن؛ (سەمن پیشنە، لەگەرمان پیشام) ◻ لە ئەو حەرارەت مستلیم بەتن.

پیشاندان: نیشاندان ◻ نشان دادن.

پیشاندن: جێی کولاەزو گیاندن ◻ در مجاورت آتش گداشتن و پختن.

پیشانگە: جێگەی ڕانان، ڕانگە ◻ نمایشگاه.

پیشانین: پیشاندن ◻ نگا: پیشاندن.

پیشاو: پوختەکراو بەشێی تاگر ◻ در مجاورت آتش پخته.

پیشاو: ۱) پرچی لەشاوەدەست، جێگەی دەست بەشاو گیاندن؛ ۲) سەرشەقامی تاوی بەرزاو؛ ۳) مێز، گەنز ◻ ۱) کنایه از آب دست و دستشویی؛ ۲) آب سرازیر آبیاری؛ ۳) شاش.

پیشباز: باری کەلوپەل بەرکراو لەپێشدا ◻ بارونه‌ای که جلو می‌فرستند.

پیش بەست: بەر بەست ◻ سد.

پیش بەلف: دەست بەندی جاروی ◻ دستبند اسب.

پیش بین: بڕێی لە مرۆی زۆر زانا بەوزەنەوە ◻ کنایه از آدم دانا و متفکر.

پیشبینی: خەبەر لەدواڕۆژان، خەبەر لە ئاکامی کارەکەدان ◻ پیشبینی.

پیشتەمال: پشتەمال، قوتەو بەروانیتە ◻ حوله، فوته.

پیشچاو: دیمەن، جاوگە ◻ منظر.

پیشخانە: زوری کەوشکەی بەرلە ئودەی دانیشتن ◻ اطاق کفش کن.

پیشخڕ: سەلەم، پیشکڕ، پولی بەسەلەم دەر ◻ پیشخرید، سلم.

پیشخزمەت: نوکەری بەردەستان ◻ پیشخدمت.

پیش خستن: ۱) پلە زیادکردن؛ ۲) بۆ ڕۆژانی ئەو دوایە ڕۆژن ◻ ۱) ترقی، درجه دادن؛ ۲) جلو انداختن برای احترام.

پیشخواردەوە: مەتەمشی هاتن لەبرکان ◻ نفس حبس کردن از خشم.

پیشخوان: ۱) ئەبێگی وردەواڵە فرۆشی؛ ۲) پلە ◻ ۱) بوی مشکفروش؛ ۲) پلهٔ ناخوانی.

پیش خۆدان: بڕۆیا ئاژەڵ بەر خۆدان؛ (پیش خۆم دان و بردمەوە) ◻ به جلو راندن انسان یا حیوان.

پیشخۆر: زەعالی بەشێی فرۆشیاو ◻ سلم فروخته.

پیشخۆردەوە: ڕگەدەستاوی دەرهێز ◻ کینه‌توز، نوول.

پیشخۆری: دەوری، ساعوتی بەل بۆچیشت ئیدا خواردن ◻ ظرف پیشخوری.

پیشدەسی: دەوری بچوکی بەردەست ◻ پیشدستی، بشقاب.

پیشدەستی: بەرلە خەڵات هەڵ لێهێنان ◻ پیشدستی.

پیشڕۆ: سەرجەلە، سەرگەلە، ڕەبەکێش ◻ نخراز.

پیشرەفت: ئەرەقی، هەڵدان ◻ پیشرفت.

پیشفرۆش: بەرلە یەکەیشتن فرۆشتن ◻ پیشفروش.

پیشقان: فیشقان، فیکە لەلوتەوە هاتن لەترسان یان لەرکان ◻ صدا از بینی درآمدن از ترس یا از خشم.

پیشقاندن: فیشقە کردن ◻ صدا دادن از بینی.

پیش قلیانی: خوراکی لەسەر خوڕینی بەیان، قلیان قاوەلتی ◻ خوراک ناشتا.

پیش قەرەوڵ: سەبارە، پێشانی لەتەکر ◻ پیش قراول.

پیشک: ۱) داریان پێوکەی گیا هەڵقەدن؛ ۲) چەڵتوکی بە کوترا ◻ ۱) پیلاک گیاه‌کنی؛ ۲) شالی.

پیشکار: کاربەدەستی خان و تاغا ◻ پیشکار.

پیشکان: ئامرازی گیاکەندن، پیشک ◻ پیلاک گیاه‌کنی.

پیشکان: توانا، تاقەت؛ (توانام بەم کارە ناشکێ) ◻ توان.

پیشکردن: ڕاگ خواردنەوە، دەر ئەمرێنی شوێنی ◻ ظاهر نکردن، فضایت.

پیشکێ: ۱) لوتکەی کیاو؛ ۲) قەڵەم زی زین ◻ ۱) قله؛ ۲) قرمز، زین.

پیشکە: مێشوولە، پەخشەر، پشتی ◻ پشه.

پیشکەش: دیاری، بەخشینی لەخۆتەوەیەتی ◻ پیشکش.

پیشکەوتن: ۱) لەپێش خەڵقەوە ڕۆیشتن؛ ۲) تورەفی کردن ◻ ۱) از جلو مردم رفتن؛ ۲) ترقی کردن.

پیشکێش: پیشکەش ◻ پیشکش.

پیش گر: ۱) لەبەر؛ ۲) وشەیەک کە مرۆی بە تەنیا ماناکەی وەک پیش وشەیەو بێ بڕیارەدە ◻ ۱) مانع؛ ۲) پیشوند.

پیش گرتن: بەرێی گرتن ◻ ممانعت.

پیشگری: پیش گرتن ◻ ممانعت.

پیشگیری: پیش گرتن ◻ ممانعت.

پیشکەشی: ئەوەی بەدیاری دەدرێ ◻ هدیه.

پیشکێش: بەخشینی بەخۆرایی، دیاری ◻ اهدا.

پیشمار: داواکار لەدادگا ◻ مدعی.

پیشمەرگە: جەنگداری ڕزگاری خواز ◻ سربار.

پیشن: هەمیشە تۆڕو بەدەمەش ◻ خشمگین و بداخلاق.

پیشنوس: بەرانبەری پاکنوس ◻ پیشنویس.

پیشنوێژ: ئیمامی جەماعەت ◻ پیشنماز.

پیشنیار: ئەگیر بۆ کارێک لەپێشدا، پێش بیهاد ◻ پیشنهاد.

پیشنیاز: پیشنیار ◻ پیشنهاد.

پیشنیهاد: پیش نیار ◻ پیشنهاد.

پیشو: ۱) لەبەرئەدا، بەرلە؛ ۲) دوودەستی بە کسم ◻ ۱) سابقاً؛ ۲) دست سنوی.

پیشوا: بوتنو، قاوە، تاگرگر ◻ هود.

پیشواز: پێر، بەبیرەوە چوون ◻ استقبال.

پیشوازی: بەبیرەوە چوون، بەبیرانەوە چوون ◻ استقبال.

پیشوتر: لەمێژینەتر ◻ پیش‌تر.

پی شوور: جێگەی قاچ لێ شوتن، جێگەی پا خوڕدن ◻ جای شستن پا.

پیشوك: ۲) پیفوك، کیفوك؛ ۲) گوی ماسیلکه ۱) نگا: هایلوك؛ ۲) صدف.
پیشوله: مینوله، پیشکه پشه.
پیشوله: لمیزینه، دهست پاك پاسانی، پیشینه.
پیشه: ۱) سنعات، کردی هونهری؛ ۲) کاروبار، تاکار ۱) صنعت؛ ۲) دین.
پیشه: نیشه، نیسان، هسنی استخوان.
پیشهات: بهسرهات، قهومان پیشامد.
پیشهساز: سنعات کار صنعتگر.
پیشهسازی: سنعات صنعت.
پیشه سهر: بالاتر لوتوی ساقهٔ سر.
پیشه کار: پیشهساز صنعتگر.
پیشهگی: ۱) پیچ، جهساسه، عهوهبون؛ ۲) کری لهپیش کاردا؛ ۳) لیسوا ۱) پیشاه؛ ۲) پیش پرداخت؛ ۳) پیلاو.
پیشهگهر: سنعات کار پیشهور.
پیشهل: لای پیشهوی لهش، بهرانبهری پانتول قسمت جلوی اندام.
پیشهم: زورگر پیگ بسیار مهم.
پیشهنگ: ۱) سهرجهلهی کاروان؛ ۲) سهرگهلهی پهز ۱) پیشاهنگ؛ ۲) نخراز.
پیشهوا: گهورهی گشت، رهبهر پیشوا، رهبر.
پیشهوه: لای پیش جلو.
پیشهوهر: پیشهگهر پیشهور.
پیشی: ۱) پیشهوی، پیوهوا؛ ۲) مینوله، پهشکه ۱) پیش رو؛ ۲) پشه.
پیشیاگ: پیشاوگ کهیف.
پیشیان: پیشتن، ههلکهتن، پهتین گهرما کهفتن.
پیشیاو: پیشاوگ کهیف.
پیشین: زوو، لهمیژهوا، لمیز پیشین.
پیشینان: رابردوانی (و) لهمیزینه کان پیشینیان.
پیشینه: لهمیزینه، لهدیمی پاسانی، کهنه.
پیشینیان: پیشینان پیشینیان.
پیغهم: وانم پیغام.
پیغهمبهر: راسپاردهی خوا پیغمبر.
پیغهمبهر: پیغهمبهر پیغمبر.
پیف: ههلسهاوی خوگرتوی شل و تهوین پف کرده.
پیفك: پوشوی تهسیو پوشو پهیوه.
پیفو: پیفك پهیوه.
پیفوك: کیفوك نگا: هایلوك.
پیفه: پیفو، پیفك پهیوه.
پیفی: پوشو پهیوه.
پیفیاگ: پوچهل، بی ناوك فوخالی، پوچ.
پیقه: پی، چهوراوی ناوزگ پیه.
پیقهلوك: پیفوك، کیفوك نگا: پیفوك.
پیقیر: گیایهکی بهرز، بالاپه، چوونکی دهناو کوردانی دهناخنن گیاهی است.
پیق: زهمانهی سهری زوتا ار حاقهٔ سرما.
پیقل: داری (زهوهامی) درخت زهرماهی.
پیقهله: گیایهکه تامی وهك بهکهتوره گیاهی است.
پیك: ۱) پین؛ ۲) کوتکی تاسن؛ ۳) لاسکی کلوری گیا؛ ۴) (پیوهی) تاس ۱) نگا: پین؛ ۲) پُتك آهنی؛ ۳) ساقهٔ گلوله؛ ۴) سوراخ تنگ تار آسیاب.
پیك: ۱) بهیهکبوون (پیك هاتیر (ان)؛ ۲) سازو تاسهاوو لهبار (ریکهو پیك)؛ ۳) پیالهی شهراب ۱) بهیکدیگر؛ ۲) مرتب و منظم؛ ۳) قدح شراب.
پیك قاتین: ۱) ریك خستن، ساریان؛ ۲) تاشت کردهوهی بو خهیار؛ ۳) جیبهجیّ کردن ۱) انعام دادن؛ ۲) آشتی دادن؛ ۳) تهیه دیدن.
پیکشیان: پیك تاین نگا: پیك تاین.
پیکاچوّن: مل بهمهریل تان گلاویز شدن.
پیکاوان: بهگرمه کراچوّن بهجهم پرشدن.
پیکان: هدنگاوین، پیهوبان، پیکان به هدف اصابت کردن تیر، به هدف زدن.
پیکانی: هدنگاوین، تیای پیهو به هدف زد.
پیکهیران: ۱) مراد حاصل بوتی دلّداره دلّبر؛ ۲) بهیهك گهیشتنی دلّداره هاتهوه؛ (نوّو نهوکراسه دهتّی پیك براین ۱) وصال؛ ۲) آشنا شدن.
پیکران: ۱) لهدهس هاتنی کار؛ ۲) سوّکایهتی پیسهر هیّنان؛ ۳) هدلّبون ۱) کار از دست برآمدن؛ ۲) تجاوز بهکسی کردن؛ ۳) افروختن.
پیکردن: ۱) ناجیارکردن له کاریکدا؛ ۲) فریودان و لهخشتهبردن؛ ۳) هدلّکردنی ئاگر و جیرا ۱) وادارکردن؛ ۲) فریبدادن؛ ۳) افروختن.
پیکهزانین: بهکتر دیتهوه، بهکترناسین همدیگر را پیداکردن یا شناختن.
پیکرین: بزمین غلطه کردن.
پیکه شادبوّن: باش دوری بهکتر دین چند از هم شاد شدن.
پیکه گهیشتن: ۱) پیاه، ئرّان؛ ۲) بهکتر گهیشتن ۱) وصال؛ ۲) همدیگر را دیدن.
پیکه گهیین: بهبهکتر گهیشتن بهم رسیدن.
پی کوّتی: گیایهکه گیاهی است.
پیکوته: ۱) دورهی سهربازی؛ ۲) سهکوّ ۱) دورهٔ سربازی؛ ۲) شم بر زمین کوبیدن است.
پیکورت: قاچ قوله پاکوتاه.
پیکوره: ۱) کوتلهی بال ههگرتو، پیروّ؛ ۲) توکهری ناپیاو ۱) ملخی که هنوز پرواز نکرده باشد؛ ۲) نوکر خائن.
پیکول: ۱) پیکورت؛ ۲) تورکهکی سی سوچه بهزوویدا رابهکشی ۱) پاکوتاه؛ ۲) خارجساف سهکوهك.

پیکه وه‌ریۆن: پۆشەڵ ئاڵەت جۆرێن [ق] گەلاویژەدن دوگرو با هەم.
پیکه وه‌ژین: ڕێنی ئەشترە جوتن [ق] تایە ڕژەدان دشتاو.
پیکەن: جۆرێن قامیشی ناوبن [ق] توخی بی خوڕ.
پیکەل: ئەشتوبن پیکەڵ بی بانی بەکۆن سیپاک [ق] ئامرتب.
پیکەهات: هەڵکەوت، ڕەداو [ق] ڕوبەدە.
پیکەهاتن: ئەتاق کردن، ساڕبان [ق] ئاتاق کردن.
پیکەهاتین: پیک هاتن [ق] ئاشتی دان.
پیکەیر: کرمی لاسکی دەخل خۆر [ق] کرم ساڵەجوار.
پیکەن: هەڵاینی، ئاگر داگرتن: ۲) ئاجارکی، کار پیکەن، فەرمانده [ق] ۱) ئەفرەدەر ۲) وەزارکەدە.
پیکەنگ: بەرکەنی، جوانەسەرین [ق] مرازدە و شایستە.
پیکەنوک: گیایەکە [ق] گیاهی است.
پیکەنین: هەیس، کەنین، خەندەن [ق] خندیدن.
پیکەنیاوی: گاڵەساز [ق] مسخرە.
پیکەوتن: سیاوی [ق] لیاقت.
پیکەوک: گیایەکە [ق] گیاهی است.
پیکەوە: دەگەڵ یەک، ویکرا، پیکرا، ویرا [ق] باهم.
پیکەوەبان: ۱) داهستی کتێبەکە دەدەن: ۲) جاوفرجاندن: ۳) تەنەنگ لەبەکتیر ئەفیلکەن: ۵) جۆ بەیەکگرەوە پۆساندن [ق] ۱) کتاب بر هم نهادن: ۲) چشم بر هم نهادن: ۳) بهم نزدیک کردن: ۴) بهم چسبیدن.
پیکەهێنان: پیکەهاتن [ق] نگا: پیک هاتن.
پیکەهێنان: پیکەهاتن [ق] نگا: پیک هاتن.
پیکەهێنەر: کاجۆ کەر [ق] انجامدهنده.
پیکیا: ۱) پیکرا: ۲) پیکەکە، پیکراو [ق] ۱) یک شد: ۲) زده شده.
پی گران: تەمەڵ، لەش قورس [ق] تنبل.
پی گران‌بۆن: بەدبەختەت، ئاتین [ق] دشوار آمدن.
پی گرتن: ۱) بەرەو دوای کەسێ کەوتن: ۲) تازە هێزە ڕۆیشتن [ق] ۱) پیروی: ۲) نو پا.
پیگە: ۱) کرمەکانی چەناو سوریا: ۲) پەرچینی ماڵات لە نەوبنەدا [ق] ۱) پیکان: ۲) پهن کف اصطبل.
پیگەیاندن: ۱) بەخۆکردن: ۲) تامادە کردنی بیشتر خواردەمەنی [ق] ۱) پرورده کردن: ۲) مهیا ساختن خوراکی.
پیگەیشتن: ۱) تەوەن هاتن: ۲) گەورەبوون لە بالاداە: ۳) میوە لە کاتیدا کە بۆخواردن ئامادەدەبێ [ق] ۱) شلاقات: ۲) رشد و نمو: ۳) رسیدن میوه.
پیگەیین: پیگەیشتن [ق] نگا: پیگەیشتن.
پیل: ۱) شاردو ستوقۆل: ۲) دەستەوبێ بە بەکەبەکە: (پیل‌پیلی کرد): ۳) مراو، پۆلا: ۴) پرت، جیبیر: ۵) باتری وشەلە [ق] ۱) کفگیر: ۲) هر یک از دست و پا: ۳) پولک: ۴) پل: ۵) باطری، پیل.
پیل: ۱) تەمبەڵی ئاو: ۲) جۆن تەرز: ۳) ماوەیەکی زۆر کەمەو ئاو: ۴) جاوزەق، جاوزاق [ق] ۱) موج: ۲) موج: ۳) یک لحظه: ۴) چشم برهم.
پیل: بردە [ق] پل.
پیلاف: جێنیی گرارەی باڵەوەی، پلاوە [ق] پلو.
پیلان: ۱) تەختەی کار: ۲) کەمین و ڕەمین بۆ غەڵەباری [ق] ۱) طرح: ۲) توطئه.
پیلانباز: جیلەبان، گەڕیار [ق] مقلبان.
پیلانگێڕ: ئاژاوەچی، مایەی هەراوکێشە [ق] آشوبگر.
پیلانگێڕان: کەمین و ڕەمین کردن [ق] توطئه‌چینی.
پیلاوی: پێلاو، جەریبی دەگرێکە [ق] پالانه.
پیلف: ۱) پۆشەچی، قاسپە، نامەبەر: ۲) تەنگوست، قامک [ق] ۱) پیاده: ۲) انگشت.
پیلکە: پلۆک، پەم، پینکە [ق] لشکر.
پیلو: پەلکی چاو [ق] پلک چشم.
پیلو: پیلو [ق] پلک چشم.
پیلو: زگ لەبەرین، جلیس [ق] شکوبرست.
پیلە: ۱) پەساند، گەڕەسنفەلە: ۲) چەندەبازی ڕۆژا (پیلە مەکە: قسەی تۆبە): ۳) مالی کرمی هاوریشم [ق] ۱) بهانه: ۲) حیل: ۳) پیلهٔ کرم ابریشم.
پیلە: ۱) جواری لەبەکەباتی: ۲) وردەواڵەی دەسفرۆش: ۳) جاوان: ۴) گیای لاولاو: ۵) پرشنگی قوماشی قیچەڵ باچ [ق] ۱) مجنی نبود ابره: ۲) اجناس پیلەی: ۳) چشم برجسته: ۴) لبلاب: ۵) پارچهٔ ترب تریده.
پیلەقە: پەیاپە شنکاکوتان [ق] لگد.
پیلەدار: کۆمایەک پرەدار [ق] توده‌ای از هیمه.
پیلەک: ۱) دوگمە، قوپچە، بشکۆ: ۲) پولەکە، تۆپەڵ، پرپلە [ق] ۱) دگمه: ۲) پولک زینتی.
پیلەکە: پرپلە [ق] پولک زینتی.
پیلەگر: بەمەعلەم، کشەکەش، گۆرگر [ق] بهانه‌گیر.
پیلەوان: ۱) جیاکەو جاڵی ئاوریم، تۆزنگ: ۲) کۆڵکی گەورەی وشک [ق] ۱) هیمه، هیزم: ۲) کندهٔ درخت خشک.
پیلەوەر: جەرچی، وردەواڵەفرۆش، گەڕەمە [ق] پیله‌ور.
پیم: پی، پەم، جەمورایی ئاوزگ [ق] پهن.
پیم: ۱) پەمن: ۲) فاجم، لاقم: ۳) بەخەباڵم، بەگومانم [ق] ۱) پهن: ۲) پای من: ۳) بدگمانم.
پیمپشکە: گیایەکە لەدایی ماسر ئەکا [ق] گیاهی شبیه جنگال مرغ.
پیمە: ۱) لاکرمە، پەمە: ۲) فاجی‌مە، لاقمە [ق] ۱) نزد من است: ۲) پای من است.
پیمەزە: بنی ئاسن [ق] بیل آهنی.
پیمین: دارێکی کەمو ڕەزی دەچەقێنن ڕای گرێنە [ق] شیشهٔ تاک.
پین: ۱) جاڵی تیمود: ۲) لاقی تیمود: ۳) بەگومانیان: ۴) لەقد، بەڵای لیدان: ۵) پارچە [ق] ۱) نردبان: ۲) پای ما: ۳) بدگمان ما: ۴) لگد: ۵) پاشنه.
پیتازان: قەدەغە بی کردن [ق] ممانعت کردن بە کسی یا چیزی.

پیتازین: پیتازین [ف] مباهات کردن به کسی یا چیزی.
پیتاس: هوی تاسی، دنقرطوس، شناسنامه، تاسنامه [ف] شناسنامه.
پیتاسانیدن: بی‌دانیاس کردن [ف] معرفی کردن.
پیتاسه: تاسانیدن [ف] شناسایی.
پیتاو: ۱) حاتر، هز؛ ۲) ریگ؛ (اله پیتاوی تازادی‌دا خوم بحت که‌کم) [ف] ۱) بخاطر؛ ۲) راه.
پیتج: جنج، بهلو، جوز [ف] پنج.
پیتج خشته‌کی: به‌ده شیرکی پیتج لتی [ف] مُخمّس.
پیتجوک: ۱) بوکاوله، جمیوله، جمیزله؛ ۲) باز لتن [ف] ۱) حرف نقر همراه با بازکردن پنجه بطرف مخاطب؛ ۲) نوعی بازی با تیر.
پیتجوکالی: گمیه‌یه‌که به پیتج ده‌کری [ف] نوعی بازی با شنالنگ.
پیتج وه‌خته: هنو، لاله‌کالی نوژ، (پیتج وه‌خته نوژات بوته کمرا [ف] پنج وقت نماز.
پیتجه‌م: به‌لی دوای چواره‌م [ف] پنجم.
پیتجه‌مین: به‌لی دوای چواره‌مین [ف] پنجمین.
پیتج هه‌مین: پیتجه‌مین [ف] پنجمین.
پیتجی: پیتجا، ده‌جاران پیتج [ف] پنجاه.
پیتده‌قه: رجی سوانی، خه‌لیه‌مینی [ف] برهنه، زیل داخل شدن.
پیتر: پرمه، پیتمه، پیز [ف] عظمه.
پیتگاف: هه‌نگاو، شه‌ه‌ناو [ف] گام.
پی‌نواخین: برتی لخوله کرده‌وه [ف] کنایه از انتقامجویی.
پیتوس: قه‌لمو، تامرازی نوسین، لالا [ف] قلم.
پیتوک: وزنگ، حه‌و بره‌وه [ف] پیتکی.
پیته: ۱) پو، پارچه جیسر پارچه‌دا دروز؛ ۲) فرتیا قه‌ی بهری دیست؛ ۳) پیگ، پوگه، گیای پوگ؛ ۴) که‌یه‌کی تاره [ف] ۱) پینه؛ ۲) خُشکهٔ کف دست؛ ۳) پوه؛ ۴) نخاله.
پیته‌چری: پیته‌ی له‌خوماتی [ف] مرمّت لباس با پینه‌گذاری.
پیته‌چی: پیته‌دوز، متیه‌ه [ف] پینه‌دوز.
پیته‌دری: کسیّ پیته‌ی پیته‌کرده [ف] پینه‌دوز لباس.
پیته‌دوز: پیته‌چی [ف] پینه‌دوز.
پیته‌ساز: پیته‌دری [ف] پینه‌دوز لباس.
پیته‌ک: پیتوک [ف] پیتکی.
پیتیه‌کردن: ۱) برتی له داپیوشتنی هه‌لسه‌و عه‌یب؛ ۲) پارچه به‌جیا کرتی مراو [ف] ۱) کنایه از ماستمالی؛ ۲) پینه کردن.
پیته‌ویه‌ری: ساز کرده‌وی روخاوه‌یان ئاوار [ف] مرمّت.
پیتی: ۱) که‌یه‌ک، بن‌بزنگ؛ ۲) شیوی هیلکه‌و خوزمار هه‌نگوین [ف] ۱) سوس، نخاله؛ ۲) آش تخم‌مرغ و خرما و عسل.
پیتو: برک، چه، گوشتی ده‌دانان [ف] لله.
پیو: بیف، چه‌ورایی ناوزگ [ف] پیه.
پیو: ۱) باشکری بهوانا پیوین، (گه‌تم پیو، زه‌وی پیتی، قوماش پیتی)؛ ۲) هیتوه، به‌نگو؛ ۳) لاقان، پاتان؛ ۴) به‌فکرتان، لاتان [ف] ۱) پیوند به‌معنی پیمانه، اندازه‌گیر؛ ۲) به‌شما؛ ۳) پای شما؛ ۴) فکر شما.
پیوان: بلدان، جیان، ئه‌لیه‌ر جاو [ف] قیب، رقیب.
پیواز: پیاز [ف] پیاز.
پیوان: به‌راورد کردن به‌گه‌ز یان به‌کیلو، به‌یان به‌مه‌نگاو [ف] اندازه گرفتن بهر طرف.
پیوانن: پیوان [ف] نگا: پیوان.
پیوانه: ۱) تامرازی پیوان، قابی به‌راورد کردن؛ ۲) پیاله‌ی شه‌راب [ف] ۱) پیمانه؛ ۲) ساغر.
پیوانه‌کردن: به‌راورد به‌پیوانه، پیوان [ف] اندازه گرفتن با پیمانه.
پیوپا: گه‌رای تازه‌دوهاتو [ف] خلم حشرهٔ تازه درآمده.
پی‌وپل: لاق، له‌مر [ف] ساق و پا.
پیوتسن: ۱) پیوان، ئه‌ستدازگرتن؛ ۲) قسه به‌یه‌کتی گوتن [ف] ۱) اندازه گرفتن؛ ۲) به کسی چیزی گفتن.
پیودان: ۱) ئه‌ندازه؛ ۲) ریوشوین و ده‌ستور [ف] ۱) اندازه؛ ۲) دستور و روش.
پیوداتک: پیودان [ف] اندازه.
پیور: پیری ئه‌ستیره‌یه‌که له گوره [ف] ثریا.
پیوره: تاخر بیری وینجه که ئه‌واو بیری تاین و گوڵ تاکات [ف] آخرین ثمر برنجه که رسد قابل ندارد.
پیوه: ۱) به‌یه‌کموه؛ ۲) دریژه‌دان، (هه‌رپیوه ده‌چن) [ف] ۱) باهم؛ ۲) طول دادن.
پیوه‌بون: ۱) له ئه‌نجوم دابو گیر کردن؛ ۲) برتی له نوش‌بونی شتی ناخوش [ف] ۱) در دام افتادن؛ ۲) کنایه از گرفتار شدن.
پیوه‌چون: ۱) سه‌ردان به‌هوی به‌کی خوش یا ناخوشه‌وه؛ ۲) چوکه‌دان (ئیم به‌ه پیوه‌ناچی) [ف] ۱) دیدار کردن؛ ۲) داخل شدن.
پیوه‌دان: ۱) جزو نیزاکسرده‌ی هاو گه‌ئه‌ه ئه‌لیه‌شی جاسه‌وین امیار پیوه‌ده‌دا؛ ۲) ده‌رگاو به‌جیه‌ه جوت کردن داخستن [ف] ۱) پیش زدن؛ ۲) بستن در.
پیوه‌ده‌ر: ۱) جامه‌یه‌ری جزو به‌زه‌ه؛ ۲) داخه‌ری ده‌رگاو [ف] ۱) پیش زن؛ ۲) برهم نهنده.
پیوه‌ر: ۱) کسیّ که ده‌پیوی؛ ۲) پوی بهون؛ ۳) به‌لاوه‌ده‌ر پیوزیان [ف] ۱) اندازه‌گیر؛ ۲) پودفالی؛ ۳) گرد.
پیوه‌زاهاتن: هوکر بون، خوپیوه‌کردن [ف] خوگرفتن با.
پیوه‌زوشتن: ده‌ست بهر ئه‌دان ئه‌ه‌ه‌ه‌ست [ف] باجبری کردن.
پیوه‌ژین: تیوه‌ژانین، به‌شتی تونک تیژتی کوتان [ف] ناشتی توند زدن.
پیوه‌کردن: ۱) هوپیه‌ه‌ی موریو بخان؛ ۲) پل به شتیه‌ه کردن؛ ۳) قاتاق بوکون بردن (سوزیکی پیوه‌کرد) ۴) پیوه هه‌لاوه‌سین [ف] ۱) بخرته کشیدن؛ ۲) پیوند کشیدن؛ ۳) انگولک؛ ۴) آویختن.
پیوه‌گرتن: داپیوشتین شتی به‌شتیتر، (ئه‌ه‌ه‌ی پیوه‌گرت، چه‌ردی پیوه‌گره) [ف] پوشانیدن چیزی با چیز دیگر.
پیوه‌لکان: پیوه‌لوسان، پیوه‌جه‌سیان [ف] چسبیدن.
پیوه‌ند: ۱) زنجیری قاچی ئه‌سپ (ریشه‌ی)؛ ۲) لیلاقه، تاشتاچتی، به‌یوه‌ند [ف] ۱) شکال؛ ۲) پیوند، علاقه.

بیوه‌نازین: ۱) خطر بی کردن ۲) مبادات کردن به.

بیوه‌ئان: ۱) از حرمت کردن ۲) بخشیدن ۳) دار به‌دار کردن ۴) جسبانیدن ۵) باشیر زدن ۶) همه برآتش نهادن.

بیوه‌ئه: بیوه‌ن ۲ نگا: بیوه‌ن.

بیوه‌ئوسان: بیوه‌لکان، بیوه جنبیدن ۲ به‌چیزی چسبیدن.

بیوه‌ئیشتن: خاره‌ان به‌کوبه‌ل و چنی ۲ دوبدن گروهی برای چیزی.

بیوه‌هاتن: ۱) بخت هیشان آسمرم بیوه دیت ۲) سجران بای اله جمع هاتن بیوه هاتن ۲ ۱) شاشی آوردن ۲) عبادت رفتن.

بیوه‌ران: دوبدفت هاتن ۲ برآمدن باد.

بیوس: ۱) زج، بیدارست ۲ لازم.

بیوسته: بیوس ۲ نگا: بیوس.

بیوستی: بیدارستی ۲ لازم.

بیهوره‌چه: گیاه‌کی گلابانه ۲ گیاهی است.

بیهل: روبه بجزیزی، سخن بیهوده زدن ۲ سر بالایی.

بیهلا: بیهل ۲ نگا: بیهل.

بی‌هلیزان: ۱) تاو لاخوارده و زان بخشیکا ۲) ایم لی‌نا فوزیو لیهم

بی‌هلیزاک: ۱) بی‌هلیز که کیشه بی‌هالاشتن و شخر بی فروشتن ۲ ۱) باشیدن مایع از پایین به بالا ۲) کنایه از بهانه‌جویی.

بیهه‌لیزان: بیهه‌لیزار ۲ نگا: بیهه‌لیزار.

بیهه‌لیه‌سازین: باندازی سنی بخشیکه ۲ تکه دادن چیزی به چیزی.

بیهه‌لیه‌سازین: بیهه‌لیه‌سازین ۲ نگا: بیهه‌لیه‌سازین.

بی‌هه‌لچون: هه‌لگه‌ران بجار یا به شاخه‌وه ۲ بالا رفتن از درخت یا کوه.

بی‌هه‌لکالان: کیه بخشیه‌ی کوتن ۲ حرف جسوداه پایی.

بی‌هه‌لکالین: بی‌هه‌لکالان ۲ نگا: بی‌هه‌لکالان.

بی‌هه‌لگرتن: ۱) باگرتنی مال ۲) خوش پوشش کردنیکه بی‌هه‌لگرتن دربنگه کمتر توبه شایی‌دا دسه‌یه‌وه ۲ ۱) باگرفتن بچه ۲) شتابان در راه رفتن.

بی‌هه‌لگه‌ران: بدبوون خرین ۲ از پایین به بالا خزیدن.

بی‌هه‌لمیزین: سر بسمه‌را کردن ۲ بر چیزی نشاندن.

بی‌هه‌لمیزین: بی‌هه‌لمیزین ۲ نگا: بی‌هه‌لمیزین.

بی‌یه: بیر، چیزایی بلوک ۲ یه.

بی‌بین: لای لاقان، لای خوارو ۲ طرف پایین.

ت

تا: (۱) یعنی مقصود؛ (الزدوه تا لعوش)؛ (۲) یعنی مادیه؛ (الناس گهیسم تمنا)؛ (۳) بر تمیید هدنا؛ (من قسم کرد تا خویش بیله ده لگ)؛ (۴) تالف تاق؛ (۵) هدیه؛ تال؛ (اشاشای [باقه گلت])؛ (۶) لکه‌دار و گیا؛ (۷) تو جنی، تاوان؛ (۸) لایاز؛ (تاباد توش)؛ (۹) پنجی مصرع؛ (تا تمیدی تاجم)؛ (۱۰) تاق تمرازو؛ (۱۱) لهسانت، حدنا؛ (۱۲) هاوشان؛ (کوزکه تاق بد)؛ (۱۳) تو به‌کی قومانی؛ (به‌تان کراس، به‌تان دوبی)؛ (۱۴) قمد؛ (کشاغه‌ره که تا بکه)؛ (۱۵) بهاد؛ (تا قرانی [ق] ۱) حرف فاصلهٔ مکانی؛ ۲) حرف فاصلهٔ زمانی؛ (۳) برای اینکه؛ (۴) قرن مقابل روح؛ (۵) تار نخ و نمو؛ (۶) شاخه؛ (۷) تب؛ (۸) لنگه بار؛ (۹) حرف شرط؛ (۱۰) کفهٔ ترازو؛ (۱۱) حتی؛ (۱۲) همتا، نظیر؛ (۱۳) یک واحد از پوشیدنی؛ (۱۴) تا کردن؛ (۱۵) یک واحد.

تابار: لاجاد که باریکی دوتایی [ق] لنگه بار.

تابان: (۱) پدرویسن؛ (۲) هه‌لاتوی مالک؛ (۳) تاشه‌رو، تاشه‌ربان [ق] ۱) تابان، درخشان؛ (۲) مطلع ماه؛ (۳) تا بالا، تا پشت بام.

تابگه: جیگه‌ی له‌نگر گرتنی کهمی و به‌لهمو که‌لهٔ [ق] لنگرگاه.

تابلو: ئه‌سراو بان به‌هه‌لهمو کیشراوه‌ک بو هه‌تواسین [ق] تابلو.

تابوت: دارجستی مردو گوزاته‌وه [ق] تابوت.

تابوی: ده‌سته‌یه‌کی هه‌ژاره‌کهمی له‌شکر، ضرج، هه‌نگ [ق] هنگ ارتش.

تابون: (۱) داروه‌سه؛ (۲) ده‌سته‌و بیوه‌ند؛ (۳) داهاتوو [ق] ۱) پیروان؛ ۲) داروه‌سه؛ (۳) خم شدن.

تابه‌رد: سواب، جوری تاقه که بتوانا له‌سه‌ر روبار گالته‌ی پی ده‌که‌ن [ق] سنگ پهن و تاراک که بر روی آب اندازند.

تابعان: شیراوجن، بن جنراو [ق] شیراز.

تابعلی: شیراوجنی، بن جنس [ق] شیرازبندی، لاندی.

تابین: له‌شکرچی بی ده‌رجه [ق] تابین.

تاپاز: ره‌ولاج، راخوریت، له‌سوره [ق] گشته.

تاپال: هه‌زاره‌ت، گوزه‌ت، گهدت [ق] تهدید.

تاپن: خه‌نگی راو [ق] خدنگ شکارچی.

تاپو: (۱) تاوه‌ئی، ره‌هایی له‌سه‌ر ده‌ه؛ (۲) بو بجو ده‌ز، ئه‌ی خه‌لاوزه‌ی بی داع؛ (۳) ده‌ساله‌ی موکایه‌تی؛ (۴) کاری گوزی ده‌ساله‌ی موالک ترسین [ق] ۱) تسخیر سپاهی از دور؛ ۲) تیول؛ (۳) سند مالکیت؛ ۴) اداره ثبت املاک.

تاپو: که‌ندوی گهوره بوته‌ئل [ق] سیلو.

تاپه‌لمه: گرکه‌ئا [ق] تخوس.

تاپی: (۱) خه‌نه‌دان ریه‌ه‌ت؛ (۲) سه‌نگه؛ (۳) گوزیچه [ق] ۱) خندق؛ ۲) سنگر؛ ۳) لحد.

تات: (۱) هاوه‌ید، هه‌زه‌ید؛ (۲) زی که‌لشک هه‌ری مه‌ده‌لانی گرتوه؛ (۳) ساخی هه‌لهسوت و به‌کیاره‌چه بیرد؛ (۴) جوری لوس و پاریز و دوز بو تو بان بو مردو له‌سه‌ر بشتن؛ (۵) تسه‌ه، کولاف؛ (۶) باراک؛ (۷) له‌ضم راستانی [ق] ۱) عرب؛ ۲) زی که استخوان مچرای رحمش را گرفته باشد؛ ۳) کوه سنگی؛ ۴) تخته‌سنگ صافی که روی آن نماز گذارند؛ ۵) تبه؛ ۶) دفن؛ ۷) همواری.

تاتریقه: سواب، تاپی [ق] تگاه تاجره.

تاتقه: داده، خوشکی گهوره، خوها مه‌زن [ق] خواهر بزرگ.

تاتکی: هه‌رچی، قاپوت [ق] خوشی بالتوی تنگین.

تاتکی: بلند کردن و جولانه‌ئه‌ده، ده‌گهل سه‌رده‌گوزری؛ (سه‌ره تاتکی ده‌کا) [ق] بلند کردن و حرکت دادن سر.

تاتو: بلاک باقه باو [ق] تابلو.

تاته: (۱) تاتاک؛ (۲) پیره توکه‌ر؛ (۳) جاو، ماموا؛ (۴) سه‌ری تاپن [ق] ۱) خواهر بزرگ؛ ۲) توکر پیر؛ ۳) عمو؛ ۴) بندخوانده.

تاته‌پیره: ته‌خته‌پیره‌ی که‌ئری لوس و بان بو تو له‌سه‌ر کردن [ق] تخته‌سنگی که روی آن نماز گذارند.

تاته‌زا: تاموزا، قرزه‌ندی باو، پچوکی تاپو [ق] فرزند عمو.

تاته‌شوار: تاته‌شوره، ته‌خته‌پیره‌ی جیگه‌ی مردو له‌سه‌ر بشتن [ق] تخته‌سنگی که روی آن مرده را غسل دهند.

نامەشوڕ: نامەشوار [ف] نگا: نامەشوار

نائی: ١) مەرەی نایەن؛ ٢) لیسان؛ تەمەن؛ تەمەت؛ ٣) سەروەری پەیی نوسراو [ف] ١) شوهر مادر؛ ٢) تمد؛ ٣) حرکت حرف.

نائیل: دڵ بەستەری، دڵخوڕتی، بیگرانی [ف] نگرانی.

تاج: ١) تەقیلەی سەر بەستوبیکە؛ ٢) کڵاوی پاشایان [ف] ١) کلاه سخروطی شکل؛ ٢) تاج پادشاه.

تاج خروس: گوڵێکە سوور لە بۆیەکانەشتر مەکا [ف] گل سمان افروز.

تاجر: سەوداگەر، بازرگان، مشتەمەی [ف] بازرگان.

تاجی: تازی، سەگی ڕاو؛ تاجی [ف] تازی شکاری.

تاجی لۆکە: تەسبی تەمەمە ڕاوکەرە، تازیلۆکە، خوشترخوا، باکوک [ف] آخوندک.

تاجە: حەیوانی بچوک [ف] حیوان کوچک.

تاحین: تامین، هەڵوای کوتیی و دەستاو [ف] نوعی حلوا.

تاخ: ١) گەڕانەوە، مەمەلە؛ ٢) تەرەف [ف] ١) محاله؛ ٢) طرف و سو.

تاخم: دەست لەیەکانەوە، دەست لەیەکەوە [ف] دسته‌ای از طروف یا اسب.

تاخورلە: حەوزەی بێ‌چەرخ کە بەسەر بەفر دەیکێشن [ف] سورتمه.

تاخە: باقە، بەستراوی لەگیا [ف] بستهٔ گیاه.

تاخەبەند: باقەبین، باقەبەن [ف] بسته‌ای که گیاه را در آن بندند.

تاخین: وەدواخستن، درەنگ کردن [ف] تأخیر.

تادان: تۆبەبێژان، کەمین تای لێ‌ئێ [ف] مسلا به تب.

تادانە: تاپە، لەقەی بان چادر [ف] لکه در چشم.

تار: ١) تامزاریکی موسیقا؛ ٢) تاریک؛ ٣) ڕاهێلی بەون؛ ٤) تاڵەمو؛ ٥) هەڵبوەداو دورکەوە؛ ٦) کەلەکە دەوە؛ ٧) ڕەنگی بێ بریقەومات؛ ٨) دەرکی تاهێزی ڕستان وەسێ ڕۆژی سەرەتای بهار [ف] ١) تار از سازهای ایرانی؛ ٢) تاریک؛ ٣) تار مقابل پود؛ ٤) تار مو؛ ٥) آواره؛ ٦) چیره‌ٔ دف؛ ٧) رنگ مات؛ ٨) دو روز آخر زمستان و سه روز آغاز بهار.

تارا: ١) سەربەستی سۆزی بۆک؛ ٢) ڕۆشت جێ گەڕانەوە [ف] ١) سربستی خروس؛ ٢) برای همیشه آواره شد.

تاران: ڕۆشتنی بێ گەڕانەوە [ف] رفتن بی بازگشت.

تارانەن: ڕەواندنی بەکجاری، تەرەکردن [ف] برای همیشه رهانیدن و گریزاندن.

تارانی: تارانەن [ف] نگا: تارانەن.

تارانی: دەفرانی ڕۆنی سکەی تیرا [ف] مورباتی تغرای.

تاراو: ڕۆشتنی بێ گەڕانەوە [ف] برای همیشه رفتن.

تارچی: ١) دابەشی کەر؛ ٢) تارزەن، تارزی موسیقالێدەر، تارزەن [ف] ١) توزیع کننده؛ ٢) تارزن.

تارسە: تاسەد، تارەزو، موشتاقی [ف] تاسف، اشتیاق.

تارکردن: ڕەواندن، دەرکردنی بەکجاری، لەجێ تاوارە کردن [ف] رماندن و آواره کردن.

تارکرن: تارکردن [ف] نگا: تارکردن.

تارگان: تەوەنی گەنمی خراپ [ف] نوعی گندم نامرغوب.

تارم: ١) خۆبانی گڕەکەراوی بەرا تەمەراو؛ ٢) هەیوان، جەریلانی؛ ٣) دەستەی تاقی؛ ٤) چادر و دیوەخانی چادر [ف] ١) علفهٔ کوبیدهٔ بالا نشده؛ ٢) ترانی؛ ٣) دسته، گروه؛ ٤) خرگاه خیمه.

تارمایی: ڕەشایی جەریەیەن، ڕەشایی لەدوورەوە [ف] تارمایه که دیده شود، جادو.

تارملی: (ئا) [ف] سنج.

تارمە: ١) هەیوانی سەر دالەیۆشراو؛ ٢) مەمەمەری بەرهەیوان [ف] ١) ترانس؛ ٢) نردهٔ چوبی ترانس.

تاروماز: هەڵاڵان، ئیڤدونیکان، لەناوچو [ف] تاروماز.

تاروت: تاو بەتەنگەوەدان دوای ڕەش [ف] طهارت، استنجا.

تاری: تاریک، ڕەشی [ف] تاریک.

تاریاگ: تاراو [ف] نگا: تاراو.

تاریتی: ڕەشایی شەو، تاریکی [ف] تاریکی.

تاریخ: مێژوو، دیرۆک، سەرگوزەشتی ڕووداوان [ف] تاریخ.

تاریف: ١) جەنی، مەحەت؛ ٢) باسی کردن، گێڕانەوەی بەهەسە [ف] ١) سایش؛ ٢) تعریف کردن.

تاریق: تاریخ [ف] تاریخ.

تاریک: تاری، جێگەی بێ‌ئاو لەهەوا، ڕەشایی هەوا [ف] تاریک.

تاریکان: سەرەتای شەو، کاتی شێواو، ئەوانی ڕۆژ بەرەنگ [ف] هنگام غروب.

تاریکایی: ڕەشایی شەو، باش بەرچاو بوونی هەوا [ف] تاریکی شب.

تاریک بون: ڕەش هەڵگەڕانی دنیا دوای هەور تاوبون [ف] تاریک شدن.

تاریک داهاتن: هاتنی تاریکی پەس ئەوەی شێوانی درەنگ [ف] تاریک گردیدن.

تاریک کردن: تاریک داهاتن. (هەو) تاریکی کرد ؛ بەشەمال [ف] تاریک کردن هوا.

تاریکاو تۆڵک: ڕۆژ تاریک، تاریکی خەستو تونە [ف] بسیار تاریک.

تاریکاو ڕون: بەیەیان، بوڵیلە، هەموولی سەندە [ف] گرگ و میش.

تاریکاو ڕونە: تاریکاو ڕون [ف] گرگ‌ومیش.

تاریکاو ڕونی: تاریکاو ڕون [ف] گرگ‌ومیش.

تاریکاو لیلی: تاریکاو ڕون [ف] گرگ‌ومیش.

تاریکاو تونەڵە: تاریکایی خەستو تونە، ڕۆژ تاریک [ف] بسیار تاریک.

تاریکە: ڕەش و تاری؛ (تاریکە شەو) [ف] تیره و تار.

تاریکە شەو: شەو بێ تیشکی مانگ، بەرانبەری مانگەشەو [ف] شب تاریک.

تاریکی: ڕەشایی شەو [ف] تاریکی.

تازە: ١) نوێ، نو؛ ٢) باش، چاک بەستە [ف] ١) تازه؛ ٢) خوب، مرغوب.

تازەئیجاد: تازە دروست کراو، تازە داهاتو [ف] نوساخت، تازه اختراع شده.

تازەباو: باوەتی ڕۆژ، ئوی داهاتو [ف] مدرن، تازه به بازار آمده.

تازە بڕین: بڕینی لەکەمین بەشانەگی توندی بەڵاوەک بوو [ف] کشاده از آنی که تازه به مصیبتی گرفتار شده است.

تازەبوونەوە: کۆنی دەستکاری کراو [ف] مرمت شدن.

تازەبەتازە: مرتبی لە تەوەرلی کە درەنگ وەسۆ کەوتبوو، (کتابیرا تازەبەتازە هاتگە تۆزی جەمیکم؟) کتابە لە تاخیر و درەنگ.

تازەپیاکەوتی: لە بەدار بەوە تازە دەرکەوتە بۆ، تازە گیسە لە ترکیسە.

تازەپیاکەوتی: تازە پیاکەوتو لە ترکیسە.

تازەداهاتگ: تازە پەیدابوت لە تازە هاتگە.

تازەداهاتی: تازەداهاتگ لە تازە هاتگە.

تازەسان: تەختی تازە تۆکراو لە تەختی کە تازە تۆ کرەو باشلە.

تازەکار: باس زانەمانو لەکار باشی، تاماهر لە تاشی، تازە کار.

تازەکرەتەوە: نوی کرەتەوە، تۆکرەمەلە لە تجدید، نوکرەن.

تازەگیسە: تازە پیاکەوتو لە ترکیسە.

تازەگی: بەم زوانە، تەدور لە چەن زەدیها.

تازەلاو: نوجوان، جەنگی تازەیگەیشتی، تازەجوان لە نوجوان.

تازەونوشو نوی: زورزوان تازە، تازەی هیشتا بەکار نەکراو لە بسیار جدید.

تازی: (۱) سارت، هەرزەتاوەگوتری؛ (۲) رویتو فوت لە (۱) خنان، فقط برای ئەب استعمال دان؛ (۲) لخت و عریان.

تازیاری: باشتری و لە پیشتری لە امتیاز.

تازیان: هەرزەیان، بەرزەو سەرەکان لە مرتبها.

تازیانە: قامچی، شلاقی، تەلاق، چەلەمە لە تازیانە.

تازیلە: وردەدرۆش لە خورد ریز.

تازیمالە: سەرەخۆشی، پرسە، تازیە لە عزا، تعزیه.

تازیە: تازیەت، تازیمالە لە تکا، تازیمالە.

تاژان: (۱) تکی باریکی وان لقی زراو؛ (۲) تازیانە؛ (۳) ویران، خاپور، بەکەل تلان دیت، (گوند تالان و تاژان کرا لە (۱) هولە مرخت؛ (۲) تازیانە؛ (۳) ویران.

تاژی: ناجی، سەگی هەوپارک بۆ راو لە تازی شکاری.

تاژی تەحمەدراوکەرە: ناجی پەچەمبی، باوک، خوشیرخوا، باجیلوکە لە مشورة آموختگ.

تاژیلوکە: باجیلوکە لە آموختگ.

تاژیوان: سەرپەرشتی ناجیان لە سرپرست تازیها.

تاژیەوان: تاژیوان لە سرپرست تازیها.

تاس: (۱) قابی قوڵی مس؛ (۲) کۆزو تانگەیشتو؛ (۳) توکی سەرەوەریو؛ (۴) بەگرانی؛ (۵) تەختەی دەرەتانە لە (۱) آبگیر مسین؛ (۲) گیج و منگ؛ (۳) سر تاس؛ (۴) ویران؛ (۵) بیماری خنان.

تاسا: (۱) کۆزۆ؛ (۲) بەلاسەو تاسەزی، بەدەنان، ئەوە لە (۱) گیج شدە؛ (۲) آرزومند.

تاسان: (۱) مردن بە دوتاسانە؛ (۲) کۆزۆبون لە (۱) خفەشدن در اثر خنان؛ (۲) گیج و منگ شدن.

تاساندن: (۱) خنکاندن، خەفاندن؛ (۲) کۆزکردن لە (۱) خفەکردن؛ (۲) گیج کردن.

تاسانن: تاساندن لە تکا تاساندن.

تاسان: کۆزۆن، کۆزەبون لە گیج شدە.

تاسبە: تەپان، مۆزەن لە دشمن.

تاسبەتەوە: کۆزبون لە گیج شدن.

تاس بەسەراهاتن: توشی کۆزی و سەرسامی هاتن لە گرفتار گیجی و سرگردانی شدن.

تاس کردن: کۆزکردن لە گیج کردن.

تاسکلاو: (۱) کلاوی لەتاسن، کلاوخود؛ (۲) کلاوی زنانەی موکریان لە (۱) کلاهخود؛ (۲) نوعی کلاه زنانه.

تاسکنای: کۆزی، هۆزی لە گیجی و منگی.

تاسکە: بەرگەدە، تەوشوتەی موی بەرگەدەی لن دەرون لە جای رویش موی زهار.

تاسکەباب: (۱) دەفریکی تووەیلو قوڵە، جۆری شووە؛ (۲) جوریک جیشتی تەر لە (۱) از ظروف آشپزی؛ (۲) نوعی غذا.

تاسکەبایی: خواردنیکە لە گۆشتو باز تەیکەن لە نوعی آش گوشت.

تاسکەچەلە: سیارک، سیارکە لە چەلە لە ترکیس.

تاسکەواو: نگا تاسکەباب.

تاسوخ: تارەزوەمندی، تاسە، تەزوەت لە آرزومندی.

تاسوق: تاسوخ لە نگا تاسوخ.

تاسولکە: یانەی لە مس لە طاسک.

تاسولوس: خوجوان، کوڕ لە پسرک کردن.

تاسە: تینتا، تارەزو، هەزوەت لە آرزو، اشتیاق.

تاسەخواز: پەنداوت، تارەزوەمند، بەهەزوەتو لە آرزومند و مشتاق.

تاسەن: بۆ هەمیشە، (تاسەن هەرزا تاس لە تا آبد.

تاسەکردن: تارەزو کردن، (تاسەم کرد بۆی، تاسەی گۆشتم کردوە) لە آرزو.

تاسەمەلد: پەنداوت لە آرزومند.

تاسەنگ: لاتاری خوان، یاری لاتاری لە گچ.

تاسەلە: خنکان، لەقس، ئاڵ، بەتەمان لە خفگی.

تاسەوە: سەیەلەی گەورە، سەمەنا مەزن لە اسب بزرگ.

تاسیان: (۱) کۆزبون؛ (۲) خنکان و بەتەوان لە (۱) گیج شدن؛ (۲) خفه شدن.

تاسیلە: تاسولکە لە طاسک.

تاسین: کۆزبۆن، وزبون لە گیج و سراسیمەشدن.

تاش: (۱) مەنوەرد، بەردی وورزلو بلنسە لە سنگ کوه، تیشەتاش؛ (۲) تەختەبەردی پاڕو لوس؛ (۳) باشگری بەماناتاشەر یان تاشراو؛ (۴) تاش، تەشوی تاش لە (۱) صخره صاف و بلند در کوه؛ (۲) تخته سنگ پهن و صاف؛ (۳) پسوند فاعلی و مفعولی بەمعنی تراشنده و تراشیده.

تاشا: ئەزانە، تەماناکە، توانایی، قەت کرن لە تماشاکن، بنگر.

تاشان: تەمن، جزء لە تنبیه.

تاشاندن: تەمن کردن، جزءدان لە تنبیه.

تاشای: تاشین، تراشین لە تراشیدن.

تاشتی: تاتی بەیانی، بەرەلیان لە صبحانه.

تاشراو: تراشراو، تاشوو لە تراشیده.

ناشرای: ناشرا [ف] نگا: ناشرا.

ناشلك: بەروت. گورج و بەكار [ف] چست و چالاك.

ناشیاگ: ناشرا [ف] ئەرا شیدە.

ناشیە: بابەت. لوە دەنا. لاین [ف] شایان. لایق.

ناغین: هەڤرای كوچی و دۆستایەتی [ف] ملوەی تحبة و شیرە.

ناف: ۱) هەڤیت. هەنگە. (لە ناف جوابیدا) ۲) ڕەزای نام لە بەرزەوە. (نافگە) ۳) گوزەو هاڵە [ف] ۱) موسب. صلوان ۲) فرووەچتن ئاب لە بلندی با شدت ۳) ئەڤن.

ناڤاڵ: گوشواند. بشارە [ف] پرانەكی اطراف بام.

ناڤاو: ئاوی بەقەوەت و ڕەزەزو. خوڕ [ف] آب پرقدرت و تصرو.

ناڤتە: ۱) جۆرێك تەنراوی ئاوریشمە ۲) ڕوت داخ، داغ كراوی ئاژەڵ. داڵ كراو [ف] ۱) توبی پارچەی ابریشمی ۲) روغن داغ شدە.

ناڤگە: ئاوەهەڵدێر، سەرەوەشێن [ف] آبشار.

ناڤە: ۱) گوزەو هاڵەی ئاوو بانی بەقەوەت ۲) هەڵدێر. ناڤگە [ف] ۱) صدای جریان شداب و باد ۲) آبشار.

ناڤمەرمەلە: ڕەشكەو پشكەكەوتی جێی ماندو [ف] نارنجی چشم از فرط خستگی.

ناڤیە: هەڵدێر. ناڤگە [ف] آبشار.

ناڤ: ۱) تیشكی خۆرو مانگ ۲) ڕۆژهەڵاتی ئوتاد [ف] ۱) تابش و نور خورشید و ماه ۲) رگبار باران.

ناڵگە: هەڵدێر [ف] آبشار.

ناڵی: ۱) ڕێزەك هەراهەمێ، ڕۆیەڕۆ ۲) ساتاو، ڕەحەت [ف] ۱) بی درنگ ۲) سهل و آسان.

ناڤەبەن: ئوتاكەیەك كە بارانی تیا كۆ دەبێتەوە [ف] سنگ گود شدە كە آب باران در آن جمع می گردد.

ناك هەیڤ: مانگەشەو، تیشكی مانگ [ف] مهتاب.

ناڤی: ئاوی باران، ڕژێنە باران [ف] رگبار باران.

ناڤێ: ۱) جەنابت، بەرێز، كەلەفی، جەنەمك ۲) ئاوەت، داڕمەی مردو گۆشتەوە ۳) ئەوەندە دەنگەی جارێك لەساح دابۆ بەرزی ۴) ئوتاكە بەرزی كە ئاوی باران ڕادەگرێ ۵) بەرزی پاڵی بان بۆ ڕاستەی لەپاڵی ساچ ۶) بەرزی خۆرەو بۆ لەبەرزی كیف [ف] ۱) حتی. حتا ۲) ئاوەت ۳) مقدار معینی از غلات كە بۆ یەك نوبت بو دەدەن ۴) سنگ گود شدە كە آب باران در آن جمع می شود ۵) لەتەسنگی صاف كە بر آن نان می ژنند ۶) سنگی كە از بالای كوە رها شود.

ناڤ: ۱) ناك بەرانبەری چوت ۲) بێ هاوتا، بێ وێنە ۳) سیچی و كەمایەتی ۴) هەڵاقەت، ڕەفەتی قۆڵ. ناڤە ۵) گونەو ۶) كەوڵی مەزو بەن ۷) بەشێ لە بیستلو چوار بەشی ئاو ۸) تیرێژو ڕێگە. داڵیك [ف] ۱) فرد مقابل زوج ۲) بی نظیر ۳) طاق ۴) طاقچه ۵) گنبد ۶) پوست بز و گوسفند ۷) یك بیست و چهارم از سهم آب ۸) مسافت تیر و ورد چیدن.

ناڤانە: ۱) لەتیا، لەڕەنگی داڵی و پاڵە ۲) هەیا كوڕ لەناو خوشكاندا ۳) بێ وێنە. هەڵكەوتە [ف] ۱) یگانه. فرزند ۲) یگانه. بسر ۳) نابغه و بی نظیر.

ناڤی ناڤی: بەدەر بەدا [ف] نادرست.

ناڤناڤكەرە: فڕاوكە. توتەك. پاڵدارێكە تەمەو تاوی دەكێ هاوت توت [ف] مرغ شباویز. مرغ حق.

ناڤچە: ڕەنگەی پەل. ناڤەی جۆگە [ف] طاقچه.

ناڤڕانی: بەك ڕانی ڕێ [ف] سكە یەك ڕیالی ئێرەی.

ناڤم: ۱) دەستی دەقری چینی ۲) دەستەی هاوكار ۳) دەنانی دەستكرد [ف] ۱) دستهٔ ظروف چینی ۲) گروه همكار ۳) دندان مصنوعی.

ناڤمان لەجوت: بازی ناڵدو جوت [ف] بازی تاك یا جفت.

ناڤمانەجفت: ناڤمان لەجوت [ف] نگا: ناڤمان لەجوت.

ناڤمانەجوت: ناڤمان لەجوت [ف] نگا: ناڤمان لەجوت.

ناڤو: نگا: جوانیت [ف] جوانی.

ناڤو ئەنیا: بێ هیچ بارگاوو بێ خەرو كەس [ف] تاك و تنها.

ناڤو جۆت: بەك یەكدو دوو [ف] فرد و زوج.

ناڤو لۆق: ناڤ ناڤی لە كۆمەڵ [ف] تك تك.

ناڤولۆقە: ناڤولۆق [ف] نگا: ناڤو لۆق.

ناڤە: ۱) ڕەنگی قۆڵ لەدیوار ۲) پارچەیەكە دەكرێتە پشت كەوا ۳) توبی قومباش [ف] ۱) تاقچه ۲) توبی پارچه ۳) توب پارچه.

ناڤەت: ۱) هێز و توان. تاشت ۲) سەبر و حەوسەڵە ۳) وەستاوتن. (ناڤەت كراو) [ف] ۱) تاب و توان ۲) شكیبائی ۳) پنهان كردن.

ناڤەت چون: وەدەرچون. حەوسەڵە بەسەر چون [ف] بی طاقت شدن. حوصلهٔ سر رفتن.

ناڤەت كردن: ۱) ئەیار بەك هەنداو حەی بەحەق كردنی كاری میوان. بۆ ڕەنسە ماكیش دەگونجێ: (میواندكان ناڤەت كە، ڕاڵەدكان ناڤەت كردە) ۲) ساڕانەوەی شتێ لەمەڵك (ئەوە كاتم ناڤەت كردوە) [ف] ۱) تأمین و فراهم ساختن امكانات برای مهمان، برای حیوان نیز استعمال می شود ۲) پنهان كردن.

ناڤەت گرتن: ئارام بون. خۆڕاگرتن [ف] تحمل كردن.

ناڤی: ۱) ئەزمون. تەجرەبە ۲) جۆرێ كڵاوی ژنانە [ف] ۱) آزمون ۲) نوعی كلاه زنانه.

ناڤی ئەنیا: بێ هەواڵو كەس و كار [ف] تك و تنها.

ناڤی كردنەوە: تەجرەبەكردن. ئەزمون. جەرباندن [ف] آزمودن.

ناڤیگە: ئەزمونگە. جێگەی ئەزمون [ف] محل امتحان. آزمایشگاه.

ناڤیەو كردن: ناڤی كردنەوە [ف] نگا: ناڤی كردنەوە.

ناك: ۱) ناڤ. تەك ۲) بەقانە بڕاك. ئەرەبەرا ۳) بەكرێ. ئاوانە [ف] ۱) تك ۲) گرز. ترك ۳) بان. گشاده.

ناكانەوە: جیاكردنەوە. هەڵوەشاندن [ف] جدا كردن.

ناكانە: ناڤانە [ف] نگا: ناڤانە.

ناكوڵەوە: ۱) بەتەنیا ماندە ۲) جیابونەوە لە كۆمەڵ [ف] ۱) تنها ماندن. ۲) جدا شدن از گروه.

ناك ناك: بەك بەك [ف] تاتاك.

ناك ناك كەرە: فڕاوكە. توتەك [ف] مرغ حق.

تاکو: ۱) مد: (تاکومن هاتم تموجوا) ۲) تاکوبه: (تاکوبه‌جی!) ۱) تا، ۲) تاکجا.

تالدوتوک: ۱) بیاد لبه بیاد لموی؛ ۲) بیده گمهن ۱) پرانکه؛ ۲) بیخیس.

تالدونمرا: تاکوتوک ۱) نگا: تالدوتوک.

تاکه: ۱) یاد بیخن بیرابیری دوانه؛ ۲) سکه‌ی تاقرانی زیو ۱) تاک جهٔ حیوان؛ ۲) یاد ریانی تمر.

تاکه‌وتاک: تیکه‌وتیک. کاوس بان جوجه‌قالی که تاکی تیکه جو بو ۱ تیکه‌های بهم خورده در یک جفت.

تال: ۱) تامی هره تاخوش، بیرابیری شیرین، عسل؛ ۲) گیاهیکی موسیقیه؛ ۳) دمرمانی پیشه خوش کردن، هلال؛ ۴) هموای زور تاخوش و جیه‌غیر و بارانی؛ ۵) سیق؛ ۶) دلی هموار؛ ۷) تامراریکی موسیقایه؛ ۸) روشی مه‌ملوره‌ی بان زیرجی مه‌ملوره‌ی؛ ۹) تالم، تالا، بخت ۱) تلخ؛ ۲) گیاهیجه؛ ۳) دوای دنانی؛ ۴) هوای بارانی؛ ۵) طحال؛ ۶) رشته تخ؛ ۷) تلی از سازهای ایرانی؛ ۸) سیاه مایل به زرد و بالهکی؛ ۹) بخت.

تالا: بخت ۱ بخت، اقبال.

تالان: بالمعانه ۱ تالار.

تالان: بوز بوزی، جدبای تالو ۱ غارت.

تالانو بوز: تالانه، بشتوی، تیکه تیکه ۱ فرج و مرج.

تالانه: باجیه ۱ باجیه.

تالانی: بدتالان برا ۱ به غارت رفته.

تالاو: ۱) زونگ، گوزایی که‌شاو راوستاوی شدایه؛ ۲) مریشی لهدردو خمی زور ۱) تالاب؛ ۲) کنایه از غم و اندوه بسیار.

تالاوی: ۱) تالاو؛ ۲) نیشته‌جیی امشوئین که‌ناوی تیا راوستاوه ۱) تالاب؛ ۲) کسی که در تاریکی تالاب زندگی می‌کند.

تالب: جوانمرد، داوکان بدهیا ۱ طالب، خواهان.

تال بون: ۱) مریشی له بیراگران بون؛ ۲) مریشی لهنوره بو ۱) کنایه از گرانجان بودن؛ ۲) کنایه از عصبانی شدن.

تالح: بخت، سعوه ۱ شانس، اقبال.

تالخ: بشوی، کهوشهن، نخوم، مدوه ۱ مرد.

تال داگهریان: ریش هاتگهران لهنوریی و راه ۱ سرمرنگ شدن در اثر عصبانیت.

تالدان: پیشه بدهلال بان، دمیاغی کردنی پیشه ۱ دباغی پوست.

تالشاری: دمرمانیکی ریش و زوزانه‌ی بهغاریی جیهرهی پیشه‌کین ۱ آواز صبر.

تالشاقه: تالیشکه. گیایه‌کی زور تالمه، کهو حمزی لی دهکا ۱ گیاهی است بسیار تلخ.

تالقه: ۱) تالی، گیایه‌که بهکهی وباد دار بهسوتین و کولوی پی دهکین؛ ۲) جوری هرمی ۱ ۱) گیاهی است که ریشه‌اش را هرم سازند؛ ۲) نوعی گلابی.

تالکه: جوری کرکیه تا بهکهوه تاله ۱ نوعی گرماله.

تالگ: تالیشکه. گیایه‌که زور تالی، کهو حمزی لی دهکا ۱ گیاهی است تلخ که کبک آن را دوست دارد.

تالگه: تالگ ۱ نگا: تالگ.

تاللان: بالمعانه، تالار ۱ تالار.

تالو: ۱) تالقه؛ ۲) تالان ۱ ۱) نگا: تالقه؛ ۲) غارت.

تالوق: بهلاغانی کانی و بهمدرج، ازانه‌کهی تالوق کردوه ۱ طلاق رجعی.

تالوکه: هیلاک، مرگهی مهترسی ۱ مهلکه.

تالوکه: جاله، لمن لهمهله ۱ شتاب.

تالمه: ۱) رهشی خوله‌میشی، ریش کهو، تهمهمیری تامال رهش؛ ۲) بهخت، تالیخ؛ ۳) پیری سهی دهبو جاو بوز؛ ۴) تالبوی کوتو؛ ۵) بی‌فاره و نوم؛ ۶) جوری هرزن؛ ۷) مرزی دهکهکی تال لهناوکهنوه ۱ ۱) سیاه مایل به خاکستری؛ ۲) بخت؛ ۳) گوسفند سفید که خورشی خاکستری باشد؛ ۴) نگا: تالقه؛ ۵) تحس و شوم؛ ۶) نوعی ارزن؛ ۷) نوعی دانهٔ تلخ که قاطی دانه‌های گندم شود.

تاله: سوکه‌لهی ناوی تاهیر و بهها ۱ مخفف طاهر و طه.

تاله‌گه: مرزی دهکهکی رهشی تاله لهناوگهنم پیدا دهبی ۱ دانه‌ای سیاه و تلخ که درمیان گندم یافت می‌شود.

تالی: ۱) تامی تال؛ ۲) بریتی لهدهردو مهینهت و کولو کهسهر ۱ ۱) تلخی؛ ۲) کنایه از درد و رنج.

تالی تو: گیایه‌که ۱ گیاهی است.

تالیش: تالگ، گیای کهوان ۱ نگا: تالگ.

تالیشاری: تالساری ۱ آواز.

تالیشکه: ۱) تالگ؛ ۲) گیهی زرای زراو ۱ ۱) نگا: تالگ؛ ۲) گیاه زهره، زهره.

تالیشکه: تالگ ۱ نگا: تالگ.

تالیشوس: گیایه‌که لهتالیشکه تهمین ۱ گیاهی است شبیه به تالگه.

تالی و سوری: بریتی لهدهردو جهرسانهوی زور ۱ کنایه از درد و رنج زندگی.

تام: ۱) جزه؛ ۲) جهوراپی تو جیشت ۱ ۱) مزه؛ ۲) چیزی لذیذ.

تامان: بهم (تامان) خهمی بهرجاقی و داهات ۱ مد: هاله.

تامازرو: تاوانهوان زور بهشانه، زوبار تو خوارهمهنی بهکاردی ۱ مشتاق و آرزومند. بیشتر در مورد خوردنیها استعمال دارد.

تامان: ۱) دهرکه بان دیواری لهنیوان بهرای چهپی؛ ۲) تهمهن، عمر ۱ ۱) در یا دیوار بافته از ترکه؛ ۲) سن و سال، عمر.

تامانتن: سوریه‌کردنی دار ۱ پیوند زدن درخت.

تامانتی: سوریه‌کراو ۱ پیوند شده.

تامخوا: جزه، جیشتی جیشت ۱ چشیدن غذا.

تامدار: خوش جزه ۱ لذیذ.

تامدان: رهاکیشی کردن بهزیر بان زیو ۱ رو کشی گرفتن با طلا یا نقره.

تامزاندن: فیرکردنی شتوا تو بهماد مزین ۱ ماد یاد دادن به نوزاد.

تامژین: فیرکردنی بهماد مزین ۱ ماد یاد گرفتن.

تاوان: (۱) تاقەت و توان؛ (۲) زانی، مرین؛ (۳) چاو؛ (بەتەوەات) [ئا] (۱) تایش خورەیەد؛ (۲) رگار باران؛ (۳) تاریخ؛ (۴) ئەنگ زمان؛ (۵) تاسف کردن؛ (۶) ئەزوو؛ (۷) ترس؛ (۸) ئەب؛ (۹) کلمەی خواستن گەلە بەسوی ئەسحەو؛ (۱۰) شدت گرما؛ (۱۱) تاب و توان؛ (۱۲) درد زەو؛ (۱۳) بەتاب و خیلە

تاوا: توانیم، دەمانو [ئا] گەلەشت ئی ئەت

تاوان: (۱) گوناح، هەتا، سوچ؛ (۲) جەریمە، قەرەبوی هەڵە؛ (۳) توانیم، دەمانو؛ (۴) پاداشت [ئا] (۱) گناه؛ (۲) تاوان؛ (۳) گناهکار، ذنب شدن؛ (۴) پاداش

تاوانبار: (۱) هەتاکار؛ (۲) جەریمەکراو [ئا] (۱) گناهکار؛ (۲) جریمه‌شده

تاوانبار: تاوانبار [ئا] (۱) گناهکار؛ (۲) جریمه‌شده

تاوانبەر: (۱) جەریمە بەرین؛ (۲) پاداشت دانەوە [ئا] (۱) خسارت دادن؛ (۲) پاداش دادن

تاواندن: تواندەوە، حەل کردن لەتاوا [ئا] ذوب کردن

تاواندەوە: تاواندن [ئا] نگا: تاواندن

تاواندەر: جەریمەبەرین، بەرەوەی زیان [ئا] غرامت‌پرداز

تاوانگار: تاوەرەو، کەسێ کە هەتیوی تاو بەسەر تەسوتەوە [ئا] آغازنده

تاواندەوە: تاواندەوە [ئا] نگا: تاواندەوە

تاوان: تاواندن [ئا] ذوب کردن

تاوبردەو: تاوانگار [ئا] نگا: تاوانگار

تاوبردەو: تاوانگار [ئا] نگا: تاوانگار

تاوت: دارچەیەکی مردەوان، تاوت [ئا] تاوت

تاوتو: گوزەیەکی ئەست لەدەرکەوەیە بەکی تر [ئا] انتقال چیزی

تاوتوی: زانی، مرین [ئا] سوزش زخم

تاوتی: ئەمرو، ئەی تۆ هەی [ئا] آب و تاب

تاودان: (۱) توسە، قارداشی کەسێک؛ (۲) پاداش؛ (۳) پاوخواردن؛ (۴) هەڵگیرساندنی بۆرەوەی ئاگر [ئا] (۱) ناخت کردن آتش؛ (۲) تاب دادن؛ (۳) تاب خوردن؛ (۴) تف دادن آتش

تاوژین: خەریکبوون، خۆڵبوون بەکارکەوە [ئا] سرگرمی به کاری

تاوس: هەڵیکی جوانی بەدەم بانگەو [ئا] طاووس

تاوسان: هامن، هاوس، سێ بانگەی پاش بەهار [ئا] تابستان

تاوسو: تاوسان [ئا] تابستان

تاوسەلدن: (۱) لەبەرین لە گەرمی؛ (ئاگر کە تاوی سەلدا؛ (۲) توندبون لە سوراندا؛ (خولخولە لە سوراندا تاوی سەلدا) [ئا] (۱) شدت یافتن گرما؛ (۲) شدت چرخیدن

تاوشت: هێز، وزە، تاقەت، توان [ئا] تاب و توان

تاوک: دارێکی سەختە لەبەنگەڵ دەبێ [ئا] درختی جنگلی

تاوکردن: سازکردن و فریودان؛ (ئاگر لەبەر زەوی تاوکردوە) [ئا] قانع کردن و فریب دادن

تاوکێش: بەرهەلدو تیغەی دارینی تەنک [ئا] تیغهٔ نازک و چوبی

تاوگرتن: توند بەکارکەوتن [ئا] بەشدت بەکار افتادن

تاوڵ: جاش، دەسماڵ، گۆن [ئا] جاش

تاهەسار: جێژە، ئاخوتی [ئا] بدمزه

تاهاڵ: جەستەی بەڵەد، جێژەی لەو [ئا] طعمه برای لله و دام

تاهو بۆ: جێژەو بۆرو بەرامە [ئا] بوی و مزه

تاهو خوێ: جێشتی زەوی ئاو [ئا] آش چرب و آبکی

تاهوسلا: دانوسک، داوی کلکی بەکسو [ئا] تارعنکبوت، دم‌سوزن

تاهەزوو: تاماز [ئا] نگا: تاماز

تامی‌دان: گزوفت، خواردن لەسەرجاوی کەسێ و بەسەر بەدانی [ئا] پیش کسی چیزی خوردن و بدان تعارف نکردن

تامیسلا: زیکەی لاتیو لەسوتگەی ئاو تۆمەتی [ئا] تیغاله

تان: (۱) کاتت، وەختت؛ (۲) هێز و توان؛ (۳) راهێلی تەون؛ (۴) تیغە، ئیوان؛ (۵) بەشی سەر کلاسە جاو؛ (۶) تامان، دیواری لەجەمین، دیواری لەتۆڵ [ئا] (۱) وقت؛ (۲) توان؛ (۳) تار مقابل پود؛ (۴) تیغه و فاصله؛ (۵) لکهٔ روی مردمک چشم؛ (۶) پرچین

تانج: (۱) کلاوی تۆج؛ (۲) کلاوی پەشمان [ئا] (۱) توجی کلاه؛ (۲) تاج

تانجوکە: (۱) لیرکەیەروی سەر تویل؛ (۲) پەرچەمی سەرەوەی [ئا] (۱) رشتهٔ مهره بر پیشانی؛ (۲) کاکل روی پیشانی

تانجی: داری سەگی زۆر [ئا] داری سگکاری

تانجی بەغەمەن: داری لەجەمەو زاوکەو، داوکە، جوانتر خوار تانجیاوکە [ئا] آخورک

تانجیک: کلاوی گول، کۆمەڵی بەرەگول بەکەوە [ئا] تاج گل

تانجیەوان: خزمەتکاری داران [ئا] نگهبان سگهای شکاری

تان دەرکەوتن: (۱) برین لە زەوکەوت، برین جەل و بەلاس؛ (۲) برین لەدەبەو ئاو تانکرانوی [ئا] (۱) کنایه از زره کهنه‌شدن؛ (۲) کنایه از فاش شدن عیب

تانشین: ئەی بینە [ئا] آستین، رسوب

تانوپۆ: (۱) راهێل و تیوەدان؛ (۲) بەدوبەسەکە [ئا] (۱) تاروپود؛ (۲) نژاد و اصل

تانوپۆ تاوریشم: بریتی لە تەجیزادە، تەسڵزادە [ئا] کنایه از نجیب‌زاده

تانوت: هەمبو خەفەت، ئەرلو کەسەر [ئا] اندوه

تانوت: سەرکوت، ئۆمەد، سەرزەنشت، تاڵە [ئا] طعنه و سرزنش

تانوت لێدان: گەمەی کردن، عەیب ئی گرتن [ئا] طعنه زدن

تانواڵ: دیواری زەبی لەتۆڵ بەرلو [ئا] دیوارهٔ از ترکه شده

تانە: (۱) عەیب گرتن؛ (۲) پەلەی سەر گۆیەجاو؛ (۳) تۆمەزی میوە؛ (۴) جریی بی‌ئالاش، بۆخانو [ئا] (۱) طعنه زدن؛ (۲) لکهٔ مردمک چشم؛ (۳) نوبر میوه؛ (۴) اسیره

تانی: کەمو کەم، کەمونکە، تۆزکال [ئا] اندکی، کمی

تانین: توانین، لەتوانەوەن [ئا] توانستن

تاو: (۱) لیستکی هەتاو؛ (۲) زۆرەی باران؛ (۳) تاڵ، هەموا؛ (۴) کاتیکی کەم، دەمێ کەم؛ (۵) غاردانی توند؛ (۶) سوتو و تاریزی (لەتاوی تۆ زۆر عاجز بوم)؛ (۷) ترس؛ (لەتاوان دڵی توڕی)؛ (۸) دڵگرمانی، امنی لەتۆ بەدی؛ (۹) بیتەدی دەنگەنانی بەر بۆ تاوخواردنەوە؛ (۱۰) توندی و تیژی گەرما؛ (۱۱) تاقەت و توان؛ (۱۲) زانی، مرین؛ (۱۳) چاو؛ (بەتەوەات) [ئا] (۱) تابش خورشید؛ (۲) رگبار باران؛ (۳) تاریخ؛ (۴) اندک زمان؛ (۵) تاسف کردن؛ (۶) آرزو؛ (۷) ترس؛ (۸) تب؛ (۹) کلمهٔ خواستن گله بسوی آینده؛ (۱۰) شدت گرما؛ (۱۱) تاب و توان؛ (۱۲) درد زهو؛ (۱۳) بالتاب و خیلة

تاوا: توانیم، دەمانو [ئا] گذاشت ئی ئەت

تاوان: (۱) گوناح، هەتا، سوچ؛ (۲) جەریمە، قەرەبوی هەڵە؛ (۳) توانیم، دەمانو؛ (۴) پاداشت [ئا] (۱) گناه؛ (۲) تاوان؛ (۳) گناهکار، ذنب شدن؛ (۴) پاداش

تاوانبار: (۱) هەتاکار؛ (۲) جەریمەکراو [ئا] (۱) گناهکار؛ (۲) جریمه‌شده

تاوانبار: تاوانبار [ئا] (۱) گناهکار؛ (۲) جریمه‌شده

تاوانبەر: (۱) جەریمە بەرین؛ (۲) پاداشت دانەوە [ئا] (۱) خسارت دادن؛ (۲) پاداش دادن

تاواندن: تواندەوە، حەل کردن لەتاوا [ئا] ذوب کردن

تاواندەوە: تاواندن [ئا] نگا: تاواندن

تاواندەر: جەریمەبەرین، بەرەوەی زیان [ئا] غرامت‌پرداز

تاوانگار: تاوەرەو، کەسێ کە هەتیوی تاو بەسەر تەسوتەوە [ئا] آغازنده

تاواندەوە: تاواندەوە [ئا] نگا: تاواندەوە

تاوان: تاواندن [ئا] ذوب کردن

تاوبردەو: تاوانگار [ئا] نگا: تاوانگار

تاوبردەو: تاوانگار [ئا] نگا: تاوانگار

تاوت: دارچەیەکی مردەوان، تاوت [ئا] تاوت

تاوتو: گوزەیەکی ئەست لەدەرکەوەیە بەکی تر [ئا] انتقال چیزی

تاوتوی: زانی، مرین [ئا] سوزش زخم

تاوتی: ئەمرو، ئەی تۆ هەی [ئا] آب و تاب

تاودان: (۱) توسە، قارداشی کەسێک؛ (۲) پاداش؛ (۳) پاوخواردن؛ (۴) هەڵگیرساندنی بۆرەوەی ئاگر [ئا] (۱) ناخت کردن آتش؛ (۲) تاب دادن؛ (۳) تاب خوردن؛ (۴) تف دادن آتش

تاوژین: خەریکبوون، خۆڵبوون بەکارکەوە [ئا] سرگرمی به کاری

تاوس: هەڵیکی جوانی بەدەم بانگەو [ئا] طاووس

تاوسان: هامن، هاوس، سێ بانگەی پاش بەهار [ئا] تابستان

تاوسو: تاوسان [ئا] تابستان

تاوسەلدن: (۱) لەبەرین لە گەرمی؛ (ئاگر کە تاوی سەلدا؛ (۲) توندبون لە سوراندا؛ (خولخولە لە سوراندا تاوی سەلدا) [ئا] (۱) شدت یافتن گرما؛ (۲) شدت چرخیدن

تاوشت: هێز، وزە، تاقەت، توان [ئا] تاب و توان

تاوک: دارێکی سەختە لەبەنگەڵ دەبێ [ئا] درختی جنگلی

تاوکردن: سازکردن و فریودان؛ (ئاگر لەبەر زەوی تاوکردوە) [ئا] قانع کردن و فریب دادن

تاوکێش: بەرهەلدو تیغەی دارینی تەنک [ئا] تیغهٔ نازک و چوبی

تاوگرتن: توند بەکارکەوتن [ئا] بەشدت بەکار افتادن

تاوڵ: جاش، دەسماڵ، گۆن [ئا] جاش

تاوله: ۱) تەوبلە، گەنی پشتی؛ ۲) گشتین؛ ۳) بەشەی خەرمن ۱) اصطل؛ ۲) گشتی؛ ۳) تخته‌ترد.

تاولەمە: پۆل گەنی، بن چەرخی، بیالە ئاسایەکی لەنیلی دەسکدارە خەلوز سکی تیدەکەن و هەلی دەسوڕێنن تا بکەنەوە ۱ تش گرمان.

تاولی: تەدەنەبی ۱ تەدەنەر.

تاولیهان: ۱) نیشکی خۆر ریکەوتن؛ ۲) بی ئاوەڕۆیی؛ ۳) ئاوەڕۆ نیهان ۱ ۱) آفتاب خوردن؛ ۲) بی‌تاب شدن؛ ۳) دچار تب شدن.

تاوتای: توانەوە، جەلیون ۱ ذوب شدن، حل شدن.

تاوتیان: بەتەنیوین، رابردن، هەڵبڕین، مەم کەوتن ۱ بشتاب دنبال کردن.

تاوه: تەنیدەڵۆکەی پەل بۆ سۆرکردنەوە ۱ تاوه.

تاوەتا: تاکەوتا ۱ نگا: تاکەوتا.

تاوەگاز: تاوەنگاز ۱ نگا: تاوانگاز.

تاوێ: دەمێکی کەم ۱ اصلا زمانی.

تاویار: تاوێرە دەڵێت، کەوتەندەی جارباڵ لە سێدارە دەبەزێ ۱ مقدار دانه‌ای که یکبار در شاخ بر دهند.

تاویان: تاوتای، تاویانەوە، توانەوە ۱ ذوب شدن.

تاویانەوە: تاویان ۱ نگا: تاویان.

تاویت: تابوت، تاوت ۱ تابوت.

تاوێر: ۱) تاڤێر، چەشمەی ماڵاوای؛ ۲) تەمتان، زەوی‌ڕەقەن ۱ ۱) نگا: تاڤێر؛ ۲) نگا: تەمتان.

تاویلکە: تاوی بچوک ۱ ناوۆ کوچك.

تاوین: تاویان ۱ ذوب شدن.

تاوینەوە: تاویان ۱ ذوب شدن.

تاوێنەوە: توێنەوە، تەوی دەتوێنەوە ۱ گدازیدن.

تایبەتی: خوسوسی، بەتەخسوسی ۱ خصوصی، ویژه.

تایبەت: تایبەتی ۱ نگا: تایبەتی.

تایبەتی: تایبەتی ۱ نگا: تایبەتی.

تایفە: بەرد، قەوبر، قەڵب، تیرە ۱ طایفه.

تایفی: جۆرێ هەنگور ۱ نوعی انگور.

تایلە: دارێکی ئیرەوارە ۱ بنگاله.

تاین: ۱) شتەکە، تەوی خوسان لەبراتین، فلان؛ (کاڕای تاین)؛ ۲) ڕەشکەی ژنی کاکشان ۱ ۱) بارو فلان؛ ۲) نوز بزرگ کاکشی.

تایچە: ۱) ڕەشکەی بیوەبار بۆ کاکشان؛ ۲) جەوالی گەورە، هۆرۆ ۱ ۱) نوز کوچك کاکشی؛ ۲) جوال بزرگ.

تایە: ۱) گشتە، گرشە؛ ۲) تایەن، مامان، لەلەی ژن؛ ۳) تەملی بی‌لە جەمدا ۱ ۱) درزه؛ ۲) تایه؛ ۳) نهال بید خودرو.

تایەفە: تایفە ۱ طایفه.

تایەفی: تایفی ۱ نوعی انگور.

تایهم: بیتەیەکە بەمەبەستی بۆزی دەکرێن، وانا تاقەریب، خۆشت گوت ۱ کلمه‌ای که در تحسین خواننده گویند.

تایەن: مامان، لەلەی ژن ۱ تایه.

تبل: قەنەف، تەنگوسنە، تلی، تلهی، کلك ۱ انگشت.

تبلچاڤ: تاریکی تەنگوسنە چاو ۱ بسیار تاریك.

تبلك: قرچەکە، تەنگوسنیلەی دوریمان ۱ انگشتانه.

تبل: تبل ۱ نگا: تبل.

تخ: بیتەی بارانی، وانا: تەکەن ۱ کلمهٔ برحذر داشتن.

تخل: خوڕی، بیکار، بی‌ئەرخ و هەرز ۱ ناکس و بی ارزش.

تخوب: سنوب، کەوسەن، تخوب، حنوب، سەرحەد ۱ مرز.

تخوم: تخوب ۱ مرز.

تخون: تەرکی، (تخوتی ناگر تەکەوی) ۱ طرف، تریك.

تخیل: ڕاست بەسەر عەرزا درێژبوک ۱ دراز کشیده.

تر: ۱) دیکە، (تەوتر)؛ ۲) ئەرکەی مەلەی لفضلی (تەوتر)؛ ۳) ڕواڵ، بەگیر، کەمتی قسەی باشی نوتاکرێ ۱ ۱) دیگر؛ ۲) علامت صفت تفضیلی؛ ۳) اکثر.

ترا: ۱) بای دەنگدانی قورن؛ ۲) بریتی لە خۆشەکشانی بەدرۆ ۱ ۱) گوز؛ ۲) کنایه از لاف و گزاف گفتن.

ترات: ۱) ڕەسازی بەتەسپ، هاتوچوی سوار لە مەیدانا ۱ چرخش سوار در میدان اسب‌دوانی.

تراتین: هاتوچۆکردنی سوار لە مەیدانا ۱ تاختن.

ترار: تاسولکەی تاوخواردنەوە ۱ ظرف کوچك آبخوری.

تراز: هەڕز و مەنگەنە ۱ سنگچه.

ترازان: جیابونەوە، لیك کەلانەوە ۱ ازهم در رفتن.

ترازاندن: لەیەك جیاکردنەوە، (دوگمە کەم ترازاندە) ۱ ازهم جدا کردن.

ترازاو: وەکردن، ڕاهی کراوی بەسیراو ۱ ازهم جدا شده.

ترازی: ۱) ئاسرازی کێشانەو کێش جیەسەنگ کردن؛ ۲) کوسەلە کەسێکە کە لە عاسمان ۱ ۱) ترازو؛ ۲) مرج مجرب.

ترازوباز: سوڵ فروش، کەم فروش ۱ کم‌فروش.

ترازی: ترازو ۱ ترازو.

تراسکە: لەرین لاوانی بارەبەر ۱ سحرف شدن باران ترانه.

تراش: ۱) بەتیغ بڕاشەرو هەڵتاشین؛ ۲) ئاسنی سەروژێن ۱ ۱) با تیغ قطع کردن؛ ۲) تراشیدن موی سر و ریش.

تراشە: تاشین ۱ تراشیدن.

تراڤان: ڕەشان، هەڵاتن، ڕەوانەکردن ۱ روان.

تراڤاگ: ڕەشتراو، دەرکراوی ئاوارە کراو ۱ راندە و آواره شده.

تراڤیە: ئاوارەو دەربەدەر ۱ سرگردان و آواره.

تراك: قاپی چاڵ، دەوری ۱ شکاف.

تراڵ: خەڵ و شەوێق، سست، بیکار ۱ تنبل و سست.

تران: بای جەدەنگ پەردان ۱ گوزیدن.

ترانەن: بریتی لە بڕە بڕەو تەنی کردن ۱ کنایه از تنبه کردن.

ترانین: ترانەن ۱ نگا: ترانەن.

ترانە: تیر، گەمەی کردن ۱ استهزاء، مسخره کردن.

تراو: خەڵ، بەراتیری جەمست ۱ آبکی.

تراوری: گیاهان جانبخش، زی [illegible] روح.
تراویلکه: رسوبی ریختی که لابهر تاو ترشه بدواو لمناوه‌کا [illegible] شراب.
ترب: قدر، قدور، گوز [illegible] قمر.
تربی: شیوه‌ی تاوداسی زستان، شیوه‌ی چل و پنجه‌ی زوستان [illegible] شب بسط زمستان، شب چهل و پنجم زمستان.
ترپ: ۱) ده‌نگی کهوتنی شت (ترپ ها کهوت!) ۲) لوری خواردن ۳) قمر، قمور [illegible] ۱) صدای افتادن شیئی سنگین ۲) ترب ۳) قمر.
ترپان: مه‌له‌ی‌ان، دامی مریزی دهسلهدار که بهیوه شی دهفروش، دامی کارهکو [illegible] دامی شته دهسلهدار که ایستاده با آن فروش می‌کنند.
ترپوکه: ۱) گیایه‌که بو دهفی کوتال به‌کار دیت ۲) شیلم [illegible] ۱) گیاه شلمان ۲) شلغم.
ترپه: ده‌نگی کهوتنی گران [illegible] گرمب.
ترپه‌ترپ: ده‌نگی کهوتنی پهل لهدوی یهك [illegible] گرمب گرمب.
ترت: ۱) سهریه‌نجه، سهری قامك ۲) تورت [illegible] ۱) سرانگشت ۲) ترد.
ترترك: سوریچکه، توله‌کی سوری گهوره‌که له دهروه‌ی سوتوکه [illegible] سرخنای، تاره.
ترترك: ۱) ترترك ۲) پارچه‌یك له ریخوله [illegible] ۱) تاره ۲) بخشی از روده.
ترتیره: ۱) گیایه‌کی وهك هیوا مهزری زهره که له سهوزی دهمالی و وشکی دهکا ۲) قهوی هه‌یکه‌لی تهوریال ۳) سهرمازه‌که [illegible] ۱) گیاه سس ۲) آدم لندهور تنبل ۳) وزغ.
ترتری: خوهه‌لکیشی بی‌هونه‌ر [illegible] لافزن بی‌هنر.
ترته‌پال: تهمه‌ل، بهوریل، دهستهوسان [illegible] سست و تنبل.
ترته‌مالی: موسولمان، مزه‌لدان [illegible] مسلمانه.
ترته‌نیس: شه‌وکوژ، کهسی که به‌شه‌و نابینی [illegible] شبکور.
ترچماق: زه‌لامیو زه‌لامی ناقولا [illegible] آدم لندهور بدریخت.
ترخیو: وینه‌ی کاته‌ی تی‌کردن (ترخیو لهو کاره‌ی کردت!) [illegible] کلمهٔ تمسخر.
ترخه: تیك چونی دلو هه‌ناو لهبهر زور خواردن، تیشلا [illegible] مسموم شدن بر اثر پرخوری.
ترخینه: ۱) شه‌لمین، چیشتی شیلمو دان ۲) گوی شتی مندال [illegible] ۱) آش شلغم و حبوبات ۲) مدفوع آبکی کودك.
ترداق: ترسیوان، ده‌نگ لهقنگو، هاتن [illegible] گوزیدن.
ترزل: برتی لهبهاوی بهفیز و توت بلند [illegible] کنایه از آدم متکبر.
ترزلی: فیزه‌بازی، هه‌وایی [illegible] تکبر.
ترس: ۱) لهیشه، باك ۲) تهخوشی هنداری [illegible] ۱) ترس ۲) بیماری صرع.
ترسان: هه‌ژان [illegible] ترسنده.
ترساندن: ترس و پهژاندن [illegible] ترساندن.
ترسانی: ترساندن [illegible] ترساندن.
ترساو: توشی ترس و خوف، هاتك [illegible] ترسنده.
ترس‌شکان: ئه‌سانی ترس [illegible] رفع ترس و وحشت.
ترس لی‌شکان: به‌هوی کهوتن له بهرامبهر جی‌مه‌ترسی [illegible] شهامت یافتن.
ترس لی‌نیشتن: توشی ترس هاتن [illegible] وحشت کردن.
ترسناك: به‌ترس، به‌مه‌ترسی، به‌خوف [illegible] ترسناك.
ترس ناته‌بهر: ترساندن [illegible] ترساندن.
ترسوك: خوری [illegible] ترسو.
ترس‌ولهری: ترسانی زور [illegible] ترس و لرز.
ترسونه‌ك: بی‌ورده، هه‌ویر، ترسه‌لوك، بی‌زات [illegible] ترسو، بزدل.
ترسه‌ترس: ۱) ولاتی به‌شاراوه‌و بزله مه‌ترسی ۲) شکه‌لاوی خوفاو ترس (له ترسه‌ترسی هاتن) [illegible] ۱) منطقهٔ ناآرام و پرخطر ۲) ترسان ترسان.
ترسه‌لوك: ترسونه‌ك [illegible] بزدل.
ترسی: به‌ئی، ریت، خو لان، ده‌لین (ئاتی نترسی تهوه) [illegible] نادان، خالی.
ترسیان: ترسان، تهوران [illegible] ترسیدن.
ترسین: ترساندن [illegible] ترساندن.
ترسین: ترسینی، زات پی، زه‌ده‌وی‌هر [illegible] ترساننده، مخوف.
ترش: ۱) جزری دم کوره‌که، پهراوه‌ری شیرین ۲) سیان ۳) برنی له گزی دهرچاو [illegible] ۱) مزهٔ ترش ۲) سیاهی ۳) آخم.
ترشاو: ۱) شتی به‌هاوه ترش هه‌نگران ۲) تاوی جزره‌ترش [illegible] ۱) ترشیده ۲) ترشاب.
ترشاندن: ترش هه‌نگران [illegible] ترشاندن.
ترشانن: ترشاندن [illegible] ترشاندن.
ترشه: به‌هوی به‌ئا [illegible] ترشه.
ترشقه: ترسکه‌ی هاسان [illegible] آترخش.
ترشك: ۱) خوره‌ترشت، مه‌رگه ۲) کلته‌ی ساوار و سلق و سیسال [illegible] ۱) خوریش ۲) آش کوفتهٔ بلغور.
ترش‌وتال: برتی لهبهاوی روگرتو به‌راگران [illegible] کنایه از آدم بدخلق و اخمو.
ترش و ته‌لاش: شیوی چهوه‌شه‌ر و سیسال، ترش و چهوه‌شه‌ر [illegible] آش چغندر و سیسال.
ترش و شیرین: میخوش [illegible] میخوش.
ترش‌وشیرین: ترش‌وشیرین [illegible] میخوش.
ترشوك: گیایه‌که ترش له کتو و دهشت دهروی [illegible] گیاه ترشك.
ترشوکه: ترشوك [illegible] ترشك.
ترشه‌لوك: ترشاوی کهف کردی خراو لوك [illegible] ترشیدهٔ کپک کرده، فاسد شده.
ترشی: ۱) جزری ترش ۲) ترشیات [illegible] ۱) ترش مزگی ۲) ترشیجات.
ترغه‌ل: سل و شه‌وین، خوره‌گر تو [illegible] سست و تنبل.
ترفال: تهی داهی روژ لیکر [illegible] کنجکاو.
ترقه: ده‌نگی داکهوتی شتی، تریه [illegible] تگ تریه.
ترقه: ده‌نگی جزری کهن، تریقه‌ی پیکهنین [illegible] قهقهه.
ترك: له‌ریگه‌ی ترکان [illegible] ترکاوار.

تۆکانە: هەرانەکی گۆرانی کۆنی کوردەانەیە [ق] لە ئەنگەکانی قەدیمی کوردی.
تۆکانی: جۆرێن هەڵپەرکێ [ق] نوعی رەقص کوردی.
تۆکەش: مەڵانگە. مەنسەب [ق] ئەهەنگە. بەهار.
تۆکەن: ۱) کەسێ کە بانی بەدەنگی زۆر لێ بچوەدەی ۲) بریتی لەزەلامی جوێری [ق] ۱) گوزن ۲) کنایە لە ئەم بەکار و بچوک.
تۆگار: تۆڕەق [ق] هاڵەک. ئەخوری.
تۆلەیلی: بێهوش و گەلاڵی [ق] کوهوش و لاقید.
تۆلیدان: بریتی لە خۆهەڵکێشان [ق] کنایە لە لاف و گزافەگوتن.
تۆنە: بریتی لە بەکاری جوێری [ق] کنایە لە بەکارە و تیل.
تۆنج: میوەیەکە لەتیوەی نارنجوو بریکەفاڵ. کەبات [ق] ترنج.
تۆنجان: چوەدەو شتی بەگیرەوزەحمەت [ق] بەزحمت بوی چیزی رەقن.
تۆنجاندن: بەزۆر خستنەناو [ق] با فشار داخل کردن.
تۆنجو: بەجی بەرق [ق] نوع تۆڕان و بیز.
تۆنجوك: گیایەکە بۆنی تاریخ بەدا [ق] گیاهی لست کە بوی تاریخ دارد.
تۆنجە: دارەبوان. پلەکان [ق] نردبام.
تۆنجەبین: دەرمانیکە لەگیاو تۆزی وشەر خۆرە ساز دەبێ [ق] ترنگبین.
تۆنجەمین: تۆ تەجەمین [ق] ترنگبین.
تۆنجیان: ۱) بەهێز لەسەاو دولای شتێ ۲) گیرکەرەن ۳) تیکەلان بان بریەداربوی کەمەق [ق] ۱) گیر کردن داخل چیزی ۲) شکستگی یا زخم سطحی.
تۆنگ: ۱) پاچە. دەرەمەت. پلە ۲) پەت. پەتەک. پەتەکە [ق] ۱) رتبه ۲) تلنگر.
تۆنگە: ۱) دەنگی دیگە کەوتنی زۆر بان کانزای تر ۲) پەت. پلەکە [ق] ۱) صدای بهم خوردن فلزات ۲) تلنگر.
تۆنوستای: دەردایی چەدزی گۆشت لەسەر تاوی تۆڕ یا [ق] اجری سطح بکوشت.
تۆنە: تۆڕن [ق] نگا. تۆڕی.
تۆنیت: جۆرێن کۆتر [ق] نوعی کبوتر.
تۆنیتی: کۆترە بارەکە [ق] کوکو. قاخته.
تۆڕا: ۱) بێ تاڕۆ ۲) دەرکراو بەسوکایەتی ۳) تاڵەبارو دەر [ق] ۱) رسوا ۲) راندە شدە با اهانت ۳) شخص. نابات و اخمو.
تۆڕیك: ۱) دوبندی کێو ۲) بلندترین شوێن لەدار [ق] ۱) قلهٔ کوه ۲) نوك بلندترین شاخهٔ درخت.
تۆڕەقاق: تەڵەبەل و تاڕۆکەی ماڵ [ق] اثاثیه و اثاثه خانه.
تۆڕۆڕ: بریتی لە فیزو دەعیەو لەخۆبایی بون [ق] کنایە لە تکبر و خودپسندی.
تۆڕۆڕی: تۆڕۆڕ. جمعه [ق] خیارچنبر.
تۆرسك: ۱) بریتە. درویشان. دروشمە ۲) جەلاگ و مەزبوت ۳) ریکو لەبەسار و لەدیاریك ۴) زۆر لەسەاو تۆرسکەکە [ق] ۱) درخشش ۲) چست و چالاک ۳) شیاو و بارباك اندام.
تۆرسکیان: ۱) بریتەدان. بریشەدان ۲) تۆڕکانی جاو. بەلکی جاو. چەشمەکا هەیان. پیلو. لیکان [ق] ۱) درخشیدن ۲) پلك برهم زدن.
تۆرسکاتن: تۆرکاندنی پیلوی جاو. جاوتۆرکاندن [ق] پلك برهم زدن.
تۆرسکانەوە: بریتەدان. دروشمەوە [ق] درخشیدن.
تۆرسکایی: رۆناکی زۆرکەم. بیجەك رۆشنی [ق] روشنائی بسیار کم. سوسو.
تۆرسکە: ۱) بریتە ۲) بریسکەی خامسان [ق] ۱) درخشش ۲) برق آسمان.
تۆرسکیانەوە: بریتەدان. دروشمەوە [ق] درخشیدن.
تۆرشکان: تۆندکان. لەسەر چینجاك رۆیشتن. دەگەڵ هەڵ دەیکین [ق] چمباتمه نشستن.
تۆرشکە: تۆرسوکە. تۆرسوکە [ق] گیاه ترسك.
تۆرشکیان: لەسەر چینجاك دانیشتن. هەڵنوەکان [ق] چمباتمه نشستن.
تۆرفین: لوت بەرزی. دەمبە [ق] تکبر.
تۆرقان: ۱) زۆر ترسان. زەمەق چون ۲) بازەاری لەسەن هەڵاتن لەبەر بەیار [ق] ۱) زهره ترك شدن ۲) هزیمت کردن.
تۆرقانن: ۱) زەمەق بردن. ترساندن ۲) تیکاندن لەسەر [ق] ۱) زهره ترك کردن ۲) هزیمت دادن.
تۆرقە: تیکان لەسەر [ق] هزیمت.
تۆرقیان: تۆرقان [ق] نگا. تۆرقان.
تۆرکان: ۱) لیکدانی پیلوی جاو ۲) تیکانی دەنك بە دەنكەوە بەهۆی [ق] ۱) برهم زدن پلك چشم ۲) شکستن تخمه.
تۆرکاندن: ۱) لیك دان و کردنەوەی پیلوی جاو ۲) تیکاندنی دەنك بەدەنكەوە بەهۆی ۳) تیکۆڵ تیکاندنی هێلکە لەلایەن جوجەکەوە ۴) بەدەنكەوە هێلکەتیکاندنی مریشك [ق] ۱) پلك برهم زدن ۲) شکستن تخمه با نك و دندان ۳) شکستن جوجه تخم را ۴) شکستن مرغ تخم را.
تۆرکردن: ۱) ئاوزوردن ۲) دەرکردن بەسوکایەتی [ق] ۱) رسوا کردن ۲) راندن با توهین.
تۆرکە: ۱) بەهاستەم رۆناکی چراو ئاگر ۲) جاوئیك. ئاتیك [ق] ۱) سوسوی چراغ و آتش ۲) یك چشم بهم زدن.
تۆرڵ: ۱) زۆر ترکەن ۲) پیر و جەمیل ۳) ریخ. شیاك [ق] ۱) گوزو ۲) پلید ۳) سرگین.
تۆروم: رەسەن. بنەچەك. بەزاد [ق] نژاد.
تۆرەبیل: تۆرتوبیل. ماتین. بەبارە [ق] اتومبیل. ماشین.
تۆرەبیل: تۆرتبیل [ق] اتومبیل.
تۆرەها: ئامرازی ئاو لەبەر دەرخستن بە قەچەلە [ق] تلمبه.
تۆرە: تۆڕ. هەنگوین. تۆڕی [ق] انگور.
تۆرە: بریتی لەپیاوی جوێری [ق] کنایە لە ئەم تیل و بچوك.
تۆرەتۆڕ: جەمەبازی و چەمەسرۆڕی بۆ ماڵان [ق] واجی و باج گیری.
تۆرەخان: جوارئاڵە [ق] چهار تل.
تۆرەقە: تۆرەقی بیکەین. دەنگی بەرزی هەڵدان. هیلکە [ق] قهقهه.
تۆرەقان: لەبەر بەهێزی. هیلکانە [ق] هر هر خندیدن.
تۆرك: ۱) بیکار. جوێری ۲) بێ تاڕۆ [ق] ۱) تنبل و بیکاره ۲) بی آبرو.

تۆڵە: دەرین، درێ، فەڵشی باڵ باد ◻ ترك، درز.

تۆڵکان: درزبردن، فەڵش بردن ◻ ترك برداشتن.

تۆڵکاندن: دەرز بێ بردن، فەڵشاندن ◻ ترکانیدن.

تۆڵکەڵە: بریتی لەکاری کە سەرەکۆنی ◻ کنایە از کاری کە انجام نپذیرد.

تۆڵگیان: ۱) دەرز بردن ۲) پێخوەشانی دەڵەسەنگ ◻ ۱) ترك برداشتن؛ ۲) زائیدن سگ.

تۆڵکین: تۆڵکان ◻ نگا: تۆڵکان.

تۆمەڕۆ: بەگاڵتەوە، داوی تەمەنگی خراپە ◻ نامی برای تفنگ بد و بیکاره.

تۆمۆ: تۆری سەوزی، تریپ، تۆر ◻ ترب.

تۆمۆکە: گیایەکی تام تۆزە ◻ گیاهی ترشمزه.

تۆمەرە: گورگور، گورگورە، قەڵەن ◻ مرغ سنگخواره.

تۆهیو: تۆمیو ◻ نگا: تۆمیو.

تۆی: هەنگور ◻ انگور.

تۆی: هەنگور ◻ انگور.

تۆیاك: تیاك، شیلەی قوڕی هەڵسەنراو ◻ تریاك.

تۆیاکخۆر: تیاك کێش، تیاکی ◻ تریاکی.

تۆیاککێش: تیاك کێش ◻ تریاکی.

تۆیاکی: تیاك کێش ◻ تریاکی.

تۆیان: قەرباڵەی جکۆڵەی میوە ◻ سبد کوچك میوه‌چینی.

تۆیانە: تۆیان ◻ نگا: تۆیان.

تۆیت: ۱) تیکوشین، تاڵی وڵیو لە شوێنی بارا؛ ۲) سەرکۆنە، لۆمە ◻ ۱) تریت؛ ۲) سرزنش.

تۆیتان: تۆیات ◻ نگا: تۆیات.

تۆیتاڵی: تۆیتن ◻ نگا: تۆیتن.

تۆیزە: کونی قەڵەن ◻ مقعد.

تۆیسکە: تۆوسکە ◻ نگا: تۆوسکە.

تۆیسکەتۆیسك: تریقەی بەك لە بوبەك ◻ ترشحشی.

تۆیشە: تەشوی، تەشنو، تەپنو ◻ لیشەی چوبێکی یا پەتاڵی.

تۆیشقە: بریسکەی هەور ◻ برق آسمان.

تۆیشکە: هەورە بروسکە ◻ رعد و برق آسمان.

تۆیقە: تۆ کەباو گۆشت؛ بەخۆشەکی ڕەشەوڵاسە ◻ غذای که میان گوشت حیوان پخته آید.

تۆیقە: شەکی مانگ ◻ نامی ماه.

تۆیڵ: هەمیاڵەت، شەڕەگرتن، بەشەڕەوە ◻ کتوتو ◻ شرمسار.

تۆیل: دەنگی پێکەنین، دەنگی خەنین ◻ صدای خنده.

تۆیڵانەوە: پێکەنین بەدەنگی بەرز ◻ خنده با صدای بلند.

تۆیڵوهۆ: حیلەحیلکی زۆر ◻ خندهٔ زیاد با صدای بلند.

تۆیڵە: تۆیڵ ◻ نگا: تۆیڵ.

تۆیڵەتۆیڵ: تریقەی زۆر ◻ خندهٔ زیاد با صدای بلند.

تۆیکاڵدن: تۆیکاندن، قوڕاندن، تۆڕاندن ◻ جمع کشیدن.

تۆیکاڵین: تۆیکاندن ◻ نگا: تۆیکاندن.

تۆیکە: قیزە، زیرە، زۆیکە ◻ جمع.

تۆیمارا: زۆرلەمارانە ◻ ناچیزی.

تۆین: بای بەدەنگ بەدەنگ ◻ گوزیدن.

تۆین: ۱) باشگری جوانا: ئۆرەزۆرتر، (ئازەکتر، دورتر) ◻ ۲) تەنوین ◻ ۱) تنوین؛ ۲) بسوند صفت عالی؛ ۳) تنوین.

تۆینە: دەڵاس ◻ نانو آسیاب.

تۆ: دەڵاس، تەرەمۆڕ، تەداتەوە ◻ ترنج.

تۆان: کۆبونەوەی دەڵاو (ئەستم خوێنی تۆتراوە، فرمیسك لەجیاتی تۆا) ◻ جمع شدن آب چشم یا خون در زیر پوست و...

تۆبی: تەزبیح، ئەزگەمورووی گەمەی دەستی پیاوان ◻ تسبیح.

تۆد: بڕ، ئیبادەیەت، داڕمال ◻ بُرّ، مالامال.

تۆز: ۱) تزە ۲) کوڕە بەش، جالە کە ◻ ۱) نگا: تزە؛ ۲) حیوان گوزن.

تس: قس، بای بیدەنگی قنگ ◻ جُس.

تس بەردان: تسین ◻ جستن.

تس دان: بەردانی قس ◻ جُستن.

تسقل: بەرنگە داڕمارو دەبگرێ، قسقل ◻ از تیرهای مازوج.

تسقلەگورگانە: گیایەکە بەرەکەی تەقسقل دەکا ◻ گیاهی است که ثمری چون ثمر مازوج دارد.

تسکل: تسقل ◻ نگا: تسقل.

تسکەتسك: دەنگی ئاڵدانی شیران، تەنوو هۆزی شەمشیران ◻ جکاجك شمشیر.

تسکەن: ۱) تسین، تەوی زۆر تس بەردەدا، قسواك؛ ۲) بریتی لەترسەنۆك ◻ ۱) جُستن؛ ۲) کنایه از ترسو.

تسکەتدن: بەرلاکردنی قس، تسین ◻ جُستن.

تسلەگورگانە: تسقلە گورگانە ◻ نگا: تسقلە گورگانە.

تسن: ۱) تسکەن؛ ۲) بریتی لەپیاوکار، خوێری ◻ ۱) جُستن؛ ۲) کنایه از آدم بیکاره و تنبل.

تسوی: تسن، تسوی، گیایەکی ئاژاڵ دارە کە دەخورێ، بەکەی وەك لەسیرن کەف دەکا ◻ گیاهی است خاردار و خوراکی که بیخش چون اسفناج کف کند.

تسە: جۆرێ کاژگی خراپ ◻ نوعی قارچ نامرغوب.

تسەڵ: باڵا، ئیڵای هەرچی یا دادەبۆشێ ◻ بالای افزار.

تسەگورگانە: دایرەتشلە ◻ خرخاکی.

تسی: ترسی، بەتی، تاڵی وشکی بێ‌تەخور ◻ نان خالی.

تسین: ۱) تس‌دان؛ ۲) سواربونی کەئەشتر لە مریشاڵە ◻ ۱) جُستن؛ ۲) جفت‌گیری خروس و مرغ.

تش: ترش ◻ ترش مزه.

تشاو: شیوی مزراوینکە ◻ آبی از سنجاق و تخم مرغ.

تشت: جشت، تەت ◻ جیز.

تشتاڵۆك: بەدەلوکە ◻ مُمَنا.

تشتی: جوتشتی، بزنی دوساڵە ◻ بز دوساله.

تشرین: ناوی دوهاکی رومی ▣ نام دو ماه از ماه‌های رومی.
تشلهٔ کهین: شیوی سمای، ترماو ▣ شوب سمای.
تشین: جیشتی جاهیم سمای، شیوی امنکه‌نوکو ترش ▣ آش آبه و سمای.
تف: ۱) ناوی دهم؛ ۲) وشه‌ی نوزه‌یی و ویزه‌زی ▣ ۱) تُف، آب دهن؛ ۲) کلمهٔ نفرت و انزجار.
تفاق: ۱) ره‌خیزی بزوی زستان؛ ۲) کاو گیای ماڵات بۆ زستان؛ ۳) به‌کیتی ▣ ۱) آذوقه؛ ۲) علوفهٔ زمستان؛ ۳) اتفاق.
تفاله دوم یهاڵ: ریزی له کهین و بهین کردن ▣ کنایه از توطئه کردن.
تفانه‌وه: لهدهم دهرهاویشتنی خۆراك ▣ بیرون انداختن غذا از دهن.
تفت: تامی گیر، جۆره‌ی جوه‌ناڵ و تیز، شیرینی تامداڵ تاڵ ▣ مزهٔ گس.
تفتی: ۱) گیرایی تام، تاڵایی تامداڵ شیرینی؛ ۲) داوه‌ی گه‌نم ▣ ۱) گسی مزه‌گی؛ ۲) گندم آبدیده.
تف ره‌وین: شاتو، گاتو ▣ شاه‌توت.
تفشك: هه‌نجیره، تیو یه ▣ انجیر کوهی.
تفقی: هه‌ڵمی برکوشت، تیرگوشت ▣ جاق، گوشتاو.
تفك: ۱) کوانو، وه‌جاو، تاگردان؛ ۲) به‌ڵمی دوو جاو؛ ۳) تفه‌نگ ▣ ۱) جاق؛ ۲) تکهٔ صورت؛ ۳) تفنگ.
تف کردن: ۱) تف هاویشتن؛ ۲) هه‌رکردن به‌تف ▣ ۱) تف انداختن؛ ۲) تر کردن با تف.
تف کردنه‌وه: لهدهم دهرهاویشتنی خۆراك ▣ خوراك از دهن خارج کردن.
تف کرن: تف کردن ▣ تُف کردن.
تف کرنه‌وه: تف کردنه‌وه ▣ نگا: تف کردنه‌وه.
تفکی: دزاهیکی زیاتره ▣ تُفنگی زیاد.
تف لیکردن: هاویشتنی تف بۆ شتیکی پیس یان ناحه‌ز ▣ تُف انداختن بر کسی یا چیزی.
تفنك: لوت، کهپۆ، دهن، بنقل، کهپ ▣ بینی.
تفو: دیتنی جۆرێ و ناجۆرهه‌یسی ▣ کلمهٔ تحقیر، تفو.
تفه: تۆ، جۆری داری تۆ، داری تۆ، تفی ▣ توت.
تفه‌دست: ویمانکی کهم، ڕاوه‌ی داریراو ▣ (با تفه‌دستی بکهین ▣) اندکی استراحت.
تفه‌ره‌وین: گاتۆ، شاتۆ، توریشه ▣ شاه‌توت.
تفه‌ساوی: گاتۆ ▣ شاه‌توت.
تفه‌ك: تفه‌نگ ▣ تُفنگ.
تفهن: تفه‌نگ ▣ تُفنگ.
تفه‌نگ: چه‌کی گه‌رمی لوله‌دریژی گوله‌خۆری پچووك ▣ تُفنگ.
تفه‌نگاوێژ: ۱) مه‌یدانی هه‌ڵبژاردنی گوله‌ی تفه‌نگ؛ ۲) کهسێ که تفه‌نگ ده‌هاوێژێ ▣ ۱) تیرس؛ ۲) تیرانداز.
تفه‌نگ ته‌قین: لهوی تفه‌نگ ده‌هاوێژێ ▣ تیرانداز.
تفه‌نگچی: خاوه‌ن تفه‌نگ له‌شه‌ڕدا، چه‌کدار ▣ تُفنگدار.
تفه‌نگساز: ئۆکه‌چی، شیرگه‌ر ▣ تُفنگساز.

تفی: تۆ، تفه ▣ توت.
تفیرلك: گوزێره‌ی ساف، هه‌ڵوه‌ی ئه‌دابادیری مناڵ ▣ حسن هفتمین روز تولد نوزاد.
تفینه‌وه: تف کردنه‌وه ▣ پس دادن از دهان.
تڤ: تۆری خواردن، ترب ▣ ترب.
تڤری: ئه‌وه‌ره‌ی ناڵی، ئه‌وخۆره‌ی بسته‌ی ئه‌سپه‌وه ▣ قُطب اسب.
تڤنك: قه‌ی گاته‌ی پێ کردن ▣ مثال.
تڤیڕك: کوتره بارکه ▣ فاخته.
تڤیلك: کوتره‌باریکه ▣ فاخته.
تك: ده‌نگی دڵۆپه ▣ چکه.
تکا: ئه‌رجو، پاڕانه‌وه بۆ کارێك، خواپشت ▣ شفاعت، خواهش.
تکاکار: پاڕێوه‌ر، خواپشتکار ▣ شفیع، خواهشمند.
تکاکردن: وه‌پاڕان، ئه‌رجو کردن ▣ شفاعت.
تکان: ۱) جۆرێ جۆرێ هاته‌خوار، چکان؛ ۲) دوکان، جێگه‌ی فرۆشتن ▣ ۱) چکیدن؛ ۲) دُکان، مغازه.
تکانین: چکانین، شوك شواك ڕاکردن ▣ چکانیدن.
تکانن: تکانین ▣ چکانیدن.
تکاو: ۱) چه‌کاو، شتوکه‌ی داڕاو؛ ۲) ره‌ق، شوینی که‌تاوی که‌می لی دەرچی ▣ ۱) چکیده؛ ۲) تکاب.
تککه: که‌بابی پله‌گۆشت، قوڕباغی ▣ جغجه.
تکه: ۱) تککه، چکه‌ی تاو، بشتوکه داڕان؛ ۲) بڕوته‌وه (مناڵه‌که هێشتا گریا له تکه که‌وت) ▣ ۱) چکه‌چکه آب؛ ۲) جستن، تکان.
تکین: چکه کردن ▣ چکیدن.
تکین: ڕێژین، دڵۆپ ▣ چکانده.
تگر: ۱) زۆر، سارد؛ ۲) تمزه، تمزه، تموك ▣ ۱) بسیار سرد؛ ۲) تگرگ.
تگل: بەران، مه‌ڕی نێر ▣ قوچ.
تگه: نێری، نێره‌بزن، سابزن ▣ شاخ، اُرنر.
تل: ۱) وزگه، هوی گیسان؛ ۲) ڕزوین له‌سه‌ر لا، خلان گلان؛ ۳) قامك، لیل، کلك، ئه‌نگوشت ▣ ۱) شکنجه؛ ۲) غلت؛ ۳) انگشت.
تل: ۱) جڵ، تقی گیا، قژ؛ ۲) پشکه‌ی کاڕو به‌رخ؛ ۳) تولفه‌ندی؛ ۴) ئاکی بی‌وته؛ ۵) هه‌ڵوارده؛ ۶) زگه، ساك ▣ ۱) ساقهٔ گیاه؛ ۲) پشمال بزه و برغاله؛ ۳) سگ شکاری؛ ۴) بی‌ظفر؛ ۵) گُریه؛ ۶) شکم.
تلار: ۱) گلاره‌وه‌یی، خلۆڕ؛ ۲) دڕۆڕ، ڕاکشاو، خۆ دڕێژکردن؛ ۳) به‌هه‌ڵو ئه‌وه‌زل ▣ ۱) غلتان؛ ۲) دراز کشیده؛ ۳) تنبل و بیکاره.
تلاسان: له‌ریگه گلاوبون ▣ مُنحرف شدن.
تلان: تل خواردن، گلان، له‌سه‌ر لا گه‌ران ▣ غلتیدن.
تلاندنه‌وه: له‌سه‌ر لا سوڕاندن، ڕاوێژان ▣ غلتاندن.
تلانه‌وه: تلاندنه‌وه ▣ نگا: تلاندنه‌وه.
تلانه‌وه: له‌سه‌ر لا ڕۆیشتن ▣ غلت خوردن.
تلاوتل: له‌سه‌ر ئه‌نیشت گه‌ڕان، لاوولا ڕۆیشتن ▣ تلوتلو.
تلزین: بزاره، هه‌ڵوارده، حه‌قاندی ▣ گریز، مُتنفّر

تلیوته‌وه: گلاره‌بوون. خۆڕوته‌وه ▣ غلتیدن.
تلیه: ۱) ره‌ساتی. خه‌ڵکی ئه‌ستوره‌وه؛ ۲) شه‌ش، ڕۆژی لێ گه‌ڕاو؛ ۳) سنگ. کۆتان له سیوه‌ره ▣ ۱) شیح مرۆڤ (زمون)؛ ۲) کیه؛ ۳) سه‌ترین.
تلیه: ۱) شه‌م. ئیستوی پاڵوراو؛ ۲) ده‌نگی ئاوتی زۆر تیژ ▣ ۱) ئۆری؛ ۲) صدای افتادن جسم سنگین و ترم.
تلیای: گلاره‌بوون. خۆڕوته‌وه ▣ غلت خوردن.
تلیه: تلف. ئیستوی پاڵوراو ▣ ئۆری.
تلیخ: ۱) ڕه‌نگی تماڵ ڕه‌ش؛ ۲) تاڵی تامڵ شیرین ▣ ۱) سیاه مایل به زرد؛ ۲) تلخ مایل به شیرین.
تلدان: ۱) ڕاوان له‌سه‌ر ته‌نیشت؛ ۲) به‌ڕێی ده‌ستی ڕاکێشانی توندی ڕۆگ ▣ ۱) غلت دادن؛ ۲) نبض ساعرگ.
تلف: ۱) تله؛ ۲) ساڵی ساو ▣ ۱) تاله؛ ۲) نوزاد.
تلفان: تله. تله‌ی ئاڵه.
تلفه: تلفان و ئاڵه.
تلقه: تلقه. ده‌نگی ده‌ستکه له‌کاتی ڕاکێشدا ▣ صدای بهم زدن مشت.
تلقه‌تلق: تلقه‌تلقی زۆر ▣ صدای بهم خوردن ماهیات.
تلکا: ڕه‌نگه‌تڕێ. هێشتوی گچکه له هێشتوی گه‌وره ▣ تلساه.
تلکردن: ڕۆیاندن به‌ڕاڵ ▣ غلتاندن.
تلکردنه‌وه: خۆڕوکردنه‌وه. گلۆڕ کردنه‌وه ▣ غلتانیدن ره به‌ڕاڵی.
تلکۆڕ: ئه‌سپ زاد ڕاکێشان ▣ تمر خوانیدن.
تلماسک: ڕه‌نگه‌تڕێ. تلکا ▣ تلساه.
تلۆخ: ۱) ئاسیه‌ی ده‌سکدار؛ ۲) زێی بێ ده‌ره‌وه‌ی زمان مرۆڤ ▣ ۱) زنبیل (دستدار)؛ ۲) زن سلیطه.
تلوخوێ: ڕۆژهه‌ڵێ. ڕۆخوێ ▣ بسیار خورینده.
تلۆڕ: باڵداران ▣ طیور.
تلۆڕ: ۱) گلۆڕ؛ ۲) دێڕ ڕاکێشاو له‌سه‌ر ته‌نیشت ▣ ۱) غلتان؛ ۲) دراکشیده بر پهلو.
تلۆڕبوته‌وه: خۆڕ ▣ نگا: تلۆڕ.
تلۆڕ: ئاوڕ ▣ ئاوڕ.
تلۆقه: به‌سه‌ره‌کدا هه‌ڵچێژراو به‌سه‌ره‌کدا ڕاکراو له‌ڕاکوچکه ▣ تلمبان.
تلۆڵ: خۆڕوه‌ڵاب. ئاوه ▣ لاس و آجن.
تلۆلوک: هه‌ڵوای به ئاردی بڕیچ ▣ حلوای آرد برنج.
تله: ۱) سووته‌وه‌ی برین؛ ۲) ئاسنی تاگر؛ ۳) سه‌گی چکۆڵه‌ی ڕاو ▣ ۱) سوزش زخم؛ ۲) لهیب آتش؛ ۳) توله شکاری.
تله‌ئاڵ: گڕیو ئاسنی توندی تاگر ▣ زبانه آتش.
تله‌تله: سووته‌وه‌ی برین به‌ڕاده‌ی ▣ سوزش پیاپی زخم.
تله‌ڵه: قوچه‌ی دوومان. له‌سگوسواوه ▣ انگشتانه.
تلهی: تاماڵ. تلی. له‌نگوست. کلک ▣ انگشت.
تلی: تلهی ▣ انگشت.
تلیا: تاسووه. ڕه‌حمت ▣ آسوده.
تلیاک: تریاک ▣ تریاک.
تلیاکخۆر: تریاکی ▣ تریاکی.
تلیاکی: تریاکی ▣ تریاکی.
تلیاگه: ئاو ڕۆیشتن ڕه‌ت بوونه‌وه. جۆڵاو ▣ غلتیده.
تلیان: ۱) تریان؛ ۲) ڕه‌ت بوون ▣ ۱) نگا: تریان؛ ۲) ئاوتلو خوردن.
تلیان: هێشتن. وازلێ هێنان. هێلان ▣ هشتن، غلیدن.
تلیانه: قه‌ڕاڵه. سه‌چه‌ی میوه‌چێنی. تریان ▣ نگا: تریان.
تلیت: تیکوشیو. تاڵی وڵیو له‌چێشتدا. تریت ▣ تریت.
تلیز: ئاوڕ ▣ نگا: تلۆڕ.
تلیزان: گلاره‌بوون. غلتیدن ▣ غلتیدن از سرازیبی.
تلی‌ڕنگیک: جۆڕێ ترێ ▣ نوعی انگور.
تلیس: تۆڕی ئه‌واو تۆڕ ▣ تمام خیس.
تلیس: تلیس ▣ نگا: تلیس.
تلیسان: ئه‌واو تۆڕبوون ▣ خیس خیس شدن.
تلیساندن: ئه‌واو تۆڕکردن ▣ خیساندن.
تلیساندنه‌وه: ۱) تلیساندن؛ ۲) به‌تۆڕکردنی زۆر له‌کاڕخستن ▣ ۱) نگا: تلیساندن؛ ۲) بوسیله خیس کردن ضایع کردانیدن.
تلیساندنه‌وه: له‌ئه‌ڕزان له‌که‌ڵک که‌وتن ▣ به‌دلیل خیس بودن ضایع شدن.
تلیساندنه‌وه: تلیساندنه‌وه ▣ نگا: تلیساندنه‌وه.
تلیساو: به‌ئه‌واوی تۆڕبوو ▣ به‌کلی خیس شده.
تلیساوه: تلساو ▣ نگا: تلساو.
تلیساک: ڕه‌نگه‌ ▣ تلساه.
تلیش: ۱) ماڵڕاو (کۆراسه‌که‌م تلیش تلیش بوا)؛ ۲) پارچه‌ی ئاسک ئه‌دار (دارێکه تلیشی لێ بوته‌وه)؛ ۳) ئه‌ڵتین (دار تلیشی برد) ▣ ۱) پاره گشته، چاک شده؛ ۲) قطعه‌ای نازک از درخت؛ ۳) شکاف و درز.
تلیشان: ۱) ڕاڕان؛ ۲) دوورو ئه‌ڵتین بردن ▣ ۱) پاره شدن؛ ۲) شکافتن.
تلیشاندن: ڕاڕاندن. دوریدان ▣ شکافتن.
تلیشانن: تلیشاندن ▣ نگا: تلیشاندن.
تلیشاو: ڕاڕاو. ئه‌ڵتیراو ▣ شکافته‌شده، پاره شده.
تلیش بردن: ئه‌ڵتین ▣ ترک خوردن.
تلیشه‌بڕه: پارچه‌ی ئاسکی له‌بڕه بڕێو ▣ تلمه‌سنگ.
تلیشیان: تلیشان ▣ نگا: تلیشان.
تلی‌لی: هه‌ڵهه‌ڵه. به‌هۆی زۆر له‌ئاو وه‌ده‌ر که‌وتنی شادی ده‌ربڕین ▣ هلهله.
تلی‌لی‌لی: هه‌زار هۆرای شادیدانی ▣ فریاد و هورای شادی.
تلین: ۱) گلین. خۆڕکه‌وه؛ ۲) جوڵین ▣ ۱) غلتانده؛ ۲) جنبانده.
تلین: ۱) هێلان. هێشتن؛ ۲) خه‌شان. تاڵوه‌بوون ▣ ۱) هشتن؛ ۲) آشتن.
تلینگ: ئه‌ڵه‌ک ▣ خشک شلوار.
تم: ۱) گش. هه‌مو. هه‌می (تکۆڕ)؛ ۲) خوارو داهاتو ▣ ۱) همگی، تمامی؛ ۲) خمیده.
تما: ئه‌ماسکان. جاوه‌ڕێ ▣ آرمند.

تماشا: ۱) روالین، جاولیکردن، تواشا، توزین، مەزەکردن؛ ۲) بڕوانە ۱) تیماشا؛ ۳) تگە، تی.

تماق: ئاوخۆرە، دەفری ئاوخواردنەوە، زەرف، شەربە؛ کاسەی ئاوخۆری.

تمام: تەواو، گشتی؛ تمام.

تمالین: داهێنان، خواردەوە کردن؛ خۆ کردن.

تمان: ۱) داهاتی، خواردەوەیەک؛ ۲) بەسوز، مەلامەت؛ ۱) جمیدە؛ ۲) زکام.

تماوی: بەسوکری، مەلامەت؛ بەتەلا بە زکام.

تمتم: زەوینی رەقەن، زەمینی کە بنی تەختەبەرد بێ؛ زمین سنگلاخ.

تمشمان: تمشم؛ نگا: تمشم.

تمشمە: تۆکەمەرەقی لە تاسن؛ تاو آهنی گردنا.

تمثیل: ۱) بچم، بەرونکل؛ ۲) کۆرپە جیرەک؛ ۱) قیافە؛ ۲) داستان کوتاه.

تمنی: هەبەتەیی، بێ بڕاکەوە؛ همیشگی.

تموتم: ۱) بێ کەوەو زیاد؛ ۲) هەبەت؛ ۱) بی کم و زیاد؛ ۲) همیشه.

تمەز: بەسوزەت، وا دیارەبەز، خوریاچە؛ انگار، تونگر.

تمەن: دەفرانی سکەی ئێران؛ تومان.

تن: ۱) پاتگری کاری رابردو و تۆکەسی سیهەم لەدوای پیتی پراوەنت (دەتوتن دەستن، تاپاتن)؛ ۲) فنگ؛ ۳) قایم و شەماندی، توند؛ ۱) علامت سوم شخص مفرد در فعل؛ ۲) مقعد؛ ۳) محکم.

تنان: ۱) خۆشاندان بەبارو غەزەوە (اشارەکی)؛ ۲) گالە، تیر؛ ۱) تکرکردن؛ ۲) مسخره.

تنرلی: ئی، ئەوەی تەنانی رەقەلی پۆشتوە، تراو؛ شیدە، مسوج.

تنگنالە: تنگلە؛ نگا: تنگلە.

تنگنلە: ۱) بەدەنگەوەی پاوەستراو لە تاو؛ ۲) پرتینی لەنێو خۆری رگەدەلامساو؛ ۱) مشک لرز از آب؛ ۲) کتابا از برخورد شکم برآمده.

تنە: هیچ نیە، هەرنیە، هیچ نە؛ چیزی موجود نیست.

تنک: ۱) دلۆپ، قەترە؛ ۲) تاریکی زۆر تاریک؛ ۱) قطره؛ ۲) بسیار تاریک.

تنۆک: زۆرتاریک؛ (تەوەکی تاریکەو تنۆکە) بسیار تاریک.

تنۆکە: ۱) دەرپێی زۆرکن و کورت، دەرپێی لەقنگەهالاو؛ ۲) دلۆپ، تنۆک؛ ۱) آبدان کوتاه؛ ۲) قطره.

تنە: نە؛ نیە، موجود نیست.

تو: ۱) زاتاوی کەسی روبەرو؛ (من تایەم تۆیەرو)؛ ۲) بەلالا، بەشقەد؛ ۱) تو، ضمیر مخاطب مفرد؛ ۲) بالا؛ ۳) سرشیر؛ ۴) بدن، تنه؛ ۵) جوی، نوع.

تو: ۱) زاتاوی روبەرو؛ ۲) هیچ؛ (تو جاران هیچ جاران)؛ ۳) تەق؛ ۱) ضمیر مخاطب مفرد؛ ۲) هیچ؛ ۳) توت.

توا: ۱) پارچەی براوی تاسکە کە گۆشت یا لە چەرم؛ ۲) دەبەوێ؛ دەخوازێ؛ ۱) شرمه؛ ۲) می خواهد.

توار: مەی، باڵدار، پەرندە؛ (تەیرو توارەکی زۆری لێ کۆ بۆتەوە) پرنده.

تواشا: تماشا؛ نگا: تماشا.

تواشاخانە: تماشاخانە، جێگەی تماشای شتی دڵخۆش؛ تماشاخانه.

توال: توار؛ نگا: توار.

توالیت: تەرزی سەرتویلێ، کاکولی سەر هەبێ، گرەنە؛ کاکل روی پیشانی.

توام: دەمەوێ، گەرەکمە، دەخوازم؛ می خواهم.

توان: ۱) وەیستن، خواستن؛ ۲) هێز، تاقەت، تابشت؛ ۱) خواستن؛ ۲) تاب و توان.

توانا: بەهێز، بەوزە، بەتاقەت؛ توانا.

توانایی: هێز، تابشت؛ توانائی.

توانج: سەرکۆنە، تانە، تیز؛ طعنه، سرزنش.

تواندنەوە: ئاواندنەوە، حەلاندن؛ ذوب کردن.

توانەوە: تواندنەوە؛ ذوب کردن.

توانەوە: ئاواندنەوە، لەرەقیەوە بوونەتاو، حەلاوبۆن؛ ذوب شدن.

توانست: توان، تابشت، تاقەت؛ توان.

توانستن: توانین، لەوەدا بون؛ توانستن.

توانشت: توانست؛ توان.

توانین: توانستن؛ توانستن.

توایهم: حاڵەریم، بار، قەڵا، جاکت کردە؛ آفرین.

توبرە: ۱) توبرەکە، قوماشی هەڵدەراو بۆ تست تکردن؛ ۲) توبری وڵاغ؛ توبرەکەی لەمێری جایەدن؛ ۳) توبرێکی وەلا خۆرجی، دەرزێو بۆ تۆم لێدا بردن؛ ۱) توبره؛ ۲) آخور کیسه‌ای؛ ۳) کیسه‌ای که بذر را در آن ریزند.

توبە: جزوانبون لە گوناح؛ توبه.

توبەدار: لەخواترس؛ (خاتوێ تەز توبەدارە)؛ پرهیزگار.

توبەرە: ۱) توبرێن؛ ۲) تاقەی دانە لەناو کەلەچی زۆری تەسب دەگرێ؛ ۱) توبره؛ ۲) حلقهٔ زیر لب دهنهٔ اسب.

توبەکار: لەخواترس و بەدین، توبەدار؛ (مایچینە سەرو پیس بە توبەکاری / توبە لەمەرنست تەمیر لەدەداری) پرهیزگار.

توبەد: ۱) کۆتەڵی و براوی؛ ۲) گردەڵی تاسیاو کە چڕی لەدراو؛ ۳) تەوشتە گردەی بەدەست یا بەپیا بازی پێدەکەن؛ ۴) تەقەنگی توڵە تەستوری گوللە درێژ؛ ۵) قوماشی چەسپەو بەکار قەد گرا و بە توڵە پان لەسەر تەختە؛ ۶) پرتینی لە دوری گەورە؛ ۷) جڕ، گرووپی گرد؛ ۱) توده؛ ۲) جای پڕۆ آسیاب؛ ۳) توپ بازی؛ ۴) توپ جنگی؛ ۵) توپ پارچه؛ ۶) کتابه از دروغ شاخدار؛ ۷) گرد مدوّر.

توپان: سەکەت بون، کەوتن، مردار بونی حەیوانی کە گۆشتی ناخورێ؛ مُردار شدن.

توپاندن: ۱) سەکەت کردن، کەوتاندن؛ ۲) تەق کردن، لەبانی زۆرەو؛ ۱) مُردار کردن؛ ۲) کتک کاری و شلیه کردن.

تۆپانن: تۆپاندن ▣ مُردار کردن.
تۆپانی: کەسە بە تۆپ کردن، تۆپین، تۆپینە ▣ توپ بازی.
تۆپ‌تۆپین: تۆپانی ▣ توپ‌بازی.
تۆپەڵ: تەیارەی کە لە گەمەدا لەتۆپی تەدەن ▣ چوگان.
تۆپچی: ۱) تۆپ لەدەر؛ ۲) تۆپۆڵ ▣ ۱) توپچی ترکی؛ ۲) کتابەی لە کتاب و دیوەنگو.
تۆپدان: شکست پیدان ▣ هزیمت دادن.
تۆپز: کوتەکی سەر بەرزەبان قرتی هەڵسوراو ▣ چماق یا چوب خم‌دار.
تۆپشک: کیاکە کە ▣ گیاهی است.
تۆپقان: کەمەی تۆپین کە بەدار لەتۆپ دەدرێ ▣ چوگان‌بازی.
تۆپقانین: تۆپقان ▣ نگا: تۆپقان.
تۆپکەشی: خاوین کردنەوەی گونجە بەداری سەر بەبەر ▣ مالک کردن آبریز بوسیلهٔ چوبی که کهنه بر آن پیچیده‌اند.
تۆپلاخ: ۱) بەسەریەکا کۆبوون، بەسەریەکا هاتن؛ ۲) گلەمت سەندە ▣ ۱) برهم انباشته؛ ۲) کلوخ.
تۆپلاخەی: بەسەریەکا هاتن؛ (بەدن و قوز بە سەریەکا تۆپلاخەی کردبوو) ▣ برهم انباشته.
تۆپەڵ: ۱) جن کردوو؛ ۲) بەسەریەکا هاتن، لەسەریەک کۆم کراو؛ ۳) قوزان بەهۆر تەوەندەی کە دەستیکا جیگەی بوونەوە ▣ ۱) گرد مدوّر؛ ۲) برهم انباشته؛ ۳) دهاری گل یا برف که در یکدست جای گیرد.
تۆپەڵ‌بون: ۱) لەدەوری یەکتر کۆبون؛ ۲) بەسەریەکا هاتن ▣ ۱) دور هم جمع شدن؛ ۲) روی هم انباشتن.
تۆپەڵە: جۆری وەک تۆپ ▣ گرد چون توپ.
تۆپەڵەشەری: شەڕ، بەهەر، تۆپەڵە بەهەر بەیەکا دان ▣ برف‌بازی.
تۆپەوانە: بەڕۆی زاراتەمی کوبەوەدەر ▣ پارچهٔ دهان‌بند خُم و...
تۆپیگ: مردارەوە بۆن جیوانی کە گۆشتی نەخوری ▣ مُردار.
تۆپین: مردنی جیوانی پیس؛ ئەیگ تۆپین، کەر تۆپین ▣ مُردار شدن.
تۆپین: ۱) گەمەی بەتۆپ دان‌ی تۆپانن؛ ۲) کەسێ کە گیانداری پیس کەوتن ▣ ۱) توپ‌بازی؛ ۲) کسی که حیوانی را مُردار کند.
تۆپیو: تۆپگ ▣ نگا: تۆپگ.
تۆت: ۱) لقی بەری دارتو، داری لقی؛ ۲) وشەی دەرکردنی سەگ ▣ ۱) توت؛ ۲) کلمهٔ راندن سگ.
تۆت: ۱) کوتەمبو؛ ۲) دانیشتن لەزەمانی منالدا؛ (تۆتی کردبوا) ▣ ۱) بوته؛ ۲) نشستن به زبان بچه‌گانه.
تۆتاڵ: ۱) قومری، جۆرە کوتۆیکە باکەریە؛ ۲) لاتی بای کەرە، قزاوکە ▣ ۱) قمری؛ ۲) مُرغ شاهک.
تۆتان: وەچەچاڵ نیشتن، هەڵ تۆتەکان ▣ چمباتمه نشستن.
تۆتانن: ۱) وەقسەهێنان؛ ۲) دوانەدو بەدار کردن ▣ ۱) بحرف آوردن؛ ۲) بر چیزی گذاشتن.
تۆتراک: تۆڕک، دڕن، بەری دڕکیکە وەک گاتو دەچێ لەسەر وەگا ▣ تمشک، مەگل.
تۆترواسک: مەلیکە بەقەد چیشکە ▣ پرنده‌ای است شبیه گنجشک.
تۆتاڵە: ۱) پنجوە سەگ؛ ۲) سەرلەی سەگ؛ ۳) تۆتی؛ ۴) کرمی تەخۆشی هاری ▣ ۱) توتمک؛ ۲) حوالهٔ سگ؛ ۳) طُوطی؛ ۴) ویروس هاری.
تۆتکە: ۱) تۆتەکۆڵە؛ ۲) کرمی کە لەهار پەیدا دەبێ؛ ۳) تۆقرە ▣ ۱) توتمک؛ ۲) ویروس هاری؛ ۳) آرامش.
تۆتکەخواردن: ئارام گرتن ▣ آرام گرفتن.
تۆتکە گرتن: تۆتکە خواردن ▣ آرام گرفتن.
تۆتم: سمبای داری ترش ▣ شمشاد.
تۆتن: تەماکو، تەوگیتاڵەی جۆرکە لەکەی هەڵدەمژن ▣ توتون.
تۆتناسە: بەشی خاوەن مڵک لە تۆتنی وەرگرت ▣ سهمی که ارباب از توتون کار می‌گیرد.
تۆتنای: وەقسەهێنان ▣ بحرف آوردن.
تۆتنەوان: ڕەلەمەری تۆتن کێل ▣ توتن‌کار.
تۆتنو: وشەیەکە بەوانا بەهیچ جۆرێکا؛ (بە تۆتنو نەمن ناکەوی) ▣ کلمه‌ایست که بمعنای بودن امری را می‌رساند.
تۆتواک: تەمبور، کەرەنا ▣ شیپور.
تۆتسوی: جۆری کولێرەی تۆی لەسەر تۆتن کە گۆرزو بادام و پیاز و بەر لە ئاو ڕیژن تێدەکەن ▣ نوعی گرده نان که گردو و بادام و پیاز در آن ریزند.
تۆتە: ۱) فامیک چەکۆڵە؛ ۲) دانیشتن لەزەمانی منالدا؛ (تۆتە بکە، تۆتەی کوڕی من تۆتەی کردبوا)؛ ۳) سەگ؛ ۴) وشەی دەرکردنی سەگ؛ ۵) زەنگوتت تەمیساوا بان لە پیتوی چاوا؛ ۶) خاڵ، نیشان ▣ ۱) خنصر؛ ۲) نشستن بر زبان بچه‌گانه؛ ۳) سگ؛ ۴) کلمهٔ راندن سگ؛ ۵) گوشت اضافی بر چشم یا پلک چشم؛ ۶) خال.
تۆتەڵە: جۆرەڵە، مۆرەڵە ▣ مزمار.
تۆتەکان: هەڵبزوتنەکان ▣ چمباتمه نشستن.
تۆتەکۆڵە: تۆتکە سەگ ▣ توتمک.
تۆتەڵە: تۆتکەسەگ ▣ توتمک.
تۆتی: مەلیکە لەقەدا لاسای مرۆ دەکاتەوە ▣ طوطی.
تۆتیا: دەرمانێکی چاوانە ▣ توتیا.
تۆجار: مامەڵەچی، تاجر، بازرگان ▣ بازرگان.
تۆجی: داجی، بەشی بەش کردن بەسەر هەڵکا ▣ توزیع.
تۆجان: بەروانکەیان پێش جەنگەکە تۆی تەدەکەن بۆ چاکەن ▣ پیش‌بندی که بلوچ‌ها در روز جنگ می‌افکنند.
تۆجان: ۱) تۆجان؛ ۲) هەڵقەمبو ▣ ۱) نگا: تۆجان؛ ۲) له و پایمال شدن.
تۆجان: ۱) بەرزبوون و هەڵقەمبو؛ ۲) تۆم وەشاندن ▣ ۱) له کردن؛ ۲) بلند افشاندن.
تۆجن: ۱) لیتۆز؛ ۲) تۆم وەشین ▣ ۱) لرج؛ ۲) بلند افشان.
تۆجین: تۆم وەشین، تۆوجین ▣ بلند افشان.
تۆخ: تۆز، تۆمار ▣ گرد، غبار.
تۆخ: ۱) جۆرەشەی کڵاوی شاەسوران؛ ۲) نام تیری بەهێز؛ ۳) تاریک ڕەنگ؛ (ئەسوری تۆخ) سوری تامان زەدن)؛ ۴) تیر گۆشت و قەڵەو ▣ ۱) جُقهٔ کلاه شاهان؛ ۲) تیر تند؛ ۳) رنگ سیر؛ ۴) چاق.

توخس: ۱) اندکه‌آلک کوتاه، بی‌بهره؛ ۲) چموش، بدهدس [ف] ۱) از کار افتاده؛ ۲) چموش، رموک.

توخم: ۱) توم، توما؛ ۲) ریچه‌آلک، بچه‌چه‌که، نژاد [ف] ۱) تخم؛ ۲) نژاد.

توخماج: کوتاه‌کی، سه‌رل، گوزبال [ف] جُمان.

توخمی: ۱) مهمل، تعب یا بحران یا هرچی بو بدزین زاگیرانی [ف] گشن.

توخن: تخون [ف] نزاباک.

توخوب: تخوب، سنور [ف] مرز.

توخه‌ری: جوری کهمدی قایین، وازیه‌که له میچینه [ف] توخی بازی یا قاب.

تودره: چرگه، چرگ، مینه‌سی [ف] هو ره.

توز: لاآلیه‌ی، کهسی قسه‌ی بیروانی بو ناهیت [ف] آلکن.

توز: ۱) توزین، توزه‌کی نان و تیشو، خورجی بچوک؛ ۲) تریب، تغر [ف] ۱) خُرجین؛ ۲) تُرب.

توز: ۱) جیسی لوی به‌گهو؛ ۲) چاره‌وای بارته کراوی زین ته‌دیسو؛ ۳) چموش و بدهدس؛ ۴) چه‌فل؛ ۵) ریشکو بشکی که دیته بیرجاو؛ ۶) کهسی له‌گر بوه‌غار جی‌ماو [ف] ۱) توری؛ ۲) اسب رام نشده؛ ۳) رموک، چموش؛ ۴) شغال؛ ۵) سباغی رفتن چشم؛ ۶) اسب باقیمانده در مسابقه.

توز: هه‌لوک [ف] جوب کوچک الدولک.

توزاخ: ماستی تاوانی گراوی شوینت تی کراو [ف] ماست کیسه.

توزاخ: توزاخ [ف] نگار نزاخ.

توزاقدان: ۱) ده‌فری توزاخ؛ ۲) بریتی کهمزوی زگ‌ل [ف] ۱) کیسهٔ ماست؛ ۲) کنایه از شکم گنده.

توزان: زوریون، زوریون [ف] قهر کردن.

توزاندن: توزه کردن، هه‌لس کردن [ف] رنجاندن.

توزاندن: خو به تاسرازی موسیقا یان که‌لمشاهده کردن [ف] دیدن.

توزاندن: زه‌واشتنه‌و [ف] رماندن.

توزاندن: هیراندن، زگ‌چونی مالات (ئه‌م گوتنانه ته‌توریتی) [ف] اسهال دام.

توزان: ره‌نجان، زین، زیر [ف] رنجیده، قهر کرده.

توزبین: توزه‌که، توزاد [ف] توزه.

توزت: ۱) لغت، تاماز، ترش و تال؛ ۲) لاآلیه‌ی؛ ۳) شتی که زوه‌دشکی و زوه‌دهتی [ف] ۱) گشی مزه؛ ۲) آلکن؛ ۳) تُرد.

توزتی: هه‌جی، مه‌هی، مه‌هست [ف] قهری.

توزتوزه: سه‌رسوانکه‌ر، جاو لیه‌دشتی هه‌لیه‌کان [ف] گدامنش.

توزته‌ال: خلیسک، شوینی هه‌لخلیسکان [ف] لرزگاه.

توزدان: به‌هو هاویشتن، فریدان [ف] پرت کردن.

توزدهات: قسه‌ی بی‌شره‌ی بی‌ماناو [ف] هرزه، بیهوده.

توزش: ترش، جزر [ف] ترش.

توزشیات: ترشیات، شوینتکی لیاو سرکه‌ا بیروده‌ده‌کرین [ف] ترشیجات.

توزشیاگ: ترشیاو ماستو شیرو... هه‌لگراوی ترشیوگ [ف] ترشیده.

توزشیان: ترشان، هه‌لگران [ف] ترشیدن.

توزک: ۱) توزه‌که، تاته، حاجی له‌گ‌له‌گ؛ ۲) چه‌فل [ف] ۱) پسرک؛ ۲) شغال.

توزک: توزه‌که‌ی چکوله، کیسه‌ی ئاسانی کوتاه [ف] توزه، توجله.

توزک: توزک، تزی [ف] تشنگ.

توزکه: زوزکان، زه‌ینی به‌گه‌شو له‌شو جیت‌جیت [ف] زمین شیارشیار جیمین.

توزگهن: ناوی زوزانیکه له کوریستان [ف] نام ییلاقی در کردستان.

توزلی: باغداریکی بچوکه له جیشکه بچوکتر [ف] پرنده‌ای است شبیه به گنجشک.

توزمته: باشوله [ف] باته.

توزمه: ۱) زیوی خالیس؛ ۲) جوری شالی به‌ناو باگ [ف] ۱) نقره سره؛ ۲) شال ترمه.

توزنه: توزنه [ف] نگا: توزنه.

توزوش: زات، خوست (توزوش به‌کو نیتی، باش، ئه‌ی دو ایلی) [ف] جرأت، شهامت.

توزوشه: سلک گره، هه‌لکی بچوکی زاوکه، سلک ده‌گری [ف] مُرشکر است شکاری.

توزه: ۱) شه‌ر، هه‌یا، غه‌ضه‌ب؛ ۲) قرزه‌ندی هه‌ستی؛ ۳) زانست [ف] ۱) آزرم؛ ۲) فرزند هوش؛ ۳) دانش.

توزه: ۱) سوزه، لکشه‌دارینی؛ ۲) زیره، ته‌ده‌بات [ف] ۱) شاخهٔ نازک که می‌برند؛ ۲) ادبیات.

توزه: زاده‌هستای، زی‌هه‌لستر [ف] شتالک.

توزه‌زان: زانا [ف] عالم، دانشمند.

توزه‌قی: پاچه‌ی، پوشه [ف] ترقی.

توزه‌کانه: باجی که‌گریو له‌رایه‌ی ده‌ستیتی [ف] توقی باج از رایی.

توزه‌که: توزاد [ف] توزه.

توزه‌کهریز: تیوکه‌ی ده‌سکری بنیاده [ف] ته دستساز.

توزه‌مه: ره‌چه‌آلک، بچه‌چه‌که، نه‌زاد [ف] نژاد، نسل.

توزه‌وان: زاوکه‌ری به‌توز [ف] کسی که با توز شکار کند.

توزه‌وان: وزه‌وان، ته‌ریب [ف] اتیه.

توزه‌هه‌لدان: به‌هیم بو دور هاویشتن [ف] پرتاب کردن.

توزه‌یی: زگ، زی، کیسه، هه‌لسی [ف] خشم.

توزی: ۱) چه‌فل، توزک؛ ۲) بیکاره و بی‌ئه‌رخ (خوزی و توزی) [ف] ۱) شغال؛ ۲) آدم پوچ و بی‌ارزش.

توزین: زوریون، زوریون، توزان، هه‌لس بون [ف] قهر کردن.

توزیتوگ: هه‌میشه توزه و دلشکاو [ف] عصبانی و رنجاج.

توژ: ۱) ستره، سوتو ریز، پیوه‌ندی دار؛ ۲) کوژه‌ل، توژ؛ ۳) چرخ لاس جل ساقکیر، توتو یان هه‌رجی؛ ۴) داغ؛ ۵) خلیسک؛ ۶) لکی تاری باو؛ ۷) پیچیو وه‌لاهات [ف] ۱) پیوند درخت؛ ۲) ترشرک آبی؛ ۳) انبوه؛ ۴) داغ؛ ۵) لیزی؛ ۶) جوانه درخت؛ ۷) ریخت و قیافه.

توژ: ۱) کلیوشکه، تاندارینی زوزکهم؛ ۲) تایره‌ی‌ئاوی خاک خوار [ف] ۱)

بسیار کم؛ ٢) گردوغبار.

تۆزاڵ: کەمێکی تۆزاکەو بسیار اندک.

تۆزان: تیش و برزانی پێست سوزش پوست.

تۆزاندن: داغ بوونان، تامبنی بوونەوەو پێدا چراندن داغ کردن.

تۆزانەوە: برزانەوەو سوزانەوەی بریان پێست سوزش و درد.

تۆزاوی: تۆزاڵ تیسو، گەردلوی گردآلود.

تۆزقاڵ: کەمترین بەهاوە، تۆزوڵکە، بەهێنۆکە کمترین مقدار.

تۆزک: تەوەتۆرە، تەرەتیزە ترشک.

تۆزکاڵ: تۆزقاڵ کمترین مقدار.

تۆزکردن: شوربەکردن، بەبوونەکردن پیوند زدن.

تۆزگردن: ١) غرمار، هەڵکردن، تۆزهەستاندن؛ ٢) بریتی لە تازاوە تامەو ١) برانگیختن غبار؛ ٢) کنایه از آشوب برپا کردن.

تۆزڵانە: تۆزقاڵ نگا: تۆزقاڵ.

تۆزڵقان: تۆزقاڵ نگا: تۆزقاڵ.

تۆزلی هەڵمسان: بریتی لە جرۆکی وریایی کنایه از جست.

تۆزولکە: تۆزقاڵ اندک.

تۆژەڵە: جۆرەماڵە، دوبی لە مرمار.

تۆژیان: ١) برزان و ژانی پێست و ژان؛ ٢) خلیسکان ١) سوزش؛ ٢) لغزیدن.

تۆژیانەوە: برزانەوەی پێست و ژان، جۆرانەوە، جۆژانەوە احساس سوزش.

تۆژین: تۆزاوی، خۆڵاوی غبارآلود.

تۆژ: ١) تیژ لە ترین؛ ٢) تیژ لە چیژەدا؛ ٣) توی هەرەناسکی تیر یان برین یان هەرچی ١) و ٢) تیژ در ترش و در مزه؛ ٣) کاشته.

تۆژاڵ: تۆزاڵ، تۆزاڵکە، تۆژ کاشته.

تۆژک: تۆزاڵ کاشته.

تۆژگ: کێرە یا خەنجەر پشته، خنجر.

تۆژەر: کەسێ کە بە پێچەو بناوانی باسێ یا کارێکا دەڕوا، کۆڵەرەوە پژوهشگر.

تۆژی: داهێن، بڵاوکردنەوە بەناوا بخش کردن.

تۆژی: ١) برکەیی تیخ؛ ٢) جۆژی تیژو تون ١) تیژی تیغ؛ ٢) تیژی مزه.

تۆس: گیای تیسوی، تۆسی گیاهی است.

تۆسقاڵ: تۆزقاڵ کمترین مقدار.

تۆسکاڵ: تۆزقاڵ نگا: تۆزقاڵ.

تۆسن: سەرکێش، ئارام اسب سرکش و رام نشده.

تۆسی: تۆس، تیسوی، تسوی گیاهی است خاردار.

تۆش: ١) روبەڕو بەیەک گەیشتن؛ ٢) هەوای زۆر سارد و بارانی؛ ٣) چارەوای کارگر و لەقە هاوژ؛ ٤) هەوای بەدهەڵوێی تاکار ١) با هم روبرو شدن؛ ٢) هوای سرد و بارانی؛ ٣) اسب چموش؛ ٤) آدم موذی و بداخلاق.

تۆشاڵ: تۆزاڵ نگا: تۆزاڵ.

توش بۆن: ١) ڕوبەڕوبۆن، تێک تاڵفان؛ ٢) گرفتاربون بە کارێکەوە ١) روبروشدن؛ ٢) گرفتار شدن.

توشتیر: چوشتیر، برنی بەرتەگە تیشتر بزغالهٔ دوساله.

توشەڵ: ١) تۆزاڵ؛ ٢) کێرو خەنجەر؛ ٣) سەختی سەیا ١) نگا: تۆزاڵ؛ ٢) کارد و خنجر؛ ٣) سرمای سخت.

توشەڵە: تیشو توشه.

توشکردن: ١) گیرۆدە کردن، ئەمجارە بەرست تەوەو توشت کردم / بەو پیرە بەرەو پیری تەوەت بردم؛ ٢) ڕوبەڕو کردن، توشت کردم بەتوشی تەوەڕاگرتەوە؛ ٣) ناخۆش کردنی هەوا، هەواکەی توشکرد ١) گرفتار کردن؛ ٢) روبرو کردن؛ ٣) مغلب شدن هوا.

توشڵ: تیخول، توکڵ پوست، پوسته.

توشمال: ١) سەرپەنجەیی خۆزان؛ ٢) گرین، کوتکا ١) سرپرست خانواده؛ ٢) کدخدا.

توشە: ١) زاد، زەواد؛ ٢) بزوی سەفەر ١) توشه؛ ٢) توشهٔ سفر.

توشهاتن: ١) ڕوبەڕوبون؛ ٢) گرفتار و گیرۆدەبون ١) روبرو شدن؛ ٢) گرفتار شدن.

توشەبەرە: توریکی توشە ڕاگوێزان خُرج، توشەدان.

توشی: ١) جنگی و بەدفەڕی؛ ٢) سارد و بارانی بونی هەوا ١) ستیزەجوئی؛ ٢) سرد و بارانی بودن هوا.

توشیان: ١) گیرۆدە؛ ٢) ڕوبەڕوبون ١) آوار؛ ٢) روبرو شدن.

توف: ١) هەڵدەت، جەنگەسە ناف؛ ٢) کێرە و ناپێچ؛ ٣) داربێی باغ و پێستان، تۆژە ١) موسم، خُتوان؛ ٢) کولاک؛ ٣) دیوار دوربا غ و پستان.

توفلە: خوتجەی گەلادار جوانه برگ درخت.

توفال: تلنتەی لەناک ئەمنی کە لە کوناڵا دەبەری تکەهای نازک و باریک لە مس کە درسگری بەجێی ماند.

توفاڵ: خلە نفاله.

توفان: ١) ڕوژی زۆر توش و بەکێرە؛ ٢) لافاوکەی توخی پەخەسەر ١) کولاک؛ ٢) طوفان توح.

توفانە: پشکە پشه.

توفک: داهێی بۆزاو بڕاندن لەسەر ساج کەلەهای کە آنرا بو دهند.

توفل: توکڵ، تیخول قشر، پوسته.

توفە: ١) کێرەو، پاپێچ؛ ٢) چینەی دیوار لەقوژ ١) کولاک؛ ٢) چین دیوار گلی.

توفیر: فەری، جیاوازی فرق، توفر.

توق: ١) توم، توو؛ ٢) جۆر (چتوق، چۆن ١) تخم؛ ٢) طور.

توق: ١) ئالقە، گەو، قەف؛ ٢) تەڵەسەی بڵندترین بیگە لە هەرشتێ (بەریکی لە توقی سەرم دا)، (جیا لە توقە سەری دارزاوە تا کەمتری) مەساجی قاری؛ ٣) مەوداییەی بەکسارچە لە زەر ١) حلقه؛ ٢) بالاترین نقطه؛ ٣) گردن بند زرین.

توقاڵ: ١) تەقیوە، (بارێکە توقاڵ)؛ ٢) مرد لەترسان ١) منفجر شده؛ ٢) رعبزده شده.

تۆفان: ١) بەفینی ٢) لەترسان مردن؛ ٣) کۆمەڵە تاڵە ١) انفجار؛ ٢) بەرەترک بەدن؛ ٣) حەلقەمای آهنی.

تۆفاندن: ١) تەقاندن، ترەکاندن؛ ٢) ترساندن ١) منفجر کردن؛ ٢) ترساندن.

تۆق: تۆقە: فیتەکە نیە، لەو تەقەمەنیەی کە مناڵ لەجەژنا بەکاری دێنن ١) فلفلک.

تۆق تۆقیلە: گیایەکە بەرەکەی ناو بەتاڵە، بەدەست دەگوشن تەقەی دێ ١) گیاهی است.

تۆق کردن: مانووبوون و وەستانی مناڵ لە گریان ١) خفه شدن کودک از گریه.

تۆقلە: بۆزک، زیکەی پڕناو ١) ناول.

تۆقلە کردن: بۆزک کردن ١) ناول زدن.

تۆقەسەر: بڵندترین جێ، بەرزایی هەرەبەرز ١) تەپلی سەر ١) بالاترین نقطه؛ ٢) تاراد.

تۆقیان: لەترسان مردن ١) زهره ترک شدن.

تۆقین: ١) تۆقیان؛ ٢) ترەکان ١) از ترس زهره ترک شدن؛ ٢) منفجر شدن.

تۆک: ١) کۆتکە، مو، وردەبەرزی مەل؛ ٢) تاکان، تەخلاوی و ڕەوشت؛ ٣) شادی بە دەماغی؛ ٤) دوعای شەڕ، ترای خراپ؛ ٥) تۆک، سەری باریکی شیش و مەرزی؛ ٦) بڵندترینی شەوبیدار؛ ٧) کەم، بەدەگمەن ١) تاک؛ ٢) بدخلق؛ ٣) پر، مو؛ ٤) روش و اخلاق؛ ٥) شادی و سرحالی؛ ٦) دعای شر، نفرین؛ ٧) نادر، نیز هر چیز؛ ٨) پرنده‌ای است؛ ٩) اندک، کم.

تۆک: نیکوڵی دار ١) پوست درخت.

تۆکان: ١) هێلکە بەدەموک شکاندن، ترەکاندن؛ ٢) تەزوی هێلکە بەدان ١) شکستن تخم‌مرغ با منقار؛ ٢) آزمودن تخم‌مرغ با دندان.

تۆکاوەتی: پرێتی لەکەیف سازی و خۆش ڕابواردن ١) کنایه از خوش گذرانی.

تۆک کردن: ١) وردەبەز لێهاتنی جۆجەڵە؛ ٢) دوعای خراپ کردن ١) بر درآوردن جوجه؛ ٢) نفرین.

تۆکڵ: تۆفل، تۆکڵ، نیکوڵ ١) قشر، پوسته.

تۆکمە: ١) پیاوی لێک سەراوی پتەو؛ ٢) هەرشتی ناوزێی قایم ١) آدم قدکوتاه چاق و نیرومند؛ ٢) هر چیز میان‌تهی و محکم.

تۆکمەچی: شیرکەر، وەستای چەکسازی ١) اسلحه‌ساز.

تۆکن: زۆربەمو، زۆر بەتۆک، کوڵکن، بەکوڵکە ١) پرمو، پشمالو.

تۆکنە: ١) تۆکن؛ ٢) جۆجەڵەی هێشتا بەز دەرنەکردو ١) پشمالو؛ ٢) جوجهٔ پر در نیاورده.

تۆکە: ١) کلوە، بەفر؛ ٢) وردە باران ١) دانهٔ برف؛ ٢) نم‌نم باران.

تۆکەبەر: موی بەرگەدە ١) موی زهار، عانه.

تۆکەتۆک: نم‌نمە، بارینی هێدی هێدی ١) نم‌نم باریدن.

تۆکەسەر: ١) پۆز، موی سەر؛ ٢) پرێتی لە ڕاکەهەستاو ١) موی سر؛ ٢) کنایه از خشمگین.

تۆکەی سمێڵ: زەوی شاخی (هێشتا بە کەیفە تۆکەی سمێڵی دێت) ١) کنایه از خشمگینی.

تۆڵ: بیرە، بر، ساوای ناوزگ، پێچوی هێشتا نەزاو ١) جنین.

تۆڵ: ١) حەیف، تۆڵە، غەریبوی ڕوڵم ساندەوە؛ ٢) مەزبوت، لەش سوک، دوای پشتەی توند درێت (تۆعەو تۆڵ) ١) انتقام؛ ٢) فرز و چابک.

تۆڵ: ١) پارچەی زۆر نەشتانو ناساف؛ ٢) لکی ناسکی دارو گیا؛ ٣) مرزایی (لە تۆڵی خومرجا) ١) وال؛ ٢) جوانه؛ ٣) طول.

تۆڵ: تۆڵ، تۆ، لکی بارباک ١) ترکه.

تۆڵا: پێکەوە نوساو و ڕەق بۆنی زۆرشتی ورد (تۆڵا گەن) ١) چکال.

تۆڵاز: لاوی چاوە وەزێن و زمان هەرزە کاری دڵدار ١) جوان شهوت‌ران و هرزه.

تۆڵازی: حەز لەزنان کردن، چاوە وەزێنی، هەرزەیاری ١) چشم‌چرانی.

تۆڵاش: تیرماڵە، تاڵیش ١) پلمهٔ چوب و سنگ.

تۆڵاسەوە: لە بەبەر زۆرکوتین لەبەبەرەک چون (گوتیشە کە هێند کوتیوە تۆڵاوەتەوە) ١) در اثر پختن زیاد از هم پاشیدن.

تۆڵبەوە: تۆڵاسەوە ١) نگا: تۆڵاسەوە.

تۆڵبز: پرێتی لە خۆ کێل کردن و خۆ درەسەوە ١) خود را به کوچهٔ علی چپ زدن.

تۆڵع: سەرەتای ڕۆژ (تۆڵعی بەیانی لە مناڵ نەبرکەوتم) ١) طلوع.

تۆڵغ: ١) ڕەنگی ئاڵاڵ خۆڵەمێشی؛ ٢) ڕەنگی ڕەشی تاماڵ (ڕەنگ) ١) سیاه مایل به خاکستری؛ ٢) سیاه مایل به زرد.

تۆڵغی: بەزێی ترێ ١) ترشی انگور.

تۆڵ دان: وێران کردن ١) ویران کردن.

تۆڵکە: تۆڵکە، تۆڵە کە، نامەعلومی لەگەڵەگ ١) بسرک.

تۆڵکێش: لکی بەرزاوی داری مێو زۆر خاڵ کردن ١) جوانهٔ درخت سو را زیر خاک کردن.

تۆڵمج: جیجلە، ترەنکان، هەڵنوبەکان ١) جعبالمه.

تۆلوم: حەق ١) طبل.

تۆڵە: ١) لکی زۆرناسکی بەکساڵە؛ ٢) تاڵە عاجی لەگەڵەگ؛ ٣) سەگی چکۆڵە؛ ٤) بەچکەمار؛ ٥) ماری بارباک ١) جوانه نازک؛ ٢) بسرک؛ ٣) سگ کوچلا شکاری، پوز؛ ٤) بچهٔ مار؛ ٥) مار بارباک.

تۆڵە: سەگی چکۆڵەی ژاو قەندی ١) پوز، سگ شکاری کوچلا.

تۆڵە: تۆڵ، حەیف ١) انتقام.

تۆڵەبلنگ: تارلنگ، عاس ١) پر زنگ.

تۆڵەترش: ئەسام زنواس، گیایەکە دەرمانی کرمە ١) گیاهی است ضد انگل.

تۆڵەدانە: جێشتی بۆزکاو دانەویلە ١) آش بنیراد و حبوب.

تۆڵەری: ڕچە، ڕیگەی بارباک لە چیاوچۆڵ ١) راه باریک در کوه.

تۆڵەزەرد: زیرەکە، گیایەکە دەخورێ ١) تاج‌ریزی، گیاهی است خوردنی.

تۆڵەسەوز: گیایەکە بەرەکەی لەگوێزدەکاو بەرز بالایە ١) گیاهی است

بلند که تیرش نشیه (اگر الك است.

تۆڵەك: ١) بەرهی موی ئەش. (ئەوی گەزوو خواربو تۆڵەك دەكات) ٢) برنجی که تازەلاوی بڕوو ١) ڕوونی مو و گژك ٢) کتابه از جوان نامەرد.

تۆڵەکە: تۆزك. تاڵه. حاجی لەگ‌لەگ. گیاه پیرك.

تۆڵەمار: ١) ماری بارباك ٢) بەچکەمار ١) مار بارباك ٢) بچه مار.

تۆڵە نەمام: ڕیشەداری بارباكو زامستو بەری بالا. تونهال بارباك و بلند.

تۆڵی سەوز: تۆڵە سەوز. نگا: تۆڵە سەوز.

تۆڵینە: قەرناڵەی زۆر چکۆڵە. سیماك طاس مانند.

توم: گرنه. هاڵ. ابتدای باند و مهیب.

توم: توی. توڵه. تۆڵە. تخم. بذر.

تومانیز: تەماته. باجانامبور. گوجه‌فرنگی.

تومار: ١) قاقەزی نوسراوی تۆماركراو ٢) نوسین لەدەفتەردا ١) تومار ٢) ثبت در دفتر.

تومارکردن: نوسین لە دەفتەردا. ثبت در دفتر.

تومان: شاوەت. ئاوی پشت. منی.

تومیس: سەرمەقلات. چقلمیسە. بەلینگەو قوچی خۆ هەڵگیراوەو. سرمه‌قولات. پشکل.

توم‌تموك: والای بن گاشەبەرد. فراخی زیر صخره.

توم ڕەباگ: لە پیاوەی کەفکك. احمق.

تومك: چەشە. چەشنە. چیشتە. خۆراکی فریودەی تیجیر. طعمهٔ شکار.

تومین: گرماندن. هاژەکردن. لەرە زەن.

تومو: دەرین. ئەنیان.

تومە: ١) توی. توڵە ٢) ڕەچەڵەلو تایەفە ١) تخم ٢) نژاد.

تومەن: بەبڕوام. وا گومان دەکرێ. سەز. تونگو.

تومەز: تومەز. تونگو.

تومەرز: تومەز. تونگو.

تومەری: ڕەنگی ئاوی شاوەت. مجرای منی.

تومەس: تومەز. تونگو.

تومەك: دنیك. دمك. دیمەك. ئیك.

تومەڵی: تومەن. تومس. تونگو.

تون: ١) قایم ٢) تلخ‌تیز ١) مُحکم ٢) شُمرزه.

تۆن: ١) ئاگردانی گەرماو ٢) جەهەنەم. (ئایکەی بەتۆن) ١) گلخن. تون گرمابه ٢) جهنم.

تونا: ئەوتنای. ئەمناو. ئەمیمن. چو. دوای وشەی نەفی دێت. ئەمك یاخوا نەفرو تونا بێت. نابود.

تۆناوتۆن: بەبەکجاری ئەوتنان و ئاسەوار نەمان. (ئەی زاڵم یاخوا تۆناوتۆن چی) جەکیارە. از بین رفتن.

تونج: برنج. برنجه. کانزایەك زەرد. فلز برنج.

تونخك: توانست. کاکوڵی سەر. توڵی. کاکل.

تۆنچی: ئاگرکەری ئاگردانی گەرماو. تونتاب. آتش‌افکن.

تۆنخانە: ئاگردانی گەرماو. گلخن. تون حمام.

تونسك: ١) قایم. بەحکەم ٢) جێژە تیژ ٣) بەرانبەری نەرم. (تونتیکی تونسك) ٤) جابادار جالاك ٥) پەلەو. امن. بەدەواله ١) مُحکم ٢) شُمرزه ٣) تلخ و گرم ٤) جست و چالاك ٥) عجله و شتاب.

تونڤیۆن: تۆڕەیۆن. (بسم لی تونڤیۆ) عصبانی شدن.

تونڤیۆنەوە: ڕەق بونەوەی شل. لەدوای شلی خۆ گرتنەوە. بسخت شدن.

تونڤگرتن: باش هاتی لی بۆن. محکم گرفتن.

تونڤوتۆڵ: مەزبوت. جست و چالاك.

تونڤوتیژ: بەزاگۆن. گوناه. بەبەخش. سخنگیر.

تونڤە: چیشتی بەرامەری شلە. (تونڤە ئاوارم خوارد) غذای سفت.

تونڤەمیجان: هەستە تۆڕە. عصبانی.

تونڤی: ١) ئەشقی. سفتی ٢) جالاکی ٣) تۆڕەیی ٤) توتی. تیژی ٥) گەرمی کە جێژەو دوکەڵەڵە. (تونتی تونڤە) ١) سختی ٢) زیرکی. چالاکی ٣) عصبانیت ٤) تیزی و تندی ٥) تندی و گرمی در مزه.

تۆنك: ئەنگاو. ئوت. کەپۆ. پیتی.

تونگ: ١) دەفری مل‌باریك بۆ ئاو. تونگە ٢) توند. ١) تنگ ٢) تند.

تونگە: دەفری ئاوی مل‌باریك. تنگ.

تونە: هەرنیە. هیچ نیە. وجود ندارد.

تۆنەڵ: تۆڵ. نگا: تۆڵ.

تۆنی: تنگە. تیو. ئاماجی ئاوەوارەیەو. نشانه.

تونی: تۆ. تۆم. تخم. بذر.

تۆونکاو: ئەیاوەی کەوتۆ. مردی که توان جنسی را از دست داده.

تۆوبژاو: تۆونکاو. نگا: تۆونکاو.

توەخۆرە: خەڕایی. بەبەهەل. سار. ملخ خوار.

توەزەشە: گاڵتە. شاخ. شادوت.

توەسۆرە: گاڵتە. شادوت.

توی: ١) پارچەی تەنك لەگۆشت. لەتی ناسکی گۆشت ٢) تاقەت و تابشت. (ئاو تویم نەماوە) ٣) تیژی و ژان. (ئاوتوی بڕینەکەیە گیانم دەشێنی) ١) شرحه ٢) تاب و توان ٣) درد و آلم.

توی: زەماوەند. بەزم و داوەتی بۆك هێنان. نغمه و نەبەد ترکیش دەڵێن. جشن عروسی.

تۆیانە: تۆقەڵ و شیرینی که بەدگەڵ جیازی بۆکا دەبێرن. نقل و شیرینی همراه جهیزیه.

تۆیتکە: تۆقرە. ئارام. سوکنا. آرام و قرار.

تۆیتکەخواردن: دانەکتین. تۆقرەگرتن. آرام گرفتن.

توی‌توی: ١) پارچەی بنارچەی ناسکی گۆشت ٢) وشەیەکە مانگاوەش وەمانگای دەڵێ تا بۆدوشین ڕاوەستێ. ١) شرحه شرحه ٢) لفظی که گاوچوپان با گاو گوید.

تونخ: ١) تۆزاڵ ٢) تۆزك. پەنجەرەك. پەنجەرەی هەرەناسکی سەر شیر پان سەر برین. ١) کاشه ٢) جرابه.

تۆبخۆڵ: تیکول، توکل [ف] فشر، پوسته.
تۆپر: ١) تورته، تەوری زۆر بشکۆ و بەهێز؛ ٢) کیسەی قومماش، تورەکە ٣) ترپ، تڕ [ف] ١) ترپ، شکننده ٢) کیسهٔ پارچه‌ای؛ ٣) تُرپ.
تۆپری: جەمەڵ [ف] شمال.
تۆپزی: تۆپری، جەمەڵ [ف] شمال.
تۆپرشه: ١) بەرو بوخچەی جەماو؛ ٢) جێگای خۆ جوان کردن و خشڵ و زێر [ف] ١) بُقچهٔ جماو؛ ٢) آرایشگاه و محل زینت‌آلات.
تۆپن: تۆپەڵە، گیای کۆ [ف] جرجیر.
تۆپەڵە: تۆپەڵە [ف] جرجیر.
تۆپێ: ١) توپ؛ ٢) تڕ له تڕینا؛ ٣) تڕ له جێرینا [ف] ١) کاشه؛ ٢) تیر؛ ٣) تاشه‌ره.
تۆپاڵ: تۆزاڵ [ف] کاشه.
تۆپگرتن: بەردی تاشک هاته سەر شیر یان ڕوبار [ف] کاشه‌بستن.
تۆپس: تۆس [ف] گیاهی خاردار.
تۆپسن: تۆس [ف] گیاهی است خاردار.
تۆپسو: تۆس [ف] نگا: تۆس.
تۆسی: تۆس [ف] نگا: تۆس.
تۆپشتیر: تۆشتر [ف] تُرغالهٔ مادهٔ دوساله.
تۆپشو: تاڵ و زاوی ڕەگ [ف] تورته.
تۆپشوبەرد: تۆشەبەرد [ف] تورته‌دان.
تۆپشودان: ئەو بەرو یا هەنبانەی تێشوی تێدا [ف] تورته‌دان.
تۆپشوکردن: ئامادە کردنی تۆشو بۆ سەفەر [ف] توشه آماده کردن.
تۆپشە: تۆشو، تۆشە [ف] توشه.
تۆپاڵ: تیکول [ف] پوسته.
تۆپاڵ: تۆپ [ف] کاشه.
تۆپکردن: بەباسک هەڵبڕینی گۆشت: (بولبول که گەرمی بەشمەبە ئاگر دەکاتەوە / خوونچە مەزبەت، جەرگی دڵی بۆ دەکاتوی) بنالی [ف] شرحه کردن، بریدن به لایه‌های نازک.
تۆپکڵ: تیکول، توکل، توڤل، تۆبخۆڵ [ف] فشر، پوسته.
تۆپڵ: تەنی، هەتیو، ئاوجاوان، جەمین [ف] پیشانی، جبین.
تۆپڵ: تۆڵ، شۆڵاو، شۆڵاو، ئاگەداری باریکی براو [ف] ترکه.
تۆپڵاش: تاڵش، تۆڵاش، پارچەی بەتاڵ لەدار [ف] تراشه.
تۆپڵەنت: هەنی پێچ، تەنی جەنت، پارچە قوماشێ کە بەناو چاواندا دێت [ف] پیشانی‌بند.
تۆپن: تاوین، تاوینەوە [ف] توب کشیدن.
تۆپنەوە: تاوینەوە: (کەم دەرگایە مەس تۆپنەوەیە) [ف] توب کشیدن.
تۆپلک: ١) تیکول؛ ٢) تۆپەتو [ف] ١) پوسته؛ ٢) ز انواع مرغت توت.
تە: وشەی ڕوبەڕوو، تۆ [ف] تو، ضمیر مخاطب.
تەب: ئاو، باو، گەرمای زیادی لەش [ف] تب.
تەپا: ١) ئاست، توان خۆی؛ ٢) بەدگەڵ، ڕەگەڵ، پێڕا [ف] ١) آهسته؛ ٢) با، همراه.
تەپاشیر: گەچی خوس [ف] گچ خوشی.
تەپایی: ئاشتی، ئاسودەیی، دنیای بێ‌شەڕ و کێشە [ف] آشتی، آسودگی، صلح.
تەپاخ: ١) مانگی هەشتەمی ڕۆمی؛ ٢) تەپەی، سینی [ف] ١) ماه اوت؛ ٢) سینی.
تەپاخچە: قاوەسینی، سینی جکۆلە [ف] کشف فنجان قهوه.
تەپان: بارست، ڕاد [ف] حجم.
تەپاو: ١) نیوان، لەمیو، تیڤا؛ ٢) بارست، تەپان؛ ٣) دەنگی گەیشتوی خەوراو؛ ٤) هەرزاڵ، بێزاڵ [ف] ١) حائل میان دو چیز؛ ٢) حجم؛ ٣) ناله رسیدهٔ درو نشده؛ ٤) جایی سکوماتە در جایی.
تەپاڵە: بانگوتن، باگردان، بانگردن، باگوردن [ف] بام‌نشان.
تەپت: ئارامی، هێمنایەتی [ف] آرامش.
تەپر: تەور، بور [ف] تبر.
تەپغە: ١) سەرانگۆڕکاف، زەڵەدان؛ ٢) کۆمەڵی زەڵ و چەن [ف] ١) آشغالدان؛ ٢) تودهٔ زبل و چمن.
تەپۆ: گەنم، جاجەوەرێکی بۆری بانکەڵەیە بەتاڕەڵەوە دەدوسێ [ف] کبک.
تەپوز: تەمەز، تەمز [ف] افتوز.
تەپەتۆز: حاڵ حاڵوکە، جوڵانەوە [ف] تکانوت.
تەپەتە: تەپەتە، دەرزی لێکە دروون [ف] سوزن درشت لحافدوزی.
تەپەر: کەلاو، هەڵمات، مەرەمز [ف] تپه.
تەپەرزە: ١) جۆرێ خورما؛ ٢) جۆرێ ترێ [ف] ١) نوعی خرما؛ ٢) نوعی انگور.
تەپەرزین: تەورزین، چەکێ بە وەک تەور بەدەس سوارەوە [ف] تبرزین.
تەپەش: ئازەڵی ئاوجاوان جەرمگ [ف] نام پیشانی سفید.
تەپەق: ١) تەپەڵ، باڵەپەق، بەتجوبەی لەدار؛ ٢) جۆرێ تەخۆشی سەی وڵاخی بەرز؛ ٣) نهۆم، قات [ف] ١) سینی چوبی؛ ٢) نوعی بیماری شیدار؛ ٣) انکوبه.
تەپەقە: ١) نهۆم، قاتی خانو؛ ٢) تەخۆشی تەپەق [ف] ١) انکوبه؛ ٢) نوعی بیماری شم دام.
تەپەقەڕانە: ئاوان ساکەن لە ڕۆکەی [ف] جریمهٔ گوریدن.
تەپەڵ: ١) تەخۆشی تەپەق؛ ٢) تەشتی داریی ئاڵمن؛ ٣) سینی داریی [ف] ١) نوعی بیماری شم دام؛ ٢) تشت چوبی، نگهداری نان؛ ٣) سینی چوبی.
تەپەڵیە: هەڵبانسک ئاسایەکی ڕاڵە بۆ جوتەسەر دارخورما بەکاری دێن [ف] وسیله‌ای فلاخن مانند که برای بالا رفتن از نخل از آن استفاده می‌شود.
تەپەلە: دەرزی درشت، دەرزی تەپەتە و [ف] سوزن لحاف‌دوزی.
تەپەیات: ١) تەشتایی خواردن؛ ٢) خۆرسک، تەبیعەت [ف] ١) اشتها؛ ٢) طبیعت.
تەپە: ١) تەمەڵ لە ڕێڕۆشتن؛ ٢) گۆڕی، گۆڵ، جیف؛ ٣) فێ، بەخۆشی هەڵداری؛ ٤) گرد، تەپۆلکە؛ ٥) کۆ، کۆمەڵ، کۆگا؛ ٦) سل، تۆپەڵەیەک گۆی بتاڵەدەم؛ ٧) هێرش؛ ٨) تیشەی تەک، وس، تەترسان؛ ٩) تۆز؛ ١٠) مز [ف] ١) کندرو؛ ٢) سست؛ ٣) صرع؛ ٤) تپه؛ ٥) توده؛ ٦) توده‌ای از

غلطهٔ آدمی؛ ۷) یورش؛ ۸) خاموش از ترس؛ ۹) خیار؛ ۱۰) بد.

تەپان: ریچو قوز که بەسی خەڵیکە شتی بۆ سواح دەدەن ▣ سرگین و گل که دهانهٔ کندو را با آن اندایند.

تەپارک: تەپار ▣ نگا: تەپار.

تەپالدان: شوینی تەپالە لێ‌دانان، خەڵیاری تەپالە ▣ جای نگهداری تپاله.

تەپالە: ریخی وشکەوبو، شتاکەی وشاو ▣ تپاله.

تەپالەپێژ: ژنێ که تەپالە بەدەست ڕادەوێنێ دەکا ▣ زنی که سرگین را تپاله کند.

تەپان: ۱) زەردەواڵە، پاژنەی دەرگا؛ ۲) داری جیگای تەوەرەتان؛ ۳) ئەڵای گەلاکوتان؛ ۴) جەپەری پشتوانەی دەرگا؛ ۵) چەرمی قورسایی سەر دینگ ▣ ۱) پاشنهٔ در؛ ۲) چوب زیر قطب آسیا؛ ۳) چسباق برگ کوبی؛ ۴) پشتوانهٔ در؛ ۵) سنگ بالای دنگ نمالی کوبی.

تەپاندن: ۱) شەڵان بەڵای‌یان بەهەرچی؛ ۲) توش کردن؛ ۳) تاختن ▣ ۱) کوبیدن با پای و... ۲) دچار کردن؛ ۳) آختن.

تەپانن: تەپاندن ▣ نگا: تەپاندن.

تەپانە: دەرێی کورت، تۆکە ▣ کشان کوتاه.

تەپاو: ۱) شەڵدراو بەڵای یا...؛ ۲) ڕەپاو، خەریکی ڕەپاو ▣ ۱) با لگد یا با بیل کوبیده شده؛ ۲) فرو ریخته، در حال فروریختن.

تەپاوتل: بەملاو بەولا؛ ۱) کەوتن ▣ تلوتلو خوردن.

تەپتەپ: دەنگی تەپاندنەوە بەدەست یا بەقاچ ▣ تاپ تاپ.

تەپتەپان: تەپتەپ کردن ▣ تاپ تاپ کردن.

تەپتەپە: دوومەرجەی بەماوز ▣ موتور سیکلت.

تەپ چۆڕ: تەکیش، بن کۆڵ، کۆمەڵی زرخاو و دار ▣ پی زدن و شست کردن خاک مرطوب و...

تەپخ: داتەپو، تەپاو ▣ دیوار تریک یا فروریختن.

تەپخبون: داڕوخان، داتەپین ▣ ریزش کردن دیوار.

تەپخ کردن: ڕوخاندن، ڕماندن ▣ ویران کردن.

تەپدان: ۱) بەسەریەکا کۆمەڵ کردن؛ ۲) پەلاماردان ▣ ۱) انباشتن؛ ۲) یورش بردن.

تەپرەش: قەڵبار، گەرمان، حەلەسان ▣ تاروزن.

تەپس: ۱) شەڵان بەپێ؛ ۲) تەپین، داکەوتنی دیوارو... ▣ ۱) لگدمال کردن؛ ۲) ریختن آوار.

تەپسە: داتەپین، ڕوخان ▣ فروریختن.

تەپسی: دەفری بازنە کوشاد بۆ چێشت تێ کردن ▣ آشغاب غذاخوری.

تەپش: داتەپان، تەپان ▣ نگا: تەپان.

تەپشت: کۆشت، تەقالا ▣ سعی و کوشش.

تەپشو: تەشوو ▣ تیشه.

تەپشوی: تەشوو ▣ تیشه.

تەپاک: ۱) تەوو، تەپاڵەی زن شەڵاوەشێ؛ ۲) جۆرێ داوی ڕاوا؛ ۳) جۆرێ بەڵم؛ ۴) گردۆڵکە ▣ ۱) تاپاله؛ ۲) نوعی دام شکاری؛ ۳) نوعی تله؛ ۴) تپه.

تەپ کردن: پێدەنگ بون کەوتن ▣ خاموش شدن از ترس.

تەپکە: ۱) داوی لەتەختە کوترا و بۆ ڕاوی جل؛ ۲) تەڵە کەوتو داری سەر مۆڵکە بۆ ڕاوی کەروشک؛ ۳) تەوو، تەپاڵە؛ ۴) پەنجەگیا، پەنگیا ▣ ۱) نوعی دام؛ ۲) نوعی تله؛ ۳) تاپاله؛ ۴) پرنه.

تەپل: شوێن پەنجەو جێ قاچەکان ▣ اثر انگشت.

تەپڵ: ۱) دەمولی لەشکر؛ ۲) باڵی سەر ▣ ۱) طبل؛ ۲) تارک.

تەپڵۆن: دەمولی گەورە ▣ طبال.

تەپڵک: ۱) ڕگەی دیوار؛ ۲) تەپڵی بچوک؛ ۳) پەرگەی‌ئەدال؛ ۴) ئاسنی گەوکردەوەی شتی شکاو ▣ ۱) برآمدگی دیوار؛ ۲) طبل کوچک؛ ۳) آنکند؛ ۴) بند پارچه‌ای از آهن یا روی که بدان ظرف شکسته را پیوند دهند.

تەپڵەوس: تەمەڵو تەوەزەل ▣ بیکاره و سست.

تەپڵۆس: تەپە، تەمەڵی، لەش گران ▣ تنبل و گرانجان.

تەپڵە: ۱) کڵاوی لیبادە؛ ۲) جۆرێ کڵاوی ژنانە ▣ ۱) کلاه نمدی؛ ۲) نوعی کلاه زنانه.

تەپڵە: کەڵاو، دەفری لەشیاکە ▣ ظرف از سرگین.

تەپڵەسەر: ئۆقەسەر، ئەوەی سەر بەرزترین شوێن لە هەرشتێ ▣ بلندترین نقطهٔ هر چیز.

تەپڵەقۆ: دارێکی ئەردوار، ئەپەڵاڵۆکە کوپلە دەکا ▣ درختی است جنگلی.

تەپڵەک: ۱) دەپی سەرکوڵەکەو بن‌مەچ؛ ۲) تەپەکڵاو؛ ۳) ئاسی کڵاوی ژنان؛ ۴) دەفەری زێر سیفار؛ ۵) کورسیەکی ئەست لەسەر دانان؛ ۶) باڵی گەشەی ئەکسرا ▣ ۱) تخته‌پارهٔ میان ستون و سقف؛ ۲) دایرهٔ وسط عرقچین؛ ۳) نوعی کلاه زنانه؛ ۴) زیرسیگاری؛ ۵) صندلی؛ ۶) بام گاه‌گل شده.

تەپڵی پاو: تەپڵی بچوک لەسەرکو پاو ▣ تپکون ▣ نوعی طبل کوچک.

تەپڵی تۆپین: گەمەیەکە منداڵو لاو دەیکەن ▣ نوعی بازی کودکان و نوجوانان.

تەپڵی سەر: تەپڵە سەر ▣ روی سر.

تەپڵی گۆش: پەردەی گوێ؛ ۱) پۆسی تەپڵی گۆش بەم کەشان کەوکەم؛ ۲) دەوڵەوی‌یە ▣ پردهٔ گوش.

تەپڵی گوێ: تەپڵی گۆش ▣ پردهٔ گوش.

تەپۆ: ۱) مێشوڵەی لاق‌و دەنوک مرۆ؛ ۲) لاریەمت، جۆرێ بی‌دان؛ ۳) دەفاو دەبەنگ ▣ ۱) نوعی پشه؛ ۲) گوندها فروزفته از بی‌دانائی؛ ۳) بی‌شعور.

تەپوتەل: هەڵسو کەوت، ماتەو ڕو جولان بیکەوە ▣ جست‌وخیز، افتادن و برخاستن.

تەپوتۆز: تۆزو غومار ▣ گرد و غبار.

تەپو تۆمان: ۱) تۆزو غومار؛ ۲) مرۆی داوەستاو ▣ ۱) گرد و غبار؛ ۲) مه غلیظ و ڕاکد.

تەپوخ: ڕەت بون، هەڵەنگوتن، ساتەمەکردن ▣ بیکفری.

تەپو دۆمان: مزی زۆری داوەستاو [ئا] مە غلیط راکە.
تەپوکۆ: تەپۆل [ئا] بکە: تەپۆل.
تەپوکە: گردولکە، تەپکی بەزەلمە [ئا] تپۆ کو ارتفاع.
تەپولکە: تەپوکە [ئا] تپۆ کوچك.
تەپۆلکە: تەپوکە [ئا] تپۆ کوچك.
تەپومز: مزی بەقەبەت [ئا] مە غلیط.
تەپۆنکە: تەپوکە [ئا] تپۆ کوچك.
تەپوڵم: باران و بر یکەوە [ئا] هوای بارانی مەالود.
تەپە: ١) دەنگی کەوتنی شتی بەرمی لوورین؛ ٢) دەنگی پای پیاوەم؛ ٣) تەپلەکی ئاژەڵەکان؛ ٤) گرد کۆی چکۆلە [ئا] ١) صدای افتادن شیئی نرم و سنگین؛ ٢) صدای پا؛ ٣) دایرهٔ وسط فرقین؛ ٤) تپە.
تەپەتەپ: تەپتەپ [ئا] بکە: تەپتەپ.
تەپەشیرە: ترشی لە سادای تازەیی گرتو کە دەکەوێتە هەڵدەستەوە [ئا] کایە از نوپای آفتاب و خیزان.
تەپەدان: بەسەریەکا کردن و لەسەر یەك هەڵچنین [ئا] توده کردن و برهم انباشتن.
تەپەدۆڕا: زاریتی شوینە لەداری نەرم [ئا] چوب پخته.
تەپەدوکەڵ: دوکەڵی زۆر [ئا] دود زیاد.
تەپەسەر: سەرگرتە، سەرەوەنشت [ئا] سرزانش.
تەپەکەلاو: ١) پارچەی تەپلەسەر داپۆش لە تارەبەیەن دا؛ ٢) تەختەی گرووپەر لەسەر جەلاکسی خۆمەتوروەشەسال [ئا] ١) دایرهٔ وسط فرقین؛ ٢) کلاهك سون چاپر.
تەپەڵوکە: تەپاڵەی پێزراو [ئا] تا باله.
تەپیان: زەمان، بەسەریەکا هاتنی دیوار [ئا] فرو ریختن دیوار.
تەپین: ١) زەمان، بەسەریەکا هاتنە خواری دیوار، تەپیان؛ ٢) دانەپین، خوێنەرەو قوربانی شت [ئا] ١) ریزش دیوار؛ ٢) فرورفتگی.
تەپیو: رووخان، زەماك [ئا] ریزش کرده.
تەپیاوك: بە بناکیەکە [ئا] تماع کوهی.
تەترەڵە: تەرزە، تەزرە، تەبرۆك [ئا] بکرك.
تەتکە: ١) لەباند، دەمکێش؛ ٢) سمتو ساتان [ئا] ١) دستکش؛ ٢) باسن.
تەتڵەمیران: کرمیکە لەسەر دوریز پای مەمی، ریش وسپی [ئا] کرمی است گرشدار.
تەتن: قوڕ، جەزی، هەڕ [ئا] گل.
تەتە: ١) بۆکەڵەی سالان لەقوڕ یان لە هەویر؛ ٢) پۆز خوشکی باوك، مەت، پلە؛ ٣) خیشك بۆ زەوی لوس کردن [ئا] ١) عروسك گلی یا خمیری؛ ٢) عمه؛ ٣) قرن.
تەتەس: ١) غاتس، پیاوی بەپۆ؛ ٢) کەسی باسە بەساو دیتن [ئا] ١) سریع السیر؛ ٢) ناهمر.
تەتەری: سەاق، ترشی سەاق [ئا] سماق.
تەتەشۆڕ: ناحەتوان، جێگەی مرتو لەکاتی شۆرەدن [ئا] سنگ یا تخته شۆرەشوری.

تەتەڵە: ١) پارچە تەختە یان پارچە بەردی پانکەڵە بۆ لەسەر نوسین؛ ٢) ئوان راوە مۆخەریشت، کەسەر لە پشتەوە؛ ٣) ریمەتو لاجانگ یکەوە؛ ٤) پاك کردنی مەغڵ و توتن بەهەڵەکاندن [ئا] ١) لوح؛ ٢) کمر؛ ٣) گونه، رُخسار؛ ٤) بوجاری.
تەتەڵە کردن: ١) هەڵەکاندنی مەغڵ و توتن بۆ پاکبونەوە؛ ٢) هەڵەکردن لەسەداو زمان تیکەڵبون؛ ٣) بەهەڵە چون لە نیشانە تەنگاوتنا [ئا] ١) بوجاری؛ ٢) زبان به تتبه افتادن؛ ٣) بهدف نزدن.
تەتەڵەمیران: ١) تەتڵەمیران؛ ٢) گاڵەو گەمە [ئا] ١) کرم گرشدار؛ ٢) شوخی.
تەتی: ١) سمتو ساتان؛ ٢) تاوەمس [ئا] ١) باسن؛ ٢) مسزاج.
تەجە: تەگە، تەزەزن، ساریژن، ساوژن [ئا] نهان، پیشر و گله.
تەجەتەر: تەگە [ئا] نهان.
تەجیر: ئامان، تەیمان، دیواری لەشۆڵ، جەپەر [ئا] پرچین.
تەجیری: هزە، خیگە، خیگە، پیسە [ئا] خیگ.
تەح: وشەی سەیرمان [ئا] حرف تعجب.
تەحا: تەح [ئا] حرف تعجب.
تەحام: خواردەمەنی، شیو [ئا] خوراك.
تەحامات: خواردەمەنی، جۆرەجۆرو رەنگاورەنگ [ئا] خوراکهای رنگارنگ.
تەحت: ١) شاخ، کۆی لەسەری لوس و بلند؛ ٢) لیاد، تەد [ئا] ١) کوه سنگی؛ ٢) تمد گسترده.
تەحتەقاپو: ئاوایی نشین، پەراسەری جوانیەرستو کوچەری [ئا] تخته قاپو.
تەحتیل: وچان، ریزی بیبودان، بەتاڵی، بیکاری [ئا] تعطیل.
تەححا: وشەی سەیرمان و سەرسوڕمان [ئا] کلمهٔ تعجب.
تەحز: ١) عەرز شیو؛ ٢) پیچم [ئا] ١) طرز شیوه؛ ٢) سیما.
تەحرە: جەنگی گەرمای بەرەو [ئا] گرمای تیز و.
تەحس: خلیسان، تەمت [ئا] لیز.
تەحسین: خلیسکان، تەمتین [ئا] لغزیدن، لیز خوردن.
تەحفیل: پەسەیل، خاوێن بونەوەی پیس بەشوشتن [ئا] شستن و پاك کردن نجس.
تەحل: تاڵ، تاڵ، پەراسەری شیرین [ئا] تلخ.
تەحڵك: ١) تاڵکە، جۆری گرگە کە هەتا کاڵە تاڵە؛ ٢) رەش تاڵە، تەسەمری تامال زەش [ئا] ١) نوعی گرمك؛ ٢) سیه فام.
تەحلەسیك: گوزالك، کاڵە کە مارانە [ئا] هندوانهٔ ابوجهل.
تەحلی: ١) جۆری تاڵی؛ ٢) تاڵیشکە، گیای کەوان [ئا] ١) تلخی؛ ٢) نام گیاهی است.
تەحلیشك: ١) تاڵیشکە؛ ٢) تاری تاڵو سوێر [ئا] ١) بکە: تاڵیشکە؛ ٢) آب تلخ و شور.
تەحین: دۆنای کونجی، شیردی کونجی، راشی [ئا] شیرهٔ کنجد.
تەخ: دەنگی گەرانەوەی گاجوت، لەسەر خەت [ئا] حرف هدایت گاو خورش.

تەخار: کێش و پێوانەیەکی دەغڵە. لەسوکەوریان جوار تەنەکەیەر لە کوردستانی عیراق ٦٢ تەنەکە [ئا] وامەدی برای وزن غڵە.

تەخارلو: کوچەی ڕەلامی سەرتاپاڵە بۆ دەفری تاو [ئا] تخار آب.

تەخت: ١) گۆڕ، ڕاکەت بێ کامەو کڵۆ و ڕاست؛ ٢) چارپایەی لەسەر نوستن؛ ٣) کورسی لەسەر دانیشتنی پاشا؛ ٤) بێ خوار و خیچی [ئا] ١) هموار؛ ٢) تختخواب؛ ٣) اریکهٔ سلطنت؛ ٤) بدون کجی.

تەختان: گۆڕاو، هەردی ڕاست و تەخت [ئا] زمین هموار.

تەختانی: تەختان [ئا] زمین هموار.

تەختایی: تەختان [ئا] زمین هموار.

تەخت بون: ڕاست بونی خوێنی بەکەلەبەو کڵۆ، برێنی لە تیکە ڕوحانی خداو [ئا] هموار شدن کدورت. کنایه از ویران شدن به کلی.

تەخت ڕەوان: کەڕاوی بەکجاوە کە بەجوارەبەسان هەڵدەگیرێ [ئا] تخت روان.

تەخت کردن: ١) ڕاست کردنی زەویی باراست، برێنی لە بۆران کردنی ئاوایی؛ ٢) خۆبەر و ساڕکەردن (کەبلی خۆی تەخت کرد) [ئا] ١) هموار کردن زمین. کنایه از ویران کردن؛ ٢) به گرز و رسیدن.

تەختە: ١) دەبب داری پان ئاشراو؛ ٢) باڵایی و ڕاستی بەرد؛ ٣) پارچە لەشوتاڵ پان لەکوێی چادر؛ ٤) دوکانی داخراو؛ دوکانەکەی تەختە کراوە، بازار (تەختەیە)؛ ٥) ئاوایی، ئامرازی غەرزێ لەسەر کردن [ئا] ١) تختهٔ چوبی؛ ٢) تختهسنگ؛ ٣) تختهٔ قماش؛ ٤) دکان و بازار بسته؛ ٥) تختهزد.

تەختەبەند: ١) کەت، تەختی لەتەختو چوار گۆشەو گەورە بۆ لەسەر نوستنی هاوڕێان؛ ٢) مەجەمەری [ئا] ١) کت؛ ٢) نرده.

تەختەبەند: تەختەبەن [ئا] نگا: تەختەبەن.

تەختەپورت: سوراخی داڕخۆن، سوڕیاڵە [ئا] سوراخ.

تەختەپوش: ١) بەبەگ پۆشی ئاوەزی تۆبن؛ ٢) تەختەبەندی مەیخ [ئا] ١) سنگ‌فرش آوار؛ ٢) پرواز، تخته‌هایی که سقف را بدان پوشند.

تەختەدار: دەبی دارین [ئا] تخته.

تەختەڕەش: دەبەڕەش، خوێنەکەی ڕەش دەکرێ و لە قورگە لەسەری دەنوسن [ئا] تخته‌سیاه.

تەختەساف: کلاوەدەزوی لەسەر بارچەمەنیا هەڵکراو [ئا] فرقهٔ دلوانی بەن.

تەختەقاپو: ئاوایی نشین، بەرانبەری کۆچبەری چۆڵ بەرست [ئا] تخته‌قاپو.

تەختەقاپی: تەختەقاپو [ئا] تخته‌قاپو.

تەختی ڕەوان: تەخت ڕەوان [ئا] تخت روان.

تەختەمە: بەرکوت، دەڤڵی کەبەرلە خوێنە هێندەیکی دەبەرون وەو وکوتن [ئا] مقدار کمی از غله که برای آزمایش آنرا می کوبند.

تەخسین: ١) لمش گرانی، باڵی سوک؛ ٢) زێی کەمترد سەرمەیی ئاکا؛ ٣) گرانی، گوناح، هەڵە [ئا] ١) کسالت؛ ٢) زن بی‌نصیب از همخوابگی شوهر؛ ٣) تقصیر.

تەخش: تیری هەوالی کەوان [ئا] تیر، سهم.

تەخشان: بڵاوکردن، دەگەڵ بەهەستان ڕۆژن (ماڵەکەی هەموو تەخشان بەخشان کرد) [ئا] پخش و پلا کردن.

تەخشلە: ڕەحەت، ڕەفە [ئا] طاقچه.

تەخلیت: ١) جۆرە تەمرا؛ ٢) بەدڵی، لەبەتی تەسلی [ئا] ١) نوع، گونه؛ ٢) بدل.

تەخمین: بەرامبەر، ئەگەڵ بەو [ئا] حدس.

تەخنک: قابی گەورەی قەسی، سەنەدەی گەورە، لەگەڵی جیشت [ئا] ظرف بزرگ مسین.

تەخەر: هەسی زۆرەبەر، زۆرتری [ئا] اکثریت.

تەر: ١) شل، جەنای بەرانبەری وەوا؛ ٢) وشەیەکە وانای زۆرباش دەدا؛ (تەرۆ ڕاپی)؛ ٣) وانای گاڵتە پێ کردن؛ (تەرت بەڕاپی) [ئا] ١) خیس، تر؛ ٢) بمعنی خیلی خوب؛ ٣) کلمهٔ تمسخر.

تەرا: باتی تاک دێ، وانای بەنیاو چلۆنکایی دەدا؛ (ئالاو تەرا لێرو لەوێ پەیدا دەبین) [ئا] بعد از کلمهٔ ئالاو بمعنی مهجور و تنها می‌رساند.

تەرابیون: ١) لە بڵندەو کەوتن؛ ٢) دیکی بون، لەماڵ دورکەوتەوە [ئا] ١) پایین افتادن؛ ٢) مهجور ماندن.

تەراتە: ڕەباری تەسب، هاتوچۆی تەسب لە بەیدا [ئا] جولان اسب در میدان.

تەراتین: ڕەباری، هاتوچۆکردنی تەسب [ئا] جولان اسب در میدان.

تەراخومە: تەخوێنەکی جاڵە [ئا] ترانشما.

تەراد: ١) بستی خاکەکە، بستی سەرکەلەکە؛ ٢) گۆشتی چەقاڵە؛ ٣) تەرات [ئا] ١) پوست ٹهیگاه؛ ٢) تختهٔ گوشتی؛ ٣) نگاه تەرات.

تەران: ئاسنولکەی ئاوخواردنەوە، زەراڤ [ئا] طاس آبخوری.

تەراز: ١) ڕێکەو بەرانبەر؛ ٢) وەڵا، وەک؛ ٣) ئامرازێکی بەنایاب، ڕێکی و بەرانبەری دیواری بێ بەراوەر دەکەن [ئا] ١) یکسان، ترازو؛ ٢) مانند؛ ٣) ترازو بنایی.

تەرازن: تەرازی، تەرازی ڕۆژ ئاوەدار [ئا] چمدار خیس.

تەرازو: ١) ئامرازی کێشانی دانەوێڵەو بیوو، تەرازی؛ ٢) کۆتەڵە تەسڵیرەیەکە لە ئاسمان [ئا] ١) ترازو؛ ٢) برج میزان.

تەرازوبەز: کەم‌فرۆش، کەسێ کە لە تەرازوکێشان قوڵ دەکاو کەم دەدا [ئا] کم‌فروش.

تەرازوەڵە: تەرازوراستە، بێ قوڵ لە کێشان؛ [ئا] درست کار در وزن کردن.

تەراش: ئاشین [ئا] تراشه.

تەراش: سەرپۆش چاک کردن [ئا] اصلاح سر و صورت.

تەراشتن: ئاشین، تراشین [ئا] تراشیدن.

تەراشین: ئاشین [ئا] تراشیدن.

تەراق: ١) بستو کەمەڵی بەکسو؛ ٢) تەراد؛ ٣) بەورە [ئا] ١) تخلی چهاریا؛ ٢) پوست و گوشت ٹهیگاه؛ ٣) شاخه هرس شدنی تاک.

تەراقکرن: بڕینی ڕەز، باغ بڕین [ئا] هرس کردن تاک.

تەرال: ١) جەدوڵ، تەبەستو بیکان؛ ٢) تەراد [ئا] ١) تنبل، تست؛ ٢) نگا: تەراد.

تەرزاو: ۱) سوانی مال به گۆڵەسپی ۲) ئەمدارو ۱) نوعی گۆچکاری ۲) تاوه.

تەرزاوەرز: هەڵاداد، تیکەوبەک فرج و مرج.

تەرزبی: بەتاوی، ژن وبنگابی ترزی، سەناکی.

تەرزیون: ۱) شل بون، بەتاوبون ۲) برینی لەتەمی بوبەوەند وەرگرتن.
(هیشتەبی بارە بەهیچ شتی تەرزایی ۱) احیس جدن ۲) درس عبرت گرتن.

تەرزبوتەوە: ۱) جەبوان کە لە گاخواردن رزگار دەبی و گیانس دەشوا ۲) برینی لەو کەسانەی بەپیری زن دەبن یا شووە کەن ۱) حیوانی کە پس لە گەرانەن زەستان لە گیاه و سبزەی تازە بچرە ۲) کتابە لە کسی کە دریری همسر گیرد.

تەرزبی: دار بەلاکوکە گیو بلە درخت آلبالوی کوهی.

تەرزل: رەت، هەڵەنگوتن، سانمەوەن بیکاری.

تەرزلین: رەت ورتن، هەڵەنگوتن، سانمەوەن سەکاری جورتن.

تەرزیوش: کەسی جنگی باش دەبەر بە لا شیاوپوش.

تەرزیین: پیری بل زیندی بەهەوەس پیر دلرغبه.

تەرت: ۱) بلاو پەرشان، پەرن ۲) لەبەین جو، لەنابا، جدا ۳) کەمرد، کەمرد ۴) پشت دەبون ۱) پراکندە ۲) از میان رفتە ۳) سرگین خشک شدە ۴) پشت.

تەرتولونا: هەرتیمای لەبەین جو، هەوبار بەبەکجاری ناریمان نابود.

تەرتول: کرمیکە لەناوی گیاسین، کرمی سەوزی کرم آفت گیاهان.

تەرجەمە: شین وتەوەی شوینی لەدراو کتوری از ضربه.

تەرجمان: دیلماج، چرگین، باجەلە کەر مترجم.

تەرجومە: دیلماجی، باجەلە، وەرگیران ترجمه.

تەرجەمەی: تەرجومە ترجمه.

تەرچك: شتیکەی تەرو تازە سبزهٔ شاداب.

تەرح: ۱) بەعم، شکڵ و سەرو سەکوت ۲) وینك، لەگوڕین ۳) فل، لق، لاسکی گیاو گوڵ ۱) شکل و قیافه ۲) نسیم ۳) ساقهٔ گل و گیاه.

تەرحەك: جوری دری، نوعی حلق نوعی نمار.

تەرخی: جوری سەرپوشی ژنانە نوعی روسری.

تەرخ: وازهێنان، دەست هەڵگرتن، تەراك ترك کردن.

تەرخان: تازاد لەباج و بەخشی تاقاو معاف از مالیات و بهرهٔ مالکانه.

تەرخەنە: بەتەماو، نۆ تەرە مارە.

تەرخون: جوری سەوزی خواردن ترخون.

تەرداس: تەوداس داس تاخەوری.

تەرددەس: ۱) مەزبوت، جالاك ۲) زی لەو ۳) دەس رەنگین و جاڕاو ۱) چابك ۲) زود ۳) ماهر زردست.

تەرددەست: تەرددەس نگا: تەرددەس.

تەرددەستی: ۱) چابکی ۲) ئەزانی و دەسرەنگینی ۱) چالاکی ۲) مهارت.

تەرددەم: قسەزان و بەگفتوگۆت سخن‌دان.

تەرز: ۱) لکی داو بەن تاسای رەن ۲) سەرلکی پاریکی برکە بیستان ۳) پاك، پەوکو ۴) جوری تەوری ۵) جوری لەبارو ۱) شاخه باریك و نرم مانند تاك ۲) شاخ و برگ گیاهان پالیزی ۳) مانند ۴) تبر ۵) زیبا و دلپسند.

تەرزمان: تەرجومە سخن‌دان.

تەرزوان: تەرجومە سخن‌دان.

تەرزە: تەرۆك، گڵۆرە نگرگ.

تەرزەشکین: تەرزەکوت نگا: تەرزەکوت.

تەرزەکوت: دار یان زەرعانیکی تەرزە لی دانی ناسوه یا محصول زیان دیده از نگرگ.

تەرزەڵۆکە: گڵۆرکە، تەرزەی وردە نگرگ ریز.

تەرس: گوی بەکسم بهن.

تەرسە: بیجەوانە، تەرلەوی ترسکس، وارونه.

تەرسەقول: گوی کەر بەوشکی سرگین خشکیده آلاغ.

تەرش: کەری، کەراف، کەرکە تازەڵ بەشی از گله.

تەرشەاری: مەزاری، تازەڵداری گله‌داری.

تەرقام: ئەاوون سەلیقە، بەزەوی خوش‌ذوق.

تەرقلە: پارچە دەزو داوەدەزو نکه‌نخ.

تەرکە: ۱) تەرخ ۲) بەشی دوایی زین کە هەگیەی لەسەر دادەبەستی ۳) جەکی تەرکە ۱) ترك ۲) قسمت عقبی زین ۳) اسلحه.

تەرك: خشکیکی زنانە نوعی زوب.

تەرکە: ۱) دارەستی تەستور ۲) تۆزکی تەستور و بەز ۳) برینی لەکەر ۱) چماق ۲) هیزه تر و کلفت ۳) کتابه از آلت مرد.

تەرکیەند: بەن ساوورە ترکند قزاق.

تەرکردەوە: ئەوزی سەوزەان بەمالات دوای زستان داین قلف سبز بدام بعد از مدتی خوردن علف خشك.

تەرك کەوتن: ۱) لەبەین چوبی جوجکە بەبەت ۲) لەبەین چوبی جوبەگەی بەلی ساڵانی بەرزە ۱) از جا در رفتن دنبالچه ۲) از جا در رفتن مچ پای دام.

تەرکە: ۱) شۆڵ، تۆڵ، تۆزاڵ ۲) جوری قامیشی باوز ۱) ترکه ۲) نوعی نی تور.

تەرکەدنیا: بیاوی جاکی دوردنیا زاهد.

تەرکی: لاتی کەقۆل لە زیدان بین خورو هەگیەی سوار فتراك.

تەرگ: تەرز، تەرۆك، گڵۆرە نگرگ.

تەرگزۆك: تەرز، تەرۆك، گڵۆرە نگرگ.

تەرگە: جاوەکەی تۆڵ، تۆڵوانە ۱) بیشەی ئەلەك کەول کەلەشیر
کەستوسەی تەرزین / لی سیکە بەنازای سەرو تەرگەی خەزو وڵا
دەلی بە نسل.

تەرگەوەن: هەڵبەندیکە لە کوردستان نام بخشی از کردستان.

تەرلان: ۱) سەلیکی راوکەرە لە نیری بازو شەهین ۲) برینی لە جوان جاکی دڵرفین ۱) از پرندگان شکاری ۲) کتابه از زیبای دلربا.

تەرلە: گیایەکی دەشە کەخورت گیاهی است خوردنی

تەرم: ۱) بنکۆڵی ڕەز، تەکمیش؛ ۲) جەستەی، لاشە، جەستەی؛ ۳) حەوت ئەستێرە، حەوت ئەستێرەی ئەفلاکیان ۴) بێ ڕەن و سست کردن خاڵ ڕن ۲) جدا؛ ۳) ستارگان هفت برادران.

تەرمال: سەلی چارەوی، کەفەلی بە کسم کامل، بەتەرک.

تەرمی ئوریحی: ئەستێرەی حەوت ئەلە ستارهٔ هفت برادران.

تەرن: ۱) خۆیان گەڕان دەس بێ ڕەوان بێ؛ ۲) بی فەر و بەلاوەی ۱) ئاروزی؛ ۲) مردم آزار.

تەرنە: چەمەڕایی، چاوەنوری، چاف تێری استقلال.

تەرنەپایلە: پەڕە سنگ، پەڕە سنگ کە، حاجی ڕەشەلە پر سنو.

تەرو: تێری، تیرەتی، داریکی دەوەشە بو بالسوکە بنی با دەدەن برچنجەایست جنگلی.

تەروال: ۱) هەروال، پۆک، سەکوی لەدار تەرەبەسالە؛ ۲) رفیعد رفه ۱) سکوی سیاه چادر؛ ۲) رف.

تەروالە: تەروال نگا: تەروال.

تەروبز: زۆر خراپ بسیار خبیث.

تەروتاز: شەوو بەرای، لەشتوی و تورت تیروتیر.

تەروتۆش: هەوای پڕ لە هەورو باران هوای بارانی.

تەروتۆشی: دەمی پڕ لە هەورو بارانی زۆر موسم بارندگی بسیار.

تەروزی: ئەروزی، ئەرزی، چەنیلە، کالیاری قەریکو کال خیارچنبر.

تەروشدە: ۱) کەم وشک، هەڵکەوتە؛ ۲) تو بەهەری کۆڵو میوە ۱) کم خشک؛ ۲) تر.

تەرە: ۱) شەوقەلکەی توش بان میوەی نیدە کەزو بە گیا دای بەبوشن؛ ۲) ئەلاقە تورای بە بەکەلەری؛ ۳) بریتی لە تاوارە ۱) گوڵانی کە میوە یا برگ توشوون بو ئان بی گەنزنیدو یا گیاه می پو شاشند؛ ۲) از خانه رمیدن؛ ۳) کنایه از آوارة.

تەرە: ۱) میوەی پێشان؛ ۲) کەمبەر ۱) میوهٔ جالیزی؛ ۲) ترە.

تەرەبان: بازی میوەی پێشان ترەبان.

تەرەبەهار: بەهاری زۆر پڕ باران بهار پر بارش.

تەرەبیرۆ: بەفرتیەکی پێشە، سەیدایی گرمای پوستی.

تەرەپەنە: گیایە کە گیاهی است.

تەرەپیان: بیازی شین، گەلاباری نابەت پیازچه.

تەرەتۆرە: ۱) تەرەتیزە؛ ۲) تۆڵە کە ۱) شاهی؛ ۲) پنیراز.

تەرەتیزە: تەرەتۆرە شاهی.

تەرەجە: تاک، بەتەنیا یکه.

تەرەدوا: ۱) تۆرانی بە کەمەرەکی؛ ۲) دەرکردن بو هەیبەت ۱) برای هیبت قهر کردن؛ ۲) برای هیبت اخراج کردن.

تەرەدین: بەتارە، شیتوکە، کەلەمی خل.

تەرەزا: حەیوانی تازەزاو حیوان تازه زاییده.

تەرەزی: تەرازی نگا: تەرازی.

تەرەزەن: حەیوانی تازە زاوی زۆر شەرەم حیوان تازه زاییده بسیار شرمه.

تەرەس: بی ناموس، خۆزی بست و ڕیل.

تەرەسار: ئەلەمبی ئەل ترخە بەهەری گندم و گندم.

تەرەسال: ساڵی زۆر بە باران سال پر بارانی.

تەرەسلیمانە: گیایە کە گیاهی است.

تەرەشوح: تاوەلاشین، ڕو بەت، ئەداری ترشح.

تەرەشوع: تەرەشوح ترشح.

تەرەقەد: ئەداخیکی بەرە لەموکوریش تاو کوهی بر منطقهٔ مکریار کردستان.

تەرەف: لا، ئالی طرف سو.

تەرەقە: جەشنی ترقه.

تەرەقی: بەرزتر بونەو لەوباری هەیە ترقی.

تەرەکاری: میوەی پێشان و سەوزیجاتی هاوینە محصولات جالیز.

تەرەکاڵ: شیوکردنی زەوی باران لی بارو تخم زدن زمین باران خورده.

تەرەگە: جۆری قامیشی باریکی تاوریز نوعی نی باریک و لوبر.

تەرەماست: ماستی کە بو زستان ڕاەگیری پیوی بەسەرا دەکەن ماستی که برای زمستان نگهداری می شود.

تەرەماش: ۱) ماشی سەوز ماش دەکەلوو؛ ۲) بریتی لەشتی تەهزاو بی ترح ۱) ماش سبز؛ ۲) کنایه از چیز بی ارزش.

تەرەمالە: ۱) مالەکشانی سواخ؛ ۲) دروینەی بەلاو بی سواڵە ۱) اندودن؛ ۲) نوعی درو.

تەرەندان: تەرەوش شیاپوش.

تەرەوەن: تو جاندنی پاش باران تخم افشانی پس از باران.

تەرەوەژە: مەلەکە، باڵداریکە پرنده است.

تەرەون: تەرو نگا: تەرو.

تەرەوون: تەرو نگا: تەرو.

تەریان: تریان شیند کوجاک میوه.

تەری: بەرانبەری وشکی، تاوداری تری.

تەری: ۱) جوبیکە سست، کاڵیجکە؛ تیکی تۆڕی؛ ۲) دۆک ۱) دنبالچه؛ ۲) دنبه.

تەریب: دروی، ئەقڵ درشتی قیچەڵقاچ دوختن با بخیهٔ ڕۆشت مورب.

تەریبەدان: ئەوین بە ئەقڵی درشت بو قایمتر بون دوختن با بخیه بطور مورب برای محکم کاری.

تەریدە: جەنە، ڕیگر، گۆڕان ڕاهزن.

تەریزە: خاڵیکە، کەلەکە تهیگاه.

تەریف: پیس، کاڵو گەمان، کۆڵی بلید، احمق.

تەریق: شەرمەزار، هیشت کاز، خەجاڵەت خجل، شرمنده.

تەریق: تەریق خجل، شرمنده.

تەریق بونەو: خەجاڵەت بون، بەشەرما کەوتن شرمنده بودن.

تەریق بونەوە: تەریق بونەوە شرمنده شدن.

تەریقی: شەرم کردن، خەجاڵەتباری خجالت کشیدن.

تەریقی: تەریقی خجالت کشیدن.

تەریك: دوره‌پەرێز، بێ‌لابەن (لە زەوەران شەریکم، لە قازانجێ تەریکم) ◻ بی‌تعصب، [illegible]

تەریڤە: تەرو ◻ نگا: تەرو.

تەن: ١) بێ‌هەستبوونی لەشەان، سڕبوون، لەگۆڕچون؛ ٢) ساردی و فەنکی (قسەی زۆر بۆمێرد، (قسەان بەزو تەن بەهارا بەزو تەن هاوینێ تەزو تەن بارا بەزو تەن) ◻ ١) کرخی، اندام؛ ٢) بروت، سردی.

تەزبی: تەزیح، تەسیح، لوزکەی دەستی پیاوان، تزبی ◻ تسبیح.

تەزان: مرووجەکردن، سڕبون ◻ کرخ شدن، بی‌حس شدن.

تەزاندن: مرووجەیی کردن، سڕکردن، لەگۆ بردن ◻ کرخ کردن، بی‌حس کردن.

تەزرە: تەزیە، تەریک ◻ نگرگ.

تەزگ: سڕکەر، لەگۆبەر ◻ کرخ کننده، بی‌حس کننده.

تەرگ: ١) سڕی، بێ‌هەستی لەشەام؛ ٢) تەریەی دریست ◻ ١) بی‌حسی؛ ٢) نگرگ درشت.

تەزگا: ئاگردان، ئاورگ ◻ آتشدان.

تەزو: ١) سڕی؛ ٢) مجبورک؛ ٣) سوڕەی سەرسەو پاش سارد ◻ ١) کرخی؛ ٢) مرکشیدن اندام؛ ٣) سور سرما.

تەزی: ١) سڕبو، لەگۆچوو؛ ٢) سارد، وەتاریەتی بوانوەدەلێن (ئاوا تەزی) ◻ ١) بی‌حس شده؛ ٢) سرد.

تەزیگ: سڕبو، بێ‌هەستبوی ئەندام ◻ بی‌حس شده، کرخیده.

تەزین: لەگۆچون، سست‌بونی ئەندام، سڕبون ◻ بی‌حس شدن، کرخیدن.

تەزیو: سڕ ◻ بی‌حس شده.

تەژا: لوز، زێر خلی بارەبەر ◻ غزی گیر ستون.

تەژبی: وێچون، هاوبەشی، ئەیلاەتەبی، تەویش وەکو تو ژل بوا ◻ نشیه.

تەژبیات: تەژبی ◻ نشیه.

تەژگ: کەلان، جۆری قومان ◻ پارچهٔ کتانی.

تەژگا: ئاگردان، ئاورگ، تەزگا ◻ آتشدان.

تەژنە: تیلەکەی، تنی، تۆنی ◻ تنه.

تەژو: ١) کولەکە، ستون، تەستونەکە؛ ٢) ئاژوان، داری راچلی سەربان، دەستەک؛ ٣) ئەگەر، سارین، ساوین، تەقە؛ ٤) زەلامی دەزی ئاگەبان خۆل ◻ ١) ستون؛ ٢) الوار سقف؛ ٣) بهار؛ ٤) [illegible]

تەژی: ١) بی، ئیماوایی؛ ٢) تویش ◻ ١) پر، مالامال؛ ٢) توهم.

تەژیر: هۆلی مەن، ئاغەل ◻ آغل.

تەس: وشەیەکە بۆ لەخۆزینی ئازەل ◻ کلمه‌ایست که برای راندن دام به کار می‌رود.

تەسبوگا: سەحوڕ ◻ سحور.

تەسك: ١) تەنگ؛ ٢) کەمەر، جرانەری بەرپان ◻ ١) تنگ؛ ٢) کمرغرض.

تەسلیم: ١) خۆیە دەستەوەدا؛ ٢) بریتی لە گیان بەرچون؛ ٣) دانە دەست ◻ ١) تسلیم؛ ٢) کنایه از جانسپردن؛ ٣) سپردن.

تەسمیل: تەسلیم ◻ تسلیم.

تەسە: ١) تەپەکی نان؛ ٢) تەختی هەورشیلان؛ ٣) کۆمەی بەرەکە؛ ٤) بەرد، هەڵەنگۆن ◻ ١) طبق نان؛ ٢) تخت خمیر؛ ٣) دست انداز راه؛ ٤) سنگفرش.

تەسەل: ئەر ◻ سر.

تەسەلا: سەوری، عیات ◻ شکیبائی.

تەسەلبون: ئەرەبون ◻ سیرشدن.

تەسیار: ئیشك‌گری کاروان ◻ نگهبان کاروان.

تەش: ١) ئاگر، ئاهەن، ئاوەن؛ ٢) تەشی ◻ ١) آتش؛ ٢) دوک.

تەشابی: رووەند، ئالاو بەزە ◻ روزنهٔ بام.

تەشاوی: تەشابی ◻ روزنهٔ بام.

تەشبریق: هەورە ترێشقە، بروسکە ◻ آذرخش.

تەشبەرە: کەلاو، کەلا، مەلەمات، سەرسەر ◻ تله.

تەشبی: ١) ئاوان، ئەوبوی گوناح؛ ٢) وەکو، چون ◻ ١) تاوان؛ ٢) نشیه.

تەشبی ئرالە: تەبەلە ئرالە ◻ نگا: تەبەلەئرالە.

تەشبی: ١) کاسەی دارین، بادیە؛ ٢) تەزبی؛ ٣) ئاوان ◻ ١) کاسهٔ چوبی؛ ٢) تشبیه؛ ٣) تاوان.

تەشبی ئرین: بریتی لە ئۆرخۆر ◻ شکورست.

تەشپلۆکە: کاسەی دارینی کچکە ◻ کاسهٔ چوبی کوچك.

تەشپلە: تەشپلۆکە ◻ کاسهٔ چوبی کوچك.

تەشت: سوینی گەورەی هەوبر و کوڵ تەداکردن ◻ تشت.

تەشتولکە: تەشتی چکۆلە ◻ تشتك.

تەشتیر: توشتی، وڵی بەر تەگە ◻ برنداهٔ دوبالهٔ بادبان.

تەشخە: ئاگە، دەلاقە ◻ طاقچه.

تەشخەڵە: گەن دەبە، ئەلاغ ◻ تلتاق.

تەشرین: تشرین ◻ نگا: تشرین.

تەشق: ١) بلندایی هەوا؛ (کەوتە کەم گەیشتە تەشقی ئاسمانی!) ٢) توندوتیژی هەوا؛ (سەرما تەشقی تیدا، لە تەشقی گەرمایە چوو) ◻ ١) اوج آسمان؛ ٢) شدت گرما و سرما.

تەشق شکیان: لەتوندیو بەهێزی کەوتن؛ (سەرما تەشقی شکا) ◻ از شدت افتادن.

تەشقەڵە: تەشخەڵە ◻ تلتاق.

تەشقەڵەیان: تەوی گەز دەبەرم دەهاتین، دەبەکار ◻ مردآزار.

تەشك: ١) بەرداوین؛ ٢) ئاڵا، بەشت؛ ٣) لنگر لەبەر؛ ٤) داوین؛ ٥) پانی دریژکە؛ ٦) تەرح، بەیلەق، بیچم؛ ٧) توندوتیژی سەرماو گەرما ◻ ١) دامان؛ ٢) برد، جنب؛ ٣) لنگ؛ ٤) دامن؛ ٥) مستطیل؛ ٦) سیما و قیافه؛ ٧) شدت سرما و گرما.

تەشکەبەرە: بەرەی دریژکە ◻ گلیم دراز.

تەشگا: ئاورگ، ئاگردان ◻ آتشگاه.

تەشلەخە: هەڵەت و جەنگەی سەرما ◻ اوج سرما.

تەشەداری: گیایەکە هەتوانی لێ دروست دەکەن گیایەکی ئەست لێ دەن بەند سازدەن.

تەشتی: گەڕۆ، قورگ گلو.

تەشو: تەشوی، تەشوی تەشە.

تەشوی: تەشو تەشە.

تەشە: ١) ڕەچەڵەک، کلاوەڕە؛ ٢) تەوەت، توان، تاقەت ١) ڕوبەڕە؛ ٢) توان.

تەشەن: تاڵە، قەدی هەنگوڵ تەشەڕ.

تەشەکوری: سوپاس، مەنەت، بەخێر سپاس.

تەشەلا: ١) کەم و زۆرخاو هێشاوەی ڕێن؛ ٢) گرتەوەو زیاد کردنی کوانو ڕیکە ١) چرک ڕاکوردن زخم؛ ٢) سرایت زخم.

تەشەلە: تەشەلا تەشەلا.

تەشەلەک: بان بەلاتو تەشەلە.

تەشی: تەشوی، تامرازی ساکاری بەن بافان دواک.

تەشی ڕستن: بەتەشی بافانی لوکەو خوری دواڕیسی.

تەشیرە: زەوزەوە، مێ پیسکەی مەال، کەیم فڕەزەیشتن مەنی زووک.

تەشی ڕێس: ڕێی کە بە تەشی لوکە یان خوری یا دەدا دواڕیسی.

تەشی ڕێساک: مشاک گرە، باندازیکی ڕاوکەرە پرندەای شکارچی.

تەشی ڕێسی: ١) بەتەشی بافانی کوڵەک؛ ٢) ڕێی لە زەمان لوسی و مەرایی ١) دواڕیسی؛ ٢) کنایە لە تەڤڵی و ڕیا.

تەشیلان: کاڵەی هەڵمات، گەمەی مەزەڕێن تەشەباری.

تەشیلە: ١) هەڵمات، کەلا؛ ٢) تەرتەرە؛ ٣) خوری ئامادەی ڕستن ١) ئیلە؛ ٢) فرفرە؛ ٣) پشم ئامادەی ڕیسین.

تەشی هەڵگەن: تامرازیکە تەفوزو دار و بەن لەسەر هەڵکردن پایە دوک.

تەعام: خواردەمەنی خوراک.

تەعامات: خواردەمەنی جۆراوجۆر خوراکی ڕەنگاڕەنگ.

تەعل: نال تاڵ.

تەعەدا: دەست درێژی تەعدی، دست درازی.

تەعەن: تاوک، داڕیکی لێ دەدرێ، هەڕیکی سوری بچوک دەگرێ مرخت تاج.

تەعار: تەعارە نگا تەعار.

تەعارلو: ١) تەعارلو؛ ٢) دەفری تاوی پەیچی ١) ئەعار آب؛ ٢) کاسە آب پیچوی.

تەعلۆ: ١) جۆرێ ترێی ڕەشکە؛ ٢) ئلە کشمشی سرکە لێ کراو ١) نوعی انگور سیاه؛ ٢) ئلەی سرکە کشمش.

تەف: مرەشانی جنگ، لەسەر بازی لوس هەڵهێنی قاب، تەفگ حالت بر دست صاف ایستادۀ قاب.

تەفاری: جۆرێ هەنجیر نوعی انجیر.

تەفاریک: ١) مسکێنی تاریکاو؛ ٢) کەسێ کە مەزرای لە گوندێکی دیکە هەی ١) نان ڕەبت شدە؛ ٢) آنکە مزرعەاش خارج از قریە باشد.

تەفاوەت: توفیر، جیاوازی، تەوفیر تفاوت.

تەفایە: ١) مەفەتی، مەتەفەلی، تاگردانی پچووک لە کانیا؛ ٢) وجاخ، تاگردانی مورەق، تەفا ١) منقل؛ ٢) اجاق.

تەفتیلە: کۆڕۆ، کوتکەی جەرمی زڕەوەی خوری پیوی بزن کۆڕە.

تەفر: هەوای، تەماو، پێش توڕا دەکەوێ؛ ئاماخوا ڕاڵم تەفرو توانایی همراه خۆراک آب و مخصی تابود دهد.

تەفرە: ١) فرین، خاپان، هەڵبەڵەبان؛ ٢) دەستاو دەست، حەواڵە بەگەواڵە ١) فریب؛ ٢) امروز و فردا کردن.

تەفروخواردن: هەڵبەڵەبان، بەفروچون، تەفتە چون فریب خوردن.

تەفرەدان: ١) حەواڵە بەگەواڵە پێ کردن؛ ٢) فریودان، خاپاندن؛ ٣) تەفرەی دایی بەری لێ بارێ ١) امروز و فردا کردن؛ ٢) فریب دادن.

تەفسە: بەڵەی دەوجار لکۀ صورت.

تەفشک: ١) تەڵاس، لەپەڕ بان لەدار؛ ٢) کۆڕە بەر ١) تراشۀ سنگ و چوب؛ ٢) غورۀ سر.

تەفشو: تەشوی، تەشو، تەشوی، تەشو تەشە.

تەفشوی: تەفشو تەشە.

تەفشی: تەفشو تەشە.

تەفک: بی تاقل، تاڵیکەنسوو، کەمزان، گیلوکە، دەبەنگ بەنجە.

تەف: ١) گش، هەموو، پاک؛ ٢) دەگەڵ، بەرا ١) همه، تمام؛ ٢) با، حرف همراهی.

تەڤا: وزە، هێز، تاقەت، توان تاب و توان.

تەڤایی: تاشتی و دۆستایەتی آشتی.

تەڤس: تەگس، شیرەت، ڕاوێژ پرس و ڕا تدبیر.

تەڤدان: تەکەل کردن، ئەکدان، تەکدان درهم آمیختن، بهم زدن.

تەڤدین: تەڤیر تدبیر.

تەڤر: ١) تەوی، پیوی، پاتە؛ ٢) ڕوبەند ١) تبر؛ ٢) روبند.

تەڤری: ١) گیایەکە؛ ٢) داڕیکە لە پەڵاوگۆ دەکا ١) نام گیاهی است؛ ٢) درختی است شبیه آبالوی کوهی.

تەڤز: تیز، گاڵە پیکردن مسخره کردن.

تەڤزاندن: داپۆشین پوشاندن روی چیزی.

تەڤژک: جۆرێ هەنجیر نوعی انجیر.

تەڤژی: ١) تەڤژی ڕۆژ سارد؛ ٢) تەڤژی، سڕ، کەڤچۆڕ ١) بسیار سرد؛ ٢) بی حس.

تەڤژین: سڕبون، لەڤچون، بی هەست بونی لەئەندام بی حس شدن.

تەڤزینە: دەرکەزی، ڕی، دڕیکە دەکرێتە چەزین خاری است که بر ساختن پرچین بەکار برند.

تەڤلۆین: ١) سباکە، ڕیخ، گوی شل و تەڤژی ڕەشەوڵاخ؛ ٢) بەلەفزە، تۆڵین، ڕگچون؛ ٣) بی بۆنی باگر ١) پهن؛ ٢) اسهال؛ ٣) روشن شدن آتش.

تەڤگەر: هێدی تەمین، دانەسکان، هەمیشە لەچرلەو بزوتنە همیشه در

جوڵە، بێ ئارام و سکون.

تەقلان: کول، تەخی بەبر ئاگر، ئەقاڵ تر.

تەق لەهەف: تەکەل یەکەل، لەکەران، تێک هەڵشلەران، فرەم لەیەک.

تەقلی: هاتی، ئاگاداری، حەیران، ئاری، ئاگاهی.

تەقن: هەوز، مانور و بەرەکەن، قرشیالی و گلیشیالی.

تەقلیبی: داوی جالجالۆکە، بار عەکوت.

تەقلیچ: جالجالۆکە، جولانەدە، عەکوت.

تەقلیك: داوی جولانەدە، داوی جالجالۆکە، بار عەکوت.

تەقلۆك: تەقلە، بار عەکوت.

تەقلەپیر: تەقلە، بار عەکوت.

تەقەن: تەوەرزین، تەرزین.

تەقی: یەکەت، ویکرا، باهەر.

تەق: ١) دەنگی ترقین، تۆقین، (گولە تەقی)؛ ٢) دەنگی ڕەی وەرەق کەوتن، اتەق لەدەرگام دا)؛ ٣) تەقۆتی سیل، دیق، (لەداخانا تەقم کرد)؛ ٤) تاك، تەنیا، (بەتەنی تەقی مام)؛ ١) صدای انفجار؛ ٢) تق، صدای بهم خوردن؛ ٣) دق؛ ٤) تك و تنها.

تەقا: تەوەماتی، بەاکو، بەتکا، فرصة.

تەقالا: کۆشش، هەوڵ، سعی و کوشش.

تەقالادان: هەوڵدان، ماندوبوون بە کاریکەوە، تقلا کردن.

تەقلا کردن: تەقالادان، تقلا کردن.

تەقەلەك: ١) تلکە تەنی، داریکی گرووبری کرتە دەکاکی تەنی دەکرێ؛ ٢) جۆری پانی پچووك، وەك قورینی تەختا؛ ٣) قامچە تارو لەباهەوە، ١) پایەی دوا؛ ٢) قرص، کوچك؛ ٣) قاچ، خیار.

تەقالە: جەقالە، قەرکی باداوو قەیسی، جقالە.

تەقان: ترەقین، تۆقین، انفجار.

تەقاندن: ترەقاندن، منفجر کردن.

تەقاندەوە: بەبزنگەو کەوا کردنی دەغل بۆ بەردو قەسەل لێ گرتن، وجاری.

تەقاتن: ١) تەقاندن؛ ٢) تەقاندەوە؛ ٣) نوساندن بەقەیشت بەکترەوە؛ ٤) گەڕانی وڵات بەشوێن کەسێ یاشتکا، ١) منفجر کردن؛ ٢) وجاری؛ ٣) بهاری هر جساندن؛ ٤) جستجو.

تەقاوی: ماڵ بەماڵ گۆڕینەوە، مبادلة پایاپای.

تەقاوێت: لەکارکەوتەی هەڵەسارە، بازنشسته.

تەقشەق: ١) زەوی بەرینشەر، زەویەکی بێ بەرەو ڕەقەشە؛ ٢) ناوی بەڵەشیاك لەکوردستان، ١) سنگلاخ؛ ٢) نام منطقه‌ای در کردستان.

تەق تەقۆك: جەقەجەقی ئاژەڵ، جەقجەق، نگا: تازیە.

تەق تەقیلە: کەوشی دار، پیلاوی لەدار، قاب قاب، سولی دارین، کفش چوبی.

تەق کردن: ١) شەق بردن لەداخا، تەقین لەداخا، دیق کردن؛ ٢) لێدان لەرمانی متداول دا (پیشەکە هات تەقی کە)، ١) از غصه دق کردن؛ ٢) زدن.

تەقەقامێ: ١) پای دیوان، قەراغ دیوار؛ ٢) لیواری دیوار، ١) پای دیوار؛ ٢) لبهٔ دیوار.

تەقلە: ١) تەقیلە، کلاوی لە پەڕۆیان دەزوا؛ ٢) هەنجیری کاڵی وەریو، ١) کلاه پارچه‌ای یا نخی؛ ٢) انجیر نارس از درخت افتاده.

تەقلە: ١) جلیت؛ ٢) جلیتانی؛ ٣) مەقولات، خۆهەڵگرتنەوە بەپشت وردودا، ١) چوبی کوچك برای بازی سوارکاران؛ ٢) بازی سوارکاران با چوب کوچك؛ ٣) پشتاد.

تەقلەچان: کۆتری کە لەکاتی فڕیندا خۆی تاوەڕو دەکاتەوە، کبوتر معلق‌زن.

تەقلە کوت: بەبرناو، باشتاب، شتابان.

تەقلەلێدان: سەرسەفسولاندان، خۆ تاوەڕو کردنەوە لە فڕین دا بان لەکاتی بازیردا، پشتاد زدن.

تەقلین: خلیسکان، شەمشین، لغزخوردن.

تەقمین: ساڵ ڕێو، تابیلکەی باسی زەماوەی ڕووە کۆی ساڵی تیدا دەکا، تقویم.

تەقن: جەنگەی بڕگە قوڕو لیتە، الجنزار.

تەقو: ١) تەقا، بەتکا؛ ٢) وتەی خەمخۆری، بەگو، جەپلیو خەسار، ١) بر فرض، گیرم؛ ٢) کلمه‌ایست که برای ابراز تأسف به کار می‌رود، افسوس.

تەق وبۆق: تەقەتەقی زۆر، تق و توق.

تەق وتۆق: تەق وبۆق، تق و توق.

تەقودەو: کۆچی بەکۆمەڵ لەترسان، کوچ دەستجمعی.

تەق وڕەو: تەقودەو، نگا: تەقودەو.

تەقیە: ١) دەنگی وەك کەوتنی شتی ڕەق و سەخت؛ ٢) بڕێکی لە شمارە تەمەنگ، ١) صدای افتادن شیئی سخت؛ ٢) کنایه از تیراندازی در جنگ.

تەقەت: وەشاری، وەشیراو، ئاقەت، پنهان شده.

تەقەت کردن: شاردەوە، پنهان کردن.

تەقەتەق: تەقەی زۆر لەسەریەك، تق‌وتوق بسیار.

تەقەتی کەوتن: دەست بەدەڵاتی بەکۆمەڵ کردن، اقدام به فرار دسته‌جمعی.

تەقەدا کەوتن: خەمبار بڵاوبونەوە، اندوه.

تەقەقیڕە: زگ‌چوونی شل، بەقەقیڕە، اسهال.

تەقەڵ: تیك، باقە، بێ تیکاڕو دەرتاڵی دەزی بەداوەوە، بخیه.

تەقەلا: ١) کۆشش، هەوڵ، تەقالا؛ ٢) بەتکا، (بەهیچ تەقەلایانا نەداوە)، ١) سعی و کوشش؛ ٢) بکسو.

تەقەلادان: کۆشش کردن، سعی کردن.

تەقەلێست: داوڕاو، دەزڕاو، تێرتەقەل کراو، بخیه خورده.

تەقەڵ تێ هەڵدان: بەکنجار بەزی لەدوریان ڕاکردنو دەریانەوە، سوزن زدن، بخیه‌زدن، آجیدن.

تەقەلا: تەقالا، کوشش.

تەقەڵ لێدان: تەقەڵ تێ هەڵدان، بخیه زدن، آجیدن.

ئەڤەمەنی: هەرچی ئەنەڤەدرێ. وەك بارووتی فیشەك. ڕ مواد مُفجِّرة، مُهمّات جنگی.

ئەڤەلە: بەڤەلەی باش. بەڤەلەی ئاسایی ڕ بگا لازیم

ئەڤەوالە: کۆی ئاژەڵی کەمیالەکە بۆ خۆ ڕۆگار کردنی داماو ڕ سورانی کە حیوانات بۆی ڕاو ڕاو تەیە دەکەن.

ئەڤەوڕەڤە: ئەڕۆ هەدا لەگەڵ ڕ جنگ و جەدەل.

ئەڤیاگ: هەڵەکان. پەنەڵەکان. ئەڤیاگ لە بەدەڵی بەڵکی ڕ لوجاری شەد.

ئەڤی ئەڤێ: هەنای بۆهەوال ڕ تنهای تنها. تاك و تنها.

ئەڤیلە: ئاڵاوی لە چۆڕو ئەڕۆ. ئاڕۆخ چی ڕ ئەرقەس.

ئەڤین: ئەرەکیان. ئەوین ڕ متضجر شدن.

ئەڤینەوە: ١) دوبارە ئەرەکیان. ٢) بریتی لەهەڵاو بەتەوی خەمەرو بان ڕ ١) دوبارە ئەرکین. ٢) کەلەلە لە بەشی شدن هەی.

ئەڤینی: ١) ئەرەکیان. ئەوین. ٢) ئەرە لە بەلاو بەو هەڵیەنەت. هەڵاشو ڕ ١) متضجر شدە. ٢) متواری.

ئەڤیە: ١) حەیا. شەرم. ٢) پیر و بۆوا بەشەرەن لەدکن شیمە ڕ ١) شرم. ٢) تقیه.

ئەڵك: ١) ئاش. ئەمی جرت. ٢) لاڕ. کەژ. ئەڵك. ٣) بەگەڵی (لەئەڵك ئەنایە). ٤) ئاسمان. سەماء ڕ ١) فرد. مُقابل زوج. ٢) ئەرد. ٣) بال. ٤) آبکش.

ئەگان: ١) ڕۆیشتن. چەوڕی. ٢) بالدان ڕ ١) تکان. ٢) هۆل دان.

ئەگان خواردن: ڕۆیشتنەوە ڕ تکان خوردن.

ئەگان دان: ١) ڕۆیشتن. ٢) ڕۆیشتن بەهەڵە ڕ ١) تکان خوردن. ٢) تکان دادن.

ئەگانەن: ڕاوەشاندنی دارو قەڕەو بەرگ ڕ تکاندن درخت و فرش و...

ئەگانین: ئەگانەن ڕ تکاندن.

ئەگانەوە: ئی دوڕکەوتەوە. دوڕەپەڕێی کردن ڕ دوری جُستن.

ئەگاو: ڕاوەشێنەر ڕ تکان دهنده.

ئەگیانە: کەمەرەبەند لە هەنیانەو جیاو هەمیان ڕ کمربند چرمی.

ئەگەان: ١) بڕی دان بە بەکەو. ٢) لاچو ڕو ڕێی چوڵ کردن ڕ ١) پُشت پەشت هەر دادن. ٢) کنار کشیدن و راه بازکردن.

ئەگەانە دواوە: بەرەو پاش کشانەوە ڕ واپس رفتن.

ئەگگو: وشەی سەرسان ڕ کلمهٔ تعجب.

ئەگگ کەوتن: چاشوتن. چۆن. دوا کەوتن ڕ تك افتادن.

ئەگگ کەوتی: شوتن کەفت. ڕو دوا کەوت ڕ دنبالەرو.

ئەگگ کەوتە: ئەگگ کەوتی ڕ دنبالەرو.

ئەگگە: سەرپۆشە ڕ سرپوش دیگ.

ئەگلیف: ١) کاری دژوار. ٢) خواپشتم. نگا ڕ ١) کار دشوار. ٢) خواهش.

ئەگمە: هەرچی قوڕگ. ڕایوتی کوڕتی تا تەزوو ڕ نیمچهٔ تمدی.

ئەگمیش: بەکۆتی ڕەو ڕ بی ڕەنج و شست کردن حالا ڕ.

ئەگمیل: تەواو کردن. تەمام کردن ڕ تکمیل.

ئەگنای: ئەگانەن. ڕاوەشاندن ڕ تکاندن. بەمەبەست گرتگیری.

ئەگو: ١) ئەگگو. ٢) باقی. ماو ئەمنی ڕ ١) کلمهٔ تعجب. ٢) باقیمانده.

ئەگوڕ: ڕیکەو ڕیك. ئەمبارو بی کەماجەسی ڕ دارای نظم و ترتیب.

ئەگوەك: ئەجیگە بڕوین. ئەگان ڕ تکان.

ئەگوین: ئەگوڕ ڕ ترتیب. مُنظَم.

ئەگوینس: ئەگوڕ ڕ مُنظَم.

ئەگە: ١) ئەگەر. سەرپێن. ئەری. ئەهری. ٢) چەری قوماری بەکەمال. ٣) لەزەی هەڵاوسیر تو ڕ ١) نهال. ٢) لس. تکمال. ٣) توسان جسم ئوبخند.

ئەگەئەك: ١) لەزەلەری. خۆزەوەو. ٢) شەلەشل. ڕۆشتن ڕ ١) توسان. شیلی ئوبخند. ٢) سلامسلامە ڕاو ڕفتن.

ئەگەدان: لاکەوتن و کشانەوە ڕ عقب رفتن و جا بازکردن.

ئەگەگردن: ١) ئەگەدان. ٢) ڕاوی هەڵواسراو ڕ ١) نگا: ئەگەدان. ٢) توسان جسم آویخته.

ئەگەلتو: جیگەی ڕانی سوار لە زینەدا. لیادی بن قاشی ئەهلاو ئەولای زین ڕ برگ زین.

ئەگەمە: قەرەبجی. قایوت ڕ بالتوی تمدی.

ئەگەنمە: کوڵاوی پەك کەسی. لیادی جکۆڵەی پەك. ئەقەرە ڕ تمد بافانلری.

ئەگیمە: ئەگەنمە ڕ تمد کوچك.

ئەگین: کەسێ کاری بەکاتمن دەکا ڕ تکان دهنده.

ئەگینمە: ئەمەد. لیاد. کوڵاف ڕ تمد کوچك.

ئەگینەوە: ١) دوڕکەوتەوە. ٢) کشانەوە لەکاری ڕ ١) دور شدن. ٢) شانه خالی کردن.

ئەگیە: ١) سەکۆی پەردەرگا. خواجاخا. ٢) دەروێش گە ڕ ١) سکوی جلو در. ٢) خانقاه.

ئەگیەگا: پشتیوانو بارەدەر ڕ حامی و پشتیبان.

ئەگیر: ئەقیر. ڕاوێژ ڕ تدبیر.

ئەگوك: ئەزوو. ئەبرۆك. ئەزوو. گلۆرە ڕ تگرگ.

ئەگە: سەرپێن. ئەگە. ئەهەد. ئەری ڕ نهال. بیشتر و گاه.

ئەگەرە: ١) چەرخی. ئەزەبەلە. پیچکی. جەڕەبو گاری. ٢) داریکە دە کرێن بەرداشی زەر و کوترا. ٣) کرسی و ئەمبەر ڕ ١) چرخ ارابه و گاری. ٢) چوبی کە لەسەر ڕاخ بەنگ ئەبا قرار دارد. ٣) مانع سر راه.

ئەگەرەتی خستن: چەت ئەکار خستن. کرسی ئەری دانان ڕ چوب لای چرخ گذاشتن.

ئەگەرەتی کەوتن: نیك چوتی کار. چەت ئی کەوتن ڕ بروز اشکال در کار.

ئەگەگرتن: ئاوەن بوتی. ئەری لە ئەری ڕ باردار شدن.

ئەل: ١) ئیل. سیب. ٢) ئاو ئاڵی. ٣) تیکراف. بەرقی. ٤) ئاڵیك لە بەن. لە مو. داو. هەوەدا ڕ ١) سیب. ٢) تابع. ٣) تلگراف. ٤) نخ مو. رشته.

ئەلا: زیر ڕ جلا.

ئەلان: باڵەخانە. زوری ئاتی سەرەوە ڕ بالاخانه. اطاقی کە در طبقهٔ بالای ساختمانی قرار دارد.

تەلاس: بێ ڕێباد لەڕاو ڕاکێشان، سەرجێی [ف] ڕابەروی.
تەلاش: تەقالا [ف] تلاش و کوشش.
تەلاش: تفش [ف] ترانه.
تەلاق: بێ‌هێش کردنی ژن لەسەر ڕۆ [ف] طلاق.
تەلاقدراو: ژنی لەسەر ڕۆ بێ‌هێش کراو [ف] طلاق داده شده.
تەلاکاری: زێرکەت [ف] زراندود.
تەلاکەت: زێرکەت [ف] زراندود.
تەلان: بەهێزی بەرزایی کێو [ف] سنج کوه.
تەلان: ۱) تەلان ۲) تەمارەت، بێزاڵ [ف] ۱) سنج کوه ۲) نگاه تمارت.
تەلانسەوز: گیایەکە لەسەرزایی دەژێ [ف] نام گیاهی است که در ارتفاعات می‌روید.
تەلبۆر: هەڵبژاردە، داهێنەر کردن، تەقاندن [ف] برگزیده.
تەلبۆن: تەلبێر [ف] برگزیده.
تەلبەلد: تەل لەدەورە دراو جیلی لەسەر [ف] گرجین شیمی.
تەلبیر: شێت شێلە، دەنگی کە سنگ دانی تارەت باران [ف] صدای بر سینه زدن.
تەلخ: ۱) ڕەنگی ڕەشی کاڵ (زەرد) ۲) تفت، شیرنی کاڵ، کاڵ ۳) ڕوگرژ، ڕوترش [ف] ۱) رنگ سیاه مایل به زرد ۲) مزه گس ۳) اخمو.
تەلزم: تفشکی کاڵ، تەمارەی بەرد [ف] ترانه‌ای از سنگ یا چوب یا...
تەلسز: لاسنگی، تەلەقوتی بن‌باڵ [ف] بن‌سینه.
تەلسک: ڕەنگەکە، هێشوی بچوک تەمەشوی زل [ف] تلسک.
تەلفین: گەمم کەب، گەبچاری، جەمەاد [ف] شوخی، مزاح، مسخرگی.
تەلفیس: تەلفین [ف] شوخی، مزاح، مسخرگی.
تەلمساک: تەلسک [ف] تلسک.
تەلمیت: ۱) تەسمی کۆتەل ۲) تەسمی زین و ئاوکراو بۆ پیاوێکی گەورە ۳) کۆچ‌وبار ۴) جێگەی وەک لێهە بە سەرشانی پیاوی تەسمی‌دا دەدەن [ف] ۱) اسب مراسم عزاداری ۲) اسب زین و یراق شده ۳) کوچ بار ۴) عرقگیر اسب.
تەلمیس: کۆرو کۆزی شوین [ف] دستهٔ عزاداری.
تەلوان: هەروال، پێرک [ف] نگاه پیرک.
تەلوبال: بەرزو بالا [ف] قدوقامت.
تەلوک: ئەرکەری [ف] خاری است که در ساختن پرچین به کار برند.
تەلوک: تۆڵی جەسەری جیفی ڕەشەاڵ [ف] ترکهٔ جیغ.
تەلوکە: تالوکە، هەلاک، بێ بان کاری پڕلە مەترسی، جەنەر [ف] خطر.
تەلوکە: تالوکە، لەز بەتە [ف] شتاب.
تەلمە: ۱) تامەزڕۆی ڕاو لەتاسەو تیل ۲) جۆرێ هەڵوا [ف] ۱) تاه ۲) نوعی حلوا.
تەلمب: ۱) داوا ڕەستن ۲) ئەرخواری ماکەر (ماکەر بە تەلمبە) [ف] ۱) درخواست، طلب ۲) گشن خواهی مانده الاع.
تەلمەکار: داواکار [ف] طلبکار.
تەلمبە: خوێندکار لە جامعە، دەرس خوێنی زانستگا [ف] دانشجو.
تەلەپەرد: پارچەیەکی درێژو پانکەلە لەبەرد [ف] تخته‌سنگ.
تەلەتەلین: برێنی لەقیلاوو حاسوک [ف] کنایه از فریبکار.
تەلەتەل: ماسماسە، سەیرە سەیرەچون [ف] یاورچین یاورچین.
تەلەرێوی: گاڵتەیەکە [ف] یکی از بازیهای محلی.
تەلەزم: پارچەی تەنک لەدارو بەرد [ف] ترانهٔ چوب یا سنگ.
تەلەس: ڕۆژ سەرخۆش [ف] مست و خراب.
تەلەسمە: کرمی توک [ف] آفت نخود.
تەلەف: لەناوچو، بڕاوبوگە، بەفیڕۆچو [ف] تلف.
تەلەقۆن: تەلەبۆن [ف] تلفون.
تەلەکە: حیلە، گەنز، گزی [ف] نیرنگ.
تەلەکەباز: فێڵباز، گزیکار [ف] حیله‌گر.
تەلەمە: تیشکی چواڵمە [ف] چناغ.
تەلەمەشکێنە: چوکە بەشکێنە، چەڵەمەشکێنە [ف] چناغ شکستن.
تەلەنانەوە: ۱) داوداڵان ۲) برێنی لەگزی کردن بۆ فرەوان (گەیشتن لەگزیو هەزار تەلەنی ئاوەتەوە) دەخەیامی هەزار [ف] ۱) دام نهادن ۲) کنایه از مکر کردن.
تەلەورێوی: تەلەرێوی [ف] نگاه: تەلەرێوی.
تەلهە: تەلە [ف] تله.
تەلهبۆن: تەلەقۆن [ف] تلفون.
تەلی: تەلە [ف] تله.
تەلی: ۱) زێڕ، تەلا ۲) ئاوە بۆ زەمان [ف] ۱) طلا ۲) نامی زنانه.
تەلیس: گوێنە، گوێی، جەواڵی هەنگی لەگوێس جیراو [ف] گوی.
تەلیژ: (گەزاڵ، ورگی، دەفرگ [ف] شکم گنده.
تەلیسم: ۱) شوێنی جادوکراو ۲) دوعای جادوگەر ۳) نوسینی لەسەر زێڕو زێو کە هەندێکی سەرسنگە [ف] ۱) و ۲) طلسم ۳) گردن بند طلا یا نقره که بر روی آن نوشته باشند.
تەلیسە: سوکەبار کە لەسەرچەو سوڕاندن [ف] بار سبک.
تەلیلە: گوێی «الالالالا» و بە کۆنەڵ [ف] تهلیل.
تەم: ۱) مژ، دوخان ۲) تۆزو خوساو ۳) تەقەسدان لەسەدار، مژان لە سگەرە ۴) بەڵێو لیاف توندکەرەن خواراوی شیر و شیرینی ۵) ماریکانی بەرچاو ۶) برێنی لە خەمو کەسەر [ف] ۱) مه ۲) غبار ۳) پک زدن به سیگار ۴) مگس ۵) ناریختن چشم ۶) کنایه از غم و غصه.
تەما: ۱) هومێد ۲) نیازو ئەزو ۳) تەماع ۴) بەتەماع [ف] ۱) امید ۲) تصمیم ۳) آز ۴) آزمند.
تەمالە: زمان گیری لەکاتی ئۆزمی [ف] به تمینه افتادن در اثر خشم.
تەمانە: بازاناسوی پاینجانی سوی ئەمانەر [ف] گوجه‌فرنگی.
تەماح: هومێدو داوای ئارەزو، جاوچنوکی، جاوبەزری [ف] آز طمع.
تەمادار: بەهومێد [ف] امیدوار.
تەمادارێ: هومێدواری [ف] امیدواری.
تەمار: ۱) ئەزاڵگە، شادەمان، بەمار ۲) ڕەشایی بەرچاو [ف] ۱) شاهرگ ۲) تاری دید.
تەمارتن: تەمراندن [ف] نگاه: تەمراندن.

تەمارزو: تەمەرزو نگا: تامەزرۆ.
تەماشا: تاماشا نگا: تماشا.
تەماشاخانە: تاماشاخانە نگا: تماشاخانه.
تەماکان: بەمەماج نگا: آرمند.
تەماکۆ: توتن نگا: تنباکو.
تەمال: دوریەوەی کەرەشک لەلالدا نگا: پیدا کردن خرگوش در کنام.
تەمبالە: ۱) تەشمەی زیر عەرز؛ ۲) گزاو؛ ۳) جالی بەرین لەناو شاخ.
تەمبا نگا: ۱) تەب؛ ۲) گرداب؛ ۳) گودال سنگی در کوه.
تەمبور: تامبرلکی موسیقە نگا: تنبور.
تەمبورە: زەنبورەی ئاش نگا: سوراخ تنگ دادآسیاب.
تەمبەل: ۱) تەمبەل، بیکار؛ ۲) کۆلەکە یەک کە دەخرێتە بن دیوار کاریە رادەگری نگا: ۱) تنبل؛ ۲) ستونی که دیوار را نگه می‌دارد.
تەمبەلخانە: تەمبەرخانە نگا: توانخانه.
تەمبەلە: گرمیکی تەنشتوری خۆرکەی سیسیمە نگا: گرمی است سفیدرنگ.
تەمبەلیت: سەربار، باری زیادی لەسەر بارەوە نگا: اضافەبار.
تەمتور: مۆری خۆلی قاوەیی نگا: موش تنگ قهوه‌ای رنگ.
تەمتەراق: دەندەمە، شکۆ، جەلال نگا: تمتراق، دبدبه.
تەمتەم: رەهەن، زەوینی بەکەی نارمان تەنیت نگا: زمین سنگلاخی.
تەمتەمان: تەمتەم نگا: زمین سنگلاخی.
تەمتەمە: تەمتەم، توکی مزرەش، توک گیرگیرە نگا: آهن گرمنا.
تەمراندن: ۱) داوشین لەخاکدا؛ ۲) کوژاندەوەی ئاگر نگا: ۱) زیر خاک نهادن؛ ۲) فرونشاندن آتش.
تەمرین: تەمراندن نگا: تمراندن.
تەمسق: باسوق، باسوخ نگا: باسلق.
تەمشق: تەمشۆ، تەمشۆن نگا: تنبه.
تەمشۆن: تەمشق نگا: تنبه.
تەمغە: مۆری دەرگای مەوڵەتی نگا: مهر اداری.
تەمو: ۱) تۆپی ئاش، جەگەی بەرەی ئاش؛ ۲) خاڵیک نگا: ۱) جای برۀ آسیاب؛ ۲) نهبگاه.
تەموخ: رەملی لیک هاڵاو، سندەرەمل نگا: ماسۀ کلوخ شده.
تەمورە: ۱) پەک، زەنبورە؛ ۲) تەنبور نگا: تمبوره؛ ۲) طنبور.
تەمورەژەن: کەسێ کە تەنبور لێ دەدا نگا: نوازندۀ طنبور.
تەموز: مانگی سەوبەمی ساڵی میلادی نگا: ماه جولای.
تەمەت: بەتەبارەی، بەقەد نگا: بەاندازۀ.
تەمەر: داری پیاوانە نگا: اسبی برای مردان.
تەمەرە: بەلاو کیشەو گرۆ نگا: بلا و کشمکش و دردسر.
تەمەز: تۆمەز نگا: تونگ.
تەمەزی: دەسرەی ئاوریشم، دەسمالی هەورەمیش نگا: دستمال ابریشمی.
تەمەسی: تەمەزی نگا: دستمال ابریشمی.
تەمەل: ئەش گران، ئەرز، تەورەل نگا: تنبل.

تەمەڵخانە: جێ زیانی تەوانەی کاریان پێ ئاکرێ نگا: توانخانه.
تەمەڵە: بەرەی ساغە، هەوڵدەری هەڵە نگا: زیر ساغ.
تەمەنی: ئەش گرانی، کەپی، کەپەلی نگا: تنبلی.
تەمەنیت: ۱) پاشکۆی پێچراوی دوای زین؛ ۲) بەرەی ساغە؛ ۳) سەربار نگا: ۱) بقچهٔ پیچیدهٔ پشت زین؛ ۲) پیش ساختمان؛ ۳) اضافەبار.
تەمەن: عومر، عەمر، مەودای ژیان نگا: عمر، سن.
تەمەنا: ۱) چەست کشانی سەربار بۆ تەقەدە؛ ۲) ئەکار زەحمەت نگا: ۱) احترام گذاشتن برای مافوق؛ ۲) تمنا.
تەمێ: سزادان لەسەر سوچ و هەڵە نگا: تنبه.
تەمیان: خەنگتی نگا: آندوه.
تەمیزبون: بەند بەرگرتن، لەسزادانەوە، دەست لەکاری نازدوا هەڵگرتن نگا: بند گرفتن، درس عبرت گرفتن.
تەمێ خۆر: جزا دەر، جزا دراو نگا: کیفردیده.
تەمیز: پاکژ، خاوێن نگا: تمیز.
تەمیس: تەمیز نگا: تمیز.
تەمێ کردن: ۱) راسپاردن؛ ۲) سزادان لەسەر خەتا و تاوان نگا: ۱) سفارش کردن؛ ۲) مجازات کردن، تنبه کردن.
تەمین: خەمبار، دڵتەنگ نگا: اندوهگین.
تەن: ۱) ئەش، بەدەن، قالب؛ ۲) سان، فورە نگا: ۱) کالبد، تن، بدن؛ ۲) دوده.
تەنا: ئاسودە، رەحەت نگا: آسوده.
تەنایان: تەناف بان، پاڵهەوان نگا: بندبان.
تەنازول: لەدەست شل کردەوە نگا: از خواسته‌های خود کاستن.
تەناف: تەوریەی بۆ جل لەسەر هەڵخستن رایەڵ دەکرێ نگا: طناب.
تەنافیان: تەو هونەرەندەی پەسەن گوریسی رایەڵ کراوە دەروا نگا: بندبان.
تەنافبازی: هونەری تەنافباز نگا: بندبازی.
تەنانە: ۱) خۆ کەگەر هەتاکە؛ ۲) بەتایبەت نگا: ۱) حتی اگر؛ ۲) بخصوص.
تەنانەت: تەنانە نگا: تەنانە.
تەناو: چتراو، تەنراو نگا: تنیده، بافته.
تەناهی: ۱) ئاسودەیی؛ ۲) خۆشی و ئارامی نگا: ۱) آسودگی؛ ۲) صلح و آرامش.
تەنایی: تەناهی نگا: تناهی.
تەنبوو: ۱) تۆپی، مرەارەوەبو، کەوتی؛ ۲) گەنە؛ ۳) تۆپی ئاش نگا: ۱) مروارد؛ ۲) کنه؛ ۳) مرکز برۀ‌های آسیا.
تەنبوری: کاکۆڵی پیاوانە نگا: کاکل.
تەنبەتەن: شەڕی دوکەس پێکەو لەمەیدانی شەڕدا نگا: جنگ تن‌بتن.
تەنبەکی: تەناکۆ، توتی ئەرگەلە نگا: تنباکو.
تەنبەڵە: تەمەڵە، بەرەی ساغە نگا: بنیان ساختمان.
تەنبەروەر: جۆ خۆشەویست، دەستەوێن سی نگا: تن پرور.

تەنتەنە: بزم، بزم، سەنسەنە، جەلال و شکۆ [ف] جلال و شکوه.

تەنخوا: ۱) کوتاو و حالی بازرگانی؛ ۲) دەسمایە، سەرمایە [ف] ۱) کالای بازرگانی؛ ۲) سرمایه.

تەندروس: ساغ، سالم، سلامەت [ف] تندرست.

تەندروست: تەندروس [ف] تندرست.

تەنوور: تەنور [ف] تنور.

تەنوورپلاوی: پلاوی بەرزی [ف] نوعی غذا.

تەنوورە: ۱) کەلەو مەوزەکەی لەقسل و بەرد تەنکەو لاوی ئاشی تی دەرژی؛ ۲) گرمەگرمو هاژ؛ (دنوه که یه تەنوورە (ئەو هات) [ف] ۱) تورهٔ آسیا؛ ۲) غرش.

تەنراو: تەناو [ف] بافت.

تەنزیل: بارچەی سپی و تەنک [ف] پارچه سفید نازک بافت.

تەنشت: ۱) کن، لا، لا، جەم؛ ۲) خاڵیگە [ف] ۱) جنب؛ ۲) تهیگاه.

تەنشتەو تەنشت: لەسەرلا، لاولا [ف] لابەلا.

تەنشتەو: لاشیانە، لاین دەرژی جوارچێوەی دەرگا [ف] دوطرف چهارچوبهٔ در.

تەنک: ۱) بانی تانک؛ ۲) تەقۆ؛ ۳) جاندارلوبان سوی بەبر [ف] ۱) تنگ؛ ۲) گرسنی؛ ۳) گشت یا موی گوڵیشت.

تەنکاو: ئاوی کە قوڵ نەبێ [ف] آب کم عمق.

تەنکوتیول: زۆر تاسیلو تەنک [ف] بسیار نازک.

تەنکە کردن: هەڵکێشان و سوک کردنی جاندارلوبان بر [ف] تنگ کردن گشت بر پشت.

تەنگ: ۱) کەمەر بەندی بارهەم؛ ۲) بزی گوشت؛ ۳) ورگی زل؛ ۴) ئاشی لوان دەفەو مەکوکی جولاوی ۵) ئاوزوان؛ (نوبتی عەقس تەنگی بوه) [ف] ۱) تسگ زین؛ ۲) تنگ، مقابل گشاد؛ ۳) شکم گنده؛ ۴) اواری در جولاهی؛ ۵) شتوان.

تەنگانە: لیفەوبان، بی دەرەتانی [ف] تنگنا.

تەنگاو: ۱) وەسەر هەڵە خراو؛ ۲) زۆر بەر هاتو [ف] ۱) شتابزده؛ ۲) در تنگنا قرار گرفته.

تەنگاوی: تەنگانە [ف] تنگنا.

تەنگبی: تامرازی دابرانی کوریە تەنک [ف] افزار بال زین.

تەنگ بی هەڵچنین: زۆر بوهتان و بی دەرەتان کردن [ف] در تنگنا قرار دادن.

تەنگدان: تەنگە کێشان لە پەکسم [ف] تنگ زین بستن.

تەنگدەس: تەدان بی پارە، بی مال، هەقیر [ف] تنگدست.

تەنگدەست: تەنگدەس [ف] تنگدست.

تەنگر: دانیکی دەوەنە بەری، پیاو بەری بادام دەچێ [ف] نام درختچه‌ایست.

تەنگر: جاڵاو: دانیکی بنجکەو، مەرگ [ف] سفید دار.

تەنگژە: ۱) شیوی تەنگەبەس، گەلی تەنگ، دۆڵی تەنگ؛ ۲) ناوی گوندیکە لەکوردستان؛ ۳) تەنگانە [ف] ۱) دره تنگ؛ ۲) نام یکی از روستاهای کردستان؛ ۳) تنگنا.

تەنگوچەلەمە: تەنگانە، نزواری و ناخۆشی [ف] تنگنا.

تەنگە: ۱) کەمەر بەندی بەکسم؛ ۲) بزی گوشتی زل؛ ۳) جەگەی تەساو بونەوەی دەریا [ف] ۱) تنگ اسب یا الاغ؛ ۲) گنابه از شکم گنده؛ ۳) تنگه.

تەنگەبەر: عەرشوبنکی ناگوشاو [ف] تنگ مقابل گشاد.

تەنگەبەری: تەنگانە، بی دەرەتانی [ف] تنگنا.

تەنگەتاو: ۱) وەبەلە کەوتو؛ ۲) (زۆر تۆزە)؛ ۳) زۆر بو هەتاوی مرۆڤ [ف] ۱) شتابزده؛ ۲) بسیار خشمگین؛ ۳) هنگام آفتاب مزاج.

تەنگەتیلکە: ۱) زۆر هەستاو تۆزە؛ ۲) (گەرا) [ف] ۱) خشمگین؛ ۲) شکم گنده.

تەنگەدان: تەنگدان، توندکێشانی تەنگە [ف] تنگ بستن تنگ اسب یا الاغ.

تەنگەگر: ۱) پشتەی زین کە لەسەر زاڵەو دەگا؛ ۲) بزی کە قەبەی بەو [ف] ۱) ترمه‌ای که پشت اسب را زخم کند؛ ۲) کنایه از سخن تلخ.

تەنگەگرتن: ۱) بریندار بون بە تەنگە؛ ۲) بزی کە قەبەی گرجو بزو تۆڵ گەر [ف] ۱) زخمی شدن حیوان از تنگ؛ ۲) کنایه از سخن خشم برانگیز، جواب دندان‌شکن.

تەنگەلان: تەسکایی لە زیرا، زیرپای بنوانی دوجا [ف] تنگه.

تەنگەنەفەس: ۱) تەنگوئی هەناسەسواری؛ ۲) بزی کە بزسەر [ف] ۱) تنگ نفسی؛ ۲) کنایه از تانکیا.

تەنگەنەفەسی: ۱) هەناسەسواری کە تەخوشەکە؛ ۲) بی تاقەتی [ف] ۱) بیماری آسم؛ ۲) تانکنایی.

تەنگ هەڵچنین: بزی کە زۆر بوهتان و دەرەتان کۆی بزمن [ف] در تنگنا قرار دادن.

تەنگی: ۱) بەرانبەری گوشتی؛ ۲) ناخۆشی و تەنگانە [ف] ۱) تنگی؛ ۲) سختی و تنگنا.

تەنگیر: گۆزی، باچ، گەوز [ف] زالزالک.

تەنوا: گەمار، جاڵاو، پەس، چەچەل [ف] کثیف.

تەنوایی: گەماری، جاڵکی، پەسی [ف] کثافت.

تەنور: تەنوور، قوراکەناگری سوریەو کراو بوتان کردن [ف] تنور.

تەنوورداخستن: هەڵکردنی تەنوور ناگر لە تەنوورا کردنەو [ف] افروختن تنور.

تەنورشیوین: کۆڵەوەی داریکی درێژ کە بنی تەنوری پی تیکە وەردەدەن [ف] چوبی که با آن خاکستر و آتش تنور را زیر و رو می‌کنند.

تەنوورە: ۱) زاریکی دوڵاش؛ ۲) گۆزە، ئۆکە؛ ۳) گرمەو گوزە؛ ۴) داوینی کراسی زنانە [ف] ۱) دهانهٔ ناوآسیا؛ ۲) کوزه‌ای؛ ۳) صدای غرش؛ ۴) دامن زنانه.

تەنوشک: تاڵوەتان، گەروشتەی لوریەتی [ف] ورم کردن لوزه‌ها.

تەنوی: تینوەتی، تسگی، تنم ایتی [ف] تشنگی.

تەنە: تەنیک، تەنیا، (چاک تەنە بەرەنگاری بو) [ف] تنه، تنها.

تەنها: بەتەنی، تەنی، بی‌خیح هەواڵدە جزی، بلاک [ف] تنها.

تەنەزول: هاتنە خوارەوەی نرخ و پایە [ف] فروکش کردن نرخ و پایه.

خۆڵ.

تەنەکە: ۱) ئاژاڵەکە دەکرێتە دەقری زۆرو ستی ترا؛ ۲) پێوانەیەکە بریتی شازدە کیلۆ دەگرێ ۱) جلیك حلبی؛ ۲) پیمانەی معادل شازدە کیلۆ.

تەنەکەچی: پیشەی تەنەکەکاری ۱ حلبی ساز.

تەنەکەساز: تەنەکەچی ۱ حلبی ساز.

تەنی: ۱) خەشڵ، ئاسکی سوک؛ ۲) ئاژی تەسووری تاسك؛ ۳) قورمی بەنجەڵ، سیان، ڕەشایی نیشتوی دوکەڵ ۱ تنافد، ئاژاڵ؛ ۴) نان لواش؛ ۵) دوبە، سیلمی دیگ.

تەنی: تەنیا، تەنەکەسە، تاکەسە ۱ تنها، یگانە.

تەنیاباڵ: بێ بار بەبەرو هاوکار ۱ یکە و تنها، بی یار و یاور.

تەنیاگ: جەزاو، جنەراو ۱ یافە.

تەنیایی: تەنهایی، بێ هاوڕەو بەتاك کەوتنەوە ۱ تنهائی.

تەنیشی: بەکاڵەتی، تەنیایی، بێ هەواڵەتی ۱ وحدانیت.

تەنیشت: ۱) لاکەنەکە؛ ۲) تریك، نیزیك ۱ ۱) پهلو، جنب؛ ۲) نزدیك، ئەوەی.

تەنیلە: بەخەڕۆك ڕیسراوی ئامادەی کار ۱ رشته ریسیده.

تەنین: جنین ۱ تنیدن.

تەنینەوە: داگری، داگرتن، گیرەین: ئەو ئاهۆیە لە تەنینەوە دایە ۱ سرایت، واگیری.

تەو: ۱) پەڕی ڕەنگ بوون، بەڕی خۆڵەکەوە ڕەنگ؛ ۲) بەدەنگی بانگ کردنی سگەکان بۆ تاوەتوراوەوە؛ ۳) وشەی بەستە بۆ گورانی بێژ؛ ۴) تا، تۆبەتۆ، یارە ۱ ۱) گوسفند خاکستری؛ ۲) صدای خواندن گلە به آبخوری؛ ۳) حرف تحسین خواننده؛ ۴) تب.

تەواا: ئاوڕ، هونەر، تەما ۱ امید.

تەوات: سەیرو سەموئەڵە، تاقەت و پشوبڕی ۱ آرامش.

تەوادان: بەمرنیك بەهێلی، بەئاوات ۱ آرزومند.

تەوار: ۱) شیچکەی بان یاری مێو بە؛ ۲) مناڵی خۆر و خۆڵ و هەراش ۱ ۱) بازیانه؛ ۲) کودك جان و بچه.

تەوازی: داوای بوردن کردن، خۆڕخۆرازی ۱ معذرت خواهی.

تەواسا: ئاسان، بڕو گۆڕ ۱ گچ و سنگ.

تەواسان: ۱) گۆڕیون، ئاسان؛ ۲) دڵسازی، ئاهومیدی ۱ ۱) گچ شدن؛ ۲) دلسردی، نومیدی.

تەواسانن: ۱) ئاسانەن، ۲) دڵسارد کردن ۱ ۱) گچ کردن؛ ۲) دلسرد کردن.

تەواسیان: ۱) ئاسان؛ ۲) ئاهومیدبون ۱ ۱) گچ شدن؛ ۲) دلسرد شدن.

تەواسیانەوە: دڵساردبون ۱ نومیدشدن.

تەواسیای تەوەس: جنێو لە هەرشت، بەمەمەدەم ۱ بدترك.

تەواش: جەوداس، زەبوتەایی ۱ جاربی.

تەواشا: ڕوانین، تەماشا، مێزە ۱ تماشا.

تەواشاخانە: جێگەی شتی خۆش و سەیروبین ۱ تماشاخانه.

تەواقە: خۆڵ خواردن بەدەوری ماڵی گایەدا ۱ خواب.

تەواقەت: جیاوازی، قەدری ۱ تفاوت.

تەواڵ: باڵندان، تەیروتەواڵ ۱ پرنده.

تەواڵچە: دەباڵچە، دەباڵچە ۱ سلاح کمری.

تەواڵسین: ۱) قەدکردن، دوڵاکردنەوە؛ ۲) ئاڵك پێچان، لولەدان ۱ ۱) تاکردن؛ ۲) پیچیدن.

تەواو: ۱) تەو، تەمام، گشتی، بێ کەم کۆڕی؛ ۲) خەلاس، لەمەین چو ۱ ۱) تمام، بی کموکاست؛ ۲) پایان یافته.

تەواوبون: ۱) دروستو بێ کەماسی بون؛ ۲) تەمام و خەلاس بون ۱ ۱) بی کم و کسر بودن؛ ۲) بانجام رسیدن.

تەواوکردن: ۱) پێك هێنان و تەنجام دان؛ ۲) بەهێشتن ۱ ۱) بانجام رساندن؛ ۲) باقی نگذاشتن.

تەواوی: ۱) بێ کەماسی؛ ۲) گشتی، گشی ۱ ۱) بی کم و کاستی؛ ۲) همگی.

تەوتین: عەوات ۱ ڕەباری.

تەوجی: باری، کۆمەکی ماڵی بەمەزەبەر ۱ کار عاونی.

تەوخ: کۆڵ، کۆڵی، ڕاخە، هۆڵەمەز، لەزێ زەمین ۱ زاغه.

تەور: ۱) بەڕی، هاڵە؛ ۲) تەلاقەت؛ ۳) بەڕ ۱ ۱) تبر؛ ۲) حتی؛ ۳) نرخ.

تەورات: کتێبی پیرۆزی جوڕاکەو خاچپەرستان ۱ تورات.

تەورامی: داسی لکەدار بڕاسین، تەوردامی ۱ داس دسته بلند شاخەدڕی.

تەوردامی: تەورامی ۱ نگا: تەورامی.

تەوزین: پیوڕەکی چەکی تەرکەرازو سەرشانی دەروشان ۱ تر زین.

تەوزك: باڵوڕ، جۆرێ شوتیچی جوان ۱ باور.

تەوزێزی: کتشکە بەرابەری سێ کیڵۆ، مەن ۱ من، برابر سه کیلو.

تەوژ: هێشتل، خەمل ۱ زیور.

تەوژاندن: ڕاژاندنەو، جوان کردن ۱ آراستن.

تەوژە: جەنەك، قەدی گاڵە ۱ خُرد.

تەوژەبیکرن: تەزبین کردن، گاڵە بێ کردن ۱ ریشخند کردن.

تەوزی: پێویست، پێداویست ۱ لازم و ضروری.

تەوزیسو: تەرك، کاری سەرشان، کاریك پێویست بکرێ ۱ وظیفه، تکلیف.

تەوژم: تەپەر، توندوژی و جۆرا ۱ فشار.

تەوس: قەدی پەتکوڵ، بێ تاڵە ۱ طعنه.

تەوسکە: مەجیرە، کیژ پلکە ۱ انجیر کوهی.

تەوسین: ئاسان ۱ هاچو واچ ماندن.

تەوش: ۱) ئراو، تەڵ، دزی خەست؛ ۲) هیچو پوچ، بەشم، بێ نرخ؛ ۳) ئاهوی، تاڵکە ۱ ۱) مایع؛ ۲) بی ارزش؛ ۳) ناهنجار.

تەوشاك: کەش، هەوای دەوری زەوین ۱ جو زمین.

تەوشو: تەشوی، تەشوی ۱ تشه.

تەوشوی: هەتوی [ف] نیشە.

تەوفیر: جیاوازی، بەقایەت، تەرافەت [ع] زیادەت.

تەوق: ۱) تاڵەی لەئاسن؛ ۲) گەوی دەوری مل و گەردن [ع] ۱) حلقة أعمی؛ ۲) طوق.

تەوقە: ۱) خشڵێکە وەك مانەی تاگر (لقم بسکی پڕبەگرزو رادەگرن)؛ ۲) دەست لەدەست لان، دەستی بەکتر گوشین [ع] ۱) از زیور آلات که بر گردن بندند؛ ۲) دست دادن.

تەوقەتە: پڕبە، شوێنی هەرەبەرز لەچیاو دارو... [ف] بلندترین نقطهٔ کوه یا درخت یا...

تەوقەسەر: ۱) بەرزترین شوێن، تەوقەت؛ ۲) تەپڵی سەر [ف] ۱) اوج؛ ۲) تارک سر.

تەوقە گردن: دەست تایەدەست [ف] دست دادن.

تەوقەن: بەرزترین جێ [ف] بالاترین نقطه.

تەوقەت: تەوقەن [ف] نگا: تەوقەن.

تەوڵە: تەوڵە، پشتێن، گەوەن تووڵە [ف] طویله.

تەومان: دەرین [ف] تیمار.

تەون: خەتێی ڕاپەڕ، هۆنەی لەدەوری مرۆ [ف] بافتنی.

تەونگەر: کەسێ کە ڕاپەڕ دەچنێ [ف] بافنده.

تەونۆکە: کەوی چاڵ چاڵۆکە، تاری کاڵکە مرشار [ف] تار عنکبوت.

تەوەر: پەوی، خەوەر [ف] تبر.

تەوەرگ: خەرە، تەرە، تەرەك [ف] تگرگ.

تەوەرگەژیلە: گلێرکە، تەرزەی وردە [ف] تگرگ ریز.

تەوەرە: ۱) پەلاو دەرە، ئیقەوەیان؛ ۲) تاڵاوەو پشتوی؛ ۳) خۆر و گرزوەرێك کە بەردانی لەسەری دەگەڕێ [ف] ۱) آسیب، گزند؛ ۲) آشوب و بلوا؛ ۳) محور سنگ آسیا.

تەوەزەل: کەمەڵ، کەب، کەس گران [ف] تنبل.

تەوەش: بۆچی بی بەهرە، خۆزایی، هیچ و پۆچ [ع] هرج و بی بهره.

تەوەشق: تەشق [ف] نگا: تەشق.

تەوەق: ۱) سینی، باڵیەمین؛ ۲) تەختەکی زۆرپەولاخ [ف] ۱) سینی؛ ۲) توغی بیماری شوردام.

تەوەل: سەرسەری، بەدفەر، بی ئاگار [ف] سارلاتان.

تەوەن: بەرد، کەفر، کۆبلە [ف] سنگ.

تەوەنتاش: بەردتاش، کەفرتاش [ف] سنگتراش.

تەوەنە: ۱) کوکا، تۆزەڵ؛ ۲) تەپەنە، دەرزی لەقەدرون [ف] ۱) توده اشیاء؛ ۲) سوزن لحافدوزی.

تەوەنەدان: لێك هاڵان، لێك کۆبوونەوە [ف] دور هم جمع شدن.

تەوەنەقێن: بەردە فرکی، کەفر، بۆ هەڵدەو شاوەتن، شەڕبەبەرد [ف] سنگ‌پرانی.

تەوەر: هۆر [ف] نرم.

تەوێڵ: ناوجاوان، توڵ، تەنی، هەنیە، بەمین [ف] پیشانی.

تەوێلە: شارێکە لە کوردستان [ف] یکی از شهرهای کردستان.

تەویلە: گەوەن پشتێن، گەوەن [ف] طویله، اصطبل.

تەه: وشەی سەرسامان، تەها، بەها [ف] کلمهٔ تعجب.

تەها: ۱) تەه، ۲) بی ڕیش، بەکە [ف] ۱) کلمهٔ تعجب؛ ۲) بی‌ریش.

تەهتالك: پێکەکۆیە [ف] اعمای کوهی.

تەهرە: دەسرەکەی هەوری [ف] دستمال.

تەهس: خلیسکە، جێگەی لوس و ڕەق کە لێی هەڵدەخلیسکێ [ف] لغزنده.

تەهسوك: ۱) خلیسکان؛ ۲) جێگەی خلیسکان [ف] ۱) لیزخوردن؛ ۲) لغزنده.

تەهسین: هەڵخلیسکان، تەهسی [ف] لیزخوردن.

تەهۆ: وشەی سەرسامان [ف] کلمهٔ تعجب.

تەهۆن: وشەی بەشداری، هەبوو [ف] هبهات.

تەهۆڵ: ڕەهۆڵ [ف] شکاف زیف و گشاد.

تەی: ۱) کەوتن، ڕاما؛ ۲) فڕەکە، ئاو کە دەڕژێ؛ ۳) مەرج، بەیەمان؛ ۴) سوراەوەو گەڕان، ئەنجام تەی کردن [ف] ۱) راما؛ ۲) فلز آب؛ ۳) پیمان؛ ۴) طی کردن.

تەیا: ڕێك وەدەکری، ڕێ کوم کردن، ڕێ لێ‌شواو [ف] ۱) گم کرده، سرگردان.

تەیاخ: پەیاخ، پەیاغ، کاڵۆك، داربەستی تەسڵوو [ف] چماق.

تەیان: ۱) سارو تامەو بۆکاریان بۆ سەوەو؛ ۲) کەپەك سازی دەوڵەمەندان [ف] ۱) آماده، مُهیّا؛ ۲) ثروتمند و آسوده.

تەیارە: ۱) ئیسی باز لەسەر نیشتن؛ ۲) فڕۆکەی باڵاهەڵ [ف] ۱) جای نشستن باز شکاری؛ ۲) هواپیما.

تەیان: ۱) کارو کسبی جێری، خزمەتکاری ژن، کلفەت، قەرەباس، خەدامە؛ ۲) تیان، بەنجەڵی گەورەی حەمام [ف] ۱) کلفت؛ ۲) زنگ بزرگ حمام.

تەیجە: سەیلە، قەرباڵە، قەرەقرن لەئوڵ بەرانی [ف] سیله.

تەیجە: سەلە، باڵەدان [ف] آلکش.

تەیر: حەل، باڵدان باڵندە [ف] پرنده.

تەیرك: خشڵو لەرزانەی کە وەك کۆتر دروس کراوە [ف] نوعی زیور که بشکل پرنده ساخته شده.

تەیروك: تەرەو، تەرە [ف] تگرگ.

تەیرە: جەلەد، ڕیگر، تەریدە [ف] راهزن.

تەیس: تریفە، تریسکە [ف] درخشش.

تەیسین: ۱) تریفەکەو، تریسکەکەو؛ ۲) تایسان، گزەاریون [ف] ۱) درخشیدن؛ ۲) شعاعور شدن.

تەیکە: تەیجە [ف] سیله.

تەیلە: تۆڵە، کۆڵ [ف] پشته.

تەیمان: تامان، چەپەن، دەرزەو دیواری لەئوڵ [ف] در و دیوار از چوب و نرگه ساخته شده.

تەیناو: تەنیا، تەنها [ف] تنها.

تەیناوباڵ: تەنیا باڵ [ف] بی‌بال و پاون.

تەیوانە: هۆزاڵ لەسالی ڕاوان بۆدانی بوڵ [ف] غذایی که از خانه دامادها به خانه عروس فرستند.

تەیەو: ڕامو فڕۆ، کار [ڕام و کاری.

تەیەوبوگ: ڕامیدراو بۆکار [ڕام شده برای کار.

تەیەوبۆن: ڕاهاتن و کارهێن بون [ڕام شدن و کار آموختن.

تی: (١) تینگ، توڕی، هەزمە؛ (٢) برای مێرد، شوهێرا؛ (٣) تو، تۆ؛ (٤) تیحتن شیر و خەنجەر و گیرد؛ (٥) تیل، ئەفوڵیشکەوە [(١) تشنه؛ (٢) برادرشوهر؛ (٣) تو؛ (٤) تیغهٔ شمشیر و...؛ (٥) تیر نگاه.

تی: (١) ئاوی پێتی جوارەمی ئەلفبێ بێتکە؛ (٢) بان، تا، تۆبەتی؛ (٣) مەتاو (تیدا، تی ئەو)؛ (٤) دیت، بیرۆ، بۆهاتن؛ (٥) سوسکە، سوسکە؛ (٦) ئەتاو [(١) حرف چهارم الفبا؛ (٢) تب؛ (٣) درون، تو؛ (٤) می‌آید در راه آمدن است؛ (٥) تیهو؛ (٦) اتمر.

تیا: (١) ئەتاوا، تی دا؛ (٢) زی گوم کردن، سەرگەردان [(١) اتمر آن؛ (٢) سرگردان.

تی ئاخستن: بەبۆ، خستەناو، هەڵهێنان، بخورتی خستن تیدا [جیاندن.

تی ئالان: تی هالان [بەدور چیزی پیچیدن.

تی ئالاندن: تی هالاندن [پیچانیدن به دور.

تیاپردن: ئەتاوان، تەبەش کردن، مزەمیل کردن [از میان بردن، نابود کردن.

تیاتۆ: (١) تەماشاخانەی سازلەدو سەماکەران؛ (٢) سازلەدو سەماکەر [(١) تئاتر؛ (٢) هنرپیشهٔ تئاتر.

تیاتۆخانە: تەماشاخانەی سازلەدو سەماکەران [تئاتر.

تیاچون: ئەتاوبون، تی چون، ئەتاراتا تەمان [از بین رفتن.

تیاڕامان: (١) سحر، سوزمانو سەرگەردان بون؛ (٢) بیر و هۆز تی کردنەوە [(١) متحیر ماندن؛ (٢) اندیشیدن.

تیامان: دامان و مات بون لە کارێکا [درماندن.

تمان: (١) مەنجەڵی گەورەی، گوشتدار؛ (٢) ئەسوچ کەنارەوە، لە ڕاستەوخۆ [(١) دیگ بزرگ؛ (٢) بطور غیرمستقیم.

تیانچە: مەنجەڵی دەستە، ئەتیان گچکەتر [نوعی دیگ.

تیانە: تین، مەنجەڵی گەورەو گوشتدار [دیگ بزرگ.

تیبا: ڕەدانی ئەدەوا، ئاڕەزایی [تبع، سیاهی.

تی بردن: مەتاوخستن، تی تان [لای چیزی گذاشتن.

تی بڕین: بەتۆز مەتاوان [جاندن.

تی بەربون: (١) تی هەڵگرتی تاگر؛ (تاگرو تی بەربو)؛ (٢) شیرمزینی بچو لە گوانی دایک؛ (٣) بەلامارێ سەگ بۆگرتن [(١) آتش گرفتن؛ (٢) شیرمکیدن بچهٔ دام از پستان مادر؛ (٣) یورش سگ.

تی بەردان: (١) گڕانەوەی تاگر بەسێکەوە؛ (تاگری تی بەردا)؛ (٢) بەرهەڵدا کردنی (ڕ بۆباڵ)؛ (٣) بەرهەڵدا کردنو مەتدانی سەگ بەربو ستن [(١) آتش زدن؛ (٢) رها کردن بچهٔ دام برای مکیدن پستان مادر؛ (٣) سگ را به چیزی پاس دادن.

تی بین: وردەکان بەر ڕووناک، خاوەن هزر [اندیشمند.

تیبینی: (١) هزرو فکر کردنەوە ئەدوایی کار؛ (٢) بەدیکردنی بەرابەر [(١) عاقبت اندیشی؛ (٢) یافتن.

تیپد: (١) کۆمەڵی دەستە؛ (تیپە سوارەکان هات)؛ (٢) ڕستەی وتە [(١) گروه، دسته؛ (٢) جملهٔ دستوری.

تیپەڕ: بوردن، ڕابردن؛ (وەردنی پەڵە، بردە)؛ تیپەڕی [گذر کردن.

تیپەڕاندن: پاک هێنانی کار [انجام دادن.

تیپەڕبون: هاتن و ڕۆیشتن [گذر کردن.

تیپەڕ کردن: (١) لەکاتی خۆی ڕانواردن؛ (٢) جوڕاو ڕۆیشتن [(١) گذشتن موعد؛ (٢) گذشتن.

تیپەڕی: ڕابرا، جو [گذشت، گذر کرد.

تیپەڕین: ڕابردن، کات بەسەر [گذشتن.

تیپەستە: بەتاوان بەهێز، تی تاهێن [جاماندن.

تی پەستان: بەهێز تی تان، بەخۆرتی خستەناو [جاماندن.

تی پەستاوتن: تی پەستان [جاماندن.

تی پێچان: تی هالاندن، تی پێچان [پیچاندن به دور.

تی پێچاندن: تی پێچان [پیچاندن به دور.

تیپەند: (١) ڕەنگی سوری تاجیخ؛ (٢) زوانە، کەزی، پرچ؛ (٣) تو، تۆ [(١) رنگ سرخ روشن؛ (٢) گیسو؛ (٣) تو.

تیپەنال: (١) قسەی کاکە، حەماڵک؛ (٢) تاوو تۆبی کردن؛ (٣) بوختان، تۆمەت [(١) لطیفه، شوخی؛ (٢) اذا و اطوار درآوردن؛ (٣) تهمت.

تیپەنال باز: (١) قسەخۆش، کاکەمی؛ (٢) ئاڕو تۆز کەرو فێڵباز [(١) لوده؛ (٢) اطواری.

تیپەنالی: (١) جەمەنگاری؛ (٢) مەکر بازی [(١) لودگی؛ (٢) حیله‌گری.

تی ترنجان: گیرۆدە، ئەتوبێتی بەنگا [در بدای تنگ گیر کرده.

تی ترنجاندن: گیردان ئەتوبێتی بەنگەبەرد [در تنگا قرار دادن.

تیتروان: مەڵێکە بەقەد چوڵەکە [پرنده‌ایست شبیه گنجشک.

تیترواس: تیتروار [نگا: تیتروار.

تیتروامک: تیتروار [نگا: تیتروار.

تیتک: (١) خشکی تیل؛ (٢) مشاو چرچم؛ (٣) کەنی بەندی زاوا؛ (٤) مینکەی مێوە؛ (٥) توتکە سەگ؛ (٦) خوشکی باڵا [(١) زیوری که بر پیشانی زنند؛ (٢) زلف و خدنگ؛ (٣) پارچه‌ای که بر پیشانی بچه زنند؛ (٤) چهره؛ (٥) تراسگ؛ (٦) شکم.

تی تکان: تۆک، کەوتەناو، دڵۆپ تی ڕژان [چکیدن در...

تی تکاندن: بەتۆک تی ڕژاندن [چکانیدن در...

تیتکرا: فڕۆندی خوشکی باوک [عمه‌زاده.

تیتل: بیچوی چکۆڵۆکە [بچهٔ کوچولو.

تیتل و پیپل: (١) دو بیچوی چکۆڵەکە؛ (٢) ئاوی سوکاڵۆکەی ئاو جیروکی سەلاحە [(١) دو بچهٔ کوچولو؛ (٢) اسم دو بزغاله در قصهٔ گوه‌کان.

تیتلەپیچاغ: تیترواسک [نگا: تیتروار.

تیتلیسک: گیایەکە لەئاوا دەڕوێ [گیاهیست.

تیتن: (١) خشکی پشاو ئەرزەکە؛ (٢) توتن [(١) زیوری است؛ (٢) توتون.

تیتو: توتو [نگا: توتو.

تیتۆک: شیلم، شەلەم، گیایەکە بەکی خۆرو لەشیرەی چەوەندەر [شلغم

تیتول: نمدی پارچه. تیتیالله: که کوتاهی مزاج [ع] برگالهٔ پارچه. تُپه.
تیته: ۱) تیتله. خنثی. نوجوان: ۲) پیرزنه. عجایز [ع] ۱) ریوریسانی: ۲) طیار کوچک.
تی تهفان: هملاتنی پهلهلو به ترسهوه [ع] ترسان گریختن.
تیتی: ۱) کولیزه‌ی لهشکلی پهرنده. بومالان: ۲) دهنگی بانگ کردنی مریشک [ع] ۱) گرنه‌ی نان به شکل پرنده برای پچهها: ۲) صوتی برای خواندن مالیان.
تیج: بلاوی و تی‌چوو و بهربی [ع] پراکندگی و پریشانی.
تیجان: بلاوبون. لارکهوتنه بون [ع] پراکندگی.
تیجاندن: ۱) وردهه بهشهنورا پراندن: ۲) ئاوه وردهوردهه بهسهر روئی راهدانا [ع] ۳) پرچنی له شهنانی و شوقاری کردن [ع] ۱) سوخت در تنور ریختن: ۲) کم‌کم آرد بر روغن داغ پاشیدن: ۳) کنایه از شیطنت و بدگوئی کردن.
تی چران: کو بونهوهی همهشانی زور [ع] اجتماع انبوه مردم.
تی چژان: تی چران [ع] اجتماع انبوه مردم.
تی چریکان: بهدهنگی پهرز گورانی گوتن [ع] آواز خواندن با صدای بلند.
تیچو: ۱) تی شکاو: ۲) لهچین چو [ع] ۱) شکست خورده: ۲) تاوه‌شده.
تیچوون: ۱) زوان دهین. تی شکان: ۲) پهشیمان بوون له قهوان: ۳) خوری همگرتن. (ماله لهم روژی تی چوه [ع] ۱) شکست خوردن: ۲) تاوه شدن: ۳) خرج برداشتن.
تی چهقان: شتی باریك بهشتی تهسوره‌وا چون. تی چهلچون [ع] خلیدن.
تی چهقاندن: باریك و تیز بهشتهوه‌وا کردن [ع] خلانیدن.
تی چهقین: تی چهقان [ع] خلیدن در.
تی چهلدن: تیچاندن [ع] نگا: تیچاندن.
تیچین: ۱) کهسی تاوه بهروئی داچوا دهکسا: ۲) تهوی بشکهنا وکا وردهوردهه بهچهشوره‌وا دهروژی: ۳) تهوی شهنانی و شوقاری لهشهنانه دهکا [ع] ۱) کسی که آرد بر روغن داغ بپاشد: ۲) آنکه سوخت در تنور ریزد: ۳) سخن‌چین.
تیخ: دهمه چهقو و شیر و شهشهیر [ع] آلهٔ کارد و چاقو و...
تیخ: تیخ [ع] تیغ.
تیخران: لهسهرلا چوهناوا [ع] خزیدن بر...
تیخراندن: تیخان بهسهر. تی تهیالدن [ع] خزاندن.
تیخزین: تیخران [ع] خزیدن توی...
تیخستن: ۱) خستنی شتی لهناو شتی‌دا: ۲) تی‌رو کردن [ع] ۱) توچهاندن: ۲) فروکردن.
تی خوزین: تی گوزاندن. بهقهوهاتن [ع] نهیب زدن.
تیخوزاندن: تی ترسهاندن. بهتهلم تی‌دان [ع] با فشار گنجانیدن.
تیدان: ۱) کارتیکردن. (تیدانی کرم): ۲) تی هملسوانی قوژبن بهلهجهو: ۳) تی کردنهوهی پارچهه. تی‌زاد کردنی پارچهه بهپارچهه: ۴) سینی کهوتنی دانهوئله. (ترنج سینی تیدانه) [ع] ۱) نفوذ کردن: ۲) آمیزش: ۳) تکه‌تکه بر هم دوختن: ۴) ایجاد شدن شیئی در جیوبات.

تیر: ۱) هفسه: ۲) تهوی بهکهوان دههاویژی: ۳) هاویژ مانگی هاوین [ع] ۱) خلط: ۲) تیر: ۳) تیرماه.
تیر: ۱) لهسهل. دژی ترسی: ۲) پر (تیرگوشته): ۳) رهنگی توخ: ۴) زوو بهدل. (تیر نهساتام کرد) [ع] ۱) سیر مقابل گرسنه: ۲) پر: ۳) رنگ سیر: ۴) از صمیم قلب.
تیر: خورهتنی گهورهی دونیایی [ع] خورشید بزرگ.
تیرهتاژ: تیرهاویژ. کهسی که تیر له کهوان دههاویژی [ع] تیرانداز.
تیرهتاژی: تیرهاویشتن [ع] تیراندازی.
تیرهتدان: تیرهتاژ [ع] نگا: تیرهتان.
تیرهتداژی: تیرهتاژی [ع] نگا: تیرهتاژی.
تیراچون: تی هملچهقان. تی چهقان [ع] خلیدن.
تی‌راوان: تاو دهدهوهی بهرزان بو خاوین بونهوه. آناوی تی‌راوه [ع] آبکشی کردن و شستن.
تیرادیتن: بیدا بهرهون. متمانه پی کردن [ع] اعتماد کردن. اطمینان داشتن.
تیرادیوی: تیرادیتن [ع] معتمد داشتن.
تی راکردن: دهناوا جی کردهوه. تی چهقاندن [ع] فروکردن.
تیرانگ: سولدان [ع] ساعه.
تیراو: سهوزو و دهغلی تهتیو [ع] سبز شاداب.
تیراوی: لهتیوهلی. گهش و شهوق و لهسیبی بهوز [ع] شادابی.
تیراوی: بریتهوهش. گوانیکی زور همهشهیر جا تایبهتی [ع] سیرابی.
تیراوین: ههوایهك که تیری هاوین لوی دهگاتی [ع] تیرین.
تیربارانی: ۱) وهکو هاویشتی تیری زور: ۲) کوشتنی کهسی لهلایهن دهولهتهوه بهتیر [ع] ۱) فروریختن تیرهای بسیار بهتوالی از هر طرف: ۲) تیرباران. اعدام.
تیربون: لهتیرهتی خلاس بون [ع] سیرشدن.
تیرتیره: جوری مارمیلکه [ع] نوعی مارمولك.
تیرتیره: بزمزه. توسقوهه. خهمهگرژ [ع] برمه.
تیرخواردن: تیمانی ترسانهتی. خواردن تا تی‌ئیتا بون [ع] سیرشدن.
تیرخوی: جیشتی تیوه سوز [ع] آش تیرتون.
تیردان: ههگهی تیران. جیگهی تیره کهوان [ع] ترکش. تیردان.
تیرژتن: دهناوکردنی وردهه [ع] ریختن توی...
تیرشتن: تیرژتن [ع] ریختن توی...
تیرك: تالودان. دارهایهکی میخ [ع] تیر سقف.
تیرك: خورهتنی گهورهی. جهوالی دونیایه [ع] خورشید بزرگ.
تیرنج: پهراوزی پهرگو شهمهك. که‌ناوی جهوگرانی [ع] بهجهاف.
تیروا: ۱) تیروی. داریکی تیرهوارو دهمهنده: ۲) جانهوهری درنده [ع] ۱) درختچهاست جنگلی: ۲) جانور درنده.
تی روانین: تواشاکردن به رهقی [ع] خیره در چیزی نگریستن.
تیروژ: تیشکی خور [ع] آفتاب.
تیروژو: پارچهی درژگه که گراسی (ناحه) [ع] قطعه پارچه بافته در پیراهن زنانه.

تیروگد: داروکه‌یه‌کی خه‌راتی کراو بۆ تەنگوناك بان کرەنەوە ▣ تورد.
تیروکردن: دەناوبان، تیبان ▣ فروکردن.
تیروی: داری تیرو ▣ درختچه‌ایست جنگلی.
تیرو: ۱) تاجه‌ك، بەتیکه‌ك لەمۆر؛ ۲) لە خشتیه لەسەرین؛ ۳) سیوه جەرمی باریك بۆین گلاس؛ ۴) شابەهەنگوینی لەسەر لادانەوە ▣ ۱) طایفه؛ ۲) گردی (ز خالوار)؛ ۳) تسمهٔ چرمی که در کفش دست دوزه تلاش به کار برند؛ ۴) شاخهٔ عسل چیده شده.
تیروخۆرە: تیروشەدی برسی تیروەکەد، جوارەیی (دەبی برسیەك) ▣ آن مقدار از خوراك که گرسنه را سیر کند.
تیروشان: شاخه هەنگوین ▣ کندوی عسل.
تیروغد: مۆغەر، مارپیست ▣ مار.
تیروگد: دەزانی له بەرزایی دا ▣ مرتفع.
تیروگەشان: ملەی کیو ▣ قلهٔ کوه.
تیروماز: جۆرێ ماری باریك ▣ نوعی مار باریك.
تیری: ۱) هەستی، دزی شلی و ترلوی؛ ۲) ئالی تەنکی تەنسور ▣ ۱) غفلت؛ ۲) نان لواش.
تیری: ۱) دزی برسایەتی؛ ۲) توخی رەنگ ▣ ۱) سرقت؛ ۲) پررنگی.
تیریز: سی سوجناك، له بەراوزی کراسدا، گرۆل ▣ نکه باریکه مثلثی در حاشیهٔ پیراهن زنانه.
تیریز: تیرو ▣ آفتاب.
تیریەتی: بەراسەری برسیتی ▣ سیری.
تیز: ۱) کۆزەله، کۆن، گیایەکی تیژه له ئاوا دەروی؛ ۲) گاڵته پی کردن و تەوس پی گرتن ▣ ۱) گزنه است آبزی؛ ۲) ریشخند کردن.
تیز: کوتی لای چەمەلەی تەنگی رەشتوکی که باریکه باریکی تیدایه ▣ سوراخ زیر چمانی در تنگ سرپر.
تیزاب: ئاوی دۆ لەیەکی کولاوەن و کردە تیژ و کەمك ▣ پس‌ماندهٔ دوغ پس از جوشانیدن و کنج گرفتن.
تیزان: ئاو تیدا پەیدا بۆن؛ (چاپم فرمسکی تیزان) ▣ آب یا مایع در چیزی جمع شدن.
تیزانگ: ۱) موسولمان، میرەغدان؛ ۲) پزان؛ ۳) کیسی لاستیکی که ئوی تیدەکەن بۆسەلاان ▣ ۱) مناره؛ ۲) زعدان؛ ۳) بادکنك.
تیزبی کردن: گاڵته پی کردن ▣ مسخره کردن.
تیزبیوەکردن: سوك بیوە کردن، جوزیوەکردن ▣ انگلك کردن.
تیزکە: تیزی تەنگ ▣ نگا: تیز.
تیزی: هەلتوزین، سلم و قەلس ▣ عصبی مزاج.
تیژە: ۱) تیزی تەنگ؛ ۲) بەرلوکی باریکی شت ▣ ۱) نگا: تیز؛ ۲) تلهٔ باریك.
تیژەتیژە: بەلەبال، گەلەك بلەز ▣ شتاب.
تیژەتیژەدان: بەلەبال لی کردن، وە بەلەخستن ▣ بشتاب واداشتن.
تیژەتیژە لی کردن: سەرئانە سەر بۆ کردنی کان ▣ بشتاب واداشتن.
تیژ: ۱) جۆرێ توخی زمان سوتین؛ ۲) تیغی بەژشت؛ ۳) توند له کارو له ئەشتن؛ ۴) زو (تیژتر بەرە)؛ ۵) بی داگر، سوز ▣ ۱) مزهٔ تند؛ ۲) برنده؛ ۳) چابك؛ ۴) باشتاب و عجله؛ ۵) اصرار ورزیده.
تیژ: تیز ▣ نگا: تیز.
تیژاو: ۱) ئاوی دۆی کولاو، تیزاب؛ ۲) مەزیوت و بەکار ▣ ۱) پس‌ماندهٔ دوغ جوشیده؛ ۲) چالاك.
تیژاو: تیزاو ▣ نگا: تیزاو.
تیژبال: مەلی زور خیرا لەفرین ▣ تیزبال.
تیژبون: ۱) بی داگری، سوربون لەسەر داوا؛ ۲) لەکوتیەوە گوزان.
تیژبون ▣ ۱) لجاج و اصرار؛ ۲) تیز و برا شدن.
تیژك: تیرین تەنکی بۆرك ▣ اشعهٔ آفتاب.
تیژك: بەچکەسواری جاجەوری مرنەوە ▣ توزاد حیوان مرده.
تیژکردن: ۱) سازین و لەچەرخ دانی تیغ؛ ۲) دەدان و هەلخرانەن ▣ ۱) تیز کردن؛ ۲) تشجیع.
تیژە: ئاەستان، بەلەنی بالاوبی برج و ساوار ▣ آبکش.
تیژەفان: هەلخرین، دەدەر، هانەدر ▣ مشوق.
تیژەلگ: ریزانی زور بەخورو بەوزم ▣ مصب پرآب.
تیژی: ۱) نامی توسد، جۆرێ زمان سوتین؛ ۲) بەبرشت بون، دزی کولی، تیژی ▣ ۱) تندی مزه؛ ۲) پرندگی.
تیس: ۱) توسی، تیسو، گیایەکی دژکاویه، جیوەی تۆ بەرەکەی دەکار دەکەن و بەکەلی کەف دەکا بەك لەسیرن؛ ۲) سوانی بەردی چکۆلەی بارو لوس و تەلك ▣ ۱) گیاهی است خاردار؛ ۲) سنگ پهن و صاف و بازك.
تیساو: ۱) هەستان، بەردەزوە، بەردی کەچەلەزی پی تیژ دەکەن؛ ۲) سەماك، تیزاری کەزەوتی زیر ▣ ۱) سنگ سوهان؛ ۲) سماك.
تیساوین: پیداسارین، تی هەلسون ▣ سائیدن تیر.
تی سرەوان: لی دان و دارکاری لەسەرخاڵی ▣ گناه‌کاری ناگهانی.
تی سرەواڵدن: دارکاری کردن، لیدان لەبەر و لەکاو ▣ گناه‌کاری کردن.
تی سرەوین: تی سرەوان ▣ گناه‌کاری ناگهانی.
تیسك: ۱) چەپکیکی پچوك لەکوڵکە؛ ۲) زەنگەنە تری؛ ۳) بوی دیزی (مەزیکی بەتیسکە) ▣ ۱) دستهٔ کوچك از مو؛ ۲) دستهٔ کوچکی از پال خوشه انگور؛ ۳) مو یا پشم دراز.
تیسکن: زور بەمو، کولکن ▣ پشمالو، پرمو.
تیسکو: تیسکن، کولکن ▣ پشمالو.
تیسکە: ۱) تیزی تەنگ؛ ۲) تریسکە، مریوشین ▣ ۱) جامگی تنگ؛ ۲) درخشش.
تیسکەتیسك: تریسکانەوە، لەدورەوە مریوشین ▣ درخشیدن از دور.
تیسمیاگ: مرۆی پەوی قەد تەسور ▣ باشه و کت و کلفت.
تیسمیان: پەوبون و تەسوری بەسا قوەوە ▣ کرشی و کلفتی اندام.
تیسو: تیس، توسی ▣ گیاهی خاردار.
تیسون: تی سائین ▣ سائیدن تیر.
تیسوی: تیسو، توسی ▣ گیاهی است خاردار.
تیش: ۱) بەردی بلندی راستو لوس و هەلچو لەچیادا؛ ۲) چوی پال، چکی لوس کراو سیبی سوار؛ ۳) تیزی بەژشت ▣ ۱) تیشه شاخ؛ ۲) چوب پال، چکی لوس کراو سیبی سوار؛ ۳) تیزی بەژشت ▣

۱) صخرهٔ صاف و مُرتفع؛ ۲) شتالنگ صاف شده؛ ۳) برّاق نیز.
تیشت: تاشتی، تاتی‌جیایی، بەرقلیان [ف] چشت.
تیشک: ۱) تیرین، تیرۆل، روناکایی خۆر؛ ۲) بریقەدانەوە؛ ۳) کوتکەو موی دریژ نیساد [ف] ۱) شعاع پرتو؛ ۲) انعکاس پرتو؛ ۳) پشم و موی زیاد.
تیشکان: بن کەوتن لەشەڕ یان لەسەوداو مامەڵەدا [ف] شکست خوردن، زیان دیدن.
تیشکاندن: سەرکەوتن لەشەڕ یان لەسەوداو مامەڵەدا [ف] شکست دادن، زیان رساندن.
تیشکاو: ۱) زۆرکەوتو لەشەڕدا؛ ۲) زەرەرلێ کەوتو لە سەوداو [ف] ۱) شکست خورده؛ ۲) زیان دیده در معامله.
تیشو: ڕزیوی سەوهەر، توشە [ف] توشه.
تیشوبەرە: ۱) نان بەری جوتیار بۆدەشت؛ ۲) توشەبەرە [ف] ۱) کسی که غذای دروگر را برایش می‌برد؛ ۲) توشه‌دان.
تیشودان: توشەدان، توشەبەرە [ف] توشه‌دان.
تیشوک: شتوبەکی کەلەپەل [ف] اثاث و لباس.
تیشوکردن: ۱) پاک هێنانی ڕزیو بۆ سەفەر؛ ۲) بڕینی لە تیشت خواردن [ف] ۱) آماده کردن توشه؛ ۲) کنایه از صبحانه خوردن.
تیشە: ۱) توشە؛ ۲) ڕەگی تازە ڕواوی دەغل [ف] ۱) توشه؛ ۲) جوانهٔ تازهٔ گیاه.
تیشە: توشە [ف] توشه.
تیشەبڕ: دەخشەیی کە دەخڵی شین هەڵدەمەکێنێ [ف] بخ‌ریسی که ساقه‌های سبز را می‌خشکاند.
تیشەتاخ: کەفری خوڵی و بڵند لەجیا، تیشەبەردی تیژ [ف] صخرهٔ صاف و مُرتفع.
تیشەڵان: بەردەڵانی سەخت [ف] سنگلاخ صعب‌العُبور.
تیشەمب: گاڵو، شاڵو، توی‌ڕەش [ف] شاه‌توت.
تی‌شیشان: بە پەلەپەل خەریکی کارێک بون [ف] بشتاب مشغول به کاری شدن.
تیغ: دەسەکردو شیر و خەنجەر [ف] تیغ.
تیغ: تیغ [ف] تیغ.
تیغە: دیواری تەنکی نیوانکەر، لەمیری تاسقا، لەخوڕو بەرد [ف] جدار دیواری، تیغه.
تیغەشان: ۱) دڵەی کێو؛ ۲) لاشانی چیا، تیغە [ف] ۱) سنیغ کوه؛ ۲) تیغهٔ کوه.
تیف: ۱) لوس و لەبار و ڕێکو لەبەرچاو؛ ۲) تۆکە تاو؛ ۳) دەنکە باران [ف] ۱) شیک؛ ۲) قطرهٔ آب؛ ۳) قطرهٔ باران.
تیفتیفە: تیغ پێداهێنانەوەی ئاژاو، (دەمو تیفتیفە بدە)؛ ۲) خۆ جوان و لوس کردن؛ (وا خۆی تیفتیفە داوە چەڵان شیت دەکا) [ف] ۱) دوتیغه کردن؛ ۲) آراستن.
تیفتیفەدان: تیفتیفە [ف] نگا: تیفتیفه.
تیفشاڵ: تۆڕ، تۆڕاڵە [ف] تافته.
تیف: گیرە، دەنگی گوللەی هاوژراو [ف] صدای گلوله.
تیفرگ: چۆڵەپێوە، چوپلەکەیەکی کاکۆڵ بەسەرە [ف] شانه‌بیس.
تیفسی: بەلمی چیشت، دەفری گراوان، دەوری دریژکەی گەورە [ف] دیس.
تیفل: ۱) قسەی بەتکۆڵ، پلاپ نیز؛ ۲) هێچو پوچ و بی‌نرخ؛ ۳) تیکۆڵ [ف] ۱) حرف بوداز؛ ۲) بی‌ارزش؛ ۳) پوسته، قشر.
تیفۆک: چینکە، جوڵەکە، پاساری، مەلیجک [ف] گنجشک.
تی‌قوڵاندن: لەسەرەوە تی‌ڕاندن، لەدا قڵپ کردنەوە [ف] از بالا ریختن.
تیقە: ڕیلە، دەنگی خەنین [ف] صدای خنده.
تیقەل: ڕزیوی دراو [ف] پوسیده و پاره.
تیقەلۆ: چل‌سر، شرۆڵ، بەرگدراو [ف] ژنده‌پوش.
تیک: ۱) باقیە، تەقەل؛ ۲) دروین، دورمان؛ ۳) تینە شاخ [ف] ۱) بخیه؛ ۲) دوخت؛ ۳) صخرهٔ صاف و مرتفع.
تیک: ۱) گش، هەمی؛ ۲) دەناوەکەدا؛ ۳) قیت، زۆر [ف] ۱) همه؛ ۲) توی هم؛ ۳) قد.
تیکان: دڕکی‌دار، دڕک، جقڵ [ف] خار.
تیکبردن: دەناوبەشڕا کردن [ف] درهم فرو کردن.
تیکبەربون: تیکەڵ بەیەکدا بون بۆتەنز [ف] بهمان هم افتادن.
تیکبەردان: بەگژ یەکترا کردن [ف] بهمان هم انداختن.
تیکبەراندن: دەیاڵ یەکترانی دوبان چەندشت [ف] توی هم قرار دادن.
تیکبەزین: جونەناوەکی چەندشت [ف] تداخل اشیاء.
تیکچون: ۱) شیوان، لەجێی بڵاوبون؛ ۲) تورەبون، لەباری ئاسایی لادان [ف] ۱) آشفتن؛ ۲) مُنقلب شدن.
تیکخران: بەیەکەوە بەستران [ف] بهم بسته شدن.
تیکخراو: بەیەکەوە بەستراو، یەکەو گرێ دراو [ف] بهم بسته شده.
تیکخستن: لیک قایم کردن، بەیەکەوە گرێدان [ف] بهم گره زدن.
تیکدان: ۱) خراب کردن؛ ۲) تیکەڵ کردن؛ ۳) شیواندنی کار [ف] ۱) خراب کردن؛ ۲) قاطی کردن؛ ۳) بهم زدن کار.
تیکدەر: ۱) ویرانکەر؛ ۲) کار خراب‌کەر [ف] ۱) ویرانگر؛ ۲) آشوبگر.
تیکڕا: یەکەو، گش، هەمی [ف] همه باهم، مجموعاً.
تیکڕایی: گش لەگش، سەرپاک [ف] همگانی، عمومی.
تی کردن: ۱) دەناوڕاکشان (کاوی تیکدا)؛ ۲) ساڕدان (سەیل تیکدا) [ف] ۱) ریختن توی؛ ۲) مُهیّا و آماده کردن.
تیکسرمان: تیرگوشتی و بەوی [ف] جان و قوی بنیه بودن.
تیکسرماو: گیانداری تیرگوشتی بەوی [ف] جان و قوی بنیه.
تیکسڕان: تیکسرمان [ف] جان و قوی بنیه بودن.
تیکسڕاو: تیکسرماو [ف] جان و قوی بنیه.
تیکشان: ڕاوەدی بەیەک، (ئیرەدا هاتو تیکشا) [ف] عبور با شتاب.
تیکشکان: بەماڵی بەسەریەکدا وردەوردە شکان [ف] یکباره در هم شکستن.
تیکشکاندن: وردو خاش کردن بەسەر یەکدا [ف] خُرد و خاش کردن.
تیکشکاو: بەسەریەکدا شکاو [ف] درهم شکسته.

تیك كردەوە: برتی لە هەموو گیان شكاندن (لەشی هەموتیك كردەوە) ▣ كنایە لە شكستن لەشی بەش بە كەلەكاری.

تیك گیران: ١) دەناو چك ترچان؛ ٢) برتی لە مل دەبەرەتی بەك نان ▣ ١) درهم فروشتن؛ ٢) كنایە لە گلاوبون بەش.

تیكلە: ١) بەرتی بچوك، مەنجەلۆكە؛ ٢) جەوزی تاوكشان ▣ ١) دیگ مسی كوچك؛ ٢) سوی آبكشی.

تیك لهەف: تیكرایی، بی‌جەلیزاوەن ▣ درهم، بدون استثنا.

تیكمە: دوگمە، بوكمە، قوپچە ▣ توگمه.

تیكوپیك: بەجاریك، هراوكراو، بی‌سەروبەرە ▣ یاغان.

تی كوتان: خستنەناو، بەتی ▣ سوختن.

تی كوتالەن: تی كوتان ▣ سوختن.

تی كوتانی: تی كوتان ▣ سوختن.

تی كۆشان: غافلا كردن، هەولدان ▣ كوشیدن.

تی كۆشین: تی كۆشان ▣ كوشش.

تی كوشین: ١) تیشت، تریت، ئاوەلین لە تۆزیسەدا؛ ٢) دوهەزەمەد، دوقوریە ▣ ١) ترید؛ ٢) سالاد ماست و نان خشك.

تیكە: ١) لەت، پارچە لەشتیك؛ ٢) باوكە، لەقلە؛ ٣) بارو ▣ ١) پاره؛ ٢) ساتاوبج؛ ٣) لقمه.

تیكە: دەناوی بۆزنە؛ جاری تیكە، تیوران تیكە ▣ از بوتوی.

تیك هالان: تیك ئالۆزان، تیك هالان ▣ برهم پیچیدن.

تیكەتیكە: لەت‌لەت، پارچەپارچە ▣ تكەتكە.

تیكەل: تەف لهەف، لیكدراو، تاوتە ▣ درهم آمیخته.

تیكەلاو: تیكەل ▣ درهم آمیخته.

تیكەل بون: ١) لیكدران، بەناو یەكدا چون؛ ٢) برتی لە چونە بون تیروتی ▣ ١) درهم آمیختن؛ ٢) كنایە لە جفت گیری نر و مادە.

تیكەل پیكەل: بی‌سەروبەرە، هەلشیواو، شیواگ ▣ آمیخته، درهم برهم.

تیكەڵدان: تەف لهەف كردن، لیكدان، بەدار یان بە كەوچك ▣ شیره كه

تیكەل دە: ▣ بهم زدن.

تیكەل كردن: ئاوێتە كردن، لیكدان، آمیخته كردن ▣ قاطی كردن.

تیكەل و پیكەل: تاریك، دەنگ كرز ▣ تاریك.

تیكەلە: وردە بەردو ردلم پیكەوە ▣ مخلوط شن و ماسه.

تیكەلی: ١) تەف لهەفی؛ ٢) تاوشەمی؛ ٣) برتی لە دوستایەتی و خرمایەتی ▣ ١) آمیختگی؛ ٢) آمیختگی؛ ٣) كنایە از دوستی و خویشاوندی.

تیكەوتن: ١) كەوتنە ناوەوە؛ ٢) زەركەوتن و شیكان لە وازی‌دا؛ ٣) برتی لەمەلە كردن بو لادەرەی لەش بەسی؛ ٤) بەهۆی بەرابەرەو بونی كاریك بو ▣ ١) افتادن توی؛ ٢) باختن در بازی؛ ٣) كنایە از غسل؛ ٤) از روی بی‌اطلاعی دست بەكاری رفتن.

تیكەوتیكە: بەرهەڵستی، بی‌سەروبەرەی، تەس لەكەسی ▣ باختن.

تیكەوەدان: بەدارلكرو بەرشتی هاوبو چون ▣ پریشان قدم زدن.

تیكەوەهاویشتن: تیكەوەدان ▣ پریشان قدم زدن.

تیك هەڵزنین: بەتونی باڵ پیكەیدان ▣ محكم به هم چسبیدن.

تیك هەڵزیان: تیك هالان بەبەرتەوە ▣ بهم پیچیدن.

تیك هەڵچون: یەك هەڵزان و تیكچو گلان بو شەر ▣ گلاویز شدن.

تیك هەڵدان: ١) شەڕنەسەی، بەتی لەبەكدان؛ ٢) غەڕكردنی تاوەل بەسەر ▣ ١) لگد و تیا زدن؛ ٢) شاخ بەشاخ شدن حیوان.

تیك هەڵشیلان: بەسەریەكدا هەویر كردن، بو دەرمان پیكەوە تیكەڵ كردن و شیلان ▣ درهم جلاندن، معجون كردن.

تیكرا: تیكڕا، گشت لەگشت ▣ تكرا.

تیكرایی: بەگشتی، تیكرایی ▣ عمومی، همگی.

تیكگرتن: ١) بەدەوریدانە هاویشتن؛ ٢) پیە بە ئیباندا دەرون؛ ٣) بەرە بەكو بو جاندان (بەرتی تی بگرە) ▣ ١) هدف گیری؛ ٢) بەتەوان؛ ٣) سنگ در سوراخ نهادن.

تیكماندن: تی خوارین، تی خوارین ▣ تهیه دادن.

تیكوشین: تیكوشین، تی‌ئیش، بان ئیت كردن ▣ تربه كردن.

تیگەشتن: حالی بون ▣ فهمیدن.

تیگەیاندن: حالی كردن ▣ فهماندن.

تیگەیشتن: فامین، حالی بون ▣ فهمیدن.

تیگەیشتو: فامیدە، حالی بوگ (خوا بە بومان بیری ئاوی لەقوڕ تەنیت و ئەو بان لاوی بیگەیشتو بان پیری تیگەیشتو) ▣ فهمیده، دانا.

تیگەیشتی: تیگەیشتو ▣ فهمیده، دانا.

تیگەین: فامین، حالی بون ▣ فهمیدن.

تیگەیو: فامیدە، بەراست ▣ فهمیده، دانا.

تی گیران: گیر كردن لەشتیك، بی دەرەتانی ▣ گیر كردن.

تیگیر كردن: تیگیران ▣ گیر خوردن.

تیگیریان: تیگیران ▣ گیر كردن.

تیل: ١) لاساڵ خوان؛ ٢) دەرسەخوین؛ (التیلی كردە ئاس دیارە)؛ ٣) قالەمەداری تاڵە ئۆزان؛ ٤) سوچ، قوژبن؛ ٥) خڵ، خوڕی؛ ٦) كەلا، هەڵسات ▣ ١) كج، مایل؛ ٢) بازی شخص؛ ٣) قلمهٔ نازك كاغذ؛ ٤) گوشه، زاویه؛ ٥) توپ؛ ٦) تیله.

تیل: ١) هەوداى امسن و تامین، سیم؛ ٢) بەرقیە، تیكراف؛ ٣) ئامانی خوان تۆزی لای؛ ٤) لوس، ساف ▣ ١) سیم؛ ٢) تلگراف؛ ٣) كج، مایل؛ ٤) صاف.

تیل: لوڵی، هەنیە، ئەنی، ئاوچاوان ▣ پیشانی.

تیلا: سوچ، گوشە، قوژبن؛ (بە تیلای جاری تی‌ڕانیم) ▣ گوشه.

تیلا: دارەستی ئەستون جوماج بەپاچ ▣ آلنگ.

تیلاتین: دارکاری خەستو خوڕ؛ (كاوە گیانی تیلاكریتی كرد) ▣ بەشدت كتك زدن.

تیلاگ: لاسەر (گلاوی بەتیلاگی سەرەوە ئاو) ▣ جانب من.

تیلاوتیل: خوارەخوان، لەسەرلا ▣ كج و اریب.

تیلایی چاو: گوشەی چاو؛ (تیلایی چاوی دانی) ▣ گوشهٔ چشم.

تیلكردن: ١) خوار كردەوە؛ ٢) نیشاندان لەلاوە ▣ ١) خم كردن؛ ٢) از

گونه نشان دادن.

تیلگه: دزدی، جیبت [ف] دزدی.

تیلماسك: تیماسك، پارچه‌ی پاره‌ی مرز [ف] نوار پارچه‌ای.

تیلمه: تیماسك [ف] نوار پارچه‌ای.

تیله: (۱) پنجره، سه‌گ، تونگه، کنوک، توله؛ (۲) سوج، فوزن؛ (۳) تیل، گله، هه‌لمت [ف] (۱) تولمسك؛ (۲) گوشه؛ (۳) تیله.

تیله: تاله، ریش تاله، تیسه‌ی، گیم ره‌نگ [ف] کشکول، سه‌قام.

تیله‌گه: تیل، تیل، تیلیت [ف] کوله‌پشت.

تیله‌گه: تیله‌گه [ف] کوله‌پشت.

تیلیمان: (۱) به‌یه‌ك ساو، تیلی ساو؛ (۲) ساوی پاریله [ف] (۱) تیجه ساو؛ (۲) ساو پاریله.

تیلی: ناوی پاوانه‌یه [ف] اسم برنامه.

تیلین: هه‌لمالین، ده‌ژه‌ژین، که‌لاپس [ف] تیله‌بازی.

تیم: (۱) تیس، ده؛ (۲) ده‌ستی، ئیب، جه‌رابیری، دیلام [ف] (۱) از من؛ (۲) می‌آیم.

تیماج: تیشتی تاوالی خوین، کرتوی ده‌ماغ مراو [ف] اسفنج.

تیمان: (۱) زلیه‌ك کردنی به‌کسی، تاڤو فاشاغ کیشان؛ (۲) جزمه‌ته‌و ئاکاداری له‌ به‌خوین؛ (۳) گوتنیکه له کوردستان [ف] (۱) حال کشیدن و تیر کردن شتوو؛ (۲) پرسیاری و مراقبت؛ (۳) دهی ئیر کرمستان.

تیمارخانه: نه‌خوشخانه، خه‌سته‌خانه [ف] بیمارستان.

تیمارکه‌ن: (۱) برین پیچ، پارچه‌ی مه‌کیه؛ (۲) جزمه‌ئاکاری به‌خوین؛ (۲) زلیه‌ك بوری به‌کسی [ف] (۱) پزشکان؛ (۲) پرسان؛ (۳) مهر، اسپ.

تیمان: (۱) دانیان، زلیان، سه‌رگه‌رانی؛ (۲) ده‌ئاوه‌ئاسا [ف] (۱) سرگردانی و دربه‌دری؛ (۲) میان ماو.

تیماج: (۱) تیماج، جوری پیسته‌ی ته‌ئاد؛ (۲) برینی پاریله له‌چه‌ره [ف] (۱) میشن؛ (۲) نوار جرمی.

تیماو: داماو [ف] درمانده.

تیمجه: هه‌یسه‌ری، پاژوکه له‌ماری گه‌وره‌دا [ف] تیمجه.

تیمروکان: تیرو کان، کوبوه‌وه، به‌ده‌وری شتکا [ف] گرداندن.

تیموم: به‌سوزکردن، ئاوز له‌جیاتی ئاو [ف] تیمم.

تیمیك: کرژی لو له‌ توه‌شوه [ف] تیمال.

تین: (۱) هیز، وزه، تاقه‌ت، تابشت؛ (۲) گه‌رمای تاوبان تاگر؛ (۳) تاگرداری گه‌یله‌ی نوی؛ (۴) لینگ، تیم، ئوتی، تیهلی؛ (۵) بناغه، هیو [ف] (۱) تاب و توان؛ (۲) گرمی خورشید یا آتش؛ (۳) گلخن؛ (۴) تنسه؛ (۵) شالوده، اساس.

تین: (۱) له‌ئیسه‌دا دیسه‌دا؛ (تین دایه دزی ده‌کا)؛ (۲) تین، جه‌رابیری دلیتی؛ (۳) توی، تینگ؛ (۴) تین، گه‌رمای تاگر [ف] (۱) میان ما؛ (۲) می‌آیند؛ (۳) تنسه؛ (۴) حرارت و گرمای آتش.

تینان: خسته‌تاب، ئیسته‌ هوتین، له‌دوزان [ف] گذاشتن توی.

تینتکی: به‌خوئیسه‌که، به‌خوئی، هه‌رگز تیم‌او نیاین، تینتقلی [ف] استقلال.

تینتی: تیوه‌سازو گه‌ری، شیلانتی، شیرتین، شیلاو گه‌رو [ف] اولزم.

تینك: رابه‌لی بوری، راهه‌نگه‌ری سال [ف] نارهای افقی در شالشاقی.

تینگ: (۱) تاتو، بادامی لای‌بل، توزه‌تن؛ (۲) توی، تینو، تی [ف] (۱) لوزتین؛ (۲) تنسه.

تینگی: توبایه‌تی، تاوجوانی بوزه، خوارین، تینه‌تی [ف] تشنگی.

تینو: (۱) تینگ، تی؛ (۲) گه‌ره، توزگ [ف] (۱) تنسه؛ (۲) گلو.

تینی: به‌تینگی به‌ئاوه‌تینگی، جه‌نگ ئاله [ف] داستانی حماسی و مشهور.

تینو: تینگ، تینو [ف] تشنه.

تینوانی: توبایه‌تی، تینگر [ف] تشنگی.

تینواره: هه‌لوه‌دا، تاواره، بی‌مال، ره‌بدن [ف] آواره.

تینوارین: ئاواتاکردن، ئی تهوین [ف] تمنا کردن.

تینوایه‌تی: توبه‌تی، تینگی، تینوانی [ف] تشنگی.

تینوه‌تی: تینوانی، توبه‌تی [ف] تشنگی.

تینوینی: تینگی، توبه‌تی [ف] تشنگی.

تینه‌وین: داهاتنی، ئو هه‌لگرتن [ف] خو تنیدن و ای و واشتن بال.

تینی: (۱) تینو، تینگ، تی؛ (۲) به‌هیز، خوارده‌وی، بلوز زه‌ن [ف] (۱) تشنه؛ (۲) نفس زدن، سرتاجی.

تی‌نیشتن: (۱) دهست به‌کاری کردن؛ (۲) سواری جوله‌ که‌بون، له‌جوله‌ نیشتن [ف] (۱) دست بکار شدن؛ (۲) بر تاب نشستن.

تیوتی: (۱) له‌ گوشه‌و کناره‌وه؛ (۲) ریت برین به‌هه‌ریوله [ف] (۱) از گوشه و کنار؛ (۲) لوزلو.

تیوتیوه: تیف تیفه [ف] نگا: تیف تیفه.

تیوتیوه‌دان: تیف تیفه‌دان [ف] نگا: تیف تیفه‌دان.

تی وروکان: تیمروکان [ف] نگا: تیمروکان.

تی وشین: تیکوشین، تی‌وان [ف] تربه‌دان.

تیول: ئاسایو، هه‌لاله، له‌گه‌ل ته‌نکا دانیشین، (ته‌ئالیو تیوله) [ف] نازك و لطیف.

تیوله: (۱) تیوله، تیویله، پشتین، گلوبن، گلین؛ (۲) بی، تیوه‌دان [ف] (۱) اسطبل؛ (۲) پود بافته.

تیولین: بی‌گوشین، ئاشت کردن [ف] تربه‌کردن.

تیوه: له‌ئاوه‌ [ف] اطرونش.

تیوه‌پیچان: ئی هه‌لاهدن [ف] پیچیدن توی.

تیوه‌چون: (۱) کهیسه‌ ئاو شتی ئاشیسه‌وه؛ (۲) پیوه‌ توسان [ف] (۱) فروشدن؛ (۲) آغشتن.

تیوه‌دان: (۱) ئاشیسه‌ کسه‌ی کهو بهوزی؛ (۲) هه‌لسوان، ساوین؛ (۳) تاشوده‌ کردن، (خوئی فرژاوی بی‌ نیشتی تیوه‌دا)؛ (۴) بی، هه‌واتی رابان؛ (۵) بی‌ ده‌زاهان هه‌لکیشتان [ف] (۱) آمیختن کم با زیاد؛ (۲) سایدن؛ (۳) آلودن؛ (۴) پود؛ (۵) پود در تار کشیدن.

تیوه‌ردان: (۱) تیکا وه‌ردان، لیکدان؛ (۲) تاوه‌ده‌ر کراندن بی‌ جاوینی (تاوایك دیوه‌ا به وه‌ره‌ه) [ف] (۱) بهم زدن؛ (۲) آب در ظرف گرداندن.

تیوه‌ژان: ته‌خزه‌ی ئی رو کردن [ف] سیخونك زدن.

تیوه‌ژاندن: ته‌خزه‌ئیدان [ف] سیخونك زدن.

تیوه‌ژه‌ندن: ته‌خزه‌ کوتان [ف] سیخونك زدن.

تیوەشان: زاوەشاندنی جلك لە تەنەوەدا. بۆ مۆرانە کوشتن ◻ لباس بر آتش گرفتن.

تیوەشاندن: جلك بەناگر راداشتن. بۆمۆرانە کوشتن ◻ لباس بر آتش گرفتن.

تیوەکردن: دەنکو بان بەهێم ◻ تیاندن.

تیوەگلان: توش بون بەکاریکا لەخۆرایی ◻ بی‌دلیل درگیر شدن.

تیوەگلاندن: گیروەکردن بەبێ رازی بون ◻ بی‌اجازه درگیر کردن.

تیوك: توك، تەنی، ئاوەداوان ◻ پیدائی.

تیە: دیدە، چاو ◻ دیده، چشم.

تیە: توپی، تنگ ◻ تشنه.

تیە: وشەی سەیرمان، کەچ، کەها ◻ حرف تعجب.

تیهاتن: ١) هاتەدان ٢) تێ بزان ◻ ١) تولیدن ٢) تویبخش.

تیهاتین: بەخت هێنان، هەل بۆ رەخسان ◻ شانس آوردن.

تیهن: توپی ◻ تشنه.

تیهنی: توپی ◻ تشنه.

تیهەڵچون: ١) پێدایەهان، (مرۆیکم تیهەڵچوە) ٢) بیوەناو بۆ کاریك ◻ ١) خلیدن ٢) وارد کار شدن.

تێ هەڵچونەوە: بەسەر گرتەیەو، سەرلەنوێ کردنەوە ١) بەگوزەی دیسان ریشەو دەیسەوە / ئەوەندەی بوکورد تێ هەڵدەچمەوە) دەمەزانە ◻ [illegible]

تێ هەڵچەقان: پێدا چەقین، (مرکیك دەڵچم هەڵچەقا) ◻ خلیدن.

تێ هەڵچەقاندن: پێدا چەقاندن، (مرکیکی تێ هەڵچەقاندم) ◻ خلانیدن.

تێ هەڵچەقین: تێ هەڵچەقان ◻ خلیدن.

تێهەڵدان: ١) دوڵچە بان دەفر دەئاوا کردن بۆ ئاو هەڵینجان ٢) بەشەق لەبەکەك دان ◻ ١) آب را با ظرف برگشتن ٢) تیاندن.

تێ هەڵساوین: پەیداکردن، پەیداساوین ◻ مالیدن، اندودن.

تێ هەڵسوین: پەیداکردن، تێ هەڵساوین ◻ اندودن، مالیدن.

تێ هەڵقوتان: لاپرەسەی، لەخۆیە خۆ دەگرگیاندن ◻ فضولی.

تێ هەڵکردن: بەهەو دەنگ، هەڵبان لەگۆرانی ◻ آواز سر دادن.

تێ هەڵکەوتن: بەشانیدە مز لەمەمکی رابادان ◻ با اشتیاق مکیدن به پستان مادر زدن.

تێ هەڵکێش: ١) خستنەناو بەکەر ٢) شەرەك دەنانو شیعری بکانمەکە ◻ ١) لاگذاشتن ٢) بین اشعار شعر دیگری را آوردن.

تێ هەڵکێشان: ١) ئاو یا هەرشتی دەناو شتی خرێ: ئەم داوی تێ هەڵکێشە ٢) دەنانی ئەرانیان و هێشانەوە: ئەمە بە تاوە هەستە بەسەکەی تێ هەڵکێشە ◻ ١) لاگذاشتن ٢) غوطه‌ور کردن و درآوردن.

تێ هەڵمەنگان: تێ هەڵمەنگوتن، توش بونی شتکو ساتەو بی بردن ◻ سکندری خوردن.

تێ هەڵمەنگوتن: ١) تێ هەڵمەنگان ٢) تەرز توش بون ◻ ١) سکندری خوردن ٢) ناگهانی بر خورد کردن.

تێ هەڵیتان: پرکردەوەی زیان، قەرەو دانەوە ◻ تلافی کردن.

تێ هێنان: سەرلەنوێ لەکاریکا هەل رەخسان ◻ موفق شدن.

چ

چا: ١) بیگه، جێ؛ ٢) کەوایی، کەوایە؛ (چاڕایی، چا باڕۆ!) ٣) لێبڕ، لە ئاکامدا؛ (چما بیستان کرد!) ٤) تەوا، تەوەتە؛ (باکەو مرۆڤها بوو بە ولامدار!) ٥) بەلام دەرچەمە؛ (بیاگرێ چدارە!) ٦) جێگەو بان، ئوێن؛ (بە خۆشە لەچا؛ کەمتوو!) ١) چاو؛ ٢) پس؛ ٣) مر تشیب؛ ٤) ئەگەر؛ ٥) پایە و مقام؛ ٦) رختخواب، بستر.

چاتاسە: بەچێن مان، چیمان، بەڕاکەوتو ئاچاتاسە.

چاب: جوان، بەرسف ئاپشخ.

چات: بانەگری کۆنە ئایەتی مر میوەو سەوزی دەگوزێ، (میوەچاتە سەوزی چات) ئاپسوتە جمع.

چاتو: ئەعنا کیو بلند ئەمرۆ کوهی.

چاتەنە: مەل چاکوکە، چولاکەیە، کاکلە موشان ئەتکوت.

چاچن: هەڵواپەکە لە کاکلە گوزو هەنگوین دەکرێ ئەخوراکی لە غسل و گرەو.

چاچاڵ: پێشت پەنوشت، شیلەی دارەبەن ئەسفر.

چاچکەتاڵە: شیلەی دارەبەن کە هێشتا لەگوڵسرایە، پێشتە تاڵ ئەسفر تلخ.

چاچکە خۆشە: شیرەی دارەڕوانی کوڵ پەڕانی پێشتە خۆشە ئەسفر شیرین.

چاچگ: چاچاڵ ئەسفر.

چاچم: مەوج، کەرەاوکە لەخوری، ئوتی تیوە دەپێچن ئەچاچم.

چاچیلک: کاهوی هەنجیاو لەناو ماستدا ئەسالاد ماست و کاهو.

چاچلت: چاچاڵ ئەسفر.

چاچکە: چاچاڵ ئەسفر.

چاچکە تاڵە: چاچکەتاڵە ئەسفر تلخ.

چاچکەخۆشە: چاچکەخۆشە ئەسفر حلاوتی.

چاخ: ١) دەسکی لەگەڵای توتن؛ ٢) توریە کە یان کیسەی پڕو توتن کە سیگارکێش هەڵی دەگرێ؛ ٣) ئاسان، چەبەرا؛ ٤) زەد، زیگەی مەالی؛ ٥) قەباڵەی مرۆڤ؛ ٦) جیگەی ئاگر؛ ٧) کاکوڵی سەرتوتن، گوڕەئە ١) پاڵ، بستە ازبرگ توتون؛ ٢) توریەی توتون و کاغەز سیگار؛ ٣) پرچین؛ ٤) زادگاه؛ ٥) بستە ماتکشت؛ ٦) آتشدان؛ ٧) کاکول.

چاداڵ: ١) بەرزو مرەبەت؛ ٢) چێنشین، خەڵقە؛ ٣) بەمێرو عاقلانە ئە ١) سەنگرم و ئیشیاب؛ ٢) جانشین؛ ٣) معقول و رجحا.

چادۆ: سیحر، سیمر ئەجادو.

چادوبان: سیحر بان، جادوگەر ئەجادوگر.

چادوبەن: بوشتەی جادو بەتاڵ کەر ئەعویذ باطل کننده سحر.

چادوبەند: جادوبەن ئەعویذ، دعای ضد سحر.

چادوکار: سیحر باز ئەجادوگر.

چادوکەر: سیحر باز ئەجادوگر.

چادوگەر: سیحر باز ئەجادوگر.

چادوگەری: سیحر بازی ئەجادوگری.

چادور: شەمام، کاڕوانەڕی، ریگەی بارو پیکوت کراو ئەخیابان.

چار: ١) دوحفە، هەل، کەرەت؛ ٢) وەخت، کات ئە ١) دفعه، ٢) گاه.

چاڕ: ١) پەرین، جیگەی دەخلی دروتە کراو؛ ٢) خوئی گیایەکی ئاوەکی؛ (لەمرگز چاڕ، کەمتا چاڕ!) ٣) امورگە؛ ٤) ڕاگەیاندن بەدەنگی بەرز (چاڕیان کشا!) ٥) ڕەوی نەکیلراو ئە ١) زمین درو شده؛ ٢) محل رستن گیاهی منتخص؛ ٣) مرتفع؛ ٤) اعلام عمومی؛ ٥) زمین شخم نزده.

چاران: لەکاتی ڕابردودا، بەرلە ئیستە ئەسابقاً.

چاربەچار: ١) کات، لەدوای کات؛ ٢) کەرەت لەدوای کەرەت ئە ١) گاه بگاه؛ ٢) دفعه بدفعه.

چارچار: بەدەڵکەوت ئەاحیاناً.

چارچارە: ئەوڕۆ کاتانا؛ کاتیاک ئەگاه گاه.

چارچی: ڕاگەیەن، قاوکەر بۆدەنگو باسیاک ئەجارچی، مناد.

چاڕدان: ١) ڕاگەیاندن بەدەنگی بەرز؛ ٢) کۆکردنەوەی مەردم بۆکاری ئە ١) جارکشیدن؛ ٢) مردم را برای کاری جمع کردن.

چاڕ ڕاهێشتن: خەبەرکردن بەقسەو ئەجارکشیدن.

جارز: وەرز، خەمن، بڕەمەد، بزار [ف] بزار.
جارزبون: بەرەزبون [ف] بزارشدن.
جارزکردن: وەرەزکردن [ف] بزار کردن.
جارس: زەرەن، ئەڤس [ف] بکر.
جارکیشان: جار راهێشتن [ف] جارکشیدن.
جارمان: بەرمال، دوگرد، جانماز [ف] سجاده.
جارنان: جارجارە، جارجاری [ف] گاه‌گاه.
جارو: ۱) قسلاو و خۆڵەمێش بۆ سوتاندنی حەوزەت ۲) گەسک، کزک، کزک [ف] ۱) ساروج ۲) جارو.
جاروبار: جارنان [ف] گاه‌گاه.
جاروبەند: موتی براو بەجارو قسلاو خۆڵەمێش تێهەڵسواو شوربار ڕژکراو [ف] ساروج اندود.
جاروقات: کەسات [ف] جاری.
جار و جاری: کاتی ئەکاتان [ف] گاه‌گاهی.
جارە: ۱) جاڵەسە، توتسوری، ئاوزە، بەرد، بەردی گاڵاوەبەنو ئەکێف ۲) ئامرازێکی موسیقایە [ف] ۱) سنگ غلتیده از کوه ۲) از آلات موسیقی.
جاری: ڕای براو مرو [ف] زن براو شوهر.
جاری: ۱) کاتێک ۲) تیسا بهێلە، لێ گەڕێ (جاری بدایە) [ف] ۱) یک وقت ۲) بگذار باشد.
جاری‌ئەر: ۱) بەخشکی دەبێک ۲) دەفەسەیەکی بر [ف] ۱) دیگرگاه ۲) دیگربار.
جاری جاران: بەرلە ئیسا، لەبیشوا [ف] روزهای پیشین، درگذشته.
جاریک: ۱) کەرەتێک، هەڵێک ۲) بەخشک، دەساک [ف] ۱) یکبار ۲) یک زمان.
جاریکان: ۱) بەخشی لەزاردودا ۲) بەهێشتا [ف] ۱) زمانی در گذشته ۲) تا هنوز.
جاریکە لەجاران: دەساک لەدەمان [ف] وقتی از اوقات گذشته.
جاریکیان: جاریکە لەسیران [ف] یکبار در گذشته.
جاسوس: شوفان، ڕواکێر، حەوزەز [ف] جاسوس.
جاسوسە: مەگەز، قوتکەی سەرلوتی تەنەک [ف] تنگنای تنگ.
جاش: ۱) بەچکەی کەر ۲) پیاوێ زن بواڵە مارەدە کاو کرێ دەستێن ۳) ڕێشی لە خۆفەرێش بەداگیر، کەراتی وڵات [ف] ۱) کرّه خر ۲) نحل ۳) شاید از خوفریش به پیگانه.
جاشلە: بەچکە کەر، دەخشک، بەهێشک [ف] کرّه خر.
جاشکۆڵە: بەچکە کەری نەدا [ف] کرّه خر کوچولو.
جاشولکە: جاشکۆڵە [ف] کرّه خر کوچولو.
جاف: ۱) جڵف، بەستەدار، کەگوتجەدار ۲) ئاوی بەشیرەنگی زۆرو گەورەیە لەکوردستان، کەلە هۆزی گاوانی قەیتەمیە کەدەژەمیە ۳) گیایەکە لەئاو دەڕوێ گوڵکی وەکەوشی هەیە [ف] ۱) جلف و بداد ۲) نام عشیره‌ای در کردستان ۳) گیاهی است آبزی با گلهای بنفش.
جافر: سوکەئاوی جەعفەر [ف] بخشش جعفر.
جافری: جەعفەری، بەقەدەلوس، سەوریە دەخوێن [ف] جعفری، یکی از سریجات.
جافەتی: مەڵەندی جاف نشین [ف] منطقهٔ سکونت ایل جاف.
جاکەش: دەویت، مۆڵەساغ، گەوداو [ف] فرسای، دیوت.
جاگرتە: دابەشبوی هەستەمی لەئاوایی [ف] مقسم.
جاگە: شوێن، جێگە [ف] مکان.
جال: بازەفا، لەبەرالبەرد، لەتوڵەدا، قەرەبو [ف] در ازای، در عوض.
جال: ۱) جەنجاڵ، توجوان، لاو ۲) داو، داو لەمەیدا موتو مەدال ڕاو کردن [ف] ۱) پرنا، جوان ۲) دام.
جالجالۆکە: کاکلەموندان، بەریسەکۆلە، پیرۆنک [ف] شرانک، سکوت.
جالە: دار یان تەختەی پەسەر ڕوبار ڕابەل کراو بۆبەر پەڕەو [ف] تیری که بجای پل بر آب نهند.
جاڵە: جاڕە، ئاوز، توتور [ف] سنگ غلتان از کوه.
جام: ۱) قاپ، زەرک، دەفری قوڵی جگۆلە لەکانزا، تاس ۲) شوشە ۳) ئاوینە ۴) جێگەی من، شوێنی من [ف] ۱) طاس ۲) شیشه ۳) آینه ۴) جای من.
جامال: ماڵە گەورە، خانەدان [ف] خاندان.
جامالکە: هەواری جوڵ زۆرانا کوچەر تی تەمایی [ف] بلاق خالی شده.
جامانە: ئاغایەکە پیاوان دەبێکە مزەر [ف] توهین دستار مردانه.
جامباز: ۱) دەڵاڵی وڵاخ فرۆشتن ۲) قیماڕو دەسبەز [ف] ۱) دلال مستور ۲) کلاهبردار.
جامبازە: دەست پاکە کردنو جەماەرتی تەسوریان وەتەر [ف] دست پاک کردن اسب یا شتر.
جامبازی: ۱) دەڵاڵی وڵاخ فرۆشتن ۲) دەسبەزی و قیماڕی [ف] ۱) دلالی مستور ۲) کلاهبرداری.
جامجی: سوفەمەر [ف] شیشه‌گر.
جامخانە: شوێنی ڕاڵی شتی فرۆشتن [ف] آبدارخانه.
جامفلوس: ڕوان قوس، ماستاوکەر، پیاوی بەکلکەسوتە [ف] جامبلوس.
جامولکە: پەرکی بچوک، ئامولکە [ف] طاسک.
جامولکە: جامولکە [ف] طاسک.
جامۆڵە: جامولکە [ف] طاسک.
جامەدانە: ۱) جامانە ۲) مەئاڵدان [ف] ۱) نگا. جامانه ۲) زهدان.
جامەدانی: جامانە [ف] نگا. جامانه.
جامەلوس: دەوەزی ڕەباو [ف] جامبلوس.
جامەمەرگ: کفن، پەرگی مردو [ف] کفن.
جامەلە: ئاوینە [ف] آینه.
جامەنتە: ۱) پەنجی ئاو جۆماو، فراکەوتە ۲) میراتە، کەلەپور [ف] ۱) پنجاب ماندن ۲) میراث.
جامێر: ۱) پیاگ خاس، خۆشەرو ۲) کاڕا، ڕەشید، نوێر [ف] ۱) راهنمود ۲) شجاع.
جان: ۱) جوان، لەبەرەلان ۲) گیان، ڕوح ۳) کان، بەعەدەن، (گەنجان

لەنێوان خۆماندا؛ ۴) باخچە ◻ ۱) زیاد؛ ۲) جان؛ ۳) معدن؛ ۴) باخچە.

جانانە: ۱) گرانی، مانووقە، بازی مۆبەند؛ ۲) زی زمان‌درێژو سازاوو سەلیقە ◻ ۱) معشوقە؛ ۲) زن سلیقە.

جانباز: جانباز ◻ نگا: جانباز.

جانبازی: جانبازە ◻ نگا: جانبازە.

جانبازی: جانبازی ◻ نگا: جانبازی.

جانبا: ۱) خورجینی چکۆلەی بەرشانی گەڕۆکان؛ ۲) جەمەدان، باوڵی ◻ ۱) کولەنشینی مێشەان؛ ۲) جەمدان.

جاندار: لشکرچی ترکان ◻ سر باز ترک عثمانی.

جاندران: مالیە مەیدانو گوندێکە لەنزیک سەرەدشت لەکوردستان ◻ منطقه و دهی در کردستان.

جانداوم: پولیسی ناوشار، قوڵچی، داروغە ◻ (اندارم.

جانفیدا: جانەوەر، زیندوو ◻ جانداران، ذیروح.

جانقاس: ۱) جۆرێک مەمرز؛ ۲) چندراو لەگوش ◻ ۱) باقۆ ئاوریشمی؛ ۲) باقۆ کتفی.

جانکوش: مەیوری تاقەت، جزمەنکاری ئالەت ◻ شماس.

جانگ: ۱) بیشەمەن، بانی بەلاشو لەسەرەوە؛ ۲) کەنارەی دەوەجاو؛ ۳) کرباس، جاو، بەتراوی جولاە لەدەزەلوکە؛ (سوفی و سەرەمزەر، من و تەگریچەو دەستار / من گوشەیی لاچانگەو تو گوشەیی چانگە) بەتانی ◻ ۱) آهیاب؛ ۲) بارچی، بەتانی؛ ۳) کرباس.

جانگی: جانگ ◻ آهیاب.

جانمان: بەرپاش، دوگرد، جاوباز ◻ جانباز.

جانو: بەچکە ئەسپ، جوانو، جانی ◻ کرّه اسب.

جانوئەسپ: بەچکەی نێری ئەسپ ◻ کرّه اسب نر.

جانومایین: بەچکەی مێینەی ئەسپ ◻ کرّه اسب مادینه.

جانەمەر: گوڵێکی سپی ناسال بۆری بۆن خۆشە ◻ گلی سفید مایل به خاکستری خوشبو.

جانەمەرگ: گوڵەمەرۆزە ◻ گلی است نوروزی.

جانەوەر: ۱) زیندەوەر، خاوەن گیان؛ ۲) هەموانی دڕندەو ترسنۆک ◻ ۱) جانور؛ ۲) حیوان درنده و مهیب.

جانی: جانی، بەچکەی مایینو ئەسپ ◻ کرّه اسب.

جاو: ۱) ئاڵی لە داوەلوکە، جانگ؛ ۲) کۆتەو شکاو؛ (ئاسنجاو)؛ ۳) پانگری پەوانا کەسێک کە شتێک لەنار دەبدا دەجوێ؛ (ئەیشت جاو، هاچکەجاو) ◻ ۱) کرباس؛ ۲) شکسته و از کار افتاده؛ ۳) پسوند بمعنی خاینده.

جاوبیچەک: دارێ کەمولاً جاوی تێ دەبیچێ ◻ چوبی که کرباس بر آن پیچند.

جاوراو: جۆرێ جاوباگ، لەدەبدا هاتوچو بێ کراو، وەک پشت ◻ خاینده.

جاوراوە: ئاسنی قەلش بردە ◻ آهن ترک خورده.

جاوساتەوە: ۱) راچڵ کردنی داوی جریتاری بۆرو؛ ۲) پرشی لە هاتو چوکردنی زۆرو بەلەز ◻ ۱) ردیف کردن تارهای شال؛ ۲) کنایه از آمدوشد با شتاب.

جاوگ: کرباس، جاو، جانگ ◻ کرباس.

جاوەجا: ۱) گوزانەوەو دامەزراندن؛ ۲) هەرتسە، جێ بەجێ ◻ ۱) جابجاکردن؛ ۲) فوراً.

جاوەرجا: جێ بەجێ، دەس بەجێ، هەرتسە ◻ یەکدەنگ، فوراً.

جاوەڵوکە: گیایەکە بەرزیخوا ئاسنی هەرباشی دەبێ ◻ گیاهی است.

جاوەنە: جێ راهێشتن، ترێن داهێشتن ◻ رخت‌خواب پهن کردن.

جاوی: ۱) جیوە، جەوی، شیلەی داروگیا کە خۆی دەری دەکا؛ ۲) کاری رابردە، بەماناجۆی؛ لەناو دەمی و لەژێر دەڵیدا هاوریی و بردی ◻ ۱) انگم گیاهان و درختان؛ ۲) خاینده، جوید.

جاوینەوە: ۱) دوبارە جاوین، بەسانەوە جوون؛ ۲) پرشی لە چەنەبە پانەکردنەوەی قسە؛ ۳) دەنان بەسەر شتێ ریدا هێنان؛ (ئەمبیەکە لەناوکەی دەجاوینەوە) ◻ ۱) دوباره جویدن؛ ۲) کنایه از تکرار مکرر سخن؛ ۳) دندان بر شیئی سخت نهادن.

جاهاڵ: لاو، جوان، لەخوبرا ◻ نورسا.

جاهیڵ: جاهاڵ، نوجوان ◻ نوجوان.

جاهیل: نەزان، تێ نەگەیشتو، دوروانست ◻ جاهل، نادان.

جایلک: لاجانگ، کەنارەی ریو ◻ گیجگاه.

جبە: جۆرە کەوانەکی پێش تاوانەی بەلاپانەو ◻ جبّه.

جبێ: ۱) سوکەناوی جبرایل؛ ۲) فلانی، کاوا ◻ ۱) مخفف جبرائیل؛ ۲) یاری فلانی.

جبە: ۱) جبە؛ ۲) سوکەناوی جبرایل؛ ۳) ئەسپابی شەڕ ◻ ۱) جبّه؛ ۲) مخفف جبرئیل؛ ۳) جنگ افزار.

جبەخانە: ئەسپابانی شەڕ، کەرەستەی جەنگ، کارخانەی کەرەستەسازی شەڕ ◻ زرادخانه.

جبەئەخانە: جبەخانە ◻ زرادخانه.

ججاڵ: کەرسوارێکی خەیاڵە کەرۆکە دنیا دەگرێ، جرجاڵ ◻ دجّال.

ججبە: دەنگدانی بەڕێ دەرکەوتن لە هۆڵ ◻ حرف زدن گلّه از اهل.

ججبو: جوجکەمەل لەزارلوی منالانەدا ◻ جوجهٔ پرنده به زبان کودکان.

جخان: خەم، ئەسەف، کوڵ ◻ غم، اندوه.

جدا: جیاوان، جگە ◻ جدا، سوا.

جدوو: ۱) لەکار کەوتو؛ ۲) وڵاخە بەرزی پشت بریندار؛ (پشتی ریشی شانی زامدارو جدوو بی، ئاعلاج / چەند قروشیکم هەبوو، بۆمدا بەنەجیتو عەشرەتەدا دەنگ ردزاو) ◻ ۱) از کار افتاده؛ ۲) بارکش پشت ریش.

جڕ: ۱) بی هێزی، (جڕم دەرهات)؛ ۲) دزواری، (بە جڕەجڕ راو کیشا)؛ ۳) نزاو لەت بون، (بارچەکەم گرت و جڕجڕا)؛ ۴) زرت بۆ گاڵتە پیکردن ◻ ۱) سستی؛ ۲) دشواری؛ ۳) جر خوردن؛ ۴) شیشکی.

جڕاجڕ: شەڕ، جەنگە، شەڕە دەدوکە، کشتەی رەوانی ◻ نزاع لفظی.

جڕان: ۱) ئاژەنگی جرمین؛ ۲) بەشەقانی مۆر (بەمیزەوە دەجڕا) ◻ ۱)

هاون سنگی؛ ۲) بندآمدن ابرها.

جرین: دانه‌ی کلی هندانه‌ی، نوعی دانه‌ی گرد و ریز؛ بازگوش، بی‌آرام.

جریو: جرین؛ بازگوش.

جریوجریو: هلهله؛ دابه‌ی بی‌فایده؛ بازگوشی.

جرت: ۱) جلفه‌ی بی‌شعور؛ ۲) زنت، شیر؛ ۱) جلفه، هرزه؛ ۲) نیشکی.

جرتوفرت: جریوجریو؛ بازگوشی.

جرتمه: ۱) کهنه‌ی، بالاپوش کهنه؛ ۲) نوه‌ی نوه؛ (هنر جرتمه‌ی زن) ۱) فرجی؛ ۲) لالا حقیقه.

جرتی فرتی: دانه‌ی کلی جلفه؛ بازگوش، جلفه.

جرج: مشکه کوره، مشکی دهنی؛ موش کور، کلاک موش.

جرخال: سمال؛ زشال.

جرجره: جوجه کوکیکی جوان و نوپا؛ جرج رسیده.

جرجونگانی: تمرانی و بدهفرو نه گوشه‌ها؛ ناهنجار و بداخلاق.

جرد: جرج؛ کلاک موش.

جردان: فرامین، دامراتمن؛ فریدن.

جرداهیشتن: زنت کشیدن، شیرداهیشتن؛ شیشکی بستن.

جرداهیلان: شیرداهیشتن؛ شیشکی زدن.

جرنا: قسمی بی‌تابو شوی؛ بمرند.

جروجانه‌ودر: شتی هیچ‌پوچ؛ اشیاء بی‌ارزش.

جرنگ: دهنگی به‌سمریه‌کدا؛ کهنتی زنو؛ صدای برهم افتادن نقره.

جرنگو هوز: دهنگی زوری و باد کهونی کاز؛ جرنگ جرنگ، صدای برهم افتادن فلز.

جرنگه‌جرنگ: دهنگی زوری به‌سمریه‌کدا؛ کهونی زنو؛ صدای زیاد برهم افتادن نقره.

جروجیار: آلات ریلی بال؛ وسایل منزل.

جروکه: دهنگی خوشدنی جوجه‌کا؛ صدای جوجه برنده.

جرها: ویدی گاله پیکردن؛ کلمهٔ مسخر.

جرهاتن: نوشی تنگاتنون، نارمعت بون؛ به‌تنگ آمدن.

جره به‌گزاده: مدلیکی رنگارنگ رنگی جواه؛ پرده‌ای رنگارنگ.

جرهجر: ۱) زحمات و دردر؛ ۲) شمره‌ی‌هسه؛ ۱) درد و رنج؛ ۲) جلل.

جریشت: حلیت، سرکه‌ی داریک کهسواران لهمیدانا به‌یکتریان دادهدا؛ چوبی کوچک که سوارکاران با آن بازی می‌کنند.

جریشتان: حلیت بازی، کهه‌ی حلیت؛ بازی سوارکاران با چوب دمبریده.

جریشتین: جریشتان؛ نگا: جریشتان.

جریلک: دهنگی جوله‌که، خوشدنی جشکه؛ صدای گنجشک.

جریکه: جریلک؛ صدای گنجشک.

جریکه‌جریلک: دهنگی جوله‌کان بهزوری؛ صدای زیاد گنجشکان.

جرینگه: دهنگی به‌سمریه‌کدا کهونی زنو؛ صدای سکه‌های زر و سیم.

جریوه: ۱) دهنگی جوله‌کان؛ ۲) تروکه‌ترکی کهسترهه؛ ۱) صدای گنجشکان؛ ۲) سوسوی ستاره.

جریوه جریو: جریوه‌ی زور؛ جریوه‌ی زیاد.

جز: دهنگی روی داغ یان تاشی سوزهوه‌یو کهتاوی ویکه‌وی؛ صدای روغن داغ و آهن تفته در تماس با آب.

جزاق: کیسه باخدل، کیسه‌ی چرمین بو پول نگرفتن؛ کیف بغلی.

جزر: ۱) گوشتی برزاو بهزمانی مثالان؛ ۲) جز؛ ۱) گوشت برشته در لهجه کوه‌کان؛ ۲) نگا: جز.

جزقه: رنگه‌ی، تلساد؛ تلساد.

جزم: ۱) بازی لهسی بازی فورهسان؛ ۲) جوز، نوع؛ ۱) جزئی از قرآن؛ ۲) نوع.

جزمه: چه‌کمه، کهیشی لاساد؛ برزی تازیر تمرتو؛ چکمه.

جزو: ۱) بازی لهفورهسان؛ ۲) باز لهکتب؛ ۱) جزء قرآنی؛ ۲) جزء کتاب.

جزوین: جزقه؛ جزوتر.

جزوبند: یکهوه دارو دروی بازه‌کانی کتب؛ صحافی.

جزوه: دهفری قاوه کهدا ایشان قاوه‌جوش، دهاله؛ قهوه‌جوش.

جزه: ۱) دهنگی روشی داغ؛ ۲) گوشتی برزاو بهزوانی زاروکسان؛ ۳) پنه‌گیاه‌که دهکوتیشرو دهیخوری؛ ۱) صدای تفتن روغن؛ ۲) گوشت برشته به لهجهٔ کودکان؛ ۳) ریشهٔ خوردنی نوعی گیاه.

جزیلک: جزیلک، جزلیک؛ نوکی سوزهوه کراوی هنگر بارو؛ جزغاله.

جسن: ۱) پیچیده، تمرات؛ ۲) لهسیل زاده، روسمن؛ ۱) زاده؛ ۲) نجیب.

جعیتی: جوری لهسیبی روسمن؛ نوعی جزء نجیب است.

جعیدوک: گیاه‌که دری سوراهی دار؛ گیاهی است ضد مورچه.

جغار: جخان، خدم، خدمت، مهیمت، کهسمر، کول؛ اندوه.

جغاره: سیخار، جگره، توتنی دهکاغذوه پیچراو بو کیشان؛ سیگار.

جغاره‌خور: تالوودی سیخار؛ سیگاری.

جغاره‌کیش: جغاره‌خور؛ سیگاری.

جغاره‌کیشان: کاری جغاره‌خور؛ سیگار کشیدن.

جغجغه: دهقشه‌که، قوتوی لهسوک که خرهخرتی دیت؛ جغجغه.

جغز: خلتی بهسوره، کیزی گرولهر؛ دانره.

جغزانی: گالهی بلو جغزه؛ نوعی بازی.

جغزین: جغزانی؛ نوعی بازی.

جغزینگ: پرگال، تامرازی جغزکشان؛ پرگار.

جغره: جغاره؛ سیگار.

جغره‌چی: جگره‌فروش؛ سیگارفروش.

جغره‌خور: جغاره‌خور؛ سیگاری.

جغره‌کیش: جغاره‌خور؛ سیگاری.

جفت: ۱) تیکولی بهرو؛ ۲) جوت بهرانهری تالت؛ ۳) هلونا؛ ۴) همولی مندال؛ ۵) زوری کیلان بهگا؛ ۶) بیوه نوسان، یکهوه لکاو؛ ۷) زن بوشو، شو بوزن؛ ۱) پوستهٔ بلوط؛ ۲) زوج بمقابل فرد؛ ۳) همتا؛ ۴) (هدان؛ ۵) شخم با گاو؛ ۶) بهم چسبیده؛ ۷) همسر.

جفت‌پون: بال یکهدان، یکهوه نوسان؛ جفت شدن، بهم چسبیدن.

جفت قوشه: ۱) گای شاخ وەشین؛ ۲) برێتی لە مرۆی نەحس و بەدبەخت [ف] ۱) گاو شاخزن؛ ۲) کنایە از آدم شوم و بدطالع.

جفشه: ۱) ماشەی دەم باریکی سەعات سازان؛ ۲) لەقەد جوت؛ ۳) مەو یەکی حەیوان و مەل [ف] ۱) موچین مانند ساعت‌سازی؛ ۲) جُفتک؛ ۳) جنس مادهٔ پستانداران و پرندگان.

جفتەیا: هەستان لەبەرەکی بەیەک [ف] قیام سریع بخاطر شخصی.

جفتەوەشانن: لەقە هاویشتن، لەقە وەشاندن، لوتک هاویژن [ف] لگدزدن.

جفتەوەشین: لەقە هاوێژ، لوتک هاوێژ [ف] لگدزن.

جفتەوەلخستن: لەقە هاویشتن [ف] لگدزدن.

جفتیار: زەوی کێڵ، جوتیار [ف] کنایە از کشاورز.

جف: ڕاو، جوڵە، جوڵان [ف] حرکت.

جفات: کۆبونەوە، کۆڕ بون [ف] گردهمایی.

جفاکی: کۆمەڵایەتی [ف] اجتماعی.

جفی: دوانە، تاراڵ، دوانە [ف] دوقلو.

جڤین: ۱) ڕۆیین، جوڵان؛ ۲) دڕۆین، دزانام، جنین، جوین؛ ۳) کۆبونەوە [ف] ۱) حرکت؛ ۲) دستام؛ ۳) اجتماع کردن.

جڤینگە: جێگەی کۆبونەوە [ف] مرکز اجتماع.

جق: ئامال، مەیلەو [ف] قلم، گوله.

جقە: ۱) مەلیکە ئۆزی لە جیتکە مەزنترە؛ ۲) قینکەی پشت پەنجەی کەلەشێر؛ ۳) مەنجەڵ، مەزێن [ف] ۱) پرنده‌ای کمی بزرگتر از گنجشک؛ ۲) برجستگی پشت پای خروس؛ ۳) دیگ.

جڵا: جیا، قاب، جی، جگ [ف] شالگ.

جگ: ۱) جڵا؛ ۲) قاپی لەسەر پشت وزگی جگ [ف] ۱) شالگ؛ ۲) حالت بر پشت افتادهٔ شالگ.

جگا: جیا، جودا، جیاواز [ف] جدا.

جگاجگا: بەش بەش، جیاجیا [ف] جداجدا.

جگارە: جغارە [ف] سیگار.

جگانی: گەنم بەیاد [ف] بازی با شالگ.

جگەر: جەرگ، کەزەب [ف] جگر، کبد.

جگەرتوتی: گیایەکە دەرمانی کۆکە [ف] گیاهی دارویی.

جگەرچی: جەرگ‌ڕۆڵ فرۆش [ف] جگرکی.

جگەرسوز: دڵوکان، غەمخۆر، دڵسۆز [ف] غمخوار و دلسوز.

جگەرسوتان: برێتی ئەمردنی فرزەند [ف] کنایه از مرگ فرزند.

جگەرسوتاو: منداڵ مردو [ف] فرزند مُرده.

جگەرگۆشە: برێتی لەفرزەند [ف] کنایه از فرزند.

جگەرە: جغارە [ف] سیگار.

جگەرەچی: جغارەفرۆش [ف] سیگارفروش.

جگەرەخۆر: جغارەخۆر [ف] سیگاری.

جگەرەکێش: جغارەخۆر [ف] سیگاری.

جگێن: جگانی، مجێن، قایێن [ف] بازی با شالگ.

جل: ۱) بەرگ و لباس؛ ۲) کەل و پەل، سەرپێشی بارهەڵگر [ف] ۱) لباس؛ ۲) جُلّ، سُتور.

جلبز: کەسێ شتومەکی دەمێنی بۆ لباس بزون [ف] آنکه پارچه را برش زند.

جلبزان: کۆبونەوە بۆ لباسی بوک بڕین و دروون [ف] جشن بُرش و دوخت لباس برای عروس.

جلبزوکە: مزراویلکە، تۆڕیای سماق و هێلکە [ف] اشکنه با سُماق.

جلبزین: جلبزان [ف] نگا: جلبزان.

جلخۆز: کێڵ و ئەزان [ف] هالو.

جلدان: ۱) پەڵەدانی جگکان؛ ۲) بەرگەکەی سەرشان [ف] ۱) صندوق لباس؛ ۲) روپوشی.

جلدرو: خەیات، بەرگدور [ف] خیاط.

جلشتن: شیو و کوڵ، بالاف [ف] رختشویی.

جلشۆر: ۱) بالاف کەر، بەرگشو شمەک شۆر؛ ۲) بەیانی جل گرتن [ف] ۱) رختشور؛ ۲) کلیه.

جلشۆرک: ۱) جێگەی بالاف شوێنی کەل و پەل کۆ شوشتن؛ ۲) داری جل کوت [ف] ۱) مکان رختشویی؛ ۲) کلیه.

جلف: سواو جوڕاو ناکار ناشیرین [ف] غرب، جلف.

جلفز: هەداتەدەرو شیوکە، گەلاڵەی [ف] خل و بی آرام.

جلفس: پارچەیەکی سوور، بەسەر بازی‌دا کەمن یا کەوی دەبێ [ف] پارچهٔ قرمزی که بازیرا با آن رام می‌کنند.

جلقی: هەرزەکاری و سوکی [ف] قرتی گری.

جلق: ۱) قەڵسە، بێ‌ڕەواج؛ ۲) سەن کەیەک یاریی جلقم لە کەزوڵ شاک نەدەبرد؛ ۳) مشخ ڕەزاو؛ ۴) دەسمال شکە، شاوەت هێنانەوە بەدەست [ف] ۱) بی‌رواج، مُبطل؛ ۲) استمنا.

جلقاو: ئاوی ناخاوێنی شیوکول [ف] آب پس مانده از رختشویی.

جلقە: دەنگی قورو لنە کە پای تێدەخەن [ف] صدای پا در لجن و گل و لای.

جلقی: دزێکە زنانە [ف] دُشتشامی زنانه.

جلک: لباس، کەل و پەل، جل، پۆشاک [ف] لباس.

جلکار: بەرگی کار [ف] لباس کار.

جلگا: جۆرێک ماسی [ف] نوعی ماهی.

جلمۆر: تەمەل، تەوزەل [ف] بیکاره و تنبل.

جلنگە: دەنگی شکانی چینی [ف] صدای شکستن چینی.

جلوا: سیس و زاکاو؛ (جلوا بۆ جەوسەنۆ دەبار / ڕەنگی بەدەنی بەدەمای غارە) دەمای [ف] پژمرده.

جلوبەرگ: کەل و پەل، بەرگ [ف] لباس.

جلوجۆز: بەرگو تەسیای وڵاخی بارهەڵگر [ف] پوشش بارِبر.

جلە: ۱) جانەوەرێکی ئاوی هەشت پایە لە دەریادا؛ ۲) جانەوەرێکی خڕ و باڵە لەئاوداو زینەوەری چکۆلە ڕاوەدەکا؛ ۳) ڕەگو ریشەی وردی دارەبی قەراغ ئاو کە پیش بەئاو دەگرێ؛ ۴) گیایەکە بەدەگ قەوزە سەرتاپا دەکەوێ و دەبەنێتەوە [ف] ۱) اُختاپوس، هشت‌پا؛ ۲) حیوانی آبزی بالشک مانند؛ ۳) ریشه‌های بید کنار آب؛ ۴) جل وزغ.

جلەشرە: گیای قەوزە ئاسایی، جلە [ف] جل وزغ.

جلَدو: هدیسان ریشه، قامچی لغاو [ف] افسار، رمام.
جلَدوان: ۱) هدیسارکش ۲) کسی که پیش سواران دوره [ف] ۱) جلودار ۲) راهنمای سواران.
جلَدوکش: جلَدار [ف] جلودار.
جلَدوگی: کوشی سرریگه [ف] مانع سر راه.
جلَدوگیره: جلَدوگی [ف] مانع سر راه.
جلیت: جریت [ف] جر بدستی سوارکاران در مسابقهٔ سوارکاری.
جلیتاو: فوزوبیتاو، فوراوی تیل [ف] لای و لجن.
جلیتانی: جریت‌بازی، ملیتی، گمه‌ی جلیت [ف] نگا: جریتان.
جلیتین: جلیتانی [ف] نگا: جریتان.
جلیتیاری: جلیتانی: (ترنج و تورزماه، تهوبمه‌ئوبماه، تهوبزنگ ک بهدانی جلیتیاری اهمشتی کانی لاسکان بو) هشتیغ رهزاه [ف] نگا: جریتان.
جلیقه: سوخمه‌ی بی قولی پیاوانه، بهدیره [ف] جلیقه.
جلیسقه: جلیقه [ف] جلیقه.
جلیق: ۱) هیلان، درکیکه لیبارا بهرکی سوز دهگرن ۲) ایجن، ایلق [ف] ۱) استرن کوهی ۲) ازج.
جلیقه: جلیسقه [ف] جلیقه.
جم: راو، رزون، جوله [ف] جُنبش، حرکت.
جمان: رزون، جولان [ف] جنبیدن.
جمجه: بوجمه، هاوینی [ف] جُمعه، آدینه.
جمدان: جولان، ئه‌کان، خواردن [ف] جُنبش.
جمس: جولان، جو [ف] جُنبش.
جمشت: جمدان، جمس [ف] جُنبش.
جمشیرگ: جمگه، جومگه، بهشی نیوان دهست و باسکه [ف] مُچ دست.
جملت: دراو، هموال دراو، زگهراو [ف] دوقلو.
جمکوت: برایی بزری جملت، قهرباالم [ف] ازجام.
جمگه: جمشیرگ، جومگه [ف] مُچ دست.
جمگه‌جمگه: بهشهشی تمدام [ف] بتدریج، تدام.
جمای: جولان، رزون [ف] جُنبش.
جموجول: برزنی زند [ف] جُنبش و جوش.
جمه: گوندلهٔ برایی جملت (بارانیکه جمه‌ی دیت) [ف] ازجام.
جمیان: جولان، رزین [ف] جُنبش.
جمین: رزونی خهلکی زیر [ف] حرکت انبوه مردم.
جمین: جنو، رزین، سخلیف، جوین، درمان [ف] دُشمام.
جن: جنوکه، جندوکه، ضعیفه [ف] جن.
جناوان: جالیین، دهغا [ف] جانوران.
جنجیر: ماری دورنگ، ماری خالدار [ف] مار دورنگ، اژدر.
جنجکه: ۱) دهنگی خوزمار میوه ۲) هملوتهکان، قوتهکس‌دان [ف] ۱) خسیانه‌زدن.
جنجکان: تهکه‌کان، هملوتهکان، قوتهکس‌دان [ف] جسیانه‌زدن.
جنجکه: هملوتهکان [ف] جسیانه‌زدن.
جند: جنوکه، جن، ضعیفه [ف] جن.
جندوکه: جند [ف] جن.
جندوکه: جند [ف] جن.
جنده: فاحشه، زنی خوفروش [ف] فاحشه.
جنده‌باز: بیاوی فاسق و نانشای فهحشه [ف] جنده‌باز.
جنده‌خانه: مالی جنده، فاحشه‌خانه، مهکوی زنانی خوفروش [ف] محلهٔ بدنام.
جنشی: ۱) نازا، بهکلی رهشید ۲) جوان، سیهمی ۳) باش، چاک ۴) جهکدار، له سهرباوا [ف] ۱) شجاع ۲) زیبا ۳) خوب ۴) مسلّح در سپاه.
جنسری: گوشکی بهشتوی سپی بوّن خوّشه [ف] گُلی است.
جنگ: بهرگی سهرهکی جلّهکه، کلکی‌دل، پوشاک [ف] پوشاک، لباس.
جنگه: باشهوار هه‌سوی‌ئاو [ف] آبی آلوده شده.
جنگ: ۱) جم، براو، جوله ۲) شمشهال، کلکی‌دل [ف] ۱) جُنبش ۲) پوشاک.
جنگدان: رزون، جولان [ف] جُنبش.
جنگر: سهرانی، بهشی له گوشتاو [ف] سنزه جو.
جنگل: گیگل، خوّراوین، جولاوه [ف] جُنبش.
جنگن: شهرانی، بن له گوشتاو، جنگر [ف] سنزه جو.
جنگوجول: رزون و هلداهدان [ف] جُنبش و جوش.
جنه: جنده [ف] جنده.
جنه‌باز: جنده‌باز [ف] جنده‌باز.
جنه‌خانه: جنده‌خانه [ف] فاحشه‌خانه.
جنوکه: جندوکه [ف] جن.
جنه: جنده [ف] جنده.
جنی: جنده [ف] جنده.
جنیاگ: هه‌نجمان، وردکراو به چه‌قو [ف] انجمد.
جنیقین: رابهرین، لهبز، وه‌خه‌برهاتن [ف] برجستن از خواب.
جنیلک: ۱) لاجانگ، قهراغ ریمهت ۲) گوندلهٔ قز ۳) نان بهلاشو [ف] ۱) غُدار ۲) کاکُل بر پیشانی ۳) آهیاله.
جنیو: جوین، درمان، سخلیف [ف] دُشمام.
جنیوان: جوین‌دان، سخلیف‌کردن [ف] دُشنام دادن.
جنیوفروش: زمان پیس، جوین دهر، سخلیف بیژ [ف] سخن‌چین.
جنین: هه‌نجمین، وردکردن به چه‌قو [ف] انجمین.
جو: ۱) سوکه ۲) بهشی هه‌وائی کهنب، جه [ف] ۱) جویبار ۲) غلهٔ جو.
جو: ۱) جوّکه، جوّیان، شوینی تاریه‌داریشتن ۲) جوّکه، جوّیانی ۳) گیان، روح [ف] ۱) جوب ۲) بهودی ۳) جان.
جواب: بهرسقه، جوان وهرام دانهوه [ف] جواب، پاسخ.
جوابدان: دهرکردن، قسه‌لی جهستن [ف] راندن.
جواب دانهوه: بهرسف دهدان، جواب لی دهگهراندن [ف] پاسخ گفتن.
جوابکردن: جوابدان، جواوکردن [ف] دست رد زدن.
جوابنامه: قاقهزی جوابدانهوه [ف] پاسخنامه.

جوابەجەنگی: جوابدەری، بەدەم داهاتەوە [ف] بەجەڵ جواب دانەوە.
جوات: ١) ملات، کۆمەڵ ٢) کۆبوونەوە ٣) مەجلیس، کۆمەڵگا [ف] ١) اجتماع ٢) گردهمایی ٣) انجمن.
جوار: جوزک، تۆری ئاڵ [ف] تورهٔ ظروف.
جوال: کیسەی مەزنی کەوڕەی پەڵکانی لەخوری چنراو، جەوالە [ف] جوال.
جوال: جوال [ف] جوال.
جوالدوز: تۆزی، سۆزن [ف] جوالدوز.
جوامێر: جاسر [ف] رامرد، شجاع.
جوان: ١) سیمی، دەلال، قەدەنگ ٢) جەمیل، لاو، ئازا، پەکەپەتنو ٣) جەستە ٤) زوان [ف] ١) زیبا ٢) آزاد، جوان ٣) پسندیده ٤) میهمان.
جوانان: ئازەلی سەرەمەرگ، خوەدانی جەوشنی لەمەرن [ف] مرغی حالی ترخ.
جوان‌چاک: کەلەک سیمی، خوشبەخت [ف] زیباروی.
جوان‌چال: جوان‌چاک [ف] زیباروی.
جوان‌خاس: پیاوی زۆرجوانی ڕەگەوڕەگ [ف] خوش تیپ.
جوانکار: ١) ڕازەوە، بوک جوانکەر ٢) دەس ڕەنگین، بەهونەر [ف] ١) آرایشگر ٢) هنرمند.
جوانکە: نوجوان، ئازەلاو [ف] نوجوان.
جوانکەر: ڕازەوە، بەزاوین [ف] آرایشگر.
جوانکەڵە: بیکوڵەی جوان و بەدڵ [ف] زیبای کوچولو.
جوانکیلانە: جوانکەڵە [ف] کوچولوی زیبا.
جوانمەرد: جاسر [ف] رامرد.
جوانین: ڕواسن، جولان [ف] جسالتن.
جوانو: جاو، بیجوو، تەسب و مامین [ف] کرّهٔ اسب.
جوانو تەسب: بەچکەی نێری تەسب [ف] کرّهٔ نر اسب.
جوانولکە: جاوی تازەلاو [ف] کرّهٔ اسب.
جوانومێین: بەچکەی مێیەی تەسب [ف] کرّهٔ مادینهٔ اسب.
جوانەزود: ئازەوی، ڕیکەی دەپوچاوی لاوی ئازا پەکەپەتنو [ف] مرغی جوش صورت نوجوان.
جوانەزوود: جوانەزود [ف] نگا: جوانەزود.
جوانەگا: گای سێ بەهاری، بەرجوت [ف] گاو نر سه‌بهاره نشده.
جوانەمەرگ: پەکەتەی مردن لەپەیدەت مردوو [ف] جوانمرگ.
جوانەمەرگی: مردن بەلاوەیی، مەرگی لەپەیدەت [ف] مرگ در جوانی.
جوانی: ١) جوانو ٢) خوشکی، قەدەنگی ٣) جەمیلی، لاوی [ف] ١) کرّهٔ اسب ٢) زیبائی ٣) جوانی.
جوڵو: پەرسک، جواب [ف] جواب.
جوازجوی: جوابەجەنگی [ف] بەجەڵ پاسخگوئی.
جوازدان: ١) پەرسکدوودان ٢) بەرکردن [ف] ١) پاسخگوئی ٢) اخراج کردن.
جواهێر: بەواهێرات، بەردی بەنرخ [ف] جواهر.
جواهێرین: گەوهەر بەند، پەجواهێر، ڕازێراوەوە [ف] جواهر بند.

جوبار: جوگەی ئاوی ڕۆ [ف] جویبار.
جوبز: ملە، حالەتێکە ڕەگی گیا دەبڕن [ف] آبدزدک.
جوبرایل: ئاوی فریشتەی بەڵام بەبڕی خوا [ف] جبرئیل.
جوبزک: جوبز [ف] آبدزدک.
جوبزک: جوبز [ف] آبدزدک.
جوبزکە: جوبز [ف] آبدزدک.
جوبە: بەندەخانە [ف] محلهٔ بدنام.
جوت: ١) پەڕانەبڕی ئاڵ، حەشت ٢) کەڵەی پەڕو ٣) پەکەو، ئەکان ٤) ئەوان خوش ٥) (ز) ڕۆشنو، شوبوون ٦) کۆکانی زەوی ٧) دوگا بۆ زەوی کێڵان [ف] ١) مقابل تاق، جفت ٢) کلاه، ابلوغ ٣) بهم چسبیده ٤) صمیمی ٥) قصر ٦) تخم ٧) دو گاو شخم‌زن.
جوت: ١) کێڵانی زەوی ٢) جەوانسی زەوی کێڵان [ف] ١) شخم ٢) جوان شخم‌زنی.
جوتانە: باسێکە ئاماژەکەتی دەسنیشی [ف] مالیات ارباب از کشاورز.
جوتبون: ١) پەکەوە لکیان ٢) هەوڵی بۆی دوگەیەس [ف] ١) بهم چسبیدن ٢) باهم ساختن.
جوت بەتنە: ١) خاوەنی تەسیانی زەوی کێڵان ٢) بەرزەر [ف] ١) مالک وسائل کشاورزی ٢) کشاورز.
جوتخۆشە: پیاوی تەوەر بێ قەڕز [ف] آدم شوخ و بحث.
جوتڵت: ئەو دیواری دەخرێتە بەرکاریە بۆی ئاژەڵ [ف] دیوار روی شاهتیر سقف.
جوتگان: جوتیار، کەسی زەوی دەکێڵێ [ف] شخم‌زن.
جوتگردن: ١) پەکەوە نوسانن ٢) زەوی کێڵان [ف] ١) برهم نهادن ٢) شخم‌زدن.
جوتگە: جوڵە، ڕۆشنا، لەقە هاوڕێی [ف] لکنیران.
جوتگرتن: ئەو دەکەن مۆبە بەدگرتن بۆ پەکەوەبون [ف] ازدواج.
جوتن: جاوبی، جوتن، لەناوبەدم لەبڕ بەدانا هەتاوە بردن [ف] جویدن.
جوتنەوە: بڕێی لەجەنگ بالەکردەوەی قسە [ف] ازاخانی.
جوتسە: ١) جوتکە، ڕۆشنا ٢) لەقەدانە، هەوڵ دوانە ٣) هاوبەند، هاوبەنگ ٤) لەسیی ڕەگی تۆڵی زەلە ٥) دەڕانی ئێو، ئاڕانی [ف] ١) لکنیران ٢) دیوطو ٣) همبایه ٤) آسیی که رگ پیشانی برجسته دارد ٥) سکهٔ نقرهٔ دورمانی.
جوتەوەشانلن: ڕۆشنا هاوڕێی [ف] لکنیرانن.
جوتەوەشین: لەقەوەشین [ف] لکنیران.
جوتەی سەران: بڕێی لە دەوەڵی هەمیشە پەکەوە [ف] کنایه از دو دوست جانی.
جوتەی گەو: دوزاڵە، دوتەسترەی ئاڵا، ترنکن [ف] فرقدان.
جوتەی گەوان: دوزاڵە، جوتەی گەو [ف] فرقدان.
جوتەی هەتجیران: دوتەسترەی ئاڵ کلکی برجی دوریشک [ف] دو ستارهٔ دنبالهٔ برج عقرب.
جوتیان: جوتکان، کەسێ کە خەریکی کێڵانی زەوە [ف] شخم‌زن.
جوتیاری: کاری (زەوی کێڵان [ف] شخم‌زنی.

جوتیاروك: گولیكه یاری [ق] گل حسرت.
جوتیر: جوتكان، جوت‌بەندەو، وەرزێر [ق] شخوزن، كشاورز.
جوجاگه: ئیسكی پشت گوی [ق] استخوان پشت گوش.
جوجك: جیشكه، مەلیجك، جولەكه، پاسداری [ق] گنجشك.
جوجوش: میوانی، ئارەوەزن كه بوزی زەبستان لی‌دەنین [ق] اوماج.
جوجه: ۱) جوجه مریشك ۲) پالداری بچوك كه زەمانی مندالاتیدا ۳) جانەوەرێكی پانكەلەی سوور كه جەلشمه دیوار دەوری [ق] ۱) جوجهٔ مرغ ۲) پرندهٔ كوچك به زبان بچه‌ها ۳) سلمی.
جوجەقوره: گۆشت قرۆچی بەبرسك لەدراو [ق] آش جوجه با لوره.
جوجەلە: جوجكی مەل كه‌تازه درهاتوه [ق] جوجهٔ پرنده.
جوجیله: جوجەلە [ق] جوجهٔ پرنده.
جوچك: ۱) پیچوی مەل ۲) پیچوی مریشك [ق] ۱) جوجهٔ پرندگان ۲) جوجهٔ مرغ.
جوچكه: ۱) ئیسكی سمت ۲) پیچوی مەل ۳) كلك [ق] ۱) دنبالچه ۲) جوجه ۳) دُم.
جوچكەپیاگ: ۱) دواوای ئەزاو زیج بی‌هش ۲) كلك قرناو [ق] ۱) مُنقطع النسل ۲) دُم بریده.
جوچكەلەقن: بزنی كه مەرایی و زەمان لوسی كردن [ق] كنایه از جاپلوسی.
جوخنك: لۆشاك، جوته، لەقەهاویژی [ق] صُفتاك.
جوخمه: جوخمه، هەینو، روژانتین [ق] جمعه.
جوخ: فاسونیا، پارچەی لەخوری بو كەواو باتول [ق] فاستونی.
جوخوره: زەردی وەری [ق] پرندهٔ كوچك.
جوخین: خەرمان، بیدەر ۲) جوبان، كۆشی گیره كراوی كوم كراو [ق] ۱) خرمن گندم ۲) خرمن كوبیده و توده شده.
جودا: جیا، جگه، جیاواز [ق] جُدا، سوا.
جۆدار: گیاهاری زیندو [ق] جاندار.
جودلس: گیایه كه لەجوو دەكا [ق] گیاهی شبیه جو.
جۆدان: ۱) بەشیكی لەسب كەلەبیری‌دا لوس‌دەبی ۲) گوخل [ق] ۱) از دندانهای اسب ۲) شالیكار.
جۆدانه: جودان [ق] نگا: جودان.
جودایی: ۱) جیاوازی ۲) لیك دور، كەوتنەوە [ق] ۱) تفاوت ۲) فراق.
جۆدروو: ۱) مالكی جوزەردان ۲) هەزینی جوزەروەنەوە [ق] ۱) خُرمادار، ۲) موسم درو جو.
جۆر: ۱) لەبەر، بن جلیكی پوش لی تاخراوه دەخریته سەرپشتی باربەر لەبن سەرجامەو: (جل‌وجۆری قاتره كه یەكه) ۲) خورجین ۳) پارچه بەری كون [ق] ۱) قسمت انتهائی پالان ۲) خورجین ۳) گُهنه پلاس.
جوراو: جاوراو، جیاوازی، جاوباگه، جوتراو [ق] خاتمه.
جۆراو: ۱) گۆرەوی ۲) جۆری كلاشی بن جەرم [ق] ۱) جوراب ۲) نوعی گیوه كه كفه‌اش چرم است.
جورجور: نموع نموع، چەندنموع [ق] جور واجور.
جورعەت: وره، وزان، هیزی دل [ق] جرأت.
جۆرك: ۱) توری كاو تالیك ۲) خورجین [ق] ۱) توربهٔ علوفه ۲) خُرج.
جۆركردن: ریك خستن، دروست كردن [ق] جور كردن.
جورگه: توره‌كەی تالف [ق] توربهٔ علوفه.
جورنه: خەزینه، جەوزەكەی حەمام كه ئاوی گەرمی تو جوشتن تیدەكەن [ق] خزینهٔ حمام.
جوزه: ۱) جوریكه گوزیكه رەنگ بوزی ئاماڵ زەرد ۲) بازی تیر [ق] ۱) چكاوك ۲) بازیز.
جوزەپیزنه: یاڵداریكه لەجیزەكه گەورەتر و كاكولی هەیه [ق] چكاوك.
جوزەجوزه: جوریەجوری نموع نموع [ق] جوراجور.
جوزەش: جوزیاك، جوزیه رەنگی رەشه [ق] جو سیاه.
جوزەكلاوه: جوزەپیزنه [ق] چكاوك.
جوزەنان: خەبەردان [ق] گُزارش.
جوزی: جوزی ماسی [ق] نوعی ماهی.
جوزیان: ۱) گوزان ۲) زبان بەعەڵەدا جوزن [ق] ۱) خیس ۲) اشتباه لفظی.
جوز: جوز [ق] نگا: جوز.
جوز: گوز، گرده كان [ق] گردو.
جوز: ۱) بن پەنجه بەقنگەوه كردن ۲) دەنگی سەماوەر [ق] ۱) انگشت ۲) صدای سماور.
جوزان: گوزان، تیخی موتاشین، موس [ق] آسترهٔ تیغ.
جوز پیوه كردن: پەنجه بەقنگەوه كردن، سوك پیوه كردن [ق] انگشت كردن.
جوزه: دەنگی زور باریك [ق] صدای بسیار نازك.
جوزەرد: هەزینی دروینەی جو [ق] موسم درو جو.
جوزەردان: ۱) سیهەم مانگی بەهار ۲) هەزینی جوزەرەنەوە [ق] ۱) خردادماه ۲) موسم درو جو.
جوزەڵه: توزەڵه، جوزەڵه [ق] مزمار.
جوستوجو: بەدوین‌دا گەڕان [ق] جستجو.
جوسته: جیاوازی لیقه، قەراغ لیقه [ق] حاشیهٔ لحاف.
جوسوجو: جوستوجو [ق] جستجو.
جوش: ۱) كوڵ، قوڵتی ئاوی گەرم ۲) لەجیب یكەوه بوساندنی كاغز بەقەڵابی ۳) پشكوتنی دار ۴) زیكەتن دەروجاو [ق] ۱) جوش آب ۲) جوش فلزات ۳) غنچهٔ برخت ۴) جوش صورت.
جوشان: ۱) وەكوڵ هاتن، هاتنه كوڵ ۲) قیچەی تاوله زەوی، هەڵقوڵین [ق] ۱) جوش آمدن، غلیان ۲) فوران.
جوشانن: كوڵاندن، كەلاتن [ق] جوشانیدن.
جوشانه: دەرمانی لەناو ئاوا كوڵاو [ق] جوشانده.
جوش خواردن: یكەوه بوسان بەهۆی لەجیم كردن [ق] جوش خوردن.
جوشدان: ۱) بریتی لەزۆر بەتین كردنی سوینه ۲) لەجیم كردن ۳) وەكوڵ هینان [ق] ۱) كنایه از بسیار گرم كردن تنوری ۲) لحیم زدن.

٣) بەجۆش ئۆرین ئاو.
جۆش سەندن: ١) جۆش خواردنی ئاو؛ ٢) بزنی لە گەرمیدا کۆزی بەزەو موسیقا ١) بە غەلیان ئەمەن؛ ٢) کنایە لە گرم بەسەن مجلس رامشگران.
جۆشن: خۆی هەڵقوڵین، خۆیەک خەفر جرەزیان.
جۆشەلك: دوشەك، رایخی ئاو بن خراوی تەرە تشك.
جۆشیان: جۆشان نگا: جۆشان.
جۆشیرە: قەرەیەکە جۆ جو نارسیدە.
جۆشیلە: جۆشیرە جو نارسیدە.
جۆشین: ١) کوڵین، جۆشان؛ ٢) جۆری جۆ کەرەنگی ئاەڵ شینە ١) جوشیدن؛ ٢) نوعی جو کە رنگش مایل بەکبود است.
جۆشیو: ١) کوڵیو، کوڵاو، کەلانی، کەلی؛ ٢) قەیچەی کسرەو ١) جوشیده؛ ٢) قورباغ (؟).
جۆغەمە: هەیبە، جەمعە، تین ئەبەنە، جُمعه.
جۆغز: جغز، جەغز ئاوەز.
جۆق: کۆمەڵ، دەستە دستە، گروه.
جۆڤن: لاوازی بن هێز جفتن مُردنی و بیجان.
جۆقنە: مەنگی بچکۆلەیە لەمیشکە بچوکتر پرندەی کوچك.
جۆڤە: هەستو خوست، دەنگو براو سر وصدا.
جۆڤەوار: خاوین گیان و بەهەست (هەی جۆڤەوارتان بۆن) ئەروح، جاندار.
جۆك: ١) سۆك، جۆن کلك بەقنگا کردن؛ ٢) جۆگەی بچوکی ئاو؛ ٣) دەنگی پەچکەمەل ١) انگشك؛ ٢) جوی کوچك؛ ٣) صدای جوجه.
جۆکان: دەنگ لیوەهاتنی پەچکە مەل جیك جیك جوجه.
جۆکاندن: جۆکان جیك جیك جوجه.
جۆکانی: جۆکان جیك جیك جوجه.
جۆك بیوە کردن: قامك بۆنگ بردن انگشك کردن.
جۆکن: بەجۆلەوبرنە، بۆزەنۆزکەر غرولدگی.
جۆکە: ١) دەنگی باریك، بۆزە؛ ٢) دەنگی بچوکی باڵدار ١) صدای نازك؛ ٢) جیك جیك جوجه.
جۆکەجۆك: دەنگی ئەوری باریك جیك جیك.
جۆکەلە: گیانداری گیانەلاو حال نزع.
جۆگا: جۆگەلەی ئاو، جۆ جوی آب.
جۆگە: ١) جۆگا؛ ٢) هەڵدا... موخل ١) جوی آب؛ ٢) الف آویزی.
جۆگەلە: جۆگا جوی آب.
جۆگەلەی: جوی رەشەو، سی یەکەوە، جوی ماشرو نزجی سوی جرگندمی.
جۆل: ١) رەوانی ئاو؛ ٢) جلە بارەیەکە؛ ٣) عەشکەیەکە، پەلاس ١) جاری؛ ٢) جُل باری؛ ٣) پلاس.
جۆل: ١) کەرکەمەن، کەرپاچە؛ ٢) گیانی جاوەلوکە ١) قسمتی از گله؛ ٢) عقوقه است.
جۆڵ: بزاو، دەگەڵ جم دەبێن؛ (هەر جمو جۆڵیانە) حرکت.
جۆڵا: بوزەمن، شاڵباف جولا، بافنده.
جۆڵاتەلە: داوی بەتاڵ بەاڵوکە، تاڵی کاکاڵەستان ازەنکبوت.
جۆڵان: بزوین، لەکان خواردن، جولان جنبیدن.
جۆڵان: جۆلان جنبیدن.
جۆڵاندن: براوین، بزواندن، لەکان ئەدان جنباندن.
جۆڵانەن: جۆڵاندن جنباندن.
جۆڵانەوە: جۆڵاندن جنباندن.
جۆڵانن: جۆڵاندن جنباندن.
جۆڵانە: ١) دەبەنگ لانکی لەگوریس و بەزە؛ ٢) گوریسی بەدارەوە کراو بۆ ئەنیشتن و ڕاڕاکەن، دیلە لانکی ١) تنو؛ ٢) تاب.
جۆڵانەوە: بزوین، جۆلان جنبیدن.
جۆڵانی: لەگوریس نیشتن تاب بازی.
جۆڵاو: بزوین، براوین، لەکان بن براو لکان خوردن.
جۆڵایی: سەنای بۆزوچن، شاڵبافی بافندگی.
جۆڵایی کەرە: کاکاڵەستان، جاڵەاڵوکە، پەسپەسەکەرە عنکبوت.
جۆڵك: جوجەلە جوجه.
جۆڵگ: جۆلا بافنده.
جۆڵگی: جۆلایی بافندگی.
جۆڵلاتە: جۆلانە نگا: جۆلانە.
جۆڵە: ١) بزوین، لەکان خواردن، جولە؛ ٢) جو، موسایی ١) جنبش؛ ٢) یهودی.
جۆڵە: بزوین، لەکان خواردن جنبش.
جۆڵەکە: ئەوەتی موسا یەعنەی، موسایی یهودی.
جۆڵەمەردەسی: جۆرێك لەجولانە نیشتن نوعی تاب بازی.
جۆڵیان: جۆلان جنبش.
جۆم: ١) جام، تاس، ڕەزاك، قابی مس؛ ٢) بزوین، جمەوجول؛ ٣) قسەو جواب، دەگەڵ لام دەگوترێ؛ (ئەو هیچ لامو جۆمی نیە) ١) طاس؛ ٢) جنبیدن؛ ٣) سخن پاسخ.
جۆم: ١) ئاوەڵ، کەندالی ئاو دای دڕیوە؛ ٢) دەنگی، قوڕی، قامیشەلین ١) آبکند؛ ٢) نیزار.
جۆمال: خاوین کراوەی جۆگە لەقوڕ و لیتە لالەدوبی جوی.
جۆمبوش: بزوتنی ڕۆن، جولانەوەی زیاد جنبیدن جوش.
جۆمڕانە: جمات، ڕگەدوانە دوقلو.
جۆمگە: بەندی ئەسالە، جەمەری دوئیسکی بەبەکتر گیرانەو مفصل.
جۆملانە: ئاوەڵ دوانە، جمات دوقلو.
جۆمە: گرانی، گومەك پیراهن.
جۆمەڕ: جۆگەلەی نیوان بەهەمو ئاوەو جوی میان گردوها.
جۆمەرد: جوانمێر، پیاوی جاس، ئازا جوانمرد، رادمرد.
جۆن: ١) جاوین، جۆڕن؛ ٢) جوین، دژمان، سەحفەت جنون؛ ٣) ئاوینگی بەردین و داڕین؛ ٤) جۆڵە کەن؛ ٥) دەبی ئاوینگ ١) جوین؛ ٢) دشنام؛ ٣) هاون سنگی؛ ٤) یهودی هست؛ ٥) بستۀ هاون سنگی.

جونگ: ۱) رگ، توزەبی، ئەڤسسی، ڕی؛ ۲) گیایەکی گوڵ زەردی بۆن‌خۆشە، جونگ ۞ ۱) خشم؛ ۲) گیاهی است.

جونگ: ۱) جوڵ، سۆک، جۆڕ؛ ۲) سڵ، قوشقی، جەسوس؛ ۳) با ئەنجێ جونی وڵاخ؛ ۴) بێ ئەرخ و هیچ و پوچ، (جەرو جونگ) ۞ ۱) انگلک؛ ۲) رمونک؛ ۳) بای از جا در رفتن دار؛ ۴) بی‌ارزش.

جونگە: ۱) مەلکی باریکی ئاخۆش، جوکە؛ ۲) جورمگە ۞ ۱) صدای نازک و ناموزون؛ ۲) مفصل.

جونە: ۱) مەلکی بچوکی وەکو ڕەنگاوڕەنگ؛ ۲) قاسیە، جنتە ۞ ۱) سیره، پرنده‌ایست؛ ۲) قاسته.

جونەگا: جوانەگا ۞ گاو نر سه‌ساله.

جونەوە: ۱) مەیدان، جەنین؛ ۲) بڕینی ئەنوز گرتەوەی قەدەغە ۞ ۱) دوباره جوجه‌ن؛ ۲) کنایه از زازخانی.

جونی: قولکە بەرد کە دەتوانێ دەگەڵ تۆپ، ئاوینگی بەردین بان دارین، جوت ۞ هاون چوبی یا سنگی.

جوە: ۱) کرکس، گومەڵا؛ ۲) جوگەلە؛ ۳) کاوڕای بوسەیی ۞ ۱) پرانی؛ ۲) جوی؛ ۳) مرد یهودی.

جوی: جودا، جیا ۞ جدا.

جوی‌بونەوە: ۱) لێک هەڵبران، دوورکەوتنەوە؛ ۲) مال بەشکردنی برایان بان تەمەنکان ۞ ۱) جدا شدن؛ ۲) تقسیم دارائی بین شرکا.

جوبان: جیاک، لەدەوانە ۞ دوقلو.

جوی کردنەوە: جیاواز کردن، هەڵاواردن ۞ جدا کردن.

جوین: ۱) جسین، بوین، جوڵان؛ ۲) جاوین، جوین؛ (بنیشت جوین ئامی زار خۆش دەکا)؛ ۳) جنێو، دژمان ۞ ۱) جنبش؛ ۲) جویدن؛ ۳) دشنام.

جوین: جنێو، سخیف، دوین ۞ دشنام.

جوین: نانی لەسەو ۞ نان جوین.

جوینەدان: سخیف گوتن، جنێودان ۞ دشنام دادن.

جوینفرۆش: زمان پیس، سخیف بێژ ۞ بدهن.

جەا: لەدل ۞ از.

جەب: بوین، پەنقینی لەمەتاو تاران ۞ عطر.

جەبار: ناوی پیاوانە ۞ اسمی مردانه.

جەباری: ۱) کەشرە، شیلەی زوردە گوینی؛ ۲) ناوی عاشرەتیکی کوردە لە کەرمیان ۞ ۱) کشرا؛ ۲) نام عشیره‌ای کرد.

جەبدان: لێ بوردن، جاڵی پۆشین، عافوکردن ۞ چشم‌پوشی.

جەبر: زۆر، خورتی ۞ زور.

جەبری: بەزۆر، بەخورتی ۞ زورکی.

جەبڵ: قوڕی بەسەر چەکدا کراو بێ‌خوێی قوڕ ۞ تودهٔ گل.

جەبڵە: لەستور و زل، مەزن و ستور ۞ ستبر و گنده.

جەبۆ: فلان، کاوڕا، کاکرا، ئەوەکە ۞ یارو.

جەبە: ۱) سڵ، قوشقی، جەجەس؛ ۲) پاشی، سەرسوڕ؛ ۳) ئاپەشی، ئەوەک مەدکی ئاسایی؛ ۴) شاقی، جەب ۞ ۱) رمونک؛ ۲) باقی؛ ۳) استثنایی؛ ۴) عطر.

جەبەر: لا، پەی، تەرەف ۞ طرف، سو.

جەبەرە: سەرمای زۆر، زۆر سارد و سوڵ ۞ سرمای سخت.

جەبەرەلوانەدن: مەلەی جڕاندکە ئەو ئاوا کەنیشانەی هاتنی بەرەمای توندە ۞ نشانی گنجشک که علامت آمدن سرمای سخت است.

جەبەش: شوڵی، هەڵی، زەبەش، شقتی، شامی ۞ هندوانه.

جەبەڵ: جیا، کۆر، کەڵە، کەز ۞ کور.

جەترەقە: جۆرێ کوڵترەی ساجی ۞ نوعی گرده که بر ساج پزند.

جەجز: (ەهر، ڕەهر، زەهر، (ەقەبوت ۞ زهر، سم.

جەجش: ئەجوی، کەب، جاش ۞ کرەخر.

جەجشک: جەجش، جاش ۞ کرەخر.

جەجەری: ۱) جۆرێ پۆلا کە دەبری لێ دروس دەکەن؛ ۲) سەوزەیەکە جاقری ۞ ۱) پولادی که شمشیر می‌کنند؛ ۲) سبزی جعفری.

جەجنی: تۆڕ، زین ڕۆهەستاو ۞ عصائی.

جەجنین: ڕگ بۆنەوە، تۆڕەبون، ڕۆهەستان ۞ عصائیت.

جەجەنەم: دۆزەخ، دۆزەخ، جەهەنەم، دۆزەخ ۞ دوزخ.

جەجەنەم: جەجەنەم ۞ دوزخ.

جەجەنەم: جەجەنەم ۞ دوزخ.

جەجێل: جوان، ئازا، پەگەیشتو، گەنج، لاو ۞ جوان.

جەخار: ۱) کەسەن، مەیەنەت، خەم، جەفەت، کوڵ؛ ۲) ساتور ۞ ۱) غم، اندوه؛ ۲) ساطور.

جەخت: ۱) پەلەو لەبرلە کاردا، ئەوان بوخشە، جرین بە جەختە؛ ۲) باش هێنان، بڕەهان؛ (دومار بنیسن جەختە) ۞ ۱) شتاب در کار؛ ۲) خوب آوردن، مبارک.

جەختی: جالاکی، مەزبوتی، گورج و گوڵی ۞ چستی و چالاکی.

جەد: باپیری عەولاد پیغەمبەرەس ا، باپو گەورەی سەید ۞ نیای سادات.

جەدلسی: گیایەکە ۞ گیاهی است.

جەدو: جەد ۞ نیای سادات.

جەدەو: جەدەو ۞ نگا: جدم.

جەز: ۱) گوزەی مل باریک؛ ۲) تونەدکیشان؛ (جەزە دادا)؛ ۳) پێچ و بورغی ئاسرازی گوشینی کتێب...؛ (جەزە مەنگەنە) ۞ ۱) نوعی سبو؛ ۲) محکم کشیدن و سفت کردن؛ ۳) منگنه.

جەزا: پێچوەشانی بەزوازی، ئاخری مانەکە جەزاوا ۞ دشوار، زایدن.

جەزاح: بڕ شکەر ۞ جراح.

جەزاحات: کێو جاڵە، هەوای برین ۞ زخم و جراحت زخم.

جەزان: لێ گەڕان بەشوێنی، (دا جەزان، هەر دەزانەوە) ۞ جستجو کردن لای.

جەزانەدن: جەزان ۞ نگا: جەزان.

جەزانین: پێچان بەوندی، قایم پێچەوان ۞ محکم پیچ دادن.

جەزب: بەزمون، ئاقی ۞ تجربه.

جەزبادەو: بورغی کەردەو، دەزەبس ۞ پیچ گوشتی.

جەزپالدن: ئاقی کردەوە ۞ تجربه کردن.

جهریه‌زه: ۱) هاروهاج، رزق، هدا، نعمت، دانه‌ی‌کنار؛ ۲) جهزره، تازاریان؛ ۳) غیرت، تازاجی [ق] ۱) تازام؛ ۲) شکنجه و آزار؛ ۳) شهامت و غیرت.

جهریه‌زیی: هاروهاجی [ق] بازگوشی.

جهریی: تعزیه، تاقیه‌ی کراو [ق] تعزیه.

جهریین: تعزیه، تاقی کردن [ق] آزمایش.

جهزجهز: جهجهی، تامرازی کوش وردگرتن لهدارو تاسن؛ ۲) جهرجهی تاوه‌ئاکشان لهسر [ق] ۱) خرمنکوبه؛ ۲) دولاب.

جهرجهزان: جهرجهز تاوکهر، کهسی که به جهرجهز گیره ده‌کا [ق] راننده‌ی خرمنکوب.

جهرجهنو: تاوگهردان، تاوگهرین، جهرجهی ده‌سکدار بو تاوهه‌لیجان [ق] لنگردان.

جهرد: ۱) دل، دانه‌ی‌سهر، گوی پیدان؛ ۲) مشکه‌کوره [ق] ۱) جهد؛ ۲) موش کور.

جهردان: جهراندن [ق] تند پیچاندن.

جهردد: جهند، گوزان، ریگر [ق] راهزن.

جهردی: سوز، لهسهر کاری خوی، گوی‌دهر به‌کار [ق] جدی، با اهتمام.

جهزره: گوزه‌ی مل‌باریک [ق] توغی سبو.

جهرگ: کهزیب، جه‌گهر [ق] جگر.

جهرگئوس: دل‌بر، لهسهر، به‌ته‌نیا [ق] اندوهگین.

جهرگ‌بن: بهسهرهاتی برگه، جهب، به‌لای گهوره [ق] کنایه از مصیبت بزرگ.

جهرگ خوره: جهمی گهوره، گوزو ته‌سهری سهرن [ق] جگرخوار.

جهرگ‌سوتان: برینی که بهاتی‌برین، زگ‌سوتان [ق] کنایه از مردن فرزند.

جهرگ‌سوتاو: عهولاد مردن، زگ‌سوتاو [ق] فرزند مرده.

جهرگ قایم: ۱) بهسهرگ، تازاد، ره‌مید؛ ۲) بهسهرو، عهوره‌ک [ق] ۱) شجاع؛ ۲) شکیبا.

جهرگ‌وتان: هه‌تاو، دلو گو رهیله، عهلاد [ق] استاد.

جهرگه: ۱) تاپراست، بوز؛ ۲) هاوزیت، جه‌نگه [ق] ۱) بسط؛ ۲) موسم.

جهرمه: ۱) میوه‌ی نیم‌پوشاو؛ ۲) هه‌ریکه‌ی دانه‌وله [ق] ۱) میوهٔ نیم‌خشک؛ ۲) دُلمل.

جهروه‌نگهنه: گیره، تامرازی توندکرتی کتیب بو هرگ لی‌کرتن [ق] میگهٔ کتاب.

جهزه: گوزه‌ی مل‌باریک [ق] توغی سبو.

جهزه‌بابه: ته‌نه‌کدان، توتیچان، ته‌ندانن [ق] محکم پیچیدن.

جهزه‌تان: تاوی که لهزه‌ختی تاوبری‌دا لهزه‌وی دهرده‌چی، پاشاو [ق] آبی که از آبیاری زیاد آید.

جهریده: روژنامه [ق] روزنامه.

جهریفک: گه‌سک، جاری، گزگ، گسک، گزگ [ق] جاروب.

جهریمه: تاوان، مالی که له ده‌ناپاری ده‌سیری [ق] جریمه.

جهریه: گیره‌ی جهرم تا ده‌یدرون [ق] بر سر جریه‌دزی.

جهزا: سزا، پاداشت [ق] پاداش، مزد.

جهزاپهرجی: جهسهنی، تیشکهری خهداه [ق] غسل.

جهزبه: حال لی‌هاتی دهروینی، جهزبه [ق] جذبه.

جهزره: تازاو، جهزبهت [ق] آزار.

جهزره‌پیدان: جهزبه‌دان، تازاردان [ق] آزار رساندن.

جهزره‌ود: جهزره [ق] آزار.

جهزه‌بون: حال لی‌هاتی دهروینی [ق] بحالت جذبه افتادن.

جهزه‌ه: حال، لهخوی که‌ئیدوی دهروینی لهزیکر [ق] جذبه.

جهژن: گوزن، جژنه، روژی به‌ئالی و خوشی [ق] جشن، عید.

جهژنان: روژانی جهژن [ق] ایام عید.

جهژنانه: ده‌لات به‌خوی هاتی جهژنه‌وه [ق] عیدی.

جهژنه: جهژن [ق] جشن.

جهژنه‌پیروزه: پیروزبایی که به‌گرگرتن به‌خوی هاتی جهژن [ق] عید مبارکی.

جهژنه‌چه‌قاله: جهژنیکی جوله‌کانه که جوانه‌ئاو لهو توی ئاو ده‌ده‌ن و کیش [ق] از اعیاد یهود.

جهژنه‌فه‌تیره: جهژنیکی جوله‌کانه تهوی تی‌کوی تیدا بخوری [ق] از اعیاد یهود.

جهسته: لهش، ته‌ئام [ق] تن، تن.

جهسه: جهسته [ق] تن، بدن.

جهش: جوش، جهژه [ق] دانه.

جهفت: جفت، کلاوی جزو [ق] جفت بلوط.

جهك: هه‌لیی، تامرازیکه تریسیلی بی بهرز ده‌که‌نه‌وه [ق] جاك اتومبیل.

جه‌گهر: کهزیب، جهرگ [ق] جگر.

جه‌گهن: گیایه‌که لاسکی سوره‌سوره له‌ئاوا دهروی [ق] جگن.

جهل: ۱) جه‌لاک داری دریژ بو هاروه‌کانین؛ ۲) جوانه‌گا، بهرجوت [ق] ۱) چوب هاروکانی؛ ۲) گاو نر سه‌ساله.

جه‌لاب: ۱) سه‌ریزی جی، جه‌لاه؛ ۲) کهوی ده [ق] ۱) میر غضب؛ ۲) کباب تکاری.

جه‌لاد: میر غه‌زهب، سه‌رین، جه‌لاب [ق] جلاد.

جه‌لاقی: دوزه‌ی جه‌سه‌ت، دهسی تیر [ق] شیرهٔ غلیظ انگور.

جه‌لالی: هاشوره‌تیکی گهوره‌ی کوریه که سیوری رویس و ترکانه‌ی دهرین [ق] عشیره‌ی بزرگ در کردستان.

جه‌لاوی: ته‌وره‌ی سه‌راوین [ق] جل ورزا.

جه‌لته: خوینی به‌سه‌ک [ق] خون لخته.

جه‌لجه‌لوت: دوعاو بر به‌ری جادوگهر [ق] ورد جادوگران.

جه‌لف: داریه‌سی دریژو باریک [ق] چوب‌هسی بلند و باریک.

جه‌لف: خوماسی، لیزگه‌سلیی که به سوالکهوه ده‌کرین [ق] رشته ماهی عیدشده که در ترکه کنند.

جه‌لمه: قاسپی، ته‌لاج [ق] تاریاه.

جه‌لفه: ۱) سه‌سوکی خوینه‌گرتن، سوکی تووه‌ی‌نیوه؛ ۲) دو داری سه‌رتاسه‌ری به‌ئه‌وه لکیرن؛ ۳) برینی له‌کاری تاقه‌وان نیمه‌کاره [ق] ۱) کاشه؛ ۲) دو چوب سر بهم آویزه شده؛ ۳) کنایه از کار ناتمام.

جه‌لاد: جه‌لاد ▣ جلاد.

جه‌لفه: ریخ، شیاکه، گۆی، گاز ماتکا ▣ سرگین.

جه‌لۆ: هه‌ر ڕه‌ڕه‌و، سه‌رسه‌ری، ئه‌لوات ▣ اوباش.

جه‌له: ۱) کۆمه‌ڵی حه‌یوانه‌ که‌ڵه‌ی، ڕه‌نجبه‌ره، ئه‌ڵه‌ستراو؛ ۲) ماڵاتی بڕنجبه‌ره، ئه‌ڵه‌ستراو؛ ۳) گه‌ڕانه‌وه‌ی گیانه‌وه‌ڕی که‌ ته‌یخه‌نه‌ ماوه‌ ▣ ۱) گله‌ بز کوهی؛ ۲) دامهای بهم بسته؛ ۳) گردن بند از گل و گیاه.

جه‌له‌ب: هه‌وسار، کلکه‌ڕشمه، یه‌کی ملی حه‌یوان ▣ افسار، مهار.

جه‌له‌ب: کۆمه‌ڵه‌ مه‌ڕ و بزن که‌ بۆ فڕۆشتنی ده‌چن؛ ۲) ته‌باڵ، حه‌یوانی ده‌یبارو که‌وتڕ؛ ۳) ده‌سته‌ کۆمه‌ڵ (جه‌له‌ب سواریک هات ▣ ۱) گله‌ تجاری؛ ۲) حیوان بُنجُل؛ ۳) گروه.

جه‌له‌بچی: بازرگانی مه‌ڕ و بزن و ڕه‌شماڵ ▣ تاجر دام.

جه‌له‌بدار: خاوه‌نی جه‌له‌ب ▣ دارای دام تجاری.

جه‌له‌بکڕ: جه‌له‌بچی ▣ تاجر دام.

جه‌له‌بی: ده‌ڤڕاز، که‌ڤڕ ▣ تَلّی.

جه‌له‌کردن: ئاڵه‌ خستنی ماڵات (وشه‌ی جه‌له‌ کردن، گاگه‌ری جه‌له‌ کردن) ▣ بهم بستن دامها.

جه‌له‌و: ۱) هه‌وسار، کلکه‌ (هه‌ی کلکه‌ ڕه‌شمه)؛ ۲) جه‌له‌ب، کۆمه‌ڵی ئاژه‌ڵات یان سواران (جه‌له‌وه‌ حه‌یوانه‌کم دیت، جه‌له‌وه‌ سواریک هات ▣ ۱) افسار، مهار؛ ۲) دسته حیوان، گروه سواران.

جه‌له‌وی: جه‌له‌بی ▣ تَلّی.

جه‌م: ۱) ئاسه‌ کۆ، لا (بڕه‌ی من جه‌م که‌ن)؛ ۲) ڕۆم، هه‌ڵی ئان خواردن (جه‌می نیوه‌ڕۆ)؛ ۳) ئاوان، ئه‌نگه‌ڕ ▣ ۱) نزد؛ ۲) وعدهٔ غذا؛ ۳) ازگه‌ر.

جه‌مات: کۆمه‌ڵی مه‌ردم (جه‌مات و ڕه‌حمه‌ت) ▣ جماعت.

جه‌ماعه‌ت: بۆژی به‌ کۆمه‌ڵ، نوێژ به‌جه‌ماعه‌ت ▣ نماز جماعت.

جه‌مال: جوانی، خۆشکی، هه‌ڵه‌نگی ▣ زیبایی.

جه‌مام: ڕۆی بۆ ڕۆ ئاوه‌ستانی ئه‌ندام، کۆتڕانی ئه‌ندامی له‌ش؛ ۲) ده‌ستنوێژ، بشکۆ جه‌مام بۆ ▣ کوفتگی اعضا.

جه‌مامه‌ر: ئه‌ڵبانگ، ڕاپی جه‌ماک ▣ بوق مردی جمهوری.

جه‌م‌بون: کۆبونه‌وه‌، خڕبونه‌وه‌، کۆمه‌ڵ کردن ▣ اجتماع کردن.

جه‌مجه‌ستین: ئاکاڵانی ئه‌ی ئرادۆ ▣ بهم زدن مایعات.

جه‌مقان: جه‌مجه‌ستن ▣ بهم زدن مایعات.

جه‌مداندن: بڕه‌ سه‌مۆڵ ▣ یخ کردن.

جه‌مدی: سه‌مۆڵ کردن، بۆستن، جه‌ساڵه‌ک ▣ یخ بسته.

جه‌مدین: ۱) بڕه‌ سه‌مۆڵ، سه‌مۆڵ بۆستن؛ ۲) سڕبون له‌ سه‌رما ▣ ۱) انجماد؛ ۲) از سرما کرخ شدن.

جه‌مسه‌ر: جیگه‌ی پێکه‌وه‌ اکانی دوئت ▣ محل اتصال.

جه‌صان: ۱) ئه‌وه‌نده‌ ماسته‌ی جاڕیک ده‌کڕێته‌ مه‌شکه‌وه‌؛ ۲) بڕه‌ مڕاندنی بێجو له‌ گوانی دایک بۆ شیرده‌دان (گوڵکی جه‌صاک که‌) ▣ ۱) مقدار ماستی که یکبار در مشک ریزند؛ ۲) اندک اندک مُلک زدن نوزاد به پستان مادر.

جه‌م مردو: ئه‌جڕیک که‌ له‌ هه‌ر که‌وتبێری دایکه‌ له‌ مردو لاوان ▣ نوزادی که از گهواره‌ی مادر لاغر و بیجان است.

جه‌م‌مرده: جه‌م مردو ▣ نگا: جم مردو.

جه‌مه‌د: سۆڵ، سه‌مۆڵ ▣ یخ.

جه‌مه‌دانی: جامبانه، جامه‌دانی، ئاڵاپانی، پارچه‌یه‌که‌ پیاوان له‌ سه‌ری ده‌به‌ستن ▣ دستار.

جه‌مین: بۆڵی، هه‌ڤه‌، داوجه‌وان، هه‌ی ▣ پیشانی.

جه‌هین: ئۆبین، کۆئین، (کۆبن به‌ جه‌هین) ▣ مُرداربشدن حیوان، مردار گوشت.

جه‌هیشوک: کۆبونه‌وه‌ بۆ که‌مین، به‌ین کردن ▣ گردهمایی برای توطئه‌چینی.

جه‌ئانه: ڕۆژی ڕۆژگرتن ▣ جشن.

جه‌ئاره: ئه‌ڤڕ، مردوی، ناو تابوت ▣ جسد.

جه‌ئنگه: خوڕجینی جیگۆڵه‌ که‌ به‌سه‌ر شانیه‌وه‌ ده‌که‌ن ▣ خورجین کوچک.

جه‌ئجال: هه‌ڕاو هوریا، ئاژاوه‌، جه‌ڤه‌و گۆڕه ▣ جنجال.

جه‌ئجه‌ڤ: ۱) جه‌ڤ، جه‌ڤ ئۆڵایی ئاوه‌ڵکشان؛ ۲) ئاماژی له‌دارو ئاسن بۆ گۆڕه‌ کردنی، کاڵوش ▣ ۱) جزر جاد؛ ۲) ماشین خرمن کوب.

جه‌ئدرمه: پۆلیسی بۆرکان ▣ پلیس قدمائی.

جه‌ئداک: جاسانی جیگۆڵه‌ ▣ خورج کوچک.

جه‌ئدوره: ئه‌ڤڕ، ده‌ڤڕی، که‌ئره‌ له‌ قوماش‌دان ▣ آهار زدن.

جه‌ئده‌ل: که‌ڵاڵ، لاتی، ئه‌ڤڕ ▣ لاشه.

جه‌ئقین: ڕاپه‌ڕین ▣ یکه‌خوردن.

جه‌ئگ: ئه‌ڤڕ، هه‌ڕاو، ئاڵه‌دان به‌ئۆزه‌نی ▣ جنگ.

جه‌ئگاوه‌ر: ئه‌ڤڕکه‌ر، جه‌نگداری به‌شدار له‌ ئه‌ڤڕا ▣ جنگاور.

جه‌ئگه: هه‌ڤڕت، جه‌ڕگه ▣ جفوان.

جه‌ئگه‌ڵ: ئاژ، داڕستان، ئاژه‌وار ▣ جنگل.

جه‌ئگه‌ڵی: ۱) سه‌ر به‌داڕستان، ئاژه‌واری؛ ۲) بڕێکی له‌یاری که‌وڕان و گۆل ▣ ۱) جنگلی؛ ۲) گنابه از شخص آسیق.

جه‌ئگی: ۱) ئه‌ڤڕانی، وازهێنان (له‌ئه‌ستێری جه‌ئگی)؛ ۲) ئاوی پیاوانه ▣ ۱) جنگجو؛ ۲) نامی برای مردان.

جه‌ئنه‌ت: به‌هه‌شت، بوهشت، به‌هشت ▣ بهشت.

جه‌ئه: مان، گه ▣ اعضاب.

جه‌ئیقاندن: ماندوکردنی ئیجبر و له‌ئاو وه‌ستاندنی ▣ خسته کردن و از پا درآوردن شکار.

جه‌ئیقین: وه‌ستان له‌بر ماندوبی ▣ توقف بسبب خستگی.

جه‌و: ۱) ئه‌و (جه‌وسا، ئه‌وسایه)؛ ۲) جۆی هه‌ڕاڵی گه‌نم؛ ۳) بڕیک، مه‌قسی خوری بڕیوه‌ ▣ ۱) از آن؛ ۲) جُو؛ ۳) قیچی پشم چینی.

جه‌واب: به‌رسف، جواو، جواب ▣ پاسخ.

جه‌وال: جوال، ئۆری جه‌ڵاپی ▣ جوال.

جه‌وان: ۱) جوان، لاو، ئاجه‌ل؛ ۲) به‌رده‌وام، ئاگاداری به‌رده‌وام ▣ ۱) جوان؛ ۲) متالیکار.

جه‌واهیرات: گۆڕه‌ئه‌ بۆری به‌قیمه‌ت ▣ جواهرات.

چەوێ: بەرەنگ، مقەستی خوری بڕینەوە ◻ قیچی پشم‌چینی.
چەوت: چەت، چوت، کلاوبەڕۆ ◻ بەخت، بلوط.
چەوتك: چاتسای ئەچەرم، خورجینی، چەرمین ◻ ساك یا خورجین چرمی.
چەوز: ١) گوێز، گۆز، قوز، گۆز؛ ٢) بەرێکە لەگوێزی بچووك دەکا بۆدرمان بەکاردێت ◻ ١) گردو؛ ٢) جوزبویا.
چەورك: چورك ◻ نگا: چورك.
چەوسەی: ئەقاو، چاوە، کاروانەرێ ◻ جاده.
چەوك: چەوی، چیوەی ڕەنەگوێنی ◻ انگم گون.
چەوکەر: چوڵا، چوڵای چاوبەن ◻ کرباس باف.
چەوەر: چەچەر، سەرمای زۆر سەخت ◻ سرمای سخت.
چەوڵ: چەچل، گۆر، چیا، کێف ◻ کوه.
چەوەشەو: تۆڕەکەی چەرمین بۆ ئاوێدا هەڵگرتن ◻ توربهٔ چرمی مخصوص حمل آب.
چەوەنە: چەوەنە ◻ نگا: چەوەنە.
چەوهەر: ١) خاڵ و میلی ئیخی باش؛ ٢) ڕەنگ بۆ نوسین و بەن وریس؛ ٣) جوهەر و زێهان؛ ٤) ئاوی پیاوانەیە ◻ ١) پرند؛ ٢) جوهر نوشتن و رنگ مصنوعی رنگرزی؛ ٣) هنر؛ ٤) نامی برای مردان.
چەوهەردار: ١) ئیخی بەخاڵ و میل؛ ٢) جوێن چنار؛ ٣) هنرا ◻ ١) تیغ جوهردار؛ ٢) نوعی چنار؛ ٣) با استعداد.
چەوی: چیوەی ڕەنەگوێنی ◻ انگم گون.
چەه: بۆی هەواڵی گەم ◻ بو.
چەهەخورك: بەلیکە لەلوو بی و زەلکاندا هێلانە دەکا ◻ پرندەایست کە در باتلاقها آشیانه کند.
چەهداسی: گیایەکە وەك جۆ دەچێ ◻ گیاهی است شبیه جو.
چەهر: نوبەی، سڵی، ڕك‌هەستان ◻ خشم.
چەهرە: جۆرەبەر، کاتی دروینەی جو ◻ موسم درو جو.
چەهرەو: چەپەر ◻ جوهر.
چەهەنەم: دۆزەخ، دۆزەی، جەهەنەم ◻ جهنم.
چەهەنەمی: شاوی ئاگری دۆزەی، گوناهکار ◻ دوزخی.
چەهەنەم: چەهەنەم ◻ جهنم.
چەهەنەم: چەهەنەم ◻ جهنم.
چەهەنەم داشی: شتێکە وەك چەرە چەکیمی چاوان ئاوبەتری پێ دەکرێن ◻ سنگ جهنم.
چەهەنەمی: چەهەنەمی ◻ دوزخی.
چەهێڵ: بیوان، چەمێڵ، گەنج، لاو، تازە پێ گەیشتو ◻ جوان.
چەیران: ئاسك، کەزاڵ، مامز ◻ آهو.
چێ: چێگە، جاگە ◻ جای، مکان.
چێ: ١) ئەوێن و چێگە؛ ٢) داباك ◻ ١) جای، مکان؛ ٢) مادر.
چیا: جدا، جودا، جگە ◻ جدا.
چیابوونەوە: لێك هەڵگران، جودابونەوە ◻ ازهم جدا شدن.
چیاك: ١) کوڕیانی بچووك؛ ٢) کەوی بۆك بۆماڵی زاوای دەبا؛ ٣) ئەرێی ئەکلتی مردوو ◻ ١) پالان خر؛ ٢) جهیزیهٔ عروس؛ ٣) کتابه از کفن.
چیاتری: جیاتر، کەلەبەلی بۆك بۆماڵی زاوا ◻ جهیزیه.
چیاگار: جیاوان ئاوەچێی، وەك هێرنا ◻ جداگانه، علیحده.
چیاوان: بیاگار ◻ جداگانه، علیحده.
چیاوەبوون: جیابونەوە ◻ ازهم جدا شدن.
چیاوە کردن: هەڵاواردن، لێك جیا کردن ◻ جدا کردن.
چیایی: جودایی، لێك دورکەوتن ◻ جدایی.
چیبد: جریانە، گیرفان، باخەڵ، پەرك ◻ جیب.
چیباوەن: چێ‌متمانە، ڕاستو لەسەن ◻ مورد اعتماد.
چێبرك: جوبرکە، ملە ◻ آبشرك.
چێبوونەوە: لەمیکەدا، سەرانەوە، ئەمزوڕە، چێم دەبێتەوە ◻ جای گرفتن.
چێ بەچێ: ١) بەدەس بەچێ، هەرلەسەچێ، هەرلەسەتە؛ ٢) ڕامەزران و پێك هێنان ◻ ١) فوراً؛ ٢) انجام شدن.
چێ بەچێ بون: ١) جاوانەوە لە خانو یان لە ئاوایی‌دا؛ ٢) پێك هاتنی کار ◻ ١) جاگیر شدن؛ ٢) انجام شدن.
چێ بەچێ کردن: پێك هێنانی کار و دست کردن ◻ انجام دادن.
چێ بێ: خوب، خوبن بێ ◻ بد یا.
چێ بێ لەقیبون: ١) بڕێنی لە کەمو کوڕیی هێنان لەبابەو مایەدا؛ ٢) لەتوانین لەشوێنی خۆدا مان ◻ ١) کنایه از کم آوردن پول یا مقام؛ ٢) عدم امکان ماندگار شدن.
چێ بێ لێزبون: چێ بێ لەی بون ◻ نگا: چێ بێ لەقیبون.
چێ بێ هەڵگرتن: خوێن گیران، داهەتوب ◻ ردگیری.
چیت: چوت، چرانیەری ئالە ◻ زوج، مقابل فرد.
چێت: چێگەی تۆ (ئیرە چێت نایێ) ◻ جای تو.
چێتان: چێگەی ئیوە ◻ جای شما.
چیچك: چوچکی مەل ◻ جوجه.
چیچلقانە: ستەرخۆ، سیسۆ ◻ لاکتگ.
چیچە: چۆچك، پیچوە مریشك ◻ جوجه مرغ.
چیچك: چۆچك ◻ جوجه مرغ.
چێ خۆش کردن: بڕێنی لەمانەوە لەشوێنێك بە خاترجەمی ◻ کنایه از آرام و قرار گرفتن یا اطمینان خاطر.
چیخۆن: چوخین ◻ نگا: چوخین.
چێ خەو: چێگەی نوستن، شوێنی هەڵاڵبون، چێ ڕاژان ◻ خوابگاه.
چیدار: ١) پەیامبەر؛ ٢) نوێنەر، وەکیل؛ ٣) بەڕێ وەی ◻ ١) ارجمند؛ ٢) نماینده؛ ٣) به جا.
چیدانە: ١) کزن، دانیمویلەیە کە گای پێ قەڵەو دەکەن؛ ٢) سیکەتورە، سیقەتورە، چیتەدان ◻ ١) گاوداه؛ ٢) زاغ.
چیر: چیل، لاسیق، لاستیك ◻ لاستیك.
چیرا: ١) چیر، خوگرو ئەپس (ئەخوتبانە زۆر چیرە)؛ ٢) گرەبازی دانی دەان (دەانی لێ چیرا کردمەوە)؛ ٣) دەنگی دادرێتی قوماش؛ ٤) دەنگی دەرگای زەنگاوی لەکردنەوەدا ◻ ١) گشنار؛ ٢) دندان نهم

سایدن از خشم؛ ۲) صدای پارو کشیدن بارجه؛ ۳) صدای تولای زنگ‌زده تن.

جیران: هاوسار، هاوساره، همسایه.

جیراندن: دهنگ ابهاتن، تعجبی لیکردن بان دهرگای شمق و شر، جیرجیر کردن.

جیرجیرک: بهنگه‌ترنه، سیسرک، سیسره، جیرجیرک.

جیرْدِن: جرنو، مانگاه‌کی شیر دانه‌دا، گاوی که به‌ئاسانی شیر نه‌دهد.

جیروهِرْ: دهنگی جیرجیری زور، صدای جیرجیر بسیار.

جیره: ۱) بهنه‌دانی بزیو؛ ۲) موچه‌و بهرات، ۱) جیره؛ ۲) مُستمری و مواجب.

جیره: دهنگی لهنه‌نه‌ی دروست کرانی شمق و شر، جیرجیر.

جیره‌جیر: جیرهِرْ، جیر و ویر.

جیره‌خوَر: موچه‌خور، کهسی بهمه‌ناشیکی دهاری کراو کاره‌کا، جیره‌خوار، حقوق بگیر.

جیره‌خوار: جیره‌خوَر، جیره‌خوار، حقوق‌بگیر.

جیری: کلهی مال، کاره‌کهی جیره‌نکاری زن لهمالدا، گُلفت.

جین: گیرْن، گرد.

جینْ: خهرمانی سوو، خهرمانی لامانه‌کراو، کوّی خهرمان، خرمن انباشته.

جیزوك: جهزیره، جزیره، ئاو، جزیره.

جیژه: دهنگی زوربارکی شتو لهو بهماوه‌رو... گیژه، ئاوزوی.

جیژه‌جیژ: گیژه‌گیژ، جیژه‌ی زور، ئاوزوی زیاد.

جیژن: گیژه، عید، عیدی، جهژن، جشن.

جیژنان: رۆژانی جهژن، روزهای عید.

جیژنانه: خهلاتو بهخشین لهجیژنهدا، عیدی.

جیژن مبارەکی: مبارەك بادی کردن بهقوی جیژنهوه، تبریك عید.

جیژنه: جیژن، عید، جشن.

جیژنه پیروزه: جیژن مبارەکی، تبریك عید.

جیژنه پیروزی: جیژنه پیروزه، جهژن مبارەکی، تبریك عید.

جیسر: پر، پرد، پل.

جیق: ۱) هەنداو، (ئەولام تابنو کەولاو ئات / وەی بابه جیقم دەرهات / دفۆکلۆر)؛ ۲) دهنگی ئاجاری که زۆربوهاتن، (بام پاتا جیقاندو بچیقنی و جیقی پۆلا جەرمسوگم پی داوی هەرئیستت هۆم)، ۱) ئەمرین، ئیماء و ئیشاره؛ ۲) صدای بخصوصی که از شدت فشار بر سینه از گلوی آدمی درآید.

جیق دەرهاتن: ئاوزگو هەناو بلاوبون، ئەیکم کوشی جیقی دەرهات، ئاوڵ و ورده بیرون آمدن.

جیڵك: دانی هیشتا نەبزه‌ی کراو، دانهٔ هضم نشده در چینه‌دان مرغ.

جیڵڵدان: جیگای دانی هەرم نەکراو، زائر، چینه‌دان.

جیڵن: لەزم لاوازی کەولا که بەهۆی ئۆزەی دەست، لاغر و نزار.

جیڵنه: ۱) جیڵن؛ ۲) گوری باڵنده، ۱) نگا: جیڵن؛ ۲) غلطهٔ پرندگان.

جیڵه: ۱) دهنگی لاوا که زۆر بوهیشتا رنگ کوشتن؛ ۲) لاواز و لەهەم بی‌پس؛ ۳) جوگه، وردەدەنگی بەل، ۱) صدای ضعیف آدم مُردنی؛ ۲) لاغر و مردنی؛ ۳) جیك‌جیك، آواز مرغان.

جیڵەئەو: جیڵڵدان، زائر، چینه‌دان.

جیڵه: ۱) دهنگی بنجومەمان؛ ۲) دهنگی جوڵەکه؛ ۳) بانگه، بانزنه؛ ۴) جیگه، قورەو، جلك لای ئۆتۆی قاپ؛ ۵) جیگه، ۱) صدای جوجه؛ ۲) صدای گنجشك؛ ۳) بانگهٔ پا؛ ۴) یك جانب قاب که با آن بازی کنند مقابل بوک؛ ۵) جای، مکان.

جیکاندن: جوگەمۆڵ کردن، جیك‌جیك کردن.

جیکاندن: جیکاندن، جیك‌جیك کردن.

جیکڵ: جیڵ، جیهٔ هضم نشده.

جیکڵدان: جیڵڵدان، جیهدان.

جیکڵدانه: جیڵڵدانه، جیهدان.

جیکن: کەوەمەری بەمۆڵەوە، ئەم بانگەکەی با قرباغه.

جیکنه: جیکه‌ی، دەڵاوی لوکەرستن، ئەوك نجرسی.

جیکه: دهنگی بانگەو زەو، صدای پر.

جیکه‌جیك: دهنگی بەلی جیکۆڵه، آواز مرغان.

جیکەنه: جیکه، نگا: جیکه.

جیگر: نابب، ئوتەر، جانشین، قائم‌مقام.

جیگه: جێ، شوین، جی، جاگه، جای.

جیل: لاستیك، لاستیك.

جیل: لاو، جەحیل، جوان، برنا.

جیلا: جولا، پۆزەکی، شالیاق، ناقصه.

جیلاباقه: جاڵجاڵۆکه، عنکبوت.

جیلایی: جولایی، ناقصگی.

جیله: جوگەی جیکۆڵه، جوگه‌که، جوی بارانه.

جیْ‌لەوەرْ: لەوەرگا، گیاجان، چاپەر، مرتع.

جیم: ۱) ناوی پیتی پینجەمی ئەلفو بێکەی کوردی؛ ۲) ضد، جوانه، دەگەڵ لام دەگوترێ، (لاو جیم)، جوم، ۱) حرف جیم در الفا؛ ۲) جوانه.

جیم: ۱) جیگەی من، جاگای من، (ئەوەتا جیم دانی)؛ ۲) گیرفان، ۱) جای من؛ ۲) جیب.

جیما: جەمیما، جەمیمەا، بەگەرستن، بەجای ماند.

جیماع: ئاگا، جوت‌بوون، نزیکی بونەوەی‌نێوان، جماع، جُفت‌گیری.

جیمان: ۱) جەمیمان، دوانەوەن، ئەمونو مانەوە؛ ۲) جیگەی ئیمە، ۱) بەجای ماندن؛ ۲) جای ما.

جیمك: جیمك، دوانەر هاوڵ دوانەر، لەمە، روبلو.

جین: جیگەی ئیمە، جاگەمان، شوین خومان، جیمان، جای ما.

جینای: هیما بونام لە زیرەوەدا، ضمیر مستتر.

جینجك: هەڵشر وشکان، هەڵشونەکان، فرەڵس، (ولاتیشو هرگز بالجنجك)، مەسەل، جُمانه دادن.

جینجکه: جینجك، جُمانه بین.

جینگل: وەتەنوی کەم، (مارەکه جینگلی دەدا)، ضیدن مُختصر.

جینگن: شەڕانی، نەگونجاو ف ستیزەجو.

جینیات: زیندو دەلەشی پیاودا. وەك ئەسپیٚ وکێچ ف حشرات خانگی.

جینۆك: جۆریٚ زیپکەولیر لەپێست ف نوعی جوش.

جینێر: هاوسا، جیران، دراوسیٚ ف همسایه.

جێنیك: لاجانگ ف موی بناگوش.

جیو: ژیان، ژی، هەبون ف زندگی.

جێو: گیرفان، بەرك، بەریك، باخەڵ ف جیب.

جێوبان: ئەسپایی نوستن، پێخەفی تەواو ف رختخواب.

جێوبڕ: گیرفانبڕ، بەرك بڕ ف جیب بر.

جێوك: جمك، جێمك، لفە، دوانە ف دوقلو.

جیوە: ١) کانزایەکە، داناسەکنیٚ و دیٚت و دەچی، بۆ دەرمان دەبیٚ؛ ٢) شیرەی رەق هەڵاتوی دار، جەوی ف ١) جیوە؛ ٢) انگُم.

جیوەجیو: ١) دەنگی تێکەڵاوی مەلانی بچوك؛ ٢) تروکەوزریوەزریوی ئەستێران ف ١) صدای درهم گنجشکان؛ ٢) سوسوزدن ستارگان.

جیهان: دنیا ف جهان.

چ

چ: ١) لەجیگەی یان دێت: (چخوازی، چنەخوازی)؛ ٢) چەند: (چەوێنە تاڵەبێ)؛ ٣) چی یۆ پرسیار: (چت وت)؛ ٤) بەواتا هیچ: (چەسارن)؛ ٥) لەدوای وشەوە یۆ یاداشەوەیە: (ئەمیچ، ئەویچ)؛ ٦) وشەی هاندان، بەواتا نە: (ئۆ دەچی یۆ شار؟ چ)؛ ١) بەشەی یا؛ ٢) چەند؛ ٣) ئاماژە ئەستەهام؛ ٤) هیچ؛ ٥) سوند تکرار؛ ٦) حرفا نفی

چا: ١) کێو، چیا، کەن؛ ٢) بیر، چاڵ؛ ٣) تەوێ، وزێ؛ ٤) چایی؛ ٥) باش: (چاو هات)؛ ٦) ساغ: (چاو کەوت)؛ ١) کوە؛ ٢) چاڵە؛ ٣) ئەمە؛ ٤) بەباش؛ ٥) خوب؛ ٦) سالم

چابات: چرست، دەزوت، جاباند، لەنی سوتا، بەنی جاباند

چابو: ١) لەخشتەوێنی بنی گۆڕستە؛ ٢) پارچەیەکی بن قوڵی کەوا: گرێ؛ ١) قطعه زمین مثلثی شکل؛ ٢) تکەپارچەی زیر بغل قبا.

چابوک: جابات، جاباند

چابوون: ١) لەسەخوشی هەڵاس بون، چاڵ بونەوە؛ ٢) لەخشراسە دەس هەڵگرتن: (ئەسە چابوو)؛ ١) خفا باختن؛ ٢) ترك هر زگی

چابوکەوە: لەسەخوشی هەستاوە

چاپ: ١) نوسیەوەی کتێب بەماشین؛ ٢) برێ هەڵیەستە؛ ٣) پیاڵەیە کە یۆ بوانە؛ ٤) شەقڵی خەرمان؛ ١) چاپ؛ ٢) دروغ؛ ٣) توپی بیماڵە؛ ٤) بهر خرمن.

چاپاڵیو: بازدوی چابی، گەورەی جا پاڵاوتن، جای صاف کن

چاپبار: دروزن، بەهرو فیشاڵ، جاماڵ

چاپچی: ١) کەسێ کتێب لەچاپ دەدا؛ ٢) دروزن و دەفیش کەر؛ ١) چاپ کننده؛ ٢) لافزن و دروغگو

چاپخانە: ئەوسوێە کتێبو... لێ چاپ دەکەن، چاپخانە

چاپک: چابک، جاڵاک

چاپکوون: ١) لەچاپدانی نوسراو؛ ٢) باقیش و دروکردن؛ ١) چاپ کردن؛ ٢) لاف زدن.

چاپکسوار: ١) سوارکە، سوار، سواری زۆر مەزبوت لەسواری دا؛ ٢) کەسێ کەئەسپ بۆخەڵک لەبلیو دەدا؛ ١) جاڵاکسوار؛ ٢) کسی که اسب تعلیم دهد.

چاپکەر: ئەوی کتێب چاپدەکا، چاپ کننده

چاپڵیدان: شات وشوت کردن، درۆ هەڵبەستن، لافدان

چاپ وچوپ: شات وشوت، لاف و گزاف

چاپەز: ١) کەسێ کەجیای لێدەنێ؛ ٢) قوڕی کەجیای سەماوەری لێ دەکرێ؛ ٣) سەماوەر؛ ١) جایچی؛ ٢) قورزی؛ ٣) سماور

چاپەمەنی: بەلافوای ئەوشتانەی کە چاپ دەردەچن، مطبوعات

چات: ١) پارچە پەڕۆی کۆنە؛ ٢) شرپتی تەفەنگ پاکردنەوە؛ ١) گهنه، لت پارچه؛ ٢) توتر تفنگ پاک کنی.

چات کردن: پەڕاندن، چاک کردن، تیر هاویشتە سەر بنی، جفت کردن تر بر ساختن

چاتکێش: تاسرازی تفەنگ پاکردنەوە کە شرپتی لێ دەهاوێتن، ابزاری برای پاک کردن تفنگ.

چاتسە: ١) پیک هەڵیەساوەتی تفەنگان لەکاتی وجاندا؛ ٢) کشتکچی پیشەرگە؛ ١) چاتمه؛ ٢) فراول.

چاتۆڵ: ١) داوڵ، داوڵ؛ ٢) خێوەتی تەنکی هاوینە؛ ١) مترسک؛ ٢) خیمهٔ نازک تابستانی.

چاتوڵە: خێوەتی تەنکی هاوینە، خیمهٔ نازک تابستانی.

چاچاك: بیشت، جاچەکە، سفر

چاچوڵە: ١) شقاڵ، دەم، تەشقەڵە، گەز؛ ٢) تەلیسم؛ ١) شقاق؛ ٢) طلسم.

چاچەڵۆکی: بیشتی شاڵاو، دەست بەخت بچمها

چاچی: خاوەنی چایخانە، کەسێ کە چا لێدەکا، صاحب قهوه خانه، قهوه خانه چی.

چاخ: ١) وەختە، زەمان؛ ٢) قەڵەو گۆشتی؛ ٣) سازو بەکەیف؛ انساخم چاخە؛ ٤) سازو تەیارکراو: (سەیلە کە چاخ کە)؛ ٥) قەبالەی ملک؛ ١) وقت و زمان؛ ٢) چاق؛ ٣) شاد و سرحال؛ ٤) آماده، مهیا؛ ٥) سند مالکیت.

چاخان: دروغ‌زن، بدسخن، دشنام‌گو و لاف‌زن.
چاخان‌وپاخان: [illegible] دروغ‌ولاف و گزاف.
چاخانه: قاپوخانه، چایخانه، جیگای چایی فروشتن [ق] قهوه‌خانه.
چاخسه: گیری کوبی فلیته بشنه له کانزا [ق] حلقه کوچک سوراخ کمر بند.
چاخوچل: گردلی خاخور [ق] چال و چله.
چاخه‌وکردن: عملوکردنی حیوانی گوشت [ق] بروبرش دام.
چادان: چاپدان، قوری، چایدان [ق] قوری.
چادن: کون، رهشال، تاول [ق] چاتر.
چادران: زین هرسه، کرسه‌ئی رهشال بدهوری یه‌کا [ق] اجتماع چادرهای فراوان گردهم.
چاذرنشین: کوچه‌ر، کمرئی کوشتنان کمر، خیله‌کی [ق] چادرنشین.
چار: ۱) مه‌ری رهشی گوئی سپی؛ ۲) رو به‌لدی زناله؛ ۳) دوروان، جاره؛ ۴) زماری جوان؛ ۵) مه‌ری رهش؛ ۶) مه‌ری‌کای تشاهلی مرکئی؛ ۷) دوجیای پیچم [ق] ۱) گوسفند سیاه سفید گوش؛ ۲) روبند؛ ۳) بار؛ ۴) چهار؛ ۵) گوسفند سیاه؛ ۶) مستمال، خرجین؛ ۷) سیما.
چارالجه‌قیله: جاره‌جه‌قیله، خاتخاتکی، ره‌هوک [ق] لوعی خنخاتن.
چارالنه: هاتکئی نه‌ژکاران بوه، جوارلاوئه [ق] چهار آینه.
چاربار: ده‌ختی قاسه‌ریوستن [ق] تختخواب.
چاربایه: چاربا [ق] تختخواب.
چاربی: ۱) ئاژاله بچوک، ره‌شه‌ماڵ؛ ۲) سه‌گی باش [ق] ۱) دام؛ ۲) سگ نگهبان.
چاربیجی: چه‌رچی، ده‌سفروشی گه‌ڕیده [ق] بیلهور.
چارچار: جوارروژی ئاخری جه‌ژی چوکه [ق] چهار روز آخر چله.
چارچاف: ۱) برئی له وشیاری و ئاگاداری ژوان؛ ۲) سحرانی شوان [ق] ۱) کنایه از هشیاری کامل؛ ۲) سرگردان.
چارچیل: جوار هه‌نگی، کوچه‌ی جوار ره‌ساله [ق] خُم چهار ساله.
چارچه‌ش: چارچاف [ق] نگا: چارچف.
چارچه‌قلی: خرمجوری، هه‌رجوار ره‌ل [ق] چهار چشم و پا.
چارچه‌ك: بڕچه‌لا [ق] سلخشوری.
چارچیق: ده‌رئی رونگ [ق] زمین بالاخانی.
چارچیوه: داری ده‌وری ده‌رگه‌و به‌نجره [ق] چهارچوب در و پنجره.
چاردار: تابوت، داربه‌ست [ق] تابوت.
چاردا: کوچی داویستان و مه‌زرا [ق] کرچه.
چاردا‌وه‌ری: ۱) مه‌لبه‌ندیکه له کوردستان؛ ۲) برئی له‌ئه‌ژوی بی شه‌ره‌ف [ق] ۱) منطقه‌ای در کردستان؛ ۲) کنایه از آدم بی شرف.
چارده: ده‌وجوار [ق] چهارده.
چاریك: جه‌سه‌ری دوریکه‌ی تاده‌بڕی [ق] چهارراه.
چارشو: ۱) چارشو، لیوجاسه‌ی ئوئی ئیره ده‌پیچری؛ ۲) ئه‌دای زناله [ق] ۱) چارشب؛ ۲) چادر زنانه.
چارشه‌م: جوارشه‌مو [ق] چهارشنبه.
چارشه‌مبه: چارشه‌مه [ق] چهارشنبه.
چارشه‌میو: چارشه‌مو [ق] چهارشنبه.
چارشه‌مین: چارشه‌مه [ق] چهارشنبه.
چارشه‌و: چارشو [ق] نگا: چارشو.
چارشیو: چارشو [ق] نگا: چارشو.
چارك: ۱) بڕینگ؛ ۲) جوارباك [ق] ۱) قیچی پشم‌چینی؛ ۲) چارک، ربع.
چارگوڵو: بچوکی له‌ی ره‌ش و گوئی سپی [ق] گوسفند پیشانی سیاه گوش سفید.
چارگاڵی: جوارباك [ق] چهارنعل.
چارگوشه: جوارسوچ [ق] مربع.
چارمه‌شله: ئاڵیشتی باخوبان [ق] چهارراهو تشنی.
چاروا: چارپئی [ق] چهارپا.
چاروادار: ولاخدار، که‌سئی که باره‌یه‌ک به‌کرئی بده [ق] کسی که چهارپایان را کرایه می‌دهد.
چاروگه: کومانئی که‌ڵان بسه‌ر شانی‌دا ئه‌ده‌ن [ق] رهبوتی زناله.
چاروکه: ۱) چاوك؛ ۲) گیانه‌که؛ ۳) مناڵدان [ق] ۱) رهبوتی زناله؛ ۲) گیاهی است؛ ۳) رحمان.
چاروه: بیه‌قانه که بدیه‌نجه ده‌کرئ [ق] صنج.
چاروه‌دار: ولاخدار [ق] چارواداری.
چاروئیدار: ولاخدار [ق] چارواداری.
چاره: ۱) بیچوو هرج؛ ۲) هه‌شت؛ ۳) ده‌ره‌تان [ق] ۱) سیما؛ ۲) شانس؛ ۳) چاره.
چاره‌جه‌قیله: چاراجه‌قیله [ق] لوعی خنخاتن.
چاره‌روش: کاوئی بدهه‌شت بئ سوود [ق] بدبخت.
چاره‌سه‌ر: ئئی ته‌هه‌ت، ده‌ره‌تان [ق] راه‌حل.
چاره‌ك: له‌جوارئه‌ل به‌شیك [ق] ربع.
چاره‌که: چاروك [ق] نگا: چاروك.
چاره‌گ: چاره‌ك [ق] یك چهارم.
چاره‌گه: چاروك [ق] نگا: چاروك.
چاره‌نوس: به‌خته‌وه‌ت [ق] سرنوشت.
چاره‌وا: چارپا [ق] چهارپا.
چاره‌وئی: ولاخی سوار و باری [ق] چهارپا.
چاری: چاره‌ك [ق] یك چهارم.
چاریار: چه‌ڕئیکی شه‌ئلی جه‌ده، چه‌ڕئیکی ئاکه‌یه ئاکه [ق] یکی از اعضاء اهل حق.
چاریاری: کوئیکه له لوڕستان [ق] از کوههای لرستان.
چاریچی: چه‌رچی، ده‌سفروشی گه‌ڕیده، چاریچی [ق] بیلهور.
چاریك: به‌شیك له جوارئه‌ل [ق] یك چهارم.
چارین: سه‌ری جوارئه‌ل، رونائی، جوارشته‌کی [ق] ئاژاناغی.
چاری ئاچای: خوایی ئاخوایی، ئه‌چاری، ئه‌جه‌ری [ق] ناگزیر.
چاری: ئیلیان، گه‌ڕسان، گه‌ڕکار [ق] خیله‌گر.
چاژ: چه‌ژ، نام [ق] مژه.
چاسر: ۱) باسه‌ری بان، گوئسواك؛ ۲) باریه‌کی ماڵانگه [ق] ۱) لبهٔ بام؛

۲) گیاه.

چاش: ۱) شاش، سرگردان، بیهوش؛ ۲) چیزه [ق] ۱) سرگردان، هاج‌وواج؛ ۲) مژه.

چاشاندن: چیزی، نام کردن [ق] چشاندن.

چاشیون: سرانِ شیون، بیهوشیون [ق] سرگردانی.

چاشت: ۱) چاشتگاه، قاوه‌گلون، نیوان چاوه‌رو نیمه‌رو؛ ۲) نانی قاوه‌لون [ق] ۱) چاشت؛ ۲) غذایی که هنگام چاشت خورند.

چاشتی: ناگون، ناگو، امروگی [ق] همانند.

چاشتیگا: چاشتگاه، نیوان چاوه‌رو نیمه‌رو [ق] چاشت.

چاشنی: ۱) چیزه که چیشت؛ ۲) چیشتی، نوروله [ق] ۱) چاشنی؛ ۲) نرقه.

چافک: چوزی کوانی به‌ملوی [ق] اُمبل نازل زده.

چافکمن: چاویس [ق] نورچشم.

چاف: چاو، دیده، دید، بصر [ق] چشم.

چافا: چزن، چلوزن، گو [ق] جگوله، جلوز.

چاف برچی: تماماً کار، چاوانزن، چاوچنگ [ق] آزمند.

چاف تاری: چروک زده، دمش قوجاو، چکوس، نان‌نمخور [ق] خسیس.

چاف تیز: بوده، بی‌نیاز [ق] بی‌نیاز.

چاف چنوک: ۱) چاف برچی؛ ۲) به‌نزرین [ق] ۱) آزمند؛ ۲) حسود.

چاف چیچاله: چوزین ترین [ق] نوعی انگور.

چاف چیلاله: گیاهه که [ق] گیاهی است.

چاف دان: چاوه‌ئری، سه‌ریه‌رشتی، تاکانی بون [ق] نظارت.

چاف دانان: چاوه‌ئری، سه‌کیشان [ق] مُنت کشیدن.

چاف دزه‌کی: بو هه‌ل و ده‌رفه‌ت رواس [ق] بی فرصت گشتن.

چاف دیر: چاوه‌ئر [ق] ناظر.

چاف رهشوک: گیاهه که گوله‌کانی زوّر جوان و به‌نگوره‌نگ [ق] گیاه خشن و مشکه.

چاقری: چاوه‌ری، به‌شوانج، وا له‌چاوه‌ری [ق] به باور و ناظر گرید.

چاف زه‌ق: چاوه‌ره‌ژو [ق] چشم برآمده.

چاف مست: ۱) ترسه‌نوک، بی‌غیرت؛ ۲) بی‌ئابرو [ق] ۱) ترسو؛ ۲) بی‌آبرو.

چافسوز: چاوسوز، حه‌ئله ترسین، بیمه‌یدتو، ماترسی [ق] هراسناک.

چاف شکانین: چاوه‌کرین، هنمانه گوشه‌ی چاوکرین [ق] چشمک زدن.

چافشوز: فه‌یکار، فه‌یکان، شه‌رمه‌زار، خه‌جالت، ته‌رین [ق] شرمنده.

چاف قه‌کری: ۱) زه‌ریک، تیکه‌شتو؛ ۲) ئالاوا، به‌خشنده [ق] ۱) آگاه؛ ۲) دست و دلباز.

چافک: گوزه‌له، چاوبلکه، خه‌ینه‌ک [ق] عینک.

چافکز: چاوبرین [ق] کسی که چشمانش بیمار است.

چافکوسکانی: به‌ئالی رواس، به‌ئی‌ئی رواس [ق] خیره نگریستن.

چاف کرتن: چاوبرتین، بوردن، وه‌چرین [ق] چشم‌پوشی.

چاف گرتنای: چاوبسته، کوزکوزانه [ق] چشم‌بسته.

چافگه: ۱) ده‌سته‌چیله، که‌رمشه‌ی بچووکه‌ی بو تاگرهه‌لکردن؛ ۲) به‌ماوی وتنه، هه‌ستدن [ق] ۱) افروزه؛ ۲) مُصدر.

چاف لندر: ۱) چاوزه‌ق؛ ۲) چاوچیزو زمان [ق] ۱) چشم برآمده؛ ۲) هرزه‌گان.

چاف لیکرن: لاسه، چاولیکه‌ری [ق] تقلید.

چافمار: چاوین، چاوزوّن [ق] خزین.

چاف ماسی: گیایه که [ق] گیاهی است.

چاف نه‌رم: زی خوّ زو به‌ده‌ستاوه‌ده [ق] زنی که می‌تنگد.

چافنیز: چاوه‌نوّز، به‌مه‌ز [ق] منتظر، چشم به‌راه.

چافنیری: چاوه‌نوّزی [ق] انتظار.

چافوک: به‌رچاوکه‌ی ته‌سب [ق] چشم به اسب.

چاقه‌گا: گیایه که [ق] گیاهی است.

چاف هیشتک: بی چاوه‌ری، بیشه‌ره‌و، خوزه‌بی [ق] بی‌ره‌ر، بی‌خبر.

چافیلوک: ۱) به‌شه‌ره‌بی، چاوه‌نوّز؛ ۲) چاویس [ق] ۱) حسود؛ ۲) نورچشم.

چاق: ۱) باق، لیکه، لاق؛ ۲) ده‌لیو، ئه‌رگوشت [ق] ۱) لنگ، پا؛ ۲) چاق.

چاقا: لوبیاوه، له‌چاخیکه‌وه، لوبیه‌بیوه [ق] از آن هنگام.

چاقو: به‌ملی، کن، کرد [ق] چاقو.

چاک: ۱) باش، ده‌سخ؛ ۲) داوین؛ ۳) ئه‌ئلیو و به‌ره؛ ۴) گوزی به‌رووزی پاوچاکن [ق] ۱) خوب؛ ۲) دامن؛ ۳) شکاف، درز؛ ۴) مزار.

چاکبون: ۱) ئه‌ده‌موشی هه‌ستاوه؛ ۲) باش‌بون، ئه‌دوای خرابه‌کردن [ق] ۱) شفایافتن؛ ۲) پشیمان شدن.

چاک به‌لاو اکردن: داوین به‌لاوا کرین، شاقه‌ل هه‌لاوین [ق] انتهای دامن را به گوشه کمر بستن.

چاک بین: دلزوّن، هزرباش [ق] خوشبین.

چاکردنه‌وه: ئیکدرو پان، تیکلاو ساز کردنه‌وه [ق] مرمّت و تعمیر.

چاکرنه‌وه: چاکردنه‌وه [ق] مرمّت و تعمیر.

چاک کردن: ۱) ساکرتنه‌وه؛ ۲) داوین شاکه‌ر له‌ده‌ستی کشان [ق] ۱) مرمّت؛ ۲) ملایان و ماده خر را گشتن دادن.

چاک کرده‌نه‌وه: چاکرنه‌وه [ق] تعمیر.

چاکل: داریکی ئالقه‌ی سه‌ری گوریسه [ق] وهنگ.

چاکله: چاکل [ق] وهنگ.

چاکوبیر: گوزی زیاره‌تگا [ق] مزار.

چاکوچوّلی: حالّو حه‌وال پرسین، چاک وچوّلی [ق] آمد و شد.

چاکوچ: چه‌کوچ، چه‌کوش [ق] چکش.

چاکوخوشی: چاکوچوّلی [ق] آمد و شد.

چاکه: پیاوه‌تی، مروّفایه‌تی [ق] خوبی، نکویی.

چاکه‌ت: کوت، پارچه‌چاکی سه‌رووی پیاوانه [ق] کت.

چاکه‌ل: شاقه‌ل، لاداوین [ق] حاشیهٔ دامن.

چاکه‌ل: چاکه‌ل [ق] حاشیه دامن.

چاکی: باشی، پیاوچاکی، چه‌سپاوی [ق] خوبی، نکویی.

چاکیتی: چاکه، باشی‌بون [ق] نیکی.

چاگه: ئەوێ، وێدەری [ف] آنجا.

چاڵ: جەواڵ، جوال [ف] جوال.

چاڵ: ۱) قوڵکەی کێڵراو بۆ دەغڵ و بەفر ۲) قوڕاوی ڕووبار ۳) پوش، (جیاکو چاڵ) [ف] ۱) چاله ۲) فرورفته ۳) خاشاك.

چاڵاخ: جەوش، ئۆش، ڕەوەك سەرك، ئەڵ [ف] جوش.

چاڵاف: بیر، چاڵاو [ف] چاه آب.

چاڵاك: جوستە، مەزبوت، بەتاڵ، ئەمن سوك [ف] چالاك.

چاڵان: ماتین، هەڵماتین، کەڵاو ەقوڵکە حستن بۆگەمە [ف] تیله‌بازی.

چاڵاو: بیر [ف] چاه آب.

چاڵایی: قوڵکە، ڕووەواری ڕەمین [ف] فرورفتگی در زمین.

چاڵخەم: جەغەلیلەست، ماسام [ف] دوغ چربی بگرفته.

چاڵك: ۱) دینگ بۆ جەڵوك کوتان، دەسکوسنتوق ۲) کوڕەپەش [ف] ۱) دنگ ابزار جلوك کوبی ۲) کوزه‌پهن.

چاڵگ: کوڕەبەند، جوالو [ف] گوزکن.

چاڵمە: ۱) کسەتوتن ۲) سەماکی کەباو خەمبورەکانەوە [ف] ۱) کیسهٔ توتون ۲) ساعت شاطدار.

چاڵو: چاڵەکە، کوڕەبەن [ف] گوزکن.

چاڵوچوڵ: ڕووبی بۆ ئەقوڵکە، ڕەمینی ناڕێکو ناهەموار [ف] زمین ناهموار.

چاڵۆك: داڕوکەیەکی ئەرکاوی سپی‌یە بۆ کەشوورو ئاگر دەکاربێ [ف] سفیدخاك.

چاڵوێڵە: قوڵکەی سواغ دراو بۆ ئاوبەندا خوازاوەوەی سەگ [ف] گودالی که برای آب خوردن سگ اختصاص دهند.

چاڵە: کوڕەبەن، جوالو [ف] گوزکن.

چاڵەبەفر: جەنگەی قوڵ و بەرزاڵ لەجیا کە بەفری ئاماوەن دەسڕێ [ف] پنجال طبیعی.

چاڵەچەقیلە: جاڵ، چەقیلە، ڕەبەلوکە [ف] توبی خشخاش.

چاڵەقوتە: ماتە قوڵکەی جیاکوڵە بۆ هەڵماتین [ف] گودال کوچك در تیله‌بازی.

چاڵی: ۱) قوڵایی ۲) قوڕاوی [ف] ۱) گودی ۲) فرورفتگی.

چاڵی‌چەمەنە: کوڕی ئەرزەنگ، قوڵایی ئاوەڕاستی چەمەکە [ف] چاه زنخدان.

چاڵین: ماتین، هەڵماتینی بار قوڵکە [ف] تیله‌بازی.

چام: ۱) بەڵا و ئەسیبەت ۲) قوڵکەو بەرزایی سەوزەگە ۳) خوازاوی و پیچ، ۴) جوڕی دار کە دارتاشان سەکاری دێنن [ف] ۱) بلا و مصیبت ۲) پستی و بلندی راه ۳) پیچ و خم ۴) نوعی چوب نجاری.

چام چام: ۱) ڕەگەی بەکەسو کۆڵۆ ۲) ڕەگەی پیچیچو خوارەکەو پیچەکە [ف] ۱) راه ناهموار ۲) راه پرپیچ و خم.

چان: ۱) تاسەرانکە بۆ گیرەی کۆڵۆش، باگوریەیی لەدار چەرانکەوە، دەبەستن و دەسڵی گای دەکەن، باگرەانە کان بەسەر کۆڵۆش‌دا دێن ورەی دەکەن ۲) چەنچەڵ ۳) شتێکی بێ‌سوچە لەتیول چەندراوە وەك بێل دەچی، پرۆیوش و لیشەی جوگەی بێ بەسەاڵی، ئامیرازی جۆماڵ کە چەچەڵ ۴) ڕەنگوڵەی خەمبارکردن، ڕیل [ف] ۱) جوت ۲) چرخ خرمنکوب ۳) لجن روب دستی ۴) زنگ اخبار.

چانك: سوات، خوێندەواری، ڕۆشن بیری [ف] فرهنگ.

چانستن: ۱) بۆ بەرەوپەوە کردن ۲) چەقاندنی شتەلی و ئەمام [ف] ۱) پذرافشاندن ۲) کاشتن نهال.

چانتی: شەباوی چانتن، جێگرا [ف] کاشتنی.

چانکوچ: ڕاوەشاندنی ڕەنگوڵە بۆ کاروان کە بەدەنگی کۆچە [ف] بەصدا درآوردن زنگ کاروان بەعلامت رفتن.

چانکوش: مەجوری کلیشەی قەڵان بۆ ئاقوس ڕاژاندن [ف] خادم کلیسا برای زدن ناقوس.

چانن: چاسن [ف] نگاه چاشتن.

چانە: ۱) ئەوێ، وێدەری ۲) گەسکی لەتوڵ بۆ بن خەرمان ماڵین [ف] ۱) آنجا ۲) نوعی جاروب‌دستی.

چاو: ۱) بارەیەکی مەعلومەکان ۲) جەمی چاوان جەغەت ۳) مرواید، ئەوانەکە ۴) خەسەری مەرگ کە لە دوورەوە هاتبێ [ف] ۱) واحد پول معمول ۲) چشم ۳) نگاه کن ۴) خبر مرگ عزیز دورافتاده.

چاواڕ: چاوڕێ، چاوڕێ، کوا [ف] چطور.

چاوان: ۱) چاوڕێ، کوا ۲) هەروەچاو [ف] ۱) چگونه ۲) دو چشم.

چاوانە: ۱) چاڵاو، بیر ۲) چۆنە، چۆنە [ف] ۱) چاه آب ۲) چگونه است.

چاوبێشە: ڕاتی چاو، ئەسوتینی چاو، جانب کوڵی [ف] چشم‌درد.

چاوبەان: ۱) چاوچێڕان، چاوبەسان ۲) ڕۆنی ئەزنی چاوچێران [ف] ۱) چشم‌چران ۲) کنایه از زیبا چشم.

چاوبازە: گیایەکە بەرگەدار، گیایەکی بەچەقە [ف] گیاهی است خاردار.

چاوبازی: چاو چراس، چەم چراس [ف] نظربازی.

چاوباشقال: چاوچێڕێی قامس، چاوچێڕ [ف] چشم‌چران.

چاوبێ: ڕەنگەری چاوان، ئەوکەسەی پیلو دەبڕێ [ف] جراح چشم.

چاوبرسی: ئەرەمخۆر، چکوس، چاوچنۆك، چاوبرچی [ف] حریص.

چاوبرکە: بەچاو بەکەر حاڵی کردن، ئیماء کەیشتن بەئیماءە [ف] سخن به اشارت گفتن.

چاوبرکی: چاوبرکە [ف] نگاه چاوبرکه.

چاوبڕین: زەدەگوشت بڕینی پیلو [ف] جراحی چشم.

چاوبز: ۱) چاوزەق، چاوەبەرین ۲) کرۆفت [ف] ۱) چشم برجسته ۲) کسی را حسرت دادن.

چاوبزکردنەوە: بەزەقی ڕوانین بۆ ئەرساندن [ف] چشم غره رفتن.

چاوبۆرە: گیایەکی ئەرکاوی‌یە [ف] گیاهی است.

چاوبۆق: چاو دەرچۆن، چاوزەق [ف] چشم برآمده.

چاوبەرزین: ۱) بەرزی منەت ۲) شەرمن، فەهمەکان، خەجالەت [ف] ۱) منت کش ۲) شرمنده.

چاوبەمن: دەسبێ، فیلیان، خاپینراو، خەڵەتین [ف] حیله‌گر.

چاوبەمەست: ۱) چاوبەمن ۲) دەسڕەیەك کە لە گەسەدا چاوی بێ دەبەستن [ف] ۱) حیله‌گر ۲) پارچه‌ای که با آن چشم را ببندند.

چاوبەڵەك: چاوڕەشی سپی پشت [ف] کسی که چشم سیاه و پوست

سفید دارد.

چاوبەن: چاوبەست ◻ نگا: چاوبەست.

چاوبەند: چاوبەست ◻ نگا: چاوبەست.

چاوپشکوتن: چاوترۆکاندن، دەس بەدەستی کردنی بەچەکەی جاڵەوە ◻ چشم باز کردن و دیدن نوزاد حیوانات.

چاوپشیلە: گیایەك لە چاوی کاڵە بەکا ◻ گیاهی است شبیه چشم گربه.

چاوپۆشان: لێ پۆشین، چەم پۆشی ◻ چشم‌پوشی.

چاوپۆشی: چاوپۆشان ◻ چشم‌پوشی.

چاوپۆشین: چاوپۆشان ◻ چشم‌پوشی.

چاوپەرین: لەرزەی چاڵکی چاو، پلو لەرزین ◻ لرزش پلک چشم بر چشم.

چاوپیاخشاندن: بەسەرچاوی لێ ڕواندن ◻ سرسری نگاه کردن.

چاوپیس: چاقنۆك، کەسێ کە بەچاوبەد دەکا ◻ چشم شور.

چاوپێ کەفتن: تۆش هاتن، دیتن ◻ دیدن.

چاوپێ کەوتن: چاوپێ کەفتن ◻ دیدن.

چاوپێ هەڵنەهاتن: (۱) بڕێتی لە شەرم لێ کردن (۲) زاڵ لێ بونەوە ◻ (۱) شرم کردن (۲) دشمنی کردن.

چاوپێ هەڵیشان: بڕێتی لە بەچاوبەد کردن، لەرەی پێ بردن ◻ چشم زخم زدن، حسادت.

چاوتاریك: بڕێتی لە کەسێ دەوڵەمەند بەخراپ دەزانێ، بەهیچ دڵخۆش نەبێ ◻ بدبین.

چاوتاریك بون: بڕێتی لە ڕی هەستانی ڕۆژ ◻ کنایه از خشمگین شدن.

چاوترسین: ڕەنج وەرگرتن، بەتێ بون ◻ ترس، خوف گرفته.

چاوتروکانەن: تکانەی پلو ◻ برهم زدن پلکها.

چاوتروکاندن: چاو ترۆکاندن ◻ نگا: چاوترۆکاندن.

چاوتروکانیك: ماوەیەکی بەکجار کەم، لە چاو ترۆکانیك دەست کەمتر ◻ زمان یك چشم بهم زدن.

چاوترۆکانەن: چاوترۆکاندن ◻ نگا: چاوترۆکاندن.

چاوترۆکاندن: چاوترۆکانەن ◻ نگا: چاوترۆکاندن.

چاوتوند: چاوقایم ◻ نگا: چاوقایم.

چاوتەنگ: زاڵ، چکوس، دەس قوچاو، بەخۆبەر، چاوتەنێ ◻ چشم‌تنگ.

چاوتێ بڕین: (۱) تەماح تێ کردن (۲) لێ مۆڵ بونەوە ◻ (۱) چشم طمع دوختن به (۲) چپ‌چپ نگاه کردن به.

چاوتیژ: چاوڕۆن ◻ تیزبین.

چاوچاو: بینە جەند جوان و سەیرە ◻ بنگر.

چاوچڵنە: (۱) چاوپیس (۲) نوشتەی چاوزار ◻ (۱) چشم‌شور (۲) چشم‌زار.

چاوچڵیس: چاوچن، کەسێکە لێ‌شەرمەکە بۆ ژنان دەڕوانێ ◻ چشم‌چران.

چاوچنۆك: (۱) بەتەماح (۲) چنۆکی، چاوتەنێ ◻ (۱) آزمند (۲) حسود.

چاوچۆڕاگ: چاو داڵشاو، کەسێ پیلوی هەڵکەڕیو ◻ پلك برگشته.

چاوچۆنەخەو: چاو خەواڵو بون، تازە نوستن ◻ تازه بخواب رفته.

چاو چەوچێڵ: خێل، خوڵ ◻ لوچ.

چاوچێڵ: خێل، چاڵ بەدو بین ◻ لوچ.

چاوخین: ئەوی بەدەستانت لەزێی خەڵك دەڕوانێ ◻ چشم زال.

چاوخێزکردن: سەرداخستن، لەشەرمان چاوداخستن ◻ سر زیر انداختن از شرم.

چاوداخستن: سەر هەڵنەهێنان لە شەرمان ◻ سر زیر انداختن از شرم.

چاوداز: (۱) جۆرەان گیایەکشە وەك گەنیو لەسەاو گەنیسا دەڕوێ (۲) چاوەنێر، ئاگاداری بەچاو ◻ (۱) چاودان (۲) زیرنظر گرفتن.

چاوداگرتن: سوچی چاو ترۆکاندن لێ تێکەیاندنی دەبەستەیەك ◻ چشمك زدن.

چاوداگرسان: سورهەڵگەڕان و زانی چاو ◻ چشم بەدرد آمدن.

چاوداگریسان: چاوداگرسان ◻ نگا: چاوداگرسان.

چاوداگیرسان: چاوداگرسان ◻ نگا: چاوداگرسان.

چاوداگیرسێن: دەسکە چیلەی ئاگر ◻ افروزه.

چاوداڵەسەر: تەماح تێ کردن، لێ ڕواتن بەدەمایە کەوە ◻ چشم طمع دوختن به.

چاودەر پەڕاندن: زەق ڕواسا کردن بۆ ترساندن ◻ چشم غره رفتن.

چاودێ: چاودێکەتن بۆ ئاگاکان بون ◻ ناظر.

چاوڕاو: (۱) شەنگ و شوخ، بڕۆ هەڵنەهێنە (۲) خۆهەڵکێشان و بەلەش ◻ (۱) لاف و گزاف (۲) خودستایی.

چاوڕشتن: کل و چاوکردن، سورمە و چاوکێشان ◻ سرمه کشیدن.

چاوڕێ: شەرم، بەهار، مەهەبەت، دەوی ◻ شرم.

چاوڕوان: چاوبون، چەفتین، چەسار ◻ چشم براه.

چاوڕۆشن کەرە: (۱) دەسخەیاڵی ئاگر (۲) دیتنی شتی دڵخۆش کەرە ◻ (۱) افروزه (۲) خوشحال کننده.

چاوڕۆشی: (۱) مژدەی خۆش (۲) دیتنی کەسێ یانشتێ کە تازەی دەکرا ◻ (۱) مژده (۲) چشم روشن شدن.

چاوڕوگە: گیای زەمانەکا ◻ گیاه گاوزبان.

چاوڕوتی: (۱) پیرۆزبایی (۲) مژدەی خۆش (۳) دیتنی خوشەویست ◻ (۱) تبریك (۲) مژده (۳) دیدار عزیز.

چاوڕەش: سیاچەم ◻ سیاه‌چشم.

چاوڕێ: (۱) چاوڕۆن (۲) شەرم، چاوڕێ ◻ (۱) چاربا (۲) آزرم.

چاوڕاز: بەچاوی پیسەوە بون ◻ چشم زخم دیدن.

چاوزەق: چاوەدەرچۆ ◻ چشم برآمده.

چاوساخ: دەسکێشی کوێر ◻ ئەکە شخصی نابینایی ڕا ڕاهنمایی کەد.

چاوساغ: چاوساخ ◻ نگا: چاوساخ.

چاوسپی بون: بڕێتی لەمردن (چاوت سپی دەکەم) ◻ کنایه از مردن.

چاوسپیلکە: گیایەکی دەکاریە ◻ گیاهی خاردار است.

چاوسۆتك: چاوبەند، چاقنۆك ◻ چشم‌شور.

چاوسور: برینی لە باڕزەی، سەفرەبەرست، سەمسەر. [ف] طرفدار و غمخوار.
چاوسوڕ کردنەوە: ترساندن، هەڕەشە کردن، هەڕەشە و گیف [ف] تهدید.
چاوسوڕی: ئازایەتی، تەرسی [ف] شجاعت.
چاوشارکێ: کانمەیەکە، جاو دەبەستن و دەبێ بچمارە بەسەراوی هاوکەسە بدۆزنەوە [ف] بازی چشم‌بندک.
چاوشارەکێ: چاوشارکێ [ف] بازی چشم‌بندک.
چاوشانق: خەل، خوڵ [ف] لوچ.
چاوشکان: ۱) ترسان، تەڕەبوون ۲) بەند وەرگرتن و تەمەی بۆنا [ف] ۱) ترسیدن ۲) منتهٔ شدن.
چاوشکاندن: ۱) ترساندن ۲) سواو جیرو کردن ۳) چاوداگرتن [ف] ۱) ترسانیدن ۲) هتک حرمت کردن ۳) چشم‌زدن.
چاوشکانێ: چاوشارکێ [ف] بازی چشم‌بندک.
چاوشۆر: شۆشەی تایبەتی چاوی لێشاو شوان [ف] چشم‌شوی.
چاوشور: خەجالەت، شەرم، هەیبەکار [ف] شرمنده.
چاوشوڕ کردنەوە: لەبەر چەشنەمانی سەرو ئاجیتن [ف] سر بزیر از ندامت.
چاوشوڕی: فیت، کاری، شەرمەزاری، خەجالەت بازی [ف] شرمساری.
چاوشێرکانێ: چاوشارکێ [ف] بازی چشم‌بندک.
چاوشین: چاوکەو [ف] داغ چشم.
چاوقرین: جاوبەرین [ف] بر بەر بلک چشم.
چاوقایم: ۱) بێ شەرم، بەری ڕوەایم ۲) ئەترس، بەشەوەت [ف] ۱) چشم دریده ۲) ترس و دلی.
چاوقرتاڵین: جاوبرکە [ف] چشمک زن.
چاوقرتکێ: جاوبرکێ [ف] چشمک‌زدن.
چاوقوچاندن: ۱) چاوڵێک نان، جاو لەسەر یەک دانان، پەلک داخستن ۲) برێکی لەجاوبوتنی لەکاری ۳) خۆدزینەوە لەکار [ف] ۱) چشم برهم نهادن ۲) کنایه از چشم‌پوشی کردن ۳) از زیر کاری در رفتن.
چاوقوچانێ: چاوقوچاندن [ف] نگا: چاوقوچاندن.
چاوقوڵ: کەسێ چاوی جاڵتر، لەچاوی لاسایی [ف] چشم غرور فته.
چاوقوڵکە: ناسوڕ، نەرمی ڕەشەوە [ف] ناو.
چاوقونچاندن: چاوقوچاندن [ف] نگا: چاوقوچاندن.
چاوکراوە: لەدیاران، بەکەیشتو [ف] باز، فراخ.
چاوکردن: بەدەرچاو هاتن، بەچاو دیتن [ف] به‌چشم دیدن.
چاوکز: بریتی، کەم بین [ف] دارای چشم کم‌سو.
چاوکزەنەوە: برێکی لە ئاگادارپون لەدیاو ئاسیتی خەڵاڵ [ف] کنایه از اطراف خود را شناختن.
چاوکسکە: جۆرە ترێیەکی سپی‌یە لەتوڵ مازو دەکا [ف] نوعی انگور.
چاوکوتکە: گیایەکە گەڵاخر، گوڵی زەردە [ف] گیاهی است با گلهای زرد.
چاوکە: ۱) ڕواڵەت، ئواڵەکە، بنهێڵە، مەبێن، فت کرن ۲) دەستچەپاندن جاوەی ئاگر [ف] ۱) بنگر، نگاه کن ۲) افروزه.
چاوکەرەشێرە: گیایەکە ئوشکی سوور دەکات [ف] گیاه چشم خروس.
چاوکەڵەشێرە: جاوکەرەشێرە [ف] نگا: جاوکەرەشێرە.
چاوگ: ۱) دەستچەپاو ۲) وردەئاگر، ئاو کواتوو ۳) بنەمای وشە [ف] ۱) افروزه ۲) بازماندهٔ اخگر در آتشدان ۳) مصدر.
چاوگا: جاوگەرە [ف] گاوچشم، فراخ‌چشم.
چاوگڵۆن: ئۆشی جاوئەنە هان [ف] مثلاً به چشم‌زخم شدن.
چاوگلۆفین: گرتنی چاوان بەدەس [ف] چشمان را با دست فشردن.
چاوگە: ۱) بینەر ۲) سەچاوی کانی ۳) دەستەچەپاو ۴) دەمی برین [ف] ۱) منظره، چشم‌انداز ۲) سرچشمه ۳) افروزه ۴) دهانهٔ زخم.
چاوگەداکەوتن: ئۆڵبونی برین [ف] عمیق بودن زخم.
چاوگەڕانەن: چاوگێڕان، چاوگێڕان [ف] نهر سو نگریستن.
چاوگەڕانین: چاوگەڕانەن [ف] نگا: چاوگەڕانەن.
چاوگەزم کردن: برێکی لە سوکەچەوکردن [ف] جرت زدن.
چاوگێڕان: چاوگەڕانەن [ف] نگا: چاوگەڕانەن.
چاوڵە: ڕوت، تەخزەمە، جلۆساڵ [ف] لیوسور.
چاوڵەدو: بەناوانی، بەنەمای [ف] آبدوار.
چاوڵەدوا: چاوڵەدو [ف] آبدوار.
چاوڵەدەستە: ۱) ئاماج ۲) بەنازی بەهەستن و حەڵاڵ [ف] ۱) محتاج ۲) چشم براه، کمک دیگران.
چاوڵەدەستی: بیان ئاماجی [ف] احتیاج.
چاوڵەوەرین: توڵان کەسێ کە ڕۆژ جاو بۆزان دەگرن [ف] چشم‌چران.
چاوڵێڕین: ۱) بەچاوبون ۲) لاساکردن [ف] ۱) آبدوار بودن ۲) تقلید.
چاوڵێ بزکردنەوە: ڕاسین بەهەڵەشەوە [ف] چشم غره رفتن.
چاوڵێدان: بەچاوبون کردن، جاوی پێی لێدان، بێ هەنگاڵان [ف] چشم‌چران.
چاوڵێ قوچاندن: جاوپۆشی کردن، بێ لێچان، خۆلێ دزینەوە [ف] چشم‌پوشی کردن.
چاوڵێ کردن: ۱) توانای لێ توانین ۲) لاساکردن، دەمەلاسکە کردنەوە [ف] ۱) توانا کردن ۲) تقلید.
چاوڵێک نان: ۱) چاوقوچاندن، بیلوی جاو بەسەر بەلاهێنان ۲) برێکی لە بردن [ف] ۱) چشم برهم نهادن ۲) کنایه از مرگ.
چاوڵێکەری: لاساکردەوە، دەمەلاسکە [ف] تقلید.
چاوڵێ نۆقان: جاوڵێشی [ف] چشم‌پوشی.
چاوڵێ نۆقاندن: جاوڵێشی کردن [ف] چشم‌پوشی کردن.
چاومار: برێکی لە ڕۆژ زەنگەوەرا [ف] کنایه از بسیار زیرک و باهوش.
چاومەس: کەزی جاوبەوان [ف] دختری که چشمان زیبا دارد.
چاومەستە: چاومەس [ف] نگا: چاومەس.
چاونۆڕ: چەمەڕا، جاوبڕی، چاقس، چاوەروان [ف] منتظر.
چاونۆسان: چاونۆقان [ف] چشم بستن.
چاونۆقان: چاوقوچان [ف] چشم‌بستن.
چاونەبان: بەرچاونەنگر، بەئۆرەی [ف] حسود.
چاونەترس: ئازا، بەجەرگ، بوێر [ف] دلیر و بی‌باک.
چاونەترسان: چاونەترس [ف] دلیر و بی‌باک.
چاونەزین: ۱) بەئۆرەی، چاوبەتۆک ۲) ڕۆژ دەس فرەیاو ئەمباح کار [ف]

۱) حسود؛ ۲) خسیس.

چاونه‌گراوه: بی‌بهره‌بون، نالامیدا به‌کان، پیاوی خشمناخاو [ف] ناامیدو و بی‌بهره.

چاونهیز: چاونوز [ف] چشم بهراه.

چاوو: ۱) دستمه‌ی‌ئاگر؛ ۲) زوریک له‌خساتو؛ ۳) کانی ئاو؛ ۴) روشنی، رنا؛ ۵) توبی بلوره هه‌نگ [ف] ۱) افروزه؛ ۲) اطافی در خانه؛ ۳) چشمه؛ ۴) رنا؛ ۵) مورواخ کندوی عسل.

چاوپشیله: چاوپشله، گیایه‌که گولی له‌جیدی کتک ده‌کا [ف] گیاهی که به چشم گربه شبیه است.

چاوبازه: گیایه‌که [ف] گیاهی است.

چاوبون: گیایه‌که [ف] گیاهی است.

چاوچای: روانین به‌دل، نیگه‌رانی، تماشای هه‌سوله‌کردن، چاوگیرانی زور [ف] با نگرانی بهر سو نگریستن.

چاوچله: چاوتنی، توشی به‌لاپون له‌چاوی پسه‌وه [ف] چشم‌زخم‌دیدن.

چاوچوا: چاوله‌دو، چه‌مه‌ر، نیگه‌رانی، بوکه‌سی [ف] نگران.

چاوچین: چاوبر [ف] ناظر.

چاوچیری: چاوبری [ف] انتظار.

چاوچوی: شه‌ره، هیشت، ده‌ری، حه‌یا [ف] آزرم.

چاوچوانی: چاشتری [ف] انتظار.

چاوچوی: چه‌سه‌ر، چاوبر [ف] نگهدار.

چاوچیگه: چاوبری [ف] چشم‌براه.

چاوچاو: ۱) دره له‌چاوی پسه‌وه؛ ۲) توشه‌ی تو چاوی دره له‌چاوی پسه‌ر [ف] ۱) چشم‌زخم؛ ۲) چشماری.

چاوسوسکه: چاوسوسکه [ف] نگا: چاوسوسکه.

چاوسوسکه: چاوبون، گیایه‌که [ف] گیاهی است.

چاوش: ۱) شریف، زورناژن؛ ۲) سه‌رمسه‌ی بیست کس له له‌شکر [ف] ۱) زامگر؛ ۲) سرمسه باد واحد بیست نفری در ارتش.

چاوقوله: به‌خوشی رشانه‌وه، تاخون [ف] طاعون.

چاوگا: گیایه‌که گولیکی زه‌ردی تاوسی ده‌کا [ف] گیاهی است.

چاوندار: دیمه‌ن، چاوگه، بیرچاو [ف] چشم‌انداز.

چاونواو: چه‌مه‌ر، چاشتر [ف] چشم بهراه.

چاونواری: چاشتری [ف] انتظار.

چاونون: چاشتن، چه‌مه‌ر [ف] چشم بهراه.

چاونوری: چاونواری [ف] انتظار.

چاوهه‌لاتن: ۱) وریاسون له کاروبار، فیربونی شتی سه‌رنیان؛ ۲) روانین. (چیاوه هه‌لاتنیه له کاری و ا ئاشتی) [ف] ۱) آشنائی راه افتادن؛ ۲) روانیدن.

چاوهه‌لته‌کاتن: هه‌ر به‌سه‌ر، ماشه‌ره‌ت، وه‌چه‌م، نیگه‌یاتن به برایتی چاو [ف] ایما و اشاره با چشم و ابرو.

چاوهه‌لته‌کاتن: چاوهه‌لته‌کاتن [ف] نگا: چاوهه‌لته‌کاتن.

چاویان: چاوه‌بر [ف] ناظر.

چاویاری: چاوبری [ف] نظارت.

چاویری: چاوه‌بری [ف] نظارت.

چاویشی: ۱) نازناوی بیساوی گه‌وره‌ی ئایینی به‌زه‌یه‌کیان؛ ۲) سه‌رمسه‌ی ئه‌ستکه‌ری عوسمانی [ف] ۱) لقب روحانی فرقهٔ یزیدی؛ ۲) سرمسه در ارتش عثمانی.

چاویشه: چاوپشه، کوله‌ی چای ده‌ری چاو [ف] چشمه.

چاویلکه: ۱) گوزنگ، ته‌یه‌ک؛ ۲) به‌خوینیه‌که به‌ئه‌کی به‌خوینی بوزگ ده‌ره‌ه‌ا [ف] ۱) عینک؛ ۲) نوعی بیماری که در اثر آن میان‌ران بیمار تاول می‌زند.

چاویله: چاویلکه [ف] نگا: چاویلکه.

چاویی: چاوه‌ر [ف] چشم‌بر.

چای: ۱) چا، توچا، ده‌رمان‌چا؛ ۲) فیشک، ساره [ف] ۱) چای؛ ۲) خلنگ سرد.

چایگه: ساره‌و فیشک، هوینک [ف] خلنگ سرد.

چایمانی: ۱) سه‌رماخون، به‌خوشی له‌سه‌رمایه؛ ۲) تاره‌ئه‌ی ساردی له‌ئی [ف] ۱) سرماخوردگی؛ ۲) عرق سرد بدن.

چایه‌ر: لیوه‌رگه [ف] برنج.

چایی: چای، چا، توشکی ره‌شه، ده‌م ده‌کری و ده‌خوریته‌وه [ف] چای.

چایین: سه‌رماخون، هه‌ستی ساردی کردن [ف] سرماخوردن.

چب: ۱) ده‌نگی داکه‌وتنی دلوپه؛ ۲) سرته، چپه، قسه‌یه ده‌نگی نزم [ف] ۱) صدای چکه؛ ۲) پچ‌پچ کردن.

چپاندن: به‌سرته قسه‌کردن، سرته‌کردن [ف] در گوشی گفتن.

چپانن: چپاندن [ف] در گوشی گفتن.

چپچپ: ۱) ده‌نگی له‌سه‌ریه‌کی داکه‌وتنی دلوپه؛ ۲) سرته، سرته‌که [ف] ۱) صدای چکیدن مداوم آب؛ ۲) پچ‌پچ.

چپاک: لکی تازه‌ئه‌رهاتوی داسه‌ا [ف] شاخهٔ نورسته.

چپوقوز: سرته‌ر، خوره‌ی زور [ف] پچ‌پچ زیاد.

چپه: ۱) سرته، سرته؛ ۲) ده‌نگی دلوپه داکه‌وتن [ف] ۱) پچ‌پچ؛ ۲) صدای چکیدن قطره.

چپه‌چپ: چپچپ [ف] نگا: چپچپ.

چت: ۱) شت، تشت؛ ۲) تو، کامنت. (چت له‌من گه‌ره‌که) [ف] ۱) چیز؛ ۲) تو، کدام چیز را.

چتر: رئوی، روانین [ف] روباه.

چتو: چون؟ چلون؟ کوا [ف] چگونه.

چتوو: چونیتی، تشتی، ترتی دوساله [ف] از دوساله.

چتوف: چتو [ف] چگونه.

چتیر: چتوو [ف] از دوساله.

چجار: هیچگا، هه‌رگز [ف] هیچگاه.

چجای: خو، ئه‌ئایه‌تی، خوشه‌ویستی [ف] چه جای آنکه.

چچک: ۱) گوزن، گوهالی مه‌ریه؛ ۲) گوی سه‌رمه‌ملک؛ ۳) مه‌نگه [ف] ۱) رسان؛ ۲) سر پستان؛ ۳) چچوله.

چخ: چه‌مه‌ر، وشه‌ی ده‌رکردنی سه‌گ [ف] کلمهٔ راندن سگ.

چخه‌مه: چخ [ف] نگا: چخ.

چڕ: ۱) ئاتی لەحیساوین‌دا دژواری، چیرۆ (ئاسانە کە چڕە ئاجوتری)؛ ۲) لۆمەوازی پرۆدان (ئاژەڵەکی چڕە)؛ ۳) لەکۆشاندا خۆگرە و بەپێی (هێشە چڕە وەك جیل رابە)؛ ۴) بەدەستەوە بەدان (چڕەدەرێ‌یە)؛ ۵) بانگ کردن (ئی‌چڕە یا بێت)؛ ۶) بەستی لوت شەمەك (چڕی‌یە یا نەکەرشەمە)؛ ۷) هەورازی ڕژد، جیای ڕژد (هەموارە کە زۆر چڕە، ئاخەکی چڕە)؛ ۸) دەمو چاو (ئەرواڵەت و چڕو چاوە، چڕو چاوت بشۆ)؛ ۹) بانگەری بەواتا بێژ (لاچڕەچڕ، کۆرانی بێژ)؛ ۱۰) گۆرانی، لاوك (چڕی بچرە)؛ ۱۱) پوشکە، چیلکە (چڕوچیلکە)؛ ۱۲) ڕەنگ، لەگەڵ شیر دەگونجێ (دەڵێی چڕی شیرە) ◻ ۱) نان بیات شەدە؛ ۲) جنگل ئیوە؛ ۳) کشتاڕ؛ ۴) تسلیم نکرن؛ ۵) کسی ڕا صدا کرن؛ ۶) محکم بستن؛ ۷) سر بالاتی شدە؛ ۸) جهرە؛ ۹) پسوندی است بمعنی خواندە؛ ۱۰) ڕاهە؛ ۱۱) خاشاك؛ ۱۲) رنگ.

چڕا: ڕوناکی دەر لە تاریکی، لامپا، چراو ◻ چراغ.

چڕا: لەمەرچی؟ بوچی؟ ◻ چرا.

چڕاپون: قڕە لەپۆزون (بەرخەکانمان چڕاپوگن) ◻ جریدن آموختن.

چڕاچی: ۱) ئەوانەی چڕا لەپێش وکیا هەڵدەگرن؛ ۲) خزمەتکاری ماڵەگەورە کە چڕا هەڵگرتنی بەدەستە ◻ ۱) چراغ بدستی که در پیشاپیش عروس راه رود؛ ۲) چراغچی، خدمتگزاری که مأمور روشن کردن چراغهاست.

چڕاخ: ۱) بەکەیفو دەماغ؛ ۲) تورەتو شڕاو؛ ۳) وریتو بەهۆش؛ ۴) جگەی بەناو هانا (کوڕەکانیان مەکەن بە باخ، ناکەس بەجان مەکەن بە چڕاخ، قەت لەپاشی چوان مەڵێن تاخ) مەمەدی؛ ۵) (زوا) ◻ ۱) سرحال؛ ۲) سیر؛ شاداب؛ ۳) هشیار؛ ۴) پناهگاه؛ ۵) داماد.

چڕاخان: چڕاهەڵکرین لە بازاڕو شارا بۆ شادی ◻ چراغانی.

چڕاخیا: کەسێ کە بەپۆکانە دەکاو هەرچی دەست بەرزو دەکا ◻ چراغیا.

چڕادان: جێ چڕا، ئەوشتە یان کەپتوێکی چڕای لەسەر دادەنری ◻ چراغدان، چراغپایه.

چڕاغ: ۱) ڕێنی لە ماڵەگەورە؛ ۲) زوا ◻ ۱) کنایه از خاندان بزرگ؛ ۲) داماد.

چڕاغی: خزمایەتی کردن دوکەڵ گەورەماڵان ◻ خویشاوندی با بزرگان.

چڕاف: زەر، زەل، باتلاغ ◻ باتلاق.

چڕاکەران: بەختی شەران، دەمی چڕاهەڵکردن، ئەنگی نوێژی شەوان ◻ شامگاه.

چڕاموشی: قوتیلە، قوتیلەچڕا، چڕاقیلە ◻ چراغ‌موشی.

چڕان: چیران، لیکە، پۆکەو ◻ ازهم گسستن.

چڕاندن: ۱) لەت کردن، دڕاندن، دادڕین؛ ۲) بانگ کردن، گازی کردن؛ ۳) دەنگ هەڵبڕان لە قام گوتنا؛ ۴) لەهوڕاندن ◻ ۱) جر دادن؛ ۲) کسی را صدا کردن؛ ۳) بەاوج رساندن صدا هنگام آواز؛ ۴) چراندن.

چڕاو: چڕا، ڕوناکی‌دەری شەو ◻ چراغ.

چڕاوك: چڕاوڵە ◻ نگا: چراوله.

چڕاوڵە: لەشتەرمە، چڕاڵەیرا ◻ سنجاق.

چڕبونەوە: ۱) توند بون دوای شلی؛ ۲) دەان بەگری نیشانەدان ◻ ۱) سفت شدن؛ ۲) از خشم دندان نمودن.

چڕپ: ۱) دەنگی شکانی داری باشك؛ ۲) دزی، ڕفاندن ◻ ۱) صدای شکستن چوب تازه؛ ۲) دزدی.

چڕپاندن: بەسرنە قەسە کردن، سرکەکردن ◻ پچ پچ کردن.

چڕپانن: ۱) چڕپاندن؛ ۲) دزین، ڕفاندن ◻ ۱) پچ پچ کردن؛ ۲) جابیدن.

چڕپایە: ئەمری لەسەر نوستن، قەرویلە ◻ تختخواب.

چڕپوچاپ: ۱) ئەنات‌وشوت، خۆ هەڵکیشان، بەخۆدا هەڵگوتن؛ ۲) ئالاو ڕۆ ◻ ۱) لاف و گزاف؛ ۲) دزدی و غارت.

چڕپە: ۱) دەنگێکی بەسەر (چڕپەی هات پێمزانی)؛ ۲) کەلاو چڕپی لەسەردان لەشەڕدا بۆ ئەوەی فڕیودان؛ ۳) سرەکردن ◻ ۱) صدای بسیار آرام؛ ۲) استفاده بوسیله شاخ و برگ درختان در هنگام جنگ؛ ۳) پچ پچ کردن.

چڕپوڕ: سرتەی زۆر ◻ پچ پچ زیاد.

چڕەچڕ: سرکەسرك، سرکەسرت ◻ پچ پچ.

چڕی: چڕوی ڕۆدان، بی وچان و سیداری هەڵبەر ئەو ڕاو ◻ شاخه‌های فرش شده.

چڕتان: ۱) کرنە لێ هاتی بەلەپێتکەی چەکی گەرم؛ ۲) ئەمێ چون ◻ ۱) جکاندن ماشهٔ سلاح؛ ۲) از جا در رفتن، استخوان.

چڕتاندن: قڕە لێ‌هێنان، بەلەپێتکەی چەك پێوەدان ◻ جکاندن ماشهٔ سلاح.

چڕتانن: چڕتاندن ◻ جکاندن ماشهٔ سلاح.

چڕتك: هەڵمیان بازی گوشاد، (ئەوتشو چڕتك داهێن) ◻ برش.

چڕتون: ئەمورەی تلش ◻ تورهٔ آسیاب.

چڕتە: ۱) جۆڵەی زۆرکەم؛ ۲) دەنگی زۆرزۆر، (چڕتەی سەعات) ◻ ۱) نیش و تکان بسیار کم؛ ۲) صدای بسیار آرام.

چڕتەچڕت: ۱) دەنگدەنگی سەعری سەعات؛ ۲) دەنگی شکانی چڕی لەمیچ ◻ ۱) صدای تك تك ساعت؛ ۲) صدای درهم شکستن چیزی.

چڕتەمیرە: ئەخوشی مێز ڕاکەرتن، دڵوب دڵوبی مێز لێ تکا ◻ بیماری چکیدن.

چڕتی: بۆزی هێدی ئەدەب، داهەشکان، بەهەڵەزو دابەز ◻ ناآرام و بی‌قرار.

چڕتیان: دەرچڕین، خۆ وەن کردن بەهەڵاتن ◻ فرار.

چڕچ: ۱) ئەمری لەبەر سەرما یان لەترسان؛ ۲) (ئاکاو) ۳) لوچ بەسەریەکا هاتن؛ ۴) لاواز ◻ ۱) لرزش بدن براثر سرما یا ترس؛ ۲) پژمرده؛ ۳) چین و چروك؛ ۴) لاغر.

چڕچون: (ئاکان) پژمرین.

چڕچڕ: سیسرك ◻ جیرجیرك.

چڕچ و لوچ: (ئاکان) بەسەر بەکلاهاتی لوی پێست ◻ چین و چروك.

چڕچە: ۱) مزوی لاواز و (ئاکاو) ۲) جۆری تری ◻ ۱) لاغر و نزار؛ ۲) نوعی انگور.

چڕچ هەڵاتن: سیس‌بون، (ئاکان) لوچ بەسەریەکا هاتن، هەڵقرچان ◻

ترنجیدن، جروکیدن، پژمردگی.
چرچی: ۱) (ئاکاوی: ۲) لاوازی ۱) ترنجیدگی: ۲) لاغری.
چرچیان: زاکان. هەڵقرچان ۱ ترنجیدن، جروکیدن.
چرخۆیس: تاڕی داهێنە لەبەنا سوریوکرلو ۱ کاجی.
چرخیس: چرخۆس ۱ کاجی.
چرزەڵە: چۆزەڵە، چۆزەرە ۱ بنی گیا.
چرسین: ڕەشکەو پشکەکردنی چاو ۱ شیاهی رفتن چشم.
چرغ: چۆرئ تەنی بۆ خوری رستن ۱ توغی دوک.
چرف: ۱) پیت، تەن لیدانی ڕەگ: ۲) بڕیقانەوەی بڕوسکە ۱) تپش: ۲) درخشش برق.
چرک: ۱) هەشوان، هەڵمەم، نەرهەم: ۲) دۆناوی خەستی دوچار کولاو: ۳) چێشتی خورماو بەنیری سوریوو کران: ۴) چیکەنە، ئامرازی پەنۆ خاوێن کردنەوە: ۵) چۆرئ نان ۱ ۱) مرهم: ۲) شیرهٔ غلیظ دو بار جوشیده: ۳) غذای خرما و پنیر سرخ شده: ۴) ابزار هلاجی: ۵) توغی نان.
چرك: ۱) چلك، گەمساری، قرژ: ۲) کیمو زوخناوی بڕین: ۳) داری دەستی هەلاج: ۴) چیرگ، چرگ، سیسەمی: ۵) شاهتۆ باڵداریکی دەمتاواە ۱ ۱) چرك بدن: ۲) چرك زخم: ۳) چوبدست پنبەزن: ۴) هوبره: ۵) بوتیمار.
چرکانین: ۱) چرکانین، دەست بە پەلەپیتکەی جەکدا هێنان و داخستنی: ۲) دڵو بەکردنی سەربان، نکەنکی ئاو: ۳) لوکە بەهەلاجی کردن ۱ ۱) چکاندن مانهٔ اسلحه: ۲) چکه کردن: ۳) پنبه‌زنی.
چرکاندن: چرکانین ۱ نگا: چرکانین.
چرکن: گەمان پیس و پژاڵ، چلکن ۱ چرکین.
چرکونە: ئەوان هەڵمەلەتێ، مەلیکی بۆرەلۆکەیە ۱ نام پرنده‌ایست.
چرکە: ۱) کەمترین مەتگ: (چرکەشین دەت کوژم!) ۲) کەمترین زمان: (دانیشە چرکە مەکە!) ۳) بەشی لەشیست بەشی دەقیقە، سانیە ۱ ۱) کمترین صدا: ۲) کمترین حرکت: ۳) یك شصتم دقیقه، ثانیه.
چرکەچرك: ۱) دەنگەدەنگی دڵۆپە: ۲) قرچەقرچی ئاڵوداری مسح ۱ ۱) صدای چکیدن آب: ۲) صرصر چوب‌های سقف.
چرکەمیز: چرکەمیزە ۱ بیماری چکمرك.
چرکیان: زوبن، جۆڵە ۱ نکان.
چرکیانەوە: چرکیان ۱ نکان خوردن.
چرگ: سیسەمی، چرگ، چرك ۱ هوبره.
چرمسی: سیس و زاکاو ۱ پژمرده.
چرمسین: زاکان، سیس بون ۱ پژمردن.
چرمقی: هەڵقرچان، قرچاو ۱ ترنجیده.
چرمقین: هەڵقرچان ۱ ترنجیدن.
چرنگ: چرنگ، زرنگە ۱ چرینگ، صدای بهم خوردن طلا و نقره.
چرنوسقاو: جەوزایی کەم لەسەر ئاوی کولاو ۱ قطرات چربی روی آب جوش.
چرنۆك: تینۆکی تیژی پشیلەو دڕندە ۱ چنگ گربه و جانوران درنده.
چرۆ: ۱) لکی باریکی دار: ۲) خوچیەی داری گەلاداری ۱ ۱) جوانهٔ درخت: ۲) شکوفهٔ برگ.
چرۆچاو: تەمی، تەرچو دیدار ۱ سیما و رخسار.
چرۆچەلە: تەرچو دیدار ۱ سیما.
چرۆچینکە: داروکەو بڕوبوش بو ئاگر ۱ هیزم و خس و خاشاك برای آتش.
چرۆس: بڕیقە، بڕوسکین ۱ درخشش.
چرۆسان: ۱) دڕەوشەوە، ترۆسکەدان: ۲) لاوازبون لەخەمو خەفەتان ۱ ۱) درخشش: ۲) لاغر شدن از شدت غم و غصه.
چرۆسانەوە: چەوساندەوە، ڕەنج دانی زۆر ۱ رنج و محنت بسیار.
چرۆساوە: لاواز لەبەر ڕەنج دانی زۆر ۱ لاغر از رنج دیدن زیاد.
چرۆسکە: ترۆسکە، دڕەوشین ۱ درخشش.
چرۆك: ۱) قەڵەسە، بن ترخ: ۲) ڕاڕەو دەس خوجیاو ۱ ۱) چغلی و بی‌ارزش: ۲) خسیس.
چرۆکان: سیزەسیز و چیزەچیز، بوك دەنگی لیکدانی دەمەلچی ۱ جرنگ جرنگ.
چرۆکانن: چرۆکان ۱ نگا: چرۆکان.
چرۆکە: دەنگی چرۆکان ۱ چرینگ چرینگ.
چرۆنەك: لوسەك، لوس، پلوسك ۱ ناودان.
چڕە: ۱) گوتنی گۆرانی: ۲) گازی، پانگ کردن: ۳) قەرەباڵغی، تاپۆرەی خەڵك ۱ ۱) آواز خواندن: ۲) صدا کردن: ۳) ازدحام.
چڕەبەندان: پڕابی و تیکەڵی یەکەڵی مەردم ۱ شلوغی و ازدحام.
چڕەچەمان: ۱) دوکەڵی زۆرو خەست: ۲) گیژەڵۆکەو گیژەو ۱ ۱) دود غلیظ: ۲) گردباد و بگولاك.
چڕەدوکەڵ: کاوی زەحف، دوکەڵی پڕوزۆر ۱ دود انبوه و غلیظ.
چڕی: کەمترین، تاوی دوەمانگ لەسانگی ڕۆمی ۱ نام دوماه از ماههای رومی.
چڕی: ۱) پڕی داریستان: ۲) گۆرانی گوتن: ۳) بانگی لیکردن ۱ ۱) انبوهی جنگل: ۲) آواز خواندن: ۳) ندا، صدا کردن.
چڕیانیکی: کەمترین یەکەم کەمتری ڕۆژەڕەوو تا بیستی خەزەڵوەر ۱ ماه اکتبر.
چڕیادەوا: کەمترین دوەم، کەمیتی خەزەڵوەرەوو تا بیستی سەرماوەز ۱ نوامبر.
چڕیسك: ڕزیت، سەرەبڕوت ۱ ترمبول.
چڕیسکە: ترۆسکەی کەو ۱ درخشش کم.
چڕیش: کەسرەنك، سڕیش ۱ سرپشم.
چڕیش: چڕیش ۱ سرپشم.
چڕیکە: ۱) جیکەنە، ئامرازی پەنۆ کەدەنا جوی کردەوە: ۲) دەنگی زۆر تیژی خوش ۱ ۱) دستگاه پنبه‌باك، کتی: ۲) صدای زیبای گوش نواز.
چڕین: ۱) گوین، گوتنی گۆرانی: ۲) چیسرین، پسانەوە ۱ ۱) آواز

خواردن؛ ٢) گۆشت.

چڕ: ١) دوایی، کۆتایی؛ ٢) جۆری دوشاو و زەرگەتە؛ ٣) پێوەنووسانی کەوتی سوتیشتر بەیەکەوە؛ ٤) دەنگی ڕۆنی داغ لە هەڵچۆقانا؛ ٥) خەت کێشانی نوسراوی کۆراندەوە[ف١]؛ دُنیاله؛ ٢) تەماس جسم داغ و سوزان با پوست؛ ٣) تەماس، ٤) صدای روغن داغ شده؛ ٥) خط کشیدن نوشته.

چڕاندن: ١) داغ پێوەنان؛ ٢) پێوەدانی زەرگەتەو دوشاو؛ ٣) جۆقانەتی ڕۆنی فرچەی ڕۆن[ف١]؛ ٤) داغ کردن؛ ٤) تیش دان عقرب و زنبور؛ ٣) صدای جوشیدن روغن.

چڕپێ‌دان: مرۆڤەکانی سەیەست، لەسەر بنەمای ڕۆشتن[ف١] لەلەم دانی سخن، دنباله سخن را گرفتن.

چڕچڕ: دەنگی وەک کەوتنی سوریەوە کەراو دەگەڵ تاوا[ف١] صدایی که از تماس آب با جسم تافته برخیزد.

چڕڕە: جڕە[ف١] نگا: جڕە.

چڕکردن: کۆراندەوەو خەت پەسەر داکێشان[ف١] خط کشیدن بر نوشته.

چڕلیلە: جڕجاڵە، دوگی سوریەوە کراو[ف١] جرغاله.

چڕمە: جڕمە، کەوتنی مل مرۆ لا زرانی[ف١] برنین بلند.

چڕنای: پێوەدانی دوشاوو زەرەوەلەو... [ف١] تیش زدن.

چڕۆ: ١) تۆکی باریکی کتکی دوشاوو مەسەلەو بڕو زەرگەتەو...؛ ٢) جۆن وابلەز[ف١]؛ ٣) تیش عقرب و زنبور؛ ٤) چه زود.

چڕوهۆڕ: دەنگی سوریەوە کردن و هەڵچۆقانەی ڕۆن[ف١] جرغه.

چڕە: ١) دەنگی مرۆڤی گۆشت؛ ٢) ٥ دەنگی هەڵچۆقانی ڕۆن؛ ٣) گۆشتی بڕاو لەسەرمای مالاسا[ف١]؛ ١) صدایی که در اثر بریان کردن گوشت برخیزد؛ ٢) صدای روغن داغ شده؛ ٣) گوشت بریان در زبان کودکان.

چڕەچڕ: چڕەی ڕۆن[ف١] جڕه ڕۆن.

چڕەلیدان: بڕینی لە بەلایەکی گیاندار[ف١] بلا بسر کسی آوردن.

چڕیلە: جۆرێ دوشاو[ف١] نوعی عقرب.

چڕێنی هەستان: ١) داغ کردن؛ ٢) هەست بەداغ کردن[ف١]؛ ١) داغ کردن؛ ٢) احساس تماس جسم داغ با پوست.

چڕێنی هەڵسان: چڕە ئی هەستان[ف١] نگا: چڕێنی هەستان.

چڕێنی هەڵساندن: داغ کردن، تیش سوریەوەو پێوەدان[ف١] داغ کردن، آهن تفته را با پوست تماس دادن.

چڕێنی هێنان: ١) بڕینی لەپێوەدان؛ ٢) هەستی داغ کردن[ف١]؛ ١) کنایه از تیش زدن؛ ٢) احساس سوختن.

چڕێنە: پێوەدانی دوشاوو ...[ف١] تیش زدن.

چڕیان: ١) چڕۆئی ڕاچون؛ ٢) بڕان لەسەر ئاگر[ف١]؛ ١) تیش خوردن؛ ٢) بریان شدن.

چڕیلکە: چڕلیلە[ف١] جرغاله.

چڕیلە: چڕلیلە[ف١] جرغاله.

چڕێ: چلەو چکانەک بەوا[ف١] چه از آن.

چش: ١) کەنیشت، تەمیچشت؛ ٢) چیت هەیە؛ چش؟ ٣) دەست لێ هەڵگرتن؛ [چش لەو داوایەت بکە ئەتەوێ]؛ ٣) وتەیەکە بەواتای دەباەیی[ف١]؛ ١) هیچ چیز؛ ٢) صرفنظر کردن؛ ٣) می خواهم نباشد.

چشە: بۆ ئەخوێنێ کەو دەڵێن[ف١] صوتی که برای هدایت الاغ گویند.

چغ: ١) چیچ، وتەیەکی سەگ دەرکردن؛ ٢) بەسگی هەڵگەڕاوە[ف١]؛ ١) کلمه‌ایست برای راندن سگ گویند؛ ٢) سر زلف.

چغا: تەپۆلکە، تەپە، گرد، گرد[ف١] تپه.

چغچغە: تەی‌تەی‌تە[ف١] جغجغه.

چفر: بڕاوی فامیەکێن و دارستان[ف١] تیزار و جنگل انبوه.

چفوو: چفر[ف١] تیزار و جنگل انبوه.

چفە: چڕ[ف١] نگا: چڕ.

چف: ١) چیف، سرکە، پچیچ، سرکە؛ ٢) چەمین[ف١]؛ ١) پیچ کردن؛ ٢) خمیدگی.

چفان: ١) چەمینەوە؛ ٢) دەرکران؛ ٣) سەرکۆنە[ف١]؛ ١) خم شدن؛ ٢) راندەشدن؛ ٣) سرزنش.

چفاندن: ١) چەماندەوە؛ ٢) دەرکردن؛ ٣) سەرکۆنەکردن[ف١]؛ ١) خم کردن؛ ٢) راندن؛ ٣) سرزنش کردن.

چفانی: سرەکردن، سرکەکردن، پچیچ کردن، چفە کردن[ف١] پیچ کردن.

چفبای: ١) چەماوە؛ ٢) دەرکراو[ف١]؛ ١) خم شده؛ ٢) بیرون راندەشده.

چفر: لیچن، لیق[ف١] لزج.

چفی: چەماو، چەمیو، خوارەوەبو، داهاتو[ف١] خمیده، کوژ.

چفیای: چفی[ف١] خمیده.

چفیک: پاسارێکی جوکەکە، جیشکە، مەلیچاک[ف١] گنجشک.

چفیلک: چفیک[ف١] گنجشک.

چق: ١) لکی پچوکی ڕاستەوخۆ لەدار؛ ٢) فینکەی پاژنەی کەڵەشێر؛ ٣) چەقاڵکە[ف١]؛ ١) جوانۀ تازه برآمده؛ ٢) برآمدگی پاشنۀ خروس؛ ٣) گوشت نامرغوب.

چقا: چەقەدار، چەقەت، چەقەیاک[ف١] چقاندن، چقت.

چقاس: چقا[ف١] چقاس.

چقاڵ: مرک، درو، دڕی[ف١] خار.

چقوڵ: چقاڵ، مرک[ف١] خار.

چقە: فینکەی پاش پاژنەی کەڵەشێر، چق[ف١] برآمدگی پاشنه خروس.

چک: ١) پیچ، کەمبوسکە، شتی (دۆکەم)؛ ٢) قورەی سیچ، جگی لەسەر پشت کەوتو؛ ٣) دەنگی دڵۆپە تاو[ف١]؛ ١) اندکی؛ ٢) یک جانب قاب که با آن بازی کنند؛ ٣) صدای چکیدن آب.

چکاڵ: بڕۆیوش[ف١] خس و خاشاک.

چکان: ١) تکانی دڵۆپە؛ ٢) داچەکانی کابی و پیر، وشکبونی تاو[ف١]؛ ١) چکیدن آب؛ ٢) خشکیدن آب چاه و چشمه.

چکاندن: ١) وشک کردنی تاو؛ ٢) چەقاندنی شتێک؛ ٣) چەڵۆپەزاندنی تاو[ف١]؛ ١) خشکانیدن آب؛ ٢) کاشتن نهال؛ ٣) چکانیدن.

چکانەوە: کۆڵاندنی ئاوو تا خەست بێ[ف١] بر آتش نهادن و غلیظ کردن مایعات.

چکچکه: دڕێی شاخ کە دڵۆپە تاوی لێ دەتکێ ▣ شکاڤی دڕ کوە کە لە ژێر ئاو بچکە.

چکرم: داڕی سەر دەغەز چەقاندو ▣ چۆپی کە پکسرش را بر زمین فرو برند.

چکلەچێ: بر بەتی لە ئازاری ئیشی ژن ▣ کنایە از درد و رنج فراوان.

چکمەساو: باڤەی تەپەسراوی گەورە لەگەڵ ▣ تورهٔ انباشتهٔ گیاه.

چکۆ: لەبەرئەوە، چونکە، چون، بۆچە ▣ زیرا.

چکۆ: ڕەزیل، زۆر ئازەخۆر ▣ خسیس.

چکوس: چکۆ ▣ خسیس.

چکۆلانە: زۆرزوو، بچکۆلە، بچکەلە ▣ بسیار کوچک.

چکۆلۆکە: چکۆلانە ▣ کوچک.

چکۆلە: بچوک، گچکە ▣ کوچک.

چکە: دڵۆپەی داکەوتو ▣ چکه.

چکەچک: دەنگی لەسەرەکی دڵۆپە ▣ سکنت پایی آب.

چکەچکە: وردەوردە، کەم کەمە ▣ بتدریج.

چکەلە: چکۆلە ▣ کوچک.

چکەلە: چکۆلە ▣ کوچک.

چکی: ۱) لەکۆتەوە، بن کێشان و پێوان؛ ۲) پیاوەی ڕەزایی؛ ۳) منت؛ ۴) سەرکسوتەسەر، لومە؛ ۵) برک، زاڵ و برک ▣ ۱) گوشوره؛ ۲) دلیری و مردانگی؛ ۳) منت؛ ۴) سرزنش؛ ۵) شکم درد.

چکێ: کەمیک ▣ اندکی.

چکیان: چکان ▣ نگا: چکان.

چل: سی وە ▣ چهل.

چڵ: ۱) لکی دار، لق؛ ۲) سەرتڕۆکی چیاوان؛ ۳) لەگەڵ ▣ ۱) شاخه؛ ۲) کوڕە، چەکچەکی؛ ۵) پست، لەبەر لەدان؛ ۶) چڵۆکەو کەوڵ؛ ۷) چلس، لەوس؛ ۸) تەوای دروس؛ ۱ئیوەچڵ بەسێ ما، کارت نیوەچڵە؛ ۹) سەری گوان ▣ ۱) شاخهٔ درخت؛ ۲) قلهٔ کوه؛ ۳) ساقهٔ گیاه؛ ۴) شیره؛ ۵) نخی؛ ۶) هالی، ایاه؛ ۷) شکمپرست؛ ۸) تمام، کامل؛ ۹) نان پستان.

چڵاپە: هەڵسەیان بازی بەلەوزم ▣ پرش.

چڵاسک: ۱) شەنڵ، گیایەک کە هەڵدەقەتێن و دەتڕژێنەوە؛ ۲) بزوت، بیوەسوتاو ▣ ۱) نشا؛ ۲) نیم‌سوز.

چڵاک: ۱) تەمام، ڕیشەی تازن؛ ۲) کۆڵەکەی چادر؛ ۳) داڕی دڕێی بەرلەکاتن ▣ ۱) نهال؛ ۲) دیرک خیمه؛ ۳) چوب تمرنکانی.

چڵاکن: شیلان، دەست پێدەکەیان بەقەی داماڵین بەدەست ▣ چلاندن.

چڵاکن: سازدان، ئامادە کردن ▣ آماده کردن.

چڵاکە: بەماڵاکەو گەڕان و خۆراک وەرگرتن ▣ کاسه‌گردانی، گدائی.

چڵاو: جێشتی ڕەنجی ڕۆژ تێ لە کراو ▣ چلو.

چڵبەردە: ۱) بازبەکە چل کوچک بەشوێن یەکدا هەڵدەگرێوە؛ ۲) چلدانە، پەرە یەکەکە قەڕەوە نان بۆ پەخت ئاگی کردنەوە ▣ ۱) نوعی ورزش گروهی؛ ۲) نوعی فالگیری با سنگ ها.

چڵپاکن: ۱) مزێتی بەمەک بەهەڵمەو یەلە؛ ۲) دەنگی ئاو خواردنەوەی سەگ ▣ ۱) ملاء زدن به پستان با شتاب؛ ۲) صدای آب خوردن سگ.

چڵپاو: قورئاوبە، جەڕی ترام ▣ گل‌ولای.

چڵپولیس: دەنگی ئاوخواردنەوەی سەگ و پشیلە ▣ صدای آب خوردن سگ و گربه.

چڵپولیس: چڵپولیس ▣ نگا: چلپولیس.

چڵپە: ۱) دەنگی خواردنەوە بەپاڵەی زمان؛ ۲) دەنگی خواردنەوەی سەگ و پشی ▣ ۱) صدای لیس زدن؛ ۲) صدای آشامیدن سگ و گربه.

چڵپەچڵپ: چڵپەی زۆرو بەشوێن یەکدا ▣ صدای متوالی «چلپه».

چڵتوک: برنج لەتیکوڕاو، برنجی بەکوترا و ▣ شلوک.

چڵچرا: جرای چەندلق کە لە مزگەوت و ماڵەگەورانەدا هەڵدەکرێ ▣ چلچراغ.

چڵچنگ: شەم، شەمەی سەرداهێنان ▣ شمعدان سر.

چڵچەنگ: فولایەکە چوار سەر بۆ هەرهێنانەوەی شتی وەجالاو کەوتو ▣ چلاه بود.

چڵچەنگ: فولایە تاسنیکە بەگەڵ ئەڵمەدا، ئەگەر تەلە تەختی و تجیر بوانی لەبەری دەگیرێن ▣ قلاب آهنی که در تله به‌کار برند.

چڵخت: ملەی کێو، شانی کەز، کەنارەی چیا ▣ سنبغ کوه.

چڵدانە: چل پەرە، ۱ دەپەسە سەری سوراسانی چلدانەی دەگرمەوە؛ دەوڵکلوڕە ▣ نگا: چلپره.

چڵقرا: سەرگەو دڵی سووتاوی کراو لە ڕیلە ▣ دل و جگر شرح شده.

چڵک: ۱) گەمان، قرێن، پەسو پۆخڵی؛ ۲) کەمێ ڕۆخی ڕەش؛ ۳) پەت لەسانی ڕەگ ▣ ۱) چرک بدن؛ ۲) چرک زخم؛ ۳) تبخال.

چڵکاو: ۱) پاشماوی پاشەڕاو، ئاوی کە جارێک چلکی تێدا شۆراوە؛ ۲) ئاوی پیس بەهێکراوی ▣ ۱) نگا: پاشماو؛ ۲) آب کثیف.

چڵکاوخۆر: بڕێتی لە نوکەرو کارەکەری بێ ترح و بێ قەدر ▣ کنایه از خدمتکار بی‌مقدار.

چڵکدار: ژن لەچەپەی منداڵ بوردا، چاەدار ▣ زائو بهنگام چله.

چڵکدان: گیدانی ڕەگ ▣ تبخش، تبخش.

چڵکەمردە: چڵکەسۆ، چلکیاک بەشوشتن چلکی لێ نەبێتەوە ▣ لباسی که چرک آن با شستشو نرود.

چڵکن: گەمان پیس، پۆخڵ، کۆتی ▣ چرکین، ناپاک.

چڵکەسۆ: کەسی وا چلکی لێ خاوێن نابێتەوە ▣ لباسی که چرک گرفته و پاک نشود.

چڵکەڵەنگ: چلکی ڕەش و شین و بۆر کە چلکیان پێوە دیاری لادان ▣ چرکهای.

چڵلە: چلەی زمستان ▣ چلهٔ زمستان.

چڵلی: کەو هەوایەی بڕێتی پێ دەدرێوە ▣ تیغ جراحی.

چڵم: ۱) ئاوی خەستی کەپۆ؛ ۲) بڕێتی لە بەیەکەو خۆڵەکرێ ▣ ۱) حلم؛ ۲) کنایه از جانور شل و ول.

چڵمسی: سیس هەڵگەڕاو، حلو، زاکاو ▣ بزمرده.

چڵمسین: سیس هەڵگەڕان، زاکان ▣ بزمردن.

چڵمن: کەسێ لۆتی هەمیشە بەچڵمە ▣ حلمو.

چلمه: چلمن. ◻ لگا: چلمن.

چلمه‌لمه‌شه: ۱) بینکی شالاو خوته‌گرتوی باداو گوڕوتهیبی؛ ۲) شل و خوته‌گرتی: (بیچووه‌که هه‌ر چلمه‌لمه‌ی هاته‌ دی) ◻ ۱) هسهٔ نارس بادام و گردو... ۲) نارسیدهٔ شل و ول.

چلمیز: لوتبه‌ی داری درز، مه‌لهوی داری که بۆ بهرزکردنی شتی گران به‌کار دێت ◻ اهرم چوبی.

چلمیزه: چلمیز ◻ اهرم چوبی.

چلمیره: ۱) چلمیزه؛ ۲) داڕێژه‌ که‌ دڕێچه‌ی پشت دەرگا بۆ قایم کردنی ◻ ۱) اهرم چوبی؛ ۲) پاته، چلمیزه.

چلنگه: ئۆرئۆڕی به‌ک له‌ چهر کاڵاڕ ◻ ورۆ: سگ از مرد.

چلو: چله‌ی زستان ◻ چلهٔ زمستان.

چلۆ: ۱) جۆری ئه‌که‌داری به‌کساڵه؛ ۲) ئه‌کهی و چناری هه‌ڵهه‌ڕاوه ◻ ۱) نهال یکساله؛ ۲) شاخه بید و چنار هرس شده.

چلوبۆ: زۆر هاته‌وه‌ی باڵنده‌ له‌ گه‌ڕمیان ◻ زود بازگشتن پرندگان از گرمسیر.

چلوپاڵ: نزۆڵه‌ بڵندترین شوێن له‌داری ◻ بلندترین نقطهٔ درخت.

چلوچیو: مرکه‌ و داڵ، جیلکه‌و چاڵ: (ده‌یاره‌ ده‌بری عشقه‌م جێ به‌سوتن نێ / ئه‌وێ ده‌گرم / که‌من ستێنی چلوچیوو، به‌چی بم که‌ئاگری لێ ده‌گرم!) صه‌مه‌دی ◻ خس و خاشاک.

چلوڕه: ۱) خوته‌ی به‌هێزی خوته‌ی‌سوڵ به‌هێزی که‌ به‌شاخ و گوڵه‌وه‌ ئه‌وڕێ ده‌بێته‌وه‌؛ ۲) به‌ستی، دۆزه‌ڕه‌، دۆزه‌ڕه‌، به‌ستی ◻ ۱) شکافتن گلوله‌سنگ؛ ۲) بستی.

چلوسه: داری ئه‌وه‌سوتاوی به‌گڕ، بزوتی ئاسا ◻ هیزم نیمسوخته.

چلوغل: چلیس، زۆرخۆر، ئه‌وس ◻ شکمپرست.

چلوک: چلکن، گه‌ڵه‌ی پس ◻ چرکین.

چلوک: نزۆڵکی دار ◻ بالاترین نقطهٔ درخت.

چلون: کێ، چۆن، کۆن، چاو ◻ چگونه.

چلونایه‌تی: چۆنایه‌تی، چۆنه‌تی ◻ چگونگی.

چلونها: ره‌ده‌گه‌ن، چاوه‌ڕێ ◻ احیاناً.

چلونه‌کایه‌تی: چلونها ◻ احیاناً.

چله: ۱) چۆنه‌ ئه‌شکه‌وتی سۆفی بۆ چل‌ڕۆژ؛ ۲) چل ڕۆژه‌ی هه‌وه‌ڵی زستان؛ ۳) بیست ڕۆژی ئاخری هاوینی دوهه‌می زستان؛ ۴) بیست ڕۆژی ئاوه‌ڕاستی هاوین؛ ۵) ڕه‌شه‌ی مردووی چل‌ڕۆژ له‌مردنی؛ ۶) به‌ڕێوه‌ ئاسانی چل‌ڕۆژه‌ی له‌دایکبوونی منداڵ؛ ۷) چل‌ڕۆژی پاش منداڵبوون ◻ ۱) چلهٔ گرمای تابستان و سردی زمستان؛ ۲) چلهٔ بزرگ زمستان؛ ۳) چلهٔ کوچک زمستان؛ ۴) چله تابستان؛ ۵) روز چهلم مرگ کسی؛ ۶) مراسم روز چهلم تولد کودک؛ ۷) چهل روز که زن بعد از وضع حمل گذراند.

چله: ۱) شتێ که بۆ خواردن ستێ؛ ۲) هێزێکی ڕێکوپێکی چاو ◻ ۱) خوردنی؛ ۲) پریدن پلک چشم.

چله‌ئاو: ئاوداری که ڕۆژ له‌ کاتی خۆی له‌ گه‌ڕمیان وشکبوه‌ ◻ آبرحمتی که زودتر از معمول از گرمسیر بازگردد.

چله‌بۆچاک: چله‌ی چکۆله‌، که‌ ده‌ی ڕۆژه‌ له‌ هاوینه‌ تا سێ ڕۆژه‌ له‌ زستان ◻ چلهٔ کوچک.

چله‌چه: چله‌ی چۆکه‌، چله‌ی بۆچاک ◻ چلهٔ کوچک.

چله‌سه‌ئان: هه‌ڵدانی چه‌سه‌ جاڕ له‌ئاڵ به‌کتێب و ئه‌ که‌ بۆ ڕه‌ئینی ◻ بر پاکردن خیمه‌ها بهلوبه‌بهلوی هم.

چله‌پایه: جۆلاه‌ی لۆ بستن ◻ تاسه.

چله‌چۆک: چله‌چه ◻ چلهٔ کوچک.

چله‌ڕۆیه: ترۆپک، ترۆپکی هه‌ره‌بڵندی ◻ بالاترین نقطه.

چله‌چڵ: ۱) توڕه‌کۆڵی گه‌رما، ئه‌ڕاوی ڕۆژ به‌ستی گه‌رمای هاوین؛ ۲) ئه‌ڕ و هه‌ڵاوی ئاگر ◻ ۱) شدت گرم شدن هوا؛ ۲) حرارت و گرمای آتش.

چله‌چۆن: چل ڕۆژ به‌سه‌ر له‌ داینه‌ ئۆتی سه‌ڵ ئه‌ئه‌ڕۆن ◻ چهل روز از تولد نوزاد گذشتن.

چله‌خانه: ئه‌وه‌ئه‌شکه‌وه‌ی ڕۆژه‌ی سۆفی ماوه‌ی تیدا هه‌ڵده‌گرن بۆ چله‌گرتن ◻ چلهٔ خانه.

چله‌دار: زه‌ستان تا چل‌ڕۆژه‌ی ئه‌وه‌ و ده‌ڵێ ◻ (ابر در هنگام چله.

چله‌دان: ۱) بیکه‌ڵه‌ی مه‌ل؛ ۲) ئه‌ڕێی له‌ ورگه‌و ڕگی فره‌خۆر ◻ ۱) (ابر؛ ۲) کنایه از شکم پرخور.

چله‌ڵه: ۱) سڵ، فوشه‌ی، سراگه، بیدمه‌ی، ڕه‌وه‌ڵه؛ ۲) ڕۆژخۆر ◻ ۱) ریوله؛ ۲) پرخور.

چله‌گه: جه‌ڵاکی چاڕ ◻ ستون چاه.

چله‌گه‌وره: چل‌ڕۆژ له‌ هه‌وه‌ڵی زستانه‌وه‌ ◻ چلهٔ بزرگ.

چله‌م: چله‌مین ◻ چهلم.

چله‌مین: ده‌ره‌وه‌ی چل‌ڕۆژه‌ ◻ روز چهلم مرگ.

چله‌وڕێ: له‌ڕۆژی بیست‌وپێنجی به‌فرانباره‌وه‌ تا پێنجه‌می ڕه‌شه‌مه‌ ◻ از بیست‌وپنجم دی تا پنجم اسفندماه.

چله‌وه‌زی: جۆڕه‌ئاو ◻ جرثقاله.

چله‌هم: چله‌مین ◻ لگا: چله‌مین.

چله‌هه‌مین: چله‌هم ◻ لگا: چله‌مین.

چله‌ی پاپرین: چله‌ی گه‌وره، چله‌ گه‌وره ◻ چلهٔ بزرگ.

چله‌ی گه‌وره: چله‌ گه‌وره ◻ چلهٔ بزرگ.

چلی: ۱) چله‌ی زستان؛ ۲) چله‌ی هاوین ◻ ۱) چلهٔ زمستان؛ ۲) چلهٔ تابستان.

چلیان: ۱) هه‌ڵچلیسکان، ئه‌لیسکان، شه‌مشن؛ ۲) ئاماده‌بون، ساڕبون ◻ ۱) لرزه‌ورزش؛ ۲) آماده شدن.

چلیان: ۱) جۆڕێکی چاوی چاو؛ ۲) ڕاسته‌خۆی کار ◻ ۱) پریدن پلک چشم؛ ۲) درست شدن کار.

چلی‌چلی: ۱) جه‌کجه‌کی، شه‌مشه‌مه‌ کوڕه؛ ۲) باڵداریکی چکۆله‌ی ڕه‌ڕه‌ ◻ ۱) شب‌پره؛ ۲) پرنده‌ای زیرک و کوچک.

چلیز: ئه‌وس، چاوچۆک، بۆخواردن، خه‌وره‌ ◻ شکمپرست.

چلیس: چلیز ◻ شکمپرست.

چلیسک: چلوسک، ڕۆشت، سه‌ره‌ڕۆشت ◻ هیزم نیمسوخته.

چلیسی: [illegible]

چلیک: ۱) [illegible] ۲) [illegible]

چلیک: [illegible]

چلیک: [illegible]

چم: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) هیچ چیز

چمسا: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible]

چمام: [illegible]

چمامک: [illegible]

چمان: ۱) چما ۲) کاپشتمان ۳) هیچ‌شمان (چمان نما) ۱) چرا ۲) کدام چیزمان ۳) هیچ چیزمان

چمچم: کلاغی بن چمچم نوعی گنجه که که آن چرمی است

چمچمه: چمچم نگا: چمچم

چمچه: [illegible]

چمک: موج، فرونچمک (چمکی بن که نگری با بنه کنین) گوشه، زاویه

چمکه: چونکه، امیرکبیر، برچه، بهموی چونکه

چمه: ۱) [illegible] ۲) چشمکمه، چیمه (نه خوشم نازانم چمه، [illegible] چیزی من است

چن: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] (گوریوی چن) ۴) [illegible] ۵) چن (اچن، اسوچن) ۶) [illegible] (مزرچن) ۱) چیزمان ۲) چه هستند، چه هستید ۳) [illegible] ۴) [illegible] ۵) کسی که می‌گذارد ۶) کسی که بر می‌کند

چنا: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] (اچنا) ۱) کاشته شده ۲) پاشیده شده ۳) از درخت چیده شده ۴) هیچ چیز

چنار: ۱) [illegible] ۲) چنار

چناروک: گیاه که گیاهی است

چناره کلمه: گیاه که گیاهی که گیاهی سوره چنار [illegible] گیاهی است

چناگا: ۱) هیچ یک ناهمان ۲) [illegible] ۱) هیچ کاری نمی‌کند ۲) [illegible]

چناگه: چنه‌گه، چنه‌گه، [illegible] زنخدان، چانه

چناگه‌دان: [illegible]

چناگه‌شکیاگ: [illegible]

چناگه: چناگه، چنه‌گه چانه

چنالدن: [illegible]

چنار: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۴) [illegible] ۱) [illegible] ۲) کاشته شده ۳) از درخت چیده شده ۴) روی هم چیده شده

چناوه: چنه‌ه، [illegible] (زنخدان، چانه)

چنج: چنگ، چنگل نچول

چنجرک: [illegible] نچول

چنجلک: [illegible] نخم و هسته میوه

چنجه: [illegible] نخمه

چنجرک: [illegible] نگا: چنجرک

چنجلک: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۴) [illegible] ۵) [illegible] ۱) [illegible] ۲) نخمه ۳) نخم و هسته میوه ۴) [illegible] ۵) قطعه‌ای کوچک از گوشت

چنداول: [illegible] باقه

چندلد: [illegible] جهیدن

چنشی: [illegible] چه دیدیم

چنراو: [illegible] باقه

چنگی: [illegible] زیرا

چنگ: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۴) [illegible] ۱) پنجه ۲) چنگال جانوران ۳) بال پرنده ۴) [illegible] ظروف فلزی

چنگار: [illegible] خرچنگ

چنگال: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] (چنگال) ۴) [illegible] ۱) چنگال ۲) [illegible] ۳) چنگال [illegible] ۴) پنجه گربه و جانوران [illegible]

چنگاول: [illegible] نگا: [illegible]

چنگاوش: [illegible]

چنگ‌بان کردن: [illegible] کردن [illegible] کنایه از [illegible] کردن

چنگرین: [illegible] کردن

چنگ‌سوله که: [illegible]

چنگ کهولن: [illegible]

چنگ گرتن: [illegible] چنگ‌زدن

چنگل: [illegible] نچول

چنگله: [illegible] زنبیل

چنگله‌چری: [illegible]

چنگله‌سمره: [illegible]

چنگن: [illegible] که دست و پای

(ئاو دانەنە باشد.

چنگـــه: ۱) زیـــــدەوەریکـــە بەپـــشـــەوە دەنـــوسێ و خـــوێن دەمـــژێ، هەروەکـــی هەڵچـــنـــی چواری لەجـــی پـــچـــا دەبێ، دەرمـــانی تـــەنیا داوی حەمامە ۲) گیایەکە ۱) گاوان، سوعی، کەو ۲) گیایەکی ئەستـــ.

چنگەسەر: سەرقرت ۱ زوبدە، موی.

چنگی: ۱) هەڵبەز، ریسی کرۆڵ ۲) هۆزێکی زۆر ئازای کوردە بۆن لە ئێران لەنێوان ئەزەر چنگی ۱ ۱) زەلیل ۲) ناو عەشیرەتی لە کوردستان ئێران.

چنگیان: گوندێکە لە کوردستانی جەوەسی عێراق ۱ زەستانی لە کوردستانی عێراق.

چنگۆڵە: دەستوی کوریەو کۆزە ۱ دستەی خم و کوزە.

چنگە: ۱) هەنگڵی، دەستەکە کوریەو کۆزە ۲) بڕی مشتی ۳) کازالە کار ۱ ۱) دستەی خم و کوزە ۲) پاڵ مشت ۳) کازاڵە.

چنگەوچە: شەڕەوزن کەسێکی بەکەر بەچنگ دەگرێ دەکێشێ ۱ نزاع زنان.

چنگەوپیان: شەڕەوزن، چنگەرچە ۱ نزاع نیان زنان.

چنگەچنگ: دەنگەدەنگ، زەمەو خرمەی هەشتی زەرەوەو ۱ صدای بهم خوردن زورآلات.

چنگەڕێ: ۱) بەدەمو شنۆکا لەدەوی گیرکردن، بەسەرکەوتن لە جەنگەی لەزۆ زۆر ۲) دەنگەدەنگ، دروێنەی چەدەست ۱ ۱) چهار چنگول از سختی، بالا رفتن ۲) دروکردن، با دست.

چنگەڕێن: چنگەڕێن ۱ نگا: چنگەڕێن.

چنگەکرکێ: ۱) پەنجەو لەدەوی گیرکردن بۆ بەسەرکەوتن لە جەنگەی لەزۆ زۆر ۲) هەنشوک کرانەوە بۆ هەڵزی بوانەوە ۱ ۱) نگا: چنگەڕێن ۲) با باشی بیزی را گفتن.

چنگەکرێ: چنگەکرکێ ۱ نگا: چنگەکرکێ.

چنگەکوێ: چنگەکرکێ ۱ نگا: چنگەکرکێ.

چنگەڵە: سەریلە، باڵدارێکە پەنجەو چواڵەکە کاکوڵی هەیە ۱ پرنده‌ای است کاکلی.

چنگەمریشکە: پێرەمریشکە، گیایەکە ۱ گیاهی است.

چنۆ: لاوەها، بەچۆرێک ۱ چنان.

چنۆڕ: گیایەکی زۆر بۆن خۆشە کەڵای لەشوێت دەکا ۱ گیاهی است خوشبو.

چنۆک: چکۆس، چاوچێری، تەماکاری بەشێوەیی ۱ آزمند، حسود.

چنۆکی: تەماکاری، بەشێوەیی ۱ آزمندی، حسادت.

چنۆیلە: چنۆک، چکۆس، زاو ۱ حسیس.

چنە: ۱) لەوانەیە، ۲) هیچ نا، ۳) پاشگری پەیوانەدەر (کوریەوی چنە ۱ ۱) ایها چیست، ۲) هیچ چیز، ۳) پسوند بمعنی باشد.

چنەچن: هەڵبەزی، چەنەبازی ۱ وراجی.

چنەو: بەدەبێزە، لاپەڕەکان ۱ این متن.

چنی: ۱) لۆ هیچ نیت، نەدەستی، ۲) ئەلی، ۳) دروینەی کرد، ۴) بڕی داری (کەسێکەو) ۵) براری کرد، ۶) کەسێکی دانا ۱ ۱) هیچ نیستی، ۲) آنرا باقت، ۳) درو کرد، ۴) میوەی درخت را چید، ۵) وجین کرد، ۶) زیرک هو چید.

چنیاگ: چناو ۱ نگا: چناو.

چنیاو: چناو ۱ نگا: چناو.

چینە: ۱) چینی گوڵ لە دەرا، ۲) وردەکەنان ۱ ۱) گلدوزی، ۲) ریزه نان.

چنین: ۱) ئەوان هیچ نین، ۲) ئەو، هیچ نین، ۳) ئەنین، ۴) درویەکردن، ۵) زینی بەری دار، ۶) براکردن، ۷) لەسەر پەڵ دانان ۱ ۱) هیچ نیستند، ۲) هیچ نیستند، ۳) باقتن، ۴) درو کردن، ۵) چیدن میوه درخت، ۶) وجین کردن، ۷) روی هم گذاشتن.

چنینەوە: ۱) دراو بەهەموا دروینەوە، ۲) هەڵگرتنەوەی بڕاو ۱ ۱) رفو کردن، ۲) برچیدن.

چۆ: ۱) بڕی، ۲) ئەرەبەدا کەوتی، ۳) چۆر، دار ۱ ۱) بردی، ۲) آنجا، ۳) چوب.

چۆ: ۱) خەجەڵ، جەرجەڵ، ۲) داڕەمەت، ۳) داری بی تکوڵ، ۴) لەسەریان ئەزەو، ۵) زاوەر، ڕۆشت، ۶) جگ، صح، قاب، ۷) کری مەنال، ۸) بەشدەبەدی ئەنجام ۱ ۱) خرمنکوب، ۲) چوب بستی، ۳) چوب بوست کشیده، ۴) بر چین، نقه بر از سرما، ۵) رفت، ۶) قاب بازی، ۷) ذکر طفل، ۸) بشدید انجام.

چوار: بەڕەوتن، چار ۱ جهان.

چوارئاوێنە: چوراوێنە ۱ چهارآینه.

چوراوێنە: جلکێکی تەنکەکەدەرەو ۱ لباس جنگجویان قدیم، چهارآینه.

چوارآینە: چوراوێنە ۱ لباس جنگجویان قدیم، چهارآینه.

چوارباڵ: بڕێکی لە خرمەجوو ۱ کنایه از چهار دستوپا.

چوارباڵی کردن: بڕێکی لە بەرهەمی بەرهەمی خۆی بەگوتەکە ۱ کنایه از نیرخوردن هر دو بازی.

چوارپەن: ۱) کورسی، ۲) چارپەن، چوارخشتەکی ۱ ۱) صندلی، ۲) رباعی.

چوارپەنە: ۱) کورسی، ۲) هەموبەندی ئەمن (چوارپەنەوەم دیتنی) ۱ ۱) صندلی، ۲) چهارپند، چهار جمله.

چوارپا: چوارپێ، زیندەوەری ماڵی جگە لە باڵدار ۱ چهارپا.

چوارپاچکە: کورسی و بەشتی لەسەرنوستن ۱ صندلی و تختخواب.

چوارپاڵو: چوار گۆشەی لەسەرو ژێرو بەئیشەو چوریەک ۱ مکعب.

چوارپایە: چوارپاچکە ۱ نگا: چوارپاچکە.

چوارپۆڵەکە: چوار قولاەی ئەمین ۱ چهار تکه چرم مثلثی که بر کنار کفش دوزند.

چوارپەل: خرمەجوو، دوەدستو دوین ۱ چهار دست‌وپا.

چوارپەل قەوی: پیاوی قەڵەوی پەتوی ئەگەر سەرلو ۱ تنومند و درشت‌اندام.

چوارپێ: ۱) زیندەوەری ماڵی، ئاژەڵ، ۲) سەگی پاس ۱ ۱) دام و احشام، ۲) سگ نگهبان.

چوارپینە: پینە لەبەرچاوەی کەوش ۱ پینه‌ای که بر پنجه پا باشد

گلش دوزنه.

چوارناق: هەیوانەبەری [ف] ترانس.

چوارچانبوغ: گرۆڵ، چوار پارچەی لەبن هەنگڵی کەوای دەدەن [ف] خشتەک، پارچەی زیر بغل جامە.

چوارچاك: ۱) لاوازانی شاخەل؛ ۲) گرۆڵ [ف] ۱) حاشیەی دامن؛ ۲) خشتەک.

چوارچاو: ۱) زۆر بەشاگا لەشت؛ ۲) گێژو شێواو؛ ۳) خاوەنی دو زن، یاری دوزنە؛ ۴) سەگێ خاڵی وەشێی لە ئەرکاجاوە [ف] ۱) بەسەدت مراقب؛ ۲) مبهوت و متحیر؛ ۳) مرد دو زنە؛ ۴) سگی کە دو زیر چشم لکۆ سیاهی دارە.

چوارچماك: چوارگۆشە [ف] مربع.

چوارچمکە: بەیەکەوە ڕوینشتن [ف] چهارزانو نشستن.

چوارچنگۆڵە: کورپە بەنجەڵی چوارهەنگڵ [ف] چهارگوشی، خم یا دیگی کە چهار دسته داشته باشد.

چوارچنگە: چوارەسکە، چوارچنگۆڵە [ف] نگا: چوارچنگۆڵە.

چوارچۆڵی: چوارچنگە [ف] نگا: چوارچنگۆڵە.

چوارچەقەڵی: چوارچنگە [ف] نگا: چوارچنگۆڵە.

چوارچێوە: چوارداری کەناری دەرگاو شکاو. [ف] چهارچوب.

چوارخاڵ: ۱) چوارشوشە؛ ۲) هەرچوار تەکخاڵی یەکی قومار؛ ۳) چوارلۆ لە یەکی قومار؛ ۴) دوبەیی لیکە یەکی [ف] ۱) چهارنقطه؛ ۲) چهار وزن لکخال در بازی وزن؛ ۳) وزن چهارلو؛ ۴) علامت ضربدر.

چوارخاڵ کێشان: برێکی لە ڕوەکی کرمو (ئارە بردن [ف] کنایه از ترسو کردن.

چوارخشتەك: چوارپارچەی زێر باخەڵی لە کەوا [ف] خشتەک، پارچەی چهارگوشەی زیر بغل جامه.

چوارخشتە کی: چارین، چارشەم، شەمیری چوارلەبی سێ پاشڵ کەلەسەر کشتی الاموال ولا قوة الا بالله ئیست [ف] زباعی.

چوارداڵگ: ۱) چوارەمین لە شەش یەمینی مڵک؛ ۲) برنجی نیوەکوتاو [ف] ۱) دوسوم مُلک؛ ۲) برنج نیم کوبیده.

چوارده: چارده، سێزدە، یەکێک [ف] چهارده.

چواردەرێیان: چاودو شەقامی هەرسیان [ف] شاهراه.

چواردەستان: هەڵگرتن بە دوکەس [ف] حمل کردن بوسیلهٔ دو نفر.

چواردەستە کی: چواردەستان [ف] نگا: چواردەستان.

چواردەمین: چواردەهەم، لوت زەماوەی پاش سێزدەمین [ف] چهاردهم.

چواردەهەم: چواردەمین [ف] چهاردهم.

چواردەهەمین: چواردەمین [ف] چهاردهم.

چواردیوار: ۱) برێکی لەمسال؛ ۲) ناوی گوندێکە لە موکریان [ف] ۱) چهاردیواری، خانه؛ ۲) نام دهی در کردستان.

چواردێ: جەسەری دوریگەی ئاڵەچێو، جانشاد [ف] چهارراه.

چواردێگان: چواردێ [ف] چهارراه.

چواردێیان: چواردێ [ف] چهارراه.

چوارسروشت: ئاگر و ئاو و خاڵ و با [ف] عناصر چهارگانه، آب و خاک و آتش و باد.

چوارسو: ڕاسەبازار [ف] راستهبازار.

چوارسوچ: چوارقوڵنجاك، چوارگۆشە [ف] چهارگوشه.

چوارشانە: مرۆی زەلامو بەستور [ف] تنومند و قوی هیکل.

چوارشەم: چوارشەمێ، ڕۆژی پێنجەم لە هەفتو [ف] چهارشنبه.

چوارشەمێ: چوارشەم [ف] چهارشنبه.

چوارشەمبی: چوارشەمێ [ف] چهارشنبه.

چوارشەممە: چوارشەمێ [ف] چهارشنبه.

چوارشەمێ: چوارشەم [ف] چهارشنبه.

چوارشەممە: چوارشەم [ف] چهارشنبه.

چوارقورنە: ۱) چوارگۆشەی ماڵ؛ ۲) هەرچوار پارچە بەری مەیدان؛ ۳) ئەبەدی چوارقورنەی دنیا، شتی وا (بەوە)؛ ۴) گۆشەیکە لە پێوێنی کوردستان [ف] ۱) چهارگوشهٔ منزل؛ ۲) چهار قارهٔ بزرگ جهان؛ ۳) روستایی در کردستان.

چوارقەد: دوجار و نوشتای چوارلا [ف] چهارلا، دوبار تا شده.

چوارقەمچ: ڕێبڕو سەمێڵ و ڕووناسین بەتەکە [ف] به جریمه تراشیدن ریش و سبیل و ابرو.

چوارگا: هەوایەکی گۆرانیە، ئاهەنگە [ف] آهنگ چهارگاه.

چوارگۆشە: چوارسوچ [ف] چهارگوشه.

چوارلا: ۱) چوارقەد؛ ۲) خۆرەلات و خۆرئاوا و باکوور و باشوور [ف] ۱) نگا: چوارقەد؛ ۲) چهار جهت جغرافیائی.

چوارلو: حاڵەکە، چوالو، کوڕەمەشە [ف] کورکن.

چوارلۆ: ۱) چوارقەد؛ ۲) یەکی لە قومارە چوارخاڵ [ف] ۱) نگا: چوارقەد؛ ۲) یکی از اوراق بازی.

چوارمەشقان: پاڵەبیان ڕوینشتن، چوارمەشقە، چوارچمك [ف] چهارزانو نشستن.

چوارمەشقە: چوارمەشقان [ف] چهارزانو نشستن.

چوارمەشقی: چوارمەشقان [ف] چهارزانو نشستن.

چوارمێخە: هەرچوارجار بەسراو [ف] چهارمیخه.

چوارمێزەکی: چوارمەشقی [ف] چهارزانو نشستن.

چوارنال: ئەسپ لنگەدانی تونە، بزناو [ف] چهار نعله.

چوارناڵە: چوارنال [ف] چهارنعله.

چوارنیخە: چوارمێخە [ف] نگا: چوارمێخە.

چوارهەنگڵ: ۱) کوپەو بەنجەڵی چوارەسکە؛ ۲) برێکی لە پەیاوی پاپەبوز [ف] ۱) خم و دیگ چهارسه؛ ۲) کنایه از آدم لئیم.

چوارهەنگوڵ: چوارهەنگڵ [ف] نگا: چوارهەنگڵ.

چواریان: چوارجێ تشیی پێکەسەر [ف] غذای راشدین.

چواریەك: لەچوارباڵ پاڵەك [ف] یك چهارم.

چواریەکی: لە چوارجێی داهاتی زەوی پەشك [ف] یك چهارم محصول.

چوالو: چالو، کوڕەمەشە [ف] کورکن.

چواله: ۱) بادامتالخی خوشکرد؛ ۲) چه‌قاله، بادامو قندیسی قفریدا؛ ۱) بادام تلخ شیرین شده؛ ۲) چقاله.

چوالهبادام: دندکهبادامی سوزکرتوی کولاو؛ مغز بادام بمالسود.

چوالهتاله: بادامتاله؛ بادام تلخ.

چوان: امپین چوگ، تماو؛ زمان رفته.

چواوچوان: غوغائی بیجنی، قرق؛ از وقت نماز گذشته.

چوبهچی: تولهموگه، بادامهباد، دارچهار؛ متعادل برابر.

چوب: زوت، داگی، هوز، ساتمن، ساتمنی، هزن؛ قصب کردن.

چوپ: ۱) گیره‌گاز، رهگی قیری گاهیشاد دکیرا و دکرا و پرگه تولهاهم باوان؛ ۲) لای چهب؛ ۱) استر چوپان لن گرتم؛ ۱) مقطع قلمتراش که از ذکر خشکیده گاز می‌ساختند؛ ۲) طرف چپ.

چوپچوپان: جمنگی بهار که کوپان لمداو گیدا ون دمی؛ عنوان بهار و رشد گیاهان.

چوپچوپن: چوپچوپ؛ نگا: چوپ چوپان.

چوپر: ۱) گوزی که جن جاوی نه؛ ۲) چوپرلاو؛ ۱) گوزی که کاسهٔ چشم ندارد؛ ۲) پراکنده.

چوپریان: بلاوبون، چوپرا؛ بخشی شدن پراکنده شدن.

چوپلمه: لهوان، سندان، هستوانی سنگی دلاغ؛ نوعی وجاری احشام.

چوپه: ۱) چپه؛ (لای چهب)؛ ۲) کمین، دمدستی چپهی کارد؛ ۱) طرف چپ، یسار؛ ۲) چپدست.

چوپهوانه: ۱) پیچهوانه، پیرانیرو؛ ۲) قیره‌کار به دمدستی چپ؛ ۱) برعکس؛ ۲) چپدست.

چوپی: دیلان، هلیمرلی؛ رقص گرجی گردی.

چوپیلک: گیلوکه، کمران؛ بخشد، هالو.

چوپی گیش: سرچوپی، ریمکیشی دیلان؛ مردسه در رقص گردی.

چوت: بزن؛ بز.

چوتره: وجاب، بشوردان؛ بادلم استراحت.

چوتورمه: بشوری، کازاب؛ آشوب.

چوجهله: داروکی فایم‌کردنی تهنه کردن پیه کاوه؛ قطعه چوبی که بازمهای جادار را بهم پیوند دهد.

چوچ: ۱) چو، کتری مدالی سلوا؛ ۲) میزدی رهگی میزیدا هان؛ ۱) آلت تناسلی پسر نوزاد؛ ۲) مزاق.

چوچلک: ۱) کمسکوی، تمسکی، کدوچکی گهوردی کلاغدری؛ ۲) کدوچکی اهوار؛ ۳) چمنکمسر بشکه، چوچکهماسر؛ ۴) پاسازی، چشکه، چوکهکه؛ ۵) داری دوافی مزو کوکردهاو؛ ۱) جمجه؛ ۲) قاشق چوبی؛ ۳) حوضهٔ مرغ؛ ۴) گنجشک؛ ۵) چوب دمتاهه جمع‌آوری خاش.

چوچله: میشکه، تیشکه، حمیشه، چیچلا؛ چچوله.

چوچول: چوچله؛ چچوله.

چوخ: ۱) بسته‌لا؛ ۲) کوشه‌بالی؛ ۳) ماسوب؛ ۱) جلیقه؛ ۲) لبهٔ تیغی؛ ۳) ماسوبی.

چوخان: تمسیون، بدکوایه که جلی پی دمشور؛ چوکه.

چوخت: سوی توکه‌بی، سوی بوگت؛ سوی زهار.

چوختی: مدلوت، که‌کار دمرهای، ورپا؛ جست‌وجلاک.

چوخلک: چوچله، سمرکوبی لمهوروا؛ چوچا.

چوخم: ۱) زوی سمر ورمدوی کوجه؛ ۲) کوجمو کولانی تهنگ؛ ۱) اطاقک بالای راهرو؛ ۲) کوچه تنگ و باریک.

چوخماخ: توخماخ، کوپال؛ چمماق.

چوخمه: چوخم؛ نگا: چوخم.

چوخور: ۱) چوقر، چقر، میشه‌لانی پر؛ ۲) شوفاره دمتاو؛ ۱) بیشه و زار انبوه؛ ۲) شمشیر.

چوخه: چوقه، سمرکوای که بمروز بان خوری؛ چوخا.

چوداو: چیوران، کمسی که مالات دمکوی دمفروشی، بازرگانی تازه؛ چوبدار.

چوداو: چیوران، کسی که لمداو گیدو، دمروی و لمگاهم دمکال جنبار؛ چاوداو.

چور: سیابی زارسی؛ (بیمهقسر، نورالی بهست دیسه‌ی چوری شیر) دیرمیرد؛ بسیار سفید.

چور: ۱) دلوبه، چوک؛ ۲) برجی که کمیاب؛ (چوری تاوهان بیری)؛ ۳) زد، سی؛ (چوری شیر)؛ ۱) قطره، چکه؛ ۲) گنجه از مایعی؛ ۳) بسیار سفید.

چور: ۱) کوی، جو، جوج؛ ۲) چوری مارو بزن؛ ۳) شدل؛ ۱) آلت تناسلی نر؛ ۲) نوعی گوسفند و بز؛ ۳) کلک.

چور: تمسمه‌ک، دوبه، کمر؛ بشلاق.

چوران: چوراچو؛ نگا: چوراچو.

چوراچو: ۱) دلوبه‌ی دلوبه که سی تن؛ ۲) هاتمهواری تاوی باران؛ دلوبه‌دلوبه به داره؛ ۱) چکیدن؛ ۲) قطره‌قطره چکیدن آب باران از برف.

چوراوگه: جیگای بهدلوبه هاتمهواری تاو؛ مسیر قطره‌قطره چکیدن آب.

چوزن: ریمکان، لیسکان، بوادلوبهان؛ ۱) آخرین قطره چکیده، خشکیده.

چورت: زرت، تری بهلیو؛ گالمین کردن؛ نشستگی.

چورت: ۱) سمرخسه‌ی بوکهمضی بیانه‌ی؛ ۲) ناصرازی حسابی بوکاسازان؛ ۱) چرت؛ ۲) چرتکه.

چورتان: چرتان؛ نگا: چرتان.

چورتن: کمشاه؛ کشاه.

چورتاندن: چرتاندن؛ نگا: چرتاندن.

چورتانن: چرتانن؛ نگا: چرتانن.

چورتدان: بهمورزان؛ چرت زدن.

چورتکه: کاسوکهماد تاو؛ آب انداز.

چورتکه: چورتی بوکاسازان؛ چرتکه.

چورتم: ۱) بوهمور؛ ۲) بهلاو بهسدهلی چراب؛ ۱) چرت؛ ۲) مشیت

و بلا.

چورنه: چرنه [ف] نگا. چرنه.

چورچور: دەنگی ڕژانی ئاو لە باڵندەوە [ف] شڕشڕ آب.

چورچور: دڵۆپ دڵۆپ [ف] قطره قطره.

چورخ: چەپڵی چەلەنگ کردن [ف] چرخ چاقو تیز کنی.

چورزە: سرەیەک لە مەلی کێوی لەباساری دژی [ف] نوعی پرندهٔ شبیه گنجشک.

چورس: قسەی لەسەرەڵ گران [ف] نامنرا.

چورگە: جیگای لێ چۆڕانی ئاو [ف] جای چکیدن آب.

چورتوسقان: ڕەمانی چەرمی سەر ئاوی گەورە [ف] قشر نازک چرمی بر آب.

چورو: خوشامەی دەرکەوتن لە کەسی چوان دا [ف] آجیل.

چورۆ: ئاشتایی، سەرەڕۆ [ف] ازدواج، یکدی.

چورە: چورزە، چوزە [ف] نگا. چورزە.

چورە: دڵۆپە، چورە (کوڕە کە چورەی لێ دێ) [ف] قطرات.

چورەپورەت: چورەی سەر بە کڵاوە [ف] نگا. چورە.

چورەپورەکی: چورەپورەت [ف] نگا. چورە.

چورەڵ: چورەی کوڵەوە [ف] نوعی کرمه ملخ.

چوریان: هەڵچۆڕان، ئاو لێ هەڵاڵین بوون [ف] چکیدن آخرین قطرات.

چوریانەوە: شوک شوک ئاو لێ هاتن تا وشک بوونەوە [ف] تا آخرین قطره چکیدن.

چوریسک: ۱) پرسک، پرشکی بچوکی ئاگر بان ئاسنی سووربووەوە، ئاوی ڕەنگ ۲) ترپسکانی کەم لەسووربوونەوە [ف] ۱) شرار ۲) سوسو زدن.

چوزین: گیایەکی بۆن خۆشە [ف] گیاهی است خوشبو.

چوزۆ: کەلەشێری دارستان [ف] قرقاول.

چوژ: بچووک، مۆرە [ف] بچه، درختی.

چوژ: ۱) هەمەی کێشراوی ڕیگا ۲) جەژ ۳) ڕژ ۴) لکی ئاژە [ف] ۱) خط مستقیم ۲) دائره ۳) ضلع ۴) جوانهٔ تازه بیرون زده.

چوژان: ۱) گەمەی ڕۆکردنی جەژ ۲) سووتانەوەی پێست لە ئاوبردن و... [ف] ۱) نوعی بازی ۲) سوزش پوست بر اثر آفتاب و...

چوژ ئەوە: سووتانەوەی پێست [ف] سوزش پوست.

چوژە: بەکارهێنراو، چەقاوە [ف] تازه، گیاه.

چوژە: ۱) لکی تیژ و بێوەدان لە دوشاخەوە ڕەوانەوە... ۲) لکی تازە دەرهاتوی گیا ۳) بەرولەی خەمباری ئەوزەی [ف] ۱) شاخ جانوران ۲) نشو از گیاهان ۳) خمار نوبتی.

چوژەرە: ئەرکی گیا (جیاوە شیلیو کەواسەوزی، مۆزەی بەقەرە / سواکی چوژەرە ڕەوانەت بەرلەشانی گەلا) حەمامی قادری کۆیی [ف] نشو از گیاهان.

چوژەشوات: گیایەکە [ف] گیاهی است.

چوژەڵە: ئوژەڵە، دوژەڵە [ف] مزمار.

چوژین: گیایەکی بۆن خۆشە [ف] گیاهی است خوشبو.

چوژین: کەلەشێری ڕەنگ سوور بە کەلا ئەدانی چەوڕا جەنگ [ف] نوعی بازی.

چوژینەوە: سووتانەوەی پێست، سووتانەوە [ف] سوزش پوست.

چوست: بەزووت، خێرا، بە کار [ف] چست.

چوستی: خێرایی، چالاکی، بەزووتی [ف] چستی.

چوسک: تەرس، کۆی بە کسم [ف] بهن.

چوش: دەمەی کەر ڕاوەستاندن [ف] کلمه‌ایست که برای توقف خر به کار برند.

چوشتر: نیشتر، چوشتەر [ف] نر دوساله.

چوشتەر: چوشتر [ف] نر دوساله.

چوغان: گیایەکە وەک تەسوون کەف دەکا [ف] گیاهی است شبیه جوغاک.

چوغاک: ۱) چوغە، سەرکەوای لەشان ۲) پەسەنەک [ف] ۱) نیمتنهٔ از شال ساخته شده ۲) نیمتنهٔ نمدی.

چوغل: دەغەل، ئەڵیان، ئاراست [ف] دغل، ناروزی.

چوغلی: جیلەم، ڕیلە [ف] چلغوز، فضلهٔ پرندگان.

چوغلی: دەغەلی [ف] دغلی.

چوغور: چەغر [ف] جنگل و تیزاو انبوه.

چوغورە: چوغور [ف] جنگل و تیزاو انبوه.

چوغە: ۱) سەرکەوای بۆز ۲) پەسەنەک [ف] ۱) چوغا ۲) نیمتنهٔ نمدی.

چوغەبازەڵە: پەیکەسازی بەرازی [ف] تراش گران.

چوغەڵ: چوغاڵ [ف] نگا. چوغاڵ.

چوغەڵە: تیکوڵی برنج، بەرگ چەقۆی [ف] پوست شلتوک.

چوف: ئاراستە [ف] چوستی.

چوق: ۱) داخچوونی ڕۆن لەسەر ئاگر ۲) لەرزە لە توڕەیی دا [ف] ۱) داغ شدن روغن ۲) لرز.

چوقان: قوربان، ئەڵیان، (چیاوی چوقان، دەستی چوقان) [ف] بستم برهم نهادن، مشت گره کردن.

چوقان: ۱) دەنگدانی داخچوونی ڕۆن ۲) لەرزینی لە توڕەیی [ف] ۱) صدای داغ شدن روغن ۲) لرزیدن.

چوقاندن: ۱) داخ کردنی ڕۆن ۲) هەڵ لەرزاندنی سەرما [ف] ۱) داغ کردن روغن ۲) لرزیدن.

چوقاندن: ئاڵاندنی مشت بان چاو [ف] نگا. چوقان.

چوقڵ: ئەرک، نەزی [ف] خلل.

چوقنە: دەنگی وەک کەوتنی دەنان لە سەرمان [ف] صدای بهم خوردن دندانها از شدت سرما.

چوقی: ۱) ڕاکانی ڕۆڕانی جەژەی ۲) ئاوی پەواوە [ف] ۱) دانستن قرقهٔ ریدی ۲) اسمی برای مردان.

چوقیان: لەرزین لەسەرما و توڕەیی [ف] لرزیدن از تب و سرما.

چوقین: چوقیان [ف] نگا. چوقیان.

چوک: ئەژنۆ، ڕانی [ف] زانو.

چوک: ۱) کێری مەدال ۲) جێیەکە، پاساری ۳) جەرمی سەری کێر کە خەتەنە دەکرێ ۴) چەکۆڵە، چیوک ۵) خیل، سووری ئاوەڕۆی ۶) مەلی کێو [ف] ۱) آلت تناسلی پسر خردسال ۲) گنجشک ۳) بقایای سر آلت مرد که ختنه کنند قلفه ۴) کوچک ۵) مرز (فاصل

بن دو بین؛ ۶) سمع. کوه.
چوکار: نوکر، خزمەتکار، غولام ▣ چاکر.
چوکانی: لەسەرچۆک دانیشتن ▣ نشستن روی زانو، زانو زدن.
چوکبر: کۆبر، خەلەمە کەر، لەوی مالان سوتەت دەکا ▣ هیزم کشیده.
چۆڵەدادان: لەسەر ئەژنۆ دانیشتن ▣ نشستن روی زانو.
چۆڵەدان: چۆڵەدادان ▣ نگا: چۆڵەدادان.
چۆڵەدانەسەر: ئەژنۆ لەسەر سکەدان ▣ زانو را بر سینه چسباندن.
چوکڵە: ١) جیاکەرەوە، بارچەداری بارهەڵگر ورەیلە؛ ٢) سوچ و قوژبن. گوتەیە: (گەمەی مێ چوکڵە بکەین)؛ ٣) بەشەی پەت (مین مێ).
چوکڵەی هەیە؛ ٤) پیتکی مەشکەو پێسە ▣ ١) جلیکه؛ ٢) گوشه؛ ٣) دندانهٔ مریض؛ ٤) دروش چوبی متاک.
چوکڵەشکێن: ئەوان ئەکەن شەپانی کەر لەئەوان هەڵکا ▣ آنان بار مرکب دو بهمزن.
چوکڵەقنە: پرش بەقنگەر، پرش بەقۆڵە ▣ سنجاقک.
چوکڵەقنگە: چوکڵەقنە ▣ سنجاقک.
چوکڵەفولاپ: داری فولایی ماسیگر ▣ چوب ماهیگیری.
چۆک هەڵدان: ئەژنۆ بەرزکردن ▣ زانو بلند کردن.
چۆک هەڵدان: چۆک هەڵدان ▣ نگا: چۆک هەڵدان.
چۆک هەڵدانان: چۆک هەڵدان ▣ نگا: چۆک هەڵدان.
چوکان: گوچان، گۆپاڵ، دارەستی سەرخوار ▣ دارکاه، عصای سرکج.
چوکە: ئەوێ، وێدەچێ، وێ ▣ آنجا.
چۆڵ: ١) خوێنی کەس لێ نا؛ ٢) دەست و دەر ▣ ١) خالی از سکه؛ ٢) دشت و صحرا.
چۆڵ: ١) چۆڵ؛ ٢) چەکی شەڕ ▣ ١) نگا: چۆڵ؛ ٢) سلاح.
چۆڵ: ١) شۆڵ، قۆڵ، داروکی شەڕو بارەکە؛ ٢) شوفاری؛ ٣) چەکی شەڕ ▣ ١) ترک؛ ٢) تمامی و سخن چینی؛ ٣) اسلحه.
چۆڵانی: هەنگڵەشەلە ▣ لی لی.
چۆڵبەر: ١) گەڕەدی عەورەش؛ ٢) لەبەرچاوا ڕۆشتن ▣ ١) جهانگرد، ماجەدوش؛ ٢) از پیش چشم.
چۆڵبون: کەس لێ هەڵدان ▣ از سکه خالی شدن.
چۆڵبەرست: کەسێ کە لە تاوەدانی دارک، چاوڕشین، کۆچەر ▣ صحرانشین، خانەبدوش.
چۆڵچڕ: هەوای گۆرانی شەوی چۆڵو دەشت ▣ آوازی که در دشتها خوانند.
چۆڵک: ڕێگی لە تاوەدەست بیشاو ▣ کنایه از شتراح.
چۆڵ کردن: والا کرلی جنگە (خانو، کەم بۆ چۆڵ کرد) ▣ خالی کردن جا.
چۆڵگە: سارا و بیابان ▣ بیابان.
چۆڵ نشین: چۆڵبەرست ▣ نگا: چۆڵبەرست.
چۆڵو: شۆڕان، شەپانی کەر ▣ سخن چین، تمام.
چۆڵوسک: بزوت، سەلکەزوت ▣ نیم سوخته.

چۆڵوهۆڵ: هیچ کەس نەما ▣ خالی از سکه.
چۆڵە: زۆڵ، زۆڵە، زۆڵی ▣ جوجەتیغی.
چۆڵە: گاڵەباز و قسەخۆش ▣ بذله گو.
چۆڵەچرا: تەختەریە، جلوسک، جاوڵە ▣ مشعل هیزمی.
چۆڵەچرلو: چۆڵەچرا ▣ نگا: چۆڵەچرا.
چۆڵەچۆل: بزەبۆنی دوچ ▣ همهمهٔ خرس.
چۆڵەکە: جیسکە، پاساری ▣ گنجشک.
چۆڵەکەپکۆ: مریشی لەسەرۆی زەنەو ▣ کنایه از آدمی.
چۆڵەم: چۆڵو بیابانی بێ تاوەدانی ▣ بیابان مرهوت.
چۆڵەمە: ١) ئیسکێکی دوطیقانە لەئێوان شان و مل؛ ٢) تاڵەی دارین لەملی گادا ▣ ١) جناغ؛ ٢) حلقهٔ چوبی که بر گردن گاو بندند.
چۆڵەمەشکێنە: قوماری چۆڵەمەشکاندن کە هەرچی لەسەری بچی دەیدۆڕێنێ. دەبێ هەرچی لەهاوڕێیەی وەرگرت بۆی لەسەریە ▣ جناغ شکستن.
چۆڵەمێ: چۆڵەمە ▣ جناغ.
چۆڵی: چۆڵەمێ، باڵا لەسەرو ▣ خالی السکه.
چۆڵی: ١) بێ تاوەدانی؛ ٢) گەڵا کە بەدەست دەیدرێنی و تەقەی دێت ▣ ١) آباد نشده؛ ٢) برگی که با دست بر آن می کوبند و صدا می دهد.
چۆم: جەم، ڕوبار، ڕووخانە ▣ رودخانه.
چۆماخ: ١) تەقەزاڵە، تەپەزاڵە، تەقەم؛ ٢) گۆپاڵ، تۆلا ▣ ١) سیلی؛ ٢) چماق.
چۆماڵ: گۆپاڵ، تۆلا ▣ چماق.
چۆمەت: جلوسک، بزوت، سەلکەزوت ▣ نیم سوخته.
چۆمی: جوی، جەم، ڕووخانە ▣ رودخانه.
چۆن: ١) هەڵچونی جیشتو شیر و...؛ ٢) چلۆن؛ ٣) چونکو؛ ٤) وەک؛ ٥) ڕۆشتن؛ ۶) سواربونی تیر لەمێو؛ ٧) کوڕ (ئەوەی تاگر)؛ ٨) توڕینی هێلکە لە تاگردا؛ ٩) سڕ بونی لە سەرمان؛ ١٠) بەرەواچونی بۆن؛ ١١) بێ ڕەنگو کەسر (هەستم بەهەواو بێ چۆن) ▣ ١) سر رفتن شیر و...؛ ٢) چگونه؛ ٣) چونکه؛ ٤) مانند؛ ٥) رفتن؛ ۶) تزریقی تر با ماده؛ ٧) خاموش شدن آتش؛ ٨) برگشتن تخم مرغ در آتش؛ ٩) بی حس شدن بر اثر سرما؛ ١٠) رواج بوی؛ ١١) بی رنگ و جاودان.
چۆن: چلۆن، کو؟ چاوا ▣ چگونه.
چونا: ئەنگونکەمەرو، گونکەمەرو ▣ چونهٔ خمیر.
چونچە: مەجەلی جنگۆڵە ▣ ریگ کوچک.
چونکو: لەبەر ئەوە، بۆیە ▣ زیرا، چونکه.
چونکە: چونکو ▣ نگا: چونکو.
چونکی: چونکو ▣ نگا: چونکو.
چونگ: ئاوەدە، ئاوەڕاست، شوێنی ئاوەدەی لە مەڵبەندیکدا ▣ مرکز.
چونەجەسە: پەلاماری جەسەو و بەتاری بردن بۆشتی ▣ یاورچین.
چونەمن: جەمەندەر ▣ چکمه.
چونەرین: جێشتی سەماو چاوەکەی، جەوەدەر بەرش ▣ فضلهٔ از سمال و چکمه.

چۆنەژێر: ئیقرار کردن، راستی گوتن [ف] اعتراف کردن، اقرار کردن.
چۆنەها: چۆنایەتی، کەیفیەتی (چۆنەها شتی‌ڕا ڕوونا) [ف] چگونگی.
چۆنەیەتی: هەڵقرجان [ف] ترنجیدن، چرو کیدن.
چۆنیەتی: چۆنایەتی، چۆنەتی [ف] چگونگی، کیفیت.
چوڕەك: وەك‌یەك، کەس لە کەس پتر نا [ف] یکسان، برابر.
چوڕا: بڕین، زام [ف] زخم.
چوست: خۆر، هەتاو [ف] نیل.
چوسلی: دەخوێنراو، ڕەنگی هەتاو [ف] نیلگون.
چوڵ: پاساری، چۆلەکە [ف] گنجشک.
چوڵدان: بریندار، زامدار [ف] زخمی.
چوڵ: چۆڵەبەن [ف] برهنه بن.
چوڵەو: هاوار و ڕەبە [ف] جیغ‌وداد.
چوڵن: دۆڵ، لە گەندا [ف] بازنه، باخته.
چوڵشەر: شەتر [ف] نر دوساله.
چوڵك: پاساری، چۆلەکە [ف] گنجشک.
چوڵی: بارەبەری باشۆ خواروخێچ [ف] جهاربای خلاق.
چون: ١) چۆن؛ ٢) ڕۆیشتن [ف] ١) چگونه؛ ٢) رفتن.
چە: ١) چی؛ ٢) لەدوای وشەوە باتاچگۆڵە [ف] ١) چه، کلمهٔ سؤال؛ ٢) پسوند تصغیر.
چەبت: جفت، کلاوی جۆرە، جوت [ف] کلاهای بلوط.
چەپ: ١) لای هەراسەی ڕاست؛ ٢) خواروخێچ؛ ٣) پاڵە و دەرەجە: (چەپەکی دەیسەر ئەوبا نەبا)؛ ٤) بەری دەست؛ ٥) چەپڵە، دەست لەدەست دان، چەپاك؛ ٦) دوزکەوتە: (چەپ کەوتوە)؛ ٧) چەپکەو، چەپکەگیا؛ ٨) پۆلی قومار [ف] ١) چپ، مقابل راست؛ ٢) کج‌وکوله؛ ٣) ورجه؛ ٤) کف دست؛ ٥) کف‌زدن؛ ٦) دورافتاده؛ ٧) دستهٔ گل و گیاه؛ ٨) پول قمار.
چەپاڵ: ١) لای چەپ؛ ٢) لە جەرگەی دەستەوە تا سەرقامکان [ف] ١) طرف چپ؛ ٢) از مچ دست تا سرانگشتان.
چەپاڵ: بەری ساکار، پەلاس [ف] پلاس.
چەپاڵك: بەری ساکار [ف] پلاس.
چەپاڵە: ١) بستیك، بەقەی پەنجۆست؛ ٢) پەناو پەستو؛ ٣) چەپۆك، پەنایی دەست لەسەردان؛ ٤) شەپاڵلە، زلە [ف] ١) بند انگشت؛ ٢) پناهگاه؛ ٣) توسری؛ ٤) سیلی.
چەپاڵەدان: پەناوان، داڵەدان [ف] پناه‌دادن.
چەپان: تێ‌چەپاندن، تێ‌ئاخنین، ئاخنین [ف] بیاندن.
چەپاو: تاڵان، بۆبر، بۆڕ [ف] غارت و چپاول.
چەپاوکردن: تاڵان کردن، ڕاماڵین [ف] غارت کردن.
چەپت: چەپت، خواروخێچ [ف] کج‌وکوله.
چەپخون: ١) هۆڕشی لە شکر لە شەوەدا پەلاماری شەواڵە؛ ٢) بۆزەو بەهەند [ف] ١) شبخون؛ ٢) برتحرک.
چەپك: ١) چەپڵە؛ ٢) دەسکەکۆڵ؛ ٣) دەسکەو [ف] ١) کف زدن؛ ٢) دستهٔ گل؛ ٣) دستهٔ مو.

چەپکوتان: چەپڵەلێدان [ف] کف زدن.
چەپکوتانن: چەپکوتان [ف] کف‌زدن.
چەپکە: چەپك [ف] نگا: چەپك.
چەپکەن: ١) کراسی ماوەی مێردی ژنان؛ (لەسەر چەپکەنی ئیلواندیم سیلوەیی ڕەفسی / شەرمەنشە دەکەن زوهرەیی زەهرا لە سەماڵا) مالی؛ ٢) ڕیگە بەبن ڕەمیدا، لە غەمە [ف] ١) دامن پلید زنانه؛ ٢) نقب.
چەپگەن: بڕینی لە ڕەمانە [ف] کنایه از زنانه.
چەپگەرە: چەپگەن [ف] کنایه از زنانه.
چەپڵ: ١) قوڕی باسك؛ ٢) چنگ، پەنجە [ف] ١) بازو؛ ٢) چنگ، پنجه.
چەپڵە: لەب لێدان، چەپك [ف] کف‌زدن.
چەپڵەن: ١) کەمزان، ناشی؛ ٢) چوپە، کەسێ کار بەدەستی چەپ دەکا [ف] ١) ناشی، ناوکان؛ ٢) چپ‌دست.
چەپڵەزێران: چەپك کوتانی بەکۆمەڵ [ف] کف‌زدن.
چەپڵەقوڕی: بڕینی لە دەرکردنی بە سوکایەتی [ف] کنایه از بیرون کردن.
چەپڵەکوتان: چەپکوتان [ف] کف زدن.
چەپڵەلێدان: چەپك کوتان [ف] کف‌زدن.
چەپڵەلێکوتان: بڕینی لەدەرکردن و سوکایەتی بەسەرهێنان [ف] کنایه از بیرون کردن و رسوا نمودن.
چەپۆ: چەپاو، بۆبر، چۆن تاڵان [ف] چپاول.
چەپوچەوێل: خواروخێچ [ف] کج‌وکوله.
چەپوچێر: خواروناڕەیار [ف] کج و معوج.
چەپوخاڵ: کاری بەنهێنی، کار بەدزیەوە، بەنامەکی [ف] کار پنهانی.
چەپوڕاس: ١) خاچ، چەلیپا؛ ٢) بڕینی دەستی ڕاست و لاقی چەپ یان پێچەوانە؛ ٣) ئەراستەو چۆپەوە [ف] ١) صلیب؛ ٢) بریدن دست راست و پای چپ یا برعکس؛ ٣) از چپ و راست.
چەپوڕاست: چەپوڕاس [ف] نگا: چەپوڕاس.
چەپوڕاست کردن: دەستی ڕاست و لاقی چەپ دێژکردن یان پێچەوانە [ف] دراز کردن دست و پای مجانب.
چەپۆش: گسکەمێ [ف] برغالهٔ مادینه.
چەپۆغان: چەپوخاڵ [ف] کار پنهانی.
چەپۆك: بەپانایی لەب لەسەردان [ف] توسری.
چەپۆکان: لەسەر یانو هەڵسانی لەسەرو هاڕەچاچی کردن [ف] روی دست بلند شدن و چنوتی کردن اسب.
چەپۆڵە: دەستی چکۆلەی منداڵ [ف] دست کودك.
چەپۆڵە شێرە: گیایەکە لە پەنجەی پەڵە دەکا [ف] گیاهی است.
چەپە: ١) کەسێ کار بەدەستی چەپ دەکا؛ ٢) چەپکەگیا؛ ٣) دەستەی پەکسو؛ ٤) سەوڵی چەلم لێخوێن [ف] ١) چپ‌دست؛ ٢) دستهٔ گیاه؛ ٣) دستهٔ آهنی سنور؛ ٤) پاروی قایقرانی.
چەپەچاخ: ساتوڕ، ئامرازی گۆشت جنین [ف] ساطور.
چەپەچاغ: چەپەچاخ [ف] ساطور.
چەپەر: ١) دەرگا، دیواری لەشوڵ، ئامان؛ ٢) پیاوی ئامەیەر، ئەتەن؛ ٣) سەنگەر، خاڵ، سێبەر [ف] ١) پرچین؛ ٢) پستچی؛ ٣) سنگر.

چه‌پیرپدن: مل‌پیچ [ق] شال گردن.

چه‌پیرپه‌شان: کوپوه‌وی به‌کوسل، ئاگا خراپ‌بوو [ق] گریه‌شان.

چه‌پیک: ۱) گرشه خاوی دوواه ریاری گشتی؛ ۲) جوگه‌ی به‌خوری که به‌شه‌ی به‌ریزی پلکه‌ی ئاوی [ق] ۱) جاده یا رووباری که‌ناری سه‌ری راشده؛ ۲) جوری پرچ و خوری شالوار یاهوار.

چه‌پیلی: ۱) گیسل، پیس، چلکن؛ ۲) گیسلی، گیسم [ق] ۱) کثیف، چرکن؛ ۲) گیسلی.

چه‌پیلۆک: چه‌پۆک [ق] لوتری.

چه‌په‌لی: ۱) بسی، ناخاوینی؛ ۲) ریگی که به‌هه‌لوزیو بۆ ئاکاری [ق] ۱) پلیدی، کثافت؛ ۲) گناه از رذالت و پستی.

چه‌پین: لای چه‌پ [ق] طرف چپ.

چه‌پینگ: لای بۆرس له‌شکر له‌ده‌یاه‌ا [ق] بسر؛ لشکر.

چه‌پیوانه: پیچه‌وانه، ئه‌ریته [ق] معکوس، وارونه.

چه‌پی: ۱) جۆری هه‌لسه‌رکن، دیلان؛ ۲) جۆریکی هه‌لپه‌رکی به [ق] ۱) رقص گروهی کردی؛ ۲) نوعی رقص.

چه‌پیش: گیسلک، پیچه‌وی بۆن که پیچ ماکه‌وه تا دوینه به‌کسالان [ق] چرک.

چه‌پیل: جۆره، جه‌چه [ق] نگا: جۆره.

چه‌ت: ۱) کۆرن، کۆرین؛ ۲) لایه‌ن به‌هه‌لست [ق] ۱) کوری؛ ۲) دانع، رادع.

چه‌تاره: بارچه‌ی ئاوری شتم [ق] پارچهٔ ابریشمی.

چه‌تان: ۱) باره‌ی چه‌سر که به‌ووری باتی خاوه‌ئاسه‌ی بۆ ئاکاشتان؛ ۲) سه‌ره‌ی ئه‌وه‌ماش بۆ خاوه‌ئاوه‌ی ئاکاشکه [ق] ۱) دیوار مانند اطراف گاری که از نی یا چوب ساخته می‌شود؛ ۲) چادر آلاسکا و اراوه.

چه‌تال: ۱) ئاوه‌ی ئاشتی دیواله که‌ی ئه‌ندگ شه‌ره‌ئاوی ده‌چه‌شتن؛ ۲) خوه‌ی چیوه؛ ۳) کۆی هه‌ره‌ساتی سوو؛ ۴) چه‌نگالی هه‌واتی ئه‌وه‌ئاو و شو خراپین [ق] ۱) چوب یا چیز دوشاخه که تفنگ را بر آن گذارند؛ ۲) شعب کوچک؛ ۳) دودهٔ خرس؛ ۴) چنگال غله‌ی.

چه‌ته‌لاسه: ئاشی سه‌ر کار له‌کۆی هه‌ره‌ساتی سوو [ق] سهمی از خرس گندم که به کشاورز می‌رسد.

چه‌تاوه‌ری: بۆ شه‌ره‌ی کاره‌ی [ق] برای شره و آزار.

چه‌تاوه‌سو: چه‌تاوه‌ری [ق] برای شره و آزار.

چه‌ت کی خستن: ئه‌وه‌ی که کاره‌کانه‌ی [ق] چوب لای خرج کاشتن.

چه‌ت کی کۆتن: گیر کردنی کار (کاره‌که‌م چه‌تی کی کۆت) [ق] بدانشان گیر در کار.

چه‌تن: دۆزان، به‌خت گران، به‌زه‌حمه‌ت [ق] دشوار.

چه‌ن: ۱) ئه‌وه‌ی، ئه‌ی که بۆ پاریز له هه‌لاوی گه‌وه‌ی زان له‌سه‌ر ئاوه‌ی ده‌گری؛ ۲) چه‌شر و کیسه‌یه‌که بۆ فریکه‌وانی له‌شکر. ئه‌وه‌که‌یه‌ی تایه‌ی چه‌ره‌ی سه‌ی‌ی‌ی [ق] ۱) جای شنی؛ ۲) جای فرود پارانوت جای نجات.

چه‌تریان: کیه‌ی به‌چه‌ر که‌ی که‌ی‌ی به‌ی‌ی چه‌شوت [ق] سر باز.

چه‌شرکردن: ۱) خۆش کردن و کاک ریک کردنی ئه‌ه‌ه‌ی‌ی ئاوس؛ ۲) هه‌لیرتاو شتی‌دار بۆ جوانی [ق] ۱) چیز کردن طاووس و بوقلمون؛ ۲) برهنه شاخ و برگهای درخت و آرایش آن.

چه‌تره‌ولی: جه‌ری کۆتری ساجر [ق] نوعی گرده که بر ساج بزند.

چه‌تره‌لان: بیمار کردن [ق] نگا: جه‌ر کردن.

چه‌تفه: ئه‌سالی سه‌ری ئاوه‌ی‌ان [ق] مسار غربها.

چه‌ته‌ه‌ه‌ر: ۱) ئه‌ه‌سه‌ر و ئه‌ی‌ی‌ان؛ ۲) ئه‌ه‌ازه‌و سه‌ی‌ی [ق] ۱) شیاد؛ ۲) لدان و گلاه‌ی.

چه‌تور: فلانی، کاوره‌ی ئه‌ه‌ی ئه‌ه‌ه‌

چه‌راوری: ده‌لیکی بچوکی ره‌ش جوانه که‌ به‌ر خه‌دایست کو بگه‌ شه‌ گه‌شاله.

چه‌ریا: ئه‌ستی، لوستن، قه‌ره‌یله‌ [ک] تخته‌ئاب.

چه‌رت: ساوی، هه‌ڵه‌ران [ک] ئه‌ده‌ب، فامه‌ت گرفته.

چه‌رچه‌ف: زه‌ڕه‌ئاو، بانگه‌ [ک] ملاته.

چه‌رچی: ده‌ستاوریش، فروشتاری گه‌ڕه‌ده‌ [ک] بازاری.

چه‌رخ: ۱) تایی هه‌ڕاسه‌ گاری؛ ۲) (ئه‌ساه‌) ۳) سه‌ده‌سال؛ ۴) ئامرازی ئاوه‌ڵکیشان له‌ بیر؛ ۵) ئامرازی چه‌قۆ تیژکردن؛ ۶) چه‌سپاندی ئاگرین کردن؛ ۷) باشور، هه‌ڵیکی ڕاوکه‌ر؛ ۸) کۆزی داوت [ک] ۱) چرخ خراته‌ و گاری؛ ۲) (ئه‌ساه‌) ۳) قرن؛ ۴) چرخ، جاد؛ ۵) ئاوار جاتو تیژکردن؛ ۶) هندا؛ ۷) باشه، برده‌ایست؛ ۸) حه‌قه‌ ڕه‌ش.

چه‌رخان: سوڕان، ڕه‌ڤین [ک] چرخیدن.

چه‌رخانن: سوڕاندن، ڕه‌ڤاندن [ک] چرخانیدن.

چه‌رخ‌خواردن: چه‌رخان [ک] چرخیدن.

چه‌رخ‌دان: ۱) چه‌رخانن؛ ۲) چه‌رخین [ک] ۱) چرخانیدن؛ ۲) چرخیدن.

چه‌رخ‌له‌چه‌مبه‌ردان: ڕێی له‌ تاڕاوان [ک] شانه‌ له‌ ئه‌نگه‌مه‌ان.

چه‌رخ‌له‌چه‌مبه‌رگشان: چه‌رخ له‌ چه‌مبه‌ردان [ک] نگه‌ چه‌رخ له‌ چه‌مبه‌ردان.

چه‌رخوقه‌له‌ک: ۱) قرکه‌ی چه‌ڵاڵی ئاو چه‌رکیان؛ ۲) جوڵانه‌ی ئاگوریسی بۆ چه‌ند که‌س [ک] ۱) هه‌ڵپه‌ی ئه‌سپانه‌ی قه‌مه‌؛ ۲) چرخ و فلک.

چه‌رخه: خوڕ، سوڕ [ک] چرخش.

چه‌رخه‌چی: ۱) ده‌ره‌س، پاسه‌وانی شه‌ر؛ ۲) ئاگرکه‌وان [ک] ۱) سنگر، گرده؛ ۲) آبگردان.

چه‌رخه‌دان: سوڕخواردن، چه‌مه‌وه‌ی گۆڕی ئاگرداڵ، سوڕانی ئه‌مه‌وه‌ی ئاگر [ک] چرخیدن دور آتش.

چه‌رخه‌ک: ئه‌ره‌ره، ڕه‌ڤه‌ره، داڕکه‌ی ده‌ره‌وی ئه‌سپان [ک] قرقره.

چه‌رخه‌گیران: ئاگرکه‌ی چه‌مه‌وه‌ی شتیکه‌ ده‌وڕاده‌وه‌ی هه‌ڵاتن [ک] دور چرخیدن.

چه‌رخه‌مه: ۱) سه‌موان، ئه‌ڤاشین؛ ۲) ڕه‌شه‌ی ئه‌ڤاشین [ک] ۱) سایبان، ڕاتی؛ ۲) ڕاتیق ڕاتی.

چه‌رخی: ۱) بۆڵیکی قه‌ره‌ی؛ ۲) سکه‌یه‌ک له‌ ئاسنی گۆڕی گۆڕی بن؛ ۳) که‌ڵه‌یان له‌ئه‌ستۆ ڕاده‌کۆن و که‌ڕیکه‌ی سه‌ر ده‌ڕۆن؛ ۴) گۆڕانی خۆڕا [ک] ۱) واحدی در پولهای قدیم؛ ۲) سکهٔ کنگره‌دار؛ ۳) چرخی جنگی؛ ۴) مفت گرد.

چه‌رخیان: سوڕان، سوڕی [ک] چرخیدن.

چه‌رخین: چه‌رخان [ک] چرخیدن.

چه‌رخین: خلیسکان [ک] لرخوردن.

چه‌رداخ: داداغ [ک] کرمه.

چه‌رده: ڕه‌شاڵه، ئه‌سه‌ر [ک] سه‌جرده.

چه‌رس: ئه‌سک، گیایه‌که‌ ده‌یگێنن و گۆزه‌ده‌ن، حه‌ندسه‌ [ک] بنگه‌ خشیش.

چه‌رقو: گه‌شکی، ئه‌شکه‌وار [ک] مار و ساخه‌ شه‌ده‌ از ترکه.

چه‌رم: ۱) پێستی ماڵاتی ده‌ره‌؛ ۲) چه‌ده‌ر، ده‌ور [ک] ۱) چرم؛ ۲) چرب.

چه‌رمچی: ده‌باغ، که‌سی پێستان ده‌ده‌ڵاڵ ده‌کا، ده‌باغچی [ک] دباغ.

چه‌رم خوش که‌ر: ده‌باغچی [ک] دباغ.

چه‌رمسی: سسی، هه‌ڵگه‌ڕاو (ئاو)، چرچ و گۆڕ [ک] پژمرده.

چه‌رمسین: سسیرون، (ئاو) [ک] پژمردن.

چه‌رمقی: چرچ هه‌ڵگه‌ڕاو [ک] چروکیده.

چه‌رمقین: چرچ‌بون، لوچ تکه‌ون [ک] چروکیدن.

چه‌رمگه: سبی، گه‌وری [ک] سفید.

چه‌رمگسوو: بۆری گه‌وری ده‌ڵسو [ک] گوسفند سفید گرده‌ن قرمز.

چه‌رمگی: سپیتی، گه‌وری [ک] سفیدی.

چه‌رمو: سبی [ک] سفید.

چه‌رموک: پارچه‌ چه‌رمیکه‌ ده‌کاته‌ ئه‌سپی ده‌ده‌ن [ک] تکه‌چرم اسب.

چه‌رموگ: چه‌رمگه‌، سبی [ک] سفید.

چه‌رمه: ۱) سبی؛ ۲) ئه‌ره‌ڵاوی؛ ۳) بۆر، بۆشه‌م؛ (ئاسا) چه‌رمه‌ی لێ ده‌کرد [ک] ۱) سفید؛ ۲) لاغر و نزه‌ی؛ ۳) ابرو درهم کشیدن.

چه‌رمه‌جه‌ڵاته: گۆشتی ره‌گاوی [ک] گوشت همراه با رگ و پی.

چه‌رمه‌شه‌ره: ده‌ره‌و ئاڕاو ڕه‌ڤی دو [ک] تاریخ و مشکلات بسیار.

چه‌رمه‌شه‌ری: چه‌رمه‌شه‌ره [ک] نگه‌ چه‌رمه‌شه‌ره.

چه‌رمه‌ل: دڕکه‌ی میوه، شوکه [ک] سیخک درخت و بالین.

چه‌رمه‌لاته: چه‌رمه‌ل [ک] نگه‌ چه‌رمه‌ل.

چه‌رمه‌له: چه‌رمه‌ل [ک] نگه‌ چه‌رمه‌ل.

چه‌رمی: ۱) سبی، گه‌وری؛ ۲) چه‌ری [ک] ۱) سفید؛ ۲) چربی.

چه‌رمیله: دڕکه‌ چه‌رمه‌ل [ک] نگه‌ چه‌رمه‌ل.

چه‌رمین: ده‌رمسه‌ گرتو له‌ چه‌رم [ک] چربی.

چه‌رمینه: چه‌رمین [ک] چربی.

چه‌رمینه: سه‌ی ئاڵاڵه [ک] سیخ تنگ.

چه‌رنده: ئاڵاتی که‌ ده‌ڕاشن [ک] چرخه.

چه‌رنه: چه‌رنده [ک] چرخه.

چه‌روداڵ: خاروخاڵ [ک] خاروخار.

چه‌روشین: لوسکه‌داڵین، چوکه‌وشتن [ک] لگدزدن، شکنه‌ اعضا.

چه‌ره: ئاوایه‌ی، (ئه‌م چه‌رمان خوارد) [ک] خوراک.

چه‌رهوڕه: ئاوه‌ڕیکه‌ له‌ ئاسمانه‌وه‌ [ک] ابری در آسمان.

چه‌ره‌دوکه‌ڵ: سڕه‌ ده‌کاڵ [ک] دود غلیظ.

چه‌روڵ: شتی ئه‌ڕوڵاندن (ئاگه‌ ده‌ده‌ن پسه‌ پیکه‌وه‌) [ک] آجیل.

چه‌روش: هه‌ڵبه‌زی، ئاسه‌ڕۆ، ده‌ناوکردن [ک] شیره و بامشق ساختن گزوش.

چه‌ره‌گه: چه‌رمیه‌، ئه‌ره‌ڵاوه‌ی ده‌ساڵ چه‌مه‌وه‌ ده‌چه‌ن [ک] چربهای نگهدارنده‌ جمع چادر.

چه‌ری: چه‌رمین [ک] نگه‌ چه‌رمین.

چه‌رین: ۱) ئه‌ڤه‌ڕان، ئه‌ڤه‌ڕین؛ ۲) گۆڕانی کۆن [ک] ۱) چریدن؛ ۲)

آوازخوانی.
چمزه: تاب. چمزه [ق] مزه، طعم.
چمس: چمه [ق] چست.
چمسه: یکجور توبان [ق] چسبیدن.
چمسو: ۱) توسه‌ک، سرتنی؛ ۲) لکان، پوه‌توسان [ق] ۱) چست؛ ۲) چسبیدن.
چمسان: ۱) لکان، توسان؛ ۲) مدربوت، لمش، سوک [ق] ۱) چسبیدن؛ ۲) چست‌وچالاک.
چمساندن: لکاندن، توساندن [ق] چسباندن.
چمسالن: چسباندن [ق] چسبانیدن.
چمسوک: توسه‌که، توسه‌نه‌که [ق] نوعی خیار که به لباس می‌چسبد.
چمسیان: لکان، پوه‌توسان، توسان [ق] چسبیدن.
چمسین: چمسیان [ق] چسبیدن.
چمس: چمس [ق] چست.
چمش: ۱) جای دیده، دیده، چمه؛ ۲) نجیری چمشه‌خوارو؛ ۳) نازی قمرزاو؛ ۴) بیزه؛ نام [ق] ۱) چشم؛ ۲) شکار چشمه‌خوار؛ ۳) نازی تعلیم دیده برای شکار؛ ۴) مزه، طعم.
چمش‌پون: ۱) نجیری چمشه‌خوارو؛ ۲) نازی قمرزاوکردن [ق] ۱) شکار چشمه‌خوار؛ ۲) آموزش نازی.
چمشتن: نام‌کردن، چیزه‌کردن [ق] چشیدن.
چمشته: ۱) چیزی که‌و نجیر دادوری؛ ۲) نجیری چمشه‌خوارو؛ ۳) نازی قمرزاوکراو [ق] ۱) چشته؛ ۲) شکار چشمه‌خوار؛ ۳) نازی تعلیم دیده برای شکار.
چمشته‌پون: ۱) نجیری چمشه‌خوارو؛ ۲) نازی قمری رادوگ [ق] ۱) چشته‌خوار؛ ۲) نازی تعلیم‌دیده.
چمشته‌خوره: نجیری چمشه‌خوارو [ق] چشته‌خوار.
چمش‌چه‌زه: جاوارشن [ق] ارسانشه.
چمش‌خین: جاوجین، به‌جاوخاین [ق] نظرباز.
چمشدار: ۱) ناگاداز به‌جاو، جاوتیز؛ ۲) پهراسه‌ری بی‌جاو، جاوبیاز [ق] ۱) چشم بهراه، منتظر؛ ۲) بیدا.
چمشرن: بیسرار، جاوبرن، جاوبرو [ق] چشم‌براه، منتظر.
چمش زه‌خم: ۱) جاوتی، جاوزا؛ ۲) نوشه‌ی جاوزار [ق] ۱) چشم‌زخم؛ ۲) چشم‌زن.
چمش شه‌نه: عاشیرت به‌چمه، هیما به‌جاو [ق] ایما و اشاره با چشم و ابرو.
چمش کردن: ۱) چمشه به‌نجیردان؛ ۲) نازی قمرزاوکردن [ق] ۱) شکار چشمه‌خور کردن؛ ۲) تعلیم دادن نازی.
چمشکه: ۱) چمشه؛ ۲) چشتن، چیزه کردن؛ ۳) هه‌ناو، جه‌رگ‌وزل [ق] ۱) چشته؛ ۲) چشیدن؛ ۳) امعاء.
چمشکه‌کردن: نام‌کردن، چیزه‌کردن [ق] چشیدن.
چمشمه: کانی، جاو، سه‌رچاو، هانه [ق] چشمه.
چمشمه‌ل: جاوپاک، گوزلله [ق] عینک.
چمشمه‌نداز: دیمن، چاوکه، بدرچاو [ق] چشم‌انداز.
چمشمه‌نتن: چمشمه‌نداز [ق] چشم‌انداز.
چمشمیله: توزی دورمانی جاو [ق] پودر داروی چشم.
چمشن: جوز، وه‌ک [ق] مثل، مانند.
چمشنی: نه‌ریه [ق] ترقه، جاشنی.
چمشوری: جاوری، نه‌ریه‌مینا [ق] سرپوشا.
چمش وه‌ری: جاوبزن، جمه‌را [ق] چشم‌براه.
چمش وه‌له: ئیشاره، به‌جاو [ق] اشاره با چشم.
چمشه: ۱) چمشه؛ ۲) وزه‌خواردنی به‌راه‌ئاو و جشنن [ق] ۱) چشته؛ ۲) پیش‌غذا.
چمشه‌پون: چمشه‌پون [ق] نگا: چمشه‌پون.
چمشه‌خوره: چمشه‌خوره [ق] نگا: چمشه‌خوره.
چمشه‌کردن: ۱) چیزه‌کردن؛ ۲) چمشه به‌نجیردان [ق] ۱) چشیدن؛ ۲) چشته‌خور کردن شکار.
چمعقه: جاو، چم، دیه [ق] چشم.
چمعقلک: جاوپاک، عه‌ینه‌ل، چمشمه‌ل [ق] عینک.
چمقت: ۱) خوار، لاز، چموت، چه‌وال؛ ۲) ئاسنوکه‌ی دورکه‌ی بی دانه‌خین [ق] ۱) لج؛ ۲) چفت.
چمقلیس: کانه‌لیس، هوسن [ق] شکورست.
چمقنو: خوار برای قیله‌وقاچ [ق] قیقاج، اریبه.
چمقنول: چمقنور [ق] نگا: چمقنو.
چمقنه: ۱) شه‌میز که که‌وار ده‌هاتن؛ ۲) بوخیاز و هه‌لیه‌سی دری؛ ۳) چه‌نه [ق] ۱) رزی که بهور درخت پیچیده باشد؛ ۲) افرک؛ ۳) دستار تر بها.
چمقه‌زین: ئالقه‌زری دورگا [ق] چفت.
چمقه کال: گای چوارساله [ق] گاو تر چهارساله.
چمقه‌لی: ۱) جوزی جاوکه‌ی زنان گه‌راسه‌و چپ ده‌پوشن؛ ۲) لاولاوی دوراو به‌چمه‌ره [ق] ۱) نوعی روپوشی زنانه که چپ و راست می‌پوشند؛ ۲) لولای در و پنجره.
چمقه‌وشیره: چمه‌و چیز به‌شیکه‌وه روانین [ق] چپ‌چپ نگاه کردن.
چمقیه: چمقه [ق] نگا: چمقه.
چمقیاندن: ۱) ده‌ناوه‌ک بردن؛ ۲) چمیاندن [ق] ۱) درهم فرو بردن؛ ۲) خم کردن.
چمقر: ۱) دهون، چمور؛ ۲) گیایه‌که که‌لاندری که جشنی که‌مار لو [ق] ۱) چربی؛ ۲) گیاهی است.
چمقرچه‌قوک: گیایه‌که بنه‌که‌ی بو خواردن دهبی [ق] گیاهی است که ریشه خوراکی دارد.
چمقریی: خوریکا لداریی [ق] نوعی درخت بید.
چمقین: چمین، چمشه‌ین، خواردیون، داهاتیو [ق] خمین.
چمق: ۱) بی‌بروتی و ئه‌ییوا؛ ۲) وزه‌ده‌رگ؛ ۳) ناوه‌ندی ریگه؛ ۴) چمقینی جگ لسه‌ر لافوله‌که‌ی، ئه‌ریه‌ی، گریه‌ئاتی، گریه‌ئاتی میچ، مه‌وقی؛ ۵) سه‌ریه‌ی‌ئه‌ی‌ولاسار لاسه‌وداو [ق] ۱) مقاوم؛ ۲) رگ‌وپی؛ ۳) کنار راه؛

۴) نگا: تموقی؛ ۵) سرسخت، یک‌دنده، لج.

چه‌قال: ده‌گهل، به‌قال، ده‌گوتری‌و به‌مانا سه‌وداگه‌ری سه‌ربایی له‌ناو بازار.

دیت [ق] مترادف با بقال و به‌معنی دووه‌گرد.

چه‌قاله: نوی گوشتی بۆ له‌وه‌گ [ق] نگا: چه‌ربه‌چه‌قاله.

چه‌قاله: فه‌ریکه‌بادام [ق] چه‌قاله.

چه‌قاله‌کیوله: بیری داریکه که فه‌ریکه‌بادام ده‌کا [ق] گیایی است که تخمش شبیه به چه‌قاله‌بادام.

چه‌قان: ۱) ده‌زه‌ویدا، داکوتران، (ریشه‌کان چه‌قان)؛ ۲) تکشه‌ری دۆب؛ (فه‌تره‌چه‌قان) [ق] ۱) له‌زه‌ین فروکردن؛ ۲) چه‌کانده.

چه‌قاندن: داگرتنی بۆ بزوتن له‌زه‌ویدا، (تۆزی ده‌زه‌وی چه‌قانت به‌مامی چه‌قانا) [ق] له‌زه‌ین فروکردن، نشاندن.

چه‌قانن: چه‌قاندن [ق] نگا: چه‌قاندن.

چه‌قانه: چه‌قه‌نه‌ده‌ویا‌رچه‌ی زه‌وی چکۆلەی بانکه‌له که‌سه‌ماکان ده‌ده‌ن‌ده‌ناو ده‌بانه‌قنی [ق] چه‌قانه.

چه‌قانه‌ژه‌ن: که‌سی که‌چه‌قه‌نه‌ل ده‌دا [ق] چه‌قانه‌ژه‌ن.

چه‌قاو: ده‌زه‌مین روکراو [ق] له‌زه‌مین فرو شده.

چه‌قاوه‌سی: شۆکرتر‌ه خراپه، بۆ ئه‌مرو به‌چه‌قو شقاع [ق] شه‌لاقان، رهگار.

چه‌قچه‌چۆک: گیایه‌کی قه‌ل باریکی بلندی بۆ گه‌لاو تالی پانگی پۆو ده‌بیش [ق] گیاهی است.

چه‌ق چه‌ق: ۱) ده‌ورانی سوڕ کراو له‌داوا کولاو تۆنر وکانسدن؛ ۲) چه‌قه‌ی‌تاش [ق] ۱) بسته کوهی شور شده و در آب بخته؛ ۲) ابزاری در آسیاب.

چه‌قچه‌ق: ۱) چه‌قچه‌چۆک؛ ۲) گیایه‌که تیره‌ی بنه‌کانی وه‌ک جاجه‌که له‌خاوی؛ ۳) چه‌قه‌ی‌تاش، چه‌قچه‌ق [ق] ۱) و ۲) دو نوع گیاه؛ ۳) ابزاری در آسیاب.

چه‌قل: چوغل، ئه‌ک، ئه‌ژه [ق] خال.

چه‌قلاقوچ: قه‌زوان، که‌شکان [ق] چه‌لاقوش.

چه‌قل ماست: ماستی ئاوماست [ق] دوغ چۆن نگرفته.

چه‌قله: بنکن، گه‌مار [ق] چرکین، کثیف.

چه‌قلای: چه‌قلاندن [ق] خرس کردن.

چه‌قو: ۱) چه‌قۆ؛ ۲) له‌پاش وشه‌ی لۆتی‌وانا، گاله‌که‌ر، سه‌ماکه‌ر [ق] ۱) چاقو؛ ۲) پس از کلمهٔ لوطی به‌معنی دلقک آید.

چه‌قۆ: کێرد [ق] چاقو.

چه‌قۆساز: کێرده‌کن، وه‌ستای کێردان [ق] چاقوساز.

چه‌قۆکیش: شه‌رانی، که‌سی به‌چه‌قۆ‌ران هه‌رهه‌ته‌له خه‌ڵک، ده‌کا [ق] چاقوکش.

چه‌قۆگه‌ر: چه‌قۆساز [ق] چاقوساز.

چه‌قۆله: کێردی چکۆله [ق] چاقوی کوچک.

چه‌قۆنه: ته‌ق‌ه‌ق به‌لیکه‌ی قامیکه گه‌ورەو بۆ‌ئوه، چه‌قه‌نه [ق] بشکن.

چه‌قه: ۱) شیلی به‌ئه‌ستگ که‌ئه‌چاوی؛ ۲) گورەو هه‌ره چه‌قه‌ڵدان [ق] ۱) فندران؛ ۲) قبل و قال.

چه‌قه‌بی: داره‌بی‌خۆرست [ق] بید خوارو.

چه‌قه‌چه‌ق: ده‌ره‌ویه‌ر، ئاڵه‌ئاڵ [ق] هر و جنجال.

چه‌قه‌چه‌ناو: چه‌قه‌کن، زۆرئه‌ی چه‌نگی به‌ر [ق] حرکت بر چانه.

چه‌قه‌خانه: (وه‌ک چه‌چه‌ئه‌ی‌ئه‌ی‌ئه‌ی

چه‌کچه‌کیله: چه‌کمه‌لی [ف] شبیره.
چه‌گدان: به‌چه‌ک به‌سلاح، خاوه‌ن که‌سایی شه‌ر [ف] مسلح.
چه‌گمزلو: حوکم برلو له لاچو حاکو [ف] به‌حکوم.
چه‌گری: ۱) ئه‌ر ناقد، چه‌غه‌ره؛ ۲) ئه‌ر که‌ره‌ی ریواس [ف] ۱) جواله؛ ۲) جواله‌ی ریواس.
چه‌گرین: به‌چه‌ک [ف] نگا: به‌چه‌ک.
چه‌گسه: زانی به‌ک، به‌ئاوه‌ری [ف] نگا: به‌گه‌ی.
چه‌ك‌گردن: چه‌کی شه‌ران ساغ [ف] خلع سلاح کردن.
چه‌گسه: ۱) جرمه، چه‌ره‌ور، که‌ویی ئاخه‌ره‌تو؛ ۲) پیست داباغ [ف] ۱) جگمه؛ ۲) پوست لنگه‌ی مه‌ر، به‌بی پوست.
چه‌گمه‌پوز: ۱) کوله‌مه‌جیب، به‌گرانه‌ی ئاوه‌ت؛ ۲) لاساری کوز [ف] ۱) اسراف‌کار، مبذر؛ ۲) حرف نشنو.
چه‌گمه‌رو: چه‌گمه‌پوز [ف] نگا: چه‌گمه‌پوز.
چه‌گو: ئاوی پاواغه [ف] آبی برای مردان.
چه‌گوپوش: وه‌ره‌ور بردی ماله [ف] حرف‌ور بردن مزل.
چه‌گوچ: چه‌گوش، ئه‌وی زور چه‌گوله‌ی ئه‌ریا کوان و چه‌شکاندن [ف] چکش.
چه‌گوچه‌وان: پولس دلوب ئه‌ریا [ف] با آبی بر قطره چکاندن.
چه‌گوچکاری: کار له‌شتی کردن به‌چه‌گوچ [ف] چکش کاری.
چه‌گوز: پیسی به‌ئوکیه، که‌وله‌ی‌ئه‌وانی ئوکانی وه‌ئه‌کراو [ف] پوست حیوان با پشم آن.
چه‌گوش: چه‌گوچ [ف] با چکش.
چه‌گه: ۱) مشتوی هه‌لاج، مشتی هه‌لاج، کوتکی هه‌لاج؛ ۲) ریشه‌ی شوکا؛ ۳) ئه‌ریشی سه‌ر ئاهه‌ر چه‌گه‌ی سه‌ری دیشه؛ ۴) گالته‌جی و قسه‌خوش؛ ۵) ته‌نگی کیشی کوتی خراب (چه‌گه‌ی کیشی دیشا) [ف] ۱) مشت پنبه‌زنی؛ ۲) تشتوره؛ ۳) ئریش سر؛ ۴) بذله‌گو؛ ۵) صدای کفش کهنه و فرسوده.
چه‌گه‌چه‌گ: ته‌نگه‌ته‌نگی کیشی کوتی ئه‌ریا [ف] صدای کفش کهنه و فرسوده.
چه‌گه‌ره‌ئاسی: زه‌وه‌لامی به‌کاره [ف] انبوه به‌کاره.
چه‌گه‌ره: ۱) چه‌غه‌ره؛ ۲) سیاره‌ی که‌ئه‌ستیر هه‌ئاجیری وشه‌و ئاسوخه‌ور ده‌یبری [ف] ۱) جواله؛ ۲) سیاره‌ی آخیر خشک.
چه‌ئ‌ئ‌ره‌شکین: شیو کردنی زه‌مین که‌ئه‌ستیره‌ی به‌هار [ف] تخم زدن زمین در اوایل بهار.
چه‌گه‌ور: چه‌غه‌ور [ف] نگا: چه‌غه‌ور.
چه‌ل: ۱) جاو، هه‌ل، جیل، ره‌چه‌ل، که‌ره‌ت؛ ۲) ئه‌ریه له‌ئه‌ویتر و گالته؛ ۳) کیس، ده‌رهه‌ت، هه‌ل؛ ۴) ئه‌ریکی جیا؛ ۵) ئه‌ریه، به‌لای سه‌ریتان. (چه‌ل و چه‌لو ده‌ست هه‌لگری) [ف] ۱) دفعه، بار؛ ۲) نوبت در بازی؛ ۳) فرصت؛ ۴) غلهٔ کوه؛ ۵) وبال کردن.
چه‌لا: کوریس لاسو [ف] ریسمان.
چه‌لاخ: ئه‌سپی هه‌ئاهه‌ر [ف] اسب تازیانه.
چه‌لاق: ئه‌ئریس، چه‌ئه‌رهت [ف] شریر، بیدل.
چه‌لاگه: ۱) داری دریژی سیوه ته‌کاندن؛ ۲) کوله‌کی بنار [ف] ۱) چوب بلند برای تکاندن میوه؛ ۲) دیرک خیمه.
چه‌لاگ: چه‌لاک [ف] نگا: چه‌لاک.
چه‌لاکه: ۱) داری سه‌ر به‌قولا به‌پوشت له‌قولایی ده‌رهیناوه؛ ۲) داری دریژی دوئاسا، هه‌ر چاو سه‌دری، چه‌لاگ [ف] ۱) چوب قلاب‌دار برای بیرون کشیدن اشیاء از داخل چاه؛ ۲) دیرک خیمه.
چه‌لاکه: چه‌لاگ [ف] نگا: چه‌لاگ.
چه‌لان: ره‌زای پشو، چاران [ف] قبلا.
چه‌لاو: ۱) توکاو؛ ۲) گوشتاو؛ ۳) ئاوی سه‌ره‌ری؛ ۴) ره‌نگو ره‌نگاو [ف] ۱) محبوب؛ ۲) آب گوشت؛ ۳) آب ته‌ه‌ی‌چه؛ ۴) بالای.
چه‌لاو: سوری‌ی به‌کوشتن، ترمت [ف] تربت.
چه‌لتك: ۱) سه‌رانی بچوك؛ ۲) چه‌شوك، ترنجی به‌تیکوله‌وه [ف] ۱) جوال کوچك؛ ۲) شنشوك.
چه‌لتوك: ترنجی به‌تیکوله‌وه [ف] شنشوك.
چه‌لتوك: جاو، سه‌ری، ده‌ریاو، ره‌ج [ف] شاخ‌ور.
چه‌لته: چه‌غه‌ر قسه‌ی لاله‌لا [ف] سخن سفله.
چه‌لته‌چه‌لت: چه‌ئه‌ریی، چه‌غه‌ری [ف] پرجانگی.
چه‌لفو: چه‌رخی، که‌سکی له‌ئوو [ف] نوعی جاروی دستی.
چه‌لفو: ئه‌ریلاوان، ئه‌ر [ف] لاغر.
چه‌لماس: جاریری، جلس [ف] بحل، مرتعی، آرمه.
چه‌لماسك: چه‌لماس [ف] نگا: چه‌لماس.
چه‌لوچو: راسان، ئه‌رکیف کردن [ف] ایستاده دادن برای حمله.
چه‌لوز: باریکی، به‌گرمو ئه‌ریه [ف] گدای سمج.
چه‌لوك: کوری، چاف [ف] کوری.
چه‌لومل: به‌لای ده‌ست هه‌لگر [ف] سختی و بلائی که رفع نمی‌شود.
چه‌له: ۱) کوریس، ئه‌ریس، پیت؛ ۲) ئه‌ریه له گالته [ف] ۱) ریسمان؛ ۲) نوبت در بازی.
چه‌له‌پاچی: چوزین دیلان [ف] نوعی رقص محلی.
چه‌له‌ك: ۱) خوشتری جیی، به‌کال له‌ئه‌ریشتا؛ ۲) چه‌سوه، داهاتی؛ ۳) حیزان، خوشیك [ف] ۱) زاهوار؛ ۲) خمیده؛ ۳) زیبا.
چه‌له‌کوره: شتاگره، یالدانکی زاوکه‌ری بچوکه له‌پاشو گه‌که‌ره [ف] پرنده ایست شکاری کوچك.
چه‌له‌که: چه‌لاك [ف] نگا: چه‌لاك.
چه‌له‌مه: ۱) که‌له‌وه، که‌له‌مه؛ ۲) تالقه‌ی سه‌ری ده‌یانه؛ ۳) داگوریی ئه‌ون [ف] ۱) حلقهٔ چرمی که در گردن گاو اندازند؛ ۲) وشک؛ ۳) چرمی در دستگاه قالیبافی.
چه‌له‌مه: ۱) که‌له‌وه؛ ۲) تالقه‌ی داریی سه‌ری ده‌یانه؛ ۳) چوله‌مه؛ ۴) گیرو گرتنی زه‌مانه، ده‌ریو تاروه‌ختی. (ئوتیی به‌نگیر چه‌له‌مه هاتوو) [ف] ۱) حلقه چرمی گردن گاو؛ ۲) وشک؛ ۳) استخوان جناغ؛ ۴) گرفتاری زمانه.
چه‌له‌مه‌شکانی: جوله‌ی به‌شکانه [ف] جناغ شکستن.
چه‌له‌مه‌شکینه: جوله‌مه‌شکینه [ف] جناغ شکستن.

چه‌له‌نگ: ۱) نوع جو نه‌نگ. ۲) دفری به‌نه‌که. ۳) بلوکی دار. ۴) داماد. ۵) جوشنه‌ی لاله‌ا. ۶) نوع و نسنگ. ۷) طرف بزرگ. ۸) شانه‌ی برخت. ۹) پاماله. ۱۰) جلاک.

چه‌له‌دان: مه‌ئاسان، ماتن. ۱۱) نیاه‌بازی.

چه‌لی: ۱) گیاچه‌ی تیزه‌ی کمانوا. ۲) پنه‌ی نه‌نگ‌ای گاو و زینتن. ۳) ۱) گیاهی است. ۲) دلاه‌ای برای دادن آگاه.

چه‌لین: ۱) جایگاه، تاریخ، دمیکت. ۲) وسیله‌ی مؤلسمت خواستن.

چه‌لین: (پیوسته) ۱) یاد آر. ۲) واژه‌ای برای مهلت خواستن.

چه‌لیان: توانین، کارین، عنان. توانستن.

چه‌لیب: جاج، سه‌لیب. صلیب.

چه‌لیک: جاریکا، لحظه‌ای. یک لحظه در گذشت.

چه‌لینگ: گیاه‌ی پیچی جوانه، گولیمه. گیاهی است.

چه‌مو: ۱) جاو. ۲) جوو. ۳) جوراوان. ۴) سینه‌لانی لای جوو. ۵) نه‌ر و سوری کار. ۶) چه‌چمی دوانی. ۷) جسم. ۸) روخانه. ۹) خمیده. ۱۰) بسته‌کار، روخانه. ۱۱) شیوه کار.

چه‌مو ناخوره: نانان بو ناره‌ل. برجن.

چه‌ما: جوراوو، داهات. خوردن.

چه‌مان: داهاتن، بیره جوراوان بو جو. خم شدن.

چه‌ماندن: جوراکردن، داهاتن. خم کردن.

چه‌ماندنه‌وه: چه‌ماندن. نگا. چه‌ماندن.

چه‌مانن: چه‌ماندن. نگا. چه‌ماندن.

چه‌مانه‌وه: چه‌ماندن. نگا. چه‌ماندن.

چه‌مانه‌وه: داهاتن، داهاتنه‌وه. خم شدن.

چه‌مان: ۱) جوراوبه‌رگ. ۲) نرزان. ۳) جوری گچکه. ۱) خمیده. ۲) خاریسن. ۳) بهر.

چه‌ماوه: جوراوبه‌رگ. لاوه‌ی برگ. خمیده.

چه‌میل: هه‌نگل، دیسکه گوزه‌ی. دسته خم و کوره.

چه‌مبوله: ۱) بو کاوه. جمبوله. ۲) چنگ، پنجه. ۱) پنجه دست که به‌علامت تنفر و به‌کشی باز می‌کنند. ۲) پنجه دست.

چه‌مه‌ر: ۱) جسمان، شیر و شمشیر. ۲) تاقه، گول. کمه. ۱) شیون. ۲) ناله.

چه‌مه‌ره: ناوه‌کی ماره. چیز زان ماو.

چه‌مه‌ری: دیسکی، خه‌نجه‌ر و شمشیر. دسته خنجر و شمشیر.

چه‌میال: سه‌ربار. سربار.

چه‌میل: بالی سیاو، کسیکه به‌نه‌هه‌ی ناسان. دست از سرانگشتان تا شانه.

چه‌مناوه: جمناوه. جمیده.

چه‌مچاک: ته‌سکری، ته‌سکر. جمجه.

چه‌مچون: ته‌سکه، ماتن بو. ده‌ه‌ه. جمیده، آفت زن.

چه‌مچه: جمیجاک. جمجه.

چه‌مچی: ۱) جوراوی، جمیوتی و جماتن. ۲) جوریک ترین روشن. ۱) خم. ۲) وجی انگور سیاه.

چه‌مک: به‌ه‌ست، به‌ئه‌ب. منظر.

چه‌موچوخمو: شتیکه ناسینه‌ئیتی جو بو. بیسته و نزار آمده.

چه‌موچوغوره: جمیر جرمیر. نگا. جمیر جوخمو.

چه‌موره‌چه: نازیو. حرام.

چه‌موز: لاسار، گرتن، خیس. حرف نشنو.

چه‌موش: مل، ریسک، ته‌ه‌ه‌ون، وگار. جمیوش.

چه‌موله: ۱) جسوکه، بو کاوله. ۲) پنجه‌جیلاوی. ۳) جنگال. ۱) نگا. چه‌مبوله. ۲) پنجه باز دست. ۳) جنگال.

چه‌موله‌داوان: پنجه‌ئاسیه‌ی، ئه‌ر و کرمی ئه‌ره‌ه. اثر چه‌موله‌ی داهاتی. پنجه جمیوان. خراب روی آمد.

چه‌موله‌گرتن: بو کاوله‌گرتن. پنجه دست را به علامت تنفر و به کسی باز کردن.

چه‌موله‌لیان: بو کاوله‌لیان. نگا. چه‌موله‌گرتن.

چه‌مه: ۱) جاجیم، به‌کوره. ۲) شیر سیاه. کاشی. ۳) کلیمی، ئه‌ه‌ه‌ی. ۱) اطاقی بر خانه. ۲) سرچشمه. ۳) جوب مدوّر شعله‌ی ئه‌ه‌ه‌ی ئه‌ه‌ه‌ی.

چه‌مه‌وان: جاناتا. سه‌ه‌ه‌ی که‌ه‌ه‌ی بار. ئه‌ه‌ه‌

چەناگەدرێژ: زۆر ئەڵێ، چەنەباز، هەڵمێر [ف] پرچانە، حرّاف.
چەناگەکوتان: برێتی لەگەیشتنی ئاوەڵکەدان [ف] کنایە لە خاڵەت بوون.
چەناگەکوتی: چەناگەکوتان [ف] نگا: چەناگەکوتان.
چەنەبەر: کەسە، مەدرەسە هەرشتێ [ف] محیط دایرە.
چەنەتاڵ: هەڵگە، خوارەتی بچوک بۆزاو [ف] توبەدان.
چەنجۆڕ: ١) لاوان، ئەڵ، ئەمبەن، داڵگرتنا ٢) زەریلی، زرد [ف] ١) لاغر، ٢) خسیس.
چەنچرۆک: چینچرۆک [ف] نگا: چینچرۆک.
چەند: چەنتی، چەنی [ف] چند، چقدر.
چەندان: ١) هێندەی، ئەوەندەی، ٢) بەقەدەر، بەئەندازە، (دوچەندانی دەرگرت) [ف] ١) چندانکه، ٢) بەاندازۀ.
چەندن: چاندن، تۆم پەیدەکردن [ف] کاشتن.
چەندوچۆن: وەرامبو پرسیار، قسە، ئەستێی کردن، باس کردن، (بێ چەندوچۆن بچەندەی دەدەم) [ف] مناقشه، چانه زدن.
چەنسە: ١) مانوبەکە، ئەڕەوەتیکە، (چەنسەی جاوەنۆرە) ٢) پرسیار، ئەندازە، (کوکرێ بچەنسە) [ف] ١) چندی است، مثلی است، ٢) چند است، چقدر است.
چەنگێ: مانوبەک، زەمانێک، (چەنگێ لەمەوبەر دیتم) [ف] چندی، مثلی.
چەنەتی: زاندی، زۆری وکەمی [ف] کثرت.
چەنسوکە: چنگ سوکە [ف] نگا: چنگ سوکە.
چەنگ: ١) چنگ، پەنجە، ٢) باڵی مەل، ٣) مامزەی چەکەمەی سواران، ٤) ئامانج، ٥) ئامرازێکی موسیقایە، ٦) زەنگۆڵە [ف] ١) چنگ، پنجه، ٢) بال پرندگان، ٣) مهمیز، ٤) مهموت، ٥) آلت موسیقی، ٦) زنگوله.
چەنگاڵ: چنگاڵ [ف] نگا: چنگاڵ.
چەنگان: چەندان [ف] نگا: چەندان.
چەنگبڕین: شتوان، ماندوو بەشوو بوون [ف] آشفته و مبهوت بودن.
چەنگسڵ: چەنگاڵ، قولاب، بۆ گۆشت هەڵاویسن وهتیی گرتن [ف] چنگال، قلاب.
چەنگلقە: دەس بڵاوی، ماڵی بەخۆرکی خەرج کردن [ف] ولخرجی.
چەنگەد: چنگەد، دار یا آسنی سەر بەقولاب [ف] چنگاد.
چەنە: چەناگە، ئەرزینگ [ف] جانه، زنخ.
چەنەباز: چەنەبەرێ، هەڵمێر [ف] پرگو، پرگو.
چەنەبەچەنە: شەڕ، چەقە، دەمەدەمان [ف] درگیری لفظی.
چەنەجەن: زمان درێژی، هەڵمێری [ف] زبان درازی.
چەنەدان: زۆرێژی، چەنەجەن [ف] زبان درازی.
چەنەلێدان: چەندان [ف] نگا: چەندان.
چەنەوەر: ١) هەڵمێر، زۆرێژ، ٢) چەوەندەر، چەپەتەر [ف] ١) زبان دراز، پرگو، ٢) بیحیا.
چەنەهەراش: هەڵمێر، زۆرێژ [ف] زبان دراز، پرگو.
چەنی: ١) ئەرزی دەرەوان، ٢) مەگەڵ، پێکا، ٣) ترچی، ئەمچی [ف] ١) موزن، ٢) همراه با، ٣) چرا، برای چه.

چەنی: ١) هێندی، ٢) چەندجارێک، زەمانێ [ف] ١) مقداری، اندکی، ٢) اندک زمانی.
چەو: ١) ورنکەبەر، ریخ، خیز، ٢) جاو [ف] ١) خس، ٢) چشم.
چەوا: جاوا، چۆن [ف] چگونه.
چەواشە: ١) ئەڵ، ئەچەواشە، ٢) شتی باگ، ئەڵەچەو [ف] ١) برعکس، ٢) آشفته.
چەوت: لاڵ، خوار، هەڵەت [ف] کج.
چەوتاندنەوە: لاڵەوە کردن، خوار کردنەوە [ف] خم کردن.
چەوتانەوە: لاڵ بوونەوە، خوار بوونەوە [ف] خم شدن، کج شدن.
چەوتاوە: داهاتو، خوارەبیرک [ف] خمیده، کج.
چەوتە: ١) ریگە لەقەدی کۆدا، ریگا لێر وارن جیا، ٢) شتە خوارە کە [ف] ١) راه کوهستانی، ٢) آنچه که کج باشد.
چەوتەڵ: ١) داربەس، قایشە، ٢) لکی تەنراوی زۆر زەوی خراو لەجێگای شەنەل [ف] ١) داربست، ٢) شاخۀ خوابیده برای نکشی.
چەوتە کەڵ: جاقە کەڵ [ف] گاو بر چهارساله.
چەوت وچێل: چەوت وچەوڵ [ف] کج وکوله.
چەوداڕ: جاوداڕ [ف] جاودان.
چەودەن: جاودان، جیودان [ف] جاودان.
چەودەم: باسەکەوتن، خەیەت کردن، خوسب [ف] غیبت کردن.
چەودەن: چەودەر [ف] جاودان.
چەور: ١) روناوی، دهنون، ٢) بەرزتر، ٣) قورس و سەنگین تر [ف] ١) چرب، ٢) بالاتر، ٣) سنگین تر.
چەورسان: کەسو کەیەک زۆر کە هەسانی پێ نەزانە کەن [ف] چربی کسی که بر روی سنگ ساق می ماند.
چەورستان: چەورسان [ف] نگا: چەورسان.
چەورچەوروکە: گیایەکە بەرەکەی ئامێکی چەوردەدا [ف] گیاهی است.
چەورکردن: ئەڕ هەڵسوڕی، ڕۆژو خوت و بنی تر [ف] چرب کردن.
چەورکە: چەور چەوروکە [ف] نگا: چەور چەوروکە.
چەوروچلیک: چلکی چەور [ف] چرب و چرکین.
چەوروشیرین: جۆرێک موروی بەڵەکە دەشی بۆخۆشەویستی بەکارە [ف] نوعی مهره گردنبند.
چەوروشیرین: چەوروشیرین [ف] نگا: چەوروشیرین.
چەورولەرم: برێتی لەزمان لوس، مرۆڤەکەی بەقسەی خۆش [ف] چرب زبان.
چەورە: ١) مەسەلەی مەسرەی لەست، ٢) نەوسی ئالاکەڕ وئەکارە [ف] ١) دستمال، ٢) شکم پرست بیکاره.
چەورەسان: چەورسان [ف] نگا: چەورسان.
چەوری: چەورایی، دوگو بەرو زۆر [ف] چربی.
چەوریدان: فرتولەکەی ڕۆنی هەسانی [ف] چربی بدن به سنگ ساب و...
چەوزێ: ریگەی زیخ تێکران، خیزێ [ف] راه شوسه.
چەوریکە: مەلیکە، ئەمیشکە چنگولەی [ف] پرنده ایست کوچاه.

چەوسان: ڕەنجدان، زەحمەت کێشان [ف] زحمت کشیدن.
چەوساندن: ڕەنج پێدان [ف] زحمت دادن.
چەوساندنەوە: ماندوکردنی زۆرو بەهۆی ماندو بونەکە داگیرکردن [ف] رنج دادن و مزد ندادن.
چەوسانەوە: چەوسان [ف] نگا: چەوسان.
چەوکێش: ئەندەیەکی بچوکە بۆ وردەکاری کوکردنەوە [ف] تشکنی.
چەولگ: خەرەلان، شوێنی کە ڕێگی زۆری لێ هەبێ [ف] تن زار.
چەولوك: سەر کوێر [ف] کور.
چەوە: چاو، دیو، چەو، چەو، چەم، چەش [ف] چشم.
چەوڵی: هەسانی ئاخوێن، ئەنگەلای درشتی بەرماو لە ئاخوێنا [ف] ساله درونده غلات که در آخور می ماند.
چەوەندەر: جوێنەر [ف] بحثر.
چەوەندن: جوێنەر [ف] بحثر.
چەوێل: چاوبڕ، چاوقت، خوان لار [ف] کج.
چەڤرو: بیچم، کەسو، ئەمر، تەرح [ف] سیما.
چی: ١) چنشك: ٢) بۆچی، لەسەرچی: ٣) چی و دەیزی، مەبەستت چی: ٤) پاشگری بەواتا، دروست کەر: (ئەنەکەچی) ٥) خاوەن: (بەرهەمی چی بە بەخۆرچی) [ف] ١) چەچیزی: ٢) چرا: ٣) منظورت چیت: ٤) پیوەنیست بەمعنی سازندە: ٥) صاحب و مالك.
چی: ١) کێوە، قۆز: ٢) دروستە، ساز: (ئەشتەکی بۆمن چێ کە): ٣) هەدەستوبردو کاری: ٤) باش و جاك [ف] ١) اینجا: ٢) آماده، مهیا: ٣) کاری، کاردان: ٤) خوب و بسندیده.
چیا: ١) کێو، کێڤ، کەز، کۆ: ٢) سازدە، فیتە [ف] ١) کوه: ٢) بسرت خناك.
چیاسەوز: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
چیاگ: سازدە لە جێزەدا: (ئاوچیاگ: ئاوی سازدە، ئەزی) [ف] خناك.
چیاماسانی: ١) سەرماسوڕی: ٢) ئاوڕەیەی ئەمێنی لە بن ئاسمانی [ف] ١) سرماخوردگی: ٢) عرق تن ناشی از خستگی.
چیت: ١) پارچەی ئەنداو ڕەنگوڕەنگ: ٢) بۆچی: ٣) چە کارێکت...: ٤) زەنجەفیل: ٥) فامیش [ف] ١) چیت: ٢) تو چە هستی: ٣) چه: ٤) جنج و دمك: ٥) نی.
چیتەپەردە: جنج [ف] جنج.
چیتەها: پەردەی سەلەو زاو [ف] جیله.
چیتك: ١) فامیش: ٢) هەرشتێ کولەی هەبێ و ئاوی هاوێن بێ [ف] ١) نی: ٢) هر سیر لوله‌ای شکل میان تهی.
چیتەلان: فامیشەلان [ف] نزار.
چیچك: سەری گوان و مەمك [ف] نکمه پستان.
چیچ: بەمیکی مەل [ف] جوجه.
چیچرك: ١) سیسرە، سیسرك، مەنگەنزە: ٢) پارچە گۆشتێکی بچواك [ف] ١) صرصر: ٢) تکهٔ کوچك از گوشت.
چیچر: گیایەکە شوێنی لەچك [ف] گیاهی است.
چیچك: ١) چیچك: ٢) کۆلی دەشت کە پشکوتبێ: ٣) جوانەکە: ٤) جوجکە مریشك: ٥) ئەرمەنی گوێ، شلکەگوێ: ٦) مشکەی مێوەیە: ٧) پارچەگۆشتێکی بچواك [ف] ١) نگا: چیچك: ٢) گل کوهی شکفته شده: ٣) گنجشك: ٤) جوجه‌مرغ: ٥) لالهٔ گوش: ٦) چچوله: ٧) قطعهٔ کوچك گوشت.
چیچکە: ١) شلکەگوێ: ٢) چیچك، ترۆشکان [ف] ١) لالهٔ گوش: ٢) جمباله.
چیچلە: ١) ئەرمەنی گوێ: ٢) ترۆشکان، خوڕەڤلس [ف] ١) لالهٔ گوش: ٢) جمباله.
چیچکەمەچان: گەندەیەکی منالانە هەڵدەنرۆشکێ و هەڵدەستەوە [ف] از بازیهای کودکان.
چیچە: سەرگۆی مەمك [ف] نکمه پستان.
چی‌چی: ١) پرسیاری بەسوڕسانەوە: (چی‌چی؟ دادی بیلوە!) ٢) چیچك: ٣) مەسك، گوان: ٤) دابنسەبە زمانی منالان [ف] ١) کلمهٔ پرسش همراه با تعجب: ٢) جمباله: ٣) پستان: ٤) بخشی در زبان کودکان.
چیچێ: تۆڵەکە، ئاڵەمەجی لەگەڵەگ [ف] سراك.
چیچیلە: ئەرمەگوێ، شلکەگوێ [ف] لالهٔ گوش.
چیخ: ڕوش، ڕوشك، داڕوشان [ف] خراش.
چیخ کردن: ڕوشاندن [ف] خراشیدن.
چیدانە: باڵدارێکی بەموش ڕەنگە [ف] پرنده‌ایست بخش رنگ.
چیر: ١) بزەمەدەر: ٢) کێر: ٣) زاڵ، قەیوەت بێ شکاو [ف] ١) نوعی نر: ٢) آلت تناسل در مردان: ٣) چیره.
چیز: ١) ==ئاتی گۆز: ٢) دان نیشانەدان بەشوڕەیی: ٣) تەپس وڵەجاوبن بەهانو: ٤) بەسازو خوگر لەبەیەوە [ف] ١) دندان برهم سایدن: ٢) از عصبانیت جنگ و دندان نمودن: ٣) غیرقابل جویدن: ٤) کسی که نشود با او معامله کرد.
چیز: ١) زێر، بن: ٢) مانگا، چیڵ: ٣) بۆسەر ئاشتا: ٤) دەسەڵاتدار (ئاڵ [ف] ١) زیر: ٢) ماده‌گاو: ٣) دوست و آشنا: ٤) چیره.
چیڕ: ١) تیڕ، جەوانی دوسایی: ٢) جێو، سەختەکە، دژمان [ف] ١) خرجین بزرگ: ٢) دشنام.
چیڕبونەوە: زەق، ڕواس بەشوڕەیی [ف] خیره نگریستن.
چیرت: جیقەو ڕیقەو گوێ باڵدار [ف] جلغوز.
چیرچیر: ١) دەنگی ڕێگە هەنانی دەنانان: ٢) دەنگی قەڵەم لەسەرکاغەز [ف] ١) صدای بهم سایدن دندانها: ٢) صدای قلم بر هنگام نوشتن.
چیرچیرۆك: ئەمال و ئەزلە [ف] قصه.
چیرەڕیز: ڕۆڕیلی لاسار [ف] (ازخا).
چیرقان: جارچی، تاڵاکەر [ف] جارچی.
چیرك: ئەنکەو هەڵوجەو سیو و هەرێ لەنەو کەوتنك دەکرێەوە [ف] برگ گوجه و سیب و...
چیرك: ڕۆی ماڤور [ف] اضافه نخی که در قالی می‌برند.
چیرگ: مەشەسی، چرگ [ف] هویره.
چیرۆك: حیکایەت، سەڤایەت، دەنگو باسی ڕابردو [ف] داستان.

چیروهیز: دوستدو هدوال: ناشتاو براندر [ق] دوست و آشنا

چیره: (۱) زال، دست بهنجرا رویشتو؛ ۲) لهوون، گیای خواردنی مالات؛ ۳) دیوجاو؛ ۴) لهوهیو؛ ۵) رهنگی ئالی ئاخ؛ ۶) سرهسیری کهو لهوهتی مارو ریوی دان [ق] (۱) چیره؛ ۲) خلوقه دان؛ ۳) صورت؛ ۴) ئالی؛ ۵) رنگ صورتی؛ ۶) صدای تیك هنگام مشاهده مار و روباه.

چیره: (۱) لوریکو بهسری یکهو کولاو؛ ۲) دهنگی کهو لهمار و ریوی دینا [ق] (۱) از خوراکیهاست؛ ۲) صوتی که کباب در حال وهشت سر می‌دهد.

چیره‌خفر: رابهخ، هدرشتی بو راهیشتن دهستی دوك بهرو دهالو رو هدسیر [ق] زیر اندر.

چیره‌وه‌بون: بهخوراوی دهان نیشاندان [ق] دهان سوختن از خشم

چیره‌یی: رهنگی ئالی کال، بهمهی [ق] رنگ صورتی

چیری: لهوهر [ق] چراگاه.

چیرین: لهوهران، گیاخواردنی ئاژهل؛ ۲) لهوهراندن [ق] (۱) چریدن؛ ۲) چرانیدن.

چیز: مزن، تیه [ق] خرمگس سبز رنگ.

چیز: چرواك، بی‌ئاوغ، بهغزا [ق] بی‌ارزش.

چیز: تاو، چیزه، چهشکه [ق] مزه، طعم.

چیزان: تامکردن، چهشتن [ق] چشیدن

چیزتن: تامکردن، چیزان [ق] چشیدن

چیزکه: چیز، تامتاقی کردهوه [ق] چشیدن

چیزه: (۱) چیزکه؛ ۲) تیجری چیشکهخواردوه [ق] (۱) چشیدن؛ ۲) شکار چشه‌خور.

چیزه‌دان: چهشکهدانی بو تیجیر [ق] جشنه گذاشتن برای شکار

چیزیله: چیزلهکه [ق] گچشناك.

چیش: کاو، کاهه، کیهه [ق] کدام

چیشت: (۱) پیخوری لهسهر تاگر کولاو، تاش؛ ۲) لاتی چهپالی، نیشت [ق] (۱) آش؛ ۲) صبحانه.

چیشتا: نوانی چهپالی و نیوهرو [ق] چاشت

چیشتان: ناوهراستی چهپالی و نیوهرو [ق] چاشت

چیشتانان: دهمی چهپالی نیوهرو [ق] چاشت هنگام

چیشتانه: بهخشش، لهبهلاشی کاری چاکه [ق] بخشش، انعام.

چیشتاو: ناوهراتی مهرز که نیوان چهپالی و نیوهرو [ق] آبیدادن چاشت هنگام رمه.

چیشتخانه: مهعمهل، کهپوکانی شوی لی دهفروشن [ق] رستوران، مهان غذاخوری

چیشتکهر: چیشت لینهر، تاشیهن، مهیاغ [ق] آشپز

چیشتن: چهشتن، تامکردن [ق] چشیدن

چیشته: (۱) تیجری چهشته‌خوارهوه؛ ۲) چهشتهبو تیجیر [ق] (۱) چشته‌خوار؛ ۲) چشته.

چیشته‌خرشکه: (۱) چیشته قولهی مالات؛ ۲) تالانو زهوید چیوه [ق] (۱) نگاه چیشته‌قوله؛ ۲) ادویه.

چیشته‌شوله: تالانو زهوید چیوه [ق] رنگ افزار.

چیشته‌قوله: خواردن که مالات لهبهلاتی وهی مینی و بیکهوهی دهخوری [ق] توشهٔ کودکان.

چیشته‌قولی: چیشته‌قوله [ق] نگاه چیشته‌قوله

چیشته‌کولیس: تالانو زهوید چیوه، بهفزانه [ق] رنگ افزار.

چیشته‌لکاو: ناوهلیون، رهنگی بهرامبهرو [ق] چاشت هنگام

چیشته‌نوین: نوزی بهوتنیت که نیوان چهپالی و نیوهرو [ق] نماز چاشت.

چیشتی: تامی کرد، چهزهی کرد [ق] چشید

چیشتی: نوشتی، چوشتنی [ق] بر رسالهٔ

چیشکه: (۱) چیزه؛ ۲) پاساری، چیشکه [ق] (۱) مزه؛ ۲) گچشناك.

چیغ: بهردی که قامیش کهوه دهوری رهسالهکهی دهگوری [ق] چیغ

چیغ کردن: دهوردان، دهوره گرتن [ق] دور چیزی را گرفتن.

چیقه: خوهه لکیشان [ق] لاتیرین، خوشامی کردن

چیق: (۱) قاچی خاشهوهن لاقی زهسهیرن؛ ۲) قهلهزیته [ق] (۱) پای جانور؛ ۲) قراب، کلاغ

چیقال: ئهرو لاوان کن لهسهر [ق] لاغر.

چیقل: چیکل [ق] نگاه چیکل

چیقلدانه: چیکلدانه [ق] زلفر، چیقدان.

چیك: (۱) شهوی سهرچاوی کاتیهوی سهرچاو؛ ۲) بستکی لاجانگ؛ ۳) چوچکی مهل؛ ۴) چوك، ئه [ق] (۱) لکهٔ چشم؛ ۲) موی شقیقه؛ ۳) چوچه؛ ۴) گچشناك.

چیکرن: (۱) دروست کردن، سازان؛ ۲) کاریك هیتان [ق] (۱) درست کردن، ساختن؛ ۲) انجام دادن.

چیکل: چیکل، چیقل [ق] چهٔ هشتم نشته بو شکو برنده

چیکلدانه: چیکلدان [ق] چیقدان.

چیکله: چیکه، داروکهی زور باریکی کوردن [ق] سایهٔ کوتاه و باریك درخت.

چیکن: چیکه، تامرازی چهو پاك کردن [ق] ابزار تیه پاك کنی.

چیکنه: دروزوه، درهیانی وهرا [ق] دوخت و دوز بسیار زمن

چیکه: هیچی، هیچی، ریکه [ق] دیگر هیچ

چیکه: دروست کهر، سازند [ق] درست کن، بساز

چیکهنه: (۱) چیکه؛ ۲) بهولهچیکهدان [ق] (۱) نگاه چیکه؛ ۲) پاك کردن تیه

چیل: (۱) مالکهی کهوی بی؛ ۲) گیاو بوتی تامکوزان؛ ۳) بازگی مالکهی؛ ۴) قیل، گهن؛ ۵) چرین؛ ۶) چوچکی بالنده؛ ۷) فرهبهرگ [ق] (۱) کشك ماده؛ ۲) آنچه که در بالان ریزند؛ ۳) (بق)؛ ۴) حیله، مکر؛ ۵) خاریست؛ ۶) جوجهٔ پرنده؛ ۷) کاملاً سفید

چیل: (۱) گانهبهرن که لهسهرگ تاویرهٔ بهرد، کهلوی مهرز؛ ۲) بهرچینی لهمرلکهوه دال سازکراو؛ ۳) حال، خال؛ ۴) چوچکی بالنده [ق] (۱) سنگ بزرگ؛ ۲) برچینی که از خاز سازند؛ ۳) خال، خالی؛ ۴) جوجهٔ پرنده.

چیل: (۱) مانگا؛ ۲) جهزار [ق] (۱) ماده گاو؛ ۲) کبر

چیلان: (۱) ئهنگوچکه موزانی باریك؛ ۲) قهلو، قلیل [ق] (۱) آستین بلند

و بارگەی لەناو مەتەلی؛ ٢) قفل و کلید.

چیلانگەر: قفل‌ساز، کلیل‌ساز [ف] قفل‌ساز.

چیلک: ١) مەنگە، بیچاو؛ ٢) گۆڕەکەی گوڕ و مەعدەن [ف] ١) بیچولە؛ ٢) لقا بستان.

چیلک: چیکە [ف] لکا: چیکە.

چیلکن: مەلی گرکەدەنو لەسەر هێلکە [ف] بڕەڤ گرج لە ڕوی تخم خوابیدە باشد.

چیلکە: ١) چیکە؛ ٢) بارەکانی سەری کوان (چیلکەی گوانی ئەم مەڕە زامە) [ف] ١) لکا: چیکە؛ ٢) لقا بستان.

چیلە: ١) چیکە؛ ٢) بوش و ورەداری تاکرێ کرێن (دەستە چیلە)؛ ٣) بەرزن [ف] ١) لکا: چیکە؛ ٢) اغروزە؛ ٣) خارست.

چیلە: بیجی، فرزەند [ف] بچە، فرزند.

چیلەك: مانگا [ف] مادەگاو.

چیلەمێ: شتەمەگوڕە، چەکچەکی [ف] شب‌پرە.

چیلی: جورچەکەی مەل [ف] جوجە.

چیم: ١) فوڕی هەڵقەسراوە مێرگ؛ ٢) بڕوین، بچین؛ ٣) چی‌من (چیم بەسەرمدا)؛ ٤) چشتیکم (چیمان دەکەی)؛ ٥) پەلەك، پۆ؛ ٦) پیی شەشەم لە تەلفیظ پشکدا [ف] ١) گل بڕداشت شدە از کنار چشمە و جویبار؛ ٢) بروم؛ ٣) از من؛ ٤) سیت بەمن؛ ٥) بنای پا؛ ٦) حرف (چ).

چیمانی: هەگبە، جەنەی سەفەر [ف] سالک یا جعدان سفر.

چیمك: جیمك، بوانە [ف] دوقلو.

چیمکۆ: ڕوکش [ف] روکش.

چیمەن: ١) مێرگ؛ ٢) ئیمە چوین؛ ٣) دەچین [ف] ١) مرغزار چمن؛ ٢) رفتیم؛ ٣) می‌رویم.

چیمەنۆز: چیمەنۆز [ف] سیمان.

چین: ١) لاتەسەرلا، ئوڕ لەسەرئوڕ؛ (چینی دیوار، چینی زەلە)؛ ٢) ولاتیکی هەرەیسە هەتساسانە لەدنیادا؛ ٣) بەرەیساب [ف] ١) چین: چین‌وبەرواك؛ ٢) کشور چین؛ ٣) شال.

چین: ١) باشن، جاکن؛ ٢) ئازاد، بە کاڕن؛ ٣) باشگری بەوانا، ڕەشین (ئەوم‌چین) [ف] ١) خوب هستند، خوبند؛ ٢) جالاکند؛ ٣) پسوند فاعلی بەمعنی کارکنند.

چیناوی: ١) بەشوین، لاتەسەرلا؛ ٢) ناوی بارچەیەکە [ف] ١) جیندار: جین‌چین؛ ٢) نام پارچەای است.

چینچۆك: جەنجۆك [ف] جنگال پرنده و ترنده.

چینچك: ١) باشکین، سینجکە سلاوە؛ ٢) فوتەلس؛ ٣) کیوکە؛ ٤) بەرمەی گوی؛ ٥) زیکە لەپیست؛ ٦) پارچە گوشتکی بچوك [ف] ١) گل‌مژە؛ ٢) جیستمە؛ ٣) اندك؛ ٤) لالۆ گوش؛ ٥) جوش بدن؛ ٦) قطعۀ کوچك گوشت.

چینچکەسلاوە: باشکۆ [ف] گل‌مژە.

چین‌چین: ١) لاتەسەرلا؛ ٢) جانەوەری خاڵدار [ف] ١) چین‌چین؛ ٢) حیوان خالدار.

چینخ: ١) جیخ؛ ٢) بڕینی بوڕاو پست [ف] ١) جیخ؛ ٢) زخم بر پوست.

چینڕاو: جناو [ف] کاشتە شدە.

چینڕاو: جناو [ف] کاشتە شدە.

چینك: زلف، پرچی سەرلاجانگ [ف] زلف.

چینکۆ: جیمکۆ [ف] ڕوکش.

چینکە: پەڵە سەوزایی لە ئاوی بوش و باری وشك [ف] سبزە و جلبکی کە اطراف خشك باشد.

چینگ‌چینگ: ڕەنگە ڕەنگی جنسل [ف] صدای بهم خوردن زیر زلات.

چینوماچین: مرسکەئاڵانی، مرسکەهەدی [ف] مرغ تخمدار.

چینە: ١) ڕیزیك لەدیواری بەفوون؛ ٢) دانەمێر بەنك؛ ٣) هەڵگرتەوەی دەنگ بەدەنوك؛ ٤) فاتی، ئەگوڵك لە میوەی پست [ف] ١) پەنجەی از دیوار گلی؛ ٢) چینە؛ ٣) دانە برچیدن مرغان؛ ٤) فاچ.

چینەدو: جیکلانە [ف] چینەدان.

چینی: ١) جۆرێ سوالەتی هەرەیسان؛ ٢) جەڵکی وڵاتی چین [ف] ١) ظروف چینی؛ ٢) اهل کشور چین.

چینی: بەڵمە گۆشت، پارچەیەك لەگۆشت [ف] قطعۀ گوشت.

چیو: ١) داریەست؛ ٢) ئامرازی کەسیاب [ف] ١) چوبەستی؛ ٢) ابزار.

چیوبەس: داریەست [ف] دارست.

چیوبەست: چیوبەس [ف] دارست.

چیوچەلە: ئامرازی ئازاردانی زیندانی، دارەچەنە ئاوەڵانکانی و ڕیکی دەکوژن [ف] از ابزار شکنجه.

چیودان: ئازەڵ کڕو ئازەڵ فرۆش [ف] چوبدار.

چیودان: چەودەن، چیودان، چەودەن [ف] چاودان.

چیوڕ: وەرگێڕاندن لەزمانێکەوە بۆ زمانێکی تر، پاچەکە [ف] ترجمه.

چیوڕاندن: ١) پاچەکەکرن، تەرجەمەکردن؛ ٢) وەرگێڕان [ف] ١) ترجمه کردن؛ ٢) راندن.

چیوڕکار: وەرگێڕ، پاچەکار، تەرجومان [ف] مترجم.

چیوشەقە: دارتەوی، سەوی، داڕیژین هەنگڵی فاچ شکاو [ف] چوب یا.

چیوکوت: ١) ئەڵاکوت، پەنەڵاکەراو؛ ٢) بڕینی کە بەچۆرێ ئاخراو [ف] ١) چوبکاری شدە؛ ٢) کنایه از بحرور فروشدن.

چیوەتەقێ: داریەکەمەرز؛ گەڕانەوەی کۆڕ بۆ ڕیگە باقی کردەوە [ف] حصاران ناپیدا.

چیوەزمە: چیوەمقێ [ف] لگا: چیوەمقێ.

چیوەسان: ١) بڕیەکەی دارو سو ئاشین؛ ٢) کەڵەکی جراز کە پەنا سفرین [ف] ١) سوهان چوب و سنگ؛ ٢) یکی از دندانهای گران.

چیوەڵ: کەمروا، پتتر [ف] بیشتر، بیش از این.

چیە: ١) دوانەی کوڕ؛ ٢) ڕەنگی پرسیار [ف] ١) غلۀ کوه؛ ٢) چیست.

چی‌یگ: سارەدەوی، سارەدەنزی [ف] سرشمه.

چی‌یی: سارە [ف] سرد.

ح

حا: ۱) وشەی سەر موچەسان؛ (وەچەنگم گوشتەخا)؛ ۲) وشەی دەنگدانی وڵاخ [ف] ۱) کلمهٔ تعجب ۲) واژه‌ای برای راندن الاغ.

حابول: ۱) ڕێبەری کەڵاڵ لە کەڵاڵبەندا؛ ۲) هەنگاوی گەورە لە گەمەدا؛ (حابول بێ لەوسابیهاتن) [ف] ۱) مسیری که تیله در تخته‌بازی طی می‌کند ۲) گام بزرگ در بازی.

حابوڵ: زەلامی ئێرە کە بشمو، زەبەلاحی کاتۆکە [ف] توده درشت هیکل.

حاتۆر: داری تەسوری گنج کردان [ف] چماق گنج‌کوبی.

حاجەت: ۱) کەسایی مال؛ ۲) ئامرازی کار [ف] ۱) وسائل منزل؛ ۲) ابزار کار.

حاجی: کەسێ بۆ زیارەت چوبێ مالی خوا [ف] حاجی.

حاجی بادام: جۆرە هەڵوێکە [ف] نوعی حلوا.

حاجی بایقە: ۱) جۆرێ بادامی وردە؛ ۲) جەفاکەی بادام، قەرەکە بادام [ف] ۱) نوعی بادام ریز ۲) جفاله.

حاجی بایقە: حاجی بایقە [ف] نگا: حاجی بایقە.

حاجی بایەقە: حاجی بایقە [ف] نگا: حاجی بایقە.

حاجی بەهیان: بەرێ گیایەکە لەناو دەغڵا دەڕوێ [ف] نمر گیاهی که در غلات می‌روید.

حاجی ڕەش: چەرە سیتکە [ف] پرستو.

حاجی ڕەشیلە: حاجی ڕەش [ف] پرستو.

حاجی ڕەنگ: حاجی ڕەش [ف] پرستو.

حاجیلە: ۱) کوڵێکی سپی تاڕەردە؛ ۲) گیایەکە بەرێکی تاڵی هەیە و لەناو دەغڵ دەڕوێ [ف] ۱) نام گلی است؛ ۲) گیاهی است.

حاجی لەق‌لەق: باڵدارێکی غاچیو دەڵێ دەڕۆی بەڵەکە [ف] لقلاق.

حاجی لەگ‌لەگ: حاجی لەق‌لەق [ف] لقلاق.

حاجلە: ئاوەیەی‌ئاوان [ف] لامی برای مردان.

حاچە: ۱) کەوسەر کەوسەری جی‌چادر؛ ۲) لکەدار؛ ۳) قلیقانە؛ (دوحاچە) [ف] ۱) طرمین چادر؛ ۲) شاخهٔ درخت؛ ۳) شاخه، انشعاب.

حاحا: ۱) وشەی سەرمایو یاوەڕ کەوتن؛ ۲) وشەی دەنگدانی گا لە

حوشدا [ف] ۱) کلمهٔ تعجب و ناباوری؛ ۲) کلمه‌ایست برای راندن گاو بر هنگام تسلّم گرفتن.

حادری: هەر لەحەق، جێ بەجێ [ف] فوراً.

حاڵ: حاڵ [ف] حال و احوال.

حازاب: تازار [ف] عذاب، آزار.

حازای: حازاب، تازار [ف] عذاب، آزار.

حازر: ۱) ئامادە؛ ۲) دیار و بەرچاو [ف] ۱) حاضر، آماده؛ ۲) آشکار و پیدا.

حازری: کەوانەی کەمەلیندان [ف] حضار.

حاستەم: ۱) سەبرو کە، لەسەرخۆ؛ ۲) سەخت، دژوار؛ ۳) کەم [ف] ۱) متین، آرام ۲) دشوار ۳) کم، اندک.

حاستەم و دوبەلا: کەمیک [ف] اندکی.

حاسڵ: ۱) بەهرە و دەرامەت؛ ۲) خۆلاسەو پوختەی وتار [ف] ۱) سود و برآمد؛ ۲) خلاصه کلام.

حاسمان: عاسمان، عەزمان، عەوا [ف] آسمان.

حاش: بێ بەهرە، بێ ترح [ف] بیهوده، بی ارزش.

حاشا: وشەی تەنکێری، بەهیچ جۆرێک [ف] حرف انکار.

حاشا کردن: ۱) تەنکار کردن؛ ۲) دەست لەهەو بەردانی ژن [ف] ۱) انکار کردن ۲) جدا شدن زن از شوهر.

حاشەیا: هیچ نیە؛ (حاشەیا شتە نایەم) [ف] هیچ چیز.

حاشەوئیللا: بەهیچ بارێکدا؛ ئەو ئاهەرگیز [ف] حاشا وکلا، بهیچوجه، مطلقاً.

حاشیە: ۱) کەنارە؛ ۲) پەراوێزی کتێب [ف] ۱) کناره، کرانه؛ ۲) حاشیهٔ کتاب.

حافز: ۱) کوڕی قورئان لەسەنگ؛ ۲) کوڕ کە چاوان [ف] ۱) نابینائی که قرآن را از بر دارد؛ ۲) نابینا.

حاقو: جۆرێ کوتر [ف] نوعی کبوتر.

حاکم: ۱) کەسێ بەشکاوەتی خەڵکە (دادگا)؛ ۲) دەسەڵات داری وڵات [ف] ۱) قاضی؛ ۲) فرمانروا.

حال: (۱) جلوب‌ماجی، بازی‌زبان؛ ۲) جزیره‌ی درویشان [ق] (۱) حال، حال و احوال؛ ۲) حالت جذبه در درویشان.

حالات: جزیره‌ی درویش که‌کاتی ریکرا: ادم‌درویش **حالاتی لی‌هات**؛ [ق] حالت جذبه در درویشان.

حالم: دانا [ق] عالم، دانا.

حالوت: هه‌لاوه، هه‌لاوز، [ق] آلوده.

حالهت: ۱) جزیره لی‌هان؛ ۲) بازی‌زبان [ق] (۱) و (۲) نگا: حال.

حالی: تیگه‌یشتو، (المفـ‌کم **حالی** وی) [ق] فهمیده، درک کرده.

حالی‌بون: تیگه‌یشتن [ق] فهمیدن.

حالی کردن: تیگه‌یاندن [ق] فهماندن.

حام: گـ، هسو [ق] عام، عموم.

حامله: ژنی زاکر [ق] حامله.

حامیله: ژنی مالئی، حامله [ق] حامله.

حان: (۱) دهمی وه‌خت، کات، چاغ؛ ۲) بیاوی به‌ه‌ه‌یبو و زانا؛ ۳) جنگه.

(المـ‌حانه (اوستاو) [ق] (۱) هنگام؛ ۲) عالی، دانا؛ ۳) جای، مکان.

حانه: جیگه‌یه‌کی دیار، (المماله‌که لم‌حالدیو) [ق] جای مشخص.

حانه‌هه‌یمشتی: تمره جیگه، دمم لمدمی به‌کرتان [ق] درگیری لفظی.

هاوانشه‌وه: (۱) سه‌رپه‌رشتی کردن؛ ۲) بهاندان؛ ۳) بی‌ده‌نگ کردنی منداڵی گریاو [ق] (۱) سرپرستی کردن؛ ۲) بیاد دادن؛ ۳) آرام کردن بچه گریان.

هاوانه‌وه: ژنان بهسه‌ر زرمه‌ی ماڵاوه‌ی [ق] زنده‌گی کردن به‌راستی.

هاوقان: قه‌یس‌مان [ق] گرفتار شدن.

حای: وشه‌ی سه‌رمان [ق] کلمهٔ تعجب.

حایشان: وا حه‌ساو کردن، وا بو چون، (اقرو لو وحایشیم) [ق] درنظر گرفتن، پیش خود حساب کردن.

حرج: ورج، هرج [ق] خرس.

حرخ: حیله‌ی ته‌سب [ق] شیههٔ اسب.

حسکه: جوری ته‌نگ [ق] نوعی تفنگ.

حش: جانه‌وه‌ریکی زه‌لامی دریژه‌ی توکه قه‌ه‌ه‌ستری پیزو هه‌نگوریه [ق] خرس.

حشاف: وشک زیوا [ق] خشک.

حشکاو: (۱) وشکاوی، چول و بیابانی بی‌ئاو؛ ۲) داری که‌ه‌ه‌ڵوریو [ق] (۱) بیابان؛ ۲) درخت خشک.

حشکاوس: حه‌فتان، ئیشکاوس [ق] نگا: حه‌فتان.

حشکه: ته‌حوشی زه‌ق بوبی بلو بانگوی [ق] بیماری اقباض، عضلات گرفتن.

حشکه‌پف: وشکه‌پف، دیواری له‌جوری بی‌قور [ق] دیوار سنگی بدون ملات.

حشکه‌ورق: دروی زور تاشکرا [ق] دروغ شاخدار.

حشکه‌مری: ره‌ویل، ژه [ق] خسیس.

حشکه‌مز: کرنی بی‌جواوه، وشکمس [ق] نگا: وشکمس.

حشکه کمل: جلك له‌ناوتاو؛ کولاکه‌ن به‌بی ساوه‌ن [ق] خوشاکن لباس در آب بدون صابون.

حشکه‌نمیژ: کامه‌ی نیژ [ق] آنکه ادای نماز نمی‌خواند.

حلیب: ره‌وا [ق] جایز.

حلیوك: لو، کرنی که‌گوشت، تریه [ق] غدهٔ داخل گوشت.

حلیو: حلیب [ق] جایز، روا.

حمرجو: [illegible]، جیه‌ڵقانه، حلاموب [ق] لاکتک.

حندولی: ره‌واه [ق] نگا: ره‌واه.

حنگل: (۱) هه‌نگل، زیر باخه‌ڵ؛ ۲) گه‌مه‌یه‌که داریکی تیز گرتو که ریوی رادکه‌ن [ق] (۱) زیر بغل؛ ۲) نام یکی از بازیهای محلی.

حوب: مه‌ب، فورسی ته‌رمان [ق] قرص، دارو.

حوبی: خه‌مه‌گری سه‌رباز، ئه‌ر بزیه‌ره [ق] پرسه.

حوبه: وشه‌ی ئیخوریی وشتر [ق] کلمه‌ایست برای راندن شتر گویند.

حوت: مریی باوو قه‌ڵه‌و [ق] تنبعون.

حوت: که‌سی که‌ئوکی سه‌ری ده‌ریوه، سه‌ریی توکه [ق] سر طاس و بی‌مو.

حوتره‌ك: کوتك [ق] بنك.

حوج: (۱) داری پیاوکی زور مریزه که‌چیروکاندا؛ ۲) برینی لمباڵا بجوری ئاسیر بی [ق] (۱) نام مردی بسیار طلب در داستانها؛ ۲) گناه از آدم‌بزان.

حوجه‌ت: ئیوزم، ئهیز [ق] فشار.

حوجره: (۱) زور لمرکوت بو قه‌ڵق؛ ۲) جیگه‌ی بازرگانی گه‌وره [ق] (۱) حجرهٔ مسجد؛ ۲) حجرهٔ بازار.

حوح: حوت [ق] نگا: حوت.

حوخانه: جوری هه‌ڵپه‌رکی کچولانه [ق] رقص دختر بچه‌ها.

حود: دیفری لچو لو شکاوی که سوالمت [ق] ظرف گلی لبریز شده.

حورج: حش [ق] خرس.

حورگ: ورگ، جوی هه‌ه‌ه [ق] تشنه.

حورگش: ئاورگ، ورگ‌ئاو، هه‌ناو [ق] امعاء.

حورمه‌ت: ریزوه‌ه‌ر [ق] احترام.

حورمی: وشه‌ی بان کردنی ژن له‌لایه‌ن میرده‌وه [ق] واژه‌ای برای صدا کردن زن بوسیلهٔ شوهر.

حوری: (۱) کیژی ئاو به‌هه‌شت، هوری؛ ۲) ناوه‌ئاوزان [ق] (۱) حوری؛ ۲) از نامهای زنان.

حوزم: شه‌ریو حه‌ساو سه‌نگینی [ق] وقار.

حوزه‌یران: مه‌ه‌ه‌ی سه‌نگی زه‌ئی، جون [ق] ماه ششم از ماههای رومی.

حوژه: ته‌سیوز، سیوز [ق] جویاك.

حوستی: ناوه‌ئاو پیاوان و ژنان [ق] نامی برای مردان و زنان.

حوسه: سوکه‌ناوی حوسین [ق] مخفف حسین.

حوسین: ناوی پیاوانه [ق] حسین، از نامهای مردان.

حوشتر: وشتر [ق] شتر.

حوشترتاکولك: وشترخوره [ق] شترخار.

حوشترخان: ته‌ویله‌ی وشتران [ق] آغل شتر.

حوشترخوا: ناوولد، ناجی نام ته‌ه‌ه‌ه‌ه، ته‌سی حه‌سه‌ن حوسینان [ق] آخوندك.

خوشترخوار: بستر خوره [ف] شترخار.
خوشترخوره‌که: بستر خوره [ف] شترخار.
خوشتروانه: جوری که‌ئو [ف] توبی گنده.
خوشترگه‌ره: گونه‌ی گلی ئه‌ده‌ن ئه‌ده‌ن [ف] شتر گلو.
خوشترگه‌لو: بستر گه‌لو، خوشترگه‌رو [ف] شتر گلو.
خوشترمرخ: مه‌ئه‌وریکه‌ یاز گه‌وره‌ بچمی ئه‌ئه‌ریشکه‌ ده‌کا ئاوازی [ف] شترمرغ.
خوشترمه‌ل: خوشترمرخ [ف] شترمرغ.
خوشتروان: بستروان، ساربان [ف] ساربان.
خوڕی: هیشتیان بو ریشاسیا [ف] نهوع.
خوڕکه: ئیسالم، که‌ملو له‌ فنگ کرین بو ریوان بون [ف] اماله.
خوڕکه: ۱) سره‌که‌ی‌دان، دیوات، دیوت؛ ۲) کیشکه‌ی سی کیلوان بوازکیلو؛ ۳) ده‌نگی گلیش [ف] ۱) دوات؛ ۲) وزنه‌ی معادل سه‌ یا چهار کیلو؛ ۳) صدای گاویش.
خوڕکه‌ی ئه‌ستیره‌سوڵ: کیشکه‌ که‌ ئه‌ئه‌ر هه‌فتاو پنج گرام [ف] وزنه‌ای معادل هفتاد و پنج گرم.
خوڕکی تریاک: ئه‌ئه‌رزی تریاک کیشانه‌ [ف] سقه‌ تریاک.
خوڕکم: ۱) ئه‌ریشانی ئه‌ریشانه‌وا؛ ۲) بریاری فارز [ف] ۱) حکم، فرمان شاه؛ ۲) حکم عاضی.
خوڵ: ۱) گیل، گیل؛ ۲) مریزی بی ئه‌که‌وتو [ف] ۱) گیج و منگ؛ ۲) دراز بی‌فواره.
خوڵچه‌ک: ئه‌ڵزمه، ئه‌ڵوز [ف] آلوچه.
خوڵخوڵی: داروازی، ئه‌ریشم لیسه‌ر، ئه‌ئه‌ڵکه [ف] ابریشمی.
خوڵور: خوڵور [ف] نگا: خوڵور.
خوڵلیسی: ۱) گلیسه‌که‌ بیسی‌جگه‌ ده‌کرین؛ ۲) بریتی له‌ داکه‌ندن له‌ئاسی سه‌رکه‌ون [ف] ۱) توبی فانسازی؛ ۲) کنایه از شکست بعد از پیروزی.
خوڵله‌ڕیسی: خوڵلیسی، گاڵله‌ی خوڵلیسی [ف] قاب‌بازی.
خوڵور: وشه‌یه‌که‌ ده‌گه‌ل بلوری ده‌کین، ناوی گاڵله‌که‌ی ئه‌ئه‌ڵکه‌ [ف] توبی بازی بچمها.
خوڵوک: ئه‌ڵوز، خه‌ڵوک، ئاڵوچه‌ [ف] آلوچه.
خوڵوسکه: ئه‌ریشی پاتیر [ف] ماهیّ پتیر.
خوله: شکه‌ڵی وینتر [ف] سرگین شتر.
خولیسی: هه‌راهه‌را، ره‌ئاره‌ئاو، جه‌نجه‌ڵوکی [ف] غلغله و جنجال.
خولی: ۱) لوس، ئه‌وه‌ی ده‌ستی لی ده‌کیشت خلیشکی؛ ۲) هه‌ڵوزه‌ ره‌ش، هه‌ڵوزه‌سوره؛ ۳) بریتی له‌ئه‌زمان لوس و هه‌ڵخه‌ڵه‌تین [ف] ۱) لیز؛ ۲) لوچار؛ ۳) کنایه از جزیره‌زبان.
خولی: به‌ئه‌کسیل، گوڵک [ف] کوساله.
خولیانی: ده‌ستاوکردن، ده‌ریی، ره‌ویشتی [ف] تملق و چاپلوسی.
خولی پیشان: سره‌ ئه‌ریه‌ [ف] غول بیابان.
خولیاو: هه‌ڵوز، هه‌ڵوک، خه‌ڵوک، خولوک [ف] آلو.
خوماو: گه‌ڕیاو، جه‌ماو [ف] حمام.

خوئجه: خوئجی، خوئیتی له‌ئه‌ئه‌ ئیشکه‌ ئه‌ئه‌ره‌ زه‌ره‌وه‌ز [ف] هیّی کردن.
خوئجه‌ت: خوئجه‌ت، به‌هیزو توزنت، ئه‌ئه‌ره‌ [ف] هیّی.
خوئجی: سوئیه‌ [ف] هیّی کردن.
خوئه‌ر: جوانکاری، خوئه‌ر [ف] هنر.
خوبال: سوری ئاجیل، سوری گه‌ئه‌ئه‌ئه‌ [ف] [illegible]
خوبلانی: هه‌واره‌کی گوڕانی جاهانی [ف] توبی ئه‌ئه‌ کردن.
خه‌ب: سوب، گرپوڵه‌ ئه‌ئه‌ئه‌ [ف] خرس ماده.
خه‌باتن: خوئیو بیسن، ئه‌ئه‌ئه‌ئه‌ [ف] دوست داشتن.
خه‌بی: بیسوی به‌هه‌لاجی کراو [ف] پنبه‌ ملاجی شده.
خه‌بیشتاتن: خوئاتن به‌هه‌ئه‌ئه‌ [ف] پنبه‌ خدا جوئاتن.
خه‌په: خه‌په‌ ئه‌ئه‌ (زوو) ده‌نگی سه‌گی ئه‌ئه‌ [ف] پارس سگ.
خه‌پاره: بزار [ف] وجین.
خه‌پاتن: خه‌په‌کردن، ئه‌ئه‌ئه‌ سه‌گ [ف] پارس سگ.
خه‌پ‌خه‌پ: وشه‌یه‌که‌ ئیشتیر بازن ده‌ئه‌ئه‌ [ف] اصطلاحی است در شمشیربازی.
خه‌پس: ۱) گران، گران، پسیدی؛ ۲) گرئوخاته، بانه‌ زیندان [ف] ۱) ئه‌ئه‌ئه‌ ۲) زندان.
خه‌پسی: به‌ندی، زیندانی [ف] زندانی.
خه‌پش: گیل و ئه‌ئه‌ئه‌ خوڵ [ف] احمق و خل.
خه‌پله‌خورج: مریزی کوره‌ له‌ئاسی ئه‌ئه‌ئه‌ [ف] آدم قدکوتاه، چاق.
خه‌پله‌ری: خوری هه‌ئه‌ئه‌ [ف] توبی کنار.
خه‌پو: ۱) هه‌ئه‌، گئه‌، ئه‌ئه‌؛ ۲) ئه‌ئه‌، هه‌ئه‌لاس بو له‌زمانی منالانه‌ [ف] ۱) هه‌ئه‌؛ ۲) تمام شده‌ در زبان کودکان.
خه‌پوڵ: ره‌لامی ئه‌کاره‌وگن، ئه‌ئه‌ی ئاتیکیشتو [ف] انعطاف‌پذیر.
خه‌پوله: خه‌پوڵ [ف] نگا: خه‌پوڵ.
خه‌په: خه‌په‌ ره‌وی سه‌گ، ئه‌ئه‌ی سه‌گ [ف] پارس سگ.
خه‌په‌خه‌پ: ئه‌ئه‌ئه‌ره‌وی سه‌گ [ف] پارس سگ.
خه‌په‌سان: ژال‌ئه‌ئه‌ئه‌، سه‌رسامان، که‌چی ئیشکه‌ بون، ماندبون، ئه‌ئه‌ئه‌ [ف] مبهوت شدن.
خه‌په‌ساندن: توشی سه‌رسامی کردن، گیژوبات کردن، هوشی لی‌ساندن [ف] گیج کردن.
خه‌په‌ساو: ژاوی، سه‌رسام [ف] بهت‌زده.
خه‌په‌سای: خه‌په‌ساو، خه‌په‌ساو [ف] بهت‌زده.
خه‌په‌سین: خه‌په‌ساو [ف] مات و مبهوت شدن.
خه‌په‌سین: شتی سه‌ئه‌ئه‌ که‌ئه‌ئه‌ لی سه‌رسام دبی [ف] عجیب.
خه‌په‌سیو: خه‌په‌ساو [ف] مات و مبهوت.
خه‌په‌لوت: ره‌ئه‌ ژیانی، هه‌ڵه‌ز، داپه‌ز، چه‌ئه‌ئه‌ [ف] آرام نگرفتن و سرپوشیدا کردن.
خه‌په‌نی: ره‌ئه‌لاح، ئه‌ئه‌ی باته‌ بو، مریوی ئه‌ئه‌ئه‌ [ف] اندهوری.
خه‌په‌نگ: خه‌پوڵ [ف] نگا: خه‌پوڵ.
خه‌یی: ئه‌ئه‌ی پیسو [ف] توبه‌ بنه.

حەپشاندن: بەپەلە قوتدان ▣ با شتاب بلعیدن.

حەپین: ڕەوین، ڕۆین، حەپیەمەی سەگ: (شەوکە هات بەم مەکانەوە ڕۆک هار / وانەزانم سەگەو بەس کەحەپی) ٢ مسح ڕەواڵەت ▣ پارس کردن سگ.

حەتا: تا، هەتا، هەتا ▣ حتی.

حەتان: ١) ڕەمەوانی قرتیش، ٢) تیلاو کوتکی گیچ کوتان، ٣) ئەدریان قرتیش ▣ ١) پیکان، ٢) چوبی برای کوبیدن گچ، ٣) ناوقرتیش.

حەتحەت: بەرۆکەی بۆخۆش کە وەک لوتکە بە مەالیەوە دەمرۆی بان هەڵدەوەسن، وەک تەسبیحەدەن، مەچەک، شتی قرتیش ▣ گیاهی است دمقۆ مانند میخک.

حەتحەتۆک: حەتحەت ▣ نگا: حەتحەت.

حەتر: هەتر، ئەزاوی بۆخۆش ▣ عطر.

حەتروک: ئەدان بەتوندی، قەوی لێخستن ▣ محکم زدن.

حەج: وتەی سەرمان (جمع چەند سەرما) ▣ کلمهٔ تعجب.

حەج: زیارەتی مەکە، زیارەتی کاعبە ▣ حج.

حەجاج: حاجیان، کەوانەی ڕیکرا دەچنە زیارەتی کاعبە ▣ حجاج.

حەجامات: خوێن بەردان ▣ حجامت.

حەجامات کێش: وەستای خوێن بەردان، خوێن جەیەر ▣ حجامت‌چی.

حەجامات گرتن: خوێن بەردان ▣ حجامت کردن.

حەجەجە: وەی لێخوڕینی بزەکەل ▣ کلمه‌ایست برای راندن گلهٔ بز گویند.

حەجکردن: ١) دیدار لەماڵی کاعبە چوبەسەکە، ٢) بڕینەوەی دواین کەلا لە کەلەدا ▣ ١) حج رفتن، ٢) برنده شدن در نیله‌بازی.

حەجەم: ١) ئیرانی، ٢) تەوی بەشەرکی ئازەربایجانی قسەدەکا ▣ ١) ایرانی، ٢) متکلم به ترکی.

حەجەمی: ترکی ئازەربایجانی ▣ ترک آذربایجان.

حەج: تەمق، کاتۆ، گوجانی گەمەی گوێن ▣ جوکان.

حەجان: ١) تەمقین، گوێن، گەمەی گوو گوجان، کاتۆبازی، ٢) ڕۆین، حەپین، ڕەوین ▣ ١) جوکان‌بازی، ٢) پارس کردن.

حەجپاشتن: ١) حەپە پی کردن، دەستەدانی سەگ بۆ ڕۆین، ٢) کەڵێخوڕین، کاڕۆتی کەر ▣ ١) پارس دادن سگ، ٢) راندن خر.

حەجەجە: وتەی لێخوڕینی گوێرێ، هەجەد، حەجەجە ▣ واژهٔ راندن ستور.

حەجگۆ: هەرهەرێک، هەرهەر ▣ هرطور.

حەجە: ١) حەجەجە، ٢) تری، ٣) وەرەوەزی تیکەڵ بیکەڵی سەگ ▣ ١) نگا: حەجەجە، ٢) بز نر، ٣) بوی سگ.

حەجەحەج: حەجەجەی زۆر و بی‌ڕاکەوە ▣ پارس کردن بدون انقطاع.

حەجەڵ: شقاڵ، گەمز، حەجەد، بیاتو بی کرتن، حەشەڵە ▣ شقاق.

حەجوڵۆ: حەجین وڵۆزەی تیکەڵ ▣ غوغو و زوزه کشیدن همراه هم.

حەجی کە: حەجگۆ ▣ هرطور.

حەد: ١) ڕاده، ئەندازە، ٢) شیان، ڕاکەوتن: (حەدی چیە باسم بکا!)، ٣) سنور، کەوتەن ▣ ١) اندازه، ٢) قدر و منزلت، ٣) مرز.

حەدەف: ئەوڕۆکە، گل، گرەوڵکە ▣ نیم.

حەدیس: فەرمایشتی پێغەمبەر ▣ حدیث.

حەراج: مەزاد، هەڕاج ▣ حراج.

حەرارەت: گەرمای ئاو ئەوەتی ▣ تب.

حەرام: ناڕەوا ▣ حرام.

حەرامخۆر: کەسێ بەشی بەرای خەڵکی ئەدەخوا ▣ حرام‌خور.

حەرامزادە: ١) زێڵ، بیزەو، بیخ، ٢) مرۆڤی لە پیاوی قەتارو بەدەفەر ▣ ١) فرزند نامشروع، ٢) کنایه از جیله‌گر و مردم‌آزار.

حەرپلین: ١) گرێ تیکەڵبونی گوریس، ٢) تاڵوزانی بەرو بەناڵ ▣ ١) گره‌خوردن ریسمان، ٢) بارشدن طناب.

حەرسیل: بەردی بناغەی گۆشەی دیوار ▣ سنگ بنای گوشه دیوار.

حەرسیلە: حەرسیل ▣ نگا: حەرسیل.

حەرش: ئەشی خودا ▣ عرش.

حەرشی حەزیو: حەرش ▣ عرش.

حەرگ: قور، خۆڵ و ئاوی تیکەڵاو، حەڵی ▣ گل.

حەرماڵین: ١) بی‌بەش کردن، ٢) بەحەسارەدان ▣ ١) محروم کردن، ٢) به هدر دادن.

حەرمین: ١) بی‌بەش بون، ٢) بەحەسارچون، بەخۆچون ▣ ١) محروم شدن، ٢) به هدر رفتن.

حەرەکەت: ڕۆیشتن، جوڵان، جوڵە ▣ حرکت.

حەروم: بی‌بەشی ژن (ژنەبیرە: (مزارە لەو ئەسپە هەمانەوەشی بەدوە / زیا کە لەلای خۆت حەروەمی موحەرەمت بی) مەالی ▣ همسر.

حەروەسەرا: هەدەر، کەشەرون، خانوی چیکەی ژنانی ماڵ ▣ اندرونی.

حەزی: حەرگ، قور ▣ گل.

حەریر: ١) پارچەی ئاوریشم، قومانتی لە هەورشم، ٢) هەڵوای دۆشاو ▣ ١) حریر، ٢) حلوا.

حەریف: ١) هاوتا، ٢) هاوقوەدار، ٣) دۆستی (ئی بەحەزەو) ▣ ١) همتا، ٢) طرف مقابل در قمار، ٣) معشوق.

حەز: ١) ئارەزو، ٢) ئیشتیا، واز، ٣) ئەمباتی وشەوانە، خۆشەویست (بیرۆت وەشەن حەزە)، ٤) بەسەو بەرەڵ، ٥) دڵداری، ئەوین، ٦) دۆست، ٧) جوان، بەدەو (کچیکی ناحەزە) ▣ ١) آرزو، ٢) اشتها، ٣) پیوند بمعنی دوستدار، ٤) پسندیده، ٥) عشق، ٦) دوست، ٧) زیبا.

حەزاب: ئازار ▣ عذاب.

حەزکردن: خواستن، بەمەیلەو ▣ خواستن.

حەزلێکردن: ١) ئارەزوکردن، ٢) عاشق‌بون ▣ ١) آرزو کردن، ٢) عاشق شدن.

حەزلێکردویی: دڵداری ئەوان دوکەس ▣ عاشقی.

حەزلێکەری: دڵداری ▣ عاشقی.

حەزوناحەز: دۆست و دژمن ▣ دوست و دشمن.

حەزیا: هەزیا، زەها، حەفی ▣ ارها.

حمزیران: حوزیران. ◻ نگا: حوزیران.
حمزیرانی: جوزیک. همزین. همزین. همزوزی. ◻ برجی کلابی.
حمز: حمز. ◻ نگا: حمز.
حمزه: حمزه. ◻ مجمله.
حمزه‌ی: ۱) دمدمی کردنی به کومدال. ◻ دمه و بازیه. حاوه‌گی.
حمزمت: بیمیت. حمدمت. کاسبی. حمز. کرن. ◻ اجم.
حمزنکرن: حمزنکرن. ◻ نگا: حمزنکرن.
حمس: ۱) هیست. ناگاکرن. هاکی. ۲) بوسه‌ی بیه‌رمال. ◻ ۱) اگاه کرن. ۲) کلمهٔ تعجب.
حمساب: زمان. حیساب. حساو. لکاهنی. ◻ حساب.
حمسار: حمزین. گوگی. ناوجوار. بیواری. مال. ◻ خلاط.
حمسایی: حمزیرجی. باسوانی. شموانی. ◻ حسس. شیکرد.
حمسالمه‌وه: بی‌حمم کرن. تاسوه‌کرن. ◻ راحت کرن.
حمسالن: حمسالمه‌وه. ◻ راحت کرن.
حمسالموه: ۱) لمعاسمه‌ی. (نگا: ه‌ن) ۲) خاتر جمه‌یی. ◻ ۱) خستگی درکرن. ۲) خاطرجمعی.
حمسای: ۱) حساب. (نگا: ه‌ن) ۲) پیمان‌گرتو. ◻ ۱) حساب. ۲) آسوده.
حمسازگی: حساب‌گری. مال‌گریو. به‌ئاریخ. ◻ فالگیر.
حمساوه: تاسوه. دور. لمعاتنی. ◻ آسوده.
حمساری: حسه‌گری. سی‌ر. حمز. حالا. ◻ اخر. سعد. و. حالا.
حمسب: کاسب. هسب. ◻ اسب.
حمسبن: عیلی. دلداری. ◻ سجون. دلداری.
حمستم: زور. ئزوان. به‌حت. ◻ متوان. سخت.
حمسحمس: حمسلس. حمزیرجی. ◻ حسس. شیکرد.
حمسیان: ۱) حمزیرا. برن. ناگاداربون. ۲) حمساموه. ◻ ۱) خبردار شدن. آگاه شدن. ۲) نگا: حمساموه.
حمسیامه‌وه: حمساموه. ◻ نگا: حمساموه.
حمسیر: ریشی که حه‌گیرو فلیش. ◻ حصیر.
حمسیرچن: دوسای حمسیر. دروست کرن. ◻ حصیرباف.
حمسیرمیدان: برتی که داریکاری. ◻ کنایه از کشاورزی.
حمسیرو: برتی که: ۱) حمسیر. ۲) حمزیرو. ◻ کنایه از: ۱) مادر زن. ۲) پدرزن.
حمسین: برزانین. ناگاداربون. هسیت پی کرن. ◻ خبردار شدن. آگاه شدن.
حمسینه‌وه: حمساموه. ◻ نگا: حمساموه.
حمش: درج. هرج. ◻ خرس.
حمشان: ۱) بوسه. حکه‌ی خوئیدا. شارینه‌وه. ۲) بوشارتن. ◻ ۱) مخفیگاه. ۲) پنهان کردن.
حمشاردن: بوشارتن. شارینه‌وه. ◻ پنهان کردن.
حمشاردراو: شراب. ◻ پنهان شده.
حمشارگه: حکه‌ی شارینه‌وه. بوسه. ریت. ◻ مخفیگاه.
حمشامات: تیوری حه‌قاند. کومه‌لی پی که حه‌ریه‌کی کرن به‌خوه.
حمشت: هشت. یه‌کی حمین. ◻ هشت.
حمشتی: هشتا. هشت جاران. ◻ هشتاد.
حمشر: ۱) روژی قیامه‌ت. سه‌لا. روژی بیست. ۲) برتی که هه‌زار. هزاری. یه‌کالی. یه‌کالی. ◻ ۱) روز قیامت. ۲) کنایه از شلوغی.
حمشروحه‌لا: هه‌زاروزند. به‌ه‌وکری. ◻ شلوغی.
حمشروه‌لا: حمشروحه‌لا. ◻ شلوغی.
حمشقاندن: دیرکرین. ئاوریه‌دانه‌وه. ◻ حمقه کردن.
حمشکاندن: ریگه گوشین. دشین. ◻ فشردن.
حمشکراو: به‌حمه‌ه‌رج. بیچه‌ه‌رج. بوه‌ئاورج. ◻ بیچه خرجی.
حمشمه‌ت: ۱) ئه‌رقی. ئه‌ریه‌ی. ۲) جزوانی. ◻ ۱) شرمندگی. ۲) پشیمانی.
حمشه‌روه‌لا: حمشروحه‌لا. ◻ شلوغی.
حمشه‌ری: زنی که زور بیوی گاه. ◻ شیرزن. جنگه.
حمشه‌نوره: گیاه‌ی له‌ئوین به‌کار جاری. ◻ گیاهی است شبیه نوعی.
حمشیشه: ریگه. حمشیشی. چه‌ریس. ◻ حشیش.
حمشیمه‌ت: حمشمه‌ت. ◻ نوعه‌ی حرام.
حمقه: ۱) بوگه. ۲) گه‌بو. ۳) حمیه. ◻ ۱) بدبو. ۲) گندیده. ۳) بازی سگ.
حمقان: حمقه. ◻ نگا: حمقه.
حمقت: ریگه‌ی. حمیت. حمقت. ◻ هفت.
حمقتا: حمشت. به‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه. حموتا. ◻ هفتاد.
حمقتار: کمت. ◻ لقد.
حمقتامین: جاری حمقتا. ◻ هفتادمین.
حمقتانه: ۱) بوجه‌ی. حمسوری. جاریانا. ۲) روژانه‌ی. به‌ه‌ه‌روژ جاریک. ◻ ۱) بره هفتگی. ۲) شیرینه هفتگی.
حمقتاو: گلای. ئه‌وه‌ئی. جی‌ریی. ریگ. به‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه

حەفت ڕەنگە: هەورێنگە، قەڵو قەشەنگ، هێشتێک لەیەکتر تۆکڵو کەوتوو کەمبەرو هەیبەی و سەمای لێ دەدەن ◻ نوعی غدا.

حەفت هێزە: هەرکەس کە لە ئاریکدا هەیبەی هاوڕێ و دەڵێن ئەسەلی هاوڕێ ◻ اصحاب کهف.

حەفتۆخ: کوانکی ڕەنگە ئەزەنگ جاڵا دەبێتەوە ◻ عملی کە بەو خوب نەبێت.

حەفتوک: حەفتۆخ ◻ نگا: حەفتۆخ.

حەفتە: هەفتە، هەفتە، لەتەسەبە، لاهەیی ◻ هفته.

حەفتەبیجار: حەفت ڕەنگە، هەورێنگە ◻ هفت بیجار.

حەفتەکوڵە: جۆرێ بەرەنگە کە هەوەڵەی جاڵا کە قوڕەیەی دەکرێ ◻ نوعی ساعت کە هفتەی یەکجار کوک دەکرا.

حەفتەکێش: کێشانی ماڵی کە تەنیا کە هەوەڵەی ژانی ◻ کشش مالیان از آنست در هفته زادن.

حەفتەوانان: هەفتەوانە، حەفتەوانە ◻ حەوت فلکی هەفت ئەزاران.

حەفتەوانە: حەفتەوانان ◻ نگا: حەفتەوانان.

حەفتی: ١) حەفت؛ ٢) هەفتە ◻ ١) هفتا؛ ٢) هفته.

حەفجۆش: حەفت جۆش ◻ نگا: حەفت جۆش.

حەفس: هەبس ◻ نگا: هەبس.

حەفسی: هەبسی ◻ زەڕاتی.

حەفلک: ئەوان، مەرگ، گەرو ◻ گلو.

حەفی: ١) هەزەبها، هەزەڕ، ڕەها؛ ٢) ئەزەن ◻ ١) (ابعاد؛ ٢) اهمی.

حەفیان: ١) ئەزەن؛ ٢) هەزەن ◻ ١) بر خود؛ ٢) پارس کردن.

حەفین: هەزەن، هەبین ◻ پارس کردن.

حەقدە: دەو حەوت ◻ هفده.

حەقدەم: دوای شانزەیەم ◻ هفدهم.

حەقدەمین: حەقدەم ◻ هفدهمین.

حەقدەهەم: حەقدەیەم ◻ هفدهم.

حەقدەهەمین: حەقدەمین ◻ هفدهمین.

حەق: ١) ئەمەڵ بابە! (دەر حەق من باش نەبێ)؛ ٢) خودا؛ ٣) کرێ، مزد، مز؛ ٤) نرخ، قیمەت؛ ٥) ڕاستی؛ ٦) بەهوودی (حەقکم بۆیە)؛ ٧) هەزەت، هەنگ؛ (حەقە بادەم)؛ ٨) ئۆڵە ◻ ١) دریغا؛ ٢) خدا؛ ٣) مزد؛ ٤) قیمت، نرخ؛ ٥) راستی؛ ٦) دین؛ ٧) صلوات؛ ٨) انتقام.

حەقانی: مرۆی ڕاستەو دووڕوست ◻ درستکار.

حەقایەت: حیکایەت، چیرۆک، سەرهوورد ◻ داستان.

حەق‌حەق کەمرە: ئاوی ئاڵ، کەمرە، ئوتاک، مەلەکە شەمرا (خەوێ و هەروەڵێ ئاک، ڕاوکە) ◻ مرغ حق.

حەق ساندەوە: ئۆڵە ستاندن، حەیف هەڵانین ◻ انتقام گرفتن.

حەق گرتەوە: هەڕیودان ◻ تلافی کردن.

حەقلی مەقلی: ١) گەمەی پشکەڵان؛ ٢) هەڕاوڕەنا؛ ٣) هەنزەوە ◻ ١) بازی پنگ انداختن؛ ٢) جار و جنجال؛ ٣) الاکلنگ.

حەقلی مەمان: جۆرێ گاتە ◻ نوعی بازی.

حەقلی مەمێ: مەقلی مەمان ◻ نگا: حەقلی مەمان.

حەقەبەڵە: هەزەنی بارانی بابەز ◻ صلوات باران باشری.

حەقەوەیسین: ١) ئۆڵە کەرەوە؛ ٢) قەرەبو ◻ ١) انتقام گیرنده؛ ٢) تلافی.

حەڵ: ١) وشەی ئاوات؛ ٢) وشەی بەدان، دەڵ؛ ٣) هەڵی بوالەن؛ ٤) ڕەنگی سەوزان ◻ ١) حرف تمنا؛ ٢) حرف تشجیع؛ ٣) حلا کردن؛ ٤) حرف تعجب.

حەکاک: مۆرەهەڵگەر ◻ مهرساز.

حەکایەت: چیرۆک ◻ داستان.

حەکە: ئاڵۆش، خوروی ئەمن ◻ خارش پوست.

حەکەوان: حەشەری، زێی تەنوی، گاز ◻ حکاکه، حشری.

حەکیم: ڕێنماد ◻ رشاد.

حەگال: پەتی بەمری عارەبان ◻ افغال.

حەل: ١) ڕووبەت، ڕاست؛ (ئەم قسەت حەل نەبوا)؛ ٢) توانەوە؛ (ئەم ئەگرە ئەبێتە حەل)؛ ٣) ئەنان (ئۆحەل ئێ ئەم گەمەیەدا)؛ ٤) بوخت کان؛ (ئەمو حەلە ئەهتایی) ◻ ١) راست، درست؛ ٢) حل شدن؛ ٣) دادان؛ ٤) وقت، هنگام.

حەلاج: هەلاج، کوڵکەو پەمۆ ئێی کەرەوە بە کوانەو کەوان ◻ حلاج، پنبەزن.

حەلاڵ: ڕەوا ◻ حلال.

حەلامەت: ئۆرسەبر، ئەهەیب ◻ عجیب.

حەلان: ئاوێ، جاڵە ◻ سنگ غلتان (از کوه).

حەلانەن: کەوانەکەوە، ئۆتەمەوە ◻ فریب کردن.

حەلانە: ئۆڵا خوریای دەیۆشەوە پێچراو ◻ خرمای بەستەبندی شدە.

حەلاو: ئاوە یۆ ژان ◻ از ناهیای زنان.

حەل بون: توانەوە، ئاوانەوە ◻ حل شدن.

حەلحەلە: هەشقی عاسمان ◻ اوج آسمان.

حەلقە: ئاڵقە، گەمرە ◻ حلقه.

حەلقەدان: ١) چەمووەی بەکرەوە دانیشتن؛ ٢) دەوروبەر سەیاڵ دان ◻ ١) به دور هم نشستن؛ ٢) محاصره کردن چیزی.

حەللک: ١) قەدی خۆش؛ ٢) قەدخۆش ◻ ١) بلالک؛ ٢) بلالگو.

حەلکی: هەزەڕ، بەدرخ ◻ از تشنگی.

حەللاوشکە: هەنزەرەو ◻ الاکلنگ.

حەللاوشە: حەللاوشکە ◻ الاکلنگ.

حەللاکۆچکە: ١) هەنزەرەو سیوو؛ ٢) بەهەزەکا ئەزاوی قوچەی پوک ◻ ١) الاکلنگ؛ ٢) انباشته شده.

حەللەق: دەگەڵ وشەی مەللەق دەواری وانا؛ قسەی بی سەر و بان ◻ همراه با مللق؛ بمعنی حرف بی ربط.

حەللەق مەللەق: قسەی سواو جزوی ◻ حرف بی معنی و مفت.

حەللەلا: ئۆرسەبر، بەکر ◻ واه، تعجب.

حەلو: هەلۆزە، هەلۆچە ◻ الوچه.

حەلوا: ١) هەلوا، شیوی دۆشاو و تاوو ئاوو ڕۆن؛ ٢) گەزگەزی ◻ ١) حلوا؛ ٢) نگا: گەزگەزی.

حەلواچی: هەڵواگەر، حەلواگەر.
حەلوایی بەشەقان: جۆرێ گەمەیە [ئ] توخمی بازی.
حەلوایی: جۆرێکی هەڵوا، جۆری تۆخ [ئ] بەرەنگ حەلوا.
حەلۆ: ئەمینی پەشەی هەڵوە؛ ئەمنت بابا، ڕەحمانم تۆ ڕەبا کە [ئ] یا هەڵوە ئەبێ بەمەعنی ئەم عامی.
حەلوەك: هەڵوەجە، حەلوا [ئ] گوڕە.
حەلوکە: هەڵوەجە [ئ] ئاوبە.
حەلوەلا: بەلەبەلەو بەنگانە [ئ] مەجنە.
حەلەب: ۱) ئەرەبی، قوڵ لەناوا؛ (کەگاڵتەیا بینی حەلەبم)؛ ۲) زیرا (ئەم کارت حەلەب نەبوا) [ئ] ۱) قوڵ بنەد؛ ۲) حاڵز.
حەلەب: ۱) شارێکە لە سوریەی ئیستا و قەدیم هەمووی کوردبوو؛ ۲) ناوی ڕاگەیە [ئ] ۱) لە شەرهای سوریە؛ ۲) لە ناوهای ڕیان.
حەلەبی: ۱) حەلەبی شاری حەلەب؛ ۲) ئەوەی کەوی دەقیری ڕۆژە خەلی ئەزانم [ئ] ۱) لەهالی شەهر حەلەب؛ ۲) قاز حەلەبی.
حەلەق حەلەق: ۱) حەشەرەمن، حەتمەلەقە، هیلاهەب، حەشەرەمن؛ ۲) حەلەقن حەلەقن [ئ] ۱) الاکتک؛ ۲) حەرف ئەمت.
حەلەلا: بەحەلەو هەڵواو ئەکەل پەکەلی؛ ۱) حەیەب حەشەر و حەلەلایەکە [ئ] جەجال.
حەلەلە: دەمەلی سەگ بۆ ئەی بەرەبون [ئ] تەجیج سگ برای حەمد.
حەلەم: ۱) ئازار ئەدە؛ ۲) عەیب زەدە [ئ] ۱) دەد و ڕنج؛ ۲) عیب و ئاگر.
حەلی: عەمویکەدار بەحەلی دولی [ئ] علی بەزبان عامیانە.
حەلی: قەیان بە هەڵان، ڕاکە [ئ] امر بە دویدن.
حەلیان: حەلان [ئ] نگا: حەلان.
حەلیب: حەلەب حەل [ئ] نگا: حەلەب، حەل.
حەلی حەلی: گەمەیەکی ئاو لاوانە [ئ] توخمی بازی.
حەلیم: ۱) بەحەوسەلە، ئەسەرمن، ئەمن؛ ۲) هیمنی کەشکەت؛ ۳) ئاوبو ڕەزن؛ ۴) قەیرکە کەشکەت [ئ] ۱) بردبار؛ ۲) خوراك حلیم؛ ۳) از ناههای زنان؛ ۴) توخمی کشك.
حەلیمان: هەلیمان، ڕنج لەناوا؛ کۆلاو، شۆربای ڕنج بەزەن [ئ] آش ڕنج بدون روغن.
حەلین: ئوانەوە، ئاوابوو [ئ] حل کردن.
حەلیو: حەلیب [ئ] نگا: حەلیب.
حەم: هەواریان لە ڕەشانی مەلائەت؛ ئەوە وەی ئەوە حەمی کە [ئ] خوردن در زبان کودکان.
حەمال: ۱) مرۆی بار هەڵگر، حەمال، حەسیل؛ ۲) کاریە؛ ۳) داری لای دیوار بۆ بن کاریە [ئ] ۱) حمال؛ ۲) پالان؛ ۳) ستون.
حەمام: گەرمەاو، گەرماو، حوماو [ئ] حمام.
حەمامچی: کەسی بەسەر حەمام ڕادەگا [ئ] حمامی.
حەمامگردن: ۱) چوونە حەمام؛ ۲) خۆشتن لەناو بەلاو [ئ] ۱) حمام کردن؛ ۲) شستن در آب.
حەمامۆك: ۱) گەمە بەمۆڵە خاك کردنی منداڵان کە خۆیان گومەیز

ئەدەکەن؛ ۲) ناوی کاری و تەپکی بەدوبەنگە لەناوی مەلوەیە [ئ] ۱) توخمی بازی بچەها با خاك؛ ۲) نام یك مسئلە مشهور.
حەمامۆکە: گەمە بەمۆڵە [ئ] بازی با خاك.
حەمامۆکی: حەمامۆکە [ئ] بازی با خاك.
حەمایەت: ئەوی، کەدەی، ڕاگەتن، اعلی.
حەمایەل: هەرچی ڕاستە جەنب دەمل کرن و سوڕ ئەدەن؛ (حەمایەلی پیس، حەمایەلی دوتا) [ئ] حمایل.
حەمبان: زەری کەل و پەلی خوان؛ مەعنی و ئەسەب؛ هەڵگرتن، حەمان، هەمبار [ئ] انبار.
حەمبارەیز: کوتالی ڕەزیر کە حەسەلە [ئ] کالای نا فی در انبار.
حەمبەلی: کەسێکە هەرچی دەکالای ناو خانی ئەیبرەوە بەسواری [ئ] دەسواس.
حەمش: کەری هەکۆکی بەکار [ئ] خر کوچك کاری.
حەمشەن: بەیتوی لوتی، فتفل، خوشبو [ئ] عطر.
حەمحەم: ۱) وشەی دەعای منداڵ بۆخواردن؛ ۲) جوجەر، جاجەورەکی سوری بچوکە بەبەر هەڵگرتن ئەر دەکا [ئ] ۱) وژەی برای سوین کوتك بە خوردن؛ ۲) سامر.
حەمد: ئاگایی، ئەمەت؛ ئەی حەمدی خوا ئەو، سوڕ ئەرا [ئ] قصد.
حەمدەن: بەقەستی، ئەقەستی [ئ] عمداً.
حەمزك: جۆرێ جشنە [ئ] توخمی ئەنا.
حەمزەل: بازیەکە، دەستەیەك دابنەوەو دەستەیەك بەسەر بشەنا؛ بازیەدەن [ئ] توخمی بازی.
حەمشین: هەڵوژە قەیسی، بەری ئەرەکە کە هەڵوجیر قەیسی بەوەیە [ئ] تنبل.
حەمکە: ئەندازەیەکی ئەوە [ئ] اندازه‌ای بسیار.
حەمل: ۱) ڕابەری؛ ۲) کاڵەر کەب [ئ] ۱) بارداری؛ ۲) توخمی و مزاح.
حەملە: بەلامار، مەلاو [ئ] حمله.
حەمو: گش، گشت، هەس، سەرالا [ئ] همه.
حەمەدەلین: حەشین [ئ] تنبل.
حەمەزەمین: مل ملانی، ڕك بەڕكی، ڕوبەڕوبە، بەرچەرە کانی [ئ] کارافت.
حەمیسەن: جۆرێ بزە [ئ] توخمی بز.
حەمی: هەس، گش [ئ] همه.
حەن: خانە [ئ] جای مشخص.
حەنا: حەن [ئ] نگا: حەن.
حەنبالی: ۱) حەسیل، کۆڵەکەی بەر کاریە؛ ۲) مرۆی بارهەڵگر [ئ] ۱) ستون خانه؛ ۲) حمال.
حەنبەلی: حەمایەل [ئ] حمایل.
حەنبەلی: ۱) کەسێکە کە لەئەت ئوستن یا ئۆر دەوڵە؛ ۲) پەیرەوی ئیمام ئەحمەدی حەنبەل [ئ] ۱) وسواس؛ ۲) حنبلی.
حەنتیکە: ۱) ئۆر بەقیمەت؛ ۲) ئۆرەیەکی؛ ۳) شتی زۆر خەمزەیە [ئ] ۱) بسیار باارزش؛ ۲) عجیب؛ ۳) شبیه.
حەنتیکەخانە: حەکاڵی ڕاکانی شتی زۆر بەنرخ؛ ئەوانەی ئەوەن.

همنجهت: یکطاقه، یک‌لب [ف] بهاند.
همنجهل: بی‌خبر، بی‌اصل.
همنرهو: همزهو [ف] لاکلنگ.
همنوله: نوعی کشکی درست [ف] نوعی گندم.
همنولی: (ن) اه، شیر به شکاف [ف] شکاف کوهک.
همنهدن: همنهدن، همونگه، گزنداله [ف] نه.
همزه‌گو: گنا که [ف] گناهی است.
همزول: همزول [ف] نگا: همزول.
همنگرین: پیرزن داجون، ده رکنو جون [ف] لج کردن.
همنوا: همنواک، زنگوزن که مدگال زن هاوه [ف] سر خواهد.
همنهلی: (۱) سرزدن بهزاپی شمام لاو حمشه (۲) شیرهای تاوا [ف] (۱) حلتی (۲) شیر آب.
همنهلو: بیمه‌یک، قسمتی گالیم گلیم [ف] پاره.
همنه‌کچی: گالیمچی، قسمتچی، قسمتچی‌تر [ف] پاره‌گو.
همو: (۱) حموت (۲) پشتی بهزمان (۳) باکردنی (ن) (۴) ودوی سه‌گ [ف] (۱) هفت (۲) کلمهٔ تعجب (۳) صدا زدن بز (۴) پارس سگ.
همواد: (۱) پشتهای دوری (دمبی) (۲) خاصیان (۳) پشتهای [ف] (۱) جوز زمین (۲) آستان (۳) ارتفاع.
همواداش: برزدن بهرو (زور) [ف] برتاب کردن بطرف بالا.
همواز: هاوار، گاری [ف] فریاد.
همواری: همواز [ف] فریاد.
همواق: پشتی بهرو خاصیان [ف] پشتی.
همواله: (۱) بشو سراله پارسه‌گرتن (۲) شاب، اسو همواله که (۳) سیاری (همواللی خاصیت بی) [ف] (۱) حواله (۲) حواله‌کردن (۳) سیری.
همواله‌گو: حسنی تدبیری، تمرز بسیه، بفرمان [ف] امروز و فردا کردن.
همولن: هاوانه [ف] نگا: هاوانه.
همواچه: فرغون، هرزرا [ف] ارابه دسته.
همواچه‌دان: بهرو زهاوشتن [ف] بطرف بالا برتاب کردن.
همواچه‌نو: هاوانه‌نو [ف] نگا: هاوانه‌نو.
همواش: نگاداری کردن و لای خوراگرتن [ف] مراقبت کردن.
همواشو: همواش‌نو [ف] نگا: همواشو.
همواشو: (۱) آسوده‌زمان (۲) جی‌ونجوه له خوبگه [ف] (۱) راحت زیستن (۲) جای گرفتن.
همواوی: جاو له‌هوا، کهتی رهشکه‌ی جاوی بهزاوور بهزوان [ف] کلاسه.
همواوبلکه: (۱) هاوازاو بهرو هوا (۲) تهزوی کاغذ باوهو [ف] (۱) بهوا کردن (۲) هواپیمای کاغذی.
همواوی: همواوی [ف] نگا: همواوی.
همویرا: بهرو گه، همویراله [ف] نگا: همویراله.
همویراله: همویرا، همویرا تهستوون له تریک بهلا [ف] نگا: همویراله.

همونت: هفت، حمو [ف] هفت.
همونا: همنا [ف] هفتاد.
همونالیه: (۱) بری همویه بهمیوه (۲) زن‌بامدی (همیشه) جاریک [ف] (۱) بری هفتگی (۲) نذر به هفتگی.
همونبه‌له: حوزن شیر [ف] نوعی ترجیع بند.
همونت خشته‌گی: پارچه هفته‌بینی حموانت [ف] شعری که هر قسمت از هفت مصرع باشد.
همونت گول: حوزن که تو [ف] نوعی گندم.
همونو: شیو بهشتن بهقوی حموتی سالم‌زر، حمیه‌ی حرمو [ف] شب هفت.
همونو: (۱) حمفته (۲) حمیزه‌ی مناز بو [ف] (۱) هفته (۲) هفتهٔ زایمان.
همونه: (۱) حمفته (۲) حمیجی سه‌گ [ف] (۱) هفته (۲) پارس سگ.
همونه‌کیش: حمفته‌کیش [ف] نگا: حمفته‌کیش.
همونه‌م: نوای تمنتم [ف] هفتم.
همونه‌مین: حموئیم [ف] هفتمین.
همونه‌واله: حمویراله [ف] نگا: حمویراله.
همونیو: حوزن دمماجه که حمونیسگ دمخوا [ف] هفت‌تیر.
همونج: نیاز [ف] نیاز.
همونجوش: حمفتجوش، تولیه‌ی مهم‌بو [ف] آشاب مهم‌بی.
همونجه: حمونج [ف] نیاز.
همونجمی: (۱) حمیه‌مهمی سه‌گ (۲) دیمی سمرمش (۳) هم‌او هور باش سوران [ف] (۱) پارس سگ (۲) کلمهٔ تعجب (۳) هماهوی سوارکاران.
همونه‌ل: بهزله [ف] نگا: بهزله.
همونه‌نگیله: رهنگرز، حمفت رهنگیله، مینش خوزه [ف] زنبور زنبوری.
همونز: برک، حوزناو [ف] خوش.
همونزانه: بیاکی سرانه [ف] مرد سرانه.
همونسه‌له: سمیر و بیشو لسمر خوزی [ف] خوشله.
همونش: (۱) همسار (۲) دمورو بهری مال (الو حمونل و حموشانه بی) (۳) مال [ف] (۱) حیاط (۲) اطراف خانه (۳) خانه.
همونشه: (۱) حمسار (۲) جی دمونی نازل (۳) مال [ف] (۱) حیاط (۲) حیاط مانندی برای نگهداری دام (۳) خانه.
همونق: (۱) پله‌ی تمرمیوان، پله‌موزه (۲) گیر و گرفتی بی‌دمه‌دان [ف] (۱) پله زردبام (۲) گرفتاری.
همونی پوّن: حلوان [ف] گرفتار شدن.
همونل: تمنالا، کوشت [ف] کوشش.
همونل و حموش: دمورو بهر [ف] اطراف.
همووا: خیزابی پایمدم، دایکه‌وا [ف] حوا، همسر آدم.
همویان: (۱) نازل، حمیوان (۲) هاوانه‌و [ف] (۱) حیوان (۲) آموزه زیستن.
همونی: همرمدرن، بهرابی خاصیان [ف] پشتی آسان.
همونیخ: تورنگی وردمهاتیهو دمکه‌ن [ف] چشمانش تار.
همونجی: برنی که گرن [ف] کنایه از بیهه.

حه‌ویته‌وه: هاواهه‌ت [ف] آسوده زیستن.

حه‌ی: ۱) وشه‌ی سه‌یرمان ۲) ناوی خوا [ف] ۱) کلمهٔ تعجب ۲) خدا.

حه‌یا: ۱) شه‌رم، غه‌یره‌ت، قه‌هه‌ت ۲) هه‌ڤاڵ، ڕاکو [ف] ۱) حیا ۲) باشرط.

حه‌یات: ۱) ژیان، ماوه‌ی ژیان ۲) خوش، دڵگر [ف] ۱) حیات ۲) دلنشین.

حه‌یانکان: ئاژ و ڕۆژ [ف] رسوا شدن.

حه‌یانکاو: ئاژ و ڕۆژان، بێ شه‌رم [ف] رسوا.

حه‌یاچی: حه‌یانکاو [ف] رسوا.

حه‌یاچون: ئاژ و ڕۆژان، حه‌یانکان [ف] رسوا شدن.

حه‌یاف: فه‌ڵیان، ده‌گرنا [ف] حیله گر.

حه‌یاره: ۱) بیوانه ۲) پارچه‌ی ڕه‌ق [ف] ۱) پیمانه ۲) سنگ ترازو.

حه‌یاز: جه‌ڤ، پارچه‌ی که‌ناسته [ف] پاشنهٔ پای خروس.

حه‌یام: ده‌وره‌ی ژیان، ژیان، ڕۆژگار [ف] روزگار زمانه.

حه‌یان: ده‌ڤه‌ره، ژاژاو (ئیم حه‌یانه ئه‌وه‌ره) [ف] عیان.

حه‌یب: ۱) ئه‌وه‌یی، ئه‌یب ۲) که‌مه‌ته‌سی (ماڵه‌که‌ی بێ حه‌یبه) [ف] ۱) عیب ۲) کم و کاست.

حه‌یدان: ڕه‌ده‌دان، ئوقسان [ف] ناکی.

حه‌یه‌ت: سه‌رسی، سام، ترس [ف] هیبت.

حه‌یته: ۱) ڕۆلامی ڕه‌خوت، ئه‌زه‌ی، ئاقۆلا ۲) بیاوی به‌ره‌ستی ئاغا ۳) هاوڕێ و دۆست [ف] ۱) آستین ۲) پیشکار عالیه ۳) فریاد.

حه‌یچه: هاوڕێ و دۆست [ف] فریاد.

حه‌ی حه‌ی: وشه‌ی سه‌یرمان [ف] کلمهٔ تعجب.

حه‌یران: کاری ڕۆژی ڤاڵاکه‌ی [ف] ولاتی.

حه‌یران: ۱) هاشین، خوشیان، به‌ستیان ۲) هه‌وای گۆڕانی که‌ش به‌هاریانگ و ئه‌ستیره‌ی ۳) سه‌رلێ شێواو [ف] ۱) هاشی ۲) نوعی آواز کردن ۳) حیران.

حه‌یز: بێ ڕۆژی ژن، پاکبوونی ڕۆژانه‌ی ژن [ف] حیض.

حه‌یره: ۱) هاڵیج و ڕه‌ساخه‌ی ۲) (گه‌چون) ۳) له‌خۆشی شه‌فایی [ف] ۱) دل بهم آمدن ۲) هیضه ۳) استسقاء.

حه‌یره‌بون: بێ‌ڕازی، فه‌ڵیان [ف] بی‌ڕه‌ی، حیله‌گر.

حه‌یره‌وان: دارێکه له‌شوێنی گه‌ڕه‌ده‌ڕۆیی ڕۆک قامیشی تاوه‌ره‌جێ [ف] حیزران.

حه‌یش: خۆش ڕابواردن [ف] خوشگذرانی.

حه‌یشۆ: ۱) ته‌ڕۆ و شۆڕه‌یی ۲) بێ ته‌زبی، بێ ئاڕۆیی [ف] ۱) شره و حیا ۲) بی‌شرمی.

حه‌یشه: ده‌یجه، داوه‌داوا [ف] فریاد.

حه‌یف: ۱) وشه‌ی خه‌سارێ، به‌داخه‌وه ۲) ئۆڵ، ئۆڵه [ف] ۱) افسوس ۲) انتقام.

حه‌یفی: به‌داخه‌وه [ف] افسوس.

حه‌یق: هه‌روه‌ک، به‌وانه، ئه‌وه‌نده‌ی [ف] مثل و مانند.

حه‌یقه: وێ، وێکوت، بێ‌ده‌نگ به [ف] سکوت کن.

حه‌یقه‌ن: حه‌ق [ف] حیاً.

حه‌یوان: ۱) ئاژه‌ڵ، بزڕه‌مێ ۲) که‌ڕه‌ڤاڵه [ف] ۱) حیوان، دام ۲) احمق و نفهم.

حه‌یوه: بڕۆ، بێ، به‌ی [ف] بیوه.

حه‌یهو: ئه‌وه‌ئوێی، چۆن بکه‌دنت [ف] هیهات.

حه‌یه‌حه‌ی: وشه‌ی سه‌یرمان به‌ڵاڵه‌یی ئه‌ڕه‌حه‌وان [ف] تعجب برای مسخره کردن.

حێ: ناوی پیتێکی که‌ڤه‌و پیتکه [ف] وجه ۱۰ حروف الفبا.

حێت: جۆرێ بێ [ف] نوعی بز.

حێج: ئاژه‌ڵه‌ت، بۆرۆ [ف] ناراحت.

حێخ: به‌گشتی سه‌رکێشی و سڵ [ف] متمرد و سرکش.

حێدن: ۱) ئۆڕه ۲) بۆرۆ [ف] ۱) خشمناک ۲) ناراحت.

حێرس: ڕاده‌ی ئۆڕه‌یی، قه‌ڵسی [ف] خصامت.

حێز: ۱) ترسۆک ۲) (ئۆرسۆک) ۳) بیاوی جاوباز [ف] ۱) ترسو ۲) زن زدامن ۳) مرد زن‌دار.

حێز: هێز، وزه، توان [ف] توان، نیرو.

حێزانی: ترسه‌نۆکی، ترسۆکه‌یی [ف] بزدلی.

حێزانه: ترسه‌نۆکانه، کاری خۆی باخه [ف] از روی بزدلی.

حێزاوهێز: ترسه‌نۆک و ترسه‌نۆک له‌ڕاست به‌ڕاو ترسو در مقابل هم.

حێزانه‌تی: حێزانی [ف] بزدلی.

حێزبگیر: ئاهه‌ڕاته به‌ده‌ستی گرتنی که‌سێک [ف] باخواستن راه کسی را اسیر گرفتن.

حێزبه‌خۆیی: ژیانی خۆی باخۆ به‌ڕابوون [ف] با عفت زندگی کردن.

حێزدت: هێز، خوره‌ت، ڕۆڵ [ف] قدرت.

حێزڕاڤه: حه‌یقه‌ر [ف] لاکلک.

حێزڵ: ترسه‌نۆک [ف] بزدل.

حێزی: کاری ئاهه‌ڕاته‌کردن، ئه‌ڤینی حێزان ڕه‌چاوکردن [ف] نامردی کردن.

حێزیه‌تی: حێزانه‌تی [ف] بزدلی.

حێزیی: حێزانی [ف] بزدلی.

حێزی حێزان: کاری ترسۆک ترسۆکانه [ف] بسیار ترسو.

حێساب: حه‌ساب [ف] حساب.

حێساب‌زان: ۱) زانا له ژماره‌دا ۲) عاقڵ و کاراکه‌ده‌وه [ف] ۱) حسابدان ۲) عاقل و کارآمد.

حێسابگه‌ر: ۱) که‌ڤاره‌داوه‌ر ۲) حه‌سابگه‌ر ۳) ته‌سبیه‌تامێن [ف] ۱) قاضی یا داور ۲) حسابگر ۳) مسبّح.

حێسابگه‌ری: ۱) ته‌سبیه‌تامێنی ۲) ڤاڵ گرتنه‌وه‌ی به‌ته‌ریح [ف] ۱) تسبیحی ۲) قال تسبیح.

حێش: ڕه‌ڕه‌ی گه‌ڵه‌سوره [ف] زمین گل سرخ.

حێشتن: وه‌ستن، خۆشتن [ف] شستن.

حێشی: گۆڕه‌یی پاڕۆ و مرۆ [ف] خشاب پهن و مران.

حێفریت: جه‌ده‌کێی ڕه‌وه‌ڵاح [ف] عفریت.

حێق: هه‌ڵیج [ف] حق.

جیلک: جوا [illegible] جوا۔

جیگابت: [illegible]

جیل: [illegible]

جیلانی: [illegible]

جیلکنیو: [illegible]

جیلکوفی: [illegible]

جیلگ: [illegible]

جیلگ‌ھیٹ: [illegible]

جیلگھوڑا: [illegible]

جیلانی: [illegible]

جیم: [illegible]

جیم: [illegible]

جیلدیاں: [illegible]

جیلاد: [illegible]

جیلچا: [illegible]

جیلچھ: [illegible]

جیلوڑی: [illegible]

جیلگ: [illegible]

جیلاجو: [illegible]

جیلا: [illegible]

جیول: [illegible]

جیوانت: [illegible]

جیوگی: [illegible]

خ

خا: خاک، خاکه؛ ۲) خانه‌گون؛ ۳) واژه‌ی زیر بوزن: (خا فاتو چوزنی!) [ق] ۱) نخوری نده؛ ۲) خایه، بیضه؛ ۳) کلمهٔ احترام برای زن. مُخفّف خاتون.

خاپان: گلبهان، ناخبان، باخبان [ق] گل اشبوبام.

خاپه: تری، قیل، حیله [ق] نیرنگ، حیله.

خاپیان: فریب، خدعه‌کنان [ق] فریبنده.

خاپیانتن: فریبدن، خدعه‌کردن، تعفریبدن [ق] فریب دادن.

خاپیانتی: فریبدار، خدعه‌دار [ق] فریب خورده.

خاپیتانی: گالله بمعوکّ کردنی حالاّن [ق] خاک بازی بچّه‌ها.

خاپیر: ۱) ویران؛ ۲) چوبیکه که کوریسان [ق] ۱) خانه‌ویران، ویران؛ ۲) رجنی که فرزندان.

خاپیره: گالله بمعوکّ خاپیانی [ق] خاک بازی.

خاپیرولات: ولاتی ویران، توی که‌سی ندا لعدار [ق] منطقهٔ مخروبهٔ خالی از سکنه.

خاپیروکا: ۱) ته‌قل جاکردنی که له خوّل بالا بیتیه؛ ۲) یاتمروکی روزو نیسان [ق] ۱) باد دادن غلّه؛ ۲) بیاجین.

خاپین: فریبدن، هدخدلّه‌تن [ق] فریبکار.

خاپینوک: ئوّر دمسرّو بهفریو [ق] بسیار فریبکار.

خات: واژه‌ی زیر بوزنان: (خات ممه‌ای) [ق] مُخفّف خاتون. کلمهٔ احترام برای زنان.

خاتر: ۱) دل، (خاترجمع)؛ ۲) لهبر، بوّیزا لهتو: (خاتری توّیش) [ق] ۱) و ۲) خاطر.

خاترانه: بهموی دوّستی و خوّشه‌ویستی کردنی کاریکه [ق] خاطر کسی را رعایت کردن.

خاترجمع: دل‌آسوده، تارته‌یان [ق] خاطر جمع.

خاترخازی: خوا حافیزی، ملاّوایی [ق] خدا حافظی.

خاترخوا: عاشق، کهوتندار [ق] دلداده.

خاترخوازی: خاترخازی [ق] خدا حافظی.

خاترخوّیی: ۱) سفرپشکی، به‌کیفه‌لیّزری؛ ۲) لهبر بوستاخی [ق] ۱) اولین انتخاب؛ ۲) بخاطر هوسی.

خاترگرتن: ریزان‌ان، حورمه‌تگرتن [ق] احترام گذاشتن.

خاترلیّ کردن: نگالیّ کردن [ق] خواهش کردن.

خاترماس: فهمرگر، ریزگر [ق] احترام گذار.

خاتروخوّرتن: کهین و بهین، لاگیری لهیه‌کتر [ق] از هم حمایت کردن.

خاتری تد: خوداحافیز له تیره [ق] خدا حافظ شما.

خاتری‌وه: خوداحافیز له تیره [ق] خدا حافظ شما.

خاتوّن: واژه‌ی زیر بو زنان [ق] خاتون. کلمهٔ احترام برای خانمها.

خاتوّنی: واژه‌ی دوالدنی خاتون [ق] کلمهٔ خطاب به خاتون.

خاتیسه: ۱) خات؛ ۲) که‌یواسو، بیار بزنی جوّری ده‌تیّ [ق] ۱) مُخفّف خاتون؛ ۲) کلمهٔ خطاب مرد به همسرش.

خاتی: خانه [ق] نکا: خانه.

خاجه: بازرگانی گهوره [ق] تاجر عمده.

خاجه‌ریّ: خاره‌لیّ، گشتمه‌لیّ شهواسه‌ی جمعلاسه [ق] نوعی بازی دسته‌جمعی جوانان.

خاچ: ۱) جمله‌یا؛ ۲) راست و بی راوستان؛ (خاچ‌بو: ناناکاتی) [ق] ۱) صلیبا؛ ۲) مستقیم و بدون توقف.

خاچرکان: سیّ کوچکه‌ی ناگر [ق] سه‌سنگ پایهٔ دیگ روی آتش.

خاچلک: کارگ، کوارگ، قارچه‌ک [ق] قارچ.

خاد: خات [ق] مُخفّف خاتون.

خان: ۱) زه‌ویشی زوّر سه‌خت؛ ۲) له‌شکه‌وت، شکه‌فت؛ ۳) مرگ؛ ۴) راهان، بوکان، ده‌رهان؛ ۵) ره‌مل، ره‌لم، ریخی وره؛ ۶) خوار [ق] ۱) زمین سخت؛ ۲) خان؛ ۳) خان؛ ۴) تربیت شده و کنار آمده؛ ۵) ریگ؛ ۶) کج.

خاراً: ۱) جوّری بازچه‌ی جزیع؛ ۲) بوکان نامانده‌ی؛ (چه‌ریه‌که خاراوه) [ق] ۱) نوعی پارچهٔ قیمتی؛ ۲) آماده شده برای استفاده.

خاران: ئه‌کار ده‌رهان، راهان له‌کار [ق] آماده برای انجام کار.

خاراندن: ۱) راهنمایی نه‌کردن ۲) سوزکردنه‌وه‌ی هه‌ستی ۱) ئاماده کردن بۆ ئاش ۲) شرح کردن شۆقال.

خاراو: ۱) راهنمایی نه‌کراو ۲) تیر بۆری سوریه‌وه‌ی ئاو ۱) ئاماده‌کراو بۆ ئاش ۲) شۆقال شرح نه‌ده‌ر.

خاربیلک: خاربیلک، ئۆرگ، کارگ، خارج.

خارخان: ئه‌سپ‌ئاسا، بیه‌ڤار، بیه‌ڤار، هه‌رجه‌هه‌رجه.

خارخارین: گریوه‌خارین، سایه‌ی دو.

خاروان: دراوی، به‌جهل، دراوی، خاروار.

خاروان: ۱) خارکردن، راکیشرن ۲) خاریی کیوش، وه‌خارخستن ۱) دوردن ۲) دوانین.

خاری: ۱) هه‌رهه‌ستان، هه‌ورهه‌ستان ۲) جیشتی مولی که‌له‌ئاوه‌ی ده‌یکان ۱) ئه‌رسه‌ی گرم و روش ۲) کاکی.

خارسکه: زه‌ئاوی، زه‌هه‌ی زه‌ی مسیحی.

خارش: خورین، ئاوئین، خورانی لاش، خارش.

خارشت: خارش، خورین، هه‌رو، خارش.

خارن: خواردن، خوردن.

خاروره: خاوه‌ی ئاوره، ئاسوده و بلوا.

خاروڵ: گیانله‌به‌که‌ی که‌له‌ی گوزه‌ی هه‌ڵده‌دا، گرمه‌ی ئه‌ی که‌ له‌ گرده‌وه‌ی شکه‌ی دی‌ی‌ی.

خاروڵه: گوزه‌ی سه‌ر گوشه، خم دهانه‌گه‌ی.

خاروک: ئه‌لاوی له‌گه‌ل جه‌ندراو، پاکی ئاوزاو، گیاه باقله.

خاری: ۱) سه‌رسوک ۲) هه‌ڵکه‌وه‌ی ۱) ئاو، ئه‌ی و ره‌ی‌ی‌ی ۲) خاکه.

خاریس: خاران، ئاگا، خاران.

خاریو: خاراو، ئاگا، خاراو.

خاز: ۱) سوز، سوز ۲) کاروان، کاروان ۳) جه‌ه‌ن، جه‌ه‌ن ۴) خواز ۱) قرمز ۲) گیانه‌ی ئه‌ست خورین ۳) ماوه ۴) خواهان.

خازبال: قاڵوجه‌ی که‌ساس، ئه‌وساس.

خازبینی: خواستنی کچ، خوازبینی، خواستگاری.

خازتن: داواکردن، طلب کردن.

خازخازوکه: خوان، توکه، کیاسنی.

خازرا: بیزه‌که‌ که‌ کوردستان، زه‌وه‌ی‌ی‌ی‌ی کردستان.

خازگینی: خوازبینی، خواستگاری.

خازمه: ئه‌ئاوه‌ی، ئه‌وزه.

خازوق: سه‌گی که‌ ده‌گه‌ی خوانه‌ی‌ی‌ی‌ی

خالد: بیشی، لدمداغ، تحزاق، پشتی، خاو[ق] پوست دباغی نشده.
خالدکی: آدمی خاوی، دامیزاو[ق] آدمی سست و بی‌حال.
خالل: تاج، خلل[ق] خلال.
خالکاوی: تراوی، خولاوی[ق] خالکاوه.
خالکاری: کاله به‌خول کردن، گمه کردنی منالان به‌خول[ق] خالکاری.
خالله: پخوره‌که، کیشتان، برنی، کاولات، وزان، گرمور، لمچین برنی[ق] کتابه از ورزان کردن آدمی.
خالیس: کلم، سنزیت، هدرمی، خولی بی‌ماسترو[ق] سرد.
خالدن: خشک، لمسوره‌ی دار[ق] سفت و هموار کردن زمین شخم شده.
خالدری: خولاکه‌ی، خولمشتن[ق] خالکسر.
خاکریز: به‌خول خولاکه پر کرد، وه[ق] خاکریز.
خاکسار: خاکه‌سی، به‌لمنگان، هموان، بیچاره[ق] خاکسار.
خاکسه‌ن: خولمشتن، خولاکه‌ی، خولی[ق] خاکسن.
خاکشیر: گیایه‌که دلمن دمرماه[ق] خاکشیر.
خاکنشین: خاکسار[ق] خاکسار.
خاکوبا: کمین و لاق ماج کردنی کمیران[ق] پابوس.
خاکه: ۱) وردمو توزی لمسو خاخوزی. ۲) خوزن پشکه[ق] ۱) خاک ۲) توزی پشه.
خاکه‌چمرمگه: گلمسی که بوسوانی دیواری وه‌ناغی ده‌کار ده‌کمن[ق] توزی خاک سفید که دیوارها را با آن سفید کنند.
خاکه‌رو: مالیسی بی خدمان، گمسکدانی زیر به‌چمر[ق] خاکروبی جای خرمن.
خاکه‌روک: خاکه‌رو[ق] نگا: خاکه‌رو.
خاکه‌ری: خاکدری[ق] خاکسار.
خاکه‌ساری: به‌لمنگاری، لمه‌ریمشتی، کلوتی[ق] خاکساری.
خاکه‌لیوه: ۱) سمرداری بهمان ۲) خوری، ماکی بهمار[ق] ۱) اوایل بهار ۲) فروردین ماه.
خاکه‌ناو: ۱) مخوره، پلوکه‌ی خولمشتن مه‌ریان ۲) پشه‌ره، پلی لاسی[ق] ۱) خاک‌انداز ۲) بیل.
خاکه‌ناس: پیمه‌ره، پلاسن[ق] بیل.
خاکه‌نداز: خاکه‌ناو[ق] نگا: خاکه‌ناو.
خاکی: ۱) پوره‌نگی خولی، پر به‌لمنگه ۲) برنی لمسوی بی‌فره‌و خو بهزل بهزل[ق] ۱) پوره‌نگ خاک ۲) کنایه از آدم بی‌اعتنا.
خاگ: بهاو، به‌کولاوی به‌گه‌یشتو[ق] خام.
خال: ۱) بیرای دایک ۲) پیشان، وه‌شه‌ی سخریست[ق] ۱) دایی ۲) خال پوست.
خال: ۱) لاکی لاکه، بیرای دایک ۲) وه‌شه‌ی سخریست ۳) نوخه ۴) روشنایی تاریه‌ی ۵) لمنزای وشه بمانای بهنال، وال، دمشه‌وخال[ق] ۱) دایی ۲) خال پوست ۳) نقطه ۴) زمین خال‌خالی از برف ۵) پسوند به معنی آهی.
خالاکی: خالبری، خرمی دایک، خزری دایک[ق] خوشبختی، ماندی.
خالاله: غمه‌ی دلخوش، کمری خالاکرمه[ق] پیش‌بینی فالبین.
خالاله: کاری نالیس‌ی و بی‌شه‌ره‌ی[ق] اعمال زشت و ناپسند.
خال به‌لمک: ۱) روشنایی تاریه‌ی بهزان ۲) برنی له دوغه‌و بانگی بهمار[ق] ۱) زمین خال‌خالی از برف ۲) کنایه از ماه اردیبهشت.
خال به‌ندی: برخه لمنام زیمه دانان[ق] نقطه‌گذاری عبارات.
خالیک: خوشکی دایک، بیر[ق] خاله.
خالخالی: جوان لمبه‌دل، جمدو[ق] زیبا.
خال خال: به‌لمه‌لمه، زیر جالاوی[ق] خال‌خالی.
خالخالک: ۱) سمیل ۲) خالخالوکه، جاهه‌ویکی جکوکه‌ی سوره‌ی پاکه‌لمه خالی رمشی تیدان[ق] ۱) طحال، سپرز ۲) کفش دورک.
خالخالوکه: خالخالوکه[ق] کفش دورک.
خالخالوکه: ۱) خالخالوک ۲) گوله‌سنزه[ق] ۱) کفش دورک ۲) گرم ساب.
خالدار: ۱) که‌سی یا مه‌ریانی که به‌ی دوری هیشتوه بیت ۲) ناوی گوندیکه له کوردستان[ق] ۱) جانوری که پوستی خال‌خالی مانند ۲) نام روستایی در کردستان.
خال کوت: کمسی که خالی دو بکرد لیبیت بمنی ده‌لا[ق] خالکوب.
خال کوتان: کاری خالکوت[ق] خالکوبی.
خالو: برای دایک، لالو[ق] دایی.
خالو: خالو[ق] دایی.
خالو: خالو[ق] دایی.
خالوان: خالان[ق] خویشان مادر.
خالوزا: مرزه‌ی خال[ق] دایی‌زاده.
خالوزازا: نه‌وی خال[ق] نوه دایی.
خالوزه: کوری به‌لاکی گمنه زیمی هه‌لمه‌کرن[ق] ساهاک آفت گندم.
خالوک: زن برای دایک، لالوک[ق] زن دایی.
خالومیلی: ۱) به‌شی ملی سنگی گه‌و ۲) برنی له به‌شوا خالوی جوانتر برن ولمه ۳) زمنی کردنی توکلی خالی سنگا له‌ترسی جاوز[ق] ۱) الوان کردن و سینه کوفته ۲) کنایه از دلبر با شمن معشوق ۳) سیاه کردن پیشانی کوزاه از ترس چشم‌زخم.
خالیه: ۱) وینه‌ی پاکردنی برای دایک ۲) پیشان تاسکه[ق] ۱) کلمه خطاب به دایی ۲) آهنگر.
خالیه‌خمه: کمسی که له‌خمی هیموکه‌ی دایه[ق] دلسوز و خیرخواه همگان.
خالیزه‌شه: گیایه‌که له کمریوز ده‌کلو دارکه‌ی زیمه[ق] گیاهی است شبیه کرفس با ساقه‌های سیاه رنگ.
خالی: ماقوز، فالی[ق] فالی.
خالی: والا، به‌کال، بی‌تاپاله، بی‌تاوه‌ری[ق] تهی.
خالیچه: ماقوزی بچوک[ق] فالچه.
خالی‌خالی: گمه‌یه‌که بیاو یا زن ده‌گمل منداله‌ی ده‌کمن[ق] لوحی بازی با چمها.
خالیس: پاک، بی‌خدوش، ساف[ق] خالص.

خالیگه: کەلەکە، برک، قەبرە. [ئهیگاه]
خام: ۱) خاو، نەپیسراو؛ ۲) نەکولاو؛ ۳) قەماوەن، پارچەیەکی پەمۆیشت.
خامەك: ۲) قوماشی سپی بۆ کراس و دەرپێ؛ ۵) برێکی لە قەفەزکەو کەوتوان؛ ۶) بەرزەی خۆش نەکراو، چەرمی خاو. [ئاب نەخوردە]
۱) خام، نیمچە؛ ۳) قناوز؛ ۴) مقال؛ ۵) کتابە لە ساڵەلوح؛ ۶) چەرم دباغی نەکراو.
خامە: کیچ، قەن، و، کەرەن کە وەختی شوکردنی هاتگە. [دختر دم بخت]
خامیچی: حالیبات، خوشکی، ایاد. [خاله]
خامیا: خامیا، ئاوسانیکی کەمی بۆ بەر بن. [اندك ورم پوست]
خامیك: پەلمی کوتچی، کاکی کوتچی. [کاو تخمه]
خامۆ: ئاکردنی پیاوی گیلوکە بە تەوسەوە. [خطاب کردن شخص هالو]
خامۆخ: بەکەم جارانەدانی زەرعات. [اولین آبیاری زراعت]
خامۆژ: خامۆخ. [نگا: خامۆخ]
خامۆش: ۱) جیگەی بەسیاوی هەراو رەق؛ ۲) مرۆی ماندو پشەنگ؛ ۳) بەسەرای ئاگر، وەکسوانی ئیگر. [۱) جای وسیع؛ ۲) شخص کوصرف؛ ۳) آتش خاموش]
خامۆشیون: ۱) پشەنگ بون؛ ۲) لوزانەوەی ئاپەر. [۱) ساکت شدن؛ ۲) خاموش شدن آتش]
خامۆش کردن: لوزانەوەی ئاگر. [خاموش کردن آتش]
خامۆشی: بێدەنگی. [سکوت]
خامۆغ: هەوەلین ئاوەدانی زەرعات. [اولین آبیاری کشتزار]
خامە: ۱) قەلەم، قەرەم، ئالا، بوس؛ ۲) ئۆل. [ئۆل] ۱) قلم؛ ۲) ترکه.
خامەك: قەماوەن، خام، پارچەیەکی پەمۆیشتی ئامادە بۆ ئەوەی لەبەرکی تەرخەوان دەکەن. [پاخوا ئیت مصاریك بی نافەو خامەك و خارا؛ بەلوکتر ره. قناوز]
خامەکی: بەرەنگی خامەك. [به رنگ قناوز]
خامیتە: کاکەی چەرمی خاو. [بادامه از چرم خام]
خان: ۱) ئازناوی دەسەلات داران؛ ۲) شوێنی شوشتی ئاو لوولەی چەکی گەرم؛ ۳) کاروانسرا. [۱) خان، لقب قدرتمندان؛ ۲) خان تفنگ؛ ۳) کاروانسرا]
خانباجی: خوشکی سێرەت. [خواهر شوهر]
خانچی: کاروانسراوەدار. [کاروانسراودار]
خانخان: ۱) چاوچاوەی چکۆلە کە هەزار پیشەدا؛ ۲) خەت خەتی جوارگۆشە لەنەخشەی دامەو تەختەنج دا. [۱) و ۲) خانه خانه‌های منقش و پهلوی هم روی صفحهٔ شطرنج و...]
خان خانەکی: جوکەرات کردن، سەر هۆزان. [خان خانی]
خانشوك: بێ گیایەکە. [ریشهٔ گیاهی است]
خانشك: ۱) پەنەر، تەختەیەکە کەنگونکی لەسەر بازنەکەدەو؛ ۲) زەمبیلە، زەنبیلە؛ ۳) خانۆ، ماڵ. [۱) تخته‌ای که جوجه را بر آن پهن کنند؛ ۲) زنبیل؛ ۳) خانه، سرا]
خانگ: ماڵ، خانو. [خانه، سرا]
خانگار: خانەنشین و لە پیری لە کار کەوتە. [پیر خانه‌نشین]
خانم: ۱) وشەی ڕێز بۆ ژن؛ ۲) لەبی گەورەی من. [۱) خانم، کلمهٔ احترام برای زنان؛ ۲) بزرگ من]
خانمایی: کەرزانە، خشکیکی سەری زنانە. [زیوری است زنانه]
خانۆ: ماڵ، خانگ. [خانه، سرا]
خانۆبەرە: خانۆی گەورە. [خانهٔ بزرگ]
خانۆت: ۱) جولا؛ ۲) کاری جولا، جولایی. [۱) جولا؛ ۲) پیشهٔ جولا، جولایی]
خانوچکە: ماڵۆکەی لەخۆڵ کە منداڵان لەگەڵیدا سازی دەکەن. [خانه گلی که کودکان سازند]
خانۆلە: خانوچکە. [نگا: خانوچکه]
خانومان: خوخ و ئەنگ، جوان و ئەنگر. [سرخ و سنگ]
خانە: ۱) ماڵ؛ ۲) جیاوەی هەزار پیشە؛ ۳) خەتەدراوی جوارگۆشە. [۱) خانه؛ ۲) خانه‌خانه‌های پهلوی هم؛ ۳) چهارگوشه]
خانەبیا: ۱) برێکی لە جۆڵەو بزوتنەوەی سەری ئەندام؛ ۲) ئەستور بونی کەم. [خانه‌ها] ۱) کتابه از حرکت آرام اندام؛ ۲) ورم اندك]
خانەخانە: خان خان. [نگا: خان خان]
خانەبگیر: کەسێ کە بەمالە خۆیدا بەخسرێ بکەن. [کسی که در خانهٔ خود دستگیر کنند]
خانەبەکۆل: رەبەن، بێ ماڵ و حاڵ. [خانه‌بدوش]
خانەبیزار: لەمالە خۆی وەرەز. [از خانه خود بیزار]
خانەخراپ: ۱) ماڵ ونران؛ ۲) برێکی لە بێ بەخشتو ئاوڵ. [۱) خانه‌خراب؛ ۲) کتابه از بدشانسی]
خانەخوێ: خاوەنی ماڵی بەمیوان. [میزبان]
خانەخوێگ: خانەخوێ. [میزبان]
خانەدان: ۱) نجیبزادە، بنجە عەسڵ؛ ۲) ماڵی گەورەی بەمیوان. [۱) نجیبزاده؛ ۲) خانهٔ بزرگ پرمهمان]
خانەزا: نۆکەر کە لەمالە ئاناکەی دا لەدایك بوبێ. [خانه‌زاد]
خانەزاد: خانەزا. [خانه‌زا]
خانەزاو: خانەزا. [خانه‌زاد]
خانەزای: خانەزا. [خانه‌زاد]
خانەژۆرە: وشەی داکردنی مریشك کە بچنە کولانەوە. [جاجا، کلمهٔ راندن مرغ به لانه‌اش]
خانەشاری: دەس بەسەر لە مالەخۆیدا، ژێر جاوێری پیاوی دەوڵەت. [تحت المراقبه، تحت نظر]
خانەقا: دەروێشخان، سوفی گەر، تەکیە. [خانقاه]
خانەکولانە: خانەژۆرە. [جاجا]
خانەکی: ماڵی، کەوی. [خانگی، اهلی]
خانەگا: خانەقا. [خانقاه]
خانەگومان: دڵبیس لەژن. [از همسر بدگمان]
خانەمیری: جۆرێ ئوی. [نوعی انگور]
خانەنشین: ۱) گردەنشین، کەسێ کە لەپیری یان بەخۆشی بەتوانی

ئەمالْ دەرکەوتن؛ ٢) کەسێ بەهۆی دەولەت دەتوانێ ئەمالْ دەرکەوێ
[ع] ١) ئەتاڵە و خانەنشین؛ ٢) تحت نظر دولت.

خانەواده: ١) ماڵەگەورە؛ ٢) تیرەو تایفە [ع] ١) خانەی ئەرستوکراتەکان؛ ٢) طایفە، عشیرت.

خانەوخان: ١) یانەویان؛ ٢) ماڵەوماڵ [ع] ١) ئەرباڵی بە بام دیگر بەدن؛ ٢) لە خانەیەکی بە خانەی دیکەر ڕۆشتن.

خانی: ١) ماڵ، خانوو؛ ٢) کانی، سەرچاوە؛ ٣) نازناوی شاعیری بەناوبانگ محەممەدی خانی [ع] ١) خانە؛ ٢) سرچشمە؛ ٣) تخلص یکی از شعرای بزرگ کُرد.

خانیز: ١) ئەوەی کە کوردستان؛ ٢) بانگ کردنی خانم بەهۆی زەحمەتەوە [ع] ١) شهری در کردستان؛ ٢) صدا کردن خانم با احترام.

خانیان: هۆزێکی کوردە کە خانی شاعیر سەرچاوە عشیرتی است کە «خانی» شاعر کرد از آن طایفه است.

خاو: ١) خەوی ئوستن؛ ٢) سست و بێهێز؛ ٣) نەکوڵاو؛ ٤) چەگەی ماڵاتی بەکەسم کە زستانان کە ئەمانو بکرێ؛ ٥) نەگەیشتو، کاڵ؛ ٦) بەرەسەر؛ ٧) چەرمی خۆش نەکراو؛ ٨) پشمەی کەرستە؛ ٩) گیاوگوڵێکی زۆر بۆن خۆش؛ (ئەگەر ئەمبەتۆ خاوەر هەڵاڵی و بەبۆنی / هەڵاڵی پشمەی خاو، عەبیر و موشکی خەتا) «حاجی» ١٠) پارچە گۆشتێکە لەناو ڕیخۆڵانەدا بەرزبەدەن؛ ١١) پرزەی شاڵ و خاڵی [ع] ١) خواب؛ ٢) سست، بێ حاڵ؛ ٣) نەخۆش؛ ٤) جای بەردەن بەرواری؛ ٥) کاڵ، نارس؛ ٦) شەپەنگ، تاشیدە؛ ٧) چرم دەبەغی نەکراو؛ ٨) مرادەغام؛ ٩) گوڵ گیاه بسیار خوشبوی؛ ١٠) قطعەای گوشت معلقی در امعای بدن؛ ١١) پرز شال و قالی.

خاوالی: بەهۆی خاو [ع] خواب آلود.

خاوان: ١) مزول بون؛ ٢) خۆخافڵاندن [ع] ١) مشغول شدن؛ ٢) خود را سرگرم کردن.

خاواندن: بەمشغوڵ کردن، خافڵاندن [ع] مشغول کردن.

خاواتن: خاواندن [ع] سرگرم کردن.

خاوانە: قرتت داوی پڕ لەخەونەوە [ع] پوه قالی.

خاوبوونەوە: ١) شل بوونەوەی باندا؛ ٢) برتی لە شل بوونەوە لە کاریاندا؛ ٣) نەرم بوونی چەرمی وشکەوەلاتو لە ئاوەوە [ع] ١) تاب برگشتن، خام شدن؛ ٢) کنایه از بی حوصله شدن؛ ٣) نرم شدن چرم خشک.

خاوبەن: بوونەبارانی ئەوەلی بانەدراو [ع] نم نابینه.

خاوبوون: هەناکەبوون [ع] سیر.

خاوبۆن: هەناوبوون، خاوبۆن [ع] سیر.

خاوزان: لەکەدەبەی خەون [ع] تعبیر کننده خواب.

خاوس: خواس، پەخواس، بێ پەلاو [ع] پای برهنه.

خاوک: ڕیسکاک کە فرەنگ ئاوەدەکرا [ع] زنبیلی کە بە سختی ئاب بی خورد.

خاوکردنەوە: ١) تەماشای چەرم لەناوداو بەوساغی چەرم؛ ٢) لەبەیەکداوەن ڕەواندنەوە [ع] ١) خیساندن چرم در آب؛ ٢) خام کردن تابیده.

خاوکەن: قامیکی زۆر بەناوبانگە [ع] از آهنگهای مشهور کردی.

خاوکەرەوە: ١) شل کەرەوە لە مەبەستە؛ ٢) چەرم بەناو تەرم کردنەوە؛ ٣) بادراو خاوکردنەوە [ع] ١) از تصمیم منصرف کنند؛ ٢) چرم در آب خیسانده شده؛ ٣) تابیده را به خامی برگردانده.

خاولی: بەشەمالْ، مەرمەمە [ع] مولە.

خاون: خاوەن، خودان، خۆی، ساحیب [ع] صاحب، خداوند.

خاونامە: کتێبی بەهۆن لێکدانەوە [ع] کتاب تعبیر خواب.

خاوەخلیچک: ١) شل وول، تەبەگە؛ ٢) نام باخۆش و لیجق [ع] ١) شل و ول؛ ٢) لزج و بدهیز.

خاوەخلیسک: خاو و خلیچک [ع] نگا: خاوەخلیچک.

خاوەخێزان: زن و منداڵ، وردەو بەخسیر، هەمو خەڵکی ماڵ [ع] همهٔ افراد خانواده.

خاوەد: ١) پیساکی مەری؛ ٢) کەزانیسە، فەرەپیسوی مامەڵە پشیمانی؛ ٣) سەراپە بۆ شەڵاتی زۆربار؛ ٤) ئکی نارەلەلی [ع] ١) باج؛ ٢) پول پرداختی بەدلیل پشیمانی از معامله؛ ٣) باج سبیل؛ ٤) جوانه تازه بیرون زده.

خاوەخاو: ١) تەمەڵی و خۆزیەوە لە کار؛ ٢) پڕەی بەون؛ ٣) گیای خاو کە بەشکەی بن بەمەبەرن [ع] ١) تنبلی و شل بازی؛ ٢) گرگ اصابهٔ فالی؛ ٣) گیاهی است.

خاوەر: ١) خۆرهەڵات، ڕۆژهەڵات؛ ٢) ئاوە بۆزان [ع] ١) خاور، مشرق؛ ٢) از نامهای زنان.

خاوەرزەمین: وڵاتی ڕۆژهەڵاتی [ع] مشرق زمین.

خاوەمێ: ماستی شلی شیرنە کوڵاو بۆ مەشکە [ع] ماست آبکی مخصوص مشک.

خاوەن: خاون [ع] صاحب.

خاوەنناش: ١) ناشەوان، ئاشیاوان؛ ٢) فریوەدا، هەڵی خەڵەتاند [ع] ١) آسیابان؛ ٢) او را فریب داد.

خاوەنچاکە: خێرومەند، جیاوەتی [ع] نیکوکار، خیّر.

خاوەنلە: خاون [ع] صاحب.

خاوەندار: بەساحیب [ع] دارای صاحب.

خاوەنداری: سەرپەرشتی [ع] سرپرستی.

خاوەنزۆر: بەدەسەڵات، توانا [ع] قدرتمند، با نفوذ.

خاوەنشکۆ: نازناوی پاشایانە [ع] لقب پادشاهان.

خاوەنفەرمان: ١) دەسەڵاتدار؛ ٢) خاوەن کار [ع] ١) قدرتمند و فرمانروا؛ ٢) کارفرما.

خاوەنقەرز: کەسێ قەرز دەدا بەقەرزدار [ع] بستانکار.

خاوەنکار: کەسێ کە کار بەکرێکاران دەکا [ع] کارفرما.

خاوەنمەال: ١) خانەخوێ؛ ٢) ساحیب خانو [ع] ١) میزبان؛ ٢) صاحب خانه.

خاوەنناو: بەناوبانگ، بەناووبانگ، مەشهور [ع] مشهور.

خاوی: ١) شلی و لەبەیەکی؛ ٢) کاڵی، نەگەیشتوی؛ ٣) نەکوڵاوی [ع] ١) شلی، تنبلی؛ ٢) خامی، نارسی؛ ٣) نایختگی.

خاوێ: خەو بردەوە، ئوستن بەداری و خەو [ع] پنکی.

خاوین: صوفه‌ی، آهنی که زیر ده‌خاوی ⊡ از خواب.
خاوین: پاک، پاکن، تمیز ⊡ پاکزه.
خاوینی: پاکی، پاکزی، پاکزی، تمیزی ⊡ پاکزگی.
خایانتن: بچوتی به‌ت: اخم‌کان، دوزی خایانتا ⊡ صرف وقت کردن.
خایانتن: خایانتن ⊡ صرف وقت کردن.
خاین: خیان، بی‌به‌ت ⊡ خائن، خیانتکار.
خایه: ۱) هیلکه‌ی مدل، خا: ۲) هیلکه‌ی گون ⊡ ۱) تخم مرغ، ۲) بیضه.
خایه‌رون: خاوین، هیلکه‌رون، هیلکه‌رون ⊡ تمیز و.
خایه‌ن: خیان، بی‌به‌ت ⊡ بدنهاد.
خایه‌ئاو: ره‌نگ کاوتو ⊡ به‌ناخیر افتاده.
خایه‌وسایه: هه‌رچی هه‌یه، هه‌ستی نیست، هه‌رچی دارایه ⊡ هر چه هست، همه‌چیز.
خایینه: خاوین ⊡ خائینه.
خب: گرمیات، بی‌ده‌نگی، بی‌ریزش ⊡ ساکت و بی‌حرکت.
خپ: ۱) ئوتیه‌و: ۲) کوتن ⊡ ۱) و ۲) کنگاش.
خپشه‌مه‌له: ۱) ماو، وزن، ئی‌ئه‌ستوو: ۲) زه‌ی‌ئه‌ره‌ئه‌ستوو، بیانی ⊡ ۱) گرمن کلفت: ۲) توانا و بهزور.
خپ کردن: بوره‌ئاواری، ره‌نگ کردن، برنی که کوتنی ⊡ خفه از گفتن.
خپلاله: ئه‌ره‌ئو به‌ئه‌سه‌ری ئه‌ئو، ئه‌ره‌ئو که‌ئاره‌ئه‌ئو ⊡ بر و بصره مسلسل و از کار افتاده.
خپله: کوره‌ی‌لای ئه‌ئو ⊡ کوره‌ی جان.
خپه: خو ئه‌ئشکه‌ی ئاو کردن، چه‌ل‌وو ده‌ی‌چه‌ل کردن ⊡ زیر سطح داشتن، از زیر مراقب بودن.
خپه کردن: خوئات کردن که سوجیاه ⊡ آرام بر گوشه‌ای خزیدن.
خپه‌هه‌لاتن: بوره‌ئاواری ئه‌ویرون که‌وتن ⊡ یکباره از حرکت افتادن.
خت: ۱) خت، بی‌ده‌سگیر، جوت: ۲) بی‌خوه‌ده‌و خوراین: ۳) وشه‌ی ده‌رکردنی پیساه ⊡ ۱) بی سر و صدا: ۲) بیهوده: ۳) کلمه‌ای که برای راندن گربه گویند.
خته: وشه‌ی ده‌رکردنی پیساه ⊡ کلمه‌ایست برای راندن گربه گویند.
ختک: پیشه، پشی، پیساه ⊡ گربه.
ختکه: ئاماده‌ئی، ئه‌ئیکه ⊡ فلفل.
ختکی: ختکه ⊡ فلفل.
ختکیه: هاتنه‌ی، ئه‌ئیر ⊡ آشوب کننده.
ختل: خته ⊡ کوتاهه و بیانی.
ختوکه: ختکه ⊡ فلفل.
ختوکه‌دان: ئه‌ئیکه‌دان ⊡ فلفل‌دان.
ختولکه: ختکه ⊡ فلفل.
خته: خته ⊡ نگا: خته.
خته‌خت: ئه‌ئانی دل له نیگه‌رانی ⊡ بیشتر، اضطراب قلب از نگرانی.

خته‌دان: ۱) ئه‌ژنو، ئه‌ئیدان: ۲) ئه‌ئیکه‌دان ⊡ ۱) تحریک و تشویق کردن: ۲) فلفل‌دان.
ختی: ۱) پشه: ۲) ئه‌ئیکه ⊡ ۱) گربه: ۲) فلفل.
ختیره: جه‌سوس، زیره، ئه‌ئه‌ئیر ⊡ آشوب.
ختیکان: جلی ره‌نگه‌و و جاوکه‌و، که‌ئیکه ⊡ اخم.
ختیکه: ئه‌ئیکه ⊡ فلفل.
ختیئه: خته‌دان، راتین ⊡ تحریک.
خجل: خه‌جل ⊡ سرگرم کار، مشغول.
خج: ده‌رکراو، ئه‌ئاری ⊡ از بازی بیرون شده.
خجان: دوزان ⊡ باخت.
خجانتن: دوزانتن ⊡ باختن.
خج‌خج: وشه‌ی ده‌رکردنی ره‌شه ولاغ، وه‌ئاو، حالی‌ئاوازه‌ای برای راندن گله گاو و گاومیش.
خجرخجر: وشه‌ی بانگ کردنی ره‌شه ولاغ بوخشانده ⊡ واژه‌ای برای خواندن گله گاو و گاومیش.
خدام: ئاو، کس، کلفت، خزمتی ⊡ کلفت.
خدامه: خدام ⊡ کلفت.
خدران: گوندیکی کورده‌ستانه به‌ئه‌سی ده‌ولاتی کرد ⊡ روستایی در کردستان عراق که به وسیله جنها ویران شد.
خدرچیچه: گوندیکی کورده به‌ئه‌سی ده‌ولاتی کرد ⊡ روستایی در کردستان عراق که به‌وسیله جنها ویران شد.
خدر وه‌لیاس: گوندیکی کورده به‌ئه‌سی ده‌ولاتی کرد ⊡ روستایی در کردستان عراق که به‌وسیله جنها ویران شد.
خدره‌ئیلیاس: ئه‌ئاوه‌ی ماکی ره‌شه‌مه: (خضر و الیاس سه‌رما خه‌لاس) ⊡ شاوه‌هم آسمند.
خدریاک: گوندیکی کورده به‌ئه‌سی ده‌ولاتی کرد ⊡ روستایی در کردستان عراق که به‌وسیله جنها ویران شد.
خدوک: ئه‌ئیکه ⊡ فلفل.
خدوک: ئه‌ئیکه، کوره‌ی جیروک ⊡ داستان کوتاه.
خدوکه: ئه‌ئیکه ⊡ فلفل.
خده: خو، ره‌وشت، ئاکار ⊡ خوی و روش.
خدئ: خده ⊡ خوی و روش.
خدیهک: خده ⊡ خوی و روش.
خدیکه: ئه‌ئیکه ⊡ فلفل.
خر: ۱) کو، کوم: (المعنی خر بوه‌ده‌ی): ۲) ئه‌سپ، گئش: ۳) گر، گروگه‌ر: (گوری زه‌وی خره): ۴) شتی کلفه‌ی: (که‌له‌ی بزنگ خره): ۵) ئاوه‌ر، جی‌لاغان: ۶) شیوه‌له: ۷) گری له‌ئیستا: هه‌لوقین: (ئه‌ی بلو خره، ده‌ئیشه کوران): ۸) جوک، له‌گه‌ل خالی ده‌یکن: (ئه‌ئانی خر خالی): ۹) ده‌گه‌ل خوزوانا، بیوان: (خروخول) ⊡ ۱) اجتماع: ۲) هنگی، همه: ۳) گروی، گرد: ۴) ناره‌ماند: ۵) ئه‌کت، فسیل: ۶) ئه‌ژه‌نگ: ۷) غه‌ده‌ر، پوست: ۸) شراوه، خالی: ۹) زیبا.
خرا: ۱) هاوزا، قرتی‌ره: (لا ئه‌ئه خرا له‌ئو خه‌ره‌ده‌ی): ۲) داشتره: (ئاوا

خراب: سرزنش، بازخواست؛ ۳) ویران، (خانه‌ی) خراکرده؛ ۴) بالشه‌ی، دشمن؛ ۵) تنگه، زیانکار، خسته ▣ ۱) پرت شده؛ ۲) گیاه شده؛ ۳) ویران؛ ۴) پست و نابسند؛ ۵) از هم پاشیدن.

خرابه: ۱) ویران، شکسته؛ ۲) کناری، دشمن؛ ۳) لاغر، کوفته ▣ ۱) ویران؛ ۲) کار زشت و ناپسند؛ ۳) از کار افتاده.

خراب: خراب ▣ نک: خراب.

خرابیده: ۱) کاری ناشدنی، گرفتاری بسیار؛ ۲) فاسد، جسته، سوزیده؛ ۳) رنگ، جسته، گنوزان ▣ ۱) کار زشت و ناپسند؛ ۲) فاسد؛ ۳) راهزن.

خرابه‌کار: کسی کاری ناپسند، دغا ▣ بدکردار.

خرابه‌کده: خرابه‌کار ▣ بدکردار.

خرابی: نابسامانی، بدرفتاری، بدکاری ▣ بدی، مقابل خوبی.

خراز: جسته، تیر، بیمه‌دانی، تمو ▣ حوال موبین.

خرازک: خرازی، جنگوله ▣ حوال موبین، کوچک.

خراش: روشن، روشنان ▣ خراش.

خراغان: ۱) به که تجمع‌ولان، زیستنی، بیماری، تمرین؛ ۲) تمرین، روشن ▣ ۱) خراسانی؛ ۲) ابزار نبی، گیرنده.

خراق: ۱) خراب، خراب؛ ۲) دزد، جسور، سخت ▣ ۱) خراب؛ ۲) بستام.

خراو: ۱) کاول، ویرانه؛ ۲) خراب ▣ ۱) ویرانه؛ ۲) کار زشت و ناپسند.

خراوی: خرابی ▣ کار زشت و ناپسند.

خرپشه: گوسفندی که گوسفندان به‌سبی دزدی کرد ▣ نام روستایی که پیوسته جنها ویران شد.

خرپوکی: بیوزیکه که گرینه‌ان ▣ نوعی گرینه.

خرپون: ۱) گرپون؛ ۲) هدلیسه‌ی پست، بستوری که پشتها؛ ۲) گرپونه‌ی پون، (کلاکت خرپوه) ▣ ۱) اجتماع کردن؛ ۲) ورم کردن پوست؛ ۳) مُدوّر بودن.

خرپونه‌ود: گرپونه، گرپون ▣ اجتماع کردن.

خرپ: ۱) خرپالان، زیخ‌گه؛ ۲) عضوی خوش و آمیز؛ ۳) سبزی کرده‌سر، سبزی خرپ، جدوی لی کنیت ▣ ۱) شتران؛ ۲) خواب خوش و سکین.

خرپن: قدلموی کوبت، جنگوله‌ی ترکوشت ▣ کوتوله جال.

خرپشوکه: جنگوله‌ی قدلموی جوانکه، (مدالکی خرپشوکه‌ی) ▣ کوچولوی جال و دوست‌داشتنی.

خرپنه: خرپن ▣ کوچولوی جال.

خرپوق: برنه‌ی تنها ▣ خرپشه.

خرپه: ۱) برنه، خرپوق؛ ۲) دونگی بای نادیاره؛ ۳) زیاده، ۱۰۰۰ ▣ ۱) خرپشه؛ ۲) صدای پا؛ ۳) تعاونی کار کردن.

خرت: ۱) گرپه‌ی لوکیسی، خرپ لوکیسی؛ ۲) تاهرانی خرتیس؛ ۳) کوری سی سالا مو گوریز، (نیو به که بوخرت) ▣ ۱) ورم جامعی بی‌زرع (کیسه‌ی خسو خرت‌ورین) ▣ ۱) استراحت‌ای؛ ۲) ابزار خراطی؛ ۳) شاک سه‌ساله؛ ۴) جرب و ریت، امیاه بی‌ارزش.

خرتبلک: ۱) گرتک گوشت، پاره‌ی بر چنگ که گوشت؛ ۲) بالشه‌ی؛ ۳) خرکاله، بیوزیکه که کسی‌ی مثال‌ی؛ ۴) جومکه؛ ۵) پنجکی عاریاند؛ ۶) خرجه، گنوری کال ▣ ۱) قطعه گوشت؛ ۲) سنجیس؛ ۳) نوعی جوش که سر جوانه می‌زند؛ ۴) بدهن استخوان؛ ۵) برج صندلی و ...؛ ۶) جوزه کال.

خرتلک: خرکه‌ی، کوچکی بر پوست ▣ خوشبک.

خرتکه: جومکه‌ی، دستوبا ▣ بد استخوانهای بسیار و ...

خرتکی: ۱) خرکاله؛ ۲) بالشه‌ی، کی زلی مرد؛ ۳) جوزه ▣ ۱) خوشبک؛ ۲) لاستخون.

خرتوبرت: ۱) ورم جامعه‌ی کمپاس؛ ۲) ورم‌زدن ▣ ۱) لو جوزه.

خرتوپرت ▣ ۱) خرتوبرت؛ ۲) دلهره.

خرتوک: ۱) بمشه‌ساعات، تاپو؛ ۲) گرتو خرتی جوان ▣ ۱) تیوهی مرد؛ ۲) کروی و کوچک.

خرتولک: جنگوله‌ی جز، خرتول ▣ کوچولوی کردی.

خرت‌وخرت: زنی خرگوشی دلگرو جوان ▣ زنان گوشالی.

خرته: ۱) دونگی بروشوی گیاندار، پیوک، اسک خرته‌ی دست؛ ۲) گرگرکه؛ ۳) دوی زبان که کلاغ‌ها کوده ▣ ۱) صدای خفیف؛ ۲) خشن ولد؛ ۳) زمین سخت در جنگ زدن.

خرته‌خرت: دونگی بروشوی گیاندار، کنار کوده ▣ صداهای متوالی و خفیف.

خرتدال: پیشکه‌ی ... ▣ تمرین صدالی و ...

خرته‌گل: ۱) کلاز بوته، خرتول؛ ۲) هدلمکوتن، سالمه‌بردن، تل‌ه‌ان ▣ ۱) غلتیدن؛ ۲) بلوالوخوردن.

خرتیل: جنگوله، خرتلی، بالنده‌ی گنوره‌ی مردار ▣ لاستخون.

خرته‌کله: جنگوله‌ی گرینه ▣ کوچولوی مُدوّر.

خرتی: جزوی مل‌ه‌ی ▣ گردن کلفت.

خرتیلانه: جنگوله‌ی خرتول ▣ کوچولوی جال و دوست‌داشتنی.

خرتیله: خرتیلانه ▣ نک: خرتیلانه.

خرتین: دمرجنی، ترازل، هدلان امیر ▣ ورجهه.

خرتیوتی: کمین و جین، سرت‌وهوز ▣ گفتگوی درگوشی و سحرمانه.

خرجین: ۱) دونگی از شکستن؛ ۲) دونگی فرنی کلو به کوسه‌ل ▣ ۱) صدای شکستن هزره؛ ۲) صدای بریدن دسته جمعی علفها.

خرج: ۱) کال، کرج؛ ۲) خرجه، گنوری تازه و بی‌نه گه‌پشتو؛ ۳) ورج، همین ▣ ۱) کال؛ ۲) جوزه کال و نارسیده؛ ۳) خرس.

خرج‌وهوز: دونگی دا کرتی شنی شورت، (همه‌ی خرجه‌ال دایز) ▣ خرج و هوزی (دمی‌ها) ▣ کلوچ کلوچ.

خرجه: ۱) پیشکه گنوره، همچو؛ ۲) گرجه‌ی دا کرتن؛ ۳) تاهرانکه که بمرا بوده که سبزی سازی بی ده خرجی ▣ ۱) خرز، کال؛ ۲) کلوچ؛ ۳) وسیله‌ای در آرد.

خرخاشه: بدی بنه‌ه ▣ جمجمه.

خرخال: ۱) بازه‌ی قول؛ ۲) بازه‌ی با که زیر و زبر؛ ۳) تاهشکاه، اهسو نیشکی، لهشم بوته خرخال؛ ۴) بازه‌ی داری که بداری بشکنا

گرانه [ف] ۱) الکنو؛ ۲) پاسرنجن؛ ۳) درهم شکسته؛ ۴) حلقه‌های چوبی که به گهواره بندند.

خرخاله: تالهی دارین، خرخال تاسای بو شتقایم کردن، گه‌ره [ف] حلقهٔ چوبین.

خرخاله‌دار: لانکی به‌خرخاله [ف] گهواره دارای حلقه‌های چوبی برای سرگرمی بچه.

خرخر: پشیو سواری و ده‌نگ له سنگ هاتن له‌کاتی مه‌رگا [ف] خرناس، شخص در حال نزع.

خرخراکه: قورقوراکه، سنوکورك، قورقورانجاك [ف] نازه.

خرخرۆك: تمرز، تمزه، تمریك [ف] تگرگ.

خرخره: ۱) قرقره، تمرتمره، داروکه‌ی کنون بو تمزو لی‌هه‌لکردن؛ ۲) پیچکی حمن‌باته؛ ۳) خرخالی قولی‌با؛ ۴) بزمیناه، بزمیناه‌ه [ف] ۱) قرقره؛ ۲) چرخ صندلی و... ۳) الکنو؛ ۴) قیقب.

خرخشۆك: الخشواك، بیقواك، بنی گیایه‌که دیسوری [ف] ارزنه خوردی نوعی گیاه.

خرخه‌هان: زنی قه‌لسوی ده‌نگه‌ده‌ستور [ف] زن جانی و شکم گنده.

خرداخستن: توند قایم کردن [ف] محکم بستن.

خرز: ۱) گمز؛ ۲) گه‌رای ماسی [ف] ۱) تخم؛ ۲) تخم ماهی.

خرزه‌ك: کوکه‌ره‌ته، قوزه‌ره‌ته [ف] بیماری خروسك.

خرس: ۱) درج، خرس، هرج، سنی؛ ۲) تسمل؛ ۳) به‌گامی بمران؛ ۴) لاسار و گوی‌نه‌بیس؛ ۵) داری بهر که بهر ده‌دا؛ ۶) جاوو [ف] ۱) خرس؛ ۲) تنبل؛ ۳) گرازنر؛ ۴) لجوج؛ ۵) درخت میوه که ثمر نمیدهد؛ ۶) جادو.

خرسه‌ك: ۱) ماموره‌ی تیسك‌دین؛ ۲) کوکره‌ی ئه‌سپه [ف] غالی خرسك؛ ۲) گردنبند قطوی.

خرش: ۱) بیدل، ناحسل؛ ۲) بخوك [ف] ۱) بدلی؛ ۲) مار.

خرشك: کرمی سووری وشك کراو [ف] کرم موجود در خشکبار.

خرك: ۱) پله‌کان، پله‌ی ئاسنه‌ره؛ ۲) خرکه بهره، چه‌وی بریه‌ست؛ ۳) کوتای فنگ [ف] ۱) پلکان؛ ۲) بن قرنت؛ ۳) پیزی، مقعد.

خرکاله: خرباله، جوزی زیکه‌به که له‌سه‌ری مالی ساوا دیت [ف] نوعی جوش که بر سر نوزاد زند.

خرکردن: ۱) گرۆکه‌ر کردن؛ ۲) کۆره کردن، کۆم کردن، کۆکردنه‌وه [ف] ۱) جلوگیری کردن؛ ۲) جمع‌آوری کردن.

خرکرده‌نه‌وه: ۱) لکه‌کۆکردنی گیاسه‌داران، (بیاوه‌کان خرکه‌وه)؛ ۲) هه‌لگرتنه‌وه‌ی بهره‌ی بلاو (ئه‌ره‌وین) (ئه‌وگه‌نمه‌ی زاوه خرکه‌وه) [ف] ۱) گردهم‌آوردن؛ ۲) شیره برآکنده را جمع‌آوری کردن.

خرکوك: جوانکیله‌ی جکوکه‌ی ده‌ئه‌و [ف] جاقالوی کوچك، دوست داشتنی.

خرکه: ۱) کوچك، زیکی درخت، خوزی بریه‌ست؛ ۲) جومگه‌ی ده‌ستوو؛ ۳) ئه‌ستوره‌ی روق له پشت؛ ۴) ده‌رمانی کوکرده‌وه؛ ۵) ده‌رمانیی گیروگه‌ر کردن [ف] ۱) قلوه‌سنگ؛ ۲) مفصل دست و پا؛ ۳) برآمدگی سخت شده زیر پوست؛ ۴) امر به جمع‌آوری؛ ۵) امر به مقرر کردن.

خرکه‌گازوله: به‌ئاو [ف] سب زمینی.

خرکه‌لاته: جکوکه‌ی گروفه، خرکه‌ل [ف] کوچولوی مقرر.

خرکه‌له: خرکه‌لاته [ف] کوچولوی مقرر.

خرکین: راکشان به‌سه‌ر زه‌وی‌دا [ف] دراز کشیدن.

خرمال: ده‌لاکی کۆکه‌ کردن [ف] گهواره‌ی خرمن.

خرمان: ۱) بیدین، خه‌رمان، کۆی سووری گه‌نم؛ ۲) به‌سه‌ر به‌که‌ا گرانی زور له‌مه‌وه [ف] ۱) خرمن؛ ۲) توده و انبوه میوه.

خرمالدن: گرماندن، ده‌نگ له‌ده‌ندان‌هاتن له‌کاتی خواردنی شتی خورشدا [ف] صدای گرو جویدن.

خرمچون: جوارهال، ئه‌سپه‌کم خرمچون دال کرد [ف] چهار دستمال.

خرموئله: کرکره، کروچه‌ه [ف] غضروف.

خرموئه: خرموئله [ف] غضروف.

خرموچك: خرموئله [ف] غضروف.

خرموسك: قوریچ، قوریچان، وه‌ساخون تاوانه‌ی زان و باسك [ف] تنگون.

خرموش: جنگوك، جنگالی بشکلو دراوه [ف] جنگال نرانده.

خرموشه‌ك: خرموش [ف] جنگال نرانده.

خرمو‌هوز: ۱) ده‌نگی بای ئه‌سپان؛ ۲) ده‌نگی خشل و زیو [ف] ۱) صدای سُم اسبان؛ ۲) صدای بهم خوردن زیور زنان.

خرمه: ۱) ده‌نگی زیك‌که‌وتنی خشلان؛ ۲) ده‌نگی کرۆژن [ف] ۱) صدای بهم خوردن زیورآلات؛ ۲) صدای گرو جویدن.

خرن: ۱) بلاویس؛ ۲) گرۆکه‌ر، خرنی؛ ۳) گشتنان [ف] ۱) جمع‌اند؛ ۲) مقرر هستند؛ ۳) همه ما.

خرناش: کوره‌ئوت، کوره‌که‌ی، قولی بیلق [ف] سوراخ بینی.

خرنداك: گیایه‌که ئه‌یخون [ف] گیاهی است خوراکی.

خرندۆل: قرن، قرچاك، قرینك [ف] آتون.

خرنك: ۱) جوان و ئه‌بیر دل؛ ۲) به‌چکه کۆرینك [ف] ۱) زیبا و دوست داشتنی؛ ۲) بچه خرگوش.

خرنگ: ۱) جوانو ئه‌بیردل؛ ۲) ده‌نگی زیك‌که‌وتنی خشل [ف] ۱) زیبا؛ ۲) صدای بهم خوردن زیورآلات.

خرنگوهۆز: ده‌نگ بانه‌وه‌ی زیك‌که‌وتنی خشل [ف] صدای بهم خوردن زیورآلات.

خرنگه: ده‌نگ‌دانه‌وه‌ی خشل [ف] صدای زیورآلات.

خرنگه‌خرنگ: خرنگه‌ی زن [ف] صدای پیاپی بهم خوردن زیورآلات.

خرنۆك: ۱) جوانی بری دارمازو؛ ۲) گیایه‌که بریکی خرده‌گری [ف] ۱) نوعی ثمر درخت مازوج؛ ۲) گیاهی است.

خرنه‌ق: به‌چکه کۆرینك [ف] بچه خرگوش.

خرنیقك: بریکی دارمازو [ف] نوعی ثمر درخت مازوج.

خرو: خارلست، تالۆش [ف] خاشاك.

خرو: تیوه، هه‌موتان [ف] همه شما.

خروتان: گوندیکی کوردستان که به‌هۆی وه‌رانی کرا [ف] نام روستایی که منهدم گردید.

بەشیا ئی‌ا ویران کردنە.
خروجو: گشتە و شەڕو هەرا [ف] جنگ و جدال و جنجال.
خروخەیان: ژنی قەڵەوی لەبارو جوان [ف] زن درشت و دلربا.
خروژەلە: مۆری نەخۆشی زاروکانە (وەرە کوڕەن. کوکەرەنە) [ف] بیماری خروسک.
خروش: هاوار، هەراو هوریا [ف] خروش.
خروشان: بەشوورو تیکەڵ بیکەڵ بوڵی خەڵان [ف] شلوغی و آشفتگی مردم.
خروشالدن: بشوری کەناو مەریما چیدا کردن [ف] آشفته کردن مردم.
خروشانن: خروشالدن [ف] آشفته کردن مردم.
خروشاو: حەشامانی لەبەشوری تیکەڵاو بوگ [ف] خروشیده.
خروشی: خروشاو [ف] خروشیده.
خروشیان: خروشان [ف] خروشیدن.
خروسەك: خروژەك [ف] بیماری خروسک.
خروکە: تاوڵە [ف] آبله.
خروەڕا: ژنی نەر گۆشتی جوان و ڕەنا [ف] زن جالن و زیبا.
خروەڵان: کوتەیکی کوردستانە بەقەسی ویرانی کرد [ف] باد روستایی که بشیها آن را ویران کردند.
خرویکە: تاوڵە [ف] آبله.
خرویلکە: خرویکە، تاوڵە [ف] آبله.
خرویلە: تاوڵە [ف] آبله.
خرویلکە: تاوڵە [ف] آبله.
خرە: خرە [ف] بانگ خرە.
خرە: دەنگی ڕێگ کەوتنی شتی خڕ لەبەرا (خڕەی گوڕەیت) [ف] صدای بهم خوردن اشیاء سخت.
خرەبەرد: خڕکەبەرد [ف] قلوه سنگ.
خرەخڕ: دەنگی خڕەی ڕوژ [ف] صدای جرجر رباط.
خرەڵان: لەبەریری تاوز لەدەست دان [ف] خرفیدن.
خرەڵای: لەبەریری تاوز لەدەست دان [ف] خرفیده.
خرەڵیاگ: خرەڵاو [ف] خرفیده.
خرەڵیان: خرەڵان [ف] خرفیدن.
خرەڵیی: خرەڵیاگ [ف] خرفیده.
خرەڵە: کونی گۆشە لە دیوار و... [ف] سوراخ فراخ در دیوار و...
خرەکە: بەکوڵەی گردو هەڵەو [ف] کوتوله جالی.
خرەنبول: هرمۆل، خرۆڵ [ف] آفور.
خرێ: هێشە، خرێشە، دەنانی پانی لای کاکیلە [ف] دندان آسیا.
خریان: لەڕێی دەرچوون، بەهەڵەدا چوون، گومڕاوون [ف] منحرف و گمراه شدن.
خریب: خرێ [ف] دندان آسیا.
خریج: بەل بیومان، بەلامارەدان [ف] هجوم آوردن.
خریشکە: بای ڕێ‌ڕەلانی، بای دەمۆڕ [ف] باد تند.
خریفەك: بانگکشی بۆ هەموو هەڵکی ئاوایی کە ئاوایان بدانێ [ف] مهمانی عمومی.
خریلە: ۱) ڕاکشان ۲) دەنگی گریان ۳) خلیسکان [ف] ۱) دراز کشیدن ۲) صدای گریه ۳) لیز.
خریکاندن: ۱) کشاندن بەسەر زەویدا ۲) بەکوڵ گریان [ف] ۱) بر زمین کشاندن ۲) های‌های گریستن.
خریکین: ۱) گریانی بەدەنگ ۲) خلیسکان [ف] ۱) های‌های گریستن ۲) لیز خوردن.
خزبلانە: بەکوڵەی گرووکەر [ف] مدور کوچولو.
خزبلە: خزبلانە [ف] کوچولوی مدور.
خزین: ۱) بەلغەم ۲) خوزین، هێشتا هیچ نەخواردو پاش لەخەو هەستان [ف] ۱) بلغم ۲) ناشتا.
خزین: بڕخەی‌ئوت لەخەوا [ف] خرناس.
خزینگە: ۱) دەنگی وەك کەوتنی خشڵ ۲) پارچە خشڵێکە [ف] ۱) صدای بهم خوردن زیورآلات ۲) خرخره.
خزینگی: هەستیاندان دەگەڵ گریان [ف] هق‌هق زن.
خزینە: ۱) خزی ۲) گشتە ئی جوار یان سێ هەوا [ف] ۱) دندان آسیا ۲) سه یا چهار تخم بهم تابیده.
خژ: ۱) ترس و خلیسکان (ئەوقیومانە خژ) ۲) جنگەی خلیسکان ۳) لەبەر ماندوبی دەبنگ لەسینگە ڕەهاتن [ف] ۱) صاف و لغزان ۲) لیزگاه ۳) خش خش سینه از خستگی.
خژان: شەڕەستان، هەڵدێن، دوڕەهەری [ف] ارابه دو خری.
خژاگ: بەرا بەیەك گەیشتن چەڵەرانی دەکیشن [ف] سورتمه.
خژان: ۱) لەسەرسنگ ڕۆیشتن ۲) جۆرەئاو جنگەی تەنگەوە (ئەکوڕ خژاوە) ۳) خۆ بەرەوخوار کشاندن ۴) قەڵەی نەدار، دەس تەنگ (ئەم خژانی مالن / خژانی ئەمالن) دەسڕی جان [ف] ۱) بر سینه و شکم خزیدن ۲) در سوراخ خزیدن ۳) به پائین لغزیدن ۴) فقیر، بینوا.
خژانەن: کشانی بەسەر زەویدا [ف] بر زمین کشاندن.
خژانن: خژانەن [ف] بر زمین کشاندن.
خژبوون: داکشان بەسەر زەویدا [ف] بر شکم خزیدن.
خژبوولەوە: لەبەر بیکەسی بەشتا کەوتن [ف] از شدت خنده بر قفا افتادن.
خژخژۆك: تەرزەی وردو تەرزۆکە، تەپوکی بۆجاڵە [ف] تگرگ ریز.
خژگە: ۱) خلیسکان، جنگەی شەمتین ۲) جنگەی کۆبونەوەی ماسیان لەشوینی بەتەو پەنادا [ف] ۱) لیزگاه ۲) محل تجمع ماهیان در آب آرام.
خژلك: زەنگەنە ترش، تلیسکی هەنگور [ف] تلخک، انگور.
خژم: خوم، خوئش، کەس‌وکار [ف] خویشاوند، فامیل.
خژمایەتی: خوئشی، خژمایەتی [ف] خویشاوندی.
خژم دۆست: کەسێ کە دەگەڵ خژمان بانسە، قەیم خوئشەویستی [ف] علاقمند به خویشاوندان.
خژمەت: ڕاژە، کار بۆکەسێ کردن [ف] خدمت.
خژمەت‌چی: بۆکەر، خولام [ف] خدمتکار، نوکر.

خرمه‌نگار: نوکر، خدمت‌چی [ف] خدمتکار.
خرمه‌نگاری: نوکری [ف] خدمتکاری، نوکری.
خرمه‌نگوزار: خرمه‌نگار [ف] خدمتکار.
خرن: ۱) به‌نگین، سنگ، لعل، سرخ‌رنگ، هلیجی؛ ۲) کله‌کله، سنگ؛ ۳) قسم، چاک گوزی پیروز که بوسیلهٔ دوچسبه سری [ف] ۱) سنگچین؛ ۲) تودهٔ سنگ‌های برهم انباشته؛ ۳) زیرانگاه، مرقد.
خرنه: ۱) هرجا انبوهی خوی بسیار پدیدا گیتی دهگاه؛ ۲) گنجینه، گنج [ف] ۱) خزانه؛ ۲) گنجینه.
خرنوک: ۱) خرنه، هرجا انبوهی لبسیار گ دهروا؛ ۲) جنگلی خلیسکان [ف] ۱) خزانه؛ ۲) لرگاه.
خری خری: ویژه سازاری بی‌زنی که لهیدن به سالار آتش زیره بلور بدون جری که به کودکان دهند.
خرپلگاه: جرگهٔ خلیسکان [ف] لرگاه.
خرین: ۱) جروجوز، خشک کردن؛ ۲) راخوشین، بهانی بسیار زیبا؛ جوّن [ف] ۱) فر و خرین؛ ۲) خرین.
خژ: خن جنگلی خلیسکان [ف] جای لن.
خرگین: خلیسکان [ف] لیز خورین.
خزین: گیتی‌هرها، انزاو [ف] آمون، بلرا.
خس: خوسر، انسان، خوکسو، کرمی و جانبوّن لهشتیک [ف] خوه را به خوش‌مزه‌گی زدن.
خست: خس [ف] خوه را به خوش‌مزه‌گی زدن.
خستن: ۱) کهوانستن؛ ۲) فرّیدن، هاوستن؛ ۳) بیزیوی‌دادن که زوده‌وانی‌ها؛ ۴) دانستن کردن؛ ۱ستک خستن [ف] ۱) انداختن؛ ۲) پرتاب کردن؛ ۳) برزین افکندن؛ ۴) تقسیم کردن.
خسته‌کار: دهکارکردن [ف] بدکار گرفتن.
خسته‌گین: هیتانه سوزدن، (کانه‌کدان خسته‌گهی) [ف] به‌گردش انداختن.
خستهوا: رو وزیّ (باز لهدل خستهوه نازها) [ف] زاه و رنگ.
خسک: توسی بسار [ف] خر بیار.
خسکه: پیواری زوز وزه که لهپای توم‌های چنین [ف] بیار ریز کاشتی.
خش: ۱) دهنگی لیک خشتی دوشتی تیرپر وسلاه؛ ۲) دهنگی گاسن له تانی زهوی کلاسا [ف] ۱) صدای بهم ساییدن دو شیء خشاه؛ ۲) صدای گاوآهن هنگام شخم.
خشان: ۱) خوشین، بسیار هیرا روین؛ ۲) دار خوشی؛ ۳) لهپاک‌سازیی دوشت؛ ۴) دستی لهدستم خشا [ف] ۱) خزیدن؛ ۲) برهم ساییدن.
خشاندن: ۱) راکشاندن بسیار زوره؛ ۲) سایوبی شتی له شتی [ف] ۱) بر زمین کشیدن؛ ۲) برهم ساییدن.
خشان: خشاندن [ف] نگا: خشاندن.
خشین: جرین [ف] کوتولهٔ جای.
خشه: دهنگی یا که له گیان ویشکی دهنین [ف] خش خش.
خشه‌خشه: خشه‌ی زوز [ف] خش خش زیاد.

خشیلانه: جانوری جوانکیله [ف] کوچولوی دوست داشتنی.
خشیله: خشیلانه [ف] کوچولوی دوست داشتنی.
خشت: ۱) پورک، سنجی دهروشان؛ ۲) بی‌که‌پور زیاد؛ ۳) کهریوج، کهریوج؛ ۴) گروکهی، خرنت؛ ۵) سخوانرام (سخوانرام که بچه‌ها خشت که) [ف] ۶) له دوری را بهرابیس (بالام خشت بهقه بالاها) [ف] ۱) سنج تراوش؛ ۲) نام و نشان؛ ۳) آجر؛ ۴) گره و شُوش؛ ۵) با جانور صاف و میزان شده؛ ۶) از طول برابر هم.
خشت‌پز: کسی که کاریوج دهقالب دهکا [ف] خشت‌زن.
خشت‌پزی: کاری خشت‌پز [ف] خشت‌زنی.
خشت‌زدن: ۱) دهقالب کردنی خور بو کهریوج؛ ۲) سخن‌فرسا شدنی راست [ف] ۱) خشت‌زدن؛ ۲) با جانور قطع کردن.
خشت‌کردن: زمین بو زیاد پیکسوی [ف] بر چین و میزان کردن.
خشته: ۱) کهریوج؛ ۲) نوه شعر؛ ۳) زمینی له تابلو [ف] ۱) خشت خام؛ ۲) مصرع شعر؛ ۳) کتابه از شعور.
خشته‌ای: گرفتن، پارچه‌ی سی‌سوّمی زن راهدل له جوانها [ف] قطعه پارچهٔ ملائی زیر بغل.
خشته‌نان: خشته نان [ف] نگا: خشته نان.
خشته‌نان: کسی که خشت بو پیشه هدل دهدا [ف] کارگری که آجر به بنّا می‌دهد.
خشیله: خشیله [ف] کوچولوی دوست داشتنی.
خشین: خشه‌خش، خشه [ف] خش خش.
خش خاشا: گوندیکی کوردستان به‌هسی ویرانی کردن [ف] نام روستایی که بوسیله بعثیها ویران شد.
خش خشک: ویژه نزاوی سس، خوره [ف] بوی خوره.
خش خشوک: هزارپین، پرپه، زیّو، زوک [ف] هزارپا.
خشر: خهمل، زهنیر [ف] زیور.
خشروخال: زهنیر، خهمل [ف] زیور.
خشروک: نامیساه، نمیسه‌ها [ف] تمثال.
خشاله: ۱) زیّو، هزارپین؛ ۲) تاوماگاه؛ ۳) فوزاهی وشکاوه بوک؛ ۴) پارچه پارچه‌ی سه‌هوّل بسیار تاوه‌وه [ف] ۱) هزارپا؛ ۲) سیل آورده؛ ۳) فوزاً خشاله شده؛ ۴) کانه‌های پخ روی آب.
خشکوک: سیمی، دهلال، سرانگیله، فهنگ، جوان [ف] زیبا.
خشکه: ۱) خهنوی بی‌چربه زوشتن؛ ۲) هزارپین؛ ۳) خزین لهسر زوین [ف] ۱) پاوزجی؛ ۲) هزارپا؛ ۳) خزیدن.
خشکهی: ۱) بی بهدرا خشاندن له زوشتن؛ ۲) بهدرگهوه تو چوی؛ ۳) فزینی بهل لهوی لهپوی [ف] ۱) با بر زمین ساییدن در راه رفتن؛ ۲) دزدکی و پوشکی رفتن؛ ۳) پر واز نزدیک به سطح زمین.
خشک: خش خشوک [ف] هزارپا.
خشگه: سوشی خشن لهزمین [ف] آثر کشیده شده روی زمین.
خشل: زیر و زیّو، زوش [ف] زیور.
خشو: دل بهستی، توّزهی [ف] خشو.
خشلله: خوی بهزیر یا دهخشی، بهخزین دهرو [ف] خزنده.

خشنه: خشنده [ق] خزنده.
خشوك: خشنده [ق] خزنده.
خشه: سنگی وتکه‌گیا که بارو شتی‌ر بهسه‌ر یا دەوری [ق] صحرای خزین روی گیاه خشك، خشی خش.
خشه‌خش: خشه‌ی له دوای یه‌ك [ق] خش‌خش.
خشه‌ك: خشوك [ق] خزنده.
خشی: ۱) به‌خزین روشت ۲) هه‌زاریی [ق] ۱) خزید ۲) هزاریا.
خشیان: ۱) راکشان بزه‌میه‌ا ۲) خزین به‌سه‌ر زه‌وی‌دا [ق] ۱) بر زمین کشیدن ۲) خزیدن.
خشیه‌ك: خشكه [ق] ئه‌ر کشیده، شته روی زه‌وی.
خفتان: ۱) نوم بوه‌کردی به‌ئه‌ساری ۲) کراسی ئه‌ستوری بۆ جه‌نگ [ق] ۱) بدرافشانی قبل از موسم باران ۲) خفتان.
خك: داركاری کردنی زۆر [ق] کتك‌کاری مفصل.
خگ: خك، کتك‌کاری زۆر توند [ق] کتك‌کاری مفصل.
خل: ۱) گوریسه‌ی بۆ شتی که شتی خراب، ۲) هه‌ندگوشه‌ی شتی بی خله ۳) ۲) خلوز، گلان (بسه‌ر یه‌کم خل کرده‌وه) ۳) ئال، گل [ق] ۱) گشاد ۲) خلان، خلوز ۳) مختلط.
خلاقان: ۱) حه‌ریك بون به‌ئاگره‌وه ۲) فریو خواردن، هه‌ڵخه‌له‌تان [ق] ۱) سرگرم شدن ۲) فریب خوردن.
خلاقسالمدن: ۱) حه‌ریك کردن ۲) فریودان [ق] ۱) سرگرم کردن ۲) فریب دادن.
خلاقاندن: خلاقاندن [ق] نگا: خلاقاندن.
خلاقین: فریودران، هه‌ڵخه‌له‌تان، ده‌سخه‌رۆ [ق] فریب‌خورده.
خلانگه: بازه‌ی داری پیشکه، خرخاله [ق] نگا: خرخاله.
خلانه: بۆر، قولکه‌ی میوه‌یه‌ك راگرتن [ق] جالۀ مخصوص نگهداری میوه و ترەیان.
خل‌بونه‌وه: گل‌بونه‌وه، خلوزبونه‌وه [ق] فلتیدن.
خلت: شتکه کوتری ده‌ست [ق] نوش کوتر.
خلت: ۱) تشت، تیه، تشه ۲) ئه‌ئه‌ی ئه‌ئاسراو [ق] ۱) تشت ۲) بیماری ناشناخته.
خلته: ۱) تشت ۲) قوریز سه‌ی کاو ئه‌ئه‌ی داو پیگه‌ی [ق] ۱) تشت ۲) چرم موجود در چوب سیگار.
خلخ: گه‌نمه‌یه‌که ئه‌ئالی داری ئه‌ئه‌ی قوز ده‌چه‌ئه‌ئه‌ی هه‌رچی توانی هه‌ری بخا تازایه [ق] نوعی بازی کودکان.
خلخل: ۱) هه‌ئستی یا ئاو ئه‌ئه‌ی سه‌ر ۲) تیروکه، گلۆکه [ق] ۱) صدای باورچین راه رفتن ۲) تگرگ ریز.
خلخلت: ۱) کوریسه‌ئه‌ی زۆر تی کردن ۲) وه‌ئه‌ئه‌ی بچه [ق] ۱) بستوه ۲) قلوه‌سنگ.
خلخله‌نه‌وه: گلاندن، خلوزکردنه‌وه، گلاکرده‌وه [ق] غلتیدن از بالا به پائین.
خلخلاش: وه‌ئه‌ی سه‌ر ئه‌ئه‌ی ئه‌ئه‌ی هه‌و هاتن [ق] پیکی.
خلمه‌ت: خزمه‌ت، کاریوکردن [ق] خدمت.

خلنزه: ۱) زه‌وه‌ی قوژه، شتی ئه‌ئه‌ی ئه‌ئه‌ی ئه‌ئه‌

خلیچك: ۱) تل و ول. جیه‌که. خاو. خوشه‌گرتن؛ (کابرایه‌کی خاوو خلیچکه؛ ۲) تامی لیچی. لیچ؛ (باب‌که قره خلیچکه تاخورگی) ◻ ۱) تل و ول؛ ۲) لرج

خلیر: خاور ◻ غلتیدن به پایین.

خلیران: تلاوتل گرتن. تل بردن. تلدان ◻ تلوخوردن.

خلیزه: ۱) پولکه. گاگۆن. جوری گیایه‌کی که لۆداره وه‌لا ماشی درشت دەچی؛ ۲) گرمولەقورتی سوره‌وه‌کراو؛ ۳) جانه‌وه‌ریکی بچوکه زۆرپای هه‌یه خۆی خڕ دەکاته‌وه ◻ ۱) خار؛ ۲) گلوله‌ی گلی سرخ شده؛ ۳) خرخاکی.

خلیزه‌وه‌بون: گلاربوناوه ◻ به پایین غلتیدن.

خلیزه‌وه‌کردن: ۱) خلۆرکردنه‌وه؛ ۲) خڕکردن. خڕکردنی کەلا ◻ ۱) به پایین غلتانیدن؛ ۲) گرد کردن.

خلیزه: شیره‌ی گیایه‌که به دەستەوه دەنوسی ◻ شیره‌ی گیاهی است جسبان.

خلیسك: ۱) ڕەت بردن له‌سەر شت؛ ۲) جیگای لوس، جیگه شەمتین؛ ۳) لیچی؛ (تیماسکین خاوو خلیسکی هەیه) ◻ ۱) سُرسُره؛ ۲) اختلاف لغزنده؛ ۳) لرج و نامطبوع.

خلیسکان: چەزەین، شەمتین، ڕەت بردن له‌سەر سەهۆل ◻ سُرخوردن و چرخیدن روی یخ.

خلیسکاندن: ڕەت پێدان له‌سەر سەهۆل ◻ سُراندن و چرخاندن روی یخ.

خلیسکانی: گەمەی سەر سەهۆل ◻ سُرسُره‌بازی روی یخ.

خلیسکه: ۱) جیگای خلیسکان؛ ۲) وره‌وپواز بۆ چاندن ◻ ۱) جای سُرخوردن روی یخ؛ ۲) بار ریز کاشتی.

خلیسکیان: خلیسکان ◻ لیز خوردن.

خلیسکین: خلیسکان ◻ لیزخوردن.

خلیسکین: خلیسکانی ◻ اسکی‌بازی.

خلیف: ۱) ئوتۆی که له پیسی گیاندار هەڵدەدرێ، توتۆ؛ ۲) پاوۆرد. مالی مێشەنگوین ◻ ۱) پوستهٔ نازکی که جانور می‌اندازد؛ ۲) کندوی عسل.

خلینکه: قالونچەیه‌که ریخ گرمولە دەکا. گو خرشەم کەره ◻ سرگین غلتان.

خلینه: ۱) خرێ. خرینه؛ ۲) ئامرازی ماستاوکردن؛ ۳) کەشکۆڵ. سلەمەنی جەپانئی مەزەوه وشکەوبوگ؛ ۴) گشته‌کی چەواڵی دروون؛ ۵) پارچه جوری بچوک له پەردکاری وەستای بەناداد ◻ ۱) دندان آسیا؛ ۲) وسیلهٔ نوع نهم زدن؛ ۳) گال. سرگین خشک شده بر دنبهٔ گوسفند؛ ۴) رشتهٔ جوال‌دوزی؛ ۵) تکهٔ کوچك سنگ در کنار بنایی.

خلینه‌وپلینه: کەین و بەین، خرێ‌وپرێ ◻ رابطهٔ محرمانه.

خم: هەش، بەری گیایه‌که تیلی پێ دەکەن، خاوو بەنی پێ‌شین دەکەن ◻ نیل.

خماله: گوندیکی کوردستانه به‌هۆی ڕەزائی کرد ◻ نام روستایی که به وسیله بختیها ویران شد.

خمخانه: دوکانی ڕەنگرێژی، دوکانی خەنگەر ◻ دکان رنگرزی.

خم‌خم: ۱) کوڵی که‌پۆ؛ ۲) خۆ خۆزی دەنگی ئاو ◻ ۱) سوراخ بینی؛ ۲) شرشر آب.

خمخماك: خم‌خم ◻ سوراخ بینی.

خم‌خسۆنه: گەنیو. گەند. بۆگەنیو بۆگ ◻ فاسد و گندیده.

خم‌خموڵك: زەمینی قوربا ◻ زمین فرو رفته.

خم‌خموك: قەڵەمۆك. خەمەگرێ. زۆن مزه ◻ بزمجه.

خم‌خموكه: خم‌خموك ◻ بزمجه.

خم‌خۆرك: ۱) زەوی قوربا، هەردی ڕوجۆگ؛ ۲) کەندەڵان ◻ ۱) زمین گود شده؛ ۲) کنارهٔ بلند آبکند.

خم‌خۆرگه: کەندالی بچوکی ئاوەڕۆ ◻ ترکهٔ کوچك.

خمسه: کۆله. پێوانەی دەخڵ ◻ پیمانهٔ محصول.

خم‌شێوان: بڕێکی له تاڕاوەو پشتوی ◻ کنایه از هرج‌ومرج و آشوب.

خم‌شێوبان: خم‌شێوان ◻ کنایه از آشوب و بلوا.

خم‌شێوین: بڕێکی له تاڕاوەچی ◻ کنایه از آشوبگر.

خم‌گردن: لوت سڕین. کەپۆ پاك‌کردنەوه له‌جلم ◻ فین کردن برای شستن بینی.

خمگه: وەستای ڕەنگرێژ ◻ رنگرز.

خم‌ئێ شێوان: بڕێکی له سەرگەردانی (وام بەسەرهاتوه، خم‌ئێ شێواوه) ◻ کنایه از سرگردان شدن.

خمه‌گرو: خەمخۆك ◻ آفتاب‌پرست. توخی مارمولك.

خمی: شین ئەوەنگی هەش ◻ نیلی‌رنگ.

خمین: خمی ◻ نیلی‌رنگ.

خن: دەنگی هەناسەدان ◻ صدای نفس کشیدن.

خناف: ۱) خوشاو. ئاوەنگ. شەوبۆ. خۆ؛ ۲) وره‌ی بارانی ئۆرەبەرم ◻ ۱) شبنم؛ ۲) نم‌نم باران.

خناك: ۱) ئوتۆی له مەڵا؛ ۲) گەردانەی به کیارمه ◻ ۱) طوق گردن؛ ۲) توقی زیور گردن.

خنالەوه: پێکەنین بەرم، وره‌خەندە، کەنی بەکەسایی ◻ آرام خندیدن.

خناو: خناف ◻ نگا: خناف.

خناوگه: گورجەك. گورجەك. گرجۆ. گورجه و ئەلە ◻ کلنه.

خنتوله: کرۆشمه. مات‌بۆز و خۆخڕدان ◻ تنها گوشه‌ای کزکرده.

خنج: نان قەلەزه ◻ نان کرشمه.

خنجك: کوڵیت. کۆخ ◻ کوخ.

خنجكان: خەندین. خنکان ◻ خفه شدن.

خنجكاندن: خنکاندن. خەندقاندن ◻ خفه کردن.

خنجكه: خنج. نان ◻ نان کرشمه.

خنج‌وخۆڵ: جوانی تازەلین ◻ زیبا و دلربا.

خنج‌وخنج: خنج‌وخۆڵ ◻ زیبا و دلربا.

خنجەر: خەنجەر ◻ خنجر.

خنجەره: تیشەیەکی چەنگەیی تیشانەی پیاویکی مردو ◻ تکه سنگی مستطیلی جنب قبر نشانهٔ مذکر بودن میت.

خنجله: چکۆلەی جوانکیلەی خۆش‌چەرن ▣ کوچولوی دوست‌داشتنی.
خنجیر: خەنجەر ▣ خنجر.
خنجیلانە: خنجەلە ▣ نگا: خنجەلە.
خنجیلە: خنجەلە ▣ نگا: خنجەلە.
خنچکە: لەنجەولار ▣ خرام.
خنخناک: کۆنە لوت، کۆنە کەپۆ ▣ سوراخ بینی.
خنز: خۆرتی، بێ‌ئازرو ▣ ترسو، بزدل.
خنسە: ۱) دزو شەڕانی (ئەسپ بێ بە خنسەوە) ۲) پە دزە کەوە ▣ ۱) سگ‌گزمە ۲) دزدکی.
خنکان: خنکان، پشوڵێ بڕان، هەناسە بەند ▣ خفەشدن.
خنکاندن: خنکاندن، هەناسەبەندان، پشو لێ‌بڕین ▣ خفە کردن.
خنکانن: خنکاندن ▣ خفە کردن.
خنکاو: پشو لێ‌براو ▣ خفە شدە.
خنکیان: خنکان ▣ خفەشدن.
خنکیاو: خنکاو ▣ خفە شدە.
خنکێن: پشوڵێ بڕ (گورگ خنکێن، گزمەکە پیاو خنکێنە) ▣ خفەکننده.
خنکێنراو: گیاندارێ کە خنکاندوبانە ▣ جانور خفەشدە.
خنکێنراو: خنکێنراو ▣ جانور خفەشدە.
خنگلین: ۱) پەسەنسەلە شەل ڕۆیەچون ۲) بەولاولا کەوتن ▣ ۱) لنگ‌لنگان راه رفتن ۲) تلوتلو خوردن.
خنوسی: ۱) گوشاد ۲) کۆپەی گەورەی زار ژل ▣ ۱) گشاد ۲) خم بزرگ دهان گشاد.
خنە: دەنگی هەناسەی ماندو ▣ صدای نفس نفس زدن.
خنەخن: هەناسەرکێ لە ماندوبی ▣ نفس بریدن از فرط خستگی.
خنیەوە: ئەرمەحەنە، یەکەنین لەسەرخۆ ▣ آرام خندیدن.
خنیە: خەند، بەری گیایەکە دەبەهاژرو پۆرەنگی دەستوبەو بە کاردێت ▣ حنا.
خۆ: ۱) خزم، دۆست‌و ئاشنا ۲) خۆم (خۆ بەدۆستی تۆ دەزانم) ۳) کەتاکام (دورە ماچیکم دەبە خۆمتیا کاول نابێ) ۴) هەر شەمشی کەو (هەمسوی پۆخۆ بردە) ۵) کەچی (خۆهاتم ترکەمال نەبوی) ۶) شەوتو، تاوتنگە، خناف ۷) لارەقەی لەش ▣ ۱) آشنا ۲) خودم را ۳) در نتیجه ۴) خودش ۵) که پس ۶) شیشه ۷) غرق جسم، خوی.
خۆ: ۱) تەریت، خەد ۲) فێ، بەخۆشی فێداری ۳) وشەیەکە بۆ ترساندنی کەپۆو بی‌جەبەر ▣ ۱) عادت، خوی ۲) صرح ۳) کلمهٔ ترساندن و شکه کردن.
خوا: ۱) خودا، پەیدابی جاوان، خودێ ۲) بان، با (خوا بەسەرتا) بەسەرتا ۳) خوان داواکار ۴) خوێ، بەهای سوڕێ ۵) کاری دابەردوی خەنین، یەکەنی، خەلی ▣ ۱) خدا (الله) ۲) کلمهٔ اختیار ۳) طالب، خواهان ۴) نمک ۵) خندید.
خوئاردای کردن: ڕێی لەبوختان بەخۆ کردن لە کاریک کە بەت کردوە ▣ خود را به دروغ متهم کردن.
خوابکا: خودایکی بخا ▣ خدا کند.
خوابەختە کی: خۆزبەخت، بەختەکەوت ▣ شانسی.
خوابیکا: خوابکا ▣ خدا کند.
خوابکا: خوابکا ▣ خدا کند.
خوابەرس: بەندەی خودابەرست ▣ خداپرست.
خوابەرست: خوابەرس ▣ خداپرست.
خواپیدان: بەخت، بەخود ▣ شانس.
خواپیداو: بەختەوین، بەسەود ▣ بختیار، خوش‌شانس.
خواپێ ڕەوادیو: خواپیداو ▣ بختیار، خوش‌شانس.
خوات: ۱) قایب، ترند ۲) خوەای تۆ ▣ ۱) محکم ۲) خدای تو.
خواجا: ۱) نازناوێک بۆ جولەکەو گاوری دەوڵەمەند ۲) ناز ناوە بۆ مەلا و مامۆستا ۳) خاوەن ماڵ ۴) خەسێراو ▣ ۱) لقب کلیمی و مسیحی ثروتمند ۲) لقب ملا و استاد ۳) ثروتمند ۴) اخته‌شده.
خواجانشین: خواجانە ▣ نگا: خواجانە.
خواجانە: دوسەکۆ کە هەردولای دەروازە ▣ دو سکوی دوطرف دروازه‌های قدیم.
خواجە: ۱) خواجا، خاجا ۲) پیاوی خەسێراو، گون دەرهاتگ ۳) خاوەن ماڵ ▣ ۱) نگا: خواجا ۲) اخته شده ۳) صاحب خانه.
خواجەبێدار: ئاڵقەی لەدەرگادان ▣ حلقهٔ در زدن.
خواجەنشین: خواجانە ▣ نگا: خواجانە.
خواحافێز: ماڵئاوا، خاترێو ▣ خداحافظ.
خواحافێزی: ماڵاوایی، خاترخوازی ▣ خداحافظی.
خواحەزکا: ئینشەئلا ▣ انشاءالله.
خواخوا: ۱) پاپا، زۆرپەتاسە ۲) خودا خوا ▣ ۱) بسیار مشتاق ۲) خدا پرست.
خواداد: ۱) بەشێ کە خودا داویە ۲) ناوی پیاوانە ▣ ۱) خداداده ۲) اسم مردانه.
خواداد: ۱) خواداد ۲) وشەی گلی و شکایەت (خواداد لەدەستی چەرخی زەمانە) ۳) ناوی پیاوانە ▣ ۱) خداداده ۲) کلمهٔ گله و شکایت ۳) اسمی مردانه.
خواداگ: بەشی خوایی ▣ خداداده.
خوادان: ۱) خواپیدان ۲) خوێدان ۳) خوێدان بە تازەڵ ▣ ۱) از خدا رسیدن ۲) شکدان ۳) اسفاد به حیوان دادن.
خوار: ۱) لای ژێر ۲) چەوت ۳) تاڵەبار لە دۆستی و مامەڵەدا ۴) خوسلد ▣ ۱) طرف پایین ۲) کج ۳) کج حساب ۴) خراب.
خوار بوتەوە: لاڕەوبون، داهاتن ▣ خم شدن.
خواردن: بەدان جاوین و خوارن ▣ خوردن.
خوارەتەوە: وەخواردن، نوشین ▣ آشامیدن.
خواردو: ۱) بەدەم خوراو ۲) دەرخوارد دراو (دەرمان خواردو کراوە) ▣ ۱) خورده شده ۲) خورانده شده.

خوارده: ۱) پیاوی بەخشنەدەو دەستبڵاو ۲) خۆش خۆر ق
۱) سخاوتمند ۲) خوش خوراك.
خوارەدەس: زەردەست، بەردەست ق زیردست.
خوارەدەست: خوارەدەس ق زیردست.
خوارەدەمنی: هەرچی شتاوی خوارانە ق خوردنی.
خوارزا: خوشکەزا، خوشکەزا، خوارزی ق خواهرزاده.
خوارزی: خوارزا ق خواهرزاده.
خوارزیتە: ژن خوشك، خوشکی ژن ق خواهرزن.
خوارك: دەانی شیری، شلە ق دندان شیری.
خوارکە: دورمانی پیچەل بۆ ق دوختچوز حلزونی.
خوارگ: لای خوارۆ لای ژێر و ق طرف پایین.
خوارگین: لەوی ژێر و ق پایینی.
خوارن: خواردن ق خوردن.
خوارنەوە: خواردەوە، وشین ق آشامیدن.
خواری: لای ژێر و ق پایینی.
خواروخ: ژێر خور ق برخور.
خواروخیچ: جەفتو جەوڵی، جەوندو جەڵ، لاڕو خوار ق کج و کوله.
خواروویچ: خواروخیچ ق کج و کوله.
خوارەبا: لابا، بابەك کە لە شەماڵەو لە زەبان ق بادی که از جنوب و شمال نوزد.
خوارەکەوپیچەکە: غیل قاچ ق از پیه کج.
خوارەوەی: تاڕاوە، پشتوئی ق آشوب و بلوا.
خوارەوە: لای ژێر و ق پایین.
خواری: لاری، جەوتی، ئاراستی ق کجی.
خواری: لای خوارەو لای ژێر و ق طرف پایین.
خوان: پاش وشە وتا، داواکەر، تاوەروکار، (تاوات خوان، تاوای خوان) ق پسوند بمعنی آرزومند.
خوازبینی: جوڵە داواکاری کچ کە بەشکە بۆك، خوازگینی ق خواستگاری.
خوازبینی کەن: ئەوانەی بەجیە داواکردنی کچ ق خواستگار.
خوازتن: ۱) داواکردن ۲) لێرەوکردن ق ۱) طلب کردن ۲) آرزو کردن.
خوازتنەوە: بەشاماەت وەرگرتن، وەرگرتن بەهاری داهوو ق بشامات گرفتن.
خوازراو: ۱) داواکراو ۲) بەشەماەت وەرگیراو ق ۱) خواسته شده ۲) امانت گرفته شده.
خوازراوە: خوازراو ق کلك خوازراو.
خوازگار: داواکەر ق خواهان.
خوازگاری: ۱) داوا ۲) خوازبینی کچ ق ۱) طلب ۲) خواستگاری.
خوازلۆك: خازوك، بەرسوالکەر ق بسیار طالب، خواهان بسیج.
خوازمەنی: خوازبینی ق خواستگاری.
خوازنامە: بەنامە داواکردنی کاریك ق نامه‌ی کتبی.
خوازوك: خازوك ق بسیار طالب، خواهان بسیج.

خوازەن: داواکەر ق خواهان، خواستار.
خوازەکی: داواکاری ق طلب کردن.
خوازەلۆك: خازوك ق گدائی، خواهان بسیج.
خوازیار: داواکار ق خواهان.
خواس: ۱) باش بی‌ئەڵا (بی‌خواس) ۲) بەری بی کڵاو ۳) لەدوای ناس بەدانای خەمین (ناسم و خواس) ۴) وەست (ئەخواسی خودا) ق ۱) بیای برهنه ۲) بر بی کلاه ۳) پیوند بمعنی خدا ۴) خواسته.
خواست: وەست و نیاز ق خواست.
خواستن: خوازتن ق خواستن.
خواستۆخ: خوازە لۆك ق گدا گدائی.
خواستە: ۱) بەشاماەت وەرگیراو ۲) بی‌باران (خوا ئەخواستە) ق ۱) امانی ۲) ازابه کردن.
خواستەنی: ۱) شتاوی بەشاماەتدان ۲) بەشاماەت وەرگیراو ق ۱) خواستنی ۲) امانی.
خواستی: خوازبینی کراو ق خواستگاری شده.
خواسی: ۱) خەسو، دایکی هاوسەر ۲) بی‌ئەڵاوی ق ۱) مادر همسر ۲) بارهنگی.
خواشی: گرەنگی کوریستە بەشەی وەرانی گرە ق نام روستایی که به وسیله بهنها ویران شد.
خواڤرۆش: ۱) خوی‌فرۆش ۲) دەسبڕ و خواەنباس ق ۱) تملق فروش ۲) کلاهبردار، خداناشناس.
خواکەرە: ۱) خوڕسك، سرشتی ۲) کاری خوا، ئەوەی خوا ق ۱) بطور طبیعی ۲) ارادهٔ الهی.
خواکەرەو: ۱) بەخشینی خودا ۲) ناوی پەواتەیە ق ۱) بخشش خدا ۲) نام مرداب.
خواکەی: ۱) وشەیەکە پەواتا ئەی بەسەریان، ئەی بیچارە ۲) خوداە کەتگین ۳) خوداای تەرق ۱) ای بیچاره ۲) ای خدا کیی ۳) خدای او.
خواگرتو: ژن‌قەوماو، بەرکەو کەیەی خودا کەفتك ق بەغضب خدا گرفتار.
خواگین: دەین بەدل، مشکوڵەزەو ق خداگیر.
خواگیری: ڕەوەو ڕۆن کاری تاڕەواکردن ق خداگیری.
خوالە: خوشك، خوان، خوشك ق خواهر.
خوان: ۱) جۆ خۆی سوار لەسەر زین ۲) سفرە ۳) باڵسەبەین ۴) ئەمرانیکە لە ئاسیاو ۵) پاشگر پەواتە بیری قاڵ، ئاوازخوان ق ۱) جوان زین ۲) سفره ۳) طبق ۴) امرانی در آسیا ۵) پسوند بمعنی خواننده.
خواناس: پیاوچاك، بەئیمان، ئیماندار ق خداشناس.
خوانایی: بڕوابەخوا ق خداشناسی.
خوانایین: خواناسی ق خداشناسی.
خوانچە: ۱) سینی بچوك ۲) جنگەی وردەواڵی بەسەکیر ۳) سینی

جدا شدن یک قسمت که بوسالی بوک دهجی؛ ۴) یالله بدگی گهوره [ق]
۱) سینی کوچک؛ ۲) جای کالای مستطیل و لول که بر سینه گیرند
۳) طبقهٔ مربعی؛ ۴) طبق بزرگ چوبی
خوانک: دیرهوته [ق] سر پوش دوک و دوزی
خوانکه: ۱) خوانک؛ ۲) دوزی جکوکهی دوزه‌قیری؛ ۳) ازیکی تصنور کلمو روی تاشی نشانه؛ ۴) بهدی نان که دوزی [ق] ۱) سر پوش دوک؛ ۲) دوزی کوچاک دوقیری؛ ۳) چوبی که مهرهٔ سنگ آسیا را در بر گرفته؛ ۴) تخته‌ای که جوهٔ حصیر را بران پهن کنند
خوانگ: خوشک، خویساک [ق] خواهر
خوانوس: جاره‌نوس، ناکام، تهیدست، نوسراو [ق] سرنوشت
خوانه: ۱) بند خانه؛ ۲) خوانی، ناشکرا، واری، خوا [ق] ۱) نگاه بد؛ ۲) آشکار، پدیدار
خوانه‌خواسته: خوانه‌کا، روندات [ق] جدای ناخواسته
خوانه‌کا: خوانه‌خواسته [ق] جدای ناخواسته
خوانی: خوا، واری، ناشکرا [ق] آشکار، پدیدار
خواوند: خوا، خوا، بنای جاوا [ق] خدا
خواوندا: خواوند [ق] خدا
خواه: ۱) خوا؛ ۲) وندهی واژهای؛ ۳) خوا (خواه بهوی بان بهوی [ق] ۱) خواهان؛ ۲) واژه‌ای برای انتخاب؛ ۳) خواه نا خواه
خواهش: نگا، خواهش، تمنا [ق] سرخواهی
خواهیش: خواهش، نگا [ق] خواهش
خواهیشت: خواهش، نگا [ق] خواهش
خوای: ۱) خدا، خدا، یکتا؛ ۲) خودای کهوا؛ ۳) خودا (بهخوای، خوای دهرانی [ق] ۱) خدا؛ ۲) خدای او؛ ۳) خدا
خوایش: نگا، خواهش [ق] خواهش
خوایشت: خواهش [ق] خواهش
خوایی: ۱) توانستن، ویستن، خوازی؛ ۲) کاری خودا؛ ۳) کمتر ترس؛ ۴) دلسوزی، گهره‌که [ق] ۱) خواستن؛ ۲) کار خدا؛ ۳) از خدا ترس؛ ۴) می‌خواهی
خوایی نه‌خوایی: بهوی و نه‌وی، ناچاری [ق] خواه نا خواه
خوبسار: خهلکان، زوبتی دیم که هوشکی و بهرکه باران جیگه را بن [ق] زمینی که قبل از باران بذر افشانی شده باشد
خوبان: ناوهنیت، دلسار [ق] نوید
خوبسوتهیش: خوو ریش کردن، هه‌وانان بو گهوره‌بوون [ق] خود را مطرح کردن و خودنمایی
خوبزین: خوو بریندار کردن به تیغ [ق] خود را زخمی کردن
خوبزینه‌وه: ۱) بهدست کهسی روو دان که نیوهی ۱) ۲) خهلک لهبهر خوبا دزین کهلین و تهیوره [ق] ۲) بر سر و روی خود زدن در عزا؛ ۳) از شدت تأثر لباس دریدن
خوبزه: توکهن، جزیهتهی [ق] بخشکان
خوبوگوتان: گوشتن و ههلاکی بوز بوهه‌ستیکه [ق] تلاش بسیار برای هدفی
خوبهخت کردن: خوو، بیتوان مردن لهبهرکهی سهبهستکا [ق] خود را فدا کردن
خوبهردان: بریتی له دهس بلاوی و مال بهخوبردان [ق] کنایه از اسراف و ولخرجی
خوبهرداهوه: تهمهلی کردن که ناههست [ق] عمداً تکاهلی کردن
خوبهستن: خوگرتن، سازبوون و بن نیازبوون [ق] گستاخی
خوبینی: لین، دهنگه، بادی هه‌وایی [ق] خودبینی
خوپارزتن: خوپاراستن [ق] نگا، خوپاراستن
خوپاراستن: ۱) پارزکردن، دوربهبهرزبوون؛ ۲) بهرگهری دهگهل دهست دریژکهر کردن [ق] ۱) پرهیزکردن؛ ۲) دفاع کردن
خوپاریز: کهسی که خوی دوربهبهرز دهگری؛ ۲) لهخوترس [ق] ۱) دور گرفتن؛ ۲) پرهیزکن
خوپاریزی: ۱) لهسهر خو بهخوبهخان؛ ۲) دوربهبهرزی [ق] ۱) دفاع از خود؛ ۲) پرهیز
خوپان: ۱) تهوپانی، تهمهلی؛ ۲) غیل و غهسرهت؛ ۳) ویرانه، کهلاو؛ ۴) ئهو بهد بی‌هه‌واری ناودان؛ ۵) بهجاره و تهوق [ق] ۱) تنبلی؛ ۲) غصه‌ریت؛ ۳) ویرانه؛ ۴) محل بالای آب؛ ۵) بیچاره و بدبخت
خوپوشاندن: خوو، ساردن [ق] خود را پوشاندن
خوپوشانن: خوپوشاندن [ق] خود را پوشاندن
خوپه: غهسرهت، خوز [ق] غصه‌ریت
خوپهرس: خوخوان، خوبین [ق] خودپرست
خوپهرست: خوپهرس [ق] خودپرست
خوپهرستی: خوبینی [ق] خودپرستی
خوپهسن: کهسی که‌مهر خوی بن پاکه [ق] خودپسند
خوپهستن: خوپهسن [ق] خودپسند
خوپهستی: هه‌دی خوپهستن [ق] خودپسندی
خوپهستی: خوپهستی [ق] خودپسندی
خوت: پیشکهر، ۱) خوتو خوآیی؛ بن ههستی، ئهههمین؛ ۲) خوتو خالی، بهتال؛ ۳) خوتو خاقیل، ئهشرو که‌تار [ق] بیهوده، سست، بهتالی؛ ۱) بیهوده؛ ۲) تهی و خالی؛ ۳) ناشرو، آگاه
خوت: توی تو، بوخوت، کهسی تو؛ ۲) خوت بوه [ق] خودت
خوت: خهدمو خزمتی تو، تاکاریت [ق] خود و خصلت تو
خوتا: خوا، خوا [ق] خدا
خوتاش: ۱) مهکینهی ریش‌تاشین؛ ۲) ئامیرازی قهلهم داران [ق] ۱) ماشین ریش‌تراش؛ ۲) مداد تراش
خوتاق کردن: رووگرتن بوز [ق] گرایش یافتن
خوتان: بوخوتان، خهلکی تر؛ ۲) خوتان [ق] خودتان
خوتان: خهدمتان، تاکارتان [ق] خوی و روبین سما
خوته: خوبهد، دیاری مه‌ل؛ ۲) لهوزگوتا [ق] خطبه
خوتراش: خوتاش [ق] نگا، خوتاش
خوترو: بهرجیع، خوتروک [ق] نگا، بهرجیع
خوتروک: ۱) بهرجیع؛ ۲) کوتکی لهدار [ق] ۱) نگا، بهرجیع؛ ۲) بیلد

جوین.
خۆتلاندنەوە: گەورین [ف] غلتیدن بر زمین.
خۆتن: بەیۆلەیۆل، بریەکەم [ف] غرولند کننده.
خۆتوخۆرایی: بزمن، بزمەبەت، لەمەبەس [ف] بدون سبب.
خۆتسۆ زاوی کردن: بەسەر خۆدا هێنانی کاریکە لەکسراوە [ف] تهمت کاری به خود زدن.
خۆتۆکە: قەیلەکە، خۆتۆکە [ف] غلطک.
خۆتکە: بەیەک بەقەد جوریک ماسی [ف] نوعی ماهی.
خۆتەخوت: بۆلەیۆل، بریەبرت [ف] غرولند.
خۆتەک: خۆترەک [ف] نگا: خۆترەک.
خۆتەکردن: بۆلەکردن، بریانەکردن [ف] غرولند کردن.
خۆتەگە: جۆری ماسی [ف] نوعی ماهی.
خۆتی کردن: خۆ خستەناو کۆمەڵەوە، زیاتر بۆ شەڕگە دەگوترێ [ف] خود را بوسط انداختن.
خۆتی گرتن: ١) خۆتی کردن: ٢) زۆر زیاد خواردن [ف] ١) خود را بمیان انداختن: ٢) زیاده از حد خوردن.
خۆتیل کردن: ١) لاملا ڕۆشتن: ٢) خۆتامەو لوس دان [ف] ١) حالتی رفتن: ٢) صیقل دادن، آرایش کردن.
خۆتی هەڵسون: بەدەمانی لوس بۆ هەموان [ف] بدست تملق.
خۆتی هەڵقوتان: سەگ هێنانە پێش بزداوانی کردن [ف] فضولی کردن.
خۆتی هەڵقوتانەن: بۆ ئەنجام کاری خەڵکەوە سەریە خۆ [ف] فضولی کردن.
خۆجە: نازناوی مەلایانە [ف] لقب روحانی.
خۆجەلی: سیندان، ئەسپیدار [ف] سپیدار.
خۆجی: دانیشتوی قەدیمی لەگەڵ [ف] مقیم.
خۆجی بی: خۆجی [ف] نگا: خۆجی.
خوج: خوشک، لەزاراوەی ژنان [ف] خواهر در گویش زنانه.
خوجم: خوشکم [ف] کلمهٔ خطاب: خواهر من.
خوچوک: زۆر چکۆلە، وردیلە [ف] کوچولو، ریز.
خۆحەشاردان: خۆوە شاردن، خۆبواردن [ف] پنهان شدن.
خۆخ: کۆخ، هۆز، هەنتاو [ف] هلو.
خۆخافلاندن: خۆ جلا قاندن [ف] خود را به کاری سرگرم کردن.
خۆخرداڵ: ئامادەو تەیار بون [ف] خود را آماده کردن.
خۆخرهەڵدان: خۆخردان [ف] خود را آماده کردن.
خۆخلاقاندن: خەریکبون بەکاریکەوە لەبەر بیکاری [ف] خود را بجهت وقت کشی سرگرم کاری کردن.
خۆخلاقاندن: خۆخلاقاندن [ف] نگا: خۆخلاقاندن.
خۆخلاقکن: شتێن کەخەوی پێوە خەریک بکەن لە بێکاریان [ف] سرگرمی.
خۆختک: کوتە نقشک، کوتە لۆت [ف] سوراخ بینی.
خۆخوا: خۆبین، خۆبەسند [ف] خودخواه، خودبین.
خۆخواردنەوە: ١) پرشتی لە پێش خواردنەوە لەخەمو خەفەتان: ٢) ڕق خواردنەوە، ڕق ئاشکرا نەکردن [ف] ١) غم خوردن پنهانی: ٢) خشم را آشکار نکردن.
خۆخوتی: تایبەتی [ف] خصوصی.
خۆخسۆڕ: دزمنی گەلو قەومی خۆی، (کسوریش چکوریە؟ مەقلەی خۆخۆرە پیکەوە / بۆ گیانو مالی یەکتری سەکۆڵ دەکەن لە خۆڵ) مەلا مارف [ف] ضد خویشاوندان، بیگانه پرست.
خۆخورانەن: ١) پرشتی لە بەشداربون لە پیناڤ بۆ هەمزاران کۆکردنەوە: ٢) خارنست لەکۆڵ ئەش کردنەوە [ف] ١) کنایه از سهیم شدن در امور خیریه: ٢) خود را خاراندن.
خۆخۆڵی: تەمبەڵەیان، ئاسە کوڕێن منداڵ ترسین [ف] لوتی، بچه ترسان.
خۆخویی: خۆخوتی، تایبەتی [ف] خصوصی.
خود: ١) مێز: ٢) خۆی: (خودی خۆی هات) [ف] ١) نمود: ٢) خودش.
خۆد: ئاڵاوی ئاسن [ف] ئاڵاهخۆد.
خودا: خوا، خوای، یەزدان، چاڤا [ف] خدا.
خودایەرس: خوایەرس [ف] خداپرست.
خودایەرست: خوایەرست [ف] خداپرست.
خۆداری: خۆڕاگری، پشو لەسەرخۆیی، دەس ڕاگرتن [ف] خودداری.
خۆداکوتان: خۆ قایم کردن لە زەویدا، ریشە داکوتان [ف] ریشه دوانیدن.
خۆداگرتن: خۆ لەکەسێک یا لە شتێ مات کردن [ف] کمین کردن.
خوداگیر: ١) زاڵ، دەست دریژکەر بۆ مافی بێدەسەڵات: ٢) نەوەب لێ بارو [ف] ١) ظالم، بیدادگر: ٢) مورد غضب الهی.
خۆداگیری: کاری نازەوا و بێوجدانی، بێ ئینسافی [ف] بی انصافی.
خودان: ١) خێو، خاوەن، ساحیب: ٢) خودا [ف] ١) صاحب: ٢) خدا، الله.
خۆدان: ١) نارەقەی لەش: ٢) ئاریق کردنەوە [ف] ١) عرق تن: ٢) عرق کردن.
خۆدانان: ١) خۆبەکوشتندان، خۆبەشوشتندان: ٢) بریار لەسەر خودان: (خۆم دانا وچمە سەری) [ف] ١) خود را به کشتن دادن: ٢) در خود دیدن.
خودا ئەوەند: خواوەند [ف] خداوند.
خودبە: خوتبە، وتاری مەلا لە مزگەوت [ف] خطبه.
خودبینی: خۆبینی، خۆبەسندی [ف] خودبینی.
خودبەسن: خۆ خۆشەویست، خۆبەسند [ف] خودپسند.
خودبەسند: خۆبەسن [ف] خودپسند.
خودتەراش: خۆتراش [ف] نگا: خۆتاش.
خوددان: خۆڕاگر، پشودرێژ، بەجەوسەڵە [ف] خوددار.
خوددارى: خۆداری، خۆڕاگرتن [ف] خودداری.
خۆدزینەوە: بەهێنی بەجێهێشتن [ف] جیم شدن.
خودسەر: سەربەخۆ، لەخۆرە [ف] بی اجازه.
خودسەری: کار بەشارەزوی خۆ کردن، گوێ نەدان بەقسەی کەس، لاساری [ف] خودسری، دیکتاتوری.
خود گیری: خۆداری [ف] خودداری.

خودوك: خوزیر، جوزین دوه‌ل [ك] توخی ئەمل.
خودەن: خوزەست [ك] خودەن.
خودێ: ۱) خودا، خوا، خوای؛ ۲) خاوەن، خێن، ساحیب [ك] ۱) خدا، الله؛ ۲) صاحب.
خودێ: ۱) خودا، خودێ؛ ۲) خاوەن [ك] ۱) خدا؛ ۲) صاحب.
خودێتی: خوداپەرەستی [ك] خدایی.
خودێ کردن: ۱) سەرپەرشتی، خەسخوری؛ ۲) بەساحیب کردن [ك] ۱) مراقبت؛ ۲) مالك گردانیدن.
خودێ کرن: سەرپەرشتی و ئاگاداری لێ کردن [ك] سرپرستی کردن.
خوز: ۱) ئاوی بەنەوزم؛ (ئەم جومە خوزە)؛ ۲) لەباش وشەی خوزن دێت بەمانای خوزئاو (خوزن و خوز) [ك] ۱) جریان سریع آب؛ ۲) خوزابه.
خوز: ۱) هوز، خوز، رۆژی خاسمان، رۆژ؛ ۲) باشگر بەواتا لەوی دەخوا؛ (نان‌خوز)؛ ۳) خاك، گل، خوڵ [ك] ۱) خورشید؛ ۲) پسوند بەمعنی خورنده؛ ۳) خاك.
خوز: ئەسپەدار، خوجەلی [ك] درخت تبریزی.
خوزاك: نۆرخوز [ك] پرخور.
خوزك: ۱) لاسار، کەسێ کە هەر بەقسەی خۆی دەکا؛ ۲) دوای وشەی لە بەمانای بخۆر بەلاتی [ك] ۱) لجباز؛ ۲) پسوند بەمعنی بیهوده.
خوزایسکان: خۆ رزگارکردن لەدەس ئەوانەی گرتویانە [ك] گریختن، درفتن.
خوزایسکانەن: خوزایسکان [ك] در رفتن، گریختن.
خوزاك: ۱) خوزاڵی؛ ۲) ئەوەندە جای کە جارێکا دەکرێ بە ئاو فوزی [ك] ۱) خوزالك؛ ۲) مقداری از جائی که یکبار در فوری ریزند.
خوزاکی: ئەوی بۆخواردن دەسێ [ك] خوراکی.
خوزاگر: خودار [ك] خویشتن‌دار.
خوزاگرتن: بەدەر کردن، هەڵەنەبون [ك] خویشتن‌داری.
خوزاگری: لەسەرخۆیی [ك] تحمل، صبر.
خوزان: ۱) بەخارنست بنون، بەخرۆهانی؛ ۲) بەخوازەن چون؛ ۳) کرمێ بۆنی دەدان؛ ۴) کراڤلی کەندال بەهۆی ئاوی رووبارەوە [ك] ۱) خاریدن؛ ۲) خورده شدن؛ ۳) کرم خوردگی دندان؛ ۴) فرسایش کنار رودخانه توسط آب.
خوزان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد [ك] نام روستایی که به وسیله بمبها ویران شد.
خوزانەن: خارنست لەمەش کردنەوە [ك] خاراندن.
خوزانەن: دەجوزدان [ك] خوراندن.
خوزانگان: ئاوبردە [ك] آفتاب‌زده.
خوزانگاری: ئاوبردن، هەتاوبردن [ك] آفتاب‌زدگی.
خوزانن: خوزانەن [ك] خاراندن.
خوزانن: دەخوزدان [ك] خوراندن.
خوزانەوە: ۱) جوزانەوە، زان‌گیرەی بریسن، سوزانەوەی پێست؛ ۲) بەخوازرن، ئەخارن؛ ۳) کرمێ بۆنی دەدان [ك] ۱) خارش و سوزش؛ ۲) خوشیدن؛ ۳) کرم خوردگی دندان.
خوزاو: ۱) بەجێگ هەڵکێشراو لەبەر خوزە؛ ۲) خوزاوە، خوزیاك؛ ۳) دەدانی کرم‌خواردە؛ ۴) ئەوە کە تەڵی ئاوبردە [ك] ۱) خاریده شده؛ ۲) خورده شده؛ ۳) دندان کرم‌خورده؛ ۴) کنارهٔ فرسودهٔ رود.
خوزاو: ئاوی بەگوزن بەهۆزە [ك] جریان سریع آب.
خوزاوا: ۱) رۆژهەڵات، دەمی رۆژ ئاوابون، بەنگی خوزی شیوان؛ ۲) وڵاتی رۆژاوایی، خوزئشین [ك] ۱) غروب؛ ۲) مغرب.
خوزاوابون: رۆژسەرین، بەخوبونی رۆژەهەڵات، خورئشتن [ك] غروب کردن آفتاب.
خوزاوایی: هەڵکی وڵاتی رۆژاوایی [ك] اهل مغرب زمین، غربی.
خوزاوی: خوزاوی، خوکاوی [ك] گردالود.
خوزایی: ۱) لاسار و سەرسەختە؛ ۲) بەلاتی، بێ‌ئرخ؛ ۳) فیزە بەعەجیز جوگ؛ ۴) بێ‌هۆ، لەعەجیز [ك] ۱) دیکتاتور، خودسر؛ ۲) مجانی؛ ۳) هدر رفته؛ ۴) بی‌دلیل.
خورپ: خرپ [ك] خواب زۆرس و سنگین.
خورپە: ڕاڵەکانی دڵ؛ (خورپە لەدڵمەوە هات) [ك] دل فروریختن.
خورپەرست: تیرتیرە، خوزێ مارسنگە [ك] آفتاب‌پرست.
خورپیان: خورپە [ك] فروریختن دل.
خورت: بەهێز، لەدەست‌دار [ك] قوی، نیرومند.
خورت: لاو، جحیل، گەنج [ك] برنا، جوان.
خورتانی: تازی جوانی، رۆناری گەنجی، لاوەتی [ك] عنفوان جوانی.
خورتی: زۆری، بەزەبری هێز [ك] زورکی.
خورج: هەگبەی لەبەن، بەلەتەی لەبەن کەتراو، جەوالی بچوك [ك] خرجین.
خورجەزین: هەگبەزین، توڕەکەی دولایی کە لەپشتی زینەوە هەڵدەواسرێ [ك] خرج زین که بر عقراك بندند.
خورجین: خورج [ك] خرج.
خورخور: ۱) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستانی تورکیا؛ ۳) دەنگی ئاوی زۆر [ك] ۱) نام روستایی که به وسیله بمبها ویران شد؛ ۲) منطقه‌ای در کردستان ترکیه؛ ۳) صدای شرشر آب.
خورخورە: ئاوی گوندێکی تاریە کە لە کوردستانی ئێران [ك] نام منطقه و روستایی در کردستان ایران.
خورد: ۱) خواردن، خوازن؛ (لەبەر تازی چاوبازان خورد و جاوم بەمەوە) دەبەلایی؛ ۲) ورد، هورد [ك] ۱) خوردن، خوراك؛ ۲) ریز.
خوردە: ۱) پولی ورد بەرەی هورد؛ ۲) تەوین، ئاسەن، ریخشەن، نیراو [ك] ۱) پول خرد؛ ۲) آبراه.
خوردەگیر: ریخنەگر، نیرادگر [ك] آبراه‌گیر.
خورزە: دەنگی کەوان کە بەرانبەر بەگ دەبێ [ك] صدای تهدید آمیز کبك نسبت به یکدیگر.
خورزە: دەنگی ڕۆشتنی ئاو [ك] صدای جریان آب.
خورزەوە: ۱) توندی و بەهێزی با؛ ۲) توند بارینی باران [ك] ۱) شدت فشار باد؛ ۲) رگبار.

خوزران: گونه‌ای نی کوچک‌ساقه به‌شکل دارانی کوچک [ف] نام روستایی که به دستها جشنها و دران شد. ؟

خوزه: تاوان توهینی باران: تاوزمی زوزه [ف] بازار گیاه.

خوزه‌ده: تاوزه [ف] تاوزه.

خوزی: بانگ جنبه و هاشمی و تو زمین زوزه [ف] اصالت خراسان.

خوزیست: دارو گیاه آهن خوزاده و خوزاگر [ف] خوزیه.

خوزیشی: هیئه سوزن، گیاه باشی بزرگ هدن [ف] بصاز بروزه باز، جز جمین.

خوزیمک: دستگری خواه بروست به‌ترا [ف] طبیعی، غیرمصنوعی.

خوزیسی: خوزیک [ف] بکا، خوزیک.

خوزیش: پیخوری، توزاز [ف] خوزیست.

خوزیشت: خوزیش [ف] خوزیست.

خوزیشیدی: ناوی مقدمه‌ای که‌ترا [ف] از آهنگهای قدیمی است.

خوزک: دوزاه، دوزاهی جنگی خوزی خوز [ف] خسرو آید.

خوزگه‌دون: دیدهلات [ف] طلوع آفتاب.

خوزگه: (دوزه، دوزه‌بر) زمین آفتاب نزدیک.

خوزگه: ۱) تیر زمین ثانی ۲) دوزاوی جنگ بوسه ۳) بازی گوشه‌کاه [ف] ۱) وسط زمین ۲) مصرعی جنگ زیلهاه ۳) نام مقامی است.

خوزم: تالله‌ای بازیه که پشتال بستری بر گردنها بدان بدت [ف] حلقه‌ای چوبی که برای بستن و باز کردن عنان به کار می‌رود.

خوزم: شدوزگ، باز، گیاه کی بستوانو [ف] بسته گیاه بازیاه الاغ.

خوزما: جست [ف] خرما.

خوزمابیجان: شکی خوزما [ف] نوش، خرما.

خوزمالو: بازی داریکه که تسماه بدنا [ف] خرمالو.

خوزمایی: سوزی ثالثال رمش بان زمینی ثالثال سوز [ف] خرمایی‌رنگ.

خوزمایله: گیاه‌که بچه‌کاری بدخوزن [ف] گیاهی که تمرین خوزمایی است.

خوزمه: خوزما [ف] خرما.

خوزمین: گرماکدی هنوز [ف] خرمن ای.

خوزنشین: دوزاوا، خوزاوا [ف] باختر، مغرب.

خوزنه‌گمن: تسان، نوزه [ف] جای همیشه سایه.

خوزنه‌وزان: ۱) تمسکه‌وزین بدنوزه که تیرزی جیکا ۲) تسان [ف] ۱) غاری که جنگه کند و آفتاب نخورد ۲) جای همیشه در سایه.

خوزو: خوزست، تاوزن [ف] خوزن.

خوزو: بی‌خدوش، زه‌رنگ باخزر بی‌زده [ف] صاف و خالص.

خوزوزن: دوخوزه هاشی گشن‌کاری [ف] خارخار.

خوزوش: خوزش [ف] خوزش.

خوزوشان: خوزیشان [ف] خوزیشدن.

خوزوشاو: خوزیشاو [ف] خوزیشده.

خوزوک: ۱) گرشن، دستک خوزوکه ۲) [ف] ۱) خوزه ۲) سوهان.

خوزوکه: خوزکه [ف] آبله.

خوزوکه: خوزه [ف] خوزیشاه.

خوزوقی: هدزیه گندوی بهشتو [ف] گیاه گندوی.

خوزوزان: ۱) بدرنگ بدوزه‌که بدرنی ۲) زوزه‌ها [ف] ۱) آفتاب‌گیر ۲) مشرق.

خوزوکه: خوزکه [ف] آبله.

خوزه: بدنگی زیشتی تاز، خوزه [ف] صدای خوزیان آب.

خوزه: ۱) تاوزی بدخوزه، خوزا آسان خوزوه بیشتر، مشهور خوزه‌ه جیزی ۲) به‌خوزیه که زیر خرابیه [ف] ۱) خوزیه ۲) بیماری آبله.

خوزه پیش کردن: خوزیه دیشی [ف] سعی در برقی کردن.

خوزه‌تان: هدان نشکی زدن [ف] آفتاب.

خوزه‌زه‌ده: زیرهمن خوزیزی که [ف] هنگام غروب.

خوزیک: خوزیشی، خوزاک [ف] خوزاکی.

خوزیک: تاوزن، خوزوی لس [ف] خارش بدن.

خوزه‌کشی کردن: بخوزی بزند خوزی [ف] به‌رحسب زه‌ارین.

خوزون: خوزیشدی، سیری خوزاش [ف] خوزیی.

خوزه‌نگ: ۱) بدنگی خوزاکه ۲) بدنگی که تاق تابیده هدشه‌ه‌نگ [ف] ۱) رنگ طبیعی ۲) رنگ پایت.

خوزه‌نگاز: خوزی زده، تاوزه‌ی خوزه‌ه‌نگ [ف] آفتاب‌زده.

خوزه‌نگازی: خوزه‌ه‌نگی، هدان بزنی [ف] آفتاب‌زدگی.

خوزه‌لات: زیرهلات، هزاران خاوه [ف] مشرق، خاور.

خوزه‌وه: کسی که دیشی [ف] آشنا.

خوزه‌هلات: خوزه‌لات [ف] مشرق، خاور.

خوزی: ۱) هزی، کوتکه‌ی بن ۲) خوزکه ۳) خوزه [ف] ۱) بشم ۲) آبله ۳) خارش.

خوزی: گرد، گزی، تاگر، بشه [ف] گرد، آش.

خوزی: بازی بیکار، خوزه‌ه [ف] بیکاره و بی‌خبرت.

خوزیا: دستگی زولاتی بدن (کلم دخوزی) [ف] صدای لاک برنده.

خوزیاگ: خوزاو به‌خوزاوه جوک [ف] خوزیه شده.

خوزیان: ۱) به‌خوزیاهان ۲) به‌خوزاوه جوز [ف] ۱) به‌خارش افتاده ۲) خوزیه شدن.

خوزیت: هاشی و تو بی [ف] اصالت.

خوزیله: خوزکه [ف] آبله.

خوزیکه: خوزکه، تاوله [ف] آبله.

خوزیل: بزیه‌که بوسیده که [ف] خاری است که بر لباس می‌چسبد.

خوزیله: ۱) تاوزیه ۲) خوزی تکمو خوزیه‌ه‌ویست (خوزیله‌ی خوزه خوزن بن) دوخوکن زه [ف] ۱) آبله ۲) بشم کهن نگاه‌ی بشم.

خوزین: خوزان، دوخارش کردن [ف] بخارش افتادن.

خوزین: خزین، بوای که‌مو هدستن هیچ تمهوزیه [ف] باشد.

خوزین: ۱) کچ کردن، هدزیشه ۲) بزمو جیکای اسب که شدن [ف] ۱) لهیب (ن) ۲) شهوه است در میدان جنگ.

خوزین: خون خزیکی جام که بهوسی دست [ف] جریان سریع آب رودخانه.

خوز: ۱) کوز، پشت چەماوە ۲) چرچ و لۆچ ۳) شوێنی قوڵاغەدانی ماسی، خرگەماسی ۴) تشت لیکدراو ۵) چین، لاکەسەر لا ☐ ۱) کوزپشت ۲) چین‌وچەرو ۳) پناهگای ماهیان ۴) آب دهن ۵) چین‌چەنگن.

خوز: ۱) قوزاغەی چەسوڕ ۲) هەر بەبەری داریک کە قوزاغەی بێ وەک بەبەبەرو. ☐ ۱) خوزە بەبەر ۲) تەر، هەر درختی کە خوزی هاتبێ.

خۆز: ۱) هێز، توانا، وزە ۲) خۆزی، خوسان (زوقم) ۳) تابەست ۴) کوز، پشت‌چەماو ۵) شوان، خوزگ ☐ ۱) نیرو، توان ۲) سەرماریزە ۳) تابەست ۴) کوز ۵) گلو.

خوزار: میوە، مەوە، تلکی، تلکی ☐ مەوە.

خوزێ گەران: بۆزانەوە، بەگەڕ هاتن، دوای لاوازی ☐ دوبارە نیرو گرتن.

خوزانیگەڕانەوە: بۆزانەوە، بەهۆکەوتن دوای نەخۆشی ☐ دوبارە نیرو گرتن.

خوزگا: خوزاو، بریا، کاشکا، بری ☐ ای کاش.

خوزگە: خرگەی ماسی ☐ پناهگای ماهیان.

خوزگە: خوزگا ☐ کاشکی.

خوزگەیدان: ئاوات خواستن، تامەزرۆکردن ☐ آرزوکردن.

خوزگە بەئو: بریا وەک، بۆیام ☐ خوش بەحالەت.

خوزگە خواردن: خوزگەبردن ☐ آرزوکردن.

خوزە: ۱) خرگەماسی ۲) خوسان (زوقم، خوس) ☐ ۱) پناهگای ماهیان ۲) سەرماریزە، ئۆز.

خوز هێنانەوە: ۱) سارێژ بۆنەوەی بریز ۲) خۆش خواردەوەی پشتەی شکستە ☐ ۱) آغاز (زخم) ۲) چوش خوردن، استخوان شکستە.

خوزی: تف، ئەکار ☐ آب‌دهن.

خوزی: خوزگا ☐ ای کاش.

خوزیا: خوزگا ☐ کاشکی.

خوزیان: پەستە کردن ☐ نیستەجەن.

خۆز: کوز، پشت چەماوە ☐ کوز پشت.

خوزە: گیاهەسرکلک، گیاچریک ☐ گیاه سرخس.

خوزەڵک: خوشەڵک، گیاەکی بەرزە بالای شەرمارە، گەڵاکانی لەگەڵای داریی دەکا ☐ گیاهی بلندقد با برگهائی شبیه برگ بید.

خوزین: ترکە ترک دەنگی هەستیدەانی ماڵدگ ☐ صدای نفس زدن شخص از خستگی.

خوس: چەست، پەنەنگ‌بەر، وێلەی قەرەبان ☐ خسی.

خوس: خوسەچەو، شوڵی سەرەتەچین ☐ ترکهٔ سیمابی.

خوس: ۱) خوسان (زوقم) ۲) نەسانەن، لەرکردن بۆ لەرەبون ☐ ۱) ئۆز سرماریزه ۲) خیساندن.

خوسا: لەرەبوبەر لە ئاوا ☐ از خستی نرم شد.

خوساو: زەبەر، زەبان (لە بیتا خوقوت خوساو کر) ☐ شتر زبان.

خوسان: خوس، زوقم ☐ ئۆز، سرماریزه.

خوسیان: لەئاوا لەرەبون، نیسان ☐ در آب نرم شدن.

خوسانەن: لەئاوا لەرەکردن، نیساندن ☐ در آب نرم کردن.

خوسانەنەوە: دوبارە خوسانەن ☐ دوبارە خیساندن.

خوسان: دەئاوا لەرەکراو ☐ در آب نرم شده.

خوسپو: ئەدیبەت، پاش ئەلەگون ☐ غیبت.

خوست: ۱) جوڵە، بزوین (هەستو خوست) ۲) ئاوین ☐ ۱) کمترین حرکت ۲) دانی.

خوستوخ: داداکەر، خراپەکار ☐ سائل.

خوستە: خوست (هەر خوستەی ئاپە) ☐ کمترین حرکت.

خوستی: داوا کاری کچ بۆکەو بینەزنی ☐ خواستگار دختر.

خوسرەو: ناوە بۆپیاوان ☐ نام مردانه.

خوسی: خەسۆ، داڵکی هاوسەر ☐ مادر همسر.

خوسڵ: خوسڵ، مەلەی مەرکردنی کەش بیسی ☐ غسل.

خوسم: پێنج بەگی ماهات کە دەبرن بە مونەعەم ☐ خمس.

خوسن: جوین، جنێو، دزمان، سخیف ☐ دشنام.

خوسن: خوس ☐ دشنام.

خوسوسی: تایبەتی ☐ ویژه، خصوصی.

خوسە: کەسەن جەب، ئەدەب مەبەست ☐ غصه.

خوسەر: خوسەسەر ☐ خودسر.

خوسەرین: سەرەخۆرین ☐ خودسری.

خوسیاگ: خوسیاو ☐ خیسیده.

خوسیان: ۱) خوسان ۲) خوسان، خوسەدان، تاریق کردن ☐ ۱) خیسیده ۲) خیس عرق شدن.

خوش: ۱) دەنگی تیری تراوی کەم (خوش خوش دەمبری) ۲) دەنگی شیر لە دۆنیدا ☐ ۱) صدای شرشر مایعات ۲) صدای دوشیدن شیر حیوان.

خۆش: ۱) جۆرێ چەسپە ۲) تامیاندە کردنی چەرم بۆ دەکار کردن (چەرمەکەم خۆش کردوە) ۳) بۆیی چەسپە (ریحانەی بۆن خۆش) ۴) دەمی بێ باران ۵) مناغ، بۆ سلامەت ۶) کزو هەوای چەسپە (وڵاتی ئاوو هەوا خۆش) ۷) بەلەنە، ئەز (هەنوش بزی) ۸) بوندی باد ۹) بەگزوبی ئاگر ☐ ۱) طعم لذیذ ۲) دباغی و آماده کردن چرم برای استفاده ۳) رایحهٔ مطبوع ۴) موسم بی‌باران ۵) سلامت و تندرست ۶) هوای معتدل ۷) شعله، شهاب ۸) شدت وزش باد ۹) آتش شعله‌ور.

خۆشا: خۆزگەبە ☐ خوشا.

خۆشاب: خۆشاو، ئاوی مێوە، مێوەی وشکی خۆساو ☐ کشمش و میوه خشک خیسانده در آب.

خۆشان: بەخۆرهێنان ☐ خوشامدگویی.

خۆشار: گوتین، ڕەگ هێنان، هەواو دان ☐ فشردن.

خۆشارنەوە: خۆبەدەستەوە، خۆ لەدەستەوە ئۆزکردن ☐ خود را پنهان کردن.

خۆشارنەوە: خۆشارنەوە ☐ خود را پنهان کردن.

خۆشاو: خۆشاب [ف] نگا: خۆشاب.
خۆشاواز: دەنگ خۆش: (ئەفسانە، ئەیبار، بولبولی خۆشاواز) [ف] خوش‌آواز
خۆشباوەڕ: ساویلکە، دڵ‌ساف، بێ‌فێڵ و قەرەج [ف] خوش‌باور
خۆشبای: ساغ‌بی، سەلامەت‌بی، خۆش‌بی [ف] خوش‌باشی.
خۆش‌بن: ۱) شوە ساغ‌بن؛ ۲) بەسەرخۆشی رای بەبۆ ز [ف] ۱) تندرست باشید؛ ۲) بەسلامتی بگذرانید.
خۆش‌بۆران: خۆش راهاردن، کەیف کردن [ف] خوشگذرانی.
خۆشبوون: ۱) شیاوی خواردن‌بۆن: (میوە خۆش‌بوە)؛ ۲) ئامادە بۆنی چەرم بۆ دەکارکردن؛ ۳) عاقڵوکردن‌و لێ‌بۆرین؛ ۴) چاڵدیۆنەوە لە بەخۆشی؛ ۵) فۆری شیادی سواغ‌بۆن [ف] ۱) قابل خوردن شدن؛ ۲) آماده شدن چرم برای استفاده؛ ۳) بخشیدن. عفو کردن؛ ۴) شفایافتن. بهبودی؛ ۵) سرشته شدن ناهنگ.
خۆشبوونەوە: ۱) چاڵدیۆنەوە لە بەخۆشی؛ ۲) ئامادە بۆنەوە [ف] ۱) شفایافتن؛ ۲) آماده شدن.
خۆش‌بە: ۱) جەمت خۆش؛ ۲) بەسی بە [ف] ۱) شادباش؛ ۲) بس است باش.
خۆش‌بەخت: بەختەوەر، بەختیار، بەسەوە [ف] خوشبخت.
خۆش‌بەر: تەسب بان کەرەشکی جۆرێ [ف] بادیا.
خۆش‌بی: ساغ‌و بەدەماغ بی [ف] شاد و تندرست باشی.
خۆش‌بێژ: دەنگ خۆش [ف] خوش‌آواز.
خۆش‌بین: دور لە ناهومێدی، هەر بەهومێد [ف] خوش‌بین.
خۆش‌پۆش: تەرپۆش، کەسێ کە جلکی تازە جوان دەبەر دەکا [ف] شیک‌پوش.
خۆشتن: ۱) شوتی لەش؛ ۲) بڕێی لە خوسڵ کردن [ف] ۱) خود را شستن؛ ۲) کنایه از غسل کردن.
خۆشتەوی: خۆشەویست، لەبەرڵ [ف] محبوب.
خۆشحاڵ: رازی، بەکەیف [ف] خوشحال.
خۆشخانە: دەباغخانە، هەڵاڵخانە، ئەوشوێنەی چەرمی تێدا خۆش دەکەن [ف] کارگاه دباغی.
خۆشخۆ: ئاکاربان، خەدەمست، مرۆی بەدخو [ف] خوش اخلاق.
خۆش‌خوان: دەنگ بێژ، خۆش‌بێژ، دەنگ‌خۆش، لە گۆرانی گوتندا [ف] خوش‌آواز.
خۆش‌خۆر: ۱) کەسێ خۆراکی باش دەخوا؛ ۲) زۆرخۆر [ف] ۱) خوش‌خوراک؛ ۲) پرخور.
خۆش‌خۆش: دەنگی دۆشینی شیر بەشوێن یەکا [ف] صدای دوشیدن شیر.
خۆش‌خۆش: ۱) بەلەبەل، بلەر؛ ۲) زۆر بەناو، زۆر جێی‌خۆش؛ ۳) زۆر بەلەزەت [ف] ۱) باحجله؛ ۲) بسیار لذیذ؛ ۳) بسیار شادی‌آفرین.
خۆش‌خوشک: ۱) لمۆ، گری گۆشت؛ ۲) سیل [ف] ۱) غدهٔ داخلی؛ ۲) طحال. سپرز.
خۆش‌خوشکە: سیل [ف] طحال. سپرز.
خۆش‌خەبەر: مژدەدەر، مژدەهێن، بەمژگێن [ف] خوش‌خبر.
خۆش‌خەوەر: خۆش‌خەبەر [ف] خوش‌خبر.
خۆش‌دەماغ: کەیفسان، دڵشاد [ف] سرحال. خوشحال.
خۆش‌دەڵە: زاوێ شیرین، قسەخۆش [ف] خوش‌صحبت.
خۆش‌ڕۆ: ڕۆخۆش، ڕوگوشاد، مرۆی مرۆوچ [ف] بشاش.
خۆشڕێ: ۱) ئەرەوتا بەکار؛ ۲) ئەری ڕەوتی بەستە کراو [ف] ۱) بادپا؛ ۲) تعلیم دیده در درست راه رفتن.
خۆش‌ڕەفتار: بەئاداب، ئاکاربان [ف] خوش‌رفتار.
خۆشڕەو: خۆشڕێ [ف] تندرو.
خۆش‌زوان: زمان‌خۆش [ف] شیرین‌زبان.
خۆش‌زوبان: خۆش‌زوان [ف] شیرین‌زبان.
خۆش قەدەم: بێ بەودەم، بێ‌و قەدەم مەبارەک [ف] خوش قدم.
خۆشک: خوشک، خوچ، خوەشک، خوار، خوەه [ف] خواهر.
خۆشکان: مرۆیەکو گرەبەکە لەوڵاتی باڵە کانی لە کوردستان [ف] نام مرد و دهکده‌ای در کردستان.
خۆشکایەتی: ۱) پەیوەندی دوخوشک یەکەوە؛ ۲) ئەوان خۆشی لەو بان چەندان یەکەوە [ف] ۱) نسبت خواهری؛ ۲) نزدیکی و صمیمیت چند زن باهم.
خۆشکایی: ئاسوودەیی، بێ‌خەمی [ف] آسودگی.
خۆش کردن: ۱) پەرزکردەوەی گۆڕی ئاگر؛ ۲) ئامادەکردنی پێست بۆ دەکار کردن؛ ۳) نام ئاڵ شیرین کردن؛ ۴) قورئیلان بەسەر بەکەدا؛ ۵) ڕەستانی بارینت؛ ۶) گوشتاوو تازە کوژراو بەسەوەی جیگە؛ ۷) باش کیلانی زەوی؛ ۸) بەهێز کردنی خوێنی ئاڵەبار؛ ۹) توخنی بۆنی باش [ف] ۱) آتش را دامن زدن؛ ۲) پوست را قابل استفاده کردن؛ ۳) طعم تلخ را شیرین کردن؛ ۴) گل را خوب سرشتن؛ ۵) بندآمدن باران یا برف؛ ۶) تعمیر و بازسازی مسکن؛ ۷) زمین را خوب شخم زدن؛ ۸) زمین را صاف کردن؛ ۹) تخم وریدن باد.
خۆش کردنەوە: ۱) ڕەستانی بارینت؛ ۲) ئامادەکردنەوە [ف] ۱) بندآمدن بارندگی؛ ۲) آشتی کردن.
خۆش کرن: خۆش کردن [ف] نگا: خۆش کردن.
خۆشکۆک: جوانکیلە، سیمەی، خوشباو [ف] زیبا.
خۆشکە: ئەی خوشک، خوشکی [ف] ای خواهر.
خۆشکە: ۱) فەرمان بەخۆش کردن؛ ۲) بەلەبکە، بلەر؛ ۳) ئەدان: (ئینتە خۆشکە) [ف] ۱) امر به خوش کردن؛ ۲) عجله کن؛ ۳) دور از تلخی.
خۆشکەزا: منداڵی خوشک، ڕۆڵەی خوشک [ف] خواهرزاده.
خۆشکەزاز: نەوەی خوشک [ف] نوهٔ خواهر.
خۆشکەلێ: خوشکە [ف] ای خواهر.
خۆشکێ: خوشکە [ف] ای خواهر.
خۆشکێش: ۱) توشی ئەو نەدرو نەتوند، ئاوانجی؛ ۲) کەسێ ڕاهێندراو [ف] ۱) توشون ملایم؛ ۲) آسیب تربیت شده.
خۆشکین: بێ‌فن، خۆبەزل، بەزان [ف] فروتن.
خۆشکینی: خوشکایەتی [ف] خواهری.
خۆشکینی: خۆبەزل، بەزانین، بێ‌فزی [ف] تواضع.

خۆش لێ هاتن: خۆش ویستن ◻ دوست داشتن.
خۆش مامڵە: سەبر؛ خۆش ◻ خوش معامله.
خۆش مەزە: بەلەزەت، خۆش چێژە ◻ خوشمزه.
خۆشتان: (ئاوەڵناو، دەلاو) سەخاوەت ◻ بخشنده، سخاوتمند.
خۆشتاو: ١) هەستێرەیەکە لەگەڵ دەستانی باکوری ئاوی هەستێرەیەکی بوەر بۆتە دەخۆشتاوە؛ ٢) ئاو بەجێ ماکە دەرچوگە؛ ٣) جۆرێک تەری رەشە ◻ ١) هنتری در کردستان؛ ٢) خوشتاب؛ ٣) نوعی انگور سیاه.
خۆشتاوەتی: وڵاتی خۆشتاو ◻ منطقه‌ای در کردستان.
خۆش نشین: ئەوەی هەمەی بەتوانێ لەسەر بارگا (وڵاغ هەروەک بە هیبەت خۆش نشینی هوڵاکی هەمەرات لە لەسەر کوێ دادەنیشێ لێ گەڕێ لەو ڕەبانی دەلاتم) هەمەرەی ◻ خوش نشین.
خۆش وبێش: جاڵاو خۆشی، جاڵاوجۆلی ◻ اجوالرسی.
خۆش وچۆلی: جاڵاوجۆلی ◻ اجوالرسی.
خۆشۆک: جوان، ڕەب، خۆشیک ◻ زیبا.
خۆش ویستن: حەبابتن، بەدڵ کەوتن ◻ دوست داشتن.
خۆش هاتن: بەخێر هاتن، خۆشان ◻ خوشامدگوئی.
خۆشە: خۆش خۆش، وەک دەنگی ئۆتۆمبێل هەر ◻ شرشر.
خۆشە: ١) جەلەبەند؛ ٢) پێستەخۆشە، دەنگی شیرینی سەلاتی و ٣) جەبەی خۆشکەر؛ ٤) دەرمانی جەرەم خۆشکەرەن، هەڵاڵ وتاڵ؛ ٥) گوڵی دەخەل ◻ ١) خوشمزه است؛ ٢) هسته شیرین؛ ٣) جرم دیگی بدهد؛ ٤) داروی دیابلی؛ ٥) سنبلهٔ گندم و جو.
خۆشەئاڵە: کاهوی دەستەکی ◻ کاهوی بیابانی.
خۆشەجان: نۆنی گیان ◻ لوش جان.
خۆشەچین: گوڵ چەمە، لە بەرێز، کەسێ کە دەستەدەکوڵ دەکا ◻ خوشەچین.
خۆشەچین: گوڵ هەڵگرەوە، خۆشەچین ◻ خوشەچین.
خۆشەخانە: خۆشگە، دەباغخانە ◻ کارگاه دباغی.
خۆشەویۆن: جاڵاوەو لە بەخۆشی، هەستاوەو ◻ شتابافتن.
خۆشەوکردن: ١) چاکردنەوەی لەخۆش بان بریەن؛ ٢) ئۆڵەو قەرەوی خراپ کردن ◻ ١) شفا بخشیدن؛ ٢) قصاص کردن.
خۆشەوەکردن: خۆشەو کردن ◻ نگا: خۆشەوکردن.
خۆشەوی: ١) لەبەرەلان؛ ٢) ئاوو بۆ بیاوان ◻ ١) محبوب؛ ٢) نامی برای مردان.
خۆشەویس: خۆشەویست، لەبەرەلان ◻ محبوب.
خۆشەویست: خۆشەویس ◻ محبوب.
خۆشەویستی: ١) محبەت؛ ٢) دڵداری، لەقینی ◻ ١) محبت؛ ٢) دلدادگی.
خۆشەویسی: خۆشەویستی ◻ نگا: خۆشەویستی.
خۆشی: ١) ئاسودەیی، ڕەحەتی؛ ٢) شادی، بەدەماخی، خۆدەماخی؛ ٣) بەدەوڵی؛ ٤) سافی، سڵامەتی؛ ٥) ئاشتی، لەبایی؛ ٦) دنیای بێ بارانت و بێ سەرما ◻ ١) آسایش؛ ٢) شادی؛ ٣) خوش مزگی؛ ٤) سلامت؛ ٥) آشتی؛ ٦) دنیای بدون بارش و سرما.

خۆشیان: ١) ڕاکشانی لەسەرە؛ ٢) ڕیکردنی خەرتەبە ◻ ١) جهیدن شهاب؛ ٢) خزیدن.
خۆشیان: ١) ڕۆژانی بێ بارانت لە زستاندا؛ ٢) لەوانیش بۆخۆیان ◻ ١) لمدات بی بارندگی در زمستان؛ ٢) خودشان نیز.
خۆشی خۆشی: ١) هونەری بەهەز؛ ٢) کەلەبەو شادی ◻ ١) آیدواری؛ ٢) شادی و سرور.
خۆشیرن کردن: خۆ خۆشەویست کردن، کاری واکردن کە خۆشەویست بیت ◻ خودشیرینی.
خۆشیرین کردن: خۆ شیرین کردن ◻ خود شیرینی.
خۆشیلک: بەسەعی، جەزاو دڵگەر، دەلال (دوخەوشکی خۆشیلکەو بەت براون) هەمەوزین ◻ زیبا.
خۆشیل: ١) خۆزیلک؛ ٢) مەزگەی ماسی؛ ٣) ڕەشۆی هەرەس هێنان کاڵەی بیناو ◻ ١) گیاهی است؛ ٢) پناهگاه ماهیان؛ ٣) بهمن فروریخته.
خۆشیلک: خۆزیلک ◻ گیاهی است.
خۆشیلکە: خۆشیلک ◻ گیاهی است.
خۆشین: خۆشیان ◻ نگا: خۆشیان.
خۆشیک: خۆشیلک ◻ زیبا و جذاب.
خۆشی وپۆشی: خۆش وبێش ◻ اجوالرسی.
خۆف: ترس ◻ ترس.
خۆک: پیتاکی سیری، باج، مالیات ◻ باج وخراج.
خۆکار: ئامرازێک کە بەبەرهەڵ کەرەکەو کاری بەست ئەنجام دەدا ◻ خودکار.
خۆکسرد: ١) خۆرسک؛ ٢) کاری کەپیاو خۆی دەیکا ◻ ١) طبیعی، غیرمصنوعی؛ ٢) کار انجامدهی شخصی.
خۆکوشتن: ١) خۆ لەناوبردن بە مردن؛ ٢) بڕینی لەد لە سەر وسگەدان کە شیوەنە ◻ ١) خودکشی، انتحار؛ ٢) سینەزنی بۆ مراسم عزا.
خۆکەرکردن: ١) خۆ بەمردن نیشاندان؛ ٢) کیشەیەکە هەڵگە فرۆشتن ◻ ١) خود را به نادانی زدن؛ ٢) بی‌دلیل دعوا کردن.
خۆ کەمر کردن: بەئاڵەست گوێ بەدان بە فەرمان ◻ خود را به کری زدن.
خۆکێشان: خۆ هەڵسەنگاندن لە ئەزمونەکان ◻ خود را وزن کردن.
خۆکێشانەوە: ١) لە هەڵوکەتی کۆمەڵ دەرچوون؛ ٢) بڕینی لەمردنی بیاوخراب ◻ ١) دست از کار گروهی کشیدن؛ ٢) کنایه از مرگ بدکار.
خۆکێش کردن: خۆی کێش کردن ◻ با دشواری رفتن.
خۆگ: بەران وەران، گاکول ◻ خوک.
خۆگانە: ١) وەک بەران؛ ٢) باڵەی بەران (بیان خۆگانە) ◻ ١) مانند خوک؛ ٢) شایستهٔ خوک.
خۆگر: کەسێ کاری خۆگرتە ◻ کسی که کارش بخودگرتن باشد.
خۆگرتن: ١) بەسەر کردن؛ ٢) وەستان و چەقین؛ ٣) بەئاوات گەیشتن؛ ٤) وەستان بۆ گوێ گرتن لە خەڵک؛ ٥) نەمەلی لە کان؛ ٦) بەدین ◻

١) صبر کردن؛ ٢) استوارشدن؛ ٣) کامگاریشدن؛ ٤) استراحت کردن؛ ٥) بر کار اهمال ورزیدن؛ ٦) بیعلمشدن مایع.

خۆگرتن: ١) فری بر بیتۆن؛ ٢) هۆگریۆن (کاه و پاڵ کاه را رنگی به‌گری خۆی ده‌گری)[ف] ١) عادت کردن؛ ٢) اُلفت گرفتن.

خۆگرتو: ١) خۆدار؛ ٢) چاوبڕ؛ ٣) بەئاوات گەیشتوو؛ ٤) مەیو؛ ٥) کۆبکر لەخەسڵەتی خەڵک بەهێز[ف] ١) خودار؛ ٢) استوار؛ ٣) کامگار؛ ٤) بیدامنه؛ ٥) استراحت کننده.

خۆگرتو: ١) فری‌ی ریوشک؛ ٢) هۆگرتو[ف] ١) خُلق و خویی را آموخته؛ ٢) اُلفت گرفته.

خۆگرتی: خۆگرتو[ف] نگا: خۆگرتو.

خۆگرتی: خۆگرتو[ف] نگا: خۆگرتو.

خۆگڵاشتن: خۆگوشین، ڕاهێنان، بریتی‌یە لە ڕاڕاهێن کردن[ف] کنایه از خشنست.

خۆ گورج کردن: خۆ بەهێز کردن، خۆ ئامادە کردن بۆ کار[ف] خود را آماده کردن.

خۆ گورج کردەنەوە: ١) جلکی دەرەوە دەربەر کردن؛ ٢) بە کار کەوتن، دوای تەمبەڵی[ف] ١) لباس بیرون خانه پوشیدن؛ ٢) دوباره مشغول به کار شدن.

خۆ گوزین: ١) جلکی تر دەربەر کردن؛ ٢) بەهێزتر بوون، ئاماد و ئاوا هەوە خۆیشەوە[ف] ١) لباس عوض کردن؛ ٢) تقویت.

خۆگە: بڕوانە خۆگار[ف] نگا: خۆگار.

خۆگەمە: ١) گوزینی کۆشکی؛ ٢) مل‌ئەوری، مل‌ئەستور[ف] ١) مسابقهٔ طناب‌کشی؛ ٢) گردن کلفت.

خۆگی: خۆگ، باج و پیتاکی مەری[ف] باج و خراج.

خۆگیر: خۆگرتو[ف] نگا: خۆگرتو.

خۆگیف کردن: خۆ بەهێزتر نیشاندان[ف] خود را آراستن.

خۆگیڵ کردن: ١) ئەوەندەی خۆ بەهێزتر نیشاندان؛ ٢) پاش کوژ خستنی کار[ف] ١) تجاهل؛ ٢) اهمال.

خۆل: ١) سوڕ، ڕەشەبا؛ ٢) گەڕان؛ ٣) مل‌خوار لە ئەندازەی؛ ٤) پەنگ ئیشت، شتوکە[ف] ١) چرخش؛ ٢) گردش؛ ٣) زود و ضعیف از سنت بیماری؛ ٤) خُل.

خۆل: خۆڵ، گڵزەگڵ[ف] عالو.

خۆڵ: ١) ئاخ، حاڵ، گڵ؛ ٢) ئەندازەی دەستی مەشکەستە بەهانای دەستەوەیەوە؛ ئاساسانیکی خەستو خۆڵم کردا؛ ٣) پشتەی ئەرگوشت (جوانیکی خۆر و خۆڵە)[ف] ١) حال؛ ٢) تلنبار؛ ٣) چاق و بلند.

خۆڵ: ١) پشت چەمان؛ ٢) مل خوار[ف] ١) کوژ پشت؛ ٢) سرخوش.

خۆلا: خواد، خودا، خودێ، ڕیناها، چاڤا[ف] خدا.

خۆلاسە: پوختە، پوختەی وتار[ف] خلاصه.

خۆلام: نوکەر، بەندە[ف] غلام.

خۆلام: ١) خولام؛ ٢) خودای من[ف] ١) غلام؛ ٢) خدای من.

خۆلامانە: ئاکۆڵ لە تەڕەمەری لاوان[ف] کاکل جوانان.

خۆلامەتی: نوکەری، خزمەتکاری[ف] غلامی.

خۆلامەتی: خۆلامەتی[ف] نگا: خۆلامەتی.

خۆلان: سوڕان[ف] چرخش.

خۆلاندنەوە: ١) سوڕاندن، ڕەشەبا؛ ٢) بریتی‌یە لە سەرلێ تێوەلدان[ف] ١) چرخانیدن؛ ٢) کنایه از سرگردان کردن.

خۆلانەوە: ١) سوڕان، چەرخان؛ ٢) بەخۆڕایی گەڕان[ف] ١) چرخیدن؛ ٢) بی‌هدف گشتن.

خۆلاو: ١) خۆلاسەیشتاو بۆ ساباون؛ مێ کردن؛ ٢) ئاوەڕۆی مێوە بی‌هەڵکشان[ف] ١) ترتیب صابون‌سازی؛ ٢) گلاب میوه‌سازی.

خۆلت: ماستاوکردن، ئاکەسوکە[ف] تملق.

خۆل خواردن: سوڕان، ڕەقین[ف] چرخش.

خۆلخۆل: دەنگی ڕۆشتنی ئاو، خۆڕاهوڕی ئاو[ف] شرشر آب.

خۆلخۆلوکە: دارێکی ئەمجەرەت دراوی نۆکداری بەئاکە دەپسوڕێنەوە[ف] گردنای کودکان.

خۆلخۆلە: خۆلخۆلۆکە[ف] گردنا.

خۆلخۆلکە: دەسکەگۆزینی شکاو کە مناڵ گەمەی پێ دەکەن، سەیلەی دەمیان[ف] دستهٔ شکستهٔ سبو.

خۆلخۆلە: هەمزاو چەقەمزەنان[ف] همهمه، هیاهو.

خۆلق: ١) خۆ ئاکار (ئەمانیکی خۆلق خۆشە)؛ ٢) گاری بۆ بەستەڕۆن (خۆلقی کردم بچەسەوە، ئاتی دەگەڵ بخوم)[ف] ١) خوی و روش؛ ٢) دیوت.

خۆلقان: مرۆڤ بۆن[ف] آمرزیده شدن.

خۆلقان: مرۆڤ بۆن، مرۆڤ کرا[ف] آمرزیده، عفو شدن.

خۆلک: خۆلق[ف] نگا: خۆلق.

خۆلکە: دەنیهم، بازنە لە شیشە بازی بەسەمات[ف] مفیه.

خۆلمال: مشتەبەلای شیر و خەنجەر[ف] صیقل شمشیر و مانند آن.

خۆلۆ: ١) خۆلخۆلە؛ ٢) خۆلخۆڵە[ف] ١) گردنا؛ ٢) همهمه.

خۆلوپە: گەمەی بەراکشاوی تەپەپەر کەچەپەر کردن[ف] غلت.

خۆلوپەاڵن: گەمەرەس[ف] غلتیدن.

خۆلوپەاڵدن: گەمەرەس[ف] غلتیدن.

خۆلوپەاڵن: خۆلوپاڵن[ف] غلتیدن.

خۆلوپەیان: خۆلوپاڵن[ف] غلتیدن.

خۆلوپەیانەوە: خۆلوپاڵن[ف] غلتیدن.

خۆلوڕ: خلوڕ[ف] غلتان.

خۆلوشین: گیایە کە تۆمە کەی دەخورێ[ف] خاکشیر.

خۆلوکیاف: وردە تەمەن، تەمەنی وردە، تەمەنی هۆڕ[ف] انگرگ زمین.

خۆلە: سوکەڵەتاری مەحمود[ف] مُخفف محمود.

خۆلەمێوت: جێگەی بڕ لە خاکی زۆر تەمەو وردە[ف] گلجان.

خۆلەمێوتە: خۆلەمێوت[ف] گلجان.

خۆلەمێوتی: خۆلەمێوت[ف] گلجان.

خۆلەمێوتین: خۆلەمێوت[ف] گلجان.

خۆلەمێوتینە: خۆلەمێوت[ف] گلجان.

خوله‌پاشی: گمه به‌حول کردن، یاری کردن به‌حال [ف] خاک‌بازی.
خوله‌زار: به‌خوشی به‌حوی گل‌خوار به‌وه [ف] عارضه‌ای که از خاک خوردن پدید می‌آید.
خوله‌کموان: شوینی ریل‌وزال لن‌زنش [ف] گلخن.
خوله‌کمو: خوله‌میش، خوله‌لی، پوّل، سوزادی سبی هه‌لگه‌زوی‌دار [ف] خاکستر.
خوله‌گمزوان: راست زانشان، گنجه‌له‌خوه‌زین، بی‌گری خوزا کشان [ف] برازکشیدن.
خوله‌مر: خوله‌کمو (۲) خوله‌میش [ف] (۱) خاکستر (۲) توده گرد و خاک.
خوله‌مر: خوله‌مر [ف] نگا: خوله‌مر.
خوله‌مشکی: خوله‌کمو [ف] خاکستر.
خوله‌میش: خوله‌کمو [ف] خاکستر.
خولی: خوله‌کمو [ف] خاکستر.
خولیا: که‌لکه‌ه، شه‌یلی، کاری، هه‌سی [ف] آمال و آرزو.
خولیان: شه‌یلات، ئاوالی بزو بزچ [ف] آرزوهای مهمل.
خولیالمو: خوله‌لمو [ف] سرخ‌شن.
خولی‌پلقه: ریلمز، زیاد، خوله‌کمو، گه‌رمو تاگرلوی [ف] خاکستر گرم.
خولی‌دان: زیر جگه‌ره، ده‌ماغ [ف] زیرسیگاری.
خولیسان: خلیسان [ف] انین.
خولی‌سمر: کلول، بیجاره [ف] بیچاره.
خوم: (۱) خوب، هه‌ش (۲) کوره [ف] (۱) نیل (۲) خُم.
خوم: بوخوم، بن [ف] خوام.
خومار: که‌سی که دوای سه‌رخوشی سه‌ری دیسی [ف] خمار.
خوماری: سه‌رئیشه‌ی دوای سه‌رخوشی [ف] خماری.
خوماریز: کزو شه‌ه، بوّی تاگر که تریکه بکوژیته‌وه [ف] آتش در حالتی که زبانه به خاموش شدن است.
خومالتی: (۱) تایبه‌تی به‌ئالی خوز (۲) مالی، حیوانی که دلاّ راوه [ف] (۱) اختصاصی (۲) حیوان خانگی.
خومالیاک: کوره [ف] خُم.
خومام: (۱) حه‌یو مز (۲) ئه‌ش بوش له‌کانی راژاوه (۳) حه‌یل [ف] (۱) مه (۲) رواندان (۳) کاغذ دراز کشیده.
خومان: ئه‌سه‌ر حه‌قه‌ئا [ف] خودمان.
خومانه: تایبه‌تی به‌خومان [ف] خودمانی.
خومانه‌خومانه: که‌یزوه‌یز، بنه‌ماله‌ئی به‌هوشی له‌سه‌ر کاریکه [ف] ناسی.
خومانی: له‌خومان، دزی بیگانه [ف] خودمانی.
خومت کردن: خوّ به‌ئه‌نگ کردن و ماته‌بوّن [ف] ساکت و بی‌حرکت شدن.
خومجی: (ه‌نگ زن، جه‌گه‌ر [ف] رنگرز.
خومخانه: جه‌ماله [ف] رنگرزی.
خومخانه‌چی: جه‌گه‌ر [ف] رنگرز.
خومخوزک: قه‌لئه‌ئی بجز [ف] شکاف زمین.
خومخوم: (۱) ئه‌ه‌نگ و شوخ (۲) ده‌نگی تاو که به‌ره‌باره چوگه‌دا ده‌ره (۳) گریه‌ی هه‌ور [ف] (۱) زیبا و فریبا (۲) صدای آب هنگام حرکت در چوبه (۳) غرش ابر.
خومری: سوّری ئاماّل ره‌ش، خورمایی [ف] خرمایی رنگ.
خوم‌شیوان: خه‌شیوان [ف] کاسه از آبنوس و بلوط.
خوم‌شیوین: خه‌شیوین [ف] کاسه از آبنوسگر.
خومگه‌ر: جه‌گه‌ر [ف] رنگرز.
خومه‌ین: ده‌ر به‌ده‌ر بوّن، تاواره بوّن [ف] آواره شدن.
خومه‌رژه: کاسه‌له شیکه، که‌ده‌سته، ئه‌ئکه ئه‌ولو سه‌وز [ف] برگه سرخ.
خومه‌رژه: خومه‌رژه [ف] سرخا.
خومه‌رژه: خومه‌رژه [ف] برگه سرخ.
خومه‌ش: خوّکان، خوّکار [ف] خودکار، اتوماتیک.
خومه‌شوینکه: خه‌شیوین [ف] آبنوسگر.
خومه‌شوینه: خه‌شیوین [ف] آبنوسگر.
خومه‌شیوانه: خه‌شیوین [ف] آبنوسگر.
خومی: خه‌ئی [ف] نیلی رنگ.
خومیا: به‌ئه‌ره‌که‌ا، لوّم بوّگ [ف] برهم انباشته.
خومین: خه‌ئی [ف] نیلی رنگ.
خومین: کوما کردن، جه‌ئره‌که‌ا کردن [ف] انباشته کردن.
خوّن: خوّمان [ف] خودمان.
خوّن: خوّن، هوّن، خه‌ن [ف] خون.
خونناس: (۱) که‌سی که قه‌دری خوّی ده‌زانی (۲) ئاشنا، ئاشنا [ف] (۱) خودشناس (۲) آشنا، دوست.
خونناسین: (۱) ده‌خو گه‌یشتن (۲) ئاگاهوّب، خوّ بوّن، هه‌ستیار بیکه‌تین، تایبه‌تی کیشانه [ف] (۱) خود را شناختن (۲) باخبر شدن، حس بلوغ رسیدن.
خونناف: (۱) شه‌وبو (۲) بر شه‌که‌باران زور و ره‌و له‌سه‌ره‌خوّ [ف] (۱) شبنم (۲) نوعی باران.
خونناو: (۱) خونناف (۲) ئاوی شوّر ساو ئاوره‌ه [ف] (۱) نگا: خونناف (۲) آب پر خورده.
خونناوکه: (۱) وره‌باران هه‌ئوه‌ر، بهره (۲) ئاوی لاقوکه‌دا ماوی باران (۳) مریشی له دنکه‌ده‌نکه ئاوه‌ئی ده‌وه‌ره‌ئا [ف] (۱) نوعی باران (۲) باران جمع شده در گودالها (۳) کنایه از رگهای عرق صورت.
خوّن به‌ره‌وان: خوّن به‌ره‌وان، جه‌ماله‌ئان [ف] رگ زن.
خوّن به‌شی: که‌وه‌ئی خوّن [ف] فشار خون.
خونج: ئی‌وّنه، جیگه‌ی ئه‌ز خه‌ستی شتاو [ف] گنجایش.
خونجان: گونجان، ئی‌وّنه [ف] گنجایش.
خونجان: جیگا تیا کردنه [ف] گنجایش.
خونج‌گا: شوینی تیا ئی‌وّنه [ف] گنجایش‌گاه.
خونجیان: خونجان [ف] گنجایش.
خونجیلانه: جه‌جیلانه [ف] کوچولوی دوست‌داشتنی.
خونجیله: جه‌جیلانه [ف] کوچولوی دوست‌داشتنی.
خونچه: بشکوّ، کوّلی هه‌شتا جه‌شکوّ [ف] غنچه.

خۆچیلانە: ئەچیلانە [ئ] کوچولوی دوستداشتنی.
خۆچیلە: ئەچیلانە [ئ] کوچولوی دوستداشتنی.
خۆخوار: بڕێی لە زاڵی بێ بەرە، دارەبۆ [ئ] کتێبە لە ظالم و خوخوار.
خۆند: خوێندی، خوەندی، خوێندی [ئ] خواند.
خۆندکار: ١) لەوی بەرانی بخوێنێ و بنوسێ، خوێندەوار، سوادار، باسەواد؛ ٢) ئەوانەی لەیەکی باڵا لەڕاستگا دەخوێنن [ئ] ١) باسواد؛ ٢) دانشجو.
خۆندگا: جێگە دەرس خوێندن، فێرگە [ئ] آموزشگاه.
خۆندن: ١) خوێندن؛ ٢) گۆرانی گوتن [ئ] ١) خواندن؛ ٢) آواز خواندن.
خۆندنگا: فێرگە، جێگەی دەرس خوێندن [ئ] مدرسه.
خۆندنەوە: ١) خوێندنەوەی نامەو نوسراو؛ ٢) دوبارە پێداچوونەوەی نوسراو [ئ] ١) خواندن نوشته؛ ٢) دوباره خواندن نوشته.
خۆندەوار: سوادار، خوێندکار، خوێندەوار [ئ] باسواد.
خۆندەوان: خوێندەوان، خوێندەوار [ئ] باسواد.
خۆندی: خوێندەوان دەرس خوێندو [ئ] باسواد.
خۆندی: بوکێ، ئەوانەی دەچن بۆک دەگوێزنەوە بۆماڵ زاوا [ئ] ساقی عروس.
خۆن دیتن: ژن کەوتە بێ نوێژی [ئ] حیض.
خۆن ژەهری: خوێن زەهراوی [ئ] مسموم شدن خون.
خوێنین: ماریی تەرەو کەم کەو [ئ] ترشم ماریین.
خوێنک: ١) هەرزە کاری کە وازی لەدەستبازی و خۆ رە هەڵناگرێ، جلف؛ ٢) پیاوی ڕەزیلی هەنگوناڵ (ئ) ١) هرزه، جلف؛ فرئی؛ ٢) خسیس.
خۆنکار: پاشای گەورە [ئ] فرمانروای بزرگ.
خۆن گەرم: بڕواکە خوێن گەرم [ئ] نگا: خوێن گەرم.
خۆنما: ئەوکەسەی وا خۆیشیان دەدا کە لەهەڵاڵ خۆی بەزلتر دەزانێ [ئ] خودبین.
خۆنمایی: ١) خۆ بە شلوری نیشاندان؛ ٢) خۆ دیارخستن [ئ] ١) خودنمایی؛ ٢) خود را آشکار کردن.
خۆن: ١) دەرس خوێندن؛ ٢) گۆرانی گوتن، چڕین؛ ٣) گوتنی بانگی نوێژ؛ ٤) گوتنی دوعا؛ ٥) دەنگی بەلو باشتر؛ ٦) لە مەرای وتنە بەماناکی «خوێنان»: ١) لەبەر بەشکانەی خوێن [ئ] ١) درس خواندن؛ ٢) آواز خواندن؛ ٣) اذان گفتن؛ ٤) دعا خواندن؛ ٥) نوای پرندگان؛ ٦) پسوند بمعنی مالی خودمان است.
خۆنراندن: بڕانەی [ئ] خودنمایی.
خۆنراندن: خۆنراندن [ئ] خودنمایی.
خۆنوس: ١) لەئەنجام پاندان؛ ٢) لەئەنجام جاڵاک [ئ] ١) خودنویس؛ ٢) خودکار.
خۆنوین: خۆنما [ئ] خودنما.
خۆنوینی: خۆنمایی [ئ] خودنمایی.
خۆنە: ١) بەرە هەندی پاڵی لەدگوناڵ لەسەر یان کردەوە؛ ٢) لەدوای وتنە بەماناکی «خۆنالە»: (لەوەیە ماڵی خۆنە)؛ ٣) دیرە: (دەرخۆنە، وانا: دەرگای دیرە)؛ ٤) بی خاوەن؛ ٥) پشکەی تر [ئ] ١) تخته‌ای که خمیر را روی آن پهن کنند؛ ٢) پسوند بمعنی «خودمان است»؛ ٣) دیری؛ ٤) بی صاحب؛ ٥) گربه‌ئر.
خۆنە: خۆیانی چەشتوک، چەشتوک کە هێشتا لە تا جیا نەبوەتەوە [ئ] کشکاب.
خۆنەگر: ١) شل و دل؛ ٢) بی سەبر و حەوسەلە [ئ] ١) سست، شل؛ ٢) ناشکیبا.
خۆنەوار: خوێندەوار، خۆنەوار [ئ] باسواد.
خۆنەواری: خوێندەواریون [ئ] سواد داشتن.
خۆنیشاندان: ١) دیاردان، خوبابون؛ ٢) دەرکەوتنی بە کۆمەڵ بۆ ئاوای کاتێک کە سیری [ئ] ١) خود را آشکار کردن؛ ٢) تظاهرات.
خۆو: ١) تەمەن، تەمەنتاکی پیاو لەمەوەدەیەی؛ ٢) خۆتان [ئ] ١) رویه؛ ٢) خودتان.
خۆوالی: ١) خەوالی، خەوالی، بیداری هێشتا جارەکەم [ئ] خواب آلود.
خۆوبەخت: خوابەختی [ئ] شانسی.
خۆوەر: خۆبەخت، خۆرست [ئ] خودرو، طبیعی.
خۆوین: شاعرێکی کە بی فکر کردنەوە شێعر دەڵێ [ئ] شاعر ارتجالی.
خۆویلی کردن: ١) خۆ گێل کردن؛ ٢) بەناخەست لەبەرچاو دەرچون [ئ] ١) تجاهل کردن؛ ٢) عمداً منحرف شدن.
خۆه: ١) خۆ، ئارەزوەکەی لەش؛ ٢) ئاوینگ، ئەمەیە؛ ٣) خەسەد، کین، کەین؛ ٤) خوشک، خوشک، خواز [ئ] ١) غریزه بدن؛ ٢) شیوه؛ ٣) حسد؛ ٤) خواهر.
خۆهدان: ١) ئارەزوەکەی لەش؛ ٢) ئارەق کردن [ئ] ١) غریزه بدن؛ ٢) عرق کردن.
خۆهر: خوان، لان، جەوت، جەوتی، کەچ [ئ] کج.
خۆهرا: خۆرا، زۆرخۆن، فرەخۆر [ئ] پرخور.
خۆهری: خواری، نازانستی [ئ] کجی.
خۆهزا: خوازا [ئ] خواهرزاده.
خوەزوورا: خەزوور [ئ] پدر همسر.
خۆهستن: داواکردن، خواستن [ئ] خواستن.
خۆهستەگ: خاوەک، خواز، لۆک [ئ] گدای بیمج.
خۆهستی: داواکاری کین، خوێنی کەر [ئ] خواستگار.
خوەماڵ: خاوەن ماڵ [ئ] صاحب خانه.
خوەیین: حاشا کردن، نەچوونە ژێر [ئ] انکار کردن.
خۆهەڵواردن: خۆکێشانەو لە هاوەڵتی کاتێک [ئ] خود را کنار کشیدن.
خۆهەڵواردن: دەبەنگی کردنەوا خۆ کەبارکردن [ئ] خود را بحساب نیاوردن.
خۆهەڵیەست: بوختان و درۆ [ئ] افترا.
خۆهەڵتراندن: خۆهەڵکێشانی بەلاش، ترزوڕب کردن [ئ] بلوف زدن.
خۆهەڵخستن: خۆ بەر بەروەکەوان، لەبەر هەتاو دانیشتن بۆ گەرم بونەوە [ئ] سینه آفتاب گرفتن.

خوَهه‌لَخستەوه: باسی خۆکردن بەدرۆ [ف] لافزێن.
خوَهه‌لَدان: ۱) خۆ هەڵخستەوە؛ ۲) خۆ جەواندن [ف] ۱) لافزێن؛ ۲) وەجەیدن.
خوَهه‌لَشرنگاندن: خۆ هەڵخستەوە [ف] لافزێن.
خوَهه‌لَکردن: ئەنگ هەڵکردن [ف] باجەوریالیدن.
خوَهه‌لَکێش: کەسێ کە بەهۆی هەڵسەڵی [ف] خودستا.
خوَهه‌لَکێشان: بەمەتی خۆکردن، بەهۆ هەڵکوتن [ف] خودستایی.
خوَهی: خۆی، بەمای سوڵی [ف] تەنها.
خوێن: ۱) بەمای سوڕی؛ ۲) خاوەن، [خاوەخوێن]؛ ۳) بەرپرست؛ ۴) خواهر.
خوێ: ۱) ئایینی کەس؛ ۲) ئارەزوی دڵش؛ ۳) بەدرۆ [ف] ۱) خودان؛ ۲) ئەرێی بەش؛ ۳) شەو.
خوێ: خۆ، ئاگاو، ڕەوشت [ف] خوی و ڕوش.
خویا: دیار، ئاشکرا، بەرچاو [ف] ئاشکرا، پیدا.
خویان: خویا [ف] ئاشکرا.
خوێان: ۱) ئایینی ئەوان؛ ۲) کلۆشی گزەگسراوی خزەوەبەسوی بەرەکرا [ف] ۱) خودیان؛ ۲) کەسە.
خویانەك: بەیەن، بەرچاوبن [ف] چشم‌اندازِ منظر.
خوێالی: ئاسایی، ئاشنا [ف] آشنا.
خوێایەتی: خزمایەتی، دۆستایەتی، (کۆیایەتی و خوێسایەتی) [ف] خویشاوندی.
خوێی‌بوون: ۱) بەرپەخۆ بوون، کار بەکەسێ‌تر ئەمان، بەرچەستی؛ ۲) ئاوی جیزیەکی ئاڕاوی خواری تیکەڵ ئەگەڵ‌ڕەو ئەرەمەتی‌بوو [ف] ۱) استقلال؛ ۲) نام جزیی اتلافی از گره و ارمنی بوده.
خوێ‌چەڕ: کەسێ جێنست دەجێری ئابسزانی خوێی ئەواوە [ف] کسی که غذا را می‌چشد.
خوێ‌چەڕی: ئام کردنی جێنست دانوا خوێی چوە [ف] چشیدن غذا.
خوێ‌چەشتن: خوێ‌چەڕی [ف] چشیدن غذا.
خوێ‌چێژ: خوێ‌چەڕ [ف] کسی که غذا را می‌چشد.
خوێ‌چێژن: خوێ‌چەشتن [ف] چشیدن غذا.
خوێ‌چێژی: خوێ‌چەڕی [ف] چشیدن غذا.
خوێ‌چێشتن: خوێ‌چەڕی [ف] چشیدن غذا.
خوێ‌دار: بەخاوەن، بەدارەدار [ف] دارای صاحب.
خوێداری: بەرپەرشتی، ئاگاداری [ف] سرپرستی، نگهداری.
خوێدان: ۱) ئەمەکدان، جێگای خوێ لەبەر سفرە؛ ۲) خوێ بەئاڕاڵ دان [ف] ۱) نمکدان؛ ۲) نمک دادن به دام.
خوێدانە: ئەڕی خوێ، دەفری گەورە بۆ خوێ‌تێکردن [ف] ظرف بزرگ نمک.
خوێرایی: بەلاش، ڕۆژ مفت [ف] مُفت، رایگان.
خوێرك: هۆڕ ئیبە، هۆڕ ئاسە، جاجەوەرێکی وەرئیلەبە جلکی خوری دەخوا، هۆرد [ف] حشرهٔ پید.

خوێری: خوێری [ف] بیکاره.
خوێزێر: هەردەبانی جێگای خوێ‌بەئاڕاڵدان [ف] تخته‌سنگی که بر آن برای دام نمک پاشند.
خوێزێرگە: خوێزێر [ف] انگا: خوێزێر.
خوێز ڕوف، خوس، خوسار [ف] بز، سرماریزه.
خوێز: خوز [ف] بز، سرماریزه.
خوێس: خوز [ف] بز، سرماریزه.
خوسیس: ۱) خوز؛ ۲) ئەسالە ئاو ئاو بۆ خەرم بۆئەوە، خوسان [ف] ۱) سرماریزه؛ ۲) خسالدن.
خوسان: خوز [ف] سرماریزه، بز.
خوسان: خوسان، بەرهۆن بەهۆی ئاو [ف] خسیدن.
خوسەك: خوز، زوەك [ف] بز، سرماریزه.
خوسی: ئەرمی بەهۆی ئاو [ف] خسیدن.
خوش: خۆش، کەس‌وکار، قەبیلە [ف] قابیل، خویش.
خوشایەتی: خزمایەتی، کەسایەتی [ف] خویشاوندی.
خوشك: خوشك، خوان، خوەیشك [ف] خواهر.
خوشكەزا: ڕۆڵەی خوشك، خوازا، خوازی [ف] خواهرزاده.
خوشە: ئەمەڵ، ئەمەڵ بۆئی زەوی کیلگ [ف] ارز برای زمین زراعتی.
خوشی: خوشایەتی [ف] خویشاوندی.
خوڵك: خواك [ف] باج و خراج.
خوڵکراو: خواردەو، ئەماڵ ئی‌ڕاو [ف] نخاسوده.
خوڵگ: خۆی، خاوەن، خودان [ف] صاحب، خداوند.
خوڵ: ۱) خوڵ؛ ۲) خوان لا [ف] ۱) اوج؛ ۲) کج.
خوڵ: کەسێ ڕەشکەی جەب‌و جیزەوەیەك بەدەوەیتی، خول [ف] اوج.
خوڵیین: کاڵی خوڵ، خوڵیێ کە خوڵی ئاوە دەبن [ف] بەمعنی خاك.
خوێن: ۱) خوڕ، هوڕ؛ ۲) ئەدوای وشە، بەمانای «کەسێ کە دەخوێنێ» (دۆناخوێن، ڕەش‌خوێن، خوێندی) [ف] ۱) خون؛ ۲) پسوند بمعنی خواننده.
خوسین: ۱) خوڕین؛ ۲) قەدەبۆ کە لەبیساوکوز دەسستری [ف] ۱) خون؛ ۲) خونبها.
خوێنئەستین: ئەڕەستن [ف] انتقام‌گیر.
خوێناو: ۱) خوێنی کە لە گەڕۆیت؛ ۲) خوێنی تیکەڵ بەئاو [ف] ۱) خونی که از گلو آید؛ ۲) خونابه.
خوێناوئین: جەشنانی خوێن [ف] خون‌آلود.
خوێنارهەڵیتان: خوێن‌ڕەتەبوە [ف] خون قی کردن.
خوێناوی: خوێناوئین [ف] خون‌آلود.
خوێن‌بایی: قەدەبۆی خوێنی مردوی کوژراو [ف] خونبها.
خوێن‌بڕا: دوکەس، خوێنی بەشکی بەکسر تیکەڵ دەکەن و دەبە برای خوێنی [ف] دو نفر که با بریدن دست خود و گذاشتن زخمها بر روی هم پیمان برادری می‌بندند.
خوێن‌بڕاردن: خوێن‌بایی‌دان [ف] خونبها دادن.
خوێن‌بەر: دەماری خوێن‌ڕاگوێز لە لەشدا [ف] شریان

خونین پهریون: خونین له کلوّ هاتی. خوّن لیّکل هاتی [ف] خون رساع شدن.

خونین پهریهست کردن: داکوژاندنی دوژمنایهتی [ف] پایان دادن به دشمنی.

خونین پهژدان: ههجامهت. خوینی بن زمان پهژدان [ف] رگزنی. حجامت.

خونین پهس: ههسامهت کرین. داکوژاندنی دوژمنایهتی [ف] آتش بس.

خونین پههست: ۱) خونین پهس. ۲) وشتانی خونین له کهسدا [ف] ۱) آتش بس. ۲) خون بندامت.

خونین تال: ره‌ز گران. زوّره گران. تیسکه‌فوریس [ف] گرانجان.

خونین جسان: ۱) دوژمنی خوّین. ۲) برینی له توّزه‌وه‌ی [ف] ۱) همزنی بهمار [ف] ۱) فشار خون. ۲) کنایه از خشمگین شدن. ۳) موسم بهار.

خونین جوسان: برینی له هیزنی بهمار که خوّین تاکه ده‌ینه‌وه [ف] کنایه از موسم بهار.

خونین‌خوا: داواکاری توّلهی کوژراو [ف] خونخواه.

خونین‌خوان: ۱) دوژمنی خوّینی. ۲) زالم [ف] ۱) دشمن خونی. ۲) ستمگر.

خونین‌خواری: ۱) دوژمنایهتی. توّح. ۲) زالمی [ف] ۱) دشمنی خونی. ۲) ستمگری.

خونین‌خوّر: زالم. پیاوکوژ [ف] خونخوار.

خونین داکوژاندن: خونین پهست [ف] آتش بس.

خونین‌گه: قرگه. ههکتیب. ههرمیه [ف] آلونشگاه.

خونین‌لین: خونین [ف] خواهش.

خونین‌لیگه: خونین‌گه [ف] آلونشگاه.

خونین‌لیوه: خونین‌هیه [ف] خواهش نوشته.

خونین‌ه: سوات‌دار. خونده [ف] باسواد.

خونین‌ه‌قان: خونین‌ه‌دان. خونین‌ه‌وار [ف] باسواد.

خونین‌ه‌ڤین: خونین‌ه‌دین. کهوی خونین لهبهر بروا [ف] خون‌جکان.

خونین‌ه‌وار: خونه‌وار. خونین‌ه‌قان [ف] باسواد.

خونین‌ه‌واری: سوات‌داری. خونه‌واری [ف] باسوادی.

خونین‌ژ: پیاوکوژ. قاتل [ف] آدم‌کش.

خونین‌ژان: برینی لهبهر که پیاوی تیا بکوژریّ [ف] کنایه از جنگ و خونریزی.

خونین‌ژاندن: برینی له پیاوکوژتن [ف] کنایه از آدم‌کشی.

خونین‌ژانین: خونین‌ژاندن [ف] کنایه از آدم‌کشی.

خونین‌ژاین: خونین‌ژانین [ف] کنایه از آدم‌کشی.

خونین‌ریژی: پیاوکوژی [ف] خونریزی.

خونین‌سارد: برینی له پیاوی له‌سهرخوّ هیّنرا. به‌هوّیه‌وه [ف] خونسرد.

خونین‌ساردی: پیاوکوژی. سهرو و هوّیه‌وه [ف] خونسردی.

خونین‌شیرین: دوژمنایهتی. تیسکه. سوّکه [ف] سکروح. دوستدشمن.

خونین‌شیرین: خونین‌شیرین [ف] سکروح. دوستدشمن.

خونین‌کردن: مروکوژتن [ف] آدم‌کشی.

خونین کردنه گلنه‌وه: برینی له هزیانه‌وه‌ی وهنان [ف] کنایه از اثبات و آثار کسی.

خونین کوژانه‌وه: خونین داکوژانین [ف] آشتی دادن دشمنان خونی.

خونین کوژانه‌وه: خونین‌پهست [ف] آشتی دادن دشمنان خونی.

خونین‌کهر: پیاوکوژ. مرکوژ [ف] قاتل.

خونین‌گر: مزیی بی‌یکی کوژراو [ف] اقوام مزیه اول مقتول.

خونین گرتن: ۱) خونین پهژدان. ههجامهت. ۲) تیکه‌چوونی شتوانی جهستهی کوژراو [ف] ۱) رگ‌زدن. حجامت کردن. ۲) دگرگونی حال از مشاهدهٔ مقتول.

خونین گرتو: شتوانی له دهستی خونین [ف] دگرگونی حال از مشاهدهٔ خون.

خونین‌گه‌ن: تهری خونین پهژدان [ف] خونگیر.

خونین گهرم: ۱) کهسیّکی که زوو هه‌ل دهچیّ. زوو توّره دهبیّ. ۲) شوّر لهسهر ههیهست [ف] ۱) زودرنج. ۲) اهل شر و مرگ.

خونین گهرمی: ۱) زوو هه‌لچون. ۲) شوّر شوّن لهسهر شتیکی کاره ههیهست [ف] ۱) زودرنجی. ۲) شر و لجاج مرگ.

خونینگین: ۱) خواگری کوشتنی شتیّک. ۲) شتیّک له دهستی خونین [ف] ۱) دچار نحسیت شدن از قتل نابودی. ۲) دگرگونی حال از دیدن خون.

خونین لی هاتن: دهخونین هاتن [ف] خونآلود شدن.

خونین‌مژ: خونین‌خوّر [ف] خونخوار.

خونینه: خونیندن [ف] خواهش.

خونینه‌خوّ: کهسی که داوای توّلهی کوژراو دهکا [ف] خونخواه.

خونینه‌خوان: دوژمنی خونینی [ف] دشمن خونی.

خونینه‌خواره: خونینه‌خوار [ف] دشمن خونی.

خونینه‌خوی: خونینه‌خوار [ف] دشمن خونی.

خونینه‌وبراکه: داریکه بهرهکهی سوور. بوّرهنگ دهچیّ [ف] نام رختی است که تبریش قرمز است و مصرف رنگرزی دارد.

خونینه‌ر: خونینه‌خوّی [ف] دشمن خونی.

خونینه‌وار: خونینه‌دار [ف] باسواد.

خونین هه‌لاوردنه‌وه: ۱) برینی له بن هه‌لس بوّی. ۲) خونین‌ریشانه‌وه [ف] ۱) کنایه از بسیار ناراحت شدن. ۲) خون بالا آوردن.

خونین هه‌لیشانه‌وه: خونین‌ریشانه‌وه [ف] خون برآوردن.

خونین هه‌لیشانه‌وه: خونین‌ریشانه‌وه [ف] خون برآوردن.

خونینی: پیاو کوژ [ف] قاتل.

خونیواک: خوّن له‌گهلا. تاوبابه. تاوهوا [ف] آب نمک.

خوّیه: خوشک. خوینشاو [ف] خواهر.

خوّیه‌تی: خزمایه‌تی. ئهمایه‌تی [ف] خویشاوندی.

خوّیه‌ده‌ن: خوّهه‌ده‌ن [ف] خرج بدن.

خوّیی: خوّیه‌تی [ف] خودی.

خه: ۱) خوشک. خوا. ۲) لهبیانی وشه‌یه‌ی ماناکانی: کهوتن. (بی‌خه‌ه‌ی ئه‌ی). ۳) پیوه‌ی هه‌لواسین. ۴) خو [ف] ۱) خواهر. ۲) پیوند به معنی آمدن. ۳) فعل امر از مصدر بستن. ۴) خود.

خه‌بات: تاقی. کوشت [ف] کوشش. جهد.

خه‌باتکار: ۱) کارکهر. ۲) به‌کوشت [ف] ۱) مبارز. ۲) کارگر.

خه‌بان: بهه. ههه‌تر [ف] عطر.

خه‌یتان: خه‌یات کردن. کار کردن. تکوشان [ف] کار کردن. کوشیدن.

خه‌یتین: خه‌یات [ف] کوشش. کار کردن.

خه‌یس: ۱) ره‌ج‌ی‌ر جه‌وه‌ستانه‌وه؛ ۲) به‌سره‌نج [ف] ۱) رنج ۲) مشرح.

خه‌یسین: جه‌ستوبوون. به‌ر تی نه‌که‌ جوون. ستوبار [ف] هول شدن.

خه‌یس: ۱) وانی ده‌نگو بیسانی؛ ۲) جنوو. سخف؛ ۳) گفت. قسه؛ ۴) ئاگا. (ب. خه‌یس‌ر هات. به‌خه‌یس‌ره‌وا) [ف] ۱) خبر ۲) ... ۳) سخن ۴) آگاهی.

خه‌یه‌رات: ده‌نگو باس. باسو خه‌یس [ف] اخبار.

خه‌یه‌ر بوونه‌وه: له‌ سه‌ره‌ه‌ستان. هه‌ڵاربوونه‌وه [ف] از خواب برخاستن.

خه‌یه‌ر پی: ده‌ لا پیر [ف] یاد.

خه‌یه‌ر به‌زین: شوفان. ره‌یگیر. جاسوس. سخور [ف] جاسوس.

خه‌یه‌ری‌دان: ئاگادار کردن [ف] آگاه کردن.

خه‌یه‌ره‌وار: ۱) به‌ئاگا. هاتی‌ل؛ ۲) وشه‌ی جه‌ماڵان و ئا: لا‌ده‌ر [ف] ۱) مطلع. آگاه ۲) بیا. مواظب باش.

خه‌یه‌روان: ئاشکرا کردنی وشه‌ی نهیتی. ئیخباره‌ کردن [ف] گزارش دادن.

خه‌یه‌روخ: شه‌قام. شه‌قامی که‌ساس‌ی‌ر [ف] سخنگوی رسمی.

خه‌یه‌ر گوهین: شه‌ه‌ر (گوه‌ر) [ف] سخن چین.

خه‌یه‌روشکه: به‌رکه‌ چه‌وال [ف] داستان.

خه‌یه‌رهین: که‌سیک ئاگاداره‌ که‌ئین [ف] یادآور.

خه‌یه‌لگ: سه‌رباری ئه‌وکتن و ته‌ده‌که [ف] نام شهر وانی.

خه‌یه‌ندت: دیاری. هه‌دیه. به‌ئاخه‌ت. ئاخه‌کم [ف] تاریخ.

خه‌یب: ۱) هه‌ب. قوڕئان لیسانی سئالاره‌؛ ۲) دوای وشه‌ی هه‌ڕه‌ هه‌ساسانی. هه‌راشه‌ر و ئه‌ڵه‌مو [ف] ۱) خوردن در زبان بچه‌ها ۲) بسوند. خصمی رشت و بالمند.

خه‌یار: ۱) خوش‌بوونی ئیلگه‌ بو جاتان؛ ۲) ئاره‌ [ف] ۱) آماده شدن زمین برای کشت ۲) ریچن.

خه‌یر: ده‌ره‌ دوباره. ئیلان [ف] شخم دوباره.

خه‌یر ئاشتن: ده‌ره‌ دانه‌وه [ف] دوباره شخم زدن.

خه‌یره: ۱) پاپوکه. ئاڵا. هاڵاتی به‌ئاڵاوه؛ ۲) سه‌ر ئاشه‌ئاو دستو نوستن [ف] ۱) بیتره ۲) سر میان دست گذاشتن و خوابیدن.

خه‌یشه: شه‌ره‌ی ژن. کوز [ف] شرمگاه زن.

خه‌یک: ۱) عه‌ڵه؛ ۲) کوڵوره‌ی هه‌ر ژن [ف] ۱) علف ۲) گرده‌ ارزن.

خه‌یکه: ئاڵاو. ئاوه‌ [ف] ساقه.

خه‌یله: ۱) ئاڵوکه‌ی ئاژه‌ڵ؛ ۲) کوڵوره‌ی شه‌ستو؛ ۳) کوڵوره‌ له‌ هه‌ورین؛ ۴) کوڕه‌ هه‌ڵاتی ئه‌ڵه‌و؛ ۵) هه‌ستیه‌ [ف] ۱) گردن ۲) گرده‌ پهن و گلفت ۳) گرده‌ ارزن ۴) چاقالو ۵) شرمگاه زن.

خه‌یوڵی: ژنی پیرسته‌ ئاره‌ خوشه‌ویسته‌ [ف] پوزیرست.

خه‌یه: ۱) دوسیخ. دانکی به‌ده‌ئه‌. کوڵوشی پی کو ده‌که‌نه‌وه؛ ۲) هه‌یه‌. ئه‌که‌ی جه‌ی کوتان [ف] ۱) از ابزار کشاورزی ۲) شماره‌ قالی‌بافی.

خه‌یه‌وئه‌: هه‌ڵاو. ئاو. پیچوه. ئاژه‌ڵی. جه‌ریشو. ئه‌ڵه‌مو [ف] بچه‌ چای و گوسفاو.

خه‌یه‌خه‌یه: ئاڵاو. ڕه‌ڤشتی سه‌ڵاو [ف] نوخوری. بچه.

خه‌یه‌ره: ۱) جه‌رین؛ ۲) جه‌ر و ئه‌وه‌ی به‌ده‌گه‌ ریشه‌ له‌ جه‌یه‌ا [ف] ۱) بچه‌ چاقالو ۲) جمع شدن دست و پای حیوان وقت خواب.

خه‌یه‌ره‌ کردن: جه‌ر کردن. هه‌ڵاهاتی. به‌ده‌گه‌ ریشه‌ له‌ جه‌یه‌ا [ف] جمع شدن پای حیوان موقع خواب.

خه‌یه‌ڵه: جه‌ریه‌. خه‌یه‌ره‌ [ف] که‌جه‌ڵه‌ ۲. جاده‌ جاڵه.

خه‌یت: ۱) ئه‌ریکه‌ ئه‌ڵاوله‌ قاقه‌مه‌ران به‌ه‌ه‌ڵه‌م کرن؛ ۲) نوسین؛ ۳) دیز؛ ۴) موی ئاره‌ له‌ روی لاو ده‌رهاتو؛ (ئاره‌ خه‌تی‌ئاوه‌)؛ ۵) هه‌ڵی جوت [ف] ۱) خط ۲) نوشتن ۳) سطر ۴) موی تازه‌ برآمده‌ روی نوجوان ۵) خط‌های زمین شخم‌زده.

خه‌تا: هه‌ڵه‌. سوچ. تاوان [ف] خطا.

خه‌تات: ۱) پیسه‌ی بری ره‌نگ که‌ له‌ پروه‌ده‌رین. خه‌تاتو ره‌نگ؛ ۲) خوش نوس [ف] ۱) وسمه ۲) خطاط. خوشنویس.

خه‌تانی: خوش نوسین [ف] خوش نویسی. خطاطی.

خه‌ت‌دان: ۱) خه‌ت لی‌دانی زه‌وی؛ ۲) ئه‌ت نوسین؛ ۳) مو که‌ره‌هاتنی سه‌ره [ف] ۱) شخم زدن زمین ۲) نوشتن ۳) برآمدن مو بر صورت نوجوان.

خه‌ت کیش: ئامرازی خه‌تی راست کیشان. راسه [ف] خط کش.

خه‌ت کیشی: خه‌ت کیش [ف] خط کش.

خه‌تمی: باقی. سه‌ربڕین. دری قانون [ف] باقی.

خه‌ته‌ئه: سوینت. کوڕ بی ده‌ده‌ل [ف] ختنه.

خه‌ته‌سوڕان: به‌ره‌و بانگ هیشتن به‌هوی سوینت کردنی منداڵ [ف] ختنه‌سوران.

خه‌تین: گوندیکی کوردستانه‌ به‌ هه‌سی ویرانی کرد [ف] نام روستایی که‌ به‌وسیله‌ بعثیها ویران شد.

خه‌تیین: گوندیکی کوردستانه‌ به‌ هه‌سی ویرانی کرد [ف] نام روستایی که‌ به‌وسیله‌ بعثیها ویران شد.

خه‌تیره: سوڵه‌ی‌ر جه‌ڕه‌ [ف] سیم‌سوز.

خه‌ج: سوکه‌ڵه‌ باوی خه‌دیجه‌. باوی زنانه‌ [ف] مخفف خدیجه.

خه‌جاڵه‌ت: ئیهت کان. ده‌ڕکان. ئه‌ڕین [ف] خجالت.

خه‌جاڵه‌تی: ۱) شه‌ڕمی. عه‌یب؛ ۲) شه‌ره‌ه‌ڕاری [ف] ۱) عیب و عار ۲) مایه‌ شرمندگی.

خه‌جان: خه‌ج [ف] مخفف خدیجه.

خه‌ج خه‌جوک: گیایه‌ که‌ گوڵیکی سوری ساڵی ده‌ ڕا [ف] گیاهی است.

خه‌ج خه‌جوک: ۱) سوری بوی که‌ هه‌ست له‌ ئاوه‌ ده‌ه‌ه‌ ئه‌ڕه‌ ئه‌ڕه‌ ئه‌ڕ

خه‌جیجوك: گیایه‌که گوڵی سوره‌ و گیاهی با گلهای قرمز.
خه‌خه: خنده، خه‌ریت، خۆ.
خه‌ی: ۱) کەر، ولاغ، گوێ دریژ؛ ۲) لەباس وشه بەمانای: کرگاری: (کار ڕەنگ خەی گوریس ئەنگ خەرا).
خه‌را: ۱) لەباس: ۲) ویران: ۳) لەکار کەوتە.
خه‌راب: ۱) لەباس: ۲) ویران: ۳) ئاوا.
خه‌راد: تیژ لە جیژەدا.
خه‌راب: خەرا.
خه‌رابه: کاول، ویرانە، کەلاوە.
خه‌رات: دارتاشی دارلوس کەر بەئامرازی تایبەتی.
خه‌راتی: کارخەرات.
خه‌ران: سەوانی لەنێو، خەستە.
خه‌رانی: وریەفرۆش.
خه‌راف: ئاوزی ماسی گرتن.
خه‌رامان: ۱) لەسەرخۆ؛ ۲) ئاوە، ئاوازان.
خه‌راو: ۱) لەکار کەوتە؛ ۲) خراب؛ ۳) جوین، سەیڤەت؛ ۴) ویران.
خه‌راوتن: سەیڤەت گوتن، جوین‌دان، دژمان دان.
خه‌راوتی: خەراوتن.
خه‌راوه: خرابە.
خه‌راوه‌کان: دن ڕەنگ.
خه‌راوه‌کەن: خەراوەکان.
خه‌راوی: خرابی، بەدەزی.
خه‌ریان: ۱) ئاوزی کەر؛ ۲) کشکە بەرامبەری سیسەم کیلو، خەروان.
خه‌ڕاو: ۱) بار، ئالاغ؛ ۲) خەروار.
خه‌ریەلند: خەریەنگ، گیایەکە بەرەکی وردی وەک توم خەستەلەی هەیە.
خه‌ریەلنگ: کۆرپەی فرنگی.
خه‌ریەلنگ: کەرەل، ئاگادار، بار بەران.
خه‌ریەنگ: خەریەلنگ.
خه‌ریشت: ۱) کۆلکەی گەورە بۆ دەرگا دانەنان؛ ۲) بیچ و ڕەسای لەخشتو چەشنی.
خه‌ریشتە: ۱) کشمە کە بە پشت ڕاهەلدەن؛ ۲) بام خشتی ڕاوەستا.
خه‌ریشتە: جۆری خشت، خەریشت.
خه‌ریگ: ڕەنگ، پەنگەی دەم تاوی بەس.
خه‌ریونگ: خەریگ.
خه‌ریونگە: خەریگ.
خه‌زت: ۱) ئاژەڵی دایمەت؛ ۲) بەزاو تیری جوار ساڵەو بەرەو ژوور؛ ۳) ئامرازی دارلوس کردن، ئامرازی خەرات.
خه‌زتا: تیری ڕەوەو ڕەڵم کشان.
خه‌زتاکەن: دەر کشان کە بن و ڕەگەو.
خه‌زتوك: باخەرەك.
خه‌زتەبە: ۱) کلاوی وشکەڕوی دۆزەبەران؛ ۲) وەرد، دەبارە کلان.
۱) شخم زەین خشك و سفت؛ ۲) شخم دوبارە.
خه‌زتەل: خەزەل، سۆرەداڵ، داڵاش.
خه‌زتەلە: تۆزیکی تیژ، لەتایەی تیسوەتیر ئالات.
خه‌رج: ۱) بەخت کردن؛ ۲) باجی دەوڵەت؛ ۳) براوەی کە ڕەشایی دەبیا بەشاسەی لەباسی خاوەنکەی.
خه‌رج: ۱) خەرج؛ ۲) مالیات؛ ۳) کرایە خانەی کە کشاورز بە مالك دە می‌بردا.
خه‌رج‌ودەخل: بەسەرچوو دەرامەت.
خه‌رجی: ۱) بەسەرچوو ڕۆژانە؛ ۲) هەسوانی؛ ۱) ئالی خەرجی: بان بۆ کشان؛ ۳) کۆبەرەك.
خه‌رخوه: ۱) جالجالۆکە، کاکلەزەنان؛ ۲) داپیرەنانك.
۱) خرخاکی.
خه‌رخەشە: ۱) کشمەو خەرا، قەرقەش؛ ۲) جقجقە، شەوشەفە.
۱) کشمکش و نزاع؛ ۲) جقجقە.
خه‌زدان: دوەار لەئاشدا کە ئەوین داری ژێر بەردەش دان.
جوب حامل سنگ آسیا.
خه‌زدال: خەزەل.
خه‌زدن: گوندیکی کوردستانە بەسەی ویران کرد.
وسیلە جنتها ویران شد.
خه‌زەل: خەزەل.
خه‌زرا: بریقەدان، بەبریقە.
خه‌زرات: خەرات، دارلوس کەر.
خه‌زراتی: پیشەی خەرات.
خه‌زرەمە: تیژ، کەری لەسەل.
خه‌رز: ۱) گیانی جانەوەران بیگانە مرۆ؛ ۲) گیرەی کوڵەو تیژ.
۱) جفت‌گیری حیوانات؛ ۲) تخم ملخ و مور.
خه‌رس: قەرس، خەمل، بەراورد.
خه‌رساندن: قەرساندن، بەراوردکردن.
خه‌رسکردن: قەرساندن.
خه‌رسەك: ۱) ماڤوری بەلوکە؛ ۲) کوتری تەسوو؛ ۳) کۆکل.
۱) فالی پرشت؛ ۲) گرینۆ گلفت؛ ۳) کلوخ.
خه‌رشوك: زەوی باباخت بۆ کلان.
خه‌رشەبە: تەسکوی، تەسکی، کەوچکی بەلامی کلك دریژ.
خه‌رف: لەبەر بیری هۆزی تەماو.
خه‌رفاو: خەرف.
خه‌رفتی: خەرفاو.
خه‌رقی: خەرف.
خه‌رقیو: خەرقی.
خه‌رقە: باڵاپۆشی دەرویش.
خه‌رقین: تەمەتین، خلیسکان.
خه‌رك: ۱) داری دریژی سێ پەنجەك کە ئاوانیاری لەسەر بەرامبەی دەدن.

۲) دوتای دارین که لنگه پشت بار بر دانه‌ی بر پهن کشان [illegible] ۱) سایهٔ طلا؛ ۲) چوب دوسری که بر پشت باربر برای حمل سنگ گذارند.

خمرگان: خرگانه [illegible] نگا: خرگانه.

خمرگانه: خرگانه [illegible] نگا: خرگانه.

خمرگاو: خمربلند، مزول [illegible] مشغول، سرگرم.

خمرگنج: نمرنگ، نمرال [illegible] خرمنگ.

خمرگول: کمرگول، گیاه‌ی سه‌زلی بحرکه [illegible] گیاهی است خاردار.

خمرگیمسان: کاسه‌ی چسانده‌جوی که‌اله نمرنگو کمه‌ی دوه‌ی [illegible] وسیلهٔ خم کردن جسر دف و غربال.

خمرگهوان: مهرکهمان [illegible] نگا: مهرکهمان.

خمرگ: ۱) هاشن، بیاوش؛ ۲) شیوانی زان، نازکه‌ل؛ ۳) بن هنگل؛ ۴) مورو چاو [illegible] ۱) آغوش؛ ۲) انتهای زان؛ ۳) زیر بغل؛ ۴) گل‌دلان.

خمرگا: خیومنی زورگه‌وه‌ی بیاوی گهوره [illegible] خیمهٔ بزرگ.

خمرگوز: کمره‌کوی، گوزگ [illegible] گورخر.

خمرگولله: کمره‌کوی [illegible] گورخر.

خمرگه: پیوری کوروپس [illegible] آله پارچهٔ کهنه و کثیف.

خمرگمله: ۱) کمرلیمزن؛ ۲) مرئی که بیاوپس و پوخل و لوله بوئی [illegible] ۱) خر جران؛ ۲) گلابه از آدم کثیف.

خمرمسان: ۱) خرمسان، بندمر؛ ۲) مزی دوری مالگ: اسمور، لاشتره بان‌زمن که سمرسان / له مالگی زوت‌ها ساسم بوته خمرمسان؛ بهدارو [illegible] ۱) خرمن؛ ۲) هاله.

خمرمالان: ۱) نیشتمن مالگی سال؛ ۲) جنگلی خمرمان هه‌لگرتن [illegible] ۱) شهر بوریاد؛ ۲) موسم برداشت محصول.

خمرمانارا: دوشای پشت بر خمرمان [illegible] نمای برکت خرمن.

خمرمسان بهره گهمت: ۱) نرا بو زاوز بوئی خرمسان؛ ۲) بهخشتنی که خاوین خمرمان تیها [illegible] ۱) ه‌ا برای زاه‌ا شدن خرمن؛ ۲) بخشش صاحب خرمن.

خمرمانبیو: کاسمی که خمرمان به‌کله دوبوی [illegible] خرمن کیل.

خمرمان بیوان: بندمر به‌کله ورگرانتن [illegible] خرمن پیمانه‌کردن با کیل.

خمرمان سوز: ۱) کو گه‌نمی خمرمان؛ ۲) وه‌ختی خمرمالان [illegible] ۱) زاوز؛ ۲) موسم برداشتن خرمن.

خمرمسان سوزانه: بانگیشتن بهوزی سوزبوئی خمرمانه‌وه [illegible] بستن و سوز آماده شدن خرمن.

خمرمسان سوزبوئن: بزگه‌بیشتی خمرمسان، دان له‌کا بوین بوئه‌وه [illegible] آماده شدن خرمن.

خمرمانگه: جی خمرمان، شوینی که بندمری لیسره [illegible] جای خرمن.

خمرمان لوخانه: شوینی خمرمان سوزبوئن [illegible] سوز آماده شدن خرمن.

خمرمان لوخه: خمرمان لوخانه [illegible] سوز آماده شدن خرمن.

خمرمان لوخانه: خمرمان لوخانه [illegible] سوز آماده شدن خرمن.

خمرمان لوخه: خمرمان لوخه [illegible] سوز آماده شدن خرمن.

خمرمالهه: خمرو مان که له‌بهرجاو بوئه کاتی‌ی دوری مالگ [illegible] هاله.

خمرمالهدان: مالگی بهخمرمالهه (له‌سمو بهیانگه‌ی خمرمالهی داوه / هه‌رگیز مه‌لی توم بولا نه‌ناره) فولکلور [illegible] هاله دانتن ماه.

خمرمالهسوزان: خمرمان سوزانه [illegible] بستن و آماده شدن خرمن.

خمرمان: هه‌لگرتن: کاتی خمرمان بیوان، وه‌خه‌ی بهمال [illegible] خرمن برداشتن.

خمرمشتك: بوریچ، مه‌کوکو [illegible] موزان لوی.

خمرمسوزگ: موزوه، کمراه، موزوی درشتو شین، بهکورتانی کهوه‌ی دهی دوزن [illegible] خرمهره.

خمرمه‌خیل: پیرگوریکه‌ی دالگ باکمری باب کهسی [illegible] قاطری که مادینی الاغ و پدرش اسب است.

خمرمه‌گمن: کهسیکی مینی کهم‌ویر که مینی ناسایی [illegible] خرمگس.

خمرنان: باروه‌ی کهسی که بو بارکردن ناسی [illegible] از گردن بوجه و سنگ.

خمرنشتی: لوبه‌لوت، لوبه‌نشک، لوتای لوت [illegible] جوراغ بینی.

خمرن: ۱) کهسوبسای، خلوز؛ ۲) قریوزان خه‌لکستان [illegible] ۱) مغرور؛ ۲) فریب خورده.

خمروا: ۱) جوزن کولشیری نادوار که لوزن زیهشو مه‌سیزن؛ ۲) ناهه‌قیسری باهه‌تجیر [illegible] ۱) نوعی گردهٔ مغزدار؛ ۲) لواشک.

خمروان: خمریان کشتیکه پراتیر بهمینی سیه‌ه کیلو [illegible] خروار.

خمروی: کهروشاله، کهوشتنه [illegible] خرگوش.

خمره: دیواری له وشکه‌چه، دیواری له کوچاه بز خمره [illegible] دیوار از سنگ بی‌ملات.

خمره: ۱) له‌خو باپی، باقین، لوت بلند؛ ۲) لوزاخمری، خمره [illegible] ۱) مغرور؛ ۲) گل.

خمره‌بهنگ: خمره‌بهنگ، خمره‌هنگ [illegible] گیاه هرهنگ.

خمره‌زمن: قامچی زانی که‌ل تازوئن [illegible] نوعی شلاق برای ستور.

خمره‌ق: خمره‌ق، (الفوزیر بوخمره‌ق، ناقه‌ی مه‌زوا و سه‌خاو / تو خوزیو سوان، دوزیی له‌ناقانی خمره‌قات) ه‌ا (ای) [illegible] خرق.

خمره‌قان: تیپری هوزن بهسان [illegible] خرقمن.

خمره‌قاو: هوزن بهسار کهوه‌ر پیری [illegible] خرقیده.

خمره‌قیاگ: خمره‌قاو [illegible] خرقیده.

خمره‌قیان: خمره‌قان [illegible] خرقمن.

خمره‌قین: خمره‌قان [illegible] خرقمن.

خمره‌قی: خمره‌قاو [illegible] خرقیده.

خمره‌قیو: خمره‌قاو [illegible] خرقیده.

خمره‌ك: دوزگای بهموزیستن، ناشرازی لوکیشی [illegible] ماشین پیشریسی.

خمرهم: خمرهم، بره‌کمری که‌ه‌ل [illegible] زه‌ه‌ر کشتن.

خمرهشه: ۱) هه‌شه‌ی قولکه‌ی مزوی له‌وسین کهندراو؛ ۲) قولکه بو کوبوئه‌ی ناوی پیس [illegible] ۱) خندق؛ ۲) بارگی.

خمرهنگمن: بزوشنه، مشکی کهمکی خرشنه بهاتن‌ی هه‌زاره ودنان [illegible] خرمگس سبزرنگ.

خەرەنگەزە: خەرەنگەز [ف] خرەنگی سەرزەنگ.
خەرۆی: ئۆن، سەرئی، هەن، هەرگ [ف] گل.
خەریمە: ۱) ئەریمە، ئاوارە؛ ۲) بیگانە، بیانی؛ ۳) بەبەر و بەشەبەر؛ ۴) دەنگیکی ئاوازی هەمگیشانە؛ ۵) بەلەنگاز و بیجارە [ف] ۱) آواره؛ ۲) بیگانه؛ ۳) عجیب؛ ۴) نوای حزین؛ ۵) بیچاره.
خەریوگ: جۆرێن هەرمی [ف] نوعی کلاغ.
خەریە: ئاوارە، لاوەکی [ف] آواره.
خەزیتە: ۱) هێنەڕەوان؛ ۲) بەخشەد، شکۆی وڵات لەسەر بەخشە [ف] ۱) تیرداز؛ ۲) نقشهٔ جغرافیائی.
خەزیلە: بەکاربوو، مزول [ف] مشغول به کار.
خەزیکە: ۱) خەزیلە؛ ۲) بەکاربوو، بەرگەرمە [ف] ۱) مشغول؛ ۲) مشغول است.
خەزین: پرچە گرین کە خەوا [ف] خرمنی گندم و جو.
خەژ: ۱) جانەوەرێکە لەنێوی ڕوی، کەواتەکەی زۆر بە نرخە؛ ۲) جەوری (هەموی خەژ و بەژ) [ف] ۱) خز، حیوانی که پوستش باارزش است؛ ۲) جوری.
خەژا: جەنگ لەڕای خودا [ف] جهاد.
خەژاڵ: خەژاڵ [ف] نگا: خەژاڵ.
خەژاڵ: ۱) کەژاڵ، تاسک، مامز؛ ۲) ئاوە ئۆژان؛ ۳) ئرلی گوێ خەمەیی و بەدەن بەتوو و بۆز؛ ۴) بزی لاجانگ خەمەیی و لەش بۆز [ف] ۱) آهو؛ ۲) نامی (ناو)؛ ۳) ئُر گوش قرمز بدن سیاه؛ ۴) ئُر خاکستری گوش قرمز.
خەژام: ۱) پاش، کۆی دوای هاوین؛ ۲) کەلاوزان؛ ۳) خەزاڵ، گەلای زەردی پاییز [ف] ۱) خزان؛ ۲) برگریزان؛ ۳) برگ خزان.
خەژان: ۱) دەمی خەڕسوون، کەلاوزان، خەزان؛ ۲) قاژان، جۆژن، بەنجەڵ؛ ۳) ئاپای حەمام [ف] ۱) برگریزان؛ ۲) دیگ مسی؛ ۳) خزانهٔ گرمابه.
خەژان کردن: زەوەڵگەزاو داوەپی کەڵا [ف] زرد شدن و ریختن برگ.
خەژایی: تەبەدەل مەلی بۆژەنی کاڕ [ف] شاد، ملح خوار.
خەژن: ۱) ئۆزەپی، ڕاکۆنەوە؛ ۲) مەلی، پی بەهەڵامدن [ف] ۱) خشم؛ ۲) سرسختی.
خەژرین: ۱) دەڕکەوە، جۆژ؛ ۲) ماڵ گرتن [ف] ۱) خشمگین شدن؛ ۲) اعتصاب کردن.
خەژریو: ۱) خەژرین، دەڕکەوە، جۆژگ؛ ۲) ئاماڵ گرتن [ف] ۱) خشمگین شده؛ ۲) اعتصاب کرده.
خەژگ: ۱) خز، لوس، ئاڵەمەنە، ئۆز، خەژگەو؛ ۲) بەرگی تاوریشم، مەرمەر؛ ۳) سەرەوانی، کۆڵ [ف] ۱) لز؛ ۲) حریر؛ ۳) سرانشین.
خەژگاڵ: خۆزی، کاشکا [ف] ای کاش.
خەژگان: قاژان، بەژنی [ف] دیگ.
خەژن: ۱) ژن خۆشەڤ، خۆشکەی ژن؛ ۲) هەڵگرتن لە خۆشەڤ [ف] ۱) خواهر زن؛ ۲) نگهداری در جای.
خەژنە: ۱) خەزنە، گەنج، گەنجینە؛ ۲) ئاپای حەمام [ف] ۱) گنجینه؛ ۲) خزانهٔ حمام.
خەژۆن: ئاوکی مۆرد، ئاوکی ئەڤ [ف] بدر همسر.
خەژۆرە: خەژۆن [ف] بدر همسر.
خەژوگ: هەرماهەرین، ئەسەر، ڕگ، مەزڕا [ف] خرند.
خەژۆڵ: ۱) گەڵای زەردی پاییز؛ ۲) بزی کە جوی دەستی بەلی زەرد بێت [ف] ۱) برگ خزان؛ ۲) بزی که موهای دست و شاخش زرد باشد.
خەژەڵوەر: ۱) گەڵاڕێژان؛ ۲) ماڵگی هەشتەمی ساڵ [ف] ۱) برگریزان؛ ۲) مهرماه.
خەژەڵ وەرین: گەڵا داکەوتن لە داران [ف] برگریزی.
خەژەڵ وەرین: کاتی گەڵاوەریسی داران، گەڵاڕێژان [ف] موسم برگریزان.
خەژی: خەژۆن [ف] بدر همسر.
خەژین: ئاڵەمەی ئۆزان کوەڵوت بۆ خەوانی [ف] حلقهٔ زیور بینی.
خەژیمۆگ: شوی بەمەو ئەمەرو گەنم [ف] آش عظم و گندم.
خەژیمۆگ: گیایەکە گوڵی زەرد وەکا [ف] گیاهی با گلهای زرد رنگ.
خەژینە: خەزنە [ف] خزانه.
خەس: ۱) ئەلی ئوشەوەیسو، ئیرە، دزی ئراو؛ ۲) بن گوێی [ف] ۱) غلط؛ ۲) اشکی.
خەسار: ۱) داری ژێر کاریتە بۆ دیوار لەقوربەسای کاریتە بارانی.
خەساڵ: ۲) زیان، زەیەل؛ ۳) بەهەرۆ جۆگ [ف] ۱) ستون چوبی که دیوار را تقویت کند؛ ۲) زیان؛ ۳) هدر رفته.
خەسارە: داری ژێر کاریتە، خەسار [ف] ستون چوبی خانه.
خەسارەت: زیان، زەیەل [ف] زیان.
خەساس: گوێ مەرەتی، کەسێ کە ئیر بی گوێ بەگا، وەسەسانی گوێ درهیان [ف] اخته کننده.
خەسان: هێنکە گوێ مەرەتان [ف] اخته شدن.
خەساندن: ۱) گوێ مەرەتان؛ ۲) سەرلەنگ پەراسیدنی مار [ف] ۱) اخته کردن؛ ۲) خرس درخت.
خەساتن: خەساندن [ف] نگا: خەساندن.
خەسان: ۱) گوێ مەرەتانگ؛ ۲) سەرلەنگ پەرەسیدراو [ف] ۱) اخته شده؛ ۲) خرس شده.
خەساڵ: لە کار کەوتە، زەرەڕان [ف] از کار افتاده.
خەست: تیر، خەس، هەس، مزی ئاو [ف] غلیظ.
خەستاو: خەست [ف] غلیظ.
خەستوخوڵ: ۱) خەستو بەلەوەت؛ ۲) بزی کە سەرەوەی بۆر خەست [ف] ۱) غلیظ و پرماجه؛ ۲) نیش دانگ سست.
خەستە: ۱) ئاخ؛ ۲) نەخۆش؛ ۳) ئەوی بەئۆرەکە کراو [ف] ۱) سست؛ ۲) بیمار؛ ۳) نوع جکمه.
خەستەخانە: نەخۆش خانە، ئەلەموری خەستەخانەی شتقی کو بەوەی کەواتەیە / لەسەر هەر خەستەیی یا خۆشەدی باسیە. باسیە: هەمەوی [ف] بیمارستان.
خەستەك: ڕەنگی شینی ترخ، کەپەی ئاریك [ف] کبود تیره.

خه‌سنی: ئیری، خه‌سی، دزی ترلوی، بهراسه‌ری خلی [ع] غافلت.
خه‌سرك: قه‌رتالوی‌ل، ترپانی گه‌وره [ع] بسیار بزرگ.
خه‌سره‌و: ناوه بۆ پیاوان [ع] نام مردانه.
خه‌سره‌وانی: گرمه‌ی ئه‌ژدا [ع] خم بزرگ.
خه‌سك: گیایه‌ك گوڵی به‌رچی هه‌یه [ع] گیاهی با گلهای زرد رنگ.
خه‌سڵه‌ت: ره‌وشت، خو، تاڵان [ع] روش، اسلوب.
خه‌سۆ: دایكی ژن و دایكی میرد [ع] خاله، مادر همسر.
خه‌سوك: گوڕی به‌رهه‌ڵدان، خه‌سانی [ع] اخته‌کننده.
خه‌سه: خه‌سه [ع] نگا: خه‌سه.
خه‌سه‌خانه: خه‌سه‌خانه [ع] بیمارستان.
خه‌سێ: خه‌سۆ، دایكی ژن و مێرد [ع] مادر همسر، خاله.
خه‌ساگ: خه‌سانی گوڕ به‌رهه‌ڵنگ [ع] اخته‌شده.
خه‌ساو: خه‌ساگ [ع] اخته‌شده.
خه‌سیس: ره‌زیل، چرۆك، زاد، چكۆس، دمس قوچاو [ع] خسیس.
خه‌ش: كه‌ماسی، عه‌یب (ره‌ڵیكه خه‌شی تیدا نیه) [ع] نقص، عیب.
خه‌شخاش: ماشخاش [ع] نگا: خاشخاش.
خه‌شخاشك: گوڵاڵه سووری به‌هاران [ع] شقایق.
خه‌شكاندن: خلیسكاندن [ع] لیزاندن.
خه‌شكین: خلیسكان [ع] لیزخوردن.
خه‌شۆ: گۆڕ و به‌ران، بلم، هه‌ڵمه‌ق [ع] آبله، اخمق.
خه‌شه: ئه‌ران، به‌واڵی ئه‌سو [ع] حوالی گرکن.
خه‌شیقك: هۆ، حه‌واڵی به‌ڵه‌سه‌ری زه‌لام [ع] حوالی بزرگ.
خه‌شیقوڵاك: ده‌ره‌وزی، خلیسكاك، سه‌ره‌وژێرایی [ع] اسب کند سرانسی.
خه‌شیل: خوشاك [ع] گیاهی است.
خه‌شیو: ئه‌وه‌ی كه‌ڕاو، ئاشی، گاوه‌ران [ع] ناشی.
خه‌ف: ۱) ئه‌هێنی، ئاداری؛ ۲) خه‌و، خاو [ع] ۱) آهانی؛ ۲) خواب.
خه‌فسان: ۱) خه‌وتن، نوستن؛ ۲) ئه‌وی‌یون كه دره‌زوه [ع] ۱) خفتن؛ ۲) خوابانیده شده.
خه‌فاندن: ۱) ڕاخه‌واندن، جه‌ماخه‌و؛ ۲) ده‌ستوكردن [ع] ۱) خوابانیدن؛ ۲) در خواب کردن.
خه‌فانن: خه‌فاندن [ع] نگا: خه‌فاندن.
خه‌فسان: ۱) ئۆمی به‌ڕێوی وشكه‌وه كراو؛ ۲) كراسی ئاوریشم لاین (ره‌وه)؛ ۳) ده‌روكی گه‌سه؛ ۴) جۆری كه‌وا؛ ۵) چاره‌ی ڕۆژی ده‌رفه‌ت [ع] ۱) تخم پاشیده به زمین خشك؛ ۲) کرباسه؛ ۳) ناخدا؛ ۴) برخی قبا، سرداری؛ ۵) پی فرصت بودن.
خه‌فسك: ۱) نوستۆ، خه‌وتن، خه‌وڵی كه‌وتۆ؛ ۲) چه‌شتراوی به‌سه‌ر زه‌وی‌دا ڕاكه‌شراو [ع] ۱) خوابیده، به‌خواب رفته؛ ۲) بر زمین خوابانیده شده.
خه‌فتن: نوستن، نقستن [ع] خوابیدن.
خه‌فتو: ۱) نوستۆ، خه‌فتك؛ ۲) سۆته، مۆنه‌كه [ع] ۱) خفته؛ ۲) کاموس.
خه‌فتیان: ساره‌باپر كه ئاره‌ی ئاشی تری تیدا بچێنن [ع] سرمای پاییز که
ئامان كشت بدهد.
خه‌فج: مۆره‌كه، مۆته، خه‌فۆ [ع] کاموس.
خه‌فه‌ژان: ۱) داڵ گرموو؛ ۲) ژنا به‌ئاشه‌ڕان [ع] ۱) هاتگی؛ ۲) شب گو.
خه‌فۆك: ۱) ئاو، شه‌ڕه؛ ۲) ئامرازێكه له هه‌ڵمه‌ت [ع] ۱) تله؛ ۲) ابزاری در جنگ.
خه‌فگ: خه‌فۆك [ع] نگا: خه‌فۆك.
خه‌فگه: ۱) بێ خه‌و، جگه‌ی نوستن؛ ۲) شه‌ره [ع] ۱) خوابگاه؛ ۲) گودال مخصوص نگهداری میوه و برگ توتون.
خه‌فۆن: ۱) خوی خوا؛ ۲) ناو بۆ پیاوان [ع] ۱) نام خدا؛ ۲) نامی برای مردان.
خه‌فۆك: كه‌وگایه‌ی له‌خه‌تی جوتیا ده‌خه‌وێ [ع] گاوی که هنگام شخم می‌خوابد.
خه‌فه: ۱) خانوی بێ ڕۆناكایی؛ ۲) گڕ ناگری كز؛ ۳) پشو لێ‌ڕاو؛ ۴) كۆزانه‌وه‌ی ئاگر؛ ۵) خنكاو [ع] ۱) خانهٔ کم‌نور؛ ۲) زبانهٔ خفیف آتش؛ ۳) بی‌حرکت و تکان؛ ۴) خاموشی شدن آتش؛ ۵) خفه‌شده.
خه‌فه‌ت: خه‌م، كه‌سه‌ر، كۆل، مه‌ینه‌ت، جه‌ار [ع] غم.
خه‌فه‌تبار: دڵ‌كۆل، مه‌ینه‌ت‌بار، خه‌مبار [ع] غمگین.
خه‌فه‌تباری: خه‌مخۆری [ع] اندوهناکی.
خه‌فه‌ت خواردن: خه‌مخواردن [ع] غصه خوردن.
خه‌فه‌كردن: ۱) كزكردنی گڕی چراغ؛ ۲) كزكردنی تینی به‌ماوه؛ ۳) پشو لێ‌بڕین؛ ۴) بڕینی له‌ئه‌ژدا گرتن؛ ۵) خنكاندن [ع] ۱) کم کردن شعلهٔ چراغ؛ ۲) کم کردن سماور؛ ۳) بی‌حرکت ساختن؛ ۴) کنایه از ساکت کردن؛ ۵) خفه کردن.
خه‌فیاگ: لكی چه‌شتراوی ژێرخاك كراو [ع] شاخهٔ زیر خاك خوابانیده و جوانه زده.
خه‌فیه: زوانگی، خه‌وه‌رچین [ع] خبرچین.
خه‌ڵ: ۱) كۆڕی له‌بێن بۆ تازه‌ڵێ؛ ۲) سه‌نگه‌ر بۆ شه‌ڕ؛ ۳) خه‌ڵك، مه‌ردم [ع] ۱) آغل سنگی برای داو؛ ۲) سنگر؛ ۳) مردم.
خه‌ڵا: ئاوه‌دست، سه‌رپێشانی، مه‌واڵ [ع] مستراح.
خه‌ڵات: ۱) دیاری گه‌وره‌پیاوان؛ ۲) بڕێكی له كفن [ع] ۱) خلعت؛ ۲) کنایه از کفن.
خه‌ڵاكی: به‌خشراو، ئه‌ڵاچن كه‌ساكه‌وه پێشكه‌ش كراو [ع] پیشکشی.
خه‌ڵاس: ۱) دوایی هاتگه؛ ۲) ڕزگار [ع] ۱) پایان نیافته؛ ۲) رهایی یافته.
خه‌ڵاسی: ڕزگاری، به‌جات [ع] رهایی.
خه‌ڵاموز: سكڵ، پۆڵ، پێن [ع] اخگر.
خه‌ڵان: ۱) سه‌نگه‌ران؛ ۲) كۆڕی تازه‌ڵێ له‌ده‌ست؛ ۳) ناوی دوكوله‌ی پاڵه‌كایه‌تی؛ ۴) شكانی ئیشكی قاچ و ده‌ست [ع] ۱) سنگرها؛ ۲) آغل‌های پیاپی؛ ۳) نام دو دهکده در کردستان؛ ۴) شکستن استخوان ساق و بازو.
خه‌ڵوڕت: ڕه‌گی سه‌ر تاگر بڕیاو، فرۆ [ع] آغوز منعقد شده بر اثر حرارت.
خه‌ڵتان: گه‌وران، تۆوچۆن، (خه‌ڵتانی خوێن) [ع] غرقه، آلوده.

خەڵتانە: گیای دەرمان تازن. گیایەکە لا سەرەتا بەشی دەکەن بۆ دەرمان. تازن [ف] گیای حەلال.
خەڵستن: ڕژانەوەن، دەرچۆن و تەجاسۆن [ف] ڕەوانی بادن.
خەڵسك: ڕەنگەی ترش [ف] خەڵسك، انگور.
خەڵف: ئاژی بەتەمەن، تەمەنی تەمەنی [ف] جوانە، ساغەڵ باڵا ساڵە.
خەڵقە: بەرەبەستی پۆستاکی پیشەسازی [ف] مستەر، ئەستەکەن.
خەڵق: ١) مەردم، عالەم؛ ٢) داینەسو، ئەهل، ئەهلی، کۆمەڵی؛ ٣) کەسی دیکە [ف] ١) مرۆڤ؛ ٢) ئەهل، ساکن؛ ٣) دیگر کەس.
خەڵقۆ: ئەی مەردم [ف] ای مرۆڤ.
خەڵقە: خەڵقە [ف] ای مرۆڤ.
خەڵقوخوا: هەموو کەس [ف] هەمۆ مردم.
خەڵقی: کەسانی تر، کەسانی دیکە، کەسان.
خەڵقینە: ئەی مەردم، خەڵقۆ [ف] ای مرۆڤ.
خەڵك: خەڵق [ف] نگا: خەڵق.
خەڵكوخوا: خەڵقو خوا [ف] خلق خدا، مردم.
خەڵكی: کەسانی [ف] کەسان دیگر.
خەڵكینە: ئەی مەردم [ف] ای مرۆڤ.
خەڵۆ: سوکەڵەباری خەڵیل [ف] سُخلف، خلیل.
خەڵوا: بەدەست بەهەو کراو [ف] با دست پهن شده.
خەڵوتە: تەنکەوەرەت، بەهەوەو کۆزەی سەکەن، جۆ خۆراکی سەگەو [ف] سُفال شکسته، ظرف شکای سگ و...
خەڵوز: زەوی، زەوی زۆخاڵ، کۆز [ف] زغال.
خەڵوزان: زەوی زان، جیگای زەوی، زۆخاڵان [ف] انبار زغال، زغالدان.
خەڵوزەوان: خەڵوزان [ف] زغالدان.
خەڵوزە: بەڵاوەکە بۆ شەوانی و دەخەڵ، گەڵا و پەلی هەڵدەگیرێ [ف] آفت نباتی سیاه شدن برگها.
خەڵوڵ: ١) مەچەکە گوڵەلەت، جیگەی گوڵەلەت؛ ٢) مریشکی لەن لانی باڵوکا، زەبەلاح [ف] ١) قاب گوشالە؛ ٢) کنایە از گُندهٔ بیقواره.
خەڵوە: جەلەکشی، ئەنیا ڕاوڕاڵی سوکی بۆ جەلەکشان [ف] جلەنشینی.
خەڵوەت: جیگەی بەیانی [ف] جای صبح، خلوت.
خەڵوەتخانە: جیگەی جەلەکشانی بۆ [ف] جایی کە تیدا جلە نشینند.
خەڵوەتی: وەخانە، ژوری تەرازی، تەنیا ژوری پشت ژوری ڕۆیشتن [ف] بستر.
خەڵە: داینەکە، دەخەڵ، دەخەل [ف] قلّه.
خەڵەت: ١) مرین، سەختکەت؛ ٢) هەڵەت، سەهو؛ ٣) فریو [ف] ١) مُردن؛ ٢) اشتباه؛ ٣) فریب.
خەڵەتان: فریوخواردن [ف] فریب خوردن.
خەڵەتانەن: فریودان، هەڵ فریواندن، دەسخەوکردن [ف] فریب دادن.
خەڵەتاندن: خەڵەتانەن [ف] فریب دادن.
خەڵەتاو: تەفرەدراو، فریوداو [ف] فریب خورده.
خەڵەتین: فریو دەدەن، تەفرەدەدەن [ف] فریبنده.
خەڵەف: ١) نیکوڵی دار؛ ٢) گەڵای دەوری کۆڵی دار؛ ٣) فریو؛ ٤) نام بە بیاوان [ف] ١) پوستهٔ درخت؛ ٢) برگهای اطراف شکوفه؛ ٣) فریب؛ ٤) نام مردانه.
خەڵەڵاگ: هەڵەڵەدەی خەڵەڵەو [ف] فریب خورده.
خەڵەڵەقان: ١) خەڵەڵەبان، فریوران؛ ٢) خەرفان [ف] ١) فریب خوردن؛ ٢) خرفیدن.
خەڵەڵەو: ١) فریودراو؛ ٢) خەرفیو [ف] ١) فریب خورده؛ ٢) خرفیده.
خەڵەفرۆش: ئامێرێك فرۆش، خەڵاف [ف] قلّه فروش.
خەڵەڵیاگ: خەرفیو [ف] خرف شده.
خەڵەڵین: خەرفان [ف] خرف شدن.
خەڵەك: ١) گەمو، تاڵەت؛ ٢) موی لیك هاڵاو، موی سەری بەپێچ [ف] ١) حلقه؛ ٢) موی فرفری.
خەڵەگان: گوندێکی کوردستانە کە بەهۆی وێرانی کردنەوەی ئەم ئەنفالکانی بە نام بانگە [ف] نام روستایی که بهوسیله بعثیها ویران شد. زادگاه این جانکان.
خەڵەکوان: خۆڵەکەو، مشکی، نۆرینە، نۆڵ [ف] خاکستر.
خەڵەکە: بازنەیەکی دارینە لە هەوسارا [ف] از ابزار خیش.
خەڵەڵە: ١) خزی لۆڵەی، خزی لۆڵەی؛ ٢) ئەڵەی کۆری ئەراو [ف] ١) استوانه‌ای؛ ٢) جای حلقهٔ پسران.
خەڵەلەوی: ١) گەنمی، قەڵەمەنی دۆرە؛ ٢) فرو [ف] ١) گیاهی است؛ ٢) آفرو.
خەڵەنگ: گەرگەسك، گەرگەدك، گیایەکە بیارە ئەکەن [ف] گرگه.
خەڵیان: ئەزانی تشکی ئەنی [ف] از جا در رفتن استخوان.
خەڵیت: تەریقەو پیشاوو بارینو هەشی و بەرەی ئەهەنگی بەتوکی [ف] ابزار و مواد تفنگ سرپر.
خەڵیتە: قەڵاندی سەگو ئاژی [ف] قلّادهٔ سگ شکاری.
خەڵیش: دارستانی جوانی، لیرەواری پڕ وچر [ف] جنگل انبوه.
خەڵیف: پلۆری، ماڵی مشەنگوین کە لە نۆڵ دەرهێنن [ف] کندوی از برگه ساخته شده.
خەڵیفان: ناوی چەند گوندێکە لە کوردستان [ف] نام چند روستا در کردستان.
خەڵیفە: ١) ڕاسپاردەی شێخی تەریقەت لە پەیکاری شێخ؛ ٢) مەحوکی موسڵمانان [ف] ١) خلیفهٔ پیر طریقت؛ ٢) خلیفهٔ مسلمین.
خەڵیلان: ناوی هۆزێك و ناوچەیەکی کوردستانە [ف] نام طایفه و منطقه‌ای در کردستان.
خەڵیلە: گیای دارتاژن [ف] گیاه حلال.
خەڵیلە: دوڵی، بن باوەر بۆن [ف] بدگمانی، شك.
خەڵیلی: ١) جۆرێ هەنگوری سپی کە زۆر بێ دەگا؛ ٢) زنجیری لاقی زینەدانی، دەگەڵ کوت دەکوترێ. (کوردی و خەلیلی [ف] ١) نوعی انگور زودرس؛ ٢) زنجیر پای زندانی.
خەم: ١) غەم، کەسەر؛ ٢) چەم، چەماو [ف] ١) غم، اندوه؛ ٢) خم.
خەمازە: داری فۆلایی ماسیان [ف] چوب فلاب ماهیگیر.

خەمان: ۱) ئۆر، کۆڵ، کەسەر؛ ۲) حاڵەخەمە، مامەخەمە، کەسێ دەخەمی هەموو کەس دایە؛ ۳) سۆکنەڵەی ئاوی زەمسان ۱) غەم، بەسەر؛ ۲) دڵسۆز و غەمخور هەگی؛ ۳) مُخَفَّف عَبْدُالرَّحمن.

خەماوی: ۱) خەمبار، دڵتەنگ؛ ۲) کار یان کاریەسانێك کە بێاو خەمگین دەکا ۱) دڵتەنگ؛ ۲) مایەی دڵتەنگی.

خەمبا: خاڵەبا ۱ وەرم، ئەدام.

خەمبار: دڵتەنگ، خەمگین ۱ غمگین.

خەمتین: کزۆڵی ئاگر ۱ کەم سو شدن آتش.

خەمچۆر: فەسچۆڕ، پرشانەو سەرانەی حاڵات بۆ ئاغا دەوڵەت ۱ مالیات بر دام.

خەمخوار: ۱) دڵتەنگ؛ ۲) کەسێ کە خەم لەیاو دەخوا، دڵسۆز ۱) غمگین؛ ۲) غمخوار.

خەمخۆر: خەمخوار ۱ نگا: خەمخوار.

خەمخۆرگە: قەڵتەی زەوین لەبەر بێئاوی ۱ ترك خوردن زمین از بی‌آبی.

خەمخۆرکە: خەمخۆرگە ۱ ترك خوردن زمین از بی‌آبی.

خەمخۆرە: ۱) مەسرەخۆرە، سەرپەرستی دڵسۆز؛ ۲) شافۆ، بەلیکە ۱ ۱) سرپرست دلسوز؛ ۲) پرندهٔ بوتیمار.

خەمخۆری: ۱) خەمخواردن، دڵتەنگ بوون؛ ۲) سەرپەرستی کردنی دڵسۆزانە ۱ ۱) غصه خوردن؛ ۲) غم‌خوارگی.

خەمخەمۆك: گوڵی ڕەش، شکۆفەی داری مێو ۱ شکوفه درخت انگور.

خەمخەمۆکە: خەمخەمۆك ۱ نگا: خەمخەمۆك.

خەمڕك: ئاڵی و شیاوی لەناو بیابانا ۱ واحه.

خەمرە: ۱) قوڵکەی ئاو ئیدا بەستان؛ ۲) کۆمەڵی زۆر زەلام ۱ ۱) گودال آب؛ ۲) خُمرە بزرگ.

خەمڕەوین: ئاوەنگی، وەرەزکە ۱ غمزدا خوشی.

خەمسری: ۱) پەرچۆکە، پرچی سەرتوڵ؛ ۲) تۆڵی پیچ، ئەلی چەند ۱ ۱) زلف روی پیشانی؛ ۲) پیشانی‌بند.

خەمزە: ۱) ئاژی ئەسپاوان؛ ۲) ئاوی گوندێکە لەنێوان بازێڕی کۆرەستان ۱ ۱) غمزه و ناز؛ ۲) نام دهکده‌ای در کُردستان.

خەمسار: گوێ ئەدەر بەکان، خۆلەکار، بێبەر ۱ ۱) بی‌اعتنا در کار.

خەمشە: ۱) گوێ ئەدان بەکسان، خۆ گێل کردن؛ ۲) شەرمی ژن ۱ ۱) اهمال؛ ۲) شرمگاه زن.

خەمشەبین: ئۆرزو دۆکەڵی زۆر دابەستان ۱ غمار و دیو غمزه و ناز کند.

خەمشەسەری: ۱) کاری بەتەمەڵی، کاری نابەدڵ؛ ۲) تەسەڵی خۆگێل کەر، لەکار ۱ ۱) انجام کار با اهمال؛ ۲) بی‌رغبت به انجام کار.

خەمگین: خەمەت بان، مەینەت بار ۱ غمگین.

خەمل: ۱) خشڵ، زەنبەر؛ ۲) ڕاڕانەوە؛ ۳) فەرسانەن، بەراوەردکردن ۱ ۱) زیور؛ ۲) آرایش؛ ۳) برآورد کردن.

خەمڵ: خەمل ۱ نگا: خەمل.

خەمڵان: ۱) ڕاڕانەوە؛ ۲) فەرسان، بەراورد ۱ ۱) آرایش؛ ۲) ارزیابی.

خەمەڵاندن: ۱) ڕاڕانەوە بە خشڵ و جلکی جوان، جوان کردن؛ ۲) فەرسانەن ۱ ۱) آراستن؛ ۲) برآورد کردن.

خەمڵاندی: خشڵ و جلی جوان دەبەر کراو ڕازاوە ۱ آراسته.

خەمڵانی: خەمڵان ۱ نگا: خەمڵان.

خەمڵاو: ۱) ڕازاوە، جوان کراو؛ ۲) بەراورد کراو ۱ ۱) آراسته؛ ۲) برآورد شده.

خەمڵ کردن: بەراورد کردن، فەرسانەن ۱ ارزیابی کردن، تخمین زدن.

خەملی: جوان کراو، ڕازاوە ۱ آراسته.

خەملین: خەمڵان ۱ نگا: خەمڵان.

خەمەڵین: ۱) ڕازێنەوە، جوانکەر؛ ۲) فەرسین، بەراورد کەر ۱ ۱) آرایشگر؛ ۲) برآورد کننده.

خەملینەر: ڕازێنەوە ۱ آرایشگر.

خەملیو: خەمڵاو ۱ نگا: خەمڵاو.

خەمناك: خەمبار ۱ غمناك.

خەمنۆ: ۱) بەشەمر بۆ هەمیشەکەن؛ ۲) ناوەبۆ بەداران ۱ ۱) شریك غم دیگران؛ ۲) اسم مردانه.

خەموڕ: پەنری دەوەچاو سپی و ڕەش ۱ گوسفند رخسار سیه و سپید.

خەموش: بێدەنگ، وشکوت ۱ خاموش، ساکت.

خەمە: خەمۆ ۱ نگا: خەمۆ.

خەمەخۆرە: شافۆ، خەمخۆرە، خاوەنبەلیکە ۱ بوتیمار.

خەمەگرۆ: خەمخەمۆك، غەمغەمۆك، سەرمایلە ۱ ورغ.

خەمیر: هەوری، ئاوێکی کە ئاوکراوی شیلەی لێ بۆ نان ۱ خمیر.

خەمین: مەینەت بار، دڵتەنگ ۱ غمگین.

خەن: ۱) گەردن، مل، تەسەن، ئەوك؛ ۲) کەن، پێکەنین، کەنین، خەندە ۱ ۱) گردن؛ ۲) خنده.

خەنازیر: کوانی ژن کە لە مل دێن ۱ خنازیر.

خەنازیل: خەنازیر ۱ خنازیر.

خەنان: پشکوتن، پشکنین ۱ شکفته، بازشده.

خەناوك: گەردنبەند، ملوانە، ملوانك، گەردەنە ۱ گردن‌بند.

خەناوکە: خەناوك ۱ گردن‌بند.

خەنجوك: خەنجەر ۱ خنجر.

خەنجەر: کۆدی درێژی خواری دەستاندنی کە پیاوان دەبەر خۆیانی ڕادەکێن ۱ خنجر.

خەنجەربازی: گەمە بەخەنجەر کردن ۱ خنجر بازی.

خەنجەربالە: کەسێکە بەسەر مێش خۆرە، بەڵێکە بالی لەخەنجەر تەکا ۱ پرنده‌ای با بالهائی شبیه به خنجر.

خەنجەر دەم: دارکوتە، دارەقیت ۱ دارکوب.

خەنجەردەمە: خەنجەردەم ۱ دارکوب.

خەنجەرە: گیایەکە وەك فاسولیایەجێ کە ئوری هەیە ۱ گیاهی است.

خەنجەرەمە: مێزێن کولە، جەستە ئاڵۆزەکە ئاکی خوارو دەرەوە ۱ توپی ملخ دەبکت و تیغ.

خەنجەلیس: گیایەکە بەئەندی دەخۆن ۱ گیاهی است که پیازهاش را

می‌خورند.

خمنجیر: ت خمیر [ف] خمیر.

خمنک: فمن: قمنک: شمکری، توکلاه‌مستو [ف] قند.

خمندخمندول: کوکاب‌شمه، خروس‌ک [ف] خروسک.

خمندقان: خنکان، پشتو لی‌پرآن، همانند خمان [ف] خمقمن.

خمندقانتن: خنکانتن، پشتولی‌پرتن [ف] خمقه‌کردن.

خمندقین: خمندقان [ف] خمقمنتن.

خمنیوز: خمیرنه [ف] نگا: خمیرنه.

خمنمران: دم به یکدیگر روفوش [ف] همواره شاد و خندان.

خمندق: خمیرنه، کمه‌ال‌ی همانکه‌نار [ف] خندق.

خمندق دانمود: همانکه‌ندی همه‌ندار [ف] کندن خندق.

خمندک: خمندق [ف] خندق.

خمندک دانمود: خوندق دانمود [ف] کندن خندق.

خمنزار: نار و تکان، تمره‌تمار [ف] رسوا.

خمنزاری: مشوره‌ی، بی‌آبرو بی [ف] رسوایی.

خمنزاتن: همانکراتنی، بوی، مخروبی [ف] موی، کلیه‌ها را بر آتش گرفتن.

خمنزین: خمنزین [ف] نگا: خمنزین.

خمنوک: ۱) نازی پیر که تاکنه که رونشد ۲) گوی تمیر به کار [ف] ۱) نازی پیر که به تکثر برسد ۲) اهمال کار.

خمنول: خمنمران [ف] شادی و خندان.

خمه: ۱) آهن، بی‌کمین، خمین ۲) گیاهی رونگی دوستو بی‌و سبزی (زان [ف] ۱) خمه ۲) خمه.

خمه‌بمتدان: کز بوجوی، شمری پیش بوک بردن، که خمه دگرنه دستی بوک و کلزان [ف] مراسم شب عمل از عروسی.

خمه‌تیفک: کز بمره [ف] گل سنگ.

خمه‌ران: خمنمران [ف] همواره خندان.

خمه‌ک: ۱) خمه‌ک خمرمند ۲) خمنوک [ف] ۱) خمق ۲) نگ: خمنوک.

خمه‌کجان: برنی که دامن پاکی، بی گوناهی [ف] کنایه از پاک دامنی.

خمه‌ل: برنی شاخ‌ویل جهنگی خمه‌ه [ف] برنی که موهای شاخش خمی باشد.

خمی: ۱) بهاروز کمینی، کلزمها ۲) یکمینی، کمی [ف] ۱) کلزان، کامیاب ۲) خمیه.

خمیسو: ۱) فرزن ۲) دوستی خاصی زنی کمیسا [ف] ۱) دشمن ۲) معشوق زن شوهردار.

خمیکه: ۱) قاشی نر ۲) شیوی خلعه‌ساوازی ورو [ف] ۱) نوع قاشق ۲) آش بلغور ریز.

خمیله: پیرخمیله، جشتی ورویساوازی ترا [ف] آش بلغور ریز.

خمین: آهن، کمین، یکمین [ف] خمنین.

خمینمو: ترپالمو، یکمینی یکمو [ف] خنده با صدای بلند.

خمو: ۱) نوستن، خوی نیداری ۲) خموشتنی که له خمیا دمیرنی [ف] ۱) خواب ۲) رویا.

خموالمار: خموی زور گران [ف] خواب بسیار سنگین.

خموان: ۱) کسی زور دمخموی، خموی زیادخموی ۲) تمثال، تمثال [ف] ۱) پرخواب ۲) تمثال.

خموار: هوزیکی کوزه له کوزه‌ستان [ف] خمره‌ای کره.

خموالو: جای دمخموی، کسی له خمو همسایی بملام خمو بیزی تمدایی [ف] خواب‌آلوده.

خموانتن: ۱) ترانتن، دوخموکردن، خمواندن ۲) خوانتن، جمیانتن [ف] ۱) پر خواب کردن ۲) بر زمین خوابانیدن.

خموبردن: له‌خمو کردن، خموان بدانتن [ف] از خواب محروم کردن.

خموبردنمو: دوخمو راچون، خموان کمتن، بمرانبری بمداریان [ف] بخواب رفتن.

خمو بمسرچون: له‌خموالوبی توانابون [ف] از خواب‌آلودگی رستن.

خموبیتین: خمو دیتن، له‌خموا دیتنی شت [ف] خواب دیدن.

خموبمزین: خمو بمسر چون، بمعانی خموالوبی [ف] خواب از چشم پریدن.

خموبمزین: کاری بان شتی که بمغزتی خمو ناهیلی [ف] از بین برنده خواب.

خموتتن: ۱) نوستن، چوتمخمی رازان ۲) روزچون، خوله کمزوان [ف] ۱) خفتن ۲) دراز کشیدن.

خموتنان: بابه‌ک دوای نوزی شیران، تمو کانی خموتی [ف] خنام.

خموتی: جه‌نگ، بلشتی [ف] خوابیدن.

خموته: خموخمو، خموخوش [ف] خوش خواب.

خموته‌قین: خموزان، خموبمزین [ف] خواب پریدن.

خموخان: بمرزو ـــــ [ف] ـــــ دادن.

خمو خوش: خموگران، خوش خمو [ف] گران خواب.

خموخمو: کسی زور دمخموی [ف] کسی که زیاد می‌خوابد.

خموداگرتن: خمو بمسرا هاتن، هزش هنانی خمو [ف] سخت خواب گرفتن.

خمودیتن: رابردنی تمنی نوستن [ف] خواب دیدن.

خموز: ۱) لولاس ۲) دنیای بمخمو مرد ۳) رمنگی تمکی سمر تاوته [ف] ۱) کلز ۲) قصای بمالوه ۳) رنگ آبه.

خمو روژک: بمسرهاتی به نوز گرانتیه [ف] تعریف سرگشت مردمی.

خموزه‌وین: خموبمزین، خموته‌قین [ف] خواب پریدن.

خموزه‌وین: خموبمزین [ف] سبب پریدن خواب.

خمو زوان: خموبمزین، له‌خمو بی‌بمش بون [ف] بی‌خواب شدن.

خمو زوین: خموزوان [ف] بی‌خواب شدن.

خموزوین: خموبمزین [ف] سبب پریدن خواب.

خموسوک: له‌خموا له‌سمر همستنه، بمرانبری خموگران [ف] سبک خواب.

خموش: ۱) همیشه، کمایمتی، خمش (اوداز زوزی بی خموش وایه) ۲) دمنگی جروکو یکگانه له‌نیاو دمغل‌دا ۳) خمش، زمنیر [ف] ۱) دائم، همیشه ۲) دانه‌های نایاب در غله ۳) زیر.

خموشی: باد پوزان [illegible] نام زنانه.
خموفوس: خموگران، خرابتری خموبوک [illegible] سنگین خواب.
خموگا: بی خسر [illegible] خوابگاه.
خموگران: خمیوش، که بی گمان [illegible] گران خواب.
خموگرتن: ۱) خمر داگرتن؛ ۲) خمولی ساختن، بزهش کردن که نوشتن [illegible] ۱) سخت خواب گرفتن؛ ۲) از خواب محروم کردن.
خمول: گلاب، گل، گل، خلوز [illegible] غلت، لغو.
خمولان: گلاب بوستی، خلوز، [illegible] گل خواب [illegible] غلتیدن.
خمولانیدن: بلور، کرتیس [illegible] غلتانیدن، غلت دادن.
خمولی: [illegible] گلاب، گل، خلوز [illegible] بستان، خیلی.
خمولی کردن: [illegible] راجوز، غلتیدن، بلاجوزه خلو [illegible] به خواب رفتن.
خمومفت: خرمفت، کار بوکردن [illegible] خدمت.
خمون: [illegible] که که خمرا [illegible] زرا.
خمونامه: کتبی خمون، نکداخیه [illegible] کتاب تعبیر خواب.
خمون دیدن: دیدن [illegible] که خمونا [illegible] خواب دیدن.
خمونچکه: بزنگ، بزنگ، [illegible] بیکی.
خمونی تالوز: خمری بی [illegible] بی [illegible] خواب بر بندان.
خموک: ۱) خموخمو، کسی که همیشه کسلی له خمونه؛ ۲) گاوک که [illegible] ۱) همیشه آرزومند خواب؛ ۲) گاوی که هنگام [illegible] بخوابد.
خموهاتن: نیشتا که نوستن بوز [illegible] خواب آمدن.
خموه کونکی: خمیونچکه [illegible] بیکی.
خموه لوچکه: خموچکه [illegible] بیکی.
خمی: ۱) [illegible] خوشخوشی، کیانه؛ ۲) [illegible] هاتمدان: (خمی [illegible] یکه)؛ ۳) [illegible] خوشه، نوخمی؛ ۴) نامه [illegible] ۱) [illegible] نوشته داشتن؛ ۲) کلمهٔ تشجیع؛ ۳) چه خوش است؛ ۴) آفرین.
خمیات: جل بوز، هرگسوز [illegible] خیاط.
خمیانه: ۱) گشته کی تاو [illegible] (ولیعت خمیانه‌ی جاوه)؛ ۲) سوزه ساقه، زیره فوته، یه چکه [illegible] توک لی [illegible] ۱) تیغ تابداده ابریشمی؛ ۲) بوجه گشتاسپ بر [illegible] آورده.
خمیانه کیش: دمزی تابدانی بو خمیانه [illegible] نوعی سوزن و [illegible] تیغ تاب داده ابریشمی.
خمیانی: [illegible] جل دوز [illegible] خیاطی.
خمیار: خاوری، تاری، تاروی [illegible] خیار.
خمیارچمبر: بیری گیاه که [illegible] دهنی [illegible] از گیاهان داروئی.
خمیارچمبر: خمیار چمبر [illegible] از گیاهان داروئی.
خمیار دیمی: گوزاله [illegible] [illegible] ابرجهل.
خمیارشنگ: خمیار چمبر [illegible] از گیاهان داروئی.
خمیاروک: توتیر، جوزی کوانه که بوزیر [illegible] [illegible] نوعی تمل.
خمیاره: [illegible] نوعی تمل.

خمیاروک: خمیاروک [illegible] نوعی تمل.
خمیال: ۱) فکر، رای، هزر؛ ۲) شتی که [illegible] ۱) فکر؛ ۲) محال.
خمیالات: ۱) سیر و هزری زوز؛ ۲) [illegible] جوز؛ ۳) فکسری دوره [illegible] ۱) افکار زیاد؛ ۲) بر فکر فرورفتن؛ ۳) امر محال و ناممکن.
خمیالی: شتی که [illegible] خمیال [illegible] چیزی که خمیالیه) [illegible] خیالی، افسانه.
خمیان: [illegible] [illegible] خالی.
خمیانی: خایانی، [illegible] [illegible] گشت زمان.
خمیانه: [illegible] که [illegible] خمیانی [illegible] خواهانه.
خمیب: بیوان، نادیار [illegible] خمیب.
خمیبی: نادیاری، بیربیوان، [illegible] خمیبی.
خمیبد: ۱) [illegible] زاد، زی؛ ۲) [illegible] خات [illegible] ۱) خشم؛ ۲) بی اندازه.
خمیدوک: همیشه [illegible] همیشه خمیانی.
خمیدی: [illegible] زاده‌ستان، [illegible] خشمگین.
خمیدین: [illegible] [illegible] زی‌هستان [illegible] خشمگین شدن.
خمیر: ۱) جگه، پیچگه؛ ۲) [illegible] جخیر [illegible] ۱) بُز؛ ۲) خیر، نه.
خمین: بیگه، پیچگه، پیسگه، جیاله [illegible] بُز.
خمیون: بخانوس، خاوس، [illegible] [illegible] خیون.
خمیوبر: همیر، خسر [illegible] خسر.
خن: خمیرادیون، مزولی [illegible] سرگرمی، اشتغال.
خنّ: ۱) هه‌شتم پیتی ته‌لفو پیکه؛ ۲) جوی، جوا، بجاد؛ ۳) بهریت.
خنّ: ۲) فن: ته‌خوشتی بلوّاری؛ ۵) تاریه‌ی [illegible] خنه [illegible] ۱) حرف وصل در الفبا؛ ۲) نمله؛ ۳) خوی و روش؛ ۴) بیماری صرع؛ ۵) هنری بدن.
خنا: [illegible] وینتر (هیشتری خوا بکه) [illegible] بر [illegible] خنی.
خن به‌ندان: خرتین، جیگه‌ی خوی [illegible] سیکران.
خنب: ۱) کاو [illegible] فالگرموه؛ ۲) [illegible] بوته [illegible] گوره [illegible] ۱) انوار روانی و فالبینی؛ ۲) صخره، کلنجر.
خنبشته: کوره‌بالانی [illegible] کوتوله، جاقالو.
خنبشه: باو [illegible] جلوکوک، بداخوروت [illegible] کوتوله.
خنبلک: فالگرموه، تالع‌بین [illegible] فالبین.
خنت: ۱) جقر له زوی، بو سوتندان که [illegible] زیره کانا باو؛ ۲) [illegible] [illegible]؛ ۳) خوتری، بیکاره [illegible] ۱) داوره بر خاک ریخته شده؛ ۲) شرمندگی؛ ۳) بی [illegible].
خنت: خنت، کنی، خوین کیشان، [illegible] بان که فالمز [illegible] کنته.
خنتک: بان، تاردنه، هه‌وس [illegible] آرزی خوس.
خنج: ۱) فرن زه‌کی، کولان؛ ۲) خنت له فالمز بان له زوی؛ ۳) خیلی جوت، خمتی جوت؛ ۴) خوین [illegible]؛ ۵) لاز، خوان، چهوتل، چهوت، چهفت؛ ۶) خوشه‌ان، خوین، خوان؛ ۷) پزج و پوک؛ ۸) خنج، بو [illegible] ۱) آفرین؛ ۲) کشته؛ ۳) اثر شخصیتی؛ ۴)

لوچ؛ ۵) کج؛ ۶) خواهر؛ ۷) بوک؛ ۸) واژه‌ای برای راندن گاو.
خیخ: لاروخوار، بیعفت [ف] کج.
خیچاندن: دوزان که گاهدا [ف] باختن بازی.
خیچاندن: بمراندن که گاهدا [ف] شکست دادن در بازی.
خیچاو: دوزاو دمرکرتو که گاهدا [ف] بازنده.
خیچاف: بمرین بازوکن، قوچاف نمیمان [ف] سن‌های بهوزدوفری.
خیخ‌وپاچ: فیجمل‌قاچ، خوارو خیخ [ف] کج‌وکوله.
خیخ‌وخوار: خیخ‌وپاچ [ف] کج‌وکوله.
خیخ: زیر، زوّن، ناوس [ف] زی.
خیخک: شنوک، جوزی فمزوانی ورد [ف] نوعی جالاکوش.
خیدان: فزدان، نوشی بمخوشی فن [ف] صرعی.
خی داری: بمخوشی فن‌داری [ف] بیماری صرع.
خیر: ۱) کاری چاکه؛ ۲) گوشتی بمخشیدو، بمسر همزاراندا؛ ۳) ویرای ناقابلی، بد؛ ۴) فازاجی بمود؛ ۵) عفت؛ ۶) سوز [ف] ۱) مُقابل شرّ، خیر؛ ۲) گوشت خیرات؛ ۳) بد، خیر؛ ۴) سوء مُعامله؛ ۵) کشف؛ ۶) سوز.
خیرا: ۱) بلمن بمیملد؛ ۲) بمین، خوش‌رو لمریکه؛ ۳) معریوتمو جالاک له‌کار [ف] ۱) با معامله؛ ۲) بادبا؛ ۳) چست‌وچالاک.
خیرات: تمویسانه بمچاک لمرای خودا دمدرین [ف] خیرات.
خیرات خانه: همزارخانه، جی بمخیر کردنی پاک لمهمار [ف] نوانخانه.
خیراتی: بمخیرکمتان، بمخیراتی [ف] خوشامدگویی.
خیراقلد: سوزان، تاوی خوّی، کانیاوی سوز [ف] آب سرد.
خیراندار: خاوهن چاکه [ف] صاحب احسان.
خیراو: تاوی ساردی خوارتمو به بملاش [ف] آب سرد خوردنه.
خیرایی: همزوکی، کورچه کوّلی، بمکوریی [ف] چستی، چالاکی.
خیرته: ۱) چیاری لمت له کیلدراو؛ ۲) تاوی گوندیکه له کوردستان [ف] ۱) زمینی که هیچ وقت کاشته نشده باشد؛ ۲) نام روستایی است.
خیرخواه: چاکه‌کار [ف] خیرخواه.
خیرخوان: خیرخواه، چاکه‌کار [ف] خیرخواه.
خیرخیرا: زوّن، فرمانی خمت‌خمت [ف] پارچهٔ رامراد.
خیردان: بمبرکمت، بمفرانیع [ف] دارای برکت.
خیرداتموه: بمهمرداوزوو زوکردنی مالاتی کزمراو [ف] سودبخشی دام خریداری شده.
خیردمروه: مالیکتی کزاو که بمهمرهٔ زوّر بمات [ف] خریده‌ای که سودبخش باشد.
خیردیتن: بمهمرهٔ بی گمیشتن [ف] سودبردن.
خیرک: خوّره، بمخوّتیمکی پیسه [ف] بیماری آکله، خوره.
خیرکان: خیرویمدمر [ف] نیکوکاران.
خیرکردن: ۱) بمخشین بمیاوهتی و بی قمرمیو؛ ۲) فازاجی لمسمودا بردن [ف] ۱) احسان کردن؛ ۲) سودبردن از معامله.
خیرو: خوزی، بیکاره، خوزی، هیچ لمدمست نمهاتگ [ف] بیکارهٔ بی‌ارزش.
خیرو: خیروک [ف] نگا: خیروک.
خیروبیر: خیرو بمرکمت [ف] خیر و برکت.
خیروک: دمخیلی لمسوّمی زاوی پار همڵی دابیشمو [ف] نقدای که از تخم‌های پراکندهٔ سال پیش روید.
خیره: فاکرمو، تاجمین، هاتجی [ف] فالبین، رمّال.
خیرهاتن: بمخیراتن، خیراتن [ف] خوش آمدگویی.
خیرهوت: ۱) نازایی؛ ۲) پیاوتی؛ ۳) نامووس [ف] ۱) شجاعت؛ ۲) مردانگی؛ ۳) ناموس.
خیروومعن: چاکه‌کان بمخشمه لمرای خودا [ف] نیکوکاران.
خیروومعت: خیروبمین [ف] نیکوکاران.
خیروودمن: خیر دمرموه [ف] خریدی که سودبخش باشد.
خیری: خوزی، خوزی [ف] بیکاره و بی‌ارزش.
خیز: ۱) زیخ، بمی ورکمبرد؛ ۲) مین، گامدمر؛ ۳) ترسموک، ترسوکمک؛ ۴) جوزی کلاوی پیاوان؛ ۵) جیگمی جلسکان [ف] ۱) شن؛ ۲) نگاه گامدمر؛ ۳) ترسو؛ ۴) نوعی کلاه مردانه؛ ۵) جای لیز.
خیزان: ۱) زوّک، دمستی بمکمدم بلندایی، زوی بمگرموکمو قوّلکمو؛ ۲) جلسلو ریشمو؛ ۳) نوّراو، زین زوّر؛ ۴) نوّران، ریمجان، زیزوّن؛ ۵) هیل، جمت، کیز؛ ۶) خوّشانسان، (حالان خیزان کرد) [ف] ۱) نیمماهو؛ ۲) زیور؛ ۳) زنجیمه؛ ۴) رنجش؛ ۵) کشد؛ ۶) نمایان شدن، آشکارگشتن.
خیزان گردمن: تمفمستان همزوی بمالمی دوکمس [ف] آرّه دوسره.
خیزاف: زوّخاو گیمو خوّتی برین [ف] ریم و خون زخم و دُمل.
خیزان: خیزاف [ف] ریم و خون زخم و دُمل.
خیزران: ۱) مالو مال؛ ۲) نان‌خوزی سال؛ ۳) کمیوانو، زی بوّ خیزرد؛ ۴) همزارو بمدار؛ ۵) حمکیمی فزداران [ف] ۱) زن و بچه؛ ۲) افراد خانواده؛ ۳) زن نسبت به شوهرش؛ ۴) فقیر؛ ۵) طبیب بیماری صرع.
خیزانمان: خاوهنی لان‌خوزی زوّر [ف] عیالوار.
خیزاو: ۱) همڵکشانی تاوی جمیو دمریا بمهوّی مانگموه؛ ۲) نمیوّلی بیکولمی جمم [ف] ۱) مدّ دریا و رودخانه؛ ۲) موج کوچک.
خیزخوّر: بمشین، گوّی بمم که لاهاوی لمسمر نشانمو [ف] کنار رودخانه که سیل از آن فروکش کرده.
خیزڵ: بمدمز، جمز [ف] دایره.
خیزه: ۱) خیکه، هیزه، پیسمی زوّن لیکردن؛ ۲) نیچه، دمنگ لمسمگمو هاتنی بمخوّتی [ف] ۱) خیاه؛ ۲) عشق‌خشی نفس بیمار.
خیزهار: ئاکی تازه دمرچوی دار [ف] شاخهٔ تازه برآمدهٔ درخت.
خیزهاره: همڵاش، جریو و پوتی سمرهاره‌زاو زوّر فوزمیان [ف] انیره.
خیزهره: بمشوّتی بمکسردا هاتنی زیندوی لمش، (تمنمشی خیزهره‌ی بمشتو) [ف] لرزهٔ حشرات بر تن آدمی.
خیزهڵان: شوّتی که زیخو چمپوی زوّره [ف] شنزار.
خیزبان: ۱) همستان، راسمبوّن لمپمر بمتمالد، تاخیر کردن، راوّن؛ ۲) همراتن بوّن، بالاکردن [ف] ۱) برخاستن؛ ۲) نمو کردن.

خیس: ۱) روگرد، رویاخوش؛ ۲) تخم‌تیغ ۱) ترشرو ۲) خش‌خش سیه

خیس: ۱) دیبه لعوس، خوان؛ ۲) مل خوار ۱) کج دهان؛ ۲) گرین کج

خیسان: خوش، خوسان (وقم) ن سرمازده

خیسکه: بیاری رودی بیاندن ۱ بار کاشتی

خیسه: ۱) بگوشه‌ی جاه رواندن بخورده‌ی؛ ۲) تاوانکوه هنر پنبل ۱) چشم آبیل؛ ۲) سر برگردانیدن

خیسه‌خیس: تخم‌تیغ، خرخری سیه ۱ خش‌خش سیه

خیسه‌لان: خلیسک، نوالدمین ۱ لوگاه

خیش: ۱) شخصی دوم بطلولاب کشتی گرانی لاهای سخریدین باده‌گیر؛ ۲) زکیش، بلوبوداکشان؛ ۳) به ترسنگ کاوین ۱) جنگ مخصوص یاتن آوردن جسم سنگین؛ ۲) بر زمین کشیدن سنج؛ ۳) دور شدن

خیشانیدن: به ترسنگ شستن، تاسه‌ای کردن ۱ اعمال کردن

خیشک: تاسه‌ای زیاده لوس کردنی شیوه ۱ مالا صاف کردن شخص هند

خیش کردن: بیش خوار کاوه ۱ از شدت خشم لب فروبستن

خیش کردن: بسمر زیوها را کشان ۱ بر زمین کشیدن

خیشکه: تاسه‌ترنگ خزین ۱ بر باشی حرکت کردن

خیشه‌خیش: هاتاسه سواری ۱ خس‌خس زدن

خیشه‌خیش: به‌تهیم کشان بسمر زیوها ۱ کشان کشان

خیشی: خنده، جدوالی امو ۱ جوال از کرک بافته

خیف: ۱) بالاکردن، فراش بوزا؛ ۲) توبره، بالاکه؛ ۳) شتی تاه‌باری؛ ۴) تاه ۱) زشت، بالنگی؛ ۲) نوز؛ ۳) غیب ناپیدا؛ ۴) طالع

خیفران: فالچی، تالع‌بین ۱ فالبین

خیفه: توبره، خیف ۱ توبره

خیف: ۱) سرنوزی بلیست؛ ۲) حساب ۱ ۱) باهوش؛ ۲) حساب

خیفران: حسابگه ۱ حسابگر

خیفلاه: بیهوش و گیلوکه ۱ هالوی فراموشکار

خیفه: خیف، خیفه، بالاکه، توبره ۱ توبره

خیگ: ۱) هیزه، خیزه، پشته‌ی زین؛ ۲) بهران، ویران، خوز ۱ ۱) خیگ؛ ۲) خرگ

خیگولکه: ۱) کوچه‌له، بچه‌کوچولی؛ ۲) هیزه‌ی بچوله ۱ ۱) بچه خرگ؛ ۲) خیگ کوچک

خیگه: هیزه، خیزه، پشته، خوزه ۱ خیگ

خیگه‌له: خیگولکه ۱ نگا. خیگولکه

خیل: جانوران خرگل ۱ لوچ

خیل: کوچه‌لی هموار جی؛ ۲) هوز ۱ ۱) گروه چادرنشین؛ ۲) عشیرت

خیلات: خیلی زین رسیدند ۱ ایلات

خیلاف: ۱) دروغ نازاست؛ ۲) کشتم شیران ناخوشی ۱ ۱) دروغ؛ ۲) مخالفت

خیلانگ: برکیکه بر تاگر کرده‌ی دوبدن ۱ طاری است که برای سوزاندن جوره استفاده دارد

خیلتان: تمر گیاهی بدان تازی تن مه‌کار بدکاری ۱ گیاهی است که از آن خلال دندان می‌سازند

خیلونگ: خیلانگ ۱ نگا. خیلانگ

خیلی: ۱) بیشتر، بیحد، بیشی، روبیش؛ ۲) سیاه و بد؛ ۳) ناخوشی، جانوخواری؛ ۴) تازای خوک ۱ ۱) روستیست؛ ۲) سیاه و بد؛ ۳) جستوجی؛ ۴) پارچهٔ قرمزی که روی صورت عروس می‌کشند

خیم: ۱) بنا، تله، هیبو، بجیه‌ی خانو؛ ۲) گلوله‌ی ادوان سنگ؛ ۳) پیه‌ی‌اندام، پیه، توبره، تراز، زه‌گیر ۱ ۱) اساس؛ ۲) میخ بزرگ چوبی؛ ۳) نژاد، اصل

خیم: سرچوبه زیری، سرچیو ۱ سر زین

خین: خوین، خون، هون ۱ خون

خین: ۱) خین؛ ۲) پاشگری بیوا؛ خوینسوار و خوینمن؛ (دیس خین، زمین خین)؛ ۳) جنگ، پنجگاه ۱ ۱) خون؛ ۲) بسوند بمعنی خواننده و خواننده؛ ۳) بجز

خینالی: خونابی ۱ خون‌آلود

خینج: جنگ، یل، غیر ۱ به شیران بدهن

خیندار: خوینه‌خو، دزمنی خوینی ۱ دشمن خونی

خینز: جنگ، جیاله، غیره ۱ بجز

خینگ: خونناک، خوینک، خوار ۱ خواهر

خینگر: خنجر ۱ خنجر

خینگه: بدنگ کستور ۱ شکم گنده

خینی: خیندار ۱ دشمن خونی

خینی: خانو، مال ۱ خانه، سرا

خیو: ۱) خاوند، صاحب؛ ۲) خوردن کاری و تاوان، خوک؛ ۳) راهنمان و (باشن ۱ ۱) صاحب؛ ۲) بیاشو ع، چن؛ ۳) پرورش کردن

خیوانه: پرکوت، گاهیتی که بدواه هنرانی بروبه دیدبروبو گوره دهکرنی بو خوارین ۱ پشکوب غله

خیور: خیرت ۱ خرف

خیوران: توانمو، بو تاراندنی خوراکی بوبکس ۱ ادوب شمن، برای خوراکی گویند

خیولکه: هیزه‌ی بچوله، خیگولو، جکوله ۱ خیگ کوچک

خیوه‌ت: جانن، تله‌بند، کرن ۱ خیمه

خیوه: توبره، بالاکه ۱ توبره

خیوند: خاوند، خوران، خیو، ساحب ۱ صاحب

د

دَ: له پیش ریشه‌وه ئەمر یا ئاینده‌ی: ۱) بۆ نمونه: بیناکەی کردەی لەسەر نابەسەر: (دَچم، دَنیم) ۲) پەشکۆی ئەمەلی هاوەڵی: (دَڤەرە) ۳) پەشکۆی دوامین به ئەرەبی: (دَڤەف (من بەرده) ۴) جارجار زیاده له نووسینی دەنگ: (دَنو، دو، چاو، چاو) ۵) به‌هۆی پەشوەند بەمەعنای: ۱) هەمیشەی مضارع: ۲) تشویق و تشجیع: ۳) خطاب خطاب‌آمیز: ۴) گاڤی بەدون دانانی معنی مستقل.

دا: ۱) ئەمری ریشه بەمانای: ۱) بەرەوخوار: (داکەوتن، داهێنان، داهێشتن) ۲) بۆی: (دایک، داهاتو، ماڵی دەبێ) ۳) هەتا، هەیا: (دا بۆ خۆم ئەم هیچ مەگەم) ۴) دەبینا: بۆ: (دا بەرانبەر چیا) ۵) ماڵت سەرگەردان: (داماسیوه) ۶) لەی، خۆی: (دا کاڵەپرۆت نەبوه) ۷) مەگەر وانەکە: (داوەنگ یا گوڕیمان لێ‌ی) ۸) پەشکۆی خواستن: (داڵیستەیەد، داڤیره) ۹) پەشکۆی هاوەڵی: (دامەی زامەیستن) ۱۰) پەشکۆی ڕێز لێ‌نان: کچی شو خاکەرەو (دامن بەم) ۱۱) بەواتای هەشتی: (ئەمانی دامەمن) ۱۲) عیلاجی بەخۆشین: (خەڕیکی داو سەرمانم) ۱۳) هاوار و شکایەت: (دا لەدەست ئاغای زالم) کەمانی وانە بەمانای: ۱۴) لێدان: (ئەمنی دا) ۱۵) دەفرایەتی: (ئەم جەوانە چیرێ دل بازەها له کیسەدا) ۱۶) بەمانای داپاندن، دل پەشوەند مەعنی: ۱) فڕی فڕوه: ۲) لو، ئاوه: ۳) تا: ۴) یکدار: ۵) سەرگردان: ۶) آهای: ۷) لکۆ: ۸) خواستن و تقاضا کردن: ۹) حرف تشویق و تشجیع: ۱۰) کلمەی احترام به مەوتەرگان: ۱۱) بەمعنی بخشیدن: ۱۲) مدارا، معالجه: ۱۳) داد و شکایت: پەیوەند بەمعانی: ۱۴) زەن، ضرب کردن: ۱۵) ظرفیت: ۱۶) مستقل به معنی ماکو

داهێنان: واحدەناوەکەم: چنین فکر می‌کەم

داهێشتن: کردەیەکی مەتداول کردن.

داتیشان: ۱) ڕەخشتن: ۲) ئەنجیوچی کردن: ۳) بەستار بۆ ئەوەی: ۴) بەوی کردنی لکی دار: ۵) بەدەست پێدا هاتن: ۱) فڕ و هشتن: ۲) ابداع کردن: ۳) با کرە بردن: ۴) کردەی کردن شاخەی ترخەب: ۵) دەست بر چیزی هاتن.

دابه: ۱) عادەت، تەربیەت، داتو بەدەستوور: ۲) هوشدار له داپۆشک: ۱) عادەت، ڕسوا: ۲) تیشه‌ی ئەرەوی ئەم ئەسپ.

داپا: ئەگەر خۆی داهێناباوه: ئەگەر خەم بی‌نەد.

داپاڕ: ئەمری: خاکەوان (میوه داپاڕا) فڕی ڕیخت.

داپاران: ۱) بەرەوخوار هەڵڕژان: ۲) له مەسولاوه بۆهاتن: (هەرگوتم ترۆ ستەری داپاران) ۱) فڕ ڕیختن: ۲) گرداندن بر چیزی.

داپاراندن: هەڵڕاندن ئەمریەوه بۆخوار: فڕ ڕیختن.

داپاراتن: داپاراندن: فڕ ڕیختن.

داپارین: داپاران: نگا: داپاران.

داپارێن: کەسێ که بەرەوخوار هەڵدەڕژێ: فڕ ڕیژەد.

داپاش: بەسوتا گەران: ئەگوتیەوه، ئەوتیەوه: پڕوەش، جستجو.

داپڕ: کەوت، کەی ئەت پڕچه: (مەیکه داپڕداپڕوا) قطعه قطعه.

داپڕان: ئەمبۆت: ئاڵەجیاوۆن: ازهم جدا شدن.

داپڕانی: مەد کێ بەرگێ له گوریس کێشانا: مسابقه طناب کشی.

داپڕستن: خاڵاو بردن: حمله بردن.

داپڕسکان: پەلاماردان بۆ ڕاکاندن: هجوم بەقصد ربودن.

داپڕسکین: داپڕسکان: هجوم به قصد ربودن چیزی.

داپڕکردن: ۱) جیاکردنەوەی کەم له زۆر: ۲) داوود گرتن له بردن: ۱) جدا کردن جزء از کل: ۲) انتقال گرفتن.

داپڕین: ۱) داپڕکردن: ۲) بر بەدارۆن بەهۆی توندوتۆڵی بەن له ئەندام: ۳) لەشه‌کردنی دار به‌چەقۆ: ۱) جدا کردن جزء از کل: ۲) زخمی شدن توسط طناب یا ریسمان: ۳) اثر گذاشتن بر چوب با کارد.

داپەڕین: چه قاندنی ریشەو له مام: کاشتن ریشه و نهال.

داپۆ: هاته سەرەمستان، خۆی چەماندەوه: خم شد.

داپۆن: چەمیەوه که دەست بگاته سەر زەمین: خم شدن و دست بر زمین نهادن.

داپەد: ۱) بەجیهێشت، کۆیەوەبوو: ۲) عادەت و ڕەفتار: ۱) باقی شده: ۲) عادت چنین است.

دابەزان: هەڵمەت هێرشی تۆڕە [ئا] هجوم بردن
دابەزاندن: هەڵمەت بردن بەرلە هەواڵان [ئا] قبل از بقیه یورش بردن
دابەزین: دابەزان [ئا] نزول
دابەن: بەرەوژێر دابەزین. ئەمر هەڵمەز دابەزت لەجیە؟ [ئا] پایین بردن
دابەزین: لەسەر سواری هاتنە خوار [ئا] پیاده شدن
دابەزین: ئەوی سواران دابنە خوار [ئا] پیاده کنید
دابەستن: ۱) قایم کردن. بەدانەستن. بەخەشدان ۲) قامەت بەستن. بەست پێکردنی تۆڕە بەتەت. ئەبەتی دابەستە. بۆری دابەستە؛ ۳) حەیوان لەسەڵ راگرتن بۆ ئەڵمەو بۆن ۴) تیر و تاسور سەرملی گاسنی و ئاسایی بۆت بۆن (بۆ کەم دابەستە) [ئا] ۱) محکم بستن؛ ۲) اقامهٔ نماز کردن؛ ۳) نگهداری حیوان و غریه کردن آن؛ ۴) تهیا کردن ابزار شخم
دابەستە: حەیوانی لەسەڵ راگراو بۆ ئەڵمەو بۆن [ئا] حیوان پرواری
دابەش: بەش کردن. بەش بەش کردن [ئا] تقسیم
دابەش دابەش: پارچەپارچە. جیا جیا [ئا] سرحد سرحد
دابەش بۆن: جوی جوی و بەش بەش بۆن [ئا] قطعه قطعه شدن
دابەش کراو: پارچەپارچە کراو [ئا] سرحد سرحد شده
دابەش کردن: بەش کردن [ئا] تقسیم کردن
دابەش کەر: کەسێ کەشتی بەش بەش دەکا [ئا] توزیع کننده
دابەشین: دابەش کردن [ئا] توزیع
دابەشینەوە: دابەشین [ئا] توزیع
دابەلاندن: فرۆشتن. فرێدان [ئا] بلعیدن. فروختن
دابەلین: دابەلاندن [ئا] نگا: دابەلاندن
دابێژ: دابێژەر. کەسێ کەبارە بان دەخڵ بەهۆگ ئەئیرا دەکا [ئا] بزنده
دابێژان: بێژن [ئا] بیختن
دابێژتن: بێژن [ئا] بیختن
دابێژەدابێژ: کون کون وەک بێژنگ [ئا] سوراخ سوراخ
دابێژراو: بەبێژنگ بێژراو [ئا] بیخته
دابێژە: فرمان بە دابێژین. ئاژە دابێژە بۆئان [ئا] بیخته کن
دابێژین: بێژن [ئا] بیختن
دابین: ۱) خۆمان چەسپین؛ ۲) ئۆقرە گرتن. هێدی دابەکان. کار یەکەکەم؛ ۳) خاتر جەم؛ ۴) ئارام بۆ کشە [ئا] ۱) خود را جم کنید؛ ۲) آرام گرفتن؛ ۳) خاطر جمع؛ ۴) آیین و آیان.
دابین کردن: یەک هێنان [ئا] فراهم کردن
دابینی: ئارامی. هێسایەتی [ئا] آرامش
دابە: داب [ئا] عادت
دابیاج: کەسێ بەتەنیا بان بەتیغ شتی لەسەرەوە بچووەخوار دەبێژن (ئاژەکانی دابیاچی) [ئا] کسی که با تیر یا تیغ چیزی را از بالا بپایین قطع کند
دابیاچین: دابیاج [ئا] نگا: دابیاج

دابیاچین: دابیاج [ئا] نگا: دابیاج
دابیاچین: دابیاج [ئا] نگا: دابیاج
دابیالین: ۱) پالاوتن ۲) بە شۆک چکاندن [ئا] ۱) تصفیه کردن؛ ۲) قطره قطره چکاندن
دابیجران: ۱) زەوی گۆشەدکردن (زار دابیجران. جاو دابیجران)؛ ۲) لەسەرەوە بۆخوار دڕکان [ئا] ۱) بازشدن چشم و دهان؛ ۲) از بالا بپایین باز شدن
دابیجراکتن: ۱) داچەقاندنی بەبەو زەق کردنی جاو؛ ۲) لەسەر بۆخوار دڕکاندن [ئا] ۱) باز کردن چشم و دهان؛ ۲) از بالا بپایین باز کردن
دابیجرین: دابیجراکتن [ئا] نگا: دابیجراکتن
دابیسکان: دابەزین [ئا] بەپیری هجوم بردن
دابیروزقان: بۆت بۆهەوی لکەدار بان هێشو لەگەڵاو دەنگا [ئا] لخت شدن از برگ و بر
دابیروزقاندن: بۆت کردنەوەی لک بان هێشو لەگەڵاو دەنگا [ئا] لخت کردن درخت از برگ و بر
دابیروزقانن: دابیروزقاندن [ئا] نگا: دابیروزقاندن
دابیروزقیان: دابیروزقان [ئا] نگا: دابیروزقان
دابیروزقین: دابیروزقان [ئا] نگا: دابیروزقان
دابیوسکان: دابیروزقان [ئا] نگا: دابیروزقان
دابیوسکاندن: دابیروزقاندن [ئا] نگا: دابیروزقاندن
دابیوسکین: دابیروزقان [ئا] نگا: دابیروزقان
دابیزان: بلاوبونەوەی شتی وردە [ئا] پاشیدن و پراکنده شدن
دابیزاندن: بەرەو ژێر بلاوکردنی شتی وردە [ئا] پاشیدن
دابیسکان: ۱) بەکزی. کزوبەسەرکردن؛ ۲) غەس خواردنی مریشکان بۆ کەمەشیر. دانیشتن [ئا] ۱) کز کردن؛ ۲) حالت نشستن مرغ در مقابل خروس
دابیسکین: دابیسکان [ئا] نگا: دابیسکان
دابیسیان: دابیسکان [ئا] نگا: دابیسکان
دابیلاندن: دابیلین [ئا] نگا: دابیلین
دابلۆخان: پێست فڕێدان لەسوتان [ئا] سوختن و افتادن پوست
دابلۆخان: دابلۆخان [ئا] سوختن و از بین رفتن پوست
دابلۆخاندن: سوتاندنی پێست [ئا] پوست سوزاندن
دابلۆخاو: پێست بەلاو بەسوتان [ئا] پوست انداخته از سوختگی
دابلۆخین: دابلۆخان [ئا] سوختن و از بین رفتن پوست
دابلۆخیو: دابلۆخاو [ئا] پوست انداخته از سوختگی
دابلۆسان: دارکاری کردنی جەستەو لەسەرەوەک [ئا] کتک کاری سخت و پیاپی
دابلۆساندن: دابلۆسان [ئا] نگا: دابلۆسان
دابلۆستن: دابلۆسان [ئا] نگا: دابلۆسان
دابلۆسکان: دابیروزقان [ئا] نگا: دابیروزقان
دابلۆسکاندن: دابلۆسکان. دابیروزقان [ئا] نگا: دابیروزقان
دابلۆسکیان: رۆتەوبونی لک بان هێشو لەگەڵاو دەنگا [ئا] لخت شدن

شاخه یا خوشه از برگ و دانه.
دایلوسین: دایلوسان [ق] نگا: دایلوسان.
دایوش: سرپوش دادن [ق] سرپوش گذاشتن.
دایوشان: ۱) برنجی که دوبار کوبیده باشد؛ ۲) پوشاندن به‌معنی سرپوش؛ ۳) پوشیدن سورو نهیبی خداساک [ق] ۱) کنایه از تمام کردن کار ساختمان؛ ۲) و ۳) سرپوش گذاشتن.
دایوشاندن: دایوشان [ق] نگا: دایوشان.
دایوشانن: دایوشان [ق] نگا: دایوشان.
دایوشراو: پوشاندن به‌معنی سرپوشیده [ق] پوشیده.
دایوشن: کسی که دادپوشی [ق] پوشاننده.
دایوشین: دایوشان [ق] نگا: دایوشان.
دایوج: قوت دار [ق] باهمه.
دایوچین: قوت‌دان [ق] باهمین.
دایوچین: قوت جوز [ق] فروشتن در گلو.
دایهز: ۱) برونده به‌جلالاکی؛ ۲) جاوه‌ترسان له‌کار [ق] ۱) حرکت باشتاب؛ ۲) اقدام.
دایهزاندن: کاو له سه‌رهوه هه‌ڵداشتن [ق] آب پاشیدن از بالا.
دایهزنین: هه‌ڵ بهزاندن، هه‌ڵبایینی اله و بوری دار [ق] عرس درخت.
دایهزین: سه‌رهوه‌ژیر بهزهوون [ق] باشتاب فرواندن.
دایهین: هه‌ڵ بهزاندن [ق] عرس درخت.
دایهج: ده‌نه‌کردان، توند بهستن، بهزه‌بانه [ق] محکم بستن و گره زدن.
دایهچاسین: ۱) دایهج؛ ۲) ره‌پیچه‌کردان، به‌رخوداوه‌ژرفاندن [ق] ۱) محکم بستن و گره زدن؛ ۲) با فشار به عمق راندن.
دایهچاندن: دایهچاندن [ق] نگا: دایهچاندن.
دایهچین: دایهچان، دایهچاندن [ق] نگا: دایهچاندن.
دایهر: دایکی دایکم، باپیر، ده‌ده، مامۆ [ق] مادربزرگ.
دایهرک: دایهر [ق] مادربزرگ.
دایهرۆشک: ۱) بیلچاڵوکه، کاکلسوردان؛ ۲) پیرایشوکه، جامه‌وه‌یکی بۆری چکۆله‌یه، دایهروکه [ق] ۱) عنکبوت؛ ۲) خرخاکی.
دایهروکه: پیرایشوکه، پیرایشوکه، جامه‌وه‌یکی بۆرو هرکه‌له به کۆل نه‌سه‌ر ئوه‌که‌ی هه‌ڵده‌دا [ق] خرخاکی.
دایهره: دایهر [ق] مادربزرگ.
دات: ۱) کردنی رابردو له‌دان، بخشین؛ ۲) پرسیاری‌دان بۆ رابردو (ئاخر ی دات ین؟) [ق] ۱) ماضی مطلق از فعل دادن دو شخص مفرد؛ ۲) آیا دادی؟
داتاش: تاشین [ق] تراشیدن.
داتاشان: تاشران له‌سه‌رهوه بۆخوار [ق] از بالا بپایین تراشیدن.
داتاشین: تاشین له‌سه‌رهوه بۆخوار [ق] از بالا به پایین تراشیدن.
داتروسکان: راچه‌نین له‌ترسان [ق] یکمرتبه.
داتروسکاندن: راچه‌ناندن [ق] شکه کردن.
داتروسکیان: داتروسکان [ق] یکمرتبه.
داتسیان: داهاتن له‌ناکاو بۆشان (ئه‌مجاره داتسیاگه) [ق] کج شدن نرباك به آنجا.
داتسین: داتسیان [ق] نگا: داتسیان.
داتکان: دڵۆپه‌دڵۆپه هاته‌خوار [ق] چکیدن.
داتکاندن: به‌دڵۆپ ڕاکردن سه‌ر به‌رخوار [ق] چکاندن.
داتکانن: داتکاندن [ق] چکانیدن.
داتلیشان: جڕخواردن له‌سه‌رهوه بۆخوار [ق] شکافتن از بالا بپایین.
داتلیشاندن: له‌سه‌رهوه بۆخوار دڕاندن، هه‌ڵاندن [ق] از بالا تا پایین شکافتن و دریدن.
داتلیشانن: داتلیشاندن [ق] نگا: داتلیشاندن.
داتلیشاو: دڕاو له‌سه‌رهوه بۆخوار [ق] از بالا تا پایین شکافته.
داتلیشیاگ: داتلیشاو [ق] نگا: داتلیشاو.
داتلیشیان: داتلیشان [ق] شکافتن از بالا تا پایین.
داتوڕاندن: قڕاندن، تۆڕاندن، جامه‌قڕه‌کردن [ق] استهزا کردن.
داتوروسکان: داتروسکان [ق] شکه‌شدن.
داتوروسکاندن: داتروسکاندن [ق] شکه کردن.
داتولان: تولاندوه [ق] نگا: تولاندوه.
داتولاو: له‌سه‌رهاو بۆگ له‌تولان [ق] از شدت پختن له شده.
داتولین: حاڵه‌تی داتولان [ق] له‌شدن از زیاد پختن.
داتهپان: ۱) قوڕبالی سه‌ربان؛ ۲) کوتانه‌وه به‌ئیل و هه‌رچی [ق] ۱) فرو رفتن بام؛ ۲) کوبیدن با بیل و...
داتهپای: ۱) زه‌وی و گڵی قوربان؛ ۲) کوتراو [ق] ۱) زمین و بام فرورفته؛ ۲) کوبیده شده.
داتهپکین: داتهپان [ق] نگا: داتهپان.
داتهپین: داتهپان [ق] نگا: داتهپان.
داتهقان: به‌ده‌ڵیل داتیزران [ق] با آتشه بیختن.
داتهقاندن: داتیزنی به‌ده‌ڵیل [ق] باشتاب بیختن.
داتهکان: ۱) سه‌رهه‌ڵدوخواز ڕاوه‌ستان؛ ۲) برینی له‌ڕاکۆبی ده‌فری وه‌ك کیسه‌و جه‌وال به‌هۆی ڕاوه‌ستاندن [ق] ۱) ایستادن؛ ۲) کنایه از خالی شدن محتوی کیسه بدلیل تکاندن.
داتهکاندن: ۱) له‌سه‌رهوه بۆخوار ڕاوه‌ستاندن؛ ۲) برینی له هیچ نه‌ما جه‌ستن [ق] ۱) فروتکاندن؛ ۲) کنایه از خالی کردن کیسه بوسیله تکاندن.
داتهکانن: داتهکاندن [ق] نگا: داتهکاندن.
داتهکاو: ڕاوه‌ستاو له‌سه‌رهوه بۆخوار [ق] فروتکانیده.
داتهکیان: داتهکان [ق] نگا: داتهکان.
داتهکی: داتهکار [ق] فروتکانیده.
داتهکین: داتهکان [ق] نگا: داتهکان.
داتهکیو: داتهکار [ق] نگا: داتهکار.
داتهمریاگ: داتهکاو، بۆ ده‌نگیو ئارام داتیشتو [ق] آرام و ساکت نشسته.
داتهمریان: داتهکان، داتهکان، هه‌ڵداوان [ق] آرام و ساکت نشستن.
داتهمین: خه‌مباری، ته‌نه‌تاری [ق] اندوهناکی.
داجرین: برینه‌وه، جه‌وه‌کات کردن [ق] جدیدن.

داچاندن: ۱) تخم بر زمین پاشیدن ۲) آب کم کم بسر زمین کردن [ق] ۱) تخم بر زمین افشاندن ۲) آب بر زمین قطره ریختن.

داچران: چران، تمام، بی‌کمبودی، تاگر سوختن [ق] سوختن بدن از تماس مستقیم با آتش.

داچرالدن: داغ به تمامی [ق] سوزاندن.

داچکاندن: هلواسین، دالاندن [ق] آویختن.

داچله‌کان: رنیقکین، لرزمان، بان، لهجه‌یی سمنی [ق] بکمورین.

داچله‌کاندن: پرشعوی، داچله‌کان [ق] شکه کردن.

داچله‌کانی: داچله‌کاندن [ق] شکه کردن.

داچله‌کاو: دلنزان، اندیه‌کاو، لرزیر، له ترسان، بان، له جه‌یی سمنی، سمنی‌رو، داخوش [ق] شکه شده.

داچله‌کیاگ: داچله‌کاو [ق] شکه شده.

داچله‌کیان: داچله‌کان [ق] بکمورین.

داچله‌کین: داچله‌کان، داچله‌کیان [ق] بکمورین.

داچله‌کیو: داچله‌کاو [ق] شکه شده.

داچنان: زیری، تو، پوه کراو [ق] زیر پا شده.

داچنراو: داچنان [ق] زیر پا شده.

داچنین: زیرکردنی، تست، بخشیدنت، به‌کنه، به‌ریکوپیکی، لهسمریه‌ا، هه‌لچنین، (دنیوی و غایه‌کان لهسمر نظره داچنه، کتیبه‌کان لهسمریه‌ه) داچنه [ق] پهلون هم چنین و ترتیب کردن.

داچوزان: ۱) هاتنه‌خواری ناوی کم لهسمریو زوره‌وه ۲) هه‌لاسی بوّنی ناو له دهفرا [ق] ۱) چکیدن ۲) خشکیدن آب چشمه و...

داچوزاندن: به‌ال کردنی ناو [ق] خشکانیدن آب.

داچوزانن: داچوزاندن [ق] خشکانیدن.

داچوزیان: داچوزان [ق] نگا: داچوزان.

داچوزین: داچوزان [ق] نگا: داچوزان.

داچون: ۱) تیری بوّنی تویان، لهسمریانه که داچوو، هه‌ویر که داچوو [ق] فرو رفتن.

داچه‌قان: ۱) هه‌گرتنی دهفر... (لهدمی داچه‌قاندا) ۲) نزاچوّن، (ئیرکه بهیانا داچه‌قی) ۳) بهرزه‌ویا بوون (ئاو له ئه‌ئوّ داچه‌قی) [ق] ۱) بازگرفتن مثلی و... ۲) خشیدن ۳) فرو نشستن در زمین.

داچه‌قانن: کردنی داچه‌قان [ق] نگا: داچه‌قان.

داچه‌قانی: داچه‌قانن [ق] نگا: داچه‌قان.

داچه‌قلو: هه‌کاری داچه‌قان [ق] صیغهٔ مفعولی از مصدر داچه‌قانه.

داچه‌قیاگ: داچه‌قان [ق] صیغهٔ مفعولی از مصدر داچه‌قانه.

داچه‌قیاو: داچه‌قان [ق] نگا: داچه‌قان.

داچه‌قین: داچه‌قان [ق] نگا: داچه‌قان.

داچه‌قین: تیری داچه‌قین [ق] صیغهٔ فاعلی از مصدر داچه‌قانه.

داچه‌کان: سیس، بوّ، دل کرنوّ [ق] افسردگی و پژمردگی.

داچه‌کاو: سیس، هه‌لگه‌ران، دل داخسو، که کریان [ق] افسرده و پژمرده.

داچه‌کین: داچه‌کان [ق] ضعف و افسردگی.

داچه‌لاندن: داهه‌قاندن، پهرپوّز هه‌لراستن، شوّرهوکردن [ق] آویختن.

داچه‌نران: زیری، تو، پوه کراو [ق] زیر پا شده.

داچه‌نراو: داچه‌نران [ق] زیر پا شده.

داچه‌نین: تو، پیاسی، زوی [ق] پا فشاری.

داچه‌نین: داچه‌نین [ق] پا فشاری.

داچه‌له‌چه‌ن: هیّنه، مه‌لی، چه‌فسه‌که، وسکرت [ق] خاموش باش.

داچین: داپرین [ق] نگا: داپرین.

داچین: تیری تو، پوه کراو، داچنان [ق] پا فشاری.

داچینران: تو، پوه کراو، داچنان [ق] پا فشاری شده.

داچینراو: داچنان [ق] پا فشاری شده.

داخا: ۱) حاضیری بکه‌ه ۲) حالیبوّن که تاسرین، ده‌ها، داخا [ق] ۱) قد نزند ۲) حیران شاخه شده.

داخ: ۱) حه‌ریف، مخابین ۲) خه‌م، کهسه‌ر ۳) تاسه، تهلزمه ۴) زوّرگه‌ر ۵) به‌ئاگر بیرالدن، داغ ۶) ئه‌ساس، وشه‌ی شاخه، بهاناتی، جیاد، تی، (موتاخ و داخه سخرکه‌ولین) ۷) دروشم [ق] ۱) دریغ ۲) تف، اندوه ۳) حسرت ۴) بسیار گرم، حار ۵) سوزاندن با آتش ۶) کوه ۷) آرم.

داخدار: خاوهن، دل‌کول [ق] اندوهگین.

داخراو: ۱) تو بیرالدن، بهشه‌ه‌ت دانین، پیوه‌ی، به‌سه‌را، قفل‌ه‌را ۲) ئه‌ر بهرپرزین دانین، راخراو، (دهرئی داخراو) [ق] ۱) بسته شده، قفل شده ۲) پهن شده، برای عرض و... گفته می‌شود.

داخراو: ۱) پیوه‌ی، قفل کراو ۲) راخراو [ق] ۱) بسته‌شده، قفل شده ۲) پهن شده، گسترده.

داخریان: داخریان [ق] بکمورین.

داخریان: داه‌کوهه، شه‌ئه‌ر [ق] بکمورین.

داخریاگ: داخراو [ق] نگا: داخراو.

داخز: سوتی، ئه‌ز [ق] سبد.

داخزان: به‌هشکه هاته‌خوار [ق] شُر خوردن و پایین آمدن.

داخزاو: به‌هشکه داکه‌وتو [ق] شُر خورده و پایین آمده.

داخزین: داخزان [ق] شُر خوردن و پایین آمدن.

داخزین: کهسی که به‌هشکه شتیک بهرزیو دبا [ق] کسی که چیزی را شُر دهد.

داخستن: ۱) بازکردنه‌وه له‌سه‌ر ریوی راخستن، (پیه‌کم داخست) ۲) پیوه‌ی بیرالدو به‌جیوه، قفل کردن ۳) قرتانه‌خوار له سه‌ریدا (لکه‌ی داکم داخست) ۴) له‌دست کسی باشتکیو، کهوته سه‌ر چوین ۵) هه‌لی کردنی تهشه‌وو کلی دزه‌ی گوزه‌ی سوزه‌ ۶) خیوانسانی عاشه، (ئاسانم داخست) ۷) تیری کردن (له‌ئه‌ئه‌ئه‌ئه‌ی بهری داخست) ۸) کوکردن و دانان بو دوایی (ئاوّلم داخست) [ق] ۱) پهن کردن و گسترده‌ن ۲) بستن در و دریچه ۳) پایین انداختن ۴) توسط کسی یا چیزی زمین خوردن ۵) برافروختن تنور و کوره ۶) پی ریختن به ۷) خم کردن و پایین آوردن ۸) پس‌انداز و جمع‌آوری آذوقه.

داخ کردن: ۱) به‌ئاسنی سوّره‌وه‌بو جیاکردن ۲) جوکانه‌ی دوّ

۳) برشی که فرهوداز و زبان لهدان ۱) داغ گذاری ۲) تشبیه روغن ۳) کنایه از فرست دادن.

داغگه: جیگای داغ کردنی مالات ◻ مکان داغ گذاری.

داغل: (زُرمو، ...) دار ◻ داغل.

داغله: فوتوی برازی ورگاندار ◻ صندوقچهٔ پول نقاره‌دار.

داغ‌لهوُل: تُرزه که ریداون ◻ عصبانی و دلزدش.

داغلو: جیگه مخان ◻ اربعاء الصوس.

داغلوچی: زن مدیف بداخمین ◻ متأسفانه.

داغلو: تاباکو، تابا، توتونی ◻ آبا!

داغلوا: داغلو ◻ آبا!

داغواز: ۱) نوشته، نه‌نویسی ۲) داواکار، سرزور ◻ ۱) مرد دیوان ۲) نیاز.

داغوازی: نوشتی ◻ سر به‌نیاز بودن.

داغواستن: خواستن، ویستن ◻ طلبیدن.

داغو دوخان: جیزو بخه‌ت بدرجه‌ت بیت، کوڵو که سه‌ر ◻ غم و غصه.

داغوده‌ورد: داغو دوخان ◻ غم و غصه.

داغسوران: ورده‌ورده کلوڵ‌سوی کلیشه‌ال لحیم کار بان کیم کردنی بزه‌وار ◻ تحلیل رفتن.

داغوریان: داغریان ◻ بگه‌خوردن.

داغوریانن: شکراتی مرو جوزیاسن بان چیه‌ییری باخوڵی بیدان ◻ تکه کردن.

داغوریان: داغریان ◻ بگه‌خوردن.

داغوریین: داغریان ◻ بگه‌خوردن.

داغوزین: ۱) تی خوزین ۲) چیشو هه‌لگوزین ◻ ۱) تهیه زدن ۲) لاغر بودن.

داغوزین: هاته‌خوار که سواری داده‌زین، داوزین ◻ پیاده شدن.

داغواستن: داغوزین ◻ پیاده شدن.

داغوم: داغو ◻ آبا!

داغوئان: ترسراوی بیوداو زوزیوین بو خه‌ڵک ◻ بیابه.

داغه: ۱) چیمان بداخستن ۲) گه‌زیه ◻ ۱) اثر بداخستن ۲) گرم کردن.

داغه‌ن: کیسن کاری داغستن ده‌کا ◻ اسمهٔ فاعلی بداخستن.

داغه‌کیم: بداخمین، حیفی ◻ متأسفانه.

داغی داغان: زوز بداخمون، حیفیو شکاین، ۱) تیمه وشمان شوه سلاقان بیه‌ماشان تیزن ۲) داغی داغالم بیماری جوزن که ئیوه‌شمان بزانا وشیخ بزانا ◻ با کمال تأسف.

داغی گرانم: داغی داغانم ◻ با کمال تأسف.

داف: ۱) هاوار ۲) شوکتی زیوا، عدالت ◻ ۱) فغان، فریاد ۲) عدالت.

داواک: ۱) وشه‌ی زوزلیزان بو داڵده ۲) تاوی، زی بیرق سه‌رسی بیرداز بوب چیشک ◻ ۱) کلمهٔ خطاب احترام‌آمیز به مادر ۲) بیرق.

داوان: ۱) ناشتی نه‌آمه‌و ۲) قیز کردن، (دوزی داداوان) ۳) خاوه‌ن.

(بیه‌یشتی داوان) ۴) بیه‌ی یا داشتن (ئیو گزیوه‌کم بو داده تا بیچنو) ۵) کوزو کاڵیس چیسوسه قوز گرتن (ئیمواره‌کیم داداوه) ۶) دمس پیکردنی باریس (بیاران داداوا) ۷) مه‌لاسین (ئیم کوزیه تاو داداوا گوزه که دای داوه) ۸) بیرداهوی بیرده ۹) داخستنی مه‌رگو بیچیه ۱۰) دست ئیمه‌ر زوری باز (ئیمه‌واز دمستی داداوسو) ◻ ۱) تراشیدن قلم ۲) تعلیم ۳) نشان دادن ۴) گره‌ضای اوّل باختنی ۵) ترسیم سوراخ و خراش دیوار با گل ۶) شروع بارندگی ۷) شب کردن ۸) انداختن برده ۹) بستن در و پنجره ۱۰) دست بر بدن جهان.

داداشه‌وه: ۱) بیرداهوی بیرده ۲) کوزو کاڵیس چاوز کردن ◻ ۱) انداختن برده ۲) گرفتن سوراخ دیوار با گل.

داوپیس: گلی کل شکایت کهر ◻ شاکی، دادخواه.

داوپیس: فریادرس، کسیس بهاواری بیدو ده‌گاو که شکایتی ده‌بریس ◻ کسی که به شکایات دیگران می‌رسد.

داوپه‌روون: خاوین‌زان عادل ◻ دادپرور.

داوخوا: داوپیر ◻ دادخواه.

داوخواز: داوپیر ◻ دادخواه.

داوخوازی: گلی کردن شکایت کردن ◻ دادخواهی.

داوخوایی: داوخوازی ◻ دادخواهی.

داوڕ: زوز زیان (کراسه‌کی داوڕی) ◻ پاره.

داوڕان: زیان کاری زوزیوا ◻ پاره شدن طوق.

داوڕاو: داشیشاو ◻ پاره شده از طوق.

داوڕداوڕ: ۱) لیمه‌ند جیوه زیاو جزوزیا ۲) کات کات‌ئوی زوه‌ی کوپر کاری کاوداستن ◻ ۱) پاره‌پاره شده ۲) زمین قطعه‌قطعه شده توسط آب.

داوڕوُن: دوست پیشیه‌که‌ا مزوُن (ئیمکی کاواکه‌ی بو داوڕوون کیم پیشیم بو داوڕی) ◻ تهم دوختن.

داوڕمی: هاتا، فریادرس ◻ فریادرس.

داوڕیاگ: داوڕاو ◻ پارشده طوق.

داوڕین: کاری داوڕان ◻ ازبین پاره کردن.

داوڵ: داپلد، داللاد ◻ مادر.

داوگا: بیه‌کیه‌ی جیگای شکایت کردن ◻ دادگاه.

داوگه: داوگا ◻ دادگاه.

داوگه‌ر: داوپیروور ◻ دادگر، عادل.

داوگیر: داوگه‌ر ◻ دادگر.

داوه‌ستت: ماته‌ل، بیه‌ور، کزین و فرکتن ◻ معامله.

داوه‌یداد: هاوار کیسیت داسه‌ی کهر ◻ داد و بیداد.

داوُران: داوڕان ◻ بهم دوختن.

داوُرانن: داوڕین ◻ بهم دوختن.

داوُش: ۱) شیروُش ۲) برشی که‌کیسر که بچکری ئوسیه‌و بچیره دیلیا ◻ ۱) شیرینی ۲) دوست دخل.

داوُشین: ۱) موئین تا ئاخره‌ئوُیه ۲) برشی که بچیره‌ویی ئاوه‌وای

دوشی گزی کار [ق] ۱) تا قطرهٔ آخر دوشیدن؛ ۲) کنایه از سوء استفادهٔ دخل‌دستان

دادوفوغان: دادخواهان، هدر و هور، [ق] فریاد و فغان.

دادوک: تابین، دابین [ق] دایه

دادوه: کوری بهشکاهیان راه گا [ق] قاضی

دادو: ۱) فرمان به دادان؛ ۲) خوشکی گهوره؛ ۳) دادگاه، دادبار [ق] ۱) عدل امر از حضرت دادار؛ ۲) خواهر بزرگتر؛ ۳) مادر.

دادونگ: فرمان به بنه‌نگ‌بون (دادونگه براتین چوه) [ق] ساکت شو.

دادوی: ۱) نامزدم جوان؛ ۲) خوشکی گهوره‌ی شما؛ ۳) دایکی شما؛ ۴) جیدی هاتمان (دادوی کورگهل راکن) [ق] ۱) بگذار بیسوا؛ ۲) خواهر بزرگتر او؛ ۳) مادر او؛ ۴) کلمهٔ تشجیع

دادی: تابین، دابین [ق] دایه.

دادیران: راداشتن، داهشتن، منال بهسه‌وسه‌وه کردن بوز راهشتن [ق] سر با گرفتن بچه.

دادیله: بنه‌ی دوشتی خوشکی چکوله [ق] کلمهٔ نوازش خواهر کوچکتر

دار: ۱) درخت؛ (داریی، دارگوتره)؛ ۲) چیو؛ (دار بهسه)؛ ۳) علاشکری، تورگ؛ ۴) فدان؛ (داری تیهان)؛ ۵) رهی خوی بوان؛ (داری خوی بچهنه)؛ ۶) سامان مال دارایی؛ (دار و تحارم نمیسه‌سو)؛ ۷) پالنگری پولانا؛ خاوین (خیزان دار، مهردار) [ق] ۱) درخت؛ ۲) چوب؛ ۳) هزم؛ ۴) دار (خدام)؛ ۵) پیمانه نمک فروش؛ ۶) ثروت دارایی؛ ۷) پیوند بهمعنی صاحب خداوند.

دارا: ۱) دولهمند، پوله، رهنگین؛ ۲) جوری دهرمانی چاوتنه؛ ۳) جوری گوشال؛ ۴) ناوی پاوانه [ق] ۱) ثروتمند؛ ۲) از داروهای چشم؛ ۳) نوعی پارچه؛ ۴) اسمی مردانه.

دارازوش: دارکی لوموارهو زور کهسوو بلند دهبی [ق] درختی است جنگلی.

دارانش: دالان [ق] لانه‌خور.

داراشتن: گوشتیکی کوی‌ستانه بهعنی ویرانی کرد [ق] روستایی در کردستان که به وسیله جنها ویران شد.

دارانهوه: بوراهوه، دل کهلوجوی، کهسهرخوجوی [ق] غش کردن.

دارایی: ۱) کوتوانه کهبارچهی دار؛ ۲) کارگری باج‌ساندن [ق] ۱) بارقه؛ ۲) اداره دارایی

داربان: دهافهان، پاهوان [ق] بندبان

داربازه: داربهست، تابوت [ق] تابوت.

داربس: ۱) درندهیکی چکوله کهتیری پشیله؛ ۲) کهسی که به بور داران دهبری [ق] ۱) درندهی از تیره گربهسانان؛ ۲) هیزم‌شکن

داربوکردن: بریتی له سزادان، توله لی‌ساندهوه [ق] کنایه از انتقام گرفتن.

داربهس: ۱) فابهسهی؛ ۲) تابوتی مردو گوریهو؛ ۳) داربکان بو بسان بی کردن [ق] ۱) داربست تاک؛ ۲) تابوت؛ ۳) داربست بنایی.

داربهست: داربهس [ق] تکا داربهس.

داربهسی: داری بی گریهی کوربستانه که دوای بهعنی ویرانی کرا [ق] نام سه روستا در کردستان.

داربهند: داربکهانی جیهیشتوکاری [ق] داربست بنایی

داربهشهخوین: داروخین، داری که خوجهدی تیدهخهن و له دوری راده‌کهن [ق] وسیله‌ای که بهمان بند تنبان را در بر کنند.

داربهنگ: داربهس، دار کهسکان [ق] درخت بنه

داربیژی: داری راپهل کراوی توان دوشین‌ی او به دوشین‌ی له کهلهبابی مهزدوشین [ق] چوب فاصل میان گوسفندان دوشیده و نادوشیده هنگام دوشیدن گله.

داربیره: داربیر [ق] تکا داربیر.

داربیاج: تهرداس، تهوردهس [ق] دهره.

داربیشکیف: بای وادهی بریک چهار [ق] سرآغاز باد بهاری.

دار پوچ: داری بیری کهمدل [ق] درخت از بیری پوسیده.

دارتاش: نهجار [ق] مردو گر، نجار

دارتاشخانه: دولانی نهجاری [ق] کارگاه نجاری.

دارتو: ۱) دارهتو؛ ۲) جلهی بنی ترای نهو [ق] ۱) درخت توت؛ ۲) تری.

دارتوریکهلک: دارکوتکه، دارکوت، دارهتیکه، دهلکه [ق] پرندهٔ دارکوب.

دارتوقاله: بوی پهو [ق] درخت پسته

دارتومهک: ساز و دهنگ یکهجه، ساز و دهول [ق] ساز و ضرب.

دارتوی: قرقره، چرک [ق] قرقره.

دارتهوم: تابوت، داربهست [ق] تابوت

دارتهفن: دهرگای نهوتگهران، جوارچیوهی قالی چنین [ق] چارچوبه دستگاه قالی‌بافی.

دارتهقیته: دارکوتکه [ق] دارکوب.

دارتهل: داری پهرز که تاهوتی پهسهردا راپهل کراوه [ق] عمود تلفن.

دارتهون: جوارچیوهی تهونگهری، دارتهفن [ق] چارچوبهٔ دستگاه قالی‌بافی.

دارتیلی: دارتهل [ق] عمود تلفن.

دارجغاره: موته، دهمته، باسک [ق] چوب سیگار.

دارجگهره: دارجغاره [ق] چوب سیگار

دارجلفه: دهوین، جلو [ق] درخت بوته‌ای.

دارجین: توکهدارکه تیژو بوی خوش [ق] دارچین.

دارجینی: دارجین [ق] دارچین.

دارداروکه: بریتی له داری زور کوت و زوی هاتو [ق] کنایه از نان کهنه و خشک شده.

داردان: ۱) عهساری تیژنگ؛ ۲) جی‌ههستاو ریشهی زوا؛ ۳) له قهنارهدان، له سی‌دانهدار [ق] ۱) آبار هیزم؛ ۲) بهالستان؛ ۳) بهدار آویختن، دارزدن

داردوژهنگ: داری کهیلاو تیولای بهشکه، که بهنیاه دهخرنه ناو تراهیوه [ق] دو چوب کنارهٔ شکاف.

داردمس: چوبی که بدان سنگ و مانند آن را چوبستی.

داردمست: داردمس، چوبستی.

دارزنگ: ۱) داری راهدنگیاو بسمر لاخوز؛ ۲) ناخوز گاوداری تاو توانداری؛ ۱) چوبی که سر آنرا گذارند؛ ۲) آخوری که از چوب سازند.

دارزان: ۱) داولان؛ ۲) زرین تهراوی؛ ۱) بسیار پختن؛ ۲) پوستین زر هم باشد.

دارزانستن: ۱) بتولا بنه نمود؛ ۲) زراندن؛ ۱) بسیار چوب ساختن؛ ۲) پوستین.

دارزتن: دارزاندن؛ نگا: دارزاندن.

دارزلی: داولا؛ زر هم باشد، بسیار پخته.

دارزای: دارزلی؛ زر هم باشد، بسیار پخته.

دارزیاگ: دارزلی؛ نگا: دارزلی.

دارزیان: دارزلی؛ نگا: دارزلی.

دارزیلی: دارزلی؛ نگا: دارزلی.

دارزین: دارزان؛ نگا: دارزان.

دارزین: دارزلی؛ نگا: دارزلی.

دارزلی: ۱) سیرپوخوار زدن؛ ۲) دهقالب کردن؛ ۱) پاپین ریختن؛ ۲) ریخته‌گری.

دارزاندن: ۱) سیرپوخوار زدن؛ ۲) دهقالب کردن؛ ۱) پاپین ریختن؛ ۲) قالب‌ریزی.

دارزلی: ۱) سیرپوخوار زدن؛ ۲) دهقالب‌ندا دروست کردن؛ ۱) پاپین ریخته‌شده؛ ۲) قالب‌ریزی شده.

دارزتن: دارزاندن؛ نگا: دارزاندن.

دارزمنی: زمستانی تازه که به داروست هیمسایان بوند کسر سرشاری گله با چوبستی.

دارزمان: دارزان؛ نگا: دارزان.

دارزین: دارزان؛ نگا: دارزان.

دارسان: نرز، نرزوان، جنگل؛ جنگل.

دارسان: هملخت برین، بلامزدان؛ بی‌برین برین.

دارسان: جنگل، نرزوان، دارسان؛ جنگل.

دارسکان: بلامزدان، دارسان؛ بی‌برین برین.

دارسکاندن: گرتزو بدوز راتشان؛ گرفتن و بدور کشیدن.

دارسیواگ: خو داوکی نوزکران بدانی بی دمسان؛ چوب مسواک.

دارشاخ کردن: سوکایتی بسمر هیشان؛ آب ورمن.

دارشتن: ۱) داراندن؛ ۲) گل دهجاو کیشان؛ ۱) نگا: داراندن؛ ۲) سرمه‌کشیدن.

دارشته: دهقالب کراو؛ در قالب شده.

دارشق: ۱) داری بن‌تاش باشکاو؛ ۲) کاتبو، گوجانی گشمی شمشن؛ ۱) چوب زیر بغل؛ ۲) چوبستی چوگان‌بازی.

دارشقین: کاتبو، دارشق؛ چوبستی چوگان‌بازی.

دارغد: خوتجی دوشتان باشمولی شاد؛ داروغه.

دارفرسقی: داری جه‌فتاز شده‌و رنگه بر صلوه دیاری کردن؛ فرهنگستان.

دارقان: ۱) داربر، کسی که دار به‌بر و هنر دیرنه‌بود؛ ۲) داروان، کسی که باین دستوانی بجوبجت هنگنتن داره دارق؛ ۱) کسی که کارش قطع درخت است؛ ۲) کسی که بر بالا رفتن از درخت مهارت داشته باشد.

دارقواج: دولکن، که امروزی دوچرخه‌ی، لوله‌چه‌گی سیر دوختن؛ چوب یا فلز پوسری که جنگاور تیراندازی لوله تفنگ را بر آن تکیه می‌دهند.

دارقهان: داریک که تاشه‌ی بدارزوی گمبوری بیدا دهکه؛ چوبی که جهان را بدان وصل کنند.

دارقمسو: ۱) دار خورمه؛ ۲) داریکه بر جوانی رازنده‌گرن بوک دار خورمه‌بن و بر تاه؛ ۱) درخت خرما؛ ۲) درخت خرمای زینتی.

دارقلونک: لاسکی بشکی تورن و بمو؛ سلسلهٔ خنک پنبه و شاکو.

دارقمواخ: دارقواج؛ نگا: دارقواج.

دارقموام: تاسیرازی داری خوار راست کردنمو؛ افزار راست کردن چوب کج.

دارک: دمدره تورن؛ رگه برگ توتون.

دار کار چلک: داری کرونسلا؛ چوبی گلابی دهشی.

دارکاری: بمدار لندان؛ با چوب زدن.

دارک بری: ۱) هملاواری دمدار له تورن؛ ۲) کسی که دمدار له تورن جدا دهکانمو؛ ۱) جدا کردن رگها از برگ توتون؛ ۲) کسی که رگها را از برگ توتون جدا می‌کند.

دارکردن: تورک، تورکرمنمو؛ جمع‌آوری هیزم.

دارکوک: دارکوتکه؛ دارکوب.

دارکوکه: دارکوک؛ دارکوب.

دارکوت: دارکوتکه، دارکوکه؛ دارکوب.

دارکوتک: داری که اگر بی تاک بدرده‌دمن؛ چوبی که از آن برای برهم زدن آتش استفاده می‌شود.

دارکوتکه: دارکوت؛ دارکوب.

دارکوزک: دارکوتک؛ نگا: دارکوتک.

دارکوتاک: ۱) کوتکه‌داری جشت بازی؛ ۲) کوتکه‌بوزی بمو؛ ۳) دمبوز چمر؛ ۱) نگه چوب بازی سوارکاران؛ ۲) نگا: کوتکه‌بوز؛ ۳) مرحلهٔ جنگلی.

دارکونکره: دارکوت؛ دارکوب.

دارکه‌پیچان: برنی که تری تنه‌هست، امرو لاوار؛ کنایه از لاغر مردنی.

دارکه‌ر: ۱) تورک، کوکه‌بو؛ ۲) داربر؛ ۱) هیزم، جمع تور؛ ۲) هیزم‌شکن.

دارکیله: داروکسه‌ی تاک تورنی کنایه‌ی پیوانه؛ چوبکی که ظرفیت پیمانه را تنظیم کند.

دارگمورد: داری تیوان رابه‌ای بمون؛ چوب میان بازیهای قالی در

دستگاه قالی‌بافی.

دارگوز: داری که به‌طور دمیدستن تاجیر بخوانی بسا [illegible] چوبی که [illegible] بدان بندند.

دارگوزدین: داری که لغزیدن را لغزی دهد [illegible] چوب چوگان‌بازی.

دارمال: بزرگ‌تر، [illegible] ملاامال، امالیه.

دارمان: روغنی سبز به‌رنگ [illegible] فرورفتن.

دارماتن: روغنکن [illegible] بوخوار [illegible] فرورفتن.

دارمانن: دارماتن [illegible] فرورفتن.

دارمای: روغن [illegible] بوخوار [illegible] فرورفته.

دارمین: دارمان [illegible] فرورفتن.

دارمین: روغن [illegible] بوخوار [illegible] فرورفته.

دارن: [illegible] گیر کند.

دارنان: [illegible] بوخوار [illegible] پوست [illegible] [illegible] پوستانه [illegible].

دارنده: دارا، [illegible] رنگین [illegible] فرو [illegible].

دارنین: [illegible] کردن [illegible] [illegible] بوخوار [illegible] دارنی، [illegible] ترکی دارنیوه، [illegible] دارنه [illegible] کشتن و لخت کردن.

دارو: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) هست ۲) دارو.

دارو: درمان، [illegible] واحی.

داروبیار: برنجی که [illegible] [illegible] کشاند از توانایی و سلامت.

داروبهر: ۱) برنجی که [illegible] ۲) برنجی که [illegible] ۱) کشاند از فرجی ۲) کشاند از [illegible] خشک و خالی از [illegible].

داروبهروق: [illegible] دارو [illegible] خاموش [illegible] تاوان.

داروتان: دارتان [illegible] نگا: دارتان.

داروتانن: دارتن [illegible] نگا: دارتن.

داروتانن: دارتانن [illegible] نگا: دارتن.

داروتاو: دارتاو [illegible] نگا: دارتاو.

داروتای: دارتاو [illegible] نگا: دارتاو.

داروجان: [illegible] کتره.

داروجان: [illegible] برکنده شدن برنده با آب گرم.

داروجانن: [illegible] برکنده شدن برنده با آب گرم.

داروجای: [illegible] برکنده شده با آب گرم.

داروچکه: [illegible] دارو [illegible] چکوله [illegible] چوب.

داروچکه: داهیلاو [illegible] فروهشته.

داروچکان: داهیلان، داهیشتن [illegible] فروهشتن.

داروچکانن: داهیلان [illegible] فروهشتن.

داروچکاو: داروچکه [illegible] فروهشته.

داروخان: گونه‌یکی [illegible] گورستان [illegible] نام روستایی در کردستان.

داروخان: دارمان [illegible] نگا: دارمان.

داروخانن: دارمانن [illegible] نگا: دارمانن.

داروخانه: شونین [illegible] که دوره‌ای [illegible] [illegible] کردن [illegible] جای [illegible] واحی گرفتن در گرمابه.

داروخای: دارماو [illegible] فروریخته.

داروخاگ: دارماو [illegible] فروریخته.

داروخیان: دارماو [illegible] فروریخته.

داروده‌سته: دست و پیوند [illegible] دارو دسته.

دارو دوسه: دارو دسته [illegible] دارو دسته.

دارو دوره‌ن: [illegible] [illegible] و ماهور.

داروقه: دارغه [illegible] داروغه.

داروگرتن: درمان، [illegible] [illegible] واحی گرفتن.

داروگی: گونه‌یکی [illegible] گورستان [illegible] به‌معنی ویرانی کرد [illegible] روستایی که به [illegible] جنبها ویران شد.

داره: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible] [illegible] نگهداشتن ۲) [illegible].

داره‌بازه: دارهست [illegible] تابوت.

داره‌پیش: [illegible] تقسیم.

داره‌پیمن: دارهدوان، دارهست، دارهپوست [illegible] درخت [illegible].

داره‌پیچان: [illegible] ریگی [illegible] [illegible] [illegible].

داره‌ته: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible].

داره‌تو: ۱) دار [illegible] ۲) گونه‌یکی [illegible] به‌معنی ویرانی کرد [illegible] ۱) درخت توت ۲) نام روستایی که جنبها ویران کردند.

داره‌دار: جوجه‌ی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

داری: ۱) داسی درویشه ۲) خاریکی کوئی کوریه‌ق ۱) داسی ۲) نام شهری قدیمی در کردستان.

داریاله‌وه: ۱) بۆراسه‌وه. دڵ له‌خۆچون ۲) بەولاو بەولادا کەوتن ق ۱) از حال رفتن ۲) تلو تلو خوردن.

داریتن: داریتن، داراتن ق نگا: داراتن.

داریۆکه: قالبی تەت بۆدا ئەوانەوەی پەتەساز ق قالب ریخته گری.

داریۆی: کاری وەقالب کردنی کانیاو ق ریخته گری.

داری‌سەماوات: بریتی لە داریەسەت کردنی زۆر (بەیەکە داری سەماوات) بیەد ق کنایه از آویزه شدن بسیار.

داریلانلە: گوڵیکی بۆن خۆشە ق گلی است خوشبو.

داریۆ: هەرشتی لەدار کراو ق چوبین.

داریە: دارین ق چوبین.

داریە: سەدەر ئامەشتان ق آبکش چوبین.

داژدان: ۱) هەڵاچی، باسەوانی کەلەهە ۲) بریتی لە لاگر و بارزەبر ق ۱) نگهبان قلعه ۲) کنایه از طرفدار.

داژگیر: بەرکی کون هەڵە بۆ گەنم پاکردن ق الک گندم پاک کردن.

داژەلین: بەرەوخوار بردن (ئۆتۆی داژەلەوە) ق پایین کرفتن.

داژۆتن: ۱) داژەتن ۲) هەڵواسین ق ۱) پایین گرفتن ۲) آویزان کردن.

داژەنین: ۱) داژەسین ۲) لەبەرەڵاک هەڵسوەشاندنی کەلەو پەلی وەک سەدەلەو چەک ق ۱) پایین گرفتن ۲) بهم زدن وسایلی چون ساعت و تفنگ.

داژیان: بزی، رسق، رۆژی ق روزی، قوت.

داس: دارق داس.

داسپاردن: راسپاردن، فەرمیتی کردن ق سفارش کردن.

داس بەرین: بەداس بڕاسەوەی وەنجەی ساوا تا پنجی قایم‌تر بۆ هرس بوجۆ ضعیف برای تقویت آن.

داستان: چیرۆک ق داستان.

داسخاڵە: داسی گوشاد کە تایبەتی گیادروە ق داس گشاد ویژۀ درو گیاه.

داسرەتن: هەدان، ئارام گرتن، داسەکان ق آرام گرفتن.

داسرەوتن: داسرەتن ق آرام گرفتن.

داسرەوین: داسرەتن ق آرام گرفتن.

داسڵە: ۱) داسی چکۆڵە ۲) تەوریلی ۳) هەیدان هەرو ق ۱) داس کوچک ۲) داس شاخەبڕی ۳) تار بارباد تیغ.

داسک: داسی کۆڵی دەغڵ ق انگل، سنجد.

داس‌ماڵ: دروینەی گیا بەداس ق درو گیاه با داس.

داس‌ماڵە: داس‌ماڵ ق درو گیاه با داس.

داسنی: ۱) لەسەر ئاشی بەردەنی ۲) خواردنی کەران ق ۱) روشنی ۲) خواسگاران.

داسۆ: پرزی کوڵی کەلەوەق انگل داسه.

داسۆک: داسۆ ق انگل داسه.

داسۆکە: داسۆ ق انگل داسه.

داسولکە: ۱) داسۆ ۲) داسی بچوک ق ۱) انگل ۲) داس کوچک.

داسە: داسۆ ق انگل.

داسەکان: داسرەوین ق آرام گرفتن.

داسەکتان: سرەوتن، ئەوەی گرتو ق آرام گرفته.

داسەکتین: داسەکتان ق آرام شدن، آرام گرفتن.

داسیلە: داسی بچوک ق داس کوچک.

داش: ۱) کۆڕەی ئاسنگەر و پینەکاران ۲) پیادەی داهەر شەترەنج ق ۱) کوره ۲) پیادۀ شطرنج و دامه.

داشاخە: ئاشاخە، کەباڵی مووی ق پشم.

داش‌بەداش: ۱) پیدەکە کە کەمەی دابەدا ۲) بریتی لە تۆڵەساندنەوە ق ۱) اصطلاحی در بازی دامه ۲) کنایه از انتقام گرفتن.

داشت: ئازەڵی (گیرانۆ) بەرەو ق دام نگهداری شده برای تولیدمثل.

داشتن: ۱) ئاوەڵنان، ئاوەیاری، ئاوەڕی ۲) لەسەر بۆخوار خوشتن ق ۱) آبیاری ۲) از بالا بەپایین شستن.

داشتە: ۱) داشت ۲) کۆمە (پیر داشتە بەکاری) ق ۱) نگا: داشت ۲) انبه.

داشتە: داشت ق نگا: داشت.

داشداڕ: دازدار ق نگا: دازدار.

داشداری: لابەنگری، ئاگاداری، پارێزگاری ق طرفداری.

داشدیار: پەنوان، ئاگاداری ماڵ ق مدیر خانه.

داشک: بەیەکی کەن جاش ق کرمک.

داشکان: ۱) هەڵرانی چۆکە بۆ ئاوەڕی ۲) لەهەساو کەم کردەوە ۳) ڕەتاکان ق ۱) شکستن چوبی در کار آبیاری ۲) از میزان حساب کسر کردن، تخفیف دادن ۳) خسته کردن.

داشکاندن: داشکان ق نگا: داشکان.

داشکاین: داشکان ق نگا: داشکان.

داش کەلەم: کەلەی بی کەلاکی ڕەق وەک ئۆرد دەخوری ق کلوفسری.

داش کەلەم: داش کەلەم ق کلم قمری.

داشگیر: داژگیر ق نگا: داژگیر.

داشلاک: شاگردی کلیسا لە گوندەکانی کوردستان ق نام اختصاصی شاگردان کلیسا در کردستان.

داشلیقیان: قلیقامیە، لیقامیە ق لیشتن.

داشۆ: ۱) براکەوە ۲) ڕەنجی دوانلی بڕاکەوە ق ۱) برادر بزرگ ۲) واژه‌ای برای خطاب به برادر بزرگ.

داشۆران: شۆڕبون بەتاو لەسەر بۆخوار ق از بالا بەپایین شستن.

داشۆڕان: بەرەوخوار شۆڕبونەوە ق آویزان شدن.

داشۆراندن: خوشتن لەسەرەوە بۆخوار ق از بالا بەپایین شستن.

داشۆراندن: شۆڕەوەکردن، داهەڵان ق آویزان کردن.

داشۆراو: بەتاو لەسەر ئاخوار شۆڕبابو ق از بالا بەپایین شستەو شده.

داشوریاگ: ۱) بەشاو شۆراو لەسەر ئاخوار ۲) بریتی لە بۆشەرەو ئاڕۆ ق ۱) از بالا بەپایین شسته شده ۲) کنایه از بی شرم و حیا.

داشوزباگ: داغلزار لەسەریەو بۆخواو، داغلزار ئاوزان بدە.
داشوزین: داغلان، سەر بەیەو زیز داغلسان ئاوزان بدن.
داشوشتن: داوشت ئو، ورەکست.
داشەگان: خواز بۆلەو لەملار بەولاد ئاوزان بدن و بەهر طرف تکان خوردن.
داشەگاندن: خوار کردەب بەولاد بەملاد ئاوزان کردن و بەهر طرف تکان دان.
داشەهارە: دوانین بیانەی گەلەی داشە ئاخرین مهرە دز بازی داشە.
داشی: هەزاری گوڵ چین لە بەرز ئاخرشەچین.
داشین: دەسەی زیز بۆ دەسەی ئوان گەوز ئاکشەی اسرام بە براس بزرگتر دادان.
داشیان: کیوانوری مال ئاماو.
داشیلان: لە سەرەو بۆ خوار بەهیز دەس بیاهیان: (بشتی داشیلا) ئاسان دان.
داغا: ۱) جاشموری ترکەد ۲) جاشموری بەشیرای داخرا ۱) ترکەد ۲) جانور شناخەد شەد.
داغوران: ترسنان ئو فروداب، فورت دان.
داغ: ۱) گەرم ۲) جەو جەفەت ۳) پیران بەناسی بۆ دەو بۆ ۱) داغ ۲) غیر اشیه ۳) داغ کردن با آهن سرخ شده.
داغان: بەریان، تەرسنو ئوان، بەفر و ئوان داغان.
داغدیه: بالا جەسەهانگ ئەسست دیده.
داغمه: بزری بەو لەلی، تەمغه ئەهر براس.
داف: ۱) داو ۲) گرفتاری ۱) داو ۲) گرفتاری.
دافرتان: ئو دەرەزین ئەسەرەن جهیدن.
دافرتاندن: لەناسیو دەراریستن ئەلە بەرەن و جهاندن.
دافرقان: داپۆخان ئەلە شەن لا شەت پەخش.
دافرقاندن: داپۆخاندن ئەلە کردن.
دافرقیان: داپۆخان ئەلە نگا: داپۆخان.
دافرقین: دافرقیان ئەلە شەن لا شەت پەخش.
دافلیقان: پەشانەو ئەلە شەن ازهم گسیختن.
دافلیقان: داپۆخان ئەلەشەن و ازهم گسیختن از شدت زخم.
دافلیقان: داپۆخاو ئەلەشەد از شدت زخم و بیماری.
دافلیقین: دافلیقان ئەلە نگا: دافلیقان.
داف: داو ئەلە دام.
دافمۆز: ۱) کەوی لەدار ترساو لە تەموتی داو ئاکەوی ۲) پرسی لە فیلبازو زیرک ۱) کبکی که از دام ترسیده و طرف آن نمی‌رود ۲) کنایه از آدم زیرک و مکار.
دافمیلاو: داوسکە، موی کلکی بەکسم ئەموی ستور.
دافلاو: داوی راوەکەم ئەلە دامی که برای کبک گذارند.
دافەرسان: ۱) خوی کەوە ترساندن، بواد دەکە ترسی بەدەستە بەکەوە ۲) زاسان ۱) بهر چسبیدن ۲) تهدید با دست.
دافەگی: بەدەسە بەلاوان ئاسەەخوان، ئەزوینت.
دافی: دوایی، دوماهی، ئاخری ئاخری.
دافرتاندن: ۱) ئەزوزین ۲) بەدەان شکاندن و مزین ۱) خاییدن ۲) با دندان شکستن و بریدن.
دافرچان: ترجان ئەلە ترجیدن.
دافرچاندن: هەلەرجاندن، گرایج کردن ئەلە ترجاندن.
دافرچیان: داترجان ئەلە ترجیدن.
دافلیشان: لەسەر بۆخوار دەزیرەن ئەلە ترکیدن از بالا به پایین.
دافلیشاندن: لەسەر بۆخوار لەت کردن، داقرین ئەلە شکافتن از بالا به پایین.
دافلیشاو: لەسەر بۆخوار دەزیرەو ئەلە ترکیده از بالا به پایین.
دافلیشاگ: داقلیشاو ئەلە نگا: داقلیشاو.
دافلیشیان: داقلیشان ئەلە نگا: داقلیشان.
داقان: بۆرەدان ئەلە لەشەن جسم.
داقاو: بۆرەداو ئەلە بەسو لە شدە.
داقین: داقان ئەلە نگا: داقان.
داقیو: داقاو ئەلە نگا: داقاو.
داقورچاندن: قورسەدان، قورچاندن ئەلە قورت دادن.
داقوساندن: قەیچی کردن ئەلە قیچی کردن.
داقولین: شکان ئەلە شکستن.
داقەلاشتن: ۱) لە سەر بۆخوار لەت کردنی دار ۲) پرسی لە هەلاشتی بە چەلە ئەلە ۱) فرو شکافتن ۲) کنایه از فرار با شتاب.
داقەلشان: داقلیشان ئەلە نگا: داقلیشان.
داقەلشاندن: لە سەر بۆ خوار لەت کردن ئەلە شکافتن از بالا به پایین.
داقەلمشان: داقلشان ئەلە نگا: داقلشان.
داقەلمشاندن: داقلشاندن ئەلە نگا: داقلشاندن.
داقەلمشاو: داقلیشاو ئەلە نگا: داقلیشاو.
داقەلمشیان: داقلیشان ئەلە نگا: داقلیشان.
داک: داپک، دی، دیا ئەلە مادر.
داکاسان: ئوقرەگرتن، داسەکتن، هەدادان ئەلە آرام گرفتن.
داکاسان: داسەکاندن ئەلە آرام کردن.
داکامیان: داکاسان ئەلە آرام گرفتن.
داکامین: داکاسان ئەلە آرام گرفتن.
داکالیان: عزاکەتن، خوزین، داخوزین ئەلە عزا گرفتن، نهیب زدن.
داکتن: خوزەیەون، داقیلان ئەلە آویخته شدن.
داکردن: ۱) کەلەلە کردنە ناوچەیال (گەلەکەم داکرد!) ۲) داباریین باران (باران داکرد!) ۳) ئازال کردنە زوریەو (ئەمیوانەکەتم داکرد!) ۴) بەقەتەندی گوریج لە کەلەدا (هەلەماتە کەلەت داکرد!) ۵) قەلشتەندی دیوار و... ئەلە ۱) غله در جاله ریختن ۲) آغاز باریدن باران ۳) دام را در آغل جای دادن ۴) قرار دادن سهم هر بازیکن در سجل خود هنگام بازی، قرار دادن چیزی برای تشابه‌گیری ۵) شکافته شدن دیوار و...
داکرمان: بە دەان وەکردنی شتی زەوی (قەلەمەکەی داکرمان) خرد

گردن جسم سخت با دندان.

داگرماندن: به دندان وردکردن شتی زوق [ق] خرد کردن جسم سخت با دندان.

داگرماق: شتی به دندان وردکراو [ق] خرد شده با دندان.

داگرمیس: داگرماندن [ق] نگا: داگرماندن.

داگرن: داگرمن [ق] نگا: داگرمن.

داگرویان: چاوروشی لی کردن [ق] چشم‌پوشی.

داگروژن: داگرمان [ق] نگا: داگرمان.

داگروشتن: داگرمان [ق] نگا: داگرمان.

داگشان: بەرەوژێر خشین [ق] رو به پایین خزیدن.

داگشاندن: بەرەو ژێر ڕاکشاندن [ق] به زیر کشیدن.

داگشاو: ۱) بەرەوژێر خزیو؛ ۲) براوی ژێری توند له بن پیت؛ ۳) پیر که پێی هیشتا داگشاوی بێ‌ەڵین [ق] ۱) رو به پایین خزیده؛ ۲) حرکت زیر.

داگشاوی: ژێری دوژ له بن پیت [ق] حرکت زیر پله در تهجی.

داگشه: ۱) بەهۆشکه بەرەوخوار چوو؛ ۲) گڕانەوەی تەمەڵی له بەست [ق] ۱) خزیدن رو به پایین؛ ۲) جزر آب.

داگو: ۱) دابڵه؛ ۲) له پیر تەمەن پڕبه [ق] ۱) سلف؛ ۲) بدایی دلیل.

داگوشان: ۱) بەتهیم بەرەو بەدان؛ ۲) مەزەڵەیەکم داگوتا؛ ۳) له بەرەکه گەردوی بڕیسه‌خوان؛ ۴) موسکم داگوتا؛ ۳) له بەرەکه دانی دەغڵ دانەغان [ق] ۱) بر زمین زدن با فشار؛ ۲) فروکوبیدن؛ ۳) به غربال بختن.

داگوتاندن: داگوتان [ق] نگا: داگوتان.

داگوژان: ۱) دوایی بێ هێنانی جڕاو؛ ۲) گوژه‌کەم بەم گەیه داگوژانا؛ ۳) بڕیسەیەکی تەمەڵو کشانه؛ ۴) له داگوژانی تاگر [ق] ۱) خاتمه دادن بافت کور کردن بافت؛ ۲) پایان دادن به جنگ و نزاع؛ ۳) خاموش کردن آتش.

داگوژاندن: داگوژان [ق] نگا: داگوژان.

داگوژانن: داگوژان [ق] نگا: داگوژان.

داگوژیان: داگوژان [ق] نگا: داگوژان.

داگوکه: هەڵو هوریای تاڵوڕەی مەردم [ق] جنجال و شلوغی.

داگوکی: ۱) پشتیوانی؛ لاگیری؛ ۲) کوشست؛ هەڵمالا [ق] ۱) طرفداری، پشتیبانی؛ ۲) کوشش.

داگوئن: ۱) کەوتەخوار؛ ۲) پاڕێتی تێر له مێ هەر بۆ تاڵاک ئەژن؛ ۳) خوار بۆتەوە [ق] ۱) پایین افتادن؛ ۲) جفت‌گیری نر و ماده برای حیوان می‌گویند؛ ۳) کج شدن.

داگەسیان: داسەکتن؛ هەدادان [ق] آرام گرفتن.

داگەسیای: داسەکتاو [ق] آرام گرفته.

داگەسین: داگەسیان [ق] آرام گرفتن.

داگەفتگ: ۱) فریاد؛ ۲) داهاتوی بان بان زەوی؛ ۳) داپڵه [ق] ۱) فریاد رفته؛ ۲) بام با زمین گره شده؛ ۳) مُد شده.

داگەفتگی: فریای زەوی بان بان [ق] گره‌شدگی زمین با بام.

داگەفتن: ۱) له سەرەوە بەرەوخوار هاتن؛ ۲) کەوتەخوار؛ ۳) بوکەڵەبو بان (شتی تاز داگەفتگە)؛ ۴) داسەکتان (داگەفتە)؛ ۵) له کارکەوتن (پیر بوو داگەفتگە)؛ ۶) فریای زەمین بان بان داهاتن (بانەکە داگەفتوە) [ق] ۱) از بالا رو به پایین آمدن؛ ۲) به زیر افتادن؛ ۳) مُد شدن؛ ۴) آرام گرفتن؛ ۵) از کار افتادن؛ ۶) جا گرفتن بام با زمین.

داگەن: کەسێ که بەرگ له خۆی بان له کەسێک دەکاتەوە [ق] کسی که لباس از تن خود یا دیگری درمی‌آورد.

داگەناندن: ژەوکردنی جلک، لباس له بەرخۆدانان [ق] درآوردن لباس.

داگەنین: داگەناندن [ق] درآوردن لباس.

داگەواندن: خستەخوارەوە [ق] فروهشتن، بەزیر انداختن.

داگەوتن: داکەفتن [ق] نگا: داکەفتن.

داگەوتو: داکەفتگ [ق] نگا: داکەفتگ.

داگێشان: ۱) له سەرەوە بەرەوخوارکێشان؛ ۲) زاخستن، داخستن [ق] ۱) از بالا به پایین کشیدن؛ ۲) گسترده.

داگ: ۱) دابن، بەخشین؛ ۲) تاوەیەد، گۆڕ (چیانا تەف مال داگی) [ق] ۱) دادن، بخشیدن؛ ۲) میانه، وسط.

داگا: تەلف، داگی داللو باب [ق] مادربزرگ.

داگی: ۱) داگرکەس، دەست بەسەرداگر؛ ۲) هەمولا بەبەرخودەر [ق] ۱) غاصب؛ ۲) شامل، فراگیرنده.

داگران: بەخوروهاتنی هەمو لەش [ق] به خارش افتادن همهٔ تن.

داگراندن: بەخوروهاتنی لەش له تەخوشی [ق] به خارش افتادن جسم از بیماری.

داگراو: له‌شی بەخوروهاتگ [ق] جسم به خارش افتاده.

داگرتن: ۱) هێنانەخوار له سەرەوە؛ ۲) بەهەمولا زاگەیشتن؛ ۳) پرکردنی دەفر؛ ۴) داڕوتنی کەناری جل بەسەر یەکا؛ ۵) لەدانی بێ بنەماوە (وای بەداران داگیرت گوتمان دەمری)؛ ۶) بەقسەی زۆر سەر گێژکردن (وای داگرتم بەقسە فۆشم هەما) [ق] ۱) پایین آوردن از بالا؛ ۲) فراگیری؛ ۳) پرکردن ظرف؛ ۴) برهم دوختن کنارهٔ لباس؛ ۵) زدن بدون انقطاع؛ ۶) از پرحرفی گیج کردن.

داگرتەوە: ۱) دوبارە پرکردن؛ ۲) بەسەریەکا دروتی حاشیەی لباس [ق] ۱) دوباره پر کردن؛ ۲) برهم دوزی کنارهٔ لباس.

داگرتو: ۱) پڕ؛ ۲) هاوریه له سەر بۆ خوار [ق] ۱) پر، مالامال؛ ۲) پایین آورده شده از بالا.

داگرتی: ۱) پڕ؛ ۲) برشی له بادی هەوا، بەفر [ق] ۱) پر؛ ۲) گشاده از منگر.

داگرسان: بێ‌بونی تاگر، هەڵبون [ق] مشتعل شدن.

داگرساندن: بێ کردن، هەڵکردنی تاگر [ق] مشتعل نمودن، افروختن.

داگرساو: هەڵبو، تاگرتی بەرو [ق] مشتعل شده.

داگریساندن: داگرساندن [ق] مشتعل نمودن، افروختن.

داگوشین: وشین له سەرەوە بەرەوژێر [ق] فشردن از بالا به پایین.

داگەڕان: بەرەو خوارهاتن له لای سەرەوە [ق] فرود آمدن از بلندی.

داگیر: ۱) داگر ۲) بهزور سپردن (مالِ کسی را داگیر کردن) ۱) نگاه داگر ۲) غصب شده.

داگیران: ۱) گرم داغانشی لهش له تا ۲) گرتن چون هه‌لیون ۳) گران‌بوون، گرتن ۴) سوره‌ه‌لگه‌ران‌ی جاوله جاوشته ۱) گرم و سنگین شدن جسم از تب ۲) مشتعل شدن آتش ۳) سنگین شدن گوش ۴) شروع شدن جشن از جشنواره.

داگیرانن: داگرساندن مشتعل نمودن.

داگیراندن: داگرساندن مشتعل نمودن.

داگیراو: ۱) کهسی له لهشی لیبرنا گهرم داهاتبی ۲) گرتن چون ۱) گرم و سنگین شده از تب ۲) مشتعل شده.

داگیرسان: داگرساو مشتعل شدن.

داگیرساندن: داگرساندن مشتعل نمودن.

داگیرسانن: داگرساندن مشتعل نمودن.

داگیرساو: داگرساو مشتعل شده.

داگیرکراو: بهزور سه‌ندراو غصب شده.

داگیرکردن: بهزور سه‌ندن غصب کردن.

داگیرکه‌ر: بهزور سه‌ن غاصب.

داگیرسان: داگیرساو نگاه داگیرسان.

داگیرساگ: داگیراو نگاه داگیراو.

دال: ۱) چاو کۆیست وه‌صه ۲) باوی پیش له ناوه‌ڕۆ پیکه ۳) بهرزی نیشانه له بهرده‌رکی ۱) وصف باد ۲) نام حرفی در الفبا ۳) سنگ نشانه در بازی سنگ‌اندازی.

دال: ۱) باوی پیش له ناوه‌ڕۆ ۲) دال ۳) حه‌ریل ۴) نگه‌ی لیک جیا (ئه‌م هه‌ستوه دالّه) ۵) کهوره زیوی (کهم جیگه دالّ گرتبه) ۱) حرف دال ۲) لاشخور ۳) دانه از هم جدا خورند ۴) اندکی و لاغری.

دالاش: حه‌ریل دالّ لاشخور.

دالان: زیکه‌ی به دیواری سه‌ریا بۆ ئه‌راو دانه‌ی مه‌لی.

دالاندن: پاسه‌وانی کاروانسه‌را و مالّه‌گه‌ل سرا دار.

دالان دوروبه: زی بزی لاداز زی فلسفه بسیار لاغر.

دالاهۆ: ۱) دالّۆ دایل دالّهۆ ۲) باوی کۆیکه له کوردستان ۱) مترسک ۲) نام کوهی در کردستان.

دالبۆ: ئۆشی کهواهی له خلاف دالّ دالبر.

دالبون: لاوازبون لاغر شدن لاغر شدن.

دالده: پناه پناه کهوه.

دالده‌دان: پناه‌دان خاراندنه‌وه له زیر چاوان خۆ دالّ پناه دادن.

دالده‌هیشان: پناه‌دان پناه آوردن التجاء.

دالستن: لستنه‌وه له سه‌ر پۆ خوار فرو لیسیدن.

دالک: دایکه دل: خه‌یا دیا مادر.

دالکه: دوانه‌ی دایکه خطاب به مادر.

دالکان: پۆوه‌نوسان چه‌سپان له سه‌ر چسبیدن بر.

دالکاندن: پۆوه‌نوساندن چسبانیدن بر.

دالکانن: دالکاندن چسبانیدن بر.

دالکاو: پۆوه‌نوساو چسبیده بر.

دالکه‌دزان: دهس کیسی هه‌ڵوکاری نهێنی بن ده‌ڵاکی دزدی افتش.

دالکیاگ: دالکاو چسبیده بر.

دالکیان: دالکان چسبیدن بر.

دالگه: بنار له گۆمه دالّ آخرین مرحله در بازی نوبتی و...

دالو: دالاز بعلی.

دالۆ: بیرۆکی ئاهه‌نگی چرخ پیرزن بدخیاله.

دالۆ: پیکه‌ردن گۆیزی و به‌ڵاکی تۆپه‌ڕا بۆ چۆیکه‌ که ترساندن، داوڵ داهۆڵ مترسک.

دالوت: داربه‌ست چوب‌بست.

دالوجان: سۆزبونه‌وه فروهشتگی.

دالوجاندن: سۆزکردنه‌وه... داهشتن فروهشتن.

دالوجکه: داهۆڵی سۆزه‌وه کراو فروهشته.

دالوجه: دالوجکه فروهشته.

دالوجیان: دالوجان نگاه دالوجان.

دالوزان: دالوجان نگاه دالوجان.

دالوزکه: دالوجکه نگاه دالوجکه.

دالۆسکه: جۆرێک سوته سه‌مۆڵ دگاله.

دالقان: هه‌ڵواسین ئۆیخانگی.

دالقاندن: هه‌ڵاویتن شتی به شتی بلندمه‌وه کردن آویختن.

دالقان: هه‌ڵواسراو آویخته.

دالّهۆ: دالّۆ مترسک.

دالهواروّته: گوندیکی کوردستانه به‌هۆی ویرانی کرد نام روستایی که بنیها ویران کردند.

دالسه‌وای سه‌روّ: گوندیکی کوردستانه به‌هۆی ویرانی کرد نام روستایی که بنیها ویران کردند.

دالسه‌وای گه‌وان: گوندیکی کوردستانه به‌هۆی ویرانی کرد نام روستایی که بنیها ویران کردند.

دالهۆ: دایل دالّۆ مترسک.

دالیان: لاساری سۆرۆی لاسر سخت لجاجت.

دالیت: داربه‌ست پۆ مۆجه‌ره‌و شتی تر چوب‌بست.

دالیستن: دالستن لیسیدن.

دالیه: سی پیاوه له خه‌مرمان که له داریاله ده‌کرێ سی پیاله از خرمن.

دام: ۱) کردەی ئاوه‌ڵه وان به‌خشین ۲) داوی ڕۆ ۳) جه‌نگی ئاغا له جه‌ند دسه ۱) ۴) بریتی له دوانه‌مه‌دین (ئه‌ڕا ۵) ڕۆیشتی ئاو کۆمه‌ڵ (داموده‌ستوور) دان ۱) فعل ماضی از دادن برای اول شخص مفرد ۲) دانی تۆ ۳) بالاترین خانه‌ی له خرمه‌ی بازی جه‌ماعه ۴) کنایه از ثروت زیاد ۵) عرف و عادت.

داما: ۱) مات بن گۆته هه‌ڕیبه ۲) گۆمه‌یه له هه‌ورێکی شه‌ترنج ۱) حیران شده ۲) نوعی بازی شبیه شطرنج.

دامار: ره‌گی له‌ستور، ده‌مار ◻ رگ قطور.

داماری: ژه‌ایلك، باوه‌ژن ◻ زن‌بابی.

داماك: ژه‌ایلك، ژن‌باك ◻ نامادری.

داماگ: مات‌و سه‌رگه‌ردان، تیماو ◻ درمانده، مات.

داماگی: تیماوی، ماتی‌و سه‌رگه‌ردانی ◻ درماندگی.

داماڵان: ۱) له سه‌روه‌ی بۆ خواره‌ و داخراندن، ئه‌ستی له‌ بەر داماڵه‌؛ ۲) شۆڵانی به‌ دەست (ئەسوێك بنێنم داماڵمه‌)؛ ۳) داکه‌ندن، (دەریکه‌ی داماڵی)؛ ۴) لیس‌دانی مه‌جه‌ڵو دیزه‌ به‌ دەست (ئەمو دیزه‌ جی بیۆمساوه‌ دانی مداڵمه‌) ◻ ۱) هه‌ڵ‌وکشان لباس؛ ۲) ماساژ دادن؛ ۳) خزاندن لباس؛ ۴) لیس‌دادن تەدریگ با دست.

داماڵاو: داماڵدراو، ریشه‌ی بەرکار له‌ داماڵان ◻ صیغهٔ مفعولی «داماڵان».

داماڵدراو: داماڵاو، داماڵاگ ◻ نگا: داماڵاو.

داماڵاگ: داماڵاو ◻ نگا: داماڵاو.

داماڵان: داماڵین ◻ نگا: داماڵان.

داماڵین: داماڵان ◻ نگا: داماڵان.

داماڵیو: داماڵاو ◻ نگا: داماڵاو.

دامان: ۱) تیزمان، ماتی‌و سه‌رگه‌ردانی، داماگی؛ ۲) داوێن، جاك؛ ۳) نامه‌ نارده‌ستی، به‌خشیمان ◻ ۱) درماندن؛ ۲) دامن؛ ۳) دادیم.

دامانی: ۱) گه‌مه‌ی دامه؛ ۲) بەیوان دا ◻ ۱) بازی «دامان»؛ ۲) بەوی دادیم.

داماو: داماگ ◻ درمانده.

داماوی: ۱) داماگی؛ ۲) مات‌بۆن ◻ ۱) درماندگی؛ ۲) درمانده شدن.

دامران: تەمران، کوژانەوەو خه‌فەوتی ئاگر ◻ فروکش کردن و خاموش شدن آتش.

دامردن: دامران ◻ نگا: دامران.

دامرده‌وه: دامردن ◻ نگا: دامردن.

دامرکان: ۱) داسه‌کنان، هه‌دادان؛ ۲) ته‌مانی گڕی ئاگر ◻ ۱) آرام گرفتن؛ ۲) فروکش کردن شعله.

دامرکانەن: ۱) داسه‌کنانەن، آرام کردن؛ ۲) گڕته‌ئیشتنی ئاگر ◻ ۱) آرام کردن؛ ۲) فروکشانیدن آتش.

دامرکانن: دامرکانەن ◻ نگا: دامرکانەن.

دامرکیان: دامرکان ◻ نگا: دامرکان.

دامرکین: دامرکان ◻ نگا: دامرکان.

دامشته: دامێژه‌ له‌ سه‌ر ساج بۆژێتراو، بۆنتکه‌ر بۆدراو ◻ دانهٔ بوداده.

داملە: شه‌یله‌ ئەندرای تیفلیج ◻ فالج‌زده.

داملەچەقان: نوه‌گوان، ئینگوین، مانگای به‌رکه‌ڵ، جیلی سێ‌ساڵان ◻ ماده‌ گاو سه‌ ساله.

داملەچەقان: داملەچەقان ◻ نگا: داملەچەقان.

دامو: دامان، داوێن ◻ دامن.

دامۆچانن: ۱) مه‌ئیان، هاته‌دان؛ ۲) ڕام‌کردن ◻ ۱) برانگیختن؛ ۲) رام‌کردن.

دامۆچانن: وەرگه‌ڕاندنی قه‌راغی لباس، بۆ نه‌ره‌وه ◻ برگرداندن لبهٔ لباس و فرش و...

دامۆچیاگ: ۱) دامه‌ڕاو؛ ۲) لیوه‌ له‌ئه‌گه‌ڕاو؛ ۳) ڕام‌کراو ◻ ۱) برانگیخته؛ ۲) لبه برگشته؛ ۳) رام شده.

دامو دەزگا: ۱) کۆشك، قه‌سر، خانوی به‌رزو نه‌ره‌؛ ۲) ورێی له‌ دەوڵه‌ت‌و ئیداره‌کانی؛ ۳) خوش‌ڕابواردن ◻ ۱) کاخ مجلل؛ ۲) کتابه از رژیم و بستگان آن، سازمان؛ ۳) خوشگذرانی.

دامو دەستور: ئه‌کۆڕی، ئه‌کو یکی ◻ ترتیب و تنظیم.

داموس: موی ئاڵکی به‌کسم ◻ موی دم‌ستور.

داموسك: داموس ◻ نگا: داموس.

داموسکه: داموس ◻ نگا: داموس.

دامه: گه‌مه‌یه‌که‌ به‌ سی‌و دو دانی ده‌کری ◻ بازی «دامان».

دامەزران: جێ‌گرتن، جێ‌بونەوه‌ له‌ شوێنی ◻ جایگیر شدن.

دامەزراندن: جێگیر کردن ◻ جایگیر کردن.

دامەزرانی: دامەزراندن ◻ جایگیر کردن.

دامەزراو: جێگیر بوگ ◻ جایگیر شده.

دامەزراگ: دامەزراو ◻ جایگیر شده.

دامەزریان: دامەزران ◻ جایگیر شدن.

دامەزران: دامەزران، ئەوانەی که‌ له‌ ده‌گه‌ڵ دامەزران ◻ نگا: دامەزران.

دامەزراندن: دامەزراندن ◻ جایگیر کردن.

دامەزراو: دامەزراو ◻ جایگیر شده.

دامەلاغاس: ئاڵان کراو، بۆرکری ◻ غارت شده.

دامەن: دامان، جاك، داوێن ◻ دامن.

دامەهر: ژه‌ایلك، باوه‌ژن ◻ نامادری.

دامێن: ۱) دامەن؛ ۲) داوێنی کۆو، بنار ◻ ۱) دامن؛ ۲) دامنهٔ کوه.

دامێن‌پیس: مرۆی ژیناحکار ◻ فاسق، زانی، آلوده دامن.

دامێن ته‌ر: دامێن پیس ◻ نگا: دامێن‌پیس.

دامێن گرتن: ۱) ورێی له‌ ڕێساو بۆ ده‌رچو نگاکردن له‌ کەسێ؛ ۲) ئاجار، توشی به‌لایەن؛ (ئەم به‌لایه‌ دامێنی گرتوم) ◻ ۱) کنایه از التماس و پناه خواستن؛ ۲) گرفتار شدن.

دامێنگیر: به‌ده‌گر، توش‌هاتو ◻ گریبانگیر.

دان: ۱) دایین، به‌خشین؛ ۲) خۆراکی مریشکه‌و باڵنده‌ی ماڵی؛ ۳) خه‌ڵه‌؛ (ده‌خۆر دان)؛ ۴) تۆو؛ (گه‌نمه‌کەم دانی به‌گرتوه)؛ ۵) دندان، ده‌ران؛ ۶) جیگه‌؛ (خوێندان، قه‌ڵاغ‌دان)؛ ۷) نیشانه‌ی جاوگ؛ (ئیدان، ئیدان، تیدان)؛ ۸) تیر ڕێژ؛ (دانی سه‌رچیمه‌، دانی ئۆزاره‌)؛ ۹) وه‌ئاو که‌وتن؛ (ئه‌ئاودان)؛ ۱۰) کۆ، مه‌سڵ ◻ ۱) دادن؛ ۲) خوراك مرکبان، چینه؛ ۳) غله؛ ۴) تخم؛ ۵) دندان؛ ۶) پسوند ظرفیت؛ ۷) علامت مصدری؛ ۸) تیرون؛ ۹) به‌میان‌رفتن؛ ۱۰) موسم.

دانئالیوه: دان به‌شتی ترش کولیون ◻ کند شدن دندان از ترشی خوردن.

دانا: زانا، زۆرزان ◻ دانا.

دانار: تیکەڵاو بەبوی دەنکەدەنکەی داوەستاو (چێشتەکە دانار دانار بوا) ڕاڕەدانە شەدن ڕوان و ...

دانارەدانار: دانار ڕ نگا: دانار.

دانازن: پۆشکەی کەآینەجەدان کۆآینەو ڕ خلال دندان.

دانامە: ماش و برنج، موی سپی و ڕەشی تیکەڵاو ڕ موی سپید و سیاه سر و ڕوی.

دانان: ۱) ئاڵەسەرزەوی؛ ۲) دۆزاندن لە قومار؛ ۳) نوسینی کتێب، (مەلا کتێکی دانناوە) ڕ ۱) نهادن؛ ۲) باختن؛ ۳) تألیف کردن.

دانان: ئاوداتی دەغڵ بۆ مەنگ قەڵەوبون ڕ آبیاری برای چاق شدن دانهٔ غله.

دانبۆری: زۆرخۆر، دوای لە تەخوشی هەستاوەو ڕ پرخوری بعد از شفا یافتن.

دانبەخۆداگرتن: دەرهەڵ بەبۆن، بشوەزێی، لە بۆ هەڵبەبۆن ڕ صبر و حلم داشتن.

دانبەیانان: ۱) ڕاستی گوتن، دەرمێنی جوابی ڕاست؛ ۲) بەشت زانین. نرخ بۆدانان: (ئاو یا دان بە منا ئاهێنێ) ڕ ۱) (اعتراف؛ ۲) ارج نهادن.

دانجیرکردن: دندان بە گۆی شاخدان ڕ دندان فروچه.

دانجیرکردنەوە: دانجیرکردن ڕ دندان فروچه.

دانچونە کلێلە: دندان بە سەریەک دانوسان و زار هەڵبچڕان ڕ دندان وهم چسبیدن و باز نشدن دهان، قفل شدن دهان.

دان چیرکردن: دان جیرکردن ڕ دندان فروچه.

دانەدانۆکە: گیایەکە ڕ گیاهی است.

دانەدراو: ۱) سەرزەوی نەدراو؛ ۲) کریاو بە قانون؛ ۳) هەڵگیراو ڕ ۱) نهاده شده؛ ۲) قانون شده؛ ۳) در خانه نگهداری شده.

دانەوک: گەنمو دۆکەشکی وشکەوکراو ڕ گندم و دوغ کشك باهم خشکیده.

دانەوک: دەمی پاڵدەد، دەنوک ڕ نوك منقار.

دانراو: دانەدراو ڕ نگا: دانەدراو.

دانرێج: دان گڕ ڕ دندانها برجسته.

دانرێج کردنەوە: دان جیرکردن ڕ دندان فروچه.

دانسازی: وەستای دان کردن ڕ دندانساز.

دان سپی بونەوە: ڕێتی لە بۆ شەرم بون ڕ کنایه از شرم و حیا رفتن.

دانستە: تایبەتی ڕ ویژگی.

دانسقە: کەمبێنە، نایاب ڕ نایاب.

دانسەح کرن: تۆ گەیاندن ڕ فهماندن.

دانک: دەنگ، بانگ، لب ڕ دانه.

دانگردن: ۱) دەنگ پیدابونی شەڵە؛ ۲) دان دروست کردن ڕ ۱) دانه گردن غله؛ ۲) دندان درست کردن.

دانگە: تاوڵەی مەل، جروکەی مریشك ڕ آبخور مرغان.

دانگەدەردان: تاوڵە لێ هاتنی مەل و مریشك ڕ آبخوردن مرغ.

دان گەل: دگان شکاگ یانەهەنگ ڕ دندان شکسته.

دانگ: ۱) شەشیەکی مولکاد؛ ۲) شەشیەکی مسقال ڕ ۱) یك ششم ملك؛ ۲) یك ششم مثقال.

دانگا: دەمیاك، تاوێك ڕ مڵکی کم، دمی.

دانگانە: بەهرەی دانگیاك، لە مڵك ڕ بهرهٔ یك ششم از زمین ملکی.

دانگبو: ۱) کاکڵە بادام و شێڵانەی سپی کراوی کوڵاو؛ ۲) جیاجیا ڕ ۱) هستهٔ بادام و زردآلوی پوست کندهٔ آب پز؛ ۲) متفرق.

دانگە: ۱) جێگەی گیاپۆخستنی تازەڵ لە زستاندا؛ ۲) خوار ئاوایی ڕ ۱) علفگاه بیرون آغل در زمستان؛ ۲) طرف پایین آبادی.

دانگیر: ۱) دانەوێڵەی باش لە کوڵاو؛ ۲) جێگەدەنە، ئامرازی بەموداگرتن؛ ۳) تەخوشی تازەڵ لە دەغڵی زۆرخوارن ڕ ۱) دانهٔ نپخته؛ ۲) ابزار پنبه پاککنی؛ ۳) نوعی بیماری دام که از خوردن غلهٔ بسیار حاصل می‌شود.

دان لێز کردن: ڕێتی لە تەماح کردن ڕ کنایه از طمع.

دانمو: ۱) دانەوێڵەی لە ئاو کوڵاو؛ ۲) جۆرە تەخوشیەکی مرۆ؛ ۳) جرالەی سپی کراوی کوڵاو ڕ ۱) دانهٔ آبپز؛ ۲) نوعی بیماری مرغ؛ ۳) هستهٔ بادام آبپز.

دانواندن: ۱) بەماڵەدەو؛ ۲) ڕێتی لە تەسلیم بون ڕ ۱) خم کردن؛ ۲) کنایه از تسلیم شدن.

دانوراشتن: قەدکردن، دولا بەسەریەکاهێنان ڕ تاکردن، دولایه برهم آوردن.

دانوستان: مامڵە، کڕین و فرۆتن ڕ معامله.

دانوشتان: قەدبون، لایەك بەسەر یەکتر داهێنان ڕ تاشدن، لایرلا آوردن.

دانوشتاندن: دانوراشتن ڕ نگا: دانوراشتن.

دانوشتان: دانوشتاندن ڕ نگا: دانوشتاندن.

دانوشتاو: ۱) قەدکراو؛ ۲) کەناوی بەسەریەکا دوراو ڕ ۱) تاشدهٔ کاغذ؛ ۲) برهم دوختهٔ کنارهٔ لباس.

دانۆکە: ئۆی کەنگر، ئۆمی ناو قاڵگەلاشك ڕ کنگر دانه.

دانوکە: تەخوشیەکی مەڵە ڕ نوعی بیماری پرنده.

دانولە: ۱) دانەوێڵەی کوڵاو؛ ۲) گیایەکە ڕ ۱) دانهٔ آبپز؛ ۲) گیاهی است.

دانە: ۱) دانەڵە، دەنگە، دەندك؛ ۲) هاوکاری زمارە، تەحدید: (یەکدانە، دودانە)؛ ۳) ئاسنی لقاو کە دەچێتە ناو زاری یەکسەوە؛ ۴) تەختەی لای (دوروی مەرەو)؛ ۵) دنانەو کڕتی گڕنیایەتی مشار و هەڵە؛ ۶) تەی تەون؛ ۷) دەرمانی زەنگ بۆ زەنگ کردنی بەران؛ ۸) ئاڵەی چاو؛ ۹) بەرزیکی بە ترخە ڕ ۱) دانه؛ ۲) عدد؛ ۳) هستهٔ لگام؛ ۴) قسمت بالای شالیزار؛ ۵) دندانه؛ ۶) شانه مانندی در بافندگی؛ ۷) رنگی که برای رنگ کردن توخ بەکار می‌رود؛ ۸) لکهٔ چشم؛ ۹) پشم.

دانەپا: بەرادانی خۆیانی خەرمان ڕ باد دادن خرمن.

دانەپەر: دەستەبەر، بەرخۆدە ڕ ضامن.

دانەبەرهەف: لەبەرانبەر یەکتر ڕاکان تا بزانن کام باشتر و جوانترن ڕ رو در رو قرار دادن برای مقایسه.

دانەپاڵ: ۱) هاوبەشی کردن، تێکەڵ بە هەڵەیەون بۆ کاری؛ ۲) بە بنار هەڵگەڕان ◻ ۱) ڕەتی بە هەڵکەری دیکەڕان؛ ۲) ازدامە بالا ڕەتن.

دانەپەی: بەدواکەوتن ◻ پیگیری.

دانەچۆڵە: تەپەڵەی بەدانان لە سەریان یان لە ئاڵیهانان ◻ بهم خوردن دەنانها لە سرما یا از تب.

دانەچۆڵەکە: گیایەکە ◻ گیاهی است.

دانەچیرە: ڕەنگ هەنانی بەدانان و سڕە لی هاتنیان ◻ بهم سایدن دندانها.

دانەخۆرە: جەنە خوارەو، جەنە ◻ چشمەخوار.

دانەدو: ۱) لەدوان، پشوەچون؛ ۲) بەدواکەوتن، شوێن کەوتن؛ ۳) مریشکون بەپیرەوی کردن ◻ ۱) استمرار ادامه؛ ۲) پیگیری؛ ۳) پیروی.

دانەدۆ: دوکوڵیر، بۆخەوا ◻ دوغا.

دانەدوم: لەدوان ◻ تشدید کردن، ادامه دادن.

دانەر: ۱) کەسێ شتێ لەشتە بان زەوی یا هەرشتێ؛ ۲) بناغە داڕێژ دوریست کەر؛ ۳) نوسەری کتێب و شعر ◻ ۱) گذارنده؛ ۲) بنیانگزار؛ ۳) مؤلف.

دانەرۆکە: شتێ وەک گەنم کە بە مرگتی داڕهاتی مندال دەیەشتەوە ◻ آش گندم و نخود که بمناسبت دندان درآوردن نوزاد می‌دهند.

دانەریز: داڕژانە ناو ئاڕەوە لە ئاسیاو ◻ دانه گندم‌ریزی در آره آسیاب.

دانەزانین: ڕێگە پاندنی حەڵک بۆفەرمان وکاری ◻ اعلام.

دانەسەر: بەسەردا دان، هێرش لەئەنکاو بۆ بردن ◻ حمله کردن.

دانەقەتی: گیایەکە ◻ گیاهی است.

دانەک: بەخشش ◻ بخشش.

دانەکولانە: دانوی دانەوڵە، دانۆڵە ◻ دانهٔ آبی.

دانەلفاو: تیو ئاسەی لفاو کە دەچێتە ناو دەمی بەکسم ◻ دهنهٔ لگام.

دانەلۆق: شتێ سەوزچاتو گەنمەکوتاو ◻ آش سبزی و گندم نیم‌کوب.

دانەماش: موی ماش و برنجی ◻ موی سپید و سیاه مختلط.

دانەمە: موی سپی دانە دانە لە ناو موی ڕەش و ◻ تارهای سفید مو در ریش.

دانەوان: جەمیەوە، بەرەو لەوی بون ◻ خم شدن.

دانەواندن: ۱) جەماندنەوە؛ ۲) لە کێشەدا تەسلیم بون ◻ ۱) خم نمودن؛ ۲) در مجادله تسلیم شدن، کوتاه آمدن.

دانەواین: دانەواندن ◻ نگا: دانەواندن.

دانەوە: ۱) گەڕاندنەوەی وام؛ ۲) کۆشتی زەمین ◻ ۱) وادادن، بازپرداخت وام؛ ۲) کشتن زمین.

دانەوی: لاڕەوەبو، جەماوەو ◻ خم شد.

دانەوێڵە: تازەمێی وشک وەک ئیسادو نۆکی... ◻ بنشن.

دانەوین: دانەوان ◻ خم‌شدن.

دانەوینەوە: دانەوان ◻ خم‌شدن.

دانهێز: گەنمەکوتان گەنمی کڕە کڕاو ◻ گندم کوبیده.

دانهێزک: دانهێز ◻ گندم کوبیده.

دانەیەک: ۱) دانەپاڵ؛ ۲) بەکیک ◻ ۱) نگا: دانەپاڵ؛ ۲) یکعدد.

دانی: ۱) دابەشت؛ ۲) دانو، بەنکی کولاو؛ ۳) دانە بەهەمو ماناو ◻ ۱) پروان؛ ۲) دانهٔ آبپز؛ ۳) نگا: دانه.

دانێ: ۱) پێی بنان زەوی؛ ۲) جێشتەنگاو ◻ ۱) پنبه، بر زمین نه؛ ۲) جاشتگاه.

دانیاگ: دڕاو ◻ باخته.

دانیان: ۱) دانان؛ ۲) دڕاندن ◻ ۱) نهادن؛ ۲) باختن.

دانیاو: ۱) دانراو؛ ۲) دڕاو ◻ ۱) نهاده؛ ۲) باخته.

دانێر: ئەوی حوکم دەکا، حاکم ◻ حاکم.

دانێر کرن: محاکمە کردن ◻ محاکمه کردن.

دانیش: ڕوانی، بنیش ◻ بنشین.

دانیشتگ: نیشتو ◻ نشسته.

دانیشتن: ڕۆنیشتن، نیشتن ◻ نشستن.

دانیشتو: ڕۆنیشتی، نیشتو ◻ نشسته.

دانیشە: ڕوانی، دانیش ◻ بنشین.

دانیلە: دانو، دانولە، دانەوڵەی کولاو ◻ دانهٔ آبپز.

دانین: دانان ◻ نگا: دانان.

دانیە: دای‌نێ ◻ بنه، امر به نهادن.

داو: ۱) هەوز، تاڵ، ئاڵ؛ ۲) داوی مەل ڕاوکردن؛ ۳) گزی و گەن؛ ۴) دامن؛ ۵) جۆرێک کایە کە تەرپیدا؛ ۶) گوندێکی کوردستانە بەشی ویرانی کرە ◻ ۱) تار نخ (مو و...)؛ ۲) دام؛ ۳) حقه و کلک؛ ۴) دامن؛ ۵) نوعی بازی نرد؛ ۶) نام روستایی در کردستان که بخشها ویران کردند.

داوا: ۱) ئەدەب، خوازتن؛ ۳) شەڕ و هەڕا ◻ ۱) طلب؛ ۲) دعوی، جنگ.

داواچی: ئەدەبکار، خوازەر ◻ دعاکننده.

داواکار: داواچی ◻ دعاکننده.

داواکەر: داواچی ◻ دعاکننده.

داوان: ۱) دامەن، دامێن، داو؛ ۲) خوازینی کەر ◻ ۱) دامن؛ ۲) خواستگار.

داوباز: ۱) گزیکار؛ ۲) ڕاوچی بەهۆی داو ◻ ۱) حقه‌باز؛ ۲) صیاد بادام.

داوبەست: بەمودا، ماملە ◻ داوبسته.

داوخواز: ۱) خواستنی خوێنی؛ ۲) خوازینی کەر ◻ ۱) داوطلب؛ ۲) خواستگار.

داوخوازی: خوازینی ◻ خواستگاری.

داوداخستن: دابدانانەوە بۆ ڕاوەمەل ◻ دام نهادن.

داوداوا: گوندێکە لە کوردستان ◻ نام روستایی است.

داوداوی: حاڵ حاڵۆکە، کاکاڵە مۆنان ◻ عنکبوت.

داودۆز: مەلێ کە هەست بە داودەکا ◻ پرنده‌ای که داو را حس می‌کند.

داودەرمان: ۱) هانوچۆی بەشفا کردن بۆ چاوبەوە؛ ۲) ئالات و بەرەچێوە ◻ ۱) معالجات؛ ۲) دیگ ابزار ادویه.

داودی: گوڵێکە بە زوورەنگ ◻ گل داودی.

داودیرۆنکل: بچووکیمانە ▣ هدهد.

داوێ: داو ز، داوێ، پاڕۆگ ▣ جڕ، جەداشەو.

داوشکەستی: دامێن تەڕ ▣ نگا: دامێن تەڕ.

داوکەفتن: کەوتەناو داو، گیران بە داو ▣ بر داو اقتادن.

داوگە: جێی داو، تەو شوێنەی داوی بۆ ڕاو لێ بنێن ▣ دامگه.

داوڵ: داوڵ ▣ مترساد.

داوڵین: ۱) نان دەشۆر با گوشین؛ ۲) دەسەریەك ناخنین ▣ ۱) تربت کردن نان؛ ۲) انباشتن با فشار.

داوڵیدەر: ۱) داوچەفێن؛ ۲) فێڵباز ▣ ۱) دام‌گذار؛ ۲) حقەباز.

داوناچەوو: داو چەفاندن بۆ ڕاو ▣ دام نهادن.

داوەت: ۱) ڕەقس، گۆیەندە دیلان؛ ۲) زەماوەندی بۆك ▣ ۱) رقص؛ ۲) جشن عروسی.

داوەتەچنۆکە: باهۆز، گێژەڵۆکە ▣ گردباد.

داوەتی چنۆکان: باهۆز ▣ گردباد.

داوەران: لە زۆرۆڕا بەرەوخوار ڕۆان ▣ فروریزی.

داوەراندن: لە بەرزەوە ڕاکەندەخوار (سیو داوەرین، تەرە داوەری) ▣ فروریختن.

داوەراین: داوەراندن ▣ فروریختن.

داوەریان: ۱) داوەران؛ ۲) شۆڕەوەبوون ▣ ۱) نگا: داوەران؛ ۲) فروهشتگی.

داوەریس: ۱) هاوریشمی تەنکەسر او؛ ۲) جۆرێ کوتاڵ ▣ ۱) ابریشم خام؛ ۲) نوعی کرباس.

داوەرین: داوەریان ▣ نگا: داوەریان.

داوەزان: داهۆزین، پیادەبونی سوار ▣ پیاده شدن سوار.

داوەزاندن: پیادەکردنی سوار، سوار لە تەنیشت هەسپەکە خوار ▣ پیاده کردن از سواری.

داوەزین: داوەزان ▣ نگا: داوەزان.

داوەستن: ۱) دانەستن، تەنەکەدان؛ ۲) بەختە ڕاگرتن بۆ فەڵەوبون ▣ ۱) متوقف شدن؛ ۲) نگهداری میوان برای چاق شدن.

داوەسین: کەزەوان، جاڕوی‌دار، خەزەبەندە ▣ خربنده.

داوەشان: ۱) تەکاندنی جلك لە سەر تەختەی (کراسەکەت داوەشێنە)؛ ۲) ڕاتەکاندن بەرەوژێر (داریکی بۆ داوەشاند بەری تەکەوت)؛ ۳) ژاوی لەبەریەکداچوگ (لەشی داوەشاوە ناتوانی هیچ بکا) ▣ ۱) تکانیدن لباس بر آتش؛ ۲) حرکت دادن رو به پایین؛ ۳) لغشیدن و پوسیدن.

داوەشاندن: کاری داوەشان ▣ عمل «داوەشان».

داوەشاو: بەرکاری داوەشان ▣ صیغهٔ مفعولی «داوەشان».

داوەشیاگ: ۱) داوەشاو؛ ۲) تۆی چێندراو ▣ ۱) نگا: داوەشاو؛ ۲) تخم کاشته.

داوەشیان: داوەشان ▣ نگا: داوەشان.

داوەکۆستە: باڵداریکە لە کەو بچوکتر ▣ پرنده‌ای است کوچکتر از کبك.

داوەڵ: ۱) داڵەهۆ، داوڵ، داڵۆ (بەو زوانی مێرۆیەحمەت مەکە مەنم لە تەمەنی ئێو / بەیکە دڵ ز بەعیشو دەترسێ لە داوەڵی) مەنیلی قاری؛ ۲) دەهۆڵ ▣ ۱) مترساد؛ ۲) دهُل.

داوێ: دوایی، پاشین ▣ آخر.

داوێتی: گوڵێکە بۆن خۆش، داوێی ▣ گل داودی.

داوێدان: دوایی پێ هێنان ▣ خاتمه دادن.

داوین: پاشین، پاشیە ▣ آخرین.

داوێن: داو دامان، دامێن ▣ دامن.

داوێنپاك: دور لە گوناح ▣ پاکدامن.

داوێن پیس: فاسق و زیناچاکان، دامێن پیس ▣ آلوده‌دامن.

داوێنتەڕ: دامێن تەڕ، داوێن پیس ▣ تردامن.

داوینە: پاشینە، پاش هە موشت ▣ آخرین.

داوێنە: بناری جیا ▣ دامنهٔ کوه.

داویە: هە میشەزین، بەردەوام ▣ ابدی.

داهات: دەرامەت، بەهرەی زەمین، حاسڵات ▣ محصول.

داهاتانە: بەشی خاوەنماڵان لە دەرامەتی زەوی ▣ مالیات بر درآمد، بهرهٔ مالکانه.

داهانگ: نان بەبابرگ ▣ نرآمده.

داهاتن: ۱) تەوبەبون، جەمبەبون؛ ۲) ڕاکەوتن بە مشان؛ ۳) تەخۆتن بونی جاو (جاوم داهاتوە)؛ ۴) بەشانەکران (سەری بە شانە داهاتوە)؛ ۵) کەوتی بون، ڕامبون؛ ۶) نان دەرچون لەسوێ هان؛ ۷) داکەوتن (بنای ئەو خانوەی داهاتوە) ▣ ۱) خمیدن؛ ۲) بریدن با اره؛ ۳) شروع جشمبردن؛ ۴) شانه شدن مو؛ ۵) رام شدن؛ ۶) نوآمد، اختراع؛ ۷) نگا: داکەوتن.

داهاتی: سڵی بەرکاری داهاتن ▣ صیغهٔ مفعولی «داهاتن».

داهاژین: وردکردنی شتی زەق، آسیاوکردن ▣ خرد کردن، آسیاب کردن.

داهانین: نان بەبدا کردن، بەدی هێنانی شتی نوێ ▣ اختراع، نوآوری.

داهاوردن: ۱) داهانین؛ ۲) بەشانەکردنی مو ▣ ۱) نگا: داهانین؛ ۲) شانه زدن مو.

داهۆز: فرت، گوشاد، هەراو، بێ ڕێزت ▣ گستاخ.

داهۆڵ: داوڵ ▣ مترساد.

داهەژستن: بەسەر یەکدا لکاندن لپاك نوندبون ▣ با فشار برهم چسبیدن.

داهی: ئیتر چی؟ مەدی ئیدی؟ ▣ دیگر چه؟ پس چه؟

داهێزان: ۱) لەتی گران‌بون لە تا بان لە گەرما؛ ۲) شەل‌بونی هەموو ▣ ۱) انباشتن، بی‌حال شدن از گرما؛ ۲) آبکی بودن خمیر.

داهێزران: داهێزان ▣ نگا: داهێزان.

داهێزیان: داهێزان ▣ نگا: داهێزان.

داهێشتن: بەرەوخوار شۆرکردنەوە ▣ فروهشتن.

داهێلان: داهێشتن ▣ فروهشتن.

داهێنان: ۱) ڕام‌کردن، کەوی‌کردن، کەدی‌کردن؛ ۲) بە هەڵە بڕینەوەی

دار: ۳) شانه‌کردنی مو؛ ۴) خوار کردنه‌وی لاوه‌وار؛ ۵) له بوی هیّنان
دارم: ۱) رام کردن؛ ۲) ئۆکردن؛ ۳) شانه‌ی ودن؛ ۴) خم بوون؛
۵) اختراع
داهینامه: خوارکردنه‌وه خم کردن.
داهینه: بوی هیّن مخترع
دای: ۱) دایک، دالک؛ ۲) کردەی رابردووی دان: (دای بیم) ۱) مادر؛
۲) فعل ماضی دادن برای سوم شخص مفرد.
دایاخ: سبر، بنوان، حوسله صبر.
دایان: ۱) تایین، ئەلەی زن؛ ۲) کاری رابردەی دان بۆ کۆ ۱) مادر،
دایه؛ ۲) فعل ماضی دادن برای سوم شخص جمع.
دایانی: تایینی مامایی.
دایره: ۱) دەفەی چکۆلە؛ ۲) شوینی کارگێری دەوڵەت ۱) دف
کوچک؛ ۲) اداره.
دایره زەنگی: دەفەی چۆکی بەزرینە، گەوال دایره‌زنگی.
دایسی: لە گرداید، هەڵیوە شعله‌ور است.
دایلک: دالک، ئۆدا، دێ، جیڵ، دالک مادر
دایکە: ۱) وشەی دوانەنشی دالک؛ ۲) مێوەیەکی لە سەر جوجەکان؛
۳) ئەمرسانی داکردن ۱) کلمهٔ خطاب به مادر؛ ۲) جفت مادهٔ
پرنده؛ ۳) امر به ریختن
دایکەدزە: دەسکیس شریک دزد.
دایکەلی: وشەی دوانەنشی دایک، بە خۆشەویستی کلمهٔ خطاب به مادر
دوستانه.
دایکەمار: زەرەو قوزە، جۆرێ مارمیلکە نوعی مارمولک.
دایکەمارانە: جۆرێ مارمیلکە نوعی مارمولک.
دایکەوا: زنی باپەدەم جۆرا همسر آدم.
دایلاخ: بەچکەوشتری یکسالە شتر بچهٔ یکساله.
دایلاغ: دایلاخ شتر بچهٔ یکساله.
دایلان: ۱) سەیر، سەمەرە؛ ۲) دڵبەری زۆر جوان ۱) عجیب؛ ۲)
دلربا و زیبا.
دایم: هەمیشە دائم.
دایندە: دلاوا، دەدەر بخشنده.
دایندە: ۱) دایین، دامین؛ ۲) فرمان بە دانان؛ ۳) بنەری کێو ۱) دامن؛
۲) امر به نهادن؛ ۳) دامنهٔ کوه.
دایینی: فرمان بە دانان بگذارش، امر به نهادن.
دایە: ۱) دایک؛ ۲) تایین ۱) مادر؛ ۲) دایه.
دایەخ: بەهرە، فایدە بهره.
دایەی: دایەخ بهره.
دایەڵکە: تامرازێکە لە تاسیاوا ابزاری در آسیاب.
دایەن: تایین، ئەمرازی شیر لەدا بە منداڵی مەڵکەدایە شیرده به بچهٔ
دیگران.
دایین: دایەن دایین.
دایی: دۆک، شۆکە سینک گیاهی.

دیدب: ۱) وشەیەکە شوان ئازەڵی پێ بانگ دەکا؛ ۲) پاسەوان، ئیشکگر
۱) اصطلاحی برای خواندن گله؛ ۲) نگهبان
دیدوب: پاسەوان نگهبان.
دیر: ئیرێ، دەڵێ می گوید.
دیدیر: دیدب، وشەی بانگکردنی ئازاڵ کلمهٔ خواندن گله.
دیل: تیل، قامک، تلی، لەنگوست انگشت.
دت: دەدا: (دت نان نادت: دەیدا بان نایدا) می‌دهد.
دتەن: لاسا، دەمەلاسکە تقلید، ادا.
دج: ۱) سوچ، قوژبنی دیوار؛ ۲) دەدانە ۱) نبش دیوار؛ ۲) دندانه.
دداد: دەدە، دەدەلە، دایبرە مادربزرگ.
ددان: ئیسکی ناو دەم بۆ شت پێ خواردن، دان دندان.
ددان ئاڵیوەدەو: دان ئاڵیوەدەو نگا: دان ئاڵیوەدەو.
ددان تیژکردن: ئەماح کردن کنایه از طمع کردن.
ددان چیرکردن: دان بەگژی نیشاندان دندان قروچه.
ددان خۆشاڵ: سیل طحال.
ددانەن: ۱) ئات و شوت کردن، خۆهەڵکێشان؛ ۲) دروکردن ۱) لاف
زدن؛ ۲) دروغ گفتن.
ددان سپی بونەوە: شەرم نەمان لە ڕوی گەورەترا پر رویشدن در
برابر بزرگتر از خود.
ددان گر: دەدان گەورە، دەدان دەرپەڕیو دندان برجسته.
ددانۆک: کەلاپی سەر دیوار و دەمە مشار دندانه.
ددانە: ددانۆک دندانه.
ددو: یەک و یەک، دوو عدد دو
ددوو: دەدو عدد دو.
دڕ: زەبر، بڕێکی لە نەترسی بەدەمەوە ئەگێکی دڕە، بیانیکی دڕە
ترس و جولی.
دراخە: بەڵێی دەخڵ بلندیهٔ کوچك از دروبه.
دراژە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردن نام روستایی که
بخاطر ویران کردنه.
دراف: ۱) پارە، دراو، پول، پەرە؛ ۲) دڕزو قەڵشی دیوار؛ ۳) باڵاف
۱) پول؛ ۲) درز و ترک دیوار؛ ۳) رخت شویی.
دران: ددان دندان.
درآن: شڕو لەت بون مریخه شدن.
درآندن: شڕکردن، لەت کردن مریخه.
درانی: درآندن مریخه.
دراو: دراف پول.
درآو: پارەبوگ، لەت کراو مریخه.
دراوسی: جیران، هاوسا همسایه.
دراوسی وەزن: هاوسارەنجین، خزانیە دەگەڵ هاوسایان
همسایه‌رنجان.
درآوی: جێگە درآو شڕو لەتی مریخه‌گی، پارگی.
دریاشە: زەرگ، تیشی دەرویشان سیخ درویش.

دریو: وشەی دەمەتەی جران بۆ شەڕ، فوج ◻ وازەی برای تشجیع فوج بە جنگ.
دریشە: مریشە، مەرزی دەستگا داری چەرم کون کرین، درموشە ◻ مرفش پیەوزی.
درنال: جالۆ جوڵ، کەشولەند ◻ جالەجولە.
درجە: دریو ◻ نگا: دریو.
دردان: زیگە کردنەوە لە ناو حەشامات ◻ ڕاە بازکردن در شلوغی.
دردوك: ۱) بیناوەزا ۲) عەمری کاری، مەیزاش وەنەی بیالە دەکەوین (ئاژە دەمی دردولدو بیالە بەنی) ◻ ۱) پرنگو ۲) لول جوانی.
دردولك: خۆ ئی هەڵقوتین ◻ قەشرل.
دردونگ: دودڵ، بەگومان ◻ دودل، مترەد.
درز: ۱) قەڵشتی بازبادا (شوشە درزی بردا ۲) دەرس، وانە (مامۆستا درزی دادام) ◻ ۱) درز ۲) درس.
درز دادان: ۱) قەڵشتنەدیوار بە فوڕ گرتن ۲) وانە پێدان ◻ ۱) درزگیری ۲) درس خواندن.
درزگرتن: کەلین گرتن ◻ درز گرفتن.
درژ: ۱) جاو بانجراو ۲) تۆزە، گرژ ۳) ئیك هاڵاو مانتو کردنەوە کردو ◻ ۱) تاب نخوردە ۲) خشمگین ۳) بوهم رفتە.
درشت: ۱) زبر، زۆر ۲) زل لە جانە وردە ◻ ۱) زبر، خشن ۲) درشت.
درغە: بەهەست، شیاوی ڕۆشین ◻ مطلب، سوژە.
درف: نیشانە، دروشم ◻ علامت.
درف: ڕەگەن شیجە ◻ اصل.
درقە: قرتە، دەنگی فرتاندن ◻ صدای قطع کردن چیزی.
درقەدرق: کرتەکرتی مشاڵە ◻ صدای جایدن موش.
درك: جڵق، درۆ ◻ خار.
درگات: گوندیکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردە ◻ نام روستایی کە بعثیها ویران کردند.
درگان: بە زمان داهاتن، قسە لێ دەرچون ◻ بر زبان آمدن.
درگاندن: ڕاستی گوتن، ئاشکرا کردنی قسە ◻ اعتراف کردن.
درکاندن: درگاندن ◻ اعتراف کردن.
درکاوی: جێگەی پڕ لە جڵق ◻ خارستان.
درکە: ۱) گوتنی سەرەتایەك لە نهێنی ۲) گوندیکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردە ◻ ۱) گوشەای از رازرا اعتراف کردن ۲) نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.
درکە: جۆرێ زیگەسەری وەك توکی دەرزی وایە ◻ نوعی جوش.
درکەئاسنیە: گیایەکی گەلایانی درکاویە ◻ گیاهی خاردار است.
درکەجاڕ: جێگەی دڕوان، شوێنی پڕ جڵق ◻ خارستان.
درکەدو: داهێنان ◻ بتنین.
درکەزی: درکیکە پێچاك دەیکەنە پەرژین ◻ خار برچین.
درکەڵەوی: درکەئاسنیە ◻ نگا: درکەئاسنیە.
درکی مەموزینان: ڕێگەی لە شوفارو شەینانی دژی دوەوەست ◻ کنایە از غرفەاندان.

درکین: تەوی ڕاستی لە نهێنی دەڵێ ◻ اعتراف کنند.
درکین: جێگەی پەڕی چڵاوی ◻ خاردار.
درکینە: ۱) درکین ۲) جوجکەی نان، توکڵیهاتو ◻ ۱) خاردار ۲) جوجۀ سیخپر.
درگا: ۱) دەرگە، دەرك، دریانە ۲) پەردەی ئاوالە ◻ ۱) در ۲) دهانه.
درگلیون: ئاوالە بۆکەوەی دەمی مرین ◻ بازشدن سر زخم.
درگادان: ئاوالە کردنەوە ◻ بازکردن دهانه.
درگازمن: ۱) کەسێ کە لە دەرگە دەدا ۲) ئاسنێ کە پێی لە دەرگە دەدەن ◻ ۱) درکوب ۲) درکوبه.
درگازەنانە: شیرینی‌یان بە هۆی کردەوەی داپۆ دەرگایەك ◻ اعتنا به درگشاینانه.
درگازەنە: ئاڵقەی دەرگە لێدان ◻ درکوبه.
درگان: شمە ◻ چارشاخ.
درگانە: دریانە، دەرگە، دەری ◻ درگاه.
درگە: ۱) جزیر، ئاڵ، دوڕگە، وشکی لە ناوەڕاستی ئاو ۲) کەنت، ئاوەڕاستی ئاو ◻ ۱) جزیره ۲) کنداب.
درم: ۱) پەنا، ئاهۆ ۲) گرمەی دەهۆڵ ◻ ۱) مرض واگیر ۲) صدای طبل.
درماڵ: بەرانی پەنج ساڵە ◻ فوج پنج ساله.
درمغ: خەبەر، ئامە بۆ کۆ کردنەوەی کلۆش ◻ ابزاری مانند تن کش کە ساقه بدان جمع کنند.
درمە: کرمێکە لە زگی ئاژەڵدا پەیدا دەبێ ◻ کرمی انگل دام.
درن: ۱) بۆنی نەگە لە کاتی تێپەڕدان ۲) بۆنی ماسی ۳) بۆنی گرانی ئەمش ◻ ۱) بوی نگه ۲) بوی ماهی ۳) شماگند.
درنال: ۱) بۆنن، کەندالی ئاودێ ۲) توکەند ◻ ۱) آبکند ۲) کانال.
درنج: شتێکی خەیاڵاتی بەکو جنۆکە (دیو و درنج) ◻ موجود خیالی، دیو.
درندە: جانەوەری گۆشت خۆری کێوی ◻ درنده، دد.
درنگانەوە: دەنگدانی شتی کانزا، زرینگانەوە ◻ ترنگ.
درنگە: زرینگ، زرنگ ◻ ترنگ.
درنە: درندە ◻ دد.
درنە: کرمی ناو زگی مەڕ ◻ کرم شکم گوسفند.
درو: ۱) قسەی ناڕاست، فڕ ۲) پاشگری بەواتا: ئەوەی دەدرێن: اجل درو، گەنم درو ◻ ۱) دروغ ۲) پسوند بمعنی «دوزنده»، «دروشده».
دروٚ: قسەی ناڕاست، فڕ ◻ دروغ.
درۆ: درك ◻ خار.
دروب: وێجون ◻ شباهت.
دروبانەن: شبانەن، وێجواندن، وەك ئەوەاین ◻ تشابهاتن.
دروپ: دڵوپ، تۆك، قەترە ◻ قطره.
دروپە: تۆکە ئاوێ کە لە سەریان دەتکێ ◻ چکه.
دروخان: خوروی گەرو ◻ خارش گلو.
دروخە: خوروی لەش، سوتانەوەی پێست ◻ خارخاش

دروخیان: دروخه [گ] خارخان.

دروژن: دروکه‌ر [گ] دروغگو.

دروژنه: ئاوی که، هاوین وشك دەکا [گ] چشمه‌ای که در تابستان می‌خشکد.

دروژه: دروژن [گ] دروغگو.

دروس: ۱) راست، ڕەوا؛ ۲) سان بی که‌ایه‌تی [گ] ۱) درست، صحیح؛ ۲) کامل، بدون نقص.

دروسیون: ۱) سازیون؛ ۲) مرشی له خەوتی مرد له گەل زن [گ] ۱) مهیّا شدن؛ ۲) گناه از همخوابگی شوهر با همسر.

دروست: دروس [گ] نگا: دروس.

دروستایی: ۱) ساغی، سه‌لامه‌تی؛ (دروستایی سه‌ری ئاقه بڕاکات)؛ ۲) ئاماده‌یی [گ] ۱) سلامت؛ ۲) آمادگی تمام.

دروستیون: دروسیون [گ] نگا: دروسیون.

دروستی: راستی [گ] راستی.

دروسکار: دەسپاك، تەمین [گ] درستکار.

دروسکردن: سازدان، وەدی هێنان [گ] درست کردن، خلق کردن.

دروسکەرده: دروسکراو، سازدراو [گ] ساخته.

دروسی: دروستی [گ] درستی.

دروش: دریشه، دروشه [گ] فرش پەیدوو.

دروشم: ۱) بیچم، کەسم، ته‌ح، ته‌رح، شکل و سەرو سیما؛ ۲) ڕوشنی [گ] ۱) شیوه؛ ۲) فروغ.

دروشم: نیشانه‌ی تایه‌تی [گ] آرم، علامت فارقه.

دروشن: بەدروشن، بریقەدەر [گ] درخشان.

دروشه: ۱) وشه، وشه؛ ۲) دارو بار؛ ۳) درو، چنا، ئاهو؛ ۴) دروشن، بریقەدار؛ ۵) لۆلاك [گ] ۱) کلمه؛ ۲) درخت؛ ۳) وبای واگیر؛ ۴) درخشان، پرتو؛ ۵) استخوان ساق.

دروشی: ئیسکی بەلەك، سەر گوزنگ [گ] استخوان ساق تا قوزك.

دروشیان: دروشان، نیشاندان [گ] درخشیدن.

دروشین: دروشان [گ] درخشیدن.

دروڤ: وینجون، لیدەکردن، دروب [گ] شباهت.

دروڤ: کەلەب، دەلی بزی درنده [گ] لاب درنده.

دروکردن: قسەی ناراست گوتن [گ] دروغ گفتن.

دروکردن: دراو کوکردنەوە [گ] خارکشی.

دروکە: گوندیکی کوردستانه بەعسی وەرانی کرد [گ] نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دروله: بەشکوڵه، دوبانه [گ] مشك کوچك، برای دوغ.

دروم: درم، چنا، ئازار، ئاهو، دروشه [گ] بیماری واگیر.

دروماڵ: خلەوون، دورین [گ] دوخت‌وبوز.

درون: ۱) دورین، ته‌قل له شست دان؛ ۲) دروکردنی گیاوه‌خەل [گ] ۱) دوخت؛ ۲) دروگرتن.

دڕون: دڕین [گ] پاره کردن.

درونه: کاری دروکردن، دروڤه [گ] دروبین یا داس.

درونەوه: ۱) دروشەکردن، بڕینەوه به داس؛ ۲) به ته‌قەڵ شتی دراو پیکەوه‌نان [گ] ۱) دروبین با داس؛ ۲) بازدوزی پارچه‌ها.

دڕوڤزەرده: جۆری ترکی زەردی تیژ [گ] زردخار.

درویته: درەو، دروشه [گ] درو با داس.

درویس: ۱) دورین به دەرزی و بەن؛ ۲) دروشه کردن به داس [گ] ۱) دوخت؛ ۲) درو.

درویشەوان: باڵه، کەسێ که درەو به داس ئەکا [گ] دروگر.

دڕەت: دەڕوا، دەچێ [گ] می‌رود.

دروخت: داری به پیوەی وشك، ئەبوگ [گ] درخت.

دروخشان: دروشین، بەدروش، بریقەدەر [گ] درخشان.

دروخشانەوه: بریقەدان [گ] درخشیدن.

دروخشینەوه: دروخشانەوه [گ] درخشیدن.

درەم: ۱) سێ بەش له چوار به‌شی مسقاڵ؛ ۲) کێشیك بەرابەری بیست گرام؛ ۳) کێشیك بەراسەری نیوکیلۆ؛ ۴) پولکی ولاتی عەرەب، بیست به‌کی دینار [گ] ۱) هجده قیراط؛ ۲) وزن بیست گرم؛ ۳) نیم کیلو؛ ۴) یك بیستم دینار عربی.

دڕەماسی: جۆری ماسی [گ] خارماهی.

درەنگ: له‌کات زیاتر، دیر [گ] دیرتر.

درەنگان: دەمەدەمی ڕۆژاوا [گ] هنگام غروب.

درەله: دڕین [گ] دریدن.

درەو: ۱) درونه؛ ۲) دروڤ [گ] ۱) درو؛ ۲) دروغ.

درەوان: باڵه، درونەوان [گ] دروگر.

درەوش: ۱) دریشه، دروش؛ ۲) بریقه، تروسکه [گ] ۱) فرش پەیدوو؛ ۲) درخشش.

درەوشان: بریقەدان، تروسکان [گ] درخشیدن.

درەوشه: دریشه [گ] فرش پەیدوو.

درەوشین: درەوشان [گ] درخشیدن.

درەوشینەوه: تروسکەدان [گ] درخشیدن.

درەوکەس: ۱) درونەوان؛ ۲) دروڤن [گ] ۱) دروگر؛ ۲) دروغگو.

دڕەهی: زەمینی قره قەڵشیو، کێڵگەی شەقارشەقار بوگ [گ] زمین زیاد فرز برده.

دری: شەرم، قەدی؛ (دری بەرده: شەرمەزار، خەجاڵەت) [گ] خجالت.

دڕی: ۱) دڕێ، چەڵ؛ ۲) پنجی تورك [گ] ۱) خار؛ ۲) پوتهٔ تمشك.

دڕیا: ۱) دڕاو؛ ۲) کاری زامردوی دڕان، دڕا [گ] ۱) پاره شده، دریده؛ ۲) پاره شد.

دریاز: گوندیکه له‌نزیك مەهاباد [گ] روستائی نزدیك شهر مهاباد.

دڕیاگ: دڕیا، دڕاو [گ] پاره شده، دریده.

دڕیان: دڕان [گ] دریده شدن، دریدن.

دری بەرده: شەرمەزار [گ] شرمسار.

دریچه: ۱) کولانه له دیواردا؛ ۲) ئامرازی بڕۆ و بڕۆ ئیدا ئوانەوه، پوته [گ] ۱) روزنهٔ دیوار، دریچه؛ ۲) پوتهٔ ریخته‌گری.

درینخ: کۆتایی، قسوو؛ (درینخی لەم کارەدا به که) [گ] تقصیر، قصور.

دریخی: دریغ ▣ تقصیر، قصور.
دریژ: دژی کورت، بەراتەری کن ▣ دراز، ضد کوتاه.
دریژایی: ۱) لە دریژی، تە لە کورتی؛ ۲) بەراتەری باتایی ▣ ۱) دراز؛ ۲) مقابل عرض، طول.
دریژبوون: ۱) دژی کورت‌بوون؛ ۲) زاران، زاکشان، پاش کەفتن ▣ ۱) دراز شدن؛ ۲) دراز کشیدن.
دریژبونەوە: ماوە زیادکردن، ماوەی زۆر بن چون ▣ بە درازا کشیدن.
دریژخایەن: زۆرەوەت گر ▣ بسیار وقت‌گیر.
دریژدادن: زۆربلی، چەقەسرو ▣ پرگو، وراج.
دریژدادری: زۆردیژی، چەقەبازی بەخۆرایی ▣ بایەسرایی، پرگویی.
دریژداهول: برتی لە مرۆی تەزی لاواز ▣ بلندبالای لاغراندام.
دریژکردن: ۱) لەدوان؛ ۲) ماوەیشدان؛ ۳) لەسەر زەوی زاکشان ▣ ۱) تفصیل دادن؛ ۲) درنگ کردن؛ ۳) بر زمین دراز کردن.
دریژکردەنەوە: ۱) لە کورتەوە لەدوان؛ ۲) پتر لە پیویست قسە کردن ▣ ۱) درازتر کردن؛ ۲) بیش از حدّ لازم گفتن.
دریژکۆلە: ۱) کەمیاک دریژ؛ ۲) بەراتەری خرۆ گرۆفەر ▣ ۱) اندک دراز؛ ۲) مستطیل.
دریژن: بەزن‌بلند، (مرۆڤەکە دریژنە) ▣ قدبلند.
دریژۆکە: دریژکۆلە ▣ مستطیل.
دریژە: دریژن، (کابرایەکی دریژەیە) ▣ قدبلند.
دریژە پی‌دان: ۱) لە سەر زۆیشتی قسە؛ ۲) دەست هەڵگرتن لەتەرک ▣ ۱) تفصیل دادن سخن؛ ۲) ادامه دادن کار.
دریژی: دژی کورتی ▣ درازی.
دریسمە: زنجیر، پازەی درگا ▣ پاشنهٔ در.
دریشک: دریشک، درەوشە ▣ درفش پیچەوش.
دریشوکە: زمانی مار کە دەری دەهێنێ ▣ زبان مار.
دریشە: دریشک ▣ درفش پیچەوش.
دریغ: دریخ ▣ کوتاهی در کار، تقصیر.
دریغی: دریخی ▣ تقصیر.
دریلە: گیایەکە ▣ گیاهی است.
دریلە: درکە، زیەکەی وردە لە منداڵان دێت ▣ جوشی است ریز بر بدن کودکان.
دزین: دانزین، مراڵین ▣ دزیدن.
دز: ۱) فەڵا، کەڵە؛ ۲) کەسێ ماڵی مەردم بەهێنێ دەدا؛ ۳) چەکەی چاک ▣ ۱) قلعه؛ ۲) دزد؛ ۳) گرد شاتلنگ.
دزان: زاک لێ‌بونەوە، ناخۆش‌وبەستن، ئامیوان میوانی دەدزا خانەخوێ هەریوک لا ▣ خوش نیامدن از کسی.
دزانە: کاری بەهێنێ ▣ دزدی.
دزاو: ۱) ناودەن؛ ۲) دزراو، بەهێنێ براو ▣ ۱) ترشح؛ ۲) دزدیده.
دزدار: فەڵاچی، پاسەوانی فەڵا ▣ قلعه‌بان.
دزدان: جزدان، کیسەی چەرمینی براو ▣ کیسهٔ چرمی پول.
دزدەسەک: دابکەدەر، دەسکیس ▣ دزدافشار، شریک دزد.
دزراو: دزاو، براو بەهێنێ، دزیدە ▣ دزدیده.
دزکۆشکە: بەکۆی دزان، جیگەی دزی کەران ▣ مکان دزدان.
دزگا: دزکۆشکە ▣ مکان دزدان.
دزگۆن: کاری پەسەند و ڕیاک و جوان ▣ کار پسند.
دزگەردەنە: ڕیگر، جەنە، گۆزان ▣ راهزن.
دزگی: هەوسان، بەسکە ڕنشە ▣ افسار.
دزگین: بێ‌نرخ، هیچ بوچ، نەمیز ▣ بی‌ارزش.
دزنەبەرە: برتی لە شتی بێ‌نرخ ▣ کنایه از بی‌ارزش.
دزنەخۆرە: دزنەبەرە ▣ کنایه از بی‌ارزش.
دزە: ۱) فەڵا؛ ۲) بەهێنێ، ئەبەدزە دزەڕۆیشت؛ ۳) سوک گەڕانەوە، ئەبن دزەدەکا ▣ ۱) قلعه؛ ۲) پنهانی؛ ۳) پواشکی برگشتن. ۴) تحول.
دزەخەنە: بزە، پەلێو خەندین، زەردەخەنە ▣ لبخند.
دزەکە: دەسکیس، دزەدەسەک، دابکەدەر، پاش‌دز ▣ شریک دزد.
دزی: ۱) نهێنی، ۲) بردنی ماڵی مەردم بەهێنێ ▣ ۱) پنهانی؛ ۲) دزدی.
دزیاگ: دزراو ▣ دزدیده شده.
دزینی: ماڵی دزراو ▣ مال دزدیده.
دزینەنی: شتێ کە بۆ دزین دەست نەدا ▣ دزدیدنی، قابل دزدیدن.
دزین: کاری دز ▣ دزدی.
دزیشەوە: ۱) لە خەرجی گەڕانەوە؛ ۲) وەشارتن ▣ ۱) صرفه‌جویی؛ ۲) پنهان کردن.
دزیو: ناحەز، ناشرین ▣ زشت، بدگل.
دزیەتی: دزینی ▣ مال دزدیده.
دژ: ۱) فەڵا، دز؛ ۲) ئەفشی خەرمان؛ ۳) پێچەوانە؛ ۴) ماتوکز؛ ۵) ڕوترش ▣ ۱) قلعه؛ ۲) مُهر چوبین خرمن؛ ۳) مخالف؛ ۴) افسرده و بکر؛ ۵) اخمو.
دژایەتی: بەرهەڵستی، لایەنی ▣ مخالفت.
دژبون: ۱) ماتوکزبون؛ ۲) ڕوترش کردن ▣ ۱) افسرده شدن؛ ۲) اخم کردن.
دژبەست: دوڵ لە کۆیی شت دا ▣ دشوار بسته.
دژخۆر: کەمخۆر ▣ کم‌خور.
دژخۆراك: دوڵ لە خوارەمەنی دا ▣ بدخوراک.
دژدار: دزدار ▣ قلعه‌بان.
دژداشە: کراسی ناودامن ▣ پیراهن بلندداماں.
دژدامان: ماتوکز دانیشتن ▣ مات و افسرده بودن.
دژدامان: کزو سیس دانیشتو ▣ مات و افسرده مانده.
دژڕابەر: بەرواڵەت کەبخودای دلسۆزو لە بنەوە دژمن ▣ بظاهر دلسوز و درواقع دشمن.
دژکام: نەرکەدنیا، خۆبایز لە خوشی دنیایی ▣ بارسا، پرهیزگار.
دژکردن: ڕوبەک نان، خوکزکردن ▣ پیشانی درهم کشیدن.
دژگەن: دەرمانی کە گەنیو لە بارەیی ▣ ضد عفونی، گندزدا.
دژمان: جوین، سەڵیف، جنێو، خەراب دژون ▣ دشنام.
دژمن: نەیار، نەدۆست ▣ دشمن.

دژمنانی: نەیاری، دژایەتی [ف] دشمنی.
دژمنایەتی: دژمنانی [ف] دشمنی.
دژمنی: دژمنانی [ف] دشمنی.
دژمین: دژمن، نەیار [ف] دشمن.
دژمێن: جوێن، دژمان [ف] دشنام.
دژنام: دژمێن [ف] دشنام.
دژوار: چەتوێن، سەخت، زەحمەت [ف] دشوار.
دژواری: چەتوێنی، سەختی [ف] دشواری.
دژون: ۱) دژمن؛ ۲) جڵکن، گەمار، کۆنی [ف] ۱) دشمن؛ ۲) پزاگی.
دژوێن: جڵکن، کەسێوی [ف] چرکین، شیشو.
دژە: لا، پێچەوانە [ف] مخالف.
دژەبا: بایەك کە مرۆ بایەوێ (دژەبایە بۆ خەرمان هەڵاوێستن باش) [ف] باد مخالف.
دژەڤێنی: کوکردنەوەی دو پێچەوانە لە هەڵبەستێك دا [ف] اطباق در شعر.
دژی: ۱) نازکی؛ ۲) نەخۆشیەکی نازاڵ [ف] ۱) مخالفت؛ ۲) نوعی بیماری دام.
دژیا: سەرفرۆش، فڕۆش، موی سەری تێکەڵ پێکەڵ [ف] آشفته‌موی.
دژێتی: نەیاری، پێچەوانەیی [ف] ضدیت، مخالفت.
دژێن: لۆ، گرێی گوشت [ف] غدّه.
دست: مەنجەڵ، بەرۆش [ف] دیگ.
دسەردە: دەست بەجێ، هەرلە بێ [ف] فوراً.
دسەرژە: ۱) سەرەژا؛ ۲) لەسەرەوە [ف] ۱) باوجود این؛ ۲) از بالا.
دش: ۱) خوشکی شۆ، باجی؛ ۲) دژ [ف] ۱) خواهرشوهر؛ ۲) ضد.
دشت: نانشیرین، دزێو، ناحەز [ف] زشت.
دشتە: ۱) دشت؛ ۲) کاری خراپ [ف] ۱) زشت؛ ۲) زشتی.
دشتی: ۱) کاری نالەبار؛ ۲) ناحەزی [ف] ۱) کار زشت؛ ۲) بدگلی.
دشکردن: خۆیارازان [ف] پرهیزکاری.
دشمان: دژنام [ف] دشنام.
دشمن: دژمن [ف] دشمن.
دشمنی: دژمنایەتی [ف] دشمنی.
دشنە: خەنجەری دەم ڕاست [ف] نوعی خنجر، دشنه.
دشوار: دژوار [ف] دشوار.
دشە: جێگەی خەراپ [ف] جای بد.
دشی: ناحەزی، نانشیرینی [ف] زشتی، نازیبایی.
دغە: گری، هێڵ، گەڕ [ف] حیله.
دغرە: ۱) لەخۆبایی، ئەزەل؛ ۲) نەخۆشیەکە بەکسم دەکۆژێ [ف] ۱) مغرور؛ ۲) نوعی بیماری کشندهٔ دام.
دغس: دۆشاو، دمس، شیرەی ترێ [ف] شیرهٔ انگور.
دغلۆك: ۱) مل‌پێچ؛ ۲) قاپلە، زەرکراس [ف] ۱) شال گردن روحانیون؛ ۲) زیرپراهن.
دغن: کەب، کەپۆ، لۆت، پڵك، تفك [ف] بینی.
دڤانەك: ڕەسید، پسوڵەی وام ساندەوە [ف] قبض، رسید.
دڤری: ۱) گیایە کە؛ ۲) نەوەری ئاش [ف] ۱) گیاهی است؛ ۲) قطب آسیاب.
دڤمری: شەرمێون لە قسەکردن دا [ف] خجالتی در حرف زدن.
دڤنەرم: بەمەو ڕاوێژ خۆش، قسە خۆش [ف] شیرین‌زبان.
دڤە: ڕاستەی بەنا [ف] تراش.
دڤەدڤ: گژەگژی با، دەنگی بای توند [ف] صدای تندباد.
دڤێ: ۱) تەشی، دەبێ، گەرەکە، پێ‌ویستە؛ ۲) دەمانوەوە [ف] ۱) باید؛ ۲) در این.
دڤێت: ۱) هەرلەشێ بوێ؛ ۲) دەوات [ف] ۱) باید؛ ۲) دوات.
دڤێر: دیوار [ف] دیوار.
دڤێك: هەرچی پێویستە هەربەوێ بکرێ [ف] بایسته.
دڤێل: بارێکە زەنگی چەرم [ف] تراز چرمی.
دق: گاوە، دەنگی مریشك کە هێلکە دەکا [ف] قدقد مرغ.
دڤد: ۱) سەکۆ؛ ۲) دەنگی دڵۆپە [ف] ۱) سکو؛ ۲) صدای چکه.
دکان: جێگەی شت لێ فرۆشتن [ف] دکان.
دکن: چڵکەسۆڵ، بەهیچ جۆر شوشتن پاك نابێتەوە [ف] لباسی که چرك گرفته و پاك نشود.
دکە: ۱) سەکۆ؛ ۲) تکەی باران، دڵۆپە [ف] ۱) سکو؛ ۲) چکه.
دکی: ۱) دەکەی؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان [ف] ۱) انجام می‌دهی؛ ۲) نام روستایی در کردستان.
دکێن: ۱) چڵکەسۆ، چڵکێ کە بە شوشتن پاك نابێتەوە؛ ۲) دەکەین [ف] ۱) چرکی که از شستن نمی‌رود؛ ۲) می‌کنیم.
دگان: دەدان، دران [ف] دندان.
دگاوێدا: هەردەم بەجێ [ف] فوراً.
دگدگە: ۱) ئۆکی مەزرەقی کوڵ کە لە سووڕانەدا ناوەستێ؛ ۲) تەرتەمەی مەزرەق؛ ۳) پاپشکێن، چیچکە سڵاو [ف] ۱) نوك کند گردنا؛ ۲) نوك آهنین گردنا؛ ۳) گل‌مزه.
دگمە: قوڕچە، پشکۆ [ف] دگمه.
دگەر: جێگەیە بە مانای جۆراو، نامەحرەم [ف] نامحرم.
دگەل: پێڕا، ڕەگەڵ [ف] همراه با.
دل: سەرچاوەی خوێنی ناو لەش [ف] دل.
دڵ: دل [ف] دل.
دڵاڕا: بەدڵ، دڵخۆشکەر [ف] دلگشا.
دڵازار: هەرچی وەبەر دڵ ناکەوێ [ف] دل‌آزار.
دڵاسووە: خاترجەم، بێ‌خەم [ف] آسوده‌دل.
دڵالقان: دڵخۆش کردن، مژدەی خۆش پێدان [ف] دلشاد کردن، نوید دادن.
دڵاڤین: ناوە ڕاستی بەهار وەاوین [ف] آخر بهار و اول تابستان.
دڵاوا: سەخاوەت، بەخشندە، دڵی ڕەو چرووك [ف] سخی، بخشنده.
دڵاوخوارەنەوە: خاترجەم بون، بێ‌خەمبون [ف] اطمینان خاطر.
دڵاودان: دڵالقان [ف] دلشاد کردن.
دڵاوەدان: بەهۆش، وریا، زۆرزان [ف] زنده‌دل، هشیار

دلاوەر: ئازا، ڕەشید، گەرناس، بوێر ◄ دلاور.
دلاوەر: دڵخۆشی، مەزەوە، دڵداری، دەر ◄ دلدار.
دڵ ئێشان: عاجزبون، تووڕەبون ◄ قهر کردن، دلخور شدن.
دڵ ئێشە: زاڵی دڵ، نەخۆشی دڵ ◄ دل درد.
دڵ بچی: بێ خەم، دوور لە بیگەرانی ◄ خاطر جمع.
دڵ بردن: ۱) ئازەروکردنی، خواردەمەنی، وازلێ بون: (ئایخوم دڵم نایبا)؛ ۲) بڕێکی لە عاشق بون: (دڵمی بەردم کچێکی جارەدەساڵە) ◄ ۱) اشتها ۲) کنایه از عاشق شدن.
دڵ بڕین: بڕێکی لە زور خەمبار ◄ کنایه از بسیار غمگین.
دڵ بڕینداڕ: دڵبڕین ◄ نگا: دڵبڕین.
دڵ بژوک: ۱) ئازەروکەر؛ ۲) خەماوکەر ◄ ۱) آرزومند ۲) طمعکار.
دڵ بژوکی: ۱) ئیشتیا، ئامەزرۆیی؛ ۲) خەماوی، جاوچنوکی ◄ ۱) آرزومندی؛ ۲) طمع.
دڵ بۆڕین: لەهۆش چون، بیهۆش بون ◄ از حال رفتن، مدهوش شدن.
دڵ بەجێ هێشان: ڕازی کردن ◄ دلداری دادن، راضی کردن.
دڵ بەدنیا: شاد بە ژیان ◄ شاد بزندگی.
دڵبەدوا: نیگەران، بلەرزە ◄ نگران، مأیوس.
دڵبەر: گرانی، مانگە ◄ معشوقه.
دڵبەر: دڵبەر ◄ معشوقه.
دڵبەستن: دەفینداری، عاشقی، تەوین ◄ عشق.
دڵبەستە: ۱) بەناسە؛ ۲) دڵدار، تەوینەدار ◄ ۱) آرزومند ۲) عاشق.
دڵبەلەت: گرانی، مانگە ◄ معشوقه.
دڵ پەیمان: قیز لە خواردن کردن، بێ تەمەران ◄ خوراك دل نخواه.
دڵ پەیە کاهان: شیوانی دڵ، هەڵتەچدان، دڵ شێوان ◄ دل بهم آمدن.
دڵپی: جۆرێ هەنجیر ◄ نوعی انجیر.
دڵپاك: دڵباك ◄ نگا: دڵباك.
دڵباك: بێ گزی، بێ فرو فێڵ ◄ پاکدل.
دڵبڕ: ۱) خەمبار؛ ۲) تووڕە؛ ۳) بێ ئیشتیا ◄ ۱) دلتنگ ۲) قهر کرده ۳) بی اشتها.
دڵ پەرت: خەیاڵ پڵاو، نا خاترجەم ◄ آشفته خاطر.
دڵ پەرتی: خەیاڵ پڵاوی، نا خاترجەمی ◄ خاطر آشفتگی.
دڵ پەرتی: دڵسوتاو، زور ئازەحەت و خەمبار ◄ سوخته دل.
دڵ پەریشان: دڵپەرت ◄ آشفته دل.
دڵ پەستە: دڵگر، خۆشەویست ◄ دل بسته.
دڵ پیاچون: ئازەروکردن، پەستەکردن ◄ آرزو کردن، پسندیدن.
دڵ پێچە: زاو برك، دڵ ئێشە ◄ پیچش دل، دل پیچه.
دڵ پێدان: خەزێن کردن، خۆشەویستی، تەوین ◄ عشق.
دڵ پیس: ۱) پیرخەراپ؛ ۲) دووڵ لە ژن ◄ ۱) بدنهاد؛ ۲) بدگمان از همسر.
دڵ پیسوتان: جێ پێداهاتەوە ◄ مورد ترحم قرار دادن.
دڵ پیسی: کاری دڵپیس ◄ عمل «دڵپیس».
دڵ پیلە: ئەوەی کار لە دڵ دەکا، دڵ هەنگێو (بەیکانی بزنگ چیری دڵ پیلە) ممەبوزین ◄ دل بون، آنچه دل را نشانه گیرد.
دڵ پیکاهاتن: دڵ بە یەکاهاتن ◄ دل بهم آمدن.
دڵ پێوەبون: ۱) اشتیا کردن؛ ۲) عاشق بون ◄ ۱) آرزو کردن؛ ۲) عاشق شدن.
دڵتری: دڵبڕ ◄ نگا: دڵبڕ.
دڵتەن: ۱) ئەویندار؛ ۲) کەسێ کە بەرگی جوان لەبەر دەکا، تەزبۆش ◄ ۱) عاشق؛ ۲) شیك‌پوش.
دڵتەزین: دڵ سست بون ◄ دل سست شدن.
دڵتەزێن: دڵ سست کەر، زەواوی زور ناخۆش ◄ رویداد بسیار بد.
دڵتەمری: دڵرۆشك، مرۆ مرۆ، کەم یەکەتین ◄ بدل، پژمرده خاطر.
دڵتەنا: خاترجەم ◄ آسوده خاطر.
دڵ تەنك: خاوەن بەزەیی ◄ مهربان.
دڵ تەنگ: خەمبار ◄ دلتنگ.
دڵ تەنگی: خەمباری ◄ دلتنگی.
دڵ تێچون: دڵ پێوەبون ◄ اشتها کردن.
دڵ تێر: جاوتێر، بێ تەماع ◄ قانع.
دڵ تێکچون: دڵ بەیەکاهاتن ◄ دل بهم آمدن.
دڵ تێکهاڵان: دڵ بەیەکاهاتن ◄ دل بهم آمدن.
دڵ تێکەڵاتن: دڵ بەیەکاهاتن ◄ دل بهم آمدن.
دڵ جوێی: لاوازەوە، دڵدانەوە، تاشت کردنەوە بە قسەی خۆش ◄ دلجویی.
دڵچەر: ۱) زەت، جنوك، جروك؛ ۲) بەدفەڕ، مەردم ئازار ◄ ۱) خسیس؛ ۲) مردم آزار.
دڵچزین: دڵ ئەزین، خەمو خەفەت هاوەڕ ◄ رویداد بد و غمزا.
دڵچون: بوریەوە ◄ عشق کردن.
دڵچونەسەر: ئازەروکردن، ئیشتیا لێ بون ◄ اشتها کردن.
دڵچەرانەن: خۆش ڕابواردن، بە کەیفی خوکردن ◄ عیاشی، هوسباری.
دڵچەزین: خۆش ڕابوردن ◄ عیاشی.
دڵچەپەڵ: بیر و هەزر خراپ، دڵپیس، دڵ گەسار ◄ بدنهاد.
دڵچیچك: ترسەنوك ◄ نگا: ترسەنوك.
دڵخاڕ: دڵچەپەڵ ◄ بدنهاد.
دڵخاڕ: دڵخواز، ئەوەی دڵ ئازەروی دەکا ◄ دلبخواه.
دڵخوا: دڵخاڕ ◄ دلبخواه.
دڵخواڕ: دڵخاڕ ◄ بدنهاد.
دڵخواز: دڵخاڕ ◄ دلبخواه.
دڵخوازی: ۱) ئازەرو؛ ۲) دڵداری ◄ ۱) آرزو؛ ۲) عشق.
دڵخور: نیگەران، دڵپەریشان ◄ دلخور، نگران.
دڵخورە: دڵخور ◄ دلخور، نگران.
دڵخۆری: دڵەنگی، دڵشکاوی، خەمباری ◄ دلتنگی، دلشکستگی.
دڵخۆش: بە کەیف، مەساخ چاخ، شاد ◄ شاد.
دڵخوشکەرە: شتێ کە دڵخۆش دەکا ◄ شادی آور.
دڵخۆشی: ۱) شادی، بە کەیفی، بەمساخی؛ ۲) لاوازەوە ◄ ۱) شادی؛

٢) نوازش.
دڵخۆشی دانەوە: لاواندنەوە، دڵخۆیی نوازش، دڵخوێی.
دڵخون: زۆر خەمگین بسیار غمناك.
دڵخوێن: ١) داخون؛ ٢) نازناوی شاعیر هاشمی لە شیعردا ١) بسیار غمگین؛ ٢) تخلص شاعری کرد.
دڵ خەراب: دڵرەنگ، دڵی دڵبالا دودل.
دڵ داخوریان: دڵشکاوان، دڵڕاهێنین یەکەخوردن دل.
دڵ داخوریان: دڵداخوریان یەکەخوردن دل.
دڵدار: ١) خوێندار، عاشق؛ ٢) نازا، بەترس؛ ٣) نازناوی شاعرێکی کوردی کۆنی بو ١) عاشق؛ ٢) دلیر؛ ٣) تخلص شاعری کرد.
دڵداری: ١) خوین، فین، حەزلێکردنی، حەز لێکەری؛ ٢) دڵخۆشی دانەوە، لاواندنەوە ١) عشق؛ ٢) دلنوازی.
دڵ داکەفتن: دڵ داخوریان تکان خوردن دل، یەکەخوردن.
دڵ داگ: خوێندار عاشق، دلداده.
دڵ دان: حەزلێکردن، دڵداری عاشق شدن.
دڵدانەوە: دڵخۆیی دلنوازی.
دڵدایی: گراوی، دڵیی، ماشقە معشوقه.
دڵدێر: بریتی لە گراوی، ماشقە کنایه از معشوقه.
دڵدێری: ١) دڵدیری، کاری ماشقە لە گەڵ خوێندار؛ ٢) نهێنی دڵ ١) دلبری؛ ٢) راز نهانی.
دڵ ڕابون: زەنانەوە، هێنانەوە لە دەم ڕاقی کردن.
دڵ ڕابین: دڵڕابون قی کردن.
دڵ ڕاگرتن: خۆڕە دەکردن، بەخۆشی دەگەڵ ڕابواردن خاطر گرفتن.
دڵ ڕفین: بریتی لە دڵبەر دلربا.
دڵڕۆن: بەکەیف، بێ گومان شاد، آسوده خاطر.
دڵڕوین: بێهۆش کەوتن، دڵ بۆڕیەوە بیهوش شدن.
دڵ ڕەش: بێ بەزە، زاڵم، زۆرکار سنگدل.
دڵ ڕەفین: دڵڕفین دلربا.
دڵ ڕەق: دڵڕەش سنگدل.
دڵڕەنج: دڵ شکاو رنجیده خاطر.
دڵ ڕەنجان: دڵ ئێشان دلرنجی.
دڵ ڕەنجاندن: دڵ ئێشاندن، عەزیەت کردن آزردن.
دڵزاڵ: ترسەنۆك ترسو.
دڵزڕین: دڵ یەکاهاتن، دڵ تێکەلاتن دل بهم خوردن.
دڵ زەخم: دڵ گەورە، نازا، بەترس ترس و با دل و جرأت.
دڵ زیندو: وشیار وریا، دڵاوەدان زنده‌دل، هشیار.
دڵ زیندی: دڵزیندو زنده‌دل، هشیار.
دڵ ژێچوون: لە بەرمل کەوتن، خۆش خوێستن رنجیدن از...
دڵسار: ناهومێد، بێ هیل دلسرد.
دڵسارد: دڵسار دلسرد.
دڵساردی: ناهومێدی نومیدی.
دڵساف: دڵپاك بی ریا.

٢) نوازش.
دڵخۆشی دانەوە: لاواندنەوە، دڵخۆیی نوازش، دڵخوێی.
دڵخون: زۆر خەمگین بسیار غمناك.
دڵخوێن: ١) داخون؛ ٢) نازناوی شاعیر هاشمی لە شیعردا ١) بسیار غمگین؛ ٢) تخلص شاعری کرد.
دڵ خەراب: دڵرەنگ، دڵی دڵبالا دودل.
دڵ داخوریان: دڵشکاوان، دڵڕاهێنین یەکەخوردن دل.
دڵ داخوریان: دڵداخوریان یەکەخوردن دل.
دڵدار: ١) خوێندار، عاشق؛ ٢) نازا، بەترس؛ ٣) نازناوی شاعرێکی کوردی کۆنی بو ١) عاشق؛ ٢) دلیر؛ ٣) تخلص شاعری کرد.
دڵداری: ١) خوین، فین، حەزلێکردنی، حەز لێکەری؛ ٢) دڵخۆشی دانەوە، لاواندنەوە ١) عشق؛ ٢) دلنوازی.
دڵ داکەفتن: دڵ داخوریان تکان خوردن دل، یەکەخوردن.
دڵ داگ: خوێندار عاشق، دلداده.
دڵ دان: حەزلێکردن، دڵداری عاشق شدن.
دڵدانەوە: دڵخۆیی دلنوازی.
دڵدایی: گراوی، دڵیی، ماشقە معشوقه.
دڵدێر: بریتی لە گراوی، ماشقە کنایه از معشوقه.
دڵدێری: ١) دڵدیری، کاری ماشقە لە گەڵ خوێندار؛ ٢) نهێنی دڵ ١) دلبری؛ ٢) راز نهانی.
دڵ ڕابون: زەنانەوە، هێنانەوە لە دەم ڕاقی کردن.
دڵ ڕابین: دڵڕابون قی کردن.
دڵ ڕاگرتن: خۆڕە دەکردن، بەخۆشی دەگەڵ ڕابواردن خاطر گرفتن.
دڵ ڕفین: بریتی لە دڵبەر دلربا.
دڵڕۆن: بەکەیف، بێ گومان شاد، آسوده خاطر.
دڵڕوین: بێهۆش کەوتن، دڵ بۆڕیەوە بیهوش شدن.
دڵ ڕەش: بێ بەزە، زاڵم، زۆرکار سنگدل.
دڵ ڕەفین: دڵڕفین دلربا.
دڵ ڕەق: دڵڕەش سنگدل.
دڵڕەنج: دڵ شکاو رنجیده خاطر.
دڵ ڕەنجان: دڵ ئێشان دلرنجی.
دڵ ڕەنجاندن: دڵ ئێشاندن، عەزیەت کردن آزردن.
دڵزاڵ: ترسەنۆك ترسو.
دڵزڕین: دڵ یەکاهاتن، دڵ تێکەلاتن دل بهم خوردن.
دڵ زەخم: دڵ گەورە، نازا، بەترس ترس و با دل و جرأت.
دڵ زیندو: وشیار وریا، دڵاوەدان زنده‌دل، هشیار.
دڵ زیندی: دڵزیندو زنده‌دل، هشیار.
دڵ ژێچوون: لە بەرمل کەوتن، خۆش خوێستن رنجیدن از...
دڵسار: ناهومێد، بێ هیل دلسرد.
دڵسارد: دڵسار دلسرد.
دڵساردی: ناهومێدی نومیدی.
دڵساف: دڵپاك بی ریا.

دڵ ستوڕ: نازا، بەجەرگ شجاع.
دڵسوتان: ١) بەزە، ڕوحەم، بەزەوی؛ ٢) تاسەی زۆر ١) ترحم؛ ٢) آرزوی زیاد.
دڵسوتاو: زۆر بە تاسە بسیار آرزومند.
دڵسوتی: دڵسوتاو نگا: دڵسوتاو.
دڵسوتیان: دڵسوتان نگا: دڵسوتان.
دڵسۆز: ١) خەمخۆر، سەرپەرشتی باش؛ ٢) خاوەن بەزەیی ١) سرپرست خوب؛ ٢) مهربان.
دڵسۆزی: بەزەوی، بەزەیی مهربانی.
دڵسۆڕ: دڵسۆز دلسوز مهربان.
دڵ سەخت: دڵڕەق سنگدل.
دڵ سەرد: دڵسار نومید.
دڵ سەکدن: دڵ بەروخۆ ڕاکێشان دل بردن.
دڵ سەتن: دڵ سەکدن دل بردن.
دڵشاد: دڵشاد، دڵخۆش، بەکەیف، دەماغ چاغ دلشاد.
دڵشاد: دڵشا دلشاد.
دڵشاد: دڵشا دلشاد.
دڵ شاکەر: کەیفەر، دڵخۆشی هێن دل شادکننده.
دڵشکان: دڵڕەنجان رنجش خاطر.
دڵشکاندن: ئازەیەت کردن، ئازاردان، ڕەنجاندن دل آزردن.
دڵشکاو: ئازاردراو، ئازاری کراو دل آزرده.
دڵشکست: دڵشکاو دل آزرده.
دڵشکەت: دڵشکست دل آزرده.
دڵ شکستی: دڵشکان رنجیدگی.
دڵ شکیان: دڵشکان رنجیدگی.
دڵ شکێن: مایەی دڵشکان انگیزهٔ رنجیدن.
دڵشەوات: دڵسوتاو سوخته‌دل.
دڵشەواتی: دڵشەوات سوخته‌دل.
دڵشەوتی: دڵشەوات سوخته‌دل.
دڵشەوتین: دڵسوتان دلسوزی.
دڵشێر: نازا، ڕەشید، بوێر شجاع، شیردل.
دڵشێلان: دڵڕەنجاندن رنجاندن.
دڵشەوشاندن: دڵ بەرئێشان کردن دل به تشویش انداختن.
دڵفراوان: بەسەبر و حەوسەلە، بەپشو حلیم، شکیبا.
دڵفڕین: دڵاوا دلبان.
دڵفڕوان: ١) دڵاوا، سەخی؛ ٢) لەسەرخۆ ١) دلبان؛ ٢) شکیبا.
دڵفڕێن: دڵفڕین دلربا.
دڵقال: دڵاوا گشاده‌دل.
دڵ قەڕسیای: مێشکەوشك، هیچ نەزان خشك مغز.
دڵقەکری: دڵاوا، دڵقال گشاده‌دل.
دڵقەکەو: دڵگوشا، شتێ کە دڵ خۆش دەکا شادی‌آور مایهٔ شادی.
دڵق: ئەیلان، دڵیق سرین آوجی.

دڵ قەبزبوون: خەمگین بوون، تازەمەحزونبوون [ف] اندوهگین شدن.
دڵگازین: دڵ تێکەڵاتن [ف] دل بهم آمدن.
دڵگر: دڵبەر، دڵرفێن [ف] دلکش.
دڵگرانەوە: کەیف خۆش بون [ف] شاد شدن.
دڵ گرمن: بڕێتی لە دڵ پیس، دوڵ [ف] بدگمان.
دڵ گرمۆڵ: دڵ گرمن [ف] بدگمان.
دڵ گرمی: دڵ گرمن [ف] بدگمان.
دڵ کور: نور عزان [ف] کوردل.
دڵ کورکان: تاوەرۆکردنی شتێ [ف] هوی و هوس دل.
دڵ کول: دڵ بریندار، خەمبار [ف] غمگین.
دڵ کەفتی: تەقینەوەی دڵدار [ف] عاشق.
دڵگر: دڵبەست [ف] دل بسته.
دڵگران: ڕەنجاو، عاجز [ف] رنجیده خاطر.
دڵ کرس: دڵ کوشاو سڕخاس [ف] پُردل.
دڵ گوڵشتن: لە سەر دڵ گرانی [ف] دل فشردن.
دڵگوشا: هوی دڵخۆشی [ف] دلگشا، مایهٔ شادی.
دڵگوشاد: دڵاوا [ف] سخی طبع.
دڵگەرم: ١) چێژ بە دڵ کارکەر ٢) بەهومێد هیوادار [ف] ١) دلگرم بەکار ٢) امیدوار.
دڵگەرمی: دڵخۆشی لە کارێکا [ف] دلگرمی.
دڵ گەش: دڵ بەهومێد، دڵخۆش [ف] امیدوار.
دڵگیر: ١) خۆش، دڵبەست ٢) ناخۆش، دڵتەنگ [ف] ١) جای خوش؛ ٢) جای ناخوش.
دڵگیران: دڵتەنگی [ف] دلتنگی.
دڵگیری: دڵگیران [ف] دلتنگی.
دڵ لەدڵدان: دوڵی، ناخاتر جمعی [ف] تردید، دودلی.
دڵ لێجون: دڵ چونەسەر [ف] آرزوکردن، دوست داشتن.
دڵ لێ سەندن: دڵ بەرەوخۆ چبان، دڵبەری [ف] کسی را به خود متمایل کردن، دلبری.
دڵ لێ سەنن: دڵ لێ سەندن [ف] نگا: دڵ لێ سەندن.
دڵ مان: ١) ڕەنجان، دڵ تێشان ٢) دڵی تێچە [ف] ١) رنجیدن؛ ٢) دل ما.
دڵ مای: ڕەنجاو، دڵشکاو [ف] رنجیده.
دڵ مایی: دڵشکان، ڕەنجان، دڵمان [ف] رنجیدن.
دڵ مردگ: مردوی سیسەلەی زاکاو [ف] دل مرده.
دڵ مردو: دڵمردگ [ف] دل مرده.
دڵ مردە: دڵ مردگ [ف] دل مرده.
دڵ مری: دڵمردگ [ف] دل مرده.
دڵمە: دەڵمە [ف] دلسلا.
دڵ مەن: دڵ تێشاو، بەگەیی [ف] رنجیده خاطر.
دڵمەند: دڵمەن [ف] رنجیده خاطر.
دڵ نزم: ١) نامەرد، ترسەنۆک ٢) زاڵەو چرواک [ف] ١) نامرد؛ ٢) خسیس.
دڵ نەبردن: اشتیا لێ نەبون [ف] میل نداشتن به خوراک.

دڵنەوایی: دڵخۆیی [ف] دلنوازی.
دڵنیا: خاترجمع، بێ خەم [ف] آسوده خاطر، مطمئن.
دڵنیایی: خاترجمعی، بێ خەمی [ف] اطمینان.
دڵ نیشان: دڵتێشاو، بڕێتی لە دڵمرد و دڵرفێن [ف] دل‌ربا.
دڵنۆ: ١) ئەی دڵ ٢) هەموایەکە بە ڕۆژنا لێی دەدری [ف] ١) ای دل؛ ٢) آهنگی است با سوزنا نوازند.
دڵنۆ: ئەڵمەزمی بچوک لە بیست (دڵنۆیەک لە بن نیشوکم دەرچوە) [ف] برجستهٔ کوچک از پوست.
دڵوپ: دڕۆپ، تۆک [ف] قطره.
دڵۆپ: تۆک، دڵوپ [ف] قطره.
دڵۆپە: ١) تۆکەتاوێ کە لە باڵەوە دەتکێ ٢) قسە لە تاو قسە دا (من قسە دەکەم کەس دڵۆپەی نیدا نەکا) [ف] ١) چکه؛ ٢) حرف میان حرف.
دڵۆرە: ڕاکشان، باڵ کەفتن، مرۆڤبون، ڕاران [ف] فرازکشیدن.
دڵوڤان: خاوەن بەزەیی، دڵەڕەحم [ف] مهربان.
دڵوڤانی: بەزەیی، دڵەڕەحمی [ف] مهربانی.
دڵ وەر: دڵبەر [ف] دلبر.
دڵ وەستان: مردنی کتوپڕ [ف] مرگ ناگهانی.
دڵها: دڵخواز [ف] دل‌بخواه.
دڵهان: کەس، کەسێ کە لە بەر تینکی خۆر چاوی ناوێنێ [ف] زال.
دڵهایی: دڵخوازی [ف] دل‌بخواهی.
دڵ هاتنەبەگا: دڵ تێکەڵاتن [ف] دل بهم خوردن.
دڵەتەپە: توندڵەدانی دڵ [ف] تپش دل.
دڵەتەپین: دڵەتەپە [ف] تپش دل.
دڵەخوڕین: نیگەرانی [ف] نگرانی.
دڵەدڵە: دڵدانەوە، دڵخوایی [ف] دلنوازی.
دڵەدوا: نیگەران، چاوەڕێ [ف] دلواپس.
دڵەدەرد: مەردی دڵ، کەخۆشیی دڵ [ف] دل‌درد.
دڵەڕاوکێ: دودڵی، نیگەرانی [ف] دودلی، تردید.
دڵەڕەبین: دڵەتەپە [ف] تپش و ضربان سخت دل.
دڵهشتن: دڵ تێشاندن، ڕەنجاندن [ف] رنجاندن.
دڵ هشک: ١) دڵڕەق، بێ بەزەیی ٢) ڕو گرژ و مژ و موژ [ف] ١) بی‌شفقت؛ ٢) بداخلم.
دڵەکێ: بەخۆشی سەکە، مەردی مقاجات [ف] سکته.
دڵەکۆڵە: تەعسیون، جۆرێ کەخۆشە [ف] نوعی بیماری معده، سوزش معده.
دڵەکێ: دڵەکۆ [ف] نگا: دڵەکۆ.
دڵەکوتە: دڵەتەپە [ف] تپش دل.
دڵەکوتێ: دڵەکوتە [ف] تپش دل.
دڵەکەڵەشێر: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.
دڵەکوڕێ: دڵەکوتە [ف] تپش دل.
دڵ هلو: خاوەن بەزەیی، دڵەڕەحم [ف] رقیق القلب.

دڵەلەرزە: بڕێی لە ترسانی زۆر ▣ کنایە لە ترسیدن زیاد.
دڵەلەرزین: دڵەلەرزە ▣ کنایە لە ترسیدن زیاد.
دڵ هەڵشێوان: دڵ تێکەڵان ▣ دل بهم آمدن.
دڵ هەڵشێویان: دڵ هەڵشێوان ▣ دل بهم آمدن.
دڵ هەڵ کەفتن: دڵ تێکچون لە خواردەوە ▣ دل برگشته شدن از خوراک.
دڵ هەڵکەفتران: دڵ هەڵکەفتن ▣ نگا: دڵ هەڵکەفتن.
دڵ هەڵکەفتیان: دڵ هەڵکەفتن ▣ نگا: دڵ هەڵکەفتن.
دڵ هەڵکەوتن: دڵ هەڵکەفتن ▣ نگا: دڵ هەڵکەفتن.
دڵ هێسا: ئاسودە، خاتر جەم ▣ خاطرجمع.
دڵێ: لەناو، ژێر ▣ حکم ظرفیت: من تو.
دڵیان: کەن، دڵیا ▣ نگا: دڵیا.
دڵێ دڵێ: دەدڵی، دڕەوڵکی ▣ دودلی، تردد.
دڵێر: باڵەوان، ئازا، ڕەشید ▣ دلیر.
دڵێق: شیلان، دڵی، جڵێق ▣ نسترن کوهی.
دڵێق: دڵیق ▣ نسترن کوهی.
دڵیوان: بەبەند، دەرزی لێدەدرون ▣ سوزن لحاف‌دوزی.
دم: ١) ژان، دەم، دەف، زەهر؛ ٢) کاتات، دۆخ، دوم؛ ٣) کەپۆ، بێڵی، ئوت؛ ٤) کتر، جۆڵک، سیروت؛ ٥) کات، بەدەست؛ ٦) کەتان، ڕوخ، قەراغ؛ ٧) بەدەم (ئادەم تا)؛ ٨) دەو دو؛ (پیاوێکی بێ دەم و دو) ▣ ١) دهان؛ ٢) دم؛ ٣) سنی؛ ٤) آت، رجولت؛ ٥) وقت؛ ٦) کنار؛ ٧) بدهن؛ ٨) زرنگی و نشاط در بیان مقصود.
دما: ١) پاش، دوا؛ ٢) دوایی، پشتەوە ▣ ١) بعد؛ ٢) عقب، پس.
دمارە کۆڵ: دوبشک ▣ عقرب.
دمارە کۆڵە: دوبشک ▣ عقرب.
دمان: شجاری باغ بان مەزرا ▣ اجارهٔ باغ یا کشتزار.
دمان کرن: بە ئیجارە گرتن ▣ اجاره کردن.
دماو: دوای لەمە، دوای ئەمە، پاشی ▣ پس از آن.
دمایی: ئاخری، لە ئاکامدا ▣ سرانجام.
دمایین: هەر پاشین، ئاخری هەمو ▣ آخرین.
دم بلی دم پاو: دەنگی دەمۆڵ ▣ صدای نُقل.
دم بەدەم: دەمەڤاڵە ▣ نزاع لفظی.
دم بەستە: دوعای مەلا بۆ بەستنی دەمی گورگ لە ئازاڵ خواردن ▣ دعای دهان‌بند گرگ.
دمبەگ: دەمەک، دومەک ▣ شباک.
دمبەلان: ١) چەند جۆرێ ئارگی بن خۆڵ؛ ٢) گوچەوڕان ▣ ١) نوعی قارچ زیر زمین؛ ٢) دنبلان.
دمبین: ١) ئەوی دەمی ماڵاتی بێ دەبەستن؛ ٢) ئەو تشتەی ڕاژی بەشکەم هەمانەی بێ دەبەستن ▣ ١) پوزبند؛ ٢) دهانبند.
دمپەڵو: بڕێی لە تەرسوتی قسەکەران ▣ کنایە از خیمانی و ناصحیح.
دمجو: خۆراکی جاڕاگ ▣ خوراک جویده شده.
دمڕاست: ١) قسەزان؛ ٢) لوتشەری هەڵکی ئاوایی بۆ قسە کردن ▣ ١) سخن‌دان؛ ٢) سخنگوی.
دمزین: جوین، بینۆ، سخیفە، دزیان ▣ دشنام.
دمس: دۆشاو، تۆڕاو ▣ شیره.
دم شکاندن: لوت شکاندن، بڕێی لە تەمەن کردن ▣ کنایە از تنبیه کردن، توی دهن زدن.
دمک: دەموک، تیکل ▣ منقار.
دمکانە: دەمبوکانە، پەچەدارێکە بۆک کوان لە داز مازو دەردەچێ و دەیکوڵێنن بۆ سەعات ▣ مورک.
دم گەرم: ١) قسەزوان؛ ٢) ئازای ئازا ▣ ١) گرم و شکستان؛ ٢) نطاق؛ ٣) تازی ماهر در شکار.
دمڵ: ئاوشان یان ▣ جارشاه.
دملی: زمانی (ئاڕای) ▣ از لهجه‌های زبان کردی.
دمە: دوگ، دۆگە، دوی چەر ▣ دنبه.
دمهار: ژێر بەقسە ▣ پرحرف.
دمەتەقە: گفتو گۆ ئیوانی دو کەس ▣ محاوره.
دمەجان: ١) بێشت بۆ جاڕاگ، خستەدەم؛ ٢) دم جو ▣ ١) سفر به اندازهٔ یکبار در دهن گذاشتن؛ ٢) خوراک جویده.
دمەد: تیشی دار ▣ سیخ چوبی.
دمەدم: دەنگی دەمۆڵ ▣ آواز دهل.
دمەزەرد: سەرئیشی گاس، سەرگردەوەی ئاجرازی ئاسین ▣ مرض گاوآهن.
دمەک: دەمەک، تومەڤاک ▣ شباک.
دمەڵ: کران، کڕان، خرش ▣ دهل.
دمەلاسکە: ئەدای قسە دەرهێنان، بۆک بەکێ کردن بۆ گاڵتە ▣ ادا درآوردن.
دمەلاسکی: دمەلاسکە ▣ ادا درآوردن.
دمەلان: دمبەلان، شتێکە لە پەتانە دەکا پەمارای لە بن زەوی دەرێی دەرێی ژێر خۆتە ▣ نگا: دمبەلان.
دمەلەک: دمەک ▣ شباک.
دمەوڕێ: ڕاکشان بە سەر زگدا ▣ دمر.
دم هەرانش: ژێر بڵێو بە پەلە قسەکەر ▣ پرگوی شتاب‌گو.
دم هەڵپیچ: پەڕۆیەک کە دەمی بێ هەڵدەبەستن ▣ دستمال دهان‌پیچ.
دم هەڵە: دم هەرانش ▣ نگا: دم هەرانش.
دمەوبستگی: کاتات هەڵەکێنە، پەرگابنک ▣ پرندهٔ دم‌حنائک.
دن: ١) دی، ئەو؛ ٢) دندانە ▣ ١) دیگر؛ ٢) دندانه.
دنا: دنیا ▣ دنیا.
دنان: دەمان، دران ▣ دندان.
دنبلان: هۆزێکی کوردە لە کوردستان ▣ عشیره‌ای کرد.
دنبلی: ئازا، چەند هۆزو تیرەن لە کوردستانی بەرەدەستی ترکان ▣ نام چند تیره از کردهای ترکیه.
دنبەلک: دمەلک ▣ شباک.
دندان: دەدان، دگان، دان ▣ دندان.

دندك: دەنك، باوكى بيوە [ك] هسته.
دنكوك: نيكل، دەنوك [ك] منقار.
دندوكە: ۱) لاى سەروى شتى باريكەلمەر لاوان ۲) بەيەنە [ك] ۱) برجستهٔ باريك از هر چيزى: ۲) مشاجره.
دندوكەدان: ۱) جەكەرە دەرجوون: ۲) شكۆفەو جلو دەركردن [ك] ۱) جوانه زدن دانه: ۲) جوانه زدن درخت.
دنك: دەسكاوەنگ، ئاونگى دەساك [ك] دستهٔ هاون.
دنگ: ۱) ئامرازى چەلتوك كوتان، دينگ: ۲) دەنگ: ۳) مشت، مسەكۆلە: ۴) ئەمونە [ك] ۱) دنگ شالى كوبى: ۲) صدا: ۳) مُشت: ۴) نمونه.
دنگون: زگ هەلمساو لە بەر خواردنى زۆر [ك] شكم انباشته از غذا.
دنگيژ: گۆرانى بيژ، قامەيژ [ك] ترانه‌خوان، خواننده.
دنگچى: دەستاى دنگى چەلتوك كوتان [ك] دنگ كوب.
دنگ كوت: دنگچى [ك] دنگ كوب.
دنگ ليدان: مشت ليدان [ك] با مشت كوبيدن.
دنگە: كۆلەكەى لە قوڕو بەرد [ك] ستون از سنگ و گل.
دنگەدنگ: گرمەگرمى دەمۆل [ك] آواز پياپى دهل.
دنمە: پەراسو [ك] دنده.
دنو: دەدان، دران [ك] دندان.
دنوچە: دەدان چەركردن [ك] دندان قروچه.
دنە: هانە، هەلخراندن [ك] برانگيزى، تحريك.
دنەدان: هانەدان [ك] تحريك كردن.
دنەدەر: هانەدەر [ك] تحريك كننده.
دنى: دنيا [ك] دنيا.
دنيا: دنى [ك] دنيا.
دنيابو: ئەگەر هەلكەوت [ك] اگر پيش آمد.
دنيادىدە: كەسىٚ زۆرى ئەزيوون لە دنيا هەىٚ [ك] جهان‌ديده.
دنيادىە: دنيادىدە [ك] جهان‌ديده.
دنيارى: سياسەتزانى، زانيارى [ك] دنياداري.
دنيايە: ڕەنگە، وێنەچىٚ... گرىمان [ك] شايد، چنين مى‌نمايد.
دنيايى: ۱) شتى سەر دنيا: ۲) ئازەڵو باتاڵ [ك] ۱) دنيوى: ۲) ثروت دنيوى.
دنيب: زەوانى ئاو گەيم [ك] نگاه ريختن.
دو: ۱) يەكلو يەك: ۲) كاڵو دوكەڵ: ۳) دوگەى مەڕو پشىز، دوگ: ۴) ماستو ئاوى لە مەشكە دا زەنراو دو: ۵) كڵك، دم [ك] ۱) عدد دو: ۲) دود: ۳) دنبه: ۴) دوغ: ۵) دُم.
دۆ: ۱) ماستاوى لە مەشكە دا زەنراو دو: ۲) كۆرىٚ كە لە هەلمەركى دا دێتە دەستى لاو: ۳) زاكردن، خاردان: ۴) دوشىٚ، دويكە [ك] ۱) دوغ: ۲) دختر همرقص: ۳) دو دويدن: ۴) ديروز.
دوئاو بوون: هەوا گۆڕين و نەخۆش كەوتن [ك] سرما گرما شدن.
دوئەستێرە: دوخوشكە، جۆرەى كەوان [ك] خواهران سهيل.
دوئەستێرە: دوئەستێر [ك] خواهران سهيل.
دوئەولە: دو پەراسەرى ئەمە [ك] دوپهلو.
دوئەوەندە: دوهەار بەقەى ئەمە [ك] دو چندان.
دوئەوەندە: دو ئەوەندە [ك] دوچندان.
دواء: ۱) باش: ۲) باشتر [ك] ۱) بس: ۲) بهتر.
دواسران: ئەمەين چون، ئاسەوارسران، فرەسان [ك] منقرض شدن، ريشه‌كن شدن.
دوايران: فرەانو [ك] ريشه‌كن شده.
دوايرياگ: دوايرانو [ك] ريشه‌كن شده.
دوايەدوا: ۱) لە دواى يەكتر: ۲) بە شوێندا [ك] ۱) پس از: ۲) عقب.
دوايينى: خەمەردان لە ئايندە [ك] پيش‌بينى.
دوايى هێنان: خەلاس كردن، هيچ نەهێشتەوە [ك] باقى نگذاشتن، تمام كردن.
دواجەنگ: دوايى لەشكر، كەو شەركەرانەى پاشى لەشكر دەبازێن [ك] مؤخرهٔ لشكر.
دواچۆر: ئاخر دۆب [ك] آخرين قطره.
دوادوايى: ئاخر و ئوخر [ك] اواخر.
دوادە: بۆرى دوبارە [ك] دمچين براى بار دوم.
دوارد: مەمست [ك] قيچى.
دواروژ: ڕۆژانى پاشى، ئايندە [ك] آينده.
دوازدە: يازدەو يەك [ك] دوازده.
دوازدەمين: ئەو زمارەى دوازدە بەوار لە كات [ك] دوازدهم.
دوازدەهەم: دوازدەمين [ك] دوازدهم.
دوازدەهەمين: دوازدەمين [ك] دوازدهم.
دوازدەهەوار: گوندێكى كوردستانە بەعەسى وێرانى كرد [ك] نام روستايى كه بعثيها ويران كردند.
دواكەوتن: ۱) پەجىٚ‌مان، مانەوە: ۲) دانەيەى، شوێنى كەوتن [ك] ۱) عقب افتادن، جاماندن: ۲) تعقيب كردن.
دواكەوتو: پەجىٚ‌ماو، جىٚ‌ماو [ك] عقب افتاده.
دواكەوتە: دواكەوتو [ك] عقب افتاده.
دواگين: هەرە دوايى [ك] آخرين.
دوان: ۱) قسە كردن، گفتوگۆ: ۲) (زمارە دو: ۳) وشارەتان [ك] ۱) گفتن: ۲) عدد دو: ۳) سخنرانى.
دواندن: قسە لەگەڵ كردن [ك] مخاطب قرار دادن.
دوانزە: دوازدە [ك] دوازده.
دوانزەئيمام: گوندێكى كوردستانە بەعەسى وێرانى كرد [ك] نام روستايى در كردستان كه بعثيها ويران كردند.
دوانزەمين: دوازدەمين [ك] دوازدهم.
دوانزەهەم: دوازدەمين [ك] دوازدهم.
دوانزەهەمين: دوازدەمين [ك] دوازدهم.
دوانە: لە دوانە، جمكە، جفلك [ك] دوقلو.
دوانە: دوانە، مەشكەى چكۆلە بۆ دەو تێ كردن [ك] مشك دوغ، كيسهٔ چرمى دوغ.

دواوان: ۱) زۆران جنگەی پاك گەیشتنی دو جەم؛ ۲) گوندێکە لە لاجان [ف] ۱) مصب؛ ۲) نام روستایی در کردستان.

دواود: لای یانەوە [ف] جلب.

دواودان: گەڕاندنەوە، وەگەڕانەن [ف] پس دادن، برگرداندن.

دوافیان: دوایی هێنان [ف] نهایت دادن، پایان دادن.

دوایەك: ۱) دواکین؛ ۲) بە خوێن بەکا [ف] ۱) آخرین؛ ۲) یکی پس از دیگری.

دوایی: ۱) پاش؛ ۲) پاشین [ف] ۱) پس؛ ۲) پسین.

دوایی پێ هێنان: دوایی هێنان [ف] پایان دادن.

دوایین: پاشین [ف] آخرین.

دوایی هاتن: فوتاربون، تەواوبون [ف] منتهی شدن.

دوایی هێنان: دوایی هێنان [ف] نهایت دادن.

دوب: زاکە، ئارەق، هەڵێ [ف] امر به دویدن.

دوباد: ۱) یەکی دو جار بادراو، ڕیسی دوبارە بادراو؛ ۲) بارەبەری بەهۆی بەعزی [ف] ۱) ریش دوتاب؛ ۲) بازیر محکم و نیرومند.

دوبارە: ۱) بۆ جاری دویەم؛ ۲) گزی و گەز؛ ۳) گوڵاوی لە گوڵاو گیراو؛ ۴) (بارە دوهاتنی هەروەك سۆرە لە تەرزین دا [ف] ۱) دوباره؛ ۲) تارو؛ ۳) گلاب مکرر؛ ۴) جفت دو در نرد.

دوبارە بات: کاری دوبار کرەن، سەر لە نوێ کردەنەوە [ف] تکرار.

دوبارە کردن: سەر لە نوێ کردەنەوە [ف] تکرار کردن.

دوبارە کردەنەوە: دوبارە کرەن [ف] تکرار کردن.

دوبانە کی: گەڵەبانی خانو [ف] گل اندود بام.

دوبەدوب: زاکە زاکە، دوی بە خار بڕۆ [ف] با شتاب بدو.

دوبڕ: بەکسەی کە دو ساڵی خوار کردوە [ف] گرۆ دوسال تمام کرده.

دوبڕی: بڕێکی لە جوت خۆشەین پێ هەڵ [ف] کنایه از جنس شوم.

دوبسرا: ۱) جۆرێ هەڵبو؛ ۲) دو کەسترەن تریك بە یەك [ف] ۱) نوعی عقاب؛ ۲) دو برادران ستاره.

دوبرالە: دو برا [ف] دو برادران ستاره.

دوبرانگ: مەڵبەندی زاوەکەرە وەك سەفر وشاهین [ف] پرنده‌ای است شکاری.

دوبرو: ۱) گوێزی، قەسەڵی بن خەرمان کە هێشتا گەنمی تیدا ماوە؛ ۲) دوبانە بڕۆ [ف] ۱) گوزن؛ ۲) دو ابری.

دوبڕۆ: خشڵێکی سەر گلاوی ژنانە [ف] زیوری بر کلاه زنان.

دوبڕیاگ: دوبڕاو [ف] ریشه کن شده، منقطع النسل.

دوب ژێن: هەرچی پێی دادە بێژن [ف] الك.

دوبشی: لۆ، گزی لە ناو گۆشت دا [ف] غده.

دوبە: ۱) بەرمێو، خشتو خاڵی هەنگوین؛ ۲) هەنگوینی غاڵ گراو [ف] ۱) آشغال عسل؛ ۲) عسل صاف شده.

دوبەخنە کی: کاری کە تاکانی نادیارە، دەبێ بان نابێ [ف] ریسك.

دوبەختی: دوبەخت کی [ف] ریسك.

دوبەرە: بڕێکی لە بەردی ناوگۆڕ (هەتاکە تۆ دوبردانم دەبێن لەبیرم ناچێ) [ف] کنایه از سنگ لحد.

دوبەرە: دەفێرکە لە پشت بلوری هەنگی دادەنێن [ف] ظرفی که پشت کندو می گذارند.

دوبەرەکی: کێشەو هەرا لە نابەیك هەڵزو گەلدا [ف] اختلافات داخلی.

دوبەسەرە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] از گیاهان دارویی است.

دوبەلا: زۆر بە هێزی و سایی، دەگەڵ بەحاسەم دەڵێن (بەحاسەم و دوبەلا) [ف] بسیار بواشکی.

دوبەلان: جمە، دوبەلان [ف] دنبلان.

دوبەنەی: دوبەرەکی [ف] نگا: دوبەرەکی.

دوپ: ۱) بەدی، ترە؛ ۲) شیر، شیرەڵە، گەڵی [ف] ۱) پستی زمین؛ ۲) ترە.

دوپاد: ۱) کرمی ڕەنگ کە بۆ تاوریشم دەگازێ؛ ۲) بڕێکی لە مرو [ف] ۱) حشره‌ای که برای رنگ‌آمیزی ابریشم بکار آید؛ ۲) کنایه از انسان.

دوپایلە: جۆرێ هەڵپەرکی [ف] نوعی رقص.

دوپات: دوبارە، گوتەنەوە [ف] بازگفتن، تکرار سخن.

دوپاتە: دوپات [ف] تکرار سخن.

دوپایلکە: جانەوەرێکە لە تیرەی سمۆرەو بچوکتر، مندال کەرویشك [ف] حیوانی از تیرهٔ سمور.

دوپایلە: دوپایلکە [ف] نگا: دوپایلکە.

دوپەرتی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی دەرانی کرد [ف] نام روستایی که بعثیها ویران کردند.

دوپشتە کی: دو کەس سواری بەکسێ [ف] دو نفر بر یك مرکب سوار.

دوپشتی: دوپشتە کی [ف] دو نفر بر یك مرکب سوار.

دوپشلە: بیمارە کۆڵ [ف] مقرب.

دوپشکە: گیایەکە بۆ دەرمان دەبێ [ف] از گیاهان دارویی است.

دوپەل: ۱) شڵەم، خاڵ خاڵ؛ ۲) بڕێکی لە پیاوی دەرۆ [ف] ۱) خال‌دار؛ ۲) کنایه از منافق.

دوپەڕۆ: پشکی مەشکە [ف] سوراخ پشت مشك.

دوپەرە: گیایەکە [ف] گیاهی است.

دوپەل: دوجاجە، دولك، دولکە [ف] دوشاخه.

دوپەلان: لکداری دوجاجە [ف] شاخهٔ دوشاخه شده.

دوپەلکە: نان شیرەی پستان و نوێن [ف] نانه رویدهٔ خالیز و نوئین.

دوپەلە: دوپەڵ [ف] گیاهی است.

دوپێ: دوپا [ف] نگا: دوپا.

دوپێپێ: جۆرێ دیلان [ف] نوعی رقص.

دوت: کچ، قیز، کز [ف] دختر.

دوتا: بارەبەری دوباد [ف] نگا: دوباد.

دوتایی: تیر، جەوانی خورج تاشانی [ف] سوال دوتایی.

دوتن: دوتین، شیر لە گوان دەرێنان [ف] دوشیدن.

دوتن: سواغی دیوار [ف] گل اندودن.

دوتوران: گوندێکی کوردستانە بەهۆی دەرانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دوتی: دوتەران، دوتساگ [ف] دوشیده.

دوتیخ: تیخی که هەردولای دەبڕێ ‌ تیغ دولبه.
دوتیغ: دوتیخ ‌ تیغ دولبه.
دوجان: ڕگەبڕ، دوگیان ‌ آبستن.
دوج: تەکەی، تەجین وانکەی ‌ تکین، دانهار.
دوح: گیایەکە بۆ خەلەی خرابە ‌ گیاهی است آفت غله.
دوچاو: خوش بۆگ، گیرۆدە ‌ جار.
دوچاری: گیرۆدەیی، خوش بۆن ‌ گرفتاری.
دوچلە: تریاک، قۆمکە ‌ آرج.
دوچن: لیچن و بە تکان ‌ آرج و جسته.
دوچەرخە: ۱) عەرەبانەی هۆڵ گوڕانەوە ۲) پایسکڵ، تەسیدارییە ‌ ۱) چرخ حاکریزی ۲) دوچرخه.
دوچەنانە: دوچەنانە، دوچەنانە ‌ دوچندان.
دوچەلدان: دوچەنانە ‌ دوچندان.
دوچەنانە: دوچەنانە ‌ دوچندان.
دوحا: ئزل بارانەوە، دوعا ‌ دعا.
دوحاچە: دوفانە، دوپەل ‌ دوشاخه.
دوخ: ۱) چلۆنیەتی، بار ۲) تیری لە چێزەدا، توز ۳) بەرانبەر، بەران ۴) تیری کەوان ۵) هەرمەت، جەنگە ‌ ۱) چگونگی، حالت ۲) تیمره ۳) میزان و برابر ۴) تیرکمان ۵) موسم.
دوخ: ئاسنێکی ڕاستی بە تەرتەوە لە هەرەکی چەوز ڕەسن دا ‌ ابزاری در دواک نخ‌ریسی.
دوخاڵ: دو نوختەی لە سەریەک لە نوسین دا ‌ دونقطه.
دوخان: کوڵ و زوخاو، هەردو داخ ‌ داغ و درد، اشک.
دوخاو: کێچاو، کەمچی لە ئاوا ئراو لێکدراو ‌ گچ با آب آمیخته.
دوخاوە: دوخەوا، دوکوڵو ‌ دوغا.
دوخت: بڕین و دروین بەرگ و لباس ‌ برش و دوخت.
دوختور: بزیشک، حەکیم ‌ دکتر، طبیب.
دوخنە: دوتین، دوتن ‌ دوشیدن.
دوخنەر: دوختور ‌ طبیب.
دوخرمە: تێکوشینی ماست و خەیار ‌ سالاد خیار و ماست و ریزەنان.
دوخشتەگی: ئاکە شێعرێک کە دو لەتەکەی هاوقافیە بن ‌ مثنوی.
دوخشان: دزاو، چەتون ‌ مشوش.
دوخمان: ۱) بزمەن ۲) غاین و بن‌تەمەگ ‌ ۱) بی نمود ۲) خائن.
دوخواڵ: دوکڵی، ئاش ‌ دوغا.
دوخور: ئازەڵی بە ئامانەت کە شیری بخوێ و بیدەی بە خاوەنی ‌ دام به کسی امانت دادن که بهره‌اش را بخورد و برگرداند.
دوخورمە: خواردنێکە ئاشە ڕەشەی بە ئاوریژن و دوشاو و گوشت و دیکوڵین ‌ نوعی غذا.
دوخوشک: دوخستر ‌ خواهران سهیل.
دوخە: ۱) هەکری دانی ئازەڵ بە هەشیاک لە بەهرەکەی ۲) سەرەکێ ‌ ۱) اجاره دادن قراورده دار ۲) سرگجه.
دوخەت: یاریەک لە ئەشکەرا ‌ گروهبان دو.
دوخەری: جۆرێ گەمەی جەنگ ‌ نوعی بازی با شطرنگ.
دوخەو: لە خەو زیاتر ‌ کسی که در وسط خواب بیدارش کنند.
دوخەوا: دوخوا، دوکڵو ‌ دوغا.
دوخ هەفتیان: دەسکە و ستار ‌ افسار.
دوخیان: هەرمەت، جەنگە، هەرەمە ‌ موسم، عنفوان.
دوخیانەت: دوخیان ‌ موسم، عنفوان.
دوخیت: دوخەت ‌ گروهبان دو.
دوخین: دوخین ‌ بند عنفوان.
دوخین: دوخین ‌ بند عنفوان.
دوخین: هوجەمە، بەندی دەرین ‌ بند عنفوان.
دود: دوکەڵ، ئاگر، فانگ ‌ دود.
دود: هەڵاندن، تەوی دە ملی ئازی دەکەن ‌ فلاندن.
دودار: ۱) کاڵک دار ۲) مەزی بە دوگ ‌ ۱) ثمدار ۲) دنبه‌دار.
دودارە: داریەسی مردن، تاوت ‌ تابوت.
دودان: ۱) فانگەدان، بە دوکەڵ دەرکردن ۲) گرانی هێندێک لە هێندێک زوتر بوکڵێ: (تەنم نیسکە دودانە) ۱) بەوسیلەی دود بیرون کردن ۲) بستنی کە دانەکانیش هەمە باهم بزند.
دودانک: تەنوو، بەفرو باران پێکەوە ‌ برف و باران باهم.
دودانگ: ۱) دەنکی کوڵەکەو ئاکوڵەک پێکەوە ۲) سێیەکی مثقالو مسقال ۳) بارینی بەفرو باران پێکەوە ‌ ۱) دانه‌های بستن زوبیر و دیریز باهم در آش ۲) یاد سوم ملک و مثقال ۳) بارش برف و باران باهم.
دودانە: دوانە، جملک ‌ دوقلو.
دودانە: مەمشکۆڵەی دوکیکردن، دوانە ‌ کیسهٔ جرمی دوغ.
دودک: تەمشاڵ، پلوپزی ئاسن، شەپاب ‌ بی لباد فلزی.
دودک: ۱) فەڵاندە ۲) گەردانە ‌ ۱) فلانده ۲) گردنبند.
دودکان: هۆزێکی کوردە ‌ عشیره‌ای است.
دودک پیژ: تەمشاڵزەن ‌ بی زن.
دودکیش: بۆریەکە بەسەر سەماوەری دادەکەن دوکەڵ لە کیشێ ‌ دودکش سماور.
دودڵ: ئاخاتر جەم ‌ متردد، دودل.
دودوکەرە: گیایەکە ‌ گیاهی است.
دودوگ: وشترێ کە دو پلەدایی لە سەر بستە ‌ دوکوهان.
دودە: سیان، قورم، ڕەشایی نیشتوی دوکەڵ، تەنی ‌ دوده.
دودەری: پەنجەرەیەک کە لە ناوڕاستا دەکرێتەوە ‌ پنجرهٔ دوتایی.
دودەست پەنالە: سەوداگەری بێ دەسمایە ‌ بازرگان بی سرمایه.
دودەسماڵە: جۆرێ هەڵپەرکێ ‌ نوعی رقص.
دودەکی: یاری گاندر ‌ اینه.
دودی: دودە، سیان ‌ دوده.
دودی: ۱) مقەس، تۆرتۆز، قەیچی ۲) تەفرەو گزی، لە گەڵ وشەی هودی و دادیت: (ئەی کرمە دودی و بودی) ۱) قیچی ۲) دست به دستی و اغفال.

دۆدێ: بنەی دوانتی دایاد، ئۆدا، دایە، دایکە ◻ کلمهٔ خطاب به مادر.
دودیران: هۆزێکە لە کوردکانی ئۆمار ◻ عشیرهای کرد است.
دۆدی وبۆدی: قیل و قالە لە ◻ حقهبازی.
دۆرا: دوور، بەرانبەری نزیک ◻ دور.
دۆر: ۱) نایەندە، نامەوراست؛ ۲) هەڵسواسراو؛ ۳) مرواری درێژ ◻ ۱) وسط؛ ۲) آویزان؛ ۳) مروارید درشت.
دۆر: ۱) دەورە؛ ۲) زەماوەند؛ ۳) کلۆش بۆ گێرە هاوێشتن ◻ ۱) پیرامون؛ ۲) زماوند؛ ۳) پهن کردن تلّه برای کوبیدن.
دۆرئەندێش: ئەزمین، سەر لە دواوێ کەرەوە ◻ دور اندیش.
دۆرئەنێش: دۆرئەندێش ◻ دور اندیش.
دۆرا: لە قومارا ڕۆیشت ◻ باخته شد.
دۆرا: لە پاشان، لەدوای ◻ بعد از.
دۆراجە: جزیر، جزیرە، دورگە، ئاو ◻ جزیره.
دۆراق: دۆزی ناڕاست ◻ دوزی، منافق.
دۆراق: لە قومارا زیان کردن ◻ باخت.
دۆرآن: ۱) ئەروان، ڕەوتە؛ ۲) جلەڕۆن ◻ ۱) دروا؛ ۲) دوخت.
دۆرآنین: ۱) زیان کردن لە قومار یان لە گەمە؛ ۲) هێنانە وەرگردنی مریشک ◻ ۱) باختن؛ ۲) گم کردن تخم مرغ بوسیله مرغ.
دۆراندن: ڕۆیی جلک ◻ دوختن.
دۆراندوو: هەڵە دەرچوو، ئەو لە زیکەوە ◻ دورادور.
دۆراندوو: ئەو هەموو لایەکەوە، دەوراندەور ◻ پیرامون.
دۆراین: ۱) ئەهەڵ لیدان؛ ۲) ڕۆیشتە بە داس ◻ ۱) دوختن؛ ۲) درویدن.
دۆرانەوە: ڕۆیشتەوە ◻ نگا: ڕۆیشتەوە.
دۆراو: ۱) ڕۆیشتەکراو؛ ۲) بە دەرزی و دەزو ئەهەڵ لیدراو ◻ ۱) درویده؛ ۲) دوخته.
دۆرکو: لە گەمەو کابە دا زیر کەوتە ◻ باخته.
دۆراودۆر: دۆراندۆر ◻ دورادور.
دۆریا: خوانەکار، بەدور بێ ◻ خدای ناخواسته.
دۆریەدۆر: لە دەرەوە ◻ از دور.
دۆربین: ۱) دوربا؛ ۲) با زیاد بەکەوێ: (ئا لیمان دوربێ باشە) ◻ ۱) خدای ناکرده؛ ۲) دور باد.
دۆربین: ۱) چاوەحوکم؛ ۲) ئامرازی دوورئەندێش کردنەوە لە بەر چاو؛ ۳) ئامرازی وێنەگرتن؛ ۴) دوربینەندێش؛ ۵) دوربینەوە ◻ ۱) نزدیکبین؛ ۲) دوربین تماشا؛ ۳) ماشین عکاسی؛ ۴) عاقبت اندیش؛ ۵) دور باشیم.
دۆربینی: دوربینەندێشی ◻ عاقبت بینی.
دۆرخستنەوە: لە خۆ دوورکردنەوە ◻ از خود دورساختن.
دۆردەس: شتێ کە دەسی پێ ڕانەگا ◻ دور از دسترس.
دۆردەست: دوردەس ◻ دور از دسترس.
دۆرە: ۱) دایک، نازی گەنجاڵ باوک یان پێچە وانە؛ ۲) دزی موتکەڵ لە مەرەزو مو ◻ ۱) دوزاد بچهٔ سگ و نازی، دورگه؛ ۲) نوعی بز.
دۆرە گ: دۆرە ◻ نگا: دۆرە.
دۆرۆ: کتسەو هەراو قاڵەقاڵم ◻ همهمه و جنجال.
دۆرزیلە: گیای کەرگەستان، کەرگەزاڵ ◻ گیاه گزنه.
دۆرژنگ: قوربی صبح کە تۆز دەبێتەوە، سیان، تەلی ◻ توجه که فرو هلد.
دۆرس: دروست ◻ درست.
دۆرست: دروست ◻ درست.
دۆرفد: دروشم، نیشانە ◻ علامت.
دۆرلە: شەوزنامە، شین نامە ◻ مرثیه.
دۆرگ: ۱) گوڵە، زەنتەی قفلی دارین؛ ۲) لەوانەی دەمی بەکسم بۆ باکردن ◻ ۱) زبانهٔ قفل چوبین؛ ۲) توانه.
دۆرک: جۆرێ کولێرە ◻ نوعی گردهٔ نان.
دۆرکۆز: لە دور جوانی لە زیاد تاجمز (دورگۆزی زیاد خەساری) ◻ از دور زیبانما و از نزدیک زشت.
دۆرکەفنگ: دوردەو کەوتن ◻ دورافتاده.
دۆرکەفتن: زیاد کەوتن ◻ دورافتادن.
دۆرکەفتە: دۆرکەفنگ ◻ دورافتاده.
دۆرکەوتن: دۆرکەفتن ◻ دورافتادن.
دۆرکەوتەوە: دۆرکەوتن ◻ دورافتادن.
دۆرگە: ۱) جزیر، ئاو؛ ۲) ناوی دو گوندە لە سنەدوس ◻ ۱) جزیره؛ ۲) نام دو روستا در منطقهٔ سنندج.
دۆرمادار: دەوراندەور ◻ پیرامون.
دۆرمادۆر: دۆرمادار ◻ پیرامون.
دۆرملک: جۆرێ کۆڵەکە ◻ نوعی کلم.
دۆرمە: باوکە، تیکەی پیجراو ◻ ساندویچ.
دۆرمەح: جرمەوشین، کەفەلۆن، لوتکاوێز ◻ لگدیزان.
دۆرمەدۆر: دۆرمادار ◻ پیرامون.
دۆرنا: مەلیکە ◻ پرنده ترنا.
دۆرناس: پسۆڕ کەسێ شتەیانی پەیاسی ◻ کار شناس.
دۆرنج: دۆزنگ ◻ دوده از سقف آویزان.
دۆرنواز: دۆرئەندێش ◻ عاقبت اندیش.
دۆرنیازی: سەربەخۆیی، کار بە کەس نا ◻ بی نیازی.
دۆرۆ: دۆراز ◻ منافق.
دۆروا: ۱) لە دەرچوو؛ ۲) دۆرنا ◻ ۱) از دور؛ ۲) خدای ناکرده.
دۆروم: باوکە، دورمە ◻ ساندویچ.
دۆروو: ۱) دەوەستان، زەوتی ئەوانەی دو زەوی؛ ۲) ناوی گوندێکە ◻ ۱) بین النهرین، شبه جزیره؛ ۲) نام دهی در کردستان.
دۆرە: ۱) دۆرە، جانەوەری دوئومە؛ ۲) جزیرە ◻ ۱) دوزاد؛ ۲) جزیره.
دۆرف: دۆرە، دوئومە ◻ دورگه.
دۆرەبەرد: کۆبلاو هاوێشتنی لە دوورەوە ◻ سنگ پرت کردن از دور.
دۆرەبەرێز: ۱) لا، خوا خەڵک بارێز؛ ۲) بە ماناماناە بۆ شتێ جوان ◻ ۱) پرهیز از مردم؛ ۲) دوری رفتن به سوی.
دۆرەدەس: دوردەس ◻ از دسترس خارج.

دوُرەدست: دوربەس [ف] از دسترس خارج.
دورەك: دوُرە، دوتومە [ف] دوزاد.
دورەگ: دوردك [ف] دوزاد.
دورەوبەرێ: دورەبەرێ [ف] نگا: دوربەرێ.
دورەوەگەڤتن: دورگەوتەبەد، دورەوتەبەد [ف] دورافتادن.
دوُری: بەرانبەری تریکی لەتاەدوری.
دوُری: ۱) گشتوێ گیایەکی بالابەرزی لاسك شیرینە. قەلەمدوُری. ۲) تەقەری بەل بۆ گران، دەدوری. ۳) قوماشێکی تەنکە دەکرێتە دەستمال [ف] ۱) گیایی است. ۲) بشقاب. ۳) قماش نازك.
دوریاگ: ۱) دوری گریاگ. ۲) دوزاد بە تەقەلل [ف] ۱) دوری. ۲) دوخته.
دوریاگ: لە گیمە دا زیرکەوتو [ف] باخته.
دوریان: ۱) دروێ بە داس. ۲) درون بە تەقەلل [ف] ۱) درویدن. ۲) دوختن.
دوریان: سەری دوریگە کە دەگەتە بەلك [ف] دوراهی.
دوریان: لە گیمە دا زیرکەوتن [ف] باختن.
دوری ئاڤانە: ۱) مرواری تەنیا لە ناو سەدەفدا. ۲) پرچی لە مروی هەڵئەوەنەو پرۆیە [ف] ۱) در یتیم. ۲) کنایه از بی همتا.
دوریخە: جوری سەوزەی خواردنی گەڵاوردا [ف] نوعی سبزی خوردنی.
دوریزە: دوتومە، دورەگ [ف] دورگه.
دوریش: لولاك، تیکی بوریەلەك [ف] استخوان ساق پا.
دوُریش: ۱) دەریش، خەیاڵ. ۲) جوشتر خواز تاجی کەمەدەراوکەرە. تاجیلوکە [ف] ۱) درویش. ۲) آخوندك.
دوریشك: دوریش [ف] استخوان ساق پا.
دوریشی: دریشوکە [ف] ریش ماز.
دوری کردن: بارزکردن، خۆ بوارزین لە [ف] دوری جستن.
دوریین: ۱) مرەوکردن. ۲) درون بە تەقەلل [ف] ۱) درو. ۲) دوختن.
دوُرین: جەرجەرین، ئەڵەدوُرین، مریشکی هێلکە دوُرین [ف] بازنده، هدهد.
دوُریلگ: مەودا، نیوان [ف] فاصله.
دوریلەمود: ۱) بە تەقەلل یکەمە تەنانی دریان. ۲) درویشە بە داس [ف] ۱) وادوختن. ۲) درویدن.
دوریلە: گیایەکە بەڵگەی وەك کلکەزێوی هەیە [ف] گیاهی است دوساقه شبیه دم روباه دارد.
دوُریها: دوری، گندوُ [ف] گیاهی است خوردنی.
دوریان: جیگەیێ کەدوریگە ویك دەکەون [ف] دوراهی.
دوُل: بوزە، چشم چرگوێ، شاڵ [ف] شال مخملی.
دوُل: ۱) مەسەلەت لە زانستدا، مەرام. ۲) تۆڵە، تۆڵەمەیف. ۳) بشکن، بشکەن، (صورت بەدوُزە، مەرم بەدوُزە) [ف] ۱) هدف و مرام، ایده‌آل. ۲) انتقام. ۳) مفتش.
دوزاخە: بەدبەزی، قەڵسی، جاڕی [ف] بکری، قهر.
دوزاخەدان: بەدبەز کردن، جاڕکردن [ف] بکر نمودن.
دوُزان: گوزان، بەحر بوتاسین، موس [ف] اشره.
دوُزان: سوزان [ف] نگا: دوزان.
دوزبان: دەدەری کیشە بەلەسە [ف] نمام و سخن چین.
دوُزراو: بشکاو، بشکێن بو [ف] تفتیش شده.
دوُزراوە: گومی بەدا کرتو [ف] گم پیدا شده.
دوُزکردن: خواستن، داداکردن [ف] خواستن.
دوزمان: دوزبان [ف] نمام و سخن چین.
دوزمانی: قسەهەڵان، مردنی بەدفەراە [ف] سخن چینی.
دوزوان: دوزمان [ف] سخن چین.
دوزوانی: دوزبانی [ف] سخن چینی.
دوُزەخ: دوزەخ، جەهەننەم [ف] دوزخ.
دوُزەخە: ۱) شوێنێ کەتاوی تاشی ئی دەردەچێ. ۲) توُنی گەرماو [ف] ۱) مخرج آب آسیا. ۲) آتشدان حمام.
دوُزەڤ: دوزەخ [ف] دوزخ.
دوُزەڤدەرە: تاوی گوندیکە [ف] نام دهی است.
دوُزەڵە: دوزەخە [ف] نگا: دوزەخە.
دوُزەڵە: جوزەڵە [ف] مزمار.
دوزەنە: زانەوەیکی و تەرتیبە کە کۆزی [ف] نظم و نظام.
دوُزین: ۱) پشکنین. ۲) پەیداکردنی گوم بوگ [ف] ۱) تفتیش. ۲) بازیافتن گم شده.
دوُزین: تەمەنی مانگی چوارساڵ تەمەن [ف] اسب و مادیان چهارساله.
دوُزینەوە: پەیداکردنی گوم بوگ [ف] بازیافتن گم شده.
دوُژ: ۱) گرو سیس. ۲) پیچەوانە، دژ. ۳) دوزەخ. ۴) گوریس، تەناف [ف] ۱) افسرده، پژمرده. ۲) ضد. ۳) دوزخ. ۴) ریسمان، طناب.
دوُژ: نیوان، دوری، مابەین [ف] دوری، فاصله.
دوُژ: جوین بەدزان [ف] حجامت.
دوُژرز: دوزەخە [ف] مخرج آب آسیاب.
دوژکیشان: گوریسە کیشکە [ف] طناب کشی.
دوژمان: جوین، سخیف، دژنام [ف] دشنام.
دوژمن: نەیار [ف] دشمن.
دوژمنایەتی: نەیاری [ف] دشمنی.
دوژمنی: نەیاری [ف] دشمنی.
دوژنە: مێردی دوژان [ف] مرد دوزخ.
دوژوان: جەنون، دژوار [ف] دشوار.
دوُژە: دوزەخ [ف] دوزخ.
دوژەدەر: زانی کەکیم و هەوای هەس [ف] زخم جرکین.
دوژەزەر: دوزەخەی تاش [ف] مخرج آب آسیاب.
دوژەکانیش: دوزەخەی تاسیاو [ف] مخرج آب آسیاب.
دوُژەن: ۱) لاوێ کە زۆر لە سەر هەوای ژن هێنان بێ. ۲) سە دۆش دەژەنسی. ۳) دارێ کە دوی بێ نیگا وەردەدەن [ف] ۱) جوان بسیار هوسبان. ۲) چوبلاك دوغ بەهەر ژن.
دوُژەنك: ۱) دارێ دو نیگا وەردان. ۲) دارێ کە دە ناو لوامی مەشکە

دەخزین [ف] ۱) چوب دوغ بەهەم زی؛ ۲) چوب زیانەدار کە در چوب کنار منگ نهند.

دوژەنگ: تورمی جانور [ف] دوبۀ سقف.

دوژەنگ: ۱) دارین کە دەخزینە بار تولەیی بەمشکە؛ ۲) گنجی تویکی و برۆ [ف] ۱) چوب زیانەدار منگ؛ ۲) چین بە پیشانی و ابرو.

دوژەنگە: ۱) دوژەنگ؛ ۲) دوی بە مەشکە (او [ف] ۱) چوب زیانەدار در سەپایۀ منگ؛ ۲) دوغ منگ.

دوژین: مژمان، جرین [ف] دشنام.

دوژین: گەمار، جلکن [ف] جرکین.

دوژینەدان: جوینەدان [ف] دشنام دادن.

دوژنفروش: زمازیس، سخیف بین، جنوفروش [ف] بدزبان، فحاش.

دوس: ۱) هموال، تاشنا؛ ۲) مادری [ف] ۱) دوست؛ ۲) معشوق.

دوساخ: ۱) گرانی بەندی، گیرباو؛ ۲) گرتوخانە [ف] ۱) بازداشت شدە؛ ۲) زندان.

دوساخچی: بەندەوان، زیندانەوان [ف] زندانبان.

دوساخخانە: گرتوخانە، بەندیخانە، زیندان [ف] زندان.

دوساخوان: دوساخچی [ف] زندانبان.

دوساق: گرتوخانە [ف] زندان.

دوسایەتی: هموالەتی، یاری، خوشەویستی نیوان [ف] دوستی.

دوسنە: دوس [ف] دوست.

دوستان: ۱) سی پایەی سەر تاگر کەلەتامە؛ ۲) یاران، تاشنایان [ف] ۱) سەپایهٔ آهنی روی آتش؛ ۲) دوستان.

دوستانی: دوسایەتی [ف] دوستی.

دوستایەتی: دوسایەتی [ف] دوستی.

دوستلە: یاری هەزاکردن، ماشقە [ف] معشوق.

دوستەپیە: گوندیکی کوردستانە بەهۆی ویرانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دوستەگی: هوزیکی کوردە لە باشیان [ف] عشیرتی است.

دوستی: دوسایەتی [ف] دوستی.

دوسم: بەرانبەری بەکسب، هەر کارەلی سمی هەلنسوو دوسمی هەیە [ف] حیوان دوسم.

دوسو: دوستی من [ف] دوستم.

دوسمە: دوسم [ف] حیوان دوسم.

دوسو: دوسەی، دوزو دوای لەمرو [ف] پس فردا.

دوسوورگە: بالداریکی بچوکی کلک سوورە [ف] پرندهٔ کوچک دم قرمز.

دوسەر: ۱) مامەلەی مال بە مال یەک بە دو؛ ۲) گیایەکە لە ناو دەغلا دەروی؛ ۳) نازاست و دوزو [ف] ۱) معاملهٔ پایاپای یک مقابل دو؛ ۲) گیاهی است در گندزار روید؛ ۳) منافق.

دوسەرە: گوندیکی کوردستانە بەهۆی ویرانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

دوسی: دوسایەتی [ف] دوستی.

دوش: ۱) گیرو سیس، دل؛ ۲) خوشک شو، مش [ف] ۱) افسرده؛ ۲) خواهرشوهر.

دوش: ۱) ناوشان، ملی؛ ۲) گوشتی لای سەروی زانی مەر [ف] ۱) دوش، کتف؛ ۲) گوشت ران نزدیک دنبه.

دوش: ۱) دوشی، بۆژی پیشو، دوی، دویکە؛ ۲) لا، رەخ [ف] ۱) دیروز؛ ۲) طرف.

دوشاب: سوک، بۆشاو تاوی ترپی کولاو [ف] دوشاب، شیرهٔ انگور.

دوشاخە: ۱) دەخوشیەکە گەرو دەگرین؛ ۲) دوفلیقانە، دوماجە [ف] ۱) مرض خناق؛ ۲) دوشاخه.

دوشاق: دوشاب [ف] دوشاب، شیرهٔ انگور.

دوشان: دوش، دوشین [ف] دوشیدن.

دوشالی: جیوانی شیردەر کە بۆ دوشین دەست کەو [ف] دوشیدنی.

دوشاو: دوشاب [ف] دوشاب، شیره انگور.

دوشاومژە: قامکی شادە [ف] انگشت شهادت.

دوشاوی: ۱) سوزی ترپی؛ ۲) رەنگی سووری تاریک؛ ۳) بە دوشاو بوی شت [ف] ۱) نوعی انگور؛ ۲) قرمز سیر؛ ۳) به دوشاب آلوده شده.

دوشت: درشت [ف] درشت.

دوشە: درشەی شت [ف] درشه.

دوشداماو: مامبو کردا نیشتن، دزداماو [ف] مات و بیکر ماندن.

دوشداماو: دزداماو [ف] مات و بیکر ماندن.

دوشراو: شیر کە گران وەرگیراو، مۆتی [ف] موشیده.

دوشک: ۱) سەکۆ، دکە؛ ۲) دوول، دزەوەنگ [ف] ۱) سکو؛ ۲) دول.

دوشک: توشک، زیرزەمینی ناو شیراو [ف] موشک، تشک.

دوشمن: دوژمن، نەیار [ف] دشمن.

دوشمنایەتی: دوژمنایەتی [ف] دشمنی.

دوشمنی: دوژمنی [ف] دشمنی.

دوشمە: دوژمن [ف] دشمن.

دوشوال: دوبەشی، ئۆ [ف] غلهٔ زیر پوست.

دوشەک: دوشک [ف] تشک.

دوشەکچە: دوشەکی چکۆلە [ف] تشکچه.

دوشەکۆلە: دوشکی بچوک، مەندەر [ف] تشکچه.

دوشەگە: دوشک [ف] تشک.

دوشەگەلە: مەلەی دوشکی بچوک [ف] تشک کوچک باتشک.

دوشەگ: دوشەک [ف] تشک.

دوشەم: سیهەم رۆژی هەفتە [ف] دوشنبه.

دوشەمب: دوشەم [ف] دوشنبه.

دوشەمبی: دوشەم [ف] دوشنبه.

دوشەممو: دوشەم [ف] دوشنبه.

دوشەممە: دوشەم [ف] دوشنبه.

دوشەمە: دوشەم [ف] دوشنبه.

دوشەمی: دوشەم [ف] دوشنبه.

دوشەنی: دوشانی [ف] دوشیدنی.

دوشەویلە: دو کاکیلە [ف] آرواره.

دوشیاگ: دوشراو ⇐ دوشیدە.
دوشیدەنی: دوشانی ⇐ دوشیدنی.
دوشین: دوژن ⇐ دوشیدن.
دوشینا: دوژەمن، شەوادی، دوژنی شەوی ⇐ دیشب.
دوشیوان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردن ⇐ ناو ڕووسایی لە کوردستان کە بەهۆیەوە وێران کرەند.
دوعا: نزا، دوعا ⇐ دعا.
دوغاو: دۆغاو ⇐ گچ آب.
دوغان: مەلێکی ڕاو کەرە ⇐ نوعی پرندەی شکاری.
دوغرامە: دۆخرمە ⇐ سالاد خیار و ماست.
دوغرمە: دوغرامە ⇐ سالاد خیار و ماست.
دوغری: قسەی ڕاست ⇐ حرف صحیح.
دوغەوا: دۆعا ⇐ دوعا.
دوفاق: دوڵکە، دوحاجە ⇐ دوشاخە.
دوفلیچانە: ۱) دوڵکی ئاڵ ترپاو؛ ۲) لکی هەڵشیو ⇐ ۱) دو شاخهٔ بهم ڕیخت؛ ۲) شاخهٔ شکافته شده.
دوفلیقانە: دوفلیچانە ⇐ نگا: دوفلیچانە.
دوڤ: ۱) کلک، دو؛ ۲) دوگ، دوگە ⇐ ۱) دُم؛ ۲) دنبه.
دوڤبەردان: مارەیدان، مۆڵەتدان ⇐ مهلت دادن.
دوڤدرێژ: مەلێکە ⇐ پرندەای است.
دوڤدوڤاك: هەمیشە لەنێوان، کەسێ هەمیشە بە نێوان کەسێکدایە ⇐ واسطهٔ سمج.
دوڤ دەهۆڵ: زگ لەوزان، جەورە ⇐ طفیلی.
دوڤ ڕوڤی: کلکە ڕوی، گیایەکە ⇐ گیاهی است.
دوڤ زەپ: کلک هەڵکەکە ⇐ دم جنبانك.
دوڤ زەیلە: مەلێکی وەك بیرنگە بە ⇐ پرندەای از گنجشکسانان.
دوڤسنگ: جۆرێ کڤر بە کلکی زەوی و هەڵگەڕاوەوە ⇐ نوعی ملخ.
دوڤسوڕك: جۆرێ هەمرێ هەرێی لاسوور ⇐ نوعی گلایی.
دوڤسك: ۱) گوڵنگەی خورجین؛ ۲) غوڵامی چەل و حل، کلکە؛ ۳) پەرساری پاش خەرمان، بێ خەرمان ماڵ؛ ۴) دەستەنووی هێشە ⇐ ۱) سنگولهٔ خورجین؛ ۲) غلام سمج؛ ۳) پسماندهٔ خرمان؛ ۴) دستگیرهٔ خیش.
دوڤکی: دوایی، لەپاشان ⇐ بعداً.
دوڤ مەساس: باڵی کەرە ⇐ سواهنگ.
دوڤ مەسایە: قنقەڵە، قرکە ⇐ زاغچه.
دوڤەك: حنکی مل کە بە تاریچە بن ⇐ گردن بند به صورت حلقه.
دوڤەلان: دوف دوڤاد ⇐ نگا: دوف دوڤاد.
دوڤەلانك: دوڤدوڤاد ⇐ تابع سمج.
دوف لەرزیان: کلك هەڵکەکە ⇐ دم جنبانك.
دوڤی: ۱) گوڵەباتون کە لە کەناری عەباو چکی دە دروا؛ ۲) عیشت، ڕاڵە لە پشتەل؛ ۳) گوریاڵ، داڕمەستی سەر کەستور؛ ۴) لێ ڕان، لێ خستن؛ ۵) مادامی ڕەش ⇐ ۱) بافتهٔ سمی حاشیهٔ لباس؛ ۲) پس گردنی؛ ۳) چماق؛ ۴) زین؛ ۵) منطال سیاه.
دوڤیات: ۱) دوانهوم، خاتوی دوەمرتەبە، دو تەبەقە؛ ۲) دوچەندان، دوئەوەندە ⇐ ۱) دوانشکوهه، دوطبقه؛ ۲) دوچندان.
دوڤدوڤە: بێ تەرەبو جەبا ⇐ بی آزرم.
دوڤقی: دوەەشکل ⇐ ظرف دو دستگیره.
دوڤلمەی: زمان بڕ، شوفار ⇐ سخن چین، نمام.
دوڤوچکە: کڵاوی خوری، سەرکڵاو ⇐ کلوته، کلاه پشمی.
دوڤون: دوژن، دوبەر ⇐ متاقل.
دوڤەد: دولا ⇐ دولاچه.
دوڤەدەرە: باڵەدەرە، زەرەدەرە، جۆرێ مارمێلکە بە ⇐ نوعی سوسمار.
دوڤیمە: کەڵاکی دو لەت ⇐ لاشهٔ دو نیمه شده.
دوك: ۱) خەرەك، تامرازی پەموورستن؛ ۲) گلی وردی قەدی داریەڕوو ⇐ ۱) دوك؛ ۲) جوانهای تۆ بلوط.
دوک: ۱) تڵی ڕۆژی دانکراو؛ ۲) شوکە، سیابی بەڵای گیا ⇐ ۱) ذره روغن خته؛ ۲) سیدك، آفت گیاهی.
دوکا: دەموکانە ⇐ مو برك.
دوکان: جاوە، خانوی جێگەی فرۆشتن و کڕین ⇐ دکان.
دوکاندار: خاوەن دوکان ⇐ دکاندار.
دوکانۆکە: دوکانی بچکولە ⇐ دکانك.
دوکانە: دەموکانە ⇐ مو برك.
دوکایچ: دوخ ⇐ یکی از ابزار چرخ بافندگی.
دوکچی: گوندێکە ⇐ ڕووسایی لە کوردستان.
دوکردە: دۆشانی ⇐ دوشیدنی.
دوکلکە: جانەوەرێکە لە نێوەی قاڵبۆتەکە زەوی و سووڕەو کلکی دوڤلیقانە بە ⇐ نوعی موسك.
دوکڵە: ۱) دوکەڵ، دو، کاندو؛ ۲) گۆڵەمێن ⇐ ۱) دود؛ ۲) گلوله نخ پشمی.
دوکڵیو: دۆخەوا ⇐ دوغا.
دوکوت: لەت، دوڵیوە ⇐ دونیم.
دوکوڕ: جۆرێ مراوی، جۆرێ کۆرەك ⇐ نوعی مرغابی.
دوکولیو: دۆخەوا ⇐ دوغا.
دوکولیە: گۆڵەیەکی لە نەخی دازراو ⇐ گلوله نخ پشمی از دوك کشیده شده.
دوکوێی: هاوەڵی دوکەس ⇐ مشترك میان دو نفر.
دوکە: شوکە، سیابی بەڵای شەبابی ⇐ سیدك، آفت نباتی.
دوکەشك: ناوی کەشکی ساوباو ⇐ دوغ کشك.
دوکەڵ: ۱) خەرەك، تامرازی پەموورستن؛ ۲) چیکەتە ⇐ ۱) دوك نخریسی؛ ۲) ابزار دانه گیری از پنبه.
دوکەڵ: دو، کاندو ⇐ دود.
دوکەڵاوی: ڕەش هەڵگەڕاو بە دوکەڵ ⇐ سیاه شده از دود.
دوکەڵدان: ۱) دوکشی؛ ۲) بە دوکەڵ دەرکردنی جانەوەر لە کون ⇐ ۱) دودکش سماور؛ ۲) به وسیلهٔ دود بیرون کردن جانور از سوراخ.

دوکەڵکێش: دوکەش. فرەدوکەڵی.
دوکەڵگیر: دوکەڵدار. فرەدوکەڵ.
دوکێل: دوکەڵ. دود.
دوکێلی: دوکەڵاوی. زەنگی هەڵگەڕاو بە دوکەڵ. سیاه شده از دود.
دوگ: ١) پاشەڵی مەڕ. دوغ: ٢) بەزی سەرپشتی وشتر. ١) دنبه؛ ٢) کوهان.
دوگاسە: بەرد. دوجار شۆکراو. دوبار شخم زده.
دوگبرد: ١) بەرسەال. پارچەیەک کە بۆزی لە سەرەکری؛ ٢) بۆزی جاجم. ١) جانماز؛ ٢) نوعی جاجیم.
دوگردی: جاجم. جاجیم.
دوگەڵاشکو: داری دوڵک. بۆ قوچەقانی لاسنان. دارلاسنک. دوڵکەی قوچەقانی جیر. چوب دوشاخهٔ ترکمان.
دوگمە: دگمە. قوچمە. پشکۆز. تکمه.
دوگمە و دوڵاب: ڕەیەکە لە بن سیخەوە بەچەسپن وەمەلە بەبرز دەکاتەوە. زیپی است زیر پلک بندند.
دوگمەوقەیتان: کەمارەی سوحمەی زنانە. سنجاف پلک زنانه.
دوگور: دوگرد. نگا: دوگرد.
دوگورد: دوگرد. نگا: دوگرد.
دوگوردی: دوگورد. نگا: دوگرد.
دوگومان: دودڵی. دوبڵک. مردد.
دوگومانی: دودڵی. تردد.
دوگون: گری کوتره. گره کبوتر.
دوگونە: گیای دوسەر. گیاهی است.
دوگوو: داریکی دوسەرە. بۆ دراڤ کردنان. چوب دوشاخهٔ خارکوبی.
دوگە: ١) دوگ. دوغ؛ ٢) بەزی سەرپشتی وشتر. ١) دنبه؛ ٢) کوهان شتر.
دوگەم: شتێکە کە لە چادری دەهاڵێنن بۆ گەرمیون. پارچەای کە گرد خیمه پیچند.
دوگیان: زێی زاوێز. حامله.
دوگێسن: دوگاسە. دوبار شخم زده.
دوڵ: بنجر. خوور. خوور. خوره. بچه.
دوڵ: ١) گەڵی. شیو. دەرە؛ ٢) کیسەی چەرمین بۆ ئاو. بۆ دۆ؛ ٣) پارچە زەوی ڕاست؛ ٤) دوڵی دەساڵ. دەفری گەنم کوتان بۆ ساوار؛ ٥) دەهۆل؛ ٦) خلۆر. گلان؛ ٧) گاسنی سەرچەماو؛ ٨) وشەی دەعای مناڵی ساوا بۆ مێزکردن. (دوڵی دوڵی) ١) دره؛ ٢) کیسهٔ چرمی برای مایع؛ ٣) زمین هموار؛ ٤) ظرف دانه کوبی؛ ٥) دهل؛ ٦) طنبان؛ ٧) گلولهٔ خمیده؛ ٨) حرف تحریک بچه برای خاموش.
دوڵ لەنگێن: دەهۆل زەن. دهل زن.
دوڵا: ١) لە دو تەرەف؛ ٢) هەوکەران؛ ٣) چەمیو. ١) از دو جانب؛ ٢) تاشده؛ ٣) خمیده.
دوڵاب: ١) چەرخی ئاوکێشان؛ ٢) خەرەک؛ ٣) توبی ئاش؛ ٤) دوڵاس. ١) چرخ آبکشی؛ ٢) دوک نخ‌ریسی؛ ٣) توپ برمدار آسیاب؛ ٤) ئاوآسیاب.
دوڵاب: ١) دوڵاب؛ ٢) هەنگەی حەڵاڵ لە دیوارەوە؛ ٣) فەڵەو. ١) نگا: دوڵاب؛ ٢) کندو؛ ٣) حیله. فاز.
دوڵابە: ١) بەرگەی هەنگبان لە دیوارەوە؛ ٢) کوتی هەنگە دوڵاخ. ١) کندو؛ ٢) سوراخ دیوار؛ ٣) جای ناو آسیا.
دوڵاخ: ١) بەشەکە بیچ؛ ٢) قوتەی ئەسپی سەرپۆشی زەڵم. ١) سال بیچ؛ ٢) جاقچور.
دوڵاژەن: دەرزی. ئۆرەی گەڵ هەسیر کەمی بۆکەسەر. دوزوی با همه مظاهر دوست.
دوڵاف: دوڵی ئاش. ناو آسیا.
دوڵاڵە: بە دوڵایی. دوڵاب.
دوڵاو: گوندێکە لەلای سە. روستایی است.
دوڵایی: جێگەی تاڵەزێ لە نێوان دا. دره.
دوڵبون: خلۆر بوەیە. گلان‌بودن. غلتیدن از بالا به پایین.
دوڵبەر: دڵبەر. دلبر.
دوڵبا: ١) دەرکی هەروەکان کە سواری ملی خەڵک بدەن؛ ٢) برینی لە نێوان هەڵەگری جەڵەو مل. (وەک دوڵبا سواری شانم بوە دەستم لێ بەردا). ١) دو اسبه‌ای؛ ٢) کتابه از دست برفتار.
دوڵدرمە: دوندرمە. جلوبەر. بەستەنی. بستی.
دوڵدوز: کەسێ کیسەی دو دەمدروی. دوزندهٔ کیسهٔ دوغ چرمین.
دوڵچە: سەدڵی چەرمین. دولچه.
دوڵ قەرپساڵ: کەشی ڕیشاڵ. بالداریکە. پرنده‌ای است.
دوڵقان: دوڵکی داری ئاڵاڤ. تریاک. دو شاخهٔ درخت تریاک بهم.
دوڵک: ١) دوچاچە؛ ٢) داروکەی کلەبرو. ١) دوشاخه؛ ٢) چوبک تراشیده.
دوڵک: شیوەڵە. دڕەی بەسار کوچاک.
دوڵکان: خوار. کەوبچەکە. از ریب. کج.
دوڵکانە: دوڵک. نگا: دوڵک.
دوڵکرن: خلۆرکردەوە. غلتانیدن از بالا.
دوڵکە: بۆنکە. پارچ.
دوڵکە: دەفری سەرتەوالەی لوولدار بۆ ئاو. پارچ.
دوڵگە: هەڵبەستی دەلخۆشکەرەوە. شعر مدح.
دوڵگەڵ: دەڵەک. نگا: دەڵەک.
دوڵمە: سەوزیجاتی داچەوێڵە. تیکرانی بۆکەلەبر. دلمه.
دوڵو: ١) بەن بە دوڵایی؛ ٢) بوخاڵی گەنجەفە. ١) نخ دولا؛ ٢) ترکی دروزی بازی.
دوڵوز: بەرووا. کەهنگ. ذرت.
دوڵوزە: بەرووا. کەوبز. ذرت.
دوڵولە: جۆرێ تەفەنگ بۆ ڕاو. نوعی تفنگ شکار. دولول.
دوڵوکە: بە دوڵایی. بەن بە دوڵایی. دولاب.
دوڵ وەلی: گوندێکە. دهی است.
دوڵە: تەشتی دارین بۆ هەوێر شیلان. ظرف چوبین خمیر.

دوڵەبەگ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردن نام ڕووسایی در کردستان کە هۆیەوە وێران کرەوە.
دوڵەبیان: بوبیل، بوفاقە، بوحاجە بوناحە.
دوڵەتۆ: گوندێکە لەلای سەردەشت ڕووسایی است.
دوڵەدرێژ: فامکی ناوەڕاست انگشت وسطی.
دوڵەرەقە: ناوەندە کی جند گوندی بۆ لە کوردستان بەهۆی وێرانیان کردن نام منطقەای دارای چند آبادی کە بەوسیلە هۆیەوە وێران شد.
دوڵەکە: جێی بان، سوتەنە ظرف سفالین برای نگهداری نان.
دوڵەمێ: ۱) بەشێری شلی هێشتا نەگوشراو دەڵمە؛ ۲) هێلکەی نیوە خوکردن ۱) پنیر نافشرده؛ ۲) تخم مرغ نیمپز.
دوڵیان: دوڵانی ناوآسیا.
دوڵیانە: بازدی تانی جای غلە هێشتا آرد نشدە در آسیا.
دوڵیلی: دولوە تفنگ دولول.
دوم: ۱) هەستەم، دانیم؛ ۲) هەڵیان؛ ۳) هۆزێکی کۆچەری کوردە؛ ۴) دەهۆل زەن ۱) دانا؛ ۲) شاد؛ ۳) نام عشیرتی است؛ ۴) دهل‌زن.
دوما: دوا، دوای پس از بعد.
دومات: بەلاو بەسەرهاتی ناخۆش بلا و مصیبت.
دومان: مز، تەم، تومان مه، میغ.
دومانتن: دەوام بی‌دان ادامه دادن.
دومانە: گورگەلوکە، قەترە، قەزەنە پوپک پورتمه.
دوماوەن: ماڵو کەس و کاری زاوا خانوادهٔ داماد.
دوماین: ۱) دوایی؛ ۲) تاخری ۱) نهایت؛ ۲) پسین.
دومبەلان: دەمبەلان شلان.
دومدوک: دندوک، نیکل، دەموک مسفار.
دومدیکە: پرتی بەفرە، زلەبەنگە، زلەبەفرە سنجاقات.
دومرەکی: ڕاسان بە جەمبەو ڕاست دا بۆ لیدان چپ و راست شدن برای زدن.
دومقەسک: بەرزسڕەی کە لە مەلان هەڵاتە دەکا، حاجی‌ڕەشک چلچله.
دومل: ۱) ناوبیان پانی سل قەوی؛ ۲) دومەل چارشانۀ گردن گلفت؛ ۳) دُمل.
دوملانە: دوبەرزایی کە بەیەیان قوڵایی و برجستگی کە مەیانیان گرد باشد.
دوملی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردن نام روستایی در کردستان کە هۆیەوە وێران کردند.
دومە: دەبەگ تیک.
دومە: دلیمە، چەلد شتی خشتی خاڵ‌خاڵی گەمەیان بێ دەکرێن دومینو.
دومەعی: ۱) جوت قوتە؛ ۲) لە سێی کە بۆی تۆپێکی لە دەڵاوە پێچی خواردبێ کە کورد بە شومی دەزانن ۱) آدم نحس؛ ۲) اسبی کە بۆی پیشانیش بە دو سوتاب دارد کە نزد کردها شوم است.
دومە: بنشلندی زەمشمال لە بەر بای بە هێز کمر بند سیاه جلو.
دومەشقان: جوارەشقی، لە سەر چۆکان دوزانو نشستن.
دومەشقەکی: جوارەشقی دوزانو نشستن.
دومەقەسەک: بالداریکە پرندەای است.
دومەک: دەبەگ تیک.
دومەکژەن: دەبەگ لێدەر تیک نواز.
دومەڵ: دەمەڵ، قوتی، کراز تُمل.
دومەڵەک: دەمەک، دەبەگ تیک.
دومەڵەکژەن: دەبەگ لێدەر تیک نواز.
دومەی: نیوان، مابەین فاصله، میانه.
دومێ: هۆزێکی کوردە لە بەشێک بەشەی زیرکەلان کە کوردستان نام عشیره‌ای کرد.
دوڵمی: کاوەلی، قەرەچی، قەرەچی، هۆزێکی کەرۆکە کوتی.
دوڵمێ: دۆستی بەراستی، هەواڵی بەلەمەگ دوست باوفا.
دومین: دوهەم، دوینم دوم.
دومینە: جۆرێ گەمەیە بە دومینە دومینو.
دون: ۱) دانی مریشکەر مەل؛ ۲) هەڵتر بۆشکان، تروشکان؛ ۳) بۆرێکی جیا؛ ۴) چرچ و گنجی ڕوخسارە ۱) دانهٔ ماکیان؛ ۲) جسبانده؛ ۳) قلهٔ کوه؛ ۴) چین و چروک صورت.
دوڕ: ۱) بەزی ئاوبەند، چەورایی ناو زگی کاژەڵ؛ ۲) دەورە، دۆرە، دۆرەدار؛ ۳) نیزیک ۱) چربی، پیه گداخته؛ ۲) پیرامون؛ ۳) نزدیک.
دوڕاد: زاناد، زورزان دانا.
دوڕادوون: بڕوای تاڵوکەبوونی گیان لە پاش مردن مذهب تناسخ.
دوڕان: کەسێ کە هەمیشە بەوەمار لە توب بدا لە گەمەی توپەڕاکردنەدا دو بار توپبزن با چوب.
دوڕد: دوڕ، تروباد قلهٔ کوه.
دوڕدان: ۱) چەورکردن، چەوری تێهەڵسوڕان؛ ۲) بڕینی کە بەرتیل‌دان بە کەسێ ۱) چرب کردن؛ ۲) کنایه از رشوه‌دادن.
دوڕدان: تورەمە، بەرەی عەولاد ذریه.
دوڕدرمە: دوڕدرمە، بەستەنی، جلورە بستنی.
دوڕدوک: دەمدوک، نیکل مسفار.
دوڕدول: کاروانی وشتر، قەداری وشتر کاروان شتر.
دوڕدە: داری جێگەی گاسن لە هەوسارداد دندانه جای گاوآهن در خیش.
دوڕگ: درگ دنده.
دوڕگین: گیایەکە بەکاری لە زەویدا وەک دارو بۆنی خۆشە وردی دەکەن دەناو توتنی دەکەن بۆنی خۆش دەکا گیاهی است بیشتر چوبین و خوشبوی.
دوڕگەقسە: مەلی ماڵی کە بەزی کلکی جوتی تۆنەدە ماکیان کەبی از دمش جدا شده.
دوڕگوز: ناوی دوگوند لە کوردستان نام دو آبادی.
دوڕگەنە: مەزی قەڵەوی دوگەزل گوسفند دنبه گنده چاق.

دۆنگی: ۱) خاوەن دۆنگ ۲) دوایی، دەمایی ۳) هەست ۴) گومان ۵) تاڵە [ف] ۱) دارێکی دەب ۲) ئەژدەر ۳) حەس ۴) گمان ۵) لەبەر.

دۆنم: یەکانە یەکی زەمینە لە تورکیا ۱۰۰۰ مەتر دێژە لە عیراق ۲۵۰۰ مەتری چوار گۆشەیە [ف] زەوی بۆ ئەو سەر زەوی لە تورکیە بڕاوە یا ۱۰۰۰ و لە عیراق ۲۵۰۰ مەتر مربع ئەستە.

دۆنی: دەنی، دەیکە، ڕۆژی پێش ئەمڕۆ [ف] دێرۆن.

دۆنی: بێ تاکار، نامەرد، بێ خۆڕ [ف] پست و دنی.

دۆنیا: ئەوت لە ئایدانسا [ف] دونیا.

دۆنیمە: دونیم [ف] دونیم.

دۆرات: دارەوت، زەمارەندی پۆلە [ف] جشن فروسی.

دۆرشکە: شەرز، سراج [ف] کنج.

دۆوک: دۆک [ف] نگا: دۆک.

دۆوین: دادانی دیوار بە قوڕ [ف] گل اندودن دیوار.

دۆو: قەدەم، ئەی هەتاو کە هاوینان لە زەوی هەڵدەستێ و دەبینرێ [ف] لهیب ماندی کە لە صحرا تابستانها دیده می‌شود.

دۆو: دۆ، دوئی، ڕۆژی پێش ئەمڕۆ [ف] دێرۆن.

دۆوک: دۆک [ف] نگا: دۆک.

دۆون: دوئت، فین، کچ [ف] دختر.

دۆوم: دوهەم، بەکێ دوای یەکەم [ف] دوم.

دۆومین: دومین [ف] دومی.

دۆهێری: هەتاوەری، خۆماڵە خۆماڵە [ف] دوگانگی، جدایی خواهی.

دۆهەڕێشە: هەرگاڵەکە [ف] دم جنباند.

دۆهەمین: دومین [ف] دومی.

دۆهی: دۆ، دوئی [ف] دێرۆن.

دۆهێشە: هەرگاسە، وەرە، دۆگیسن [ف] دوبار شخم زدن.

دوێ: ۱) دو، یەک دەگەڵ یەک ۲) دێ، دۆ ۳) وشەی قسە (دوێ لە گەشەی نادوێ) [ف] ۱) عدد دو ۲) دی، دیشب، دیروز ۳) سخن گفتن.

دوێت: کچ، کڕ، فین، کچ، ساڵی مێوەیە، دوئت [ف] دختر.

دوێت: زەحمەت، بێ ناموس [ف] دیوث، جاکش.

دوێت: مەرەکەدان، دەوات، قوتوی مەرەکەب، بۆ بەردەستان [ف] دوات.

دوێتە: دوئت [ف] دختر.

دوێچە: لەزەین لە تا یا لە سەرما، هەڵەلەرزین [ف] لرزه از تب یا سرما.

دوێر: دور [ف] دور.

دوێرە: خەمس، قەمچی، تورتوڕ، مەقەست [ف] قمچی.

دوێرەگە: دوێرە [ف] قمچی.

دوێرەی: دوێرە [ف] قمچی.

دوێساندن: شەڵاو و هەباندن بە قامچی و دەست [ف] با یا دست جلاندن یا فشار.

دوێشەو: شەوێ دێ، شەوا دێنر [ف] دیشب.

دوێکە: دوێ، دوئی [ف] دێرۆن.

دوێل: ۱) دوئل، پارچەی ئارەق لە چەرم ۲) تەڵەزمەچەرم ۳) دوئل، گەڵی [ف] ۱) نوار چرمی ۲) پلمه ۳) دوئل.

دوێلەی: دابۆشینی مەچ بە تەڵەزمەچەرم [ف] مچ را با پلمه سنگ پوشانیدن.

دوێلیا: گوندێکی کوردستانە بەعسی وێرانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دوین: ۱) دوئینە، گەنمو دوکەشاڵ، مرخشت ۲) قسەکردن، دوان ۳) جەمور ۴) ناوچەیەکە لە کوردستان، لەنێو باوکی مەصلاح‌الدین ایوبی بوە [ف] ۱) آش گندم و دوغ کشاده ۲) سخن گفتن ۳) چرمه ۴) منطقه‌ای در کردستان زادگاه پدر صلاح‌الدین ایوبی بوده.

دوین: ۱) گوتن ۲) قسەکەر [ف] ۱) تکلم ۲) متکلم.

دوین: ۱) دوئینە، چێشتی گەنمو دوکەشاڵە ۲) دوخەوا [ف] ۱) آش گندم و دوغ کشاده.

دوینە: دوئین [ف] نگا: دوئین.

دوینە: دوئین [ف] نگا: دوئین.

دوینەو دوینە: بەزمێ کەلەوتی دەگەڵ ورچ دەیگێڕن [ف] آهنگی که مهرکه گیرها با آن حیوانات را می‌رقصاند.

دوێنێ: ڕۆژی پێش ئەمڕۆ [ف] دێرۆن.

دوێنێ شەو: دوئشەو [ف] دیشب.

دوێنێکە: دوێ [ف] دێرۆن.

دە: ۱) کەر، پێشگری کاری تایبەتە (دەخوێم، دە ڕۆم) ۲) ئیشانی دەفرایەتی (دەماڵەت، خانی دە تە) ۳) وشەی هان‌دان (دە بچۆ بۆ ناجی) ۴) بەکو تۆ ۵) جۆرێ دابەش کردنی نان لە نار فەقێ ۶) بۆ ڕۆژنامەنان (دەلوبە، دە خۆشە) ۷) ساڵ، تیر (دە بانە یا قسەی تۆ بێ، دە ئەم گەڕێ) [ف] ۱) علامت مستقبل ۲) ظرفیت ۳) حرف ترغیب ۴) عدد ده ۵) نوعی تقسیم یا انگشت، نوعی قرعه‌کشی ۶) مبالغه ۷) پس، دیگر.

دەار: دوئت، جلە پۆپە [ف] نقطهٔ اوج.

دەب: تخەدار [ف] تخته.

دەبا: ۱) لەرزەی کەم ۲) قەی چەدکار بلا: (دەبا بڕۆا) ۳) تەبوا، بەسوایە: (ئەوی بە سەرمن هات دەبا بمردمایە) [ف] ۱) لرزش سبک ۲) بگذار باشد ۳) بایستی.

دەباخ: هەڵاڵدانی چەرم، خۆش‌کردنی چەرم بە ئاڵو مازو [ف] دباغ پوست.

دەباخانە: ۱) جێگەی لە دەباخدان ۲) مزی چەرم دە هەڵاڵ‌ئان [ف] ۱) دباغ‌خانه ۲) مزد دباغی.

دەباخچی: کەسێ چەرم دەباخ دەدا [ف] دباغ.

دەباخخانە: جێگەی دەباخدان [ف] دباغ‌خانه.

دەباخدان: ۱) خۆش کردنی چەرم بە دەرمان ۲) دەباخخانە [ف] ۱) دباغی ۲) دباغ‌خانه.

دەبار: ۱) هاوەڵی هاوشان ۲) جێ‌بەجێ کردن [ف] ۱) همتیرو ۲) بجا آوردن.

دەباشیر: تەباشیر، گەچی بێ ئاوەستن [ف] گچ تخته‌سیاه.

دەباغ: دەباغ [ع] دباغ.
دەباغچی: دەباخچی [ع] دباغ گر.
دەباغخانە: دەباغ خانە [ع] کارگاه دباغی.
دەباغدان: دەباخدان [ع] نگا: دەباخدان.
دەبان: جۆری پۆلا بۆ شمشیر و خەنجەر [ع] نوعی پولاد تیغهٔ شمشیر و خنجر.
دەبانجە: پیرەپیر، دەوانجە [ع] نبانجه.
دەبانچە: دەبانجە، پیرەپیر، دەوانجە [ع] نبانجه.
دەبانگ: باوشک، بارشک [ع] خمیازه.
دەبە: ١) گۆچەل، تەختەڵە، گەز (دەبەم بێ دەکا!) ٢) کەلەت، جۆری لارتجی زلی تکسوڵ گەورەی شینی تاڵ زەرد [ع] ١) شلشاق، دبه درآوردن: ٢) نوعی از مرکبات.
دەبەدەبە: شکۆو جەلالی حەشامەتی هاوێنی گەورە بیاو [ع] دبدبه، طنطنه، حشم و خشم.
دەبدەب: گرمەگرمی دەهۆڵ [ع] صدای طبل.
دەبر: یادهێنان (کارەکەم دەبر کرد) [ع] جابجا کردن، درست کردن.
دەبرانەن: یادهێنان، جێ بەجێ کردن [ع] جابه‌جا کردن.
دەبۆ: سەر بارگە [ع] بندگان.
دەبۆ: دەفری ڕۆژی، جگەیان، کوپەو تەنەکەی ڕۆن و بەنزین [ع] ظرف جای روغن و بنزین.
دەبۆر: بای ڕۆژاوا، بای خۆرئاوا [ع] باد غربی.
دەبۆش: جەوی، جەسیکە لە ڕووک دەگیرێ [ع] جسمی که از گیاه می‌گیرند.
دەبەدوبر: مرۆی ڕۆڵەدڵی بەرواڵەت دەفریوکە [ع] آدم نوداز.
دەبەر: ١) تەختەڵە، گەز ٢) دیوارێ کە ڕگی داوە ٣) برێکی لە تاڕەڵی ڕگبەر: ٢) ئۆرەکەی بازووت [ع] ١) شلشاق: ٢) دیوار از وسط پیش آمده: ٣) کنایه از حیوان آبستن: ٢) گیسهٔ بازوت.
دەبەر: دەبر، یادهێنان [ع] بجا آوردن.
دەبەرگرەن: ١) پێک هێنان: ٢) پۆشین (جلە کانت دەبەرکرد!) [ع] ١) جاره کردن: ٢) پوشیدن لباس.
دەبەرکەوتن: ١) جوڵەلای زەرۆ لە ڕگەدا: ٢) برێکی لە لەبەریارانەوە و نکاڵی کردن (چەندی دەبەرکەوتم بە گەڕاوە) [ع] ١) طرف پایین را گرفتن: ٢) کنایه از خواهش و تمنا.
دەبەرگەران: دەبەرکەوتن [ع] نگا: دەبەرکەوتن.
دەبەرمردن: بەقوربانبون [ع] قربان و صدقه رفتن.
دەبەنگ: باوشک [ع] خمیازه.
دەبەنگ: ١) بێ‌ئاوەزن، گێژ، نەفام: ٢) بێ غیرەت، بێ‌ناموس [ع] ١) خل: ٢) بی‌ناموس.
دەبێ: ١) ڕەنگە، وێنەچێ: ٢) پێویستە، دەبێ: ٣) دەبێ، دەڵێی [ع] ١) شاید، امکان دارد: ٢) باید، لازم است: ٣) می‌گوید.
دەبیش: لیچ و توسک [ع] لزج و چسبنده.
دەپ: ١) دەب، تەختە: ٢) تەختە ڕەوەکی پێچراو [ع] ١) لوح چوبی.
تخته: ٢) قطعهٔ کوچک زمین.
دەپرەش: تەختەی ڕەشی پۆلی قیرگە [ع] تخته سیاه.
دەپەردین: ڕیشیان، کەزین ڕەلام [ع] ریش بهن.
دەپەریش: دەپەردین [ع] ریش بهن.
دەپەشوێن: ئاڵەشوێن، تەختەی مردو شوێن [ع] تختهٔ مرده‌شویی.
دەپەقون: قنگیان، پاشەڵی ڕەلام، سمت قنگی ڕا [ع] باسن بزرگ.
دەپێ کردن: پۆشینی دەرپێ و پێلاو [ع] پوشیدن شلوار و پای افزار.
دەپێر: دەبانجەی دەفیشەلا جۆر [ع] نوعی نبانجه.
دەجا: ئاڕاڵی، ڕاڵی، ئەش [ع] نزد و رایج.
دەچم: دەڕۆم [ع] می‌روم.
دەچمی: بۆی دەڕۆم [ع] رو بدان می‌روم.
دەحا: وشەی سەرسامان، دەحا [ع] کلمهٔ تعجب.
دەحیە: داحا [ع] درانده، جانور ناشناخته.
دەحش: جاش، بەچکەی کەر [ع] کرهخر.
دەحشاك: جاش، جاشاك، دەحش [ع] کرهخر.
دەحڵە: جار هەل، جەل، کەرەت [ع] دفعه، بار.
دەخڵ: ١) مێشەی دەسکرد، دارستانی دەسڕ ٢) بەوتی پرینجاو جوغزی ٣) شوێن داگەڕان [ع] ١) جنگل مصنوعی: ٢) برنجزار آبوه: ٣) فرو هشته.
دەخڵاندن: داهێڵان، داهێشتن [ع] فرو هشتن.
دەخڵی‌نەو: گوندێکی کوردستانە بەهۆی ئەنفاڵی کردنی ڕژێمی ڕووسایی لە کوردستان کە بەعثیا ویران کرابو.
دەخیە: فین لەخۆ باڵی بون [ع] تکبر.
دەخالەت: ١) تەسلیم لە شەڕدا ٢) پەناهێنان [ع] ١) تسلیم شدن در جنگ: ٢) پناه بردن به کسی.
دەخدەخا: ١) ئەوتەمە، ئۆکی مزراح ٢) ئۆکی کۆڵەوەی مزراع [ع] ١) نوک گردلا: ٢) نوک کلند گردلا.
دەخس: ١) زەڕە، زەنزەل، چرۆک ٢) ئەزەبی، جاڵجاڵۆکی ٣) تەخوتەی دڵ [ع] ١) خسیس: ٢) حسادت: ٣) بیماری قلب.
دەخسو: دەخس [ع] نگا: دەخس.
دەخسۆك: زۆر ئەزەبی بەر [ع] بسیار حسود.
دەخسین: ئەزەبی بردن، بێ هەڵکەلان [ع] حسادت بردن.
دەخش: ١) سەرمەخۆلات: ٢) زاڵە، تەخشان، شەق [ع] ١) پیشکش: ٢) سیلی، لرزگی.
دەخڵ: ١) خەڵە: ٢) پەنجەی ڕۆژانەی دوکان: ٣) کار بەسەرەوەبون (دەخڵت بە سەرمەوە نەبێ) [ع] ١) غلّه: ٢) درآمد روزانهٔ دکان: دخل مدار: ٣) بر کار کسی دخالت کردن.
دەخڵدان: کەسێ ئاگای لە پولی ڕۆژانەی مامەڵە دەبێ [ع] صندوقدار، حسابدار.
دەخڵدان: داخڵە، قوتوی بازەی ڕۆژانەی دوکان [ع] دخل.
دەخڵوان: پەنجەی زەمین لە داهێنەڵە [ع] غلّه و حبوبات.
دەخمە: ١) بۆنی قوڵکەی ڕۆ ڕەمیتی ٢) گۆڕی قەبر، قەور [ع] ١) دخمه:

٢) گۆن.

دەخوەر: زۆر تازە، سەر خاس [فا] بسیار زرنگ.

دەخەس: ١) جادوچۆك، بەڤرەبی، ئیرەبی، جادوبەزی؛ ٢) زڵەلەزك، زكوبی [ك] ١) حسود؛ ٢) كینەتوز، توەزان.

دەخی: ئیترا، دیترا، وشەیەكە بۆ پرسیار [ك] كلمهٔ سؤال، دیگر، چه؟، پس؟.

دەخیل: ١) وشەی بازاڕەوە (باخەڵیل دەخیل كۆ عادەت كەوەن / نۆشە وە دەر ماڵ كەریمان بەردەن) مەحوەلمەوی؛ ٢) بەشاهەر [ك] ١) حرف تمنا؛ ٢) پناهنده.

دەخیلە: ١) هەی تەوكەی، تەجەی وابكەی؛ ٢) باخەڵی دوكان [ك] ١) زینهار؛ ٢) دخل، قلك.

دەدا: ١) تەبەخشێ، تەسمیل بەكا؛ ٢) هیمایە بۆ حەز [ك] ١) می‌دهد؛ ٢) كنایه از قامت.

دەدل چەقین: بیركردن لە شتێ كە تەت زانیوە [ك] الهام كردن.

دەدە: ١) دایە، خوشكی گەورە؛ ٢) كچوڵەی وەرگیركەی منداڵ؛ ٣) پاك، بەت، خوشكی باوك [ك] ١) خواهر بزرگ؛ ٢) دختر بچهٔ لاله؛ ٣) عمه.

دەدەورگەیران: بەقوربان و بەدەقە بون [ك] قربان و صدقه رفتن.

دەدەورگیران: بەقوربان كردن [ك] قربان و صدقه كردن.

دەدی: لەگوێن، وەكو، چون [ك] همانند، مثل.

دەر: ١) دەرگا؛ ٢) تەماڵ، لە زوری خاڵو بەولاوە؛ ٣) دەشت؛ ٤) بەد [ك] ١) دروازه؛ ٢) بیرون؛ ٣) دشت و صحرا؛ ٤) بد.

دەڕ: ماڵوس، مێچكەمران دڵڕەش، سەگی مێوینە [ك] مادینهٔ خواك و سگ.

دەراب: دروێ بە تەفەڵی درشت [ك] دوخت با بخیه‌های درشت.

دەرابەدان: بەسەریەكا دروێنەوەی جلكی درێژ، داتوشاندن و دروون [ك] برهم دوختن با بخیهٔ درشت.

دەرایە: دەرگایە كە هەڵدەدرێنەوە [ك] دری كه بالا می‌زند.

دەرازۆن: دەرازین [ك] نگا: دەرازین.

دەرازۆنە: دەرازین [ك] نگا: دەرازین.

دەرازین: سەردەرانە [ك] آستانهٔ در.

دەرازینك: دەرازین [ك] آستانهٔ در.

دەراشۆ: ژنی بێ حەیای زمان‌درێژ [ك] زن سلیطهٔ زبان‌دراز.

دەراف: ١) وان، جێگەی پێڵەوە لە ئاو؛ ٢) جێگەی ئاوخواردنەوەی پەز [ك] ١) گدار؛ ٢) محل آب نوشیدن رمه.

دەراقیتن: ١) لێ كەم كردنەوە؛ ٢) هەڵەكانی جێگراو لەبەر سەرما [ك] ١) كم كردن؛ ٢) از بین رفتن گشت براثر یخبندان.

دەرامەت: بەهرەی زەوی، حاسڵات، حاسڵ، بارەی زەوین [ك] درآمد زمین.

دەرامەد: دەرامەت [ك] درآمد زمین.

دەرانەدن: ١) پەرزو بڵاو كردن؛ ٢) بڕێكی لە بە قیروداتی ماڵ [ك] ١) پرت و بلا كردن؛ ٢) كنایه از بهدر دادن دارایی.

دەرانەوەن: ١) سەرانسەر، تێكڕا، بە تەواوی، پاك؛ ٢) هەمیشە، دا [ك]

دەرانەیێ: جەزنی، دەڵەكانی ڕۆژەڵاتی كە دە كەوتە بیست و پێنجی مانگی بە فراوان تاكو یكی ئودرال دە كەوەن [ك] از اعیاد مسیحیان در بیست و پنجم بهمن آغاز می‌شود.

دەراهین: هەڵاهەدی، دەرهاوردن، دەرهێنان [ك] بیرون آوردن.

دەراو: دەراف، بەراف [ك] نگا: دەراف.

دەراوە: دەرایە [ك] در بالا رونده.

دەراوی: بەلەفزە، فەزان، زكچوون [ك] اسهال.

دەراوێن: دەراقین [ك] نگا: دەراقین.

دەراهە: لەوی، هەمانە بۆ دوور [ك] اشاره بدور.

دەرب: ١) لێدان، زەبر، زەربەت؛ ٢) ئوزە؛ ٣) جان، هێل، جەل؛ ٤) هێزو ئاقەت؛ ٥) زكە [ك] ١) ضربت؛ ٢) نوبت؛ ٣) بار، رفعه؛ ٤) نیرو و توان؛ ٥) راه.

دەربات: هاوهێز، دەمبار [ك] همزبر.

دەربار: ١) دیوەخانی پاشا؛ ٢) لەبابەت، لەسەر [ك] ١) دربار؛ ٢) درباره.

دەربارە: لەسەر، لەبابەت [ك] درباره.

دەربەاز: ١) ڕزگار، تەجات، خەڵاس، قوتار؛ ٢) ڕابردن [ك] ١) رستگار، رها؛ ٢) گذشت، گذر.

دەربەازبون: ١) ڕابردن، هاتن و ڕۆشتن؛ ٢) ڕزگاربون [ك] ١) گذر كردن؛ ٢) نجات یافتن.

دەربازگە: ڕێگەی ڕزگاربون، دەروەنان [ك] راه رستگاری.

دەربەاس: دەربار [ك] نگا: دەربار.

دەربان: دەرگەوان، دەرگاوان [ك] دربان.

دەربەپەس: بە گرینگگر، گوێ دەر بە كاری؛ (چەندین بێ دەربەپەس نیە) [ك] علاقمند.

دەربەپەست: دەربەپەس [ك] علاقمند.

دەربەپەستی: بە گرینگ كردن [ك] علاقمندی.

دەربەداری: هێزو توانا، ئاقەت [ك] توان.

دەربەدن: هەڵ كردن، خۆكردن لەبەر تەری؛ (لە گەڵ جەماە دەرنایەم) [ك] تحمل كردن.

دەربەرن: دەربەردن [ك] تحمل كردن.

دەربڕین: مكوڕی، قسە ئاشكرا كردن [ك] اعتراف، حرف بیرون دادن.

دەربەك: دەفری دارین بۆ ئاژەڵ [ك] ظرف چوبی ماروت.

دەربەوارەن: هەڵاوارەن، لە ئاو دەرهێنان [ك] حذف كردن.

دەربۆن: دەم كردەوەی كوان؛ (كوانی ڕاتم دەر بۆ) [ك] بازشدن دهل.

دەربۆنە: كۆڵانی تەنگ، كۆچەی بەرەسك [ك] كوچهٔ تنگ.

دەربەدەر: بێ ماڵو حاڵ، ئاوارە، ڕەبەن [ك] آواره.

دەربەدەری: بێ ماڵو حاڵی، ڕەبەنی، ئاوارەیی [ك] آوارگی.

دەربەس: ١) خانوی گشتی لە گشتی؛ (دەربەس وە تیجارەم گرتوە!) ٢) دەربەپەس [ك] ١) دربست؛ ٢) علاقمند.

دەربەست: دەربەس [ك] نگا: دەربەس.

دەربەستە: دەربەس، خانو گشت لە گشت [ك] نگا: دەربەس.

دەربەستەیی: بەوەنتی دازی، بەتلاقە، دەر پاسیلی ▣ تلاقەمندی.
دەربەست: دەربەستە ▣ دربست.
دەربەشە: تاوە ▣ تابە.
دەربەن: ١) بابەتت تیلاقەدار، دەر پاسیل؛ ٢) دەرپە، گەلی؛ ٣) زیگەی دەم گەلی؛ ٤) دەسکی دەفر ▣ ١) تلاقەمند؛ ٢) درە تنگ؛ ٣) راە دەقانە درە؛ ٤) دستە ظرف.
دەربەنجەڵە: درگای لە بەبەر ▣ دریچە از ترکە.
دەربەنت: دەربەن ▣ نگا: دەربەن.
دەربیجە: ڕۆچە لە دەرگاو پەنجەرە ▣ دریچە.
دەربین: ڕازینی مەشکەو دەفری تر ▣ دەماەبند ظرف و مشک و...
دەربینک: دەربین ▣ نگا: دەربین.
دەرپاچە: دەلینگ، لای زێروی باڵۆڕو دەرپی ▣ پاچەی شلوار.
دەرپۆشک: دەرخۆنە، سەرپۆشی دەفر ▣ سرپوش ظرف.
دەرپۆقین: هەڵتوقینی چاو، گلنە بەرەو دەرەوە دەرانی ▣ برآمدن چشم.
دەرپۆقیو: چاوی هەڵتوقیو ▣ حدقەی برآمدە.
دەرپەڕان: ١) لە بر دەرچون بۆ دەرەوە؛ ٢) ڕەق بون، ڕوب دەاردان ▣ ١) بیرون پریدن؛ ٢) بیرون جستن اندام.
دەرپەڕاو: ١) بەدەر ڕاو؛ ٢) ڕەق و ڕوب ▣ ١) بیرون راندە؛ ٢) بارز، بیرون جستە.
دەرپەڕاندن: ١) دەرکردن لە جیگە بە ترساندن و زۆر بۆهێنان؛ ٢) قۆچ کردنەوەی کەشەمام، لە ماڵ دەرم پەڕاند، چونی دەرپەڕاندمیو ▣ ١) بیرون راندن؛ ٢) بارز نشان دادن.
دەرپەڕین: دەرپەڕان ▣ نگا: دەرپەڕان.
دەرپەڕین: کەسی کاری دەرپەڕاندە ▣ ١) بیرون کشندە؛ ٢) بارز نشان دهنده.
دەرپەڕیو: دەرپەڕاو ▣ نگا: دەرپەڕاو.
دەرپی: دەرپی ▣ نشان.
دەرپین: گەلی و ڕۆن چونی بە دۆخین ▣ نشان.
دەرتەقین: تاقەی دریانە ▣ درکوب.
دەرجاق: ١) خاولی حەمام؛ ٢) هەر چندراوێکی پرچ دار ▣ ١) حولە حمام؛ ٢) لبندە پرزدار.
دەرجەق: دەرجاق ▣ نگا: دەرجاق.
دەرچاف: دەستەسر، دەسڕەی دەس ▣ دستمال.
دەرچاو: دەرچاف ▣ دستمال.
دەرچڕاندن: دەرپەڕاندن ▣ نگا: دەرپەڕاندن.
دەرچلت: زیسەر، زیرەدانە، پارچەی درگا ▣ پاشنەی در.
دەرچو: ١) بر دەرەوە ڕۆشت (ئان لە ماڵ دەرچو)؛ ٢) بەسەرچو، زاڕە؛ ٣) لە بەرسون سەرکەوت؛ ٤) هەڵات، ڕای کرد (ئەوی دەرچو، ئەمن ئاگم کردەوە کاو ڕای مز دەرچو) ▣ ١) بیرون رفت؛ ٢) گذشت؛ ٣) در آزمایش موفق شد؛ ٤) فرار کرد.
دەرچون: چاوگەی دەرچو ▣ مصدر دەرچو.
دەرچین: ١) هەرشاڵەی ترپان؛ ٢) بڕۆشەدەر ▣ ١) ترپان، سیمە مۆرەجینی؛ ٢) بیرون رویم.
دەرچینک: ترپان ▣ ترپان.
دەرخەسین: خلیسکان ▣ لغزش.
دەرخ: ١) ئەریس، لەبەر، ئەسپەرەکەم دەرخ کردەوە؛ ٢) تەماو، تەمەل ▣ ١) از بر، حفظ؛ ٢) تنبل.
دەرخستن: ١) ئاشکرا کردن؛ ٢) بۆدەرەوە هاوشتن ▣ ١) ابراز نمودن؛ ٢) بیرون انداختن.
دەرخلک: تەماو، تەمەل ▣ تنبل.
دەرخواردە: ١) بێ خواردن، (بەرۆژ دەرخواردی دام)؛ ٢) نسار ▣ ١) خوراندن؛ ٢) شاشه.
دەرخواست: داوا، تەلەب ▣ خواست، طلب.
دەرخورد: ئەساو، لایق ▣ شایسته.
دەرخون: دەرخۆنە، سەرپۆشی دەفر ▣ نهان، در ظرف.
دەرخۆنە: ١) دەرخون؛ ٢) لەهەدان، ئەسار، تەخۆشیەکی پەکەوتە ▣ ١) نهان؛ ٢) نوعی بیماری ستون.
دەرخۆین: دەرخونە ▣ نگا: دەرخونە.
دەرخۆینک: دەرخون ▣ نهان.
دەرد: ١) زان، ئیش، ئازار؛ ٢) تەخۆشی، نەساری ▣ ١) آزار؛ ٢) بیماری.
دەردان: ١) دەڵاکەن، تەرشوع، (ئاوەقم دەردانوە)؛ ٢) خاوین کردنەوە لە شتی تیل، (ئەم تاوە دەردە، لیمەی جوگە دەردە)؛ ٣) کۆی دەرد، (سەری لە دەردان دەرناچی) ▣ ١) تراوش؛ ٢) روشن؛ ٣) جمع درد.
دەردانک: کیسەی ماستو پەنیری تاو بۆ تاوێ جوڕان ▣ کیسهٔ ماست و پنیر تازه که آب تراوش کند.
دەردانی: تەخۆش، بیمار، لەش بەبار ▣ بیمار.
دەردبار: ١) لەش بەبار، تەخۆش؛ ٢) خەمبار ▣ ١) بیمار؛ ٢) غمبار.
دەردگیش: ١) بەئازار؛ ٢) خەمبار ▣ ١) دردمند؛ ٢) غمگین.
دەردگرو: تەخۆشی گران ▣ درد صعب العلاج.
دەردەردە: حەیوانی لاوازی لەمردن ▣ حیوان لاغر مردنی.
دەردەمە: ئەرکی منە، ڕەنجەکە من ئەیکیشم ▣ زحمتی است بر دوش من.
دەردەمەن: تەخۆش، لەش بەبار ▣ دردمند.
دەردەمەند: دەردەمەن ▣ دردمند.
دەردو: دەوشی مەشکە، ڕازین ▣ دهانه‌بند.
دەردوا: داخەکەم، بەداخەوە ▣ دریغا.
دەردوک: دردۆنگ، دوڵ، بەگومان ▣ مردد.
دەردەبارەکە: سیل و دیق ▣ بیماری سل.
دەردەبورە: تەخۆشیەکە ▣ نوعی بیماری است.
دەردەچەپەڵە: تەخۆشیەکی منداڵانە، ڕەبا ▣ بیماری اسهال و استفراغ کودکان.
دەردەدار: لەش بەبار ▣ مبتلا به بیماری.
دەردەست: ١) ئامادە، حازر؛ ٢) بەخشین، لەشتڕا گرانی دیل ▣ ١) در

نەسرس: ٢) لسی.

دەردەسەری: تەرکی ژن، زەحمەت [ف] دردسر، مشقت.

دەردەگویالە: نەخۆشیەکی منالانە [ف] نوعی بیماری کودکان.

دەردەمەریشالە: نەخۆشی مامر [ف] بیماری ماکیان.

دەردەفەر: خەمخۆر، سەرپەرستی دلسۆز [ف] غمخوار.

دەردی دڵ: ناسی، خەفەت و ناراحتی دەرون [ف] پیمان گله و ناراحتی، درد دل.

دەردیسەر: ١) ئەوانەی زەنجی ژن ٢) زەحمەت دان [ف] ١) مشقت، ٢) زحمت دادن.

دەردیسەری: دەردیسەر [ف] نگا: دەردیسەر.

دەردی کاری: نەخۆشی بنەڕەت، دورلە چارەنووس [ف] بیماری صعب العلاج.

دەردی گران: نەخۆشی سەخت، دەردی کاری [ف] بیماری صعب العلاج.

دەردین: دەردەدار [ف] بیمار.

دەرزاوە: دەرزانە [ف] پس بالا رو.

دەرز: ١) قەڵشی باریک درز ٢) واتە دەرس [ف] ١) ترک ٢) درس.

دەرزبردن: قەڵشبون بی لنگ بونەوە [ف] ترک برداشتن.

دەرزە: باقە، باغە، باوینە تاڤش بان گیای بەستراو [ف] توبره گیاه بسته.

دەرزن: دەسەیەکی مۆزەوە داهاتو [ف] موجی.

دەرزی: ١) دەرزین، بچکۆلەی تولاشیر بۆ دورمان ٢) پارچە پۆشینیکە کە سەر دەدرێ ٣) چلی درو، خەیاط ٤) شریتە، سریک، تلەزی دەرمان دەیشت کرن ٥) برشوکەی مار [ف] ١) سوزن ٢) زیوری است ٣) خیاط ٤) آمپول ٥) نیش مار.

دەرزی تاژن: دەرزی کوت، بەنوکەدرزی = زۆرجیگە زۆکرین [ف] سوزن کوبی.

دەرزیاشت: مۆرە کە، موروی پشت [ف] سوزن فلزات.

دەرزیدان: خوتوکەی دەرزیان [ف] سوزندان.

دەرزیک: ماموری بازنەی سواران [ف] مهمیز.

دەرزیلۆکە: گیایەکە گەلای لە دەرزی دەچی [ف] گیاهی است برگش سوزنی.

دەرزیلە: ١) دەرزیلۆکە ٢) دەرزی شت پێ قایم کرین کە تا دەخری ٣) پارچە خشتەکە بۆ سەر [ف] ١) گیاهی است ٢) سوزن چنگاندن، سنجاق قفلی ٣) سرخاره، زیوری است.

دەرزی وەشین: ئەوکەسەی دەرزی لەمەخوش دەدا، شریتە وەشین [ف] آمپول زن.

دەرژەن: ١) دەرزی دورمان ٢) ئالەی درگا، دەرزەقین [ف] ١) سوزن ٢) مرکوب.

دەرزی: واتە دەرز، درز [ف] درس.

دەرزیوان: دەسرە دەبیت، دەسەسڕ، دەسەانی دەست [ف] دستمال.

دەرزیە: دڕیای، جڕیاگ [ف] ترشه، باره.

دەرشوێ: پەرۆی ژێر کەسێتی جل شۆری [ف] پارچۀ زیر ظرف رختشویی که تکان نخورد.

دەرفەت: هەل، کەش [ف] فرصت، وقت مناسب.

دەرقە: ١) بەرانبەر، بەری (ژوورەوە) ٢) هەستیەوان، وڵاتانی لابەلای [ف] ١) بیرون ٢) خارج از منطقه.

دەرقەدان: مکوربون [ف] اعتراف.

دەرقەبی: غەدار، غەوارە [ف] بیگانه.

دەرق: جیقە، زبلە [ف] چلغوز.

دەرقەل: پارچە زەویەکی کەم و بچوک [ف] قطعۀ کوچک زمین.

دەرقیل: هەجلە، ئالەی داریی سەر گوریسی بارهەڵدان [ف] حلقۀ چوبی سر ریسمان بارکشی.

دەرک: ١) مرگا ٢) نیگەیشتن، ئەس دەرکم نەکرد کە وایە [ف] ١) در ٢) فهم.

دەرکراو: ١) بەدەربراو، بەرهەڵدەکراو ٢) لێ کەمکراو (حسابە کەت لێ دەردەکرێ) [ف] ١) راندە ٢) افت در معامله.

دەرکردن: ١) بەدەرساو ٢) نوسینی زۆرساغەو گوفار ٣) بەدەستەر کردەوەی بڕین ٤) لێ لێ دەرچون (دارە کە لکی دەرکردوە) ٥) لە حساب باو لە فروشتراو کەمکردن [ف] ١) راندن ٢) انتشار دادن ٣) بازکردن ٤) جوانه دادن ٥) افت معامله.

دەرکردە: بڕەو، مالێ کە بۆ دەردەوی مەڵبەت دەبڕدرێ [ف] صادرات.

دەرکریاگ: دەرکراو [ف] نگا: دەرکراو.

دەرکریاو: دەرکراو [ف] نگا: دەرکراو.

دەرکشان: شتێ لە شتێ دەرهاتن (خەنجەر دەرکشاوە) [ف] برکشیده شدن.

دەرکوبان: سوورو بەری مالێ بەردرگا [ف] بام و در جلو در.

دەرکوت: دەرزەقین [ف] مرکوب.

دەرکوتاک: دەرکوت، دەرزەقین [ف] مرکوب.

دەرکودەو: مالو حال [ف] خانه و کاشانه.

دەرکودەرکان: بڕێی کە دەرگای دەوڵەت [ف] کنایه از زندیم.

دەرکە: ١) بەشە دەن دەرخەم، دەرنەم ٢) دەرک، مرگا [ف] ١) بیرون آور ٢) درگاه.

دەرکەتن: ١) دەرچون، بچرە دەرەوە ٢) ئاشکرابون، دیاری دان [ف] ١) بیرون رفتن ٢) آشکار شدن.

دەرکەفتن: دەرکەتن [ف] نگا: دەرکەتن.

دەرکەفتە: ١) لە مالەدا نەمان، دەرچوگ ٢) ئازەڵی ئاژەڵکی ٣) ئاشکرا بوگ [ف] ١) بیرون رفته ٢) حیوان از گله پرت شده ٣) آشکار شده.

دەرکەنار: ١) بڕلابەن، خۆدەکارەکەیشت ٢) چڕاوبڕی توبراو [ف] ١) گوشه گیر، بی طرف ٢) هاشیه، حاشیۀ کتاب.

دەرکەوان: خەمەنکاری بەر دەرگا [ف] دربان.

دەرکەوتن: دەرکەتن [ف] نگا: دەرکەتن.

دەرکەوتو: دەرکەفتە [ف] نگا: دەرکەفتە.

دەرکەوتە: دەرکەفتە [ف] نگا: دەرکەفتە.

دەرگیشان: هەڵکیشان، بارهاتن (خەنجەر دەرگیشاوە) [ف] سرد.

کشیدن، آهنگ.

دەرکێشراو: شتی که له شوێنی هێنرا یان دەرهێنرا بیرون کشیده شده.

دەرگا: دەن، ئەرگا، زاری دەفر، ئەرگاه، دهانه.

دەرگابون: ئەرگابون، بازشدن ئەمل.

دەرگابێن: زاری دەفر، دهانه، دهانه‌ی ظرف.

دەرگاخن: براوین، ئەوە لیانت بن، مالامال.

دەرگاکردن: ئەرگابون، سر بازکردن ئەمل.

دەرگانە: دراوی کەمتر جوانە زۆر، دەنی بەدتر، وردەبه.

دەرگست: دەرگستی، دەرگیران، نامزد.

دەرگستی: دەرگیران، نامزد.

دەرگفانك: دەرخونە، نهبان.

دەرگۆش: ۱) لاشک، دەبیلك، پشکە؛ ۲) جولاهەی تیدا بوستی مالی؛ ۳) ساوای تازە زاو، ۱) گهوزە؛ ۲) شرا؛ ۳) نوزاد.

دەرگوشادانە: بانگ هێشتن بە هۆی جوانە بار جاوی تازەوە، سور افتتاح بنا.

دەرگوشك: دەرگۆش، نگا: دەرگۆش.

دەرگە: ئەرگا، دەرگاه.

دەرگەڵە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد، نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەرگەلی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد، نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەرگەوان: دەرکەوان، دربان.

دەرگیل: چیمن، دەرگای لە تەوڵ چەمراو، در بافته از ترکه.

دەرمال: ۱) بەردەرگاه، دەرکوپان؛ ۲) کەمتر بەندی زەنشال؛ ۳) بریتی لە مالەکەوە، ۱) جلو در؛ ۲) پارچەی کیرند جامان؛ ۳) کنایه از بارگاه.

دەرمالە: ۱) دایەنسە، پەروان؛ ۲) پیچوی مەرەنگ زاو کە لە مالدا دەهێلدرێتەوە؛ ۳) نۆکەرێن کە مەدالی مالەکەوە بن، ۱) پرواری؛ ۲) نوزاد دام که در خانه نگهدارند؛ ۳) نوکر خانه‌زاد.

دەرمالی: دەرمالە، نگا: دەرمالە.

دەرمان: ۱) نامرازی چارە کردنی دەرد؛ ۲) باروت؛ ۳) گوندێکە لە نزیك مەهاباد، ۱) دارو؛ ۲) باروت؛ ۳) روستایی در حومهٔ مهاباد.

دەرمانآوا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد، نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەرمانجە: دەبانجە، تبانجه.

دەرمانچا: جای وەبان، جای هێشتا لێ کەمراو، جای خشك.

دەرمانچە: دەبانجە، تبانجه.

دەرمانخانە: نەخۆشخانە، دوکانی دەرمانفرۆشی، داروخانه.

دەرمانخوار: دەرمانخواردو، دەرمانزان، کەسێ کە زەهری خواردبێ، زهر خورده.

دەرمانخوارد: دەرمانخوار، زهر خورده.

دەرمانخواردو: دەرمانخوار، زهر خورده.

دەرمانخۆر: ۱) زەهرخواردو؛ ۲) نەخۆشی کە دەرمان بۆ چارەی نەخۆشی دەخوا، ۱) مسموم؛ ۲) بیماری که دوا می‌خورد.

دەرمانداو: سنوقی خوشەی دەرمانفرۆشی، تنگو، جوته.

دەرمانداو: دەرمانخوار، مسموم.

دەرمانساز: کەسێ دەرمانی چارەی نەخۆشی دروست دەکا، داروساز.

دەرمانفرۆش: کەسێ کە کاسبەکەی دەرمان بە خەڵك فرۆشتە، داروفروش.

دەرمانك: ئالات و زەرەدەچوو، بەهارات، تیك ئەوان، ادویه.

دەرمانکردن: چارە کردنی دەرد بە بێ مەدا.

دەرمانکوت: کەسێ کە باروت سازدە، باروت‌ساز، باروت کوب.

دەرمانکەر: چارەسازی نەخۆشی و بریندار، تیمارگر.

دەرمانگا: دەرمانخانە، درمانگاه.

دەرمانگەر: دەرمانساز، داروساز.

دەرمو: دەرمان، نگا: دەرمان.

دەرمەجێل: بەجەرەی کوڕکون لە دار کە تەوبوی لێ دار بن، ملکن.

دەرمەجیلە: دەرمەجێل، ملکن.

دەرمەنجلە: چەمین، دەرگای لە تەوڵ چەمراو، در بافته از ترکه.

دەرمەنجەلە: دەرمەنجلە، در بافته از ترکه.

دەرنجە: ۱) پلەی پەیژە؛ ۲) پلەکان، ۱) پلّه نردبان؛ ۲) پلکان.

دەرنخون: ۱) سەرەوەنخون، وەرگەڕاو؛ ۲) دەرخوێنی سەر نەخوش، ۱) وارگون، دمرا؛ ۲) نهبین تون.

دەرنەبردن: حاڵە کردن، بێ تەبەستان، تسلّی نکردن.

دەرنەخۆن: دەرنخون، نگا: دەرنخون.

دەرنەخین: لەسەرگ راکشان بۆ ئاو خواردنەوە لە کانی، سر خوابیدن برای آب خوردن از چشمه.

دەرو: ۱) گەڵی بەنگەسەر، تیوی تەنگ، دوڵی تەسك؛ ۲) دەرفەتی رزگاربون، (خوا) دەروی بەزەحمەتی بکاتەوە، ۱) درّه تنگ؛ ۲) راه نجات.

دەروازە: ئەرگای گەورە، دەری مەزن، دروازه.

دەروازەوان: دەرکەوان، دربان.

دەروان: دەرکەوان، دربان.

دەروایسی: ئاتاج، نیاز، حاجت، نیاز.

دەروبان: دەرکوبان، پیرامون و جلوخانه.

دەروداوسی: جیرانان، هاوگەڕەك، همسایه‌ها، همسایه.

دەرودو: دەرکوبان، بام و در، پیرامونهای خانه.

دەرودەشت: چۆڵ و سارا، بەدەر لە ئاوایی، دشت و در.

دەروز: بە گەڵی دا سەرکەوتن، بالا رفتن از دره.

دەروژان: مالتی زەر، جەرمان، زیر جرمان رویی.

دەروژە: پارسەکی، گەدایی، گدایی.

دەروژەکەن: پارسەك، گەدا، گدا.

دەروژوو: ۱) لای سەرەوەو بەچوی قومانی و...؛ ۲) لای ئاسکراو ئاوبار

[illegible] ۱) رویه و داخل؛ ۲) آشکار و نایدا.

دەروژور کردن: ۱) برتی له بەرەو جاو رجوتی بەخۆتی؛ ۲) برتی له تاریک کرتی مالی [illegible] ۱) کنایه از شروع به شفا یافتن؛ ۲) کنایه از بوتا کرفتن بچه.

دەروشت: بەستان، بی‌وەستان، پاشار [illegible] تاب مقاومت.

دەروشت هاتن: ۱) بی‌وەستان، دەروقەت‌هاتن؛ ۲) دەر بردن [illegible] ۱) تاب مقاومت داشتن؛ ۲) تحمّل کردن.

دەروم: گەد، گەگرتن، مان کرتن [illegible] اعتصاب.

دەروم: دەجم، تەجم [illegible] می‌رم.

دەروون: ۱) زوڕەوە، ناوەوە؛ ۲) بیر و بڕوای دل [illegible] ۱) داخل؛ ۲) نهان.

دەروەدەر: دەربەدەر، ئاوارە [illegible] آواره.

دەروون: ۱) دەربەند؛ ۲) زارین [illegible] ۱) دربند؛ ۲) دهانه‌بند.

دەروەتجەلە: دەرمەجیل [illegible] غلتکن.

دەرویش: ۱) عەوداڵ، بی‌مال و حال، ڕەسەن؛ ۲) مریدی تەریقەتی قادری یە برج [illegible] ۱) درویش؛ ۲) مرید طریقت قادریه.

دەرە: گەلی، دۆڵ، شیو [illegible] دره.

دەرهاتگ: ۱) دەرکیشراو بۆ دەرەوە؛ ۲) قیرە کارکراو، راهیشراو [illegible] ۱) برکشیده؛ ۲) آماده کار شده، کار به گرفته.

دەرهاتن: ۱) دەرکشان؛ ۲) راهشان لە کار [illegible] ۱) برکشیده شدن؛ ۲) کارآموزگی.

دەرهاتو: ۱) دەرکشاو؛ ۲) راهاتو [illegible] ۱) برکشیده؛ ۲) تجربه‌دیده.

دەرهاتین: دەرکشان، دەرپەڕان [illegible] بیرون آوردن.

دەرهاوردن: دەرهاتن [illegible] بیرون آوردن.

دەرهاوردە: دەرهاتو [illegible] بیرون آورده.

دەرهاویژ: هەڵاوێژ، جا کەوەیە لە ست [illegible] بیرون انداز.

دەرهاویژان: هەڵاوێژین [illegible] بیرون اندازی.

دەرهاویژران: دەرهاویژان [illegible] بیرون اندازی.

دەرهاویژراو: جیاوە کریاو، فڕێ دریاو [illegible] بیرون انداخته.

دەرهاویژەر: دەرهاویژ [illegible] بیرون انداز.

دەرهاویشتن: ۱) دەرهاویژان؛ ۲) سەرماوردنی ڕەبەسە [illegible] ۱) بیرون انداختن؛ ۲) بزمرین و خفقان همین گشت از سرمای سخت.

دەرهبۆڵە: جۆرێ ترێی سوری دەنگ گەورە [illegible] نوعی انگور.

دەرهبەگ: دەرتی زۆر بە دەستەلات [illegible] خان بزرگ.

دەرهبەگی: ۱) وڵاتی بی دەوڵەت و بەرخوگمی خان و تاغایان؛ ۲) برتی لە زۆرداری و کەڵەسەگایی کردن؛ (بە دەرهبەگی خواردی) [illegible] ۱) خان‌خانی، ملوک‌الطوایفی؛ ۲) کنایه از گردن‌کلفتی و زورگویی.

دەرهج: ۱) پلەی تەرجیوان؛ ۲) پلیکان، فالدرمە [illegible] ۱) پلهٔ ترجمان؛ ۲) پله، نرده.

دەرهجە: پلە، پاپە [illegible] درجه، رتبه.

دەرهدوا: شوێن کەفتن، دامەدو [illegible] پیگیری.

دەرهرا: باخ و زەمینی دور لە تاوایی [illegible] ملک دور از آبادی.

دەرهرە: دەرهرا [illegible] ملک دور از آبادی.

دەرهقەت: بی‌وەستان، پاشار، دەروشت [illegible] تاب مقاومت.

دەرهقەت هاتن: بی‌وەستان، دەروشت هاتن [illegible] تاب مقاومت داشتن.

دەرهلت: ۱) دەرد، جەمەنس (گوێ لە واعیز بەگرە و شەمز بەگرە بەتها دەرە لام / دەرەلت بەحەشەر بە مە گەر بیرخەدنە دۆزەخ بە دەرەلت) [illegible] حاجی قادر؛ ۲) بولیسی دەری شار؛ ۳) شوشی بەتاش؛ ۴) گەرجی [illegible] ۱) جهنّم؛ ۲) پلیس برون‌شهری؛ ۳) جای ناشایست؛ ۴) گرجه.

دەرەکە: لاوەکی [illegible] خارجی، بیگانه.

دەرەکی: ۱) لاوەکی، جەڵکی هەمەمران؛ ۲) بولیسی دەری شار [illegible] ۱) خارجی؛ ۲) پلیس برون شهری.

دەرەگۆڕان: سەرپۆشی گۆڕ و بۆرکە [illegible] سرپوش تنگ و سبو.

دەرەگە: لاوەکی، بیگانە [illegible] اجنبی، بیگانه.

دەرەلنگ: ۱) بەلەنگ، مەرپی و زاڵف خوریتە لە پەرگ کە بەلەکی یا دادەپۆشێ؛ ۲) ناو هەورو یا لە بەرو بەرەوژور [illegible] ۱) پاچه شلوار؛ ۲) میان پاها از فوق پا تا زانو.

دەرەلنگ دڕاو: برتی لە ڕووتو شرۆڵ [illegible] کنایه از زنده‌پوش و بینوا.

دەرەماسی: دەرماسی [illegible] خارماهی.

دەرەو: ۱) دەرەوە، بەرانبەری زوڕەوە؛ ۲) ترۆ قرۆ [illegible] ۱) بیرون؛ ۲) دروغ.

دەرەوری: دەرەرا [illegible] ملک دور از آبادی.

دەرەوە: ۱) بەرانبەری زوڕەوە؛ ۲) لای بەرچاو؛ ۳) دروە [illegible] ۱) بیرون؛ ۲) رویه؛ ۳) دروغ است.

دەرەوین: دەوزن [illegible] دروغگو.

دەرهەڵیون: ئۆڕەیون لە بڕیکا [illegible] ناگهان برآشفتن.

دەرهەم: تێکەڵاوی، تێک ئاڵۆز [illegible] مخلوط، درهم.

دەرهەم بەرهەم: پشێوی و تێکەڵ پێکەڵی؛ (دنیایەکی دەرهەم بەرهەمە) [illegible] آشوب و بلشویی.

دەرهێنان: دەرهاوردن [illegible] بیرون آوردن.

دەرهێنراو: دەرهاوردە [illegible] بیرون آورده.

دەری: درگا [illegible] درگاه.

دەری: ۱) دەرقە، دەرەوە؛ ۲) بێجەدەری، (ئەمەی چەوت دەری) [illegible] ۱) خارج؛ ۲) خارج کرده.

دەریا: زەریا، بەحر [illegible] دریا.

دەریا: ۱) ئەسوێگە، ئەبەر؛ ۲) گوی بە کردە [illegible] ۱) در راه؛ ۲) مهیا.

دەریاچە: بۆرک، زەنگەوان، بەحرک [illegible] دریاچه.

دەریاگر: چەمەی ناو دەریا [illegible] مرد دریایی.

دەریایی: ۱) کەسێ کاری لە دەریایە؛ ۲) جانەوەرێ کە لە دەریا یا دەری [illegible] ۱) کسی که سر و کارش با دریا است؛ ۲) دریایی.

دەریچە: ۱) دەریچە؛ ۲) فاڵیس توانەوەی زێڕ و زیو [illegible] ۱) دریچه؛ ۲) قالب ریخته‌گری زرگر.

دەریخستن: ۱) دەرهاویژین؛ ۲) ئاشکرا کردن، دانەخوا کردن [illegible] ۱) بیرون آوردن؛ ۲) آشکار کردن.

دەریژان: دەرژان [illegible] آستانهٔ در.

دەربتان: دەربتان [ف] بیرون آوردن.
دەربتان: دەرهاوردن [ف] بیرون آوردن.
دەن: مالوس، جاری من [ف] گرز، ماده.
دەزبن: گریکان، فریوفن، خاپینراو [ف] فریب‌خورده، کلاه‌بردار.
دەزبری: کاری فریودان، له ماملە دا [ف] کلاه‌برداری.
دەزبرین: دەزبری [ف] کلاه‌برداری.
دەزبزاوتن: ۱) به دەست ئازاردان؛ ۲) توند کارکردن [ف] ۱) با دست اذیت کردن؛ ۲) سریع کار کردن.
دەزبزو: بەدەنی ئازاردان، بەدەست ئازاردەر [ف] ناآرام، شلوغ، اذیت کن.
دەزبزوی: ئاژاوی، بەدەست ئازاردان [ف] ناآرامی.
دەزبلین: دەسرانەوە، مالاوایی لە نیشکە دا [ف] بخشند در آهوزه.
دەزبلینە: دەزبلین [ف] انگار، دەزبلین.
دەزبەجی: هەر ئەمخان، هەر ئیستە [ف] فوراً.
دەزبەزدان: دەست هەڵگرتن، وازهێنان [ف] دست بردار.
دەزبیران: کیژ و کوڕێ کە بڕیاری بە (زەوەج)ی [ف] نامزد.
دەزبین: ڕستەی قوڵی شوان کە شەو سەرنگی دەدەنی سەرگاوە دە دا [ف] رشتهٔ رابط چوپان و نخلوان.
دەزبیکە: خشڵ و ڕەنگی جوانکەی دەست دەسەرانی لە زێڕ و موروارید [ف] دستبند زینتی.
دەزگ: ئاژی لە توکە ڕەنگراوی ڕوو بارکە [ف] نخ.
دەزگا: ۱) ئامێری چەرم لە سەرکوتانی پەنەچی؛ ۲) مەکینە؛ ۳) بڕێکی لە خانوو سەرەی خۆش و ڕاز؛ ۴) بڕێکی لە ئاژاو خۆشی جوانی و ڕۆژ؛ ۵) سەمای ئامەگەر؛ ۶) ئەنگوستیلەی مرواری [ف] ۱) دستگاه کفش کوبی؛ ۲) ماشین؛ ۳) گیانلە دار کاخ؛ ۴) گیانلە دار سفرهٔ رنگین؛ ۵) سنان آهنگران؛ ۶) انگشتانه.
دەزگر: ۱) دەربران؛ ۲) بەزوی شتی گەرم بێ گرتن؛ ۳) وردە وانەی چەرچی [ف] ۱) نامزد؛ ۲) وسیله برای گرفتن چیز داغ؛ ۳) کلالای پیاوی.
دەزگرتی: دەربران [ف] نامزد.
دەزگرە: بەزوی شتی گەرم بێ گرتن، دەزگر [ف] دستگیره برای چیز داغ گرفتن.
دەزگەوان: وەستای مەکینە، ئوستای ماشین [ف] مکانیک.
دەزگیر: دەزگرە [ف] وسیلهٔ دستگیره.
دەزگیرا: فریشتەی گرتنەدی ئەزدەکان [ف] ملکوت، فرشتهٔ سرپایی، دستفروش.
دەزگیران: دەربران [ف] نامزد.
دەزگیرۆیی: بارەی بارەتی مالی [ف] کمک و مساعدت مالی.
دەزگیرە: دەزگرە [ف] وسیلهٔ دستگیره.
دەزگیری: دەزگیرۆیی [ف] مساعدت مالی.
دەزمایە: سەرچاوەی سەرمایە [ف] سرمایه.
دەزئوێن: دەستوێن [ف] وضو، دست‌نماز.
دەزو: دەزگ [ف] نخ.
دەزوران: دەزبران [ف] نامزد.
دەزولە: بارێکە بەڵگە کە ڕەگ هەبێ، دەزولە شتی لەچێ؛ دەزەنزەن [ف] نخ مانندی که در چیز ترش هنگام ریختن دیده می‌شود.
دەزولە کردن: ئاژاو بەرەو توندبوونی شتی ترا [ف] شروع متعقد شدن آبکی.
دەزی: ۱) دەزگ، دەزو؛ ۲) کەروانی؛ ۳) بڕێکی لە شیوی کوڕان [ف] ۱) نخ؛ ۲) کفاف زنده؛ ۳) آش تهیه.
دەزی: بیجوی دەزی [ف] می‌زاید.
دەژ: ۱) دەکەرە کرانی دەست لێ نەخراو؛ ۲) داغ، بە ئاسنی سوورەوەو هێزانەن؛ ۳) دوژبەرزی، بارز [ف] ۱) بکر و دست‌نخورده؛ ۲) داغ گذاردن؛ ۳) برهنه.
دەژان‌چون: ئیشی ڕۆژی ئەنجام لەسەرەوان [ف] دیروز شدید انجام از خورما.
دەژانەن: داغ کردنی دەانی ئیشاو [ف] داغ گذاشتن بر دندان.
دەژی: ۱) نامرن، دەمێنی، کەزی؛ ۲) دەهێنی، هەزاوە [ف] ۱) می‌زید؛ ۲) ارزش دارد می‌ارزد.
دەژی: ۱) مەنگە دەچوڵەدایە؛ ۲) نامرن [ف] ۱) منگ تکان می‌خورد؛ ۲) زندگی می‌کند.
دەس: ۱) لەچەرمگەوە هەزەنبر؛ ۲) باڵی لەسەر پەنجەوە تاساسان؛ ۳) گەمەیەک، جاریکی کاوە؛ ۱) یا دەسێ کاوەیکەین؛ ۴) کەلو پەلو، توان؛ (دو دەس لیباسیان بوسەدوە)؛ ۵) لەگرین، وەک: (ئەم گەنمە دەسی نەوگەنمەیە)؛ ۶) تۆزە لە قومارا؛ (دەسی مەتەری بکەم)؛ ۷) مایەک خەو؛ (یەک دەس خەفتم)؛ ۸) جاریکان (دەسکیان گاوە) [ف] ۱) از چرم؛ ۲) سرانگشتان؛ ۳) از سرانگشتان یا شانه؛ ۴) دست‌بند بازی؛ ۵) دست لباس؛ ۶) ماشین مثل؛ ۷) نوبت بازی؛ ۸) مدتی خواب؛ ۹) واحد ساع.
دەسا: ۱) جاکەوانە؛ ۲) وشەی دەستدان، (دەسا بڕۆ)؛ ۳) دەلیتر [ف] ۱) پس؛ ۲) کلمهٔ تشجیع؛ ۳) پس دیگر.
دەس‌لاخر: هیچ نەبێ [ف] لااقل، اقلاً.
دەسادەی: دە دەس بێ بکە [ف] پس شروع کن.
دەسان: دەستان، ئاسیاوی دەستی [ف] دستاس.
دەسارت: کاسی بە نۆبەو بۆی [ف] کسانت حرام.
دەساژۆ: ۱) دەسەوزام، کەوی، کەی، کەدی؛ ۲) دەس پاهێنراو [ف] ۱) زام شده؛ ۲) با دست مالیده.
دەساگر: دەسە جیلە، بڕۆ پوش بۆ ئاگرکردنەوە [ف] اخروزه.
دەساو: ئەمامە، جۆرێ گرکەی چکۆلەی بڕە بە دەستو خاڵ خاڵ [ف] دستمال.
دەسان: ۱) چەند دەسێ؛ ۲) جیروان، حەفتایەت [ف] ۱) دستهها؛ ۲) داستان.
دەساندەس: ئەزانو پەرانیەر بە پاک: (گوندی ئیمەو گوندی ئەوە
دەساندەس) [ف] برابر و بهم نزدیک.
دەسانقەست: دەستی، قەستی [ف] عمداً.
دەسان: ۱) ئامی دەستی جیشت کەنەر؛ (دەساوی خۆتە)؛ ۲) هەوری

جاریك نان كردن (دەساوی هەویرمان شلا)؛ ۳) تەرزی بەخۆ كردنی مالات (دەساوی بناكە هەر مالیك تەر بە خۆی كا زو هەڵدو دەی)؛ ۴) برێكی لە ئاودەست؛ ۵) ئاوی ئاوێزی كە بە تەنیا كەسێك بەكێش (ئەساوەكەی دەساوێكە دەگاتە سەر زەوی)؛ ۱) مزە دەست بخت؛ ۲) خەیر بكەر نان بزی؛ ۳) وزگی بۆ خوراك دانی دام؛ ۴) كنایە لە مستراح؛ ۵) مقداری آب كە ئەبێری یا ئاو بۆ توان یك نظر نیاند.

دەساوان: دەسكاوێك [ك] دستەاون.

دەساودەس: ۱) لەگەڵ؛ ۲) بەفرە [ك] ۱) بۆ گرتن؛ ۲) طفرە رفتن.

دەساور: دەساگر [ك] افروزنە.

دەساوێژ: ۱) جلب، بیاو، بیانگ؛ ۲) دیاری، پێشكش، سەوقات [ك] ۱) بهانە؛ ۲) ارمغان.

دەساوێن: ۱) بەلامار، هێرش، گەمارۆ، هەڵمەت؛ ۲) تەسی بە جەمو كان؛ ۳) ماوەی بەرهاویشتن [ك] ۱) حملە؛ ۲) اسب تازان؛ ۳) مسافت سنگ پرت كردن.

دەسباد: دەست بلاو، مال بەفیروەدەر [ك] ولخرج.

دەسبازی: گەمەو گاڵتە بە دەست لەبەكردن؛ (كچو كوڕ خەریكی دەسبازی بون) [ك] شوخی دستبازی.

دەسباشەمس: گەورەتر، بەهێزتر، زەبەلاتر [ك] بالاتر.

دەس بان دەس نیان: بیكارماوە [ك] كنایە از بیكار ماندن.

دەسبڕ: دەزبڕ [ك] كلاەبردار.

دەسبڕان: دەستبڕا، هەواڵی بڕیاو [ك] دوست برامرحوانده.

دەسبڕی: گزیكاری، فریوەدانی خەڵك [ك] كلاەبرداری.

دەسبڕین: دەزبڕین [ك] كلاەبرداری.

دەسبلاو: دەسباد [ك] ولخرج.

دەس بۆ بردن: ۱) دەست لەخۆن دانی كەسێ؛ ۲) دەست بۆ خوراك دێژ كردن [ك] ۱) كنایە از آمیختگی كردن؛ ۲) دست دراز كردن برای خوراك.

دەس بۆدەم: برێكی لە زێی تەمەزەی، قەفەزی [ك] كنایە از زندگی بخور و نمیر.

دەس بۆهێنان: دەس بۆ بردن [ك] نگا: دەس بۆ بردن.

دەسبەتاڵ: بێ كار [ك] بیكار.

دەسبەجێ: هەرلەجێ، دەزبەجێ [ك] فوراً.

دەسبەدەس: ۱) لەعقد بە لەعقد؛ ۲) دەساودەست لەگەڵدا، بەرەواج [ك] ۱) نقداً؛ ۲) در گردش و رایج.

دەسبەردار: دەس هەڵگر، وازهێن [ك] دستبردار.

دەس بەردان: ۱) وازهێنان (دەسی لە كار بەردا)؛ ۲) جدایی، دوری [ك] ۱) دست برداشتن؛ ۲) دوری گزیدن.

دەسبەزاخا كردن: فریودان و زیان لێدان [ك] فریب دادن و آسیب رساندن.

دەسبەزاخاوا كردن: دەسبەزاخا كردن [ك] فریب دادن و زیان رساندن.

دەس بەزرانی: دەس بە ئەژنۆ، خەسار، مات [ك] زانوی غم در بغل گرفتە.

دەس بەستن: هێزی بێكاربون [ك] از كار واماندن.

دەس بەستە: ۱) دەست بەستراو؛ ۲) كار لەدەست نەهاتی، بەستوبی سبی؛ ۳) برێكی لە خۆ بەدەستەوە دانی بێ لاپەر جوم [ك] ۱) دست بستە؛ ۲) بی دست و پا، ناتوان در انجام كار؛ ۳) كنایە از تسلیم بدون قید و شرط.

دەس بەسە: دەس بەستە [ك] نگا: دەس بەستە.

دەس بەسەر: ژێر چاودێری بوكێس [ك] تحت المراقبه.

دەس بەسەر ڕاگرتن: داگیر كردن [ك] غصب.

دەس بەسەر داگرتن: دەس بەسەر ڕاگرتن [ك] غصب.

دەس بەسینە: لە خزمەت كەسێ ڕاوەستان [ك] دست بسینه ایستادن.

دەسبەن: ۱) كەلەبچە، قفڵی دەستی بەندی؛ ۲) پێش بەندی بەكسم [ك] ۱) دستبند زندانی؛ ۲) دستبند سنوری.

دەسبەند: دەسبەن [ك] نگا: دەسبەن.

دەس بەیەخە: بەگژیەكتراچون، بەشەڕ هاتن [ك] دست به یخه شدن.

دەس بێن: دەزبێن [ك] نگا: دەزبێن.

دەسپێك: دەزبێك، موچەوانە [ك] زیر و رج دست.

دەسپاچە: بەدرگەی ڕاو شتراو [ك] اسباچه.

دەسپاك: تەمین [ك] امین.

دەسپانكردەوە: پارەیەكی كردن، سوالكەری [ك] گدایی.

دەسپانكرەوە: دەسپانكردەوە [ك] گدایی.

دەس پێ: برێكی لە دەواڵەمەت، پولدار، زەنگین [ك] كنایە از ثروتمند.

دەسپەر: ئاوەڵانەی بە دەست، جلق [ك] جلق، استمنا.

دەسپەڕژان: دەرفەت پەیدا كردن، بیكران؛ (دەست دەپەڕژێ كاریكی؛ دەسم ناپەڕژێ) [ك] مجال یافتن.

دەسپەڕژیان: دەسپەڕژان [ك] مجال یافتن.

دەس پیاگرتن: ۱) دەس بە ئاگرا دانین؛ ۲) داگیر كردن [ك] ۱) دست بر آتش گذاشتن؛ ۲) اشغال كردن.

دەسپێچ: ۱) دەزبێن؛ ۲) بەزوی لەدەست پێچانی ئانكەر [ك] ۱) بچەبند در گهواره؛ ۲) وصلهٔ نانوا كه بر مچ پیچد.

دەسپێچك: خوری كە تەنی زێس لە سەكەی دەهاڵێنێ [ك] پشمی كه دوك ریس بر مچ بندد.

دەس پێچەنە: دەسپێچك [ك] نگا: دەسپێچك.

دەسپیس: ئالەمین، سەرمەخۆر [ك] دلدزد.

دەسپێشكەری: پێش كەسێ وەكاركەوتن؛ (من دەسپێشكەریم كرد لە بەهێز هێنان) [ك] زودتر به كار افتادن.

دەسپێك: سەرەتا [ك] سرآغاز.

دەسپێكردن: سەرەتا دامەزراندن، سەریك خوش كردن [ك] شروع كردن.

دەسپێكرن: دەسپێكردن [ك] شروع كردن.

دەس پێوە گرتن: ئاگاداری لە مالی زەنگ [ك] صرفه‌جویی.

دەست: دەس [ك] نگا: دەس.

دەستار: دەسار [ف] نگا: دەسار.
دەستاڕۆ: دەساڕۆ [ف] نگا: دەساڕۆ.
دەستان: دەسان [ف] نگا: دەسان.
دەستاو: دەساو [ف] نگا: دەساو.
دەستاودەست: دەساودەس [ف] نگا: دەساودەس.
دەستاوێز: دەساوێز [ف] نگا: دەساوێز.
دەستاوێژ: دەساوێژ [ف] نگا: دەساوێژ.
دەست بادان: ۱) ڕێ لێ گرتن؛ ۲) فێڵ لێ کردن، دەسڕین؛ ۳) فێڕو دەدەکردن [ف] ۱) زۆرگتن؛ ۲) کڵاو گذاشتن؛ ۳) اظهار تکبّر کردن.
دەستبازی: دەسازی [ف] نگا: دەسازی.
دەست بەدەست: بەرابەر، لەگەڵیدا [ف] مساوی شدن در بازی.
دەست بردن: دەست بردن [ف] نگا: دەست بردن.
دەستبڕین: کارکردن، ئەنجام [ف] اقدام.
دەستبڕین: دەزبڕین [ف] نگا: دەزبڕین.
دەست بڕاوتن: دەو بڕاوتن [ف] نگا: دەو بڕاوتن.
دەست بڕیو: دەزبڕیو [ف] نگا: دەزبڕیو.
دەست بڕیوی: دەزبڕیوی [ف] نگا: دەزبڕیوی.
دەست بشوێ: خۆ تێهەڵقورتێن، لابردن [ف] فضول.
دەستبڵاو: دەسبڵاو، دەساو [ف] باخرج.
دەست بڵند کردن: دەست کردنەوە، بە گژ دوژمنا چوون [ف] در برابر دشمن مقاومت کردن.
دەستپۆیردن: دەس پۆیردن [ف] نگا: دەس پۆیردن.
دەستپۆڕی: فەزڵی پناک تەهین، دەمەراتی بێکار [ف] پرحرف بیکاره.
دەستپۆن: دەسڕۆشتوی [ف] تسلّط.
دەستپوها: مزی دەڵاڵی [ف] مزد دلالی.
دەست پۆڤێنان: دەس پۆیردن [ف] نگا: دەس پۆیردن.
دەست بە ئاوگەیاندن: ڕێتی لە جوتە ساڕناودەست [ف] کنایه از سرازیر رفتن.
دەست بە ئەژنۆ: غەمبار، ماتا [ف] غمناک.
دەست بەتاڵ: ۱) دەستبواڵا، دەست تەنگ؛ ۲) بێکار [ف] ۱) تنگدست؛ ۲) بیکار.
دەست بەجێ: دەزبەجێ [ف] فوراً.
دەست بەدەست: دەس بەدەس [ف] نگا: دەس بەدەس.
دەست بەردار: وازهێن، دەزبەردار [ف] دست بردار.
دەست بەردان: دەس بەردان [ف] نگا: دەس بەردان.
دەست بەردایی: ۱) دەست هەڵگرتو؛ ۲) دەست بڵاو، ماڵ بە فیڕۆدەر [ف] ۱) باز ایستاده؛ ۲) دست و دلباز.
دەست بەزەوەنان: ڕێتی لە ئاوهێشتکردنی کەسێک [ف] کنایه از نومید گردانیدن.
دەست بەزاخاکردن: فریودان و زمان پێ گەیاندن [ف] فریب دادن و آسیب رساندن.
دەست بەزاخاوا کردن: دەست بەزاخاکردن [ف] فریب دادن و آسیب رساندن.
دەست بەسەر: دەس بەسەر [ف] تحت مراقبت، بازداشت.
دەست بەسەراگرتن: دەسبەسەراگرتن [ف] غصب.
دەست بەسەردا گرتن: دەسبەسەرا گرتن [ف] غصب.
دەست بەقرب: دەساد [ف] باخرج.
دەست بەند: دەس بەن [ف] نگا: دەسبەن.
دەستبەر: دەسبەر [ف] جلق.
دەستبەرژان: دەس بەرژان [ف] نگا: دەسبەژان.
دەستبیاگرتن: ۱) مالداری کردن لە ئاژەڵدا؛ ۲) داگیر کردن [ف] ۱) چیرەبندی کردن ئاژەڵ؛ ۲) اشغال کردن.
دەست پێچك: دەس پێچك [ف] نگا: دەس پێچك.
دەست پێچەك: دەس پێچك [ف] نگا: دەس پێچك.
دەست پێدانان: ۱) دامالین بەدەست؛ ۲) بەواو زامالشتن [ف] ۱) دستمالی؛ ۲) خانه روبی بوسیلهٔ دری.
دەستپیس: دزی خوێ پاك، ئاڵەمین [ف] دلخوری.
دەستپیسی: ئاڵەمینی [ف] دلخوری.
دەست پێشکەری: دەس پێشکەری [ف] نگا: دەس پێشکەری.
دەست پێکردن: دەس پێکردن [ف] شروع کردن.
دەست پێوە گرتن: گرتنەوە لە شەڕدا [ف] صرفه‌جویی.
دەست پێوەنان: ڕێتی لە دەرکردن، لەقوڵخۆ کردنەوە [ف] شك کردن.
دەستتەنك: کەمدەست، تەدار [ف] فقیر، ناتوان.
دەستتەنگی: کەم دەستی، بێدەستی [ف] ناتوانی، فقر.
دەستتەنگ: تەدار [ف] فقیر.
دەستتەنگی: دەستەنگی [ف] تنگدستی.
دەست تێ وەردان: خەریك بوون، دەگەڵ کاردا [ف] مشغول بودن.
دەستچن: ۱) بەدەست تەنراو؛ ۲) میوەی بە دەست چنراو [ف] ۱) دستباف؛ ۲) میوهٔ دستچین.
دەستچێن: شیاوەردی تۆوەوشای بەرابەری خۆڕست [ف] ارستی کاشته شده، مقابل خودرو.
دەست خستن: وەگیرهێنان، بەگیرهێنان [ف] گیر آوردن.
دەستخۆشانە: ۱) ئەو پارەی کە بەرچنەدەی قومار دەی بەخشێ؛ ۲) پاداشی کاری چوان؛ ۳) خێرێی‌دان بە وەستا یان شاگرد [ف] ۱) دستخوش در قمار؛ ۲) جایزه؛ ۳) انعام دادن به استاد یا شاگرد.
دەستخەت: بەدەست نوسراو، نامە [ف] دستخط، نامه.
دەستدان: لوان، ممکن بون [ف] ممکن شدن.
دەستڕاکرن: دەسکرەوە، بەگژدوژمنا چون [ف] مقاومت در جنگ.
دەستڕاگرتن: سەرکردن، بەس کردن لەکان لێ زاودەستان [ف] دست نگهداشتن، متوقف کردن کار.
دەستڕەس: شتێ کە دەستی پێ ڕابگات [ف] دسترس.
دەستڕەش: کەسێ کەخێری لەدەستی ناشن [ف] کسی که از دستش خیر نیاید.
دەستڕێژ: گوللەی‌ئەنجامی زۆرو تێکڕایی [ف] رگبار گلوله.

دەست ژێ هەڵاتین: وازلێ هێنان [ف] دەست بردار بوون.
دەست سارد: هێز، کارەبەو [ف] کار باش نەکرەو.
دەست سپی: کارەزان، هێز، کارلەبەرگ [ف] کار باش نەکرەو.
دەست سپی کردن: برێتی لە بارەدان [ف] کنایە لە ڕول دان.
دەست سفلک: ١) هەر کەسێ کە بەخۆتان ڕۆماڵ دەکا؛ ٢) کەسێ زاڵەی ڕۆژ ئاوەنسی؛ ٣) کەسێ کە حەیوانی سەربەسەرانوی (وە لە بەر دەست ئامری)؛ ٤) کەسێ کە دەس بە هەر کارێ بکا ئۆ نەخواو ئێ؛ ٥) گیرفان بڕی کارلە [ف] ١) پرسکی کە زوو بهبوو بخشد؛ ٢) کەسی کە شتێ لە زیاد دەرەوەی بسانند؛ ٣) ئەگەر ئەگەر حەیوانی ڕا دەبح کەدەبر جان دەدا؛ ٤) ئەگەر هەر کارێ ڕا آغاز کەد زوو تمام بووە؛ ٥) جیب بڕ ماهر.
دەست سوک: دەست سفلک [ف] نگا: دەست سفلک.
دەست شاش: دەستباز [ف] وانخوج.
دەست شۆ: دەست شۆر [ف] دستشویی.
دەست شۆر: جێگای دەست لێ شوتن [ف] دستشویی.
دەست شۆرک: دەست شۆر [ف] دستشویی.
دەست شێل: فوری یە دەست شێلدراو [ف] گل یا دست آماده شده.
دەست فرۆش: مامەڵەچی سەرپەنجی، چەرچی ناو بازار [ف] پیلەوەر، دستفروش.
دەستقالا: ١) دەستەنگ؛ ٢) بێکار، دەست بەتاڵ [ف] ١) تنگدست؛ ٢) بیکار.
دەستقالە: دەستقالا [ف] نگا: دەستقالا.
دەستقانک: گیایەکە [ف] گیاهی است.
دەست قەکری: دڵاوا [ف] سخی.
دەست قیلک: ١) هەمیشە ئامادەی ئەمر و فەرمان؛ ٢) تەرح و ئیان و ئێ وەی [ف] ١) دست به سینه و آماده برای خدمت؛ ٢) رام و بی آزار.
دەست قڕانەن: باشاشادان [ف] دست پیچاندن.
دەست قرمشی: زەرد چرواک [ف] خسیس.
دەست قلیپ: ماڵ بەفیڕۆدەر [ف] مال هدردهنده.
دەست قوپ: دەست ئەفلیج [ف] دست فلج.
دەست قوتان: بەکوڕەکوڕە بوتست گەزان [ف] کورمالشه با دست جستجو کردن.
دەست قوچان: زەی، کەچەری [ف] خست.
دەست قوچاندن: زەبون [ف] خسیس بودن، خست بەخرج دادن.
دەست قوچاو: زەد کەچەر [ف] خسیس.
دەست قوریس: دژی دەست سفلک [ف] مقابل دەست سفلک.
دەست قەرز: دەستەوای پول بەقەرزدان [ف] کمک مقابل وجه دستی.
دەستەڵک: ١) جێ دەست لە تیغ؛ ٢) دەسکەگوڵ؛ ٣) هەنگڵ، دەسکەگوڕەو؛ ٤) دەستە، کۆمەڵ [ف] ١) دستهٔ تیغ؛ ٢) دستهگل؛ ٣) دستگیرهٔ کوزه و ...؛ ٤) دسته، جمعیت.
دەستکاتی: ئەن جاسوس، خوفار [ف] دزد، جاسوس.
دەستکار: کاری دەست [ف] کار دست، دست ساز.
دەستکاری: ١) بە دەست کاریا کردن؛ ٢) گۆڕینی بارێ شت [ف] ١) با دست کار کردن؛ ٢) تغییر دادن حالت چیزی.
دەست کراو: دەست قەکری [ف] سخی.
دەستکرد: دەستکار [ف] نگا: دەستکار.
دەستکردەوە: بەرانبەری کردنی دوژمن [ف] مقاومت در برابر دشمن.
دەست کوتان: دەست قوتان [ف] نگا: دەست قوتان.
دەست کورت: بێ بارە، نەدار [ف] بی پول، نادار.
دەست کورتی: نەداری [ف] نداری، فقر.
دەست کوژ: حەیوانی بەدەست سەربڕاو [ف] حیوانی که بهوسیله دست ذبح شده باشد.
دەستکەلی: وەدەست هاتو، قازانج [ف] بەدست آمده، بهره.
دەستکەفت: بەهرە [ف] بهره.
دەستکەلا: ١) هەڵمات؛ ٢) برێتی لە مرۆی خۆرەیشی خەم [ف] ١) تبله؛ ٢) کنایه از کسی که همیشه خود را جلو بیندازد.
دەستکەوت: بەهرە [ف] بهره.
دەست کەوتن: گیرهاتن [ف] بدست آمدن، گیرآمدن.
دەستکێش: ١) ئەیسک؛ ٢) چاوساغی کوڕ [ف] ١) دستکش؛ ٢) عصاکش کور.
دەستکێشان: ١) چاوساغی کردن؛ ٢) دەست لە کار بەبەردان [ف] ١) عصاکشی کور؛ ٢) دست از کار کشیدن.
دەستکێشانەوە: لە کار دەست هەڵگرتن [ف] دست از کار کشیدن.
دەستگر: دەزگر [ف] نگا: دەزگر.
دەست گران: ١) تەمبەڵ لەکار؛ ٢) مشت زۆر بەئازار؛ ٣) کەسێ کە دەسکوزی بەرەنگ دەبری [ف] ١) شل در کار؛ ٢) مشت گران؛ ٣) دابحی که مذبوح دستش در بمیرد.
دەستگرتن: ١) بارچەدان؛ ٢) نیشان کردن بۆ دەزگیران [ف] ١) کمک کردن؛ ٢) نامزد کردن.
دەستگرتی: ١) دەزگیران؛ ٢) بە کارەوە خەریک [ف] ١) نامزد؛ ٢) مشغول کار.
دەستگرە: ١) دەزگرە؛ ٢) جاکەکار [ف] ١) نگا: دەزگرە؛ ٢) نیکوکار.
دەستگۆ: زەلیلی بەرەستی زێی خۆی [ف] مردی که اسیر دست زنش باشد.
دەست گەیشتن: دەسڕەسی [ف] دسترسی.
دەستگیر: برێتی لە شتێکی بەرچاوت [ف] کنایه از مرشد و مراد.
دەستگێ: دەستفرۆش [ف] پیلەوەر، دستفروش.
دەستگیران: دەزگیران [ف] نامزد.
دەستگیرانەوە: لە بەرەنج کەم کردنەوە [ف] صرفەجویی.
دەست گیربون: بەدەست کەوتن [ف] بدست آمدن.
دەستگیرۆیی: بارچەی ماڵی [ف] کمک مالی.
دەست لەدەف: ژیانی بەرەزی [ف] زندگی بخور نمیر.
دەست لەبان دەست: دەس بان دەس [ف] بالا دستتر.
دەست لە پشت دان: دەندان، هانەدان [ف] تشجیع.
دەست لێ بەردان: وازلێ هێنان [ف] دست برداشتن.

دەست لێدان: دەس کاری کردن ▣ دستکاری کردن.
دەست لێ نان: دەس کردن ▣ لمس کردن.
دەست لێ وەشاندن: ۱) بەچالاکی لێدان باوردن؛ ۲) برێنی لە شێت کردنی مرۆ بە دەست جسوک ▣ ۱) ضربه زدن با بردن چیزی به چالاکی؛ ۲) کنایه از دیوانه‌شدن به وسیلهٔ جن.
دەست لێ هەڵگرتن: واز لێ هێنان ▣ دست بردار شدن.
دەستمایە: دەرمایە ▣ سرمایه.
دەستمایەدار: دەوڵەمەند ▣ ثروتمند.
دەست مچ: زاڵە، چکۆس ▣ خسیس.
دەستمن: کرێی دەسی ▣ دستمزد.
دەستمێز: دەسبەڕ ▣ حلق، استمناء.
دەستنەدە: شتێدان کەم‌کەمو بە لەزمار ▣ دادن مایحتاج به‌تدریج و کم‌کم، جیره.
دەستنەدەخۆر: برێنی لە کەسێ کە چاوەدەست بێ و ئاتی بەمنەت بخوا ▣ کنایه از کسی که نان با منّت می‌خورد.
دەستنێژ: دەستوێژ ▣ وضو.
دەستنە: دەستنە ▣ نگا: دەستنە.
دەستنوس: بە دەست نوسراو ▣ دستنویس.
دەستوێژ: دەستوێژ ▣ وضو.
دەست نەزەدە: دەست لێ نەدراو ▣ دست نزده.
دەست نێژ: ۱) بەسامی بەدەست چەقیاو؛ ۲) برێنی لە خزمەتکاری خۆشەویست ▣ ۱) نهال دست‌نشانده؛ ۲) کنایه از خدمتکار محبوب.
دەستنیشان: دەس نیشان، دیاری کردن، نیشان بۆدانان ▣ نشان کردن، علامت‌گذاری.
دەستو: هەنگڵ، دەسکی گۆزەو... ▣ دستگیرهٔ کوزه و...
دەستوالا: دەس بەتاڵ ▣ دست خالی، تهی‌دست.
دەستوبرد: چالاکی ▣ چالاکی، سرعت در کار.
دەستوپێ: کۆمەڵی خزمەتکاران و ڕێڕەوان ▣ خدم و حشم.
دەستوپێ سپی: کار لە دەست نەهاتو ▣ دست و پا چلفتی.
دەستوپێوەند: دەستوپێ ▣ خدم و حشم.
دەستوخەت: دەستخەت ▣ دستخط.
دەستودو: برێنی لەهێز و توانا (لە دەستو دوکەوتوو) ▣ کنایه از نیرو و توان جسمی.
دەستودەف: دەست لەدەف ▣ زندگی بخور نمیر.
دەستور: ۱) فەرمان؛ ۲) ئیجازە؛ ۳) عیمالە؛ ۴) ڕێوشوێن، داب ▣ ۱) فرمان؛ ۲) اجازه؛ ۳) اماله؛ ۴) راه و رسم، آداب.
دەستوردان: ۱) فەرماندان؛ ۲) ئیجازەدان ▣ ۱) فرمان دادن؛ ۲) اجازه دادن.
دەستورکردن: عیمالە کردن ▣ اماله کردن.
دەستوسست: برێنی لە کار بە دەستی خۆکسردن (السعودی بیاوینە دەستوستی خۆی نەی‌کا بەکارنایە) ▣ کنایه از اقدام شخص بدون اتکا به دیگران.
دەستومشتاخ: بەکرماج کردنی پیاوان ▣ دوبوسی دوستانه مردان.
دەستومشتاق: دەستومشتاخ ▣ روبوسی دوستانه مردان.
دەستوموچ: ماچ‌وموچ، دەستومشتاق ▣ روبوسی.
دەست وەشاندن: ۱) دەست لێ وەشاندن؛ ۲) برێنی لە شێت بون ▣ ۱) نگا: دەست لێ وەشاندن؛ ۲) کنایه از دیوانگی.
دەست وەشێن: برێنی لە شێتی کە هێرش بۆ خەڵکان بینا ▣ کنایه از دیوانه‌ای که به دیگران حمله کند.
دەستە: ۱) تیوان کەستو ڕو بارگە؛ ۲) تیوان دڕێو کورەو؛ ۳) کومەڵێ؛ ۴) هاوسال؛ ۵) هاوصومر؛ ۶) هاوجنس؛ ۷) زماری دوازدە لە بەعەباندا؛ ۱چەند گیکی ماوە بۆ دەستە؛ ۸) جیگای دەست لە تامبرازدا، دەستک؛ ۹) تیوان گەوردو بچوک ▣ ۱) بین ضخیم و نازک؛ ۲) بین دراز و کوتاه؛ ۳) دسته، گروه، تعداد؛ ۴) همتا؛ ۵) هم‌سن؛ ۶) همجنس؛ ۷) رقم دوازده در صفحهٔ ساعت؛ ۸) دسته یا دستگیرهٔ ابزار؛ ۸) بین بزرگ و کوچک.
دەستەئەژنۆ: خەمبان، دەست بەئەژنۆ ▣ غمناک.
دەست هاتن: بوژخواردن، بوکران ▣ از عهده برآمدن.
دەستەبرا: دۆستی خۆشەویستی پیاو بۆ پیاو ▣ دوست صمیمی مرد برای مرد.
دەستەبوخچە: بوخچەو بڕسکەی ژنانە ▣ بستهٔ لوازم زنانه.
دەستەبەن: ۱) زامن؛ ۲) خەرەباڵەی کە بە دەست لێی دەخورن ▣ ۱) ضامن؛ ۲) چرخ دستی.
دەستەبەربون: ئەملەخۆکرتن ▣ ضامن شدن.
دەستەبەرد: کەسێ کە بە جوار کەس شتی بۆ دەگوێزەو ▣ تخت روان.
دەستەبەری: دەستەبەربون ▣ ضمانت.
دەستەبەندی: دزی کەسێ یا کومەڵێ دەستساز کردن، خۆبەخۆیی ▣ دسته‌بندی.
دەستەپاچە: سەرانی شۆڕو ▣ سراسیمه، دستپاچه.
دەستەچڵەو: دەسکەوتی، هەوسار ▣ افسار.
دەستەچرا: فتیلە، چراەدەستی ▣ چراغ فتیله‌دار.
دەستەچیلکە: کەوی بۆسوتاندن ئامادە دەکری ▣ افروزه.
دەستەچیلە: دەستەچیلکە ▣ نگا: دەستەچیلکە.
دەستەخورد: داڕۆژەنگ ▣ چوب زیاندار مشک.
دەستەخوشک: دۆستی خۆشەویستی ژن بۆ ژن ▣ دوست صمیمی زن برای زن.
دەستەداو: کۆمەڵێک داو بۆڕاو ▣ دستهٔ دام شکار.
دەستەدز: دابکەدزە ▣ شریک دزد.
دەستەدو: دەزگری هەوسار ▣ دستگیرهٔ خیش.
دەستەر: ئەغڵ ▣ مهر چوبی خرمن.
دەستەرە: ئەغڵ ▣ مهر چوبی خرمن.
دەستەریقانە: سەوڵات ▣ سوغات.

دەستەشکاو: ماڵوێران، فریوخواردو، کۆڵەوار، خانە خراپ، فریبخواردە.
دەستەشکین: فریوخوار، فریبخواردە.
دەستەلایی: دەستەواو، کمک، متقابل و توبتی.
دەستەلە: ١) ئاڤدان: ٢) زنجیر دیراوک ١) ابر سفید ٢) چند ردیف کشت.
دەستەکج: کج خاریو، دخیر بالغه.
دەستەلەدەن: دەستەدز، شریک دزد.
دەستەکردن: پەستە پەستە لەسەریەک دانان، دەستەدەستە مرتب کردن.
دەستەگوڕ: جمیل، ناز لاو، جوان، نوجوان پسر.
دەستەگوڵە: دەست قوتار، نگا: دەست قوتار.
دەستەگەوشە: دەستەدو، دستگیرهٔ خیش.
دەستەگوشە: دەستەدو، دستگیرهٔ خیش.
دەستەگوڵ: ١) دەستەگوڵ ٢) بەکەم گوزەوی هەڵگرتن لە گوزەوی بازیدا ١) دستهٔ گل: ٢) گل زدن در جورابت بازی که یک نوع بازی محلی است.
دەستەگیرد: ١) مەنگەنەی مۆرەڵقەن: ٢) دەستگیرە ١) دستگاه مهرکوبی: ٢) دستگیره.
دەستەلات: دەس ڕۆیشتن، تسلط.
دەستەلاتدار: دەس ڕۆیشتو، قدرتمند، مسلط.
دەستەلات داری: دەس ڕۆیشتن، تسلط داشتن.
دەست هەلاتین: دەست ڕاکرتن، بە گژ دوژمنا چون، مقاومت در برابر دشمن.
دەستەلە: گوزەلکە، کوزهٔ کوچک.
دەستەمستە: دەستگیرەی جوتیار لە پاش بارە دا، دستگیرهٔ خیش.
دەستەمل: دەست کردە مل، دست به گردن انداختن.
دەستەملان: دەست کردەمل، دست به گردن انداختن.
دەستەمۆ: ١) حەیوانی کە ڕامی دەستی خاوەنی بێ و ڕۆنگری: ٢) کاردکەر ١) حیوانی که مأنوس صاحبش باشد و رمه گرفته شود: ٢) کلفت.
دەستەندو: دەستەستە، دستگیرهٔ خیش.
دەس تەنک: دەست تەنگ، فقیر.
دەس تەنکی: دەست تەنکی، فقر.
دەس تەنگ: دەست بەتەنگ، تنگدست.
دەس تەنگی: نەداری، بێ پولی، نداری، فقر.
دەستەوتەژنۆ: خەمبار، مات، غمناک.
دەستەوا: دست پشتی وەک خۆی گوزەیەوە، دو چیز از یک نوع را با هم عوض کردن.
دەستەوان: پاوشیک دار یا سوتەمەنی، یک بغل هیزم.
دەستەوارە: پاوشیک دار یا سوتەمەنی، یک بغل هیزم.
دەستەوالە: ئەمبک، پۆشاکی دەست، دستکش.
دەستەواو: دەستەوان، یارمەتی بەکردن بەئوزە، کمک متقابل و توبتی.
دەستەوبەستە: کوبەڵێ کە خۆ بەخۆیی بکات، داربەست.
دەستەو داپەرە: دەستەو پەستە، داربەست.
دەستەوسار: دەستەجلەو، هەوسار، افسار.
دەستەوسان: ناچار، بێ چارە، بەدحال، ناچار، لاعلاج.
دەستەوستان: دەستەوسان، ناچار، لاعلاج.
دەستەوشار: بەدەست گوشراو، دست افشار.
دەستەونار: ڕنگەی سەر بەرزیر، راه مایل به شیب.
دەستەونەزەر: دەس بەسینە، لەخزمەت ڕاوەستان، دست به سینه ایستادن.
دەستەوەر: دەستەبەر، ضامن.
دەستەوە کەری: دەست کردنەوە، بەگژ دوژمنا چون، مقاومت در برابر دشمن.
دەستەوبەخە: ١) دەس بەوەخە: ٢) برێتی لە نزیک بون ١) دست به یخه شدن: ٢) کنایه از نزدیک بودن.
دەست هەل: چالاک، چالاک.
دەست هەڵگرتن: وازهێنان، دست برداری.
دەست هێشک: ١) نەدان، هەژار: ٢) ڕژد و چکۆس ١) فقیر: ٢) خسیس.
دەستی: ١) نەقدی: ٢) قەستی: ٣) یاقەگا: ٤) کەوی، ڕام: ٥) دەستو ١) نقدی: ٢) عمدی: ٣) بستهٔ گیاه: ٤) رام: ٥) نگا: دەستو.
دەستیار: هاوەست، یارمەتی دەر، معاون.
دەستیاو: ١) یادانی چاکە: ٢) دەستەواو ١) یادانی نیکی: ٢) نگا: دەستەواو.
دەستی دوڤک: دەستە خوی هێشە، دەستە ستە، دستگیرهٔ خیش.
دەستی دەستی: دەستی، قەستی، عمداً.
دەستی ڕاست: برێتی لە کەسێ کە هەستەکاریو یارمەتی دەری کەسێکی تر بێ، دستیار، کنایه از مشاور، یاور، دستیار.
دەستی شکاوم: داخەکەم، بەداخەوە، متأسفانه.
دەسخێب: تەزیح، تسبیح.
دەسخستن: وەگیرهێنان، بەگیرهێنان، گیرآوردن.
دەسخۆر: جێشتی گرانی توندەوەو کە تێی ناگوشرێ، آش جوب غلیظ.
دەسخورین: گەزگەساند، گزانه که پیست بەخورو دەخا، گزاهی است خارش آور، گزنه.
دەسخورێنە: دەسخورین، گزنه.
دەسخۆش: بنەیە لە چەکەی ئاڤەرین، دستهٔ دره تکش، دستخوش.
دەسخۆشالە: شیرینی وەسا یان خاگرە، انعام شاگرد و استاد.
دەسخەت: ئەوەی بە دەس نوسیاگو چاپی نیە، دستخط.
دەسخەر: پەیداکەر، کەسێ کە دەتوانێ دست پەیدا کا، حاصل کننده.
دەسخەرۆ: فریودراو، خەڵەتاو، فریب خورده.
دەسخەرۆیی: فریو، خەڵەتان، فریب خوردگی.

دەسخەڕۆ: دەسەپاچە بۆن، بەئەمای بەکۆن‌تر لە کاڕو کاسی بۆن [ف] عاڵای شەمە.

دەسخەلیان: دەست‌وەرگەران [ف] ڕگ‌بەرگ شدن دست.

دەسدان: حاوین‌ڕۆن، ڕۆژەان (دەسدار دەیبا و بێ‌دەس دادەمێنێ) [ف] دارای زور و تسلط.

دەسداری: ١) دەوڵەمەندی، ٢) دەس ڕۆیشتن [ف] ١) ثروتمندی، ٢) فرمانروایی.

دەسداگرتن: ١) دەس لەزێر‌دەوگرتن، ٢) بەدەست پەشاوتن [ف] ١) دست زیر گرفتن، ٢) با دست چسبانیدن.

دەسدان: ١) هات‌بەرفەسح، بەزخواردن، بۆ‌لوان، ٢) خۆ بەدەسەوەدان [ف] ١) ممکن شدن، ٢) تسلیم شدن.

دەسدانان: دەگزا ئەچوەوە، دەست ئەکردەوە [ف] مقاومت نکردن.

دەسدرۆ: بە دەست دوریاگ [ف] دستدوز.

دەسدرێژ: ١) زۆرکار، داگیرکەر، ٢) بەدەسەڵات [ف] ١) غاصب، ٢) بالقوه.

دەسدرێژی: زۆڵم، ئەمدا، زۆری کردن [ف] ستمکاری.

دەس‌ڕاکرن: بەگزاچوونەوە، بارزگاری لە خۆکردن [ف] دفاع و مقاومت.

دەس ڕاگرتن: دەست ڕاکرتن [ف] دست نگهداشتن.

دەسرۆکە: دەسڕاکی بچوک [ف] دستمال کوچك.

دەس ڕۆیشتن: دەسەڵاتداری [ف] نفوذ، قدرت.

دەس ڕۆین: دەس ڕۆیشتن [ف] نفوذ، قدرت.

دەسرە: دەرسوا [ف] دستمال.

دەس‌ڕەنگین: ئازجوان، بەهرەدار [ف] هنرمند، نقاش.

دەسرێژ: دەستڕێژ [ف] رگبار، آتوان.

دەس سارد: دەست سارد [ف] کار بد، نگرفته.

دەس سپی: دەست سپی [ف] کار بد، نگرفته.

دەس سفك: دەست سفك [ف] نگا: دەست سفاك.

دەس سوك: دەست سفك [ف] نگا: دەست سفاك.

دەس شاش: دەس بار [ف] ولخرج.

دەس شیل: قوڕ بان هەویر کە بە دەست پشیلەوە [ف] خمیر با گل که با دست چلند.

دەسفرۆش: جەرجی [ف] پیلەوەر، دستفروش.

دەسقوچان: دەست قوچان، ڕژەی [ف] خشت.

دەسقوچاندن: ڕژەبون، دەست قوچاندن [ف] خسیس بودن.

دەسقوچاو: ڕژەی، چروك، ئەچمەر، دەست قوچاو [ف] خسیس.

دەسقوچیان: دەست قوچان [ف] خشت.

دەسقوچیاو: دەستقوچاو [ف] خسیس.

دەسقەرز: دەسەوار [ف] نگا: دەسەوار.

دەسك: ١) ئامرازی برنج کوتان، ٢) هەنگڵی هەر شت، ٣) چەپك، ٤) دەرو، ٥) کوڵی لە داس هەڵوەرین، ٦) جێگەی بەدەست گرتن لە هەوساره جلەو [ف] ١) اسرار برنج کوبی، ٢) دسته یا دستگیره، ٣) دسته گل یا گیاه، ٤) نخ، ٥) خوشهٔ بەرەبن ریخته بر درو، ٦) جای دست در افسار.

دەسکار: دەستکار [ف] کار دست.

دەسکاری: دەستکاری [ف] نگا: دەستکاری.

دەسکاوەنگ: تاوەنگ بە دەستەکەیەوە [ف] هاون با دستهٔ آن.

دەسك‌دەسك: بڕیتی لە بێ‌شەرمی بەهۆ [ف] کنایه از بی‌وفا.

دەسکراوە: دەسەڵات، دەس‌باد [ف] ولخرج.

دەسکرد: بەرهەمی خۆڕسك [ف] صنعتی، دست‌ساز.

دەسك‌کردن: ١) دەسك لێ‌نان، ٢) کوڵی لە داس وەریو هەڵگرتەوە [ف] ١) نصب دسته بر ابزار، ٢) خوشه‌چینی.

دەسکلە: زەنبیل [ف] زنبیل.

دەسك لەدونە کردن: بڕیتی لە بە قسە بێ‌خوەستان (کەوتنە زۆر بڵێی بە کەس دەسکی لە دونا کا) [ف] کنایه از حریف نشدن در حرف زدن.

دەسکوتاوەنگ: دەسکاوەنگ [ف] هاون با دستهٔ آن.

دەسکوت: دەسکەو، کاری دەستی [ف] دستساز، صنعتی.

دەسکوتان: دەست قوتان [ف] نگا: دەست قوتان.

دەسکە: دەسك [ف] نگا: دەسك.

دەسکەداو: کۆمەڵێ داموسکی باداو بۆ ڕاوەکەو [ف] دسته‌ای از دام شکار کبک.

دەسکەڕۆشمە: هەوساری ئەسب [ف] افسار اسب.

دەسکەردوو: کاراو ڕەشید لە شەڕ دا [ف] شجاع در برابر دشمن.

دەسکەفت: دەستکەوت [ف] بدست آمده، بهره.

دەسکەفتن: پەیداکرن، بەگرهاتن [ف] بدست آمدن.

دەسکەفتە: پەیداکراو، بەدەست هاتگ [ف] کسب شده، بدست آمده.

دەسکە گوڵ: ١) کوڵ بۆ قولی دەست، ٢) بڕیتی لە کاریکی نالەبار (ئەمەش دەسکە گوڵی تۆ) [ف] ١) دسته‌گل، ٢) کنایه از کار خلاف عادت.

دەسکەم: دەستی کەم، بە لای کەمەوە [ف] لااقل.

دەسکەلگە: زەنبیل، هەوساری‌کەیەك کە دە شەڕ کەلگە دەخرێ [ف] افسار بافتهٔ بارك.

دەسکەلۆچە: ئامرازێك لە خەڕۆکدا [ف] دستگیرهٔ دولاب چەرخی.

دەسکەنك: دروێنەو ڕێنەوەی گیا بە دەست [ف] درو با دست.

دەسکەنە: دەسکەنك [ف] درو با دست.

دەسکەوان: دەسکاوەنگ [ف] هاون و دسته.

دەسکەوتن: دەستکەوتن [ف] بدست آمدن.

دەسکەوسار: دەسەجلەو [ف] افسار.

دەسکیس: جاسوسی دز [ف] شریك دزد، جاسوس دزدان.

دەسکیسی: جاسوسی [ف] جاسوسی.

دەسکێش: ١) لەباك پۆشاکی دەست کە دەیچنن، ٢) جاوساغی کوێر [ف] ١) دستکش، ٢) راهنمای نابینا، عصاکش کور.

دەسکێشان: جاوساغی کردنی کوێر [ف] عصاکشی کور.

دەسگا: دەزگا [ف] نگا: دەزگا.

دەسگر: دەزگر [ف] نگا: دەزگر.

دەسگرتن: دەزگرتن [ف] کمان.

دەسگرتین: دەزگرتن [ف] کمان.

دەسگوش: ۱) کەسی کە دەست لە تۆو دەست دەنێ؛ ۲) شتێ کە بە دەست گوشرابێ [ف] ۱) دەست فشارده؛ ۲) دست افشار.

دەسگوشاد: دلا: [ف] سخی طبع.

دەسگیر: ۱) بەدەست هاتنگ، بەدەستوگ؛ ۲) یارمەتیدەر؛ ۳) برینی کە خەمەر بەستن [ف] ۱) بدست آمده؛ ۲) کمک کننده؛ ۳) کنایه از شیشه خمر.

دەسگیرۆ: ۱) یارمەتیدەر؛ ۲) دەزگیرۆن [ف] ۱) کمک کننده؛ ۲) نامرد.

دەسگیرۆیی: یارمەتی، مالی [ف] کمک مالی.

دەسگیری: دەس گیرۆیی [ف] کمک مالی.

دەس لەسەر دانان: ۱) هەڵزاردن؛ ۲) ئاگر کردن لە لایەن ژنەوە [ف] ۱) انتخاب کردن؛ ۲) مضاجعه.

دەس لێ بەردان: دەست لێ هەڵگرتن [ف] رها کردن، دست برداری.

دەس لێدان: دەست لێدان [ف] نگا: دەست لێدان.

دەس لێیان بەردان: برینی ئەمجاری بتوان دوو دڵسەدار یا ژن و مێرد [ف] کنایه از جدایی افتادن بین زن و مرد یا عاشق و معشوق.

دەس لێ هەڵگرتن: واز لێ هێنان [ف] دست برداری.

دەس ماشان: دەسە کوە، دەست فوتان [ف] کوراتە دست گرداندن.

دەس ماشاندن: دەس ماشان [ف] کوراتە دست گرداندن.

دەسمال: ۱) دەسرەدەست؛ ۲) ئەجاڵو سەر پۆشی ژنان؛ ۳) پێچ و مێزەر [ف] ۱) دستمال؛ ۲) اجاق روسری؛ ۳) دستار، عمامه.

دەسماڵە: دەسکێشی دەست، لەپاک [ف] دستکش.

دەسمایە: سەرمایە، دەزمایە [ف] سرمایه.

دەسمایەدار: دەولەمەند [ف] سرمایه‌دار.

دەسمز: ۱) دەست مز، مزدی کار؛ ۲) برینی کە بەهۆی دەڵاک [ف] ۱) دستمزد؛ ۲) کنایه از مرد دلاک.

دەسمەزراڵە: دەسخۆشانە [ف] انعام شاگرد و استاد.

دەسمەڵە: مەڵەیەکە، سۆیەکی بەدەستان [ف] شنا با دست.

دەسنێ: ۱) دەستوێ، دەستوێ؛ ۲) کوڵ دەکا [ف] ۱) وضو؛ ۲) سوراخ می‌کند.

دەسنێر: دەسەن، دەستەر [ف] جلق.

دەسنوێژ: دەزنوێژ [ف] وضو.

دەسنەدە: دەست پێدان کەم کەمە: (ئاسان بە دەسنەدەدانی) دەستەدە [ف] دادن بتدریج و کم کم.

دەسنەدەخۆر: برینی لە کەسێ کە جاری لە دەستی ژنەکە بان ئاش ئەمەت دەخوا، دەستەدەخۆر [ف] کسی که از دامادی خوراک می‌گیرد یا نان یا منت می‌خورد.

دەسنگە: دەستەو، دەستەو [ف] نگا: دەستەو.

دەسنوێژ: دەسنوێژ [ف] وضو.

دەسنوس: نوسراوی دەستی [ف] دستنویس.

دەسنوێژ: دەزنوێژ [ف] وضو.

دەسنوێس: دەستوس [ف] دست نویس.

دەسنێژ: ۱) پەرانسەری خۆرست: (ئەم باشە دەسنێژی خۆمە)؛ ۲) دەسنوێژ [ف] ۱) مقابل خوری، کاشته شده؛ ۲) وضو.

دەس نیشان: دەست نیشان، ئیشارەی کردن، نیشان بۆ دانان [ف] نشان کردن، علامت گذاشتن.

دەسوان: دڵاوا [ف] دشان.

دەسوبرد: دەسوبرد [ف] جلاکی.

دەسوبوس: بەکەر ماچ کردن [ف] روبوسی.

دەسوبەیان: دەستوبن، نوکەرو کارەکەر [ف] خدم و حشم.

دەسوتیم: دەسوێژ [ف] وضو.

دەسور: دەستور [ف] دستور.

دەسوری: دەستوری، دەستەو دور چاو [ف] دست و صورت.

دەس وشك: زۆر، جرواك [ف] خسیس.

دەسوگان: دەسکان، کاری دەستی [ف] کاردستی.

دەسومشتاق: دەستومشتاغ [ف] روبوسی.

دەسومۆچ: دەستومشتاغ [ف] روبوسی.

دەس وەشانە: دەسخۆشانە [ف] انعام به شاگرد و استاد.

دەس وەشێن: شتێ کە لە جەڵك وەدا [ف] دیوانەای که مردم را بزند.

دەسوەن: دەستەوان [ف] دستبند.

دەسە: ۱) دەستە؛ ۲) دەوست، دەس [ف] ۱) دسته؛ ۲) دست لباس و...

دەسهان: دەستان [ف] دست آس.

دەسهاڵی: دەس وڵا، دەست بەتال [ف] تهی دست.

دەسهاوردن: وەدەست هێنان، پەیدا کردن [ف] بدست آوردن.

دەسەپرا: دەسەپرا، پرادەر [ف] دوست مرد.

دەسەپوخچە: دەسەپوچە، پەرو پوخچەی ژن [ف] بستۀ وسائل زنانه.

دەسەپاچە: دەسپاچە [ف] دستپاچه.

دەسەپارچە: دەسەپاچە [ف] دستپاچه.

دەسەجڵەو: دەسەجڵەو، هەوسار، دەسکەوسار [ف] افسار.

دەسەچرا: قنیلە، قرنیلە، قرنیلەچرا [ف] چراغ موشی.

دەسەچیلە: دەسەچیلە، دەسەچیلە [ف] افزونه.

دەسەچینە: ئەریان، قەرنانە [ف] ئریان سبد.

دەسەخڵافکی: بازنەی دارین بە داری پشکەوە، خڕخاڵی لانکە [ف] حلقه‌های گهواره برای بازیچۀ کودك.

دەسەخۆشك: دەسەخۆشك [ف] دوست زن سست به زن.

دەسەداس: ئەوراس، ئەرداس، ئەوزداس [ف] داس شاخه‌بری.

دەسەدان: دەستەدان، دەسکەدان، جەیکەدان [ف] یك دسته از دام شکار.

دەسەر: لەسەردانەوە، زیادی لە گۆرەپەوی شت بە شت [ف] علاوه بر...

دەسەرچون: سەفەرکردن، لەبیرچون [ف] انتشاء، فراموش کردن.

دەسەرکردن: ئاردنەسەر کەسێ بۆ مەبەستێ کەخۆشی لێ نایە؛ (ئەمبانی دەسەری کردووم بۆقەرزەکەی) [ف] فرستادن سراغ کسی برای کاری که دوست ندارد.

دەسەر کردنەوە: زیاد کردنی کوت لەسەل یا شتی تر لە اضافە کردن بە لباس یا هەر چیز کۆتا.

دەسەرگەران: بەقوربان بون، دەدەورگەران قربان و صدقەرتن.

دەسەرگیران: بەقوربان کردن قربان و صدقە کردن.

دەسەروەچون: مۆلەتدان، مابەیدان مهلت دادن.

دەسەروەلەچون: مابەین دان مهلت دادن.

دەسەژان: داری دەزگیری بەمشکە چوب دستگیرهٔ مشک.

دەسەژنە: دەسەژان چوب دستگیرهٔ مشک.

دەسەسر: دەسرە دەست، دەسمال دستمال.

دەسەسەر: سەرکردن، گیرومات سرگردان.

دەسەشکین: غیلی گران، هەلمەتەتاو قربت خورده.

دەسەک: دەسەک نگا: دەسەک.

دەسەکردن: بە دەسەک بەستن، دەسەک کردن دسته کردن.

دەسەکەوشە: دەزگیری جوتیر کە هەوەلان دستگیرهٔ خیش.

دەسەگیرە: دەزگیرە دستگیره.

دەسەلات: دەسەلات سلطه، قدرت.

دەسەلفوت: دەسەژنە چوب دستگیرهٔ مشک.

دەسەملان: دەسەملان هم آغوش، دست به گردن.

دەسەمۆ: حیوانی کە خوی بە خاوەنی گرتووەو ڕۆدەگیری، دەستەمۆ حیوانی کە مأنوس صاحبش باشد، دست آموز.

دەسەنە: بەخشین بخشش.

دەسەنەدان: دلاوا بخشند.

دەسەوار: دەسەوار یاد بخل هنرم.

دەسەوارە: دەسەوار یاد بخل هنرم.

دەسەواکردن: پەلەکردن، لەزە شتاب کردن.

دەسەوانە: دەستەوانە دستکش.

دەسەودەس: دەستاودەست، دەستەودەس در گردش.

دەسەوسار: دەسکوبار افسار.

دەسەوسان: دەسەوسان بیکار، معطل.

دەسەوەرد: دەسەبەرد تخت روان.

دەسەویەخە: دەسەویەخە نگا: دەسەویەخە.

دەس هەرە: جەفتری دەم مشاری جاقوی تیغە لۆای.

دەس هەلیەست: دزی هەلیەسە دزوغ، ساختگی.

دەسی: ١) دەسی ٢) فەسی ١) دسی ٢) عمداً.

دەسیار: دەفری ڕۆن قاڵ کردن ظرف روغن داغ کردن.

دەسیاری: بارەقی دستیاری.

دەسی دەسی: دەسی دەسی، تەفرەدان تعلل جویی.

دەسیە: بازن، بازنە النگو.

دەسیەر: دەستار دستاس.

دەشت: ١) سفتاج، هەموو فرۆشتی ڕۆژانە ٢) چۆڵ و دور لە ئاوایی ٣) زەوی ڕاست ١) اسفناج، دشت ٢) بیابان ٣) زمین هموار.

دەشتان: ١) زەوی گۆڕ، زەمینی ڕاست ٢) دڵانی بی دار ٣) زمین بی خوڕ ١) زمین هموار ٢) زمین بی درخت ٣) زن در حیض.

دەشتانی: زەمینی گۆڕو صاف زمین هموار.

دەشتایی: ڕاستی و گۆڕایی زەوی همواری زمین.

دەشتەبیل: سەلەمەنگە لە کوردستان منطقه‌ای در کردستان.

دەشتەکی: ١) لادێیی، لاگەیی، بەرانبەری شارستانی ٢) جۆرە تەنین ٣) خوکرد، خوڕست ٤) برنجی لە کەمبرغ، لەباغ ١) دهاتی ٢) بیابان‌نشین ٣) طبیعی ٤) مُجَل.

دەشتەوان: کەسی کاری لە دەری ئاوەدانیە دهقان.

دەشتی: ١) دەشتەکی ٢) هەوایەکی گۆرانی ١) نگا: دەشتەکی ٢) آهنگی است.

دەشتی قوڕی: گوندێکە لە لاجان ڕۆژهەڵاتی است.

دەشقەم: بەشکو شاید، بلکه.

دەشکە: دەزوی دورمان نخ لباسدوزی.

دەشکەم: دەشقەم شاید، بلکه.

دەشنە: قیمەکۆش کارد قصابی.

دەشنی: ١) خەوزی، بای‌زی ٢) دەچسۆڵی: ئارەزو دەکشات: (لەبەر کەوتوو بەقسم بۆهەوا دەشنی و بکو مەدال / لەبەر بیری سەرم خۆی باگری من تازە بی دەگرم) دەسەحسوی ١) می چسد، می‌وزد ٢) هوس دارد.

دەشۆ: ١) ئاوی شت بی شوین ٢) دەهەراش، بی‌ئەوەستاو ١) آب شستشو دادن ٢) دهن‌لق.

دەشم: دیمەن جوان، بەدیمەن خوش‌منظر.

دەشملی: ئاهەنگی لنکرانی مەزلوم مظلوم.

دەغبا: ئاغبا جانور وحشی ناشناس.

دەغجالی: زۆر ئاخەن ئاسیرین بسیار زشترو.

دەغوا: ١) خواست، خواستن، داوا ٢) شەڕو کێشە ١) طلب ٢) کشاکش و دعوا.

دەغوەت: بانگ هێشتن، بانگێشتن، میوانی مهمانی، دعوت.

دەغەجالی: دەغەجالی بسیار زشترو.

دەغیە: فیز، لەخۆ بایی بون تکبر.

دەف: لوڕ، بەبار، زەمینی تەختەڵو لم‌زرع.

دەقا: بیری بیج، ڕۆل حرامزاده.

دەقالەت: ١) تسلیم‌بون ٢) پەناردن بە کەسێ ١) تسلیم شدن ٢) پناه آوردن.

دەقڵ: دەخڵ، خەڵە، دانەیەکە مایەی بزوە غله.

دەقڵ کردن: ١) خەڵەجاندن ٢) خوێنی گەیاندن ١) غله‌کاشتن ٢) دخالت نمودن.

دەقڵوان: خەلەر خەرمان، دەخڵ و داهوڵە بهرهٔ حبوبات.

دەقمە: دەخمە دخمه.

دەقۆڵ: قیلیان، گرێکان دەسر تاروزن، حقه‌بان.

دەقەز: ١) بەخۆشی، باساغی ٢) فەڵشت، دەز ١) بساری ٢) ترک، درز.

دەغەڵ: ١) دەغەول؛ ٢) گیای بێگانە لە ناو دەغەڵدا ١) ئاروزن؛ ٢) گیای هەرزە بە گشتی.

دەغەڵباز: دەغەول ئاروزن، حەقەباز.

دەغەڵە: دەنکی بێگانە لە ناو گەنمی بڕیوەدا ١) دانەی ئاوباب لە عەڵە.

دەغەڵی: ئاراستی، فێڵبازی ئاروستی، حەقەبازی.

دەغیل: ١) بەناهەنگاو؛ ٢) تەسلیم بوون لە شەڕدا ١) پەناهەندە؛ ٢) تسلیم شدە در جنگ.

دەغیلە: ١) وشەی بازاڕەوەیە؛ (دەغیلە بەکەی)؛ ٢) داخەی بارەی دوکاندار؛ ٣) دەغەڵە ١) زنهار؛ ٢) غلط بول معاش؛ ٣) دانەی ئاوباب لە عەڵە.

دەف: ١) ئامرازێکی مۆزیک لە جەرمی بە سەر گەمەدا هاتگ؛ ٢) لەلا، ئاڵک جەم، کۆ، لک؛ ٣) پەلەم، لەز ١) دف؛ ٢) لرد پیش؛ ٣) شتاب.

دەفتەر: ١) پەڕاڵی قاقەزی سپی ئاک دراو؛ ٢) پەڕاوی سپایی ١) دفتر؛ ٢) دفترلیست.

دەفتەرخانە: ئیداری کارگێڕی میری دبیرخانە.

دەفتەردار: نووسەری کەوردی ئیدارە دفتردار.

دەفحە: دەحەتە، جار، جەل دفعە.

دەف دان: دڵ تونەلدان؛ (هەند ماندو هەروەقان دەدا)، بشوشوان بون ستر بان شدید قلب، تنگی نفس.

دەفەدەفک: ئاوێز و زرنای کەمەری لە هەڵباهیە دەدەن ئی ایمان.

دەفر: جێگای شت تی کردن ظرف.

دەفرە: زرەمانی، سلاتی کشتی.

دەفزک: زگدڵ، هوڕەمەزن، ورگدڵ شکم گنده.

دەفزگ: دەفزک شکم گنده.

دەفزەن: دەفەلیدەر، کەسێ کە دەفە تەزەنی دفزن.

دەفزەن: دەفزەن بگ: دەفزەن.

دەفک: ١) دەف؛ ٢) دەو لوت؛ (بەروەفک) ١) دف؛ ٢) چهره.

دەفکەم: دانەلمەر دهنه لگام.

دەفن: ١) کەپۆ لوت، پنتل، دم، لفک؛ ٢) وەشارتی مردو ١) بینی؛ ٢) دفن.

دەفە: ١) دەف؛ ٢) پاڵی سکم ئاوپشان؛ (دەفەی سنگی چەند پاڵ بو، داڕکی بو دەفەی ئاوپشانی کەوت)؛ ٣) ئیسکی پاڵی شان؛ ٤) ئامرازێکی جولاڵی ١) دف؛ ٢) پهلوی سینه و کتف؛ ٣) استخوان پهن شانه؛ ٤) هلف ابزاری در بافندگی.

دەفەڕگە: دەف ڕگە شکم گنده.

دەفەزگە: دەف زگە شکم گنده.

دەڤ: ١) دەم، زار؛ ٢) لە کۆ، لا، لشانا، جەم؛ ٣) قەراغ، کەنار، ڕوخ ١) دهان؛ ٢) نزد؛ ٣) جنب.

دەڤ ئاوپشن: بەدرۆ خۆهە ئکیشان لاف زدن.

دەڤ بەدەڤ: زار بەزار، دەماودەم دهن بدهن.

دەڤ بەرە: زارشن، ئیدا، بەیستاو دهان لق.

دەڤەش: بەتەماح، چاوبرسی آزمند.

دەڤ پێنلە: ١) دەوشن، زارشن؛ ٢) بەیەکی حەیوان ١) دهانه بند؛ ٢) پوزبند.

دەڤ پیس: جوێن فرۆش، زمان پیس بدهن.

دەڤ تۆک: کەسێ کە لە تۆڕە بون؛ کەف لەدەم دە جوێن کف بر دهان از خشم.

دەڤ چەنگ: وەوزن گفتگو.

دەڤ چیز: دزوی بەن، جوێن فرۆش بدهن.

دەڤ خان: ١) زارخوان، کەوج؛ ٢) دزوزن ١) دهن کج؛ ٢) دزدگی.

دەڤخۆر: نابەشت، نافەت، نوان خواهی.

دەڤ خۆش: زاوێز خۆش شیرین سخن.

دەڤ دان: ١) فۆ کردن؛ ٢) فۆ بە بلوورە کردن ١) پف کردن؛ ٢) دمیدن در سازان.

دەڤ دریژ: زمان درێژ، جەنەوەر برحانه.

دەڤ ژەنگ: شەڕە دەنوکە، بەلوندی بەکتر دواندن جدال لفظی.

دەڤ سڤک: بەیەلە لە گوتن و خواردن ١) سریع در حرف زدن و خوردن.

دەڤشۆ: ١) زمان شۆر، ئیدا خوەستاو؛ ٢) بەرماوی خواردن کە دەدرێ بە سەگ و پشیلە و ئازەڵ؛ ٣) ئاوی دەفشوشتن ١) دهن لق؛ ٢) پس ماندهٔ خوراک که به حیوانات دهند؛ ٣) آب ظرفشویی.

دەڤ شەوڵی: جشنەکە، جنگ سوتە کە آتشی است.

دەڤ قیکە: دەدەم قیکە ئی ایمان.

دەڤ کەنۆک: هەمیشە زۆر خۆش خندەرو.

دەڤکی: ڕاسپێری بەدەم، بەزارگوتن شفاهی.

دەڤگران: بەرامبەری دەفەڵەکە ست در حرف زدن و خوردن.

دەڤ گلین: لیکاوی دەم آب دهان.

دەڤ گەرم: ١) دڵ گەرم؛ ٢) لە بەند ئازاد ١) اسیدوار؛ ٢) رهائی.

دەڤ گەم: لغاو لگام.

دەڤ گەنی: ١) دەم بۆگەنی؛ ٢) دەڤ پیس ١) دهان بدبو؛ ٢) بدهن.

دەڤل: بەرد، تۆڕەمە، بەردباب سنگ.

دەڤلغاب: جۆرێ مار نوعی مار.

دەڤلۆ: تیخی دەم کروچ، تیخی ئۆزەلە تیغ لبه شکسته.

دەڤلی: هاتی، خەبەردان، ئاگاداری آگاهی، اطلاعیه.

دەڤ مری: کەم قسەلە شەرمینی خجول، کم صحبت.

دەڤنۆک: ١) زارشن، لەبیاغ؛ ٢) شێوەی ئاخافتن ١) سرپوش؛ ٢) شیوهٔ گفتار.

دەڤە: ١) وشتر، هوشتر؛ ٢) تەپاڵەی بەدەست شکلدراو ١) شتر؛ ٢) تپاله.

دەڤەدەشتی: تەپاڵەی بەدەست ڕیخی وشک لە بەدەشت تپالهٔ بیابانی.

دەڤەر: ١) دەی تیخ، ئوی تیژی خەنجەرو شیر و کێرد؛ ٢) ئاڤان شوێن جێ ١) لبهٔ تیغ؛ ٢) مکان، جای.

دەقەرۆ: جەنەبان، جەڵەکەر [ف] وراج.

دەقەرۆن: دەقەرۆ [ف] وراج.

دەقەڵو: زەبەلی، کاکە سوور، ماسناو سارد کردنەوە [ف] تسلق.

دەقەم: مورتش، وشتر [ف] شتر.

دەف دەف چۆن: لە نەسیحەتان و لە سەیران دەم داچەقاندن [ف] باز شدن دهان از تعجب.

دەفی: دەمەن، پنجەداری لۆرەوار [ف] پونهٔ درختچه‌های جنگل.

دەق: ١) بن کەپوزەیان ٢) فەد، نوشتاوەو: (کراسە کەت دەق بکە!) ٣) زاناوەو: (خوی دەق داوە!) ٤) بەشوی و سەرکەوت: (لۆر بە دەقە!) ٥) بازی هەمیشەیی: (کارە کە هەر لە سەر دەقی جارانە هیچ نەگۆراوە!) ٦) ساخەو بی چرچ و لۆچ: ٧) گشیرە لی درێژ: ٨) حاڵی کوتراو: ٩) گوندێکی کوردستانە بە عەسی وێرانی کرد [ف] ١) تماماً: ٢) تا لایە: ٣) آرایش: ٤) شەراب و سرخەال: ٥) وضع موجود، حالت همیشگی: ٦) صاف و هموار: ٧) آهار رەگی: ٨) حال دست کوبه: ٩) نام روستایی در کردستان که جنها ویران کردند.

دەقاق: ١) جەوی و کەتیری دەقەدانی فرمانش: ٢) تاسەی گەرمی کە جلکی بی لوس دەکەن، دەو: ٣) جگە. قاب [ف] ١) آهار: ٢) اتو: ٣) سیالک.

دەقاقەدان: ١) دەقاق لێدان: ٢) وەتوکشان [ف] ١) آهاردادن: ٢) اتو کشیدن.

دەقاقلی: دەق درانی [ف] آهارزده.

دەقان: کوتانی حاڵ لە سەر پێست [ف] حال کوبی.

دەقاندن: حاڵ کوتان [ف] کوبیدن حال بر پوست.

دەقاندی: حاڵ لێ کوتراو [ف] حال کوبیده.

دەقاودەق: ڕاستەو ڕاست، سەر بەسەر [ف] سر بسر، در شرایط برابر.

دەقدان: ١) حاڵ کوتان: ٢) فەد کردن: ٣) ڕاراندەوە: ٤) لوس کردنی چرچ و لۆچ: ٥) کوتانی لاولەو شتی بر [ف] ١) حال کوبی: ٢) تاکردن: ٣) آرایش کردن: ٤) صاف کردن چین: ٥) کوبیدن آبله.

دەقدانەوە: لە ئەنجامی دانی دەقی بۆ حاڵێن بوەوە [ف] دوباره بیختن غله.

دەقدەلاف: کیایەکە لە ناوا دەزی بۆ گەلایە [ف] گیاهی است آبزی.

دەق کردن: فەد کردن، بەسەر یەکا نوشتاندن [ف] تاکردن.

دەق کراو: فەد کراو، وەنوشتاو [ف] تاکرده.

دەق گرتن: ١) فەدبون بەسەر یەکدا بە باشی: ٢) جیگیر بونی لۆچ: ٣) نوشەداب [ف] ١) برهم خوردن تا شدن: ٢) ثابت شدن لوچ: ٣) عادت شدن.

دەقسل: زەوی سەخت کە بۆ کێڵان ناشێ، تەنسان [ف] زمین سخت غیرقابل کشت.

دەقلوس: سەرمەقولات [ف] پستك.

دەقلوك: جۆرێ مازو [ف] نوعی مازوج.

دەقمە: پارەیەک کردنی قەڕز، نان جیتەوە لە مالان [ف] جمع‌آوری نان طلبهٔ علوم دینی.

دەقۆز: بزنی بەمەرز نەمو، تیکەڵاو [ف] نوعی بز.

دەقەزی: هۆزێکی کوردە لە کوردستانی ئێستای سوریە [ف] نام عشیره‌ای در کردستان سوریه.

دەقولیاب: لە درگادان [ف] در زدن.

دەقەل: دەقل [ف] نگا: دەقل.

دەقەلۆز: خۆهەڵدان و بازی بلند هاوێشتن [ف] تاریش.

دەقەنا: لەبەر ئەمە، بۆیە [ف] بنابراین.

دەقیقە: ١) چرکە، بازنەیە لە شەست بەشی سەعات: ٢) ئان، سەنگێکی کەم [ف] ١) دقیقه: ٢) لحظه.

دەکا: ١) وشەی ئاوات خوازی: (دەکا بەشی ئەو بی!) ٢) وشەی خەمباری: (دەکا ئاڵی بم بۆ تۆ!) ٣) وشەی سەرسامی: (دەکا ئەو ڕۆڵەیە!) ٤) ئیل، جیلە، گزی [ف] ١) کلمهٔ تمنا کردن: ٢) کلمهٔ تأسف: ٣) کلمهٔ تعجب: ٤) حیله، نیرنگ.

دەکا: ١) دەیسا، دەجا: ٢) کردنی لە نیشە و دوانی [ف] ١) اگر، که: ٢) می کند.

دەکارکراو: بەکارهێنراو، کاریێ کراو [ف] مصرف شده، مستعمل.

دەکارکردن: کاریێ کردن، دەکارهێنان [ف] مصرف کردن، به کار بردن.

دەکەوێ: تەنگە (ئەدان، تەنگە بازی) [ف] بشکن زن.

دەکرێ: لە کردن دێ [ف] امکان دارد می‌شود.

دەکو: ١) ئێل، بزوان: ٢) لەبزین [ف] ١) تکان: ٢) لرزش.

دەکودیم: چڕ وجای دەوجار [ف] رخسار.

دەکۆش: لاشە، پشکە، دەرگوش، دەبەنگ [ف] گهواره.

دەکە: سەکۆ [ف] سکو.

دەکەل: ١) بی مو، ماڵە: ٢) کوسە: ٣) ڕەلامی بەمەل [ف] ١) سامدار: ٢) کوسه: ٣) نوعی تیل.

دەگ: داری بلندی ناو گەمیە کە بادەوەی پێوە قایم دەکەن [ف] دیرک کشتی.

دەگا: ١) وەدەست دەکەوێ: (بۆتە کەی قەرز دەگا!) ٢) کوڕی باعیتی: (دەستم تا ئەمێ دەگا!) [ف] ١) ادا می‌شود، بدست می‌آید: ٢) می‌رسد.

دەگمە: کەمبێنە، تایب [ف] نادر.

دەگمەن: هەڵکەوت: (بە دەگمەن بەدا دەبێ) [ف] بندرت، اتفاقی.

دەگەن: ١) ئەبر بەدەستی، کارلەمی: ٢) توانرو تایبەت [ف] ١) مهارت: ٢) نیرو، توان.

دەگەل: ١) گاڵە و گەمە: ٢) ڕۆژ ڕەنگ [ف] ١) شوخی: ٢) فهمیده و زیرك.

دەگەل: دەگەل، بەرا [ف] همراه با.

دەگەنەکی: ١) ڕۆژ بەهێز: ٢) ڕەنەلاچ، زلحورت [ف] ١) روزمند: ٢) لندهور.

دەگەنەکی: بەجوری، بەڕۆژی [ف] زورکی.

دەل: جانەترس، بۆڕ [ف] گستاخ، جسور.

دەل: ١) مێوەیەی سەگو کوڕگو کەر: ٢) تەزایی دەرکەتن، تەزەشوح [ف] ١) مادینهٔ سگ و گرگ و الاغ: ٢) تراوش.

دەڵاش: بەرخۆڵەی ساوا [ف] برهٔ تازه متولد شده.

دەلاف: ۱) گۆمێکە؛ ۲) جێگای ئاوەدانی بەرز ۱) ئاو زۆر وڕاکەد؛ ۲) جای ئاو دان بە دار.

دەلاق: جۆرێن ئاژاڵ کراسی ڕەشەی هەیە ۱) بۆشی شان ڕەشە غەیبی.

دەلاقە: ۱) ڕەمەد، کۆن و دەمراو؛ ۲) ئاژەڵ کە دەمراوە ۱) ڕەوەند؛ ۲) ئاژەڵ.

دەلاڵ: ۱) ئامێر، مرۆڤێکە لە گەڕەکەدا؛ ۲) سەرئاش ۱) کەسەکان حەمام؛ ۲) سلمانی.

دەلاکخانە: دوکانی سەرئاش، سەرتاشخانە ۱) دکان سلمانی.

دەلال: جوانو خۆش شیرین ۱) زیبای دلکش.

دەلاڵ: ۱) ئەوەی کەری کڕیارو فرۆشیار؛ ۲) کەسێ کە ژن بۆ پیاو ئاو دەکا ۱) سمسار، دڵال، واسطە؛ ۲) دڵالە ژن، دڵال محبت.

دەلالەت: مزی دەلالی کردن ۱) مزد دڵالی.

دەلالخانە: هەڵاجمەیدان ۱) بازار دڵالان.

دەلالەت: ۱) دڵدانەوە، دڵخۆشی دانەوە؛ ۲) شایەتی کردن ۱) دلنوازی؛ ۲) رهنمونی.

دەلالی: لای لای، گۆرانی بۆ دەخەوانردنی منداڵ ۱) لالایی.

دەلالی: ۱) کاری دەلال؛ ۲) مزی دەلال ۱) عمل دڵال؛ ۲) مزد دڵال.

دەلان: ئاوڵی جوت، دانانی تەرای ۱) ترادوش.

دەلانەن: تەرای دان، تەرەشوح ۱) ترادوش، نشت.

دەلانین: دەلانەن ۱) ترادوش، نشت.

دەلاو: ۱) تەرەشوح کردن؛ ۲) جێگەی زەو هەمیشە تەر؛ ۳) هەلیج؛ ۴) گیای سێ موچی کە بانبلاغ ۱) ترادوید؛ ۲) زمین و چمن همیشه خیس؛ ۳) خلیج؛ ۴) نوعی گیاه بالاغی.

دەلاوان: ناوی دێیەکە ۱) نام دهی است.

دەلب: پەرگو کەرەسی گوشاد، هەراو ۱) کفش و لباس گشاد.

دەلپ: دەلب ۱) لباس و کفش گشاد.

دەلپ و داهۆن: زۆر گوشاد، فرە هەراو ۱) بسیار گشاد.

دەلپودۆپ: دەلپ و داهۆن ۱) بسیار گشاد.

دەلف: هەل، دەرفەت ۱) فرصت.

دەلق: تەپ و ئاو ۱) رسوایی.

دەلقین: ئاوڕۆچون، داوڕان ۱) رسوا شدن.

دەلک: سوان، سواغ ۱) اندود.

دەلک: پشیلەی مێیە ۱) گربهٔ ماده.

دەلکی: هەڵەنگ بار، هەڵەکچی ۱) شوخ طبع.

دەللە: ۱) پیالەی دەسکدار بۆ ئاو لەدانیشان، قاوەجۆش؛ ۲) قلی، بەلەک؛ (دەللەو دەللە دەکە) ۱) قهوه‌جوش؛ ۲) حیله.

دەلمە: پالانۆشی پشتی ئاوەڵەی مەلاباز، جمد؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان ۱) جمد آغوزی؛ ۲) روستایی در کردستان.

دەلمە: بەرگ مە، دۆڵمەتی، هێلکەی کەم بڕاو، بەتری دەگونجراو ۱) تخم مرغ و بیر نیم بند.

دەلنگ: ۱) لای خواروی قاچ، لە ئەژنۆ بەرەژێر تا پاینە؛ ۲) جاڵکی پەنگ داوش ۱) پاچه؛ ۲) پاچهٔ شلوار.

دەلنگ هەڵکراو: ۱) لای خواروی دەرپێ و ڕانەکە و... بەرەوژور داوشتاو؛ ۲) بڕێکی لە تابلۆی کار ۱) پاچه‌ورمالیده؛ ۲) کنایه از آسودگی.

دەلو: ۱) سەبەت؛ ۲) پەنیکێز ۱) دبوانه؛ ۲) خیاگر.

دەلوبەلی: ۱) ئاژەڵی مێگەل؛ ۲) ئەوەی بەرەو ئاوەڵە بە زەیتی، هەڵمیوە ۱) میوه نورس؛ ۲) میوهٔ نرم شده در مرز گندیدگی.

دەلوبیبی: پیاوی شتی کە نەکرێتە مۆڵەت ۱) مقفل سنز دلمه.

دەلوقەل: ۱) زۆر بڵێی، چەنەباز؛ ۲) بێ شەرمو حیا ۱) وراج؛ ۲) گستاخ، بی شرم.

دەلوش: بێ نەمەک، بێ وەفا ۱) ناسپاس.

دەلوشی: بێ نەمەکی، بێ بەزەیی ۱) ناسپاسی.

دەلوف: مانگی ڕەشەمە ۱) استخدام.

دەلوکان: نیوەشەب، گەڕو ۱) مغل، دیوانه‌شدن.

دەلوگول گچکە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد ۱) نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەلوگول گەورە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد ۱) نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

دەلولو: سەربەندی لاوك ۱) کلمهٔ پیش درآمد برخی از ترانه‌ها.

دەلوی دوصان: بینکەرن، لینکەرن، یاری دەری بەهاب باز ۱) ملقاه، معارن پدباز.

دەلوی: شتی، کەلاتی ۱) جلی، دیوانگی.

دەلە: ۱) دەڵ، دیڵ؛ ۲) خوێنڕێژ و جلفەر بێ گناه ۱) بگ، دەڵ؛ ۲) داه، هرزه و جلف.

دەلەبیا: مێو بەسەگی و بەپاهاو ۱) ماده‌سگ جفت خوار.

دەلەچە: زۆبین، زەباز ۱) زباز، متملق.

دەلەچیی: زەباری، زۆبینی، کلکەسوتە ۱) زباری، تملق.

دەلەدەل: ۱) نزیك بە گەیشتنی میوە یا کوان؛ ۲) نزیك بە هێلکەکردنی مامر؛ ۳) سەلەفان، بەم لاو بەولا کەوتن ۱) نزدیك به رسیدن میوه یا ثمل؛ ۲) نزدیك به تخم گذاری مرغ؛ ۳) بدین سو و آن سو افتادن.

دەلەدین: ۱) عەفریتی ژن؛ ۲) برێکی کەرەبی ئاهەنز و قەڵەوی زەبەلاح ۱) عفریته؛ ۲) کنایه از زن جاق و چاق قدبلند.

دەلەسە: ژن قسەی هەڵەسە ۱) جاهلان.

دەلەسە: سەگی مێیە ۱) ماده‌سگ.

دەلەق: دەلەبیا ۱) ماده‌سگ جفت خوار.

دەلەك: ۱) جانەوەرێکە لە ئەژنۆی بچوکتر کەوڵی بە ترخە؛ ۲) باڵ پێوەنان ۱) ۱) جانوری روباه‌سان؛ ۲) هول دادن، دفع.

دەلەکانێ: جوڵانەی گوریس ۱) تاب بازی.

دەلەکدان: باڵدان، باڵ پێوەنان ۱) هول دادن.

دەلەمە: دۆڵمە، دۆڵمەی ۱) تبریک، اعانه.

دەلەندە: دەزگیرانی مارە براو ۱) نامزد عقد شده.

دەلەوەبا: دەلەبیا ۱) سگ، دەڵ بیا.

دەلی: تووەنیت [ئا] خۆل.
دەلێ: دەڵێ [ئا] دەڵێ گوت.
دەلێ: دێرێ، تەبێ، دێ [ئا] دێ گوت.
دەلیا: ١) دەریا، زریا؛ ٢) برێتی لە بەکجار زۆر [ئا] ١) دریا؛ ٢) کنایە لە بەسیار زیاد.
دەلیاڤۆش: بەکجار زۆرخۆر [ئا] بسیار پرخور.
دەلیان: دەڵان [ئا] ترابین.
دەلیان: دەڵان [ئا] ترابین.
دەلی‌دوەان: دەلوی دوەان، وەشکەرن، ئیشکەرن [ئا] پهلوان پنبه، دلقک، مهاون بسیار.
دەلیقە: هەل، کەس، دەرفەت [ئا] فرصت.
دەلیقانی: زەی بێ‌شەرم‌و زبان‌درێژ [ئا] زن سلیطهٔ زبان‌دراز.
دەلیل: بەڵگە [ئا] دلیل، حجت.
دەلیلی: سەرپەنجەی مقامی لاوك [ئا] بیتی درآمد برخی آهنگها.
دەلێن: ١) ئاوداندن؛ ٢) دەڵێن، دێن [ئا] ١) ترابین کنند؛ ٢) می گویند.
دەلینگ: دەلنگ [ئا] ١) پاچە شلوار؛ ٢) ئاژاڵو بە پایین.
دەلێی: هەر وەك بیر دەچی، خەیاڵ دەکەی، لە دەڵێی [ئا] پنداری، تو گویی.
دەم: ١) زان، دەڤ؛ ٢) کات، وەخت؛ ٣) لێوی تیغ؛ ٤) لە سەر ئاگر هێشتنەوەی برنج جا بۆ چاك بێ کەیشتن؛ ٥) مۆشەدەمەی: کاتا تۆنەوە [ئا] ١) دهان؛ ٢) وقت؛ ٣) لبهٔ تیغ؛ ٤) بر آتش گذاشتن برنج و چای؛ ٥) دمهٔ آهنگری.
دەم: زەوی بەبار [ئا] زمین بار.
دەماد: کاتیکی، وەختەکە [ئا] آنوقت، وقتی.
دەماخ: ١) کەیف‌سازی، ساغی؛ ٢) ئیشك، مزی؛ ٣) کەپۆ، لوت؛ ٤) کاو، بەخۆشی زاری وڵاخ [ئا] ١) سلامتی؛ ٢) مُخ؛ ٣) بینی؛ ٤) بوی بیماری دهن سیور.
دەماخ بروانین: وەرز کردن، کەیف ئاڵە دان [ئا] اصرره کردن.
دەماخ تەخت: کەیفسان، بەرەماخ [ئا] شاد و شنگول.
دەماخ تەخت کردن: بە خۆشی ڕابواردن [ئا] بکام دل گذراندن.
دەماخ کردن: ١) بەرلوت هەڵیچان؛ ٢) کام کردن [ئا] ١) نقاب بر بینی کشیدن؛ ٢) بە بیماری دهن مبتلا شدن سیور.
دەماخ هەڵیەستن: دەماخ کردن [ئا] نقاب زدن.
دەماخ هەڵدان: دەماخ کردن [ئا] نقاب زدن.
دەمار: ١) زەگ؛ ٢) داریکەی ناو گەڵاوتن و...؛ ٣) فیز؛ ٤) نیرەدەو بابەتی [ئا] ١) رگ؛ ٢) رگه؛ ٣) تکبر؛ ٤) وقار و مردانگی.
دەمارەدەر: ئازاری زۆر جەلۆن [ئا] آزار شدید.
دەمارەدەرهاتن: برێتی لە ئیداجون، بە بەکجاری لە ناوچون [ئا] ناپدید شدن، دمار از روزگار کسی درآمدن.
دەمارەدەرهێنان: برێتی لە لەناو بردن [ئا] نابود کردن.
دەمارەکول: دمارەکول، دوبتاك [ئا] عقرب.
دەماغ: دەماخ، هەموو ئاوانە [ئا] نگا: دەماخ.
دەماغە: لوتکە [ئا] دماغه.
دەماملە: لوتسیخ، کەپوەلیخ [ئا] نقاب از بینی به پایین.
دەمان: وەختان، زەمان [ئا] زمان، اوقات.
دەمانجە: دیالەکتی کوردی [ئا] دیالکت.
دەمانچە: مۆتەدەمە و کارخستن [ئا] تمبیر با دمهٔ آهنگری.
دەمانچە: دەمانچە [ئا] تمبیر با دمه.
دەمانە: ماڵ، جێی ژیان [ئا] خانه، مسکن.
دەماودەم: ١) لە ژیر بە ژیر، ئەم جیروکە دەما ودەم هاتوە؛ ٢) وەختاو وەخت [ئا] ١) دهان بدهان؛ ٢) گاه بگاه.
دەمباوەر: ١) وتەبەباران، قسەزان؛ ٢) زۆرویژ، جەڤەسرو [ئا] ١) فصیح، سخن‌دان؛ ٢) پرگو.
دەمباوەنك: ١) بەرزرین کیوی شێران کە لە لای بارانە؛ ٢) گوندێکی کوردستانی عراقە بەعسی وێرانی کرد [ئا] ١) کوه دماوند؛ ٢) نام روستایی در کردستان عراق که بعثیها ویران کردند.
دەمبڕ: گوترە، بێ‌سەوا کردن [ئا] الکی، کلنگی، بدون مقدمه معامله کردن.
دەمبل: ئامرازێکە لەئاسن دروستی دەکەن بۆ وەرزش [ئا] دمبل ورزشی.
دەمبڵ: کەسێ قسەی بەزەوانی بۆناکە [ئا] الکن.
دەمبون: دەم کشتان، بۆ کەشتنی ئاو برنج لەسەر ئاگر؛ ئەرتەجە کە دەم تەپوە جایەکە لە دەم داچە [ئا] دم کشیدن چای و برنج.
دەم بەدەم: ١) دەمانبەدەم؛ ٢) هەمیشە؛ ٣) وەختاو وەخت [ئا] ١) دهان بدهان؛ ٢) دمادم، همیشه؛ ٣) روزانه بگاه.
دەم‌بەدەمە: کێشەیەکە؛ دەم‌لەدەم ئان [ئا] نزاع و کشاکش لفظی.
دەم بەردان: زمان درێژی کردن، زۆرزان [ئا] زبان درازی کردن.
دەمبەست: دەمێن [ئا] پوز بند، دهانه‌بند.
دەمبەست: دەمێن [ئا] پوز بند، دهانه‌بند.
دەم بەیەکگاهاتن: قسە جۆنەوە، قسەیان بۆ نەهاتن [ئا] ازدحامی، حرف نگفتن.
دەمبێن: دەمێن [ئا] پوز بند، دهانه‌بند.
دەمپاراو: دەماوەر [ئا] نگا: دەماوەر.
دەمپۆچ: ١) بێ‌دەوان؛ ٢) قسەزان [ئا] ١) بی‌دندان؛ ٢) سخن‌دان.
دەمپۆچەڵ: دەم پۆچ [ئا] نگا: دەمپۆچ.
دەمپوخت: جێیەکە لە کشتو کشمیش و لەنکەوك [ئا] آسی است محلی.
دەمپون: ئەفەنگی ساچمەزەن [ئا] تفنگ سرپر.
دەمپیس: زمانپیس [ئا] بدهان.
دەم پیکاهاتن: دەم بەیەکگاهاتن [ئا] هذیان و یاوەگفتن.
دەم تاڵ: قسەزان، خۆشساڵ لە کاتی قسەکردنا، زاوێز تاخۆش [ئا] گرانجان در حرف زدن.
دەمتەق: ١) بەڵێن دەری خۆزایی؛ ٢) ئەسان لوس، کەسێ بە قسە پیاو فریو دەدا [ئا] ١) قول دهندهٔ بی عمل؛ ٢) چرب‌زبان، سالوس.
دەم‌تەرکەرە: برێتی لە سووڕی ئەن کاری [ئا] کنایه از میوه و ترمیان.

دەم تەقان: تەقە لە دەمەوە هێنان [ک] زمان بە تۆرین و ضدا هرتوردن لە دهان.

دەم تێ ژەنین: ۱) زارەتەنا خواردەوە؛ ۲) بڕێکی لە خەرجی زیاد کردن لە دارایی [ک] ۱) دهان گەلەشین در گفتمیدن؛ ۲) کنایه از اسراف در خرج.

دەم تیکەڵ بون: قسە بۆ تەقان [ک] تیق زدن.

دەم‌تیودان: قسەلێ کردنی لابردەستانە [ک] مداخلهٔ فضولانه.

دەم‌جاو: دەم جار [ک] مقداری سفر کە در دهان گنجانند.

دەم‌چونە کلیلە: زارەڵی بون، قسە بۆتەقان [ک] از نطق بازماندن.

دەم چەپەڵ: زمان‌پیس [ک] فحاش، بدهن.

دەم‌چەفت: ۱) زارخوار؛ ۲) قسەتەزان؛ ۳) لەگەڵ‌زارو گیلەوکە [ک] ۱) کج‌دهن؛ ۲) سخن‌ندان؛ ۳) ساده‌لوح.

دەم‌چەوت: دەم‌چەفت [ک] نگا: دەم چەفت.

دەم‌خاو: تەل‌وول لە قسەکردنا [ک] سست در گفتار.

دەمخۆش: ئاقەزیز بۆ قسەی کردن [ک] آفرین بە گفتنت.

دەمخۆشانە: مرگێکی خەمەری خۆش [ک] مرگانی توید.

دەم داچەقان: زار ئاوالەبون [ک] دهان بازماندن.

دەم‌داچەقاندن: ۱) زارکردنەوە؛ ۲) بڕێکی لە مردن [ک] ۱) دهان گشودن؛ ۲) کنایه از مرگ.

دەم داچەقان: دەم داچەقاندن [ک] نگا: دەم داچەقاندن.

دەم داچەقاو: ۱) زارئاوالەبو؛ ۲) بڕێکی لە مردو [ک] ۱) دهان بازمانده؛ ۲) کنایه از مرده.

دەم دادرۆن: ۱) بێ‌دەنگ بون؛ ۲) بێ‌دەنگ کردن؛ ۳) زارگ دروین [ک] ۱) خاموش شدن از گفتار؛ ۲) وادار بە خاموشی کردن؛ ۳) دهانه‌دوزی.

دەم دان: ۱) تازە سین‌بۆنی گیاو سەوزی؛ ۲) لەبەر (ئەبە کە دەم ئەدا)؛ ۳) دەمکەلی موئەدەبە؛ ۴) لە دیوان و مەزکردەوە [ک] ۱) برسیدن سبزه؛ ۲) جریدن؛ ۳) دمانیدن دمه؛ ۴) دنباله دادن و به ترازا گذاشتن.

دەم دانەوە: ۱) بشکوتی گوڵ؛ ۲) مزانی کوڵ [ک] ۱) شکفتن؛ ۲) سر باز کردن گل.

دەم‌دراو: ۱) جەقەسرو؛ ۲) زمان شر [ک] ۱) پرحرف؛ ۲) دهن لق.

دەم دروو: داوبەستی کە زارکی کیسەو جووانی پێی دروابو [ک] نخ دهانه‌دوزی.

دەم درون: دەم دادرون [ک] نگا: دەمدادرون.

دەم دریژ: جەنەبان، جەنەسرو [ک] پرگو، وراج.

دەم دۆر: دەم دروو [ک] نخ دهانه‌دوزی.

دەم دەم: گاگا، جارجار [ک] گاه‌گاهی.

دەم‌دەما: بەرەبەیان، شەوەکی، بوڕنە، کازیوە [ک] نزدیکهای صبح.

دەم‌دەمی: بەرماو [ک] پس‌مانده خوراک و توشه‌ی.

دەم‌دەمی: وازوازی، هەروەختە لە سەر هەواڵەکا [ک] دمدمی، متلون.

دەم‌ڕاس: دەڕاست [ک] نگا: دەڕاست.

دەم‌ڕاست: دەڕاست [ک] نگا: دەڕاست.

دەم‌ڕاست بونەوە: دوای هەڵاتن دارا بونەوە [ک] بازیافتن ثروت بعد از ندار شدن.

دەمرگە: دەمەدانە، کیسەو قرە [ک] مساجرهٔ لفظی.

دەمرۆت: لاوی بێ‌مو [ک] جوان بی‌مو، امرد.

دەمزەش: کەسی کە شتی خاڵ ئەبێژی [ک] کسی که گفتارش تلخ است.

دەم‌ڕیشە: زیکەو کوانی ناو زار [ک] زخم دهان.

دەم سازە: ۱) قسەتەزان؛ ۲) ئاقوتسە [ک] ۱) آنکه قدرت بیان دارد؛ ۲) تأمید.

دەم سپی: خێرخوای جەماڵ [ک] آدم خیرخواه.

دەمسۆر: ۱) شەڕانی، جەنگان؛ ۲) بوردو ئەزرین؛ ۳) بێ‌داگر، سوور لە سەر کار [ک] ۱) ستیزه‌جو؛ ۲) ترش، گستاخ؛ ۳) اصرارورزی بافشار.

دەمشۆر: زوڕنەر، ئیداعەو سەرو [ک] دهن لق.

دەمقالی: کیشە بەقسە [ک] جدال لفظی.

دەم‌قرە: دەمقالی [ک] جدال لفظی.

دەمکان: داریکی کزەوارە [ک] درختی است جنگلی.

دەم‌کان: ۱) کانیک بە بەیست کانیکی کەوە؛ ۲) دیمەنی دیواری خوار [ک] ۱) کاری بر جنب کاری دیگر؛ ۲) نمای دیوار گلی.

دەمکانە: شیرەیەکی زۆر جەمیسە لە داروکەمەکی دەگرن کە بە دارەبەرەو خوی گرتوە [ک] مویزک.

دەم گردن: سەرداپۆشین و تاقەسەر تاگری جاو برنج [ک] دم کردن.

دەمکوت: ۱) سەرکوتە، لوتە؛ ۲) بێ‌دەنگ کردن [ک] ۱) سرزنش؛ ۲) وادار بە خاموشی کردن.

دەمکوت‌بون: قسە بێ ئەمان، دەمدرۆن [ک] خاموش شدن از گفتار، چیزی برای گفتن نداشتن.

دەمکوت کردن: بێ‌دەنگ کردن [ک] وادار بە خاموشی کردن.

دەمکە: کیسەی شەمما بۆ ئاو [ک] کیسهٔ مشمع برای آب.

دەمکەمچە: ۱) کەوچکەلوکە؛ ۲) بەچکەلوکی هێشتا بێ دەستوپا [ک] ۱) قاشق کوتاه؛ ۲) نوزاد نورپا.

دەم کێشان: بە داپۆشین لە سەر تاگر بێ گەیشتن [ک] دم کشیدن.

دەم گرتن: ۱) بێ‌دەنگ بون (دەمت بگرە!)؛ ۲) زۆر قسەکردنی بە گەرمی، (دەستی بێ کردودەمی گرت) [ک] ۱) خموش شدن؛ ۲) جوش آوردن در گفتار.

دەم گرتەوە: بارێز لە خواردن [ک] پرهیز از خوراک، رژیم غذایی.

دەم گرتە: کۆرانی گرتنی (کۆرانی) [ک] آواز خواندن دسته‌جمعی.

دەم گەرم: ۱) وتاربێژی جەنگ؛ ۲) تازی لە کەروشک گرتن خێرا [ک] ۱) نطاق، سخنران ماهر؛ ۲) تازی ماهر بر شکار.

دەم لاره: تونگەلەی مل خوار [ک] صراحی گردن کج.

دەملە: سەیلە، تیلیجی [ک] فالج، بیماری فلج.

دەم‌لێدان: زۆروتن [ک] باده‌گویی، پرگویی.

دەم‌لێکدان: دەم‌لێدان، جەنەلێدان [ک] باده‌گویی، پرگویی.

دم لیلک‌نان: ۱) بی‌دندان‌بودن؛ ۲) برنی که مردن ۱) خموش شدن؛ ۲) کنایه از مرگ.

دمسه: ۱) پاسبان، دارسیمان، سوزنه؛ ۲) بیکنی زورنا ۱) چوب‌سیگاری؛ ۲) جای لب در شرنا.

دمش: دمبوره، دارد کوتی زیر دولاتی ۱ چوب سوراخ زیر نی‌نوا؛ دمبوا کرده: شکاندنی زوزی زوزی کردنه‌وه ۱ قطار.

دمورپیل: ۱) زنگی له کابه؛ ۲) قسه‌روانی ۱) زنگی در کاب؛ ۲) بصاست.

دمورچاو: زن روخسار ۱ صورت.

دمورچاو هه‌لگن: زنی که دمبه هه‌لده‌گری ۱ زنی که زیاده موی از رخسار برمی‌دارد.

دمورچاو هه‌لگرتن: کاری دمبر چاو هه‌لگر، دمبه هه‌لگرتن ۱ با موی هر رو سوزن از رخسار، اصلاح صورت زنان.

دمورودی: ۱) دمورپل، دمبوره؛ ۲) زرنگی ۱) لوت بیان؛ ۲) زرنگی.

دمورودیان: قسه‌روانی ۱ قدرت بیان.

دمورودیو: دمبوره ۱ نگا: دمورپل.

دمورودزگا: دابو دمزگا ۱ نگا: دابوودزگا.

دمورودمس: دمس دمجی، هه‌رنهو ۱ فوراً.

دمورودمست: دمبو دمس ۱ فوراً.

دمورولنج: لچو زار ناشرین ۱ لب و لوچه زشت.

دمورولق: لچو لو ناشرین ۱ لب و لوچه زشت.

دمورولموچه: دمورولنج ۱ لب و لوچه زشت.

دمورکانه: دمکانه، دمکانه ۱ موبرک، دبق.

دمورکاوز: دمراوی دمم، شیوه‌ی قسه‌کردن، کمرزی ناخاوتن ۱ شیوهٔ سخن گفتن.

دمورکه: دمورکانه ۱ موبرک.

دمه: ۱) موته دمه‌ی ئاسنگر؛ ۲) لوتی تیغ؛ ۳) دمنه؛ ۴) کزه‌بای سارای سرکشتوان له زستانا ۱) دمهٔ آهنگری؛ ۲) لهٔ تیغ؛ ۳) چوب‌سیگاری؛ ۴) باد سرد کوهستان در زمستان.

دمه‌ئاش یه‌یه‌کا: بی‌دندان‌بون له قسه ۱ خاموش شدن از حلق.

دمه‌ئاو: زور به‌قسه زور ئاو ۱ پرحرف، پرچانه.

دمه‌ئه‌قه: گفتوگو، نیوانی دوکه‌س، دمه‌ئه‌قه ۱ محاورهٔ بین دو نفر.

دمه‌ئه‌قی: دمه‌ئه‌قه ۱ محاورهٔ بین دو نفر.

دمه‌ئاچه‌قی: برنی له تریکه بمرگ ۱ کنایه از هنگام مرگ.

دمه‌دم: سه‌رتا، (دمه‌دمی نیوار، دمه‌دمی بهار) ۱ اوایل.

دمه‌رقاچان: ئاگر باری بو ئاری ۱ آتش بازی جشنها.

دمه‌رقوپان: باتوئی فاسون ۱ شلوار فاستونی کردی.

دمه‌ریز: تیغی زه‌نگاوی کروچ ۱ تیغ زنگ‌زدهٔ کهنه‌شکسته.

دمه‌زه‌ره: سه‌رنیا، دمه‌زه‌ره ۱ مرثت گاوآهن.

دمه‌زه‌ن: دمه‌زه‌ره ۱ تعمیر گاوآهن.

دمه‌شین: گوزکه ۱ از گلهاست.

دمه‌قالی: دمه‌قاله ۱ جدال لفظی.

دمه‌قره: دمه‌قاله ۱ نزاع لفظی.

دمه‌قه‌یچی: سه‌رمه‌ست ۱ برنی بازماندهٔ از قیچی.

دمه‌کوتی: دمه‌داچه‌قی ۱ دهان کشودن، کنایه از مرگ.

دمه‌ل: باشکی، چیچکه سلاو ۱ گل‌مژه.

دمه‌لاسکه: لاسانی ۱ تقلید، ادا درآوردن.

دمه‌لاسکی: دمه‌لاسکه ۱ نگا: دمه‌لاسکه.

دمه‌لیین: پیزه‌یه که دمیخه‌نه سه‌ر دمی مردو ۱ چیله که بر دهان مرده گذارند.

دمه‌نی: تالاسی، هه‌لامت ۱ زالم.

دمه‌وخوار: سه‌رنیز، وه‌رگه‌راو ۱ وارگون.

دمه‌وری: ۱) دمه‌وخوار؛ ۲) به سه‌ر روا کهوتو ۱) وارگون؛ ۲) دمر.

دمه‌وریی: دمه‌وخوار ۱ وارگون.

دمه‌وخون: سه‌رنیز، وه‌رگه‌راو ۱ وارگون.

دمه‌وین: ۱) قسه‌روان؛ ۲) زوربلی ۱) ۱) زبان‌آور؛ ۲) زبان‌دراز.

دمه‌هه‌راش: دمه‌وهر ۱ نگا: دمه‌وهر.

دمه‌هه‌لیس: ۱) دمه‌لیس؛ ۲) قسه‌ی هه‌لیسه ۱) ۱) نگا: دمه‌لیس؛ ۲) حرف مزدورانه.

دمه‌هه‌لیسه‌ست: ۱) دمه هه‌لیس؛ ۲) که‌سی که دمبو لوتی خوی دابو نیسوه ۱) ۱) نگا: دمه‌هه‌لیس؛ ۲) کسی که نقاب بر دهان گذاشته.

دمه هه‌لیچران: برنی له قسه دمست پی کردن ۱ کنایه از شروع به سخن کردن.

دمه‌هه‌لیچ: دمه‌سری به دمبو لوتدو پیچان ۱ دستمالی که بر بینی و دهان بندند.

دمه‌هه‌لکی: دمه‌لاسکه، دمه‌لاسکه ۱ دهن کجی، ادا درآوردن.

دمه هه‌له: ۱) زور به‌قسه؛ ۲) زمان‌تیژ ۱) ۱) پرحرف؛ ۲) دهن‌لق.

دمه‌هه‌لیانان: دمه‌کردنه‌وه بو قسه‌کردن ۱ دهن گشودن برای شروع صحبت.

دمه‌هه‌لیانانه‌وه: ئامادیون بو وه‌رام دانه‌وه ۱ آمادهٔ جواب شدن.

دمه‌ی: ۱) وه‌ختی، کاتیکه؛ ۲) زوگاریکی بور؛ ۳) زاریاک ۱) ۱) بلندوقتی؛ ۲) گفتهٔ بور؛ ۳) معلی.

دمه‌یره: سه‌لیه، کولوچه‌ی مه‌لایان ۱ پلک بالاپوش روحانیان.

دمه‌یکه: دمه‌ی ۱ نگا: دمه‌ی.

دمه‌یکه: تمیزه ۱ دیری است.

دمین: دمه‌انین ۱ دمانیدن دمه.

دمیو: دمی ۱ نگا: دمی.

دمیه‌لانیان: برنی له مردن ۱ کنایه از مرگ.

دن: ۱) بمراسو؛ ۲) هه‌لداواندن، هه‌زم ۱) ۱) دندهٔ قسه‌ی سه‌ک؛ ۲) هضم.

دنگ: رونی زه‌نگ، رونی ئال گراو ۱ روغن مذاب.

دنا: ۱) ئه‌گینا؛ ۲) مه‌گین ۱) ۱) وگرنه؛ ۲) مگر.

دناچیه: ئه‌گه‌ن لیچان مه‌ئی، مه‌ئو ئه‌گه ۱ لغز، چیستان.

دنانین: هه‌زم‌کردن، هه‌لداواندن ۱ هضم کردن.

دەلد: جگەی گاس لە تاڵوڕ [ف] جای گاوآهن در خشن.
دەلدان: دەدان، هاندان [ف] تشجیع.
دەلدل: ۱) دانەی هەرشت؛ ۲) ناوکی میوە [ف] ۱) دانه؛ ۲) هسته.
دەلدوک: نیکل، مسی زەلی مەل [ف] استفار.
دەلدوکچە: مۆرێ هەنار [ف] نوعی انار.
دەلدوک لەگ لەگ: کیژەلە [ف] گیاهی است.
دەلدە: دەند، جگەی گاس لە هەوجار [ف] جای گاوآهن در خشن.
دەلدەل: چراسو [ف] دندهٔ بشت.
دەلدی: تەمەنگ دراو، بەگوریس بەستراو [ف] محکم با طناب بسته شده.
دەلڵک: ۱) پەراسو؛ ۲) دەندەڵ [ف] ۱) دندهٔ قفسه سینه؛ ۲) نگا: دەندەڵ.
دەلکە: ۱) ناوکی هێندێ میوە؛ ۲) جۆدان [ف] ۱) هستهٔ میوه؛ ۲) جاودار.
دەلنگ: ۱) هەرچیەک گوێ دەبیسێ؛ ۲) خەبەرەن باس [ف] ۱) صدا؛ ۲) خبر.
دەلنگان: ناو بانگ [ف] شهرت.
دەلنگاوەر: گوتەنکی گوێ سالانە بەهەسی قرانی کرد [ف] آلوروسانی در کردستان که بعضیها ویران کردند.
دەلنگبێ: هەرشتێ دەنگ کب دەگا [ف] صدا خفه‌کن.
دەلنگ بڕین: دەنگ لێ گۆڕین، قسە دەگۆڕێ هەواڵ بە کردن [ف] ترک گفتگو یا آشنا، قهر کردن.
دەلنگ بکەت: کەس دەنگی زۆر دەروا [ف] صدا بلند.
دەلنگەو: بەیەی دەنگ بۆ دوری؛ گوێی وەک خاوەن زو بەلیزو بەرزەوێ [ف] صدا، انتقال دهندهٔ صدا.
دەلنگەوەن: دەنگ بلند [ف] صدا بلند.
دەلنگەوە: دەنگەو [ف] صدا، انتقال دهنده صدا.
دەلنگین: فارەبز، گۆرانی بێژ، سترانبێژ [ف] ترانه‌خوان.
دەلنگ خۆش: خۆش ئاواز [ف] خوش آواز.
دەلنگدار: ۱) پەراسەری بێ دەنگ؛ ۲) لەوسالەی کە براوین و بە براو دەبەزێن؛ ۳) بەناوبانگ [ف] ۱) صدادار؛ ۲) حروف صامت؛ ۳) مشهور.
دەلنگدان: ۱) خەڵک وەدەرنان بۆ کاری؛ ۲) سرو خەڵکی گوند دەنگدە بۆ بنگار؛ ۳) ئی تۆمەن؛ ۴) دەرخستنی سیرو لە هەڵبژاردنی نوێنەر لە پارلەمان [ف] ۱) بسیج؛ ۲) نهیب زدن؛ ۳) رأی دادن.
دەلنگدانەوە: ۱) خەبەر بڵاوبوونەوە؛ ۲) گەڕانەوەی دەنگ لە جیا [ف] ۱) آوازه دادن؛ ۲) صدا برگشتن از کوه و غار.
دەلنگدرێژ: هەڵدرێژی زۆر بە هەوا [ف] فریاد یا صدای بلند.
دەلنگدەرچون: ۱) خەبەر بڵاوبونەوە؛ ۲) بە دەنگ هاتن لە سەر شتێ [ف] ۱) اشاعهٔ خبر؛ ۲) به حرف آمدن از ناراحتی.
دەلنگ دەرهاتن: لە ئەزیەتی بە دەنگ هاتن [ف] از قهر داد زدن، به حرف زدن شدن.
دەلنگزار: ئۆزە لە قورگەو [ف] نالهٔ بسیار خفیف.
دەلنگلەدان: دەنگ دانەوە [ف] نگا: دەنگ دانەوە.
دەلنگ کردن: ۱) گوێی شتێک؛ ۲) ئاشکرا کردنی نهێنی [ف] ۱) گفتن؛ ۲) افشا کردن راز.
دەلنگ کەوتن: دەنگ دەرچوان لە بەر سەرمایون یان زۆر هەراسان [ف] صدا گرفتگی.
دەلنگ گۆڕکی: دەنگ بڕین [ف] قهر کردن و حرف زدن با آشنا.
دەلنگ گۆڕین: دەنگ بڕین [ف] قهر کردن و حرف زدن با آشنا.
دەلنگ گیران: دەنگ کەوتن [ف] صدا گرفتگی.
دەلنگ گیریان: دەنگ کەوتن [ف] صدا گرفتگی.
دەلنگ لێ کردن: بێ خۆزین [ف] نهیب زدن.
دەلنگ لێ گۆڕین: دەنگ بڕین [ف] نگا: دەنگ بڕین.
دەلنگ نۆسان: دەنگ کەوتن [ف] صدا گرفتگی.
دەلنگ نۆسان: دەنگ کەوتو [ف] صدا گرفته.
دەلنگنێو: دەنگ بەرز و بەزر [ف] صدا بلند و حسن.
دەلنگۆ: ۱) تنابەد؛ ۲) هەستو تیحساس [ف] ۱) تنابه؛ ۲) احساس.
دەلنگوباس: باس و خواس [ف] اخبار.
دەلنگە: ۱) بانگ کردن؛ ۲) خەبەر دانەوە [ف] ۱) ندا؛ ۲) خبرچین است.
دەلنگەدەنگ: هەراهەرای هەستاوان [ف] جنجال و همهمه.
دەلنگەشتە: ۱) دەنگەدەنگ؛ ۲) بڵاوبوونەوەی خەبەر [ف] ۱) جنجال و همهمه؛ ۲) اشاعهٔ خبر.
دەلنگەوەرە: دەنگ بەرە [ف] صدا متصل کننده.
دەلنگین: بەناو بانگ، دەنگدار [ف] مشهور.
دەلنە: دەبەنە [ف] نگا: دەنە.
دەلنۆک: دەدوان [ف] منقار.
دەلنۆکە: ۱) دەموچاو؛ ۲) تەم شتەی زێی ئاری پێ لێدەدەن؛ ۳) دەلنۆکە [ف] ۱) موبرک؛ ۲) رخنه، تضراب؛ ۳) برجستگی نارینه.
دەلو: ۱) ڕاکشرەن، غار، چرپین؛ ۲) دۆ؛ ۳) جۆرێ داچین کردنی تان؛ ۴) ڕال، دەم [ف] ۱) دو؛ ۲) دوخ؛ ۳) نوعی تقسیم بوسیلهٔ انگشتان؛ ۴) دهان.
دەلۆ: ۱) گزی و خاڵی و قەرەوی؛ ۲) پەزەرو دوڵ [ف] ۱) صله؛ ۲) بکر و دوال.
دەوا: دەرمان [ف] دارو.
دەوات: دوێت، مەرەکەدان [ف] دوات.
دەواخ: دەباغ [ف] دباغ.
دەواخانە: ۱) تەمیراخانە؛ ۲) دەباغخانە [ف] ۱) داروخانه؛ ۲) کارگاه دباغی.
دەوان: ۱) بارەبەری بەکسو؛ ۲) کۆمەڵ، پارچەی زەنسانی؛ ۳) زەنسانی؛ ۴) وڵاخ، مەیوانانی ئاگرتن [ف] ۱) بشور؛ ۲) پارچهٔ ساده صابون؛ ۳) سینه چشم؛ ۴) چارپایان اهلی.
دەواساز: دەرمان دروس کەر [ف] داروساز.
دەواڤرۆش: دەرمان فرۆش، تەمیراچی [ف] داروفروش.
دەوال: مەزی خەواجە [ف] مزه شکر.
دەوال: پەلەر، لەر [ف] شتاب.
دەوان: ۱) دەبان، جۆرە بەخشک؛ ۲) مەرەوەت، چوستی، جەلەد [ف]

۱) نوعی تیغ؛ ۲) جُست و جالاک.
دەوام: ماهیە، لەفەرمان [ف] دوام.
دەوانچە: دەبانچە [ف] نیانچە.
دەوبین: دەمین [ف] ۱) دەمانبەند؛ ۲) بۆ ڕەبەند.
دەوڤ: دەوبت [ف] بی غیرەت، بی ناموس.
دەوڤەو: لە دەبان بۆ بەستی ئاغا لە عاسلان [ف] دەوشەر، بهرهٔ مالکانە.
دەوڤەو: باندێکە [ف] بڕەدای است.
دەوەر: ۱) خول، (فرین)؛ ۲) دۆر، دۆرماداران؛ ۳) پێداچوونەوەی وانە؛ ۴) زەماوەند [ف] ۱) بەرخش؛ ۲) بیرامون؛ ۳) بازخوانی درس؛ ۴) زەماوەند.
دەوراڵ: زەماوەند، ساڵیاد، ڕۆژگار، زەماوەند.
دەوراڵپشت: دۆرماداران [ف] خول و خوش، بیرامون.
دەوراڵەوە: بە هەموو لادا، دۆرماداران [ف] گرداگرد.
دەورەدان: ۱) هەموولا لێ گرتن؛ ۲) بکۆشین بۆ پاڵەشتانی بازێ [ف] ۱) احاطه؛ ۲) کوشش برای عملی کردن مقصودی.
دەورگرتەوە: پێداچوونەوەی دەرس [ف] دوره کردن، بازخوانی درس.
دەورگرتن: خوڕاڵادان، جوراڵاگرتن [ف] احاطه.
دەوروبەر: خەوڵ و خەوش، دەوران پشت [ف] بیرامون، حوالی.
دەوروپشت: خەوڵ و خەوش، دەوروبەر [ف] حوالی.
دەورەدان: ۱) جوراڵاگرتن، دۆرگرتن؛ ۲) تەقەلا بدەگەل کەسێ بۆ پاڵەشتانی بازێ [ف] ۱) احاطه کردن؛ ۲) کوشش و دور و بر کسی رفتن برای برآوردن حاجت.
دەوری: ئاوی چاڵ، دەمێ بەخۆڵ [ف] بشتاب، دوری.
دەوژن: دەرکەی ڕۆژی فاڵ گرتن [ف] کف روی روغن مذاب.
دەوس: جێی، شوێن [ف] جای پای بر خاک.
دەوساندن: ۱) بۆ لێ نان، پاپاندن؛ ۲) بە ڕۆژ بەستاوەتن [ف] ۱) بارجایی یا جزئی نهادن؛ ۲) جاینین.
دەوقاندن: تەزموونی هێلکە بەدەدان بۆ هێلکە شکێنە [ف] امتحان پوست تخم مرغ با دندان.
دەوک: بوکە، سیانی بەڵای سەوزایی، شوکە [ف] سیدک، آفت نباتی.
دەوکە: شارێکە لە کوردستان [ف] شهری است.
دەوکیس: تۆراڵ، دۆزی دەکیسە گراوی هەڵچۆراو [ف] نوع کیسەای.
دەوڵ: ۱) دوڵچە؛ ۲) گەڵی، دوڵ [ف] ۱) دلو؛ ۲) دره.
دەوڵ: دەهۆڵ [ف] دهل.
دەوڵەت: ۱) دەزیاڵ؛ ۲) دارایی؛ ۳) جوکمات [ف] ۱) ثروت حیوانی؛ ۲) دارایی؛ ۳) دولت.
دەوڵەتمەن: دارا، پۆڵ [ف] ثروتمند.
دەوڵەتمەند: دەوڵەتمەن [ف] ثروتمند.
دەوڵەتی: شتی تایبەتی جوکمات [ف] مال دولت، مربوط به دولت.
دەوڵەمەن: دەوڵەتمەن [ف] ثروتمند.
دەوڵەمەند: دەوڵەتمەن [ف] ثروتمند.
دەوڵن: ۱) ئاوداسەت، دەرهاو؛ ۲) دەفی [ف] ۱) آبدارو شده؛ ۲) پوستهٔ جنگلی.
دەوڵیلک: دۆکی سەر ڕۆن کە فاڵ دەگرێ [ف] کف روی روغن مذاب.
دەوود: ۱) بەرەبە، شلتاغ؛ ۲) تەباڵەی بە دەست دروست کراو [ف] ۱) شلتاق؛ ۲) تابالهٔ با دست جلیده.
دەوەشاری: گوندێکە لەلای مەهاباد [ف] روستایی نزدیک مهاباد.
دەوەقوڵاخی: گیایەکە بۆ دۆکێوی دێش [ف] گیاهی برای دوغا.
دەوەقوڵاخی: دەوەقوڵاخی [ف] نگا: دەوەقوڵاخی.
دەوەڵان: تەباڵدان، هەڵاغ [ف] مخزن تابالهٔ.
دەوەن: دەفی، دەون [ف] پوستهٔ جنگلی.
دەوەنپەناش: بڕێکی لە کشتوو هەرای بێ فایدە [ف] کنایه از مجادلهٔ بیهوده.
دەوەنە: دەوەن [ف] پوستهٔ جنگلی.
دەوی: دەوەن [ف] پوستهٔ جنگلی.
دەویان: تماشا کردنی ئەنێ ڕۆژ بە وردی [ف] معاینه.
دەویت: دوبت، بێ ناموس [ف] بی ناموس، فرمساق.
دەویت: مەرەکەدان، دەوات [ف] دوات.
دەویز: وڵاخەبەزە، بەکسم [ف] ستور.
دەویقاندن: تەزموونی هێلکە بە دەدان، جێزینی هێلکە بۆ زەقی و خەرمی [ف] آزمون پوست تخم مرغ با دندان.
دەویلک: ۱) دۆ؛ ۲) شوکە، دەوک؛ ۳) دۆکی ڕۆنی داغ کراو [ف] ۱) دوغ؛ ۲) سیدک؛ ۳) تُرد روغن تفته.
دەویڵ: پارچەیەکی پارباڵ لە چەرم، زوڵ [ف] نوار بریده از چرم.
دەوین: دۆکێو [ف] دوغا.
دەه: یەکدەو [ف] عدد ده.
دەهیە: داعا [ف] درعهٔ تاشاش.
دەهێل: دەوڵ، تیکەڵان [ف] نگران.
دەهێندە: دەنگەاتی کەسێ بۆ خۆش ڕۆیشتن [ف] تشجیع اسب برای پورته رفتن.
دەهری: ۱) خوێن ساردی کوێ بەهیچ هەمەر؛ ۲) بی چەقین، سوور لە سەر هەمەس؛ ۳) زۆرتوڕە [ف] ۱) خونسرد؛ ۲) الجوج؛ ۳) بسیار خشمگین.
دەهەڵدا: ژنی تیر گۆشتی جوان جاك [ف] زن گوشتالوی زیبا.
دەهێل: دەوڵ، تیو [ف] دره.
دەهێنە: بڵاوا [ف] بخشنده.
دەهۆ: ۱) جاجیمی هەڵدراو بۆ داتەوڵە (گۆزێن)؛ ۲) گرێو قەڵ [ف] ۱) جاجیم برودوخته برای حمل و نقل غله؛ ۲) حیله و نیرنگ.
دەهۆڵ: تەبڵی گەورەی بەزم گێڕان [ف] دهل.
دەهۆڵدان: بڕێکی لە مرۆی ڕگ زل [ف] کنایه از آدم شکم گنده.
دەهۆڵدران: بڕێکی لە ئامرۆچون، ئاوڕان [ف] کنایه از رسوا شدن.
دەهۆڵژەن: کەسێ کە دەهۆڵ لێ دەدا [ف] دهل زن.
دەهۆڵکوت: دەهۆڵژەن [ف] دهل زن.
دەهەڵ: دەبەڵ، ئەدە، بازبازیان [ف] یاک دهم.
دەهەم: زەمارەی دوای نۆیەم [ف] دهم.
دەهەمین: دەهەم [ف] دهم.

دوهەلدە: دەهەلدە ▣ بخشند.

دەهێ: ئەدەبی هاتنی سێهەساڵە لە تایبەتدا، تێ، دێ ▣ دێ آید.

دەهێن: جانەوەری زۆر سەیر و تایبەتی ▣ جانور بسیار عجیب و بدشکل.

دەهیەلە: لە دەیاز بازنگ ▣ دەباد، یادەهم.

دەی: ۱) وشەی دڵدان؛ ۲) بانگکردن دان بۆ هاوبوون (بەدی، بەدەی)؛ ۳) دەنگ؛ ۴) گیایەکی گۆڵا لەسەر داری لێرەوار ▣ ۱) کلمهٔ تشجیع؛ ۲) بسوند دادن برای مخاطب؛ ۳) صدا؛ ۴) برگ خوراک زمستانی حیوانات.

دەیدەلە: جۆلانەی گوریس ▣ تاب.

دەیدیک: ۱) لانک، دەرگوش، پشکە؛ ۲) جۆلانەی ئیدانوستی منداڵ ▣ ۱) گهواره؛ ۲) تنی.

دەیر: دێر، گیایەکی گەڵا لە سەر دار ▣ تودهٔ برگ برای علوفهٔ زمستان.

دەیری: دەهری ▣ نگا: دەهری.

دەیز: گزر ▣ گیاه کوبنده برای علوفهٔ زمستانی.

دەیسێ: دابسێ ▣ مستعمل است.

دەیلە: دایاد، دالدە، دالە ▣ مادر.

دەیلاخ: بەچکە وشتر ▣ بچه شتر.

دەیلاغ: دەیلاخ ▣ بچه شتر.

دەیلەم: بازی، گۆسە، مەلەمە ▣ دیلم.

دەیم: دێم، جاندنی بە تەمای باران ▣ کشت دیمی.

دەیمەری: زەویی دیم ▣ زمین دیم.

دەیمەکار: ۱) جاندنی بە تەمای باران؛ ۲) زەوی دیم ▣ ۱) کشت دیمی؛ ۲) زمین دیم.

دەین: هەرز، وان، وانە، هەرز ▣ دام.

دەیندار: ۱) هەرزەدار، هەرزەدار؛ ۲) جۆرێ داری لێرەوار ▣ ۱) مدیون؛ ۲) نوعی درخت جنگلی.

دەیوس: دوبت، دەوبت، بێ ناموس ▣ قرمساق.

دەیەک: لە دە یاز بازنگ ▣ عشر، یادەهم.

دەیەم: دەهەم ▣ دهم.

دەیەمین: دەهەم ▣ دهم.

دێ: ۱) دوکڵ، دوکڵ؛ ۲) سۆمای جاو؛ ۳) کاری زایردەی دێن: (ئەوم دێ، هات دێ)؛ ۴) لێکە، (ئەمە تا ئەوی دێ)؛ ۵) وشەی هاندان: (دێ هەستە بڕۆ)؛ ۶) یاش وشەو پێش وشە لە دان بۆ هاوبوون؛ ۷) بەگشتا؛ ۸) دێو، ئەوەی تاوی بەترسە؛ ۹) گیایەکی کە لە سەر دار دادەبڕرێ؛ ۱۰) وردەبوونەوە ▣ ۱) دود؛ ۲) دیگ چشم؛ ۳) ماضی دیدن؛ ۴) دیگری؛ ۵) کلمهٔ تشجیع و تحریک؛ ۶) دهی، بدهی؛ ۷) والا؛ ۸) دیو، موجود ترسناک؛ ۹) توده، علوفه‌ای که روی درخت ذخیره می‌کنند؛ ۱۰) تأمل و دقت.

دێ: ۱) دایک؛ ۲) تاوایی، گوندی؛ ۳) گیایەکە لاو کیای هەڵکێراو بۆ زمستان؛ ۴) دنیا؛ ۵) ئەوەی هاتنی سێهەمیاتە: (دێ بۆ ماڵمان)؛ ۶) دەبێ، کەمتر: (دێ هەرێ، دێ وەیش)؛ ۷) زامان و وردەبوونەوە؛ ۸) وشەی لێ خوڕینی کەڵ و گامێش ▣ ۱) مادر؛ ۲) ده، روستا؛ ۳) توده علوفهٔ ذخیره شده برای زمستان؛ ۴) دنیا؛ ۵) می‌آید؛ ۶) باید؛ ۷) تأمل و دقت؛ ۸) کلمه راندن گاومیش.

دەبا: ۱) دایاد؛ ۲) رۆانین؛ ۳) دیمەن، چاوەنەنداز ▣ ۱) مادر؛ ۲) تماشا؛ ۳) منظره.

دەبانی: گوندی، جەنگی دێ، لادێی ▣ دهاتی.

دەبان: ۱) بەرچاو، تاشکرا؛ ۲) تریکی، جمع لا: (لە دەبان ئەوە بوم)؛ ۳) سەرو سیما، بەرچ ▣ ۱) پدیدار، آشکار؛ ۲) ترد؛ ۳) سر و سیما.

دەبارە: ۱) دایی تازە بەباوگ؛ ۲) بەرچاو، دیار؛ ۳) تەماڵ، کەروشکی خۆلەلاندا مەلاس گرتوو ▣ ۱) پدیده؛ ۲) آشکار؛ ۳) خرگوش در لانه خوابیده.

دەبارەی: ۱) تاشکراو بەرچاو؛ ۲) دایی تازە؛ ۳) گشتگەت یاسەوانی شەواە ▣ ۱) آشکار؛ ۲) پدیده؛ ۳) درمدبانی، کشیک.

دەبارناو: ناوی ناسراو ▣ اسم علم، اسم معرفه.

دەباری: ۱) بەرچاو، تاشکرا، خۆیا؛ ۲) پشکنین؛ ۳) سەرقات؛ ۴) ناوە بۆ بەباوان ▣ ۱) آشکار؛ ۲) تفتیش؛ ۳) رهاورد؛ ۴) نام مردانه.

دەباری‌دان: ۱) بەرچاوبەخشان؛ ۲) سەرقاتدان ▣ ۱) پدیدار شدن؛ ۲) سوغات بخشیدن.

دەباری کردن: ۱) نیشانە کردن؛ ۲) دەرخستن تا بیبینرێ؛ ۳) نیشانەدانی شتێکی خواردنی خواردنی ▣ ۱) دست نشان کردن؛ ۲) نشان دادن؛ ۳) سور نامزد کردن.

دەباک: دەهێن، دێ ▣ می‌آید.

دەبان: ۱) دەدان، ئەزان؛ ۲) دەستەی جاوبان بێ کەوت؛ ۳) خاچەبەرز، قەدەر، قلە ▣ ۱) دندان؛ ۲) دیدبان؛ ۳) ترسد.

دەبانا: شارێکی کۆنە شتە لە سەرێی عیراق ▣ شهری است در مرز عراق.

دەبان‌چەرمگ بۆن: دان سپی بونەوە ▣ کنایه از پیر و شدن.

دەبان‌ڕۆکڵە: دانەڕۆکە ▣ ولیمهٔ دندان درآوردن نوزاد.

دەبان کڵێمبون: دان دەبەست جون ▣ دندان برهم چسبیدن.

دەبان لێ تێرکردن: بڕێکی لە تەماح کردن ▣ کنایه از طمع کردن در چیزی.

دەبانە: دەدانە ▣ دندانه.

دەبانەزێکی: دانەچێرە ▣ دندان فرومه.

دەبای: ڕۆانین، دیا ▣ نگاه کردن.

دەبا: بەرچاو هاتبا: (ئازادیم دەبا بە سوبو) ▣ اگر دیده می‌شد.

دەباچە: پێشەکی کتێب، سەرەتای کتێب ▣ دیباچهٔ کتاب.

دەبیاڤ: دایکی باوک، دەنگ ئەبارکەوە ▣ مادر پدر.

دەبیکە: دەمکە ▣ کیسهٔ چرمین یا مشمع برای نگهداری آب.

دەبەی: زەویی خواردنی تاوایی، بەرخی ▣ زمین پایین آبادی.

دەبەگ: دەنگی گەورەی جەنگەڵ ▣ دنگ بزرگ جانگوسه.

دەبەگلی: گوندێکە ▣ روستایی است.

دەبەگە: گوندێکە لە کوردستان ▣ نام روستایی در کردستان.

دیتیار: ئەولو ئاشکرا [ف] هویدا.
دیتو: بەرچاوم کەوت [ف] دیدم.
دیتن: بەرچاوکەوتن [ف] دیدن.
دیتنەوە: بەدیاکردنی گومبوگ [ف] بازیافتن گم‌شده.
دیتوخ: جاوساغ، بینا [ف] بینا.
دیتوك: ئاوە پیداکەولو [ف] برگشته، تازه بەدوران رسیده.
دیتی: ۱) کەسێ شتی زۆر دیوە و بەشەزمسوتە؛ ۲) مسالی لە کۆلان پەیداکراو؛ ۳) کردەی زانیوەتی دیتن، جاوی پێ کەوت [ف] ۱) با تجربه، دنیا دیده؛ ۲) کودك سرراهی؛ ۳) ماضی دیدن، دید.
دیجامە: جەند پارچە پەڕۆی ڕەنگاوڕەنگە لێکی دەدەن و لە زلو گەورا دەکاری دەهێنن [ف] دیجامه.
دیجومە: دیجامە [ف] نگا: دیجامه.
دیچم: هەر دەچم [ف] حتماً می‌روم.
دیخۆن: دوخن [ف] بد شگون.
دید: ۱) نازناو بۆ خوشکی گەورە؛ ۲) خوشکی باوك، پلك [ف] ۱) خواهر بزرگ؛ ۲) عمه.
دیدار: ۱) سەرو سیما (بەڵام لە تەرزی دیدارنا)؛ ۲) بیوانەیار (هاتومە دیدارت) [ف] ۱) سیما؛ ۲) دیدار.
دیدار: خاوەنی ئاوایی، خێوی گوندەکان [ف] از ناب، مالك ده.
دیداریپی: جوەلا بۆ جاوێ کەوتن [ف] دیدنی کردن.
دیدك: سك [ف] سیرن طحال.
دیدە: ۱) جاو؛ ۲) دیتی، بەئەزمون [ف] ۱) چشم؛ ۲) باتجربه.
دیدە: وشەی بوالدی خوشکی گەورە، دادە [ف] کلمهٔ خطاب به خواهر بزرگ.
دیدەزەش: دیدك، سك [ف] طحال.
دیدەڤان: گوندێکی کوردستانە بەعەسی وڕانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.
دیدەلە: جوەلەی گوریس [ف] تاب طنابی.
دیدەکانی: هەڵبەزکی، داوەت، وەلان [ف] رقص دسته‌جمعی.
دیدەکانێ: لەگوریس بستن، جوەلە کردن [ف] تاب بازی.
دیدەن: دیدان، جوە جاوێ کەوتن [ف] دیدنی، دیدار.
دیدەنبین: جاوەر، شکاوی [ف] چشم اشکبار.
دیدەنی: دیدەن [ف] دیدنی، دیدار.
دیدەوان: ئەشکەرگری بان هەڵا [ف] دربان.
دیدی: زۆرباش، باوەت، باوان [ف] زن پیر.
دیدێ: دیدە [ف] خطاب به خواهر بزرگ.
دیر: دۆر، بەرامبەری نزیك [ف] دور.
دێر: ۱) درەنگ؛ ۲) جێگەی ڕەبەنی حاج‌پەرست؛ ۳) ئەمێزنە [ف] ۱) درنگ؛ ۲) دیر راهبان؛ ۳) گشنهٔ دور.
دێز: خەتێ لە نوسین [ف] سطر.
دیراخێن: نەوەیال، تەمەل، ئەمن گران [ف] تنبل، گران‌جان.
دیرادور: دۆرلەدۆر [ف] از راه دور.

دیرالۆش: گوندێکی کوردستانە بەعەسی وڕانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.
دێران: ۱) ئاوداشتن، ئاوەیری؛ ۲) گونجان، جێگا تێدابونەوە؛ ۳) بەپاکردن و پاك کردنی جەلە بۆ ئاش؛ ۴) ئی فەمەلی کۆست کەوتە؛ ۵) وڕان [ف] ۱) آبیاری؛ ۲) ظرفیت داشتن، گنجایش؛ ۳) بوجاری غله برای آسیاب؛ ۴) سیمرغ، درماندهٔ؛ ۵) ویران.
دێرانی: داشتنی ئەوی [ف] آبیاری کردن.
دێراو: ۱) بۆ زەمینی جاڵاکراو بۆ ئاوی ئاوبازی ئەدانی؛ ۲) ئاوبازی کردن [ف] ۱) جوب جوی؛ ۲) آبیاری شده.
دیرین: دۆرین [ف] دیرین.
دێرخێن: دێرخەن [ف] سست، تنبل.
دیرەوس: دۆرەدست [ف] خارج از دسترس.
دێرس: ۱) درەنگ؛ ۲) دێران؛ ۳) کەوتیار [ف] ۱) درنگ؛ ۲) ویران؛ ۳) قدیمی.
دیرسی: ۱) درەنگی؛ ۲) وڕانی؛ ۳) ئەمێزنە [ف] ۱) درنگی؛ ۲) ویرانی؛ ۳) باستانی.
دیرك: جێی ئاتی بەکۆکەی پیاوی زەمەن [ف] صومعهٔ راهب.
دیرکی: ۱) جۆرێ هەنجیر؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعەسی وڕانی کرد [ف] ۱) نوعی انجیر؛ ۲) نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.
دیرگا: ئەمێزنە، ئەمێن لە ڕۆژا [ف] دیرگاه.
دیرلەمێن: ڕۆژێکە لە مانگی ڕەبەندانا فەلەی کوردستان تاگری تێدا دەکەن [ف] روز آتش افروزی ترکیان کردستان در بهمن ماه.
دیروخە: دیراو بڕکردن و شکاندنی بۆ سەر دیراوی تر لە کەم‌ئاوی دا [ف] نوعی آبیاری جوب در موقع کم‌آبی.
دیروك: ۱) جیروك، ڕۆداوی خەیاڵی؛ ۲) ڕۆداوی مێژوویی [ف] ۱) افسانه؛ ۲) رویداد تاریخی.
دیروکشان: ۱) جیروك بێژ؛ ۲) مێژوبێژ [ف] ۱) افسانه‌خوان؛ ۲) بازگوکنندهٔ رویدادهای تاریخی.
دیرەخێری: گوندێکی کوردستانە بەعەسی وڕانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.
دیرەڤانی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی وڕانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.
دیرەك: کۆڵەکە، ستوون، ئەستونەك [ف] عمود، ستون.
دیرەکی: دیرکی [ف] نوعی انجیر.
دیرەگ: دیرەك [ف] ستون.
دیری: درەنگی [ف] درنگی.
دێری: گوندێکی کوردستانە بەعەسی وڕانی کرد [ف] نام روستایی که بعثیها ویران کردند.
دیریشکی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی وڕانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.
دیریك: ۱) مێژو، تاریخ؛ ۲) ڕۆژ کەوتیارا، قەدیمی؛ ۳) ناوی شارێکە لە

کوردستان [ق] ۱) تاریخ؛ ۲) باستانی؛ ۳) نام شهری در کردستان.
دیرین: زامرەی زۆر دوور، لەمێژینە [ق] دیرینە، قدیمی.
دیرینە: دیرین [ق] دیرینە، قدیمی.
دێز: ۱) ڕەشی، دژی سپی؛ ۲) ڕەشی تاماڵ بوو؛ ۳) دیزی شتو ئەدا لێ نان، دەفری گڵین بۆ جێشت ئەدا لێ نان؛ ۴) برێکی لە شووشە جوت قوتنە، بێ قەڵەز؛ ۵) بۆنەهانگ بەدیهەت؛ ۶) گشتەی گەل و گا بۆ زستان [ق] ۱) سیاه؛ ۲) رنگ خاکستری تیره؛ ۳) دیزی، دیگ گلی؛ ۴) گناه از جنس؛ ۵) بدبخت، بدشانس؛ ۶) توده برگ برای علوفهٔ زمستانی.
دێزاو: زێ گیج کە دە گەڵ دایکی هاتبێتە ماڵ زێ باوکی [ق] دختری که همراه مادرش به خانهٔ نامادری رفته باشد.
دێزاڵشە: دزەلە [ق] پیراهن بلند.
دێزک: دیزی جێشت ئەدا لێنان [ق] دیزی.
دێزک: دژی ڕەشی تاماڵ بوو [ق] خاکستری تیره.
دێزگ: ۱) دێزک؛ ۲) بێ تالح، بەوتەی خەت [ق] ۱) خاکستری تیره؛ ۲) بدشانس.
دێزە: دەفری گڵین شتو تێدا لێنان [ق] دیزی، دیگ گلی.
دێزە: دژ [ق] نگا: دژ.
دێزەبەدەرخوێنە: برێکی لە پۆشینی خوێ [ق] کنایه از پوشیدن دار.
دێزەبەکوڵ: کەسێ لەبەر بارانانی ماڵی زۆر ناوێری کۆچ بکا [ق] کسی که بخاطر حفظ اموالش نمی‌خواهد کوچ کند.
دێزەڵە: ۱) جەمەل، بێ کار؛ ۲) بەدبەخت [ق] ۱) تنبل؛ ۲) بدشانس.
دێزەلۆکە: دیزی چکۆلە، کێلە [ق] دیزی کوچک.
دێزەلە: جۆرە لە، دۆزەلە [ق] مرغان، توتی آست موسیقی.
دێزەلە: ۱) دێزەلۆکە؛ ۲) قوڵایی پشت سمت [ق] ۱) دیزی کوچک؛ ۲) گودی بالای باسن.
دێزەنگ: تەرە، تیزە [ق] شاخی.
دێزە: زەوەنت، ئاین، مەزهەب [ق] مذهب.
دێزەڵە: گۆڕ، گۆڵ، گلیشانە، وانکەو بەری دایکی دزکاوە [ق] لرزاننده.
دیس: توند، پێکەوەنوساو، بەسەریەکا نکار [ق] محکم چسبیده.
دیسا: ئەمجارەیش، دووبارە، ئیتر [ق] بار ایضاً.
دیسان: دیسا [ق] بار ایضاً.
دیسانەوە: دیسا [ق] بار ایضاً.
دیستان: بێ پاوەی من بە ڕوێش [ق] سایهٔ زیر دیگ روی آتش.
دیسک: سوینە، ئەستێ قوڕین [ق] طشت سفالین.
دیسکەڵ: ترسەکە، ترسەنەکە، دزکەکە بە جلکەوە دەترسێ [ق] حاذری است به لباس و بدنم می‌چسبد.
دیسی: داسی، بەرچی، تیزی [ق] نگا: داسی.
دیسۆ: گوڵەمەگ کە سواری دەڵەمەگ دەبێ [ق] سوار شدن سگ نر بر ماده.
دیسە: مەڕەکوی، بەری کۆڵی [ق] گوسفند کوهی.
دیسێ: داسێ [ق] مستعمل است.
دیش: ۱) تامرازی کار؛ ۲) کەلوپەلی ناوماڵ؛ ۳) تریش: ئاڵی دیش

بێنە [ق] ۱) ابزار کار؛ ۲) اثاثیهٔ منزل؛ ۳) دیگری هم.
دیشاف: دۆشاو، شوک [ق] شیرهٔ انگور و ... دوشاب.
دیشاو: دیشاف [ق] شیرهٔ انگور و ...
دیشلامە: جای تاڵ کە لەند دەبێ دەبێ دەبێ دەبێ [ق] جای قندهلو.
دیشلەمە: دیشلامە [ق] جای قندهلو.
دیشەو: دوێنێ، شەوانی [ق] دیشب.
دیڤ: ۱) کاڵا، دی دوقاڵ؛ ۲) دۆگ، دۆگە [ق] ۱) دیو؛ ۲) دیو.
دیڤ: دێو، عفریت کە لە جیرەکاندا هەیە [ق] دیو افسانه.
دیڤانە: دیوانە، جنت [ق] دیوانه.
دیڤۆک: هاروهاج، کەگرتەی زۆر [ق] شیطنت از.
دیڤۆنە: دیوانە [ق] دیوانه.
دیڤەرە: جەرچی، فرۆشتاری کەرواک [ق] بیکەور.
دیڤەلان: هەمیشە لەدوی دوو دوڤاک [ق] دنبالەرو سمج.
دیڤەلانک: دیڤەلان [ق] دنبالەرو سمج.
دیڤی: ۱) دەردەبەتاریکە؛ ۲) برێکی لە خەسی زۆر [ق] دیفم زوره؛ ۱) بیماری دی، سل؛ ۲) گناه از غیر جانکاه.
دیڤ: دیڤ [ق] نگا: دیڤ.
دیڤ کردن: برێکی لە مردن لەبەر خەفەتی زۆر [ق] کنایه از مرگ بدعلت غصهٔ بسیار.
دیڤل: کەلەشێر، کەلەباب، تیری مریشک [ق] خروس.
دیڤەت: ڕەبەرخوە، تێزامان [ق] وقت.
دیڤەدیڤەدان: گاڵە پێ کردن، تووڕە کردن [ق] مسخره کردن و آزاردن.
دیڵک: ۱) خەرەک؛ ۲) دیڤل [ق] ۱) دوک؛ ۲) خروس.
دیکانە: دەمکانە، دەموکانە [ق] مویرگ.
دیکانی: خەڵکی لادێ، گوندی [ق] دهاتی.
دێ کردن: لێ ڕەوەشەوە [ق] دفع کردن.
دیکل: دیڤل، کەلەشێر [ق] خروس.
دێ کلۆل: جۆرێ جێشتە [ق] نوعی آش.
دیکلۆک: جەجکە سەلاو، پاشکۆ [ق] کل مزه.
دێ گولان: شارۆکەیەکە لەلای سنە [ق] قصبه‌ای در منطقهٔ سنندج.
دیگە: ۱) ئەوێی دێ، ئاشەوازی دێ، جێ گوند؛ ۲) خاڵیات، خوشکی دایک [ق] ۱) جای دهکده؛ ۲) خاله.
دیگە: دیرە [ق] دیری.
دیل: ئەسیر، بەندی [ق] اسیر.
دیل: مێوەیەکی جانەوەران، دڵ [ق] دله.
دیل: ۱) مێوەیەکی زۆر لە جانەوەران وەک کەن سەگ، گورگ، ڕێوی، شێر، وورچ، دێوو هی تریش؛ ۲) بەخشین، گوراو لە شەڕ [ق] ۱) دله، مادهٔ بسیاری از جانوران؛ ۲) اسیر.
دیلاب: دۆلاب، دۆلاب [ق] دولاب.
دیلان: ۱) دەڵان؛ ۲) هەڵەزکین، داوەشە؛ ۳) گیژ و وەبەنگ، جەبوڵ؛ ۴) جوڵانە [ق] ۱) ترانوس؛ ۲) رقص گروهی؛ ۳) گیج و خل؛ ۴) تاب، طناب.

دیلاندن: دیلاندن [گ] ترازیدن.
دیلانده: دیلانده‌کردن، گوزه‌ده [گ] رامش کردن.
دیلانی: ۱) دیلانه؛ ۲) لاگوریس نشستن، جولانه کردن [گ] ۱) رقص کردن؛ ۲) تاب بازی.
دیلبان: ۱) قصه‌زن؛ ۲) دوزبیش، جمله‌دور [گ] ۱) سخن‌دان و زیرک؛ ۲) زبانمان.
دیلبلان: دیلبلان [گ] نگاه دیدن.
دیلبه‌ند: ترجمان، پاچه‌گار [گ] مترجم.
دیلکه: گوبیکه [گ] روستایی است.
دیلمو: هاش، گوز [گ] تاج.
دیلمار: جوزی مارمیلکه‌ی دیز [گ] نوعی مارمولک.
دیلمانج: پاچه‌کار، ترجمان [گ] مترجم.
دیلمنیز: دیزمیز، جیزیکی غلاله تاگر ده‌که‌موه [گ] از اجناد مسیحیان ترجمان.
دیلوک: سرای دانان، گوزانی بز هه‌لیه‌رکن [گ] ترانهٔ رقص.
دیلوکان: گوزانی بزی دانان [گ] ترانه‌خوان رقص.
دیله: نوره‌ساز، لوده [گ] لوده.
دیلمه: ۱) بنساله‌ی مزیکی که‌یشتن داوی جاهه‌ره‌ده‌کیوی (دیلمه‌ی‌گ.
دیلمه‌ئیز: ۲) لمخشه، بهرزی سه‌رسان‌بوتی [گ] ۱) پیشوسه، پیشی سادیه، دلمه؛ ۲) پوشهٔ سنگی سقف.
دیلمه‌بیا: شیمکه‌سه‌گی تیر خوار [گ] دلاسک مفت‌خوار.
دیلمه‌دن: برتی له‌ری زمان دیزی بی‌مه‌ره [گ] کلامه‌ی زبر سلیطه.
دیلمه‌یی: ۱) سیجی خاوی به‌بره‌داوشراو؛ ۲) به‌ستای دیلمه‌یی [گ] ۱) سقف پوشیده با تخته‌سنگ؛ ۲) بنای سنگ‌پوش سقف.
دیل‌به‌ند: دیلماج، ترجمان، دیلمار [گ] مترجم.
دیلمک: ۱) تکا، ئاراته‌و بز کهسی، سفات؛ ۲) دیزمال [گ] ۱) شفاعت؛ ۲) بالان، سفرن.
دیله‌کان: جولانه‌ی گوریس [گ] تاب طناب.
دیله‌کانی: لاگوریس [گ] تاب‌بازی.
دیله‌کیی: تکا [گ] شفیع.
دیلمه‌ئار: باری زه‌هرار [گ] مار سنی.
دیلی: لمخشه‌بهرزی میچ‌پوش [گ] تخته‌سنگ سقف‌پوش.
دیم: ۱) دیم؛ ۲) دیم‌و چلی (روخسار)؛ ۳) زیهمت، کولمه، کولی؛ ۴) دیم، جاویزی تیخوت [گ] ۱) کشت دیمی، زمین دیم؛ ۲) چهره؛ ۳) گونه؛ ۴) دیدم.
دیم: ۱) دیم؛ ۲) جزاسه‌ری ده‌جم، تیم، یم [گ] ۱) زمین دیم، کشت دیمی؛ ۲) می‌آید.
دیمانی: جی خوش کردن، ماهوه له‌ئو پی [گ] اقامت.
دیمباری: زه‌ماباند، باوزن [گ] تاهاری.
دیمان: ۱) جاویزی کهوته‌موی دوست؛ ۲) دیمان، جاویزان پی کهوت [گ] ۱) بازوبند دوست؛ ۲) دیدیم.
دیمانه: دیمان، جاویزی کهوته‌موی دوست (دیمانه‌ت به‌خشی ناسیم کردوی) [گ] بازوبند دوست.
دیم‌جامه: ۱) دیو جامه؛ ۲) شبی خه‌یالی به‌سه‌ر جاوا هاتن [گ] ۱) دیوجامه؛ ۲) شبح.
دیم‌چین: دیمه‌کار، کیل [گ] کشاورز دیم‌کار.
دیمزار: زه‌ویی دیم [گ] زمین دیم.
دیمکه: دیمکه [گ] نگاه دیمکه.
دیمه: ۱) دیم، روخسار؛ ۲) سه‌رکولمه؛ ۳) زولیش [گ] ۱) رخسار؛ ۲) گونه؛ ۳) روکش.
دیمه‌روک: دیمزار [گ] زمین دیمی.
دیمه‌شوره: زیشوه‌ی حمام، شتی سیه زان که حمام بوی پی ده‌شوین [گ] روشوره.
دیمه‌شوره: دیمه‌شور [گ] روشوره.
دیمه‌گل: ۱) داری ناو دیوار بز قایمی؛ ۲) ده‌شه، جیگه‌ی گاس که تامیره [گ] ۱) چوب لایهٔ دیوار؛ ۲) جای گاوآهن در خمین.
دیمه‌کان: ۱) جاهه‌راوی دیم؛ ۲) دیمه‌زار [گ] ۱) کشت دیمی؛ ۲) زمین دیم.
دیمه‌ن: جاوه‌ندان، به‌رچاو [گ] منظره.
دیمی: جاهه‌راوی دیم [گ] کشت دیمی.
دیمیله: ۱) هه‌رزیت کهوره، زوات؛ ۲) تروزی دیمی [گ] ۱) ارزن خوشه‌ای، ذرت؛ ۲) خیارچنبر دیمی.
دین: ۱) خوابه‌رستی؛ ۲) شیت، لیوه؛ ۳) زان، مالیون، (موکوزی به زگه‌ئه‌ویسوا)؛ ۴) جاوی کهوتن، دیتن [گ] ۱) دین، آیین؛ ۲) دیوانه؛ ۳) زایمان؛ ۴) دیدن.
دین: پی خواس [گ] یارهنه.
دینا: فوا، بهزوا، زانین [گ] افتاد، رواندن.
دینار: ۱) سه‌دیه‌کی ئیرانیکی ئیران؛ ۲) بیست درهمی باری ولاتی عاریب؛ ۳) بزه‌لوبار که‌ماله‌ی خیتی جیزاگوشه‌ی سه‌ری ئه‌ده‌ن [گ] ۱) یک‌صدم ریال ایرانی؛ ۲) بیست درم پول کشورهای عربی؛ ۳) حالی در بزی قمار خیتت.
دیناروه‌لد: هوزیکی کوردی [گ] طایفه‌ای از کرد.
دیناو: ده‌گان خوداوش [گ] مکاشفه.
دیناوه‌ر: فوادهر [گ] آلمانی.
دین‌ئه‌لک: کهوباوه‌ر، کهوبزوا به‌دین [گ] کبوتر در دیانت.
دینج: ۱) ئاسوده‌و بی‌خه‌م؛ ۲) جیگه‌ی ده‌ئایی [گ] ۱) آسوده؛ ۲) خلوت، دنج.
دینداری: ۱) به‌دین، خوابه‌رستی راست؛ ۲) داریکی لیزه‌واره [گ] ۱) متدین؛ ۲) نام درختی جنگلی است.
دینداری: به‌مانی هیانی کاره‌کانی ئایینی به‌ماشی [گ] عمل به احکام دین کردن.
دینفر: بی‌بزوا به‌خوا، کافر [گ] کافر.
دینمز: دینمز [گ] کافر.
دینگ: ۱) دنگ، تامیزی جه‌ئزی یاد کردن؛ ۲) دینگاوینگ [گ] ۱)

دنگ شالیکوبی؛ ۲) دسته هاون.

دینگه: ۱) دنگه، کوڵه‌که‌ی له به‌ردو قوڕ؛ ۲) شیت خانه‌ا ۱) نگا، دنگه؛ ۲) نیمارستان.

دینوک: ۱) که میکه، تۆزکاڵیک؛ ۲) شیتوکه‌ا ۱) اندکی؛ ۲) ساده، لرج.

دیشه‌وه: ۱) وه‌دیتن، دیشه‌وه‌ی گوم‌بوگ؛ ۲) دوباره دیتنی کەسێک‌ا ۱) بازیافتن گم شده؛ ۲) بازدیدن.

دیشه‌وه‌ر: ۱) دیشاوه‌ر؛ ۲) بڕوی میراث؛ ۳) ناوی مه‌ڵبه‌نده‌یکه له کوردستان‌ا ۱) مُشتی؛ ۲) پل صراط؛ ۳) منطقه‌ای در کردستان.

دیشه‌وه‌ری: ناژنناوی ژنانه‌یه‌کی به‌ناوبانگی کورده‌ا لقب یکی از دانشمندان مشهور کرد.

دیشی: ۱) سه‌ر به تاین؛ ۲) شیتانه‌یی‌ا ۱) آیینی؛ ۲) دیوانگی.

دیشێ: ۱) دوکه، دوکه‌که، ڕۆژی پێش ئەمڕۆ؛ ۲) ئەمڕێن؛ ۳) هزاره‌ا ۱) دیروز؛ ۲) می‌آورد؛ ۳) می‌آرد.

دیشیا: دوکه‌ا دیروز.

دیو: ۱) مه‌ڵبه‌نده (دیوی بردی، دیوی گەورکان)؛ ۲) جاوخساو: [ماڵه‌کەم سێ دیوی هەیە]؛ ۳) لا، ئەمڕاف: [پێش بان پشتی هەڵهات: [من لەم دیو بوم، لەو دیوی بڕیوکە، بە ئیرە دیار نیە]؛ ۴) دیتراو، بیراو‌ا ۱) منطقه؛ ۲) یکباب از خانه، یک اتاق؛ ۳) طرف، جهت: پشت یا روی چیزی؛ ۴) دیده شده.

دیۆ: ۱) شتێکه هەمیشەی و ئەرسنەو؛ ۲) گیسه گەڵو گیا بۆ زستان؛ ۳) لا، ئەمڕاف: بەرانبەر پشت‌ا ۱) دیو؛ ۲) تودهٔ علوفهٔ زمستانی؛ ۳) طرف، جهت: پشت یا روی هر چیز.

دیۆا: پارچەیەکی تاوریشمی‌ا دیبا.

دیواچه: دیباچه‌ا دیباچه.

دیواخ: تاڕا، خڵیکی‌ا پارچه‌ای که با آن صورت خروس را می‌پوشانند.

دیواخان: ۱) ژوری گەورەی ئۆداینشتن؛ ۲) ئۆدەی میوانی تاغاو خان‌ا ۱) محلس عمومی دهکده؛ ۲) اتاق مهمانی ارباب.

دیواخانه: دیواخان‌ا نگا: دیواخان.

دیوار: هەڵچنراوی بڵند له کەرەستەی ماڵ‌دروست کراو‌ا دیوار.

دیواربڕ: ئامرازی دیوارکوت کردن به دەست دروەا ابزار سوراخ کردن دیوار برای دزدی.

دیوازه: لیواری بڵند کراو وەک دیوارو کورستان‌ا کنارهٔ مرتفع.

دیوان: ۱) دیواخان؛ ۲) دەرگای میری؛ ۳) کۆمەڵی شیعر‌ا ۱) نگا: دیواخان؛ ۲) دستگاه دولتی؛ ۳) دیوان شعر.

دیوان: ۱) دیواخان؛ ۲) کوڵخەت، گرێ، ناکاداری کوتنه‌ا ۱) نگا: دیواخان؛ ۲) گسختگی میانبر ارباب.

دیوانخانه: دیواخان‌ا نگا: دیواخان.

دیواندن: ڕۆژ قسەکردن‌ا سخنور مجلس.

دیواندەر: کونبوگ له هەردو دیوا سوراخ بوو له دو طرف.

دیواندەره: شارێکه له کوردستان‌ا نام شهری در کردستان.

دیوانیی: بەرانبەری (کەوانی دیوانیی دەبەر کردنەوە)‌ا دارواله زیر وزو.

دیوانه: ۱) گێل، سێڵو ئەقڵ؛ ۲) بێوڕه، دەروێشکی شێتان‌ا ۳) وەک دیۆ؛ ۴) ئاگەنگاکەی دەغڵ که تازه سەر دەدەن‌ا ۱) گیج و ابله؛ ۲) درویش مجذوب؛ ۳) دیوسان؛ ۴) گیاهی که تاک و تنها سبز شده باشد.

دیوانی: ۱) سەر به دەوڵەت؛ ۲) جۆرێ جەمتی ئەرسن‌ا ۱) منتسب به دولت؛ ۲) نوعی خط.

دیواوەدەر: دیواهەڵدەر‌ا سوراخ از دوطرف.

دیواودیو: ۱) دیواسەدەر؛ ۲) دیواسیو‌ا ۱) سوراخ از دوطرف؛ ۲) واژگون، زیر و زبر.

دیوبەند: نوسینه‌ی ئەسڵیت جاکردنەوەا دعا که برای دیوانه نویسند.

دیوجامه: دیجامه‌ا نگا: دیجامه.

دیودڵ: بڕێکی له ئاژاڵ، تەرس‌ا کنایه از دل ترس.

دیوز: زەڵ، گەزاڵیه (دیوز بکه)‌ا برکشش.

دیوەخان: دیواخان‌ا نگا: دیواخان.

دیوەدەر: دیواهەڵدەر‌ا از دو طرف سوراخ شده.

دیوەڕژەن: ئاژاو دەکەڵی تێکەڵاوی خەستا‌ا دود و غبار غلیظ.

دیوەرە: جەرجی‌ا بیماری.

دیوەزمە: جنۆکەیەکە شەواند ئەسەوانو ئاڕا دەئەزموون‌ا غول بیابان.

دیوەڵنۆکە: جنۆکەی کوڕەباڵای هەموگیان تیسکن (وەک دیوەڵۆکە ئۆکی بەری بستی هانوو) مشوخ زاده‌ا جن کوتاه‌قد بشکل.

دیوی: کاری وەک کاری دیو، دیوانه‌ا کار دیو، دیوسان.

دیه: جارا‌ا دیه، جنس.

دیهۆ: ۱) وینەی دیەوان، دەی؛ ۲) دیۆ، گیسه گەڵای سەر دارا ۱) می، کلمهٔ تعجب؛ ۲) تودهٔ برگ درخت برای علوفه.

دیهات: گوندگەل، ئاوایی گەل‌ا دهات.

دیهاتی: لاگیری، خەڵکی دێ، لەدێ ئەنیشت جێ: (دەوڕ ئەشای خۆگرتن و خەمسی دیهاتیمە و سیاسەتزان / بە فوریای سەیلی جەدەو گرتن بیاوی دیهاتی) مەحالیسی‌ا دهاتی.

دیهی: دین، جاوێن کەوتن‌ا دیدن، دیدار.

دیی مه‌لای: گوندێکه‌ا روستایی است.

ر

را: ۱) به‌گیر: امیر و را؛ ۲) خیال: (رات ناکهین)؛ ۳) ریگ؛ ۴) بوچی: (مرا)؛ ۵) جان، کمرت، دمقه: (امیرا)؛ ۶) بی رازی بون: (رام لی به)؛ ۷) پیشکریکه راستو راست ته بیری و ته ربی ته گهچین (راه، راهه)؛ ۸) بلند: (راه)؛ ۹) هلاتی، تاوان: (راکه)؛ ۱۰) ده گلی: (بمن را)؛ ۱۱) لاچی: (ا تو را بو من)؛ ۱۲) جاوری: (بی راکه‌ونم راسم چنه‌کسا)؛ ۱۳) هیشتن: (لای خوتی راگره)؛ ۱۴) جمعن: (ازیکم دو بی راجموه)؛ ۱۵) تاوده: (دستم دو کونه راکرده)؛ ۱۶) فیر بون: (راهان)[ق] ۱) رای، فکر: ۲) ثابت؛ ۳) راه؛ ۴) چرا؛ ۵) دفعه؛ ۶) رعایت؛ ۷) پیشوندی است حالت افقی را می‌رساند؛ ۸) بلند؛ ۹) دور رفتن یا خساب؛ ۱۰) همراهی، با؛ ۱۱) طرف؛ ۱۲) مراقبت؛ ۱۳) هشتن؛ ۱۴) حلیفن؛ ۱۵) داخل؛ ۱۶) یادگیری.

راتسان: ۱) تاوده[ق]؛ ۲) ریگه‌ی سه‌فحر به تاول. تاوه‌ری[ق] ۱) مجرای فاضلاب؛ ۲) آبراهه.

راته‌سپارده: کسی که به ولاتیکه‌وه نازمراوه[ق] بیفاجی، سفارش شده.

راته‌نگاوتن: راستدراست ورزکردنی شتی به سمر بوشایی‌دا: (ته‌ناف راته‌نگیوه، دارمان بسمر خانو راته‌نگاوت)[ق] افقی از بالا دراز کردن.

راتاوتن: بسمرجون، گوزوران کردن[ق] گذرانیدن.

راتو: زنگ، گوران، جمله[ق] راهزن.

راته: بسمرجو، بهوریه بوری[ق] گشته.

راتیرون: ۱) بسمرجیون؛ ۲) هاتن و رویشتن[ق] ۱) گشتن؛ ۲) گذر کردن.

راچرو: رووادی بمهاو، گوزوران بوری[ق] گشته.

راچره: راچرو[ق] گشته.

راچگل: زیوان، کسی لمری مدروا[ق] رونده، رهرو، رهگذر.

راچگردن: راچرین[ق] نگاه راچرین.

راچواردن: ۱) راچاردن؛ ۲) برشتی لمبوز خوش زبان[ق] ۱) گذرانیدن؛ ۲) کنایه از خوشگذرانی.

راچوردو: راچرو، راچره[ق] گشته.

راچورده: راچرو، راچره[ق] گشته.

راچوری: راچره[ق] گشته.

راچورین: راچاردن، راچواردن[ق] گذرانیدن.

راچون: همسان، بمرچوبون[ق] برخاستن.

راچی: شاخه‌ای بشرو، زنجر[ق] رهبر.

راچیری: شاخه‌ای کردن، بمله‌دی کردن[ق] راهنمایی کردن.

راچیراندن: شمره جمله، شمرو همرای هنر به دم[ق] جدال لفظی.

راچیستن: بمخوه قایم‌کردن: (فشه‌کدانی راچیست)[ق] چیزی بخود بستن.

راچیز: به‌گیر[ق] مشورت.

راچیزگه: کوزی به‌گیر له کاری کردن[ق] مجلس استشاره.

راچیزه‌ك: راچیز[ق] مشورت.

راچین: راچون[ق] برخاستن.

راچینی: ۱) بروا بی کردن، باوه‌ری‌هاتن؛ ۲) تن‌راچیری[ق] ۱) اعتماد؛ ۲) حساب کردن روی کسی.

راچینین: ۱) تن‌راچینی؛ ۲) بروایی[ق] ۱) حساب کردن روی کسی؛ ۲) اعتماد کردن.

راچیسان: ۱) امیر جیابوته‌وه؛ ۲) راسان[ق] ۱) ناگهان جدا شدن؛ ۲) دست جمله گرفتن.

راچیسگان: تمیزو بمغز جیابوته‌وه[ق] یکهو جدا شدن.

راچیسگاندن: رماندنی له‌ناکاو[ق] رودن ناگهانی.

راچیون: ۱) تاخن، بمستوان، حسته‌لو به بهیز؛ ۲) جمبری زووادو بو بیاوی لمغز گموره‌تر[ق] ۱) آکه با فشار، جیاشدن؛ ۲) رابرت.

راچیزاندن: بمستوین، تاخنین، بمزور له‌ناوان[ق] با فشار فروکردن، جیاشدن.

راچورت: جمبری زووادو راچوز[ق] رابرت.

راچورتچی: کسی که جمبری زووادو بو گموره دمنوسی[ق] گزارشگر.

رابەز: توندوتۆڵی، گورج و گۆڵی، چالاکی ◻ نشاط و چالاکی.

رابەزاندن: ۱) کار یان کەسێک هێنان بە بەزبونی؛ تەنجام دان؛ کارانەدا ۲) لەخەو هەڵساندن، زەمەوکردن ◻ ۱) انجام دادن چالاکانه ۲) از خواب بیدار کردن، از خواب پراندن.

رابەزکاندن: ۱) بن هەڵچۆن بە دارو چیا؛ ۲) بەو مۆڵە دادانی سەگ و... ◻ ۱) بالا رفتن از درخت و کوه؛ ۲) بر دو دست خوابیدن سگ و...

رابەزمون: تێزاەوی، تێزاەدین، شایان زانین؛ (دەخوی رابەزمو تەرکاو بکا) ◻ شایسته دانستن، سزاوار دانستن لیاقت در کسی، روی کسی حساب کردن.

رابەزین: ۱) لەبێر بڵەبون، زوهەستان؛ ۲) گورج دەس بەکاربون؛ ۳) لە تەکیو لەخەو هەستان؛ ۴) داچڵەکان، هەڵچزین؛ ۵) ڕاست بوەوەی گەل دژی حوکمات، شۆڕش ◻ ۱) ناگهان خیز برداشتن؛ ۲) فرز دست بەکار شدن؛ ۳) بکهو از خواب پریدن؛ ۴) یکه خوردن در جهیدن؛ ۵) قیام عمومی بر علیه حکومت، انقلاب.

رابەرین: کەسێ کە ڕابەرێنێ ◻ فاعل مرابەراندن.

رابەڵکاندن: ڕابەزکاندن ◻ نگا: ڕابەزکاندن.

رابەند: هاتوچوی بە پەلەپەل، تەوسەر تەوسەر، ڕاوێچکە ◻ آمد و رفت پاشتاب در یکجا.

رابیچان: ۱) بەدەرخۆدان و بەدەر بردن؛ ۲) خۆ گورج گرتنەوە؛ ۳) راساتن، ڕاساڵین ◻ ۱) جلوانداختن و پاشتاب بردن؛ ۲) لباس پوشیدن؛ ۳) نگا: راساڵ.

رابیچ کردن: رابیچان ◻ نگا: رابیچان.

راتب: ۱) جیرە، بژوین کە دەدرێ بە دەرس خوێن و کارکەری دەوڵەت؛ ۲) ئەو کەل و پەلەی ڕاوکەر لە پشتی خۆیانی دەبەستن ◻ ۱) جیره، مواجب؛ ۲) وسایلی که صیاد بهمراه خود حمل می کند.

راتبە: راتوە ◻ کمک هزینهٔ طلبه‌ها.

راتڵەقان: هەڵاتی دەفری شتی تراو ◻ جستن ظرف مایعات.

راتڵەقاندن: هەڵاتنی دەفری شتی تراو ◻ تکان دادن ظرف مایعات.

راتڵەکان: راتڵەقان ◻ نگا: راتڵەقان.

راتڵەکاندن: راتڵەقاندن ◻ نگا: راتڵەقاندن.

راتوە: راتبە، راتبە، خێری ئاوو شتێ تر کە بە فەقێ دەدرێ ◻ بخشش به طلبه علوم دینی.

راتوە: راتو ◻ نگا: راتو.

راتەکان: جوڵانی بەتوند ◻ تکان شدید.

راتەکاندن: ۱) کەکان پێدانی توند؛ ۲) کەکاندنی ڕابەغ لە بڵندەوە ◻ ۱) تکان دادن شدید؛ ۲) تکاندن پارچه و زیراندازی از بالا به پایین.

راجڵین: ڕاجەنین، شەڕان ◻ یکەخوردن.

راجە: بەیاخ، داوەستی دێز ◻ جوجستی بلند.

راج: ئەزای چی، بۆچی، لەبەر چی ◻ چرا.

راچاندن: ڕابەڵ کردن، ڕۆکردنی داوی چنین بۆ ئەوەی پڕ، داچاندن ◻ رده کردن نار بافتنی.

راچاوکردن: هەڵبڕاڕین و بەدەرچاو گرتنی کەسێ یان شتێ بۆ کارێک ◻ انتخاب چیزی یا کسی برای انجام کاری.

راچراندن: ڕاسەوراست دڕاندن ◻ اتفی درنده.

راچڵە کاندن: داچڵەکاندن ◻ نگا: داچڵەکاندن.

راچڵەکین: داچڵەکین، راچلین ◻ نگا: داچڵەکین.

راچون: ئەو پاش ڕۆیی ◻ فرو رفتن زمین.

راچە: ۱) داڕەژای خاوا؛ ۲) بۆچی، لەبەر چی ◻ ۱) پاشکشی تاموو؛ ۲) بەرچیغ ◻ ۱) آوار بر سقف؛ ۲) برای چه؛ ۳) سنج چیش؛ ۴) چوب سیخ چیغ.

راچەفت: بر بنی لەکەم ئاوەزو تەگبیر بەران ◻ کنایه از احمق.

راچەناندن: لەبەر ترساندن ◻ یکهو ترساندن.

راچەنین: لەبەرینی کەم لە شتێکی لەبەرو تەکاو ◻ یکه خوردن.

راچیتە: سیابی مەرمانی بزنشک، توسقەی چەکیم ◻ سبحهٔ دکتر.

راخ: ۱) گردو کێوی سەر (لە گیا؛ ۲) خەم، مەیسەت ◻ ۱) تپه و کوه سرسبز؛ ۲) غم.

راخران: داخران، بان کرانەوەی ڕابەغ لە سەر زەوی ◻ گسترده شدن.

راخراندن: ڕاکێشان بە زەمین ◻ بر زمین کشیدن.

راخراو: ۱) ڕابەخسی بەزەوی دا بان کراو؛ ۲) بەزێ کراو، وەسەر زەگەخراو ◻ ۱) گسترده؛ ۲) راهی شده.

راخستن: ۱) ڕاخران، بان کردنەوەی ڕابەغ؛ ۲) بەزێ کردن، لەزگەدا دان ◻ ۱) گستردن؛ ۲) راه‌اندازی؛ راهی کردن.

راخشین: ۱) خوشین، شیلەهەبان، بەخزین ڕۆشتنی مار و خەزوکی تر؛ ۲) ڕاکشانی تەسترە لە عاسمان ◻ ۱) خزیدن خزنده؛ ۲) تیر کشیدن ستاره.

راخوزین: ۱) هەڕەتە کردن؛ ۲) هاتەدانی بارەبەر بۆ خۆش ڕۆشتن ◻ ۱) تهدید؛ ۲) طی کردن جیوان.

راخوستن: بەناردن، جوتەزێر دالدەی... ◻ التجا کردن، پناه بردن.

راخوشین: راخستن ◻ نگا: راخستن.

راخە: لە زەویدا بانی یکەو ◻ یکسر، تیر بە گسترده.

راخەر: ۱) ڕابەغ، بەرو جەسەر و هەرچی لە سەر زەوی بان دەکرێتەوە؛ ۲) کەسێ زێر لەدار بان دەکاتەوە ◻ ۱) زیراندار؛ ۲) گسترنده.

راد: بەزی تیری کەوان، جوتکەی لای جوارەی تیر ◻ پرهٔ تیر، سوفار.

رادار: ۱) ڕابەڕ؛ ۲) ڕێوان، ئاگاری زەگە؛ ۳) پیاو دەرگر، باجگیر ◻ ۱) راهزن؛ ۲) راهدار، پاسبان راه؛ ۳) باجگیر.

رادارانە: پیاکی سەرەڕی، باجێ کە لە زەگە دەدرێ ◻ باج سر راه.

رادارخانە: جیگەی باج ساندن لە سەر زەگە ◻ باجگاه.

راداری: باجگری ◻ باجگیری.

راداشتن: ڕیابەندی مەدال لە سەر دەستان ◻ بچه بر دست گرفتن برای دفع ادرار و مدفوع.

رادان: ۱) تەسیارەن بۆ سازکردن؛ (کەوام بە رادان دابەدا؛ ۲) بەدەر خۆدان و ماشتن؛ ۳) زیدە ئوڵی ئاوی زەلەلە مانگەشەوەدا؛ ۴) داڕژ کە لە بانی گۆڕکە بە مرگانەوە دانین؛ ۵) داگرساندنی سوربە ◻ ۱) سفارش ساختن؛ ۲) جلو رویدن؛ ۳) مد دریا؛ ۴) چیزی که به جای

قفل پشت در نهند؛ ۵) افروختن بخاری.

زادانه: گوسفندی که له لای ده‌غه‌ده‌ی‌ئاوه‌ڵانی بزنیک نقه.

زادو: هه‌ڵاتنی کچ ده‌گه‌ڵ کوڕ ئی بزنی دایکو باب ئه‌ڤرا دختر یا پسر.

زادوکه‌وتن: کچ ده‌گه‌ڵ کوڕ هه‌ڵاتن ئه‌ڤرا دختر یا پسر.

زادوتان: که‌وته‌سوتن گیانداریکا به‌هار ئه‌ڤرا دنبال کردن یاشتاب.

زادوی: ئامرانی‌که ده‌نگی هه‌مو دنیا به‌گوی ده‌گه‌یه‌نن، زادئ بسکه‌ئه‌ڤرا رادیو.

زادوئن: زادوئ ئه‌ڤرا رادیو.

زاده: ۱) له‌نسه‌دان؛ ۲) جلوئسه‌تی؛ ۳) بارنسه؛ ۴) کلیلی داریو قفلی داریی؛ ۵) بر سیدا کردن راهیشتن ئه‌ڤرا ۱) انسداد؛ ۲) کیفیت؛ ۳) حجم؛ ۴) کلید چوبی؛ ۵) اسلحه گرفتن برای جنگ.

زاده‌ی: نوزه‌ن، تازه داهاتگ ئه‌ڤرا تازه ایجاد شده.

زاده‌ست: خوتان به ده‌ستاوه ئه‌ڤرا تسلیم شدن.

زاده‌ست کردن: وه‌گیر هیتان ئه‌ڤرا گیر آوردن.

زادئ: ناوه‌یو پیاوان ئه‌ڤرا نام مردانه.

زادیو: زادوئ ئه‌ڤرا رادیو.

زادیوئ: زادوئ ئه‌ڤرا رادیو.

زاڕ: ۱) لهیه‌ر چه‌ک بلاوبوگ، هه‌ڵاهه‌ڵا (گوتنه‌که هه‌ند کوڵوو زاڕ بوگه)؛ ۲) سه‌گی ئه‌ڤرا ۱) لهیده از حرارت؛ ۲) سگ مرده.

زاڕا: ۱) وازوازی، هه‌ره‌وه‌م له سه‌ر هه‌وایه‌ک؛ ۲) خه‌ن‌خه‌ن ئه‌ڤرا ۱) متلبلب، بدعهدی مزاج؛ ۲) راهزن.

زاڕان: به‌گیرهیتان و ڕاکه‌ندن ئه‌ڤرا گیر آوردن و ربودن.

زاڕاسین: زاڕان (که‌ڤشیری که ده‌یی کرد له ئه‌نگوئی که‌ڤشیر / زای زقینی به شه‌قی میسلی کوری ئالانی) دشیخ ره‌زا ئه‌ڤرا گیر آوردن و ربودن.

زاڕفین: زاڕفان ئه‌ڤرا نگا: زاڕفان.

زاڕفین: که‌سئ که شت ده‌زڤینئ، که‌وتی شت ده‌زڤینئ ئه‌ڤرا ربایندهٔ ناگهانی.

زاڕوف: زئ گوزین، ڕنگه‌ی هاتوچوئی گشتی ئه‌ڤرا راهرو عمومی.

زاڕوڤان: زاڕفان ئه‌ڤرا نگا: زاڕفان.

زاڕوو: زاڕوف ئه‌ڤرا راهرو عمومی.

زاڕ: ۱) شاخی باخه‌ت، شته بچووکی سه‌ر کوو؛ ۲) سوڕ ئه‌هینئ؛ ۳) چیروکی کورت، سه‌رگوزه‌شته؛ ۴) قسه‌ی ئه‌ڤشانه ئه‌ڤرا ۱) صخرهٔ بزرگ یکپارچه در بالای کوه؛ ۲) زار؛ ۳) داستان کوتاه؛ ۴) گفتگوی موشانه.

زاڕاف: زاڕوو، جوان کراو ئه‌ڤرا آراسته شده.

زاڕان: ۱) خۆ ده‌ڕۆکردن، باڵ که‌فتن، ڕاکشان؛ ۲) خه‌وتن، نقشتن؛ ۳) خۆکساڕکردن، ئامساده‌بوون ئه‌ڤرا ۱) دراز کشیدن؛ ۲) خوابیدن؛ ۳) آمادگی.

زاڕاندن: ۱) خه‌واندن، ده‌خه‌وکردن، نواندن؛ ۲) جوان کردن ئه‌ڤرا ۱) به‌خواب واداز نمودن، خوابانیدن؛ ۲) آراستن.

زاڕاندنه‌وه: جوان کردن، ڕاکه‌وتیاندن، ئه‌ڤشاندن له پشتو ئه‌ڤرا پشت دادن، آراستن.

زاڕانن: جوان کردن ئه‌ڤرا آراستن.

زاڕانه‌وه: زاڕانن ئه‌ڤرا آراستن.

زاڕانه‌وه: جوان و ڕیکو پیکه‌وه‌بون ئه‌ڤرا آراسته شدن.

زاڕاوه: جوان کراو ئه‌ڤرا آراسته.

زاڕایی: ترسئ، خه‌وتو ئه‌ڤرا خوابیده.

زاڕدار: که‌سئ که به نهینئ ده‌زانئ و ئای ده‌کئشئ، سوڕه‌ڵگر ئه‌ڤرا رازدار، امین سر.

زاڕڤان: زاڕدار ئه‌ڤرا رازدار.

زاڕقی: ۱) گوڵیکی سپی بۆن خۆشه؛ ۲) جۆری ئری ئه‌ڤرا ۱) گل رازقی؛ ۲) نوعی انگور.

زاڕگرن: له خوا پاڕانه‌وه به سه‌رکه ئه‌ڤرا مناجات زیرلبی.

زاڕگر: که‌سئ که ڕۆوات هه‌یه نهینئ ئۆ ئاشکاڕ ناکا ئه‌ڤرا رازدار.

زاڕمان: زاڕاو ئه‌ڤرا آراسته.

زاڕۆنه: سه‌کۆئی پیر ده‌ڕگا، خواحاشتین ئه‌ڤرا سگوئی جلو در.

زاڕه: جه‌روکی خه‌ماڵی ئه‌ڤرا افسانه.

زاڕه‌ن: ڕیگه، جه‌نه، گۆڕان، خرابه‌که‌ر ئه‌ڤرا رهزن.

زاڕه‌وان: که‌سئ له هه‌ڵچوون به ئیشه‌شاخان ڕا ئۆر به‌کاره ئه‌ڤرا کره‌وپیما، صخره‌پیما.

زاڕی: قابل، قادئ ئه‌ڤرا راضی، خشنود.

زاڕئ: جیرڵک ئه‌ڤرا داستان.

زاڕیاڕ: هاوده‌م، هه‌واڵی ئه‌ڤرا ۱) ڕازدار ئه‌ڤرا رازدار.

زاڕیاڵک: گۆڕین، کۆبه‌ئه‌ڤرا گشنئ وحشی.

زاڕیانه: گیایه‌که بۆ ده‌رمان ده‌مئنئ ئه‌ڤرا گیاه رازیانه.

زاڕیانه‌وه: زاڕانه‌وه ئه‌ڤرا آراسته شدن.

زاڕین: زاڕان ئه‌ڤرا نگا: زاڕان.

زاڕینه‌ر: جوان که‌ر، ده‌زاڕین ئه‌ڤرا آراینده.

زاڕینه‌ره‌وه: زاڕینه‌ر ئه‌ڤرا آراینده.

زاڕینه‌وه: زاڕینه‌ر ئه‌ڤرا آراینده.

زاڕ: کاریته، دیره‌ک ئه‌ڤرا بالای تیر یا ئه‌ڤرا سقف.

زاڕا: ۱) جوڵانه‌وه‌ی ئه‌ڤشه‌وه‌و داوه؛ ۲) خه‌ونیت؛ ۳) باڵ که‌فتن ئه‌ڤرا ۱) به جلو و عقب تکان خوردن؛ ۲) خوابیدن؛ ۳) دراز کشیدن.

زاڕان: ۱) زاڕان؛ ۲) هه‌ڵزان، هه‌ڵزان، جوڵانه‌وه‌ی ئه‌ڤشه‌وه‌و داوه‌و ئه‌ڤشه‌وه، له‌ڕیه‌وه ئه‌ڤرا ۱) نگا: زاڕان؛ ۲) تکان خوردن گهواره مانند.

زاڕاندن: به‌ره‌و پیش و پاشه‌وه ڕاوتن، له‌ڕاندن ئه‌ڤرا تکان دادن گهواره مثلاً.

زاڕاندنه‌وه: له‌ڕانه‌وه به‌ره‌و دو لا ئه‌ڤرا جنبیدن به دو طرف.

زاڕانن: زاڕاندن ئه‌ڤرا نگا: زاڕاندن.

زاڕانه: ۱) زاڕانه؛ ۲) ناوی گوندیکه ئه‌ڤرا ۱) رازیانه؛ ۲) نام دهی است.

زاڕانه‌وه: زاڕاندنه‌وه ئه‌ڤرا جنبیدن و نوسان.

زاڕوو: ۱) لای به‌رز له کوڕدا؛ ۲) ده‌سه‌ڵاتدار ئه‌ڤرا ۱) جای بالا در مجلس؛ ۲) حاکم.

رَاژه: ۱) دوره‌ی کارنشد؛ ۲) تاتلوه‌ای بیخ؛ ۳) راوه، ماسالیدانه‌ی وانه کردن؛ ۴) کاریو کردن، خدمت ◻ ۱) بالا؛ ۲) الوار سقف؛ ۳) شرح و تفسیر؛ ۴) خدمت.

رَاژه‌دادن: رَاژانِدن ◻ نگا: رَاژانِدن.

رَاژه‌نِدن: رَاژانِدن ◻ نگا: رَاژانِدن.

رَاژِن: ۱) رَاوِج؛ تهو شتی که سفر زه‌وین بان که کشرنه‌وه؛ ۲) باشوو؛ ۳) زِرده‌دست ◻ ۱) زیراندان؛ ۲) جنوب؛ ۳) مطیع.

رَاژِن: کسی که رَاژانِدن کاریه‌تی ◻ جنباننده، جنبان.

رَاس: ۱) دژی خوار؛ ۲) دژی دوژ؛ ۳) زه‌وا؛ ۴) ریگه‌ی بی پیچ؛ ۵) زه‌وی تخت؛ ۶) پیرانیه‌ری چپ ◻ ۱) چند کیج؛ ۲) سخن صحیح؛ ۳) درست؛ ۴) مستقیم؛ ۵) زمین هموار؛ ۶) مقابل چپ.

رَاسا: ۱) خوشی تخت؛ ۲) شتی راست بی پیچ و لاری؛ ۳) به دست گه‌لی کرد ◻ ۱) زمین هموار؛ ۲) خط مستقیم؛ ۳) بحالت تهدید دست بلند کرد رست زین گرفت.

رَاسان: دست پیر کردنه‌وه بو هه‌ڕه‌شه. (به شت لیم رَاسا) ◻ دست بلند کردن به‌قصد تهدید؛ راست زین بخود گرفتن.

رَاسایی: تخته‌ی زه‌مین ◻ هموار زمین.

رَاس‌بونه‌وه: ۱) هه‌ڵساوه‌ته‌وه، دوای که‌وتن راست بونه‌وه سه‌ر پا؛ ۲) له خوشی چاوبو؛ ۳) له خواری ڕزگاربون ◻ ۱) برخاستن پس از افتادن؛ ۲) شفا یافتن از بیماری؛ ۳) راست شدن کج.

رَاسپاردن: فه‌ویتی کردن ◻ سفارش کردن.

رَاسپارده: ۱) کسی که کاریکی بی سپیرراوه؛ ۲) لارزاو بو کاریاک ◻ ۱) سفارش شده؛ ۲) فرستاده.

رَاسپاره: رَاسپارده ◻ نگا: رَاسپارده.

رَاسپِن: خاوه‌نی رَاسپاردن ◻ ۱) سفارش کننده؛ ۲) فرستنده.

رَاسپِران: رَاسپاردن ◻ نگا: رَاسپاردن.

رَاسپِراو: رَاسپارده ◻ نگا: رَاسپارده.

رَاسپِری: فه‌ویتی، کاری که ته‌وری به رَاسپارده ◻ سفارش، توصیه.

رَاست: ۱) رَاس؛ ۲) جوری هه‌ڵسه‌رکی؛ ۳) هه‌واو ته‌گی گوزاری؛ ۴) زوبه‌زوبی. (رَاستی هاتم) ◻ ۵) جیگه، ئاقار. (ئه‌و رَاسته ئوتی هاتم) ◻ ۱) نگفته؛ راس؛ ۲) توصی رفتن؛ ۳) آهنگی تست؛ ۴) مقابله؛ ۵) جای معین.

رَاسا: رَاسا ◻ نگا: رَاسا.

رَاستاڵ: مروی جیگیرو ◻ راستگوی مورد اعتماد.

رَاستان: ۱) ته‌خته‌ان، رَاسایی؛ ۲) پیاوچاکان ◻ ۱) هموار زمین؛ ۲) مردان خدا.

رَاستاندن: راست کردنه‌وه‌ی خوار ◻ راست کردن کجی.

رَاستانه: له راستی‌دا، له رَاسته قینه‌دا ◻ در حقیقت.

رَاستاهه‌ڵ: پیرانیه‌ر به به‌کتر ◻ برابر.

رَاستایی: ۱) ته‌خته‌ایی، دشت، زه‌مینی ریکه؛ ۲) پیرانیه‌ر (له رَاستایی چیمه‌که‌ی)؛ ۳) لای رَاسته ◻ ۱) پهنه، زمین هموار؛ ۲) طرف مقابل؛ ۳) طرف راست.

رَاست بِراست: راسته و راست ◻ بی‌رودربایسی، صریح.

رَاست بونه‌وه: رَاس بونه‌وه ◻ نگا: رَاس بونه‌وه.

رَاست‌بیژ: پیرانیه‌ری دروزن ◻ راستگو.

رَاست بین: دڵی پاک، بیر راست ◻ واقع بین.

رَاست دوو: ۱) راست بیژ؛ ۲) رَاست بیژ ◻ ۱) راستگو؛ ۲) دروغگو.

رَاست دیمی: له‌کوڵ ریکه و بیکی ◻ نظر.

رَاست‌رو: راست بیژ ◻ راستگو.

رَاست‌رونی: دان پیرانیی دانیان ◻ اعتراف به حقیقت.

رَاست‌رویی: رَاست‌رو ◻ راستگو.

رَاستك: ته‌خته‌ی و راستایی ◻ صافی و همواری.

رَاست کار: مروی بی لاری و خواری، بی گری و دری ◻ درستکار.

رَاست کردن: ۱) ئاشناکردنی بی دوو؛ ۲) له لاری ڕزگار کردن؛ ۳) سازکردن و دڵ‌ساختی کچ، ئاوکردن. (له رَاست کردنی ئه‌و کیژه‌ی ئه‌م زور دیت) ◻ ۱) راست گفتن؛ ۲) کج را راست کردن؛ ۳) بدست آوردن دل دختر.

رَاست کرده‌وه: ۱) هه‌ڵساندن، رَاکردن، بلندکردن؛ ۲) له خواری ڕزگارکردن ◻ ۱) بلندکردن؛ ۲) کج را راست نمودن.

رَاستکردن: رَاست کردن ◻ نگا: رَاست کردن.

رَاست کوتن: دریژه کردن له قسه‌دا ◻ راست گفتن.

رَاست کمر: ده‌لاقی نیوان کیوکوڵ ◻ دلال محبت.

رَاست کمره‌وه: ۱) کسی که خوار رَاست ده‌کا؛ ۲) هه‌ڵه‌ی نوسراو لابر ◻ ۱) راست کننده؛ ۲) غلط‌گیر، تصحیح کنندهٔ غلط.

رَاست گو: دریژه‌کهر، رَاست‌بیژ ◻ راستگو.

رَاست گوتن: رَاست کوتن ◻ راست گفتن.

رَاستگویی: بیته‌ی رَاست گو ◻ صدقگویی، راستگویی.

رَاست‌وانن: رَاست کوتن ◻ راست گفتن.

رَاست‌وتن: رَاست کوتن ◻ راست گفتن.

رَاست‌وچه‌پ: ۱) قیله‌وقانج، تیکاوتیك؛ ۲) ئامرازیکه شیشه‌ی له ته‌نگا گیر بوی بی ده‌رده‌هیشتنه‌وه؛ ۳) ئاڵه‌ی پیراندنی پاڵی رَاستو چوپه له چاره‌کردنی پشت وه‌رگه‌ڕاندا ◻ ۱) دو چیز را به حالت آویزی درهم کشیدن؛ ۲) ابزار، مردن آوردن سیخ تفنگ گیر کرده در لوله؛ ۳) دست راست و پای چپ یا بالعکس کشیدن برای معالجه.

رَاست‌وڕه‌وان: قسه‌ی بی پیچ‌وپه‌نه‌و بیگه ◻ راه و صریح.

رَاستوك: پیاگی بی دروو ◻ صادق و راستگو.

رَاست‌وه‌بون: رَاس بونه‌وه ◻ نگا: رَاس بونه‌وه.

رَاست‌وین: رَاست بیژ ◻ راستگو.

رَاست‌ویژی: رَاست گویی ◻ راستگویی.

رَاسته: ۱) خشت گیش؛ ۲) دارپکی دوڵك بو تیزبونی رَاسی و خواری پیرانی؛ ۳) قه‌یسه‌ری، بازاری سه‌رپاپوشراو؛ ۴) جوری هه‌ڵیزکی رَاست؛ ۵) ریگه‌ی بی پیچ. (له رَاسته‌ی خه‌یاباندا)؛ ۶) پیرانیه‌ری جیمه. (دیستی رَاسته)؛ ۷) گوشتی پشت‌ماری ◻ ۱) خط کش؛ ۲) چوبی دوشاخه برای اندازه‌گیری در آسیا؛ ۳) راسته‌بازار تیمچه؛

۴) نوعی رقص؛ ۵) راه بی‌پیچ و خم؛ ۶) طرف راست؛ ۷) گوشت راسته.

راسته‌بازار: قیصری [ف] راسته‌بازار.

راسته‌رَی: رَگی بی‌پیچ [ف] راه راست، صراط مستقیم.

راسته‌قانی: راستی، نه‌واو، بی لاری و جواری [ف] حقیقت، درست و صحیح.

راسته‌قینه: راسته‌قانی [ف] حقیقت.

راسته‌ک: راسته‌ی تاش [ف] وسیلهٔ آزمودن سنگ آسیاب.

راسته‌گی: راسته‌قانی [ف] درست و صحیح.

راسته‌گینه: راسته‌قانی [ف] درست و صحیح.

راسته‌واله: ۱) دروس نه‌کیارهانگ. (گۆزیه‌کت راسته‌واله بان جیه‌هوانه له‌با کرهوه‌ك دزی پیچیا له) ۲) مزی جه‌هوانه، کهسی که به‌دستی راست کار ده‌کا [ف] ۱) مخالف واروه؛ ۲) کسی که با دست راست کار می‌کند، راست دست.

راسته‌وچۆپه: ۱) لای راس و لای چه‌پ؛ ۲) هۆزی گه‌ورهی هه‌لۆکین [ف] ۱) طرف راست و چپ؛ ۲) یکی از بازیهای اللهولله.

راسته‌وخۆ: ۱) بی لادان و لاری، مه‌ریون. (راسته‌وخۆ بۆ ده‌گه‌یه‌ن!) ۲) قسه‌ی بی مه‌گه‌مینگ. (راسته‌وخۆ پیم گوت) [ف] ۱) مستقیم؛ ۲) رك و صریح.

راسته‌وراست: راسته‌وخۆ [ف] نگا: راسته‌وخۆ.

راسته‌وڕێ: راسته‌وخۆ [ف] نگا: راسته‌وخۆ.

راسته‌وه‌یون: راس بوونه‌وه [ف] نگا: راس بوونه‌وه.

راسته‌وه‌کردن: راست کردنه‌وه [ف] نگا: راست کردنه‌وه.

راستی: دروستی [ف] درستی.

راس‌ڕۆین: راسته‌ڕۆین [ف] اعتراف به حقیقت.

راس‌ڕۆ: راسته‌ڕۆ [ف] راستگو.

راسه: راسته [ف] نگا: راسته.

راسه‌قانی: راسته‌قانی [ف] حقیقت.

راسه‌یون: راس بوونه‌وه [ف] نگا: راس بوونه‌وه.

راسه‌وکردن: راست کردنه‌وه [ف] نگا: راست کردنه‌وه.

راسی: راستی [ف] درستی.

راشکاوی: به‌ئاشکرا و بی پیچ و په‌نا [ف] صراحت، صریح.

راشلکان: به ته‌له‌ته‌ل ڕۆیشتن [ف] لنگان لنگان راه رفتن.

راشلمقان: بزاوی ترازو له دیفر [ف] بهم خوردن مایع در ظرف.

راشلمقاندن: بزواندن و راله‌کاندنی ترازو له دیفر [ف] بهم زدن مایع در ظرف.

راش‌وڕووت: ۱) زۆر خه‌ڵه‌ر و هه‌ڵاو؛ ۲) هه‌ڵۆ هه‌ڵۆ، بۆزه‌ییاگو ته‌ناس [ف] ۱) خار و بیجاره؛ ۲) رجاله.

راشه‌کان: راشلمقان، راشلمکان [ف] نگا: راشلمقان.

راشه‌کاندن: راله‌کاندن [ف] نگا: راله‌کاندن.

راشه‌کان: راشلمقان [ف] نگا: راشلمقان.

راشمن: نوشتوی ریگه، تیشو [ف] راه‌راه، توشه.

راشی: ڕۆیی کوچی [ف] رفتن کوچه.

راغزان: زارمان [ف] نگا: زارمان.

راغزاندن: زارماندن، زارمان [ف] نگا: زارمان.

راغزین: زارمین، زارمان [ف] نگا: زارمان.

راغزین: زارمین [ف] نگا: زارمین.

راڤیسك: ره‌فیسکه، ڕه‌گی ته‌سووری زێ (زانی [ف] رگ مشترک زیر زانو.

راڤینا: گوندیکی کوردستانه به‌هۆی وێرانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.

راڤ: ۱) پیشه‌ی نجیرگرتن، نجیر؛ ۲) به‌ڵگه‌ی ڕۆیشتن له پیست؛ ۳) به‌ڵگه‌ی دیم و بجاوی (ئی ڕگۆ؛ ۴) ڕۆیی سه‌ف؛ ۵) ته‌ڕوو تیوریی؛ ۶) به‌ڵگه‌ی که‌ستور بوونی (ئی ڕگۆ [ف] ۱) شکار؛ ۲) لکه‌های سیاه بر پوست؛ ۳) لکه‌های صورت زن حامله؛ ۴) صف؛ ۵) حیاء؛ ۶) وارسی پای زن حامله.

راڤ‌ڕۆ: کهسی که هه‌میشه ده‌چیته ڕاوه [ف] شکارچی حرفه‌ای.

راڤکار: نجیروان [ف] صیاد.

راڤگه: جێ ڕاو [ف] جای شکار، شکارگاه.

راڤه: وانا شی کرده‌وه، ڕاڤه [ف] شرح و تفسیر.

راڤه‌ڤان: نجیرکار، هۆزی نجیروان [ف] شکارچی.

راڤه‌ر: باڕاوه، لاڵاوه [ف] التماس، عاجزانه، لابه.

راڤه‌راندن: کاری لاڵاوه [ف] لابه کردن.

راڤه‌ك: شیر باڵۆ، باڵۆنه [ف] شیر بالا، بالونهٔ شیر.

راڤه‌کار: کهسی وانا شی ده‌کاته‌وه [ف] شارح، مفسّر.

راڤه‌کردن: شی کرده‌وه‌ی وانا [ف] شرح کردن.

راڤه‌کری: وانای شی کراو، ماناو به هۆی ئاوه دراو [ف] مشروح.

راڤه‌که‌ر: ڕاڤه‌کار [ف] شارح.

راڤیار: نجیروان، ڕاوکه‌ر [ف] صیاد.

راڤیرسان: ۱) به‌لادان؛ ۲) چوونه‌ناو؛ ۳) ڕاکه‌کان [ف] ۱) بورش؛ ۲) وارد شدن؛ ۳) تکان دادن.

راڤۆڵاندن: راڤیساندن [ف] نگا: راڤیساندن.

راڤه‌تاندن: له کار لادان، له سه‌ر کار لابردن [ف] عزل.

راڤه‌تانی: له کار لادراو، له سه‌ر کار لابراو [ف] معزول.

راڵ: که‌فری مه‌زی بزه‌ڵاو، گۆشه‌به‌ری زێ به‌ئاڵ، ته‌شکوت تاسایی [ف] صخرهٔ زیر حالی، غار مانند.

راکردن: ۱) ڕاوه‌دان، به‌ئه‌زموون؛ ۲) به زێ‌دا ڕۆیشتن؛ ۳) هه‌ڵاتن له ترسان [ف] ۱) دویدن؛ ۲) راه رفتن؛ ۳) فرار.

راکرن: ۱) به‌زه‌وه کردن؛ ۲) هه‌ڵاتن له ترسان؛ ۳) به‌خاڕۆیشتن [ف] ۱) بلند کردن؛ ۲) فرار؛ ۳) دویدن.

راکشان: ۱) باڵ که‌فتن؛ ۲) به سه‌ر زه‌وی‌دا خه‌زین؛ ۳) دڕکشان [ف] ۱) دراز کشیدن؛ ۲) بر زمین خزیدن؛ ۳) برکشیده شدن.

راکشاندن: له سه‌ر زه‌وی دڕژکردن [ف] بر زمین کشیدن.

راکشاو: ۱) باڵ که‌فته؛ ۲) کشراو به زه‌وی‌دا؛ ۳) بڕیتی له باڵاڵبلند [ف] ۱) دراز کشیده؛ ۲) کشیده شده؛ ۳) کنایه از بلندقد.

راکولین: راسان، موجود، به نوزه‌ی [illegible] نگا: راسان.
راکه: ۱) خارپشت؛ ۲) بهرزکه [illegible] ۱) صدا ۲) بلند کن.
راکه‌تن: ۱) بال کاهش، زاران؛ ۲) جاوه‌سوزی، دورفت [illegible] ۱) نگا: زاران؛ ۲) منتظر فرصت شدن.
راکم: راست کم، ده‌لالی، توان کج و کوز [illegible] دلال محبت.
راکمش: کشش، دل راکش؛ (زلف راکمش و تشنه‌له کمرن) [illegible] جاذبه، جذابیت.
راکموتن: راکمتن [illegible] نگا: راکمتن.
راکیش: ۱) کشان به سحر زه‌وی‌دا؛ ۲) راکیش کم، هنری راکیشان [illegible] ۱) کشش؛ ۲) کشنده.
راکیشان: ۱) به سحر زه‌وی‌دا خراشدن و بردن؛ ۲) پیروچو هیشان؛ ۳) لغدوان و دروکردن: (گوریسه که راکیشه، لافت راکیشه)؛ ۴) فرانبدنی کج به نوری [illegible] ۱) بر زمین کشانیدن؛ ۲) بسوی خود کشیدن، جذب؛ ۳) دراز کردن؛ ۴) زدودن دختر مردم بجزون.
راگس: ۱) بهرانی گر، پیش‌گر: (کسان کم راگرت نم هیشت بکری)؛ ۲) ناگه‌داری کم: (تیکن مالی راگسره)؛ ۳) چه‌ته، بیاده‌خرابیا [illegible] ۱) مانع؛ ۲) نگاه‌دارنده؛ ۳) راهزن.
راگرتن: ۱) ناگه‌داری تن کردن؛ ۲) به‌دست کردن [illegible] ۱) نگهداری کردن؛ ۲) متوقف کردن.
راگلاشتن: گرتن به‌دست [illegible] فشردن با دست.
راگواستن: ۱) گوزانه‌وه، شتی له جی‌یه‌کی‌وه بو جی‌یه‌کی تر بردن؛ ۲) گوزانه‌وه به‌مهنی [illegible] ۱) منتقل کردن؛ ۲) مخفیانه انتقال دادن.
راگوزار: ۱) زمان زیکه‌ی هالوجو؛ ۲) زیوان کسی به زیکه‌دا [illegible] ۱) راه آمد و رفت، ممر؛ ۲) رونده، رهگذر، راهی.
راگوزه‌ر: راگوزار [illegible] نگا: راگوزار.
راگوشین: راگلاشتن [illegible] فشردن با دست.
راگوین: جی گوزکی [illegible] انتقال.
راگویزان: راگواستن [illegible] نگا: راگواستن.
راگویزتن: راگواستن [illegible] نگا: راگواستن.
راگه: شوینی هالوجوی خه‌لک [illegible] راه.
راگه‌ش: ۱) خه‌ه‌کچی، قسه‌خوش؛ ۲) [illegible] ۱) [illegible]؛ ۲) بازکننده.
راگه‌هانتن: راگه‌یانتن [illegible] ابلاغ کردن.
راگه‌یانتن: ۱) به‌گوی‌دانانی قسه‌ی خه‌یه‌ست؛ ۲) راسپاردن [illegible] ۱) تبلیغ، ابلاغ، اعلام؛ ۲) سفارش.
راگه‌یشتن: ۱) گوزنی بهیشان، تیراکردن: (ده‌ستم پی راگه‌یشت، داره‌که به خاتو راناگا، ناله‌که به هه‌موان راگه‌یشت)؛ ۲) سه‌رپرشتی کردن [illegible] ۱) کوتاه خاوردن، رسیدن؛ ۲) سرپرستی کردن.
راگه‌یین: گه‌یشتنی راسپیرن [illegible] رسیدن پیام و تبلیغ.
راگه‌یین: کسی که سپاردی قسه ده‌گه‌یینی [illegible] پیام‌رسان.
راگیر: ناگر [illegible] رهزن.
راگیران: ۱) وه‌ستان، پیش‌گیران؛ ۲) ناوه دراگیردنی پرین: (ده‌ستم

راگیراوه) [illegible] ۱) ایستادن، متوقف شدن؛ ۲) عفونت زخم و دمل.
راگیربون: وه‌ستان [illegible] بندآمدگی.
راگیرکردن: وه‌ستاندن [illegible] بند کردن، متوقف کردن.
راگیرنامه: پیوله‌ی برینه زیندان [illegible] بند دستگیری.
رام: ۱) بیروای من؛ ۲) کیوی، قیر، خوگرتو [illegible] ۱) رأی من؛ ۲) خوگرفته، رام.
رامال: راسته‌و راست به‌رخودان‌و ماشتن: (چیشه‌کی رامالی هه‌موی خوارد، کم زیلی، راله رامالیه) [illegible] جلو دادن و بادست رد کردن، جلو انداختن و روبیدن.
رامالان: رامال [illegible] نگا: رامال.
رامالدان: رامالدان به هنری ده‌ست [illegible] رفت‌وروب کردن.
رامالین: رامال [illegible] نگا: رامال.
رامان: ۱) ده‌بیره‌وه جیوی، مات‌بوزو بیر کردنه‌وه؛ ۲) سه‌رسوره‌مان [illegible] ۱) در فکر فرورفتن؛ ۲) متحیر ماندن.
رامان: ۱) ده‌بیره‌وه، جوگ؛ ۲) سه‌رگه‌ردان [illegible] ۱) در فکر فرورفته؛ ۲) سرگردان.
رامای: رامان [illegible] نگا: رامان.
رامبوز: کیوی کردن له سلی، راه‌کاو [illegible] رام شده.
رامبوگ: رامبو [illegible] رام شده.
رامبوتن: کیوی بوتن له سلی ده‌ست هه‌لگرتن [illegible] رام شدن.
رامکه: ۱) نه‌و هیلکه‌ی دوین مریشکی هیلکه‌کیری ده‌نین، راوکه؛ ۲) رامی بکه [illegible] ۱) تخمی که زیر مرغ گذارند تا تخم بگذارد؛ ۲) رامش کن.
رامل: چاک‌کردن له وه‌رام داوه‌وه، داهان له جوابیک [illegible] درماندن از جواب.
رامل خستن: قسه‌ی پی تیخستن، به‌لاخستنی هاوه‌ون له وه‌رام [illegible] اتمام‌حجت، الزام دادن، محکوم کردن در بحث.
رامون: ماچ، باچ [illegible] بوسه.
راموس: رامون [illegible] بوسه.
راموسان: ۱) رامون؛ ۲) ماچ کردن [illegible] ۱) بوسه؛ ۲) بوسیدن.
راموسین: ماچ کردن، باچ کردن [illegible] بوسیدن.
راوه: رامکه، راوکه‌ی مریشک [illegible] تخمی که زیر مرغ تخمگذار می‌نهد.
راوسیار: ۱) شوانی په‌ز؛ ۲) ره‌وکه‌وان، ناگه‌داری زه‌وی تیسب؛ ۳) سیاسه‌تزان [illegible] ۱) چوپان گله؛ ۲) نگهبان زمین اسب؛ ۳) سیاستمدار.
راوساری: ۱) شوانی؛ ۲) زه‌وکه‌وانی؛ ۳) سیاسه‌ت [illegible] ۱) چوپانی؛ ۲) نگهبانی زمین اسب؛ ۳) سیاست.
راویس: ماچ، راموس [illegible] بوسه.
ران: ۱) له تاوتو به‌روزو تا شه‌ه؛ ۲) میگه‌له مه‌ر؛ ۳) گاگه‌له [illegible] ۱) ران؛ ۲) گله گوسفند؛ ۳) رمه گاو.
رانان: ۱) به‌رجاوی هه‌ه‌ست‌ران؛ ۲) له سه‌ر سنگ تاوخواردنه‌وه، دوم ده‌گاتی زه‌ه‌ن؛ ۳) سوتن، کیوان بو کردن [illegible] ۱) بچشمانی گذاشتن؛ ۲) تمر آب از چشمه خوردن؛ ۳) دنبال کردن، تعقیب.

رَانَاو: ۱) نیسانی خەڵک دراو ۲) پیشی کە هەساوە بۆ ئاوێک ۳) بەمانای گەنمە سەوز ۴) ضمیر دستوری.

رَانیار: ئاژی لەبەن: کەسێ کە بارەبار ئەرای ئاژەڵانە.

رَاهِن: ۱) ئاژۆن، ئێ خۆرین: ۲) هاوشتن ۳) راهن، راهاخەن: ۴) سنگ پرانی.

رَانْک: شەروالی لە بۆڵی شایک، باتولی بۆڵۆ شلوار از شال، شلوار پشمی محلی.

رَانکە: ئیسکی دەوری گوانی ئاژەڵ کە بریکی ئاکەن لە ترسی درکانی جەقین پشم اطراف پستان بز و گوسفند که برای محفوظ ماندن پستان از خار چیده می‌شود.

رَانما: ئەنوەرد بەلەم راهنما.

رَانموتی: ئەنوەرد بەلەم راهنمایی.

رَانوان: ئاژان بەمانای گشتنین.

رَانواندِن: ئاژان بەمانای گشتنین.

رَانە: رانک شلوار شال.

رَانەرم: خۆش چیرەو نەرم و نیان خوش مزه نرم.

رَانی: ۱) رانک ۲) ئێی خۆرین، ئاژۆنی ۱) شلوار شال ۲) راه انداخت.

رَانین: ئاژۆن، ئێ خۆرین راندگی.

رَانیە: ئەنانکە لە کوردستان نام شهری در کردستان.

رَاو: ۱) زاف ۲) گژی و ئیل ۱) شکار ۲) ئاژی کلک.

رَاوان: بەکسی خۆشەرۆ رهوار.

رَاوان: بۆنە، قسەی بەهوشی بی هۆش هذیان.

رَاواندِن: بۆنەکرن هذیان گفتن.

رَاوبان: ڕێگەی هاتوچۆی هەسوان راهها، شارع عام.

رَاوچی: راڤەکار شکارچی.

رَاوَر: خانەوەری کێوی، درندە جانور وحشی.

رَاوراندِن: دەرباز بۆن، زرگار بۆن رستگار شدن.

رَاورتِن: ئیلە بلاو بۆن، هەریەک بەلایەکا چۆن پراکنده شدن.

رَاوشکان: راو بە دەستی جەم شکار گروهی.

رَاوک: راڤەک، باتوئەی شیر و شتی تر باتوله.

رَاوکە: رامکە نگا: رامکه.

رَاوکەر: راڤەکار شکارچی.

رَاوگە: جێی راو شکارگاه.

رَاونان: شوین کەوتن بۆ گرتن، دانەوە، دانەپەی دنبال کردن، تعقیب به قصد گرفتن.

رَاونیان: راونان نگا: راونان.

رَاوەرۆ: ڕەنلوسی، کلکەسوتە، مەرانی تملق و چاپلوسی.

رَاوەرۆت: ڕێگری و دزی راهزنی و مردم لخت کردن.

رَاوەرِیس: بەنی لەبەن ریس بافندگی.

رَاوەرِیز: قیل و قەرەج، دزی و قزی دوز و کلک.

رَاوەشکان: راوشکان شکار گروهی.

رَاوە: ۱) شتی گرتەوەی وانا ۲) پوشە، قەرەباە بە ڕۆسان ۱) شرح و تفسیر ۲) امر به ایستادن.

رَاوەدۆنان: دانەپەی، راونان دنبال کردن.

رَاوەرِیژی: ۱) گەڕان بۆ دزی گرتنی ۲) پرشی لە قیل و گژی، دەکارهێنان ۱) شکار روباه ۲) کنایه از کلک زدن.

رَاوەستان: ۱) بە پاوە ڕۆشتن ۲) بە جێگەی خۆی ڕۆشتن ۳) پرشی لە بی کاربون ۱) سر پا ایستادن ۲) حرکت نکردن ۳) کنایه از بیکار شدن.

رَاوەستانِدن: ۱) لە ڕۆشتن گیرانەوە ۲) بەقیەوە بلەت کردن ۱) از حرکت بازداشتن ۲) بلط نگهداشتن.

رَاوەستاو: ۱) چەق، بی ڕۆشتن ۲) بەسیەوە ۳) پرشی لە دەسەڵاتداری و فەرمان (خوا راوەستاوت کا: هەر راوەستاوی) ۱) ثابت راکد ۲) بر پا ایستاده ۳) پایدار.

رَاوەستوخ: هەمیشە ئیشەچی، کەسی کە لە شوینەکە لا ناکەوی ثابت، مقیم همیشگی.

رَاوەش: ڕۆتەوەی توند، تەکان تکان شدید.

رَاوەشان: راوەش تکان شدید.

رَاوەشانِدن: راوەکاندن تکان شدید دادن.

رَاوەشاو: تەکاو تکان داده.

رَاوەشین: تەکینەر تکاننده.

رَاوەشین: راوەشان تکان شدید.

رَاوەک: راوک باتوله.

رَاوەگانی: راوی گەم بە جێ شکار گاه یا جو.

رَاوی: ۱) ئاژی پان حەلی قیژەڕا ۲) وتار گێڕەوە ۱) سگ یا پرندهٔ شکاری ۲) راوی.

رَاویار: ۱) ڕێسوان، کەسی پەیگەدا بۆ سەفەر دەڕوا ۲) راوکەر ۱) رهگذر، مسافر ۲) شکارچی.

رَاوِیچکە: ۱) پیرکردەوە لە شتی زامان ۲) هاتن و چۆکردن لە پەک شوین لەبەر بی کاری (بازیەکە راوِیچکە دەکا) ۱) تذکر در چیزی کردن ۲) آمدورفت در یکجا از بیکاری.

رَاوِیز: ۱) بەخەیاڵ پرچون (بە راوِیز بەبی کەر ڕۆشتک لەم ئافراتە بی!) ۲) تەگبیر وڕا ۳) دەراوی بەم (راوِیزی خۆت کە قسە دەکا) ۱) حدس ۲) تدبیر، مشورت ۳) طرز ادای کلمات.

رَاوِیزکردن: تەگبیر کردن، ئی کۆڵینەوە، ئی ئەوان مشورت کردن.

رَاوِیژکە: راوِیچکە نگا: راوِیچکه.

رَاوِیژکەر: بەتەگبیر، تەگبیر کەر رایزن، مستشار.

رَاوِیژگا: جێگەی تەگبیر ئی کردنەوە دارالشورا.

رَاوِیژگە: راوِیژگا دارالشورا.

رَاوِیژەر: راوِیژکەر رایزن.

رَاوِیژیار: راوِیژکەر رایزن.

رَاوِیستان: راوەستان نگا: راوستان.

رَاوِیستانِدن: راوەستاندن نگا: راوستاندن.

راوبستاو: راوبستر [ف] نگا: راوبستاو.
راوبشکه: راوبچکه [ف] نگا: راوبچکه.
راه: راگه [ف] راه.
راهاتن: فیر بوون به‌ماشی، هه‌ڵوتن: (مثلاکی جانه‌ی رواوت له سه‌ر سه‌فحه‌ی زوخت سه‌نه / بووم جا بو به‌مه‌ئالی له دوره‌ی عیشق
راهاتم) وحیدی [ف] تعلیم دیدن، مشق کردن، تمرین کردن، یادگرفتن، عادت کردن.
راهاتو: فیرکراو، فیره، کارکراو [ف] تعلیم دیده.
راهاتی: راهاتو [ف] تعلیم دیده.
راهشتن: به‌لامارودن: (راهشته من و یار دا) [ف] حمله کردن.
راهن: ۱) ڕان له ڕزالی به‌ره‌زوو تا ڕگ ۲) گوشه یکی کوردستانه به‌ئیسی به‌ڕای کرد [ف] ۱) ران ۲) نام روستایی در کردستان که بخشها ویران کردند.
راهوندا: یکی ڕیواس، ڕه‌گی کلاوین [ف] ریوند.
راهی: ۱) ڕزگار ۲) هه‌ڵهاتنی شتی داوارو چنتون [ف] ۱) نجات ۲) حلّ مشکل.
راهیژاندن: له بڕو به‌کاو به سه‌ره‌دا دان [ف] ناگهانی حمله دن.
راهیشتن: ۱) ڕاهاشتن ۲) ڕاته‌گاوتن ۳) بڕیتی له با له‌ڕگ تمرکردن ۴) به‌لامارودن، شالاودن ۵) داوی به قولاچوو فڕی داله‌ناو تاو بو ماسی گرتن [ف] ۱) نگا: راهاشتن ۲) نگا: راته‌گاوتن ۳) کنایه از یاد شکم خالی کردن ۴) حمله کردن ۵) پرتاب قلاب به داخل آب برای ماهیگیری.
راهیل: تمو تالاوه‌ی له ته‌ونا بڕوان تیوه ده‌دری [ف] تار بافندگی.
راهیلان: ۱) راهیشتن ۲) ڕاته‌گاوتن [ف] ۱) نگا: راهیشتن ۲) نگا: راته‌گاوتن.
راهیل‌بون: ۱) ڕیزبونی داوی نجون بان بوزوبو تامابه‌بونی بو تیوه‌دان ۲) بڕیتی له هه‌ڵه‌گوتن و ڕه‌شبردن و که‌وتن [ف] ۱) ردیف شدن تارها بر بافندگی ۲) کنایه از سکتهی خوردن و بر سر افتادن.
راهیل کردن: ڕیزکردنی داوی نجون بان بوزو [ف] ردیف کردن تارهای بافتنی.
راهین: کسیّ که مڕو بان گیانداری [illegible] مربّی، معلّم.
راهیشان: ۱) فڕ کردن له گیاره ۲) که‌وی کردن، مصاحبت کردن [ف] ۱) تعلیم دادن ۲) رام کردن.
رای: ۱) ئه‌ڕای، بڕچه، له‌بڕیی ۲) له‌بیر [ف] ۱) ببر ۲) برای.
رایاخ: راخمر [ف] زیراندار.
رایج: ۱) ئه‌وباره‌ی که وه‌رده‌گیرن ۲) ماڵیّ که کڕیاری ده‌وه [ف] ۱) پول رایج مملکت ۲) کالای پررونق.
رایخ: رایاخ، راخمر [ف] زیراندار.
رایشان: شانه‌دان، نیشانه‌دان [ف] نشان دادن.
رایش: له‌بیر نوسیراو [ف] نسخه برداشته، رونوشت.
رایشان: له‌بیر نوسینه‌وه [ف] نسخه‌برداری.

رای‌مه‌ژن: ۱) له‌خوّبایی ۲) خوّ له خه‌ڵک به زیاتر زان [ف] ۱) متکبر ۲) خود را برتر از دیگران دانستن.
رایه: شیاوی، حه‌ق: (رایه‌م ناکه‌ین باست بکه‌م) [ف] شایستگی.
رایه‌ت: مشکین، ڕه‌یحه‌ت، کاسکاری جه‌ره‌ستی تاغا [ف] رخت.
رایه‌کوتن: شیاوی، رایه [ف] شایستگی، لیاقت داشتن.
رایه‌ل: راهاڵ، هه‌واڵی بو [ف] تارهای بافت، مقابل پود.
رایه‌ڵکه: ڕاوبچکه، هاوجوّ، له ته‌نیا شوینکه‌ها وجوّکردن [ف] قدم زدن در یکجای معین.
رایه‌له: ۱) راهیل ۲) ڕاوبچکه به‌هه‌مو مانایی [ف] ۱) نگا: راهیل ۲) نگا: ڕاوبچکه.
رایی: راهی [ف] نگا: راهی.
رایین: راهین [ف] تار بافتن.
رب: ۱) جاڕگ، یاریّ له جواریا ۲) میوه‌ی کوکیّنراو مره‌با: ڕزبی ته‌ماته، ڕه‌بهن [ف] ۱) بازی چهارپا، جارك ۲) رب، چاشنی.
رِبات: به‌ستراو، مڕی تاڵاو [ف] بسته شده، مقابل آزاد.
رِباره: ۱) ڕه‌بیسه ۲) تامامه، کردنی ڕه‌وی به تاودان بو کیڵان [ف] نگا: ڕه‌بیسه ۲) آبیاری زمین برای کاشتن.
رِباس: ڕه‌وانی ڕه‌وی به‌ر له چاندن، تاوداشتن بو ڕه‌بیسه، تاویاری بو تاوبیاو، کشتاو [ف] آبیاری زمین قبل از شخم زدن و کاشتن.
رِباسه: ۱) ڕباس ۲) کشتاو [ف] ۱) نگا: ڕباس ۲) نیم خشك شدن زمین به‌طوری که قابل کشت باشد.
رِبس: ڕه‌وینی تاویاری کرباو به‌ر له کیڵان و چاندن [ف] آبیاری شده قبل از شخم.
رِبسان: تاوداشتنی تامامه بو کیڵان، کشتن، تخوه [ف] آبیاری شدهٔ آماده شخم.
رِبه: جوّری پیواهیه بو ده‌خڵ ئه‌ندازه‌ی ڕیزه‌ی دوکیڵو [ف] نوعی پیمانهٔ غلّه.
رِبیز: ڕیواس [ف] ریواس.
رِبیس: ڕه‌بیز [ف] ریواس.
رِبان: ڕوان، سه‌وزبونی گیا [ف] رویدن، رستن.
رِبانن: ڕزانن، شین کردن [ف] روئانیدن.
رِبتوله: دوداوی به کیجار کوکیّنراو [ف] شیرهٔ بکار خوشیده.
رِبلاشین: ده‌وری دار هه‌ڵ به‌ربتاوتن بو به‌ربزبونه‌وه‌ی تاکه دارکاو [ف] قطع شاخه‌های اضافی درخت برای رشد شاخهٔ اصلی، هرس.
رِبن: پیچ، پیچی گیا [ف] ریشه بن.
رِبن داکوتان: پیچ به‌زه‌وی داکوتان [ف] ریشه دوا...
رِبن داکوتان: پیچ داکوتان [ف] ریشه دوانیدن.
رِبن‌دان: ڕبن داکوتان [ف] ریشه دوانیدن.
رِبنی: باراندی به‌له [ف] باران کافی برای مزروعات.
رِبنین: به‌له باراندن [ف] آمدن باران کافی.
رِبه: ده‌نگی له‌بدی یا بان به‌ر کوتان [ف] صدای پا یا کفش کاری.
رِت: ۱) قسه‌ی بیّ‌ڕیّزی، تعره ۲) دیرکردنی ناخوّشه‌ویست ۳) بیّ‌ڕیّز.

[illegible] ۱) نفرین ۲) دك ۳) برو.
رَتاخ: سنگ ریسه، پاره‌گلماسی [illegible] نسیب‌زمینی.
رَتام: ریسلی ریه، نوم [illegible] ریگ.
رَتان: ۱) نفرین‌کردن ۲) بدبختیران [illegible] ۱) نفرین کردن ۲) دك شدن.
رَتانَدن: ۱) جوین بی‌دان ۲) بدبختانی ناخوشبوست [illegible] ۱) نفرین کردن ۲) دك کردن.
رَتل: گون، گونك، باتو [illegible] خایه.
رَتلو: گون، هه‌لمسای، باتو، باکرمو [illegible] خایه آماسیده.
رَتم: بدرگر، لمیه‌ر [illegible] سنگ، بندآور.
رَتمی: بدرگیراو [illegible] مسدود.
رَتو: رویشتن، رَیوت [illegible] رفتار.
رَتویی: رَیوی، رَوانی، چتر [illegible] روباه.
رَجرج: به‌ئه‌ی شین له‌ئیست له کهوتن و ئیداه‌وه [illegible] نکهٔ کبود بر پوست در اثر ضربه‌دیدگی.
رَجرجان: شین‌بوه‌وه‌ی پیست له ریکه‌وته‌وه [illegible] کبود شدن پوست از ضربه.
رَجرجیان: رَجرجان [illegible] نگا: رَجرجان.
رَجرجین: رَجرجان [illegible] نگا: رَجرجان.
رَجواز: رَهوار، دل بدرایی مان [illegible] دل روانانسن.
رَجواز‌بین: رَهواربین، دل بی‌رازی بو [illegible] روابین.
رَجواز‌بین: رَهوار‌بین [illegible] روابین.
رَجه: ۱) ئه‌ندامی ملکان ۲) ئه‌ئی شاقولی به‌ئا [illegible] ۱) طناب لنگر خیس ۲) نخ رابطهٔ بنایی.
رَج: ۱) به‌سته‌لمك زه‌وینی وشك هه‌لاتو له سه‌رمان ۲) مه‌ین، تولدوبی شیرو هه‌ر شتی شل‌و ئاو ۳) ئه‌ئی لیم له‌سه‌ر هه‌لمالراو [illegible] ۱) یخبندان ۲) انعقاد مایعات ۳) منعقد شدن.
رَجان: ۱) به‌ستی به‌هوّل ۲) مه‌ین [illegible] ۱) یخ بستن ۲) منعقد شدن.
رَجانَدن: ۱) مه‌یاندن ۲) کردنه‌ستهوّل [illegible] ۱) منعقد کردن ۲) یخ زده کردن، یخ بستن.
رَجاو: ۱) به‌ستوّ ۲) مه‌یو [illegible] ۱) یخ بسته ۲) منعقد شده.
رَجه: کوبه‌رَن، زیکه‌ی زور باریك، رَجه‌رَن [illegible] کوبه‌راه، مالرو.
رَجه‌شکاندن: به‌هر به‌ئاوتان بو زیکه کردنه‌وه [illegible] راه در برف کوفتن با پای.
رَجه‌قوتان: رَجه‌شکاندن [illegible] نگا: رَجه‌شکاندن.
رَجه‌کردنه‌وه: رَجه‌شکاندن [illegible] نگا: رَجه‌شکاندن.
رَجه‌کوتان: رَجه‌شکاندن [illegible] نگا: رَجه‌شکاندن.
رَجه‌کوتاندن: رَجه‌شکاندن [illegible] نگا: رَجه‌شکاندن.
رَجیان: رَجان [illegible] نگا: رَجان.
رَجیو: رَجاو [illegible] نگا: رَجاو.
رَح: گیانی جانه‌وه‌ر، رَوح [illegible] جان.
رَحان: ۱) گیانان ۲) رَیحان [illegible] ۱) جانها ۲) گیاه ریحان.
رَدال: تهرَبه‌ر، پیری جادوگر [illegible] پیر هوسباز.

رَدمایات: گوندیکی کوردستانه به‌هوی ویرانی کرد [illegible] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.
رَدوَز: ئامانه‌ی به‌سه‌ریه‌کدا دروانی حالا که جلدرو ده‌یکه‌ن [illegible] پرو خاطی.
رَدین: ئه‌رَدین، موی سه‌ر چه‌ن، رَیش [illegible] موی زنخ، ریش.
رَدین: رَه‌ین [illegible] نگا: رَدین.
رَز: ۱) زه‌جیری باریك ۲) له‌میزه‌ك جوّیی له رَوزماندودا [illegible] ۱) زنجیر نازك ۲) پوسه‌گی.
رَزان: له‌میزه‌ك جوّن و خراوّن له رَوزماندوه بان له ئه‌رَایی به‌رَئین [illegible] پوسیدن.
رَزاندن: به‌رَئاندن [illegible] پوسانیدن.
رَزانن: رَزاندن [illegible] پوسانیدن.
رَزاو: داَرزاو، به‌کارنه‌هاتو له‌به‌ر رَزین [illegible] پوسیده، لهیده.
رَزد: زه‌جیره‌کیّو، چه‌ند چیایه‌ك به‌یال به‌کوه [illegible] سلسله‌جبال.
رَزده: ۱) باالنه‌ی‌ئیری برگا ۲) زه‌جیره‌کیّو [illegible] ۱) حلقه و زنجیر در ۲) سلسله‌جبال.
رَزه‌ی: زه‌جیره‌کیّو [illegible] سلسله‌جبال.
رَزق: جانه‌وه‌ریکه له جیّی سموّر و مشکا، باریك [illegible] جانوری از سمور کوچکتر.
رَزك: بزان، تایه‌ی بزانی خوّین [illegible] خونریزی.
رَزکیان: لوّ، بزان [illegible] خونریزی.
رَزگ: ۱) رَزن سه‌ف، چه‌ند شت به‌یال به‌کوه ۲) هه‌راش، زل‌تر له هاوزیان [illegible] ۱) ردیف ۲) بالندتر از همزادان.
رَزگار: ئازاد، ئازا [illegible] رستگار، آزاد و رها.
رَزگاری: ئازادی [illegible] رستگاری.
رَزگه دوّیشی: گوندیکی کوردستانه به‌هوی ویرانی کرد [illegible] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.
رَزم: ده‌ومالی له‌ئکاو [illegible] پیشامد، نامنتظره.
رَزن: رَزه، چینه [illegible] رده، چین دیوار مثلاً.
رَزنی: لوّکه [illegible] لوله.
رَزوك: ۱) میوه‌ی کرمولّی رَزیو ۲) شیاوی رَزین [illegible] ۱) میوهٔ کرم‌زدهٔ لهیده ۲) آمادهٔ پوسیدن.
رَزه‌ك: رَزوك [illegible] نگا: رَزوك.
رَزه‌ل: رَزیوی به‌کارنه‌هاتو [illegible] لهیدهٔ از کار افتاده.
رَزه‌لوك: رَزه‌ل [illegible] لهیدهٔ از کار افتاده.
رَزی: داَرزاو [illegible] پوسیده، لهیده.
رَزیاگ: رَزی [illegible] پوسیده، لهیده.
رَزیان: رَزان [illegible] پوسیده.
رَزیانك: رَزیاو [illegible] ناریانه.
رَزیله: ئه‌ستوّنی بی‌هیّزی به‌ك کوه [illegible] ستون لاغر از کار افتاده.
رَزین: رَزان [illegible] پوسیدن.
رَزیو: رَزاو [illegible] پوسیده.

رَزیوه: رَزیله ◻ نگا: رَزیله.
رَژان: له‌سه‌رده‌و بۆ زۆرده‌و کۆتی تاو بان هه‌رشتی تراو بان ده‌نکی زۆر ◻ فرۆرێژی، ڕۆژی.
رَژانْدن: به‌رده‌خۆرا کردنه‌وه‌و به‌ره‌لاکردنی ده‌نگ بان تاو بان هه‌رشتی تراو ◻ فرۆرێختن مایع و داڵه.
رَژانْن: رَژانْدن ◻ نگا: رَژانْدن.
رَژانْیه‌ك: تۆکه‌لاو و بۆرو مل ده‌بر ملی به‌کتر تان ◻ درهم آمیختن، گلاویز شدن.
رَژاو: برژاوی ده‌نگ بان تاو بان هه‌رشتی تراو ◻ باشیده، فروریخته.
رَژتن: رَژانْدن ◻ فرۆرێژانْدن مایع و داڵه.
رَژد: ۱) هه‌ورازی گۆڕ، هه‌ورازێ که به دژواری ئیسی سه‌ره‌ده‌کۆن؛ ۲) جه‌رگ، ده‌س قوجیاو، سه‌خیل؛ ۳) ده‌ستاڵاکردن، دڵبون ◻ ۱) سر بالایی سخت؛ ۲) خسیس؛ ۳) رشید.
رَژدکردن: کۆروبون، بالاکرس ◻ تعوّر رشید.
رَژدی: به‌ستوندی هاتنی تاو (تاوی چیم گه‌ده‌کی رَژده) ◻ ۲) سه‌خیلی، جه‌رگی، جگۆسی، جگۆنی ◻ ۱) فشار جریان آب؛ ۲) بخل، خست.
رَژکی: جۆرێ هه‌نجیره، کۆبله ◻ نوعی انجیر وحشی.
رَژه: کرێژی سه‌ر ◻ سوسه، شوره‌ٔ سر.
رَژه‌دار: سه‌ره‌کرێژ، قرژه‌سه‌ر ◻ سر با شوره.
رَژی: ۱) خه‌ڵسوی زه‌ڵه‌ی زه‌ڕی، کۆمسر؛ ۲) جێشتی بێ جه‌وراوی؛ ۳) خڵته‌ی جگاره‌و سه‌یله؛ ۴) سۆڵاو به بێ بڕۆشه‌وه ◻ ۱) زغال؛ ۲) آتش بدون چربی؛ ۳) تیکوتین سیگار؛ ۴) سوخته‌ٔ ته دیگ.
رَژیاگ: رَژاو ◻ ریخته.
رَژیان: رَژان ◻ ریختن.
رَژیانه‌مل: به چه‌شه کس له‌که‌سێ‌دان ◻ چند نفری بر سر کسی ریختن و زدن.
رَژیانیه‌ك: رَژانیه‌ك: تاك جرژان ◻ درهم آمیختن، گلاویز شدن.
رَس: ۱) ده‌سن، توندسوتی تراو، زرع؛ ۲) به‌ئی باریکی هۆنراو ◻ ۱) لخته‌شدن، منعقد شدن؛ ۲) رشته.
رَست: ۱) ڕَس، به‌ئی باریکی هۆنراو؛ ۲) فه‌لامدی ماه‌تابی؛ ۳) دانیو جاوه‌ت ◻ ۱) رشته؛ ۲) فلاوهٔ گرمن؛ ۳) روش، سنّت، عادت.
رَستاك: ۱) رَست؛ ۲) بلوانکه ◻ ۱) نگا: رَست؛ ۲) گرمنیند.
رَستن: ۱) باڵاسی به‌رو لوکه به ده‌سی؛ ۲) برشی له چه‌ه‌باری ◻ ۱) رسیدن؛ ۲) کنایه از برگویی.
رَسته: ۱) به‌ئی باریکی ملی تاڵوو...؛ ۲) چه‌شه‌ی رسته که ماسا نه‌وار ده‌کسه‌ن، جومله؛ ۳) هه‌ڵنشه، هه‌ویری به‌هاروی باریك‌براوی وتکه‌وه‌کراو بۆ جێشت ◻ ۱) رشتهٔ گرمن حیوانات؛ ۲) جملهٔ دستوری؛ ۳) رشتهٔ خوراکی.
رَستی: سجیه‌ی خاڵو، هیم، باخه ◻ شالودهٔ بنا.
رَسق: ۱) بڕوی که خوا ده‌یدا؛ ۲) ڕیچاڵ، هه‌رچی که شیر به‌یدا ده‌ی؛ ۳) زوی، بان‌باسك ◻ ۱) روزی؛ ۲) فراورده‌ٔ شیر؛ ۳) جانشوری از سمور کوچکتر.
رَسك: ۱) رست؛ ۲) خوێنی لوت ڕژان ◻ ۱) نگا: رست؛ ۲) خون از دماغ آمدن.
رَسكان: ۱) ڕووسته‌بونی سرشتی؛ ۲) جۆنی خوارده‌نی به‌پوه‌ندی ماڵ؛ ۳) ڕوان و هه‌ڵچون: (داریاك له‌و تاوه رَسكاوه) ◻ ۱) به‌وجود آمدن طبیعی؛ ۲) خوش خوردن میوه‌ی درخت؛ ۳) روییدن و رشد کردن.
رَسكاندن: خوێنی کاپ ڕژاندن ◻ خون از دماغ آوردن.
رَسكاو: ۱) ڕووسته‌بونی سرشتی؛ ۲) به‌پوه‌ندی خۆگرتو ◻ ۱) مخلوق طبیعی؛ ۲) پیوند جوش خورده.
رَسكی: نگا: پیره، ئۆسا ◻ سپید.
رَسكیان: خوێن ڕژانی لوت ◻ خونریزی بینی.
رَسكین: خوێنی دم به‌ڕیو ◻ خون دماغ سدن.
رَسكین: جۆرێ گه‌مه‌ به ورده‌به‌رد وه‌ك داسه کردن: (سێ رَسكین، ئۆرَسكین) ◻ نوعی بازی با سنگ، دورباری.
رَسل: دۆلاب له دیواره ◻ کمد در دیوار.
رَسوا: تاڕو به‌ماو، جوێڕاو، ڕوسوا ◻ رسوا.
رَسه‌ن: مه‌زی سه‌ره‌وڵ‌سوڕ ◻ گوسفند سر و گردن سرخ.
رَسیان: ۱) (جیان، هه‌یسن؛ ۲) هه‌ڵسه‌ڕان، پاڕانه‌وه‌ی لیخۆبونه‌وه؛ ۳) گه‌یشتن، بێ‌گه‌یشتن بۆ میوه‌و ده‌غل ◻ ۱) منعقد شدن مایع؛ ۲) برت شدن از بالا، سقوط؛ ۳) رسیدن میوه و غله.
رَسین: ۱) ڕژانی خوێنی نه‌ڵك؛ ۲) به‌یه‌ك به‌کرده‌وه ئۆساندن ◻ ۱) خون دماغ؛ ۲) به هم چسباندن.
رَشاندن: ڕژاندن ◻ باشیدن.
رَشانه‌وه: ۱) وه‌ڕشان، هه‌ڵشانه‌وه؛ ۲) سه‌ڕیو و گوڵه‌وه‌ڕیتی دار بێ‌وه‌خت ◻ ۱) قی، بالا آوردن؛ ۲) پژمردن و شکوفه‌ریزی بی‌موقع درخت.
رَشت: شت به‌شت وه‌گۆڕین ◻ معامله‌ٔ پایاپای، معاوضه.
رَشتن: ۱) ڕژاندن؛ ۲) گڵ ده‌چاوکێشان؛ ۳) ده‌خشان: (له‌و خاڵو میلی رَشتون) ◻ ۱) ریختن؛ ۲) سرمه به چشم کشیدن؛ ۳) نقش و نگار.
رَشتنه‌وه: برشی له ئاڕاوه تاڵه‌وه‌و خه‌ڵك به گڕیه‌ڵاکردن ◻ کنایه از بحث‌انگیزی.
رَشته: هه‌ڕشه‌ی که‌ئه‌ه‌ه‌ارو ◻ رشتهٔ خوراکی.
رَشده: رَشته ◻ رشتهٔ خوراکی.
رَشفه‌ت: پۆڵی کاره‌ده‌ست بۆ ڕیك خستنی کاریك چاره‌وا ده‌ستی ◻ رشوه.
رَشك: گه‌ڕای ته‌سیی ◻ تخم شیش.
رَشكاوی: که‌سی له چڵکتیان ڕشانه‌ر سنی بیوه‌به ◻ شیشو.
رَشكن: رَشكاوی ◻ شیشو.
رَشكۆ: رَشكاوی ◻ شیشو.
رَشیقه: وڕده‌بارانی هه‌ڵدی و ته‌ره ◻ نونم ریز و کم‌باران.
رَف: ۱) ئاقه‌ی زۆری له دیوار بۆ دانانی ده‌سته‌ڕ داسان، رَفه، رَفه‌ه؛ ۲) ته‌ختای وته‌ی زۆرانه‌ن، فراندن، بڕیه‌ڵاکردن و بڕین ◻ ۱) رف؛ ۲)

رەپاش.
رَفا: فڕینرا [ا] ڕوده شد.
رَفان: جاوگ بۆ فڕاندن [ا] ڕەپاش.
رَفاندن: فڕاندن [ا] ڕوده.
رَفانْك: ڕف [ا] ڕف.
رَفان: فڕینەرا [ا] ڕوده.
رَفت: باڕانی بەهۆزم، ڕۆژە [ا] ڕگبار شدید باران.
رَفتە: رَفت [ا] ڕگبار شدید باران.
رَفحە: رَف [ا] ڕف.
رَفسە: گیایەك لە بەرەی گەمار بۆ [ا] گیاهی است برگ مورق.
رَفوك: جنگی ك، سەگانی پاڵداری گۆشت خۆی، جنگی دڕاوە [ا] جنگ و پنجهٔ پرنده و درنده.
رَف: ۱) رَف، ۲) بارنگی کۆن کۆنە کە لە سەر جنا بەکاری دەبەن [ا] ۱) رف، ۲) چوبی که در جدن حصیر بکار برند.
رَفیاگ: رَفاو [ا] ڕوده.
رَفیدە: دۆنبە کۆڵە تاسایە کە نانی پێ بە تەنورەوە دەدەن [ا] بالشتك نانوایی.
رَفیس: ۱) رَفان، ۲) باڵ گرتەوە، فڕین [ا] ۱) رهاپش، ۲) پرواز.
رَفیس: ۱) کەسێ بست دەرفیتی، ۲) کەسێ مەل هەڵسەدەفڕێنی [ا] ۱) رهاپنده، ۲) پرواز دهنده.
رَفیش: سەگی هەڕەباش [ا] نوعی سگ معان.
رَفیو: فڕیو، هەڵفڕیو [ا] پرواز کرده.
رَفین: بەت گری تاگر [ا] زبانهٔ آتش.
رَق: تۆڕەیی، ڕك [ا] کینه.
رَقاوی: ڕاوی، دایم تۆڕە [ا] کینه‌ور.
رَق‌ئەستوور: تۆڕەیەك کە درەنگ ئاشت دەبێتەوە [ا] خشمگین آشتی ناپذیر.
رَق‌جوین: تۆڕەیی ئەدڵدا ڕاگرتن [ا] کینه‌ور.
رَق‌خواردنەوە: تۆڕەیی دەرەخستن [ا] کینه در دل نگهداشتن، خشم فرو خوردن.
رَقدار: رَق‌ئەستوور [ا] آشتی ناپذیر.
رَق‌ڕاوك: جلکی ناوی بەختەختی [ا] لباس تازهٔ عروسی کنند.
رَق‌گرتن: تۆڕەبوون [ا] بەخشم آمدن.
رَق‌لەسان: دەنگەبەر [ا] کینه‌ور، توداز.
رَق‌لێ کێشان: رَق لە کەسێ دەڵ گرتن [ا] کینه از کسی در دل گرفتن.
رَق‌لێ هەڵگرتن: رَق لێ کێشان [ا] کینه از کسی در دل گرفتن.
رَقن: ڕاوی، هەمیشە تۆڕە [ا] اکثراً خشمگین.
رَقەبەری: بەربەرەکانی کردن لە ئاخۆنەوەیەکی [ا] رقابت کینه‌توزانه.
رَق‌هەستان: تۆڕەبوون [ا] بەخشم آمدن.
رَق‌هەستانەن: تۆڕە کردن [ا] بەخشم آوردن.
رَق‌هەستاو: تۆڕەبوگ [ا] بەخشم آمده.
رَق‌هەڵساندن: رَق‌هەستان [ا] بەخشم آمدن.
رَق‌هەڵساندن: رَق‌هەستانەن [ا] بەخشم آوردن.
رَق‌هەڵستاندن: رَق‌هەستانەن [ا] بەخشم آوردن.
رَك: ۱) هەوراز، بەخشت و کۆن ڕۆ، ۲) بەرکەب، بەرکەب، قەفەس، ۳) هەوساری ملی بەرخ و گوێکان بۆ بەستەوە، ۴) تەسوراوی نوان دەندان و باسکێش، ۵) رَق، تۆڕەیی [ا] ۱) سربالایی سخت و کوره، ۲) قفس، ۳) ریسهٔ گردن بره و گوساله، ۴) ستری میان گاوآهن و خیش، ۵) خشم.
رَکات: ئەمیاد لە نوێژ (نوێژی بەیانی دو رکاته) [ا] رکعت نماز.
رَکاکە: بن کۆڵ کردنی داری میوە، بەکمیش [ا] گود کردن پای درخت میوه.
رَکان: ناوبۆزی، خاترجمعی لە کە سێك [ا] اعتماد.
رَکاو: گوندێکە لە ناوچەی بیران [ا] دهی است نزدیك پیرانشهر.
رَکەبەرکێ: رَقەبەری [ا] رقابت کینه‌ورانه، هوچشمی.
رَکەبەرکێنە: رَقەبەری [ا] نگا: رَقەبەری.
رَکەچۆن: ۱) دەرکەوە چون، ۲) ئارام بوونەوە لە پاش تۆڕەبوون [ا] ۱) خشمگین شدن، ۲) دست از خشم برداشتن.
رَکەدابردن: رَق‌هەستانەن [ا] بەخشم آوردن.
رَکەرکین: جیرەجیری دەدانان [ا] صدای بهم ساییدن دندانها.
رَکەکردن: تۆڕەبوون و مان گرتن [ا] اعتصاب از فرط خشم.
رَککۆ: رَکۆنی [ا] کینه‌توز.
رَککە: بەرکەب، قەفەس [ا] قفس.
رَککین: رَکۆنی [ا] کینه‌توز.
رَک‌گرتن: ئەرقان سوڕبوون لەسەر کان [ا] اصرار ورزیدن از کینه‌ورزی.
رَکن: رَقن [ا] نگا: رَقن.
رَکو: هەڵ لەرزین لە سەرمان یان لە ترسان [ا] لرزه از سرما یا ترس.
رَکۆ: رَقن [ا] اکثراً خشمگین.
رَکۆنی: رَق‌لەسك [ا] کینه‌توز، توداز.
رَکە: ۱) مەلە، مل‌ملانێ، کێ بەرکێ: (ئەو دو کوری دێزە رکە دەکەن کێ زوتر سەرکەوێ!) ۲) بەرکەب، قەفەس، ۳) هەوراز، رَك [ا] ۱) رقابت مسابقه، ۲) قفس، ۳) سربالایی سخت و تیز.
رَکەبەری: رَقەبەری [ا] رقابت کینه‌توزانه.
رَکەنە: تیخ لە پێستەدان بۆ خوێن گرتن [ا] حجامت.
رَکیا: تۆڕەبو [ا] خشمگین شد.
رَکێشە: گیایەکە بۆ برین گەیاندن بەکار دێ، رەکێشە [ا] گیاهی دارویی.
رَکێف: ئاوزەنگی، زەنگو [ا] رکاب زین.
رَکێف دەوال: قایشی ئاوزەنگی [ا] تسمهٔ بند رکاب.
رَکێف کوت: ئاوداتی تەسپ لە لایەن سوارەوە [ا] اسب دوانیدن باشتاب.
رَکین: رك هەستاو [ا] خشمگین.
رَکیو: رَکێف [ا] رکاب.

رَم: ۱) نیزه‌ی دیرِن، رَمبه ۲) وتنه‌ی پنجه‌ی بز، رَمان، رَوهان [ف] ۱) نیزهٔ بلند ۲) زینهٔ کلمهٔ فرمان به معنی فر و ریزی.

رَما: تیک تمین، رَوما، دیواره که رما [ف] فرو ریختن دیوار یا کوه.

رَمال: رَمْل و رال [ف] آب و آشغال.

رَمان: ۱) تیک تمیان، رَوهان ۲) مه‌لیسه‌ی که له کوره‌ستان [ف] ۱) فرو ریختن دیوار و... ۲) سطلهای در کرمستان.

رَمانِدن: تیک تمیان، رَوهانِدن [ف] ویران کردن، فرو ریزانیدن.

رَمانی: رمانِدن [ف] نگا: رمانِدن.

رَمانه: جوری داسی دروینه [ف] نوعی داس درو.

رَماو: رَوهاو، تیک تمیو [ف] فرو ریخته، ویران شده.

رَمبه: ۱) زبر، نیزه‌ی دیرِن ۲) دمنگی هاوینی داگه‌وتنی شتی تمیمی زل [ف] ۱) نیزهٔ بلند ۲) صدای افتادن چیزی سنگین و نرم.

رَمباز: کسی له رَمبه‌کار هیناندا جی‌یه [ف] نیزه‌باز ماهر.

رَمبازی: ۱) شخر بهرم کردن ۲) به سواری له مه‌یدانه‌دا هاتوچوی [ف] ۱) جنگ با نیزه ۲) سواره در میدان جولان دادن.

رَمبه: دمنگی که‌وتنی قورس به سه‌ر زه‌مین دا ۲) دمنگی کوتانی ده‌هول ۳) بریتی له سازی و به کمیفی: اهیشت سازم هه‌ر رَمبه‌م دیت [ف] ۱) صدای افتادن چیز سنگین ۲) صدای دهل از دور ۳) کنایه از خوشحالی زیاد.

رَمبیز: تیرتکه گیایه‌کی ترش و جوانی کمتمه‌ی ده‌گاتی به‌هر جوره‌ی دیره‌که‌وی، تیرتکی باسکلاو ریواس [ف] ریواس.

رَم پیشکه: تاوی بچوکی به ده‌ساله که چه‌شتلاو [ف] تابهٔ کوچک دسته‌دار.

رَمژوه: دوزنالا، قوزه، قوزیت [ف] بسیار تلخ مزه.

رَمق: نم له سه‌ر چم، رَه‌شکه‌ر پیشکه [ف] تیرگی چشم.

رَمو: سه‌ر که‌ناری زه‌وزان که ناوی باران [ف] [illegible] نام زمینی که نام مرمان باشد.

رَموده: تاقوت، خوین گرتو، هوگر، نوگر [ف] خو گرفته، الیف شده.

رَموزن: مه‌رده‌رمه، دیوه‌رمه، جیوکه‌ی پیاوترسین [ف] غول بیابان، دیو.

رَمه: زمبه، دمنگی کمتمی شتی قورس [ف] صدای افتادن جسم سنگین.

رَمی: ۱) گزی تاگر، پیت ۲) رَوما [ف] ۱) زبانهٔ آتش ۲) ویران شد.

رَمیاگ: رَماو [ف] فرو ریخته، ویران.

رَمیان: رَمان [ف] نگا: رَمان.

رَمین: رَمیس، رَیواس [ف] نگا: ریواس.

رَمین: تیک تمین، رَوهان، هه‌رفتن [ف] فرو ریختن، ویران شدن.

رَمینی: ۱) رَوخینی، ویران کرا ۲) برمو رَه‌واج، (زبر زور به‌رَمینه) [ف] ۱) ویران کننده ۲) رواج.

رَن: ۱) کمرشه‌ی پیشه‌ای وتنه‌ی رَنین که به‌دست هه‌لگه‌نه‌نه ۲) بانگیر که به‌وانا به‌دست هه‌لگه‌ن: اسوزن، پیشان رَن ۳) رَوینی، گرتن [ف] ۱) مانه مصدر رَنین که به معنی بادست کندن است ۲) پیوند به‌معنی برچیدن با دست ۳) خراشیدن، حاک کشیدن.

رَنا: ۱) به‌دست هه‌لگه‌نرا، به‌دست لی گراوه ۲) به‌نیوک بریندار کرا ۳) گرا [ف] ۱) بادست چیده شد ۲) با ناخن خراشیده شد ۳) حاک شد.

رَناو: ۱) به‌دست هه‌لگه‌نراو ۲) به‌نیوک زامدار کراو، زناو ۳) گراو [ف] ۱) چیده با دست ۲) خراشیده با ناخن ۳) حاک شده.

رَنای: ورآمدن [ف] باره کردن.

رَنبه: ۱) باش، به‌هنه ۲) جوان، هونیاله، خوشکوک [ف] ۱) خوب و بسنده ۲) زیبا.

رَنبو: رَنو، کمره‌به‌هر [ف] بهمن.

رَنبی: ۱) پیاوچاکی، جاکه‌کاری، پیاوه‌تی ۲) جوان چاکی [ف] ۱) نکوکاری، مردمی ۲) خوش قیافگی.

رَندی: ناوی کچانه، جوانی [ف] نام زنانه.

رَنزین: که‌وزین، رَیش، رَه‌ین [ف] موی (خ، ریش).

رَنگ: لاسکه، که‌نگری ناسنگ که ده‌خوری [ف] ساقهٔ تنگر سبز و نازاد.

رَنگه: تامرازی داریاتی که داری بی لوس ده‌کا، رَه‌نده [ف] رندهٔ نجاری.

رَنگ: ۱) هه‌نگوین و دوشاوی باآوره‌ی ۲) رَه‌واقی هه‌نگوین ۳) ده‌نگی کوتنی شتی قورسی رَنی [ف] ۱) شیره و عسل صاف نشده ۲) شهد عسل ۳) صدای افتادن جسم سنگین و سخت.

رَنگال: ۱) هه‌نگوین و دوشاوی باآوره، رَنگ ۲) رَه‌واقی هه‌نگوین [ف] ۱) شیره و عسل صاف نشده ۲) شهد.

رَنگبان: ۱) باآوره‌ی دوشاو یان هه‌نگوین ۲) قسه‌ی بی‌نام کردن [ف] ۱) بالاپس شیره یا عسل ۲) پاوه‌گویی.

رَنگانه‌وه: چه‌نمازی زوره و دوباره کرا، ده‌وری قسه‌ی بی‌نام [ف] زاخلی، پاوه‌سرایی.

رَنگاو: سه‌رکه که هشتوه‌ترش تی ده‌خه‌ی [ف] سرکه که خوب انگور در آن نگهدارند.

رَنگه: ۱) رَنگه، رَه‌وه‌ی نه‌مان ۲) ده‌نگی کمتمی قورسی رَنی [ف] ۱) رندهٔ نجاری ۲) صدای افتادن جسم سخت سنگین.

رَنگین: رَنگال هاتن له کمتن دا [ف] صدا دادن جسم سنگین سخت در اثر افتادن.

رَنو: کمره‌به‌هر، کلله، به‌هری زبر که با زنو بوا لیسه‌ی کی کو کرنه‌وه [ف] بهمن.

رَنه: ۱) جیشی میوه ۲) وه‌ختی جیشی میوه ۳) وره‌ی باران که زه‌سال دای ندا ۴) ترمق، خه‌یه ۵) دزنی گولی مه‌ره‌ی [ف] ۱) چیدن میوه ۲) موسم چیدن میوه ۳) نوبتی باران که از سیاه چادر می‌تراود ۴) نفس کشی ۵) خوشه بریدن نمالی.

رَنه‌ك: ۱) بریه‌ك ۲) قه‌ستی تاسنگی بر به‌دمتی ده‌ده‌ی ده‌ده‌ی بی ده‌خوریتی [ف] ۱) سوهان ۲) قلو.

رَنی: ۱) به‌نیوك زامداری کرد ۲) گراندی ۳) رَنو ۴) به‌دست هه‌لی که‌ند [ف] ۱) با ناخن خراشید ۲) حاک کرد ۳) بهمن ۴) با دست چید.

رَنیاگ: رَناو [ف] نگا: رَناو.

رَنین: ۱) جیشه‌وه به‌دست ۲) جیرنوك لیدان ۳) گراندن [ف] ۱) چیدن ۲) خراشیدن با ناخن ۳) حاک کردن.

رَنیەوە: ۱) بەدەست هەڵکەندن؛ ۲) رۆشاندن: (رُوی خۆی رَنیەوە) ۱) بڕکەن یا دەست چەند؛ ۲) خراڵیدن یا ئاخن.

رَو: ۱) چڕوچاو، دەم؛ ۲) لای بەرچاو: (رُوی رەمس، رُوکەوا)؛ ۳) جەیاد، شەرم: (بیابەکس بێ رُو)؛ ۴) هەڵخسان، ئاڵین: (رُوم لایە بی بیسم)؛ ۵) جوریەت و پایە: (بیابەکی رُو بەرُوە لە دیوانەدا)؛ ۶) چەن، چۆم؛ ۷) زەبی سەخت، غار؛ ۸) بەشی سەقوڵ بەستوی زەق ۱) چەرە؛ ۲) رویە؛ ۳) شەرم؛ ۴) جسارەت؛ ۵) قەدر و مەنزلەت؛ ۶) روو؛ ۷) زەبی سەخت؛ ۸) برگ بڕ بەسە.

رُو: ۱) بەزی بەرانبەری شتێ؛ ۲) بەخت و هەڵ: (ئەمڕۆ رُوی مەنە)؛ ۳) داچو، هەڵچو، بۆ مردو: (هەسەی رُو، ئەمڕۆ رُوی شین و رُو رُوسە) دەبەرەمیردە؛ ۴) جۆگە؛ ۵) لوتکەتاو کە سێ لای بەرز بێ ۱) روو؛ ۲) موسیب، فرصت؛ ۳) کلمەی شیوون؛ ۴) جوی آب؛ ۵) خلیج.

رۆتاوا: خۆرئاوا، رۆژئاوا، مغرب.

رَوا: چتر، رَوی؛ ۲) سەوزیی: (ئەرکەن جانیم رُوا)؛ ۳) دەرویی ۱) رۆیاو؛ ۲) رویە؛ ۳) زیا.

رُوابان: مەڕی رُوبن، زەبی کەر ۱) زیاکار.

رَوار: جۆر، رۆبار ۱) رۆبان، رود.

رَواس: رَوا، چتر، رَوی ۱) رۆباو.

رَواسە: رَواس ۱) رۆباو.

رَوال: ۱) گەنجی مۆڵی نەهاتی، تازەجوان؛ ۲) لای بەرچاو؛ ۳) نەشتە، ئەزلەنە ۱) ۱) لوجوان، ساڵەرو؛ ۲) رویە؛ ۳) جنب و ترد.

رَوالا: جی، رَوشت، رَاوە ۱) رەفت، گەشت.

رَوالەت: ۱) دیمەن، تەوری لەبەر چاو؛ ۲) دیب، دەوچاو؛ ۳) رَوا، زەبی ۱) ۱) ظاهر، ظاهری؛ ۲) چهره؛ ۳) زیا.

رَوالەتباز: زیاکار ۱) زیاکار.

رَوان: ۱) چەنە، چۆم؛ ۲) شین بونی چشر؛ ۳) ماکی وشەی بەوانا: تماشا: (چاوەرَوان بە، رَوانە) ۱) رویە؛ ۲) سیز شین، رویین؛ ۳) ریشەی رَوانین بەمەعنی نگاه کردن.

رَوانین: ۱) چەقاندنی رَیشەو شەتڵ؛ ۲) جی بەجی کردنی کار؛ ۳) وەدەرنان ۱) ۱) رویانین؛ ۲) انجام دادن؛ ۳) زانین.

رَوانگە: جیگەیەک کە لێی بچو مەروان ۱) مرصد، محل دیدەبانی.

رَوانە: بەزی گران، نارەزا ۱) رواند.

رَوانەوە: ۱) ترشەبونەوەی دۆشاو یا هەرچی لە رۆژ ماوەو؛ ۲) دوبارە سەوزبونەوە: (مەرگە کە رَواوە تەوە) ۱) غلیظ شدن مایع از ماندن زیاد؛ ۲) باز رویدن.

رَوانی: ۱) تماشای کرد؛ ۲) بەری لێ کردەوە، بە بیری داهات ۱) ۱) نگاه کرد؛ ۲) بەفکرش رسید.

رَوانین: تراشاکردن ۱) نگاه کردن.

رۆتاوا: ۱) خۆرئاوا، لای رۆژئاوا؛ ۲) دەمی زەردەبەن، ئەرمان بە شەو ۱) باختر؛ ۲) هنگام غروب.

رَواو: سەوزبوگ، شین بوگ ۱) رویاند.

رَواوە: دۆشاوی خەستەوبوگ لەبەر ماندەوی رَوا شیرۆ غلیظ شده از زیاد ماندن.

رَوب: زەب، خەستەوە، گرانی ئاوی میوە ۱) زیب، چاشنی.

رَوبا: سەرجلی بیجامەوش ۱) بالاپوشی است.

رُوبات: ۱) پۆسەی رَاوکەر؛ ۲) هەمتارگەی کەر ۱) ۱) کمین شکار؛ ۲) کمینگاه، کیلگه شکاری.

رَوباەان: رۆڵی رەزگران، خۆش نەگەیشتن ۱) رخالت نکردن.

رَوباس: ۱) چۆمی گەورە، جیسر، جەیر شەت؛ ۲) رَوبار ۱) ۱) رودبار؛ ۲) رودبار رودی.

رَوبارنۆن: رَوبەرۆن، نوشی بەڕەهان ۱) روبرو شدن.

رۆباری حاجی: ئەحمەد: گەرەکە لە کوردستان بەهەس بۆرانی کردن ۱) نام روستایی در کردستان که بهنها ویران کردند.

رَوباز: رَوابان، رَوابی کەر ۱) زیاکار.

رَوبازی: بەرەت، بەرەو ۱) مرغوب، رابح.

رَوبازی: رَوابازی، زیاکاری ۱) زیاکاری.

رَوبال: ۱) رَوبار؛ ۲) سوتگە، سەمەد: (رَوبالی وی تەو بەلا هاتە سەری من) ۱) ۱) نگا: رَوبار؛ ۲) به سبب.

رَوبەرۆ: رَوبەرۆ ۱) روبرو.

رَوبەر: ۱) بەرانبەر؛ ۲) پشتەنگە ۱) ۱) برابر؛ ۲) پشت، لحاف.

رَوبەرَو: رَوبار، رَوبال ۱) روبرو.

رَوبەلت: بەچەر، پیچەر، پۆشی ۱) روبند.

رَوبەنە: رَوبەنە ۱) روبند.

رَوبینی: ۱) مەرایی، ماستاو سارد کردەوە؛ ۲) بارا لە سەر بۆگ هەڵدانەوە ۱) ۱) زیا؛ ۲) روبند برداشتن از سر عروس.

رَوپاک: بە تاپرۆ ۱) آبرومند.

رَوپامە: کلکەسوتە کەر، مەرایی کەر ۱) مشکی.

رَوپامایی: کلکەسوتە، مەرایی ۱) تملق.

رَوپل: پەرتوان، پەرشی لق ۱) هرس.

رَوپەلاشین: پەرتاوین، هەڵپەرتاوین، پەراندنی لق و پەڵی دار ۱) هرس کردن درخت.

رَوپلیای: برشی لە مرۆی داوین و قوڵ کوت ۱) کنایه از دامن و آستین کوتاه.

رَوپەر: پەک لای بەرچاو لە قاقەز، لاپەڕە، لاپەڕ ۱) صفحهٔ کتاب و نوشته.

رَوپەری: جوان چاک، رَوز خۆشباو ۱) زیبا.

رَوپەل: رَوپەر ۱) نگا: رَوپەر.

رَوپیدان: قەدرگرتن ۱) با روی خوش پذیرفتن شخص.

رَوپیو: کەسێ کە رەوی لە گەز دەدا ۱) مشاع.

رَوت: دارەدستی درێژ، چەلاکی دەستی ۱) چوبدستی بلند.

رَوت: ۱) بێ پۆشاک، بێ بەرگ؛ ۲) برشی لە هەزارو هەزار؛ ۳) رۆی تۆ ۱) ۱) لخت، برهنه؛ ۲) کنایه از ناداری و فقیر؛ ۳) صورتت.

رَوتاڵ: ۱) رەوی گیانلەبەر، ئەژواو، رَوەمن، قاقەز؛ ۲) دەوەو چاوگەر ۱) ۱) زمین لخت از گیاه؛ ۲) احمق.

رَوتان: پۆشەمەنی لەبەر دارتان ۱) برهنگی، برکندگی.

رُوتاندن: پوشاك لەبەر داكەندن [ف] برهنه كردن، برگندن.
رُوتاسەلمەوە: ۱) رُوساندن؛ ۲) برینی لە شتی رُوت لێ ساندن؛ (کایە)
رُوتانەمیەوە) [ف] ۱) برگ و پرگندن؛ ۲) کنایه از سوءاستفادهٔ مالی،
دار و ندار کسی را گرفتن.
رُوتانن: رُوتاندن [ف] بی پوشاك و برگ کردن.
رُوتانەوە: بی بەرو بو مانەوە، لەبەرو پوکەوتن [ف] بی برگ و پوشاك شدن.
رُوتاوە: لەبەرو پوکراو [ف] برکنده، برگ ریخته، از لباس لخت شده.
رُوتبۆن: ۱) بی جلك و بۆن؛ ۲) بی بەرو بۆنی مەل؛ ۳) بی مۆو بۆنی پیست؛
۴) برینی لە ئەنجامی [ف] ۱) برهنگی؛ ۲) برکندگی؛ ۳) مو ریختگی؛
۴) کنایه از نداری.
رُوت بۆنەوە: رُوتبۆن [ف] نگا: رُوتبۆن.
رُوتبش: رُوتال [ف] ترشروی.
رُوتبشاگ: رُوتال [ف] ترشروی.
رُوتاك: ۱) جەلاکی دڕێژ بۆ مازو چنین؛ ۲) تاڵەڵ بان مریشکی رُوتەوە
بۆگ [ف] ۱) چوبی بلند برای چیدن ثمر مازوج؛ ۲) بالك شدن دام و
طیور از مو یا پر.
رُوتاك: ۱) جۆرێ برنج؛ ۲) جۆرێ پارچەی کەم نرخ کە بە کرێنە چاروکە
[ف] ۱) نوعی برنج؛ ۲) نوعی قماش ارزان.
رُوت کردن: ۱) جلك لێ داڕێژین؛ ۲) ماڵانی چەند؛ ۳) بی گەلا کردن [ف]
۱) برهنه کردن؛ ۲) لخت کردن از دارایی؛ ۳) برگ کندن.
رُوت کردنەوە: جلك و بەرگ لێ کردنەوە [ف] برهنه کردن.
رُوت کرن: رُوت کردن [ف] نگا: رُوت کردن.
رُوت وڕەجاڵ: ۱) هەژار، نەدار؛ ۲) بەدنامانی بی ناوی کەس نەناس [ف]
۱) فقیر؛ ۲) رذاله و هرجایی.
رُوت وقوت: ۱) هیچ و بەرەتا؛ ۲) بی هیچ دارایی؛ (لە رُوت وقوتی وەك
من رۆحەبوشە ئەگەر قوتی رۆژە قوتی جاشقی رُوت) دەالمی [ف]
۱) لخت مادرزاد؛ ۲) ندار.
رُوتە: ۱) کەسێ کە هیچ شتی نابێ؛ ۲) بی تەسوەی پۆتە کە [ف] ۱) لات
آسمان جل؛ ۲) حقیر بی نمود.
رُوتەحل: رُوتاڵ، رۆگرز [ف] احمر.
رُوتەخت: برینی لە بی شەرم و رووەڵماڵا [ف] بر روی بی حیا.
رُوتەڵ: رُوتە [ف] نگا: رُوتە.
رُوتەڵە: ۱) پۆتە کەی بی نمود؛ ۲) تاڵەڵی توك لێ وەریو [ف] ۱) بی نمود
حقیر؛ ۲) حیوان مو ریخته.
رُوتەمن: زەوی کە گیای لێ نەڕواوە، رُوتاڵ [ف] زمین بی گیاه.
رُوتەنك: ۱) بەشەرم، حەیاداڵی؛ ۲) هەرشتی وەك خوشە تەپوی لێ
دەبێ [ف] ۱) خجالتی؛ ۲) شفاف.
رُوتەنی: رُوتەمن [ف] زمین بی گیاه.
رُوتەوبون: رُوتبۆنەوە، رُوت بۆن [ف] نگا: رُوتبۆن.
رُوتەوکردن: رُوت کردنەوە، رُوت کردن [ف] نگا: رُوت کردن.
رُوتەوەبون: رُوتبۆن، رُوت بۆنەوە [ف] نگا: رُوتبۆن.
رُوتەوە کردن: رُوت کردن، رُوت کردنەوە [ف] نگا: رُوت کردن.

رُوتی: ۱) بی بەرگی؛ ۲) هەژاری و هەڵاری [ف] ۱) لختی؛ ۲) ناداری.
رُوتیانەوە: رُوتەوە [ف] نگا: رُوتەوە.
رُوتی کردن: ۱) لە رُوی کەسێ قسە کردن؛ (رُوم تێ کردو گوتم)؛
۲) بەرەو جێی یان کەسێ ڕۆیشتن؛ ۳) خۆش هاتنی خۆشی یان
ناخۆشی؛ (بەخت رُوی تێ کرد، لە گەڵی رُوی تێ کردوە) [ف] ۱)
مخاطب قرار دادن؛ ۲) رفتن به جایی؛ ۳) روشدن شادی یا
نکبت.
رُوج: ۱) خۆر؛ ۲) رُوژ، بەرانبەری شەو [ف] ۱) آفتاب؛ ۲) روز.
رُوجیار: ۱) خۆر؛ ۲) رۆژگار، زەمانە [ف] ۱) آفتاب؛ ۲) زمانه، روزگار.
رُوجیارپەرست: گوڵەبەڕۆژە [ف] گل آفتاب گردان.
رُوچ: رُوج [ف] نگا: رُوج.
رُوچاك: چرۆچاو، رُوك [ف] چهره.
رُوچکان: رُوتانەوەی مەل لە پەڕو پۆ [ف] برکندگی پرنده.
رُوچن: ۱) کونی دیوار یان سەربان کە تیشکەی رۆژی پێدا دێتە ژوور؛
۲) بەرانبەری تاریك، رۆناك رۆشن [ف] ۱) روزنه؛ ۲) روشن.
رُوچانی: بەرانبەری تاریکی، رۆناکی [ف] روشنایی.
رُوچنە: کونی ماڵ بۆ رُوچانی، رُوچن [ف] روزنه.
رُوچۆن: ۱) قوربان، داچۆن، (سەر بانەکە رُوچۆوە)؛ ۲) تێك رُوخان [ف]
۱) فروریختگی؛ ۲) فروریختگی دیوار یا خانه.
رُوچە: بەرۆژ هیچ نەخواردن، رۆژی رۆژگ [ف] روزه.
رُوچەوان: بەرۆژە [ف] روزه‌دار.
رُوچی: رُوچە [ف] روزه.
رُوچیار: رُوچیار [ف] نگا: رُوچیار.
رُوچیارپەرس: رُوچیارپەرست [ف] گل آفتابگردان.
رُوچینك: رُوچە [ف] روزه.
رُوح: رُح، گیانی گیاندار [ف] روح
رُوح: رُح [ف] روح
رُوح توتیا: کانزایەکە بەرم [ف] فلزی معدنی است.
رُوح چوون: برینی لە ترسی رۆژ رالەترۆك بون [ف] زهره‌ترك شدن.
رُوح دەیە: ریشەوبن، خاوەنزی [ف] جانور، جاندار.
رُوح زل: خۆبین، بەخۆ بەدەیە [ف] کنایه از متکبر.
رُوح لەبەن: رُوح دەیە [ف] جاندار.
رُوخ: ڤەراو، ئەوارە، دەم و چەم [ف] گرابه، کنار.
رُوخار: ۱) برینی لە شەپەزار؛ ۲) مل کەج [ف] ۱) کنایه از غرسار؛ ۲)
گردن کج.
رُوخان: زمان [ف] فروریختن دیوار یا خانه.
رُوخاندن: زمان [ف] فروریختن، خراب کردن.
رُوخانن: رُوخاندن [ف] فروریختن، خراب کردن.
رُوخساڵە: ۱) چۆن، چۆنیەتی، رۆ؛ ۲) بەستە، بەستێن [ف] ۱) روخساره؛
۲) زمینهای کنار رودخانه.
رُوخاو: زماو [ف] خراب شده، منهدم.
رُوخس: تیشتی تەکر لە زێر شتی قەبر بن دا وەك مردەباو [ف] تابوت

شدن شکر در شربت و...
رۆخسار: جۆرەیەک دەرچاو، رۆی دەم [ف] رخسار.
رۆخلە: ریخولە [ف] ریوه.
رۆخۆش: خۆشرۆ، دەم بەیکەنین، دڵی ترشرۆ [ف] خوشروی.
رۆخە: ۱) ڕێگە بە زەمین، لەسەر رۆخان ۲) رۆجۆگ [ف] ۱) آستانهٔ فروریختن ۲) فرورفتگی زمین.
رۆخەک: رۆخە [ف] نگا: رۆخە.
رۆخیاگ: رۆخاو [ف] نگا: رۆخاو.
رۆخیان: رۆخان [ف] نگا: رۆخان.
رۆدان: ۱) بەقەدەرو خورمەت ۲) هۆنەر، بی ئەدەب [ف] ۱) محشرو ۲) تودرتو.
رۆداعالای: بی شەرم و بی حەیا [ف] بی آزرم.
رۆداعالاوا: رۆداعالای [ف] بی آزرم.
رۆداعالیاگ: رۆداعالای [ف] بی آزرم.
رۆدان: ۱) فرمان، بەسەرهات ۲) خۆش ویستن و لاواندەوە [ف] ۱) روی دادن، حدوث ۲) نوازش و روی خوش نشان دادن.
رۆداو: بەسەرهات، فرمیاو [ف] رویداد.
رۆدای: رۆداو [ف] رویداد.
رۆدەرز: رۆشرش، رۆگرز [ف] اخم.
رۆدەرپایس: بەرۆەناڵ، خەجاڵەت لە رۆی خەڵکا [ف] کوری، خجالتی.
رۆدەرپایست: رۆدەرپایس [ف] کوری، خجالتی.
رۆدەرپایستی: کەرۆیی [ف] کوریی.
رۆدەرپایسی: کەرۆیی، شەرمی لە قسە کردنەوە [ف] کوریی.
رۆدی: رۆخلە، ریخولە [ف] رود.
رۆدین: میزەڵدان [ف] مثانه.
رۆراست: قسەی بێ بەتاو بەسەر [ف] راک و صریح.
رۆرۆ: وشەیەکە بۆ بێ گۆ دەیڵێن، رۆ [ف] کلمهٔ توجه برای مرغ.
رۆرەش: برێتی لە گوناهبار، قەدەغەکار، شەرمەزار، خەجاڵەت [ف] کنایه از گناهکار، روسیاه، خجل.
رۆرەشی: تاوانباری، گوناهکاری، خەیساڵەتی، شەرمەزاری [ف] روسیاهی، کنایه از گناهکاری، شرمساری.
رۆرێس: گیایەکی ڕەنگ سۆرە، ساوەنگەر دەکاری دێن [ف] گیاهی است.
رۆز: یەکەم توسانەی پارچەی ڕاو بە ئامانجت [ف] پرهم دوختهٔ برش، برم.
رۆزقە: گیایەکە تەمەوزی [ف] گیاهی است خوردنی.
رۆزگار: رۆحمار [ف] روزگار.
رۆزنامە: نوسراوێکە دەنگ و باسی رۆژانەی تیدایە [ف] روزنامه.
رۆزە: ۱) کەچ و کرچ و زەنگاوی ۲) دەرو چاو تاوڵاوی [ف] ۱) فرسوده و زنگارزده ۲) آبله‌گون.
رۆزەن: برێتی لە خەجاڵەت، شەرمەزاری [ف] کنایه از شرمنده.
رۆزەرد: رۆزەرە [ف] کنایه از شرمنده.
رۆزەردی: خەجاڵەتی، شەرمەزاری [ف] شرمندگی.
رۆزەری: جۆرێکی سەوزەڕەنگ، پێست سپی کامەاڵ زەرد [ف] رخسار سبزه‌رنگ.
رۆزەڵە: رۆژەی گچکەو بێ بەهرە [ف] فرسودهٔ زنگ‌زده.
رۆزی: رزق، بژێوی خواداو [ف] روزی.
رۆژ: ۱) ڕۆژ، بەرانبەری شەو ۲) خۆر [ف] ۱) روز ۲) آفتاب.
رۆژنامەژمێر: ساڵ پێی، تەقویم [ف] سالنامه، تقویم.
رۆژاباشین: سەلا، قیامەت [ف] قیامت.
رۆژابەسلاتی: رۆژاباشین [ف] قیامت.
رۆژاسلاتی: رۆژاباشین [ف] قیامت.
رۆژاڤا: ۱) خۆرئاوا ۲) زەویەکی [ف] ۱) غرب ۲) غربیه.
رۆژاڤایی: خەڵکی وڵاتی خۆرئاوا [ف] غربی.
رۆژانسۆ: ۱) خۆری ئارەقەڵانسۆ ۲) رۆژی خۆی ۳) ناوی گۆڤاریکی کوردی [ف] ۱) آفتاب تازه سرزده ۲) روز نو ۳) نام مجله‌ای کردی.
رۆژانە: ۱) لە کاتی رۆژدا ۲) کرێی ئەو بەرۆژ [ف] ۱) در روز ۲) یومیه، روزمره.
رۆژاوا: رۆژاڤا [ف] نگا: رۆژاڤا.
رۆژاوایی: رۆژاڤایی [ف] نگا: رۆژاڤایی.
رۆژباش: وشەی خۆش بوونی ئاشنا لە رۆژدا [ف] روزبخیر.
رۆژبەر: کرێی رۆژەبەرۆ، رۆژانە [ف] اجاره روزمزد.
رۆژبەن: ئاوبەرن، ئاوانگاری [ف] آفتابه‌گیر.
رۆژبەر: رۆژ ئامێر، ساڵ پێو [ف] تقویم.
رۆژبۆنەوە: سەرەتای بەیان، شەوەکی، بەرەبەیان [ف] اول فجر، دمیدن صبح.
رۆژبەرۆژ: رۆژ لە دوای رۆژ، هەموو رۆژانە [ف] روز به روز.
رۆژبەسەربردن: ژیاوەتی رۆژگار [ف] روزگار گذرانیدن.
رۆژبەیانی: هۆزێکە لە کوردستان [ف] عشیره‌ای است.
رۆژبەیز: ئیواری درەنگ، دەمی رۆژاوا [ف] وقت غروب.
رۆژپەرست: خەسەرۆک، خەمەگرز [ف] خورشید پرست، پرستندهٔ آفتاب‌پرست.
رۆژتار: نوبەتی کە هەرچەژە، بەرانبەری شەوا [ف] نوبت روزانه.
رۆژداگەڕان: کەمێ پاش نیوەڕۆ [ف] وقت زوال.
رۆژداگەڕیان: رۆژداگەڕان [ف] وقت زوال.
رۆژرەش: بەدبەخت، چارەرەش [ف] سیه‌روز.
رۆژرەشی: بەدبەختی [ف] سیه‌روزی.
رۆژژمێر: رۆژنامەژمێر، ساڵ پێو [ف] سالنامه.
رۆژقەتاندن: رۆژبەسەربردن [ف] روزگذرانیدن.
رۆژکان: هۆزێکی کوردە [ف] عشیره‌ای است.
رۆژکردنەوە: ۱) شەوبەسەربردن ۲) برێتی لە شەو نەنوستن [ف] ۱) شب گذرانیدن ۲) کنایه از شب‌بیداری.
رۆژکی: هۆزەکی کوردە [ف] عشیره‌ای است.

رۆژگ: رۆجە ◻ ڕۆژە.
رۆژگار: ۱) رۆجبار، رۆجبار؛ ۲) جەرۆژ تا شەو ◻ ۱) رۆژگار؛ ۲) رۆژانە.
رۆژگاربەرست: رۆجبارپەرست ◻ گل آفتابگردان.
رۆژگاز: تاوەنگار، تاوانگار ◻ آفتابزده.
رۆژگەز: رۆژگار ◻ آفتابزده.
رۆژگەستن: تاوانگاری ◻ آفتابزدگی.
رۆژگەستی: تاوەردو ◻ آفتاب‌زده.
رۆژگەوان: رۆجەوان، جەژەوان ◻ رۆژەدار.
رۆژگیران: دەمێ کە مانگ دەکەوێتە نێوان زەمین و رۆژ ◻ گسوف.
رۆژمز: رۆژمار، کرای رۆژانە ◻ رۆزمزد.
رۆژمزە: رۆژمز ◻ رۆزمزد.
رۆژمز: رۆژمز ◻ رۆزمزد.
رۆژمیر: ساڵی پڕ، ساڵی پڕ، ساڵی رۆژانەی زیاتر ◻ سال کبیسه، کبیسه، سال.
رۆژن: رۆجن، رۆجنە ◻ رۆزنه.
رۆژنارۆژ: رۆژنان، رۆشنان و رۆژنانا کردن ◻ بانگ روز در میان.
رۆژنامە: رۆژنامە ◻ رۆزنامه.
رۆژنامەچی: کەسێ کار لە رۆژنامەدا دەکا ◻ کارمند روزنامه.
رۆژنامەنوس: کەسێ رۆژنامە دەنوسێ ◻ روزنامه‌نگار.
رۆژناهی: ڕۆژی تاریکایی، رۆشنایی، رۆناکی ◻ روشنایی.
رۆژنایی: رۆژناهی ◻ روشنایی.
رۆژنشین: خورئشین، خورئاوا ◻ باختر.
رۆژنە: رۆجنە ◻ رۆزنه.
رۆژۆ: رۆژگ، رۆجە ◻ رۆزه.
رۆژۆخواردن: رۆژۆ ئەگرتن، بەرۆژۆبون ◻ روزه‌خواری.
رۆژۆخور: کەسێ کە بەرۆژۆ نابێ ◻ روزه‌خوار.
رۆژۆشکاندن: رۆژۆخواردن ◻ روزه‌خواری.
رۆژۆکردنەوە: بەر بانگ کردنەوە، شتخواردن دوای کەوابونی رۆژۆ ◻ افطار.
رۆژۆگر: کەسێ کە وەرۆژگ نەبێ ◻ روزه‌گیر.
رۆژۆگرتن: وەرۆژگبون ◻ روزه‌گیری.
رۆژۆوان: رۆجەوان ◻ روزه‌دار.
رۆژە: ئەلماس ◻ الماس.
رۆژەجوت: بەشی کۆتایی رۆژێک لە زەوی ◻ جای شخم زدن در یک روز.
رۆژەوری: ڕێگەی رۆژێک، بە پیادەیی ◻ یکروزه راه.
رۆژەکسی: ۱) رۆژکسی، هۆرکسی، کسوبەد؛ ۲) رۆژنامە، لە رۆژان ◻ ۱) عشیرتی است؛ ۲) روزی، یک روز.
رۆژەن: رۆجن، رۆجنە، رۆژنە ◻ روزنه.
رۆژەلات: خاوەن، خورەلات ◻ مشرق.
رۆژەهەلات: رۆژەلات ◻ خاور.
رۆژی: ۱) رۆژگ؛ ۲) رۆزی، رزق ◻ ۱) روزه؛ ۲) روزی، رزق.
رۆژی یەکەی: رۆژی هەوەلی، رۆژی تەرەلی ◻ روز اول، روز ازل.
رۆژی بەسلان: رۆژا بەسلان ◻ روز قیامت.
رۆژی بەسلان: رۆژا بەسلان ◻ روز قیامت.
رۆژیك: تیسك ◻ عدس.
رۆژینگ: ۱) بوخاری؛ ۲) کونی بەرزی بۆکەل کیش ◻ ۱) بخاری؛ ۲) دودکش.
رۆژینە: رۆژانە، کرێی رۆژ بە رۆژ ◻ روزانه.
رۆس: ۱) لیت، بێ‌هەرگ؛ ۲) نیز لە جەژەدا؛ ۳) خەڵکی رۆسیە ◻ ۱) لخت؛ ۲) تنمره؛ ۳) روسی، اهل روسیه.
رۆسارە: مرێشی لە گوێ بێ تەدان، رۆسەدان (جومەلای بەرۆسارەی بەخێری هێنام) ◻ کنایە لە بی‌مبالات.
رۆساردی: گوێ بێ تەدان ◻ بی‌مبالاتی.
رۆسی: ۱) سەرچەن مرۆی بەتاڕۆ؛ ۲) خەتە ◻ ۱) روسفید، آبرومند؛ ۲) فاحشه.
رۆسی گردنەوە: ۱) کاری باش و هەڵەراوی کردن؛ ۲) تاڕو کرێیەوە ◻ ۱) کار خوب و هنرمندانه کردن؛ ۲) اعادهٔ حیثیت کردن.
رۆسیەتی: ۱) خوێنی تیشاەی کیژێنی بوکە؛ ۲) سندەی ◻ ۱) نشانهٔ بکارت عروس؛ ۲) فاحشگی.
رۆستە: ئاوایی جگە لە شار، دێ؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان ◻ ۱) روستا؛ ۲) نام دهی است.
رۆسوڕ: مرۆی بێ‌شەرەف، سەرەبەرز و بەتاڕۆ، رۆسی ◻ دور از کار ننگین، روسفید.
رۆسوڕی: تاڕوەندی ◻ آبروبندی.
رۆسە: بن خەرمان ◻ باقیماندەی خرمن کە قفرا جمع می‌کنند.
رۆسەخت: ۱) سەرپاکە، رۆسڕ؛ ۲) رۆژاهەلاتی بێ شەرم ◻ ۱) روسفید در زندگی؛ ۲) بیرو.
رۆسەری: بەسەالی سەن، سەرپۆشی ژنانە ◻ روسری.
رۆسیا: ۱) شەرەبەزان، خەجالەت؛ ۲) تاڕوناکاو، تاوڕاو ◻ ۱) شرمسار؛ ۲) رسوا.
رۆش: ۱) شوێنی بارباڵدار سەرجڵ لە ترێخی سەرەوەی شتدا، (دەستم رۆشاوە، شوشە رۆشا، سواغەکە رۆشاوە)؛ ۲) مرۆی شەرانی و ەگرنەو؛ ۳) دوشەک، زەبەر؛ ۴) ئاوڵاوی، رۆژە؛ ۵) جۆرێ بەری دارمازو؛ ۶) تیزمانگی دار؛ ۷) تاڵی کەناری پارچە، رەشو ◻ ۱) خراش؛ ۲) تندخوی؛ ۳) خشن، زبر؛ ۴) آبله‌گون؛ ۵) نوعی ثمر مازوج؛ ۶) برز چوب؛ ۷) برز کناره پارچه.
رۆشان: بریندار بونی سەرجڵ ◻ خراش برداشتن.
رۆشاندن: سەرجڵ بریندار کردن ◻ خراشیدن.
رۆشاو: سەرجڵ بریندارکراو ◻ خراشیده.
رۆشاوی: بریندارکراو بەسەرجڵی ◻ دارای خراشها.
روشتە: ریسە، رشتە، رشتە، هەڵرشتە ◻ رشتهٔ آش.
رۆشکان: خەجالەت بون ◻ خجلت، از رو رفتن.
رۆشکاندن: خەجالەت کردن، تەریق کردەوە ◻ خجل کردن، از رو بردن.
رۆشکانن: رۆشکاندن ◻ نگا: رۆشکاندن.

رُوشکین: تعریق کنیده‌ود، تعریق کنر [ق] خجالت دهنده، آزرو برنده.
رُوشکینی: کاری رُوشکین [ق] خجلت دهندگی، آزرو برنی.
رُوشن: ۱) چراغ‌سحری تاریک، رُوشاک؛ ۲) برشی که دیارو زاسراوا ۳) ناگری هه‌لگراو [ق] ۱) روشن؛ ۲) معلوم؛ ۳) افروخته.
رُوشن: مرؤی چه‌فه‌ری شه‌رانی [ق] سترچوی، به‌چوی.
رُوشنا: ۱) رُوشن؛ ۲) ناسپای، دوست، دوای وشه‌ی ناشنا دیت. (ناشنا، رُوشناه‌ان (نور)) [ق] ۱) روشن؛ ۲) آشنا.
رُوشناکی: رُوناکی [ق] روشنایی.
رُوشنایی: ۱) چراسحری تاریکی، رُوشاکایی؛ ۲) ناسپاوی [ق] ۱) روشنایی؛ ۲) دوستی، آشنایی.
رُوشن بوئه‌وه: ۱) دیاربان، دیاربه‌ان؛ ۲) گه‌شاسه‌وی ناگر [ق] ۱) معلوم شدن؛ ۲) برافروختگی، محنّد آتش.
رُوشن‌بین: (با بهای زه‌مان، تی گه‌یشتوی بی گه‌یشتو [ق] روشنفکر.
رُوشن کردن: ۱) دیارکردنی نه‌زانراو؛ ۲) هه‌ل کردنی ناگر [ق] ۱) معلوم کردن؛ ۲) افروختن.
رُوشن کرده‌نه‌وه: ۱) دیارکردنی نه‌زانراو، شی کرده‌وه؛ ۲) هه‌لگرده‌وه‌ی ناگر، گه‌شاندنه‌وه [ق] ۱) معلوم کردن، توضیح دادن؛ ۲) برافروختن، محنّد آتش.
رُوشنی: ۱) ناشکرایی، دیاری؛ ۲) دژی تاریکی، رُوناکی [ق] ۱) آشکارا؛ ۲) روشنی.
رُوشه: ۱) رُوش؛ ۲) رُوژه؛ ۳) به‌لاو به‌سه‌رهاتی خراپ [ق] ۱) نگا: رُوش؛ ۲) رگرده، آبله‌گون؛ ۳) مصیبت وارده.
رُوشیان: رُوشان [ق] خراش برتن.
رُوشین: رُوشان [ق] خراش برتن.
رُوشین: کەسی یا شتی که ئه‌رُوشیتی [ق] خراشنده.
رُوغان: دوغن، رُوژن، رُوژن [ق] روغن.
رُوف: توکه بهر [ق] موی زهار.
رُوفاله: توکه‌بن، موی به‌رگه‌ده [ق] موی زهار.
رُوکه: کریوه‌و بادوه، باسی بنیاد [ق] کولاک.
رُوقی: رُوی، رواس [ق] روباه.
رُوکی: ۱) رُوخله، رُخوله، رُوژی؛ ۲) روقی [ق] ۱) روده؛ ۲) روباه.
رُوقی: ۱) رُوخله؛ ۲) چتر، رواس، رُوا، رُوی [ق] ۱) روده؛ ۲) روباه.
رُوقی رُه‌ش: رُخه خوی گه‌وره [ق] روده بزرگ.
رُوقی زراف: رُخه خوی بوچکه [ق] روده کوچک.
رُوقی ستور: رُوقی رُه‌ش [ق] روده بزرگ.
رُوقی کوُر: رُخه خوی کوره [ق] روده کور.
رُوک: شوربه، چیشتی تراو [ق] شوربا، آش مایع.
رُوکاو: تاوی پاشماوی چیشتی تراو [ق] پساب آش مایع.
رُوکایه: بی شه‌رم له قسه‌دا [ق] بررو.
رُوکه: روکار [ق] نگا: رُوکار.
رُوکه‌رمچی: جرو جاو جرج و توج [ق] رخسار، برجین و چروک.
رُوکه: ۱) پاشگر به واتای ئاکاکی، ناوناهین (ناوه‌روک)؛ ۲) جیّی بوّمبوه؛ (پاشه‌روکا) [ق] ۱) محتوا، هسته؛ ۲) جیّگای صوه.
رُوکه: ۱) جرو چای رُوخسار؛ ۲) رُوش، شوینی باریک به‌سه‌رجلی و بیدار [ق] ۱) چهره؛ ۲) خراش.
رُوکار: ۱) دیار، له‌بیرچاو؛ ۲) بهرایی، (رُوکاری خانی، له رُوکاری گوند)؛ ۳) توبکی سه‌رموه، (رُوکاری زه‌مین)؛ ۴) کاری کراوی دیار [ق] ۱) نما؛ ۲) زمینه مقابل؛ ۳) سطح رویه؛ ۴) انجام آشکار کار.
رُوکان: رُوشان، داروشان [ق] خراش برداشتن.
رُوکان: رُوشاندن، داروشاندن [ق] خراشیدن.
رُوکران: به‌رموژیر زدانی شتی وره‌ی بان تراو [ق] فروریختن اجسام ریز با مایع.
رُوکرانه‌وه: له شه‌رمی زه‌گار بون [ق] از خجالت زها شدن.
رُوکراو: به‌رموژیر دانزاوی شتی وره‌ی بان تراو [ق] مایع یا اشیاء ریز فروریخته.
رُوکراوه: ۱) رُوخوش؛ ۲) شه‌رم نه‌کهر له خه‌لک بو قسه‌و رُوه‌ره‌وه‌ی [ق] ۱) خوشرو؛ ۲) دور از خجالت، چشم و گوش بازشده.
رُوکردن: به‌رموژیر زدانی شتی وره‌ی بان تراو [ق] فروریختن اجسام ریز با مایع.
رُوکسردن: ۱) به‌رمو شوشتی جون؛ ۲) شه‌رم کردن؛ ۳) رُوتی کردن بو دوانی؛ ۴) ده‌رخستن، نیشان‌دان، (له‌گه‌ر بوّت هه‌س روی که) [ق] ۱) توجه؛ ۲) شرم کردن؛ ۳) روی گفتار برمخاطب کردن؛ ۴) رو کردن، نشان دادن.
رُوکره‌نه‌وه: رُوکرانه‌وه [ق] نگا: رُوکرانه‌وه.
رُوکرن: رُوکردن [ق] نگا: رُوکردن.
رُوکرن: شه‌رم کردن [ق] شرم کردن.
رُوکه: رُوش، رُوشان، داروش [ق] خراش.
رُوکه‌تن: تاو هه‌لاتن، خور که‌فتن [ق] طلوع آفتاب.
رُوکه‌ش: رُوکش، جوری ده‌فره، که دوتویه [ق] ظرف ظلزی لعاب‌دار، روکش.
رُوکه‌ن: رُوخوش، ده‌م به پیکه‌نین [ق] خندرو.
رُوکه‌وتن: ئیستراحه‌ت کردن، پالداه‌وه‌و بشوتن [ق] تکیه دادن، آسودن.
رُوکیان: رُوکه‌داربون، رُوشان [ق] خراش برداشتن.
رُوکیش: ده‌فری دوتوی، رُوکه‌ش [ق] نگا: رُوکه‌ش.
رُوگ: شیله‌ی ترپی کولاو، زب [ق] زب، چاشنی.
رُوگر: سه‌رمیوب، ژی به‌حه‌یا [ق] آزرمجو، زن با حجاب.
رُوگرتن: ۱) شه‌رم کردن؛ ۲) توندوتی شیری هه‌ویر کراو [ق] ۱) شرم نمودن؛ ۲) بندآمدن شیر ماچه‌زنه.
رُوگرتی: شیری به‌ته‌نگ [ق] شیر بندآمدهٔ ماچه‌زنه.
رُوگرژ: رُوتال، رُوترش [ق] اخمو.
رُوگه: شوینی که رُوکه‌سی رُوی تی‌ده‌کات، قوبله، قبله [ق] قبله.
رُوگه‌ش: رُوخوش، ده‌م به‌پیکه‌نین [ق] خوشرو.
رُوگیر: ۱) تۆزه، قه‌لس؛ ۲) ته‌ریق، خه‌جه‌ل‌ئیت [ق] ۱) قهر کرده؛ ۲) خجلت زده.

رۆگیری: ئەریفی، خەجالەتی [ف] خجلت.
رۆل: ۱) حوڵ، گیزەو بەنار؛ ۲) جۆرێ گیا کە بەدار هەڵدەگەڕێ [ف] ۱) گیج و دنگ؛ ۲) نوعی پیچک.
رۆڵ: زاڵ، ئاڵ، ئۆڕک، گیایەکە کوڵی بەسەری دەکاو بەدڵی بەداریانکە [ف] گیاه خزیدن.
رۆڵک: ۱) رۆڵ؛ ۲) سیسرەی کە شەوانە هەرا دەکا [ف] ۱) خزیدن؛ ۲) صرصر.
رۆڵکەن: دەم بەیەکەنین، رۆڵخۆش، رۆڵکش [ف] گشادەروی، خندان.
رۆڵگە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی ویرانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که بعثیها ویران کردند.
رۆڵە: فرزەند، زاڵ، بەچکەی بنیادەم [ف] فرزند.
رۆڵە: رۆڵە [ف] فرزند.
رۆڵەخوای: رۆڵەڵە، زەخوڵە، زەوی [ف] ارچه.
رۆڵی نان: نکاڵی کردن، بەکلف کردن [ف] خواهش کردن از کسی.
رۆڵی وەرگیران: بیزاری کردن لەکەسی [ف] کنایه از بیزاری از کسی.
رۆم: رۆمان، ترکەبەر [ف] موی عانه، زهار.
رۆم: وڵاتی ترکان [ف] ترکیه.
رۆمانە: بۆمبای دەستی، نارنجۆک [ف] نارنجک.
رۆمەن: رۆگری، ناوجاوان ترش [ف] ترشرو.
رۆمەت: ۱) کوڵمە، دیم، گۆنا؛ ۲) حورمەت، قەدر و عزەت [ف] ۱) گونه؛ ۲) احترام، عزت.
رۆمەت گرتن: ۱) قەدر گرتن، ڕێزانی ئان؛ ۲) هەنبە هەڵگرتن [ف] ۱) احترام گذاشتن؛ ۲) مو چیدن از رخسار.
رۆمەڵگیر: هەنبەهەڵگر [ف] موچین رخسار.
رۆمەڵخەزا: برشی لە دەنان و ئاو ئاڵاوو پشتوی [ف] هنگامه و آشوب.
رۆمەڵخەزا: ڕەشەشەزا [ف] هنگامه و آشوب.
رۆمی: ۱) خواجاشین، خواجاشە، سەکوی بەر مرگا؛ ۲) ترکی خەڵکی وڵاتی ترکان [ف] ۱) سکوی جلو دروازه؛ ۲) ترک ترکیه.
رۆن: ڕۆان، دوهن [ف] روغن.
رۆن: ۱) رۆن؛ ۲) ئاشکرا؛ ۳) رۆشن؛ ۴) بی ئەڵایی بە ڕەنگی ئاوی پاک؛ ۵) ئرای شەل؛ ۶) برشی لە دڵخۆش؛ ۷) ڕۆی شیمە [ف] ۱) روشن؛ ۲) آشکار؛ ۳) روشن؛ ۴) شفاف؛ ۵) مایع رقیق؛ ۶) کنایه از شادمان؛ ۷) رخسار.
رۆناس: تەختەکانزی، جۆرێ مۆریانە [ف] نوعی مورپانه.
رۆناک: رۆشن [ف] روشن.
رۆناکایی: رۆشنایی [ف] روشنایی.
رۆناک بۆنەوە: ۱) ئاشکرابۆن و دەرکەوتنی ڕاستی ڕۆداو؛ ۲) رۆن بۆنەوەی ئاوی ئاڵ [ف] ۱) روشن شدن قضیه؛ ۲) صاف شدن آب کدر.
رۆناک کردنەوە: ۱) ڕۆشنایی دان بە تاریکی؛ ۲) دەرخستنی ڕاستی ڕەواو بان مەبەست [ف] ۱) روشن کردن؛ ۲) روشن کردن معنا.
رۆناکی: رۆشنایی [ف] روشنایی.
رۆنان: دانان، نیان، دانیان [ف] نهادن.
رۆنان: دانیشتن، نیشتن [ف] نشستن.
رۆناندن: ڕوناند کردن [ف] روشن کردن.
رۆناندن: بی خەم کردن، خاطر جەم کردن [ف] خاطر جمع کردن.
رۆناو: شۆربای بی ڕۆن [ف] آش مایع بدون چربی.
رۆناو: ڕۆنی ڕۆری دەگەڵ ئاوی گەرم تێکەڵاو [ف] روغن زیاد آمیخته با آب گرم.
رۆناوی: چەون ڕۆن تێ هەڵسۆراو [ف] روغن آلود، چرب شده.
رۆناهی: ۱) ڕۆناهی؛ ۲) ناوی مەحەللەیەکی کوردی بۆ [ف] ۱) روشنایی؛ ۲) نام محله‌ای کردی.
رۆناهی: ڕۆشنایی، ڕۆناکایی [ف] روشنایی.
رۆنایی: ڕۆناهی [ف] روشنایی.
رۆن بۆنەوە: ۱) ساف بۆنی ئاڵ؛ ۲) ئاشکرابۆنی نهێنی کار [ف] ۱) صاف شدن کدر؛ ۲) روشن شدن.
رۆنتک: تەسر، تەسرین [ف] اشک.
رۆندار: تیشک دەر [ف] روشنایی بخش.
رۆندان: دەفری ڕۆن [ف] ظرف روغن، روغندان.
رۆندان: ڕۆندار [ف] ظرف روغن.
رۆندک: ڕۆنتک [ف] اشک.
رۆنکاچاڵ: بینایی، سوێی چاو [ف] دید چشم.
رۆنکایی: ڕۆناکایی، ڕۆشنایی [ف] روشنایی.
رۆن کردنەوە: دەرخستنی مەبەستی نهێنی ڕاو [ف] شرح دادن و فهماندن.
رۆن کرن: ڕێکخستنە ناو شتو، ڕۆن دەچێست کردن [ف] روغن ریختن در آش.
رۆنکی: تەسر، فرمێسک [ف] اشک.
رۆنکی: پاڵوی دەگەڵ کوردان [ف] رانکی.
رۆنگ: خوری و موی بۆ جاری دووەم لە تازەڵ دەبچی کراو [ف] پشمی کە دوومین بار از حیوان چیده می‌شود.
رۆن گرتن: هەڵبڕاندن و چەوراوی لێ گرتن [ف] روغن گیری.
رۆنۆس: لەبەر نوسراو [ف] رونویس.
رۆنە: ۱) دەمی بارکی تیغ؛ ۲) فەرمانی دانیشتن، دانیشە [ف] ۱) لبه؛ ۲) بنشین، امر به نشستن.
رۆنەرم: تەمەر مێرد [ف] خجالتی.
رۆنەریس: ڕۆناس [ف] روناس.
رۆنەک: ڕوناکایی دەر [ف] روشنایی بخش.
رۆنەک: جێگەی دانیشتن لە تەختەپەڵ، هنگ [ف] نشیمنگاه.
رۆنە کەرە: نشیمنگە، مەریکەرۆن [ف] کره.
رۆنی: ۱) ئاشکرایی؛ ۲) ڕاوی [ف] ۱) آشکارا؛ ۲) آبکی بودن.
رۆنین: بینش، دانیشە [ف] امر به نشستن، بنشین.
رۆنیاچاڵ: ڕۆنکا چاڵ [ف] دید چشم.
رۆنیاس: جۆری گیایەکە بۆ ڕەنگی وەن دەکار دێت [ف] روناس.
رۆنیاسی: ڕەنگی چەمین ترخ [ف] رنگ صورتی تیره.
رۆنیشتن: دانیشتن، ڕۆنان [ف] نشستن.

رۆنیشتن: دانیشتو [ف] نشست.
رۆنیشتی: رۆنیشتو [ف] نشست.
رۆنین: ۱) رۆنیشتن؛ ۲) تماشاکردن [ف] ۱) نشستن؛ ۲) نگاه کردن.
رۆنین: رۆنیشتن، دانیشتن [ف] نشستن.
رۆوەرگیران: پشت تێ کردن [ف] ناروی برگرداندن.
رۆوە: باشایی قماش، بەری مالی گەلەری [ف] عرض قماش.
رۆهاتن: خەجالەت نەبوون لە وتن یا لە کردن [ف] جسارت در گفتن یا کردن کاری.
رۆوەت: روت، رەلوت [ف] لخت.
رۆوەت کردن: رۆت کردن [ف] لخت کردن.
رۆوەلە: هەرچی لە ژوری شین دەبێ [ف] نباتات رستنی.
رۆوەن: ۱) رۆغن؛ ۲) دوغن، رۆغان [ف] ۱) روغن؛ ۲) روغن.
رۆوەن: رۆغن [ف] روغن.
رۆوەنی: رۆغنی [ف] روغنی.
رۆوەلات: رۆژهەلات، خاوەر [ف] مشرق.
رۆوەلماڵاو: رۆواماڵاو [ف] بی‌شرم، بردی.
رۆوەلماڵدراو: رۆواماڵاو [ف] بی‌شرم.
رۆوەلماڵراو: رۆواماڵاو [ف] بی‌شرم.
رۆوەیشات: رۆگر [ف] احمق.
رۆوی: ئۆگەچەر [ف] موی عانه، رهار.
رۆویال: روخت، تێ گیاو تێ مۆ [ف] عاری از گیاه یا مو.
رۆویبار: ۱) جام، جوو، رۆیبار، رۆخانە؛ ۲) رۆیبەرو [ف] ۱) رودبار؛ ۲) رودرو.
رۆویت: رۆت، رۆس [ف] لخت.
رۆویتان: رۆس [ف] بی لخت از گیاه.
رۆویتانە: رۆس [ف] بی لخت از گیاه.
رۆویت کردن: رۆت کردن [ف] لخت کردن.
رۆویج: رۆت، رۆس [ف] لخت.
رۆویچاندن: رۆت کردن [ف] لخت کردن.
رۆوین: گومان، دوودلی [ف] شاک، گمان.
رۆویی: ۱) رۆس، رۆت، رۆویج؛ ۲) رۆش، رۆشە [ف] ۱) لخت؛ ۲) خراش.
رۆویش: رۆش [ف] نگا: رۆش.
رۆویشاندن: رۆشاندن [ف] خراشیدن.
رۆویشای: رۆشاو [ف] خراشیده.
رۆویشتن: چوون، لەجێ‌هەستان [ف] رفتن.
رۆویقلە: رۆقی، رۆوی، رۆخلە، زەخوکە [ف] روده.
رۆویل: رول، زاڵە، رۆلە [ف] خرزهره.
رۆوین: رۆیشتن [ف] رفتن.
رۆوین: ۱) رۆین؛ ۲) رۆن [ف] ۱) رفتن؛ ۲) روغن.
رۆویچ: گرمی گیایەک کە حەیوان دەگەڵ گیا دەیخۆن و بی دەمرن [ف] نوعی گرم که حیوانات به همراه علف می‌خورند و می‌میرند.
رۆیبە: چوون هەڵەرکی [ف] نوعی رقص تحرکی.
رۆیبەوە: گەڕانەوە بۆ شوێنی یەکەم [ف] بازگشت به جای اول.
رۆی‌لیشتن: رۆنیشتن [ف] نشستن.
رە: پاشگر بان پێشگر واتای دەگەڵ دەگەیەنێ (بەمەرە، بەرە، رەبالی تێ) [ف] پسوند و پیشوند بمعنی با، همراهی.
رە: رەتن، رەشن، ئەرەتن، رەش [ف] موی تاج، ریش.
رەتبە: جەرەی (زیو و کوریان) [ف] از ابزار زین و پالان.
رەباس: ئاوەدان بۆ رەپەسە [ف] آب دادن زمین قبل از کشت.
رەپساندن: کردنە رەپسە [ف] نگا: رەباس.
رەپەت: رەپیت [ف] نگا: رەپیت.
رەپەت: ۱) سیپە، بۆسە؛ ۲) باوی تیاروکیکە [ف] ۱) کمینگاه، شکارچی؛ ۲) نام شهری در کردستان.
رەپەق: بێ رەپەوکەب بە کەواری [ف] نسنجیده، گزاف.
رەپەمن: ۱) بەڵەست، بێ‌زن؛ ۲) گەڕیدەی مالی بە کوڵەوە، هەڵوەدا [ف] ۱) بی‌زن، مجرد؛ ۲) خانه‌بدوش.
رەپەنوک: گوڵەمیلاکە [ف] آلاله.
رەپیت: هەرشتێ زوو لە شتی تر بی دەگەڵ مرۆیان گیاو ... [ف] رودرس.
رەپە: ۱) قیت، دەرپەڕی، رۆپە؛ ۲) ڕاست وڕەوان، بێ وەستان: ڕەپەو ڕاست پێت بڕۆم؛ ۳) بەهەماوی توند بۆگ: (حەواڵەکە هێند پڕە رەپە ڕاوەستاوە) [ف] ۱) برجسته، بارز؛ ۲) رک و صریح؛ ۳) پرشده با فشار.
رەپەال: جلکی شرۆڤ [ف] لباس زنده.
رەپەاڵ: ۱) دوکەڵوتۆپی، رەگەڵ کەوتۆپی: (ئەو قسەی رەپەاڵ دەدەن)؛ ۲) ماڵی لەکاتی کەوتنی تەپاغ [ف] ۱) تست، بهمراه؛ ۲) کالای فرسوده بنجل.
رەپەالدان: پێوەخستن، رەگەڵ خستن [ف] تست دادن.
رەپەاڵ‌نان: دەرکردنی بە زۆری و بە سوکایەتی [ف] دور کردن با اهانت.
رەپەاتن: کوتانی شتی نەرم بە دەست یان بە دار [ف] کوبیدن جسم نرم با دست یا چماق.
رەپەوڕەپ: بێ ڕەوەڕەپەسی، ڕەپەو ڕاست، ڕاستەو ڕەوان [ف] راه و صریح.
رەپەپوت: ۱) بڕسوودو تەسخ لێ‌ڕان (هەستەدەم بەنیر تێ تاخیوە)؛ ۲) بڕشتن لە کڕهەبەتان [ف] ۱) پرشدن راه و با فشار؛ ۲) کنایه از برخاستن آلت مرد.
رەپەڕەپان: ۱) دەنگی پای کەسانێ کە لە داوەت هەڵدەپەڕن؛ ۲) دەنگی سم و سەکۆڵی سواران [ف] ۱) صدای پایکوبی گروهی؛ ۲) صدای سم اسبان.
رەپەڕەپە: مرۆی جوان بڵەمو ڕاست [ف] قد راست و بلند.
رەپەڕەپیسک: ڕەگی بن خەزوو، ڕەپیسک، ڕەفیسکە [ف] رگ پشت زانو.
رەپەستە: تاوبا [ف] نگا: تاوبا.
رەپ کردن: قیت کردەوە [ف] برجسته کردن.
رەپین: ۱) ڕوگەر؛ ۲) بە لەپی دەست زلە لێدان [ف] ۱) رولار؛ ۲) سیلی زدن با کف دست.
رەپوراست: بێ ڕوپێشی [ف] با صراحت.

رَهِه: دەنگی ڕەباندن، دەنگی کوتانی شتی نەرم، صدای کوبیدن جسم نرم.

رَهِەڕَهِ: دەنگی ڕەباندنی زۆر، صدای پی‌درپی کوبیدن جسم نرم.

رَهِەڵ: ۱) دەستەی کابەکس، دەستەی هاریاری؛ ۲) پوش و پاری بازار، لەوەر. ۱) دستهٔ باری کتان؛ ۲) خشاک گیاه بی‌صاحب.

رَهِەڵگا: جێ لەوەری تازە، لەوەرگا. چراگاه تازه.

رَهِەڵە: دەستەی گەمەکەران. دستهٔ بازی کنان.

رَهِیشە: دانەسە، تازەڵی زاگرا بۆ هەڵهێنان. بز نر.

رَهِیسک: رەب رەیسک. رگ پشت زانو.

رَهِیڵگە: کۆرەڕێ، ڕێگەی باش لە کۆترلو. کوره‌راه.

رَهِیڵە: رەیڵگە. کوره‌راه.

رەت: ۱) بزەتی بەنەکان: (بالی پیوە نام رەتم بردا)؛ ۲) مردەو زیندە، قولکە لە سەر ڕێگەی تەنیر: (کەر وینەک دە رەت کەوت)؛ ۳) هەزرەوبەر: (لە رەت دام کە چی بکەم)؛ ۴) لە ڕێ کلا، لە ڕێ مەرجو: (رەت بە ڕێگەی لێ تاک جوا)؛ ۵) بنجنە: (بەرەلی دیوار، تەواو بنەرەلیان باش نیە)؛ ۶) مرەوات. ۱) حرکت تند، تکان؛ ۲) جاده در راه تخمی؛ ۳) فکر و اندیشه؛ ۴) منحرف از راه؛ ۵) اصل و اساس؛ ۶) برجا.

رەتان: زاکردن لە ترسان، هەڵاتن. فرار، دویدن.

رەتانەن: هاریی کردن. وادار بە دویدن کردن.

رەتاین: رەتانەن. نگا: رەتانەن.

رەتاو: ئاجار بە هاردان کرا. وادار شده به فرار.

رەتەبردن: ۱) بەکان خواردن لە بڕ؛ ۲) هەڵەنگوتن. ۱) تکان خوردن ناگهانی؛ ۲) سکندری خوردن.

رەتبوون: زاکردن. گشتن.

رەتەوان: هەڵەنگوتن. سکندری خوردن.

رەت کردن: بەرێ کردن و لە جێ دورخستەوە. رد کردن و از خود دور کردن.

رەتن: زاکەتن. ریختن.

رەتە: جۆرەی ڕەشتن. رەوت. کیفیت راه رفتن.

رەتەنی: لەسەر ڕەشتن. کەسێ دەبەوێ لە جێ بەلا نەبێ. رفتنی.

رەتەوە: ۱) نۆرەبەنامە، شەجەرەی بابەو بابیران؛ ۲) نۆرەمە. ۱) نژادنامه، شجرهٔ خانواده؛ ۲) نژاد.

رەتەوی: بەرەی لەشەر کراوەو. مرد از شیر برجه.

رەتیاگ: زۆرەدار دراوی ماندو. دوانیدهٔ خسته.

رەتیان: هاردانی زۆر. از دویدن زیاد خسته شدن.

رەتیم: جاڵی پڕەو کراو. چالهٔ پرشده از خاک.

رەتیماندن: پڕکردنەوەی جاڵ لە خۆڵ. پرکردن چاله از خاک.

رەتین: رەتان. نگا: رەتان.

رەتین: کەسێ کە گیانداری ئاجار بە هاردان دەکا. کسی که وادار به دویدن می‌کند.

رەجاڵ: نۆرەیاگی بەدار. ناشناس قلمر.

رەجفین: لەرزین. از لرزیدن.

رەجڵ: شمار. شایسته.

رەجوا: رجو. نگا: رجوا.

رەجوان: ئەسپی خۆشبەز. اسب رهوار.

رەجەن: رەنجو رەجان. بینوا، بیچاره.

رەج: رج. نگا: رج.

رەچاو: ڕازدەی بەکێ بۆ کاری. زیر نظر گرفتن.

رەچاوکردن: رچاو کرن. نگا: رچاو کرن.

رەچسە: رچاو. نگا: رچاو.

رەچو: لاسار، گوێ نەیس. لجاجت.

رەچوکان: لاسار، گوێ نەیس. لجوج.

رەچەڵ: مردەی مەوە. مرگ.

رەچەڵاک: بنجینە، ڕەگ و ڕیشە. بیخ و اصل.

رەچەڵەک: رەچەڵاک. بیخ و اصل.

رەچەڵەکناس: نۆرەناس، بنەڕەکە لە بنەما ناسین. نژادشناس.

رەح: گیان، جان. رح. روح. نگا: روح، جان.

رەحاتی: ئامرازێکی زاگوشادی بن تەنگە شتی تراوی بۆ لە دەفر دەکەن. قیف.

رەحتی: دوستان لەبەر ماندوبون. خستگی درکردن. توقف بعلت خستگی.

رەحەت: ئاسوودە. راحت.

رەحەتبون: ۱) ئاسوودەبون؛ ۲) بڕێکی لە ئاوەڵانەوەی مرۆ. ۱) آسوده شدن؛ ۲) کنایه از آب بنه ریختن، ابزال.

رەحەتی: ۱) رەحاتی؛ ۲) خۆشی و ئاسودەیی. ۱) قیف؛ ۲) استراحت و امن و آسودگی.

رەحیم وەرقە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردنی ڕوستایی لە کردستان کە بەتیها وێران کردنە.

رەخ: ۱) ڕۆخ، قەراغ؛ ۲) لا، تەرەف. ۱) کنار؛ ۲) طرف، سو.

رەخت: ۱) زینەری بەری ئەسپ؛ ۲) تەرجو دیدار؛ ۳) قیشەکدان؛ ۴) بەرگ و شەدەک. ۱) پراق اسب؛ ۲) سیما، ریخت؛ ۳) قاتوسه؛ ۴) رخت.

رەختە: خۆگرتەو قایم. محکم و بی عیب.

رەخدان: ئاگاداری ڕێگەیان. راهبان، راهدار.

رەخس: ۱) هەڵبەرکێ، داوەت؛ ۲) بەجابوونی سروشتی. ۱) رقص؛ ۲) بوجود آمدن طبیعی.

رەخسان: بەری هاتن لەخۆوە. بوجود آمدن.

رەخساندن: بەهەڵکەوت بەری هێنان. (خوا رەخساندی). اتفاقی درست شدن کار.

رەخساو: بەبەاوی بەهەڵکەوت. پدیدآمدهٔ اتفاقی.

رەخسین: رەخسان. نگا: رەخسان.

رەخسیو: رەخساو. نگا: رەخساو.

رەخش: رەخشی ئەسپ. پراق اسب.

ڕەخشان: تیشکدەر، بریقەدەر، ڕەخشندە.
ڕەخنە: ١) ئاهەو سەرکۆنە؛ ٢) عەیب گرتن؛ ٣) شلی و سستی؛ ٤) قەڵش.
ڕەخنەگر: ١) عەیب لەست گر؛ ٢) کون گر، ١) ڕاوگر؛ ٢) مەزگەر.
ڕەد: ١) دانەوە، گەڕانەوە؛ ٢) لە ئەزموون دەرنە چوگ؛ ٣) لە خۆ دورخستنەوە، ١) پس دان؛ ٢) ڕەد، ئەنجان؛ ٣) لە خود دور کردن.
ڕەدا: قابل بون، ڕازی بون: (هەرچەند کردم بوو بەهانە ڕەدایە) ڕضایت.
ڕەدالە: ڕەدال، بەر هوسار.
ڕەداشتن: لەخۆ دورکردن، ڕاشتن، لە خود دور کردن.
ڕەدبون: ڕابرین، گذرکردن.
ڕەدبین: ڕەدبون، گذرکردن.
ڕەدم: بڕ بونەوەی جالاکی، پرشدن چاله لە خاك.
ڕەدمالین: پرکردنەوەی جالاکی، پرکردن چاله لە خاك.
ڕەدوخستن: بەشوین خستنی ژن کە دەگەڵ بیاوێ ڕاکات، فراری دانی ژن با مرد.
ڕەدوکەوتن: هەڵاتنی ژن دەگەڵ بیاوی دڵخوازی، فرار ژن با مرد دلخواه.
ڕەدوکەوتوو: ژنی هەڵاتو دەگەڵ بیاوی دڵخوازی، ژن فراری دارد دلخواه.
ڕەدوکەوتە: ڕەدوکەوتوو، نگا: ڕەدوکەوتوو.
ڕەدە: جیگەی سەختو بەردەلی کە چیاکە، ڕەوەز، جای سخت و سنگلاخ در کوه.
ڕەدیسان: ئاوەژو کردنەوەی دەفر، بخون کردنەوەی تامان، وازگون کردن ظرف.
ڕەژ: ١) باغی ترێ؛ ٢) بە ترێ، ١) تاکستان؛ ٢) تاك.
ڕەژا: ١) تەرح و دیدان: (ڕەژای شیر بینە)؛ ٢) قابیل، ڕازی، ڕەدا، ١) سیما و قواره؛ ٢) راضی.
ڕەژاتاڵ: تیشك قورس، گرانجان، دوستخاشی.
ڕەژاشیرین: تیشك سوك، سبکروح، نوڵەبرد.
ڕەژاشیرین: ڕەژاشیرین، نگا: ڕەژاشیرین.
ڕەژاقورس: ڕەژاتاڵ، گرانجان.
ڕەژاڵی: جۆرێ ترێ، نوعی انگور.
ڕەژاگران: ڕەژاتاڵ، گرانجان.
ڕەژامەندی: قبوڵ کردن، دڵبێ خوش بون، ڕاضی بودن.
ڕەژانە: پیاکی ڕەن، باجی باغی ترێ، باج تاکستان.
ڕەژاو: ١) سەروتای پیاك گەیشتنی دو چوم؛ ٢) ئاوە بۆ مەڵیسەندیك لە کوردستان، ١) مصب رودخانه؛ ٢) نام منطقه‌ای در کردستان.
ڕەژبەر: ١) جەنگەی ترێ گەیشتن؛ ٢) مانگی حەوتەمی ساڵ، هەوڵ مانگی پایز، ١) موسم انگور رس؛ ٢) مهرماه.
ڕەژەژوك: بەرکی چکۆڵەی سوری بەهێشتوو لە گیایەك پەیدا ئەبێ.
ڕەژەڵە: باجی ڕەژی، ئەو گیایەی کە.

ڕەژڤان: باخەوانی باخی ترێ، باغبان تاکستان، رزبان.
ڕەژڵخوا: ١) لە ڕای خوا؛ ٢) بڕێکی لە ڕێوشوێنی ئەوانە، ١) در راه خدا؛ ٢) کنایه از فقیر مسکین.
ڕەژڵە: ١) ڕەژەژوك؛ ٢) موغەرەی پشت، ١) تاج ریزی؛ ٢) مهره فقرات.
ڕەژڵەپیچ: گیایەکە بۆ دەرمان دەبێ، گیاه هزارچشان.
ڕەژو: بەسایی دار بەڕۆ، نهال بلوط.
ڕەژوان: ڕەژڤان، رزبان، باغبان رز.
ڕەژەڵخوا: ڕەژڵخوا، نگا: ڕەژڵخوا.
ڕەژەن: ڕزە، تاڵفەڕۆ دۆڵایی، جفت در.
ڕەژەوان: ڕەژڤان، رزبان، باغبان تاکستان.
ڕەژیل: ١) دەس قوڕچاو، زرد، چکوس، چکوت؛ ٢) مرۆی لەکارکەوتو؛ ٣) سوکاو بێ تاسەر، (هەر ڕەژیلم کرد)، ١) خسیس؛ ٢) از کار افتاده؛ ٣) آبرو رفته.
ڕەژ: ١) ڕەش، سیا، بەرالیەی بیبی؛ ٢) دەرمانی ڕەنگ کردنی مو، ١) سیاه؛ ٢) داروی رنگ کردن مو.
ڕەژان: مۆ ڕەنگ کردنەوە، ڕەنگ زدن مو.
ڕەژانین: ١) ڕەژان؛ ٢) چاو بەکسل ڕشتن، ١) رنگ کردن مو؛ ٢) سرمه کشیدن چشم.
ڕەژانەوە: ١) ڕشتەوە؛ ٢) هەستوڵا گرتەوە، ١) نگا: ڕشتەوە؛ ٢) فراگیری.
ڕەژمیری: جۆرێ ترێ، نوعی انگور.
ڕەژنە: ئاوەباران، توند، رگبار باران.
ڕەژۆ: خەڵۆز، زغال.
ڕەژۆ: بڕەژی، سرمه کش.
ڕەژەن: قورمی بن دوزە، دوجە، دوەی زیر دیگ و...
ڕەژی: ڕەژۆ، زغال.
ڕەژیدان: خەڵۆزدان، جێ خەڵۆز، زغالدان، اشیو.
ڕەس: پاشگر بەواتای گەیین، بێ گەیین: (فر یا ڕەس)، پسوند بمعنی رسیدن.
ڕەسا: بێ گەیشتو، بێ ڕاگەیشتو، پڕاوپڕ، رسیده، کفایت کننده.
ڕەساتلین: ١) لکاندن، پێوە نوساندن؛ ٢) بێ گەیاندن، ١) چسباندن؛ ٢) تربیت بچه.
ڕەسخ: بەرەباران، سنگسار.
ڕەسلی ڕۆکی: ڕەیلە، تاجریزی.
ڕەسم: ١) دانەی ئەڵو شوێن؛ ٢) شکڵ، ١) عادت، شیوه؛ ٢) شکل.
ڕەسنە: گوریس، ریسن.
ڕەسو: سوکەڵەداوی ڕەسوڵ، مخفف اسم رسول.
ڕەسەن: ١) بەچەکە؛ ٢) نەجیبزادە، ١) نژاد؛ ٢) اصیل، نجیب.
ڕەسی: ١) بێ گەیشتن: (فر یا ڕەس)؛ ٢) گەیشتو: (میوە ڕەسی یە)، ١) سرریسیدن؛ ٢) رسیدن میوه.
ڕەسیدە: مرۆی تازە بێ گەیشتو: (منداڵە کە شوکور ڕەسیدە بوە)، جوان

رسد، رشد کردن.

رەسین: گەیشتن، وەختی بەفرەدان ◻ رسیدن.

رەش: ۱) ڕەنگی سپی، سیا؛ ۲) بڕێکی لە خشڵ؛ ۳) بڕێ، پڕاوان ◻ ۱) سیاه؛ ۲) کنایه از مقعد؛ ۳) پاش، پاشیدن.

رەشایی: ۱) ڕەشاییەتی؛ ۲) تاریکایی شەو ◻ ۱) سیاهی؛ ۲) تاریکی شب.

رەشاوڵک: تەرەتیزە ◻ ترشک.

رەشاش: لەفەنگێ کە بۆر فیشەکان بە کەمی دەمەاوێ ◻ مسلسل، آتشبار.

رەشاف: ۱) تەختەشەکی جاوە؛ ۲) کیسەو ڕۆخاوی دەروون ◻ ۱) آب سیاه، چشمه؛ ۲) ریم درون.

رەشاڵۆک: گوڵاڵە، ریشۆ ◻ منگوله.

رەشان: بڕێکی لە بۆر و گۆشتی بۆن ◻ کنایه از بز و گوشت بز.

رەشاندن: بڕاندن ◻ پاشیدن.

رەشانگ: ۱) جۆرێ بەفرەلەبەر، لاهۆگ؛ ۲) بڕێکی لە بزمەڕە و گۆشتی بۆن ◻ ۱) زمین که برفش آب شده؛ ۲) کنایه از بز و گوشت بز.

رەشاو: ۱) ڕەشاڵە؛ ۲) بڕاو ◻ ۱) نگا: رەشاڵە؛ ۲) پاشیده.

رەشایی: ۱) ڕەنگی ڕەش؛ ۲) تارمایی لە شەوا؛ ۳) گوندنشینی بێ جوتیار گا؛ ۴) ڕەوی کە بەهۆی لەسەر جوتەوە؛ ۵) پەڕگە مەریا وشکانی؛ ۶) تاریکایی ◻ ۱) سیاهرنگی؛ ۲) سیاهی شبح؛ ۳) دهاتی روزمره، خوش نشین؛ ۴) زمین که برفش آب شده؛ ۵) خشکی؛ ۶) تاریکی.

رەشایی دەهان: ۱) جاوشتایی بەرەوکوێری چون؛ ۲) کوێر بون ◻ ۱) چشمبرد منتهی به کوری؛ ۲) نابینا شدن.

رەشباڵ: بەڵەکی ڕەش و سپی ◻ خلنگ سیاه و سفید.

رەشبارگ: ڕەشبار ◻ نگا: رەشبار.

رەشبارۆ: ڕەشبار ◻ نگا: رەشبار.

رەش باڵ: ئامالڕەش ◻ سیه‌فام.

رەش باو: ئامالڕەش، کەمێ ڕەنگ ◻ سیه‌فام، کبود تیره.

رەشبگیر: هەموکەس بۆ شەڕ ئامادەبون ◻ بسیج عمومی برای جنگ.

رەشبۆرە: جۆرێکی ڕەنگی ئامالڕەش ◻ خاکستری رنگ مایل به سیاهی.

رەشبۆز: کەسێ ڕەشی ئامالڕەش ◻ اسب سیاه مایل به کبود.

رەش بۆن: بڕێکی لە لەبەر چاو کەوتن، کەس نەویستن ◻ کنایه از منفور شدن.

رەش بۆنەوە: ۱) بەفر لەسەر زەوی لابچۆن؛ ۲) کۆزانەوەی پڕۆڵە ◻ ۱) آب شدن برف؛ ۲) زغال شدن اخگر.

رەش بەش: باڵدارێکە ڕەش لە قاز و چکۆلەتر ◻ پرنده‌ای است.

رەش بەشە: ڕەش بەش ◻ نگا: رەش بەش.

رەش بەڵەک: ۱) داوەنی زن و پیاو لە دەستی بەکتردا؛ ۲) نوسراوی سەر قاقەز؛ ۳) بازگە ڕەشیان؛ ۴) بەشە باڵدارێکە ڕاست و چەپ دەملی مالانی دەکەن ◻ ۱) رقص مرد و زن باهم؛ ۲) نوشته؛ ۳) ابلق، سیاه و سفید؛ ۴) نخی است که بچه‌ها به گردن می آویزند.

رەشبین: ۱) بێ هومێد؛ ۲) بەدبەرەبی ◻ ۱) بدبین؛ ۲) حسود.

رەش پۆش: ۱) جلکەڕەش؛ ۲) بڕێکی لە تازیەت‌بار ◻ ۱) سیاه‌پوش؛ ۲) کنایه از عزادار.

رەشتاڵ: تەسمەری ئامالڕەش ◻ کدمگون سیاه‌چرده.

رەشتاڵە: ڕەشتاڵ ◻ نگا: رەشتاڵ.

رەشتوز: ۱) ڕەشی بریقەدار؛ ۲) جۆرێ تیخی شەمشێر و خەنجەر دەبان ◻ ۱) سیاه براق؛ ۲) نوعی تیغ شمشیر و خنجر.

رەشتی: شەوە، مشکی ◻ کشاف.

رەشخوێن: خوێندنی بێ مانازانین ◻ خواندن بدون فهم معنی.

رەش داگەڕان: تاریک کردن و گرژبون لە وکان ◻ کنایه از خشمگین شدن زیاد.

رەش داگەڕیان: ڕەش داگەڕان ◻ کنایه از خشمگین شدن زیاد.

رەش داگیرسان: ڕەش داگەڕان ◻ کنایه از خشمگین شدن زیاد.

رەشرشك: ۱) زیوان، دەنکێکی ڕەشەدەگەڵ گەنم؛ ۲) ڕەشکە، بیلەی چاو ◻ ۱) دانهٔ سیاه در گندم؛ ۲) مردمک چشم.

رەش قەتین: وا مەزەدەکەوتن ◻ چنین می نماید.

رەش قەنایین: وا دیار ناکا ◻ چنین نمی نماید.

رەش قەلین: ڕەش هەڵگەڕان لە تەریقی ◻ سیاه شدن از شرمندگی.

رەشك: ۱) کاڵەسوێن، پیلاوی لە لیف؛ ۲) کوێرەوێ دەشەل ◻ ۱) پای افزار موبین یا نمدی؛ ۲) سیاهاب آب علّه.

رەشك: ۱) بیلەی چاو؛ ۲) سیان، قوربە ◻ ۱) مردمک چشم؛ ۲) دود.

رەشکاڵ: ڕەشتاڵ ◻ کدمگون سیه‌چرده.

رەشکردن: ۱) لەبەرچاو خستن؛ ۲) دە سەماق‌دا زەردکردنی گیا ◻ ۱) از نظر مردم انداختن؛ ۲) در سماق آب‌پز کردن.

رەش کردنەوە: ۱) نوسینی مەشق؛ ۲) گڵەبان کردنی بان؛ ۳) تاریایی بەرچاوەکان ◻ ۱) نوشتن مشق؛ ۲) خاکریز کردن بام؛ ۳) تیره پیش چشم.

رەشکۆ: سۆکەڵەناوی ڕەشید ◻ مخفف نام رشید.

رەشکۆڵ: ۱) کەسێ کە بێ ئاگا پیاوە دەگوزێ؛ ۲) تیری بێ نیشانەگرتن، گوللەی وێڵ ◻ ۱) ترورست؛ ۲) تیر بدون هدف‌گیری.

رەشکوون: هۆزێکی کوردە لە کوردستان ◻ نام عشیره‌ای کرد.

رەشکوێی: جۆرێ تری ◻ نوعی انگور.

رەشکە: ۱) سیاوڵە، دەنکێکی ڕەشی بۆن خۆشە بە تایبەتی دەکەن؛ ۲) دەفری گەوچین بۆ کاکیشان، تۆزی کاکیشان؛ ۳) جۆرێ ڕەش؛ ۴) جۆرێ تری ڕەش؛ ۵) پاشگر بە واتای بۆرەپیاگی بەرانبەر تاغاو بەگزادە لە عاشیرەت؛ (بڕاندنەشکە، بامەنە ڕەشکە)؛ ۶) توتی بێ گەڵای بێ ترخ؛ (ڕەشکەی خوڕکێن‌ە) ◻ ۱) سیاه‌دانه؛ ۲) تور کادکشی؛ ۳) انگور سیاه؛ ۴) نوعی انگور سیاه؛ ۵) پسوند بمعنی نااصل مقابل نجیب‌زاده؛ ۶) توتون زیر برگ و دور ریخته.

رەشکەڵە: ڕەشکەڵە ◻ سیه‌چردهٔ کوچاك.

رەشکەڵە: ڕەشتاڵەی چکۆڵە ◻ سیه‌چردهٔ کوچاك.

رەشکەن: ڕەشانگ ◻ نگا: رەشانگ.

ڕەشکەوپێشکە: ۱) ئەمرۆ ڕەشایی بەرچاو ئەمەر بێ جوکمی! ۲) برێتی لە نوسینی ئێکەڵ پێکەڵو ناخۆش ۱) پشەویدن در اثر کم‌سوئی چشم؛ ۲) کتابە از خط بد و درهم برهم.

ڕەشکەوسیەکە: برێتی لە خەتنوسین لە سەر کاغەز ۱ کتابە از نوشتە.

ڕەشکەوگ: ڕەشی تاماڵ‌تین ۱ سیاه مایل به کبودی.

ڕەشکەوە: ڕەشکەوگ ۱ سیاه مایل به کبودی.

ڕەشکەوەگ: ڕەشکەوگ ۱ سیاه مایل به کبودی.

ڕەشکێنە: بیلە، ڕەشەڕەشک ۱ مردمک دیده.

ڕەش گرانی: گرانەتا ۱ نفوس.

ڕەش گریدان: برێتی لە ئاریەت باری ۱ کتابە از سوگواری.

ڕەشماڵ: ۱) ماری سیاڕەنگ؛ ۲) تاوڵ، چادری ڕەش، کۆن ۱ ۱) مار سیاه؛ ۲) سیاه‌چادر.

ڕەشماڵ: تاوڵ، کۆن ۱ سیاه‌چادر.

ڕەشمە: هەوسارێ کە دەسەر کەلە دەخرێن ۱ افسار نازک اسب.

ڕەشمێو: دارەزێیەکە ڕۆ پیندەگا ۱ نالی است که انگورش زهرس است.

ڕەشمیری: جۆرێ ترێ ڕەشە ۱ نوعی انگور سیاه.

ڕەشۆ: سوکەڵەتاوی ڕەشید، ڕەشکۆ ۱ مخفف نام رشید.

ڕەشوباڕگ: ڕەشبار ۱ نگا: ڕەشبار.

ڕەشوبرش: ڕۆژەش ۱ بسیار سیاه.

ڕەشوبەش: ڕۆژئاریلەو بەسام ۱ بسیار تاریک و سهمگین.

ڕەشوپەش: ڕەشکەو پێشکە ۱ نگا: ڕەشکەو پێشکە.

ڕەش وڕوت: ڕەشو ڕەجاڵ ۱ نگا: ڕەشو ڕەجاڵ.

ڕەشۆکی: شتی بەدڵو کەم نرخ؛ (لەهەنگی ڕەشۆکی، ترشی ڕەشۆکی) ۱ بدل و کم ارزش.

ڕەشوڵە: سێری، گاوانی ۱ سار.

ڕەشوە: ڕەشمە ۱ نگا: ڕەشمە.

ڕەشید: ۱) گەف، هەڕەشە؛ ۲) سوکەتاوی ڕەشید؛ ۳) پێش گرتنکە بە مانای جۆرێ بە؛ (ڕەشە دزی)؛ ۴) بە ماناا باکەواوی: (ڕەشە کاڵم کرد) ۱ ۱) تهدید؛ ۲) مخفف نام رشید؛ ۳) پیشوندی است به معنی نوعی؛ ۴) پیشوندی است به معنی ناتمام.

ڕەشەبا: بای توندی ڕۆژاوا ۱ باد دیور.

ڕەشەخێزان: ماڵو منداڵی ڕۆژو هەرجی و بەرجی ۱ خانوادهٔ شلوغ و پرخوس.

ڕەشەجۆ: برێتی لە جۆلە کەی پشاگر لە دینی خۆی دا ۱ کتابه از یهودی متعصب در دین خویش.

ڕەشەداڵ: ۱) ئارەوەند؛ ۲) داری بۆز ۱ ۱) درخت ناروین؛ ۲) درخت بید.

ڕەشەداڵ: باڵداریکی کەلاکخۆرە ۱ نوعی لاشخور.

ڕەشەڕیحانە: ڕیحانەی ڕەش کە برێی لە ڕیحانەی سپی خۆشترە ۱ ریحان سیاه.

ڕەشەسال: سالی کەمباران، وشکەسال ۱ خشکسال.

ڕەشەسیل: دەردەباریکی ڕۆژەهەت ۱ سل، علاج ناپذیر.

ڕەشەک: ۱) گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ؛ ۲) هەموڵ نوسین، پیس نوس، پش نوس ۱ ۱) گیاه دارویی؛ ۲) چرکنویس.

ڕەشەکە: برێی لە خۆهەڵکێشی هیچ کاڵە ۱ کتابه از لاف‌زن بیکار.

ڕەشەگاور: حاجی‌پەرستی زۆر بەدین ۱ ترسای متعصب.

ڕەشەگرانەتا: کەمبۆیی، سەخت ۱ نفوس شدید.

ڕەشەگرانەتی: ڕەشەگرانەتا ۱ نفوس شدید.

ڕەشەگەوێن: گوێبە ڕەشە ۱ گوش سیاه.

ڕەشەگیا: گیایەکە بۆ لەبیر بانە ۱ گیاهی است خلوفه‌ای.

ڕەشەموسوڵمان: موسوڵمانی سەرڕۆیشکی خاوام ۱ مسلمان خشک و متعصب و کم فهم.

ڕەشەمە: ۱) سیهەمین ساڵگی ژیانی ماڵگی ساوا، مەمەی ساڵ؛ ۲) کاتی جوت‌بونی پشیلە ۱ ۱) استخوان؛ ۲) موسم جفت‌گیری گربه.

ڕەشەمێ: ڕەشەمە ۱ نگا: ڕەشەمە.

ڕەشەوڵاخ: ماڵاتی بەرزە، گامێش و گاوگوڵ ۱ دام از تیرهٔ گاو و گاومیش.

ڕەش هەڵگەڕان: ڕەش داگەڕان ۱ نگا: ڕەش داگەڕان.

ڕەشی: ۱) دژی چەرمگی؛ ۲) بێ‌هەنری لە ڕەسنا؛ ۳) تاوانو نەبرین؛ ۴) سوکەتاوی ڕەشید ۱ ۱) سیاهی؛ ۲) بی‌هنری بودن؛ ۳) شجاع؛ ۴) مخفف نام رشید.

ڕەشیش: کەرەبارانە ۱ نوعی باران.

ڕەشیشە: باڵداریکی ڕەشە لە سێرو زاتر ۱ پرنده‌ای است سیاه‌رنگ از سار بزرگتر.

ڕەشیڵە: ڕەشوڵە، سێری، گاوانی ۱ سار.

ڕەشینە: ڕەشکینە، بیلەی چاو ۱ مردمک دیده.

ڕەغاجاب: بەرەوەرەدگرتن، ڕەنوەشان ۱ پرورش دادن، برهم آوردن.

ڕەغەت: ماکەوبی، مانگی ۱ خستگی.

ڕەغیبەت: مسکۆن، ڕابەت، گوندی بەرەمەنی خاوەنموڵک ۱ رغبت.

ڕەغنە: ڕەخنە، عەیب گرتن ۱ ایراد.

ڕەغنەگر: ڕەخنەگر ۱ ایرادگیر.

ڕەف: ۱) پوڵی باڵدار لە کاتی فڕینیدا؛ ۲) ڕف، ناقەی ڕیق لە ماڵدا؛ ۳) جوتن ۱ ۱) گرد پرنده در حال پرواز؛ ۲) رف در منزل؛ ۳) مشتام.

ڕەفتار: ئاکار، شێوە ۱ اخلاق، رفتار.

ڕەفەلی: ڕەنەلی، لەسەر ڕۆیشتن ۱ رفتنی.

ڕەفس: ڕەس ۱ نگا: ڕەس.

ڕەفسان: ڕەسان ۱ نگا: ڕەسان.

ڕەفساندن: ڕەساندن ۱ نگا: ڕەساندن.

ڕەفڵە: ناقەی ڕەبە، ڕەف، ڕفەو ۱ ناقچهٔ بالا، رف.

ڕەفکە: ڕەفڵە ۱ ناقچهٔ بالا، رف.

ڕەفە: ڕەفڵە ۱ ناقچهٔ بالا، رف.

ڕەفی: ڕەخ، کەنار ۱ کنار

ڕەقیسك: ڕەپ ڕەپیسك، ڕەپیساك [ك] ڕگ پشت ژانو.
ڕەقیسكە: ڕەقیساو [ك] ڕگ پشت ژانو.
ڕەقیق: هەواڵ، ئاوێن، دۆست، ئاواڵ [ك] ڕفیق.
ڕەڤ: ١) هەڵاتن، ڕاژان لە ترسا؛ ٢) ڕەف، پۆلی باڵندە؛ ٣) ڕەف، بنەمای وشەی فڕاندن [ك] ١) فرار؛ ٢) گروپ پرندگان؛ ٣) ریاپش.
ڕەڤان: ١) هەڵاتن؛ ٢) فڕان، ڕەمان [ك] ١) فرار؛ ٢) ریاپش.
ڕەڤاندن: ١) ئاجاز بەهەڵاتن کردن؛ ٢) فڕاندن، ڕفاندن [ك] ١) وادار به فرار کردن؛ ٢) ربودن.
ڕەڤاندی: ڕفاو، ڕفیراو، ڕفیاگ [ك] ربوده.
ڕەڤ تێ کەتن: هەڵات هەڵات، دەست کردنی جەڵسەکان بە هەڵاتن [ك] شروع به فرار کردن دستجمعی.
ڕەڤدە: کۆمەڵی جانەوەری کێوی، (ڕەڤدەگورگ) [ك] گلهٔ جانوران وحشی.
ڕەڤرەڤۆك: کەسێ کە هەمیشە ئامادەی هەڵاتنە، ترسەنۆك، ترسۆنەك [ك] ترسو.
ڕەڤسە: گیایەکە لە نێوی کەما، گەڵاکەی ڕزی [ك] گیاهی از برگ سورتیها.
ڕەڤشت: ئاکان، شێوە [ك] روش، رفتار.
ڕەڤگە: ١) زیاری کێوی جانەوەرانی کێوی؛ ٢) بەناگەی هەڵاتوان [ك] ١) گلرگاه جانوران کوهی؛ ٢) پناهگاه فراریان.
ڕەڤۆ: کۆمەڵی حەیوان و ئاژەڵ [ك] ڕمهٔ اسبان و دام.
ڕەڤۆك: سڵ، خوشقی، ئۆز، جانەوەرێ کە ڕۆڵە بەر بیاو هەڵدێ، ڕەوەك [ك] رموك.
ڕەڤە: ١) کۆمەڵی ئاژەڵ و باڵان؛ ٢) کۆمەڵی بەکسو پێکەوە [ك] ١) گله؛ ٢) رمهٔ اسبان.
ڕەڤەك: ڕەڤۆك، ڕەوەك [ك] رموك.
ڕەڤەل: ئامان، دیوارێ لە شوێڵ [ك] دیوارهٔ ساخته از ترکه.
ڕەڤی: ڕەڤە [ك] رمه.
ڕەڤین: ١) ڕەڤان؛ ٢) ڕفێنەر [ك] ١) نگا: ڕەڤان؛ ٢) ربایشده.
ڕەڤینگە: ڕەڤك [ك] نگا: ڕەڤك.
ڕەڤینۆك: شتڕفێن، کەسێ کەشت دەڕفێنێ [ك] ربایشده.
ڕەق: ١) ڕزی نەرم، سەخت؛ ٢) ڕەمەق، (ڕەق ئەوە دوماکە لێبڕم)؛ ٣) ڕاستو بێ خواری، (ڕەق ڕاوەستاوە)؛ ٤) وشەی ماڵئاوایی (مەرسی ئەمڕۆ ڕەق بو)؛ ٥) گران و ناشیرین بۆ وان، (قسەی ڕەقی پێ گوت)؛ ٦) جۆرێ کیسەڵی چکۆڵە کە زۆرتر لە باو ئاودایە، ڕەقە؛ ٧) دەنگی لیدانی شتی سەخت بە شتی سەخت؛ ٨) سەرماردو (ڕەق بوم لە سەرمان) [ك] ١) سخت، سفت؛ ٢) تمام مقدت؛ ٣) راست بدون کجی؛ ٤) دشوار معنی؛ ٥) تلخی سخن؛ ٦) کشف لاکیشت آبی؛ ٧) صدای کوبیدن جسم سخت با سخت؛ ٨) سرمازده، یخ کرده.
ڕەقاڵ: داڵگۆشت، لاوان لەش لەجمەر [ك] لاغر.
ڕەقاڵە: پێچکی پشکە، ڕەوارە [ك] پایهٔ گهواره.
ڕەقان: ١) زەوینی تەختان کە بۆ کێڵان نایێ؛ ٢) دەنگ لە شتی سەخت هاتن [ك] ١) زمین سخت و سنگی؛ ٢) صدای کوبیدن جسم سخت.
ڕەقانەن: کوتانی کاتزا بە کاتزا [ك] کوبیدن فلز با فلز.
ڕەقانین: ڕەقانەن [ك] نگا: ڕەقانەن.
ڕەقانەوە: ڕەقانەن [ك] نگا: ڕەقانەن.
ڕەقانە: تەختان [ك] زمین سخت و سنگی.
ڕەقانی: ڕەقانە [ك] نگا: ڕەقانە.
ڕەقایی: خوێنی سەخت [ك] جای سخت.
ڕەقبوونەوە: تەزین و سەختبونی لەش [ك] کرخ شدن جسم.
ڕەقبوو: ١) لەسەرمان مردو؛ ٢) سەختبو [ك] ١) مرده از سرما؛ ٢) سفت شده.
ڕەقبووگ: ١) لەسەرمان مردو؛ ٢) سەختبووگ [ك] ١) مرده از سرما؛ ٢) سفت شده.
ڕەقبوون: ١) مردن لە سەرمان؛ ٢) لە بەرمبوو سەختبون [ك] ١) از سرما مردن؛ ٢) سفت شدن نرم.
ڕەقبوونەوە: ڕەقبوون [ك] نگا: ڕەقبوون.
ڕەق ڕەق: خرمەو گرمە، ڕەپڕەپ [ك] صداهای مهیب.
ڕەق ڕەقانەن: جیڕەو سیڕە لە دەان هێنان [ك] جرجیر از دندان بیرون ساختن.
ڕەقشانەن: بڕژانەن، ڕەشانەن [ك] پاشیدن.
ڕەقف: بەرد دەرکە کردن، سەنگ هەڵدرش [ك] سنگ‌فرش.
ڕەقفانەن: سەنگ هەڵدرش کردن [ك] سنگ‌فرش کردن.
ڕەقك: سن، بەڵای گەنم، کیسەڵە [ك] سن آفت گندم.
ڕەقوتەق: ١) داڵگۆشت، لاوان؛ ٢) جێگەی بێ کەل و پەل و ڕایەخ [ك] ١) لاغرمردنی؛ ٢) جای بی اثاثیه و زیرانداز.
ڕەقوڕەواڵ: ڕەقوتەق [ك] نگا: ڕەقوتەق.
ڕەقووشك: بڕینی لە زۆر لاواز [ك] لاغرمردنی.
ڕەقە: کیسەڵی ئاوتاو، ڕەق [ك] کشف لاکیشت آبی.
ڕەقەڵ: ڕەقاڵ [ك] لاغر.
ڕەقەڵانین: ڕەقیبۆن [ك] نگا: ڕەقیبۆن.
ڕەقەڵانو: ١) ڕەقیبۆگ؛ ٢) لاوازبۆگ [ك] ١) نگا: ڕەقیبۆگ؛ ٢) لاغر شده.
ڕەقەڵە: ١) ڕەقاڵ؛ ٢) کەشکەڵۆ، ئیسکی سەر کەڵۆ، پشتەی بان ڕانی [ك] ١) نگا: ڕەقاڵ؛ ٢) استخوان زانو.
ڕەقەمار: جۆرێ مار، سفرەمار [ك] نوعی مار.
ڕەقەن: تەختان، تەختان [ك] زمین سخت و سنگلاخی.
ڕەقەبۆگ: ڕەقیبۆگ [ك] نگا: ڕەقیبۆگ.
ڕەقەبۆن: ڕەقیبۆنەوە [ك] نگا: ڕەقیبۆنەوە.
ڕەقیهەڵاتن: ڕەقەڵاتن [ك] نگا: ڕەقەڵاتن.
ڕەقیهەڵاتو: ڕەقیبۆگ [ك] نگا: ڕەقیبۆگ.
ڕەقیهەڵگەڕان: ڕەقەڵاتن [ك] نگا: ڕەقەڵاتن.
ڕەقی: ١) جۆرێ ساسوڵی خۆماڵی؛ ٢) سەختی، ڕەقایی [ك] ١) نوعی صابون؛ ٢) سختی و سفتی.
ڕەقیاو: ڕەقەی ئاو ئاو [ك] کشف لاکیشت آبی.

رەقیتە: تەنۆشی لەش زەق بۆن لە سەرمایۆنەوە ▣ سفت شدن اندام از سرماخوردگی شدید.

رەقیلە: کەمبل، سامەمز کە بە پەردوکەو لاقی مەڕەو ئۆساوە ▣ گال.

رەقین: ١) رەقین؛ ٢) بە کاتزا لە کاتزا دەن (بۆیە دەرگا رەقین دەس هەلناگری) ▣ ١) نگار، رەقین؛ ٢) کوبندهٔ فلز با فلز.

رەقینە: رەقیلە ▣ گال.

رەقینە: ١) بەنیروکی برین؛ ٢) تیشکی لولاك، پیشەی پوزو بەلەك؛ ٣) کرکرکەو، تیشکی ناسك یان گۆشتی زەق کە دەخوری ▣ ١) جنك ریشهٔ زخم؛ ٢) استخوان سان؛ ٣) کرکرك، غضروف.

رەلم: خیزی وردی وەك خۆل، چەوی زۆر ورد ▣ ماسه، رمل.

رەگ: ١) جۆرگی خوین گۆزەنیو لە لەش؛ ٢) پیچ و پەردی گیاوەدار؛ ٣) چینی جیاوازی خاك؛ ٤) چیە لەسەر چینەی دیوار؛ ٥) بنەڕەت، نۆرەسە، بنەچەك ▣ ١) رگ؛ ٢) ریشه؛ ٣) رگه؛ ٤) رویه بالای رود؛ ٥) اصل، نژاد.

رەگ داکوتان: توندبوونی زەگی زەوەك کە زەمین ▣ ریشه دوانیدن.

رەگەز: بنچەك، نەژاد ▣ اصل، نژاد.

رەگەل: دەگەل، بیرا ▣ با، همراه.

رەگەل رەگەل: لایرسەن، خۆهەڵقوتین ▣ فضول، طفیلی.

رەم: ١) رەف؛ ٢) رەفە؛ ٣) شیاکە، زیخ، گۆگا ▣ ١) رم؛ ٢) رمه؛ ٣) غشاء گای.

رەما: زای کرد ▣ فرار کرد.

رەمان: جیایەکە لە کوردستانی بەرەوستی ترکان کە تەوینیشی هەیە ▣ کوهی در کردستان ترکیه که دارای نفت است.

رەمانین: ترساندنیك کە لەبەر مرۆ هەڵی ▣ رمانیدن.

رەمانیە: ١) زمانیە، جۆرێك داس؛ ٢) هۆڵانی بن زەوی ▣ ١) نوعی داس؛ ٢) گودی زیر زانو.

رەمای: زاکردن ▣ فرار کردن.

رەمکان: رەفەك ▣ رموك.

رەمکەو: رەفەك ▣ رموك.

رەمکیش: پیشەنگ، سەرگەك ▣ پیشاهنگ گله و رمه.

رەمل: ١) رەلم؛ ٢) ئامرازی فاڵچی؛ ٣) تەمی بەر چاو لە سۆنگەی چاوێشە ▣ ١) ماسه؛ ٢) ابزار کار رمّال و فالبین؛ ٣) تاری چشم از چشم‌درد.

رەمل کردن: چاوەزینکەو پیشکەو جۆن ▣ سیاهی دیدن از تم چشم.

رەمل گرتنەوە: جۆنەلای فاڵگرەو بۆ بەخت خوینەنەو ▣ پیش رمّال رفتن برای طالع‌بینی.

رەمل لیدان: خبرە گرتنەو ▣ رمّالی کردن.

رەمل گرەوە: فاڵچی ▣ فالبین، رمّال.

رەملس: جۆری هەرزن ▣ نوعی ارزن.

رەمنای: ١) سڵ بۆن و دەرچون؛ ٢) بەند لەبەرو دەرچون، زەوینەوە ▣ ١) رمیدن؛ ٢) واشدن بند نیفه.

رەمە: زەم، رەفە، کۆمەڵی حەیوان پیکەو ▣ رمه.

رەمەکی: ١) مالاتی بەرزەی شەوبەکێ؛ ٢) زەمە وڵاخ؛ ٣) ئاسایی، عادەتی؛ ٤) مرۆی کەس نەناسرو لە چینی بەرەژێر ▣ ١) حیوان در رمه که شب در دشت باشد؛ ٢) دام از قبیل گاو و گاومیش؛ ٣) عادی، معمولی؛ ٤) مردم ناشناس از طبقهٔ پایین.

رەمەن: سڵ، رەقۆك، رەوەك ▣ رمنده، رموك.

رەمیا: زاکردو ▣ فراری.

رەمین: سڵو سرانەوە ▣ رمیدن.

رەمینەوە: رەمین ▣ رمیدن.

رەن: نۆبانی زاخراوی هێشتا گێرەنەکراو ▣ غلهٔ ناکوبیدهٔ پهن شده برای کوبیدن.

رەنج: ١) ئازار؛ ٢) کاری سەخت، تەرکی گران ▣ ١) رنج؛ ٢) کار سخت.

رەنجان: دڵشکان، نارەحەت بۆن ▣ رنجیدن.

رەنجاندن: دڵشکاندن ▣ رنجانیدن، آزردن.

رەنجانن: رەنجاندن ▣ رنجانیدن.

رەنجاو: دڵنیشاو ▣ رنجیده.

رەنج بەبا: کەسێ کە بەهۆی لە تەرکی خۆی بێ بەگەیشتنەوە ▣ رنج بر باد رفته.

رەنجبەر: ١) وەرزێری بە کرێ بۆ خەڵك؛ ٢) تەرادەدەر، زەحمەت کێش ▣ ١) کشاورز مزدور؛ ٢) رنجبر.

رەنج دان: زەحمەت کێشان، تەرکی گران کردن ▣ زحمت کشیدن.

رەنجدەر: رەنجبەر، تەرك گران ▣ رنجبر.

رەنجەڕۆ: رەنج بەبا ▣ رنج بر باد رفته.

رەنجەڕۆیی: زەحمەت کێشانی بەخۆرایی ▣ زحمت کشیدن بی‌بهره.

رەنجی: دڵی نیشاو ▣ رنجیده.

رەنجیاگ: رەنجاو ▣ رنجیده.

رەنجیان: رەنجان ▣ رنجیدن.

رەنجین: رەنجان ▣ رنجیدن.

رەنجێن: ئازارەبەر ▣ رنجاننده.

رەند: ١) پیاوی زۆرپیاو، سەرخەسان؛ (کابرایەکی مەردو رەندە)؛ ٢) جزیرگە، تاڵ، زەوینی هەر جوارلاشاو؛ ٣) تەختایی ناو گردان ▣ ١) رادمرد؛ ٢) جزیرهٔ کوچك؛ ٣) زمین هموار میان تپه‌ها.

رەندش: ١) رەندەی نەجاری؛ ٢) زەمین ▣ ١) رندهٔ نجاری؛ ٢) خراشیدن.

رەندول: پیری ئەکارکەوە ▣ پیر و فرتوت.

رەندوڵ: ١) ئاوبڕی گوشاد؛ ٢) دوڵچەی ئاوئیشان؛ ٣) پیری لەکارکەوە ▣ ١) آبکند ژرف و گشاد؛ ٢) دلو آبکشی؛ ٣) پیر فرتوت.

رەندوڵك: گیایەکە لە کەنگر دەکا ▣ گیاهی شبیه کنگر.

رەندە: هەر ئامرازێ شتی پێ بڕێ؛ ئەرەندەی بەتیر، رەندەی دارتاش ▣ رنده.

رەندەتی: رەندە ▣ رنده.

رەنگە: هەرچی بەڵە خاوێن دەکاتەو ▣ پاك کن.

رەنگ: ڕۆشناکی، ڕووناکی [ف] ڕۆشنایی.
رەنگ: ۱) جۆرێکی میوەیەکە کە دێتە بەر چاو وەک سیبەری؛ سوری.
(ڕەنگی...) ۲) وانتی، بان، جۆرە، تەرز ۳) جوانیی، بچم و شکل [ف]
۱) رنگ ۲) طور، طرز ۳) نما.
رەنگار: تۆخ، تیر [ف] رنگ تیرهٔ سبز.
رەنگاڵ: بز گۆڕی دراوی داوین؛ ڕەنگاڵی لەبەر دەخستن [ف]
دریده‌ای فروهشته از دامن.
رەنگاڵە: مێش خۆر، مەلێکی ڕەنگاو ڕەنگە قاڵی مێشەکۆرە [ف]
پرنده‌ایست رنگارنگ.
رەنگامە: بز کەرەنگ، جەند ڕەنگ کە شتەکا [ف] رنگارنگ.
رەنگان: ڕەنگ تێ هەڵسوان [ف] رنگ شدن.
رەنگانەن: ڕەنگ لێدان، ڕەنگ تێ هەڵسوڕان [ف] رنگ‌آمیزی کردن.
رەنگانن: ڕەنگانەن [ف] رنگ‌آمیزی کردن.
رەنگاو: ڕەنگاو [ف] انگور در سرکه ریخته.
رەنگاوڕەنگ: ڕەنگامە [ف] رنگارنگ.
رەنگبزکان: ڕەوەبوون یان سیی ڕەنگ بون لە ترسان یان لە تەمەنی،
رنگ بی تعمار [ف] رنگ پریدن.
رەنگبزکاو: سیی بان زەرد هەڵگەڕاو [ف] رنگ پریده.
رەنگبیس: خۆڕەنگ [ف] ثابت رنگ.
رەنگپەڕینگ: ۱) ڕەنگ بزکاو ۲) کاڵەبو، ڕەنگ جوگ [ف]
۱) رنگ پریده ۲) رنگ باخته.
رەنگپەرین: ڕەنگ بزکان [ف] رنگ پریدن.
رەنگپەڕیو: ڕەنگ پەڕیگ [ف] نگا: ڕەنگ پەڕیگ.
رەنگدار: ڕەنگدار [ف] نگا: ڕەنگدار.
رەنگدانەوە: کاڵ بۆنەوەی ڕەنگی قوماش [ف] رنگ باختن قماش از شستن.
رەنگدرژتن: بیشانە کردنی جۆری خانو بەرو بناغەدانشتی [ف]
طرح‌ریزی و شالوده‌ریختن.
رەنگدرشتن: ڕەنگ ڕژتن [ف] نگا: ڕەنگ ڕژتن.
رەنگڕۆن: خەمگین، تەوری جنگان ڕەنگ دەگا [ف] رنگرز
رەنگڕۆزی: خومگەری [ف] رنگرزی.
رەنگرێن: خەمگەر [ف] رنگرز.
رەنگرێژ: خەمگەر [ف] رنگرز.
رەنگرێژە: ڕەنگاڵە، مێش خۆرە [ف] پرنده‌ایست رنگارنگ.
رەنگ قرین: ڕەنگ هەڵرین [ف] رنگ باختن.
رەنگ قەکری: ڕەنگ تاهەرج [ف] رنگ روشن.
رەنگک کردن: ۱) ڕەنگک تێ ساڕین ۲) جێ و قوماش بەخم دان
۳) ڕەنگی لە دەست ئەرین و خاپاندن [ف] ۱) نقاشی کردن ۲) رنگرزی
کردن ۳) کنایه از کلاهبرداری.
رەنگک کرتن: ۱) ڕەنگک پێوەلوسان ۲) جێ بەجێ بونی کارو فرمان [ف]
۱) رنگی شدن ۲) انجام شدن.
رەنگک وڕۆ: تەحریاوی، سیما، دیمەنی ڕۆخسار [ف] منظر، سیما.
رەنگگوڕیس: یەکی ڕەنگاوڕەنگی تەون [ف] نخ الوان بافندگی.
رەنگمە: شایەتا، ڕێ دەچێ، دەشێ، تەشێ [ف] شاید، ممکن است.
رەنگمەرزیلە: گوڵێکی ڕەنگاوڕەنگ [ف] گلی است رنگارنگ.
رەنگمەزان: مەڵبەندێکە لە کوردستان [ف] منطقه‌ای در کردستان.
رەنگمەزە: ڕەنگرێژە [ف] پرنده‌ایست رنگارنگ.
رەنگ هەڵبزکان: ڕەنگ بزکان [ف] رنگ باختن.
رەنگین: ۱) ڕەنگاوڕەنگ ۲) خوشبەخت، جوان چاڵاک [ف] ۱) رنگین
۲) زیبا.
رەنو: زەو [ف] پهن.
رەنوکە: کەرکیت، هەوەد، شانەی تاسنی تەون کوتان [ف] شانهٔ پودکوبی در
قالیبافی.
رەنە: ڕەمە [ف] رنه.
رەنی: زەی، زەی، کەلەپە [ف] پهن.
رەنین: جوان، سیەهی [ف] زیبا.
رەنیو: جەرەوەرین، سەرجەوشتی و بن گەیاندن [ف] تربیت.
رەنیوهاتن: جەرەوەردەبون [ف] تربیت شدن.
رەنیوهاتن: جەرەوەردەکرای یەکەمەراد [ف] تربیت شده.
رەنیوهێنان: جەرەوەردە کردن، یەکەیاندن [ف] تربیت کردن.
رەو: ۱) هەڵاتن، یان ڕەف ۲) جەپەی سەگ [ف] ۱) فرار ۲) پارس
سگ.
رەوا: ۱) قەبوڵ (دوعات ڕەوایی) ۲) شیاو، شیاوی، (ئەوجامە هەر بەتۆ
ڕەوایە) [ف] ۱) پذیرفته ۲) شایسته.
رەوابوون: قەبوڵ بون [ف] قبول شدن.
رەواج: زەین، بڕەو، بەرە [ف] رواج.
رەوادیتن: ڕازیبون بەخۆشی و پشکەوتنی خەڵک [ف] راضی به ترقی
دیگران.
رەوارە: پیچکەی لاڵک، پیچکی پشکە [ف] پایهٔ گهواره.
رەوان: ۱) شوێنی کە ڕۆز ڕێگەی هاتوچۆی خەڵکە، زیان ۲) ڕێزەبەزی
سەر ملەی کێو [ف] ۱) رهگذر ۲) سنگلاخ قلهٔ کوه.
رەوانی: ئەو شیرە ترابەی لە شانەهەنگوین هەڵدەچۆڕێ، ڕەنگاڵ [ف] شهد.
رەوانی: ۱) ڕەوان، ڕەوانەت ۲) هەزان، ئەدار [ف] ۱) نگا: ڕەوان ۲) بی نوا.
رەوان: ۱) هەرچیەک لە ڕۆشتنا کە ناکا، ڕۆشتاڵی، نیە: (کەسی ڕەوان،
ئاوی ڕەوان) ۲) خۆشبەختەوەی بی کرین کردن: (کەم کیشیم ڕەوان
خۆشبەختەوە) ۳) کەسی کە زگی دەچێ و گوی تێل دەکا ۴) تیاردن
۵) شاری ئیرەوان [ف] ۱) آنچه در جریان گیر نمی کند ۲) بی غلط
خواندن ۳) اسهال ۴) فرستادن ۵) شهر ایروان.
رەوانبوون: ۱) بەزی کران ۲) باش زانینی خۆشبەختەوە ۳) زگجوون کرین
[ف] ۱) روانه شدن ۲) از بر خواندن ۳) اسهال گرفتن.
رەوانبێژ: دەم باراو، قسەڕوان [ف] فصیح، بلیغ.
رەوانەن: ڕەوانەن [ف] نگا: ڕەوانەن.
رەوانەوە: ۱) ترساندنی حەیوان و هەڵاتنی ۲) بەند لە پێ و دەرکێشان
۳) ڕاماڵینی هەور بەهۆی با [ف] ۱) رمانیدن ۲) بند نیله باز کردن

۳) ڕۆیین ڕەش ئەو ڕۆیان.

رەوان کردن: ۱) ئاردن؛ ۲) باش ئەو بۆن؛ (مەزنیت رەوان کرد!) ۱) ڕوانە کردن؛ ۲) باڵا گرتن بەخوبی.

رەوانی: ڕەوانین ئا نگا: ڕەواندن.

رەوانەوە: ڕەوانەوە ئا نگا: ڕەواندەوە.

رەوانە: ئاردراو ئا ڕوانە.

رەوانەکردن: ۱) ئاردن؛ ۲) جێی کردنی کەسێ بۆ سەفەر؛ ۳) دەگەڵ کەسێ چون بۆ جێگری لە هێرشی سەگ؛ (دا ئەو سەگەم ڕەوانە کە) ئا ۱) فرستادن؛ ۲) بدرقە کردن؛ ۳) همراهی کردن برای جلوگیری از حملهٔ سگ.

رەوانەوە: ڕەمتای، کرانەوەی بەندی بڕو ئا وانشدن بند نیفه.

رەوانی: ۱) (گەچون)؛ ۲) پەنجەرەی کە هەڵ دەدرێتەوە، پەنجەرەی خۆرەیی؛ ۳) دەرەکی مێج ئا ۱) اسهال؛ ۲) پنجره گردنی؛ ۳) بالاء.

رەوت: ۱) ئەرزی ڕۆیشتن، جۆرێ بەزدا چون؛ ۲) کێشی شێعر ئا ۱) شیوهٔ ڕامرفتن؛ ۲) وزن شعر.

رەوتن: وەرینی خۆنچە یان گەڵای دار ئا ریزش غنچه یا برگ درخت.

رەوتەنی: ڕەتەنی، ڕەفەنی ئا رفتنی.

رەوتین: گەڵاریزان، داوەرینی گوڵ و گەڵا ئا برگ ریزان.

رەودەڵ: کە چکەقوڵم، گەمژەی بۆی ئا تخم قورباغه.

رەوڕۆ: حەیەحەیی گەمەڵ ئا بازی کردن سگ.

رەوڕەوک: ئەراوکە، شوێنێ کە لە دوورەوە لات ڕابە ئاوەو ئاو نیە ئا سراب.

رەوڕەوە: کەسێ کە پێکەنار کە دەاڵ پێی فڕە ڕۆیشتن دەبێ ئا چوب چرخدار برای پاگرفتن کودک.

رەوس: کۆشی بەرین لە خۆباشا ئا سافهٔ گویدێژی غڵە بر خرمن.

رەوسە: ۱) خۆبایی گەرەکراوی هێشتا کوڕەنەکراو؛ ۲) سۆزیاو، ڕەنگسۆر ئا ۱) خرمن کوبیدهٔ نوره نشده؛ ۲) سرخرنگ.

رەوش: ۱) جوانی و گەشایی کوڵمە؛ ۲) خشڵ و ڕەسەم؛ ۳) پەسن و تعریف؛ ۴) لەخەڵاتی ئا ۱) زیبایی و رونق گونه؛ ۲) زیور؛ ۳) ستایش؛ ۴) روش.

رەوشت: ئاکار، تەخلاق ئا روش.

رەوشەن: ۱) ڕۆشن؛ ۲) ئاوی زنالە ئا ۱) روشن؛ ۲) نام زناله.

رەوشی: ئاوە بۆ کیژان ئا نام دخترانه.

رەوق: بارست، ئەستوراتی، کۆنجرە ئا قطر، ستبری.

رەوک: ۱) سڵ، سرک، ڕەفوک؛ ۲) کۆمەڵە تەسبیح و مایلی بەرەڵدەکراو بۆ لەوەر ئا ۱) ریوک؛ ۲) رمهٔ اسب ول در چراگاه.

رەوکردن: ۱) ڕەفین؛ ۲) حەیەکردن ئا ۱) رمیدن؛ ۲) بازی کردن

رەوکە: کۆمەڵی تەسبیح و مایلی تەنویە کێو ئا رمهٔ ول کردهٔ چرا.

رەوکەوان: ئاگاداری ڕەوکە ئا نگهبان رمهٔ اسب.

رەوگ: ڕەوکە ئا رمهٔ اسب.

رەوگە: ۱) شوێنێ کە ئاواری وڵات خۆی لێ دەگرنەوە؛ ۲) ڕەوکە ئا ۱) میهن دوم بعد از آوارگی؛ ۲) رمهٔ اسب.

رەوگەوان: ڕەوکەوان ئا ڕەمەبان.

رەوڵج: ئەمن ڕەڤاڵۆن لە سەرماوەرەوە، ڕەفیە ئا سخت شدن اندامها از سرماخوردگی شدید.

رەوڵند: تەوی بە زەدا دەڕۆا ئا رونده، رهرو.

رەوە: ۱) ڕەوکە؛ ۲) حەیەی سەگ؛ ۳) داری چەندڵی کە کەزوی پێ دەوەرێن ئا ۱) رمهٔ اسب؛ ۲) بازی سگ؛ ۳) چوبی که گز انگبین با آن می تکانند.

رەوەت: ۱) زەبەت، پۆسەی زاوجی؛ ۲) خۆشی و شادی ئا ۱) کمین شکارچی؛ ۲) شادی.

رەوەن: چین چینە بەردی ناوەندەر سەری کێو ئا سنگهای چین برچین در کوه.

رەوەق: ڕەوق ئا نگا: ڕەوق.

رەوەڵ: ۱) سرک، بۆن خۆشی، ڕەوک؛ ۲) ئازەڵی کە بێ شوان دەڵەوەڕێ ئا ۱) ریوک؛ ۲) حیوانی که بی چوپان به چراگاه می رود.

رەوەکی: ۱) ڕەمەکی؛ ۲) ئازەڵی بێ شوان ئا ۱) نگا: ڕەمەکی؛ ۲) حیوان بی چوپان.

رەوەن: ۱) ئەوانەی گەرمێن و کوێستان دەکەن، حیڵەکی؛ ۲) ڕەوەند ئا ۱) اهل ییلاق و قشلاق؛ ۲) رهرو.

رەوەند: حیڵەکی ئا چادرنشین.

رەوەوان: ڕەوکەوان ئا ڕەمەبان.

رەوی: ۱) هەڵات؛ ۲) حەیەی کرد؛ ۳) خەو نەما (خەوم ڕەوی) ئا ۱) فرار کرد؛ ۲) بازی کرد؛ ۳) خواب از چشم پرید.

رەوی‌ئەوە: ڕەوانەوە، ئەترسان هەڵاتن ئا رمیدن.

رەویتانگ: ۱) هێلانەی ئاژە؛ ۲) بڕێکی لە خانوی تازە دروست کراو ئا ۱) لانهٔ ئاژ؛ ۲) کنایه از خانهٔ نوساز.

رەویشتن: ئاشین، داتاشین ئا تراشیدن.

رەویشی: ئاشراو، لێ هەڵکەندراو ئا تراشیده شده.

رەویرتن: بەرد ئاشین ئا سنگ تراشی.

رەویژە: تیخی کەوچک کوڵین ئا تیغ مخصوص قاشق تراشی.

رەویژەک: ڕەویژە ئا نگا: ڕەویژە.

رەویشتن: لە بەرد هەڵکەندن ئا کندن سنگ.

رەویین: ۱) هەڵاتن، ئەترسان؛ ۲) حەیەکردن؛ ۳) نەمانی خەو ئا ۱) رمیدن؛ ۲) بازی کردن؛ ۳) خواب از سر پریدن.

رەویینەوە: ۱) هەڵاتن، ڕەوین؛ ۲) کرانەوەی بڕوا؛ ۳) ڕاستبونەوەی گەن (ئەمڕۆ کوچانەکەم ڕەویینەوە، ئەم ئاڵقەیە بڕەویینەوە)؛ ۴) بڵاوکردنی هەوران؛ ۵) هەڵمسان و تەستور بۆن (ئەنگەی ڕەویینەوە) ئا ۱) رمیدن؛ ۲) وانشدن بند نیفه؛ ۳) راست شدن کجی و حلقه؛ ۴) از هم پاشیدن ابرها؛ ۵) آماسیدن شکم از چاقی.

رەه: ۱) ڕەگ؛ ۲) ڕاست و دروست، تەواو و دەگەڵ... ئا ۱) رگ؛ ۲) کاملاً مانند...

رەها: ڕاهی ئا رها.

رەهازەر: زەرەی چنوە ئا زره چوبه.

رەهاسیی: رەگێکە لە لەش دا ☐ سیدرگ.
رەهاکردن: ۱) هەرەڵدا کردن؛ ۲) کردەوەی گرێ ☐ ۱) رهاکردن؛ ۲) واکردن گرە.
رەهال: جیاری بۆك بۆ مالی زاوا ☐ جهاز عروس.
رەهانین: دەست بان کاڵە رابوشاندن ☐ دست یا دُم را تکان دادن.
رەهبەر: ڕابەر ☐ رهبر.
رەهجەك: وردە رەگی لەش ☐ مویرگ.
رەهستن: ڕۆان و شین بۆن ☐ روییدن.
رەهستی: ڕۆان، شین بۆگ ☐ روییده.
رەهگرتن: ڕەگ داکوتان ☐ ریشه دوانیدن.
رەهن: بیلەی جاو ☐ مردمك چشم.
رەهنده: ۱) عەووان، ماڵ بەکۆڵەو، تاوارەی چۆڵگەر؛ ۲) گوشاد، فرت؛ ۳) ڕێشی لە بنەدەمی بارو بۆن (ڕەنگی رەهندەی بان و بۆن) ☐ ۱) خانه‌بدوش، ویلان؛ ۲) گشاد؛ ۳) کنایه از آدم بی‌بهن.
رەهنك: بیلەی جاو ☐ مردمك چشم.
رەهوال: خۆشڕۆ، ڕەوان ☐ اسب رهوار.
رەهوان: رەهوال ☐ اسب رهوار.
رەهۆڵ: ڕەلشی هەراو لە زەمین دا ☐ شکاف ژرف و گشاد.
رەهەند: ۱) جەندەك؛ ۲) تاوەڕۆی تاوی پیس؛ ۳) ڕێگە بەڕێ ڕەوید (دان، بەغم ☐ ۱) خندق؛ ۲) مجرای فاضلاب؛ ۳) نقب، تونل زیرزمینی.
رەهەنده: رەهنده ☐ نگا: رەهنده.
رەهەنته: رەهنده ☐ نگا: رەهنده.
رەهێ خۆن: ڕەگی خوێن بەر ☐ شریان.
رەهێش: تەمومژەی گرانە ☐ غرق النسا.
رەهێشتە: تەمسڵ زاوە، تەمسڵ ☐ تجسم زاید.
رەهێف: بەڵەی تەمو جاوی ژنی زگیر، ماڵە ☐ لکهٔ صورت زن حامله.
رەهێل: ڕەهال، جیاری بۆك ☐ جهاز عروس.
رەهێڵ: ۱) ڕەزە، تاوی باران؛ ۲) تخێڵ، تەخت بەعەرزا دێژۆن ☐ ۱) رگبار؛ ۲) بر زمین افتادن، ولو شدن.
رەهێڵە: تاوی باران، رەهێل ☐ رگبار.
رەی: ۱) کێش، بڕێ، قورسایی (گەنمەکەم لەسەاڵ بۆکە ڕەی نیە)؛ ۲) تەندازە ☐ ۱) وزن برای غلّه؛ ۲) اندازه.
رەیاکاروان: کاڤڵ، کەشکە شان ☐ کهکشان.
رەیێن: جەبەکردنی سەگ، ڕەوین ☐ پارس کردن سگ.
رێ: ۱) جڕ و جاو، دیم، ڕوخسار؛ ۲) گۆنکە، بڕێ ☐ ۱) صورت، چهره؛ ۲) امر به رفتن.
رێ: ۱) ئاوی پینکە لە ئەلمو بینکسە؛ ۲) شوێنی چوونەهاتن لە سەر زەوی؛ ۳) خەت لە قومانی دا ☐ ۱) حرف ذره؛ ۲) راه؛ ۳) خط در قماش.
رێا: ۱) ڕۆیشتن، چوونێ؛ ۲) گۆی کردە ☐ ۱) رفتن؛ ۲) ریخته.
رێاباز: ڕۆیشتن، چوون ☐ رفتگان.
رێبال: ۱) قرآن، دەبەکی تەسمن لە ئێران؛ ۲) پولی سعودی ☐ ۱) واحد پول ایران؛ ۲) واحد پول کشور عربستان.
رێبان: ۱) مێگەلە مەڕ، کۆمەڵی مەڕو بزن؛ ۲) گۆکردن؛ ۳) رێحانە، گیایەکی بۆن خۆشە ☐ ۱) گلهٔ گوسفند و بز؛ ۲) ریدن؛ ۳) ریحان.
رێباو: ڕێگەکار، کەسێ لە ڕێی مەڕوا بۆ سەفەر ☐ رهگذر، رهرو.
رێباز: ڕێگەی هاتوچۆی زۆر ☐ رهگذر عمومی.
رێبازگە: مەزەب، ڕەوشت لە ئایین دا ☐ مذهب.
رێبر: جەنە، پیاوخراپ، ڕابەر ☐ راهزن.
رێبگار: رێباز ☐ رهگذر.
رێبوار: رێباز، رێبگار ☐ رهگذر.
رێبەر: ۱) رێبر؛ ۲) باجچەی بەرێ؛ ۳) ڕابەر ☐ ۱) راهزن؛ ۲) باجهٔ باغبان آبادی؛ ۳) رهبر.
رێ بەرخستن: ڕێی لە سپاردنی کارێ بە کەسێك ☐ کنایه از خواستن کاری از کسی.
رێ بەرلسان: ۱) رێ بەرخستن؛ ۲) ڕێی لە تەگیر بۆکردن ☐ ۱) نگا: رێ بەرخستن؛ ۲) کنایه از رهنمونی کردن.
رێ بەلندان: ۱) لەمبەر لە سەر ڕێگە دانان، رێ بەستران؛ ۲) دەمین مانگی زستان ☐ ۱) راه‌بندان؛ ۲) بهمن‌ماه.
رێ بیر: دۆن مەبەست لە زبان ☐ مراد، مسلك.
رێپەو: ۱) ئل، ڕێت؛ ۲) ئەلەکە، گرێ، فێل ☐ ۱) تکان، تلو؛ ۲) حیله.
رێپال: ۱) جلکی شڕو دڕاو؛ ۲) جلاشتر، بەتیشوڵ ☐ ۱) (نسخه‌ا ۲) ژنده‌پوش.
رێپان: چەمەڕایی، چاوەڕوێی ☐ انتظار.
رێپو: ئەلەکەبار ☐ کلاهبردار.
رێپۆی: جلکی جاو ☐ (فك، فی چشم.
رێپۆکار: رێپو ☐ مکار، کلاهبردار.
رێپۆڵ: ۱) بیکارو لات؛ ۲) جلاشتر، پۆشاکی دڕاوی بەتیشوڵ ☐ ۱) ولگرد بیکاره؛ ۲) لباس پاره‌پاره.
رێت: ۱) بیچوو تەرح؛ ۲) ئەکسان، بڕوتنی لەمبەر؛ ۳) ڕۆت، بی جلك؛ ۴) پارچەی دڕاو؛ ۵) زبا، گۆی کرە ☐ ۱) ریخت و سیما؛ ۲) تکان؛ ۳) لخت؛ ۴) وصلهٔ کهنه و پاره؛ ۵) ریه.
رێتان: ڕۆشتن لە نەوەدا، سەفەر بەشەو ☐ شبروی.
رێتال: ۱) جلکی شڕو بەتیشوڵ؛ ۲) ژەمینی کڵاڵ و بی گیا؛ ۳) چەلین، چینك؛ ۴) ژەبەنی عەووال؛ ۵) ڕەم، گۆکەی لەن ڕەخ، شیاکە ☐ ۱) لباس ژنده؛ ۲) (زمین بی گیاه؛ ۳) پرچین؛ ۴) خانه‌بدوش، ویلان؛ ۵) سرگین تر.
رێتاڵە: ۱) ڕۆتەڵە؛ ۲) ژەبەنی عەووال ☐ ۱) بی‌نمود (ژنده‌پوش؛ ۲) دنیاگرد خانه‌بدوش.
رێتق: جیقە، گۆی باڵدار ☐ پیخال، مدفوع پرنده.
رێتکە: ۱) بزوتنەوەی توند؛ ۲) بەزوی کوڵەو دڕاو؛ ۳) بەرگەدە؛ ۴) هەویی بەتیر؛ ۵) جۆرێ کوڵەو بەزوی ☐ ۱) تکان، جنبش؛ ۲) پارچه کهنه و پاره؛ ۳) قسمت پایین شکم؛ ۴) پنیرمایه؛ ۵) نوعی نان

ڕوشی.

ڕێنك‌وپێنك: خرتوپرتی ئاژاڵ، وردەو پرد [ف] خرت‌وپرت، اثاثیه.

ڕێنكە: ١) هەموڵ شیری ئێكەڵ بە زەك؛ ٢) هەوێنی پەنیر؛ ٣) ئاردو ئاوی ئێكدراو، هەویری ڕۆنێڵ و خوێدگرتو [ف] ١) آول شیر آمیخته با آهو؛ ٢) پنیرمایه؛ ٣) خمیر بسیار آبکی.

ڕێتن: ١) ڕژتن، ڕشتن، ڕژانەوە؛ ٢) ڕژان [ف] ١) ریختن؛ ٢) ریختن.

ڕێتوپێت: ڕێنك‌وپێنك [ف] خرت‌وپرت.

ڕێتە: ١) قالبە گوڕەوی؛ ٢) دەقالب ڕژاو دان [ف] ١) قالب چوبین جوراب؛ ٢) ریخته در قالب.

ڕێ‌ئێ‌چون: شەماوی پیادەهاتن، ڕەنگە: (کەم کارە ڕێی تێ ئاچێ بکرێ) [ف] امکان‌پذیری.

ڕێ‌ئێ‌گەوتن: بەهەڵکەوت چۆڵە شوێنێك [ف] اتفاقی به جایی رفتن.

ڕێچە: دەرچە، درچە، بۆنەی ڕێنگەران [ف] بونهٔ زرگری، قالب ریخته‌گری.

ڕێچ: ١) دەڵی گڕ و بەرچاو؛ ٢) دەڵی پەسەر بە کەنا بیشاندان لە تۆڕەیی؛ ٣) بەرناسە، بەیرەو؛ ٤) گرز، ئاوچاوەش [ف] ١) دندانهای درشت و نمایان؛ ٢) دندان فروچه از خشم؛ ٣) برنامه؛ ٤) اخم.

ڕێچ: بڕەڕێ، گوڕەڕێ، ڕچە [ف] راه مالرو.

ڕێچار: ١) قسەی لەبن لوانەوە کە تێی نەگەن؛ ٢) سوودی کوڵندراوی خەستەو کراو مرەبا [ف] ١) سخن نامفهوم و زیرلبی، زمزمه؛ ٢) مربا.

ڕێچاڵ: ١) هەرچی لە شیر پەیدا دەبێ؛ ٢) ڕێچار، مرەبا [ف] ١) فرآورده‌های شیر عموماً؛ ٢) مربا.

ڕێچاڵ: جاڵاکی ئەوان ڕاو بەستە، قولایی جوجکەسمت [ف] گودی لگن خاصره.

ڕێچك: ڕچە [ف] نگا: ڕچە.

ڕێچکە: ١) ڕچە؛ ٢) خزەڕە [ف] ١) راه مالرو؛ ٢) پیاپی آمدن حشرات.

ڕێچکەبەستن: خزەڕەکردن [ف] پیاپی آمدن حشرات.

ڕێچکە کردن: ڕێچکەبەستن [ف] نگا: ڕێچکەبەستن.

ڕێچۆ: دەڵی گڕ [ف] فروچه.

ڕێچۆکردن: دەڵی لێ گڕکردەوە، دان نیشاندان بۆ گەف [ف] دندان فروچه کردن برای تهدید.

ڕێچە: دەنگی پەسەر بە کا ساوینی دەڵ [ف] صدای برهم سایدن دندان.

ڕێچەپۆڵ: قورو لیتە، قوڕاوی خەست، چلماو [ف] لای و لجن.

ڕێحان: ١) ڕیان، گیایەکی بۆن‌خۆشە؛ ٢) ناوی ژنانە [ف] ١) شاه اسپرم؛ ٢) نام زنانه.

ڕێحان: ڕیحان [ف] نگا: ڕیحان.

ڕێحانۆك: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گیاهی است دارویی.

ڕێحانە: ڕیحان [ف] نگا: ڕیحان.

ڕێحانە: ڕیحان [ف] نگا: ڕیحان.

ڕێحانی: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.

ڕێخ: ڕەم، ضیاکە [ف] سرگین تر.

ڕێخ: ١) بیخ، بنی گیا، بخ؛ ٢) ڕیخ، خیر، چەو؛ ٣) ڕەم، ضیاکە [ف] ١) بیخ، بن؛ ٢) شن و ماسه؛ ٣) سرگین تر.

ڕێخاو: ئاوی تێکەڵاو بە ڕیخ [ف] آب آمیخته به سرگین.

ڕێخاوی: ١) ڕیخ بێ هەڵمژراو؛ ٢) مرۆی لە مرۆی خوێری و بێکارە [ف] ١) سرگین آلود؛ ٢) کنایه از بیکاره.

ڕێخت: تەمەر و دیدار [ف] ریخت، سر و سیما.

ڕێختمان: ماڵی دارایی کاڕا [ف] قالب ریخته‌گری.

ڕێختە: ڕەخنە، قایم پتەو [ف] محکم.

ڕێخستن: ١) پیاماڵین، پیاساوین؛ ٢) جۆرێ کردن [ف] ١) مالش دادن بر؛ ٢) روانه کردن.

ڕێخك: جۆرێ هەنجیری خراپ [ف] نوعی انجیر نامرغوب.

ڕێخ کەر: تەباڵە بەرز [ف] تاباله‌ساز.

ڕێخ کەر: تەباڵە بەرز [ف] کسی که تاباله را می‌سازد.

ڕێخکێ: ڕیخك [ف] نگا: ڕیخك.

ڕێخناخ: ١) شوێنی ڕەڵم، ڕەڵساوی؛ ٢) بەرمەڵان [ف] ١) ریگستان؛ ٢) سنگلاخ.

ڕێخنە: ١) حیفە؛ ٢) ڕیسوێ؛ ٣) مرۆی لە مرۆی بێ کارەو بێ‌هونەر؛ ٤) لاوازی بەر [ف] ١) بیخال؛ ٢) زفك؛ ٣) کنایه از بی‌هنر؛ ٤) لاغر کثیف.

ڕێخۆ: ١) مرۆی خوێری؛ ٢) ڕخساوی [ف] ١) بیکاره و بی‌هنر؛ ٢) سرگین آلود.

ڕێخۆڵە: ١) ڕێخك، ڕۆنی، ڕۆڤی؛ ٢) بزگۆڵ [ف] ١) روده؛ ٢) لباس بارداره.

ڕێخۆڵە تەستور: مرۆی لە تاڕاو بەرزەست [ف] کنایه از جسور بالاندام.

ڕێخۆڵە کوێرە: ڕێخۆڵەی زیادی کە ڕۆژ وایە دەبێتە مایەی تەخۆشی [ف] روده کور.

ڕێخە: ڕێخستن، پیاماڵین [ف] مالش.

ڕێخەخۆرە: کورکورە، باڵندەیەکە لە ڕۆژکەو دەکا، قەتن [ف] سنگخوار، پرنده است.

ڕێخەر: ١) پیاماڵ، پیاساو؛ ٢) سەرێکە خەر [ف] ١) ساینده؛ ٢) راه‌انداز.

ڕێخەڕۆشە: تەخۆشیەکی ڕەشەوڵاتە لە سەرمایە، ئۆشی دێ [ف] نوعی بیماری دام.

ڕێخەڵان: ڕێخناخ [ف] ١) ریگزار؛ ٢) سنگلاخ.

ڕێخەڵۆ: ڕۆخلە [ف] روده.

ڕۆیخەڵۆك: ڕێخەڵۆ، ڕۆخلە [ف] روده.

ڕێخەڵۆکە: ڕێخەڵۆ، ڕۆخلە [ف] روده.

ڕێدار: ١) باسەوانی ڕێگەوبان؛ ٢) باجگری سەرڕێ؛ ٣) ڕێبوان؛ ٤) ناوی گوندێکە لە کوردستان [ف] ١) راهبان؛ ٢) باجگیر سر راه؛ ٣) رهگذار؛ ٤) نام دهی است.

ڕێ‌داگرتن: جۆرێ کەوتن، دەست بە ڕۆیشتن کردن [ف] شروع به رفتن کردن، راه افتادن.

ڕێ‌دان: دەستوردان، ئیجازە پێدان [ف] رخصت دادن.

ڕێدەر: ئیجازەدەر [ف] رخصت دهنده.

رَیَ‌ده‌رکردن: بەرنگەزانین [ف] بەدبودن راد.
رَیَرەن: ۱) بەهەڵکەوت: ئەمەیەکی‌رەوی تۆشی بۆم! ۲) تەسوار [ف] ۱) ئاڵاقی؛ ۲) رەهرو.
رَیَزی: خەت‌خەت [ف] ئامراد، نەبارشیار.
رَیَن: ۱) قەدر و خورەمەت؛ ۲) بەهەڵنیشت بە کەوە، سەف؛ ۳) حین، چەو؛ ۴) خەڵیک لە تۆسین، دەڕ؛ ۵) بان؛ ۶) پاشگری بەواتا: رَیَ لە ڕۆاندن [ف] ۱) احترام؛ ۲) صف، ردیف؛ ۳) شن؛ ۴) سطر؛ ۵) جرد؛ ۶) پسوند بەمعنی ریزەد.
رَیَز: ۱) سەف، بەپەنایەکەوە؛ ۲) وردیلە، بچکەلە [ف] ۱) صف؛ ۲) ریز، خرد.
رَیزاڵ: پارچەی باریک بەک هەبوا [ف] باریک نخ مانند.
رَیزاڵ رَیزاڵ: پارچەپارچەی باریکەلە [ف] پارەپارە، باریک.
رَیزاڵ رَیزاڵ: رَیزاڵ رَیزاڵ [ف] پارەپارە، باریک.
رَیزان: ۱) بەڵسەی رَیَ خاریزا؛ ۲) مرۆڤی لە پیاوی کاریزا و حالتو؛ ۳) ناوی دو گوندە [ف] ۱) راهشناس؛ ۲) کتابە ازداشتمند؛ ۳) نام دو آبادی.
رَیزانە: بەخشین لەبەرانبەری کاری چاکدا، پاداشت [ف] انعام، پاداش.
رَیزای: وەرین [ف] فروریزی.
رَیزبەوە گرتن: بەک‌یەک بەهەموان ڕاگەیشتن [ف] یکی‌یکی به همه رسیدن.
رَیزبەوە گرتن: رَیزبەوە گرتن [ف] یکی‌یکی بەهەمە رسیدن.
رَیزگ: ۱) رەوشەوین و فاتوین؛ ۲) مەزە، خەتی وردە [ف] ۱) فاتوین؛ ۲) سطر، ریز.
رَیزکردن: لەدەیست بەکەوە دانان [ف] پهلوی هم قرار دادن.
رَیزگردن: رَیزکردن [ف] نگا: رَیزکردن.
رَیزکین: رَیسکین [ف] نگا: رَیسکین.
رَیزگال: رَیزاڵ [ف] نگا: رَیزاڵ.
رَیزگرتن: قەدرگرتن [ف] احترام گذاشتن.
رَیزگرتن: رَیزگرتن [ف] احترام گذاشتن.
رَیزلان: ۱) رَیزاڵ؛ ۲) ڕۆر وردە [ف] ۱) نگا: رَیزاڵ؛ ۲) بسیار ریز.
رَیزلالە: ۱) رَیزاڵ؛ ۲) ڕۆر وردە [ف] ۱) نگا: رَیزاڵ؛ ۲) بسیار ریز.
رَیزلاینە: ۱) رَیزاڵ؛ ۲) ڕۆر وردە [ف] ۱) نگا: رَیزاڵ؛ ۲) بسیار ریز.
رَیزلی گرتن: ۱) قەدرگرتن؛ ۲) بەهەمولایەک گەیشتن: (لەسەر خۆیەوە تەمیدایوە فۆر پیوالە سوتاوە / هەتا مردن تەمیەمت لیشی ڕۆژە رَیزی لی دەگرم) خەمخوری [ف] ۱) محترم شمردن؛ ۲) بەطریق به همه رسیدن.
رَیزلی گرتن: رَیزلی گرتن [ف] نگا: رَیزلی گرتن.
رَیزلی نان: رَیزلی گرتن [ف] نگا: رَیزلی گرتن.
رَیزمان: دەستوری زمان [ف] دستور زبان.
رَیزنای: وەراندن [ف] فروریزاندن.
رَیزوگە: جیگەی خوێندنی مالات و نازەڵ [ف] جای نشاط پاشیدن برای دام.
رَیزوگە: رَیزاڵ [ف] نگا: رَیزاڵ.
رَیزوم: ڕەوشی جێ باغ [ف] زمین جای باغ.
رَیزە: ۱) کەسوکەت، پیچەڵ، هەتکەڵ؛ ۲) بەرانبەری لە پایەدا، (کیچی لە رَیزەی کوڕی خۆی دایە) [ف] ۱) کمی از چیزی؛ ۲) برابری در شخصیت و فروتنی.
رَیزەرَیزە: رَیزاڵ رَیزاڵ [ف] پارەپارە، باریک.
رَیزەڵانە: رَیزاڵانە، رَیزاڵ [ف] نگا: رَیزاڵ، رَیزاڵانە.
رَیزەڵوک: بەردێک کە بە توندگوشین وردەدەبێ [ف] سنگ باریک که با دست می‌شکند.
رَیزەڵە: رَیزاڵە [ف] تاج‌ریزی، گیاهی است.
رَیزەوبیزە: خرت‌وپرت [ف] خرت و پرت.
رَیزەوڵ: وردەکەنان لە ئەرزەڵاندن، وردە نان لە تەکوشین [ف] ریزه نان برای ترید.
رَیزهەڵ: ئەو مناڵەی بە زەواڵە بەک ئەرو بە مانا بەکن [ف] کلمات مترادف.
رَیزین: رَیسکین [ف] نگا: رَیسکین.
رَیژ: ۱) پاشگری بەواتا: رَیَن؛ ۲) نەخۆشی گولی [ف] ۱) پسوند بەمعنی ریزەد؛ ۲) بیماری جذام.
رَیژاخ: خوڵەمان، گڵەبان [ف] خاک پشت‌بام.
رَیژاقە: ۱) ڕەزاو؛ ۲) ماسیار لەبەر تاو خوارەدەبێ؛ ۳) تاقگە [ف] ۱) مصب؛ ۲) آماسیده از آب خوردن زیاد؛ ۳) آبشار.
رَیژان: ۱) ماڵباریز؛ ۲) ڕژان؛ ۳) ڕژانی؛ ۴) کەی‌ەچاوکردن؛ ۵) بارەی ڕەوی [ف] ۱) بارش؛ ۲) ریختن؛ ۳) فروریزاندن؛ ۴) سرمه در چشم کشیدن؛ ۵) حاصل غلّه.
رَیژاو: ۱) رَیژاف؛ ۲) جۆری هەنجیر؛ ۳) پەرتەسان و پاڵاو [ف] ۱) نگا: رَیژاف؛ ۲) نوعی انجیر؛ ۳) پریشان و پراکنده.
رَیژبەر: ڕەنجبەر [ف] کشاورز زحمتکش مزدگیر.
رَیژبین: ئاوی تایبەتی خواردەوەو جیشت لی ئاوو جل شۆرین [ف] آب ویژه استعمال کردن در خانه.
رَیژگاو: ڕەنج بەخەسار [ف] کسی که بیهوده در تلاش است.
رَیژگە: رَیژەگە [ف] نگا: رَیژەگە.
رَیژنگە: ڕەشاڵی [ف] سلسل، تیر بار.
رَیژنە: رَیژنە [ف] نگا: رَیژنە.
رَیژۆ: خەڵوتی ڕەنگی، رَیژۆڵ [ف] زغال.
رَیژە: ۱) بۆنە، دەرچەد، قاڵی وەرنشتن؛ ۲) نەخۆشی گولی، پیسی؛ ۳) خاکی شوشە [ف] ۱) قالب ریخته‌گری؛ ۲) جذام؛ ۳) سنگ شیشه.
رَیژەدان: ۱) برنشی خەڵە؛ ۲) رَیژن، جەنە [ف] ۱) بهرهٔ غلّه کاشته؛ ۲) راهزن.
رَیژەو: برنشی خەڵە [ف] اشاج غلّه کاشته.
رَیس: ۱) خوری و لوکەی بە ئەشتی و خەرەک یادراو؛ ۲) ئەستوراییی؛ ایام لەسەر رَیسی ملی دانا [ف] ۱) ریسیده، رشته؛ ۲) قطر، ستبری.
رَیس: ۱) رَیس؛ ۲) پاشگری بەواتا: کەسێ کە دەرَیسێ (ئەشتی رَیس) [ف] ۱) نگا: رَیس؛ ۲) پسوند بەمعنی ریسنده.

ڕێسا: ڕێوشوێنی عادەتی [ف] عرف و عادت.
ڕێسپی: ئەخشان، پیاوماقوڵی گوند [ف] کدخدا، ریش سفید.
ڕێست: ڕێسراو [ف] ریس.
ڕێستن: ڕستن [ف] نگا: ڕستن.
ڕێسوا: ئابڕووچوون، ماوتراو [ف] رسوا.
ڕێسە: ١) ڕیس؛ ٢) قسە درێژ کردنەوە [ف] ١) نگا: ڕیس؛ ٢) پرگویی.
ڕێسی: گژوە، گیای گژوە کراو [ف] پرس، گیاه کوبیده برای خلوفه.
ڕێسین: ڕستن [ف] نگا: ڕستن.
ڕیش: ڕە، ڕەش، ڕەشین، ئەژەن [ف] موی زنخ، ریش.
ڕیش: ١) بریندار؛ ٢) برین [ف] ١) زخمی؛ ٢) زخم.
ڕیشا: کوانی جەستەم، دوەڵی پیس [ف] نمل خطرناك.
ڕیشاڵ: بزگون، پارچەی باریك لە قوماش، زیراڵ [ف] نگا: زیراڵ، پارەهای باریك لە قماش.
ڕیشاڵوك: تەرخون، بەکیکە لە سەوزەجات [ف] گیاه ترخون.
ڕیشاڵە: ڕیشاڵ، بزگون [ف] نگا: زیراڵ، ڕیشاڵ.
ڕیشاڵەون: ١) کەسێ کە بیار شارەزایی زێ دەکا؛ ٢) ئیشانەی زێکە بۆ شارەزایی [ف] ١) رهنمون؛ ٢) علامت راهنما.
ڕیش بابا: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.
ڕیش باوا: ڕیش بابا [ف] نگا: ڕیش بابا.
ڕیش پان: ڕەشین ڕاڵ [ف] ریش پهن.
ڕیش خەن: گاڵە پێ کردن، پێ پێکەنین [ف] ریشخند.
ڕیشدار: جەژەن، ڕەش دار [ف] ریشو.
ڕیش سپی: ڕیسپی [ف] ریش سفید.
ڕیشو: بادراوی هەڵوەشاوی کەناری پارچە [ف] سنگله، منگوله.
ڕیشوك: ڕیشۆ [ف] منگوله.
ڕیشۆڵ: سەرپێ ڕەشوڵە، گاوانی [ف] پرندهٔ سار.
ڕیشوڵە: ١) ڕیشۆڵ؛ ٢) گلێکی گرمۆڵەکراوی سپی ڕەنگە زنان خۆی پێ دەشۆن [ف] ١) سار؛ ٢) خاك رختوره.
ڕیشوو: ١) ڕیشو؛ ٢) ڕشقەت [ف] ١) منگوله؛ ٢) رختوه.
ڕیشە: ١) ڕەگی دار و گیا؛ ٢) ڕیشو [ف] ١) ریشه، بیخ نباتات؛ ٢) منگوله.
ڕیشی: ڕیشو [ف] منگوله.
ڕیغ: خەن، زیخ [ف] خس.
ڕیف: فاش، پارچەیەك لە میوەی پستان [ف] فاچ.
ڕیڤە: ڕۆی، تۆکەچەر [ف] موی زهار.
ڕیڤاس: ئەرتکی باسکلاو [ف] ریواس.
ڕیڤن: پیس، جڵکن، گەمار [ف] کثیف.
ڕیکنگ: ڕێوار [ف] رهرو.
ڕیکنگی: ڕێوار [ف] رهرو.
ڕیکۆك: تەمەن ترێکە، جۆرێ زەرگەی درێژوکە بە هەنگوینی هەیە [ف] نوعی زنبور عسل زرد وحشی.
ڕیکەپێن: جێ بەجێ کردن [ف] اداره کردن.
ڕیکە کرن: ڕێ کردنەوە [ف] باز کردن.
ڕیکسی: ١) جش، ڕوکی؛ ٢) زیخواڵە؛ ٣) ڕیسوار [ف] ١) روباه؛ ٢) ریوه؛ ٣) رهگذر.
ڕیکیك: ڕۆحەڵە، زیخواڵە، ڕێژی [ف] روده.
ڕیکینگ: ڕێوار، ڕەبار [ف] رهگذر.
ڕیڵ: لە دەست تەرمی سپی هەڵاتوو [ف] لرم پزمرده.
ڕیڵن: لەرو لاواز، تەواو بێ هێز [ف] لاغر مردنی.
ڕیڵە: ١) جیڵە، ڕیڵ، ڕیسکە؛ ٢) ڕیڵن [ف] ١) مدفوع پرنده، پیخال؛ ٢) لاغر مردنی.
ڕیڵەسیلکە: جۆرێ بەفۆتی سەلەماڵی [ف] از بیماریهای پرندگان خانگی.
ڕیڵۆ: ڕیڵن [ف] نگا: ڕیڵن.
ڕیڵوقیڵ: مرێشی لە ڕیڵن [ف] نگا: ڕیڵن.
ڕیڵوڵە: ڕیڵن، ڕەڵەڵە [ف] نگا: ڕیڵن.
ڕێك: ١) ڕێ، ڕا؛ ٢) بەرانبەر؛ ٣) زەوی تەخت؛ ٤) دروس، یەکهاتو؛ ٥) ئاشنایەتی؛ ٦) لەیارو تەرز؛ ٧) گش، هەمو [ف] ١) راه؛ ٢) برابر؛ ٣) هموار؛ ٤) درست؛ ٥) دوستی؛ ٦) منتظم و مرتب؛ ٧) همه.
ڕێکائی: ئەفای، یەکبوون، دۆستایەتی [ف] اتفاق، دوستی.
ڕێکائی: ناوی هۆزێکە لە کوردستان [ف] نام عشیرتی در کردستان.
ڕێکایی: ١) ئاشنایەتی، دۆستایەتی؛ ٢) تەختایی زەوین [ف] ١) اتفاق، دوستی؛ ٢) همواری زمین.
ڕێکبوون: ١) بەرانبەر هاتنەوە؛ ٢) ئاشنایەتی [ف] ١) مطرازشدن؛ ٢) دوستی.
ڕێکخستن: ١) دوت پەیەکا ساوین؛ ٢) دوو دڵ لەگەڵ ئاشت کردنەوە؛ ٣) لە کوکردن [ف] ١) دو چیز بهم سابیدن؛ ٢) دشمنان را آشتی دادن؛ ٣) منظم و مرتب کردن.
ڕێکرن: ١) بەڕێ کردن؛ ٢) ڕێدان بۆ ڕۆیشتن: (ڕێم کە دەروم) [ف] ١) روانه کردن؛ ٢) راه دادن.
ڕێك کردن: ١) تەخت کردنی زەوی؛ ٢) لە کوکردن [ف] ١) هموار کردن زمین؛ ٢) مرتب کردن.
ڕێك کوشین: بەهەوز، زێ بۆ هەموڵای کەسێ بان شتێ هێنان [ف] درهم فشردن.
ڕێك کەفتن: یەکهاتن [ف] اتفاق، سازش.
ڕێك کەوتن: یەکهاتن [ف] اتفاق، سازش.
ڕێکۆ: ڕیش درێژ [ف] ریش بلند.
ڕێکوپێکە: لەیارو تەکوز [ف] مرتب، منظم.
ڕێ گۆڕك: ڕێگە یەك کە هەتا سەر ئات یا [ف] بن بست.
ڕێکوك: ڕێچکە، باریکترین [ف] راه کم عرض.
ڕێکە: ١) جیرە؛ ٢) سیرەی دەنان [ف] ١) صدای نوك قلم؛ ٢) صدای دندان بهم سابیدن.
ڕێك هاتن: ١) گرژبوون و ترجیان: (ئەو قسەی بیست ڕێك هات)؛ ٢) جێ بەجێ بون: (کسا[illegible] هات) [ف] ١) درهم شدن، برور

ناراحتی در قیافهٔ کسی؛ ۲) درست شدن کار.

ڕێک‌هاوردن: پیاده‌هاتنی کار، جێ‌بەجێ کردن [ف] درست کردن، فراهم آوردن، انجام دادن.

ڕێکەوت: بەهەڵکەوت [ف] اتفاقی.

ڕێکەوتن: ۱) کەوتەڕێ بۆ سەفەر؛ ۲) ڕێک کەوتن؛ ۳) پیاده‌هاتنی کار؛ ۴) ڕاوستان، دواکەوتن بەغار [ف] ۱) راهی شدن؛ ۲) توافق کردن؛ ۳) درست شدن کار؛ ۴) دنبال کردن بدو.

ڕێکەوتوو: ۱) ڕێکەوت؛ ۲) بەڕێ کەوتو؛ ۳) پێکهاتگ [ف] ۱) اتفاقی؛ ۲) راه افتاده؛ ۳) درست شده.

ڕێکی: ۱) بەڕاستەڕێی؛ ۲) دۆستایەتی؛ ۳) تەختایی [ف] ۱) برابری؛ ۲) دوستی؛ ۳) همواری.

ڕیک: ئۆزێکی بەبەر بڵندیە بۆ دەرەکەف لەقاقەزەزین [ف] گردی است خشک کن.

ڕێگا: ڕێ، ڕا، ڕێگ [ف] راه.

ڕێگاویان: ڕێوبان [ف] راه عمومی.

ڕێگاکردن: ۱) ڕێکادان بۆ ڕۆشتن؛ ۲) ڕێدرست کردن [ف] ۱) راه دادن؛ ۲) راه‌سازی.

ڕێگر: ڕێبەر، پیاوخراپ، جەنە، گۆران، ڕاهەر [ف] راهزن.

ڕێگرتن: ۱) ڕێبڕی، جەنەی؛ ۲) ئۆڵە لەسەفەر لە سەر ڕێ [ف] ۱) رهزنی؛ ۲) مانع سر راه شدن.

ڕێگوڕین: ئەرتی لە وارەیان لە بڕوان خۆی [ف] کنایه از تغییر مسیر دادن در مرام.

ڕێگە: ۱) ڕێ، ڕا، ڕێک؛ ۲) بڕیتی لە مۆن ڕەوشت [ف] ۱) راه؛ ۲) کنایه از مرام.

ڕێگەخستن: خستەسەرڕێ، ڕەوانەکردن [ف] راه انداختن.

ڕێگەوبان: ڕێوبان، ڕێگاوبان [ف] راه عمومی.

ڕێگیر: ڕێگر [ف] راهزن.

ڕیل: ڕاڵە، ئۆرک، ڕۆکەڵە، ڕۆڵ [ف] خرزهره.

ڕێل: ۱) جەنگەڵ، دارستان، لیز، لیزەوار؛ ۲) ئاوینگ، شەوبەم [ف] ۱) جنگل؛ ۲) شبنم.

ڕێ‌لادان: ڕێگۆڕین [ف] انحراف از راه.

ڕیلاس: ڕۆڵەباڵاک [ف] پری گستاخ.

ڕێ‌لەسەر چۆن: بەخۆشی و ئاسودەیی سەفەر کردن [ف] آسوده سفر کردن.

ڕێلەخۆ: ڕێخۆڵە، ڕیخۆڵە، ڕۆدی، ڕیخەڵۆکە، ڕیخەڵۆک، ڕۆکی [ف] روده.

ڕێکی: ۱) میوەو بەری دارستان، بەری لیزەوار؛ ۲) گۆیز، گۆیز [ف] ۱) میوهٔ جنگلی؛ ۲) ازالزاقه.

ڕین: ڕیان [ف] ریش.

ڕێن: ۱) ڕێن، مەگەڵ، گاگەل؛ ۲) تەزەبەن، ڕەبەن، ڕیش [ف] ۱) رمه، گله؛ ۲) ریش.

ڕێنامە: بەرنامە، پەیڕەو [ف] برنامه.

ڕێنج: ۱) ئەوین، تاسەوار؛ ۲) ڕەنج؛ ۳) کرمی گیانەر [ف] ۱) اثر، رد؛ ۲) آزار، رنج؛ ۳) کرمی است آفت گوسفند و زن.

ڕێنجبەر: ڕەنجبەر [ف] نگا: ڕەنجبەر.

ڕێنجەبەر: ڕەنجبەر [ف] نگا: ڕەنجبەر.

ڕینک: ئەجەرو لاواز [ف] لاغر مردنی.

ڕێنکە: ئاڵا، ئۆبەڵ، ئۆڕو، ڕیستان [ف] تجمع کردن و ترشح.

ڕێنکەدان: ڕێنکە [ف] نگا: ڕێنکە.

ڕێنگ: ۱) ڕنگ؛ ۲) خوری کە بەدەست لە پێستەی دەڕنەوە [ف] ۱) نگا: ڕنگ؛ ۲) پشمی کە از پوست چینند.

ڕێنگاڵ: ۱) ڕنگاڵ، ڕنگ؛ ۲) شەرۆڵ، حل شر [ف] ۱) نگا: ڕنگ؛ ۲) (لندەپوش.

ڕێنگانەوە: ۱) شیرەدانەوەی دۆشاو؛ ۲) ڕەواق؛ ۳) قسەی بێ‌نام [ف] ۱) شیره پس دادن؛ ۲) شهد؛ ۳) ژاژخایی.

ڕێنگۆڵ: پرگۆ، تەنۆڵ [ف] وصله‌پاره.

ڕێنگە: ئۆڵەپۆڵ، پرەپرت [ف] غرولند.

ڕێنگەڕێنگ: ڕێنگەی زۆر [ف] غرولند زیاد.

ڕێنما: ڕێنشاندەر [ف] رهنما، رهنمون.

ڕێنوس: دەستوری نوسین، تیملا [ف] املاء.

ڕێنوین: ڕێنشاندەر [ف] راهنما.

ڕێو: ۱) ڕۆی، ئۆکەمبر، موی بەرگەدە؛ ۲) تەڵەکەو قیل [ف] ۱) موی (بدن)؛ ۲) حیله.

ڕێوار: ڕێبان، ڕێبوار، ڕەنگ، ڕەنینگ [ف] رهگذار.

ڕێوان: ڕێبار [ف] راه عمومی.

ڕێواس: ئەرتکی بەسکڵاو [ف] ریواس.

ڕێواسی: مامڕێواس، گیایەکی باڵا بڵندەی ترشە وەک کرمی باورگە [ف] گیاهی است داروی ضد کرم.

ڕێوان: ئاگاداری ڕێکە [ف] راهبان.

ڕێواو: ڕێواس [ف] ریواس.

ڕێوبان: ڕێکەوبان [ف] گذرگاه عمومی.

ڕێوبوار: ڕێوار [ف] رهگذار.

ڕێوجێ: ئاوەڕەسند، لەبار [ف] معقول، عقل پسند.

ڕێوڕا: ۱) هەر گورج لە ڕێکەوە؛ ۲) ڕاستەڕێی [ف] ۱) فوراً از راه رسیده؛ ۲) به خط مستقیم.

ڕێوڕاست: ڕێوڕا [ف] نگا: ڕێوڕا.

ڕێوساندن: ئەراو کردن [ف] سیراب کردن.

ڕێوشوێن: ۱) بابەی ئاو کۆمەڵ؛ ۲) دەستوری کار [ف] ۱) عادات، تقالید؛ ۲) طرح.

ڕیۆن: ڕیحان [ف] ریحان.

ڕێوە: گای بەڵەک [ف] گاو املق.

ڕێوەڕێو: ۱) پرەپرت؛ ۲) زۆرگوتنی بێ‌نام [ف] ۱) غرولند؛ ۲) ژاژخایی.

رْیوەڵ: زەردەڵەی لاواز ف لاغر زردرنگ مردنی.
رْیوەڵە: رْیوەڵ ف نگا: رْیوەڵ.
رْیوەن: باسکلاو، کلاوبن، بنی رْیواس ف راوند، بیخ ریواس.
رْیوی: روڤی، ریڤی ف روباه.
رْیوی: ١) رْدین، ئەرْدین؛ ٢) ریڤی، روڤی؛ ٣) رْیوار ف ١) ریش؛ ٢) روباه؛ ٣) رهگذار.

رْیوی کرن: ١) رْژاندن؛ ٢) بەرْیْ کردن ف ١) ریختن؛ ٢) راهی کردن.
رْیوینگ: ١) رْان، میگەل؛ ٢) رْیوار ف ١) گله، رمه؛ ٢) رهگذار.
رْیه: رْدین، رْیش ف ریش.
رْیهتن: ١) رْژاندن؛ ٢) رْژیان ف ١) ریزاندن؛ ٢) ریختن.
رْیەن: رْان، میگەل، رین ف رمه.
رْیهەڤ: هاوالْ، هاودەم ف همدم، رفیق.

ز

ز: ۱) لحد، جمع: زا ۲) پیش یادامیو ۱) ان ۲) حرف عطف.

زا: ۱) فرزند (کوڕەزا: ئامۆزا) ۲) پیچوی مەزو بڕین: (زاو مالا تیکەل کراوە) ۳) زان، مناڵبوون: (لە زگیو زا کەوتووە) ۴) مناڵی بو، پیچوی بو: (مەزەکە زا بەرخیکی بو) ۵) نان، بەنیاهاتو: (کەر بەرخە دوێنێ زا) ۶) کەوابەد، بەدی ساد: (زا بووە) ۷) نۆرەت لە توسیاوە ۸) وشک، ڕوەا، ڕوا ۱) فرزند ۲) بچۆ گوسفند و بز ۳) زایش ۴) زان زایید ۵) نان بەنیا ئەمد ۶) پس، حالا کە ایطور ئەمد ۷) نوبت مر قسان ۸) خشک.

زاب: سەکۆ، دکە ۱ سکو.

زابت: ئەفسەر ۱ سرهنگ، افسر.

زابرن: بردنەوەی قومار ۱ برد در قمار.

زابلوق: ڕیخڵەی تەنسور ۱ ریزهٔ کلفت.

زابوت: زابت، خاوەن پلە لە سوپادا، ئەفسەر ۱ افسر.

زابوق: سەرانگوێنلە، گۆفاڵ ۱ جای ریختن سرگین.

زابۆق: ئاژۆن داهێزاوی لافاو ۱ دورهٔ سیل باران.

زابەند: دەفتەری ئاوبوستنی ئاژاوان ۱ دفتر مواليد.

زاپ: ۱) لکی چۆڵ، لق لە جەم ۲) چەوری پاژو لوس و ناسک کە مناڵ گەمەی پێ دەکەن، سواب ۱ ۱) نهر فرعی ۲) شئ صاف و نازك كه بازیچهٔ کودکان است.

زاپان: گەمە بە زاپ، سوابێن ۱ بازی با «زاپ».

زاپێن: زاپان ۱ بازی با «زاپ».

زات: ۱) هەبوون، هەبەتی (بە زاتی خودا) ۲) ڕوان، ئەترسان، (زات ناکەم بچم) ۱) وجود، ذات ۲) شجاعت، جرأت.

زات‌بردن: ترساندن ۱ ترساندن.

زات‌چوون: بەواو ترسان، توقین لە ترسان ۱ زهرهترك شدن، وحشت کردن.

زاتدار: بەزات، ئازا، ئەترس ۱ متهوّر، شجاع.

زات‌کردن: ڕوان، ئەترسان ۱ اقدام، ترسیدن.

زاتۆرە: نۆرەمە ۱ نوبه و نیره.

زاتەند: زەرەبی کەر ۱ ضربهٔ خر.

زاتیك: جۆرێکی هەرمەنیانە ۱ از اعیاد ارمنیان.

زاتیل: ئەوەجراك، ئەوەو ئەنجە ۱ نوبه و نیره.

زاج: ۱) کاکۆڵی مناڵ ۲) زاخ ۱ ۱) موی پیشانی بچه ۲) زاج.

زاجلانەی: زانی ژن لە منداڵ بوندا ۱ مژه زایمان.

زاجلانی: هەوڵی زانی ژن لە سەرەبەندی زاڕۆ هاوردندا ۱ اولین درد زایمان.

زاج‌وپەرچەم: کاکۆڵو موی ناوپەادانی مناڵ ۱ کاکل و موی پیشانی بچه.

زاخ: ۱) کەوڵ، کوێل، ئاژەڵی نەر کێو ۲) شەپۆل، زاج ۳) گاشەبەرد ۴) زەد، هاڵە ۵) (مەوەبەری تیکی خەنجەرو شمشێر) ۶) جەمت، هێڵ ۱ ۱) زاغه ۲) زاج ۳) صخره ۴) تحریك، تشجیع ۵) پرند ۶) خط.

زاخان: بەردەڵانی بۆر جەسۆر ۱ سنگلاخ صعب‌العبور.

زاخاو: ئاواوی زاخ کە بۆ قایم‌کردنەوەی شتی ئەق بە کار دەهێنرێ ۱ زاغاب.

زاخاوەدان: ۱) قایم کردن بە زاخ ۲) برێنی لە تەخت کردنی کەیف (زاخاوی مشکم دا) ۱ ۱) پیوند دادن با زاغاب ۲) کنایه از خوش گذشتن.

زاخاوەنەوە: زاخاوەدان ۱ نگا: زاخاوەدان.

زاخەدان: ۱) شەخی جەوهەردان ۲) برێنی کە مرۆی بەجەرەحەر ۱ ۱) تیغ جوهردان ۲) کنایه از هرمند.

زاخێ: ۱) سەرو بڕی بەرداوی ۲) کەوڵ، ئاژەڵی لە کێوا بڕاو ۱ ۱) شیب سنگلاخی ۲) زاغه.

زاخۆ: ناوی سەڵەدینو عەتابیکە لە کوردستان ۱ نام منطقه و شهری در کردستان.

زاخۆڕ: زەهۆڵ ۱ نگا: زەهۆڵ.

زاخۆر: ١) بەرەڵای ڕزدو بڵند؛ ٢) تەشکەوت لە کێڤدا ١) صخره؛ ٢) غار.

زاخۆران: ١) هۆزێکە لە کوردستان؛ ٢) تالان و بڕۆ (زاخۆران باخۆران) ١) عشیرتی در کردستان؛ ٢) غارت و چپاول.

زاخۆری: پارچەیەکی لە ئاوریشم زۆر دەبکەن لەجلک ١ پارچهٔ ابریشمی.

زاخۆن: ئاخەڵمبەرێ لە کێو دابڕاو گۆڵ، کوبل، زاخ ١ زاغه.

زاخە: زاخۆن ١ زاغه.

زاخێ: فشەڵە، قەڵەباچکە ١ زاغچه.

زاخێر: زاخر ١ نگا: زاخر.

زاد: ١) توشتو؛ ٢) دەسڵ و نان؛ ٣) منداڵ بەیابوون (زادو وەڵەدیان زۆبە) ١ ١) توشه؛ ٢) غله و نان؛ ٣) تولید بچه.

زادەدان: توشتومان ١ توشدان.

زادووەڵەد: کوڕو کچ زیابوون ١ تولید و توالد.

زادو وەڵەند: زادووەڵەد ١ تولید و توالد.

زادە: فرزند، بیچوی بنیادەم؛ (ئەجیبزادە) ١ فرزند.

زادەکان: فرزەندان ١ فرزندان.

زار: ١) منداڵ؛ ٢) دەم، دەف؛ ٣) دەرمانی جانەوەرکوژ، زەهر؛ ٤) کزو لاواز؛ ٥) پەرێشان و ئاڵۆزاو؛ ٦) دەنگی گریان؛ ٧) مۆرەی تەختەنەرد؛ ٨) پاشکۆی بەواتا: جێگە، جاڵ؛ ٩) شێوەی زمان؛ (زاری کرمانجی)؛ ١٠) توکەبەر؛ ١١) چنداوا؛ (زەوی و زار)؛ ١٢) زراو ١) کودک؛ ٢) دهان؛ ٣) سۆ؛ ٤) لاغر؛ ٥) پریشان حال؛ ٦) صدای گریه؛ ٧) مهرهٔ نرد؛ ٨) پسوند بمعنی جای؛ ٩) لهجه؛ ١٠) موی زهار؛ ١١) زراعت؛ ١٢) زهره، ترس.

زاراً: ١) تاوە بۆ ژن؛ ٢) کەس زەرەر؛ ٣) ناوی شارێکە لە کوردستان ١ ١) نام زنانه؛ ٢) کبلد؛ ٣) نام شهری در کردستان.

زاراخن: زارەوانە، دەمەڵێن ١ نگا: زارەوانە.

زاراتج: کەس زەرەر ١ کبلد.

زاراژ: زەرەر، زاراتج، کەس ١ کبلد.

زاراو: ١) دەرمانی ئاراوی جانەوەرکوژ؛ ٢) مێز، مێز، گمێز؛ ٣) شێوەی ئاخاڤتن؛ ٤) دەراوی دەم ١ ١) سۆ آمکی، زهرآبه؛ ٢) شاش، ادرار؛ ٣) لهجهٔ ویژه؛ ٤) شیوهٔ سخن گفتن.

زاراوە: ١) شێوەی تایبەتی ئاخاڤتن؛ ٢) دەراوی دەم، زاراو ١ ١) لهجهٔ ویژه؛ ٢) شیوهٔ بیان.

زاربەست: ١) دەمبەست؛ ٢) دەمبێن ١ ١) دهان بند؛ ٢) دهانبند.

زاربێن: دەمبێن، زاربەست ١ دهانبند.

زاربێنک: ١) زاربێن؛ ٢) زاربەست ١ ١) دهانبند؛ ٢) پوزبند.

زارخۆش: ١) دەمخۆش، ئاڤەرین بۆ گوتەت؛ ٢) دەمو کاوێژ خۆش ١ ١) آفرین بر گفتارت؛ ٢) شیرین زبان.

زارخەن: خەندەی تاڵ، کەنین لە ئارەحەتیان ١ خندهٔ تلخ، زهرخند.

زارخەنە: زارخەن ١ خندهٔ تلخ، زهرخند.

زاردراو: دەم دراو، دەمشر ١ دهن لق.

زارزار: لاسان بێ داگر، گوێ نەدەر ١ لجوج.

زارزارک: دەمەلاسکە ١ ادا درآورن.

زارشۆ: ئەدانەوەستاو ١ دهن لق.

زارقە: ١) دەمەلاسکە؛ ٢) زمان دەرێنان بۆ گاڵتە پێ کردن ١ ١) ادای کسی را درآوردن؛ ٢) زبان به تمسخر درآوردن.

زارک: دەمی هەمیشەت جگە لە جانەوەر؛ (زارکی مەشکە، زارکی تەشکەوت) ١ دهانه.

زارگا: بەرگەدە، جێگەی تۆکەبەر لێ ڕوان ١ رویشگاه موی زهار.

زارگوتن: ستران، گۆرانی، غام، لاوە ١ ترانه، آواز.

زارتەوم: زمان لوس، دەم تەڕ ١ چرب زبان.

زاروۆ: ١) کرمێکە بۆ خوێنی پیس لە لەش مرێن دەکار دەهێنرێ، زەرو، زەلو؛ ٢) زارۆ، منداڵ ١ ١) زالو؛ ٢) کودک، بچه.

زارۆ: ١) فرزەند؛ ٢) منداڵی چکۆلە ١ ١) فرزند؛ ٢) کودک.

زارۆکی: ڕۆژگاری منداڵی، زاروکی ١ دوران کودکی.

زارۆزێج: ژن و منداڵ، خێزان بەگشتی ١ خانواده.

زارۆڵە: زارۆ ١ نگا: زارۆ.

زاروکی: زارۆکی، ڕۆژگاری منداڵی ١ دوران کودکی.

زاروڵە: زارۆڵە ١ نگا: زارۆ.

زارە: ١) گەمەی کوتاو؛ ٢) زاران، کیسەی زەرداوی لای جەرگ؛ ٣) موی بەرگەدە، زار ١ ١) گندم نیم کوبیده؛ ٢) زهره؛ ٣) موی زهار.

زارەترک: بریتی لە زۆرترسان، تۆقیو لە ترسان ١ زهره ترک.

زارەچۆن: زارەترک ١ زهره ترک.

زارەزار: دەنگی گریان بێ ڕاحەوە، زۆرە زۆر ١ صدای گریهٔ متصل، زارزار.

زارەگا: ١) جێگەی ڕوانی تۆکەبەر، زارگا؛ ٢) گوڵکە ١ ١) رویشگاه موی زهار؛ ٢) گل میمون.

زارەمبێن: دەمبێن، زاربێن ١ دهانبند.

زارەوانە: تۆڕێکە پێڕۆ یان دار کە بە دەمی دەفری زاڵەکەن ١ گلولهٔ ودله یا چوب که دهانه‌بند می‌شود.

زاری: ١) گریان و شیوەن؛ ٢) زارۆڵە، منداڵ ١ ١) شیون؛ ٢) کودک، بچه.

زاریان: شیوەن و شەپۆرکردن، گریانی ئازەمانی ١ شیون کردن.

زارین: گریانی بەدەنگی بەرز ١ گریه با صدای بلند.

زاژ: ١) ئامرازی ژێداری موسیقی، ساز؛ ٢) نەو ١ ١) ساز موسیقی؛ ٢) نوه.

زاژا: ١) دەڤەرێکە لە کوردستان؛ ٢) شێوە ئاخاڤتنێکی تریاک بە پەهلەوی؛ ٣) نەوەو نەتەوە ١ ١) منطقه‌ای در کردستان؛ ٢) یکی از لهجه‌های کردی؛ ٣) نوه و نتیجه.

زاژاکی: ئاخاڤتن بە شێوەی زاژایی ١ تکلم به شیوهٔ «زاژا».

زاغ: خەڵی خەت کێشان، خەڵی درێژ بۆ ئەوانی مەبەست، کێژ ١ خط افقی و عمودی در خط کشی.

زاغۆر: زاخر، زاخێر ١ ئەسپ سەنگلاخی.

زاغۆر: خەت کێش، ئامرازی خەت دان ١ خط کش.

زاف: بۆ زۆر، گەلێک، زەحف، زیاد، زێدە [ف] بسیار
زاف‌بیایش: زافبۆن [ف] زیاد شدن
زافت: تەفسیر [ف] ترجمەدان، افسر ارتش
زافتر: زۆرتر، بیر [ف] بیشتر
زاف‌زاتایی: زۆر کەم بۆنەوە [ف] بسیار کم شدن
زافران: بەرزی گیایەکە زەنگ، زەرد بۆ دەرمان و بلاو بەکار دێت [ف] زعفران
زافرانی: بە ڕەنگی زافران [ف] زعفرانی رنگ
زافزاف: فرەفرە، زۆر زیاد [ف] بسیار زیاد
زاف کەردش: زیاد کردن، زێدە کردن [ف] زیاد کردن
زاف‌نەمەند: کەم کردن، زۆر نەمان [ف] اندک شدن
زافەران: ۱) زافران: ۲) ناوی گوندێکە [ف] ۱) زعفران: ۲) نام دهی است
زافەرانی: زافرانی [ف] زعفرانی رنگ
زافەی: فرەیی، زیادی، زێدەیی [ف] بسیاری، زیاده
زافی: زافەی [ف] بسیاری، زیاده
زافیر: زافتر، زۆرتر، زێدەتر [ف] بیشتر
زاف: ۱) تەسیرەیەکی گەڕەمید: ۲) زۆر، فرە [ف] ۱) سایهٔ عطارد: ۲) زیاد
زاڤا: ۱) مێردی کچ یان خوشک: ۲) نازمێرد [ف] ۱) شوهر دختر یا خواهر: ۲) داماد
زاڤابەتی: تەو شوێنی لە ماڵی باوکی بۆکەوا دەڕێ [ف] داماد سرخانه
زاڤانی: شوێنی جێی زاوا بۆلای بۆک [ف] شب زفاف
زاڤدان: مندالدان [ف] زهدان، رحم
زاڤر: ۱) زات، ئیران: ۲) زارە، کیسەی زراو [ف] ۱) یارا: ۲) زهره
زاڤراتایی: زافراتایی، زیادە لە کەمی دان [ف] نگا: زافراتایی
زاڤزاڤ: زۆر زیاد، فرەفرە [ف] بسیار زیاد
زاڤنێ‌مەند: زۆری نەما، لە کەمایەتی‌دا [ف] اندک شدن
زاڤ‌وزێج: زاروێج [ف] نگا: زاروێج
زاڤ‌وزێج: زاروێج [ف] نگا: زاروێج
زاڤەی: زافی، زەحفی، فرەیی [ف] زیادی
زاڤی: زافی، زەحفی، فرەیی [ف] زیادی
زاڤێز: ژنی زاری لە گانی مێرد [ف] زن خوشنود از جماع شوهر
زاق: ۱) قەلەزەتە: ۲) دەنگی قەلەزەتە: ۳) دەرپەڕیو: ۴) کەوە، شینی کاڵ: ۵) دەنگی تیژی مندال: ۶) توڕین لە ترسان [ف] ۱) غراب زاغ: ۲) صدای غراب: ۳) برجسته: ۴) آبی روشن: ۵) جیغ بچه: ۶) زهره‌ترک شدن
زاق‌وزرۆق: چەقمەو هەرای مندالان [ف] همهمه و جنجال بچه‌ها
زاق‌وزۆق: زاق‌وزرۆق [ف] همهمه و جنجال بچه‌ها
زاق‌وزیق: زاق‌وزرۆق [ف] همهمه و جنجال بچه‌ها
زاقە: ۱) دەنگی تیژی ساڵ، زاق: ۲) دەنگی گریانی مندال [ف] ۱) جیغ کشیدن بچه: ۲) صدای گریهٔ بچه
زاڵ: ۱) لەنگە، دەنگە قەیسی کە مندال کایەی پێ دەکەن: ۲) هەویڵ مۆشراو لە زای زەلەف، فریاد: ۳) قرژی مندال [ف] ۱) نیم‌هستهٔ زردالو که بازیچهٔ بچه‌ها است: ۲) آغوز: ۳) جیغ بچه
زاڵەوزۆک: زاق‌وزرۆق [ف] همهمه و جنجال بچه‌ها
زاڵەوزێلک: زاق‌وزرۆق [ف] همهمه و جنجال بچه‌ها
زاکۆن: پاسار قانۆن: (تاقانەیەکی بەزاکۆن بو کەس نەی‌دەویرا لە زۆن لا) [ف] قانون قاضی
زاکە: جیرەجیری بەچکەمەل [ف] جیک‌جیک جوجه
زاگ: ۱) لەدایک بوگ: ۲) مندالبون: ۳) زەلک، هەویڵ مۆشراو لە زاو: ۴) شەپەر، زرخ [ف] ۱) زاده: ۲) زادن: ۳) آغوز: ۴) زاج
زاگرۆز: ۱) زنجیرەچیایەک لە کوردستاندا: ۲) ناوی بۆ پەلەوان [ف] ۱) سلسلهٔ جبال زاگرس: ۲) نام مردانه
زاگرۆس: زاگرۆز [ف] نگا: زاگرۆز
زاگۆر: چەناغ، توخماغ [ف] جوینست کلفت، جمالی
زاگە: ۱) جێگەی لە دایکبوون: ۲) لەدایک بوە: ۳) پێچوی دیوە: ۴) گەمەیەکی مندالانە: ۵) مندالدان [ف] ۱) زادگاه: ۲) از مادر زاییده است: ۳) بچه آورده است: ۴) یکی از بازیهای بچه‌ها: ۵) زهدان
زاڵ: ۱) سەرکەوتو بەسەر دەبەستدا یان بە سەر دوژمندا: ۲) زەل (زەلم زاڵ): ۳) ناو بۆ پەلەوان [ف] ۱) چیره: ۲) اشغال: ۳) اسم مردانه
زاڵبون: سەرکەوتن بەسەر کاری دەستدا [ف] چیره شدن
زاڵم: دەست درێژکەر بۆ مافی زەوای خەڵک [ف] ستمگر، ظالم
زاڵمایەتی: زاڵمەتی [ف] ظلم
زاڵمکی: نازەوا کاری [ف] ظلم
زاڵمەتی: زاڵمایەتی [ف] ظلم
زاڵمەی: زاڵم [ف] ظالم
زاڵمێتی: زاڵمایەتی [ف] ظلم
زاڵنە: پێوەندی لە زنجیر [ف] زنجیر بافی‌بند
زاڵو: کیسەی زەردای زارە [ف] زهره
زاڵو: زاری کرمی خوێن‌مژ [ف] زالو
زاڵە: زاڵو [ف] زالو
زاڵە: ۱) دانو هاوار لە دەست کەسێ، گلەو داد: (هەمبو کەس لە دەستی بەزاڵەیە): ۲) کیسەی زەردای زارە، زراو [ف] ۱) داد و گله: ۲) زهره
زاڵی: زاڵو، زەرە، زاڵو، زاڵی [ف] زالو
زاڵیی: ۱) دەست ڕۆیشتن، سەرکەوتن: ۲) زاڵو [ف] ۱) چیرگی: ۲) زالو
زام: ۱) بریندرین، ڕیش: ۲) مندالم بو: ۳) لە دایک بوم [ف] ۱) زخم: ۲) بچه آوردم: ۳) از مادر زادم
زاما: زاڤا [ف] داماد
زاماو: ۱) بریندار: ۲) مندالدان [ف] ۱) زخمی: ۲) زهدان
زامارکەفتن: مندالدان وەرگەڕان [ف] زهدان از جای در رفتن
زامابی: زاڤایەتی [ف] دامادی

زامت: جاکی برین، کتب هموا ئاو، چراک زخم.
زامدار: بریندار ئاو زخمی.
زامرۆت: بەرەنگی کەسکی بەرخە ئاو زەرد.
زامرۆتی: بەرەنگی زامرۆت ئاو زەردی.
زامرۆتین: کەسک وەك رەنگی زامرۆت ئاو زەردی.
زامرۆس: گیایەکی بۆن خۆشەو بۆ بینی دۆکەڵەکەی دەیسوتین ئاو گیایی است که مصرف بخور دارد. گیاهی.
زامق: جەسپو، کەرەستەی تکانەن ئاو جسپه.
زامق کەردە: جەسپیراو، تکەندراگ ئاو جسپانیده شده.
زامقی: لکین، پیوە نوسین ئاو جسپاندن.
زامن: دەستەبەر ئاو ضامن، کفیل.
زامەت: ۱) زامت ۲) پیچ، کەم هنەدك ۳) تەرکی گران، زەحمەت ۴) دەردی تەوین ئاو ۱) چراك زخم ۲) اتعاب ۳) مشقت ۴) رنج داشتن.
زان: ۱) مەتال هێنان، سجوەیتن ۲) لەدایك بوون ۳) پاشگری بەواتای ئاگادار (پیاوێکی زۆرزان بو، سیاسەت زانە)! ۴) زەرەر (کەم بەگە زانە خرۆ)! ۵) زوان ئاو ۱) زانین ۲) زانین از ماضی ۳) پسوند بمعنی دانشمند ۴) زبان ۵) زبان.
زانا: ۱) مامۆستا، شەزان ۲) ئاگادار ئاو ۱) دانا ۲) آگاه.
زاناف: لە بیچم، لەدوای وە کو بە کتر ئاو شبیه.
زانام: ۱) زن گەیشتم ۲) لەدەستم دەرگرت، زانیم ۳) ئاگادارم ئاو ۱) فهمیدم ۲) خبر یافتم ۳) دانا هستم.
زانانلن: زن گەیاندن ئاو فهمانیدن.
زاناهی: دانایی، ئاگاداری ئاو دانایی.
زانایش: زانست، ئاگاداری، لی زانین ئاو دانش.
زانایوخ: بۆر زانا، فریزان ئاو علامه.
زانایوخی: فریزانی، مەعلاتی، مەزن دەلین ئاو دانشمندی.
زانایەنە: زاناهی ئاو دانش.
زانایی: زاناهی ئاو دانایی.
زاند: مەتال هێنان، زاڕۆ بەیابۆن ئاو زائیدن.
زاندۆر: تەنکەولی سەهۆڵ خانە ئاو بخیال طبعی.
زاندە گوتایش: لاأمیەنە، بۆر ئاو الکن.
زانس: زاناهی، زانایی ئاو دانایی، علم.
زانست: ۱) زانایی، عیلم ۲) زن گەیشت ئاو ۱) علم ۲) فهمید.
زانستان: فێرگەی بەر ئاو آموزشگاه، عالی.
زانستگا: جێگەی خوێندنی بەر ئاو دانشگاه.
زانستگە: زانستگا ئاو دانشگاه.
زانستم: تێگەیشتم ئاو دانستم.
زانستی: ۱) زانایی ۲) زن گەیشتی ئاو ۱) علمی ۲) فهمیدی.
زانق: جەسپو، زامق ئاو جسپ.
زانق کەردش: زامق کەردە ئاو جسپانیده شده.
زانقلە: زەنگەنە، تلیسك ئاو تلیسك.
زانقولە: زانقلە ئاو تلیسك.
زانکی: ترسەکی، کەرەستەی (کاندن) ئاو جسپ.
زانگە: زوانە چکۆلە، تەلنگە ئاو زبان کوچك.
زانکۆ: جێ کۆبونەوەی زانایان ئاو مجمع دانشمندان.
زانگە: جێگەی مەتاڵ بون ئاو زایشگاه.
زانو: تانیشکە ئاو خم شدۆ کولە بخاری، زانویی.
زانۆ: تەزنۆ، زرانی ئاو زانو.
زانەخرۆ: سەگ یان مالاڵیك کە زیان بە هاوسایان دەگەیەنێ ئاو سگ یا دام زیانرسان.
زانەڤان: بسوێن لەکار زان ئاو کارآمد.
زانەوە: ۱) ئاودەرچون لە وشکانی (کەسۆرە کەمان زاوەتەوە)! ۲) ئاو لە کۆرەکانی هەڵوێنەوە (کۆرەکانی دەزێنەوە) ئاو ۱) تراوش آب از خشکی ۲) جوشیدن چشمهٔ زاینده.
زانەیش: بێ زانین، ئاگەدار بون ئاو آگاهی یافتن.
زانی: ۱) تانیشکە ۲) زن گەیشت ۳) زرانی، تەزنۆ ۴) ئارام هێنان ۵) توانشکە ۶) ئاشنی، ئاینت ۷) دەزانی ۸) زانیوە ئاو ۱) خم شدۆ کولە ۲) فهمید ۳) زانست ۴) آرام ۵) تکیه‌گن ۶) آشنی شود ۷) می‌دانی ۸) دانسته‌ای.
زانیار: دانا، زانا ئاو عالم.
زانیاری: زانست ئاو علم.
زانیایش: بێ زانین، ئاگەدار بون ئاو آگاهی یافتن.
زانیم: ۱) زن گەیشتم ۲) تەزنوم ئاو ۱) فهمیدم، دانستم ۲) زانویم.
زانین گە: جێگەی تایبەتی لە زانستگە ئاو تالیج.
زاو: ۱) مێوەیەی کە بچکەی بوە ۲) لەدایکبوگ ئاو ۱) زاییده ۲) متولد شده.
زاوا: زاڤا ئاو داماد.
زاوایەندی: زاڤایەندی ئاو نگا: زاڤایەندی.
زاوی: ۱) ئاقست، زاڤر، زرای وبران ۲) مەتاڵ بچبو ئاو ۱) بارا، زهره ۲) بچه.
زاوران: مێوەیە لە دەمی مەتاڵ بوردا، زوبستان ئاو بر حال زایمان زائو.
زاورچون: ۱) زاوەبون ۲) بچومرن ئاو ۱) زهرمرگ شدن ۲) بچه مردن.
زاوزو: بچر بەدرا هێنانی زۆر ئاو موالید زیاد.
زاوزۆ: زاوزو ئاو موالید زیاد.
زاوزوە: زاوزو ئاو موالید زیاد.
زاوزێ: زاوزو ئاو موالید زیاد.
زاوق: جیوە ئاو جیوه.
زاوڵە: زاڕۆ زاراك ئاو کودك، بچه.
زاوما: مەزو بەرخ و بزن و کاریلەی تەکەلاو ئاو بره و برغاله همراه مادران.
زاومالك: زاوما ئاو نگا: زاوما.
زاوە: ۱) لەستێرەیەکە ۲) مەتاڵی بوە ۳) لەدایك بوە ئاو ۱) تیر، عطارد

۲) بچە آوردە؛ ۳) متولد شدە است.
زاوەرە: ۱) زاوی زاوەکە؛ ۲) زاغر ◄ ۱) بچە؛ ۲) بارا، شهامت.
زاوچە: ۱) بای سارەی زۆرەلاست؛ ۲) ناوی دۆڵێکە گوندیکە ◄ ۱) باد سرد شرقی؛ ۲) نام دره و دهی است.
زاوین: بەجەت بونی ژن لە گان. زاغر ◄ نگا: زاغر.
زاهیر: بەرچاو، دیار، ئاشکرا ◄ ظاهر.
زای: ۱) زاج، شەب؛ ۲) مشتەمالێ؛ ۳) مالات بوو؛ ۴) لە دایك بوی ◄ ۱) زاج؛ ۲) حبیل؛ ۳) بچە آوردی؛ ۴) از مادر زادی.
زایا: ۱) تۆرەمە، وەچە، بەرە؛ ۲) ژنی کە زۆر زگبوا دەکات ◄ ۱) نگا: تۆرەمە؛ ۲) زنی کە زیاد می‌زاید.
زایانسدن: باری کردنی دایك لە زاوا ◄ کمك کردن مادر در زایدن، مامایی کردن.
زای‌ماڵی‌زای: نەوەی برای باوك، نەوەی مام ◄ نوهٔ عمو.
زای‌برازای: نەوەی برا ◄ نوهٔ برادر.
زای‌خاڵی‌زای: خاڵوزا، نەوەی برای دایك ◄ نوهٔ دایی.
زایش: زان، بیجو هێنان ◄ زائیدن.
زای‌عەم‌زای: نەوەی خوشکی باوك ◄ نوهٔ عمه.
زایغ: لاوان کەمەت، کز، لاغر ◄ لاغر مردنی.
زایڵە: دەنگی شیوەن و گریان ◄ صدای گریه و شیون.
زاین: ۱) بیجوهێنان؛ ۲) لەدایك بون ◄ ۱) بچە آوردن؛ ۲) متولد شدن.
زاینگە: زانگە، نەو شوێنەی منداڵی تیدا دێتە دنیا ◄ زادگاه.
زای‌وازای: نەوەی خوشك، خوشکەزا ◄ نوهٔ خواهر.
زایە: ۱) پیرە، تۆڵ؛ ۲) منداڵی بوو؛ ۳) لە دایك بوو؛ ۴) لە کار کەوتو؛ ۵) برنجی لە مردو ئەپاوکی لە دەستی زایە بوو؛ ۶) گوب، وز، وندا؛ ۷) وەچە، تۆرەمە ◄ ۱) جنس؛ ۲) بچە آورده؛ ۳) متولد شده؛ ۴) از کار افتاده؛ ۵) کنایه از مرده، جنازه، نطف؛ ۶) گب، تاپیدا؛ ۷) نگا: تۆرەمە.
زایەڵە: ۱) زایڵە؛ ۲) دەنگ دانەوە ◄ ۱) نگا: زایڵە؛ ۲) انعکاس صدا.
زایەڵە: زاین، زان، بۆ ئاژەڵی دەکار هێنن ◄ زائیدن، مورد حیوان استعمال می‌شود.
زای‌یا باك زای: نەوەی خوشکی دایك ◄ نوهٔ خاله.
زایی: زاوە ◄ نگا: زاو.
زایین: ژنی کە زۆر زگبوا دەکا ◄ زنی کە زیاد می‌زاید.
زایین: زان، زاین ◄ زائیدن.
زبارە: تاریکاری کۆمەڵ لە کاردا، هەروەها ◄ کار تعاونی گروهی.
زبان: ۱) پلەگرتنی سوروبالای زۆر لە تو سەبدا؛ ۲) جۆری ئاخافتنی خەڵك ◄ ۱) زبان بدون دهان؛ ۲) زبان مکالمه، لغت.
زبرا: درشت لە دەست، دژی نەرم و لوس، زۆر ◄ خشن، زبر.
زبران: کێڵگەی بەکڵۆ و بەردەڵان ◄ زمین زبر و سنگلاخی.
زبرە: ۱) درشتەی ساوار و گەنمە کوتاو؛ ۲) درشتەی لەقەڵەگ دراو کە بەلاو ◄ ۱) دانەهای درشت پلغور و گندم کوبیده؛ ۲) نخاله.
زبڵ: ۱) شتی گەمەلەی ماڵ؛ ۲) پەمۆ و پاڵ ◄ ۱) اثاثیه؛ ۲) فضلهٔ دام.
زبڵچی: کەسێ کە زبڵ فڕێ دەدا ◄ آشغالی.
زبڵدان: جێگەی لێ‌ژشتن یان لێ ژشتنی زبڵ ◄ آشغالدانی.
زبڵ‌ڕێژ: زبڵچی ◄ آشغالی.
زبڵگە: جێگەی زبڵ لێ ڕژێن ◄ زباله‌دان.
زبێ: سوکەڵەناوی زبێر، ناوی پیاوانە ◄ مخفف زبیر، اسم مردانه.
زبە: سوکەڵە ناوی زبێدە، ناوی ژنانە ◄ مخفف زبیده، اسم زنانه.
زبێ: زبە ◄ نگا: زبه.
زبیل: پیسایی و پڕ دەوشێ کە لە ماڵ وەدەر دەدەری، زبڵ ◄ آشغال.
زپ: تڕە ◄ سالامال.
زپرك: زیکە ◄ جوش پوست.
زپرکە: کوانی زۆرووبەلە لەسەر پێست، زیکە ◄ جوش پوست.
زپك: زپرکە ◄ جوش پوست.
زپەن: لە سەریەن لای پێش یان دوایی زۆر ◄ اول یا آخر صف.
زت: ۱) ڕاست، بێ جوار و لاری، زەب؛ ۲) باوخۆش، لەپێش کە کارو کاپەدا؛ ۳) دز؛ ۴) گەمەیەکە بە وردەبەرد لەکرێ؛ ۵) ڕوت و قوت ◄ ۱) راست برخاسته؛ ۲) بالامست؛ ۳) دزد؛ ۴) نوعی بازی با سنگ؛ ۵) لخت و عریان.
زت کەردش: ڕوتی کرد و هەرچی بوی بردی ◄ هرچه داشت برد.
زتم: داخستنی دەرگاو پەنجەرەو... ◄ بستن در و پنجره و...
زتمی: داخراو، بەستراو ◄ بسته، مقابل باز.
زج: دز ◄ دزد.
زج: جانەوەرێکە بە ئاژەڵەوە دەنوسێ زەبگی سوڕە، قورتم ◄ جانوری کە به دام می‌چسبد.
زخ: ڕەڵم، قوم، ڕەمل ◄ شن و ماسه.
زخت: تەفیز ◄ سیخونك.
زخدان: جێگەی قوس قزح ◄ شتران.
زخرە: خاڵی سەاڵ، ڕەشبەر، کاژوڵە ◄ آبله.
زخور: چەو وردەکە بەرد ◄ سنگریزه.
زدی: هێز، توانا، تاقەت ◄ توان.
زر: ۱) دزی بچوك، زل، گەب؛ ۲) گوتنی هەرا؛ ۳) ناتەسڵ، بەدەل، ئاژەڵیك، زۆرا ◄ ۴) باری بەر کە بەر لەهەڵبێ؛ ۵) وشك، بریك؛ ۶) خۆڕەلکێشانی بەدەنگ (ئەو قسانە زرا)؛ ۷) دەنگی کەر؛ ۸) ترا؛ ۹) لاسار ◄ ۱) گسند بزرگ حشه؛ ۲) فراخ؛ ۳) بدل؛ ۴) درخت بار نیاورده؛ ۵) خشك؛ ۶) لاف بیهوده؛ ۷) عرعر الاغ؛ ۸) باد مقعد گوز؛ ۹) لج.
زرئاسا: ۱) زرساو، زرسرای باوك؛ ۲) براو باوبیاره؛ ۳) شیت ◄ ۱) ناعمویی؛ ۲) برادر پدرخوانده؛ ۳) دیوانه.
زراو: خوسك، زبان، زەرەو، زەرەو ◄ زبان.
زرازی: ۱) تۆرەمە، دوگمە، قوبە؛ ۲) هەوزێکی کوردە لە کوردستان ◄ ۱) دگمه؛ ۲) عشیره‌ای کرد در کردستان.
زرازی: گورانی گوتنی کەر ◄ عرعر.
زراف: بارباك ◄ بارباك.

زراقك: زراق، کیسه‌ی زه‌راو [ف] کیسهٔ زهره.
زراقيك: زه‌ره‌ئاژاو [ف] بسیار ناراك.
زراق: گزینگی هه‌تاو هه‌وڵ شه‌وقی خۆر کاتی به‌یانی [ف] اولین تابش آفتاب صبح.
زرآن: ۱) به‌خه‌راب، دوچیون؛ (ساوزگان، ناوی زرگوه) ۲) بلاوبوونی نهینی؛ ۳) خه‌وبه‌زین؛ ۴) تازه لاو، دەرکەسردنی دار [ف] ۱) به بر سر رسانها افتادن؛ ۲) فاش شدن راز؛ ۳) پریدن خواب؛ ۴) تازه جوانه دادن درخت.
زرآندن: ۱) درکاندنی نهینی؛ ۲) خه‌وبه‌زاندن [ف] ۱) افشاکردن؛ ۲) خواب پراندن.
زرآنه‌وه: دەنگ داهاتوی بۆك کەوتنی کاتزا [ف] صدای بهم خوردن فلزات.
زرانی: زانی، ئه‌زنۆ [ف] زانو.
زراو: ۱) زاوه، کیسه‌ی زه‌ره‌ئاو ۲) زاقس، توانای به‌رهه‌مهێنی، وزه‌ران [ف] ۱) زهره؛ ۲) بازار، شجاعت.
زراو: ۱) ئاوی به‌خه‌راب ڕۆیشتنگ؛ ۲) خه‌وی به‌زیو؛ ۳) تازه لاقه‌دەرکردگ [ف] ۱) تابر به در رفته؛ ۲) خواب پریده؛ ۳) تازه جوانه داده.
زراوبردن: ڕساندن [ف] زهره‌ترك کردن.
زراوبردو: برانی له زۆر ترساو [ف] زهره‌ترك شده.
زراوتوقین: زاوه‌بوون [ف] زهره‌ترك شدن.
زراوچون: زراوتوقین، زاوه‌بوون [ف] زهره‌ترك شدن.
زراوته‌هان: زراوتوقین، زراوچون [ف] زهره‌ترك شدن.
زرایش: ۱) زه‌وزه‌ز کردن؛ ۲) زه‌تاره‌ئاو چه‌قه‌و کوزه [ف] ۱) غرغر کردن؛ ۲) شلوغ کردن.
زرایه‌ته: زرایش [ف] نگا: زرایش.
زرب: زر [ف] زر.
زرباب: باوپیاره، شوی دایك [ف] ناپدری.
زربان: زران [ف] نگا: زران.
زرباو: زرباب، باوپیاره [ف] ناپدری.
زرباوك: زرباب، باوپیاره [ف] ناپدری.
زربرا: برا هه‌ر له باوك بان هه‌ر له دایك [ف] برادر ناتنی.
زربه: ۱) قه‌مچی (ئه‌لاو) ۲) زر [ف] ۱) گُشه؛ ۲) خشن.
زربك: زرباك [ف] جوش پوست.
زربنگ: زرینگ، جۆرێ بنگه‌ره‌ی بلنده‌بێ و ناخۆش [ف] گیاه بدل بوم.
زرت: ۱) ئه‌ساسای بێ چاوڵێکدان؛ ۲) ئه‌زمی گۆشتی [ف] ۱) نگاه خیره؛ ۲) لندهور.
زرت: ۱) زل، گهت، (ئه‌لاو) ۲) خۆهه‌ڵکێشانی به‌ده‌رو؛ ۳) ئه‌زمان به دەم؛ ۴) هه‌رمته، کەف [ف] ۱) گنده؛ ۲) لاف؛ ۳) شیشکی؛ ۴) نهیدیه.
زرت‌دان: ۱) خۆهه‌ڵکێشان به دەرو؛ ۲) قسه‌ی بێ‌ئه‌ئام کردن [ف] ۱) تکبر کردن به دروغ؛ ۲) سخن بی‌ربط گفتن.
زرتسك: ۱) زه‌لامی بێ ئاوه‌ز؛ ۲) خۆهه‌ڵکێش؛ ۳) کوڕی قۆن [ف] ۱) لندهور؛ ۲) متکبر؛ ۳) سوراخ مقعد پیری.
زرتلی: شه‌مته، ئه‌وی شه‌ش قامکی هه‌یه [ف] کسی که شش انگشت در یك دست دارد.
زرتۆ: ئه‌زمی خوێناڵ [ف] سومند بدقواره.
زرتۆك: خۆهه‌ڵکێش [ف] لافزن.
زرتۆڵ: تیتۆڵ، بزگۆڕ [ف] لنهٔ کهنه.
زرته: زرت [ف] نگا: زرت.
زرته‌بۆز: ۱) پیری ئه‌زمی خوێناڵ؛ ۲) که‌لجۆ، زه‌لامی ناقۆلا [ف] ۱) پیر کندهٔ بدقواره؛ ۲) لندهور.
زرته‌زرت: ئه‌ساسای خێراخێرا و بێ چاوترۆکاندن [ف] خیره‌خیره نگاه کردن.
زرته‌زرت: وه‌رامی کەسێ که قسه‌ی زۆر بێئاقڵ ده‌کا [ف] جواب خودستای (ازخا).
زرته‌زه‌لام: زلمورت [ف] لندهور.
زرته‌ك: خۆهه‌ڵکێشی بێ‌ئه‌ئام [ف] خودستای دروغباف.
زرتی: خۆزێ و بیکاره [ف] هرزه و هیچکاره.
زرجان: ۱) به‌خۆخۆهه‌ڵکێش؛ ۲) جۆره قرۆش [ف] ۱) لافزن؛ ۲) فحّاش.
زرحك: گیایه‌که [ف] گیاهی است.
زرچ: ۱) جیقه‌ی مه‌ل؛ ۲) چه‌کەره‌ی تازه ده‌رهاتگ [ف] ۱) بیلفون؛ ۲) مرانهٔ تازه.
زرچایش: ئه‌زانین، گۆڕه‌وه‌ئا کردن [ف] داد زدن.
زرچایه‌ته: زرچایش [ف] نگا: زرچایش.
زرچاك: جۆره لوشك، له‌قه‌ی که‌ر [ف] جفتك.
زرچۆته: بێ ئه‌رج، جه‌ئزا [ف] بی ارزش.
زرخ: زرك، کراسی ئاسنی شه‌رکه‌ران [ف] زره.
زرخوسی: زرخه‌سۆ، زه‌ڵایکی هاوسه‌ر [ف] نامادری همسر.
زرخوشك: خوشکی هه‌ر له‌باب بان هه‌ر له‌دایك [ف] خواهر ناتنی.
زرخوه‌ه: زرخوشك [ف] خواهر ناتنی.
زرخۆشك: زرخوشك [ف] خواهر ناتنی.
زرخه‌زۆر: زرباب، زن بان مێرد [ف] پدرخواندهٔ همسر.
زرخه‌سۆ: زه‌ڵایکی بوك بان زه‌ڵایکی مێرد [ف] نامادری زن یا شوهر.
زره‌اك: باوزن [ف] نامادری.
زره‌ایك: زره‌اك [ف] نامادری.
زره‌لو: ئه‌ریه‌ی مرۆڤی شێت و ده‌ڕه‌نگ [ف] مرد دیوانهٔ خول.
زره‌لوی: مێریه‌ی شێت و ده‌ڕه‌نگ [ف] زن دیوانهٔ خول.
زره‌لی: زره‌لو [ف] نگا: زره‌لو.
زره‌ك: هه‌ڵه‌مۆ، ئه‌زان، ئه‌قام [ف] احمق، کم فهم.
زرۆ: زن، زۆر، ئه‌ڵس [ف] خصالی.
زرۆزر: ده‌نگی گریانی زه‌رو به‌ئه‌و [ف] صدای گریهٔ ناهنجار.
زرۆزره: خۆخاشه، خشخشه [ف] خشخشه اسباب‌بازی.
زرۆزوب: بێ ئاوڕ، بێ شه‌رم [ف] بی حیا.

زرزی: نۆزەی [ف] عصبانیت.
زرقستن: بادامەزمینە [ف] بادام زمینی.
زرقنك: جانەوەریکی چکۆلەی جزوداره پیوە دەدا، زەرگەی، زەردەواڵە [ف] زنبور زرد، حرب، موسه.
زرقنکی: زرقنك [ف] نگا: زرقنك.
زرقنی: زرقنك [ف] نگا: زرقنك.
زرك: ۱) بەهۆش، جوست، چالاك؛ ۲) ئامۆکە [ف] ۱) چالاك؛ ۲) طلای مسین.
زرك: حەنجون، خرجەم، گشتوزەی کاڵ، قەرە، خرجەم [ف] خربزهٔ نارسیده.
زرکان: ناوی هۆزێکی کوردە [ف] نام طایفه‌ای از کردها.
زرکتك: ۱) زرقنك؛ ۲) باڵداریکی زەردی چکۆلەیە لە قەدەری دەکا [ف] ۱) نگا: زرقنك؛ ۲) پرنده‌ای زرد که به قناری شبیه است.
زرکچ: کچی مێرد بۆ باوەژن یان کچی ژن بۆ باوە، پیارە [ف] دختر خواهر، دختری.
زرکۆ: گیای گیرەکراو، گزرە [ف] گیاه کوبیده، پرس.
زرکوی: کوڕی ژن بۆ زەباب یان کوڕی پیاو بۆ زەداك [ف] پسرخواهر، نابسری.
زرکوزینگ: وریا و چالاك، جوست و مەزبوت [ف] جست و چالاك.
زرکە: خرجەم [ف] خربزهٔ کال.
زرکەتاڵ: گوزاڵك، کاڵەکەمارە [ف] هندوانهٔ ابوجهل.
زرکەنی: زرینگانەوە، دەنگی کەوتنی کانزا [ف] صدای افتادن جسم فلزی.
زرکەچ: کچ حەلی، زرکچ [ف] نگا: زرکچ.
زرکیتك: ۱) زرقنك؛ ۲) زرکتك [ف] نگا: ۱) زرقنك؛ ۲) زرکتك.
زرگوێز: ۱) دارێکە لە گوێز دەکاو بەر ناهێنێ؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان [ف] ۱) درختی گردوسان بی‌ثمر؛ ۲) نام روستایی در کردستان.
زرگوێزەلە: گوندێکی کوردە بەعەسی ویرانیان کرد [ف] نام روستایی در کردستان.
زرگەزوك: ۱) گەزگەزك؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان [ف] ۱) گیاه گزنه؛ ۲) نام روستایی در کردستان.
زرگیزەر: گیایەکی دەشتە بەکەڵکی لە گیزەر دەکا [ف] گیاهی است شبیه هویج.
زرگیزنۆك: گیایەکە جانەوەر بیخوا بێ دەمری [ف] گیاه شوکران.
زرم: دەنگی کەوتنی شتی تەرپۆ گران [ف] صدای افتادن جسم سنگین نرم.
زرمالك: زەداك، باوەژن، زردایك [ف] نامادری.
زرمام: مرواریی، زرتاب [ف] نگا: زرتاب.
زرم‌وکوت: زرمی زور [ف] تراب و تروب.
زرمە: زرم [ف] نگا: زرم.
زرمەزلی: هەڵبەزین و حل دەبەرەك تان بۆ گاڵە [ف] گلاویزشدن و یاکویی به‌قصد شوخی.
زرمەزلیشانی: زرمەزلی [ف] نگا: زرمەزلی.
زرمەزلیتە: زرمەزلی [ف] نگا: زرمەزلی.
زرنا: ئامرازێکی موسیقایە قوی پێدا دەکری، زورنا [ف] سرنا.
زرنکی: لەخەو زایەرین [ف] پریدن از خواب.
زرنگ: ۱) زرك، وریا، وشیار، مەزبوت؛ ۲) دەنگی مس و زێڕ و زیو؛ ۳) زوتی ئاوایە، زوتی زەنگ [ف] ۱) زرنگ؛ ۲) صدای مس و طلا و نقره؛ ۳) روش تخمیه.
زرنگان: ۱) دەنگ دانەوەی مس و زێڕ و زیو؛ ۲) مرۆشی لە بی‌قەدەر بوو [ف] ۱) صدا دادن مس و طلا و نقره، مرنگ؛ ۲) کنایه از بی‌احترام شدن.
زرنگانەوە: ۱) دەنگ دانەوەی مس و زێڕ و زیو؛ ۲) دەرنگ بوون کە بۆ شەو دەگوترێ: (شەو زرنگایەوە یا بوون)؛ ۳) دەنگ لە گوێ هاتن: (گوتم زرنگایەوە)؛ ۴) پشەر بوونەوە؛ ۵) دو جار لە کاڵدا سوڕ بوونەوە [ف] ۱) صدا دادن فلزات؛ ۲) مرنگی ویژهٔ شب؛ ۳) رنگ رنگ گوش؛ ۴) نیم خشك شدهٔ تر؛ ۵) دوباره در کوره سرخ شدن سفال.
زرنگە: دەنگی وەك کەوتنی کانزا [ف] صدای بەهم خوردن فلزات، مرنگ.
زرنگوهۆز: زرنگەی زۆر [ف] مرنگ مرنگ.
زرنگەزرنگ: زرنگەی زۆر [ف] مرنگ مرنگ.
زرنگی: چالاکی، مەزبوتی، جوستی [ف] زرنگی.
زرنگین: زرنگە ئێهاتن [ف] صدای مرنگ دادن.
زرنە: زەنگ لێدان [ف] زنگ اخبار زدن.
زرنەقان: زورنازەن، زورنالێ دەر [ف] نوازندهٔ سرنا.
زرنەقوتە: بەچکە جێشکەی تۆڵ لێ نەهاتو [ف] جوجه گنجشك بی درنیاورده.
زرو: ۱) زیر؛ ۲) گیایەکی گەلاباریکە [ف] ۱) زیر، خشن؛ ۲) گیاهی است.
زروبی: کولێرەی تەنکی لەزێدا هەڵفرچاو، ناوساجی [ف] نوعی نان روغنی.
زروڤ: ۱) ترس و لەلاتە دەربەرێنی تێجیر؛ ۲) [illegible] کەتی ساوا [ف] ۱) ترس و رمیدن تخجیر؛ ۲) صدای خندهٔ بچه.
زروڤان: ۱) بازرەوڕ؛ ۲) تریقەی پیکەنینی منداڵی ساوا [ف] ۱) متواری شدن تخجیر از ترس؛ ۲) هرهر خندهٔ نوزاد.
زروڤانەوە: تریقانەوەی منداڵی ساوا [ف] هرهر خندیدن نوزاد.
زروڤاو: بازرەوڕ [ف] تخجیر از ترس متواری شده.
زروکە: ۱) جرۆکە، دەنگی مەلی بچووك؛ ۲) جیکی منداڵ [ف] ۱) صدای گنجشکان؛ ۲) ماز موز موش.
زروکە زروك: جرۆکەجرۆك [ف] صدای گنجشکان.
زروە: ۱) زرو؛ ۲) گیایەکە [ف] ۱) زیر است؛ ۲) گیاهی است.
زروی: زروڤ [ف] جوباك.
زرویی: لەسوڕ [ف] جوباك لباستوبی، اشتان.
زرویی: زروڤ [ف] جوباك.
زرە: سەرکەوایی لە تاسن هۆنراو کە بۆ شەڕ دەبەر دەکرا [ف] زره.
زرە: ۱) دەنگی ڕاڵەکانی زەنجیر؛ ۲) گۆرانی گوتنی کچان؛ ۳) زێ بەهەڵ [ف] ۱) جرنگ؛ ۲) هرهر الاغ؛ ۳) بدل.

زرەباوێشك: باوێشكی ژل وزۆر ◄ خمیازه، خوالی و طولانی.
زرەبلبل: مەلێكی بۆری بچوكه دەنگی وەك بلبله ◄ پرندەای است كوچك خوش آواز.
زرەپەنگ: زرینگ ◄ نگا: زرینگ.
زرەزر: دەنگی زۆری زور ◄ صدای زرزر بسیار.
زرەق: زرۆق، تریقەی ساوا ◄ صدای خندهٔ بچه.
زرەقیان: كەتنی ساوا بە دەنگ ◄ خندیدن بچه با صدای بلند.
زرەڵك: ئاڵەی سەر چاوی پەكسوو مالات كە لە پرووسكەو توشیان دێت ◄ لكهٔ چشم حیوانات از اثر برق.
زرەك: ١) هەڤسەنی؛ ٢) شەرفروش؛ ٣) وشكاو، كەم كردن، (گوهانی چیاكانی زرەكان) ◄ ١) احمق؛ ٢) ستیزه‌جو؛ ٣) خشك شدن.
زرەكادەرونشی: تایفەیەك لە مەنگوران ◄ طایفه‌ای از ایل منگور.
زرەكەو: باڵداریكە بۆرو لە كەو بچوكتر ◄ پرندهٔ كبك‌سان حلال گوشت.
زرەمار: مارێ زۆرزل ◄ مار بسیار بزرگ.
زرەمێ: پیاوی بە هەیكەل و قەلافەت ◄ كندهو.
زرەوك: گوڵابتون، كەو شرینە رەنگیەی كە ملی جاپای پێ دەرەنگێنن ◄ گلابتون.
زرێ: ١) زرە؛ ٢) دەلیا، دەریا؛ (زرێبان) ◄ ١) زره؛ ٢) دریا.
زرێ ئامایش: ١) زەرالدن؛ ٢) زەبارەنا كردن؛ ٣) بێ شەرم و شۆرەیی بۆن ◄ ١) غرغر كردن؛ ٢) شلوغ كردن؛ ٣) بی حیا بودن.
زرێا: دەلیا، بەحر ◄ دریا.
زرێاگ: ١) زراو؛ ٢) زنجیری زاڵە كساوی دەنگ لێ هاتگ؛ ٣) زروڤاو، مارە ◄ ١) نگا: زراو؛ ٢) جلنگیده؛ ٣) حیوان متواری شده.
زرێبان: باڵی باشوور، باڵی خوارە ◄ باد جنوب.
زرێبان: زراو ◄ نگا: زراو.
زرێبانەوە: دەنگی زنجیر لە بروتا ◄ جرنگیدن.
زرێبان: ١) بەحری دەلیا؛ ٢) بەلا دەلیا؛ ٣) دەریاچە، گۆڵ؛ ٤) دەریاچەیەكە شێكی مەریوان ◄ ١) كرانهٔ دریا؛ ٢) دریاسان؛ ٣) دریاچه؛ ٤) دریاچه‌ای در مریوان.
زرێپۆش: ١) كەسێ كە زرێ دەبەرداید؛ ٢) هەرچی گوڵە تایبەتی ◄ ١) آنكه زره بر تن دارد؛ ٢) آنچه خدگلوله است، زره‌پوش.
زرێچ: قەلایی، كەو كانزا لەرەی مسی پێ سی دەكەنەوە ◄ قلع.
زرێچ: چرشی، كەسرەكان، سرشی ◄ سریشم.
زرێچە: دەریاچە، زرێبان، گۆڵ ◄ دریاچه.
زرێدار: زرێپۆش ◄ نگا: زرێپۆش.
زرێز: هركەزی، جۆرێ دەوەنی زۆر بەهركە ◄ نوعی هرخنجهٔ خاردار.
زرێزانە: گیایەكە لە ناو گەنمدا دەزرێتو بۆ گەنم زیانی هەیە ◄ گیاهی است آفت گندمزار.
زرێزە: زنجیرەكەی زۆر باریك ◄ زنجیر بسیار باریك.
زرێساك: ئاژەكی كەمبالا بە بەرگی زەش سۆری ترش دەگرێو بەكاڵی و بەكوڵێوی دەخورێ ◄ زرشك.
زرێشك: زرێساك ◄ زرشك.
زرێك: هاواری تیژو باریك ◄ جیغ.
زرێكان: زرێك ◄ جیغ.
زرێكاندن: ١) بە دەنگی تیژو باریك هاوار كردن، قیژاندن؛ ٢) مجورك بێ داهاتی ئەندام ◄ ١) جیغ كشیدن؛ ٢) ترك‌شدن اندام.
زرێكە: ١) زرێك؛ ٢) مجورك ◄ ١) جیغ؛ ٢) ترك‌شدن اندام.
زرێمزرۆك: جۆرێ جوانەكەی دەشت ◄ گشنیز سانی است.
زرێن: زێن ◄ نگا: زێن.
زرێنچك: زەردەوی دەمی بریندار ◄ زردابهٔ دهانهٔ زخم.
زرێنچكاو: زرێنچك ◄ زردابهٔ دهانهٔ زخم.
زرێنگ: زرنگ ◄ نگا: زرنگ.
زرێنگان: زرنگان ◄ نگا: زرنگان.
زرێنگانەوە: زرنگانەوە ◄ نگا: زرنگانەوە.
زرێنگە: زرنگە ◄ نگا: زرنگه.
زرێنگین: زرنگان ◄ صدای برخورد دو جسم فلزی.
زرێوار: زرنار ◄ نگا: زرنار.
زرێوان: كەسێ لە سەر دەریا كار دەكا ◄ كارگر در دریا.
زرێوە: ١) تروكەی تەستێرە (تەستێرە زرێوە زرێوانە)؛ ٢) جریوەی چولەكە ◄ ١) سوسو زدن ستاره؛ ٢) چهچهٔ گنجشكان.
زرێوەزرێو: زرێوەی بەك ئەنوی بەك ◄ زریوه‌ی پیاپی.
زریە: دەلیا ◄ دریا.
زسان: سێ‌مانگەی پاشینی ساڵ، كۆی سەرماوسۆلە ◄ زمستان.
زستان: زسان ◄ زمستان.
زستانە: شتێ كە تایبەتی زستانە ◄ زمستانی.
زستانەزێ: بەرخێ كە لەزستاندا لە دایك بۆ بێ ◄ بره متولد در زمستان.
زستانەوار: جێ زیانی كۆچەر لەزستاندا، گەرمەسێر ◄ قشلاق.
زستانەیی: زستانە ◄ زمستانی.
زستانی: زستانە ◄ زمستانی.
زشت: ١) ناپەسند؛ ٢) ناهەمز ◄ ١) و ٢) زشت.
زغاڵ: زەڵی، زەڵ، خەڵوێن رەزی ◄ زغال.
زغاڵدان: رەزی‌دان ◄ انبوه، زغالدان.
زغاڵدێ: زغاڵدان ◄ انبوه، زغالدان.
زغرك: بەردەورنگە ◄ سنگریزه.
زفت: جۆرێ قیلی كانزا كە بۆ بەریان دەشێ ◄ نوعی قیر معدنی.
زفتك: زیكەی هاوەوی كە لە رۆی تازەلاوان پەیدا دەبێ ◄ جوش فرو.
زقتی: پیاوی داژەنە ◄ مأمور شهربانی.
زقس: وردەو پردەی پەرژینوی وركە نان و گرا ◄ ریزهٔ نان و غذای باقیمانده بر سفره.
زققیل: سەردەرانەی ماڵ ◄ سر در خانه.
زڤار: بزگون نیوان ◄ پارهٔ توازی از قماش.
زڤارزڤار: شرۆڤێ لەشم پەت ◄ لشتوبار.

زقاف: ۱) جوزن گاسن؛ ۲) ناوی گوندیکه ۱) نوعی گاوآهن؛ ۲) نام دهی.

زقان: جوجه‌ی مریشك، بچکه‌مامر ۱) جوجهٔ مرغ.

زقس: ۱) خول، سوز؛ ۲) گمراهشده، بهره‌و دوا هاتشه‌وه ۱) چرخ، چرخش؛ ۲) برگشته.

زقسان: ۱) خول خواردن؛ ۲) بهره‌وپوا هاتشه‌وه ۱) چرخیدن؛ ۲) برگشتن.

زقسوك: جانشه‌وه‌یکی سوور و زه‌ردی جوره‌ی مارمو له زه‌رگه‌ی زه‌لسره، (دنگه‌سوره، سوو ۱) زنبور سرخ فرشت.

زقرین: زقران ۱) نگا: زقران.

زقستان: زستان ۱) زمستان.

زقل: سه‌رانگوتکه، جن ریخو شیاته ۱) انبار پهن.

زقنگ: ۱) ته‌شکموت؛ ۲) ناوی گوندیکه؛ ۳) زستانه هه‌وار ۱) غار؛ ۲) نام دهی است؛ ۳) قشلاق.

زقیر: عاجز، نارەحەت ۱) افسرده، ناراحت.

زقیرك: گیژه‌لوکه ۱) گردباد.

زق: ۱) خوش، خوسان، سیخوان، خوریس، زوقم، خوریز؛ ۲) سه‌رسار به‌سته‌له‌ك؛ ۳) زه‌ویو به‌رچاسته ۱) پز، سرماخورده؛ ۲) سرما و یخبندان؛ ۳) برجسته.

زقاف: خیشتك، ئامرازیکه شیوه‌ی پز لیکدو توس ده‌کەن ۱) ماله برای صاف کردن زمین زراعی.

زقاق: کوچه، کولان، تاخ ۱) کوچه.

زقاو: ته‌زه‌زن، ئاوی که له قه‌داغ مرگ ده‌ده‌لن ۱) آب اضافی که از کناره جمع‌زار به بیرون می‌تراود.

زق پیاوه‌له: قیت و قیچ و ئاسایه ۱) راست ایستاده.

زقل: قسل، کلس ۱) آهك.

زقی و زواد: زور زور، وه‌ك، قره، زوها ۱) تمام خشك.

زقوم: زور تال وه‌ك زه‌هری مار ۱) بسیار تلخ.

زقوم تاپش: به قوره‌لقورت بون، توش له‌سون ۱) مقابل توش جان شدن، کوفت شدن.

زك: ۱) له خوار ده‌مه‌ی سکه‌وه تا ران، رگ، سك؛ ۲) بزل، پیزه؛ (ئه‌زانم زکی هه‌یه) ۱) شکم؛ ۲) حبلی.

زك‌ئیشه: ده‌ردی ناو زك ۱) شکم‌درد.

زك‌به‌ردان: برینی له زور خواردن ۱) کنایه از پرخوری.

زك‌پەل: ورگن، ته‌نگه له‌سوز ۱) شکم گنده.

زكن: حامله، زكر ۱) حامله، باردار.

زك پی سوتان: به‌زه‌یدا هاتنه‌وه ۱) متأثر شدن.

زك پی شه‌وتین: زك پی سوتان ۱) نگا: زك پی سوتان.

زك تیر: به‌رچی ۱) سیر، مقابل گرسنه.

زك تیر: زور خور ۱) پرخور.

زك چك: وه‌لاتی له‌ناو دلدا ۱) فراخنای قلب.

زك چون: به‌له‌قیزه ۱) اسهال.

زكدراو: ۱) برینی له زورخوری؛ ۲) ناوی گوندیکه له کوردستان ۱) کنایه از پرخوری؛ ۲) نام دهی است در کردستان.

زك دیلك: جوری ماسی ۱) نوعی ماهی.

زك رویین: زك چون ۱) اسهال.

زكرەش: ده‌نه‌وه‌ی، زكوتی، زق له‌زك ۱) بدنهاد، کینه‌ای.

زك زەقی: ته‌خوشیه‌کی حه‌سه‌سه ۱) کزاز.

زكزل: ورگن ۱) شکم گنده.

زكسوتان: برینی له مناڵ‌مردن ۱) کنایه از مرگ فرزند.

زكسوتاو: فرزه‌ند مردگ ۱) فرزند مرده.

زكشه‌وات: زكسوتاو ۱) فرزند مرده.

زكشه‌واتی: زكسوتان ۱) مردن فرزند.

زك كردن: ساڵ‌هیشان، دزی ته‌زوکی ۱) بچه آوردن، مقابل نازایی.

زك كور: جلیس، به‌رچاو برسی ۱) حریص در خوردن.

زك كیشكی: له سه‌ر زگ خزین ۱) برشکم خزیدن.

زك گرتی: ده‌ین، دزی زگ ره‌وان ۱) یبوسی.

زك گیری: ده‌زایه‌تی، دزی ره‌وانی ۱) یبوست.

زكله وه‌ڕاندن: جلیسی، ساڵه‌وماڵ کردن بز خواردن ۱) سورچرانی.

زكله‌وه‌زین: جلیس ۱) سورچران، طفیلی.

زكماك: هه‌ر که له دایك بوه؛ (کوڕی زکماك) ۱) مادرزاد.

زكمانگ: زكماك ۱) مادرزاد.

زكن: جلیس، زورخور ۱) سورچران، شکم‌پرست.

زكوزا: زاوزو ۱) سزالید.

زكوزاكه: زنی که له زان ناوه‌ستی ۱) زنی که از زایمان بازنشسته.

زكون: جلیس، زك كور ۱) حریص در خوردن.

زكونی: جلیسی ۱) شکم‌پرستی.

زكه‌شوره: به‌له‌قیزه ۱) اسهال.

زكه‌شوری: زكه‌شوره ۱) اسهال.

زكه‌ماسی: ته‌خوشی ناوه‌ته، تیسقانی ۱) بیماری استسقا.

زكی پی: قوڵایی ناوه‌ته‌ی به‌رزی ۱) فرس را.

زكین: زكونی، جلیس ۱) شکم‌پرست.

زگ: برواله مرادیو هه‌رچی له‌ده‌وان له‌م ره‌ته هاتوه ۱) نگا: برگه و متفرقاتش.

زگار: ۱) زیاره، هه‌ره‌وه‌ز؛ ۲) گرو که‌ته‌فت‌و دڵ‌به‌هیم؛ ۳) ورگه بوه ۱) تعاون کشاورزان؛ ۲) طول و افسرده و لاغر؛ ۳) سنگر بره.

زگانه: ژیانی به تاته‌زگ ۱) نگهداری کردن با غذای بخور و نمیر.

زگ شیلان: برینی له زورخوان بونی که‌سیك ۱) کنایه از زحمت مهمان شدن.

زگورد: ۱) زه‌ویه‌ی، به‌ئه‌ت، پیاوی که زنی هه‌بیناوه؛ ۲) بیچاره ۱) مجرد، نامتأهل؛ ۲) بیچاره.

زگه‌رو: زگه‌راو ۱) کنایه از پرخوری.

زل: ۱) دوزو که‌شوی گوره؛ ۲) پاپه‌ی‌ری به‌دبه‌ڵات؛ ۳) نواشا به چاوه‌ری‌سه‌ری؛ (زل‌زل نواشای کردم)؛ ۴) پوشکه‌ی باریکی

لاسکی گیا؛ ۵) تەستێرەکە، تەستێرەی زەوی؛ ۶) مینکەی مۆیە؛ ۷) جیناك ق ۱) بزرگجنە؛ ۲) بلندپایە؛ ۳) نگاه خیرە؛ ۴) ساقۀ لخت و کندۀ گیا؛ ۵) ستارهٔ سحری؛ ۶) چیول؛ ۷) لی.

زلاقۆنك: پۆش بەفنگ، زل بەقۆنە ق سنجاقك.

زلام: ۱) کەمبەر، زل؛ ۲) نۆکەر؛ ۳) بیاوی بی‌ناو ق ۱) بزرگجنە؛ ۲) نوکر؛ ۳) مرد بی‌نام و نشان.

زلان: ۱) زبان؛ ۲) باهۆز، گۆزەلۆکە ق ۱) باد جنوب؛ ۲) گردباد.

زلبری: بیچەك، تۆزۆنکە، کەموسکە، بزۆکە ق کمترین مقدار.

زلبۆن: ۱) لە بچوکی دەرچوون، بالاکیزەن؛ ۲) پایە بەرەزەرچوون ق ۱) تیوکردن؛ ۲) بلندپایە شدن.

زلبەقنوکە: جانەوەرێکی چواربانی قنگ درێژە لەتیوان پەیوانەو کلۆدا، پۆش بەفنگ ق سمانك.

زلبانە: زلبری ق نگا: زلبری.

زلبك: زلبە، زبرکە ق چوبی صورت.

زلچە: دەنگی شتی تەری تەرم کە پای لێ نێن یان بە دەست بیگوشن؛ (کەوتمە کەم هەر زلچەی دێ، بلاو بە کە هەر زلچەی دێت) ق صدای جسم تر نرم که با پا یا دست فشرده شود.

زلچەزلچ: زلچەی لە دوای جاك ق زلچەی پیاو.

زلحۆ: ئەژدی ئاقۆلا ق اژدهای بدقواره.

زلحۆرت: زلحۆ ق نگا: زلحۆ.

زلزل: ئاماژاکردنی بە چاوەدەرچراوی ق خیرەخیرە نگاه کردن.

زلزلە: کیم و هەوای بریق، چنگی بریق ق ریب، جراك زخم.

زلف: زلف ق زلف.

زلفە: برج، کەزی، بساك، دەستە تۆکە سەری سەر لاجانگ ق گیسو، موی برطان زلف.

زلفسح: ۱) گیایەکی ئاڵو زاراوی کە تۆزە کەی دەرمانی گاسنداری کرمی‌یە؛ ۲) جۆرێکە وەك سنداش، قوزەلقورت ق ۱) گیاهی است ضد کرمی دام؛ ۲) کلمەای بەجای کوفت و زهرمار.

زلفتچاك: بنقلنو کیم لە بریق ق جراك زخم.

زلفۆ: ۱) بیاوی بەسەرو بریچ و کاکۆڵ؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ق ۱) مرد موی سر و کاکل‌دار؛ ۲) نام مرد.

زلق: بزۆزو هاروهاج ق بازیگوش، ناآرام.

زلك: ۱) سەوزی‌یەکە خەزمی چۆمەر گەلای بۆ دەڵمەو ئاش دەبێ؛ ۲) حەزێو ئیشەی خلیسك ق ۱) نوعی سبزی از تیرهٔ چغندر؛ ۲) گل و لای لین.

زلقاو: ۱) قوزەلیە، حەزیا ترا؛ ۲) ئاشی سلق ق ۱) منجلاب؛ ۲) شلهٔ گیاه ورقی.

زلقی: ۱) مۆزە زەردە؛ ۲) زەرگەتە، زەردەواڵە ق ۱) نوعی مگس که به حیوانات نیش می‌زند؛ ۲) زنبور زرد.

زلك: زۆرەلام ق تنومند گنده.

زلکۆر: کەسێ کە چاوی بەدیمەن ساغەو ئاش بینێ ق نابینایی که عیب در چشمش ظاهر نیست.

زلکوین: زلکۆر ق نگا: زلکۆر.

زلکە: ۱) جۆرێ ترێ؛ ۲) جۆرێ سلق ق ۱) نوعی انگور؛ ۲) گیاهی از تیرهٔ چغندر.

زللك: ۱) بەلوکە؛ ۲) دەنکە شەمچە ق ۱) بچولە؛ ۲) چوب کبریت.

زلمە: ۱) بە پاتایی دەست لەلاڕێمەت دان، شەق، شەقام، شەپەلاخە؛ ۲) گاڵەسمار ق ۱) سیلی؛ ۲) مسخره.

زلم: ئازەوایی ق ظلم.

زلمۆ: گەنێ، شەهەی دار مازو کە وەك شەوبلم دەباری ق شیرهٔ درخت مازوج.

زلمزۆ: گەنێ ق گز مازوی.

زلوبی: زرۆبی، ئاوساجی ق نگا: زرۆبی.

زلۆبیا: جۆرێ شیرینی لە شیرینی‌خانە دەیکەن، لە زەگەزا وا؛ شیلوی باروانی گرتن ق لوبیا، زولبیا.

زلسوت: ۱) زۆتی باریك؛ ۲) سەرین مو؛ ۳) روت و قوت ق ۱) لخت باریك؛ ۲) سر طاس؛ ۳) عریان.

زلور: دەسەڵی ئاو تاخۆرێ کای درشتی بەرماوی ماڵات ق پس‌ماندهٔ کاه در آخور.

زلوره: زلور ق نگا: زلور.

زلوق: زەق، مواهنی؛ چاوی قن زلوق مان ق چشم خیره و برآمده.

زلوك: ۱) چیلکەی کوتنی باریك؛ ۲) دەنکە شەمچە ق ۱) چوب کوتاه باریك، چلال؛ ۲) چوبك کبریت.

زلوکە: زلوك ق نگا: زلوك.

زلە: ۱) پیاوی تەز، زل؛ (کابرایەکی زلە هاتە لام)؛ ۲) شەقام، زلەق ق ۱) تنومند؛ ۲) سیلی.

زلە: چەقەو هەرا، چەقەچەق ق هیاهو و جنجال.

زلەزل: زلەی زۆر ق جنجال زیاد.

زلهە: زلە ق نگا: زلە.

زلی: ۱) زلامی، کەستوورو درێژی؛ ۲) پایە بەرزی ق ۱) گندگی و درازی؛ ۲) بلندپایگی.

زلێ: سوکەئەناوی زلیخا ناوی ژنانە ق مخفف زلیخا نام زنانه.

زلیاو: چلیاو، قوزو لیە ق لای و لجن.

زلیخا: ناوی ژنەکوتخایەکی فیرعەونی میسر بوە کە یوسۆ پێغەمبەری کرێوەو خۆشی ویستوە ق زلیخا.

زلیقۆ: دەموکانە، جۆرێ جەسبە ق موبرك، نوعی چسب.

زم: سەرما، ساردی ق سرما، سردی.

زما: سەرما، زم ق سرما.

زمالك: ئاژان، نسان، خوێنی کە جیا کە ئاوی وێ ئاکەوێ ق جای همیشه سایه در کوه.

زماکی: زمانی دایکی ق زبان مادری.

زماگ: نسان، زمالك ق جای همیشه در سایه.

زمان: زبان ق نگا: زبان.

زمان‌بەد: جنێوفرۆش ق بدزبان.

زمان‌تەڕ: دەم‌تەڕ [ف] چرب‌زبان.
زمانپاك: خوێن‌پەدار [ف] پاك زبان.
زمانپیس: زمان‌بەد [ف] بدزبان.
زمانتال: دەستال [ف] تلخ سخن.
زمانەدار: ١) چەقەسەرو چەنەسان ٢) دەم راستە، زەوان‌پێز [ف] ١) زبان‌دران پرگو؛ ٢) فصیح.
زمانەڕۆ: زمانەدار [ف] زباندار.
زمان‌ڕەش: دەمپیس، قسەزەل [ف] بدهن.
زمان‌ژان: کەسێ کە شوێنی خەوارە لە گەلی خۆی دەڵێ [ف] کسی که زبان بیگانه داند.
زمان‌شڕ: زارشڕ [ف] دهن‌لق.
زمان‌شکان: زمان لە گۆچون لە بەهۆشی بان لە سەرمان بان لە تینگی [ف] زبان از حرکت افتادن.
زمان شیرین: قسەخۆش [ف] شیرین زبان.
زمان شیرین: زمان شیرین [ف] شیرین زبان.
زمان کێشان: بڕێنی لە تینگی قرە کە مرۆ دەکوێتە هەناسەدان [ف] کنایه از منتهای تشنگی.
زمانگا: گوڵی گیایەکە بۆ دەرمان دەبێ، زوانەگا [ف] گل گاوزبان.
زمانگی: ١) مرۆی لاڵەبەند کە قسەی باش بۆناچە ٢) شوڤار، جاسوس [ف] ١) الکن؛ ٢) جاسوس.
زمان‌گران: تۆر [ف] الکن.
زمان‌گرتن: ١) لاڵە بەمێنن ٢) جاسوسی کردن ٣) هێزە قسەبۆنی مال [ف] ١) الکن شدن؛ ٢) جاسوسی کردن؛ ٣) زبان باد گرفتن بچه.
زمان‌گەز: تۆن، تێزلە جێزەوا [ف] تلخ‌مزه.
زمان گەستن: بڕێنی لە بەزوانی: ازمانی خۆم گەست کە بۆ تەم کاروم کرد [ف] کنایه از پشیمانی.
زمانگیر: زمانگر [ف] لگا: زمانگر.
زمان‌گیران: قسەبۆنەهان [ف] بە تەبەلەفتن زبان بند آمدن.
زمان لۆس: دەم تەڕ [ف] چرب‌زبان.
زمان لێدان: ١) بڕێنی لە هۆنینەوەکردن، تاریف کردنی بە درۆ ٢) جاپاندن و هاندان [ف] ١) مدح دروغین؛ ٢) فریب و تحریک.
زمانلوك: ١) زمانەمیکۆڵە، تەلەنگە؛ ٢) زمانەی زەنگۆڵە [ف] ١) زبان کوچك؛ ٢) زبانهٔ زنگوله.
زمانە: ١) قنگەی باریك لە ناو شتی درێژ؛ ٢) زمانەی قامیشی بشتنەو کەوش، زمانەی تەرازو؛ ٣) گرێی ئاگر [ف] ١) باریکهٔ برجسته میان چیز دراز؛ ٢) زبانهٔ آتش.
زمانە چکۆڵە: تەلەنگە [ف] لهات، زبان کوچك.
زمانە چوێلەکە: گیایەکە بۆ ئاژەڵ دەخەوا باشە [ف] گیاهی است خوراکی.
زمایش: دەنگی گریان و نالاندن [ف] صدای گریه و ناله.
زمبێل: سوبێل، سمبێل [ف] سبد.
زمبیل بۆق: سوبێل قەوی، سمبێل زل [ف] سبد کلفت.
زمبیل قەیتان: بڕێنی لە کەسێ کە سمبێلی ڕەش‌وبەرز بەدەرە [ف] کنایه از کسی که سبیل سیاه و بزرگی دارد.
زمبیڵن: بە سمبێل [ف] دارای سبیل.
زمبیڵی: زمبیڵن [ف] دارای سبیل.
زمبەرە: بەردو سەنانە، سەناکە [ف] سنباده.
زمڕق: جۆرە [ف] ابش عقرب و زنبور.
زمڕوت: گەوهەرێکی بەنرخی زۆر کەسکە [ف] زمرد.
زمسان: زستان [ف] زمستان.
زمسانە: زستانە [ف] زمستانی.
زمسانی: زستانە [ف] زمستانی.
زمستان: زمسان [ف] زمستان.
زمستانی: شیاوی زمسان [ف] زمستانی.
زمستانین: شیاوی زستان لە بەرگ و تاڕۆخەو [ف] لباس و آذوقهٔ زمستانی.
زمستو: زمستان [ف] زمستان.
زمستون: زمستان [ف] زمستان.
زمسو: زستان [ف] زمستان.
زملیق: دەگەڵ زەرد و ئەبێن وات: لوس و نەرم: (زەرد و زملیق) [ف] با زردرنگ به معنی صاف و نرم.
زمنای: ئەزموون، تاقی کردەوە [ف] آزمون.
زموودە: ئەزموو، تاقیەو، کراوە [ف] آزموده.
زموون: زمنای [ف] آزمون.
زموونگە: شوینی ئەزموون [ف] محل آزمایش.
زمە: ١) تاقی کەردەو، (مێردەزمە وات: پیاوان تاقی دەکاتەوە)؛ ٢) تیشی و پلی لولەتفەنگ خاوێن کردەوە؛ ٣) تاسی باریکی چیچی ئاڵ لە بۆ کون کردنی دار [ف] ١) آزمایش کننده؛ ٢) سنبه؛ ٣) مته.
زمهاڵ: تاوی تاڕۆخەی زستان [ف] آب آذوقهٔ زمستانه.
زمهەر: زمهاڵ [ف] لگا: زمهاڵ.
زمی: دەنگی گریان و نالاندن [ف] صدای گریه و ناله.
زمیل: سمبێل [ف] سبد.
زمیلی: ١) سمبێل؛ ٢) چەند سمبێلێك [ف] ١) سبیل؛ ٢) چند سبیل.
زمین: ١) زموون؛ ٢) گریان و نالاندن [ف] ١) آزمودن؛ ٢) گریه و نالیدن.
زمی و ناله: گریان و نالاندن [ف] گریه و زاری.
زمیهتن: ١) گاڵەو ناڵە؛ ٢) دەنگ دانەوەی زۆر کەس پێکەوە [ف] ١) فریاد و ناله؛ ٢) صدا بازگشتن گروه.
زن: ١) دوای وشە بەواتا: دەڵێن، ئەزەشوع کەن، دانەوەی ئاو (ئەزەزن)؛ ٢) پاشگری بەواتا: بزەن (دەزەن) [ف] ١) پسوند بمعنی ترانویس؛ ٢) پسوند بمعنی گوینده.
زنار: ١) بەرەی زۆرگەورە؛ ٢) شاخ، تیشە [ف] ١) صخرهٔ عظیم؛ ٢) کوه سنگی.
زنازنا: هەراو هوریا، چەقەو گوزە [ف] همهمه و غوغا.
زنالۆ: خاڵۆن [ف] زردەآلو.
زناو: زەمینی کە هەمیشە ئەڕو شلەو ئاو دەدەکەوە [ف] نشیب، زمین تراوینده.

زنتوت: تیر، وشەی گاڵتە پێ کردن ▣ کلمهٔ مسخره کردن.
زنتول: ڕەلامی فەڵەق، تەڕەی کەستور ▣ تومند.
زنج: ۱) جاڕدانی کە قامیش ۲) هەوتنی لە چەپەرو قامیش بۆ مالات تێ کردن ۳) چەنساگە ۴) دو شتی زەردی باریک کە لاسرازی موسیقان ۵) کوتەک ▣ ۱) کوچ از نی ۲) حیاط مانندی از ترکه و نی برای نگهداری دام ۳) چانه، زنخ ۴) سنج از آلات موسیقی ۵) چماق.
زنجار: زەنگی سەر یاقر، زەنگی مس کە بە ڕەنگی کەسک دیار دەکا ▣ زنگ مس.
زنجاف: پەراوێزی ئاباو کەوا ▣ سجاف.
زنجلک: جۆمە، لوشکە ▣ لگیرانی.
زنجەڵە: ئامرازێکی کەوانی بۆ ساڵۆ کە دەگەڵ ماڵۆکێش ئەکا بەرێ ▣ از وسایل کشاورزی برای صاف کردن کنسران.
زنجی: ۱) کەپسۆ، کەپە، لوت ۲) پارچەک لە گۆشت ▣ ۱) مصاخ ۲) پاره‌ای گوشت.
زنجیر: جەد، تاڵە، تاسی، تکمراو ▣ زنجیر.
زنجیرلەمە: یەک بەشوین یەکا ▣ یکی بعد از دیگری.
زنجیرە: ۱) بەزێرو یەک بەشە بەشت یەکەوە: (زنجیرە کۆ) ۲) زیری و ئەڵماسی کەساری پاری لە سکەمراو (ئیمە لیرەیە سواو زنجیرەی نەماوە) ▣ ۱) تسلسل ۲) برش دور سکوکات.
زنجیرەدان: بەدەنیشت یەکەوە ڕۆیشتن ▣ به تسلسل واقع شدن.
زنجیلە: زنجیر ▣ نگا: زنجیر.
زنچک: ۱) نەرایی کەم ۲) کێشو هەوای بریق ▣ ۱) تراوش آب ۲) چرک زخم.
زنچکاو: زەردەوی بریق ▣ زردابهٔ چرک زخم.
زنخ: گەنیو، گەنی ▣ فاسد یو گرفته، گندیده.
زندق: ۱) ئۆزێڕ، ڕۆسن ۲) خوا نەناس ▣ ۱) منافق ۲) کافر.
زنقو: ۱) مرۆی مردو، لەزماندا ۲) بریتی لە کێچو سێ: (زندوم تیدایە) ▣ ۱) زنده ۲) کنایه از کلک و شیش.
زندەوەرە: قوڵکەی بە پۆش و بەلاش دا پۆشراو پێ خۆیدا شاردەبەو ▣ چالهٔ سرپوشیده با خس و خاشاک.
زنۆ: لوت، کەپۆ ▣ بینی.
زنگ: دەنگی زەنگۆڵە ▣ صدای زنگوله.
زنگازنگ: دەنگەدەنگی زەنگۆڵە ▣ صدای جرس.
زنگایش: دەنگی زەنگۆڵە ▣ صدای زنگوله.
زنگایەتە: زنگایش ▣ نگا: زنگایش.
زنگرین: ئۆبین، کەوتین ▣ مرگ حیوان پلید، سقط شدن.
زنگل: زەنگۆڵە ▣ زنگوله، درای.
زنگل‌زاوا: ئژن، جۆرە دەنگێکە گای پێ ئەڵێن دەنێ ▣ گاودانه.
زنگلە: زەنگۆڵەی بچوک ▣ زنگولهٔ کوچک.
زنگلی: جۆرێ کولیجە ▣ نوعی کلوچه.
زنگەزنگ: دەنگی زەنگی ئەژو بەدوی یەکدا ▣ صدای پیاپی زنگوله.

زنگی: ۱) دەنگی وێک کەوتنی دەنانان لە سەرمان ۲) لاسایی دەنگی زەنگۆڵە بە زمان ▣ ۱) صدای دندانها از سرما ۲) با دهان صدای زنگوله را در آوردن.
زنگین: دەنگی زەنگۆڵە ▣ صدای جرس.
زنتو: زندو ▣ زنده.
زنە: زندو ▣ زنده.
زنە: ۱) جیمەلی ئایدەڵێن ۲) زندو ▣ ۱) جمن آرا ۲) زنده.
زنەکێش: گاسن کەقوڵ دەکێش ▣ گاوآهنی که عمق شخم می‌زند.
زنەگی: ژیان ▣ زندگی.
زنەیی: زنەگی، ژیان ▣ زندگی.
زنێن: ۱) جۆرێ ماسی ۲) ئۆکەسەر ئێک هاڵاوی جاڵکن ۳) شاخی سەخت ▣ ۱) نوعی ماهی، زردماهی ۲) زولیده موی کثیف ۳) کوه سنگی سخت.
زنیتەوە: هەستانەوەی دوای مردن ▣ رستاخیز.
زۆ: ۱) گیایەکی بۆن خۆشە ۲) قوڵکەی جای زەقایی جاو ۳) تاڵک یەک ▣ ۱) گیاهی خوشبو ۲) کاسهٔ چشم، برجستگی چشم ۳) تلک یک.
زۆ: ۱) یەلە، لە ۲) سەرەتای کات و دەم ۳) دێر زەمان، لەمێژەوە ۴) زا، بێجۆ: (زاو زۆ) ۵) تاڵک یەک ▣ ۱) شتاب ۲) اول وقت ۳) دیر زمان، سابقاً ۴) زاده، بچه ۵) تلک.
زوا: ۱) وشک، مرۆی تەڵ ۲) زەق، توند ▣ ۱) خشک ۲) سفت.
زوان: هەزان، بچارە ▣ بیمار.
زوالە: ۱) پارچەیەکی ئەرباو لە چەرم ۲) گزێوڵەفۆر ▣ ۱) برشی از چرم ۲) گلولهٔ گلین.
زوان: ۱) ئەزانە زمان بە هەموو لقەوپۆپەوە، زمان ۲) دەنگی زەنە لە ناو گەلم پەیدا دەبێ، زیزانە، زیزان ▣ ۱) نگا: ئەزمانە و فرەوەش، زبان ۲) دانهٔ سیاه در گندمزار.
زوانگ: زوەنگ، قاقەزی مرەکەف تێ، نوسراو وشکەوکەر ▣ خشک‌کن.
زوانگیر: زمانگر ▣ نگا: زمانگر.
زوان‌مەلیچک: داری بنار ▣ درخت زبان گنجشک.
زوانە: زمانە ▣ زبانه.
زوانی ماری: زمانی زکماک ▣ زبان مادری.
زوانی‌مایی: زوانی زکماک ▣ زبان مادری.
زوبالە: وردە ساچمەی تەفەنگی ڕاو ▣ ساچمهٔ ریز تفنگ شکاری.
زوبزو: یەک بە یەک ▣ یک به یک.
زوبون: جۆرێ قومانە ▣ نوعی پارچه.
زوبۆن: جاوزەق، چەم دەرچۆیی ▣ چشم برجستگی.
زوبە: یەلە بکە، بلەز ▣ عجله کن، زود باش.
زوبەرد: زەروت ▣ زمرد.
زوبینا: چکە، امو یەکە ▣ بچز آن.
زوپ: ۱) قیت، دەربەزیو، زەق ۲) دارەستی تەستوور ۳) بریتی لە کێز ۴) تەستوور و زەق ۵) گاشەبەرد ▣ ۱) برجسته، از دور نمایان:

٢) چماق؛ ٣) کتاب؛ ٤) آلت مرد؛ ٥) سنبر و سخت؛ ٥) خرسنگ.

زۆبا: ١) دارەستی تەستوور؛ ٢) کۆرەی تاگر لە کانزا ١) چماق؛ ٢) بخاری فلزی.

زۆب تەستوور: بریتی لە دەستەلات داری زالم کتاب از فرمانروای ستمگر.

زۆب زۆب: گەمەی جاو شارکێ لە تاو زاروکان بازی قایم باشک بچمها.

زۆبەك: دارەستی تەستوور چماغ؛ ئیلا چماق.

زۆبۆ: زلامی ئەنەلو تەوزیل نومند بیکارە.

زۆبە: ١) زۆبا، کۆرە؛ ٢) بەدەستی زۆرا؛ ٣) کوتەکی سەر زل؛ ٤) مزراخ مەزەق ١) بخاری؛ ٢) قهرا؛ ٣) گرز چماق؛ ٤) گردنا.

زۆت: زوتوقوت، زەلوت خربان.

زۆتا: ئەبەر ئەوە، بۆیە، سەبارەت از آن جهت.

زۆتا: گیایەکە لە ریحان دە ٥ کولی شینە گیاهی است شبیه ریحان با گلهای بنفش.

زۆتك: زۆبە نگا: زوبك.

زۆتك: لیواری کوتی قنگ؛ امتالە کەم زۆتکی زاناریوە کنارهٔ مقعد.

زۆتۆر: دل باسك کەسێ کە لە هەموشت تۆزە دەبێ زودرنج.

زۆتی: نەرم، دوعای بەیانی نفرین.

زۆج: گەمەیەکە بە وردەبەرد لەگەڵ زەت نوعی بازی با سنگ.

زۆحەل: خواردەمەنیەك کە زۆر هەزم دەبێ خوراك زودهضم.

زۆخ: ١) ئاسان بەکار؛ ٢) ئاسانایی، هێنر؛ ٣) خوش و کیم تێکەڵ ١) ئاسان؛ ٢) بازا؛ ٣) چرك و خون مخلوط.

زۆخ: زۆخ نگا: زوخ.

زۆخاڵ: ١) بەزی بەدن، خەڵور؛ ٢) تیلا، دارەستی تەستوور ١) زغال؛ ٢) چماق.

زۆخاو: زاخاو، مشت و ماڵ دانی تیغ صیقل تیغ.

زۆخاو: کیم و خوشی تێکەڵاو چرك و خونابهٔ مخلوط.

زوخرە: وردەکەبەرد سنگ.

زوخروك: زوخرە سنگ.

زوخرۆنەك: شوینی زۆر وردەکەبەرد سنگزار.

زوخم: ١) زق، لاشت، خوین، خوسان، خوس؛ ٢) بنی گیایەکی ئاڵی بون خوشە ١) سرمازیزه؛ ٢) بن گیاهی تلخ و خوشبوی.

زوخمە: جلیقە، کوتەمەی بن قوڵ، تیکەڵ پلاك.

زوخوز: وردەکەبەرد سنگ.

زۆخۆر: لەخواردنا پەلەکەر، پلەراخوار کسی که تندتند غذا بخورد.

زۆخی: دەستای شیرگەر، کەسێ تیغ راخاو دەداتەوە صیقل گر.

زۆر: ١) بۆش، فرەبە، گەلیك؛ ٢) هێز و توانا، داشت، ناقەت؛ ٣) ناهەق؛ ٤) هێز بەکار هێنان، (بەزۆری پێم دەکەن) ١) بسیار؛ ٢) نیرو؛ ٣) ظلم؛ ٤) زور و فشار.

زۆز: دەنگی زیری گریان، دەنگی گزی گریان صدای خشن گریه.

زۆزا: ١) زیرە؛ ٢) هێز، ناقەت؛ ٣) بۆش، دزی کەم؛ ٤) زلیو ناهەق؛ ٥) لەبۆلکەی چۆکی زۆشەن لە دەستایی؛ ٦) خەمبار و کزا؛ ٧) ناقابل، نۆزا؛ ٨) تماشاکرمنی بە جاوی زەق ١) زیرا؛ ٢) قوت، نیرو؛ ٣) بسیار؛ ٤) ستور؛ ٥) پاك نیسە در نشست؛ ٦) غمگین؛ ٧) ناخشنود؛ ٨) خیره نگاه کردن.

زۆزاڤیە: ناوی پۆ پاوان سهرابی، نام مردانه.

زۆزاڤیە: کەسێ بەبانی زو لەخەو راەەڵی سحرخیز.

زۆزات: ١) هەر زیەکەورە؛ ٢) گەنمە شامی ١) ارزن خوشەای؛ ٢) بلال، ذرت.

زۆزانی: ١) بەشی هەرەزۆر لە کۆمەڵ پتری خەڵك؛ ٢) بە زەبری هێز ١) اکثریت؛ ٢) زورکی، جبراً.

زۆزان: ١) زیرا، زنی برا؛ ٢) ناوی مەلەبەندو هۆزێکە ١) زن برادر؛ ٢) نام منطقه و عشیره‌ای است.

زۆزاری: سەر بە خێلی زۆزار منسب به ایل مزوزاره.

زۆزان: تیکەوە گلانی دو کەس بۆ بەکتر لە زەوی‌دان، ملاەر، ملانێ کشتی.

زۆزان: ١) زەوی زیر و بەبەرەی؛ ٢) دەستی بەبۆلکەی زیت ١) زمین زیر و سنگلاخ؛ ٢) دست دارای تیه‌های کوچك و لخت.

زۆزان‌باز: کەسێ کە کاری ملانێ کردنە کشتی‌گیر ماهر.

زۆزان بازی: ملانێ کشتی‌گیری.

زۆزان گرتن: ملانێ، زۆرانبازی کشتی گیری.

زۆزانەوە: خوروی بەزانەوە کە پێست هەستی پێ دەکا احساس سوزش در پوست.

زۆزانی: زۆزان کشتی.

زۆزانی گر: زۆزان باز کشتی گیر.

زۆزانی گرتن: زۆزانبازی کشتی گیری.

زۆزبالك: بای زۆر بەهێز رەشەبا تندباد.

زۆزبردن: دەرەقەت هاتن، قەوەت پێ شکان زور چیرەشدن.

زۆزبون: زۆزبردن زورچیرەشدن.

زۆزبگین: ئەسکەر سپح زورگی.

زۆزبلی: جەبەباز پرحرف.

زۆزبۆن: زۆاسن بەجاوزبلی خیره نگاه کردن.

زۆزبۆهاتن: کەوتنە تەنگانەوە زیر فشار واقع شدن.

زۆزبە: ١) زۆزانی؛ ٢) فرەبە زۆزا؛ ٣) زاڵبۆن ١) اکثریت؛ ٢) بسیار؛ ٣) جبرگی.

زۆزبەت: بەزۆری ناچارکردن وادار کردن.

زۆزبەسالدن: ١) زۆرهێنان؛ ٢) بە ئەزیەکی داگر بەدانۆن ١) فشار آوردن؛ ٢) فراگیرشدن.

زۆزبەسەلدن: زۆزبەسالدن نگا: زوربەسالدن.

زۆزبێژ: زۆزبلی پرگو.

زۆزچك: گردۆلەی رەملی بچوك تپهٔ ماسه‌ای کوچك.

زۆزچە: ١) جێشتی بەتری وشك کە لە تاوا دەبکولێنن؛ ٢) جێشتی کەشکاو ١) آش بسر؛ ٢) آش کشکاب.

زۆرخـاخ: ١) خۆلـی ئاش، ٢) جۆرگەی ئاش گێڕان ٣) مرۆڤی کە ئەسپاب ئامادە بکات ٤) ئاوەڵایی ئەسپاب.
زۆرخانە: شوێنی یاڵەوان بازی ٣ زورخانە.
زۆرخۆر: خۆرا ٣ برخور.
زۆردار: ١) بەهێزاو دەستەڵاتدار ٢) زاڵم ٣) لەگەشەو تورەیی، هەرانی بۆ دارو جێنەر (وەگۆڕی ٣) ١) توانا و فرمانڕەوا ٢) سەنگی ٣) بالندە وەڕۆ ئەبات.
زۆرداری: زاڵم، ناعەدلی ٣ ستمکاری.
زوردە: تەرکی دەخڵ و داخیلە ٣ ئەمرس ئلە و حوبات، دلیل.
زۆرزان: فامیدە، دانا، زانا ٣ فهمیدە، باعلومات.
زۆرزۆر: زۆرە زۆر ٣ صدای خشن گرنۆ بای.
زورقوتاك: جۆری هەنگ ٣ بیش زنبور عسل.
زورك: جافری، جۆری سەوزی ٣ جعفری، از سبزیها.
زۆرك: زۆران، بەیۆکەی زۆرت لە دەستا ٣ تۆ کوچك در هاموش.
زۆرگان: زۆرك ٣ تۆ کوچك در هاموش.
زۆرگر: کەسێ بەهێزی زۆری پێ دەگا لە بەشکردەدا ٣ برندەی سهم زیاد در قسمت.
زورگە: زۆرك ٣ نگا: زۆرك.
زوگوین: زوجەل ٣ سرج الهضم.
زۆرلێ کردن: ناچارکردن ٣ واداشتن به کاری.
زۆرلێ کرن: زۆر لێ کردن ٣ نگا: زۆر لێ کردن.
زورم: گورم، گرمە، دەنگی هەور ٣ تندر، صدای رعد.
زۆرم: بەهێزی زۆر، زۆرە ٣ اکثریت، اکثر.
زۆرملێ: زۆرداری، بەزۆر پێ کردن ٣ زورگوین، بەقوة قهریه.
زۆرمە: زورمە، بەهێزی زۆر، زۆرم ٣ اکثریت.
زورن: زۆرك، زەوی زەقی بەردەوی ٣ زمین سخت و سنگلاخی.
زورنا: زرنا ٣ سرنا.
زورناك: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ٣ گیاهی است دارویی.
زورناچی: کەسێ کە زورنا لێ دەدا ٣ سرنانواز.
زورناژەن: زورناچی ٣ سرنانواز.
زورنا زەدن: زۆرانی ٣ کشتی.
زۆروزەبەند: زۆر زەبەند ٣ بسیار و فراوان.
زۆروزەوەند: زۆروزەبەند ٣ بسیار، بەوفور.
زۆروون: دەم هەراش، چەندەڕا ٣ پراگ.
زۆروونا: زۆرەزا ٣ پراگ.
زۆرە: زۆر، دەنگی گرێ گریان ٣ نگا: زۆر.
زۆرە: ١) بەرەیکی زۆرە چەقۆی پێ تیژ دەکەن ٢) لەوردی گورگ ٣ ١) سنگ نیوەهان ٢) زورە.
زۆرە: جیلەی تیژ ٣ شیهۀ منور.
زۆرەبا: بای سۆی، هەوتیبەکی گرانە ٣ باد سرخ، توفی بیماری.
زۆرەبان باز: زۆران باز ٣ کشتی گیر.
زۆرەبان بازی: زۆران بازی ٣ کشتی گیری.

زۆرەبانی: زۆرانی ٣ کشتی.
زورەت: زورات ٣ نگا: زورات.
زۆرەزەمی: هێزو توانا ئاتی گرەهەو ٣ زورآزمایی.
زۆرەزۆر: دەنگی گریانی گرنەسەر بەك ٣ صدای خشن گرنۆ متوالی.
زۆرەس: میوە بان دەخڵی کە زۆر پێ دەگا ٣ زودرس.
زۆرەڤا: گوندێکە لە کوردستان ٣ روستایی در کردستان.
زۆرەڵەوەوەیەلا: بەحاسەب زۆر بەسیایی ٣ آهسته، بوامکی.
زۆرەکی: بەخورتی، بەزەبری هێز، زۆرملی ٣ قهراً.
زۆرەملێ: زۆرملی، بەخورتی ٣ قهراً.
زۆرەوان: زۆران ٣ کشتی.
زۆرەوانی: زۆرانی ٣ کشتی.
زۆری: ١) برایی، زورما ٢) بەخورتی، بەزۆر، بەناعەدلی ٣ ١) اکثریت ٢) زورکی.
زۆری: گرمەڵەی ئاوسلە، گرمی مریۆی ئاورگ ٣ کرم کلو.
زۆرین: لۆرانەن ٣ زورە کشمین.
زۆز: ١) بیابی هەوارگە ٢) گیایەکە لەئاوا دەڕوێ ٣ ١) کوه ییلاقی؛ ٢) گیاهی است آبی.
زۆزان: ١) کۆوان ٢) هەوارگەی کۆچەران ٣ ١) کوهستان ٢) ییلاق.
زوزك: ئەرزە، لە سەرمان ٣ ارزش از سرما.
زۆزك: ١) هەوارگەی بچووك: کۆشتانوکە ٢) ناوی چیایەکە لە کوردستان ٣ ١) ییلاق کوچك ٢) نام کوهی در کردستان.
زۆزۆ: ١) زۆر بەچەلە، گەنەکی بەد ٢) زۆر لەمێزینە، لە زامەوەی مۆرە ٣ ١) فوراً ٢) در گذشتۀ دور.
زۆژە: زۆرجە ٣ نگا: زۆرجە.
زۆسان: زیان ٣ زمستان.
زوشك: مۆشك، دەمارە کوڵ ٣ عقرب.
زوغم: زوقم، سیخوار ٣ سرماخورده.
زوف: زاڤ ٣ زاف.
زوفان: زمان ٣ زبان.
زوفت: ١) پرلوپسز، دارمالی ٢) زەزەل، جرۆك، زۆك، چکوس، دەس قوجاو پسکە ٣) زر ٣ ١) مالامال ٢) خسیس ٣) زر.
زوك: هەزاریی ٣ هزاری.
زوقر: ١) زر ٢) پنجەم زەگەز ٣ ١) زر ٢) اصل و نسب.
زوقری: زری ٣ خشونت.
زوق: ١) زوب، لەجێ دەریەزی، قیمەو بۆگ لە سەر شتێ ٢) وشکەو زق ٣) باڵ پێوەدان، دەڵەك ٣ ١) برجسته، برآمده ٢) خشك و خشن ٣) هول دادن.
زوق: دەنگی تیژی مندال، زاق ٣ صدای زیر و بلند بچه.
زوقم: ١) زق، سیخوار، خوین ئالنت ٢) دەرمانی ئاسەوەرکون زاق زەهر ٣ ١) سرماخورده، تر ٢) سم.
زوقورتمە: مستەکۆڵە، مشتی قوجار ٣ مشتمله.
زوقولمە: زوقورتمە ٣ مشتمله.

زوك: زوب، زۆق [ف] برچسب.
زوگری: ناوی هۆزێکی کوردە لە تیرەی مەسانی سۆزاوی دەژین [ف] طایفەای از کردها کە در ارسنان شوروی هستند.
زوگە: بەلە بکە، بەرەن [ف] شتاب کن.
زوگەزوگ: ناڵەناڵ [ف] ناله و زاری.
زوگین: دڕ بەدان، پشوو [ف] دیر بەد، از دیر باز.
زول: ئەلادەی ملی سەگ و ئاژەڵی لە قامیش [ف] قلادهٔ چرمی.
زوڵ: ۱) پیچ، پێچ، چۆڕ ۲) پارچەی بڕاو لە چەرم ۳) لە باش وشەی زەوە واتە: جوان و بەدڵ، (زەوو زوڵ و تەرم و توڵ) [ف] ۱) حرامزاده، غیرطبیعی ۲) برشی از چرم ۳) بعد از کلمهٔ مزدوجه بمعنی بسیار.
زول قوتلك: جۆری هەنگ [ف] سنگ (نوعی عسل).
زولاخ: پەیاخ، تیلا [ف] جمالی.
زولاك: زیلی، پارچەیەکی بڕاو لە چەرم [ف] تکه چرم.
زولاڵ: ۱) زەوانی بۆ دەنگو ئاواز ۲) زۆڵی و ساقی بۆ ئاو [ف] ۱) صافی صدا ۲) روشنی آب زلال.
زولف: زلف [ف] زلف.
زوڵك: ۱) خۆری و بیکارەو بێ جوانی ۲) داهێنەرێکی کە دەرەنگ دەکوڵێ [ف] ۱) بیکاره و بی هنر ۲) دانهٔ دوبرز.
زوڵە: ۱) داهێنەری نە ئەڵوك زوڵك ۲) پارچەی لە چەرم بڕاو [ف] ۱) دانهٔ دوبرز ۲) برشی از چرم.
زوڵەك: ۱) زوڵە ۲) پارچەی نەتاك لە گۆشت ۳) مێوەی ئاڵو بە کەپشتو [ف] ۱) نگا: زوڵە ۲) شرحه گوشت ۳) میوهٔ آلو.
زوم: ۱) زوم ۲) چەورایی [ف] ۱) نگا: زوم ۲) چربی.
زوم: هۆبە، کۆمەڵە زەشتاڵی لە دەوری بەکتر [ف] او به، دستهای سیاه چادر گرفتن.
زومب: کوتکی زێی تاسین بۆ بەرد شکاندن [ف] پتك آهنی.
زومدار: چەورە [ف] چربه.
زومە: زوم، هۆبە [ف] نگا: زوم.
زونا: گیایەکی گوڵ شینە [ف] گیاهی با گل کبود.
زونب: کوتکی تاسن [ف] پتك آهنی.
زونج: زنج، زەنج، جیمەنی تاوەڵین [ف] چمن آرا.
زونگ: ۱) زونج ۲) زەمینی هەمیشەغوڕ شل، باتلاغ [ف] ۱) چمن آرا ۲) باتلاق.
زونگ: گۆشتی قیمەکراوی دەباو زەخوڵە تاخەنراو باسترمە، باسترمە [ف] سوسیس.
زوه: ۱) زاوە ۲) زیلك، زیرکە [ف] ۱) اولاد ۲) چوبی پوسته.
زوها: ۱) زوا، وشك ۲) زەق، سەخت [ف] ۱) خشك ۲) سخت و سفت.
زوهانگ: زوانگ، سەرە کلکەز [ف] لاغر خشك کن.
زوهو: چەورایی، چەن زۆنەز [ف] چربی بد.
زوهون: زەمینی تاوەڵین، زەوی شل لەبەر تاوەڵانەن [ف] زمین آرا.
زوهوم: ۱) چەوری، چەورایی ۲) بیخۆر [ف] ۱) چربی ۲) آنچه با نان خورند.

زویر: ۱) زۆر، ناقابیل ۲) خەمگین و مات ۳) تۆزە و لەشەر [ف] ۱) ناراضی ۲) غمگین ۳) خشمگین.
زویرا: ۱) زۆب، تۆزە، ناقابیل ۲) خوین شیرین ۳) کزو خەمگین [ف] ۱) ناراضی ۲) سیاه روح ۳) غمگین و بکر.
زویل: ۱) زوڵە، پارچەی لە چەرم بڕاو ۲) بیزو [ف] ۱) برشی از چرم ۲) حرامزاده.
زویل: زیل [ف] آشغال.
زوین: ۱) کزو لاوان لەشەر ۲) خەمبار و پەژیشان [ف] ۱) زبون لاغرمردنی ۲) زار پریشان.
زه: زن، بیرەك [ف] زن.
زهار: حەزبا، هەزەیها [ف] ازها.
زهاك: زهار [ف] ازها.
زهت: ۱) زەب، زوبت ۲) زەق، سەخت [ف] ۱) برچسب ۲) سخت.
زهبت: داگیر کردن [ف] غصب.
زەبارە: زەبرە، هەرەوەز [ف] تعاون روستایی.
زەبر: ۱) لیدان، لێدان ۲) بەتهیم داگرتن ۳) توانایی، ناقەت [ف] ۱) ضربت ۲) غلتار ۳) قوت و توان.
زەبریەدەست: ۱) خورت، بەهێز و توان ۲) کارامە لە زانینی کاردا [ف] ۱) نیرومند ۲) ماهر.
زەبەرداڵ: ۱) بەدەن کە خەڵك لێی بترسن ۲) زۆر بەهێز [ف] ۱) آدم سهمگین ۲) نیرومند.
زەبروزەنگ: ئەرشت لە حوکم کردنەدا [ف] قاطعیت در حکم.
زەبرە: قامیو بەهرەی بەزەیدان [ف] بهره و نتیجهٔ قمار.
زەبرەقون: برشی لە هێلکەمەل [ف] کتابه از تخم مرغ.
زەبرەقونە: زەبرەقون [ف] نگا: زەبرەقون.
زەبلك: پەلك، لەنەر [ف] سای با.
زەبلوق: لوس و ساف لە دەستان، خولی [ف] صاف و هموار در لمس.
زەبلەك: ۱) ماسوولەی گۆشت ۲) زەخوڵە لەسوورە [ف] ۱) عضله ۲) روده بزرگ.
زەبون: ۱) کزو لاواز ۲) بیچارەو لەغەر [ف] ۱) لاغر مردنی ۲) بیچاره.
زەبەر: بەکێ لە براوی پێی لەلەو پێکە، سەر [ف] قدحه، زن.
زەبەردەست: لێزان، کارامە [ف] ماهر.
زەبەژ: تۆڵی، شقی، هانی، حەبەش [ف] هندوانه.
زەبەش: زەبەژ [ف] هندوانه.
زەبەلاح: زەلحورت، تەزەی ناقوڵا [ف] قوی هیکل، بدقواره.
زەبەلاغ: زەبەلاح [ف] نگا: زەبەلاح.
زەبەلوح: زەبەلاح [ف] نگا: زەبەلاح.
زەبەلوخ: زەبەلاح [ف] نگا: زەبەلاح.
زەبەلوق: زەبلوق [ف] نگا: زەبلوق.
زەبەن: جوغر، جنگای بڕگیاو قامیش و پوشەلان [ف] علفزار و مزارع آجره.
زەبەلە: ۱) زەبەن ۲) قرە، بۆاش، زۆر، ئەوەو زەبەلە [ف] ۱) مزارع آجره ۲) زیاد.

زەبەندە: زەبەند [ف] نگا: زەبەند.
زەبەنگ: زەبەند [ف] نگا: زەبەند.
زەپ: ۱) زوب؛ ۲) نەزەی تەنسوور [ف] ۱) برجسته؛ ۲) لنجهور.
زەپرتی: ۱) بزن، توڕەبەگر؛ ۲) لەچەن لاواز [ف] ۱) محول؛ ۲) لاغر و زبون.
زەپ زەپ: زامجوورت [ف] لنجهور.
زەپەزەپ: داڕمال، ترە، پڕپڕ [ف] مالامال.
زەج: ۱) زج، جۆرێ گەمە بە وزلکەیەوە؛ ۲) خۆشاڵی، خۆزیاد کەر [ف] ۱) نوعی بازی با شن؛ ۲) مزاحم گرانجان.
زەچە: بۆچی، لەبەر چی [ف] از چه، برای چه.
زەحف: ۱) زۆر، فرە، بۆش؛ ۲) دڵ بۆراندنەوە [ف] ۱) بسیار؛ ۲) ضعف.
زەحفەران: زافران [ف] زعفران.
زەحفەرانی: بە ڕەنگی زافران [ف] زعفرانی رنگ.
زەحمەت: بەیەت، زامەت [ف] زحمت.
زەحین: حاڵەقرە [ف] اسهال.
زەخ: دڵ، دڵاو، مەزن [ف] بزرگ‌جثه.
زەخت: ۱) حەقرە؛ ۲) سنەی کەوڵ؛ ۳) بامبو [ف] ۱) سطل، سبدخوشکه؛ ۲) سطلچه؛ ۳) مهبر.
زەختە: زەخت [ف] نگا: زەخت.
زەختین: گیای تازەڕواو [ف] گیاه تازه سر برآورده.
زەخم: ۱) جیای سەهست و دیوار؛ ۲) زام، برین؛ ۳) زەلام، گەنج، مل‌ئەوی [ف] ۱) کوه منیع؛ ۲) زخم؛ ۳) تنومند.
زەخمان: چەرمێ کە تاوزەنگی لەدابە، قامچی تاوزەنگی [ف] چرم رکاب‌بند.
زەخمی: زامار، بریندار [ف] زخمی.
زەخمە: زوخمە [ف] پلکت.
زەخمەل: برین، زام [ف] زخم.
زەخمەرە: تاسمی بەرە کەوا [ف] آستر.
زەخەل: ۱) دەغەل؛ ۲) بارەی قەڵب [ف] ۱) ناروزن؛ ۲) سکهٔ بدلی.
زەخیرە: تازووە [ف] انبوهه.
زەدار: خاوەن‌زێر، کەسێ کە زێی هەبێ و بەن نەبێ [ف] متمول.
زەدە: عەیب، کەم‌ئاڵو، مالی گرباری [ف] عیب، زیبه.
زەدەدار: عەیبدار [ف] زیبدار، معیوب.
زەر: ۱) لە ڕەنگی تاڵتوت، زەرد؛ ۲) لیشە شاخی بڵند [ف] ۱) زرد، طلایی رنگ؛ ۲) صخرهٔ بلند در کوه.
زەڕ: ۱) تاڵتوت، ئەلا؛ ۲) خوسار، زەڕ؛ ۳) مەنگی بەرزی کەر [ف] ۱) طلا؛ ۲) زیان؛ ۳) بزغر الاغ.
زەرک: ۱) تۆسکاڵی کەسۆسکە؛ ۲) جۆرەیەکی بەحر و بەیدان زەرا [ف] ۱) کمترین مقدار؛ ۲) سیما.
زەرات: زەرات [ف] نگا: زەرات.
زەراڵ: زەراو، زار [ف] زهره.
زەراڵە: کونی دیوار، کون لە دیوار [ف] سوراخ در دیوار.
زەران: زریان، زلان [ف] باد جنوب.
زەرانەن: دەنگ هەڵبڕین کەر [ف] عرعر سردادن.
زەرانین: زەراخین [ف] عرعر سردادن.
زەرانیق: حەنەر، حەو [ف] الاتلنگ.
زەراهی: ڕەنگ تاڵتوتی، زەردی، زەرەیی [ف] زردرنگی، زردی.
زەرایی: زەراهی [ف] زردرنگی.
زەرب: زەبر [ف] ضربت.
زەربافە: مەلیکی بچووکی زەردی دەنگ خۆشە [ف] پرنده‌ای کوچک شبیه قناری.
زەربەش: ۱) شفتی، شۆڵی، هەنی، جەبەش، زەبەش؛ ۲) تاماڵ زەرد [ف] ۱) هندوانه؛ ۲) رنگ مایل به زرد.
زەرەبەلی: بە کەسێ دەڵێن کە بازیەی زەری دەبەرد دەکا [ف] زرنه‌پوش.
زەرعی: زەرەیی، جۆرێ دارێ [ف] نوعی بید.
زەرف: ۱) لیدان، زەرب؛ ۲) کوتران [ف] ۱) ضربت؛ ۲) کوفتگی.
زەریان: زەرەیان [ف] نگا: زەرەیان.
زەریانن: لیدان، لێخستن، کوتان [ف] زدن، کوفتن.
زەریچی: ڕەنگ زەرد و لاواز [ف] لاغر زردرنگ.
زەریبان: لیدراوی، کوترلاوی [ف] زده شدن، کوفته‌شدن.
زەرئاڵ: زەرەلاوی زەماهوو [ف] زردانهٔ قی.
زەرلک: ۱) گیایەکە بەلی بێ زەرە دەکەن؛ ۲) بن‌گەلای توتن؛ ۳) زەرایی ناو هێلکە، زەردەلە؛ ۴) جۆرێ ترێ [ف] ۱) گیاهی که ریش را بدان زرد کنند؛ ۲) برگ زیرین توتون؛ ۳) زردهٔ تخم‌مرغ؛ ۴) نوعی انگور.
زەرلکە: جۆرێ کەمەی درشت و زەرد، (کەلمە زەرلکە) [ف] نوعی کلم.
زەرخەری: جێی کڕاوا [ف] بلندهٔ زرخرید.
زەرخەرید: زەرخەری [ف] بلندهٔ زرخرید.
زەرد: ۱) بە ڕەنگی تاڵتوت، زەر؛ ۲) لیشە شاخی زۆر بڵند؛ ۳) جۆرێ کانزای زەرد، برنج [ف] ۱) زرد؛ ۲) کوه سنگی بسیار بلند؛ ۳) آلیاژ برنج.
زەردالو: هەڵوچە باوە، هەلوکازەر [ف] آلو زرد.
زەردالی: ۱) زەردالو؛ ۲) قەیسی [ف] ۱) زردآلو؛ ۲) توانشک.
زەردأو: ۱) زەرئاڵ؛ ۲) گوندێکی کوردستانە [ف] ۱) صفرا، زردابهٔ قی؛ ۲) روستایی در کردستان.
زەردایی: زەراهی [ف] زردی، زردرنگی.
زەردباو: تامالی زەرد، زەردهێنی [ف] متمایل به زردی.
زەردبوون: بریتی لە: ۱) تاوێن گەیشتنی خەڵیە؛ ۲) کوانی لەسەر مەریبوون؛ ۳) ڕەنگ بەزین [ف] کنایه از: ۱) شروع رسیدن غله؛ ۲) شروع داشتن دهانهٔ دمل؛ ۳) رنگ باختن.
زەردکردن: ۱) گیا لە تاوی گەرما نیوە کوڵ کردن؛ ۲) ڕەنگاندن بەزەرد؛ ۳) ڕەنگ بردن بەهۆی ترساندن [ف] ۱) نیمجوش کردن سبزی؛ ۲) رنگ‌آمیزی با زرد؛ ۳) ترساندن که موجب رنگ باختن شود.
زەردلی: شەڵاڵە، شەڵاڵی، قەیسی [ف] زردآلو.
زەردوزۆڵ: زەردی زۆرجوان و تاسک [ف] زرد دلپسند و زیبا.

زەردەوسۆر: بریتی لە مەلاکی جوانکیلە کتێبە لە بەیەمەی زیبا.
زەردەوڵە: ۱) زەردەڵە؛ ۲) زەردەمارزە ۱) ڕەنگ زەرد لاغر؛ ۲) بڕەدەی
لست قناری مانند.
زەردەوڵە: ڕەنگ زەردی لاواز ڕەنگ زەرد لاغر.
زەردەوێی: ۱) لەخۆشیەکسە ڕەشکەو چاو زەرد دەکات؛ ۲) بەلایەکی
بڕەجەسارە؛ ۳) جۆرێ مۆرووی بچووکە لەخۆشی زەردەوێی دار هەڵی
دەگرێ ۱) بڕقان؛ ۲) نوعی آفت شالیزار؛ ۳) نوعی مهرە برای دفع
بڕقان.
زەردە: ۱) زرد؛ ۲) تیشکی تاو لە بەیان و ئێوارەدا؛ (زەردە لە سەرانی دا.
زەردە بەزێ ئێوارە)؛ ۳) جۆرێ ماسی؛ ۴) هەڵواسی گۆزەا؛ ۵) ناوی
گوندێکی کوردە بەعەسی ویرانی کرد ۱) تەشی؛ ۲) تابش آفتاب
بامداد و غروب؛ ۳) نوعی ماهی؛ ۴) حلوای هویج؛ ۵) نام روستایی
در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
زەردەبی: جۆرێک داری بی بە نوعی بید.
زەردەبێ: بەمێی زەردە میوەی بە رسیدە.
زەردەپەڕ: ۱) تیشکی تریاک ڕۆژاوایۆن؛ ۲) جۆرێ مەوزەی سەر ئاو
۱) تابش آفتاب هنگام غروب؛ ۲) نوعی جزء روی آب.
زەردەچو: ڕەگەگیایەکی وشکەوە کراوە بۆ ڕەنگ جوان کردن دەیکەنە
جشنەوە زردچوبە.
زەردەچۆ: زەردەچو زردچوبە.
زەردەچەوە: زەردەچو زردچوبە.
زەردەچیوە: زەردەچو زردچوبە.
زەردەخۆ: بزە، زەردە تبسم، لبخند.
زەردەخەنە: زەردەخۆ، بزە تبسم.
زەردەدرک: مرووەزەردە زردچار.
زەردەزێڕە: ۱) زەریاف، زرگەنە، زرگشاف؛ ۲) زەردەواڵە، زەرگەنە
۱) نگا: زەریاف؛ ۲) موسچە زیور زرد.
زەردەسیری: گیایەکە بۆ دەردی دەدرێ گیاهی است دارویی.
زەردەقوڕە: جۆرێ مارمیلکەی کەسۆرو مرز آفتاب پرست. نوعی
مارمولک.
زەردەکەن: بزە، زەردە، زەردەخەنە تبسم.
زەردەکەنی: زەردەکەن تبسم.
زەردەلەپەڕ: ناوی تریک ئاوایۆن، زەردەپەڕ آفتاب هنگام غروب.
زەردەلو: ۱) هەڵوزەپایزی زرد؛ ۲) شیلانە، تەپسی ۱) آلو زرد؛
۲) زردآلو.
زەردەڵمە: ۱) زەردۆڵمە؛ ۲) میوەی لەسەرناو وشکەوە کراو ۱) لاغر
زردرنگ؛ ۲) میوه در آفتاب خشکیده شده.
زەردەلی: شەڵانی، شیلانە زردآلو.
زەردەمار: مارێکی زەهردارە نوعی مار سمی.
زەردەواڵە: ۱) زەریاف، زەردەزێڕە؛ ۲) زەرگەنە ۱) نگا: زەریاف؛
۲) زنبور کوچاند موسه.
زەردەوان: کەسێ کە لە کەزو کێڵەدا ئازایە کوهنورد.
زەردەوەلی: مەلیکە زەردو باڵزەش، جۆخۆرە بڕەدەی زرد سیاه بال.
زەردەوێ: مۆرووی زەردی کە تەخۆشی زەردۆیی هەڵی دەگرێ مهرهٔ
دفع بڕقان.
زەردەیی: زەردۆیی بڕقان.
زەردی: ۱) تەخۆشی زەردۆیی؛ ۲) زەنگی زەرد ۱) بڕقان؛
۲) زردرنگی.
زەردی زێڕکا: جۆرێ هەنجیر نوعی انجیر.
زەردیلە: زەردەزێڕە، زەریاف نگا: زەریاف.
زەردیشە: ۱) زەردیشە؛ ۲) بریتی لە زێڕو خشڵی زنان ۱) زردهٔ
تخم مرغ؛ ۲) کتابه از طلا و جواهرات زنانی.
زەردیشە: زەردایی ناو هێلکە زردهٔ تخم مرغ.
زەردیوەزە: زەردەوەلی بڕەدەی زرد سیاه بال.
زەردیوی: زەردۆیی بڕقان.
زەرزاقی: تیرە تکری ڕۆژ بەکەیفو زەوق زرهر شاداب.
زەرزا: ناوی هۆزێکە لە کوردستان نام عشیرتی در کردستان.
زەرزاڵیق: حیدرحۆ الاکلنگ.
زەرزاڵی: ناوی کوتمی و دڤشاو نوعی سلوا.
زەرزەبالی: زەرد هەڵگەڕاو لەبەر تەخۆشی از بیماری زردرنگ شده.
زەرزەنگ: ۱) تاج؛ ۲) تەرپی ۱) نگا: تاج؛ ۲) نگا: تەرپی.
زەرزەواند: سەوزی جات سبزیجات.
زەرزی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی ویرانی کرد از روستاهای
کردستان که بعثیان ویرانش کردند.
زەرشک: داریکە تیکوڵەکەی بۆ دەرمان دەشێ نام درختی.
زەرف: ۱) دەفەر؛ ۲) پاکەت؛ ۳) شەباوی (زەرفی نەم کاری تیە)
۱) ظرف؛ ۲) پاکت؛ ۳) فرصت، لیاقت.
زەرفین: گەمەیەکە بە چەند فینجان دەکرێ نوعی بازی با فنجان
زەرق: ترووسکە، بریقە درخشش.
زەرق وبەرق: زەرق درخشش.
زەرقی: بەترووسکە درخشان.
زەرقیس: ۱) ترووسکەدان؛ ۲) زۆیبۆن، هەڵتۆقین ۱) درخشیدن؛
۲) برجسته شدن، برآمدن.
زەرگ: ۱) تاسی مسی بچووک؛ ۲) جۆرێ ترێ، زەرگە؛ ۳) زەردیشە
۱) طاس مسین؛ ۲) نوعی انگور؛ ۳) زردهٔ تخم مرغ.
زەرگە: تیکوڵە گوزێی شین پوستهٔ سبز گردو.
زەرگردن: زەردکردن نگا: زەردکردن.
زەرگفت: ڕەنگی زەردی تاڵتۆنی ڕەنگ نقاشی طلایی.
زەرگەشاف: ناوی زەردەپەڕ تابش خورشید هنگام غروب.
زەرگەش: بە تاوەزێ سواغ دراو آب طلاکاری شده.
زەرگی: زەردۆیی بڕقان.
زەرگ: ۱) شیشی دەروێشان؛ ۲) جۆرێ تیرەی سی جۆجی مارێکی
کورت ۱) سیخ درویش؛ ۲) تیرهٔ کوتاه، خشت.
زەرگاڵ: ۱) پێڵاوی لە مۆچستدراو؛ ۲) گۆرەیەی تا بەر ئەژنۆ

٣) بەماتیچ [ف] ١) یا: تایەی موین؛ ٢) جورات بلند تا زانو؛ ٣) ـماتیچ

زەرگۆز: زرگۆز [ف] نگا: زرگۆز.

زەرگە: ١) برێکی لە پیاوی بڵندبەباڵای باریکبر فیت؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان بەشی وێرانی کرد [ف] ١) کتابە لە لاغرانداو بلند؛ ٢) لە رووبەڵای وێرانی سەدەی کردستان توسط بحیان.

زەرگەشە: زەردەواڵە، جانەوەرێکی باڵداری زەردە کە مێش گەورەترەو جرۆی هەیە [ف] زەرد زرد کوچك، موسه.

زەرگەنەن: ناوی گوندێکە [ف] نام دهی.

زەرنشە: ١) جەشنی بەرەنسی؛ ٢) گوزاڵک، کاڵک کە مارانە، تاڵکە [ف] ١) خطرناك، بیمناك؛ ٢) هندوانەی بوجهل.

زەرنوق: جەوراتی کەم لە سەر ناوی جنشت [ف] جری کم بر روی آش.

زەرنوقاو: زەرنوق [ف] نگا: زەرنوق.

زەرنەقوشە: ١) قاڵکی قوڕی، تلیا تاڵی؛ ٢) زەنەقوشە، سوڕەساعە [ف] ١) انگشت وسطی؛ ٢) بچه گنجشك پرد نیاورده.

زەرنیخ: کانزایەکی زەردە، جۆرێ گۆگردە [ف] زرنیخ.

زەرنیق: زەرنیخ [ف] زرنیخ.

زەروڵ: زاڵو [ف] زالو.

زەروڕ: خۆش‌زەو، جیا [ف] سریع السیر.

زەروڕی: ١) پۆیست، پێداویست؛ ٢) ناچاری [ف] ١) لازم، بایا؛ ٢) ناچار.

زەروڕی: ١) پۆیستی؛ ٢) ناچاری؛ ٣) برێکی لە ئاوەدەست [ف] ١) لازم؛ ٢) ناچاری؛ ٣) کتابە از مستراح.

زەروکی: جەخۆشی زەردۆیی [ف] یرقان.

زەروڵە: کەتان [ف] نگا: کەتان.

زەروڵە: زەرباف، زەردەزێرە [ف] پرندەای است قناری‌سان.

زەرە: ١) جۆرێ هەنجیر؛ ٢) وردیلە، هەرد، وردە [ف] ١) نوعی انجیر؛ ٢) ذره.

زەرەبی: زەردەبی [ف] نوعی بید.

زەرەبێن: خۆرئاوابون، خورشەیە کە شت لە بەر چاو زاڵ دەکا [ف] غروب.

زەرەف: خوسان زمان [ف] ضرب زبان.

زەرەڤ: زەرەف [ف] ضرب زبان.

زەرەقیاڵەوە: لە خۆشیان‌دا جێ‌ئۆڵەوە [ف] از فرط خوشحالی در پوست نگنجیدن.

زەرەڵە: ١) مڵوانکەی لە کاربا؛ ٢) زەرەئۆی [ف] ١) گردن‌بند از کهربا؛ ٢) یرقان.

زەرەکە: زەنجە [ف] زنجه.

زەرەکەو: زەکەو [ف] نگا: زەکەو.

زەرەنف: گیایەکە بۆ دەرمانی ئازاڵ دەبێ [ف] گیاهی است دارویی.

زەرەنگ: زەرەند [ف] نگا: زەرەند.

زەرەنجیر: جۆرێ هەنجیر [ف] نوعی انجیر.

زەری: ١) حوانی جێی‌ئەستی ئاشتاڵ‌زەرا، سەوزەڵە، سەوزە؛ ٢) دەریا.

زەریا [ف] ١) زریای سەزەرنگ؛ ٢) دریا.

زەرێ: ١) بارەیەکی زەلەزێر؛ ٢) زەرانەی [ف] ١) بارچه زری؛ ٢) خرخر کشید.

زەریا: زێن، زریا، دەلیا، دەریا، بەحر، بەهر [ف] دریا.

زەریان: کەپاتوی ماڵ [ف] کدبانو.

زەریف: داگر، دڵەسەد [ف] دلنشین.

زەریقان: گەمیەوان، ناوی لە سەر گەمی کار دەکا [ف] کشتیبان، ناوی.

زەریق: تیروژی سەرلەبەیان [ف] درخشش اول آفتاب.

زەریقین: ئەوەتیشەوەی هەوەڵ ناوی بەیانی [ف] درخشیدن تابش نخستین خورشید.

زەریلە: زەرباف، زەردەزێرە [ف] گنجشکی زرد قناری‌سان.

زەریوەن: زەرەند [ف] گیاهی دارویی.

زەعفران: زافەران، زافران [ف] زعفران.

زەعفرانی: زافرانی، زافرانی [ف] زعفرانی.

زەعیف: ١) لاوان کز، داڕۆشت؛ ٢) بێ تاقەت [ف] ١) لاغر؛ ٢) ناتوان.

زەعیفە: برێکی لە زێ [ف] کتابه از زن.

زەغەل: بەسەڵ، باعەسەڵ [ف] باسره، بدل.

زەغەڵ: زرنگی فێڵباز [ف] زند بازوزن.

زەفت: ١) زەت؛ ٢) داگیر کردن؛ ٣) تاکا لی‌پۆن [ف] ١) نگا: زەت؛ ٢) مصادره؛ ٣) نگهبانی.

زەفتیە: پیاوی داڕۆکە، پۆلیسی ناوشار [ف] پلیس شهری.

زەفحەران: زافران [ف] زعفران.

زەفحەرانی: زافرانی [ف] زعفرانی.

زەفەر: سەرکەوتن، زاڵبوون [ف] ظفر.

زەفلوف: زەخوڵەی تەسڵ [ف] بیماری‌ئه کلفت.

زەقلەڤاڵ: ماسۆکە، مایچە [ف] عققه، ماهیچه.

زەقوڵ: زێ کە زور دەزێ [ف] زنی که بسیار زاید.

زەقەن: زاڵبوون [ف] ظفر.

زەقی: هەرد، خاك، زەوی، هەرد [ف] زمین.

زەقیاتە: باغی زەوی [ف] مالیات زمین زراعتی.

زەقیبەت: تەندازیاری هەرەیوان [ف] مهندس مساح.

زەقیر: ١) زۆر، زۆبەر؛ ٢) تاریزوی گان [ف] ١) ناخشنود؛ ٢) هوس جماع.

زەق: ١) زێ، خوبەر؛ ٢) بەستەڵەق؛ ٣) زوب [ف] ١) سرمسار بیزه؛ ٢) بخندان؛ ٣) برجسته، برآمده.

زەقلو: زەقاو [ف] نگا: زەقاو.

زەقت: تەقیرە [ف] سیخ راندن الاغ.

زەقالن: وەیکەتین هێنانی ماڵ [ف] خندانیدن بچه.

زەقنە: هەرەتاڵ، زۆرتاڵ، زەهەر [ف] بسیار تلخ، زهر.

زەقنەپوت: زەقنە، وتەیەکی جوینیلوبە وەك زەهرەمار [ف] نگا: زەقنە. سخنی است بجای کوفت و زهرمار.

زەقنەبیت: زەقنەپوت [ف] نگا: زەقنەپوت.

زەقنەپوت: زەقنەپوت [ف] نگا: زەقنەپوت.

زەقنەموت: زەقەموت [ک] نگا: زەقەموت.
زەقە: جاری لیک بەدرێ (هەر زەقەی جاری دێ) [ک] جنتو بازو خیره.
زەقەل: زەخەل [ک] نگا: زەخەل.
زەقین: تریقاندوی مناڵ [ک] خندهٔ بچه با صدای بلند.
زەک: زەق، زوبا، (بەر زەک وانا: پێش زەق) [ک] برجسته، برآمدگی.
زەکات: بەشی شوما لە دارایی [ک] زکات.
زەگر: زلرگە، وردەبەرد [ک] سنگ خورد شده.
زەگرەگە: زەبەلاح، زلەو، زلەزرت [ک] قوی‌هیکل، لندهور.
زەگوردە: زەگرەگە، زلەو [ک] لندهور، تنومند.
زەگەردوگ: زەگرەگە، زلەو [ک] لندهور، تنومند.
زەل: ۱) قامیش، چیت، چیشک؛ ۲) گیایەکی سێ سوچە لە باڵاغ دەڕوێ؛ ۳) باڵاغ، هەروەی بەرزی هێل؛ ۴) خلیسکان [ک] ۱) لیز؛ ۲) گیاهی است که در بالای رویه؛ ۳) بالای؛ ۴) لیزگاه.
زەڵاتە: خەیارو خەماتەو سەوزی وردکراوی تێکەڵ کراو [ک] سالاد.
زەڵاڵ: زەڵاڵ [ک] نگا: زەڵاڵ.
زەڵام: زلام [ک] نگا: زلام.
زەڵامەڕێ: پیادەڕێ، ڕێگەیەک کە سوار نەتوانێ پێا بڕۆا [ک] راه پیاده که سوار نتواند از آن عبور کند.
زەڵان: ۱) زۆرسان، زلان؛ ۲) خلیسکان؛ ۳) لە ڕێگە ڕێت بردن؛ ۴) گوندێکی کوردستانە بەمەسی وێرانی کرد [ک] ۱) باد جنوب؛ ۲) لیز خوردن؛ ۳) از راه منحرف شدن؛ ۴) از روستاهای کردستان که حکومت بعث ویران کرد.
زەڵاندن: ۱) خلیسکاندن؛ ۲) لە ڕێگە کلا کردن؛ ۳) لەوەڕاندنی زگ [ک] ۱) لیز دادن؛ ۲) از راه منحرف کردن؛ ۳) شکم‌چرانی.
زەڵانەوە: هێنان بۆ ماڵی خەڵکان، ئازدن [ک] مهمان بر دیگران تحمیل کردن.
زەڵانەوە: خۆ بەسەرخەڵکا سەپاندن بۆ خواردن و نوستن [ک] مزاحمت مهمان گرانجان، خود را برای خور و خواب تحمیل کردن.
زەڵق: لکان، چەسپین [ک] چسبیدن.
زەڵقاندن: لکاندن، چەسپاندن [ک] چسباندن.
زەڵک: ۱) زراوی گیاندار؛ ۲) لاسکە گیای باریکی بنکەڵ [ک] ۱) زهره؛ ۲) ساقه گیاه باریک و خشک.
زەڵکاو: باڵاغ [ک] بالای.
زەڵکۆ: باڵاغ و قامیشەڵن، قوڕی [ک] بالای و نیزار.
زەڵکە: شوڕەی ڕۆژو بنام [ک] شوربای بی‌مزه.
زەڵگ: زراوی گیاندار [ک] زهره.
زەڵم: ۱) ئاوی ئوڕ لەسەر؛ ۲) ئاوی چەمێکە لە کوردستان [ک] ۱) آب کمر با لایهٔ رویهٔ سرخ رنگ؛ ۲) نام رودی در کردستان.
زەلو: زەوی، زاڵو [ک] زالو.
زەلوت: ۱) بۆرەو، تاس؛ ۲) ڕێت‌چۆت [ک] ۱) بی‌مو، طاس؛ ۲) لخت و عور.
زەلوتوڵ: هەڵاش، جرپی و جاڵی باندرا [ک] شاخه و گیاهی که بر سقف اندازند، انبره.
زەلە: ۱) زراوی گیاندار؛ ۲) زلە، شەقام، شەق، شەقەزلە؛ ۳) زاڵەو لۆرک [ک] ۱) زهره؛ ۲) سیلی؛ ۳) خرزهره.
زەلەزەتە: زرلیچوگ [ک] زهره ترک.
زەلەقات: زەلەزەتە [ک] زهره ترک.
زەلەقۆلک: پۆش‌ەقۆڵە [ک] سجاف.
زەلەویان: شێوان، بەرەنان، پۆش [ک] آشفتن.
زەلیقاندن: زاڵاندن، لکاندن، چەسپاندن [ک] چسباندن.
زەلیل: ۱) بەخۆش و لەش‌بەسان؛ ۲) بێچارەو لێ قەوماو [ک] ۱) بسیار بسیار؛ ۲) بیچاره و بیوا.
زەلین: خلیسکان [ک] لغزیدن، لیزخوردن.
زەلیتەوە: لەسەر شەقاڵ لەوەڕان، زەلانەوە [ک] خاره را بر دیگران تحمیل کردن.
زەم: قڕ، خراپەوتن [ک] ذم، هجو.
زەما: ۱) زاڵا، زاوا، زاما؛ ۲) سەما، زەقس [ک] ۱) داماد؛ ۲) پایکوبی.
زەماخوا: شیرینی زاوایانی [ک] شیرینی داماد.
زەمان: ۱) وەختان، دەمان؛ ۲) دنیا [ک] ۱) زمان؛ ۲) زمانه.
زەماوەن: داوەتی بۆکەهێنان [ک] بزم و جشن عروسی.
زەماوەند: زەماوەن [ک] جشن عروسی.
زەماوەنگ: زەماوەن [ک] جشن عروسی.
زەمبلە: جاڵۆرە [ک] دنگاله.
زەمبۆرە: کوتی تەنگی بن دۆلاش [ک] سوراخ تنگ دوامبل.
زەمبۆڵ: تاسلە، هێشتو لە هێشتو [ک] تنبل.
زەمبەر: خشڵ، زەوش [ک] زبر.
زەمبەرەک: قەدەری سەعات [ک] زنبرک ساعت، فنر ساعت.
زەمبەلەک: زەمبەرەک [ک] زنبرک ساعت.
زەمبەلیلک: جاڵۆرە، شوشە سەهۆڵ [ک] یخ شیشه مانند.
زەمبیل: ۱) قەرتاڵەی لە کاڵوش؛ ۲) گوڵەیکە لە کوردستان [ک] ۱) زنبیل؛ ۲) نام دهی در کردستان.
زەمبیلە: زەمبیل [ک] زنبیل.
زەمتین: ۱) ئاوەڕۆت کردن؛ ۲) وشکانی خوێن [ک] ۱) بر با موکشدن با آب داغ؛ ۲) بندآمدن خونریزی.
زەمتاندن: ۱) ڕۆکاندەوە؛ ۲) ڕاوەستاندنی خوێن [ک] ۱) پرکندن؛ ۲) بندآوردن خونریزی.
زەمر: ۱) ڕۆڕەست؛ ۲) بەسڵ و تەمبەڵ [ک] ۱) مست و خراب؛ ۲) تنبل.
زەمەسە: دەغەری قوڕی کشتان کە بە دوکەس هەڵ دەگرێ [ک] تاوه گل کشی دوکفره، زبه.
زەمۆرەک: زەمبۆرە [ک] نگا: زەمبۆرە.
زەموەمە: نیعمەت، مایەمین، نیزان کردنی شوێنێک بە قوڕ یان بە تانان [ک] نیعمت.
زەمەر: ۱) وێران، تێک تەیاو، داتەیاو؛ ۲) خشتەک [ک] ۱) ویران؛ ۲) مالهٔ شخم خاک کن.
زەمەق: کوڵێکی سێی بەناوبانگە [ک] زنبق.

ژەمە گولیلك: سیخوان، زوقم [ف] سرماریزه.
ژەمەن: ۱) گەردەلوول، گیژەڵۆکە؛ ۲) دەشت و زەمینی بڕگیا [ف] ۱) گردباد؛ ۲) زمین پرگیاه.
ژەمەنك: زەوینی زۆر بەگیا، ژەمەن [ف] زمین پرگیاه.
ژەمیلە: زەمیل [ف] زنبیل.
ژەمین: هەرد، هەرد، زەوی [ف] زمین.
ژەمینگیر: کەسێ کە قۆمەتنیمو ناتوانێ بەزێوە بڕۆا [ف] زمینگیر.
ژەن: ژن، ژنە [ف] نگا: ژنە.
ژەنا: هەرا، جەمە [ف] فریاد، غوغا.
ژەنازەنا: جەمەو گۆزەی زۆر [ف] همهمه و جنجال.
ژەنبورە: زەمبورە [ف] نگا: زەمبورە.
ژەنبەلولە: جیلۆرە [ف] دنگاله.
ژەنبەلۆیلە: جیلۆرە [ف] دنگاله.
ژەنبەلەك: قەمەری سەعات [ف] قمر ساعت.
ژەنبیل: زەمبیل [ف] نگا: زەمبیل.
ژەنبیلە: زەمبیل [ف] زنبیل.
ژەنج: ۱) زنج، جەنج، جەناگە، لمرزنگ؛ ۲) زنە، ژونگ [ف] ۱) زنج، چانه؛ ۲) بالای.
ژەنجەفیل: بەگیایەکی بۆری تیژ کە لایو دەهێنرێ [ف] زنجفیل.
ژەنجەفیل: زەنجەفیل [ف] زنجفیل.
ژەنجیر: زنجیر [ف] زنجیر.
ژەند: ۱) تیوان جومگەو ئانیشك؛ ۲) بڕەدار [ف] ۱) زند، ساعد؛ ۲) قطعه هیزم.
ژەندانە: زرێی باسك پۆش [ف] زره بازوی جنگجو.
ژەندك: جومگەی دەست [ف] مچ دست.
ژەندۆر: ۱) قەڵەشی زل کە زەویدار زەمینی؛ ۲) شیوەڵەی تەنگ [ف] ۱) شکاف بزرگ در زمین؛ ۲) درهٔ تنگ.
ژەندۆڵ: زەندۆر [ف] نگا: زەندۆر.
ژەندەق: ۱) وریە، هێزی دڵ؛ ۲) زراو [ف] ۱) قوت دل؛ ۲) زهره.
ژەندەق چوون: وریە بەردان، زارە ترەك بۆن [ف] زهره ترك شدن.
ژەندەك: ۱) زراوی گیاندار؛ ۲) پارچەی باسك پۆش بۆ کار؛ ۳) وریە، هێزی دڵ [ف] ۱) زهرهٔ جانور؛ ۲) بازوبوش هنگام کار؛ ۳) شجاعت.
ژەندەمان: وای ڕزمان، تاسان [ف] مبهوت شدن.
ژەنگ: ۱) زۆنی ئاوبا؛ ۲) زەنگوڵە؛ ۳) زکیف؛ ۴) قەڵش، مرز؛ ۵) گرێزی کانزا، زەنگ؛ ۶) تیزی حوکم؛ (پیاوێ بەزەبر و زەنگە) ۷) داری سۆتان، شیرنگ [ف] ۱) روغن تفیده؛ ۲) جرس، درای؛ ۳) رکاب؛ ۴) چرن ترك؛ ۵) زنگ فلز؛ ۶) قاطعیت؛ ۷) هیزم.
ژەنگاڵ: ۱) زەرگاڵ؛ ۲) تفیساف، زەنگەف [ف] ۱) نگا: زەرگاڵ؛ ۲) تفساف.
ژەنگبردن: دوزمن، قەڵشین [ف] ترك برمن.
ژەنگ زرینان: ۱) تابرەجوون؛ ۲) دەنگ لێ هاتنی زەنگوڵە [ف] ۱) رسوا شدن؛ ۲) صدا دادن زنگ.
ژەنگل: زەنگ، زەنگوڵە [ف] زنگ، جرس.
ژەنگلۆك: ۱) باڵندەیەکی بچوك؛ ۲) لەوك، تاوی گەمزە [ف] ۱) پرنده‌ای است کنجشک‌سان؛ ۲) مرغی.
ژەنگن: تامرازی زەوی کەندن، کوڵنگ [ف] کلنگ زمین کندن.
ژەنگنو: ۱) قامب، گوزەنگ؛ ۲) زکیف، تاوزەنگی [ف] ۱) قورك پا؛ ۲) رکاب.
ژەنگو: تاوزەنگی [ف] رکاب.
ژەنگوقوز: دەنگی زۆری زەنگوڵەی گەورە [ف] صدای بی‌دری درای.
ژەنگوڵ: ۱) تۆك، دڵۆپ؛ ۲) ترۆپکی کێو؛ ۳) زەنگ، زیل؛ ۴) کاڵەی لە مو [ف] ۱) قطره؛ ۲) قلهٔ کوه؛ ۳) جرس؛ ۴) چارق موی.
ژەنگولە: دیاری، پێشکێش [ف] پیشکش، هدیه.
ژەنگولۆك: بڵقی سەر ئاو [ف] حباب روی آب.
ژەنگولە: زەنگ، زەرەنگی کانزای ئاوهەڵۆ، شتێکی بچوکی لە ئاوداپە لە هەواندا دەنگی لێ دێت [ف] جرس، درای، زنگ.
ژەنگوڵە: ۱) زەنگولە؛ ۲) گیایەکە سەری بە گوڵنگەیە [ف] ۱) جرس؛ ۲) گیاهی است.
ژەنگون: دەوڵەمەند [ف] ثروتمند.
ژەنگە: ۱) تیوان جومگەی دەس و ئانیشك؛ ۲) تیوان زراڤم [ف] ۱) آرنج؛ ۲) قورك.
ژەنگەنە: ۱) زەرگەنە؛ ۲) تفیساف [ف] ۱) زهر زره؛ ۲) تفساف.
ژەنگەسوورە: سێو، جزەدارێکی سوورو زەردە پیوە دەدا [ف] زهر درست سرخ و زرد.
ژەنگەقلیشە: قەڵاشکەری، داری بەپۆر شکاو [ف] هیزم شکسته با لیف.
ژەنگەلوور: کرکراکە، حرایی ئاوەڕاستی گەردن [ف] بخشی از گردن.
ژەنگەن: زەنگن [ف] کلنگ.
ژەنگی: ۱) ئاوزەنگی؛ ۲) قامب، گوزەنگ؛ ۳) وەك زەنگوڵە (گوزارەی پیاڵە زەنگی) [ف] ۱) رکاب؛ ۲) قورك پا؛ ۳) جرس آسا.
ژەنگیانە: مۆروی زۆرورد [ف] خرز زیر، منجوق.
ژەنگیاوا: داوی گوندێکە، زەنگیاوی [ف] نام روستایی در کردستان.
ژەنگیاوی: زەنگیاوا [ف] نگا: زەنگیاوا.
ژەنگین: زەنگون، دارا [ف] ثروتمند.
ژەنلەنە: زەرنە [ف] مهیب و ترسناك.
ژەنوور: جێگەی بڵندی هەواسازگار [ف] بلندی خوش آب و هوا.
ژەند: ئەنگووی سەر پێتی ئەلفوبێ، براوی سەر پێت بۆ زانەستان [ف] سکون در حرکات حروف الفبا.
ژەنەق: زەندەق [ف] زهره، شجاعت.
ژەنەقدار: بەجەرگ، ئازا [ف] شجاع، پردل.
ژەنەك: ۱) زنە، زن، باڵاڵا، ژەنگ، ژەنکاو؛ ۲) پیاوی زۆر گانکەر [ف] ۱) بالالای؛ ۲) مرد مفرط در جماع، بسیار جماع کننده.
ژەنی: جەنە، جەناگە [ف] چانه.
ژەو: زاوزە [ف] زاد و ولد.
ژەواد: ۱) توشە؛ ۲) بژێو لە ئەمەلە [ف] ۱) توشه؛ ۲) مایحتاج از غله.

زەوالّ: هەمان کەمبین جۆن: (هەر زالمەی زەوالّکی هەبە) لاز بین رفتن.
زەوت: ۱) زەبت، زەفت، داگیر کردن؛ ۲) ئارام ۱) غصب؛ ۲) آرام.
زەوت بۆن: هەمدان، ئارام بۆن آرام گرفتن.
زەوتی: مالّی داگیر کراو غصبی.
زەوجی: خاوەن ژن، بەژن متأهل.
زەوجین: ژن هێنان ازدواج.
زەود: ۱) بیکار، کاری بەرۆژ؛ ۲) قەزەو هەرا؛ ۳) بزو، زەواد؛ ۴) ئارام ۱) سخره، بیگاری؛ ۲) جیغ و داد؛ ۳) زاد توشه؛ ۴) آرام.
زەودبۆن: هەمدان ئارام گرفتن.
زەودە: بیتوی ژنگ توشهٔ راه.
زەوزان: زۆزان کوهستان ییلاق.
زەوق: ۱) خۆشی، کەیف؛ ۲) سەلیقە، پەسندی ۱) لذت، خوشی؛ ۲) سلیقه.
زەوک: زەفۆک بسیار زاینده.
زەوە: زەراد خوش پوست.
زەوەن: ۱) سەرئەواری بان، سوالە، گۆی سوالە؛ ۲) زەبەند؛ ۳) زەبەند، فرە ۱) برآمدگی لب بام؛ ۲) زمین پرگیاه؛ ۳) بسیار.
زەوەلەند: ۱) زەبەند، زەبەلە؛ ۲) فرە، زۆر (زۆرو زەوەلەند) ۱) زمین پرگیاه؛ ۲) بسیار.
زەوی: ۱) هەرد، هەرز، خاک؛ ۲) مەزرا، کێڵگە، زەمین ۱) زمین؛ ۲) مزرعه، زمین زراعتی.
زەویانە: پێتاکی زەوی باج زمین.
زەوین: زەوی زمین.
زەوینگیر: زەمینگیر زمینگیر.
زەوی‌وزار: مۆچە، کێڵگە زمین زیرکشت.
زەها: ۱) زان، بیچو هێشان؛ (ا) ۲) هەوڵ‌ئیش، زەڵ؛ ۳) کون، قوز؛ ۴) وتنگ، زوها؛ ۵) هەزدیها، جەزیا ۱) زادن، زاده؛ ۲) آغوز؛ ۳) شرمگاه مادینه، فرج؛ ۴) خشاک؛ ۵) ازدها.
زەهاسە: ژن هێنان ازدواج.
زەهاو: ۱) زەم، زۆ؛ ۲) ناوی هەڵبەتەکە لە کوردستان ۱) زهاب؛ ۲) نام منطقه‌ای در کردستان.
زەهر: ۱) زەهر، زار؛ ۲) دەم، دەف ۱) سُم؛ ۲) دهان.
زەهراو: ۱) زەهری ئراو؛ ۲) مێز، مێز پشتاو ۱) سُم آبکی؛ ۲) ادرار.
زەهراوی: ئێکەلاو بە زەهر زهرآلود.
زەهرچاو: مۆرۆنەوە، تماشای بەرهەوە أغول، نگاه خشم‌آلود.
زەهرخەند: پێکەنین لە رکان زهرخند.
زەهردار: شتێ کە زەهری هەبێ سمی.
زەهرەمار: جۆرێکە بەلا رەقەبۆت دشمنی است زهرمار.
زەهرەمەر: زەهرمار نگا زەهرمار.
زەهری هەلایل: ۱) زەهری هەلایل، جۆرێکە بەلا زەهرەمار؛ ۲) برنی لە زۆرئاڵ (ئێژی زەهری هەلایلە) ۱) دشمنی است زهرمار؛ ۲) کنایه از بسیار تلخ.
زەهلاک: زراوی گیاندار زهره.
زەهلە: ۱) زراوی جانەوەر؛ ۲) وزە، هێزی دڵ ۱) زهره؛ ۲) شجاعت.
زەهی: زەوی، خۆشبار مبارک.
زەهی: سەرئاڵی دەوی بۆ ماڵ باوک یاش هەڵەنەیاک دیدنی عروس لە منزل پدری پس از هفت روز از ازدواجش.
زەی: زەمین، زەوی، هەرد، خاک زەوین زمین.
زەیی: کاتی منداڵ هێنانی ژن هنگام زاییدن.
زەیین: زاین، زان، منداڵ هاویژن زاینده.
زەیتوون: دارێکەو بەری دارەکە زیتون.
زەیخت: ۱) تەفزە؛ ۲) نامزە ۱) سیخونک؛ ۲) مهمیز.
زەیسان: ژنی کە تازە زاوە تازه بچه آورده، زائو.
زەیستان: زەیسان نگا زەیسان.
زەین: ۱) بیر، هۆش، هزر؛ ۲) زەیمن، خشڵ؛ ۳) زاراوەو ۱) هوش، فکر، ذهن؛ ۲) زیور؛ ۳) آرایش.
زەین ڕۆن: بەبیر، بەهۆش، زرنگ باهوش.
زەین گۆڕ: بێهۆش، نازرنگ کوتاه، بی‌هوش.
زەینی: بڕوانە، هۆشی بدەری دقت کن.
زەینین: ۱) زاراوەو؛ ۲) زوانین و هۆش‌دان ۱) آراسته شدن؛ ۲) دقت کردن.
زەیە: سفت، تەتراو سفت تنیده.
زەیی: خزمێ کەسی زۆر نزیک؛ (جما زەیینمە تەمەانە داوانی) اقوام نزدیک.
زەیینین: زەیسین آراسته شدن.
زی: ۱) زۆر، باڕ؛ ۲) زەیی، مەرەبەزی؛ ۳) زریشک؛ ۴) دەوەنە، درکیکە، درکەزی؛ ۵) گشتە کی پەیچی؛ ۶) پسر، بەرۆک؛ ۷) هەستی تایبەتی دەستم چەژەو بۆن و بیستن و دیتن؛ ۸) زهی ۱) زه؛ ۲) برجستگی؛ ۳) زرشک؛ ۴) خاری است؛ ۵) رشتهٔ پیشەوری؛ ۶) گریبان؛ ۷) حس از حواس پنجگانه؛ ۸) رفتن عروس بەبەن مادر و باب.
زێ: ۱) زەویستە، تاکان؛ ۲) پلمو باو؛ ۳) ناوی پیشەکی لە تەلەفون پێکە؛ ۴) جۆری گەورە، زۆرسان، ئەدەت؛ ۵) دەریا؛ ۶) گوزی مێوەیەک؛ ۷) پاشگری بەواتای بەدەنین؛ ئاوەزێ؛ ۸) پاشگری بەواتای لەدایک بوک (رستەبەزێ) ۱) روش؛ ۲) مقام و مرتبه؛ ۳) نام حرف هزه؛ ۴) رود بزرگ؛ ۵) دریا؛ ۶) فرج؛ ۷) پسوند بەمعنی زاینده؛ ۸) پسوند بەمعنی متولد شده.
زیا: ۱) زۆر، فرە، زەحف، زاف، پڕ، پۆ؛ ۲) هەزدیها، جەزیا ۱) زیاد بسیار؛ ۲) ازدها.
زیاد: زیا بسیار، زیاد.
زیادە: ۱) ئەوانە بەدەر؛ ۲) زیادی سێزدە ۱) بیش از حد؛ ۲) عدد سیزده.
زیادی: ئاپێویست اضافی، غیرضروری.

زیار: ئەوانەی دەمی ولاخ [ئا] دەن بەستوی.
زیارە: جوودەرەوە [ئا] بیرون رفت.
زیارەت: ۱) چالاوبیر، شەخس؛ ۲) جوڵسە دیداری چالاو بیران؛ ۳) ناوی گوندێکە بەعەسی وێرانی کرد [ئا] ۱) مزار؛ ۲) زیارت؛ ۳) نام روستایی کە حکومت بعث ویران کرد.
زیارەتان: چاک و پیر، شەخس [ئا] مقبرهٔ اولیا، مقبره.
زیارەت کردن: مانج کردنی دەستی پیاوچاک یا شتی پیرۆز (قورئانەکەم زیارەت کرد) [ئا] بوسیدن دست مردان خدا یا چیزهای متبرک.
زیارەتگا: جێگەی زیارەت [ئا] مزار.
زیافەت: میواندارێ [ئا] مهمانی.
زیان: زەرەر، زەرەد، خوسار [ئا] زیان.
زیانبار: پیاوی بەدەفەرو دەس بەزەرەر [ئا] زیان‌رسان.
زیانکار: زیانبار [ئا] زیان‌رسان.
زیان کردن: ۱) زەرەرکردن؛ ۲) زەرەر لە خەڵکدان؛ ۳) برێتی لە مناڵ ابەر جۆن: (ئەرازنم مناڵەکەی زیان کرد) [ئا] ۱) زیان دیدن؛ ۲) زیان رسانیدن؛ ۳) کنایه از سقط جنین.
زیانوک: زیانی دەر، زەرەرەر [ئا] موجب خسارت.
زیانەخوری: ۱) سەگێ کە خۆری مریشك جوانی دەبێ؛ ۲) زەنبەوڵاخێ کە خۆدەزێوەو دەچێتە ناو زەرعانی خەڵکەوە [ئا] ۱) سگ مرغ‌خور؛ ۲) دام زیان رسان به مزارع.
زیانی: کاری حەیوانی زیانخورو [ئا] کار حیوان زیانخور.
زیانی خورو: زیانخورو [ئا] نگا: زیانخوری.
زیای: ۱) چۆنە بەرەو؟ ۲) سەوزبوون [ئا] ۱) بیرون رفتن؛ ۲) روئیدن.
زیبا: ۱) زیبا؛ ۲) ناوێ بۆ ژنان [ئا] ۱) زیبا؛ ۲) نام زنانه.
زیبا: جوان، خوشیك، خوشکۆك [ئا] زیبا.
زیبار: بەڵەندێکە لە کوردستان [ئا] ناحیه‌ای در کردستان.
زیباوک: گوندێکی کوردەو بەعەسی وێرانی کرد [ئا] روستایی کردنشین کە حکومت بعث آن را ویران کرد.
زیباری: هۆزێکی کوردە [ئا] طایفه‌ای از کردها.
زیبە: ۱) ئاوای تۆش و ئەوم؛ ۲) بەئەوام پەستاوتن؛ ۳) سەرمای پیرۆن، مێش ئەوای دوایی مانگی زێبەشتان و جوانەوای هەوەڵی زەمستەمە؛ ۴) هەرار هەرە [ئا] ۱) روز نحس و بدبیاری در سال؛ ۲) فشار؛ ۳) برد العجوز، سرمای پیرزن؛ ۴) خار و خسک.
زیبەك: ۱) پرشت لە باساد؛ ۲) مریکی بە زیبەك بوا؛ ۲) بەردی زۆرچکۆلە کە بە پینکە دەهاویژرێ؛ ۳) سەرمای پیرۆن؛ ۴) هەوەڵ حەوەی بەهار؛ ۵) زیبرکە؛ ۶) برێتی لە تاکی دەبەرچەد؛ ۷) تەزرە، تەپۆك، تەرز؛ ۸) دڵۆپە؛ ۹) چەکەرە [ئا] ۱) قاطعیت در حکم؛ ۲) شن کوچك کە با دو سرانگشت اندازند؛ ۳) برد العجوز؛ ۴) اولین هفتهٔ بهار؛ ۵) چوش صورت؛ ۶) کنایه از مناظره؛ ۷) تگرگ؛ ۸) چکهٔ باران؛ ۹) جوانهٔ تازهٔ گیاه.
زیبەك تێ گرتن: برێتی لە قسەی بەتکۆڵ بە کەسێ وتن [ئا] کنایه از مناظره گفتن.
زیبکە: ۱) زیرکە، کوانی زۆرورد لە پێست؛ ۲) برێتی لە قسەی بەتکۆڵ [ئا] ۱) چوش پوست؛ ۲) کنایه از مناظره.
زیبلك: وردەبەنگری ناو خۆڵەکەوە، زیلەمۆ، زیلە، زیلەمۆ [ئا] اخگر زیر خاکستر.
زیبۆ: جەفەو هەرا [ئا] جنجال و سر و صدا.
زیبە: زیبە، سەرمای پیرۆن [ئا] برد العجوز.
زیبەڕ: ماسۆلە [ئا] عضله.
زیت: ۱) زرنگ، وریا، وشیار؛ ۲) چاو لەسەرەوەستا؛ ۳) گەف [ئا] ۱) زرنگ، باهوش؛ ۲) تیزچشم؛ ۳) تهدید.
زیتبۆنەوە: زاڵبەرین و زاکردنی جانەوەر [ئا] هشیار شدن و ورجستن حیوان.
زیترك: ئوشکە، جۆنە [ئا] عُقاب پرانی.
زیتك: جۆنە، ئۆشك، لەقە [ئا] لگد ستور، حقاك.
زیتکە: ۱) زمانەی تەڵەی زاو؛ ۲) زیکەی پێست [ئا] ۱) زبانهٔ تله؛ ۲) چوش پوست.
زیتکە زەلام: باشکۆ، جیجکەسلاو [ئا] گل‌مژه.
زیتکەسلام: زیتکەزەلام [ئا] گل‌مژه.
زیتە: ۱) بەلەیتکەی چەکی گەرم؛ ۲) داروکە بەکە بەمار غافەدا بۆ ڕاوی مەل [ئا] ۱) مادهٔ اشتعال گرم؛ ۲) چوبکی در نوعی دام برای شکار پرنده.
زیتەڵ: زرنگ [ئا] زرنگ.
زیتەڵە: زرنگی بچکۆلە [ئا] زرنگ کوچولو.
زیتەوبۆن: جاوئەکردن و ڕوانین [ئا] خیره نگاه کردن.
زیج: ۱) پلەقەی سرۆ؛ ۲) جۆنەی بەکسم؛ ۳) زیت، جاوتیژ؛ ۴) کاری بەعۆنی کاریکی ئەوە؛ ۵) شلەزان و شێوان؛ ۶) وردە بەردی کە مناڵ گەمەی پێ دەکەن [ئا] ۱) لگد آدمی؛ ۲) لگد ستور؛ ۳) تیزچشم؛ ۴) واکنش؛ ۵) هیجان و پریشانی؛ ۶) سنگریزهٔ بازی کودکان.
زیج: هەموڵ شیر، زەلك، فرجاد [ئا] آغوز.
زیجاو: ئاوی شۆرەی لیل [ئا] آب کدر.
زیجاك: ۱) زیجات؛ ۲) گەمەیەکی منداڵانە بەداروکە دەیکەن [ئا] ۱) زیره چراك زخم؛ ۲) نوعی بازی کودکان.
زیجکاو: زیجکاو [ئا] ریم و چراك زخم.
زیجێن: گەمەیەکی منداڵانە بە وردەبەرد کەیکەن [ئا] نوعی بازی کودکانه با سنگریزه.
زیخ: ۱) ئاژاو بوون؛ ۲) زیت، زرنگ؛ ۳) خیر، زیخ، وردە بەردی دەم چەم؛ ۴) شیش؛ ۵) مرکی بەستور لەدار [ئا] ۱) پرتل و شجاع؛ ۲) زرنگ؛ ۳) شن، سنگریزه؛ ۴) سیخ؛ ۵) خار کفت از درخت.
زیخان: ۱) دەم، هاڵە؛ ۲) پاڵدان؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ئا] ۱) تحریك؛ ۲) هول، فشار؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
زیخاندن: ۱) هاڵەدان، دەمدان؛ ۲) پاڵپێوەنان، دەڵەکدان [ئا] ۱) تحریك کردن؛ ۲) هول دادن.

زیخەلان: خیزەلان [ف] سنزان.
زیخەلانی: زیخەلان [ف] سنزان.
زیڵ: ئاز، بیجەوانە [ف] بەخالف.
زیڵ: ۱) زاگە، جێگەی لە دایك بوون ۲) بیستمان، وەهەن ۳) گوڵی قەبر [ف] ۱) زادگاه ۲) نیهن ۳) قبر.
زیدکی: ناوی هۆزێکە لە کوردستان [ف] نام عشیرتی در کردستان.
زیدە: ۱) زۆر، زاف ۲) زیادە [ف] ۱) بسیار ۲) بیش از حد لازم.
زیدەوان: پاسەوانی گۆڕستان [ف] نگهبان گورستان.
زیر: زۆر، زۆر [ف] قهر کردە، ناڕازی، غەمگین.
زیر: زیر [ف] زیر، خشت.
زیر: تاڵتوون [ف] طلا، زر.
زیرابە: ڕەهەندی ناوی پیس [ف] مجرای فاضلاب.
زیراف: ۱) هێزداری زۆر وەرە کراو ۲) دورە دەست [ف] ۱) خرد شدە، آزە ماندە ۲) دور از دسترس.
زیران: شوفان، جاسوس، ڕواڵگر [ف] جاسوس.
زیراندن: دەنگ لێ بڵند بوون لە ژان یان لە ترسان [ف] جمع کشیدن.
زیرانین: زیراندن [ف] جمع کشیدن.
زیرایی: جاسوسی، شوفاری [ف] جاسوسی.
زیراو: زیراب [ف] مجرای فاضلاب.
زیرباف: زێڕی، پارچەی زایەڵ زێڕ [ف] زربافت.
زیرباف: زیرباف [ف] زربافت.
زیرج: جیلەی مەل [ف] مدفوع پرنده.
زیرزان: هاوارلێ بڵند بوونی لەدەکاو [ف] جمع زدن شد و ناگاه.
زیرکاڵ: تاڵتوونچی [ف] زرگر.
زیرکز: زەرخەری، بەلی بەیارە کڕراو [ف] بندۀ زرخرید.
زیرکلت: زەرکلت، بە ڕەنگی زەردی زێڕین بەخشاو [ف] نقش بەرنگ طلایی.
زیرگ: ۱) چەپەڵ، گومان پیس ۲) زۆرك، زورکان [ف] ۱) کثیف ۲) تپه ماهور.
زیرگن: چەپەڵ، گومان، قرژ، پیس، پۆخڵ [ف] کثیف.
زیرگەر: زیرکار [ف] زرگر.
زیرن: ۱) شتێ لە زێڕ دروست کراوە ۲) لەگەڵ زێڕ لە ڕەنگا ۳) ناوە بۆ ژان [ف] ۱) زرین ۲) بەرنگ زر ۳) نام زنانه.
زیرۆ: زاڵۆ [ف] زالو.
زیرۆ: زاڵۆ، زەرۆ [ف] زالو.
زیرۆ: ناوی پیاوانە [ف] نام مردانه.
زیروشان: یاری بەسەر بۆکدا هەڵاوێشتن [ف] زر بر عروس افشاندن، زرافشانی.
زیرە: تۆمی گیایەکی بۆن خۆشە لە چێشتی دەکەن [ف] زیره.
زیرە: دەنگ لێ بەرز بوون لە ژان یان لە ترسان [ف] جمع.
زیرەزیر: زیرەی زۆر [ف] جمع بسیار.
زیرەڤان: ۱) جەزابەرچی، ئیشکگر ۲) شوفار [ف] ۱) نگهبان، پاسبان ۲) جاسوس.
زیرەك: زیرەك [ف] زیرك.
زیرەکردن: لەترسان مردن [ف] از ترس مردن.
زیرەکی: زیرەکی، وشیاری [ف] زیرکی.
زیرەوا: زیرەوان، شوفار [ف] جاسوس.
زیرەوان: شوفان، ڕواڵگر، جاسوس [ف] جاسوس.
زیرەوشان: زیرەوشان [ف] زرافشانی.
زێرین: دروس کراو لە زێڕ، زێڕن [ف] زرین.
زێرینگەر: زێرکار، تاڵتوونچی [ف] زرگر.
زیز: زۆر، زۆر، زیر، تووڕە [ف] قهر کردە، ناخشنود.
زیزان: دەنگێکی تاڵە لە ناو گەنمدا [ف] دانەی تلخ در گندم‌زار.
زیزانە: زیزان [ف] نگا: زیزان.
زیزبوون: تووڕان [ف] قهر کردن.
زیزك: ۱) مۆسێڵی ۲) مێشکی گەمەکە [ف] ۱) موسیر ۲) مگس سانی است سبز رنگ.
زیزیك: مێشکی گەمەکە، پەڵەی زێڕە [ف] مگسی سبز رنگ تاك.
زیسان: ڕەیسان، زیسان [ف] زن تازە زایدە، زائو.
زیسانی: دەمێکی زان [ف] هنگام زایمان.
زیسك: زیزك، مۆسێڵی [ف] موسیر.
زیف: کاتێکە کی سپی بەترخە دەکرێتە خشڵ، بڕ گەنجکەی زێڕ [ف] نقره.
زیفار: ۱) زیڤاڵ، پارچەی بڕاو لە بەمرم ۲) فەقێر و هەژار ۳) جێگەی بەزین [ف] ۱) تسمۀ چرمی ۲) بینوا و فقیر ۳) مورد ترحم.
زیقاری: هەزاری، بێچارەیی [ف] بینوایی.
زیقاڵ: زیڤاڵ [ف] تسمۀ بریده از چرم.
زیقان: دەنگێکی زەرد و تاڵە لە ناو گەنمدا [ف] دانەای سیاه و تلخ در گندم‌زار.
زیقرك: ۱) حرکەبەرد، جەوی بڕی مشتا ۲) جۆرێ گیایەی بێ ناوەڕۆك [ف] ۱) سنگ مرمرست، قلوه‌سنگ ۲) نوعی کوفۀ ساده.
زیقزیف: هەزاریز [ف] هزارپا.
زیقزیقە: زیقزیف [ف] هزارپا.
زیڤتار: بۆڵی بەسەر بۆکا هەڵاوێشتن [ف] پول بر سر عروس ریختن.
زیڤینگ: دەنکەوێنی کە خەڵکی تیا دەژی [ف] غار مسکونی.
زیق: ۱) زیرە بە دەنگی تیژ ۲) هەنای ناو زگ ۳) زیر، زۆر ۴) هەواو کێو، چڵکنی برین و کوان ۵) جاوی زۆرپەم زەق ۶) دەنگی گریانی منداڵ ۷) قیت و بەڵ [ف] ۱) جیغ ۲) احشاء ۳) خشن ۴) ریم، چرك، زخم و تُبغل ۵) چشمان برجسته ۶) صدای گریۀ بچه ۷) راست قامت.
زیقاندن: زیراندن بە دەنگی تیژ [ف] جمع کشیدن.
زیقان: زیقاندن [ف] جمع کشیدن.
زیقاوڵە: ۱) جانەوێکە لە زێوی بچوکتر کەوڵی بەترخە ۲) مەلی ماسیگرە [ف] ۱) جانوری کوچکتر از روباه که پوستش قیمتی است ۲) مرغ ماهیخوار.

زیقاوه: سەلی ماسیگره ▣ مرغ ماهیخوار
زیق زیقه: بانگدانیکه لەدەم ئاوان دەری ▣ بر نمدای است.
زیلەن: ۱) لاوازی پیس ۲) گرمۆکی بەڵب گر ▣ ۱) لاغر کثیف؛ ۲) گریان بهانه گیر.
زیقوزەر: حیلەرەو ▣ آلاکلنگ.
زیقوهۆز: زەرەزەر ▣ جیغ و داد زیاد.
زیقە: زەق، بە دەنگی تیژ ▣ جیغ.
زیقەزیق: ۱) زەرەزەر بە دەنگی تیژ ۲) فەرمان بە لە هاوار پەس کردن؛ (دا تو خوا زیقەزیق) ▣ ۱) جیغ و داد چاپی؛ ۲) امر به پایان دادن جیغ و داد.
زیقەنە: جەنانگە، جەنە ▣ زنخ، چانه.
زیکاف: ۱) زۆرسازی؛ ۲) ڕاستەوەبوون، گرژبوونی مۆ؛ ۳) زەق، زۆب؛ ۴) گنیەکی مۆم (ئەدا)؛ ۵) دەنگی باریکی تامیاف ▣ ۱) بسیار سرد؛ ۲) برآمدن، راست شدن مو؛ ۳) برجسته؛ ۴) رشتهٔ موم گنیده؛ ۵) صدای نازک و زیر.
زیکانەن: زریکانەن ▣ نگا: زریکانەن.
زیکانن: زریکانەن ▣ نگا: زریکانەن.
زیکس: ۱) گەوزی دەروێشان بۆ جەژنبوون؛ ۲) دوصاحوشدن ▣ ۱) اجتماع درویشان برای ذکر؛ ۲) خواندن دعا.
زیکل: زرنگ، وشیار ▣ زرنگ.
زیکن: سائی کە زۆر تەریقی ▣ کودکی که زیاد گریه می‌کند.
زیکە: ۱) زریکە؛ ۲) دەنگی تامیاف باریاف ▣ ۱) نگا: زریکە؛ ۲) صدای نازک و زیر.
زیکەزیکە: ۱) زریکەی زۆر؛ ۲) دەنگی تیژو باریک ▣ ۱) جیغ زیاد بچه؛ ۲) صدای زیر.
زیگان: دەرنشینی ▣ اسب‌نشینی برای سرگرمی.
زیل: ۱) زەنگ، زەنگولەی خەمەزان؛ ۲) دەنگی باریکاو تیژ؛ ۳) جەکەرە؛ ۴) پیچەوانەی درشت، ریز (لەتزیل وانا: ورد خەندراو)؛ ۵) زەمانە جیکولە؛ ۶) قامیشی جەسیر ی بۆریا؛ ۷) پیری بەهێزو تاقەت؛ ۸) بەلوکە ▣ ۱) زنگ احیان؛ ۲) صدای زیر؛ ۳) نیش گیاه، جوانه؛ ۴) ریز؛ ۵) زبان کوچک؛ ۶) نی حصیری؛ ۷) پیرمرد توانا؛ ۸) جیوله.
زیل: دەنگی تیژی باریاف ▣ زیر مقابل بم.
زیلا: تەم‌لا، فرەملی ▣ این طرف.
زیلان: ۱) زیوان؛ ۲) مەلبەندێکە لە کوردستان؛ ۳) ناوی هۆزێکی سەرە لەلای خساری‌یان ▣ ۱) نگا: زیوان؛ ۲) ریشابی در کردستان؛ ۳) طایفه‌ای بزرگ در کردستان.
زیلەک: ۱) مینگەی بەکسمی بۆیەت، ترگزە؛ ۲) جەکەرە ▣ ۱) برجستگی فرج سوزن؛ ۲) سیرهٔ تازه سر برآورده.
زیلو: بەلاسی لە دەزوی لوکە ▣ فرش نخی، زیلو.
زیلو: ۱) هەزاریز؛ ۲) زەنگ زالو ▣ ۱) هزاریا؛ ۲) زالو.
زیلە: ۱) زلە، تەق، تەقام، تەقازلە؛ ۲) زیندوی چکولە، (تەم هەزار،
زیلەی مالان)؛ ۳) زیل؛ ۴) وردە ئاگری ناو خۆڵەمێش ▣ ۱) سیلی؛ ۲) جانداران کوچک؛ ۳) صدای زیر؛ ۴) اخگر زیر خاکستر.
زیلەموو: وردەئاگری ناو خۆڵەمێش ▣ اخگر زیر خاکستر.
زیلی: ناوی چەند تیرەی کوردە ▣ نام چند تیره از عشایر کرد.
زیلی: مرۆڤی لە دڵ ▣ کنایه از قلب.
زیمکە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی ویرانی کردوو ▣ از روستاهای کردستان که حکومت بعث ویران کرد.
زین: جانێکی پشتی تەسپ کە لە داروو چەرم دەکرێ و دەکەوێتە بن کۆڵی سوار ▣ زین.
زینا: گانی نازەوا ▣ زنا.
زینات: ۱) ئازاردەر، بەدفەعز؛ ۲) زلم، زولم، ناهەقی ▣ ۱) موذی، بدجنس؛ ۲) ستم.
زیناتکار: زالم ▣ ستمکار.
زیناح: زینا ▣ زنا.
زیناع: زینا ▣ زنا.
زینان: بەندیخانە، زندان، حەبس‌خانە ▣ زندان.
زینانوان: بەندیوان، ئەوەی بەسەر گیراوان لە حەبسا ڕادەگا ▣ زندانبان.
زینانەوان: زینانوان ▣ زندانبان.
زینپۆش: سەرجلی زین، پارچەیەک کە بەسەر زینا دەگیرێ ▣ پارچه‌ای که بر زین اندازند.
زینج: جەنە، جەنانگە، لەر زینگ ▣ چانه.
زینجلک: زنجلک ▣ نگا: زنجلک.
زینجکاو: زنجکاو ▣ نگا: زنجکاو.
زیندان: زیندان ▣ زندان.
زیندانەوان: زینانوان ▣ زندانبان.
زیندرو: کەسێ کە زین دروێنی دەکا ▣ سراج.
زیندگ: گیاندار، جانەوەر، بەرانبەری مردگ ▣ زنده.
زیندگی: زیندگ ▣ زنده.
زیندو: ۱) زیندگ؛ ۲) وێنی کە سێو کێچ لە ئەشتی بنیادەوە؛ ۳) مەلەی کێو، بستو ▣ ۱) زنده؛ ۲) کنایه از شیش و کلک در لباس؛ ۳) گونهٔ کوه.
زیندوبوونەوە: ڕاستبوونەوە لە پاش مردن ▣ باز زنده شدن.
زیندۆر: زیندرو ▣ سراج.
زیندەبەچاڵ: گیاندارێ کە بە زیندوویی لە خاکدا بنێژرێ ▣ زنده به گور.
زیندەبەگۆڕ: زیندەبەچاڵ ▣ زنده به گور.
زیندەگی: ڕابواردنی تەمەن ▣ زندگی.
زیندەماڵ: ئازەڵو مەلات ▣ احشام، دام.
زیندەوار: ۱) زیندەماڵ؛ ۲) گیان لەبەر بە گشتی؛ (زیندەوار لە وڵاتدا هەیە) ▣ ۱) نگا: زیندەماڵ؛ ۲) جانور عموماً.
زیندەوەر: ۱) زیندەماڵ؛ ۲) زیندەوار؛ ۳) زینانوان ▣ ۱) نگا: زیندەماڵ؛ ۲) نگا: زیندەوار؛ ۳) زندانبان.

زیندی: زیندو ← زنده.

زیندی‌خۆر: بریتی له پیاوی خوێنمژ و دڵڕه‌ق، پیاوخۆر ← کنایه از ستمکار، خون‌آشام.

زینکۆ: لۆنکه‌ی پشتی زین، قه‌ڵۆز ← زین کوهه، قربوس.

زینگ: زیندو ← زنده.

زینگانی: زیاوه‌ڵی تەمەن، ژیان ← زندگانی.

زینگله: زینگه‌مێری، ئاڵیاک ← تلاش.

زینگه‌چاڵ: زیندەبچاڵ ← زنده‌به‌گور.

زینگه‌وبۆن: زیندو بۆنەوە ← دوباره زنده شدن.

زینگی: زینگانی ← زندگانی.

زینو: ۱) مله‌ی کێو، بستو؛ ۲) زیندو ← ۱) گردنهٔ کوه؛ ۲) زنده.

زینه: ۱) زیندی، زیندو؛ ۲) مرکەزی، زی؛ ۳) ژن ← ۱) زنده؛ ۲) نوعی خارپن؛ ۳) زن.

زینه‌ماڵ: زیندماڵ ← احشام، دام.

زینی: ۱) مله‌ی کێف، بستو؛ ۲) تیغی مۆنانی، گۆزان؛ ۳) گوندێکه له کوردستان به‌چەشنی وێران کرد ← ۱) گردنهٔ کوه؛ ۲) استره، تیغ موتراش؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

زیو: ۱) زیف؛ ۲) جیوه، کانزایه‌کی بۆزی شله هێرهه‌ڵا؛ ۳) ده‌نگی به‌چکه‌ماڵی بچوک ← ۱) نقره؛ ۲) جیوه؛ ۳) صدای جوجه پرندهٔ کوچولو.

زیۆ: ۱) زیف؛ ۲) بانگهێشتی به‌کۆمەڵ ← ۱) نقره؛ ۲) مهمانی برای همه.

زیوا: گوڵێکی سپی و جوان و بۆن‌خۆشه، زه‌نبەق ← گل زنبق.

زیوان: زینگانی ← زندگی.

زیوار: به‌راوێز ← کناره، حاشیه.

زیوارگرتن: به‌راوێز لێ نان ← حاشیه دوختن.

زیوارۆ: تۆراوه ← هنگام عصر.

زیوال: تیتۆڵ، تیتاڵ، برگۆ ← ترانه و برز لباس کهنه.

زیوان: ۱) زیفان؛ ۲) براو، له جێ ده‌کان خواردن ← ۱) نگاه، زیفان؛ ۲) جلیش، نگان.

زیوان: زیده‌وان، ئاگاداری گۆڕستان ← نگهبان گورستان.

زیوانی: ڕوانین، ده‌کانین ← جنبانیدن، تکانیدن.

زیۆر: زیۆ، هه‌زاری ← هزاریا.

زیۆکا: ناوی دوگوندی کوردستانه به‌هۆی وێرانی کردن ← دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.

زیۆکفت: ۱) به زیۆ سواغ دراو؛ ۲) ڕه‌نگی وه‌ك زیۆ لێ‌دراو ← ۱) سیم اندود؛ ۲) به رنگ نقره رنگ شده.

زیۆکه: گوندێکه ← نام دهی است.

زیوه: ۱) براو، جوڵه، براق؛ ۲) زیو، ده‌نگی به‌چکه‌ماڵی ساوا ← ۱) حرکت؛ ۲) صدای جوجهٔ نوزاد.

زیوه: ۱) جاڵدو پیر، گۆڕی پیاوچاکان، زیاره‌تگه؛ ۲) ناوی چه‌ند گوندو چه‌ند مه‌ڵبه‌ندێك له کوردستان ← ۱) گور اولیاء، زیارتگاه؛ ۲) نام چند دهکده و چند منطقه در کردستان.

زیوه‌زیو: جیکه‌جیکی جوجکه‌ماڵان پیکه‌وه ← صدای جوجه‌ها با هم.

زیوه‌وان: زیده‌وان، زیوان، پاسه‌وانی گۆڕستان ← پاسبان گورستان.

زیوی: گوندێکی کوردستانه به‌هۆی وێرانی کرد ← روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.

زیویان: جوڵان، ڕوان ← تکان خوردن.

زیوین: دروس کراو له زیو ← سیمین، ساخته از نقره.

زی‌یه: زی، مرکەزی، زینه ← نوعی خارپن.

ژ

ژ: پیشگریکه بەواتا: جیاوێن دەگەیەنێ: (بەڵکێ ژ خۆ کەسواتا: لەبەر خۆتی فڕێ دەدا، چەڤێ ان ژ.

ژا: ۱) هێزەبەوی ئالفبێ جاوبەوی. کاوێن. فاوبش: ۲) لەوێ، لەوێرە: ۳) یا، یان ◻ ۱) شخوان: ۲) ئەجا، ژ ئەجا: ۳) یا.

ژاب: ۱) ژان، ئێش، بەخۆش و لاوان: ۲) خەدان، بێ‌ماڵی، دەستەنگی، هەژاری: ۳) زەهر: ۴) هەڵفرجان، ئێك ترینجاو ◻ ۱) ژان، ئێش: ۲) بیتوا، فقیر: ۳) سمّ: ۴) چرووك شدە، پژولیدە.

ژاراو: ۱) زەهری ئاو، زەهراو: ۲) پاشاو ◻ ۱) زەهر مانع: ۲) پساە.

ژاراوا: ناوی گوندێکە ◻ نام دهی.

ژاراوی: شتێکی بە زەهر ◻ زەهرآلود.

ژاراوێ: ژاراو ◻ نگا: ژاراو.

ژاربەر: دەرمانی دژی زەهر ◻ پادزهر.

ژارخانە: جێگەی بەخێو کردنی بێ‌ماڵ و حاڵان ◻ نوانخانە.

ژاردان: زەهردار ◻ سمّی.

ژاردان: دەرمانداو کردن ◻ سمّ خواردن، مسموم کردن.

ژارقەندە: خڵەی جگەرە ◻ نیکوتین، جرم سیگار.

ژارقەنگە: ژارقەندە ◻ نیکوتین، جرم سیگار.

ژارقەنە: ژارقەندە ◻ نیکوتین، جرم سیگار.

ژارك: ۱) ژەگەکەنگر: ۲) بنچ‌وموو، هەرچی ساڵی‌تر هەڵدەنوو ◻ ۱) ریشەی کنگر: ۲) هر ریشەای کە در خاك می‌ماند و باز سبز می‌شود.

ژارساسی: گیایەکە دەیکوتن و چەمی دەکەن ماسیان گێژ دەکا ◻ گیاهی است.

ژاروژەنگ: ۱) نەخۆشی ئەمردن: ۲) پشتوی و تاژاوەی ناوخۆ ◻ ۱) بیمار مردنی: ۲) آشوب خانگی.

ژاری: ۱) هەڤری و نەداری: ۲) گریان و ناڵین ◻ ۱) بینوایی: ۲) گریه و زاری.

ژاری هەلابل: زەهری هەلابل، ئەو ئاڵە هۆی بێ‌مردن ◻ کنایە از سم بسیار تلخ.

ژاژ: ۱) چیت، چیشت، قامیش، قامیش: ۲) چەڵاکی مازوو کاندن: ۳) گیایەکی بۆن خۆشە دەگەڵ پەنیر و شیرێ دەکەن ◻ ۱) نی: ۲) چوب بلند مازوج تکانی: ۳) گیاهی خوشبو که با پنیر و شیراز آمیزند.

ژاژك: جاجیکە، بیشت ◻ سفر.

ژاژکە: ژاژك، جاجیکە ◻ سفر.

ژاژوفەن: شکۆ و بایەخبەرزی ◻ جلال و عظمت.

ژاژوڵك: ۱) چیەڵان، قامیشەکێن: ۲) ناوی گوندێکە ◻ ۱) نیزار: ۲) نام دهی است.

ژاژەڵان: ۱) ژاژوڵك: ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان ◻ ۱) نیزار: ۲) روستایی در کردستان.

ژاژی: سیراج، شیرێژ ◻ شیراز.

ژاژی‌ڕۆن: ۱) شیرێژ و ڕۆن: ۲) چێشتی ژاژی کە دەگەڵ ساواری وردە لێ دەنرێ ◻ ۱) کره و کشك: ۲) آش شیراز با بلغور.

ژاژی ڕۆن: ۱) ژاژی ڕۆن: ۲) چێشتێکە دەگەڵ وردە ساواری لێ دەنرێ ◻ ۱) نگا: ژاژی ڕۆن: ۲) آشی که با ریزهٔ بلغور سازند.

ژاغر: زەهر، زەهر ◻ زهر، سم.

ژاغر پیایش: ۱) ئاڵ وەك زەهر لێ‌هاتگ: ۲) گنجان: ۳) بریەتی کە ئەزواری کار ◻ ۱) تلخ مانند زهر: ۲) مراد خورانی فاسد شده: ۳) کنایه از دشواری کار.

ژاغرداپش: دەرمان خواردکراو ◻ مسموم شده.

ژاغر کەردش: بە سەدان و خورتی کرد ◻ کوشش کرد، مقابل نوش کرد.

ژاغری: زەهراوی ئاڵی جانەوەر ◻ زهر دهان جانور.

ژاغریاماری: زەهرە مار ◻ زهرمار، دشنامی است.

ژاغرین: ئاڵ وەك زەهر ◻ تلخ مانند زهر.

ژاغرینی: ئاڵایی وەك زەهر ◻ تلخ مانند زهر.

ژاك: هەوەڵ شیر، زەك، فرجاك، فرتشك ◻ آغوز.

ژاکان: سیس‌بۆن، جرج‌بۆن ◻ پژمردن، پژولیدن.

ژاکاندن: جرجاندن، سیس کردن ◻ پژولاندن، بزمرده کردن.
ژاکان: (ئاکاندن ◻ نگا: (ئاکاندن
ژاکاو: جرجاو، سیس هەڵگەڕاو ◻ پژمرده، پژولیده.
ژاکیاگ: (ئاکار ◻ نگا: (ئاکار.
ژاکیان: (ئاکان ◻ نگا: (ئاکان.
ژاڵ: ۱) ژان، ژەهر؛ ۲) کون، چێ؛ (هەبگە ژاڵ وانسا: چنگەی مشەنگوین) ◻ ۱) زهر، سمّ؛ ۲) چاه، لانه.
ژاڵە: ئوزک، ئوڵاف، لوبز، ڕۆڵاف ◻ خرزهره.
ژاڵبەقەری: گوندێکی کوردە بەعسی وێرانی کردە ◻ از روستاهای کردستان که حکومت بعث ویران کرد.
ژام: جام، ڕەنگی کلیسا ◻ ناقوس کلیسا.
ژام کوش: مەحوری ڕەنگی کلیسا ◻ ناقوس زن کلیسا.
ژان: ۱) ئێش، ئازار؛ ۲) دەردی مەسەلەن بۆن؛ ۳) بەهۆشی؛ ۴) مایست بۆنەوە؛ ۵) بەشکە ژاڵانس؛ ۶) ژام ◻ ۱) درد؛ ۲) درد زایمان؛ ۳) بیماری؛ ۴) دوغ شدن ماست؛ ۵) بهم زدن مشک؛ ۶) ناقوس.
ژانازاڵ: بەخۆشی سیل و دق ◻ بیماری سل.
ژاندان: ۱) بەئێش؛ ۲) بەخۆش؛ ۳) چەکدار ◻ ۱) دردآلود؛ ۲) بیمار؛ ۳) مسلح.
ژاندن: هێنان و بردنی بەشکە بە پاڵ پۆوەنان ◻ بهم زدن و تکان دادن مشک.
ژان ژۆر: ژانهاتی ژن لە مەسەلەن بۆنا ◻ درد زایمان.
ژان قەتیش: نۆشی بەخۆشی هاتن ◻ دچار بیماری شدن.
ژان کردن: ۱) ئێشانی لەئەندام؛ ۲) (گەشتە: (مەسەلەکەم ژانی کردوە)؛ ۳) ڕێنی لە مانگەکە بۆنی ژن؛ (هەشتەم خارا ژانم کرد) ◻ ۱) درد گرفتن اندام؛ ۲) شکم درد، دل درد؛ ۳) کنایه از خستگی بسیار.
ژان گەرەش: نۆشی بەخۆشی هاتن ◻ دچار بیماری شدن.
ژان گرتن: ژان ژۆر ◻ درد زایمان.
ژانۆ: بنادەمی بەخۆش ◻ بیمار.
ژان و ڕاڵە: ژان دەخاڵیگە وەستان ◻ احساس درد در نهیگاه.
ژان ژۆر: ژانی کەمێ بەرلە مەسەلەن بۆن ◻ درد زایمان، کمی قبل از زایمان.
ژانەزاڵ: دەردەبارەکە، سیل و دق ◻ بیماری سل و دق.
ژانەهۆڕاڵ: ژانی ژن بەرلە هەوەڵەوە ◻ درد زایمان در ابتدا.
ژانین: ۱) ئێشان، ئازار پێ گەیشتن؛ ۲) بەخۆش کەفتن ◻ ۱) درد گرفتن؛ ۲) بیمار شدن.
ژانینی: ژانین ◻ نگا: ژانین.
ژاو: ۱) ماستی بەدۆگ دە مەشکەدا؛ ۲) ئاوێن ◻ ۱) ماست دوغ شده در مشک؛ ۲) تشخوار.
ژاوای: جاوین، جۆین ◻ جویدن.
ژاوە: ۱) دەنگی بەق، قڕەی بۆق؛ ۲) ئاوی ڕۆنەکە ◻ ۱) آواز قورباغه؛ ۲) آب صاف.
ژاوەڕۆ: ۱) جۆمی هەمیشەڕۆن؛ ۲) مەڵبەندێکە لە کوردستان ◻ ۱) رود همیشه صاف و گوارا؛ ۲) منطقه‌ای در کردستان.
ژاوەژاو: ۱) دەنگی تێکەڵاوی بۆقان؛ ۲) ڕێنی لە زەنارەنا ◻ ۱) صدای درهم آمیختهٔ قورباغه‌ها؛ ۲) کنایه از جنجال و همهمه.
ژاویا: جۆرانی جاوباو ◻ جویده.
ژاویای: (ئاوی بەشکە ◻ بهم زدن مشک.
ژاوین: ۱) جاوین، جۆئین، جۆن؛ ۲) کاوێژکردن ◻ ۱) جویدن؛ ۲) تشخوار کردن.
ژای: بە، بێن ◻ با.
ژایسە: ژاویای، جاوباگ ◻ جویده.
ژایە: ژاویا، جاوباگ ◻ جویده.
ژبا: لەکن، لێک، لجم ◻ در نزد.
ژبارچۆن: بنجوهێنان، مەنال بۆن ◻ زاییدن.
ژبارچۆن: بنجو لەبەر چۆن، بنجو بەبەردەی هاتە دنیا ◻ سقط کردن جنین.
ژبل: جگە لە ◻ بەغیر از، بجز.
ژبن: بەخواوی، بێ تەولا ◻ قطعاً، حتماً.
ژبنی: هەرگز، ئەرو ژبنی مرۆن نە ◻ هرگز.
ژبۆ: بۆ خاتری، لەبەر ◻ از برای.
ژبۆنا: لە سۆنگەی، بە هۆی ◻ به علت.
ژبەر: ۱) لەبەر، بۆخاتری، سەبارەت بە؛ ۲) دەرس یان شێعری بێ کاغەزو لەبەرکراو ◻ ۱) از برای، بخاطر؛ ۲) از بر، حفظ.
ژبەربون: پیرە لەبەر قرتان، مەنال لەبەر بردن ◻ سقط جنین کردن به عمد.
ژبەرچی: بوچی، لەبەرچی ◻ بچه دلیل.
ژبەرخۆ: هەر لە خۆوە، لە خۆوەیە ◻ خود بخود.
ژبەردەریان: لەژێر دەرخستن ◻ ڕاوەرین چیزی.
ژبەر قاژنە: ۱) بە پێچەوانە؛ ۲) بەلای ئاوەژۆدا ◻ ۱) پشت و رو وارونه؛ ۲) سرازیر به صورت وارونه.
ژبەرقە: لە بریکاری ئەو، لەبەلای ئەو ◻ بجای او.
ژبەرقەچۆن: لە سەر کاز مانەوە، دەس هەڵنەگرتن ◻ لجاجت کردن.
ژبەرقەکردن: ۱) لە بەرخۆ داکەندن؛ ۲) ڕوت کردنەوە ◻ ۱) از تن خود درآوردن؛ ۲) لخت کردن.
ژبەرقەکشیان: پاتەکشە کردن، خۆ کشاندەوە ◻ کش آوردن عضلات برای رفع خستگی.
ژبەرقی قالی: هەر بۆ ئەوە نەدە ◻ فقط برای این حرف.
ژبەرقی یەکی: تاڵەبەر تەم شتە ◻ به این دلیل.
ژبەر کردن: ۱) لەبەر کردنی دەرس و شتی تر؛ ۲) لەبەر داکەندن؛ ۳) بۆنە هۆی بەر تەعبانی درەخت ◻ ۱) حفظ کردن؛ ۲) از تن درآوردن؛ ۳) سبب ثمر دادن درخت شدن.
ژبەرولێ: لەبەر شتێکی تاوا ◻ بخاطر چنین چیزی.
ژبەر هەندە: جا لەبەر ئەوە، کەوا بۆ ◻ حالا که اینطور است.
ژبەرهەنگی: لەبەر ئەوە، بۆ خاتری ئەم کارە ◻ به این دلیل.
ژبەرهەڤ: ۱) بەرانبەر بە یەک؛ ۲) لە بەرانبەردا ◻ ۱) برابر هم؛ ۲) در

ژیرچوون: لە یاد بەر چوون، لە بیر چوون فراموش شدن.
ژیرقەچوون: لە هۆش چوون فراموش شدن.
ژیرکردن: لە بیر چوون فراموش کردن.
ژیرکەتن: لە بیر دەرچوون فراموش شدن.
ژیاریە: لە ساڵی پارە کەوە از پارسال.
ژیقلە: بێ خۆ کردن، بێ ڕەنگ کردن بلا رنگ.
ژیوە: بەیاوە، بە بە ڕۆیشتن ایستاده.
ژجی‌چوون: ۱) وەرگەڕانی هەستەدام ۲) لە خوێن خۆ ڕۆیشتن ۱) دورنگی مفصل ۲) ترک محل کردن.
ژخ: لەچی، بۆچی، بۆ چرا.
ژچە: لەچی، بۆچی، لەبەر چی چرا.
ژچەك کردن: چەك لێ ساندن خلع سلاح کردن.
ژچی: لەبەر چی چرا.
ژخێل کەتن: ناقەت کەتن از پا افتادن.
ژخۆ: ۱) لەنێت ۲) ناهاد، کەوابە ۱) هیچ ۲) پس اینطور.
ژخۆچوون: ۱) لەهۆش چوون ۲) هەرسەر بە خۆ ڕۆیشتن ۱) از هوش رفتن ۲) در سیر خود رفتن.
ژخۆدابین: لەخۆ کردەوە از خود دور کردن.
ژخۆکردن: لەبەرخۆ داکەندن لباس از تن خود کندن.
ژخۆکردن: ژخۆکردن لباس کندن.
ژدڵ: بەڕاستی، لەدڵەوە از ته دل، بی‌تعارف.
ژدوورقە: لە دوورەوە، دور بەدور از دور، از فاصلهٔ زیاد.
ژدەرد: لە داخی، لە حەیفی از حیف.
ژدەرقە: ۱) لە هەتیمراتەوە ۲) لە دەرەوەی ماڵ، لە دەرەوەی ئەوایی ۱) از خارج ۲) از بیرون از خانه.
ژدەست: لە سوونگەی، بەهۆی بەاینه.
ژدەست چوون: لە کیس چوون، ڕابە چوون ضایع شدن.
ژدیل: ئەوەی، بزاردەی گوزیدەوە.
ژدیلا: دوسەی، دوسبەی، دوسو پس فردا.
ژرخا: لە ئەڵایی از زیر قلع.
ژزودە: هەرلە مزیەوە، لەوڕا پیش از این.
ژزیلك: جریلك جرغاله.
ژژو: جانەوەرێکە جگوڵە پشتی ڕەش لە مزك زوشك، زشك خرجەنیغی.
ژژوك: ژژو خرجەنیغی.
ژڤژی: ژژو خرجەنیغی.
ژڤڤنە: ۱) لەوە بەولاوە، دوای ئەوە ۲) لەوشا، لەوڕا ۱) بعد از آن ۲) از آنجا.
ژڤەنڤە: هێج نەوێ، بەڵامی کەم مثاقل.
ژڵ: ئەوەی باریکی ژەر شاخهٔ باریك تاك.
ژلوق: تێکەڵ، پێکەڵە بن سەرەو بەرە شلوغ، آشفتگی.
ژلوقان: ژلوق شلوغ، آشفتگی.
ژلوقالدن: تێکەڵو پێکەڵ کردن شلوغ و آشفته کردن.
ژلوقاو: بەسەریە کا شیواو شلوغ و پلوغ شده.
ژلوقیاگ: ژلوقاو نگا: ژلوقاو.
ژلوقیان: ژلوقان، ژلوق نگا: ژلوق.
ژلمزان: شیوان، ژاڵەکان لەنەکاو آشفتن و یکه خوردن.
ژلیقان: پڕیقان لە سەن.
ژلیقالن: پڕیقاندەوە لە کردن.
ژلیوان: تێکەڵ پێکەڵ کردن، شیواندن بهم زدن، آشفتن.
ژلیوە: ئاژاوە، پشێوی درهم برهمی.
ژلیویان: ژلیوە درهم برهمی.
ژماز: بزان، بزارە شمار.
ژمارتن: بزاردن، ئەژمارتن شمردن.
ژمارەدن: ژمارتن شمردن.
ژمارەدە: ۱) بزڕدراو، حەسیب کراو ۲) هەڵبژاردەو هەرە چاك ۱) شمرده ۲) برگزیده و ممتاز.
ژمارە: حیساب، بزاردن شماره.
ژمارەگەر: ۱) کەسێ کە دەژمێری ۲) کەسێ کە دەزانێ چەستەرانە فاڵ دەبێژێ ۱) محاسب ۲) ستاره‌شناس.
ژمارەیار: حیسابگەر حسابدار.
ژمژیە: جوڵان و بزوتنەوە جنبش و حرکت.
ژمن‌قە: بە بیر و هزری من بەنظر من.
ژمن وەرە: لەمنەوە از طرف من.
ژمێرە: ژمارە شماره.
ژمێرقە: لەزووەوە، لەمێژەوە از قدیم.
ژن: ۱) بە، بیلەسی مێچکە ۲) جوتی پیاو ۳) (ژنن) ۴) داخستن و پێوە دانی مەرگەو پەنجەرەو قفڵی ۱) بیلچه ۲) جفت ۳) هسر مرد ۴) بهم زدن ۵) بستن در و پنجره و قفل و...
ژن‌ئاپ: ئامۆژن، مامۆژن، مرلانی باوك ژن عمو.
ژنانە: هەر شتێ ئایەتی ژنە ژنانه.
ژنانی: پیاوێ کە ئاکاری ژنانەی هەیە مردی که رفتار زنانه دارد.
ژنانیلە: ژنانی نگا: ژنانی.
ژنانین: ژن هێنان، ژن هاوردن زن گرفتن.
ژناوژن: پێك گۆڕینەوەی خوشك یان کچ معاوضهٔ دختر یا خواهر.
ژنایەتی: کەیوانیی، بەرانبەری پیاوەتی زنانگی، مقابل مردانگی.
ژنبال: پیاوێ کە هەمرە لە ژێر ژنان دەکا، داوێن تەر زن باز.
ژنبازی: کاری ژنباز زن‌بازی.
ژنبات: باوەژن، ژنباپە زن پدر، زن‌باپه.
ژنبرا: برای ژنی هاوجووت برادر زوجه.
ژنبەژن: ژناوژن نگا: ژناوژن.
ژنبەژنە: ژناوژن نگا: ژناوژن.
ژن‌بەهز: بێ ناموس، عەورەت فرمسای.

ژنایی: بیوەژن، ژنی شوومرگ [ف] بیوەژن.
ژنایی: ئیران [ف] ژن ئیران، ژن داخلی.
ژنخال: خاڵوژن، ژنالو [ف] ژنەمامی.
ژنخواز: کەسێ کە بۆ ژنهێنان دەگەڕێ [ف] کەسی کە بەرهەم ژن گرتن است.
ژنخواستن: داواکردنی ژن کە بۆیت سەلاڵی [ف] ژن گرتن.
ژن خوشك: خوشکی ژنی هاوبووك [ف] خواهر ژن، خاڵەنە.
ژنخوشك: ژن خوشك [ف] خواهر ژن.
ژندار: کەسێ کە ژنی هەبێ ژنهێن نەبێ [ف] مرد متأهل.
ژنك: ۱) ژنی پیاو ۲) ژنەکە، فلانەژن [ف] ۱) همسر ۲) آن زن.
ژنکوك: ۱) ژنی ئاڵەواو لە ئاوەڵا ۲) ژنی بێ ئاوو نیشان، وەك ئورەپاگ [ف] ۱) زن ناقص عقل ۲) زن گمنام.
ژنمام: ژنئاب، مامۆژن، ئامۆژن [ف] ژن عمو.
ژنۆ: ئەسمەرا، ئەنوێ [ف] از نو.
ژنۆ: ژرانی، ئەژنۆ [ف] زانو.
ژنوکە: جنوکە، جنۆکە، جنەجنە، ئەجنە [ف] جن.
ژنوازن: ژناوژن [ف] نگا: ژناوژن.
ژنوژنخوازی: خزمایەتی نێوان دو هۆز یان دو بنەماڵە [ف] قرابت سببی میان دو طایفه یا دو خانواده.
ژنومێردایەتی: بەیوەندی نێوان ژن و شوو [ف] رابطهٔ زناشویی.
ژنهاتین: ژن هاوردن [ف] ژن گرتن.
ژن هاوردن: ئامسەر پەیدا کردنی پیاو [ف] ژن گرتن.
ژنەبی: ژنایی [ف] بیوەژن.
ژنەنی: ژنایەتی [ف] ژنانگی.
ژنەلین: بسن، بسن [ف] شنیدن.
ژنەوا: بسەر [ف] شنوا.
ژنەوتن: ژنەلین [ف] شنیدن.
ژنەوین: ژنەلین [ف] شنیدن.
ژنهێنان: ژن هاوردن [ف] ژن گرتن.
ژنیاگ: ۱) ژاو ئەمشکە (ژنیاگە) ۲) داخراو، پێوەدراو (دری ژنیاگە) [ف] ۱) بهم زده ۲) بسته شده.
ژنیان: ۱) (ئەژن) ۲) پێوەدانی دەرگاو پەنجەرە [ف] ۱) بهم زدن ۲) بستن در.
ژنیای: ۱) خاوەن ژن (ئەمار) ۲) داخراو [ف] ۱) متأهل ۲) بسته.
ژنین: ئاهلین، بەستاوتن [ف] آکندن.
ژنیو: جوین، جنیو، دژمان، دژنام، سەحڵە، جوێن [ف] دشنام.
ژنیەی: بسن [ف] شنیدن.
ژو: (ئاو) مەتاڵ، ئوژن [ف] مرد زنان.
ژۆ: ئەبەر ئەوە، بۆیە [ف] زانکە.
ژواو: تازاری ژن (ئاو سەخت [ف] مرد زیاد.
ژوان: ۱) پاك گەیشتن لە جێگەیەکی دیاری ۲) چاو بەیەکتر کەوتن جۆنەمەوە [ف] ۱) بهم رسیدن در جایی از قبل تعیین شده ۲) نظر.
ژوانگە: جێگای بەیەکتر گەیشتن [ف] میعادگاه.
ژوو: لای سەرو، بەرەژوو [ف] طرف بالا.
ژوور: ۱) لای سەرو ۲) ئوودە، جایەخانوو ۳) ئاوەوە، ناوەڵا ۴) پەرسیلە [ف] ۱) طرف بالا ۲) پلهٔ باب خانه ۳) تو، داخل ۴) اتوره.
ژوران: ۱) بڵندایی، کێوان ۲) پرسی کە سەرماهاتن [ف] ۱) بلندیها ۲) کنایه از موسم سرما آمدن.
ژوورگ: کەفران، بەرەژوو [ف] سربالایی.
ژوورگین: ۱) ژوورگ ۲) ئەوی لای ژوورەوە [ف] ۱) سربالایی ۲) بالایی.
ژوورنگ: ژوورگ [ف] سربالایی.
ژووری: لای سەرو [ف] فراز.
ژوورین: ۱) لای سەروی مەجلیس ۲) ناو ئوودە [ف] ۱) صدر مجلس ۲) داخل خانه.
ژوژاللە: کاڵە کەسارانە، گوڵاللە [ف] هندوانهٔ ابوجهل.
ژوژان: بۆژان، وەگوڕهاتن [ف] سرحال آمدن بعد از بیحالی.
ژوژانن: هێنانەوەی گوڕ [ف] سرحال آوردن.
ژوژانەوە: بۆژانەوە [ف] نگا: ژوژان.
ژوژە: (ژی، ژۆك) موجەتیفی.
ژوژی: ژژە [ف] موجەتیفی.
ژوژیاگ: وەگوڕهاتن، بۆژاوە [ف] سرحال آمده، تجدید نیرو کرده.
ژوژیان: بۆژانەوە، ژوژان [ف] نگا: ژوژان.
ژوژیاف: ژی [ف] موجەتیفی.
ژوڤان: پەژوان، پەشیمان، پژوان [ف] پشیمان.
ژوڤە: جیوە [ف] زیبق، جیوه.
ژول: ۱) (ئاکان) ۲) بژاو [ف] ۱) بزمردن ۲) حرکت.
ژولسە: ۱) (ئاو) سیس هەڵگەڕاو ۲) پەشیو، پەریشان [ف] ۱) بزمرده ۲) آشفته حال.
ژوڵە: بژاو بوون، جم جوڵە [ف] جنبش، حرکت.
ژولیاگ: (ئاو) سیس هەڵگەڕاو [ف] بزمرده، زولیده.
ژولیان: (ئاکان) [ف] بزمردن.
ژوم: کاتی دیاری کراو، جم، ئەوتر بۆ دەمی بان خواردن دەگوترێ [ف] وقت معین، اکثراً وعدهٔ غذا را گویند.
ژوون: جوین، جنیو [ف] دشنام.
ژوونی: بەژن، ژانی، ژۆنۆ [ف] زانو.
ژوی: جەوی دارو گیا [ف] انگم.
ژە: ۱) جەم، جێگە، شوێن، ئەنگوم ۲) زوخڵەی بارانو بۆ کەوان [ف] ۱) جا ۲) زه کمان.
ژەهەژ: جەهەش، جەهەش، شقتی، هەلی، شوکی، ژەهەژ [ف] هندوانه.
ژەهر: ژەهر [ف] سم، زهر.
ژەوژ: کەم، مەلیکی گۆشت خۆشی جوان و ژەنگینە لە کۆتر زلتر [ف] کبك.
ژەوەڵك: زیکە، زیرکە [ف] جوش بر پوست.
ژەف: ئەبەکتی، زەفف، (ئەف، دوبەف دەبوون، ژەف، ئەنیان) [ف] از

یەکدیگر.

ژەف کەتن: تەواو کۆن، مۆرەوزان (بەڵکێن لە ژەف کەتن)ە [ف] کهنه شدن و فرسودن.

ژەفاڵ: تیوان، ساجین [ف] تبر.

ژەقنە: ژەنە [ف] نگا: ژەنە.

ژەقنەیوت: ژەمیوت [ف] نگا: ژەمیوت.

ژەقنەیوت: ژەقنەیوت [ف] نگا: ژەقنەیوت.

ژەقنەموت: ژەقنەیوت [ف] نگا: ژەقنەیوت.

ژەقنەموت گرتن: وشەیەکە بۆ خواردنی کەسێکی ناخۆشەویست دەگوترێ [ف] کلمه‌ای بجای لعنت و زهرمار کردن.

ژەڵ: ۱) فرچاک، هەوڵ‌ئەسر؛ ۲) زیوەکی چاو؛ ۳) بیوەگەیشتی قەریلە بۆ کەمەیە شامی قەریلە دەگوترێ [ف] ۱) آهسون؛ ۲) زلالی چشم؛ ۳) نیم رسیدهٔ مایهٔ بلال.

ژەڵم: ۱) سیسی، (ڕاکان؛ ۲) ئاوی بە لوزە لێ [ف] ۱) بزمردگی؛ ۲) آب نمک.

ژەڵمۆ: بانی، جەماوەی خوراک [ف] تمام نجویدن خوراک.

ژەڵسە: ۱) زیلسە، (ڕاکان؛ ۲) شۆباو [ف] ۱) بزمرده؛ ۲) آشفته.

ژەڵمو: تەمەڵ، کەوڵ، سست [ف] تنبل، کند.

ژەم: جەم، زەم [ف] وەختی خوراک.

ژەم بوردە: زەمی خواردن لە دەست چوک [ف] محروم از غذا در وقت غذا.

ژەم بوردە: زەم بوردە [ف] نگا: زەم بوردە.

ژەمەردە: جەم مردە [ف] نگا: جەم مردە.

ژەمان: جەمان، کۆبونەوە، مانگەی جارێ دەگرێتە مەشکەو [ف] نگا: جەمان.

ژەمەن: ۱) جەمەنان، خواردن لە کاتی دیاری کراو؛ ۲) مایەی ژیان، بژیو [ف] ۱) وقت غذا؛ ۲) قوت، مایهٔ زندگی.

ژەمەن بردە: زەم بوردە [ف] نگا: زەم بوردە.

ژەمەن بگرد گە: زەم بوردە [ف] نگا: زەم بوردە.

ژەمەن بوردە: زەم بوردە [ف] نگا: زەم بوردە.

ژەمەن بورە: زەم بوردە [ف] نگا: زەم بوردە.

ژەمەنە: زەمان، جەمان [ف] نگا: جەمان.

ژەن: ۱) پانگیر، جوانا، ئەسری ئاسرازی مۆسیقا؛ (دەف ژەن، کەساجەژەن)؛ ۲) پانگیر، جوانا، زەن، ئەوی شتی زانەوەکەی؛ (مەشکەژەن)؛ ۳) بەشی ڕێنەی زەنین وانا، ئەکاتە ئالی ڕاژەو ئاوەکە، جیجکە، فنجان؛ (ئیرەکە لە مویەکەی دەژەنی)؛ ۴) داخلی پێوە بەر؛ (ئەرکاکەی ژەنی)؛ ۵) شتی کردنەوەی هەلاجی [ف] ۱) سوند بمعنی نوازنده؛ ۲) سوند بمعنی بهم زننده؛ مشتاب؛ ۳) کلمزنی، جنبیدن کمر در چهارپا؛ ۴) کسی که در و غوره را می‌شکند؛ ۵) کار پنبه‌زن.

ژەنفن: ۱) موسیقا لێدان؛ ۲) زانینی مەشکە؛ ۳) جیجکەدان، فنجان لێدان؛ ۴) داخستن و پێوەدانی ئەرکا؛ ۵) بردنەسانی تێخستن؛ ۶) پێ کردنی ئاگر [ف] ۱) نواختن؛ ۲) بهم زدن؛ ۳) کلمزدن در چهارپا؛ ۴) بستن ورهم آوردن؛ ۵) داخل کردن؛ ۶) افروختن.

ژەنگ: ۱) چلکی سەر کانزا؛ ۲) چلایەکی گەنمە کە ماتیکی ڕەشی تێکەڵبووی لێ دەبێتی [ف] ۱) زنگار؛ ۲) آفتی برای گندم.

ژەنگار: ۱) چلکی سەر کانزا؛ ۲) ڕەنگی کەسکی تاریک؛ ۳) مەڵبەندێکە لە کوردستان [ف] ۱) زنگار؛ ۲) رنگ زنگاری؛ ۳) منطقه‌ای در کردستان.

ژەنگاری: ۱) جۆرێ هەنجیر؛ ۲) بەرەنگی (ڕەنگار)؛ ۳) خەڵکی وڵاتی ژەنگار [ف] ۱) نوعی انجیر؛ ۲) بەرنگ (زنگار)؛ ۳) اهل منطقهٔ ژەنگار.

ژەنگاسن: ڕەنگی ئاسن [ف] رنگ آهن.

ژەنگاڵ: ۱) ژەنگاڵ، بەلەکەیەکی ژەرگاڵ؛ ۲) مۆرووی شین، کانزایەکە لە ڕاخ دەگەڵ ژەنگی سپی قارچکە بۆ دەرمان دەمێنێ، مۆرەیەتیە [ف] ۱) نگا: ژەرگاڵ؛ ۲) کات کبود.

ژەنگاڵی: ۱) ژەنگاری، هەنجیری (ڕەنگاری)؛ ۲) بەرەنگی مۆرەوەیە [ف] ۱) نوعی انجیر؛ ۲) بەرنگ (زنگار).

ژەنگاوی: ژەنگ لێدراو [ف] زنگزده.

ژەنگ لێدان: ژەنگ لێ نیشتن [ف] زنگزدگی.

ژەنگن: ژەنگاوی [ف] زنگ زده.

ژەنگەسۆرە: ژەنگەسۆرە [ف] زنبور درشت سرخ و زرد.

ژەنگ هەڵێنان: ژەنگ لێدان [ف] زنگزدگی.

ژەنگ هێنان: ژەنگ لێدان [ف] زنگزدگی.

ژەنگی: ژەنگاوی [ف] زنگزده.

ژەن: ژەمن بە هەموو ئاوا [ف] نگا: ژەمن.

ژەنو: ئەژنو، ژنو، ژانو [ف] زانو.

ژەنوا: ژن خوشکە [ف] خواهر زن.

ژەنی: ژن، هەواڵی پیاو [ف] زن، همسر.

ژەنیای: ژەمن [ف] نگا: ژەمن.

ژەنین: ژەمن [ف] نگا: ژەمن.

ژەو: ژەو، ژەڕ [ف] ژه، گمان.

ژەهر: ژەجر، ژەهر [ف] سم، زهر.

ژەهراو: ژاڵو، ژەهری ئاو [ف] سم معلول، زهر آبکی.

ژەهراوی: تێکەڵاو بە ژەهر [ف] زهرآلود.

ژەهردان: ژەهردا [ف] دارخەی سم، سمی.

ژەهروا: بای سەمون، گەرما [ف] بادسام.

ژەهری: وەک ژەهر [ف] زهرآسا.

ژەهرین: ژەهردار [ف] سمی.

ژەهف کرن: لە بەکار بێ‌بەش کردن، ئیتاف جیا کردنەوە، (دەف کرن [ف] از فم جدا کردن، فاصله انداختن.

ژەیزکەتی: لە کار کەوتە، لە توانا ئاکەوتە [ف] از کار افتاده.

ژی: ۱) زینگی، زینگانی؛ ۲) پیلی جەستەی گرتنەوەو یاداهەوەی سەر کە لەیەکتر وەستەوە دێت؛ (ئەمەژی وانا، ئەیەتی)؛ ۳) ژیا، ئەمرە [ف] ۱) زندگی؛ ۲) حرف عطف که در آخر آید؛ ۳) زندگی کرد.

ژی: ۱) زه، زه، زهه؛ ۲) برین به تیغ؛ استوژی کرن واتا: سیر برین!؛ ۳) برینی لەوانەی بە شیوەی کرمانجی داخوین؛ ۴) پیش صاکرەوە، جه؛ ۵) لاوی بیتکی لەلەو بیتکە ۱) زه کمان؛ ۲) بریدن با تیغ؛ ۳) کنایه از دارندگان، لهجهٔ شمالی؛ ۴) حرف جدا کردن، ۵) الم حرف «ز».

ژیان: زندەگی شارستانیانە زندگی شهرنشینان.

ژیاری: شارستانیەتی شهرنشینی، تمدن.

ژیان: ژی، ژینگی زندگی.

ژیاندار: زیندو زنده.

ژیانەن: بەخیو کردن، ژیر ئیدان زندگی دادن.

ژیانین: ژیانەن زندگی دادن.

ژیانەوە: ۱) زیندوبوونەوە؛ ۲) بۆ(ئەوە ۱) باز زنده شدن؛ ۲) سرحال آمدن.

ژی‌بابۆ: جۆری ژاژاوەی کرمانجی، لەوی بەکرمانجی قسە دەکا کژه «کرمانجی».

ژی‌بۆن: ئی جیابونەوە جدا شدن.

ژی‌جەرکرن: جەرانی کردن، خۆش‌وەستن دوست داشتن.

ژیدەر: ۱) بنەما، ڕەگەزی وشە؛ ۲) بەجەگەر جگه ۱) منشأ، مصدر؛ ۲) جن.

ژی‌دەرکەفتن: دەرپەست هاتنی کان پیاوەنان چیره شدن بر کار، تاب آوردن، به انجام رساندن.

ژیر: ۱) بەتاوەن، تاقل زانا؛ ۲) لە گریان بەسکردە ۱) دانا، عاقل؛ ۲) از گریه باز ایستاده.

ژیر: ۱) لای خواروا ۲) بن؛ ۳) براوی ژیر بست ۱) فرود؛ ۲) زیر؛ ۳) کسرهٔ اعراب.

ژیرئاگر: دەسەجیگە افروزانه.

ژیراخەن: زایەخ زیرانداز.

ژیراف: بنلو، هەر شتێ کە بن ئاو دەکەوی هرچه در آب فرو رود غرقاب.

ژیرافلە: بەلەی بیند مەلە دەژیر ئاوا شنای زیر آب.

ژیراو: ۱) ژیراف؛ ۲) زەهەندی ئاوی پیس ۱) نگا: ژیراف؛ ۲) مجرای فاضلاب.

ژیرئیستیگان: ئالیەکی، دەفری بەلی بن تیستیگانی جای تعلیکی.

ژیربال: ۱) بن هەنگل؛ ۲) برینی لە بەناوەند ۱) زیر بغل؛ ۲) کنایه از باهنده.

ژیربون: لە گریان بەس کردن از گریه بازایستادن.

ژیربونەوە: ژیربون از گریه بازایستادن.

ژیرسەران: داری لای خواروی جوارچیوەی دەرگا چوب پایین جارچوب در.

ژیرەوژور: لە خوارەوە بۆ بالا از پایین به بالا.

ژیرەوژوی: لە خوارەوە بۆ بالا از پایین به بالا.

ژیرپیالە: ژیرئیستیگان تعلیکی.

ژیرچەکار: جەلەکی جگەرە زیرسیگاری.

ژیرجگەرە: ژیرچەکار زیرسیگاری.

ژیرحەکی: بەهێزی، بن تەوی کەس ژانی محرمانه.

ژیرچیم: ۱) بەرچاوڕی، بەرچاو ۲) دواکەوتە، بەرەوە ۱) زیرنظر، زیر مراقبت؛ ۲) پیرو.

ژیرچەناگە: ۱) بەرچەنەچم، بەرچەنە؛ ۲) هێڵی ڕەمەزی کە بە بەر چەناگەدا دێت ۳) بەرۆی مل‌پێچ ۱) غبغب؛ ۲) زیوری که زیر چانه را می‌گیرد؛ ۳) شال گردن.

ژیرچەنە: ژیرچەناگە نگا: ژیرچەناگە.

ژیرخان: تۆدی بەرە لە خانو اطاق زیرزمین.

ژیرخستن: ۱) داهێنەوە؛ ۲) برینی لە ڕیان ئیدارە بابوت کردن ۱) زیر گذاشتن؛ ۲) کنایه از ورشکست کردن.

ژیردار: ۱) داری خوارەوەی جوارچیوەی تەوی؛ ۲) پیتی کە ژیری هەبێ ۱) چوب پایینی دستگاه، فالیشانی؛ ۲) حرف مکسور.

ژیردەر: ۱) ژیر بەران؛ ۲) بازانەی دەرگا ۱) نگا: ژیر بەران؛ ۲) پاشنهٔ در.

ژیردەرانە: ژیردەر نگا: ژیردەر.

ژیردەرگا: بازانەی دەرگا پاشنهٔ در.

ژیردەریا: ۱) هەرچیەک بتوانی بە بن بەحرەدا بڕوا؛ ۲) زیندەوەری بەحری ۱) روندهٔ زیر دریا؛ ۲) زیر دریا.

ژیردەریایی: ژیردەریا روندهٔ زیردریا، زیردریایی.

ژیردەس: بەردەستەم گوێ بەفەرمان زیردست، فرمانبردار.

ژیردەست: ژیردەس نگا: ژیردەس.

ژیردەستان: ۱) نوکەران، خزمەتکاران؛ ۲) کەل‌وپەلی بەر دەست کە ماڵدا ۱) زیردستان؛ ۲) ظروف و اثاثیه که همیشه استعمال می‌شود.

ژیردەستە: ژیردەس نگا: ژیردەس.

ژیردەستی: بەرفەرمانی، خزمەتکاری زیردستی، فرمانبرداری.

ژیردەسە: ژیردەس نگا: ژیردەس.

ژیرئاخەن: زایەخ زیرانداز.

ژیرزری: ۱) ژیردەریا؛ ۲) خەفتنان، جلی ناوی پشم کە لە بن زینەو دەیوشرا ۱) نگا: ژیردەریا؛ ۲) خفتان.

ژیرزریە: ژیردەریا نگا: ژیردەریا.

ژیرزوان: ۱) بن زمان؛ ۲) برینی لە بەرئیل ۱) زیر زبان؛ ۲) کنایه از رشوه.

ژیرزوان چەشتن: برینی لە قسەلێ دەرهێنان استنراج، کنایه از حرف کشیدن.

ژیرزەمین: ۱) تۆزی ناوەوەی هەرد، بەرانبەری سەرزەمین؛ ۲) ژیرخان ۱) لایهٔ داخلی زمین؛ ۲) اتاق زیر زمین.

ژیرزەوی: ژیرزەمین نگا: ژیرزەمین.

ژیرزەوین: ژیرزەمین نگا: ژیرزەمین.

ژیرژی: ژیردەریا نگا: ژیردەریا.

ژۆرسەر: ١) بالنگە، بەنسەر؛ ٢) برێشی لە کەمەرو بەین؛ ٣) بنیز لە ژۆرسەر(ە)[ف] ١) بالش؛ ٢) کنایە لە فکر نوطقە.

ژۆرفلیان: ئاسی سەرلەبەیان[ف] ئاسمانی، صبحانە.

ژۆرکراس: ئامانە، بەرگی کە لە ژێر کراسەوە بۆ تاڕەقەمزین دەبۆشرێ[ف] زیرپیراهن.

ژۆرکردن: خافلاندن، مناڵ ئا نەگری[ف] سرگرم نمودن بچە تا گریە نکند.

ژۆرکردنەوە: دەس بێ لە گریان هەڵگرتن[ف] بچە را از گریە واداشتن.

ژۆرکە: ١) سناڵی غافڵ؛ ٢) (ژۆر[ف] ١) کودک غافل؛ ٢) جوجەتیغی.

ژۆرکەفتن: ١) لە گەمەدا ئۆڕاشتن؛ ٢) سەرنەکەوتن لە کاریکدا؛ ٣) ناسوڕت بۆن[ف] ١) در بازی باختن؛ ٢) موفق نشدن در کار؛ ٣) برنگشت شدن در معامله.

ژۆرکەڵە: مناڵی خۆش‌ئەس[ف] بچهٔ دوست‌داشتنی.

ژۆرکەڵە: ژۆرکەڵە[ف] بچهٔ دوست‌داشتنی.

ژێ‌کەوان: ئەوە بەخۆڵە بادراوەی تیری بەکەوان بێ دا وەزرا[ف] تازه کمان.

ژێرکەوتن: ژێرکەفتن[ف] نگا: ژێرکەفتن.

ژێرکێرە: خزمەتکار[ف] خدمتکار.

ژێرگە: خوارو لای خوارو[ف] پایین.

ژێرگین: ئەوی بن‌ئەوە[ف] زیرین.

ژێرلچەکی: برەبرت[ف] زیرلبی حرف زدن.

ژێرماڵە: پاشماڵە[ف] سرایدان.

ژێرو: ١) ژێرگ؛ ٢) لای خوارەو، جەنوب[ف] ١) پایین؛ ٢) جنوب.

ژێروژۆر: ١) سەرونسەخۆن، قلب؛ ٢) برێشی لە کاول بون[ف] ١) زیروزبر، واژگون؛ ٢) کنایه از ویران شدن.

ژێرە: ژێرە[ف] زیره.

ژێرە: شتی ژێرەوە[ف] چیز زیرین.

ژێرهاڵ: بەردی بەنەوی ئاسیا[ف] سنگ زیرین آسیا.

ژێرهەڵ: زاوج[ف] زیراندار.

ژێروژۆر: ژێروژور[ف] نگا: ژێروژور.

ژێروگردن: ژێرگردەوە[ف] نگا: ژێرگردەوە.

ژێروگردن: شاردەوە، وەشاردن[ف] پنهان کردن.

ژێری: ئاقڵی، داناتی[ف] عاقلی.

ژێری: ژێرو[ف] پایین.

ژێرین: ژێرگین[ف] زیرین.

ژیاو: (ژاو[ف] جوجەتیغی.

ژیاو: (ژاو[ف] جوجەتیغی.

ژیاو: (ژاو[ف] جوجەتیغی.

ژیشک: (ژاو[ف] جوجەتیغی.

ژیلان: بەزیوان، بۆزمان[ف] بنشسار.

ژیکردن: ١) بڕین بە تیغ؛ ٢) جیاکردەنەوە[ف] ١) بریدن با تیغ؛ ٢) جداکردن.

ژیکەڵە: ژیرکەڵە، مۆرچیلانە، خۆرچینە[ف] کوچولوی دوست داشتنی.

ژیگر: ئەنگوستیلەی سەرئەنجە کە ژێ‌کەوانی پێ دەگیرێ[ف] زهگیر، انگشتانهٔ تیراندازی.

ژێ‌گرتن: ١) لاساد، لاساییی؛ ٢) دزینی هونەر لە هونەرمەندان[ف] ١) تقلید؛ ٢) کُپی از هُنر هنرمندان.

ژیگیر: ژیگر[ف] نگا: ژیگر.

ژیل: ١) (ریلەسۆ، زیلە؛ ٢) بزوێنی جوڵان؛ ٣) وردە پێچەوانەی مرست (ئەو ژیل وانا: وردی بن کەوتۆ لە بێزنگ)[ف] ١) اخگر زیر خاکستر؛ ٢) جنبش؛ ٣) خرد و ریز.

ژیل: ١) (ریلەسۆ؛ ٢) گوڵی داریژ؛ ٣) کاڵا مەبی[ف] ١) اخگر زیر خاکستر؛ ٢) شکوفهٔ نالت؛ ٣) مهارت.

ژیلاقە: کاڵا، کاڵوان[ف] ماهر.

ژیلاوك: هەوڵی بەنیر، ئامیانی بەنیر، شیلاوك[ف] بنرمایه.

ژیلك: (ژیلاوك[ف] بنرمایه.

ژیلك: (ژیلاوك[ف] بنرمایه.

ژیلك: (ژیلاك، لە جواریی) ئەو ژیلك هات لە زۆرە (جو)[ف] از پایین.

ژیلمە: ١) ریلەسۆ؛ ٢) ئەرزی وردە؛ ٣) وردە[ف] ١) اخگر زیر خاکستر؛ ٢) نگرگ زمین؛ ٣) زمین.

ژیلەسۆ: ریلەسۆ[ف] نگا: ریلەسۆ.

ژیلی: ئەرزی ئەرزە[ف] ارزانی.

ژیلی عەرد: بۆمە ئەرزە[ف] زلزله.

ژین: زیندگی، ژیان، ژی[ف] زندگی.

ژیو: ژیوە[ف] زنده.

ژیوار: ١) (ژیوارەی ئەمەر؛ ٢) ماری ژیان، جۆرەمێی ژین؛ ٣) ژیو[ف] ١) (زندگی؛ ٢) تبلیت زندگی کردن؛ ٣) مایهٔ زندگی.

ژیوەن: ژیانی خارساتیانە، ژیاری[ف] تمدن، زندگی شهر نشینی.

ژیوەرۆ: هەڵمسوڵی ئەوەز باش بارانی لە جێی کۆبستان[ف] سر در آوردن علف بعد از باران در بیلاق.

ژیهان: شیاری، لایقی[ف] شایستگی.

ژیهانی: ١) شیاوی کار، لایق؛ ٢) هەڵکەوت، بلیمەت[ف] ١) شایسته؛ ٢) نابغه.

ژێی: کەسێك کە بە زاری کرمانجی داخۆی[ف] دارای لهجهٔ «کرمانجی».

س

س: ۱) له دوای وشەو پیتی خەیەروەشە: (ئەمەس)؛ ۲) پیتی پێدەنگ کردن: (س هیچ سەنگ نەکە) ۱) ئاماژە بۆ ئەسڵ؛ ۲) خاوەنی باش: هەس.

ساد: ۱) کاتە، بەم: (ئەو ساد جوان بوم)؛ ۲) کەواتە، ئیتر: (ساد مەبێژ دڵم)؛ ۳) عاسمانی بێ هەور: (ساداڵ)؛ ۴) سپێس: (لە سای چناران)؛ ۵) بڕێکی کە دائەنرێ بەلای یەکەوە: (لە سای ئەوا هەسایەوە)؛ ۶) سوای ئەوەی بۆگ: (کاوەرایی ساڵەڵە وانا: هەڵگی سوایە)؛ ۷) بۆ: (ساڵی بەسەر وانا: بۆ من بێرە ساجی وانا: بۆجی) ۱) هەنگاو؛ ۲) پس، کە ئیستا؛ ۳) آسمان صاف؛ ۴) سایە؛ ۵) کنایە لە پەنە پناهندە؛ ۶) سایەدا؛ ۷) برای.

ساڵەڵە: تەنوکە، حوڵی بەهەنگام: خەل، گیج و ئاهەو.

ساب: ترس، سام، سان، هەیبەت: ترس.

سابات: کەپر، ماڵی کۆبەستانی لە چڕوو: خانەی ترکەیی بەلاقی.

سابالی: شوێن و جێگای زۆر بەرفرەوان: جای وسیع.

سابخۆر: وەرگ بڕی هەرزە کراو کە بەهۆی تەرئی: امیلا.

سابەراوا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی گرد: لە ڕووداوەکانی کوردستان کە بەشێوەی وێران کرد.

سابرین: بەگە، تیری: نکە، شاڵ بڕ بڕ.

سابڵاخ: سابڵاغ: نگا: سابڵاغ.

سابڵاغ: ناوی پێشووی شاری مەهاباد، سابڵاخ: نام سابق شهر مهاباد.

سابەوڕە: ۱) تیرەسووک، ئەنتەرنەمن؛ ۲) بەخشەی ڕەشی قیرکە: ۱) تخت، خوابەند؛ ۲) تخته سیاه مدرسه.

سابۆن: شتێ کە لە بەرو خۆئەمێنێکی تایبەتی ساز دەکرێ و جەبەری بێ بەشوون: صابون.

سابۆناقەلی: گیایەکە لەناو: کەف بەکا: گیاهی است کف می کند.

سابۆنان: کەفاوی سابۆن: کفابهٔ صابون.

سابۆنچی: سابۆنکەر: صابون ساز.

سابسوتی: ۱) بەدانێکە بەقەد زای ڕەنگی بۆزی خۆئەمێنێتەوە بەاڵی ڕەشە: قەدلە ساسانی؛ ۲) جۆرێ کۆتری ڕاوی، شینی تاجوخە: ۱) نوعی کلاغ؛ ۲) نوعی کبوتر.

سابین: سابۆن: صابون.

سات: ۱) کۆی سوڕی خەرمان؛ ۲) بەرێی تەنکەو لوسی گوێ چەم کە بەشاڵ گەمەی پێ دەکەن: ۱) کوده غله در خرمن؛ ۲) شن صاف و نازک که اسباب بازی کودکان است.

ساپۆک: چەکەمە، کەپشی سڕەوڕۆ: چکمه.

ساپیتاک: ۱) مەجی خاو؛ ۲) کاریتە، ویرەگ: ۱) سفف؛ ۲) بالاو.

ساپیتە: ۱) سایەک؛ ۲) لای هەرو بلندە: ۱) نگا: سایەک؛ ۲) بلندترین نقطه.

سات: ۱) کاتە، وەخت؛ ۲) تاو، دەمێکی زۆر کەم: ۱) وقت؛ ۲) آن، لحظه.

ساتاخە: ئۆرلەیگەو زەبوو: منکوبه و ویران.

ساتان: ۱) کوشراتی چەلەوک؛ ۲) بڕێکی کە دەرێی زەبەر؛ ۳) بڕێکی لە ڕان و سمت: ۱) کشتارگاه چوپان؛ ۲) بخشی که دهریی زیاد؛ ۳) کنایه از ران و باسن؛ ۴) نوعی پارچه.

ساتاندن: کوتانی چەلەوک: کوبیدن شالی.

ساتقە: شەڵان بە دەست، کە هەر بۆ هەرو ئەزەن: چلاندن خمیر.

ساتڵ: ۱) بەرێش، مەجەل؛ ۲) سەتڵ، بەقەرەوج: ۱) دیگ؛ ۲) سطل.

ساتمە: هەڵەنگوتن، ڕەشبوردن و کەوتن: سکندری.

ساتۆر: ۱) چەرمەواج؛ ۲) بڕێکی لە تەمەڵی لەش گران: ۱) ساطور؛ ۲) کنایه از سست کار و تنبل.

ساتۆرک: بەیەیاغ: ساطور.

ساتەری: ژنێ کە کێری دەسکرد بەکار بهێنێ، کێرەخەمەر: زنی که آلت مصنوعی استعمال کند.

ساتی: ۱) تەمەشەیی، کاتی؛ ۲) چەلەد، امز: ۱) موقتی، وقتی؛ ۲)

سنگب.

ساج: ۱) دەفێکی پەلی فراوانی ئاسە بۆ نان کردن و برشتکەرانەن؛ ۲) جۆرێ دارە دارتاشان دەکاری دەکەن [ف] (۱) ساج؛ ۲) نوعی چوب بریدگری.

ساجاخ: گوڵینگەو زینوی زین و جلکی پیاوانە [ف] سنگوڵە و برز کنارەی زین و لباس مردانە.

ساجلەخ: زەنەیەکە لە برج دەدرێ [ف] زەوری کە بر زاڵف بندند.

ساجۆر: ۱) دارێکە بە پەتێک دەخرێتە ملی سەگ، سەمەنتوک؛ ۲) فرتوی قیسەیەک کە دەخرێتە نام تەنگی زەنشانەوە، هەشار، دەراغ [ف] (۱) ساجور؛ ۳) خشاب تیر.

ساجی: نانی کە بە ساج کرابێ [ف] نان ساجی.

ساج: ۱) بەمانای ساجان کە واتا: دەگەڵ زاوزوون؛ ۲) زاج [ف] (۱) ریشەی کلمەی ساجان بەمعنی سازش؛ ۲) زاج.

ساجاخ: ساجاغ [ف] نگا: ساجاغ.

ساجاخە: ساجاغ [ف] نگا: ساجاغ.

ساجان: قبوڵ کردن، دەگەڵ زاوزوون [ف] سازش، تحمّل کردن.

ساجمە: ۱) گرمۆکەمزی وزە کە دەیکەنە ناو تفنگی زاو؛ ۲) برێکی لە زنجیر پێدادان، قسەی بە نیکوڵ [ف] (۱) ساچمە؛ ۲) کنایە از منطق.

ساجنای: ساجان [ف] نگا: ساجان.

ساج و بەرچەم: موی سەرتوریکی منال کە بۆ جوانی دەیهێڵنەوە [ف] کاکل بر پیشانی بچه.

ساجی: لەبەرچی، بۆچی [ف] چرا، برای چه.

ساچین: ۱) ساجان؛ ۲) دارێکە وەکو گوزنا جوڵا دەکاری دێنێ [ف] (۱) نگا: ساجان؛ ۲) چوبی است گوزنا مانند در واقعدگی.

ساحێب: خاوەن، خودان، خۆی، خاوەند [ف] صاحب.

ساحێو: ساحێب [ف] صاحب.

ساخ: ۱) تەندروس، تەیبان؛ ۲) ماڵی بێ عەیب؛ ۳) مرۆی بێ فرۆفێڵ، ڕاست [ف] (۱) سالم؛ ۲) کالای بی عیب؛ ۳) انسان راست و درست.

ساخت: ۱) دەسکرد؛ ۲) ساجان [ف] (۱) ساخت؛ ۲) سازش.

ساختمان: خانوبەرە [ف] ساختمان.

ساختوباخت: پێکهاتنی نهێنی بۆ کارێکی کەمزەیین [ف] توافق در توطئه.

ساختومان: ساختمان [ف] ساختمان.

ساختە: ۱) درۆ بوختان؛ ۲) گزی و تەڵەکە [ف] (۱) دروغ، بهتان؛ ۲) نیرنگ.

ساختەچی: ۱) دەسیز، فێڵباز؛ ۲) درۆهەڵبەست [ف] (۱) کلاهبردار؛ ۲) دروغپرداز.

ساختەچێتی: دەسیزی، فێڵبازی [ف] حیلەبازی، نیرنگسازی.

ساختەکار: ساختەچی [ف] نگا: ساختەچی.

ساخکردنەوە: زێتن کردنەوەی شتی تەڕ [ف] روشن کردن مجهول.

ساخڵەم: بێ کەم و کوڕی [ف] درست.

ساخور: رەگەنی نار ئەبەردار کە ڕەنگ ئەی تەو [ف] جایی در جنگل که درخت ندارد و آفتاب می‌زند.

ساخوشاک: میوەیێ کەبەر سا وشاک کرابێ [ف] میوهٔ در سایه خشک شده.

ساخەمی: داری پرکڵ و پۆپ کە سای خەست و بڕۆ [ف] درخت انبوه و پرشاخ و برگ پرسایه.

ساخی: ۱) بێ عەیبی؛ ۲) دزی نەخۆشین [ف] (۱) بی عیبی؛ ۲) سلامت.

سادان: ۱) دارێ کە سای هەبێ؛ ۲) دین، شیت، ئیوە [ف] (۱) درخت سایه‌دار؛ ۲) دیوانه.

سادانی: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.

سادر: جێگەی جانەرێ ترۆ کە بۆرێ بە شەبەق [ف] خزانه در اصطلاح کشاورزی.

سادە: ۱) بێ تەشریو خەت، ساکسار؛ ۲) دەسبڕوت، لاری بۆ لەرێمهانگ؛ ۳) بەسە زیاریو گێژەک؛ ۴) هاسان، (کاریکی سادەیە) [ف] (۱) بدون نقش؛ ۲) اسرف، نوجوان بی‌مو؛ ۳) ساده‌لوح؛ ۴) آسان.

سادەکار: بەسەزیاریو گێژ [ف] ساده‌لوح.

سادەلۆح: سادەکار [ف] ساده‌لوح.

سادەلۆک: سادەکار [ف] ساده‌لوح.

سادەی: وشەی هاتنەدان، دەسا دەست بێ بکە [ف] کلمهٔ تحریک، پس شروع کن.

سادەیی: ۱) بێ مۆبی، بێ ئۆکی؛ ۲) بەسە زوانی، سادەکاری [ف] (۱) بی‌مویی؛ ۲) ساده‌لوحی.

سار: ۱) بەرانبەری گەرم، چایک؛ ۲) دابارینی بەرد (سەنگە سار)؛ ۳) سەر (خاکەسار)؛ ۴) جان، شوێن، جێ؛ ۵) خوشش (سارەوان) [ف] (۱) سرد؛ ۲) فرود آمدن و بارش سنگ؛ ۳) سر؛ ۴) (از جای)؛ ۵) شش.

سارا: ۱) جۆرێ سیاهان: (بەجێ ئاوە دەبێ زۆ کەیە سارا / هەقی ئادابی بەجێنوبی لە شارا) «بیەجوی»؛ ۲) ئاوی زانە [ف] (۱) صحرا؛ ۲) سارا نام زنانه.

سارانشین: چۆڵەبەرست، دەشەکی، کۆچەری [ف] صحرانشین.

سارد: ۱) چایک، سار؛ ۲) برێکی کە بێ‌مەیل [ف] (۱) سرد؛ ۲) کنایه از بی‌رغبت.

ساردان: ۱) زێرخان؛ ۲) فرۆکە لە زەمین بۆ ئاوێ سارد کردن [ف] (۱) زیرزمین؛ ۲) سردابه.

ساردئاو: فرۆکەی بێ خەرز بۆ ئاوسار کردن [ف] سردابه.

ساردایی: هەستی سەرما [ف] احساس سردی.

ساردبوون: ۱) لە گەرمی زۆرگار بوون؛ ۲) برێکی لە بێ‌ئیلتفاتی [ف] (۱) سرد شدن؛ ۲) کنایه از بی‌التفاتی.

ساردبوونەوە: ۱) چایک بوونی شتی داغ؛ ۲) برێکی لە ناهومێدبوون لە کار؛ ۳) برێکی لە مردن [ف] (۱) سرد شدن گرم؛ ۲) کنایه از رغبت نماندن در کار؛ ۳) کنایه از مرگ.

سارد کردن: هەوا سارد بوون [ف] سرد شدن هوا.

سارد کردنەوە: ۱) شتی گەرم سارد کردن؛ ۲) برێکی لە کوشتن (بە گوللە ساردی کردەوە)؛ ۳) ناهومێد کردن [ف] (۱) گرم را سرد گردانیدن؛ ۲) کنایه از کشتن؛ ۳) نومید کردن.

سارد و سرد: ۱) زورسار؛ ۲) زود بی‌محابا و تاره‌رو [ف] ۱) بسیار سرد؛ ۲) بی‌رغبت.

سارد و سردی: ۱) وحشتی زورسار؛ ۲) بی‌محابی تمام [ف] ۱) هنگام سرمای سخت؛ ۲) بی‌رغبتی تمام.

سارد و سرما: وحشت و جنگ‌ی همواساری [ف] هنگام سرما.

سارد و گرم: ۱) تاوی نیوه‌گرم، سلسل؛ ۲) دوفری که تاو تا ماوی زور بسیاری بان به‌گرمی راه‌گرن؛ ۳) برنتی که دوس لوزان دورگرن [ف] ۱) ولرم؛ ۲) ترموس، فلاسک؛ ۳) کنایه از تجارب زندگی.

سارد و تیا: تاوی گونیکه [ف] نام گلی است.

سارده: ۱) مدروزی که‌وتیشه یاریوه؛ ۲) گیاهه که جنگلی له چله‌گندم ده‌کا [ف] ۱) شالی که دیر گرمه و به پائیز رسیده؛ ۲) گیاهی است شبیه گیاه گندم.

سارده‌سندان: ۱) جوزی خشوتی ولاخی بهزیه؛ ۲) وسیه‌یه که وداک فوزه‌لفورت [ف] ۱) نوعی جساری دام و سنور؛ ۲) کلمه‌ای بجای کوفت و زهرمار.

سارده‌سنگان: سارده‌سندان [ف] نگا: سارده‌سندان.

سارده‌ومه‌تی: خوارزه و خوارده‌وی ساره [ف] خوراک و نوشابهٔ سرد.

سارساروک: ۱) تیوزی کلریوه؛ ۲) جمرچ و فه‌ه‌کی گمه‌ی (اروکان [ف] ۱) حشره‌ای که بر سطح آب در حرکت است؛ ۲) جرج و فلک.

سارسته: رسته‌ونه‌ی تاخوار وداک (باز ده‌گوت...) [ف] شبه جمله.

سارژی: برخجه، برنگه [ف] بقچه.

سارتکه: گونه‌یکی کوردستانه به‌عنی ویرانی کرد [ف] از روستاهای کردنشین که بخیال ویران کردند.

سارمه: ۱) گیاهه که بنه کی بوندقی چیت به‌کار دی؛ ۲) به‌عنی عقال دروی زین؛ ۳) گولینگی له ناوریشمو تاقه‌ری؛ ۴) فوزاهه‌ی بهنو؛ ۵) دولمه‌ی گه‌لا؛ ۶) جوزی هه‌ریمی [ف] ۱) گیاه سلمه؛ ۲) گلدوزی بر (مزه؛ ۳) ابریشم یا تار نقره تابیده؛ ۴) فوزهٔ پنبه؛ ۵) دُلمهٔ برگ مو؛ ۶) نوعی گلابی.

ساروخ: ئامنی ده‌سکداری ناگرکش که ناگری بی هه‌لگیر ده‌رگر ده‌کی [ف] آتش کش، جمجمهٔ آتش.

ساروخ: بیاره‌که‌ی سه‌ر [ف] سرپوش زنانه.

ساروقامیش: تاوی گونیکه [ف] نام روستایی است.

ساروکی: مروی زور له سه‌رما ئه‌لس [ف] آدم سرمایی.

ساروکه: گونیکی کوردستانه به‌عنی ویرانی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که بخیها ویران کردند.

ساروماز: برنتی له زور بوگه‌ن؛ ۱) ئوتی ساروماری لی دی [ف] کنایه از بوی بسیار گند.

ساروومه: جوزی ته‌نگ [ف] نوعی تنگ.

ساره: ۱) بیره‌به‌یان، سوزه؛ ۲) بیانی زوزی دوایی؛ ۳) وشتر [ف] ۱) صبح زود، بامداد؛ ۲) فردا؛ ۳) شتر.

ساره‌زی: سه‌ی زو، سوزی، سه‌رهتای زوزی که دیت [ف] فردا بامداد.

ساره‌ساز: مه‌چاقدانی پنجه، مزاندنی بهر له دوشین بو شیردان [ف] مالش پان بچهٔ دام قبل از دوشیدن بقصد شیردهی مادر.

ساره‌وان: وشترهوان، شقانی ده‌قه‌هان [ف] ساربان.

ساره‌وانان: تاری گونیکه [ف] نام دهی است.

سازیژ: بر بوه‌وه‌ی مریو جابوه‌وه‌ی [ف] التیام زخم.

سازیش: سازیژ [ف] التیام زخم.

ساز: ۱) تامبرازی موسیقی؛ ۲) دلخوش؛ ۳) دوولمه‌ند؛ ۴) ئامانه؛ ۵) بارگو ئه‌لیو بدلی سه‌فه؛ ۶) پانگری بهوانا دروسکه‌ر [ف] ۱) ساز موسیقی؛ ۲) شاد و سرحال؛ ۳) ثروتمند؛ ۴) آماده؛ ۵) رخت سفر؛ ۶) بسود بعضی سازنده.

سازان: ساجان [ف] سازش.

سازاندن: ۱) پاک هیشانه‌وه‌ی دو دو؛ ۲) که‌نجاندانی کار [ف] ۱) آشتی دادن مخالفین؛ ۲) انجام دادن.

سازای: دروس کردن [ف] ساختن.

سازبوون: ۱) ئامانه‌بوون؛ ۲) دوولمه‌ند بوون [ف] ۱) آماده شدن؛ ۲) ثروتمند شدن.

سازبه‌لیف: ۱) سازلمه‌ن؛ سازلمه‌ن؛ ۲) دوسته‌ی موسیقاره‌کان [ف] ۱) نوازندهٔ ساز؛ ۲) ارکستر، دستهٔ نوازندگان.

سازدان: ئامانه کردن [ف] مهیا نمودن.

سازشت: ۱) ساجان؛ ۲) ئاشتی [ف] ۱) سازش؛ ۲) آشتی.

سازقان: ۱) سازبه‌ند؛ ۲) موسیقار [ف] ۱) نوازنده؛ ۲) موزیکال.

سازکردن: ۱) ئامانه کردن؛ ۲) راست کردن، ئاوکردنی کیج بو هیزه‌ی کردن [ف] ۱) مهیا نمودن؛ ۲) راضی کردن دختر برای ازدواج.

سازگری: ئامانه‌کراو [ف] مهیا.

سازگار: بهاره‌زوی مزاج، ئاوبکی سازگاره، همواری زور سازگاره [ف] موافق طبع، سازگار.

سازلمه: ۱) زوناوزمن، سازلیده؛ ۲) برنتی که بی‌ئه‌ندیو زمان‌ده‌رژی [ف] ۱) سرنانوان، نوازنده؛ ۲) کنایه از بی‌شرم و زبان‌دراز.

سازنه: سازنه [ف] نگا: سازنه.

سازوبان: ساخته‌وباخته [ف] توطئه، تبانی.

سازو سه‌ودا: خه‌یالاتی بی‌وه‌وج [ف] خیال‌پردازی.

سازیان: سازان [ف] سازش.

سازین: سازان [ف] سازش.

سازوور: ساجوور [ف] نگا: ساجوور.

ساسوون: جیاوه‌کی بهناو باکه له کوردستان [ف] نام کوهی است.

ساع: ساغ [ف] نگا: ساغ.

ساغبوونه‌وه: ۱) به‌ئاکام گه‌یشتنی کاری؛ ۲) جاوگه‌یه له ته‌خوشی؛ ۳) ئاوابه‌وه‌ی مالی بازرگانی [ف] ۱) به نتیجه رسیدن؛ ۲) شفا یافتن؛ ۳) فروش همهٔ کالا، آب کردن جنس.

ساغلم: ساخلم [ف] نگا: ساخلم.

ساغوره‌ل: گالته بهرد [ف] سنگ بزرگ.

ساغی: ساخی [ف] نگا: ساخی.

ساف: ۱) بی‌گسیخ، لوس، خولی؛ ۲) نخست، راستسایی؛ ۳) دلپاک و بی‌غل؛ ۴) دمزوی لیلهمزون؛ ۵) سایه، بهزوی لوسی نه‌نگی گوی جمع؛ ۶) گنی، همسو؛ (ساف له ساف تالان کرا) ۱) صاف؛ ۲) همواز؛ ۳) پاکدل؛ ۴) بیخ لعافهوری؛ ۵) تین صاف و تازک؛ ۶) هسگی.

ساقان: دلویه، چکه، تکه ۱ چکه.

ساقانلن: تکه کردن، دلوپاندن، دلوپه‌کردن ۱ چکه‌کردن.

ساقلو: بارزن، بالوته، راوک، ساقی ۱ بالا، بالوته.

ساقی: ۱) دلپاکی؛ ۲) بالوته ۱ ۱) صاف‌دلی؛ ۲) بالوته.

ساقیلکه: دل‌ساده، ساده‌لوح ۱ ساده‌دل.

ساقه: تالاست، پهسو ۱ زکام.

ساقما: ۱) هدرجی تازه رسکاوی؛ (مناتی ساقما، لهماهی ساقما، گه‌نمه کهم ساقماوه)؛ ۲) تازه بی‌گهیشتوو، لاو ۱ ۱) نوزاد و نوروشده؛ ۲) نورسیده، تازه جوان.

ساقلان: گه‌نمی کولاوی بهدمستکراو ۱ بلغور.

ساقاردان: برینی له زگ ۱ کنایه از شکم.

ساقالوک: مناتی تازه‌زاوی جوانکیله ۱ نوزاد دوستداشتنی.

ساقامی: روزگاری خشکی و تازه‌رسکاوی ۱ دوران تازه بودنها آمدن.

ساق: ۱) ساغ؛ ۲) لاسکی گیاو دار؛ ۳) جیفته؛ ۴) بهچه‌گوی سه‌گو ریوی؛ ۵) بهشک پیچی به بن چنگراو ۱ ۱) سالم؛ ۲) ساقهٔ گیاه و درخت؛ ۳) پیچال؛ ۴) مدمع سگ و روباه؛ ۵) ساق پیچ از پشم بافته شده.

ساقیهن: پیدی که نوجوانی بهسر کرانی‌دا دهبروی ۱ وصلهٔ زینتی بر لباس.

ساقو: بالو، بالته، بالتو، بالتاو ۱ بالتو.

ساقوت: ۱) پارچه‌گوشتی بهلسقامهوه؛ ۲) لیسکی تهرتو ۱ ۱) پارچه گوشت یا استخوان؛ ۲) استخوان زانو.

ساقوته: ساقوت ۱ نگا: ساقوت.

ساقوز: سهوهی زوگهوه، بو گیاو کاکیشان ۱ سید بزرگ کاه‌کشی.

ساقول: ۱) لیسکی تهرتو، ساقوت؛ ۲) قهرتالی تری‌چنین؛ ۳) باسکهو قول ۱ ۱) استخوان زانو؛ ۲) سید میوه‌چینی؛ ۳) ساعد و بازو.

ساقه: ۱) کوتهری دار؛ ۲) لاسکی گیا ۱ ۱) تنهٔ درخت؛ ۲) ساقهٔ گیاه.

ساقهچهرم: ۱) چهرمی سهرمل که دای دهمالن؛ ۲) برینی له تازاران ۱ ۱) پوست سر برنده که برکنند؛ ۲) کنایه از شکنجه.

ساقی: ساغی، ساغی ۱ نگا: ساغی.

ساقیوباقی: برینی له سهوداو مامله ۱ کنایه از داد و ستد.

ساکا: بالاخ، بیجوه گامیش ۱ بچهٔ گاومیش.

ساکو: ۱) جیای روتهن؛ ۲) ساقو، بالته؛ ۳) ه‌که، بهرزایی له جهری بو دانیشتن؛ ۴) ناوه بو پیاوان ۱ ۱) کوه لخت از گیاه؛ ۲) پالتو؛ ۳) سکو؛ ۴) نام مردانه.

ساکول: باسکهو قول ۱ ساعد و بازو.

ساکولی: کوز، قوبل ۱ گوه.

ساکهته: خرابی و زهقایی دوگی مهزو بهران ۱ دنبهٔ گوسفند.

ساگور: بارشتر، نالی بهرهبیانی روژگر ۱ سحری.

سال: ۱) ماوهی دوازده مانگ؛ ۲) پشتر، سالان، سارهوان؛ ۳) بهردی لوس و درزوکه‌و لهبار که بو کنی فهو باشه ۱ ۱) سال؛ ۲) سارشتر؛ ۳) سنگ مناسب برای سنگ مزار.

سال: دوازده‌مانگ ۱ سال.

سالار: ۱) گهوزی، کوهل؛ ۲) ناوه بو پیاوان ۱ ۱) سالار؛ ۲) نام مردانه.

سالان: ۱) زورسال؛ ۲) له چهند سالی زاوردوا ۱ ۱) سالها؛ ۲) در سالهای گذشته.

سالانه: ۱) دهرامهتی سال؛ ۲) روشتن به تهنهای ۱ ۱) درآمد سالیانه؛ ۲) راه رفتن با بی حوصلگی.

سالاوهن: دهرامهتی سال، سالانه ۱ درآمد سال.

سالبر: تی بهرهوتی سال بهسهر زهوا ۱ سالگرد.

سالبوری: پیر، زور بهتهمهن ۱ سالخورده.

سال بهسال: همو سالیکه ۱ هرساله.

سال پیو: سالنامه، تهقیم، (بیت وایو سترهنامی زانا/ سال پیوی لهواندهراته دانا) مهمهوزین ۱ سالنامه.

سالح: پیاوچاک، دیندار ۱ مرد خدا.

سالخ: همهبر ۱ آگاهی.

سالخم: هیشووترین زل ۱ خوشهٔ بزرگ انگور.

سالداچون: برینی لهبیر بون ۱ کنایه از پیرشدن.

سالغ: سالخ ۱ آگاهی، اطلاع.

سالفان: خوشتروان، سارهوان ۱ ساربان.

سالکی: سالانه ۱ سالیانه.

سالم: سارمه ۱ گیاه سلمه.

سالمه: سارمه ۱ گیاه سلمه.

سالن: سالی نیمه ۱ سال ما.

سالنامه: تهقیم، تهقویم ۱ سالنامه.

سالنوما: سالنامه ۱ سالنامه.

سال نهسال: سالیاند تا سالیکی تر ۱ سال اندر یکسال فرمان.

سالوت: دهوهن له دهشتایی نیران دو کیوداو ۱ بوته درون جلگه‌ای که داخل دره باشد.

سالوخ: ۱) سوراغ، به گومان پیداکردنی شتیاده؛ ۲) سالخ ۱ ۱) پی بردن مسئله‌ای گشتن؛ ۲) آگاهی، اطلاع.

سالور: زیر، فامیده، بهتاو ۱ فهمیده.

سالوغ: سالوخ ۱ نگا: سالوخ.

سالوق: ۱) کوراک، وردهبهری بالدار؛ ۲) وردهخوری بهتوو ۱ ۱) پر نرم زیرین؛ ۲) پشم نرم زیرین، کرک.

سالول: زیندانی بهتهنیا له زورینکدا ۱ زندانی انفرادی.

سالویت: سالوت ۱ نگا: سالوت.

ساله: کوڕەی ناوی صالح [ف] مخفف صالح.
سالە: ۱) سال: (سالەوەخت، ساڵەیسال)؛ ۲) کوڕەی ناوی صالح [ف] ۱) سال؛ ۲) مخفف صالح.
سالها: تیرمیەکە لەهۆزی هەڤرکان [ف] عشیرتی است در کردستان.
سالەیی: گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی وێرانی کرد [ف] از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.
سالەیی‌ماتسە: گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی وێرانی کرد [ف] از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.
ساڵیان: ساڵان [ف] نگا: ساڵان.
ساڵی‌بێ: ساڵی کە مانگی ڕەشەمەی سێیەمی تێ [ف] سال کبیسه.
ساڵیانە: ۱) ساڵێ؛ ۲) ساڵانە، هەرساڵ [ف] ۱) سالگرد؛ ۲) هرسال.
ساڵیس: بەباغی لۆس و حولی [ف] جو بدست کلفت و صاف.
ساڵین: ساڵیانە [ف] سالانه.
سام: ۱) ترس، خوف؛ ۲) سۆ [ف] ۱) هیبت، مهابت؛ ۲) سیب.
ساماڵ: ئاسمان بێهەور [ف] آسمان بی ابر.
ساماڵکردن: ڕەویی هەوران لە ئاسمان [ف] رمیدن ابرها.
ساماڵە کردن: خەشاڵ لە شوێنێ دان [ف] صاف کردن شخم.
سامسان: ۱) دارایی، دەوڵەمەند؛ ۲) هێمنی و ئارامی [ف] ۱) دارایی؛ ۲) امنیت، امان.
ساماندان: دەوڵەمەندن [ف] ثروتمند.
ساماندان: ڕێکدەوناک کردن، بەکۆ ڕکردن [ف] تنظیم نمودن.
سامانگە: خەزێنە، سندوقی بارهۆ پول [ف] گنجینه.
سامتۆر: ساڤۆ، باڵتاو، باڵە [ف] بالتو.
سامتی: سامتین [ف] توخمی تیخ بڕاق و محکم.
سامتیاو: سامتین [ف] توخمی تیخ براق و محکم.
سامتین: جۆرێ دەزوی قایەو بڕخەدار [ف] توخمی تیخ براق و محکم.
سامدان: جێگەی ترس، بەهەیبەت [ف] مهیب.
سامرۆنک: کۆڕێکە لە کوردستان [ف] نام کوهی است.
سام کردن: ترسان [ف] ترسیدن.
سامۆتک: ڕەشایی کە بۆرەوە، تاریایی [ف] شبح، سیاهی از دور.
سامۆر: سەرە [ف] سمور.
سامۆرە: تاڵەو بەعەرەبی پاشکۆی زین [ف] عراک.
سامناک: سامدار [ف] مهیب.
سامنج: بەکڕەو سەرسەخت [ف] سمج، لجباز.
سامە: ۱) چەپان، مەرج، قەرار؛ ۲) وان، وام، قەرز، دەسقەرز؛ ۳) پەناگا، داڵدە، بەسیو [ف] ۱) پیمان؛ ۲) وام؛ ۳) پناهگاه.
سامیئی: سامیئیل [ف] نگا: سامیئیل.
سامیئیل: بەرکەلەمود، بەنێ کە مەزاری بە تاڵەی ملی گاجووت بە نرمەو گرێ دەدا [ف] بند چنبره کردن گاو به یوغ.
سامیر: ۱) جۆرێ هەرزن؛ ۲) جۆرێ لۆڕک، جۆرێ زاڵە [ف] ۱) نوعی ارزن؛ ۲) نوعی خرزهره.
سامیری: دەرگایەک یان ڕێوشوێنێک کە پەیوەندی دەگەڵ دەوڵەت هەیەو تەواوبێ دەوڵەتی نیە، نیوەدەوڵەتی [ف] شبه رسمی، نیمه رسمی.
سان: ۱) سوڵتان، ئاژەڵی سرانی هەورامیانە؛ ۲) تەیاڵەدەنتی؛ ۳) پاشگری پەوانا: جێگە: (بەجەمسان)، ستان؛ ۴) ڕاگانی لەشکر؛ ۵) بەرەی لۆسی: چەقسوتێ کردن، هەمسان [ف] ۱) سلطان؛ ۲) سرگین خشک؛ ۳) جای، ستان؛ ۴) ر؛ ۵) ضمان، سگ جاڤو تیزکی.
ساناا: ئاسان، هێزوار [ف] آسان، سهل.
ساناڵە: مشتاخ، جێگەی میوە هەڵخستن لەبەر ئاو [ف] جای میوه خشک کردن در آفتاب.
ساناهی: ۱) ڕەحەتی، بێ ئازاری؛ ۲) ئاسودەیی، بێ خەمی [ف] ۱) بەآسانی؛ ۲) آسودگی.
سانای: کڕین، بەدەن [ف] خریدن، خرید.
سانایی: سانایی [ف] نگا: سانایی.
سان‌بەستن: زێرەستن، هێزبوون [ف] صف بستن.
سانجن: ۱) فوڵنج، بەردی ئاوتان؛ ۲) ستدان، دەرەنگە بەکسم دەکوژێ [ف] ۱) فولنج؛ ۲) نوعی بیماری کشندهٔ سنور.
سانجۆر: جۆرێ ڕگ‌ئێشە [ف] نوعی شکم درد شدید.
سانجۆڵ: ساجۆر، داری بە یەکی ملی سەگاوە بەستراو [ف] ساجور.
سانجی: ۱) سانجن؛ ۲) سانجۆڵ [ف] ۱) نگا: سانجن؛ ۲) ساجور.
سانیە: بەشێک لە شەست بازی دەفیقە، چرکە [ف] ثانیهٔ ساعت.
ساو: ۱) تیزکراو بە سان؛ ۲) ساماڵ؛ ۳) یا ساوین، ئەخستن، ڕەخستن؛ ۴) تیژایی دەمی تیغ؛ ۵) میوەی خۆشی بەناوبانگ، سێو، سام؛ ۶) ئیسراحەت کردن؛ ۷) مەترسی و هەیبەت، سام [ف] ۱) تیز شده با آسان؛ ۲) آسمان صاف؛ ۳) سودن، مالیدن؛ ۴) تیزی لبهٔ تیغ؛ ۵) سیب؛ ۶) آسوده؛ ۷) هیبت.
ساوا: ۱) ساڤا؛ ۲) دەست ڕەخستن، پەماڵین [ف] ۱) بورسه، بورسیده؛ ۲) مالش.
ساوار: ساڤار [ف] بلغور.
ساواز: ڕۆحەماڵاو، ڕۆڤابەر، بێ‌شەرم [ف] بر، بی‌شرم، شوخ چشم.
ساواق: سەرمای زۆر [ف] سرمای سخت.
ساواڵە: کاریز [ف] بُرداله.
ساواما: زەماڵ [ف] مجمعهای گله با ملازان.
ساوان: ۱) پەماڵین، پەدانەیان، ڕەخستن، ڕەخستن؛ ۲) لۆس‌بۆزە کەم‌کردن لەبەر زۆر دەکارهێنان، سوڕ [ف] ۱) مالیدن، سودن؛ ۲) ساییده شده.
ساوانی: هەستێ کە دەست و پێست دەیکا [ف] حس لامسه.
ساوایی: ۱) ساڤایی؛ ۲) ساوانی [ف] ۱) دوران تازه زیستن؛ ۲) لامسه.
ساودان: بە هەمان داماڵینی تیغ [ف] برقسان مالیدن تیغ.
ساور: ساوار [ف] بلغور، افشه.
ساورمە: داری وشکی زۆر، غەڵا شکەری [ف] هیزم شکسته برای بخاری.
ساورین: چێشتی تێکەساوار [ف] آش بلغور.
ساورێن: ساورین، تیری، تەگە [ف] تکمه شاک، جزاز.

ساوُن: ساوُر [گ] صابون.
ساوه: تخته‌ی کی گچ‌بندیه له خاسمان، زاوه، زاف [گ] سیاره‌ی عطارد.
ساوه‌ر: ساوار [گ] بلغور.
ساوه‌ساو: سستی، تمه‌ڵی، (ساوه‌ساو به‌که) [گ] سستی، تنبلی.
ساوه‌ری: پیتاڵ، بڕاتیر، به هه‌ریه‌ک له خزانی ماڵ، سه‌راته [گ] جزیه، سراته.
ساوه‌رین: ساوین [گ] شاد.
ساوه‌ڵ: تمه‌شه، داری چه‌رکیشانی دونیایی که ده‌خرێته سه‌ر پشتی باره‌بر [گ] سنگ کش چوبین که بر پشت الاغ گذارند.
ساوی: چیشتی‌ر بان که له ماڵان کۆی ده‌که‌نه‌وه [گ] خوراکی که از خانه‌ها جمع‌آوری کنند.
ساویاگ: ۱) به هه‌سان تیرکه‌ر له؛ ۲) سوان، ئوس و کم‌کرنو له‌بیر ده‌کارهێنانی زۆر [گ] ۱) برفسان مالیده؛ ۲) ساییده.
ساویان: ساوان [گ] نگا: ساوان.
ساویاو: ساویاگ [گ] نگا: ساویاگ.
ساوین: ۱) ساو، ده‌ترسی، قه‌یمت؛ ۲) ده هزره‌وچۆن، خه‌یالات [گ] ۱) قیمت؛ ۲) توهّم.
ساویلکه: ساده‌ڵانه [گ] ساده‌لوح.
ساوین: ۱) ساوان؛ ۲) وره‌کردن، (له ناو ئاوکدا: پاش پیساوه) [گ] ۱) نگا: ساوان؛ ۲) خره کردن.
ساوینه‌وه: ۱) وره‌کردن و کرده‌ئۆن؛ ۲) هێنان و بردن که تاوا به نهیر (له که‌ناد ساوینه‌وه ئاوایه، که‌ناڵ پیساوه) [گ] ۱) خره کردن؛ ۲) در آب یا فشار حرکت دادن چیزی مانند کشک.
ساهل: سۆکه [گ] سبز.
ساهه‌ڵه: ساو، ترس، قه‌یمت [گ] قیمت.
ساهی: ساماڵ [گ] صافی آسمان.
سای: ۱) ساد، سیهر، سۆور؛ ۲) ئارمایی [گ] ۱) سایه؛ ۲) شبح.
سایسه: ساویاگ [گ] نگا: ساویاگ.
سایقه: ۱) ساوان، سه‌رماو به‌سه‌ڵاگ؛ ۲) ساو، خاسمانی ساو [گ] ۱) سرمای یخبندان؛ ۲) آسمان صاف.
سایله: میوانی، چیشتی که‌لمی بۆدراو ده‌که‌ڵ زۆن [گ] کاهی.
سایمه: جۆرێ ته‌خۆشی ئاژه‌ڵ و ماڵات [گ] نوعی بیماری دام.
سایمه‌ل: سایمه [گ] نگا: سایمه.
سایین: ساو، خاسمانی ساف [گ] آسمان صاف.
سایین قه‌ڵا: شارۆکه‌یه [گ] نام شهرکی است: ساین‌قلا.
سایی‌وان: ساوان [گ] نگا: ساوان.
سایه: ۱) ساد، سیهر؛ ۲) خۆیشتن دەرسی بۆ ئیشه‌کردن؛ ۳) زه‌نگی ئاسن؛ ۴) پشت وشه‌ی سه‌رمایه وا: دارایی، (سایه‌و سه‌رمایه‌م چۆ)؛ ۵) وشه‌یه‌که له فرمانی بۆراوا ده‌گۆترێ؛ ۶) بالاپۆشی پشت ئاواڵه‌ی زنانه؛ ۷) وشه‌ی ئاژه‌ڵ [گ] ۱) سایه؛ ۲) خواستن درس بعوض تهیّئی؛ ۳) زنگار آهن؛ ۴) کلمه از دارایی؛ ۵) استلاسی در بازی ورق؛ ۶) نوعی بالاپوش جلو باز زنانه؛ ۷) شتر ناقص.

سایه‌بان: ۱) هه‌ریمی سای هه‌یه، به‌ستۆ؛ ۲) ئه‌ئی له پاوی مه‌ره‌و خاوین چاکه [گ] ۱) سایبان؛ ۲) کنایه از نیکوکاران.
سایه‌پۆش: کۆڵانی ته‌نگ که به‌ری خانوه‌کان که‌یزنه یه‌ک [گ] کوچه تنگ که در آن بالای خانه‌ها بهم رسیده باشد.
سایه‌چه‌وری: پاوین به‌هه‌دو و ئۆکان [گ] آدم بخشنده و مهربان.
سایه‌دار: به‌تاه‌ری ئیه‌ره‌واوان [گ] کسی که خانه‌ای پناهگاه پیروان است.
سایه‌قه: سایه [گ] نگا: سایه.
سایه‌ک: ساد، سایه، سۆور [گ] سایه.
سایه‌وان: سایه‌بان [گ] نگا: سایه‌بان.
سایه‌وشک: برێکی له زۆد، جرۆک، جکۆس، ده‌س قۆجاو، زه‌ل [گ] کنایه از خسیس.
سایی: ساو، خاسمانی بی‌هه‌ور [گ] آسمان صاف.
سایین: ساوین [گ] سودن.
سب: به‌یانی، سو، سبه‌ی [گ] بامداد، صبح.
سباد: به‌ره‌به‌یان، (سبای ساڵخان) [گ] بامداد.
سبات: ۱) بایه‌داری، به‌رقه‌راری؛ ۲) زه‌ری ئاساڵ سی؛ ۳) دوهه‌م مانگی زستان [گ] ۱) ثبات؛ ۲) زره مایل به سفیدی، کرم؛ ۳) ماه دوم زمستان.
سباده‌روین: ده‌ستی کاڵبه، کاڵبه [گ] قجر کاذب.
سبت: گیایه‌کی بۆن خۆشه [گ] گیاهی است خوشبو.
سبحه: ۱) سۆری، به‌یانی، زۆری دوایی؛ ۲) به‌ره‌به‌یان [گ] ۱) فردا؛ ۲) بامداد.
سبحه‌ی: زۆری دوایی [گ] فردا.
سبحه‌یتان: به‌یانان، له سه‌ره‌تای هه‌ر زۆرا [گ] بامدادان.
سبحه‌یتی: ۱) زۆری دوایی؛ ۲) به‌ره‌به‌یان، شه‌وکی [گ] ۱) فردا؛ ۲) بامداد.
سبر: زه‌ر، زۆد [گ] خشن.
سبری: زه‌ری [گ] خشونت.
سبزی: ۱) به‌ره‌به‌یان، شه‌وکی؛ ۲) زۆری دانی زۆر زو [گ] ۱) بامداد، بگاه؛ ۲) فردا زود.
سبه: زۆری دانی [گ] فردا.
سبه‌ئی: دوسه‌ی [گ] پس فردا.
سبه‌ی: سبه [گ] فردا.
سبه‌یتان: سبحه‌یتان [گ] بامدادان.
سبه‌یته: سبحه [گ] نگا: سبحه.
سبه‌یتی: سبحه‌یتی [گ] نگا: سبحه‌یتی.
سبه‌یتی‌یان: سبه‌یتان [گ] بامدادان.
سبی: سبه‌یتی [گ] نگا: سبه‌یتی.
سبیانی: سبه‌یتی، سبحه‌یتی [گ] نگا: سبحه‌یتی.
سبیل: ۱) موی سه‌ر لیوی ساو؛ ۲) ئامرازی توی کلیشان که قوڕ [گ] ۱) سبیل؛ ۲) چوب گلی.

سپید: تەواو، بێ‌زیادو کەم [ف] کاملاً.
سپاه: لەشکر، بۆردو [ف] سپاه.
سپات: ۱) سپات، ڕەنگی زەردی تامال‌سپی؛ ۲) بێ‌مال‌و حال، بێ‌ژن (سەڵت‌و سپاتم) [ف] ۱) رنگ کرم؛ ۲) مجرد.
سپاته: بێ‌ژن‌و مال، ژەهن، دوای وشەی سەڵتی دەڵێن: (سەڵت‌و سپاته) [ف] نامتأهل، مجرّد.
سپاخانه: جێگەی ژیانی لەشکر [ف] پادگان.
سپادار: سەرکردەی لەشکر [ف] سپهدار.
سپارتی: لەشکرکێشی [ف] لشکرکشی.
سپارتن: لەسپاردن [ف] سپردن.
سپارتی: لەسپاردە [ف] سپرده.
سپاردن: لەسپارتن [ف] سپردن.
سپارده: لەسپاردە، سپارتی [ف] سپرده.
سپاردەیی: لەسپاردەیی [ف] سفارش، سپردنی.
سپاردی: ۱) لەسپاردە؛ ۲) لەسپاردی [ف] ۱) سپرده؛ ۲) سپرد.
سپارە: لەسپاردە، سپاردە [ف] سپرده.
سپاردیی: لەسپاردەیی، لەسپاردەیی [ف] سفارش.
سپاس: بەجاکەزانین، چاکە لەبەرچاوگرتن [ف] لشکر، سپاس.
سپاسالار: سەرکردەی گەورەی هێزو لەشکر [ف] سپهسالار.
سپاسکار: بەخەمەگ [ف] سپاسگزار.
سپاگە: سپاخانە [ف] پادگان.
سپایی: ۱) چەکداری لەشکر؛ ۲) لەسەرخۆ، سەبر، هێدی؛ ۱) بە سپایی بۆرە؛ ۳) خان، ئاغا، خاوەن چەکدار [ف] ۱) سپاهی؛ ۲) یواشکی؛ ۳) اربابِ خان.
سپی: لەسپی، سپێ [ف] شیش.
سپ: ئاڵۆ، هەڵۆ [ف] عقاب.
سپڵ: پارچەگۆشتێکی زەنبە لە هەناودا [ف] طحال، سپرز.
سپڵۆ: هەندێ جواریی، سەر سەگ، گەمارۆ، کەموک، کۆچک [ف] سگ.
سپڵۆت: ۱) سپڵۆ؛ ۲) پیس‌و گڵاو [ف] ۱) سگ؛ ۲) نجس.
سپڵۆتی: گڵاو پیس [ف] نجس.
سپڵۆک: سپڵۆت [ف] نگا: سپڵۆت.
سپلوشاک: داری وشکی لەسەر خۆرەتاو چەرموگ بوک [ف] چوب در آفتاب خشکیدهٔ سفید شده.
سپڵە: بێ‌بەزان، بێ‌ئەمەگ [ف] بی‌وفا، ناسپاس.
سپڵی لاورگ: برێتی لە گرانجانی دەست هەڵەگر [ف] کنایه از مزاحم گرانجان.
سپناخ: لەسپەناخ، لەسپەناخ [ف] اسفناج.
سپندک: گیایەکە دەیخۆن [ف] گیاهی است خوراکی.
سپنگ: شنگ [ف] شنگ.
سپۆچک: چەرمێنەی هێلکە [ف] سفیدهٔ تخم‌مرغ.
سپورد: ۱) لەسپراو؛ ۲) لەخاکدا وەشراو [ف] ۱) سپرده؛ ۲) دفن شده.
سپۆن: لەسپۆن، بەگیایەکە کەف دەکاو جلی پێ دەشۆن [ف] اشنان، چوبک رختشویی.
سپە: ۱) سپڵۆ؛ ۲) لەسپی [ف] ۱) سگ؛ ۲) شیش.
سپەر: چەپەر، خەڵ، سەنگەر؛ ۲) مەتاڵ [ف] ۱) سنگر؛ ۲) سپر.
سپەن: جواریی، سەگ [ف] سگ.
سپەردە: لەسپاردە [ف] سپرده.
سپەناغ: لەسپەناخ [ف] اسفناج.
سپەهی: ۱) جوان، خوشباو؛ ۲) باش، چاک، بەهێز [ف] ۱) زیبا؛ ۲) خوب، نیک.
سپەیی: زۆر باش [ف] بسیار خوب.
سپەیین: قومارباز، گرنکاری [ف] ابرنگ.
سپی: ۱) چەرموگ، چەرمێنگ؛ ۲) گیایەکە؛ ۳) سپایی ڕەنگ ماستی خورو...؛ ۴) لەسپی؛ ۵) تەخوڵ لێ ڕاژاو [ف] ۱) سپید؛ ۲) گیاهی است؛ ۳) سفید شیری؛ ۴) شیش؛ ۵) پوست کنده.
سپی: لەسپی، سپە [ف] شیش.
سپیاتی: ۱) چەرمێنگی؛ ۲) برێتی لە ماستو دۆ [ف] ۱) سفیدی؛ ۲) کنایه از شیشک.
سپیاڵ: دەرمانی دەرەوجاو سپی کردن بۆ خۆ جوان کردن [ف] سپیداب آرایش.
سپیاڵکرن: خۆجوان کردن بە سپیاڵ [ف] آرایش با سپیداب.
سپیان: گۆشت مەز [ف] گوشت گوسفند.
سپیاو: سپیاڵ [ف] سفیداب آرایش.
سپیاوکردن: سپیاڵ کردن [ف] آرایش با سپیداب.
سپیاوکە: شۆرباو هێلکە [ف] شوربای تخم‌مرغ.
سپیاهی: سپیایی [ف] نگا: سپیایی.
سپیایی: سپیاتی [ف] نگا: سپیاتی.
سپی بالا: بۆڵڵە، کازیوەی بەیان [ف] فجر کاذب.
سپی بۆرە: سپی پات، لەسپی سپی حاڵ ڕەش [ف] اسب سفیدی که خالهای سیاه دارد.
سپی بۆن: لەسپی سپی تامال بۆن [ف] اسب سفید دارای بو خاکستری.
سپی بۆن: ۱) چەرمێنگ بۆن؛ ۲) ڕەنگ بەزین [ف] ۱) سفید شدن؛ ۲) رنگ باختن.
سپی بۆنەوە: ۱) چەرمێنگبۆن؛ ۲) ڕەنگ بەزین لە ترسان [ف] ۱) تغییر رنگ دادن به سفیدی؛ ۲) رنگ باختن از ترس.
سپی پات: سپی بۆرە [ف] نگا: سپی بۆرە.
سپیتاڵە: سپی تامال گەنم ڕەنگ، سپی لەسەبز [ف] گندم‌گون مایل به سبزی.
سپیتی: چەرمێنگی، سپیاتی [ف] سفیدی.
سپیچک: ۱) سپێنەی چاو؛ ۲) سپێنەی هێلکە [ف] ۱) سفیدی چشم؛ ۲) سفیدهٔ تخم‌مرغ.
سپی چۆڵک: ڕەنگی خاکی، تاغ ڕەنگ [ف] خاکی رنگ.
سپیدار: لەسپیدان، سپیچنار، سپیدار [ف] درخت تبریزی.
سپیدبالا: سپی بالا [ف] فجر کاذب.

سپیده‌هنا: بەیانی زوو، هەوڵ بەیان ◄ فجر صادق.
سپیده: بەرەبەیان ◄ بامداد، پگاه.
سپیده: سپیده ◄ بامداد، پگاه.
سپیده‌مان: ۱) بەرەبەیان؛ ۲) کەم عەیار، زێڕی ناخالیص؛ (کوردەواریی بە سەرفە بێ گومانە / زێڕەبە بێش سپیدەمانە) دخالی ◄ ۱) پگاه؛ ۲) طلای ناخالص، کم‌عیار.
سپیر: ۱) چەپەن، خەڵ، سەنگەر؛ ۲) مەنال، مەرتال، تامرازی تەخرکەر کە بۆ خۆپاراستن لە بریتی شمشێر بەکاریان دەبەرد؛ ۳) تامرازی زەنە بۆ کار، یەدەگی ◄ ۱) سنگر؛ ۲) سپر؛ ۳) ابزار یدکی.
سپی سەنگ: کێوێکە لە کوردستان ◄ نام کوهی در کردستان.
سپیلە: سپێدی هێلکە ◄ سفیدهٔ تخم مرغ.
سپی کاری: دیوار بە گچ سواغدان، گچ بە دیوارا مالین ◄ گچ کاری.
سپی کردن: ۱) مۆرێکەوە لە پێستەو پێست؛ ۲) توکڵ لێ کردنەوە؛ ۳) برێنی لە گوشتن، مراندن ◄ ۱) پر و موی کندن از پوست؛ ۲) پوسته کندن؛ ۳) کنایه از کشتن، میراندن.
سپی گرەتەوە: ۱) دەسەری سپی بە فەلایی سواغدان؛ ۲) برێنی لە مراندن ◄ ۱) سفید کاری ظروف مسی؛ ۲) کنایه از میراندن، کشتن.
سپیکە: ۱) جۆرێ تری؛ ۲) فەرمان بە سپی کردن ◄ ۱) نوعی انگور؛ ۲) فرمان به سپی کردن.
سپیکەڵە: ئامانی سپی، سپی‌وانی ◄ مایل به سفید.
سپیلك: ۱) لەسپی سپی؛ ۲) خاکی سپی؛ ۳) ناوی چیایەکە لە کوردستان؛ ۴) ڕستە، گەرای تەسپی؛ ۵) گۆشتی سنگی مەڵ؛ ۶) گۆشتی بەلەك، پۆز؛ ۷) سپایی ناو هێلکە، سپێکە؛ ۸) سپایی دەوری پەنکێشەی چاو، سپێدەی چاو؛ ۹) گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردە ◄ ۱) اسب سفید؛ ۲) خاك سفید؛ ۳) نام کوهی در کردستان؛ ۴) تخم شپش، رشك؛ ۵) گوشت سینهٔ پرنده؛ ۶) ترمهٔ ساق؛ ۷) سپیدهٔ تخم مرغ؛ ۸) سپیدی چشم؛ ۹) از روستاهای کردستان که بحثان ویران کردند.
سپیلکاپی: پێشەی ساق، لۆلاك ◄ استخوان ساق.
سپیلکە: ۱) جۆرێ مازو؛ ۲) سپی وانی ◄ ۱) نوعی مازوج؛ ۲) سفیدفام.
سپیلکێ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردە ◄ از روستاهای کردستان که بحثان ویران کردند.
سپیلە: سپیکەڵە ◄ مایل به سفید.
سپین: ئەبە، ئەوان ◄ ئەبە، فاصل، جدا کننده.
سپیناغ: ئەسپەناغ، سپەناغ ◄ اسفناج.
سپیندار: سپیدار ◄ درخت تبریزی، سپیدار.
سپێە: ۱) سپاکی هێلکە؛ ۲) سپیکی چاو ◄ ۱) سفیدهٔ تخم مرغ؛ ۲) سفیدی چشم.
سپی وان: سپات، سپات ◄ رنگ کرم.
سپی وانی: سپی وان، سپات ◄ رنگ کرم.
سپی وێن: ئەسپوێن ◄ شبنم.
سپیوەلنە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە ◄ از روستاهای کردستان که بحثان ویران کردند.
سپی هەڵگەڕان: ڕەنگ پێ بەدان ◄ رنگ باختن.
ستاڵ: ئەستێ ◄ سنگ آتش زنه.
ستان: ۱) دابۆشین؛ ۲) تارامی، توڕەو ◄ ۱) زیر پوشش قرار دادن؛ ۲) آرامش.
ستارخانی: جۆرێ کەوای پیاوانەی بوقەدە ◄ نوعی نیمتهٔ مردانه.
ستارکردن: ۱) پۆشینی نهێنی؛ ۲) تارامبۆن، توڕەو گرتن ◄ ۱) پوشیدن و نهان داشتن؛ ۲) آرام گرفتن.
ستارگرتن: تارامبۆن ◄ آرام شدن.
ستارە: ۱) ئەستێرەی ئاسمان؛ ۲) دیوارێکی دەوری سەربان ◄ ۱) ستاره؛ ۲) ترمهٔ آجری پیرامون بام.
ستاڵ: سایەی بەنا خۆرەتاو ◄ سایهٔ مجاور آفتاب.
ستان: ۱) پاشگری بەواتا جێگە، شوێن (داڕستان، کوردستان)؛ ۲) ئەستێن، وەرگر ◄ ۱) پسوند مکان؛ ۲) گیرنده.
ستاندن: ۱) وەرگرتن، ساندن؛ ۲) داگیر کردن بەزۆر ◄ ۱) گرفتن؛ ۲) غصب کردن.
ستانەنەوە: بەدەست ئەستێوەی قەرز یان تۆڵە ◄ بازپس گرفتن.
ستانگ: ۱) زەردەواڵە، زەرگەتە؛ ۲) زەنگ سوورە؛ ۳) کەنگر ◄ ۱) زنبور زرد کوچك؛ ۲) زنبور درشت قرمز؛ ۳) کنگر.
ستایشت: مەدحت، تارێف، پەسن ◄ ستایش.
ستر: ۱) پەیزە، پەیجە، ناربیوان، سلەم؛ ۲) پۆشینی نهێنی (ستری کە، خوا سترت بکا) ◄ ۱) نردبان؛ ۲) پوشیدن راز.
ستران: گۆرانی، قام، لاوك ◄ ترانه.
ستران بێژ: قامبێژ، دەنگ بێژ، گۆرانی بێژ ◄ ترانه‌خوان.
ستراندن: ۱) گۆرانی گوتن، تاواز خوەندن؛ ۲) شێلانی هەویر ◄ ۱) ترانه خواندن؛ ۲) چلاندن خمیر.
ستراڤان: ستران بێژ ◄ ترانه‌خوان.
سترك: ۱) پنکەچرێش، پەچرێش؛ ۲) پەیزەی کورت ◄ ۱) پیاز گیاه سرپش؛ ۲) نردبان کوتاه.
ستوێ: شاخی حەیوان، قۆچ ◄ شاخ حیوان.
ستوە: جۆرێ کەوای کورتە لەسەر جلیقە دەپۆشن، کۆت ◄ کت پوشیدنی.
ستۆڕ: ستوێ ◄ شاخ حیوان.
ستۆڕاندن: شێلاندن ◄ چلاندن.
ستۆڕە: ستوێ ◄ شاخ حیوان.
ستری: ۱) دزك، چنگل، مزو؛ ۲) تۆزاك، تۆمزاك ◄ ۱) خار؛ ۲) تمشك.
ستری بزك: داری دوصاچەی وەك کۆ کردەوە ◄ چوب دوشاخهٔ خار جمع کردن.
ستری زەرك: مزو، زەرە، دەڵین بۆدەرمان دەبێ ◄ زرەخار.
ستری شینك: وشترخۆرە ◄ خارشتر.

ستری مشك: بەدرکێکە [ئا] خاڕێی است.
ستزین: ستلان [ئا] علامت.
ستڵ: بەفرەی، دوڵجەی ئاژاو [ئا] سطل.
ستف: گیایەکە بەرکی خڕی بەتام دەگرێ، ستوڵوکە [ئا] گیاهی است با میوهٔ گرد خوردنی.
ستو: ۱) شایەتی، ۲) مل، گەردن. ئەستو [ئا] ۱) گواهی، ۲) گردن.
ستۆ: ئەستۆ، مل [ئا] گردن.
ستۆباڕن: جامەوەرکی خڕی [ئا] خرجه است.
ستۆباڕین: مل بڕین [ئا] سَرِ گردن.
ستوخوار: زۆر بەرفەرمان، مل کەچ لەبەر دەستی مەزنی خۆی دا [ئا] سپهار فرمانبردار.
ستوەان: شایەتی دان [ئا] گواهی دادن.
ستوڕ: ئەستوڕ، قەوی [ئا] کلفت، ستبر.
ستورك: کولێرە، نانی گرد و ئەستوڕ [ئا] گرده نان کلفت، وبانه.
ستوڕی: ئەستوڕی [ئا] کلفتی، ضخامت.
ستوڵ: شایەتی، ستو [ئا] گواهی.
ستوڵدان: ستوڵەدان، شایەتی دان [ئا] گواهی دادن.
ستوڵەدان: ستوڵدان، ستوەان [ئا] گواهی دادن.
ستوکرك: ئەستوکرك، سورئەمەك، کرکراك [ئا] سرخ‌نای، خرخره.
ستوکوڵ: ستوکراك [ئا] خرخره، سرخ‌نای.
ستوکوڵك: ستوکرك [ئا] خرخره، سرخ‌نای.
ستوڵ: کولەکە، ئەستوڵ، ئەستوڵەك [ئا] ستون.
ستوڵنایشت: بۆئەوەی پشت، مورکی پشت [ئا] ستون فقرات.
ستوڵە: ئەستوڵە، ستوڵ [ئا] ستون.
ستوڵی: ئەستوڵەکی، ڕاست وەك کولەکە [ئا] عمودی.
ستە: ۱) جۆری ئاگرپێژن، ئەستێ؛ ۲) ئاستێ کە لە چەرەئەستێ دەدرێ [ئا] ۱) سنگ آتش‌زنه؛ ۲) آهنی که بر سنگ آتش‌زنه زنند.
ستەرك: کورسی بۆ لەسەر نوستن، مۆ [ئا] میز تحریر، میز کار.
ستەکان: پیاوی ستۆنە بۆ جای، ئیستیکان، ئیسکان [ئا] استکان.
ستەم: ۱) جەستەم، دزوار؛ ۲) زوڵم، ناهەقی، گۆڕ [ئا] ۱) دشوار؛ ۲) ستم.
ستەمکار: زاڵم [ئا] ستمگر.
ستەمگەر: ستەمکار، زاڵم [ئا] ستمگر.
ستەنگ: ۱) ستانگ، زەردەواڵە، زەرگەت؛ ۲) زەنگەستۆرە [ئا] ۱) زنبور زرد کوچك، موسه؛ ۲) زنبور درشت قرمز.
ستەو: ستە [ئا] نگا: ستە.
ستەور: ئەستوڕ، ئازەڵی کە ساڵی ڕاپێ بوابێ [ئا] نگا: ئەستوڕ.
ستەوری: بازڕێکە لای مارتین لە کوردستانی بەرەستی ترکان [ئا] شهری است در کردستان ترکیه.
ستەول: پشتێ، گەوز [ئا] اصطبل.
ستی: ۱) ستە؛ ۲) ئاوی زانەبە، ئەستی [ئا] ۱) نگا: ستە؛ ۲) نام زنانه.
ستێ: ۱) ستە؛ ۲) خوشکی ئەڕەب، ئەس [ئا] ۱) نگا: ستە؛ ۲) خواهر شوهر.
ستێرە: ۱) ئەستێرە؛ ۲) گۆڵاوێ کە پێشی دەگرن، ئەستێرە [ئا] ۱) ستاره؛ ۲) استخر.
ستێن: بزرگ، هەرزاڵ [ئا] تلمبان، سکوی انبان در سیاه چادر.
ستێرزمان: زاخوتبینی ئەستێرە [ئا] ستاره‌شناسی.
ستێرك: ستێرە [ئا] سکوی سیاه چادر.
ستیرمە: سرایت، گرتەوە [ئا] سرایت.
ستیروك: ئەستێروکە، گوڵ ئەستێرە، گوەستێرە [ئا] کرم شبتاب.
ستێرە: ئەستێرە، ستارە، هەستارە [ئا] ستاره.
ستین: تین، تاو، هێز، وزە، توانایی، تابشت [ئا] نیرو، قدرت.
ستێن: ئەستێن، ستان [ئا] گرنده، غاصب.
ستینك: ئەستونەك، کولەکە [ئا] ستون.
ستینگ: ستانگ، سەنگ [ئا] نگا: ستانگ.
ستێوی: ئەستێوی، سەوز [ئا] نگا: سەوی.
سج: زج، خوڕتو [ئا] نگا: زج.
سجۆق: باسوخ، باسوق [ئا] باسلق.
سجد: ڕەنگی سوری تاڵ (سجمەل) [ئا] قرمز روشن.
سج: ۱) زج، سج؛ ۲) بەمانای سوجیان، سوتان [ئا] ۱) نگا: زج؛ ۲) اصل کلمهٔ سوجیانەوە سوز.
سجاندن: تاگرێ بەردان، سوتاندن، ئەسوتاندن [ئا] سوزانیدن.
سجانن: سجاندن، سوتاندن [ئا] سوزانیدن.
سجق: باسترمە، باسورمە [ئا] نگا: باسترمە.
سجیا: سوتا، سوڕیا، تاگری تێبەربو [ئا] سوخت، ماضی سوختن.
سجیان: سوڕان، تاگرتێ بەربوون، تاگرتێ جوون [ئا] سوختن.
سحا: ۱) لە چەرەبەیانەدا؛ ۲) ڕۆژی دوایی، سبەی، سبەینێ [ئا] ۱) در بامداد؛ ۲) فردا.
سحاڵە: ئاردەبرنج [ئا] آرد برنج.
سخ: ۱) ئەزاوی (وەرەبەوی سفت)؛ ۲) پشەیەکە لە بەرانبەر تخدا دەڵێن وانا: بەقسەی تۆ ئەبێ وەك کایەدا (زۆر ئەکەوێ)؛ ۳) جڕوبڕ، ئەمشەکە سخ بو [ئا] ۱) سفت شده؛ ۲) کلمه‌ای در بازی شالنگ؛ ۳) انبوه و پرپشت.
سخار: زەوینێ کە بۆکێڵان ئابێ، هەکێڵ [ئا] زمین غیرقابل کشت.
سخان: پشە، هەستی، تیسان، تیسك [ئا] استخوان.
سختیان: جەرمی ئەستوڕی ئەدەباغ دراو [ئا] ساغری، کیمخت.
سخر: زج، ماڵی ئەفامیش [ئا] کرج ازنی.
سخرك: زجی بچکۆلە [ئا] کله کوچك ازنی.
سخرە: سخار [ئا] زمین غیرقابل کشت.
سخمە: زوخمە، ئیلەك [ئا] پلك.
سخڵەت: داوای سەرگەردان، دوڵ [ئا] درماندە.
سخورمە: پەشت ئەدان [ئا] پاشت زدن.
سخیفە: دزێو، دزمان، جوین، جنێو [ئا] دشنام.
سداب: ئەسپەغەمر [ئا] سپند.

سدارە: جۆرێ کڵاو [ف] توخی کلاه.
سدان: ۱) دەرگای پێچەپێچ و ئاسنگەر ۲) حەزات کەسێ غایب ئامانی داری دروست دەکا [ف] ۱) ابزار آهنگر و پیله‌ور ۲) حراط.
سعە: ڕاهێڵ، ئەوڕۆ بەشەی پۆی نوژە دەدری [ف] نازهای بافتنی، مقابل پود.
سفی کردن: ڕاهێڵ کردن [ف] نازهای بافتنی را مرتب کردن.
سێ: بای هێدی و لە سەرخۆ، سرو، شنە، شی با [ف] نسیم.
سێ: ۱) بای سارد ۲) ئۆقات، سەرانگوێگە، جێ کوێ پەین ۳) تەزیو ۴) نهێنی، ڕاز ۵) چالاکی و بزاو، توندو تۆڵی (ئەو پیرەمێرە سێ‌ئەو قەمری) [ف] ۱) باد سرد ۲) جای توده سرگین ۳) کرخیده ۴) راز ۵) توان و تحرک.
سێبەری: سەرمابردو [ف] سرمازده.
سێبەری: سەرمای زۆر بوو [ف] سرمای شدید.
سێبۆن: تەزین [ف] کرخیدن.
سرب: کانگای قەلای [ف] فلز سرب.
سرپاڵدن: سرەکردن، سرکاندن، چە کردن [ف] پچ کردن.
سرپە: پچە، چە [ف] نجوا، درگوشی.
سرپەسرپ: چەچە، پچەپچ [ف] درگوشی، پچ‌پچ.
سرت: ۱) دڕک، چەقەل ۲) زەل، سەخت ۳) زەبر ۴) ئەزاو ئازار ۵) عەداری و دەستەنگی ۶) بەڵا و چەسەرهاتی ناخۆش ۷) بەرەفڕ، چاوە بەرزی ۸) چە چە ۹) بیمای زۆر سەخت، هەڵسوت، هەراز چەمەزار [ف] ۱) خار ۲) سخت و سخت ۳) خشن ۴) درد و رنج ۵) بینوایی ۶) مصائب ۷) بلندپرواز ۸) پچ‌پچ، درگوشی ۹) کوه بسیار سخت و مرتفع.
سرتاخ: لاسەی سەرسەخت [ف] لجوج، یکدنده.
سرتوخورت: پچەپچ [ف] پچ‌پچ.
سرتە: چپە، پچ، پچە [ف] حرف در گوشی، پچ‌پچ.
سرتەسرت: چەچە [ف] پچ‌پچ.
سرتی: ۱) چۆنیەتی ئاژاڵە، پۆزی ۲) چەموتی ۳) دڵڕەقی ۴) توندو تیژی ۵) لەمپەر و بەرگر [ف] ۱) تهوّر، جسارت ۲) چموشی ۳) سنگدلی ۴) شدت ۵) مانع.
سرۆ: ۱) نارەگوڵی حەمە ۲) ڕەوەڵ [ف] ۱) خوشهٔ نوبیدهٔ غله ۲) رموک.
سرۆبن: ۱) نان وەگوڵهاتی حەلسە ۲) ڕەوەڵەوە [ف] ۱) تو بیرحیدن خوشهٔ غله ۲) رمیدن.
سرسوم: کوێیەی ڕاڵی سەرقاڵبار بۆ ڕاندنی ماست، نیزەی گڵین [ف] نوعی خط سریع‌نویس.
سرشت: خوکرد، خۆرست [ف] طبیعت.
سرشتی: خۆرسکاو [ف] طبیعی.
سرشک: ئەسرە، ئەسرین، ڕۆنک، ئەشک [ف] اشک.
سرف: ئەنهاد، هەرچۆ [ف] صرف، محض، فقط.
سرق: گیایەکی دەستچێنە لە چەوەندەر دەکا، سلق [ف] گیاهی از تیرهٔ چغندر.
سرک: فوشقی، ڕەوەک [ف] رموک، هندخ.
سرکاس: دەرمانی چەرم ڕەنگ کردن [ف] داروی رنگ کردن چرم.
سرکاندن: چە کردن [ف] زیرلبی حرف زدن.
سرکانن: سرکاندن [ف] زیرلبی حرف زدن.
سرکردن: هەڵاندن [ف] کرخانیدن.
سرکوهۆڵ: سرەسرێی زۆر [ف] زیاد در گوشی حرف زدن.
سرکە: ۱) سرە ۲) ترشاوی کۆنی میوە [ف] ۱) حرف زیرلبی ۲) سرکه.
سرکەسرک: سرەسرت [ف] نگا: سرەسرت.
سرکەوان: سەرەتوکاڵە، جێگەی پەین و باڵ [ف] جای ریختن سرگین.
سرکەیی: جۆرێ پارچەی ئاوریشمی تەنکە زنان بەسەر خۆیانی دادەدەن، هەوری [ف] پارچهٔ نازکی.
سرگ: سرک [ف] رموک.
سرگۆن: دۆرخراوە [ف] تبعید.
سرمە: گەردانە کە زۆر بەکار دەهێنرێ [ف] گرد سیاه طلایی یا مروارید.
سرمەمرم: هەراهەرا، غەڵەغەڵ [ف] همهمه و جنجال.
سرمیچ: میچ، سەقف [ف] سقف.
سرنا: زورنا [ف] سرنا.
سرنالک: زورنالک، گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گیاهی است دارویی.
سرناوەن: زورناچی [ف] سرناچیان.
سرنج: وردبونەوە، سرنج کردنەوە [ف] دقت.
سرنجدان: بە وردی لێ‌ڕوانین [ف] دقت کردن.
سرنجک: جەسەرهاتێ لە خەودا کە بنو لە توسو دەبێ، مۆتە، مۆتەکە [ف] کابوس.
سرنجە: زیخ و ڕەڵمی ئاک دراو [ف] تنین و ماسهٔ مخلوط.
سرنجیانە: ئاوێ کوندکە لەلای سنە [ف] نام دهی است.
سرنگ: دەرزی دەرمان دەهێش کردن، سرنقە، ئاوێزەک [ف] سرنگ.
سرنگا: باڵنگ، باڵشت [ف] بالش.
سرنی: هەرایەی کەلان، هەر بانەیەک کە دۆکەڵ دەیان کێشا [ف] ارادەای که گاوان می‌کشند.
سرۆ: لە دوای وشەی چەقە دێت وانا: بێ (کابرا چەقەسرۆیە) [ف] بعد از کلمهٔ چەقەدە بمعنی گویند.
سروت: لاسکی گەنم و جۆ، کاڵوش، ساقەی دەغڵ [ف] ساقهٔ گندم و جو.
سروچک: گوندێکی کوردنشینە بەهۆی ڕژێمی کرد [ف] از آبادیهای کردستان که بحیلهٔ ویران کردند.
سرود: گۆرانی ئەرتەشانی، هەنیە [ف] ترانهٔ ملی، سرود.
سروش: فرشتەی پەیامبەر، جبرائیل [ف] جبرئیل.
سروشت: سرشت [ف] طبیعت.
سروشتی: سرشتی [ف] طبیعی.
سروە: بای بەکان، شەبا، شنە، کزەبا [ف] نسیم، ابار.
سرە: نۆرە، نۆرە، بار [ف] نوبت.
سرە: ۱) باگر ۲) بای سارد ۳) زیخ و شتی کەی پەستاوەی وشک، کەسرە.

٢) تەمەنەی پاپ ۱) پاد راد؛ ٢) پاد سرد؛ ٣) سرگین لگەمال شدۀ
خشك و سفت؛ ٤) سرمای تابهنگام پائین
سرەفت: ئوفرە، ئارام، داسەکنان ئارامش تن
سرەفتن: ئوفرە گرتن، هەداهان ئارام شدن
سرەوان: ١) سرەفتن؛ ٢) ئەنان، مرۆانە تی سرەواندن ۱) ئارام شدن؛
٢) زدن
سرەواندن: ١) ئارام کردن؛ ٢) تی سرەواندن ۱) ئارام کردن؛ ٢) زدن
سرەوانن: سرەواندن نگا: سرەواندن
سرەوت: سرەفت ئارامش تن
سرەوت کردن: ئارام کردن ئارام کردن
سرەوت گرتن: ئارام بوون، ئوفرە گرتن ئارام گرفتن
سرەوتن: سرەفتن ئارام شدن
سرەوین: سرەوان نگا: سرەوان
سرێ: ١) تەمەن؛ ٢) تەسترێ، مالەوە ۱) بی جشی؛ ٢) زدود، پاك
کرد
سرێش: جرێش، تەسیلك، سترك سریش
سرێشلمە: کاری ناتەواو کار ناتمام
سرێشمە: ١) سرێشەجان؛ ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ۱)
سریش زار؛ ٢) نام دهی در کردستان
سرپلاوا: ناوی گوندێکە لە کوردستانی موکری نام دهی
سرپلە: ١) مەلیکی بچوکی جوانە دورجری وەك مریشاخ لی جری پرانەوە؛
٢) جامەیەکی بچوکی وەك کولانەیە جرەجیر دەکا سیسرك ۱)
چکاوك؛ ٢) جیرجیرك
سرپەمە: تاسیر، ژانی بەهۆی بر بەسار بوردە... تأثیر، درد در اثر زخم
و...
سرێن: تەسترێن زدودن، پاك کردن
سرپنچك: بەری دارێکی درکداوی گەلا سوزی رەیەوە تیکولی سوزە
لەناوەوە وەك تارد دەچێ، سنجو، لاسی دەسجێن سنجد
سرپنچکەتالە: جوزی سرپنچك نوعی سنجد تلخ
سرپنەوە: ١) تەسترێنەوە، برینی پەلە پان خست؛ ٢) خاوێن کردنەوە بە
بزوی... ۱) سترون، زدودن؛ ٢) پاك کردن با دستمال و...
سرپوە: ١) سرپوە، شەپای بەسکان؛ ٢) جریوەی چوکەکان؛ ٣) زریوەی
تەسترە ۱) نسیم؛ ٢) جیك جیك گنجشکان؛ ٣) جشمك ستاره
سزا: ١) پاداشت؛ ٢) دەردو ئازار جزا ۱) پاداش؛ ٢) رنج و آزار
سزاچەشتن: ئوشی رەنجو ئازار بوون درد چشیدن
سزاچەشین: سزاچەشتن درد چشیدن
سزاچێشتن: سزاچەشتن دردچشیدن
سزاخانە: جیگەی ئازاردان شکنجەگاه
سزاخواردن: ئوشی ئازار بوون آزار چشیدن
سزادان: ١) پاداشت دانەوە؛ ٢) ئازاردان ۱) پاداش دادن؛ ٢) آزردن
سزادانەوە: ١) تۆڵە بوکردنەوە؛ ٢) تۆڵە لی سەندنەوە ۱) جبران
کردن؛ ٢) انتقام گرفتن

سزاو: ئاوی لە ماستی ئاو تۆرە کە تکاو آبی کە از ماست کیسه آید
سزك: ١) ئاوی پەنیر کە لوزکی لی دەگرن؛ ٢) ئەزاوی دۆ کە دەکریتە
شیرێ ۱) آب پنیر که لوز بندازند؛ ٢) ترشاب دوغ که شیر از ماست
سزگ: سزك نگا: سزك
سزە: ئەنوی سەرما سوز سرما
سژ: زج، زج، سج، فرتو نگا: زج
سس: شل و ول، خۆنەگرتو سست
سسارك: سیسارگ کرکس
سست: سس سست
سست و پەلەشت: تەمەڵی لە کاردان شل و بی مهارت در کار
سستەپەلە: تەمەڵی لە کاردا لی خران سستاچه و شل
سستەسست: خۆ ولادان لە کار اهمال کردن در کار
سستەك: زەوی شلی ناپتەو زمین سست و نامحکم
سستی: شل و شەوکی، تەمەڵی، لەش گرانی سستی
سسلە: زنجیروکەی زەنجیر زنجیر
سسە: سسەك نگا: سسەك
سسی: (مارسی) عدد سه
سسی: دانوکە گەنگر کنگر دانه
سعوتی: ئرتوتی الفبه
سعود: بەخت، ئالە، ئالح بخت
سغ: سخ نگا: سخ
سفارشت: ئاسپاردن سفارش
سفت: سخ سفت تنیده
سفتاج: هەوڵ فرۆش، دەشت استفتاح، دستمال، دشت
سفتبوون: سخ بوون سفت شدن
سفتوو: بوکەن بخیر
سفتوبوون: داهێزان، لەش گران بوون، تیوە بەخۆش کسل
سفت وساده: بی زۆرەوزایسی، ریب و زەوان بدون زرق و صریح
سفتوسو: جوزانەوەی برین ترمیم زخم
سفتوك: میوەی گەنیوی رزیو میوهٔ گندیده
سفت وسوڵ: سخی سادەو ئوس سخت و صاف
سفت وسوی: سفت وسو، جوزانەوە، ئوزانەوە سوزش زخم
سفتە: ١) سەوزاو، حولی بوگ؛ ٢) زەبی، رویشی؛ ٣) بسوکەی حەوالە؛
٤) گیایەکە بۆ مالات؛ ٥) سوتاو ۱) سایدهٔ صاف شده؛ ٢) لطفی؛
٣) سفته؛ ٤) علفی است؛ ٥) سوخته
سفتەك: دارێکە بەرێکی شیرین دەدا و گەلای لە گەلای رەیەون دەکا
درختی است جنگلی
سفتی: ئوندی ئەراو سفتی بافت
سفتیك: دەشتایی لە نیوان کیوان جلگه در دره، وادی
سفر: ئوخەت لە ئوسیلی زیاردا؛ ئوخەتی بەتالایی صفر
سفرە: کەولی بان، خوان سفره
سفرەپێ: سیسرکی مالی، سیسرکە سرجیرك

سفره‌پره: سفره‌بر [گ] سر جیرک.
سفره‌چی: خدمه‌نگاری که به نان و خوان زاده‌گا [گ] گارسن.
سفره‌خان: رفه‌دار، جوزی مارد دلّین ورگی ناوالّه‌وه کانه‌وه میش و موزی لی دهبیتن و لهیز ورگی ناگا دیّته‌وه بهوه‌وه‌زی [گ] نوعی مار که گلّه می‌شود شکمش باز می‌شود.
سفره‌ی قه‌لی‌یان: هشت ئه‌ستیرین له نیوان برجی دوپشه‌و ئه‌رازه‌ا [گ] هشت ستاره در میان برج عقرب و میزان.
سفره‌ی قه‌لیران: سفره‌ی قه‌لی‌یان [گ] نگا: سفره‌ی قه‌لی‌یان.
سفری: ئاسنی و بهری نه‌لهنگی زاو [گ] سنگ آتش‌زنه نعلبند سری.
سفساف: ۱) بارهه‌ه‌یوان؛ ۲) سوّک، بزی گران و سه‌نگین؛ ۳) کوّست، ئه‌مبی، بلندایی سه‌ره‌زکه [گ] ۱) ایوان خانه؛ ۲) سیّاف؛ ۳) مانع دروازه.
سفکی: بزی فوریسی و سه‌نگینی [گ] سبکی.
سفکی: ناوی گوندیکه له کوردستان [گ] نام روستایی است.
سفلیس: ئه‌خوّشیه‌که ئه‌ندامی نیّر و مئ داده‌گری [گ] سفلیس.
سفن: مال، بنه‌ما، ره‌گه‌ریشه [گ] اصل، بیخ و بن.
سفنگ: هیم، خیم، ئه‌مه‌لّه، بهرهی بناغه، بناغه [گ] اساس، بنای ساختمان.
سفنی: ناوی گوندیکه [گ] نام دهی است.
سفور: ۱) گه‌ستاک دهری کوّلاّن؛ ۲) ژنه شارستانی بی روپوش [گ] ۱) رفتگر؛ ۲) زن شهری بی‌حجاب.
سفوّز: جانه‌وه‌ریکه کاولّی بهضه‌ئه، سموّره [گ] سمور.
سفوّری: بالاپوش له کاولّی سموّره [گ] جبّه از پوست سمور.
سفه‌ت: ۱) پیسی، تاریف؛ ۲) ئه‌سه‌گ ره‌وا؛ (زوّر بی‌سفه‌ت) [گ] ۱) وصف؛ ۲) وفا.
سفی: سپی، چه‌رمگ [گ] سفید.
سفیده: سپیده، بهره‌یان [گ] بامداد، پگاه.
سفه: پهرسفه، جولو [گ] پاسخ.
سقانده: سوانده [گ] لب بام.
سقانلی: گیایه‌که عه‌ره‌ب پیی ئه‌لّین کوه‌ئه‌ری [گ] گیاهی است.
سقده: سه‌رده‌راته به خشت هه‌لّچین [گ] ارّه آجری بالای در.
سق سقیلک: ده‌لیکی چوکی ره‌نگاوره‌نگه [گ] گنجشکهای رنگارنگ.
سقلت: ئه‌سه‌نگین، سقلت [گ] اسلت، کم‌وزن.
سقکوک: زوّر سقلت [گ] بسیار سبک.
سقنگ: ئاسه [گ] جارو.
سقنگ: چنگه کلّوشی که پشتی گاگیره‌ی بی دهمانّ [گ] دسته‌ای از ساقهٔ غلّه که پشت گاو خرمنکوب را بدان تمیز کنند.
سقوّره: سموّره، سقوّز [گ] سمور.
سقوّری: جانه‌وه‌ریکی له کاولّی سقوّره [گ] لباس از پوست سمور.
سقوّک: توتو، ترشی سماق [گ] سماق.
سقی: سه‌ر هیّنه‌گه، که‌چاو [گ] نخاله.
سقیری: گیایه‌که له جوّره‌کا [گ] گیاهی جومانند.
سقیشک: دوّلی، دزیوّکی [گ] بدگمانی.

سقیلک: ۱) میخ، بان له دیوی (زوّرهو)؛ ۲) بهرهه‌یوانوّکه؛ ۳) گه‌ستاک، گرگ [گ] ۱) سقف؛ ۲) تراس کوچک؛ ۳) جارو.
سقیلی: کاسی که جلکی تووریایی ئه‌مه‌ره‌ایی [گ] کسی که پوشاکش اروپایی است.
سقیلاّنک: زوّر سقلت [گ] بسیار سبکوزن.
سکسان: ۱) پشه، ئه‌سکه، ئیسقان، سکان، هه‌سن؛ ۲) تیزکه‌ره‌و سوّکه‌وی تیغ [گ] ۱) استخوان؛ ۲) تیز کردن تیغ.
سق سق: جیره‌جیر، بو ده‌نگی ده‌رگای شرّو کهوشی تازه دهکیّن [گ] صدای در کهنه و کفش تازه.
سقلّ: ئه‌خوّشی خواردن نه‌توانه‌ئیه، گرفت، ئیئه‌لاّ [گ] بیماری انسان، رویل.
سقمه: زیّی تیّر گوّشتی له‌ئاو [گ] زن چاق و خوش‌تیپ.
سقیّف: سقیّف، جوین، دزوّن، دزمان [گ] دشنام.
سک: ۱) زگ، ورگ‌وناو؛ ۲) پیزه، توّز؛ ۳) ناحه‌ل، ناشیرین [گ] ۱) شکم؛ ۲) جنین؛ ۳) نازیبا، زشت.
سکاتین: ده‌رمانی چه‌رم ره‌نگ کردن [گ] داروی رنگ چرم.
سکالاّ: ۱) رشو بوّی خوّشه‌ویسانه، رازو نیاز؛ ۲) گله‌یی، لوّمه؛ ۳) شکایه‌ت، گله؛ ۴) بیری چاره [گ] ۱) رازو نیاز؛ ۲) گله؛ ۳) شکایت؛ ۴) چاره‌جویی.
سکالّه: ۱) شکات، شکایه‌ت، داد؛ ۲) پاراّنه‌وه [گ] ۱) شکایت؛ ۲) التماس، لابه.
سکان: ۱) جه‌سین، لکان؛ ۲) جنیو، دزمان [گ] ۱) چسبیدن؛ ۲) دشنام.
سکانّ: ۱) چه‌سیانه‌ن، لکانه‌ن؛ ۲) جوین‌دان [گ] ۱) چسبانیدن؛ ۲) دشنام دادن.
سک‌به‌ردان: زگ به‌ردان [گ] کنایه از پرخوری.
سکپ: بن‌ئه‌سه [گ] چوب پاشنهٔ پی.
سکپ: زگ‌ئه [گ] جامه.
سکسان: گوندیکی کوردستانه به‌عه‌ی وه‌رانی کرد [گ] از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.
سکت: بیّده‌نگ له ناچاری؛ (سکت‌به‌وانا: بیّده‌نگ به) [گ] خاموشی از ناچاری، خفه‌شدن.
سکچوّن: زگچوّن [گ] اسهال.
سکدار: ئاوس، زگدار [گ] آبستن.
سکدراو: زگدراو [گ] کنایه از پرخوری.
سکر: ۱) پالوّته‌ی له توّل چندراو؛ ۲) به‌ره‌ئه‌ی ئاو به توّلّو گیا [گ] ۱) پالوّنهٔ از ترکه؛ ۲) سدّ آب از ترکه و گیاه.
سکزوّین: زگچوّن [گ] اسهال.
سکزل: زگزل [گ] شکم گنده.
سک‌سوّتان: زگسوّتان [گ] کنایه از مرگ فرزند.
سکف: سکپ [گ] نگا: سکپ.
سکه‌کردن: زگ کردن [گ] نگا: زگ کردن.
سککه: ۱) گولّمیخ؛ ۲) سکه، پاره‌ی له کانزا: خاوه‌پول [گ] ۱) میخ

خو بلد؛ ۲) سکه، پول فلزی.
سکل: پوڵی، پوڵ، پەنگر، چەرەنگ، پەمن، پن [ف] انگر.
سکل‌فۆ: گەمەیە کە سکل بە دەرزی و بەتیکەو هەڵدەدەن و بەرەو بەکتر فڕی لێ دەکەن، سکلی بەفڕان [ف] نوعی بازی با انگر.
سلک لەوەرین: رگ ئەوین [ف] سورچران.
سکلی بەفڕان: سکل فۆ [ف] نگا: سکل فۆ.
سکماك: زگماك [ف] مادرزاد.
سکن: زگن، زگڵ [ف] شکنو، شکم گنده.
سلك‌ئالەسەر: زگ‌ئاسەسەر [ف] کنایە از پرخوری.
سکور: سوکرك، سورەچکە [ف] خرخره، سرخ‌نای.
سکورد: سوکرك [ف] خرخره.
سلکوزا: زگور [ف] راهو واد.
سکوزان: سکوزا، زگوزا [ف] راهو واد.
سکوم: خرچ، ئیدان، سەرو سەکوت [ف] سیمه.
سکە: ۱) سکوم؛ ۲) پارە، لەسکەدراو، زێر یان زێوی دەقالب کراوی بوسراو [ف] ۱) سیمه؛ ۲) سکه.
سکەشۆرە: زگچوون [ف] اسهال.
سکەشۆری: زگچوون [ف] اسهال.
سکەڵ: سکل [ف] انگر.
سکەتجەبین: لەسکەتجەمین، لەسکەتجەسین [ف] سکتجین.
سکەتجەمین: لەسکەتجەبین [ف] سکتجین.
سکیشە: زگ‌ئێشە [ف] شکم‌درد.
سگار: جگەرە [ف] سیگار.
سگڵ: باڵوك، باڵوکە [ف] زگیل.
سگور: گوریکی زۆر قەڵەوی ئەڵوار [ف] گوساله چاق و مغرور.
سگین: گانی سەگ، جوتیوێی سەگی گوڵ و دڵ [ف] جفت گیری سگ.
سل: ۱) تەپەگۆ؛ ۲) نەرمەباریکە؛ ۳) تۆزمو قەڵس [ف] ۱) باد نکه مدفوع؛ ۲) بیماری سل؛ ۳) خشمناك.
سلا: سراك، زەوك [ف] رموك.
سلاا: بەرزایان، بڵندان [ف] بلندیها.
سلاح: ۱) چەك، لەسیانی شەڕ؛ ۲) سوکنەئەناوی سەلاحەدین [ف] ۱) جنگ‌افزار، سلاح؛ ۲) مخفف نام صلاح‌الدین.
سلار: تخڵ، راست بەعەرزا خرۆبۆك [ف] دراز کشیده بر زمین.
سلاربۆن: تخڵ بۆن [ف] راست دراز کشیدن.
سلاربۆنەوە: ۱) تخڵ بۆن؛ ۲) برێتی لە مردن [ف] ۱) دراز بر زمین افتادن؛ ۲) کنایه از مردن.
سلاڤ: وشەی دۆست بە دۆست لە کاتی خۆش بونا [ف] درود، سلام.
سلام: سلاڤ [ف] سلام.
سلامالێ: سلاڤ، سەلام عەلێك [ف] سلام علیکم.
سلامانە: دیاری لە سەفەر هێنان [ف] ره‌آورد سفر، ارمغان.
سلامەت: ساق، ساغ [ف] سلامت.
سلامەتی: ساقی، ساخی، ساغی [ف] سلامتی.
سلاهەلێك: سلامالێ، سلاڤ [ف] سلام علیکم.
سلاهەلێك: سلاڤ، سلامالێ [ف] سلام علیکم.
سلاو: سلاڤ، کۆران، بڵەبان [ف] بلندیها، کوهساران.
سلاو: ۱) سلاڤ؛ ۲) پارسەنگی تەرازو [ف] ۱) سلام؛ ۲) پارسنگ ترازو.
سلاوات: پەسنی پێغەمبەران بە دەنگی بەرز [ف] صلوات بر پیغمبر.
سلاوانەوە: ۱) تۆزێك گران کەسانی تەرازو بۆ دڵخۆشی کڕیار؛ ۲) وشەی فرتاریونی تۆز [ف] ۱) خاطراته کمی گران کشیدن ترازو؛ ۲) سلام رایان جان.
سلاوەت: سلاوات [ف] صلوات بر پیغمبر.
سلاوەتە: باوی گوندێکە [ف] نام دهی است.
سلبۆن: ۱) فوتسۆن، سرکەبۆن؛ ۲) تۆزەبۆن، قەڵس‌بۆن [ف] ۱) ناملایمات رم شدن؛ ۲) خشمگین شدن.
سلبین: سلبۆن، تۆزەبۆن [ف] خشمگین شدن.
سلپ: ۱) تلپ، تلپە، تلپ؛ ۲) تەپ، تەپەڵ [ف] ۱) تفاله؛ ۲) سست و تنبل.
سلتان: سوڵتان، سان [ف] سلطان.
سلتانسەر: ئەیلەسەر [ف] نارك.
سلتیلی: زەوی بەشی بورۆژە، جوت [ف] زمین به اندازهٔ دو روز شخم ۵۰ تا ۷۵.
سلخە: ۱) زنی کلیلە، زنی؛ ۲) گانەبەیەی زل [ف] ۱) بهمن؛ ۲) صخرهٔ بزرگ.
سلسان: بێ‌شەرم، سەرسەری [ف] بی‌شرم.
سلسارەبۆنەوە: برێتی لە مردنی ناخۆشەویست [ف] کنایه از مرگ بدسگال.
سلسارە کردنەوە: برێتی لە کوشتنی ناخۆشەویست [ف] کنایه از کشتن دشمن.
سلسلە: سلسلە [ف] زنجیر، زنجیر.
سلسەردیبۆنەوە: سلسارەبۆنەوە [ف] کنایه از مرگ بدسگال.
سلسەردەوریبۆن: سلسارەبۆنەوە [ف] کنایه از مرگ بدسگال.
سلف: سلپ، تلپ [ف] تفاله.
سلق: سرق [ف] نگا: سرق.
سلقان: تیری سلق [ف] آتش سرق.
سلقی رۆت: برێتی لە رۆتو بەداری بێ هیچ بەت (چەند ساڵە هەوڵ تەدەیتو گەلێ رۆت ئەی لە سلق) [ف] کنایه از لات آسمان جل.
سلقە: ۱) سرق، رەوەك؛ ۲) سلق، سرق [ف] ۱) رموك؛ ۲) نگا: سرق.
سلکانین: دورەپەریزی لە جەڵك [ف] ازرو.
سل کردن: ۱) رەوەنەوە؛ ۲) شەرم کردن لە روی جەڵکا [ف] ۱) رمیدن؛ ۲) خجالت کشیدن.
سلکیان: سل کردن، رەوەنەوە [ف] رمیدن.
سلکی سۆز: چەوەندەری خۆمالی [ف] جغتل.
سلکین: سلکیان [ف] رمیدن.

سلم: رەو، فوشلی، ڕۆژ، ڕۆم.
سلماس: ناوچەو شارێکە لە کوردستان، ناحیە و شهری در کردستان.
سلماستان: گیایەکە، گیاهی است.
سلمت: بازار، وجب.
سلمو: ڕەوەك، رموك.
سلۆ: سوکەلە ناوی سلێمان، مخفف سلیمان.
سلۆری: گڕی ئاگر، پشت، گر آتش.
سلۆقان: هۆزێکی کوردە، عشیرتی از کردستان.
سلۆم: هۆزێکی کوردە، عشیرتی از کردستان.
سلۆهی: سلیمی، نگاه سلیمی.
سلەم: بەزەیی، رحمت کردن.
سلەمیان: ۱) ڕەوکردن؛ ۲) سوکەلە ناوی سولەیمان، ۱) زمین؛ ۲) مخفف سلیمان.
سلەماندەو: ڕەوبەو، رم کردن.
سلەمکە: گیایەکە لە دوکڵی دەکەن، گیاهی است خوراکی.
سلەمە: ڕەوەڕم.
سلەمەڵ: جەند پشکەڵی تەری یەکەو تۆساوی مەڕ، چند پشکل بهم چسبیده و خیس گوسفند.
سلەمیاندەو: ڕەوبەو، رم کردن.
سلەمینەو: ڕەوبەو، رم کردن.
سلەوجە: تەمۆشەکە بۆ بەز، توتی سماری، گوسفند.
سلەوجی: سلەمیجە، نگاه سلەوجە.
سلی: ۱) ڕەوەکەتی؛ ۲) ئۆزەبی، فەلسی، ۱) رمیدگی؛ ۲) خشم.
سلی: ڕەوەکەتی، رمیدگی.
سلێمان: ناو بۆ پیاوان، سلیمان، نام مردانه.
سلێمان کەندی: ناوی گوندێکە لە کوردستان، نام روستایی است.
سلێمانی: ۱) جۆرێ موروی (ئەنانە)؛ ۲) جۆرێ ترێ؛ ۳) شارێکە لە کوردستان، ۱) نوعی مهرهٔ زینتی؛ ۲) نوعی انگور؛ ۳) شهری است در کردستان.
سلێمانی: ۱) موروی سلێمانی؛ ۲) ئاژاوەی پەیوە، (پەیوسلێمانی)، ۱) نوعی مهرهٔ زینتی؛ ۲) لقب هدهد.
سم: ۱) سەرپەڕی زەقی پاڵی ئاژەڵ و وڵاخە پەرزە؛ ۲) پاشگری بەواتای گون کەر، ۱) سم چهارپا؛ ۲) پسوند بمعنی سوراخ کننده.
سما: گون کراو، سوراخ شد.
سمات: کەمەر، کمرهٔ، سرگین سفت لکمال شده.
سمانە: ۱) بەرەکی ڕەشی زبر و ڕۆژ سوختە؛ ۲) قاقەزێکی زبر کراوە تاسن و داری پێ لوس دەکەن، ۱) سنگی سیاه و سخت؛ ۲) سنباده.
سماخ: تاوانی تیغ، آب دادن تیغ.
سماخکری: تەختی تاوەرلە، تیغ آبدیده.
سمارتە: ۱) سمانە؛ ۲) سمشانی، تامبرازی سم تاشین بە دەست، ۱) سنباده؛ ۲) سمتراش.
سماق: توتم، سماق.

سماقان: ۱) خوێنێ کە ڕۆژی دارسماق لێ ڕژاوە؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان، ۱) سماقزار، محل رویش سماق؛ ۲) نام دهی در کردستان.
سماقان: جۆشی سماق، مزرارینگ، جل بروگە، آش سماق.
سماق باڵان: باڵوینەی ئاژاوە بۆ باڵاوتنی برنج، سوزمە، بالوینهٔ غزی، برنج بالا، شب بالا، آبکش.
سماق دەربان: برنجی لە جەزرەبەدانی ڕۆژ، کنایە لە ئازار دادن بسیار.
سماق شیرین بچوك: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد، روستایی در کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سماق شیرین گەورە: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد، روستایی در کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سماقلۆ: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد، روستایی در کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سماقولی سەرچاوە: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد، روستایی در کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سماقولی گرنگە: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد، روستایی در کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سماقە: ئاشی ڕەقیۆن لە سەرماوە، ڕەوانج، زقنقه، نوعی بیماری دام.
سماقینە: گوندێکی کوردستانە لەلای دارەکر، از روستاهای کردستان.
سمان: کوردبون، سوراخ شدن.
سماندن: کون کردن، سوراخ کردن.
سمان: کون کراو، سوراخ شده.
سمایل: سوکەلەناوی ئیسماعیل، مخفف اسماعیل.
سمایلاوا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی وڕانی کرد، از روستاهای کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سمبۆ: تامبرازی سم‌تاشین، سمارتە، سمتراش.
سمبل: ناوێ کە بەحەز بەدەری، آب جاری.
سمبلاك: زەردەباسی، ماهی آزودبرد.
سمبلاندن: ناو سمبڵ بۆزەون، ناو خەستەدان، با مرسی بلوغ گذاشتن پسران.
سمبورە: سلۆن، سلۆن، سمورە، سمور.
سمبەری: جۆرێ داری بێ بەر، درختی است بی‌بر.
سمبێل: ۱) موی پشت لێوی پیاو، سمبڵ؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعەسی وڕانی کرد، ۱) سبیل؛ ۲) از روستاهای کردستان کە بعثیان ویران کردند.
سمبێڵ: سمبک، سمبڵ، سبیل.
سمبێڵ بۆق: سمبڵ خەست، برنجی لە مروی ئاژاو لە خۆ بایی، کنایە از شجاع و مغرور.
سمبێڵ شۆڕ: برنجی لە مروی بێ ئاگاو بێ وجدان، کنایە از بی‌وجدان و بیهکار.
سمبیلوك: گوڵێکی بۆن خۆشە، گلی است خوشبو.

سمیلەك: ڕەڕەماسی [ف] نوعی ماهی زەرەنگ.
سمیاره: کاتەری بەخەو ئامین لوبین کردن. سماته [ف] سیاده.
سمت: ۱) کوێ. دەسکرد ۲) تەسوراتی بەر کەمەر. لافۆن. ۱) گیر بەبو. دەستی لەسەر لوتس بە سمتی خۆیەوە اشتبخ ڕەزاوە [ف] ۱) سوراخ مصنوعی ۲) باسن.
سمتاش: سمر [ف] سمتراش.
سمتانەن: کون کردن [ف] سوراخ کردن.
سمتراش: سمر [ف] سمتراش.
سمتن: کون کردن [ف] سوراخ کردن.
سمت وسلتان: دەبەنی سمتی ژنی خوان [ف] منظرهٔ باسن خوشکلان.
سمتوك: کون کەر [ف] سوراخ کننده.
سمتول: سمت. لافۆن. کەڵەی مرۆ [ف] باسن.
سمته: وردی ڕۆژی یەکەم بوسان. تولا [ف] نگا. تولا.
سمته‌تراش: سمر [ف] سمتراش.
سمته‌گل: گلی یەکەم جەسپاوی زەلام. سلته. گلۆ [ف] گلوخ.
سمتین: کون کردن. سمتن [ف] سوراخ کردن.
سمدار: جانەوەری بەسم [ف] دارای سُم.
سمدغد: ئەفرایی. عابلەمەن [ف] سار. طلح خوار.
سمز: سرمە [ف] خنجال.
سمراخه: چاکی کوێ [ف] جراد. گوش.
سمراو: پیاوی پەموی توند گۆشت [ف] قوی بنیهٔ بهیز آمده. توپر.
سمرسمن: هەراو دەمەقاڵە [ف] جنجال و نزاع.
سمره: باداڵی دۆکی مەڕو بەران [ف] دنبالهٔ آنیهٔ گوسفند.
سمروشی: تەخوشیەکی تازەڵە [ف] نوعی بیماری دام.
سمسا: گیایەکی بۆن خۆشە [ف] گیاهی خوشبو.
سمسار: دەڵاڵی بازار [ف] سمسار.
سمسارك: مردارخۆرێکی سمی بۆرە. سیسارگ [ف] کرکس.
سمسك: تەمەن پیس. چاوپیس. شوم [ف] نحس. شوم.
سمسیر: سمسار [ف] سمسار.
سمسیره: تاڵی ترێی گوشراو. شەمەنگۆ [ف] نقالهٔ انگور آبگیری شده.
سمغه: ڕەوی نەرم و ڕاست کە بێ جوت لێدان چەلتوکی لێ دە چێنن [ف] زمین هموار نرم که بدون شخم شالی در آن می‌کارند.
سمکاك: بەری گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] دانهٔ گیاهی دارویی.
سمکۆ: ۱) سوکەڵەداوی تیسماعیل ۲) دەست پەڕیوەدا کوتانی کەسێ [ف] ۱) مخفف اسماعیل ۲) سُم بر زمین کوبیدن اسب.
سمکوت: جێگای بە سم کوتراو [ف] با سُم کوبیده شده. لگدکوب.
سمکوت: کەفچی گەورەی دار [ف] قاشق بزرگ چوبین.
سمکۆد: سم گەورە. بەشی کەسی ڕەسەنە [ف] از مشخصات اسب اصیل. پیل سم.
سم کوڕك: سم گەورە. بەشی کەسی ڕەسەنە [ف] نعل سم.
سم کوڕك: سمکۆد [ف] پیل سُم.
سمکوك: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گیاهی است طبی.

سمکۆڵ: سم پەڕیوەدا کوتانی کەسێ. سمکۆ [ف] سم بر زمین کوبیدن.
سمکۆڵان: سمکۆڵ [ف] نگا. سمکۆڵ.
سمکۆلی: تەخوشی سمی تازەڵ [ف] بیماری سم حیوان.
سمگل: ۱) گیایەکە شکی بۆن خۆشی هەیە. سۆنکە. ۲) گوڵێکی بەبۆنی بۆن خۆشە. ۳) گەردەلەی میخەك. میخەگەنە [ف] ۱) مشك زمین. ۲) گیاه سنبل. ۳) گردنبند از میخك.
سمنج: ۱) ڕژد. ڕەزیل. ۲) سەرسەخت و تەگۆنجاو [ف] ۱) خسیس. ۲) نایاب و سرسخت.
سمۆ: ۱) بەنگی تامرازی شتکون کردن. ۲) سوکەڵەداوی تیسماعیل [ف] ۱) مثقب سوراخ کردن. ۲) مخفف اسماعیل.
سموچك: قەڵەداوی باو سم. ئوان سمی تازەڵی دەسو [ف] شکاف سم حیوان.
سموڕ: سلوڕ. سفوڕ [ف] سمور.
سموڕته: سامۆرە [ف] بند فتراك.
سموڕچکه: سموچك [ف] شکاف سم حیوان.
سموره: سلوڕ. سفوڕ [ف] سمور.
سموقی: ۱) جۆرێکی سمای. ۲) هۆزێکی کوردە [ف] ۱) جرنگ سمای. ۲) عشیره‌ای است کرد.
سمۆلەك: سموره [ف] سمور.
سمه: ۱) بەنگەی تامرازی کون کردن. ۲) سوکەڵەداوی تیسماعیل [ف] ۱) مثقب. ۲) مخفف اسماعیل.
سمه‌خۆره: ۱) جانەوەرێکی دەست و پا کورتە. ۲) پرێشی لە باوە عەمرە [ف] ۱) حیوانی است دست و پا کوتاه. ۲) گنابه از کوتوله.
سمه‌خۆرکه: تەخۆشیەکی ماڵانە [ف] نوعی بیماری دام.
سمەن: ساڵەنە. دەغڵی وردکراو. کاه [ف] کاه.
سمەری: کانی کۆن و ڕەق [ف] کاه کهنه و پوسیده.
سمەسا: کۆنەبوواری باوەڕ [ف] سوراخ بادکش مردیوان.
سمەشاڵە: تەخۆشی سمی تازەڵ. سمکۆلی [ف] بیماری سم حیوان.
سمەشەڵە: سمەشاڵە [ف] نگا. سمەشاڵە.
سمەك: کونکەر. بەنگەی سمە [ف] مثقب.
سمەکۆنی: سمکۆڵ [ف] نگا. سمکۆڵ.
سمەڵۆچکه: قینکەی بەشی سمی تازەڵ [ف] اندهٔ پشت سم چهارپایان.
سمەڵەك: ڕەڕەماسی [ف] ماهی. اوزون دروس.
سمەوج: جۆرێ ئۆمی گەنم [ف] نوعی بذر گندم.
سمەووج: جۆرێ گەنم [ف] نوعی گندم.
سمیارك: سمسارك [ف] کرکس.
سمیت: ۱) جۆرێ نانی بە ئاڵقەی ڕەق. ۲) جەمەدەنۆ [ف] ۱) نوعی نان. ۲) سیمان.
سمیشك: ۱) جێشتی وردەساواری ترێ. خەڵەبەرۆش. ۲) بەگیایەکە گژ ئاڵە [ف] ۱) آش بلغور آبکی. ۲) بوتەای صحرایی.
سمێر: بەتوی تەندام [ف] محکم اندامی. توپری.
سمێریان: بەتەوبوونی تەندام. نیاك سمێران [ف] محکم شدن اندام و بهم

لمدن، توپر بوون.

سمبل: سمبل ▣ سبل.

سمبل‌پاس: ۱) سمبل زل؛ ۲) برنی که خه‌ڵکه ترسن و ڕۆڕدار ▣ ۱) سبل کلفت؛ ۲) کنایه از برنی بهاری.

سمیله: جۆرێ ماسی ▣ نوعی ماهی.

سمین: کوڕ کردن ▣ سوراخ کردن، سفتن.

سمینۆ: ناوی گوندێکه له نێو مەنگوران ▣ نام دهی در منطقهٔ ومنگور.

سن: ۱) سنه‌گل، کلۆر، کەسەل؛ ۲) جانەوەرێکی چکۆلەی خڕی وەرە بەڵای گەنمە؛ ۳) داری دوڵاف که پێستی سەگو نجیری پێ بادەدەن؛ ۴) لوتکەی چیا ▣ ۱) کلوخ؛ ۲) سن، آفت گندم؛ ۳) چوب دوشاخه که پوست حیوان را بدان تاب دهند؛ ۴) قلهٔ کوه.

سنارچه: گوندێکی کوردستانه به‌هۆی وێرانی کرد ▣ از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سنان: ۱) ئەخۆشیەکی بەکسو کوژە؛ ۲) جوتیکە ▣ ۱) نوعی بیماری کشندهٔ سنور؛ ۲) دشنامی است.

سنامەکی: گیایەکە بۆ ڕەوان بوونی زگیانەو ▣ گیاهی است مسهل.

سنبل: کوڵێکە کەلاکوڵی وردی تیدە ▣ سنبل.

سنبنگ: گیایەکی بۆن خۆشە دەگەڵ زاتی و بەنیری دەکەن ▣ گیاهی خوشبو که با شیراز و بیر آمیزند.

سنت: بێن دەفە، شتێکە هەنگ دیواری خەڵکی پێ سواغ دەدا ▣ ماده‌ای که زنبور بر کندو مالد.

سنش: زاڵوی بێ‌داغی ماهی، ئاوارە ▣ بدنم بی‌سر بی‌دست و آواره.

سنج: ۱) دارسجود؛ ۲) زەنگولەی زل؛ ۳) زاڵەی لۆرک ▣ ۱) درخت سنجد؛ ۲) زنگولهٔ بزرگ؛ ۳) خز بهره.

سنجاخ: دەرزیلەی زەنبەر که له پێسی بان له پرچ دەدرێ ▣ زیوری است.

سنجاغ: ۱) سنجاخ؛ ۲) ناوی گوندێکە ▣ ۱) نگا: سنجاخ؛ ۲) نام دهی است.

سنجاف: چراوێزی جلان، کەنارە ▣ سجاف.

سنجاق: سنجاغ ▣ نگا: سنجاخ.

سنجر: بلێسە بەرزبووەوەی ئاگر ▣ شعلهٔ بلند آتش.

سنجران: بلێسەداربوونی ئاگر ▣ شعله‌ور شدن آتش.

سنجراندن: وەبلێسە خستن، داخستنی کەنەوێر، کەنەوێر تێ‌دان ▣ افروختن تنور.

سنجرین: سنجران ▣ نگا: سنجران.

سنجك: دەفێری گڵین بۆ بن پێسکەی منداڵ ▣ ظرف گلین زیر گهوارهٔ بچه.

سنجو: سرپێچاک ▣ سنجد.

سنجوق: ۱) ڕۆخەلەی ئەستوور؛ ۲) باسوح ▣ ۱) روده کلفت؛ ۲) باسلق.

سنجوق: دارەسپی سەرداڕاو که منداڵ له کایەدا دەیچەقێنن ▣ چوبی که کودکان در بازی بر زمین می‌کوبند.

سنجوقین: کایەی سنجوق ▣ بازی «سنجوق».

سنجەق: ۱) سنجاخ؛ ۲) ناوچەیەکی بچووک ▣ ۱) نگا: سنجاخ؛ ۲) بخش، ناحیه.

سنجەی: ۱) سنجو؛ ۲) عەناب، بەرێکە که سنجو دەکا ▣ ۱) سنجد؛ ۲) عناب.

سنجی: ۱) سنجەی؛ ۲) بەری دارێکە ناسی ترشە ▣ ۱) نگا: سنجەی؛ ۲) ثمر درختی است ترش‌مزه.

سنجێری: جۆرێ ترێ که بۆ دوشاو بەستنە ▣ نوعی انگور.

سندان: ۱) سنان؛ ۲) دەزگای سنە له سەرکوتانی پینەچی و ئاسنگەر؛ ۳) بەرزەمووتێکە وەك قوڕەقوورت ▣ ۱) نگا: سنان؛ ۲) سندان پینه‌دوزان و آهنگران؛ ۳) دشنامی است بجای کوفت و بیعرضه.

سندانەوی: ئەخۆش بە دەردی سندان ▣ بیمار مبتلا به سندانه.

سندانك: سنۆگە، کۆبەڵە، کۆبەی چکۆلە ▣ سنور، خم کوچك.

سندەاوا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد ▣ از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.

سندوقیاك: دارەستی مردوگرتنەوە، تابوت ▣ تابوت.

سندوقیك: تابوت، سندوقیاك ▣ تابوت.

سنداك: سینداك ▣ آتش بلغور آبکی.

سندم: بیوەدەی ئاسن ▣ سنگال، باریکه آهنی.

سندوری: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد ▣ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان بعثیان.

سندوس: ناوچەیەکە له کوردستان ▣ منطقه‌ای در کردستان.

سندوق: ۱) جانتای دارینی زل بۆ کەل و پەل تاوماڵ؛ ۲) پەلاکەوان؛ (سندوقی سەری کوڕ کەت، بە سندوقی سەرت بڕا!) ۳) قەوان، گرنەفۆر ▣ ۱) صندوق؛ ۲) پلاگردان؛ ۳) گرانبها، گرانقدر.

سندوکی: دەفێری له دار بان له بەرد بۆ چەلتوکو ساوارکوتان ▣ ظرف چوبی یا سنگی برای شالی و گندم کوبی.

سندولان: ناوی گوندێکی شیخەدنی ▣ نام دهی است.

سنده: سنەمە، تولا ▣ نگا: تولا.

سنه‌گل: سنەگل ▣ کلوخ.

سنهی: هۆزێکی کوردە له‌لای زاخۆ ▣ عشیره‌ای است کُرمزبان.

سندیان: سندانی پینەچی و ئاسنگەر ▣ سندان.

سنسل: مۆنەدەی پشت ▣ ستون فقرات.

سنعات: پیشە ▣ صنعت.

سنعات‌کار: پیشەساز ▣ صنعتگر.

سنف: هاریشە ▣ صنف، همکار.

سنك: ساجوو، سازوو ▣ ساجور.

سنکوڵك: قوڵینگ، قوڵنگە ▣ تُنگ.

سنگ: ۱) له‌ڕگ بەروزوو تاپێسرا؛ ۲) بزماری ئەستوور له دار بان لاسن؛ ۳) ئەخۆشی کرم له ڕگدا؛ ۴) دەردی زەلامی جووان دروو ▣ ۱) سینه؛ ۲) میخ کلفت؛ ۳) بیماری کرم در شکم؛ ۴) جوانمرگی.

سنگان: ۱) ئەخۆشی سنان؛ ۲) جۆرێ ئەخۆشی که له سەرماو توشی بروو دەبێ؛ ۳) پەلاپەکە توشی پشتان دێ ▣ ۱) نگا: سنان؛ ۲) نوعی

بیماری (از سرما) ۳) یکی از آفات بالین.

سنگاناوی: میوه‌ی نشانی سنگان لیدراو [ف] میوهٔ بالین «سنگان‌ریزه».

سنگان لیدراو: سنگاناوی [ف] نگا: سنگاناوی.

سنگ داکوتان: کولیجی زل له زه‌وی کوتان [ف] مبح کلفت در زمین کوبیدن.

سنگ داکوتان: ۱) سنگ داقوتان؛ ۲) برینی له خوینشتی میوانی خوشتال: «سنگی داکوتاوه هەر تاوا» [ف] ۱) مبح کلفت کوبیدن؛ ۲) کنایه از ترفتن مهمان مزاحم.

سنگ‌دان: زگه‌دانی دیوار [ف] برآمدگی دیوار.

سنگ دانەپیش: خۆنواندن. خۆ بۆ هەلقوتاندن [ف] خودنمایی کردن.

سنگ دانەپیشەوە: سنگ دانەپیش [ف] خودنمایی کردن.

سنگ‌زەردە: مەلیکی بچوکی سنگ‌زەردە [ف] پرنده‌ای کوچک سینه‌زرد.

سنگ قوتان: به لەبی دەست لەسنگدان [ف] سینه‌زنی.

سنگلاو: زیرک زیکە [ف] جوش پوست.

سنگ کوتان: ۱) برسماری زل داکوتان؛ ۲) سنگ قوتان: «ئەیکی دز جاری سنگ‌دەخوا جاری سنگ‌دەکوتی» [ف] ۱) مبح درشت کوبیدن؛ ۲) سینه‌زنی.

سنگ لێ کوتان: برینی له توڕە لێ کردن [ف] کنایه از دعای شر برای کسی کردن.

سنگە: دەرهێزی له شنگ [ف] برآمدگی از چیزی.

سنگەباز: باز له هەنگاوی جاران دەمەن با برش، جهش.

سنگەبەن: سنگ لێ داکوتراو [ف] میخکوب شده.

سنگەبن: جەمی بەرد [ف] نامت. غیرمتحرک.

سنگەچەلەمە: دەمەی سنگ، باناپی سینە [ف] پهنای سینه.

سنگەسنگ: ۱) سرەمەزم، هەراو چەقەد؛ ۲) خاپ‌خاو [ف] ۱) جنجال و هیاهو؛ ۲) اهمال و سستی در کار.

سنگەسنگە: ئاوەئاو [ف] اهمال در کار.

سنگەشەك: ئاوەوی، زیکەی رووساری تازەلاوان [ف] خرپی، نوعی جوش صورت.

سنگەوباز: سنگەباز [ف] نگا: سنگەباز.

سنگەوبازە: سنگەباز [ف] نگا: سنگەباز.

سنگ هەڵکێش: برینی له کەسێ خۆی نیشان دەداو تاریفی خۆی دەدا [ف] کنایه از خودنما و لاف‌زن.

سنگ هەڵکێشان: خۆنواندن و تاریفی خۆ کردن [ف] خودنمایی و لاف‌زنی.

سنگە: سنگۆ، بەبەگۆ [ف] نگا: سنگۆ.

سنگان: سندان [ف] نگا: سندان.

سنۆ: ۱) دەردی رووخەی کوڕە؛ ۲) باڵغ بوونی سەگ که پاش سانگەوەختیکە: «سنۆی هاتۆتەوە» [ف] ۱) بیماری آبله‌بیست؛ ۲) بلوغ سگ.

سنۆبەر: داریکە، سنەوبەر [ف] درخت صنوبر.

سنۆتە: ۱) زنگ، بیزی، هەراوزەنا؛ ۲) چەوروبەکار [ف] ۱) سراسرالله؛ ۲) اوباش.

سنۆر: حدود، کەوشەن، خەتی نێوان دو ملک [ف] مرز.

سنۆی پەڕاندن: برینی له کاری ناشایانی کردن [ف] کنایه از کردار غیرعادی.

سنۆرتە: سنۆبە [ف] نگا: سنۆبە.

سنۆرچە: لکی تاز، له دار دەرچوگ [ف] جوانهٔ تازه.

سنۆردار: کەوشەن دیاری کراو [ف] محدود.

سنۆردانان: کەوشەن دیاری کردن [ف] تحدید، تعیین حدود.

سنوق: سندوق [ف] نگا: سندوق.

سنە: ۱) سنەمد، نوکا، سمە؛ ۲) سنی، رووەکی؛ ۳) شارێکی گەورە له کوردستان [ف] ۱) نگا: نوکا؛ ۲) زو؛ ۳) شهری بزرگ در کردستان، سنندج.

سنەوبەر: داریکی گەلا دەرژە بەرێکی له بچمی دنی مرۆ دەگرێ [ف] صنوبر.

سنەی: جۆرێ تری که زۆرێ دەگا [ف] نوعی انگور زودرس.

سنی: داریکە له لامل و که له‌کەی تازەلی دە بەستن تا دەمی نەگاتە برینی خۆی [ف] چوبی که بر گردن و کفل حیوان می‌بندند تا زخم خود را نامور نکند.

سنیاگ: ۱) کرای، کرانراو؛ ۲) لەسنیدراو [ف] ۱) خریده؛ ۲) گرفته شده.

سنیڤر: سنت [ف] نگا: سنت.

سنیی: ریخ، شیاکە، گوگا، سەرین [ف] سرگین.

سنیرگە: جیگەی ڕاکردنی شیاکەو پەین، سەرەتوکان، گوگان [ف] تنوله، شله، سرگین‌گاه.

سنیڕە: ئامرازێکی دەرگای جولانی [ف] از ابزار بافندگی.

سوا: ۱) کوتی دەرزی؛ ۲) گوسان و دوڤی؛ ۳) ئیش و ژان؛ ۴) سازان (سر بنو هاتووەوە سوا)؛ ۵) گیایەکە دەگەڵ بەنیر دەکری؛ ۶) بەهرە، کەلەپەل (کاردەکەل تۆ بێ سوا)؛ ۷) دەردە باریکە، دیق؛ ۸) دوکەڵی پەڕۆی سوتاو؛ ۹) سەی؛ ۱۰) کەپەك، بزنەی تازە که له سەر هێلکە دەمێنی؛ ۱۱) کرێزی سەر؛ ۱۲) پرزەی گوڵبەگەنوو جۆ، داسوڵکە؛ ۱۳) نۆرن ڕۆناکی؛ ۱۴) کەشاوەی تاسمان (تاسو) [ف] ۱) سوراخ سوزن؛ ۲) گمسان؛ ۳) درد والم؛ ۴) التیام؛ ۵) گیاهی است با پنیر آمیزند؛ ۶) بهره، فائده؛ ۷) بیماری سل؛ ۸) دود پنبهٔ سوخته؛ ۹) فردا؛ ۱۰) بخسالیه؛ ۱۱) سیوسهٔ سر، شوره؛ ۱۲) اخگل، دامه؛ ۱۳) روشنایی؛ ۱۴) کنارهٔ آسمان، افق.

سوا: ۱) تەرەبی؛ ۲) تاسە؛ ۳) غایەت، فازاسج؛ ۴) بەرەبی؛ ۵) گەنجی، گازن؛ ۶) جۆرانی مانگ؛ ۷) کوتی قوت؛ ۸) ڕۆژی دوایی، سەی؛ ۹) بەهای ئۆ، بەرەبەیان؛ ۱۰) ناچو، حەسرەت؛ ۱۱) پشتی (گاوسوا)؛ ۱۲) تیژ کردن وە هەسان؛ ۱۳) خەم؛ ۱۴) کول، (بەمەسوکە)؛ ۱۵) بە شوشتن چلك ئەچون: (کراسەکەت چلکە سوا بوو)؛ ۱۶) فازانجی یاری فلزی [ف] ۱) رشك، حسد؛ ۲) اشتیاق؛ ۳) سود؛ ۴) ترحم؛ ۵) گله؛ ۶) افراد خانواده، عائله؛ ۷) سوراخ مقعد؛ ۸) فردا؛ ۹) بامداد؛ ۱۰) حسرت و اندوه؛ ۱۱) طویله؛ ۱۲) تیز کردن؛ ۱۳) غم؛ ۱۴) کنده مقابل تیز؛ ۱۵) چرك مرده شمن؛ ۱۶) ربا.

سوا: سبه‌ی، روژی که‌دانی [ف] فردا.
سواب: پاداشی چاکه له خوداوه: (خوا سوابت بنوسی) [ف] ثواب.
سواب: ساب [ف] شین صاف و بازاک.
سواخ: جه‌ری پیه‌ماڵین [ف] گل اندود.
سواخ‌دان: جه‌ری ماڵین به دیوارو خانوو؛ قورسواوین به دیوار [ف] گل اندود کردن.
سواخ کیشان: سواخ دان [ف] گل اندود کردن.
سوار: ۱) به‌رانبه‌ری پیاده، که‌سی که به‌سه‌ر باریه‌ی یا هه‌رشتیکی تره‌وه به‌هه‌ر ده‌گا؛ ۲) زاڵ باوخوش؛ ۳) بلند، به‌رز؛ ۴) ماڵی که کاچی له‌ئیش سه‌ریدا دیته دیاره [ف] ۱) سوار؛ ۲) چیره؛ ۳) بلندتر؛ ۴) نوزادی که پاشی قیل له‌سر آید.
سوارپوون: ۱) خوهاویشته سه‌ر پشتی هه‌یوان یان هه‌رچی؛ ۲) بلند به‌رانبه‌ر به نزم [ف] ۱) سوار شدن؛ ۲) بلندتر واقع شدن.
سوارچاک: که‌سی له ئه‌سپ سواریدا زۆر کاراوه‌یه [ف] سوارکار ماهر.
سوارخاس: سوارچاک [ف] سوارکار ماهر.
سوارده: چینکه [ف] شاخه کوتاه و بارباک درخت.
سوارکردن: به‌سه‌ر به‌کدا پیستن [ف] موتاژ کردن.
سواره: ۱) سواری که‌سیت؛ ۲) ده‌سته‌ی سواران؛ ۳) ناوی پیاوانه [ف] ۱) سوار؛ ۲) تیپ سواره؛ ۳) نام مردانه.
سواره‌ی شه‌ترنج: شه‌ش جۆره‌داشی شه‌ترنج: هه‌شا، وه‌زیر، روخ، فیل، ئه‌سپ، پیاده [ف] مهره شطرنج.
سواری: ۱) کاری سواری؛ ۲) باره‌یه‌کی که بۆ سواری ده‌ست ئه‌دا؛ ۳) داوی گوشه‌یکه [ف] ۱) سواری؛ ۲) ویژه سواری؛ ۳) نام دهی.
سواڵ: جه‌نگ، شه‌ڕو هه‌را [ف] جنگ و ستیز.
سواش: سواڵ [ف] جنگ و ستیز.
سواغ: سواخ [ف] نگا: سواخ.
سواف: ۱) پیرهه‌ژیلک، پیرئ؛ ۲) ئاوه‌ڵمیز [ف] ۱) آفتابگیر؛ ۲) آبشار.
سوال: پارسه، ده‌روزه [ف] گدایی.
سوالک: ۱) پارچه‌ی شکاوی ده‌فری گڵینی سوره‌وه کراو؛ ۲) ده‌فری خواردن تی کردن بۆ به‌شدار [ف] ۱) سفال شکسته؛ ۲) ظرف خوراک سگ.
سوالکردن: پارسه کردن، ده‌روزه کردن [ف] گدایی کردن.
سوالکه‌ر: ده‌روزه‌کەر [ف] گدا.
سواله: پڕی ده‌ست له دروینه [ف] پر دست از درو.
سوالەت: پارچه دڕاو گۆڕه؛ سواڵک [ف] شکسته سفالین.
سوان: ۱) له ریگا خستن ریگاو توس بوون؛ ساوان؛ ۲) بڕ به‌شه‌ت [ف] ۱) سایه‌ه شدن؛ ۲) سوهان.
سواندن: ساوین [ف] نگا: ساوین.
سواندنه‌وه: زۆر ساوینه‌وه [ف] سودن زیاد.
سواندوکه: پاساری [ف] گجشاك.
سواندوکه: سواندوکه [ف] گجشاك.
سواندولکه: پاساری [ف] گجشاك.
سواند: پاساره [ف] لب بام.
سواندیلکه: پاساری [ف] گجشاك.
سواین: سواندن، ساوین [ف] نگا: ساوین.
سواله: سواند، پاساره [ف] لب بام.
سواله‌وه: سواندن، ساوین [ف] سایدن.
سواو: ۱) ساویاگ؛ ۲) سواب [ف] ۱) سایده؛ ۲) ثواب.
سوب: ۱) به‌ره‌به‌یان؛ ۲) سبه‌ی [ف] ۱) بامداد؛ ۲) فردا.
سوبا: ڕۆژی داهێ [ف] فردا.
سوبا: ۱) ڕۆبار، کۆره‌ی ئاگر له کانزا؛ ۲) مه‌لهوان؛ ۳) ره‌بهن، بۆزن [ف] ۱) بخاری؛ ۲) شناگر؛ ۳) مجرد.
سوبات: ۱) خوراگرتن له ئه‌نگاوه؛ ۲) پشوو له‌سه‌ر خۆیی؛ ۳) بۆزه‌م ماڵ: (سه‌ڵته‌و سوبات) [ف] ۱) مقاومت در مقابل مشکلات؛ ۲) بردباری؛ ۳) مجرد.
سوباهی: سه‌له‌وانی، سه‌له [ف] شنا.
سوباهی: سوباهی [ف] شنا.
سوب سه‌حه‌ر: به‌یانی زو [ف] بامداد.
سوبه: ڕۆژی داهێ [ف] فردا.
سوبه: ڕۆبار، سوبا [ف] بخاری.
سوبه‌ت: ئه‌جایب، سه‌یر، سه‌مه‌ره [ف] شگفت.
سوبه‌ڕۆ: ده‌ست پێ کردنی ڕۆژی داهێ [ف] فردا، بگاه.
سوبێ: سوبه [ف] فردا.
سوبیانی: سوبه [ف] فردا.
سوپه: ڕۆژه‌یه‌ڕێ که داری ده‌خه‌نه سه‌ر بۆ ڕاوه‌ماسی [ف] سنگهای ردیف در مسیر رودخانه که چوب بر آنها گذارند برای صید ماهی.
سوپه: ۱) جوته‌گای داوه‌ستراو؛ ۲) سوب [ف] ۱) جفت آماده شخم؛ ۲) نگا: سوب.
سوپا: له‌شکر، سپا [ف] سپاه.
سوپا: ڕۆبار، سوبا [ف] بخاری.
سوپاخانه: سپاگه [ف] پادگان.
سوپان: جۆرێ گاسن [ف] نوعی گاوآهن.
سوپاژان: سه‌رکرده‌ی سپاه [ف] فرمانده سپاه.
سوپاژۆ: جوتکار، که‌سی که به گامووت زه‌وی ده‌کێڵێ [ف] شخم‌زن با گاو.
سوپاس: سپاس [ف] سپاس.
سوپاسالار: سه‌رکرده‌ی هه‌مو له‌شکر [ف] سپهسالار.
سوپه: ڕۆبار، سوبا [ف] بخاری.
سوپه‌ر: سپڵ [ف] سپر.
سوپه‌ر: سپڵ [ف] سپر.
سوپێل: ئاڵگه [ف] آبشار.
سوت: ۱) قوڵکه‌ی داو ئیدانانه‌وه؛ ۲) قازانجی بازه‌ی قه‌رز؛ ۳) خوڵی کانه‌زی سوتاو؛ ۴) به‌شه‌ی وشه‌ی سوتان؛ ۵) شیر [ف] ۱) چاله دام؛ ۲) ربا؛ ۳) خاکستر کاغذ؛ ۴) ریشه کلمه سوتان به‌معنی سوختن.

۵) شیر خوراکی.

سوتار: ۱) قولکەی داوانەوە، سوت؛ ۲) سوتە؛ ۳) تەلەد دار، تەبکە [ف] ۱) چالە دام؛ ۲) خاوەلانان، حرامزادە؛ ۳) دام.

سوتال: سوتار [ف] نگا: سوتار.

سوتان: ۱) ئاگرتی بەربوون؛ ۲) برتی لە فەوتانی فەرز؛ ۳) برتی لە ئاوت بون؛ ۴) برتی لە تی بەربون لە رادەی دیاری کراو و کایەدا [ف] ۱) سوختن؛ ۲) کنایە از فوت وام؛ ۳) کنایە از ورشکست شدن؛ ۴) کنایە از تجاوز از حدّ معین در بازی. سوختن در بازی.

سوتاندن: ئاگرتی بەردان [ف] سوزاندن.

سوتالن: سوتاندن [ف] سوزاندن.

سوتالەوە: برژانەوەی پیست بان وریش [ف] سوزش پوست یا زخم.

سوتاو: ۱) ئاگرتی بەردراوی لەبەین چوگ؛ ۲) فەرزی فەوتاو؛ ۳) دەسمایە لە دەس چوگ؛ ۴) تی بەربوگ لە رادەی دیاری کراو لە کایەدا [ف] ۱) سوخته؛ ۲) وام از بین رفته؛ ۳) ورشکست شده؛ ۴) سوخته در بازی.

سوتاوە: پیست کە ئوشی سوتانەوە بوە [ف] پوست کە سوزش دارد.

سوتخور: کەسی کە فازانجی بازی فەرز دەستینی [ف] رباخوار.

سوتك: بزوت، سەرەبزوت [ف] نیمسوز.

سوتك: خواشیتی نارو لوکو کاغەز [ف] خاکستر نان و پنبه و کاغذ سوخته.

سوتکە: ۱) سمل، گیایە کە بو دەرمان دەشئ؛ ۲) ناوی گوندیکە [ف] ۱) گیاه سعد، مشك زمین؛ ۲) نام دهی.

سوتلی: ژنی بی ماربی و بەکری گیراو بو ماوەیەك، قەیباتەمە [ف] همسر موقتی بدون نکاح.

سوتمان: ئاگر بەربونەوە [ف] آتش سوزی.

سوتن: سوتان [ف] سوختن.

سوتن: سوتان [ف] سوختن.

سوتو: سوتك [ف] نگا: سوتك.

سوتە: بی دین، گوناهبار [ف] فاسق، کم باور به دین.

سوتە: ۱) سوتاو؛ (بورین سوتەدلان گەردین هەمیانوم / کە دەردی سوتەدل دلسوتە ژنو) (بابەتایەر)؛ ۲) ناوی گوندیکە [ف] ۱) سوخته؛ ۲) نام روستایی است.

سوتەك: ۱) سوتك؛ ۲) بزوت؛ ۳) ژەوی ئاگرتی بەردراو [ف] ۱) نگا: سوتك؛ ۲) نیمسوز؛ ۳) زمین سوخته.

سوتە کە: گیایەکە دەناو زاری دەکری [ف] گیاهی است با شیراز آمیزند.

سوتەل: بزوت [ف] نیمسوز.

سوتەمەری: داری تیکول بەتاگر هەلگیراو [ف] چوب پوست نیمسوخته.

سوتەمەنی: شتانی کە بو ئاگر بەکار دین [ف] سوختنی.

سوتەنی: سوتەمەنی [ف] سوختنی.

سوتەی: سوتاو [ف] سوخته.

سوتی: سوتاو [ف] سوخته.

سوتیان: ۱) سوتان؛ ۲) مەمك بەند [ف] ۱) سوختن؛ ۲) پستان بند.

سوتیانەوە: سوتانەوە [ف] نگا: سوتانەوە.

سوتین: هەجی شت دەسوتینی ئاگر بان ئاگرتی بەربەر [ف] سوزاننده، سوزان.

سوتینەر: سوتین [ف] سوزاننده، سوزان.

سوججە: سجە، رەنگی سور بو مار [ف] نگا: سجە.

سوجگەر: جەرگی و دل بو برژانەوە لیان [ف] دل و قلوه و جگر.

سوجە: سجە، سوججە [ف] نگا: سجە.

سوجەرگ: سوجگەر [ف] جگر و دل و قلوه.

سوج: ۱) تاوان، هەلە، گوناح، خەتا؛ ۲) فوزین، گوتە؛ ۳) بەمای وتنی سوجان واتا: ئاگرتی بەربون [ف] ۱) گناه؛ ۲) گوشه؛ ۳) ریشهٔ کلمهٔ «سوجان» به معنی سوختن.

سوجا: سوتا [ف] سوخت.

سوجا: سوتا، ئاگری تی بەربو [ف] سوخت، ماضی سوختن.

سوجان: سوتان [ف] سوختن.

سوچار: خەتاکار، تاوانبار، گوناهبار [ف] گناهکار.

سوچدار: ۱) سوچبار؛ ۲) بەگوتە، فوایچاندار [ف] ۱) گناهکار؛ ۲) گوشه‌دار.

سوچای: سوتان [ف] سوختن.

سوچەر: سوچەرك [ف] تنبی.

سوچەرك: سیخون بەتەوەریکە لە جیتی زوك و لەو گەورەتر [ف] تنبی.

سوچیا: سوتا [ف] سوخت.

سوچیای: سوتان [ف] سوختن.

سوچیو: سکلەی ئاتی، کانزا، مەتەلی، مەنگەل [ف] سفل آتش، مجمر.

سوح: ۱) زوی دادی؛ ۲) بەرەچیان [ف] ۱) فردا؛ ۲) بامداد.

سوحا: سوح [ف] نگا: سوح.

سوخ: خوس، خوین، تالشت، زوقم [ف] بن، سرمازده.

سوخار: جوخین، جی خەرمان [ف] جای خرمن.

سوخان: سوخ [ف] بن، سرمازده.

سوخال: رەزی رەزی، زوخال، خەلوز [ف] زغال.

سوخالدان: رەزیدان [ف] انبر، زغالدان.

سوخت: ۱) سوتەمەنی؛ ۲) دەسەنگ، زان بەلەنگار [ف] ۱) سوخت، سوختنی؛ ۲) بیتوا.

سوخت: سوتەمەنی [ف] سوختنی، سوخت.

سوختکردن: زوت کردن، مال لی ساندن [ف] لخت کردن از دارایی.

سوختە: ۱) دەرس خوینی سەرەتایی، تازە فەقی؛ ۲) کرژوی سوتاوی تریاك کە دوبارە دەیکیشن [ف] ۱) طلبهٔ دورهٔ مقدماتی؛ ۲) سوختهٔ تریاك.

سوخرە: ۱) بە رەنگی خوین، سور، سوز؛ ۲) بیگار [ف] ۱) سرخ؛ ۲) سخره، بیگاری.

سوخرە: بیگار [ف] بیگاری، سخره.

سوخمە: ۱) زوخمە؛ ۲) داری کە وەبەر داری ترتی دەدەن [ف] ۱) بلالد؛ ۲)

چۆیی کە ئاگا لە ئەو گەنارە.
سۆخۆر: سۆنخۆر [ف] ئاخوار.
سۆخی: ئاگام [ف] تەنجە.
سۆخین: ئەنگاگما [ف] لە تەنجە.
سۆد: ١) قازانجی قەرز، سوود [ف] ١) ربا؛ ٢) بەهرە، سود مامەلە.
سۆدخۆر: سۆنخۆر [ف] ئاخوار.
سۆدەدار: بەقازانج، بەهرەدەر [ف] شید.
سۆدەرە: شەرەلاپشی، مایەفتە [ف] فتەانگیز.
سۆر: سرو، شەمە، شیا، بای هێدی و فێنک [ف] نسیم.
سۆر: ١) بە ڕەنگی خوێن؛ ٢) ئاشکرا، دیار؛ ٣) پێ چەفێن، پێ داگر؛ ٥) ڕەپوراست گوتن؛ ٤) جارو بان بەخشین (خەتەنە سۆران، سۆرانەی خەرمان)؛ ٧) دیواری دەوری باغ؛ ٨) کۆی گەنم لە خەرمان دا [ف] ١) سرخ؛ ٢) شور، نمکین؛ ٣) آشکارا؛ ٤) مصر، پافشار؛ ٥) راست و صریح؛ ٦) مهمانی و سور؛ ٧) دیوار پیرامون باغ؛ ٨) توده گندم در خرمن.
سۆر: ١) دڵگەشی، ئاکساری دڵسەری؛ ٢) نهێنی، ڕاز؛ ٣) ئارامتی، دەگەنایەتی؛ ٤) جێگەی سەر بەسەرێکی خاپساو [ف] ١) راکشی، پاڵدێت؛ ٢) ڕاز؛ ٣) حیله در بازی؛ ٤) نشیب لرگاه.
سۆڕ: خول، ڕاڕین [ف] چرخش.
سۆراتی: ڕەنگ سۆری [ف] سرخ رنگی.
سۆراخی: دوالکە، تونکە [ف] تنگ، پارچ.
سۆراخ: ١) بە دوای شتێکی گوزەوە گەڕان؛ ٢) هەست بە جێگەی گوزەوگ کردن؛ (کەوتە سۆراخی، سۆراخو کردوە لە کوێ یە) [ف] ١) سراغ گرفتن؛ ٢) سراغ کردن.
سۆراخ: سۆراغ [ف] نگا: سۆراغ.
سۆرالک: بەری دار عەنتابی سۆر [ف] تمر عناب قرمز.
سۆرالک: بەرمانی سۆر بۆ خۆجوان کردن [ف] غازه، سرخاب.
سۆرالی: بەرەنگی عەنتاب [ف] سرخ عنابی.
سۆران: ١) مەلەندێکی زۆر باش و بەرین لە کوردستان؛ ٢) پارچەیەک لە جوانبازی خاوەن ڕاڕاوەی تایبەتی لە کورد [ف] ١) منطقه‌ای وسیع در کردستان؛ ٢) یکی از چهار لهجهٔ اصلی زبان کردی.
سۆران: ١) میواندارێ بە هۆی ڕوداوی خۆش؛ (خەتەنە سۆران)؛ ٢) سۆرەتان، کەوانی ڕەنگسۆر [ف] ١) سور و مهمانی به مناسبت رویداد شاد؛ ٢) سرخها.
سۆرکان: خول خواردن، ڕاڕین [ف] چرخش.
سۆرانچاک: سۆکرک [ف] سرخنای، خرخره.
سۆرکاندن: بەرخاندن، ڕاڕاندن، خول پێدان [ف] چرخاندن، گرداندن.
سۆراندنەوە: گەشت پێ کردن، گەڕاندن [ف] به گشت وادار کردن، گرداندن.
سۆراندن: سۆراندن [ف] چرخاندن.
سۆرانەوە: سۆراندەوە [ف] نگا: سۆراندەوە.
سۆراڵە: ١) میواندارێ بەهۆی خەرمان هەڵگرتن؛ ٢) دیاری ڕەنجەت بۆ ئاغا بەهۆی زێدەبوونەوە؛ ٣) کیشەیەک لە هەر بەشێکی لە خەرمان بۆ ئاغادی [ف] ١) جشن و سور خرمن برداری؛ ٢) هدیهٔ داماد رعیت برای ارباب؛ ٣) از هر نوع بذر پیمانهای هدیه به ارباب.
سۆرانەوە: ١) خول خواردن؛ ٢) گەڕان بەدوای ئاژەڵدا [ف] ١) چرخیدن؛ ٢) گردش کردن.
سۆرانی: ١) خەڵکی وڵاتی سۆران؛ ٢) زاراوەی خەڵکی سۆران؛ ٣) لەنگسوچکی ڕۆژو قش؛ ٤) جۆرێ هەرمێ، هەرمێ لاسۆر [ف] ١) اهل منطقهٔ «سۆران»؛ ٢) لهجهٔ اهل «سۆران»؛ ٣) آستین بلند؛ ٤) نوعی گلابی.
سۆراو: ١) سۆراڤک؛ ٢) جۆرێ تری سۆر؛ ٣) گیایەکە بۆ دۆکڵیو؛ ٤) سوان؛ ٥) خوێن وابوک، ئاوی سوور؛ ٦) گوڵی پۆپەکە لەمشرە [ف] ١) غازه، سرخاب؛ ٢) نوعی انگور قرمز؛ ٣) گیاهی است در دوقها کشت؛ ٤) نگا: سوان؛ ٥) آب ساده؛ ٦) گل تاج خروس.
سۆراوە: ١) سوان، ساوباگە؛ ٢) کوڕ کراو [ف] ١) ساییده؛ ٢) سنبیده، سفته.
سۆرایەتی: سۆرانی [ف] سرخی.
سۆرایی: سۆرانی [ف] سرخی.
سورت: بڕ، جۆرێ کاتزای بەرمە [ف] سرب.
سورباژەڵە: گیایەکە لە گیا دوقلیوان [ف] گیاهی است.
سورباش: هەسەکاری ئاغا لەدەڤا [ف] مباشر ارباب.
سۆرباو: ڕەنگی ئاماڵ سۆر [ف] مایل به سرخی.
سۆربلخی: گۆزەی سۆر، گوزە سۆرە [ف] ازالالله قرمز.
سۆربۆرە: تەسپی بۆر کە خاڵەکانی سۆر بن [ف] اسب بور با خالهای قرمز.
سۆربۆز: تەسپی کە خاڵەکانی سوری کاڵ بن [ف] اسب سفید خال قرمز.
سۆربۆن: ١) ڕەنگی سۆر بەسەرداهاتن؛ ٢) چەفێن و پێداگرتن لە سەر کاری [ف] ١) سرخ رنگ شدن؛ ٢) اصرار ورزیدن.
سۆربوونەوە: ١) ڕەنگ سۆربوونی کاتزا بە تینی ئاگر؛ ٢) لەبەر هەباو بەرەو سۆرەهەڵگەڕان؛ ٣) لە ئاو ڕەنا چڕان؛ ٤) ڕۆن بوونەوەی مەیەست [ف] ١) سرخ شدن فلز از حرارت؛ ٢) سرخ رنگ شدن از شرم؛ ٣) در روغن سرخ شدن؛ ٤) روغن شدن موضوع.
سۆربووە: ١) سۆرکراو لە کوڕەدا؛ ٢) چڕاو لە ڕۆندا [ف] ١) سرخ شده در کوره؛ ٢) سرخ شده در روغن.
سۆربەسۆر: بەئاشکرا و ڕەپوراست [ف] به صراحت و راک.
سۆربەش: گوندێکە لە کوردستانی لەلای هەولێر بەهۆی وێرانی کردن [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سۆر بەعشی خەدری پاشا: گوندێکە لە کوردستانی لەلای هەولێر بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سۆربەڵەک: سۆر بەخاڵی سپی بە [ف] قرمز با خالهای سفید.
سۆرباژ: ١) سپیرەکۆیلە؛ ٢) گیایەکە دەڤانی دەکرێ [ف] ١) سپر کوهی؛ ٢) گیاهی است آشی.

سۆرپرتۆڵ: دەمو چاو سۆری ئاهەز ◻ ئادەم سرخ رنگ بدقیافه.
سۆرپەری: دلکۆشی دڵڕفێن و جوان وەك فریشته ◻ زیباروی دلربا.
سۆرپەری: جوانی، گوڵەسۆر ◻ زیباروی گونەفرمز.
سۆرپیان: ڕەنگسۆرە، ڕەنگسۆرە ◻ زیبور درشت سرخ.
سۆرچك: سۆرانچك ◻ سرخای، خرخره.
سۆرچی: بابی هۆزێکو سەڵجوقیەکە لە کوردستان ◻ نام عشیرتی و منطقه‌ای در کردستان.
سورخ: مەدەکەفی سۆر، ڕەنگی سۆر بۆ نوسین ◻ جوهر قرمز برای نوشتن.
سورخکاری: ڕەنگاندن بە سورخ ◻ نقاشی با جوهر قرمز.
سۆرخواردن: خواردان، گەزیان ◻ جرخش، گزیدن.
سۆرخۆڵ: مرۆی موزەوری ئاهەز ◻ آدم مو زرد بدقیافه.
سۆرخون: تەسپی سۆری ئاوێخ بە بەڵەی سپیەوە ◻ اسب سرخ روشن با لکه‌ای سفید.
سۆرخەزاڵ: مرۆیان، مەیوانی سۆری بڵ‌بڵ ◻ آدم یا حیوان سرخ رنگ، لکه‌لکه.
سۆرداش: ١) کێوێکە لە کوردستان؛ ٢) شارێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردە ◻ ١) کوهی در کردستان؛ ٢) شهری در کردستان که بهتان ویران کرده.
سۆرەاگەزان: لەشەرمان سۆربوون ◻ از شرم سرخ شدن.
سۆرەاگەزیان: سۆرەاگەزان ◻ از شرم سرخ شدن.
سۆرەاگیرسان: سۆرەاگەزیان ◻ از شرم سرخ شدن.
سۆرەدان: ١) خول‌خواردن؛ ٢) برینی لە سەماوەرەقس؛ ٣) خول‌پێدان؛ ٤) ئاوەدان، تاوسین ◻ ١) چرخیدن؛ ٢) کنایه از رقص؛ ٣) چرخاندن؛ ٤) پرت کردن.
سۆرسات: تاڕوهەی لەشکر کە لە ڕەعیەتانی دەستێن ◻ سورسات.
سۆرسەمبی: جۆرێ ترێ ◻ نوعی انگور.
سۆرسوڕ: ١) سەرەبێ، سیسرکە؛ ٢) مەتکە مزە ◻ ١) سوسك خانگی؛ ٢) جیرجیرك.
سۆرسوڕك: سۆکرك ◻ سرخای، خرخره.
سۆرسوورە: ١) مەتکەمزە؛ ٢) مەلێکی بچوکە؛ ٣) خول خواردن ◻ ١) جیرجیرك؛ ٢) پرنده‌ای کوچك؛ ٣) یادفر، فرفره.
سۆرشامی: جۆرێ ترێ ◻ نوعی انگور.
سۆرقڵ: سۆرخۆڵ ◻ مو زرد بدقیافه.
سۆرقووچ: گوڵینگی بەران زاڵانەوە، کە لە سەرە کلکی سپی ڕاوی ڕەشەماڵ بۆی سۆرە کرا ◻ نوعی منگوله زینتی برای قوچ.
سورك: ١) سۆرێزە؛ ٢) مۆرباڵە ◻ ١) سرخاك؛ ٢) مورباله.
سۆرك: ١) ئاوەڵدێر؛ ٢) جۆرێ زیکەی سۆری وردە لە مندااڵ دێت، سۆرێزە؛ ٣) هەرزن؛ ٤) گیایەکە ◻ ١) آبشار؛ ٢) سرخاك؛ ٣) ارزن؛ ٤) گیاهی است.
سۆرك: جەمورەکەی ئاك بەهەرە لە کەرماوار، جورنە ◻ جوجهٔ یکقیری در کرمانشاه.
سۆرکا: هۆزێکی کوردە لە سوریە دەژی ◻ طایفه‌ای از کردها در سوریه.
سۆرکان: ئامااڵسۆر ◻ نگا: سۆرباڵ.
سۆرکارە: سۆرکار ◻ نگا: سۆرباڵ.
سۆرکراوە: ١) لە کۆرەدا سۆربووە؛ ٢) لە ڕۆژدا جزاو ◻ ١) در کوره سرخ شده؛ ٢) در روغن سرخ شده.
سۆرکراوەوە: سۆرکراوە ◻ نگا: سۆرکراوە.
سۆرکردن: ١) بە ڕەنگی سۆر ڕەنگاندن؛ ٢) گەنم لە کا دەرهێنان، (خەرمان سۆرکردن) ◻ ١) سرخ رنگ کردن؛ ٢) گندم از کاه جدا کردن.
سۆرکردنەوە: ١) ئەوێندا جزاندن؛ ٢) کاتێ بە نیشی تاگر تەرم کردن؛ ٣) ئاشکرا کردنی مەبەست ◻ ١) سرخ کردن در روغن؛ ٢) گداخته کردن فلز؛ ٣) آشکار کردن مطلب.
سورکوك: ڕەنگ سۆری مۆخورمایی ◻ سرخ‌فام موخرمایی.
سورکوێت: کوێتی ڕەنگ ئاوێخ ◻ کمیت روشن.
سۆرکە: ١) سۆرك، سورێزە؛ ٢) سۆراك، هەرزن؛ ٣) چکۆلەی سۆر؛ ٤) جۆرێ مێوز، مێوزەسۆرکە ◻ ١) سرخاك؛ ٢) ارزن؛ ٣) آدم سرخ‌فام کوچك؛ ٤) نوعی گنجشك.
سۆرکەڵە: سۆرکەڵە ◻ سرخ کوچك.
سۆرکەڵە: ڕەنگسۆری چکۆڵە ◻ سرخ کوچك.
سۆرکەوگ: سۆری ئامااڵستن ◻ سرخ مایل به کبودی.
سۆرکێ: سۆرکە، سۆرێزە ◻ سرخاك.
سورگوڵ: ١) گوڵی گوڵاو؛ ٢) جۆرێ گەنم؛ ٣) برینی لە زێی زۆر جوان ◻ ١) گل محمدی؛ ٢) نوعی گندم؛ ٣) کنایه از بسیار زیبا.
سۆرگوڵ: ١) گوڵی گوڵاو؛ ٢) برینی لە سەرسەختی ئاڵ ◻ ١) گل محمدی؛ ٢) کنایه از سرپرست خانواده.
سۆرگوم: وندابوی بێ‌سەرو شوێن ◻ گمشدهٔ بی‌نشان و اثر.
سورگی: زمانەی گوڵەی دەرگا ◻ زبانهٔ قفل چوبین در.
سۆرلام: دەمو ڕو سۆر، ڕوخسار بەڕەنگی سورکاڵە ◻ سرخ‌روی.
سورم: زەوی زۆنەدار ◻ زمین بی‌گیاه، لخت.
سورمە: ١) تۆزی بژەی زۆر بەڕەنگی ڕەشی ئامااڵ سۆر بۆ چاوپان مۆ ڕەش کردن، کۆڵ؛ ٢) چەراوێزی بەزۆر چندراوی خەنا ◻ ١) سرمه؛ ٢) حاشیهٔ سیم‌باف حنا.
سورمەدان: ١) تۆرەکەی چکۆڵەی جێگەی سورمە، کلتور؛ ٢) گۆی سەر خەنجەر ◻ ١) سرمه‌دان؛ ٢) قبه بر دستهٔ خنجر.
سورمەدۆ: تۆرەکەی سورمە، سورمەدان، کلتور ◻ سرمه‌دان.
سورمەزێ: چەراوێزی زێوچنی خەنا ◻ کنارهٔ سیم‌باف حنا.
سورمەیی: بەڕەنگی سورمە، کڵی ◻ سرمه‌ای رنگ.
سورنا: زورنا ◻ سرنا.
سورناك: زورناك ◻ گیاهی است دارویی.
سورناژەن: زورناژەن ◻ سرناژن.
سۆرنجان: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ◻ گیاه سورنجان.

سۆرەنگ: ڕەنگی گیایەکە بەرو خاڵی پێ سۆر دەکەن، ڕۆنباس [ف] ڕوباس.
سوروشت: سروشت [ف] سرشت، طبیعت.
سوروشتی: سروشتی [ف] طبیعی.
سۆروکردن: سۆرکردەوە [ف] نگا: سۆرکردەوە.
سۆروێنە: گیایەکە [ف] گیاهی است.
سۆرە: ١) مسالی هەوێ بۆ زێی هەوێدان؛ ٢) وێنەچی، ڕەنگکەر، دۆزێنەر، نەخش؛ ٣) خزمی بەمل داهاتوی ڕەداگران؛ ٤) جۆرێ هەنجیری سۆر [ف] ١) بچۀ هوو؛ ٢) ممکن است؛ ٣) فامیل مراحم و گرانجان؛ ٤) نوعی انجیر قرمز.
سۆرە: زۆرە [ف] صدای گریۀ خشن.
سۆرە: جۆرەجاوسۆر [ف] سیاسرخ.
سۆرە: جول، چەرخ [ف] چرخش، چرخه.
سۆرەباڵە: ڕێ کەو [ف] نگا: ڕێ کەو.
سۆرەبەنان: ناوی گوندێکە کە بێگەی چایخانەی نوریشی کوردەوە بەعەسی وەرانی کرد [ف] نام دهی است محل چایخانه نهضت کرد که بعثیان ویران کردند.
سۆرەبێتە: گیایەکە بۆ دۆکڵی، سۆرەو [ف] گیاهی است دردوغا کنند.
سۆرەبی: جۆرێ دارێکە [ف] نوعی بید.
سۆرەبەن: باڵندەیەکی پێ بەبەزی سۆرو سپیە [ف] پرنده‌ایست آبزی.
سۆرەبەت: ١) بەمەزی لە هورمان؛ ٢) چارەگە تیرە؛ ٣) سیابی [ف] ١) سورۀ قرآن؛ ٢) سکۀ کوچك از طلا؛ ٣) لست، سیاهه.
سۆرەتاو: ١) تاوی سێ ڕۆژە، تۆبەتێ کە سێ ڕۆژ پەیاو بەرنادا؛ ٢) سۆرێ [ف] ١) تب سه‌روزه؛ ٢) سرخجه.
سۆرەتاو: گەرمایی بەهۆزەی خۆر [ف] آفتاب گرم.
سۆرەچان: چاری هەوەسدار [ف] چان.
سۆرەچێو: جۆرێ دەوەنەدار [ف] درختچه‌ایست.
سۆرەدڵ: خەرتەلی ئاماڵ سۆر [ف] نوعی لاشخور.
سۆرەدۆزە: ناوی گوندێکە [ف] نام دهی است.
سۆرەزرنە: سۆرەزەی چاوئەسلی ئاجەز [ف] مو زرد چشم آبی بدغواره.
سۆرەساقە: بەچووچشتکەی ئوڵک لێ دەهاتو [ف] جوجه پرندۀ پر درنیاورده.
سۆرەسای: سیوەسۆرە [ف] سیب سرخ.
سۆرەسۆز: زۆرەزۆز [ف] نگا: زۆرەزۆز.
سۆرەسەقەتە: سۆرەساقە [ف] نگا: سۆرەساقە.
سۆرەشامی: جۆرێ ترێ، جۆرێ هەنگور [ف] نوعی انگور.
سۆرەقانگ: جۆرێ مراوی سۆرو سپیە [ف] نوعی مرغابی.
سۆرەقسورینگ: باڵندەیەکی لاوی وشەوێکە سۆری بەزی بەباڵایەوە [ف] پرنده‌ای است.
سۆرەڵا: ئەندازو کوتایی ڕۆژ بەناران [ف] کشك کاری جانبانه.
سۆرەکوان: جۆرێ زیکەی گەورەی سەر سۆرە [ف] نوعی جوش بزرگ بر پوست.
سۆرەکەرویشك: کەرویشکی سۆرباو [ف] خرگوش سرخ فام.
سۆرەگوڵ: گوڵی سۆر [ف] گل سرخ.
سۆرەماسی: قاشە، جۆرێ ماسی [ف] شبوط، نوعی ماهی.
سۆرەمێزە: جۆرێ مێشی درشتی سۆری چزەدار، بە گاز گوزەکەوە دەدا [ف] نوعی زنبور نیش‌دار سرخ و درشت.
سۆرەمۆز: سۆرەمێزە [ف] نگا: سۆرەمێزە.
سۆرەمۆزە: سۆرەمێزە [ف] نگا: سۆرەمێزە.
سۆرەوبۆگە: سۆرەبۆوە، سۆرکراوە [ف] نگا: سۆرکراوە.
سۆرەوبون: سۆرەبۆوە [ف] نگا: سۆرەبۆوە.
سۆرەوتۆرە: خزمی سەرباری بەکارە [ف] فامیلهای مزاحم و بیکاره.
سۆرەو کریاگ: سۆرکراوە [ف] نگا: سۆرکراوە.
سۆرەهۆل: سۆرهۆڵ [ف] نگا: سۆرهۆڵ.
سۆرەوەبو: سۆرەبۆوە، سۆرکراوە [ف] نگا: سۆرەبۆوە.
سۆرەوەبون: سۆرەبۆوە [ف] نگا: سۆرەبۆوە.
سۆرەوەزە: مەڵەندێکە لە کوردستان کە زۆرزانای بەناوبانگی ئێ پەیدا بوە [ف] منطقۀ مهرورد.
سۆرەوە کریاو: سۆرکراوە [ف] نگا: سۆرکراوە.
سۆرەویلك: باڵندەیەکە [ف] حواصیل.
سۆرهەڵگەڕان: ١) سۆرەبۆون لە شەرمان؛ ٢) ڕەنگی سۆر بەسەرداهاتن؛ ٣) بڕێتی لە تۆڕە بون [ف] ١) سرخ شدن از شرم؛ ٢) به رنگ سرخ درآمدن؛ ٣) کنایه از خشمگین شدن.
سۆرهەڵگەڕاو: ١) سۆرەبۆوە لەشەرمان؛ ٢) ڕەنگی سۆر بەسەرداهاتو؛ ٣) تۆڕە [ف] ١) سرخ شده از شرم؛ ٢) به‌رنگ سرخ درآمده؛ ٣) خشمگین.
سۆرهەڵگێڕان: ١) بڕێتی لە خەجاڵەت کردەوە؛ ٢) بڕێتی لە کوشتن بە چەکی گەرم [ف] ١) کنایه از شرمنده کردن؛ ٢) کنایه از کشتن با سلاح گرم.
سۆرەهەراڵە: گیایەکی بۆن خۆشە [ف] گیاهی است خوشبو.
سۆرەیای: گراهنا [ف] نمولید.
سۆری: سۆرانی [ف] سرخی.
سۆری: خەڵکی وڵاتی سۆران [ف] اهل منطقه «سوران».
سۆریان: سۆریاز [ف] نگا: سۆریاز.
سۆریاس: سۆریاز [ف] نگا: سۆریاز.
سۆریان: سۆران [ف] نگا: سۆران.
سۆریانەوە: سۆرانەوە [ف] نگا: سۆرانەوە.
سۆری تاری: سۆری تۆخ [ف] سرخ تیره.
سۆریتی: سۆرانی [ف] سرخی.
سۆریجە: سۆراك، سۆرێژە [ف] سرخاك.
سۆریچە: سۆریجە، سۆرێژە [ف] سرخاك.
سۆریچکە: سۆرانجاك [ف] خرخره، سرخاك.
سۆریزکە: سۆراك، سۆرێژە [ف] سرخاك.
سۆرێژە: سۆراك، سۆریزکە [ف] سرخاك.

سۆریك: سۆرك، سۆرێژە [ف] سرخك.
سۆریکە: سۆرك، سۆرێژە [ف] سرخك.
سۆریکە: سۆرك، سۆرێژە [ف] سرخك.
سوری کەڤژ: سۆری ئاڵ [ف] سرخ روشن.
سورین: سمت، لاڤۆن [ف] باسن، سرین.
سۆرین: مەلبەندێکە لە کوردستان [ف] ناحیه‌ای در کردستان.
سۆرینجك: سۆراتجك [ف] سرخنای، خرخره.
سۆرینجکە: سۆراتجك [ف] سرخنای، خرخره.
سورینگ: ڕەنگ سۆر [ف] سرخ رنگ.
سۆریەتی: سۆریتی، سۆرانی [ف] سرخی.
سۆرینە: سۆرینجك [ف] خرخره.
سۆز: ۱) گفت، پەیمان، قەول؛ ۲) شادی و کەیف؛ ۳) گۆرانی خەمبار؛ ۴) پاشگری بەواتا: سۆزنی؛ ۵) سۆزلو، ڕۆژی ماگوتری. (فەرهەنگی [ف] ۱) قول و پیمان؛ ۲) شادی، کیف؛ ۳) آهنگ حزین؛ ۴) پسوند بەمعنی سوزان؛ ۵) سوخته که با دل آید.
سۆزان: سۆتان [ف] سوختن.
سۆزان: سۆتان [ف] سوختن.
سۆزاندن: سۆتاندن [ف] سوزاندن.
سۆزانی: سۆتاندن [ف] سوزاندن.
سۆزانی: ژنی بێ‌شەرم و حەیا [ف] زن بشیطه و بی حیا.
سۆزەوت: نەمایەت، سەمەرە [ف] عجیب.
سۆزکردن: گۆرانی بەسەرکە گوتن [ف] ترنم کردن.
سۆزمانی: سۆزانی، ژنی بێ‌حەیا [ف] زن بی حیا.
سۆزمە: ۱) برنج باڵوی کاڵا، سەلی باڵان؛ ۲) چێشتی ماش و برنج [ف] ۱) برنج بالا، نیب بالا، آبکش؛ ۲) آش ماش و برنج.
سۆزن: دەزی ئەزو تەسوور بۆ جەواڵ دروون [ف] جوالدوز.
سۆزنە: سۆتن [ف] سوزنده.
سۆزە: ۱) گۆرانی بەدەنگی زۆر سۆز؛ ۲) کەوڵی سەرما؛ ۳) سرووە؛ ۴) سۆراغ کردنی خەبەر [ف] ۱) ترنم؛ ۲) سوزش سرما؛ ۳) نسیم؛ ۴) سراغ از خبر.
سۆزەکردن: ۱) بە ئارامی و دەنگی زۆر گۆرانی گوتن؛ ۲) شتێ لە خەبەر دەس کەوتن [ف] ۱) ترنم کردن؛ ۲) سراغ کردن خبر بو بردن.
سۆزەلنەك: ئەخۆشیەکە لە جێگەی تەمەنی نێر و مێ پەیدا دەبێ [ف] سوزاك، بیماری چشمی.
سۆزەنی: یارچەیەکی قومانتە [ف] پارچه‌ایست.
سۆزی: ڕۆژێ کە دادێ، سبەی، سبەینێ [ف] فردا.
سۆزیا: سۆتا [ف] سوخت، ماضی سوختن.
سۆزیاگ: سۆتاو [ف] سوخته.
سۆزیان: سۆتیان [ف] سوختن.
سۆزیان: سۆتان [ف] سوختن.
سۆزیاو: سۆتاو، سۆزیاگ [ف] سوخته.
سۆزان: سۆتان [ف] سوختن.
سۆزاندن: سۆتاندن [ف] سوزاندن.
سۆژدە: توێڵ نانەسەرەوەی بۆ گەورەتر [ف] سجده.
سۆژن: سۆزن [ف] جوالدوز.
سۆژن ئاژن: بەسۆزن کون کون کردن [ف] با جوالدوز سوراخ سوراخ کردن.
سۆژندان: کیسوکەی چەرمین بۆ جێ سۆژن [ف] کیسهٔ چرمی جای جوالدوز.
سۆژە: ۱) بێکار، سۆخرە؛ ۲) دادەهاوار [ف] ۱) بیکاری، سخره؛ ۲) فریاد و فغان.
سۆژەك: پێشکەی ورد، تۆفانە [ف] پشهٔ ریز.
سۆژیان: سۆتان [ف] سوختن.
سۆژیاو: سۆتاو [ف] سوخته.
سۆژین: سۆژان، سوتان [ف] سوختن.
سۆس: ۱) کەپەك، ترشەی بەبەر هێنك، کرێك؛ ۲) سۆسکە [ف] ۱) نخاله؛ ۲) تهور.
سۆس: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردن [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان بدست بعثیان.
سۆست: ۱) سۆس، کەپەك؛ ۲) سۆز، پەیمان، شەرت [ف] ۱) نخاله؛ ۲) عهد، قول.
سوستەم: جۆرێ تەنگی قەدیم [ف] از تفنگهای قدیمی.
سوسرك: ئاڵۆ، کوڵەر، کوڵەکە [ف] ملخ.
سۆسرەوت: سۆزەوت [ف] عجیب.
سۆسك: ۱) سۆس، کەپەك؛ ۲) باڵداریکە لە جۆری کەو بەڵام بۆرە [ف] ۱) نخاله؛ ۲) تهور.
سۆسك: باڵداری سۆساك [ف] تهور.
سۆسکە: سۆسك [ف] تهور.
سۆسکە: سۆسك [ف] تهور.
سۆسن: گوڵێکە بە چەند ڕەنگ دەبێ [ف] گل سوسن.
سۆسن: سۆسن [ف] گل سوسن.
سۆسە: بەگومان مۆزیکەوەی تەنێی [ف] بو بردن از رازی، سراغ کردن.
سۆسە: ۱) سۆسە؛ ۲) بای خێرا، سرووە [ف] ۱) نگا: سۆسە؛ ۲) نسیم، باد ملایم.
سۆسە کردن: سۆراغ کردن [ف] سراغ کردن.
سۆسەلێ: ژنی ڕەشی دەم و چاوسوور [ف] زن مشکی رخسار قرمز.
سۆسەمار: مارمێلکەی درێژ [ف] سوسمار.
سۆسەن: سۆسن [ف] سوسن.
سۆسەن: سۆسن [ف] سوسن.
سۆسەمیر: گیایەکی بۆن‌خۆشی گەڵایانکەڵەی بەدەمدان [ف] گیاهی است خوشبو، سیسنبر.
سۆسەلیەر: سۆسەمیر [ف] نگا: سۆسەمیر.
سۆسەنەك: سۆزەنەك [ف] سوزاك.
سۆسی: سۆسك [ف] تهور.

سۆسن: ناوی گوندیکە ▫ نام دهی است.
سۆش: گیایەکی بۆن خۆشە ▫ گیاهی است خوشبو.
سۆغیەت: گاڵتە، گەمە ▫ شوخی، بازی.
سوغوتی: سعوتی ▫ الفیه.
سوغود: سعود، بەخت ▫ بخت.
سوغدو: گیە ▫ نگا: گیە.
سۆغرە: بیکار، سۆخرە ▫ سخره، بیگاری.
سۆغین: تەنجاویان، یاد هاتن ▫ انعام نان.
سۆفەقینە: مەلەکە ▫ پرندەای است.
سۆفی: مریدی بۆیرچی شێخان ▫ صوفی.
سۆفیاوسافیا: دو گوندی کوردستانی لای دیاربەکر. نۆنتر یەکەم ناویان دەبرێ ▫ نام دو روستای کردستان.
سۆفیانی: مریدایەتی شێخان ▫ صوفی گری.
سۆفیایەتی: سۆفیانی ▫ صوفی گری.
سۆفیلکە: ۱) زەین داری سپی و کزو چکسوڵە؛ ۲) باڵندەیەکی بۆرەڵۆکەی بەکاکوڵە؛ ۳) جۆرێ کوڵاڵەی تینی پچوک ▫ ۱) مرد ریشوی لاغر پژمرده؛ ۲) پرندەایست خاکستری رنگ کاکل دار؛ ۳) نوعی ملخ سبز رنگ.
سۆفیلە: ۱) دەنگی درینی ناو تەزیح؛ ۲) دارێکە دەسەر توێی خەرمانی رادەکەن ▫ ۱) دانۀ درشت میان شیح؛ ۲) چوبی کە در بالای خرمن گذارند.
سۆفیەقینە: قارەلاخ، باڵدارێکە لە جێشکە گەورەترە و پرچی هەیە ▫ پرندەای است.
سۆڤ: بەرلیەر سفکی، سەنگینی، قورسی، گران لە هەڵگرتن ▫ ثقل، سنگینی.
سۆڤان: ئیستان، پشت هەستی، ئیسك ▫ استخوان.
سۆڤان: سۆڤان ▫ استخوان.
سۆک: ۱) جنجکە؛ ۲) سفکە لە کێش؛ ۳) دەنگی سەگ لە تاوکردنی دێڵدا ▫ ۱) کلەزدن در حین مقاربت؛ ۲) سبکاوزن؛ ۳) صدای غاشغاشۀ سگ مقابل دالم.
سۆک: ۱) سفکە، هانسان لە کێشا؛ ۲) زۆر بلەز؛ ۳) بازان؛ ۴) بن پەنجە بۆ کەگ بردن؛ ۵) جنجکە، لە پشت زەنین؛ ۶) بن لەمەر ▫ ۱) سبکاوزن؛ ۲) زود؛ ۳) بازان؛ ۴) انگشت؛ ۵) کلەزدن در هنگام جماع؛ ۶) آدم بی وفا.
سۆکایەتی: بن خوربەتی ▫ اهانت.
سۆکبار: بارسۆک ▫ سبکبار.
سۆک پێوەدان: خۆ پێوەدان، جنجکە لێدان ▫ کلەزدن در مقاربت جنسی.
سۆک پێوە کردن: بزێوە کردن، بەنگوست بوفک بردن ▫ انگشت کردن.
سۆکدان: سۆک پێوەدان ▫ کلەزدن در مقاربت جنسی.
سۆکدەس: دەست سفک، دەست سۆک ▫ نگا: دەست سفک.
سوکر: پیس، مل، گەردن ▫ گریبان، گردن.
سوکرە: دیزە، مەنجەڵی لە گڵی سۆرەوە کراو ▫ دیزی، دیگ گلی.
سۆك سۆکە: بەمۆنسە کە ▫ انگشت غان.
سۆك کردن: ۱) لەکێش کەم کردن؛ ۲) ئاژو بردن ▫ ۱) سبک کردن؛ ۲) رسوا کردن.
سۆك لێدان: سۆك پێوەدان ▫ کلەزدن در جماع.
سۆکن: مانەوەلگرتنی گەو لەترس (ئاوکەر) ▫ مات شدن گاو (از ترس شکارچی).
سوکنا: تۆفرە ▫ آرامش.
سۆکوم: سەروبەرکوت، پیچ، تەرح ▫ سیمۀ.
سوکە: ۱) سۆك، کوت پێوەدان؛ ۲) دەنگی سەگی سەر دێڵەبا ▫ ۱) کلەزدن در جماع؛ ۲) صدای غاشغاشۀ سگ.
سوکە سوکە: ۱) لێ زەنینی لە سەریەك، سۆك پێوەدانی بێ بساوەوە؛ ۲) قرەسکەی سەگ بۆ تاوکردنی دێڵ ▫ ۱) کلەزدن پیاپی در جماع؛ ۲) صدای غاشغاشۀ سگ.
سوکەڵە: چکۆلەی سۆك ▫ سبک کوچک.
سوکەڵە: سوکەڵە ▫ سبک کوچک.
سوکەڵەجەو: جەوی کەم و کاڵی ▫ خواب سبک و سوئی.
سوکەڵەسوار: سوارچاك ▫ سوارکار ماهر.
سوکەڵەسوار: سوارچاك ▫ سوارکار ماهر.
سوکەڵەناو: ناوی پچوك کراو ▫ نام کوچك شده، مخفف.
سوکەند: درکانی وتەیە بۆ باوەڕێ کردن، سوند، سوینند ▫ سوگند.
سوکەندخواردن: قسەی گومان لەدڵ دەرکردن ▫ سوگند یاد کردن.
سوکی: ۱) سۆکی؛ ۲) ئامیرازی ساوارکوتان ▫ ۱) نگا: سۆکی؛ ۲) ابزاری است شبیه هاون برای کوبیدن بلغور.
سۆکی: ۱) سفکی؛ ۲) بێ ئابڕویی ▫ ۱) سبك وزنی؛ ۲) رسوایی.
سوکین: پناهە، پناهە، عیب، هیم ▫ اساس، بنا.
سوڵ: سڵ، ڕەوەك ▫ رموك.
سوڵ: ۱) پاوسك؛ ۲) ئاوەدێڕ؛ ۳) سوڕاك، جەوێکەی گەرماو ▫ ۱) ناودان؛ ۲) آبنمار؛ ۳) حوضچۀ گرمابه.
سوڵ: ۱) پەڵاو، کەوش؛ ۲) کەوشی سۆکەڵەی بێ پاشە ▫ ۱) کفش؛ ۲) دمپایی.
سوڵ: ۱) پڕخسوو، خوێداوی، سوڕ؛ ۲) بەهسوڵ، پەخ؛ ۳) پڕبەر، تەراوی قاپ، پاش وتەی سفت دێ (سفتو سوڵ!) ▫ ۱) زود خسی (سبی و سوڵی و تەرو توڵی) ▫ ۱) شور؛ ۲) پخ؛ ۳) سفت؛ ۴) سفید.
سوڵا: گیایەکی دەرمانە، گوڵزەردی گەلاپانە ▫ گیاهی است دارویی.
سوڵاف: ۱) ئاوەدێڕ، ئاوکە؛ ۲) پاوسك ▫ ۱) آبنمار؛ ۲) ناودان.
سوڵان: ڕەسەن، عەسڵ، ڕەگەز ▫ اصل، نژاد.
سوڵان: ۱) گوڵی بۆیە کە لە ئەستێرە؛ ۲) سوڕانی پشت ▫ ۱) گل تاج خروس؛ ۲) احساس سوزش در پوست.
سوڵان: گیایەکە بۆ دەرمان و لەوەڕ باشە، هەنگوان ▫ گیاه انگدان.
سوڵانەوە: جۆرانەوە ▫ سوزش زخم و پوست.
سوڵانەوە: جۆرانەوە ▫ سوزش زخم و پوست.

سۆلاو: سۆلاف ◻ نگا: سۆلاف.
سۆلاوك: سۆلاف ◻ نگا: سۆلاف.
سۆلاوگه: بلۆسك ◻ ناوان.
سۆلبەند: ١) بەنی کەوش؛ ٢) نالبەند ◻ ١) بند کفش؛ ٢) نعلبند.
سۆلبەندان: بەستەنای ◻ بخیدان.
سۆلتان: زاهد، کۆل، کوبل ◻ زاهد.
سۆلتان: ١) سان، پاڵسا؛ ٢) تەسکوند ◻ ١) سلطان؛ ٢) راست ایستادن، سانگ.
سۆلج: تەنی، پیاو هەتەوی دە دز ◻ آبتنی.
سۆلدرو: پیلاودرو ◻ کفشدوز.
سۆلفە: داری گوندیکە ◻ نام دهی است.
سۆلك: ١) بلۆسك؛ ٢) گەرولەی ئاسیا؛ ٣) برنجی لە مناڵی بارەراو ◻ ١) ناوان؛ ٢) بلوان گندم آسیا؛ ٣) کنایه از نوزاد.
سۆلك: سۆل، کەوشی سوکەڵە ◻ دمپایی.
سۆلکە: ١) پاشماوەی تەنکی سابوون؛ ٢) پاشماوەی وردی کەشك لەبانی سۆلەوە؛ ٣) برنجی لە ساوا ◻ ١) تعمالهٔ صابون؛ ٢) تعمالهٔ کشك بعد از سابیدن؛ ٣) کنایه از نوزاد.
سۆلکەر: پیلاودرو، کەوشدرو ◻ کفشدوز.
سۆلکە: جیگەی لۆ و خز ◻ شب آرگاه.
سۆلوخوا: سوری سۆل ◻ شورمزه.
سۆلوسات: ١) سۆروسات؛ ٢) جەنتامات و تاوەرە ◻ ١) سیوریسات؛ ٢) جمعیت زیاد.
سۆلۆکە: بەچکە دوشك، پیجوی دەمار، کۆل ◻ بچه عقرب.
سۆلە: ١) سنگی داوێنی رەشماڵ؛ ٢) بەڵمی هەرزن و جەڵتوك ◻ ١) میخ چوبی بر دامنهٔ چادر؛ ٢) کاه ارزن و شالی.
سۆلە: هەڵاتن، جریو و گا نوین خوزەبار ◻ گیاهی کە زیر گل احمود بام گذارند.
سۆلە: ١) پەسەنەك؛ ٢) سەرمای توند؛ ٣) بلیسە؛ ٤) جڵکەدانی ئەندام؛ ٥) ناوی چەند گوندیکە لە کوردستان؛ ٦) چۆرانەوەی پێست؛ ٧) جۆری دۆشکی پچووك؛ ٨) ترسکەی لە دوور ◻ ١) یخبندان؛ ٢) سرمای سخت؛ ٣) شعله؛ ٤) نیش عضو از ورم؛ ٥) نام چند روستا؛ ٦) سوزش پوست؛ ٧) نوعی کردم ریز؛ ٨) سوسو زدن.
سۆلەچرا: چۆلەچرا، خەنیرە ◻ مشعل چوبی.
سۆلەرمە: چۆڕ، شینەسۆڵ ◻ دنگاله.
سۆلەسۆلە: ١) چۆرانەوە لە پێست یان لە زەنەدا؛ ٢) جۆری دۆشکی وردە ◻ ١) سوزش پوست و زبان؛ ٢) نوعی کردم ریز.
سۆلەکە: لۆرکی سۆل ◻ محصول تمکین خراب پنبه.
سۆلی: کای هەرزن و جەڵتوك، بەڵم ◻ کاه ارزن و شالی.
سۆلی: جەرگ و نای، دڵ و گورچیلەو جەرگ ◻ دل و جگر و قلوه.
سۆلیانەوە: چۆرانەوە ◻ به سوزش آمدن پوست.
سۆلی کەباب: جەرگ و دڵی برژاو ◻ کباب جگر و قلوه.
سۆلین: زیراو ◻ زیراب.

سۆلینە: ١) گونجە، وشترگەڵی، ریگە ئاوی لە سوانەت؛ ٢) خوتجە ◻ ١) تیوشە، آبراه سفالین؛ ٢) غنچه.
سۆلینەوە: سوزانەوەی پێست، چۆرانەوە ◻ به سوزش آمدن پوست.
سۆما: ١) ڕۆناکی چاو، هێزی دیتن؛ ٢) تاسو؛ ٣) ترسکەی ڕۆناکی لە دور؛ ٤) مەڵبەندێکە لە کوردستان ◻ ١) سوی چشم؛ ٢) افق؛ ٣) سوسو زدن روشنایی؛ ٤) منطقه‌ای در کردستان.
سۆمایی: ١) هێزی چاو، بینایی؛ ٢) ڕەشکێنە ◻ ١) نیروی دید؛ ٢) مردمك چشم.
سۆمایی داهاتن: برینی لە کوڵ بوون ◻ کنایه از نابینا شدن.
سۆن: ١) سن، بەڵای گەنم؛ ٢) سنوی سەگ ◻ ١) سن آفت گندم؛ ٢) بلرغ سگ.
سۆن: شباکە، ریخ، سترگ ◻ مرگین.
سۆن: ساوین ◻ سودن.
سۆنك: کون ◻ سوراخ.
سۆنکن: سین ◻ سوراخ کردن.
سۆنج: گوندیکە ◻ روستایی است.
سۆند: سوکەند ◻ سوگند.
سۆند: سوکەند ◻ سوگند.
سۆندرك: تابوت ◻ تابوت.
سۆندریك: تابوت، دارەبەست، سوندرك ◻ تابوت.
سۆنك: خوڵی زوروردە ◻ گرد و غبار.
سۆنکە: سۆلکە ◻ نگا: سۆلکە.
سۆنگە: ١) سولکە؛ ٢) هەل، دەرفەت ◻ ١) نگا: سولکە؛ ٢) فرصت، فراغت کار.
سۆنگە: لەبەر، بەهۆی، هۆ ◻ سبب، وسیله، به سبب.
سۆنگە: دەرفەت، هەل، سونگە ◻ فراغت، فرصت.
سۆنگەن: هەوری ◻ اسفنج.
سۆنگی: نیزە ◻ نیزه.
سۆنگی تاق: تەمزی سەرنیزە ◻ جنگ سرنیزه.
سۆنگەت: ١) خەتەنە؛ ٢) نوێژی تەواب ◻ ١) ختنه؛ ٢) نماز سنت.
سۆنگەلە: ناوی گوندیکە ◻ نام دهی است.
سۆنی: ١) نیزە؛ ٢) مەبەستی جگە لە شمە ◻ ١) نیزه؛ ٢) پیرو مذاهب تسنن.
سۆنی تاق: سۆنگی تاق ◻ جنگ سرنیزه.
سۆنە: نیزەهراوی، سەرکەساك ◻ مرغابی نر.
سۆنەت: خەتەنە ◻ ختنه.
سۆنەقیرك: باڵدارێکی ئاوەڵە ◻ نوعی مرغابی.
سۆنەوە: ساوین ◻ سایدن.
سۆنێ: گوندیکە ◻ روستایی است.
سۆوور: پەڵەوەر، کای خوراوی ئاوزگی ئاژەڵ ◻ کاه هضم نشده در شکم حیوان.
سۆوری: سەورە ◻ سحور.

سۆزری: تری پشەنگ، ریمکێشی گەلە [ف] لحزان، پشاهنگ گله.
سوه: ۱) رۆژی دادی، سبەی؛ ۲) کاڵ، خاو، نەگەیشتو؛ ۳) نەمام، ریشەی چەقاندن؛ ۴) جۆری سەرپێچو مێزەری (ئەنان)؛ ۵) برێتی لە مانگی ساوای خۆشەویست [ف] ۱) فردا؛ ۲) کال؛ ۳) نهال؛ ۴) نوعی عمامهٔ زنانه؛ ۵) کنایه از نوزاد عزیز.
سوهان: سنر شباکه، ریخ [ف] سرگین.
سۆهانسه: هۆزو تیرەیەکی کوردی بەرزبە لە سوریە عەزی [ف] از فرقه‌های مذهبی کُردزبان در سوریه.
سۆهتن: سۆتان [ف] سوختن.
سوهر: سۆر، سۆر [ف] سرخ.
سوهراڤ: سۆراڤ، سۆراو [ف] غاز، سرخاب.
سوهرگ: سۆراڵ، سۆرێژە [ف] سرخاک.
سۆهری: سۆرایەتی [ف] سرخی.
سوهریچلك: ۱) کرکراکە، سۆرانجاك؛ ۲) کونی قۆن [ف] ۱) سرخدای، خرخره؛ ۲) مقعد.
سوهن: ساو، ساو، ترس، هەیبەت [ف] خوف، ترس.
سوەی: سبەی [ف] فردا.
سوەیل: کەشتیرەیەکە [ف] ستارهٔ سهیل.
سوێ: ۱) سۆی، داخ و حەزرەت؛ ۲) تاسە؛ ۳) ترپك؛ ۴) تاسۆ؛ ۵) تەماشا؛ ۶) سایۆ، سۆی برین؛ ۷) تازان، زان [ف] ۱) حسرت؛ ۲) اشتیاق؛ ۳) تریك؛ ۴) افق؛ ۵) نگاه؛ ۶) التیام زخم؛ ۷) درد و آزار.
سۆی: داخ و حەزرەت، سو [ف] حسرت و درد.
سۆیاگ: سواو [ف] سایده.
سۆیان: سوان [ف] سایده شدن.
سوێبۆنەوە: ۱) غەم خواردن بۆ کەسێك؛ ۲) مردن لە خەمان [ف] ۱) غم خوردن برای کسی؛ ۲) از غم مردن.
سوێتلی: سوتلی [ف] همسر موقتی بدون نکاح.
سوێشە: ۱) لەمەر و بەرزبی کەوبەن؛ ۲) چێشتەی نجیر؛ ۳) بەیکە کەروشك [ف] ۱) مانعی که در راه کوچ کبکان می‌گذارند؛ ۲) طعمهٔ شکار؛ ۳) گودال تله خرگوش.
سوێشەلی: خوێری و بیکارە [ف] بیکاره و هرزه.
سوێجگەر: سوجگەر [ف] دل و قلوه.
سوێدار: خەمبار، تازیەت‌دار [ف] عزادار.
سوێر: ۱) سوڵ، سۆر، سوڵەخوا؛ ۲) نامەزرێ بەتاریەل و بۆ شتی (سوێرتاو وانا، لینوا [ف] ۱) شورمزه؛ ۲) آرزومند برای چیزی.
سوێڕ: سۆر لەسەر بەبەستەرێ چەقێن [ف] یادداری کندن، مقش.
سوێر: ۱) سۆر، سۆر، سوهر؛ ۲) بەزەو میواداری، سۆر، سۆران؛ ۳) گەرم، داخ [ف] ۱) سرخ؛ ۲) جشن و سور؛ ۳) گرم، داغ.
سوێراو: سەرچاوەی ئاوی سوێر، (ئەم کانیە سوێراوە) [ف] چشمهٔ آب شور.
سوێرخوێ: زۆر خوێنگەرم، زۆر سوێر [ف] بسیار شورمزه.
سوێرکە: ۱) سوێرە؛ ۲) کاکلەبادام و توم و شتی برژاو [ف] ۱) نگاه، سوێرە؛ ۲) آجیل.
سوێرە: رەشوڵە، ریشوڵە، گلاوانی [ف] سار.
سوێرە: دەم گەڕانەوەی ئاژەڵ بۆ سوێر، (مەمرەکان سوێرە دەکەن) [ف] اشتیاق دام برای نمك.
سوێرەگە: ۱) چێشتێ کە لە تۆراخی دەکەن؛ ۲) جۆری مازو [ف] ۱) آش از دوغ چکیده؛ ۲) نوعی مازوج.
سوێرەڤوك: سوێری تیرەتاڵ [ف] شور مایل به تلخی.
سوێرێژك: سوراك، سوێرێژە [ف] سرخاك.
سوێس: ئارمایی، رەشایی لە دوزەوە هاتە بەرچاو [ف] شبح.
سوێسکە: سوسك، سوسکە، باڵداریکی گۆشت خۆشە [ف] تیهو.
سوێسکەیی: جۆری هەڵپەرکێ [ف] نوعی رقص.
سوێسن: گوڵێکە زۆر بۆن‌خۆش، سۆسن [ف] سوسن.
سوێستایەتی: هەڵپەدێکە لە کوردستان [ف] ناحیه‌ای در کردستان.
سوێستە: سۆسن [ف] سوسن.
سوێستی: خەڵکی سوێستایەتی [ف] اهل منطقهٔ «سوستایەتی».
سوێگە: تاسو [ف] افق.
سوێل: سەیل، سەڵ [ف] سیل.
سوێل: سەیل [ف] سیل.
سوێل: ۱) سقیل؛ ۲) پلوسك؛ ۳) نانگە [ف] ۱) نگاه، سقیل؛ ۴) نابینا؛ ۳) آبشار.
سوێل: سەیل [ف] سیل.
سوێلاف: نانگە، نابوەلەر [ف] آبشار.
سوین: سۆن، سوانەوە [ف] سایدن.
سوێن: سوڵد، سوڵد، سوکەند [ف] سوگند.
سوێند: سوڵد، سوکەند [ف] سوگند.
سوێندخوێر: ۱) هاوبەیمان؛ ۲) کەسێ کە سوێندی دەخوات [ف] ۱) هویمان؛ ۲) سوگند یادکننده.
سوێندگاری: بەیمان بەستنی بەکۆمەڵ [ف] پیمان دسته‌جمعی.
سوێندگەر: کەسێ لە سوێندی بەدرۆ ترسی بەلا بۆی [ف] بلاجهت از سوگند دروغین.
سوێنکە: بەرماوی ورد لە سابۆن یان کەشك، سوڵکە، سوڵکە [ف] بقایای صابون و کشك سایده.
سوێنە: کەشتی سوانەوە، کەشتی گۆنە [ف] کشت سقالین.
سوێە: سبەی [ف] فردا.
سوێە: سیل [ف] طحال.
سوێین: سوانەوە، تۆزکردنی ئەنج بە هەسان [ف] با فسان نوع را تیز کردن.
سە: ۱) سیلەت، بەشدان، چوارێ، سیەڵ؛ ۲) پاشگری جەمبەران، (ڕاسە) [ف] ۱) سگ؛ ۲) پسوند جمع، آستر.
سەب: سیل و قورقی، دڵ‌ئیشان، رەنجاو [ف] آزرده، رنجیده.
سەب: ئاو، وەبان، جاری بە تەماحت، (باران سەب وەساڵە) [ف] موقتاً.
سەبا: ۱) لەمەر، بۆ خاتری، (سەبابە هاتم)؛ ۲) بەرەبەیان، سەبەحان؛ ۳) بەبای، سۆزی [ف] ۱) برای، بخاطر؛ ۲) بامداد؛ ۳)

فردا.

سەبارەت: ١) لەبەر، بۆ خاتری، سەبا؛ ٢) دەربارەی، لەسەر [ف] ١) از برای، بخاطر؛ ٢) راجع، درباره.

سەبر: ١) هەمیشەیی، بەردەوامی خۆی؛ ٢) هێدی، نەرمونۆل؛ ٣) زێڵ و زاڵی مال؛ ٤) پرسە لە سەرەتای کار یان سەفەر [ف] ١) شکیب؛ ٢) نواش، آهسته؛ ٣) اشغال؛ ٤) خطبهٔ شکون.

سەبرگە: زێڵدان [ف] اشغالدان.

سەبرگەچی: زێڵ مال، کۆلاز مال [ف] اشغالی، رفتگر.

سەبرهاتن: ١) بڕین لە دەست پێ کردنی کاریک؛ ٢) سەبۆری هاتن [ف] ١) خطبهٔ شکون؛ ٢) صبوری.

سەبز: ڕەنگێکە لە نێوان زەرد و شاسماڵیدا، کەسک [ف] رنگ سبز.

سەبزە: ١) مرۆی سەی پێنجی تاساڵی؛ ڕەزی جوان، زەری؛ ٢) جۆری کشمش [ف] ١) آدم سبزه‌رنگ؛ ٢) نوعی کشمش سبز.

سەبل: پشتن، گەنی، کەوڵە [ف] اصطبل.

سەبێسی: کەلوپەلی کۆی سەگە [ف] یکی از بیماریهای سگ.

سەبۆچی: لەبەرچی [ف] برای چه؟.

سەبۆری: ئارام‌بوونی دڵ لە کاتی هەم خواردنەدا [ف] صبوری.

سەبۆن: بای زۆر گەرمی گیاندارکوژ، گۆڕما، گۆڕ؛ (مەزرەعەی هەستیم وای سەبۆن بەرەی) هەموامەی [ف] باد سام.

سەبەب: هۆ، سۆنگە، سەمەد [ف] سبب.

سەبەت: دەفری کەنۆڵ هەیاو [ف] سبد.

سەبەتانە: سێوی تەنگ [ف] مکسهٔ تنگ.

سەبەتچن: کەسێ کە سەبەت بۆ دروست دەکا [ف] سبدباف.

سەبەتولکە: سەبەتی بچووک [ف] سبد کوچک.

سەبەتە: سەبەت [ف] سبد.

سەبەتە بەسەری: بازەکی بچووکانە [ف] نوعی بازی کودکان.

سەبەتەچن: سەبەتچن [ف] سبدباف.

سەبەل: کەلوپەلی جامە [ف] چشم‌درد، سبل.

سەبەڵ: سەبەل [ف] چشم‌درد، سبل.

سەبیل: ١) سبیل، ئامرازی نوێن کێشان؛ ٢) ئاوی خۆڕی [ف] ١) چبق؛ ٢) آبی که به احسان دهند.

سەبیل‌ئی کەز: بڕێکی لە دەرزی (ل) کتانە لە دروشگو.

سەبیلچی: سەبیل‌ساز، کەسێ سیلی نوێن دروست دەکا [ف] چبق‌ساز.

سەبیلخۆر: کەسێ کە نوێن بە سەبیل دەکێشێ [ف] چبق‌کش.

سەبیل‌ساز: سەبیلچی [ف] چبق‌ساز.

سەبیل کێش: سەبیلخۆر [ف] چبق‌کش.

سەبیلە: ١) سەبیل، ئامرازی نوێن کێشانی لە قوڕ؛ ٢) ئاسێنی کە دەسبەر بۆری ئاوی دەگرن [ف] ١) چبق؛ ٢) گیرهٔ سر لولهٔ آب.

سەپان: ١) ڕەنجبەری دەستەبەر کە لە پێنج‌بەش پەشکە لە بەهرە دەگرێ؛ ٢) بەزۆر نوش کردن [ف] ١) کارگر کشاورزی که با پنجم بهره می‌گیرد؛ ٢) تحمیل.

سەپاندن: بەزۆر نوش کردن، بەسەرا هێنان، داسەپاندن [ف] تحمیل کردن.

سەپانی: ١) کاری سەپان؛ ٢) بەهرەیێ کە بە سەپان دەگا [ف] ١) کار زراعت در مقابل یک پنجم محصول؛ ٢) مزد دستمزد.

سەپتک: ١) بەردێ کە دە جاڵە دەگرێ؛ ٢) جۆرەکە ئاوی دابۆشراو [ف] ١) سنگ سنگ‌فرش؛ ٢) مجرای سرپوشیده.

سەپک: ١) ئامرازی پۆی جامو کوتان؛ ٢) کوڵێرەی تەسوور لە درشەی تارد بۆ سەگ، سەوانە، خەیلە [ف] ١) ابزار پودکوبی چادرباقان؛ ٢) نواله از نخاله برای سگ.

سەپکە: ١) کوڵێرەی لە درشەتاشراو، سەپک؛ ٢) زەکە [ف] ١) نواله از نخاله؛ ٢) قشو.

سەپۆل: جەپۆل، گیلۆکە [ف] پخمه.

سەپۆلە: سەپۆل [ف] پخمه.

سەپەگە: سەپەتەن، جوارێن، سەپن، سیلوت [ف] سگ.

سەپەل: ١) سەپۆل؛ ٢) سبل [ف] ١) پخمه؛ ٢) طحال.

سەپەلیک: ١) جەرگی سی، جگەی هەناسە دان لە مەرو؛ ٢) قلیان، قلیاوی [ف] ١) ریه، شش؛ ٢) قلیان.

سەپین: بالاوە، بالوو [ف] پالیده.

سەپۆ: زەماوەی دوای جەوتوو [ف] عید.

سەتڕنل جەهەنام: پارچەیەکە لەسەر ئاو یە چەند ڕەنگ دەوێنێ [ف] پارچه‌ایست که بر آفتاب به چندین رنگ دیده می‌شود.

سەترنج: گەمەیەکە بە شانزە دانی دەگرێ لە نێوەی گەمەی دامەیە [ف] شطرنج.

سەتڕە: زاڵە، زاڵە [ف] سیلی.

سەتک: گیایەکە بەری لە ترک دەچێ و بە شیلی دەخورێ، سەیتوکە [ف] گیاهی است.

سەتکا: هەڕیەمەند، تەگەرچی [ف] هرچند.

سەتڵ: بەفرۆچ [ف] سطل.

سەتڵ وجەم: تەخوشی وەدات الجنب [ف] ذات الجنب.

سەتم: داڕۆخان [ف] فرو ریختن خاک.

سەتماندن: ١) پڕ کردنەوەی چاڵ؛ ٢) ڕۆخاندنی دیوار [ف] ١) خاک در چاله ریختن؛ ٢) فرو ریزاندن دیوار.

سەتمە: ساتمە [ف] سکتدری.

سەتە: ١) بڕێکی لە چەرخێ، سەوساڵ؛ ٢) سوکەڵەئاوی سەتەر [ف] ١) سند، قرن؛ ٢) مخفف نام ستار.

سەجەرە: ڕەگەزنامە، نوسراوی ئاوی باسی باپیران [ف] شجره‌نامه.

سەجت: وردیۆنەوەو گێڕان بە نێوان شتێکا [ف] تفتیش.

سەجتین: پشکنین [ف] تفتیش کردن.

سەح: ١) بێ ڕاتین، ئاگایی؛ (من ئەو خەبەر سەح نەکرم)؛ ٢) بەوردی ئێ ڕوانین؛ (موختەر سەح کرێ ڕازوکی من چەلا یە) [ف] ١) احساس کردن، شنیدن؛ ٢) معاینه.

سەحات: ١) سات؛ ٢) ئامرازی کات پێوان، کاژێر [ف] ١) آن، وقت؛ ٢) ساعت.

سەحکردن: ١) خەبەردارکردن، بیستن؛ ٢) ئێ ڕوانین بەوردی [ف] ١)

آگاه شدن، شنیدن؛ ٢) معاینه کردن.

سەحکەران: هەستەکان (دیتن، چێژتن، بیستن، بۆن، دۆ کەوتن) ☐ حواس پنجگانه.

سەحمەت: ١) سلامەتی، ساغی، ئاغی، ساخی؛ ٢) ئاسوده؛ (ڕەحمەت و سەحمەتی)؛ ٣) ڕەنگوڕو؛ (بایەکی سەحمەت خۆنە) ☐ ١) سلامت؛ ٢) آسوده؛ ٣) سیما، رخسار.

سەحەر: بەرەبەیان ☐ سحر، بامداد.

سەحەری: ١) لە کاتی سەحەردا؛ (سەی سەحەری مەزوما)؛ ٢) جۆرە ئاهەنگێکە بە زوڕنا لێدەدرێ ☐ ١) هنگام سحر؛ ٢) آهنگی است که با سرنا نواخته می‌شود.

سەحەن: دەفری مسی هەراو بۆ چێشت ☐ نشت کوچك.

سەخاوەت: ١) دڵاوا؛ ٢) دڵاوایی ☐ ١) بخشنده؛ ٢) بخشندگی.

سەخیر: چاوێر، ئاگادار ☐ مراقب، مواظب.

سەخت: ١) ڕەق، توند؛ ٢) دژوار؛ ٣) بێ‌ئاگر و لاسار؛ ٤) سەرمای بەتەوزم ☐ ١) سخت، سفت؛ ٢) دشوار؛ ٣) سختگیر، لجباز؛ ٤) سرمای شدید.

سەختی: ١) بەسای وشەی سەخت؛ ٢) سەرزەن، ڕاسپاردن ☐ ١) صیغهٔ مصدری «سەخت»؛ ٢) سفارش.

سەختیان: ١) پێستی لە دەباغدراو؛ ٢) سفرەی چەرمی ماتکەر؛ ٣) ڕوێڵەچەرم ☐ ١) پوست دباغی شده؛ ٢) سفرهٔ چرم نانوایان؛ ٣) برشی از چرم.

سەخڵەت: سخڵەت ☐ نگا: سخڵەت.

سەخمە: ١) دارو پەردی خانوەڕێخاو؛ ٢) دارێ کە بەر داری ترێی دەدەن؛ ٣) داریکی بەگرێیە لە سێبەریدا سەنگەو دۆاڵەی پێدا هەڵدەواسن ☐ ١) آوار؛ ٢) چوبی که تاك بر آن تکیه دادند؛ ٣) چوبی است که مشك را از آن می‌آویزند.

سەخمەرائی: ١) سەیبەر، هۆ؛ ٢) ئەگەر ☐ ١) سیب؛ ٢) اگر.

سەخناخ: ١) سەمدان، خوێنی سەخڵەت؛ ٢) ناوی گێوێک لە کوردستان ☐ ١) مسیر دشوار در کوه؛ ٢) نام کوهی در کردستان.

سەخوڕ: پەڵخوڕ، کای خوراوی ئاوزگی حەیوان ☐ نگا: پەڵخوڕ.

سەخوڕدان: جێگەی سەخوڕ، ورگی حەیوان ☐ جای «سەخوڕ»، محل کاه هضم نشده در شکم حیوان.

سەخورگە: جێگەی سترلێ ڕشتن، گۆڤاڵە، سەرانگوێلاك ☐ شوله، سرگینگاه.

سەخورمە: بستە کۆڵە ☐ سفلمه.

سەخورە: ئۆی سپی ترێك بە گەیشتن ☐ توت نارس.

سەخەر: ئاپرێ، ئاوی باش ☐ آبرو، خوشنامی.

سەخەریرن: ئاپڕ دەرکردن ☐ رسوا کردن.

سەخەری: سخنیان، چەرمی تەسئوری لەدەباغ دراو ☐ ساغری.

سەخی: دڵاوا، بەخشندە ☐ بخشنده.

سەخین: مندانی بێ‌باب، سئوی، هەتیو ☐ یتیم.

سەد: ١) پەرەندی ئاو؛ ٢) سەت ☐ ١) سدّ؛ ٢) صد.

سەدا: دەنگ، ئاواز؛ (سەدات دێر نەبێ، سەدایەکی خۆش هەبێ) ☐ صدا.

سەدارە: سدارە ☐ نوعی کلاه.

سەدان: چەند چار سەت ☐ صدها.

سەدەڵ: دۆڵ، دڕۆزنگ ☐ مترقد، دجل.

سەدرایات: گوندێکە ☐ نام دهی است.

سەدری: جۆرێ ترنجی باش ☐ ترنج صدری.

سەدوسەد: بڕێکی لە ئەدواو بێ کەمایەسی ☐ صددرصد.

سەدە: سەدە، بڕێکی لە سەد ساڵ جەرخ ☐ سده، قرن.

سەدەڤە: شتێ ڕەقی سپی پێشەتاسایی لە زریاداد، جێگەی تیژسکانی مرواری ☐ صدف.

سەدەقە: ساڵیەختین لە ڕای خوادا، تەمەنێکە سەدەیەکە بۆ ئەوەیە کردوویەتە سەدەقە ☐ صدقه، خیرات.

سەدەم: ١) دوای ئەوەتوتوئەوەم؛ ٢) سەبا، بۆ حازری ☐ ١) صدم؛ ٢) برای، بخاطر.

سەدەمە: بەڵا، تاوان، زیان ☐ صدمه، آسیب.

سەدەمین: سەدەم، دوای ئەوەتو تۆوەم ☐ صدم.

سەر: ١) هەر شتێ لە باڵاوە؛ ٢) لە ئەستۆ بەرەوژوری گیاندار؛ ٣) بەکێ لە بزاوی پێست؛ (سەرو بۆرو ژێر)؛ ٤) بارەیێ کە باقی مامەڵە دەبێ؛ ٥) جار، دەفعە؛ ٦) تاڵی، ڵا؛ (ئەم سەر تا ئەو سەر چوم)؛ ٧) ماوەیەك لە زەمان؛ (سەریك هاتو ڕۆیشت)؛ ٨) داپۆشی دەفر؛ ٩) جەمب، کێڵ، ئاڕدوبەند سەر وەستا)؛ ١٠) تاکێك لە مرۆڤ تازەڵ؛ (دە سەر خێزانم، چوار سەر برنم هەبێ)؛ ١١) ئاخر، ئاکام؛ (هەتا سەر وا ئامێنی)؛ ١٢) چەتازی، لەبەر؛ (لە سەر تۆ وام لێ هات) ☐ ١) هر چیز بالا؛ ٢) سر، کله؛ ٣) نیز (عرب)؛ ٤) پولی که در معامله باقی دهند؛ ٥) بار دفعه؛ ٦) طرف، سو؛ ٧) مدتی از زمان؛ ٨) سرپوش ظرف؛ ٩) نرد؛ ١٠) واحد انسان و چهارپا؛ ١١) پایان، انجام؛ ١٢) برای، بخاطر.

سەر: ١) ئێ، جەدوڵ؛ (سەرەڵاد)؛ ٢) ئێ‌بن، جەرلەدەر ☐ ١) بدل؛ ٢) بی‌ثمر.

سەرئەژمێر: کەسێ کە ئاماژەکانی مرۆ بان ئاژەڵ حسێب دەکا ☐ سرشمار.

سەرئەژمێری: کاری سەرئەژمێر ☐ سرشماری.

سەرئەنجام: ئەنجامی کار ☐ سرانجام.

سەرئەندان: ١) سەرپۆش، بەرانبەر ڕایەخ؛ ٢) ڕایەخی باریك کە کەنار دیوار بۆ دەکانەوە ☐ ١) مقابل زیراندازی؛ ٢) زیراندازی مانند کنار.

سەرئەنداز: سەرئەندان ☐ نگا: سەرئەندان.

سەرئێشان: ئاژەسەر ☐ سردرد.

سەرئێشانەن: بڕێکی لە جاڕکردن ☐ درسر دادن.

سەرئێشە: سەرئێشان ☐ سردرد.

سەرئێوارە: سەرەتای دەرەنگبوونی ڕۆژ ☐ عصر هنگام.

سەرا: ١) ماڵی دیوان؛ ٢) جێگە؛ (سەرای دەوڵەتی، کاروانسەرا)؛ ٣) ناوی گوندێکە لە موکریان ☐ ١) اداره مرکزی؛ ٢) جای؛ ٣) نام

دەنی است.

سەرایا: لە سەر تا پێ، گشت لە گشت، هەموو لەندام؛ (سەرایای گوڕ، بەزەی ترس و لەرز / لەگەڵ عاشق بوو، لەو جێگە بەرز) مەنالی.

سرایا.

سەرایەردە: دیوانی میر، خانەی فرمانڕوا.

سەرابن: ١) سەرابە؛ ٢) کەسێکی هۆش، تاگاڵێ بۆن ١) سرابا؛ ٢) مواظب، متوجه.

سەرابیتە: بان لە دوای ڕۆژەوە، بن صبح، صبح سفف.

سەراراو: کەناوی ئاو، هێشتا تشت پێ نەشۆراو کنایە لەخشین برای ڕەشتوبی.

سەرازا: ئازاد آزاد.

سەرازادی: ئازادی، خۆبۆن، خۆی بۆن استقلال.

سەرازایی: سەرازادی استقلال.

سەراسا: ١) تایبەتی؛ ٢) سەراسەر، گشتی ١) اختصاصی؛ ٢) سراسر، همه.

سەراسوی: لە بەرزترەوە ڕوانین بە نهێنی ئاماژەکی لە بالا نگاه کردن.

سەراسەر: گشت، هەموو همگی.

سەراسێ: سەرشتە سرمه.

سەراسیمە: داماو، سەرگەردان سراسیمه.

سەراشێت: سەرشتەی چەل‌وەل و دەست بەراحەت سرمه مزین.

سەراف: پول گۆڕەوە، بارەفرۆش صراف.

سەرافی: کاری بارەفرۆش صرافی.

سەراڤ: ئاوێ کە دەگەڵ بیژ، لەسکدایە آب همراه جنین در زهدان.

سەراڤ پەڤین: ڕاتی ئاوی سەراڤ بەر لە هاتنی منال ڕۆژەوەی آب قبل از تولد نوزاد.

سەراڤك: سەراف نگاه سراف.

سەراڤکانێ: گەمەکردن لە ئاوی قوڵ، داو سەر دەئاو ڕوکردنی بەکەر بازی هنگام شنا در آب.

سەراڤکی: ڕەپیواست، بەلانکرا، بێ دەروایسی زک و صریح.

سەراڤی: دەغڵێک کە پاش بارانی بچۆ چێندراوە محصولی که پس از اولین باران تند پاییزی کاشته شده باشد.

سەراڵ: کوڵکەی بەشاخەکراو پشم و موی شانەکراو و پاک شده.

سەراگوم: ١) بێ سەرو شوێن؛ ٢) کەس نەناس ١) گم بی اثر؛ ٢) گمنام.

سەراهەت: باوەڕشتن لە هەڵکی تر سرامد.

سەراهەد: سەراهەت سرامد.

سەران: ١) پیاو ماقوڵان؛ ٢) سڵان، بڵندایەکان، کێوان ١) سران قوم؛ ٢) بلندیها، کوهساران.

سەران: زەردی تکر عرعر.

سەرانلدن: زەردەرکردن عرعر کشیدن.

سەراسەر: سەراسەر سراسر، همگی.

سەرانگوڵك: جێگەی لێ‌ڕشتنی پەین و ڕیخ، گۆڤك شواله.

سەرانگوڵك: سەرانگوڵك شواله، سرگینگاه.

سەرانوڵك: سەرانگوڵك شواله.

سەرانە: پیداك لە هەر ئاکێ لە مزڕۆ ئازەڵ سرانه.

سەرانو: ١) جاڵەی زێی ئاو؛ ٢) زەمینی کە بریاد چەمە؛ ٣) سەراف؛ ٤) ئاوەدەست؛ ٥) زەمینی کە ڕو ئاو قوت نادات؛ ٦) هەر چی بشلۆ ئاوی بەك دا؛ ٧) ئاوی کۆشەنکە ١) سرچشمه؛ ٢) زمین نزدیك ڕودخانە؛ ٣) آب همراه جنین؛ ٤) مستراح؛ ٥) زمین‌ڕس کە آب کمتر بخورد؛ ٦) هرچه زیر آب نمی‌رود؛ ٧) نام دهی است.

سەراوان: دێی بنداوان، لای سەرەوە طرف بالا.

سەراوڕۆڤین: سەراف پەڤین ڕیژش آب همراه نوزاد.

سەراوتەڤین: سەراف پەڤین نگاه سراف پەڤین.

سەراوەرد: زاهیرەوی بنیشتن گەشتەی دور.

سەراوەرد: سەراوەرد گشتەی دور.

سەراوی: جۆرێ کۆڵەکە (کەو سەراوی) نوعی کبو.

سەربادان: ڕێگی لە ئازاری بۆن کنایە لە ناخۆشبوی.

سەربار: ١) شتێ کە لە سەر باری بارەبەر دانەنرێ؛ ٢) ڕەحمتی زیادی ١) اضافه بار؛ ٢) فوق بالاخره.

سەرباراتە: باج‌سەندن لە بارەکانی کاروان باج گرفتن از بارهای کاروان.

سەرباره: سەربار نگاه سربار.

سەربازە: چەکداری دەوڵەت سربار.

سەربازخانە: بنکەی سەربازان پادگان.

سەربازگرتن: هەڵدان بۆ سەربازی بردن سربازگیری.

سەربازگیری: سەربازگرتن سربازگیری.

سەربازی: چەکداری بۆدەوڵەت سربازی.

سەرباس: ئامانج لە گفتوگۆ موضوع صحبت.

سەرباقی: زیادە لەسەرداوە لە گۆڕەوەدا علاوه بر.

سەربال: بەڕی دوشتی مەل شاهین.

سەربان: دیوی دەرەوەی سەرپۆشی خانو پشت‌بام.

سەربەدەو: دوکوڵوی بەبرنج و ساوار آش بلغور و دوغ.

سەربین: ١) کەسێ کە سەر دەبڕێ؛ ٢) ئەو بۆنە میری سەربڕێ؛ ٣) ڕێگە بڕاوەی بۆ ڕۆ گەیشتن؛ (سەربڕێ ڕۆشتم ڕۆ گەیشتم) ١) جلاد سربر؛ ٢) راه میانبر.

سەربڕان: سەر بە تیغ لە لەش جیا کراوەوە سر بریدن.

سەربڕانە: حەیوان کوشتەوەو میوانداری بەهۆی تەواوبۆنی کاری وەرزێری قربانی کردن و سوردان بەهاسیت پایان کار کشاورزی.

سەربڕاو: سەر بە تیغ جیاوەکراوە سر بریده.

سەربردن: ڕابواردن گذراندن سر بردن.

سەربڕیاگ: سەربڕاو سر بریده.

سەربڕین: سەر لە لەش جوی‌کردنەوە بە تیغ سر بریدن.

سەربزوت: داری تیوەسوتاوی بەتاگر نیمسوز

سەربزۆك: بزۆز، ئەگونجاو ◻ ناآرام.

سەربزۆو: ۱) سەربزۆك؛ ۲) بزێن لە ئەمشی، یاخی ◻ ۱) ناآرام؛ ۲) کنایە لە متمرد.

سەربزێوی: ئەمشی‌بوون، یاخیبی ◻ تمرد، یاغیگری.

سەربڵن: تاوودار و لەسەر ◻ سرفراز.

سەربڵند: سەربڵن ◻ سرفراز.

سەربڵندکردنەوە: بزێن لە رابەرین و سەربزێوی کردن ◻ کنایە از تمرد.

سەربڵندی: شانازی ◻ افتخار.

سەربلۆر: جۆرێ ماسی دەم دێژەکەی وەک بلۆر ◻ نوعی ماهی.

سەربۆ: سەربان ◻ پشت‌بام.

سەربۆری: بەسەرهات، سەرگوزەشتە ◻ سرگذشت.

سەربە: لەسەر، لایەن‌گر؛ (کار) سەربە مەوقەف ◻ منسوب بە، وابستە بە.

سەربەتاڵ: ۱) دەفری بێ‌سەرپۆش؛ ۲) بیابانی بەرازو بێ‌تاوەر ◻ ۱) بی‌سرپوش؛ ۲) بی‌مغز و کودن.

سەربەخۆ: تازاد، ئازاد ◻ مستقل.

سەربەخۆیی: خۆی‌بوون ◻ آزادی.

سەربەدو: جێنێنی کە ئاماژە گەنم کوتاو ◻ آتش کشاد و گندم نیسکوت.

سەربەدەرەوە: بەدەنگ و ناو ◻ مشهور.

سەربەرەأبی: کەسێ بێ‌ترس کاری خۆی دەکا ◻ خودسر.

سەربەرز: سەربان ◻ سرفراز.

سەربەرزکردنەوە: سەربڵندکردنەوە ◻ شوریدن، یاغیگری.

سەربەرزی: شانازی بە کاری باش ◻ افتخار.

سەربەرسق: خۆش‌بەخت، سەربەرۆژی ◻ خوش‌شانس.

سەربەرۆ: جۆرێ مارە، سەری وەک جرۆ دەچێ ◻ نوعی مار.

سەربەرۆژی: خۆش‌بەخت ◻ خوش‌شانس.

سەربەروکە: جێنێنی دانەوێڵەی توند کە رۆنی بەسەر دا دەکەن ◻ آش غلیظ حبوبات که روغن داغ بر سر آن ریزند.

سەربەرەخوار: رو بەلای ژێر و ◻ سرانشیب.

سەربەرەخوارە: بەرەژێر، سەربەرەخوار ◻ سرانشیبی.

سەربەرەژوور: بەرەژوورە، رو بە بالا ◻ سربالایی.

سەربەرەژێر: ۱) سەربەرەخوار؛ ۲) شەرمەزار و خەجالەت ◻ ۱) سرانشیب؛ ۲) سرافکنده.

سەربەرەژێرکە: بەرەژێرە، سەربەرەخوار ◻ سرانشیب.

سەربەرەژێرە: بەرەژێرە ◻ سرانشیب.

سەربەرەوخوار: سەربەرەخوار ◻ سرانشیب.

سەربەرەوخوارە: سەربەرەخوار ◻ سرانشیبی.

سەربەرەوژوور: سەربەرەژوور ◻ سربالایی.

سەربەرەوژوورە: سەربەرەژوور ◻ سربالایی.

سەربەرەوژێر: ۱) سەربەرەژێر؛ ۲) قەڵب ◻ ۱) سرانشیبی؛ ۲) زیر و زبر.

سەربەرەوژێرە: سەربەرەژێر ◻ سرانشیب.

سەربەژێرە: تیسکەی توند کە رۆنی بەسەر دا دەکەن، لەب ژێرەکە ◻ آش حبوب غلیظ که روغن بر آن ریزند.

سەربەس: تازاد ◻ آزاد.

سەربەست: سەربەس ◻ آزاد.

سەربەست کردن: ۱) ئەرخان کردن؛ ۲) ترخی لەسەر ماڵی فرۆشیار دانان کەبێ‌ی بەفرۆشێ ◻ ۱) آزاد گذاشتن در هر کاری؛ ۲) نرخ گذاری روی کالا طوری که بفروش نرسد.

سەربەستە: نهێنی، پوشراوی بەزاتراو ◻ پوشیده و پنهانی.

سەربەستی: تازادی ◻ آزادی.

سەربەسە: سەربەستە ◻ پوشیده و پنهان.

سەربەسەر: ۱) شت بەبەک وەگۆڕێی بێ باقی دانەوە؛ ۲) وەک یەک بەرابەر ◻ مبادلهٔ پایاپای، بی‌علاوه؛ ۲) برابر.

سەربەسەرە: گێڕەگان، دو تیر کە بەکتر بگێن ◻ مبادلهٔ دو همجنس‌باز.

سەربەسەری: سەربەسەرە ◻ مبادلهٔ دو همجنس‌باز.

سەربەسی: سەربەستی ◻ آزادی.

سەربەش: کەسێ کە بەشی باش لە بەش کردنا هەڵبگرێ ◻ برندهٔ سهم خوب در تقسیم.

سەربەکڵاوە: مریشکی کاکۆڵدار ◻ مرغ کاکلی.

سەربەگۆیەن: مرۆی کە دەنگی خەڵک بەدا ◻ تحریک‌کننده.

سەربەگۆیەڵە: مرۆی ماکی بەدەنگی خەڵک ◻ تحریک‌کننده.

سەربەگۆماکردن: لەمێن بردن ◻ از میان بردن.

سەربەگێچەڵ: سەربەگۆیەن ◻ محرک مردم.

سەربەڵک: سەرگەلای توند ◻ نخهٔ برگ شباک.

سەربەمۆر: دەس لێ هەڵنەدراو ◻ دست نخورده، سربمهر.

سەربەن: بەندی کەوش و پێڵاو ◻ بند پای افزار.

سەربەنە: ۱) چەند وشەیەک کە سەرەتای گۆرانین؛ ۲) بەستەی دوای مقسام و لاوک؛ ۳) گۆرانی لە گۆرانی؛ ۴) کە لەیسانی چەشنە شەمەرەک دەگێڕنەوە سەری؛ ۵) سەربەستە؛ ۵) سەربەستی دەفری بچوک قەباغ ◻ ۱) پیش‌درآمد ترانه؛ ۲) ترانهٔ سیاق بعد از خواندن آواز کلاسیک؛ ۳) مرجع ترجیع‌بند؛ ۴) سربسته؛ ۵) سرهٔ ظرف کوچک.

سەربەنگ: سەربەڵک ◻ نگا: سەربەڵک.

سەربەها: ترخی خرێنی کوتراو، خوێنبایی ◻ دیه، خونبها.

سەربەهەوێ: ژنی بیاوی دیکە ◻ زن هوودار.

سەربێش: ۱) کەسێ لەسەرێژ تازەڵی دۆشەلی دەگرێ؛ ۲) بەکەم تازەڵی کە دێنە دۆشین لەسەرما ◻ ۱) کسی که حیوان را برای دوشیدن می‌گیرد؛ ۲) اولین حیوانی که دوشیده می‌شود.

سەربێش: سەربەش ◻ نگا: سەربەش.

سەربیاد: ڕاوەستاو، وەستاو ◻ ایستاده.

سەربیاج: ئارەزوو لە تاو جەڵتۆڕ ◻ وجین در شالزار.

سەربیاک: تکزا، هەمو، گشتی ◻ همه، به‌کلی.

سەربیاڵە: پێتەنگی درەو کەران ◻ پیشرو دروگران.

سەرپان: سوکانی جادوگران، کەشتیان بۆدەهێنن [ف] جن، سحر، جادوگر.

سەرپایی: ۱) داوستەوی لەناو بازاڕا بێ دوکان؛ ۲) بڕێکی لە زگچوون؛ ۳) کەوتنی سوکەڵەی بێ بانیە؛ ۴) بەلەز و بەلەوبێ زمان [ف] ۱) کسب و کار سرپایی؛ ۲) اسهال؛ ۳) دەپایی؛ ۴) باعجله، سرپایی.

سەرپێ: ۱) ترە؛ ۲) جۆرێ لەنگی زاو [ف] ۱) لبریز؛ ۲) لنگ سرپر.

سەرپێژو: بڕی جێگەدزمین [ف] نیفه، جای بند تنبان.

سەرپشکە: سەرچش [ف] نگا: سەرچش.

سەرپنوم: گوێرەبە، لەخۆشی بەنانگوێ لەسۆرپۆن [ف] بیماری نگاهدار، اوریون.

سەرپۆت: کەسێ بە لەدوبێ لیکدانەوی کاردەکا [ف] سطحی، سرسری.

سەرپۆرت: بە کاکوڵ [ف] کاکل‌دار.

سەرپۆش: هەرچی شتێ بێ لەبەر چاو لەدوبێ دەکەن [ف] سرپوش.

سەرپەتی: سەری بێ پۆشاک، سەرڕووت [ف] سر برهنه.

سەرپەخز: ۱) تەوبەزی شت؛ ۲) لیکەم لاپەڕی کتێب؛ ۳) شکڵی سەر نووسینت [ف] ۱) آسوی؛ ۲) اولین صفحهٔ کتاب؛ ۳) عکس یا مارک بارچه.

سەرپەرست: کەسێ کە ئاگاکی لە شتێ یان کەسێ هەبێ [ف] سرپرست.

سەرپەرشت: سەرپەرست [ف] سرپرست.

سەرپەسەل: ۱) ئاڵی بەرەوژووری دار؛ ۲) سەر گردەی سی هەنا پەنجا پشەمرگ؛ ۳) چاخی دەس پێکردنی بارانی پەڵە؛ ۴) ئاتی کە لە سەر سکڵ بەرزی [ف] ۱) شاخه‌های بالایی درخت؛ ۲) سردسهٔ نظامی؛ ۳) موسم باران؛ ۴) ناتی که بر انگر ببرد.

سەرپەڵە: ۱) جەنگەی بارانی پاییز؛ ۲) مانگی حەزەلوەر [ف] ۱) موسم باران پاییزی؛ ۲) اینامه.

سەرپەنجە: ۱) سەری پێنج ئەنگوست بە تێکڕایی؛ ۲) سەری ئاکەنگوستێلە [ف] ۱) سرپنجه؛ ۲) سر یاد انگشت.

سەرپەنە: قاپەمێو، داری‌ئەری کەداری بە بەر دراوە [ف] ناکی که با چوب دیگر محکم شده است.

سەرپێ: چاو، لەز [ف] شتاب.

سەرپێ‌سیاردن: بڕێکی لە باوەڕی تەواو بە کەسێ کردن [ف] کنایه از اعتماد کامل به کسی داشتن.

سەرپێچ: ۱) مێزەر، شاشاو؛ ۲) باخی، سەرپێژو [ف] ۱) عمامه؛ ۲) متمرد.

سەرپێچی: سەرپێژوی، خەتیایی [ف] تمرد.

سەرپێژ: جەزنی هەوەڵ مەیوان زان [ف] جشن رایجن اولین گوسفند.

سەرپێ کەتن: ۱) داڕەداڕەی ڕاوک؛ ۲) چاک بۆنەوە لە نەخۆشی؛ ۳) پاش باوکی سارێژەوە [ف] ۱) سر پا افتادن کودک؛ ۲) بهبود یافتن از بیماری؛ ۳) پس از سختی و غربت دوباره سر پا افتادن.

سەرپێکەوەنان: بڕێکی لە زیان پێکەوە بردەسەر [ف] کنایه از زندگی مشترک.

سەرپێل: شان، سەرپێل [ف] کتف.

سەرپێلی: ناوی شارێکە لە کوردستان [ف] سرپل زهاب.

سەرپێوەنان: بە کۆمەڵ بەرەوشتی جۆن [ف] رفتن گروهی به جایی.

سەرپێی: ۱) مامەڵەی سەرپێی؛ ۲) بەلەبەزە؛ ۳) ئۆی بەبێ زامازو دامان [ف] ۱) کسب سرپایی؛ ۲) اسهال؛ ۳) باعجله و سرپایی.

سەرتا: ۱) مێوەی هەرەباش کە دەیخەنە سەر سەیەنەوە؛ ۲) سەر بەنگە. سەرگەلای توتن [ف] ۱) میوهٔ نمونه که سر بار گذارند؛ ۲) نخبهٔ برگ تنباکو.

سەرتاپا: هەموانەش، گشتی [ف] سراپا.

سەرتاپێ: سەرتاپا [ف] سراپا.

سەرتاسەر: سەراسەر [ف] سراسر.

سەرتاش: ۱) دەڵاک، بەرهەر؛ ۲) تیخی مۆتاش [ف] ۱) سلمانی؛ ۲) تیغ موتراش.

سەرتاشخانە: دەڵاکخانە [ف] دکان سلمانی.

سەرتاشراو: کەسێ موی سەری کورت کرابێتەوە [ف] سرتراشیده.

سەرتاشین: ۱) موی سەر کورت کردنەوە؛ ۲) بڕێکی لە سوکایەتی پەسەزن هێنان [ف] ۱) اصلاح سر؛ ۲) کنایه از رسوا کردن زن.

سەرتاشیاگ: سەرتاشراو [ف] سر تراشیده.

سەرتاق: ۱) داڕەزای سەر دەڵاقە؛ ۲) بەشی باڵداو کە بۆ جەواڵدرۆن بە جەواڵیەوە دادەلسەقێنن [ف] ۱) چوبکهای بر طاقچه؛ ۲) تخ جوالدوزی که به جوال آویزند.

سەرتاڵ: سەری هەوداد دەرو [ف] سرتخ.

سەرتانی: گوندێکە [ف] نام دهی است.

سەرتراش: سەرتاش [ف] سرتراش.

سەرتلیرک: سەرچکۆلە، بۆ تیزبەکەسێ کردن دەزێی [ف] سر کوچلک به متلک گویند.

سەرتلفی: زەت بردنی بەرهەمدا کەوتن [ف] شکندری خوردن و بر سر افتادن.

سەرتەل: ۱) کڵاوی قۆچی دروشاوە؛ ۲) کەپەلک، باڵوی لباد [ف] ۱) کلاه بلند دراویش؛ ۲) پالتوی نمدین.

سەرتڵ: هەڵبژاردەی هەرەباش، سەرتا [ف] برگزیده، بهترین.

سەرتلی: قۆچەکە، هەنگوڵیسکی دروەان [ف] انگشتانه.

سەرتلیاد: ۱) ڕەوتاتی؛ ۲) قۆچەکە، ئەنگوستیلەی دروەان [ف] ۱) قیف؛ ۲) انگشتانه.

سەرتو: توڕی سەر شیر و ماست [ف] چربابه، خامه، سرشیر.

سەرتۆ: سەرتو [ف] خامه.

سەرتەوبە: بەکەسم لە جوانیی یان لە ئازایی؛ ۲) (فەلان لەم باوەدا) سەرتەوبە [ف] بی نظیر در زیبایی یا شجاعت.

سەرتوێ: ۱) کەرتوڵ؛ ۲) سەرزل [ف] ۱) گیاهی است؛ ۲) تکه‌گنده.

سەرتوتک: جینجاد، تۆکەکان [ف] جیباتمه.

سەرتوڕ: لوکەتیژ [ف] بادبزن.

سەرتوی: سەرتو [ف] خامه.

سەرتوێژ: سەرتو [ف] خامه.

سەرتەرز: شتێکە وەك دەرز بە بڕگەی پێستان و داری رۆنەوە دەبێ، تەرز
[ئا] نخ مانندی زرد بر تاك و برگهٔ پالتوی.

سەرتەریدە: گەورەی دەستەی ڕێگران [ئا] رئیس راهزنان.

سەرتەریە: سەرتەریدە [ئا] رئیس راهزنان.

سەرتەزین: ۱) زۆرسارد؛ ۲) ناوی گوندێکە لای باکە [ئا] ۱) بسیار سرد؛ ۲) نام روستایی در کرمسان.

سەرتەشی: کەرتەشی، گیایەکی سەرخڕی دڕکاوی [ئا] نوعی خار از خانوادهٔ خار تاتاری.

سەرتەل: سەرتاڵ، سەرتاڵ [ئا] برگزیده، نمونهٔ میوه.

سەرتەنگ: قامێش کە بەسەر تەنگەی زێدا دێت [ئا] نواری کە بر تنگ زین آید.

سەرتەنگی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی وێرانی کرد [ئا] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.

سەرتەوتە: سەردار و بنداری تەوتێ کە بەعەرەبی مەکری [ئا] نوبهای بالا و پایین دستگاه قالیبافی.

سەرتیاچۆن: ڕێگی لە بەیەکجاری قوتان [ئا] کنایه از نابود شدن.

سەرتیپ: گەورەی دەستە سواران [ئا] رئیس تیپ سواره.

سەرتین: ۱) چنچکی گوان؛ ۲) تاڵسوداری مریشک لە بان کە پێشتە کەرابەکە [ئا] ۱) آل پستان؛ ۲) الوارهای بالاتر از سقف.

سەرتیۆ: سەرتۆ [ئا] ئاگە تیز.

سەرتیژ: سەرتۆ [ئا] ئاگە تیز.

سەرتیشت: تاشت، تاتی بەبانی [ئا] چاشت.

سەرتیکردن: ۱) سەرپێوەنان؛ ۲) ماڵ بەهەت کردنی زێدە لە پێویست [ئا] ۱) رفتن گروهی به جایی؛ ۲) واخرجی کردن.

سەرتیل: پەتێ کە دە سنگی چاخر خراوە [ئا] ریسمان رابط میخ و چاخر.

سەرتیلك: سەرتاباك [ئا] نگا: سەرتیلك.

سەرج: پارچەی لە خوری یۆ جلك، جۆرێ قاموتیا [ئا] نوعی فاستونی پشمی.

سەرجاخ: ڕستەی تونی کە بە بەنەوە کراوە [ئا] دستهٔ شناگر.

سەرجاڵ: کەوشەلی کێڵگە [ئا] مرز جدای کشت و زرع.

سەرجاڵ: سەرجاڵ [ئا] مرز محل کشت و زرع.

سەرجل: پەلاسێ کە بەسەر کۆڵان و جلی باڕەبەرا دەدرێ [ئا] سرپوش پالان.

سەرجە: دەخوشتەکی لەسە [ئا] از بیماریهای اسب.

سەرجەلە: ۱) هەوڵ دانە لە زێ؛ ۲) پێشەنگی مێگەل [ئا] ۱) اولی در صف یا ردیف؛ ۲) پیشاهنگ گله.

سەرجەم: تێکڕا، تێکڕایی [ئا] همه باهم.

سەرجەنجاڵ: خەریك بە کار کە ئایەمزێنە سەر شتێ تر [ئا] سرگرم کار.

سەرجێی: نوستن لە گەڵ زێدا [ئا] همخوابگی.

سەرجاخ: گوڵەگۆ ریشوی سەری زنان [ئا] منگوله و ریشهٔ سرپوش زنان.

سەرچاوکە: چاوی ئاو، ئاتی [ئا] سرچشمه.

سەرچاوگە: سەرچاوکە [ئا] سرچشمه.

سەرچاوە: سەرچاوکە [ئا] سرچشمه.

سەرچڵ: ۱) سەرەوەی ئکەدار؛ ۲) بەهەڵمو لەری بڕە کەرەوە [ئا] ۱) بالای شاخهٔ درخت؛ ۲) شتابگر در کار بدون تفکر.

سەرچمك: شاکەڵ، گەشترین گیای بەهار [ئا] شاداب‌ترین سبزهٔ بهاری.

سەرچن: ۱) ڕێنی بەتکی سەرەوە لە تونن و ریجابەو... ؛ ۲) سەرئڵ [ئا] ۱) چین برگهای بالایی؛ ۲) برگزیدهٔ میوه.

سەرچنار: ۱) سەیرانگایەکە لەشاری سولەیمانی؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعەسی وێرانی کرد؛ ۳) گوندێکە لە لای بۆکان [ئا] ۱) نفس‌جنگلی است در شهر سلیمانیه؛ ۲) از روستاهای ویران‌شدهٔ کردستان توسط بعثیان؛ ۳) روستایی نزدیك بوکان.

سەرچنگانە: لەسەر دەستەوپێ ڕۆیشتن [ئا] چهاردست و پا راه رفتن.

سەرچۆپی: ڕەمکێشی هەڵپەڕکێ [ئا] پیشاهنگ رقص گروهی.

سەرچۆك: ۱) کەشکەڵەزۆ؛ ۲) ڕێگی لە کرێوش و لیکلام [ئا] ۱) کشکك زانو؛ ۲) کنایه از کرنش و تملق.

سەرچومەت: ڕۆت [ئا] نیمسوز.

سەرچۆن: ۱) خەڵاس بۆن، تەمان، دوایهاتن؛ ۲) بەخەڵەت چۆن؛ ۳) هەڵ چون (شەرەکە سەرچۆ) [ئا] ۱) سرآمدن؛ ۲) اشتباه کردن؛ ۳) سر رفتن شیر و امثال آن از اثر حرارت.

سەرچە: جێشکەر، جوتیکەر، یاساری [ئا] کشاورز.

سەرچەم: دەم چۆڕ، بەستێن [ئا] کنارهٔ رودخانه.

سەرچەماندن: ۱) ڕێگی لە تەسلیم بۆن؛ ۲) داخستنی سەر بۆ هورمەت گرتنی گەورە [ئا] ۱) کنایه از تسلیم شدن؛ ۲) سر فرود آوردن برای تعظیم.

سەرچەمە: سەرچاوە [ئا] سرچشمه.

سەرچەوت: ۱) حیساب نازانست، قیلیان؛ ۲) گوێ نەدەر [ئا] ۱) بدحساب، نادرست؛ ۲) حرف‌نشنو.

سەرچەوتی: نافەرمانی [ئا] نافرمانی.

سەرچێت: تێکەم شەوی جۆمەڕۆژان [ئا] آغاز شب جمعه.

سەرچیچك: سەرگۆی مەمك [ئا] نك پستان.

سەرحەد: ۱) سنۆر، کەوشەن، حدود؛ ۲) ناوی پۆ پیاوان [ئا] ۱) مرز؛ ۲) نام مردانه.

سەرحەساو: ئاگادار، خەبەردار [ئا] باخبر، آگاه.

سەرخان: ۱) باڵەخانە، ژۆر لە نهۆمی سەرەوە؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان [ئا] ۱) بالاخانه؛ ۲) نام دهی است.

سەرخستن: ۱) بردنەسەرەوە؛ ۲) دەستگرتنی کردەو بەئاوان گەیاندن [ئا] ۱) بالا بردن؛ ۲) کنایه از به آرزو رسانیدن و کمك به پیروزی کسی.

سەرخستنەسەر: تێزێی کردن، سوعبەت پێ کردن [ئا] سربه‌سر گذاشتن.

سەرخلۆل: دەبەنگ، بێ‌مێشك [ئا] تهی‌مغز.

سەرخۆ: ١) سەربەخۆ؛ ٢) لەسەرخۆ هێدی، ئارام ◻ ١) ئازاد و سەربەخۆ؛ ٢) ئارام.

سەرخواز: بەرلەبەرمان ◻ مطیع.

سەرخواس: کەسێ کە هەرچی لەسەر بەدەستەوە ◻ سەربەرە.

سەرخۆبوون: خۆی‌بوون، ئازادی بەوار ◻ استقلال، آزاد شدن.

سەرخۆچوون: ١) بۆراهەو، مەهۆش بوون؛ ٢) بایی‌بوون ◻ ١) از حال رفتن، بیهوش شدن؛ ٢) مغرور شدن.

سەرخۆر: ١) بەرەو جەلای خوایی؛ ٢) بریتی لە ساڵی شووم بۆ مەر ◻ ١) بلای آسمانی؛ ٢) کنایه از کوچك بدقدم.

سەرخۆش: ١) لە بادەخواردەوە وەکیف هاتگە، مەست، مەستە؛ ٢) وشەی جوابی دەسی‌خۆش ◻ ١) مست می؛ ٢) کلمه‌ای در جواب دست‌خوش.

سەرخۆشی: ١) دڵشادبوون بە بادەخواردەوە، مەستی؛ ٢) پرسە ◻ ١) مستی؛ ٢) تسلیت گفتن.

سەرخولانەوە: گۆڕبوون ◻ گیج شدن.

سەرخولی: گۆڕی ◻ گیجی.

سەرخۆنك: بولبول ◻ بلبل.

سەرخۆهاتن: لە کۆرو دەخۆشی ڕزگاربوون ◻ سرحال آمدن.

سەرخەت: سنوور، کەوشەن، حدود، سەرحەد ◻ مرز.

سەرخەر: لاسار، لا، گوێ‌نەدەر ◻ حرف‌نشنو، لجباز.

سەرخەو: سوکەڵەخەو ◻ خواب سبك موقتی.

سەرخەوشکاندن: ئۆزاد بوستن ◻ کمی خوابیدن.

سەرخەوکردن: سەرخەوشکاندن ◻ کمی خوابیدن.

سەرخێڵ: سالاری هۆزی کۆچەر ◻ ایلخان.

سەرد: ساره ◻ سرد.

سەردا: لەبەرەو، لەبەندەوە ◻ از بالا.

سەردا ئاژۆتن: بەسەرداداان هێزش بۆ بردن ◻ یورش بردن.

سەردا خستن: لەسەردان سەردەبەر خۆتان ◻ از شرم سر پایین آوردن.

سەردان: سالان ڕەئیس ◻ سردار.

سەردارخێڵ: گەورەی هۆز ◻ ایلخان.

سەرداری: ١) سالاری، ڕەئیسی؛ ٢) جۆری بالاپۆش؛ ٣) پرشکەی گەنمەشامی ◻ ١) ریاست؛ ٢) لباس سرداری؛ ٣) پمی‌غل.

سەردالە: ساردەاو ◻ سرداب.

سەرداگرتن: ١) ڕووبەڕووبان؛ ٢) لەبەرو بەناو گرتن ◻ ١) عیار آوردن؛ ٢) ناگهان گرفتن.

سەردان: ١) دیدەنی، دیدەنی؛ ٢) بریتی لە خۆ دەپشاردان؛ ٣) گۆڕانی مرانشەو لەگوان بچەرین بۆ شیردانی جیلی؛ ٤) سەرەنسار ◻ ١) دیدنی؛ ٢) کنایه از سر ساختن؛ ٣) گذاشتن و بازگرفتن گوساله از پستان به قصد شیرده کردن گاو؛ ٤) لحاف و پتو.

سەردانان: خۆبەدەست کردن، خۆبەگوشتدان ◻ سر باختن.

سەردانەن: لە کەوەدان، بە بێزانگی کوێ هەڵە دابنرێن ◻ اللف کردن.

سەردانەواندن: سەرچەماندن ◻ سرخم کردن.

سەردان: سەرداف ◻ سرداب.

سەردانەوەردن: ١) سەرپەنجەکردن؛ ٢) سەرپاش دانەوراندن ◻ ١) شانه زدن موی سر؛ ٢) سرسخن باز کردن.

سەردانەنان: سەرپەنجەکردن، سەر داهاوردن ◻ شانه زدن سر.

سەردرێ: ١) جلکێ کە لەسەرەوە دەسەر دەکرێ بۆ پاراستنی جلکی باشتری بەسەر، بەرگر؛ ٢) کەرای جوڵانی کراو؛ ئەوانەو جوڵانی کە زاری عەبی بە سەردڕێی خۆی / مەلکی قەسەمەی کوردی بە فارسی ئاگا // بەڵا شەنگی هەبە هیچ زەمانی ئاگاکانی / ئەو ئی بەقەسەی کوردەکانە بی‌ڕەواجو چەقا دەماغی فارس؛ ٣) بەرگی خوێن و ئاوەڕۆ ◻ ١) لباس بالایی که لباس زیرین را حفظ کند؛ ٢) تیغه، مسموح؛ ٣) لباس تو دوخته.

سەردراکە: دەسخۆشانەو یاداشتی شاگردەکان ◻ انعام شاگرد خیاط.

سەردڕۆ: دڕۆی کە ئەوەڵەکان لە دەرەوە بن ◻ سردزی، سردزی.

سەردڵ: جۆرێ نەخۆشیە، گرفت ◻ نوعی بیماری.

سەردۆس: گوندێکی کوردستانە بەهۆی ڕژانی کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان ویران کرده.

سەردۆشەڵە: پارچەیەکی کە بەسەر نۆشەلی هەڵدەکێشن ◻ روشنك.

سەردوکردن: سارەکردنەوە ◻ نگا: سارەکردنەوە.

سەردوگەرم: سارەوگەرم ◻ نگا: سارەوگەرم.

سەردوڵ: جیگای ڕژانی ئاوی ئاسیاو لە دەڵاس دا ◻ جای ریزش آب در ناو آسیا.

سەردوڵکە: بەندی بەرین هەڵکوێن بەسی مردوو بەدەنگی گۆرانی ◻ توحه.

سەردوڵکەبێژ: کەسی کە بە گۆرانی بەسی مردوو بڵێ ◻ توحه‌خوان.

سەردوڵە: سفرەی چەرمی ئاسکەر ◻ سفرهٔ چرمین ناوایی.

سەردەدۆسان: بۆی شتی کەوتن بە خاڵ ئاسازی سەری دەدۆی کەوتنەکە تا ◻ تعقیب کردن باشتاب.

سەردەرایات: گوندێکە لە کوردستانی موکریان ◻ از روستاهای کردستان.

سەردەراقی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی ڕژانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەردەرافکی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی ڕژانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەردەراشە: ١) داری سەرۆی چواز چۆدی دەرگا؛ ٢) هەڵخشتراوی سەر دەرگا ◻ ١) آستانه؛ ٢) بالاپوشی در.

سەردەرچوون: ١) نیگەیشتن، فشین؛ ٢) ڕزگاربوون لە بەڵا ◻ ١) درك کردن؛ ٢) رستن از بلا.

سەردەرکردن: سەردەرچوون ◻ نگا: سەردەرچوون.

سەردەرهێنان: ١) بەیانوون (گیا سەری دەرهێناوە، سەری لەبەتەرە دەرهێنا)؛ ٢) سەردەرچوون، نیگەیشتن ◻ ١) پیدا شدن؛ ٢) درك کردن.

سەردەری: سەردەراە ◻ نگا: سەردەراە.

سەردەرێنان: سەردەرهێنان ◻ نگا: سەردەرهێنان.
سەردەس: ملکی چومکەیەکی ◻ آستین.
سەردەست: سەردەس ◻ آستین.
سەردەستان: ژنێ کە هەریکی ژانە ◻ زنی که دارد می‌زاید.
سەردەستە: ۱) سەرداری کۆمەڵێک؛ ۲) ورێنی لە بزاوە ◻ ۱) رئیس گروه؛ ۲) کنایه از برگزیده.
سەردەستەکی: چەپۆ: ئەسەردەستەکی نقەنگی هاوشت ◻ ایستاده کاری کردن که معمولاً نشسته یا خوابیده انجام می‌دهند.
سەردەسێو: ڕۆژان ◻ سرتیری.
سەردەشت: شارێکە لە کوردستان ◻ نام شهری است. سردشت.
سەردەقتەس: ۱) بزاوە، بەکەم؛ ۲) کەسێ کە لە دەرگای دەوڵەت چەسەر ئەسەران ڕادەگا ◻ ۱) گزیده، یگانه؛ ۲) سردفتر.
سەردەق: ۱) ئەزاکار؛ ۲) دەسی لێ هەڵداو ◻ ۱) بزیده نشده؛ ۲) دست نخورده.
سەردەق شکاندن: چەر لە خەڵکان دەست بەکاری کردن ◻ پیش از دیگران به کاری دست زدن.
سەردەم: کات، وەخت ◻ اوان، هنگام.
سەردەمە: دەمپۆتی بناوا لە بشکە دا ◻ دهن‌پوش توزاه در گهواره.
سەردەمێ: ئەمڕۆکاریکا ◻ یک روزی.
سەردەمی: کاتی، وەختی، لەمەبەینی ◻ موقتی.
سەردەمیک: سەردەمێ ◻ یک‌روزی.
سەردەن: دەرچوونی کۆرپە ◻ نهمان جنین.
سەردەنشت: سەردەنشت، لۆمە ◻ سرزنش.
سەردەوبۆن: سارەوبۆوە ◻ نگا: سارەوبۆوە.
سەردەوکردن: سارەکردەوە ◻ نگا: سارەکردەوە.
سەردی: ساردی ◻ نگا: ساردی.
سەر دیلان: سەرچۆپی ◻ شخص پیشرو در رقص کردی.
سەردیشان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سەرڕا: ۱) زنۆ؛ ۲) لەڕووڕا؛ ۳) بەوحاڵەش، بەدگەڵ ئەمەشدا؛ ۴) سەرئەکە ◻ ۱) از تو؛ ۲) از بالا؛ ۳) علاوه بر این، با اینهمه؛ ۴) سر راه.
سەرڕاست: ۱) ڕاستەوڕاست؛ ۲) دەساک، بێ خواری و لاری، ئەمین؛ ۳) کارامەو لێزان ◻ ۱) مستقیم؛ ۲) امین؛ ۳) ماهر.
سەرڕاستی: ئەمینی، بێ گێژی و دزی ◻ درستکاری.
سەرڕاف: سەڕاف ◻ صراف.
سەرڕشتە: ۱) سەرتاڵ، سەرتاڵ؛ ۲) ئەکار زانین ◻ ۱) سرنخ؛ ۲) مهارت بر کاری.
سەرڕۆت: ۱) کەسێ هیچی لەسەر نەبێ؛ ۲) ورێنی لە مناڵی جوتەواری شار ◻ ۱) سر برهنه؛ ۲) کنایه از بچه مدرسه‌ای.
سەرڕۆشە: سەرڕشتە ◻ نگا: سەرڕشتە.
سەرڕۆش: ۱) ورێنی لە ژن؛ ۲) مەلیکی بچوکە سەری ڕەشە؛ ۳) کەسێ لوخشانەی خراب تدا ◻ ۱) کنایه از زن؛ ۲) پرنده‌ای است؛ ۳) کسی که خوش بد می‌زند.
سەرڕۆشە: سەرڕۆش ◻ نگا: سەرڕۆش.
سەرڕوو: پرتاو، لنگەدانی ئوتۆمبیل ◻ پرتاب، دو سریع.
سەرڕوق: سەرسەخت ◻ سرسخت.
سەرڕێ داچو: ئەڕێ لادەر، ڕێ گوم کردو ◻ گمراه.
سەرڕێ: دەفری ڕووبڕ کە جگەی تری لێ ئاشەوە ◻ لبریز.
سەرڕێ کردن: لێ ڕژان لەدەر بڕی دەفر ◻ لبریز کردن.
سەرزاردکی: قسەی بەدەم نە بەکردەوە ◻ سخن بدون عمل.
سەرزاری: سەرزارەکی ◻ سخن بدون عمل.
سەرزقران: ۱) گزەوی؛ ۲) سەرسوڕمان ◻ ۱) سرگیجه؛ ۲) متحیر شدن.
سەرزڕاندن: سەرنادان ◻ کنایه از اظهار ناخشنودی کردن.
سەرزڕین: سەرزقران ◻ نگا: سەرزقران.
سەرزقرین: شتی بەدیاب، سەحەر، مایەی سەرسوڕمان ◻ مایهٔ تعجب.
سەرزگە: لەرزینی ڕۆژبەڕۆژ لەترسان ◻ لرزهٔ شدید از ترس.
سەرزل: ۱) سەرزەلام، کەسێ سەری گەورە بێ؛ ۲) وشەیەکە بە گاڵە یان بۆ سەرزەنشت دەیڵێن ◻ ۱) سرگشده؛ ۲) کلمه‌ای است که به شوخی یا عتاب گویند.
سەرزەدە: ۱) بێ پرس‌وڕا؛ ۲) یاری بچوکە لە خشت ◻ ۱) سر زده؛ ۲) قطعه‌ای از خشت.
سەرزەنش: سەرزەنشت ◻ سرزنش.
سەرزەنشت: سەرزەنشت ◻ سرزنش.
سەرزەیە: ۱) سەرزەو؛ ۲) سەرزەوی ◻ ۱) گردنکش؛ ۲) گردنکشی.
سەرزیقکرن: سەرەدەنانی ڕەوەڵ یان زیکە ◻ ترمیدن گیاه با جوش.
سەرزین: زەوی‌وش ◻ سرزمین.
سەرزیوارە: سەرئیوارە ◻ عصر هنگام.
سەرژان: بەکەوڵی بچووک ◻ آغاز درد زایمان.
سەرژمار: ۱) مرۆیان تازەڵ ژماردن؛ ۲) کەسێ کە گیاندارانی دەزمێری ◻ ۱) آمار؛ ۲) آمارگر.
سەرژماری: ژماردنی مرۆیان تازەڵ ◻ سرشماری.
سەرژمێر: سەرژمار ◻ نگا: سەرژمار.
سەرژمێری: سەرژماری ◻ سرشماری.
سەرژنالە: پیاوێ کە کرداری ژنانە دەکا ◻ مرد زن‌نما.
سەرژنالیلە: سەرژنالە، ژنالیلە ◻ مرد زن‌نما.
سەرژنەڵ: پیاوێ کە لە ماڵەکە خۆی‌دا جڕوکەو ڕاوەستا، بەدگومان ◻ مردی که در خانوادهٔ خود خسیس است.
سەرژنکانی: سەرژنالە ◻ نگا: سەرژنالە.
سەرساخی: سلامەتی، ساغی ◻ سلامت.
سەرساغی: سەرساخی ◻ سلامت.
سەرسال: جەژنی سەرەتای خاکەلێوە، نەورۆز ◻ نوروز.
سەرسام: دامان، سەرسوڕمان، وێل وزەوک ◻ مات و متحیر.

سحرساعه: [ستاره‌ای که‌هایشان که تو‌سینه‌ا] [۱] علامت تعجب.
سحرسه: بدری بدانی [۲] کلمهٔ سحر
سحرسپاردن: عاشقه به‌دلدار [۳] سرسپردن.
سحرسی: [ای پری، هرزه‌گیر کمر که تاوانی‌ها] [۴] گنجوسعد گدامنش.
سحرسُفکی: [۱] کم‌ه‌نرت [۲] تابسوده [۳] [۱] کم‌کار [۲] آسوده.
سحرسفکی: [۱] کم‌ه‌نرکی [۲] تابسوده‌یی [۳] [۱] کم‌کاری [۲] آسودگی.
سحرسکلی: سحرپال، نانی که‌ه‌سحر بجنگر سرزن [۴] نانی که‌بر اخگر پزند.
سحرسم: زنی به‌کسو [۵] سکندری خوردن دزدهٔ سحری.
سحرسم بردن: زنت نانی به‌کسم [۶] سکندری خوردن چهارپا.
سحرسم دان: سحرسم بردن [۷] سکندری خوردن چارپا.
سحرسم کردن: سم تراشیدن [۸] سُم تراشیدن.
سحرسنگ: خاروکیکی زور هدا خوش و هاوسه‌وار بو به‌عسی ویرانی کرد [۹] شهر کی تاسنانی و باحطا که بجنان ویران کردند.
سحرسوالکه: خوان‌آلوک، خانک [۱۰] گدامنش.
سحرسوت: زوت [۱۱] ابنسوز.
سحرسوز: زن‌دانا‌ه‌ین‌سحرپرست [۱۲] شبم بی‌سر پرست.
سحرسوز: سحرساد [۱۳] مات و متحیر.
سحرسوزی: [۱] بوشارنیو، نهانی، زنده‌یه که‌له بوزین گه‌ه‌ی شه‌واهدا دهیانین [سحرسوزی من له‌کوزیه واتا: مه‌چستم بان بوشارنیوه‌کم بوهو له‌کوزیه‌ه] [۲] زنی که‌ه‌ه‌ی کی پیاو کُژ [۱] [۱] بوعیه، نهان شده [۲] گناه از آلت مرد.
سحرسورمان: دانان، سه‌یرمان [۲] متحیر شدن.
سحرسوری: گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۳] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سحرسوری: بن دراو که‌بورجوانی له‌زیاد ناحه‌ر [۴] زیانمندی زشت.
سحرسوری: بن‌ه‌ریلی: سحرسوری بن دراو [۵] زیانمندی زشت.
سحرسوری: بن‌شوز: سحرسوری بن دراو [۶] زیانمندی زشت.
سحرسوزین: سحرفرین [۷] مایهٔ تحیر.
سحرسوک: سحرسلک [۸] نگا: سحرسلک.
سحرسوکیون: خه‌لاص بون له‌کار [۹] فراغت از کار.
سحرسوکی: سحرسلکی [۱۰] نگا: سحرسلکی.
سحرسه‌خت: سحرزوی [۱۱] سرسخت.
سحرسه‌ن: بای سازی به‌هوزم [۱۲] باد غرض.
سحرسه‌رخانه: برنجی له‌خانوی زور ساره [۱۳] کنایه از خانه بسیار سرد.
سحرسه‌رانی: [۱] چاوره، خوری و بیکاره [۲] سحرچل، بن‌بر کردنه‌وه [۳] هه‌روه‌ها له‌سحر خه‌یالیک وازواری [۱۴] [۱] واگرد هرزه [۲] سطحی، بدون تأمل کردن [۳] هرزه‌ی و فکری، دوبه‌ی مزاج.
سحرسه‌که: کوزی بال‌که‌له‌ه‌ه‌یاره‌و گنوزه‌و هه‌تی‌و... [۱۵] قاچ نازک از خیار و هندوانه و...
سحرسه‌نگ: [۱] پارسه‌نگ، سلاوه‌ه‌ه‌ین تیرازو [۲] لاسان گوی تیس [۳] گوندیکی کوردستانه به‌عسی ویرانی کرد [۱۶] [۱] خاطرات کهن گران کشیدن ترازو [۲] هنگام سبز [۳] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سحرسه‌وز: نوبه‌ه‌رانی [۱۷] مرغابی نر.
سحرسه‌یگه: بیران هه‌ریه‌سکاری [۱۸] بین دو بستان زن.
سحرشان: [۱] سحری بیدانی گه‌ه‌ه [۲] ناخری هه‌یدانی گه‌ه‌ه [۱۹] [۱] آغاز زمین‌داری [۲] پایان زمین‌داری.
سحرشان: [۱] ملیس کوز [۲] تیشوی زی [۳] تیشوان [۴] باغی له‌جل که‌ه‌ای مزوده کرن [۱۰] [۱] سنج [۲] توته [۳] توته‌دان [۴] سرشاخهٔ انبار.
سحرشانه: سحرالله، بهرانبه‌ری بنواد [۲۰] بخش مرغوب پشم شانه کرده.
سحرشقه: سحرتل، ترازه [۲۱] کرچه.
سحرشکمشی: خه‌جالت [۲۲] شرمنده.
سحرشکین: به‌سحرچلی کارکردن [۲۳] سرسری انجام دادن کار.
سحرشکینه: پاشماوه‌ی به‌ش داهه‌ی کرده‌وه [۲۴] باقیماندهٔ تقسیم را قسمت کردن.
سحرشو: جرگه‌ی خوشین له‌ه‌ه‌ه

سەرشێوان: دامان، سەرساوبۆن [ف] شوربەگی، گیجی، سراسیمگی.
سەرعەل: سەرخۆش [ف] ایلخان.
سەرف: خەرج، مەزیج، بەخت [ف] خرج.
سەرفترە: باجی ئاسی لە گەنم یان دانەویلە بەرابەر بە هەر موسوڵمانێ [ف] زکات فطر، فطریه.
سەرفراز: سەربلند [ف] سرفراز.
سەرفە: لای سەرەوە [ف] طرف بالا.
سەرقاپا: سەرپۆشی دەفر [ف] سرپوش ظرف، در ظرف.
سەرقاپانانەوە: داپۆشینی دەفر [ف] سرپوش گذاشتن بر ظرف.
سەرقال: زۆر خەریکی کار [ف] بسیار مشغول.
سەرقۆن: ١) کەسێ کە مۆی سەری تاڵوزو نیکەڵ بێکەڵە؛ ٢) برینی لە جۆگە [ف] ١) ژولیده موی؛ ٢) کنایه از جن.
سەرقۆیلکە: سەرقۆن [ف] نگا: سەرقۆن.
سەرقفلانە: پارەدان بۆ چۆڵ کردنی دوکان و خانوی ئیجارە [ف] سرقفلی.
سەرقفلی: سەرقفلانە [ف] سرقفلی.
سەرقوپ: دوبت، تروپاک [ف] بالاترین نقطه، قله.
سەرقوت: کوتانی گەنم لە بەندواری [ف] نیم‌کوبی گندم بانقور.
سەرقۆت: سەرڕۆت، سەرخواس [ف] سر برهنه.
سەرقوتان: جۆرەدیاری ئست [ف] دیدار وارسی.
سەرقوتی: سەرخواس [ف] سر برهنه.
سەرقوتین: سەرقوت [ف] سر برهنه.
سەرقوش: قەیاسە، هەیاسەی چەرم [ف] نگا: قەیاسە.
سەرقول: جگی ئاو لە بەندەی مەتال کە لە جگێن‌دا بە پەیوەری دەرانێ؛ (سەرقول دەرهات: دەجگان ڕۆهات) [ف] نشانگی کە دە بازی برای بەن نگە می‌دارند.
سەرقوڵ: ١) سەردەستەی دارقەد؛ ٢) سەرەوەی، جلکی چومگەپۆش [ف] ١) سرتکیان؛ ٢) سرآستین.
سەرقوڵە: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.
سەرقۆڵە: سەرقول [ف] نگا: سەرقول.
سەرقەبران: قەبرستان [ف] گورستان.
سەرقەبڵاندن: سەرفترەدان [ف] دادن زکات فطر.
سەرقەباغ: سەرپۆشی دەفر و ستوی [ف] پوشش ظروف.
سەرقەتار: ١) پێشەنگی کاروان؛ ٢) ڕەئیسی کاروان [ف] ١) پیشاهنگ کاروان؛ ٢) قافله‌سالار.
سەرقەل: تروپاک، دوبت [ف] قله، قلهٔ کوه.
سەرقەڵانگ: خەڵەی نیوی سەرلەنیوان چەماوە [ف] شاخهٔ از بی آبی خم شده.
سەرقەڵەم: گەورە، نۆسەری مێری [ف] منشی باشی.
سەرقەڵەماتە: هەقدەستی نوشتەنوس [ف] مزد دفاتر نویس.
سەرقەوی: سەرزل [ف] سرگشته.
سەرڤا: سەرقەباغ، سەرپۆشی دەفرۆکە [ف] سرپوش ظرف کوچاک.
سەرڤا: ١) زن سەهر، بەهدان؛ ٢) قوتکەی سەر لوتەی تەفەنگ [ف] ١) بدل؛ ٢) مگسهٔ تفنگ.
سەرکاب: ئاوان کراس، دەرپێی ژنان [ف] دامن.
سەرکار: کارجەمەستی تاقد کەسێ لە لایەن تاقاوە بە جەلەو خەرمان ڕاوە کا [ف] نماینده ارباب برای رسیدگی به امور غله.
سەرکارانە: باجێ کە ڕایەت دەبدا بە سەرکار [ف] مزدی که رعیت به مباشر ارباب می‌دهد.
سەرکان: هورێك کە زۆرتیری لێ جیاوەبێتەوە [ف] غشره‌ای که تیره‌های مختلف از آن جدا شده است.
سەرکانی ئیلی: سەرەك هۆز، سەرکۆماری [ف] رئیس ایل.
سەرکاوان: سەلان، سەران [ف] کوهساران.
سەرکردن: ١) تەحمین، بەراوردکردن؛ ٢) بێ ڕاگە بەستن؛ ٣) لەتاڵانچ پاشەکشە لەدای تیرو کولە؛ ٤) لاتەرازو لە لایەکی تر گرانتر بوون (کەس نەڵێ مەحوە بە خێل و قیچە مەیلی سەر دەکا / خێل و قیچە بار تەرازوی نازی تەختی سەر دەکا) دنالی [ف] ١) برآورد؛ ٢) رسیدگی؛ ٣) از هدف بالاتر رفتن تیر؛ ٤) سنگینی یك کفهٔ ترازو.
سەرکردن بە گۆما: سەر بە گۆماکردن [ف] کنایه از از میان بردن.
سەرکردنەسەر: سەرخستنەسەر [ف] سر بەسر گذاشتن.
سەرکرەنەوە: ١) ترس لە دەستدانە کاریک؛ ٢) جوش دانەوەی سەری ئامیرازی کول‌یوی کانزا؛ (گاسنەکەم سەرکردەوە) [ف] ١) واهمه از انجام دادن کاری؛ ٢) تکه جوش دادن بر سر ابزار فلزی کند شده.
سەرکردە: فەرماندەی ئەمتکر [ف] فرماندهٔ سپاه.
سەرکرن: دەمەزر کردنەوەی گاسن [ف] مرمت لبه‌های گاوآهن.
سەرکزنەك: ١) جەنۆکە؛ ٢) بەدەنی شۆڕ، جوت‌قوتە [ف] ١) جن؛ ٢) نحس.
سەرکزی: مزی پتر لە مزی ڕۆژانە یا مانگانە [ف] اضافه مقرری.
سەرکز: ١) جەمگن؛ ٢) لاڕەمل [ف] ١) غمگین؛ ٢) سرافکنده از غم.
سەرکزوڵە: پۆڵە کە [ف] لاغر بی نمو.
سەرکزی: لاڕەملی و جەمباری؛ (جۆ بۆمە بەرمی جابی برزا بەزی و کەم / جوشەو بە سەد نەوازوم نیخلاس و سەرکزی) [ف] تضرع زاری کردن گریه و غمگینی.
سەرکڵ: ١) جلی دەرگا داخستن لە ڕۆژیدا؛ ٢) تەرسەقول، قارسەقول [ف] ١) چفت در؛ ٢) مدفوع الاغ.
سەرکڵ: سەرناورگ؛ (سەرکڵی جەهەنەم) [ف] بالای آتشدان اجاق.
سەرکڵاو: ١) ماشینەی جێ پلیتەی لامپا؛ ٢) کڵاوی خوری بۆ دەمی بەفر و باران [ف] ١) جای فتیله در چراغ نفتی؛ ٢) کلاه پشمی بارانی.
سەرکڵاوە: سەرکڵاو [ف] نگا: سەرکڵاو.
سەرکڵوم: سەرکڵ [ف] چفت در.
سەرکڵە: سەرکڵ [ف] چفت در.
سەرکۆ: ١) گەنمی سەرەوەی خەرمان؛ ٢) سەری نشت [ف] ١) گندم بالای تودهٔ خرمن؛ ٢) سر زنش.
سەرکوپ: کرتوش، داهاتەوە بۆ ڕۆژێ نان [ف] تعطیل.
سەرکۆت: سەرپێنگ لە کانی دەغل گیزەوکردنەوە [ف] قسمی بالایی در

ئەرمال کردن غلە.
سەرکوتیلك: گیایەکە بۆ لەمیز ئەدەی هەیە.
سەرکوزکردن: سەرناشین، بەرچەرین ئەوەی سەر ئەراشین.
سەرکوزن: گوڵەمەی بەرگیرە، ئەکەوتۆی درشت ئەکوزن درشت ماندە.
سەرکوزولە: سەرقزن ئەزلیە، بس.
سەرکوزەن: سەرکوزن ئەکوزن درشت ماندە.
سەرکول: فەرسەنول زەیاوی ئەمر ئەمەوع الاج.
سەرکول: بەرکول ئەنگا: بەرکول.
سەرکول: ۱) سەرقوت: ۲) پاچەکول: ۳) داری بیوان ئەستۆن و بان ئەو ۱) سەرچەند: ۲) نوعی کلاشگ لە کند: ۳) سەرستون.
سەرکوما: گەنمی سەرەوەی خەرمان، سەرکو ئەو گەنمی بالایی تودە خرمن.
سەرکومار: ۱) کار بەدەست و دەسەلات داری چەند هۆز و عەشیرەت: ۲) رەئیس جمهور، کەسێکی وڵاتێکی کە بۆ ماوەی چەند ساڵ لە لایەن خەڵکەوە هەڵدەبژێردرێ ئەو ۱) سردار چەندین تیرە و طایفە لە مردم: ۲) رئیس جمهور.
سەرکونە: سەرەوەنشت، سەرکو ئەو سرزانش.
سەرکوێر: دەبەنگ، تێ نەگەیشتو، نازەوك ئەو کوین.
سەرکوێرە: سەرکوزن ئەنگا: سەرکوزن.
سەرکەتن: ۱) بەرەزوربون: ۲) بەکام گەیشتن لە دوژمن و مەبەستا ئەو ۱) بالا رفتن: ۲) کامیاب شدن.
سەرکەش: سەرزەنو ئەو سرکش.
سەرکەشی: ۱) سەرزەنوی: ۲) بۆرا گەیشتن ئەو ۱) تمرد: ۲) رسیدگی.
سەرکەف: ۱) تاوباوەی سەرکەوتۆی پیو لە سابون چیکردن: ۲) خوێن هەبە سەی و جوان لە خوێنی ئەو ۱) گداختۀ پیه بالا آمده در کار صابون‌سازی: ۲) نمك صاف طبقۀ بالا در نمکزار.
سەرکەفتن: سەرکەتن ئەنگا: سەرکەتن.
سەرکەل: سەری چیا ئەو بالای کوه.
سەرکەل: دەستەکی چیغ قایم کردن ئەو چوبی که چیغ را نگه می‌دارد.
سەرکەللە: ۱) بەشی سەرەوەی رەشمە کە بە دەوری سەرو ژێر چەندی بەکسوا دیت: ۲) پارچەیەك لە رەشمال کە کوردانی نەولو کا ئەو ۱) جای بندافسار که پیرامون کلۀ ستور گیرد: ۲) تکەای از چادر که کوتاهی را جبران کند.
سەرکەلە: سەرکەللە ئەنگا: سەرکەللە.
سەرکەلەف: کوندکی کوردستانە بەشی وزانی کرد ئەو از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
سەرکەلەم: گوریسی دابەستنی سەر عەزەباتە بۆ کاوش کیشان ئەو ریسمانی که در سقف کشی بکار آید.
سەرکەوتن: سەرکەتن ئەنگا: سەرکەتن.
سەرکەوتو: بەکام گەیشتو، تورەقی کردو ئەو بەکام رسیده، ترقی کرده.
سەرکەوتە: سەرکەوتو ئەنگا: سەرکەوتو.

سەرکێش: سەرکەش ئەو نافرمان، سرکش.
سەرکێشان: ۱) سەرەتاکی کردن، دەوانین هەتەوەو: ۲) کارگەیشتە بانکی دیاری: ۳) هەوساری بارەبەرگرتن لە ریگادا ئەو ۱) غضولانه و دزکی نگاه کردن: ۲) بەجێی رسیدن کار: ۳) افسار ستور کشیدن در راه.
سەرکێشاك: رەئیسی تیشك گران ئەو سرکشیك.
سەرکێشی: سەرکەشی، سەرزەوی ئەو سرکشی، نافرمانی.
سەرکیف: سەرچیا ئەو بالای کوه.
سەرگ: لای ژوورو ئەو طرف بالا.
سەرگاویك: گیایەکە دەخورێ ئەو گیاهی خوردنی.
سەرگر: ۱) کەسێ سەرپەرشتی شتێ دەکا و بۆ جوت بون دەگەڵ تیر دەگرێ: ۲) برینی لە گەوار ئەو ۱) کسی که حیوان ماده را برای هفتگیری می‌گیرد: ۲) کنایه از جاکش.
سەرگران: ۱) تەمەڵ، تەوەزەل: ۲) سەرخۆش: ۳) برینی لە تەمەی (تەهلیزاو ئەو ۱) تنبل: ۲) مست: ۳) کنایه از اسب تعلیم ندیده، رام نشده.
سەرگرتن: ۱) پیکەهاتنی کار: ۲) لەواوکردنی خانو: ۳) گرتنی مێوەیە بۆ کاتی تیر: ۴) برینی لە گەواری ئەو ۱) انجام شدن: ۲) تمام کردن بنا: ۳) گرفتن حیوان ماده برای هفتگیری: ۴) کنایه از جاکشی.
سەرگرتەوە: چەندا کردەوەی گوم بوگو دزراو ئەو دوباره یافتن.
سەرگرتە: خلیسکاو ئەو لیز خورده.
سەرگندان: دامان، پەشتو ئەو سرگردان.
سەرگسو: ۱) سەرانسوبنك: ۲) لەپساڵدان: ۳) سەری جیگای خۆ (سەرگوی بەماك) ئەو ۱) سرگیجگاه: ۲) تپالەدان: ۳) انتهای گردی.
سەرگورز: سەرزل ئەو سرگنده.
سەرگورزی: ۱) سەرسەختی: ۲) نۆرەیی، نۆبەتی ئەو ۱) لجاجت: ۲) تندخویی.
سەرگورشتە: چەرکی رابوردە ئەو سرگذشت.
سەرگوروشتە: سەرگورشتە ئەو سرگذشت.
سەرگوزی: قوربان، فیدایی ئەو فدایی.
سەرگوزەشتە: سەرگورشتە ئەو سرگذشت.
سەرگوشاد: سەرئاوالە بێ سەرپۆش ئەو سرگشاده.
سەرگوڵ: ۱) هەوڵ چا لە چاودان: ۲) چاکترین، هەڵبژاردە ئەو ۱) اولین جای از قوری: ۲) بهترین، برگزیده.
سەرگوم: بێ سەروشوێن ئەو بی اثر.
سەرگوم: گیسکی زەوەلە ئەو بزغالۀ لاغر بدنمود.
سەرگوم کردن: شێواو، پەشێوێن ئەو خبط، پریشانی.
سەرگوێلك: سەرانگوێلك ئەو شوله، سرگینگاه.
سەرگەن: سینارگ ئەو کرکس.
سەرگەرد: ۱) بەلاگەردان: ۲) قوربان ئەو ۱) بلاگردان: ۲) قربان.
سەرگەردان: پەشێو، داماو ئەو سرگردان.
سەرگەرم: ۱) خەریکی کار: ۲) تۆزەو تۆسن: ۳) سەرخۆش ئەو ۱)

مشغول کار؛ ۲) تەدبیری؛ ۳) مست.

سەرگەشتە: ناڕازی، بێ‌مەیل ▫ ناخۆش.

سەرگەلان: ڕەئیسی خێزانی مال ▫ ڕئیس خانواده.

سەرگەلان: سەرگەلەر ▫ ڕئیس خانواده.

سەرگەلا: سەرەهەڵ ▫ نگا: سەرهەڵ.

سەرگەلە: ڕەمەکێش، پشەنگی مەگەلەسەر ▫ نخراز پشاهنگ گله.

سەرگەورە: ۱) سەرگەلان؛ ۲) سەرەبەسە ▫ ۱) ڕئیس خانواده؛ ۲) سرپسته.

سەرگێجە: سەرگێژی ▫ سرگیجه.

سەرگێژ: هەوێنێکی لە ئاسان بۆ مالان ئێ کردن ▫ خمیر برای نگهداری نان.

سەرگیرە: گای پشەوە، لە گژەوا ▫ گاو سرپسته در خرمن کوبی.

سەرگین: ناوی گوندێکە ▫ نام روستایی است.

سەرگین: ۱) ئەوی لە باڵا، باڵەتر؛ ۲) سێی، شاکەر ▫ ۱) بالایی؛ ۲) سرگین.

سەرلق: ۱) لکەداری سەرەوە؛ ۲) فەرماندەی سەد پشەمرگە؛ ۳) جۆری هەنار ▫ ۱) شاخهٔ بالایی؛ ۲) فرماندهٔ صد نفره مسلح؛ ۳) نوعی انار.

سەرلق: لکی سەروی دار ▫ شاخهٔ بالایی.

سەرلە: هەر لە دەست پێکراوەوە؛ ئەسەرلە بەیانی، سەرلە ئێوارە، سەرلە هەوەڵەوە ▫ شروع هنگام.

سەرلەپە: جەبەرکانی تەنەب ▫ سرپا ایستادن اسب.

سەرلەپەك: بەنی زاریی خۆگ ▫ بند دهانه‌بند خوگ.

سەرلەشکر: سەرکرد، فەرماندەی لەشکر ▫ فرماندهٔ سپاه.

سەرلەنوێ: زنو ▫ از نو.

سەرلێ باداان: سەرزەراندن ▫ اظهار ناخشنودی کردن.

سەرلێ تێکچوون: پەریشان بوون، داهان ▫ ناراحت جاری گم کردن.

سەرلێ تێکدان: وە سەر هەڵهێشتن ▫ به اشتباه انداختن.

سەرلێ خوڕان: ئارەزوکردن، ئارەزوکردن ▫ هوس کردن.

سەرلێ دان: دەنگی کردن ▫ ندایی کردن، سر زدن.

سەرلێدانەوە: جۆرێ دەنگی کەسێک ▫ بازجه کردن.

سەرلێ دەرچوون: ئێ کەشتن ▫ فهمیدن.

سەرلێ دەرکردن: سەرلێ دەرچوون ▫ فهمیدن.

سەرلێ شێواندن: سەرلێ تێکدان ▫ به اشتباه انداختن.

سەرلێ شێواندن: سەرلێ تێکدان ▫ به اشتباه انداختن.

سەرلێ کردن: ئرس لە دەست بەکاری کردن ▫ واهمه از انجام دادن.

سەرما: دژی گەرما، ئەو دەمانە کە مرۆ بە جلەوە ئاگر ئاماجە ▫ سرما.

سەرمایەدار: کەسێ یان کەسێ کە سەرما ڕیایی بێ گەیاندوە ▫ سرمایه‌دار.

سەرمایەدەر: سەرما کاراڵ کردن ▫ سرمازدگی.

سەرمایەدەر: ۱) سەرمایەدار؛ ۲) بریکی لە کەسێ کە بە سەرمایە هەڵسە ▫ ۱) سرمایه‌دار؛ ۲) کنایه از کسی که تاب مقاومت سرما ندارد.

سەرمایەدە: سەرمایەدەر ▫ نگا: سەرمایەدەر.

سەرمایەدەڵ: سەرمایەدەر ▫ نگا: سەرمایەدەر.

سەرمایەدەڵە: کەسێ کە ئاوانی جۆری لەبەر سەرما ڕاگری ▫ کسی که طاقت سرما ندارد.

سەرمایسۆڵ: ۱) خۆش کەوتن لەسەرمان؛ ۲) لەش هەست بەسەرما کردن ▫ ۱) سرماخوردگی؛ ۲) احساس سرما کردن.

سەرمایەڵە: خەستەگرم، جۆرێ مارسلکە ▫ خلبانه.

سەرماوسۆڵ: دەمی زۆر سارد سەرما، سەرمار بەستەڵەك ▫ سرما و یخبندان.

سەرماوسۆڵە: سەرماوسۆڵ ▫ سرما و یخبندان.

سەرماوەز: ئەوەی مانگی ساڵ ▫ آذرماه.

سەرمایە: دەسمایە ▫ سرمایه.

سەرمایەدار: دەسڵەمەند ▫ سرمایه‌دار.

سەرمایی: سەرساغی ▫ سلامت.

سەرمژانە: دانکی کورکە ئەتوان بیرو ئامیرە ▫ جوجکی رابط خرمن روغ.

سەرملك: سەرجەم ▫ همه، اهم.

سەرملە: زێنۆ، ملەی کێو ▫ گردنهٔ کوه.

سەرملەگیر: ڕیگر، جەنە ▫ راهزن.

سەرمەڵا: ڕەئیسی گاڵەو گەمە ▫ اداره کنندهٔ بازی.

سەرموز: سەرمەوز ▫ دست نخورده، سر بەمُهر.

سەرمەزر: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد ▫ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەرمەزن: سەرەبەستەی گەمەکەران ▫ ڕئیس تیم بازیکنان.

سەرمەزن: ۱) سەرزل؛ ۲) سەرگەورەی هۆز ▫ ۱) سر گنده؛ ۲) رئیس ایل.

سەرمەس: سەرخۆش ▫ سرمست.

سەرمەست: سەرمەس ▫ سرمست.

سەرمەستی: سەرخۆشی ▫ سرمستی.

سەرمەشق: نموونە بۆ فێرکردن ▫ الگو، سرمشق.

سەرمەشقانە: شەرەمەشکانە، بەرەیەکە زاوا دەیدا بە بۆکە کە ئاوا لەسەر ڕێی لابەری ▫ روسای عروس.

سەرمەشقانی: سەرمەشقانە ▫ روسای عروس.

سەرمەشکانە: سەرمەشقانە ▫ روسای عروس.

سەرمەفولات: بەسەرسەرا خۆتاوەژۆ کردەوە ▫ بشتاب.

سەرمەیان: سەرمایە، دەسمایە ▫ سرمایه.

سەرمێگوتە: ۱) هاوەڵێکی بچوکی سەر جزە لە زەکاوا دەڵێی؛ ۲) لەچکەفولەی بۆی ▫ ۱) سرشرایست مردانی؛ ۲) لخم قورباغه.

سەرمێزە: جۆرێ مارە بۆزەلۆکەی بارکە ▫ نوعی جال.

سەرنان: بەسەرداڕان، بەمەبەست دانان، هەڵبژاردنی بەسەر تست هەڵبەکتنی ▫ سرانداز.

سەرناس: بەدەنگوناو، بەرز لە ناو خەڵکا ▫ نامی، سرشناس.

سەرنامە: ١) دەست بێکی نوسین؛ ٢) پێناس ◻ ١) شروع نامە؛ ٢) سەناسنامە.

سەرنامەسەر: سەرخستەسەر ◻ سر بەسر گذاشتن.

سەرنانەوە: ١) دابونەریتی دەفر؛ (سەری مەنجەڵەکە پێوە)؛ ٢) ئاوارەبوون؛ ٣) برینی لە مردن؛ ٤) برینی لە خەوتن ◻ ١) سرپوش بر ظرف گذاردن؛ ٢) آواره شدن؛ ٣) کنایه از مردن؛ ٤) کنایه از خفتن.

سەرناو: لەقەم، ئاینک دەگەڵ ئاوی منداڵی ◻ لقب.

سەرناوکانە: پاداشتی مامان کە ئاوکی منداڵ دەبڕێ ◻ انعام به ماما برای بریدن ناف نوزاد.

سەرنج: وردەبوون، هزرینی ڕوانینی شتێک ◻ دقت.

سەرنج‌دان: لێ وردەبوون ◻ دقت کردن.

سەرنج دەر: وردکار و بیرکەرەوە ◻ بازدهنده.

سەرنجە: ١) سەرنج؛ ٢) سەرهەڵدان ◻ ١) دقت؛ ٢) تنبیه.

سەرنخۆن: زەرزۆن، قلب ◻ سرنگون، نگون.

سەرنزم: سەرنشۆڕ ◻ سرافکنده.

سەرنسوف: سەرهەڵزن، سەرنشۆ ◻ سراشیبی.

سەرنشیف: سەرنسوف ◻ سراشیبی.

سەرنقویس: چارەنوس ◻ سرنوشت.

سەرنقیسی: ١) سەرژماری خەڵکی وڵات؛ ٢) نوسینی وتاری سەرەکی ◻ ١) سرشماری؛ ٢) نوشتن سرمقاله.

سەرنقیسان: سەرۆک نوسەر ◻ رئیس هیأت تحریریه.

سەرنقیشت: چارەنوس ◻ سرنوشت.

سەرنقۆت: سەرەنخۆن، بۆ جنگاوەر کە ئاوا دەکێن ◻ غرق شده.

سەرنگوم: سەرنخۆن ◻ سرنگون.

سەرنوخۆن: سەرنخۆن ◻ سرنگون.

سەرنوگە: ڕەئیسی دارایی ◻ سردار وله.

سەرنوس: سەرژمێر ◻ آمارگر، سرشمار.

سەرنەهت: سەرقەڵەن، هەرچی زیاد لە شیر بایی بۆ بەشودان بدرێ ◻ آنچه که اضافه بر شیر بها داده می‌شود.

سەرنەخۆن: سەرنخۆن ◻ سرنگون.

سەرنەخۆنک: گوڵەشلێرە ◻ نگا: گوڵەشلێرە.

سەرنەخۆین: سەرنخۆن ◻ سرنگون.

سەرنەمە: سەرنشۆ، سەرنزم ◻ سرافکنده.

سەرنەوق: جنگن، ڕوەڵماڵان بێ ئەدەب و شورەیی ◻ ستیزه‌جو، بی‌شرم و حیا.

سەرنەوەر: سەرنزم، سەرنشۆڕ ◻ سرافکنده.

سەرنەوی: سەرنشۆ، سەرنزم ◻ سرافکنده.

سەرنێ: سەرەوێ ◻ نگا: سەرەوێ.

سەرنیا: دەمەرەو ◻ نگا: دەمەرەو.

سەرنیان: برینی لە ڕۆشتن، ئاوارە بۆن ◻ کنایه از متواری و آواره شدن.

سەرۆ: بیرک کە لە ئاوبارەوە بە دڵ دەگا ◻ الهام.

سەرۆ: ١) لای (ڕۆرو)؛ ٢) داریکی ڕاستی بێ بەرو گەڵا سەرزە ◻ ١) طرف بالا؛ ٢) درخت سرو.

سەروا: باسڵی شعر، قافیە ◻ قافیهٔ شعر.

سەروادان: سەریادان ◻ نگا: سەریادان.

سەروار: سەرباز ◻ نگا: سەرباز.

سەرواز: ١) سەرشاوانە؛ ٢) چەکداری دەوڵەت؛ ٣) سەرزێ (ئیستەو خەنیایی جەستەی زەیتوونم / دیسان سەرواز کەرد دڵەی بڕۆنم) دەوڵەمەندی ◻ ١) سرگشته؛ ٢) سرباز؛ ٣) ثروتمند.

سەروازخانە: سیاگە، بنکەی چەکدارانی دەوڵەت ◻ پادگان.

سەروازگیری: سەربازگرتن ◻ سربازگیری.

سەروازی: سەربازی ◻ سربازی.

سەروبن: ١) زەرزۆر؛ ٢) لم سەر تا خوار سەر؛ (بازاڕم سەروبن کرد گیر بەکەوت)؛ ٣) بەهۆشی منداڵان کە سەری مانگەو بنی مانگ دەبگرن ◻ ١) زیر و زبر؛ ٢) از این سو تا آنسو؛ ٣) توهمی بیماری کودکان که در سلخ و غرهٔ ماه عود کند.

سەروبەر: ١) بەتەواوی، تەواو؛ (چیە کە سەروبەر بەسی کردە)؛ ٢) ساری و ئاسودەیی (ئەزیانما) ◻ ١) کاملاً بدون نقص؛ ٢) سر و سامان.

سەروبەخت: چاخ، دەم، ئاف؛ (لەو سەروبەختەدا جوان بۆم) ◻ زمان، هنگام.

سەروبەندەمستن: کارەواکردن، ئامادە کردن ◻ آماده کردن.

سەروبەندگرتن: سەروبەندەمستن ◻ آماده کردن تمام.

سەروپا: پێڵو سەری هەیوان ◻ کلّه‌پاچه.

سەروپاچك: پێڵو سەری ئاژاڵ بەرتراوی ◻ کلّه‌پاچه.

سەروپەوتراك: ١) تەمەر وەبەدار؛ ٢) دیمەنی سەرنجڕاکێش ◻ ١) سروسیما؛ ٢) منظر، نشانه و کلاه.

سەروپۆتلاك: سەروپۆتراك ◻ نگا: سەروپۆتراك.

سەروپۆتەلاك: سەروپۆتراك ◻ نگا: سەروپۆتراك.

سەروپۆرت: بۆ هەرکەسێ کەمبێك ◻ سهم اندك برای هر کسی.

سەروپۆرتك: سەروپۆتراك ◻ نگا: سەروپۆتراك.

سەروپەچك: سەروپۆتراك ◻ نگا: سەروپۆتراك.

سەروپێ: سەروبا ◻ نگا: سەروبا.

سەروپێچ: پارچەی، لەسەر بەستراو ◻ مستطیل.

سەروشاوە: گوندێکی کوردستان کە بەهۆی وەرانی کردە ◻ از روستاهای کردستان که بعلت ویران کردند.

سەروڕۆ: زۆرو، بڵندتر ◻ بالاتر.

سەروڕۆو: سەرهەڵدەر، ڕەگەلمی سەرانە کە دوای بەڕۆی ڕەمەزان بە فەقێر دەدرێ ◻ زکات فطر.

سەروچاو: دەموچاو، ڕۆ، ڕوخسار ◻ رخساره.

سەروچاوە: ١) سەرچاوە؛ ٢) ئاوی گوندێکە بەهۆی وەرانی کردە ◻ ١) سرچشمه؛ ٢) نام دهی که بعلت ویران کردند.

سەروچاوێ: ١) سەرچاوە؛ ٢) ئاوی گوندێکە ◻ ١) سرچشمه؛ ٢) نام دهی.

سەروخوار: هەروەتالی بالاو ژێر [ئا] بالایی و ژێریی.
سەروەدەن: زانین، ئێگەیشتن. (ئەم کار، سەروەدەر دەبا ئەم) [ئا] ترک فهم.
سەروەدەرێ: سەروەدەر [ئا] ترک فهم.
سەروزمان: ۱) ئاشتی ئەرکەم: (ئێ سەروزمان کەوتووە!) ۲) زمان بازاری: (بەباوکی بە سەروزمانە) [ئا] ۱) رمق، تاب ۲) زبان آوری.
سەروزا: سەروزمان [ئا] نگا: سەروزمان.
سەروزان: سەروزمان [ئا] نگا: سەروزمان.
سەروزیاد: بەمەی نەوا [ئا] کافی و زیاد.
سەروژێر: ۱) سەروخوار ۲) پێڵاوی پێنە لێ‌دراوی سەرنازا ۳) دو لە زاوەکانی سەر پێی نوسراو! ۴) سەرنخوون ۵) ژێروژێر، کاول، وێران [ئا] ۱) بالایی و ژێریی ۲) کفش پینه‌زده ۳) زیر و زبر، اعراب ۴) نگون ۵) ویران.
سەروساخت: ساخت‌وپاخت، کەین‌وبەین [ئا] تبانی.
سەروسەکوت: تەرح و دیدار، بیجم [ئا] سروسیما.
سەروسەنگەم: پێوقەدەم: (ئەم تا ئاوە سەروسەنگەمەی بانی بەوا) [ئا] بُعد.
سەروسیما: سەروسەکوت [ئا] سروسیما.
سەروشاڵە: ۱) بەرزی، ژێرەکەشتو، ئازەوەک! ۲) سەرسەخت! ۳) کەسی ڕا بەهێزا [ئا] ۱) گردن، تنهو! ۲) سرسخت! ۳) اسب رام نشده.
سەروشوێن: شوێنەوار، ئاسەوار، (وەفایی ئاخری خۆزێ دەسکە بێ سەروشوێنە) [ئا] پەی، اثر.
سەروشەدە: سەروبێچ [ئا] دستار.
سەروفلح: سەروسەکوت [ئا] ریخت، سروسیما.
سەروڤۆن: پێچەوانە [ئا] برعکس، وارونه.
سەروک: ۱) سەرۆک، گەورەکەی شتەکرا! ۲) سەردار، سەرگەورە، ڕەئیس! ۳) ئەوەی کە مەلەوان لەسەر سەری دادەنێ بۆ پەڕاندەوە! ۴) دەوکی ڕۆنی داغ کراو [ئا] ۱) نگا: سەرۆک ۲) رئیس ۳) چیزی که شناگر برای عبور دادن بر سر گذارد ۴) کف روغن داغ شده.
سەروک: دەسماڵی سەری (ئاژاو) [ئا] روسری.
سەروکار: پەیوەندی، ئاشنایەتی [ئا] سروکار.
سەروکانی: ۱) سەرکانی، سەرچاوە! ۲) ئاوی گوندێک [ئا] ۱) سرچشمه ۲) نام دهی.
سەروکایەتی: سالاری، سەرداری [ئا] ریاست.
سەروگوێ: لاتو جوڵانەی دار [ئا] برگ و شاخه درخت.
سەروگسوێ کردن: هەڵسەراندن، قەیچی کردنی دار، پەرتاوتن [ئا] پیراستن درخت، هرس.
سەروگوێلاک: سەروبەرگ [ئا] ریخت و قیافه.
سەروماڵ: بریتی لە هەرچی هەیەو خۆشەویستە! (سەروماڵم بەقوربانی ئازادی) [ئا] کنایه از هستی و متعلقات آدمی.
سەروەن: نەوای بێ کەموزیاد، سەروزیاد [ئا] کافی، بدون کم و کاستی.
سەروەیشت: وشەیەکە لە بازی کەلاپێ! [ئا] اصطلاحی در تیله‌بازی.
سەروەیژەر: سەروبێچ [ئا] سر و دستار.
سەروناو: وشەیەکە لە بازی سەجوڤێن! [ئا] اصطلاحی در بازی جستجوفین.
سەروو: ۱) دوانکە، سەروولک، بەسەردو هەڵگوێن! ۲) سەرپە! (ئەمە سەروو خەشیرەتی جافی!) ۳) سەرەو، لای سەرەوە [ئا] ۱) توجه ۲) منسوب به ۳) بالایی.
سەروڤان: سەرئەرم، سەرداخستن، بریتی لە خەجاڵەت [ئا] سرافکنده، کنایه از شرمسار.
سەروەر: سەرگەورە، سەرۆک، سالار [ئا] سرور.
سەروەری: پایەبەرزی، سەرداری [ئا] سروری.
سەروەستا: ۱) سەرۆکی وەستاکاران! ۲) لای وەستا، لەجەم هۆستا! ۳) ئەرکە بە مرۆڤ! (ئەو لە خەسوتسە کە سەروەستمایە) [ئا] ۱) رئیس استادکاران ۲) نزد استادکار ۳) بیمار مردنی.
سەروەسەر: ماڵەی پاکەبەک! گۆڕەکەو [ئا] بابایی.
سەروەسەرە: سەر بەسەرە [ئا] نگا: سەر بەسەرە.
سەروەسەرێ: سەر بەسەرە [ئا] نگا: سەر بەسەرە.
سەروەسیەت: سەروگۆڕ [ئا] وصی، قیم.
سەروەش: سەرخۆش [ئا] نشان، مست.
سەروەشێن: شاخەدارێ کە بە شاخ دەخەڵەتێ هەڵدەدا! ۲) ئاڤگەر، سۆڵاک، ئاوەڵدێر! ۳) ئەکەم بەرهەمی گەرمێنی [ئا] ۱) شاخ‌زن! ۲) آبشار! ۳) اولین محصول گندم.
سەرە: ۱) گۆڕێی دەسکە ئاڵا ۲) ئۆسەم، بار، هەل! ۳) کارامە، بۆزن دەڵێن، ئاوەیان! ۴) دوسەعەر، بۆ مریشک! ۵) گارەشی سەرچۆڕی لە گۆرەدا، بەرامبەری بە! (بەی خۆی ئاکاولە سەری خەڵک خۆرایە!) ۶) بۆشایی سەرانە لە ئارەڵی ڕەشبەت ساندن [ئا] ۱) گردویی که بجای تیله باشد ۲) نوبت ۳) کشاورزی مجرب ۴) مرغ دو بهار دیده ۵) حیوان سرسفید در طرفین گوش ۶) باج از حیوانات رفته، گرفتن مالک.
سەرە: زەرد، هاوار کردنی کەر [ئا] عرعر.
سەرەات: بەسەرهات، ڕووداو، ڕووداو [ئا] رویداد.
سەرەاتن: سەرهات [ئا] رویداد.
سەرەاتن: لەخۆشیدا! سەر لێ شێواو [ئا] از فرط راستی راه و رسم زندگی را فراموش کردن.
سەرەاتی: سەرهات [ئا] رویداد.
سەرەان: بۆز [ئا] بازیکوش، باز آرام.
سەرەان: بەرەی سەروی ئاسیای، بەرەاتی سەرەوە [ئا] سنگ آسیای بالایی.
سەرەبۆت: بۆت، بۆت، بسوت [ئا] نیمسول.
سەرەبەهار: ڕووانی تازەبەهار [ئا] نوبهار، اوایل بهار.
سەرەت: بۆنگی کون گەورە، کەوت [ئا] سرند.
سەرەتا: ۱) ئەکەم سەری دەرو! ۲) دەست پێکە، پێش‌وتار [ئا] ۱) سرنخ!

۲) ئاڵان شروع.

سەرەتانکێ: سەرکشان، سەرقوتان، ڕوانین بەزەحمەت فەقوڵانە و بزدکی نگاه کردن.

سەرەتایی: بەرایی، پێشوەی هەرشتێ مقدماتی.

سەرەتەشی: داریکی خڕی کوتە لەکن نۆکە لەشیوە کاڵە دواد تخ ڕەسی.

سەرەتیر: نۆکی سێ سۆچ و تیژی تیر سریکان، ناواك.

سەرەجە: بەخۆشیە کی وڵاخە کە سەرو لەشی دەماسی نوعی بیماری دام و سنوری.

سەرەچەرم: ۱) چەرمی سەری ڕەشەماڵ ۲) بڕێکی لە زەبەرو زیان ۳) جرم سر دام ۲) کنایە از زیان.

سەرەچەرم دان: زەرەردان، زیان وتکەوتن کنایە از زیان کردن.

سەرەخۆ: هێدی، بەسەبر تنکیا.

سەرەخۆرە: مناڵێ کە ئۆ باوکی بمرێ، وانا پێ و قەدەم شوم نوزادی کە پدرش بمیرد. کنایە از بدقدم.

سەرەخوڵێ: ۱) سەرگێژی ۲) بەخۆشی سەرسامی ۱) سرگیجە ۲) بیماری سرسام.

سەرەخەر: ۱) بڕێکی لە خوێنتاکی کاڵبکەدەن ۲) سەربان بەخۆدادەر ۱) کنایە از مزاحم گرانجان، سرخر ۲) رختخواب.

سەرەخەری: گەگری، پێ چەقانەن، بەلب گرتن الحاحت، لجبازی.

سەرەد: سەرەت، سەرەد، کەو سرد.

سەرەد: سەرەت، کەو سرد، خربال درشت.

سەرەدۆگ: سەرەتەشی کاڵە دواد تخ ڕەسی.

سەرەدەر: ۱) دەردەنان ۲) سەرەبەر ۱) راه نجات، مفر ۲) قهر، ترك.

سەرەدەنگ: ۱) بۆکێرانەوەی گۆرانی ۲) بەستەی دوای گۆرانی دێرێ ۱) بازگشتن مقطعی از ترانه ۲) تصنیف بعد از آواز.

سەرەڕا: سەرەڕا دە کەڵ ئەوەشا علاوه بر.

سەرەڕم: نۆکەتیژەی دێرێ سرتیژ بلند.

سەرەڕۆ: ۱) کەسێ کە بێ بیرکردنەوە کاری دەکا ۲) بارەبەرێ کە پێش کاروان دەکەوێ و دوور دەکەوێتەوە ۱) کسی که خودسر و بی تدبیر کار می کند ۲) ستوری که از کاروان جلو افتد و دور شود.

سەرەڕۆیی: کاری سەرەڕۆ عمل بەسەرەڕۆ.

سەرەڕێ: باڵدار، سەری ڕێکی سر راه.

سەرەڕێگە: سەرەڕێ سر راه.

سەرەژن: ژنی ماڵداری کاراتە، کەیوانوی ماڵی ژن خانەدار کدخدامنش.

سەرەژێر: بەرەوخوار سرازیر.

سەرەژێرە: سەربەرەوخوارە، سەربەرەوژێرە سرازیری.

سەرەسنوورکە: جۆرێ کرمی ناوزگ نوعی کرم شکم.

سەرەسوڕە: مایەقینە، ئازاوەچی فتنەانگیز.

سەرەسوڕێ: سەرەگێژە سرگیجە.

سەرەسوڕێ: سەرەسوڕە، سەرگێژە سرگیجە.

سەرەسەیاد: سەرێکە لە کاتێکی زەبەدەکرێ بۆ سەیلی تۆڵەکشان سرچیق از غلر.

سەرەشان: سەرۆشان نگا: سەرۆشان.

سەرەشکێنە: سەرتکێنە نگا: سەرتکێنە.

سەرەفراز: سەربڵند خاوەن ئابرو سرفراز.

سەرەفراز: بەرەوبڵندایی، ئەفرازی سربالایی.

سەرەقەندە: ۱) سەرەسەیاد ۲) سەری قلیان ئاوی ۱) سرچیق ۲) سر قلیان.

سەرەقەنگە: سەرەقەندە نگا: سەرەقەندە.

سەرەقەنە: سەرەقەندە نگا: سەرەقەندە.

سەرەك: ۱) سەروك ۲) مرستەی سەرەبڕنگ ۳) داری موقیلەی ترك کوکردنەوە ۱) نگا: سەروك ۲) بر خربال باقیمانده ۳) چوب دوشاخهٔ خار جمع کنی.

سەرەگێژە: سەرگێژی، سەرەسوڕە سرگیجە.

سەرەمر: مریشکی دوچەقاوبەو مرغ دو بهار دیده.

سەرەمریشك: سەرەمر نگا: سەرەمر.

سەرەمزاڵە: سەرمزاڵە نگا: سەرمزاڵە.

سەرەمەرگ: دەمی ئاوبکەدان حالت نزع.

سەرەمەقەست: برشتی لە جلك بڕین باقی مابێ برش باقیمانده از قیچی بری.

سەرەمێر: پیاوی کامڵ و لە چل ساڵ بە باڵا سرمرد، مرد میانسال.

سەرەن: سەرەت، سەرەد، کەو سرد.

سەرەنساز: ۱) سەرنان ۲) لاکێش، ماقوورەی دروکە، کەنارە ۱) سرانداز ۲) قالی کنارە.

سەرەند: سەرەت، سەرەد سرد.

سەرەند: سەرەت، سەرەد سرد.

سەرەنداز: سەرەنساز نگا: سەرەنان.

سەرەنگا: ۱) باڵگە، باڵشت ۲) لای سەرێ ۱) بالش ۲) طرف بالایی.

سەرەنگری: ۱) ڕەتبرەن، هەڵەنگۆ ۲) ڕەتدەردن، هەڵەنگوتن ۱) سکندری خوردە ۲) سکندری.

سەرەنگیا: باڵگە باڵش.

سەرەنوبڵك: سەرانگوبڵك سرگیجگاه، تنوله.

سەرەنیلك: دەسماڵێکی حەریری (بەبازنە) نوعی پارچە است.

سەرەوە: بەرەوباز، لای زۆرە طرف بالا.

سەرەوار: سەربەرەوژێر سرازیر، فرود.

سەرەوارە: سەربەرەوژێرە سرازیری.

سەرەوچێر: سەربەرەوڕێایی، بەرەوخوارە سراشیبی.

سەرەوخوار: سەربەرەوژێر، سەرەوار سرازیر.

سەرەوخوار کردنەوە: ۱) بەرەو بەرەوژێر بردن ۲) تخوون کردنەوەی دەفر ۱) سرازیر کردن ۲) واژگونه کردن ظرف.

سەرەوخوارە: سەرەبەرەژێر، سەرازێری.
سەرەوژۆر: سەرەوگۆ، سەرەبەرەژۆر، سەرەو ژۆر، سەرەو ژۆرایی، سەرەو ژۆرا، سەرەو ژۆرە، سەرەو ژۆرەی، سەرەو ژۆرەی، سەرەو ژۆرەی

سەفەر: لە ئاوایەکەوە بۆ ئاوایەکی تر ڕۆیشتن ◄ سفر.
سەفەربەر: ڕەشەگیر ◄ مسیح عمومی.
سەفی: ١) کەم ئاوبون جۆل ٢) ئاوە بۆ زەنان ◄ ١) خل، سفیه؛ ٢) اسم زنانه.
سەفیج: کەم ئاوبون سەفی ◄ خل، سفیه.
سەفیڵە: ١) هەیوانوکە؛ ٢) پاڵۆنە ◄ ١) ترلس کوچک؛ ٢) صافی.
سەفین: ١) سەفیان؛ ٢) ئاوی چیایەکی پڕبڕە لە کوردستان؛ ٣) ئاوی پیاوانە ◄ ١) رسمه کوه؛ ٢) نام کوهی در کردستان؛ ٣) نام مردانه.
سەفیە: ئاوی زنانە ◄ نام زنانه.
سەقی: سەیەکە ◄ سبد.
سەق: ١) دارپەڕوی ڕوز کەستور؛ ٢) ساوینی تیخ بۆ تیژکردن ◄ ١) تنهٔ بلوط بسیار قطور؛ ٢) سوهان زدن تیغ.
سەقا: ١) ئاوکێش؛ ٢) کەڵوڕ ڕیکوپێک؛ ٣) ئیراوی ◄ ١) آبکش، سقّا؛ ٢) نظم، ترتیب؛ ٣) سیراب شدن.
سەقاوان: کەڵوڕکردن، ڕیکوپێک خستن ◄ ترتیب و تنظیم دادن.
سەقاڵوش: کەڵک، سەئیکی گەورەی دەنووک ڕێی سێی بۆرە بەرچێکەی خۆرەو ماسی خۆرە ◄ پرنده‌ای ماهیخوار، پلیکان.
سەقام: ١) کەڵوڕی، ڕیکوپێکی؛ ٢) پەرفەزاری، بایەداری ◄ ١) تنظیم، ترتیب؛ ٢) پایداری، ثبات.
سەقامگیر: پەرفەزان چیکرتو ◄ پایدار.
سەقان: ١) تەختوتی تیشقانی پەکسو؛ ٢) ئاوی خۆرین زەمین سەقاو ◄ ١) توخی تیماری ستور؛ ٢) توخی نیز.
سەقاوەڵگرتن: ئیراوبۆنی زەوی لە باران پەڵەدان ◄ سیراب شدن زمین از باران.
سەقر: سەئیکی ڕاو لە باز بچوکتر ◄ جرغ، پرنده‌ای شکاری.
سەقز: شارێکە لە کوردستان ◄ شهری در کردستان.
سەقڵاو: ئاوی خۆرین زەمین، زەمین سەقڵاو ◄ توخی نیز.
سەقەت: ١) مردارپەرستوی پەکسو؛ ٢) تەبیەدار، زەبەدار؛ ٣) خەتەر، بڵە؛ (پیاوێکی سەقەتە ئاوڕم بچمە لای)؛ ٤) وشەی گاڵتە پێ کردن لە ئەنجام بەدانی کاری، تەڕ؛ (سەقەت ئەهاتی، سەقەت نەت کرد)؛ ٥) ئاسنجاو ◄ ١) مردار ستور؛ ٢) زەبەدار، مصیبت؛ ٣) خطر؛ ٤) کلمهٔ تمسخر و کنایه؛ ٥) فرانهٔ آهن.
سەقەتفرۆش: کەسێ کامسەکەی ئاسنجاو فرۆشتە ◄ فرانه‌فروش، سلط فروش.
سەقەر: ١) پەسەڵەک؛ ٢) گوڵێکی گوردانە لەلای دیارەکر ◄ ١) نگا: پەسەڵەک؛ ٢) نام روستایی است.
سەقەم: سەرماو سۆڵەی زۆر دژوار ◄ سوز و سرمای سخت.
سەقەمی: جۆرێ ئەخۆشی پەکسە ◄ از بیماریهای ستوران.
سەقی: جۆرێ پەردی مەرمەری زەردە ◄ توخی سنگ مرمر زردرنگ.
سەقیل: ڕەزیل، ڕژد چکۆس، دەس قوچاو ◄ خسیس.
سەڵا: سرکە ◄ سرکه.
سەکاز: ١) ساڵۆز؛ ٢) جۆرێ کوردانی ڕاستوساف ◄ ١) سید بزرگ

کاڵەکتس؛ ٢) توخی پاڵان.
سەکت: مردار بۆگەوی پەکسو، سەقەت ◄ مردار متعفن ستور.
سەکتە: مەرگی ئەبڕو تەکام مەرگی مەفاجا ◄ سکته، مرگ ناگهانی.
سەکتە کردن: لەتەکاوەرین ◄ سکته کردن.
سەکتەگرتن: سەبەتەلیدان ◄ سکتهٔ ناقص کردن و زمینگیر شدن.
سەکتین: مردنی پەکسو، سەقەت بۆ ◄ مردن ستور، سقط شدن.
سەگ: ١) داخستن، پۆشەتی دەرگاکە ...؛ (دەرگاکە سەگی بکە)؛ ٢) هۆزێکی کوردە ◄ ١) بستن و برهم آوردن در و پنجره؛ ٢) نام عشیره‌ای.
سەگران: ١) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ٢) ناوی کیوێکە لە کوردستان ◄ ١) ناحیه‌ای در کردستان؛ ٢) کوهی در کردستان.
سەگرە: زەرک، بیار ◄ ظرف آبخوری.
سەگسار: ١) جۆرێ مەیمون؛ ٢) جوولەکە وانا، وەک سەگ ◄ ١) نوعی بوزینه؛ ٢) دشنامی است.
سەگتی: پەیتوو، ڕاوەستاو ◄ ایستاده.
سەگتین: ١) ڕاوەستان، پەیتوەبوون؛ ٢) دانسەگتان، ئاراموون ◄ ١) ایستادن، برپا؛ ٢) آرام گرفتن.
سەگۆ: دەکە، پەرزایی لە جۆرێ چیکراو بۆ لەسەر دانیشتن ◄ سکو.
سەگوت: تەحر، پیچو؛ (لە سەرو سەگوتی بۆ واتە) ◄ ریخت و سیما.
سەگوم: سەگوت ◄ ریخت و سیما.
سەگەت: سەگت، سەقەت ◄ ستور مردار شده.
سەگەمالی: جەورەو خوێری و بێکارە ◄ ولگرد و هرزه، اوباش.
سەگین: ئاڵبوونەوەی دەنان بەترزی ◄ گرج شدن دندان از ترشی.
سەگ: سەد، سەیان، سیلوت ◄ سگ.
سەگاف: جانەوەرێکە لە ئاو، دەزی و کوتی لە دم ئاو، کەوڵی بەرخە ◄ سگلاب، سگ آبی.
سەگاش: سەگاف ◄ نگا: سەگاف.
سەگاڵا: سەگاف ◄ نگا: سەگاف.
سەگان: زۆرسەک ◄ سگها.
سەگانە: بڕێکی لە ئاری قیلاوی و حیلەبازی ◄ کنایه از حیله‌بازی.
سەگانی: حیلەباز ◄ حقه‌باز.
سەگاو: سەگاف ◄ نگا: سەگاف.
سەگاوی: سەگاف ◄ نگا: سەگاف.
سەگایەتی: بڕێکی لە قیلاوی و ئاراستی ◄ کنایه از حیله‌بازی و دغلی.
سەگ بەحەسار: ١) بڕێکی لە قیلاوی بڕێکی بێ قایدە؛ ٢) مارکاری و فڕەو هەرا ◄ ١) کنایه از بیهوده این سو و آن سو پریدن؛ ٢) کلک کاری و دعوا.
سەگ بەحەوش: سەگ بەحەسار ◄ نگا: سەگ بەحەسار.
سەگ پاسوتیاگ: بڕێکی لە سالانگەری هەواڵە دور ◄ کنایه از ولگرد.
سەگ پەسینکە: بڕێکی لە گەروێنکی بەهارەوە لە با بڕوا ◄ کنایه از خرگوش بهاره‌زاد در باغ.
سەگ دەس: چارەوێ کە لە ڕۆشتا تەزتوی ڕاکا، دە گەون ◄ سگدست.

چارەیی کە هنگام ڕاوەڕۆن ڕاوەکەیش ڕا بەهم دەی ڕەت.
سەگ دەست: سەگ دەس ☐ نگا: سەگ دەس.
سەگزەو: جەیەی سەگ ☐ پارس سگ.
سەگزەوین: ۱) جەیە کردن؛ ۲) ئەوەی سەگ لێی بترسێ و بکشێتەوە ☐ ۱) پارس کردن؛ ۲) آنچه سگ را بترساند.
سەگ زەوینەوە: کەسێ کە سەگ لێی دەترسێ ☐ کسی که سگها از او می‌ترسند.
سەگسار: ۱) ناسەن پیچم ناشیرین؛ ۲) جۆرێکە وانا، وەک سەگ پیس ☐ ۱) بدقیافه؛ ۲) دشنامی است.
سەگڵاو: ۱) سەگاڵ؛ ۲) جۆرێکە، سەگی پیس ☐ ۱) نگا: سەگاڵ؛ ۲) دشنامی است.
سەگڵاولە: سەگڵاو وانا، سەگی گڵاو، جۆرێ ☐ دشنامی است، سگ نجس.
سەگڵاوی: جۆرێ ڕەسەنی کەسب ☐ نوعی نژاد اصیل است.
سەگڵۆر: دەنگ درێژ کردنەوەی سەگ، جەیەی درێژی بێ ڕاکەوە، ڕۆرە ☐ زوزهٔ سگ.
سەگماسی: جۆرێ ماسی ☐ نوعی ماهی، سگ ماهی.
سەگمان: ئامانج، نیشانە، ئامانج ☐ آماج تیراندازی.
سەگمەرگ: کەسێ کە ئومێدەوەر نامێنێ: ئەمەیسە بۆ لە دۆزی تۆ عەمرم / کەمن سەگمەرگیو گیان سەختەو دڵزەی؛ مشیخ ڕەزا ☐ جان سخت.
سەگمەرگی: مەردو نازاری ئۆرەک ☐ درد و رنج زندگی.
سەگو: سەگان ☐ سگها.
سەگۆ: ئەی سەگ ☐ ای سگ.
سەگوان: تیرهاویژی زانا و زەردەست، نیشانەگەر ☐ تیرانداز ماهر، تیرانداز.
سەگوەز: جەیەجەیی سەگان ☐ پارس گروهی سگها.
سەگوەن: ناوی هۆزێکی کوردە ☐ نام عشیره‌ای کرد.
سەگە: ئەی سەگ، وشەیەکە وانا: هەی هاڵبار ☐ کلمهٔ خطاب به معنی ای حیله‌باز.
سەگەپۆر: سەگی پڕێی لە هاڵبار ☐ نگا: سەگ.
سەگەسەگە: خۆکێل کردن و خۆ بەسەرپیان نیشاندان ☐ خود را به موش‌مردگی زدن، تظاهر به سادگی.
سەگەناز: سەیتیسی ☐ بیماری کشندهٔ سگ.
سەگەناس: سەگەناز، سەیتیسی ☐ بیماری کشندهٔ سگ.
سەگەوان: ئاگەداری سەگ ☐ سگبان.
سەگی پێ سوتاو: پڕێی لە مالانگەری هەدا ئەمەر ☐ کنایه از ولگرد.
سەگیتی: سەگایەتی ☐ نگا: سەگایەتی.
سەگیتی: سەگایەتی ☐ نگا: سەگایەتی.
سەگی هار: ۱) سەگێ کە تەخوشتی هاری گرتبی؛ ۲) پڕێی لە مرۆڤی تەڕفرۆش ☐ ۱) سگ هار؛ ۲) کنایه از آدم ماجراجو.
سەگیەتی: سەگایەتی ☐ نگا: سەگایەتی.

سەل: ۱) تەڵاسەبەر، ئەشکەبەر؛ ۲) بەرێی پاڕو بەڵگە؛ ۳) جڕ؛ (سەڵک وانا: جڕی چکۆلە) ۴) دەفەری پاڵی ئەوڵەیی بەرای ئامەیان (سەڵک وانا: سەلەی چکۆلە) ☐ ۱) پله از سنگ؛ ۲) سنگ پهن و نازک؛ ۳) مشور؛ ۴) آبکش پاهنه از ترکه، سبد پهن، سبد طبقی.
سەلا: ۱) ڕۆژا پسانی، ڕۆژی هەستانەوەی دوای مەرگ، بەسڵان؛ (ئەوڕۆ سەلام لێ ڕابو)؛ ۲) ڕاڕانەوە بە دەنگی بەرز، تۆ پاڕسۆکردنی هاتگی پەیەزان، مناجات؛ ۳) سەلا ☐ ۱) روز قیامت؛ ۲) مناجات سحری ماه رمضان؛ ۳) بلندیها.
سەلاخ: کەوڵ کەر ☐ پوست کن، سلاخ.
سەلاو: سەرەوژن ☐ کتابانوی محترمە و کەخدامنش.
سەلاوە: ۱) سەلاو؛ ۲) جوان و خوشباڵ ☐ ۱) نگا: سەلاو؛ ۲) زیبا و دلکش.
سەلاوی: سەلاو ☐ نگا: سەلاو.
سەلاقۆچکە: خۆمەلکێش ئەوە ☐ پشتاب.
سەلاقۆچکانی: سەلاقۆچکە ☐ پشتاب.
سەلالیکە: زەبەرەو ☐ چرخ راه رفتن باد دادن بچه، کمانک مانی.
سەلان: سەلا، بەرزایەکان ☐ بلندیها.
سەلایە: عەسکی تاونگ ☐ دستهٔ هاون، پاون.
سەلیەند: ڕێگەی بەرێتی گیراو ☐ راه بسته‌گرش شده.
سەلپ: ۱) پڕێی کەڵەک لێ جۆرێن؛ ۲) جۆرێ دارەسی ☐ ۱) چوبی که بدان کلک را هدایت کنند؛ ۲) نوعی درخت بید.
سەلپە: پڕێی بەدەم لێخورین، سەوڵ ☐ پاروی قایقرانی.
سەلپاندن: پاروکێشان ☐ پارو زدن.
سەلپی: سەلپ ☐ نگا: سەلپ.
سەلت: ۱) ڕەمەن، پێژن؛ ۲) لاشە گۆشتی جگە لە دەستوڕان؛ ۳) پیادەی بێهاوێژ؛ (بەسەلتی هاتم سەلت بۆم) ☐ ۱) مجبوراً؛ ۲) لاشهٔ گوشت بدون دست و ران؛ ۳) پیادهٔ تنها.
سەلتە: ۱) سەرچاوەیەکە لە سەر کەوای تاو دابنێنەوە دەبەر دەگرێ؛ ۲) بەیا؛ (سەلتە سوان) ☐ ۱) نوعی کت کوتاه که روی قبای روحانیت می‌پوشند؛ ۲) تنها.
سەلتەزەلام: پیادەی تەنیا ☐ پیادهٔ تنها.
سەلتەنە: ناوی ژنانە ☐ نام زنانه.
سەلتەنەت: شایەنی، حکومەت، پادشایی ☐ سلطنت.
سەلقی: داری سەرو ☐ درخت سرو.
سەلسڵە: ۱) سەری پیادەو حەیوان؛ ۲) هەرشتێ جڕ هەڵسەراوی بڕ بەسەنت؛ (سەلکە ترشە، سەلکە ڕەزی، سەلکەیەتی؛ ۳) بەگیای جڕ و درشت؛ (سەلکەیان، سەلکە چەوەندەر) ☐ ۱) کله؛ ۲) گلوله شده با دست؛ ۳) بیاز یا ریشه‌های خدای گیاهان.
سەلک: سەیەی بچوک، تریان ☐ سبد کوچک.
سەلکدار: گیای بێ جڕ ☐ گیاه بیاردار.
سەلکە: ۱) جۆرێ تەختی ماقوڵ؛ ۲) پیازی گیا؛ ۳) پڕێی لە پیادەی سەرزل ☐ ۱) نوعی گل قالی؛ ۲) پیازهٔ گیاه؛ ۳) کنایه از

سر گنده.

سەلکەیزۆت: سەرەزۆت، بەسۆت ◻ تەسوول

سەلما: ناوی ژنانە ◻ نام زنانه.

سەلماس: ١) سلماس؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعەسی وێرانی کردە ◻ ١) شهر سلماس؛ ٢) روستایی در کردستان که بعثیان ویرانش کردند.

سەلمانیسە: جۆرێ مارمێلکەی زەهردارە ◻ نوعی سوسمار سمی.

سەلماندن: فەبولاندنی کارێک یا وتەیەک ◻ قبولاندن.

سەلو: داری سەرو ◻ درخت سرو.

سەلوات: سەلاوات ◻ صلوات.

سەلوات ناوا: ناوی گوندێکە لەلای سنە ◻ نام دهی است.

سەلوازەوان: جۆرێ دارسەروی وەک ڕاسەو ڕەنگ ◻ سرو سهی.

سەلە: ئاهەنگان، سەبەتەی بار ◻ سبد طبقی، آبکش ترکه‌ای.

سەلەشیرک: سەبەتەی زێ بۆ دەغەل و جەو ◻ سبد بزرگ جاطرفی.

سەلەف: ١) دانەلەوان؛ ٢) سۆنی بار؛ ٣) پرتاوکردنی تەسب ◻ ١) قرن وار ◻ ١) دهانهٔ لگام؛ ٢) ریا؛ ٣) پرتاب بودن اسب؛ ٤) وام.

سەلەفخۆر: سۆت خۆر ◻ رباخوار.

سەلەفکردن: ١) قەرزکردنی بەسۆت؛ ٢) پرتاوکردنی تەسب ◻ ١) وام گرفتن یا دادن؛ ٢) پرتاب کردن اسب.

سەلەگۆن: گوندێکی کوردستانە بەعەسی وێرانی کردە ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سەلەم: پێش فرۆش ◻ سلف، پیش فروش.

سەلەنقە: باسکە، سواڵە، سواندە ◻ کنارهٔ تب بام.

سەلیتە: ژنی زەماندرێژی بێ جەما ◻ زن بی جما.

سەلیقە: ئاوێز، ڕام، (یاگن بەسەلیقەی) ◻ سلیقه.

سەلیلانک: سەلالیک، ڕەوێوە ◻ نگا: سەلالیک.

سەلیم: ١) بێ ئازار، هێدی و خۆش؛ ٢) ناو ◻ ١) آرام بی‌آزار؛ ٢) نام مردانه.

سەلین: بەردی سەر گۆڕچە ◻ سنگ سر بوش لحد.

سەم: ١) دەرمانی گیانەڵەی کوژ (زەهر)؛ ٢) سەگی من؛ ٣) من سەگم ◻ ١) سم؛ ٢) سگ من؛ ٣) من سگم.

سەما: هەڵبەزکێ، دیلان، ڕەقس ◻ رقص.

سەماخ: بوخ، بۆنباز لە خەڵک ڕێزلەهەڵگر ◻ دارای عزت نفس.

سەماس: ١) هێمن، پشوسەرخۆ؛ ٢) جەوهەری تیقی شیر و خەنجەر ◻ ١) صبور، آرام؛ ٢) برند.

سەماسی: کۆسماسی ◻ کوسماسی.

سەماگ: بۆزبەرز و بلند ◻ مرتفع.

سەماگەر: کەسێ کە ڕەقس دەکا ◻ رقاص.

سەماگە: جێ داوەت ◻ جای رقص.

سەمالەک: باڵداریکی ڕاو و بۆز فەڕەوە ◻ از پرندگان بزرگ جثه.

سەمالی: کەبد، عابی ◻ آسمانگون.

سەمانەک: سەلیکی جنجیر، لە ڕەشۆڵە (لقرە) بۆتر هێلانە لە هەرزەدا دەکا، هەوزەدە ◻ بلدرچین، وشم.

سەماوان: ئامرازێکی چالیانە ◻ سماور.

سەماوەر: سەماوار ◻ سماور.

سەمبە: ١) سەنگەو، ئامرازی دارکون کردن؛ ٢) ناوی گوندێکە ◻ ١) سنبه، ابزار سوراخ کردن؛ ٢) نام دهی است.

سەمت: لا، تاڵی، ڕوخ ◻ سو، طرف، سمت.

سەمتۆر: ئامرازێکی مۆسیقایە ◻ یکی از آلات موسیقی، سنتور.

سەمسیر: ئەبی تری ◻ نطفهٔ انگور.

سەمۆر: سفۆر، سفۆری، سفۆر، سمۆرە ◻ سمور.

سەمە: سەمبە، سەنگەو ◻ سنبه.

سەمەت: ئارامی، هێوەسەلە ◻ شکیبایی، آرامی.

سەمەد: هۆ، سەبەب ◻ انگیز، سبب.

سەمەن: ١) سەرسوڕێن، سەحابە؛ ٢) کۆپانی جاروی ◻ ١) شگفت؛ ٢) بالان.

سەمەرگی: دەرەوەی نجیر شەکەی ◻ منفعت فراوان.

سەمەرە: ١) سەمەن (شتێکی سەیر و سەمەرەیە)؛ ٢) (زەرد سەرە)؛ ٣) قەڵوزی زین؛ ٤) جیاری وشتر؛ ٥) (ڕەجلی کاتی ئاخزاوی جگە لە کوڕان)؛ ٦) سەرگو ڕوشنە ◻ ١) شگفت؛ ٢) رنج و آزار؛ ٣) زین کوهه؛ ٤) بالان شتر؛ ٥) نوعی بالان (لاخ)؛ ٦) سرگشته.

سەمەڵ: گیای جرایی گەرمە کراوی لکەهاڵاو ◻ علف بهم پیچیدهٔ نکو بیله.

سەمەن: ١) گوڵی یاسەمەن؛ ٢) زەردی تاڵ؛ ٣) ڕەنگی کەو ◻ ١) گل سمن؛ ٢) زرد روشن؛ ٣) خاکستری رنگ.

سەمەندوک: ساجوو ◻ ساجور.

سەمەنگول: شەڵی کە ڕۆز کەم دەلەنگێ، شیرین شەڵی کە لەنگ دێ لنگ.

سەمەنی: هەڵوای لە شیری گەنمەفەریکەو تاڕ ◻ سمنو.

سەمیت: ماڵێکی ڕەش کە لە دەرگای خەڵیفە هەنگە ◻ مادەای سیاه رنگ که جلو در کنوی زنبوران است.

سەمید: سەمیت ◻ نگا: سمیت.

سەمیر: سەسیر ◻ نطفهٔ انگور، غنچه.

سەنا: ساناد، ئاسان ◻ آسان.

سەنامەکی: سنامەکی ◻ نگا: سنامکی.

سەناهی: ١) سانایی، ئاسانی؛ ٢) ئاسوودەیی ◻ ١) آسانی؛ ٢) آسودگی.

سەنتە: ١) بەهێز؛ ٢) بیدەنگبوون ◻ ١) سرّی؛ ٢) خاموشی.

سەنتەنە: ١) دەبدەبە، شکۆو جەلال؛ ٢) ناو ◻ ١) دبدبه و شکوه؛ ٢) نام زنانه.

سەهتی: ئەمەزیلە، هێشت، ئەمبارانە ◻ سبلی.

سەهتن: ئەساندن، ساکتن ◻ نگا: ساکتن.

سەهتەوە: ساندەوە، ئەساندەوە ◻ نگا: ساندەوە.

سەهسەهۆ: ١) دانیکسی بۆن خۆشە؛ ٢) کەوشی لە دار، قاڵبی بەی ئەفیلە؛ ٣) گیاوەرەقە ◻ ١) چوب صندل؛ ٢) دمپایی چوبی؛ ٣)

گیاهی که از آن رنگ زرد گیرند.

سەندەلی: کوربی لەسەرداڵنستن [ف] صندلی.

سەنگ: ۱) چەرد؛ ۲) قورسایی، گێتی؛ ۳) برێتی لە قەدر و حورمەت. (یاوێ بەسەنگە [ف] ۱) سنگ؛ ۲) وزن؛ ۳) کنایە از احترام و منزلت.

سەنگا: ۱) باڵگە، باڵنست، سەرین؛ ۲) بەردی دژی زەهر، سەنگزامەر [ف] ۱) بالش؛ ۲) سنگ پادزهر.

سەنگانی: قورسایی، گرانایی [ف] وزن، وزنه.

سەنگان: ۱) تەخمین، هەراورد؛ ۲) تەجرەبە کردن، تەزموون [ف] ۱) ارزیابی؛ ۲) تجربه، آزمون.

سەنگاندن: ۱) تەخمین کردن؛ ۲) تاقی کردنەوە، تەزموون، زەمن [ف] ۱) ارزیابی کردن؛ ۲) تجربه کردن.

سەنگانی: سەنگاندن [ف] نگا: سەنگاندن.

سەنگام: باوەڕەکی جەنگاوەری کە کوردستان بە عەسی وێرانی کردن [ف] نامەیەی شامل چند روستا در کردستان که بعثیان ویران کردند.

سەنگایی: سەنگانی [ف] سنگینی، وزنه.

سەنگباران: بەردباران [ف] سنگباران.

سەنگبڕاش: بەردناس، هەڵدا [ف] سنگتراش.

سەنگچین: دیوارێکی وشکەبەرد، شتێکە کە لەلای ۲) شەوێکی پڕ لەماوەوە بە بەرد هەڵچنین [ف] ۱) دیوار سنگ‌چین؛ ۲) دیوارهٔ چاه آب را سنگچین کردن.

سەنگزامەر: ۱) بەردی دژی زەهر، بەردێکە لایان وایە ئەگەر ئەو مارو دوشاخە بشەوە ئادا [ف] سنگ پادزهر.

سەنگەڕاش: سەنگبڕاش، بەردناس [ف] سنگتراش.

سەنگ گێش: تەماڵەی بەرکێشان [ف] ناوهٔ چوبی بر پشت باربر که سنگ بار کشد.

سەنگ لێ‌نان: برێتی لە حورمەت گرتن [ف] کنایه از ارج نهادن.

سەنگ لێ‌نیان: سەنگ لێ نان [ف] کنایه از ارج نهادن.

سەنگو: گوناهار، باڵەڕ، مارێ [ف] گوسالهٔ یکساله.

سەنگوبەرد: لە ژێر شتی گران دابونران [ف] زیر بوشش سنگین بودن.

سەنگو بەردیان: ژێر شتی گران دانان، (ماسیە کەم سەنگوبەرد ئاوە) [ف] زیر بوشش سنگین گذاردن.

سەنگوڕ: گوناهی ئەو گوشتی عاوڕ [ف] گوسالهٔ چاق مغزی.

سەنگوڕەنگ: ڕێزەمەن، (کاوڕەکی وەسەنگوڕەنگە) [ف] ارج و ارزش.

سەنگوسوک: سەنگاندن [ف] نگا: سەنگاندن.

سەنگسوڵ: ۱) لەزەی دێو؛ ۲) سەگی شێری زل، قەیسەگوڵ [ف] ۱) توی چنگل پەلەوار؛ ۲) ترسناک قوی جثه.

سەنگەر: جەمبەر، خەڵ، مەلەبەر [ف] سنگر.

سەنگەربەندی: جەمبەرکێش [ف] سنگربندی.

سەنگەساز: سەنگبڕان، بەردباران [ف] سنگساز.

سەنگەڵ: ئاژی کە لەسەر جەمبەر دەبرێ [ف] تاق سنگال.

سەنگەلاڵ: ئاسەنگ، بازی خوار [ف] بار کج.

سەنگەلاڵ: ۱) سەنگەلاڵ؛ ۲) ڕازان بەمەواو [ف] ۱) بار کج؛ ۲) توسان.

سەنگەڵ قۆ: خۆتی هەڵقوتین، لایزەسەن [ف] فضول.

سەنگەلی: سەندەلی [ف] صندلی.

سەنگەوبەرد: سەنگو بەرد [ف] نگا: سەنگو بەرد.

سەنگی: ۱) لەمەر، جەنگی؛ ۲) هێزا، بەزرع [ف] ۱) از سنگ ساخته؛ ۲) بهاران.

سەنگیا: باڵگە، باڵنست [ف] بالش.

سەنگی سەما: جۆرێ دیلان [ف] نوعی رقص کردی.

سەنگی مەحەل: بەردی زێڕەزموون [ف] سنگ محک.

سەنگین: ۱) بەکێش، قورس؛ ۲) مرۆی بەشەرەف و ناوبانگ [ف] ۱) سنگین؛ ۲) باوقار.

سەنگین وگران: مرۆی لەسەرخۆی بە حورمەت [ف] آدم باوقار.

سەنگینی: ۱) قورسایی، گرانی، دژی سوکی؛ ۲) شەرەف و ئابرووەندی [ف] ۱) سنگینی؛ ۲) وقار.

سەنم: پیس وگڵاو [ف] نجس.

سەنماندن: گڵاوکردن [ف] نجس کردن.

سەنمین: گڵاوبوون [ف] نجس شدن.

سەن: ساغن، کەستاندن [ف] نگا: ساغن.

سەهنە: ئاوەڵی، ڕەشایی بەناسراو لەدوور [ف] شبح.

سەهەت: هەباڵە، ئۆسرام، دوو بارەی مڵکەوە [ف] سند.

سەهەد: سەهەت [ف] سند.

سەهەدوک: سەهەدنوک، ساجوو [ف] ساجور.

سەهەڵ: سەهەدوڵ، قاپ‌قاپ [ف] مهتابی چوبین.

سەهەلی: سەندەلی [ف] صندلی.

سەهیار: شتەسێ کە بازاڕ کڕیار [ف] خریدار.

سەهێر: سەر، شیاکە، سەرین [ف] سرگین.

سەهێر: باڵگە، باڵنست [ف] بالش.

سەهێرپێ: هەباڵەبێژ، ژنێ کە هەباڵە دروست دەکا [ف] زنی که تابالهٔ می‌سازد.

سەهێرگا: سەرانگاڵە [ف] سرگنگاه، شوله.

سەهێرواتگ: سەهێرگا [ف] سرگنگاه.

سەهێرە: دارێکە کە کاتی وشتاندنی عەرابەدا بەر عەرابە دەدرێ تا کەڵ وەجەسێ [ف] شتوری که بەمنظور استراحت حیوان گاری کش زیر گاری می‌گذارند.

سەهێری‌هار: کرمێکی پەلەکەو هێدی هێدی دەخزێ [ف] نوعی کرم.

سەهیاد: پارچەیەکی گرۆکەری پەنەمشی و دەرچەیە وەك ڕۆکاری سەعات و قیاسەوە [ف] صفحهٔ منقش و تذهیب شده.

سەهین: ساغن [ف] نگا: ساغن.

سەوا: ۱) ئاڵش وڕش، تاڵوڕێ، ماسقە؛ ۲) سەی؛ ۳) بەرەوەیان؛ ۴) جیا؛ ۵) بەڵاوەك، بەڕاسیەر؛ ۶) بۆخەتاری، لەبەر، سەبا [ف] ۱) معاصله؛ ۲) فردا؛ ۳) باستاد؛ ۴) جدا، سوا؛ ۵) مساوی، برابر؛ ۶) برای، بخاطر.

سەواد: زانینی خوێندن و نووسین [ف] سواد.

سەوادەدار: خوێندەوار ◻ باسواد.
سەوادە: سەلەرەلاو ◻ پیادە، تیها.
سەوال: ڕاتاڵ، تاڕاڵ، گاڕگوڵ و مەزر و ساڵات ◻ دام اهلی.
سەوال: سەوال ◻ دام اهلی.
سەوالە: سەالە ◻ نگا: سوالە.
سەوای: سۆزی، بەیانی ◻ فردا.
سەوجە: گوندێکە لەلای شنۆ ◻ نام دهی است.
سەوح: شیان، زیهان ◻ لیاقت.
سەوحیان: شیاوی، زیهانۆی ◻ شایستگی.
سەوخان: خافڵان، گوێ‌ندان بە تەرک ◻ رها کردن وظیفه، غفلت.
سەود: ١) ئاڵووێر، داوستەد؛ ٢) خولیا، تێشتیا بە خەیاڵ؛ ٣) بیرۆی تەن، تەزبیرا؛ ٤) لەقین، دڵداری ◻ ١) معامله، داوستد؛ ٢) هوس؛ ٣) اکزما؛ ٤) عشق.
سەودادار: بەخۆشی تەزبیرو ◻ بیمار اکزما.
سەودامەند: ١) دینی لەقین؛ ٢) خەیاڵاوی و گێژووێر ◻ ١) والهٔ عشق؛ ٢) پردغدغه.
سەوداگەر: بازرگان ◻ تاجر.
سەودایی: ١) بەخۆشی سەود؛ ٢) لەقیندار، بەتەوار ◻ ١) بیمار اکزما؛ ٢) عاشق والهٔ.
سەور: ١) سەبر، پشوو، لەسەرخۆیی؛ ٢) بەتەریی، (سەور قسەیکە!)؛ ٣) سێبر، شیاکە؛ ٤) ساو، ساماڵ، (ئەی سەوریش بەی غەوریش / لەیڵی و مەجنوون بەگ گەیشی) ◻ ١) شکیب؛ ٢) پوش، تارام؛ ٣) سرگین؛ ٤) آسمان صاف.
سەورگە: سەرانوێڵک ◻ سرگینگاه.
سەوروو: ١) سێبر، ریخ، شیاکە؛ ٢) ڕیڵ و ڕاڵ ◻ ١) سرگین؛ ٢) آشغال.
سەوری: سەورە ◻ سبور.
سەوز: سەبز ◻ سبز.
سەوزاو: بەخۆشەکی جاو ◻ یکی از بیماریهای چشم.
سەوزایی: ١) ڕەنگی سەوز؛ ٢) گیاسەوزی دەشت و دەر ◻ ١) سبزرنگی؛ ٢) سبزهٔ دشت و دشت.
سەوزبوون: ١) ڕوانی ڕووک؛ ٢) بریتی لە لەدەکاو پەیدابوون؛ ٣) بریتی لە بەرەدانی کار ◻ ١) رستن نباتات؛ ٢) کنایه از بکهو پیدا شدن؛ ٣) بهره دادن کار.
سەوزخەس: پێش‌فرۆش کڕ، کەسێ کە پارە بە سەلەم مەدا ◻ کسی محصول را پیش‌خرید می‌کند سلف خر.
سەوزفرۆش: کەسێ کە پارەی سەلەم وەرەگرێ ◻ سلف‌فروش، کسی که محصول را پیش‌فروش کند.
سەوزکردن: ١) ڕوانین، چاندن و شین بوون؛ ٢) بریتی لە پکەمهێنانی کار ◻ ١) رویانیدن؛ ٢) کنایه از انجام دادن کار.
سەوزە: ١) شیاوی دەشت و دەر؛ ٢) (بەری، سێی تاماڵ وەرە)؛ ٣) جۆرێ مێوە ◻ ١) سبزه؛ ٢) آلو سبز به رنگ؛ ٣) نوعی کشمش.
سەوزەپۆش: کۆیەکە لە ناوچەی شارەزوور ◻ نام کوهی است.

سەوزەزار: خوێنی بڕاو گیانسین، (شەو لەم سەوزەزارە لەو دەوڵەت / بەکوێ خەم لاچوو دەمکوت چەماو) ◻ سبزه‌زار.
سەوزەکۆ: کاسەڵەشێکە، مەلێکە هەموگیان کەسک ◻ پرندهٔ سبزه‌قبا.
سەوزەلان: سەوزەزار ◻ سبزه‌زار.
سەوزەلانی: سەوزەزار ◻ سبزه‌زار.
سەوزەڵە: جوانی سەوزەڕەنگی تازە بێ‌گەیشتو ◻ زیبای نوجوان سبزه.
سەوزەڵێ: وشەی دواندنی سەوزەڵە ◻ کلمهٔ خطاب به زیبای سبزه‌رنگ.
سەوزەوات: تەو گیایانەی دەخورێن بە کاڵی ◻ سبزیجات.
سەوزی: ١) گیای دەستچێن بۆ خواردن؛ ٢) ڕەنگی کەسک؛ ٣) ناوی گوندێکە لە موکریان ◻ ١) سبزی خوردن؛ ٢) سبز رنگ؛ ٣) نام روستایی.
سەوڤات: دیاری ◻ ارمغان.
سەوڤاتی: ١) شتێ کە بە دیاری ئاردراو؛ ٢) ئریان، قەرناڵی میوە ◻ ١) کالای ارمغان، برآورد؛ ٢) سبد میوه‌چینی.
سەوڵ: ستۆرک، گوڵبرە، نانی تەستۆری گرووڤەر ◻ گردهٔ نان.
سەوگامریا: ستۆرکی پەشمینەی بە خێری سردۆ ◻ نانی که به یادبود مرده بخشند.
سەوگر: پوڵەی بەیان، کاڵبوونی بەیانی ◻ کلهٔ سحر.
سەوگور: سەوگر ◻ کلهٔ سحر.
سەوڵ: ١) گوڵی بۆیە کەڵەشێر؛ ٢) داری سەرو، سەڵو؛ ٣) سەقب ◻ ١) گل تاج خروس؛ ٢) درخت سرو؛ ٣) بازوی قایقرانی.
سەوڵک: تەستۆڵک ◻ آهنی که بر تنور قرار کنند.
سەولە: تەستۆرکێ لە مزنەی ئارد کە خۆراکی سەگە ◻ توالهٔ از نخاله برای غذای سگ.
سەوە: ١) سەبەت، سەبەتە؛ ٢) گۆزە، جێ‌ئاوی لە سواڵەت ◻ ١) سبد؛ ٢) سبو.
سەوەتە: سەبەت، سەبەتە، سەوە ◻ سبد.
سەوەریخ: سەبەتەی ستێر گرێزانەوە ◻ کلخ، سبد پهن کشی.
سەوەیلە: ١) تەستۆرکی بەرۆن؛ ٢) گۆزەی مل باریک، جەرە ◻ ١) گرده نان روغنی؛ ٢) سبوی گردن باریک.
سەوێل: ١) سەبەتەی تۆڕن کێشان؛ ٢) گۆزەی مل‌باریک، جەرە؛ ٣) ئاوی خێری ◻ ١) جبق؛ ٢) سبوی گردن باریک؛ ٣) آب خیریه.
سەوێڵ: سەواڵ ◻ نگا: سەواڵ.
سەوێللە: گۆزەی مل‌باریک، جەرە ◻ کوزهٔ با گردن بلند و باریک.
سەوێلە: سەبەتە ◻ جبق.
سەوین: سەلەشوک ◻ سید جای ظرف.
سەه: سەح، ئاگاداری ◻ آگاهی.
سەهان: ستێر، سەرین، ریخ ◻ سرگین.
سەهگور: سەوگر ◻ کلهٔ سحر.
سەهتەدە: ١) بڕۆڕ بێ‌ئارام؛ ٢) ئاژاوەچی؛ ٣) زرنگ؛ ٤) گوێ نەبیس، سەرسەخت ◻ ١) ناآرام؛ ٢) فتنه‌جو؛ ٣) زرنگ؛ ٤) خودرای.

سرسخت.
سەهەنگە: سەهەند، نگا: سەهەند.
سەهەو: هەڵە، لەسەرجۆن، اشتباه، سهو.
سەهۆڵ: ئاوی لەسەرمان، ئەوی هەڵاتن، بەخ، سۆڵ، سۆڵە، یخ.
سەهۆڵان: ۱) قوڵکەئاوی کە سەهۆڵ دەبەستێ؛ ۲) ئاوی گوندێکە لە دەوری بانەدار، ۱) یخچال طبیعی؛ ۲) نام روستایی.
سەهۆڵان: ئاوی ئەکەڵ بە سەهۆڵ، آب یخ.
سەهۆڵ بەندان: بەستەڵەک، یخبندان.
سەهۆڵ بەندان: بەستەڵەک، یخبندان.
سەهۆڵخانە: شکەمبەک کە سەهۆڵی تیدا هەڵدەگرن بۆ هاوین، یخچال مصنوعی.
سەهۆڵدان: سەهۆڵان، یخچال.
سەهوین: ئارمایی، زەشکەو پشکە، شبح.
سەهەن: ۱) سینیی خەستی دار، ۲) سەهەنی نان‌خواردن، ۱) سایەی بەرز درخت؛ ۲) طبقچه.
سەهەنگ: ۱) سای خەستی دار، ۲) برشی لە ڕۆژ ساردو سەرمەد؛ ۳) ئاوی ڕۆژانیکە، ۱) سایەی بەرز درخت؛ ۲) کنایه از سرمای شدید؛ ۳) نام پلاکی.
سەهەنگ: سای خەستی دار، سایەی غلیظ درخت.
سەهەنە: ۱) سەهەنگ؛ ۲) سەهەندە، ۱) سایەی غلیظ؛ ۲) نگا: سەهەندە.
سەی: ۱) سەگ؛ ۲) ڕاو، ۱) سگ؛ ۲) شکار.
سەیاح: دنیاگەڕ، جهانگرد.
سەیاحەت: ۱) گەڕان بۆ کەیف و ئەنجوومەنی؛ ۲) دنیاگەڕی، ۱) سیاحت، گردش تفریحی؛ ۲) جهانگردی.
سەیارە: دەستەی پێنەنگی لەشکر، دستهٔ پیشاهنگ لشکر.
سەیاف: سەگاڵ، سگلاب.
سەی پەساڵک: ئۆتۆکە سەگ، توله‌سگ.
سەیت: لە ئۆرمەی پەغەمبەر، سید.
سەیدا: قۆرکان، دەرزین، مامۆستا، مدرّس، آموزگار.
سەیداوا: ئاوی چەند گوندە، نام چند روستا.
سەید جەزەنی: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد، از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سەیدحەسەن: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد، از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سەیدلە: گیایەکە بەیەکی وەک نۆک دەگرێ و بەتینی دەخوری، گیاهی است باشیر شبیه مالند و خوردنی.
سەیدمراد: ئاوی گوندێکی کوردستان بو بەعەسی وێرانیان کرد، از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.
سەیدمەحمود: ئاوی گوندێکی کوردستان بو بەعەسی وێرانیان کرد، از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.
سەیدۆکە: ۱) سەیدک؛ ۲) ئاوی گوندێکی کوردستانە بەعەسی وێرانیان کرد، ۱) سیدک؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سەیدۆکە: سەیدک، نگا: سەیدک.
سەیدە: ڕاو، شکار.
سەیدەمین: ئاوی گوندێکی کوردستان بو بەعەسی وێرانیان کرد، از روستاهای ویران شدهٔ کردستان به دست بعثیان.
سەیدەوان: ڕاوچی، شکارچی.
سەیر: ۱) سەیرە، عەجایب؛ ۲) گەڕان لە بەشەنو و دەر؛ ۳) تماشا، ۱) عجیب؛ ۲) گشت و گذار؛ ۳) تماشا.
سەیرا: گوڵێکە بەشی بەڵکی سۆرەو تاوەی سەوزو ڕەنگی گڵی است.
سەیرارا: گوڵێکە، سەیرا، گلی است.
سەیران: سەیاحەت، سیاحت.
سەیرانکەر: کەسێ کە دەچێتە سەیاحەت، سیاح.
سەیرانگا: جێگەی سەیران لێ کردن، تماشاگاه، گردشگاه.
سەیرکەر: تواشایی، تماشاچی.
سەیرە: مەڵێکی بچوکە، پرندەی است.
سەیزان: ئۆدەی ژێر زەمین، اطاق زیرزمینی.
سەیزادە: ژنی سەید، زن سیّده.
سەیس: کوڕی بەچکەبزنی تۆری دوساڵە، بزغالهٔ نر دوساله.
سەیقان: ۱) ڕاوکەر، نجیرڤان؛ ۲) کەر، چەتر، سایبات، ۱) شکارچی؛ ۲) سایبان.
سەین و بەین: کەین و بەین، نهانی.
سەیوان: ۱) سایبات؛ ۲) خەرمانەی مانگ، ۱) سایبان؛ ۲) هالهٔ.
سەیە: سەگە، نگا: سەگە.
سی: ۱) جەرگی سی، تەنداسی هەناسەدان لەشتدا؛ ۲) تەخوێنی مەریە بارکە؛ ۳) باڵداریکی سی کێوی، قوڵینگ؛ ۴) پیشووە؛ ۵) سیا، سوا، لەسەر؛ ۶) ڕەش، سیا، ۱) ریه؛ ۲) بیماری سل؛ ۳) غار وحشی؛ ۴) عدد سی؛ ۵) از برای، بخاطر؛ ۶) سیاه.
سێ: ۱) سیا، سیەر؛ ۲) بەڵگە دەگەڵ دو، ۱) سایه؛ ۲) عدد سه.
سیا: ڕەش، جرانەوی سی، سیاه.
سیابو: گیایەکە دەگرێتە ناو ڕاوی، گیاهی که با شیراز آمیزند.
سیابەند: ناوی پێیاوان، نامی مردانه.
سیاتاڵە: ۱) ڕەشتاڵە؛ ۲) بەدبەخت، ۱) سیه‌چرده؛ ۲) سیه‌بخت.
سیاتۆمە: ڕەشتاڵە، سیه‌چرده.
سیاتۆرە: ڕەشتاڵە، سیه‌چرده.
سیاچاو: ڕەشتاڵ، سیاه‌چاو.
سیاچارە: بەخت ڕەش، سیه‌بخت.
سیاچەردە: ڕەشتاڵە، سیه‌چرده.
سیاچەمانە: گۆرانیەکی بەناوبانگی هەورامانە، آهنگی مشهور.
سیاحەت: سەیاحەت، سیاحت.
سیار: ۱) ئاریکار؛ ۲) سوار؛ ۳) شاگرد، بەرەسی پێنەسان؛ ۴) تەخوێنی بە دەردی سی؛ ۵) بڵندتر، سوار، ۱) یار و یاور؛ ۲) سوار؛ ۳) شاگرد؛

۴) بیمار ستاره؛ ۵) بلندتر، مشرف.

سیارۆ: بەخت ڕەش ☐ سەروو.

سیارە: ۱) سوارە، دەستەی سواران؛ ۲) بەسواری؛ ۳) جۆرێ گەنم؛ ۴) زەنبیل سەری جوارچێوە کە دەچنە ناو پولا؛ ۵) ناوی گوندێکە ☐ ۱) دستهٔ سواران؛ ۲) سوار؛ ۳) نوعی گندم؛ ۴) زنبیل چهارچوب که در دیوار غرز می‌کنند؛ ۵) نام دهی.

سیاراخ: ۱) جۆرێ زامی ڕەشە؛ ۲) گیایەکە کەم‌تعمین ☐ ۱) زاغ سیاه؛ ۲) گیاهی است.

سیازدەمین: دوای دوازدەهەم ☐ سیزدهم.

سیازدەمین: دوای دوازدەهەم ☐ سیزدهم.

سیازدەهەمین: سیازدەمین ☐ سیزدهم.

سیاڕوخاڵ: بریتی لە ڕەشی زۆر ڕەش ☐ کنایه از بسیار سیاه.

سیاڕەتەوق: مرۆی زۆر لاواز ڕەش هەڵگەڕاو ☐ لاغر مردنی سیه‌فام.

سیاسال: وشکسال، سالی بێ‌باران (لە جاڕا ئم تمنا بۆ گریە تۆ‌وەی / سەحدە چو دەریە / سیاسالم تەیارە تۆزی تشنەسا نەکەم چیکەم؟) ☐ خشکسال.

سیاسال: ڕەشسال ☐ سیاه‌جامه.

سیاسەر: گوندێکی کوردستانی وێرانەی دەستی بەعەسی بەعس ☐ روستایی ویران شده توسط بعثیان.

سیاسەلت: ناوی پاوانە؛ (بەبێی خەدەنی و سیاسەلتت بستوە؟) ☐ نامی مردانه.

سیاسەنسور: گوندێکی کوردستان بو بەعسی کاولیان کرد ☐ از روستاهای خراب شدهٔ دست بعثیان.

سیان: ۱) دۆکەڵی لەدیوار و دەفر نشتو، قورم، دۆدە؛ ۲) زەمارە سێ ☐ ۱) دوده؛ ۲) عدد سه.

سیانزە: سیازدە ☐ سیزده.

سیانزەمین: سیازدەمین ☐ سیزدهم.

سیانزەهەم: سیازدەمین ☐ سیزدهم.

سیانزەهەمین: سیازدەمین ☐ سیزدهم.

سیانکە: قوڕ و لیتە ☐ گل ولای.

سیانە: سێ یەکەمین (ئم بزە سیانەی دیوە) ☐ سه‌تایی، سه‌قلو.

سیانهۆ: گیایەکە ☐ گیاهی است.

سیاو: سیاه، ڕەش ☐ سیاه.

سیاوا: ڕەشەبا ☐ باد غربی.

سیاوبوزە: گیایەکە لەئاوادا دەڕوێ ☐ گیاهی است آبزی.

سیاوسەدە: گوڵی سمل ☐ سنبل.

سیاوڵە: ڕەشکە، تۆمکی ڕەشە بەتانی‌دا دەکەن ☐ سیاه‌دانه.

سیاون: ۱) ڕەشاسنگ، بزنەسوا؛ ۲) گۆشتی بزنەسوا؛ ۳) چەوریێ کە بەناوەندەوە بنوسێ ☐ ۱) بز موبین؛ ۲) گوشت بز موبین؛ ۳) چربی که به‌کام چسبد.

سیاونە: سیاون ☐ نگا: سیاون.

سیاوە: ڕەش ☐ سیاه.

سیاهە: تۆسینی حیساب‌و ئاو لە فاقەن لیستە ☐ لیست سیاهه.

سیاهی: سیاهە ☐ لیست، سیاهه.

سیایی: سیاهە ☐ لیست سیاهه.

سێ‌بارە: سێ جار باەکرد دەوە ☐ تکرار برای سومین بار.

سێ‌بارەبات: سێ‌بارە ☐ نگا: سێ‌بارە.

سێبال: گەمیەکە بازی گەورەیی تیا دەدەن ☐ ورزش پرش.

سێ‌پاژە: سیبال ☐ ورزش پرش.

سێبەرەمینی: بەنانە بازلەماسی ☐ سیب‌زمینی.

سێبەست: ۱) سێ پایەی ئاگردان؛ ۲) بریتی لە مرۆی کورەبالا ☐ ۱) سه‌پایهٔ اجاق؛ ۲) کنایه از کوتاه قد.

سێ‌پسکۆک: گیلاخە، گیایەکە دەگەڵ شیر دەکرێ ☐ گیاهی است با آش می‌پزند.

سێ‌پسکە: سێ‌پسکۆک ☐ نگا: سێ‌پسکۆک.

سێ‌پن‌هەرە: سێ‌پەین عەرزیلە ☐ سیب‌زمینی ترشی.

سێپەڵ: ۱) سایەد، سا؛ ۲) بریتی لە سێ‌یەلاقەی ژن ☐ ۱) سایه؛ ۲) کنایه از سه طلاقی.

سێپەردە: بریتی لە سێ‌یەلاقە ☐ کنایه از سه طلاقی.

سێپەرک: سێپەردە ☐ نگا: سێپەردە.

سێپەڕۆ: تۆبەتن کە سێ‌ڕۆژە بەڕا ☐ تب توبه سه‌روزه.

سێ‌پەسێ: هەرسێک پێکەوە ☐ هرسه با هم.

سێ‌پەگایە: گایی سێ هەو بۆ تۆڕەیێ کردن لە کۆلانی ڕەوی‌دا ☐ گاو بدکی برای شخم.

سێ‌پەلەک: گیایەکە نازانێ زۆر جۆری لێ‌دەکا، سێ‌وەرە ☐ نوعی علوفه.

سێ‌پەنەت: گای سەش‌ساڵە ☐ گاو شش ساله.

سێ‌پەندە: ئێوان جوجکی سەتر و کەسەر ☐ میان پاسن و مهرهٔ فقرات.

سێ‌پەندی: بێ‌جەیاو شەرم ☐ بی‌شرم و آبرو.

سێ‌پەنگی: ڕەشی دڵیەسندو جوان بو جاوو بروی دڵێن ☐ مشکی دلربا که برای چشم و ابرو گویند.

سێ‌پەنە: سێ‌لەوەندە، سێ‌قات ☐ سه‌پر او.

سێپە: ۱) دەسەندو؛ ۲) ئاشتی زۆر؛ ۳) ئامان لە جەم بو ئاسی‌گرتن؛ ۴) ڕەبەت، سیپە ☐ ۱) دستگیرهٔ خیش؛ ۲) نیروی زیاد؛ ۳) دیوار از ترکه در رویه برای صید ماهی؛ ۴) کمینگاه، شکارچی.

سێپە: ۱) دەسەندو؛ ۲) کوتی سێری تەنگ ☐ ۱) دستگیرهٔ خیش؛ ۲) سوراخ مگساد تفنگ.

سێپەسا: ۱) سێ‌بەست، سێ‌پایەی ئاگردان؛ ۲) جۆرێ هەڵبەزکێ؛ ۳) سێ‌پایەی سەنگە ☐ ۱) سه‌پایهٔ اجاق؛ ۲) نوعی رقص گروهی؛ ۳) سه‌پایهٔ مشاک.

سێپارە: پارێ لە سێ‌پارەی قورئان بە تۆسراوی ☐ پاره جزء از سی جزء قرآن.

سێپاڵ: ۱) جنگە، بەرگیو کە‌ڵ و پەلی مرۆ؛ ۲) کۆمەڵەی پەڕوی دراو؛ ۳)

بەڕەی ساکارو کەم‌بەر [ف] ۱) لباس؛ ۲) پارچهٔ کهنه، کهنه‌پاره؛ ۳) گلیم ساده و کم عرض.

سیاڵ بەڕۆن: هەویری دەناوڕۆو دۆشاوا سۆرەوەکراو [ف] خمیر در شیره و روغن سرخ شده، چنگاله.

سیاڵ بەکۆڵ: ڕێگەی لە دۆڵەمێی پەلکەمێو [ف] کنایه از دلمهٔ برگ مو.

سیاڵو: ناشتراوی سێ‌سۆچ [ف] سه‌پهلو.

سیان: ۱) بڵندایی ناگڕەوە؛ ۲) ناوی دوچیایە لە کوردستان؛ ۳) گێوی بڕ کە بەفر لە هەمو دەماندا؛ ۴) ڕێی کڵێنە، شاپە [ف] ۱) بلندی مانع باد؛ ۲) نام دو کوه در کردستان؛ ۳) کوهی که در همهٔ ایام برف داشته باشد؛ ۴) تنگهٔ رنی.

سیپایە: سیپای ناگردان [ف] سه‌پایهٔ اجاق.

سێ‌پرسک: پەڕەسیلکە [ف] پرستو.

سیپک: ۱) سێ‌پای مەنگە؛ ۲) سێ‌پایەی ناگردان [ف] ۱) سه‌پایهٔ منقل؛ ۲) سه‌پایهٔ اجاق.

سیکان: عۆزێکی کوردە [ف] عشیره‌ئی است کردنژاد.

سیل: ڕچەی بەکۆمەڵی کورکورو کەو [ف] دستهٔ انبوه یا غرغره و کباد.

سیما: پێرەنگە [ف] ماهرون مرغ.

سیمە: ۱) ڕەبەت، پۆسەی ڕاوکەر؛ ۲) سێوەی تفەنگ [ف] ۱) کمین شکارچی؛ ۲) نگهٔ تفنگ.

سیمەزە: گیایەکە سێ بەرگ لەمێزکی ڕۆژ خۆشە [ف] گیاهی است.

سیمەک: سیپایەی مەنگە [ف] سه‌پایهٔ منقل.

سیمە کۆڕ: جۆرێ تفەنگ کە سێوەی پشت جەمایەیە [ف] نوعی تفنگ.

سیمەل: پێل، شەپۆل [ف] موج.

سیمەلاک: جەرگی سی، سی [ف] ریه، شش.

سیمەلاک: سیمەلاک [ف] ریه، شش.

سیمەلاک: سیمەلاک [ف] ریه، شش.

سیمەلوک: زاروی نێوان حەوت تا نۆساڵانە [ف] کودک هفت تا نه ساله.

سێ‌پێ: ۱) جۆرێ ڕەقس؛ ۲) سیا [ف] ۱) نوعی رقص؛ ۲) سه‌پایه.

سێ‌پێ‌پێ: جۆرێ ڕەقس، سێ‌پێ [ف] نوعی رقص، گروهی.

سیت: ۱) تەپکە؛ ۲) ڕێگەی لە شەرمی ژن؛ ۳) لەقەمبە بۆ ژنان [ف] ۱) نوعی دام برای شکار پرنده؛ ۲) کنایه از شرمگاه زن؛ ۳) لقبی برای زنان.

سیتا: گشتەکی سێ‌باد، سێ داوی پێکەوە باشراو [ف] ریسمان سه باد.

سیتاڵک: ۱) سایەی مرۆ لەبەر خۆر؛ ۲) ئاوەڵی [ف] ۱) سایهٔ انسان در آفتاب؛ ۲) شبح.

سیتاڵک: ۱) سیتاڵک؛ ۲) ئاڵگە [ف] ۱) سایهٔ انسان در آفتاب؛ ۲) آبشار.

سیتبلۆق: ژنی تیشتەلەگان، جەنجەری [ف] زن شهوانی.

سیتک: بەرەڵاو ئەرمان [ف] سکلاخ سخت.

سیتکەزەلام: باپشکۆ، جیتکە سلاو [ف] گل‌مزه.

سیتکەسلاو: سیتکەزەلام [ف] گل‌مزه.

سیتکەسلاوە: سیتکەزەلام [ف] گل‌مزه.

سیتکەسەلام: سیتکەزەلام [ف] گل‌مزه.

سیتل: ۱) مەنجەڵ، بەرێن؛ ۲) سەتڵ [ف] ۱) دیگ مسی؛ ۲) سطل.

سیتلی سماق: بیاری سماق لەدراو [ف] بیار سماق‌زده.

سیتە: تەپکە [ف] دامی که بر تخته کوبند.

سیتە: ۱) جیا، کێو؛ ۲) بۆ؛ ۳) سیتا [ف] ۱) کوه؛ ۲) بود؛ ۳) رسن سه‌باد.

سیتەپان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردە [ف] از روستاهای ویران کردستان توسط بعثیان.

سیتەک: ۱) بەردەڵان؛ ۲) ناوی گوندێکە [ف] ۱) سنگلاخ؛ ۲) نام دهی.

سێ‌تەنگە: ڕێگەی لە ورگەزل [ف] کنایه از شکم گنده.

سێ‌جرتە: سێ‌جرتەکی [ف] نگا: سێ‌جرتەکی.

سێ‌جرتەکی: سەماکردنی بەزەمەندا و توند خۆهەوداان [ف] رقص بی‌قانون و شدید.

سێ‌جرتی: سێ‌جرتەکی [ف] نگا: سێ‌جرتەکی.

سیجگە: جۆرێ قایش، جگێن [ف] نوعی بازی یا شنانگ.

سیچقە: پەنجەکانی بن موی لەش لەسەرمان [ف] برآمدگی ریشهٔ مو از سرما.

سیچقە دەرکردن: موی لەش لەسەرمان ڕاست بۆدەوە [ف] موی بر تن سیخ شدن از سرما.

سیچک: جۆرێ بەری دارەمان [ف] بزغند، نوعی ثمر مازوج.

سیچکە: ۱) سیچک؛ ۲) خوتیچی تازەی دار، بۆغ [ف] ۱) نگا: سیچک؛ ۲) اولین غنچهٔ درخت.

سیچکەسلاو: باپشکۆ [ف] گل‌مزه.

سیچکەسلاوە: باپشکۆ [ف] گل‌مزه.

سیچوار: دوانەڕۆی سەرەبەهار [ف] دوازده روز اول بهار.

سێ‌چوکڵ: بەیکول، دڕکێکە سێ‌سۆچ [ف] خارنه کوهه.

سێ‌چوکڵە: ۱) سێ سۆچ، سێ گۆشە؛ ۲) سێ‌دانە، (پێی سێ سێ‌چوکڵەیە) [ف] ۱) سه‌گوش، مثلث؛ ۲) سه‌دانه.

سی‌چە: بۆچی، لەبەرچی [ف] چرا.

سیچەسلاوە: باپشکۆ [ف] گل‌مزه.

سیچی: گوندێکی وێرانی کوردستان بەدەستی بەعس [ف] از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

سێ‌حاچە: ۱) سێ‌قلیقانە؛ ۲) لە سێ لاو باشراو [ف] ۱) سه‌شاخه؛ ۲) سه‌پهلو.

سیحر: جادۆ [ف] سحر.

سیحرباز: جادوگەر [ف] ساحر، جادوگر.

سیخ: ۱) زەرگ؛ ۲) ڕاست، بەخوان؛ ۳) خوین، خۆسان، ڕوقم [ف] ۱) سیخ درویشان؛ ۲) راست ایستاده؛ ۳) بن سرمازده.

سیخاخن: بە زەبری شیش پرکران، توند تاخندران [ف] بافشار آکندن.

سیخان: ڕوقم، خۆسان، خوین تاڵشت، خۆس [ف] سرمازده، یخ.

سیخاندن: بەزۆر ژن‌ئاکردن [ف] فرو کردن.

سیخ بەز: جوجیکەملی نان، بەزەدرکردو [ف] جوجهٔ نان، برداورده.

سیخ چۆڵە: جۆرێ ژەشکی زەلام [ف] سیخول، خارپشت درشت.

سیخ دان: دەدان، هاەدان [ف] تحریک.

سیخك: تۆڵی سەر، ئەراو بۆ چەقاندن. قەڵەمە [ف] قلم.
سیخن: لاوان کەمەر، داکۆشتی بی هەز [ف] لاغر مردنی.
سیخناخ: سیخاخن [ف] نگا: سیخاخن.
سیخە: لاوازی کوڕە بالای بۆنە کە [ف] لاغر مردنی.
سیخۆن: ۱) سیخ جۆگە ۲) پەلخۆن ۳) هاسوس [ف] ۱) سیخول ۲) گاه بەمیدە شدۆ هەمم نشدە ۳) هاسوس.
سیخوریمە: ۱) پەشت لێدان ۲) دەوەشاندن ۳) دار لێ زەبت [ف] ۱) پشت زدن ۲) تشجیع ۳) چوب فرو کردن.
سیدارە: داری مردن هەڵکێشان، قەتارە [ف] دار اعدام.
سێ: ئەسپ: ۱) سێ جمع لەبەرێ تازەڵ ۲) پەیکوڵ [ف] ۱) سه موضعه جو راك دام ۲) حار سه کوهه.
سێ دەڤان: پەیکوڵ [ف] سه کوهه، حار.
سیدە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
سیدەوی: زۆری سێ بەتەمەن [ف] اتاق سه بچه.
سیدەکان: گوندێکی کوردستان بو بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
سیدەلدك: ئەدەی سێ ماجە [ف] افشون سه ساعه.
سیر: گیایەکی بۆن گرانی دەرمانە [ف] سیر گیاه متعهور.
سیرا: ئیر، مرا [ف] سیر، مقابل گرسنه.
سیراج: خوارەنێکە لە دوای کولاو دەس دەکەوێ، شیرێ، شیران زاری [ف] کتخ، شیران آنچه از دوغ جوشانده بدست آید.
سیرەتەجن: ورشی لە وردەوە گرانو [ف] ریز ریز شده.
سیرپلك: سیرە کۆیلە [ف] سیر کوهی.
سیرت: ۱) مرا ۲) دەڵیەدەنگ لە کوردستان [ف] ۱) خار ۲) منطقه‌ای در کردستان.
سیرتیدان: ڕاوتن، هەڵخراندن [ف] تحریک کردن.
سیرچە: ئەخوشیەکی یەکسەر بی دەمرێ [ف] از بیماریهای مهلك دام.
سیرەان: سیر تیدان [ف] تحریک کردن.
سیرەم: سیرموك، گیایەکە زۆرکەڵ بەبەر دەمرێ [ف] گیاهی است.
سیرك: سیرە کۆیلە [ف] سیر کوهی.
سیراڤ: سێ ڕۆژی جەژنەکان [ف] سه روز روزۀ بزرگان.
سیرگامارا: گیایەکی بۆن ئاخۆشە [ف] گیاهی است بدبو.
سیرگۆ: دەنگی جەڵەنگ کوتان [ف] دنگ شالی کوبی.
سیرم: بارێکەیەك لە چەرم [ف] نوار چرمی.
سیرموك: سیرە کۆیلە [ف] سیر کوهی.
سیرموکە: سیرموك [ف] سیر کوهی.
سیرمە: سیرم [ف] نوار چرمی.
سیرمەخۆرد: دزی خوێرێکە [ف] دلهره.
سێ زەمەکی: سێ جرەکی [ف] نگا: سێ جرەکی.
سیرمەکێش: ئامرازێ کە کلاشدرۆ دەکاری دەکەن [ف] ابزاری در کوره‌سازی.

سیرۆ: ڕەشوڵە، ڕیشوڵە، گاوانی [ف] سان.
سێ ڕۆ: ئاگی سێ ڕۆ [ف] حالت تب تب نوبۀ سه روزه.
سیروان: ناوی جۆمێکە لە کوردستان [ف] نام رودخانه‌ای در کردستان.
سیروچکە: سۆراچك [ف] سرخابی، خرخره.
سێ ڕۆژانە: بەزم لە ماڵی زاوا دوای سێ ڕۆژ لە بوك گوزارەمە [ف] سور روز سوم عروسی در خانۀ داماد.
سێ ڕۆژگانە: هەڵوای مردو دوای سێ ڕۆژ [ف] حلوای روز سوم مرده.
سێ ڕۆژە: سێ ڕۆژگانە [ف] نگا: سێ ڕۆژگانە.
سیروم: جەرمی مینشی ئەڵاو [ف] چرم مشین بازك.
سیرە: ۱) دەنگی وەك دەنگی جەوەست شکاندنی کەلەم ۲) وشەیەکە بۆ دەرکردنی مێشە نگوینی دەڵێن ۳) دەنگی کەو لەترسان ۴) زیرە [ف] ۱) صدای شکافتن گلم، صدای فشردن برف زیر پا ۲) اصطلاحی برای راندن زنبور عسل ۳) صدای کبك از ترس ۴) جمع.
سیرە: ۱) قوڕەی سەر لوتی ئەدەنگ ۲) ماوەی زیان، زیندی سەر ۳) سەرە [ف] ۱) مکسۀ ئەدەنگ ۲) مدت زمان زندگانی ۳) پرنده‌ای است کوچك.
سیرەت: ئیری مناڵ [ف] الت تناسلی پسر بچه.
سیرەج: ڕۆژ کتجی [ف] روغن کنجد.
سیرەسیر: ۱) دەنگی شکاندنی کەلەم ۲) زیرەزیر ۳) دەنگی کەو لەترساندا [ف] ۱) صدای شکافتن گلم ۲) جمع ورداد ۳) صدای کبك ترسیده.
سیرەکۆ: ماڵەی قوڕ لە بەرد [ف] مالۀ گل از سنگ.
سیرەموزە: سۆزە موزە، جۆرێ موز کە بە زەمەنولاتەوە دەدا [ف] موسۀ قرمز.
سیرەموکە: سیرە کۆیلە [ف] سیر کوهی.
سیرەتەجن: خیرەتەجن [ف] ریز ریز شده.
سێ زەیان: سەری سێ ڕەگە کە دەگەنە یەك [ف] سه راهی.
سێ زیزکانی: گەمەیەکە هەر یەکە سێ بەردێ بچوك دادەکەن، وەك دامە وایە [ف] نوعی بازی با سنگ، دوز بازی.
سێ زیزکین: سێ زیزکانی [ف] دوز بازی.
سیرۆ: ۱) جۆرێ جنسە ۲) سراج [ف] ۱) نوعی آش ۲) کتج، کنجد.
سیزدە: سیازدە [ف] سیزده.
سیزدەمین: سیازدەمین [ف] سیزدهم.
سیزدەهەم: سیازدەمین [ف] سیزدهم.
سیزدەهەمین: سیازدەمین [ف] سیزدهم.
سیزن: شەمە، شەن [ف] افشون.
سیزی: سبەی، سبەینی، سۆزی [ف] فردا.
سیزوال: سۆزە سالقە، سۆزە سەقەتە، خەیانە، زیرەقۆنە [ف] موجه گنجشك پر در بیاورد.
سیزە: دەرزی [ف] سوزن.
سیزە: سیزە [ف] سیزه.
سیزی: دەرزی [ف] سوزن.

سیس: ۱) (اکاو: ۲) مۆخوزمایی؛ ۳) زاخه، کۆل؛ ۴) مێشکه له هەنگ دەگا؛ ۵) فرەچەرمیگ. (ژ.سی ق ۱) پزمردە؛ ۲) موخزمایی؛ ۳) زاخه؛ ۴) مگسی شیه (نیو)؛ ۵) بسیار سفید.

سیسا: جۆری ئوتی گەنم ق ئوتی گندم.

سیسارك: مەلیکی مردارخۆرە ق کرکس.

سیسارکە کەچەڵە: سیسارك ق کرکس.

سیسارگ: سیسارك ق کرکس.

سیسارگە کەچەڵە: سیسارك ق کرکس.

سیسالەك: سیسارك ق کرکس.

سیسان: بەیانی زوو، تەوەکی ق فجر صادق.

سیس بوون: (اکان ق پژمردە شدن.

سیس پەست: برینی لە هەمانی هێزی گان کردن ق کنایە از زوال قوۀ باه، از دست دادن نیروی جماع.

سیسرك: سفرەیزە ق جرجرك.

سیسرە: جاکەوەیکە لە تیری کلۆ ڕەشە هەمیشە لە مەز ڕابە زیزەی دێ ق جرج رساد، نوعی جرجرك.

سیس هەمەن: سوسنە بەر ق سوسنر.

سیس هەلیەن: سوسنەبەر ق سوسنر.

سیسکە: جۆری مار ق نوعی مار.

سیسوا: ۱) جیندرسوا؛ ۲) موزمرە ق ۱) آلاکلنگ؛ ۲) زرەوی.

سێ سو: ۱) گیایەکی زەقە لە زەلکاو دەڕوێ سێ سوچی هەیە؛ ۲) بزەیەك ق ۱) گیاهی بلند و سه‌گوشه که در باتلاق می‌روید؛ ۲) سوهان.

سێسوچ: سێ چۆکە، سێ قوڵنجاك ق سه‌گوش، مثلث.

سیسوك: سیسرە ق جرجرك.

سیسولە: دانکوشتی زەردەئەی لەجەر ق لاغر پژولیده.

سیسەر: ڕەنگ بەسێ، سەرباك ترێ بە سێ سەر گەنم ق معاوضۀ باك به سه.

سیسەری: گیایەکە لەنار گەنمدا شین دەبێ ق گیاهی است که بیشتر در مزارع گندم روید.

سیسەلە: سیسولە ق لاغر پژولیده.

سیسەمان: ۱) سیسکە؛ ۲) برینی لە مرۆی دەبەسوەبێ ق ۱) نگاه؛ سیسکه؛ ۲) کنایه از آدم نودان.

سیسەن: سوسن، سوسنە ق سوسن.

سیسەنبەن: سوسەنبەر ق سوسنر.

سیسی: ۱) چرانیوا؛ ۲) (اکاوی؛ ۳) دانوکەکەنگر؛ ۴) وشەی دەعوانی گۆڵە سەگ بۆ سواری دەڵ هۆن ق ۱) دعوۀ پشت؛ ۲) پژمردگی؛ ۳) کنگرداك؛ ۴) کلمۀ تحریك سگ در برای جفتگیری.

سیسێ: (ئی قزەبەر ق زن مو طلایی.

سیسیان: سیس بوون ق پژمریدن.

سێ سیخە: ۱) سێ چۆکە؛ ۲) سێ لکە؛ ۳) سێ باڵو داری لە سێ لایە ئاشراو ق ۱) سه‌گوشه؛ ۲) سه‌شاخه؛ ۳) چوب سه‌پهلو تراشیده.

سێ شەش: هەزدە ڕۆژ لە خاکە لیوە ق هیجده روز از فروردین ماه.

سێ شەم: چوارەم ڕۆژی هەفتە ق سه‌شنبه.

سێ شەمبە: سێ شەم ق سه‌شنبه.

سێ شەمبوا: سێ شەم ق سه‌شنبه.

سێ شەمبوا: سێ شەم ق سه‌شنبه.

سێ شەمبی: سێ شەم ق سه‌شنبه.

سێ شەممو: سێ شەم ق سه‌شنبه.

سێ شەممە: سێ شەم ق سه‌شنبه.

سێ شەموا: سێ شەم ق سه‌شنبه.

سێ شەمە: سێ شەم ق سه‌شنبه.

سێ شەمی: سێ شەم ق سه‌شنبه.

سیغر: جادو، سیحر ق سحر، جادو.

سیفار: جگەرە، جغارە ق سیگار.

سیف: میوەی خۆشی بەهاریانگ ق سیب.

سیفا: دامان و بیر کردنەوە ق تأمل و تفکر.

سیفتوا: بوگەن، بۆن ناخۆش ق بدبو.

سیف زەمینە: بەناڵە، بنیم، بونیم، کەرتوفل، بارەئەماسی ق سیب زمینی.

سیفرکە: گیایەکە لە کوتیی دەکا ق گیاهی شبیه کشنیز.

سیفە زەمینە: سیف زەمینە ق سیب زمینی.

سیفەزەوینە: سیف زەمینە ق سیب زمینی.

سیفەئۆکە: گیایەکە بەرکی وردی خۆی سپی دەگرێ و دەخورێ ق گیاهی است که تمر گرد و سفید و کوچك دارد و خوردنی است.

سیفیەی کاکەیی: گوندێکی کوردستانە بەشی وێرانی کرد ق از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

سیڤ: سیف ق سیب.

سیڤاسوك: زیکەیە کە زۆر بەزاوو دیاریش تیە ق جوشی است درد ناك که ناپیداست.

سیڤان: جەتری بەرخور ق چتر نابستانی.

سیڤاندوك: پاساری، جیشکە، جوکە، چوباك ق گنجشك.

سیڤاندوکە: سیڤاندوك ق گنجشك.

سیڤانەو: پاسارە، سوانەو، سوانە ق لەپەپاو.

سیڤاندیلکە: سیڤاندوك ق گنجشك.

سیڤ سیڤوکە: بیارە، خۆکانە ق بیارشتی.

سیڤلە: جرج، مشکە کوێرە ق موش صحرایی.

سیڤوی: سەر بزنگ ق نخاله.

سیڤە: بز گۆشت، قەلەو ق چاق.

سیڤەیوك: بەناڵە ق سیب زمینی.

سیق: ۱) دانی خورلوی هەزم نەکراوی ناوزگی مەل؛ ۲) دەنگی شمشێر کە کلاڵان دەیکێشان؛ ۳) ورگ، مەعدە ق ۱) مواد داخل چینه‌دان؛ ۲) صدای آختن شمشیر از نیام؛ ۳) معده.

سیقاف: حەلەکچی، قسەخۆش ق بذله‌گو.

سیقاڵ: مشت و ماڵ، ساف، ڕوتس کردنی کانزا ق صیقل فلز.

سیقل: چەکل، سیق، چینەی هەزمنەکراو ق چینۀ هضم نشده.

سیقلدان: جیکلدان ◻ جیجەدان.
سیقلدانك: جیکلدان ◻ جیجەدان.
سیقلدانە: جیکلدان ◻ جیجەدان.
سیقە: سیق ◻ نگا: سیق.
سیقەتۆرە: کولەورگ، جیکلدانە ◻ سنگدان.
سیك: ۱) سۆچ، گۆشە؛ ۲) تس، بای بیدەنگی ئەنگ؛ ۳) سیق ◻ ۱) زاویە، گوشە؛ ۲) جُس؛ ۳) نگا: سیق.
سیك: سرکە ◻ سرکە.
سیکار: جەفو، کۆرد ◻ کارد.
سیکارە: بەرد ◻ تیر.
سیَ کالیان: ناوی گوندیکە ◻ نام دهی است.
سیکك: سیمی، سا، سۆمەر ◻ ساچ.
سیَ کوچك: سیَ بەردی ئاگردان ◻ سه سنگ اجاق.
سیَ کوچک: سیَ کوچك ◻ سه سنگ اجاق.
سیَ کوچکین: گەمەیەکە سیَ زارۆ دەیکەن ◻ نوعی بازی سه نفرهٔ کودکانه.
سیَ کۆچە: سیَ سۆچ، سیَ گۆشە ◻ مثلث.
سیَ کۆزە: گیایەکە لەناوا دەیَن ◻ گیاهی است که در مرداب روید.
سیکەتۆرە: کولەورگ، سیقەتۆرە ◻ سنگدان مرغ.
سیَ کەڤ: سیَ بەرە، بریتی لە زن تەلاقدان ◻ کنایه از طلاق دادن زن.
سیَ کەهی: بریتی سیَ کاریلەی بەز گیاك سیَ ◻ تری که از یك بار زاییدن سه بزغاله بیاورد.
سیَ گا: ناوی مەقامیکە ◻ دستگاه، سەگاه در موسیقی.
سیگار: جگەرە، جغارە، سیغار ◻ سیگار.
سیَ گاستە: وەنار، شیوی سیَ جار کیلدراو ◻ زمین سه بار شخم شده.
سیَ گاڤ: گەمەی گەوتەك، سیَ بار ◻ بازی سه گام.
سیَ گرکان: ناوی گوندیکە لە کوردستان بەعسی ویرانیان کرد ◻ از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سیَ گرە: ناوی گوندیکە لە کوردستان بەعسی ویرانیان کرد ◻ از روستاهای خراب شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
سیَ گۆشە: سیَ سۆچ ◻ سه گوشه.
سیگۆ: شەنی سیَ جاجە ◻ افشون سه شاخه.
سیل: ۱) پلۆسك، لۆساوك؛ ۲) بەخۆشی دەق؛ ۳) سیفال؛ ۴) سی گرنسەوەی سی؛ ۵) تەسقۆ ◻ ۱) ناودان؛ ۲) بیماری سل؛ ۳) صیقل؛ ۴) سفیدگری ظرف مسی؛ ۵) استخر کوچك.
سیل: ۱) ساج؛ ۲) لواشك، سەبر ◻ ۱) ساج؛ ۲) نگاه، تماشا.
سیَل: ساج ◻ ساج، تاب.
سیلا: کون، قول ◻ سوراخ.
سیلاخ: ۱) سیلا؛ ۲) شوینی کە رەڤمی زۆر لی بە ◻ ۱) سوراخ؛ ۲) دیگران.
سیلاخ: رەڤمیَ کە ئاوزای داوەو داویەکە رەهی رویبار ◻ ماسهٔ سیل آورده.
سیلامیش: کوتە مشك، قولە مشك ◻ سوراخ موش.
سیلان: مورگیکی رەشە بۆ خشتی ژنان دەبیَ ◻ از سنگهای زینتی زنانه.
سیلاو: لافاو، لەفس، لی، ئاوی زۆر بە تەوژم کە بانی باران دیت ◻ سیلاب، سیل.
سیلاوگر: شوو کەلەی کە لافاوی بیَ دا دیت ◻ مسیر سیل.
سیلاوی: نەخۆشی سیل و دق ◻ بیمار مسلول.
سیلخان: لیندو قوزی ناو جوگە ◻ لای و لجن جویبار.
سیلك: ۱) خیری جوَمان؛ ۲) رەمل ◻ ۱) شن رودخانه؛ ۲) ریگ.
سیلك: شەنی سیَ دەنە ◻ جیج، سەشاخهٔ کشاورزی.
سیل کردن: سیفال دان ◻ صیقل دادن.
سیل کۆیی: گوندیکی کوردستانە بەعسی ویرانیان کرد ◻ از روستاهایی است که بعثیان ویران کردند.
سیلکە: تیرە کەری رەسەن بو خشتەسەر ماکەر ◻ ترەخیر فحل.
سیلکە: سیَ جاجە ◻ سه شاخه.
سیلکی: ناوی گوندیکە ◻ نام دهی است.
سیلگا: سیلاوگر ◻ مسیر سیل.
سیلمانە: بەمیر، بەمیس، تەفی تری ◻ تفالهٔ انگور فشرده.
سیلمی: هەڤوایەکە لە ئاردو بەنیرو دوشاوی دەکەن ◻ نوعی حلوا.
سیلوقی: سیَ بان سیَ بان ◻ ورزش برش.
سیلوکە: خشلیکی ژنانە ◻ زیوری است.
سیلوو: ناوی گوندیکە لە لاجان ◻ نام دهی است.
سیلوین: سیلوو ◻ نگا: سیلوو.
سیلە: گۆشەی دیوار؛ ۲) گۆشەی چاو؛ ۳) رەقەی ناو ئاو ◻ ۱) زاویهٔ دیوار؛ ۲) گوشهٔ چشم؛ ۳) کثف لالابست آبی.
سیلە: بەردی نان لەسەر پیزان ◻ سنگ نان پزی بجای ساج.
سیلەخۆر: جۆرێ ماسی ◻ نوعی ماهی.
سیلەدەیان: گوندیکی کوردستانە بەعسی ویرانی کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.
سیلەسیاری: گوندیکی کوردستانە بەعسی ویرانی کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان ویران کردند.
سیلەك: تۆرەکات، رەوشی کە خوینی تیکەلاوە ◻ زمین خورەزار.
سیلەگە: ناوی گوندیکە لە موکریان ◻ نام دهی است.
سیلەی رووەتی: جزەوی بەخزماندا ◻ صلهٔ رحم.
سیلی: بە لمە برنج ◻ کاه شالی.
سیَ لیَف: لچ تەسوور ◻ لب کلفت.
سیم: ۱) ئالی زیو، هەوا؛ ۲) تیل؛ ۳) سیەلاکی مس ◻ ۱) سیم نقره؛ ۲) سیم؛ ۳) ریهٔ مس.
سیما: تەمر و دیدار، بیچم ◻ سیما.
سیَ ماسین: بریتی لە تۆزە بوون ◻ کنایه از بخشم آمدن.
سیماڤ: ۱) سیما؛ ۲) رووکەشی کراو بە زیو ◻ ۱) سفید آب برك؛ ۲) نقره اندود.

سیم بەند: تەل بەند [ف] سیم بند.
سیمر: باڵداریکی چیروکی و خەیاڵی [ف] سیمرغ.
سیمرغ: سیمر [ف] سیمرغ.
سیمرغ: سیمر [ف] سیمرغ.
سیمرەکی: سی جرنە، سی جرنەکی، سی زەمەکی [ف] نگا: سی جرنەکی.
سیمکە: بر، بکە [ف] برغ.
سیمکێش: کەسێ کە تێلی کارەبا چی دەچێ دەکا [ف] سیم‌کش.
سیمن: جەکەرنە [ف] سیمین.
سیمورغ: سیمر [ف] سیمرغ.
سیمەرغ: سیمر [ف] سیمرغ.
سیمەرو: گای وەڵی جیروک [ف] گاو پیشانی سفید.
سیمین: ۱) وەکو زیو، لە ڕەنگی زیو؛ ۲) ناوە بۆ ژنان [ف] ۱) سیمین؛ ۲) نام زنانه.
سیمەڤ: گەمەیەکی ئەهالیانی کوردە [ف] از بازیهای روستاییان کرد.
سینبیتە: خاری سیهەم: ۱) زەمەنی سینبیلە دەڵێن باڵندە [ف] سومین، بار سوم.
سین: ۱) ناوی پیتێکە لە ئەلف و بێکە؛ ۲) سیەلانکان؛ ۳) بەکوان لە بیست و نۆ زیادە [ف] ۱) حرف سین؛ ۲) ریحانا؛ ۳) سی تا هشت.
سین: ۱) ئەستێن؛ ۲) لە دوان بەك زیاتر [ف] ۱) ستون بعضی گزنده و خزنده؛ ۲) سه تا هشت.
سینا: گوندێکی کوردستانە بەعضی وێران کرد [ف] از روستاهای کردستان که بعثیان ویران کردند.
سینامەگی: سامەگی [ف] گیاهی است دنبال.
سینان: گوندێکی کوردستانە بەعضی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که توسط بعثیان خراب شد.
سینج: بەرزین، جیلە [ف] برجین.
سینجی: داری سینج [ف] درخت سنجد.
سینچکە: زینکە، زیرك [ف] جوش رو و پوست.
سینچکە سلاو: جیرچکە سلاو، بابشکو [ف] گل مژه.
سینزە: سیانزە [ف] سیزده.
سینل: کەوە، ڕوان، ئەبو قولکەی زۆری ناوچیا [ف] بیشی و بلندی کوهستان.
سینگ: ۱) لە ڕگ بەیەزۆر تاخوارەوە، سنگ؛ ۲) بزماری گەورە لە داری سنگ [ف] ۱) سینه؛ ۲) میخ کلفت چوبی.
سینگان: ناوی گوندێکە لە موکریان [ف] نام دهی است.
سینگ و پەڵو: سینەو پەڵوك [ف] سینه و آستین.
سینگە: لای پشتەوە [ف] طرف جلو.
سینگەباز: سنگەباز [ف] توپی پرش.
سینگە و باز: سنگەباز [ف] توپی پرش.
سینۆر: سنۆر، کەوتەمن، حەدود [ف] مرز.
سینە: سینگە، لەرگ، جەروزۆر، تا بەرگەلدان [ف] سینه.
سینەباز: ۱) سنگەباز؛ ۲) سنگ و بەرگە کارلە [ف] ۱) توپی پرش؛ ۲) سینه‌باز، سینه بر.
سینەبەرە: بەرەی زینی کەسب [ف] سینه بند همراه زین.
سینەبەن: ۱) سینەبەرە، بەرە؛ ۲) زەنەیەکە لە گەردەنەوە دێتە سەر سنگ [ف] ۱) سینه بند زین؛ ۲) گردنبند تا روی سینه.
سینەبەند: ۱) سینەبەن؛ ۲) جاروکەی سینەپۆش [ف] ۱) نگا: سینەبەن؛ ۲) پیش بند تا روی سینه.
سینەپاڵو: ژن و پیاو لە سەربەرە [ف] سینه پهلو.
سینەپۆش: ۱) جاروکەی سنگ پۆش؛ ۲) بەرەکەی شاڵ [ف] ۱) پیش بند کارگر؛ ۲) سینه‌بند بچه.
سینەژین: ئاشی بەند [ف] رودی که بر سینه آب سینه‌ریز.
سینەك: جاڵیکە لە بەری قوماش [ف] خالی در وری بازی.
سینەکەمان: ئامرازیکی موسیقایە [ف] سینه‌کمان، ویلون.
سینەکێش: دەستەو هەوران ئامال هەڵبڕان [ف] سر بالایی، سینه‌کش.
سینەم: ۱) سیمین؛ ۲) ناوی ژنانە [ف] ۱) سیمین؛ ۲) نام زنانه.
سینەما: وێنەی بڕۆژ شاندان لەسەر پەردەی سپی [ف] سینما.
سینەمەگی: سیامەگی، سەنامەگی [ف] نگا: سیامەگی.
سینی: دەفەری باتی کانزا یۆ ئاوی خواردن لەسەر دانان، مە تەجوزەو، مەبوعەو [ف] سینی.
سینیك: دەوری قاپی بەل [ف] دوری بشقاب.
سیۆ: ۱) سیف، سیفە؛ ۲) زەنگە سۆرە [ف] ۱) سیب؛ ۲) زنگ سرخ.
سیا: سەوات، سەواد [ف] سواد.
سیوات: سەوات [ف] سواد.
سیواخ: سوواخ [ف] گل اندود.
سیواد: سەوات [ف] سواد.
سیواد بۆنەوە: بریتی لە تەمەوە بە گرتن و ڕۆڤاچی [ف] کنایه از برزو شدن.
سیواغ: سوواخ [ف] گل اندود.
سیواق: سوواخ [ف] گل اندود.
سیوالك: کورەدانێکی بارێکە سەرەکەی دەکوژن و موسوڵمان لە دەسپای وەردەدەن [ف] مسواك چوبی.
سیوالا: ڕەش کەسەن، ڕەشاڵە [ف] سیه‌چرده.
سیوچکەم: سۆچکەم [ف] جگر و دل و قلوه.
سیوخاکی: پەناگە، پەرەڵماسی [ف] سیب زمینی.
سیودی: بریتی لە دودلی، دڕدۆنگی [ف] کنایه از تردید دودلی.
سیورسات: سۆروسات [ف] سورسات.
سیوسیوە: ۱) تیف تیفە؛ ۲) سیفال [ف] ۱) دوباره زدن مو؛ ۲) سیفال.
سیوك: ۱) پەناگە، پەرەڵماسی، کەرتۆڤل؛ ۲) سیوەبن، خەرزیلە [ف] ۱) سیب زمینی؛ ۲) سیب زمینی استانبولی.
سیۆنگ: ۱) زەنگەنگ؛ ۲) سیاوە [ف] ۱) بز موسیاه؛ ۲) گوشت بز.
سیۆنگی: سێ بەندە [ف] سجل تلاقی مهره، کمر و باسن.
سیوەبن: خەرزیلە، شەڵ گیایەکە لە پەناگە دەکاتەوە بە کاڵی دەیخۆن [ف] سیب زمینی ترشی.
سێ وەخنە: ۱) بەیانی و نیوەڕۆ و ئێوار؛ ۲) سێ جەماوەر [ف] ۱) سه وعده؛

سیوه‌دین: [illegible]

سیوه‌دین: [illegible]

سیوه‌ر: [illegible]

سیوه‌رمی: [illegible]

سیوه‌ل: [illegible]

سیوه‌سوره: [illegible]

سیوه‌لاسوره: [illegible]

سیوه‌نگ: [illegible]

سیوه‌نگی: [illegible]

سیو غلرمی: [illegible]

سیوی: [illegible]

سیوه‌گر: [illegible]

سیوه‌ی: [illegible]

سیوه‌ی بن شاخ: [illegible]

سیوه‌ی: [illegible]

سیوه‌ی: [illegible]

سیه: [illegible]

سیه: [illegible]

سیه‌ل: [illegible]

سیه‌گوی: [illegible]

سیه‌م: [illegible]

سیه‌م: [illegible]

سیه‌مین: [illegible]

سیه‌مین: [illegible]

سی‌نگه: [illegible]

سی‌یک: [illegible]

سی‌یک‌بهار: [illegible]

ش

ش: ۱) پیشی پرسیان (شده کاری)؛ ۲) هیچ، چ؛ (شما کام)؛ ۳) پیشی پیرا واژه: تصلف (کوچانت سیش هانم)؛ ۴) پیشی فرمان به بینه‌نگیزن: (ش بازراین دهلی جی)؛ ۵) تازه‌ل، مازو نزن (اشقلان) ۱) حرف پرسش؛ ۲) هیچ؛ ۳) حرف عطف؛ ۴) فرمان به سکوت؛ ۵) کنایه از گله، رمه، بز و میش.

شا: ۱) زل، زلر؛ ۲) تمسوزلر؛ ۳) باشا، پادشا؛ ۴) شیاور، (شاسوار)؛ ۵) دانشگی، شه‌شر، تیج؛ ۶) دلخوش، شاد؛ ۷) خوری به؛ (شا به حالت)؛ ۸) بزوانسه، توانساکه: (شا جه‌ند جوانسه)؛ ۹) داکی نیشه‌نگوزیان (شاهه‌نگ) ۱) بزرگتر؛ ۲) مشیرتر؛ ۳) شاد؛ ۴) برازنده‌تر؛ ۵) شاه‌شطرنج؛ ۶) شاد؛ ۷) خوشا؛ ۸) نگاه‌کن؛ ۹) ملکه زنبور عسل.

شاباجی: خوشکی میرد خواهر شوهر.

شابادی: دهقری گهوره‌ی دارین بادیهٔ بزرگ.

شابادیه: شابادی بادیهٔ بزرگ.

شابان: ۱) بازی سبی؛ ۲) داوه بز پاوان ۱) باز سفید؛ ۲) نام مردانه.

شاباش: ۱) دلخوش بی، هه‌ر بزی؛ ۲) به‌خشش به به‌زمگیزی زه‌ماوه‌ند ۱) شاد باش؛ ۲) انعام خنیاگر.

شابال: ۱) پیزه گهوره، کانی باکی مال؛ ۲) ته‌ندازه‌ی که سه‌ری به‌جموه تا تمسوز ۱) شهپر پرنده؛ ۲) اندازه از سر پنجه تا گرمن.

شابان: هه‌شته‌مین مانگی ساکی تهجیق، مانگی پیش ره‌مه‌زان ماه شعبان.

شابانه: گیایه‌که شابانانه علفی است.

شابسته: بستی توان ته‌وره‌و بزی تامیار میهٔ رابط عطف و برهٔ آسیا.

شابو: ۱) کوشه‌بو، کوشه‌به‌بو، کوشه‌ی گهوره؛ ۲) دلی خوش بو ۱) جعد، بوف؛ ۲) شاد شد.

شابوق: لقی گهوره‌ی دار بزرگترین شاخهٔ درخت.

شابون: دلخوش بون، کیف ساز بون شاد شدن.

شابه: دلخوش به، هه‌ر بزی شاد باش، زنده‌باشی.

شابه‌زو: کهساته، جوزین بزوی خزی بانکه‌لهی تیکول ره‌ش ئاماک جوره شاد بلوط.

شابه‌ز: گهوره بازرگانی شان سه‌روکی بازرگانان سر بازرگان.

شابه‌لده‌ر: ۱) چه‌رده‌ستی باکوز له ولاتی بیگانه، قوتسوز؛ ۲) بزنی له بی‌سه‌رو‌بر رمان درز ۱) گشول؛ ۲) کنایه از زنان حرام بی‌خیر.

شابه‌لهن: شابه‌شه‌ر نگا: شابه‌شه‌ر.

شاپه: ۱) زنو، کلیله، زلی، کهوی؛ ۲) زنانه، (له)؛ ۳) شه‌ق لیه‌دان به پشته‌ین ۱) بهمن؛ ۲) سیلی؛ ۳) لیبا، ارزنگی.

شاپالوخ: به‌فرمالی پان، وه‌روزه پاروی بهن برف روبی، دامون.

شاپالوغ: نگا: شاپالوخ.

شاپان: داریه‌ستی له‌ستور و حولی چمای صاف و کلفت.

شاپانکاری: ۱) به شه‌ق لیدان؛ ۲) به زلله لیدان ۱) تیاکاری؛ ۲) سیلی زدن زیاد.

شاپرژا: پریشان و سه‌رانی شیو یاگه پریشان حال.

شاپرژه: شاپرژا پریشان حال.

شاپلیته: پیروی له‌دار پهستراوی چهور کراوی تاگرتن به‌ورداو مشعل.

شاپوراخ: جوزین پیوله‌ی زلی حالی خال توتی پروانهٔ درخت.

شاپه: ۱) زلی، کهی، به‌هی، شاپ؛ ۲) تاوه‌ره به‌یه، کلفری مدن که له جیا کلار دوبیشه‌وه؛ ۳) خوزیان، کلوشی چهمی به کاوراو ۱) بهمن؛ ۲) سنگ غلتان از کوه؛ ۳) تودهٔ سایه‌های غلط.

شاپه‌ن: شاپالی مال شهپر.

شاپه‌ری: ۱) پیری هه‌ر جوان؛ ۲) تاوه بز زنان ۱) زنانترین برف؛ ۲) نام زنانه.

شاپه‌ریک: پیوله پر دانه.

شاپه‌ستر: ۱) گولیکه ره‌نگاوره‌نگ؛ ۲) ناوی (زنانه) ۱) گل شاه‌پسند؛ ۲) نام زنانه.

شاپه‌سه‌ن: شاپه‌ستر نگا: شاپه‌ستر.

شایەسەند: شایەسند [ف] نگا: شایەسند.
شایەیتۆز: پەیدی هاوڕەنگی بەنەکراو [ف] بەشە هەرەنگ لیلی.
شات: ۱) لکەداری نازەی بەلاد سالاڕ جرز؛ ۲) خۆڕەڵکیشان (شات و شوت)؛ ۳) تیلەنج؛ ۴) زەرد، هەرا [ف] ۱) حوانەڵ بکشانە؛ ۲) لاف؛ ۳) ملح؛ ۴) جیع.
شاتان: ئامرازێکی موسیقایە [ف] ئاو بزرگ نواختنی.
شاتاڵ: ۱) خرت و پرتی ناو مال؛ ۲) جلکی ئراو؛ ۳) بەلاو [ف] ۱) خرت و پرت (تایبەت)؛ ۲) لباس کۆنە بڕاو بندە؛ ۳) جنەت.
شاتان: ۱) زەعف، ڕوو، شات؛ ۲) زگڕەوانی؛ ۳) سیبەران بەسیبەر [ف] ۱) جیع؛ ۲) (سیبەل)؛ ۳) سیبەران.
شاتاشدن: ۱) زەعاشتن، ڕوانتن؛ ۲) زەبانی گوی شل [ف] ۱) جیع کشدن؛ ۲) سیبەالی زەعن.
شاتاول: ۱) بەلامان؛ ۲) بن زاخوڕین؛ ۳) زەبەلاح ئۆزگرتن [ف] ۱) جملە؛ ۲) نهیب؛ ۳) منطق، حرف نوران.
شاتل: ۱) ساتەوەی ئاو، جیئ؛ ۲) ئاو بە بەشەوەوەدەری ئاخواوی [ف] ۱) پیاوە بادیا؛ ۲) ساطر ئاڵوالی.
شاتلزنج: گیایەکە [ف] گیاهی است.
شاتلك: ڕەنگی مل، دەداری بەستو [ف] رگ گردن.
شاتل: گیایەکە بۆ مەریان دەشتی [ف] گیاه روستا.
شاتلقۆرە: لەسەر بەشت گلاو بۆنەوە [ف] بە پهلو غلتیدن از بالا.
شاتمان: ۱) نازی گوندیکە؛ ۲) نازی جۆرە لەمەکیکە کاری ڕەستای گوندی. شاتمانە [ف] ۱) نام دهی؛ ۲) نوعی تفنگ ساخت دە منانمازە.
شاتۆ: نۆسۆرە، نۆی سۆن. گاتۆ [ف] شاهتوت.
شات و شوت: ۱) زۆر گوتنی بێ بەهرە؛ ۲) بڵاو کردنەوەی دروی زل [ف] ۱) جاهزنی بیهوده؛ ۲) تبلیغات دروغین.
شاتون: داری پەلك [ف] درخت غرب.
شاتە: ۱) بەدرۆ بەخۆڕاهەڵدان؛ ۲) نانی بەنکی بەتۆز [ف] ۱) لاف و گزاف؛ ۲) نان تراش.
شاتەرە: گیایەکە [ف] گیاه شاهتره.
شاتەشات: زەنگ [ف] سرو صدا و جنجال.
شاتەلی: زەوی ئوزمان هەنجیری پاکەو کراوی تەماتە. ئاهەمبی [ف] ترشیاد.
شاتین: داری گەورەی سەرخاوو. ئاریە [ف] بالان.
شاتیمان: ڕستەی باوەڕی بە خوا و پێغەمبەر [ف] کلمهٔ شهادتین.
شاتیمان هاوردن: گوتنی شاتیمان [ف] گفتن کلمهٔ شهادتین.
شاتیمان هێنان: گوتنی شاتیمان [ف] گفتن کلمهٔ شهادتین.
شاجوان: نارەلاوی خوشیك [ف] برنای زیبا.
شاجۆ: ساجۆ [ف] ساجو.
شاچاخ: گوڵێکەو لەوزانەی سەر بوکوڵانی و ڕازاوەوە [ف] از زیور آلاتی که به سر می‌زنند.
شاخ: ۱) کۆ، جنا؛ ۲) جدای بەرین؛ ۳) زەفی زەفی سەری حەیوان؛ ۴) لکی دار؛ ۵) بازنۆك دالی زاوکەر؛ ۶) زەفەو زیرەی جۆرەیی؛ ۷) ڕیش، ڕۆشنە [ف] ۱) کوه؛ ۲) کوه سنگی؛ ۳) شاخ حیوان؛ ۴) شاخه؛ ۵) بازوت دار شکاوچی؛ ۶) فریاد خشمناکانه؛ ۷) خرابی.
شاخان: ۱) گوزەی زیرەی بەقەدەسی و بۆرەیی؛ ۲) کیوان [ف] ۱) جیع خشمناکانه؛ ۲) کوهها.
شاخانین: زەفەزیرەو هەرا کردن بە بۆرەیی [ف] بانگ و فریاد زدن با خشم.
شاخاین: شاخانین [ف] نگا: شاخانین.
شاخانە: بۆشاخە [ف] رئیس العرب.
شاخاو: ڕۆشاو [ف] خراشیده.
شاخاوی: بەڵەمەی کیوات [ف] منطقهٔ کوهستانی.
شاخبین: بازوت دالی زاوچی. شاخ [ف] حالی بازوت شکاوچی.
شاخبەلك: شاخین [ف] نگا: شاخین.
شاخدان: ۱) حەیوانی کە شاخی هەیە؛ ۲) بریتی لە دەوبیت؛ ۳) جۆری بەری دار مازو [ف] ۱) حیوان شاخدار؛ ۲) کنایه از فرمستی؛ ۳) نوعی امر مازوج.
شاخ دەرشان: بریتی لە تایبەت بەسایەر لە سالانەت بۆن [ف] کنایه از رسوایی و سرافکندگی.
شاخسپی: جۆرێ ترێ [ف] نوعی انگور.
شاخستان: شاخاوی [ف] منطقهٔ کوهستانی.
شاخ قەدان: بەرناوین، ئەراحەت. هەڵبەرناوین [ف] فرس نرخت.
شاخ کردن: ۱) ڕۆشانەن؛ ۲) بەموکانە کردنی ئەسپ [ف] ۱) خراشیدن؛ ۲) روی دوپا ایستادن اسب.
شاخوبەڵەك: نازو نۆز [ف] ناز و عمزه.
شاخ و داخ: جزوکو [ف] کوه و کمر.
شاخۆز: بەبۆکەی بەردین [ف] تپهٔ سنگی.
شاخە: ۱) گوزەو هەرا؛ ۲) ئەنگی ڕۆشانی کیو؛ ۳) لکی دار [ف] ۱) نعره و فریاد؛ ۲) صدای زیرین کوه؛ ۳) شاخه.
شاخەپیسکە: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
شاخەپیسکە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
شاخەشینکە: ئەنگەبەردی کەوەرەنگی زۆر باشە کە بە مەیست هەڵدەبوون [ف] پلیه سنگ نازك خاکستری رنگ که بر دست می‌تکند.
شاخەوان: ڕاوەوان [ف] کوهپیما.
شاخی: کیوی [ف] کوهی.
شاخی: ئاوایەکە لە کوردستانی بەرەمەنی ترکان کە لە پشتەوا مەرتشین بۆکە [ف] نام روستایی در کردستان ترکیه که در قدیم مقر حکومتی بوده.
شاد: دڵخۆش، بەکەیف، دەماغ چاق. شا [ف] شاد.
شادانە: گیایەکە [ف] شادانه.

شادیون: شایون [ق] شادشدن.

شادمان: دلخوش، شاد، شادمان [ق] شادمان.

شادمانی: ۱) دلخوشی؛ ۲) بەزم و داوەت زەماوەند [ق] ۱) شادمانی؛ ۲) جشن و سرور، خروس.

شادوشوگور: دلخوشی بە دۆست کەیشتەوە لە پاش دۆری [ق] شادی بە دوست رسیدن بعد از هجران.

شادومان: شادمان [ق] شادمان.

شادومانە: شایمان [ق] کلمهٔ شهادتین.

شادە: ۱) کەسی کە ئاگای لە ڕەوایەکە؛ ۲) شتی کە کەسی پێی ئاگادارە؛ ۳) شایمان؛ ۴) یەکی دوشاوەسر؛ ۵) داری سۆری کاو آهم؛ ۶) دلخۆشە [ق] ۱) گواه؛ ۲) گواهی؛ ۳) کلمهٔ شهادتین؛ ۴) انگشت سبابه؛ ۵) چوب مرز کاه و گندم در خرمن؛ ۶) شاد است.

شادەئیمان: شایمان [ق] کلمه شهادتین.

شادەدان: شەهیدان لە ڕێگای [ق] گواهی دادن.

شادەمار: ڕەگی هەر تەسوڕ لە تەنیشتی گیانداران [ق] شاهرگ.

شادەمەرگ: سەکە لەخۆشیان [ق] سکته کردن از شادی.

شادەمەرگ بوون: سەکە کردن لە بەر دلخۆشی زۆر [ق] سکته کردن از شادی.

شادەنوێژ: یەکی شادە [ق] انگشت شهادت، انگشت سبابه.

شادە و ئیمان: شایمان [ق] کلمه شهادتین.

شادە هێنان: شایمان هێنان [ق] شهادتین گفتن.

شادەیمان: شایمان [ق] کلمهٔ شهادتین.

شادی: ۱) دلخۆشی؛ ۲) شادومانی، داوەت و بەزم؛ ۳) بەیەکەوە بەختەوەر؛ ۴) داری زنانە [ق] ۱) شادی؛ ۲) جشن و سرور؛ ۳) عشر؛ ۴) نام زنانه.

شادیانە: ۱) زەماوەند، داوەت؛ ۲) مۆزیکی بۆ خەبەری خۆش [ق] ۱) بزم و جشن، خروس؛ ۲) موزیکی.

شادیک: وەرەزگەی دلخۆشکەرەوی خێزان (شادیکانان) [ق] بچهٔ مایه دلخوشی خانواده.

شار: ۱) ناوەندی گەورەی بەدۆکسازی بازرگانی؛ ۲) سەری مەیدانی یاری؛ ۳) مانگی مەرگەو زەردەواڵە؛ ۴) پاشگر بەواتای ڕێگای کوشین؛ ۵) داخی، گەرمی؛ ۶) سەر پۆشی زنانە؛ ۷) دەسرۆکەی دەوری کلاوی لاو [ق] ۱) شهر؛ ۲) آلبوی میدان بازی؛ ۳) لانهٔ مورچه و زنبور؛ ۴) پسوند به معنی فشار؛ ۵) داغی؛ ۶) سر پوش زنانه؛ ۷) دستمال دور کلاه نمدین.

شارا: ۱) ماسولکەی گەلیە لەسەر خەرمان؛ ۲) کەمێ لە خۆیان کە لە دەرەوەیە؛ ۳) کاتی لێوان دیوارەی چاڵ و دەمخل؛ ۴) گیشەی دەخلی مرواد [ق] ۱) تودهٔ گندم مستطیل شکل در خرمن؛ ۲) ساقه‌های غلهٔ برهم ریخته؛ ۳) کاد تیغه میان غلهٔ پیغالک در جاله؛ ۴) تودهٔ درو شده.

شاران: ۱) گەزاندنی لە گۆزو بادام؛ ۲) جەند بازرگان [ق] ۱) گردنیدن از بادام و گردو؛ ۲) شهرها.

شارانگەڕ: گەڕیدە بە بازاڕدا [ق] جهانگرد.

شارانگەشت: شارانگەڕ [ق] جهانگرد.

شاراوە: بەنهێنی ئامادە کراو [ق] پنهان شده.

شاربەدەر: لە ناوبردن دەرکراو [ق] بی بلد، تبعید شده.

شاردان: دارزە [ق] شهردار.

شاردراوە: شاراوە [ق] یەکە شاراوە.

شاردن: بە نهێنی ئامادە کردن [ق] پنهان، پنهان کردن.

شاردنەوە: شاردن [ق] پنهان کردن.

شاراوە: شاردراوە [ق] پنهان کرده شده.

شارسان: شار [ق] شهر، شهرستان.

شارسانی: خەڵکی شار، بازرگی [ق] شهروند، شهرنشین.

شارستان: شارسان [ق] شهر، شهرستان.

شارستانی: شارسانی [ق] شهروند، شهرنشین.

شارستانیەتی: ژیانی شارستان، ژیاری [ق] زندگی شهری، تمدن.

شارستانیەتی: شارستانی [ق] زندگی شهری، تمدن.

شارستێن: ۱) شارستان؛ ۲) ناوی گوندێکە لە موکریان؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ق] ۱) شهرستان؛ ۲) نام دهی در کردستان؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شارستێنە: ۱) شارستان؛ ۲) ناوی گوندێکە لە کوردستان [ق] ۱) شهرستان؛ ۲) نام دهی است.

شارستێنە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شارگێ: وشەیەکە لە یاری چاوشارکێدا [ق] اصطلاحی در فارم موشک بازی.

شارگە: جەنارگە، ڕەوەند، سیە [ق] کمین، شکارچی.

شاروا: ۱) پانتۆڵەوەک؛ ۲) گیشەی گەنم؛ ۳) خۆیان، کۆ کردنەوەی گەنمی درواو لەسەر جێی خەرمان [ق] ۱) پیراهن؛ ۲) دستهای گندم درو شده؛ ۳) جمع آوری گندم درو شده در خرمن.

شاروال: ۱) ئاوال کراسی بەگێچی زنانە؛ ۲) پانتۆڵی پیاوانە [ق] ۱) نوعی تنبان زنانه؛ ۲) شلوار مردان.

شاروخ: چەشنە، ئەوزی، ئەرۆژ [ق] خدار جنس.

شاروڵە: مەلیکی زەردی ئامال سەوز [ق] پرندهای است.

شاروڵە: ساڵوڵ، گاوانی، سەر و زەمنۆڵە [ق] پرندهٔ سان.

شاروڤ: شاروخ [ق] خدار جنس.

شاروکە: شاری بچوک، قەسەبچە [ق] شهرک.

شاروکە: شاروکە [ق] شهرک.

شاروەزی: بازرگی، زیان لەشار [ق] شهرنشینی.

شاروێران: دەڤەرێکە لەموکریان [ق] ناحیه‌ای در کردستان.

شارە: شارا [ق] نگا: شارا.

شارەدێ: گوندی زۆر قەوما [ق] ده بسیار بزرگ.

شارەزا: ۱) بەشەر، پەرێگەزان؛ ۲) زانا لە کار و بار [ق] ۱) بلد؛ ۲) دانا و آگاه به کار.

شارەزایی: ۱) بەشەری، ڕێنامی؛ ۲) پسپۆڕی [ق] ۱) راهنمایی؛ ۲)

خبر گی و تخصص.

شاره‌وزور: منطقه‌ای یکی بازه جزیره له کوردستان [ف] منطقه‌ای وسیع در کردستان.

شاره‌گ: شاهلار [ف] شاهرگ.

شاره گرد: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن [ف] روستایی در کردستان که بعضی آن را ویران کردند.

شاره‌مرۆچە: کوتی مرواران [ف] لانهٔ مورچگان.

شاره‌میرۆ: شارە مرۆچە [ف] لانهٔ مورچگان.

شاره‌وان: داروغە [ف] پلیس شهری.

شاره‌وانی: بنکەی داروغەی شار [ف] شهربانی.

شارەو: شاهلار [ف] شاهرگ.

شارەهەن: تاوەرۆی گەورەی تاوی پیس [ف] مجرای بزرگ فاضلاب.

شاری: ئاژاری، شارستانی، شارستانی [ف] شهر وحد شهرنشین، شهری.

شاری: جاجەرۆی، ریکەی باری و سەرەکی [ف] شاهراه.

شاریا: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کراو [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شاریاگەوە: شاراوە [ف] پنهان شده.

شاریان: ۱) شاریاگەوە؛ ۲) گەرم داهاتن [ف] ۱) پنهان؛ ۲) زیاد شدن حرارت.

شاریانی: گەرم داهاتو [ف] گرم شده.

شاژن: ئەخۆشی یەدەوگ زامارۆن [ف] بیماری لثه.

شاژیشە: ریگی هەر، ئەستوری دار [ف] شاهرگ درخت.

شاریگە: شاری [ف] شاهراه.

شاز: ۱) جۆرێ جنکی زرار؛ ۲) هەڵکەوتە، بەهۆنەر [ف] ۱) نوعی نی باریک؛ ۲) لایق، لایقه.

شازاد: ۱) بەچکەشا؛ ۲) پرنس لە لاوی تاشار ساشی دلاوا [ف] ۱) شاهزاده؛ ۲) کنایه از جوان نیکوکار و دست و دلباز.

شازبەند: جۆرێ لە، بۆزەلە [ف] نوعی ساز بادی.

شازدە: ۱) زمارەی نوای یازدە؛ ۲) شازدە [ف] ۱) عدد شانزده؛ ۲) شاهزاده.

شازدەمین: شانزدەهەم [ف] شانزدهم.

شازدەهەم: زمارەی نوای یازدەهەم [ف] شانزدهم.

شازدەهەمین: شازدەهەم [ف] شانزدهم.

شازوقان: جیایەکە لە موکریانی کوردستان [ف] کوهی در کردستان.

شازی: جۆرێ مەیمون [ف] نوعی بوزینه.

شاژن: ۱) ژنی شا؛ ۲) پاڵتانی بچکە؛ ۳) سەرەژن [ف] ۱) شهبانو؛ ۲) پادشاه مادینه، ملکه؛ ۳) زن کدبانوی کدخدامنش.

شاسوار: ۱) سواری جاڵاک سواری بێ‌ڕیشە؛ ۲) ئاوی پەنوانە [ف] ۱) شهسوار؛ ۲) نام سرداب.

شاسە: ۱) جەنگی باڕانی بەهار شەسە باران؛ ۲) زەهانی [ف] ۱) موسم بارانهای بهاری؛ ۲) شایسته.

شاسەلیم: بی‌بی جان خانم [ف] خیمه شب بازی.

شاسەیوان: ۱) عەباری گەورە، خۆدنی زل؛ ۲) هۆزێکی کۆچەرە لە ئێران [ف] ۱) خیمهٔ بزرگ؛ ۲) ایلی کوچنده در ایران. شاهسون.

شاش: ۱) پێچی سەر مێزەر؛ ۲) تەسبی (زیو گەلە)؛ ۳) قومباشی تەل تەسبی، تەسقف؛ ۴) تیر سلاوی؛ ۵) سەهوکەر؛ ۶) مێز، گەنز؛ ۷) نکەڕو ئاڵۆز (ئا)؛ ۸) خەل، خوکی [ف] ۱) عمامه؛ ۲) شیشک آب و نطفه؛ ۳) پارچه متخلخل؛ ۴) پرستاری فکر؛ ۵) اشتباه، کشته؛ ۶) شاش؛ ۷) پرستان و سرورگو؛ ۸) لوچ.

شاشان: ئاوا بۆ زان [ف] نام زنانه.

شاشەبن: مرگران [ف] شاش بند.

شاشخانین: مەلاو شەخی خەڵک خەڵەتین [ف] روحانی عوام فریب.

شاشلە: ۱) مێزەر، پێچی سەر؛ ۲) ئاوی گەمەیەکە [ف] ۱) عمامه، دستار؛ ۲) نوعی بازی کودکانه.

شاش گەور: ۱) مێزەرسی؛ ۲) پرنسی لە مەرەبانی سەرەبی دورزی [ف] ۱) عمامه سفید؛ ۲) کنایه از پیر و منصب بزرگ.

شاشوبێش: ۱) خوارو خێچ؛ ۲) قسەو کاری کە بەهۆ سەری لێ دەر ناکا [ف] ۱) کج و کوله؛ ۲) بیهوده و نامعلوم.

شاشوبەن: جنکی زەر بەواری ریکەو بکەو [ف] اساس شیاد و مرتب.

شاش و وێش: شاشوبێش [ف] نگا: شاشوبیش.

شاشە: ۱) شاشە؛ ۲) دەوی جەت براو بۆ تۆن جاڵەن، بەسەبە [ف] ۱) موسم بارانهای بهاری؛ ۲) زمین شیار شده برای کشت توتون.

شاشەگ: ۱) مەلیکە بۆری بشوک بشوک لە کۆنەر گەچکەترە گوشتی دەخورێ، کورکور، هەتی؛ ۲) ڕوبابە [ف] ۱) پرندهٔ سنگخوار؛ ۲) رباب، آلت موسیقی.

شاشیک: شاشک، مێزەر، پێچی سەر [ف] دستار.

شاشین: مێز کردن [ف] شاشیدن.

شاف: دەرمانی کە دەڵگی زاوەکەی [ف] شیاف.

شاف پێ‌هەڵگرتن: پرنسی لە خەڵکان [ف] کنایه از فریب دادن.

شافر: ۱) بیابانی جۆرە هۆڵ؛ ۲) دەشتی بارو بەرەبی بێ‌دارو بار [ف] ۱) بیابان؛ ۲) جلگهٔ وسیع بی‌درخت.

شافعی: سوننی بەمزەوی شافعی، شافعی [ف] شافعی، مذهب.

شاف‌هەڵگرتن: خۆ دەرمان کردن بە شاف [ف] شیاف برداشتن.

شاق: ۱) دەنگی کەرەشاق؛ ۲) مەلیکی لنگ درێژی باڵ شینە هەر لە دەم‌تاو دەزی، شاوە، شاقۆ [ف] ۱) صدای خرگوش؛ ۲) بوتیمار.

شاقا: مەنگاو، گای یا بلاوانان لە زەوی [ف] گام.

شاقاشین: مەلی شاف [ف] پرندەای آزی، بوتیمار.

شاقەشین: شاقاشین [ف] پرندەای آزی، بوتیمار.

شاقێز: ۱) دەبەنگ، گیژو حوڵ؛ ۲) گیایەکە [ف] ۱) ابله، گوین؛ ۲) گیاهی است.

شاقین: باقاندنی کەرەشاق [ف] صدای خرگوش.

شاق: ۱) ماسیگرە، مەلیکی سپیە بەکۆمەڵ ڕاوەماسی دەکەن؛ ۲) قژی مریشک؛ ۳) لیدان بە پشتی پێ، شاپ؛ ۴) هەنگسار؛ ۵) زلە؛ ۶) کۆچانی بازی کوردی [ف] ۱) مرغ ماهیخوار؛ ۲) جیغ مرغ؛ ۳) لیوا؛ ۴)

گاه (۵) سنی؛ ۶) جوگان گوی بازی.

شالگاو: مهتکوری (ر) گاو مراغ.

شالگاو: شاقاوی گاه مراغ.

شالگوزال: بوی، بوی (ر) تو زیاد.

شالق: دامنه کوی لاهیجان (ر) جای دامن.

شالوبازی: کسی گو بازی (ر) جوگان بازی.

شالوت: درازی تکی زل (ر) هر بر ساحه‌های سبز.

شالول: ۱) مدهوش، مست؛ ۲) ایله کبریشلا (ر) ۱) شالول؛ ۲) ایلهٔ خرگوش.

شالول: ۱) شاقو باش؛ ۲) تلمز ایکی بدایانه؛ ۳) ایله کبریشلا (ر) ۱) جوگان بازی؛ ۲) شالول؛ ۳) ایلهٔ خرگوش.

شالولاب: قولاپی درشی ماسی گرن (ر) قلاب بزرگ ماهیگیری.

شالولاپی: شاقو باش (ر) جوگان بازی.

شالولیاقا: مه‌لیکی رمشی بجوگه، هه‌جیر خوره (ر) زیره‌ها بسته.

شالهشین: شاقاشین (ر) ارمنای ترزی، بوسمار.

شالهل: شاقل (ر) سالار دامن تنا.

شالهل: بارست، کستوراپی و ترزایی (ر) حجم، اندازه، عطر.

شالهلدار: رولامی کستور (ر) انوست.

شالک: ۱) مرغابی تیری له ترچه‌ها؛ ۲) فرد، کوی، پارچه‌ی برا له صوف، قاش؛ ۳) بهرانی دوسالنه، تخته بهران (ر) ۱) صدای شالک در وقت جنگیری؛ ۲) قاچ؛ ۳) فوج دوساله.

شالکار: کاری زور باش (ر) شاهکار.

شالکاشی: دهفری گه‌وره‌ی گلینی رهنگ کراو (ر) سهکانه.

شالکاله: وردهوی بزوی لاجانگی لاو که بوایی دهوری گه‌ههوز (ر) موهای زره رخسار نوجوانان.

شالکو: رهنگه، وی بوهی، واهاره (ر) گو بار شاند.

شالکول: پیلاوی بن جهرمی سهرموز (ر) نوعی پای افزار موسین.

شالکول: شاپاش، پیلاوی لوسرم بن گرن (ر) جو شستی همواز.

شالکون: گوجان (ر) نصفای سرخمیده.

شالکه: ۱) پالکه‌ی‌ری جوجکه‌ی تازه فیزه قرین؛ ۲) بازاهوه (ر) ۱) بر بر زدن جوجهٔ برنده؛ ۲) لاله.

شالکه‌شالک: بازاهوه‌ی زور (ر) لاله و اللماس زیاد.

شالکمال: گوشکه له کوردستان به‌صی جوانی کرد (ر) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شالگا: شاپر، ینه‌یه‌که له صدای زوراش و سلاو (ر) شاپرک، حرفی بجای سلام.

شالگر: جزیره‌سنی وسنا (ر) شالگرد.

شالگرانه: به‌هشتنی شالگرد (ر) انعام شالگرد.

شالگره: داریکی شهریه‌تالفه‌یه صولا ماکی رابه‌لی بن ده‌بوری (ر) جوین جنگالی که بافته تارهای بافت را بهای شمارد.

شالگولنج: داریکه وبال رسمهی ده‌خرینه دور دولا شهوه (ر) جوین قیف باشد در دهانهٔ ناو آسیاب.

شالگول: ۱) گولی زل وینه ماقوره؛ ۲) گولی سه‌ری ده‌طل (ر) ۱) قمش بزرگ فالی؛ ۲) خوشهٔ بر بر غله.

شالگول‌بهلط: بن خوشکه، بوخوشکه، گیایه‌که (ر) گیاهی است.

شالگه: شالگا (ر) ایکا، شالگا.

شالگه‌وانی: پاشالگه‌انی، دنیای بی‌فاتوره‌ی له تاراوه (ر) آسوب و بلوا.

شالگه‌شکه: ۱) بوراهیه له خوشیان؛ ۲) بوکاوله، جمعوله (ر) ۱) حالت قش از شادی؛ ۲) بچه گذاشتن، بچه بطرف کسی گرفتن با اهانت.

شالگه‌شکه‌بون: بوراهیه له خوشیان (ر) قش کردن از شادی.

شالگه‌شکه لیشان: بوکاوله لیشان، جمعوله لیشان (ر) او کردن، بچه گذاشتن، بچه بطرف کسی گرفتن با اهانت.

شال: ۱) راشکه؛ ۲) جه‌ناتی کاوی را گوریزن بو سهر جه‌ریان (ر) ۱) شلوار از بافتهٔ محلی؛ ۲) گاری مخصوص (بتقال، دروجه، به سر خرس.

شال: ۱) شال؛ ۲) پارچه‌ی سه‌وزی تایبه‌تی پیچ و پیشینی سه‌ر؛ ۳) بوزو (ر) ۱) شلوار از بافتهٔ محلی؛ ۲) پارچهٔ سبز ویژهٔ سادات؛ ۳) پشم بافته.

شالاو: پلاو، ار (ر) هجوی جمله.

شالاک: عابد، سه‌رجلی ته‌نکی هش و قوز (ر) ابا.

شال گه‌ردون: پارچه‌ی ده‌وری مل دابوسین (ر) شال گردن.

شالو: کولیزه‌ی به شه‌دا هوه (ر) گرده نان با شلغم.

شالوت: کهسی لوتی زل بی (ر) دماغ گنده.

شالور: ریشوکه‌ی زهش، گاوانی سیا (ر) سار سیاه.

شالوز: زمانان سه‌رایی کهر (ر) مشکل.

شالول: شالور (ر) سار سیاه.

شالول: شالور (ر) سار سیاه.

شالیار: ۱) باشنای تاریک؛ ۲) تنوال و دوشتی تنا (ر) ۱) شهریار؛ ۲) همدم شاه.

شالیار: شالیار (ر) نگا: شالیار.

شالیل: شالور (ر) سار سیاه.

شالیه: پارچه‌ی جوارگوشه له خوری (ر) پارچهٔ مربع پشمی.

شام: ۱) ناری باشه‌خشی سوریا؛ ۲) ئاتی شیوان؛ ۳) ته‌نگی نوزی شیوان؛ ۴) شامو (ر) ۱) دمشق؛ ۲) وقت عذای شام؛ ۳) بعد از غروب؛ ۴) شاه هشتم.

شامات: ۱) ده‌شتی شوره‌کات؛ ۲) مه‌لبه‌نیکه له کوردستان؛ ۳) وه‌ی دوانی شه‌ترنج (ر) ۱) جنگهٔ شوره‌زار؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۳) شه‌مات شطرنج.

شاماک: هه‌زیا، زوها (ر) ازدها.

شاماکی: مه‌سلیه‌ی (ر) پستان بد.

شامیوز: نار، جوامیز (ر) جو امرد شجاع.

شامیوی: گیمانی خیز که تاگاداری له‌ران و میگل ده‌کا (ر) سگ گله.

شام خواردن: شیوخواردن [ق] شام خوردن.
شام دەرزی: جۆرێک سەنجەری بەدارەکە [ق] نوعی سنجاق مشهور.
شام کردن: شام خواردن [ق] شام خوردن.
شامویی: خۆرئاوا، ئاوا [ق] نوعی توتون.
شامی: ۱) شۆڕی، حەمەد، (ئەمەش، شلتی، هەڵی) ۲) گەنمەشامی، گوڵەبەڵەمیر، گوڵەگەنم ۳) فەلەفوڵە، بەلەشین ۴) باش وشەی مریشکە دێت: امریشکە شامی ۵) خەڵکی شام ۶) سوڕکەڵەی شامراو [ق] ۱) هەنووانە ۲) دڕێت، بلال ۳) بوغلیزن ۴) نوعی ماکیان ۵) اهل دمشق ۶) مخفف نام شامراو.
شامی کەباب: قیمەی لکەراوی بارچەکراوی لەناوبەدا سوڕەوەکراو [ق] کباب شامی.
شامیر: مرۆچەی درشت [ق] مرچهٔ درشت.
شامیرو: شامیر [ق] مرچهٔ درشت.
شان: ۱) خاڵی سەر گوناو نوکە، نیشان ۲) بەل، ئەوان سەری قوڵ و مل ۳) سکەوە کەوەبی ۴) دەرەجەو پلە ۵) جەنگەی گەراو هەنگوینی مێش، شانەو ۶) مەلەی گیر [ق] ۱) خاڵ برگوه ۲) کتف ۳) شانۆ و سکوو ۴) درجه، پایه ۵) شانۆنیوز ۶) سنج کوه.
شانا: ۱) زەوابەی کرد ۲) ئامرازی مۆڵهێنان، شانەو تەو [ق] ۱) فرستاد ۲) شانهٔ سر.
شانان: ئاوی زەنە [ق] سهنان نام زنانه.
شانانی: بارەی کارجاکی جۆ بان کەمی بر کردن، نیشەجار، هەمەر [ق] اشخال میلات.
شانای: زاوەشاندنی دار [ق] تکان دادن درخت.
شانبەشان: بەکۆڵ، بەچەکوو [ق] دوشادوش هم.
شانپۆش: شتی کە بەسەر شانەدا دەدری [ق] کتف پوش.
شانخەفان: دەفانەوە، جەساندنەوەی شان [ق] خود را هم کردن.
شانداچەکان: لاشان خوارەوە و بەسەر شان و ئاوالەوە [ق] شانه کج و یله نامرتب و بلر بودن.
شانداچەکاو: لاشان خوار [ق] شانه کج و خمیده.
شانداخستن: برێکی لە تەسلیم بوون [ق] کنایه از تسلیم شدن.
شانداوان: لەسەر تەنیشت خۆدێژ کردن [ق] به پهلو دراز کشیدن.
شانداوان: شەنان دان، شتی بەرجاوی کەسێ دان، ئاشان [ق] نشان دادن، نمایش دادن.
شانداهێشتن: شان داخستن [ق] کنایه از تسلیم شدن.
شانشین: ۱) ئاوەدان، زەوابەکردن ۲) جاشینی توخ ۳) چەندم باوە بڕۆین، (شەمال **پیشانی** بەهەی کەنانت) ۴) زەوابەین (گوڵیان پێت ئاشتی بەلام من شاندم) [ق] ۱) فرستادن ۲) پهن پاشیدن ۳) جنبیدن توسط باد ۴) روانیدن.
شانەلیلە: زەرەبەواڵە، زەرگەنە [ق] زنبور زرد کوچک.
شانەی: ۱) زەوابەکراو ۲) جاندراو ۳) ئاژەنراو [ق] ۱) فرستاده ۲) پاشیده ۳) جنبیده.
شانزە: دوای پانزە [ق] شانزده.
شانزەدەمین: شانزدەهی [ق] شانزدهم.
شانزەدەهی: دوای پانزدەهەم [ق] شانزدهم.
شانزەهەمین: دوای پانزدەهەمین [ق] شانزدهمین.
شانزە: ژمارە شانزە [ق] عدد شانزده.
شانس: بەخت، ئیقبال، ئاڵە، تالع [ق] شانس.
شانشین: ۱) پەرسیلانی تریاک پەنجەمەرە لە ئاو تۆدەدا بۆ داشتنی بەهیوەزان ۲) باندەتی معاملە کەن [ق] ۱) شاندشین ۲) بانجت.
شانگ: شان، ئیوان بەشکۆمل [ق] کتف.
شانۆ: ۱) سەکۆی کۆمەڵایەتی، شوێنی هونەر نواندنی وازی کەران ۲) نواندنی جۆرێک [ق] ۱) صحنهٔ نمایش ۲) بازی کردن در صحنه.
شانۆشەپلاک: دیمەنی لای سەروی لەش [ق] اعضای طرف بالایی قد و قامت.
شانۆگەری: کایە کردنی شانۆ [ق] نمایش دادن تئاتر.
شانسە: ۱) دەنسەدارێ کە بەسەروبەسی بی دادەهێنن ۲) جەنسە شەنەتاسی سەرتیزی دەدار کوتراو بۆ خوردن و مۆ لیاک هەڵوەشاندن ۳) جەوکیش ۴) داڕۆنە ۵) شانی هەنگوین ۶) سەرتاری گوند ۷) ئامرازێکی دەزگای جوڵاو، دەفەی جوڵانی [ق] ۱) شانهٔ سر ۲) شانهٔ فلزی پشم و موصناف کن ۳) شن کشی ۴) داروبه ۵) شانهٔ عسل ۶) مهاجر ارباب در امور جرمن ۷) ابزاری در کارگاه بافندگی.
شانەگە: بەڵگە، بیسانە، دەلیل [ق] دلیل، مدرک.
شانەگان: بۆگ، جوانکەر [ق] منطقهٔ غروبی.
شانەکەر: ئەوی خوری و کوڵکە بەشانە دەکا [ق] شانه زن پشم و مو.
شانەگورگ: گیایەکە لە پەنجەی گورگ نەکا [ق] گیاهی است شبیه پنجه گرگ.
شانەگەر: وەسڵانی شانە درووست کردن [ق] شانه ساز.
شانەوشان: ۱) دەزوانی مەی کتی، باڵەوباڵی کتی، (شانەوشان ڕکەم) ۲) شان ڕاڕاشتن لەوی بەشا (شانەوشان مەڕۆ بچۆوە) ۳) هەڵگەڕانەوە لە هەنیشت بۆ سەر هەنیشتی تر، (شانەوشانت کەم بەسە ملانت کەم) [ق] ۱) طوز نیمهٔ کوه ۲) شانه حرکت دادن در راه رفتن ۳) غلتیدن بر پهلو.
شانی: ۱) شانەی سەر ۲) نیشان، بەڵگە [ق] ۱) شانهٔ سر ۲) دلیل، مدرک.
شانی دان: نیشان دان، خستەبەرچاو [ق] نشان دادن.
شانیک: بەڵگە، شانی [ق] دلیل، مدرک.
شانی کەباب: شانی کەباب [ق] شانی کباب.
شانین: ۱) ئۆڕدان ۲) ڕاژاندن [ق] ۱) پرت کردن ۲) جنبانیدن.
شاو: شەوەڵە، دۆڵی بۆجەلە [ق] درهٔ کوچک.
شاواز: شاباز [ق] نگاه، شاباز.
شاواش: شاباش [ق] نگاه، شاباش.
شاوان: زەوینی بەردەڵان [ق] سنگلاخ.
شاوانە: شاباشە [ق] گیاه شاباشک.
شاوانی: دڵخۆشی، شادومانی [ق] شادمانی.

شاوانی: بازی گوسفند که لاکی شو [گ] نام دهی است.
شاور: ۱) میوه، فشنگ بجنس، قیقه کیسان ۲) هنرپیشه زنگی موسیقی که
بی پدا نه کس وک بلوره زیرفن. [گ] ۱) سوت زن ۲) سیاز بازی.
شاول: شاولی بدا [گ] شاقول.
شاوت: جوزی ماسی، سوری ماسی [گ] نوعی ماهی.
شاوه: شاف، شاهدین [گ] نگا: شاف.
شاوه: بازی بست، تاوی که له رهمت بوشا دیزی [گ] آب بست
می.
شاوشیه: شاف، شاهدین [گ] نگا: شاف.
شاوله: بازی گوسفند که له کوردستانی موکریان [گ] نام دهی است.
شاوی: دو، کاسی که کاری دری. کرده [گ] شاوی.
شاویز: شاقر [گ] کوبر.
شاه: پالشاه [گ] شاه.
شاهانه: ۱) پول پالشاهان ۲) شت پان کاری هدره باش [گ] ۱) شاهانه
۲) برشور شاهان.
شاهگیله: مرزیه‌ی درشت، مرزیه‌ی مهمانه [گ] مرزیهٔ درشت.
شاهق: ۱) شاف، شاوه ۲) بازی جیاجه که له کوردستان ۳) بازی پیاوانه
[گ] ۱) نگا: شاف ۲) نام کوهی در کردستان ۳) نام مردانه.
شاهمنشا: پالشاهی پالشاهان [گ] شاهنشاه.
شاهمنگ: دایکی مشه نگو بیان [گ] ملکه زنبور عسل.
شاهی: ۱) پالشاهی ۲) زمیاوهند ۳) بازی هدره کاسی سکلی ئوران
[گ] ۱) پادشاهی ۲) جشن و سرور عروسی ۳) کوچکترین واحد
پول ایران.
شاهیله: بریقه‌دان، پنزوسکه [گ] درخشان.
شاهین: ۱) بازی درزی تهرازو که ناسم‌رازوی لی قایم کراوه ۲)
زوانه‌ی تهرازو ۳) مه‌لکی زاوکه‌ر [گ] ۱) شاهین ترازو ۲) زبانهٔ
ترازو ۳) شاهین پرندهٔ شکاری معروف.
شاهینه: ۱) خوشی و شادی ۲) زی‌ئاو شاری [گ] ۱) شادمانی ۲)
ملکه شاهانو.
شاهینه‌ت: شایی، بازیو هدرای زمیاوهند [گ] جشن عروسی.
شایان: شالیار [گ] شهر شاه.
شایان: ۱) لایق، هزار ۲) جیه شا [گ] ۱) شایان، سزاوار ۲) شاهان.
شایانه: ۱) شایانه ۲) شاهانه [گ] ۱) نگا: شایانه ۲) نگا: شاهانه.
شایسته: ۱) لایق ۲) بازی زنانه [گ] ۱) شایسته ۲) نام زنانه.
شایسه: شایسته، لایق [گ] شایسته.
شایک: ساف، خولی، لوس، بی گری‌وگیچ [گ] صاف.
شایلوغان: جریو هدرای زمیاوهند به دهول و زورنا [گ] جشن عروسی
همراه دهل و سرنا.
شایله‌خان: شایلوغان [گ] نگا: شایلوغان.
شایله‌غان: شایلوغان [گ] نگا: شایلوغان.
شایه: شاداه [گ] گیاه شاهدانه.
شایه‌شه‌کن: خوزی ره‌قص و سما [گ] نوعی رقص گروهی.

شایهت: ۱) شاهد، بکادار له ریوا ۲) ریگه، ریه‌جی، دوزه [گ] ۱)
گواه ۲) ممکن است شاید.
شایه‌ئا: ریگه، ریه‌جی [گ] شاید.
شایه‌تی: ۱) شاهد، خه‌مه‌داری له ریوا ۲) پاشاجی [گ] ۱) گواهی
۲) پادشاهی.
شایه‌تی‌دان: شاهدان، خه‌مه‌دان له ریوا [گ] گواهی دادن.
شایهد: شایهت [گ] نگا: شایهت.
شایهدا: شایه‌ئا [گ] شاید.
شایه‌دی: شاهد، شایه‌تی [گ] گواهی.
شایه‌دی‌دان: شایه‌تی‌دان، شاهدان [گ] گواهی دادن.
شایهر: ۱) خوزین شاعری، هه‌مو شه‌وه‌ر ۲) شاعر ۳) کوراتی بیاوه
۱) شاعر، فردی نخوانده ۲) شاعر ۳) نوازنده‌خوان.
شایهن: ۱) شاهینی تهرازو ۲) شیاوی، هزایی [گ] ۱) شاهین ترازو ۲)
لیاقت.
شایی: شامی [گ] نگا: شامی.
شایی‌به‌خوزیوان: به حالی خو کیف سازیوان [گ] به وضع خود شاد بودن.
شایی‌بی‌بوان: به شنی دلخوشی بوان [گ] به‌چیزی دلخوش بودن.
شاییش: هدم، کاسمی، کوان [گ] غم.
شایی‌کهر: پیشدار له زمیاوهند [گ] شرکت کننده در جشن عروسی.
شایین: شاهینی تهرازو [گ] شاهین ترازو.
شب: جوری، وک ویله [گ] مانند.
شباک: سه‌ریزنی به‌چه‌چه‌وی سه‌ر کوزی پیاوچاکان [گ] شبکهٔ بزرگ
صریح.
شباندن: تاسیموه، بیزی و کهرته‌یه بیر [گ] بازشناختن، دیدن و به یاد
آوردن.
شبتی: شفتی، زه‌بن، چه‌بس، شوتی، هدمی، زه‌بس [گ] همسواره.
شبی: وه‌کو، کهرنگی [گ] همانند.
شپ: هنه، وه‌نگی وک کهوتی شنی وشک وک هوشه‌ر بهرگی، بوی [گ]
صدای بهم ساییدن خشک، خش خش.
شپرزه: ۱) پیرو بلاو ۲) حال پریشان [گ] ۱) پراکنده ۲) پریشان
حال.
شپرزیاگ: ۱) بلاوبوگ، ریکلو ریکلو ۲) لی شیوان و پریشان بون
[گ] ۱) پراکنده و نامرتب شدن ۲) پریشان حال شدن.
شپزه: شپرزه [گ] نگا: شپرزه.
شپک: خشک [گ] مالهٔ تخم صاف کن.
شپل: ساوای بازاز [گ] نوزاد.
شپه: ۱) شاپر، لیمه‌ان ۲) شپک، خشک [گ] ۱) ریشه‌کن ۲) مالهٔ
تخم صاف کن.
شپه‌شه: زاواندنی له خوشی، قیشه پراندن [گ] افشار گفتن.
شپه‌شپ: خشه‌خش [گ] خش خش.
شپی: ریزه، ریهله [گ] رگبار نه باران.
شپین: دادانی ریزه‌ی باران [گ] بارش رگبار باران.

شتا: (۱) شتاب، جست؛ ۲) به‌تاو خاوتی کردنه‌وه؛ (ده‌ستی خوم شتا)؛ ۳) ئه‌ری راستی، ئوزی ئه‌ خوا؛ ۴) بین، بینی؛ ۴) ماضی شتن؛ ۴) موی صاف و بدون پیچش.

شتاق: هیچ، هاوکه‌ئه‌م.

شتاق: سنجوق بازی، نگا: سنجوق بازی.

شتران: ئاجه‌ستکه، نگا: ئاجه‌ستکه.

شتراو: به‌تاو خاوتکه‌وه‌ کراو، شته.

شترمرغ: باله‌ندیکی زور به‌لاسه‌وه‌ی ماسر ده‌چی پیزه‌وه‌و ناتوانی بفری.

شترمرغ: شترمرغ.

شترنج: شه‌ترنج، شطرنج.

شتری: زوره گوئیکه‌ی سه‌ری ژان، گیلی گیله، صف منگوله‌ی ریشی سر ژان.

شتل: گیاوه‌ی ئه‌وه‌ست ده‌مه‌قه‌مری، لنا.

شتل: سل، لنا.

شتلاندن: ده‌قاندنی شتل، لناندن، لنا.

شتلخان: زه‌وی که شتلی تیدا چاندرابی، شتلزار.

شتلین: (ده‌وه‌ی ده‌قین)، ده‌وه‌ی قری دان.

شتم: (۱) شتی من؛ ۲) به‌تاو خاوتیم کرده‌وه؛ ۱) اشیاء من؛ ۲) شتیم.

شتمه‌ك: جل و کال و پال، رخت و اثاث.

شتن: (۱) به‌تاو خاوتن کردنه‌وه؛ ۲) بریتی له سه‌ر کوته‌و چوین پیدان؛ ۳) شتی تیکه‌ل؛ ۱) شستن؛ ۲) کاته‌ له سه‌ریتی کردن و دنیام دانان؛ ۳) اشیاء ما.

شتنه‌وه: ۱) شتی دانه‌ویلکه؛ ۲) بریتی له کوته‌و چوین پیدان؛ ۳) دوباره شتن؛ ۱) شستن جوبانه؛ ۲) کاته‌ له سه‌رکوفت؛ ۳) دوباره شستن.

شتو: ۱) موری هه‌ویری؛ ۲) به‌تاو خاوتکه‌وه‌ کراو؛ ۳) نوره شتان؛ ۱) موی گلاوی؛ ۲) شته؛ ۳) شتانه‌ته.

شتو: ۱) وشه‌ی ده‌وانی سه‌گی بو شه‌ق؛ ۲) جلو؛ ۱) جوره؛ ۱) کلمه‌ی تحریک سگ برای جنگ؛ ۲) جلو؛ ۱ جگوله.

شت‌وشو: بالان جل شوتن، شت و شوتن، رخت‌شوتن.

شت‌وشوده‌ریان: به‌هوین تاوو بردن، با دشنام آبرو بردن.

شتوف: زه‌نگه‌ه‌ی‌زی، تشتک، خوشه‌ی کوچك انگوری تشتک.

شتوله: تاوی له‌ نوکاوی کوئیستراو که ده‌ریانی کاوانگاو، آب هیکه‌ له‌ دوخ جوشیه‌ که‌ دوای آفاره‌گی است.

شتوکه: جشتی چکوله، جیز کوچلك، جیرك.

شتومه‌ك: شته‌که، لباس و اثاث.

شته‌و: شتو، نگا: شتو.

شتی: ۱) چه‌ه‌ش، ره‌ه‌ش، شوتی، شقتی، شتی، هه‌لی، (ده‌ه‌ر)؛ ۲) به‌تاو خاوتن کرده‌وه؛ ۳) وه‌کو، وه‌کی، شتی؛ ۱) هندواه؛ ۲) شسته؛ ۳) مانند.

شتیار: (ری‌ئه‌چه‌ف، بی‌سه‌ریان)، ئه‌ره‌و تو شتیار (ئه‌ستم)، آسمان جل.

شتیکانی: ئه‌وه‌ چیه، ده‌ه‌ئوکه، چیستان، معما.

شتین: چکوس، زوّر، زه‌ویل، دمس قوّجاو، بسکه، خلیس.

شته: دارو، شته، شتمه.

شتاب: ده‌نکه‌ی، گوئکه‌ی، شتاف، شتمه.

شتاته: (شوّکه‌ی سه‌ر به‌ده‌زمان بو ئاگر بی‌کردن، کرمست، گوگرد، ئه‌مجه، کبریت.

شتاره: شتاته، کبریت.

شتاف: شتاب، ده‌نکه‌ی، شته.

شتب: جوته‌ی شیر که ده‌ی‌ریزه‌ ناو ده‌ه‌ر، ده، صدای شیر که در ظرف ریزند.

شتت: زوّرگی ده‌ه‌ویشتن، سیخ ده‌اویشتن.

شته: سه‌رمای پاییز که‌ زه‌رعات سیس ده‌کا، سرمای پاییز.

شخره: باره‌گیای به‌ئیسه‌ری، بار یك سور از گیاه.

شخره‌کیش: داری بن باری، گیا که سه‌ر شتی باره‌سه‌ری ده‌خه‌ن، چوبهای زیر بار گیاه بر پشت باری.

شخل: به‌سه‌ر ده‌کا هاتن، به‌سه‌ر هاتن که‌له‌ی، برهم انباشتگی.

شخلی: به‌سه‌ر ده‌کا هاتو، که‌له‌ی‌بوگ، برهم انباشته.

شخلین: شخل، برهم انباشتگی.

شخو: زخو، نگا: زخو.

شخول: ۱) که‌شخال، ده‌ومن چاو؛ ۲) سیزه‌لان؛ ۳) پیشه‌ی ده‌م ریّوبار؛ ۴) شخلال؛ ۱) زمین بر بوته‌ی درخت؛ ۲) شزار؛ ۳) پیشه‌ی ئیوه کنار رود؛ ۴) هرس درخت.

شد: به‌سن، شستن.

شداندن: تو به‌سن، شستن، ئه‌ی بسن.

شر: ۱) هه‌رگی دراو؛ ۲) به‌شو، به‌ریشان، بی‌سه‌رو به‌ر (حاتو شره)؛ ۳) جرت، ژن؛ ۱) لباس کهنه پاره؛ ۲) پریشان و آشفته؛ ۳) شیشکی.

شرب: ده‌نگی، ده‌تاو، کوتی‌بسی، سه‌نگن، صدای در آب افتادن سنگین.

شرت: ۱) نابابان گوم، (شرت و گوم بوه)؛ ۲) دموه‌یکه لقه‌کانی ده‌کاته گه‌سك؛ ۳) جه‌لقو، جه‌رتو؛ ۱) ناپیدا؛ ۲) مرخنجه‌ای است؛ ۳) جاروی ترکه‌ای.

شرتا: گوندیکه له کوردستان به‌هوی ویرانی کرد، از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شرتاك: ده‌لقه‌ی، میراته‌ی باك.

شرتوپ: ده‌نگی به‌زه‌مین‌دا که‌وتن، کوتی، سه‌نگن، صدای افتادن سنگین بر.

شرت‌وشوده‌ریان: شت‌وشوده‌ریان، رسوا کردن، با دشنام آبرو بردن.

شرت‌وشوّلی پریّن: شرت و شوده‌ریان، رسوا کردن، با دشنام آبرو بردن.

شرتوگوم: ناوبارو ون، ناپیدا، گم.

شرتی: ئه‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌هوی تاوتیان کرد، روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شرد: سبی، بادار خاوینی کردنه. (جمله‌کانی شرد) ماضی شستن.
شردان: گوشتی شتاف کراو بو زستان ▣ گوشت خشکرده برای زمستان.
شردن: شتن ▣ شستن.
شردنمو: شتنمو ▣ نگا: شتنمه.
شردو: بادار خاوینمو کراو ▣ شسته.
شرزان: بی کاوه، لاق ▣ سرازان.
شرش: بمنوی پیجراوی گلوله کراو، گلوله بمنو ▣ غلتنده، غوره بنه.
شرشر: ۱) دهنگی زانی تاو؛ ۲) زور گوزه دراو (جمله‌کانی شرشرین) ▣ ۱) شرشر آب؛ ۲) بسیار کهنه و زخمه.
شرفه: فرمه، رهنوکی، جوزن بهنگی زاو ▣ نوعی تفنگ شکاری.
شرلت: ۱) بوشیلت، گوساوک، گوش؛ ۲) شیری ▣ ۱) ناودان؛ ۲) نگا: شیری.
شرگالت: دهلیکه که گوزر بچوادری و گوشت تاموش ▣ برنده‌ای کوچکتر از کبوتر و به گوشت.
شرمالیه: زلف، بیملاغه، بیمالغه ▣ سبیلی.
شرمرو: قسه‌ی بی تاو بی ماناو ▣ سخن بیاب و صفت.
شرن: ۱) شفره، دهانی زهلی بهکاو؛ ۲) شرماب ▣ ۱) دندان برآمده گراز؛ ۲) سبیلی.
شرناو: گوریسکی کوردستانه بهعسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شرنگ: دهنگی کاوانی شتی قورس ▣ صدای افتادن جسم سنگین.
شرنگه: ۱) دهنگی زاوزانی شیر و خهلمس؛ ۲) شهلین؛ ۳) شنگل، براو ▣ ۱) چکاچاک سلاح سرد؛ ۲) انگیدن؛ ۳) نگا: شنگل.
شروا: لکهلهدوی خهون ▣ بهتر خوابه.
شروده: ۱) لفت لهتو پارچهه پارچهه، زور دراو؛ ۲) برشتی له مروی بیحهیاو زمان پیس ▣ ۱) پاره‌پاره شده؛ ۲) کنایه از آدم بیحیا و سخن‌چین.
شروشانال: خرت و پرت ▣ خرت و پرت.
شروشیتال: زور دراو ▣ کهنه پاره و فرسوده.
شروشیوال: شروشیتال ▣ کهنه پاره و فرسوده.
شروکه: شروا ▣ بهتر خوابه.
شروکه‌کهر: لکهلهدوی خهون ▣ بهتر خوابه.
شروکهر: شروکه‌کهر ▣ بهتر خوابه.
شروهه‌لالی: گوشکه ▣ گلی است.
شرو: ۱) کهلهبوون میراتت؛ ۲) کهل پهل، جالو؛ ۳) ناوهال؛ ۴) بی‌ترخ؛ ۵) جلکی دراو ▣ ۱) مردهریگ ماتیرگ؛ ۲) اثاثیه؛ ۳) آشیانه؛ ۴) بی‌ارزش؛ ۵) لت‌وپار.
شرها: وشهیه که بو گالته پی کردن دهوتریت ▣ کلمهٔ تمسخر.
شرهاو: شرها ▣ کلمهٔ تمسخر.
شرهخور: سیرهخور ▣ دله‌دزد.
شرهق: دزی، خهلس ▣ لرلف دزی.
شرهقیان: دزی‌کردن، خهلس‌بردن ▣ ترک برداشتن.
شرهگر: میراتگر ▣ وارث.
شرهوبیره: ۱) کوشالی جالو؛ ۲) خرت و پرتی ناو مال ▣ ۱) پارچه و لباس؛ ۲) خرت و پرت اثاثیه.
شرهوبره: جلکی کونه و دراو ▣ لباسهای مندرس.
شرهوشیتال: شرو شیتال ▣ لباسهای کهنه و فرسوده.
شرهوهره: شرهوبره ▣ نگا: شرهوبره.
شری: گوریسکی کوردستانه بهعسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شریت: بهشی جهند لوی لیک بادراو گهنهک ▣ رشتهٔ تابیده.
شریته: زنجیره ▣ زنجیره.
شریخ: دهنگی زور توندو لهز وهک دهنگی هموو گرمه ▣ صدای رعدآسا.
شریخاندن: گرماندن ▣ لرزش تند و شدید.
شریخانن: شریخاندن ▣ لرزش تند و شدید.
شریخه: شریخ ▣ صدای رعدآسا.
شریخه‌شریخ: گرمهی بهتوین هاتو ▣ لرزش پیاپی.
شریز: کهسیکه جریزی، سریزی ▣ سریعی.
شریس: جریزی، شریزی، کهسیکهلهدهستیاو ▣ سریعی.
شریفا: لهو گرهانهی کوردستانه که بهعسی کاولیان کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان آن را ویران کردند.
شریق: شریخ ▣ نگا: شریخ.
شریقه: شریخه ▣ نگا: شریخه.
شریمشک: گوزهیکه له کوردستان بهعسی ویرانی کرد ▣ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
شرین: دزی، ئال ▣ مزهٔ شیرین.
شرین: دهنگی داوزانی تاو ▣ شرشر آب.
شرینقه: ئاوهوشک، دوری دهرمان دو لهش کردن ▣ سرنگ.
شریلک: ۱) ئاوانی هاوین؛ ۲) هاوریهتی ▣ ۱) همراه، دوست؛ ۲) شریک.
شریه: کهسیکهجزی زور پیست ▣ لاغر به زیر پوست.
شز: ۱) بهردی سوکهلهی باسلو تورت شاخه شیکه؛ ۲) کیمو زوخ؛ ۳) زی شکار ▣ ۱) سنگ سبک‌وزن؛ ۲) چرک زخم؛ ۳) شکار.
شزین: سهربانی که وزه بهزی باشکی له سهر رو کراوه کهباو ▣ بام پوشیده از سنگ ریزهٔ نازک و تر.
شست: ۱) سست؛ ۲) شتن ▣ ۱) سست؛ ۲) شستن.
شستوشو: سوبوشو، بالاو ▣ رختشویی.
شش: شاوهیهکه له زمانی ههلالاندا، امورت دهدهین شتی که با کهیش ▣ لهفس در زبان بچگانه.
ششت: ۱) جیت، شست، کهشت، جشتا ▣ ۱) راستروی شتن؛ ۲) اخلم.
ششت: ۱) جیت، شتی ▣ ۱) ماضی شستن.
ششتن: شتن ▣ شستن.
ششتمره: شتمو ▣ نگا: شتمه.

ششتو: ۱) شرمو، بەتاو خاوێن کراو ۲) شتو ۱) شسه ۲) شسیه.
شعور: تاوین، هۆش ۱ احساس، عقل، شعور.
شعفی: جۆرێن ترێ رەشکە ۱ نوعی انگور سیاه.
شغاب: سەر، سەر، سەنگەر ۱ سنگ.
شغارنه: شخارنه، شخانه ۱ کبریت.
شفا: چاوەنوور کە بە جۆرێنی ۱ شفا.
شفات: نکاو کردن لە روژی سەلا ۱ شفاعت در روز قیامت.
شفت: دوشی سەر ۱ دوشیدن شیر.
شفته: ۱) شامی کەباب ۲) جەری جۆرێن جاکراو ۳) قسلاو ۴) موی بەشانەکراو ۵) راوو لە پشکە دەرهێنان ۶) بەکەرجار موو لە سەری راو هەڵساچین ۱ ۱) شامی کباب ۲) گل، لوام نگرفته ۳) آهک سرشته ۴) موی آشفته ۵) بچه را از گهواره بیرون آوردن ۶) بخت بازجوی سر بچه را قیچی کردن.
شفته‌ژن: ژنێ کە روژ ڕاگوزەرا دە کا ۱ زنی که روز را پایان کند.
شفته‌ژه: ڕکێزێ کە مناڵی شیرەخۆرەی هەبێ ۱ مادەای که بچهٔ شیرخواره دارد.
شفته‌ڕێ: شفته‌ژه ۱ نگا شفته‌ژه.
شفتی: جەمین، ڕەمین، هەنی، شوتی ۱ هندوانه.
شفتی تاڵڵه: تاڵە کەمارانە، گورانە ۱ هندوانهٔ ابوجهل.
شفتی تاڵه: شفتی تاڵڵه ۱ هندوانهٔ ابوجهل.
شفتیان: ۱) فەڕامە کردن ۲) هەڵبەزاندن ۱ ۱) غلطیدن ۲) فرار کردن.
شفتیل: ۱) تۆڵی بارانەو جێ کە بۆ سەبەتە چنین بانە ۱ ترکهٔ نازک و نرم برای سبد بافی.
شفحەڵە: بەری داری گاز ۱ ثمر درختچه ایست.
شفره: ۱) بڕەی بەران شرن ۲) تاسنێکی دەسکداری دەمپای تیژ بۆ چەرم بڕین ۳) درەوتەی کەنیرە کەران کە لە لاسکی گوێنی دەدەن ۴) لەندازەی بارێک لە گیاو کۆڵەش، شفره ۵) تەشتەری بریسکداران ۱ ۱) شیدان برجستهٔ گران ۲) شفرهٔ چرم بری ۳) شفره‌ای که گون گیرا را سوراخ کند ۴) اندازهٔ بار یک ستور از گیاه و ساقهٔ غله ۵) تیشهٔ جراحی.
شفسانه: چەقانە کۆیە ۱ چاقالهٔ کوهی.
شڤ: ۱) تۆڵ ۲) هەواڵ دوانی ڕۆژ بچووک لە جیا ۳) سەرچەرەزێرا ۴) تکمە کولانی دوشاو ۱ ۱) ترکهٔ نازک ۲) مرهٔ کوچک ۳) نسیه ۴) اولین جوشیدهٔ شیرهٔ انگور.
شڤان: ۱) ساوار ۲) درێژو بڵند ۱ ۱) بلغور ۲) بلند طویل.
شڤاوک: زیادەی ساوارکوتان ۱ بلغور کوبی گروهی.
شڤاره: بڵند بالای ناخۆڵا ۱ دراز قد بد قواره.
شڤاڕێ: زەمەریچکە ۱ راه باریک مالرو.
شڤان: ئاگاداری ئازەڵ ۱ چوپان.
شڤان خاڵین: مەڵیکی بچووکی بۆرەڵو کەبە لە باسکاری گەورە ترە ۱ پرندهٔ شبان فریبنده.
شڤانڕێکە: مەڵیجاڵە ۱ گنجشک.
شڤانکۆڵ: شڤان خاڵین ۱ شبان فریبنده.
شڤتاندن: لەسەرەوە بۆ خوار داڕاژتن ۱ از بالا به پایین پاره کردن.
شڤر: جۆرێن کەڵە کیوی ۱ نوعی بز کوهی.
شڤڕ: تیر، شاخە سینکە ۱ نگا شاخه سینکه.
شڤشیاك: دارێن کە گەڵا ناوەژێن ۱ درختی که خزان ندارد.
شڤڵك: تۆڵ، سڤاك ۱ ترکهٔ نازک.
شڤن: بزەکیوی ۱ بز کوهی.
شڤنه: خێشاك ۱ شخم صاف کن.
شڤه‌ری: ڕێچکە، بارێکەرێ ۱ راه‌ماله‌رو.
شڤیله: شڤاڕێ ۱ باریکه راه.
شڤارنه: شخانه ۱ کبریت.
شڤاڤی: بەخۆشی سەمی دڵاخە بەزە ۱ بیماری سوداوی.
شڤالنه: شخانه ۱ کبریت.
شڤشق: ۱) ئاوازی خۆشی مەل ۲) جر بوونی جشکە ۱ ۱) صدای مرغان ۲) جیك جیك گنجشك.
شڤڵ: موری دارێن بۆ پشانە کردنی هەرمان ۱ میخ چوبی خرمن شانه کردن.
شڤله: خەسە و بەخۆشی ۱ خسته و بیمار.
شڤۆڕ: جۆرێن هەرمی کێو بە ۱ نوعی گلابی وحشی.
شڤین: گرمە کردنی هەور ۱ صدای رعد.
شك: دوڵی، دزدۆنگی ۱ شك.
شکات: داوەرتەمین، گازەند، گلەیی ۱ شکایت.
شکار: ۱) ڕاو، نجیر ۲) کەڵە کەبەرد ۳) بەردەڵان ۱ ۱) شکار ۲) تودهٔ سنگ ۳) زمین سنگلاخ.
شکارنه: جاشتن بۆ هەزاران بە خێر ۱ زرع و کشت برای فقرا بصورت احسان.
شکارنه کێڵ: زەوی کە بە شکارنە داجێنراو ۱ زمین کشت شده برای فقرا.
شکارگه: جێی ڕاو ڕاوکە ۱ شکارگاه.
شکاك: هۆزێکە لە کوردستان ۱ عشیره‌ای در کردستان.
شکان: ۱) وردبوون، لەتبوون ۲) ڕاکردن لە شەڕ ۳) هەڵوەشانی ڕۆژی هەڵوەشانی دەستوور ۴) هاتنە خواری نرخ ۵) لە قەدرو حورمەت کەوتن ۱ ۱) شکسته شدن ۲) هزیمت ۳) باطل شدن روزه و دست نماز ۴) پایین آمدن نرخ ۵) از قدر و منزلت کاسته شدن.
شکاندن: ۱) وردو لەت کردن ۲) هەڵوەشاندنی نرخ ۳) ڕاوەشاندنی دوژمن ۱ ۱) شکستن ۲) پایین آوردن نرخ ۳) هزیمت دادن دشمن.
شکاندنەوە: ۱) لکەدار داشکاندن ۲) دەست کردن بە گەڵا لکردنەوەی ئۆتۆ ۳) مسأل قیرە کارکردن ۴) خەجالەت کردن ۵) جیای لە جاران نکردن و وە جاران کردەوە ۶) بن کۆڵ کردن و گڵ بە سەرلاسکدانی شیاوەرە ۷) دووبارە شکاندن ۸) گڕ ئەوەی کەرویشك لە بارە ۱ ۱) شاخه از درخت شکستن ۲) برگ از توتون چیدن ۳) کار به بچه

باندازن؛ ۴) خجلت دادن، شرمنده کردن؛ ۵) جای ریختن و بازدر فوری کردن؛ ۶) خوابانیدن ساقهٔ بوته‌های باتیری در حالت؛ ۷) دوباره شکستن؛ ۸) برگرداندن خرگوش در دو

شکانن: شکاندن ◻ نگا: شکاندن.

شکانەوە: شکاندەوە ◻ نگا: شکاندەوە.

شکانەوە: ۱) داهاتی ئاژەڵ؛ ۲) ئەنگەرەیی گەلاوێژ؛ ۳) هەمباڵەت بۆن؛ ۴) کەوکردن ◻ ۱) خەمین شاخە رو بە زەمین؛ ۲) چەمین برگ توتون؛ ۳) خەمل بەدن؛ ۴) کاشین.

شکاو: ۱) لەت بۆگ؛ ۲) لەشکری (ئاکردە)؛ ۳) هەرزان بۆگ ◻ ۱) شکستە؛ ۲) هزیمت یافتە؛ ۳) ارزان شدە

شکاوان: هەڵکەندن ◻ کندن.

شکر: سپاس ◻ شکر.

شکری: ئاوی بەفرانە ◻ آب مردابە.

شکری: ئاوی بەفرانەو زیاد ◻ آب مردابە و زیادە.

شکس: شکان ◻ نگا: شکان.

شکست: شکان ◻ نگا: شکان.

شکستوک: لەشکان ترساو، کەلەبەچەی کە لەدوای بەشکۆ ◻ شکستی.

شکستە: ۱) لەشکری (ئاکردە)؛ ۲) جۆری خەت؛ ۳) هەرشتەی خاو ◻ ۱) لشکر شکست خوردە؛ ۲) خط شکستە؛ ۳) طنابی گندی شکل.

شکستی: کەم کردن، لەکەمی‌دان. (المثال شکستیم هنارد) ◻ کاستی.

شکل: ۱) بیچم، چەشن، تەرح، سیما؛ ۲) وێنە، رەسم ◻ ۱) قیافە؛ ۲) عکس، رسم.

شکل: شکان ◻ نگا: شکان.

شکل کێش: وێنەگر، وێنەکێش ◻ نگارگر، صورت گر.

شکل کێش: شکل کێش ◻ نگا: شکل کێش.

شکلۆس: رەڤۆس، لەبەرڤۆسیەوە ◻ روبسی.

شکنا: مەبەست، دور ◻ مقصود، مرام.

شکۆ: پایەبەرزی، جەلال، گەورەیی ◻ شکوه، عظمت.

شکۆفە: گوڵی دار ◻ شکوفهٔ درخت.

شکۆفیانەوە: ۱) گوڵ دەرکردنی دار؛ ۲) ئاهەنگ ڕەوتنی ئاوی بەسەرا کەتن ◻ ۱) شکوفه‌دادن؛ ۲) آهنگ وقتی که بر آن آب ریزند.

شکۆک: جۆری هەمرو ◻ نوعی گلابی.

شکۆکە: کرۆنک، هەرمی کۆیە ◻ نوعی گلابی جنگلی.

شکوڵك: تیکوڵ، توکل، تیکۆڵ ◻ پوسته، قشر.

شکە: پەچەکە بەرازی بوسالە ◻ بچه خوک دوساله.

شکەمبە: ئیشکەمبە، ئیشکە کە لەبار ◻ بنا از سنگ بدون گل.

شکەمن: شکست، شکان ◻ شکست.

شکەمت: شکست، شکان ◻ شکست.

شکەستن: شکاندن ◻ شکستن.

شکەستی: شکان ◻ نگا: شکان.

شکەفت: ئەشکەوت ◻ غار.

شکەفتاسەمی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی ئاوایی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شکەفتی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی ئاوایی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شکەف: بەهەی، سینی لە دار ◻ ظرف چوبین.

شکەڤا: ۱) ئاوی تیرەبە ئاسلە؛ ۲) هەڵبەستی ئەمەرناسکی زو هەڵبوەرین ◻ ۱) آب تیره‌بند؛ ۲) هر چیز تیره و تاریک.

شکەڵك: ۱) ماوی دارین؛ ۲) ئەسپی داربن ◻ ۱) ظرف چوبین؛ ۲) اسب چوبین.

شکەڵك: ئەمسوالەت ◻ بارە سفال.

شکەنالەن: شکاندن ◻ نگا: شکاندن.

شکەو: دەفری لە سوالەت، ئەشکەو ◻ ظرف سفالین.

شکەولەت: شکاوی دەفری سوالەت، ئەشکەواەت ◻ شکستهٔ ظرف سفالین.

شکیاگ: شکاو ◻ نگا: شکاو.

شکیان: شکان ◻ نگا: شکان.

شکیانەوە: شکاندەوە ◻ نگا: شکاندەوە.

شکیاو: شکاو ◻ نگا: شکاو.

شکێ: ۱) کەلەپچەیەکی قرمیوان کە کور؛ ۲) سەری شاخ ◻ ۱) شکاف فراخ در کوه سنگی؛ ۲) قلهٔ کوه سنگی.

شکینا: شکاندی ◻ شکست، ماضی شکستن.

شکینانەن: شکاندن ◻ شکستن.

شکۆفە: شکۆفە ◻ شکوفه.

شل: ۱) سست؛ ۲) ئەن؛ ۳) ئەرام؛ ۴) کوتەبای زۆر بۆ شتی بەدان (شلی بکوتەو لەسەر بریە کەی دانێ، شلی‌شل کوتایانم)؛ ۵) گەمەیەکی لە بەندازە (بەیام شلە) ◻ ۱) سست؛ ۲) خیس؛ ۳) آهکی؛ ۴) بسیار کوبیدن چیز نمدار؛ ۵) گیمیتر از اندازهٔ لازم.

شل: ۱) سۆری کاڵی پۆك پۆك، (گای شل)؛ ۲) بەلەکی سۆرەو سپی ◻ ۱) قرمز مات و رویش با خالهای سفید؛ ۲) ابلق سرخ و سفید.

شلاپە: دەنگی ئاو کە بشکێ بن دەلەوی ◻ صدای آب که چیزی در آن افتد.

شلاڵ: ڕیزە دڕۆیان کە سەرەوە ◻ زنجیرهٔ بخیهٔ بندان. شلالەوزی.

شلاڵە: شیرازەی کتێب ◻ شیرازهٔ کتاب.

شلاڵە: زیردالو، قەیسی ◻ زردالو.

شلاڵەکوت: ئەشکەقەیسی، قەیسی وشك ◻ برگه زردالو.

شلاڵی: شلاڵە ◻ زردالو.

شلبۆن: ۱) سست بۆن؛ ۲) ماندوبۆن؛ ۳) تەزبۆن ◻ ۱) سست شدن؛ ۲) خسته شدن؛ ۳) خیس شدن.

شلبۆنەوە: ۱) لە تیج خاو بۆنەوە؛ ۲) امتیر بوو ترابوون ◻ ۱) از پیچ خوردن برگشتن؛ ۲) از غلظت به آبکی تبدیل شدن.

شلپە: ۱) شلاپە؛ ۲) بڕی دەست کە تاو (تەقین) بە دەمیو جاوت داوە ◻

۱) نگا: سلاب؛ ۲) پریك سست آب.

شلیاو: ۱) حلیاو؛ ۲) بیل، سه‌بۆل ▣ ۱) گلۆلانی؛ ۲) موج.

شلیوکوت: دەنگی دارکاری کردن ▣ صدای کلنگ کاری.

شلپه: ۱) دەنگی کەوتنی تەرمی سەنگین بە زەویدا؛ ۲) دەنگی کەوتنەناو ئاو؛ ۳) وشەی لە بلاوی زۆر جەوز ▣ ۱) صدای افتادن نرم سنگین بر زمین؛ ۲) صدای در آب افتادن؛ ۳) کنایه از پلو بسیار خوردن.

شلپەشلپ: دەنگی شلپەی زۆر ▣ شلپه‌ی پیاپی.

شلتاخ: بەشەلە، دەبەدە، گەڕ ▣ شلتاق.

شلتاغ: شلتاخ ▣ شلتاق.

شلتاق: شلتاغ ▣ شلتاق.

شلتاق: شلتاخ ▣ شلتاق.

شلخە: ۱) پۆرە مشەنگوین؛ ۲) شخل ▣ ۱) نسل نوین زنبور عسل؛ ۲) تراکم.

شلدم‌شلدم: دەنگی بەشك و داوێنی تەڕ ▣ صدای دامان خیس.

شلشل: ۱) تەرمەتەرمە (شلشل بو شیلە بە پەنجەکانت)؛ ۲) زۆر (شلشل کوتیانو) ▣ ۱) آهسته آهسته؛ ۲) هرچه زیاد.

شلغە: پۆرە، شلخە ▣ نسل نوین زنبور عسل.

شلف: ۱) تۆزاڵی دەمی تیخ و توکی ڕم؛ ۲) شەوەی بەرز ▣ ۱) لبهٔ تیز تیغ و سرنیزه؛ ۲) دندان برجستهٔ گران.

شلفت: خۆڕی و بیکارە، بێ هەڕەتی ▣ هرزه‌ی بی‌حرمت.

شلفە: ۱) شلف؛ ۲) شەوەی بەرز ▣ ۱) نگا: شلف؛ ۲) دندان برجستهٔ گران.

شلق: دەنگی ڕاڕانی ترلو لە دەفرە ▣ صدای جنبیدن آبکی در ظرف.

شلقان: ڕاڕانی ترلو لە دەفرە ▣ جنبیدن و صدا دادن آبکی در ظرف.

شلقاندن: ڕاڕاندنی ترلو لە دەفرە ▣ جنبانیدن آبکی در ظرف.

شلقاو: ترلوی لە دەفرە؛ هەڵبەزەی ترلو ▣ آبکی در ظرف جنبانیده.

شلقە: شلق: (لاڵ بو بابینو لە جیام کوشتیان / شلقەی سەنگەبان بەری بەباران) مەسەلی فارسیە ▣ نگا: شلق.

شلقەشلق: شلقەی زۆر ▣ شلقه‌ی پیاپی.

شلقاگ: شلقاو ▣ نگا: شلقاو.

شلقاو: ۱) ئاساوو تورت؛ (خەباری شلقاو)؛ ۲) باڵ مەڵاتنی پەنجەسەر؛ ۳) سست و لەش گران ▣ ۱) نازك و نرم؛ ۲) آهیانه؛ ۳) سست و گران خیز.

شلکاگ: شرکاگ ▣ پرندەی است.

شلکردن: ۱) تیر ترلو کردن؛ ۲) لەدۆلی هەموو؛ (ئەگەر بیبی بۆ شل کە بۆ) ▣ ۱) غلیظ را آبکی کردن؛ ۲) شل کردن سر ریسمان.

شلکردنەوە: ۱) تیر ترلو کردن؛ ۲) لە تۆزەی خاوکردنەوە ▣ ۱) غلیظ را آبکی کردن؛ ۲) از خشم برگشتن.

شلکوتی مەرگ: دارکاری زۆر سەخت ▣ کتك زدن جانانه.

شلکە: ۱) گۆشتی تەرمی بێ ئیسقان لە تەنەدا؛ (شلکە زان، شلکە گوتی)؛ ۲) ئاو و ئاسکاو تورت، شلقاو؛ ۳) بەخۆشیە کی ئازاڵە ▣ ۱) گوشت نرم بی استخوان؛ ۲) تازه و نازك و نرم؛ ۳) نوعی بیماری دام.

شلکی: ۱) تەبیی؛ ۲) ئاوی ساج ▣ ۱) ترمی؛ ۲) نوعی نان.

شلکێنە: ۱) هەمیراوی ترلو ڕیکە؛ ۲) جۆری جیشت؛ ۳) جۆری نانی جەمبر؛ ۴) جۆری کولیلەی بەهێلکەو زەردەچێوە ▣ ۱) خمیر آبکی؛ ۲) نوعی غذا؛ ۳) نوعی نان روغنی؛ ۴) نوعی نان گرده.

شلمە: گیایەکە لەناو دەخڵدا دەڕوێ و زەبێی بۆ دەخڵ هەیە ▣ گیاهی موذی است که در گندمزار روید.

شلنگ: ئروزی گەورە بو توم، کالبار ▣ خیار چنبر بزرگ.

شلنگ: بەکان بەخۆدان، ڕابەرین لە کار، شنگل ▣ تکان به خویش دادن، کار قوی العاده انجام دادن.

شلو: ئاوی حەساف، ئاوی لێل، شلوی ▣ آب کثر.

شلوپ: ۱) بەفر و باران، قوڕو جڵیان؛ ۲) ڕیوەی جاو ▣ ۱) بارندگی و گل و لای؛ ۲) زفاف.

شلوپە: شلوپ، بارینی بەفر و باران پێکەوە ▣ بارش برف و باران با هم.

شلوپەتیار: ۱) حوڵ و گێژ؛ ۲) ئەستوکە، دوانە ▣ ۱) گیج و ابله؛ ۲) خل، دیوانه مانند.

شلوخە: بەندی کاڵە، بەنی کاڵەپێچ ▣ بند جاری.

شلۆر: ۱) شلنگ، ئروزی زل؛ ۲) هەڵوچە فەیسی، حەسەن ▣ ۱) نگا: شلنگ؛ ۲) سلیل.

شل‌وشۆڵ: بێ ئاقەت، بێ ئایەت ▣ سست و بی تاب.

شل‌وشەوێق: ۱) کەسێ گوێ بە هەموری ڕیکە و پێکی نەدا؛ ۲) سست لە کار ▣ ۱) بەمرتب؛ ۲) سست کار.

شل‌وشیواو: شل و شەوێق ▣ نگا: شل و شەوێق.

شلۆغ: شلۆق ▣ شلوغ.

شلۆقە: بارینی بەفر و باران پێکەوە ▣ بارش برف و باران با هم.

شلۆق: شلۆغ: (بەکوڕەی بیت بڕم حاڵت شلۆقە / دوای جێ کەوتوی بەم گوڕگەلۆقە) دوجەنابی مەلا ▣ نگا: شلۆغ.

شلۆق: ۱) جەرشتان، بێ سەروبەر؛ ۲) سست، لابشەو ▣ ۱) بی سر و سامان؛ ۲) سست و بامحکم.

شلۆقیۆن: ۱) پەرشتان حاڵ بون؛ ۲) شیوانی ولات، بشیوو تاڕاو؛ (دنیا لە شلۆق بوە) ▣ ۱) پریشان حال شدن؛ ۲) آشوب برپا شدن.

شلۆق کردن: ۱) شیواندن؛ ۲) هاروهاجی کردن ▣ ۱) آشوب برپا کردن؛ ۲) شیطنت و شلوغ کردن.

شلۆقیان: بشیوانی، تاڕاو ▣ آشوب و بلوا.

شلۆقی کردن: شلۆق کردن، هاروهاجی ▣ شلوغ کردن، شیطنت بسیار.

شلوکوت: ۱) زۆر ماندو؛ ۲) هەزین بەماو؛ (ئێی ئا شلوکوت بوم تەعات هێندم لێ دا) ▣ ۱) شل و کوفتم کرد؛ ۲) بسیار خسته؛ ۳) بی تاب، بی‌رمق.

شلومل: جوانی لەش تەرمو بیان ▣ زیبای نرم اندام رعنا.

شلومقۆ: ڕەوینی ڕۆژەنەرم بو کەلان ▣ رهین زراعی نرم.

شلوڵ: ۱) سست و تەرو؛ ۲) شلومل ▣ ۱) وارفته، شل و ول؛ ۲) خرامان و رعنا.

شلوی: شلو، لێل ▣ آب کثر.

شلە: ۱) شیوی ترلو؛ ۲) خورشتی گرلو؛ ۳) جۆری جیشتی پشتە ▣ ۱)

آش آبکی؛ ۲) خورشت؛ ۳) نوعی قمباش.

شلّه: سل [ق] نگا: سل.

شلّه‌پز: خلسک [ق] لغزش.

شلّه‌پلّه: سل و تمرین [ق] نگا: سل و تمرین.

شلّه‌پین: خلسکان [ق] لغزیدن.

شلّه‌تش: تاوی شلّه‌کردن، تاوی نتوان سازد و داغ [ق] آب وارم.

شلّه‌جاف: گیاه که [ق] علفی است.

شلّه‌جاو: ورد جاوشی خوردن [ق] خوب جویدن.

شلّه‌حمی حمی: وتمی تیزو تشمر بمیاوی سستر بحمه [ق] کلمهٔ استهزا به آدم سست کار.

شلّه‌خته: کارامدست نمعانو [ق] بی کاره.

شلّه‌ژان: ۱) راجهتین؛ ۲) شیوان و تیکهو هاویشتن [ق] ۱) یکه‌خوردن؛ ۲) درهم برهم شدن.

شلّه‌ژاندن: راتلّه‌کاندن، راتلّه‌خاندن [ق] نگا: راتلّه‌کاندن.

شلّه‌ژاو: ۱) راتلّه‌کاو؛ ۲) رنگ بی‌همساو که ترسان بان که خمیری ناخوش [ق] ۱) نگا: راتلّه‌کاو؛ ۲) رنگ باخته از ترس یا از خجل.

شلّه‌ژه: ۱) راجهتین؛ ۲) تیکهژو تیکاو یکه‌لی [ق] ۱) یکه؛ ۲) درهم برهمی.

شلّه‌ژین: شلّه‌ژان [ق] نگا: شلّه‌ژان.

شلّه‌ژیو: شلّه‌ژاو [ق] نگا: شلّه‌ژاو.

شلّه‌شاری: شارستانی بی کاره و خوتری [ق] شهر ده بی هنر.

شلّه‌شل: تمرمه تمرمه، هنری هنری [ق] نرم نرمک سلاه سلاه.

شلّه‌فان: شلّفان [ق] نگا: شلّفان.

شلّه‌فاندن: شلّفاندن [ق] نگا: شلّفاندن.

شلّه‌فانی: شلّفانی [ق] نگا: شلّفانی.

شلّه‌فاو: شلّفاو [ق] نگا: شلّفاو.

شلّه‌فاورمه: شیوکه که گوشت و کشمش و سلاه [ق] آشی است.

شلّه‌فین: شلّفان، شلّه‌فان [ق] نگا: شلّفان.

شلّه‌فین: شلّفان، شلّه‌فان [ق] نگا: شلّفان.

شلّه‌قین: ۱) تاو له دوفرا بروین؛ ۲) تیکهو دمرو شیوین [ق] ۱) تکان دهندهٔ آب درظرف؛ ۲) درهم برهم کننده.

شلّه‌ك: ۱) شیوی تراو؛ ۲) شلّکنه [ق] ۱) آش آبکی؛ ۲) خمیر آبکی.

شلّه‌مار: جوری مار [ق] نوعی مار است.

شلّه‌مره: گوندیکی کوردستانه بهمسی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شلی: ۱) سستی؛ ۲) تمزی؛ ۳) روانی بارانی [ق] ۱) سستی؛ ۲) خیسی؛ ۳) روزهای بارانی.

شلیا: گوندیکه له کوردستان بهمسی ویرانی کرد [ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شلیت: ۱) شریت؛ ۲) تهنافی جلکان [ق] ۱) نگا: شریت؛ ۲) طناب رخت.

شلیتك: شریت [ق] نگا: شریت.

شلیر: ۱) گولیکی سوری تال بان زوردی بیاله ئاسای سمرمو نخوش؛ ۲) سه‌لیمیکه له کوردستان؛ ۳) ناو بو ژنان؛ ۴) دهغلی له‌گه‌ل نه‌خیز [ق] ۱) لالهٔ سرنگون؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۳) نام زنانه؛ ۴) علفی میان گندم و جو.

شلیره: گولی شلیر [ق] لالهٔ سرنگون.

شلیقان: بلیخان [ق] له‌شدن.

شلیقاندن: بلیخاندن [ق] له کردن.

شلیقاو: بلیخاو [ق] له شده.

شلیقیان: بلیخامو [ق] له شدن.

شلیك: نه‌مه‌زه‌ویه‌ك، گیایه‌که بهریك ده‌گری له توی سوور ده‌کا [ق] توت زمینی، توت فرنگی.

شلیل: گولی شلیره [ق] لالهٔ سرنگون.

شلیل: دهغه‌ی بهمو [ق] علفی میان گندم و جو.

شلیم: سمر کلاوی له بهن [ق] سر پوش بافته شده.

شلیوه: شلوفه [ق] نگا: شلوفه.

شلیویان: بشیوی و تازاو [ق] آشفتگی.

شو: بینی باداهو و راتاوی جوری؛ ۲) خوشو دنی، توشو تاریحت کرد [ق] حرف عطف و ضمیر متکلم، هم.

شما: موم، شمع [ق] شمع.

شمادان: موم دان [ق] شمعدان.

شمار: زمار [ق] شمار.

شماردن: زمارین [ق] شمردن.

شماروی: موه روی [ق] موم و روغن باهم.

شماره: زماره [ق] شماره.

شمال: لاری جوان جالدو لاکار بهسمه [ق] جوان خوش قیافه و خوش اخلاق.

شمام: گندوری بکولهی بز بهمست و خال خال [ق] دستمو.

شمامولك: شمام [ق] دستمو.

شمتی: جهمتی، زهمتی، هدی، شمتی، زهمتی، شوتی [ق] هندوانه.

شمتو: شمتی، شوتی، هدی، زهمتی [ق] هندوانه.

شمتی: شمتو، شوتی، هدی [ق] هندوانه.

شمتی تالك: گورالك [ق] هندوانهٔ ابوجهل.

شمخال: قرمه، تفنگی شیکی [ق] تفنگ سر پر.

شمراخ: داری لقدو پوپ براو، داری بهمه کراو [ق] درخت کاملاً هرس شده.

شمشتی: شمتو، شوتی، هدی، زهمتی [ق] هندوانه.

شمش: ۱) جهرگی سهی، سیه‌لاك؛ ۲) سیل [ق] ۱) ریه، شش؛ ۲) سپرز طحال.

شمشات: مشت و مال براو [ق] صاف و صیقل داده شده.

شمشاد: داریکه [ق] درخت شمشاد.

شمشال: ۱) بلوری کانزا؛ ۲) داری شمشاد [ق] ۱) بی‌لباد طری؛ ۲) درخت شمشاد.

شمشمك: تەق تەقك، بابۆچە [ئەردەبیلی]، گەش بچگانە.
شمشوكە: گوندێكە لە كوردستان بەهۆی وێرانی كردە [ئا] لە ڕووسانەكانی وێران كراوی كوردستان توسط بەعسیان.
شمشە: (۱) داری ڕاستەی بەنایی؛ (۲) ماڵە كێشانی سواغ [ئا] (۱) شمشەی بنایی؛ (۲) ماڵەكێشی كاڵەگل.
شمشە كاری: ماڵەكێشانی سواغ [ئا] ماڵەكێشی كاڵەگل.
شمشیر: شمشێر [ئا] شمشێر.
شمشێر: (۱) خوێن، شەڕ، تیغی دەرزی تیژ و ئەشكەنجە؛ (۲) داوی گوندێكە لەلای باوە [ئا] (۱) شمشێر؛ (۲) ناو دێی لەسەر.
شمشێرگۆل: گوندێكی كوردستانە بەهۆی كاولی كرا [ئا] ناو ڕووسانی لە كوردستان كە توسط بەعسیان وێران كرا.
شمشێرە: (۱) پارچەیەكی لە گوڵەی دەرگا، كلیلی گوڵە؛ (۲) ئامرازێكە لە نێردەی هەوجارە [ئا] (۱) كلید، گلون چوبی؛ (۲) ئەزاری دەرخیش.
شمشێلە: شمشێرە [ئا] نگا: شمشێرە.
شمغار: هەڵكێشی زاوكەر، كە بار بەهێزتر و جوانتر [ئا] شمغاری سنقر.
شملك: سۆكەیلاو سوڵ [ئا] مۆز، سیك، مەیاو.
شملی: (۱) كاخلی، گیایەكی لاسك سپی دەسچینە گوڵێكی زەرد دەكا بە كوڵیرەبەو دەكەن؛ (۲) گیایەكی شینە لە وێنچە دەكا لە بەهاریجات هەساوە؛ (۳) دوای یەكەم ئۆساو، شنگلە بەرەكەم؛ (۴) فرماسێكە [ئا] (۱) كاخرە؛ (۲) شلیلە؛ (۳) دوای یەهم جیسیدە، جفتی؛ (۴) ئوتی بازنە.
شملی براكە: دوای یەكەم ئۆساو، شنگلەبەرەكەم [ئا] جفت بەهم جیسیدە.
شملی بەرە كەتە: شملی براكە [ئا] جفت بەهم جیسیدە.
شموزنك: كەمویسكەیەك، بازكی كەم [ئا] جۆرێ لە كل.
شموزكە: لچو لیو، (شموزكەی دارە لوو) [ئا] لب و لزم.
شموڵ: جەموش، سڵ، ڕەوەك [ئا] جموش.
شمە: لیوە، هەن، ئەنگز، هنگ، هەوە [ئا] لبا.
شمەك: شمەك، شتومەك [ئا] رخت و اثاث.
شن: (۱) هن، بەنگی هەتاسەدانی مالەو؛ (۲) ئاسەد، تازەڕۆ (بەهەسم بو هەوا دەكشێ) [ئا] (۱) هن، صدای نفس خسته؛ (۲) اشتیاق.
شاخ: شەراخ [ئا] نگا: شەراخ.
شنامی: ئاشنا، ئاشیاو [ئا] آشنا.
شنامیی: ئاسین، ئاشنایی [ئا] شناسایی.
شناسنامە: پێناس [ئا] شناسنامه.
شناسی: ئاشنایی، ئاشنایەتی [ئا] آشنایی.
شناسیان: ئاشنا [ئا] آشنا.
شناسین: ئاسین [ئا] شناختن.
شناو: (۱) سۆبایی، مەلەوانی؛ (۲) جۆرێ پەرزەنە؛ (۳) شكارە [ئا] (۱) شنا، شناگری؛ (۲) یكی لە پەرزەنەها؛ (۳) نگا: شكارە.
شناوە: پارچەزەوی پچكۆلە بۆ جاندن [ئا] قطعەزمین كوچك برای كشت.
شنتر: ڕیشال، ڕیشاڵ، ڕگۆڕو شیاڵ [ئا] تكە پارە، ریزریز شدە.
شنتل: بەهەوا هەڵواسراوی بە ئەكەندە [ئا] معلق در هوا.
شنشوطا: گوندێكە لە كوردستان بەهۆی وێرانی كردە [ئا] لە ڕووسانەكانی وێران شدە كوردستان توسط بعثیان.
شنوڵك: زوربەاز [ئا] پیرلكە.
شنوڵی: گیاو، مێردی ژنی جوان، بەتەبەكە بۆ تیژو ئالە دەگوترێ [ئا] كلمۀ استهزا به شوهر زن خوشگل.
شنوی: (۱) ئەڵۆ و گۆڕی؛ (۲) بیمان دیت [ئا] (۱) سیله و تیرنگ؛ (۲) بیمها دیدیم؟
شنوی مەتی: جیلەو صەوالە [ئا] مكر و تیرنگ.
شنك: جینك، بان بەلانس، پشتەسەر [ئا] آهیانه.
شنكی: دەستەجیلە [ئا] افروزه.
شنگ: (۱) ڕۆژ، هێز، تاقەت؛ (۲) تەسینگ، تەسینگ؛ (۳) شینكەی كەم كە دانی وڵاخی لێ كەر تاوی [ئا] (۱) نیرو؛ (۲) گیاه شنگ؛ (۳) سیزۀ كم برآمده.
شنگار: بەڵەبەنیكە لە كوردستان كە جێ بەزەبەیە كانە [ئا] منطقه‌ای در كردستان كه موطن بزهایان است.
شنگال: (۱) شنگار؛ (۲) كەلاتە، جۆرێ كوڵیرەی پیاو پیچك دەناوكراو [ئا] (۱) نگا: شنگار؛ (۲) نوعی غذا.
شنگر: شەرو دڕیاو، ڕگۆڕ [ئا] كهنه پاره.
شنگروشیوال: حرت وبرت، شەرو بڕە [ئا] حرت وبرت بی ارزش.
شنگل: شنگك، ئەكان بە خۆدان [ئا] تكان به خودادن بر گل.
شنگین: (۱) دەنگی هێدی و لەسەرخۆ؛ (۲) دەنگی جەرو پلنگە [ئا] (۱) صدای آرام؛ (۲) صدای پلنگ.
شنۆ: (۱) سرو، كزەبا؛ (۲) هاتنی كزەبا؛ (۳) لەرین بە باد؛ (۴) شارێكە لە كوردستان؛ (۵) وەرزشكە [ئا] (۱) نسیم؛ (۲) وزیدن نسیم؛ (۳) خرامیدن (از نسیم)؛ (۴) شهری است در كردستان؛ (۵) ورزشی خوب.
شنە: (۱) سرو؛ (۲) هاتنی سرو؛ (۳) لەرین بە سرو؛ (۴) دەنگی لوتدی هەناسەدان، خنە [ئا] (۱) نسیم؛ (۲) وزیدن نسیم؛ (۳) خرام از نسیم؛ (۴) هن، صدای نفس خسته.
شنەبا: شنە، سرو [ئا] باد ملایم، نسیم.
شنەشن: (۱) هاتنەی بای سرو؛ (۲) خنەخن؛ (۳) دەنگی هەناسەی زۆر (دروشە بە شنەشنی تازە بێزاەو گیان كشتان) [ئا] (۱) صدای وزیدن نسیم؛ (۴) تنبلی كردن؛ (۳) هن هن كردن از خستگی.
شنەفتن: ئەزەوتن، زەوتن، بستن [ئا] شنیدن.
شنەوا: گوێ بس، بیسەر [ئا] شنوا.
شنەوتن: شنەفتن، بستن [ئا] شنیدن.
شنیا: دوگوندی كوردستان بەو ناوە بەهۆی كاولی كردە [ئا] دو روستا به این اسم در كردستان توسط بعثیان ویران شده است.
شنیان: تەواو وێران [ئا] درب و داغان، بكلی ویران.
شنیارە: شنیار [ئا] نگا: شنیار.
شنیان: (۱) هەڵكردنی بای سرو؛ (۲) لەرینەو لەبەر با؛ (۳) یكەنیم، سناوا؛ (۴) تازەڕو كردن، ئاسە كردن [ئا] (۱) وزیدن نسیم؛ (۲) خرامیدن

(ئەسپیم: ۳) خنکەو تۆزاڵ: ۴) ئاژۆ کردن.
شتین: شتان [ئا] نگا: شتان.
شتینەوە: ۱) لەبرین لەبەر با: ۲) تریقاندەوەی مناڵی ساوا [ئا] ۱) خرامیدن (ئەسپ: ۲) خنکەو تۆزاڵ.
شو: ۱) شان، مل: ۲) مێردی ژن: ۳) خەریتە، پانی بەناوی لە خشتا: ۴) شف، تۆڵ: ۵) هەنگوینی نەباتوراو: ۶) کیلانی زەوی: ۷) زەوی کێڵراو [ئا] ۱) کتف: ۲) شوهر: ۳) خریته، طاق خشتی: ۴) ترکه: ۵) غسل با موم: ۶) شخم: ۷) زمین شخم زده.
شۆ: ۱) دەفی بارجمو کۆماڵ، دەوی: ۲) کیلانی زەوی: ۳) زەوی کێڵدراو: ۴) شتن: ۵) تەرایی، نیو، نمە، تەڕەشوو: ۶) جۆن، ڕۆیشتن: (ئامر شۆ): ۷) شوێن، شوێن: ۸) تەشەدارەو (مەنار (لە شۆ دەرچوو) [ئا] ۱) اهان: ۲) شخم زدن: ۳) شخم زده: ۴) شست وشو: ۵) نیم: ۶) شدن، رفتن: ۷) رد، اثر: ۸) شمار، اتمار.
شواو: ۱) شتن: ۲) پشدانی ڕەگ، جلکدان [ئا] ۱) شست و شو: ۲) نبض.
شواو کردن: بالاو، جل شتن [ئا] رختشویی.
شواوگرتن: پێی ڕەگ زەبەن [ئا] نبض گیری.
شوارە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ئا] لە ڕووداوەکانی وێران کردنی کوردستان توسط بعثیان.
شواش بینلە: ۱) داریکە: ۲) جۆرێ هەنجیر [ئا] ۱) درختی است: ۲) نوعی انجیر.
شوال: شاڵاو [ئا] شلوار.
شوالک: تۆڵ، لکی داری بڕاوی باریکە [ئا] ترکهٔ بید.
شوان: ۱) شەبان: ۲) ناوی پۆپاوان: ۳) ناوچەیەکی چەند گوندی لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ئا] ۱) چوپان: ۲) نامی مردانه: ۳) منطقه‌ای شامل چند روستا در کردستان که بعثیان ویران کرده‌اند.
شوانانە: شەرەشوانی، مێری شوان [ئا] مرد چوپانی.
شوان خاپین: شەبان خاپین [ئا] شبان فریبا.
شوان خەڵەتین: شەبان خاپین [ئا] شبان فریبا.
شوانشوان: بازیەکی مناڵانە [ئا] یکی از بازیهای کودکان.
شوانشوانە کێ: شوانشوان [ئا] نگا: شوانشوان.
شوانکارە: ۱) مناڵانت بەخێوکردنی بە نیوەیی: ۲) کەسێ کاشی هەبێ شوانیە: ۳) هۆزێکی گەورە لە کورد: ۴) گیایەکی زۆرسوێن خۆشە [ئا] ۱) پرورندهٔ دام که نصف دام را سهمیه می‌گیرد: ۲) کسی که همیشه کارش چوپانی است: ۳) عشیره‌ای در کردستان: ۴) گیاهی خوشبو است.
شوانیە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شوان هەڵخەڵەتینە: شەبان خاپین [ئا] شبان فریبا.
شوانی: ئاگاداری لە مێرو مناڵانت لەوەرانەیان [ئا] چوپانی، شبانی.
شوانیتی: کاری شوان [ئا] شبانی، چوپانی.
شوبە: جێگەی یا لە زەوین، شوێن یا [ئا] رد اثر.
شوبات: دوەهەمین مانگی خاج پەرستان، لە دوای ڕێبەندانەوە تا دەمی ڕەشەمە [ئا] ماه غریبه، خوریه.
شوباش: شاباش [ئا] نگا: شاباش.
شوبالیز: مەکۆی دران، بەکەی دران [ئا] مقرّ راهزنان.
شوباو: جێشتی ئاو [ئا] شوربا.
شوبرا: برای مێرد [ئا] برادر شوهر.
شوبرازن: ژنی شوبرا [ئا] زن برادر شوهر.
شوبرین: ۱) کیلانی زەوی، گەشین لەدانی زەوی: ۲) تۆڵ بڕین [ئا] ۱) شخم زدن: ۲) ترکه بریدن.
شوبرین: کیلانی زەمین [ئا] شخم زدن.
شوبەم: ۱) بۆردەبوو، لەهۆش چوو: ۲) جانەوەرێکی وردی ڕەشە بە گەزی دارەوە دەنیشێ و خوای دەکا، شوکە [ئا] ۱) غش، اغماء: ۲) شپهٔ درخت.
شوپە: ۱) شوپە، شوپەیا: ۲) پلە: ۳) بە لەبی دەست لە سەری شتێ دان: ۴) بارۆی ڕل: ۵) زەمەراندی مرگا، داری زەمەراندن [ئا] ۱) اثر، ردپا: ۲) سیلی: ۳) با کف دست بر چیزی زدن: ۴) لقمهٔ درشت: ۵) خنده آسمانه در.
شوپا: سامۆرە، سامۆنە [ئا] قزاك.
شوپاژۆ: پسوڵە لە جێی ئاسنەدا، شوێن هەڵگر [ئا] دگمه، روشنائی.
شوپاو: شۆباو [ئا] شوربا.
شوپایی: باڵەکێن، شتێ کە بە بێن شەوریەوە بەستراوە [ئا] چیزی که بقزاك بندند.
شوپگەر: شۆباژۆ [ئا] دگمه، روشنائی.
شوپ هەڵگر: شۆباژۆ [ئا] دگمه، روشنائی.
شوت: شیر، شیری خواردنەوە [ئا] شیر مایع.
شوت: ۱) دروی هەڵبەستە: (شات و شوت): ۲) داروکەی سەرزێ لە بازی مناڵاندا: کە دەیهاوێن و دەچەقێ: ۳) مشتی ئاوداڵە لە بازی مناڵاندا: ۴) حولی، لوس و ساقە: ۵) زرنگ، وشیار [ئا] ۱) گزافه: ۲) چوبکی نوك تیز در بازی کودکان: ۳) مشت باز در بازی کودکان: ۴) صاف و هموار: ۵) زرنگ و باهوش.
شوتانی: شوت بازی، داروکە هاویشتن و چەقاندن [ئا] چوبك بازی، نوعی بازی کودکان.
شوتراو: شتراو، شرەو [ئا] شسته.
شوتك: جۆرێ کەمەرەندی لە تاوریشم چراو [ئا] نوعی کمربند.
شوتك: جێگەی خۆ شتن لە مالدا [ئا] جای آب تنی در خانه.
شوتوگوت: بێدا مالین و لەدانی لەنکاو [ئا] کتك زدن ناگهانی.
شوتە: قسەی هەڵبەستە [ئا] گزافه.
شوتی: شرد، شتن، شتنی [ئا] ماضی شستن، شست.
شوتی: گیای شیردار [ئا] گیاهان شیردار.
شوتی: شتنی، چەمەز، زەبەتی، هەلی، شمتن، شمتی، شمتو، زەبەتی [ئا] هندوانه.
شوتیلە: خوشیلك، گیایەکی شیردارە [ئا] گیاهی است شیردار.

شوتین: جۆرێک شیر برنج [ف] شیر برنج.
شوتینە: تارەبرنج و شیری کوڵاو، فرنی، مەحەلەبی [ف] فرنی.
شوتیەکوڵە: زەبەنی جکوڵەی گەیشتو [ف] هەنداوەکە کوبیک رسیدە.
شوخ: ۱) جوانی ڕەگ و ڕیگا؛ ۲) سیبەر؛ ۳) شاخی مەڵدان؛ ۴) قیسە، خۆشی گاڵتەکەر [ف] ۱) زیبای خیابان؛ ۲) سیبەر، تیرەی؛ ۳) شاخ زین؛ ۴) آدم شوخ طبع.
شوخڵ: ئاڵ، شوخل [ف] گل، شغل.
شوخ و شەنگ: دڵبەری جوان و ڕیگا و ڕیگا [ف] شوخ و شنگ، خوشگل شیك پوش.
شوخی: ۱) جوانی و ڕیگا و ڕیکی؛ ۲) حەشەلەت، گاڵتە [ف] ۱) زیبایی و دلربایی؛ ۲) مزاح، شوخی.
شوەان: ۱) چەرمسوچ، چوان، شەدار؛ ۲) بەوی دراو، کەشەرەنگی براو [ف] ۱) نمك؛ ۲) آهاریده.
شوەدان: چەرمدان [ف] شوهردادن.
شوەدان: دەدەقی لیدان [ف] آهاردادن.
شوێ: ۱) پەرشان، لەکارکەوتو، شڕ؛ (حالم شوێ)؛ ۲) دەنگی ڕاتی تار [ف] ۱) پریشان حال و از کار افتاده؛ ۲) صدای زیرین تار.
شوێر: ۱) سوڕ، لە ئامی خوێن، سوڕ؛ ۲) لە باس وتنە وانا، شرمن (چەرە خوڕم کرما)؛ ۳) پاسگری بەواتا، تەرکەسەی دەشوا (جلشوێر)؛ ۴) ڕەوانی ڕگ، (ڕگشوێرە مە)؛ ۵) سوڕەی دەرون، خەمی کەفین (بەسەر کە شوێرکی لەبی من ڕگەسالم بوجیە) سەدەری؛ ۶) پەرەیەکی گوڕانی؛ ۷) گیاو میوەی لە ناو سرکەو خوێوا دەدا هەڵگیرا [ف] ۱) شورمزه؛ ۲) پسوند بە معنی شستن؛ ۳) پسوند بە معنی شست و شو کننده؛ ۴) اشهالی؛ ۵) سوڕەدرون؛ ۶) مستگاه شور در موسیقی؛ ۷) گیاه و میوه نگهداری شده در آب نمك و سرکه مانند خیارشور.
شوێ: ۱) داهێنراو؛ ۲) جوان جالاك (شوێرەژن)؛ ۳) کاراسەو جالاك؛ (شوێرە سوار) [ف] ۱) فرو هشته؛ ۲) زیبای خوش قد و قامت؛ ۳) چابك.
شوێر: ۱) شمشێر؛ ۲) شقر، جوێن کەڵەکتوی، قیلە گژە؛ ۳) سوڕ [ف] ۱) شمشیر؛ ۲) نوعی گل کوهی؛ ۳) شورمزه.
شوێرا: بە تاو خاوین کراوەوە [ف] شسته شد.
شوێرا: دیوار بە دەوری ماڵو باغو بیستان؛ سوڕ [ف] باری حصاری.
شوێرایە: بەتاکە دارە ترێی خوێ کراوی وشك کراو بۆ زستان [ف] برگ مو نمك سود برای زمستان.
شوێرایە: گوی سواەی گیشەگا بۆ تاوەڕۆ دەرکردن [ف] محل آویزگاه سر توده علوفه.
شوێرایسە: ۱) گوڵنگەی سەرو بۆزی شوێرەوە بو؛ ۲) ئاوی بارانی لە سەرسانەوە ڕژاو؛ ۳) دیمەنی هەوری تیری و باران ڕژا (شوێرایەی دیارە) [ف] ۱) شرابه، منگوله از دور سر آویزان؛ ۲) آب باران که از بام ریزد؛ ۳) منظره ابر باران‌زا از دور.
شوێراخ: ۱) ڕەوینی شوێرەکات؛ ۲) ڕەوینی کە هیچ بەهرە نادا [ف] ۱) شورەزار؛ ۲) زمین غیر حاصلخیز.
شوێران: ۱) ڕابەڕین بە توڕەیی؛ ۲) شین؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاوانی کرد [ف] ۱) شوریدن؛ ۲) شیون؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بختیار ویران شد.
شوێران: ناوی ناوچەی گوندێکە لە کوردستان [ف] نام ناحیه و دهی در کردستان.
شوێرای: ۱) ئاوی سوێر؛ ۲) بە تاو خاوینەوە کراو [ف] ۱) آب شور؛ ۲) شسته.
شوێراو: ئاوی بارانی کە لە بامەوە دەبڕێ [ف] آب باران که از بام ریزد.
شوێراوگە: جێگای بەداهاتنی ئاوی بارانە [ف] جای ریزش آب باران از بام.
شوێراوە: خاوێنەوە کراو بە تاو [ئەدەبی] بڕچی شوێراوەوە [ف] شسته و شو داده شده.
شوێراوە: ۱) گوڵنگەی شوێری سەرو بیخ؛ ۲) پەرەنگی گوڵەو؛ ۳) ڕژانی ئاوی باران لە بامەوە [ف] ۱) شرابه؛ ۲) آویزه گوشواره؛ ۳) ریزش آب باران از بام.
شوێراوەوە: شوێراوە [ف] شسته شده.
شوێریا: ۱) جۆرێکی ترە؛ ۲) قسلاو [ف] ۱) شوریا؛ ۲) آب آمیخته با آهك.
شوێریاژن: بە قسلاو دان [ف] با آهك ساخته شده، دوغاب ریز.
شوێریاو: شوێریا [ف] نگا: شوریا.
شوێریاوژن: شوێریاژن [ف] نگا: شوریاژن.
شوێژون: داهاتن، بەرەبەرەی بۆن، بەرەوخوارەبۆن، (ئەم لکە شوێژوە) [ف] فرو رفتگی.
شوێسوڵەوە: ۱) داهاتنەوە؛ ۲) لەبڵندی بەرەوخوارەهاتن [ف] ۱) فرو رفتگی؛ ۲) از بالا به پایین آمدن.
شوێریە: شوێریا [ف] نگا: شوریا.
شوێرت: ۱) جرکەی دڵوپە؛ ۲) لوتکە [ف] ۱) صدای چکه؛ ۲) شورت.
شوێرتان: خۆگە، پشە، هرە [ف] خیابان.
شوێرتان: ۱) پەنیری خۆگە؛ ۲) خۆگە، هرە، پشە [ف] ۱) پنیر آکنه خیابان؛ ۲) خیابان.
شوێرتك: شوێتك [ف] جای آبتی در خانه.
شوێرتکە: ۱) شوێتك؛ ۲) شوتك [ف] ۱) نگا: شوتك؛ ۲) نوعی کمربند.
شوێرجە: ۱) بەی گوندی کوردستان بەوناوەن بەهۆی وێرانی کردن؛ ۲) جۆرێکی پەرەسیل، شوێری قورئاو [ف] ۱) نام سه روستای کردستان که بختیاریها ویران کردند؛ ۲) آش شوره.
شوێرجە: ناوچەو گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کردن [ف] منطقه و روستایی در کردستان که بختیاری ویران کردند.
شوێرحە: قەڵا، قەڵات [ف] قلعه.
شوێردراو: بە تاو خاوێنەوە کراو، شوێراو [ف] شسته.
شوێرداوە: شوێراوە، داهەوەڵەی لەناوا شوێراو [ف] خوشاب شسته شده.
شوێردن: شین [ف] شستن.
شوێردنەوە: شەوەبە، شردەوە [ف] شستن، شوشتن.

شوڕش: ١) ڕابەری کۆمەڵی ٢) کۆشەر هەڵوەشاندنەوە ٣) هەڵبار گرەهی. انقلاب ٢) شورش.

شوڕشگێڕ: کەسێک کە لە ڕابەری گەل بۆی دەسەڵاتدار بەدەستدارە. انقلابی.

شوڕک: ١) شەشەرەی بەشەشەوی هەوەمان ٢) جوار و خنج ٣) پۆشاک ٤) ١) دەستگرۆ هەش ٢) کەج و کوڵە ٣) باوەڕان.

شوڕگە: ١) شوڕبەک ٢) شوڕگە، کاتێک بادام و توشوکی و کەوی شوڕ کراوە ٣) ١) جای ئاب بی بر خانە ٢) ئاجیل.

شوڕکێ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە نام ڕووستایی دو کوردستان کە توسط بعثیان ویران بەد.

شوڕگە: ١) شوڕبەک، شوڕانە، شوڕبەک ٢) جنگەی جل شوشن ٣) ١) جای ئاڕیی بر خانە ٢) جای ڕەشتوبی.

شوڕگە: شوڕاوگە ٣) نگا: شوڕگە.

شوڕگەر: شەرگەر، وەشەدای شەڕو خەنجەر سازی ٣) شمشیری.

شوڕمەزە: توکی سوڕی کوڵاو ٣) شەوە شوڕ بەند.

شوڕناخ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە نام ڕووستایی دو کوردستان کە توسط بعثیان ویران بەد.

شوڕواڵ: شوڕباڵ ٣) نگا: شوڕباڵ.

شوڕواڵن: شوڕباڵن ٣) نگا: شوڕباڵن.

شوڕە: شوڕ، دەنگی ڕژانی ئاو ٣) صدای ریزش آب.

شوڕە: ١) ماڵەی باڕوت ٢) باڕوت ٣) قرتەی سەر ٤) ١) ماڵەی باڕوت ٢) باڕوت ٣) شورە سر.

شوڕە: شوڕاوە، ڕژانی ئاوی باڕانە لە باهوە ٣) نگا: شوڕاوە.

شوڕە: ١) سوڕ، شوڕاو ڕاوش ٢) ئاڕو ئەنگ ٣) ١) باڕو جەمار ٢) ئەنگ و عار.

شوڕەیی: ئەنگەیی، جوڕە داریی کە لکەکانی سوڕ بەبەهو ٣) بید مجنون.

شوڕەیەکە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێڕانی کردە ٣) لە ڕووستاکانی ویران بەدە کوردستان توسط بعثیان.

شوڕەوت: دەنگ ٣) شهرت.

شوڕەلو: جوڕی داریو کە لکی سەر بەبەرخوار جەماوەر ٣) توت مجنون.

شوڕەزار: شامات ٣) شورەزار.

شوڕەژن: ژنی جوان و بەجوریەت ٣) ژن زیبا و محترمە

شوڕەژەرەکە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێڕانی کردە ٣) لە ڕووستاکانی ویران بەدە کوردستان توسط بعثیان.

شوڕەسوار: جاباد سوار سوکەڵەسوار ٣) سوار کار ماهر.

شوڕەشوڕ: دەنگی ڕژانی ئاو بەشوڕی بەکاڵ ٣) شرشر آب بیابی.

شوڕەشوڕ: شوڕەشوڕ ٣) شرشر آب بیابی.

شوڕەکات: ١) شوڕەکات ٢) بڕێکی لە بەهاج کەڕ ٣) ١) شورەزار ٢) کنایە لە ئاهاق کوی.

شوڕەکات: شامات، شوڕەزار ٣) شورەزار.

شوڕەڵای: لاوی جوان جاک ٣) جوان خوش هیکل و ڕەشد.

شوڕەوبۆگ: داهاتو، داهاتوو ٣) فردا و هفتە.

شوڕەوبۆن: داهاتو، داهاتوو ٣) فردا و هفتەی.

شوڕەوەیی: شوڕەوبۆگ ٣) فردا و هفتە.

شوڕهەنگێو: شەر و ڕەشەی کاراوەو کردە ٣) شمشیر زن ماهر.

شوڕەیی: تەیب، تەنگ، شوڕە ٣) ننگ، عار.

شوڕیاگ: شوڕان، بە ئاو خاوەنەو کراوە ٣) تشنە.

شوڕیان: شوڕان، شتن ٣) شستن.

شوڕیاو: شوڕیاگ ٣) تشنە.

شوڕین: شتن، شوڕیان ٣) شستن.

شوڕینەوە: شوڕالمیت، شرتەوە، شتەوە ٣) شستن حیوانات.

شوڕی: سوڕی سوڕان، سوڕ، ١) ئاگر دەشوڕێ، دڵ دەشوڕێ ٣) سوڕ.

شوڕ: ١) جفر ٢) جهتی لەسەر ڕیستان بۆ هاوینەی مت بۆ ئاو جفر لە کانی جەفەرەدا. جڕ ٣) باڕە ٤) خطی لم ارادی و ای نشانەگیری در یکی از بازیهای محلی.

شوڕ: وریکەبەرەی بە کوتاف ئەکاردە ٣) زرنگ، شکنە.

شوڕن: سوڕن ٣) جوالدوز.

شوڕنان: سوڕنان ٣) جوالدوز سوراخ سوراخ کردن.

شوڕی: ١) زوڕو، زڕی، زڕو، زوشاف، زیشاف ٢) بزاوی بەنیر ٣) ١) جوجە تیغی ٢) تراب پس.

شوستوشو: شتن ٣) شستن و شو.

شوستوشوەدان: ١) شتەوە ٢) بڕێکی لە جوین پیدان و سوک کردن ٣) ١) نگا: شتەوە ٢) کنایە از دشنام دادن و رسوا کردن.

شوستوشوەدەیان: بڕێکی لە جوین پیدان و تاڕو بردن ٣) کنایە از دشنام زیاد دادن و رسوا کردن.

شوستە: ڕیگەی خوشکراو نیمەقامی یان ٣) جادەی اصلی، شوسە.

شوسوشو: شوستوشو ٣) شست و شو.

شوسە: شوستە ٣) جادەی شوسە.

شوسەوە: ئوڵی سەبەدەجی ٣) ترکە سیدەانی.

شوسیەخ: جڵوڕە ٣) ئەنگالە.

شوش: ١) شاش، چەقەڵەمیو ٢) بیر و هوش ٣) ئاقڵ، ئاپەقەڵدی ٤) جوش، وینەی ڕاوەستاندنی کەرو ئەسپ ٣) ١) انتباه، کار ٢) هوش ٣) آبشار ٤) هش، کلمۀ نگهداشتن الاغ و ستور.

شوش: ١) بازیکی ڕیکلەو جوان ٢) باڵا جوان ٣) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێڕانی کردە ٣) ١) بازیاک و عموار ٢) قدو قامت زیبا ٣) از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

شوشیان: بڕاوا ٣) ساقدیش.

شوشتن: شتن، شردن، شوتن ٣) شستن.

شوشک: سوشک، سوسکە، سوسکە ٣) تنهو.

شوشکە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێڕانی کردە ٣) از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

شوشن: سیل ٣) طحال.

شوشوبەهەر: جەرگو ئاو ٣) جگر و دل و قلوه.

شوشه: ۱) جام؛ ۲) دفتری که جام مینا؛ ۳) گونه‌یکی کوردستانه به‌عهسی کاولی کرد[ف] ۱) شیشه؛ ۲) بطری، قارة، شیشه‌ای؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شوشه‌بر: ۱) جامچی؛ ۲) نامزاری شوشه‌بر بن[ف] ۱) شیشه‌بر؛ ۲) ابزار شیشه‌بری.

شوشه‌بەن: زوری که دیواری له جام کراوه[ف] شیشه‌بند.

شوشه‌بەند: شوشه‌بەن[ف] شیشه‌بند.

شوشه‌ئۆل: جلۆر[ف] دیگاله.

شوشه‌ئەهوڵ: شوشه‌ئۆل، جلۆر[ف] دیگاله.

شوشه‌کار: جامچی[ف] شیشه‌بر.

شوشه‌گەر: کەسێ که جام دروست دەکا[ف] شیشه‌گر.

شوشەوان: هەڵبەرەکە له کوردستان[ف] ناحیه‌ای در کردستان.

شوشەیەخ: جلۆر[ف] دیگاله.

شوشەیی: دروستکراو له شوشه[ف] ساخته از شیشه.

شوعله: ۱) گڕی چراو، گڕی ئاگر؛ ۲) تیشکی ئاگر[ف] ۱) شعلهٔ چراغ و آتش؛ ۲) روشنایی آتش.

شوغال: چەقەڵ، ئۆزی[ف] شغال.

شوغڵ: کار[ف] شغل.

شوڤان: ۱) زمان تیژ، ئوزان تیکەر؛ ۲) جاسوس، ڕاوگر[ف] ۱) دو بهم زن، سخن چین؛ ۲) جاسوس.

شوڤان: شوڤار[ف] دیگاله، شوڤال.

شوڤیر: کەسێ ماشین دەباته ڕێوه[ف] راننده.

شوف: شوو، کیلدراوی[ف] شخم زده.

شوڤال: جۆرێ شووی خەڵکی بۆتانه[ف] نوعی آش محلی.

شوڤڵک: تاڵقەڕو دوڵابی دەرگا[ف] حلقه و لولای در.

شوڤڵک ڤان: وستەوان، ساربەوان[ف] ساربان.

شوڤی: وڵان، کیلانی چەندگاسه[ف] شخم مجدد.

شوق: ۱) ئیشتیاق، ڕۆیشتی چراو ئاگر و مایگەشەو؛ ۲) گەشەو ئەراوی (زەرشاڵەکەت له‌شوقه)؛ ۳) کەیف، خۆشی، دڵشادی، (ئەمڕۆ ڕۆژ به شوقه)؛ ۴) جەسەر تیژ هەڵدانی حەیوان؛ ۵) سست (شل و شوق)[ف] ۱) پرتو؛ ۲) شادابی؛ ۳) شادی و خوشی؛ ۴) باکله زدن حیوان؛ ۵) سست.

شوقاڵ: چلیاو، مەزی و لبه[ف] لای و لجن.

شوقاق: ۱) مەخۆشیەکی تاڕاڵه سەریان ورد دەبا؛ ۲) خۆڵکی کۆچەوه؛ ۳) سەرمای دەروونی سەرەبەهار[ف] ۱) بیماری تراک بردن سم حیوان؛ ۲) ایلی است چادرنشین؛ ۳) سرمای ده روز اول فروردین.

شوقاقی: ۱) لەخۆشی سمی ئاژەڵ؛ ۲) سەر به خێڵی شوقاق؛ ۳) سەرمای دەروونی سەرەبەهار[ف] ۱) بیماری ترکیدن سم حیوان؛ ۲) منسوب به ایل «شوقاق»؛ ۳) سرمای ده روز اول فروردین.

شوق تێ هەڵدان: ئەدانی حەیوان به کەڵه[ف] ضربه زدن حیوان با کله.

شوقەدان: ۱) بەتیشتاو بریقه؛ ۲) به‌گەشەو ئەراو[ف] ۱) درخشان؛ ۲) شاداب و شکوفان.

شوقەدان: ۱) بریقەدان؛ ۲) تیشتاودان؛ ۳) کەڵەئیدانی حەیوان[ف] ۱) درخشیدن؛ ۲) پرتو دادن؛ ۳) با کله زدن حیوان.

شوقەدانەوه: تیشتاو گەڕانەوه، تیشتاو دانەوه[ف] انعکاس پرتو.

شوقل: ۱) بۆنکه، گاگۆڕ؛ ۲) بۆرگ[ف] ۱) گیاه‌مقل؛ ۲) تاول.

شوق لێدان: تێ هەڵدانی حەیوان به سەر[ف] با کله زدن حیوان.

شوق و شەبەق: تیشتاو تیشتاو دانەوه[ف] درخشش و انعکاس پرتو.

شوق و شاندن: ئەهەڵدانی حەیوان به کەڵه[ف] کله زدن حیوان.

شوق و شین: حەیوانێ که به سەر دە خەڵک هەڵدەدا[ف] حیوان کله زن.

شوق هاویژ: شوق و شین[ف] حیوان کله زن.

شوق هاویشتن: شوق و شاندن[ف] کله زدن حیوان.

شوقەشوقە: شوق و ڕاهێزاو و دەگانی بۆنا[ف] فروهشتهٔ در حال بوسان.

شوق هەڵدان: شوق هاویشتن[ف] کله زدن حیوان.

شوڵد: ۱) گەنووی مازو؛ ۲) شوڵه، بەڵاڵەکی بروحه؛ ۳) دوڵیاو؛ ۴) دوڵک، دوکه، بەڵاڵەکی گەڵای مێوه‌سی هەڵدەگیرێ[ف] ۱) گردنگین فرحت مازوج؛ ۲) شله؛ ۳) شیرهٔ انگور؛ ۴) سپیدهٔ برگ مو.

شوڵک: جۆرێ[ف] گیاهی است.

شوکر: سپاس[ف] شکر، سپاس.

شوکرانه: خێروان به هەزاران له مرگێتی ڕووداوی ئاڵ خۆشکەر[ف] مژدگانی خیر به در مقابل رویداد خوب.

شوکرانه بژێر: ۱) ڕازی به پێش، قیانات گەر؛ ۲) سپاسکار[ف] ۱) قانع؛ ۲) سپاسگزار.

شوکرخان: سپاسکار[ف] سپاسگزار.

شوکرخوان: شوکرخان[ف] سپاسگزار.

شوکردن: مێردگردنی ژن[ف] شوهر کردن.

شوکره: ناوی پیاوانه[ف] نام مردانه.

شوکه: شوڵک، شوڵ، شو[ف] ترکهٔ باریک.

شوکه: ۱) شوڵک؛ ۲) به‌کجار شوتن[ف] ۱) دگاه، شوک؛ ۲) یک دفعه شستن.

شوکەلاوه: گوندێکه له کوردستان به‌عهسی وێرانی کرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شوکێ: گوندێکی کوردستانه به‌عهسی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شوکێ: گەڕ گوندەکی کوردستانه که به‌عهسی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شوڵ: ۱) سوڕ، سوڕ، شوڕ؛ ۲) چەوی، چەوری[ف] ۱) شور؛ ۲) چربی، چربی.

شوڵ: ئەوان پاش وشەی شل ئەیت (شل و شوڵه)[ف] آبکی.

شوڵ: ۱) شوخڵ، شوخڵ، ئاژ؛ ۲) گۆی شل[ف] ۱) شغل؛ ۲) مدفوع آبکی.

شوڵ: شوڵ، اکی باریکی ئاو[ف] ترکهٔ باریک.

شوڵاف: شێوی ڕۆژ چەوی چشتێکی بڕ له ڕۆن[ف] آش بسیار چرب.

شوڵاندن: ڕگەشوورە، ڕگەبەوێن، به‌له فیره[ف] اسهالی.

شۆلاو: جۆرێک ئاوی خوێی تێکەڵاو، سوورا ▣ آب شور.
شۆلاف: جێشتی شلەی لەم دان ▣ آش کم دانه.
شۆلک: ۱) ئاڵیجە، ڕەشکەی دوتایی بۆ کاکڵشان؛ ۲) ماش ▣ ۱) نوردو تایی کاهکشی؛ ۲) ماش.
شۆلک: بۆل، سۆل ▣ ترکهٔ نازک.
شۆلک: شۆلک، بۆل، شۆل، سۆل ▣ ترکه.
شۆلکانەن: هۆ لەکار دڕەوە ▣ جیم شدن از کار.
شۆلگ: ئەستێرەی، فەرمانی ▣ فراوانی نعمت؛ ارزانی.
شۆلگسە: بس بس و امت امت ▣ از هم گسیخته و لت و پارشده.
شۆلگەنە: لەناوبۆن، ڕەشەڕۆن ▣ ریشه‌کن، از جان رفتن.
شۆلۆپە: شلوو، بارینی بەفر و باران بێکەوە ▣ بارش توأم برف و باران.
شۆلە: ۱) بیەوەی ڕۆی بێتن مەزی؛ ۲) شلە، ئاشی ڕۆن ▣ ۱) پرنده مثل گل؛ ۲) شله آش.
شۆلە: جەوانی دوتایی، تیژ، شۆڵە ▣ جوال دوتایی.
شۆلە: ۱) ئاوی شل؛ ۲) شوطەی تیشکی تاگر؛ ۳) ڕاخوشینی تەشترە ▣ ۱) آبکی؛ ۲) شعله؛ ۳) شهاب، تیرگی.
شۆلە: ۱) جەوانی تیژ؛ ۲) گیای دەڵاو بە گەورەیی و هەرانی ▣ ۱) جوال دوتایی؛ ۲) گیاهی است.
شۆلەکە: شۆڵەکە ▣ خورجین.
شۆلەکە: خورجین، خورج ▣ خورجین، جوال دوتایی کوچك.
شۆلەم: ورگ، ڕگ ▣ شکم.
شۆلەمە: بەرچیلە، بەرخەپەپە ▣ شغب.
شۆلهە: شلەی، بۆڕەی هەنگ ▣ کندو.
شۆلی: ۱) سلی، سسلی؛ ۲) ئاوی ▣ ۱) سستی؛ ۲) آبکی بودن.
شۆم: ۱) بێ قەن، جۆت قونە؛ ۲) ئاڵی شەو ▣ ۱) نحس، شوم؛ ۲) وعدهٔ شام.
شۆم: سو، شۆ، شۆمەت، کیلدراو، جۆت لێ کراو ▣ شخم.
شۆم: سوو ▣ نگا: شوم.
شۆم بڕینەی: شیف بڕین ▣ شخم زدن.
شۆمی: ۱) بەدبەختی؛ ۲) شلەی، جەبەش، هەدی، شۆڵی ▣ ۱) نحوست؛ ۲) هندوانه.
شۆمی شەیتۆنی: کاڵەکەدارانە، گوڕاڵە ▣ هندوانهٔ ابوجهل.
شۆن: ۱) شوێن؛ ۲) دوا، پاش، لەدوای، شۆن؛ ۳) بەپەسان، تەسەگ (هەڵی نەکەنە گەنمی دێ کۆنە / کز باوەجەزە بێ شەرت و شۆنە)؛ ۴) جیگە، (شۆن هەورامان کەگرەوە) ▣ ۱) ره، اثر؛ ۲) دنبال، عقب، بعد؛ ۳) پیمان، وفا؛ ۴) جای، مکان.
شۆن: ۱) دوا، پاش، (لە شۆن تۆ هاتم)؛ ۲) شوێت، شوێن ▣ ۱) بعد، عقب، دنبال؛ ۲) ره، اثر.
شۆناس: شناس ▣ آشنا، شناس.
شۆناسایی: شناسایی ▣ آشنایی.
شۆناسی: شناسی، شناسایی ▣ آشنایی.
شۆنداشانەن: ئاوڕەدەو (کەسێکم بە شۆنداشانەدا) ▣ از پی فرستادن.
شۆن دیاری: فەرمۆی دیاری بە دیاری ▣ هدیه در مقابل هدیه.
شۆنڵە: سوێنەی جل بەدامەوەن ▣ شرف رختشویی.
شۆن گەوتی: کەوتە شوێن ▣ از پی افتادن.
شۆنگر: بر بکان، وەکیل ▣ وکیل، نایب.
شۆن گوم کردن: شوێب وەدا کردن ▣ ره گم کردن.
شۆن گومە کێ: هەوڕە کردنی بچی، شوێنی جۆ لەبەین بردن ▣ ره از بین بردن.
شۆن نیان: شوێب هەڵگرتن، بەدوا کەوتن ▣ ره گرفتن و تعقیب.
شۆن‌وان: شوێنەوار ▣ آثار.
شۆنە: سەرای (وێنی کە بزەنگ تاوردەخواتەوە) ▣ زمینی که آب در می‌یابد، زمین رس.
شۆنەوان: ۱) ئاشەوان، ئیشانگەی ڕاوەوان؛ ۲) بەوەو ئاشۆرە ▣ ۱) آثار یادگار مانده؛ ۲) توه و شیجه.
شۆو: شێو، کیلدراو ▣ شخم.
شۆوڵ: گاگۆن، پۆکە ▣ نخود فرنگی.
شۆوشینە: گیایەکە لە تیری گەرگسەدا ▣ گیاهی است از تیرهٔ گرگه.
شۆهۆز: لکی ڕاوی گەنی و تەراوی دار ▣ شاخهٔ نازك و شاداب.
شۆی: ئاوی گوتیکە بەلای پاسی لێ پەیدا بۆن ▣ نام دهی.
شۆی: شۆ، مێردی ژن ▣ شوهر.
شۆیت: پەنکە لە سەوزەوات گەلای وردو زەنبۆنی زەنگە ▣ شبت، سویه.
شۆیتک: شۆتک، کەمەربەند، قایشی پشتێنە، پشتێن ▣ کمربند.
شۆیشە: جام، شۆشە ▣ شیشه.
شۆیکۆن: شۆکردن، مێردکردن ▣ شوهر کردن.
شۆیل: کلۆش، لاسکی مەدخل ▣ ساقه‌های غله.
شۆیل: بارکە زەوی ▣ زمین زراعتی مستطیل و کم عرض.
شوێن: ۱) جێگا؛ ۲) شوێب؛ ۳) دوای، پاش، شۆن؛ ۴) جەمت، کێڕ ▣ ۱) جای؛ ۲) اثر؛ ۳) بعد؛ ۴) خط، شیار.
شوێن: شوێن ▣ نگا: شوین.
شوێن پە شوێن: دوا بە دوا، دواکەوتن لەم جێ بۆ ئەم جێ ▣ در تعقیب، تعقیب کردن.
شوێن خستن: بەدوا ئاردن ▣ به تعقیب فرستادن.
شوێنک: ئیلای پەلکەدار کوتان ▣ کدیه، برگ کوب.
شوێنکردن: جەمت دار کردن، نیشانە کردن بە تیخ ▣ خط کشیدن، شیار زدن با تیغ.
شوێنکرنەوە: جێگەپێدان، ئەمەسائل لەم کوتنە شوێنیان کردۆمەوە ▣ جای دادن.
شوێن کەفتن: ۱) وەدۆکەوتن، دانەپەی؛ ۲) پەیڕەوی کردن ▣ ۱) تعقیب کردن؛ ۲) پیروی کردن.
شوێن کەوتن: شوێن کەفتن ▣ نگا: شوین کفتن.
شوێنگێڕ: شوێنبازۆ ▣ ردگیر، پیگیر.
شوێن گێڕان: دانەپەی، شوێنبازۆیی ▣ ردگیری، ردیابی.

شوینەزا: زاگەر، جیگای هاتەسەرەوە [ف] زاوزگە.
شوینە گومکی: شوین گومەکی [ف] نگا: شوین گومەکی.
شوینەوار: شوەوار [ف] نگا: شوەوار.
شوینەونگە: شوین گومەکی [ف] نگا: شوین گومەکی.
شوینەونکی: شوین گومەکی [ف] نگا: شوین گومەکی.
شوینەونی: شوین گومەکی [ف] نگا: شوین گومەکی.
شوینەولی: شوین گومەکی [ف] نگا: شوین گومەکی.
شوین هەڵگردن: شوین دوریەوە [ف] ڕەهەڵین.
شوین هەڵگرتن: بەشوین دا چوون [ف] ڕەگیری.
شە: ۱) ساتی سەرهەڵدان؛ ۲) ساتەی گوڵکە؛ ۳) بەش، شەپك؛ ۴) تیر، کەلەی؛ ۵) بەشی چوارلای [ف] ۱) ساتە سر؛ ۲) ساتە شەو هەڵاسکان؛ ۳) چارشاخ، افشون؛ ۴) تەپ؛ ۵) ڕ ابزار باقەدگی.
شەا: بۆزە هەنگ [ف] کەنگر.
شەب: ڕاخ [ف] زاخ سفید.
شەباب: شەنداڵ، بلوری، کاوا [ف] ئی لەك فلزی.
شەبابە: شەباب [ف] نگا: شەباب.
شەباقە: دەڵاقەی کوتاوەیو کە دیوار بو ڕۆشنایی [ف] ڕوزنە در دیوار.
شەباڵ: ۱) تیشك، ماسوو؛ ۲) قەڵاوەی مەیمونی ئازەڵ [ف] ۱) برق ابن؛ ۲) ئەڵاڵە.
شەبدەر: شەبەرە، شەبرەو [ف] شبدر.
شەبستان: ۱) تودەی گەورە بو داپۆشین کە مال؛ ۲) ئاوەڵای مزگەوت [ف] شبستان.
شەبستان: شەبستان [ف] شبستان.
شەبقە: کلاوی بەلوارە [ف] کلاه لبەدار.
شەبك: کەسی تۆزێك کە زێ کردنا دەستەی [ف] کسی که کمی می لنگد.
شەبکە: شەبقە [ف] کلاه لبەدار.
شەبکین: ۱) شەلینی کەو؛ ۲) مەخوشەیەکی ئاژەڵە کە ئۆنی شەلین دەبن؛ ۳) ڕەی بۆنی شەدەلانی لەش [ف] ۱) لنگیدن جرئی؛ ۲) نوعی بیماری دام؛ ۳) اطلاق عطلات بدن.
شەبلۆك: جەلۆك [ف] شلوك.
شەبوت: دروزترین مایچە کە لەشی مامەوەرا [ف] شدیدترین عطسهٔ بدن جانور.
شەبەز: شەفی، بەهەش، هەنی، شەنی [ف] هندوانه.
شەبەز: شەبەن شەفی، هەنی [ف] هندوانه.
شەبەش: شەبەن جەبەن هەنی، شەفی [ف] هندوانه.
شەبەق: ۱) ڕۆشنایی تاسوز؛ ۲) ئیشکی سەرەتایی هەتاو؛ ۳) کون کە دیوارو کۆتاڵدا [ف] ۱) روشنی افق؛ ۲) نخستین تابش آفتاب؛ ۳) سوراخ در دیوار و کلاه.
شەبەق تی بۆن: کوتانوئی دیوارو کلا [ف] سوراخ شدن دیوار یا کلاه.
شەبەق تی کەوتن: شەبەق تی بۆن [ف] سوراخ شدن دیوار یا کلاه.
شەبەق دان: زەبەر لەکوان دان، هەوڵ ئیشکی تاو [ف] نخستین تابش آفتاب.
شەبەقدانەوە: کەوانە کردنی ئیشکە [ف] انعکاس پرتو.
شەبەق شەبەق: کون کون [ف] سوراخ سوراخ.
شەبەقی: شەبەکی، بۆنکەی بەیان، بەرەبەیانی زۆ [ف] اول بامداد.
شەبەك: ۱) شریەیەکە کە کورە، ڕاژەوە ئاسینی ئاینەتی خۆی هەیە؛ ۲) قەڵاوەی مەی ئازەڵ و ورچە ...؛ ۳) چەنچەوەی تیلی سەرجاڵدو بیرانی؛ ۴) جۆری مەیمون؛ ۵) تەپنی خوماڵی ئاو دەروەیشان [ف] ۱) نوعی از گرد؛ ۲) قلاده؛ ۳) شباك سر مزار؛ ۴) نوعی میمون؛ ۵) اسرار درویشانه.
شەبەکی: ۱) سەر بە شیوەی شەبەك؛ ۲) ڕازاوەی شەبەك؛ ۳) شەبەقی؛ ۴) شەبکین، لەخوشەکی ئازاڵە [ف] ۱) منسوب به ایل و شبکه؛ ۲) لهجهٔ اهل شبکه؛ ۳) اول بامداد؛ ۴) نوعی بیماری دام.
شەبەندەبەروژ: سەنزل جەمشاد [ف] بارجهان است.
شەبەنگەبەروژ: ۱) سەنزل جەمشاد؛ ۲) ناوی کتێبێکی شاکر فەتاحە [ف] ۱) بارجهای رنگارنگ؛ ۲) نام کتابی است.
شەبەیخۆن: بەلامارێ شەوانە بو سەر دوژمن [ف] شبیخون.
شەبی: بەکور، جوان، شەی [ف] همانند.
شەبیان: ۱) بەفرە؛ ۲) گۆڕانی سوانی [ف] ۱) جوب الاغ رانی که میخ بر سر دارد، سیخولك؛ ۲) عصای شبانی.
شەپ: ۱) بڕ بە هەردو دەستە بڕی هەست؛ ۲) لیدان بە پشتەین، بۆلا؛ ۳) زلە، (لە؛ ۴) بەری دەست؛ ۵) داهێڵراو، داهاتی، باش و شەی شوڕ دەست (هەڵەکەی شەپ و شوڕە) [ف] ۱) برهشت؛ ۲) لیبا؛ ۳) سیلی؛ ۴) کف دست؛ ۵) فرو هشته.
شەپازلە: (لە [ف] سیلی.
شەپازلە: (لە [ف] سیلی.
شەپال: جوانی دڵەڕو خۆش شیرین، زەف خوشیلك [ف] زیبای دلکش.
شەپال: ۱) بەچکەشیر، شیرکۆڵە؛ ۲) زلە [ف] ۱) شیر بچه؛ ۲) سیلی.
شەپاڵە: زلە [ف] سیلی.
شەپانکاری: شەپ تێهەڵدانی زۆر [ف] لیبا زدن زیاد.
شەپانە: ۱) سەر پۆشی دەفری بچوك؛ ۲) شەپانە، دۆڵای جوار جیوەی مەرگا [ف] ۱) سرپوش ظرف کوچك؛ ۲) کنارەهای چهارجوب در.
شەپ تێهەڵدان: بە پشتەین لیدان [ف] لیباژن.
شەپرزە: شیرزە، شیرزە [ف] پریشان، پراکنده.
شەپرزەباگ: شیرزەباگ [ف] نگا: شیرزەباگ.
شەپرۆ: شیرۆ [ف] نگا: شیرۆ.
شەپ شەپ: دەنگی پای مرۆڤ کاتی ڕۆیشتن دا [ف] صدای پای آدمی.
شەپشەپان: شەپ تێهەڵدانی زۆر [ف] لیبازی زیاد.
شەپشەپانی: یاری کە شەپ تێهەڵدانی زۆری تیایە [ف] بازی لیبازی.
شەپشەپین: شەپشەپانی [ف] بازی لیبازی.
شەپقە: شەبقە [ف] کلاه لبەدار.
شەپك: ۱) شەپك، جوغە؛ ۲) جۆری پاڵتۆی کورت، جاکێتی پاڵە؛ ۳) گوڵە تەختەیەك بو سوتەوەی ئاگای تازەی گڵین؛ ۴) تەختەیەك بو توندکردنی کەلەو کە دەبێ جیش دا [ف] ۱) نیم تنهٔ پشمی؛ ۲) پالتوی

کوتاه؛ ۳) قطعه تخته‌ای برای سایدن ظرف گلین؛ ۴) تخته‌ای که در باغ توی شمهٔ بشمی بکار می‌رود.

شەپکە: ۱) شەپقە؛ ۲) تامرازیکی جولاهی؛ ۳) تەپکەی داو؛ ۴) داوکەی ساف کردنی هەورو ئامانی لەکیل دەرهاتو ▣ ۱) کلاه شاپو؛ ۲) از ابزار بافندگی؛ ۳) دام به تخته کوبیده؛ ۴) چوبی برای صاف کردن ظروف سفالی.

شەپکەشان: تشکی پاش شان ▣ استخوان پهن شانه.

شەپل: ۱) شەپرۆ، شەپرە؛ ۲) تامرازی گیاسنی بی دانەدگرن تاقوکر بکیلی ▣ ۱) پرشان پر (کلمه)؛ ۲) سنجابی که گاوآن را با آن باسن‌تر می‌زند تا با فیش بیشتری شخم بزند.

شەپلاخ: زالە ▣ سیلی.

شەپلاخە: زالە ▣ سیلی.

شەپلاغ: زالە ▣ سیلی.

شەپلاغە: زالە ▣ سیلی.

شەپلتە: دەروەزە، بازدی پاش بەفر ماڵین ▣ داموی بازوی برف روبی.

شەپلۆن: بەخۆشیەکە لە سەرمای گەرما پیدا دەبێ و وەک سوریژە وایە ▣ نوعی بیماری شبیه سرخک.

شەپلە: ۱) مەخوشی تیفلیجی؛ ۲) لیکدانی قنگ (شەپلە پاوژی)؛ ۳) جەپلەر، جەپلاک، جەپ ▣ ۱) بیماری فلج؛ ۲) باسن را بهم مالیدن؛ ۳) کف زدن.

شەپلی شەپسان: بە لەپی دەست گەمە بە شتێ کردن، هەڵاوێژە گرتەوەی ▣ بالا انداختن سیب با لوب و با کف دست زدن.

شەپلین: سەر زەوی، شەپرۆی ▣ پرشانی، پراکندگی.

شەپنە: مرنج، تامرازیکە وەاد دەدن بەلام چەنگاڵ ئاسایی ▣ وسیله‌ای مالیدن کتان.

شەپنەل: شەپنە ▣ ابزاری شبیه شن کتان.

شەپنی: ئاوان کان، هەناکان (لەز شەپنیمە لە من بیهەشتە) ▣ مُفَتِّر، حطاکار.

شەپۆیە: دەنەی جولاهی ▣ از ابزار بافندگی.

شەپۆتە: شەپۆیە ▣ نگا: شەپۆیە.

شەپۆن: گریانی بە دەنگ بۆ مردو ▣ سیون.

شەپۆشۆر: شۆرەوەی تاریکو تیکەڵ بیکەڵ ▣ هرو هنهٔ ناهنجار.

شەپۆکان: بەشۆکان، سەرلێ تیکچوون، بۆرۆن ▣ هاج و واج شدن.

شەپۆکیان: بەشۆکان ▣ هاج و واج شدن.

شەپۆل: پێل، مۆج ▣ موج.

شەپۆلاوی: بەپێل، بەمۆج ▣ موج‌دار، متموّج.

شەپۆلدان: پێل دان ▣ موج زدن.

شەپۆلدەر: بەپێل ▣ موج‌دار، مواج.

شەپۆلک: پێلی گەورە بچوک ▣ موج کوچک.

شەپۆلکە: ۱) شەپۆلک؛ ۲) زالە ▣ ۱) موج کوچک؛ ۲) سیلی.

شەپە: ۱) کرمەلەمەری بەسەر بەکداکراو؛ ۲) زنی کلکەڵە، زنی شایە؛ ۳) خشمە ▣ ۱) برف بر هم انباشته؛ ۲) بهمن؛ ۳) خشم.

صدای بهم سایدن پارچه.

شەپەر: شاڵاڵ ▣ شهپر.

شەپەزلە: شەپەلاخ ▣ سیلی.

شەپەزلە: شەپەلاخ ▣ سیلی.

شەپەشەپ: خشەخش ▣ خش خش.

شەپەلاخە: زالە ▣ سیلی.

شەپەلاخە: زالە ▣ سیلی.

شەپەلوح: دایکە لە بەیانی گەرمەسی مەزوی ▣ ترجمی است گرمسیری.

شەپەلوخ: ۱) شاپالوخ؛ ۲) پرتی لە پۆپەخۆر ▣ ۱) دامور؛ ۲) کنایه از برهنه.

شەپیتە: تامرازیکی جولاهی بوو، ئەی بی توپچو بنەت دەکرێ ▣ از ابزار بافندگی.

شەپێل: شەپۆل، پێلی مەزن ▣ موج.

شەپیلک: دەقەدی شان، تشکیکی پاش بەنگە لە شان ▣ استخوان پهن کتف.

شەپیلە: شەپەلاخ ▣ سیلی.

شەپێو: داری ئەلە کراو بۆ ئەندازە گرتنی بەرزایی زەوی لە باران ▣ چوب باران سنج.

شەت: ۱) زنی جەمی گەورە؛ ۲) قیلەوقاچ پڕاو؛ ۳) موی راستەوخۆی لوولو پێچ ▣ ۱) روی بزرگ؛ ۲) کج برهم؛ ۳) موی صاف.

شەتاو: ۱) ئاوی زۆر کە لە بەفری کاوەیاو سەرچاوە هەڵدەگری؛ ۲) ئاوی ساز لەئەسپ پڕاندن لە گەرما؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کانیی گرد ▣ ۱) رودی که از برف آب شده سرچشمه می‌گیرد؛ ۲) آب خنک بر اسب پاشیدن در گرما؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط جیان ویران شد.

شەتری: ریزە گوڵنگەی سەرو پۆن گەنگە ▣ متکوله‌ی سر و بستر.

شەتڵ: شەل ▣ شل.

شەتڵجار: شەتڵمار ▣ شتاری.

شەتڵگە: شەتڵمار ▣ شتاری.

شەت وبەت: پارچەپارچە، لەتوکوت ▣ پاره پاره.

شەتۆن: خوار بەرەو ئاو، هەڵو قاچ ▣ ارب، کج برهم.

شەت وکوت: ۱) ئەدانی بی دەست پاران؛ ۲) وشەیەکە لە هەڵبژاردنی دەستەی یاری‌دا بۆ یەکێکی دەڵێن کە تەنیا بەستەوەت شەت وکوت ▣ ۱) کتک زدن کورکورانه؛ ۲) اصطلاحی در بازی.

شەتەرە: شاتەرە ▣ شاطره.

شەتەڵ: بەستی تونە ▣ سفت بستن.

شەتەڵدان: دایچانی تونە ▣ محکم پیچیدن و بستن.

شەتەن: دەنانی شت بەچاو ▣ طناب برای بستن.

شەتەنەدان: شەتەڵدان ▣ محکم پیچیدن با طناب.

شەتیر: شاتۆر ▣ شاطور.

شەتپونس: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کانیی گرد ▣ نام روستایی

در کوردستان کە توسط جنیان ویران بنە.

شەجو: ۱) جۆباری گەورە؛ ۲) پیاوی بەرەو ڕۆیشتن ۱) جوی‌دار بزرگ. نهر؛ ۲) جوانمرد.

شەجەرە: شەجەرە، سیلی باوی باب و باپیران شجره‌نامه.

شەحرەمەح: هەزاربن هزاربار.

شەحنە: داروغە داروغه.

شەحە: سۆکەڵەباری شامحمەد باوی پیاوانە مخفف نام شاه محمد نام مردانه.

شەخت: حەیوانی لە هەردووبەست شەل حیوان از هردو دست لنگ.

شەخشوڵ: ۱) تەمەل، لەش گران؛ ۲) شکەڵ پکەڵو بازاڕ ۱) تنبل، لش؛ ۲) در هم برهم.

شەخلە: ۱) شخلە، سەرمای پاییز کە زەرەمات خراپ دەکا؛ ۲) سەهوڵ، سوڵ، بەخ؛ ۳) بەستەڵەک ۱) سرمای پائیزی آفت کشت؛ ۲) یخ؛ ۳) یخبندان.

شەخرە: شخرە بار بلا الاغ از گیاه.

شەخرەکێش: شخرەکش جوب زیر بار گیاه بر پشت باربر.

شەخس: ۱) مرۆ بیان کەس؛ ۲) فەیری پیاوچاکان ۱) شخص؛ ۲) مزار متبرکه.

شەخسال: بیشەی جوغوز بیشهٔ انبوه.

شەخسان: ڕەنگ بێ تەمان لەبەر تەخوشی رنگ پریدگی از بیماری.

شەخساو: ڕەنگ کۆزاو لەبەر تەخوشی رنگ باخته از بیماری.

شەخسین: شەخسان نگا: شەخسان.

شەخسیو: شەخساو نگا: شەخساو.

شەخسیووخسین: دەستەی قەدڵ بڕینەوە مراسم عزاداری محرم.

شەخف: باڵ سواغ دان کاهگل کاری پشت بام.

شەخڵ: شەمڵ نگا: شەمڵ.

شەخەڵ: شەخەڵ نگا: شخەڵ.

شەخەڵان: ۱) فاسیلەڵان؛ ۲) بیشەی جوغوز ۱) لیزان؛ ۲) بیشهٔ انبوه.

شەد: شد بەستن بستن.

شەدار: شەدار نمدال.

شەدانەن: شەدانەدان محکم بستن و بیچیدن.

شەدانەلە: شەدانە گیاه شاهدانه.

شەدانە: شەدانە گیاه شاهدانه.

شەددە: سێ جوکڵەیەکی بەهێزە لەسەر پشت دەکرێ کە وانا دوبینی وەک وەک گەیوە بەک علامت تشدید بر حروف، بشد.

شەدە: ۱) شنکن، پارچەیەکی ڕەش یان سۆری تاوریشمە بۆ سەرپێچی مێرد؛ ۲) سەرپێچی ژنان ۱) پارچەای ابریشمی برای دستار؛ ۲) سرپوشتار زنانه.

شەدەڵان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعەسی کاوان کردوە دو روستا به این اسم در کردستان توسط جنیان ویران شده است.

شەدەڵە: گوندێکە لە کوردستان کە بەعەسی بە بومبای شیمیایی جەڵکوان گوشتوەو باشتان کاوانیان کردوە روستایی در کردستان که مردمش توسط جنیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و بعدی ویران گشته است.

شەر: پارچەی جیکۆڵە لەت، دەگەڵ تخوردەگوترێ (تخوشەر وانا: لەتێک خواردن) پاره، تکه.

شەڕ: جەنگ جنگ، دعوا.

شەڕا: ۱) بای گەرمی زیانی بستان؛ ۲) خێشکی کاوش کشتان بۆ سەر خۆیان ۱) باد گرم آفت باتیز؛ ۲) چوب بند ساقه کشی به سوی خرمن.

شەراڤ: پرشکەی تاگر، تاوڕنگ شراره.

شەراب: بادە می، باده.

شەرابە: شەراب می.

شەرابخانە: دوکانی بادە فرۆش میخانه.

شەرابخۆر: کەسێ کە بادە تەخواتەوە می گسار.

شەرابخۆرەوە: شەرابخۆر می گسار.

شەرابەرگ: میوەی بستان کە بە بای گەرم زیانی دیوە میوهٔ باد گرم زده.

شەرابەرو: شەرابەرگ میوهٔ باد گرم زده.

شەرابەردە: شەرابەرگ میوهٔ باد گرم زده.

شەراب فرۆش: کەسێ کە بادە دەفرۆشێ باده فروش.

شەرابە: شەرابە، گوڵێکی سۆری زەبەری منگولهٔ بلند زینتی.

شەرابی: ڕەنگی سۆری ئاماڵ ڕەش رنگ شرابی.

شەراشو: جەنگن، جنگن شیرەجو.

شەرالیدراو: شەرابەرگ میوهٔ آفت زده از باد گرم.

شەرانخۆیی: غارغارین بەتەسب کردن لەمەیدانا تاخت و تاز سواره در میدان.

شەرانش: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنیان.

شەرانی: شەراشو، جەنگن، جەنگخواز شیرەجو.

شەراو: شەراب می.

شەراوخانە: شەرابخانە میخانه.

شەراوخۆر: شەرابخۆر شرابخواره.

شەراوفرۆش: شەراب فرۆش می فروش.

شەراوی: ۱) شەرابی؛ ۲) شەرانخۆر ۱) رنگ شرابی؛ ۲) میخواره.

شەربە: دەفری تاوخواردنەوە لە سوالەت ظرف آبخوری سفالین.

شەربەت: تاوی شیرین کراو بۆ خواردنەوە شربت، نوشابه.

شەربەتاو: شەربەت شربت.

شەربەتچی: ۱) کەسێ شەربەت دروس دەکا؛ ۲) کەسێ شەربەت بە پارە دەدا ۱) شربت ساز؛ ۲) شربت فروش.

شەربەتخۆری: ۱) میوانی شەربەت خواردنەوە بۆ شادی؛ ۲) دەفری شەربەت خواردنەوە ۱) مهمانی شربت خوری به مناسبت موضوعی شادی آفرین؛ ۲) ظرف شربت خوری.

شەریەت ساز: کەسی شەریەت دروس دەکا/شریت ساز.
شەریەت فرۆش: کەسی شەریەت بە بارە دەدا/شریت فروش.
شەریەتساز: ئاژاوەچی/فتنەانگیز.
شەریل: سەرگەردان، گێژ و داماو/مات و سرگردان.
شەریلان: سەرگەردان بوون/مات و متحیّر شدن.
شەریلاندن: سەرگەردان کردن/مات و متحیّر کردن.
شەریلین: شەریلان/مات و متحیّر شدن.
شەریەزە: شیرە/نگا: شیرە.
شەرت: ۱) گرێو، گرێ ۲) پێوەست، پێداویست ۳) پەیمان ۴) کرێی ڕەنجبەر و شوان و گاوان/۱) شرط بندی ۲) لازم ۳) عهد و پیمان ۴) مزد کارگر.
شەرت بردنەسەر: لەسەر پەیمان بوون تا ئاخیر/بر عهد و پیمان ثابت ماندن.
شەرت بی: پەیمان لەبەستن/عهد کردن، عهد بستن.
شەرتک: چوارەمی بەستوو/چناغ سوم.
عەهدت کردن: ۱) پەیمان بەستن ۲) گرێو کردن/۱) عهد کردن ۲) شرط بندی.
شەرتوشوێن: پەیمان ڕاگرتن/وفاداری بەعهد.
شەرتوقەرار: پەیمان/عهد و پیمان.
شەرتە: ۱) شەرتەبێ، پەیمان لەبەستن ۲) پێوەستە/۱) عهد کردن ۲) لازم است.
شەرح: ڕێو شوێنی ئاهی/شرح.
شەردانەدن: ئاوارە کردن، بڵاو کردن لە جێگەی خۆی/آواره کردن.
شەردە: خۆدان کردن، ڕاهێنان، بەرووبەر کردن/تربیت.
شەردەبن: ئاوارە بوون، بڵاو بوون/آواره شدن.
شەرزەنگرن: سەر لە امتن جیا کردەوە، سەرزەن کردن/سر بریدن.
شەرع: شەرح/شرح.
شەرشوێنە: لاسەرە، خشڵێکی سەری ژنانە/زیوری که بر سر زنند.
شەرفرۆتن: ۱) جەنگی ۲) شەڕاق، بەڵێ گرتن/۱) ستیزه جویی ۲) بهانه گیری.
شەرفرۆش: ۱) جەنگی ۲) بیانوگر/۱) ستیزه جو ۲) بهانه گیر.
شەرفرۆشتن: شەرفرۆتن/نگا: شەرفرۆتن.
شەرڤان: جەنگاوەر، بەشدار لە جەنگا/جنگاور.
شەرڤانی: جەنگاوەری و بەشداری لە جەنگا/شرکت در جنگ.
شەرکان: شەرڤان/جنگاور.
شەرکەر: شەرڤان/جنگاور.
شەرگە: شرینەی جەمب، ئاوڕاستی هەردوولای ڕووخانە/وسط زرهای روبخانه.
شەرگە: ۱) مەیدانی جەنگ ۲) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد/۱) صحنهٔ جنگ، رزمگاه ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
شەرم: ۱) حەیا، قەدی، فەهێت ۲) بریتی لە ئاوگەلی ژن ۳) عەیب و عار ۴) شرم، حیا ۵) کنایە لە شەرمگەی ژن ۳) ننگ و عار.
شەرماهی: شەرم و شوێنپێی، قەدی ژن/خجالت کشیدن.
شەرمدار: بەحەیا، بەئابڕو/آبرومند.
شەرمسار: هەمجاڵەت، ڕووزەرد/شرمسار.
شەرمساری: هەمجاڵەتی/شرمساری.
شەرم شکان: فەهێمان، ڕوکراوەوە/از خجلت بیرون آمدن.
شەرم کردن: قەدی کردن، هەمجاڵەتی کێشان/خجالت کشیدن.
شەرمگا: ئاوگەلی ژن/فرج زن.
شەرمگە: شەرمگا/فرج زن.
شەرمن: قەدیکار، مرۆی بەحەیا، شەرم/آدم خجالتی.
شەرمنە: شەرمسار، هەمجاڵەت/شرمسار.
شەرمنە: شەرمن/آدم خجالتی.
شەرملی: ۱) شەرمدار ۲) ترش و شیرین، مەیخۆش/۱) شرمگین ۲) ترش و شیرین.
شەرمۆ: شەرمن/شرمگین، خجالتی.
شەرموت: ۱) گڵۆڵەی مەزوی فرەبان ۲) جۆری مشمش/۱) گلولهٔ تخ خیاطی ۲) نوعی مشمش.
شەرمۆڵ: شەرمن/خجالتی.
شەرمەزار: شەرمسار/شرمسار.
شەرمەزاری: شەرمساری/شرمساری.
شەرمەسار: شەرمسار/شرمسار.
شەرمەساری: شەرمساری/شرمساری.
شەرمەشکانی: سەرمەشکانە، دیاری بە بۆک بۆ خۆ بەرابەرانیشان دان/رونمای عروس.
شەرمەنە: هەمجاڵەت، قەدی کار/شرمنده.
شەرمەنە: شەرمەنە/شرمنده.
شەرمی: بەشەرم، شەرمن/خجالتی، باحیا.
شەرمین: شەرمی/خجالتی.
شەرمینۆک: گوڵێکی زۆر جوانە بەچەند ڕەنگان/گل نار، گل قهر.
شەرمیون: شەرمن، بەشەرم، حەیا/آدم خجالتی.
شەرناخۆی: ئارغانێن بە کەسب لە مەیدانا، شەرئاخۆی/ناخدا و ناز سواره، اسب دوانی.
شەرناخ: هۆزێکی کوردە لە کوردستانی چەرمەسلی تورکان/منطقه و عشیره‌ای در کردستان ترکیه.
شەرۆ: سوکەناوی شەریف/مخفف نام شریف.
شەروان: شاڵوار/شلوار.
شەروان بەکوڵ: گیایەکە بنکەکەی دەخورێ/گیاهی است ریشه‌اش خوردنی.
شەروێت: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد/نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شەڕەپشیلە: ۱) بەشەڕەفانی پشیلان بنکەوە ۲) بریتی لە خەنی ڕۆژانەخۆش و تێکەڵ بنکەڵ/۱) جنگ گربه‌ها ۲) کنایه از خط به رو

ناخوانا

شەڕەبۆیان: جەنگە بڕچی (زانا) جدال زبانه.

شەڕەبۆیە: جەنگەبڕچە کەس هەمدیگر ڕا کشین.

شەڕەت: ئاوارەو ڕەبەن، دەربەدەر، آواره و بی‌نانو و نشان

شەڕەتۆپ: ١) شەڕ بە توپی چەک؛ ٢) گەمەی توپەهەڵەو [ئا] ١) جنگ توپخانه؛ ٢) بازی با گلوله برف.

شەڕەتۆپەڵ: گەمەی توپەهەڵەو [ئا] بازی با گلوله برف.

شەڕەجنێو: جوێن پێکدان [ئا] دشنام بهم دادن.

شەڕەجوێن: شەڕەجنێو [ئا] دشنام بهم دادن.

شەڕەچەقۆ: بەچەقۆ بەشەڕەهاتن [ئا] جنگ با چاقو.

شەڕەچەقە: بە دەنگی بەرز لە بەشەر تۆڕەتۆڕ [ئا] نزاع لفظی با صدای بلند.

شەڕەخەنجەر: بەخەنجەر لێکدان [ئا] جنگ با خنجر.

شەڕەدەنۆک: بە نۆکەوە بە دەگرچەک ڕاچۆڕ [ئا] جدال لفظی با غرولند.

شەڕەدەنۆکە: شەڕەدەنۆک [ئا] نگا: شەڕەدەنۆک.

شەڕەدەوکە: شەڕەدەنۆک [ئا] نگا: شەڕەدەنۆک.

شەڕەزێڕینگەڕانە: لە دوریەوە قسەبە بەکتر کردن [ئا] جنگ زرگرانه.

شەڕەژن: بەشەڕەهاتنی ژنان بەیەکەوە [ئا] جنگ میان زنان.

شەڕەسەگ: بەشەڕەهاتنی سەگان [ئا] جنگ سگها.

شەڕەسەگ: بەشەڕەهاتنی سەگان [ئا] جنگ سگان.

شەڕەشوق: بەسەر بەدەکترەهەڵدانی هەموان [ئا] شاخ بشاخ شدن حیوان.

شەڕەشەق: ١) جیا لەیەکترەوان؛ ٢) بریتی لە دنیای پڕ لە ئازاوەو تێکەڵ بەیەکی [ئا] ١) جنگ با لگد؛ ٢) کنایه از آشوب و درهم برهمی.

شەڕەف: ئاڕۆ [ئا] شرف.

شەڕەقوچ: شەڕە شۆق [ئا] شاخ به شاخ شدن حیوان.

شەڕەقوچەقانی: شەڕ بە بەردەقانی [ئا] جنگ با فلاخن.

شەڕەکەڵ: لێکدانی دو کەڵ، بەشەڕەهاتنی کەڵان [ئا] جنگ گاوبندهای نر.

شەڕەکەڵەباب: لێکدانی دوکەڵەباب [ئا] جنگ خروس.

شەڕەگ: شاەەبار، شارەگ [ئا] شاهرگ.

شەڕەگەڕەڵە: بەقوچێنی دوتاج [ئا] جنگ میان دو بمعله.

شەڕەنگێن: جنگن، ئازاوەچی [ئا] فتنه انگیز.

شەڕەوەملێن: جەنجەڵ شەڕو هەرا [ئا] جار و جنجال.

شەریح: گۆشتی خوێەی بێ بنەچە [ئا] گوشت بی استخوان.

شەریف: ١) خاوەن ئاڕۆ؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان [ئا] ١) شریف؛ ٢) نام مردانه.

شەریفا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەریك: ١) هەوڵ، هاوڕێ؛ ٢) هاوبەشی لە ماڵدا [ئا] ١) دوست، رفیق؛ ٢) شریك در سرمایه.

شەریکە: بنکەی هاوبەشی لە بازرگانیدا [ئا] شرکت تجارتی.

شەریکەدێ: دەمکیس، دایکەدێ [ئا] مرد افشار.

شەز: قرتو، جنگە [ئا] نوعی گیاه.

شەس: ١) هەست، هۆش؛ ٢) ڕێژەبارانی توند، ڕەشەڵە؛ ٣) جەنگەی بارانی بەهار؛ ٤) فشکە گەورە، شیامەرز؛ ٥) ژمارەی دوای پەنجا و نۆ [ئا] ١) هوش، حس؛ ٢) رگبار شدید؛ ٣) موسم بارانهای بهاری؛ ٤) انگشت شست؛ ٥) عدد شصت.

شەس بیدار: بەئاگا، ئاگادار [ئا] هشیار، باحس.

شەسپەن: گوڵێکە [ئا] گلی است.

شەست: شەس [ئا] نگا: شەس.

شەستپەن: شەسپەن [ئا] نگا: شەسپەن.

شەستکردن: بارینی بە ڕێژە [ئا] باران تند.

شەستە: ١) جەنگەی بارانی بەهاری؛ ٢) جەستانی ڕەوی بۆ توان جەفاندن [ئا] ١) موسم بارانهای بهاری؛ ٢) شیار زدن زمین برای کشت نوبتی.

شەستەباران: ١) جەنگەی بارانی بەهار؛ ٢) ڕێژەی توند [ئا] ١) موسم باران بهاری؛ ٢) رگبار تند.

شەستەرەهێڵە: ڕێژە بارانی توند (جاران دە ڕۆژ بە هەمیشەیی بارەبارەبو / شەستەرەهێڵە لەبەمو و بارانو تەڕەبو) میرمنزەدە [ئا] رگبار تند باران.

شەستەکردن: ١) بارینی بە ڕێژە؛ ٢) جەستانی ڕەوی بۆ توان جەفاندن [ئا] ١) بارش رگبار؛ ٢) شیار زدن زمین برای کشت نوبتی.

شەشەم: ژمارەی دوای پەنجاوپێنجەم [ئا] ششم.

شەستەمین: شەستەم [ئا] ششم.

شەستەهەمین: شەستەم [ئا] ششم.

شەستیر: ڕەشاش، موسەلسەل، ئاگرباز، مەترەلۆز [ئا] آتشبار، مسلسل.

شەسکردن: شەست کردن [ئا] نگا: شەست کردن.

شەش: ژمارەی دوای پەنج [ئا] عدد شش.

شەش ئاگر: جۆرێ دەمانچە [ئا] کلت شش‌تیر.

شەش ئالی: شەش لا [ئا] شش جهت.

شەشا: شەشەم دوای پێنجەم [ئا] ششم.

شەشان: شەش ئاگر، جۆرێ دەمانچە [ئا] نوعی تپانچه.

شەشان: شاشان، ئاوی زبانە [ئا] نام زبانه.

شەش بەلەت: گای نوساڵە [ئا] گاو نه‌ساله.

شەشبەندی: فێڵ بازو گرێکان، حیلەباز [ئا] تزویر و حیله‌گر.

شەشپاڵو: شەش گۆشە [ئا] مسدس، شش گوشه.

شەشپەن: ١) جۆرێ توپی جوا؛ ٢) گیایەکی ئاوی شیرین کە گوڵستانی بەهەڵێن [ئا] ١) نوعی جوا؛ ٢) گل شصت پر.

شەشترنگ: چیشتێکە [ئا] آشی است.

شەشخان: جۆرێ تەمەنگ [ئا] نوعی تفنگ.

شەشخانە: شەشخان [ئا] نوعی تفنگ.

شەشدانگ: ١) لێکرایی ماڵێك؛ ٢) ئیستری پشت باریو جوار پای قوی [ئا] ١) شش دانگ ملک؛ ٢) استر قوی و تنومند.

شەشدەر: ١) شەش تالی، بەش و باش و سەر و ژیر و ڕاست و چەپ؛ ٢) جێگەی بازی مۆرەی شەش خاڵ کە دەڵێن: «شەشدەرم گیراو مەشقوڵم بە دەستی خۆمەوە» ئەنفەر بەگ ١) شەش جهەت جهات شەشگانە؛ ٢) شەشدەر بردن.

شەش دەرب: شەشان، جۆرێ دەماجە لوتی ئاڵاجە.

شەشەك: ١) لە ڕۆژی دیهەشی مانگی دوای ڕەمەزانەوە تا حەوتەم؛ ٢) شەشەك، مێرەی، سەرەپێچ؛ ٣) ناوی گوندێکە ١) لە ڕۆژ تا هەشتەم مانگ شەوال؛ ٢) دەستار؛ ٣) نام دەهی ئەستە.

شەشکاڵ: شەشکی دوای ڕەمەزان شەش ڕۆژ بەدوای عەیدی فیتر.

شەش گڵك: کەسێ کە شەش تلی لە دەستی هەیە کەسێ کە ئەنگشت ئەنگل دارە.

شەشکێ: گوندێکی کوردستانە بەشێکی کاوڵی کردە نام ڕۆشنایی مر کوردستان کە نووسەر هەتاو ویران کرد.

شەشگوشە: شەشاڵو، هەتێ کە بە شەش حەی شکاوی و سەری وەك کەوشی شەش هەڵی.

شەش لا: شەش تالی، شەشدەر شەش جهەت.

شەشلە: ئەوانەی ڕۆژ لە هەڵەی زستان لە چوارەوە تا شانزەهەم چەند ماڵ.

شەشێ: ١) شەش گڵك، شەش قامك؛ ٢) ناوی گوندێکە ١) شەش ئەنگشت، دارای ئەنگشت ئەنگل؛ ٢) نام دەهی ئەستە.

شەشە: شەش گڵك ئەنگشت.

شەشەك: ١) شەش گڵك؛ ٢) شەشکان ١) شەش ئەنگشت؛ ٢) شەش ڕۆژ پاش لە عەید فیتر.

شەشەکان: ١) مانگی دوای ڕەمەزان؛ ٢) شەشەکان ١) ماڵ شەوال؛ ٢) شەش ڕۆژ بعد لە عەید فیتر.

شەشەلان: شەشەکان ئەنگا شەشەکان.

شەشەم: دوای پێنجەم شەشم.

شەشەمین: دوای پێنجەمین شەشمی.

شەشەمین: شەشەمین شەشمی.

شەشەیی: جۆرێکی سەواکوڕ جۆرە ئاوەکەی، ئی.

شەشیەك: لەشەش باز بازیکە شەشم.

شەشیەکی: شەشیەك لە کەلەپوڕ پاك شەشم مردەوەی.

شەعر: دەسڕێکی حەریری جەرپێچی زۆر جاوان سەرپۆش حەریر مردانە و ژنانە.

شەعمون: جەمۆش جەمون.

شەعن: ئەرەی بەڵاو ئەرەنگ.

شەعەل: گوندێکە لە کوردستان بەشێکی وڕانی کردە لە ڕووتاڵەی وڕان شەدۆ کوردستان توسط بەعسیان.

شەغرە: شەغرە شەغرە ئەنگا شەغرە.

شەغرەکێش: شەغرە کێش ئەنگا شەغرە کێش.

شەف: بەرامبەری ڕۆژ دەمی تاریکی شەب.

شەفت: جەفت ئەرەنگ کەج ئەرەنگ.

شەفتا: ئاوی شەمۆ ئەرەنگی لە شەمۆدا شەب شەماڵ.

شەفتاری: شەفی تاریکدا ئەرەنگی ئاف هەیف شەب تاریکە دەجوڵ.

شەفتاڵی: خۆخ شەفتاڵو هەڵو.

شەفتالی: شەفتاڵو شەفتاڵو.

شەفتی: ئەرەنگی شەف ئەرەنگ.

شەفتۆڵ: جەفت ئەرەنگ شەفت ئەرەنگ کەج ئەرەنگ.

شەفتۆڵ: شەفتۆڵ ئەرەنگ.

شەفتەلی: هەستاڵو، جۆرێ ئەرەنگ شەفتاڵو.

شەفتی: ئەرەنگی جەفت شەب کەجی ئەرەنگی.

شەفەلاح: ١) بەرێ داڕیکی دەوەنە بەرێ داڕی کفر؛ ٢) مەلیکە ١) ئەمر ئەرخەجەی ئەستە؛ ٢) پرندەی ئەستە.

شەفەلە: ١) بەرێ داڕی کفر، شەفەلاح؛ ٢) مارچۆرە ١) ئەمر ئەرخەجەیەستە؛ ٢) مارچۆرە.

شەف: ١) شەب، دەمی تاریکی؛ ٢) لاف، جەوت، خۆراوەیەوگ ١) شەب؛ ٢) جەیەم، کج.

شەفارە: ١) جەڵەی تازە و شکاوی شەراو؛ ٢) زۆر مەزەڵە ١) بەواتە شەداب و ئەرد؛ ٢) بەیار بانەد فەد.

شەفارە: ڕاوی جەل کە شەمۆ بە جەر شەکار بەرەو بەر تاریکی یا چراغ.

شەفانە: ١) ئەشەوەت؛ ٢) کرێی شەشك کرێی جەشەس؛ ٣) هۆشەکەوەی شەمەر ١) شەب هەنگام؛ ٢) مۆرە غەس؛ ٣) سەرچەن شەمەر.

شەف پشکیفك: گیایەکە بە شەو گوڵ دەکاو بە ڕۆژ شەوچەشەوە گڵی کە لە شەب مەی شکفت بیلوفر.

شەف بۆری: شەمۆ ڕاوەردن لە شەوێکی جەگە لە مالەخۆ شەب شەبی.

شەف پەهن: گوڵێکە بەشەو بۆنی هەیەو لە شەوبو جەگەیەڤ گڵی ئەستە.

شەف پەست: بۆنەر مۆرەکە کاوەس.

شەفتا: شەفا شەب شەماڵ.

شەفتاری: شەفتاری، تاریکە شەمۆ شەب تاریکە.

شەفخشت: ئەرەی مەزەو کەسەر بۆ ئەوە کاڵاو خەیار چەند بزرگ.

شەفخشك: شەفخشت خەیار چەند بزرگ.

شەفخۆنی: شەچەخۆنی، بەلامەی شەوانە شەخەون.

شەفدە: ١) مرۆیار تازەئی کە شەمۆ تایەتەوە ئەدایی؛ ٢) شەشدەر ١) ئەسان یا حیوانی کە شەب بە صەحراستە؛ ٢) گیاە شەش.

شەفرۆ: کەسێ بە شەف شەفەر دەکا شەرو.

شەفرۆنك: ١) جۆرێکی بەزەبەکانە؛ ٢) پشەف کەورا هەڤدی ئەوە بۆن ١) ١) یکی لە جەشنەهای دەشەی بەزەبان؛ ٢) شەب شەبی.

شەفرەش: شەفتاری، تاریکە شەمۆ شەب تاریکە.

شەفرەشك: ١) خەیالات، ئەکشەمەوەی بێ بەهرە؛ ٢) لەخوشەکی مریشکە بێ گوێز دەبن ١) ١) ئوهام، خیالات؛ ٢) لە بیماریەکانی مرغ خانگی.

شەفرەڤان: جەك چەکی شەب بەرە.

شەقرەفیك: جەكجەكی، جەكجەكیلە ◻ شب پرە، خفاش.
شەقرەفین: شەقرەفیك ◻ خفاش.
شەقرەفیك: ۱) شەقرەڵە، شەف ئەوزا هەف كوم بۆن؛ ۲) جەك جەكی ◻ ۱) شب نشینی؛ ۲) شب پرە.
شەقرەوین: جەكجەكی ◻ خفاش.
شەقشەقۆك: جەكجەكی ◻ خفاش.
شەفكری: كاری شەواند، شول كرن بشەف ◻ كارساز.
شەفكور: ۱) كەسێ كە بە شەف نابینێ؛ ۲) جەكجەكی ◻ ۱) شبكور؛ ۲) خفاش.
شەفگور: بۆهەڵبڵە، بۆڵبڵە، سۆزۆ ◻ گرگ و میش اول بامداد.
شەفگەش: ۱) نیشانا جی شەواند؛ ۲) بڕێكی لە بیاوی نازا؛ ۳) جۆرێ مارمیلكەی ماڵی؛ ۴) كەسێ كە لە خەمیا لەگەڵیو لەگەڵو جیگە نابینێ ◻ ۱) نگهبان شب؛ ۲) كنایه از آدم شجاع؛ ۳) نوعی مارمولك خانگی؛ ۴) كسی كه درخواب راه می‌رود.
شەفگەش: گرلیكە هەر لەشەوا دەبینكوێو بەرۆ دەبوجنەوە ◻ گلی است.
شەفگێر: شەفگەر ◻ نگا: شەفگەر.
شەفنم: نارنگ، تورگەنارێ بەر گیا لە پێش ناوەڵاندا ◻ شبنم.
شەفنەم: شەفنم ◻ شبنم.
شەفۆك: كەوباندارانەی شەو ناهەمون، وەاد كوندو تونالدو گۆیزی... ◻ پرندگان شب بیدار.
شەقە: ۱) شەشەی، جنوكەی ساواهنكێ؛ ۲) بەردێكی رەشی بەرچە ◻ ۱) جن نوزاد كش، ال؛ ۲) شبه.
شەقەروك: زیاری ساوار كوتان ◻ بلغور، كوبی تعاونی.
شەقهەری: شەوشینی ◻ شب نشینی.
شەقی: ۱) چێشتو نانێ كە لە شەف ماوەتەوە، بەیات؛ ۲) خواردەوەی جەماو؛ ۳) چەراغێی نازەڵ لە شەوا؛ ۴) جیگەی پشوداینی نازەڵ لە شەوا ◻ ۱) شب مانده، باشت؛ ۲) خمیده؛ ۳) چرانیدن گله در شب؛ ۴) جای آسایش گله در شب.
شەقین: ۱) چەراغی نازەڵ لە شەفدا؛ ۲) جیگەی پشوداینی نازەڵ لە شەوا؛ ۳) جەماوەد، خوارە و بۆگە؛ ۴) رەش وەاد شەو ◻ ۱) چرچن گله در شب؛ ۲) جای آسودن گله در شب؛ ۳) خمیده؛ ۴) بەرشك شب سیاه.
شەق: ۱) شاق، لیدان بە پشتی پێ؛ ۲) زلە؛ ۳) كۆچانی گۆیبازی؛ ۴) شرۆ، بارەحمت (حالم شەقە)؛ ۵) تورشو تیراو؛ ۶) لە خەمت دەرچۆنی گاجوت؛ ۷) دەفەی جوگایی؛ ۸) دەرێ تێش؛ ۹) رەپەو راست؛ ۱۰) تكە شكاوی بست؛ ۱۱) داری بن باخەڵی شەل؛ ۱۲) زلو بەرین (شەقە جوگە)؛ ۱۳) ناوەراست (شەوگار شەق بوا)؛ ۱۴) سەختو رەق (كەللە شەقە) ◻ ۱) لیا؛ ۲) سیلی؛ ۳) چوگان، گوی بازی؛ ۴) پریشان و دشوار؛ ۵) تر و شاداب؛ ۶) انحراف گاو از خط شخم؛ ۷) یكی از ابزار باغداری؛ ۸) شكاف؛ ۹) رك و صریح؛ ۱۰) درهم شكسته و بست؛ ۱۱) چوب زیر بغل شل؛ ۱۲) بزرگ و پهن؛ ۱۳) وسط؛ ۱۴) سخت و سفت.
شەقار: ۱) لەت، دراو؛ ۲) شوین و لەلە ◻ ۱) پاره و دریده؛ ۲) شیار.
شەقارشەقار: بن بن لەت لەت ◻ پاره پاره.
شەقازلە: زلە ◻ سیلی.
شەقازلە: زلە ◻ سیلی.
شەقاشەق: تیرو تەوی ◻ ابور و آبور.
شەقاقلوس: بەخۆشی خۆرە ◻ بیماری خوره، آكله.
شەقال: پیلاوی سەر بە موو چەندراو ◻ چارق، چاروق.
شەقام: ۱) جادە، شۆسە؛ ۲) زلە؛ ۳) هەنگاو ◻ ۱) جاده، شاهراه؛ ۲) سیلی؛ ۳) گام.
شەقان: گەمەی گۆیبازی ◻ گوی و چوگان بازی.
شەقاندن: رەك، كێ بەرێی لە ئاژەڵان ◻ مسابقه دو.
شەقانی: ۱) شەپ شەپان؛ ۲) شەپانی؛ ۳) گۆو گۆچان بازی ◻ ۱) لگدبازی؛ ۲) توپ بازی با پا؛ ۳) چوگان بازی.
شەقانشەق: سەراسەر، تەم سەر تا تەو سەر ◻ پیوسته، سراسر.
شەقاو: ۱) هەنگاوی زل؛ ۲) ریگەی خۆشكرانی شەقام ◻ ۱) گام بلند؛ ۲) راه هموار شده، جاده.
شەقاوشەق: شەپ شەپان ◻ با لگد بەهەدیگر زین، لگدبازی.
شەقاوئان: هەنگاوان، باكوێرانەو لە زەوی ◻ گام برداشتن، گام نهادن.
شەقاوهاویشتن: شەقاوئان ◻ گام برداشتن.
شەق بردن: ۱) هەڵ تێشان، داتێشان؛ ۲) لەبەرچاك چۆن؛ ۳) بڕێكی لە تۆڕە بۆنی زۆر (لە داخی تۆ شەقم برد) ◻ ۱) شكافتن، ترك برداشتن؛ ۲) از هم واژگون؛ ۳) كنایه از خشمناكی بسیار.
شەقتاندن: بەبڕێایی لەت كردنی دار ◻ دو نیم كردن چوب از طول.
شەقتین: رۆشان، داڕۆشان ◻ خراشیدن.
شەق تیهەڵدان: شەپ تیهەڵدان ◻ لیسیدن.
شەق‌شەق: ۱) دەنگی دەدان وەك كەوتن؛ ۲) زۆر تورت و تیراو ◻ ۱) صدای پهن خوردن دندانها؛ ۲) بسیار تر و شاداب.
شەق شەقان: شەپ شەپان ◻ نگا: شەپ شەپان.
شەق شەقانی: شەپ شەپانی ◻ نگا: شەپ شەپانی.
شەق شەقە: خرخانە، جەمجەمە ◻ مغمغه، اسباب بازی.
شەق شەقین: شەپ شەپین ◻ لگدبازی.
شەق كردن: ۱) دوامت كردن؛ ۲) چەند پارچە كردن ◻ ۱) دو نیم كردن؛ ۲) چند پاره كردن.
شەقڵ: ۱) شقل؛ ۲) چاپ ◻ ۱) مُهر چوبی خرمن؛ ۲) چاپ.
شەقڵاوە: شارۆچكی هاوینەهەواری لە كوردستان، بەعەسی چەندجار وەسارانی كردووە ◻ از شهرهای ییلاقی كردستان.
شەقڵ شكان: مۆر لەسەر لاچۆن ◻ لاك و مهر شكسته شدن.
شەقڵ شكاندن: ۱) مۆر لە سەر مالێدەو؛ ۲) بڕێكی لە لەپێش خەڵكا دەست بەكنار كردن؛ ۳) بڕێكی لە تایسرۆ بردن ◻ ۱) مهر از سر برداشتن؛ ۲) كنایه از قبل از دیگران اقدام كردن؛ ۳) كنایه از آبرو بردن.

شەقڵ کردن: مۆر کردنی خەرمان [ف] مهر جوین به خرمن زدن.
شەقڵە: شەڤڵ [ف] مهر جوین خرمن.
شەقوباتی: گۆباری [ف] چوگان بازی.
شەق و پەق: لەشیو کوت، پارچە پارچە [ف] لت و پار.
شەق و شۆر: ١) تێک چوون، سست و شل کە بۆ کورسی و شتی داریی دەڵێن ٢) حاڵی خراپ [ف] ١) نامحکم و سست که برای اوراز چوبین گفته می‌شود ٢) پریشان حال.
شەق و شوق: ١) شەق و پەق ٢) لەقەلەق [ف] ١) لت و پار ٢) سر و صدای بسیار.
شەقوق: جۆرێک دارەبەن کە لەزوانی خراپ دەگری [ف] نوعی پولهٔ درخت.
شەقوق: سۆچ و قوژبن، گۆشەو کەنار [ف] گوشه و کنار.
شەقون: بە سەر تەپەڵانی سەیران، شاخ لێ دان [ف] تاخ زدن حوان.
شەقوەڕ: دەنگی زۆری شکان [ف] صدای شکستن زیاد.
شەقە: ١) دەنگی نال لە قرینەدا ٢) دەنگی بە ڕەو قرکەی بە قوچەقانی ٣) لیوی تۆڵ و سەر ٤) مشاری دوکەسی ٥) کوڵەوەی بەمبۆ ٦) تیر لاشە گۆشت ٧) لە سەرەوە بە تیوەی دانراو ٨) لەقینی لەلەو ٩) داری بن هەستگسلی شەل [ف] ١) صدای نال در حین پریدن ٢) صدای فلاخن هنگام سنگ پرانی ٣) شقیقه، نیمهٔ سر ٤) لبهٔ دولفره ٥) تهٔ تاک ٦) شقهٔ گوشت ٧) از بالا به دو نیم شکافته ٨) صدای پهن آمدن لاله ٩) چوب زیر بغل شل.
شەقەبەقە: پارچە پارچە، کوت کوت [ف] قطعه قطعه.
شەقەبەند: ١) کوتەنی مەرتەنی لیوەین ٢) ڕەخت و تەسپای زین [ف] ١) دنبال شقیقه ٢) پراق زین.
شەقەتەل: تۆپی لە پەڕو جندراو بۆ تۆپین [ف] توپ از پارچه ساخته شده برای بازی.
شەقەتەلانی: گەمەی تۆپەڵ کردن [ف] توپ بازی.
شەقەجۆ: جۆباری گەورە کەتاوی هەمیشەیی ڕۆژە [ف] جویبار پرآب.
شەقەجۆگە: شەقەجۆ [ف] جویبار پرآب.
شەقەزلە: زلە [ف] سیلی.
شەقەشەق: دەنگی زۆری دڵان و باڵو بەرەی فوچەقانی و... [ف] صدای پیاپی دندان و بال و فلاخن و...
شەقەکردن: دوخت کردن [ف] دوبیم کردن.
شەقەکێش: کەسی کە مشاری ڕێل بە کار دێنێ [ف] اره کش.
شەقەگل: جۆرێکەمین کە سەری پیوە زان دەکا [ف] چشمه‌ور، سخت که سر ورم آورد.
شەقەل: باری بارەبەرێک لەگەڵ شەقەرە [ف] بلد بار باربر از گیاه.
شەقەلور: جۆرێ دارێ لورەوارە [ف] نوعی درخت جنگلی است.
شەقەمشان: هەردێ دوکەسی، شەقە [ف] اره دولفره.
شەقەمیو: کوڵەوەی بەرز [ف] تهٔ تاک.
شەقەی باڵ: بڕێکی کە فڕینی بەبەلەی باڵەدار (کەوتەسۆر دان لە شەقەی باڵ دیسا) مەجازەن [ف] کنایه از بال زدن سریع پرنده.

شەقی: ١) مانگۆ، خەستە، مانگ ٢) تەنتەن، باخی [ف] ١) خسته ٢) سرد.
شەقیلە: ١) جەرمینی زۆر تەنکو سوڕاو کە دەکرێتە هەمانە ٢) بەرەڵیەی جەرمینی زستان لە کاتی تەنتەن ڕستنا [ف] ١) چرم نازک که از آن آلبان سازند ٢) بیش بند چرمین ویژهٔ دوانیسی.
شەقین: ١) جۆرێکی بەلیجانە ٢) مەلە وزشەبەری، کێن بەرکێن [ف] ١) صدای گنجشک ٢) شنا به.
شەقین: گۆباری [ف] چوگان بازی.
شەڵ: ١) گۆچستانی گۆرین ٢) جاڵە، قوڵایی (گی جاڵ) ٣) بەرهەی دو بەهار دیسوا ٤) هەنگ کە باری گۆسی بکەوێتە سەر عەرز ٥) جوگە، کەنۆ ٦) ئەوەی ناوی چەم [ف] ١) چوگان گوی بازی ٢) طرف گود شتالنگ ٣) شیشاف، برۆ دوبهاره ٤) شتالنگی که بر کنارهٔ صاف ایستد ٥) (الو ٦) حرکت و لرزش آب رودخانه.
شەکار: جیمەرو گیاخار [ف] چمن.
شەکاڵ: شەقاڵ [ف] باڵاوەر، جاری.
شەکان: ١) ئەوەن لە بەر با ٢) بازی گۆرین [ف] ١) جنبیدن از باد ٢) گوی بازی.
شەکانەوە: ئەڕاندنی با لکەدار و تاڵان [ف] جنبانیدن باد شاخه یا برچم یا چیز دیگری را.
شەکانەوە: شەکاندن [ف] نگا: شەکاندن.
شەکانن: شەکاندن [ف] نگا: شەکاندن.
شەکانەوە: ئەوەن لە بەر با [ف] جنبیدن از باد.
شەکبەران: شەکی تۆری سێ بەهارە [ف] شیشاف تر سه‌بهاره.
شەکر: گەڵۆی چیشتو شەکەی جوتەری وشکەوە کراو [ف] شکر.
شەکرا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.
شەکران: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.
شەکرانی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.
شەکراو: جۆرشاوی شەکر [ف] شکراب.
شەکراوخواردنەوە: کۆڕی زێدارەکردن [ف] کنایه از مجلس عقد و عروسی.
شەکرپەنیر: هەڵوایەکە لە شەکر و ئارد و ڕۆن دەکرێ [ف] شکرپنیر.
شەکرخواردن: بڕێکی لە قسەی باش کردن [ف] کنایه از سخن نیکو گفتن.
شەکرخەنە: بزەی بە خۆشی [ف] شکرخند.
شەکردان: دەفری شەکرلێ کردن [ف] ظرف شکر.
شەکرشکاندن: ١) شەکری زەوجەلانو وردکردن ٢) بڕێکی لە قسەی خۆش کردن [ف] ١) شکر خرد کردن ٢) کنایه از سخن نیکو گفتن.
شەکرشکێن: چەکوشی شەکرشکاندن [ف] چکش قندشکن.
شەکرلەمە: جۆرە ئاتیکی زۆر تامساو شیرینە [ف] نوعی نان شیرینی.
شەکرلێف: گفتوگفت خۆش، قسە شیرین [ف] خوش سخن.

شەکرلێو: شەکرلێک ف خۆش بیان.
شەکرمن: بەخۆشی شەکر ف مرض قند.
شەکروک: ۱) وەندەکەوبوی شیلەی گیایەکە ناوی شیرینە؛ ۲) گیایەکی سەرجۆی درکاوی وەک ئەوەی کە بن درکەکانی وا هەیە وەیخۆن، کەرەبینی؛ ۳) جۆرێ گسکەورە ف ۱) خشکەمەڵ گیایەکی لیست شیرین هەیە؛ ۲) گیایەکی لیست خاوەن؛ ۳) نوعی خورما.
شەکروکە: ۱) شەکروک؛ ۲) شیرینیات ف ۱) نگا: شەکروک؛ ۲) آب نبات.
شەکرە: ۱) شەکروکە؛ ۲) گوێی جەباری، گوێیەمەرید ف ۱) نگا: شەکروک؛ ۲) گون کشرا.
شەکرەباوی: جەفالەبادامی شیرین ف جفاله بادام شیرین.
شەکرەپیاو: پیاوی بەئاکار و بێ عەیب ف سرسره، مردمکوکار و خوب.
شەکرەژن: ژنی باش و بەخوریەت ف زن خوشخوی و کدبانوی خوب.
شەکرەسێو: جۆرێ سێوی چکۆلەی سپی ف سیب قندی.
شەکس: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کردۆتە لام رووستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
شەکشەکان: شەکانەوە ف جنبیدن از باد.
شەلتەمەر: بەرێ کە بەکەم جار ڕاوە ف گوسفندی که یکبار زاییده.
شەکو: لەرین، لەرینەوە ف جنبیدن، تکان دادن.
شەکۆ: داری درێژ بۆ ئاوئاژۆکردن یان گوێزەکاندن ف چوب بلند برای آبیاری یا گردوچینی.
شەکوک: جۆرێ هەرمێ ف نوعی گلابی.
شەکە: ۱) بیچکە بەرازی یەکساڵە؛ ۲) کلاوی پستەمەر؛ ۳) شەکان ف ۱) ماده گراز یکساله؛ ۲) کلاه پوستین؛ ۳) جنبش از باد.
شەکەت: ماندو، هەستە، شەقی ف خسته.
شەکەتی: ماندووتی، زۆر ف خستگی زیاد.
شەکەر: ۱) شەکرە؛ ۲) بەشانەکەی مۆڵەشانەدەر ف ۱) شکر؛ ۲) شاخزن.
شەکەرات: نۆغل، نۆغل، شەکروکە ف نقل، شیرینی، آب نبات.
شەکەرباقلم: جۆرێ هەلوا ف نوعی شیرینی.
شەکەرپۆرە: جۆرێ شیرینیات ف نوعی شیرینی.
شەکەرپەنیر: شەکر پەنیر ف شکرپنیر.
شەکەرخەن: شەکرخەن ف شکرخند.
شەکەرگری: گریان لە خۆشیان ف گریه از شادی، اشک شوق.
شەکەروک: شەکەروکە ف نگا: شەکروکە.
شەکەروکە: مەتاڵی لۆسکە کە لە بەرزدا بەسەما دەکا ف بچه‌ای که در مجلس برم می‌رقصد.
شەکەری: نبات، سپی لەماڵی زەرد ف کرم‌رنگ.
شەکەشەک: بەکەشەک، بەکەشەکی، شۆڕەوە ئۆ ف بهم‌خوردن فروهشته.
شەکەمەن: شەکەنەر ف گوسفند یکبار زاییده.
شەکەمێ: بەرخەسێوی دوەهاریبو ف شیشک مادینه.
شەکەمێنگە: شەکەمێ ف شیشک مادینه.

شەکەنە: شەکان ف جنبیدن بواشکی.
شەکەنێر: بەرخی نێری دوەهاریبو ف شیشک نر.
شەکی: بزنی کە مرۆڤەکە جلکی باڵەباریی ف کنایه از شخصی که لباسش نامرتب باشد.
شەکیرت: جیایێ کە بۆک لەگەڵ خۆیا دەیبا بۆ ماڵی زاوا ف جهیزیه.
شەکی کاڵ: بەرینەران، شەکی کە هێشتا بەرانی نەگرتبوە ف شیشک آبستن نشده.
شەکیلە: پارچەقەماشەی خۆشکراو بۆ بەسەر بەفر داگرتن ف قطعه آبان دهانه‌بند قرق.
شەکیلی: پەنجی، پەنجەوی مندەقە ف پنجه‌دو.
شەکێن: گۆباری ف چوگان‌بازی.
شەگ: ۱) شەق، گۆچساڵی گۆیساری؛ ۲) گۆیساری ف ۱) چوگان گوی‌بازی؛ ۲) گوی چوگان بازی.
شەگە: ۱) شاگا، شاگە، خۆش‌بە؛ ۲) مەیخ کە سیر هاتبێ، هێگ کە لە سەر لاباسەکەی وەنشانێ؛ ۳) ئازایی لە خۆشاڵ چوگ ف ۱) نروا؛ ۲) شدالنگ که بر کناره صاف ایستد؛ ۳) نازایی که مقصدش از جا برفته باشد.
شەگەل: گەلەشەک، مێگەلێ کە هەموی شەڵەی ئەڵەی ف رمهٔ شیشک.
شەگێن: ۱) گۆباری؛ ۲) جۆرێ گەمەی چکێن ف ۱) چوگان‌بازی؛ ۲) نوعی بازی با شدالنگ.
شەل: ۱) لە یا سەقەت؛ ۲) بەرەو ماقوڕەی خوارو خێچ؛ ۳) خەرار؛ ۴) جێنگە؛ ۵) ڕاناد؛ ۶) ڕوت، بێ بەرگو جل؛ ۷) لەت، پارە ف ۱) لنگ، شل؛ ۲) فرش کج؛ ۳) جوال نوبین؛ ۴) لنگ؛ ۵) شلوار پشمی؛ ۶) لخت؛ ۷) قسمت، تکه.
شەلاخ: ۱) ئاژەڵە، قامچی؛ ۲) زلە ف ۱) شلاق؛ ۲) سیلی.
شەلاخکاری: بە قامچی لێدان ف شلاق‌زدن.
شەلاف: کلاکسۆڵە، مەرایی ف تجسس، جاسوسی.
شەلاف کرن: شاڵوزی کرن ف تجسس کردن.
شەلاق: ۱) قامچی؛ ۲) جۆرێ مەزەقی بێ تەنمە کە بە زەبری لێدان بە قامچی بەن دەیسوڕێنن ف ۱) شلاق؛ ۲) نوعی گردنای بدون نوک آهنی.
شەلاقە: ۱) شەلاق، جۆرێ مەزەقی بێ تەنمە؛ ۲) مەلیکی شکستراو لە زەیتوڵە تۆزێکە زلترە ف ۱) نوعی گردنا؛ ۲) پرچه‌ایست.
شەلال: ۱) شەلاڵ، ڕیزەدریایی دەرەوە؛ ۲) دوزێوێن لە سەر عەرز سلان؛ ۳) تەرپۆ ئاسلە؛ ۴) تاقگە، ئاوەڵدێر، سوڵاف ف ۱) زنجیره بخهٔ بیرونی، راسته‌دوزی؛ ۲) فرازکشیدن روی زمین؛ ۳) نازاک و نرم؛ ۴) آبشار.
شەلاڵ: ۱) ئیوەدرای ئاوی (شەلاڵی جوێن بۆم، لە خوێندا شەلاڵ بو)؛ ۲) شەلال ف ۱) آغشته؛ ۲) زنجیره بخهٔ پیدار.
شەلاڵە: شەلاڵ ف بخه‌های بیرونی.
شەلاڵی: ئیوەداری، ئاوی، ئاڵو ف آغشتگی.
شەلان: ۱) ڕوتبوەوە، جل لەبەرخۆ داکەندن؛ ۲) چەقین؛ ۳) جۆرێ

هەڵبەزکی ۱) لخت بەدن، لباس لە تن دەرهێنان ۲) بانوک بە جایی گەرکردن و ئاپەت ماندن ۳) نوعی رقص.

شەلاکەن: ۱) ڕووت کردن، ڕووت کردنەوە ۲) هەڵداکەن ۱) لخت کردن، لباس لە تن کسی دەرهێنان ۲) بانوک بەرجایی فڕ وکردن.

شەلاکە: ڕەشەلان ۱ لنگ ماندە، ئەوانی شل دەرهێنان.

شەلاکە: (زەرەقو، قەیسی، مریزە ۱ زەالو.

شەلاکی: شەلاکە ۱ زەالو.

شەلاکی: دەسرەی سرکەی ۱ دەستمال کلاکی ابریشمی.

شەلت: ڕووتی، چاو لە بەخۆشی کەوتبایی ۱ چشم دریدە کوبو.

شەلتی: جاوی کە ئۆسی ڕووتی بو ۱ چشمی کە مبتلا بە دیدەلیت بانە.

شەلشی: ۱) دەنگی ئاو کە بە دەست یان بە سەوڵ لی دەدرێ ۲) هەڵەنگوتن و کەوتن ۱ ۱) صدای با دست یا با پارو زدن بە آب ۲) سکندری خوردن و افتادن.

شەلت: داری بارباڵو دریژ ۱ چوب بلند و باریک.

شەلتە: شەقە، سەرمای سەختی پایز ۱ سرمای سخت ناپهنگام پاییز.

شەلتە: ۱) دەرسانی تیژو خەست کە لە سفر بریتی دادەنین ۲) زەنگی کاکشان ۳) جۆرێ ئاوال کراسی زنانە ۴) بەرگی دۆشەکو بالشت ۵) شەقەشەق ۶) شلخەمیش ۷) (وقو ۸) زۆرکراسکی زنانەیە بۆ بەختی جەوە ۱ ۱) دوای غلیظ کە بر پوست گذارند ۲) لوز کاهکشی ۳) نوعی شلوار زنانە ۴) رونختی و روبالشی ۵) سرمای پاییزی ۶) نسل جدید (نیور، نسل ۷) سرماوزدە، پژ ۸) نوعی لباس خواب زنانە.

شەلتەخە: شلخە، پۆرە ۱ نگا: شلخە.

شەلتەخە: شلخە، پۆرە ۱ نگا: شلخە.

شەلتەم: سەوزەیەکە لە تیرەی سلق و چوندەر ۱ شلغم.

شەلقە: ۱) زنی خۆفروش ۲) هەڵەنگوتن ۱ ۱) زن خودفروش ۲) سکندری خوردن.

شەلقین: ڕەتەبەرزو کەفتن ۱ سکندری خوردن و افتادن.

شەلق: ۱) ڕیسوقی چاو ۲) ڕیچکاوی بەرین ۳) نانی هەموزەڕە ۴) میوەو سەوزەی لاڕزیوی سیس بۆگ ۵) داری بن بالی یا سەقەت ۶) کرۆسلە، جۆرێ هەرمی کۆنە ۱ ۱) (فلق ۲) چرک و ریم (چم ۳) تب روزانە ۴) میوه و سبزی پژمرده و خراب ۵) چوب سستی پاشکست ۶) نوعی گلابی وحشی.

شەلقاندن: ۱) ڕاهێنانی ئەسب بۆ خۆشڕۆیی ۲) زۆرانەوەی باوزان لەبەر زۆر ڕوشتن ۳) بریتی لە لەکۆڵ خۆکردنەوە ۱ ۱) تعلیم اسب ۲) احساس درد و سوزش در ران از فرط خستگی ۳) کنایه از دگرگون.

شەلقین: ڕەزان و کتکسان بۆ میوەو سەوزی و هێلکە کۆڵین ۱ پوسیدن و فاسد شدن برای سبزی و میوه و تخم مرغ استعمال دارد.

شەلکە: جاوکەی شان و سەر پۆش ۱ چارقد.

شەلکە: بەخۆتیەکی سمی تازەڵە ۱ نوعی بیماری سم دام.

شەلم: ۱) بام بەقەدەم ۲) شەلغەم ۱ ۱) لنگ هستم ۲) شلغم.

شەلمان: گەڕەکێکە لە شاری سنە ۱ محلەای در سنندج.

شەلم کوبرم: بریتی لە لیدانی بن ئامانج ۱ کنایه از زدن بدون هدف.

شەلمک: گیایەکە، سەلمکە ۱ گیاهی است خوردنی.

شەلمە: گیایەکە لە ناو گەنم دەڕوێ و دەنکەکەی شکەڵی گەنم دەبێ ۱ دانەای کە در گندمزار روید.

شەلو: شیلو، شلوی ۱ ولرم.

شەلوار: شەڵوار ۱ نگا: شەڵوار.

شەلوار: ۱) جۆرێ دەرپێی بەگجی (زنانە ۲) پانوکی پیاوانە ۱ ۱) شلوار جیب دار (زنانه ۲) شلوار مردانه.

شەلوبەت: لەت و پەت، کەواو دڕ باوکاشت وبار.

شەلوتیت: گیژو خوڵ، بەیارە ۱ خل، گیج و منگ.

شەلوف: ۱) کەلەشێری خڕکەلەی جکۆلە ۲) بەرزی بیچ ۱ ۱) خرپیش زیرانداز ۲) خرامزاده.

شەلۆک: داروکەیەک کە دەموکانەی تیر هەڵدەسوڕێن بۆ ڕاوەستان ۱ چوب باریک دیگ آلوده که برنده را بدان شکار کنند.

شەلۆمان: شەڵۆک ۱ نگا: شەڵۆک.

شەلە: ۱) شوێنی هەڵسەرینی جوگەئاو ۲) پەکی لە تەمشەرەکانی جەوەراڵە ۳) شەل، پاسەقەت ۱ ۱) جای بریدن آب از جوی ۲) یکی از ستاره‌های بنات النعش ۳) لنگ، شل.

شەلەشەل: ڕۆشتن بە پای پاسەقەت ۱ لنگان لنگان.

شەلەگە: جێگەی دابڕینی جوگە ۱ جای بریدن آب از جوی.

شەلەگەقری: گیایەکی شیردارە ۱ گیاهی است.

شەلەم: شەلغەم ۱ شلغم.

شەلەمشوربا: بریتی لە کاری ئاڵۆز و شکەڵ ۱ کنایه از درهم برهمی کار.

شەلەمشوروا: شەلەمشوربا ۱ نگا: شەلەمشوربا.

شەلەمشیوین: داری کە شەلەمی لە دەرەوا بن ئیلەوەردەدەن ۱ چوب ویژه شلغم بهمزدن در دیگ.

شەلەمە: ۱) گیایەکە پشکەکەی لە پەنجانە دەکا لو ڕۆژ ڕەواتە ۲) سەرپۆشێکی ژنانە ۱ ۱) گیاهی است مسهل و شبیه سیب‌زمینی ۲) سرپوشی زنانه.

شەلەمین: جێنشینی ترخینە ۱ نوعی آش محلی.

شەلەمین کەرە: پشی پاوە ۱ قاصدک.

شەلەنگ: بەلەنجەولار ۱ خرامان.

شەلەنگی: لەنجەولار ۱ خرام.

شەلی: ۱) سیندان، شوخ ۲) ڕۆشەوەکرانی جلەک کە بەر داماڵدراو ۳) ئاڵان کراو ۱ ۱) چسان، درخت تیریزی ۲) لخت شده از لباس ۳) غارت شده.

شەلیای: ۱) ڕووت کراو بە دەستی جەنەد ۲) جل لەبەرخۆ داکەندو ۳) پاسەقانی ۱ ۱) غارت شده توسط راهزنان ۲) لخت شده از لباس ۳) لنگی.

شەلیت: حریت [ف] رشتهٔ تابیده.

شەلیتە: زنی بێ شەرم. سەلیتە [ف] زن زبان‌دراز.

شەلیان: مۆرەشیە [ف] نوعی زەبوت.

شەلیك: سلیك. نوعی زەویە [ف] نوعت زەیتی.

شەلین: ۱) رۆژ بۆهەر لە بیلانبو شەمەك؛ ۲) تەقل‌ڕۆشتن [ف] ۱) تخت شدن؛ ۲) لنگیدن.

شەم: ۱) مۆم؛ ۲) چەرشەم؛ ۳) ناوە بۆ زنان؛ ۴) ڕۆژی دوای هەینی [ف] ۱) شمع؛ ۲) جای سایە؛ ۳) نام زنانە؛ ۴) شنبه.

شەمسا: ۱) ڕۆشنوس؛ ۲) پێش نوس؛ ۳) خەت بەسەردا کشاو [ف] ۱) شدنویس؛ ۲) پیش‌نویس؛ ۳) رویش خط کشیده شده.

شەماکوك: زەویی خلیسکان [ف] زمین مخصوص سُرخوردن.

شەمالە: ۱) کۆمەڵگا، خەڵکێو ئاوایی؛ ۲) جەماوەر، زەنان‌ئا، تیرەوتیرە [ف] ۱) اجتماع؛ مجتمع؛ ۲) جارومجال.

شەمان: ۱) جۆرێك هەر جانسەوەرێ کە بە سەر بەبری‌دا دەهێرێ؛ ۲) هەزرین. ئاو [ف] ۱) جرنده؛ ۲) هزاریا.

شەمارە: حزین [ف] حزین.

شەمارەنگ: بۆیامی فۆتەرە، بۆیەی کەوتنان [ف] واکسی.

شەماق: زاڵە، شەڤام، شەق، شەڵاخ [ف] سیلی.

شەمال: ۱) مۆمی داگرساندن؛ ۲) ئیشکی چراو مۆم [ف] ۱) شمع؛ ۲) روشنائی شمع و چراغ.

شەمال: ۱) شەمال؛ ۲) پای باکوور [ف] ۱) شمع؛ ۲) باد شمال.

شەمال‌پا: پەسنی تەسوی خۆشرەوە [ف] اسب بادپا.

شەمالك: مۆمی داگرساندن [ف] شمع.

شەمالك: شەمالك [ف] شمع.

شەمالە: گوێ‌گرتنی زنان بە شەوو لە قسەی خەڵك بۆ بەدەست ئاگی کردەوە [ف] فالگوش.

شەمالی: شەمالە [ف] فالگوش.

شەمام: ۱) شمام، گشتوڕەی بۆهەشتی ڕەنگی بۆ جوانی و بۆن کردن؛ ۲) ناوە بۆ زنان [ف] ۱) مشمم؛ ۲) نام زنانه.

شەمامۆك: شەمام [ف] نگا: شمام.

شەمامۆکە: شەمام [ف] نگا: شمام.

شەمامە: ۱) شەمام؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] ۱) نگا: شمام؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شەمامەی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی ئاوایان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شەمان: جێگای شەمیتان [ف] شمدان.

شەمانی: گوڵێکە بە ڕۆژەنگ [ف] گل شمعدانی.

شەمبلیلك: گیایەکە لە ناو دەخڵا دەڕوێ [ف] گیاهی است در کشتزار روید. شمبلیلك.

شەمبین: شەمو، ڕۆژی دوای هەینی [ف] شنبه.

شەمبێ: شەمو، شەمبو [ف] شنبه.

شەمبۆز: جەمبۆش، وڵاخی ڕابەبۆگ. جۆرەهاوێرو گاڕگڕ [ف] چموش.

شەمبە: شەمبو [ف] شنبه.

شەمبەاوڕت: ناوەڕۆ، بەڕۆ، بەڕۆخاوە، کەستاڵە [ف] نادیلرط.

شەمبەلوڵك: ۱) گۆیدك؛ ۲) جلوڕە، تورتەسەهوڵ [ف] ۱) گیاهی است؛ ۲) دنگاله.

شەمبەلیلك: جلوڕە، زەمبەلیلك [ف] دنگاله.

شەمبی: شەمبو [ف] شنبه.

شەمت: خلیسك، جێگای ڕۆسوڵیز [ف] لیزگاه.

شەمتاندن: خلیسکاندن [ف] لیزدادن.

شەمتر: کاری سەرپەنۆی بەرتاڵە [ف] کور رکورانه، ناآگاهانه.

شەمتوك: ۱) کەسێ کە ڕۆژوازی لە خلیسکە؛ ۲) زەویی خلیسك [ف] ۱) اسکی باز؛ ۲) زمین اسکی.

شەمتی: خلیسکار [ف] لیزخورده.

شەمتین: خلیسکان [ف] لیزخوردن.

شەمجك: گرێکان، خلیسان، تەڵەکەباز [ف] مکش، خلیمباز.

شەمجە: شەخاف، شخارە، شخارە [ف] گیریت.

شەمخالك: جۆرەچەسپێکە لە جۆرێ گیا دەگیرێ [ف] نوعی چسب گیاهی.

شەمخین: ترس بۆن لەبەر گەرما [ف] ترسیدن از گرما.

شەمدان: شەمان، جێگەی مۆم [ف] شمعدان.

شەمدانی: شەمانی [ف] گل شمعدانی.

شەمدو: شەمدان [ف] شمعدان.

شەمسەدین: بۆکەڵەشاعیری شمس‌الدین، ناوە بۆ پیاوان [ف] مخفف شمس‌الدین، نام مردانه.

شەمدینان: ناوچەیەکە لە کوردستان [ف] منطقه‌ای در کردستان.

شەمز: بۆن، بەمای هاوبەشتن [ف] بیرت.

شەمزاندن: بۆزدان، دۆرهاویشتن [ف] بیرت کردن، دورانداختن.

شەمز: ڕاکاوی، سیبی [ف] پژمردگی.

شەمزان: ۱) ڕاکان؛ ۲) ڕەنگ‌پەڕین؛ ۳) بەشۆکان [ف] ۱) پژمردن؛ ۲) رنگ باختن؛ ۳) آشفته شدن.

شەمزاندن: ڕاکاندن [ف] پژمرده کردن.

شەمزاو: ۱) ڕاکاو، سیبی بۆگ؛ ۲) ڕەنگ‌پەڕیو؛ ۳) بەشۆکاو [ف] ۱) پژمرده؛ ۲) رنگ‌باخته؛ ۳) آشفته و حال بهم خورده.

شەمزە: تاڕ، زاوی تازەڵ، کاڕیلەو بەرخۆنەی سفا [ف] بره و برغالهٔ نوزاد.

شەمزی: ڕاکاو، سیبی بۆگ [ف] پژمرده.

شەمزین: ۱) شەمزان؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستان، شەمدینان؛ ۳) شەمچە [ف] ۱) پژمردن؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۳) گیریت.

شەمزینان: ناوچەی شەمدینان [ف] نگا: شمدینان.

شەمزیو: شەمزاو [ف] پژولیده، پژمرده.

شەمس: شەمز [ف] پژمردگی.

شەمساوا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەمسۆز: شەمدان [ف] شمعدان.

شەمشە: سۆکەلەناوی شمس الدین و شمس الله کە ناوی پیاوانە
مخفف نامهای شمس الدین و شمس الله.

شەمشە: جەلاجەکیلە، جەلاجەکی، شەقسرەقیلە، شەقسرەقین، شەقتەقۆک، شەقکور، شەپرە، خفاش.

شەمشەلە: شەمشە، شەپرە.

شەمشەمۆتک: مۆرزمارەیەکە، نوعی مارمولک.

شەمشەمە: شەمشە، شەپرە.

شەمشەمەکوێرە: شەمشە، شەپرە.

شەمشێر: شیری تیژ، شوێر، شمشیر.

شەمشێرکوژ: برینی لە پیاوی ئازا لە شەڕ، کنایە لە جنگجوی شجاع.

شەمع: مۆم، شەم، شمع.

شەمعدان: شەمدان، شمعدان.

شەمعوێناوە: لەبەر گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد، روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شەمڵ: جاجمی بان چەر کرێک کە بەخۆیەوە دەیپێچن، هرچه خود را در آن پیچند.

شەملک: ١) دوگرد، پەرمالی ٢) شتێک کە جوان کەمپەر دادەپۆشێ، فوته ١) سنجاب، جاجاره ٢) پیش‌بند، لُنگ.

شەممو: شەمبو، شنبه.

شەممە: ١) شەم، شەمبۆ ٢) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ١) شنبه ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەمۆ: شەم، شەمبۆ، شنبه.

شەموژ: جەسرژن، جەسوژن.

شەموس: جەموس، جەموش، جموش.

شەموڵە: شەماڵە، فالگوش.

شەموڵە: جراغتیلە، فوریاڵ، جراغ موشی.

شەمومە: شەمامە، دستمو.

شەمە: شەمبو، شنبه.

شەمەشەرێکە: هەنگێکی باریکی رەشکەڵەیە شانیە لە ناو دڕکاندا هەڵدەبەستێ و هەنگوینی زۆر خۆش دروست دەکا، نوعی زنبور وحشی که عسل بسیار لذیذ دارد.

شەمەتێکە: شەمەترێکە، نگا: شەمەترێکە.

شەمەد: پۆشەشین، شمد.

شەمەسرێکە: شەمەترێکە، کوریکوک، نگا: شەمەترێکە.

شەمەلە: جەلاجەکی، شەپرە.

شەمەلەکوێرە: جەلاجەکی، شەمەلە، شەپرە.

شەمەلەند: زەق و قیتی جوان و لەبەرچاو (بەمەکی تورت و گردو شەمەلەند) برجسته و زیبا و خوش نما.

شەمەندەفەر: قەتاری ڕێی ئاسن، ترن، قطار راه‌آهن.

شەمەنیخە: ١) پێسیری بەکتر گرتن و دەگرێدان راجۆن ٢) کێشانی شتی قورس بە نیخەنیخ ١) دست به یقه شدن و گلاویزشدن ٢) کشیدن جسم سنگین با هن‌هن.

شەمی: شەمبو، شنبه.

شەمێ: ١) شەم، مۆم ٢) ناوی ژنانە ١) شمع ٢) نام زنانه.

شەمیت: ١) شەمت، خلیسکان ٢) کەلەکە کەر بەمەریەکدا کراو ١) لزگاه ٢) برهم انباشته.

شەمیتاو: جێگەی خلیسکان، لزگاه.

شەمیتێ: ١) خلیسکان، شەمیتن ٢) هاویشتنی سەریەک ١) لیزخوردن ٢) برهم انباشتن.

شەمیخ: ترشان، کەف کردن، خراپبوون، بۆن گرتن، کف کردن، ترشیدن آش.

شەمیخین: ترشانی جێست لەبەر گەرما، فاسدشدن غذا از گرما.

شەمیران: ١) پیاوەکان، جێ بەجێ، کەنجام ٢) ناوچەیەکە لە کوردستان ١) انجام، درست شدن کار ٢) منطقه‌ای در کردستان.

شەمیراندن: بەئەنجام گەیاندنی کار، کەنجامدان، پیاوەکان بە عەراوی، تمام کردن کار، انجام دادن.

شەمیلک: ڕیسەی دوگا، پاسەی پی.

شەمیلە: ١) باسوڵدیە کە گاجووتی پی قەڵەو دەبێ ٢) شەموڵەی ژنان ١) نوعی حبوب که به گاو می‌دهند ٢) فالگوش ایستادن زنان.

شەن: ١) داری جوارچێگەی خۆیان‌هەڵدان، شەنە ٢) خۆیان‌هەڵاوشتن ٣) کارکۆنی کە دەنسەیەوری دەنێن ١) افشون، جنگک ٢) خرمن باندادن ٣) کاه و خاشاکی که در تنور ریزند.

شەناخ: شەراخ، شناخ، نگا: شناخ.

شەنک: دەنوک، دنوک، منقار.

شەنگە: ناوی نامەعلوم (شەنگە لە مەنگە کەمتر نیە) نام مجهول.

شەنگەلی: دنوکدار، دارای منقار.

شەنکەر: کەسێ کە خۆیان بە شەن دەکا، (خەرمانی خەمان ها وەدەم باوە/شەنکەر بە کێکە دۆ شەن وەلاوە) دەمەوەلەوی، کسی که خرمن باد میدهد.

شەنگ: ١) جوان و لەبار ٢) سۆز و شاتاڵی ناومال ٣) قیشەکی تەنگ ١) زیبا و رضا ٢) خرت و پرت اثاثیه ٣) قشنگ.

شەنگاو: شەقاو، گام فراخ.

شەنگل: ١) شنگل، شنگک ٢) پێکەوەنوسان ١) تکان بخود دادن ٢) بهم چسبیدن.

شەنگلە: دوانە بەری داری پێکەوەنوساو، دوتمر بهم چسبیده.

شەنگلەبەرە کەت: شەنگلە، نگا: شەنگلە.

شەنگلەبەرە کەتە: شەنگلە، نگا: شەنگلە.

شەنگوڵ: ١) شەنگلە ٢) زۆر لەسەر کەیفی دلخۆش ١) نگا: شەنگلە ٢) بسیار شاد و سرحال، شنگول.

شەنگە: ١) جوان و لەبار ٢) بەهێز و تاقەت و توان ١) زیبا و خوش اندام ٢) توانا.

شەنگەبەرە: شەنگلە، نگا: شەنگلە.

شەنگەبی: سۆزەبی [ف] بد مخون.
شەنگەبێری: بێری جەماڕو لەبەرەلان [ف] کەبەتوی (بناء رعنا)
شەنگەدان: داری جوان و لمبار [ف] درخت شداب و جوان.
شەنگەسۆرە: زەنگەسۆرە [ف] زنبور عرس.
شەنگەشۆر: بەرگی سر و کۆنە [ف] رخت کهنه و پاره.
شەن و کەو کردن: ۱) هاتن کردەوەی دەغل ۲) بریتی لە لێکۆڵینەوە [ف] ۱) بوجاری ۲) کنایه از بررسی.
شەنە: شەن [ف] افسون، جادو.
شەنەوێر: کەسێ بە شەن خەریان هەڵداوێ [ف] کسی که خرمن باد می‌دهد.
شەنی: کرێت، خوێنەڵ، شەنگەر [ف] بدگل، ناهنجار.
شەو: شەف، شەف [ف] شب.
شەوات: سۆتمان، تاگر بەر بۆنەوە [ف] حریق، آتش‌سوزی.
شەواتە: تەواو سۆتاو [ف] کاملاً سوخته.
شەواتەك: سۆتەمەنی، لزنگو، فەلاشکەری [ف] سوخت، مواد سوختنی.
شەوادی: دوێشەو [ف] دیشب.
شەوادیتر: دو شەو پێش، پێرێ شەو [ف] پریشب.
شەوان: تەنگی وزێی شەوان [ف] شبانگاه، بعد از غروب.
شەوارە: شەقارە [ف] شکار پرنده در تاریکی بوسیلهٔ چراغ.
شەوارەبۆن: کەوتەدوای شەوارەیەوە، بە شەوارە کەوتن [ف] از نور چراغ به دام افتادن.
شەوارەکەوتن: شەوارەبۆن [ف] نگا: شەوارەبۆن.
شەواڕێ: شەقین، چەڕاندنی مێگەل بە شەو [ف] چرانیدن گله در شب.
شەواشیشك: بەری وازکە وەك بادامی وردە دەیکوڵێنن و دەخوێن [ف] ثمری است بادام آسا جوشیده می‌خورند.
شەواڵە: بێهۆش، گیلۆکە [ف] دنگ، ساده‌لوح.
شەواڵ: ۱) شەلوار ۲) مانگی بەشەکان [ف] ۱) شلوار ۲) ماه‌شوال.
شەواڵ بەکۆڵ: شەروالەکۆڵ، گیایەکە [ف] گیاهی است.
شەواڵەسۆرە: شەروالەکۆڵ، گیایەك [ف] گیاهی است.
شەواڵەموڕ: شەروالەکۆڵ [ف] گیاهی است.
شەوان: سەرەتای تاریکایی دنیا [ف] شبها.
شەوانە: بەشەو (شەوانە خەریکی خوێندەوەی کتێبم) [ف] شبانگاهان.
شەوان: ئاوێ کە بە شەو لەوێ‌ئەت دەبێ (گریانی بەنانی منە باعیشی خەندەت/ بشکۆنی گوڵ مایەی ئیمانی شەوانە) «ئەدەب» [ف] آبیاری شبانه.
شەوب: پەنا، بەخوێنی گیرۆ، ئاهۆ [ف] بیماری واگیر.
شەوبا: سرە کە شەوا [ف] نسیم شبانه.
شەوباش: وشەیەکە لە مێگەی سەلاو کە شەوا دەیڵێن [ف] شب خوش، درود شبانه، شب بخیر.
شەوبسۆ: گوڵێکە ڕەنگ بنەوش کە پاش ڕۆژاوا بۆنی خۆش دەدا (شەوبۆیی سەری سوتوڵی زوڵفت کە سەری دام/ ئیستەش سەرەکەو بەستە لەبەر بەشتەیی شەوبۆ) «ئاڵی» [ف] گل شب‌بو.
شەوبۆ: هێشتا هەیوە، ڕۆژ [ف] شب بود.
شەوبون: شەو تا شەو [ف] یکشب درمیان.
شەوبەك: تیرەکی تەنگەتاك بان کرەبە [ف] چربك چوبه پهن کردن.
شەوبەن: ۱) داری بڕاو لەبەشەوە داهێنرا ۲) تۆنەکی هەنجیر [ف] ۱) چوب بستن در از داخل ۲) تسمه‌ای که هنجیر را در کمر می‌بندد.
شەوبەند: شەوبەن [ف] نگا: شەوبەن.
شەوبیدار: کەسێ کە شەوا ئاخەوێ [ف] شب‌زنده‌دار.
شەوبین: شەوبۆ [ف] شب آبستن.
شەوبێری: شەو بەکەوەوە ڕۆیشتن هەوڵان، شەوشینی [ف] شب‌نشینی.
شەوپین: وشەیەکی جەندراو بەرانە کاتی خۆی [ف] خشك شدن گندزار قبل از ابراو.
شەوپیاڵە: جەشنێ کە شەو لێی دەنێن بە ڕۆژان دانێ (ئەرخەیەی شەوپیاڵە خۆشە) [ف] غذایی که شب برای فردا می‌پزند.
شەوت: بەشەوتەکی باو کوێی ئاژاڵە [ف] نوعی بیماری گوش دام.
شەوتا: ئاو شەواڵە، بۆنەی کە شەوا [ف] آب شبانه.
شەوتان: سۆتان، تاگرین چون [ف] سوختن.
شەوتاندن: سۆتاندن [ف] سوزاندن.
شەوتاندوخ: سۆتن [ف] سوزاندن.
شەوتی: سۆتاو، سۆزاو [ف] سوخته.
شەوتین: ئاو شەواڵە [ف] آب شبانه.
شەوتین: سۆتان [ف] سوختن.
شەوجمعانە: جەشنەوتان بۆخێری مردو لەشەوی ئەرەا [ف] خوراکی که شبهای جمعه به یاد مرده پخته‌اند.
شەوچرا: ۱) چرای زاوی‌مەل لەشەوا بکشایەوا: چرای شەوارە ۲) چەراغەرانی کەلەشەوا دەڕۆشکێ (ئەڕی گەوهەری شەوچراس) [ف] ۱) چراغ شکار پرنده در شب ۲) گوهر شب چراغ.
شەوچەپکەن: کراسی ئاوداهێنی ژنان کەبەشایەتی شەو دەیۆشن (شەوچەپکەنی ئەوقەنڕی و جیلوەی ڕەقسی/ ئەزبەشەد دەکەن زوهرەی زەهرا ئەسماوا) «ئاڵی» [ف] پیراهن دامن بلند زنانه که شب می‌پوشند.
شەوچەرە: خواردنێ کە لە شەوێری دەخوێن [ف] شب‌چره.
شەوچەلە: شەوچەرە [ف] شب‌چره.
شەوخوێن: شەبەیخوێن، پەلاماری شەوانە [ف] شبخون.
شەوخوێنی: ۱) شەبەیخوێن ۲) شەوپەڕاری، شەو لەخەوتن [ف] ۱) شبخون ۲) شب‌پره‌ازی.
شەوخەف: بەرگی خەوێ، جلکی ناو تۆن [ف] لباس خواب.
شەوخی: شەبەیخوێن، پەلاماری شەوانە [ف] شبخون.
شەودأوەت: هەڵپەڕێی شەوانە [ف] رقص دسته‌جمعی شبانه.
شەودەر: شەبدەر، گیایەکە [ف] شبدر.
شەوڕێ: شەوانو ئەوزەات ئاو [ف] آبیاری شبانه.
شەوڕێری: بە شەو ئاودانی بزەات [ف] آبیاری شبانه.
شەوڕێ: ۱) ئاڕەنایی لە شەوا ۲) بەکسمی ڕوشن بە پنوکی سیحوا ۳)

ئاوی ئەسپی خوسرەوی مەزدی تیژبینی قەرهناز ۱) شبح؛ ۲) سنور سیاریک یا خالهای سپید؛ ۳) اسب خسرو پرویز

شەوزۆ: کەسێ یە شەو بەزێنا دەزوا شەرو

شەوژەنگ: ۱) بەردێکی رەشی بەرچەو، شەوەو، شەوەو؛ ۲) رۆژ رەش ۱) شب؛ ۲) سیاه سیاه

شەوژەو: ۱) راکردن لە دەست دوژمن لە شەوا؛ ۲) شەوژەو ۱) فرار در شب؛ ۲) شبرو

شەوژەوی: ۱) شەوژەو؛ ۲) شەو زەوکەردن ۱) شبرو؛ ۲) فرار کردن در شب.

شەوزەسان: یەکەم شەوی زەسان شب یلدا

شەوزوسان: شەوزەسان شب یلدا

شەوژەن: ۱) شەوبەن، داری دەرگا کە رۆژەوە داخستن؛ ۲) کۆسەکی خەنجەر ۱) چوب بستن در از داخل؛ ۲) کوه مسنگ خنجر.

شەوسان: شەیسان شبستان

شەوسکل: جۆرێکی وردی هێشتا نەوارەوگ جرمن نیم کوبیده

شەوسو: سەی شەشەو غرفه‌ای امیس

شەوسوتکە: کوانکی بەڕانە لە دەستو یا دەست ئاملی است بر دست و پا مرئیه

شەوسوتکە: جۆرێ پەشکە نوعی پشه

شەوسوتەکە: شەوسوتکە نوعی پشه

شەوسین: لاریولار رۆشتن لغو غر سر زدن

شەوش: بەرشتالی، بی سەرەوبەری تار بیابانی، درهم برهمی

شەوشەمەکی: شەوشەک شمالە فالگوشی

شەوشین: بەرشتانۆن، بی سەرەوبەرەوۆن بریشان و درهم برهم شدن

شەوق: ۱) رۆشناکی؛ ۲) ئامەو ئارەزو؛ ۳) کەیف خوشی، شادی ۱) روشنی، تابش؛ ۲) رغبت؛ ۳) شادی و ذوق

شەوقدار: خاوەن شەوق دارای رغبت و ذوق

شەوقدان: ترسکان، ترسوسین مرخشش

شەوقدانەوە: ترسکانەوە، تیشکدانەوە انعکاس پرتو

شەوقکردن: بە دڵخۆشی راوەرین، کەیف کردن بشادی بسر بردن، کیف کردن

شەوقلێ بۆن: ئارەزوکردن رغبت داشتن

شەوك: ۱) مەزرەکە، زەنبەرێکە بە سەرو پێچ دەچەقێنرێ؛ ۲) غرلاپی ماسی گرتن ۱) ریوری که بر دستار زنند؛ ۲) قلاب ماهیگیری

شەوکار: کاری شەوانە شبکار

شەوکراس: کراسی ناو نوێن پیراهن خواب

شەوکڵاو: تەپکەی سەر لە دەمی خەوتن دا شب کلاه

شەوکۆر: کەسێ کە بە شەو نابینێ و بە رۆژ دەبینێ، چرانەبینی کەز شبکور

شەوکۆر: شەوکۆر شبکور

شەوکورە: ۱) شەوکۆر؛ ۲) بەکچەکی ۱) شبکور؛ ۲) شبپره

شەوگوری: بەخۆشی بەشەو بەدین بیماری شبکوری

شەوگوڵە: کەسێ کە بەرەبەرە خەو بیدار نەکا بیدارکننده مردم از خواب شبانه

شەوگوێر: شەوکۆر شبکور

شەوگوێری: شەوکۆری بیماری شبکوری

شەوگە: شەوەڵ نگاه شەوك

شەوگەت: ۱) جۆرێ ماکی (بیابی بە شەوگەلە)؛ ۲) گەورەیی و پایەبەرزی؛ ۳) ماوە بۆ زەرە بیارەڵ ۱) ممیس و جمال؛ ۲) بلند و جلال؛ ۳) نام مردانه و زنانه.

شەوگیل: ۱) کەسێ یە شەو جۆت لێ دەخۆرێ؛ ۲) شوکراو یە شەوگیل ۱) کسی که شبانه شخم می‌زند؛ ۲) زمین شخم‌زده در شب.

شەوگ: شەقەل، بەردێکی رەشی بەرچەو شەوژەنگ شب

شەوگا: جێگەی بنەوانی ئاژەڵ لە شەوا لە دەستە، شەقێن جای آسودن گله شبانه در دشت

شەوگار: سەرانسەری شەو، شەوانە شبانگاهان

شەوگر: کەسێ شەو نوێژ دەکاو ناخەوێ کسی که نماز شب می‌خواند

شەوگڕ: چراخان، چراخانی چراغان

شەوگرتی: شەوگر نگاه شەوگر

شەوگوز: کازێوە، بولبڵە، بەیان بەرێوە، شەفگوز گرگ و میش اول بامداد

شەوگەڕ: ۱) کەسێ شەو ناخەوێ و بە ئاو ئاوایی دا خوڕ دەخوا؛ ۲) ئاسیایی کە هەر بە شەوە کەڕێ؛ ۳) هەڵبەزی شەوی وەک وەهاوە ۱) شبگرد؛ ۲) آسیابی که شبانه کار می‌کند؛ ۳) مراسم شب بخار عروسی

شەوگەمەر: ۱) جۆرێ مارمێلکە دەڵێن پیوە دەدا؛ ۲) کەسێ یە شەو دەگەڕێ ۱) نوعی مارمولک؛ ۲) شبگرد

شەوگێر: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردنەوە ئەو رۆستا بە ئەم ئەسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است

شەوگێر: شەوگەڕ، ئاسیایێ کە هەر بە شەو کار دەکا آسیابی که فقط شبانه کار می‌کند

شەوڵ: ۱) دەشتایی ئوان مینا؛ ۲) ئیتی گەرما ۱) جاگەی بن کوهستان؛ ۲) گرما.

شەولدان: قەدەم، ئیتی ئاو کە لە ئاوساندا مرۆ لەپشەوە دەیبێ بورخو رشید

شەولە: ۱) جێگەی بەرن هەڵهێشتن ئوخانە؛ ۲) کەوای بزینەی بەرۆش ۱) شوالهٔ گلخن؛ ۲) قبای مرقع دراویش

شەولەبان: ۱) برێکی کە سەگی پاسەوانی ماڵ؛ ۲) وتەیەکە منداڵی بن دەترسێنن (بنو شەولەبان هات)؛ ۳) باگرمان ۱) سگ نگهبان خانه؛ ۲) کلمه‌ای برای ترساندن کودک؛ ۳) نام غلطان

شەولەوەن: جەژنی ئاژەڵ لە شەوا شب چرای گله

شەومە: ئاف هەڤیف، ترپەو مهتاب

شەوەمن: شەوی، بەیات [ف] شبماند، بیات.

شەوەمنە: شەوەمن، شەوی [ف] شبماند.

شەوەمە: شەوەمن [ف] شبماند.

شەونخوێن: شەوبێدار [ف] شب بیدار.

شەونخوێنی: شەوبێداری [ف] شب بیداری.

شەونشین: شەوبێدار، کەسێ بەشەو بەهۆی [ف] شب بیدار.

شەونشینی: شەو لە دەوری چەلا کۆ بۆەوەی نۆستو خۆیان [ف] شب نشینی.

شەونم: شەفێر، شەفەر، تاوینگ [ف] شبنم.

شەونوخوێنی: شەونخوێنی [ف] شب بیداری.

شەونوێژ: نمێژ لە شەوا پاش هێنەی خەوتن [ف] تهجد، عبادت نیمەشب.

شەونەخوس: شەونخوێن [ف] شب بیدار.

شەونەخوسی: شەونخوێنی [ف] شب بیداری.

شەوورۆژ: هەموودەم بێ پساوە [ف] همیشه، شبانروز.

شەوورۆژی: کاری هەموودەم بێ وچان [ف] کار شبانروزی.

شەوولی: سوالی [ف] جویالی.

شەوە: (۱) بەرەی، رەشی بەسرخ؛ (۲) جنۆکەی ساواخنکێن؛ (۳) مۆنە، مۆنەکە؛ (۴) بۆنەیە، لە شەو دایە [ف] (۱) شبه؛ (۲) جن نوزادکش؛ (۳) کابوس، بختک؛ (۴) شب است.

شەوەساندن: (۱) ئینکەلوبینکەلی کردن؛ (۲) بیجم ئاهەزکردن [ف] (۱) درهم برهم کردن؛ (۲) بدشکال کردن.

شەوەبردەشەوە: مردنی ساوا لە دەس جنۆکەی ساواخنکێن [ف] مرگ نوزاد توسط جن نوزادکش.

شەوەبینین: مۆنەکە لە خەوا دینن [ف] کابوس درخواب دیدن.

شەوەخنوار: گیای تەر کە بۆ شەولەوەری دەیشەوە [ف] علف تازه برای شب چرای دام.

شەوەدینن: لە خەوا مۆنەکە دینن [ف] کابوس در خواب دیدن.

شەوەر: شەهەون، شەوەر [ف] شبدر.

شەوەن: شەبەنگ [ف] شبدر.

شەوەزەنگ: شەوی زۆر تاریک و تەنگوستەچاو [ف] شب دیجور.

شەوەسارە: شەوباڵە، چێشتی شەو بۆ سبەی [ف] غذای شب برای فردا.

شەوەکی: (۱) بەرەبەیان، شەبەقی؛ (۲) شەوانە [ف] (۱) بامداد، بگاه؛ (۲) شب هنگام.

شەوی: (۱) کراس، کمی؛ (۲) دەمێکی کە بۆ پێ بکا؛ (۳) شەوبەند؛ (۴) شەوبکە [ف] (۱) پیراهن؛ (۲) علۆ روبرس؛ (۳) شب ماند؛ (۴) آرواره.

شەوێ: (۱) مۆنەکە، شەوە؛ (۲) چاڵ شەو [ف] (۱) کابوس؛ (۲) یک شب.

شەوێل: (۱) پەرشیان و بێ سەروبەرەوە؛ (۲) سست و ناقایم، اشل و شەوێل [ف] (۱) پریشان حال؛ (۲) سست و نامحکم.

شەویلاڵە: شەویلاوای جمە [ف] آرواره.

شەویلاکە: شەویلاد [ف] آرواره.

شەویلکە: شەویلاد [ف] آرواره.

شەویلە: شەویلاد [ف] آرواره.

شەوین: (۱) شەوێن؛ (۲) زەنی بە ڕەنگی شەق، شەوەنگ؛ (۳) چەماڵەوە؛ (۴) جەمیو [ف] (۱) نگا: شەوێن؛ (۲) سیاه؛ (۳) خمیده، (۴) خمیده.

شەوێن: (۱) بەرانبەری ئازەڵ بە شەو، شەفین؛ (۲) جێگەی پشووانی ئازەڵ شەوانە کە دەبەست [ف] (۱) شب چرا؛ (۲) شبمان.

شەف: (۱) شەف، شانەی سەرو کوڵکە؛ (۲) پشەنای وشەی شانەن، بڕی کردن؛ (۳) شاد، شاد، پاشا، پاشا؛ (۴) ڕوبڕی کەمەرە، شەفت؛ (۵) بۆچی کەلەباب [ف] (۱) شانهٔ سر، شانهٔ پشم صاف‌کن؛ (۲) ریشهٔ لغت شانەن، یعنی ڕواندن کردن؛ (۳) شاه؛ (۴) شف؛ (۵) تاج خروس.

شەهە: جیاوازی لەسەب، جیە [ف] شبهه است.

شەهادە: (۱) شاهەتی، ئاگاداری لە ڕووداو؛ (۲) بڕوانامەی خوێندن [ف] (۱) گواهی؛ (۲) گواهینامهٔ تحصیلی.

شەهان: شاندن، ناردن، ڕەوانە کردن [ف] فرستادن.

شەهاندن: شەهان [ف] فرستادن.

شەهت: شیلانی دراو، دەستەبڕی شیل و بڕی هەست [ف] فلج.

شەهتن: لە تینگی مردن [ف] مرگ از تشنگی.

شەهر: (۱) شار، بازڕ؛ (۲) شەهەی سەری ژنان [ف] (۱) شهر؛ (۲) سر بیج زنانه.

شەهرقانی: بازڕی، شارنشینی [ف] شهرنشینی.

شەهرواری: شەهرقانی [ف] شهرنشینی.

شەهرۆڵ: شاپەرۆک [ف] نگا: شاپەرا.

شەهریە: مەرشەمە [ف] رشتهٔ آش.

شەهقی: جۆرێ ترێ کە دەرەنگ بێ دەگا [ف] نوعی انگور مویز.

شەهەل: (۱) شانەی جکۆڵەی سەرداهێنان؛ (۲) کونەناوی بچوک، مەنگەی ئاوگێشتان کە زل نەبێ [ف] (۱) شانهٔ کوچک سر؛ (۲) مشک کوچک آب.

شەهکردن: بەشانەکردنی سەر [ف] شانه‌زدن موی.

شەهڵۆل: شاڵۆل، ڕیشۆڵە، کلاوی ژنان [ف] سار سیاه.

شەهلەوەند: (۱) لاوی شۆخ و شەنگ؛ (۲) سوارچاک [ف] (۱) جوان زیبای خوش قیافه؛ (۲) یکسوار.

شەهمار: هەزارپێ، ڕیشۆڵە [ف] هزارپا.

شەهمێر: پیاوی پیاو، مەردەزەند [ف] مرد.

شەهن: شەف، شەف، شانە [ف] شانهٔ سر.

شەهنگ: خاڵی سەرگۆ [ف] خال واقع بر گونه.

شەهو: ڕیگەی ڕۆژ هەڵاتن بەرداوی [ف] راه سنگلاخ، صعب‌العبور.

شەهوان: بەردەڵان [ف] سنگلاخ.

شەهەستان: هوزێکی کوردە [ف] طایفه‌ای از کردها.

شەهی: (۱) خۆشەویستی لە شەوا کوژراو؛ (۲) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] (۱) شهید؛ (۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شەهی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شەهید: شەهی [ف] شهید.

شەهین: ۱) هیلانەی ۲) ئەرازو ۳) شاهینی ئەرازو ◻ ۱) شیهە کشیدن اسب ۲) ئەرازو ۳) شاهین ترازو

شەهێن: ۱) شاهین ۲) ئاوری دارێکە ◻ ۱) شاهین ۲) نام درختی است

شەهەنگی: جۆرێ هەنگوورێی هەرمێک کە زۆر بێ دەگا ◻ نوعی انگور سفید زودرس

شەی: ترگب ◻ سکسکه

شەی: شەوی، گرانی ◻ سراهی

شەیۆر: زەرەی لەشکر، هۆرێ ◻ شیپور

شەیۆرژەن: هۆرێدەر ◻ شیپورچی

شەیتان: ۱) ئەدەبەکە نامەی، بەشەی خراپە ۲) برینی لەسوتاوو تازەوەچی؛ ۳) برینی لە زرنگ ◻ ۱) شیطان ۲) کنایه از مفش ۳) کنایه از زرنگ

شەیتانتاوس: ۱) کەسێکی دریەهاوە کە زگی بۆ بەن؛ ۲) مۆرێکی کە زگی ئاوسیاتی یا بۆتان تاوسەو تاوسیتی تەنی ◻ ۱) برغاله دوساله آبستن ۲) شکم برآمده آبستن تا که آبستن نباشد

شەیتانەبەرس: بەرەی ئەوی، داسی ◻ برچین

شەیتانەبەرست: شەیتانەبەرس ◻ برچین

شەیتانوێکەنین: باڵق بوون ◻ بالغ شدن، احتلام

شەیتانۆکە: ۱) گیاندارێکی بچوکی بەرپێ شل و وەک لە باو قایلکی سەدەفین وا بەهاران باش باران دەزیەوە؛ ۲) قایلکی ئەو گیاندارە ◻ ۱) حلزون ۲) صدف حلزون

شەیتانلغاو: بەسەری هەویسار بەستی ئەوی خواروی بە گیسم لەباڵی لغاو ◻ بستن لب زیرین سنور بجای لگام

شەیتانی: ۱) سیر و کاری خراپ؛ ۲) گیان لە جەوا؛ ۳) دزەبازی ◻ ۱) فکر و کار زشت ۲) خواب جنسی، احتلام ۳) سخن جنسی

شەیتانیبوون: ۱) لە جەوا گیان کردن؛ ۲) باڵق بوون ◻ ۱) خواب جنسی دیدن ۲) بالغ شدن

شەیدا: ۱) دڵی خەوین، دیوانەی عەشق؛ ۲) ئاوی زیانە ◻ ۱) والهٔ عشق ۲) نام زیانه

شەیلە: شەوق، شیلۆ، ئاوی هیلاقرو ڕەلال ◻ آب ناصاف

شەیین: ۱) جیلە کردنی ئەسپ جیلانەدن؛ ۲) خوێندنی کەلەبابە؛ ۳) کۆچەد، قۆرە، کۆکە ◻ ۱) شیهه کشیدن اسب ۲) اصدای خروس ۳) سرفه

شی: ۱) ڕۆیشت، چوا؛ ۲) شۆ، مێردی ژن؛ ۳) لەمەریەک هەڵبوەشانی لوکەو کوڵکە؛ ۴) ڕاڤە، شەرح لە شتی گران؛ ۵) جودایی ◻ ۱) رفت، گذشت ۲) شوهر ۳) زدن پنبه و پشم ۴) شرح و تفسیر ۵) جدایی

شێ: ۱) بەکسمی زەردی ئاماڵ سۆرا؛ ۲) ئەسپی سپی بە پێوکی سۆرا؛ ۳) ئەسپی ڕەنگ سۆری پێوکسپی؛ ۴) ڕەنگی ڕەش؛ ۵) تب ئەزایی؛ ۶) توانایی؛ ۷) ئەمر عەشیب، بە دەشیبا؛ ۷) بەقسمی مێرەل سپی ◻ ۱) اسب زرد مایل به سرخی ۲) اسب سفید با خال قرمز ۳) اسب سرخ با خالهای سفید ۴) مشکی رنگ ۵) تب ۶) توان ۷) اسب سفید

شیا: ۱) توانی، لە دەستی هات؛ ۲) ڕۆیشت؛ ۳) بۆ، ڕەوای ئەو بۆ (کەراسەکەم بە بەرد ئەنگ بۆ بۆ کۆرە کەو شیا) ◻ ۱) توانست ۲) رفت ۳) روا بود

شیات: گوندێکی کوردستانە بەشی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد

شیاروک: جەنگ، هێزە، بستەی ڕەشی کرمی ◻ جنگ

شیارە: شیارە ◻ نگا: شیارە

شیافیک: گیایەکە بۆ ڕەوان بوون دەبخوێن ◻ گیاهی است مسهل

شیاق: جۆری بارچەی کوتاڵ ◻ نوعی قماش

شیاکە: ڕیخ، سنگ، سەرین، گوشتەی گاو مانگا ◻ سرگین تر

شیان: ۱) توانین، لەدەستهاتن؛ ۲) ڕۆیشتن، چوون؛ ۳) لێ ڕەشبابەوە، بۆ ڕەوابوون، لیهات ◻ ۱) امکان، قدرت، توانستن ۲) رفتن ۳) سزاوار

شیانتن: شیاندن ◻ نگا: شیاندن

شیانست: شیایان ◻ سزاوار

شیاو: ۱) ڕاو، هێزا؛ ۲) ڕۆیشتو؛ ۳) شیاوا ◻ ۱) سزاوار ۲) رفته ۳) فرستاده

شیای: ۱) ڕۆیشتو؛ ۲) ئەوین، کەوتن ◻ ۱) رفته؛ ۲) سقط شده، حیوان مرده

شیبین: ئەوین، کەوتن، بە کەمت بۆن ◻ مردن حیوان، سقط شدن

شیب: ڕێوی لەکەارکەوتو؛ (کەراسەکەی وتجر وتجر بەجاریکا بیوە شیب) ◻ پوسیده

شیبا: ۱) ڕوناکی و بریقە؛ ۲) سۆکەبای تەموانە ◻ ۱) روشنی و درخشش؛ ۲) نسیم شبانه

شیبەڵەك: دەزەنگی سۆرو سپی ◻ خلنگ سرخ و سفید

شیپ: ۱) گۆپ، پێستو گۆشتی نێوان شەوێکەو سەر گونا؛ ۲) سیرەی قامچی؛ ۳) زنۆ، شلیە؛ ۴) لافاوی بەهێز؛ ۵) جۆرێ پلنگ ◻ ۱) میان آرواره و گونه، لب ۲) تسمهٔ تازیانه ۳) بهمن ۴) سیلاب ۵) نوعی پلنگ

شیپا: دەرەتەنگ، خۆرو دوڵی باریك کە جیا ◻ درهٔ تنگ در کوه

شیپان: جوارچێوەی درگا ◻ دربواس، چهارچوب در

شیپانە: شیپان ◻ نگا: شیپان

شیپك: ۱) پازەی درگا؛ ۲) شیپ، گۆپ ◻ ۱) پاشنهٔ در ۲) زیر گونه، لب

شیپۆر: ئۆزەن، ئەڵسی ◻ خشم

شیپۆران: گۆرەو هەرای بەئۆزەن ◻ غرش خشم آلود

شیپە: ۱) تامرازێکە لە تیر و ئامۆرا؛ ۲) پاتایی تیغ؛ ۳) لاشیپەی درگا؛ ۴) جیلەی ئەسپ؛ ۵) سیرمەی ئەلاخ؛ ۶) شەپۆل، پێل ◻ ۱) ابزاری در خیش ۲) پهنای تیغ ۳) چوب بلند دربواس ۴) سیهٔ اسب ۵) تسمهٔ تازیانه ۶) موج

شیپەل: شەپۆل، پێل ◻ موج

شیبه‌لان: ئەوکێن بچوک، ئەوکێن ناوی چەمو کە و بەرد دەکەوێتە موج گرجاد.

شیت: (۱) دەنگی بزن لە ناو لوتەدرەختی، فیتو (۲) زرینگە و باڵا (۱) سوت (۲) هُنسان.

شیت: دین دوانە.

شیتاڵ: تیتاڵ، برگوڕ لهیدان لباس.

شیتان: زەوی تەرەم کەدەڵوک لەسن نرم مەخلەل.

شیتانە: وەك شیتان، کاری شیتان (لە بەیتی قەمەی بەرد) هەبە ئاهو هەدەبەی، ئەمرم/ کەسی شیتانە بەردم بێ گرێ من بەرقی تێ دەکرم/ بەمەوری دوا بەرز.

شیتخانە: جیگەی شیتان نەخۆشان.

شیتك: سۆنك، شتك کەر بەد.

شیتکە: بەستەرانوکە ساەوبی قۆم کەبران خڵ ماشك ساەدلوح.

شیتگین: بی‌چەقین، سۆز لەسەر بەدەست نصر: الحاج کشد، باهنار.

شیتوشەواك: دلسانەی هیچ بەران ساەدلوح کرفهم.

شیتوکە: شتکە نگا شتکە.

شیتوونت: بی‌بەگەستوی بی‌ناگا لە هەمو شت ساەدلوح بی خبر از همه جا.

شیتە: (۱) (بەدو هەرا) (۲) فیتە (۳) قسەی بی‌سرە بی‌نام (۱) جیغ و داد (۲) سوت (۳) سخن باوه.

شیتەك: فیت فیتە، تامرازی فیتە ابزار سوت زدن.

شیتەوێ: (۱) دەبەآوی قسەلوز (۲) وازوازی، سەرسەری (۱) باوەگز (۲) دەمی.

شیتی: ئەخۆشی دین‌بۆن دیوانگی.

شیخ: (۱) پیری بەرقەت (۲) سەید لە ئەشەوی پەغەمبەر (۱) پیر طریقت (۲) سید اولادالرسول.

شیخاڵ: باریکەبەفری سەهۆڵ بەستوی بەلا زەنانگ کە دەرەنگ دەلوبەرە باریکەی از برف یخ زده که دور آب می‌شود.

شیخامیری: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کردە نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخان: (۱) ناوی مەلەبەندیکە لە کوردستان (۲) ناوی چەند گوندیکە تەواوی بەعەسی ویرانی کردون (۳) چەشنە شیخ (۱) ناحیەای در کردستان (۲) نام چندروستا که همه را بعثیان ویران کردند (۳) جمع «شیخ».

شیخانی: (۱) جۆری داوەستوورەعەس (۲) ناوی هۆزیکی کوردە (۳) سەر بە مەلەبەندی شیخان (۱) نوعی رقص (۲) عشیره‌ای در کردستان (۳) اهل منطقهٔ شیخان.

شیخاوەلان: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کردە نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخبزنی: دوگوندی کوردستان هەر ناوە بەعەسی کاولی کردوە دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شیخبزین: گوندیکە لە کوردستان بەعەسی ویرانی کردە (۱) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیخبوزەینی: هۆزیکی کوردە عشیره‌ای کردزبان.

شیخخەراڵ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کردە روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیخبالسەوان: گوندیکە لە کوردستان بەعەسی ویرانی کردە (۱) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیخچەگەر: دوگوندی کوردستان هەر ناوە بەعەسی کاولی کردوە (۱) دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شیخحەمید: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کردە روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیخرە: دەنیمی زۆر بەرز (۱) نخ نی.

شیخرەش: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کردە (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخزەرد: گوندیکە لە کوردستان بەعەسی ویرانی کردە (۱) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیخزەینەڵی: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کردە (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخزیرە: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کردە (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخشەروان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کردە روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیخشیروان: گوندیکە لە کوردستان بەعەسی ویرانی کردە (۱) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیخغوبێد: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کردە روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیخفەیزوڵا: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کردە (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخلەنگەس: گوندیکە لە کوردستان بەعەسی ویرانی کردە (۱) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیخمەسوریان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کردە روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیخمەعا: گوندیکە لەکوردستان بەعەسی ویرانی کردە (۱) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیخمەمودیان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کردە روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیخمەند: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کردە (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخوەمەر: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کردە (۱) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخوەسمان: گوندیکە لە کوردستان بەعەسی ویرانی کردە (۱) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیخ ویس: گوندیکی کوردستانه بەعەسی کاولی کرد[ق] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخەدی: گوندیکی کوردستانه بەعەسی کاولی کرد[ق] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیخەل: ۱) پەرتاوی، داپاچینی لکی دار ۲) شەحل، مەکەی بەدەوەن [ق] ۱) هرس درخت ۲) بوته‌ای پسته.

شیخەلاس: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد[ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

شیخەلماریز: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد[ق] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیدان: دەمار، بەمار[ق] سیاهرگ.

شیدانەوە: بەرگرانەوە[ق] لیس زدن.

شیدانی: توری گیایەکی دەرمانە کە بەزوری کەتانی پی دەدەن[ق] خار کتان.

شیدویشد: جەلاو، سکو[ق] فرو شکوه.

شیر: ۱) شوڕ، شەشتر ۲) سوت، ئەوەی لە گوڕو مەمك دەدۆشرێ[ق] ۱) شمشیر ۲) شیر خوراکی.

شیڕ: ۱) دەنگی داڕانی پارچە ۲) وشەی تیژی کردن ۳) جرئت، زوت ۴) تەزە، کوژە. (شیرەشیر)[ق] ۱) صدای دریدن پارچه ۲) کلمهٔ تیزکردن ۳) شتابزده ۴) جیغ و داد.

شێر: ۱) مرۆڤی بەناو بانگ ۲) شمشێر[ق] ۱) شیر درنده ۲) شمشیر.

شیراك: گیاندارێ کە شیر دەدا[ق] شیرده.

شیراك: برێکی لە بیاری تاڕاو بەهەرگ[ق] کنایه از مرد علاوه.

شیرانی: برای شوڕ، شوو[ق] برادر شوهر.

شیراز: ۱) دارێکە لە دارە لاکۆك دەچێ ۲) سراج، شیرەز[ق] ۱) درختی است شبیه درخت آلبالو ۲) شیراز، نوع چکمه.

شیرازە: ۱) بن دروێی پەڕ کتێب پێکەوە ۲) زنجیرەکەلی بەرابوونی کتاب[ق] ۱) شیرازهٔ کتاب ۲) سجاف لباس.

شیرازەبەند: ۱) کتێبی بن دروا ۲) بەرگی بەرابوونی براو[ق] ۱) کتاب شیرازه‌بندی ۲) لباس سجاف شده.

شیرازەبەند: شیرازەبەن[ق] نگا: شیرازەبەن.

شیرازی: جۆری توی[ق] نوعی انگور.

شیرامە: گیایەکە لە ناو دەخڵ دەڕوێ لە جۆرانی دەچێ[ق] گیاهی است.

شیران: گەمەی شێر و مەمك[ق] بازی شیر با خط.

شیران: ۱) گوزین، تەرە ۲) برێکی لە گوێ ئیل هەڵدەڕێن[ق] ۱) غربال ۲) کنایه از ریش انبوه.

شیراندن: ۱) تەراندن ۲) گوێی ئیل هەڵدراندن[ق] ۱) غربال ۲) انبوه ریش.

شیراڵە: ۱) تاڕاڵە، تاڕاباڵە، وەك شێر ۲) گوندیکە لە کوردستان کە بەعەسی بە هۆی شیمیایی هەڵکیان کوشتوو یاسان کاولیان کردوو[ق] ۱) شیرآسا ۲) روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

شیراڵەوە: شاراوەوە، لە بەرچاوان کردن[ق] پنهان کردن.

شیرانی: ۱) مرگیلی ۲) سەگی راوکەر بەوەی بۆ ئەمانەت کرێن ۳) ئاشی شیرین[ق] ۱) مرگیلی ۲) شیرینی‌خوران محلی، عقد ۳) مزهٔ شیرین.

شیرانی: شیراڵە[ق] شیرآسا.

شیراوشین: زامێکی سالی جارێ[ق] زامان سالی یکبار.

شیراوە: شاراوە، گوم کراو، لە بەر چاوان[ق] نهفته، پنهان شده.

شیراوێ: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد[ق] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیراوێ: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد[ق] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیرباڵ: باڕدی کچ بەسەرندان کە لە زاوا دەسیترێن[ق] شیربها.

شیربایی: شیرباڵ[ق] شیربها.

شیربراو: برای شیری، کوڕێ کە لە مەمکی دایکی کچێ باو کوڕێ شیری خواردوە[ق] برادر شیری.

شیربرنج: جیشتی برنج و شیر[ق] شیر برنج.

شیربۆدان: برێکی لە فاراتیج کردن لە کۆنی تازەلی[ق] کنایه از سود بردن از خرید دام.

شیربەشیر: ژگیرێکی ژنی کە منداڵی شیرخۆری هەیە[ق] حامله شدن قبل از بچه از شیر گرفتن.

شیربەها: شیرباڵ[ق] شیربها.

شیربارزەنگ: باڵۆنەی شیر، ڕاوە[ق] پارچهٔ شیر بالا.

شیربارزینگ: شیربارزەنگ[ق] پارچهٔ شیر بالا.

شیرباڵك: برێکی لە مرۆڤ چاڵدو باڵدو بی گری[ق] کنایه از آدم درستکار.

شیرپاکی: ڕاستی و دروستی[ق] درستکاری.

شیرپاڵۆك: ۱) شیر بارزەنگ ۲) کوڕێ لە قەدی دەڵاشی بۆ خاوێن کردەوە[ق] ۱) شیر بالا ۲) سوراخی در نان آسیا برای تمیز کردن.

شیر پاڵۆ: شیر بارزەنگ[ق] پارچهٔ شیر بالا.

شیر پاڵێو: شیر بارزەنگ[ق] پارچهٔ شیر بالا.

شیر پاڵیوك: شیر بارزەنگ[ق] پارچهٔ شیر بالا.

شیرپەنجە: نەخۆشی سەرەوەی[ق] بیماری سرطان.

شیرتین: شەکەتن[ق] وارم.

شیرخوشتر: خوشتر خۆرکە، برکێکە خوشتر جەزی لێ دەکا[ق] خار شتر.

شیرخاڕن: لەبەرەمەکاڕۆن، بەسلەمەرین[ق] شیرخوره‌بودن، پستان مکیدن.

شیرخشت: وریاپەیەکە لە ڕۆشایی چۆڕ، گیاچاك وەدەست دێت بۆ ڕەوانی باڵدە[ق] شیرخشت.

شیرخوارەن: شیرخاڕن[ق] نگا: شیرخاڕن.

شیرخوارن: شیرخاڕن[ق] نگا: شیرخاڕن.

شیرخوارەوە: فڕکردنی شیر، ئۆشینی شیر[ق] شیرنوشیدن.

شیرخۆژیلك: شیری گیای خوشیلك بۆ ڕەوانی دەبێ[ق] شیرهٔ گیاهی

لست سهل.

شیرخوشك: دو کچ یان کچو کوڕی بکەوە شیری دایکیکیان خواردبێ ▣ هەمشیرە، رضاعی، خواهر شیری.

شیرخوشیلك: شیرخوزیلك ▣ نگا: شیرخوزیلك.

شیرخەس: حەیوانێ کە بە سادایی لێخنە بکرێ ▣ حیوانی کە در شیرخوارگی اخته شود.

شیرداڵان: شیر لە مەمانو گوان ڕاکردن ▣ شیر از پستان فرو دادن.

شیردار: گیاندار و گیای بەشیر، شیر ▣ دارای شیر، شیردە.

شیردان: ۱) جێگەی شیر لە ناو گی گیاندار؛ ۲) شیر بە پنجو بان مرۆ دان ▣ ۱) شیردان حیوان؛ ۲) شیردادن.

شیردابین: شیر بە گوان(ا) ڕۆژە لێ مەمشین ▣ شیردادن.

شیردوش: شیرفان: کەسێ کە دۆشینی پێ سپێرابە ▣ شیردوش.

شیردۆشین: شیرلە گوان بەتاسەر ▣ شیر دوشیدن.

شیردەر: شیرا، مێوەیەکە کە شیری تیایەو تەڕوشتری ▣ شیردە.

شیرزاد: ۱) بەیەکەشیرا؛ ۲) ناوی پیاوانە ▣ ۱) بچۀ شیری؛ ۲) نام مردانه.

شیرمسوتو: مناڵێ کە لەبەر بێ شیری گەورە بەسوتێ ▣ کودکی که از بی‌شیری رشد نکرده باشد.

شیرشیرۆکە: گیای خوشبۆ ▣ گیاهی است شیردار.

شیرفەخاردن: شیرخواردەوە ▣ شیر نوشیدن، شیرخوردن.

شیرفەگرتن: مناڵ لەشیرگرتەوە ▣ از شیر بازگرفتن بچه.

شیرك: شیلەی گیا ▣ شیرۀ گیاه.

شیرگاخازکی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیرگنك: مرۆی زۆر بەگۆرەو هەرا ▣ کنایه از آدم همیشه غرولندکن.

شیرکۆ: ۱) پنجوەشیر؛ ۲) ناوی پیاوانە ▣ ۱) شیر بچه؛ ۲) نام مردانه.

شیرکوت: دەملێی قەرەبك هێنان بۆ خواردن ▣ غلۀ نارسیده را کوبیدن.

شیرکوروك: بزنێی کە پیاوی نازا لە شەڕ ▣ کنایه از آدم شجاع.

شیرگوڵ: داری چوارسوچی بن ستون ▣ چوب مربع زیر ستون.

شیرکۆڵە: شیرکۆ، پنجوەشیر ▣ شیر بچه.

شیرکی: سێی بەڕەنگی شیر ▣ رنگ شیری.

شیرگورگە: تەستوونی ئەساسی بۆ ڕاگرتنی کاریەبە. ▣ ستونهای موقتی در بنا.

شیرگە: پەسنای شیر و خەنجەر ▣ شمشیر و خنجرساز.

شیرگیر: شیرگر ▣ مُصِرّ، پافشار.

شیرمار: ناڵیشك، گیایەکە کەو حەزی لێ دەکا ▣ گیاهی است.

شیرماسی: تشکی تەستوری جۆرەماسیەکە دەگرێ دەیکەخەنجەر، دەیکەخەنجەری ماهی ▣ استخوان شیرماهی که دستۀ خنجر کنند.

شیرمردە: پنجوی داڵگوشینو لاواز لەبەر کەمیشیری. شیرسوتو ▣ بچۀ لاغر از کم شیری.

شیرمك: شیرخوزە ▣ شیرمالك، شیرخوار.

شیرمل: گیایەکی شیردارە ▣ گیاهی است شیردار.

شیرمەشك: جێگەی خوشکراوی شیرتێ کردن ▣ مشك شیر.

شیرن(ا): ۱) شیرین؛ ۲) ناوی پیاوانە ▣ ۱) شیرین مزه؛ ۲) نام مردانه.

شیرنجك: شیرینی لنجی ▣ نوع شیرین مزه.

شیرنکاری: دەستەبەنگی ▣ شیرینکاری.

شیرن گرۆی: کەسێ دەوەماوی کەمەك گرۆیی ▣ کسی که رهبرش آدم کمك دانسته باشد.

شیرنی: شیرایی ▣ نگا: شیرایی.

شیروا: شیرئاو ▣ شیرها.

شیروایی: شیرئاو ▣ شیرها.

شیرۆ: ناوی پیاوانە ▣ نام مردانه.

شیروخ: کاڵای سەرجەم ▣ جاری.

شیرۆمەن: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیروەشین: شەمشێر لێ بەرد ▣ شمشیرزن.

شیروەند: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیرەو: ۱) شیراوێ کە لە دارو گیا دەتکێ؛ ۲) دەدانی گیانی مناڵی؛ ۳) ڕۆنی گەرچەك ▣ ۱) شیرابه، شیرۀ درخت یا گیاه؛ ۲) دندان شیری؛ ۳) روغن کرچك.

شیرە: ئەرە، دەنگی بەرزی بە ئۆرەیی ▣ جیغ و داد، غریو.

شێرە: ۱) نامرازی کردەوەو گرتنەوەی توڵەی ئاو؛ ۲) ناوە بۆ سەگ؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ▣ ۱) شیرآب؛ ۲) نام سگانه؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیرەبەرۆ: ئەگی ئاوی دارەبەرۆ ▣ جوانۀ درخت بلوط.

شێرەبەرە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیرەپەپە: ۱) ئاسرانێکە لە تیرو تاسۆیا؛ ۲) داروگیایەکە لە بەرەبانەی گیاکێشاوا ▣ ۱) ابزاری در خیش؛ ۲) چوبکی در گاری گیاهکشی.

شیرەپەڕە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیرەت: ئەگیر، ڕاوێژ ▣ مشورت.

شیرەت: ۱) توڕو بەزاسی؛ ۲) ئەسپی هاروهاجو بەگۆرەگۆر ▣ ۱) شرور و سرزه‌جو؛ ۲) اسب سرکش و فرکن.

شیرەخۆرە: پنجوی بەرەمەکان ▣ شیرخواره.

شیرەداریشە: ۱) شەمشێر لە دار بۆ مەلای خودەیەخوێن؛ ۲) بزنێی لە ترسەوکی خۆیەتاراوان ▣ ۱) شمشیر چوبین؛ ۲) کنایه از ترسوی لاغر.

شیرەدان: دەفری ڕۆنی گەرچەك ▣ ظرف روغن کرچك.

شیرەدەرە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیرەژن: ژنی بەمەرگو لەسەرخۆ ▣ زن شجاع و سنگین، شیرزن.

شیرەشوانە: ۱) شیرەك کە بە دەستەوەدانی گوان پەیدا دەبێ؛ ۲)

برنی لە روەنی پاش دۆری و لەبەرخۆر ۞ ۱) شیری کە دوای زەماوەند
بەسەر حاصل ئەبێ ۲) گیایە لە دوای مەحبەت بعد از دوری و فراموشی
شیرەشیر: فەرەهەر، دادو هاوار ۞ جمع و داد
شیرەکولە: جورێ کاوی زاوی خەس ۞ نوعی ملخ درشت و سبز رنگ
شیرەمال: گیایە کە شیرەکەی زۆر زەوەند، ئالقەسیر ۞ گیاهی است با شیرهٔ سهیل
شیرەمال: بن خەرمان بە دەست کۆکردەنەوە ۞ کە خرمن با دست جمع کردن
شیرەمەن: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۞ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد
شیرەوار: شیر برنج ۞ شیر برنج
شیرەی خوار و سەرو: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعەسی کاولی کردە ۞ دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است
شیری: ۱) بە ڕەنگی شیر؛ ۲) دەدانی منداڵ؛ ۳) هاوشیر، برا و خوشکی شیری ۞ ۱) بە رنگ شیر؛ ۲) دندان شیری؛ ۳) همشیر
شیری خواروو: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێران کرد ۞ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان
شیرێن: سوریش، جریش، تەسرباڵە ۞ سریش
شیری زەنج: فرو ۞ انور
شیرێژ: سراج، ڕاژی، شیراز ۞ شیراز، نوع جگره
شیری سەروو: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ۞ روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند
شیری هەیران: خۆراکی تایبەتی سیری هەنگ کە ئوبک لە سیری هەنگی کارکەر دەیدەنێ ۞ شیرهٔ عسل ویژهٔ خوراک ملکهٔ زنبور عسل
شیرین: شیرن ۞ نگار، شیرین
شیرینچک: شیرنجاد ۞ نگار، شیرنجاد
شیرینخوێ: جێشتی کەم خوێ ۞ غذای کم نمک
شیرینکار: کار جوان ۞ شیرینکار
شیرینە: گەمزە ۞ گرانگین
شیرینی: شیرانی ۞ نگار شیرانی
شین: مینەبەتانە ۞ سنگ مگس
شیست: بەکێ زیاد لە بەنجاوپێنج، سێ چەل بست ۞ شصت
شیستەم: پاش بەنجاوئەوەم ۞ شصتم
شیستەمین: شیستەم ۞ شصتم
شیستین: شەستەر ۞ آشیار
شیش: ۱) شاخ، لیشەی شاخ؛ ۲) گەنمەکوتاو؛ ۳) پارچە ئاسنی درێژوکە بۆ گۆشت بڕاندن؛ ۴) شش، شاڕیشەو بە زمانی مندالانە ۞ ۱) کوه سنگی سخت؛ ۲) گندم نیمکوب؛ ۳) سیخ؛ ۴) پنهان کردن در زبان بچه‌ها
شیش: ۱) زمارەی شەش؛ ۲) وشەی ڕاگرتنی ئەسپ لە ڕۆیشتن، هێشتر ۞ ۱) عدد شش؛ ۲) کلمهٔ متوقف کردن اسب
شیشاو: سی، خەرگی سی، سیەڵاک ۞ ریه، شش
شیشان: ۱) بەسەلەی خەرگی کاوی بۆ (وای تی شیشاوە هەر هەرسە)؛ ۲) گیایەکە ۞ ۱) با شتاب سرگرم کاری شدن؛ ۲) گیاهی است
شیشاڵە: تەرەت، خیم، بنەما ۞ اساس، شالوده
شیشکول: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۞ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد
شیشمان: بەاوی زۆر قەڵەو ۞ بسیار چاق
شیش مەڵسو: ئاسنی سەرخوار بە دەسکی دارەوە بۆ مەڵسو کە بەرز گوزەوە بەدیوەکە دارێ لەبەرایی ۞ ابزاری در برداشتن دروبه
شیشنگ: لای سەروی لاحانگ ۞ گیجگاه
شیشوکە: وردەشوشەو سوالەتی ڕەنگدار جۆرا گۆلەی بێ دەکەن، قاشوکە ۞ شکسته‌های شیشه و کاسی برای بازیچهٔ کودکان
شیشە: ۱) شوشە؛ ۲) شیشی گۆشت ۞ ۱) شیشه؛ ۲) سیخ
شیشەڵە: تەمەڵ ۞ تنبل
شیعر: هەڵبەست ۞ شعر
شیعە: کۆمەڵی لەسەر سوڵەیمان ۞ شیعه
شیف: شوڵ، ڕۆڵ، شوڕ ۞ ترکهٔ چوب
شیف: ۱) سوو، کەلاکی زەوی؛ ۲) زەوی کەلەرا ۞ ۱) شخم؛ ۲) زمین شخم‌زده
شیفل: زەمینی فۆڵە کەلەرا ۞ شخم سطحی و نازک
شیفەڵەتە: بەری داری کاڕ ۞ سر درختچه‌ایست
شیف: ۱) تاڵی شەو؛ ۲) شیوی باو جیا ۞ ۱) وعدهٔ شام؛ ۲) دره
شیف: ۱) تاریکایی سەری شەو؛ ۲) زەوی کەلەرا ۞ ۱) تاریکی بعد از غروب؛ ۲) شخم
شیفاچاری: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۞ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد
شیفان: شوان ۞ چوپان
شیفان: تەنگی نوێژی شوان، تاریکان ۞ نزدیکهای غروب، سرشب
شیفتەنی: شەوحەساڵە ۞ صدقهٔ مرده در شب جمعه
شیفخاری: شیوخواردن، تاڵی شەو خواردن ۞ شام خوردن
شیفدەست: دەسکەداری کەوگرتن ۞ نوعی دام شکار کبک
شیفسەی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۞ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد
شیفسیرکا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۞ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد
شیفک: شیوەڵە ۞ دورهٔ کوچک
شیفکرن: شیف خاری ۞ شام خوردن
شیفمری: جێشت بە خێری مردو ۞ غذای صدقهٔ مرده
شیفەلۆک: شیوەڵە ۞ دورهٔ تنگ و کوچک
شیفین: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۞ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد

شیق: ۱) دنگی ئەدانی قامچی؛ ۲) زیقە ق ۱) صدای زدن شلاق؛ ۲) جیغ

شیقسال: ۱) ئیسال، پیسوک، برگون؛ ۲) گوشتی لەزی بن چەوری؛ ۳) قەلەت کە بەپری زیلەا (شیقسالە بەرا) ق ۱) کهیه‌باره؛ ۲) گوشت لاغر بەبن چەربی؛ ۳) سنگ فرسنگ بزرگ.

شیقین: ریقاندن ق جیغ زدن

شیکراو: ۱) هەلاچی کرای ئەوریک هەلوەشاوی خوری وەو؛ ۲) برژی کە تاقین کراو و لی کولراو ق ۱) پنبه یا پشم زده شده؛ ۲) کتابه از بررسی شده، توضیح داده شده.

شیکراوە: شیکراو ق نگا: شیکراو

شیکردنەوە: ۱) هەلاچی کردن ئەوریک هەلوەشاندنی کولکە؛ ۲) تۆزینەوە لە باسیک ق ۱) زدن پنبه و ... ؛ ۲) بررسی کردن

شی کردن: مۆدە کردن، بۆکردن ق شوهر کردن

شیکە: بەشکەبەرازی بوسالە ق موک بچهٔ نوساله

شیل: ۱) ریخشیر، ئەسپای ئەسپ؛ ۲) باشگری جوانا، بەهۆی بەستن (هەرو شیل، قوزشیل)؛ ۳) شیوە، تەرز ق ۱) برای اسب؛ ۲) پسوند فاعلی جلاندن؛ ۳) شیوه.

شیلاژا: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ق نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیلاقە: جیگەی خواردنی بەرزم کراو لە ورگی مالاتی کاوێژکراوا کە بۆ هەرێمی جیو قەنی ق مقصودی در شکم حیوانات شخوارکنند که مانهٔ بیر نیز هست.

شیلاف: ۱) گوڵیکە بۆنی نیە؛ ۲) ئیسمی جیگەی خواردنی بەرزم کراو لە ورگی مالاتی کاوێژ کراوا، هەرێمی جیو، ئەلمانیای جیو، شیلاقە ق ۱) گلی است بی بو؛ ۲) نگا: شیلاقه

شیلاقان: شیلاقە، هەرێمی جیو، شیلاف ق نگا: شیلاقه

شیلاقکردن: هەڵبەزین، جیوکردن، بەبەر کردن ق سرریختن در اثر جوشیدن

شیلاق: کتابە کە تاقین تاڵ ق گیاهی است علوفهٔ دام.

شیلاق: ۱) فوژو جڵیاو؛ ۲) شەلاخ ق ۱) گل ولای؛ ۲) شلاق

شیلاقە: شەلاقە ق نگا: شەلاقه

شیلاقە: شەپەلاخ، زاڵە ق سیلی

شیلان: ۱) خلیق، بەری داریکی درکدارە؛ ۲) موروی سوری رەنگەق ق ۱) ثمر سدر، کوهی؛ ۲) خرزهای ریز قرمز

شیلان: ۱) بەهێم بەستاوتن (هەرو شیلان، قوزشیلان)؛ ۲) برژی کە سەرکوتە کرای ق ۱) جلاندن، انباشتن باقشار؛ ۲) کتابه از سرزنش.

شیلانەن: شیلان ق نگا: شیلان

شیلانگەی: بەهاڵبار ق استخرسار

شیلانی: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ق نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیلاوک: شیلاقە، شیلاقان ق نگا: شیلاقان

شیلاوگ: شیلاقە، شیلاقان ق نگا: شیلاق

شیلاوگە: شیلاق میوە تا بەدارەوە ق اصمع درخت تا زمانی که روی درخت است.

شیلباخ: شەپلاقە، (لقە، شەقام ق شیلی

شیلتە: شیلاق، شیلاقان ق نگا: شیلاق

شیلگیر: شەنگیر ق اسیر کننده، انحاج کننده.

شیلم: شەلەم ق شلغم

شیلماق: زەوقی جاو ق زهاب، بی‌مصرف

شیلمجاران: باوی گوندیکە لە لاجان ق نام روستایی است.

شیلموک: گیای جەوەندل ق گیاه جرجیر

شیلن: شیوی، شیلو ق مانع کفن

شیلۆ: شیلوی ق مانع کفن

شیلوپیلە: ۱) فیڵو خاڵەکە؛ ۲) ئەی مەجەوجەرە ق ۱) حیله و نیرنگ؛ ۲) ترحم و ترهم

شیلە: ۱) سیوی گیاو دار؛ ۲) گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ق ۱) شیر آب؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیلە: پارچەیەکە، شلە ق پارچه‌ای است

شیلها: راخوشی، ئەدا لجەم بن شیلها ق خزه

شیلەبە: شیرەبە ق نگا: شیرەبه

شیلەتین: شەلەتین ق وارم

شیلەچۆ: جۆری هەستا بەقلەرەش بەموگ، قەریکەمو ق دانه جو سفت نشده

شیلەخان: گوندیکە لە کوردستان بەعەسی وێران کرد ق از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان

شیلەك: ۱) قەشەلەرشە؛ ۲) خۆ بە جۆرێن تایبەتی شاخان ق ۱) لوت فرنگی؛ ۲) زیست گرفتن

شیلەگە: شەلەگە ق نگا: شەلەگه

شیلەهار: هاری سوری سوجەق نوعی هار

شیلەوپیلە: شیلوپیلە ق نگا: شیلوپیله

شیلەوتین: شەلەتین ق وارم

شیلەوگەرە: شەلەتین ق وارم

شیلەها: خوشی، راخوشی، خزی بە سەر زەوداا ق بر زمین خزیدن

شیلەهان: راخوشین ق بر زمین خزیدن

شیلەهین: شیلەهان ق بر زمین خزیدن

شیلی: ۱) شیلوی ۲) شیلە، شیرە ق ۱) مانع کفن؛ ۲) شیرآب

شیلیا: ۱) راخوشی؛ ۲) بەهێم بەستاوتن ق ۱) خزیدن؛ ۲) جلاندن شدن

شیلیل: جۆری ئۆمی جۆ ق نوعی جو

شیم: جۆی ریشتو ق رشتو

شیم: دەتوانم، کارەم ق می‌توانم، یارا دارم

شیمك: ۱) کەوشی پازنەنیوشاو؛ ۲) پازنەی دەرگا، زریسمە، بن ریسمە ق ۱) کفش پاشنه تاشده؛ ۲) پاشنهٔ در

شیموک: شیماك ق نگا: شیماك

شیمی: ۱) شیلم؛ ۲) شماسی [ف] ۱) سلفه؛ ۲) آبی سلفه.

شیمی: ۱) تورهٔ سوزن، ریجه؛ ۲) ذری، بوراد [ف] ۱) ریجهٔ فرمز؛ ۲) بیشاد.

شین: ۱) کبوتر، بهره‌گیر، عاسمان؛ ۲) رنگی گیاه، سبزی تورج؛ ۳) سبزه؛ ۴) جوین، رویشی؛ ۵) راسرادی جوین، نجوان جوین؛ ۶) بن (گرس و بهرشتک گرس) (سو بو که من شین بوبیوو دمس بزانادی) [ف] ۱) رنگ آبی سیر؛ ۲) سبز سیر؛ ۳) شیون؛ ۴) رفتن؛ ۵) رفتنی؛ ۶) ساعت، امراز زیان، بلا کسی یا جسمیدن.

شین: ۱) جوان، نازنین؛ ۲) دلتوانی [ف] ۱) زیبا و نازنین؛ ۲) می‌توانند.

شینا: بهتر، نافعت، بهتر [ف] توانا.

شینانی: ۱) سبزوازی زمین؛ ۲) مرتبی که جیندراوی هاویه [ف] ۱) اجای سر زمین؛ ۲) کنایه از کشت صیفی.

شیناخ: جوگمه [ف] جناغ.

شیناو: ۱) دوی (دو تراو)؛ ۲) گوندیکی کوردستانه به‌هیمی کاولیان کرد [ف] ۱) دوغ بسیار آبکی؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیناورد: جیندراوی هاویه، شیانی [ف] کشت صیفی.

شیناوه: لهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌هیمی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیناوه‌رد: شیاورد [ف] کشت صیفی.

شیناوی: گوندیکه له کوردستان به‌هیمی ویرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شیناهی: شیانی [ف] نگا: شیانی.

شیناهی: هیزوانایی، وریو ناقصت [ف] توانایی.

شیناییی: ۱) شیانی؛ ۲) شیاهی؛ ۳) سبزوازی ریشتانه [ف] ۱) نگا: شیانی؛ ۲) توانایی؛ ۳) صیفی جات.

شینان: رنگی سی، لامال‌کهو [ف] سبد کبود غام.

شینبوو: کهوی لامال‌بوو [ف] خاکستری تیره.

شینبوون: ۱) سبزبوونی گیاوان؛ ۲) روانی گیاوان [ف] ۱) سبزشدن نباتات؛ ۲) رستن نباتات.

شینبوکهوه: ۱) دوباره سبزه‌دان‌ه‌وه‌ی روک؛ ۲) له‌یکه‌تین ماندبوون (له‌یکه‌تین شین‌بوکهوه) [ف] ۱) دمس هدانه‌گرتن و بی جه‌قاتین له وهستی شتیکدا؛ ۲) پیران کردنی منال له‌گریان [ف] ۱) دوباره سبزشدن نباتات؛ ۲) از خسته روده برشدن؛ ۳) اصرار و ساجت زیاد درخواستن چیزی؛ ۴) ریشه‌رفتن کودک.

شینپهن: دیان خوراو، تاسراو [ف] مشخص، معلوم.

شینتر: ۱) برگوزو، دارگوی بچه‌کهه‌کی جلکی سر؛ ۲) کهوبر [ف] ۱) پاره‌های لباس مندرس؛ ۲) کهوبر.

شین‌چوکهوه: له دوره‌وه به کهوه‌رنگ هاته‌به‌رچاو دیمن سبزبوانه [ف] از دور سبز یا کبود نمایاندن.

شین‌شینک: جوری مارمیلکه‌ی درژو کهسوتر له مارمیلکه‌ی ئاسایی که رنگی شینه له پشتیدا [ف] نوعی مارمولک.

شینک: ۱) شوشک، شیشک، شیشه؛ ۲) نیکاری که لاکوتیه؛ ۳) دارنگی لزه‌وار، بهرنگی هه‌ه‌ه دهخوری [ف] ۱) آبی بند؛ ۲) چوب برگ‌کوب؛ ۳) درختی جنگلی.

شینکانی: سبزوازی دهشت و دهر [ف] سبزی دشت و صحرا.

شینکایه‌تی: ۱) شینکانی؛ ۲) ناوچه‌یه‌که له کوردستان [ف] ۱) سبزی دشت و دمن؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان.

شین کردن: ۱) رواندنی روک؛ ۲) شه‌پور کردن؛ ۳) کهوبرنگ کردن [ف] ۱) رویانیدن؛ ۲) شیون کردن؛ ۳) رنگ‌آمیزی با رنگ کبود.

شین کردنه‌وه: ۱) شین چوکهوه؛ ۲) دوسبارهروانین [ف] ۱) نگا: شین چوکهوه؛ ۲) بازرویانیدن.

شینکه: ۱) گیاو گزی تازه سه‌وه‌رهیشاو له دهشه‌ر سبز؛ ۲) جوری ته‌نگ؛ ۳) جوری زیه‌کی پشت؛ ۴) بی جاری به‌هول؛ ۵) فه‌رمان به گریان بو مردو؛ ۶) فه‌رمان به سبزکردنی روک؛ ۷) فه‌رمان به کهوبرنگ کردن؛ ۸) دهرگه‌که له پشته‌ی دی نیو به تاره [ف] ۱) سبزه تازه برسیده؛ ۲) نوعی بلنگ؛ ۳) نوعی جوش؛ ۴) ریگستن؛ ۵) امر به شیون؛ ۶) امر به رویانیدن؛ ۷) امر به کبود کردن؛ ۸) معلق در پشته که درد بسیار دارد.

شینکی: ۱) به رنگی کهوبرنگ؛ ۲) انانادو جوکه‌ی شینکه؛ ۳) سه‌رگه‌لای تونی که دوی جنی [ف] ۱) خاکستری رنگ؛ ۲) سر برگ شاکو که می‌بندند.

شین‌نامه: پیرو ده‌ه‌کوتن [ف] مرثیه.

شینو: سه‌رناوه بو گورگ [ف] لقب گرگ.

شینوشه‌پوز: شیوه‌ی گریان به کومه‌ل [ف] شیون گروهی.

شینشوک: ۱) جوری مه‌زوان؛ ۲) شین‌گیر، که‌سی که له خه‌سار مه‌ر ده‌گری و زیر نایه‌وه [ف] ۱) نوعی جانلاقوش؛ ۲) کسی که از گریه نمی‌آساید.

شینوهوز: عاسمانی پر له هه‌وره و روگرز [ف] آسمان پر ابر و تیره.

شینوهوز: بریتی له دروی روگرز و روترش [ف] کنایه از اخم.

شینه: ۱) لکه‌داری بلند و له‌گه‌نه؛ ۲) رنگی کهوبه [ف] ۱) شاخهٔ بلند و شاداب؛ ۲) کبود است.

شینه: ۱) شنه، سرو؛ ۲) شه‌ملم [ف] ۱) سبز؛ ۲) انبار.

شینه‌بی: شه‌ملین [ف] پر محتوی.

شینه‌دمان: بریان کرد، له ئینه‌دا [ف] از شاخ گیاه، در بندی.

شینه‌شاوه: شاهشین، شاوه، شاوه‌شینه [ف] پرنیان.

شینه‌شاهی: شینه‌شاوه، شاهه [ف] پرنیان.

شینه‌وان: سوکه‌وان، شوکه‌وان [ف] آبار.

شینه‌یی: ۱) له‌سه‌رخوایی؛ ۲) له‌سه‌ر شوه، سه‌ر، هه‌ندی [ف] ۱) شکایی؛ ۲) بوالشکی.

شینیسی: ۱) تاراو؛ ۲) تاسوده‌یی؛ ۳) ناوه بو پیاوان؛ ۴) گول‌کرده‌ه پشکوتو؛ ۵) کوبونه‌وه‌ی هه‌ستانات [ف] ۱) آرام؛ ۲) آسایش؛ ۳) نام مردانه؛ ۴) شکوفاشده؛ ۵) اجتماع مردم.

شینیه: گوندیکی کوردستانه به‌هیمی کاولی کرد [ف] نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیو: (۱) بالا، ـ بل شدن؛ (۲) دولتی تنگ؛ (۳) جیشت؛ (۴) شی، لهیندریک هه‌لچکراو (بۆنه‌که شیو بۆنه‌وه) [ک] (۱) رخت‌شویی؛ (۲) دره‌ی تنگ؛ (۳) آس، غدای پخته؛ (۴) ازهم وازهه.

شیو: (۱) گاسن له‌دوی‌دان؛ (۲) زه‌ستی گاسن لێدرای کێڵدراو؛ (۳) جیشت؛ (۴) خواردنی جمعی شمو [ک] (۱) شخم؛ (۲) شخمزده؛ (۳) آش، غذای پخته؛ (۴) وعده شام.

شیوار: سه‌رزیو، له‌شقی [ک] متمرد یاغی.

شیواز: (۱) شکل و تعرج؛ (شیوازت له کاکم ده‌کا)؛ (۲) راهنان [ک] (هیئت و قیافه)؛ (۳) آموختن، تعلیم گرفتن، عادت کردن.

شیواز: شیوار [ک] نگا: شیوان.

شیواسان: گوندیکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ک] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شیوان: (۱) پریشان‌بوون؛ (۲) بشیوه‌و تاڵاو [ک] (۱) پریشان حال شدن؛ (۲) آشوب برپاشدن.

شیواندن: (۱) تاڵوزاندن، تاڵوبکاندن؛ (۲) تیکه‌ڵدان (جاکه به کوچاک بشیوینه) [ک] (۱) پریشان کردن؛ (۲) بهم‌زدن.

شیواو: (۱) پریشان‌بوو؛ (۲) تیکه‌ڵ و بی‌سه‌ره‌وبه‌ره [ک] (۱) آشفته؛ (۲) بهم‌زده.

شیوت: شوت [ک] شست.

شیوز: شیرت، ته‌گیر [ک] متمرد.

شیوشوک: دوگوندی کوردستان بەم ناوه به‌عسی کاولی کردوه [ک] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

شیوفازی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوکوره: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوکن: گوندیکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ک] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شیوه: له‌و گوماناوی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ک] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

شیوه‌ویران: گوندیکه له کوردستان به‌عسی وێرانی کرد [ک] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

شیوه: (۱) شیوان؛ (۲) ره‌وشتو ئاکار؛ (۳) زاراوه [ک] (۱) شکل و قیافه؛ (۲) اخلاق و عادات؛ (۳) لهجه، گویش.

شیوه‌خواز: مه‌ڕاوه‌زاندنی ئوواره‌ باش دوشین [ک] به‌جیاوردن گاه عصر هنگام بعد از دوشیدن.

شیوه‌زان: به‌ری‌وردن گیایه‌که بۆرده‌وانی باشه [ک] خاکشیر.

شیوه‌رد: ره‌وی کێڵدراوی داته‌ جێدراو [ک] زمین شخم‌زده قبل از کشت.

شیوه‌رەش: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌سور: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌شان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌کەل: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌گویزان: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیوه‌لۆکه: دۆڵو شیوی زۆر جکۆڵه [ک] دره بسیار کوچک.

شیوه‌لە: شیوه‌لۆکه [ک] دره بسیار کوچک.

شیوەن: شه‌یوز، گریان و هاوار به کۆمه‌ڵ بۆ مردو [ک] شیون.

شیوەن‌کردن: گریان و له‌خۆدان بۆ مردو [ک] شیون راه انداختن.

شیوەنگا: جێگه‌ی شین و شه‌یوز [ک] شیونگاه.

شیوەن‌گێڕان: شیوەنکردن [ک] شیون راه انداختن.

شیوباگ: شیراو [ک] نگا: شیراو.

شیوباگەو: شیراو [ک] نگا: شیراو.

شیوبان: شیوان [ک] نگا: شیوان.

شیوی‌مەزی: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

شیهف: ده‌نگدانی بزه گمال بخه [ک] کلمه راندن گله.

ع

عا: ۱) وشەی دەنگدانی سەگەل؛ ۲) زمان بە شێوەی مالاکە؛ ۱) حرف تهیب‌زین بر گله؛ ۲) عن در زبان بچگانه.

عابا: ۱) جل پۆشکی ئەش و خۆلە پاوەساقوڵ بە خۆی دادەدەن؛ ۲) جاشوی زنان؛ ۱) عبا؛ ۲) جاشو زنانه.

عابی: ڕەنگی ئاسمانی؛ آبی آسمانی.

عاج: ئەشکی دەنانی فیل؛ عاج.

عاجبانی: سەوز و سەمەرە؛ تعجب و غریب.

عاجز: ۱) خەمگین؛ ۲) نۆڕەو فەقیر؛ ۳) بێ دەسەلات؛ ۱) غمین؛ ۲) فقیر کرد؛ ۳) زبون.

عاجوج: ئاجوج؛ ماجوج.

عاجی: ۱) عاجی؛ ۲) لە ئەشکی دەنانی فیل چێن دەکرێ؛ ۱) عاجی؛ ۲) عاجی، ساخته از عاج.

عادل: مرۆڤی دەسەلاتدار بێ لایەنگر؛ عادل.

عادەت: ڕەوشت، خۆ؛ عادت.

عادەت ژنانە: بێ‌توبزی ژن، خوێنی مانگانەی ژن؛ سیض.

عادەت کردن: خۆگرتن، کردەکانی؛ عادت کردن.

عادەت گرتن: عادەت کردن؛ عادت کردن.

عادی: ئاسایی، سنێ کە لای کۆمەڵ باوەر ناسراوە؛ عادی، معمولی، عادتی.

عادیل: ناوی پیاوانە؛ نام مردانه.

عار: ۱) شەرم، شۆڕەیی، بەکەڵ عەیب دەکرێ؛ (عیب و عار)؛ ۲) بریتی لە ناوکەل؛ (عیب و عارت دابۆشم)؛ ۱) عار ننگ؛ ۲) کنایه از خویش.

عارف: ناوە بۆ پیاوان؛ نام مردانه.

عارلان: ئەمێ بۆن؛ اجمدی لی‌دمدن؛ عار لانی؛ لانانیه عمدن.

عاریب: عاریب، ئەنەوەیەکی بێ‌ڕۆژ لە ئاسیادا؛ عەروب؛ عرب.

عاریەبالە: ۱) هەرچی لەسەر بیجان بڕۆا؛ ۲) دەفە؛ ۱) گاری، عراده؛ ۲) دفه.

عاریەب کەمشدی: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کرد؛ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

عاریەیە: ۱) ئامرازی ئەسکوشەوە کە پێچکەلەوە گای کەڵ دەدەکێشن؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد؛ ۱) گاری کشاورزان؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عاریفە: ڕۆژی حەر لە حەزرەت؛ عاریفه؛ قبل از عید روز عرفه.

عاریەق: ۱) خۆن، خۆڵان، ئاریەقەی ئەمێ؛ ۲) هەر ترایەکی کرایە بۆخۆ بریشەوە ئاوا؛ ۳) ئەسوابەندی پیاو هەستەکە کا، هەوالی شەراب؛ ۱) عرق تن؛ ۲) عرق تقطیری؛ ۳) عرق نوشیدنی.

عاریەقاوی: خۆڵاوەی، ئەشی بەئاریەق؛ عرق کرده.

عاریەقچن: ئاریەچن؛ عرقچین.

عاریەقچین: ئاریەچن؛ عرقچین.

عاریەقخۆر: شەراپخۆر؛ میگسار.

عاریەق دەردان: خۆڵاوەدان، ئاریەق کردن؛ عرق بیرون زدن از تن.

عاریەق ڕشتن: خۆڵاوەدان، ئەدەن؛ عرق ریختن.

عاریەق فرۆش: شەراپفرۆش؛ میفروش.

عاریەق کردن: جاریەق دەردان؛ عرق کردن.

عاریەق گرتن: بە هەڵمو بۆخ ئاوە میوەم گیا گرتن؛ عرق از میوه و گیاه گرفتن.

عاریەقگیر: بارچە لیفەی بن زین، لیفەزین، عەرەقزین؛ لیف زین.

عاریەو: عاریب، عەرەب؛ عرب.

عاریەوی: زمانی عەرەب؛ عربی.

عازاب: عەزابەت، عەزابەت، ڕەنجو دەرد؛ عذاب.

عازاو: عازاب، ڕەنجو دەرد؛ عذاب.

عازەب: ۱) ئەنازەلاوی بالغ بۆکا؛ ۲) کچ بان کوڕی بێ خێزەن؛ ۱) حیوان بالغ؛ ۲) مرد یا زن مجرد.

عازەبان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد؛ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عازیه: ریکەی دەبو جاری لاوی نازەی گەیشتو [ف] جوش صورت جوانان، جوش عزیز.
عازیی: عازیه [ف] نگا: عازیه.
عازین: نازین، خوشەویست [ف] عزیز، گرامی.
عازیەت: سەرخۆشی، پرسەی مردگ [ف] عزا.
عازیەتبار: نازەبار [ف] ماتم‌زده.
عاسا: دارەستی سەرە گوڕکە [ف] عصا.
عاست: ۱) حاست، اقتدار ۲) زۆرەزۆ (لەعاست تۆ جاو هەڵناهێ) [ف] ۱) نگا: حاست ۲) زور، بی منطق.
عاستەم: حاستەم [ف] ۱) بوانکی ۲) کم.
عاستەم و دوبەلانە: زۆرزۆر، لەسەختی کار [ف] کار در شرف، انتظار.
عاسمان: ئاسمان [ف] آسمان.
عاسمان رۆشین: بلندایی زۆر بلند [ف] آسمان خراش.
عاسی: ۱) بیگەی هەڵمسوتیو بەهێز ۲) گیرخواردن، حاسیە ۳) سەرسوڕ [ف] ۱) گەرگاه و جای سخت و دشوار ۲) گیرافتاده، گیر کرده ۳) متحیّر.
عاسیە: حاسیە، دژوار، عاسی [ف] نگا: عاسی.
عاشقەبا: هیچ شت، حاشەبا [ف] نگا: حاشەبا.
عاشق: دلدار [ف] عاشق.
عاشقباش: مەخوشەکی بە کشوو [ف] نوعی بیماری ستور.
عاشیروت: ۱) مەیل و ئەرەو ۲) هەمەت، بە دەست بان بە بیم نیشان کردن: (بی دەس و کەردن دەم لە ناوی دەم/ خوا بی‌ویژن عاشیروت و دەم) [ف] ۱) عشرت، میل ۲) ایماء، اشاره.
عاغا: بیسلی بە زەبی مەلان [ف] من، مدفوع.
عافراندن: زیکاندن، بەجی‌هێشتن، دلەنان [ف] آفریدن.
عافرەت: ژن، جنسی ژن، ئافرەت [ف] زن.
عافو: ئۆرین، بەخشین لە هەڵە [ف] عفو، بخشایش.
عافوات: بەخشینی ئاوتیاران لە لای دەرلەتەو [ف] عفو عمومی.
عافەرم: ئافەرم، ئافەریم [ف] آفرین.
عافیەت: ئۆشی گیان (ئالیت خوا بدەو بە عافیەت بی) [ف] نوش جان.
عاقشقە: پەنجەرەی دوەم ق [ف] پنجرهٔ دوم.
عاقل: زیر، بەلیوی، ئاقل [ف] عاقل.
عاقیبەت: دەماغی، ئاخری کار [ف] سرانجام.
عال: ئۆرئاش، فرە، عاش [ف] بهترین، اعلا.
عالا: ئالا، بەداخ [ف] دریغ.
عالم: زانا، هۆزان [ف] عالی، دانشمند.
عالومال: بنۆ لەسەرخۆیی، بەدەی [ف] شکیبایی و آرامی.
عالەم: خەڵک، مەردم [ف] مردم.
عالی: ۱) عال ۲) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] ۱) نگا: عال ۲) نام روستایی در کردستان که بعثیان ویران شد.
عالیاوا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] روستاهایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
عام: خەڵک، کەس لە کەس [ف] همگی.
عاماعە: سەرو مەزەری مەلا [ف] عمامهٔ روحانی.
عامبال: ئامبال، دەسبەس کردن [ف] هوا آلودن، کلاوبر.
عام فام: مەزگەیشتن بە ناو خەڵکدا، (گەیاندنی خەبەر بە گشت مەردم) [ف] تبلیغ عمومی، اعلان.
عاملان: زانین، فێرئۆن [ف] آموزش، آموختن.
عاملانەن: ۱) زانیاری، فێرکردن ۲) بەهۆی کردن [ف] ۱) تعلیم دادن ۲) پرورانیدن.
عاملاو: زانیاری، فێرکراو [ف] تعلیم دیده.
عامورە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
عامورا: ئامورا، پیرماو، دوت‌مام [ف] عموزاده.
عان: کات، وەخت، دەم [ف] آن، در هنگام.
عانە: دراوێکی هیندیستانە [ف] واحد پول هندی، آنه.
عایل: زاڵ، ئاهی [ف] سنگین، متحاور.
عایلەمەن: ۱) خەرابی ۲) خەرابدار [ف] ۱) ناراحتی، ناملایم ۲) عیالوار.
عایلەمەل: عایلەمەن، خەرابی [ف] ناراحتی، ناملایم.
عایەت: عادەت [ف] عادت.
عایەی: خەریکی [ف] مشغول.
عجول: توکە سەری قرژە سیو [ف] موی کوتاه و زوایده.
عرگ: جیگە ڕوشە لە زگا، ورگ [ف] انگشت.
عشر: دەوەم، وشر [ف] اشر.
عشک: وشک، پەنجەرەی بەر [ف] خشک.
عغەول: نەرم و ئۆس، لە ئاو دەبسا [ف] نرم و لیز، نرم است.
عنگرین: زۆرهەستان، ئۆرەبۆن [ف] غضبناک شدن.
عنە: کوری پاشەو، فنگ [ف] مفت.
عنەب: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
عوج: جوج [ف] عوج، انسان اعتیادی قدیمی.
عوده: ئەرا، بەجی‌هێشتن، توانای یەکەمیان، (لە عوده‌ی ئەم کارەم) [ف] عهده.
عوْر: ورگ، جرگ [ف] انگشت.
عورزە: شیاوی [ف] لیاقت، عرضه.
عوْرگ: عوْر، ورگ [ف] انگشت.
عورف: ۱) ریز، شوێنی گشتی ۲) بیت، حەرف: (بە هەر بیتی عورفی کەلانەڵاو) [ف] ۱) عرف و عادت ۲) حرف الفبا.
عوْرمەزن: ورگن، زگدار [ف] شکم گنده.
عوروس: لە پەنجەکەی ڕوس [ف] از تراه روس.
عوروسی: ۱) عوْرین پەنجەی، کە هەڵدەبڕیەو ۲) زمانی ڕوسی [ف] ۱) پنجرهٔ آزمی ۲) زبان روسی.
عوروسیات: سەرزەمینی کە عوروسی لی دەژین [ف] روسیه.
عوْرە: عوْرانی وەرە کراوی ئامادەی شەن کردن [ف] خرمن کوبیده آمادهٔ

بانداڵ.

غۆرین: دەنگی بەزری گامێش ▣ صدای گاومیش.

غوز: (۱) عادەت (ژنانە) (۲) بیانو (۳) ئاوای لێ بۆزەن ▣ (۱) حیض (۲) بهانه (۳) معذرت.

غوزرخوایی: ئاوای بۆزەن کردن ▣ عذرخواهی.

غوزرشتن: عادەت (ژنانە) ▣ حیض.

غوزە: سەدەنگیزە، سەرلەسەر خۆش ▣ باوقار.

غوسل: خۆشتی تایبەت، دەرکردنی ئاوی پیسی ▣ آبتنی شرعی، غسل.

غوسانە لە گە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

غوشاکی: جۆرێک ترێ ▣ نوعی انگور.

غوغا: دەنگی سەرلێشێوان، (دا کاوە غوغوغا) ▣ کلمهٔ ترساندن بچه.

غول: خێل ▣ ایلوج.

غولغول: غلغۆل ▣ نگا: غلغۆل.

غومەر: خومەر، ناوی پاوانە ▣ عمر، نام مردانه.

غومدە: بازرگانی زل ▣ تاجر بزرگ.

غومدەفرۆش: بازرگانێ کە بە تێکڕای ماڵ بە بازرگانی بچووکتر دەفرۆشێ ▣ عمده‌فروش.

غومر: دەمەن، ماوەی ژیان ▣ عمر، سن.

غومەر: خومەر، ناوی پاوانە ▣ عمر، نام مردانه.

غۆن: قنگ، کوپی پاشەوە ▣ مقعد.

غۆن: غۆز، ورگ ▣ شکمه.

غوبرگ: غۆن، ورگ ▣ شکمه.

غۆین: (۱) قیژ و گرێ (۲) ئەدا و تەشواری سەر ▣ (۱) جیغ (۲) ادا و اطوار مسخره.

غە: باڕ ▣ نگا: غا.

غەبا: عابا ▣ عبا.

غەبابیلە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

غەباس: ناو بۆ پیاوان ▣ عباس، نام مردانه.

غەباسی: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

غەبانی: سۆکەڵەناوی عەبدوڵڵە، ناوی پیاوانە ▣ مخفف عبدالله، نام مردانه.

غەبد: کۆیلە، بێ ▣ عبد، بنده.

غەبدال: (۱) ڕەبەن، هەڵسوەدا (۲) ئاوەدان، ئەروەوز (۳) ناوی پیاوانە ▣ (۱) خانه‌به‌دوش (۲) آواره، تر (۳) نام مردانه.

غەبدال: غەبدال ▣ نگا: غەبدال.

غەبدن: سەبانی ▣ نگا: سەبانی.

غەبدوبی: ناوی هۆزێکی کوردە کە سەبارەتی سەکۆ عەبانە ▣ نام عشیره‌ای.

غەبد: سۆکەڵەناوی عەبدوڵڵە ▣ مخفف عبدالله.

غەبدی: غەبانی ▣ نگا: سەبانی.

غەبرەش: تاڕەڵی کەم سەر ▣ حیوان کم‌سر.

غەبلا: سۆکەڵەناوی عەبدوڵڵە ▣ مخفف عبدالله.

غەبن: سەبانی ▣ نگا: سەبانی.

غەبو: سۆکەڵەناوی ئەبوبەکر، ناوی پیاوانە ▣ مخفف نام ابوبکر، نام مردانه.

غەبور: تەمەن ڕابواردن، ڕابواردن ▣ گذران کردن.

غەبوری: پارچەیەکی ناوریشمە بۆ پێچەسەر ▣ نوعی پارچهٔ ابریشمی که دور سر پیچند.

غەبوس: بۆگەن ▣ اخمو.

غەبە: سۆکەڵەناوی عەبدوڵڵە ▣ مخفف عبدالله.

غەبەسان: غەبەسان، ڕاو ڕەوان ▣ سراسیمه شدن.

غەبەگە: (۱) سۆکەڵەناوی عەبدوڵڵە (۲) سۆکەڵەناوی عەبدولکەریم ▣ (۱) مخفف نام عبدالله (۲) مخفف نام عبدالکریم.

غەبەلوس: دارێکی ڕەشی ڕووەکی بەرخە ▣ آبنوس.

غەب: خەم، خواردن بە شێوەی زاڵوکان ▣ خوردن در زبان کودکانه.

غەبی: بخۆ لە زاڵوی زاڵوکانا ▣ بخور در لهجهٔ کودکانه.

غەتاو: سەرگرتم، سەرلەنشت ▣ سرزنش.

غەتر: سەتر، کولاوی بەرز، بەرزتر لە غەلەمەو ▣ عطر.

غەتلک: زەنگەنە، تیشک ▣ تشک خرمنه.

غەتە: ئاڵت، ئاڵە، خۆشکی باوک ▣ عمه.

غەجایب: سەیر، سەمەرە ▣ عجیب.

غەجایبات: عاجیبات ▣ شگفت‌انگیز.

غەجەتە: مەترکە، ئەتەنە، مەترکەسەن ▣ مَن.

غەجەب: سەیر، سەمەرە ▣ عجیب.

غەجەل: تەعجیل، ئاکام، مەبەس، مەرگ ▣ اجل.

غەجەلە: عەلە، کەرەز ▣ عجله.

غەجەم: (۱) ئێران (۲) ئێران (۳) ترکی ئازەربایجان ▣ (۱) ایران (۲) ایران (۳) ترک آذربایجانی.

غەجەمی: (۱) خەڵکی وڵاتی ئێران (۲) زمانی فارسی و ترکی ئازەری (۳) ساتۆری کەمایجی ▣ (۱) ایرانی (۲) زبان فارسی و ترکی آذری (۳) ساطور کمایجی.

غەجەو: بەعەجەب، سەیر ▣ عجیب.

غەدابە: جەڵدەو ڕۆغاوی بریو ▣ جرک زخم و آبله.

غەدالە: کەسی ڕەسەنی عەرەبی نەزانە کە حەق ▣ اسب نجیب عربی.

غەدالەت: عادڵی، ڕووڕەکردن ▣ عدالت.

غەداوەت: دوژمنی، دوژمنایەتی ▣ عداوت، دشمنی.

غەدر: بەخۆنی، غەداری ▣ بیماری صرع.

غەدرە: غەدار ▣ بیمار صرعی.

غەدریە: غەداری ▣ مبتلا به صرع بودن.

غەدول: سۆکەڵەناوی عەبدوڵڵە ▣ مخفف نام عبدالله.

غەدەب: (۱) سەیروسەمەرە (۲) بریتی لە تاڕگەل ▣ (۱) عجیب (۲) بزرگ.

۲) اسب. ۳) کنایه از عورت.

عمریه: گشتاسپی به حق پیرانیر به دویست و پنجاه و سی کیلو [illegible] مقدار دویست و پنجاه و سی کیلو غلّه.

عمریه‌ت: گونه‌یکی شاره گونه که کوردستان به‌عمی ویران کرد [illegible] روستایی شهرهاتند در کردستان که بختیها ویران کردند.

عمرد: زمین [illegible] زمین.

عمرز: ۱) عمرد. زمین. ۲) [illegible] ۱) زمین. ۲) شرف.

عمرزوحال: شکایت‌نامه [illegible] عریضه.

عمرزیل: بزرگ، سترگ، کهنسترگ [illegible] جای آتشه در سیاه‌چادر.

عمرش: تعمی هوا که عاشقان [illegible] عرش خدا.

عمرعمر: دایکی بی‌بهری سوچ و سه‌گه [illegible] درخت عرعر.

عمرن: دلتنگی، غمگینی [illegible] دل تازگی.

عمرنوک: بی‌جدیه‌له، بیوه‌نگ، دلتاسلف [illegible] وریح.

عمره: زیره، مدنگی بلندی کهر [illegible] عرعر الاغ.

عمروبه: عاریب [illegible] عریب.

عمروبانه: ۱) عاریبانه. ۲) دلفهوی عمرویش [illegible] ۱) انگا. عاریبانه. ۲) بد.

عمروبکان: گونه‌یکی کوردستانه به‌عمی کاولی کرد [illegible] نام روستایی در کردستان که توسط بختیان ویران شد.

عمروخ: تاریخی [illegible] عرق.

عمروخشه: تاریخیس، کلاوی دفیله [illegible] عرقچین.

عمروه: عاریب [illegible] عریب.

عمریزه: شکایت‌نامه [illegible] عریضه.

عمریف: ۱) نیگانه که عمر له‌ری کهسیک ده‌کا. ۲) دزه [illegible] ۱) فاسق زن شوهردار. ۲) هم چشم.

عمز: حمز، تشه، تاریز [illegible] اشتیاق.

عمزاب: عذاب، کیو رؤخاو [illegible] جرگه تمل.

عمزاو: عازاو [illegible] آزار.

عمزوت: ۱) انتوات، تاره‌وی زوز، تاسه. ۲) ورته‌یه‌که بیش تاوه‌ری پاوی خوا ده‌کوی [illegible] ۱) عسرت و اشتیاق. ۲) حضرت.

عمزوتی: زوز به‌تاسه، تاسه‌ی زوز [illegible] بسیار مشتاق.

عمزلی کردن: ۱) خوشه‌ویستی ته‌ویندارانه. ۲) تاره‌وکردن [illegible] ۱) محبت عاشقانه. ۲) خواستن، آرزو کردن.

عمزلیکردوی: ته‌ویندار، عمزلیکردوی [illegible] عشق.

عمزلیکهری: ته‌ویندار، عمزلیکهری [illegible] عشق.

عمزم: تاوانه‌وی خواردن له‌ورگاه، عه‌ناوین [illegible] عصر.

عمزمانن: بانگ هیشتن کردن بو میوان بوون [illegible] دعوت به مهمانی کردن.

عمزمین: عمزمانن [illegible] دعوت به مهمانی کردن.

عمزو: سوکه‌ناوی عمزیز، ناوه بو پیاوان [illegible] مخفف نام عزیز.

عمزوا: عزوا، دلرمانکی تاقه تالی شاری [illegible] عیسی الوا.

عمزه: عمزو، سوکه‌ناوی عمزیز [illegible] مخفف نام عزیز.

عمزیا: زه‌هاد، عمن [illegible] ازدها.

عمزین: ۱) خوشه‌ویست، به‌قدر. ۲) تاوه بو پیاوان [illegible] ۱) محترم، عزیز، گرانبها. ۲) نام مردانه.

عمزیراوا: گونه‌یکی کوردستانه به‌عمی کاولی کرد [illegible] نام روستایی در کردستان که توسط بختیان ویران شد.

عمزیزاوی: گونه‌یکه له کوردستان به‌عمی ویرانی کرد [illegible] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بختیان.

عمزیزی: دوراشه، گرانبی، ته‌وانین بو شه‌وانه [illegible] چراغ بلند شب خواب زنانه.

عمزیه‌ت: تازاری عازاب، عازاو [illegible] اذیت، آزار.

عمسب: عمسب، کمسب [illegible] اسب.

عمسی: ۱) انوار، نوانه. ۲) اگروی مسال، یه‌لب [illegible] ۱) عصر هنگام. ۲) بهانه‌گیری بچه.

عمسین: گریگرتن، زیر خوه‌وه [illegible] بهانه‌گرفتن و گریه‌کردن بچه.

عمسه‌عمس: چرخه‌چی، تاگلداری بازن له شمول [illegible] عسس.

عمسله: عمسله، وینه، شکل [illegible] عکس، صورت.

عمسه: چراست؟، بیت زانه؟ [illegible] صحیح؟، راستی؟.

عمسکه‌ر: ۱) چه‌کداری دیوانت. ۲) گونه‌یکی کوردستانه به‌عمی کاولی کرد [illegible] ۱) سپاهی. ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بختیان ویران شد.

عمسکه‌ری: ۱) عمسکه‌ر. ۲) جوری ترق سیلکه [illegible] ۱) سپاهی. ۲) انگور عسکری.

عمسه‌لا: ته‌سباب و کالیو یه‌لی ریشتمال [illegible] اسباب و لوازم سیاه‌چادر.

عمشامات: تاپیری، حه‌شامات [illegible] تلطفی مردم.

عمشایس: زوز تیره‌و هوز [illegible] ایلات، عشایر.

عمشر: حه‌شر، زوزی زیندوه‌وه [illegible] حشر، رستاخیز.

عمشروت: عاشیروت [illegible] عشرت.

عمشیر: تایفه، تیره، جزم [illegible] خویش، تیره، عشیره.

عمشیروت: هوز، عه‌شیر [illegible] عشیره.

عمعا: عا، عاعا [illegible] عن به زبان کودکان.

عمف: حه‌یوی سه‌گ [illegible] پارس سگ.

عمفاره: ۱) بن خه‌رمان. ۲) میوه‌ی ریشکه‌وه‌بوگ به داره‌وه [illegible] ۱) ته خرمن. ۲) میوه بر درخت خشکیده.

عمفت: حه‌یوی سه‌گ [illegible] پارس سگ، وای سگ.

عمفته: زرت، جرت [illegible] شیشکی.

عمفره: زوراتی [illegible] کشتی.

عمف عمف: حه‌یه‌حه‌یه، وزنی سه‌گ. (یا حه‌واله‌ی پاشی موبکر بن سیری توکی کلاش / چونکه عمف عمف وا له دوری پادشاهی دین ده‌کا) [illegible] حه‌یه‌حه‌یه‌ی توراتی [illegible] وای وای سگ.

عمقدال: زه‌بهن، عه‌بدال [illegible] خانه‌بدوش.

عمقر: تعمی بهرزه‌وبوگ که باراتی لی ده‌بارن، هه‌ور [illegible] ابر.

عمقراز: بهرزایی ریگه، هه‌وراز [illegible] سر بالایی.

عەقرەمیش: تاوریشم، ابریشم.
عەقرە: شارێکی کوردستانە، لە شەهرەکانی کوردستان.
عەقرەبا: خۆرم، خۆش، خوینساوەدان.
عەقرەشانجاح: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەرەبی کاولیان کردە، روستایی لە کوردستان کە بەعەرەبان ئاوەدان کردەوە.
عەقڵدار: زیرەک، عاقڵ، بەئاوەز، عاقل.
عەگ: بۆنی سەیر، بۆ سفید مایل بە خاکستری.
عەگاڵ: بەشی بەئاڵقەی سەری عارەبان، عقال.
عەگن: تاڵ، جامێر، باڵەوان، شجاع، دلیر.
عەگیت: تاڵ، عەگن، شجاع، دلیر.
عەگیف: تاڵ، باڵەوان، جامێر، عەگن، شجاع، دلیر.
عەلا: سۆکەڵەناوی عەلاءالدین، مەحفەف نام عەلاءالدین.
عەلاحیدە: تایبەتی، وردە.
عەلاف: دەغڵ فرۆش، غلەفروش.
عەلاقە: ١) پەیوەندی، هاوبەشی، ٢) ئەوەندەی: مۆرۆکی زۆر وردە، ٣) ئەرزانە، ٤) مەرەبەی ریزەستی، منجوق.
عەلاقەبەند: کەسێک کە ڕەنگەکە بەهۆنەرەوە، کەسی کە منجوق بە تەخ دەکات.
عەلاقەبەندی: کاری عەلاقەبەند، ئەوسەر و عەلاقەبەندی ٢)، کار بەعەلاقەبەند، منجوق بە تەخ کێشان.
عەلامەت: ١) ئاجاتی، ٢) نیشانە، عەلامەت، ١) عجب، ٢) علامت.
عەلاوە: گوندێکە لە کوردستان بەعەرەبی وێرانی کردە، لە ڕووستاکانی وێران کراوی کوردستان لەلایەن عەرەبان.
عەلب: عەلب، ناوی گوندێکە لە سەرەوە، نام دهی است.
عەلبوکین: گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کردە، نام روستایی در کردستان کە توسط عربان ویران شد.
عەلبە: عەرەبە، ئاگا، عربه.
عەلبەکی: دەفری مسی بەدار، ظرف مسین باشەدار.
عەلتوش: کاری هیچ و پوچ، کار بیهوده.
عەلخەلەفی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەرەبی کاولیان کردە، روستایی در کردستان کە بەعربان آن را ویران کردند.
عەلمان: ئیستە، بەسی بەچی، اکنون، حالا.
عەلماندن: زانیاندن، فێر کردن، یادداشتن.
عەلمتی: فێربوگ، زانیاوی، یاد گرفته.
عەلۆ: سۆکەڵەناوی عەلی، ناوە بۆ پیاوان، مخفف علی نام مردانه.
عەلۆجەلۆ: ڕەجاڵە، ڕۆنەو پۆنە، ریش و زۆت، رجاله، اوباش.
عەلۆعەلۆ: پوقەمۆن، پۆقەمۆت، بوقلمون.
عەلۆکە: عەلۆن، عەلۆجە، تاڵۆجە، آلوچه.
عەلە: سۆکەڵەناوی عەلی، ناوی پیاوانە، مخفف علی نام مردانه.
عەلەشیش: عەلۆعەلۆ، بوقلمون.
عەلەم: کەمایەسی، کەمبوونی، اساع ساعه هیچ عەلەمی نیدا نیه، کاستی، نقص.
عەلەوئەماتی: جۆرێ هەنجیر، نوعی انجیر.
عەلی: ناوە بۆ پیاوان، علی نام مردانه.
عەلیاوا: سێ گوندە بەوشاوە کە کوردستان بەعەرەبی وێرانی کردن، نام سەروستا در کردستان کە بعنها ویران کردند.
عەلی پوردە: ئاژەڵ کە تۆزاقی ئاشەوان، ئاژەڵ از ترس مرد آسیابان.
عەلی بەیار: گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کردە، نام روستایی در کردستان کە توسط عربان ویران شد.
عەلی بیکان: گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کردە، نام روستایی در کردستان کە توسط عربان ویران شد.
عەلی چەد: گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کردە، نام روستایی در کردستان کە توسط عربان ویران شد.
عەلی خاڵە: گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کردە، نام روستایی در کردستان کە توسط عربان ویران شد.
عەلیخانی: جۆرێ هەنجیری خەر، نوعی بادجانۀ خرمایی.
عەلی خەلەف: گوندێکە لە کوردستان بەعەرەبی وێرانی کردە، از روستاهای وێران شدۀ کردستان توسط عربان.
عەلیشیش: پوقەمۆن، عەلۆعەلۆ، بەقەمۆت، بوقلمون.
عەلی عوسمان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعەرەبی کاولی کردوە، دو روستا بە این اسم در کردستان توسط عربان ویران شده است.
عەلی مەلاداوە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەرەبی کاولیان کردە، روستایی در کردستان کە بعربان آن را ویران کردند.
عەلی میر: گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کردە، نام روستایی در کردستان کە توسط عربان ویران شد.
عەلیەزەش: گوندێکە لە کوردستان بەعەرەبی وێرانی کردە، از روستاهای وێران شدۀ کردستان توسط عربان.
عەمار: تۆدەی ڕستو کەڵو پەل، انبار.
عەمارات: ئەو خانوی زۆر باشە، ساختمانهای بلند.
عەمارأو: حەوزی سەرداپۆشراو بۆ ئاو تێداهەڵگرتن، آب انبار.
عەمارتە: خانوی کە بەهۆیەکی لە ژێر زەمینداپە، خانه‌ای که زیر زمین دارد.
عەماردین: ڕزیوی نام عەمار، نام انبار بوسیده.
عەمارەت: خانو بەرەی زۆر باشە، عمارت.
عەمامە: دەسماڵە، عمامه.
عەمانج: کۆنەڵە، نیشانە بۆ هەڵگرتن، آماج.
عەمبال: حەمال، کەسێ بارێ هەڵگە بە کرێ هەڵدەگرێ، آدم باربر.
عەمبە: ترشیانێکە لە هیندوستانەوە دێت، ترشی انبه.
عەمبەر: ماڵێکی بۆن خۆشی ڕەشە لە وەرگی جۆرەماسیەک پیدا دەبێ، عنبر.
عەمبەریۆ: جۆرێ بریشمی بۆن خۆشی وەک سەمەری، نوعی برنج.
عەمبەلی: کەسێ کە لە هەموو شوێنێک مەوالو بەیزە، وسواس در نظافت.

عمر: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) عمر، سن ۲) [illegible]

عمرو کد: گیاهی که [illegible] گیاهی است.

عمری خواگرفتن: برای او مردن [illegible] شبیه از مردن.

عمشه: گوشه‌ای که روستایی به معنی کاولی کرده [illegible] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عمه: عمه [illegible] آب.

عمهر: نوکه‌ئه‌لماوی عُمر، نام نوه پاوان [illegible] مخفف عُمر، نام مردانه.

عمهل: ناگاه، یهوست، ایاوکی، بد **عمهل** برا [illegible] اهلای.

عمهله: کرین گرنه [illegible] کارگر.

عمی: بد، بد ما [illegible] من.

عمیان: ۱) [illegible] ۲) عمیان [illegible] ۳) نامی گوندیکه‌ئه‌ناوچی بوکان [illegible] ۱) [illegible] ۲) عمیان بارز ۳) نام روستایی در کردستان.

عمیاراو: عمیار [illegible] آب ابی.

عمیاریو: عمیاریو [illegible] نویسنده مراتبار.

عمیال: عمیال [illegible] عمال.

عمیر: عمیر [illegible] عمر.

عمیریو: عمیریو [illegible] نوعی برنج.

عمیشه: بوقن، ناخوشنوسی، (ئاو من ده‌عمیشی) [illegible] کنه.

عمیشمن: دمیشوئی، توئی [illegible] انس.

عمیشیکه: ۱) شتی زوئی بدهمیشت ۲) مروی قسه‌مقوش ۳) قسه‌ی خوش ۴) بحرو بحمیشه‌ی [illegible] ۱) بسیار نازرش ۲) آبو لوده ۳) سخن طنزآمیز ۴) عصبیه.

عمیشیکه‌خانه: شوئی که تاسه‌واری که‌وتاری بدایه [illegible] مو.

عمیشیکه‌فروش: کاسبی که دوکانی، حتی، کوئی، بدرخی هدیه [illegible] عمیشه‌فروش.

عمیشین: دزایه‌ی کردن، خوش‌خوستن، رکالی‌بوئن (ده‌من دعمیشین) [illegible] دوست نداشتن.

عمیشه‌لی: جوره‌یه‌کی کاکوئی‌دار [illegible] پرنده‌ای کوچاند، کاکل به سر.

عمیرین: نوره‌بوئن، رکه‌ه‌بستان [illegible] عصبانی شدن.

عمیزه‌روئت: میوه‌ی داریکی ترکاویه بو دهرمان دهشی، آمیختی ریش و شانی زامداره جدهو بو ناعیلاج/جیه‌ند قوروئتیکو هدیو نوم دا به نیوه‌و عمیزه‌روئت، دمیخ‌ورخه [illegible] اترروت.

عمیکاوه: شاریکی کوردستانه لای هه‌ولیر [illegible] از شهرهای کردستان.

عمیلتاب: دهریکی موئره له سیجوئ دکلا [illegible] عمیلتاب.

عمیوا: ۱) [illegible] جیگه‌ی نیدا جه‌سانه‌وه ۲) جیگه‌ی باران نه‌گر [illegible] ۱) استراحتگاه ۲) باران گرین باران گیر.

عمیی: نه‌بی، نوبل [illegible] بینایی.

عمین: ۱) جا، جه، دیگدانی میگلا ۲) عمیه، جمیه [illegible] ۱) حرف تهیه، به گله ۲) پارس سگ، جو.

عموان: شوقار، شمشای کم [illegible] سخن چین.

عموت: جمیه، عمیه [illegible] دای سگ.

عموته‌عموت: جمیه جمیه، عمیه عمیه [illegible] دای دای سگ.

عموالی: جمیدالی، زوبین، دروشی گه‌ره‌و بی‌مال [illegible] خانه‌خوبی.

عموداآلان: گوندیکی کوردستانه به‌هیمی کاولی کرده [illegible] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

عمودولا: عمیانی [illegible] مخفف عبدالله.

عموری: نامی بو ئاسمان که بابانی لوه دهماری، جعفر [illegible] ابی.

عموریو: نامی بو پاوان [illegible] نام مردانه.

عمورودت: ۱) عاقرت، ناقرت ۲) عمه‌می زوو پاوه [illegible] ۱) جنس زن ۲) خوزیه.

عموعمو: جمیه‌جمیه، جمیه‌جمیه [illegible] سگ.

عموق: ۱) [illegible] ۲) چیزیک که‌ئیمه [illegible] ۱) گرفتار بودن رهایی، گیرافتاده ۲) به ناخیر افتاده.

عمولا: عمیانی [illegible] مخفف عبدالله.

عمولا: عمیانی، جمیه [illegible] مخفف عبدالله.

عمولاو: سالی پیار، زاله [illegible] اولاد.

عموله: ۱) خاتر جمع، کار جمعان ۲) ناوه بو پاوان جمعانای عبدالکریم [illegible] ۱) خاطر جمع، آسوده خاطر ۲) مخفف عبدالکریم.

عمولی: ناوه بو پاوان [illegible] نامی مردانه.

عموه‌غمو: جمیه‌جمیه، وازیزیک [illegible] غو بو سگ.

عمویشه: گوندیکه له کوردستان به‌هیمی ویرانی کرده [illegible] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

عمهئیشه: ئاو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌هیمی کاولیان کرده [illegible] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

عمهد: [illegible] پیمان.

عمیا: [illegible] حیا.

عمیان: ۱) ئیمانیکه له بستنو جوان بازی زن [illegible] ۲) میله‌بان ۳) پیشه‌ی مه‌رو بزن [illegible] ۱) عیار، ملاه ۲) [illegible] ۳) پوست برکنده گوسفند و بز.

عمیارد: ۱) بیوانه ۲) بهزی هزاروو [illegible] ۱) پیمانه ۲) سنگ ترازو.

عمیام: روزگار، دهمان، زهمانه [illegible] روزگار.

عمیب: ۱) شوره، شوریی ۲) زیدت، موقشانی [illegible] ۱) عار ۲) نقص.

عمیبدار: زیدهدار [illegible] معیوب.

عمیبه: کاری شوریی، آکم زه‌بوه، عمیبه داری [illegible] عار.

عمیبهت: ترس، زق‌بوئن [illegible] ترس و دل افتادن، سهمگینی.

عمیبه‌تان: عمیبهت، ۱) که دیتم له عمیبه‌تان جه‌جسام [illegible] نگاه، عمیبهت.

عمیب: جمزن [illegible] عید.

عمیدامه‌زن: جمانی فو، بار [illegible] عمه‌فر بان.

عمیش: خوشگو، ورانی، خوش زاوزین [illegible] خوشگذرانی.

عمی عمی: ۱) [illegible] ۲) دیگی آخوندی میگل اهلای [illegible] ۱) کلمهٔ تعجب ۲) کلمهٔ راندن گله از سوی چوپان.

عمین: عمیارهی بی کاسه زیاد [illegible] عیار.

عمینگ: تاریه [illegible] آینه.

عمینه: نوکه‌ئه‌لماوی عمیدین [illegible] مخفف عین الدین.

عه‌یه‌ت: عین، عه‌واهه‌ت؛ (عه‌یه‌ت و ریلا خوی) عیناً

عه‌یه‌ك: جۆرێك له عیناك

عه‌یه‌مه‌ل: ۱) خه‌ڵه‌ی، غافڵه‌ت؛ ۲) گشتاپین که ئاوی له مه‌زرا دەبەزێنن جه‌ڵه‌ی بنوه دەبێت (۱) ئاسار ملیخ‌خوار؛ ۲) چشمه‌ای که آب آن را برای جلب سار ملیخ‌خوار بر گشتزار می‌بندند.

عه‌یه‌ن: عه‌ین عیناً

عه‌یب: عه‌یب نگا: عه‌یب

عیبادەت: پەرستش خوا و نوێژکردن و زیکرکردن عبادت

عیبادەتخانه: جێگەی حوڵ له جیا بۆ خوابەرستی عبادتخانه در غار دیو

عیجز: عاجز نگا: عاجز

عیدا: جه‌ژن عید

عیدامه‌ژن: جه‌ژنی قوربان عید قربان

عیده: ماوەی سێ‌دەسڕەوە تەڵاقی‌دراو بۆ جارە گشتردەسڕەوە مهلت زن شوهرمرده و طلاق گرفته برای ازدواج مجدد. عده

عید روژه: جه‌ژنی ڕەمەزان عید فطر

عیزز: عاجز نگا: عاجز

عیدقوربان: جه‌ژنی حاجیان، جه‌ژنی قوربان عید قربان

عید قوربان: عید قوربان عید قربان

عید گه‌یه: جه‌ژنی بەروژ عید نوروز

عیرائیل: بی‌مرده، فریشتەی گیان کێشان عزرائیل

عیزەت: ۱) سوربەت، ڕێز؛ ۲) ناوه بۆ پیاوان (۱) احترام، عزت؛ ۲) نام مردانه

عیزەتساوا: گوندێکی کوردستانه به‌عەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد

عیسی: سوکه‌ڵه‌ناوی عیسی، ناوه بۆ پیاوان مخفف عیسی، نام مردانه

عیسا: ناوه بۆ پیاوان عیسی، نام مردانه

عیسان: مرۆ، ئینسان انسان

عیسانه‌تی: پیاوێتی، مرۆڤایه‌تی انسانیت

عیساوێ: گوندێکی کوردستانه به‌عەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد

عیسات: ترگەرد، ئیسکه نگا: سکسکه

عیشنا: ۱) نوێژی خەوتنان؛ ۲) بەرێکی له هیج (هند. ههفتم، عیشاء خودای شناد ناما) ۱) نماز عشاء؛ ۲) کنایه از هیچ

عیشت: ژانێکی له پشت مل ئاسن گرتنی

عیشق: ئاڤین، ئەوین، دڵداری، به‌خەواری، خه‌ڵکردنی عشق

عیشقاو: ئەوانی سەر کێوی پاوه له کاتی هەستانەوه ترنج آت لنامیلی مرد به هنگام تحریک شهوانی، ودی

عیشوه: نان عشوه نان

عیف: وشەی به‌ڵاوه سەیر بۆن (عیف جه‌ند جوانه) حرف تعجب

عیفریت: دێو، جنۆکەی زه‌به‌ڵاح عفریت

عیڵ: حیڵ، ڕەوەند، کۆجەر ایل

عیڵ: حیڵ ایل

عیڵات: ئەو تیرەوەنانەی دەچنە بۆزان ایلات

عیلاج: چاره، چاره عیلاج

عیلاقه: پەیوەندی ارتباط، علاقه

عیلجاری: به‌کۆمەڵ بۆ یاڵەهانی کاریك وه‌ك‌چنین، ڕەمه‌ق ایلغار

عیلك: کەرەس، ژن یا ماوەی پیری دڵسۆز پیرمرد یا پیرزنی که مانند جوانها رفتار کند

عیلم‌وخه‌بەر: ئاگاداری اطلاع

عیلی: بڵند بلند

عیلی‌به‌گ: ناوێکی خاوەن کەرامات بوه عارفی تکنام بوده

عیماله: ئیماله، کەف کردنه فکەوه بۆ زەوان بۆ ئاماله

عیناد: بی‌به‌ئین، ناکۆك لجاج

عیناوی: بی‌چه‌قاندن، سەرسه‌خۆی لجبازی

عینسان: عینسان، مرۆڤ انسان

عین‌فارس: گوندێکه له کوردستان به‌عەسی وێرانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان

عین‌کاوه: ئەو گوندانەی کوردستانه که به‌عەسی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کرده

عینگرین: زگەسان، ئۆزەئۆز عصبانی شدن

عینوان: ناز و فیز لەبەر جوانی؛ (خانمێکی به‌عینوانه) تکبر و ناز از زیبایی

عیو: هاوڕەنگی دەنگدانی بەر حرف تهیب بر گله

عیواره‌ش: ئۆزو بای توند که‌ڕەئۆل، گۆزەئۆکه گردباد

غ

غاتین: ۱) مۆرانەوە لە گەرمان؛ ۲) ڕەق‌بۆوە بەرین لەسەرمان ۱) غەش کردن لە گرما؛ ۲) گرخیشتن لە سرما.

غاهۆرە: سەرقاڵ، ڕۆحەرەش بەغارەوە سەرگرم، کار.

غان: ۱) هەستکوت؛ ۲) دەنگ، جەنگ؛ ۳) پەی بە جلە ڕۆیشتن؛ ۴) ڕەمەی ڕەڕۆیەوە؛ ۵) مۆرەمۆدی سوالەت لە ئاگردا؛ ۶) هەڵمات لەڵاڵ ۱) غار؛ ۲) خان؛ ۳) نوبەن؛ ۴) زەین سخت؛ ۵) سرح بەدن سفاڵ لە ئەنس؛ ۶) نەغە.

غارا: ۱) لەکسار، دەرهاسوو؛ ۲) لەکلا مۆرەبوو؛ ۳) پارچەیەکی بەناوبانگ. غارا (جلکی هەموی غارلەوەارلە) ۱) کارکەوتە؛ ۲) بەر کورە بەخت؛ ۳) نوعی پارچە.

غاران: ۱) مۆرەبوونی سوالەت لە ئاگردا؛ ۲) دەباغ‌دراوی پەست؛ ۳) غەرەبوونی کاروبەهەموو بەدەن. غاران ۱) سرح بەدن سفاڵ؛ ۲) دباغ دان پوست؛ ۳) کار باد گرفتن و تعجیل بەدەن.

غاراندن: غاراندن نگا: غاراندن.

غاراو: ۱) ئەسپ کورە دەرهاتبوونی سوالەت؛ ۲) پەستی دەباغ‌دراو؛ ۳) غەش غەرەکار. غاراو ۱) سفاڵ لە کورە دەرهاتوو؛ ۲) پوست دباغی بەدەن؛ ۳) مجرب در کار و زین بە کار عادت کردە.

غاراوەان: زاکردن، بەرین، هەڵاتن. غاراوان ئەوین.

غارغارین: کرمەزاکردن، کرمەوەغان. غارغارین مسابقەی غار.

غارکردن: غاراندن نگا: غاراندن.

غارکون: ۱) بە سەرمەزەن‌دا دان؛ ۲) زاکردن ۱) بردەنەن ناخەق؛ ۲) ڕەوین.

غاروکەت: بەسەرداداان ئەیورتن ناگهانی.

غارین: غاران نگا: غاران.

غاریو: غاراو، غاراو نگا: غاراو.

غاز: سکەی ڕ، غال سکەی غلب.

غازی: ۱) جۆرێن سکەی لە زێڕ و زیوی ترکان؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ۱) نوعی سکەی طلا و نقرەی عثمانی؛ ۲) نام مردانە.

غاروق: غازوق نگا: غازوق.

غازە: سۆراوی جۆجوان کردن غازە.

غافڵ: غافل، بی‌ئاگا لە خۆ غافل.

غافڵان: ۱) خەریکبوون بەکارێکەوە؛ ۲) ئاگا لەخۆ نەمان ۱) سرگرم بەدن؛ ۲) غافل بەدن.

غافڵاندن: ۱) غافڵاندن؛ ۲) خەریک کردن بە کارێ ۱) فریب دادن؛ ۲) سرگرم کردن.

غافڵگی: غافڵگر غافڵگر.

غالب: زاڵ غلبە.

غالبە: بەرامبەر، زۆرینە، زۆرە اکثریت.

غاپان: بەچۆڵی ماوە، ڕاوەدی دەمو کات وقت بردن.

غاپاندن: غاپان وقت بردن.

غاڵگە: غاڵگە تەهیگاه.

غاپ: بەرپیوار، ئاوبان، گوم لەبەرچاو غایب.

غاین: غاین خیانت کار.

غدیش: گوندێکی کوردستانە بەعەتی کاوانی کرد نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

غڕ: غڕ، گرولەر گرد، مەوز.

غڕ: ۱) سەرزەنشتکردنی هەموو و ماستی ترشاو؛ ۲) غڕ، ئۆش ۱) بالاآمدن خمیر و ماست ترشیدە؛ ۲) لیزە صاف.

غڕسە: ترشانی هەموو یان ماست ترشیدن خمیر یا ماست.

غڵت: ڕاوە، قەسەبەزنی، ئۆیە هدیان.

غڵتاندن: ڕاواندن هذیان گفتن.

غڵتە: غڵت هدیان.

غڵتەغڵت: غڵتەی لەسەرچاو هذیان مداوم.

غڵغۆش: تڵەی بەستو بەستن.

غڵڵور: ئۆتومبیل غڵغۆش، کلاو غڵت لە بالا بە پایین.

غڵڵۆر: ۱) گیای لەبەر غەڵەموی بۆرو داتەسەکیان؛ ۲) بادی هەوا لەبەر

ده‌وڵه‌مه‌ندی و ئاژاوی ۱) گاو سرمست ۲) مغرور از ثروت یا اقتدار و نعمت

غلتور کردنه‌وه: غلتور کردنه‌وه غلتانیدن از بالا به پایین

غلتور: غلتور نگا: غلتوڕ

غلتوڕ: غلتوڕ نگا: غلتور

غلمه‌غل: غامه‌غل نگا: حامه‌غل

غنزیل: ۱) سه‌ریه‌خت و بی‌چه‌فن: به‌گوجاوا ۲) زاڵم ۱) سرسخت و ناهموار ۲) ظالم

غوپاب: بوغه، گای غلتوڕ گاو فربه و سرمست

غوڕ: گوی، جوڕ و ماسای، غوڕ مثلاً به فتق

غوڕابی: جوڕێ شیرێ به تاڕدو ته‌گر نوعی شیرینی

غوریبت: دوڕی له وڵات غربت

غورج: جرانی شاخدار غرج

غوڕاب: حموی غوریبی، شیرمه‌حمو (له‌بار دڵی ره‌شی شه‌وا) بمه‌ردم له غوڕابی حموا) مه‌عزاره خواب گران، عمق خواب

غورفی: حه‌رفاو خرفت، خرف شده

غوروت: غوریبت غربت

غوڕه‌کمو: کمو ئه‌مه‌ریه‌ڕاگرتن که بۆیه‌کتر بخوێنن گیاه را درکمین نگاه‌داشتن تا در مقابل گیاهای دیگر بخوانند

غوری: جه‌ڵان فوری

غوڕی: گوی ماسین، غوڕی فتق

غوز: دامان دز، ئاز، کرۆڵکه کز کرده

غوسڵ: غوسڵ غسل، ئاوێتی شرعی

غوشه: ۱) هێشو، وشی، هوشی ۲) گوڵه‌ده‌غل ۱) خوشهٔ میوه ۲) خوشهٔ غله

غوڵ: مێرده‌زمه‌ند، دیوه‌زمه غول

غولام: ۱) خزمه‌تکار، نوکه‌ر ۲) به‌نی، کۆیله، غولام ۱) نوکر ۲) بنده

غولام: غولام نگا: غولام

غولامانه: غولامانه نگا: غولامانه

غولامه‌تی: نوکه‌ری، غولامه‌تی نوکری

غولغوله: هه‌راهه‌را، زه‌نازه‌نا جنجال و هیاهو

غوله: جین، جنی بڕچو، جین و شکن

غوله: ده‌نگی دوری نامه‌علوم صدای دور نامفهوم

غوله‌غول: ده‌نگه‌ده‌نگی دوڕ که پیاوی تێ ناگا سروصدای دور و نامفهوم

غومار: ۱) ئوڕا ۲) چاوی به‌ست ۱) گرد و غبار ۲) چشم خمار

غونچه: خونچه، پشکوڕ غنچه

غه‌دار: ۱) دۆستی ناڕاست ۲) زاڵم ۱) یار ناپایدار ۲) ستمگر

غه‌داره: جوڕێ ئه‌مشێری گورت و دوبان قداره

غه‌در: ۱) پێمان‌شکێنی ۲) ئاهه‌قی و زوڵم ۱) عهدشکنی ۲) ستم و تعدی

غه‌زاڵتن: به‌هه‌ڵمردن، فریودان فریب دادن

غه‌ریه‌نگ: گیایه‌که تۆمکی وه‌ک تۆمه‌کانی ده‌گرێ گیاه هرز

غه‌ریبل: بزنگ غربال

غه‌زه‌ل: خه‌زه‌ل، گیایه‌که تۆمه‌که‌ی ده‌کوتن و به‌ئاو یان به‌سرکه ده‌یشێلن تامی ترش و تیشتیای خواردن ساف ده‌کا خردل

غه‌زغه‌زه: ۱) ئاوباکه‌دان، ده‌نگی سه‌ربه‌مرگ، گیانه‌ڵا ۲) داروکه‌ی ده‌وڕ لێ‌ده‌خسان ۳) ئاو ده‌قوڕگه‌وه‌ده‌ان ۱) حالت نزع ۲) قرقره، جیجیج ۳) آب در گلو گردانیدن

غه‌زه: جوڕێ جرێشی داڕاشتن هێلو جسب نجاری

غه‌زه: ۱) باڕی هه‌وا ۲) باڕی هه‌وایی ۱) مغروری ۲) غرور

غه‌وز: ۱) کیف، زک ۲) به‌ئه‌ست، ئیاز ۱) کینه ۲) قصد، منظور

غه‌ریب: ۱) ئاواره، له وڵات ۲) به‌شه‌رمسان و گێڵوکه ۳) گۆرانی خه‌میاراته ۴) سه‌یر، سه‌مه‌ره ۱) آواره، غریب ۲) بیچاره و ساده ۳) آواز حزین ۴) عجیب

غه‌ریبوکه: جوڕێ هه‌ریمێ نوعی گلابی

غه‌ریبه: ۱) بیگانه، کەس نه‌ناس ۲) شتێکی سه‌یره ۱) ناشناس، بیگانه ۲) عجیب است

غه‌زێن: گیای بزان، گیای خوڕسک که‌زبانی بۆگای پێویسته‌ده‌ی گیاه هرز

غه‌زین: هه‌ڵجه‌ڵه‌تان، فریوخواردن فریب خوردن

غه‌ریو: غه‌ریب نگا: غریب

غه‌ز: ۱) هه‌ز، حاله‌وه‌ی که‌وڵی به‌ترجه ۲) جه‌وری، ده‌گه‌ڵ وشه‌ی پێز ئیت (هه‌مو گیانی غه‌ز و به‌زه) ۱) حز ۲) جربی

غه‌زا: ۱) شه‌ڕی ئایینی ۲) خواوه‌یه‌مه‌تی ۱) جهاد، غزا ۲) غذا

غه‌زاڵ: ۱) ئاسکه‌ماڵ ۲) ناوه‌ی ئۆزبان، حه‌زاڵ ۱) آهو ۲) نام زنانه

غه‌زاڵ: غه‌زاڵ نگا: غزال

غه‌زایی: هه‌زایی، عایله‌مه‌ن، عه‌یه‌مه‌ل سار مطیع خوار

غه‌زن: ۱) گه‌ماڵ، بی‌چه‌ڤاشتن ۲) ئۆزه‌یی ئۆزه ۱) اغتصاب ۲) خشم زیاد

غه‌زین: ۱) له جێ لابه‌که‌وتن، ماڵ گرتن، گه‌گرتن ۲) زۆر، ئۆزه‌وه‌ئۆز ۱) ۱) اغتصاب کردن ۲) خشمگین شدن

غه‌زیو: ۱) ماڵ گرتنی ۲) زۆر، ئۆزه، ئۆیاڵ بازاری غه‌زیوه ۱) ۱) قهر کرده، اغتصاب کرده ۲) خشمگین

غه‌زگاڵ: خۆزیا، بریا کاشکی

غه‌زگو: به‌ڕۆشی زڵی سی دیک بزرگ مسن

غه‌زته: ۱) غه‌زته، غه‌زیته‌ی ده‌راو ۲) سۆکه‌ناوی شاری غه‌زته‌ین ۳) چلکی ناو کوان ۱) ۱) گنجه ۲) مخفف غزتین ۳) چرک درون ئمل

غه‌زوبه‌ز: جه‌وری و بیو جربی و پیه

غه‌زه‌ب: ئۆزه‌یی، ڕکه‌هه‌ستان خشم

غه‌زه‌ته: ڕۆژنامه ڕۆژنامه

غەزەتەچی: ڕۆژنامەنوس [ف] ڕۆژنامەگەر.
غەزەل: ١) غەزەل ٢) شێعری عاشقانە [ف] ١) نگا: غەزەل، ٢) ئەنجار عاشقانە.
غەزەڵ: ١) غەزەل، گەڵای زەردی پاییز ٢) جۆرێ پارچەی ئاوریشمین [ف] ١) برگ خزان، ٢) نوعی پارچهٔ ابریشمی.
غەزەڵوەر: گەڵاڕێژان، دەمی گەڵاڕێژبوون لە پاییزدا [ف] موسم برگریزان.
غەزەو: غەزەب [ف] خشم.
غەزێو: غەزێب [ف] نگا: غەزەب.
غەزێنە: ١) غەزێنە، غەزێنەی دراو ٢) جێگای ئاوی گەرم لە گەرماودا [ف] ١) گنجینه، ٢) خزانهٔ گرمابه.
غەزێنە کردن: ڕاگرتنی بڕێ بۆ دواڕۆژ [ف] نگهداشتن مایهٔ زندگی برای آینده.
غەش: زەند، کەمایەسی [ف] زند، عیب.
غەشیم: ئەڵاڕەژان، غەشیم [ف] ناوا.
غەڵ: ١) غەڵ [ف] اغل.
غەڵب: دەنگی نیکەلاوی جەنجاڵ [ف] هیاهوی جمعیت.
غەڵبەغەڵب: غەڵبەی زۆر [ف] جنجال، هیاهو.
غەڵبیر: غەربیل، بێرنگ [ف] غربال.
غەڵتە: ١) غوڵە، ٢) غلتە [ف] نگا: ١) غوڵە، ٢) غلتە.
غەڵتەغەڵت: غوڵەغوڵ [ف] نگا: غوڵەغوڵ.
غەڵتەی: تۆڵەی ڕاو سەگی چکۆڵە بۆ جۆڕەکوردو هەڵفڕاندنی مەل. ئەڵەغەی [ف] سگ کوچك انداختن شکاری.
غەڵف: عەلف، ئاکی بەکساڵە [ف] جوانه، نهال.
غەڵفە: عەلفە [ف] نگا: عەلفە.
غەڵوین: غەربیل، غەڵبیر، بێرنگ [ف] غربال.
غەڵە: عەلە [ف] غلّه.
غەڵەبە: زاڵبوون [ف] جبرگی.
غەڵەت: ١) عەڵەت، سەهو، هەڵە، ٢) غەڵەتکار [ف] ١) غلط، سهو، ٢) اشتباه‌کار.
غەڵیز: لە ئاینەدا ئەو بێ جەفێن [ف] بسیار متعصب در دین.
غەڵێف: عەلێف، بۆرە [ف] کتوی زنبور.
غەڵێفە: عەلێفە [ف] خلیفه.
غەم: نەمەد، پەژارە [ف] غم.
غەمبار: خەمبار [ف] غمگین.
غەمخۆر: ١) دڵبەخەم، ٢) غەمخۆر، سەرپەرشت [ف] ١) غمگین، ٢) دلسوز، سرپرست.
غەمخۆرە: شاقە، عاقەتبین، شاوە، شاخۆ، غەمخۆرە [ف] پرستار.
غەمزە: ١) جادوگرتی چەنان، خەمزە، ٢) ناز [ف] ١) غمزه، ٢) ناز.
غەمگین: خەمبار [ف] غمگین.
غەمڵ: زەنبیل، خەمڵ [ف] زنبیل.
غەملاندن: ڕاژەنەوە [ف] آراستن.
غەملیو: ڕاژاو، خەملیو [ف] آراسته.
غەمناك: خەساك [ف] غمناك.
غەنازین: خەنازین [ف] غنازین.
غەنازیل: غەنازیر [ف] حنازیر.
غەنازیلە: غەنازیر [ف] حنازیر.
غەنە: کۆ کە مەیدان دەرکرێن [ف] گوی از میدان بیرون بردن، آوت.
غەنی: ١) بەناوات گەیشتوو، ٢) ناوە بۆ پیاوان [ف] ١) کامروا، ٢) نام مردانه.
غەنیم: ١) دوژمن، ٢) کێ بەرکێ کەر، هاوبەرد، ٣) حەریف، خەسیم [ف] ١) دشمن، ٢) هم‌چشم، ٣) حریف.
غەنیو: غەنیم [ف] نگا: غەنیم.
غەواڕە: بێگانە، غەریبە [ف] بیگانه، ناشناس.
غەوز: ١) ڵێ، ناسساف، ٢) زەنگی عەشاڵە کە سەر ئاوێنە، ٣) فرپاوی زەوی، ٤) زۆحی باو کوان، ٥) جەفسە ئاو ڕەنگاو، ٦) مزەتەم [ف] ١) گند، ٢) زنگار خفیف بر آینه، ٣) فرورفتگی زمین، ٤) جرك درون زخم و دمل، ٥) فرورفتن در منجلاب، ٦) مه.
غەوزبوون: ١) فڕوبانی زەوی، ٢) زۆچوون بە زەویدا [ف] ١) فرورفتن زمین، ٢) در زمین فرورفتن.
غەوس: ١) فریادرەس، ٢) ناوی هەندێ پیر لەریزەکەت [ف] ١) فریادرس، ٢) لقب بعضی از مشایخ.
غەوغە: زەند، عەیب، زەغەڵی، دەڵێی زێڕی بێ قەوغە، غەوغە [ف] عیب، زند، عیب.
غەوغەوە: بۆکە لەغەی، سەرغەوە [ف] پیکی، خواب کوتاه.
غەیان: غایر [ف] خائن.
غەیانەت: غەیانەت [ف] خیانت.
غەیب: نادیار، غەیب [ف] غیب.
غەیبەت: قسەی پاش ماڵە بە خراپی [ف] غیبت.
غەید: ئۆزەبی، خەید [ف] خشم.
غەیدین: ئۆزەبۆن، خەیدین [ف] خشمگین شدن.
غەیر: جگە، بێجگە، جەیر، خەین [ف] غیر، جز.
غەیرە: ئەمری بێگانە بە ئاینەکە [ف] ناموس، بیگانه از قوم.
غەیز: ڕک، ئۆزەبی [ف] خشم.
غەین: ١) جگە، بێ، خەین، ٢) ناوی پیتێکی ئەلفوبێکە [ف] ١) جز، غیر، ٢) غین، نام حرفی در الفباء.
غەیو: نادیار، بیوار [ف] غیب.
غیدان: گوشتێکی کوردستانە بەشێکی کاوڵی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط پهلیان ویران شد.
غیرەت: ١) ئازایی، ٢) پیاوەتی، ٣) ناموس، خیرەت [ف] ١) شجاعت، ٢) مردانگی، ٣) شرف، تعصب ناموسی.
غیژ: ئۆر، بەهێم، غەڵەبەو، بەرەوخوار بوونەوە، (هەڵۆ غیژی جوجکان بۆ) [ف] شیرجهٔ مرغ شکاری به طرف شکار.
غیژکردن: ئۆرهاتنەخوار [ف] شیرجه‌رفتن.
غیژۆك: هەرچی ئۆرەبێتەوە، (ئەف بالاقرە غیژۆکە) [ف] هرچیز که در هوا

ف

فا: فرماشیکی تاوریشمینه ▣ پارچه‌ی ابریشمی.

فابریقه: کارخانه ▣ کارخانه.

فات: ۱) سوکناوی فاتمه، ناوی ژنانه؛ ۲) ره‌نگی تاجوخ، ره‌نگی کال ▣ ۱) مخفف فاطمه، نام زنانه؛ ۲) رنگ روشن.

فاتاوه: گوندیکه له کوردستان به‌هۆی وێرانی کرد ▣ از روستاهای ویران شده‌ی کردستان توسط بعثیان.

فاتفاتك: ۱) پاکه‌ریم، گوتره‌باریکه، قومری؛ ۲) خه‌مه‌گرۆ ▣ ۱) قمری؛ ۲) برنجه.

فاتك: پاکه‌ریم، قومری ▣ قمری، پرنده‌ای است.

فاتم: فات ▣ فاطمه.

فاتموك: پاکه‌ریم، فاتك، قمری ▣ قمری.

فاتموکی: فات ▣ فاطمه.

فاتمی: فات ▣ فاطمه.

فاتمیکی: فات ▣ فاطمه.

فاتنك: فاتك ▣ قمری.

فاته: فات ▣ فاطمه.

فاته‌بۆر: جۆرێ گشتۆره‌ی شینی دۆزۆکه ▣ نوعی خربزه.

فاته‌بۆره: فاته‌بۆر ▣ نگا: فاته‌بۆر.

فاته‌خیر: برێکی له بێ ئاودێری دانامات ▣ کنایه از احمق زه‌رنج.

فاته‌ره‌شك: سیل ▣ طحال.

فاتی: فات ▣ فاطمه.

فاتیمه: فاتمی جکۆلەی ره‌ژاشیرین ▣ فاطمهٔ نازنین.

فاتیمی: فاتیمه ▣ فاطمهٔ نازنین.

فاچمل فیج: فیته‌وفاچ ▣ اریب.

فاڕای: گۆڕان، گۆڕیان ▣ تغییر.

فاڕۆك: جلیس، ڕۆژخۆر ▣ تنگدست، برخور.

فارس: ۱) که‌سێ که زمانی فارسی ده‌زانێ؛ ۲) ناوه بۆ پیاوان ▣ ۱) فارس، فارسی زبان؛ ۲) نام مردانه.

فارسی: زمانی فارسی ▣ زبان فارسی.

فارش: بلاوبۆته‌وه‌ی نهێنی ▣ فاش شدن.

فارش کرن: بلاوکرده‌وه‌ی نهێنی ▣ فاش کردن.

فارش کری: بلاو کراوه‌وه‌ی نهێنی ▣ فاش شده.

فارن: خواردن، خواردن ▣ خوردن.

فاروگۆڕ: ئاڵوگۆڕ، ئاڵووێر ▣ داد و ستد.

فاروڤی: ناوی پیاوانه ▣ فاروق، نام مردانه.

فاست: هه‌ڵه، سه‌هو، خه‌ڵەت ▣ اشتباه، غلط.

فاسق: دامێن‌ته‌ر ▣ بدکار.

فاسولیا: ماته‌سێی که ئێستا به‌چه‌شنه‌ره‌نگ هه‌یه ▣ لوبیا.

فاسۆن: پارچه‌ی ته‌سۆری که‌واو پانتۆڵ ▣ فاستونی.

فاسونیا: فاسۆن ▣ فاستونی.

فاش: ۱) جوێن؛ ۲) ئاشکرا بۆگ ▣ ۱) فحش، دشنام؛ ۲) فاش.

فاشافاش: بێ ره‌وره‌ه، به‌ئاشکرا ▣ آشکارا، بی پرده.

فاشه: جنده ▣ فاحشه.

فاشه‌خۆنه: جنده‌خانه ▣ محلهٔ بدنام، فاحشه‌خانه.

فاعله: جه‌مبه‌له ▣ کارگر.

فافۆن: کانزایه‌که ده‌ڕاو چه‌چه‌ره‌و ئامرازی لێ چێده‌کرێ ▣ آلومینیوم.

فاق: ۱) جۆرێ داوی پاڵدار گرتن؛ ۲) لکه‌دار؛ ۳) حاجه؛ ۴) فه‌ڵش؛ ۵) جۆرێ پارچه‌ی ڕه‌ش بۆ چارشێوی ژنان؛ ۶) پێی تیری کمان؛ ۷) چه‌مان، ۱) سۆفی له ده‌ڤه‌ر و خاڵه‌ی بۆکو ئاته‌ فاقی دا ئه‌ڕێسی داو داوه‌ڕێشی دوفاقی فاق) دانی ▣ ۱) نوعی دام شکار پرنده؛ ۲) شاخهٔ برخت؛ ۳) شاخهٔ دوشاخه؛ ۴) شکاف؛ ۵) نوعی پارچهٔ چادر زنانه؛ ۶) سوفاپیر؛ ۷) خمیدگی.

فاق‌دان: ۱) چه‌مانه‌وه؛ ۲) برێکی له لاوازبۆن ▣ ۱) خمیدن؛ ۲) کنایه از لاغرشدن زیاد.

فاقه: جۆرێ داوی سه‌ل گرتن، فاق ▣ نوعی دام شکار پرنده.

فاك: سه‌له گری ▣ لرنگ

فالتوفیك: (۱) حیلهو حهواله؛ (۲) حهبالاتی بهتال (که حوت بروات هدیه بهم فالتوفیکه/ چهنایت بوّچ بهتیا وا خهریکه) بهمهنای بهلاّ ▣ (۱) نیرنگ؛ (۲) خیال واهی.

فال: (۱) فولاتیهواوی ماسی گرتن؛ (۲) بهخت خویّنهوه ▣ (۱) فلاّب ماهیگیری؛ (۲) فال.

فالّ: (۱) بار، تارهوزوی گان لای میوینهی بهکسیر (ماسکهر بهفال)؛ (۲) حیره، بهخت خویّنهوه ▣ (۱) هوش جفتگیری سوّر ماده؛ (۲) فال.

فالا: بهتال، خالی ▣ تهی.

فالان: فلان، فلانی ▣ فلان، بازو.

فالاوین: کهسی بهخت بهخویّنهوه ▣ فالگر.

فالبین: فالاوین بهخت بهخویّن ▣ فالگر.

فالبین: فالبز ▣ فالگر.

فال قهکرن: حیره گرتنهوه لهلای فالچی ▣ فال گرتن.

فالچی: فالاوین ▣ فالگر.

فالگر: فالاوین ▣ فالگر.

فال گرتن: کیشانی سوینهی بهکسیر له ههمل ▣ گشن گیری.

فال گرتنهوه: (۱) ههوّنه لای فالاوین؛ (۲) کاری فالاوین ▣ (۱) رهتن پیش رمّال؛ (۲) کار رمّال.

فالگرهوه: فالاوین ▣ رمّال، فالبین.

فالگهر: فالاوین ▣ فالگر، فالبین.

فالنج: بهخوّش نههیله، نهفهجی ▣ فلج اندام.

فال هاتن: بهکسی مینجهکه که تارهوزوی گان پیدا دهبیّ ▣ ترخواهی سوّر ماده.

فالّه: پالّه، کارکهری دهوست ▣ کارگر، کشاورزی، بروگر.

فام: تاوین، تیگهیشتن ▣ فهم، درک.

فاما: زیرهکی، تیگهیشتن، بهتاوین ▣ فهمیده.

فامی: بهتاوین، تیگهیشتی، فاما ▣ فهمیده.

فامیده: فاما، تیگهیشتو ▣ فهمیده.

فامیه: فاما، بهتاوین ▣ فهمیده.

فامین: تیگهیشتن ▣ فهمیدن.

فالوّز: جرانهسی، لهنهری، ههمر ▣ فانوس.

فالوّس: فالوّز ▣ فانوس.

فانی: (۱) لهو رهنگی لهمین جوّنهدا (دنیای فانی)؛ (۲) نازناوی شاعیریکی کوردی کهشاوی ماههاد بوو ▣ (۱) فانی؛ (۲) تخلّص یکی از شعرای کرد زبان.

فانیله: زیرکراس، زیرههوی ▣ زیر پیراهن.

فاویه: گوندیکی کوردستانه بهههمی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فایتوّن: عهرهبانهی سواری کهولاغ دهیکیشیّ ▣ درشکه.

فایده: (۱) بههره؛ (۲) فازاجی سهوا ▣ (۱) بهره؛ (۲) سود معامله.

فایز: سوّنی دراو سوی پوّل ▣ دارنده بهره.

فایزون: ولاّتیّ که بانوان لیّکدهدا ▣ حیوانی که در راه رفتن پاها را به هم میزند.

فایل: سهرکهوتوّ، بهناوات گهیشتوّ، لهکاره ▣ سر برنده.

فایتهجه: گوندیکی کوردستانه بهههمی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فایه: فایده ▣ بهره، فایده.

فت: (۱) له رِیّی بازی دهرکراو؛ (۲) سوّتوفریّدانی سهیله به قوّ؛ (۳) له دهر دهرایهتن؛ (۴) تهماشا؛ (۵) دهرایهتن له کرّدراو؛ (۶) رِوّن زیاد؛ (۷) گوندان؛ (۸) وهخی گالّهیی کردن؛ (۹) بهههس له سهیلهو جگهره ▣ (۱) از بازی رانده؛ (۲) فوت کردن چیق؛ (۳) از دهان بیرون انداختن؛ (۴) نگاه؛ (۵) افت معامله؛ (۶) بسیار؛ (۷) گشاد؛ (۸) کلمهٔ تمسخر؛ (۹) پک به چیق و سیگار.

فتبوّن: دهرچوّن له رِیّی بازی ▣ از بازی بیرون شدن.

فتخوّش: سهیلهی بههس خوّش که به هاسانی بههسی لیّ بهرز ▣ چیقی که پاک رویش آسان است.

فتدان: (۱) بریّن له جیّ بههس؛ (۲) پف کردنی سهیله ▣ (۱) کنایه از رهها؛ (۲) عمل فوت کردن در چیق.

فتراق: (۱) خوّمات کردن له دست؛ (۲) (راو) کیسهی زوّرداو ▣ (۱) مترصد؛ (۲) کیسهٔ صفرا، زهره.

فتران: روانین، تهماشاکردن ▣ نگاه کردن.

فتراندن: فتران ▣ نگاه کردن.

فترك: کارگه، کوّرگه، فارچ ▣ فارچ.

فتروّنه: خوّیی بهوهند له دارا ▣ جای پیوند زدن درخت.

فتره: رهه جوار مست له دهمل ▣ مقدار چهار مشت از غلّه.

فت کردن: (۱) دهرکردن له رِیّ؛ (۲) سهیله به قو بهتال کردن؛ (۳) له دوم دهرایهتن؛ (۴) خوّیی له مالّی کریاو دهرکردن ▣ (۱) از صف راندن؛ (۲) چیق را با پف خالی کردن؛ (۳) از دهان بیرون انداختن؛ (۴) افت از کالای خریداری شده.

فتکردن: (۱) تهماشاکردن؛ (۲) سهیله به پف بهتال کردن ▣ (۱) نگاه کردن؛ (۲) چیق را با پف خالی کردن.

فتلاندن: پیچاندن ▣ پیچ دادن.

فتلی: (۱) پیچی خوار؛ (۲) تاوّی داو ▣ (۱) پیچ خورده؛ (۲) برگشت.

فتلین: (۱) پیچ دران؛ (۲) تاوّدانهوه ▣ (۱) پیچ خوردن؛ (۲) برگشتن.

فته: (۱) تاوّاو؛ (۲) تاوّاوه چی ▣ (۱) فته؛ (۲) فتنه انگیز.

فتوا: بهرهوازانین ▣ فتوا.

فت وفراوان: (۱) رِوّر و زهبهند؛ (۲) گوندان و ههمر ▣ (۱) زیاد؛ (۲) گشاد.

فت وفروان: فت وفراوان ▣ (۱) زیاد؛ (۲) گشاد.

فته: (۱) جیم، سرته؛ (۲) دهنگی بهتال کردنی سهیله به پف ▣ (۱) پچ پچ، درگوشی؛ (۲) صدای خالی کردن چیق با پف.

فتهفت: (۱) ههسهههس؛ (۲) بههیّی گوّی جرا؛ (۳) بوّن بههمر (دهوکردنی سهگ ▣ (۱) پچ پچ؛ (۲) لرزش شعلهٔ چراغ؛ (۳) برگشتن سگ روی زمین.

فتیله: (۱) پلته؛ (۲) فرهیلهی جرا ▣ (۱) فتیله؛ (۲) چراغ موشی.

فتیله: فتیله. نگا: فتیله.
فجوز: رویشتی بی کەڵەمو، تەوەڵ یکدار، رەقن بی بڕگشت.
فجوز: دەنگی فڕینی سوسکەو کەوڵ، صدای پریدن تیهو و کبک.
فجوڵ: باڵندەی ئامادەی فڕین. پرصدا آمادهٔ پرواز.
فج: وشەی تیزی کردن وانا: لەت کرد، بایدەم، فت. کلمهٔ تسخر.
فجلد: ۱) جینجکە، کوت؛ ۲) دەنگی مەرگای جولا لە کارکردندا. ۱) کلەزین در هنگام جماع؛ ۲) صدای دستگاه بافندگی هنگام کار.
فجلدفجلد: فجکی بە شوێن یەکدا. دفجلد: پیاپی.
فجکە: تەرسەقول، قەرسەقول، سەرکل. مدفوع الاغ.
فجوز: ۱) فجوز، تەرە؛ ۲) دەنگی کەو لە دیشی مارو ڕیوی، سرزه، جیرهٔ. ۱) نگا: فجوز؛ ۲) صدای کبک از ترس.
فجوزاد: ڕیشی لە زی بی تەزمی سەلیمە. کنایه از زن سلیطه.
فجوڵی: فجڕی. نگا: فجوڵی.
فجه: جیه، جیه، سرته. پچ پچ.
فجەفج: ۱) پچەپچ؛ ۲) فجلدفجلد. ۱) پچ پچ؛ ۲) نگا: فجلدفجلد.
فحیل: باکانە، بی ئاوان. بی آب.
فدا: گۆری، قوربان، خۆ دەیشاو. ناو. فدا.
فدایی: پیشمرگە. فدائی.
فر: ۱) باڵ. لیکدان و پشدیوی مەل؛ ۲) بوخاندن و ڕوز؛ ۳) پەیوەندی، عیلاقە؛ ۴) قوم لەسر ڕاوان؛ ۵) هەڵقورتاندن؛ ۶) جوێنی بەشیعر؛ ۷) ئاشاو و تەڵاق. ۱) پر زدن پرندگان؛ ۲) دروغ؛ ۳) ارتباط؛ ۴) جرعه؛ ۵) سرکشیدن مایع؛ ۶) هجو شعری؛ ۷) تارک.
فرا: ۱) ڕەیەدرا؛ ۲) تیرباڵ، زۆر لە فڕین خۆرا؛ ۳) باڵ گرەوە. ۱) ربوده شده؛ ۲) تیر پرواز؛ ۳) پرنده، بالدار.
فراخ: ۱) دەفر و ئامانی ماڵ؛ ۲) قابی چێشت تێدا خواردن. ۱) ظروف خانه به طور عام؛ ۲) ظرف گود غذاخوری.
فراز: ڕاکردن لەترسان. دمرجوڵ. فرار.
فراز: ۱) گوشاد؛ ۲) بلند. دەگەڵ سەر دەگونجێ: (سەرفراز). ۱) گشاد؛ ۲) بلند.
فرازە: بەرزی، جیگەی دەعلی مردو کراگ. جای غلهٔ درو شده.
فرازی: ۱) هەڵدانی بی گەیشتوی بەهۆداهاتی؛ ۲) بۆزانەوە، لە سیسی و گرمەو سازبۆن. ۱) رسای شکوفا؛ ۲) سرحال آمدن بعد از زمونی.
فراغ: ۱) سەمەنی بان خواردن؛ ۲) ئامان، قاپو قاچاغی ماڵ بەگشتی. ۱) ظرف گود غذاخوری؛ ۲) ظروف خانه به طور عام.
فراقین: ئاتی سەمەرە. ناهار.
فراق: قاپ و قاچاغ، دەفر بەگشتی. ظرف عموماً.
فراکە: جوجکەمەلی کە تازە فڕە فڕین دەبێ. جوجهٔ نوپرواز.
فران: کاوڕا، تەوکە، مەی، باوی ئامیار. فلان.
فران: ۱) باڵ گرتەوە؛ ۲) ڕەقان. ۱) پر بدن؛ ۲) پریدن.
فراندن: ۱) باڵ پی گرتەوە؛ ۲) ڕەقاندن. ۱) پرواز دادن؛ ۲) ربودن.
فرانفران: ڕەقاندنی هەرکەسە بۆ خۆی. مسابقه در پریدن.
فرانکەس: فران. فلان.
فرانین: فراندن. نگا: فراندن.
فرانوقیستان: تەپۆکەوی ئادەمی. فلان بستان.
فرانەکەس: فران. فلان.
فرانی: فران. فلانی.
فرانی: ڕەقاندن. ربوده.
فراو: ۱) وەهەواکەوتۆ بە باڵان؛ ۲) ڕەقیراو. ۱) پرواز کرده؛ ۲) ربوده شده.
فراوان: ۱) گوشاد؛ ۲) زۆر. ۱) گشاد؛ ۲) زیاد.
فراوانی: ۱) هەمەڕاوی، گوشادی؛ ۲) هەمەڕانی ڕسق و بۆزی. ۱) گشادی؛ ۲) وفور مایحتاج.
فراوین: کەسێ کە بە شعر جوێن بە خەڵک دەدا. هجاء، هجوکننده به شعر.
فراوین: فراوین، جەمی تەرەزۆ. نهار.
فرباز: فراوین. هجوکننده به شعر.
فرت: ۱) دەرپەڕین و هاتنی بە پەلە. (لەم جرت و فرتەت لە چیە)؛ ۲) گوشاد. (کراسیکی فرت و فراوانی دەبەرا)؛ ۳) وشەی تیزی کردن. فت؛ ۴) گزی و حیلە. (فرت و فێڵان دەکا)؛ ۵) لەدانی ڕوگە بت. ۱) آمد و شد پاشتاب؛ ۲) گشاد؛ ۳) کلمهٔ تمسخر و استهزاء؛ ۴) حیله؛ ۵) نیش.
فرتاندن: دەرپەڕکەن. (ئا ئیستا جوان مناڵی دەرفرتاندوە). بیرون دادن.
فرتانین: دەرفرتاندن، دەرپەڕاندن. بیرون دادن.
فرتک: ۱) کتوپڕ کەپی، قولی بکل. کوپەنقلت؛ ۲) باڵ پەیدا کاهان. ۱) سوراخ بینی؛ ۲) نهوع.
فرتوڵ: جوێنی زنانە. وانا: گوشاد. دشنام زنانه.
فرتوونە: دەرپەڕین. شیوان و تیکەوەهاتنی دەریا. طوفان دریایی.
فرتوونک: شیوان و تیکەوەهاتنی دەریا. طوفان در دریا.
فرتوهوڕ: بزوتنەوەو جوڵەو هاتنی بی ئوگرە. جنبش بدون آرامش.
فرتە: ۱) قسەی بی لێو، پرتە؛ ۲) دەرپەڕین، شتی بەتوندی (مشک فرتەی کرد و دەرچو)؛ ۳) بزوتنەوە. (هەر فرتە یکی خوا خاوار)؛ ۴) ڕاتلەکانی ترت. (لیکەفرتە دەکا). ۱) الدیدن؛ ۲) دررفتن به سرعت؛ ۳) جنبش؛ ۴) به حرکت درآوردن شدید.
فرتەفرت: جوڵەو هاتنی بەپەلە. جنبش بدون وقفه.
فرتە کردن: دەرپەڕین بە توندیو بەپەلە. یکهو در رفتن.
فرتەنە: فرتوونک. طوفان دریا.
فرتی: ۱) ورکانی شیر، هەڵگەڕانی شیر؛ ۲) ورتکەنانی تی کوتین. ۱) فاسد شدن شیر؛ ۲) ریزه نان ترید.
فرتێ: فرتوڵ. نگا: فرتوڵ.
فرتیک: ورتکەنانی تیکوتین. ریزه نان ترید.
فرتینە: فرتوونک. طوفان دریا.
فرج: پاشەوبۆ لە بن پێدا. له شده زیر پا.

فرچاك: ١) زەك؛ ٢) حیجکە؛ ٣) ئەو هەڵکەوتەی پێچۆڵە گوایە دایکە بۆ مرۆڤ ١) آغوز؛ ٢) کاهرس؛ ٣) ملاریە یا شەقاب لە پستان.

فرچەم: ١) ئەوە بەمەوێ بەدارەکەوە بۆ زەنگ کردنی شتو خاوێن کردنەوەی حلک؛ ٢) سواکی مۆسن ١) ئۆرس؛ ٢) مسواك موسن.

فرچیل: دانەویلەی تۆو، کولاو ١) دانە تیریخە.

فردانەن: لەناو دەست دا وردکردن ١) با دست خرد کردن.

فردقی: فەرحانی، خۆشی یانی بەنگانە. (یانی بەنگی بن فردقی بە) ومەسەلە ١) گشایش پس از سختی.

فردك: نان بۆ نی وڵین ورد کردن ١) ریزە کردن نان برای ترید.

فرز: ١) زرنگ؛ ٢) خێرا، لە زێ رۆیشتن؛ ٣) زۆر باڵا؛ ٤) زیاك و بیاك و بەهرجاو ١) زرنگ؛ ٢) آدم چالاك و خوش رو؛ ٣) زود، عجلە؛ ٤) سیاك.

فرزەند: روانە، مەولات بیچوی بنیادەم ١) فرزند.

فرژ: برمە، دەنگی بیغلی بەکسم ١) صدای بینی سنور.

فرژین: برمین، برمە کردن ١) برمەکردن ١) برمەکردن.

فرس: گیای جیمەن کە برانکی زۆر دەزوارە ١) فرس.

فرساوە: رەوانە کراو ١) فرستادە.

فرستاوە: فرساوە ١) فرستادە.

فرشك: فرچاك، زەك ١) آغوز.

فرسواربۆن: لەخۆبایی بۆن ١) مغرور بودن.

فرسەت: هەل، دەرفەت ١) فرصت.

فرسەخ: مەوداییەکی ڕێگایە بەرانبەر بە شەش هەزار میتر ١) فرسخ.

فرسەق: فرسەخ ١) فرسخ.

فرسەنف: ١) ئینساف، عەدالەت، بەرەبی؛ ٢) دەرفەت، کیس، هەل. فرسەت ١) ١) عدل، انصاف؛ ٢) فرصت.

فرشتە: ١) بەندەی خوا کە لە ئاسمانن؛ ٢) ئەوەی لە زۆر خۆشیدا؛ ٣) ناوی ژنانە ١) ملائکه، فرشته؛ ٢) کتابه از بسیار زیبا؛ ٣) نام زنانه.

فرش لەنگ: کەمبەگلدانە، بن حەوبەلە، کەمبشۆ ١) کم ظرفیت، زودرنج.

فرشك: ١) فرچاك، زەك؛ ٢) شیلاوك ١) آغوز؛ ٢) پنیرمایه.

فرشە: فرچە ١) نگا: فرچه.

فرغە: زیك گۆیی، ئیرادگری، (فلانە کەس زۆر بە فرغە) ١) ایرادگیری، کایەزنی.

فرفسات: ١) زیرە؛ ٢) شیشەبۆنی کارگەر لە جەنگەی کارە ١) ١) پوسیده؛ ٢) رویوش کارگری.

فرفانە: کۆنانی زۆر نازك ١) پارچەی بسیار نازك، وال.

فرفۆك: ١) کاتانەی لە جەنگ لاوە دەنوشتینەوە و گوێی بۆ دەڵێنەوە بە داوکەیەکەوە دەکەن تا بە با بسوڕێتەوە؛ ٢) چیۆکە ١) ١) بادفر، فرفره؛ ٢) پروانه.

فرفۆکە: فرفۆك، ئەمیشکی لە قامك کە با دەیسوڕێنێ ١) فرفره.

فرفرە: فرفۆکە ١) فرفره.

فرفینگ: ئالاتەت، هەلاتەت، پەسو ١) زکام.

فرقات: کوڵی گریان کە لە قورگدا قەتیس ماوە ١) بغض، گلو از گریه.

فرك: ١) پێچوەیان، تایەی بۆ ماپی دەڵێن؛ ٢) زانی زان؛ ٣) بەخۆشیەکی سەگ؛ ٤) دەغلی تەلك؛ ٥) تەلك جاندی تۆو؛ ٦) مێچوکی لەش ١) ١) بچەلوردن ویژەی مەلیان؛ ٢) جره زایمان؛ ٣) نوعی سیب درو؛ ٤) کشتزار کم محصول؛ ٥) با فاصله کاشتن دانه؛ ٦) مورمور بدن.

فرك: ١) ئەسپا قوتی، ئەسپا فرز؛ ٢) ڕاوەشی زۆر بەپەلە ١) ١) باد جرعه؛ ٢) حرکت بسیار سریع.

فرکا: فرك، زۆر بەپەلە ١) دویدن هرچه سریعتر.

فرکافرکا: ١) بەپەلە ڕاکردنی بەکوەڵ؛ ٢) فراڕفراڕ ١) ١) دویدن گروهی باشتاب؛ ٢) مسابقهٔ دویدن.

فرکان: ١) فرك، فرکا؛ ٢) گڵۆقین ١) ١) نگا: فرکا؛ ٢) دردست فشردگی.

فرکاندن: گڵۆقین ١) مچاله کردن و فشردن.

فرکان فرکان: فرکافرکا ١) نگا: فرکافرکا.

فرکردن: هەڵقورتاندن، بەکیچی خواردنەوەی تراو ١) سرکشیدن، نوشیدن.

فرکرن: فرکردن ١) سرکشیدن، نوشیدن.

فرکوهۆز: ١) بەپەلە ڕاکردن؛ ٢) دەنگی بەرەو داری بەدەوام هاوژراو ١) ١) با شتاب دویدن؛ ٢) صدای سنگ و چوب پرتاب شده.

فرکە: ١) دەرپەڕین و ڕۆیشتنی توندەوە؛ ٢) بازدانی زۆر باڵا؛ ٣) سواب؛ ٤) فەرمانی خواردنەوە ١) ١) دررفتن با شتاب تمام؛ ٢) پرش بلند؛ ٣) نگا: سواب؛ ٤) فرمان نوشیدن، بنوش.

فرگە: ١) جیگەی باڵ گرتنەوەی مەل؛ ٢) تەیارەخانە ١) ١) پروازگاه، پرندگان؛ ٢) فرودگاه.

فرمان: ١) کار، شوڵ، شوغڵ، شوخڵ، تەرك؛ ٢) عەمر، تەمەن ١) ١) کار؛ ٢) فرمان.

فرمانبەر: ١) کارکەری دەسەڵاتدار، مۆچەخۆر؛ ٢) گوێڕایەڵ ١) ١) کارمند؛ ٢) فرمانبردار.

فرمانکەر: کارکەر ١) کارگر.

فرمانگوزار: کاربەك هێمری بەردەستی دەسەڵاتدار ١) کارگزار.

فرمانی: جلانو کەلەپەلی کاری ١) لباس کار.

فرمك: کوەنۆت، قولی بەغل، کوەنەتك ١) سوراخ بینی.

فرمیسك: تەسرین، تەشك، ڕۆمك، تەسر ١) اشك.

فرمیسك ڕژە: گریانی شادی ١) اشك شادی.

فرن: تەنوری بلند ١) تنور بزرگ.

فرنە: هەرچی باڵی هەبێ بە جەوانا دەچێ، باڵدار، مەل ١) پرنده.

فرنك: تەلك، بیگل، کەبۆ، کەب، لوت ١) بینی.

فرنە: فرنە ١) پرنده.

فرنەگولە: مەلێکی بچوکە لە جولەکە بچوکتر ١) پرندایست از گنجشك کوچکتر.

فرنی: خواردنی لە شیر و ئارد و برنج دەکرێ ١) فرنی.

فرۆ: فرشك، زەك ١) آغوز.

فروتن: رابرتوی دانی شتی به کسی که بهرابهر شتی‌دا (اغلب به تو)م
فروت: [ف] فروخت
فروتن: دان له داو ستدا [ف] فروختن.
فروتوخ: فروشهر [ف] فروشنده.
فروتهلی: شتی که بو فروتن ئامادهیه [ف] فروختنی.
فروتی: ۱) دریاگ له داو ستدا ۲) دای له داو ستدا [ف] ۱) فروخته ۲) فروخت.
فروج: جوجهلهی پشکی خرکه که بو خواردن لهشتی [ف] جوجهٔ مرغ.
فروحاو: شوربا و فروج [ف] سوپ جوجه.
فروخت: زهمن، زهواج [ف] رواج.
فروز: دهوری، جاری [ف] نوبت.
فروزو: فرس [ف] فریز.
فروزی: ۱) فرس ۲) روزی وهله ۳) پیروزی، لگ [ف] ۱) فریز ۲) بسیار ریز ۳) فیروزه‌رنگ.
فروش: ۱) زهمن، خروخت ۲) فروش [ف] ۱) رواج ۲) فروختن.
فروشتن: فروتن [ف] فروختن.
فروشراو: بریتی که داو ستدا [ف] فروخته‌شده.
فروشگه: مرخاره، دوکان [ف] مغازه، فروشگاه.
فروشیار: کهسی که شت دهفروشی [ف] فروشنده.
فروشیاگ: فروشراو [ف] فروخته شده.
فروشیاو: فروشراو [ف] فروخته شده.
فروک: نیزال، فرا [ف] نیزه.
فروکه: تهیاره، بالاخر [ف] هواپیما.
فروکهتاژی: جو کهسهی فروکه تهیاره ژیکا: خهلهبان [ف] خلبان.
فروکهخانه: ۱) فرکه ۲) لانهی فروکه [ف] ۱) فرودگاه ۲) پادگان هوایی.
فروکهوان: فروکهتاژی [ف] خلبان.
فروین: فرین [ف] تیر و ترهسته، فر.
فرونهك: پیری وهدوایهك، پاشهو [ف] پاشماندگی.
فره: زوری زانست له سهت گهلیك زیهك، پر [ف] بسیار.
فرو: ۱) دهنگی بالی مهل له بال گرتن‌دا ۲) پیتهای فرهدان، هاویشتن [ف] ۱) صدای بال در پرواز ۲) برت.
فرهبهش: دارایی و داهاتی که زور کهسی تیدا شهریك بن [ف] شرکت عمومی.
فرهپیر: زورلی، جهنهبان، جهفهسرو [ف] پرگو.
فرهخور: زورخور [ف] بسیارخوار، پرخور.
فرهدان: هاویشتن [ف] دورانداختن.
فرهرو: روسن، فرو [ف] بدچهره، منافق.
فرهز: پارچهیهکی جوانی توکه دهکریته پشتهکهوای زنان [ف] مخمل.
فرهزان: زورزان [ف] فرزانه.
فرهزانا: زورزانا، هوزان [ف] فرزانه، دانشمند.
فرهفر: ۱) دهنگی بالی‌ئهکهانی مهل ۲) بریتی له پهلهی زور ۱) به فرهفر بردی [ف] ۱) صدای پر پرزدن ۲) کنایه از شتاب.
فرهقین: ۱) لهنیو پهلهجوون، جرتین ۲) زلهکهسوور [ف] ۱) ارهم وارفتن، ترکیدن ۲) بسیار خشمالود.
فرهك: ۱) دهنگی بالی مهل که دی بلیری ۲) فرمیك [ف] ۱) صدای بال پرنده در اوان پرواز ۲) یك جرعه.
فرهکردن: زورکردنی شتو کار [ف] زیاد کردن.
فرهکردن: لهتهفهی بالدان [ف] پرواز کردن.
فرهگهز: کهسی کام له مالهٔ خوی‌ئهی [ف] کسی بسیار گردش کند.
فرهماگ: کون، دریه [ف] کهنه.
فرهوان: گوشاد [ف] گشاد.
فرهوانی: گوشادی، فرتی [ف] گشادی.
فرهوه: ۱) زورلی، جهنهبان ۲) سهگی که زور کهمهی [ف] ۱) پرگو ۲) سگی که بسیار دائم واق می‌کند.
فرهه: گوشاد [ف] گشاد.
فرهی: ۱) ئاسوودهیی ۲) هیرزانی ۳) خوش‌رابواردن [ف] ۱) آسایش ۲) ارزانی ۳) خوشگذرانی.
فرهیی: فراوانی [ف] فراوانی.
فری: ۱) زهوانه، ئوتی بو مه فری که ۲) زانه، جهسته ۳) فرمیك [ف] ۱) گسیل ۲) پرخور ۳) یك جرعه.
فریا: ۱) ئاریکاری، هانا ۲) هاوارو داد ۳) گهیشتن له کاتی خوی دا [ف] ۱) کمك ۲) داد و فریاد ۳) به موقع رسیدن.
فریاخستن: گهیاندن له کاتی پیویست دا [ف] رساندن در وقت مناسب.
فریارهس: بهدادگهیشتو [ف] فریادرس.
فریاکهوتن: ۱) دهماناهان ۲) دهکاتی پیویستدا گهیشتن [ف] ۱) به داد رسیدن ۲) در وقت مناسب رسیدن.
فریاگهیشتن: فریاکهوتن [ف] نگا: فریاکهوتن.
فریب: خهلهتان، خاپان [ف] فریب.
فریبخواردن: دهسخهرو بون [ف] فریب خوردن.
فریبخواردو: خهلهتاو، خاپاندی [ف] فریب خورده.
فریبدان: خاپاندن [ف] فریب دادن.
فریبدراو: فریبخواردو، خاپاندی [ف] فریب‌خورده.
فریبوك: خاپینوك [ف] فریبنده.
فریبیاگ: خاپاندی [ف] فریفته.
فریبیان: فریبخواردن، هەلخەلەتان [ف] فریب‌خوردن.
فریت: بن، تووهان [ف] پود.
فریز: ۱) فرس، فروزو، فروزی ۲) پهریز ۳) گولیکه له کوردستان بهعهسی وزانی کرد [ف] ۱) فریز ۲) جای مرتفع ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
فریزو: فرس [ف] فریز.
فریزو: فرس، فروزو، فروزی [ف] فریز.
فریز: پهریز [ف] جای مرتفع.
فریسك: گولیکه دهشتی له پهطاردا دهروی [ف] از گلهای صحرایی که در

بهار رویه.

قریش: (۱) خسرین، قریشاند، ریشاند؛ ۲) زه‌ك [ك] (۱) اشاد؛ ۲) آغوز

قریشاند: شیلاوك لامبانی به‌ئیز [ك] پیرمایه.

قریشاند: (۱) اهسرین، قریش؛ ۲) قری، قریشاند، زه‌ك؛ ۳) شیلاوك [ك] (۱) اشاد؛ ۲) آغوز؛ ۳) پیرمایه.

قری‌قری: بازیه‌که بۆ منالان [ك] نوعی بازی کوه‌کاند.

قریقمت: خاتر جمع [ك] مطمئن.

قریك: نیوه‌گیشتو، قه‌ریك [ك] تمومی.

قزین: (۱) قزان؛ ۲) پشه‌ئاسی زه‌ك؛ ۳) پیسزینی به‌لکی جاوا؛ ۴) پرمیسر لوشه‌ی به‌کسم له برسان و له ترسان [ك] (۱) نگا: قزان؛ ۲) زین نیش؛ ۳) جهش بلك جنیز؛ ۴) صدای بینی ستور از ترس یا گرسنگی.

قزین: (۱) هه‌رچی بالدار بوهموا ده‌خا؛ ۲) زقین؛ ۳) خواردنه‌وه [ك] (۱) پرواز دهنده؛ ۲) بسرعت برنده؛ ۳) نوشیدن.

قریو: قریب [ك] قریب.

قریو: بالداری به‌هوادا چو [ك] پرواز کرده، پریده.

قریوباز: خاپیوك [ك] مقمار.

قریوخواردن: قریب‌خواردن [ك] قریب خوردن.

قریوخواردو: قریب دراو [ك] قریب خورده.

قریوخۆن: قریب دراو [ك] قریب خورده.

قریودان: قریب‌دان، خاپاندن [ك] فریفتن.

قریویان: قریبان [ك] قریب‌خوردن.

قریه: زه‌حفه، زاف، زۆر [ك] بسیار.

قز: (۱) جوانه‌ی زاوا؛ ۲) هه‌ناسه [ك] (۱) حرکت؛ ۲) نفس.

قزدوك: ئاره‌یی [ك] جوش صورت جوانان.

قزه‌له: قزیاك [ك] نگا: قزیاك.

قزی: بالداریکی بچکۆله‌یه [ك] پرنده‌ایست.

قزۆ: (۱) قز؛ ۲) جوری نه‌خۆشی پیز؛ ۳) ده‌نگی پیلی گرتی [ك] (۱) نگا: قز؛ ۲) نوعی بیماری گوسفند؛ ۳) صدای بینی گرفته.

قزۆل: خۆتهه‌لقوتین، لاپره‌سه‌ن [ك] فضول.

قزۆلی: خۆتهه‌لقوتاندن، کاری قزۆل [ك] فضولی.

قژ: (۱) قزه؛ ۲) نکه، ده‌نگی به‌حال، سرته‌ی کم [ك] (۱) نگا: قز؛ ۲) کمترین حرکت یا صدا.

قژه‌لی‌برین: له‌جوله‌هستن [ك] از حرکت انداختن.

قژی: (۱) پیساییی خیلاوه؛ ۲) ئۆریس و پۆخل [ك] (۱) مدفوع انسان؛ ۲) بسیار کثیف و شلخته.

قس: (۱) وشه‌ی پشیله‌ده‌کردن؛ ۲) تس؛ ۳) خه‌ونی مریشك له بن دیکل؛ ۴) وشه‌ی گاله‌ئی کردن [ك] (۱) حرف زدن گربه؛ ۲) چس؛ ۳) خوابیدن مرغ زیر خروس؛ ۴) کلمهٔ استهزاء.

قسار: ده‌سکه‌وشمه، به‌تی که ده‌ملی حیوان ده‌خری و پی راده‌کیشری [ك] افسار، مهار.

قس‌به‌رداو: تس‌که‌تن [ك] چس‌دادن.

قستاق: هه‌نگۆری که به داره‌وه وشك ده‌بی [ك] انگوری که بر تاك پخشك.

قستان: گرانی بۆ ئاهی ژان [ك] پیراهن زنانه.

قستفان: له‌بهر ئۆسی له‌ده‌ست خۆین، خۆیکی وه‌ك ماسی [ك] لیزخوردن دست.

قستك: خلیسکان و که‌وتن به سه‌ر سه‌ردا [ك] لیزخوردن و بر سر افتادن.

قستۆقی: (۱) چه‌وره، خوریّی و بیکاره؛ ۲) ماڵانگۆڕی که له‌ئه‌ت ناچیته‌وه ماڵ خۆی [ك] (۱) ولگرد؛ ۲) ولگردی که هرگز به خانه‌اش برنمی‌گردد.

قسته‌ك: زه‌ت‌بوون و که‌فتن به‌سه‌ر سه‌ردا [ك] سکندری خوردن و با سر به زمین افتادن.

قس‌خواردن: (۱) داتیه‌وینی مریشك بۆ که‌له‌شیر؛ ۲) مریشی له دیست‌به‌کردنه‌وه له به‌رابه‌ر که‌سیدا؛ ۳) زیر که‌وتن له زۆرانی‌دا [ك] (۱) خوابیدن مرغ زیر خروس؛ ۲) کنایه از مقاومت نکردن؛ ۳) زمین خوردن در کشتی.

قس‌دادان: قس‌خواردن [ك] نگا: قس‌خواردن.

قسدان: (۱) تسین، تس که‌تن؛ ۲) زۆرخستن له زۆرانی‌دا؛ ۳) لی‌ردانی له قوماردا؛ ۴) داتیه‌وینی مریشك بۆ که‌له‌شیر [ك] (۱) چس‌دادن؛ ۲) بر زمین زدن حریف در کشتی؛ ۳) بردن در قمار از کسی؛ ۴) خوابیدن مرغ زیر خروس.

قسداتموه: ئاجار به‌پشیمان کردنه‌وه [ك] مجبوراً از کاری بازداشتن.

قسه: وشه‌ی ده‌رکردنی پشیله [ك] کلمهٔ راندن گربه.

قسقس‌بالقوان: خۆمه‌ئاکیشی هیچ له‌ده‌ست نه‌هاتگ [ك] پهلوان پنبه.

قسقل: گرگل، به‌رکی داماۆ [ك] یکی از نمرهای مازوج.

قسقه: خسکه، خلیسکه [ك] بازار ریز کاشتی.

قسك: خلیسك، شه‌ست [ك] لغزش.

قسکاگوریّ: کنایه‌که‌بۆ‌کی ناخۆشی لی‌دی [ك] کنایه‌ای است بدو.

قسکاندن: سواربوونی مه‌لی نیر له مێچکه، پیداقسین [ك] سوار شدن پرندهٔ نر بر ماده.

قس‌کردن: تس‌به‌ردان [ك] چس‌دادن.

قسکول: (۱) پرزه‌ی وردی سه‌ر که‌نه‌شمی؛ ۲) گوڵیکی بچووکی کلاو [ك] (۱) پرز سر بلال؛ ۲) منگولهٔ سرکلاه.

قسکه: خسکه، خلیسکه، قسقه [ك] بازار ریز کاشتی.

قسکین: (۱) تسکین، که‌سی زۆر تس ده‌دا؛ ۲) بریّی له خوریّی و ترسه‌نۆك [ك] (۱) چس‌ده؛ ۲) کنایه از بیکاره و ترسو.

قس که‌تن: تس که‌تن [ك] چس‌دادن.

قسکین: خلیسکان [ك] لیز خوردن.

قسن: تسکین، تسین [ك] نگا: قسکین.

قسنان: بریّی له چه‌وه‌ران به سۆکایه‌تی [ك] کنایه از راندن توهین‌آمیز.

قسنۆك: زۆرتسکین، بریّی له‌زۆر ترسه‌نۆك [ك] کنایه از بسیار ترسو.

قسوّس: (۱) جانه‌وه‌ریکی به‌ئاگه له تیری سیجاو بۆگه‌نی پیسی لی دیت؛ ۲) بریّی له مرۆی خوریّی و بیکاره [ك] (۱) حیوانی دورنگ از تیرهٔ سیجاب بسیار بدبو؛ ۲) کنایه از آدم بیکاره.

قسه: (۱) چیه، بچه؛ ۲) نوی لاڵه‌یه‌ك پیشه [ك] (۱) در گوشی؛ ۲) الکن.

قسەزمان: زمان بەستە، تۆر [ئا] الکن.
قسەقس: ١) دەنگی باڵی مەریشکی بەدەرا ٢) بچەبچ، جەجەجە [ئا] ١) صدای خالی شدن باد ٢) بچ بچ.
قسەڵ: بڕێکی کە بێ غیرەت و خۆر [ئا] کنایه از ترسو و بی غیرت.
قسەکردن: سرنه کردن [ئا] بچ بچ کردن.
قسەی قسە: مۆرۆی شەلاق [ئا] مهرهٔ قرمز زنی.
قسین: لسین، قس کەدن [ئا] چس دادن.
قش: ١) گوشاد، هەراو، قرت، قرەوان ٢) بستو تەرم و لابەند ٣) چڵم، ٤) دەرهێنی بڕی ئاو دەقری بانکراو [ئا] ١) گشاد ٢) ترم و سست و متخلخل ٣) آب سبی ٤) خالی کردن باد از مشک باد شده.
قشاق: قەسەی بێ جێ کردن [ئا] حاشا گفتن.
قشاقش: هەناسەدانی بەپەلو لەسەریەک [ئا] هن هن کردن.
قشبۆن: ١) قرت بۆن ٢) شل و سست بۆن ٣) باندر چۆنی بەد کراو ٤) تسلیم بۆن [ئا] ١) گشادشدن ٢) سست و متخلخل شدن ٣) باد دررفتن از دمیده ٤) تسلیم شدن.
قشقشە: ١) بازنی لەقاقەی پچراو لە خورۆدا بۆ گەمە دەیەقێنی ٢) ڕوان [ئا] ١) قشقشه ٢) بادکنک.
قشقیات: ١) تاخافتنی بێ ئەنام ٢) حەماڵ [ئا] ١) پاوه ٢) شوخی.
قشک: ١) سیل ٢) بزمە [ئا] ١) سیرن طحال ٢) عطسه.
قش کردن: ١) گوشادکردن، قرەوان کردن ٢) بڕێکی لە خۆیەدەستەوەدان (کە بەگ زانی ئەمن ماتم کشی کرد/کە من هەستام ئەو مات بو قشی کرد) مەشیخ رەزا [ئا] ١) گشاد کردن ٢) کنایه از تسلیم شدن.
قشکین: ١) پڕزین، بزمین، بشمین ٢) قیشقانەی بزە کۆی، دەنگی بزە کۆی کاتی ترساندن ڕاکردن [ئا] ١) عطسه کردن ٢) صدایی که از بز کوهی هنگام ترسیدن درمی آید.
قشە: هەڵوژە، ڕەشە، تاڵو بوخار [ئا] آلو بخارا.
قش وقوڵ: ڕیاد لە پێویست گوشاد [ئا] بیش از حد گشاد.
قشۆڵ: خاکی سستی ڕووی، زەمینی سست و شل [ئا] زمین متخلخل و سست.
قشە: ١) جەمەک ٢) خۆهەڵکێشان ٣) دەنگی باکە لە کەلەپەو دێت ٤) چرە، هەڵیکی چکۆلەی بۆرە لۆکەیە [ئا] ١) شوخی ٢) خودستایی ٣) صدای باد که از شکاف و درز آید ٤) پرنده ایست.
قشەقش: ١) خۆهەڵکێشان ٢) دەنگی باد، قشە [ئا] ١) خودستایی ٢) صدای باد که از درز آید.
قشەک: قیشەک [ئا] قشک.
قشە کردن: ١) جەمەک کردن ٢) خۆهەڵکێشان [ئا] ١) شوخی کردن ٢) خود را ستودن.
قشە کڵاوە: چورەچورە [ئا] نگا: چورەچورە.
قشە کەر: خۆهەڵکێش [ئا] خودستای دروغین.
قشەک کێش: ئامرازێکە لە تەفەنگدا [ئا] آلتی در تفنگ.
قشە گاڵتە: قسەی بەقەستی بۆ یەکەنین [ئا] لطیفه، جُک.
قشەڵ: سستوبێ بار [ئا] متخلخل.
قشەڵۆک: سستو شل و خۆلەگرتۆ [ئا] متخلخل، سست.
قشەڵە: قشەڵۆک [ئا] نگا: قشەڵۆک.
قشین: هاندەی مار، دەنگی ماری تۆڕە کە کەنیشاد لە فیتوەدا [ئا] صدای مار.
قڵ: ١) گرباڵی بێ دەنگ ٢) کرەدەوەی زام یا لەجێ چوی هەڵیەستراو [ئا] ١) گربهٔ بی صدا ٢) بازکردن یا درجی.
قکار: ترس و نیگەرانی [ئا] نگرانی و دلواپسی.
قکر: بیر، هزر [ئا] فکر.
قک کردن: ١) کرەدەوەی پێچراوی زامدار یا لەجێ چوگ ٢) (ئاینی پرسی دزوار [ئا] ١) بازکردن یا درجی ٢) حل مسأله مشکل.
قکلە: ١) توڵ، تەلی ٢) مۆی سەر تەنی ٣) قۆڵایی پشت مل [ئا] ١) پشمی ٢) موی بر پشانی ٣) گودی پشت گردن.
قکە: قڵ [ئا] نگا: قڵ.
قکین: بە بێ دەنگ گریان [ئا] گریستن بی صدا.
قل: ١) تەمەڵ، لەش گران ٢) بڵ ٣) ئەو ماسدۆ، شەکەت ٤) ڕیکەوتنگی [ئا] ١) تنبل ٢) ترم شدهٔ میوهٔ جالیزی ٣) شمار شده ٤) به هم آمدگی.
قلان: قران، کاوڕا [ئا] فلان، یارو.
قلان: فلان [ئا] فلان.
قلان بیمان: ١) تەمو تەوی نادیار ٢) وشەیەکە بۆ ڕاکەی هێن [ئا] ١) فلان و بهمان ٢) نکره کلام بعضها، چیز.
قلان قلان: جوڵنیکە [ئا] دعایی است.
قلان قلان شودە: جوڵنیکە [ئا] دعایی است.
قلانوقیسار: قران و قیسار [ئا] فلان بیسار.
قلانوقیستان: قران و قیستار [ئا] فلان بیسار.
قلانە کەس: قرانە کەس [ئا] فلانی.
قلبۆن: تەکەت بۆن [ئا] از خستگی درماندن.
قڵت: ١) قسەی بێ ئەنام ٢) قەرمان بە ئەندەنگ بۆن (ئا تو خوا قڵت!) ٣) گوشاد، قرت [ئا] ١) پاوه ٢) امر به سکوت ٣) گشاد.
قلتە: تەکەت [ئا] خسته.
قلتان: قلبۆن، تەکەت بۆن [ئا] خسته شدن.
قڵتانەن: قسەی بێ ئەنام کردن [ئا] پاوه گفتن.
قلتوخ: لەپەریەک هەڵوەشاوی بڵیخاو [ئا] متلاشی و له شده.
قڵتە: قسەی بێ ئەنام، قڵت [ئا] پاوه.
قڵتەوەقە: دەم گوشاد و قسەزان [ئا] دهان گشاد پاوه‌گو.
قڵتەقڵت: ١) قسەی بێ ئەنام، قڵت ٢) قەرمانی بە ئەندەنگ بۆن ٣) قسەی گران کە تێکەیشتنی دزوارە، قەلسەقە [ئا] ١) پاوه ٢) امر به سکوت ٣) قلسقه باقی.
قڵتی: قرتۆڵ [ئا] مشام زنانه.
قلتیرەم: سەنگاو بوە بۆ کێشانە لە زەمانی عوسمانی دا [ئا] وزنی در دوران عثمانی.

قلتبین: زرگر پول که بعلاً [ق] انجان باقلی رها شدن.

قلج: (۱) بلیخار؛ (۲) دوربینی را (دمبو قلجت بسته)؛ (۳) دهنگی قورو تمرایی که بای پی‌دا کمنین؛ (۴) کاسوسان، لوت‌بان؛ (۵) دهنگی بدم له‌کانی خواردنا [ق] (۱) لهیدنه؛ (۲) پیراهون دهان، توجه؛ (۳) صدای گل و لای که پاسرآن نهیشت؛ (۴) شخص بنی چین؛ (۵) صدای دهان وقت خوردن.

قلج‌وقلج: قلجه‌ی قرپه [ق] صدای پایی خیس شده زیر پا.

قلجه: (۱) دهنگی قورو شتی تمر که بای پیدا کمنین: (کمونه کم تمر بوه هر قلجه‌ی دیت)؛ (۲) قرچه [ق] (۱) صدای خیس شده که پاوان نهیشت؛ (۲) قرچه.

قلجه‌قلج: قلجه‌ی زور [ق] صدای پایی خیس شده زیر پا.

قلس: پچوکترین پاره‌ی ولاتی جاریان [ق] واحدی برای پول عربی.

قلقل: (۱) ایسوت بیار؛ (۲) بدنه‌ی [ق] (۱) قلقل؛ (۲) اشتر.

قلق: (۱) دهنگی شتی تراو له تو بوشایی دا که دیروت؛ (۲) شل و بمرم له دست؛ (۳) گوشه‌ی، قرت، بو گوتی جیریی دولین: (چه‌ند ساله هیچی له‌دیسو گمانش روت‌تری له شق / کسیکی جیسر و دوگوتی جریچه گوتیکی قلق) مشیخ‌زاده؛ (۴) پاره‌یک بوه له پول‌گاری پایانه کانا [ق] (۱) صدای بهم خوردن مایع؛ (۲) سست و شل؛ (۳) قراغ و ورشو سوراغ جرو؛ (۴) واحدی برای پول.

قلقن: (۱) میو بیه‌ی که دهنگ له جمشیدوه بیت؛ (۲) جوشی زیانه [ق] (۱) ماریه‌ی که قرچس صدا کند؛ (۲) جشنام زیانه.

قلقنه: قلقن [ق] نگا: قلقن.

قلقه: قلق، دهنگی تراو [ق] صدای بهم خوردن مایع.

قلقه‌قلق: قلقه‌ی زور [ق] صدای پایی بهم خوردن مایع.

قلقن: جوشی زیانه [ق] جشنام زیانه.

قلوت: جوری شدیانه [ق] قلوت.

قلوس: (۱) فلس؛ (۲) ریشی که تراو بازه [ق] (۱) نگا: فلس؛ (۲) کتابه از پول صورتا.

قلوف: خولیا، تاره‌ری کاتی و زیکیر [ق] هوس آلی.

قلوفا: کسی که خولیای تاره بیریکه [ق] هوسباز.

قلوفاو: قلوفا [ق] نگا: قلوفا.

قله: خاج بیرست [ق] مسیحی.

قلد: قله [ق] مسیحی.

قلدعه: قله [ق] مسیحی.

قلدهن: جوری ماسی [ق] تو بی ماهی.

قلیسه: (۱) داوین‌کن رسیاج کار؛ (۲) بلیسه‌یرا [ق] (۱) دایی، ترمامن؛ (۲) قبله چراغ.

قلیق: بلیخار، بلیشای (چه‌مه‌ستی جلیق قلیقی عوری تاوگیره‌که) [ق] له شدن.

قلیقان: قلیقان [ق] له شدن.

قلیقان: بلیشاخوه، بلیخاخوه [ق] له شدن.

قلیقاندن: بلیشاندنه‌وه [ق] له کردن.

قلیقاندنخوه: بلیشاندنه‌وه [ق] له کردن.

قلیقاندنخوه: بلیشاندنه‌وه [ق] له کردن.

قلیقانن: قلیقاندن [ق] له کردن.

قلیقانن: بلیخاندن [ق] له کردن.

قلیقانه‌وه: قلیقاندنه‌وه [ق] له کردن.

قلیقانه‌وه: قلیقاندنه‌وه [ق] له کردن.

قلیقانه‌وه: قلیقان [ق] له شدن.

قلیقاو: قلق [ق] له شده.

قلیقاوه: قلق [ق] له شده.

قلیقیاگ: قلق [ق] له شده.

قلیقیان: قلیقانه‌وه [ق] له شدن.

قلین: ریکه‌ی‌ان، هه‌لقرچان [ق] انداختن، بهم کشان.

قم: زور بو بنگل هنانی که حلم بدرکه‌وتی: (قم که تو جلیمت نمنیی [ق] من.

قن: قرقن [ق] قن.

قنار: هه‌لاتن، راکردن لمرسان [ق] فرار.

قنان: کاری تاره‌واوه‌ی شعره‌سازی [ق] شاعرکاری.

قنس: قنار [ق] شاعرکاری.

قنع: دهنگ له بنگل هانی: (کم قنعه‌قنعت لیچه) [ق] صدای بنی هنگام خوردن زین.

قنجان: پیاله‌ی چینی [ق] فنجان.

قنجانین: باریه که به قنجان دکری [ق] تو بی بازی با قنجان.

قنجلک: باردان، خوهه‌لدان [ق] ترش.

قنجلک: (۱) جنجکه؛ (۲) قرچان وی هه‌لدانی بنجو له گرانی دایک [ق] (۱) کله‌ی بر جماج؛ (۲) بی‌ضرر له ملک زیان به بستان هانن.

قند: (۱) جوری هه‌لکردن، شه‌ر؛ (۲) جیلو جه‌واله؛ (۳) شمعچه، شخانه، شخاریه، شقاریه، شقاله [ق] (۱) شمع افروختنی؛ (۲) تیرنگ؛ (۳) کبریت.

قندال: مؤمدان [ق] شمعدان.

قندالک: جیگه‌ی شمع مؤمدان [ق] شمعدان.

قندق: میوه‌یکی جری زمینی تامال سوره له تیری ماه‌ی بسه [ق] قندق.

قندک: (۱) شمع؛ (۲) شمعچه [ق] (۱) شمع؛ (۲) کبریت.

قندلی: جیگه‌ی جری زمینی تامال سوره له تیری ماه‌ی بسه [ق] قندق.

قنده‌گوله: قرت گوله، دهنگه [ق] پرت‌دار.

قنق: (۱) قندق؛ (۲) چه‌چه‌ه، بل [ق] (۱) قندق؛ (۲) بشکن.

قنقه: جوریکی بشکوری دار [ق] شکوفه تاره.

قنق شکاتن: چه‌قه‌چه‌ه‌کان، بل ده‌قاندن [ق] بشکن زدن.

قنک: (۱) جانی تیشتر؛ (۲) تاوی گوتیکی کوردستانه لای بوکان [ق] (۱) گره‌قاقر؛ (۲) از روستاهای کردستان.

قنکه‌قنک: (۱) هنج، دهنگ له‌لوت هاتن؛ (۲) گریانی که به لوت و دهنگ بی

[illegible] ۱) صدای بینی؛ ۲) گرمۆ پوشکی.
فنگ: ف، دەنگی قوت وەخۆبەرین [illegible] صدای بینی.
فنگە: ف، دەنگی بلغل [illegible] صدای بینی.
فنگەفنگ: فنگەفنگ [illegible] بنگ، فنگەفنگ.
فنەفن: ۱) فنگەفنگ؛ ۲) وڵەبو بردەی لە زیر لووتەوە؛ ۳) فنەفت.
بۆزکردنی سەگ [illegible] ۱) بنگ، فنگەفنگ؛ ۲) لندەبن، خۆڕخۆڕ؛ ۳) زمن بۆکردن سەگ.
فۆ: ف، بە کوردی بتوان لووت؛ با لە دەم وەدەر بار [illegible] فت، فوت.
فۆارە: ف، ئاوەزە بەرەوبەرەوە جوڵی ئاو کوفارت، فیجقە [illegible] فۆارە.
فۆت: ف، ماوەی دەنگدانەوە [illegible] فوت، واحد طول.
فۆتان: بارەیەکی زەمەن سەدەی زەمان [illegible] سەر بیچ مەسکی رنگ زەنانە.
فۆتو: ف، وێنە [illegible] فوتو.
فۆتە: ۱) زمن ئەندەی جەمیلم؛ ۲) فۆتان [illegible] ۱) ئەنگ؛ ۲) سەر بیچ سیاه زەنانە.
فۆتی کردن: ف، بریتی لە هەڵخڕاندن و بە قسە فریودان [illegible] کنایە لە ئەنجام باش کردن یا جزب زەنانی.
فۆدان: ۱) بەشدان، بە فۆ بەخەساندن؛ ۲) بریتی لەمەزانین لە شەڕی هەڵاڵەدا [illegible] ۱) باد دەمین در چیزی؛ ۲) کنایە لە شکست دان در دعوی کودکانە.
فۆدراو: ف، هەماڵک بە بەد [illegible] خامیدە کراو.
فۆدڵ: ف، جوانکیلەی خوتەحەلانە، دڵکێش [illegible] زمان کوجولو، دلکش.
فۆرت: ف، خوەهەڵدانی بە دروو [illegible] لاف و گزاف.
فۆرتان: ۱) خوەهەڵکێشی دروزن؛ ۲) فورت [illegible] ۱) خودستایی دروغکو؛ ۲) خودستایی.
فۆرتۆت: ف، فورت، بیری زورهاری لە کارکەوتو [illegible] بر فرتوت.
فۆرتەڵ: ف، خوەهەڵکێش [illegible] خودستا.
فۆرقە: ف، دەنگی بچوک [illegible] آبشار کوچک.
فۆرین: ف، دەنگی فۆڵەی ئاو [illegible] صدای جوشیدن آب.
فۆڤڵ: ف، ئەڤرۆتی و ریکەو پاک [illegible] شاد و مرتب.
فۆقەرا: ف، هەژاری، لە باش وشەی فەقیر دەگێڕێ (فەقیر فۆقەرا) [illegible] فقرا، تهاران.
فۆقەرات: ف، فۆقەرا [illegible] فقرا.
فۆکسرەوە: ۱) ف، لەشسنی کردن؛ ۲) ف، نکسرەن؛ ۳) بریتی لە بی هەڵگوتنی بە دروو [illegible] ۱) ف، کردن؛ ۲) دمیدن با فوت؛ ۳) کنایە از مدح جایوسانە.
فۆگرە: ف، فۆی توند لە ئاگر [illegible] فوت شدید بر آتش.
فۆڵ: ف، ئاوان، قاب، وەاجاغ، دەگەڵ فەرەو؛ تۆزی (فەرەو فۆڵ) [illegible] فلز.
فۆڵ: ف، فش، فرت، فت، گوشداد [illegible] گشاد.
فۆلسوپا: ف، گوشەیکی کوردستانە بەشی ئاوایی کرد [illegible] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
فۆلەدو: ف، کردن، بریتی لە بۆزامان کاریز کردن [illegible] کنایە از ریسکاد کردن.
فۆلی کردن: ف، بشلی کردن [illegible] فوت کردن چیزی.
فۆن: ف، گری، گمن، فیل، حیلە [illegible] حیلەگر مکر.
فۆنک: ف، هەوای سارد، بەگەرم بەسار [illegible] هوای معتدل.
فونکایی: ف، بەگەرمی بەساردی [illegible] معتدل.
فۆنکی: ف، فرنکایی [illegible] معتدل.
فۆی: ۱) فوئیت، جوشین؛ ۲) دەرجوونی ئاو بە لەهیز [illegible] ۱) غلیان، جوشیدن؛ ۲) فوران.
فۆیرەک: ف، فۆرە [illegible] فوارە.
فۆیریان: ۱) ف، فیجقە کردن؛ ۲) هەڵاتنی هەویر؛ ۳) زگەدانی زەمینی شل و ـــــ؛ ۴) کولین لە سەر ئاگر [illegible] ۱) فوران کردن؛ ۲) برآمدن خمیر؛ ۳) برآمدن زمین ـــــ؛ ۴) جوشیدن مایع روی آتش.
فە: ۱) ئەوانەی، لێ وانین (فەی کرێ جقاس دەڵاڵە)؛ ۲) شیو لە زمانی مندالان [illegible] ۱) نگاه کردن؛ ۲) آش بە زبان بچەگانە.
فەت: ۱) ئەش ساغی، ساقی؛ ۲) گوی شۆڕی، فۆڕی، فۆری؛ ۳) ئەواشە، لێ ڕوانین، فە (فەت کرێ بەمەدا خوەتی) [illegible] ۱) تندرستی؛ ۲) فش؛ ۳) تندیسا.
فەتا: ف، ئاهۆ، ئازان بەتار فرۆ [illegible] وبا، بیماری مسری.
فەتات: ف، باڵدو بی جەوبش [illegible] عالیس.
فەتاح: ف، ناوەیەکی پیاوان [illegible] نام مردانە.
فەتاحاشایی: ف، جۆرێ دەڵان [illegible] نوعی رقص گروهی.
فەتاح قوڕمە: ف، ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد [illegible] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
فەتار: ف، ئەرباب، داڕاو [illegible] جاک، پاره.
فەتارفەتار: ف، شرۆڤ، پارەپارە [illegible] جاک جاک.
فەتارەت: ف، بەڵا [illegible] بلا.
فەتالی: ۱) ف، بەرەکی کوێی زەمانی فەتالیستا؛ ۲) سۆکەڵەناوی فتحعلی [illegible] ۱) واحد پول فتحعلیشاهی؛ ۲) مخفف فتحعلی نام مردانە.
فەتان: ۱) ف، زەین وەڵاوەن (ئەمت ئافەتاوە)؛ ۲) ئاوا بۆخەوی زەمینی بەکڵدەم [illegible] ۱) بیدارگی و از هم باشیدگی؛ ۲) احیاء زمین بایر.
فەتانەدن: ف، ئاوەدان کردنەوەی زەوینی بی خاوەن و بەکڵدەم [illegible] احیاء کردن زمین بایر.
فەتانە: ف، ئاوی زەنانە [illegible] آب زنانه.
فەت بەدن: ف، کردن بەدەنی پاری فۆڕ [illegible] فش دادن.
فەتق: ف، فۆری، گوی یا موسڵمان ماسان [illegible] فتق.
فەتقو: ف، مرۆی فۆڕ [illegible] بسیار فتقی.
فەتکان: ف، هەرێکی کوردە لە کوردستانی بەرەدستی ترکان [illegible] دهی در کردستان.
فەتلین: ۱) ف، وەرسۆڕانەوە؛ ۲) ئاوداڕەوە؛ ۳) پیچ خواردن [illegible] ۱) برگشتن؛ ۲) واپس نگریستن؛ ۳) پیچ خوردن.
فەتلاندن: ۱) ف، ئاوڵین، فەکوڵین؛ ۲) فۆڕیەوە [illegible] ۱) تحقیق.
فەتین: ۱) ف، پیس هەڵاتن؛ ۲) توپین [illegible] ۱) نفس قطع شدن از گریه؛ ۲) برداشتن.
فەتە: ۱) ف، سۆکەناوی فەتاح؛ ۲) سۆکەناوی فتح اللە [illegible] ۱) مخفف نام

فتاح؛ ٢) مخفف باب فتح الله.

قەتەرات: بەتاوەت. حالا (ئەو جاوو ئەرات قەتەراتی سەر و ماڵە/ئەو ئەرگیسە کاتەکە بە مەی هەستیو حالا) مەتاوی؛ بەلا. ئەسپ.

قەتن: ١) ئەوکەلەی مەتح الله؛ ٢) مەحەت. نام فتح الله.

قەتیر: ١) هەمووی بێ هەمووبڕین؛ ٢) بان کە هەمووی هەڵبەهاتوو؛ ١) خەیبەر بی ماڵە؛ ٢) بان لە خەیبەر بریاوە.

قەتیرە: ١) نانی خەیبەر؛ ٢) جۆرێکی جوانە کتابە؛ ١) بان لە خەیبەر بریاوە؛ ٢) لە ئەحمەد بهەر.

قەحس: ١) نەسانسار تۆزەیەوەی بزیشک؛ ٢) دەسی فرۆشتنی تۆن بە بەدەلەت؛ ٣) برچ دانانی تۆن کڕی بەدەلەت کە سەر تۆن؛ ١) مەعاشەی بزیشک؛ ٢) هەنگام فرۆشتن تۆن بە دەلەت؛ ٣) ئاژەنانی تۆن توسط کارمەندی دەلەت.

قەحل: ١) هەر هەمووی ئەبزیک کە دەمەرنە سەر مۆنە بۆ تۆمەلی گرتنەوە؛ ٢) بڕێکی لە بیاوی کازاو بەکار؛ ١) گشتی؛ ٢) کتابە لە ئەم کازاوی و شجاع.

قەخ: هەڵقلت کەلەی ئاسن؛ تلهٔ آهنی.

قەخر: ١) شانازی؛ ٢) حەی شانازی؛ ١) افتخار؛ ٢) مایهٔ افتخار.

قەخفوری: دەفری چینی؛ ظروف چینی.

قەدوک: شەرمەزەر. شەرمن؛ آدم خجالتی.

قەدی: شەرم. خەجالەتی؛ آزرم.

قەدی گان: شەرمەزاری. خەجالەت؛ شرمساری.

قەدیوک: شەرمن. بەحیا؛ با شرم و حیا.

قەر: ئاگر. ئاگری جەژن؛ قرو. مخالف صلح.

قەر: ١) وەی بەروژی. مەبارەکی؛ ٢) بەهەر. فایدە؛ ١) پس؛ ٢) بهره، فوره.

قەراد: دەفری پارەستان بۆ دەکارهێنان؛ ظرف مورد استفاده.

قەراجە: قەرەبی زیانە. یاخاری لیاد لابینی زیان؛ باقی زیاد.

قەراخ شو: قاب شۆر. دەسرەیەک کە دەفەری بێ پاکدەکەنەوە؛ پارچەی کە ظرف را با آن تمیز کنند.

قەرازو: قرازی؛ نگا: قرازی.

قەرازی: قرازی؛ نگا: قرازی.

قەراش: بەراش. بەراش؛ سنگ آسیاب.

قەراش: بیاری خزمەتکار؛ قراش.

قەراشتە: گوڵە. کلیل و گوڵە؛ قفل چوبین در.

قەراشو: شلاوە؛ شیر مایه.

قەراشە: قەراشتە؛ قفل چوبین در.

قەراشین: ١) ئاوی زوڵانیکی بەناوبانگ؛ ٢) بای فینکی هاوینان؛ ١) نام بیلاقی مشهور؛ ٢) باد خنک در تابستان.

قەراق: مەرگ. (لە دامان قەراقی کرد) مرگ.

قەراق لێ بڕین: بڕێکی لە کوشتن؛ کتابه از کشتن.

قەراقە: پەت و داریکە لە پای ئاژەڵەکی دەیچن و دارکاری دەکەن؛ طناب، آلت شکنجه.

قەراموش: ئەمیر کزان. ئەمیر بەماو؛ ١) شتەوە دنیا وەکو حالەت سایەوش کوورە یا بەردەوەل بکرێن. قەراموش؛ ٢) وەدار؛ ١) فراموش.

قەراموشکار: مرۆڤێ کە زۆری بیت ئەمیر دەچی؛ فراموشکار.

قەراموشی: ١) بیت ئەمیر صوڕی؛ ٢) بەهەمووی، ئەو ئارامیوەیەوە لە خەم جوان یا؛ ١) فراموشی؛ ٢) تسکین دل از غمها، صبوری.

قەراموشی هاتن: ئەمیر صوڕانەوەی. خەمیر بەیەنەت؛ صبوری کردن غمها.

قەراهەم: ئامادە. ئەمیار؛ فراهم.

قەرئوت: زەوەلان. پیری بەلاک کەوتە؛ پیر فرتوت.

قەرئوس: قەرئوت؛ فرتوت.

قەرئەلە: ١) قرئەلە. قرئەلە؛ ٢) بڕێکی لە تاژاوەو پشتوی؛ ١) طوفان دریا؛ ٢) کتابه از آشوب و بلوا.

قەرجیشی: گوندێکی کوردستانە بەشەی ئاڵاولی کرد؛ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەرخانی: هەرزانی و بیت زۆری؛ فراوانی و ارزانی.

قەرخ: ١) بیجوی باڵندەو گەلیک لە جانەوەران؛ ٢) ئاوی تەوبەی ئەبکی خوا بەرپیتی بەناوبانگ. شیخ قەرخ؛ ٣) وانا. بیرۆی مەبارەک؛ ٤) ئاوە بۆ بیاوان؛ ١) بچۆ پرندگان و مەیاری از جانوران؛ ٢) نام یکی از عرفای معروف؛ ٣) مبارک؛ ٤) نام مردانه.

قەرخۆ: ئاوە بۆ بیاوان؛ نام مردانه.

قەرخە: ١) بیجوی مەڕو جانەوەران؛ ٢) ئیسالی قەرخەی زیشتە کە بێی دەڵی داکی ئیلاهی. قاقومە یا خۆ سیورە یا دنیا؛ دخاجی فاخرە؛ ٣) جۆرێ ماسی؛ ١) بچۆ پرندگان و جانوران؛ ٢) نوعی ماهی.

قەرخەس: بیرەنیخە؛ حیوان نیم اخته شده.

قەرخی: جۆرێ ئری؛ نوعی انگور.

قەرد: ١) دڕێکی شەجەر. مالک؛ ٢) ئاقاکە. بی بڕیە؛ ١) تکه بیت؛ ٢) بی هەمتا.

قەردان: ١) بەهەرە. بەفایدە؛ ٢) بیرۆی مەبارەک بەوەم؛ ١) بهره‌مند، مفید؛ ٢) فرخ، مبارک.

قەرد: نانار؛ لنگەبار.

قەردەش: کوت کوت کردنی سۆزی خەرمان؛ خرمن را در چند قسمت مساوی توده کردن.

قەرز: ١) دانیی لە کڕی داتان بەکاریز لە شەترنجدا، وەزیری شەترنج؛ ٢) ڕۆشتن بەدەرەوە؛ ٣) قرن ڕیکەو لەمبارو بەرچاو؛ ١) وزیر در بازی شطرنج، فرزین؛ ٢) بواشکی جیم شدن؛ ٣) شیک.

قەرز: ١) پێویست. ئەرکی خوایی؛ ئەسی ڕۆژی ڕەمەزانی قەرزە لەسەر ئومەتی/ سیگت قاقەزی مەریدان مەلا ئیی مەدەن بەمانی/ لە دنیایەم بۆ ئەبوی چت لێ بکەم لە قیامەتی؛ مفوکلەوزە؛ ٢) وانان بە گومان. وام وانا؛ ١) واجب. فرض؛ ٢) فرضاً. گرم.

قەرزین: ١) قەرز؛ ٢) بەرچیۆو خۆ خشکانەن؛ ١) نگا: قەرز؛ ٢) بزرفتن و جزیدن.

قەرژ: ١) ڕژاو؛ ٢) وامران؛ ١) بارد؛ ٢) بارستن.

فەرژاندن: ١) ڕژین، داڕژین؛ ٢) ڕژاندنی کەسێک لەلوتەهاتی کەسێک بۆ داوای تاڵف ◻ ١) پارە کردن؛ ٢) صدای یەکی اسب هنگام طلب علف.

فەرژین: ١) ڕژان؛ ٢) ڕژاندن ◻ ١) پارە دادن؛ ٢) از یەکی صدا برآوردن.

فەرسە: بسد، بەخشەیەکی تانکەر بۆ ئەنگوتاک یان کردەوە ◻ تحفۀ زر بوده در تانوانی.

فەرسەلد: دەرفەت، کەش، هەل ◻ فرصت.

فەرش: ڕایخ ◻ فرش.

فەرشاك: جومگەی دەست ◻ مچ دست.

فەرش کردن: ١) ڕایخ لەماڵدانان؛ ٢) ڕێگە سەنگ فەرش کردن ◻ ١) فرش در خانه گستردن؛ ٢) سنگفرش کردن راه.

فەرغانی: فەرجانی ◻ نگا: فەرجانی.

فەرقۆت: ١) جزۆت، کوندی مرۆ؛ ٢) زیو ◻ ١) تهیه و آماده باشنده؛ ٢) بوسه.

فەرقۆری: فەمقۆری ◻ طرف چینی.

فەرقەر: دەنگی باڵ لێکدانی مەل ◻ صدای برهم زدن بال پرنده.

فەرق: ١) جیاوازی؛ ٢) بێهۆشی ◻ ١) فرق، تفاوت؛ ٢) بیهوشی.

فەرقان: ١) بێهۆش بوون، بۆرانەوە؛ ٢) قورگ گیران لە خەمان ◻ ١) از هوش رفتن؛ ٢) گلوگرفتگی از غم.

فەرقین: دەرچوونی خوێن بەهۆی لەبەرکردن سکەوە.

فەرك: ١) ڕۆسوس؛ ٢) داسی بنی گران؛ ٣) فەرمیسان؛ ٤) هەنگی مێچکەی کارکەر ◻ ١) روسوس؛ ٢) حل کردن دشوار؛ ٣) فرمان؛ ٤) زنبور کارگر.

فەرگا: گوسن لە نام بەستا ◻ مجالله.

فەرگان: فەرمان، ڕاگەیین ◻ مطیع فرمان.

فەرگان: ساوین ◻ مجاله کردن.

فەرگان: ١) ڕۆسوس؛ ٢) فەرمان ◻ ١) روسوس؛ ٢) فرمان.

فەرگاندن: ١) ڕۆسوس کردن لەبەر ئوستەوە؛ ٢) فەرماندان ◻ ١) روسوس کردن؛ ٢) فرمان دادن.

فەرگاندن: ساوین ◻ مجاله کردن، دوست فشردن.

فەرگوشین: ١) سەرکەوتن؛ ٢) زاوان ◻ ١) موفقیت؛ ٢) اعزاز.

فەرگەم: نەخۆشی خۆداری ◻ بیماری صرع.

فەرگەندی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فەرما: گوێ بۆ بیاوی گەورەی دەڵێن ◻ فرمود.

فەرمان: ١) تەمەر، کاتی مرۆی گەورە بۆ زەردەست کە تەرکێك بەمێنی بێتی؛ ٢) کار، شوغل ◻ ١) فرمان؛ ٢) کار، شغل.

فەرمانبەر: ١) کەسێ کە تەرکی دەستەلاتدار یەک دەبێ؛ ٢) مۆچەخۆری دەوڵەت ◻ ١) مطیع؛ ٢) کارمند دولت.

فەرمانبەردار: بێگەردەی فەرمانی کەخۆگەورەتر ◻ فرمانبردار.

فەرماندار: کەسێ کە دەتوانێ فەرمان بە خەڵك بدا ◻ صاحب فرمان.

فەرمانداری: عەمردان بە کەسێ، ئەرکسپاردن بە کەسێ ◻ فرمان دادن.

فەرمانڕەو: کەسێ کە فەرمان بە زەردەستان دەدا ◻ فرمانده.

فەرمانڕەوا: کەسێ کە تەمەر بەدەك، فەرمانڕەو ◻ فرمانده.

فەرمانڕەوا: خاوەن دەسەڵات ◻ فرمانروا.

فەرمان کردن: ١) فەرماندان؛ ٢) کارکردن ◻ ١) فرمان دادن؛ ٢) کارکردن.

فەرمان گرن: فەرمان گرتن ◻ نگا: فەرمان کردن.

فەرمانگە: ١) کارگێری، جێگەی کاروباری دەوڵەتی؛ ئیدارە؛ ٢) بیگەی کار ◻ ١) اداره؛ ٢) جای کار.

فەرمانگێر: کارگێر، مەدیر؛ کەسێ کە بە کاروباری ئیدارە زاڵە ◻ مدیر کل.

فەرمالە: جلیسقە، لیسانسێکە وەك سوخمە دەبەر دەکرێ ◻ جلیقه.

فەرمایش: گوێ، تاخاتن، بۆ مرۆی لەخۆ گەورەتر دەگوترێ ◻ فرمایش.

فەرمایشت: فەرمایش ◻ فرمایش.

فەرمو: ١) فەرما، گوتی؛ ٢) گوتە، تاخاتن، بەچوین؛ ٣) نکا بۆ هاتن یان کوتن ◻ ١) فرمود؛ ٢) فرمایش؛ ٣) بفرما.

فەرموودە: فەرمایش ◻ فرمایش.

فەرموون: ١) گوتن؛ ٢) نکایە بۆرن ◻ ١) فرمودن؛ ٢) بفرمائید.

فەرمەسون: کەسێ کە تورویایانە بەر دەکاکەوە ◻ تقلیدکننده اروپائیان.

فەرمین: گوتن، فەرموون ◻ فرمودن.

فەروار: ١) جوك؛ ٢) فەرمان، عەمر، تەمەر ◻ ١) شکوه؛ ٢) فرمان.

فەرۆج: فرۆج ◻ جوجۀ مرغ.

فەرۆج: فرۆج ◻ جوجۀ مرغ.

فەروفیت: خێر و بەرەکەت ◻ یمن و سعادت.

فەروو: کەوڵی نیسکن، باڵتوی لە پێستەمێری بەخوریەوە ◻ پوستین.

فەرە: دەنگرو ئاشان، دەنگی فراز، ئەرتی؛ (فەرلە فەرە) ◻ طرف.

فەرڤ: ترس ◻ ترس.

فەرڤاندن: ترساندن، ترساندن ◻ ترسانیدن.

فەرەج: ١) ڕزگاری لە تەنگانە، دەرەبان؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان؛ ٣) حیلە ◻ ١) رهایی از غم و رنج؛ ٢) نام مردانه؛ ٣) نیرنگ.

فەرەج مەلاسولەیمان: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

فەرەجی: باڵتوی بەرگن ◻ پالتوی بمنی.

فەرەز: شیرتانکە ◻ نوعی شیرینی.

فەرەشخانە: بێلی پانی بەبەرماڵین ◻ نوعی پارۀ پهن.

فەرەك: دەستی لنگەدەستار ◻ آستای دستی.

فەرەنجی: فەرەجی ◻ پالتوی بمنی.

فەرەنگ: وشەدان، بەرانی کە بەچوینی زمانێکی تیدا کۆ کراوەتەوە ◻ لغتنامه.

فەرەنگ: ١) وڵاتی تورویا؛ ٢) خەڵکی تورویا ◻ ١) اروپا؛ ٢)

ئەوروپایی.
قەرەنگستان: وڵاتی ئەوروپا [ئەوروپا]
قەرەنگستان: قەرەنگستان [ئەوروپا]
قەرەنگی: ١) شەرەبە ئەوروپا ٢) جۆرێ سوزەنەکی ڕۆژهەڵات [١] ١) ئەوروپایی ٢) نوعی بیماری ئەزمنی، ئەسفا.
قەرەهەت: بان، هەرای گوناه [فراخ].
قەرەهەم: بەرهەم، قەراهەم [فراهم].
قەرەهەنگ: ١) ناوبەن کەفل ٢) هەرەنگ [١) شەوق ٢) لغتنامە.
قەرەهەنگۆکە: پێنەدانی جێگۆکە [لغتنامهٔ مختصر.
قەرەهێت: بەردی بناغە [سنگ اساس بنا.
قەریا: قریا [نگا: قریا.
قەریاڕەس: قریاڕەس [فریادرس.
قەریقەتن: ڕەزامەندی، هاتە ڕەزا [پسندیده کردن.
قەریکە: تەوتەکەیەکی [درمل، دلمل، تیپیس.
قەریکە: داهێنەری هەریا [دلّه و دانهٔ درمل.
قەریکەیادام: جەقالەیادام [جغاله بادام.
قەرین: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنیان.
قەزبەحەت: مایەی تاڕۆچۆن [مایهٔ رسوایی، ننگ.
قەزبەحەت: هەزبەحەت [مایهٔ رسوایی.
قەسبات: ١) شەرەڵاسن، تاڕاوەیی ٢) [ئەیانکی هێنەر قەساە] ٣) گاپێی زێی بێگانە بەزۆر [ئەڵێن زنان قەسبات دەکەن [١) مەتەڵگی ٢) تصرّف زن نامحرم به زور.
قەساد: قەسبات [نگا: قسبات.
قەساڵ: ١) تەرح وەدەر، بیچم ٢) جێی بەهێزی ئۆت، ئەنجام ٣) شێوەیی، هێنکا ٤) تەرزی دروی جلك لای خەیات [١) قیافه، ریخت ٢) انجام ٣) براشکی ٤) نوع بُرش و دوخت لباس توسط خیاط.
قەساڵ دان: یادەهێنان، ئەنجامدان [انجام دادن.
قەسڵ: ١) ئاڕاوێ لە جوار یاری ساڵ کرد ٢) جەنگە، هەڵوەت ٣) باسێکی سەرەخۆ لە بڕاوا [١) ١) فصل سال ٢) موسم ٣) فصل کتاب.
قەعل: فەسل [نگا: فسل.
قەعلە: فاعلە، فەسیلە [کارگر.
قەغفوری: قەغفوری، قەرفۆری [ظروف چینی.
قەغو: هاواری ئاژەڵ [فغان.
قەق: قاق، جۆرێ داو بۆ مەڵبڕاوکردن [نوعی دام برای شکار پرندگان.
قەقرەقا: گرێکە لە مەمەباد ئاسەواری لەمێژینەی تیدا [نمای است نزدیك مهاباد با آثار باستانی.
قەقەقە: بەخۆشی بە [بیماری خطرناك.
قەقەد: دەرپی خوێن لە مرگەوت [طلبه.
قەقەف: قەقە [طلبه.
قەقێ: قەقە [طلبه.
قەقیلە: ئاڵگوچك، ئەنگوچك، لەوەدی [آستین بلند.
قەقینی: ڕۆژگاری ئەڵەمبی، ڕۆژگاری خوێکەن لای مەڵا [دوران طلبگی.
قەقێجە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.
قەقیس: ١) هەزار، بێ‌ماڵ ٢) ئازساوی مەڵای بەرەدی ٣) تیرەیەکی بەرەدی ٤) بێ‌ئازار [ڕۆژ قەقیس کاری بە کەس نەبە] ٥) ڕۆژئکرای زیان‌لێدراو [قەقیس ڕۆژیان لێ دا [١) فقیر ٢) لقب روحانی برادی ٣) طایفه‌ای از عشایر برادی ٤) بی‌آزار، آرام ٥) مظلوم، مورد آزار.
قەقیرحاڵ: گەلۆکە [ساده‌لوح.
قەقیرخانە: ماڵێ کە لە سەرەمەی گرانیدا هەزاری لێ بەهێز دەکەن، هەزارخانە [نوانخانه.
قەقیرۆکە: کەسێ کە بە داماوی لە سۆچێکەوە دابنیشێ [کزکرده.
قەقیرە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.
قەقێمیرزا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.
قەقێیان: لەو گوندانەیەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [روستایی در کردستان که جنیان آن را ویران کردند.
قەقێیەتی: قەقینی [دوران طلبگی.
قەکان: بەری ڕۆژکردەوە و ڕامان [اندیشه کردن و واماندن.
قەکاندن: قەتاندن، پساندن، قوتاندن [پاره کردن، قطع کردن.
قەکلە: مکلە [نگا: مکله.
قەڵا: ١) جۆت بەهەم، وەرزێ ٢) خاچپەرست [١) کشاورز ٢) مسیحی.
قەڵات: ڕزگاری، ئازادی [آزادی، رستگاری.
قەڵاتی: خاچپەرستی [مسیحیت.
قەڵاحەت: کاری جۆت بەهەم [کشاورزی.
قەڵاقە: عەراقە [چوب فلك.
قەڵاکەت: ١) ئاوزەوان ٢) بەواوبلە [١) بسیار سخت ٢) خیلی خطرناك.
قەڵاتی: وەك خاچپەرستان [لەسەری قەڵاتی دەکا] [مسیحی‌سان.
قەڵایی: جۆت بەهەمی، جەرزەری [کشاورزی.
قەڵتین: ١) هەڵاتن ٢) لەدەست دەرچۆن [١) فرار کردن ٢) از دست رفتن.
قەڵج: کەوپان، قلچ [پهن چینی.
قەڵشان: ڕمان، ڕۆخان، ئەڵەتین [خراب شدن.
قەڵشاندن: ڕماندن، ڕۆخاندن [خراب کردن.
قەڵشی: ڕۆخان، ڕماو [خراب شده.
قەڵشین: قەڵشان [خراب شدن.

قەلق: بار، تەت، پارچە ▣ تکە، قطعە، قسمت.

قەلە: ١) قلە، تاج بەرست؛ ٢) ەوتلە، پالە، عەمەلە ▣ ١) مسحی؛ ٢) لاغر.

قەلەج: تیقلیج، تەنیلەلی خراو ▣ فالج، فلج شدە.

قەلەخوین: قەلا، جوڕە بەند ▣ کلاوزن.

قەلەرەشکە: قەلەی بۆزەباک ▣ سحی رخت.

قەلەقەد: قەراقد، قەلاقە ▣ جوب قلك.

قەلەمک: ١) زەل بۆنی تەشداو؛ ٢) زەمانە؛ ٣) ئاسمان؛ ٤) ئامرازی وسمەکەوتن، لە دەای جەرح دیت؛ (جەرح و قەلەکی پیرۆن ▣ ١) سقف شدن اندام؛ ٢) زمانە؛ ٣) آسمان؛ ٤) ابزار پرواز آدمی بر داستانهای کهنه.

قەلەک: قەلەک ▣ نگا: قەلەک.

قەلەکتاو: ناوی زنانە ▣ نام زنانه.

قەلەکی: ئەی زەمانە، ئەسەر بەدی گۆرانی دەگۆڕین ▣ ای زمانه، ای دنیا، ای روزگار.

قەلێ: سۆکەڵەی قەلەکتاو ناوی زنانە ▣ مخفف قلکتاو نام زنانه.

قەلیت: زنی بلیمەت بێ تەجرەبە ▣ زن هرزه.

قەلیتە: قەلیت ▣ زن هرزه.

قەن: ١) حیلە؛ ٢) بەرز، جوان (ئەی قەنە بزیسی کە ▣ ١) نیرنگ؛ ٢) خوب.

قەنا: ١) لەبەن جۆگە؛ ٢) جوان، ئامەد، وەك؛ ٣) بەنا؛ ٤) کوتیج، جیگەی خەاوەت (قەنای بێ دەنگ) ▣ ١) قنات؛ ٢) همانند؛ ٣) بناء؛ ٤) دیج.

قەنابیدەنگ: گەسێکە کەتەنی بە کۆمەڵ دەم بگرێ و قسە نەکەن ▣ توهی باکت.

قەنابیدەنگ: قەنابیدەنگ ▣ نگا: قەنابیدەنگ.

قەنت: ١) حیلە، فەن؛ ٢) تەمع ▣ ١) نیرنگ؛ ٢) شمع.

قەنتون: باپیر بە زمانی زێوکان ▣ پدربزرگ در زبان بچگانه.

قەنتوفیل: حیلەو حەوالە ▣ نیرنگ.

قەنتەك: چەخماخی ئاگرهەڵکردن ▣ چقماق.

قەنتەڵ: فێڵ و حیلە؛ (حەریکی قەنتەڵ فیلانە) ▣ حیله.

قەنتا: بە کی، وەك، لەگەڵ، چون ▣ مانند، همانند.

قەنتوڕێ: فێڵ، ریلە کە ▣ حیله.

قەنسەر: ١) قامێرن، ئەشەری، چراکەسی؛ ٢) کامیرای باریکی تەرم (قەنەری سەعاتسا) ▣ ١) فانوس؛ ٢) ظرف.

قەنەك: ١) فیلباز، حیلەباز؛ ٢) قەنەی بچکەنی، مەنەك؛ ٣) قەنەخوێن، حەنەکچی؛ ٤) قەندەك ▣ ١) نیرنگباز؛ ٢) ظرف؛ ٣) لوده؛ ٤) قندك.

قەنەڵباز: فیلکار، حیلەساز ▣ حیال مکار.

قەوت: ١) ئەمان، (مالم قەوتا)؛ ٢) مەرگ (مالم قەوتی کرد) ▣ ١) از دست رفتن؛ ٢) مرگ.

قەوتان: ئەمان، لەدەس چوون ▣ نماندن، از دست رفتن.

قەوتاندن: لەدەستدان، تەفەتین ▣ از دست دادن، به باد دادن.

قەوتی قەر: کوڕەی بێ ئەنکەر ▣ بی انگر.

قەوج: ١) کۆمەڵی زۆر لە مرۆ (قەوجی زۆر هات)؛ ٢) بەشی لەلەشکر کە لە هەزار کەس کەمتر نەبێ، هێز ▣ ١) گروهی از مردم؛ ٢) فوج سربازان.

قەوریەن: ئەمریەمن، لەمێن، بێ وەدەرەنگ خستن ▣ فوراً.

قەوری: قەورین ▣ فوراً.

قەوکاندن: قەوتاندن ▣ از یاد دادن.

قەهم: فەم، فام ▣ فهم.

قەهم کۆڕ: نازیرەك، دەبەنگ ▣ بی ذکاوت.

قەهن: شەرمن، شەرمین ▣ با شرم و حیا.

قەهێت: قەدی ▣ شرم، آزرم.

قەهێتۆ: قەهن ▣ باشرم و حیا.

قەهێتوك: زۆرشەرمێن ▣ بسیار باشرم و حیا.

قەهێت: قەهێت ▣ شرم، آزرم.

قەهێنە: بەهرە، قازانج، سود ▣ فایده.

قەیزاوا: گوندێکە لەکوردستان بەهۆی وێرانی کرد ▣ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەیلی: جەند تیرەو تایەفەی کوردن لە کوردستان دەژین ▣ چند قبیلهٔ کرد که در کردستان زندگی می‌کنند.

قی: ١) خۆواری؛ ٢) بێ تاقیان؛ ٣) ناوی پیتێکی تەلفوبێکە ▣ ١) بیماری صرع؛ ٢) افروختن؛ ٣) حرف دایره.

قیالە: گیایەکە دەبێتە ماستەو بۆنی خۆشە ▣ گیاهی است معطر.

قیت: ١) پیت، پەرەگەت؛ ٢) سوچ، ئاوان؛ ٣) دەنگ لە ناو دولی، قیتۆ؛ ٤) قت لە سەرەتا ▣ ١) برگت؛ ٢) گناه؛ ٣) سوت؛ ٤) یك با یك به جیق.

قیت: دەم، هاتە، هەڵخڕان ▣ تحریك.

قیتدان: دەمدان، هاتەدان، هەڵخڕاندن ▣ تحریك کردن.

قیتقیتە: ١) پیپاك، ئامرازی قیتۆ پێ لێدان؛ ٢) قیتقیتە ▣ ١) سوفلە؛ ٢) دوبارەوبار مو.

قیتك: ئامرازی قیت لێدان، قیتقیتە، پیپاك ▣ سوفلە.

قیتکار: دەمدەر، هاتەدەر، هەڵخڕێن ▣ تحریك کننده.

قیتکە: قیتك ▣ سوفلە.

قیتنە: قتە ▣ نگا: قتە.

قیتۆ: قیت، دەنگی نیز لە ناو دو لیو دەرخستن ▣ سوت.

قیتە: ١) قیت؛ ٢) برێکی لە بەرهەڵدای خوێری ▣ ١) سوت؛ ٢) کنایه از ولگرد.

قیتەر: زەبەلاحی خاوە ▣ قوی هیکل.

قیتەقیت: قیتەی ئەسەر یەك ▣ سوت‌زدن پیاپی.

قیتەك: قیتقیتە، ماستۆلە ▣ سوفلە.

قیج: ١) کەسێ کە دەالی پشتەوەی کەوتۆن، کوتۆس؛ ٢) جوان، خۆش ▣ ١) کسی که دندان پیشین ندارد؛ ٢) کج.

قیچ: ١) پیچ؛ ٢) خۆش ▣ ١) پیچ؛ ٢) لوچ.

فیچان: پیچان، باوخواردن [ئا] پیچیدن، پیچ خوردگی.
فیچقە: ۱) دەرچوونی ترا و بە تەوژم لە شتێکەوە؛ ۲) فوارە؛ ۳) گیای مۆسك [ئا] ۱) فوران مایع یا فشار از چیزی؛ ۲) فوّاره؛ ۳) گیاهی سافه‌کاوك.
فیچقەبەستن: دەرچوونی ترا و بە تەوژم [ئا] بیرون آمدن مایع با فشار.
فیچقە کردن: فیچقەبەستن [ئا] بیرون آمدن مایع با فشار.
فی خستن: هەڵکردن، پی کردن، ئاپساندن [ئا] افروختن.
فیدان: خوّدار [ئا] بیمار صرعی.
فیدایی: پێش‌مەرگە [ئا] فدایی، پیشمرگه.
فیر: گوّی ترا [ئا] مدفوع اسهالی.
فیر: ۱) ئاڵیبەندی راهێنەر؛ ۲) رام؛ ۳) راهێنان [ئا] ۱) یادگرفته؛ ۲) خوگرفته؛ ۳) تعلیم.
فیرا: دەگەڵ، بیرا [ئا] همراه، با.
فیران: فرّ [ئا] نگا: فرّ.
فیراندن: گوّی‌ئێل کردن [ئا] اسهالی گرفتن.
فیراین: فیراندن [ئا] اسهالی گرفتن.
فیربو: ۱) رام؛ ۲) راهێنک [ئا] ۱) خوگرفته؛ ۲) یادگرفته.
فیربوگ: فیربو [ئا] نگا: فیربو.
فیربوون: ۱) رامبوون؛ ۲) راهێنان [ئا] ۱) رام شدن؛ ۲) یادگرفتن.
فیرن: ۱) فرن؛ ۲) تاژا، ڕەشید [ئا] ۱) فرن؛ ۲) شجاع.
فیرس: تاژا، قارەمان، ڕەشید فرن، جامێر [ئا] شجاع.
فیرست: سیابی ئاوەڕۆکی بەرهەم، بێرست [ئا] فهرست.
فیرعەون: بێتی لە ئاغا و دەسەڵاتداری زاڵم [ئا] کنایه از مالك ظالم.
فیرکار: ۱) راهێن، ئاڵیبەند؛ ۲) مامۆستای منداڵان، دەرسبێژ [ئا] ۱) تعلیم‌دهنده؛ ۲) آموزگار.
فیرکان: فیران [ئا] اسهالی.
فیرکردن: راهێنان [ئا] تعلیم دادن، آموزش.
فیرکە: گۆڕەی حەیوان [ئا] اسهال حیوان.
فیرکەو: حەیوانێ بەهۆی گرتنی [ئا] حیوانی که اسهال گرفته باشد.
فیرگە: ۱) جێگەی فێربوون، شوێنی راهێنان؛ ۲) دەرسخانە [ئا] ۱) آموزشگاه؛ ۲) مدرسه.
فیرمەند: مامۆستا، فیرکار، سەندا [ئا] اُستاد.
فیرن: حەیوانێ کە زگ‌شۆڕی هەبێ [ئا] حیوان اسهال گرفته.
فیرنە گولە: فرنەگولە [ئا] پرنده‌ایست.
فیرۆ: بەهێچێ چوو، خۆڕایی لەدەس چوو [ئا] هدر.
فیزە: ۱) ڕگ‌چوونی ئاژەڵ؛ ۲) دەنگی زەنگی ترا وی ئاژەڵ [ئا] ۱) اسهال حیوان؛ ۲) صدای زدن اسهالی.
فیزە: بەند وبەرگرتن [ئا] بند نشدن.
فیزەڵ: هۆگر، خۆ بەشتێ گرتوو [ئا] مأنوس.
فیژ: ۱) بادی‌هەوایی، دەحیە، دەعیە؛ ۲) فیتە [ئا] ۱) نکّر؛ ۲) سوت کشیدن.
فیژ: ۱) لای سەروو لە مەجلس؛ ۲) تاغەڵەتازەڵ؛ ۳) مەیدان، گۆڕەپان؛ ۴) بادی‌هەوایی، فیز [ئا] ۱) صدر مجلس؛ ۲) تکّه؛ تاغه‌ی تازه؛ ۳) میدان؛ ۴) فیس و افاده.
فیژان: هاوار لەخەڵك بۆ بازدان [ئا] طلب کمك از مردم.
فیژان: خوارووژن لە بێ‌ڕەمەقی [ئا] خم شدن از فشار و بی رمقی.
فیژاو: خوارووگ لە بێ‌ڕەمەقی [ئا] خم گشته از شدّت فشار و بی‌رمقی.
فیژجان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردی [ئا] روستایی در کردستان که بخاطر آن را ویران کرده.
فیرفیر: گرەبا [ئا] تندباد.
فیرفیروك: فیرفیرە، ماسوولە [ئا] سوزك، آلت سوت‌زن.
فیرماڵك: خوّدزینەوە (فیرماڵکی دایەو دەرچوو) [ئا] جیم شدن، دزدیدن، دزدیده.
فیزن: بادی‌هەوا، بەدەحیە [ئا] متکبّر.
فیزۆك: فیزفیزە [ئا] نگا: فیزفیز.
فیزە: ۱) دەنگی بازیاك لە بێڵەوە؛ ۲) دەنگی بازیاك لە دزی ماپوورەوە [ئا] ۱) صدای پیتی؛ ۲) صدای تازك باد از منفذ تنگ.
فیزەفیز: فیزەی زۆر [ئا] فیزه‌ی بسیار و پیاپی.
فیزین: هاشەی‌مار، هاشاندنی‌مار [ئا] صدای مار.
فیس: ۱) فیز، بادی‌هەوایی؛ ۲) تەن، تەمان، شەدان؛ ۳) ئەوبان، ڕۆچوون [ئا] ۱) تکبّر، فیس؛ ۲) خیس؛ ۳) فرورفتگی.
فیس: تەقیلەی دەزی سۆر لە بەرگی ساوباو [ئا] کلاه قرمز ترکان.
فیسا: ۱) بادی‌هەوا؛ ۲) شەی هەڵسا، خۆسا؛ ۳) داکەوت، پای لێ دەرچوو [ئا] ۱) متکبّر؛ ۲) خیس شد؛ ۳) فرورفت، پایش خالی شد.
فیسار: فران، فلان [ئا] فلان‌پسر.
فیسارە: فیسار [ئا] فلان.
فیسارەکەس: فلانەکەس [ئا] فلانی.
فیسان: خوّسان [ئا] خیس شدن.
فیساندن: خوّساندن [ئا] خیس کردن.
فیسانن: فیساندن [ئا] خیس کردن.
فیساو: خوّساو [ئا] خیس شده.
فیستار: فسار [ئا] فلان.
فیسقە: ۱) جێگایەك، کاڵدەمەڵەکێ؛ ۲) خسکە؛ ۳) فیچقە [ئا] ۱) دم جیاناك؛ ۲) پیاز زیر کاشی؛ ۳) نگا: فیچقە.
فیسقەبەستن: فیچقەکردن [ئا] نگا: فیچقەکردن.
فیسقەکردن: فیچقەکردن [ئا] نگا: فیچقەکردن.
فیسقەگولە: فرنەگولە [ئا] پرنده‌ایست.
فیسکانی: زۆر دوورنە [ئا] بسیار زیر.
فیسکە: بەڵەبێنکە، پەردوکە لەناو دوبەری پەنجەرا هاویشتن [ئا] سنگ انداختن با تلنگر.
فیسماڵك: خوّدزینەوە، ڕاکردن بێ‌خەبەر (هەر هەستی بە خەبەر کرد فیسماڵکی دایەو بۆی دەرچوو) [ئا] جیم شدن، دزدیدن.
فیسە: بادی‌هەوایی، فیز [ئا] تکبّر.
فیسەڵ: بۆش، لە با بەتاڵەوبوگ [ئا] توخالی شده از باد.

قیسەنە: خۆساغدن [ک] حبس کردن.
قیسیان: خۆسان [ک] حبس شدن.
قیش: ١) زۆر، بن، زیاد (وەجیگەی راف) ٢) هیزە [ک] ١) بیش، زیاد ٢) نگا: هیزە.
قیشارە: لەعەن، مەعەل، مەعلوکە، نشانۆک [ک] چیستان.
قیشاڵ: درز، خۆڕەکشانی بەدوای فر، باقیش [ک] لاف و گزاف.
قیشاڵبار: دروەلەست، خۆڕەکێش [ک] لافزن.
قیشاڵچی: قیشاڵبار [ک] لافزن.
قیشاڵکەر: قیشاڵبار [ک] لافزن.
قیشاندن: ١) فڕاندن ٢) پڕژاندن [ک] ١) ریختن اسهالی ٢) پاشیدن.
قیشانن: قیشاندن [ک] نگا: قیشاندن.
قیشتەن: زیاتر، بن، مەتر [ک] بیشتر.
قیشخاپور: شارۆچکێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد [ک] شهرکی در کردستان که بهشها ویران کردند.
قیشقاندن: جۆرێ دەنگ لێهاتنی حەیوان لە کاتی دەربڕینا [ک] نوعی صدا درآوردن حیوان هنگام دررفتن.
قیشقە: ١) دەنگی ئاو کە قیچقە دەکا ٢) جۆرێ دەنگی جانەوەر کە دێتە دەربڕێ [ک] ١) صدای فوران آب ٢) نوعی صدا از حیوانی که درجهد.
قیشقی: کەسێ کە زۆر تۆڕە دەبێ، دڵناساد [ک] زودرنج.
قیشکان: ١) پیشکان، ئامرازی گیاهەڵکەندن ٢) قیشقە کردنی حەیوان [ک] ١) بیلاد گیاه‌کندن ٢) نوعی صدای حیوان هنگام دررفتن.
قیشکاندن: قیشقاندن [ک] نگا: قیشقاندن.
قیشکە: قیشقە، جۆرێ دەنگی جانەوەر [ک] نگا: قیشقە.
قیشکەقیشک: قیشقەی بەدوای یەکدا [ک] بەقیشقە پایی.
قیشە: دەنگی باکە لە جێگەی تەنگەوە دەرچێ [ک] صدای باد که از جای تنگ درآید.
قیشەڵ: بەرکی جەکی گەورە [ک] فشنگ.
قیشەگەنت: ڕەشت، ڕەشەقیشەک [ک] تیردان.
قیشەگدان: قیشەکەند [ک] تیردان.
قیشەڵقڕێدەر: ئامرازێکە لە تەفەنگدا [ک] ابزاری در تفنگ پوکبیران.
قیشەڵگر: ئامرازێکە لە تەفەنگدا [ک] ابزاری در تفنگ، فشنگ‌کش.
قیشەڵاخ: قیشەگدان [ک] تیردان.
قیشەڵاوخ: قیشەگدان [ک] تیردان.
قیشەگەشێنە: قیشقە، بازۆی دەقاقەرەوە پێچراو کە مەاڵ بۆ گەمە دەبێ‌قڵش [ک] آفتاب مهتاب، ترقه.
قیشین: هاساندنی مار [ک] صدای مار.
قیقیکە: قیقە [ک] سوتاند.
قیق: ١) دەنگی ئاجیاری لە باڵیانان و ڕێگا گوشین، چیق ٢) جیقە، ڕیقە ٣) قیە [ک] ١) صدا از زیر فشار قرارگرفتن ٢) پیخال، مدفوع پرنده ٣) سوت.
قیق: زەردو بازیکو ژار [ک] لاغر مردنی.
قیقاندن: ١) جیقە کردن ٢) تێوڵدان [ک] ١) پخال انداختن مرغ ٢) سوت زدن.
قیقانن: قیقاندن [ک] نگا: قیقاندن.
قیق قیقە: قیقیکە [ک] سوت، ابزار سوت‌زدن.
قیقن: زەردی لاواز [ک] لاغر مردنی.
قیقە: ١) قیقن ٢) ئامرازی قیتوپێ‌لدان، قیقیە [ک] ١) لاغر مردنی ٢) آلت سوت‌زدن.
قیقە: ١) جیقە ٢) قیە [ک] ١) نگا: جیقە ٢) سوت.
قیقەقیق: قیەقیت [ک] سوت پیاپی.
قیقەقیە: ١) ئامرازی قیەڵدان، قیقیە ٢) پێکی زۆنا [ک] ١) آلت سوت‌زنی ٢) زبانهٔ سرنا.
قیقی: قیقن، میوە [ک] میوه.
قیقی: بەری دار کە بۆ خواردن دەست ناچا، میوە [ک] میوه.
قیک: ١) قاڵ ٢) سۆچ و ئاوان ٣) قیتۆ [ک] ١) جیقه ٢) گناه ٣) سوت.
قیکاندن: قیتۆڵدان [ک] سوت زدن.
قیکان: قیکاندن [ک] سوت زدن.
قیکە: قیە [ک] سوت.
قیکەقیک: قیەقیت [ک] سوت پیاپی.
قیکەگوێن: وشەیەکە لە هێندێ بازی منداڵاندا [ک] اصطلاحی در بازی کودکان.
قیکەکێشان: قیتۆڵدان [ک] سوت زدن.
قیکەواگونا: قیکەگوێن [ک] نگا: قیکەگوێن.
قیکەوەگوێن: قیکەگوێن [ک] نگا: قیکەگوێن.
قیکەی سەیڵی: بڕێکی لە ڕۆژ کەیفسازی. (هەر قیکەی سەیڵی دێ) [ک] کنایه از بسیار خوشحال بودن.
قیکی: قیقی، میوە [ک] میوه.
قیکین: قیتۆڵدان، قیکە کردن [ک] سوت زدن.
قێ گوێن: ئۆتێی خۆداری بۆ [ک] صرعی شدن.
قیل: ١) جانەوەرێکی هەرەزاڵی ئەژدەر ٢) ئاشکی شەترنج [ک] ١) فیل ٢) فیل شطرنج.
قیل: دەفرێکی دەوەقرەمەف [ک] ظرف دهانه گشاد.
قیڵ: ١) قیل ٢) حیلە، سۆڵ گری [ک] ١) فیل ٢) نیرنگ.
قیلار: قوندەرەی ئاژەڵی ئاسن لێدراو [ک] کفشی که به پاشنه‌اش میخ کفش زده باشند.
قیلال: قاپ‌قاپ، قوندەرەی لەدان سۆڵ [ک] کفش چرمی.
قیڵاوی: حیلەباز [ک] حقه‌باز.
قیڵباز: قیڵاوی [ک] حقه‌باز.
قیلیا: بیماری لای ئاژەڵان، قاچ‌چەمان [ک] واریس.
قیلیایە: پشتیوانەی دیوار [ک] کمانه دیوار.
قیڵزان: قیڵاوی [ک] نیرنگ‌باز.
قیلکە: حیلکە [ک] خنده با صدای بلند.
قیلکەقیلک: حیلکەحیلک، ترپەترپ [ک] صدای هرهر خنده.

فیلو: زره‌پلاخ، جزی که‌ستور قاشعور.
فیلو: فیلدار قاحمدار.
فیلوته‌که: جیلو، حیوانه قاحمه و تیرنگ.
فیلوته‌روج: جیلو، حیوانه قاحمه و تیرنگ.
فیلوفیلته‌ن: جیز، بنگه قاآنی است.
فیلته‌سن: ۱) برنی که‌سروی زره‌پلاخ ۲) برنی که‌تازه‌به‌کار قا
۱) کنایه از قوی هیکل ۲) کنایه از شجاع و کاری.
فیلدران: جیله‌باز قاشکار.
فیله‌گیجه: شوره، جوزی که‌کوی قاوعی گاوبش وحشی.
فیله‌گیژ: فیله‌گیجه قاتگا: فیله‌گیجه.
فیله‌ته‌ن: فیله‌تن قاتگا: فیله‌تن.
فیله‌تدن: زره‌پلاخی جزء قاشعور.
فیلیر: جنگ‌بیشتر قاقهر.
فین: ۱) دامن‌لاوی، زیاری ۲) دستگیر گرفتن (مستقیم قا ۱)
ترسانیدن، بیدارگی ۲) صدای گریه از بینی.
فینان: ۱) کاری جاروزدوا ۲) بلند، جای بلند، دیگر (سه‌رفینان بوم)
قا ۱) کار نادانیست ۲) فرار.
فینک: فوتک قاخنک.
فینکاوی: فونکر قاخنکر.
فینکابتی: فونکر قاخنکر.
فینکایی: فونکر قاخنکر.
فینکه: دنگی گریه که‌یکطرف فین قاصدای گریه از بینی.
فینگی: فینکای قاخنکر.
فینگه: فینکه قاتگا: فینکه.
فینگه‌فینگ: فینکه‌ی زور قاصدای گریه پیاپی از بینی.
فینو: ۱) تمسیو تیشتری کوردو تکمیلا ۲) نوله‌فندی: ۳) فینی
سه‌ری هشتنگ جه‌دس قا ۱) اسب و استر قاذکوتاه ۲) تگا:
نوله‌فندی: ۳) کلاه سر جنی از عربها.
فینوک: بیاری داین جز قاسرد زیاد.
فینه: فین، فینسه، کلاوی که‌لیانی سولیوه که‌جوب تمیه‌ی جنی
قا نوعی کلاه که عربها بر سر گذارند.
فیهرست: فرست قافهرست.

ف

ف: ۱) دەنگێکی وێڕای بێڕا؛ ۲) پێتێکە لە ئەلفوبێکە ۱) هەمزە، حرف همزه؛ ۲) یەکێکە لە حروف الفباء کردی.

فا: ۱) تەم؛ ۲) تەو؛ ۳) باکی دەلەش وەستان؛ ۴) تەمان؛ ۵) تەوان؛ ۶) تەوا (فا هاتنا)؛ ۷) تەڤەران، ڕاچەنین؛ ۸) باو، بێج؛ ۹) فەرز، وای، فەرد، وا ۱) ۱) این؛ ۲) ان؛ ۳) بیاوورم؛ ۴) انها؛ ۵) آنها؛ ۶) اینان؛ ۷) یکم، اضطراب؛ ۸) پیچ، تاب؛ ۹) وام.

فایرن: تەڤەران، ڕاچەنین ۱) یەکەخوردن.

فاجار: ۱) وەرگەران، تاوەڕۆ؛ ۲) تاسخ ۱) ۱) برگرداندن؛ ۲) آستین.

فاجسایی: ۱) ڕاستەقینە، ئەڕاستی؛ ۲) چرایەوزین ۱) ۱) حقیقت، راستی؛ ۲) واژگونی.

فاح: ۱) ئاڤان، ئەوین؛ ۲) تەسست، لا ۱) ۱) مطلقه؛ ۲) کنار، جانب.

فادان: ۱) بادان، با دەلەش وەستان؛ ۲) فەرزەان، مەوین دان ۱) ۱) ورم کردن از باد؛ ۲) بدهکار.

فادان: ۱) بادان، بێج دان؛ ۲) فەرزین دان، واوین دان ۱) ۱) تاب دادن؛ ۲) وام دادن.

فادانەوە: دەین دانەوە، فەرزدانەوە ۱) پس دادن وام.

فار: ئەوێی هاوینەی خەڵات، هەوار، ڕۆژان ۱) ییلاق.

فارتۆ: باری گوندێکی کوردستانە لە ژێردەستی ترکەدایە ۱) نام روستایی کرد در ترکیه.

فارقلین: ژێر هاڤاندن، وەدەنگ خستن ۱) به تأخیر انداختن.

فارک: باروکە ۱) جوجەی بهار.

فاری: ۱) تەنیا، تەنیا تەنی؛ ۲) بەرپیوان، تەنیار ۱) ۱) تنها؛ ۲) پنهان.

فاریبۆن: کوڕبۆن لەدەر چای دیارەبۆن ۱) متواری بودن، پنهان شدن.

فارین: بارینت، بارین ۱) بارش باران.

فاژی: ۱) تاوەڕۆ؛ ۲) تەوانیش ۱) ۱) وارونه؛ ۲) آنها هم.

فاشتۆری: جۆرێ داسی درەو ۱) نوعی داس.

فاگینا: مانڵدان، مەنڵدان، ڕێدان ۱) زهدان.

فال: ۱) پێوەندەڕای دانەخراو؛ ۲) فڕەف، گوشاد؛ ۳) بریتی لە مرۆی دەم‌گەورە؛ ۴) خوان، خێڵ، جەمعیەت، جەمعیۆ ۱) ۱) گشوده، باز؛ ۲) گشاد؛ ۳) کنایه از آدم دهن گشاد؛ ۴) کج.

فالا: ۱) بەتاڵی، خاڵی، بۆشە، بێ ناوەڕۆک؛ ۲) تاوانە ۱) ۱) تهی؛ ۲) گشوده.

فالاهی: بەتاڵایی ۱) فراغ، خلاء، پوکی.

فالایی: خاڵاهی ۱) خلاء، پوکی.

فالە: ۱) جۆرێ بێ تاوەدانی؛ ۲) ئەو کارە ۱) ۱) خالی از سکه؛ ۲) بیکار.

فالی: جۆرێ، تاوەدانی لێ نەبۆ ۱) خالی بودن از سکه.

فام: ئەوەتام ۱) ایناد، منم، این جام.

فان: ۱) ئەوان؛ ۲) ئەمسان؛ ۳) ئەوەسان؛ ۴) پێوەستی؛ ۵) ئاگادار (پاسقان) ۱) ۱) آنها؛ ۲) اینها؛ ۳) این‌هاستان؛ ۴) بایستی؛ ۵) نگهبان، بان.

فانا: ئەوانە ۱) آنها.

فانی: ئاوا، بەوجۆرە ۱) اینطور.

فانی‌ها: ئەوەتان ۱) این‌هاستان، این خودشانند.

فانی‌هانا: ئەوانەی دۆر ۱) آنهای دور.

فایە: ئەوەتا، ئەوەتانی (فایە هات) ۱) اینک.

فت: جرت، تەقە ۱) شلیک.

فتن: ئاهاڤتن ۱) گفتن.

فج: دەنگی جۆشینی جڵک لە کوان ۱) صدای جوشش چراک از زخم.

فر: ئەرانە، ئەرە ۱) اینجا.

فڕ: ۱) ڕۆژ بوخشان؛ ۲) بارویاک لە شتی ئەرابی فڕ؛ ۳) جەمید؛ ۴) دەنگی ئوتەمبولانەوەی شتی ئاوخاڵی ۱) ۱) درخشان، تهیست؛ ۲) چرخه؛ ۳) پارس سگ؛ ۴) صدای چرخش سریع جسم توخالی.

فرا: ئەرە، ئەرەوە، لە ئەرەوە ۱) از اینجا.

فڕاسان: جەمەی سەگان، سەگەوەڕ ۱) پارس سگها.

فڕاسە: جەمەی سەگ ۱) وای سگ.

فڕاسەبان: فڕاسان ۱) پارس سگها.

قرانه: راواشن، بڕاندنی قسه، ڕاڤه، باخڤران ◄ هەڵبان.
قرت: ۱) قسەی بێ بڕ، حەڵەی مەڵەی؛ ۲) مرۆ؛ ۳) گرمەلە، قرت ◄ ۱) باو؛ ۲) دروخ؛ ۳) گشان.
قرتۆ: مرۆی بەقیساڵی دوکەڵ ◄ ئادم خودستای دروخ بردان.
قرتۆقی: قسەی بڕ، ساختەچی ◄ حیلەگر.
قرتۆنی: ڕەنگ ناچەو، ناشیرین، ڕەنگ کڕێت ◄ بەرنگ.
قرتی: قرتۆ، جوێنی زنانە ◄ دشنام زنانە.
قرج: قیج ◄ نگا: قیج.
قرچانە: ترسەنۆک، ترسۆنەك ◄ ترسو.
قرچاقرچ: قاچەقاچ، ڕاچە ◄ نگا: قاچەقاچ.
قرچقاندن: ۱) پێشاندەوە، پێخاندەوە؛ ۲) لاوازکردن ◄ ۱) لەکردن؛ ۲) لاغرکردن.
قرچقین: ۱) پێخانەوە، پێشانەوە؛ ۲) لاوازبوون، لەرزۆن، کزبوون ◄ ۱) لەستن؛ ۲) لاغرستن.
قرچك: تەمەنی زن، زنك، کون، قوز ◄ ئاڵت ئاسای زن، قرج.
قرد: بڕەوا ◄ ئاز ئەنجا.
قرده: قرەوا ◄ ئاز ئەنجا.
قرده‌ویدا: لێرەو لەوێ ◄ ئاز ئەنجا و ئەنجا.
قرڕه: دەنگی بەیەکەوە سوڕانەوەی شتی ئاوەیەکانی بان خڕ ◄ صدای چرخش تند کابلا و مەنۆ.
قرشەت: پارێزگاری، ئاگاداری بوون ◄ محافظت، نگهداری.
قرسهاندن: ئاگاداری لێ کردن ◄ محافظت کردن.
قرڤراندن: ئاڵاکردنەوە، جاڵە کردن ◄ نلتاندن.
قرڤرك: بەچەکەو بەلەك؛ ۱) قرڤرکی وی سۆرن ◄ ئاسای وەچ یا.
قرڤرۆ: هەر چەك کە قرڤرەی لێ دێ ◄ هرچه صدای قرقره می‌دهد.
قرڤره: ۱) قرقرۆ؛ ۲) دروزن ◄ ۱) نگا: قرقرۆ؛ ۲) دروغگو.
قرك: جێنێکی دانەویلەی وردکراو ◄ ئاش خوب کوبیده.
قرك: ۱) سنگ، مێخی ئەستوور؛ ۲) بەستاوی داڵۆ کە دەدرێ بە پێچوی ساوا؛ ۳) زگ‌چوون، بەلەقیرە ◄ ۱) میخ کلفت؛ ۲) آب پز حیوانات که به حیوان نوزاد دهند؛ ۳) اسهال.
قرکا: دروز ◄ دروغ.
قرکردن: دروکردن ◄ دروغ گفتن.
قرکەر: دروزن ◄ دروغگو.
قرگولی: ڕەنگی خەتەمی ◄ حنایی رنگ.
قرمۆی: ڕەنگی ئاڵاو مات، دژی ڕەنگی ئاچوغ ◄ رنگ مات و تیره.
قرنی: ۱) ئەوەی کە لە زستانەدا دەچێندرێ؛ ۲) ئاژەڵەکانی؛ ۳) پێچوی بەرەنگ؛ ۴) کەسێکی بەرز ◄ ۱) بذری که در زمستان می‌کارند؛ ۲) نوزیده؛ ۳) بچهٔ غیر به دنیا آمده؛ ۴) گال.
قرۆ: ۱) دروزن؛ ۲) دروز ◄ ۱) دروغگو؛ ۲) دروغ.
قرۆکەر: دروزن ◄ دروغگو.
قروکی: گۆشتی پاش کوڵاو کە لە پێنە جیا بۆتەوە ◄ گوشت کاملا پخته.
قره: قر، ئێرە ◄ اینجا.
قرە: قرزە ◄ نگا: قرزە.
قرەك، قرۆکەر ◄ دروغگو.
قرێ: ۱) زنی دروزن؛ ۲) ڕاچە، پڵندە؛ ۳) ڕۆت، ڕۆس؛ ۴) جوێنی زنانە ◄ ۱) زن دروغگو؛ ۲) برخیز؛ ۳) لخت، برهنه؛ ۴) دشنام زنانه.
قرێن: ڕانۆن ◄ برخاستن.
قز: ۱) دەنگی مێش و زەرگەنە؛ ۲) سست، خاو؛ ۳) کەسوتکە؛ ۴) خواخواه، مزراح؛ ۵) دەرەزی، خاجزی، عیدزی ◄ ۱) صدای مگس و زنبور و را؛ ۲) سست؛ ۳) بسیار کم؛ ۴) گرمابا؛ ۵) عصبانیت.
قزبۆن: شل بۆنەوە لە کارکردن، خاوبۆنەوە ◄ سستی در انجام کار.
قزقز: دەنگی زۆری مێش و زەرگەنە ◄ صدای وزوز پیاپی.
قزك: ۱) جەقۆی دەویان؛ ۲) مزراح ◄ ۱) جاقوی پهن؛ ۲) گردنای بازی.
قزکاندن: ۱) ئاو هەڵوەشاندن؛ ۲) قیچە بەئاو کردن ◄ ۱) آب را از زمین جوشاندن؛ ۲) آب را قوزه مانند کردن.
قزه: پرچە ◄ خرناسه.
قزەقز: ۱) پرچەپرچ؛ ۲) قزمز ◄ ۱) خرناسهٔ پیاپی؛ ۲) وزوز.
قزەڵە: تەمەڵ لە کارکردن، خۆبەدەستەوەدان ◄ اهمال کننده در انجام کار.
قزی: دەرکراو، بەرەڵا، کراوە ◄ ول شده، رهاشده.
قزین: ۱) پرچەکردن؛ ۲) خۆزەکردنی ئاوی زەوان؛ ۳) دەنگی گوللەی هاوێژراو؛ ۴) گزەبا، دەنگی بای بەهێز؛ ۵) دەنگی وەك کەفتنی کانزای لەزێر و زێو؛ (قزینا حەڵاصل) ◄ ۱) خرناسه کشیدن؛ ۲) صدای جریان آب؛ ۳) صدای تیر سلیك شده؛ ۴) صدای تندباد؛ ۵) صدای به هم خوردن زینت‌آلات زنانه.
قژ: ۱) جۆرێ دەنگ وەك دەنگی گوللەی بەردەقوچەکانی؛ ۲) دەنگی ئاو کە بە هێزم دەریژێ ◄ ۱) نوعی صدا مانند صدای تیر در راه و سنگ فلاخن؛ ۲) صدای آب که با فشار بیرون جهد.
قژاب: هەزیا، هەزیا، زەها ◄ ازدها.
قژاگ: پشك هاوشتنی خۆو بەخت ◄ قرعه‌کشی.
قژان: زان، ڕازانی ئراو ◄ برهنه‌گی مایع مانند مشاف.
قژانەوە: ڕاکەکاندنی ئراو لە دەفرا، ڕاتەن ◄ تکان دادن مایع در ظرف.
قژانگ: قژاگ ◄ قرعه‌کشی.
قژانەوە: بۆنەوە ◄ سرحال آمدن.
قژاو: ئاڵوانی ئاو بۆ دەرزوان داچێن کردن ◄ مرکز تقسیم آب آبیاری.
قژك: قیرە، بەلەقیرە ◄ مدفوع آبکی.
قژۆ: زگ‌چوون، زەوان‌بۆن ◄ اسهال.
قژۆك: زگ‌زەوان، کەسێ کە زگی دەچێ ◄ اسهال گرفته.
قژۆکەر: دەرمانی زەوانی ◄ مسهل.
قڤ: بڵە، حەتەر ◄ کلمهٔ تحذیر، خطر.
قکی: یەکجاری، ئیکجاری، ئیکڕایی ◄ یکباره، تماماً.
قل: ۱) بڵ، ڕەقی تەزم‌بۆگ، بۆ دەوەڵی دەکێن؛ ۲) قرت ◄ ۱) سخت ترم شده که برای دمل گفته می‌شود؛ ۲) گشاد.
قلت: تەقین، لەبەریەك‌چوون ◄ ترکیدن، انفجار.

قلقلك: بانەلانۆن، پشەسەر ◻ آهیاگر، تنقلك.

قلقله: پەقەسری، پەقەپەق ◻ مرغ.

قلوشه: پرۆش، ساوازی زۆر وردە ◻ بلغور ریز.

قن: دەنگی وەك دەنگی پەریۆنی زنی کەوان ◻ صدایی همانند صدای زه کمان.

قنگه: ۱) قن؛ ۲) دەنگی سۆزانی نوشتەی مەزەوەن ◻ ۱) نگا: قن؛ ۲) صدای چرخش سریع گردنا.

قنگه‌قنگ: قنی زۆر ◻ صدای «قن» پیاپی.

قنه: قن ◻ نگا: قن.

قۆلەدۆل: مێز؛ دابان بۆ مناڵی وەکو مێز بکا ◻ تختی، اصطلاحی که برای تشویق بچه به شادی کردن گویند.

قه: ۱) تیوه؛ ۲) پشکنی بەواتە دوشك؛ (چەوکێن بۆ مە قەگریە)؛ ۳) تاوانکە، بان؛ ۴) دەری قەکە؛ ۴) فرکردن؛ (ئافن قەخۆ)؛ ۵) وشەی بڕایی؛ (قەسرا دەرە)؛ ۶) بۆ، بۆلای؛ (کێ قە دەچی ◻ ۱) شما؛ ۲) پیشوند بمعنی دوباره؛ ۳) بان وا؛ ۴) پیشوند به معنی نوشیدن؛ ۵) حرف همراهی؛ ۶) به سوی، به طرف.

قەئالین: قەبەرکردن، تۆڵەکردنەوە ◻ تلافی.

قەبز: بڕیەوەی قەرزەدار ◻ قرارنهایی در معامله.

قەبراژتن: هەڵبژاردن، جیاکردنەوە، هەڵگرتن ◻ انتخاب کردن.

قەبرك: جۆری کولێرەی بە هێلکەو شیر و ڕۆن ◻ نوعی گرده نان روغنی با تخم مرغ و شیر.

قەبڕۆن: ۱) قازانج کردن، بەهرە گرتەکەوتن؛ ۲) بردەنەوە لە قومار ◻ ۱) سود بردن؛ ۲) برد قمار.

قەبڕۆکن: ڕۆکانەنەوە، تۆڵە لێ‌دەماڵین ◻ انتقام گرفتن از بر و مو.

قەبڕی: قەرارەدان، جەمی؛ (بوما قەبڕی‌یە) ◻ نرخ ثابت و مقرر شده.

قەبڕیان: ڕاکەوە، فڕێکەوتن، لەناوچوون ◻ نابود شدن، انقراض.

قەبڕین: ۱) دوایی هێنان بە نرخ یان بە کێشە؛ ۲) بڕیەوەی هەنگ؛ ۳) بڕیەوەی مەزەو بڕن؛ ۴) قەرارو بڕیاری یەکجارەکی؛ ۵) ڕاکەوەی سەمەال ◻ ۱) پایان دادن؛ ۲) برداشتن عسل از کندو؛ ۳) پشم چینی از حیوانات؛ ۴) قرار قطعی؛ ۵) انقراض خانواده.

قەبزەبان: پسان ◻ واگسستن.

قەبزکان: بڕان ◻ پراکنده شدن.

قەبزکاندن: بڕاندن ◻ پراکنده.

قەبزکیان: قەبزکان ◻ پراکنده شدن.

قەبزکین: قەبزکان ◻ پراکنده شدن.

قەبسو: ۱) کراوەو، قاڵا، بڕ؛ ۲) ئاوا بێ، ئەم جۆرە بۆ ◻ ۱) بازشده؛ ۲) اینطور بود.

قەبۆ: باشەکەوت ◻ اندوخته، پس انداز.

قەبۆن: کراوەو، بازبۆن ◻ بازشدن، گشوده شدن.

قەبۆزین: بزمین، پشمین، پزین ◻ عطسه کردن.

قەبوهۆژین: ئاوبانەوە، ڕاکەوە ◻ تبخیر، آب شدن.

قەبەستن: بوبەستن، بەستەوە؛ (جەسن قەبەستە) ◻ بند کردن.

قەبی: قەبۆ ◻ نگا: قەبۆ.

قەبێتن: دابڕەوە، دوبارە لە هێلکە دانەوەی تارە ◻ دوباره بختن.

قەبیاچین: ۱) دابیاچین، بڕناوتن؛ ۲) بڕین بە بڕیکی تۆزۆ ◻ ۱) هرس کردن؛ ۲) قیچی کردن.

قەبیان: بڕانەوە ◻ لاچ.

قەبچراندن: ۱) بەرگ دەرکردن؛ ۲) لە هەمولاوە تێ‌بینان و ئاگاداری؛ ۳) پساندن؛ ۴) شی کردەوە، بە وردی مانا لێدانەوە ◻ ۱) لباس پاره‌پاره کردن؛ ۲) از هر طرف پیرامون گرفتن و آزردن کسی؛ ۳) واگسستن؛ ۴) تفسیر کردن.

قەبڕتکان: تێکشکان، لەبەریەکجوون ◻ درهم شکستگی.

قەبڕتکاندن: تێکشکاندن، لەبەریەکدڕاندن ◻ درهم شکستن.

قەبڕتکیان: تێکشکان، لەبەریەکجوگ ◻ درهم شکسته.

قەبڕژنین: بڕناوتن، بڕزو لاق داباچین ◻ هرس کردن.

قەبڕژیان: بڕزان، ئاڵاوبۆن ◻ پاشیده و پراکنده شدن.

قەبڕژین: قەبڕژیان ◻ نگا: قەبڕژیان.

قەبرسین: پرسینەوە، پرسیاری کردن ◻ استعلام، پرسش.

قەبڕیتاندن: توند بە زەویدا کوتان ◻ سخت بر زمین کوبیدن.

قەبڕکاندن: خۆڕاوەشاندن، خۆتەکاندن ◻ خود را تکاندن.

قەبزلان: سۆڕی و بێ‌داگری لەسەر مەبەست ◻ اصرار ورزی.

قەبزلاندن: سۆڕبۆن و بێ‌داگرتن ◻ اصرار ورزیدن.

قەبسکان: بەردەستبۆن، هاتە ژێرفەرمان ◻ رام شدن، زیر فرمان آمدن.

قەبسکاندن: هێنە ژێرفەرمان، کەوی کردن ◻ رام کردن، زیر فرمان آوردن.

قەبسکیان: قەبسکان ◻ نگا: قەبسکان.

قەبسکین: قەبسکان ◻ نگا: قەبسکان.

قەبلیتان: توند بەزەویدا کەوتن ◻ سخت بر زمین افتادن.

قەبلیتاندن: توند بەزەویدا کوتان ◻ سخت بر زمین انداختن.

قەبۆرسی: بۆڕانەوە، لەهۆش خۆی چوۆ ◻ از هوش رفتن.

قەبۆرسین: بۆڕانەوە، لەسەرخۆ چوۆن ◻ از هوش رفتن.

قەبۆن: وردەوێنی شتی زۆر ڕەق؛ (کەفری مەزن قەبۆ) ◻ خردشدن شیء بسیار سخت.

قەبەران: بەرانەوە، بەرنەوە ◻ عبور کردن.

قەبەراندن: بەراندنەوە ◻ عبور دادن.

قەبەرتان: شرۆڤەبۆن، بزگوڕبۆن ◻ لت و پار شدن پارچه.

قەبەرتاندن: ڕاندن، شرکردن ◻ لت و پار کردن.

قەبەریان: بەرنەوە ◻ عبور کردن.

قەبەرین: بەرنەوە ◻ عبور کردن.

قەبەژکاندن: ڕاوەشاندن، لەکاندن ◻ تکاندن.

قەبەنگرین: قنج، قنجەبۆن ◻ برآمدن.

قەبیان: شیلان ◻ جلاتین.

قەبیچاندن: ۱) کردەوەی گری؛ ۲) لەگری جاو کردەوە؛ ۳) بڕینی لە

لێ‌پرسینەوە بەسەرکردەوە ۞ ١) بازکردن گرە؛ ٢) ڕشتە ڕا بنیە کردن؛ ٣) کنایە لە توڕانی کردن.

قەپیچرین: تێ‌گەیاندن ۞ فەهماندن.

قەپین: قەپان ۞ جلاندن.

قەتڕاندن: باوشانەڕێ خۆکشانەوە لەبەر خەوهاتن ۞ خمیازە کشیدن.

قەتڕسین: تازە لە نەخۆشی هەستانەوە ۞ تازە شفایافتن، نقاهت.

قەتڕگان: ١) پێکڕانی نیشانە؛ ٢) تروکەی بەتکی چاو ۞ ١) خوردن بە هدف؛ ٢) بهمش پلک چشم.

قەتڕگاندن: ١) لەئامانج‌دان، پێکانی نیشان؛ ٢) تروکاندنی چاو ۞ ١) بە هدف زدن؛ ٢) پلک برهم زدن.

قەتڕۆسکاندن: دەربەڕاندن ۞ ڕماندن.

قەتڕۆسکیان: ١) دەربەڕین، تەڕبوون؛ ٢) لە بەرچاو گوم‌بوون ۞ ١) دررفتن، رم کردن؛ ٢) از دید ناپدید شدن.

قەتڕۆسکین: قەتڕۆسکیان ۞ نگا: قەتڕۆسکیان.

قەتڕسکان: قەتڕۆسکیان ۞ نگا: قەتڕۆسکیان.

قەتڕسکاندن: قەتڕۆسکاندن ۞ ڕماندن.

قەتەرسین: لە تۆرسین هەستانەوە، بالاکرانەوە، بالاکرین ۞ قد افراشتن.

قەتەکان: تەکان، تەکیران ۞ تکانیدە شدن.

قەتەکاندن: تەکاندن ۞ تکانیدن.

قەتەمران: ١) خامۆش‌بوونی ئاگر، کوژانەوە؛ ٢) بڕینی لە نردنی کەسێ ۞ ١) خاموش شدن آتش؛ ٢) کنایە از مرگ.

قەتەمراندن: ١) خامۆش کردنی ئاور؛ ٢) بڕینی لە مراندنی کەسێ ۞ ١) خاموش کردن آتش؛ ٢) کنایە از میراندن کسی.

قەتەمریان: قەتەمران ۞ نگا: قەتەمران.

قەتەمرین: قەتەمران ۞ نگا: قەتەمران.

قەتەوشین: داڕوخان، سەرسامان ۞ مُتحیّر شدن.

قەتیرە: ڕووای بەسەرهات، قۆمیان ۞ حادثه.

قەچڤان: ڕاچەنین لە ترسان ۞ یکه‌خوردن از ترس.

قەچڤاندن: ڕاچەنان، شەڕاندن ۞ ترسانیدن ناگهانی که لرزه آورد.

قەچڤیان: قەچڤان ۞ نگا: قەچڤان.

قەچڤین: قەچڤان ۞ نگا: قەچڤان.

قەچکان: قەچڤان ۞ نگا: قەچڤان.

قەچۆین: ١) چۆکەوەی ئەسپ؛ ٢) بڕینی لە پاڵەکردنەوەی قسە چەند جار ۞ ١) چوبدن مرغ؛ ٢) کنایە از تکرار چند بارە سخن، (از خابی).

قەچەمانەن: کۆکردنەوە، چەقاندن چیکردن ۞ جمع کردن.

قەچەمیان: کۆبوونەوە، چەقان کردن، چەمیان ۞ جمع شدن.

قەچەمین: قەچەمیان ۞ جمع شدن.

قەچاشاندن: چێژەکردن، تامکردن بۆ تەزموون ۞ چشیدن برای آزمون.

قەچڕاندن: شی کردنەوەی کوڵکە، لەبەریەک هەڵوەشاندنی خورێ و پەمۆ ۞ ازهم باز کردن پشم و پنبه.

قەچڕین: ١) هەڵپەچڕین، بەوورئی کردنەوە؛ ٢) ڕاکێشان بەڕووی دا ۞ ١) پرکشیدن؛ ٢) پرزمین کشیدن.

قەچاندن: ١) سەرکۆنەکردن؛ ٢) دەرکردن بە سووکایەتی ۞ ١) سرزنش کردن؛ ٢) دادن کردن.

قەچڤیان: ١) سەرکۆنە؛ ٢) دەرکران؛ ٣) سەرداخستن ۞ ١) سرزنش؛ ٢) دادن شدن؛ ٣) سرفرود آوردن از خجلت.

قەچکیان: ١) داچکانی تاو، هەڵچۆڕان؛ ٢) لەکەنەڵان، داڕەقاوی بە هاتوچۆ ۞ ١) چکیدن آب؛ ٢) آویزۀ مرغ توسان.

قەچاندن: جێنەوەی گۆڕەوەی و دڕاو ۞ رفو کردن.

قەچنین: ١) ڕەچاندن؛ ٢) دوورەپەرێزبوون، خۆکشانەوە لە کاری ۞ ١) رفو کردن؛ ٢) خود را کنار کشیدن.

قەچۆڕان: جۆڕانەوە ۞ چکیدن.

قەچۆڕاندن: هەڵچۆڕاندن ۞ چکانیدن تا آخر.

قەچەمان: بەچەمین، داهاتەوە ۞ خم شدن.

قەچەماندن: چەماندنەوە، داهێنانەوە ۞ خم کردن.

قەچەمیان: قەچەمان ۞ خمیدن، خم شدن.

قەچەمیاندن: ١) هەڵگرتنەوەی وڕە لە زەوی؛ ٢) هەڵکردنی باسکیر بەدلیلک ۞ ١) ورچیدن دانه؛ ٢) برچیدن آستین و پاچه.

قەخەواندن: ١) خاوانشەنەوە، چاودێری کردن؛ ٢) پەناەدان ۞ ١) سرپرستی کردن؛ ٢) پناه دادن.

قەخاباندن: فریوەدان ۞ فریب دادن.

قەخارن: ١) شتی خواردەوە؛ ٢) خواردەوە ۞ ١) نوشیدنی؛ ٢) نوشیدن.

قەخاندن: قەمارن ۞ نگا: قەخارن.

قەخاندی: ١) بانگ‌کراو؛ ٢) خوینەڕاوە؛ (لە ئەنفال بلیمە قەخاندیە) ۞ ١) دعوت شده؛ ٢) نوشتۀ خوانده شده.

قەخڕاندن: بە ساناییی یەکلایی‌کردن ۞ آسان انجام دادن.

قەخلیسکان: خلیسکان، هەڵخلیسکان ۞ لیزخوردن.

قەخلیسکاندن: خلیسکاندن ۞ لیز دادن.

قەخۆ: بخۆرەوە ۞ بنوش.

قەخوارن: خواردەوە ۞ نوشیدن.

قەخواندن: ١) بانگ‌کردن؛ ٢) خوێندنەوەی نوسراو ۞ ١) دعوت کردن؛ ٢) بازخواندن نوشته.

قەخواندی: قەخاندی ۞ نگا: قەخاندی.

قەخۆر: خۆرەوە ۞ نوشنده.

قەخوران: خوران، ئاڵۆش لێ پەیدابوون ۞ خاریدن، دارای خارش شدن.

قەخورانەن: ١) خورانەنی ئاڵۆش؛ ٢) بڕینی لە بەقسەی خۆش و هێمنی دەگەڵ کەسێ ڕەفتارکردن ۞ ١) خاراندن؛ ٢) کنایە از با مدارا رفتار کردن با کسی.

قەخوستن: ١) بانگ کردنی کەسێک؛ ٢) بەئامانەت وەرگرتن ۞ ١) کسی را خواستن؛ ٢) امانت گرفتن.

قەخۆگرتن: دەستەبەرێتی، ئەمڵیۆن ۞ تعهد.

قەخۆگرتی: بەسەبەر [ئەنتهد].
قەخۆراندن: بێ‌خواردەوە، دەرخواردانی ئەرا [ق] وادار بە نوشیدن کردن.
قەخوماندن: تێکەڵ‌بێکەڵ‌بۆن، تێکەوەگلان [ق] مخلوط شدن، درهم برهمی.
قەخوماندن: تێکەڵ‌بێکەڵ‌کردن، تێکەوەگلاندن [ق] مخلوط و درهم برهم کردن.
قەخومین: قەخوماندن [ق] نگا: قەخوماندن.
قەخوێندن: ١) خوێندنەوەی نوسراو یا گوێگر؛ ٢) بڵاوکردنەوە، دڵنانەوە؛ ٣) دەعوەت کردن [ق] ١) بازخواندن نوسینە برای شنوندە؛ ٢) نوازش کردن؛ ٣) دعوت کردن.
قەخەبەراندن: دەست بەدەلاکردەوەی بۆ خۆش کردنی ئاگر [ق] ازبرده کردن آتش که شعله‌ورتر شود.
قەدان: ١) هەڵسان، بەشمالی زگ؛ ٢) ڕەوی توڕین، داهوی ڕەوی؛ ٣) داهوی وار؛ ٤) هەناسەدان، بشوکیشان؛ ٥) نان بەهەنێوەبەدان؛ ٦) بوەدانی مار و دوپشکانو...؛ ٧) هەڵسەدانی جاندار؛ ٨) بریگانەدن، وابستەنای باران؛ ٩) ئیجاد، داهێنان [ق] ١) آماسیدن شکم؛ ٢) کندن زمین؛ ٣) پس دادن وار؛ ٤) نفس کشیدن؛ ٥) چسباندن نان به تنور؛ ٦) نیش زدن مار و عقرب و...؛ ٧) بر پا کردن جاندار؛ ٨) بند آمدن باران؛ ٩) ایجاد، پدیدآوردن.
قەدانەوەی: داهێنەر، بڕێکی لە خودا [ق] خالق، کنایه از خدا.
قەدانین: بەشتەوەی باڵدار [ق] نشستن پرنده.
قەدزین: دست بەکەسێکدانو بەنهێنی بردەوە، دزیەوە [ق] بخشیده را دزدیدن.
قەدڕخستن: ڕەبوەستن، جۆی ڕاکردنی کچ بەگەڵ دڵخوازی خۆی [ق] فرار دختر با نامزدش.
قەدوکەتن: ١) ڕەدوکەتن، بەشوینداچوون؛ ٢) ڕەدوکەوتن، ڕاکردنی کچ بەگەڵ ئاوی دڵخوازی [ق] ١) به دنبال رفتن؛ ٢) فرار دختر همراه نامزدش از خانهٔ پدری.
قەدەن: ١) جگەر، پێچکە؛ ٢) پەدەن، (ئاوازێکی قەدەن کەنبە) [ق] ١) پخش، پخش؛ ٢) بیرون شدن.
قەدەرەنگ: زۆرجاڕەنی، فرەبێجۆن [ق] بە تاخیر افتادن.
قەدیارکەتن: خۆیاڕۆن، ئاشکرابۆن، دیاربان [ق] آشکار شدن.
قەدینن: ١) دۆزینەوەی گوم‌بۆگ؛ ٢) بەسەرکردەوە؛ ٣) پوەیدار بۆنەوە [ق] ١) گم شده را یافتن؛ ٢) بازخواندن؛ ٣) بازدید.
قەدێران: دەنگی بڵاوکردنەوەی قسە [ق] پخش خبر.
قەدی کرن: ١) پەدەرنان، دەرکردن؛ ٢) جیاکردنەوە [ق] ١) بیرون کردن؛ ٢) جدا کردن.
قەدین: دۆزینەوەی گوم‌بۆگ [ق] بازیافتن.
قەر: ١) وەرز؛ ٢) سەری باڵا؛ ٣) ئاڵی، لا؛ ٤) دەر، دەرەوە، بەرانبەر بە ژوورەوە [ق] ١) بیاد؛ ٢) بر بالا؛ ٣) طرف، سو؛ ٤) بیرون، خارج.
قەر: زرنگ‌ئەکاروکاسی‌دا [ق] زیرک در کسب و کار.
قەراقەر: بەرانبەر [ق] برابر.
قەراکرن: پەشارتن، نیشان‌نەدان، شاردنەوە [ق] پنهان کردن.
قەراندن: سۆنەوە بە مرەمەف، لەبەرنەدان [ق] سوهان زدن.
قەرچاڵە: قرچاڵە [ق] برنج.
قەرچین: قەرۆن بە جێگەوەی داو بان وردنی بڕاو [ق] برچین، اثر به جیمان.
قەرچیاندن: جێگەوە لە زەمین [ق] برچیدن.
قەرسان: ١) ڕابسکان؛ ٢) ڕابی‌بۆن [ق] ١) تکان برای ڕهایی؛ ٢) رهاشدن.
قەرساندن: ١) ڕابسکاندن؛ ٢) ڕابی کردن [ق] ١) تکاندن برای رها کردن؛ ٢) رها کردن.
قەرسەن: قەرسان [ق] نگا: قەرسان.
قەرسین: قەرسان [ق] نگا: قەرسان.
قەرشان: ڕەشاوەو [ق] فی کردن.
قەرشاندن: ١) ڕەشاندەوە؛ ٢) بڕێکی لە بڕی‌ئەزانەوە [ق] ١) وادار بە فی کردن؛ ٢) کنایه از توان از مجرم گرفتن.
قەرشیان: قەرشان [ق] فی کردن.
قەرشین: قەرشان [ق] فی کردن.
قەرقە: بەفر، بەرف [ق] برف.
قەرق: گورگ، شینو [ق] گرگ.
قەرقل: بێ‌مبالات، گوێ‌نەدەر بە کار [ق] بی‌مبالات، بی‌توجه.
قەرقلین: خۆبەواردن و تەمەڵی کردن لە کار [ق] بازماندن و تساهل کردن.
قەرک: قەرق، شینو، گورگ، گور [ق] گرگ.
قەرگرتن: گرتنەوەی بەخۆشیی گیرۆ [ق] واگیری بیماری.
قەرگەهاندن: ١) [ق] جیاکردنەوە؛ ٢) کردەوەی گرتن [ق] ١) از هم جدا کردن؛ ٢) بازگرفتن گره.
قەرگەن: ١) وەرگەران، پێچ‌خواردن؛ ٢) گەڕانەوە؛ ٣) بەزیان‌بۆنەوە [ق] ١) پیچ خوردن؛ ٢) بازگشت؛ ٣) پشیمانی.
قەرمل: قل، شەکەت [ق] بسیار خسته.
قەرملین: شەکەت‌بۆن، قل‌بۆن [ق] بسیار خسته شدن.
قەرنین: ١) ڕیخەوی بۆک؛ ٢) بەدەست هەڵکەندن و دروێی خەڵە [ق] ١) با دست چیدن مو؛ ٢) درویدن غله با دست.
قەرۆتان: ١) ئاوەکۆن؛ ٢) ڕۆیانەوەی دار؛ ٣) دارتاشی گۆشت لە ئیسکا [ق] ١) پرکنده شدن؛ ٢) لخت شدن درخت؛ ٣) لخت شدن استخوان از گوشت.
قەرۆتاندن: ١) ئاوەکۆن کردن؛ ٢) دارتاشی دار؛ ٣) کڕۆیساندنەوە [ق] ١) پرکندن؛ ٢) لخت کردن درخت؛ ٣) لخت کردن استخوان.
قەرۆتن: لەسەرلابردن، داگرتن [ق] برداشتن، پایین آوردن.
قەرۆتن: قەرۆتان [ق] نگا: قەرۆتان.
قەرۆتی: ڕۆیاوەو [ق] لخت شده از موی و برگ و گوشت.
قەرۆچکان: قەرۆتان [ق] نگا: قەرۆتان.
قەرۆچکاندن: قەرۆتاندن [ق] نگا: قەرۆتاندن.
قەرۆشانەن: قەرۆتاندن [ق] نگا: قەرۆتاندن.

قەڕوێچاندن: قەڕۆاندن ☐ نگا: قەڕۆاندن.
قەڕە: بێ، بار، وەرە ☐ ما
قەڕەشان: قەڕشان، ڕشانەوە ☐ قی کردن.
قەڕەشاندن: قەڕشاندن، ڕشاندنەوە ☐ وادار بە قی کردن.
قەڕەشیان: ڕشانەوە ☐ بالاوڕین، قی کردن.
قەڕەلین: ڕەق بلاو کردن ☐ فرار دەسەجمعی.
قەڕێ: بنە، بهنە، بنرە ☐ بار.
قەڕێشن: ڕاکاندن، بەرەوخوار بلاو کردنەوە ☐ فڕاندن.
قەڕیچاندن: قەڕۆاندن ☐ نگا: قەڕۆاندن.
قەڕێخستن: بەڕێ کردن، ڕەوانە کردن ☐ بەرەو کردن.
قەڕێز: ئاوەڕۆکی کتێب و نوسراو ☐ محتوای نوشتە.
قەریس: ١) بەتی دڕێژ، گوریس؛ ٢) ڕەتوس ☐ ١) رسن، ریسمان؛ ٢) املاس، دیکتە.
قەریستن: قەدکردن، جەسەرە کاغەزنانەوە ☐ تا کردن.
قەرێ کردن: بەڕێ کردن، بەسەرێ خستن، ڕەوانە کردن ☐ بەرەو کردن.
قەرین: ١) بهنە، بنە، بنرە، قەرێ؛ ٢) بهنە ☐ ١) بار؛ ٢) بیاوریش.
قەرینە: قەرین ☐ نگا: قەرین.
قەزان: ١) زامەوەی کانی؛ ٢) دووبارە بەجوڕهێنان ☐ ١) زایدن چشمه؛ ٢) بار بچەآوردن.
قەزخت: جنگی، گەمان، بەخاوین ☐ کثیف، چرکین.
قەزخاندن: بیس و بەلۆخ کردن ☐ کثیف کردن.
قەزقران: گەڕانەوە، ڕەزین ☐ بازگشت.
قەزقراندن: گەڕاندنەوە ☐ بازگردانیدن.
قەزقریان: ١) بەگەڕیان؛ ٢) پاشگەزبوونەوە ☐ ١) بازگشت؛ ٢) پشیمان شدن.
قەزقرین: قەزقران ☐ بازگشت.
قەزکین: هەڵقوڵین، ئاو لەبەرەین بەهێز دەرچوون ☐ جوشیدن آب از زمین.
قەزوقان: یاڵی، دەڵاڵ ☐ هول، دفع با سر.
قەزوقاندن: یاڵیوەنان، دەڵەکاندن ☐ هول دادن.
قەزەلان: ١) دڕێژبوونەوەو خوڵانەوە، گەورین؛ ٢) ئۆڵ، بەرت ☐ ١) دراز کشیدن و غلتیدن؛ ٢) برت.
قەزەلاندن: ١) گەوراندن؛ ٢) ئۆڵدان ☐ ١) غلتانیدن؛ ٢) برت کردن.
قەزەلین: ١) خلیسکان و کەوتن؛ ٢) گەورین و خۆدڕێژکردن ☐ ١) لیزخوردن و افتادن؛ ٢) دراز کشیدن و غلتیدن.
قەزیخاندن: زیخ کردن بە قسە، دڵەدان، هاندان، ئاوێزان ☐ تشجیع.
قەزین: فۆکردن، پف کردن، بالەنەمەدەرخستن ☐ فوت کردن.
قەژاردن: ڕازین، جیا کردنەوە، هەڵوەژاردن ☐ جدا کردن، سوا کردن.
قەژاندن: ١) ڕاژاندنەوە، لەبیانی کەتەقتی بازو دڵخۆش کردن؛ ٢) هەڵاجی، شی کردنەوەی کۆڵکە بە کوتانەو کەوان ☐ ١) دلجویی کردن؛ ٢) پنبەزنی.
قەژەن: ١) ئین، هاڵاوی گەرما؛ ٢) پریشکەی ئاگر، پریسکەدان ☐ ١) آلاو گرما؛ ٢) شرارە.
قەژەلین: شی کردنەوەی کۆڵکە ☐ زدن پنبه و پنبه با دست.
قەژەلین: (ەنین ☐ نگا: (ەنین.
قەژی: ١) ئیومش؛ ٢) تەسەمش؛ ٣) قەرمسان بە زیاتەوە، بزەوە ☐ ١) شماهو؛ ٢) ماهو؛ ٣) امر بە دوبارە زندە شدن.
قەژیان: زیندووبوونەوە ☐ از نو زندە شدن.
قەژیاندن: زیندوکردنەوە ☐ از نو زندگی دادن.
قەژین: قەژیان ☐ از نو زندە شدن.
قەژیشاندن: ١) زیاندن؛ ٢) هۆی بۆزانەوە ☐ ١) زندە شدن؛ ٢) موجب نشاط یافتن.
قەس: بەس ☐ بس.
قەستان: ١) ئوستان، وەستان؛ ٢) ڕاوەستان؛ ٣) لە کار کەوتن ☐ ١) ایستادگاری؛ ٢) ایستادن؛ ٣) ازکارافتادن، دست از کار کشیدن.
قەستان: ١) ڕاوەستان؛ ٢) لە کار بەس کردن ☐ ١) ایستادن؛ ٢) دست از کار کشیدن.
قەستاندن: ١) ڕاگرتنی کار؛ ٢) ڕاگرتن؛ ٣) ماندوکردن؛ ٤) بلەدکردن ☐ ١) متوقف کردن کار؛ ٢) وادار بە توقف کردن؛ ٣) خسته کردن؛ ٤) بلەدکردن.
قەستران: لیکدران، تیکەڵ کران ☐ آمیزش، آمیزه.
قەستراندن: لیکدان، تیکەڵ کردن، تەف لەیەک کردن ☐ آمیختن.
قەسرین: ئەستڕین، ئەستڕینەوە ☐ زدودن.
قەسهان: ١) شاردراوە، شتی کراو، شتڕداوە؛ ٢) برشی لە ڕان نهێنی ☐ ١) پنهان شده؛ ٢) کنایه از راز مگو.
قەسهاندن: شاردنەوە ☐ پنهان کردن.
قەسین: ساماوەو، جەساماوەو، تەکەتی دەرکردن ☐ استراحت.
قەشارتن: شاردنەوە، نالەت کردن ☐ پنهان کردن.
قەشارتن: شاراوە، شتڕاوە ☐ پنهان شده.
قەشارتی: شاراوە ☐ پنهان شده.
قەشاردن: قەشارتن ☐ پنهان کردن.
قەشاردو: قەشارتی ☐ پنهان شده.
قەشاردی: قەشارتی ☐ پنهان شده.
قەشارن: قەشارتن ☐ پنهان کردن.
قەشاری: قەشارتی ☐ پنهان شده.
قەشاندن: دووبارە بەڕێ کردن، ڕەسان نارەن ☐ بازفرستادن.
قەشانتی: ١) ناردراو، بەڕێ کراو؛ ٢) ڕاسترا ☐ ١) فرستاده شده؛ ٢) توجیه شده.
قەشوی: ١) قەشارتی؛ ٢) نهێنی ☐ ١) پنهان شده؛ ٢) راز.
قەشۆ: ١) دووبارە بەناوی بشۆ؛ ٢) دانەوەلە بشۆ ☐ ١) بازبشوی؛ ٢) حیوانات را بشوی.
قەشوشتن: ١) دووبارەشتن؛ ٢) دانەوەلە شتنەوە ☐ ١) بازشستن؛ ٢) حیوانات شستن.
قەشۆن کەتن: ١) ئەدوی کەسکا جۆن؛ ٢) بەرەوی کردن ☐ ١)

تعقیب؛ ۲) پیروی.

قەشەپلان: چەشتوبۆن، بێ سەروبەرەوبۆن ◻ پریشان حال شدن.

قەشەپلاندن: بەشۆکردن ◻ پریشان حال کردن.

قەشەقان: تەکان خواردن، ڕاژان ◻ تکان خوردن.

قەشەقاندن: شلەژاندن، تەکان پێدان ◻ تکان دادن.

قەشەقیان: قەشەقان ◻ تکا: قەشەقان.

قەشەمڕان: ۱) تاوڕان، تەزك؛ ۲) شتراندەوە ◻ ۱) اندامه شدن، پرت؛ ۲) پنهان شدن.

قەشەمڕاندن: ۱) تاوڕین، تەزك کردن؛ ۲) قەشارتن ◻ ۱) پرت کردن؛ ۲) پنهان کردن.

قەشەمڕین: قەشەمڕان ◻ تکا: قەشەمڕان.

قەشیلان: شلان ◻ جلابدن.

قەفر: عەمر ◻ عمر.

قەقەستان: ۱) ڕاوەستان؛ ۲) لەکاروەستان ◻ ۱) ایستادن؛ ۲) از کار ایستادن.

قەقەستاندن: ۱) ڕاوەستاندن؛ ۲) لەکاروەستاندن ◻ ۱) متوقف کردن؛ ۲) از کار باز داشتن.

قەقەستای: ۱) ڕاوەستاو بەیتوو؛ ۲) وەستاو لە کار ◻ ۱) ایستاده؛ ۲) از کار باز ایستاده.

قەقوسان: ۱) بڕان؛ ۲) تاشرانی مۆ ◻ ۱) برش؛ ۲) تراش مو.

قەقوساندن: ۱) بڕین؛ ۲) تاشینی مۆ ◻ ۱) بریدن؛ ۲) تراشیدن مو.

قەقەتان: جیابوونەوە ◻ جدا شدن.

قەقەتاندن: جیاکردنەوە لە یەکەوە بۆساو ◻ ازهم جدا کردن چسبیده.

قەقەتیان: جیابوون، ئاڵابچڕان ◻ جدا شدن.

قەقەتین: قەقەتیان ◻ جدا شدن.

قەقەلاشتن: قەلاشتن ◻ شکافتن.

قەقەلشاندن: زەق ڕوانین، بەوردی ئوڕین بوچاوتێزن ◻ (قەکی تەز جاڤێن خۆ قەقەلیشم چاك دێرم) با دقت نگاه کردن.

قەقەوین: ڕووان، بەسەرهات، ئوڕین ◻ حادثه.

قەقیڕاندن: زیڕاندن، زیقاندن ◻ جیغ کشیدن.

قەقین: دەنگی حەساکانەی ڕۆی ◻ صدای نالهٔ روباه.

قەکابی: کاوڕکەر ◻ نشخوارکننده.

قەکابین: کاوڕ کردن، قاویش کردن ◻ نشخوار کردن.

قەکرژین: بژ کردن ◻ لبخند زدن.

قەکرن: ۱) بازکردن، قاڵاکردن، تاواڵەکردن؛ ۲) شتی کردەوە ◻ ۱) بازکردن، گشودن؛ ۲) ازهم باز(کردن، زدن پنبه و...

قەکڕویان: جاوپۆشی ◻ چشمپوشی از خطا.

قەکڕویاندن: جاوپۆشی کردن ◻ ماستمالی کردن، چشمپوشی کردن.

قەکری: ۱) قاڵابۆی، تاواڵە؛ ۲) شتی کراوە ◻ ۱) گشوده؛ ۲) از هم باز شده، پنبه و... زده شده.

قەکشانەن: ۱) ڕاخستن، داخستن؛ ۲) ڕاکشان بەزەمیندا؛ ۳) دڕێژکردەوە؛ ۴) کشانی توڕەو جگەرە ◻ ۱) پهن کردن؛ ۲) بر زمین گستردن؛ ۳) کش دادن؛ ۴) استعمال دخانیات.

قەکش کشاندن: ڕاکشان بەسەر خەڵدا ◻ بر زمین کشانیدن.

قەکشین: ۱) کشانەوە، وەکشان، بەرەوپاش بڕۆین؛ ۲) پەڕوانۆنەوە، پاشەکشە کردن ◻ ۱) برگشتن؛ ۲) پشیمان شدن.

قەکۆچاندن: گۆڕانەوە، ماڵەوماڵ بێ کردن ◻ کوچ دادن.

قەکولاندن: داکوتانی بزماری... ◻ کوبیدن میخ و...

قەکوداد: بەرباد، داڤان ◻ نابود، داغان.

قەکوڕین: بەدەنان وردکردن، کرۆشتن ◻ خایسیدن با دندان خرد کردن.

قەکوروژین: قەکوڕین ◻ تکا: قەکوڕین.

قەکوروژین: قەکوڕین ◻ تکا: قەکوڕین.

قەکوشتن: ۱) گڕەهێشتی ئاگر (جرا بە فی قەکوشت)؛ ۲) سڕینەوە، خەت کێشانی نوسراو؛ ۳) بەخەرمن ◻ ۱) کشتن چراغ و لهیب؛ ۲) پاك کردن نوشته؛ ۳) سر بریدن.

قەکوك: جەرباندن، بوڕفی کەرەوە ◻ پیچ گوشتی.

قەکولان: تۆزینەوە ◻ پژوهش، کاوش.

قەکە: ۱) چەشنی، جۆری، وەك؛ ۲) فرمانی کردنەوە، فالاکە ◻ ۱) مانند؛ ۲) امر به کشودن، یکشای.

قەکەتن: ڕاژان، ڕاکشان ◻ فرازکشیدن.

قەکەر: ۱) کەسێ داخراوێ دەکاتەوە؛ ۲) نامرازی داخراوکردنەوە ◻ ۱) گشاینده، کسی که می گشاید؛ ۲) بازکن، ابزارگشودن.

قەکی: چەشنی، بەجۆرێ ◻ مانند، مثل.

قەکیان: ساڵەقان، ژان ◻ بەهۆزەشتن مانع.

قەکیشاندن: ۱) سەرەشق دادان؛ ۲) ڕێوەش خاندان ◻ ۱) سرمشق نوشتن؛ ۲) ویکنه کردن.

قەکێش: ۱) دەرکێشان؛ ۲) شتێ کە لە ڕاکێشاندا قایمەو ناپسێ؛ ۳) بڕانی لە چەشمەیانێ ئەزەوەن؛ ۴) خوڵەسەر بەك کێشانەوە؛ ۵) کێشان بەتەرازو ◻ ۱) آختن، برکشیدن؛ ۲) کشدار؛ ۳) کنایه از روده درازیاوه گو؛ ۴) کشیدن عضلات برای رفع خستگی؛ ۵) توزین کردن.

قەکێشك: تەرێ مجوزك ◻ تیر کشیدن اندام.

قەگالیان: ڕاجلەکین، داجلەکین، داجلەکان ◻ یکەخوردن.

قەگر: کەسێ کە دەست بەصەرجەوە دەگرێ، پاشەکەوت کەر ◻ صرفه جو.

قەگرت: ۱) خۆدێی هەڵدا؛ ۲) چیغی ڕاتەنگاوت ◻ ۱) خیمه را برپا کرد؛ ۲) جیغ پیرامون خیمه را گرفت.

قەگرتن: ۱) کاری قەگر، پاشەکەوت کردن؛ ۲) هەڵدانی چادر؛ ۳) گرتنی بەخۆشی لە بەخۆشیکی تر؛ ۴) ڕاتەنگاوتنی چیغ ◻ ۱) صرفه جویی؛ ۲) برپاکردن خیمه؛ ۳) بیمارشدن از واگیری؛ ۴) با جیغ پیرامون را گرفتن.

قەگرتی: داگیرکراو، کەسێکی ڕاو ◻ غصب شده.

قەگری: قەگرتن ◻ صرفه جویی.

قەگڤاشتن: وەدگوشین، بەهێزگوشین، لەزەبروشین ◻ محکم فشردن.

قەگۆتن: هاتی لە تاوباردان، قسە لە کاتی دواوە کردن ◻ پش بیتی
قەگورزین: بەگورزی و بە تەز هەڵاتن، جالاکانە ڕاکردن ◻ شتابان گریختن
قەگوهارتن: گۆڕینەوە، شتبەشتدان ◻ معاوضه
قەگوهاستن: ڕاگوێزان، کەشوهەوا بۆ شوێنێکی تر چوون ◻ انتقال
قەگوهشین: حوکمکاری زەبەند، بەمەتی کردن ◻ اعمال و سنی
قەگەر: ١) ڕەق، بەگەڕان؛ ٢) خوین گەڵا ◻ ١) بازگشت؛ ٢) پیگرد
قەگەڕانەن: ١) ڕەڤانەن؛ ٢) ڕاهەوی وان؛ ٣) گێڕانەوەی ڕووداو ◻ ١) بازگردانیدن؛ ٢) ادای وجه؛ ٣) بازگو کردن
قەگەڕیان: ڕەق بەوە ◻ بازگشتن
قەگەڕین: گەڕانەوە، بەرای ڕەسەن هاتنەوە ◻ برگشتن
قەگەز: جۆرێ دوسکاو مار ◻ لیس عقرب و مار
قەگەزانەن: پێوەدانی مار و دوسکاو ◻ گزیدن مار و عقرب
قەگەشین: ١) خۆشبوونی تاگر؛ ٢) بەیسوڵبوونی بەرای؛ ٣) تەقینەوە نوربوون؛ ٤) بۆزانەوە ◻ ١) مشتعل شدن آتش؛ ٢) اخگر شدن زغال؛ ٣) شکوفاشدن؛ ٤) سرحال آمدن بعد از پژمردگی
قەگەڤزانەن: ماڵ لەبەرماڵان بەکەر لەبەرەوەدان ◻ تلاوز شدن
قەگەڤزین: ئاڵدان لەسەر ڕەوی ◻ غلتیدن بر زمین
قەگەمزین: بازبردنی بەهۆزەو بەزین ◻ جهش، پرش
قەگێڕان: قەگەڕانەن ◻ نگا: قەگەڕانەن
قەل: ئاڵ، تەرەوی ڕەق ◻ سخت نرم شده
قەلا: ئاڕاماو، تەڵاخ، قامچی ◻ تازیانه
قەلۆ: بشکین، ئۆزین، گەزان بەشوین ◻ تفتیش
قەلۆکرن: بشکین، ئی گەزان ◻ تفتیش کردن
قەلیستن: لیستەوە، بەزمان خاوێن کردنەوە ◻ لیسیدن
قەمال: دەس پێداهێنی تەندام، کەسێ خەڵک دەستیلی بە دەست ◻ ماساژدهنده
قەمالین: دەست بەهەساهێنان بەهۆزەو، شکاندی پشتەو تەندام ◻ ماساژدادن
قەمان: بەجێمان ◻ واماندن، جاماندن
قەمای: بەجێماو ◻ واماندن، جامانده
قەمران: خاموش بۆنی تاگر، کۆژانەوە ◻ خاموش شدن آتش
قەمراندن: خاموش کردنی تاگر، کۆژانەوە ◻ خاموش کردن آتش
قەمرتن: ١) ڕەنگزەرد هەڵگەڕان؛ ٢) لاوازبۆن ◻ ١) رنگ زردشدن؛ ٢) لاغرشدن
قەمرتی: تاگری خاموش بوگ، کۆژاوە ◻ آتش خاموش شده
قەمری: کۆژاوە، تاگرخاما (جرا قەمری، تەگر قەمری) ◻ خاموش شد
قەمرین: قەمرتن ◻ نگا: قەمرتن
قەمزین: هەڵقوڵین ئاو، دەرچوونی ئاو لەزەوی ◻ جوشیدن آب از زمین
قەمزین: مزاندن، مزین ◻ مکیدن مکیدن
قەمستن: هەڵقوڵین ئاو لە کانی دەر بەزین ◻ جوشیدن آب از چشمه
قەمشتن: ١) قەمزین؛ ٢) باسادو دەنگ هەڵماڵین؛ ٣) مشت وماڵ کردن ◻ ١) مکیدن؛ ٢) ورماليدن؛ ٣) صیقل دادن
قەمەرقین: ١) تەقەکەمبۆن؛ ٢) بزۆزەو سەیرکردن لە ترادو ◻ ١) بسیار خسته شدن؛ ٢) لرزیدن از ترس
قەمیتن: قەمزین ◻ مکیدن
قەناسین: ١) وەبیرهاتنەوە، ناسینەوە؛ ٢) مکۆڕبۆن، بی هاتن ◻ ١) بازشناختن؛ ٢) اخراج کردن
قەناسین: ١) هیمەانان، بەناڵەدارزین؛ ٢) وەبیرهینان؛ ٣) بەدەات فوریەش کردن ◻ ١) بلند زی کردن، اساس نهادن؛ ٢) ایجاد کردن؛ ٣) کوک کردن ساعت
قەنازین: گەشەکردن، بەهۆزەاهاتن ◻ شکوفاشدن
قەنشتن: ١) لە قرین بەس کردن، نیشتەوەی باڵدار؛ ٢) جۆکەهواری تلە؛ ٣) بۆخانەوەی بەهەماو ◻ ١) نشستن پرنده؛ ٢) نشستن شتن؛ ٣) خوابیدن ورم
قەنشتی: ١) لە قرین بەس کردگ؛ ٢) نیشتوی تلە؛ ٣) بۆخاوە ◻ ١) پرندهٔ نشسته؛ ٢) نشستن شده؛ ٣) ورم از بین رفته
قەنشین: توقرە ◻ آرامش
قەنوسکاندن: لکاندن، جەساهین، نوساندن ◻ چسباندن
قەنوسین: ١) پیوەنوسان؛ ٢) تی هەڵشۆن ◻ ١) چسبیدن؛ ٢) رنگ زدن
قەنهرین: زاهرین لە پرا، بشمۆن لە مکاو ◻ بریدن و برخاستن، ازجا برجستن
قەنهشتی: توقرەگرتن، ئارامبوگ ◻ آرام گرفته
قەنهێران: دیسان نواشاکرن ◻ بازنگاه کردن
قەنهێراندن: قەنهێران ◻ بازنگاه کردن
قەنهێرین: قەنهێران ◻ بازنگاه کردن
قەنی: بەری دارەبەن، قەزوان، کەسکان ◻ ثمر درخت سقز
قەنیشتن: قەنشتی ◻ نگا: قەنشتی
قەور: بەفر ◻ برف
قەورەاندن: تیشاندان، ڕۆن کردنەوەی بەبەستاک ◻ تفهیم کردن
قەوەزارتن: ١) ڕاڕەی داهەوڵە؛ ٢) خاوەن کردنەوەی ڕەوی کێڵگە لەبەرەو، بەرەبەزارتن ◻ ١) پاک کردن علاف از دانهٔ نابنات؛ ٢) جمع کردن سنگ از زمین زراعتی
قەوەشاندن: مزیدان، ئۆزەهەڵدان ◻ پرت کردن
قەوینی: تاگر، ڕەوشت، کردەوە ◻ اخلاق
قەهان: ١) هەڵاتنی هەویر، سەرکەوتنی هەویر؛ ٢) سەرەبەنانی ڕەوگ لە ڕەوی؛ ٣) تەخۆتنی لەسەرەوەبەندی جاگ بۆزەوە؛ ٤) پشتیانی ◻ ١) برآمدن خمیر؛ ٢) برمیدن نباتات؛ ٣) اواخر بیماری؛ ٤) پشتیبانی
قەهاژین: وردکردنی ڕەگ ئۆن کردنەتارە ◻ سایدن، آردکردن
قەهاندن: گێڕانەوەی قسەو چیرۆک ◻ بازگو کردن
قەهسان: مەساهەو، ساهەو ◻ آسودن
قەهلدان: بەجاوەیاکردن، جاوەاکرتن ◻ غمز

قەڤۆنان: ڤۆنین، ڤۆنەوە [ف] بافتن.
قەڤینان: قەڤۆنان [ف] بافتن.
قەڤراندن: عالەمەزکردن بۆ ئاو خواردنەوە [ف] آهیب بر گله‌زدن برای آب خوردن.
قەمڕاندن: ڕانەکاندن [ف] تکان دادن، جنبانیدن.
قەمیران: قەمارین [ف] نگا: قەمارین.
قەمیراندن: قەمارین [ف] نگا: قەمارین.
قەمیڕیای: وردکراو وەک تۆز [ف] سایيده، گردشده، پودر.
قەمیشت: بەهەشت [ف] بهشت.
قەمیلان: تەراکردن، هەڵچۆڵاندن [ف] ترک کردن.
قەمیلای: هەڵچۆڵان، تەراکراو [ف] تروال، جابجاشده.
قەمیان: قەڤۆنان [ف] بافتن.
قەمیۆن: ئاگردانی گەرمەی، ئۆتی حەمام [ف] آتشدان حمام.
قی: تەو، تۆ، تۆی [ف] آن برای مذکر، او.
قی: ١) تەو، تۆ، تیۆیە؛ ٢) هەڵیۆی ئاگر؛ ٣) باوی پیتکی تەقینەوە [ف] ١) آن برای مؤنث، او؛ ٢) مشتعل؛ ٣) نام حرف هفده از حروف الفبای زبان کردی.
قیاد: زەعالی تەختەکیراو [ف] کشت سرمایه.
قیاز: زەوی کەمتر سەرماو، سولە هەڵدەکاو [ف] زمین از یخ‌بندان بسته شده.
قیان: عیشق، دلداری [ف] عشق و محبت.
قیت: قوت، قیت، (گوڕی مسال قیتن) [ف] برجسته.
قیت: پاشگر پەواتار وەستن [ف] پسوند به معنی خواستن.
قیتن: تاڕەوکردن، بەتووت خواستن [ف] آرزو کردن.
قیجا: ١) دەی سا؛ ٢) دەتەگەر وایە [ف] ١) پس اینطور؛ ٢) حال که چنین است.
قیج: قیچ، خوار [ف] کج.
قیچک: بیلی باوی لوت [ف] آب‌بینی.
قیچەکی: بەخوشەکی ئازاڵە مرخەمرخ لە گەڕۆی دێت [ف] نوعی بیماری وام.
قیخستن: ١) پێوە داڵەقاندن؛ ٢) هەڵگردنی ئاگر و جرا [ف] ١) آویزان کردن؛ ٢) روشن کردن آتش.
قی‌دەری: تەمەرە، تیرە، تیرۆکانە [ف] اینجا.
قی‌دەری: هۆیەتەت، تەمەنە [ف] آنجا.
قیر: ١) هێز، گڕ، خوار و خیچ، چەوت و چەوڵ؛ ٢) خێل [ف] ١) کیپو کوله؛ ٢) کج.
قیرا: دەگەڵ [ف] همراه.
قیران: زەبانی ئرلی، گوشە [ف] مدفوع آبکی.
قیراندن: قیراندن [ف] رجز اینهائی.
قیرک: ڕوی کەمیش و پیلاو [ف] رویهٔ کفش.
قیرکە: ڕگ چوون [ف] اسهال.
قیرگ: پەرگما [ف] نخ چین کنار گیوه.
قیرە: تیرە [ف] اینجا.
قیرە: بەرد، قیرا [ف] همراه.
قیری: تەوجی، تەوجی [ف] آنجا.
قیزان: داوو هاوار بۆ دەفریاد هاتن [ف] دادوفریاد و طلب کمک کردن.
قیزک: ١) گۆشە؛ ٢) دێوەی میچ، دێوەی بان [ف] ١) مدفوع آبکی؛ ٢) چکهٔ بام.
قیس: بیست [ف] عدد بیست.
قیس: جوین، جنێو، دژمان، سخیف [ف] دشنام.
قیسین: جوین‌دان [ف] دشنام‌دادن.
قیڕاندن: ١) ڕاکشان؛ ٢) بێ لەش بوون، بێ لەقەو سەرەدانەوە [ف] ١) کشیدن بر زمین؛ ٢) آسان مُل.
قیڕین: ئاشکرابوون، ڕانی ڕاز [ف] آشکارشدن، برملاشدن.
قیک: ١) پیکەوە؛ ٢) تەنکانی ئاوێن کە قوڵبە [ف] ١) باهم؛ ٢) آب کم‌عمق.
قیکەڵبخستن: حەرکردەوەی بەلاو لە دەوری بەاد [ف] جمع‌آوری پراکنده‌شده.
قیکەڵخستن: قیکەڵبخستن [ف] جمع‌آوری کردن.
قیکەڵان: قیکەڵبخستن [ف] نگا: قیکەڵبخستن.
قیکەکەفتن: خوێکەکان، ئۆشی‌ڕەکەهاتن [ف] برخورد.
قیکەمتن: ١) پرس و ئۆزەنەوە؛ ٢) هەڵبوونی ئاگر [ف] ١) پرس وجو؛ ٢) کنکاش؛ ٣) مشتعل شدن.
قیکەفتن: پرسیار و ئۆزەنەوە، قیکەتن [ف] کنکاش.
قیگا: دەس‌چین، هەر تیسە [ف] همین حالا.
قیگاڵی: ١) قیگا؛ ٢) ئەوجار [ف] ١) حالا؛ ٢) آن هنگام.
قیگاوی: قیگاڵی [ف] نگا: قیگاڵی.
قیل: ١) ئرم، نەوی؛ ٢) تەنکاو؛ ٣) پەل [ف] ١) پست؛ ٢) تنک‌آب؛ ٣) کم عمق.
قیلک: ١) کیسەی دەوتەنگ؛ ٢) گرێی، گڕ، قیل [ف] ١) کیسهٔ دهانه تنگ؛ ٢) حلقه، مکر.
قیلک: ئۆڕ، کەوی ڕاژەنگ [ف] کیسهٔ دهانه تنگ.
قین: ١) ئاسە؛ ٢) عیشق، تەفین؛ ٣) قسەی بێ‌ماناو (قرت‌وقین) [ف] ١) آرزو؛ ٢) عشق؛ ٣) یاوه.
قین: تەمان، ئەوانە [ف] اینها.
قینا: تەمە، تەفە [ف] این.
قین‌قینوک: گەکوک، مرۆی گێ [ف] نگا: گەکوک.
قینک: جگی حەیوانە کێوی [ف] قاب برگوهی.
قینی: تاکەمە [ف] این، همین.
قینهانا: تاکەمەتا، ئەوەتانی [ف] این خودش است، اینهاش.
قیهەنە: قیهانا [ف] نگا: قیهانا.

ق

قا: دوم، کات: ۱) تو قا تو هاتوی من له مال نه‌بوو؛ هنگام.

قاب: ۱) سنگ؛ ۲) جنگه‌ی جنگ له یاری؛ ۳) دەفری به‌ل دەوری؛ ۴) سه‌مه‌نی نان‌خواردن؛ ۵) کالان؛ ۶) له‌ندازه؛ ۷) بەرگی کتیب. ۱) شیالنگ، قاب؛ ۲) قوزاغ یا؛ ۳) پشتقاب، دوری؛ ۴) ظرف، تریدخوری؛ ۵) نیاز؛ ۶) اندازه؛ ۷) جلد کتاب.

قابغ: مێ بارووت له قیشه‌ی پوکه.

قابلۆ جەوز: ناوی شارێکی کوردە له‌لای دیاربه‌کر. ئەزهەرهای کردستان بر ترکه.

قابلۆخ: ۱) سەربۆشی دەفر؛ ۲) تۆکوڵی هەرشتێ. ۱) سرپوش ظرف؛ ۲) پوسته.

قابلۆغ: مێ بارووت له قیشه‌ی پوکه.

قابلەمە: بەرۆنی دەسکاری سەربوش‌داری چووک. قابلمه.

قابلەمە: قابلەمە. قابلمه.

قابلەمەسە کردن: ۱) پینه بەسەرەکردن؛ ۲) دیواری خشتی کاڵ به گەرووچ روکێش کردن. ۱) پینه بر روی چیزی؛ ۲) دیوار گلی را با آجر پوشاندن.

قابۆر: سوالەتە شکاو، تەشکەولەت. سفال شکسته.

قابۆرە: داری له‌بەر کوێی پوانو. درخت کهنسال پوسیده.

قابۆڵ: پۆشاک. لباس.

قابیل: بەرکەتی، شیاو. شایسته.

قاپ: ۱) قاپ، جگ، سیخ، جۆ؛ ۲) دەفری جەرمەسان؛ ۳) بەلەکەی پۆڵا؛ ۴) جنگەی جنگ له یاری؛ ۵) باڕۆی ژن؛ ۶) جواربیوە؛ ۷) کالان؛ ۸) بەندی چیاکان؛ ۹) قسەی بی‌شەرم؛ ۱۰) گاز به دەمار. ۱) شیالنگ، قاب؛ ۲) ظرف غذاخوری؛ ۳) ساق پا؛ ۴) قوزاغ پا؛ ۵) لقمهٔ بزرگ؛ ۶) قاب عکس، چهارچوب؛ ۷) نیام؛ ۸) دندان؛ ۹) حرف مفت؛ ۱۰) گاز با دندان.

قاپاخ: سەربۆشی دەفر، سەرەڤلە. سرپوش ظرف.

قاپار: کەس گاز هەرباو ئەدەدان لی‌ئەتوانە کردن. گاز با دندان.

قاپارگە: لای خواروی بەلەکەی پشت گوێزنگ. کمی بالای قوزاغ پا.

قاپان: ۱) خۆهەڵکێشان؛ ۲) (قماشن)؛ ۳) تەرازوی زل؛ ۴) جنگین، بیجێ؛ ۵) خۆ بەزل‌زان، بەغرور دەسەیە. ۱) خودستایی؛ ۲) ریودن؛ ۳) باسکول؛ ۴) قاب‌بازی؛ ۵) متکبر.

قاپانە: جنگین. قاب‌بازی.

قاپانی: قوزو باری هەوایی. تکبر.

قاپانێ: جنگین. قاب‌بازی.

قاپاوێژ: مرۆڤ، حەیوانێ که له‌ڕۆشتنا قاپی پای وەک دەکەوی. انسان یا حیوانی که هنگام راه‌رفتن قوزاغ پاها را به هم میزند.

قاپچی: ۱) ڕۆن، شەتەرەنج؛ ۲) له جنگین‌دا زانا؛ ۳) دەرکەوان. ۱) ریاضیه؛ ۲) ماهر در قاب‌بازی؛ ۳) دربان.

قاپرەش: ئەسپێ کوێلی دامێن تاریاڵ که بەرەنگی دەستی ڕەش بێت. اسب کمیت مچ دست سیاه.

قاپەشۆر: کەسێ دەفر و ئەرباز بەدەوا، مرۆڤێ له کاری کەرو قەرەواش. ظرفشوی، کنایه از کلفت و نوکر.

قاپەشۆر: قاپ شۆر. نگاه، قاب شو.

قاپقاپ: پێڵاوی له دار. دمپایی چوبین.

قاپک: بەشەمانی قاپی پا. قوزاغ پا.

قاپکرێنە: گیایەکە له چێشت دەکرێ. نوعی سبزی آش.

قاپگر: ۱) سەگێ که پا دەگرێ؛ ۲) مرۆڤێ که مرۆی بەدەفەر. ۱) سگ گازگیر؛ ۲) کنایه از آدم موذی.

قاپگرتن: ۱) پاگرتن؛ ۲) مرۆڤێ له کێشەی هەڵاتنی بەخۆرایی؛ ۳) دەجوارجێوە گرتن. قاب کردنی مه‌کس. ۱) پاگرفتن؛ ۲) کنایه از بدەدرآوردن بەدون سەبەب؛ ۳) در چهارچوب گذاشتن.

قاپۆ: ۱) ئاشەڵکە، ئەوشتانەی لاڤاو ڕاەدەوەرو خیستوویە کەنار جەم؛ ۲) نیاز. ۱) تاناجی. ۱) سیل آورده؛ ۲) احتیاج.

قاپۆت: ۱) قەرەجی؛ ۲) (ئاژۆ)؛ ۳) سێ جانە بەرچەوەی بارە بەهەموو لەشەوەیشدا. ۱) بالاپوش تحتی؛ ۲) پالتو؛ ۳) سوم برد در بازی

مجموس تخته‌نرد.

قاپۆچکە: ۱) دەفری زۆر بچوک؛ ۲) پاروی نان بۆ ماست بێ‌هەڵگرتن، (لە گۆزی کاران بۆ دانەو قاپۆچکە لە ماست داگرد) مەمەدی‌ەو ۱) طرف کوچولو؛ ۲) لقمهٔ نان برای ماست برداشتن.

قاپۆز: قاپۆغ بۆکە.

قاپۆزە: قاپۆرە درخت کهنسال پوسیده.

قاپوقاچاغ: دەفر بە گشتی طروف عموماً.

قاپوقاچاغ: قاپوقاچاغ طروف عموماً.

قاپوقاپۆز: خرشەوبرتی مالی خرت و پرت اثاثیه.

قاپوقنجان: قاپو قاچاغ طروف خانگی.

قاپۆک: قاپز سیل آورد.

قاپۆلکە: قاپۆچکە نگا: قاپۆچکە.

قاپۆلە: قاپی پا. گۆرەنگ سرفوراز پا.

قاپەر: ناخاقنی زەلزەلەو بی مانا حرفهای گنده و نامفهوم.

قاپەرۆقە: سەری گۆرەنگ سرفوراز پا.

قاپەکەوڵە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشی. قیمەزان گیاهی دارویی.

قاپی: ۱) مرگا؛ ۲) رفاندی ۱) دزدیده؛ ۲) ربوده.

قاپیلک: تیکوڵی بەخاڵی نت (قاپیلکەشۆڕی، قاپیلکەهێلکە) پوستهٔ توخالی.

قاپیلکەسەر: تیکەسەر، کەلەسەر جمجمه.

قاپین: رفاندن ربودن.

قاپین: قاپاندن قاپ‌بازی.

قاپیوان: دەرکەوان، دەستوت نەمن کراوە بەمەشۆبی قاپیوان/ خۆی کرد بە شوەڕالدو گوتی کیم بڵێ سری؟! دەشیخ رەزا ۱ دربان.

قاپیوان: دەرکەوان دربان.

قاپیە: درگا دروازه.

قاپیەوان: دەرکەوان دربان.

قات: ۱) تەبەقەی لەتەلەتەی، پەراپەن، (دو قات چاکەی دامیە)؛ ۲) نهۆم؛ (خانوەکەی دوقاتە لە قاتی سەرەوە دانیشتوە)؛ ۳) دەست لە جرگم نوێن؛ ۴) شتی کە بە گرێن دەست لاکەوێ؛ ۵) دەو ساتە، کات، (ئەو قاتە لاو بۆم)؛ ۶) مەیدانی جەنگو کاپە؛ ۷) ناو دو توی (لە قاتی کەوای‌دا بو)؛ ۸) خاک زەوی ۱) برابر لر آلمان؛ ۲) لەکوتیب طبقهٔ ساختمان؛ ۳) دست از لباس و رختخواب؛ ۴) تاباب؛ ۵) هنگام؛ ۶) میدان؛ ۷) لایه؛ ۸) زمین، خاک.

قاتاقوڕ: ناوی گوندیکە نام روستایی است.

قاتر: ئیشتر استر، قاطر.

قاترچی: خەریکەی چارواداری.

قاترداشاغی: تاڵو بەتاڵ، تاڵوبەرەنگە کاکو بخارا.

قاتغ: سەیاری اسبات.

قات‌قات: ۱) تەبەقەی، تەبەقە؛ ۲) نهۆم، نهۆم، نهۆم ۱) زمین سنگی نوبرتو؛ ۲) چندطبقه.

قاتل: ۱) ترش، مزر؛ ۲) پیاوکوژ ۱) ترش مزه؛ ۲) قاتل.

قاتم: لێک بەستی گیاندار بەهم بستن حیوانات.

قاتمە: ۱) داوەشاک هۆنراو لە داوەشاک؛ ۲) پێشکە؛ ۳) گلۆڵەیەن ۱) قاتمه دام از موی؛ ۲) پیرزه؛ ۳) گلولهٔ نخ.

قاتمەیەن: گنەکی هۆنراو لە داوەشاک قاتمەبند ریسمان موین.

قاتور: بەخەی دارەزا تختهٔ انوار.

قاتوڕک: ۱) لقی هەرەتاسکی دار؛ ۲) لاسکی لاوڵای ئەولاو کە گوڵی جوان دەکا ۱) جوانهٔ بسیار نازک درخت؛ ۲) لیلاب.

قاتوقر: گرانی و گەرانە کەوتنی نرخ قاتوقر گرانی و نایابی خواربار.

قاتوقڕی: قاتوقر نگا: قاتوقر.

قاتوقەبماخ: بەوبەمەک خەمیری کە برای نرخ کردن بر دەمی گدارند.

قاتوڵی: ڕوبی هەبار رب انار.

قاتمە: ۱) گوڵی داروجەن؛ ۲) داسۆڵکەی جەلە؛ ۳) رازی؛ ۴) تیکوڵی جەلوڵ ۱) خوشهٔ کنرو؛ ۲) پررخوشهٔ خلا؛ ۳) راضی؛ ۴) پوستهٔ برنج.

قاتەلیوە: سەرەتای بەهار کە تازە شینکە سەری دەرئەیەد خاکەلیوە، ناخەلیوە ۱) آغاز بهار، فصل دمیدن سبزه.

قاتەولیوە: قاتەلیوە نگا: قاتەلیوە.

قاتی: ۱) دەسرنە کەوتنی بڕیوا؛ ۲) تیکەلاو؛ ۳) رازی ۱) قحط و غلا؛ ۲) آمیخته؛ ۳) خوشنود.

قاتی‌وقڕی: قاتوقر نگا: قاتوقر.

قاج: کاز، جۆرێن دارێ گەلاەدەرو هەمیشەسەوز درخت کاج.

قاجار: گوندیکی کوردستانە بەشێکی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاجوج: گلێکی تاوخواردەوە لوان سفالین.

قاچ: ۱) دو کلک؛ ۲) پا؛ ۳) پۆزو بەلەک؛ ۴) بەرەی بازنەکن؛ ۵) جگ؛ ۶) رەقابی، ڕەزین؛ ۷) دانیکی درکاوەیە ۱) دم؛ ۲) پا؛ ۳) سنگی؛ ۴) شن بازی؛ ۵) قاپ، شاڵنگ؛ ۶) برجستگی؛ ۷) درخت خاردار.

قاچاغ: ۱) جیگەی هەرشتێری دەبێتە؛ ۲) کاری دزی دەسشۆری دەوڵەت؛ ۳) کەسی کاری دزی دەسشۆری دەوڵەت دەکا؛ ۴) مالێ کە کرێن و فرۆشی بەراسەر بە دەسشۆری دەوڵەت نیە؛ ۵) کەسی کە لە ترسی دەوڵەت خۆی شارەوەو؛ ۶) ئۆرلی تاریک (جەندەکە ئەمان قاچاغ بوە)؛ ۷) ڕەوبەک ۱) شتر بچهٔ دوساله؛ ۲) کار قاچاق؛ ۳) کسی که کار خلاف قانون انجام دهد؛ ۴) اموال قاچاق؛ ۵) تحت تعقیب؛ ۶) غایب شده؛ ۷) رموک.

قاچاخچی: فرۆشیاری مالی قاچاغ قاچاقچی.

قاچاغ: ۱) قاچاغ؛ ۲) کامیشی دوساڵە ۱) نگا: قاچاغ؛ ۲) کامیشی دوساله.

قاچان: ۱) بزوی بی‌ئارام؛ ۲) شترقین؛ ۳) راکردن ۱) ناآرام؛ ۲) رباینده؛ ۳) دویدن.

قاچانەن: ۱) رفاندن؛ ۲) راکردن ۱) ربودن؛ ۲) دویدن.

قاچانی: جگی قاپ‌بازی.

قاچاو: زەوینی دژاو زمین دارای نشیب و فراز که آبیاریش دشوار

است.

قاچك: ۱) باجه‌ی حیوان که جنسش سخروبیدا ۲) خرزهره ۳) دق [illegible] ۴) کارگ. قارچ ۵) چغندر جاوین ۶) جر بی هلاشی خانوجیروی سخر سالخرا که وین پوش و پلاش دهدیو و قوزه‌بان دهکرین ۱) باجه ۲) لگد. خرزهره ۳) دُم ۴) قارچ ۵) قندوین نوعی سفرگیاهی ۶) جوبکهای امیره.

قاچوق: پوشاله جمساوکردن، زماوی تازاڵ نوسین بو باج سرشماری دام به قصد اخذ مالیات.

قاچوق: کاوچاك قاشق.

قاچوقوچ: سرپه‌خوری، شره‌خوری قاشقدزدی.

قاچولول: انگ بلاعتر از زانو به پایین.

قاچه‌شرمه‌کی: شمر پیلاقه انگه‌بازی.

قاچی: ۱) نوزی ۲) زوی ۳) زلاو پاپوش ۱) قیچی ۲) روبرو ۳) پای افزار.

قاچین: باچین قیچی کردن.

قاچین: ۱) بازلین ۲) جکین ۱) شن‌بازی ۲) قاب‌بازی.

قاحه: جنده قاحشه.

قاخ: چمباو داهاتو خمیده.

قاخلی: شیلی کاصره.

قاخه: قحدنه ممنوع.

قاد: ۱) زمین، هدره ۲) خاك قات ۱) زمین ۲) خاك.

قادالشه‌ری: مه‌یدانی جه‌نگ میدان جنگ.

قادر: ۱) ناوی خودا ۲) ناوه بو پیاوان ۱) نام خدا ۲) نام مردانه.

قادرالی: گوندیکی کوردستانه به‌هوی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قادرمه: ۱) پله‌کان ۲) بهره‌ی ۱) پلکان ۲) نردبان.

قادقین: ئاوا له شمر شجاع.

قادو: ۱) سواری ناوی قادر نابه بو پیاوان ۲) قادقین ۱) مخفف قادر، نام مردانه ۲) شجاع.

قادوڵی: کوبه‌لهی زاریه‌نگ حمزیو کوبه‌ی جی بهنیر بستوله.

قادی: گهمه‌یه‌کی زاروکانه نوعی بازی کودکانه.

قادی: ۱) گوزه‌بان ۲) مه‌یدانی گایه ۱) زمین هموار ۲) میدان بازی.

قادیانه: گوندیکه له کوردستان به‌هوی وڕانی کرد از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.

قار: ۱) توڕه‌یی ۲) خلم ۳) ده‌ی قه‌قنی‌بان ۴) چیره‌ی قه‌قنسران ۵) سوکه‌ئه‌ناوی قادر ۶) توانا، ناقصت (ئه‌ز قارم وی کاری بکه‌م) ۷) گوندیکه له لای سنه ۱) قهر ۲) غم ۳) نوعی تقسیم با انگشتان ۴) چیره روزانه فقرا ۵) مخفف قادر نام مردانه ۶) تاب و توان ۷) نام روستایی در سنندج.

قاڵ: ۱) ئاوام، توڕه‌گرتن ۲) ده‌نگی بهزی باڵداره‌ی ۳) تانی توپین ۱) آرام ۲) صدای بم پرنده و گوسفند ۳) با چوب بکار به توپ بازی زدن.

قاراڵ: توڕه، ئاوام، ئاراو قاراڵی نهمای، دوای ئاوا ده‌ڵین تسکین، آرامش.

قاراغ: کهنار، قهراغ کنار، گوشه.

قاڕان: قاڕ، ده‌نگی زلی باڵنده‌و بهز صدای بم پرنده و گوسفند.

قاڕانن: ۱) ده‌نگ‌هه‌زکردنی بهز ۲) گاره‌کردنی مریشك ۱) صدای گوسفند ۲) صدای مرغ.

قاراوا: گوندیکی کوردستانه به‌هوی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاریچوك: داڵگوشتی بی‌ئابنست لاغر مردنی.

قاریوز: ۱) خرچه‌ی گه‌یشتو، گشوز، کاڵه‌ك ۲) سه‌رکلاوی لامیا ۱) خوزه ۲) آلاژون.

قاریوز: زوی پشته‌وه‌ی زین کوهه زین.

قارچ: قاچ، کوارگ، کارگ قارچ.

قارچك: ۱) قارچ ۲) ئیسقانی کلیچك پیشه‌ی جوجکه‌ست ۱) قارچ ۲) مهتاری، دنبالچه.

قارچکه‌گولانه: جوزی قارچ که بو خواردن باشی قارچ سمی.

قارچکه‌مارانه: جوزی قارچ، قارچکه گولانه قارچ سمی.

قارخ: دوکانوکه‌ی سه‌وزی‌شیداجاشن کرد سبزیکاری.

قارزنگ: جاجه‌ویریکی ناوی به‌هه‌شه به دوسه‌ره دنزوا خرچنگ.

قارس: ۱) توڕه ۲) جاڕز ۳) داوزن بو کورت کردنه‌وه ۴) شاره ده‌ڵه‌ده‌نیکه له کوردستان ۱) خشمگین ۲) بکر ۳) برقوخین برای کوتاه‌کردن ۴) شهر و ناحیه‌ای در کردستان.

قارسبون: ۱) جاڕبون ۲) کورت‌بونه‌وه به داوین ۱) بکرشدن ۲) کوتاه‌شدن از دوخت.

قارس کردن: ۱) جاڕکردن ۲) کورت کرده‌وه به دوریان ۱) بکر نمودن ۲) کوتاه کردن بوسیله دوخت.

قارسه‌قول: ئه‌رسه‌قول مدفوع ستور.

قارسی: ڕوژی قیامه‌ت ڕوژی سه‌لا، سه‌لان روز رستاخیز.

قارغ: ئه‌ریزه‌ئا تاریك، دوره‌تاو اتاق در روز تاریك.

قارقاڕ: ده‌نگی زاڵی باڵدار قارقار پرنده.

قارقاراڤا: گوندیکی کوردستانه به‌هوی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قارقاڕوك: زیقه‌زیق کهر جیغ کشی، جیغ جیغو.

قارقاڕوك: ۱) قاریچوك ۲) قاڵاو، قه‌ڵه‌زه‌ده ۳) مرو با باڵداری که ڕوژ ده‌قیرنی ۴) که‌سی که بو شت‌فروشتن هه‌را ده‌کا ۱) لاغرمردنی ۲) کلاغ ۳) انسان یا مرغی که زیاد جیغ می‌کشد ۴) کسی که برای فروش کالایش فریاد می‌زند.

قارقاره: ئه‌ته سه‌موڵی ده‌گه‌ڵ لاغاوی چه‌ماره‌ی یخ شناور در سیلاب بهاری.

قارقاڕه: جوزی جه‌رخ بو گایه‌ی سه‌لان نوعی چرخ برای بازی بچه‌ها.

قارقومه: گیایه‌که ده‌یخون گیاهی است خوردنی.

قارم: ده‌توانیه‌ له‌ دەستم دێت ◻ می‌توانم. از دستم برمی‌آید.
قارن: ده‌توانن، له‌ده‌ستیان دێت ◻ می‌توانند، از دستشان برمی‌آید.
قارن: زۆر به‌زیخه‌ر ◻ جنگ‌کش و جنجالی.
قارنا: گوندێکه‌ له‌ کوردستان ◻ از روستاهای کردستان.
قارنان: بنتی، ره‌ز، جکۆس، جکۆد، ره‌زیل، سه‌قیل ◻ خسیس.
قارنج: (۱) به‌راوێژی جرگ‌و شه‌ڵه‌ (۲) به‌ی باوه‌نیج ◻ (۱) سجاف؛ (۲) بنه‌ قه‌دانی پنج.
قارنجه: (۱) قارنج (۲) ناوی دێیه‌که‌ له‌ کوردستان ◻ (۱) نگا: قارنج؛ (۲) نام دهی است.
قارنگه: شتێک له‌ باری توپێن‌دا ◻ سر میدان توپ‌بازی یا جوبه.
قارنه: (۱) توپچا کرمین؛ (۲) ناوی دێیه‌که‌ ◻ (۱) توپی توپ‌بازی؛ (۲) نام دهی.
قاروت: کلاقه‌دی ◻ کلاف پنج.
قاروج: قاریجواد ◻ لاغر مردنی.
قاروش: گیایه‌که‌ ◻ گیاهی است.
قاروشاوی: جگه‌یه‌که‌ قاروشی زۆر لێ ره‌وابێ ◻ جغاروش‌زار.
قاروشه: گه‌سک له‌ جیلکه‌ داری گرگ، له‌ تۆڕ ◻ جاروی ترکه‌ای.
قاروشه‌لان: قاروشاوی ◻ نگا: قاروش‌زار.
قاروفۆ: مه‌نگی تیکه‌لاوی مه‌ڕ و بزنی زۆر ◻ خوراک گله.
قاروغه‌م: زۆر لاغر و لاوان دا گۆشت ◻ لاغر مردنی.
قاروڵ: (۱) ناوی مه‌وڵه‌مه‌ی‌کی کۆنانا بوه‌؛ (۲) وێنی له‌ مرۆی زۆر مه‌وڵه‌مه‌ن (کاوا وات قارون و قارون وا ده‌)؛ (۳) بنه‌ر زه‌مه‌ند؛ (۴) زۆر زه‌حف ◻ (۱) قارون؛ (۲) کنایه‌ از ثروتمند بزرگ؛ (۳) بیشه و تیزار (بوه‌؛ (۴) زیاد.
قاروته: (۱) گرمی میوه‌ی وشک؛ (۲) جاڵه‌وه‌ری وزه‌ی جگی‌خوری خۆر ◻ (۱) گرم میوه؛ (۲) پیت حشره پشم‌خوار.
قاره: (۱) مه‌نگی جاوێری چه‌رو باشه‌؛ (۲) توپێنی به‌دار؛ (۳) گۆزی (قاره‌ی سه‌ری دێ) ◻ (۱) صدای باشد گوسفند و پرنده؛ (۲) توپی توپ‌بازی؛ (۳) گیجی.
قاره‌قان: (۱) قاره‌قان؛ (۲) مه‌نگی تیکڕایی به‌ر، گاوه‌کان ◻ (۱) قاره‌قار؛ (۲) صدای مسته‌جمعی گوسفندان.
قاره‌مان: (۱) پاڵه‌وان؛ (۲) ناو، بۆ پیاوان ◻ (۱) قهرمان؛ (۲) نام مردانه.
قاره‌مانی: گوندێکی کوردستانه‌ به‌عه‌سی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قاره‌وانه: جۆرێ مه‌فری بچوکی مه‌سی بۆشۆتیکردن ◻ نوعی ظرف کوچک مسی.
قاری: مرۆی قورئان‌خوێن ◻ قاری قرآن.
قاری: سه‌رزێی قاره‌ئوت ◻ سر زن لکنته.
قاری: قاره، توپی به‌دار ◻ توپی توپ‌بازی یا جوبه.
قاریت: قاریجواد ◻ لاغر مردنی.
قاریش: کمه‌ربه‌ندی به‌رمین، پشتێنی له‌ چه‌رم، قایش ◻ کمربند چرمی.

قارین: توانین، له‌ده‌ستمان دێت ◻ توانستن.
قاز: باڵداریکی مه‌سی ده‌لامه‌ گۆشتی ده‌خورێن، سوو باڵی کاریکی چێژه‌ ◻ غاز.
قاز: (۱) باڵ، خاوێن؛ (۲) زه‌ریف، به‌سته‌؛ (۳) چه‌که‌داری ده‌وڵه‌ت؛ (۴) خاوه‌ن ◻ (۱) پاک؛ (۲) (ریا؛ (۳) قوای نظامی دولت؛ (۴) مجرد.
قاز: (۱) به‌رۆژی؛ (۲) سوود، به‌هره‌ی داوسته‌؛ (۳) گه‌ر گوندانه‌ی کوردستانه‌ که‌ به‌عه‌سی کاولیان کرد ◻ (۱) دیگ، پاتیل؛ (۲) سود تجارت؛ (۳) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
قازانج: به‌هره‌ی سه‌وداو ◻ نفع معامله.
قازانج کردن: به‌هره‌گرتن ◻ بهره‌بردن.
قازاچه: به‌رۆژی جکۆڵه ◻ دیگ مسی کوچک.
قازان‌قایه: گوندێکی کوردستانه‌ به‌عه‌سی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قازانقوڵی: ده‌رزی به‌رکۆز ◻ قزن فلفلی.
قازانقوڵی: قازانقوڵی ◻ قزن فلفلی.
قازانگ: قازان، به‌رۆژی ◻ دیگ مسی.
قازانلی: ناوی گوندێکه‌ له‌ کوردستان ◻ نام روستایی است.
قازانه‌سه‌ر: (۱) دێوی خه‌یاڵی که‌ مناڵی بێ ده‌ترسێنن؛ (۲) ناوی دێیه‌که‌ له‌ کوردستان ◻ (۱) موجود خیالی برای ترساندن بچه؛ (۲) نام دهی در کردستان.
قازاو: دوگوندی کوردستان هه‌م ناوه‌ به‌عه‌سی کاولی کرده‌ ◻ دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
قازقازۆکه: کامه‌یه‌که‌ منداڵان ده‌یکه‌ن، گاڵته‌یه‌کی زاروکانه‌ ◻ نوعی بازی کودکان.
قازقان: شوانی قاز، ئاگاداری باڵنده‌ی قاز ◻ غازبان.
قازک: مه‌نجه‌ڵی بچوکی قوڵه‌دار، به‌رۆژی بچوکی به‌ده‌ساو ◻ دیگ کوچک دسته‌دار.
قازلاخ: کلاوکۆڕه، سوڕه‌قیت، باڵداریکی بچوکه‌ ◻ پرنده‌ای کوچک.
قازلاخی: قازلاخ ◻ نگا: قازلاخ.
قازم: به‌ن له‌ کۆره‌ ریسی له‌ توکه‌وره‌ی بن خوری ◻ ریس از کرک.
قازماته: جۆرێ تاڵوجه ◻ نوعی آلو.
قازمه: باڵی زه‌وی که‌ده‌ن ◻ کلنگ زمین کندن.
قازمه‌کی: به‌رکی بچوکی داره‌ماز ◻ تبری ریز از مازوج.
قازه‌لاخ: قازلاخ ◻ نگا: قازلاخ.
قازه‌لاخی: قازلاخ ◻ نگا: قازلاخ.
قازین: ده‌سکه‌ر گوڵ له‌ چه‌ڵۆک‌ساز ◻ دسته کردن خوشهٔ شالی.
قازه‌وان: شوانی قاز ◻ غازچران.
قازی: کسێن که‌ به‌ یاسای ره‌وشتی ئایینی زانه‌گا ◻ قاضی.
قازیاخه: گیایه‌که‌ له‌خوێن ◻ قازیاغی، گیاهی است.
قازیانه: قازیاخه ◻ قازیاغی.
قازیاوا: ناوی دوگونده‌ له‌ کوردستان، به‌گیان به‌عه‌سی وێرانی کرد ◻ نام دو روستا در کردستان که یکی را بعثیان ویران کردند.

قاژ: ۱) باڵندەیەکی ڕەشە لە کۆتر بچووکتر، گۆشتی دەخوڕێ؛ ۲) تەو شوێنەو بەردەی دەسمری تەنگوسیلە دەکرێ، تەنیم، قاش؛ ۳) مرۆڤ؛ ۱) زاغ باقرمز؛ ۲) نگین؛ ۳) ابرو.

قاژەوە: باڵداری قاژ، زاغ باقرمز.

قاژر: زاڕۆی زۆر گرینواڵ، بچۆ مسمار گرتان.

قاژقاژە: ڕەنگاڵە، ڕەنگاڕۆ، مەش‌خۆرە، باڵدارێکە، مرەکی است رنگارنگ.

قاژك: ۱) چەقەقی جاوین؛ ۲) جاجەکە، بیشت؛ ۳) قەوچەو دەم‌لێکەان، ۱) سقزیکە؛ ۲) ادامس؛ ۳) بازوبەستەن دەمن ماچەخر.

قاژکچۆن: قەوچەکردن، دەم‌لێکدانی ماکەر لەزێر تیرەکەردا، دەمان بازوبەستکردن ماچەخر وقت جنگی.

قاژۆ: جزنەدەی قاژ، زاغ باقرمز.

قاژە: ۱) دەنگی قاژۆ؛ ۲) دەنگی بەرکی تاوزراوی تەنگ، ۱) صدای زاغ باقرمز؛ ۲) صدای برش گلوله.

قاژەقاژ: دەنگی زۆری قاژۆ، صدای زیاد زاغ باقرمز.

قاژی: ۱) قاژۆ؛ ۲) قاژی چیا، ۱) زاغ باقرمز؛ ۲) غار وحشی.

قاس: ۱) ئەندازە؛ ۲) دەم، بەات: (تەو قاس چاقتری ئە بۆوا)، ۱) اندازه؛ ۲) آن، دم.

قاسپە: دەنگی خوێندنی کەو، صدای کبک.

قاسپەقاسپ: قاسپەی کەوی‌یەک، صدای کبک پیاپی.

قاسریش: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعەسی کاولی کردو، دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قاسك: لاسکی گیا، بیوان بن و گوڵی گیا، ساقهٔ گیاه.

قاسم: ناوی پیاوانە، نام مردانه.

قاساوا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کردو، روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قاسناخ: پیوانەیەکی سەنگ بەرانبەر بە سی‌ودو کیلۆ، پیمانهٔ سنگ برابر سی‌ودوکیلو.

قاسناخ: قاسناخ: (هەت لە یەك قاسناخە جۆی کەم نادەمێ هێشتا لێرە ئەسال دوازدەی مانگێ سواری ئاسو هەر ماسوە) مشیخەوە، نگاه قاسناخ.

قاسە: ۱) سواری ناوی قاسم؛ ۲) سندوقی لە پۆڵا پۆیارە ئەدا هەڵگرتن، ۱) مخفف نام قاسم؛ ۲) گاوصندوق.

قاسید: مرۆی ڕەوانەکراو بۆ کارێك، پیك، قاصد.

قاش: ۱) پێڵە، کەوانە، پەل وپۆك نیوەجەخر؛ ۲) بڕەیەك لە میوەی پێستان؛ ۳) قاژی تەنگوسیلە؛ ۴) پان‌باڵوکە، ۱) تیر دایره؛ ۲) برش از میوهٔ پالیزی، قاچ؛ ۳) نگین؛ ۴) مساحه، طبق‌بین.

قاشاخ: ۱) زەلك؛ ۲) لاسکی گەنمەشامی؛ ۳) گیایەکە لە کەنگر دەکاتە، ۱) قشر؛ ۲) ساقهٔ بلال؛ ۳) گیاهی است شبیه کنگر.

قاشاغ: زەکی بەکسم، قشر.

قاشاو: قاشاغ، قشر.

قاش‌باشا: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کردو، از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قاشتی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کردو، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاش‌قاشا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کردو، روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویرانی کردند.

قاشقی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کردو، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قاشك: ۱) تیخوڵی دار؛ ۲) پرزوی دار، ۱) پوستهٔ درخت؛ ۲) الیاف درخت.

قاشگ: بەترۆك، بەترۆ، فرتماخەی سەر برین، کرهٔ زخم.

قاشل: تیخوڵ، توکل، پوسته، قشر.

قاشو: گیایەکی بۆن‌خۆشە، گیاهی است خوشبوی.

قاشنە: جۆری ماسی بۆڵەکەر، نوعی ماهی.

قاشۆ: ۱) داری سەرچەماو بۆ گۆیبازی؛ ۲) سەقەشۆ، ۱) چوگان گوی بازی؛ ۲) تنهٔ تاك.

قاشوان: بازی گۆیێن، گوی بازی.

قاشوانێ: قاشوان، گوی بازی.

قاشوخ: کەچك، قاشق.

قاشۆل: قاشل، تیکوڵ، پوسته.

قاشۆلکە: وریکەسوالەت و جیێی بۆ کایەی منالان، جیی و سرامیك و سفال شکسته که بازیچهٔ کودکان است.

قاشۆلە: قاشۆلکە، بگا، قاشۆلکه.

قاشە: قاشە، سۆرماسی، قەنماسی، نوعی ماهی.

قاعیدە: ڕێوشوێن، داب و دەستور، روش.

قاعیم: توند، پتەو، محکم.

قافز: تامرازی سی و دەنك بۆ خەمدان، قافەز، کاغذ.

قافنات: قرچك، قرۆ، قرشات، زەك، آلوچه.

قافەز: قافز، قافەز، کاغذ.

قافەزەك: قافەز، قافەز، کاغذ.

قاف: ۱) دونیا لەدو چیا؛ ۲) مەسەڵە؛ ۳) خڕی تیشکی سەر، کەلە؛ ۴) دەرفەت؛ ۵) چیایەکی خەیاڵی؛ ۶) دەنگدانی خەڵك بەدیکراوی؛ ۷) ناوی پیتێکی عەلفو بێکە؛ ۸) لەجێ، مناسبی جێ، (قسەکەت لە قافی خۆی‌دا بو)، ۱) جیهان، معمّا؛ ۲) جمجمه؛ ۳) فرصت؛ ۴) کوه‌قاف؛ ۵) مسیح؛ ۶) نام حرفی در الفبا ۷) بجا، بجورد.

قاف‌قاڤۆر: ۱) قاپیو قاجاغی لە سوالەت؛ ۲) بریتی لە حەیوانی کەم‌قام، ۱) ظروف سفالین؛ ۲) کنایه از ابهی مغز.

قافنك: ۱) ئەمتکەزلەت، سوالەتەمتکان؛ ۲) سوالەتی ئەقالیەجراو بۆسەریان داپۆشین؛ ۳) قاپۆری ڕەقەو کیسەڵ؛ ۴) کلاڵ، ۱) سفال شکسته؛ ۲) سفال‌پاره؛ ۳) لاك لاکپشت؛ ۴) نوعی.

قافڵ قەدا: قەدار قەدەر، قضا و قدر.

قافڵۆك: دەفرو تامانی گڵین، ظرف سفالین.

قافڵە: دەستەیەك لە ئەسپەدو باروبەر کە یەکەوە دەچنە سەفەر، قافله.

قاڤلی: قاخلی، کاخلی، شملی [ف] کاجیره.

قاڤۆ: ئاوماڵات [ف] سیل آورده.

قاڤۆ: قاڤو [ف] سیل آورده.

قاڤیه: باشلی شیمر [ف] قافیه.

قاف: پۆشوی دار [ف] پوسیدهٔ درخت که افروزهٔ سنگ چخماق شود.

قاڤو: ۱) لاسکه گیای ئاوبه‌ئاڵ؛ ۲) ئاوماڵات. قاڤۆ [ف] ۱) ساقهٔ گیاه میان تهی؛ ۲) سیل آورده.

قاڤه‌رۆش: جۆرێ کەو [ف] نوعی کدو.

قاق: ۱) (وهها، وشاب ز) ۲) گۆشتێ که بۆ زستان وشکاو خوێ کراوه [ف] ۱) خشک؛ ۲) گوشت خشکیده.

قاقا: ۱) جیلکەی بێکەڵەن، ترپه؛ ۲) ئازاوی پراگەوره؛ ۳) شتی خۆش، له زمانی پچووکاندا [ف] ۱) هرهر خنده، قهقهه؛ ۲) برادر بزرگ؛ ۳) خوردنی لذیذ درگویش کودکان.

قاقبۆ: دەنگی خوێندنی کەو، دەنگی زەرەوق [ف] صدای کبک.

قاقبین: خوێندنی کەو [ف] خواندن کبک.

قاقز: ۱) زەوینێ که گیای لێ نارۆێ؛ ۲) برێکی له بنهاوەمی رۆژ [ف] ۱) زمینی که گیاه نروید، لم پرزح؛ ۲) کنایه از خسیس.

قاقرەش: جۆرێ کۆڵەکە [ف] نوعی کدو.

قاقز: عاغز [ف] کاغذ.

قاقۆ: قاڕۆ [ف] زاغ پاقرمز.

قاقل: ۱) نیکوڵی جیلکە؛ ۲) بنی گیایه که دەیچێن [ف] ۱) پوستهٔ تخم پرنده؛ ۲) بیخ گیاهی است خوردنی.

قاقلۆک: کەلەمسی قاف. قەمف [ف] جمجمه.

قاقلەچۆکە: دەبنا تۆکەی وشتار [ف] پوستهٔ حلزون.

قاقلەسوێه: دۆنه کۆڵەی سەری عەنبالان [ف] بالشتک سر حنّال.

قاقلەسوێنه: قاقلەسوێه [ف] بالشتک سر حنّال.

قاقم: جامەوەرێکه له تیرەی سموورەو سنجاو دەگمن گیا رەنگ دەگۆڕێ [ف] قاقم.

قاقمه: داری هەرەوەلاو داری پشتی بامان [ف] چوبهای عمودی دیوار چوبی.

قاقۆڵه: بەری گیایەکە بۆ دەرمان دەبێ [ف] ثمر گیاهی است که مصرف طبی دارد. قاقله.

قاقوم: قاقر [ف] قاقم.

قاقه: ۱) پراگەوره به زمانی منداڵان؛ ۲) خواردنی شیرین به شێوەی پچووکان؛ ۳) سوریچکه، فوڕفوڕاگه (دەسپێی دە بینه قاقەی ئاو دەیخکاندا) [ف] ۱) برادر بزرگ به زبان کودکانه؛ ۲) شیرینی در گویش بچگانه؛ ۳) بیخ گلو، سرخنای.

قاقەز: قاغز [ف] کاغذ.

قاقەزێن: کاو به بێری پاسوور کرێن [ف] بازی با ورق.

قاقی: داڵگۆشتو لاواری کورەباڵا [ف] لاغر کوتاه‌قد.

قاقیشک: قاڕۆ [ف] زاغچه.

قاقیلۆک: بەختەساف، دەزوی لەسەر مەمنا هەڵکراو [ف] گلوله نخ.

قاقیله: قاقی [ف] لاغر کوتاه‌قد.

قاگەز: قاغز [ف] کاغذ.

قال: ۱) دەمەجاوێک بنێشت؛ ۲) چەقەچەق؛ ۳) باس، دوان؛ ۴) تیخوڵو بر زەوی دار؛ ۵) دەنگ و باسی ئاو جاڵاک [ف] ۱) مقدار سفر به اندازهٔ یک بار چوبین؛ ۲) جنجال، هیاهو؛ ۳) بحث، گفتار؛ ۴) قشر و الیاف درخت؛ ۵) خاشاک.

قاڵ: ۱) ئاواو؛ ۲) ئەگەر زەرەبانگ، راهاتو له کار؛ ۳) ئەجرەبەدیتۆ له (باندا)؛ ۴) چەقەچەق؛ ۵) پۆش، جیلکە. (قرش و قال) [ف] ۱) باس، بدحس [ف] ۱) گداخته، تفته؛ ۲) کارآمد؛ ۳) تجربه‌دیده در زندگی؛ ۴) جنجال؛ ۵) خاشاک؛ ۶) بحث.

قاڵا: گۆمێکه له کوردستان به هەسی وزاڵی کرا [ف] از رودخانه‌های ویران شدهٔ کردستان توسط بختیار.

قاڵاخ: ۱) دەوری وشکەمو، بۆگ، تەباڵه؛ ۲) قەڵەمڕەشه [ف] ۱) تابالهٔ خشک؛ ۲) کلاغ سیاه.

قاڵاخان: دەوڵان [ف] انبار تاباله.

قاڵاخی: پارچەیەکی ڕەشه، مادام [ف] نوعی پارچهٔ مشکی.

قاڵاخی‌پۆش: ڕەشپۆش، برێکی له تاریەدار [ف] مشکی‌پوش، کنایه از عزادار.

قاڵاس: کۆرەڵه بان کوندەی پچووک بۆ تاو [ف] ظرف کوچک مخصوص نگهداری آب.

قاڵاغ: تەباڵه. قاڵاخ [ف] تابالهٔ خشک.

قاڵاغدان: قاڵاخدان [ف] انبار تاباله.

قاڵان: شەرمایی [ف] شرمها.

قاڵاو: قەڵەمڕەشه [ف] کلاغ سیاه.

قاڵاوبازەڵه: قشقەرک، قەڵەباچکه، قشقەڵه [ف] زاغچه.

قاڵاوەیوڵینه: قەڵەساوڕی [ف] کلاغ خاکستری رنگ.

قاڵایی: کاژاوەکی تەرمی سینه مەسی بێ سێی دەکەوێت، قەڵایی [ف] قلع اروی.

قاڵب: ۱) شتێ که کاژای ئاوباوی تێدەڕێژن؛ ۲) چەسته، لەش، بەدەن؛ ۳) زەمانه بۆ داڕژاوی توندەوبۆگ. ئاقاڵبه سامۆڕ، قاڵبه بەفرا؛ ۴) فوتسور، دەفەر بۆ شت تێداڕێژتن. (قاڵبەتەسەجمه) [ف] ۱) قالب ریخته‌گری؛ ۲) تن، بدن؛ ۳) واحد شمارش اشیاء در قالب ریخته؛ ۴) ظرفی، جعبهٔ بسته‌بندی.

قاڵب: ۱) قالب؛ ۲) زەوینێ که بۆ بەڕشووڵ بەندن ڕاست کراوه [ف] ۱) بگا؛ قالب؛ ۲) زمین آماده برای شالی.

قاڵبۆن: ۱) توانینەو له سەر تاگر؛ ۲) کارامەبۆن؛ ۳) تەجرەبەبین له (باندا) [ف] ۱) ذوب شدن بر آتش؛ ۲) کارآمدشدن؛ ۳) تجربه‌دیدن در زندگی.

قاڵتاغ: ۱) داری که له زین‌دا دەکەنارکراوه؛ ۲) برێکی له پیری له کارکەفتگ [ف] ۱) قلتاق، چوب داخل زین؛ ۲) کنایه از پیر فرتوت و از کار افتاده.

قاڵتاغ: قاڵتاخ [ف] بگا. قاڵتاخ.

قالچغ: داسوکەی گوڵی وشکی خەڵە ◻ بڕ؛ خوشەڵە خشاڵ.
قالدرمە: قاڕمە ◻ نگا: قاڕمە.
قالس: ۱) جاڕی فارس؛ ۲) تۆڕە ◻ ۱) پکر؛ ۲) خشماڵ.
قالشت: ۱) تیکوڵی دار؛ ۲) تەلاشەداری تەراش ◻ ۱) پوست درخت؛ ۲) تکۆ شکستە از درخت.
قالڵد: ۱) قاشل؛ ۲) قوتوی چکۆلە؛ ۳) قاپۆڕەیشەڵ؛ ۴) قالب ◻ ۱) پوستە؛ ۲) قوطی کوچک؛ ۳) پوکە؛ ۴) نگا: قالب.
قالماسڵد: پەڕەقانی، قوڕچەقانی، کەهنباڵ ◻ فلاخن.
قالماسکە: قالماسڵد ◻ فلاخن.
قالمەقاڵ: چەقەوەمرا ◻ جنجال و هیاهو.
قالمەقاڵم: قالمەقاڵ ◻ جنجال و هیاهو.
قالنگ: داری سەرخواز بۆ میوەچنین ◻ چوب سرخمیدە دراز برای میوەچینی.
قالنی: هەوەڵانەی لەدار ◻ ڕاڵەی چوبی.
قالو: ناوی چەند دێیەکە ◻ نام چند روستا.
قالۆ: بەرد یان خشتی لەسەر ئاگر دانراو لەبانی سێڵ بۆ نان پێژان ◻ خشت یا سنگ برآتش به جای ساج.
قالوچ: جۆرێ داسی بچووک ◻ نوعی داس کوچک.
قالوچە: جانەوەرێکە چکۆکەی ڕەش چەشنی جۆرە باڵشی هەیە تیرەیەکیان ڕەنگ گرێوڵە دەکاو باڵی وەدەڵ کێزک ◻ سوسک.
قالوڕ: ۱) ساقەی گیای وشکی تەسڵوری ناوەباڵ، قاڵۆ؛ ۲) ئیسکی تۆلاک ◻ ۱) ساقه گیاه خشک کاوک؛ ۲) استخوان ساق.
قالوڕە: قاڵۆڕ، ساقەی گیای وشکی ناوەڕۆک خاڵی ◻ ساقهٔ گیاه کاوک.
قالۆڕ: داڕێژەیەکە لە تەڵەکەوەی ئەنجامدا ◻ چوبکی در تلهٔ جرگوش.
قالوس: ناوی هەوایەکی گۆرانیە ◻ نام آهنگی است.
قالون: سەیلەی کاڵەمێرز ◻ جیق دستمزد.
قالونچە: قالۆچە ◻ سوسک.
قالە: ۱) ئەسارەی مرۆ؛ ۲) سۆکەڵەداوی قاتر ◻ ۱) صدای بلندتر؛ ۲) مخفف قاتر.
قالە: چەقەو هەرا ◻ جنجال و هیاهو.
قالەقاڵ: چەقەو هەرای زۆر ◻ جنجال و غوغای زیاد.
قالەقنگ: پاسکاڵی، کاڵەوین ◻ بیل گوشک، برگ ریواس.
قالەڵد: ناوبەندی زێڕ و زێو ◻ گداختهٔ زر و سیم.
قالەن: سۆڕ، تەسۆڕ، قەیەد، بەگرتاک ◻ سنجر.
قالی: ۱) کارامەی؛ ۲) ماقوڕە ◻ ۱) مهارت؛ ۲) قالی، فرش.
قالی جۆ: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعەرەبی کاولی کردووە ◻ دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
قالیچە: ماقوڕی بچووک ◻ قالیچه.
قالیچە: قالیچە ◻ قالیچه.
قام: ۱) گۆرانی؛ ۲) تالی، لا؛ ۳) تاکان؛ ۴) بڵندایی باڵای بنیادەم؛ ۵) دەرفەت؛ ۶) وزە، هێز و توانا؛ ۷) لەیجم و تەمەرا بوەك یەك ◻ ۱) ترانه، آهنگ؛ ۲) طرف؛ ۳) روش؛ ۴) بلندی قامت انسان؛ ۵) فرصت؛ ۶) توان؛ ۷) شباهت.
قامبێژ: گۆرانی بێژ ◻ ترانه‌خوان.
قامچ: دەرفەتی وەدەست کەوتن ◻ فرصت دسترسی.
قامچۆر: سەرژمێری ماڵات بۆ ماڵیات ◻ سرشماری دام برای اخذ مالیات.
قامچۆرچی: بۆشاهەورگر بۆ دەولەت ◻ مالیات بگیر.
قامچی: ۱) ئاژیانە شەلاخ؛ ۲) گۆرانی‌ژن ◻ ۱) تازیانه؛ ۲) ماهر در ترانه‌خوانی.
قامخۆش: ۱) کەسێ یان شتێ کە بە سانایی دەس دەکەوێ؛ ۲) ڕەوشت باش و چەسپاو ◻ ۱) آسان‌یاب، سهل‌الوصول؛ ۲) دارای اخلاق نیکو.
قامی: تەو نەیە زراڤە کە دەکرێتە قەڵەم ◻ نوعی نی باریك که از آن قلم سازند.
قامك: ۱) تەنگوست، تیل، تلی؛ ۲) گەی تیل؛ ۳) چەندداری بە پەنجەرە دە چەرخی گاریدا ◻ ۱) انگشت؛ ۲) بند انگشت؛ ۳) پره‌های چرخ گاری.
قامکرن: پێوانی درێژایی و قوڵایی ◻ اندازه‌گیری طول و عمق.
قامکەوانە: تەو چەرمەی کە قامکی تێ دەکەن بۆ ئەوەی بان کاری تر ◻ انگشتانهٔ چرمی.
قامڵەخۆش: نابەستە، ڕۆگرژ، نەگونجاو ◻ ناباب در دوستی.
قاموس: فەرهەنگ، وشەدان ◻ لغتنامه.
قاموش: جیناك ◻ نی.
قاموقلاقەت: بەزن ڕاوی جوانجاك ◻ زیبای باریك اندام.
قامیش: ۱) جیماڵ؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کرد ◻ ۱) نی؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قامیشان: گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قامیش بەلەد: جیگای لە قامیش ◻ جیغ انبوه.
قامیشلی: ناوچەو شارێکە لە کوردستان ◻ منطقه و شهری در کردستان.
قامیشە: تەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەرەبی کاولیان کرد ◻ چند روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
قامیشەڵان: شوێنێ کە زۆری قامیش لێ ڕواوە ◻ نیزار.
قامیشەڵێن: قامیشەڵان ◻ نیزار.
قامیشی پاشا: گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قان: ۱) دەرفەت بۆ دوبارەبازی کردن؛ (قانم بدە تەم جارەش)؛ ۲) خۆش‌بایی؛ ۳) تۆزی ناوبۆك؛ ۴) خاڵی ڕەش نیشان ◻ ۱) امهلت بازی به بازنده؛ ۲) خوشبینی؛ ۳) ترب‌برگیده؛ ۴) خال صورت.
قانان: دێراوی باغ ◻ جوی آبیاری باغ.
قانش: ئیستر، قاتر ◻ استر.
قانشەرە: گوندێکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قانج: باش، بەدڵ [ف] خوب، بسند.
قانجاڵ: بەهرە، سوود، قازانج [ف] سود.
قانجە: سواند، سوانگە [ف] لبهٔ بام.
قانح: ڕازی [ف] قانع.
قانەن: کوڵین: ١ هەرز، کەی هەڵقانەن [ف] کتمن.
قانەوشاڵە: دەفری ڕۆژهەڵاتی بەردەستان [ف] ظرف، وریست در آشپزخانه.
قانراج: قازانج [ف] سود.
قانع: قانح [ف] قانع.
قانك: قەڵەباشك، قۆچەڵانی، بەرەقانی [ف] فلاخن.
قانگە: ١) دۆڵێکی بۆ ٢) تەسیەمبەس: ٣) قان، مەرجەت بۆ دوبارە یاری کردن: ٤) تری ئاوبۆک: ٥) دەنگی خۆشی دوبۆ [ف] ١) دره ٢) گیاه لسسند: ٣) مهلت به بازیگر بازسده: ٤) ترب بو کیده: ٥) صدای خواندن قرآن.
قانگەدان: ١) بە دۆڵان دەرکردن: ٢) مۆڵەتی دوبارەدان بە یاری کەر [ف] ١) با تو بیرون کردن: ٢) مهلت دوباره به بازیگر.
قانگلە: کۆمەڵەیەکی کە لە نێوان قامکی گەورەو تۆقەدا هەڵی دەکری [ف] کلاف نخ برهم پیچیده درمیان دو انگشت یار.
قانگلەسوتنە: قاقلەسوتە [ف] نگا: قاقلەسوتە.
قانگە: ١) هەشەدەکی بیشەکەی خانو: ٢) سەبەتەی گڵدەبڕ [ف] ١) نباتوده، اساس: ٢) چنق دستەدران.
قانگەلاش: بە کەنگری ڕەنگی باوەڕ [ف] به کنگر خشك باورد.
قانگەلاشاو: قانگەلاش [ف] نگا: قانگەلاش.
قانگەلە: قانگە [ف] نگا: قانگە.
قانۆن: ١) ڕێو شوێنی ئاو کۆمەڵ: ٢) ئامرازێکی موسیقا [ف] ١) قانون: ٢) از آلات موسیقی.
قانە: ١) دەڕاوێژن: ٢) ئوتی فرمانی کە تۆ بە فرمانی: ٣) گەزی پێوان [ف] ١) چرب ناگسلان: ٢) لایەهای پارچە در توپ پارچە: ٣) ذرع قماش پیمایی.
قانەقلی: خشکە [ف] خشك.
قانەقلیکە: خشکە [ف] خشك.
قانەقلیلکە: خشکە [ف] خشك.
قانەمێو: دەڕاوێژ [ف] چرب ناگسلان.
قانی: بەڵم، لەکە [ف] لکه.
قانیك: شتێ کە لەبیجاوی، جەقەڵە، جاجەك [ف] چربدنی، مانند کراسی و غیره.
قاو: ١) بۆشوێی دار: ٢) دەنگی بەر: ٣) تیشاعە: خەمبێن کە بەدڵو جەشامانەدا بڵاو بۆتەوە: ٤) شەپۆ، شەق: ٥) دەفری شوێنکردن قاب: ٦) پارەی تەنگ، قۆناخ: ٧) تەقاو [ف] ١) پدد: ٢) صدای بلند: ٣) شایعه: ٤) نیا: ٥) ظرف غذاخوری: ٦) پاشنهٔ تفنگ: ٧) گام.
قاوت: ئاوی دەخڵی بڕاو [ف] قاووت.
قاوتاندن: دەرکردن بە گوڕەو هەراوە [ف] بیرون راندن با صدا و جنجال.
قاوخ: ١) قاقل: ٢) قاپۆ [ف] ١) پوستهٔ تخم پرنده: ٢) پوکه.
قاوداخستن: تیشاعەبڵاوکردنەوە [ف] شایعه را اکنده شدن.
قاوداکەوتن: دەنگی تیشاعە بڵاوبۆتەوە [ف] شایعه پراکنده شدن.
قاودان: ١) دەرکردن بە هەراوەدا: ٢) تەقوتن هەڵدان [ف] ١) هو کردن: ٢) تیراندن.
قاوز: قاپۆز [ف] پوکه.
قاوزمە: گۆشتی سۆرەوە کراوی دەناوەڕ خراوی هەڵگیراو [ف] قرمه.
قاوزمەسەوزی: خۆرشتی گۆشتی سەوزی [ف] قرمه‌سبزی.
قاوش: شوێنی نوستنی بە کۆمەڵ [ف] خوابگاه، دسته جمعی.
قاوشان: ناوچەیەکە لە کوردستان [ف] ناحیه‌ای در کردستان.
قاوغ: قاپۆز [ف] پوکه.
قاوکردن: ١) پانگ کردن: ٢) بە چەقەو هەرا ڕەدەربان [ف] ١) صدا زدن: ٢) با سر و صدا راندن، هو کردن.
قاوکوڵ: جۆرێ تەقەنگی پارزە کورت [ف] نوعی تفنگ.
قاولمە: ١) قایلمە: ٢) پرتی کە خۆراکی کە دەیبەن لە دەست دەیخۆن [ف] ١) قایلمه: ٢) کتابدار خدای پیاله بیك.
قاون: ١) قاوخ: ٢) گندوڕە، کاڵەك، قاپۆز [ف] ١) پوکه: ٢) خربزه.
قاوەت: ئاوەی ڕەیوان، تیشەی سەقەر [ف] توشهٔ راه.
قاوەقریشك: ڕەنگاڕەنگ [ف] همهمه و جنجال.
قاوەقۆ: قاوەقریشك [ف] همهمه و جنجال.
قاوەقە: قاوەقریشك [ف] همهمه و جنجال.
قاوە: پارێ دارێکە لە دەنکە جۆرەکەیدا تیر بە ڕەنگی زەیتونی بڕی دەدەن و دەیهێنن و لە ئاوا دەیکوڵێنن و دەیخۆنەوە، دارەکەی کە پەیدەبێ جەهەنەم بەرازیل دەڕۆن [ف] قهوه.
قاوەبڕێز: دەفری قاوەیە دەڕژێنن [ف] ظرف قهوه ریزدان.
قاوەتۆن: ١) ئاشت: ٢) ئاشتی [ف] ١) جاشت: ٢) صبحانه.
قاوەتی: ١) قاوەتۆن: ٢) فراوین [ف] ١) صبحانه: ٢) ناهار.
قاوەجاغ: تەکە، کەوانو [ف] اجاق.
قاوەجۆش: دەللە، دەفری قاوەیە کە تۆڵە تێدا [ف] قهوه‌جوش.
قاوەچی: ١) کەسێ کە پیشەی قاوەسازکردنە: ٢) جایچی [ف] ١) قهوه‌چی: ٢) چای‌پز، جایچی.
قاوەخانە: ١) دوکانی قاوەی کۆڵاو فرۆشتن: ٢) دوکانی چای کیشراو فرۆشتن [ف] ١) قهوه‌خانه: ٢) چایخانه.
قاوەسینی: سینی بچوک [ف] سینی کوچك.
قاوەقاو: ڕەنگاڕەنگ [ف] سر و صدا، همهمه.
قاوەلتی: ١) ئوتاو بەیانی و نیوەڕۆ: ٢) ناو بەیانی، ئاشت [ف] ١) جاشت هنگام: ٢) صبحانه.
قاوەلتی کردن: ناو بەیانی خواردن [ف] صبحانه خوردن.
قاوەیی: ڕەنگی ئاماڵی سۆر [ف] رنگ قهوه‌ای.
قاویت: قاوت [ف] قاووت.
قاویج: جاوبەیەی بەڵەوز [ف] نشخوار.

قاوِیر: کمه، کمهی، کهلهبزگ و هیلاک [ف] جسر. غربال و الک.
قاویش: (۱) قاویج (۲) جوری دنا یا زاوی رهنگ کرلو [ف] (۱) تشخوان؛ (۲) نوعی چرم.
قاهیم: بهیت، بلوکر، قایم [ف] محکم.
قای: وشهی پرسیاری چۆری کهوانوا، کهوابه [ف] پس، چطور؟
قایخ: بهلهم، لۆنکه [ف] قایق.
قایخهوان: بهلهمتاژۆ [ف] قایقران.
قایغ: قایخ [ف] قایق.
قایقهوان: قایخهوان [ف] قایقران.
قایش: (۱) جوری رهنگ کزاو؛ (۲) تالهی چهرمی که همویاژو بیرلیک دهچستن؛ (۳) کیشهو همرای تاههزانه [ف] (۱) جره ورتی زاه؛ (۲) رابطهٔ میان خیش و نوغ؛ (۳) دادوقال.
قایل: دارای [ف] راضی.
قایل کردن: (۱) هیشتهرهزایه؛ (۲) تاوکردن [ف] (۱) راضی کردن؛ (۲) آماده کردن برای ازدواج.
قایل کرن: قایل کردن [ف] نگا: قایل کردن.
قایم: (۱) قاهیم، توند، بهیز؛ (۲) جهزاوه، (مانهکهم له بیوینی قایم کرد) [ف] (۱) محکم؛ (۲) پنهان شده.
قایمسنجه: گوندیکی کوردستانه بهشهی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قایمکان: بهشوۆر [ف] مشق.
قایمکاری: مشوۆرخواردن له کهلوپهلی بزیو [ف] محکم کاری.
قایم کردن: (۱) توندکردن، پهوکردن؛ (۲) داخستن بۆ دهرگاو پهنجهرهو قفل؛ (۳) دارهشوو [ف] (۱) بستن و محکم کردن؛ (۲) بستن در و قفل و ...؛ (۳) پنهان کردن.
قایمه: (۱) دارهستی داریهتو؛ (۲) شرابه بۆ رۆژی خۆی؛ (۳) تهختاوو تهسیرهیهو له دانهوا؛ (۴) پهوه، توندهو [ف] (۱) داربست تاک؛ (۲) ذخیره برای روز مبادا؛ (۳) شیشهٔ مساوی در بازی داما؛ (۴) محکم است.
قایمهکاری: قایمکاری [ف] محکم کاری.
قایمی: توندی، پهوی [ف] استواری، سفتی.
قایینجه: گوندیکی کوردستانه بهشهی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قایه: بهناگ، تهنوا [ف] پناهگاه.
قایخ: بهلهم، لۆنکه [ف] قایق.
قایهر: سۆکهناوی قادر [ف] مخفف نام قادر.
قبراخ: ناوزین، کهوی بۆکهس له سهر بهیهستی یهکدیتی [ف] مباهی.
قبۆل: بی رازی [ف] قبول.
قبوڵی: (۱) شتۆی برسجی بهیانشوران بلاوی بۆیالاهشی؛ (۲) بانگ هیشتی مهلاکان [ف] (۱) دوبیت؛ (۲) مهمانی.
قبهقبه: دهنگی خۆشهلی کهو، دهنگی بانگ کردنی زهوه [ف] صدای خواندن کبک.
قبه: بی دهنگی، دهنگی قز بۆن؛ (قز و قبه) [ف] خاموشی، بی صدایی.
قت: (۱) قت، دهراوینتی له زیو؛ (۲) کهسوبهکه، تۆزهال، بیچهک [ف] (۱) حلقه؛ (۲) مسار الدلک.
قتاو: (۱) بهراو، کتیب، کهتیب؛ (۲) دورخستنی قیرگه [ف] (۱) کتاب؛ (۲) شاگرد مدرسه.
قتاوخان: (۱) مهداری پهراوان؛ (۲) قیرگه [ف] (۱) کتابخانه؛ (۲) آموزشگاه.
قتاوخانه: قتاوخان [ف] نگا: قتاوخان.
قتاوی: زاوکی قیرگه [ف] شاگرد مدرسه.
قتلت: (۱) کورکی، قهتی؛ (۲) چۆری جهبهر [ف] (۱) برخهٔ سنگخواو؛ (۲) نوعی خیار.
قتلاب: کهوت، کهوت، کهوت، داریکی لیرهواری بهههه [ف] نوعی چوب محکم.
قتوت: (۱) داگیر؛ (۲) داگیرکردن [ف] (۱) غصب؛ (۲) غصب کردن.
قتوقت: جرتهو قرت [ف] جنب وجوش دائمی.
قتی: روزی، جهمیله [ف] خیار چنبر.
قجی: گیاههکه بۆ دهرمان دهشی، بۆ مریشکه [ف] گیاهی است دارویی.
قجیاوا: ناوی گوندیکه له لای مههاباد [ف] نام روستایی است.
قجیلک: قامکهتۆپه [ف] انگشت کوچک.
قجیله: (۱) قجی؛ (۲) جۆری کلۆ [ف] (۱) نگا: قجی؛ (۲) نوعی ملخ.
قح: (۱) قرهتهی مۆیهه، دۆت؛ (۲) کهزۆ؛ (۳) بۆزو هاهک؛ (۴) دهاز گر، کهسی که لۆی کورهوهدانی دیاره؛ (۵) کهسهرههستا [ف] (۱) دختر؛ (۲) زاو؛ (۳) سالی پا؛ (۴) شخصی دندان آسیاب؛ (۵) حسّاس.
قجقجاندن: جۆلاندنی زۆن، هه کزاندنی دۆک [ف] گداختن روغن با دنبه بر آتش.
قجلک: بچۆک، چکۆلۆکه، بچکهلاه، پوچهکه [ف] کوچولو.
قح: وشهیهکه بۆ مالی دهلین واها: پس [ف] کلمهٔ تحقیر بچه بمعنی بچه آخ.
قحقحه: قح [ف] نگا: قح.
قحه: قح [ف] نگا: قح.
قد: دهنگی مریشک بۆ بانگ کردنی بیوچهک [ف] صدای مرغ، قدقد.
قدقد: قدی کهسهر بهنگ [ف] قدقد مرغ.
قدقدانک: جۆکه [ف] غلغلک.
قدۆش: وهۆوه، بۆ رهش، شوه [ف] بحس، شوم.
قدۆشی: تاکار و کردهی قدۆش [ف] شومی، بدشگونی.
قدوم: هۆری تاژنی (الترسا قدومم لی شکا) [ف] نای راه رفتن، قدرت حرکت.
قدیلک: دلنگ، مسمار [ف] دلنگ.
قدیکه: جۆکه [ف] غلغلک.
قدیلکانی: جۆکه [ف] غلغلک.
قدیلکه: جۆکه [ف] غلغلک.
قدیله: جۆکه [ف] غلغلک.
قز: (۱) ئاسنهوار، ئاهوه، مردنی همهواری؛ (۲) خوینی، خۆس؛ (۳) سهرما؛ (۴) بیدهنگی؛ (قز قب)؛ (۵) دهنگی رابی باشان؛ (دهقز دهقز)؛ (۶) نان

دەگەڵ تیمەڕ دەگوزێ؛ (قرو تیمەڕ دەڵا) ۱) مرگ هەمەگیر؛ ۲) بڕ، سرمابڕ؛ ۳) سرما؛ ۴) جلەوس؛ ۵) صدای سم بڕەدە؛ ۶) باز.

قراج: غاڤڕ، ناوی ڕۆمن [ف] زمن لخت لز گیاه، لم ورغ.

قراخ: غراغ، کەنار [ف] کنار.

قرارك: قالاو [ف] کلاغ.

قراش: ۱) قاش لە میوە؛ ۲) لەت پارچە [ف] ۱) قاچ، برش از میوه؛ ۲) پاره.

قراش‌قراش: لەت‌لەت، پارچەپارچە [ف] پاره‌پاره.

قراف: خۆساڵ، سەخوار [ف] سرمازده، یخ.

قراقڕ: ڕەنگاڕەنگ [ف] سرخ‌وسفید.

قراك: قالاو، قالاخ [ف] غراب، کلاغ.

قراکە: کانەلەتبەکە، مەڵبەندی کەتکە [ف] برآمدهٔ سیرفیا.

قرال: پاشا [ف] پادشاه.

قرالی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنان ویران شد.

قرالی: گوێزی گەنجاوی تکوڵ‌تر بەهاو بەدارەوە [ف] گردوی فاسدشدهٔ خشکیده بر درخت.

قرام: گیایەکە بڕزەی دەمۆتەوە [ف] گیاهی الیافی.

قران: ۱) قرکردن، مردنی بەقرەمەل؛ ۲) دەنگی قالاو؛ ۳) پارەیەکی ئێران بەرانبەری بیستسانی [ف] ۱) مرگ ومیر؛ ۲) آواز کلاغ؛ ۳) واحدپول ایران.

قرانەدن: ۱) خوێندنی قالاو؛ ۲) ڕێگەی کە نوخشانەی‌خراب لێدان؛ ۳) لاوکردنە سەهوڵ [ف] ۱) قارقارکردن کلاغ؛ ۲) غال بد زدن؛ ۳) مجسمه‌کردن.

قرانگە: جێگەی بەند سوڕێنی خەمەر [ف] مهلکه.

قرانن: قرانەدن [ف] نگا: قرانەدن.

قرباق: بۆی، بەق [ف] قورباغه.

قربۆز: سەروورێش تکەلاو لە موی سپی و ڕەش [ف] مو جوگندمی.

قربۆق: قرباق، بۆی، بەق [ف] قورباغه.

قربسۆن: ۱) تکڕامردن؛ ۲) ضکان بەهۆی گەن بان دوکەڵ [ف] ۱) مرگ همگانی؛ ۲) خفگی از بوی بد یا دود.

قربیجە: گیایەکی دەشتی بە [ف] گیاهی است صحرایی.

قرپ: ۱) دەنگێ کە لە تێری لە گەیوەدێ؛ ۲) قالاو؛ ۳) لە ناوبۆن؛ ۴) ڕێن بە بەشکەوتدان؛ ۵) بەرتاوین؛ ۶) دەسکەبە؛ ۷) بڕەدارتک؛ ۸) بڕینەاکردن؛ (قرپانەدن و چو) [ف] ۱) آروغ؛ ۲) قارقار؛ ۳) از بین رفتن؛ ۴) قطع با یک ضربه؛ ۵) هرس؛ ۶) دزدیدن؛ ۷) دسته‌ای هیزم؛ ۸) غایبین.

قرپال: جلکی ژنوی هەڵاهەڵاوی خۆرپۆشەکاک، قەرپاڵ [ف] لباس مندرس.

قرپاندن: ۱) بەرتاوین، داپاچین؛ ۲) بڕینەاکردن [ف] ۱) هرس کردن؛ ۲) غایبین.

قرپك: قرپۆك [ف] نگا: قرپۆك.

قرپنە: جەکوتەی خڕەکە، خرین [ف] کوچولوی چاق، تُپل.

قرپۆ: خوێری و بیکانە [ف] بیکار و ولگرد.

قرپۆك: ۱) قرپۆ؛ ۲) وشکەهەڵاتوی مێوە؛ ۳) بێ‌ترح، تەماع [ف] ۱) نگا: قرپۆ؛ ۲) میوهٔ خشکیده؛ ۳) بخیل.

قرپۆك: ۱) قرپاق؛ ۲) قرپۆك [ف] ۱) قورباغه؛ ۲) نگا: قرپۆك.

قرپۆڵ: ۱) تەماع؛ ۲) مێوەی وشکەهەڵاتوو [ف] ۱) بخیل؛ ۲) میوهٔ خشکیده.

قرپە: ۱) دەنگ لەگەڵ‌وەان لە تێری، قرزقە؛ ۲) دەنگی شکانی تێرنگ [ف] ۱) آروغ؛ ۲) صدای شکستن هزم.

قرپین: دەنگی شکانی تێرنگ، قرپە [ف] صدای شکستن هزم.

قرپین‌وەرپۆن: قرپۆن [ف] بە مرگ عمومی مبتلا شدن.

قرت: ۱) ئاماژە لە شتێ، (هەموی خوارد قرتی لێ نەهێشت)؛ ۲) بنیادەمی چڵەنگ بڵخ؛ ۳) دەنگی مریشك، قد؛ ۴) دەنگی بەدان لەت کردن؛ (بەدەنگم قرتاند، تۆیم قرتاند) [ف] ۱) قسمت آخر، آخرین موجودی؛ ۲) هرز، قرتی؛ ۳) صدای مرغ، قد؛ ۴) صدای شکستن و گسستن با دندان.

قرتال: ترپان [ف] سبد میوه‌چینی.

قرتاڵە: قرتال [ف] سبد میوه‌چینی.

قرتان: ۱) پسان بە دەدان و تۆرتۆ؛ ۲) ترووتان بە دەدان [ف] ۱) گسسته‌شدن با دندان و قیچی؛ ۲) شکسته‌شدن تخمه با دندان.

قرتاندن: ۱) بە دەدان یا تۆرتۆ لەت کردن؛ ۲) ترووکاندن [ف] ۱) با دندان یا قیچی قطع کردن؛ ۲) شکستن تخمه با دندان.

قرتانی: قرتاندن [ف] نگا: قرتاندن.

قرتك: ۱) دڵی تێکەڵ‌هاتن؛ ۲) بۆنی ناخۆشی گران؛ ۳) دوامین باز [ف] ۱) دل بهم آمدن؛ ۲) بوی بد گند؛ ۳) آخرین جزء از خوراك و...

قرت کردن: خشت کردن، ئاکانڕێن؛ (بەرچوکەی بە قەیچی قرت کرد) [ف] صاف و راست بریدن.

قرتکە: قرت، دوامین باز [ف] آخرین جزء.

قرتم: ۱) بیڵقی قەڵ؛ ۲) داسی تێژ، مەلەقان [ف] ۱) خرطوم؛ ۲) داس تیز.

قرتماڵە: ۱) تۆڕ؛ ۲) بنرۆك [ف] ۱) پردهٔ نازك روی شیر و ماست؛ ۲) خشاف ریشهٔ زخم.

قرتماڵە: قرتماڵە [ف] نگا: قرتماڵە.

قرتن: بڕینی لەبەرد، جرۆك، جنوك، جکۆس، ڕەزیل [ف] کنایه از خسیس.

قرتە: ۱) دەنگی مریشکی کوڕك؛ ۲) تیرەو مێوە لە جیاتی بنکۆڵ؛ ۳) بچوکترین باز [ف] ۱) صدای مرغ کرچ؛ ۲) منگ؛ ۳) کمترین جزء.

قرتەقرت: دەنگی مریشکی کوڕك، قرتەی زۆر [ف] صدای پیاپی مرغ کرچ.

قرتی: قرت، حڵقە، بڵخ [ف] آدم هرزه، قرتی.

قرتیان: ۱) بەدەدانسان، قرتان؛ ۲) پسان [ف] ۱) با دندان گسسته‌شدن؛ ۲) پاره شدن، بریده شدن.

قرتیکەوتن: قرتین‌وەرپۆن [ف] بەمرگ عمومی مبتلاشدن.

قرتیل: کانی قرتیلی بەرهەلوی حەیوان [ف] کاو قرتیت بەرماندۆ حیوان.

قرتین: قرتان [ف] نگا: قرتان.

قرتین: حاجەیەکی کە بە مەدان شت دە قرتین: امشاک بەر قرتینە [ف] هر جانوری کە از نیرۆ جوتگان است.

قرتینکە: ۱) تیرو مێوە ئەمبانی دوگمە؛ ۲) جێگای پرین لە سەر پرتینی بەلدا [ف] ۱) منگنه؛ ۲) جای پرچین در گلوی پرنده.

قرتینە: ۱) تیرو مێوە ئەمبانی دوگمە؛ ۲) شتی کە تۆکی قەلەم قامیشی لەسەر دەقرتین [ف] ۱) منگنه؛ ۲) جسم سختی کە برای قطع‌کردن قلم نی استفاده میشود.

قرج: ۱) دەنگی توانەوەی رۆن لەسەر ئاگر؛ ۲) توانەوەی رۆن لەسەر ئاگر؛ ۳) جرچر، ترنجاو لە سوتانەوە؛ ۴) وشەیەکە لە بازی کەلاپەزەدا؛ ۵) گەرمای رۆژ؛ ۶) دەنگی سوتانی چیلکەو ترنگ [ف] ۱) صدای داغ کردن روغن؛ ۲) داغ شدن روغن بر آتش؛ ۳) جرق شدن از سوختگی؛ ۴) اصطلاحی در بازی؛ ۵) گرمای شدید؛ ۶) صدای سوختن هیزم.

قرچان: توانەوەی رۆن لەسەر ئاگر [ف] گداختن روغن بر آتش.

قرچاندن: ۱) توانەوەی رۆن لەسەر ئاگر؛ ۲) جرچرلۆچ کردن [ف] ۱) داغ کردن روغن؛ ۲) جرق کردن.

قرچان: قرچاندن [ف] نگا: قرچاندن.

قرچانەوە: بڕاندەوە، دەرمان کردن بۆ خوێن وەستان [ف] دواگذاشتن برای قطع خونریزی.

قرچانەوە: بڕاندەوە، ئاتی جێی پرین [ف] سوزاندن و داغ کردن زخم.

قرچاو: ۱) رۆنی داغکراو؛ ۲) جرچەهەنگەراو لە سوتان [ف] ۱) روغن گداخته؛ ۲) جیز و جرق خورده از سوختگی.

قرچ‌قرچ: سیرە، سیرۆ لە دەنکوەهاتن [ف] صدای بە هم ساییده شدن دندانها.

قرچلک: قرآە کراس، ئاتگوجاک [ف] آستین.

قرچ‌وبڕۆ: دەنگی بڕانی گۆشت [ف] صدای بریان شدن گوشت.

قرچۆک: ۱) زەند، رەزیل؛ ۲) داوێ کە زۆر دەبینی، پیسۆک [ف] ۱) حسیس؛ ۲) بیخ زه‌گسل.

قرچول: قرچاو، جرچەو ترنجاو لە سوتان [ف] جیز و جرق شده از سوختگی.

قرچولە: قرچۆل [ف] نگا: قرچۆل.

قرچەقرچ: دەنگی سوتانی چەوری لەسەر ئاگر [ف] سروصدای چربی بر آتش.

قرچە: ۱) دەنگی رۆنی سەر ئاگر؛ ۲) دەنگی خوێن‌سوتان؛ ۳) دەنگی بشکوتن و تەقینی برشکە لەسەر ساج؛ ۴) دەنگی شکانی دارو نیشک؛ ۵) تەقینی پشتو قامک لە کیشان و کشاندا (قرچە لە پشتمەوە هات، قامکم کیشا قرچەی هات)؛ ۶) بەزەمی گەرما (چەم قرچەی هاویشت)؛ ۷) دەنگی دەمی داس لە درویشەی خەلمەدا؛ ۸) کلۆش، ۹) سکی خەلە [ف] ۱) صدای روغن گداخته؛ ۲) صدای سوختن نمک؛ ۳) صدای بریان شدن غلات؛ ۴) صدای شکستن چوب و استخوان؛ ۵) صدای کشش ستون فقرات؛ و بند انگشتان؛ ۶) سنگ گرمک؛ ۷) صدای داس در چمن درو؛ ۸) نسافۀ علّه.

قرچەشکین: بان بەرزی خستنی کلۆش کە دەنکی و بەکوتراوە [ف] تیمکوب سانەهای غلّه در خرمن کوبی.

قرچەقرچ: قرچەی رۆن [ف] قرچەقرچ بسیار.

قرچەلۆک: زەی لاواز و بەقەلەو [ف] زن لاغر مردنی.

قرچەلاش: جرچەولۆچ بوونی پست لەسوتانەوە [ف] جیز و جرق شدن پوست از سوختگی.

قرچیان: ۱) قرچەلاش؛ ۲) داغ بوونی رۆن لەسەر ئاگر [ف] ۱) نگا: قرچ هەلاش؛ ۲) گداختن روغن بر آتش.

قرچینۆک: بەکەم بەری هەنجیر کە دەبووری [ف] انگیر محصول انجیر.

قرخ: ۱) وانگوشت، ئەنی لەجەمین؛ ۲) ئاوی گەنیوی (ئاوستاو)؛ ۳) دەفری سوالکەی کۆنی سوالو؛ ۴) خوری و مۆی کوریت کە مەرز نابیت؛ ۵) مۆی قرتاو؛ ۶) دەنگی گەرۆ لە بەخۆشیەوە [ف] ۱) لاغر؛ ۲) آب راکد گندیده؛ ۳) سفال کهنه و سایده؛ ۴) موی و پشم کوتاه که رشد نمی‌کند؛ ۵) موی کوتاه شده؛ ۶) صدای خرخر گلو در اثر بیماری.

قرخاندن: ۱) ئاشیی مۆی سەر؛ ۲) هەڵبەرتاوین [ف] ۱) تراشیدن موی سر؛ ۲) هرس کردن درخت.

قرخ‌کردن: ۱) ئاشیی مۆ کەین؛ ۲) هەڵبەرتاوین دار [ف] ۱) زدن مو از بیخ؛ ۲) هرس کردن درخت.

قرخن: ۱) کەسی کە لە پیری یان بەخۆشی خۆی لە گەروی دابیت؛ ۲) لاواز؛ ۳) خوری و مۆی خراپ کە بۆ رستن نالەبن [ف] ۱) کسی که در اثر پیری یا بیماری خرخر کند؛ ۲) لاغر مردنی؛ ۳) پشم نامرغوب.

قرخنە: قرخن [ف] نگا: قرخن.

قرخۆ: پیری قرخن [ف] پیرمردی که گلویش خرخر کند.

قرخۆڵ: ئاوانگوشتی سپی و پیس [ف] لاغر پژمرده.

قرخۆڵە: قرخۆڵی جکۆلە [ف] لاغر پژمرده کوچک.

قرخە: خۆرخۆری گەروی لە بەخۆشی و پیری [ف] خرخر گلو از پیری و بیماری.

قرخەقرخ: قرخەی زۆر (بیرە هەر قرخەقرخەتی) [ف] خرخر بسیار.

قرخەمەرەزی: ۱) خۆگرتن و نەسازان؛ ۲) قرخەمەرەسی؛ ۳) کەمۆک [ف] ۱) ناهماهنگی و مخالفت؛ ۲) نگا: قرخەمەرەسی؛ ۳) کم‌مو.

قرخەمەرەسی: خۆ لەبەری توندگرتن کە بەتوانن راستی کەنەوە، جۆری کایە [ف] نوعی بازی که در آن خود را به زمین می‌چسبانند که کسی نتواند بلند کند.

قرخینە: قرنینە، قورنینە، قرب [ف] آرنج.

قرد: بەستور [ف] ستور، نارا.

قردان: قنگ‌بەردان [ف] قردان.

قردنگ: کۆسە، کەسی کە بۆ گاڵتەو ئەوەیش شکلی خۆی دەگۆڕی [ف] دلقک.

قردەڵە: پارچەی باریک بۆ سەر وبرج بەستن [ف] زردبان کمسر بند.

قرزە: قرە [ف] نگا: قرە.

قرز: ۱) بەنجەی ئەیاڵەی سەرچەساو (جێگی قرز کردوو) ۲) کوڵێنی لەزەو (ئاوەکە قرز قرز دەکوڵێ) ۳) ئەیاڵەکانی بۆ ۱) ئەکشان جێگە ماندە ۲) جوشیدن شدید، غلیان ۳) درهم پیچیدگی مو.

قرزاڵ: ۱) قارزنگ ۲) برچیکە لە ماسیان ۱) خرچنگ ۲) برج سرطان.

قرزاڵیس: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە نام ڕووستایی در کردستان کە توسط جنیان ویران شد.

قرزاڵە: ۱) بەهۆشی شێرەبەچە ۲) قرزە، جۆرێ بەری دارماز ۱) بیماری سرطان ۲) نوعی تمر مازوج.

قرزانک: زاڵە، لۆرک ۱ جرزهره.

قرزانگ: قرزاڵی، قارزنگ ۱ خرچنگ.

قرزە: ۱) بەهۆشی شێرەبەچە، قرزاڵە ۲) جۆرێ بەری دارماز ۱) بیماری سرطان ۲) نوعی تمر مازوج.

قرس: حەسڵ، جراورد ۱ براورد.

قرسان: ۱) جراوردکردن، حەسڵاندن ۲) بەهۆرێ ئاخەستن ۱) براوردکردن ۲) باعتبار انباشتن.

قرساندن: قرسان ۱ نگا: قرسان.

قرسان: ۱) حەسڵان، جراوردکراو ۲) ئێ ئاخەنراو ۱) ارزیابی شده ۲) انباشته با اعتبار.

قرسیل: ۱) لاسکەدەغڵی سەوز ۲) سەمەل، بەرسەاوی لەبەر ۱) ساقەهای سبز غلە ۲) پیرماهۆ چرای دام.

قرش: چاەکا، گیای باوزەڵە ۲) پۆڵەکەماسی ۳) لکی شکاوی وشک ۱) برگاه ۲) فلس ماهی ۳) شاخۀ خشک شکسته.

قرشاڵ: جیاکەو جاڵ، بڕوبۆش ۱ خس و خاشاک.

قرشماڵ: ئێ جەبا، ئێ شەرم ۱ بی شرم، دشنام زنانه.

قرش وقاڵ: بڕوبۆش ۱ خس و خاشاک.

قرشە: کاڵۆشی سەرخۆیان ۱ ساقەهای غلە بر خرمن.

قرشی: بەاسی هەرزەم جەشتوک ۱ کاه ارزن و شالی.

قرقاچکە: سوورەچکە ۱ خرخره.

قرقاگە: سوورەچکە ۱ خرخره.

قرقرسوک: ۱) سوورەچکە ۲) ئیسکی باسک کە دای دەکوتێ ۱) خرخره ۲) کرکرک، غضروف.

قرقروچکە: ستوکورک، سوورەچکە، قرقراگە ۱ خرخره.

قرقرۆیچک: ڕەنگەلۆن، کرکراگە، کرۆچەکە ۱ غضروف، کرکرک.

قرقرە: خرخرەی دەرۆ ئێ بەچان ۱ خرخره.

قرقلتوک: ڕەنگەلۆن ۱ غضروف، کرکرک.

قرقینە: قرپە، دەنگی گەروو لە تیری ۱ آروغ.

قرک: ۱) قاڵان ۲) خراپی کەردن، کوژرەی ئەسوو ۱) کلاغ ۲) سیب آدمی.

قرکردن: لەچین وردبی، بەکوتاڵ ۱ میراندن دسته‌جمعی، نابودکردن همگانی.

قرکیش: بەخۆشە کە لە گەروو دێت ۱ از بیماریهای گلو.

قرگ: کەڕۆ، سنۆ لەناوەوە ۱ گلو.

قرگە: ۱) بەرکی دارمازو ۲) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردە ۱) نوعی تمر مازوج ۲) از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط جنیان.

قرم: ۱) ئوزرەخۆرین ۲) تیشتیا، تاوەزۆ (قرمی ئێ خۆش کردوە!) ۳) بەقەی بەرکی چەک ۱ ۱) نهیب ۲) هوس، آرزو ۳) صدای گلوله.

قرماندن: ۱) ئێ زەخۆرین ۲) بەقە لە بەقەو هاتن ۱ ۱) نهیب زدن ۲) صدای گلوله.

قرمج: ۱) قرجانی پشت، جرچەڵگەران ۲) لە ناو دەستا جرچ بۆن ۱ ۱) چین خوردگی پوست، جروک ۲) مچاله.

قرمجی: ۱) قرجان، هەڵقرچاو ۲) لە ناو دەستا جرچ بۆ (کاو بۆگ) ۱ ۱) چین خورده، جروکیده ۲) مچاله‌شده.

قرمچین: ۱) ترجانی پشت ۲) لە ناو دەستا جرچ و لوچ بۆن ۱ ۱) جروکیدن پوست ۲) مچاله‌شدن.

قرمز: ڕەنگی سۆری تاجح ۱ قرمز.

قرمزی: ۱) قرمز ۲) سۆری ۱ ۱) قرمز ۲) سرخی.

قرمژن: دەنگی بەقەی زل (ئوب قرمژن کرد وای لە شکا قرمژنی کرد) ۱ غرید، صدای مهیب.

قرمە: ۱) دەنگی بەرکی چەک ۲) دەنگی شکانی کۆنەمەدا ۳) جۆرێ نقەدەنگی زل ۴) جۆرێ درچسان ۱ ۱) صدای گلوله ۲) صدای شکستن تنۀ درخت ۳) نوعی تفنگ ۴) نوعی دوخت.

قرمەقرم: دەنگی نقەنگەلەیشتنی زل ۱ صدای رگبار گلوله.

قرناپست: گوڵی کەلەم ۱ گل کلم.

قرناقەو: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە ۱ نام روستایی در کردستان کە توسط جنیان ویران شد.

قرنج: ۱) شکاوی زۆر کەم، شکانی بۆکەوپست ۲) دز، دزەی کەم (بەدوم پەدا کەوت سەرم قرنجاوە، شۆشە کەمان قرنجاوە) ۱ ۱) خراش سطحی ۲) دزدکم.

قرنجان: ۱) شکانی بۆکەوپست ۲) دزیوەن ۱ ۱) خراش سطحی برداشتن ۲) دزی برداشتن.

قرنجاندن: ۱) شکاندنی بۆکەوپست ۲) دزیی بردنی کەم ۱ ۱) خراشیدن سطحی ۲) شکافتن جزئی.

قرنجانن: قرنجاندن ۱ نگا: قرنجاندن.

قرنجیان: قرنجان ۱ نگا: قرنجان.

قرنگ: لەنگین، ڕۆشتنی نەدلانە ۱ لنگیدن.

قرنگە: دەنگی ونگ ئەوتی کاتر ۱ صدای پهن خوردن قزانت.

قرنو: جانەوەرێکی بانگەڵەی سۆرە بە کاڕەڵەوە دەنۆسێ ۱ قراد، حشره‌ای کنه‌مانند.

قرنە: قرنو ۱ نگا: قرنو.

قرنە گومە: کاڵەو بە کترقوو کردن لە کاتی مەلەدا ۱ سر همدیگر را برآب فرو کردن هنگام شنا.

قرنی: قرنە، قرنو ۱ نگا: قرنو.

قرنیچك: تەپۆ، پشکەی دەنووکدرێژ [ف] توڤی بنەڤ درێژ.
قرنیس: ۱) چیرۆ، بەگرچاو، بەرسەخت لە قسەی خۆیدا؛ ۲) ڕێی لە ڕێ چوک [ف] ۱) لجوج؛ ۲) کنایە لە خەسیس.
قرواق: قرباق، بۆق، جق [ف] قورباغە.
قروپ: دەنگە، تیلیمی [ف] بەداری قلچ.
قروت: قرپت [ف] بەداری قلچ.
قروچیرك: هەراهەرا، شەڕ و فسە [ف] مخالفە.
قروش: ۱) وردە پوڵ؛ ۲) پوڵکی ترکان [ف] ۱) پول خرد؛ ۲) واحد پول ترکی.
قروش: جەنگی، ترەی ناڵەبار [ف] نگا: جەنگی.
قروشکە: پیاڵەی دەسکداری ڕۆنکەی [ف] پیالهٔ اضافی دسته‌دار.
قروقپ: دەواو ڕێ بەنگ [ف] بی‌صدا، خاموش.
قروقە: ئالاو کردنی سواران بە بزاڤ [ف] پراکنده شدن سواران با تاخت.
قروقەپ: قروقپ [ف] بی‌صدا.
قروقەپۆز: دەدەو قلچ، لچو لوو [ف] لب و لوچه.
قرۆئی: کتێبی ئاسمانی بۆ ئیسلامان، قورئان، قورەئان [ف] قرآن.
قرۆبیمقن: ۱) تازو تۆڕ؛ ۲) تاوی پارچەیەکە [ف] ۱) تاز و شوه؛ ۲) نام پارچه‌ای.
قرە: ۱) چەقینە، ڕەشایی؛ ۲) دەنگی بۆق؛ ۳) دەنگی قالاو؛ ۴) دواتین کەس لە یاریدا (بەشی قرە نان و گۆشتە)؛ ۵) دەنگی تاوزك [ف] ۱) سیاه‌رنگ؛ ۲) صدای قورباغه؛ ۳) صدای کلاغ؛ ۴) آخرین نفر در بازی؛ ۵) قرقر شکم.
قرەت: شەمەن تاشیرین، تەنیو [ف] بەشکل.
قرەتاش: ۱) بەهەواوی مردنی هەموان؛ ۲) تاوزنسۆزکردن [ف] ۱) انقراض، مرگ عمومی؛ ۲) تازکردن، عشوه‌آمدن.
قرەگومە: قرەگومە [ف] نگا: قرەگومە.
قری: قرب [ف] آروغ.
قریان: هەمدان، ئوقرەگرتن، هەنیسۆن [ف] آرام گرفتن.
قریبە: هەراو هاوار [ف] قریو.
قریبك: سێ‌شەمی بەهار [ف] هشتم روز اول بهار.
قریز: ۱) جڵکدریسی، گەمار؛ ۲) جنکی؛ ۳) کرێزی بەهر [ف] ۱) کثافت؛ ۲) کثیف؛ ۳) شورهٔ سر.
قریزاقی: جڵکدریسی [ف] کثافت.
قریزەك: کرێزدوی زۆرەوەی گوێ [ف] گوش مبتلی.
قریزەبەرد: وردەسنگی یەکەمجەمساو کە بەسەر بەرزی دەشەیە دەبینرێ [ف] گل سنگ.
قریساك: تاوزینگ [ف] شراره.
قریشکە: زورە [ف] جمع.
قریق: خوێندنی بۆق و قالاو [ف] صدای قورباغه و کلاغ.
قریق: جەقەکردن یەکەوە [ف] جدال و هیاهو.
قریو: قریبە [ف] قریو.
قریواندن: هەراو هاوارکردن [ف] قریو سردادن.
قریوانی: قریواندن [ف] قریو سردادن.
قریوە: هەراو هوریا لەخۆشیان، ڕۆژێ بەکۆچەیەکدا دەڕۆی پاشنیاوەڵ لەسەر هەر کۆڵاڕو بانێك بۆ بە هەراو قریوە، هەسروین اصفهانی [ف] هورا و هلهله.
قریوەقریو: قریوەی زۆر [ف] هلهلهٔ بسیار.
قز: ۱) بەنت؛ ۲) گۆی بازی [ف] ۱) بند؛ ۲) گوی جوگان بازی.
قزبان: دەزوان، کەسکان [ف] جاڵاخوش.
قزبەلاخی‌زیرو: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرە [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنان.
قزبەلاخی‌سەرو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرە [ف] روستایی در کردستان که بعنوان آن را ویران کردند.
قزرەبیات: تاروکەی جنکەی بەهۆی هەموو بەجوکەی بەهۆی دیهاتی دەوروبەری دەرکراو هەروەها لێ نیشتەجێ کرا [ف] شهری بخش مانند که به حکم بخشها تمام دهات اطرافش تخلیه و تعریب شد.
قزرزقورت: ۱) جوێنێکە؛ ۲) کرمی گیانەر [ف] ۱) دشنامی است، کوفت؛ ۲) کرمی است سمی برای دام.
قزگە: ئەو شوێنەی لەوێ بە گۆچان لە گۆ دەدەن [ف] جایی که از آن گوی را ضربه می‌زنند.
قزڵ: پەڕی دەمەوچاوسوور [ف] گونه‌های رخساره سرخ.
قزڵان: تیرەیەکە لە پەڕیدەیەکان لە کوردستان [ف] تیره‌ای از پریدیان در کردستان.
قزڵباش: ۱) جەکەداری لەشکری سەفەویانی ئێران؛ ۲) ڕۆژەی کوردانی دەرسیم لە کۆمەڵەی پەرەستی ترکان [ف] ۱) قزلباش؛ ۲) اکثریت افراد ساکن درسیم در کردستان ترکیه.
قزلجە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنان ویران شد.
قزلجە: ناوی گوندێکە لە لای مەهاباد [ف] نام روستایی است.
قزلجی: مامۆستایەکی ئایینی زانیاو جاسوبانگی کوردبوو [ف] یکی از علمای دینی مشهور کرد.
قزلقوپی: ناوی گوندێکە لە لای مەهاباد [ف] نام روستایی است.
قزلقورت: قزڵقورت [ف] نگا: قزڵقورت.
قزل‌وەزان: قزڵوەزان [ف] زود قزل اوزون.
قزل‌وەزەن: جوێنێکە لە کوردستان [ف] به قزل اوزون.
قزلەمر: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنان ویران شد.
قزلیار: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنان ویران شد.
قزە: ترسەنۆك [ف] بزدل.
قزەقورت: قزڵقورت [ف] نگا: قزڵقورت.
قز: ۱) ترکەسەری دێز؛ ۲) جۆری سەرشتی ترشاو؛ ۳) دەنگی بەیەکەوەل کە دایکی دەیدەو لای؛ ۴) دەنگی جیشکە لە کاتی ترسدا [ف] ۱) موی بلند سر؛ ۲) کف ترشیده؛ ۳) صدای جوجه‌پرنده که مادر

را می‌بست؛ ۴) صدای گنجشک در موقع ترس.

قزاك: ۱) قاز؛ ۲) قالاو [۱] زغن؛ ۳) کلاغ.

قزاکه: تاق تاقکه، [۱] مرغ حق.

قزال: قزل [۱] خرچنگ.

قزالکه: قزاکه [۱] مرغ حق.

قزانك: پرکاوله، جمیوله [۱] ام کردن با دست پنجه.

قزانگ: قزانك، پرکاوله، جمیوله [۱] ام کردن با دست.

قزاوکه: قزاکه [۱] مرغ حق.

قزبه‌سر: برنجی که زن جوبه‌ی بیابه‌م [۱] کنایه از زن.

قزبه‌سره: برنجی که جوکه، وشه‌یه‌که زاوی پی ده‌ترسین؛ (موگری

قزبه‌سره‌ه‌ات) [۱] کنایه از من.

قزقن: داری‌یی‌ی پر که تو و بو پی تیکه‌لاو [۱] درخت و شاخ و برگ درهم.

قزقزانکن: چوغانی زوی، قرچه‌ی زوی [۱] گداختن روغن.

قزقزاوی: قرقز [۱] نگا: قرقز.

قزقزوکه: قرقز [۱] نگا: قرقز.

قزقزه: جوری جری داره‌ی [۱] نوعی تمر مازوج.

قزك: ۱) به‌لکی سپی و زوری به‌دوی که‌لم؛ ۲) بالداریکی ره‌ش و سپیه.

للاندن‌ره، قسقه‌لله، قه‌لیاجه‌که [۱] مغز کلو؛ ۳) راغجه.

قزکردن: ۱) جنگ قز کردن؛ ۲) توزهیانی ترساو [۱] انگشتان را به

شکل جنگله درآوردن؛ ۳) لف برآوردن ترشیه.

قزکه: قزاو [۱] نگا: قزاو.

قزگه: قزك، قسقه‌لله، قه‌لیاجه‌که [۱] راغجه.

قزگه: قزاوه [۱] نوعی تمر مازوج.

قزل: جوقین، ئاوالهوی زوی له‌سه‌ر تاگر [۱] گداز روغن بر آتش.

قزلان: هه‌لچزان [۱] گداختن.

قزلاندن: جوقاندن، قزل کردن [۱] گداختن روغن.

قزله: یکیکی جه‌گه‌زی ده‌وله‌ت له ئاوایی‌دا، سه‌ربازخانه [۱]

سربازخانه.

قزمال: گه‌مه‌یه‌که له‌ناو کوریستان [۱] نوعی بازی.

قزموئله: قه‌یوئله، کاسه‌ی گول، ئه‌وجه‌گه‌تاسه‌یی گولی له‌سه‌ر ئه‌ستاوه؛

[۱] کاسه گل.

قزن: سه‌رهاتوی سوئاله‌الاو [۱] مو باقته زولیده‌موی.

قزنگ: جیگه‌ی جنگه، جانه‌وه‌ریکه سوئر له قوزئو ده‌کا به‌یه‌ک‌ه‌وه

ده‌جه‌سپی [۱] حشره‌ایست به پوست می‌چسبد.

قزه‌سره: قزبه‌سره، جوکه [۱] کنایه از جن.

قزوله: قازوله [۱] زاغ یا قرمز.

قزه: ده‌نگی زوی جوقاو [۱] جزوان.

قزه‌سه‌ر: موی قیزی سه‌ر [۱] موی بلند سر.

قزه‌سه‌رهاتوه: زاتی موی سه‌ر [۱] ریزش موی سر.

قزه‌کردگ: ترساوی توزی ترسان له‌سه‌ر [۱] ترشیده لف برآورده.

قزه‌کردن: توزگرتنی ترساو [۱] لف برآوردن ترشیده.

قزیاله: قالاغ، قالاو [۱] کلاغ.

قزین: زیرزمین، زوانه‌ئا [۱] جرغ و ... و هاهو.

قسپه: ۱) به‌لا، ئه‌گه‌ره؛ ۲) داری بوه‌ئه‌ستوری جوار پیچ بستی که بو

چیزین ئه‌دی چه‌قینن بان به‌سه‌ر داره‌ی زاوه‌کان [۱] ۱) آسیب؛ ۲)

قطعه چوب یکمتری برای برچین و پوشش بام.

قسر: ۱) بیزگ، ئه‌ستوره؛ ۲) داری له‌سه‌رکه‌وتوه؛ ۳) ئاهه‌ك [۱] ۱)

ستون؛ ۲) درخت از سر افتاده؛ ۳) آهك.

قسقه‌بان: داری دنی‌یه‌که [۱] نام روستایی است.

قسقه‌لا: داری دنی‌یه‌که [۱] نام روستایی است.

قسکل: جوریکی بهری بان گرگل [۱] نوعی تمر مازوج.

قسلی: ئاهه‌ك قسر [۱] آهك.

قسلاو: ده‌ناوکراوی ئاهه‌ك [۱] آب آهك.

قسم: جوری ئه‌سپ [۱] نوع.

قسمه‌ت: چاره‌نوس، به‌شی که خوا ده‌یدا [۱] سرنوشت، قسمت

خدایی.

قسن: ۱) شه‌ش، زیان‌نگا؛ ۲) دیواری به‌جه‌غز له به‌ر [۱] ۱) مژان؛ ۲)

دیوارهٔ سنگچین مدوّر.

قسناغ: پوانه‌یه‌کی گه‌ئب، فاسناغ [۱] نگا: فاسناغ.

قسناغ: فاسناغ [۱] نگا: فاسناغ.

قسنی: بوی خوشیکی ره‌شه له شیم ده‌کا [۱] موم مانندی سیاه خوشبو.

قسور: خه‌تا، تاوان، سوچ [۱] قصور؛ کوتاهی کردن در کار.

قسه: ئاخافتن، به‌ف [۱] سخن.

قسه‌کردن: شوفاری کردن [۱] سخن چینی.

قسه‌زین: بر چه‌یقینی کهسی دان [۱] توی حرف آمدن، گفتار کسی را

قطع کردن.

قسه‌زینه‌وه: یاته‌هاتن له‌سه‌ر کاری [۱] بر سر موضوعی توافق کردن.

قسه‌یه‌ر: شوفان، دوزمان [۱] سخن چین.

قسه‌یه‌رانکن: ۱) (راوانکن)؛ ۲) ده‌رکاندنی نهینی [۱] ۱) هذیان گفتن؛ ۲)

دهن لقی.

قسه‌یه‌زین: ئه‌ماوه‌سنای (ارسز) [۱] دهن لق.

قسه‌یی گوتن: قسه‌یی‌زین [۱] نگا: قسه‌یی‌زین.

قسه‌یی‌زین: ۱) جوین‌پیدان؛ ۲) سه‌رکوته کردن [۱] ۱) دشنام دادن به

کسی؛ ۲) کسی را سرزنش کردن.

قسه‌ت: به‌یقی‌یه [۱] سخت.

قسه‌تال: مروی که ئاخافتنی به‌خوش دیزه [۱] تلخ زبان، آنکه سخنان

ناخوشایند می‌گوید.

قسه‌تان: چیقی توه [۱] سخنان.

قسه‌خوارده‌وه: به‌زوان‌بوئه‌وه له ئاخافتنی خو [۱] پشیمانی از سخن

خود.

قسه‌خوش: زبان‌شیرین [۱] خوش گفتار.

قسه‌دابرین: ده‌نگ گوزین له گشت [۱] قهر کردن از گفتگو با کسی.

قسه‌درست: خاوه‌ن به‌لین [۱] درست پیمان.

قسه‌درگاندن: تانکرا کردنی نهینی [۱] فاش کردن راز.

قسەدۆزاندن: ١) درکاندنی ڕاز ٢) بێ فایدەجۆنی قسە ◻ ١) فاش کردن ڕاز ٢) بیهودەقسی سخن.

قسەدەراوردن: ١) فیڕکردن ٢) بێ درکاندنی ڕاز ◻ ١) دروغ بافی ٢) بەاعتراف وادار کردن، حرف کشیدن.

قسەدەرکێشان: لهێنی بێ درکاندن ◻ حرف کشیدن.

قسەدەرهاوردن: قسەدەراوردن ◻ نگا: قسەدەراوردن.

قسەدەرهێنان: قسەدەراوردن ◻ نگا: قسەدەراوردن.

قسەڕاست: ڕێنەکەر ◻ ڕاستگو.

قسەڕاکێشان: بێ درکاندنی لهێنی ◻ از زیر زبان کشیدن.

قسەڕاوانین: ڕاڕاندن ◻ هذیان گفتن.

قسەڕەق: قسەتاڵ ◻ تلخ زبان، آنکه سخن ناخوشایند گوید.

قسەڕەوا: کەسێ کە بەقسەی دەکرێ ◻ کسی که سخنش خریدار دارد.

قسەزان: زمان باز ◻ سخندان.

قسەزل: بەهاوێش ◻ مبالغه‌گو.

قسەسارد: بەیقەخۆش، بەڕاتەبر بە قسەخۆش ◻ سرد گفتار.

قسەشکاندن: بەقسەکردن، نگاەگرتن ◻ خواهش نپذیرفتن.

قسەقوت: کەسێ کە قسەی سەبر دەکا ◻ نکته‌سنج، بذله‌گو.

قسەقوتدان: بەواتا ڕاستەگوتن ◻ تمام حقیقت را نگفتن.

قسەقوتدەانەوە: قسەخواردەوە ◻ از گفتهٔ خود پشیمان شدن.

قسەکەر: لوتبەر بێ قسەکردن ◻ سخنگو.

قسەگێڕەوە: ئاماەوەستاو زمان تێژ ◻ دهن لق.

قسەلەڕو: کەسێ ڕەبەڕاست قسە دەکا ◻ راستگو، صریح در گفتار.

قسەلەسەرداکێشان: قسەدەراوردن، ڕاستی بێ درکاندن ◻ وادار به اعتراف کردن، زیر زبان کشیدن.

قسەلێدەرکێشان: ڕاستی بێ درکاندن ◻ زیر زبان کسی را کشیدن.

قسەلێدەرهێنان: قسەلێ دەرکێشان ◻ زیر زبان کسی را کشیدن.

قسەلێڕاکێشان: قسەلێ دەرکێشان ◻ زیر زبان کسی را کشیدن، حرف از کسی کشیدن.

قسەلێ گرتن: باس کردنی شتێ ◻ دربارهٔ موضوع گفتگو کردن.

قسەمێچکە: ١) مەرایی کەر، مورولی ٢) دەم‌خاوی حیرانەو ◻ ١) ریاکار ٢) مردی که زیاد سخن می‌گوید.

قسەناخۆش: قسەتاڵ ◻ تلخ زبان.

قسەنەبۆن: ١) فاریون (ئەمە بەپەکەو قسەمان نیە) ٢) ڕازی‌بۆن (بەڕازی قسەونیە) ◻ ١) قهر بودن ٢) راضی بودن، رضایت دادن.

قسەنەستەق: کەسێ قسەی بێ کاکڵ و ڕاناباتە دەکا ◻ بلرگوی، اندرزگو.

قسەوباس: دەنگوباس ◻ اخبار.

قسەوتن: خوێ‌دان ◻ دشنام دادن.

قسەوەرگرتن: گوێ‌دان و تێگەیشتن ◻ شنفتن و فهمیدن سخن.

قسەهەڵیەست: بوختان ◻ آنکه بهتان می‌زند.

قسەهەڵیەستن: بوختان کردن ◻ بهتان زدن.

قسەهەڵچنین: زمان‌تێژی، قسەبڕین، دۆزەبازی ◻ سخن‌چینی.

قسەهێنان: قسەبڕین ◻ سخن‌چینی.

قسەی‌پشتیان: بەدی پشتیان ◻ بد گفتگان.

قسەی‌ئەستەق: قسەی بێ کە ئامۆژگاری ◻ سخن ارزنده و آموزنده.

قسیە: قسە، ئاخاوتن ◻ سخن، حرف.

قش: گاشەبەردی زل کە جیاوا ◻ صخرهٔ بزرگ در کوه.

قشاڵ: بشکەڵ ◻ شکل.

قشت: ١) پەرچۆکەی بان توڵی ٢) جوانکیلە، خوتجیلانە ◻ ١) موی پیشانی ٢) کوجولوی لازاری.

قشتن: جۆری خوێندنی قاڵاو ◻ نوعی صدای بخصوص کلاغ.

قشتیلانە: خوتجیلانە ◻ کوجولوی بازی.

قشتیلە: قشتیلانە ◻ کوجولوی بازی.

قشقونە: باڵوی زین ◻ یاردم اسب.

قشقەرە: ١) قزگ ٢) ڕەبازەبا ◻ ١) زاغچه ٢) جنجال.

قشقەرەق: ڕەبازەبا ◻ هر و جنجال.

قشقەڵە: قزگ ◻ زاغچه.

قشکە: قزقز، قزگە ◻ نوعی تیر مارپیچ.

قشلاخ: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاوڵی کردەو ◻ دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قشلاخ: ١) زستانەوار ٢) دێی دارکو لە دێی گەورە ٣) شوێنێکە لەلای سنە کە بەدێی ئێ هەڵیەستراوە ◻ ١) قشلاق ٢) دهکدهٔ جداشده از ده بزرگ ٣) محلی نزدیک سنندج که سدی در آن بنا شده.

قشلاخەروتە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاوڵی کردەو ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قشلاخی کۆن: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاوڵیان کردەو ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قشلاغ: قشلاخ ◻ نگا: قشلاخ.

قشلان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاوڵی کردەو ◻ دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قشلک: گیایەکە وەک ئاڵەنیز دەچێ ◻ گیاهی است.

قشلە: قزلە ◻ سربازخانه.

قفەقف: دەنگی قاڵاو، قزقزی قەڵەزنە ◻ صدای کلاغ.

قف: دەنگێ کە لە بنماری سێبەوە لە قزقزاگە دەردەچێ، کۆکە، کۆخە ◻ سرفه.

قفاڵ: سەبەتەی لەپۆشی بەدەستاڵ، زەنبیلەی زل ◻ زنبیل بزرگ دستەدار.

قفڵ: ئامرازێکی داخستنە بە ئاچار دەکرێتەوە، گولە ◻ قفل.

قفڵبەند: جۆری داناتی خشتو بەرد لەدیوار ◻ قفلبند.

قفڵدان: داخستن بە قفڵ ◻ قفل زدن.

قفڵدران: داخران بە قفڵ ◻ بسته شدن با قفل.

قفڵدراو: داخراو بە قفڵ ◻ باقفل بسته‌شده، قفل شده.

قفڵکردن: قفڵدان ◻ قفل کردن، قفل زدن.

قفڵلێدان: قفڵدان ◻ قفل زدن.

قفڵلێدران: بەقفڵ داخران، قفڵدران ◻ بسته‌شدن با قفل.

قفل لیدراو: به‌قفل و اهرای قفل‌براو [ف] بسته‌شده با قفل.

قفه: قه [ف] سرفه.

قفین: قه‌کردن، کۆخین، کۆکین [ف] سرفه‌کردن.

قفه: سیری لەبرسان زاوکاندا، قاقه [ف] سیربی در گوش بچه‌ها.

قل: ۱) جل، عبا، لاسکیک؛ ۲) بەلەدەنگ؛ ۳) نان و آب (بچه قلمو) [ف] ۱) تنها یک ساعت؛ ۲) یک دانه؛ ۳) کف دست.

قلاپیک: بەدین، قالب، لەش [ف] کالبد.

قلاخ: ۱) ئەبالەی وشک، دەوی، قلاخ؛ ۲) جەنگەی بەبالەی کردن [ف] ۱) تاباله؛ ۲) تاباله‌دان.

قلاخدان: شوێنی کە ئەبالەی تیا هەڵدەدەکەن [ف] تاباله‌دان.

قلاده: ۱) تاڵەی ملی تازی زاو؛ ۲) تاڵەی هەڵەی تەسبیح [ف] ۱) قلادهٔ سگ شکاری؛ ۲) گردنبند تسبیح.

قلاش: لەت، تەق [ف] قاش، دونیم.

قلاشتن: تەق کردن [ف] دونیم کردن.

قلاشکەری: بڕەداری لەسووری کۆرەوار بۆ سووتاندن [ف] کندهٔ جنگلی برای هیزم.

قلاغی: قالاو [ف] کلاغ.

قلاقۆزان: کاڵەی قاوەی [ف] گیاهی است آبی.

قلاوج: بەسەرچەکدا کردن تا بکەوێ، قەلاقوچەک [ف] برهم انباشتن.

قلپ: ۱) دەنگی جووشانی ئاو؛ ۲) دەنگی زراوی ئاو لە دەفەری مل باریکدا؛ ۳) سەرخۆش؛ ۴) بڕێکی لە تەمباکو لەبەین چۆڵ [ف] ۱) صدای غلغل آب؛ ۲) صدای ریزش آب از ظرف دهانه تنگ؛ ۳) وارگون؛ ۴) کنایه از تابوشدن.

قلپاندن: ۱) بەجووش‌هاوردنی ئاو لەسەر ئاگر؛ ۲) زراندنی ئاو لە دەفەری مل لەنگەو [ف] ۱) جوشانیدن آب؛ ۲) ریختن آب از ظرف دهانه تنگ.

قلپاندنەوە: ۱) زراندنی ئاو لە دەفەری مل لەنگ؛ ۲) لەبەین بردنی ماڵ [ف] ۱) ریختن آب از ظرف دهانه‌تنگ؛ ۲) نابودکردن مال.

قلپبۆنەوە: ۱) سەرخۆش‌بوون؛ ۲) بڕێکی لە تەمباکو لەبەین چۆڵ، تەمباکو [ف] ۱) وارگون شدن؛ ۲) کنایه از تابوشدن.

قلپات: قرپ، قورقینە [ف] آروغ.

قلپکردنەوە: قلپاندنەوە [ف] نگا: قلپاندنەوە.

قلپەوقوپ: دەنگی زنانەوەو هەڵچوان [ف] صدای قی کردن و تهوع.

قلپە: دەنگی زراوی ئاو لە دەفەری تەنگ [ف] صدای ریزش آب از ظرف دهانه تنگ.

قلپەقلپ: دەنگی زرزی زراوی ئاو لە دەفەری دەمتەنگەوە [ف] صدای ریزش پیاپی آب از سبوی دهانه تنگ.

قلپەنجە: دەست لە ئاو دەست [ف] پنجه‌در پنجه.

قلت: دەنگی جووشانی ئاو [ف] صدای جوشیدن آب.

قلتان: جووشانی ئاو لەسەر ئاگر [ف] جوشیدن آب بر آتش.

قلچاک: ۱) ئامرازی قلکرو بەکاو دەرمان پیشکان؛ ۲) قوڵی کەوا؛ ۳) قوچەکی مووز ترش؛ ۴) داسو؛ ۵) پیرۆکی پاسداری دەغڵی پیرۆکە [ف] ۱) ابزار کنگر کشی؛ ۲) آستین قبا؛ ۳) دنبالچهٔ مویز و انگور؛ ۴) اجاق، سیخچه؛ ۵) چنگال گنجشک و دیگر پرندگان کوچک.

قلچاندکردن: ۱) قوڕچاک لی کردنەوە؛ ۲) بەقلە بەیاساری کردن لە جەنگی زەوارەو دەموڵو زەرتاڵدان [ف] ۱) ابزار آستین و دنبالچهٔ مویز و انگور؛ ۲) چهره‌آرایی گنجشک در برج عروسی.

قلخ: ۱) بڕەسنگ، بڕەسنگ؛ ۲) قرخ، مووی کوڕێکی کە دوای تاپین [ف] ۱) مرکزه، قرچی پشم‌زنی؛ ۲) موی کوتاه بی‌رشد.

قلخان: ئەرکێکە بۆسووتەمەنی بەکار دێ [ف] خاری است که به مصرف سوخت می‌رود.

قلخە: دەنگی خڕخڕی گەروو لە پیری یا سەرمایی [ف] صدای خرخر گلو از پیری یا بیماری.

قلخەقلخ: قلخەی لەدوای یەک [ف] قلخه‌های پیاپی.

قلرخ: دەرگەندی کوڕەسان بەو ئاوە جەشنی کاولی کردبێ [ف] گندو رویشه به این اسم در کردستان توسط بختیاری برای بنده است.

قلغ: ۱) تەمەر و دەمان پیچەو؛ ۲) بەرگی شەمەکی شرو و ئەرا [ف] ۱) ریخت و خاشاک؛ ۲) لباس زائد.

قلف: ۱) تاڵف، قلف؛ ۲) دەسکی دەفر، ۳) قفل، گوڵە [ف] ۱) حلقه؛ ۲) دستگیره؛ ۳) قفل.

قلقاف: ۱) تەسکی بەرم کە دادەکرێژرێ، قرقرۆک؛ ۲) شەستەری مرگا [ف] ۱) کرکره، قفرقوف؛ ۲) کلید کلون چوبی در.

قلقل: ۱) جۆری گیایەکە لە تەسکەدەکا؛ ۲) جڵ جڵ؛ ۳) دەنکەدەنکە [ف] ۱) اثر گیاهی است عشی مانند؛ ۲) شاخه‌شاخه؛ ۳) دانه‌دانه.

قلکان: ۱) جەبەت، جلت؛ ۲) ئاڵاوی بەرو [ف] ۱) جلت؛ ۲) کلاهک باروط.

قلکە: قلکان [ف] نگا: قلکان.

قلم: قەڵب [ف] نگا: قلب.

قلموچ: ریچۆڵ [ف] زفاف، قی چشم.

قلنج: ۱) شەشتێر؛ ۲) بن‌هەنگڵ [ف] ۱) شمشیر؛ ۲) زیر بغل.

قلو: نوخشانەی خراپ، پێش‌گوتنی خەباس [ف] فال بدزدی.

قلوت: زەوی نەوی کە ئاوی تیا دەوەستێ [ف] زمین بسته.

قلوچ: پشت چەماو، کوڕشت [ف] خمیده، کوژپشت.

قلوچ: ۱) خڵی؛ ۲) کەسی جانیکی لە جانیکی بچووکتره؛ ۳) شاخی حەیوان [ف] ۱) لوچ؛ ۲) کسی که یکی از چشمانش کوچکتر است؛ ۳) شاخ حیوان.

قلۆر: ئاوبەدنال [ف] کانال میان تهی.

قلۆز: ۱) تیری شاخ بڵندو ڕاست؛ ۲) بڕێکی لە باوی‌چەو [ف] ۱) شاخ شاخ بلند و راست؛ ۲) کنایه از خودبین متکبر.

قلۆزان: ۱) سەرمەقوڵات؛ ۲) تەقەڵەدانی کەفۆک [ف] ۱) پشکک؛ ۲) پشک زدن کبوتر هنگام پروازش.

قلۆژ: کۆمەڵبۆن، بەسەرەکدا کۆبوونەو [ف] برهم انباشتن.

قلۆمک: ۱) تەقەدەی تازی؛ ۲) دەوری ئەدەم باری بەهەوت؛ ۳) زانی ژن [ف] ۱) قلمه؛ ۲) خسته از بارگران؛ ۳) دل درد.

قلە: ۱) سکی خواوسووی؛ ۲) سووڕبوونەوەی سکڵ بی ئەدەبی [ف] ۱) اخگر تمام افروخته؛ ۲) افروختگی اخگر.

قلهه: بیجی، تمر، تمر چو دیدار [ف] سیما، قیافه.

قلهپه: دوبه، سه‌ڕۆنکەی بەرزی چیاو دار [ف] بالاترین نقطه، اوج، قله.

قلهقل: ڤرت ڤرتی بۆتو [ف] درخشش، افروختگی اخگر.

قله‌گاوه: گوندیکه له‌کوردستان به‌هۆی بۆرانی گرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنیان.

قلی: قامه‌ی، قیمکه [ف] قلقله.

قلی: ۱) قه‌مکی، ۲) جلی [ف] ۱) انگشت، ۲) پکشاخه.

قلیان: ۱) ئەرگیله، قه‌مه‌ی ئاوی، ۲) سه‌یله‌ی گلاسیر [ف] ۱) قلیان، ۲) چین، سه‌یله.

قلیان‌ئاوی: ئەرگیله [ف] قلیان.

قلیان‌قاوه‌ئۆن: ئاشت، خوارنی سه‌ره‌ه‌یالی [ف] خوراک قبل از صبحانه.

قلیان‌قاوه‌ئۆنی: قلیان‌قاوه‌ئۆن [ف] خوراک قبل از صبحانه.

قلیاو: ۱) بۆلاوی سامۆن، ۲) زاجی ڕەش که بۆ دەرمان دەستی [ف] ۱) خاکستر ابر، صابون‌سازی، ۲) زاج سیاه.

قلی‌بلی: قسەی وا که تێ ناگەن [ف] سخنان نامفهوم.

قلی‌بلی: قلی بلی [ف] سخنان نامفهوم.

قلیخ: ۱) ئاوی گوندیکه، ۲) شمشیر [ف] ۱) نام دهی است، ۲) شمشیر.

قلیچه: گوندیکی کوردستانه به‌هۆی کاولی گرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

قلیخ: ۱) زیوڤی جار، ۲) جاوێک بچوک به‌ئاوی، ۳) قامکی گچکه [ف] ۱) (فلقه، فی چشم)، ۲) چشمی از چشمی کوچکتر، ۳) انگشت کوچک.

قلیچان: قامکه‌ئۆکه، تیلیا بچوک [ف] انگشت کوچکم، خنصر.

قلیچاو: داره‌ی کاریکه سه‌ری وه‌ک خاچ وایه [ف] نوعی عصای دست.

قلیچکه: جه‌سه‌ی بی کلیچکه [ف] دنبالچه.

قلیچه: گیایه‌که [ف] گیاهی است.

قلیر: گیسان پیس، چلکن [ف] کثیف.

قلیره‌دگی: بیشه‌یک له ڕەنیو ئاڤ بەدار [ف] غابی است از برنج و آب بدار.

قلیش: ۱) دزی، ۲) دزی گوناه [ف] ۱) دزی، ۲) شکاف گناه.

قلیشان: ۱) دزی‌کردن، ۲) له‌سه‌ر ڕەگ چۆن [ف] ۱) دزی‌کردن، ترک برداشتن، ۲) شکافته‌شدن.

قلیشاندن: ۱) له‌بەر ڕەگ دزین، ۲) له‌سه‌ر ڕەگان [ف] ۱) شکافتن، ۲) ترکاندن.

قلیشاندنەوە: قلیشاندن [ف] نگا: قلیشاندن.

قلیشانی: قلیشاندن [ف] نگا: قلیشاندن.

قلیشانەوە: قلیشاندن [ف] نگا: قلیشاندن.

قلیشانەوە: قلیشان [ف] نگا: قلیشان.

قلیشاو: ۱) دزی‌دزین، ۲) له‌بەر ڕەگ چۆک [ف] ۱) ترکیده، ۲) شکافته.

قلیشاوە: قلیشاو [ف] نگا: قلیشاو.

قلیشیاو: قلیشاو [ف] نگا: قلیشاو.

قلیف: ۱) کالاو، ۲) بەرگی تەنک [ف] ۱) غلاف، ۲) پوشش.

قلیف‌شکۆفه: قوزاخه‌ی بەمۆ [ف] غورهٔ پنبه.

قلیلک: بەستەری دەرگا [ف] کلید، قفل چوبین در.

قلیلک: ۱) ئۆرەالیک، کەسوسکەیک، ۲) ئاکەجلیک، ۳) دەنکی، دانەیک [ف] ۱) اندکی، ۲) یک شاخه، ۳) یک دانه.

قلیل: ۱) کوڕەلی‌ئۆن، ۲) کوناوبو [ف] ۱) سوراخ شدن، ۲) سوراخ شده.

قلینج: ۱) قلیخ، شمشیر، ۲) قامکەئۆکه [ف] ۱) شمشیر، ۲) انگشت کوچک.

قلینجان: قامکەئۆکه [ف] انگشت کوچکم.

قلینجلک: قامکەئۆکه [ف] انگشت کوچکم.

قلینچلک: قلینجکه، کلیچکه [ف] دنبالچه.

قلینچکەسلام: باینکۆر [ف] گل مژه.

قلی‌وبلی: قلی بلی [ف] نگا: قلی بلی.

قلیه: ۱) خۆڵەکەوی سامۆن، ۲) جۆری جیشته [ف] ۱) خاکستر صابون سازی، ۲) آش قلیه.

قم: ۱) ڕەمل، ڕەملی، ۲) بنارۆن، ۳) قن، قرن له خوارەوه [ف] ۱) ماسه، ۲) از آب شدن، ۳) جرقه.

قمار: ۱) بازی، قاوه، ۲) گەمیو گالته، ۳) میاڤ [ف] ۱) بازی، ۲) شوخی، ۳) نیرنگ.

قماربار: حیله‌باز [ف] مکار.

قمبان: ئاوه‌ڵستنی که ڕەزەمات داپۆشی [ف] آبیاری که کشت را بپوشاند.

قمقمۆن: ڕەهۆتی تەنکو باریک [ف] دهلیز تنگ و باریک.

قمقموک: ۱) خشه‌گرۆ، ۲) دەفری ئاوی بەقەف، مەشکه، ۳) ئونکەی بل باریک [ف] ۱) نوعی چلیاسه، بزمجه، ۲) قمقمه، ۳) تنگ گردن باریک.

قمقموکه: قمقموک [ف] نگا: قمقموک.

قمل: جانەوەرێکی بۆری بچوکەئۆ دەخڵ ڕەالی قەمی، سن [ف] حشرهٔ سن.

قملاخ: ۱) زەمینی ڕووچۆک، ۲) سلێمانی [ف] ۱) زمین فرورفته، ۲) گل و لای.

قمیش: ڕیگه به‌ین ڕووبار، ته‌شه [ف] نقب، تونل.

قن: ۱) جێ سانەوەی باڵنده‌ی بۆمالی له دەوار، کولانەی ڕەشەباو، ۲) کوڵی پشتی گیاندار که بەسایی چەدا دێت، ۳) کاکلی گوێز و بادام، ۴) چەمەیان وشەی ڕزین، لەبەین هەڵاو دەڕێژن، ۵) ئەنداوه [ف] ۱) آشیانهٔ ماکیان، ۲) کون، ۳) مغز بادام و گردو، ۵) پوسیدن.

قنار: چنگی دڕندەو باڵندەی ڕاوکەر [ف] چنگال درنده و پرندهٔ شکارچی.

قنان: ڕزان، له‌کەلک کەوتن، پاش پێنگر هەڵاو دەڕێژن [ف] پوسیدن و از کار افتادن.

قنب: کوڵی داوین بۆ دوناو چەدا گوزین، گوزینگەی ترێ له دار بۆ پاڵخاندنەوەی ترێ [ف] معصرهٔ چوبین در شیره‌سازی.

قنج: ۱) راست، رەبید ۲) (وەب. زەق) ۱) راست ایستاده ۲) برجسته.
قنجاك: سجاد، کەمتەر، تۆزیك ▣ اندکی.
قنجكان: ترۆشكان ▣ جمانەنشستن.
قنج كردنەوە: راست کردن دوای چەماوەو ▣ راست کردن بعد از خمیدگی.
قنج وقیت: راستو بی کری بەسەر یاوە ▣ استوار و پابرجا.
قنجەزەرد: گیایەکی بەدەوی قامیو لوسە ▣ گیاهی است.
قنجەقنج: خوراندن و جمیلی کردن ▣ خودنمایی و جوانی کردن.
قنجەلە: ۱) دەسکی باریکی دەنکە تری و میوز ۲) کەموسکەیەك ۳) زیکە ▣ ۱) دنبالهٔ دانه انگور و موز ۲) اندکی از چیزی ۳) جوش بر پوست.
قنجكان: جیجكان، ترۆشكان ▣ جمانه.
قنجكاو: جیگەی ریوق لە جاو، سوخی جاو ▣ گوشهٔ چشم.
قنجكە: زیکە، زیرك ▣ جوش پوست.
قنجكەسلاو: باینكو ▣ گل مژه.
قنجكەسلاوە: باینكو ▣ گل مژه.
قنس: بار، پارچە ▣ قسط.
قنك: قن، کولاصر سك ▣ آشیانهٔ ماکیان.
قنگ: قن، کونی باسنی گیاندار ▣ کون.
قنگالیسك: ۱) راکشان بە تایبەتی مەلەلەمەو ۲) تایبەتك ▣ ۱) دراز کشیدن و بر آرنج تکیه‌دادن ۲) آرنج.
قنگاو: باسنی تاوین لە زەوی دەردەچی ▣ پسانهٔ آبادی.
قنگالە: گیای خوسیالك ▣ گیاهی است دارای میوهٔ سهل.
قنگبەگیچەل: ۱) تازاوەچی ۲) هەمیشە خەریکەو برکار ▣ ۱) فتنه‌انگیز ۲) پرکار.
قنگچاو: نیلچاو، سیلەی چاو ▣ گوشهٔ چشم.
قنگخوران: برینی لە خەزوو ▣ کنایه از کونی شدن.
قنگخوراندن: برینی لە نشتنا لە کردنی کاری ▣ کنایه از اهمال کردن.
قنگخوروکە: نەخوشیەکی تازەلە ▣ نوعی بیماری دام.
قنگدان: گازدانی تیر ▣ کون دادن.
قنگدانەوە: برینی لە رۆیشتن (ئەدوەو قنگی بەدەوە یا لیسراحەت کەی) ▣ کنایه از نشستن.
قنگدە: تیری خەزو ▣ کونده.
قنگدەر: قنگدە ▣ کونده.
قنگر: گیایەکی درکاوی وەك لاسکەکەی دەخورێ، کەنگر ▣ کنگر.
قنگرپاچ: بەکەنگر ▣ موهٔ کنگر.
قنگرتن: قیرەوەستان تۆی زاوە ▣ نشستن یادگرفتن بچه.
قنگرواچ: قنگرپاچ ▣ موهٔ کنگر.
قنگرەزا: چەوی کەنگر ▣ انگم کنگر.
قنگلاشك: قانگەلاشك ▣ نگا: قانگەلاشك.
قنگلی کەوتن: برینی لە مرۆی خەلق و خەویق و تاگالەستوتا ▣ کنایه از آدم مهمل.
قنگەبان: گوشواهی پشت بان، سواهی پشتەوەی بان ▣ لبهٔ عقبی بام.
قنگەجن: برینی لە تەویلی تەنگەبەر ▣ کنایه از جای تنگ.
قنگەجنوکە: قنگەجن ▣ کنایه از جای تنگ.
قنگەجۆرە: تەسکی باشەقنگی مریشك ▣ استخوانبندی تخمدان مرغ.
قنگەجۆلە: برینی لە بەلەکردن بۆ رۆیشتن ▣ کنایه از شتاب برای رفتن.
قنگەجۆلی: قنگەجۆلە ▣ نگا: قنگەجۆلە.
قنگەخشکی: لەسەر قنگ خۆرین ▣ بر باسن خزیدن.
قنگەخلیسکی: لەسەر سمت خۆخلیسکاندن ▣ بر باسن لیز خوردن.
قنگەخەو: ۱) خەوتن بە رۆیشتنەوە ۲) سەرخەو ▣ ۱) نشسته خوابیدن ۲) چرتی، خواب مختصر.
قنگەدرك: دروی کەنگر ▣ خار کنگر.
قنگەزە: رەمەن، رەمجەلاك ▣ نسل.
قنگەسوتە کە: ۱) تاقانیکی مەریزەو ۲) نەخوشیەکی زاوی بەاوەو ▣ ۱) یکی از آفات نباتی ۲) نوعی بیماری بچه‌ها.
قنگەشەرو: وردەجەنگ، بەلامارو راکردن ▣ جنگ و گریز.
قنگەقنگ: برینی لە خۆدرینەوە لە کار ▣ کنایه از اهمال کردن در کار.
قنگەگاز: برینی پسی بەکسم لە زین و کورتان ▣ زخم پشت سوار از بالان و زین.
قنگەگان: تیربازی ▣ همچشمی مردان.
قنگەلاشك: قانگەلاشك ▣ سافه کنگر بادبرده.
قنگەلقس: تۆبەکانی سەگو گورگ ▣ جمجمهٔ سگ و گرگ.
قنگەلقس: قنگەلقس ▣ جمجمهٔ سگ و گرگ.
قنگەنشین: زاوی کە قیری دانیشتن بوە ▣ کودکی که نشستن یادگرفته.
قنگەنشینکە: قنگەنشین ▣ نگا: قنگەنشین.
قنگەنشینە: قنگەنشین ▣ نگا: قنگەنشین.
قنگەوتلۆز: لەسەر دەم دریژبوگ ▣ مقعر دراز کشیده.
قنگ هەلنە گیتە: بترگالیلکە ▣ دم جنباننده.
قنە: رۆیشتنی کۆتر و کەو ▣ خرامیدن کبوتر و کبك.
قنەقن: قنەی لەدوی یەك ▣ خرامیدن پیاپی.
قنیات: سەوزی ▣ شکیبایی.
قۆ: ۱) قاق بانگی بەنوتنەد ۲) باشەبەکە لە قاز سین تر و زلتر ▣ ۱) فریاد، بانگ ۲) پرندهٔ قو.
قواز: خۆلە کەموی پرسکی تەنور ▣ خاکستر تنور.
قواش: ۱) کۆتال، مالی گەری ۲) نشت، جۆر ▣ ۱) قماش، پارچه ۲) نوع، طرز.
قواقز: زەنان ▣ غوغا، هیاهو.
قوبە: ۱) بانی بەتال بروسکراوی پلتف گومبز ۲) دوگمە ۳) (وەب. زەق) ▣ ۱) گنبد ۲) دکمه ۳) برجسته.
قویا: ماسی باس بەمەوی سل و خراب ▣ ماست خوب بد لیاقت.

شل

قوباله: دۆلابی دیواری خۆمە بۆ جێگەی خۆی [ئا] کۆمەڵ جاق رختخواب.

قوبان: ۱) رۆب؛ ۲) ڕۆچۆن؛ ۳) وێنەی جوریمەت. قوربان، (ڕێی کانی قوبسان نوستەزری جلوبەی بان) «گۆرانی» [ئا ۱] برجسته؛ ۲) فرۆڕفتن؛ ۳) کلمهٔ احترام: قربان.

قوبانتن: ۱) رۆب کردن، زەق کردن؛ ۲) ڕۆچواندن [ئا ۱] برجسته کردن؛ ۲) فرۆڕدان.

قوبه: ۱) قوب، گوتمن، گوتمت؛ ۲) دروستی سەرشانی کەفتەران؛ ۳) «وگەیەن جلك: (قوبەی نوقەنا بن لە قەبا بن بەقوبابن) مەنالی» [ئا ۱] گنبد؛ ۲) سوروشتی (ئەسران)؛ ۳) دگمه.

قوبگ: ۱) رۆب؛ ۲) گوتمن [ئا ۱] برجسته؛ ۲) گنبد.

قوبگه: ۱) قوبك؛ ۲) ترۆکی جیا [ئا ۱] نگا: قوبك؛ ۲) قلهٔ کوه.

قوبگه: رۆگه [ئا] قبله.

قوبلی: مۆلی [ئا] نگا: مۆلی.

قوبۆگ: مۆلۆگ [ئا] غول.

قوبه: ۱) قوبه؛ ۲) ناوی گوندێکە [ئا ۱] نگا: قوبه؛ ۲) نام دهی است.

قوپ: ۱) قرن تاو؛ ۲) ڕۆچۆن [ئا ۱] جرعه؛ ۲) فرۆڕفتگی.

قوپ: ۱) بست جمدلو؛ ۲) دەستەوێن بەقەفت [ئا ۱] کون، خمیدەبستن؛ ۲) مست و پاقلچ.

قوپان: ڕۆچۆن [ئا] فرۆڕفتن.

قوپان: گیاسازی تایبەتی بۆ لەبەرکی تان [ئا] جراگاه، اختصاصی.

قوپاندن: ڕۆچراندن. قوپانتن [ئا] فرۆڕدان.

قوپاندن: داهێنانەوە، لاکردنەوە [ئا] کنج کردن.

قوپاو: ڕۆچۆگ [ئا] فرۆرفته.

قوپپۆن: ۱) خوارو کڕۆن؛ ۲) داهاتنەوە [ئا ۱] کنج و کولەبوون؛ ۲) خمیدن.

قوپچه: ۱) دوگمه، پشکۆ؛ ۲) جۆرێ بەری دارەبازو [ئا ۱] دگمه؛ ۲) نوعی ثمر مازوج.

قوپخان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوپن: شانۆبەو نکەر [ئا] لاف و گزاف کننده.

قوپك: ڕۆبایی لە نام تەختایی؛ [ئا] برجستگی میان هموار.

قوپگه: ۱) سەری خۆی شتی بارباك؛ ۲) ترۆکی جیا [ئا ۱] سر گرد جسم بارباك؛ ۲) قلهٔ کوه.

قوپۆز: ۱) ئەڵقی بەران؛ ۲) جێگەی غابیش لە نێوی جوتدا [ئا ۱] پوزهٔ قوچ؛ ۲) وسط یوغ که خیش در آن بندند.

قوپەن: پەلەگیای بڵند لەناو مرگو گیاجاران [ئا] قطعه سرزمین ساقه‌بلند بر سر خزان.

قوپی: ۱) (ملکاوی قامیشەڵان)؛ ۲) ڕۆڵۆس [ئا ۱] مردانه تیزار؛ ۲) روغن پس.

قوپیان: قوپان [ئا] فرۆرفتن.

قوپیەداس: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوپیه: ۱) جیله، قبل؛ ۲) دزی لە تەزوئی فەرگەد [ئا ۱] جیله؛ ۲) تقلب در امتحان.

قوت: ۱) (ڕۆب)؛ ۲) لەسەر هەست؛ ۳) بڕان؛ ۴) کورت؛ ۵) بەڵاس؛ ۶) ئیدان [ئا ۱] برجسته؛ ۲) حساس؛ ۳) قطع؛ ۴) کوتاه؛ ۵) تمام شده؛ ۶) بدن.

قوت: ڕۆت (بە سەری قوت بە گەڕا) [ئا] لخت.

قوت: ۱) بارۆ لە گەڕۆ جۆسەخوار؛ ۲) ڕۆت بێ جۆتساك؛ ۳) (ڕەواب بزی: (لە ڕۆتەو قوتی وەك من ڕۆمەیۆتەو / کە قوتی ڕۆنە قوتی عاشقی ڕۆت) مەنالی» [ئا ۱] بلغ؛ ۲) لخت؛ ۳) مایهٔ زندگی.

قوتاب: قەناو [ئا] نگا: قناو.

قوتابخانە: فێرگەی زاروکان [ئا] دبستان.

قوتابۆن: بەڵاس بۆن، تەمەنی کار یا خواردەمەنی [ئا] تمام شدن.

قوتابی: زاروکی فێرگە [ئا] دانش‌آموز دبستانی.

قوتابیان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوتاخ: مناڵی کە جێرەستی وەرزێرە [ئا] نوجوان پیشکار کشاورز.

قوتان: ۱) زرکان؛ (بە فرکە فرکە لە دەستی قوتان بۆم)؛ ۲) بەڵاس بۆن، ڕاهەو؛ (تازەمان قوتان بوە) [ئا ۱] رها؛ ۲) پایان.

قوتاس: ناوە بۆ پیاوان [ئا] نام مردانه.

قوتاسە: بەتەری زەق [ئا] نور، نجره.

قوتان: ۱) ئیدان بە مارو جست؛ ۲) کوتانی مەخڵوو شتی تر؛ ۳) خۆ کوتانە ناو کان؛ ۴) ناوی هۆزێکی کوردە لە کوردستان [ئا ۱] زدن، کشکاری؛ ۲) کوبیدن؛ ۳) قبیلهٔ؛ ۴) نام عشیره‌ای کردنشین.

قوتان: پێرك، مەرزك [ئا] جای ئاژەڵ بە جاڵو.

قوتان: کە ئاڵەت بەکەك زاوەماسی دەکاو قورتمی هەیە [ئا] مرغ سقا.

قوتان‌خەلیزە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوتان‌گەورە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوتاو: قەناو، قوتاب [ئا] نگا: قناو.

قوتاوخانە: قەناوخانە [ئا] نگا: قناوخانه.

قوتاوی: قەناوی [ئا] شاگرد دبستان.

قوتایی: ۱) دارکاری کراو؛ ۲) کوترای هاڵدراو؛ ۳) ڕۆبایی، بەقایی [ئا ۱] کتك‌خورده؛ ۲) کوبیده؛ ۳) برجستگی میان هموار.

قوتبە: بەری بەرخەتی زۆر جێ گەورە [ئا] مرغ شاخلی.

قوتبڕاو: چەش خۆراو، بێ چەش [ئا] کسی که سهمش را خورده‌اند.

قوتبۆن: سل بۆن، هاتە سەر هەست؛ (کاکە لەچی قوت بوی؟) [ئا] دقت و حضر گوش دادن.

قوتبۆنەوە: ۱) سەر بەرزەوە کردن؛ ۲) زەقی لە تەوی پەیدابۆن [ئا ۱] سر برآوردن؛ ۲) برآمدگی از هموار پیدا شدن.

قوتنە: جاتو لە ساڵی دوهەمی تەمەنیدا [ئا] گزه است دوساله.

قوت‌چون: لەگەڵ چۆنەخوار [ف] بلعیدن.
قوتحه: شتی تایبەتی جستە [ف] ممتاز، نخبه.
قوت‌دان: بە گەرمۆلا بەزی کردن [ف] بلعیدن.
قوت‌دران: قوت‌چون [ف] بلعیده شدن.
قوت‌دراو: بەدگەرۆ هاوزراو [ف] بلعیده شده.
قوتر: ۱) بارگینی بوری بەدەکەوتە؛ ۲) ناوی چیایەکە لە موکریان [ف] ۱) دایوری لکشت؛ ۲) نام کوهی است.
قوترمه: بەشەک بۆز [ف] ساق.
قوتسرو: ۱) نیوە قسەری تاریک، گورگەلۆقە؛ ۲) ئەسپ و مایین کە بە گورگەلۆقە بەزی [ف] ۱) هرواله، یورغه؛ ۲) اسب یورغه.
قوتف: سۆی، بەزی، سەرما [ف] کرخ از سرما.
قوتفین: بەزین لەسەرمان، سرۆن [ف] کرخیدن از سرما.
قوتک: ۱) بالاپۆش، بەوگەمەی، ئاوتەخراوی تا بەر پشت، گورەلا، کەوا، مراجانی [ف] عبای نیمته.
قوتک: ۱) جانی باڵندە، باڵندەی ئاسمان زانی؛ ۲) بەرگی مەشاجا؛ ۳) بەخوشیەکی تازەلە؛ ۴) کۆمەڵەی [ف] ۱) بالتو کوتاه؛ ۲) سکه؛ ۳) نوعی بیماری دام؛ ۴) سیاهسرفه.
قوت کردن: ۱) ڕزین؛ ۲) خەلاس کردن [ف] ۱) قطع کردن؛ ۲) به پایان رساندن.
قوت کردن: ۱) قوت‌دان؛ ۲) بڕیت کردن؛ ۳) بن‌ئاوخستن [ف] ۱) بلعیدن؛ ۲) لخت کردن؛ ۳) زیر آب فرو بردن.
قوت کردەنەوە: ۱) زوب کردەنەوە، بەرەقی شاردان؛ ۲) بلند کردن، ڕاکردن [ف] ۱) برجسته نشان دادن؛ ۲) بلند کردن.
قوتکە: ۱) دوبەش چیا؛ ۲) قوتکەی مەیوکە؛ ۳) ڕۆبی [ف] ۱) قلۀ کوه؛ ۲) بالای تپه؛ ۳) برجستگی.
قوتل: هاوبەش لە دزی [ف] اهالی یک آبادی.
قوتم: ۱) بەدەری ڕاوی لەدەستەماوە؛ ۲) لیدەی دارکاری بکەم؛ ۳) ئەمری بە قوتم [ف] ۱) بدرخت بریدۀ در زمین باقی مانده؛ ۲) بزنم.
قوتن: لیدەن، دارکاری کەن؛ (دی بە قوتن [ف]) بزنند، کتک کاری کنند.
قوتنی: بارچەیەکی ئەندازەی بۆ بستەکەوا بەبی [ف] پارچه‌ای دست را بفرار.
قوتو: قالب، بەوەری چیکۆلەی جەسەرپوش بۆ ورده‌ئەست [ف] قوطی.
قوتو: بەجاڵەت بەرەی، قەدی ئاڕاق [ف] خرمند.
قوتول: ناوی چیایەکە لە کوردستان [ف] نام کوهی است.
قوتولە: ۱) قوتوی بۆرچۆک؛ ۲) چراخەلە [ف] ۱) قوطی کوچک؛ ۲) چراغ موشی.
قوتە: ۱) قوتابی؛ ۲) وریاو سڵ [ف] ۱) شاگرد، آموز؛ ۲) حسّاس و هوشیار.
قوتە: ۱) بن‌ئاوکەوتن؛ ۲) قەڵە؛ ۳) توانای قوت‌دان؛ ۴) ڕۆبەلە؛ ۵) قوتکە [ف] ۱) زیر آب شدن؛ ۲) سرفه؛ ۳) بازای بلعیدن؛ ۴) لخت و بی نمود؛ ۵) گوردال.
قوتەرو: ۱) بارستی تەستۆڵی دار؛ ۲) کۆلکە بەدەنگەزی تەستۆڵی
دار؛ ۳) بارستایی دەورانەدەوری دۆلاش [ف] ۱) قطر تنۀ درخت؛ ۲) کنده از تنۀ درخت؛ ۳) قطر محیط سوراخ تاو آسیاب.
قوتەقوت: سەرەنانگی [ف] بە هرجا سرگشتن، فضولی.
قوتەک: ۱) قوتک؛ ۲) سوچەی بن‌قوڵ [ف] ۱) قبای نیم‌تنه؛ ۲) پلک.
قوتەل: ۱) ناوی چیایەکە، قوتول؛ ۲) ناوی چەند ناوایەکە [ف] ۱) نام کوهی است؛ ۲) نام چندین آبادی.
قوتەل: ڕۆنی نەوا [ف] لخت و برهنه.
قوتەلە: ڕۆنەلە [ف] لختک بی نمود.
قوتی: ۱) سڵی، لەسەرخەستۆن؛ ۲) قوتو [ف] ۱) حساسیت، آمادگی رمیدن؛ ۲) قوطی.
قوتی: ۱) ڕۆنی؛ ۲) قوتو [ف] ۱) برهنگی؛ ۲) قوطی.
قوتی: ۱) ڕۆنی؛ ۲) قوتو [ف] ۱) برهنگی؛ ۲) قوطی.
قوتیکە: ۱) قرتوی چۆڕگە؛ ۲) چراخی خەلە؛ ۳) ئاوەنی گیرفان [ف] ۱) قوطی کوچک؛ ۲) چراغ موشی؛ ۳) آینۀ جیبی.
قوتین: ڕۆت بۆ سەر بە گوتن؛ (بیخواس و سەرقوتین بو) [ف] برهنه و روی سر.
قوچ: جەسەرپەکانەیەکی چاو بان قامکی دەستم. [ف] برهم آمدن پلک یا انگشتان و...
قوجان: قوچ [ف] نگا: قوچ.
قوجالن: ۱) جەسەرپەکانەیەکی چاو یا قامکانی دەست؛ (چاو قوجالن، مەچەکەقوجالن)؛ ۲) وڵەکەلەی کوڵی ئو؛ (قنگی قوجالندوە) [ف] ۱) برهم آوردن پلک چشم یا انگشتان؛ ۲) بستن سوراخ حفره.
قوچ‌بلاخ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قوچە: ۱) ڕۆز لە مێزەند، کەوتەڵا؛ ۲) لەدەمەوە شتێکەی قوچەسۆڵی؛ ۳) سەرپلکەسراوتن و دەوکردنەوە بەگ بۆ بینینت ماوین، قوچە؛ ۴) ماکەر قوچە بۆ تیرەکەمر مەکا [ف] ۱) دریچه، پاسنای؛ ۲) آرواره، حرکت دادن یا دهن بان.
قوچەلەغر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
قوچیاگ: قوچان بەسەرهاتو [ف] انقباض بسته شده.
قوچیان: قوچان [ف] نگا: قوچان.
قوچ: ۱) بەزان؛ ۲) شاخی مەیوان؛ ۳) گرێوە، ئاری سواران؛ ۴) جۆرێ تەلە بۆ ڕاوی گورگ و ڕێوی [ف] ۱) گوسفند نر، قوچ؛ ۲) شاخ حیوان؛ ۳) مسابقۀ اسب دوانی؛ ۴) نوعی تله برای شکار گرگ و روباه.
قوچ: ۱) پلت؛ ۲) شتێ کە لە خۆرەوە یان لە کەوتەوە بازی بکەوێ بەشەوی بەرز بیتەوە، بەخۆرۆی؛ ۳) نیشانەی کەوتەن [ف] ۱) پلت؛ ۲) سخن وطی شکل؛ ۳) علامت مرز.
قوچاخ: ۱) جەلاک، ئەش سۆک؛ ۲) بەبی لە ئەنگە [ف] ۱) چست، چالاک؛ ۲) بادیا در پیاده‌روی.
قوچاغ: قوچاخ [ف] نگا: قوچاخ.
قوچاغە: جۆرێ سەرپەرەئینە کە لاقیش دادەپۆشێ [ف] نوعی پیش‌بند

زنانه.

قوچان: ۱) سرمدن، غضبانه‌ی ملکت؛ ۲) بهشکی گهوره له کورد که له سوزی تهفهالستان دهژین؛ ۳) ناوی شاریکه کوردی قوچانی تیا دهژین؛ ۴) باجیکه سالانه له رهعیهت دهستیرن [ف] ۱) سند مالکیت؛ ۲) بخشی عمده از کردهای خراسان؛ ۳) شهری که کردهای خراسان در آن زندگی می‌کنند. قوچان؛ ۴) باجی سالیانه که ارباب از رعیت وصول می‌کند.

قوچان: قوجان [ف] نگا: قوجان.

قوچانلن: قوجانلن [ف] نگا: قوجانلن.

قوچانی: قوجانی [ف] نگا: قوجانی.

قوچاو: قوجان به سهرهاتو [ف] جنس بسته. پنجهٔ برهم آمده و... اعضاء بسته.

قوچ‌بلاغ: گوندیکه له کوردستان به‌عهسی ویرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قوچ‌بلاغ: ئهو گوندانه‌ی کوردستانه که به عهسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوچ‌بهفدر: گیایهکه بۆ زهوانی دهبێ [ف] گیاهی است مسهل.

قوچ‌تێ‌هه‌ڵدان: به شاخ ئیدان [ف] شاخ زدن.

قوچدان: شاخدان [ف] شاخدان.

قوچدان: قوچ‌تێ‌هه‌ڵدان [ف] شاخ زدن.

قوچ‌قوچانی: سهرشاخ [ف] شاخ به شاخ شدن.

قوچک: ۱) سهرپۆشیکه له پهرچهچوه دادهنرێ بۆ زاروکو هێندێک زێی ئیلانی‌یه؛ ۲) ئهنگوچکهسوراتی. کهوتبندی [ف] ۱) کلوتهٔ زنانه و بچگانه؛ ۲) آستین بلند.

قوچکه: ۱) کوچکه. قوچاند؛ ۲) دهرچۆپهی سهری کلاو [ف] ۱) کلوتهٔ زنانه و بچگانه؛ ۲) برجستگی روی کلاه.

قوچکه‌تاش: پیشهسهرتاشینی زاروکان بۆ جوانی [ف] موی آهیانه ستردن برای زینت کودکان.

قوچکه‌سوراتی: ئهنگوچکهسوراتی [ف] آستین بلند.

قوچ‌ئیدان: شاخ‌تێ‌هه‌ڵدان [ف] شاخ زدن.

قوچ‌وه‌شاندن: قوچ‌ئیدان [ف] شاخ زدن.

قوچ‌وه‌شین: حهیوانێ که به شاخ له خهڵک دهدا [ف] شاخ‌زن.

قوچ‌هاوێژ: قوچ‌وه‌شین [ف] شاخ‌زن.

قوچ‌هاوێشتن: قوچ‌وه‌شاندن [ف] شاخ زدن.

قوچه‌بلیسایی: گوندیکه له کوردستان به‌عهسی ویرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قوچه‌سیلکه: ئهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عهسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوچه‌قانی: قاڵبلاسکه. قاڵبلاسکه. پهروقانی. کهلبلاد [ف] قلاش.

قوچهك: قوچی چکۆله [ف] مخروطی کوچک.

قوچه‌که: ئهنگوستیلهی دوربینان [ف] انگشتانه.

قوچه‌لان: ئهو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌عهسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوچه‌لمز: گوندیکه له کوردستان به‌عهسی ویرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قوچه‌مل: گهردنی براوی باندار له جیشتا [ف] گردن بریدهٔ برده در بغدا.

قوچه‌مله: قوچه‌مل [ف] نگا: قوچه‌مل.

قوچی‌تاش: قوچکه‌تاش [ف] نگا: قوچکه‌تاش.

قوچی‌قوربان: ۱) بارێن که له جێژنی گهوره‌دا دهیکهنه خۆر؛ ۲) بڕێنی له خدایی [ف] ۱) گوسفند قربانی؛ ۲) کنایه از جان فدا، فدایی.

قوخ: ۱) خوخ، هه‌شتاڵی هلو؛ ۲) خاتوی چکۆلهی راوکهران له دهشت؛ ۳) خاتوی بچوکی بێ‌ترچی هه‌زاران؛ ۴) پشت چهمتو، قوب؛ ۵) چهو؛ ۶) سهرتوپه، توپه‌سهر (سینی سادار گۆشت له‌سهر قوخی بۆ [ف] ۱) هلو؛ ۲) کوچ شکارچی؛ ۳) خانهٔ محقر؛ ۴) خمیده، کوژ؛ ۵) شن؛ ۶) بالاترین نقطه.

قوخا: کاریهدهستی دێ له‌باتی خاوهن مڵکه [ف] کدخدای ده.

قوخشه: ۱) قوخی راوکهر؛ ۲) ماڵی چکۆلهی بێ‌ترچ [ف] ۱) کوچ شکارچی؛ ۲) خانهٔ محقر.

قوخدان: چهماوه [ف] خمیده شدن.

قوخل: قوخشه [ف] نگا: قوخشه.

قوخ‌نادر: گوندیکی کوردستانه به‌عهسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوخه: قهه [ف] سرفه.

قوخه‌قوخ: ۱) قهپی زۆر؛ ۲) ڕۆشتن به پشتی چهماوه [ف] ۱) سرفهٔ زیاد؛ ۲) راه‌رفتن با پشت خم.

قوخه‌ڵ: بهلیکه له ئهوڵهی بهکاو گۆچکهکهره. لهدهم ئاوان دهگهڕێ [ف] برجه‌ای است.

قودب: قوب [ف] مرشداعلی.

قودك: ئاوینهی گیرفان. قوبله [ف] آینهٔ جیبی.

قوده: ۱) قوڕۆ؛ ۲) قوداو [ف] ۱) قرطی؛ ۲) آینهٔ جیبی.

قوده‌یلد: قودی [ف] نگا: قودی.

قوده‌یلد: چراغه‌یلد [ف] چراغ موشی.

قور: جهمری، خوڵی تهڕ [ف] گل.

قوڕ: ۱) دانکوشت، لاوان ئهڕ، له‌جهڕ؛ ۲) کوڕی هه‌ڵهرکی؛ ۳) باتلی باڕین؛ ۴) ئوڵاتی بێ؛ ۵) ئهوهڕ؛ ۶) بێ وزه‌کاڕو به‌وردی نماشا کردن [ف] ۱) لاغر؛ ۲) مطلقهٔ رقص؛ ۳) بخش انتهایی دام؛ ۴) استخوان سای؛ ۵) انکوبا؛ ۶) به دور چیزی جمع شدن و نگریستن.

قوڕ: ۱) گوزه‌ی ئاسوراوی به‌ئه‌سمان؛ ۲) بڕێنی له قسه‌و کاری بێ‌ئاو؛ ۳) ئاهرازی شهڕ. (قوڕخانه)؛ ۴) ده‌نگی زگ، قره. (قوڕقوڕی زگه له برسا)؛ ۵) هه‌راو ده‌نگ. ده‌گهڵ ره‌نگ ده‌گۆڕێ. (ره‌نگو قوڕ [ف] ۱) قلقی؛ ۲) کنایه از سخن باوه و کار هرزه؛ ۳) جنگ افزار؛ ۴) صدای شکم؛ ۵) هنجال و هیاهو.

قوڕ: چراپیری چاڵ. قوڵ. کوڕ [ف] ژرف.

قوڕآبد: خۆپهستن. بهدهڕ [ف] خودخواه. گردن کلفت.

قورابی: جۆری شیرینی که له تاوه‌ڕۆنی دەکرێ. قورابی ◻ لوقی شیرینی.

قوراڵت: شکی کەسۆرو خڕی گیا ◻ ڕیشهٔ ئالف گیاهی، بیاره.

قوراچکه: سوریچکه ◻ سرخای، خرخره.

قوراد: بەرهەسڵ ◻ ئاس یا گوشت و ماست.

قوراده: ۱) گیایه‌که تیرینی وەك کەرەبیازه، کوراده؛ ۲) ئاستجاو، سەقەت ◻ ۱) ترهٔ کوهی؛ ۲) فراشه.

قوراڤتن: دەرامەتی بەزراکوکردنەوە ◻ برداشت محصول عموماً.

قوراڵه: گیای قوراده، کوراده ◻ ترهٔ کوهی.

قوران: فڕکردن ◻ سرکشیدن توشیدنی.

قوراسین: ۱) بەنگەی ئاژەڵ؛ ۲) قوراندنی ڕەشەوڵاغ ◻ ۱) قرقر کردن شکم؛ ۲) صدا دادن گاو.

قوراندن: گریانی سەگ له ئیش یان گەیشتن ◻ گریهٔ سگ از آزار دیدن.

قوراڵن: قوراڵتن ◻ نگا: قوراندن.

قوراڵتن: قوراڵتن ◻ نگا: قوراندن.

قورانه: ڕیشەی درگا ◻ قسمت صحیح در.

قوراو: ۱) زڵاوی، جڵداو؛ ۲) بەرهەسڵ، قوراد؛ ۳) ئاوی ئیل ◻ ۱) لجن؛ ۲) آش ماست و گوشت؛ ۳) آب گل آلود.

قوراوی: جۆری بیوەنۆساو ◻ گل آلود.

قوراویلکه: ئاوڕۆشن کەرە، ئاوەڕۆکە ◻ حشره‌ایست، دوب.

قوراویله: باڵداریکه لنگو دەموکشدرێژ بەقەدی سوسکه ◻ پرنده‌ای است.

قورباج: قامچی، شەلاخ ◻ تازیانه.

قورباجه: جۆرێك ◻ سحال دیگی، خروبك.

قوربانی: بۆی قربانی، چی ◻ قربانه.

قوربسان: ۱) وشەی ڕیزگرتن، تەرەمی؛ ۲) دەسەرگەران، بەلاکێڕا؛ ۳) گۆشتی خڕێ له جەژنی گەورەدا؛ ۴) خەمواتی خڕێ؛ ۵) دواس‌مانگی ساڵی موسوڵمانان؛ ۶) جۆرێ گەورەی تیسلام ◻ ۱) کلمهٔ احترام؛ ۲) فدا؛ ۳) گوشت قربانی؛ ۴) حیوان قربانی؛ ۵) ماه ذی حجه؛ ۶) عید قربان.

قوربانی: ۱) گۆشتی قوربان؛ ۲) خەمواتی قوربان؛ ۳) ناوه‌ئۆباوان ◻ ۱) گوشت قربانی؛ ۲) احسان قربانی؛ ۳) اسم مردانه.

قوربەست: بێ‌خوێ له قوڕ ◻ تودهٔ کاهگل.

قوربەسەر: خاکەسەر، بێچارە ◻ بیچاره، خاك بر سر.

قورپ: کورك، مەتی کرکەوتۆ ◻ کرج.

قورپاج: قامچی، تازیانه، شەلاخ ◻ تازیانه.

قورپەست: قوربەست ◻ تودهٔ کاهگل.

قوڕپیوان: بڕێکی له قوڕوسەرکردن له بەیەکتیان (لەسەرخۆچۆه، شەیدابۆنه، قوڕپیواله سۆنات/هەتا مردن مەحەبەت لیشی ڕۆژه ڕۆژی لێ دەگرم) ◻ کتابه از خاك بر سر ریختن از بیچارگی.

قوڕپیوەدان: ۱) بڕێکی له بەدواین دەروجەگەیشتن، (هیشتی فازاج کرد قوڕی پیوەدا)؛ ۲) بڕینی له بەبەکماری وێران کردن ◻ ۱) کنایه از به مسها درجه رسیدن؛ ۲) کنایه از یکتره‌نابود کردن.

قورت: ۱) قوت، له‌گەڵ‌مۆنەخواو؛ ۲) باڵداریکه؛ ۳) قوت، ئەباو له سنی ئراوو تاوه ◻ ۱) بلع، قورت؛ ۲) پرنده‌ایست؛ ۳) قوطون.

قورت: ۱) بەرگر، لەمبەر؛ ۲) بەڵاو جۆرێ؛ ۳) بەشدو گرێ له دروو، (ئەوەکه سێ قورتی تیدایه)؛ ۴) جاڵاکی (ئەوی)؛ ۵) بەرزایی کەم له ڕیگەی ڕاستەدا؛ ۶) گرێ‌ی و فرۆشتنی بێ سوان و گیشان، گۆتره؛ ۷) ملی باڵدار ◻ ۱) گیر و گرفت، مانع؛ ۲) بلاو آسیب؛ ۳) گره در چوب و نی و... ۴) چانه‌جواه؛ ۵) بلندی بر راه راست، دست‌انداز؛ ۶) خرید و فروش بدون توزین و حساب؛ ۷) گردن پرنده.

قورتاڵ: قوتار ◻ نگا: قوتار.

قورتاڵدن: قوتەدان، قوتبەدان، له‌گەڵ و تاوەنەخواو ◻ بلعیدن.

قورتانین: لچوڕاڵو گرژکردن ◻ روی درهم کشیدن، اخم کردن.

قورتاوی: ۱) ڕووی بەگرێ؛ ۲) ڕیگەی بڕ بلندی و نزمی؛ ۳) ڕیگەی بڕ له قوڵکەو کۆسپ ◻ ۱) بلندگرده‌ای؛ ۲) راه پرفراز و نشیب؛ ۳) راه پرحاله‌موانه.

قورت‌تێ‌خستن: لەمبەرو بەرگر خستنه بەرگاڕو باو، جمت تێ‌خستن ◻ چوب لای چرخ گذاشتن.

قورت‌تێ‌کەوتن: بەرگر هاتنه پێش کاڕوباو، جمت تێ‌کەوتن ◻ مانع روی آوردن.

قورت‌قورتاوی: قورتاوی ◻ نگا: قورتاوی.

قورتم: ۱) سوریچکه؛ ۲) بنقلی قیل؛ ۳) تۆره‌کەی ملی کەڵەباب ◻ ۱) سرخای؛ ۲) خرطوم؛ ۳) کیسهٔ گردن پلیکان.

قورتم: ۱) بەسەرهاتی ناخۆش، جۆرێم؛ ۲) قورتمی قیل؛ ۳) قورتمی کەڵەباب ◻ ۱) پیشامد ناگوار؛ ۲) خرطوم؛ ۳) کیسهٔ گردن پلیکان.

قورتن: داریکی ئاوەواره ◻ درختی است جنگلی.

قورته: قوتره ◻ هرواله.

قورتەلاس: گوندێکه له کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قورتیدان: جۆری پێداسوون ◻ گل‌مالی.

قورتیك: قوڕتەدان ◻ بلعیدن.

قورچ: ۱) تەکوڵی شینی گوڵی؛ ۲) کلۆرۆفیلی وەرگ، کرمۆڵۆڕۆن دەبان ◻ ۱) پوستهٔ سبز گردو؛ ۲) کرم خوردگی دندان.

قورچ: ۱) سوڕچ، قورتن، گونه؛ ۲) قڕ ◻ ۱) گونه؛ ۲) چرخه.

قورچاندن: ۱) قوڕتەدانی بارێ؛ ۲) فڕکردن ◻ ۱) بلعیدن؛ ۲) چرخه‌نوشیدن.

قورچی: نقورچك، قورینج، بەنیوك تازاوەدانی پشت ◻ تیشکون.

قورچیا: لەو گوندانەی کوردستانه که بەهۆی کاولیان کرد ◻ از روستاهای در کردستان که بعثیان آن را ویران کرده‌اند.

قورچی‌کرن: نقورچك کرن، قورینجاندن ◻ تیشکون گرفتن.

قورحان: قرئان، جەراوی هەرەپیرۆزی تیسلام ◻ قرآن.

قورحه: ۱) پسوڵەی خۆشەوەخشت؛ ۲) بڕینی ڕۆخنه ◻ ۱) قرحه؛ ۲)

زخم بحد.

فورخ: ستاره که، فورغ [ق] ستارهٔ سحری.

فورخ: ۱) ده‌جلی پاوان، پشتیوانی لایه‌نی؛ ۲) کۆرساوی بۆ کاسی بەوان کراو [ق] ۱) مزرعه یا بیشهٔ اختصاصی؛ ۲) ضمام قوی.

فورۆدان: دوره قەلەشت گرتنی دیوار به حەزی [ق] درگرفتن دیوار باگل.

فورۆدان: فورۆدان [ق] نگا: فورۆدان.

فورۆدون: زنجیری سەعات [ق] زنجیر ساعت، بند ساعت.

فورۆرە: تاوفوریه، ویشرادی جەرسەقە، هالاو [ق] آبوره.

فورۆزی: فورزین، سوچ، گوشە، سیلە، کونج [ق] گوشه.

فورس: ۱) سەنگین، بەرانبەری سفک لە دەست؛ ۲) ئەستیرەی ضوو بەهورەمت؛ ۳) دریەکیستی گوتن. (گوتم فورسە دەنگ بەرزکا)؛ ۴) حەمی بەرەستان [ق] ۱) سنگین؛ ۲) بارفار؛ ۳) سنگینی گوش؛ ۴) عرض داری.

فورساخ: سەنگینی و گرانی مرۆ؛ ئیباوی بە فورساخەوە [ق] وقار و متانت.

فورساخ: فورساخ [ق] وقار و متانت.

فورساق: مەلاشو [ق] سقف دهان.

فورساپی: بەرانبەر سفکی، بەکیش؛ ۲) سەنگین مرۆ [ق] ۱) سنگین، وزن؛ ۲) وقار.

فورساڵ: زیقەی سەگ لە زاریەوە گەیشتن [ق] جمع سگ از دور.

فورسکان: زیقەی سەگ لە تەنیشتی گەیشتن [ق] جمع زدن سگ از دور.

فورسکە: فورساڵ [ق] جمع سگ از دور.

فورسکەفورسک: زیقەزیقی سەگ [ق] جمع پاپی سگ.

فورس‌وقوڵ: مرۆی سەنگین و گران [ق] باوقار.

فورس‌وقوڵ: قایم و توند بە کیش [ق] محکم و سنگین.

فورس‌وقەمەن: فورس و قوڵ [ق] باوقار.

فورسە: کلۆی بناغ لە زەرد و زیو [ق] سمتی.

فورسی: ۱) فورسیلی، سەنگینی؛ ۲) سەنگاڵی؛ ۳) داری لیکدراو بۆ لەدەورەوەستی ریستانە [ق] ۱) سنگینی؛ ۲) صندلی؛ ۳) کرسی.

فورسی گەمەر: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ق] گیاهی است دارویی.

فورسین: ۱) فورسیجاندن، خورجاڵ گرتن؛ ۲) فورسی، کورسی [ق] ۱) سنگین گرفتن؛ ۲) کرسی.

فورسی‌ئاغا: شتکی تیژ دەبەزن دەم قیشک دە کاتەوە [ق] فرض عناج.

فورش: ۱) وردەی پۆلیک؛ ۲) فورسی خوا کە لای جەرشەوە [ق] ۱) واحد پولی است؛ ۲) کرسی همراه عرش خداوندی.

فورش: جەرش [ق] عرش.

فورشیل: کەسێ کە حەزی بە یا خۆش دەکا [ق] گل سرشت.

فورشیلان: ۱) بەرپەیلی فوز بۆ خۆش بۆن؛ ۲) پرشی لەخۆشی بەلاو سەلەمەت بۆن [ق] ۱) گل سرشتن؛ ۲) کنایه از گرفتار سختی و مصیبت شدن.

فورغان: فرۆن، فورهان [ق] قرآن.

فورغان‌خوین: کەسێ کە فورغان دەزانێ [ق] قاری قرآن.

فورغە: فورمە [ق] نگا: فورمە.

فورغ: کەستیرەی بۆرین، کەستیرە کە [ق] ستارهٔ سحری.

فورغ: ۱) فۆرغ؛ ۲) گوڵاوی بۆ لە زەمەنەدا؛ ۳) قەدەغە [ق] ۱) نگا: فورغ؛ ۲) برگه طبیعی؛ ۳) ممنوع.

فورغان: ناوی ناوایی‌یەکە لە موکریان [ق] نام روستایی است.

فورقند: ۱) قەدەو گوڵی دەغڵ؛ ۲) کیشەوەی دروو و بۆسەر خۆیان؛ ۳) گوڵ بۆز لە بەرزا؛ ۴) لەرزین، زەمەنین؛ ۵) ترس؛ ۶) پاشەڕۆکی میوە [ق] ۱) رسیدن غلّه؛ ۲) جمع کردن درویده در خرمن؛ ۳) خوشه‌چین؛ ۴) لرزیدن؛ ۵) ترس؛ ۶) پساچین میوه.

فورقاندن: ۱) ترسان؛ ۲) لەرزاندن؛ ۳) هەڵیساندنی گوڵی دەغڵ [ق] ۱) ترسانیدن؛ ۲) لرزانیدن؛ ۳) بریدن خوشهٔ غلّه.

فورقت: جەزبە، ئاڵقەی قوت بۆ جوانی [ق] جرات، حلقهٔ زینتی در بینی.

فورقچی: بەلەکی زەنگە کە ملی بەرەگەر بەدەی بەرلیساوەیە کە [ق] برخدای است.

فورقوراچکە: سورئەچکە [ق] سرخاب، خرخره.

فورقوراگە: سورئەچکە [ق] سرخاب.

فورقوریەگ: زاوات، گرو، کاریەدەستی ئاغا [ق] کارگزار، ارباب، مباشر.

فورکوروچکە: فورقوراچکە [ق] سرخاب، خرخره.

فورکوزە: ۱) مەزرەعی ئاوکیشراو کە لە سۆزانەدا بۆزەی دێ؛ ۲) زەوی‌یەکی فورزە [ق] ۱) گردبای کاوک؛ ۲) برخی سوسمار.

فورکوشم: کاتژمێری بەرو سیە [ق] فکر سرب.

فورکینە: فرکینە، قرب [ق] آروغ.

فورک: کز، کورک، مەلی لەسەرهەڵکە، خەفەنگ [ق] کرچ.

فورک: ۱) پشت‌بەستن؛ ۲) لاقەک؛ ۳) خاڵیگە [ق] ۱) قفا، پشت گردن؛ ۲) پاسن؛ ۳) تهیگاه.

فورک: پاش‌پانیە [ق] عقب باشد.

فورکرن: راکشان لەسەر سک بۆ ئاوخواردنەوە لە کانی [ق] دراز کشیدن کردن برای نوشیدن آب از چشمه.

فورکیش: ۱) ئامرازێک بۆ فورکیشان بە دوکەس دەکاردەهێنرێ، ناوە؛ ۲) پاڵەی فورکیشان [ق] ۱) ناوه گل‌کشی؛ ۲) عملهٔ گل‌کشی.

فورگ: زۆربەی کەستو لە پشتەوە، کەوڵ [ق] کلو.

فورگ: خلیجکە، ئیسکی فک [ق] استخوان دنبالچه.

فورگەڕاو: ۱) برینی لە زۆرخۆر؛ ۲) برینی لە چەنەباز [ق] ۱) کنایه از برخور؛ ۲) کنایه از جنجالی و پرجانه.

فورگرتەوە: حەزی‌جێ‌کردن [ق] گل سرشتن.

فورم: ۱) بنی داری برنراو؛ ۲) بارستایی دار؛ ۳) سیان، ریشتایی پشتوی دوکەڵ؛ ۴) بزەدارایک؛ ۵) قرب، خماخ؛ ۶) قومی ئاو [ق] ۱) تخت درخت و بید؛ ۲) قطر درخت؛ ۳) دوده؛ ۴) قطعه هیزم؛ ۵) طبع؛ ۶) جرعه.

فورمالیخ: ۱) بنی‌ژان؛ ۲) ئەنالیگە [ق] ۱) بیخ ران؛ ۲) تهیگاه.

قورم‌خوش کردن: عصبانی کردن: (قسورمی خوی لی خوش کردوه ده‌یهوی سدا) طمع کردن در چیزی.

قورمساخ: دموت [ف] جاکش.

قورمساخ: دموت [ف] جاکش.

قورمسان: ترحیان، هه‌لقرچان، قرمچی [ف] ترحیدن.

قورمسالدن: هه‌لقرچاندن، ترحیان [ف] ترحانیدن.

قورمسین: قورمسان [ف] ترحیدن.

قورمیش: ۱) باداتی زه‌میه‌له‌کی بسه‌فات به کلیل؛ ۲) ناوی دوزه‌یه‌که [ف] ۱) کوک ساعت؛ ۲) نام دهی است.

قورمین: ۱) کورتکوتن، کرکاوتن؛ ۲) هه‌ودان، داسه‌کان [ف] ۱) کرچ شدن؛ ۲) آرام گرفتن.

قوزن: سوچ، خه‌تا، تاوان [ف] گناه.

قوزنازاد: بی تاسنان [ف] به آرنج.

قوزناویلکه: جوری بوکی جکوله [ف] نوعی قورباغه کوچک.

قورنج: به سه‌ری دو نیشکه تازاوانی پیست [ف] بشگون.

قورنجاندن: قورنج گرتن [ف] نشگون گرفتن.

قورنج: قورنج [ف] نشگون.

قورنچك: قورنج [ف] نشگون.

قورنگ: باله‌ریکه له نیره‌ی فاری کیوی، دورنا [ف] دنا.

قورکه: ۱) سوچ، قورین، سه‌له؛ ۲) لا، تالی؛ ۳) پارچه‌جوری گه‌وره له دیباد (له‌سه‌ر جه‌رجوار قورکه‌ی دیبادا ئیه‌ا؛ ۴) جوره‌ی جه‌مبار، جه‌وزیکی بچوکه‌ی له جه‌مبار؛ ۵) زاوه، گوشه، بیتی دیوار؛ ۶) طرف؛ ۷) قن؛ ۸) حوضچه مانند در حمّام.

قورکه‌ت: ۱) سه‌له، سوچ، قورین؛ ۲) تازه‌لی که به‌چکه‌ی باتو شیرده‌دا [ف] ۱) زاویه، گوشه؛ ۲) دامی که بچه‌ی غیر خود را شیر می‌دهد.

قورکیساك: قورنجان، قورجاك [ف] نشگون.

قورکیساك گرتن: قورنجاندن، قورجاك گرتن [ف] نشگون گرفتن.

قوروز: قز، تالشت، زوقی، خوش، خوشان، خوش [ف] سرحال، زنده، تر.

قوروك: قورك [ف] گنو.

قوروك: بوی، به‌ق [ف] قورباغه.

قوروك: قوروك [ف] قورباغه.

قوروان: قوربان [ف] نگا: قوربان.

قوروانی: قوربانی [ف] نگا: قوربانی.

قوروجاق: ناوی گوندیکه [ف] نام روستایی است.

قوروسك: قورسك [ف] جیغ سگ از شدت درد.

قوروسكه: قورسك [ف] نگا: قورسك.

قوروش: قروش [ف] واحد پول عثمانی.

قوروقه: قروقه، لیکه‌لاویوکی سوتان، به‌ریکار له کاتی جه‌نگدا [ف] نگا: قروقه.

قوروقه‌نه: قروقه‌ب [ف] بی‌صدا.

قوروقه‌یوز: قروقه‌یوز، لچ و لوچ [ف] لب و لوچه.

قوروك: میگ، ته‌له‌که [ف] نیرنگ.

قوروگ: قورك، قرك [ف] گنو.

قوروك: قلز [ف] مار بهی، کاراك.

قوروومه: باسکی ئاموّی گرده‌که [ف] چوب بلند خیش.

قوروه: ناوی شاریکه له کوردستان [ف] شهر قروه.

قوروه‌سه‌ر: قوریه‌سه‌ر [ف] نگا: قوریه‌سه‌ر.

قوروه‌سه‌رکردن: بریتی له زوره‌ده‌ست‌وّن [ف] از بیچارگی خاك بر سر ریختن.

قوره: جه‌ده‌ه [ف] متکثر.

قوره: جه‌ریکه، جه‌ستیکه [ف] قوره.

قوره: ۱) قره، قوره‌ی رگ؛ ۲) ده‌نگی جوری ره‌شه‌ولاخ؛ ۳) ده‌نگی ته‌له‌بوره؛ ۴) ئاهاوازی ره‌شه‌ولاخ [ف] ۱) قرقرشکم؛ ۲) صدای بلندگاو؛ ۳) نکره؛ ۴) طاقوس ستور.

قوره: قوره‌سکه‌ی سه‌گ [ف] نگا: قوره‌سکه.

قوره‌بان: باته‌ناو [ف] گل اندود بشت بام.

قوره‌پشه: جاله، چالو، جاله‌که، جوالو [ف] حوض، گودال.

قوره‌ت: توان، بابشت [ف] قدرت، یارا.

قوره‌شو: گوندیکی کوردستانه به‌شی کاولی کرا [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوره‌چه‌وره: جوری جاری که وه‌ك موّو ده‌چی بو سه‌فات ده‌کاته‌ده‌ری [ف] نوعی گل که در صحت بکار می‌رود.

قوره‌ده‌ماخ: باتی‌هه‌وا، به‌فر [ف] مغروری، متکثر.

قوره‌ده‌ماخ: قوره‌ده‌ماخ [ف] مغروری، متکثر.

قوره‌ره‌ش: جوری قوز که به‌شی پی ره‌ش ده‌که‌ی [ف] گل سیاه‌رنگ زنی.

قوره‌ره‌شه: قوره‌ره‌ش [ف] گل سیاه رنگ زنی.

قوره‌سوّره: قوز له تاخاسوّر که له جی‌یوه‌دانی به‌رده‌وامی ده‌ساوی [ف] گل قرمز که بر نشریه زیور می‌مالند.

قوره‌قسوّز: ۱) ده‌نگ له‌رگه‌ی، قره، قوره‌ی رگ؛ ۲) گه‌لاوگه‌ی ره‌شه‌ی له قوره‌قوز دروا [ف] ۱) قرقرشکم؛ ۲) مانند قشقرها راه رفتن.

قوره‌کاری: بریتی له خانوبه‌ره‌ست‌کردن [ف] کنایه از خانه‌سازی، گلکاری.

قوری: ۱) گیای به باقه له‌سه‌ریه‌ك‌جیراو گیسه، گزنه؛ ۲) جاپدان، جاپدان؛ ۳) خه‌ریشتی شیته‌وّتی؛ ۴) گوندیکی کوردستانه به‌شی کاولی کرا [ف] ۱) بسته گیاه برهم چیده؛ ۲) قوری؛ ۳) سخنهای نوشون برهم انباشته؛ ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوری: ۱) قوری، گوزه‌ه‌ه‌وی، گوزه‌شوّری؛ ۲) قوزقوزه، زه‌رده‌قوزه [ف] ۱) بیماری فتق؛ ۲) نوعی سوسمار.

قوزی: جاپدان [ف] قوری.

قوزیات: ۱) فشفشات؛ ۲) جوری هه‌وای گوزانی [ف] ۱) نگا: فشفشات؛ ۲) آهنگی است.

قوزیانه: قوزقوزه، قوزی، زه‌رده‌قوزه [ف] نوعی سوسمار.

قوزیانه‌ژه‌رده: قوزیانه [ف] نگا: قوزیانه.

قوریتان: ۱) موسی زاده؛ ۲) لیر گوندهای کوردستانه که بهعسی کاولیان کرد ۱) دشنام زنانه؛ ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قوریجان: گیاهیکه. قرانجمان گیاه خولنجان.

قوریژن: گرمهی هورجهنگی خور تُمر.

قوزین: دریست کراو لهقوز جیگری ز حاری گلین.

قوزین: قوزاندن نگا. قوزاندن.

قوریلج: قوریج نشکوت.

قوریلجاندن: قوریجاندن نشکو زگرفتن.

قوریلچهك: قوریلج نشکوت.

قوریلنگ: قورنگ. دوزنا قاندرنا.

قوریلگان: ئالتیکه زور بو تازاڵ خوتنه گیانی عاقی.

قوزیه: ۱) قوزی. یاقهگیان لهسهریهك جنژ؛ ۲) جاداتی سهماوهر ۱) تودهٔ گیاه بسته؛ ۲) قوزی.

قوزیزین: خاصت نرمگاه مقربه فرج.

قوز: ۱) جوان و لهمار؛ ۲) داچیماو؛ ۳) قوزهدماغ؛ ۴) قفه ۱) شیاك و زیبا؛ ۲) کوز؛ ۳) متکبر؛ ۴) سرفه.

قوز: جانهوریکه لهتیروی سموره که وڵی زور بهترهه خز.

قوزاخه: ۱) پارچهیهك له شیکی چوارچنی کراوی هیشتا جاوهکهی (همتاره) ی چوار قوزاخه لنت کرد؛ ۲) شکوفهی گهیشتوی بهموز؛ ۳) بهموزی پنجرو نوزستن، کهاو ۱) قسمتی از جسم چهارقسمت شده؛ ۲) غوزهٔ پنبه؛ ۳) اغلفه، پنبهٔ آماده ریسی.

قوزابی: زرنابی برجستگی.

قوزبرکه: جوزبر، جوزبرکه. مله آبدزك حشره ایست.

قوزبون: داهاتهوه، خوجهماندهوه خمیدن.

قوزتهوه: لهسوگرتهوه، (تو بهکهم هاتلا له جهوا قوزتیهوه) درهوا غایبدن.

قوزراوه: لهسهوا گم ارهوه در هوا غایبه شده.

قوزژهقورت: قرهقورت کوفت.

قوزك: قوچهماسی جیر، بهرهقسانی لاستیق فلاخن لاستیکی، تیر و کمان بچهها.

قوزگرمی: جوتی زنانهیه دشنام زنانه.

قوزکهش: ۱) برتی لهبهاوی زمانلوسی مهرایی کهری موزو؛ ۲) گهوواد، دهوت ۱) کنایه از مرد ریاکار و چرب‌زبان؛ ۲) فرمسای.

قوزگهڵك: قوزبرکه. جوزبرکه. مله حشرهٔ آبدزك.

قوزلاخ: قوزاخهی بهموز غوزهٔ پنبه.

قوزلاخه: قوزلاخ غوزهٔ پنبه.

قوزلوی: ناوی گوندیکه نام دهی است.

قوزلهمینه: جیشتیکه غذایی است.

قوزمیت: زنانهیه. جوتیکه زن آسا. دشنامی است.

قوزولقورت: قرهقورت کوفت.

قوزه: قره. قرسهتوك بول.

قوزه: ۱) قفسه؛ ۲) وریهگیایهکی بیکهوهکاوه لهسهر تاریان بچره بهسیری ۱) سرفه؛ ۲) خره. حل وزع.

قوزه: دهنگی مریزی گورگو سهگه. قوزه زوزه.

قوزهبزنه: خیز لهمن گلی دهرکیشان به زمان له بازلین ۱ تن از خاك با زبان فراآوردن در بازی بچهها.

قوزهبهره: قرزهبهره گل سنگ.

قوزهرهشه: قفارهشه. خرزهك خروسك.

قوزهسوتهکی: جوزی تهخوتنی کچوکهی سلوایه نوعی تیماری خوراندن دختر.

قوزهقرواق: قوزه جل وزع. خره.

قوزهکهمتیار: برتی له هوی فریودان و خهڵهتاندن کنایه از وسیله فریب.

قوزهقورت: ۱) قرقورت؛ ۲) گیاهداریکی بچوکه چوارباڵی همه ۱) نگا. قرقورت؛ ۲) حشرهای است.

قوزی: ۱) جوانسی و خهنگو خوشی؛ ۲) سوچو سیه؛ ۳) پشت جهماوهی؛ ۴) کهکی ۱) زیبایی و شیکی؛ ۲) زاویه؛ ۳) کوزی؛ ۴) سرفه کرد.

قوزی: جوڵو بیاوان. سارای کهس لی نا صحرا.

قوزیان: ۱) گوندیکه لهکوردستان بهعسی ویرانی کرد؛ ۲) کوچهکردن ۱) ۱) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان؛ ۲) سرفه کردن.

قوزین: ۱) قفس؛ ۲) جهمینهوهی پشت ۱) سرفه کردن؛ ۲) خمیدن پشت.

قوزین: کهوتی له پشتی خهڵو پوستین از خز.

قوزینی: جهنگی جوانی و لاوینی هنگام جوانی و زیبایی.

قوزیهتی: قوزی. جوانی و خهنگی زیبایی و شیکی.

قوزیاشی: پهگوشتی برزاو جنجه.

قوزین: سوچ. گوشه گوشه. زاویه.

قوزینه: قرقنه. قرب آروغ.

قوزهرین: جرج وڵرج پیچاوی له روخسار پدیدآمدن چین و چروك در سیما.

قوزیانه: خهمبوك. خهمهگرو برمحه.

قوس: ۱) قوز؛ ۲) نانشتی جو؛ ۳) جوزی سوراو ۱) نرمگاه مابین؛ ۲) سردرد موی؛ ۳) نوعی گردنان.

قوسامهدین: گوندیکی کوردستانه بهعسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوسان: ۱) تاسین؛ ۲) بلوی کردنی یا لهسهر قره وینکهجوز ۱) ۱) ترشیدن؛ ۲) ناوزدن یا از زمامرض بسان.

قوسانهن: ۱) تاسین؛ ۲) برین بهتیغ؛ ۳) فاج بهتهماسانهن ۱) ۱) ترشیدن؛ ۲) بریدن؛ ۳) ورم کردن یا از فرط خستگی.

قوستنهوه: قوزتهوه درهوا غایبدن.

قوسان: تاشرانی جو سردهدهن جو.

قوسوڕ: قسوڕ [ف] کوتاهی کردن، بتوان.
قوسه: دیسه‌سگار، مۆنه، باسلف، دارجگه‌ر [ف] جوره سیگاری.
قوسیای: ۱) هه‌ڵجۆڵی شیر؛ ۲) پای بلۆڕی کردن [ف] ۱) سرزفتن شیر بر آتش؛ ۲) پای تاوڵه.
قوسین: ۱) شیر هه‌ڵجۆڵین؛ ۲) پا چنه‌سان و بلۆڕی کردن [ف] ۱) شیر سرزفتن؛ ۲) ورم کردن و تاول زدن پا.
قوش: ۱) خۆپای گڕمه‌کران، کاڵۆنی ئامادەی کوتان؛ ۲) پەڕنده‌ی راوکه‌ر؛ ۳) قوشقوله [ف] ۱) خرمن نکوبیده؛ ۲) پرندهٔ شکاری؛ ۳) بازوبند زین.
قوشیاب: ۱) قایی پەل، دەوری؛ ۲) زەریاڵه‌ی جاڵی [ف] ۱) بشقاب؛ ۲) تعلکی.
قوشته‌یه: شارۆکه‌یه‌ك له کوردستان له‌لای هەولێر به‌هۆی بۆراڵی کرد [ف] قصبه‌ای ویران شده در کردستان توسط بمباران.
قوشته‌یه‌ی پچوك: ئەو گوندانه‌ی کوردستانه که به‌هۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
قوشچی: بازوبان [ف] نگهدار پرندهٔ شکاری.
قوشقاب: قوشیاب [ف] نگا: قوشیاب.
قوشقاب: قوشیاب [ف] نگا: قوشیاب.
قوشقایه: گوندێکی کوردستانه به‌هۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قوشقن: قشقوله [ف] بازوبند زین اسب.
قوشقنه: قوشقن [ف] بازوبند زین اسب.
قوشقوله: قوشقن [ف] بازوبند زین اسب.
قوشقی: ۱) سۆڵ، لەسەر دەرچۆن، ڕەوەك؛ ۲) قۆڕد، وەڕد [ف] ۱) آماده رفتن، رموك؛ ۲) عصیانی.
قوشڵان: گوندێکه له کوردستان به‌هۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
قوشمه: ۱) زاڕۆی زۆر ڕەنگ و قەشەنگ؛ ۲) بێ‌ئاکان، بێ‌فەر؛ ۳) جه‌ماڵ‌جی [ف] ۱) کودك زرنگ؛ ۲) بداخلاق؛ ۳) توده.
قوشه: ۱) ڕەوەشۆڵ (هەشیو لەسەر پەوار قوڕکه)، مام به ڕەنگی پڕشه‌ی؛ ۲) خاڵی سپی له تۆپکی حەیوان؛ ۳) حەیوانی تۆپکسپی [ف] ۱) واحد پول خرد؛ ۲) خال سفید بر پیشانی دام؛ ۳) دام پیشانی سفید.
قوشه‌ن: سواڕ، تۆزدو [ف] قشون، ارتش.
قوشه‌نیان: ئاڕاڕتی له‌سه‌سواران، گڕبوه‌ئاڕ [ف] مسابقهٔ اسب‌دوانی.
قوغ: جه‌مین، پشت جه‌مین [ف] خمیده، کوژپشت.
قوف: ۱) پشت جه‌میاو؛ ۲) کۆڵ، بێ قامك [ف] ۱) خمیده‌پشت؛ ۲) بی‌انگشت.
قوڤ: ڕەوی بەهێزی وا که گاسن لێی گیر بکا؛ (ئەوڕێ من بقوڤره) [ف] گشتزار سنگلاخی.
قوڤك: قەرناڵی ترێی مێوەی تر [ف] سد میوه.
قوڤڵ: ۱) قفڵ، کۆڵه؛ ۲) سڕی، ئەوی سەرما [ف] ۱) قفل؛ ۲) سوزش شدید سرما.
قوڤڵ: قوڤل [ف] نگا: قوڤل.
قوڤڵك: دەست‌به‌ئەوی زبان بۆ جوانی [ف] دستمال زینتی.
قوڤڵین: سڕبۆن له سەرمان، تەزین له سەرمان [ف] گزخیدن از سرما.
قوڤڵه: جۆرێ‌به‌ئەمێکی لادیوار بڵنده [ف] کرچی.
قوڤه: قوڤڵه [ف] کرچی.
قوق: دەنگی دەکل [ف] صدای خروس.
قوڤ: ۱) پشتەدەرچۆو؛ ۲) چاو لەوەزێن؛ ۳) سمن داهەزماری تازەڵ؛ ۴) کەلەلەی تازەڵ به ئیستەراوی [ف] ۱) کوژپشت؛ ۲) نظربستان چشم‌چران؛ ۳) واحد شمارش دام رأس؛ ۴) کلهٔ بچهٔ دام.
قوقان: دەنگ‌هەڵکردنی دیقل [ف] بانگ خروس.
قوقاندن: قوقان [ف] بانگ خروس.
قوقانن: قوقان [ف] بانگ خروس.
قوڤن: ۱) زەق، زۆب، دەرچۆو؛ ۲) کوڕ، کۆڕ [ف] ۱) برجسته؛ ۲) خمیده، دارای تحدب.
قوڤڕایی: زۆبی، دەرچۆیی، زەقی [ف] برآمدگی، برجستگی.
قوڤك: کڵاوی جاو، قوڕکەی چاو [ف] حدقهٔ چشم.
قوڤیش: گیایه‌کی به‌هاریه له دوکتوری ده‌کەن [ف] گیاهی است آشی.
قوقو: خوێندنی دەکل [ف] صدای خروس.
قوڤۆ: تەزوو، زەبه‌لاح [ف] لندهور.
قوڤه: سه‌ئلی داربن [ف] دلو چوبین.
قوڤی: پشتەدەرچۆیی، جەمیاوی [ف] خمیدگی، قوزی پشت.
قوڵ: ۱) ئیوان، قامکی زل، قامکی شاده؛ ۲) ئەندازەی قامکی زل، قامکی شاده؛ ۳) لەپۆشت؛ (پێنجه قوڵمه)؛ ۴) باریکایی به‌ڵك (ئاوەکه تا قوڵه‌قایم هات)؛ ۵) بڕ به ئیوان قامکی گەورەو قامکی شاده له گیاو؛ ۶) قفڵ، کۆن؛ ۷) وشەیه‌که له بازی هەڵوکێن‌دا؛ ۸) پشتەدەش؛ ۹) کۆیله، بەنی [ف] ۱) میان انگشت شست و سبابه؛ ۲) باز، گشتر از وجب؛ ۳) کف دست شست؛ ۴) میان سابق و قوزك پا؛ ۵) دسته‌گل یا گیاه و... بر دو انگشت شست و سبابه؛ ۶) سوراخ؛ ۷) اصطلاحی در بازی (الله دوالله)؛ ۸) کاکاسواه؛ ۹) برده.
قوڵ: ۱) کوڕن؛ ۲) حەیوانی کڵك‌بڕێو؛ ۳) جۆشیك له ئاوی سەر ئاگر؛ ۴) بێ هێنکه [ف] ۱) کوتاه؛ ۲) حیوان دم بریده؛ ۳) غلت آب؛ ۴) بی‌تخم برنده.
قوڵ: ۱) بێ‌ده‌وەستان، هەتیو؛ (کەسێکەی لێ مه قوڵێ خستو)؛ ۲) بێ کڵك [ف] ۱) بی‌مقرری، بدون راه نجات؛ ۲) بی‌دم.
قوڵ: ۱) له تاڵیشك چەرەزۆر تا شان؛ ۲) جومگەیەکی له کراس و کەوا؛ ۳) تاڵی، لاو، خەوف؛ (ئەوان ئەو قوڵه دەزین)؛ ۴) کۆمەڵێ له خەڵك که بۆ شەڕ یان بۆ کاری دەستی‌ڕێن؛ (ئەمشکر قوڵ قوڵ هات)؛ ۵) لاداری جەرابەی وەرێزان؛ ۶) تیشك؛ ۷) ئەستۆر؛ ۸) قوڵه، بێ کڵك [ف] ۱) بازو؛ ۲) آستین؛ ۳) طرف؛ ۴) دسته‌ای از مردم؛ ۵) بازوی کاری کشاورزی؛ ۶) نگهبانی؛ ۷) کلفت، ضخیم؛ ۸) دم بریده.
قوڵ: ۱) قۆڵ؛ ۲) هەرا، هاوار [ف] ۱) نگا: قۆڵ؛ ۲) فریاد.

قوّل: ۱) بەرانبەری هەڵدەکەوێ؛ (گوم قوّلم، غایی قوّلی بینه!) ۲) بڕێکی لە مرۆی لەسەرخۆ؛ (پیاوێکی قوّلو بەسەدا!) ۳) بڕێکی لە جێگەی بەرلێ کردەوە؛ (قسەیەکی قوّلە!) ۱) زوو؛ ۲) کتاپ لە شکیا و خوەدار؛ ۳) کتاپ لە جێی تەکر.

قوّلا: ڕیگە، شەوی؛ (ئەم بەشەب ناقوّلاپە، کابرایەکی ناقوّلاپە!) مناسب، خوش ڕاش.

قوّلا: هەرا؛ دەنگی بەرز دەرکردەوە فریاد، بانگ.

قوّلاب: هەر دەرێکی سەرچەمیرا ڕ قلاب.

قوّلاپ: ۱) قولاب؛ ۲) بەشت گوڕیسکەم بەر بەلداد، جومگەیی ۱) قلاب؛ ۲) میخ یا.

قوّلاپالدن: بەزەوان کردەوە بەسیان کردن.

قوّلاپەدۆزی: جۆرێ دەرێی جوانە بە قولاب دەچەسپێ قلاب‌دوزی.

قوّلاپە: ۱) دەرێی سەرچەمیام، قولاب؛ ۲) جومگەی یا ۱) قلاب؛ ۲) میخ یا.

قوّلاچ: دەرێلی بێوان قامکی (لە قامکی شادە بە تاوالمی، گوڵی ئاو).

قوّلاچ: قولاچ ئاو.

قوّلاچ: قولاچ ئاو.

قوّلاچاڵی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام ڕوستایی لە کردستان کە توسط بەعسیان ویران بەند.

قوّلاچە: قالۆچە، قالۆچە سوسلە.

قوّلاخ: ۱) قوڕاغەبەستو؛ ۲) جێگەی ئاوەایەتی کردن لە مەرەز؛ ۳) بەڵگەی هەمیاسی گومبۆ کە دەسی خوان بەشاسی بدا؛ ۴) لەسەرهەست؛ (گوی قولاخ بدا) ۱) قورە؛ ۲) جای تقسیم آب ئاڵیان؛ ۳) ئەرد دام گرتنە کە لە پۆریان بی‌خواهند؛ ۴) هەشاس، بڕای گوش کوبند.

قوّلاخە: ۱) کوبۆکەوی ماسی بە دەوری بە کەوە لە زستانا؛ ۲) خزگەی ماسی؛ ۳) بینەی ئیواری بۆلاو ۱) هەمایش ماهیها لە زستان؛ ۲) پناهگاه ماهیها لە زستان؛ ۳) پینۆ کتارۆ کشتن.

قوّلاخەدان: ۱) پەناگرتنی ماسیان لە خزگەدا؛ ۲) سەرەدەرکەوتنی ڕیوار لە ئاسۆوە ۱) پناهگیری ماهیها لەزمستان؛ ۲) پیدانشدن سر مسافر از پشت کوه.

قوّلاغ: قولاچ ئاو نگا: قولاچ.

قوّلاغە: قولاچە ئاو نگا: قولاچە.

قوّلاغەدان: قولاخەدان ئاو نگا: قولاخەدان.

قوّلاقۆڵ: هەراوهاوار، ئاوەڕ باد، جاروجنجال.

قوّلان: بە هەنگاوەتەلە ڕۆیشتن ئاو لی ڕشتن.

قوّلان: جوش هاوردن، کولیان، کەلین، کولان جوشیدن.

قوّلان: گوڵیسکەی هەلک بۆ جوانی سەنگوڵەهای زیتی.

قوّلان: هاوار کردن فریادزدن.

قوّلانج: قولاچ ئاو نگا: قولاچ.

قوّلانچە: قالۆچە سوسلە.

قوّلانچە: قالۆچە سوسلە.

قوّلانچەژارە: تاڵی بلنگ ئالافلنگ، ذراریح.

قوّلانچەنەخشینە: قولانچەژارە ئالافلنگ، ذراریح.

قوّلاندن: هەراکردن بە دەنگی بەرز فریادزدن با صدای بلند.

قوّلانی: کولانی، کەلانی، کولانی جوشانی.

قوّلانی: قولاندن ئاو نگا: قولاندن.

قوّلانی: قولانی ئاو لی ڕشتن.

قوّلایی: خەستوڕی ئاڵقلی، ستبری.

قوّلایی: بەرانبەری بەلی و نەنکاوی عمق، ژرفا.

قوّلب: ۱) دەسکە گوزەو شتی تر؛ ۲) ئاڵقە، قلف؛ ۳) وەرگەڕاو ۱) دستگیره، دسته؛ ۲) حلقه؛ ۳) زیر ورو.

قوّلبەبوون: سەرنخوڕبوون زیر ورو شدن، سرنگون شدن.

قوّلبوون: کوناوبوون سوراخ شدن.

قوّلبوون: دوڕەمان بی کلاڵەبوون، قولاوبوون دم بر جه شدن.

قوّلبوون: چاڵبوون گود شدن.

قوّلبەست: دەست لە پشتەوە بەستراو کت بسته.

قوّلبەستە: قولبەست کت بسته.

قوّل‌بەگ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قوّلبەن: زەنجیری باسکە، بازوبەند بازوبند زینتی.

قوّلبەند: قولبەن بازوبند زینتی.

قوّلپ: ۱) قولب؛ ۲) گرمایی لەبیز؛ (لەقولپی گرمایی!) ۳) دەنگی جوشینی ئاو لە سەرچاوە؛ ۴) دەنگی ئاوی لەسەر ئاگر جوش هاتو؛ ۵) دەسکاوی هەنگلی دەمر؛ ۶) ئاوچەیەکە لەلای دیارە کرد ۱) نگا: قولب؛ ۲) صدای گریۀ ناگهانی؛ ۳) صدای جوشیدن آب از سرچشمه؛ ۴) صدای غلیان آب؛ ۵) دستۀ ظرف؛ ۶) ناحیه‌ای در کردستان.

قوّلپاندن: ۱) وەرگەڕاندن، قلب کردەوە؛ ۲) بەزەوان کردەوە ۱) واژگون کردن؛ ۲) پشیمان کردن.

قوّلپدان: ۱) دەنگدانی ئاوەسەرئاگر جوش هاتن؛ ۲) دەنگدانی جۆشینی ئاو لەسەرچاوە ۱) صدادادن غلیان آب؛ ۲) صدادادن جوشش آب از چشمه.

قوّلپک: قرب، قورقیمە، دەنگ کە قورگهاتن لە زۆرخۆری آروغ.

قوّلپن: کورەبەلای لەلمو کوناوەڵد چاڵی.

قوّلپە: قولپن کوناوەڵد چاڵی.

قوّلپە: ۱) دەنگی جوشینی ئاو لەسەر ئاگر؛ ۲) دەنگی جوشینی ئاو لە سەرچاوە ۱) صدای غلیان آب؛ ۲) صدای جوشیدن آب از چشمه.

قوّلپەزن: نۆمی گوڵی هەزرو نالەی گل خلمی.

قوّلپەقوّلپ: دەنگی لەسەرئەکی جۆشینی ئاو غلغل.

قوّلپیچ: قولبەست کت بسته.

قوّلت: ۱) جۆشی ئاو؛ ۲) ئاڵقی جوڵەدەرئاو؛ ۳) قورسە ۱) جوشش آب؛ ۲) غرطه؛ ۳) شمش.

قوّلت: ۱) بەلاو جوڕنم؛ ۲) چاڵایی لە زەمینا، قورنت ۱) پیشامد ناگوار؛ ۲) چاله.

قوڵت: ۱) قەباوڕەهەڵکەی بن ئاوەڕۆک؛ ۲) شووەی هێچ‌ێک؛ نەماو ۱) تەمومژ خاڵی شدە؛ ۲) میوەی مەوزاشدە.

قوڵتان: ۱) جۆمەزرتاو؛ ۲) جوتن‌هاتن ۱) قوطەموردن؛ ۲) جوشیدن

قوڵتاندن: ۱) مەزرتاوکردن؛ ۲) جوشاندنی ئاو ۱) زەرئاب فرەکردن؛ ۲) جوشاندن

قوڵتانن: قوڵتاندن ۱ نگا: قوڵتاندن

قوڵتخ: قوڵتخ ۱ نگا: قوڵتخ

قوڵتخ: ۱) بزەهەنگل؛ ۲) بن کەتن ۱) زەرخەل؛ ۲) زەرکەتن.

قوڵتە: ۱) دەنگی جوتنی ئاو لەسەر ئاگر؛ ۲) باڵداریکی بچووکە؛ ۳) بڵقی جۆمەزرتاو ۱) صدای جوتن آب؛ ۲) پرنده‌ای است؛ ۳) قوطه

قوڵتەخۆرە: بەنەکتن، حاڵەوەرێ کە بە بن ئاوەدا بڕوا ۱ قوطه‌ور در آب

قوڵتەش: بێشەرم و ڕۆڤام ۱ بی‌شرم، پررو

قوڵتەشە: قوڵتەش ۱ بی‌شرم، پررو

قوڵتەقسە: کونی قنگ ۱ سوراخ مقعد

قوڵتەقوڵت: دەنگی بڵقەبڵقی ئاو ۱ صدای آب در قلیان یا هنگام جوشیدن

قوڵتیان: ۱) جۆمەزرتاو؛ ۲) بڵقەی جۆمەزرتاو ۱) قوطه‌ورشدن؛ ۲) صدای قوطه‌خوردن.

قوڵتیلە: جۆرێ گسکوی زەرد، کاڵەگەزەرد ۱ نوعی جارو

قوڵچاغە: جۆرێ بەردانێکە کە لە سینگەو تا داوێن دادەپۆشێ ۱ پشتبند باشد

قوڵچماغ: قەمەقوش، جەمەکچی ۱ کوره، تنور

قوڵچماغ: تەلاش، خاوەنەمسن ۱ تیارلاتان

قوڵچی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد

قوڵچی: پولیسی ئاوەدان پیاوی داروغە ۱ مأمور راه و خط، پلیس شهری

قوڵخ: ۱) کاڵەدرانەی پیاوی دەوڵەت؛ ۲) باجگر خانە، باجگە؛ ۳) کۆشک، کۆخ ۱ ۱) باجگر؛ مأمور دولت؛ ۲) سرای باجگیری؛ ۳) کوخ

قوڵخدان: پەیانوێ لە ئاشەوەیە، قوڵاخدان ۱ از دور پیدا شدن

قوڵ خوێندنەوە: بڕێکی لە زۆر بیرلێ کردنەوە ۱ کنایه از فارسی عمیق

قوڵف: ماهوی، تەلاش ۱ قلقل

قوڵزاندن: خۆجەماندن، داهاتەوە، کڕکوش بردن ۱ خم شدن

قوڵزین: قوڵزاندن ۱ خم شدن

قوڵغ: زەف، جوان و جەرجاو ۱ خوش ترکیب

قوڵغەتەپە: ئاوی دێ بەکە ۱ نام دهی است

قوڵف: قلف ۱ نگا: قلف

قوڵف: قلف ۱ نگا: قلف

قوڵف‌دار: دەسکەدار، بەدەسکەدار، بەهەنگل ۱ دسته‌دار

قوڵفدان: قفڵدان، داخستن بە قفڵ ۱ قفل کردن، بستن با قفل

قوڵفەلیدان: ۱) قوڵفەدان؛ ۲) تاڵقە کردنی بەزەوەت ۱ ۱) قفل زدن؛ ۲) حلقه کردن تخ و زیستان

قوڵف‌لێنان: ۱) دەسکە لە دەفەری گڵین قایم کردن؛ ۲) بڕێکی لە تاریف کردنی زیاد لە پێویست ۱ ۱) دسته بر ظرف سفالین نهادن؛ ۲) کنایه از ستودن بیاندازه

قوڵقە: ۱) تاڵقە، ئەوەی لە کەپەنسە قوڵقەی کاتەوە؛ ۲) جۆرێ کرێی بەشاڵقە کە سەری دایە کە بکێشی بە کرێکەوە ۱ ۱) حلقه؛ ۲) گره حلقه‌ای که با کشیدن باد طرف باز می‌شود

قوڵقین: سڕبوون لە سەرمان ۱ شدت سرما کرختی

قوڵ قوڵ: دەنگی ڕوبیشتنی ئاو بەناو کەوانا ۱ صدای جریان آب در میان سنگ و نی

قوڵقوڵامل: بەندی ئاژەڵ، جەمسەری شان و قوڵ ۱ مفصل شانه و گردن

قوڵقوڵان: جۆرێ بازی زاروکان ۱ نوعی بازی کودکان

قوڵقوڵانچکە: تاڵقەی تەسوور لە نێوکوانەو چۆن بۆ بەدەرەو سەری هەمیشەلان ۱ چنبر از کهنه و پوسیدهٔ درخت که حمالان بر سر نهند.

قوڵقوڵانە: قوڵقوڵانچکە ۱ نگا: قوڵقوڵانچکە

قوڵقوڵە: ۱) سەرجاوەئاوێ کە لە چەند جێوە جوتن تەنا؛ ۲) دەنگی قوڵقوڵی ئاوی سەر ئاگر؛ ۳) ئاوی چەند گوندێکە لە کوردستان؛ ۴) عیجقە، گوفارە؛ ۵) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۱ ۱) سرچشمه که از چندین جای می‌جوشد؛ ۲) غلغل آب جوشان؛ ۳) نام چند آبادی؛ ۴) قوارە؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوڵک: ۱) ئەوی چاڵبوک؛ ۲) چاڵایی هەر شتێک ۱ ۱) چاله در زمین؛ ۲) گودی

قوڵکردن: چاڵ کردن ۱ گود کردن

قوڵ کردنەوە: بڕێکی لە زۆر بیرلێ کردنەوە ۱ فارسی عمیق

قوڵ کردن: کون کردن ۱ سوراخ کردن

قوڵکە: چاڵایی زەمین ۱ چاله

قوڵگیر: تەختەیەکی تەنک و پانی وڵاخ ۱ نوعی بساری دام

قوڵلە: ۱) خاشوی خڕ و بڵند بۆ سەنگەر بڕج؛ ۲) هەکۆ، کوڵە؛ ۳) قوڵقوڵە، سەرجاوەی ئاو کە زۆری ئاو لێ هەڵدەقوڵێ؛ ۴) دەمکو هەنگڵی دەفەر؛ ۵) ترۆکی بیا؛ ۶) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۱ ۱) برج قلعه؛ ۲) تلخ؛ ۳) سرچشمهٔ بزرگ آب؛ ۴) دستهٔ ظرف؛ ۵) قلەکو؛ ۶) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوڵم: خۆبەزۆرزان ۱ مغرور

قوڵماج کردن: دەستماج کردن ۱ دستمالی

قوڵمە: شیرکی ڕەش، مەشکەدرە ۱ جیرجیرک سیاه

قوڵمە: تیکی بەڵەک ۱ استخوان ساق

قوڵ مەنکان: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قولنج: رانی پشت‌پیشان [ف] درد شانه و پشت.

قولنج‌شکاندن: شلاقی بر پشت و شانه زدن [ف] چلاندن پشت و شانه، ماساژدادن پشت و شانه.

قولنج‌شکین: کسی که پشت و شانه و پشتی نهد [ف] ماساژدهندهٔ شانه و پشت.

قولنج کردن: شلاقی پشت و شانه زدن [ف] درد گرفتن پشت و شانه.

قولند: ۱) کلند، قوله‌که ۲) گیاهی که بوجوانی لعملاتنا (زاییده گر) [ف] ۱) کلند ۲) گیاهی است آبزیستانی.

قولنگ: ۱) زنگی، باجی دوسر ۲) فرنگ، فورنگ [ف] ۱) کلنگ ۲) فرنگ.

قولنگو: هموارهٔ کی بهتاو بیانگه بو مردولا (لهنه‌وی دیزن) [ف] آهکی است مرتبه‌ای.

قولنگه: زنگی، باجی دوسر [ف] کلنگ.

قولنگه: فولنگه [ف] کلنگ.

قولوج: ۱) قولکه‌ی چکوله بو بازی که‌لاپین، مات ۲) قولکه‌ی بچوک [ف] ۱) گو برای تیله‌بازی ۲) چالهٔ کوچک.

قولوجان: بازی که‌لاپه‌قولکه کردن، ماتین [ف] بازی تیله‌به‌گو.

قولوجانی: قولوجان [ف] نگا: قولوجان.

قولوج: قولوج [ف] نگا: قولوج.

قولوجان: قولوجان [ف] نگا: قولوجان.

قولوجانی: قولوجان [ف] نگا: قولوجان.

قولوج‌قولوج: بز له قولکه‌و چال [ف] پرچاله‌چوله.

قولور: ۱) قولر، نارهنالی ۲) ناوقولی لوچه‌لکه‌لیو ۳) نازک، ناقولا [ف] ۱) کلوک ۲) مقرر ۳) پشت، نامعمول.

قولوز: هه‌لهمان، بازانی توله [ف] پرش بلند.

قولوز: پشت کوز، پشت چه‌مباو [ف] کوژپشت.

قولوق: قنجکی زوات، دوی گه‌نمه‌شامی [ف] دنبالچهٔ بلال.

قولولو: بازی بیاوشارکی [ف] بازی مرغ‌گلیم، قایم موشک.

قوله: ۱) قوله‌له ۲) ئه‌سپی زه‌ش ۳) تروسکی جه‌ا ۴) بارگیری باره‌سه‌ن ۵) بزه‌موی ره‌نگ‌سیات [ف] ۱) برج ۲) اسب سیاه‌رنگ ۳) قلّه کوه ۴) پاپوز ۵) تیره‌ای از زن.

قوله: ۱) قول، کورت ۲) مه‌جوانی بی کلله ۳) بنی هیلکه [ف] ۱) کوتاه ۲) جوان بی‌ریش ۳) که تخم‌مرغ.

قوله: ۱) گوریل، گوری، فولاج، فولاتج ۲) خالوجه [ف] ۱) مسافت میان دو انگشت سبابه و شست، باز ۲) سوسک.

قوله: قه‌رزی بلاو (مانه‌که‌م هه‌موی بو به قه‌رزو قوله) [ف] وام برآکنده.

قوله: ۱) قوزه‌و هه‌را ۲) به دمگی په‌رزه جانه‌وه‌ری دزنه (اخوزین) [ف] ۱) فریاد، غریو ۲) نهیب بر حیوان دزدیده.

قوله‌باز: قنقه‌له، فرگ، قنقه‌ره [ف] زاغچه.

قوله‌بانگه: توره‌ی سه‌ربان بو ئه‌سپایی خه‌و لی‌دانان، هه‌وره‌بان [ف] اتاقک پشت بام.

قوله‌بینه: کوره‌بالای ئه‌سنوز [ف] کوتاه‌قد کلفت.

قوله‌پسکی: ته‌نه‌ئیل، ره‌شتن [ف] سلانه سلانه راه رفتن.

قوله‌پین: قاپ، قول، گوزنگ [ف] قورباغه.

قوله‌پیچ: ۱) دهسته‌به‌ستی توند له‌پشته‌وه ۲) بردنی کسی یا حیوانی به‌ماله [ف] ۱) دست از پشت محکم بستن ۲) بردن کسی یا حیوانی با خود.

قوله‌تین: ئاوی که قولی و چوارگوشه‌ی تا ئاینکه [ف] آب بالا سرعی، قلتین.

قوله‌جاخ: گوندیکی کوردستانه به‌هوی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوله‌چوارشه‌مه: ئاخرچوارشه‌مه‌ی ساله [ف] چهارشنبه‌سوری.

قوله‌چوماغ: داری سه‌رکه‌ستوری قولهو ئه‌ستانی خوش [ف] چماق کوتاه.

قوله‌دان: داری کوتا، داره‌دستی قوله [ف] چوب دست کوتاه.

قوله‌ر: ئاوی تاوایه که [ف] نام دهی است.

قوله‌رش: مرؤی چه‌رمرش [ف] سیاه‌پوست.

قوله‌روش: گوندیکی کوردستانه به‌هوی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوله‌رشه: قوله‌رش [ف] سیاه‌پوست.

قوله‌زاره: قولاتجه‌زاره، تالی‌ئه‌نگ [ف] آلاکلنگ، هشره‌ایست.

قوله‌سوتان: گوندیکه له کوردستان به‌هوی وه‌ران کرد [ف] نام روستایی ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قوله‌سه‌ن: ئاوی گوندیکه [ف] نام روستایی است.

قوله‌شین: کلریشک [ف] هرگوش.

قوله‌فیسکه: ۱) ره‌فیسکه، ره‌گی بن ئه‌ژنو ۲) قوله‌پین [ف] ۱) رگ زیر زانو ۲) قورباغه.

قوله‌فینه: ۱) بریتی له بنیادهمی کوره‌بالای ئاژاوه‌چی ۲) بریتی له سالی ورنگ [ف] ۱) کنایه از آدم کوتاه قد فتنه‌انگیز ۲) کنایه از گوزن ورنگ.

قوله‌قاج: جوره‌گه‌ی باز پشت قاتی باو [ف] مچ پا.

قوله‌قول: قوله‌قوتی ئاوی سه‌ر ئاگر [ف] جوش و غلغل آب روی آتش.

قوله‌قوّل: ئه‌سپه‌خوّر به‌له‌قه‌لهق رؤیشتن و هه‌نگاوی به‌رزهاویشتن [ف] لنگان لنگان با گامهای بلند راه رفتن.

قوله‌قوّل: هه‌راهه‌رای زوّر، قوّله‌ی زوّر، اقوله‌قوّلی ئه‌بانی گورگ ئه‌سپه / به‌زوانی دهمی مه‌رگ گه‌یه‌ی / هه‌ر (ا) [ف] همهمه و سر و صدا.

قوله‌قوله: ئاوی سه که [ف] نام انتخابی برای سگ.

قوله‌ك: گیایه که [ف] گیاهی است.

قوله‌کردن: هه‌راهه‌را کردن [ف] غریو و بانگ راه انداختن.

قوله‌گیسك: گوندیکی کوردستانه به‌هوی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قوله‌مست: ئاوه‌نجه، ئاوه‌ئه‌ب [ف] میان کف دست.

قوله‌مشتی: بازیه‌که، پشکلان، که‌لهمشتی [ف] یکی از سرگرمیهای شب‌نشینی.

قولەنگ: قولنگ ▣ نگا: قولنگ.
قولەنگ: قرنگ ▣ نگا: قولنگ.
قولەتەخشینە: ئالی بلنگ ▣ الاکلنگ، ترازو.
قولەوانە: بازوبند ▣ بازوبند.
قولهە: ئوان، تیغە، لەسەری بەنی (وریالا) ▣ تیغە.
قول هەڵگران: ۱) دەڵنگ هەڵبجران؛ ۲) برینی کە بەشەمەی زەنگو تامادەی کار ▣ ۱) باجە وریالیدە؛ ۲) کتابە لە ئامو زەنگ و ئامادەکار.
قول هەڵگردن: هەڵبجانی قولی ئراپین و کەوا، ئەنگوچلە بەلاداکردن ▣ آستین بالازدن.
قول هەڵماڵاو: قول هەڵگراو ▣ نگا: قول هەڵگراو.
قول هەڵماڵاو: ۱) ئەنگوچلە بەلاداکردوگ؛ ۲) برینی کە تامادەی کار ▣ ۱) آستین بالازده؛ ۲) کتابە لە ئامادە برای کار.
قول هەڵماڵراو: قول هەڵماڵاو ▣ نگا: قول هەڵماڵاو.
قول هەڵماڵیان: قول هەڵماڵاو ▣ نگا: قول هەڵماڵاو.
قول هەڵماڵین: ۱) قول هەڵگردن؛ ۲) برینی کە خۆئامادەکردن بۆ کاری ▣ ۱) آستین بالازدن؛ ۲) کتابە لە ئامادە انجام کاری شدن.
قولەی کانی ماران: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەرەبی کانەلمار، کرە ▣ روستایی در کردستان کە عشایر آن را ویران کردند.
قولی: ئەنان، مل ▣ شانۀ تن.
قولی: ناوی پیاوانە ▣ نام مردانە.
قولی: ناوی ژنانە ▣ نام زنانە.
قولی: برینی لە مرۆی بالاجار ▣ کتابە لە آدم قدبلند.
قوڵی: ۱) قوڵایی؛ ۲) قیولی، قوبلی ▣ ۱) ژرفا؛ ۲) دمبخت.
قوڵیان: جۆش هاوردنی ئاو ▣ جوشیدن آب.
قولیت: ۱) خانوی بچکولە بۆ ژاوکەر؛ ۲) خانوی بچکۆلەی خراپە ▣ ۱) خانهٔ کسن شکارچی؛ ۲) کوخ محقر.
قولیچان: سەرشان، قەلادوشان ▣ بالای شانە.
قولیز: دەرپیچە، کون دەڕۆیە بۆ ڕوناکایی ▣ دریچە.
قولیز: داخانەیە، چەمینەوە، کرنۆش ▣ خم شدن.
قولیلە: زیندان، گرتوخانە؛ حەبس ▣ زندان.
قولی کرن: کون کردن ▣ سوراخ کردن.
قولیلە: کون، کونا، قول ▣ سوراخ.
قولی قولی: قولقولان ▣ نوعی بازی کودکان.
قولی مست: ئاو لەب ▣ نوعی کف دست.
قولین: ۱) وەجۆش هاتن؛ ۲) هەڵقولین ▣ ۱) جوش آمدن؛ ۲) فوران.
قولینجی: قوریچ ▣ تیشگون.
قولینە: ئریان، قرنالە، دەرنالە ▣ سید میوەچینی.
قوم: ۱) قرژی لە ئاو؛ ۲) داغ، گەرو؛ ۳) کۆچەکە، دەقری سوالکەری خراکەلە بستوکە؛ ۴) کۆچی ئاو؛ ۵) سوینجی ژن؛ ۶) جیگەی ئاوەدانی مالات لە دار یان لە قوڕ، کۆڵ؛ ۷) کەوسەی زیرشاو ▣ ۱) جرعه؛ ۲) داغ؛ ۳) خمچه؛ ۴) کورهٔ آب؛ ۵) نشست سطالین بزرگ؛ ۶) ناو آبشخور دامها؛ ۷) غوطه.
قوم: ۱) خزم، لەنایەدە؛ ۲) تورەوژ، گەز (قومی کوردە) ▣ ۱) خویشاوند؛ ۲) شست.
قوم: ڕەنگی ڕەمەڵی (زیخی زۆرورد) ▣ رنگ ماسه.
قومار: خراپ ڕۆی ▣ واقعهٔ بد روی داد.
قومات: ناوەڵەی سەداوبەرەیەجان ▣ قسمتی بچه.
قوماتە: قومات ▣ قسمتی بچه.
قوماج: ۱) سیلەدیوار؛ ۲) پیچی ڕیگە ▣ ۱) تنش دیوار؛ ۲) پیچ و خم راه.
قوماری: ۱) بازی بۆ ڕابواردن (مەتەڵ یا بچینە قوماری)؛ ۲) بازی لەسەر پوڵ بردەوە؛ ۳) قسەی بەگەمە ▣ ۱) بازی کودکان؛ ۲) قمار؛ ۳) شوخی.
قوماریاز: ۱) کەسێ کە لە سەر پارە بازی دەکا؛ ۲) برینی لە قیلبازی؛ ۳) برینی لە گەمەکەر ▣ ۱) قماربان؛ ۲) کتابە از حیله‌باز؛ ۳) کتابە از شوخ طبع.
قوماربازی: ۱) بازی دۆڕاندن و بردەوەی پارە؛ ۲) برینی لە قیلبازی؛ ۳) گەمەکردن ▣ ۱) کار قماربان؛ ۲) کتابە از نیرنگ‌بازی؛ ۳) شوخ طبعی.
قوماربین کردن: گاڵتە بە کەسێ کردن ▣ مسخره کردن کسی.
قومارچی: کەسێ بەشەی بازی بۆ بردەوەو دۆڕانەکە، قوماریاز ▣ قماربان.
قومارخانە: جیگەی قوماری لەسەر پارەکردن ▣ قمارخانه.
قومارکردن: ۱) بازی کردنی (ڕاوکان)؛ ۲) بازی کردن لەسەر پارەبردەوە؛ ۳) شوخی و گاڵتەکردن ▣ ۱) بازی کردن بچه‌ها؛ ۲) قمارکردن؛ ۳) شوخی کردن.
قومارکەر: قومارچی ▣ قماربان.
قوماش: پارچەی گەزی، کوتاڵ ▣ قماش.
قومام: گیایەکە لە گەنم دەکا ▣ گیاهی است شبیه یونهٔ گندم.
قومامە: ۱) بەقەڵەروی لای سەروی دواجەواڵ بیکەوە؛ ۲) بەقەڵی درشتی قایم ▣ ۱) بهم‌دوزی طرف بالای دولنگه بار؛ ۲) کوک درشت.
قومان: ڕەوانی کاری ناخۆش ▣ رویداد ناگوار.
قوماندار: تەقسیر، ڕابت، سەرکردەی لەشکر ▣ افسر، فرماندهٔ نظامی.
قوماندان: سەرکردەی لەشکر ▣ سرلشکر.
قوماندن: داغ کردن ▣ داغ گذاردن.
قوماندن: ئازاربەدەو، شەراندن، کوشتن ▣ شر راندن.
قوماندن: قوماندن ▣ شر راندن.
قومبولە: ۱) بۆمبا؛ ۲) بەرکەتوپ؛ ۳) نارنجۆک ▣ ۱) بمب؛ ۲) گلولهٔ توپ؛ ۳) نارنجک.
قومبۆن: وەزرتاوەکردن ▣ غوطه‌ور شدن.
قومبەرد: قومبولە ▣ نگا: قومبولە.
قومبەلە: قومبولە ▣ نگا: قومبولە.
قومیارە: بەرکەتوپی بەکەوانە، گولەی توپی هاوان ▣ خمپاره.

قومبازنه: بازنه‌یا [ف] باسکه‌یا.

قومباتی: ۱) قومبازه؛ ۲) دەرگای بازرگانی (وەرەمی) [ف] ۱) باسکه‌یا؛ ۲) شرکت کەمپانی.

قومبوی: بادی‌هەوای بەهیلاک [ف] مەرز، حومەسار.

قومرغان: گوندیکی کوردستانه بەهۆی کاولی کردن [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قومرغانه: کوزی برکه هەزاروهوزیا [ف] مجلس برهیاهو.

قومری: ۱) باڵداریکه له نیوەی قوتردەبێت، یا کەریو؛ ۲) دانشکەدەی جوزی کەمەی بی گەلاله [ف] ۱) پرندهٔ قمری؛ ۲) کلم قمری.

قومزان: گوندیکی کوردستانه بەهۆی کاولی کردن [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قومشەل: بیشەو قامیشەڵانی جلو [ف] بیشه‌و نیزار انبوه.

قومقور: قمقور [ف] نگا: قمقور.

قومقوک: قمقوک [ف] نگا: قمقوک.

قومقۆکه: قمقوک [ف] نگا: قمقوک.

قومقومه: ۱) قونگی جیگای ئاو؛ ۲) مەداڵی سەفەر [ف] ۱) سنگ آب؛ ۲) قمقمهٔ سفری.

قومله: کەشکەڵۆ، بیشەی ڕەزایی، کەشکەڵاڵی [ف] کاسهٔ زانو.

قوم کردن: وەزیر ئاوهێشتن [ف] قوطور کردن.

قومڵاخ: قملاچ [ف] نگا: قملاچ.

قومڵیدان: قرکردنی کەرکەو [ف] جر خوردن خروس.

قومۆش: قمیش، کەقەو [ف] راه زیرزمینی، تونل.

قومۆش کەن: ڕەوی هەڵکۆڵ [ف] حفر.

قومۆش لێدان: زنگه بەبن زەویدا کۆڵین، کەقەلێدان [ف] تونل زدن.

قومە: ڕەواری ناخۆش [ف] بیشامد ناگوار، حادثه.

قومەزە: ڕۆن، مەزو، بیچ [ف] جر، نیزاده.

قومەش: قومۆش [ف] تونل.

قومەشکەن: ڕەهەڵدان، کەشکەمەی، قومۆش کەن [ف] حفر.

قومەڵان: جیگای ڕەڵمی زۆر [ف] بگزار.

قومیان: ڕۆڵەی کاری ناخۆش [ف] وقوع حادثهٔ ناگوار.

قومیلی: ئامێری داغ کردن [ف] ابزار داغ گذاری.

قومین: قومیان [ف] نگا: قومیان.

قون: ڕۆشتنی مەل بە کلکەوەڵێکدان (**قونەقونی** دەکرد) قەقەو [ف] راه رفتن مرغ جنباندن پرانه، وزوزه.

قۆن: ئەقۆن [ف] شاخ‌زین، کلکەزین حیوان.

قۆن: ۱) لای پشتەوەی هەرشتێک (**قۆنەیان، قۆنەیەڵان**)؛ ۲) پەنەو، لای حیوان؛ ۳) کونی پشتەوەی گیانداران؛ ۴) وەک، تریک‌یه (**قۆنە ئەمە** [ف] ۱) دنبال؛ ۲) ته؛ ۳) مقعد؛ ۴) مانند، گونه.

قۆناخ: ۱) بەش، بەشەڕێ؛ ۲) ماڵی زۆر بەمیوان؛ ۳) داری خواردەوەی ئەفەنگ؛ ۴) باوکەی ساواتوەبیجان؛ ۵) ڕۆاوی مزر، (**دناف قۆناخی دەر بکەن**) [ف] ۱) مسیر، بکر و راه؛ ۲) خانهٔ مهمان‌پذیر؛ ۳) قنداق تفنگ؛ ۴) قنداق بچه؛ ۵) حوادث تاریخ.

قۆناخه: ۱) باوکەی ساواتیج؛ ۲) قۆناخی ئەفەنگ [ف] ۱) قنداق بچه؛ ۲) قنداق تفنگ.

قۆناخەبیج: ۱) زاروی دەباوکەبیجراو؛ ۲) بەنی باوکەی ساواتیج [ف] ۱) بچهٔ در قنداق پیچیده؛ ۲) نخ قنداق پیچ.

قۆناخه‌کردن: باوکەبیج کردنی منداڵ [ف] قنداق کردن بچه.

قۆناڵ: ۱) ئەگەرێکی کە لە کۆتەرە دەرچووەو بەری بەمۆرەیە بۆ بەری دار؛ ۲) جۆری دووەمی کە لە داو گەڵی و فنگ دەبێت؛ ۳) بریتی لە لاپرسەیی [ف] ۱) جوانهٔ انگل تاک؛ ۲) نوعی دیگر که اشراف بر باسن پیدا شود؛ ۳) کنایه از انگل.

قۆناڵەدەرکردن: ۱) قۆناڵبەسەر بۆن لە داری ڕەز؛ ۲) دووەمی لە جیگەی خراپ هاتن؛ ۳) دووەمی قۆناڵ بە هەشتەر دراندن [ف] ۱) جوانهٔ انگل از تاک روییدن؛ ۲) عمل از جای بد درآمدن؛ ۳) سر عمل را با لیشتر واکردن.

قۆناڵکردن: لکی لاپرسەیی لەدارەمیوەکردنەوە [ف] هرس کردن جوانهٔ انگل.

قۆناڵ: قۆناخ [ف] نگا: قۆناخ.

قۆناڵه: قۆناخ [ف] قنداق تفنگ.

قۆنان: قونەقون، بە هەڵدێرەوە ڕۆشتنی مەل [ف] حالت جهیدن‌های متوالی پرنده در راه‌رفتن.

قونبوله: قومبوله [ف] نگا: قومبوله.

قۆن‌بەگێچەڵ: ۱) قسەکەی ئەگێچەڵ؛ ۲) کەسێکی کاروبارەکانی زۆرە هەمەجۆری هەبێ [ف] ۱) آشوب‌گر؛ ۲) همه‌کاره.

قونبەله: قومبوله [ف] نگا: قومبوله.

قۆنبان: ۱) بریتی لە ڕەلامی تەمەڵ؛ ۲) سەستو کەهەڵ بان [ف] ۱) کنایه از قوی هیکل تنبل؛ ۲) شخص باسن بزرگ.

قونتاخ: داری لای خوارەوەی ئەفەنگ [ف] قنداق تفنگ.

قونتار: بنار، دامێنی چیا، بن‌دەشت [ف] دامنهٔ کوه.

قونتک: تاڕاخ، دەڵەی بەڵکەمیو [ف] دانهٔ برگ مو.

قۆنتلۆن: ڕاکشاوی دەمەوڕوو [ف] عمر درازکننده.

قونتەرات: کردنی کاریک لەبەر بەهەڵ [ف] کوتراژ.

قونتەشدۆڕ: ۱) دەوروبەری تەشدۆڕ؛ ۲) بریتی لە بیکاری و بەهەڵی ڕابواردن (جیگەی مێردان **قونتەشدۆڕە**) [ف] ۱) اطراف تشور؛ ۲) کنایه از تنبلی و بیکارگی.

قونج: کوانج، قونین، ساه، سۆچ [ف] گوشه.

قونجر: ۱) جنجرۆک؛ ۲) ڕۆسان؛ ۳) قورنج؛ ۴) بەیکۆڵ، دڕکەکە [ف] ۱) بچهٔ جانور شکاری؛ ۲) خراش؛ ۳) بشکون؛ ۴) خار سه گوشه.

قونجرک: جنجرۆک [ف] بچهٔ تیر جانور شکاری.

قونجرکە: بەیکۆڵ [ف] خار سه گوشه.

قونجریک: ۱) ڕۆسان، جنجرۆک؛ ۲) قورنج [ف] ۱) خراش یا ناخن بچه؛ ۲) بشکون.

قونجک: قنجک [ف] نگا: قنجک.

قۆنجڕ: کیایەکە بەهەرزەو بارەیەوە [ف] گیاهی است.

قونجرك: ۱) قورنج؛ ۲) سیخورنه [ق] ۱) تینگون؛ ۲) سفلمه.

قونچك: ۱) کلکه‌سوز ترق‌و...؛ ۲) تا نزه بیگره؛ ۳) باریکه‌ی کلکن تورو کیزه‌وی... [ق] ۱) دمچه‌ی موریز و...؛ ۲) فیلتر سیگار؛ ۳) انتهای ریشه‌ی هویج و ترپچه و...

قونچکه: زیرك، زیکه، جنجکه [ق] جوتی بوسته.

قونچکه‌زی: ۱) هنگه‌ری تاغزه‌دار؛ ۲) برتی له‌زی کوره‌ه‌لاکی جوان [ق] ۱) سیگار فیلتردار؛ ۲) کنایه از زن و رختی زیاد.

قونخ: وشه‌یه‌که له‌قوات بۆ تاریفی هیندی کیزی تیزن [ق] کلمه‌ای که در تحسین بی‌اندازه دختران گویند.

قونخرکردن: ۱) له‌سه‌ریه‌ران. قونه‌کوکردنی ده‌غل؛ ۲) برتی له هه‌لمۆیۆن له تمه‌ئیان [ق] ۱) غله را با سرند بیختن؛ ۲) کنایه از جان دادن از فرط تنبلی.

قونداخ: ۱) قونداغی، خه‌نگ؛ ۲) باوه‌لی ساواچ [ق] ۱) قنداق تفنگ؛ ۲) قنداق بچه.

قونداخه: قونداخ [ق] نگا: قونداخ.

قونداغ: قونداخ [ق] نگا: قونداخ.

قونداق: ۱) سینه‌جیوکه‌ی باکلدار؛ ۲) هزاربه‌ی تیر، فنگدان [ق] ۱) نخصال مرغ؛ ۲) کوردان.

قونده‌ره: کۆسی پیمانه [ق] کاسه پاشنه‌دار.

قونغاك: کونیر، کنو، کۆله‌که [ق] کدو.

قونغه: ۱) باکداری قاقاکوزنت؛ ۲) باکداریکه [ق] ۱) پرنده دم کوتاه؛ ۲) پرنده‌ایست.

قونغه: فنگسر [ق] کونی.

قونغه‌ر: قونغه [ق] کونی.

قونغه‌ره: ۱) قونغه‌ر؛ ۲) هه‌لمه‌زیه‌ی تاو له تیربه‌ی چیمه‌ر [ق] ۱) کفش پاشنه‌دار؛ ۲) جست وخیز آب در وسط رودخانه.

قونغه‌ره کردن: ۱) هه‌لمه‌زینی تاو له تاو جیمی جوره‌ا؛ ۲) قوری رۆژ که به پیلاوه‌وه (دنکین)؛ ۳) دروست کردنی پیلاو [ق] ۱) ورجستن آب در رودخانه از فشار؛ ۲) گل زیاد که بر کفش چسبد؛ ۳) کفاشی.

قونده‌هۆل: برتی له مرۆی سست و ئالم [ق] کنایه از آدم پاسن گنده.

قونده‌لاته: خۆرچیلاته [ق] کوچولوی نازی.

قونده‌له: قونده‌لاته [ق] کوچولوی نازی.

قونسۆر: ۱) گیایه‌که له بۆنخۆنی ده‌کیه؛ ۲) جۆری مه‌یموونی لۆتی؛ ۳) تایه‌ی مه‌ر [ق] ۱) گیاهی است آشی؛ ۲) اثر؛ ۳) کنسول.

قۆن‌قره: ۱) برتی له ترسه‌نۆك؛ ۲) برتی له ئه‌وروك [ق] ۱) کنایه از ترسو؛ ۲) کنایه از تنبل.

قۆن‌کشکه: ئه‌ستی که له‌سه‌ر فنگ ده‌خرێ [ق] شخصی که بر پاسن می‌خورد.

قۆن‌کشکی: قۆنکه، کاکۆله کردنی مناڵ [ق] قونکشی بچه.

قۆن‌قه‌لا: ناوی ئاوایه‌که له موکریان [ق] نام دهی است.

قونگ: فنگ، قن، قۆن، کونی پاشه‌وه [ق] کون.

قۆن‌گران: تمبل، ئه‌سپ، ئه‌ین [ق] تنبل.

قۆنگره: ۱) برجی سه‌ر قه‌لا؛ ۲) قونگره [ق] ۱) برج بالای قلعه؛ ۲) کنگره.

قۆن‌لێ کەوتی: برتی له که‌سی که بشتۆره‌ی هه‌ر داخرێ [ق] کنایه از آدم شلخته بر لباس پوشیدن.

قونه: قه [ق] راوه‌ستن، کیاه و کیوتر.

قۆنه‌بان: ۱) لای پشته‌وه‌ی باس خانوو؛ ۲) برتی له تاسایی: (قۆنه‌بانم ده‌گه‌ڵی نیه)؛ ۳) برتی له جووته‌ی کار کردن. (قۆنه‌بانی که‌وه‌نده‌ی نیه بیکاکه‌ی خۆی هه‌ڵگری) [ق] ۱) لبه قسمت عقبی بام خانه؛ ۲) کنایه از رابطه و شناسایی؛ ۳) کنایه از جوفته و جرئت کار کردن.

قۆنه‌جشه: برتی له هیکای هه‌ڵگه‌وتوی، قه‌گه‌س [ق] کنایه از جای تنگ و کم وسعت.

قۆنه‌خشکه: ڕۆشتن به‌ئاسمانه [ق] باورچین رفتن.

قۆنه‌خشکی: ئاسه‌رفنگ، خۆرین [ق] بر پاسن خزیدن.

قۆنه‌دزی: که‌ڵکه‌سه‌زی له هه‌سوی جووه‌ی به‌کار بۆ [ق] گلدانی که گوسفندانش با هم خوشتوند باشند.

قۆنه‌قون: ڕۆشتنی به‌هه‌ڵه‌زیه‌وه‌ی باکدار. قه‌، قونه [ق] راه‌رفتن با جست و خیز پرنده، ورجه.

قۆنه‌قۆن: له‌ئه‌گرانی و ئه‌مه‌ڵی. (قۆنه‌قۆن له کاره‌ده‌کا) [ق] سستی و اهمال تنبلی.

قونه‌ك: ساوای جۆن، قۆمه‌ر [ق] آبنه.

قۆنه‌که‌و: ۱) ده‌غڵ به‌شه‌وه‌ده‌کرن به ڕۆشته‌وه؛ ۲) برتی له ئه‌زموونی زۆر دیتن. ئه‌نجام قۆنه‌که‌و کردوه [ق] ۱) غربال کردن غله در حال نشستن؛ ۲) کنایه از تجربه بسیار دیدن.

قۆنه‌گان: گانی ئێر، ئێر بازی [ق] عمل لواط.

قۆنه‌نشینه: فنگه‌نشینه [ق] کوردکی که نشستن باد گرفته.

قۆنه‌وتلۆر: قۆنشۆر [ق] مه‌ر دراز کشیده.

قۆنیاغ: جۆری ئه‌ستراو [ق] کشاك.

قۆنین: قۆنار [ق] نگا: قۆنار.

قونیاك: قول، قاپ، گوزنگ [ق] قوزك پا.

قونین: قه کردن [ق] راه‌رفتن کیاه و کفتر.

قوروت: ئاڤست، توان، هێز، وزه [ق] قوت، نیرو.

قوبته‌ڵ: ناوی ئاوایه‌که [ق] نام دهی است.

قوج: قۆچ [ق] باسه، مخز وطی.

قوچله: ۱) قوچ؛ ۲) قوچه‌که [ق] ۱) مخز وطی؛ ۲) انگشتانه.

قوخا: قوخا [ق] کدخدای ده.

قوره: ۱) چاله، چکه، میری قوڵی میچ؛ ۲) ئاوالیۆچ، بۆ گوزری ده‌ڤین (گوزری قوره) [ق] ۱) طرف، گودشالک؛ ۲) توخالی، برای گردو گویند.

قوڵ: قوڵ، چاڵ [ق] گود.

قوڵه: قوڵه، هه‌رایه‌دار [ق] بانگ و سر و صدا.

قوین: قن، فنگ، قۆن، قونگ [ق] کون.

قۆبن‌دە: قۆتمن، قنگەدر [ف] کوتی.
قوبە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولبان کردن [ف] ڕووستایی بۆ کوردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا وێران کرەند.
قە: هرچ گا [ف] هرگز.
قەب: حەریف [ف] هەوجەنم.
قەبا: تەسنۆر [ف] کلفت.
قەباحات: کاری خراپی (ئەڕۆ سر [ف] کار زشت ڕسوا کننده.
قەباحەت: قەباحات [ف] بگا: قەباحات.
قەباخ: ۱) سەر پۆشی دەمو و لوتۆ ۲) کلیو، کوتمن، کۆلەکە ۳) قابلۆغ؛ ۲) توشەی چاوڕاری بیستان ۵) جۆری سیستار [ف] ۱) سر پوش ظرف و قوطی: ۲) کلم ۳) بوک: ۴) توشه و دعا برای رفع چشم‌زخم مالی: ۵) نوعی سیدار.
قەباخە: قاوز، قاوغ [ف] پوکه.
قەبارە: ۱) بارست: ۲) تاوی ملک [ف] ۱) حجم: ۲) سند مالکیت.
قەباغ: کلیو، کۆلەکە [ف] کلم.
قەبال: ۱) دەستەبەر: ۲) سۆڕت خۆر [ف] ۱) ضامن: ۲) ریاخوار.
قەبالە: تاوی ملک، قەبارە [ف] سند مالکیت.
قەبالچەرە: ۱) بەشە گۆزەو دیرەی لەقۆل چنراو ۲) دوینە کۆلەی سەری مەمالان [ف] ۱) جیغ از ترکه‌ای: ۲) بالشتک سر مامالان.
قەبحەت: قەباحەت [ف] کار زشت.
قەبدە: دەنکی شمشیر و هەنجەر [ف] دستهٔ شمشیر و خنجر.
قەبر: جاڵی مردگ تیایاندەنێن، گۆڕ، دەخمە، گلکۆ [ف] قبر، گور.
قەبران: جیگای قەبری زۆرکەس [ف] قبرستان.
قەبرأوقەبرگرتن: ۱) لە کۆڕەقبردا ناشتنی مردە ۲) گواستەوەی لاشی مردگی جوانی لە گۆڕستانی موسڵمانان بۆ گۆڕستانی کافران لەلایەن فریشتەوە [ف] ۱) مرده را در گور گذاشتن: ۲) انتقال جسد کافر از گورستان مسلمین به گورستان کافران توسط فرشتگان.
قەبرخە: برک، حاڵوگە [ف] نهنگام.
قەبرستان: قەبران [ف] گورستان.
قەبرستان: قەبران [ف] گورستان.
قەبرغە: قەبرخە [ف] نهنگام.
قەبرەڵقەن: کەسێ کە قەبر بۆ مردو هەڵدەکەنێ [ف] آدم گورکن.
قەبرەڵکەن: قەبرەڵقەن [ف] آدم گورکن.
قەبرەڵقەن: قەبرەڵقەن [ف] آدم گورکن.
قەبرەڵقەندن: هەڵکەندنی قەبر لەزەوی [ف] گورکندن.
قەبرەڵکەندن: قەبرەڵقەندن [ف] گورکندن.
قەبز: ۱) (کۆیستان، مزی زەوانی: ۲) بەرزی، تەنگی بۆ دڵ: (دڵم قەبزە) ۳) پسوڵەی وانەنە، ڕەسید [ف] ۱) ضد انبهال، قبض، پس: ۲) بکری، پریشانی دل: ۳) رسید حساب، قبض.
قەبزە: ۱) بەرگەنوشتە، بەرگی دوعای نوسراو ۲) قوزە: ۳) چەنگە، هەڕەت: (قەبزەی پاپز) ۴) قەبزە، مشتوی دەمانچەو خەنجەرو شتر [ف] ۱) پوشش دعای نوشته: ۲) خزه: ۳) عنفوان: ۴) واحد اسلحه.
لەبری.
قەبزی: ۱) زگچەسان: ۲) دانەنگی [ف] ۱) یبوست: ۲) دانگی.
قەبزی‌پاین: تاوەڕاسە تانی کری پاین [ف] وسطهای پاییز.
قەبقاب: قابقاب [ف] بگا: قابقاب.
قەبقەب: قابقەب [ف] صدای کفش.
قەبقەبۆک: ڕیزەڵە [ف] ناچیزی.
قەبڵ: ۱) خەسڵ، هرسان: ۲) گەشبە کردن و بەکەشتنی خەڵە [ف] ۱) ارزیابی: ۲) بالندگی و رسیدن کشت.
قەبڵان: ۱) خەسڵ کران، ڕج لەبەرداران، بەرابەر کران: ۲) بەکەشتنی خەڵە [ف] ۱) ارزیابی شدن، برآورد: ۲) رسیدن غلّه.
قەبڵاندن: خەسڵ کردن، هرساندن، ڕخاندن [ف] ارزیابی کردن.
قەبڵای: خەسڵ کرای، هرساو، بەرابەرکراو [ف] ارزیابی شده.
قەبڵین: قەبڵان [ف] بگا: قەبڵان.
قەبو: ۱) قاسپە ۲) مەمارگەی کەو [ف] ۱) لباز کباد: ۲) کمینگاه کباد.
قەبۆ: حەریف لە مەیدانی شەڕدا، قەب [ف] حریف در میدان.
قەبوقەبو: وشەیەکە بۆ حەریف‌ئاوا کردن لە مەیدان [ف] اصطلاحی برای مبارز طلبیدن.
قەبوڵ: قوڵ، بۆزاری [ف] قول.
قەبە: ۱) تەسنۆر: ۲) زەلامی ناهۆڵا [ف] ۱) کلفت: ۲) لندهور.
قەبەدای: شەڕکەلان، ملهور [ف] گردن کلفت.
قەبەزە: تیکی تەختی سنگو پشت: (قەبەزەی پشت تکی) [ف] قفسهٔ سینه.
قەبەس: درشتەی لەگۆڕەدا بەهاوڕای گۆڕ [ف] گور.
قەبەڵ: ۱) بەهێنە، کرینی کاریک بە مرکی بەکجاری، کاری کەبز: قوتەرات: ئەوڕۆکەم بە قەبەڵ دایە، بە قەبەڵ ئەو خانووم بەجەند بۆ دەکەی؟ ۲) قەبڵ، قەبڵان [ف] ۱) کنتراب: ۲) ارزیابی.
قەبەڵای: قەبڵاندن [ف] ارزیابی کردن.
قەبوبل: قوڵ [ف] قول.
قەبیل: قوڵ [ف] قول.
قەبیلاندن: بەرۆژ بی قوڵ کردن [ف] وادار به قبول کردن.
قەبیلە: تیرە، بەرەباب [ف] تیره، قبیله.
قەبین: خۆشدلی، کەو [ف] آوازسردادن کباد.
قەپ: ۱) هەردو ڕیزەدان لی گیرکردن، گاز بە دان: ۲) جنگی نیوەناوانە: ۳) ڕفان: ۴) پیدەنگ: ۵) بڕ بە دەستبگە: ۶) زڵو تەسنۆر [ف] ۱) گاز با دندان: ۲) صدت نیمه‌جان: ۳) ربایش: ۴) بی‌صدا: ۵) بریاد کف دست: ۶) گنده.
قەپا: ڕەشدرا [ف] ربوده شد.
قەپات: داخراو [ف] بسته.
قەپات کردن: بەستن: (درگا قەپات کراوە، قوتوە کە قەپاتە، ناکرێتەوە) [ف] بستن.
قەپانمە: ژنی بی‌مارەیی ژاگرتن بۆ دەگەڵ ژاوژاو، سوتلی [ف] خرس، نگهداری زن بی‌نکاح برای خوشگذرانی.

قەباخ: سەرپۆش، قەباغ ◻ سەرپۆش، ظرف.
قەباغ: قەباخ ◻ سەرپۆش، ظرف.
قەبال: کۆنەی مرۆ بەبزگون، مرۆ شرۆڵ و داڕاو، مرۆ جلک ئەژن ◻ لباس کهنه و مندرس.
قەبال: بەجرتی بڕە بەدەم ◻ گاز با دهن زدن.
قەبال گرتن: گازانی دان بە هەسو بەدانان ◻ گازگرفتن با دهان گشوده.
قەبال لێدان: گازانی گرتن ◻ گازگرفتن.
قەبان: ١) تەرازوی زل، قاپان؛ ٢) رەقان؛ ٣) پلەی ڕۆکاری خاوەن ◻ ١) باسکول؛ ٢) ریون؛ ٣) پایهٔ طای روکار.
قەبانجەرە: ١) مۆنەکۆڵەی ئاگەری، رفیدە؛ ٢) بنەگۆڕی لەسۆڵ چەسراو ◻ ١) بالشتک تابوانی؛ ٢) چسبک ترکه‌ای.
قەبانچی: ١) کەسێ کە شت لە قەبان دەدا؛ ٢) بڕێکی لە خۆری زل ◻ ١) قپانی؛ ٢) کنایه از دروغ باف.
قەباندار: خاوەن قەبان ◻ قپانی.
قەباندن: ١) رفاندن؛ ٢) قونەدان ◻ ١) ریودن؛ ٢) بلعیدن.
قەبان کردن: بە قەبان سەنگاندن، لەقەبان‌دان ◻ با قپان وزن کردن، توزین با باسکول.
قەبان گرتن: قەبان کردن ◻ نگا: قەبان کردن.
قەبانێ: قەباندن ◻ ریودن.
قەبانی: ١) مرێ لەقەباندان؛ ٢) رفاندی ◻ ١) مرد قپانی؛ ٢) ربوده.
قەبەدا گرتن: ١) بڕە بەدەم گازگرتن لە شتێ؛ ٢) بڕێکی لە بەماهی زۆر ◻ ١) گاز از چیزی گرفتن؛ ٢) کنایه از آزمندی.
قەبرخە: قەبرخەر، خاڵگەر، کولەکە ◻ نهنگا.
قەپ گرتن: گازگرتن ◻ گازگرفتن.
قەپلاخ: ئالاوی ئەسپ ◻ آلاء یوسفین.
قەپسو: ١) پۆکیاوەتە، جەسرەتە، فراناوە؛ ٢) قاپسۆر ◻ ١) اخم کردن، بچه‌گداشتن؛ ٢) پوکه.
قەپۆ رەش ◻ باشه.
قەپۆچک: ١) قاپۆچکە؛ ٢) ئەو قوتچکەسەوزەی وەک پەنجە کە پەڕەکانی گوڵی لەسەرە ◻ ١) تکهٔ نان برای ماست برداشتن؛ ٢) کاسبرگ.
قەپۆچکە: ١) هەپۆچک، قاپۆچکە؛ ٢) بەفی سەر تاو ◻ ١) نگا: هەپۆچک؛ ٢) حباب آب.
قەپۆز: ١) بێکل، بۆ؛ ٢) دەمو لوت ◻ ١) بینی؛ ٢) پوزه.
قەپۆزەڕش: پۆزەڕان، کەسێ تەشکی سەرلۆتی زەق بێ ◻ کسی که استخوان بالای بینی وی برجسته باشد.
قەپۆشک: ١) شەپاتۆکە؛ ٢) خڕاوی بێ گوڵە خونچە ◻ ١) خلزون؛ ٢) گالش برگ.
قەپ وقڕ: قڕەقڕ ◻ بصدا.
قەپۆک: قرپۆک، مێزی وشکاوەلاتو ◻ مور خشکیده.
قەپول: یا لەپاینجان لە زۆرەوانی ◻ بار یا پیچیدن در کشتی.
قەپۆل: زەلامی کەمقاڵ، هەپۆل ◻ قوی هیکل ابله.
قەپولکە: ناسەم، قاتە ئاڵەلاو کۆڵەکەی وشکەوە کراو ◻ برگی بالوری خشکیده.
قەپولە: هەپۆل ◻ نگا: قەپۆل.
قەپولە: پیوانەی جگەرەی دارین لە ئاسیاو ◻ پیمانهٔ کوچک چوبین آسیابان.
قەپوچک: تیکوڵی میوەی بەتاڵ ◻ پوستهٔ دولیه‌شدهٔ خالی.
قەپۆیلە: قەپۆلە ◻ نگا: قەپۆلە.
قەپە: زل و تەسوور ◻ گنده و ستبر.
قەپەگوڵ: سەگی زل، تەر ◻ سگ نر گنده.
قەپەللک: پلکی جاو ◻ پلک چشم.
قەپیچک: تیکوڵی هەرجۆرە سەرەوە ◻ قشر بسیار نازک سطحی.
قەپیللک: ١) تیکوڵ، تیکوڵ، توکڵ، پەللک؛ ٢) پەلکی جاو ◻ ١) قشر، پوسته؛ ٢) پلک چشم.
قەت: ١) بڕین؛ ٢) بەجار، هیچ‌گاه؛ ٣) بەش، بار، پشکا ◻ ١) قطع؛ ٢) هرگز؛ ٣) سهم، قسمت.
قەتا: ١) ڕیخەخۆرە، کورکین؛ ٢) ڕیوی؛ ٣) خاوین کردەوەی داهوڵەو؛ ٤) بەڵاس بو؛ ٥) بساو ◻ ١) سنگخواره؛ ٢) رفت فی جشن؛ ٣) برجاری؛ ٤) تمام شد؛ ٥) گسست.
قەتاب: دەمەزەرد، سەرنا ◻ ترمیم گاوانی.
قەتار: ١) ڕێز، سەف؛ ٢) کۆمەڵی جاروی بەیەکەوە کردن؛ ٣) هەوای گوزانەکە؛ ٤) شەمەندەفەر؛ ٥) ڕێزەڕاوێک بەشوێن یەکەوە؛ ٦) جێگای فشەک ◻ ١) ردیف؛ ٢) قطارستون؛ ٣) آهنگی است؛ ٤) قطار راه‌آهن؛ ٥) صف چوب آبیاری؛ ٦) کمربند جای فشنگ.
قەتار بەستن: ١) ڕێز بەستن؛ ٢) بەشوێن یەکا یەکە کۆڕی ڕۆیشتن ◻ ١) صف بستن؛ ٢) در پی هم با نظم رفتن.
قەتارچی: جاروادار ◻ نگا: جاروادار.
قەتار کردن: ڕێز کردن بەشوێن یەکا ◻ ردیف کردن.
قەتارە: ١) ڕێز، سەف؛ ٢) ئەو ئەسپەی سەری زنانە؛ ٣) شتێ کە بە تۆکە تام دەکێشێ ◻ ١) رج، ردیف؛ ٢) از زیورآلات زنانه؛ ٣) قطره‌چکان.
قەتارە بەستن: قەتار بەستن ◻ ردیف شدن.
قەتارە کردن: قەتار کردن ◻ ردیف کردن.
قەتان: ١) دوایی هاتن؛ ٢) پسان ◻ ١) به پایان رسیدن، تمام شدن؛ ٢) قطع شدن یا فیچی و...
قەتاندن: ١) تەواوکردنی کار؛ ٢) پساندن ◻ ١) انجام دادن؛ ٢) گسستن.
قەتران: دەرمانێکی ڕەشە لە کۆلانەی داری سنەوبەر دەکەوێت ◻ قطران.
قەترمە: ١) خراپە، ویران، خاوێ؛ ٢) بەڵاو پەسەرهاتی ناخۆش ◻ ١) ویران؛ ٢) بلا و مصیبت.
قەتوو: ١) دڵسوب، دووب، تشوک؛ ٢) قوزبەند، نیوەخار ◻ ١) قطره؛ ٢) نیمه‌ی هر ولد.
قەترەسەیە: نیمەخاری لەگوڕگەلوکە سەوز؛ ١) لە حەجێ جارجار بە قەترەسەیەو جارجار بە گوڕگەلوکە دەڕۆیشتن ◻ ١) راه‌رفتن سریع.

قەترەکێش: قەتارە، ئامرازی ئاو بەشوێنە نکاندن [ق] قطرەچکان.
قەتریب: پارچەئامرازێکە لە تەسپایی جوت [ق] ابزاری در خیش.
قەتڵە: ١) خەباری ئەسپەکان؛ ٢) پیچەک، گەمژەیەک، نەزانی [ق] ١) خیار دیمی؛ ٢) احمق.
قەتڵ: پیاوکوژی [ق] قتل.
قەتڵ پرینەوە: لەقەوانەوگرتنی بە کۆمەڵ لەسەر وەری کوژرانی تەمام موسڵمان دا [ق] مراسم عزاداری حسینی.
قەتماخە: بنرەک، توزی سەر پرین، فرتماخە [ق] خشک ریشه، کره.
قەتماخەبەستن: توزی سەر داهاتن [ق] کره زدن.
قەتماقە: قەتماخە [ق] نگا: قەتماخە.
قەتماقەبەستن: توزی سەر داهاتن [ق] کره زدن.
قەتمەر: بەدوشی تاریک، مۆر [ق] بنفش تیره رنگ.
قەتن: بان، لەت، پارچە [ق] قسمت، سهم، بخش.
قەتوقە: سەوزی میوەچنین [ق] سبد میوه چینی.
قەتمی: قەتارەی خەڵکی سەری زنگە [ق] از زینت آلات زنانه.
قەتەڵە: ١) قەدەک، جاڕێکی سەورکراو؛ ٢) ئامرازی تەتەڵەکردنی داهێنەر بوون [ق] ١) نوعی منقال سبز رنگ شده؛ ٢) وسیلهٔ پاک کردن توتون و تنباکو و غلات.
قەتەوی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردنی نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قەتی: ئاتی، کرانی بزوتن [ق] قحط و غلا.
قەتی: قەتار، ریخەخۆر، کۆرکۆر [ق] حلقخوار.
قەتیا: ١) تەمام بڕایەوە؛ ٢) فرتیا، بسا [ق] ١) تمام شد؛ ٢) گسسته شد.
قەتیان: ١) تەمان، خەڵاس بوون؛ ٢) فرتیان، بسان [ق] ١) تمام شدن؛ ٢) گسستن.
قەتیز: ١) بێ مەوەتان، گیر کردگ؛ ٢) دامان [ق] ١) گیر کرده؛ ٢) درماندن.
قەتیزبوون: ١) گیرخواردن؛ ٢) کەوتەنەنگانەد دامان [ق] ١) گیر کردن؛ ٢) درماندن.
قەتیزکردن: دەورێ گرتن، گیرەدان، مەرەتان لێ بڕین [ق] در تنگنا قرار دادن.
قەتیس: ١) قەتیز؛ ٢) دەربڕینەلەش، هەڵبوەبوو [ق] ١) نگا: قەتیز؛ ٢) برآمده.
قەجەر: خێڵێکی تورکە لە ئێران دەژی [ق] ایل قاجار.
قەجەری: ١) جۆرێ سەرەتەسەر لەبەر نزەوەسایی؛ ٢) جۆرێ کورتانی بەشم؛ ٣) سکی سەرلاجانگی زنان، تەگریجە؛ ٤) جۆرێ سەرپۆشی سێ گۆش؛ ٥) جۆرێ قەیچی بڕ کردنی پەرچەمەکە [ق] ١) نوعی باوک تیر؛ ٢) نوعی پالتو؛ ٣) زلف فرو افتاده بین گوش و گونهٔ زنان؛ ٤) نوعی روسری سه گوش؛ ٥) نوعی کوتاه کردن موی کاکل.
قەجەری پرینەوە: هەڵپاچینی سەری سکی سەرلاجانگ [ق] قیچی زدن سر زلف «قەجەری».
قەچاخ: قاجاخ، قاڵوشکین [ق] قاجاق.
قەچاخچی: قاچاخچی [ق] قاچاقچی.
قەچو: داگیرکران، زەوت [ق] غصب زورکی.
قەچاندن: داگیرکردن، زەوتکردن [ق] غصب کردن.
قەچۆ: بەقۆ [ق] جانور.
قەچۆڵ: پیوی سۆتاو [ق] پیه سوخته.
قەچیل: زۆربەزان، تیوەسۆتاوی بۆرەوە [ق] زیاد بو داده، نیمسوخته.
قەحبات: جنده، قاحبە [ق] فاحشه.
قەحبە: قەحبات، جنده [ق] فاحشه.
قەحبەباب: جۆرێکە [ق] نشانی است، پدرسوخته.
قەحبەچی: ١) دەوبت؛ ٢) کەسێ کە هاتوچۆی قاحبە دەکا [ق] ١) چاکش؛ ٢) جنده‌باز.
قەحب: قاف، ئیسکی کەللەسەر [ق] جمجمه، استخوان جمجمه.
قەحفک: ١) کێشە، قاپی سوالەت؛ ٢) کلوی ئاوەناڵ [ق] ١) ظرف گلین؛ ٢) کلوی میان لوله.
قەحڤور: جۆرێ سەمەنە [ق] نوعی سمند.
قەحیە: جورە [ق] فاحشه.
قەد: ١) بەژن؛ ٢) کەمەر؛ ٣) لە زەمینەوە تا دەگاتە جێی لک لە دار؛ (قەدی دار)؛ ٤) ڕێزلک، سەرناسەر لە مۆرانا؛ ٥) ئەندازە؛ (من بە قەد تۆ)؛ ٦) توی، لا؛ (قەد قەد پەسەر یەکدا هاتوە)؛ ٧) دولا؛ (لێنە کە قەد کە)؛ ٨) جیمار، هەرگیز؛ ٩) ڕێز؛ ١٠) ئەوان؛ (ئێن و دوشی کەو) [ق] ١) قامت؛ ٢) کمر؛ ٣) تنهٔ درخت؛ ٤) بالا رده سرتاسری از جوب آبیاری؛ ٥) اندازه؛ ٦) پس، لا؛ ٧) دولا؛ ٨) هرگز؛ ٩) قطع؛ ١٠) کنار کوه.
قەدا: بەلا، پەسەرهاتی ناخۆش [ق] بلا، مصیبت.
قەدار: ئەندازە [ق] اندازه.
قەدان: دوایی هاتن، جێ بەجێ بوون [ق] به انجام رسیدن.
قەدانەن: جێ بەجێ کردن، دوایی پێ هێنان [ق] به انجام رسانیدن.
قەدپاریک: کەمەر باریکەو لەبار [ق] کمر باریک.
قەدپێ: سەرپێ، لە ڕێگەی کورتەوە چوون [ق] راه میان بر.
قەدپەن: کەمەربەند [ق] کمربند.
قەدپەند: قەدپەن [ق] کمربند.
قەدپان: گەیە، ناوزاسەکانی جیا [ق] کمر کوه.
قەدپاڵ: قەدپان [ق] کمر کوه.
قەدچەر: باوشک [ق] خمیازه.
قەدر: ١) ڕێز، حورمەت، عزەت؛ ٢) ئەندازە؛ ٣) ناوە لە زمان [ق] ١) عزت، احترام؛ ٢) اندازه؛ ٣) مدت زمان.
قەدرگران: ڕێزدار، حورمەتدار [ق] بسیار محترم، ارجمند.
قەدرگرتن: ڕێزدار، حورمەت لێ نان [ق] عزت و احترام گذاشتن.
قەدرناس: وەفادار، خەمدگدار [ق] قدرشناس.
قەدرە: ئەوانەی کە وەختی ژنەهێنان بان مۆرە کردنی بەسەرچوە [ق] عزب ترشیده.
قەدقەد: ١) چین لەسەر چین؛ ٢) پارچەپارچەی دار [ق] ١) چین بر چین؛ ٢) قطعه‌چوب‌های بریده.

قەدقەدۆك: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ گیایەکی ئەستە دارویی.
قەدکردن: ١) لەت کردنی دار ٢) دولاکردنەوە ١) قطع کردن چوب؛ ٢) دولا کردن.
قەدێ: سۆکەڵەداری قاژ مخفف نام قاژ.
قەدوبالا: بەزەو بالا، بۆ هەستی جوانی ئەژن، (لو ئەوانەی قەدوبالای کەڵدایکی بەقوربانتبن) بەقوتکور ڕا قدوبالا.
قەدوح: ١) پیالەی ئەشرەبە؛ ٢) گوڵی نارنج ١) پیالهٔ شیشەیی؛ ٢) گل نارنج.
قەدوخسە: ١) باوان، (ئەسم نیرگە قەدوخسەیە) ٢) نازدوار، ڕێ‌ئەدراو (قەدوخسەیە بچیە ڕۆ) ١) اختصاصی، فرق؛ ٢) ممنوع، ممنوع.
قەدەر: ١) ئەندازە، قەدر؛ ٢) ماوە لە زمان (قەدەرێکە دیارت نیە)؛ ٣) جارەنوسی خوایی ١) اندازه؛ ٢) مدت؛ ٣) قضا و قدر.
قەدەرحەیام: ماوەیەک لە ڕۆژگار، قەدەر مدت زمانی.
قەدەرحەیام: قەدەرحەیام مدت زمانی.
قەدەری‌ئەوڵای: چەشنێ لەمەوبەر مدتی قبل.
قەدەری‌دێ: ماوەیەک لەمەوبەر مدتی قبل.
قەدەریکی‌دێ: ماوەیەک لەمەوبەر مدتی بعد.
قەدەغە: قەدەخە نگا: قەدەخە.
قەدۆك: جۆرێ خامی ڕەنگ کراو نوعی منقال رنگ شده.
قەدەم: ١) ئەسپی کە لە چرقەی گەرمەدا دێتە بەر چاوەڵاری ئەشکی ئەنار؛ ٢) شەقاو؛ ٣) سەگی ڕاو لە توخمی تازی و دەرە کە ١) هال که در گرما به چشم می‌خورد؛ ٢) گام؛ ٣) نیرمای از سگ شکاری.
قەدەمخێر: ١) بێ‌بەختی و خوتسی، کەسێ کە هاتنی بە فاڵی چاڵ دەگرن؛ ٢) ناوی ژنانە ١) خجستەپی؛ ٢) نام زنانه.
قەدەمشەڕ: سۆڵ، دژی قەدەمخێر بدپا، نحس.
قەدەمڵێدان: پیاسە کردن قدم زدن.
قەدیان: قەتیان نگا: قەتیان.
قەدیفك: حاولی حەمام حولهٔ حمام.
قەدیقە: ١) قەدیفك؛ ٢) پارچەی مەخمەر؛ ٣) گوڵێکە ١) حولهٔ حمام؛ ٢) مخمل؛ ٣) گلی است.
قەدیم: کۆن، کەوناڕا، لەمێژینە کهنه، قدیم.
قەدیمی: ١) زۆر پێرا ٢) زۆر لەمێژینە ١) سالخورده؛ ٢) باستانی.
قەدیمیان: پێشیان گذشتگان.
قەدین: قەیان نگا: قەیان.
قەر: ١) دەبەنگەوان وام؛ ٢) ڕەش، سیا؛ ٣) فرشتەی بەخت لە فاڵی بنیادەمدا؛ ٤) ناوی ئەفسەرێکی چەرکە؛ ٥) سۆڕی ئاسمانی؛ ٦) ئەندازە، قەدەر؛ ٧) تاریکی؛ ٨) خۆش، زەوق ١) وام؛ ٢) سیاه؛ ٣) فرشتهٔ بخت در صورت آدمی؛ ٤) نام یکی از عشاق نامدار؛ ٥) سرخ مایل به سیاهی؛ ٦) اندازه؛ ٧) تاریکی؛ ٨) سرمازده.
قەرا: ئەندازە، قەدر، قەدەر (بە قەرا ئەوم هەیە) اندازه.
قەرابە: دەفێری گەورەی، ئاوەزو شەراب قرابه.
قەرائە: ڕەشکەوێشکە، بەچاوەڕانی شتێ کەنیە شبح.

قەراتەسۆران: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن ڕا ڕووناکای ویران‌کردنی کوردستان توسط بعثیان.
قەراج: ١) دەشتی پانی بەبار ٢) داریکی چەنگەڵی‌یە؛ ٣) مەڵبەندێکە لە کوردستان ١) جنگهٔ وسیع بایر؛ ٢) درختی است جنگلی؛ ٣) منطقه‌ای در کردستان.
قەراجەدار: کۆمەڵی زەوەند خێڵانی قوم.
قەراج: ڕەوی‌شەمان، ڕەهەن کشتزاری کە سنگ زیاد دار.
قەراچۆ: قڕ، کوشتاری بەکۆمەڵ قتل عام.
قەراچۆکەشتن: کوشتنی گشت کەس لە دوژمن قتل عام کردن.
قەراخ: ١) ڕوخ، لێوان، کەنار ٢) ناوچەیەکە لە کوردستانێکە بەهۆی کاولکردن ١) کنار؛ ٢) ناحیه و شهری در کردستان که بعثیان ویران کردند.
قەراده: بڕی ڕێژەی بڕی کەلک مقدار و بی‌مصرف.
قەران: ١) بڕیار، پەیمان؛ ٢) توکمە، ئارامی ١) تعهد؛ ٢) آرامش، سکون.
قەرارداد: ١) پەیمان؛ ٢) پەیمان‌نامە ١) پیمان؛ ٢) پیمان‌نامه.
قەراردان: ١) بڕیاردان؛ ٢) لە شوێنێ دامەزراندن ١) تعهد کردن؛ ٢) در جایی مستقر کردن.
قەرارگا: بنکە قرارگاه، مقر.
قەرارنامە: نوسینی نەوشتەی کە دوبەن چەند کەس لەسەری یەکهاتون قرارنامه.
قەرازە: ١) زنجیری ئەسپی‌بەستن؛ ٢) زنجیری زۆر باریك بۆ جوانی؛ ٣) ئاسنجاو ١) زنجیر برای بستن؛ ٢) زنجیر باریك زینتی؛ ٣) قراضه.
قەراسنج: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن ڕا ناو ڕووناکی بۆ کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
قەراسە: نوبڵ، بازی، لوسە اهرم.
قەراسەو: گوریسی بەرەبەتاڵە بۆ بارینجان ڕا نوعی بارسه.
قەراش: ئاشەوان آسیابان.
قەراغ: قەراخ کنار، کناره.
قەراغ‌گرتن: ١) پەراوێز لەمالەدان؛ ٢) دوورەپەرێزی لە خەڵك ١) محاصره‌نمودن؛ ٢) کناره‌گیری از مردم.
قەراقە: ڕەنج، کەنار، لێوار لبه، کناره.
قەراقل: خەزێم زیوی زینی زنانه.
قەرال: پاڵشا پادشاه.
قەرالچە: شاژن شهبانو.
قەرام: قەباخی چەرمین سرپوش چرمی برای ظروف.
قەران: قڕان، بۆڵکی ئەژان قران، زیاد.
قەران: مەیدانی تەسیرکردن بۆ تەزموون میدان آزمایش اسب‌دوانی.
قەرانتو: ڕەشایی گەلدار لە دوریوە، تارمایی اثر سراب مانند موجود زنده از دور.
قەراو: ئاوەنگ، شەوبەم شبنم.

قەربوونە: بەرزگەهەساو ◻ زەبەکەم بەرامە.
قەرپ: دەنگی شکانی تەرنگ، قرپە ◻ سەدای شکستن هێزم.
قەرپاچ: ئازایانە، سەلاخ، قامچی، قورپاچ ◻ ئازایانە.
قەرپال: ملکی شەرال ◻ لباس کهنەپارە.
قەرپانەن: جاپاداگرتن، جاوقرتانن، هیناپەجاو ◻ غەن.
قەرپک: ١) مل، تەستر؛ ٢) پیسیر ◻ ١) گەردن؛ ٢) گریبان.
قەرپلاش: غالاو، قەلەرەشە، قەلەرەشکە ◻ کلاغ.
قەرپۆز: قارپۆزەقانی پشەوەی زەن ◻ فرجوس، برامدگی جلو زین.
قەرپۆس: قەرپۆز ◻ بگا: قەرپۆز.
قەرپۆس: قەرپۆز ◻ بگا: قەرپۆز.
قەرپۆل: پەسەرپەکدا کەفنگ، لەسەرپەلا کۆمەکریاو ◻ برهو انباشته شده.
قەرپەچە: لە تامزگرتن و کوتنی ◻ تامر بەل گرفتن و فشردن.
قەرپیان: کۆرەکردنی گولەلە ◻ سرکیدن گلوله.
قەرپینە: جۆرێ دەمانچەی قەدیم ◻ قرپینە، توپی کلت.
قەرت: ١) تۆپەجیی لە تەمەنەدا، تەپیر، تەلارا ٢) خەرت، کەگی جوارساڵە؛ ٣) قەن، وام، دەستەواو؛ ٤) زەر، زۆر؛ ٥) پەیت، فاهیم ◻ ١) میانسال، توپیر؛ ٢) تکەی چوارساڵە؛ ٣) وام؛ ٤) خشن، زبر؛ ٥) محکم.
قەرتاڵ: پۆرە، تەلەجەی هەنگ ◻ سل تازە زنبور عسل.
قەرتاڵ: خەرتەل ◻ لاشخور.
قەرتاڵە: تریان ◻ سەمیوەجینی.
قەرتبۆن: ١) زەبری؛ ٢) بەشاقەت‌وتوان؛ ٣) توندەمیجاری ◻ ١) زبری؛ ٢) قوی؛ ٣) عصبانی.
قەرتدار: ١) خاوەن‌وام؛ ٢) دەیندار ◻ ١) طلبکار؛ ٢) بدهکار.
قەرتەمێز: بیاگی تارادو زیر ◻ مرد شجاع و خشن.
قەرتیش: ١) تورزەسار؛ ٢) پێست و پولەکەماسی ◻ ١) پوستهٔ انداخته شدهٔ مار؛ ٢) پوست و پولک ماهی.
قەرچم: دەبوبەلو جرچ‌وانرچ ◻ رخسار برجین و چروک.
قەرخەل: خەرتەل ◻ لاشخور.
قەرد: وام، دەین، وام، قەن، قەرت ◻ قرض، وام.
قەردار: قەرتدار ◻ بگا: قەرتدار.
قەرز: قەرد ◻ وام.
قەرزار: وام‌لەسەر ◻ بدهکار.
قەرزخواردن: تەماحەوەی دەین ◻ پس ندادن وام.
قەرزدار: قەرزار ◻ بدهکار.
قەرزداری: دەیداری ◻ وامداری.
قەرزدان: بەوام فرۆشتن ◻ نسیه دادن.
قەرزدانەوە: وام بە خاوەن‌وام بەگەڕاندن ◻ ادا کردن وام.
قەرزکردن: دەین کردن، وامەرگرتن ◻ وام گرفتن.
قەرزکۆر: قەرزکوێر ◻ بدحساب.
قەرزکوێر: کەسێ کە داهێنەی قەرزی بە درەنگ دەدا ◻ بدحساب.
قەرزوقوڵە: دەینی باڵاو وامی پرز ◻ وام پر اکنده.

قەرژەنگ: قرژاڵ، قارژەنگ، کەقژاڵ ◻ خرچنگ.
قەرس: ١) توندەبۆنی تینی تراو؛ ٢) بەرلوریە، خەمڵ، قرس؛ ٣) تۆزەو جاز ◻ ١) بدآمدن آبکی، انجماد؛ ٢) براورد؛ ٣) خشمناک و پکر.
قەرس: بەن سەرمایەک کە کەمەدام سرزەکا ◻ سرمای کرخاننده.
قەرسان: ١) قەرس، توندەبۆنی تراو؛ ٢) براوردکردن ◻ ١) بدآمدن آبکی؛ ٢) براوردکردن.
قەرسان: تەزین لەسەرمان ◻ کرخیدن از سرما.
قەرساندن: ١) توندکردنی تراو، بەیانەدن؛ ٢) بەراوردکردن ◻ ١) بدآوردن مایع؛ ٢) براوردکردن.
قەرساندن: تەزاندنی سەرما ◻ کرخانیدن سرما بدن را.
قەرسۆ: جۆرێ گۆزە ◻ نوعی کوزه.
قەرسەقول: تەرسەقول، زیاوی کەر ◻ مدفوع الاغ.
قەرسیل: ١) لاسکەکەی خاڵی سەوز؛ ٢) سەوەڵ، بەرمیاوی لەوەر ◻ ١) ساقهٔ سبز قلقه؛ ٢) پس ماندهٔ چرا.
قەرسین: سەین، توندەبۆنی تراو، قەرسان ◻ بدآمدن آبکی.
قەرسین: لەسەرمان تەزین، قەرسان ◻ کرخیدن از سرما.
قەرسینک: لەوتەی هەموتشاو، زۆر دەگاتە سەهۆڵ ◻ فریزی.
قەرش: قلیش ◻ شکاف.
قەرشان: قلیشان ◻ شکافتن.
قەرشاو: قلیشاو ◻ شکافته.
قەرش‌بردن: قەرشان ◻ شکافتن.
قەرشین: قەرشان ◻ شکافتن.
قەرشیو: قلیشاو ◻ شکافته، ترکیده.
قەرغە: جۆرێ قامیشی زەقرو کەسوور کە بلوێری لێ دروس دەکەن ◻ نوعی نی که نی‌لبک از آن می‌سازند.
قەرغەتو: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قەرف: ١) جەنەک، گاڵە بە قەمە؛ ٢) دەنگی شکانی دار لەخۆوە؛ ٣) تاڵە، تیز ◻ ١) طنز، شوخی؛ ٢) صدای شکستن درخت خشک؛ ٣) طعنه.
قەرفۆک: ١) سەنەکچی؛ ٢) قرباز ◻ ١) لوده؛ ٢) هجو کننده.
قەرفین: ١) قسەی جەنەککردن؛ ٢) دەنگی شکانی دار هاتن؛ ٣) تیز کردن ◻ ١) طنزگفتن؛ ٢) صدای شکستن درخت آمدن؛ ٣) تیز زدن.
قەرقاش: بەزی سپی کە دەوروبەی چاوی ڕەشە ◻ گوسفند سفید که دور چشمش سیاه است.
قەرقاو: مریشکەکوێر، باڵندەیەکە لە عامر دەکا ◻ پرنده‌ایست.
قەرقاوڵ: باڵداریکی کاڵکەوزە، لە کەو گەورەترە، لە باو ئەزەوازدا دەژی ◻ قرقاول.
قەرقۆت: خرتەو پرتە، شرەو بڕەی تاوەاڵ ◻ خرت و پرت آلاته.
قەرقە: خەڵات، کفن، باڵاپۆشی مردگ ◻ کفن.
قەرقەدانەن: تەمەنزابواردن ◻ گذراندن.
قەرقەش: ١) دزواری‌و ئازەحمەت لە ڕیاندا؛ ٢) تەسلەلەر شەلاخ ◻ ١)

مشکلات زندگی؛ ۲) شقاق.

قەرقەشە: قەرقەش ☐ نگا: قەرقەش.

قەرقەمێ: پێستەی میوە تێداناخنەوە، مەشکۆڵە، خەکەڵە ☐ خیک جای کردن میوه.

قەرقیشە: بەڵەچەڵە ☐ قاچ خرزه و کندوی خشکیده.

قەرم: تەن سڕی لە سەرما، قەرس ☐ کرخ از سرما.

قەرماتین: بەستەڵەز ☐ یخبندان.

قەرمتی: سڕبۆگ لەسەرمان، بەزیوی سەرما ☐ کرخیده از سرما.

قەرمتین: تەرین لە سەرما، سڕبۆن لەسەرمان ☐ کرخیدن از سرما.

قەرمج: قرچ، قرچەڵاتن ☐ چروک.

قەرمچی: ۱) قرچاو، هەڵقرچاو؛ ۲) چرچ بۆگ ☐ ۱) چروکیده؛ ۲) چروکیده.

قەرمچین: ۱) قرچەڵاتن؛ ۲) چرچ وڵۆچ تێ کەوتن ☐ ۱) چروکیدن؛ ۲) چروکیدن.

قەرموشك: جنگورک، پەنجەی دڕندە و پشیلە ☐ چنگال درنده.

قەرمەلاخ: بۆلیکی گەورە لە باڵدار ☐ گرهی بزرگ از پرنده.

قەرمین: قەرمتین ☐ نگا: قەرمتین.

قەرن: جەرح، سەدساڵ ☐ قرن.

قەرناڤۆچ: چەکچەکی، شەمشەمە، شەوکۆرە ☐ شپره، خفاش.

قەرناڤۆچە: قەرناڤۆچ ☐ شپره.

قەرناقەو: ناوی دێیەکە لە کوردستان ☐ نام دهی است.

قەرنی: قرنو، قورنو ☐ نگا: قرنو.

قەرنیز: هنرە ☐ قرنیز.

قەرواش: کارەکەر، زێی خزمەتکار، کڵفەت ☐ کلفت خانه.

قەرواقە: قرنۆی، بۆی، بەق ☐ قورباغه.

قەرویلە: تەختی لەسەرنوستن ☐ تختخواب.

قەرە: ۱) ڕەش، سیا؛ ۲) سۆزی ئامانڕەش؛ ۳) تۆزکی، تخۆن؛ (خۆم لە قەرە ئاداز، خۆی لە قەرە مەدە)؛ ۴) پشەسای بیانو، هۆی تەشقەلە، (تەمەی بۆ قەرە کردوە دەبەوێ بیانو بگرێ)؛ ۵) ڕەهەنی بێ جووت و گا؛ ۶) جەڵتوکی جان مەرەزە؛ ۷) ڕام، کەوری، قڕ؛ ۸) جێشتە خۆرە؛ ۹) قەرباد؛ ۱۰) ئارمانی، ڕەشایی لەخۆ؛ ۱۱) سۆراغ، سوسە، بەخەیاڵ دۆزینەوەی شتی گوم و نادیار؛ (قەرەم کردوە دەزانم ها کو؟)؛ ۱۲) تاریکی؛ ۱۳) لکی تاڕەی بەکسالە ☐ ۱) سیاه؛ ۲) سرخ مایل به سیاهی؛ ۳) تیرەیکی، در دسترس؛ ۴) دستاویز بهانه‌گیری؛ ۵) رعیت بدون زمین و ابزار کشاورزی، خوش‌نشین؛ ۶) شالیزار؛ ۷) رام؛ ۸) طعمه‌خورده؛ ۹) دلمل؛ ۱۰) شبح، سیاهی از دور؛ ۱۱) سراغ؛ ۱۲) تاریکی؛ ۱۳) جوانهٔ نو.

قەرەباش: قەرەواش، زێی کارەکەری ماڵ ☐ کلفت خانه.

قەرەبارغ: ۱) بڕاڵی جەستامات لە خوێنیك؛ ۲) چەقەو هەرای زۆر ☐ ۱) خلوتی جمعیت؛ ۲) جاروجنجال.

قەرەبیاخ: ۱) ناوچەیەکە لە شیراز، کە زۆر هۆزەکوردی لێ ژیاوە؛ ۲) ناوچەیەکی کوردستانە کە کەوتۆتە بەرەبستی ڕۆسان.

هۆزی ڕیلان لەنێوەڕاست ☐ ۱) دهستانی در شیراز؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان شوروی.

قەرەباغی: ۱) سەر بە قەرەباغ؛ ۲) هەوایەکی گۆرانی کوردی بە ☐ ۱) منسوب به «قره‌باغ»؛ ۲) آهنگی است کردی.

قەرەباچکە: قشقەڵە، قشقەڕە ☐ زاغچه.

قەرەبیرۆت: ۱) بارۆتی ڕەش؛ ۲) سۆتاوی زۆر سۆتاو؛ ۳) برینی لە زۆر وشکەوە بۆگ ☐ ۱) باروت سیاه؛ ۲) سیاه‌سوخته؛ ۳) کنایه از بسیار خشکیده.

قەرەپلاغ: ناوی گوندێکە لە کوردستان ☐ نام روستایی است.

قەرەپو: بژاردەوەی زەرەر ☐ تلافی، جبران خسارت، تاوان.

قەرەپوکردنەوە: بۆبژاردەوە ☐ تلافی کردن، تاوان دادن.

قەرەپۆت: ۱) ڕام بۆن، کەوی بۆن؛ ۲) جۆرە مۆتی بچوک ☐ ۱) رام شدن؛ ۲) طعمه‌خورشدن شکار.

قەرەبەخت: چارەڕەش، کڵۆڵ، بەدبەخت ☐ سیه‌بخت.

قەرەبەر پانگ: ئاریانبۆتی بەیان، بومەلێلە ☐ اول فجر.

قەرەپەشش: ۱) قەرەبەخت؛ ۲) جۆرێ مراوی؛ ۳) ئازەڵی ڕوخسار ڕەش وسپی تیکەڵاو ☐ ۱) سیه‌بخت؛ ۲) نوعی مرغابی؛ ۳) گوسفند صورت سفید و سیاه.

قەرەپەشە: مراوی ڕەش ☐ مرغابی سیاه.

قەرەپەگ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ☐ نام روستایی در کردستان که توسط بختیان ویران شد.

قەرەپینا: قەرینە ☐ قرینه، نوعی کلت.

قەرەپینە: قەرەپینا ☐ قرینه.

قەرەپیشی: چەقەڵ، ڕێگر، مرۆ ☐ عارنگر، راهزن، دزد.

قەرەپۆڵ: ۱) پارەی ورد؛ ۲) جۆرێ برینی بەقرتاندنە لە پشتی بەکسم ☐ ۱) پول خرد؛ ۲) نوعی زخم بر پشت سنور.

قەرەپەیاغ: هۆزێکی ترکە لە کوردستان لای بەهەدە ☐ اهل قره‌باغی.

قەرەپەست: بەهۆی تۆزاناخنین، پەستاوتن، (وای بشیلە قەرەپەستی کە) ☐ با فشار آکنین.

قەرەپەستۆك: ۱) قەرەپەست؛ ۲) دەڵماڵدان، باڵپەستۆان ☐ ۱) با فشار آکنین؛ ۲) به شدت هول دادن.

قەرەتەوڵ: خواردنی خەزووی بەیانی، جگە لە قەیان‌قاوڵی ☐ خوراك قبل از صبحانه.

قەرەتەپە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ☐ نام روستایی در کردستان که توسط بختیان ویران شد.

قەرەچ: خەڵاتێکی گەرەکە بۆگەنگ دەکەن ڕەنگێکی تایەتی خۆیان هەیە ☐ کولی، عجر.

قەرەج: قەرەچ ☐ کولی.

قەرەچاوا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ☐ نام روستایی در کردستان که توسط بختیان ویران شد.

قەرەچناخ: چەقەسڕی زۆرەبۆز، چەقەباز ☐ اوباش.

قەرەچوار: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ☐ نام روستایی در

کوردستان کە توسط بەعسیان ویران بوو.

قەرەچۆر: جۆرێ شەمشێری دەم‌خوار [ف] نوعی شمشیر خمیده.

قەرەچۆران: سواری‌ی ئاگاداری ڕێوبانان [ف] سوارهٔ محافظ راهها.

قەرەچەوڵ: ١) پیاوانسی زۆر بانۆ بەرپسی بێ‌گیاو ئاوەدانسی؛ ٢) دوامین کەسی ملوڵە عەشیرەت [ف] ١) بیابان پرهیبت؛ ٢) آخرین بازماندهٔ از عشیرت.

قەرەچەمشان: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کردە [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قەرەچەلان: ناوی گوندێکە لە موکریان کوردستان [ف] نام دهی است.

قەرەچەم: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کردە [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەچەناخ: قەرەجناخ [ف] وراج.

قەرەچەناغ: قەرەجناخ [ف] وراج.

قەرەچی: ١) سەرنە خیلی قەرەچ؛ ٢) پرچی لە قەرەشاخی بێ‌ئاژەڵ [ف] ١) کولی؛ ٢) کنایه از وراج بی‌آزار.

قەرەچیوە: دارەدست بۆ خاتوجاکردن [ف] دارست بنائی.

قەرەچیە کۆڵە: پرچی لە ژنی بێ‌جەیا [ف] کنایه از زن بزرو و وراج.

قەرەخان: ناوی گوندێکە لە موکریان [ف] نام روستایی است.

قەرەخرچە: لەگەیشتوی قەرەوز بە شلکی، خرچە [ف] خربزهٔ کال.

قەرەخرمان: قەرەیکەدەخلی بڕاو [ف] غلهٔ دنبل بوداده.

قەرەخەرمان: قەرەخرمان [ف] نگا: قەرەخرمان.

قەرەدان: جۆرێ داری هەمیشەسەوز گەڵا دەرژە [ف] درختی است از گروه کاجیان.

قەرەداشی: داوەتکە، جۆرێ هەڵپەرکێ [ف] نوعی رقص گروهی.

قەرەداغ: شارێکی کوردە بەعسی وێرانی کرد [ف] شهری در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

قەرەداغ: ناوی ناوچەو شارێکو چەشنە دێی لە کوردستان کە بعث کاولی کردن [ف] نام منطقه و شهری و چند روستا در کردستان کە بعثیان ویران کردند.

قەرەدەرە: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەزاخ: ١) زۆر گرینوک؛ ٢) جەنەبار [ف] ١) هیشه گریان؛ ٢) بزاخ، باروگر.

قەرەسارم: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەسالم: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەساو: گیای لکەلاو بۆ بەعدی ئاو دابەستن [ف] گیاه بهم پیچیده برای مهار آب.

قەرەس: کەلاس [ف] گیلاس.

قەرەسو: ناوی جێیەک [ف] نام روستایی است.

قەرەسۆن: دەفێکی لەسوالەو دەمی هەراوە [ف] خم گلین دهان گشاد.

قەرەسەو: جۆرێ توتکای لەمس [ف] نوعی تنگ مسین.

قەرەشامان: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەغری: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەرەفیل: خەرێکی لوت [ف] حلقهٔ زینتی بینی.

قەرەقاج: ناوی دێیەکە [ف] نام دهی است.

قەرەقاجات: ناوی دێیەکە [ف] نام دهی است.

قەرەقاچ: ناوی دارێکی دەبەنە [ف] نام درختی است.

قەرەقاژۆ: گریوک [ف] همیشه گریان.

قەرەقاوڵە: مەڕەکوێری، بەردکوڵی [ف] گوسفند کوهی.

قەرەقیرۆت: کەشکێ کە لە کوڵانەدێی ناوی لەماست تکیوی هەروەها دەکەن [ف] قراقروت.

قەرەقشلاغ: ناوی گوندێکە لە موکریان [ف] نام روستایی است.

قەرەقۆچ: توند، قایمکەمیکۆکە [ف] انگشت کوچک.

قەرەقسوش: ١) هەڵسوڕی ڕەش؛ ٢) ئاژەڵی پیاوێکی کاربەدەستی سەلاحەدینی ئەیوبی بووە [ف] ١) نوعی پرندهٔ شکاری سیاه؛ ٢) لقب یکی از امرای زمان صلاح‌الدین ایوبی.

قەرەقوشی: حوکمی لاساری، سەربەخۆ، حوکوکردن [ف] حکم دیکتاتوری.

قەرەقۆڵ: ئەو پاکەی هەر دروازەی پاکێی لە کۆدەکاتەوە [ف] دروگری که دروبندهٔ دیگری را جمع می‌کند.

قەرەقۆڵ: کەسێ کە بەدامی گیا دەدرێ، پاکێی گیاوڕۆ [ف] کسی که با دامن دسته کوتاه گیاه درو کند.

قەرەقەرە: گەمەی چارشارکێ [ف] قایم موشک‌بازی.

قەرەقەری: قەرەقەرە [ف] قایم موشک‌بازی.

قەرەقەساب: ناوی گوندێکە لە موکریان [ف] نام روستایی است.

قەرەکەوەن: سراغ کردن، پرسە کردن، سرسە کردن [ف] سراغ کردن، پرسیدن از کاری.

قەرەکەولی: بەشوڕ کەلین، تریاقی ئەو [ف] خرمشیری، عزاگرفتن، تریاک شدن.

قەرەگۆل: ناوی دوگوندە لە کوردستان بەکیان بەعسی وێرانی کردە [ف] نام دو روستا در کردستان است کە یکی را بعثیان ویران کردند.

قەرەلو: ئاڵو بوخارا، هەلوزەیەتە [ف] آلوبخارا.

قەرەلی: ١) قەرەلو؛ ٢) ناوی دێیەکە لە کوردستانی موکری [ف] ١) آلوبخارا؛ ٢) نام دهی است.

قەرەم: ١) ئالا، بیوس، خامە؛ ٢) داروکەی بێ‌ڕیشە بۆ جاجان؛ ٣) پەڕە، فایدە: (لە قەرەم کەوتوە) ٤) بینەی جو [ف] ١) قلم؛ ٢) قلمه؛ ٣) بهره؛ ٤) بینهٔ انبوه.

قەرەماج: ناوی جێیەکە لە بەرەکانی باسور [ف] از درههای باسور.

قەرەموسالی: ناوی گوندێکە لەموکریان [ف] نام روستایی است.

قەرەمە: داروکەی بێ‌ڕیشە بۆ جاجان، قەرەم [ف] قلمه.

قەرەمینا: قەرینە، خرەینە، نوعی کلت.

قەرەمیوان: قوتیری بازی ترق که بەر بانەوەو خۆن دەدرێ، حوانەی بی‌نمرتەی تاڵ که هرس می‌شود.

قەرەن: قالان، شەرەبی، شیر بها.

قەرەنان: باندارێکە لەدەم تاوان دەری، از پرندگان آبی است.

قەرەنتو: ئاژەڵی، شیخ، سیاهی از دور.

قەرەنی: ناوی پیاوانە، نام مردانه.

قەرەنیە: دوهەمین کوتایی جەڵشوک بەدەنگ، برای بز دوو کوتیدن شالی بر دینگ.

قەرەو: تیرگوشت، برگوشت، گوشتی، جان.

قەرەواش: قەرواش، کلفت، کلفت خانه.

قەرەوانە: بەدەری شیوەیەخواردنی سەر بازان، ظرف غذاخوری سربازی.

قەرەوقوتە: برنجی که بەهەرو هەزاری لاوی، کاڵه از قفس و بیچارهٔ روستایی.

قەرەوڵ: ۱) باسەدەس، ئشک گر، ۲) سەرەی خەنگ، ۱) باسدار، ۲) مگسک تفنگ.

قەرەوڵخانە: بنکەی باسداران، پست باسداران.

قەرەونە: ۱) گرمی، ناو سووتی وشک، ۲) گرمی کەشاو، ۱) گرم سوزهٔ خشک، ۲) گرم کشاف.

قەرەویس: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

قەرەوی: ۱) قەرەسو، ۲) گوشتی، ۳) جوری گەنمەرەش، جوری نانەوەر، ۱) لاتی، جیران خسارت، ۲) جاقی، ۳) نوعی خروس.

قەرەویشە: ملسەی تورەبابانە، نوعی باج، گرانات.

قەرەویران: ناوی گوندێکە، نام دهی است.

قەرەویلە: قەرویلە، تختخواب.

قەرەهەنجیر: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

قەرەیی: ۱) گەنمەرەی قەرەوی، ۲) زیانی رەخەنی بی‌جوشوگا، ۱) نوعی خروس، ۲) زندگی خوش نشینی در روستا.

قەری: توقرەی سەر، ئاراو، شکست.

قەری: قەرە، تاریکی، تاریکی.

قەریتاخ: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد، از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنیان.

قەریز: جزرینی لە قوڕو بەرد لەدەوری سەریان بۆ ئەوە لە خەڵک دیارنەبی، دیوار کوتاه پیرامون بام.

قەریز: گەمار، چلکن، پیس، بوخل، کثیف.

قەریقەری: ۱) بازی چاوشارکی، ۲) وشەیەکە لە بازی چاوشارکیدا دەگوتری، ۱) بازی قایم موشک، ۲) اصطلاحی در بازی قایم موشک.

قەریلە: جەڵتوک بۆدوەدەجار لەدەنگەدان، دنگ زدن دوبارهٔ شالی.

قەز: ئاوریشمی خاو، ابریشم خام، قز.

قەزا: ۱) جلا، بەسەرهاتی ناخۆش، ۲) قەرەوی شتی قەوان، ابوزه که قەزا کەوت، ۳) هوکمی خودا، قەزای خودایە، ۱) بلا، مصیبت، ۲) جبران مافات، ۳) حکم خداوندی.

قەزات: دەردو بەلای تۆ، قەزات لەئەلی، قەزات کرم، درد و بلای تو.

قەزاتمە: گوشتاوی خەستو خوڕ، آبگوشت غلیظ و کو ان.

قەزاتە: ڕۆژنامە، روزنامه.

قەزاز: ۱) ڕەنگاڕەنگی، کەسێ که وردە سوڕو دەهوڕێنەوە، ۲) هەوایەکی قاپ، ئاهەنگەکی گۆرانی، ۳) ئاوریشم فروش، ۱) ملاقه‌بند، ۲) آهنگی است، ۳) ابریشم فروش.

قەزان: قازان، هەرزنی مس، باتیل.

قەزانج: قازانج، بەهرەی مامەڵە، نفع، سود معامله.

قەزانچی: هەرزنی‌سان مسگەر، دیگ‌سان مسگر.

قەزاگیرەوە: بەلاگیر، بلاگردان.

قەزاو بەلا: قەزا، قضاء، خدا.

قەزاوەگیر: قەزاگیرەوە، بەلاگیر، بلاگردان.

قەزبین: ۱) شتێکە قەدیم گوڕەتنین بوو، ۲) جوری تیغی جەنجەر، ۱) قزوین، ۲) نوعی تیغ خنجر.

قەزخوان: بەری دارەبەن، ناکس، جاڵاکخوش.

قەزژەنتن: ئاوریشمی خاو شتی کردەوە، ابریشم خام را جلاجی کردن.

قەزقوان: قەزخوان، نگا: قەزخوان.

قەزقەوان: قەزخوان، نگا: قەزخوان.

قەزك: قەرەقاج، درختچه‌ایست.

قەزگوان: قەزخوان، ناکس، جاڵاکخوش.

قەزمە: قازمە، باج، کلک زمین کن.

قەزوان: قەزخوان، جاڵاکخوش.

قەزوانمە: درووسەی بەدەنگەقەزوان‌سین بۆ کەریخ، درخش جاڵاکخوش سفتن.

قەزەب: ۱) کۆڵش، لاسکی دەخل، ۲) بەرگ، جگر، ۱) ساقهٔ گندم، ۲) جگر.

قەزقەزك: قەلەباجکە، قنقەلە، قنقەرە، ۱) قمه.

قەزە: قز، تۆزاکی سەر شتی ترشاو، کفک ترشیده.

قەزەگردگ: ترشاوی تۆزاکەدەبەر، ترشیدهٔ کف کرده.

قەس: ۱) جەمال لە کردنی کاری، ۲) دڵ‌بەیەکانان، هیلنج، ۱) قصد، ۲) تهوع.

قەساب: گوشت فرۆش، قصاب.

قەسابخانە: شوێنی کەمالانی گوشتی لێ بەرەدەبێ، قصابخانه.

قەسابی: ۱) کاری قەساب، ۲) دوکانی قەساب، ۱) قصابی، ۲) دکان قصاب.

قەساز: کەسێ که جقاندو کوتانی خەڵک بەپارە دەستوا، گازر، گازر

رخشنوی.

قەسارا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد[ف] روستایی لە کوردستان کە بەهۆی ئەو ویران کرەن.

قەساس: بۆلە، حەیف[ف] کەفر.

قەساسە: قەساس[ف] کەفر.

قەساو: قەساب[ف] قەصاب.

قەساوخانە: قەساخانە[ف] قەصابخانە، کشتارگاه.

قەساوی: قەسابی[ف] نگا: قەسابی.

قەسب: ۱) سوار، سارەبان؛ ۲) خورمای هەرەخراپ، کوردکوزە[ف] ۱) سایید؛ ۲) نوعی خرمای نامرغوب.

قەسبەلو: قەسبی درەخت[ف] توت سفید درەخت دانە.

قەست: ۱) قەصد؛ ۲) جیرواڵ[ف] ۱) قصد؛ ۲) قصّه.

قەستاکرن: جیرواڵ کرن[ف] قصّه کەتن.

قەستۆر: خۆرئ فاستۆنی بەکولاکە[ف] فاستون ماهوت.

قەستەسەس: ۱) دوژمنی زۆر بەخەت؛ ۲) خەتەرئ بلند[ف] ۱) دشمن خطرناک؛ ۲) خطر.

قەستەلول: ئەرەبەلول[ف] مەلوع ۱۷۶

قەستەم: سوێند، سوند[ف] سوگند.

قەستی: ۱) زەل، بەراست؛ ۲) بەگاڵتە، بەزەل[ف] ۱) عمداً؛ ۲) از سر شوخی، بەشوخی، غیرجدی.

قەسخوان: قەزخوان[ف] باکنس، جانلاغوش.

قەسدانە: لەقەستی[ف] عمداً.

قەس: ۱) جن، سرئ قەسەرمان؛ ۲) خاو، چەرەی زەو جوان[ف] ۱) کرخ از سرما؛ ۲) کاخ.

قەسرخواردن: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وەرانی کرد[ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط عثمان.

قەسران: سرئ بۆن قەسەرمان[ف] کرخیدن از سرما.

قەسرانەدن: خوشتنی ماڵ، ئەلای جلشۆری دەکاڵار[ف] شستن لباس در مخابۆ لباسشویی.

قەسرکن: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردەوە[ف] دو روستا بە این اسم در کردستان توسط عثمان ویران شده است.

قەسری: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد[ف] روستایی در کردستان کە عثمان آن را ویران کردند.

قەسریاڵ: دەفەری مەزی زاوێ کە لە ژێر پشکۆ دادەنرێ[ف] لگن شاش زیر گهوارهٔ کودک.

قەسرین: قەسران[ف] کرخیدن از سرما.

قەساب: قەساب[ف] قصّاب.

قەسار: قەسار[ف] نگا: قەسار.

قەسف: ۱) بازاڕی گۆشت بۆ دابەشبون و فرۆشن؛ ۲) لەن سرئ قەسر، قولف؛ ۳) بۆمباران[ف] ۱) گوشت قطعه‌قطعه برای توزیع و فروش؛ ۲) کرخ از سرما؛ ۳) بمباران.

قەسقاندن: لەت‌لەت کردنی کەلاکی حەیوان[ف] قطعه‌قطعه کردن لاشهٔ حیوان.

قەسف کردن: بۆمباران کردن[ف] بمباران کردن.

قەسقین: قەسران، سرئ بۆن قەسەرمان[ف] کرخیدن از سرما.

قەسقان: قەزخوان[ف] باکنس، جانلاغوش.

قەسقەوان: قەزخوان[ف] جانلاغوش.

قەسکان: قەزخوان[ف] جانلاغوش.

قەسکوان: قەزخوان[ف] جانلاغوش.

قەسلاخ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد[ف] نام روستایی در کردستان کە توسط عثمان ویران شد.

قەسناخ: قاسناخ[ف] نگا: قاسناخ.

قەسناغ: قاسناخ[ف] نگا: قاسناخ.

قەسناغە: قاسناخ، (قەت لەبەلا قەسناغە جۆرئ کەم نامەئی و هێشتا لەرۆ) مشخەرەاو[ف] نگا: قاسناخ.

قەسنی: قسنی[ف] نگا: قسنی.

قەسوان: قەزخوان[ف] جانلاغوش.

قەسە: قسە، ئاخافتن، ئیشیەالی، بەهەڵە[ف] سخن.

قەسەبچە: ئەزاوکە[ف] سهراک.

قەسەبە: ئەزاوکە[ف] سهراک.

قەسەتۆرە: قەدارە، قەدارە[ف] قداره.

قەسەل: ۱) پاشماوئ؛ ۲) بریئی کۆتئی دوای درۆکەوە؛ ۳) جەستەی کاکی درەخت[ف] ۱) پساخور، پس‌مانده در آخور؛ ۲) ساقه‌های قطع بعد از درو؛ ۳) کاه‌درخت.

قەسەلی: قەسەرمان زۆر بۆن[ف] از سرما یخ زدن.

قەسەلی: جۆرئ قەسەنگ[ف] نوعی عنگ.

قەسەم: قەسەم، سوێند، سوێند[ف] سوگند.

قەسەم‌خواردن: سوێند خواردن[ف] سوگند یاد کردن.

قەسەم‌وخۆر: سوێند خۆر[ف] متعهّد، پیمان بسته، قسم‌خورده.

قەسەم‌دان: سوێندان[ف] قسم‌دادن.

قەسەم‌دکەم: سوێندەدەم[ف] سوگند یاد می‌کنم.

قەسەم‌هار: قەسەم‌خۆر[ف] پیمان‌بسته، قسم‌خورده.

قەسیان: دڵ‌بەکاهان، هەڵخەڵەتان[ف] تهوّع و قی.

قەسیدە: پارچەشیعری درێژ[ف] قصیده.

قەسیل: قەرسیل[ف] نگا: قەرسیل.

قەسیلان: جاندی ئۆم بۆ تەنئل کردەوە[ف] بلزافشاندن برای نشا.

قەسیلە: جۆرئ کەوچکی دارین[ف] نوعی قاشق چوبین.

قەسیو: ریتانەوە، هەڵخەڵەتان[ف] قی، تهوّع.

قەسیە: ۱) قسە، قسە؛ ۲) قەسیدە[ف] ۱) سخن؛ ۲) قصیده.

قەش: ۱) حەیوانی ئوڵی سپی؛ ۲) بریئی لە شۆڕ[ف] ۱) حیوان پشمالو سفید؛ ۲) کنایه از حسن.

قەشا: سەهۆڵی باسلان، جەلەقە[ف] یخ نازک.

قەشارتن: تەخوڵئی کردەوە، باکردن[ف] پوسته کندن.

قەشاق: قەڵشی ئۆ[ف] نازک اب.

قەشان: ١ [قەش: ٢] گوشەیکی کوردستانە بەشی کاولی کرد: ٣) باڵندەیەکە لە نەسڵاوان دەژی [ئا ١] بگە: قەش: ٢) نامی ڕووبارێکی لە کوردستان کە توشی بەشان وەران بێت: ٣) بڕەدایی ئەست ئەزی.

قەشاو: ١) مۆرکی ڕەشەمەڕانیە: ٢) ڕەنگ [ئا ١] گڵ ڕەنگی هەمراه با بڕ: ٣) شنو.

قەشاوش: ڕەنگ [ئا] قشو.

قەشاوی: ١) بۆری ئاسنی سەر هەوێر: ٢) بەرزایی بارزاو [ئا ١] قشو. ئاڵۆک ڕوی خەمین: ٢) گەرەی زەخم.

قەشاویش: ڕەنگ [ئا] قشو.

قەشبای: ئەوانەی سەر لە کار کەوتوو [ئا] کەهە و ئاز کار کەوتە.

قەشتاکەن: ١) بەستوکانەی دەرگرتن، ئەوکرتن: ٢) کەلەکوڵ دەرهێنانی گوێزو بادام: ٣) کەفاوەر جیاکردنەوەی جاجەوەری بەدەدەدار [ئا ١] دڵ کردن، بیرون ڕاکەن: ٤) ئاو بوست سخت ئاڵوورەن مغز گرەو و بادام: ٥) ئاڵوورەن جاوەر ضەدەدار ئاو ضەدەش.

قەشتی: ئەوکرا [ئا] ڕاکەندەن.

قەشتین: قەشتاکەن [ئا] بگە: قەشتاکەن.

قەشقوڵ: ١) ئەخوانەیەکەی بەنال: ٢) هەنجیری وشکی خراپە [ئا ١] بوسەی خاڵی تەمومژ: ٣) ئەجر خشتاک نامرخوب.

قەشقە: ١) نیوم بەدفەر: ٢) بەدبەخت قەرەبەخت: ٣) ئاوەزی (کەلەکی جاجەوە. ئاوە کە قەشقەی کەوتوو جەوەر) هەنالی [ئا ١] ئەجر: ٢) بەدبەخت: ٣) ئاوەزە.

قەشقەل: ضەدەی [ئا] ڕاضەم.

قەشقەلیک: ئەڵاتەدار [ئا] ئەڕاشەی جوب.

قەشقیل: قەشقوڵ [ئا] بگە: قەشقوڵ.

قەشقیلک: قەشقوڵ [ئا] بگە: قەشقوڵ.

قەشم: قەڵەشی ئەست کە سەرمای [ئا] ئەرک بوست لە سەرما.

قەشمەر: ١) کاڵەمەران، جنگەی بەرین کردنی خەڵکان: ٢) جۆری بەهەسوون: ٣) کەسێ موی پێش سەری ڕەک هەڵساجەران [ئا ١] سخرە: ٤) لوتی بوزینە: ٥) کەسی کە موی پێشانیش صاف قیچی نەدەباند.

قەشمەری: ئەرکردن بە خەڵک [ئا] مسخرە کردن.

قەشو: ڕەنگ قاشاو [ئا] قشو.

قەشە: بیاوی ئایینی خاچپەرستان [ئا] کشیش مسیحی.

قەشەڤ: ناوی ئەو بەکە لە کوردستان [ئا] نامی دەفی ئەست.

قەشەم: قەشا [ئا] بڕ ئاڕاک.

قەشەن: جوان، سەفی [ئا] قشنگ.

قەشەنگ: قەشەن [ئا] قشنگ.

قەشیش: ئەوەی ئۆڵی بی گەڕاوەوە [ئا] ئەوەی بی بازگشت.

قەف: ١) جنگەی گوڵی دەرهاتنی خەڵە: ٢) بەشی قاشیش و جەوەران: ٣) جوانی گوجسان: ٤) ئەشکەوت: ٥) قەف، کوخە: ٦) سەوڵی کەڵەکانی جوزین: ٧) ئاڵاوەی بەرو گوریس: ٨) ئەندازەی دەورەو ئەستوراییی: ٩) بەناگا، ئەنوا: ١٠) گاشەبەردی زل ئەچیا [ئا ١] جای بر دەمین خوشەی قەڵە: ٢) بەندی بو...: ٣) هەو جوگان: ٤) غار: ٥) سرەو: ٦) بازوی قاچەران: ٧) ئەقلەی بیج و ڕیسان بو...: ٨) ئەندازەی مەحیط: ٩) پناهگاه: ١٠) صخرە.

قەفا: بەست: ئەقەفاو، بەقەفا [ئا] بەست.

قەفان: ماری پشتوانەی مەرگا [ئا] جوب پشتوانەی.

قەفارە: قەفار [ئا] بگە: قەفار.

قەفاز: ١) بازی بلند، بەرین بە باز: ٢) گوشەیکی کوردستانە بەشی کاولی کرد [ئا ١] ئەرس، جهیش: ٢) نامی ڕووبارێکی لە کوردستان کە توشی بەشان وەران بێت.

قەفازکن: بازی بلندبەرین، بەرین [ئا] کەرەبەن، وەرجهیش.

قەفال: مولحولی، بی بار [ئا] لاقەد، بی بەدوبار.

قەفالتن: ١) بەستن، ڕاوەستاندن: ٢) سرتوون کە سەرمان [ئا ١] متوقف کردن: ٢) کرخبون لە سرما.

قەفانجەرە: ١) شتێکی کە توڵ بەنراوی دوبەرە وەک چاڵ بو ماسی گرتن: ٢) بەدورە کە توڵ بان کە بەزوو: ٣) دوبەرە کوکەی سەری حەمالان [ئا ١] ئەبرماندی: ٢) ئەرکە بەرای ماهیگیری: ٣) حەسرک: ٣) باڵنداک سر حەمالان.

قەفاسجەلە: ١) گرەبەتی بەنالەت: ٢) ئاسرانیکی گوریەکان کە خەساندنی مەیوانەکا: ٣) ئاڵتەبەکی دارەبەی بەتی دەسەر بەسەر ئەوانوی بە کسی بی دەبەن تا ئاڵی دەکەسن [ئا ١] گرە حاڵەی: ٢) ئا ئەرزاو ئەجەکرتن حیوان: ٣) حاڵەی جوری دەڵەزە سور هەگەر ئەبندی.

قەفاقن: ١) سەوڵیدان: ٢) بەندان: ٣) بەندەدار [ئا ١] بازوبەن: ٢) باەدان: ٣) بەندەدان.

قەفت: ١) دەسکەهەنجەر: ٢) دەسکی کە گوڵو گیا [ئا ١] دەسە خنجر: ٢) دەسەگی با گیاه.

قەفتە: قەفت [ئا] بگە: قەفت.

قەفتیس: جاڵیوجۆڵ، کەبولەند [ئا] جاڵەجولە.

قەفر: سەرمای توند، سەرمای سەخت [ئا] سرمای سخت.

قەفراخ: ئاراستو ئەوڕۆ [ئا] مناق.

قەفسینگ: دەفەی سینگ، بنەدی هەزەهەراوی سینە [ئا] قفسەی سینە.

قەفش: ١) جنگەی کەم لەوەن: ٢) لەوەڕای کەم [ئا ١] جی اگاه، کم گیاه: ٢) جی بەر ئاڵک.

قەفل: ١) ئەوانەک کە بەرتینە: ٢) ئەزی سەرما [ئا ١] بەستە مرویەد: ٢) تەڵت و سوز سرما.

قەفلان: ئەزی لەسەرما [ئا] کرخ بەدن از سرما.

قەفلک: زیبەری کەستن، گەردنەبند، گەردانە [ئا] گردنبند.

قەفلین: سرتوون لەسەرمان، ئەوقلین [ئا] کرخبدن از سرما.

قەفوک: لاڤاوی زۆر بەهێزو ئەوزم [ئا] سیل بسیار پرآب و سریع.

قەفوگوڵ: جەنگەی گوڵدانی خەڵە [ئا] موسم شکفتن خوشەی قەڵە.

قەفەز: ماڵی شوڵین بو باڵندە، بژکم [ئا] قفس.

قەفەزە: ١) ئەسکی بەهێزی سەنگ: ٢) شتی چاوە چاوە لە داز بو کتێبو

کەل‌وپەل؛ ٣) شیاکی سەر قەبری پیاوچاکان ◻ ١) قفسەی سینە؛ ٢) قفسەی کتاب و کالا؛ ٣) شبکەی مزار.

قەفەس: قەفەز ◻ قفس.

قەفەل: چوڵمە ◻ جناغ.

قەقەنگێن: بەسەریەکدا کەڵەکەکردن، بۆ شتەنوتی لەسەریەک کەڵەکەکرانی دەڵێن ◻ برهم انباشته.

قەقیز: پێ‌ئاڵە بۆ دەخڵ، لە مەرکوریان چراتەر بە هەستاکیلۆیە ◻ قفیز.

قەقچل: ١) ئەڵەی ناو سەیل و دەمەتەگار؛ ٢) لیکاوی دەم؛ ٣) قەتەی بۆ شەرمانە ◻ ١) رسوب داخل چوب سیگاری و پیپ؛ ٢) آهاب دهن؛ ٣) سخن خلاف ادب.

قەقد: قەبەد، قەوت ◻ بستەی خنجر.

قەقز: ١) قەن، زگ‌وپشتان؛ ٢) بازەڵی بەهێم ◻ ١) شکم قبض؛ ٢) پرش.

قەقەز: ١) باڵداریکی خەیاڵی بە دەڵێن دەچوبێن و باڵ لەقەدەدا ئاگر دەگرێ و دەمێنێ؛ ٢) بریتی لە شتی هەواو سۆتاو ◻ ١) ققنس؛ ٢) کنایه از سیاه‌سوخته.

قەقەس: قەقەز ◻ نگا: قەقەز.

قەقە: شەرتات و قەقە لە وازاوەی بچوکانەدا، قاقە ◻ شیرینی در گویش بچه‌ها.

قەل: ١) قاڵاو؛ ٢) بۆقە، بەقەشیش، بەلۆ بەلۆ؛ ٣) تازەڵی بەڵگ‌گوێ؛ ٤) بەکچاو؛ ٥) قەفی، قامیش؛ ٦) پەرمان، قەرزان؛ ٧) سەرەتای جیگەی زاکردن لە بازی تۆپەڵ‌کردن دا ◻ ١) کلاغ؛ ٢) بوقلمون؛ ٣) دام باد گوش؛ ٤) باد چشم؛ ٥) بندلی؛ ٦) سخنور؛ ٧) مرز دوختن در بازی.

قەڵ: جیگەی پشتنەد، کەمەر ◻ کمر.

قەڵا: ١) خانوی بنکەی چەکداران لە سەر کێو؛ ٢) ماڵی خاوەن ئاغا؛ ٣) زیندان؛ ٤) گەڕانەوەی قەوناو (ئەو ڕەکانم قەڵا کردەوە)؛ ٥) ناوی چەند گوندە لە کوردستان؛ ٦) قەڵایی، کاتژاوەکانی سەی و تەرمەیاقری بۆ سەی دەکەنەوە ◻ ١) کلات، قلعه؛ ٢) خانهٔ خان و اربابند؛ ٣) زندان؛ ٤) تلافی مافات؛ ٥) نام چند آبادی؛ ٦) قلع.

قەڵاپەچن: ١) لەسەریەک داڕاوی بانەد؛ ٢) پڕاوپڕ ◻ ١) برهم انباشتهٔ بلندشده؛ ٢) مالامال.

قەڵات: ماڵی میر لە سەر کێو ◻ کلات.

قەڵاتاسیان: ناوی گوندێکە لە کوردستان ◻ نام روستایی است.

قەڵاتان: ناوی گوندێکە ◻ نام روستایی است.

قەڵات‌عاران: ناوی کێوێکە ◻ کوهی است.

قەڵاتە: ١) قەڵاوە؛ ٢) بەسەریەکا کەڵەکەکراو ◻ ١) قلاوه؛ ٢) برهم انباشته.

قەڵاتەڕەش: ناوی ئاوایی یەکە ◻ نام دهی است.

قەڵاتەسۆران: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاتەسۆران: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاسیلکە: قاڵاو ◻ کلاغ.

قەڵاسیلکە: گوندێکە لە کوردستان کە لە توسط بعثیان ویران کرا.

قەڵاکێ‌شای: کێوێکە تاسەواری لەمێژەی لەسەرە، لە نامەیەی لاخان کوهی است با آثار باستانی.

قەڵاکی‌مولاوی: ناوی دێیەکە ◻ نام روستایی است.

قەڵاجوغە: ١) ناوی گوندێکە لەسوکوریان؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ ١) نام روستایی است در کردستان ایران؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاج: ١) قەراج؛ ٢) قولاج؛ ٣) باڵ، پێوانەی هەردوک دەستی وەکوی ١) چلکە باڵ؛ ٢) طول میان نشست و میانه؛ ٣) میان هر دو دست و بازوی باز.

قەڵاجا: ئشکی شەوانە ◻ گشتیاد شبانه.

قەڵاچن: قەڵاپەچن ◻ نگا: قەڵاپەچن.

قەڵاچر: قرتان، قرتان‌کەوتن ◻ انقراض.

قەڵاچڕ: قەڵاچر ◻ انقراض.

قەڵاچوالان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاچوتن کەوتن: قرتان کردن، قرتان‌کەوتن ◻ منقرض شدن.

قەڵاچوغە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردنەوە ◻ دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

قەڵاچوکردن: قرتان‌تێ‌چوون ◻ ازبین رفتن، منقرض کردن.

قەڵاچی: ١) ئاگاداری قەڵا؛ ٢) قامیوەس سەی کەردوو ◻ ١) نگهبان کوتوال؛ ٢) صفار، رویگر.

قەڵاخ: تەباڵە، قاڵاخ ◻ تابالە.

قەڵاخدان: تەباڵدان ◻ جای تابالە.

قەڵاخی: قاڵاخی، مادام پارچەی ڕەش ◻ پارچهٔ سیاه.

قەڵاخی‌پۆش: ڕەشپۆش ◻ سیاهپوش.

قەڵادۆش: ئەوانی هەردوک سەرشان ◻ میان هر دو دوش، قلمدوش.

قەڵادۆشە: قەڵادۆش ◻ قلمدوش.

قەڵاد: قەڵاد، قەڵاد ◻ نگا: قەڵاد.

قەڵاڕێ: جۆش‌وانسی کون یا دەرگای دەفەری کانسزا بە قەڵایی ◻ جوشکاری سوراخ یا در ظرف فلزی.

قەڵاس: ١) ماسوکە؛ ٢) گیایەکە ◻ ١) پرز خوردهٔ خلف؛ ٢) گیاهی است.

قەڵاسنج: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەڵاسنجی‌بچوک: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەڵاسۆرە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاسۆلیان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

قەڵاسیلکە: قاڵاو ◻ کلاغ.

قەلاش: مرۆی سوڕاو و بەکار [ف] ئەم وانگرد و هەرز.
قەلاش: قلیش، فلاش [ف] شکاف، ترک.
قەلاشتن: قلیشانەن، فلاشتن [ف] شکافتن.
قەلاشدن: قەلاشتن، فلاشتن [ف] شکافتن.
قەلاشکەری: فلاشکەری [ف] نگا: فلاشکەری.
قەلاشکین: تۆپی ژلی لۆکەبڕ [ف] توپ دوزرن.
قەلاقەت: ۱) سەرو سیما ۲) بلندی بالا: (پیاوێ بە قەلاقەت تۆ) [ف] ۱) سیما، ریخت ۲) بلندی قد.
قەلاقەمەن: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط جنیان ویران شد.
قەلاقۆچ: بلندی بەسەر بەکاکراو [ف] برهم انباشتۀ برآمدە.
قەلاقۆچکە: ۱) قەلاقۆچ ۲) کاکڵە گرێزی دەرهاتوی بێ کەمایەسی: (بە قەلاقۆچکە دەرهات) [ف] ۱) برهم انباشتە ۲) مغز گردوی درست.
قەلاقۆچە: قەلاقۆچکە [ف] نگا: قەلاقۆچکە
قەلاقەلا: ۱) بەسەر یەکا کراوی بشکەوبۆگ ۲) چەند زەدانی دەناوبەکتردا ۳) وشەیەکە لە بازی جاوشارکێدا، قەرێ قەرێ [ف] ۱) برهم انباشتۀ برآمدە ۲) زبانهای بودرنو ۳) اصطلاحی در قایم موشک بازی.
قەلاکردن: لەسەر یەک دانان [ف] برهم انباشتن.
قەلاگ: ئاسن و داری سەرخوار بۆ میوەچنین و شتی لەچاڵ کەوتو دەرهێنان [ف] چنگک.
قەلاگا: ناوی دێیەکە لە لای سەقز [ف] نام روستایی است.
قەلاگر: ۱) تۆپی قەلاشکێن ۲) چاوی ئازا لە شەڕ [ف] ۱) توپ دوزرن ۲) شجاع.
قەلاگە: قەلاگ [ف] چنگک.
قەلان: ۱) دوبارە مۆڵەتدان لە بازی ۲) گیاکرمن لە دەشت ۳) داهاتنەوە لە بازی جەمیزاڵدا ۴) سینگی زەبەکی مل: (سەری بە قەلان خستووە) [ف] ۱) مهلت دادن در بازی، آواس ۲) چیدن گیاه خورمی در صحرا ۳) خم شدن در بازی پرش از روی پشت ۴) [illegible]
قەلانچە: قشقەڵە، قرک، قەرەباجکە [ف] ۱) قچه.
قەلاندن: ۱) سوڕکردنەوە لە زەمدا ۲) قاڵکردنی زەنگ ۳) کوڵاندن لە ئاودا ۴) لەمێ هەڵکەندن و هوڵاندنەوەی شتی قورس [ف] ۱) سرخ کردن در روغن ۲) گداختن روغن ۳) جوشاندن در آب ۴) جساندن جسم ثقیل.
قەلاندوش: قەلاندوش [ف] قلمدوش.
قەلاندوش: قەلاندوش [ف] قلمدوش.
قەلاندوشکان: قەلاندوش [ف] قلمدوش.
قەلانقۆچ: ۱) قەلاقۆچ ۲) لەسەر سەرو دەست وئەژنان [ف] ۱) برهم انباشتە ۲) بر سر و دست ایستادن، بالانس.
قەلانقۆچکە: لەسەر یەک وەستاوی بشکەوبۆگ [ف] برهم انباشتۀ بالا آمدە.

قەلان کردن: داهاتنەوە لە بازی [ف] خم شدن در بازی.
قەلانگ: قەلاگ [ف] چنگک.
قەلاوز: ئەژدەر، بەڵەو، ڕێ شاهەور [ف] راهنما.
قەلاوە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط جنیان ویران شد.
قەلای: کاژاوەکی بچوک، بەرەبچی بێ بەچەنوو [ف] قلع.
قەلای دەم دەم: شوێنێکە لە ناوچەی وەرمێ ئاسەواری مێژوویی لێی بە جێ ماوە لەبەرزترین لەوێ زاوە [ف] محل زندگی یکی از سرداران کرد با آثار باستانی.
قەلای زەسوڵی سیت: ناوی ئاوایەکە لە موکریان [ف] نام روستایی است.
قەلایی: قەلای [ف] قلع.
قەلبە: ۱) ڕەمەڵ ۲) بڕێکی لە پیاوی تەمەڵ ۳) بڕێکی لە ئاژەڵ [ف] ۱) ناسره ۲) کتابه از تنبل ۳) کتابه از دورویی.
قەلباز: بازدانی گەورە [ف] پرش.
قەلبە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط جنیان ویران شد.
قەلپە: ۱) بەداهێنی سەر لووەدیوار ۲) عەیب، زەدە ۳) لکەدان، لق ۴) چقڵ، مرک ۵) مرمەشە ۶) بزماری درێژ [ف] ۱) دندانهٔ لبهٔ بام و دیوار، کنگره ۲) زده ۳) شاخهٔ درخت ۴) خار ۵) سوهان ۶) میخ درشت.
قەلپەن: ۱) ڕەوەن ڕەزەبەری کەیکەشاخ ۲) قەڵەمبان بازی (ژەوەرار) [ف] ۱) زنجیرهٔ سنگی کوه ۲) پرش.
قەلپەزە: ۱) شەپۆلی ئاوی چەم ۲) ئاڵەکە ۳) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] ۱) موج رودخانه ۲) آشار ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنیان.
قەلپەزەن: کەسێ کە پاروی ژەقڵ دروست دەکا [ف] سکەزن قاچاق.
قەلپەژەن: قەڵەزەن [ف] سکەزن قاچاق.
قەلپەن: پشتێن، کەمەربەند [ف] کمربند.
قەلپیر: بزنگ [ف] غربال.
قەلپیر: بزنگ [ف] غربال.
قەلپە: ۱) ڕەمەڵ، ڕەپەب ۲) ڕەمەڵ، قەڵپە [ف] ۱) برجسته ۲) ناسره.
قەلپاخ: ۱) ئاڵتاخ ۲) کڵاوی لە پشتەمەز [ف] ۱) چوب زین ۲) کلاه پوستین.
قەلپۆت: پڕچ، پۆک، چاوی لە گڵنە خاڵی، گوێزی پۆچ [ف] میان تهی، پوک.
قەلپۆز: قەرپۆس [ف] فرپوس زین.
قەلپۆس: قەرپۆس [ف] فرپوس زین.
قەلپە: زۆفایی، دەرهێزوی [ف] درماندگی.
قەلپەڵ: وردەکەسیات، خرتەوپرت، شرەوپڕە، شرەو شاتاڵ [ف] خرت و پرت.
قەلت: ۱) توندکێشان بە تیخ و تەور ۲) لەت: (قەلتی کرد) [ف] ۱) ضربت

شمشیر یا تیغ و تیر ٢) برین.

قەڵتاخ: ١) قاڵتاخ ٢) پێستی تەستوری دەباغەراو بۆیە کەوش ◻ ١) قلتان ٢) جرم کلفت دباغی شده برای پینه کفش.

قەڵتاخ لێدان: ١) پینەکردنی پێی کەوش بە جەرمی تەستور ٢) برینی لە زین کردنی تەسب ◻ ١) پینهٔ کف کفش با جرم زخیم ٢) کنایه از زین کردن اسب.

قەڵتاخەکۆن: برینی لە پیری زۆرەمان ◻ کنایه از پیر لکته.

قەڵتاغ: قەڵتاخ، قاڵتاغ ◻ قلتاق.

قەڵتاغ لێدان: برینی لە زین کردنی تەسب ◻ کنایه از زین کردن اسب.

قەڵتانکن: ١) بڕین بەتیغ و تەور ٢) برینی لە دەرکردن ◻ ١) بریدن ٢) کنایه از راندن.

قەڵت کردن: لەت کردن، بڕینەوە ◻ بریدن.

قەڵتوپێز: لەتەلەتی کەورە لێ کراو، بڕتسەرین ◻ بریدن به قطعات درشت.

قەڵتە: دەوت ◻ جاکش.

قەڵتەبان: دەوت ◻ جاکش.

قەڵخ: پێستی لەدەباغەدراو ◻ پوست دباغی شده.

قەڵخان: جەکەکی هەوریم کە لە کەوڵە کەرگەدەن بان ئاژاڵ بۆ بارانی لە شمشیر بە دەستەوە دەگیرا، مەتاڵ ◻ سپر.

قەڵخانی: هۆزێکی کەوری کوردە ◻ عشیرتی است.

قەڵخەت: قەلافەت، سەروسیما ◻ سیما و قیافه.

قەڵداس: داسۆ، قەلاس ◻ سیخچه، اشکال.

قەڵزان: بەخشکەو ماڵەماڵە پۆشینگ چۆن ◻ یاورچین رفتن.

قەڵزاندن: بەخشکەو ماڵە پۆشینگ دان ◻ یاورچین فرستادن.

قەڵزین: قەڵزان ◻ یاورچین رفتن.

قەڵس: ١) وەرەن جاڕز ٢) تۆڕە ٣) داڵکۆشت لەجەن ٤) ترسەنۆک ٥) بێهۆش، بێ هەر، بێ ئەرزش.

قەڵسۆک: داڵکۆشی بێهێزو توان ◻ لاغر مردنی.

قەڵسە: هۆی تۆڕەکردن ◻ انگیزهٔ خشم برانگیختن.

قەڵسەگێڕان: خەریکی تۆڕەکردنی هۆن ◻ کوشش در خشمگین کردن.

قەڵسەمێز: ١) ترسەنۆک ٢) بیاوی خۆپێزی ◻ ١) بزدل ٢) بی ارزش، بیکاره.

قەڵسی: ١) جاڕزی ٢) تۆڕەیی ◻ ١) بکری، بی‌حوصلگی ٢) خشمگینی.

قەڵش: قلاش، درز ◻ شکاف.

قەڵشان: قلیشان ◻ شکافته‌شدن، درزبردن.

قەڵشاندن: قلیشاندن ◻ شکافتن.

قەڵشاو: قلیشاک ◻ شکافته.

قەڵشت: درز، قلاش ◻ شکاف، درز.

قەڵشین: قەڵشان ◻ شکافته‌شدن.

قەڵغان: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن ◻ روستایی دو کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

قەڵفان: ١) قەڵخان ٢) مرۆڤی کەنگری وەنگەوبۆگ ◻ ١) سپر ٢) ساقهٔ نمازدار خشکیدهٔ کنگر.

قەڵفانە: تەختێکە لە چیقی جامدرا ◻ تختی در جمع جامه.

قەڵفر: ١) بازیەکە بۆ زاروکان دەکرێ ٢) برینی لە ڕاکردن، هەڵاتن ◻ ١) نوعی بازی، کلاغ پر ٢) کنایه از فرار.

قەڵفرکردن: ڕاکردن، ئاوارەبوون ◻ متواری شدن.

قەڵفری: بازی قەڵفر ◻ بازی کلاغ پر.

قەڵفە: دەستە، کۆمەڵ ◻ دسته، گروه.

قەڵفەن: نازەقەڵەن، سەروەشن، نافگە، قەڵەن ◻ آبشار.

قەڵقاندن: وەقەقەی خستن، ڕاژاندن بەهۆلاو بەهۆلا ◻ به هر طرف حرکت دادن و جنباندن.

قەڵقشک: قشقەڵە، قزک، قەرەباجکە ◻ زاغچه.

قەڵقۆڵە: شەمشێرە، تاجەری دارێکی درگا کە پشتەوە دادەخسن ◻ کلید قفل چوبین.

قەڵقەڵە: ١) پێسیری گرانی ٢) پێسیری کتمی مردە ◻ ١) بغهٔ پیراهن ٢) پینهٔ کفن.

قەڵقیشک: قەرەباجکە ◻ زاغچه.

قەڵ کردن: بەقەبچی بڕین، هەڵباچین ◻ قیچی برکردن.

قەڵلاش: تەبلەهەرج، دەسڵاو ◻ واخرج، خراج.

قەڵلە: قەڵ، حیلە، دەگەڵ دەلتی دەڵێن (قەللەو دەللە دەکا) ◻ حیله.

قەڵماسک: قاڵماسک، قوجەغانی، کەهیلک، بەرەغانی ◻ قلاجن.

قەڵماسن: قەڵماسک ◻ قلاجن.

قەڵماسەنگ: قەڵماسک ◻ قلاجن.

قەڵمراو: باڵندەیکی ڕەشی ماسیگرەبە ◻ مرغ ماهیخوار سیاهرنگ.

قەڵمراوی: قەڵمراو ◻ نگاه قەڵمراو.

قەڵن: قلیان ◻ چپق، قلیان.

قەڵنە: قەڵن، قلیان ◻ چپق، قلیان.

قەڵۆ: قەڵن، قلیان ◻ چپق، قلیان.

قەڵو: ١) ئاڵەبار ٢) بەردی لوسی کەختی جەم ◻ ١) تلخجار ٢) سنگ صاف بستر رودخانه.

قەڵوبەرد: ١) برینی لە دوژمن بەترسەنۆکەدا(ئان) ٢) برینی لە ئاوئەنۆن ◻ ١) کنایه از ترسو شمردن دشمن ٢) کنایه از برشکست شدن.

قەڵوخە: ١) تەسکوی ٢) جۆرێ مراوی دەدەوڵەبان ◻ ١) ملاخه ٢) نوعی مرغابی.

قەڵودەڵ: زمان لوسی، قەڵبازی ◻ چرب‌زبانی، حقه‌بازی.

قەڵوز: پشت کۆم، کۆز ◻ کوژپشت.

قەڵوکە: گیایەکە لە پۆکە دەکا دەخوری ◻ گیاهی است.

قەڵون: ١) قلیان ٢) تەبیلەی کاڵەمێرگ ◻ ١) قلیان ٢) چپق دسته بلند.

قەڵوە: دەنانی پێتەوەی دڕنەو ◻ دندان نیش درنده.

قەڵوەن: ١) قەڵەن، شەپۆلی ڕۆخانە ٢) نافگە ◻ ١) موج رودخانه ٢)

ئینان.

قەڵوەزە: ١) قەڵوەن ٢) ناوی گوڵێکە ١) نگا: قەڵوەن ٣) نامی دەمی ئەسپ.

قەلە: کۆبەکە گیایەکی ئەستە.

قەڵهاتن: لەناوبردن، هیچ بۆنەهێشتن ئازمن بردن.

قەلەباچکە: قەرەباچکە، قشقەر (زەجر.

قەلەباژەڵە: قەرەباچکە، قەلەباچکە (زەجر.

قەلەباڵغ: قەرەباڵغ سلوغی، ئاوحام.

قەلەبز: زەکێ کە دەبار ئۆڵەمیشی؛ گەرم گرانی ئوعی ئەوز.

قەلەبۆبە: ترۆبکی کۆر ڤەڤە کوم.

قەلەبیسک: ئەمن، شەمە ئەشون.

قەلەتۆرک: لاسکەگیای قلۆر سافەگیاء کابك.

قەلەجێران: لەو گوندانەی، کو ڕستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ڕیسایی لە گەرمیان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کرەند.

قەلەخ: ڕەنگ، ڕەنگ (وکاڵە، قوچی پشم چنین.

قەلەخان: گیایەکی بەدرکە خاریکی ئەستە.

قەلەخەرمان: قەرەخەرمان نگا: قەرەشەرمان.

قەلەڕەش: قالاو کلاغ سیاه.

قەلەڕەشکە: قەلەڕەش کلاغ سیاه.

قەلەڕەشە: ١) قالاو ٢) ناوچەیەکە لە کوردستان ١) کلاغ ٢) ناحیەیەکی لە کوردستان.

قەلەزارە: قەرەباچکە، قەلەباژەڵە (زەجر.

قەلەسابۆنە: قالاوی باڵەڕەشی لەش خۆڵەکەوەیی کلاغ خاکستری و سیاه.

قەلەسابۆنی: قەلەسابۆنە کلاغ خاکستری و سیاه.

قەلەش: قالش، قەلش بەرن شکاف.

قەلەشان: قەلشان شکاوەبەدن.

قەلەش بردن: بەرەبەرن بەرن.

قەلەشت: قەلشت شکاو، بەرن.

قەلەشن: قەلاشن شکاوەن.

قەلەشین: باڵداریکە بەهۆی قەلەش دەیشەرەبکی کەوەیە بەرندەی ئەستە.

قەلەشین: قەلشین شکاوەبەدن.

قەلەقر: قەلەبز نگا: قەلەبز.

قەلەقسک: ئۆردەکان، جیجەک، ترەشکان جیانەو.

قەلەقندا: جەڵاکی گەورەیەیان بۆ ڕۆژەستان خلیت.

قەلەکۆچک: قامکەئۆڵە، ئیاگجکە انگشت کوچکە.

قەلەگورگ: جۆرێ خەرەکە ئوعی لاشخور.

قەلەم: ١) ئالا، بەئۆس ٢) لاشێی ئۆڵەبزی وەك سنگ کە بەرەو باری بێ دەکوڵێ ٣) ئەندازەی بارە (قەلەمێکم بارە داوەتی) ٤) ئیشکی بزێی بەلەشو باسك ٥) جۆری دەستەوێژ (بەو خەیبەر، قەلەمی دەستەوێژم شکا) ٦) داوەکەی بێ ڕیشە بۆ جاتمن قەرەبەد ٧) بەزێن ١) قلم ٢) قلم تجاری و سنگراشی ٣) مبلغ ٤) استخوان ساق زیادی ٥) تاق مست و یاد قدرت حرکت دست و پا ٦) قلمۀ کاشتی ٧) پی شدن قطع شدن.

قەلەمان: بۆتەی قەلەمبەر بەرکەف قلمدان.

قەلەمانە: بزی دەمانۆس مرد دەمانوبس.

قەلەمانێن: بازی بە قەلەمان بازی با قلمدان.

قەلەمتۆڕ: ئالای خۆکان، بەوسی بەمەرەکەلی وشکەوە قلم خودکان.

قەلەمباز: بازی زۆر هەزاو بریش.

قەلەمبازە: قەلەمباز بریش.

قەلەمبازەوان: بەزین بەمەکاری هەزاو بریش.

قەلەمبر: جەڤۆی چکۆلە بۆ قەلەمدادان قلمتراش.

قەلەمپاشا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەلەمپاندان: خۆنوس، پاندان قلم خودنویس.

قەلەمتاش: قەلەمبر قلمتراش.

قەلەمتراش: ١) قەلەمبر ٢) سمتراش، ئالەت ئامانی وەی تاش (ئەسەبەمدن قەلەمتراش/زەمران مزی کۆنە، لیبزو بەلەمباش) وەسەلی بۆتانی ١) قلمتراش ٢) تعلیمه.

قەلەمتراش: قەلەمبر قلمتراش.

قەلەمچی: بریتی لە بازرگانی ئوتن کرد تاجر توتون.

قەلەمدادان: ئۆکەقەلەمدەنیس قلم تراشیدن.

قەلەمدان: قەلەمان قلمدان.

قەلەمرداره: ١) سەرەبای سوینی ئاکردی لە بازی ئوبەزاکردنی ٢) بریتی لە زوانکە (قەلەمردارەمان فلانجی بی) ١) سر میدان دو در توپ بازی ٢) کنایه از میخدگاه.

قەلەمرداری: قەلەمردارە نگا: قەلەمردارە.

قەلەمڕەسانس: جۆرێ قەلەم کە مەرەکەلی زیەای شەدابەو خۆئۆسە میداد قلم مداد.

قەلەمڕەو: ئەو زەمینانەی دەوری دەسەلاتی کەسێ یان دەوڵەتان دایە قلمرو.

قەلەم ڕیخ: میداد، قەلەمڕەسانس مداد.

قەلەم قوبیە: جۆرێ قەلەمڕەسانس کە تەنی دەئۆسێ مداد کمی.

قەلەم کردن: ١) چراکەن بە تیغ ٢) ئاشینی ڕۆژی لەم لاو لاوە ١) پی کردن قطع کردن ٢) ئوعی اصلاح ریش.

قەلەمگیر: سنگوڵکەئاسنیکە لە ئاسنوا ئەزاری در آسیاب.

قەلەم لێدان: ١) ئەلەمەنازین، داوەکەی تەنی بێ ڕەگ جەفاندن ٢) ئوسینی خوداپی (خوا قەلەمی لێداوە دەبێ وابێ) ١) کاشتن ئاخۆ جوان ٢) تغییر.

قەلەمدار: قەلەمردارە نگا: قەلەمردارە.

قەلەموڕ: قەل، قەلەمینی، بۆقە، بۆقەموت بوقلمون.

قەلەموڕە: قەلەموڕ بوقلمون.

قەلەمە: ١) قەرەبەد ٢) ئوانای باسکو قاچ ١) قلمه ٢) توان بازو و

باری.

قەڵەمی: ۱) برشی لە بارگەو جوارو زەک؛ ۲) برشی لە قسەی خوێندەوارانە کە هەموکەس تێ نەگا ◻ ۱) قلمی، باریک؛ ۲) کنایە لە سخن مغلق و دیرفهم، لفظ قلم.

قەڵەمی ئاسن: ئاسنێکی کوڕتی سەرتیژە دارکاری سەنگەر دەکاری دەکەن ◻ قلمەآهنی کە از ابزار صنعتگران است.

قەڵەن: قالان، شیرمایی ◻ شیر بها.

قەڵەند: قەلەن، شیرمایی ◻ شیر بها.

قەڵەنتوو: دوزیە، گەمون، گیایەکە ◻ گیاهی است.

قەڵەندەر: ۱) قەفەز، بەلەنگاز؛ ۲) عەیداڵ، مەرویش؛ ۳) بەمنەزەمان و تۆزەبار ◻ ۱) می جز؛ ۲) خانەبدوش؛ ۳) بیچارە و خجالتی.

قەڵەندەراوا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن ◻ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەڵەنگ: قەلادەی تازی ◻ قلادە سگ شکاری.

قەڵەنگوین: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن ◻ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەڵەو: ۱) گۆشتی، پرگۆشت؛ ۲) چێشتی بەبەر؛ ۳) برشی لە دەوڵەمەندی زۆر ◻ ۱) چاق؛ ۲) غذای چرب؛ ۳) کنایە از ثروتمند کلان.

قەڵەوایی: چەورایی چێشت ◻ چربی غذا.

قەڵەوبوون: ۱) گۆشت گرتن؛ ۲) برشی لە دەوڵەمەندبوون ◻ ۱) چاق شدن؛ ۲) کنایە از ثروتمند شدن.

قەڵەوەن: قەلەن ◻ موج رودخانە.

قەڵەوی: تەرگۆشتی ◻ حالی.

قەڵەهەرپەت: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن ◻ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەڵهین: لەبین چوون، شوێنوار نەمان ◻ از بین رفتن.

قەلی: ۱) قاورمە؛ ۲) گۆشتی سوورەوەکراو ◻ ۱) قورمە؛ ۲) گوشت سرخ شدە.

قەلی پیقساز: گۆشتی سوورەوەکراو بەپیاز و تەماتەوە ◻ گوشت با گوجەفرنگی و پیاز سرخ شدە.

قەلیز: چلکن، پیس، پەلوخ ◻ چرکن، کثیف.

قەلیسیل: پەرەسیل، قوراو ◻ غذای ساست و گوشت.

قەلین: ۱) جۆشین لەسەر ئاگر؛ ۲) سەپیلە، قەلۆن؛ ۳) ئوتەوە، حەلین ◻ ۱) جوشیدن بر آتش؛ ۲) دیگ؛ ۳) گداختن.

قەلیتوک: برشکە، دانەویلەی بۆدراو لەسەر ساج ◻ دانەهای غلۆ بودادە.

قەلینەلە: تاو ◻ تابە.

قەلیە: ۱) قەلی؛ ۲) چێشتێکە ◻ ۱) نگا: قەلی؛ ۲) غذایی است.

قەم: ۱) قەمتەرە، ئاوبارە؛ ۲) قانگە، تۆزی پۆش؛ ۳) داری وشک ◻ ۱) قنطرە؛ ۲) ترب پوش؛ ۳) چوب خشک.

قەمار: قومار ◻ نگا: قومار.

قەمارە: ۱) ترومبیلی سواری؛ ۲) زۆری چەتەکەسی لە شەمەندەفەر ◻ ۱) ماشین سواری؛ ۲) کوپۀ قطار.

قەمامە: ۱) قومامە؛ ۲) گیایەکە وەک گەنم دەچێ ◻ ۱) نگا: قومامە؛ ۲) گیاهی است.

قەمان: وشکانوئی داری تەر ◻ خشکیدن هیزم تر.

قەماندن: ۱) وشکانوئی داری تەر؛ ۲) جڵاو تێ وەستاندن؛ ۳) نان بەناگر ڕاداشتن؛ ۴) پاراستن ◻ ۱) خشکانیدن هیزم تر؛ ۲) لباس بر تنور نگاهدن؛ ۳) نان بر آتش گذاشتن؛ ۴) حمایت کردن.

قەمبوور: پشت چەماو ◻ کوز، پشت خمیدە.

قەمبەر: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن ◻ روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قەمبەرە: قوتبولە ◻ سیب، گلولە توپ.

قەمت: ۱) پیسبر؛ ۲) تەنگەبەرە کەنە ◻ ۱) گریبان، یقە؛ ۲) میوۀ دوقلوی بەهم چسپیدە.

قەمتار: جانەوەرێکە بۆر لە گورگ زلتر و گۆشتخۆرە، کەمبار ◻ کفتار.

قەمتاڵ: رەگیوبی گەلاپۆش، رەگی تلاوین ◻ ریشۀ نوعی ریواس.

قەمتانکەن: باوەڕ بەرچ کردنی مناڵی ساوا ◻ اعتقادی پیچ کردن بچە.

قەمتڵک: ۱) دەسرەوکەی سەری زنان؛ ۲) پشتەمل ◻ ۱) لچک؛ ۲) پس گردن.

قەمتەر: ۱) دەسیتی حەیوان؛ ۲) خەرتی بیللی وەرچەوشتر کە بانی تی دەخری؛ ۳) برشی لەسەروی زەوەکەوتوس ◻ ۱) پوزەبند؛ ۲) مهار خطام شتر؛ ۳) کنایە از خسیس.

قەمتەرکراو: ۱) دەمبەستراو؛ ۲) برشی لە زاوە زەلیل، چکۆس ◻ ۱) پوزەبستە؛ ۲) کنایە از خسیس.

قەمتەرکردن: ۱) دەمبەستن بەزنجیر؛ ۲) برشی لە بندەنگ کردن ◻ ۱) پوزەبستن؛ ۲) کنایە از ساکت کردن.

قەمتەرە: ۱) ئاوبارە؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان ◻ ۱) قنطرە؛ ۲) نام دهی است.

قەمتەری: قەمتەرکراو ◻ نگا: قەمتەرکراو.

قەمتی: ۱) گرێدراو، چەوەندی؛ ۲) کەوتەندە گیایەک لەدەستاجێ دەبێتەوە ◻ ۱) وابستە؛ ۲) بر یاد دست گیاه مسته شدە.

قەمچ: ۱) تریکی، تخوون، قەرە؛ ۲) بزی دەستیک لاپێچ؛ ۳) باو پێچ؛ ۴) چەوری لوتی دەم چەم؛ ۵) مۆ بەقەیچی پاچین؛ ۶) دوورە، تازی دوورگە؛ ۷) پەرتاوتی دار؛ ۸) برشی لە کلکی حەیوان ◻ ۱) تریکی، دوستبرس؛ ۲) پرپاک کف دست؛ ۳) پیچ، تاب؛ ۴) شن صاف و سایدە؛ ۵) موی با قیچی چیدە؛ ۶) سگ دورگە؛ ۷) هرس درخت؛ ۸) کنایە از دم حیوان.

قەمچان: بازنۆکن ◻ نوعی بازی با شن، بەقل دوقل.

قەمچاندن: پێچان، باوی دان ◻ پیچاندن.

قەمچاڵە: ۱) دوی بزن؛ ۲) توچکی میوە؛ ۳) پشتەمل ◻ ۱) دم بز؛ ۲) دنبالچۀ میوە؛ ۳) پس گردن.

قەمچ کردن: نیشان کردنی برزو مۆز بە هەڵاچینی هێندێ کولکە ◻

علامەت گەنارەی دام یا قیچی بڕکرن بشم و موی.

قەمچوقە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ق] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

قەمچوک: قامچوکەیە [ق] نگا: قامچوکە.

قەمچی: ۱) قامچی، شەلاخ؛ ۲) مۆری خشڵی زنانە [ق] ۱) بازبند؛ ۲) نوعی زیورآلات.

قەمرەدەین: زەردەڵووی باشەوە کراوی وشک کراو کە وەک نان دەچێ، نانەعەیسی [ق] لواشک.

قەمرین: بەستنی ئاو بۆ مەعوڵ بەسەلەک [ق] رج بستن.

قەمزە: ۱) نان، ئیشوو، خاشەرەت، وەجەم؛ ۲) بەرگ، بەرگی نوسینە [ق] ۱) نان‌پاره؛ ۲) برگه.

قەمزەنوشتە: بەرگەنوسە [ق] نوشتن دعای نوشته.

قەمس: ئارەسی، قیڵ و گری [ق] حیله و نیرنگ.

قەمسەلە: جاکەی گەرمی زستانە کە لەسەرەوە دەیوشری [ق] کاپشن.

قەمسی: ئارەست، دەدەڵ [ق] دغل باز.

قەملە: دری زەبر بەدەستەو خۆرا [ق] طرار، دزد ماهر.

قەمکە: قەملە [ق] طرار.

قەملاخ: زاوەکەو بەشی چەک [ق] گرفتن کباب در برف.

قەموڕ: قەمیڕ [ق] کوزەشت.

قەموش: ساریژ، نوبخی باش بڕیە سەر زام [ق] التیام.

قەموشتاگرتن: ۱) ساریژبوون؛ ۲) کەمداو هاتەوەی زووی، بە کاڵبوون [ق] ۱) التیام یافتن؛ ۲) اندک خشک شدن زمین آبیاری شده.

قەمە: قەداو [ق] قمه، عداره.

قەمەر: ۱) کەسی سوڕی ئاماژەش، کوڵی داوێن تاڵ بکا؛ ۲) مرۆی گەنیرەنگر، تەمەر؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ق] ۱) کدبانو؛ ۲) گندم‌گون؛ ۳) روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەمەرەین: نانەعەیسی، زەردەڵووی باشەوە کراو [ق] لواشک.

قەمەرە: قەمارە [ق] نگا: قەمارە.

قەمەری: بارەی وردی قوڕدە، قلس، شاپی، قەتالی [ق] پشم.

قەمەریلی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەمەزەن: ۱) چەقۆکێش، شەلاتی؛ ۲) کەسێ لە عاشورادا بە قامە خۆی بریندار دەکا [ق] ۱) چاقوکش؛ ۲) قمەزن.

قەمی: زەنگ، وێدەچی، لەشی، دەنی [ق] شاخ، گمان مبر.

قەمیش: ۱) قامیش، جیت، جیتکە؛ ۲) بڕەسیخێکی کە ئاگری تێدایچو توتنی تێ دەکەن [ق] ۱) نی؛ ۲) نوعی کاغذ سیگار غلیزدان.

قەن: تەکری بیکەوچەسیاوی درێژ [ق] قند.

قەنا: پەلاتی کەم، هیچ نەمێن [ق] حداقل، اقلاً.

قەناراوە: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

قەنارە: چنگاڵەئاسانی گۆشت پەڵەقەیانی قەسابان؛ ۲) داری بن هەنگانەی ئاوایان، سنداری [ق] ۱) چنگال دکان قصابی؛ ۲) دار اعدام.

قەنداری: جۆرێکە کوڵەپەکی زەردی دەنگ‌خۆشە کە زەردەبڕۆ بە کا [ق] پرندهٔ قناری.

قەنسلی: ۱) زەبی حەج‌وحواری لاچاک بەسکەر لاچاک بان؛ ۲) بەدوو بەری حاڵ [ق] ۱) زمین کج؛ ۲) برف اعدار خانه.

قەناوێ: خامەک، پارچەیەکی ئاوریشمی بەرەنگی بەنەوش بان بەرخەوانی [ق] قناوی، پارچەای ابریشمی.

قەنبەل: لاتی حەب [ق] ظرف حب، بسل.

قەنتار: قەناری جاروی [ق] قطار، سوار.

قەنتەر: قەنتەر [ق] نگا: قەنتەر.

قەنتەرە: ئاوبارە، قەنتەرە [ق] پل آبرسان.

قەنج: ۱) باش، خاش، بەشت؛ ۲) جوان، خوشک [ق] ۱) خوب؛ ۲) زیبا.

قەنجانی: بیاوانی، جوانمێری، جاکەی خراپی [ق] مردمی.

قەنج‌کرن: کاری چاک‌کردن، باش کرن [ق] کار نیکو کردن.

قەنجەپیسات: گیایەکە بە کەی دەخۆن، جەوزەو تامی گوزەهەندی دەدا [ق] گیاهی است.

قەنجی: ۱) جاکە، خاشی؛ ۲) جوانی، دەڵاکی [ق] ۱) خوبی؛ ۲) زیبایی.

قەند: قەن [ق] قند.

قەنداخ: ئاوی کوڵاوی سەرکرتکراو [ق] شکراب جوشیده.

قەنداغ: قەنداخ [ق] شکراب جوشیده.

قەندان: جێگەی قەند [ق] قندان.

قەنداو: ۱) ئاوی شیرین کراو بە بەکر؛ ۲) قەنداخ [ق] ۱) شکراب؛ ۲) نگا: قەنداخ.

قەندرخە: گیایەکە لە گەنمەدەچێ [ق] گیاهی است شبیه گندم.

قەندرقە: قەندرەقە [ق] نگا: قەندرخە.

قەندشکێن: جاکۆچی قەندبڕ و کردن [ق] قندشکن.

قەندن: کۆلین، کەندن، (هەڵی قەند) [ق] کندن.

قەندو: قەندان [ق] قندان.

قەنسول: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەنفد: ۱) باش قەنفد، سەیبەی قلقەرز؛ ۲) تیرکەلە، قلیان‌ئاوی [ق] ۱) چیق دسته‌بلند؛ ۲) قلیان.

قەنفەدان: توکەرێ کە لە دیوانی کەورەپاشا، کاری قلیان و سەیبە تێکردنە [ق] نوکری که کارش قلیان و چیق آماده کردن است.

قەنفەرێ: توتنی ئامادەکراو بۆ سەیبە [ق] توتون آماده شده برای چیق.

قەنفەکێش: ئاڵوود بە توتن کێشان [ق] دودی، بعداز به توتون کشیدن.

قەنفەهاری: جۆرێ توتنی گەنم [ق] توتنی گندم.

قەنقی: قەڵەی، توڵەی [ق] توڵەسگ نیکاری.

قەنقیل: ۱) پیرانی بەبەیانەوە دەقەقان؛ ۲) داری جیابەکی زۆر بەدەرەنگ

لە کوردستان [ق] ١) لوستر؛ ٢) نام کوهی معروف در کردستان.

قەندیلە: ١) فنیلەجرا؛ فرتیلەجرا؛ ٢) فرتیلەی سەری کلاو [ق] ١) چراغ موشی؛ ٢) توک نیو کلاو.

قەنگاس: قەناس [ق] قەناس.

قەنگد: قەند [ق] نگا: قەند.

قەنگدار: قەندەدار [ق] نگا: قەندەدار.

قەنگەرێز: قەندەرێز [ق] نگا: قەندەرێز.

قەنگەکێش: قەندەکێش [ق] نگا: قەندەکێش.

قەنگەلاشاد: قانگەلاشاد [ق] نگا: قانگەلاشاد.

قەنگەلاشاد: قانگەلاشاد [ق] نگا: قانگەلاشاد.

قەنگەهاری: قەندەهاری [ق] نگا: قەندەهاری.

قەنند: قەند، قەنگ [ق] نگا: قەند، قەنگ.

قەنندار: قەندەدار [ق] نگا: قەندەدار.

قەنندرێز: قەندەرێز [ق] نگا: قەندەرێز.

قەنندکێش: قەندەکێش [ق] نگا: قەندەکێش.

قەنوس: ڕەشی زۆرزەش [ق] سیاه، غلیظ.

قەنوسی: بەرەنگی زۆر ڕەش [ق] بەرنگ وقەنوس.

قەنەوەدەن بریسان: نەوایەکە مەکێن وانیە [ق] مگرنه؟

قەنەهە: فورسی درێژەکەی سی جوار قەمەر، بیرەمەنی لەسەر بوسەن [ق] بیمکث، تاناچه.

قەنەقلی: گەلا خوتچەی وشکەبەکراوی کۆلی داریکە زۆر بۆن خۆشەو بۆ دەرمان دەشێ، مەنجەک [ق] میخک.

قەنەقلی: سەر تەنگەی بالان [ق] ریسمان بالای تنگ بالان.

قەنەقە: قەنەجە [ق] بیمکث.

قەنەک: بەرخەو، مەرێکی کە ژنیی لەسەر هەڵدەگرێ [ق] قرقره.

قەنەواجە: ئاوەڵەی جلە [ق] آگنۀ لباس، لایۀ لباس.

قەنەوز: قەناوز، حامەک [ق] قناوز.

قەنی: ١) چەمکەسرێنی کە دێر لە دایک بوبێت؛ ٢) ئاژاڵی بۆنەکەی دالگۆشت [ق] ١) برقالۀ دیرزا؛ ٢) بز و گوسفند لاغر و کوچک.

قەنیلە: چراقنیلە، فرتیلەجرا [ق] چراغ موشی.

قەو: ١) دەنگی بەرز، قاو (بە قەو بانگی کە)؛ ٢) قەد [ق] ١) صدای بلند و قوی؛ ٢) نگا: قەد.

قەوات: بەرپت، ئاکان، خۆ، خۆ [ق] خوی و اخلاق.

قەواخ: ١) ئەکولی بەشانی هێلکەو کۆلەکە؛ ٢) قایز [ق] ١) پوستۀ تخمالی؛ ٢) پوکه.

قەواد: دەویت [ق] جاکش.

قەوان: ١) ئاوەڕۆکی ئەخوڵ، کاکڵ؛ ٢) قوان، جۆلەکەوی پزیشکی بەندۆر [ق] ١) مغز میوه؛ ٢) جاکشی تنوری.

قەوانرن: بەکۆلین، ئاوەڕۆک دەرهێنان [ق] با نیخ محتوای چیزی را بیرون آوردن.

قەواڕۆک: کاکڵی هەر شتێک [ق] مغز گردوی دانمل.

قەواڕۆک: سیلان، قەوان [ق] صفحۀ گرامافون.

قەوارە: قەبارە، بارست [ق] حجم.

قەوارین: قەوانرن [ق] با نیخ محتوای چیزی را بیرون آوردن.

قەواش: کانسرابەکی کۆن کوتی کلاندارە بۆ کەف گرتنی جنست بەکاردێ، کەوکیر [ق] کفگیر.

قەواغ: قەواخ [ق] نگا: قەواخ.

قەواق: مرۆی کانەوکۆزەکەر، هەورکەر، ئیر بارقەر [ق] سنالگر.

قەوال: ١) پیاوی ئاینیی بەرزی کە پایەی هەرەبەرزە؛ ٢) دەنگ خۆش؛ ٣) جۆرێ قەنگی قەدیمی؛ ٤) شەپاپە، جۆرێ باوەڕ [ق] ١) روحانی بزرگی دون پایه؛ ٢) خوش آواز؛ ٣) نوعی تفنگ قدیمی؛ ٤) نوعی نی نواختنی.

قەوالە: قەباڵە [ق] قباله.

قەوان: ١) قاپوز، قەشەاڵ، قاوغ؛ ٢) سندوقی گورانی، گرامافون؛ ٣) سەفحەی گرامافون؛ ٤) جۆرێ گوڵەباڕۆکە کە چاوەگای پێ ئەڕێژن [ق] ١) پوکه؛ ٢) گرامافون؛ ٣) صفحۀ گرامافون؛ ٤) بابونۀ گاوچشمی.

قەوانچە: قرژەڵی بۆ دۆر ئاوێرلو [ق] پرت شده.

قەوانچەدان: قرژەدان [ق] پرت کردن.

قەوتە: ئاپۆرە، هەشامات، کۆمەڵی زۆر لە مەردم [ق] توده مردم.

قەوج: ١) دەرخوار؛ ٢) گاڵۆکە، کەمەلەم، ئانیکەبستو [ق] ١) دهن کج؛ ٢) ابله.

قەوچل: ١) بیکارە، هیچ لێ نەهاتوو؛ ٢) لەکاربەران؛ ٣) شەرتی؛ ٤) جلم و ئاوی لۆتی مندال [ق] ١) بیکاره؛ ٢) ناشی؛ ٣) نامشروب؛ ٤) آب بینی بچه.

قەوچە: ١) شەوبلاکە جوڵانەن بە دەمی ئاوەڵەوە؛ ٢) سەرلێ شێواو، سەرگەردان [ق] ١) جنبانیدن لب یا دهن باز؛ ٢) سرگردان.

قەوچەبۆن: سەرگەردان بۆن، دلمان [ق] سرگردان شدن.

قەوچەقەوچ: بڕێکی لە قسەکردنی زۆرو بێ ماناو [ق] وسا بەسە.

قەوچەلەوچ: [ق] کنایە لە زۆرخاپین.

قەوچەکردن: ١) دەم جوڵاندنی ماکەر لە کاتی گاندانەوە؛ ٢) بڕێکی لە قسەی بێنام گوتن؛ ٣) بڕێکی لە سەرگەردان کردن [ق] ١) دهن جنبانیدن مادەالاغ در حال جماع؛ ٢) کنایه از یاوه گویی؛ ٣) کنایه از سرگردان کردن.

قەور: ١) قەبر، گۆڕ، گۆکۆ؛ ٢) مەرکراوی، وەمەرتراوی [ق] ١) قبر؛ ٢) دك.

قەوران: ١) سەرقەبران، قەبرستان؛ ٢) مەرکران [ق] ١) گورستان؛ ٢) راهدشمن.

قەوراندن: دەرکردن، قاودان [ق] راندن، دال کردن.

قەورپشکەک: جاڵە، جاڵەک، قورەبەتە، جوالو [ق] حیوان گورکن.

قەورخە: قەبرخە، خانگە [ق] نهیگاه.

قەورسان: قەوران، گۆڕستان، قەبرستان [ق] گورستان.

قەورکەن: کەسێ کە قەبر بۆ مردگ دەکۆڵێ [ق] آدم گورکن.

قەورکەنە: جاڵەکە، جوالو [ق] حیوان گورکن.

قەورە: بڕەند [ق] سوهان.

قەوز: پسوڵەی حەسان ڕەشید. قەبز ◄ رسید قبض.

قەوزە: ۱) قۆزە، جاڵەشینەی سەر تاو ۲) قۆزەبەرد ◄ ۱) خزە؛ ۲) گڵ سنگ.

قەوس: ئاخرماڵگی پاییز ◄ آذرماه.

قەوساو: ئاوەڵانی باغ لە ئاخر پاییز؛ بۆ بەتاڵی باغ قڕکردن ◄ آبیاری باغ در آذرماه برای دفع آفات.

قەوساوە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاوڵی کرد ◄ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەوسەل: مەتوڵکە ◄ چیستان.

قەوسەلە: ۱) قسەی بەزمیک ۲) قسەی بەهێما ◄ ۱) سخن متلک‌آمیز ۲) سخن رمز و اشاره.

قەوش: کۆتەی سەر خۆیان ◄ ساقەی جمع‌آوری شدهٔ سر خرمن.

قەوغا: ۱) زۆر ئاوەدان ۲) خێزانی زۆر لەماڵدا ◄ ۱) آباد؛ ۲) خانوادهٔ پرجمعیت.

قەول: مەڵێن، پەیمان، نەزەت، مەرج ◄ پیمان، عهد.

قەول: ۱) قەول ۲) قەیل ◄ ۱) نگا: قەول؛ ۲) نگا: قەیل.

قەولان: قەیلان ◄ نگا: قەیلان.

قەولاندن: قەیلاندن ◄ ارزیابی کردن.

قەوڵک: تۆڕەکەی بچوکی وردەست ◄ توبرهٔ حرت و ریزت.

قەولوبەر: قەرارداد، نەزەت و پەیمان ◄ توافق بر کاری.

قەولوبەری: قەولوبەر ◄ توافق.

قەوڵەق: ۱) سورەمەنی، کلۆڕا ۲) تۆڕەکەی چکۆلە ◄ ۱) سرمه‌دان؛ ۲) توبرهٔ کوچک.

قەوڵەک: قەوڵەق ◄ نگا: قەوڵەق.

قەوم: قۆم ◄ نگا: قۆم.

قەومان: ڕوی دا، پێش هات ◄ اتفاق افتاد، پیش آمد.

قەومان: بەسەرهات و ڕووداوی ناخۆش و دڵتەزێن ◄ حادثهٔ دلخراش.

قەومان: ۱) خزمان ۲) ڕووداو، بەسەرهات، قۆمان ۳) پیر و زۆرەهان، پیری لەکارکەوتە ◄ ۱) خویشان؛ ۲) پیشامد؛ ۳) پیر از کار افتاده.

قەوماندن: ئازاوە و پشێوی نانەوە ◄ حادثه آفریدن.

قەومای: ڕووداوی ناخۆش ◄ رویداد ناگوار.

قەومەلە: کەوسەراوی، کۆڵە کەسەراوی ◄ نوعی کفش.

قەومی: ۱) قەومە ۲) ڕەچەڵەکی، گەلی ◄ ۱) نگا: قەومە؛ ۲) ملی.

قەومیان: قۆمیان، قەومان ◄ اتفاق ناگوار افتادن.

قەومین: قۆمیان ◄ اتفاق ناگوار افتادن.

قەوێرک: کاکڵەگوێرە بادامی. قەرباڵ ◄ مغز بادام و گردوی هنوز نرسیده.

قەوە: نابشت، توانا، تاقەت ◄ نیرو.

قەوەت: ۱) قەوە ۲) وتەیەکە بەدڵ نۆشدەی (قەوەت دە وەرە لام ◄ ۱) نیرو؛ ۲) کلمه‌ای است نشانهٔ دوستی، جانم.

قەوی: ۱) کەشۆڕ، امل قەوی ◄ ۲) بە تاقەت ۳) وەسەڵاتدار ۴) ساغ و دروست ۵) خورت، بەهێز ۶) فرەبەر، گەلەک ◄ ۱) نیرو؛ ۲) باتحمل؛ ۳) باقوه؛ ۴) صحیح و سالم؛ ۵) نیرومند؛ ۶) فراوان.

قەویت: ۱) سەربەرشتی خێزانی مردگ ۲) ڕاسپێری ◄ ۱) قیم؛ ۲) سفارش کننده.

قەویتی: ۱) کاری قەویت ۲) ڕاسپێری ◄ ۱) قیمی؛ ۲) سفارش.

قەویل: قەوڵ، (قەویلە قەویلت بە پەهیج) ◄ قول.

قەویلە: ۱) جۆری قوڵەی قەڵەو ۲) قەیلە، بەرەباب ۳) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاوڵی کرد ◄ ۱) کوتاه‌قدچاق؛ ۲) غیله؛ ۳) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەوین: قەوی ◄ نگا: قەوی.

قەویتی: ڕاسپێری ◄ سفارش.

قەهیل: جنەت، تەسیف، قاسب ◄ فاسقه.

قەی: ۱) قەد ۲) بۆچی ۳) کەوابو، کەواتە ۴) وشەیەکە بەواتای: مانع (قەی ناکا، قەی چیە؟) ۵) تەدی ۶) زنانەوە (شیرەکەی قەی کردگەسەو) ◄ ۱) نگا: قەد؛ ۲) چرا؛ ۳) پس، که اینطور؛ ۴) مانع، اشکال؛ ۵) تری؛ ۶) قی.

قەیا: ناوە بۆ پیاوان ◄ نام مردانه.

قەیاخ: ۱) گیایەکە؛ ۲) بەلەمی بازووزل بۆ بار و چرنەوە ◄ ۱) گیاهی است؛ ۲) قایق بارپری.

قەیاخەوان: قەیاخ‌ئاژۆ ◄ قایقران.

قەیار: ۱) ئیسکی دڕێی بەکسم کە تەیشاشن ۲) پنجەگیا ۳) سۆکەناوی قاتر ۴) قەراغ، کەنار ۵) پنجی دڕێی دڕەو گۆزە ◄ ۱) ناخن تراشیدنی ستوور؛ ۲) پونه گیاه؛ ۳) مخفف نام قاتر؛ ۴) کنار، گوشه؛ ۵) چسب درز ظرف سفالین.

قەیارە: قەدارە ◄ اندازه.

قەیاسە: بارەندی پان لە چەرم ◄ بارتند پهن چرمی.

قەیاسەوین: ناوی ئاوایەکە ◄ نام روستایی است.

قەیاغ: ۱) بەلەمی بازووزل ◄ قیاخ ۲) گیایەکی بالاسەوزی قەقەنەم ◄ ۱) قایق بارپری؛ ۲) گیاهی است.

قەیبز: قەدز ◄ راه میانبر.

قەیتان: شریت ◄ رشتهٔ بافتهٔ باریک.

قەیتۆل: ناوی ناوچەیەکە لە کوردستان ◄ ناحیه‌ای در کردستان.

قەیتۆلی: ۱) ناوە بۆ پیاوان ۲) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاوڵی کرد ◄ ۱) نام مردانه؛ ۲) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

قەیشەران: ۱) گیایەکی لاسکدرێژە ۲) ناوی باڵندەوانێکی جیروکە (قارەمان و قەیشەران) ◄ ۱) گیاهی است؛ ۲) نام گردی باستانی.

قەیچی: نۆرتۆر، مەقەس ◄ قیچی.

قەیچی‌بۆ: بەنۆرتۆربڕین ◄ قیچی‌بر.

قەیچی کردن: بەرتاوتن بە قەیچی (لە کوڵمت مەرچی خارج بێ سەری کە گرچە قەیچی کە/ ئەڵێن با سەربڕێتی خارجی بۆ ڕووەقی چین بۆ) مسالیە ◄ با قیچی بریدن.

قەی‌چیە: بەچیی هەیە؟، مانع چیە ◄ چه مانعی دارد.

قەید: ۱) قەی، قەیبوو مانع؛ ۲) تاڵقەی ئاسن؛ ۳) تاڵقە گوریسی ئاو بە ئاوبەودان؛ ۴) جومگەی بەکسم؛ ۵) هەوای گۆرانی ۱) مانع؛ ۲) حلقەی آهنی؛ ۳) ریسمان حلقەحلقە را بە انگەبار جنبانیدن؛ ۴) مچ ستور؛ ۵) آهنگ ترانە.

قەیدك: ۱) جومگەی بەکسم، قەید؛ ۲) (تجیری بەل)بەندی بەکسم؛ ۳) بەرلوز لە دەوروی زێر بەرلو توسن ۱) مچ ستور؛ ۲) زنجیر پای ستور؛ ۳) حلقەیە توسن.

قەیدی: بەرەیەك کەوسان، (قەیدی باوایی بەلام زۆری لەبن مندالی کورد) مسعودی ۱) سُبُتی.

قەیر: نەبەزە، قەدەر ۱) اندازه.

قەیران: ۱) بەلکن بۆ کاتەباری کردن: (قەیرانمان بەری مانگ بی)؛ ۲) بەنگەی توسنو نوزی بەخشوشی: (ئەم بەخشوشە جوانە قەیرانیدی)؛ ۳) لەو کۆتداەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ۱) بیمارخانە؛ ۲) بحران بیماری؛ ۳) روستایی در کردستان که بعلیان آن را ویران کردند.

قەیرو: ۱) ئەبەنەمەن لە جەنگی حوانی و لاوانی: (قەیرو کچە، قەیرو پیاوە)؛ ۲) لەکاتی رەهانگ: (ئەسپەکە قەیروە)؛ ۳) بەرانی پەنج ساڵە ۱) مسن تر از جنوان جوانی؛ ۲) کنرکشته؛ ۳) قوچ پنج ساله.

قەیسان: ۱) عاسا، داروکان؛ ۲) مشتوی خەنجەر و دەسکی شیر؛ ۳) ئاگرەزین، بان گلۆر ۱) عصا؛ ۲) دستهٔ شمشیر و خنجر؛ ۳) بام تلتاك.

قەیسەر: ۱) ئەمن قوقل، قەدل، سزی؛ ۲) پاکشای زەلام ۱) کرع از سرما؛ ۲) پادشاه.

قەیسەریۆن: ئەسەرمان سزیۆن ۱) کرخشدن از سرما.

قەیسەرقو: جاوەبرازی زیاد ۱) انتظار زیاد.

قەیسەری: راسەڕان، گرەو ۱) راسەبازار.

قەیسی: ۱) زەردالو؛ ۲) دەنگەخۆشی زەردالو ۱) زردالو؛ ۲) هستهٔ شیرین زردالو.

قەیسیل: قەرسیل ۱) نگا: قەرسیل.

قەیش: قایس ۱) چرم دبغی.

قەیفە: قەدیلە ۱) نگا: قەدیلە.

قەیفەی: ڕەنگی ئاڵ ۱) فرمز روشن.

قەیفەناخ: هەنگەمۆنی بەدۆشاو، خاوەنی بەشوك ۱) خاکیه با شیرهٔ انگور.

قەیك: بەلەم، قەیاغ ۱) قایق.

قەیل: ۱) بلند بەرز؛ ۲) سەرەتل ۱) بلند؛ ۲) سردار ایل.

قەیلوك: داوڵ، داهوڵ ۱) مترسك.

قەیلە: گۆشتی وشکەویوی ئەهەمانەدا بۆزستان ۱) قورمه.

قەیم: ۱) قەدیم، پێشوو، ئەسڕەنە؛ ۲) توندو قایم ۱) قدیم؛ ۲) محکم.

قەیماخ: ۱) تۆزی سەر ماست و شیر؛ ۲) تاڕو زۆنی سۆرەوە کەراو میوانی ۱) سرشیر، چربی بالای ماست؛ ۲) کاچی.

قەیماغ: تۆزی سەر شیر و ماست ۱) سرشیر، چربی روی ماست.

قەیمی: قەدیمی، کۆنە ۱) قدیمی.

قەیمین: ڕەی بۆنی کەدامی لەنی ۱) سفت وسخت شدن اندام.

قەینا: ئەوی ئا، بۆچی وایە ۱) مگر به اینطور.

قەینات: قەنات، سەبۆری، ڕازی بۆن بە بەشی خۆیا ۱) قناعت، شکیبایی.

قەیناخ: گیایەکە ۱) گیاهی است.

قەیناغ: قامکەدەسکیشی چەرمی دروینەوانان، قامکەوانە ۱) انگشت پوش چرمی درو گر.

قەی ناکا: عەیبی نیە، نەنشتە ۱) مانعی ندارد، باشد.

قەیتن: قەنەبر، قەنەبرە، بریتی لە ئاو گرتنەوە ۱) قنطره.

قەی نە: مەگەرنە، مەگین وایە ۱) مگر نه!

قەیوان: دوگومەزی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردوە ۱) در زمان ما به این اسم در کردستان توسط بختیان ویران شده است.

قیا: سەلا، بەسلان، قیامەت، زیاەوەی دوای مەرگ: (دەستی من ماچانی تۆ ڕۆژی قیا) فالی ۱) رستاخیز.

قیامەت: قیا ۱) رستاخیز.

قیبلە: ڕوگە، قوبلە ۱) قبله.

قیبلەنوما: ئامرازیکە لا دیاری دەکا ۱) قبله‌نما.

قیپ: ۱) بەلەکی ئەستۆر؛ ۲) لاسەلەستۆر؛ ۳) بەلەکی پا؛ ۴) لەنز و لاواز ۱) ساق کلفت؛ ۲) ساقهٔ کلفت؛ ۳) ساق پا؛ ۴) لاغر.

قیپبۆن: لەنزبۆن، گۆشتی لەش کەم کردن ۱) لاغر شدن.

قیت: ۱) قیچ، پلمەو ڕاست، ڕاست ڕۆیشتن؛ ۲) ڕۆیشتن ڕەق؛ ۳) خلیل؛ ۴) ڕۆژی کە شوانکارە دەچنا بەخاوەن ڕەز؛ ۵) پاژیکی بچوك لە برنجی دار بە تەوز؛ ۶) لقی دار ۱) راست و بلند؛ ۲) برجسته؛ ۳) لوچ؛ ۴) روزی که شبان به گلەدار می‌دهند؛ ۵) تراشهٔ کوچك چوب؛ ۶) شاخهٔ درخت.

قیتك: ۱) بەلوکە؛ ۲) کەنکەلانی؛ ۳) لقی بچوکی دار لقی ئاسك ۱) جوجوله؛ ۲) کاسهٔ زانو؛ ۳) شاخهٔ نازك درخت.

قیتکە: ۱) قیتك؛ ۲) ڕۆیی بچوکا ۱) جوجوله؛ ۲) برجستهٔ کوچك.

قیتوقۆز: جەنزاستی جوان ۱) بلندبالای زیبا و خوش تیپ.

قیتە: ۱) کاوڕای قیتە؛ ۲) هەرەوشاخ ڕاست هەڵچیو بۆ بەرەی دەکەن ۱) پاروی بلندبالا؛ ۲) دامی که شاخ‌های راست و عمودی دارد.

قیتەقیت: بریتی لە جەنجاڵەیی، هاتوچۆ بۆ هەزاڵی کردنی ۱) کنایه از رفت و آمد و حرکات عاشقانه.

قیتەڵ: جەکۆڵەی زەق و ڕۆیە ۱) کوجولوی برجسته.

قیچ: ۱) کەسی چاوکی لە چاوکی بچوکتر؛ ۲) پلمەو قوچ؛ ۳) خوای خیچ؛ ۴) سیی ڕەزسی؛ ۵) پیچ، کەسوسکە ۱) کسی که یکی از چشمانش کوچکتر است؛ ۲) بلندمحروطی؛ ۳) کج؛ ۴) بسیار سفید؛ ۵) آبدك.

قیچ: جاڵەوەیکی جەکۆڵەی ڕەشی تاماڵ سۆرە خوینی زەردەوەر دەمزی کیچ ۱) کلك.

قیچ‌قیچ: قرزقرز، دەنگی کوڵینی ئاو بەنهێم ▣ صدای غلغل زیاد آب.
قیچك: ۱) قیتك، بەلۆك؛ ۲) زەردی ئامۆخ ▣ ۱) جوجوله؛ ۲) زرد روشن.
قیچ کردنەوە: ۱) چاوبك، قوچاندن و بە چاوبك ڕوانین؛ ۲) لە دوورەوە بانگ هاتنەبەرچاو ▣ ۱) با یك چشم نگاه کردن و چشمی را بستن؛ ۲) از دور بانگ دیدن.
قیچمەز: ۱) تاڕەنگاو، بێ‌بەرز؛ ۲) ئاگاربڕان ▣ ۱) بی‌آبرو؛ ۲) بدرفتار.
قیچی: قەیچی، دوورە، تۆزێك، مەقەست، بەقەس ▣ قیچی.
قیخا: قۆخا ▣ کدخدای ده.
قیدا: ئاڵتی ئاسن ▣ ملط آهنی.
قیدقید: قەقەی ماسی ▣ قدقد مرغ.
قیدنیشە: قەیدی نیە، قەی ناکا ▣ اشکالی ندارد.
قیر: کانزایەکی ڕەشە لە شوێنی چاڵەلەیی کۆن‌دا دەس کەکوێ، قیل ▣ قیر.
قیز: ۱) پرسیاری چۆن‌ئاڵە؛ ۲) لەنەکاو بێ دەنگ‌و سەدا؛ (قیز کردم)؛ ۳) دەنگی مریشك لەترسان ▣ ۱) ناخت؛ ۲) ناگهان بدون سر و صدا؛ ۳) صدای مرغ از ترس.
قیز: قوز، گوێ‌شۆڕ ▣ قنفذ.
قیرا: بوڵبڵە، بەربەیان ▣ لۆی بامداد.
قیرات: ۱) بازنك لە سوو شەنی بازی سەفەڵ؛ ۲) ئامرازێکە جووی ئیدا دەگەڵ گەرما بەرز دەبێتەوەو دەگەڵ سەرما دادەکشێ، گەرمایێو ▣ ۱) قیراط؛ ۲) دماسنج.
قیراج: ۱) بەراوێژی نوسراو؛ ۲) موی سەری پەڕۆیلاوی شانەنەکراو ▣ ۱) حاشیهٔ نوشته؛ ۲) موی ژولیده.
قیراخ: کەسێ کە دەڵنگ یان قوڵی هەڵماڵیوە ▣ باجمورەالیده.
قیران: زیقەی مریشك لەترسان ▣ جیغ مرغ از ترس.
قیراندن: زیقاندنی مریشك ▣ جیغ کشیدن مرغ.
قیراندن: قیراندن ▣ نگا: قیراندن.
قیرباج: قورباج، قەمچی، قامچی، تاڵبانە، ئەلاغ ▣ تازیانه.
قیرتاو: قیرئەدان، بەقیر داپۆشراو ▣ قیرانده، اسفالته.
قیرتەبەق: جۆرێ ئامێزی ئەوڵیەڕاوی قیتەناوکراوە ▣ سیب قیرانده.
قیرچان: سەرەسەر لە دەرانی هاتن ▣ صدای برهم سایشەدەمی دەدانها.
قیرچاندن: سەرەسەر لە دەرانی هێنان ▣ صدا از دندانها برآوردن.
قیرچین: قیرچان ▣ نگا: قیرچان.
قیرسیچم: ۱) بێ چەقین، نەسان؛ ۲) ڕەوزەل، ڕۆژە ▣ ۱) لجبان؛ ۲) خسیس.
قیرسیچمە: قیرسیچم ▣ نگا: قیرسیچم.
قیرقاج: خوارەکەو پێچەکە ▣ اریب.
قیرقاچ: قیرقاج ▣ اریب.
قیرقین: هەراو ڕەبارەنا؛ (کوڕۆ تەوج قیرقیرانەیە) ▣ همهمه و جنجال.
قیرقیرە: جنس، هەرچی تەمەن یا بێ ▣ هرچه باداباد.
قیروقاج: قیرقاج ▣ اریب.
قیروقاج: قیرقاج ▣ اریب.
قیرە: ۱) قرەی بۆق؛ ۲) زیقەی باڵدار؛ ۳) کەوتنی دەنگ لە زیقەدا ▣ ۱) صدای قورباغه؛ ۲) جیغ پرنده؛ ۳) گرفتگی صدا از جیغ زیاد.
قیرە: قوز، گوێ‌بەهەباو ▣ قنفذ.
قیرەبۆن: دەنگ‌کەوتن لەبەر زیقاندن ▣ خفه‌شدن صدا از جیغ زیاد.
قیرەباو: قیرئاو ▣ قیرانده، اسفالته.
قیرەقین: زیقەو هەرای ڕۆژ ▣ جیغ و فریاد زیاد.
قیرەگون: کەسێ لە زیراندنی ڕۆژەوە قوز بوبێ ▣ کسی که از جیغ زیاد خفه شده.
قیرەگون: گوێ‌قوز ▣ قنفذ.
قیری: ڕەش بە ڕەنگی قیر ▣ سنگی، سیاه همرنگ قیر.
قیرین: قیری ▣ سیاه، به رنگ قیر.
قیرین: ۱) زیقاندن؛ ۲) بەرەنگی قیر ▣ ۱) جیغ کشیدن؛ ۲) به رنگ قیر.
قیریە: قیرئەهەڵسوڕاو ▣ قیرانده.
قیز: ۱) دوبند، قز؛ ۲) بێز ▣ ۱) دختر؛ ۲) حال از دیدن چیزی بهم خوردن.
قیز: ۱) بێز، دڵ‌تێکچوون لە دیتنی شتێ؛ ۲) بەشەبەکە لە بازیدا وازا: تەسلیم ▣ ۱) دل بهم آمدن از دیدن چیزی؛ ۲) اصطلاحی در بازی به معنی تسلیم.
قیزبۆن: ۱) تەسلیمبوون لە بازیدا؛ ۲) ئاشیرین‌بوون ▣ ۱) تسلیم شدن در مسابقه؛ ۲) زشت شدن بعد از زیبایی.
قیزبۆنەوە: دڵ‌شێوان لە دیتنی شتێ ▣ دل بهم آمدن از دیدن چیزی.
قیزشێوان: قیزبۆنەوە ▣ نگا: قیزبۆنەوە.
قیزشێویان: قیزبۆنەوە ▣ نگا: قیزبۆنەوە.
قیزشێویانەوە: قیزبۆنەوە ▣ نگا: قیزبۆنەوە.
قیزك: دارێکی ئەرەوارە ▣ درختی است جنگلی.
قیزکردن: قیزبۆنەوە ▣ نگا: قیزبۆنەوە.
قیزکردنەوە: قیزبۆنەوە ▣ نگا: قیزبۆنەوە.
قیزوبین: قیزکردن ▣ دل بهم آمدن.
قیزوك: بوکاوڵە، جەمبوڵە، جەمبوڵە ▣ ام کردن، پیچه گذاشتن.
قیزە: ئاشیرین ▣ زشت.
قیزەون: قیزبون ▣ نگا: قیزبون.
قیزەون: ۱) شتێ کە مرۆ بیزی لێ دەکا؛ ۲) مرۆی بەیێز کە کەم شت دەیخوا، مزخور ▣ ۱) چیزی که حال آدم را بهم می‌زند؛ ۲) کسی که زود دلش بهم می‌خورد.
قیژ: ۱) دەنگی نێو زیرە؛ ۲) قاژ ▣ ۱) جیغ؛ ۲) زاغ.
قیژاندن: زیراندن ▣ جیغ کشیدن.
قیژانن: قیراندن، زیراندن ▣ جیغ کشیدن.
قیژقیژوك: زاروکێ کە زۆر دەزیقێنێ ▣ بچهٔ جیغ جیغو.

قیرك: هەڵەڕشە [ك] لاغ.
قیرلاندن: وەچۆڵەچۆڵ جستنی زۆر [ك] گەلەخشن رۆیشن.
قیرۆك: باڵداریکی کەسک لە زەسوالە زاترە [ك] پرچەڵ سرقیا.
قیرووڵز: زەبارەبا [ك] داد و فریاد.
قیرووز: هەراهەرا، زەبارەبا [ك] جیع و داد وفریاد.
قیروهۆز: قیرووز [ك] جیع و داد.
قیزە: قیز، زیقە [ك] جیع.
قیزەقیز: ۱) زیقەی زۆر ۲) فەرمان بە بێدەنگ بوون: (ئەرخوا قیزەقیز) [ك] ۱) جیع زیاد ۲) فرمان بە خاموشی سرچەسپا.
قیزەکردن: زیوەکردن [ك] جیع کشتن.
قیزین: قیزاندن [ك] جیع کشتن.
قیس: دەرفەت، هەل، فرسەت: (لە قیسو بین، لە قیسی خۆم دا) [ك] فرسەت بەدەست هاتن.
قیسپ: داڕێکە لە بەرزایی دەچەقێنرێ، قسپ [ك] چوب ثابت دیوارە برچین.
قیست: ۱) گیایەک: ۲) قەرزدانەوەی بازاڕ [ك] ۱) گیاهی است: ۲) قسط دام.
قیسك: چیکڵداغە [ك] زاغر، چینەدان.
قیسکە: ۱) قیساف ۲) مەتالی چکۆڵەی پۆتەکە [ك] ۱) زاغر، چینەدان: ۲) کودك لاغر و قسقلی.
قیش: ۱) باتو، باڵدە، بان، دەشتی بڵندتر لە دەورووبەری خۆی: ۲) قوڕ خۆی: ۳) قەڵەشی ئیو [ك] ۱) فلات: ۲) گل: ۳) ترك لب.
قیشاف: ۱) قوڕاو، لیتە، جلماو ۲) ئیوی قەڵشو [ك] ۱) لجن: ۲) لب ترك برده.
قیغان: دەکیکی سپیە [ك] خاریشی است سفید.
قیغەرێ: گوندێکی کوردستانە بە هۆی گاوانی کرد [ك] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
قیغان: قیغار [ك] نگا قیغار.
قیق: ۱) داڵگۆشت، زەعیف ۲) مل باریك [ك] ۱) لاغر: ۲) گردن باریك.
قیق لوقی: دەنگی خۆشتری کەڵەباب [ك] بانگ خروس.
قیقی: ۱) داڕکوتکە ۲) غوغوی کەڵەشێر ۳) ڕۆشی لە مریشك [ك] ۱) دارکوب: ۲) صدای خروس: ۳) کنایه از ماشان.
قیقی داوکە: باڵداریکە [ك] پرندەای است.
قیل: ۱) قوڵ ۲) کەڵی دڕشەم، دەنانی پشەوەی دڕکەم ۳) قیر [ك] ۱) ژرف: ۲) دندان نیش مرغ: ۳) قیر.
قیل: گوانی ئاژەڵی شیردەر [ك] پستان دام شیرده.
قیلکە: ۱) چیلکە ۲) سیلکەی پیکەنین [ك] ۱) ساقه و چوب کوچك خلال مانند: ۲) هرهر خنده.
قیلە: جزی، قەرم [ك] خورشتوبه.
قیلەتاو: قیرتاو [ك] اسفالت.
قیلەوقاچ: قیرقاچ [ك] اریب.
قیلەوقالچ: قیرقاچ [ك] اریب.

قیم: ۱) ڕازی بوون: (قیما من ئایە!) ۲) بەس و کیفایەت [ك] ۱) رضایت: ۲) بس، کافی.
قیمانین: ڕازی بوون [ك] راضی بودن.
قیمین‌نانین: بێ ڕازی بوون، بێ قایل بوون [ك] رو ادبیت.
قیمە: گۆشتی تەنجەراو [ك] گوشت خردشده، قیمه.
قیمهاتن: ڕازی بوون [ك] راضی شدن.
قیمەت: نرخ، بای [ك] قیمت.
قیمەت‌دان: ۱) بەبەرهەم و هونەر: ۲) گران [ك] ۱) هنربند: ۲) قیمتی.
قیمەکردن: تەنجەنی گۆشت [ك] چرخ کردن گوشت.
قیمەکرن: قیمەکردن [ك] چرخ کردن گوشت.
قیمەکێش: ساتوری چەپاوی گۆشت وردکردن: (ڕووت وەکو ئاگر سوزەت، وەك شیش و تەبزەت قیمەکێش/ مبرو وەحەت زلمو کەبابت جەرگی پاوی ئاری بە) [ك] ساتور قیمه کش.
قیمیش: ڕەوادەن [ك] روادیدن.
قین: ۱) فن، فنگ ۲) ڕق، خۆبەی، قەڵسی، ڕك، غار [ك] ۱) کین: ۲) کینه.
قینات: قیبات، سەوزی [ك] سبزیجات.
قیناوی: ڕکۆنی [ك] کینه‌ور.
قین‌لەسۆر: کەسێ کە دەنگ لە نۆرەی خاوەنیشەوە [ك] کسی که حشمش دیر فرونشیند.
قین‌بەند: گیایەکی بەهاریەو دەبەخۆن [ك] گیاهی است خوردنی.
قینجك: قوزجك [ك] دنبالچهٔ میوه.
قین‌جواندن: ڕاکەڵساندن [ك] خشم برانگیختن.
قین‌جوین: ڕاکەڵسان [ك] سرکش آمدن.
قینچك: قوزجك [ك] دنبالچهٔ میوه.
قین‌خواردنەوە: ڕاکەیشتوو بیردنەوە، بیش خواردنەوە [ك] خشم فروخوردن، کین در دل نهفتن.
قین‌دار: بەفین، دڵبڕاو [ك] خشمگین.
قین کێشان: ڕاکەڵگرتن [ك] کینەتوزی، کین بە دل گرفتن.
قینگ: فن، فنگ: (ڕۆژ بە کەسر ڕۆ کوتایە کە بەنی بینگت بەم/ بەگ‌ئاغەندی بە مەراحەت لە کوتی قینگت بەم) مشخره (۱۲) [ك] کون.
قین گرتن: کەوتنە سەرک، بێ چەقاندن [ك] پافشاری از سر لج کردن.
قین‌لەیەر: ڕکۆنی، قین لەدڵ [ك] کینه‌توز.
قین‌لەدڵ: ڕکۆنی [ك] کینه در دل، کینه‌ور.
قین‌لەسك: قین لەدڵ، ڕکۆنی [ك] کینه دوز.
قین‌لەقنە: کلکەڵەی کینە، دوەەزنای [ك] دم جنباننده.
قین‌لێ‌بوون: خۆش نەبوون، ڕاکەلێ بوونەوە [ك] دوست نداشتن.
قین‌لێ‌هەبستان: لێ‌نۆرەبوون [ك] از کسی به خشم آمدن.
قین‌لێ‌هەڵستان: قین لێ‌هەبستان [ك] از کسی به خشم آمدن.
قین‌لێ‌هەڵگرتن: نۆرەبوون و جاوەنۆری هەڵ بوونە [ك] کینه از کسی در دل گرفتن.

قین ون: قیناوی ف کینەور.

قینەبەری: ڕکەبەری ف هم‌چشمی.

قینەون: قین‌ون، قیناوی ف کینەور.

قین هەستان: ڕك‌هەستان ف خشمگین شدن.

قین هەستاندن: ڕك‌هەستاندن ف خشم برانگیختن.

قین هەڵسان: ڕك‌هەڵسان ف بخشم آمدن.

قین هەڵستاندن: ڕك‌هەستاندن ف خشم برانگیختن.

قین هەڵگرتن: ڕك‌لەدڵ‌هێشتنەوە ف کینه دردل گرفتن.

ک

ک: ۱) له‌پیش وشه‌دا به مانای که، بۆئەوە: (من وانم گەیەجێی)؛ لەبیاس وشەدا؛ ۲) نالا، لەسەر: (گەلک بەماشی‌ناف‌گایەک)؛ ۳) هێمایەکە ناسیاوێ که ناوەنی ئاوی‌بحری: (حەرک، زلک)؛ ۴) ئامرازێ‌بۆ دەگەیەنێ: (کو ئلک، حیشلک)؛ ۵) بۆ بچوکاندنەوە: (کلک، کورک)؛ ۶) بەمانای‌ڕۆڕۆی: (لەم مۆک، گر بنۆک)[ق] ۱) بە عنوان پیشوند بە معنی برای (ئەکەم: بە عنوان پسوند ۲) یکی، یاک دانە؛ ۳) اشارە بە شتاڵێ‌که شناخته نەدە؛ ۴) پسوند ابزار؛ ۵) پسوند تصغیر؛ ۶) بە معنی بسیار زیاد.

کا: ۱) کوا، لە کوە؛ ۲) بازی بچوکی؛ ئەسکە دەخل؛ ۳) باشگری بەواتا: یەکدا، (لە یەکا، لە ڕۆژ یەکا)؛ ۴) وشەی ڕێزلێ نانی بۆ ئاگەوە: (کا حەسەن)؛ ۵) یکات: (خوا ڕوحم کا)؛ ۶) دانەی، تاڕاتی: (کا وە ڕە، کا بینم)؛ ۷) بلا، با، بهێلە: (کا بچێ بزانم چی دەکا)[ق] ۱) کوا، کجا است؛ ۲) کاه؛ ۳) پسوند بە معنی دریکی؛ ۴) اصطلاح احترام بە برادر بزرگتر، داداش؛ ۵) کتاب، کند؛ ۶) ببینم، بدانم؛ ۷) باشد، بگذار.

کاتین: قاویچ، قاویش[ق] سنجوان.

کاب: ۱) قاب، مبچ، جگ، چۆ؛ ۲) قاب، گوڕتنگ[ق] ۱) شتالنگ، قاب؛ ۲) قورک یا.

کابا: جگ، مبچ، دوی، قاب، کاب[ق] قاب.

کابان: ۱) زنی ئاگاداری ماڵ؛ ۲) ناوە بۆ زنان[ق] ۱) کدبانوی ماڵ؛ ۲) نام زنانە.

کابانتی: ماڵ‌ڕاگرتن بەچاکی، بەوانی[ق] خانەداری کردن.

کابانی: کابانتی[ق] خانەداری کردن.

کابانێ: ۱) جگن، مبچن؛ ۲) تەی کابان[ق] ۱) قاب‌بازی؛ ۲) ای کدبانو.

کابچك: جومگەی دەست[ق] مچ دست.

کابرا: ۱) فلان، کەسێ که ناوی نازانن (کابرا تو کێی)؛ ۲) کەسێ که نای ناسن (کابرا چاکم دەدا)[ق] ۱) بارو، فلان؛ ۲) کسی که نامش است.

کابرەش: ۱) قابزەش، کوڕێی داوین تاریک؛ ۲) شوم، جورت قوزلە[ق] ۱) کمبت یا سیاه؛ ۲) نحس.

کابگر: ۱) بریتی لە حەشوفرۆش؛ ۲) بریتی لە باش‌حەشیز[ق] ۱) کتابه از فشاردهنده؛ ۲) کتابه از غیبت‌گوی.

کابۆخ: بەشە چینەراوێ که لە هاوساکانی شراوتر و گەش‌تر[ق] بخشی از محصول که از بقیه پُربارتر باشد.

کابۆك: ۱) باڵداریکە کتوی، حەمایەت دەبێ، لە کەو بچوکتر و گۆشتی دەخورێ بە زۆر ڕەنگان هەیە، کۆتر، کەلوک؛ ۲) جیگەی سایەوەو خانیکردنی باڵداری لانە، هیلانە[ق] ۱) کبوتر؛ ۲) آشیانه.

کابە: ۱) خانەی خودا، ڕوگەی ئیسلام؛ ۲) مبچ، کاب؛ ۳) کەشکەزێ؛ ۴) جومگەی دەست و پا؛ ۵) قەسەل، کابی‌درشتی بەرمام لە تاخورا[ق] ۱) کعبه؛ ۲) قاب؛ ۳) کاسهٔ زانو؛ ۴) مُچ دست و پا؛ ۵) کاه درشت مانده در آخور.

کابەشاك: بەخت‌و ئیقبال[ق] بخت و اقبال، شانس.

کابەلا: ۱) کەشکەزێنی؛ ۲) جومگەی دەست‌و پا؛ ۳) قەسەل[ق] ۱) کاسهٔ زانو؛ ۲) مُچ دست و پا؛ ۳) کاه درشت مانده در آخور.

کابهۆ: بریتی لە کوڕەباڵا، کلك[ق] کتابه از قد کوتاه، کوتوله.

کابەی: مبچن، کابین، کابانی، قابین[ق] قاب بازی.

کاپ: قاب، جگ، مبچ، چۆ[ق] شتالنگ، قاب.

کاپان: ۱) ڕیگەی تەسکەو تەنگبەر؛ ۲) چگزن؛ ۳) کوڕی فردەوان لە مبچی خانودا؛ ۴) تەختەی بن‌دیوار که پیاوی پێدا بچێ[ق] ۱) راهرو تنگ؛ ۲) قاب‌بازی؛ ۳) نوراح گشاد در سقف خانه؛ ۴) نقب کف اطاق.

کاپانی: کابانی، جگن[ق] قاب‌بازی.

کاپچان: جومگەی دەست[ق] مُچ دست.

کاپەك: ۱) پەستەر، پەت، پارچەگوریس؛ ۲) جگی جاکوڵە[ق] ۱) ریسمان بازه، ریسمان کوتاه؛ ۲) قاب، کوچانه.

کاپۆ: ۱) خانوی باڵدار هێلانە هێلین، لانە؛ ۲) بێقل ۱) آشیانه؛ ۲) سینی.

کاپۆخ: ۱) پۆش و گیای گژوگژان، گیای نەچێنراو؛ ۲) کەسێ گیا ورد دەکا ۱) گیاه کوبیده؛ ۲) کسی که علوفه می کوبد.

کاپۆر: تۆنی زۆر خراپ، زەشکەتۆن تونی بد سیاهرنگ.

کاپۆک: ۱) کاپۆک؛ ۲) پێوەندی لەسب لەزنجیر ۱) نگاه کاپۆک؛ ۲) بایند زنجیری است.

کاپۆڵ: ۱) قاپێلک؛ ۲) قاپێلکەسمن؛ ۳) گیای وردکراو، گژو؛ ۴) قەسڵ؛ ۵) کاتی دەگەڵ مەڕی بۆ بازاڕ ۱) پوستهٔ توخالی؛ ۲) جمجمه؛ ۳) علوفهٔ کوبیده؛ ۴) کاه درشت مانده در آخور؛ ۵) کاهگل.

کاپۆڵ: ۱) قاپێلکەسمن؛ ۲) بێقل، پت ۱) جمجمه؛ ۲) بینی.

کاپۆڵک: کاپۆڵ ۱ نگاه کاپۆڵ.

کاپۆڵە: کاپۆڵە ۱ پیاوەی کوچک، آسیابان.

کاپۆڵە: هەپۆڵە، هەپۆڵە ۱ پیاوەی کوچک، آسیابان.

کاپەڵ: کەپەک، سفی، کریاڵ ۱ کفتار.

کاپێچ: بەخۆنیەکی زەنەوەڵا خە لە کاتی زۆرخواردنەوە، تۆنی دەست ۱ نوعی بیماری دام.

کات: ۱) دەم، سات، تاو؛ ۲) خێراک؛ ۳) زەمین، فاد (تۆزەکات)؛ ۴) کەللەسەر؛ ۵) پشت مل ۱ ۱) وقت؛ ۲) نگاه خێراک؛ ۳) زمین؛ ۴) کله، جمجمه؛ ۵) پس گردن.

کاتا: ۱) لەکوێ؛ ۲) لەکاتدا؛ ۳) جۆری کولێرە کە لەمێن زەیتدا دەبرژێ ۱) کجا؛ ۲) کدام طرف؛ ۳) نوعی گرده نان.

کاتات: ۱) قەسف، کەللەسەر؛ ۲) پشت مل ۱) کله، جمجمه؛ ۲) پس گردن.

کاتار: پۆپەی کەڵەشێر تاج خروس.

کاتب: ۱) حیسابگەر؛ ۲) نوسەر؛ ۳) سەرژمێر ۱) حسابدار؛ ۲) نویسنده؛ ۳) سرشمار.

کاتبەش: کاری سەرژاوی سەرژمێری مسؤول سرشماری.

کاتژمێر: دەمژمێر، سەعات ساعت.

کاتات: کەللەسەر، قەسف، کات ۱ جمجمه، کله.

کاتوور: ۱) لەودگای لەوەر لێ دەمان (شەوانو کاتوور بودا)؛ ۲) پۆپەی کەڵەشێر، کاتار ۱) چراگاه، لخت شده؛ ۲) تاج خروس.

کاتە: ۱) لکی تاو پاش سەرچن کردن، وەچ (کشتەی تۆن)؛ ۲) خێراک؛ ۳) وێنی لە گورگ؛ ۴) پشم، پشتان، هەستی ۱) جوانهٔ نو بعد از اخته کردن گیاه؛ ۲) نگاه خێراک؛ ۳) کنایه از گرگ؛ ۴) استخوان.

کاج: ۱) دارێکی گەڵادەرێژی هەمیشەیی؛ ۲) زۆرک ۱) درخت کاج؛ ۲) تیهٔ مامەلی.

کاجین: کامەا، کیهە ۱ کدامین ۱.

کاجیتە: زۆرکان، مەدینی کە بەیزکە بەیزکەی پیرکی تیدا ۱ دشت ماهوری.

کاچ: ۱) کامەرازی سەرقوتی دەستاودەری پچوک بۆ شتوبێ خواردن، کەچی، کەچیی، کەوچاو؛ ۲) قاچ، لنگ؛ ۳) شتی بێ ترخی ناوەڵا ۲) مرگەماسی ۱) قاشق؛ ۲) پا؛ ۳) خرت و پرت بی ارزش؛ ۴) پناهگاه ماهی در زمستان.

کاچاخ: بەچەکە گاڵیشی دوچەقاو دیو، قاچاغ ۱ گوساله دوساله.

کاچاتی: دەفەر و تامان، قاپیو قاچاغ ۱ ظروف آشپزخانه.

کاچات: کاچ، کامەرازی شتوبێ خواردن ۱ قاشق.

کاچوکوڵۆز: خرت و پرتی بێقیمەت ۱ خرت و پرت بی ارزش.

کاچوکوڵۆسلە: کاچوکوڵۆز ۱ خرت و پرت بی ارزش.

کاخ: ۱) قەسر، کۆشک؛ ۲) بۆن؛ ۳) لۆدەکانی دەشت کە بۆ زستان گەلەیان دەکرێ ۱) کاخ؛ ۲) وجین؛ ۳) کاهی که برای زمستان در دشت نگهداری می شود.

کاخڵی: قاخڵی ۱ کاچیره.

کاخیل: ۱) سەوزەی چیمەن؛ ۲) پۆشی دەشت کە لەگیسە دەدرێ ۱) سبزهٔ چمن؛ ۲) خس و خاشاک دشت و صحرا که جمع شده باشند.

کاد: ۱) فاد، عەرد، زەمین، زەوی؛ ۲) مەیدان؛ (کساد) شەرێ ۱) زمین؛ ۲) میدان.

کادان: ۱) عەماری کانیکردن؛ ۲) ناوی دێیەکە؛ ۳) هەرەنجی ۱) کاهدان؛ ۲) نام دهی است؛ ۳) پالتو نمدی.

کادانە: ڕوبەرەبەکەسێکە دەکێن لەروسیاوە هاتگە ۱ نژادی از اسب است که گویا از روسیه آمده.

کادر: شەمەی تاسن ۱ اخگر آهنی.

کادن: سیمای ماوەندی عاسمان لەشەوا، کاکێشانی عاسمان ۱ کهکشان، مجره.

کادک: باپۆڵە، تیکەی مرۆ ۱ ساچوچ.

کادو: مۆکەڵ، دوکێل، دو ۱ دود.

کادە: کولیجە ۱ کلوچه.

کادی: کادو، دۆکەڵ ۱ دود.

کادین: کادان، عەماری کانیکردن ۱ کاهدان.

کادێن: کادان، عەماری کا ۱ کاهدان.

کادێنمێشی: شوێنی خاڵیکەمێشان، جێگەیەک کە پۆرەمەنگی لێ دانەنراون ۱ کندوی زنبور عسل.

کادیەمێش: خەڵیف، پۆرە ۱ زنبور عسل.

کار: ۱) شوڵ، خەبات؛ ۲) توانا، تاقەت (کەز کارم نە نکاری)؛ ۳) پالۆکە؛ ۴) بەچەکەزلی جکۆلەی تاو(ا)؛ ۵) سودی نەگەیشتو؛ ۶) عەکسولاو، خاو؛ ۷) کەسێ خەریکی خەباتە؛ ۸) کریکار؛ ۹) چاندن (دێمەکار، تەرەکاری)؛ ۹) دەسکرد (کاری تەسنوا)؛ ۱۰) قازانجی سەودا؛ ۱۱) بەچەکەی ئاسنا (کارمامز)؛ ۱۲) ڕوداو؛ ۱۳) زەحمەت کۆرەزی؛ ۱۴) خوڵێن، کانی خوێن ۱ ۱) کار؛ ۲) توان، تاب؛ ۳) زگیل؛ ۴) کهره، بزغالهٔ نورسیده؛ ۵) کال، میوهٔ نارس؛ ۶) تابخته؛ ۷) کشتهٔ کار؛ ۸) کشت؛ ۹) ساخته؛ ۱۰) سودبازرگانی؛ ۱۱) بیدهٔ آهن؛ ۱۲) حادثه؛ ۱۳) کوره‌راه؛ ۱۴) چشمهٔ آب شور.

کارا: ۱) زۆر شوڵکەر ۲) کوچاڵە، بەردە ۱) کاری، فعاڵ ۲) سنگ.
کاراد: کەوی، کەوڕگە، لەسەوزیجات قاتەرە.
کاراز: شوێنی ڕاگرتنی ترۆمبیل لە خانوو ۱ گاراژ.
کاراس: کاروس، گیایەکە ۱ گیاهی است.
کاراڵە: زەمینی کە کەسایی پێویستی زیاتی تیدایە دەیدەیەوە، کان ۱ معدن.
کارامە: کاردان، جێ، ڕاهاتوو لە کار ۱ کاراست.
کارامەد: کارامە ۱ کاراست.
کارامەیی: زانایی لە کار، تەزەدەستی ۱ مهارت.
کاران: چەندکار ۱ کارها.
کاڕان: دەنگی بەفڕوی مێرو بەرخ ۱ صدای بلند بره و میش.
کاراڵە: ۱) مزی حەق‌دەست ۲) شەرابفروشی بەفڕوکەری بەچکەمزن ۱ ۱) مزد ۲) مزد چوپان برای مراقبت از بزغاله‌ها.
کاربان: کاروان، قافلە ۱ کاروان.
کاربەدەست: ۱) حاکم، میر، کەبخودا ۲) بنیادەمی زۆر ئازا لە کار ۱ ۱) حاکم ۲) کارگر خوب، کاربر.
کاربەرا: هاوبەشی لە کاردا، هاوکاری ۱ همکاری.
کاربۆران: ئاوردان، ئاوردی سوتەمەنی ۱ سوخت.
کاربەدەس: دەسەڵاتدار ۱ مقتدر، کار، دوراسی کار.
کاربەدەست: کاربەدەس ۱ نگا: کار بەدەس.
کاربەردان: وازە کاربەدەستان ۱ دست از کار کشیدن.
کاربەند: ۱) پیشە، سنعات ۲) دۆن مەبەست و مەرام ۱ ۱) پیشه، شغل ۲) مقصود و مرام.
کاربین: پسوڵە ئاماژە کار ۱ کاربرد.
کاربینی: کاربرانی، پسوڵەی ۱ کاربرانی.
کاربۆچ: ۱) خشتی سوور ۲) کەسێ کە کاری بێ‌بەهرە دەکا ۱ ۱) آجر ۲) بیهوده‌کار.
کاربیچ: کاربۆچ ۱ نگا: کاربۆچ.
کاربیچ: زۆر خەریکی کار ۱ بسیار سرگرم کار.
کاربی‌سپاردن: فەرمێتی کردن بۆ کارێك ۱ سفارش کاری به کسی.
کارت: ۱) کاغەز، کات، خشڵەك ۲) جارەك، پەنجاك لەجواریاز ۳) پەنجە، پەڵە ۱ ۱) نگا: کاغەز، کات، خشڵەك ۲) ربع، یك چهارم ۳) کارت.
کارتش: جاندن، تۆپەپاڕاندن ۱ بدرافشانی.
کارتك: مرەمەت، مرەمەند ۱ سوهان.
کارتموك: جاوەگا ۱ گیاهی است.
کارتمۆڵ: گیایەکە گوڵێکی درشتی زەرد دەکا، باڵۆیەی جاوەگا ۱ بابونهٔ گاوچشم.
کارتۆڵ: بەتاڵە، سێفەزەمینە، سێفەزەمینی ۱ سیب‌زمینی.
کارتە: کاتە ۱ نگا: کاتە.
کارتەن: کارتش، تۆپەپاڕاندن ۱ بدرافشانی.
کارتی: مرەمەتی بچووك، نمرو ۱ سوهان کوچك و نازك.
کارتیخ: کارتی ۱ نگا: کارتی.
کارتیك: ۱) کارتی ۲) سەرەوسەمەت ۱ ۱) نگا: کارتی ۲) قیم.
کارتیکردن: تاسەرلی کردن ۱ تأخیر کردن در چیزی.
کارتیکەر: تاسەرچەشتی ۱ مؤثر.
کارتی گەوتن: کار بەکەسێ، بۆن ۱ باکسی کار داشتن.
کارتیموك: کارتموك ۱ بابونهٔ گاوچشم.
کارتیمۆڵ: کارتمۆڵ ۱ بابونهٔ گاوچشم.
کارتیشك: ساڵماڵوکە، جوڵانەی، کاکڵەوشان ۱ عنکبوت، تارتنك.
کارتێنە: ۱) کارتۆڵە ۲) بەتاڵە، سێفەزەمینە ۱ ۱) عنکبوت ۲) سیب‌زمینی.
کارجەن: دامودەزگای هاوبەشی لە بازرگانی ۱ شرکت سهامی.
کارچك: هەرمێ، هەسرو ۱ گلابی.
کارچو: جەفو ۱ جافو، کارد.
کارچین: جۆرێ هەرمێ کە بەکاتی لێزەدەکرێتەوە ۱ نوعی گلابی.
کارخانە: ۱) جێگەی کاری پیشەسازان ۲) برێتی لە جێدەخانە ۱ ۱) کارخانه ۲) کنایه از فاحشه‌خانه.
کارخانەچی: برێتی لە دەوست ۱ کنایه از جاکش.
کارخستن: خستەخەباب ۱ به کار انداختن.
کارخوێنە: جێگەی پیشەسازی ۱ کارخانه.
کارخەزاڵی: کارمامن، بەچکەتاسك، تاسکۆڵە ۱ آهو بچه.
کارد: جەفو، ئیحی، بەدەسکی بچووك ۱ کارد.
کاردا: تەوکاری کراوە، بەهرەی کار ۱ کارکرد.
کاردانەك: زەندان، پرزان، مەڵەمان ۱ رحم.
کاردانەوە: بەهرەوەرگرتن، لە کار ۱ حاصل کار.
کاردروس: کارەدروس، کارامە ۱ کاردان، کاراست.
کاردروست: کاردروس، کارامە ۱ کاردان.
کاردش: ۱) ساریان ۲) کردن، کرێ ۱ ۱) مُهیا کردن ۲) انجام دادن.
کاردك: مرەمەتی بچووك، مرەمەتی گەنجەك ۱ سوهانك.
کاردۆ: ۱) گیایەکی، کەڵاباند لەناو سماقاوا زەردی دەکەن و بە چێشتی لێدەنێن ۲) لۆمی گیایەکە لە گەنمەکە کاری ڕەنگی زەردە ۱ ۱) گیاهی است ۲) بذر گیاهی است شبیه گندم.
کاردوبەلیز: برێتی لە دەزمانەیی دانەی و بێ‌ئەنجامە توانای دەدەن ۱ کنایه از دشمنی دائمی.
کاردۆخ: ۱) ئاوکەسی کۆنەسی کوردە ۲) جیاوەکەی بەرزە ۱ ۱) نام باستانی کرد ۲) نام کوهی است.
کاردوخی: هۆزێکە لەکوردستانی دەدەن ۱ نام طایفه‌ای از کُردها.
کاردۆژە: ۱) دارکسۆڵین بە تۆپ ۲) برێتی لە چێشتی زەردخۆرا ۳) کەمکۆڵ، گوێزی بەر ۱ ۱) کنده‌کاری چوب ۲) کنایه از برخور ۳) گردوی نارسیده.
کاردۆغە: وشەیەکە بۆ بۆچ بۆسەدەی شۆمی دەڵێن (قەڵەی فراندی کاردۆغە) ۱ اصطلاحی است برای باطل کردن نحوست گفته می‌شود.
کاردۆك: ئاوکی کۆنی کوردە ۱ نام باستانی کرد.

کاردوه‌ژشه: جۆرێ گیای کاردۆ [ف] نوعی «کاردۆ»
کاردوه‌کوڕانه: کاردۆی بەشرکەند [ف] نوعی «کاردۆ»
کاردوه‌ماڕانه: جۆرێ کاردۆی حراب [ف] نوعی «کاردۆی» نامرغوب.
کاردەبەله: ۱) پەڕەسیلکە؛ ۲) بەغوتی زیکەم‌ڕکردن بەسەریا [ف] ۱) جلمقه؛ ۲) نوعی بیماری چوبی بان پوست از سرما.
کاردەستی: سەمانی بە دەس کرانی، دەسکار [ف] کاردستی.
کاردی: کاردۆ [ف] لگا: کاردۆ.
کاردینو: ڕاهاڵۆ لە کار [ف] باتجربه در کار.
کاردیشی: کاردینو [ف] باتجربه در کار.
کاردیده: کاردینو [ف] باتجربه در کار.
کاردی کەردش: ۱) جەقۆسازەران؛ ۲) وەستای جەقۆیان [ف] ۱) جاقو ساختن؛ ۲) استادکار جاقوسازان.
کاردیه: کاردینو [ف] باتجربه در کار.
کاڕاست: ۱) کاردروست؛ ۲) کاڕیکەهاتۆ (باخوا: کاڕت ڕاستبێ) [ف] ۱) درستکار؛ ۲) کارت بر مراد.
کاڕزان: هاسیدە لە کار [ف] کاردان.
کاڕزۆڕ: ۱) بیکار؛ ۲) کەسێ شوێنی وێ گۆڕانکە [ف] ۱) کار اجباری؛ ۲) برکار.
کاڕزۆڕەکی: بیکار [ف] کار اجباری.
کاڕژ: تۆڕەمار [ف] پوستەای کە مار تێی ئەدا.
کاڕژۆڵە: بەیکەرێی ساوا [ف] آهو، بزغاله.
کاڕژەڵە: کاڕژۆڵە [ف] بزغاله.
کاڕژیلە: کاڕژیلە [ف] بزغاله.
کاڕس: ۱) ڕەوانەت هەڕزەگەوەر؛ ۲) هەڕزن [ف] ۱) گاوریس، قزت؛ ۲) ارزن.
کاڕسان: ۱) کەسێ کاڕ بۆ کەسێ بیاڵ دەکا؛ ۲) ناو بۆ خوا [ف] ۱) جاروسان؛ ۲) نامی برای خدا.
کاڕسازی: ۱) بیاڵەهێنانی کار؛ ۲) خۆ ئامادە کردن [ف] ۱) فراهم کردن؛ ۲) خود را مهیا ساختن.
کاڕڤانکوێ: ئەستێرەکە، کاروان کوژە [ف] ستارهٔ سحری.
کاڕگا: ۱) پێساوی جەرمی خاو؛ ۲) کاڕۆڵە؛ ۳) جێگەی دانەوێڵە کە لە قوڕی دەکەن، کەندۆ؛ ۴) ئەگەیشتو، کال؛ ۵) بارێکەرێ بۆ جۆتەباو باغچەی چەرمین کراوا [ف] ۱) جارق؛ ۲) بزغاله؛ ۳) کندوی غله، انبار گلی غله؛ ۴) کال؛ ۵) راه باریکی برای عبور در باغچه.
کاڕك: فارچ [ف] قارچ.
کاڕکردن: ۱) خەبتین؛ ۲) بەهێزدانی دەرمان؛ ۳) ڕەوانی ڕگ [ف] ۱) کارکردن؛ ۲) اثر بخشیدن دارو؛ ۳) اسهال.
کاڕکردە: ۱) کاڕیدە؛ ۲) شتی دەکاڕکراو [ف] ۱) کارآزموده؛ ۲) مستعمل.
کاڕکرن: ۱) خۆسازو ئەمباد کردن؛ ۲) فاڕانج لە سەود کردن [ف] ۱) مهیا شدن؛ ۲) نفع بردن در معامله.
کاڕگری: ۱) سازو ئامادە؛ ۲) فاڕانج کردو [ف] ۱) مهیا و آماده؛ ۲) سود برده در معامله.
کاڕکی: ۱) کاڕی، بەهرەمەند؛ ۲) کاڕا [ف] ۱) مؤثر، اثربخش؛ ۲) کارا، فعال.
کاڕکەمان: کاڕانی کەوتن، کاڕین بۆت [ف] کار لەدەم بە دست کسی افتادن.
کاڕکوشتە: کاڕلە [ف] کارآمد.
کاڕگون: سەرمای زەوانی ڕگ [ف] ناراحتی مسهل.
کاڕگەر: جەبانچی، شوێنکەر [ف] کارگر.
کاڕگەتار: هەڵبەسراو لە کار، لەکار لاچوو [ف] از کار برکنار شده.
کاڕگەتاری: بۆچەی هەڵبەسراوی لە کار [ف] حقوق بازنشستگی.
کاڕگەو: ڕاوەکەوی بە کۆمەڵ لەبەهەوا [ف] شکار گروهی کبوتر.
کاڕگ: ۱) فارچ؛ ۲) مریشك، مامر، کەرگی [ف] ۱) قارچ؛ ۲) مرغ.
کاڕگا: جێگەی پێشەسازی [ف] کارگاه.
کاڕگوزار: سوڕەبان [ف] کارگزار.
کاڕگە: کاڕگا [ف] کارگاه.
کاڕگە: مریشك، مامر [ف] مرغ.
کاڕگەچی: پاڵەی کارخانە [ف] کارگر، کارخانه.
کاڕگەر: کاڕکەس، پاڵەر، جەبانکار [ف] کارگر.
کاڕگە گوڵانە: کاڕگی زەهراوی کە ناخوری [ف] فارچ سمی.
کاڕگە گوڵە: کاڕگە گوڵانە [ف] فارچ سمی.
کاڕگی: مریشك، مامر [ف] مرغ.
کاڕگێ: کەسێ بەسەر کاروباری شوێنێ ڕاوەستا، مەدیر [ف] مدیر.
کاڕلە کاڕتراژان: بریتی لە ڕەوایەك کە پاشگەزبوونەوەی تیا نەبێ [ف] کار از کار گذشتن.
کاڕم: ۱) کاڕی من، شوێکی من؛ ۲) دەتوانم؛ ۳) کاڕم؛ ۴) کرم [ف] ۱) کارمن؛ ۲) می‌توانم؛ ۳) کرم.
کاڕماخ: سەرەنە سەرنە، خرمال بڕشت.
کاڕمامز: بەچکە ئاسك [ف] بچه آهو.
کاڕمەدەکەوتش: ۱) کرمی تێ کەوتوو؛ ۲) بریتی لە تەمەڵی و بێکاری [ف] ۱) کرم‌خورده؛ ۲) کنایه از تنبلی و بیکارگی.
کاڕمۆن: کرمێ، کرمێن کەوتۆ [ف] کرم.
کاڕمەسەرا: جێگەی بنووانی قافلە، کاروانسەرا [ف] کاروانسرا.
کاڕمەسەرادار: خانچی [ف] کاروانسرادار.
کاڕن: ۱) کاڕی ئێمە؛ ۲) دەتوانن [ف] ۱) کار ما؛ ۲) می‌توانند.
کاڕناس: زانا لە کار، کاڕزان [ف] کارشناس.
کاڕنامە: بەڵگەی سیانی کاڕێ کە کراوە [ف] کارنامه.
کاڕنیار: داخوازی کار [ف] خواهان.
کاڕوا: جیوەی دانیکە زەردو سوڕو زۆر بەقیمەت [ف] کهربا.
کاڕوان: قافلە [ف] کاروان.
کاڕواناشی: بازاڕی هێشکەنکر [ف] انبکه.
کاڕوانچی: کەسێ کە دەگەڵ قافلەیە [ف] کاروانی.
کاڕوانسەرا: کاڕمەسەرا [ف] کاروانسرا.
کاڕوانقران: ئەستێرە کە، ئەستێرەی ڕۆژئ [ف] ستارهٔ سحری.

کاروانکوژ: ۱) کاروانقران ۲) همیرەدەمەلیکە ۱) ستارە سحری؛ ۲) برکەدای است.

کاروانکوژە: کاروانقران ستارەی سحری

کاروانلان: سەرقافلە، سەرۆکی کاروان ساربان

کاروانە: ۱) بانگ ئەوەی بەهۆی بەرەکانەوە دەدەرکی مرۆ؛ ۲) هاتنی ئەو لە بەلا جەنگەدا؛ ۳) زەنگی گان کردن؛ ۴) هەوایەکی گۆرانی ۱) بریندەی کاروانەکە؛ ۲) ئەستونە لە بەلا جای مەعین؛ ۳) کفل جیاکاندن هەکام جماع؛ ۴) ئەنگی است.

کاروانەمین کردن: زەنین لە گانی گان کردنەوە کلەرین لە جماع.

کاروانی: مرۆی ناو قافلە کاروانی.

کاروبا: کاروا کهربا.

کاروبار: کار لە هەموو جۆرەکان کاروبار

کاروخا: ئامرازیکە لە دەرگای جولایی دا ئەو ئامرازەی بافندگی.

کاروس: گیایەکی بۆن خۆشە زەنگل بەتیز دەخری گیایەکی است کە با بنیر ئەنجەنە می‌شود.

کاروس: وتاری ئایینی، ئامۆژگاری دینی موعظە.

کاروش: ۱) گیایەکە لە گیای هەرزن دەکا؛ ۲) بەلکی شینی پیاز و سیر بن سەلاد ۱) گیایەکی است شبیه ارزن؛ ۲) مناقۀ سبز پیاز و سیر.

کاروک: ۱) کارگ، فارچ، قارچەک؛ ۲) پولا، ئاسنی بی خەوش ۱) فارچ؛ ۲) پولاد.

کاروی: کاروان، قافلە، کارڤان کاروان.

کارە: ۱) کارت، کارتەی، خەروک؛ ۲) کارک؛ ۳) کارەبەدەست (هیچ کارەیە)؛ ۴) گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۱) بگ، خەروک؛ ۲) بعضی؛ ۳) کارد، کارد بە دست؛ ۴) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کارە: دەنگی بەرزی بەزو بەرخ صدای میش و برە و بز.

کارەبە: کارە با، جیوری دارێکە دەکرێتە تەسبیح و ... کهربا.

کارەبا: ۱) کاروا، کاروبا؛ ۲) بەرق، برووسکە ۱) کهربا؛ ۲) نیروی برق.

کارەبایی: ۱) زەوی ئاجیخ و رۆنی، بەرەنگی کاروبا؛ ۲) تەسبیحی بەرقی ۱) کهربایی رنگ؛ ۲) ابزار برقی.

کارەدەهات: شەرو جوینی زۆر کنایە از دعوا و دشنام زیاد.

کارەسات: قەیران، بەسەرهاتی ناخۆش رویداد ناگوار.

کارەلە: گەنوورە، کاڵەلە خربزه.

کارەکەن: هەروەلەن، هەروەلش، جیری کلفت خانه.

کارەگەرە: کەسی کە ئاشناجی مالی باوکی دینی و بۆی مانەوە دەبی؛ (کارەگەرەم بیری منۆز خۆردم تەمری) کسی کە برای خانه زحمت می کشد.

کارەگا: کارگا کارگاه.

کارەمو: ئەمرازو لە سوی بزن ناقه از موی بز.

کارەنگ: زەردی رۆنی، بەرەنگی کاکەزەرد کاهی.

کارەوا: کاروبا نگا: کاروبا.

کارەوان: خوانی کاریلان بزنالمجران.

کاری: ۱) بەلسان، تاڵ (لە کار)؛ ۲) کاردا؛ ۳) تالات و زەردەچیشتو؛ ۴) جانەوار؛ (ئەرە کاری)؛ ۵) گیایەکە لەهەندەم ئاو دەرژی وشیرە کەی زەهرە ۱) فعال، کاری؛ ۲) نگا: کاردا؛ ۳) مگر افزار؛ ۴) کاشت، کشت؛ ۵) گیاهی است سمی.

کاریتان: ۱) بلوورسیلی؛ ۲) عەمارەی دەخل ۱) گوندیکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد ۱) کندوی عسل؛ ۲) انبار حبوبات؛ ۳) از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کاریتە: ئاسایی، دیرەک بالای.

کاریتەپشت: موقەمەری پشت، مرۆڤەی پشت ستون فقرات.

کاریج: ۱) شەبەق، شەق؛ ۲) ئاوچەیەکە لەکوردستان ۱) افشون؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان.

کاری‌خێو: ۱) شوڵی باش و خوابەستە؛ ۲) برینی لە گانی هەڵاڵ بووەوە؛ ۳) برینی لە زەماوەندا ۱) کارخیر؛ ۲) کنایه از جماع (زن و شوی)؛ ۳) کنایه از عروسی.

کاریز: ۱) ئاوی کە لە بن زەویەوە دەرهێنراوە و دایڕشراوە؛ ۲) ئاوچەیەکە لە کوردستان؛ ۳) گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۱) کهریز، قنات؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۳) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کاریزکەن: کەسی کە کاری کاریزلێدان دەکا مقنی.

کاریز لێدان: کاریز ئیجاد کردن کهریز زدن.

کاریزاو: ۱) ئاوی کە لە کاریزەوە دێت؛ ۲) برینی لە ئاوی فیشاو سوکەڵە ۱) آب کهریز؛ ۲) کنایه از آب خنک و گوارا.

کاریزە: ۱) ئاساریز؛ ۲) گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۱) کهریز؛ ۲) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کاریژ: ۱) قولی سەرسانی کادان کە لەوێوە کادەبەرێتە ناو کادانەوە؛ ۲) کارار؛ ۳) جەمسەری شەوبلاکە؛ ۴) بەشەق، شەق ۱) سوراخ بام کاهدان برای ریختن کاه؛ ۲) کارار؛ ۳) مفصل اروارد ها؛ ۴) افشون.

کاریس: کاروس، کاروس گیاهی است.

کاریگەر: کاری، بەتەسیر کاری، اثر بخش.

کاریلە: کارزوڵە کهر، برخاله.

کارین: توانین، تاقەت هێنان توانستن، تاب آوردن.

کاریناتی: دەکارکرباگ، کۆن بوگ کارکرده، مستعمل.

کاریی هەمین: عەمباری دەغڵ سیلو.

کاریی هەنگان: بلوورەی هەنگ کندو.

کاز: قوڵەنگە کوچ، خانۀ محقر.

کازتین: هەرا و هاوار داد و فریاد.

کازکیان: ۱) ئاڵاسەن؛ ۲) دەزوی دڵ کرمن؛ ۳) لوورە ۱) نالیدن؛ ۲) درد دل کردن؛ ۳) زوزه.

کازکازە: هەوای گۆرانی و لاوو لاوکی زۆرخۆش ترانۀ شاد.

کازوکوژ: ئاڵیکی بەیان، کازیوە، (کازوکوژی بەیانی) سپیده دم، فجر کاذب.

کازه: بازیو شۆخی ◄ سرگرمی و خوشی.

کازین: کازین، هەراو هاوار ◄ داد و فریاد.

کازیوه: بۆلبلەی بەیان ◄ فجر کاذب.

کازیۆه: کازیوه ◄ فجر کاذب.

کاژ: ۱) تۆزەمیان؛ ۲) توی شیر و ماست؛ ۳) نیکولی پیست؛ ۴) داری کاج؛ ۵) قرقرەی دەرۆ؛ ۶) جاوخەل؛ ۷) نیشەتاج ◄ ۱) پرسەای کە مارمی اندازد؛ ۲) سرشیر، چربی روی ماست؛ ۳) غدر، نازاد پوست؛ ۴) درخت کاج؛ ۵) قرقره؛ ۶) دوبین، لوچ؛ ۷) کوه سنگی.

کاژاو: ۱) دارستانی کاج؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ۳) جیایەکە لە کوردستان؛ ۴) تۆزی سۆڕ لەسەر نان رەلم؛ ۵) جۆری ترێ، جۆری هەنگور؛ ۶) گوندێکە لە کوردستان بەعەسی دەرانی کرد ◄ ۱) بیشەی کاج؛ ۲) ناحیەای لە کردستان؛ ۳) لوهی لە کردستان؛ ۴) لایەی قرمز بر آب؛ ۵) لوهی ئەنگور؛ ۶) لە ڕووستاکانی ویران‌شدەی کردستانی توسط بحران.

کاژاوی: ۱) کەژاو، دارستانی کاژ؛ ۲) جۆری ترێ، ڕەشکە ◄ ۱) کاجستان؛ ۲) لوهی ئەنگور سیاه.

کاژە: ۱) بنەی کاژوان لە دەشت؛ ۲) ڕەمەت، بۆسەی ڕۆاچی؛ ۳) تەنگەسەر ◄ ۱) جای ئەرای کاژوان؛ ۲) کمین، شکارچی؛ ۳) جمجمه.

کاژەڕۆ: تەنگی سەر، تەنگەی قاف ◄ جمجمه.

کاژەلاک: قەحف ◄ جمجمه.

کاژەلە: قەحف، کاژەلاک ◄ جمجمه.

کاژەنگ: بزار ◄ وجین.

کاژی: بەردەی بازکی ناو دەروون ◄ غشاء.

کاژێ: ۱) شەوبلاکە، شەوبلکە، شەوبلە؛ ۲) بۆچ و قوڕینی تۆڕە؛ ۳) باقیە لە دیوارە؛ ۴) بریتی لە ڕەحەت بۆک لە گاسنا؛ ۵) تۆدەی خەڵوەت لە بەگیدا ◄ ۱) آرواره؛ ۲) گوشه و زاویەی ئاش؛ ۳) ناقچه؛ ۴) کنایه از ارضاشده در جماع؛ ۵) زاویەی تکایا.

کاژێری: ڕەحەت بۆن، ئاوهاتنەوە ◄ ارضاشدن، انزال منی.

کاژیلە: کاژەلە ◄ مرغاله.

کاژیلە: کاخلی، قاخلی ◄ کاجیره.

کاس: ۱) سەرناسام، گێژ بێ؛ ۲) هیچ نەبیس، کەڕ؛ ۳) هەرشتی قوڕ و پێچوک؛ ۴) زەرف، تاس، قاپ، جام؛ ۵) ساری، گۆڕ؛ ۶) هەوار ◄ ۱) گیج و منگ؛ ۲) ناشنوا؛ ۳) مظفر، گوڕ؛ ۴) کاسه؛ ۵) دامنه کوه؛ ۶) ارتفاعات.

کاساڵاشینکە: قراکە ◄ پرندهٔ سرفه.

کاسب: کەسێ لە ڕێگەی کڕین و فرۆشتنەوە دەژی و بە بازرگان دەناسرێ ◄ کاسب.

کاسبکار: کاسب ◄ کاسب.

کاسبۆن: ناسان ◄ گیج شدن.

کاسبی: کاری کاسب ◄ کسابت.

کاسبین: کاسبۆن ◄ گیج شدن.

کاسپین: ۱) کۆڕانەوە؛ ۲) قرینکاندنی سەگ ◄ ۱) زوزه؛ ۲) نالیدن سگ.

کاسڵە: سەوز ◄ سبز رنگ.

کاسڵە: ۱) کاسی چکۆڵە، زەراڤ؛ ۲) کۆپی باکیشی حەجامەت ◄ ۱) کاسهٔ کوچک؛ ۲) بادکش حجامت.

کاسمە: نانی کە هەویرەکەی بە ڕۆنەوە شەڵەراوی ◄ نوعی نان روغنی.

کاسنی: گیایەکە، چەقچەقە ◄ کاسنی.

کاسۆ: ۱) قاشۆ، داری سەرخەواری گۆ بازی؛ ۲) زاری قەقیر ◄ ۱) چوگان گوی بازی؛ ۲) بیلوار.

کاسۆکی: بەتانیە، تاوەیەمن، تاوات خواز ◄ آرزومند.

کاسۆخ: داسی عەرز کە بە دەوەسی دەکەنە دەکرێ، مەلەغان ◄ داس بلندی که دو دستی بشود با آن کار کرد.

کاسوڵ: ۱) تەکەلت، مانگ؛ ۲) تەمەڵی دەست و پێ سی ◄ ۱) خسته و کوفته؛ ۲) تنبل.

کاسۆی: کاسی ◄ کسابت.

کاسە: قاپ، باوی، باوچ، کڵێنە ◄ کاسه.

کاسەشارد: مزراق بەسەر مزراقا کوتران لە زاراوی مەسالاندا ◄ اصطلاحی در گردنا بازی کودکان.

کاسەتاوسا: شێو بۆ جوان بردن ◄ غذایی که به همسایه بخشند.

کاسەتاوسێ: کاسەتاوسا ◄ نگا: کاسه تاوسا.

کاسەتەڕێ: بنەی ڕانی ◄ کاسهٔ زانو.

کاسەپشت: کەڵ، کەسۆ ◄ لاکپشت.

کاسەجەژن: چێشتی تایبەتی بۆ ڕۆژ جەژن ◄ غذای مخصوص عید.

کاسەجەژنان: کاسەجەژن؛ (کاسەجەژنانان لە ماڵا) نەبێ ◄ غذای مخصوص عید.

کاسەجێژنە: کاسەجەژن ◄ غذای مخصوص عید.

کاسەچەش: قاپلکی چاو ◄ کاسهٔ چشم.

کاسەچێژنان: کاسەجەژنان ◄ غذای مخصوص عید.

کاسەڕانی: کاسەتەڕێ ◄ کاسهٔ زانو.

کاسەسقرد: خۆراکێ کە بۆ ئاوسای ئازەڵانگ دەشێرێ ◄ خوراکی که برای همسایهٔ نو رسیده می‌فرستند.

کاسەسەر: قاپلکەسەر، کاژەلە ◄ جمجمه.

کاسەسم: پێشی سمی جارەوی ◄ کاسهٔ سم سوری.

کاسەشور: گیایەکی گەلایان و زیرە ◄ گیاهی است.

کاسەشەن: پێلی داریی خەرمان پێکەوەدان ◄ بازوی ویژهٔ خرمن.

کاسەکەر: تەر بارکەر ◄ سفالگر.

کاسەکەران: ناوی دێیەکە لە کوردستان ◄ نام دهی است.

کاسەڵە: سوێسکە ◄ سنجاب.

کاسەڵەشینکە: کاسەاڵاشینکە، قراکە ◄ پرندهٔ سرفه.

کاسەلێس: ۱) بریتی لە بنیادەمی چەورەویەڵس؛ ۲) بریتی لە مرۆی خۆفرۆش بە بیگانە ◄ ۱) کنایه از سورچران؛ ۲) کنایه از خودفروخته.

کاسه‌ما: کاسه‌دوما [ق] نگا: کاسه‌تاوما

کاسه‌مهن: کاسه‌ی پهناوی گرزی و فرونش [ق] کاسهٔ پیمانهٔ خرید و فروش.

کاسه‌ی‌لمژلن: کاسه‌لمژو [ق] کاسهٔ زانو

کاسه‌ی‌زرالی: کاسه‌زرالی [ق] کاسهٔ زانو.

کاسه‌ی‌سست: قولابی نیوان پشت و ران [ق] لگن خاصره.

کاسی: نانسان، نوکود [ق] گیجی.

کاسیوک: جیغه‌ی بالنده [ق] جیغه‌ی مرغ

کاش: ۱) شوین‌پی که تاو زوخاسا؛ ۲) زرهای بچین‌شکاو؛ ۳) شیشی گوشی براشی؛ ۴) شیو، کیلاسی زهوی؛ ۵) زهوی بچار؛ ۶) تهوکه؛ ۷) تهزلدان؛ ۸) چه‌شمی کرد و کشاشه کرد بچیدام به گسرد؛ ۸) کیش، لهوقهان، راکیشان؛ ۹) خوزی، خوزیا، بریا؛ ۱۰) گویسواهی خانو؛ ۱۱) لیشه‌ساغ؛ ۱۲) خزین و خواسن بهسمر زهوی؛ ۱۳) سهروئاسزی رزد؛ ۱۴) هموزازی کوزو زاد؛ ۱۵) توخ، پیستی هموه ناسکه؛ ۱۶) توزه مار؛ ۱۷) لهدی کتو، بهروار [ق] ۱) ره یا فر کشتزار؛ ۲) سرهٔ پامال شده؛ ۳) سیخ کیابه؛ ۴) شخم؛ ۵) زمین بایر؛ ۶) تل، تپهٔ کوچاد؛ ۷) کوشش؛ ۸) کش، کشش؛ ۹) کاشکی؛ ۱۰) سقف؛ ۱۱) کوه سنگی؛ ۱۲) خزیدن؛ ۱۳) شیب تند؛ ۱۴) صخرهٔ سخت و مرتفع؛ ۱۵) پوستهٔ نازک؛ ۱۶) پوست مار؛ ۱۷) کمر کوه.

کاشان: شوین گزان، جیشتاهی هیکه‌یا دوزنه‌وه [ق] ره گزی.

کاشت: چاهن، کال، کار [ق] کاشت بشرباشی.

کاشتن: کاشت [ق] کاشتن

کاشتی: جیندرای چاهراو [ق] کاشته

کاشخانک: میچی خانو [ق] سقف.

کاشف: هه‌لاتنی خانو [ق] اشیره

کاشکا: بریا [ق] کاشکی

کاشکان: ۱) پلاوی حلیسکن؛ ۲) وستای حلیسکن؛ ۳) خوزیا، بریا، بریزی [ق] ۱) کشتی اسکی؛ ۲) اسکی‌باز؛ ۳) کاشکی، ای کاش.

کاشکای: کاشکا [ق] کاشکی.

کاشکایه: کاشکا [ق] کاشکی.

کاشکایه‌کو: کاشکا [ق] کاشکی.

کاشکایه‌کی: کاشکا [ق] کاشکی

کاش کردن: ۱) راکیشان؛ ۲) کیلابی زهوی [ق] ۱) بزیین کشیدن؛ ۲) شخم زدن.

کاشکرن: راکیشان بهزهوی [ق] بزیین خزین.

کاشکه‌روخ: راکیشر بهسر عهزیا [ق] کشانده بر زمین.

کاشکی: کاشکا [ق] کاشکی.

کاشمه: گیایه‌که [ق] گیاهی است

کاشنگ: توریکی ناف که بهسهر دهوازیهوه دهکهن [ق] توبرهٔ نطف.

کاشو: ۱) کاشوو، قاشو؛ ۲) توریکی سهری ولاخ؛ ۳) دهواری ناوبار بو قایم کردنی بار [ق] ۱) چوگان بازی؛ ۲) توبره؛ ۳) دو چوبی که بار را بدان محکم کنند.

کاشوو: کاشو، قاشو [ق] چوگان.

کاشوانی: بازی به کاشو [ق] چوگان.

کاشور: گیایه‌که کهلاهدالدار به شکی بهمهوری [ق] گیاهی است خوردنی.

کاشوکوش: سهرپوشی زن‌زاد، سهرپوشی‌خوارهی‌نوز [ق] شب کلاه.

کاشول: ۱) بریتی لهیست؛ ۲) سوالهتی سهربازهایوتین؛ ۳) کاشوکه، لهسوالهت [ق] ۱) کتابه از پوست؛ ۲) سفال بار؛ ۳) تکه سفال.

کاشه: ۱) پارچهی تاوبیجکی عهرابهت گاریا؛ ۲) تهوشتهی بی‌بیجکم بهسهر بهفرا زاوی‌ههکیشن [ق] ۱) پرهٔ چرخ گاری؛ ۲) سورتمه.

کاشی: ۱) کاشهی پهنگ ایدراو؛ ۲) خشتی تاسکی زهنگاوی‌رنگ [ق] ۱) کاسهٔ لغانی؛ ۲) کاشی.

کاشیکاری: هاتوچاک که کاشی له زوکاری‌دا دهکار گراوی [ق] جای کاشیکاری.

کاشیکسان: ۱) پلاوی حلیسکن؛ ۲) حلیسکن کهر [ق] ۱) کفش اسکی؛ ۲) اسکی‌باز.

کاشیل: شوین گزان، کاشان [ق] رهبایی.

کاغاغ: قریتی قالاو [ق] صدای کلاغ.

کاغن: ۱) قاقهن؛ ۲) پیشوای نوسراو، نامه [ق] ۱) کاغذ؛ ۲) نامه.

کاغهز: کاغز [ق] نگا: کاغز

کاغهزدان: شتی که قاقهزی تی بخهن [ق] کاغذدان، پوشه.

کاغهزسای: قاقهز سهماو [ق] کاغذ سمباده.

کاغهزی: ههلاتو تاسک، (بادامی کاغهزی) [ق] نازک.

کاف: ۱) ناوی پیتکی ههلفوبیتکه؛ ۲) ههشکوت، ههشکهفت، مغار [ق] ۱) حرف کاف؛ ۲) غار

کافا: ۱) قهحف، کهلهی‌سهر؛ ۲) پشتهمل [ق] ۱) جمجمه؛ ۲) پس گردن

کافر: بی‌دین، خواناناس [ق] کافر.

کافریون: ۱) له دین وهرگهران؛ ۲) بریتی له نوزهوتی زوز (کافروم بهکه، له نوزهیان) **کافرهوم** [ق] ۱) از دین برگشتن؛ ۲) کنایه از زیاد خشمناک شدن.

کافرستان: شوینی کافران و خواناناسان [ق] کفرستان.

کافرسانی: کافرستان [ق] کفرستان.

کافرستان: کافرستان [ق] کفرستان.

کافرستانی: بریتی له بهن بهههزاران بههانهوه [ق] کنایه از بی اعتنایی نسبت به برهانه و بی‌حیا.

کافرهان: چهقوی بزی سوتاش، گوران، گوزان [ق] استره، تیغ موتراشی.

کافک: ههشکوت، مغار، کاف، ههشکهفت [ق] غار

کافور: شیرهی وشکهوبوی داریکه سیو و بوی خوشه [ق] کافور.

کافی: ۱) بهس، تیتر زیاده؛ ۲) ناوی زنانه [ق] ۱) بس؛ ۲) نام زنانه.

کافی: ناوی زنانه [ق] نام زنانه.

کافیه: ۱) کافی؛ ۲) بسه [ق] ۱) نام زنانه؛ ۲) کافی است

کاف: جەنگەی قەل جنس، کە لە سێهەمی زەریەوەیە [ئا] موسم جندن قندق.

کافار: ئافار، باوجە، مەلیەند [ئا] ناحیە، اقلیم.

کافسر: ۱) بەرخی لەدایکبوا بەرلەوەی کە شیر بخواتەوە و پۆش دەخوا؛ ۲) بەرخەساو [ئا] ۲) بزە؛ ۳) بزە لە شیر بریدە؛ ۴) بزەی تازە منداڵ بووە.

کافری: ۱) جۆرێ هەنار؛ ۲) بەرخەلەی [ئا] ۱) توخمی انار؛ ۲) بزەی ئاوینە.

کافشکی: هەست کردن بە هێنسا رووەداو [ئا] پیش بینی.

کافل: وەران، جاوور، خانوی بەسەر یەکا کەباو [ئا] ویران.

کافلاش: ۱) خانوی کە بۆ ئاش جیکراوە؛ ۲) بریتی لە خانوی بەوی بچوکی هەڵبراوە [ئا] ۱) ساختمان آسیاب؛ ۲) کنایە لە کلبەی سەقز.

کافلان: بەرگی شەشتر و خەنجەر [ئا] نیام.

کافیرلە: کاڕگ، قارچ، قارچەلە، کوارگ [ئا] قارچ.

کافیلەلە: کافیرلە [ئا] قارچ.

کاڵ: ۱) برای گەورە؛ ۲) وشەی خوریمەت بۆ پیاوان؛ ۳) جۆرێ نانی شیرین؛ ۴) سەهۆڵ، سوک [ئا] ۱) برادر بزرگتر؛ ۲) کلمهٔ احترام برای مردان؛ ۳) نوعی نان شیرینی، کالک؛ ۴) پخ.

کاڵبۆن: بەشی لەسەریان، بۆ سەهۆڵ [ئا] پخ زدن.

کاکا: ۱) مام، ئاپۆ، ئاپۆ؛ ۲) وشەی بانگکردنی براگەورە [ئا] ۱) عمو؛ ۲) کلمهٔ خطاب به برادر بزرگتر.

کاکاو: دەنکی بەری دارێکە دەبهاڕێ و لەشاوا دەیکوڵێن وەلا قاوە دەخوێنەوە [ئا] کاکائو.

کاکشان: کاڵەی ئاسمان [ئا] کهکشان.

کاکشیر: لەنجەو لار [ئا] ناز و خرام.

کاکل: گیایەکە بۆن خۆش وەلا ڕەحانە دەچێ و گەڵای باریکترە [ئا] ریحان کوهی.

کاکل: ناوەڕۆکی بادام و گوێزو هەر دەنکێک [ئا] مغز بادام و گردو و غیره.

کاکلە: کاکل [ئا] نگا: کاکل.

کاکلەشیران: جۆرێ بازی زاروکانە [ئا] نوعی بازی کودکان.

کاکلەقوچە: کاکلی گوێز کە بە جۆری دەرچێ، هەڵامۆچکە [ئا] مغز گردوی درست.

کاکلەمۆشان: ۱) جاڵجاڵۆکە، جوڵانەنە؛ ۲) داوی جاڵجاڵۆکە؛ ۳) بازەکی زاروکانە [ئا] ۱) تارنتلا، عنکبوت؛ ۲) تار عنکبوت؛ ۳) نوعی بازی کودکان.

کاکلی: گوێز، گۆز [ئا] گردو.

کاکنج: گیایەکە [ئا] گیاه کاکنج.

کاکۆ: ۱) وشەی دراشتی براگەورە؛ ۲) وشەی خوریمەت بۆ پیاوان؛ ۳) برای دایک، خاڵۆ [ئا] ۱) کلمهٔ خطاب به برادر بزرگ؛ ۲) کلمهٔ احترام مردانه؛ ۳) دایی.

کاکوت: کەلەشەن، قەسف، قاف [ئا] جمجمه.

کاکوتەڵ: کای پاشماوەی جەت کوتان [ئا] کاه حاصل از کوبیدن کوزن.

کاکوچ: جەکوچ، جاکوچ [ئا] چکش.

کاکوچی: تەماتەمن، ترخینە، کاکوچیل [ئا] آش سلطم و گندم.

کاکوچیل: ترخینە [ئا] آش سلطم و گندم.

کاکوڕك: داڕکوتکە [ئا] دارکوب.

کاکوڵ: ۱) مۆی درێژی پشتەسەر؛ ۲) پۆپەی جۆری باڵندە [ئا] ۱) کاکل سر؛ ۲) کاکل پرنده.

کاکوڵ: ۱) کاکوڵ؛ ۲) جۆرێ گەنم [ئا] ۱) نگا: کاکوڵ؛ ۲) نوعی گندم.

کاکوڵی: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ئا] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کاکوید: خاڵ، خاڵۆ، برای دایک [ئا] دایی.

کاکە: ۱) برای گەورە؛ ۲) وشەی خوریمەت لە پیاوان [ئا] ۱) برادر بزرگ؛ ۲) کلمهٔ احترام برای مردان.

کاکەشان: کاوەن، کاکشان [ئا] کهکشان.

کاکەڵی: وشەی خۆنەویستی لە دواعەلی تەریقەی بنەماڵە [ئا] کلمهٔ محبت‌آمیز، ای برادر.

کاکەیی: بچەند تیرەیەکی کوردن کە لایەکی تایەتیان هەیە، گۆڕان [ئا] اهل حق.

کاکی: ۱) کاکە؛ ۲) دەنگی ڕاستی بەهێز؛ (لە دەنگی کاکی بە کاکی [ئا] ۱) نگا: کاکە؛ ۲) جنگهٔ هموار.

کاکێز: بۆزنگ [ئا] غربال، بیزن.

کاکێش: ۱) کەسێ کە بە بار دەیانهوە ئاوایی؛ ۲) کاڵەری ئاسمان [ئا] ۱) کاهکش؛ ۲) کهکشان.

کاکێشان: ۱) بردنەوەی کاپۆ ئاوایی؛ ۲) کاڵەر [ئا] ۱) کاه به آبادی بردن؛ ۲) کهکشان.

کاکیل: کاکلە گوێز و بادام و... [ئا] مغز گردو و بادام و...

کاکیلکە: تەمولاکە، تەمولکە، تەمولە، کاڵۆ [ئا] آرواره.

کاکیلە: ۱) کاکیلکە؛ ۲) کاکەلی [ئا] ۱) آرواره؛ ۲) ای برادر.

کاگارس: ۱) کای گەنمەشامی؛ ۲) کای هەرزە گەورە [ئا] ۱) علف ذرت؛ ۲) کاه از زرت درشت.

کاگرس: کای درشت، قەسەل [ئا] کاه درشت.

کاگڵ: ۱) کای وردە کە بۆ ئورە کاری دەشێ؛ ۲) قورو کا بۆ سوار [ئا] ۱) کاه نرم؛ ۲) کاهگل.

کاگەز: قاغەز، کاغەز، کاهەز [ئا] کاغذ.

کاڵ: ۱) پاپسر؛ ۲) پیاوی پیر؛ ۳) کەسێ تەمەنی لە چل بەرەوژوور بەگەیشتبێ بەتەنیا؛ ۴) کوڵ، تەمبز؛ ۵) بەگەیشتوو، کاڵ؛ ۶) کەت، (وارسەرو)؛ ۷) دەرانی کە دەمەدا تەماو [ئا] ۱) نیا؛ ۲) سالخورده؛ ۳) میانسال؛ ۴) کُند، مخالف تیز؛ ۵) نارسیده، کال؛ ۶) لب پر شده؛ ۷) بی‌دندان.

کاڵ: ۱) پاپسر؛ ۲) پیرمێرد؛ ۳) بەگەیشتوو؛ ۴) ڕەنگی جاوی عەلی تامازوردە؛ ۵) ڕەنگی جاوی ڕەشی تامازوردە؛ ۶) ڕەنگی جاوی زۆر ڕەشی گلێشە زۆر چەرمگ؛ ۷) ڕەنگی ئاجیخ (سۆزی کاڵ)؛ ۸) عاوەیی ئاجیخ؛ ۹) تەماتی ڕەنگ؛ ۱۰) کاڵی جاشەرلە؛ ۱۱) برنی گوێزارگ؛ ۱۲) بەکولاو؛ ۱۳) پەرپەران (شەکی کاڵ)؛ ۱۴) خورەی مۆ، دەگمەن کرلکە دەگونێ (کرلکەو کاڵ)؛ ۱۵) وشەیەکە لە جیاتی

تشت، هەرامە، هێز، (مەلاو کالا، سوفی و کال) [ف] ۱) نیا؛ ۲) سالخوردە؛ ۳) کال؛ ۴) چشم آبی مایل بە زرد، زاغ؛ ۵) چشم سیاه مایل بە آبی؛ ۶) چشم سیاه با تخم چشم خیلی سفید؛ ۷) رنگ روشن؛ ۸) رنگ قهوه‌ای روشن؛ ۹) باختن رنگ؛ ۱۰) کشته، کاشته‌شده؛ ۱۱) بز گوش خشک؛ ۱۲) نابخته، خام؛ ۱۳) گو سفند مەبهار درده؛ ۱۴) پشم و مو؛ ۱۵) جین، جیٚ، کلمهٔ مهمل.

کالا: قوماش، مالی گەزی، (کالا بەقەد بالا بە) [ف] قماش، پارچه.

کالات: ۱) تالان، پوٚن، پوٚن چەباو؛ ۲) قوماشی توٚپ [ف] ۱) غارت؛ ۲) قماش توپ، پارچهٔ توپ.

کالاقنگ: باسکلان، کلاوین [ف] بوغ ریواس.

کالاکوت: تیلای گەلا و جل کوتان [ف] کلبه.

کالان: ۱) کاتفلان؛ ۲) هوٚزیکی کوردە زیرەوستی ترکسە؛ ۳) کانزای برنج؛ ۴) گیای بەرزان کە تەبی وزار بکرێ [ف] ۱) تیلم؛ ۲) از طوایف کُرد؛ ۳) آلیاژ برنج؛ ۴) گیاه خزر.

کالان: قسەی جاوسەبزانسە کوتن، بەشوەیی باس کردن؛ ابتکن هەلدە کالی! [ف] حرف حسوداه زدن.

کالالە: ۱) جیٚ جاو، قولکی چەو؛ ۲) تەنگایی پوٚل هەروەك سست [ف] ۱) حدقهٔ چشم؛ ۲) گودی میان هردو پاسن.

کالالە: کالاسە [ف] نگا: کالاسە.

کالالی: حەقو بەلی، کالالی هەبی [ف] دشنه.

کالپوٚن: ۱) پیرپوٚن؛ ۲) کەتەپوٚن، کەلپوٚن [ف] ۱) پیر شدن؛ ۲) لب پرشدن.

کالپوٚنەوە: ڕەنگ جوٚلی، قوماش و... (کەم قوماشە کالا دەپیٚنەوە) [ف] رنگ باختن پارچه و فرش و...

کال حەمیران: شیوی سارد و دوٚ [ف] آش بلغور و دوغ.

کالسلە: ۱) باوەگەورە، باپیر؛ ۲) پیٚساوی لە چەرمی خاو؛ ۳) کال، بەگەیشتو [ف] ۱) نیا؛ ۲) جاروق؛ ۳) کال، نارس.

کالك: پیٚساوی لە چەرمی خاو [ف] جاروق.

کالکەن: ۱) میوەی بەکالی زاو؛ ۲) دوەلی سەر بەچەقوەلەمراو [ف] ۱) میوهٔ کال چیده؛ ۲) تمل تراشیدهٔ تیغ زده.

کالکی: کەلەپوٚر کە باپیرانمان [ف] میراث نیاکان.

کالمە: جوٚری شمشیری تەنگ [ف] نوعی شمشیر.

کالمە کال: زەمینی کە بریکی داچینراوە و بریکی بەبار ماوە [ف] زمینی که قسمتی از آن دایر و قسمتی بایر است.

کالنی: زنە زیان، زورهان پوٚن [ف] پیر و فرسوده شدن.

کالو: ۱) باوك؛ ۲) وشەی مەواندنی پیری بەرز؛ ۳) سەرکومار [ف] ۱) پدر؛ ۲) کلمهٔ خطاب به پیر محترم؛ ۳) افسر رهبر یا رئیس جمهور.

کالوان: کالانی تیغ [ف] نیام شمشیر و خنجر.

کالوخ: بەرگی قورئان [ف] پوشش قرآن.

کالوخك: کالوخ [ف] پوشش قرآن.

کالوکرچ: لە گەیشتن زوٚر دوٚر، (خوار کال و کرچە) [ف] بسیار کال و نرسیده.

کالوٚم: تەمەل، تەمبە، تەوەزەل [ف] تنبل.

کالوٚمە: شمشیری خراپ و بی قیمەت، کەچەشیر [ف] شمشیر نامرغوب.

کالوٚمە کال: کالمە کال [ف] نگا: کالمە کال.

کالە: ۱) تەسی زەش؛ ۲) تەمەن تەبیر و تەجوان؛ ۳) کلاش؛ ۴) پیٚساوی لە چەرمی خاو [ف] ۱) است سیاه؛ ۲) مسامسال؛ ۳) گیوه؛ ۴) جاروق.

کالە: ۱) کالك، پیٚساوی لە چەرمی خاو؛ ۲) کازی مەزو بەرخ [ف] ۱) جاروق؛ ۲) صدای بلند میش و بره، بع.

کالەپزوٚیش: ۱) ساوار لە گەنمی نەکولاو؛ ۲) برینی لە تەزوی وزە [ف] ۱) بلغور گندم نابخته؛ ۲) کنایه از بیگرگ زدن.

کالەپین: پیٚوانەیەکە بو بەفری بارین (کالەپینك بەفر بارین) [ف] مقیاسی برای مقدار برف بر زمین نشسته.

کالەپی: بارینی بەفر بەوەندەی پیلاو داپەوشیٚ (کالەپی پك بارین) [ف] بارش برف به قطر یك چاروق.

کالەپیچ: بەزوو بالی بار کالە [ف] پارچه‌ای که زیر چاروق و پای می‌پیچند.

کالەت: تالان، کالات، پوٚن، چەباو [ف] غارت، تاراج.

کالەدزالە: حەقی بەزەدارپوٚشتن بو کاری کەسی [ف] پادمزد، حق القدم.

کالەدەند: کەرسەی خاوی دەکاریەکرا [ف] ماده اولیه.

کالەر: کالا، مالی بازرگانی [ف] کالا.

کالەشیف: شیوەزەی پیش باران‌بارین [ف] شخم باران زده.

کالەك: هاوەڵشیرەت، هاوتیرە [ف] همشیره، از یك طایفه.

کالەك: ۱) قەریزی گندوو؛ ۲) خرچەك، قەرەخرچە؛ ۳) کالەی چەرم؛ ۴) کلاش [ف] ۱) خریزه؛ ۲) خربزهٔ نارس؛ ۳) جاروق؛ ۴) گیوه.

کالەکال: کازی زوٚری مەزو بەرخ [ف] صدای درهم میش و بره.

کالەکوت: شیوزی کوزاو بو شەریەت [ف] کشمش کوبیده برای شربت.

کالەکە: خالیگە، براك، کەلەکە [ف] آلونگه.

کالەکەمارانە: ۱) گیایەکە بریکی خرەکەی لەبیجمی شەمامەی زوٚر بچراو دەگری بریکی زوٚر ناخوشی هەیەو زوٚر کالە بو دەرمان دەشیٚ؛ ۲) زیزەلە [ف] ۱) هندوانهٔ ابوجهل؛ ۲) تاجریزی.

کالەگ: ۱) بریشوکەی مار؛ ۲) جزوی دوبشك و مزرو [ف] ۱) زبانك مار؛ ۲) نیش.

کالەمستانە: بشکلان [ف] نوعی بازی در شب نشینی.

کالەمستیٚ: کالەمستانە [ف] نگا: کالەمستانە.

کالەمستیە: کالەمستانە [ف] نگا: کالەمستانە.

کالەمشتیٚ: کالەمستانە [ف] نگا: کالەمستانە.

کالەمیٚن: پەلوی زوٚر پیر [ف] پیرمرد کهنسال.

کالەویوٚن: کالوٚمە [ف] رنگ باختن پارچه.

کالەویشاو: پالاو ڕەنگالی سەفەر، (کالەویشاوی هەلیٚجاوە) [ف] بازوبند سفر.

کالەنی: کالەلان، کالان [ف] نگا: کالان.

کالەهێش: شیوی بەکەم [ف] شخم اول.

کالەی: ۱) زوربەانی؛ ۲) کالی، نەگەیشتوی؛ ۳) بی‌مەدان [ف] ۱) پیری و کۆهسالی؛ ۲) خامی؛ ۳) بی‌مەدان.

کالی: ئەمەن‌زۆری [ف] پیری و کۆهسالی.

کالی: ۱) نەگەیشتوی؛ ۲) خاوی؛ ۳) شیوی کرد. جۆلی لزەا؛ ۴) بەقەد قاوی کرد [ف] ۱) نارسی میوە؛ ۲) خامی؛ ۳) شخوزە؛ ۴) غریبد.

کالی: ۱) جاوکالی؛ ۲) ناوی ژنانە؛ ۳) سی‌ریست [ف] ۱) جشنی کالی؛ ۲) نام ژنانە؛ ۳) سفیدپوست.

کالیا: ۱) جۆلی لی کرا. کیلدرا؛ ۲) بەلیزەیی باسی کرد؛ ۳) بەسوزەیی قاوی کرد [ف] ۱) شخوزە شد؛ ۲) حسودانە گفت؛ ۳) لهیب ی.

کالیار: ئەرزی زل و ترش کەسوو تۆم هەڵگیراو [ف] خیار جمبر پیر کە برای تخم‌گیری نگهداری می‌شود.

کالیان: ۱) دەشکەهەڵیسان بەسوزەیی؛ ۲) ئەرەیی بردن؛ ۳) جۆلت ئاوەیی‌دان [ف] ۱) قربان؛ ۲) برشتاد بردن؛ ۳) شخوزیدن.

کالیت: ۱) ریبەت، ئۆسە، سیبە؛ ۲) قوختە [ف] ۱) کمین شکارچی؛ ۲) کلبهٔ محقر.

کالیت‌زاوا: گوندیکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کالیتگا: کالیت، ریبەت [ف] کمین شکارچی.

کالیتی: بیری، پیرەتی [ف] پیری.

کالیسکە: عارەبانەی سواری سەرا؛ پۆشراو کە دو کەسب دەیکیشن [ف] برشکه، کالسکه.

کالیماست: هەرمان ئۆتە [ف] نگا: هەرمان ئۆتە.

کالیمستی: کاڵمستی، کەڵەمشتی، پشکلان [ف] پشلا انداختن.

کالیی: زور بەتەمەنی، زورهانی [ف] کۆهسالی.

کالین: گریاسی بەدەنگی بەرز، زۆرزۆر گریان [ف] گریه و مویه کردن، بازار گرمستن.

کالین: ۱) شیو برینی زەمین؛ ۲) ئەرەیی بردن [ف] ۱) تخم زدن؛ ۲) زیرشاد بردن.

کام: ۱) ئاوات، ئارزو؛ ۲) کەسوکاری بلوقساوی دەسی بەکسم کە بەمەدالیکی بەسەر دەبینی؛ ۳) وشەی پرسیار بۆ ئەوەی دەنگی لە باو شناندا. کیژان، کیهە؛ ۴) ئاڵ، ئۆتەیی دەنان [ف] ۱) آمل، آرزو؛ ۲) نوعی بیماری دهان ستور؛ ۳) کدام؟؛ ۴) کشیدن دندان.

کام‌ئازین: چارەکسردنی کامی بەکسم بە خۆزن ئازین‌کردنی زاری [ف] معالجهٔ دکامه ستور با جوالدوز.

کاما: داری خوارەوەیی جەلزی وەک کەلەپەنگو دەدەن. [ف] چوب دایره‌ای دف و غربال ی.

کاماخ: ۱) سنتی بەکسو؛ ۲) کاماش؛ ۳) توتی بەشینی زاوا [ف] ۱) کفل ستور؛ ۲) نگا: کاماش؛ ۳) توتون سبز جیده شده.

کامار: کاما [ف] نگا: کاما.

کاماش: ۱) سافەکەی وردی ماش؛ ۲) برنجی لە ئۆتەی کە بەر لە زەردەبۆن پشکەوە کرابی [ف] ۱) کاه ماش؛ ۲) کنایه از توتون نارس خشک شده.

کاماقا: پاشاوی کە دوای سەرجاوەگرتن بەجۆرا دق [ف] پساب که پس از گرفتن سرچشمه در جوی می‌ماند.

کامانە: کام لە ئەمەنەکان؟ کیهانە؟ [ف] کدامها؟

کامباخ: ۱) غەدەدان، پەیمان‌شکێن؛ ۲) دەسبڕ و مەزەن؛ ۳) کاول [ف] ۱) غدار، عهدشکن؛ ۲) ازروزن؛ ۳) ویران.

کامباخ‌کرن: لەمین‌بردن، ویران‌کرن [ف] نابود کردن.

کامباخی: ۱) غەدەداری، پەیمان‌شکێنی؛ ۲) بەدبختی، بەگەمت [ف] ۱) پیمان شکستن؛ ۲) بدبختی.

کامجێ: ۱) کامشوێن، کوێنە؟؛ ۲) کیهە، کامیان [ف] ۱) کجا؟؛ ۲) کدامین؟

کامجین: کامیان؟، کیهە؟ [ف] کدامین؟

کامدەر: کامەت، کیهە؟ [ف] کدام؟

کامدەری: کامەیەر؟ [ف] کدام؟

کامر: قامیش، جنگەل، جەت، رەل [ف] نی.

کامران: ۱) بەئاوات گەیشتو؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان [ف] ۱) کامران، کامروا؛ ۲) نام مردانه.

کامرەوا: کامران [ف] کامران، کامروا.

کامژ: کیهەدە، کیژان لە؟ [ف] کدام از؟

کامسوتی: بەئاوات گەیشتن، ئاهومیدبۆن [ف] نومید شدن.

کامک: ۱) کژ؟؛ ۲) کامبست [ف] ۱) چه کسی؟؛ ۲) چه چیزی؟

کام‌گردن: ۱) ئۆسی بەخۆشی کام هاتنی بەکسو؛ ۲) ئۆویەرین، خوس‌بکان، تەسوورەیی لەمین دینی و بەخواردنی شت [ف] ۱) به بیماری دکامه دچار شدن ستور؛ ۲) بیماری بوگرفتن که از دهان و شیدن بری خوراک عارض می‌شود.

کام‌کەس: کیهەیژ؟، کژ؟ [ف] چه کسی؟

کام‌کەسژ: کام‌کەس؟ [ف] چه کسی؟

کامڵ: ۱) بەگەیشتوی دەخڵ؛ ۲) بیاەیی بەگەیشتوی نەگەیشتو؛ ۳) بیاەیی ئەوجەی بەمەن لە دەوری چل و پەنجاساڵەدا [ف] ۱) غلهٔ رسیده؛ ۲) آدم رسا، دانا و کامل؛ ۳) آدم میانسال.

کامن: کیهەن؟ [ف] کدامند؟

کامو: کژ؟، کیهە؟ [ف] چه کسی؟

کاموخ: ئەی‌گۆش، کەسێ کە هەنگور دەگۆشێ [ف] کسی که آب انگور می‌گیرد.

کامۆخ: کاموخ [ف] نگا: کاموخ.

کامورەوا: کامرەوا [ف] کامروا.

کاموس: مۆنەکە، شەوە [ف] کابوس.

کامۆک: دۆئاوسان، دەسی چەکەو [ف] شیرهٔ انگورسان، شیره‌جی.

کامۆسەک: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کامۆیی: تەخۆشی دەمی بەکسو [ف] بیماری دهن ستور.

کامە: وشەی پرسیار کام؟، کیهە؟ [ف] کدام؟، کدامین؟

کامەت: کام لەمانە؟، وشەی پرسیار [ف] کدام؟

کامەتان: کیژان زوە؟، کژ لەئێوە؟ [ف] کدام از شما؟

کامەتانێ: کام؟، کیژان؟، کیهە؟ کدام؟

کامەتە: کامەتانێ؟ کدام؟

کامەران: کامران کامروا.

کامەڕان: کامران کامروا.

کامەسە: کامە؟، کیهەیە؟ کدام است؟

کامەمێ: ناوی دێیەکە لە موکریان نام دهی است.

کامەن: کیهەن؟، کامن؟ کدامند؟

کامەیە: کامەسە؟، کیهەیە؟ کدام است؟

کامێ: کیهە ئەوان؟ کدام یکی؟

کامیاران: ناوی شارێکە لە کوردستان نام شهری است.

کامیان: کام ئەوان؟ کدام یکی؟، کدامشان؟

کامیرا: دوربینی وێنەگرتن دوربین عکاسی.

کامیران: کامران کامروا.

کامیل: ۱) بێ کەماسی ۲) ناوە بۆ پیاوان ۱) کامل ۲) نام مردانه.

کان: ۱) کارلە، کارە ۲) داری تۆڵدراو بە قەڵەمی ئاسن ۳) پێچەگیا ۴) لە کام جێگەدا؟ ۵) وشەیەکە لە هەڵگێڕدا ۶) کۆر ۱) معدن ۲) چوب کنده‌کاری شده ۳) پرنده ۴) کجایند؟ ۵) اصطلاحی در قاپ‌بازی ۶) کهنه، قدیمی.

کانباو: جێی پان سەرچاوە ئاوەکە کانزای لێ دەردەهێنن آبی که مواد معدنی داشته باشد.

کانتۆر: دۆلابی جلەکان کمد.

کانج: ئاکارچەوت، ڕەوشت ناسەز بدعمل.

کانجا: ۱) کام‌شوێن؟، کوێیەدێن؟ ۲) لە کوێ؟ ۱) کجا؟ ۲) از کجا؟

کانجی: کام؟، کیژان؟، کیهە؟ کدام؟

کانجین: کامەیان؟ کیهەیان؟ کدامشان؟

کانزو: دەفێری گەورەی ئەفرێسکراوە وا دەوێ‌هەو تارە، کەنەو کندوی آرد و غله، انبار گلی آذوقه.

کانزا: هەرچی لە کانزاکە پەیدا دەبێ معدنی.

کانکەن: کەسێ کە لە دامەوەی کانزاکە هەرێکە معدنچی.

کانگا: کان، کانزاکە، کارە معدن.

کانگۆڵ: هەڵۆ شاڵاک گوسالە.

کانگە: کانگا، کان، کانزاکە، کارە، جان معدن.

کانۆک: ۱) کانگای پچووک ۲) ساڵەمەنەی وشکی نۆک ۱) معدن کوچک ۲) ساقهٔ خشک نخود.

کانۆن: ۱) ناوی دوو ساڵگی ڕۆمی ۲) باڵدارێکە لە هەماوان هەزاری ۱) نام دو ماه از ماههای رومی ۲) پرنده‌ای است آبزی.

کانۆنی: بەرندەیەکی هەڕەی، ماسی‌خۆرە هر نی ماهیخوار است.

کانە: ۱) سەمانی داڕکۆڵین ۲) ئامرازی داڕکۆڵین ۱) کنده‌کاری چوب ۲) شفرهٔ کنده‌کاری.

کانەزوانە: کۆڵدراوی جێگەی شووشەیەنجەرە کندهٔ جای شیشهٔ پنجره.

کانەشکاو: ئامرازێکی داڕکۆڵینە ابزاری در کنده‌کاری.

کانەنیا: شەنگ چەقاندن شبارده.

کانی: ۱) چەشمە، سەرچاوە، ئاوی، جاوی ئاو ۲) کانی: ۳) وشەی سەرەتای ناوی گەلێک لە گوندەکانی کوردستان: (کانی باخ، کانی بناغ، کانی‌بەن، کانی‌ئاوارە، کانی‌ڕەش، کانی‌زێرە، کانی‌ساتان، کانی‌سیران، کانی‌مەنگان، کانی‌مەلا، کانی‌ماز) ۴) ئۆکە، تیشا ۵) توانی، لەدەستی هات ۶) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۱) سرچشمه ۲) نگا. کانی: ۳) کلمهٔ آغاز نام بسیاری از روستاهای کردستان ۴) اکنون ۵) توانست ۶) نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانێ: ۱) کیهەیە؟، کیژانە؟ ۲) لە کوێیە؟ ۱) کدام است؟، ۲) کجا است؟

کانی‌ئاسکان: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانیاتۆمەرکا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانیاباسکا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانیابەستی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانیاپینگ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانیاڕاب: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط عثمان.

کانیاتوبا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانیاسپی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانیاسیلێ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانیاگوڵێ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانیاماڵا: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط عثمان.

کانیانیروەکێ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانیان: ۱) ناوێن کە لە کانی پێکهێن ۲) زەوێنی کە بە ئاوی کانی ئاو دەدرێ ۳) گیایەک کە ئاوی کانی بخواتەوە: (ئۆکەی کانیان) ۱) آب چشمه ۲) زمینی که با آب چشمه آبیاری شود ۳) گیاهی که با آب چشمه سیراب شود.

کانی‌بلاق: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کانی‌بناف: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌بنساو: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن روستایی لە کردستان کە بعثیان ئاو را ویران کردند.

کانی‌بورکە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌بەرد: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن لە روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌بەردیشە: دوگوندین لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن لە دو روستای کردستان کە بعثیان ویران کردند.

کانی‌بەرزە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن لە روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌بی: دوگوندین لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن نام دو روستای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌پان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌پانکە: دوگوندی کوردستان بەم نامە بەهۆی کاولی کردن دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کانی‌پوچەڵە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌پەهو: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌تۆ: دوگوندین لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن نام دو روستای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌توان: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن لە روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌جامە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن روستایی لە کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کانی‌جنە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌خاکی: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن لە روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌خان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌خانەم: ئەو گوندانەی کوردستانە بەهۆی کاولیان کردن روستایی لە کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کانی‌خەران: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌درکە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن لە روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌دەریەند: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن روستایی لە کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کانی‌دەلال: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌رۆشنایی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌رەش: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن لە روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌زرکیشکی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌زاڵ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌زەرد: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌ژاڵە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌ژنان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌ژە: گیایەکە بۆ دەرمان دەبێت گیاه قطور یون.

کانی‌سارد: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن لە روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌سارگی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌سالان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌سپیکە: دوگوندی کوردستان بەم نامە بەهۆی کاولی کردن دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کانی‌سفر: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانیسان: سانەی وشکی نیسان ساقهٔ خشک نعنی.

کانی‌سلێمان: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن لە روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌سوسکە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن روستایی لە کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کانی‌سیفە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌سین: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌سێو: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌شامسوان: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن لە روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.

کانی‌شابان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی‌شوان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی لە

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی شیخ: اسم گونه‌ای کوریستانه که به‌عمدی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی شیخان: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی شینه: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی عاره‌بسان: گوندیکه له کوردستان به‌عمدی وڕانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی قرزاله: اسم گونه‌ای کوریستانه که به‌عمدی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانیکانامیکا: گوندیک له کوردستان که به‌عمدی به‌ئامری شیعیای عه‌ڵکان گوندنشینه‌ویانیان کاولیان کرده‌وه روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با سبب شیعیانی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

کانیکاهاجه‌ر: اسم گونه‌ای کوریستانه که به‌عمدی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی گرمانج: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی کوت: گوندیکه له کوردستان به‌عمدی وڕانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی کۆر: کۆره کانی، کانیه‌ک که پاش به‌هار وشک ده‌بێ چیمه‌ی که پس از بهار خشکد.

کانی کۆرک: کۆره کانی، کانی کۆر، کانی کۆر.

کانی کۆزه‌له: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی کۆیره: گوندیکه له کوردستان به‌عمدی وڕانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی که‌ره‌شکیان: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی که‌شه: اسم گونه‌ای کوریستانه که به‌عمدی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی گه‌ور: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی گه‌وشه‌میران: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی گه‌وه: جوار گوند له کوریستان به‌ئاوه‌دان به‌عمدی وڕانی کرد نام چهار روستا در کردستان که بعثیها ویران کردند.

کانی گۆده‌ل: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی گرمه: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی گوڵ: گوندیکه له کوردستان به‌عمدی وڕانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی گۆمه: اسم گونه‌ای کوریستانه که به‌عمدی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی گوێز: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی گه‌وهه‌ر: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی کیزکن: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیلان: دوڵی بڕاکانی ئاوه‌ره‌ بر از چشمه.

کانیلکه: سه‌رچاوه‌ی بچووک چشمهٔ کوچک.

کانیله: کانیلکه چشمهٔ کوچک.

کانی مازو: گوندیکه له کوردستان به‌عمدی وڕانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی مازی: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی ماسی: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی مانگا: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی مرواری: اسم گونه‌ای کوریستانه که به‌عمدی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی موچکی: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی مه‌روان: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی مه‌زنی: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی میران: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانین: توانین، له‌تواندایون توانستن.

کانی ورمی: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی وشتر: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانی وه‌تمیان: گوندیکه له کوردستان به‌عمدی وڕانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی وه‌یسه: اسم گونه‌ای کوریستانه که به‌عمدی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کانی ویسکه: گوندیکی کوریستانه به‌عمدی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کانیەقورە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد[ق] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەمەد: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد[ق] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەمزە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد[ق] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەنان: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد[ق] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەنای: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد[ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی هەنجیر: دوگوندی کوردستان هەر ناوە بەعەسی کاولی کردوە[ق] دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کانی هەنجیر گولان: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد[ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کانی هەنجیرە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد[ق] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کانی هەنگوین: لەو گوندانی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد[ق] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کاو: ۱) شکۆ؛ ۲) شاخی بەرد، جیای بەرچین؛ ۳) کاوانە، کام؛ ۴) جیا؛ ۵) سۆنامەوەی پێست؛ ۶) لەخۆنی، کام؛ ۷) ترخدان، هێزا؛ ۸) بەلین لەخۆبایی؛ ۹) جگ، قاپ[ق] ۱) شکاف صخره؛ ۲) کوە سنگی؛ ۳) کام، مراد، آرزو؛ ۴) کوە؛ ۵) سوزنی پوست؛ ۶) بیماری دهان ستور؛ ۷) ارزشمند؛ ۸) خودپسند؛ ۹) قاپ، شالنگ.

کاوانر: کاوەڕا[ق] کاوژر

کەکاوان: ۱) شاخان، جیایانی بەردین؛ ۲) جیایان؛ ۳) بستی، شاخەشاخ[ق] ۱) کوههای سنگی؛ ۲) کوهساران؛ ۳) منتوع کوه.

کاوانەوە: سۆنامەوەی پێست[ق] سوزنی پوست.

کاوانی: جۆرێکە لە کوردستان[ق] عشیره‌ای است در کردستان.

کاوانیان: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد[ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کاوەان: ۱) خۆبانی گۆڕەکسراوی بەیەک نەکسراو؛ ۲) برێکی لە پێستی بەرەلات[ق] ۱) جرمن باز نداده؛ ۲) کنایه از برکت.

کاوەن: چکی جگ، قاپێن کە دەوری قوڵی ڕوبەیانی[ق] حالت بر پشت افتاده شالنگ.

کاوێ: کاڵڕ[ق] قلی، برۆ لە شیر بریدە.

کاوران: کاڕوان[ق] قافله.

کاوس: شەب، سۆنەکە[ق] کابوس.

کاوش: پێچەوانەی سرشتی، نەگونجاو، بەدگەڵ، داپێچەسۆڕاو[ق] غیرطبیعی.

کاوشک: ژگیرۆ، هەر لە کانی خۆی، بیرۆک[ق] حامله قبل از اوان.

کاوشکی: ژگیرۆنی، هەر لە کانی خۆی[ق] حاملگی زودرس.

کاوڵت: جوتکەی دەستو پا[ق] مچ دست و پا.

کاول: ۱) کاڵل، وێران؛ ۲) جوار دیواری سەرنەگیراو[ق] ۱) ویرانه؛ ۲) چهاردیواری سر نیوشیده.

کاولاش: کاڵلاش[ق] بگا، کاڵلاش.

کاولان: ۱) کاڵلان، بەرگی هەنجیر و شەمشیر؛ ۲) چەشنە توندی سەرنەگیراو[ق] ۱) نام؛ ۲) خانه‌های سرنیوشیده.

کاولان: ناوی دو گوندە لە موکوریان[ق] نام دو روستا در کردستان.

کاولبوون: خاپوربوون[ق] ویران شدن.

کاول کردن: خاپوڕ کردن[ق] ویران کردن.

کاولەباس: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد[ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کاولی: خۆڵاتێکی کۆچەری کەزەدەن[ق] کولی.

کاولی: کاولی[ق] کولی.

کاوە: ۱) سۆنامەوەی پێست؛ ۲) ناوی کوردێکی شورشگێری کەوەنا؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان[ق] ۱) سوزنی پوست؛ ۲) کاوۀ آهنگر؛ ۳) نام مرد.

کاوەخۆ: ۱) پشۆ لەسەرخۆیی، جوبیەلە؛ ۲) لەسەرخۆ، پشۆدرێژ[ق] ۱) شکیبایی؛ ۲) شکیبا.

کاوەکاو: ۱) مرازەوەی پێست، سۆزیامەوە؛ ۲) پیسم هەر کاوەکاوەیی!؛ ۳) گریانو لاڵین[ق] ۱) سوزنی زیاد پوست؛ ۲) گریه و زاری.

کاویان: ۱) سۆزیامەوەی پێست؛ ۲) گریان بە دەنگی زۆر؛ ۳) نازناوی ئاڵان، کاڵب (بەرچەوە قسی کەچی تۆ کەی بەوان ئاماجی کەنازو جەلمی کاویان) جەلمی قاڕەی[ق] ۱) سوزنی پوست؛ ۲) مویه، گریه با صدای آهسته؛ ۳) درفش کاویانی.

کاویانەوە: سۆزیامەوە[ق] احساس سوزش در پوست.

کاویج: قاویج، قاویش[ق] نشخوار.

کاوین: دراوێکی کە خوشتر جەزی لێ دەکات، خوشتر خۆی[ق] عشق خدا.

کاوێژ: کاویج، قاویج[ق] نشخوار.

کاوێژکردن: ۱) جاوەوەی بەلغوڕ؛ ۲) برێکی کە زۆر باسکردەوەی قسە[ق] ۱) نشخوار کردن؛ ۲) کنایه از تکرار بیش از حد سخن.

کاوێژکەر: ۱) هەیوانی کە کاوێژدەکات، دەوەڵەدەو مانگی دوەم؛ ۲) کەسی زۆر قسەی بێ‌تام دەکات[ق] ۱) نشخوارکننده؛ ۲) زاغه.

کاوین: بارەی مارەبڕی[ق] ثامین، مهریه.

کاهو: سەوزیەکە کەلایان بە کانی و کولاوی دەیخۆن[ق] کاهو.

کاهۆر: قاو، قەسەم، تەخکی دەبیانە لەنێوان خەنجەر و شیرداپە[ق] قمه.

کاهەرزانی: جۆرێ هەنجیر[ق] نوعی انجیر.

کاهی: جۆرێ ئاڵی زۆر بەکاڵ بەکاردەهێرن و بەرخۆی شیر دروس دەکرێ[ق] نوعی نان که با آرد و روغن و سرشیر سازند.

کاهیڵ: تەمەل، هەوەڵ[ق] سست، تنبل.

کای: ۱) کام؛ ۲) کیهە؛ ۳) هەڵیەرکێ؛ ۴) گاڵتە، حەزەک؛ ۵) وازی سەلان، کابە[ق] ۱) کدام؛ ۲) رقص؛ ۳) مزاح؛ ۴) بازی کودکانه.

کای کۆن: برێکی لەباسی زاڕەوەی لەدەس جوک؛ (کای کۆن بەیادەکا) [ق] کنایه از موضوع گذشته و از دست رفته.

کای کەردۆخ: ۱) دانیات گۆڕ، کەسێ زۆرسانی دەروفسێ؛ ۲)

حدیث کجی، قسمه‌بره؛ ۳) خوین‌بار [ق] ۱) رقاص؛ ۲) بلدگو؛ ۳) مُنقلب، مکّار.

کابل: کافل، خاوُر [ق] ویران.

کابلان: کالان، کافلان [ق] تمام.

کابلوش: شیوی که‌شکی تراو که تالی تی‌ده‌کوشن [ق] کالجوش.

کابی: کاشه‌ا، کیهه‌یان؟ [ق] کداسین؟

کابیات: هصرجی خوا دروستی کردوه [ق] کاتاب.

کایه: ۱) بازی؛ ۲) جه‌دلی بازی کردن؛ ۳) ته‌ماشه‌مران [ق] ۱) بازی؛ ۲) یاد دور بازی، گیمه؛ ۳) توجی کرم.

کایه‌کلی: بوکه‌لی زاروکان، لهیستوک [ق] اسباب بازی.

کایه‌گا: ته‌خنایی جیگه‌ی بازی کردن [ق] میدان بازی.

کایه‌ل: کاهیل [ق] تنبل.

کایه‌ن: کاوُن [ق] کاوه‌ان.

کابی: ۱) خاقه‌ی بوز که له کا دروس کراوه؛ ۲) کاوُز [ق] ۱) کاشه کاهی؛ ۲) تشخوار.

کابین: خاوش کردن، کاوُز کردن [ق] تشخوار کردن.

کیان: ۱) بهمو ریهت، بهرز؛ ۲) بهفر، باری هه‌وا [ق] ۱) تُحترم؛ ۲) خوریست.

کیریت: شخاته، شه‌مچه، شقاره [ق] کبریت.

کپ: ۱) توشه پیکه‌وه‌نان که برزی نیه؛ تمیلین؛ ۲) گوین که تمیسن (گوینم کپ و کمره)؛ ۳) توقیره‌گرتو، داسه‌کتان (المرو زاوله کات کهه)؛ ۴) بی‌ده‌نگ، (کپ به که‌گیا گیت ته‌کهو)؛ ۵) له ریه‌ها ماته کردن [ق] ۱) کپ؛ ۲) کری گوش؛ ۳) آرام؛ ۴) خاموش؛ ۵) در کمین کز کردن.

کپه‌پو: ۱) داخراو بهسر به‌کا؛ ۲) ماتمه‌لگرتو؛ ۳) داخراو؛ ۴) آرام بو [ق] ۱) کپ شده؛ ۲) کز کرده در کمین؛ ۳) کپ شده؛ ۴) آرام شده.

کپه‌پوُن: ۱) لهزیوُنی گوتن؛ ۲) پلده‌نگ‌بوُن؛ ۳) داسه‌کتان [ق] ۱) کرشدن گوش؛ ۲) بی‌صدا شدن؛ ۳) آرام گرفتن.

کپه‌ته: ۱) پلده‌نگ؛ ۲) تاراو؛ ۳) فرمان به پلده‌نگی و تارامی [ق] ۱) بی‌صدا؛ ۲) آرام؛ ۳) فرمان به خاموشی، شمن و آرامش.

کپی: جاوگه‌ی کپ [ق] مصدر ه کپه.

کت: ۱) قیت، رُپ؛ ۲) تمایا؛ ۳) لهت؛ ۴) پشه [ق] ۱) برجسته؛ ۲) تهاه؛ ۳) پاره؛ ۴) گربه.

کتاره: شوهن، شمن [ق] شمشیر.

کتاف: کتیب، کتوب، بهرتوک بهراو [ق] کتاب.

کتان: لیدان، کوتان [ق] کوبیدن.

کتاو: ۱) کوتراو؛ ۲) بهراو [ق] ۱) کوبیده؛ ۲) کتاب.

کت‌بکت: پهک‌به‌پهک [ق] تک تک.

کتبچه: بهچکه‌پشه [ق] بچه گربه.

کتبه‌ها: ترخی‌تاک، ته‌به‌نیکرایی [ق] بهای واحد.

کتته: ۱) ختمه، وشه‌ی دمرکردنی پشی؛ ۲) وشه‌یه‌که بوختنی زاروکه‌کی دمس له پشتی ته‌دمن و ته‌یلین؛ (کتته کتته پشتی خوته)؛ ۳) هنیوانه‌ی پیرس، اهت‌وبه‌تی دوز [ق] ۱) اصطلاحی برای راندن گربه؛ ۲) کلمه‌ای است که در جواب «رفتهٔ بوه گویند»؛ ۳) تکه‌های نخ.

کتی: بنی گیان ایلاد که له‌ئمی قامیشی لی چی دکمن [ق] ریشهٔ نی قلم.

کترم: به‌گشتی، به‌تیکرایی [ق] روی هم، همه با هم.

کترمی: کترم، همبوریکرا [ق] همه باهم.

کتره: که‌تره، شیله‌ی گوینه‌زوره [ق] کتره.

کتری: دوفری سه‌ریوش و کلکو لولداو بو تاوینه‌ا کولاهن [ق] کتری.

کتاف: بیساف، پشیله، حناف [ق] گربه.

کتکاگوزا: کوته‌ه‌بو [ق] بوف کور.

کتکال: خوبه‌بازکس، به‌ناوبوز [ق] ملوس.

کتکه: دوبگه‌ی پشیله، کته [ق] کلمه‌ای برای راندن گربه.

کتکه کیفیله: پشیله کوری [ق] گربهٔ وحشی.

کتکه‌نه‌قتیه: ماهه‌ته، تازاوه‌جی [ق] مُفتن.

کتکی: گمیم، بو با [ق] گندیده، فاسد.

کتم: مروه که خوی له‌میری باوکوس ته‌کردوه، بی‌شناس [ق] انسان بی‌شناسنامه.

کتو: جلو؟، جوُن؟ [ق] چطور؟

کتوبز: لاپز، له‌کار [ق] بیکهر، ناگهان.

کتوت: ۱) کوُلوی بار که له تمدور ده‌کهوی؛ ۲) تالی کوُن و برشاوی [ق] ۱) قرقره؛ ۲) نان کپک‌زده.

کتوکوین: ۱) کمم‌بین، جاوبرُوش؛ ۲) کوبراند [ق] ۱) چشم کم سو؛ ۲) کوبیانده، کوبراند.

کتومت: حه‌ریس، هه‌ر بیاک [ق] عمداً.

کتووت: ورنکه‌تان بو تیکوشین [ق] ریزه‌نان تریه.

کتوه‌چه: کته‌بچه [ق] بچه گربه.

کتویی: جوُنه‌یی، جلوُنایی [ق] کیفیت.

کته: ۱) کته؛ ۲) پشیله [ق] ۱) تکه؛ کته؛ ۲) گربه.

کته‌کوُر: کتوکوین [ق] نگاه کتوکوین.

کتی: بازگاه‌امین کردن به خوشه‌ویستن، لجی [ق] مهر باناته خطاب کردن به زن.

کتیب: کتاو، قتاو [ق] کتاب.

کتیبوک: بهراوی بوُچاله، بهرتوکی گچکه [ق] کتابچه.

کتیو: کتیب، قتاو [ق] کتاب.

کجیر: تیلای ته‌ستوُن کوته‌ا [ق] جُماق.

کج: ۱) موُته، موُته، فر، قیز؛ ۲) ده‌کهوی‌سرد ته‌ختوبو [ق] ۱) دختر؛ ۲) باکره.

کجانه: شیاوی کجان [ق] دخترانه.

کجانی: لاوی که تاکاری زنانه بی [ق] پسری که رفتارش دخترانه باشد.

کجچی: خوشکی باوک، باکه [ق] عمه.

کجلک: ۱) بو چاله، جکوله؛ ۲) قیزی جکوله [ق] ۱) کوچک؛ ۲) دخترک.

کج کج: دوبگه‌ی ریشه‌ولاخ، وه‌ماد، توُمه [ق] لفظ صدازدن گاو و

گوساله.
کچکه: چکۆله [ئا] کوچاند.
کچۆله: کچاند، قیزی چکۆله [ئا] دهختری.
کچهزا: له کچی مرۆڤ [ئا] دهختر زاده.
کچ هلی: تۆکچ، کچی، هەوین [ئا] نادهختری.
کچی: مەمک، خوێنکی بارک [ئا] مەمک.
کچینه: ڕەشکێنەی جاو [ئا] مرینگ چنیو.
کچینی: ۱) ڕۆژگاری بەر لە شوکردن؛ ۲) بیشانەی کوڕەکرداری کچ [ئا] ۱) دەوران دوشیزگی؛ ۲) پرده بکارت.
کخ: فخ [ئا] نگا: فخ.
کختان: بێ تەبەکە، بێ تەلە [ئا] دانگاه.
کخخه: فخ، کخ [ئا] نگا: فخ.
کخس: خەسک [ئا] بارتاسی.
کخه: فخ، کخ [ئا] نگا: فخ.
کخی: فوخا، کاتێ دەستی ئاڤا لەگوند [ئا] کدخدا.
کخیتی: فوخایەتی [ئا] کدخدایی.
کدارک: ۱) کارک، فارچ؛ ۲) چمد، دولەلان؛ ۳) قاق، پوشوی دار [ئا] ۱) فارچ؛ ۲) دولان؛ ۳) نگا: قاق.
کدامه: لودەی کار تالف کە لەدەست گلەیان دەکری [ئا] کاو، کاهگل.
کدو: هەوایج، کۆلەکە، کوندی، کوندک [ئا] کدو.
کدی: ۱) زام، جمەبەست؛ ۲) وەی بانگ کردن لە کاریلە [ئا] ۱) رام شده؛ ۲) لفظ خواندن گوساله.
کذی: ۱) چوەخت؟، کام دەم؟؛ ۲) لە کام جێ؟ [ئا] ۱) کی؟؛ ۲) کجا؟.
کذیب: کتاو [ئا] کتاب.
کر: ۱) دەسکار؛ ۲) تەمراو؛ ۳) ڕابەلی هەور؛ ۴) کورت، کوتا؛ ۵) ترکە؛ ۶) تەماعی ئیرانەتی، کر [ئا] ۱) صنع، ساخت؛ ۲) بافت، بافته؛ ۳) بارباف؛ ۴) کوتاه؛ ۵) صدای مهیب؛ ۶) کر.
کڕ: ۱) ئاژاو، دەنیایەکی گڕ؛ ۲) بەدەنگ؛ ۳) مرینگی لەسەر هێلکە خەفتگ؛ ۴) خەڵێ کە دەکێشرێ؛ ۵) بانگر، هەواڵ، زەین، زەمراو (بن گوی چیشت)؛ ۶) بانگەری هەواڵ، کەسێ کە نت تەسڵێ، (جەڤەب گڕ)؛ ۷) بلند، پڕ، تولدیوکەوی تل؛ ۸) کر، دەسکرد؛ ۹) چنەراو، تەسیاگ؛ ۱۰) قرت؛ ۱۱) هەورازی ڕاو گڕ؛ ۱۲) تیشەتاش، تیشەپەری کڵف [ئا] ۱) ڕاو؛ ۲) خاموش؛ ۳) کرج؛ ۴) خط؛ ۵) پسوند بە معنی زەوی؛ ۶) پسوند بە معنی خریدار؛ ۷) سفت، نیوخشتان؛ ۸) ساختەشدە؛ ۹) تیدە، بافتەشدە؛ ۱۰) ڕیسمان؛ ۱۱) کوە سخت و مرتفع؛ ۱۲) تکەسنگ، تکەتاش.
کرا: ۱) کار، پیاڵەهات، تەنجام دراو؛ ۲) تیجارە؛ ۳) خەڵی کار [ئا] ۱) عمل شده؛ ۲) کرایه؛ ۳) مزد.
کڕا: ۱) تەمراو؛ ۲) زەمراو [ئا] ۱) خریده شده؛ ۲) زەوده شده.
کراپا: کالەدرانە [ئا] پاپیزد، حق القدم.
کڕان: کڕاڵ، ئاڤاڵ [ئا] زەین بەتەن، آب و حلقه.
کران: پارچەجلکێ کە لەسەر گوشتەوە دەبەر دەکری [ئا] پیراهن.
کڕان: ۱) شەمب، شەمێ، مۆم؛ ۲) تورەی مار [ئا] ۱) موم؛ ۲) پوست مار.
کراس: ۱) کران؛ ۲) کیشانەیەک بە کرانایی بیست و پێنج قیتەکی پێنج لیرە بە هەستەوە [ئا] ۱) پیراهن؛ ۲) وزنی است.
کراس بەز: بیستی ڕۆژ بەناوی تاسلک کە لەمین پێستەوە لەدەنی دایوشیوە [ئا] حقدان، مرای.
کراسه: جوش هاتنی چەورایی بەوی سابوون [ئا] جوش آمدن چربی بە در صابون سازی.
کراش: کڕاژ [ئا] جوم.
کراغالی: پوختەی بیژە، کورتەی وتار [ئا] مختصر کلام.
کراک: ۱) سوڕیچکە، قرقرۆکە؛ ۲) قولی گوی [ئا] ۱) سرخسباى؛ ۲) سوراخ گوش.
کراڵ: ۱) قاڤز؛ ۲) دەعلی عەلەف [ئا] ۱) زمین لخت از گیاه؛ ۲) کشتزار علف کم پشت.
کران: ۱) سەمن؛ ۲) زەین [ئا] ۱) خربزه؛ ۲) زەین.
کرانت: کوراند، گیایەکی نامدیرە لە تەرمیار دەکا [ئا] گیاهی است.
کرانتش: ۱) ڕاکێشان بە زەوی دا؛ ۲) کێشان بە تەرازو؛ ۳) دەرکێشان؛ ۴) هۆهەڵکراندن لەبەر خورایی لەش [ئا] ۱) کشیدن بر روی زمین؛ ۲) تەوزین کردن؛ ۳) بیرون کشیدن؛ ۴) خوە را بە شئت خاراندن.
کرانتی: ۱) ئالاو زەردەوی تال؛ ۲) زەهر [ئا] ۱) صفرا؛ ۲) زهر.
کراندن: تەراد کێشان، اعتریض کردەو، کراندم تەعات [ئا] زحمت کشیدن.
کراندن: زەین [ئا] حالا کردن، دادن.
کراندنەوە: ۱) بە دەنان ڕۆت کردنەوە (ئیسکی کراندەوە)؛ ۲) کراندن، ایش دوره بە کەوچاڵ بکێنەوە [ئا] ۱) با دندان لخت کردن استخوان از گوشت و مانند آن؛ ۲) حالا کردن.
کرانشین: ئیجارەنشین، کەسێ کە لە خانوی بەئیجارە دادەنیشێ [ئا] اجاره نشین.
کراتن: کراندن [ئا] حالا کردن.
کراتەوە: کراندنەوە [ئا] نگا: کراندنەوە.
کراسەوە: ۱) ڕابی قورگ لە سەرماوبوونەوە؛ ۲) بەدەنان ڕۆت بوونەوە [ئا] ۱) سوزش گلو از سرماخوردگی؛ ۲) لخت شدن چیزی با دندان.
کراو: پیاڵەهاتگ، تەنجامدراو [ئا] عمل شده.
کڕاو: ۱) سەنیاگ؛ ۲) زەمراو [ئا] ۱) خریداری شده؛ ۲) حالا شده.
کراوە: ۱) ئاڤاڵە؛ ۲) کوڵکەی بنی کراو، بەهەڵاجی کراو [ئا] ۱) بازشده؛ ۲) بشم یا پنبهٔ زده شده.
کڕاوە: ۱) زەمراو؛ ۲) سەنیاگ [ئا] ۱) حالا شده؛ ۲) خریداری شده است.
کراوی: گیایەکی بەدر بۆن خۆشە [ئا] گیاهی است خوشبو.
کراویە: کراوی [ئا] نگا: کراوی.
کراویەدوڵ: کوێستانێکی بەناوبانگە لە هەورامان [ئا] ییلاقی مشهور در کردستان.
کراهه: کرا [ئا] ۱) مزد؛ ۲) اجاره.

کراهیا: کراپا، کاڤدرا، ئاهدرا، باهدر.

کرۆن: ۱) ئارامی؛ ۲) یەدەنگی؛ ۳) لەسەر هێلکە کەوتنی مریشک؛ ۱) ئارام بوون؛ ۲) خاموش بوون؛ ۳) کرچ بوونی مرۆڤ.

کرۆنەوە: ۱) ئارامبوونەوەی کێشەو هەرا؛ ۲) بەدەربوونەوە؛ ۱) ڕەشبوونی جەنجاڵ؛ ۲) سڵت و تەم هێلکە شەڵەی مایع.

کرۆپە: هەرمان بە یەدەنگبوون، هێلکەتو.

کرپیت: خەسیف، شەماڵە، کەرپیت، کرپیت، کوکرە، شەڤاڵە، شەمارە، کەرپیت.

کرپە: ۱) دەنگی مەڕانان کە هێشتا وردەمووریە دەشکێش؛ ۲) لەبەرو نەکاو؛ ۱) هەڵدای دندان بە خاڵیبوون جێزی؛ ۲) ناگهان.

کرپەڵە: مرۆڤێکی نازە لە دایبزراندا، خاڵە آرد.

کرپە: ۱) دەنگی شکانی شتی تاسەلە؛ ۲) کرپ؛ ۱) هەڵدای شکستن جێز نازک؛ ۲) نگا: کرپ.

کرپەکرپ: کرپی زۆر، لەقرپەی پەیاپەی.

کرت: ۱) شوێن بە تیغ لە دار، لەقە؛ ۲) دەنگی قرتان، قرت؛ ۳) تەندازە، (کوتی دراو لەسەر پەتی)؛ ۴) سەرهەڵسانەی گوڵو گیا؛ ۵) نقد، کەمترین دەنگ؛ ۶) پێچوی سەگو گورگ؛ ۱) هەڵدار بە چوبە، چوب خط؛ ۲) هەڵدای یا دندان شکستن یا گێستن؛ ۳) مبلغ؛ ۴) هەمە کردن گڵ و گیاه؛ ۵) کمترین حد؛ ۶) تولەی سگ و گرگ.

کرتان: ۱) کرت؛ ۲) ئەرەگامێتی حەسوو؛ ۱) نگا: کرت؛ ۲) گاومیش هەمە شدن.

کرتانەدن: ۱) بەدەان بڕین؛ ۲) ئەرەگامێتی تۆو؛ ۳) بە گاز هەمە کردن، قرتانەدن؛ ۱) بڕین یا دندان؛ ۲) شکستن تخمە یا دندان؛ ۳) بڕین یا ئەبر یا قیچی.

کرتان کردن: سەرهەڵسانەی گوڵو گیا، چەندن سر گڵ و گیاه.

کرتان کرن: هەڵساندن کەڵ گڵیش، هەمە کردن گاومیش.

کرتک: ۱) کرکرۆکە، کرۆچکە؛ ۲) پارچەی کەم؛ ۳) دانەیەک؛ ۱) هەڵدرۆڵ؛ ۲) هەڵکی؛ ۳) یەک عدد.

کرت کرن: شوێن شوێن کردنی دار بە تیغ، هەڵدار کردن چوب یا کارد، چوب خط زدن.

کرتم: پارچەداری بیکارە، تکە چوب بی مصرف.

کرتمرت: خرت و پرت، شرو شاڵاڵ، خرت و پرت.

کرتەک: ئەرەکی لاز، چو یک ناتوانی.

کرتو: زەل، گیایەکە باڵەی بێ دەبەستن، گیاهی کە بەدەستەی گیاه شود.

کرتوپان: جلکی خراپ بەر وا، لباس بەدوخت.

کرتوپل: سلەڕەمیدە، بەدانە، پوتە، پتە، سبزەمینی.

کرتوقل: کرتوپل، سبزەمینی.

کرتە: ۱) کرت؛ ۲) ئیسکی نازکی کە بە دەدار دەکرێن؛ ۳) بەیکەسەگو گورگ؛ ۱) نگا: کرت؛ ۲) هەڵدرۆڵ؛ ۳) تولەی سگ و گرگ.

کرتەڵ: بەفری بەزی، سەهۆڵەستو، برفاب یخ بستە.

کرتەکرت: دەنگی کرتی زۆر، هەڵدای و کرتەپەی.

کرتی: گیای سەرفرتاو، گیاه سرچشمه.

کرچ: ۱) کاڵ، نەگەیشتو؛ ۲) لەکوڵا؛ ۳) سپی و چرچ؛ ۴) دەنگی بزمە، ۱) کال؛ ۲) ناپخته؛ ۳) پژولیده؛ ۴) صدای عطسه.

کرچە: ۱) دەنگی شکانی شتی تاسەلە، قرچە؛ ۲) دەنگی پشتو قامک؛ ۳) قرشە؛ ۴) بزمە، بوتزین، ۱) صدای شکستن چیز نازک؛ ۲) صدای پشت و انگشت؛ ۳) ساقەهای درویدەی غلە؛ ۴) عطسه.

کرچەکە: پاسن، پوزاوین، پاسن، عطسه کردن.

کرچیان: سپی بوون، زاکان، پژولیدن، پژمرده شدن.

کرخە: پرخە، لەخەوا دەنگ کە هەناسە هاتن، خُرخُر.

کرد: ۱) کۆشت؛ ۲) پیکەهاتنگ (کردو کۆش، دەسکرد)؛ ۳) کورد؛ ۴) کە دەمی تەجیز (ئاتیدا بۆرەپاگ)؛ ۵) زاراوەی دەڵی، ۱) کوشش؛ ۲) صُنع، ساخت؛ ۳) کُردی؛ ۴) شخص عامی؛ ۵) (از اقوام کردزبان.

کردان: ۱) ئاکار، (کردانت باش نیە)؛ ۲) جاندرای زرعات (کردانی تەسالی زۆر چاکە)، ۱) رفتن؛ ۲) کشت.

کردانس: هەرکەسوردی بەزاراوەی کرمانجی داخیوی، کُردی کە لهجەاش کرمانجی باشد.

کردانسی: زاراوەی کرمانجی، لهجهٔ کرمانجی.

کردانشکی: کردانسی، شێوەی زاراوەی کرمانجی، لهجهٔ کرمانجی.

کردانە: بڕێکی لە کاری پیاوانو ئاژەڵانە، کنایه از کار مردانه و شجاعانه.

کردرا: سەنزا، هریده شد.

کردکی: شێوەو زاراوەی زاراوەی دەڵی، از لهجههای زبان کُردی.

کردگیان: ۱) خوردە؛ ۲) سەمات، پیشە، (کاری بە کردگیاران دەکا/ گوڵکی بە هەوساران دەکا)، پیشه، ۱) خدا؛ ۲) پیشه.

کردم: ۱) بەهەڕی وام دانا؛ ۲) ڕاو ڕەوی کردنی خۆ، ۱) گرم، قرض کردم؛ ۲) کردم.

کردمان: ۱) دانمان نا، وامان هەڕ کرد؛ ۲) کاری کەمان کرد، ۱) قرض کردیم؛ ۲) کردیم، انجام دادیم.

کردن: ۱) پیادەکردنی کار؛ ۲) شیان، وێجوون؛ (تۆ لە پراکتم نەکەی)؛ ۳) کردمان؛ ۴) پۆشین؛ (دەمەرکردن)؛ ۵) هاژین؛ ۶) خستەناو، ۱) کردن؛ ۲) شیاهت؛ ۳) کردیم؛ ۴) پوشیدن؛ ۵) آسیاب کردن؛ ۶) داخل کردن.

کردنەوە: ۱) دوبارەی کار؛ ۲) ئاوالەکردن؛ ۳) زایی کردنی کۆئ؛ ۴) شی کردنەوەی کوڵکی هەڵاجی کردنی کوڵکەو لوکە؛ ۵) چنینی میوە لە دار، ۱) تکرار کار؛ ۲) بازکردن؛ ۳) گشودن گره؛ ۴) زن بشمو و بچه؛ ۵) چیدن میوه از درخت.

کردو: ۱) بەڵێنامەکی پاسە دوا لافەی نیدا بەلی تیدەخسرێ بەلام دایدەگرێ بەلام دەیکێشێ بۆ دیراوەخەسلدان، ورج و توتنی؛ ۲) بەشەبەشەکراوی زەوی بۆ چاندن، ۱) گراز کشاورزی؛ ۲) کرد کشاورزی.

کردوکۆش: هەراەدان، کوشش و جهد.

کردوکێش: تەوکەمەی کردو دەکێشێ، گراز کش کشاورزی.

کرده: ۱) کردار؛ ۲) خاوانو له کان؛ ۳) کاری کراو. (کرده پشیمان بی ملا له‌کرده پشیمان) ههه‌سالیه‌ ۱) کردار؛ ۲) کارامه؛ ۳) عمل شده.

کرده‌وه: کردار ~ کردار.

کرژ: ۱) ههلی توندبابراو؛ ۲) قرچاو؛ ۳) چوست‌و چالاک؛ ۴) موی ئاڵ هالاوی سمن قرژ ~ ۱) ریشهٔ خوب تابیده؛ ۲) ترجیده، جروکیده؛ ۳) چالاک؛ ۴) موی فرفری شده.

کرژبوون: ۱) توند باوشرارەتی گشتهات؛ ۲) ویکدهاتن؛ ۳) ئوڕ بوڕ؛ ۴) ئاڵدهالانی موی سمر ~ ۱) (بافتاب خوردن ریشه؛ ۲) جروک شدن؛ ۳) خشمگین شدن؛ ۴) فرفری شدن مو.

کرژکردن: ۱) ڕۆرسادانی گشتهات؛ ۲) ئیکهلاوکردنی توکهسمر ~ ۱) بسیار تاب دادن ریشه؛ ۲) فرفری کردن مو.

کرژنگ: قرژانگ ~ خرچنگ.

کرژه: ۱) مرۆی چوست‌و چالاک؛ ۲) گوندیکه له کوردستان بهشی وڕانی کرد ~ ۱) آدم چالاک و آماده؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کرژەڵه: گیایهکه به ڕۆژاڵ بهناربانگه، کەکرە ~ گیاهی است شبیه بلغمی.

کرژهەڵاتن: کرژبوون ~ نگا: کرژبوون.

کرژی: ۱) چوونهنی کرژ؛ ۲) بهڵهکی، بهڵهکوڵی پست ~ ۱) کفت ه‌کرژ؛ ۲) برص.

کرس: ڕیش‌و ڕاڵ ~ آت و آشغال.

کرسه: کەرەوی جۆرێکه له سەوزەیات ~ کرفس.

کرش: ۱) خۆڕ، ورگ؛ ۲) پۆش‌و جیلکه ~ ۱) شکم؛ ۲) خس و گیاه.

کرش: ۱) شیتی پۆشتنی کوردستان له تهوڕا؛ ۲) ڕاگوزاری شت. کۆڕانەوه ~ ۱) از ابزار باقندگی؛ ۲) نقل و انتقال اشیاء.

کرش‌نش: ۱) مال‌گواستنەوه؛ ۲) ئەسباب‌ڕاگوزران ~ ۱) نقل مکان کردن؛ ۲) نقل و انتقال وسایل.

کرش‌وگلیش: جیلکه‌و جاڵ، پۆش‌و جەلاش ~ خس و خاشاک.

کرشه: ۱) کلۆش، قرچه؛ ۲) جانەوەری (گەمەریەڕو) ۳) کوتکی هەوزاڵی دەستی ئاسنگەر ~ ۱) ساقهٔ غله؛ ۲) شکم گنده؛ ۳) پتک آهنگری.

کرک: ۱) دەستی زور باش‌و بەبڕین؛ ۲) تیهەڵدیست ~ ۱) چابک، چالاک همواره؛ ۲) ستون فقرات.

کرک: ۱) جانەوەری دوڕەگ؛ ۲) شکاوی پشەی لەش ~ ۱) جانور دورگه؛ ۲) شکسته استخوان.

کرک: ۱) ویکهاتوی بەهەڕ؛ ۲) مریشکی کرک ~ ۱) متشنج؛ ۲) مرغ کرج.

کرکاک: تەپیکه ~ پرنده ایست.

کرکای کرک: دەستی کاکی به کاکی ~ چلنگه و چابان.

کرکسردن: ۱) بیدەنگ‌کردن؛ ۲) خۆمانەدان؛ ۳) برتی له کوشتنی کەسی ~ ۱) بی‌صدا نمودن؛ ۲) کرکردن؛ ۳) کنایه از کشتن کسی.

کرکڕاگه: ۱) سوریچکه؛ ۲) کوتی کوڕی؛ ۳) ئیسکی ناسکی کرکەتەنی ~ ۱) سرخنای؛ ۲) سوراخ گوش؛ ۳) غضروف.

کرکڕانه: کرکڕاگه ~ نگا: کرکڕاگه.

کرکوتوکه: کرکڕاگه، ئیسکی ناسک ~ غضروف.

کرکڕک: کرکڕاگه ~ نگا: کرکڕاگه.

کرکڕگ: کرکڕاگه ~ نگا: کرکڕاگه.

کرکڕوك: ۱) گیایهکه وەك کەلەم دەچێ؛ ۲) سیوەین تەر ڕیشه ~ ۱) گیاهی است شبیه کلم؛ ۲) سیب زمینی استانبولی.

کرکوکه: کرکوەنه ~ غضروف.

کرکۆ: ۱) کرکڕاگه؛ ۲) قرقڕ، قەرقەڕ؛ ۳) جۆری ترێ سپیکه ~ ۱) نگا: کرکڕاگه؛ ۲) قرقرهٔ تخم‌مرغ؛ ۳) نوعی انگور.

کرکەڵاش: ۱) خورۆ؛ ۲) خوراندن به نیوك ~ ۱) خارش؛ ۲) خاراندن.

کرکه: کورکه ~ نگا: کورکه.

کرکەفتن: له‌سەر هێلکان خەوتن مریشك ~ کرج خوابیدن مرغ.

کرکەفته: له‌سەر هێلکان خەفتگ ~ مرغ کرج خوابیده.

کرکەوتن: کرکەفتن ~ کرج خوابیدن مرغ.

کرکەوتو: کرکەفته ~ مرغ کرج خوابیده.

کرکەوته: کرکەفته ~ مرغ کرج خوابیده.

کرکی: وەستای شکەبەند ~ استاد شکەبندی.

کرگان: ۱) پیشه؛ ۲) کردار ~ ۱) صنعت؛ ۲) کردار، روش.

کرم: ۱) جانەوەری خزۆکی، جۆڵك که له ناو مەوەو گڵ‌و گۆشتی گەنی پیدا دەبێ؛ ۲) دەنگی داکرۆشتن ~ ۱) کرم؛ ۲) صدای خاییدن.

کرماج: ۱) ئاوه بۆ گەلی کوردی؛ ۲) ئاوه بۆ دنهالی؛ ۳) بەشیکی هەرە زۆر له کورد ~ ۱) کرد؛ ۲) دهالی؛ ۳) قسمت اعظم کرد.

کرماشان: کرماوای کرماشان، ناوی شارێکه ~ نام شهری است. کرمانشان.

کرمان: ۱) به دنان کرۆشتن؛ ۲) سوکەڵەی ناری کرماج ~ ۱) خاریدن، خوردشدن با دندان؛ ۲) مخفف «کرماج».

کرمالج: کرماج ~ نگا: کرماج.

کرمالجی: شیوەی ناخاقتی کوردی کرماج ~ گویش «کرماج».

کرماندن: «کرۆژان ~ کلوچیدن با دندان خرد کردن.

کرمانشا: سوکەڵەناوی کرمانجستان، بان کرماجان ~ مخفف «کرماج نشاره».

کرمانن: کرماندن ~ نگا: کرماندن.

کرماوی: شتێ که کرمی تیدا بێ ~ کرمو.

کرمتێ‌دان: کرماوی بۆن ~ کرموشدن.

کرمتێ‌کەوتن: کرماوی بۆن ~ کرموشدن.

کرمچین: قرمچین ~ نگا: قرمچین.

کرمخواردو: کرماوی ~ کرم خورده.

کرمژن: دەنگی داکرۆژان ~ صدای کلوچیدن.

کرمژنه: کرماوی ~ کرمو.

کرمشین: قرمچین ~ نگا: قرمچین.

کرمکار: برتی له کەسێ کە زۆر بە کاردێ، هەرێکە ▣ کنایە لە بسیار کار.

کرمکوژە: گیایەکە دەرمانی کرم ▣ گیاهی است داروی کرم شکم.

کرمکە: ۱) خشتێکی زبانە لە چەشنی کرمی باڵیکەوەدراو دروست کراو؛ ۲) دەمێکە لە چیغی چاڕی دەکەن ▣ ۱) از زیورآلات زنانه؛ ۲) نقشی بر جیغ سیاه چادر.

کرمکین: زانەرگ لە کرمەوە ▣ دره ناشی از کرم شکم.

کرمن: کرماوی ▣ کرم‌زده.

کرموزی: مزە تەمی زۆر ▣ مه غلیظ.

کرموژن: کرماوی ▣ کرم‌زده.

کرموس: لەبێ، امتکاو ▣ ناگهانی.

کرمۆکە: ۱) خشتێکی زبانە، کرمکە؛ ۲) کرمی چکۆکە ▣ ۱) از زیورآلات زنانه؛ ۲) کرم ریز.

کرمۆڵ: کرمەڵی کەوتو، کرماوی ▣ کرمو.

کرمە: ۱) دەنگی داکرۆژان، کرم؛ ۲) داروئکە لە ئامۆردا ▣ ۱) صدای کلوچیدن؛ ۲) چوبکی در خمش.

کرمەچۆڵی: کرکرە، ئەسکی کرۆشتنی ▣ غضروف.

کرمەڕۆ: کرمەڵی کەوتو، بۆ لەشی و بن دەگونزێ ▣ کرمو، برای گوشت کرم‌زده گویند.

کرمەژن: کرموژن، کرماوی ▣ کرمو، کرم‌زده.

کرمەژنە: کرماوی ▣ کرم‌زده.

کرمەژەن: کرماوی ▣ کرم‌زده.

کرمەژەنە: کرماوی ▣ کرم‌زده.

کرمەسۆرکە: کرمێکە لەنێو خاکی شەمارەدا دەژی بۆ دەرمان دەشێ ▣ خراتین، کرم خاکی.

کرمەسۆرە: کرمەسۆرکە ▣ نگا: کرمەسۆرکە.

کرمەڵە: ۱) خشتی زبانە، کرمکە، کرمۆکە؛ ۲) ڕوانەی باو تاڵە ▣ ۱) از زیورآلات زنانه؛ ۲) زبانه.

کرمەکرم: دەنگی داکرمینی زۆر ▣ صدای خاییدن بسیار.

کرمی: کرماوی ▣ کرم‌زده.

کرمێ: کرماوی ▣ کرم‌زده.

کرمی ئاوریشم: کرمێکە لیکاوەکەی دەبێتە هەبەدای ئاوریشم ▣ کرم ابریشم.

کرمیت: کریت، تەمجەد، شخاڵە، شفارە، شفاڵە ▣ کریت.

کرمی گڵ: ۱) کرمەسۆرکە؛ ۲) برتی لە کەسێ زۆر خەریکی کشتو کاڵە ▣ ۱) خراتین، کرم خاکی؛ ۲) کنایه از کشاورز بسیار پرکار.

کرمی گڵی: کرمی گڵ ▣ نگا: کرمی گڵ.

کرن: کردن ▣ کردن.

کرناس: ئاوڵاوی ▣ آبله گون.

کرنگ: زۆر، ئۆجە، هۆبە ▣ گروه چاوترسینان دورهم در بیلاق.

کرنگ: ۱) قرنو؛ ۲) گیای گەرمەڵە ▣ ۱) قراد؛ ۲) گیاه کرچك.

کرنو: قرنو ▣ قراد.

کرنوش: خۆ بوچکەوکردن بەلای کەسێکەوە ▣ کرنش.

کرنی: قرنو ▣ قراد.

کروانس: ۱) کرێ لە ئۆکە کە جوڵا دەبێکا جای جانگ؛ ۲) کراس ▣ ۱) کرباس؛ ۲) پیراهن.

کروت: جۆرێ هەمرێ، تەمرێ هەرمێ ▣ نوعی گلابی.

کروتن: داکروژان ▣ کلوچیدن، با دندان خرد کردن.

کروچ: ۱) دەفەری ئوشکاو (کڵێکە کە کروچ بوە)؛ ۲) سواوی کۆن، (کەچ و کروچ بوە) ▣ ۱) ظرف لبه‌شکسته؛ ۲) فرسوده.

کروچەنە: کرکروکە ▣ غضروف.

کرور: ۱) پیسەهەرز؛ ۲) کڵۆ، ناوخاڵی ▣ ۱) کرور؛ ۲) توخالی.

کروز: ناوەرۆک کۆڵین، ناوهێنانەوەی لە قایشان ▣ مغزدانه بیرون آوردن.

کرۆز: ۱) ساوباوی کۆن؛ ۲) سوتانی پێستەو مو؛ ۳) پیری بەڵەکەوە؛ ۴) ئاوڵاوی، ڕوزە؛ ۵) دەنگی گریانی لەسەرخۆ؛ ۶) بازانەوەی زەلیلانە ▣ ۱) فرسوده و کهنه؛ ۲) سوختن استخوان و موی؛ ۳) پیر از کار افتاده؛ ۴) آبله‌گون؛ ۵) صدای گریهٔ آهسته؛ ۶) لابه.

کرۆزان: ۱) سوتانی پێست و مو؛ ۲) بازانەوەی بەتیوە گریانەوە؛ ۳) تۆزبانەوەی پێست ▣ ۱) سوختن استخوان و موی؛ ۲) لابه و زاری؛ ۳) احساس سوزش در پوست.

کرۆزانەوە: ۱) سوتاندنی پێست و مو؛ ۲) برتی لە لەبەین بردن ▣ ۱) سوزاندن استخوان و مو؛ ۲) کنایه از ساقط کردن از هستی.

کرۆزانن: کرۆزاندن ▣ نگا: کرۆزاندن.

کرۆزانەوە: ۱) بازانەوەی زەلیلانە؛ ۲) تۆزانەوە، جۆزانەوە، (هەمو لەشم دەکرۆزێتەوە) ▣ ۱) لابه و زاری؛ ۲) سوزش در پوست.

کرۆزرو: گیایەکە ▣ گیاهی است.

کرۆزە: کرۆز ▣ نگا: کرۆز.

کرۆزە کرۆز: کرۆزی زۆر ▣ کرۆزە جایی.

کرۆزیانەوە: کرۆزانەوە ▣ نگا: کرۆزانەوە.

کرۆژان: کروتن، داکروژان ▣ کلوچیدن، با دندان خرد کردن.

کرۆژنە: کرکراکە، ئەسکی ناسکی کرۆشتنی ▣ غضروف.

کرۆژە: کرۆژنە ▣ غضروف.

کرۆژەڵە: کرۆژنە ▣ غضروف.

کرۆژین: کروتن ▣ کلوچیدن.

کرۆس: ڕۆنەوەبۆن بە دندان، کراندەوە، ئەسکی کرۆست، کەرۆشك دارەکانی کرۆسەوە ▣ لخت شدن چیزی مانند استخوان یا پوست به وسیلهٔ دندان.

کرۆسان: کرۆس ▣ نگا: کرۆس.

کرۆساندن: کراندەوە بە دندان ▣ لخت کردن استخوان یا پوستهٔ چیزی با دندان.

کرۆساندنەوە: کرۆساندن ▣ نگا: کرۆساندن.

کرۆسانەوە: کرۆسان، کرۆس ▣ نگا: کرۆس.

کرۆساوە: ڕوت کراوەتە بە دندان ▣ لخت شده با دندان.

کرۆسك: ۱) هەرمی کۆیلە؛ ۲) تیخەڵەی کرۆژ ▣ ۱) گلابی وحشی؛ ۲)

تیغ زنگاریو.

کرۆسین: کرۆسان ◄ نگا: کرۆسان.

کرۆسینەوە: کرۆساندەوە ◄ نگا: کرۆساندەوە.

کرۆسینەوە: کرۆساندەوە ◄ نگا: کرۆساندەوە.

کرۆسینەوە: جالەوەرێ کە دەکرۆسینەوە ◄ لخت کننده با دندان.

کرۆشتن: کرۆش ◄ کلوچیدن، خردکردن با دندان.

کرۆشمە: مۆکرکردن و مات دانیشتن ◄ کرکردن و در گوشه‌ای نشستن.

کروڤە: بەفری بەباو. کرۆو. کرایە ◄ کولاک.

کروڵک: کارێ کەر، وشەیەکی ڕێزمانە بۆشتێ کە کاری دەکا ◄ فاعل، حامل.

کروکس: هەرێمی کرۆسک ◄ گلابی خودرو.

کرۆنتش: کرانتش ◄ نگا: کرانتش.

کروی: گرێی هەڵتوقیو لە دارا ◄ گره تنهٔ درخت.

کرویت: کرمیت، شەمچە، شخاڵە، شمارە، کریت ◄ کریت.

کڕە: ١) دەنگی جۆرێ بەفەوەت: (کڕەی دەنگی دەت!) ٢) دەستار ٣) ئامێزی جەڵسوڕاو بەرێش لێکردن: ٤) دەنگی خاکی ڕەق لە کاتی کێڵانی ڕووی زەوی: (گاسن کڕە دەکا!) ٥) برێش لە سەماس: ٦) جەریان بە کار: ٧) بزمکی بریکەر ◄ ١) صدای بهم ساییدن چوب یا استخوان: ٢) دستماس: ٣) آسیاب ویژهٔ شالی کوبی: ٤) صدای خاک سخت که با گاوآهن برخورد می‌کند: ٥) کنایه از سماس: ٦) سرگرم کار: ٧) جرّاح.

کڕەڵ: جەجوڵ، بێ‌جوڵە، بەرانبەر بە زیندەوەر و ڕووەک ◄ جماد.

کڕەکڕ: ١) دەنگی وا کڕەکڕ: ٢) جرتەجرتی کرۆسینەوە ◄ ١) صدای جایدن: ٢) صدای استخوان گاززدن.

کڕەکردن: ١) بەرێش و جەڵسوڕ لە ئامێزی کڕە هاڕین: ٢) برێش لە مەسەلە کێشان، سماس کردن ◄ ١) شالی را به آسیاب ویژه بردن: ٢) کنایه از مستون بودن.

کڕەیشی: کورەی بژە، بوخەی وبار ◄ خلاصهٔ کلام.

کڕێ: ١) جەفی کار: ٢) کڕاو، تیجارە: ٣) ڕووی بەکەشمە کە بازاڕی دیهاتی هەیە ◄ ١) مزد: ٢) اجاره، کرایه: ٣) یکشنبه‌بازار.

کڕێ: ١) ئارامی: ٢) بێدەنگی: ٣) کرکەوتنی مریشک: ٤) سەندی ◄ ١) آرامش: ٢) خاموشی: ٣) کرچی مرغ: ٤) خرید (بموم شخص مفرد).

کڕی: ١) کردو: ٢) کڕی ◄ ١) عمل شد: ٢) نگا: کڕێ.

کڕیا: کرا، جێ‌بەجێ بو ◄ انجام شد.

کڕیا: سەندرا، کڕدرا ◄ خریده شد.

کڕیار: کرمە، کرەڵ، ڕەوشت، تاکار، خدە ◄ اعمال و رفتار.

کڕیار: کەسێ شت لەسەلێ ◄ خریدار.

کڕیاگ: کڕدرای سەندراو ◄ خریداری شده.

کڕیان: ١) سەدان: ٢) سەندیان ◄ ١) خریدن: ٢) خریدند.

کڕیان: کران، کرکردن ◄ کردن.

کڕیانەوە: دوای فرۆش هەسان کڕینی فرۆشراو ◄ بازخرید.

کڕیانەوە: ١) ئاوالەسوڕی مرگانی داخراو ٢) زایی بوڵی کڕی ◄ ١) بازشدن دریسه: ٢) بازشدن گره.

کڕیب: ١) هەمیر خەفەت: ٢) ڕەوینی کە دوسال جارێ دەکێڵرێ: ٣) زەمینی بەکەڵەلە کاسن لێدراو ◄ ١) اندوه: ٢) زمینی که دوسال یکبار کشت شود: ٣) زمین یک بار شخم شده.

کڕیتا: ١) جیرانەوەی: ٢) خاپەنالی دەق ◄ ١) همسایه در کشاورزی: ٢) لقل دە نسبت به یکدیگر.

کڕیبار: جەفی بارهەڵگرتن ◄ کرایهٔ حمل بار.

کڕیبار: کڕیبار ◄ کرایهٔ حمل بار.

کڕیت: ١) بێ‌هەش لە جوانی: ٢) کاری پیس و خراپ: ٣) سندە گڵ ◄ ١) بدگلی: ٢) کار زشت: ٣) کلوخ.

کڕیچ: ١) سوالەت، فوزی سوڕەوە کراو ◄ اسفالت.

کڕیچی: ١) دەفری سوالەت: ٢) کراوەتنین ◄ ١) اسفالتی: ٢) کراوەتنین.

کڕیدار: کڕاندن ◄ مُستأجر.

کڕیدامی: هەڵەبانە ◄ مزد دزدیدن.

کڕیزەتنین: گوڵێکی دەشتی زۆر خوشبکە، بەزاراوەی دیاریسەکسر بەی‌دەڵێن پات ◄ گلی است.

کڕێ: ١) ئامادەی بشکی هەڵگوین: ٢) شتێ کە بە چنگ لێدان لە سەری چلکن و کە چەڵ دادەبەرێ. قڕێ: ٣) فەوزەی بەرد: ٤) چلک، پیسی ◄ ١) شانهٔ خشکیدهٔ عسل: ٢) سبوسهٔ سر، شوره: ٣) گل سنگ: ٤) چرک، کثافت.

کڕێڕاو: ١) سەر بەکڕێ: ٢) چلکن ◄ ١) دارای شورهٔ سر: ٢) چرکین.

کڕێڕاوی: کڕێڕاو ◄ نگا: کڕێڕاو.

کڕیزوک: زۆرەوەی کوڕی گوێچکە ◄ صُماخ گوش.

کڕێژەبەرد: فەوزەی سەر بەرد ◄ گل سنگ.

کڕیژوک: کڕیزوک ◄ صُماخ گوش.

کڕیس: ١) وشەی بانگ‌لێ‌کردنی کارژۆڵە: ٢) بزمکی تاگر ◄ ١) کلمه‌ای برای صدا کردن بزغاله: ٢) شراره آتش.

کڕیسک: بزمکی تاگر ◄ شراره.

کڕیسکە: کڕیسک ◄ شراره.

کڕیسە: وشەی بانگ‌کردنی کارژۆڵە ◄ کلمه‌ای برای صدا کردن بزغاله.

کڕیش: کڕێژ ◄ نگا: کڕێژ.

کڕیشە: جۆرێ کاڵای گەرمی ◄ نوعی پارچه.

کڕیشەیش: ١) ڕاکێشان بە زەمیدا: ٢) دەرکێشان: ٣) ئۆرەاەوە: ٤) سەنگاندن ◄ ١) بر زمین کشیدن: ٢) بیرون کشیدن: ٣) نقل مکان کردن: ٤) نگا: سەنگاندن.

کڕیفوک: شەمەر پشکە ◄ زنبور عسل وحشی.

کڕیڤ: ١) خڕی: ٢) دوست: ٣) کەسێ کە مناڵ لە باوەشیا خەمەنە کراوە ◄ ١) خوش: ٢) آشنا: ٣) شخصی که کودک را در بغلش خنده کرده‌اند.

کڕیک: کڕیڤ ◄ نگا: کڕیڤ.

کڕیکە: بەفری بەباو ◄ کولاک.

کرێکار: کەسێ کە لە بەرانبەر کرادا کار دەکا ◻ کارگر، ڕۆژمزد.
کرێکێ: جانەوەر یان مێوەی موبز ◻ کرێ‌ئەست و کرێ‌خۆر، تازە دەبهار دەبەن.
کرێگرتە: ۱) کرانشین؛ ۲) خانوێ کە بە کرا لە کەسێ دەدرێ ◻ ۱) ئجارەنشین؛ ۲) خانەی ئجارەای.
کرێل: ۱) گوێ‌کب؛ ۲) کرال، قاقز ◻ ۱) کر، ناشنوا؛ ۲) زەمین بێ‌گیا.
کرێن: سەمن ◻ خرین.
کرێن: ۱) کرال؛ ۲) نوتمان ◻ ۱) زەمین بێ‌گیا؛ ۲) زەمین سنگی.
کرێنچەلە: جرجوکەی لەسەر هەنی قرتان قنشت ◻ کاکل بر پیشانی قیچی شدە.
کرێنوخ: کرمان تەوی دست دە کرێ ◻ خربدار.
کرێنەوە: جانەوەرێ کە دست دە کرێنێتەوە ◻ نگا: کرێنەوە.
کرێنەوە: ۱) لەبەش فرۆش سەندنەوە؛ ۲) پرێنی لە زرگارکردن لە جوڕنم ◻ ۱) بازخرید؛ ۲) کنایە از نجات دادن.
کرێو: کرێف ◻ نگا: کرێف.
کرێوکرێو: ماڵدارنکە ◻ پرندەایست.
کرێوە: کرێلە، بەفرو یا پنکەو ◻ کولاک.
کرێوەبوون: پرێنی لە کەسێ کە زۆر بە سەرما هەڵسا ◻ کنایە از کسی کە طاقت سرما ندارد.
کرێوەپێچ: گیانداران کە لە ترسی کرێوە، یەنا بۆ هەموو تەنوایەک دەبا ◻ جانورانی کە از ترس کولاک بە هرجا پناه می‌برد.
کرێوەکردن: بەفرو یا هاتن ◻ کولاک کردن.
کریە: ۱) پەکنەمە کە ڕێژی بارانە؛ ۲) کرنوبە ◻ ۱) پکنەبارانی؛ ۲) کرنە است.
کرێی‌هەرێ: جانەوەرێکی هۆڵی کەر دەحەشاو ◻ کرەخر.
کز: ۱) (ئاو)؛ ۲) ماڵگوشت؛ ۳) کزی کەمی چراو تاگر؛ ۴) سفاڵ؛ ۵) دەنگی قرچانی دۆگو یەز لەسەر تاگر؛ ۶) (ئاو) پەستو ترین چۆڕانەوە؛ ۷) ئاوەڕاجی؛ ۸) پاش تەجیتی چاو؛ ۹) کوتەبەرو؛ ۱۰) ئاوەمێرو ◻ ۱) افسرده؛ ۲) لاغر؛ ۳) شعلهٔ آبدک؛ ۴) سیف؛ ۵) صدای چرب؛ ۶) سوزش پوست و زخم؛ ۷) کسادی؛ ۸) کوسوین چشم؛ ۹) سوراخ مورچه؛ ۱۰) شهر مورچگان.
کزاڵ: پاڕانەوە، لالانەوە ◻ تضرع.
کزان: ۱) چوڕانەوە؛ ۲) چران لەسەر تاگر ◻ ۱) سوزش پوست؛ ۲) چربرآتش.
کزاندنەوە: کزان ◻ نگا: کزان.
کزانن: ۱) کزاندنەوە؛ ۲) دەرۆنا قرچاندنی دۆگو یەز ◻ ۱) نگا: کزان؛ ۲) سرخ کردن دنبه.
کزانەوە: کزان ◻ نگا: کزان.
کزبۆن: ۱) ماڵگوشتبۆن؛ ۲) کەم کردن ◻ ۱) لاغرشدن؛ ۲) کم شدن، کاستن.
کزبەلوک: کزبلوک، جانەرەشوڵ ◻ نگا: کزبلوک.
کرخ: بەرتاوتی دار ◻ هرس درخت.
کزخان: بەرتاوتی دار ◻ هرس کردن.
کزخاندن: کزخان ◻ هرس کردن.
کزر: پەمز، تیوەیشتاو ◻ نیم‌خشاو.
کزران: ۱) زەمینێ کە دەرەنگ ئاو دەمێنێ، تەوڵە؛ ۲) بەوتانی مو ◻ ۱) زمینی که دیرآب در آن نفوذ کند؛ ۲) سوختن موی.
کزراندن: ۱) سوزاندنی مو؛ ۲) بڕوانەی گوڵە گەنمی قەرەبلە ◻ ۱) سوزاندن موی؛ ۲) از هم بازکردن خوشه گندم نال.
کزریبۆن: ۱) پەسر بەوتەوەی زەمینی قوڕ؛ ۲) پرێنی لە پەنگەپشتن و بەخۆداهاتن ◻ ۱) نیم‌خشک شدن زمین لجنی؛ ۲) کنایه از شکوفایی و رسایی.
کزریوەوە: تیوەوشکبۆن لە پاش تەڕی ◻ نیم‌خشک شدن بعد از خیسی.
کزری: ۱) تیوەوشکبۆن، پەزی؛ ۲) بەوتاوی خوری؛ ۳) هەڵیتجانی ئاو لە جیگەی فۆڵەو ◻ ۱) نیم خشکی؛ ۲) سوزاندن پشم؛ ۳) بیرون کشیدن آب از عمق.
کزک: جزیلک ◻ جزغاله.
کزکردن: ۱) پلنسە کەم کردن (چەراک کزکد، تاگرەکە کزکە)؛ ۲) بنەدنگو هەڤرەکە ڕاکشان ◻ ۱) پایین آوردن شعله؛ ۲) درگوشه‌ای کز کردن.
کزکردوو: کەسێ کە بە هەڤبرکەیی جۆری لە سوچێ خزاندەو ◻ کز کرده.
کزکۆڵە: کزوماتی دابنشوو لە سوچێ ◻ کز کرده.
کزکە: ۱) کزکۆڵە؛ ۲) نان لە جزر ◻ ۱) کز کرده؛ ۲) نان از آرد باقرط.
کزگرین: لەرزین لەبەر تاو، تۆبەتی ◻ تب و لرز.
کزمک: ۱) سەرکۆنەڵ، سەرکوێرە؛ ۲) بەزیل، بن‌بەزنگی بێ کەڵدبە ◻ ۱) برشتهٔ کوزه؛ ۲) ته‌نشین خرمال.
کزن: ۱) دانەوێڵەیەکە بزیوە دەی چێنن گای پێ فەڵەو دەبێ؛ ۲) باکسی بەدەوڵ، گوڵەوکە، گوڵەپەک؛ ۳) گەزیی، هەرزەگەوە ◻ ۱) کرسنه، یکی از حبوبات؛ ۲) باه‌کش تنور؛ ۳) ارزن درشت.
کزوت: جانەوێڵە ◻ اماس خروسی.
کزوری: جوری سوتاو ◻ پشم سوخته.
کزولکە: هەڤرەکە، کزکۆڵە ◻ کزکردهٔ بیچاره.
کزوڵکە: کزولکە ◻ کزکرده.
کزولیی: تەدلو تەنوار لە زن ◻ غمزه و ناز.
کزە: ۱) شەنگە، سرەوە، باش بەکان (کزەیەیەکی هات)؛ ۲) دەنگی داغ کردن؛ (کزە لە جەرگمەو هات)؛ ۳) دەنگی جزەجز ◻ ۱) آهان نسیم؛ ۲) صدای داغ گذاشتن بر گوشت؛ ۳) صدای برشتن گوشت سرخ شده در تابه.
کزەبا: سرەوە، شەنگە ◻ نسیم.
کزەڵوک: کزولکە، کزکۆڵە ◻ کزکرده.
کزەنە: بۆنی موی پڕوزاو ◻ بوی موی سوخته.
کزەی‌یا: دەنگی ئاسکی سرەوە، (پەسرین بەختی، چەڵی بەختی گوڵی من/کزەی دڵ بداد. کزەی‌یا دڵیە بەرگوێت) هەمەزارە ◻ صدای آرام نسیم.

کزەی جەرگ: بڕێکی لە زۆر خۆشەویست ▣ کنایە لە بسیار محبوب.
کزەی جەرگان: ۱) کزەی جەرگ؛ ۲) بڕێکی لە دڵەڕ، گرانوی، ماندەتی ▣ ۱) کنایە لە محبوب؛ ۲) کنایە لە معشوق.
کزی: ۱) سەرکەزی، کزکەردنی؛ ۲) لاوازی، داتەکوتنی ▣ ۱) افسردگی؛ ۲) لاغری.
کزیان: ۱) لەسەر ئاگر چران؛ ۲) زاو و سۆزیانەوەی پێست ▣ ۱) برآتش سرخ شدن؛ ۲) سوزش پوست.
کزیانەوە: سۆزیانەوە، چۆزانەوە ▣ سوزش پوست.
کزین: ۱) پەروەشی پێشکار لە دەیەدا؛ ۲) مەلاڵی بازڕو جارچی ▣ ۱) پاکار ارباب؛ ۲) جارچی و دلال.
کزین: جۆرێ توپی گەمە ▣ نوعی توپ بازی.
کزێکە: تلکێکی لەبەردا سۆڕەو کراو ▣ خمیر آبکی سرخ شده در روغن.
کزیە: تیکی سست و کەفەل ▣ استخوان لگن.
کژ: ۱) خاوی یانەمران؛ ۲) بەنگ؛ ۳) فەسڵی ساڵ؛ ۴) پشمە ▣ ۱) رسن تاب نخورده، خام؛ ۲) موسم؛ ۳) فصل سال؛ ۴) عطسه.
کژبلۆک: گیایەکە پنکەکەی بەخورێ ▣ گیاهی است با پیازهٔ خوردنی.
کژبیایش: بەشێکی وەسڵی پۆشتن ▣ سلانه سلانه.
کژژ: ۱) دەنگی گرمەو قرمە؛ ۲) دەنگی بای بەقوەت ▣ ۱) صدای بلند و مهیب؛ ۲) صدای تند وزیدن باد.
کژاڵ: ۱) تەنراوێکە بەبەشانی سێ تەنگوستی باڵی یەکەوەبراو ئاڵقەی تەدابەو تەنگەی بارەبەری پێ دەدەن کەژ؛ ۲) تەراو سوتاو؛ ۳) تەوزمی گران؛ ۴) بڕێکی لە دڵەنگەو بەریشان حاڵ ▣ ۱) نوار پهن تنگ بند سوزن؛ ۲) کاملاً سوخته؛ ۳) فشار زیاد؛ ۴) کنایه از دلتنگ و پریشان حال.
کژگ: کژاڵ ▣ نگا: کژاڵ.
کژنگ: چنگە ▣ حشرهٔ چسبیده بر پوست.
کژوواڵ: ۱) خۆرەو؛ ۲) تەختەی ئاسکی سەری دارەزا کە بەپەناوە دادەنرێ ▣ ۱) زاجر بستن حشرات؛ ۲) تختهای نازک و پهنی که روی الوار سقف گذارند.
کژۆکە: جرێی و ئاڵاش بۆ بن قۆڕەبان ▣ اشیره.
کژەباڵ: سەردەمی باهاتنی زۆر ▣ موسم وزیدن باد.
کژەباران: سەردەمی بارکەباریتی زۆر ▣ موسم بارانها.
کژەبارانە: کژەباران ▣ موسم بارانها.
کژیلە: قاڵاو، قەلەرەشە ▣ کلاغ.
کژین: پشمین ▣ عطسه کردن.
کس: ۱) وشەی دەنگدانی مەڕ؛ ۲) وشەی دەعدانی سەگ؛ ۳) شەرمی مێرینە ▣ ۱) کلمهای برای راندن گوسفند؛ ۲) کلمهای برای تشجیع سگ؛ ۳) آلت تناسلی ماده.
کسا: چۆن، چۆزا ▣ چطور؛.
کسان: کسا ▣ چه‌سان، چطور؛.
کسب: ۱) کاسبی؛ ۲) سنعات ▣ ۱) کسابت؛ ۲) صنعت.
کسب: ۱) کاسبی (کسانی کسب کار باش نەبوا)؛ ۲) سنعات ▣ ۱) کسابت؛ ۲) صنعت.
کسبوکۆ: هەستی فۆرەنگ ▣ احساس خشم و نفرت.
کسپە: ۱) ڕاچەنینی دڵ (کسپە لە دڵمەو هات)؛ ۲) دەنگی لاو بەناگرەوا کرەت؛ ۳) زانی کەلە پڕ کارام دەگرێ ▣ ۱) تکان ناگهانی قلب از خشم ناگوار؛ ۲) صدای آب بر آتش پاشیدن؛ ۳) دردی که ناگهان آرام می‌شود.
کسپەکسپ: کسپەی زۆر ▣ کسپه‌های پیاپی.
کست: نەنیشت، لا، تاڵی ▣ نرد، پهلو.
کستەڵە: کوشتن، گورتن، مراندن ▣ کشتن.
کسا: شەرمی مێرینەو کس، کوز ▣ آلت تناسلی جنس ماده.
کسک: ۱) جرزاڵە؛ ۲) سەوزەنگ ▣ ۱) جرغاله؛ ۲) سبزرنگ.
کس کس: کسی زۆر ▣ کس‌په‌پیاپی.
کسکۆڵە: کرکۆڵە ▣ نگا: کرکۆڵە.
کسکوی: تیر، بەرانبەری تیل و ترای کەسکوی ▣ غلیظ.
کسکە: ۱) ڕەنگی جاوی پشیلەو جانەوەری کێوی لە تاریکیدا؛ (کسکەی جاوی دەهات)؛ ۲) کزۆڵە ▣ ۱) برق چشم جانوران در تاریکی؛ ۲) کرکره.
کسکەکسک: بریقەبریقی جاوی پشیلەو جانەوەری کێوی لە تاریکیدا ▣ برق چشم جانوران در تاریکی.
کسکیان: سۆزیانەوەی پێست ▣ سوزش پوست.
کسکیانەوە: کسکیان ▣ سوزش پوست.
کسڵ: ۱) قسڵ، ئاقەدك؛ ۲) جانەوەرێکە قاپلاکێکی زەقی بۆزی حاڵی هەیە زەنشانان لەبن خاکدا دەخەوێ و لە بەرو وشکانی‌دا دەژی، کیسەڵ، کیسۆ ▣ ۱) آهاده؛ ۲) لاك پشت.
کسو: ۱) پیشە، سنعات؛ ۲) کسب؛ ۳) تەرح، دیدار؛ ۴) جۆر ▣ ۱) صنعت؛ ۲) کسب؛ ۳) قیافه؛ ۴) نوع.
کسوک: ۱) سەگ؛ ۲) تۆکەسەگ ▣ ۱) سگ؛ ۲) توله‌سگ.
کش: ۱) وشەی دەرکردنی باڵدار؛ ۲) وشەیەکە لە شەترنجدا دەڵێن؛ ۳) وشەی بەمەای سەدگاندن؛ ۴) وشەی بەمەای ڕەکێش بۆن؛ ۵) وشەی بەسەمای تۆزێ بەزین؛ ۶) بێ هەستو خوست؛ (دنیایە ئی ماتو کشە/ئەو هەستە لە جێ بەو خەتە) دەهزارە ▣ ۱) کلمهای برای راندن پرنده؛ ۲) کیش شطرنج؛ ۳) وزن؛ ۴) کش؛ ۵) گذشتن با سرعت؛ ۶) ساکت و بی صدا.
کشا: ۱) بەزیوبدا (ڕاکشرا)؛ ۲) بەچەلە خوشی: (ئەستێرەیەك کشا)؛ ۳) سەنگی (ئاسرا) (لە ئەترازوا کشا) ▣ ۱) بر زمین کشیده شد؛ ۲) به سرعت گذشت؛ ۳) توزین شد.
کشان: ۱) بەزیوبۆر خشین؛ ۲) سەنگان؛ ۳) تۆزێ بەزین؛ ۴) مێ وەنەر ئەرکەوتن بۆ گیان ئاوەستی بۆ مامەو چۆڵ دەبێتن ▣ ۱) روبه‌بالا خزیدن؛ ۲) توزین؛ ۳) گذر سریع؛ ۴) در زیر قرار گرفتن ماده هنگام جفتگیری.
کشاندن: ۱) ڕەکێش کردن بەزیوبدا؛ ۲) ڕاکشانی گوریس و لاستیك

۳) سه‌نگساندن به ئه‌ژنۆ؛ ۴) مێ له‌ئێر جاکردن ۱) بۆ زەمین کشیان؛ ۲) کش دان؛ ۳) وزن کردن؛ ۴) اسپ یا کسك ماده‌ی ڕاختیار بۆ ئاو گه‌ڕاندن.

کشاندنه‌وه: ۱) بەرەوپاش بردن؛ ۲) دوباره سه‌نگاندن ۱) به عقب کشاندن؛ ۲) باز وزن کردن.

کشان کشان: ۱) ڕه‌کێش ڕه‌کێش، به‌ڕۆیه‌ڕا ڕاکێشان له‌سه‌رهه‌ڵك؛ ۲) هێدی‌هێدی پێڕا هاتن ۱) بۆ زەمین کشیان پایین؛ ۲) سلاته‌ئامین.

کشانن: کشاندن ۱ نگا: کشاندن.

کشانه‌وه: کشاندنه‌وه ۱ نگا: کشاندنه‌وه.

کشانه‌وه: ۱) به‌ره‌وپوا چوون؛ ۲) مرۆڤ بۆ به ڕاکێشان؛ ۱ وەك لاسیاك له‌سه‌رهه‌ك دەکشێنه‌وه ۱) وایس رفتن؛ ۲) کش ئامدن، ئاوه‌ك طول ئه‌ئیر کشیان.

کشاو: ۱) به‌شه‌ڕاو به‌ڕاوه‌کراو؛ ۲) ده‌رهاتو له کاڵان؛ ۳) ڕاکێشراو به‌سه‌ر زەویدا؛ ۴) توڕی مرۆڤداو ۱) وزن شده؛ ۲) آخته؛ ۳) بر زمین کشیده شده؛ ۴) سیگار پاك زه شده.

کشت: چاندن، توم‌ڕه‌شاندن ۱ کشت.

کشتا: کوژراو، کوژراوی مرۆڤداو ۱ مقتول.

کشتاڤیش: تخڵ بۆگ ڕاسترا کشتاو ۱ عزاکشیده.

کشتاکه‌وتش: ۱) سلاڕه‌وبۆگ؛ ۲) تخڵ که‌وتو؛ ۳) دانیشتوی به‌ئاوه‌ڕۆیشت ۱) از پای درآمده؛ ۲) عزاکشیده؛ ۳) پشت به مشکۆ نشسته.

کشتش: کوژران ۱ کشته‌شدن.

کشتکاتی: ۱) ده‌مه‌ڕۆ؛ ۲) لاپه‌ڵا؛ ۳) لاڕه‌وڵا ۱) دمرو؛ ۲) پاشه‌ڕۆ؛ ۳) ئاوڕلێدان.

کشتۆخ: مرکون، کوژه ۱ قاتل.

کشتوکاڵ: چاندن و کاڵان ۱ کشت‌وکال.

کشتوکاڵ: کشتوکار ۱ کشت وکال.

کشتوکار: دەوروبەر ۱ پیرامون.

کشته: ۱) کوژراو؛ ۲) خاڵیکه؛ ۳) گورچیله؛ ۴) لا، تاڵی ۱) کشته‌شده؛ ۲) تهیگاه؛ ۳) گرده؛ ۴) طرف.

کشکشاندن: ڕه‌کێش کردن به زەمیدا ۱ بر زمین کشیدن.

کشکه‌ك: چه‌ند داوه‌ده‌زوی پێکه‌وه‌بادراو ۱ رشته تخ.

کشکیار: فه‌لا، جۆت به‌نده ۱ کشاورز.

کشکێل: ته‌سکۆ، ته‌سکۆی ۱ ملاقه.

کشك: کزك، که‌ڕو ۱ نگا: کزك.

کش کش: ۱) وشه‌ی ده‌رکردنی مریشك؛ ۲) جۆرێ داوه‌ت و ڕه‌قص؛ ۳) وشه‌ی دیکه‌دانی تازی بۆ ڕاو ۱) کلمه‌ای برای راندن مرغ؛ ۲) نوعی رقص؛ ۳) کلمه‌ای برای برانگیختن سگ شکاری.

کشکشان: ڕه‌قیس له داوه‌تی کشکشان ۱ کشکش، رقصیدن.

کشکه: ئاسه، ڕاڕ ۱ وحشی.

کشل: کسل، فسل، ناچاك ۱ آهاد.

کشمیش: ئیشکه‌وه‌کراوی ترێ، بێ‌ده‌ڵك ۱ کشمش.

کشمیشی: ترێی وه‌ڕی بێ‌ده‌نك ۱ انگور بی‌دانه، کشمشی.

کشمیشی کاوڵیان: ده‌موکانه ۱ نگا: ده‌موکانه.

کشن: گوشاد ۱ گشاد.

کشنه: ۱) کژن؛ ۲) هه‌ر دانه‌وێڵه‌یه‌ك که به تازه‌ئی ده‌ڕژێ ۱) نگا: کژن؛ ۲) آنچه از علاف که به حیوان داده می‌شود.

کشنێ: سه‌وزه‌کی چاندنی به ۱ کشتن.

کشنێژ: جۆرێ مۆرگی تاڵۆڕو زۆر بۆ ڕه‌نجه ۱ نوعی مهره زمینی از خلاز و نقره.

کشۆڵ: شۆڵ ۱ نگا: شۆڵ.

کشومات: ۱) وشه‌یه‌که له شه‌ترنجا ده‌گوترێ ڕاناو، ئه‌ئیکار ماو؛ ۲) بێ‌ده‌نگ ئارام؛ (کشوماته جیهان له‌ڕوانی له‌نوی) هه‌مزاوه ۱ ۱) اصطلاحی در شطرنج: کیش و مات؛ ۲) آرام و هیچ.

کشه: ۱) وشه‌ی ده‌رکردنی باڵدار (کشه کشه بۆ چۆڵه‌شه‌ئیوان شه‌ویکه ئیوان خوه‌شه) قصه‌سه‌ل؛ ۲) بێ‌ده‌ڵه، به‌ڕه‌چاوچوونی له‌سه‌رخۆ؛ (خه‌ریکی پاشه‌کشه‌یه) ۱ ۱) اصطلاحی برای راندن پرنده؛ ۲) عقب‌نشینی بوانکی.

کشی: به ئه‌ژنۆ ڕاڕه ۱ باسرعت گذشت.

کشیاو: کوژراو ۱ مقتول.

کشیایش: کوشتن، مرکوژی ۱ کشتن.

کشیایه: کوژراو، کشیاو ۱ مقتول.

کشین: به به‌ئه‌ژنۆ ڕاڕه ۱ با سرعت گذشتن.

کف: ۱) ده‌نگی هه‌ڵچوون و سه‌وزکردنی جۆش هاوڕده له دەریا و به‌ڕۆشه‌ڵ؛ ۲) ده‌نگی ترازوی له ئاو ترسیو که به ئه‌ئیزم ده‌ڕیسه‌وێ؛ (خوێن له جێی بڕینه‌که‌ی کف ده‌رده‌چوا) ۳) ڕه‌کێ؛ ۴) پاکردو ۱ ۱) صدای بالاآمدن و جوشیدن مایع؛ ۲) صدای با فشار بیرون زدن مایع؛ ۳) باد؛ ۴) باد کرده.

کفت: ۱) شه‌که‌ت؛ ۲) باڕه‌ڕێی بێ‌ئاڵا؛ (ئیستر مشین کفته دەبێ باڵ کرێ) ۳) ئێ هه‌ڵساوینی ڕه‌نگ؛ (ئێرکفته، ڕۆکفته) ۴) به‌خۆنی خۆڕه؛ ۵) ڕه‌ڵپ، ڕه‌ملی؛ ۶) جۆش خواردنی به‌ئه‌ئیزم؛ (کفت و کوڵی داهاتوکی) ۷) شاڕۆیل ۱ ۱) خسته؛ ۲) سوزن بی نعل؛ ۳) افزون؛ ۴) بیماری خوره؛ ۵) ماسه؛ ۶) جشنت جوش خوردن؛ ۷) سرشانه و کتف.

کفشاڵ: ۱) ئۆبه‌ڵ کراوی ساوه‌ڕو برنج و گوشت بۆ ناو چێشت؛ ۲) ئه‌ڕیجه ۱ ۱) کوفته خوراکی؛ ۲) کریت.

کفشکاری: ڕه‌نگ ئێ هه‌ڵساوین ۱ رنگ‌آمیزی.

کفشوکۆ: جۆش و ئه‌ئیزمی که‌وما؛ (کفشوکۆی دڵو داهاتوه) ۱ جوش و حرارت.

کفشوکۆڵ: جۆشینی به‌ئه‌ئیزم ۱ جوشش شدید.

کفته: ۱) کفشك؛ ۲) بێ‌باڵی باڕه‌ڕێ ۱ ۱) کوفته خوراکی؛ ۲) بی‌نعلی سنوی.

کفته‌خۆر: بڕێکی له ئه‌مه‌ڵی کاڕه‌کەرو ئه‌وسن ۱ کتابه از تنبل پرخور و

بیکاره.

گفتی: شه‌ڵه‌ی [گ] خستگی.

گفر: ۱) داریکی دەوەنە زۆرتر لە دەوەچەمان دەڕوێ؛ ۲) ڕەنگی ڕەش؛ ۳) قسەی بێ‌بنەما؛ ۴) جەنگ، فاڕ، لە بازنەکی جەنگێن‌دا؛ ۵) سەخیف، جوێن، دژمن، جنێو [گ] ۱) فرخنجەیەست؛ ۲) ڕنگ مستکی؛ ۳) گفتار، ناوداز، گفر؛ ۴) سەنانگ، بر، نوعی بازی؛ ۵) دشنام.

گفرکردن: قسەی بێ‌بنەما گوتن [گ] سخن کفرآمیز گفتن.

گفری: شارێکە لە کوردستان [گ] نام شهری در کردستان.

گفریت: بەمجەد، گوگرد، سنجاف، مقارە [گ] کبریت.

گفرین: جۆرێ بازی جەنگ [گ] نوعی قاپ‌بازی.

گفش: ئاشکرا، جۆرا [گ] آشکار.

گفف: کف [گ] نگا: کف.

گفاف: برش، کەرو، ڕەنگی سەر جواریەمەی کوڕ و کچ [گ] کفاف.

گف‌کردن: باکردن، بەپاچەمان [گ] ماکردن.

گفکی: تیرێی، داریکی دەوەنە بێ باخەڵەن دەرمانی باڵوکەیە [گ] درختچه‌ایست.

گفگۆیان: کوردێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [گ] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جلیان.

گفگە: چاڵێو کۆڕێی لەش [گ] چرک و شورهٔ تن.

گفن: کراسی مردگ، جامێ کە دەمرێ‌وەیە دەیچن بۆ نادفەنکردن [گ] کفن.

گفن‌دزین: پرۆسەی لە لە تەحسوتی زۆر گران ڕەگەزسۆن [گ] کنایه از از بیماری خطرناک بهبود یافتن.

گفن‌دز: ۱) دزێ کە قەبر بداتەوە بۆ گفن‌دزین؛ ۲) سەرزانێکە بۆ کەسانێ [گ] ۱) گفن‌دزد؛ ۲) لقب کفتار.

گفه: کف [گ] نگا: کف.

گفه‌گف: گفی زۆر [گ] کفه بسیار.

گفارگ: قارچ، کارگ [گ] قارچ.

گفز: پشتەگوریە [گ] گربهٔ تن.

گفش: گفش، دیار، خوا [گ] پیدا، آشکار.

گفلۆشاک: قرمچی، هەڵقرچاو، سیس‌بوگ [گ] چروک شده.

گفلیشاک: بزانگ، مزڵ، بزانگ [گ] مژه، مژگان.

گفی: کۆڕەڵەی دەوەنەنگ [گ] کورهٔ دهانه‌تنگ.

گکە: فاقە، فقە، قەقە [گ] شیرینی در گویش کودکان، قاقا.

گکەو: داریکی بەنکەڵی زۆر سەختە، گەفوت، گەوت [گ] درختی است جنگلی.

گل: ۱) سوریە؛ ۲) جوان، ڵاز؛ ۳) لاوان؛ (لە ڕیگە گل بوە)؛ ۴) قوریە، گوریە؛ ۵) ڕەواڵە؛ (بۆتوم گل کرد)؛ ۶) درەوتانی هەسارە؛ ۷) هێما، دەدەس بۆ خواحافزی؛ ۸) زۆرچەرمگ؛ ۹) تینی ئاگر؛ ۱۰) کۆڵەکەوڵی گەرما [گ] ۱) سرمه؛ ۲) کج؛ ۳) انحراف؛ ۴) گنبد؛ ۵) روانه، گسیل؛ ۶) چشمک‌زدن ستاره؛ ۷) دست تکان دادن برای خداحافظی؛ ۸) بسیار سفید؛ ۹) حرارت آتش؛ ۱۰) شدت گرما.

گل: ۱) سوریە، گل؛ ۲) جێگەی سوڵامەت تێدا سۆرکراوەوە؛ ۳) پایەی پرد؛ ۴) مێشەی ئاگر [گ] ۱) سرمه؛ ۲) دانش، کورهٔ سفال‌پزی؛ ۳) پایهٔ پل؛ ۴) شعلهٔ آتش.

گلا: ۱) لە خۆیان خۆ دەرچوگ؛ ۲) بێ‌ئەرەف، دۆرەبەرز [گ] ۱) منحرف؛ ۲) کناره‌گیر.

گلابۆن: ۱) ئەوێ لاوان؛ ۲) دۆرەبەرزۆنستان [گ] ۱) انحراف از راه؛ ۲) کناره‌گیری.

گلاج: بابی، بەدەعیە، بەهیز [گ] متکبر.

گلاردم: دوبنگ [گ] عقرب.

گلاس: پۆلی فرگە [گ] کلاس، درس.

گلاش: ۱) خارنست، خورو؛ ۲) پیلاوە لە پێوی بەسەریە کەتە پێڕاو [گ] ۱) خارش؛ ۲) نوعی کفش.

گلاشتە: خوراندن، بە ئینوک کراندنی پێست [گ] خاراندن.

گلاشچن: ئەو کەسەی سەری گلاش بە بەن دەچنێ [گ] بافندهٔ زوبهٔ «گلاش».

گلاشدرو: کەسێ گلاش چێ دەکا [گ] «گلاش»ساز.

گلاشدم: دوبنگ [گ] عقرب.

گلاشکەر: گلاشدرو [گ] «گلاش»ساز.

گلاشە: ۱) خورو، خارنست؛ ۲) لە ئەندام، بەدەور [گ] ۱) خارش؛ ۲) خارج از اندام.

گلاشەکردن: زۆری قوژ لە ڕەویدا [گ] وفور گل در زمین.

گلاشین: خوراندن، گلاشتە [گ] خاراندن.

گلاشینگە: قەڵماسات، قوجەقانی، بەرقانی، کەلاسنگ [گ] فلاسک.

گلاف: لە بەکرێ پێچانی دەزو بە جۆرێکی درێژکە [گ] کلاف نخ.

گلافە: ۱) خەڵک؛ ۲) سەرلێشێوان، پەشێواو؛ ۳) پەنجێکی پەنالەدە لە هەرێوک جومگەدەستی کەسێی بێ دەبەستن بۆ ڕاهێنانی ڕۆشتنی خۆش؛ ۴) جواز، جەوەی باریلە؛ ۵) کرێوەو باندەو [گ] ۱) دوک خمیری؛ ۲) سرگردان، آشفته، کلافه؛ ۳) ریسمانی که در تربیت اسب بکار می‌رود؛ ۴) چهارچوب نارک؛ ۵) کولاک.

گلافەدەڵکەن: داریکی بەجەنگە دەسۆڕێ‌و دەزوی خەڵەک لە خۆی دەدەاڵێنێ [گ] کلاف پیچ.

گلام: فاڕ، گۆرانی، جرە [گ] ترانه.

گلان: ڕاندنی بەشکەوزاڵە کاندنی ئاو [گ] تکان دادن مشک و مایعات.

گلانە: کە گلان [گ] کاسهٔ تاپاله‌ای.

گلانە: مۆرێ، مۆرک [گ] خرز، مهره.

گلاو: ئاوخچن، پۆشاکی سەر [گ] کلاه.

گلاوتاڵتسۆن: گلاوێ کە لە سکەمۆری پێکەوەکاو دروس دەکرێ، خشڵێکی ژنانە [گ] کلاه ساخته‌شده از سکه‌های طلا که زیوری است زنانه.

گلاوین: جۆرێ ئەواس [گ] نوعی ریواس.

گلاویۆرکە: گلاوی لە بەرگن [گ] کلاه نمدی.

گلاویۆرە: گلاویۆرکە [گ] کلاه نمدی.

گلاوچن: ئەو کەسەی گلاو بە دەزو دەچنێ [گ] بافندهٔ کلاه.

کلاوخوره: کلاوی تاسیی شمرکمر [ف] کلاه‌خود.
کلاودار: بالداری سرخ‌چوبه‌یی له بهز [ف] پرنده‌ی شاه‌چمس.
کلاودرو: کهسی که کلاو بو فروشتن دهدروی [ف] کلاه‌دوز.
کلاوروژه: روخه‌ی سه‌ر بان [ف] ناوروژه، بام.
کلاوزه‌ش: ۱) له‌خوشه‌کی تایبه‌تی برنه؛ ۲) برینی له ئیرانی (له ناوه‌ی کلاوسوره و کلاوزه‌ش) دهاتی قاره [ف] ۱) بیماری ویزه‌ی؛ ۲) کنایه له ایرانی.
کلاوزری: کلاوخوره [ف] کلاه‌خود.
کلاوزه‌ن: ۱) کلاوناسون؛ ۲) ناوه‌ی ئو زنان [ف] ۱) کلاه‌زن؛ ۲) نام زنانه.
کلاوزین: کلاوزه‌ن [ف] لگا: کلاوزه‌ن.
کلاوزه‌شه: جنگه‌ی سه‌ری چه‌لاک له ره‌شماله‌دا [ف] جای سر ستون درسیاه‌چادر.
کلاوسوره: ۱) گیایه‌که ره‌نگی سوره و تاش ده‌بی؛ ۲) برینی له ترکی خوسانی [ف] ۱) گیاهی است آتشی؛ ۲) کنایه از ترک عثمانی.
کلاوقه‌ره‌نگی: ۱) خوتکه‌یه‌که به‌سه‌ر بوریه‌سوریه‌دا ده‌کری تا با بوله‌ل نه‌گه‌ریته‌وه؛ ۲) ته‌ختیکه له قه‌رنی [ف] ۱) کلاهک بالای لوله بخاری؛ ۲) تختی در قالی.
کلاوقاری: هه‌زاره‌ی نام ورگ [ف] هزارپای شکمه.
کلاوقوری: کلاوی له پوشی ئوردار بو مروئه‌خوانان [ف] کلاه عصری لبه‌دار درویشان.
کلاولو: بوزی به‌دل، قزی ئالاندی [ف] کلاه‌گیس.
کلاوکلاوین: بازیه‌کی شه‌وانیه [ف] نوعی بازی در شب‌نشینی.
کلاوکوی: ناوی چیایه‌که [ف] نام کوهی در کردستان.
کلاوکوره: جوره‌بوزیه‌کی [ف] پرنده‌ایست شاه‌چمس.
کلاوگه‌ره: کلاوی ئیواردار له چرگی پیسوانو [ف] کلاه‌لبه‌دار نمدی.
کلاونه: جوره‌بوزیه‌کی [ف] پرنده‌ای است.
کلاوه: ۱) پوچه‌ی بالدار له بهز؛ ۲) ئوزیکی چیا؛ ۳) لاسکه که‌نه‌شامی که دانی تیکرتیی؛ ۴) قوزی له دووری نیمی دولاتی بلنده‌کراو؛ ۵) تالیه‌ی داریی ئلی گامیوت؛ ۶) هه‌ورشتی قوچ له سه‌ره‌وه؛ ۷) سه‌لکی گیا؛ ۸) ته‌نکی ورشتی به‌فر [ف] ۱) شاخه سر برنده؛ ۲) قله کوه؛ ۳) بلال دانه‌گرفته؛ ۴) دیوارک پیرامون دهانه تار آسیاب؛ ۵) چتر گردن گاو؛ ۶) کلاهک؛ ۷) پیاله؛ ۸) دانه برشت برف.
کلاوه‌سوره: گیایه‌کی بناسوره. کلاوسوره [ف] گیاهی است با پیاله قرمز.
کلاوه کردن: بارینی به‌فری ده‌نالدرشت [ف] بارش برف درشت.
کلاوین: بازی کلاوکلاوین [ف] نوعی بازی شبانه.
کلبه: ۱) دانی پشته‌وه‌ی سه‌گو دزنده؛ ۲) گوئ‌میخ، سنگی دروزو له‌سوره [ف] ۱) نابه، دندان پیشین مرغ؛ ۲) میخ نوبه.
کلبازک: ۱) گوئ‌له‌وروژه؛ ۲) گیای له‌ده‌فراشین کراو بو خه‌وروژ [ف] ۱) از گلهای بهاری است؛ ۲) میوه شب عید.
کلبوئن: ۱) کلاسوئن؛ ۲) بوزی کزان؛ ۳) دروشیه‌وه‌ی له‌سوره [ف] ۱) منحرف شدن؛ ۲) فرستاده شدن؛ ۳) چشمک زدن ستاره.
کلپانه: قره، که‌مترین ده‌نگ [ف] کمترین صدا.
کلپوهوز: ده‌نگی بلیسه‌ی به‌هوزم [ف] صدای اشتعال زیاد.
کلپه: ۱) ده‌نگی بلیسه‌ی تاگر؛ ۲) بلیسه‌ی تاگر [ف] ۱) صدای آتش مشتعل؛ ۲) شعلهٔ آتش.
کلپه کلپ: ده‌نگی له‌شوین به‌کی بلیسه [ف] صدای پیاپی اشتعال.
کلپیچک: باوه‌ی زاوزی پیچان، قوناخ، قومات [ف] لقمه‌ای نوزاد.
کلتوز: سوره‌مه‌دان [ف] سرمه‌دان.
کلته: کلتوز [ف] سرمه‌دان.
کلته‌پیه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
کلج: تمو جیوه‌ئه، لوس و باریکه‌ی کلی پی ده‌جاو ده‌کشن [ف] میل سرمه‌کشی.
کلجه: سوخه‌ی قوله‌داری زنانه [ف] بلاک آستین‌دار.
کلجان: فانوس، فانوس، چراغه‌ستی، له‌ئه‌ری [ف] فانوس.
کلجاک: کلجوک، کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلجو: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلجوک: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلجوک: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلجین: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلجین: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلجیوا: کلج [ف] میل سرمه‌کشی.
کلجیوکه گورکانه: گیایه‌که‌ئه‌ترکی سوری ئالاوه‌ئه‌ش ده‌کا [ف] گیاهی است.
کلدان: کلتوز [ف] سرمه‌دان.
کلدان: کلتوز [ف] سرمه‌دان.
کلدومان: هه‌لیوبو [ف] بخار شراب.
کلر: کوتی ئرگا، جی کلل له ئرگا [ف] جا کلیدی در.
کلس: ۱) قسل، ناهه‌ك؛ ۲) ناوچه‌یه‌که له کوردستان [ف] ۱) آهک؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان.
کلسم: گیایه‌کی ده‌شته‌که [ف] گیاهی است.
کلسین: گوئی، گیای که‌ف که ته‌لیسی لی ده‌دن [ف] گیاه کتف.
کلف: کلاه‌مه‌زه [ف] کلاه.
کلفت: ۱) ته‌سوئر؛ ۲) زوئ زیاد (ئرلی کلفتی ها به‌لاوه) [ف] ۱) ستبر؛ کلفت؛ ۲) مبلغ زیاد.
کلفه‌ت: ۱) ته‌سوئری؛ ۲) خئرایی ماڵ؛ ۳) قه‌ره‌واش [ف] ۱) ستبری؛ ۲) ثروت؛ ۳) کلفت‌خانه.
کلفه‌تیار: خئراندار [ف] ثروتمند.
کلفه‌تی: ۱) کلفه‌تیار؛ ۲) ماڵی قه‌ره‌واشیان هه‌یی [ف] ۱) ثروتمند؛ ۲) خانه‌ای که کلفت دارد.
کلفه: ۱) قاشه، تیل، تل، ته‌نگوست؛ ۲) دو سوچکه؛ ۳) ئه‌ئم؛ ۴) ده‌سکه [ف] ۱) انگشت؛ ۲) دم؛ ۳) قلم؛ ۴) دسته.

کلکاف: بەرکی دارمازوو ▣ توهی تەر مازوو.

کلک‌بادان: ۱) زمان‌لوسی و مەدایی؛ ۲) برێنی لە ئاجاڕکردن بە کاریک ▣ ۱) چاپلوسی و تملق؛ ۲) کنایە از ئاجار کردن.

کلکان: برێنی لە پیای حوڵەر تەمەهۆش ▣ کنایە از ئدم حل و جنگ.

کلکانی: مەهۆش، حوڵی ▣ کم هوش.

کلک‌بەس: قامک بەند ▣ انگشت‌بند.

کلک‌بەسە: بە قامک بەستراوی ▣ انگشت بسته.

کلک‌پیوە کردن: ۱) جووربوە کردن؛ ۲) برێنی لە خەڵەتاندن ▣ ۱) انگشت‌زدن؛ ۲) کنایە از فریب دادن.

کلک‌پێ هەڵیسەساردن: برێنی لە گوێ‌دان بە کار، خۆگێل کردن لە ئەنجامدان، جاوەخاو ▣ کنایە از اهمال.

کلک‌تەقنە: بەرگاڵکە ▣ دم جنباند.

کلک‌تەقینە: بەرگاڵکە ▣ دم جنباند.

کلکدار: ۱) جانەوەری بە کلک؛ ۲) شتێ هەسکی هەبێ؛ ۳) دوایی‌دار ▣ ۱) دارای دم؛ ۲) دسته‌دار؛ ۳) دنباله‌دار.

کلکردن: ۱) جوار کردەوە؛ ۲) ئاڵاندن ▣ ۱) کج کردن؛ ۲) فرستادن.

کلکرن: جاڕشتن بە سورمە ▣ سرمه کشیدن چشم.

کلک‌گر: کەسێ کە کلکی لە خاوەن‌ئاست بلند بەکا ▣ کسی که در دویدن دم را بلند نگه می‌دارد.

کلک گرتن: ۱) کلک‌بلند کردنی کەسێ لە خاوەن؛ ۲) برێنی لە هەستەناجان‌بوون ▣ ۱) دم بلند نگهداشتن اسب؛ ۲) کنایه از بر نگذاشتن.

کلک‌گیر: قوتەقوت ▣ باردم زین اسب.

کلکلک: کەستێرەی درگا ▣ کلید کلون چوبی در.

کلکلە: قەرجەت ▣ مایەی رسوایی.

کلکن: ۱) کلکدار؛ ۲) پەزی زۆر بەخوری؛ ۳) هەڵۆقیوە لە پست ▣ ۱) نگا: کلکدار؛ ۲) گوسفند بسیار پشمالو؛ ۳) پراهنه بر پوست.

کلک‌لیشان: شتی زۆر سەیر بان زۆر باش ▣ انگشت‌شمار، نایاب.

کلکە: ۱) پەملکەکە لە باو گەنیدا؛ ۲) زاوێی سەرباز؛ ۳) پراهوی گیوا؛ ۴) دوایی قسەو کار ▣ ۱) دانه‌ای در میان گندم؛ ۲) بچهٔ انگل و سربار؛ ۳) دنبالهٔ گوه؛ ۴) دنبالهٔ سخن و کار.

کلکە: پرد، پر ▣ پُل.

کلکەتۆنە: تۆنە ▣ انگشت کوچک.

کلکەدۆماتە: باریکەیەک گەنم لە خەرمانەدا کە هێشتا نەبۆتە ماڵۆسکە ▣ دنبالهٔ خرمن.

کلکەڕۆقە: نەخشێکی فاڵی ▣ نقشی در فالی.

کلکەزێوی: ۱) بەری گیایەک؛ ۲) جووری ترێ ▣ ۱) ثمر گیاهی است؛ ۲) نوعی انگور.

کلکەسۆنە: ۱) کلکدرێژەکاندنی سەگ بۆ کەسێ کە خۆشی دەوێ؛ ۲) برێنی لە زمانبازی و زمان‌لوسی ▣ ۱) دم جنباندن سگ برای اظهار وفاداری؛ ۲) کنایه از تملق.

کلکەسۆنەکێ: کلکەسۆنە ▣ نگا: کلکەسۆنە.

کلکەقنگێ: ۱) قامک‌بۆ‌بردن؛ ۲) برێنی لە دەندان بۆ خۆرە کردن ▣ ۱) انگشت کردن؛ ۲) کنایه از تحریک برای خشمگین کردن.

کلکەکەنگێ: کلکەقنگێ ▣ نگا: کلکەقنگێ.

کلکەکەڵە: قامکی زل، قامکەگەورە ▣ انگشت شست.

کلکەگەورە: کلکەکەڵە ▣ انگشت شست.

کلکەلەقە: دزێوی زۆر لە پاڵەنجانی کار ▣ سختی بسیار در انجام کار.

کلکەلەقێ: ۱) دزێوی زۆر لە پاڵەنجانی کار؛ ۲) (بە کلکەلەقێ هەڵسو کردن) ▣ ۱) دشواری بسیار در انجام دادن؛ ۲) نگا: کلکەسۆنە.

کلکەمان: زۆر تاڵ لە جێژدا ▣ بسیار تلخ.

کلکەمار کردن: خواردنی بەڵام‌نەبوو، زەقەمۆت کردن ▣ خوردن با دل پریشان.

کلکەنما: شتێ کە بۆ باشی و خرابی ئاشیرەتی بۆ بکرێ ▣ انگشت‌نما.

کلکەنەقینە: کلکەتەقینە ▣ فتنه‌انگیز.

کلکەوانە: ۱) ئەنگوستیلە؛ ۲) قۆمەکەی دورمالان ▣ ۱) انگشتری؛ ۲) انگشتانه.

کلک‌هەڵتە کێنە: کلکەتەقینە، بەرگاڵکە ▣ دم جنباننده.

کلک‌هەڵسۆڕاندن: برێنی لە بەرەنگاری کردن و بەقسەنەکردن ▣ کنایه از مخالفت کردن.

کلل: ۱) مایین و کەسێی سێی خاڵدار؛ ۲) کەسێی سپەڵە؛ ۳) ڕەنگساتە ▣ ۱) اسب سفید خالدار؛ ۲) اسب ابلق؛ ۳) رنگ کرم.

کللۆ: ۱) گای سپی و ڕەش؛ ۲) کوڵەی زۆرخاوەخۆر؛ ۳) جانەوەری سپی بەخاڵی ڕەشەوە ▣ ۱) گاو سفید و سیاه؛ ۲) ملخ؛ ۳) جانور سفید دارای خالهای سیاه.

کللی: ۱) سیات؛ ۲) سپی خاڵدار؛ ۳) گزی ئاگر ▣ ۱) رنگ کرم؛ ۲) سفید خالدار؛ ۳) زبانهٔ آتش.

کلم: کورت، قوت، تن، کوتا ▣ کوتاه.

کلم: جلم ▣ خلم، آب بینی.

کلمش: ۱) ڕیوڕی چاو؛ ۲) جلکی ناوگوێ ▣ ۱) (قلقه چشم)؛ ۲) چرک گوش.

کلمن: جلمن ▣ خلمو، آب دماغ آویزان.

کلمو: کورەباڵا، بەزن کلک ▣ کوتاه‌قد.

کلموج: جلم ▣ خلم، آب بینی.

کلمەی: کورت کردن، قوت کردن ▣ کوتاه کردن.

کلمیش: ۱) جلم؛ ۲) ڕیوڕی چاو ▣ ۱) خلم، آب بینی؛ ۲) (قلقه).

کلنانشک: قانگەلانک ▣ گیاه خشک باد برده.

کلۆ: ۱) دەنکی بەفر؛ ۲) پێچراوی خوری و لوکەی جاو؛ ۳) بەرگی زۆری دەنک لە بەری گیا ▣ ۱) دانهٔ برف؛ ۲) آغشته غرقهٔ پشم و پنبهٔ نارسته؛ ۳) نیامک هستهٔ گیاه.

کلۆ: جانەوەرێکی پچووکی بەچنگ‌و باڵ‌و دوزمنی مێشەوەرە ▣ ملخ.

کلۆ: هەر وردەیەکی بەکەرگرتی (کلۆکێ، کلۆفەدا) ▣ زیر بهم چسبیده.

کلوخ.
کلوا: بەنگری سوڕ، بۆتوی بەگەنم، سکڵ [ف] اخگر.
کلۆت: ۱) شیکی سەر سمتی بەکسم؛ ۲) سمتی بەکسم [ف] ۱) استخوان بالایی ران ستور؛ ۲) کفل.
کلۆچ: نەرن (بە ضم کلۆچن چاوەی ئاژەڵ) [ف] ریم، طریقه.
کلۆچ: ۱) کولیچە؛ ۲) قوچ، ئاخی جاڵەوەر [ف] ۱) کلوچه؛ ۲) شاخ جانور.
کلۆخ: ۱) قەدەخی سەر؛ ۲) وشەی تازەڵ بۆزاوین، ئەخز [ف] ۱) کلّه سر؛ ۲) واحد شمارش دام، رأس.
کلۆز: ۱) ئاوەناڵ؛ ۲) خڕەوبۆگ. (خۆی کلۆز کردا) [ف] ۱) میان آبی؛ ۲) خود را جمع کردن.
کلۆز: بەرەبەخت [ف] بدبخت.
کلۆز: کولە کەنمی هەڵبۆزاو [ف] خوشه گندم نیم‌سوخته.
کلۆز: زەسەنا، وشەیەکی زۆرمانە [ف] نسبه‌جمله.
کلۆز: ۱) کەسێ کە دەدانی پێشوی کەوتووە؛ ۲) کلاوبۆرە [ف] ۱) کسی که دندان پیشین ندارد؛ ۲) کلاه نمدی.
کلۆس: دەفری سواڵەی هەراو، کۆبە [ف] خُم.
کلۆس: کلۆز [ف] نگا: کلۆز.
کلۆسک: دەفری سەرتاواڵەی چکۆڵە، سنوکە [ف] خمچه، خُم کوچک.
کلۆش: قرش، لاسکەدەغڵ [ف] ساقه‌های نَخل.
کلۆشک: نیشان، ئەرگەدا، کیڵە کاژیکن [ف] نشان‌های راهنما در مسیر راه.
کلۆشەبون: گەیشتنی دەغڵ بۆ درەو [ف] رسیدن خرمن برای درو.
کلۆف: بەچنگ گرتنی [ف] مچاله.
کلۆفت: کلفت، زۆر تەستوور [ف] کلفت، ستبر.
کلۆک: ۱) داهێنەرێکی کە بۆ تەاوی خۆش‌دا بۆ دەگا؛ ۲) کلۆت [ف] ۱) دانه زوبرا؛ ۲) کفل چهارپا.
کلۆک: شکۆمەندی دار [ف] شکوفه درخت.
کلۆکێ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنایتکاران ویران شد.
کلۆڵ: جارەزەنی، کلۆڕ [ف] سیدرون.
کلۆلاش: گیایەکە دەکرێتە ئەدان‌ئان [ف] گیاه خلال دندان.
کلۆم: قفڵی دارینی درگا [ف] قفل چوبی در.
کلۆمت: کلۆت، سمتی حەیوان [ف] کفل حیوان.
کلۆنجە: سرخەمەی بەفرێکی زۆرانە [ف] نوعی بالاپوش زنانه.
کلە: ۱) تین و هەڵاو؛ ۲) گڕی ئاگر؛ ۳) سوتەمەنی [ف] ۱) آلاو؛ ۲) لهیب آتش؛ ۳) سوخت.
کلە: ۱) کڵ، سورمە؛ ۲) کڵی پرد [ف] ۱) سرمه؛ ۲) پایهٔ پل.
کلەباش: کوکین، فۆزی، کۆخین [ف] سرفه کردن.
کلەبیچ: کاریچ، جشنی کاڵ [ف] جشن خام.
کلەدان: کەدان [ف] سُرمه‌دان.
کلەر: ۱) کولین، جیگەی ئاوگە؛ ۲) بۆ بەق، بەدبەق [ف] ۱) جای آدوقه؛ ۲) نگا: بۆ بەق.
کلەسی بحالی: جاکترین جۆری کل [ف] بهترین نوع سُرمه.
کلەشێر: دیکل، دیڤل [ف] خروس.
کلەشێرە: خرۆزاك، قەمزەنە [ف] بیماری سەال دیکی، خروساك.
کلەو: شەپۆلی کە وەسەر بردەکەوێ [ف] موجی که روی پل سرریز کند.
کلێ: کابە، جارکاك، بازی کردن [ف] بازی، دور بازی، گیم.
کلێپە: ئاشەکردن و ئاسرتنی خاك [ف] آماده کردن خاك برای تهیهٔ گل.
کلێت: ۱) کلیل، هاجەن؛ ۲) قفڵ، کۆڵە؛ ۳) ئاڵقەیەکی درگا کە قفڵی پێدا دەکرێ [ف] ۱) کلید؛ ۲) قفل؛ ۳) حلقهٔ در که قفل را در آن کنند.
کلێتە: قەلاندوش، ئەوان خانەو بیل [ف] کولە، خانەوەوش، قلمدوش.
کلێنە: سەرتاڵاوی بەن [ف] کلوته، نوعی کلاه پشمی.
کلێجە: قلیچکە [ف] دنبالچه.
کلیچ: کولیچە [ف] کلوچه.
کلیچك: قامکەتۆپە، تلیاگیچکە، ئەنگوسە تۆپەڵە [ف] انگشت خنصر.
کلیچە: کولیچە [ف] کلوچه.
کلێچە: کولیچە [ف] کلوچه.
کلیم: کلیل، کلیت [ف] کلید.
کلیمە: لە هەموولاوە دەوریدراو [ف] محصور.
کلین: کلر، کونی جێی کلیل لە دەرگادا [ف] جاکلیدی در.
کلینی: لیکاوی دەم [ف] لعاب دهن.
کلیو: کلیچکە [ف] دنبالچه.
کلیس: ئارەیان لەمین چۆگ [ف] ناوه، ناوهار.
کلیسا: پەرستگای خاچپەرستان [ف] کلیسا.
کلیس بون: بەنەواوی ئەوبان [ف] ریشه‌کن شدن، نابودشدن.
کلیسان: کلەسی بحالی [ف] بهترین نوع سُرمه.
کلیسە: کلیسا [ف] کلیسا.
کلیشە: ۱) پەدەنی بێ گیان؛ ئەسپەنال چۆڵە. کلیشەبوو؛ ۲) بۆدرانی ئەنی لە تارەمو جلاند [ف] ۱) تن بیجان؛ ۲) بوی بد تن.
کلیل: ۱) ئاجەن، ئەنی کە قفڵ بکاتەوە؛ ۲) موی سەری ئاژەڵەکان؛ ۳) قفڵ [ف] ۱) کلید؛ ۲) موی فرفری؛ ۳) قفل.
کلیڵ: کلیل [ف] کلید.
کلیل بەدەست: بریتی لە خاوەن دەسەڵات [ف] کنایه از همه کاره.
کلیل دان: قفڵ دان، داخستن بەقفڵ و کلیل [ف] قفل کردن.
کلیلان: کلیلی دارینی کلیلدو کۆڵە [ف] کلید چوبین.
کلیلکامل: چۆڵەمە [ف] جناغ سینه.
کلیل و کۆم: قفڵی دارینی درگا [ف] قفل چوبین در.
کلیل و کۆم: کلیل و کۆم [ف] قفل چوبین در.
کلیل و گۆڵ: کلیل و کۆم [ف] قفل چوبین در.
کلیل و گۆڵە: کلیل و کۆم [ف] قفل چوبین در.
کلیلە: ریو، ریی [ف] بهمن.
کلیڵە: ۱) کلیلە؛ ۲) ریوی دەم. (دەمی کلیڵە بو قسەی بۆ نەکرا) [ف] ۱) بهمن؛ ۲) قفل شدن دهانها.

کلیم: بڕۆ، سەبات، ڕاهێنی تەنافو کەمەبایی ◄ کلیم.
کلیتجه: قلیجه، کلیجه ◄ دنبالچه.
کلیتچاك: قلیجه، کلیجه ◄ دنبالچه.
کلیتچکه: قلیجه ◄ دنبالچه.
کم: ۱) بەرابەری زیاد، بیح، قیح؛ ۲) بکەم ◄ ۱) اندك؛ ۲) بکم.
کماخ: کلۆت ◄ کلل.
کمان: بەرزین، جیل ◄ برجین.
کم‌بەر: کوڵیکی بەهارە ◄ ڕاکلهای بهاری است.
کمت: ترەباك، دەمدا، خەرتەر بن‌شوین ◄ قلّه، اوج.
کمکمه: بیچیچ ◄ اندك اندك، بەتدریج.
کمی: دەرەڵان، چەند ◄ دنبلان.
کن: ۱) قسك؛ ۲) بەرابەری مرۆ؛ ۳) لەلا، لەبەسەنا؛ ۴) وشەی بانگکردنی ژن بۆ خۆشەویستی ◄ ۱) مقعد؛ ۲) کوتاه؛ ۳) زن؛ ۴) حرف خواندن مهر یا ناتهٔ زن.
کنا: ۱) دۆت، فن، فن، کج؛ ۲) قول، دیوانەدر ◄ ۱) دختر، دوشیزه؛ ۲) سوراخ.
کناچه: ۱) کج؛ ۲) دەنگی بۆز ◄ ۱) دختر؛ ۲) صدای مرّاج.
کناچەیی: کچیتی ◄ نگا: کچیتی.
کناچی: کج ◄ دوشیزه.
کنار: داری بەهەنگ ◄ درختی است.
کناراو: ئاوەدەست، مەبال ◄ مستراح.
کناری: درکەکی ◄ خارپشتی است.
کناریۆن: ۱) سەرلەواری دەریا؛ ۲) دوورەپەریز لە خەڵك ◄ ۱) ساحل دریا؛ ۲) کناره‌گیر از اجتماع.
کنشەنە: ۱) ئەبلی خوران؛ ۲) ئەمش خوراندن ◄ ۱) خارش بدن؛ ۲) خاراندن بدن.
کنج: ۱) جلقور کەلەپەل؛ ۲) پارچەجلکی لە پشتی بەرەوژۆر کەوا؛ ۳) کرچ، کاڵ؛ ۴) لای ئەوان ◄ ۱) ملابس، رخت و لباس؛ ۲) نیم‌تنه؛ ۳) کال؛ ۴) لایه.
کانجز: بەرۆکۆن، بزکۆن ◄ کهنه‌باره.
کنف: کن، بەرابەری مرۆ، قولە ◄ کوتاه.
کنفن: ۱) دەزوی قرقرە؛ ۲) بەلی لە پڕەی گیا؛ ۳) فنگر ◄ ۱) نخ قرقره؛ ۲) ریسمان الیافی؛ ۳) تنگر.
کنۆز: شوێنی کە تاودانی تۆوە ◄ جای آب زهه.
کندۆرك: درکەکە ◄ خارپشتی است.
کندره: کندر ◄ نگا: کندر.
کندیکه: کندر ◄ نگا: کندر.
کنر: کندر ◄ نگا: کندر.
کنسا: خۆ بەدوای خوراندن ◄ خود را با دیوار خاراندن.
کنشت: ۱) کاوێژ، قاوش؛ ۲) بەرسگەی جوڵەکە ◄ ۱) تشخوان؛ ۲) معبد یهودیان، کنشت.
کنف: ۱) ئیشەی ڕێی بەس ئەژا؛ ۲) ئوس و ئیاو و ئەبار ◄ ۱) پشمهٔ انبوه؛ ۲) شباه.
کنك: کن، قول، قولە ◄ کوتاه.
کنگ: فنگ، کن، فن ◄ مقعد.
کنگ‌دانەوە: ڕوتیشتی بە تامابەتی ◄ موقت نشستن.
کنگ‌دەر: قۆن‌دەر ◄ کونی.
کنگر: فنگر ◄ تنگر.
کنگەجشۆکە: مرتی لە جنگای زۆر تەنگەو تەسك ◄ کنایه از جای بسیار تنگ و کوچك.
کنگەخشکن: قۆمەشتکە ◄ باسن بر زمین کشیدن.
کنگەخەو: نوستن بە دانیشتەوە ◄ نشسته خوابیدن.
کنگەگاز: مرتی لە پاشکۆی تەسپەو بارەبەر ◄ زخم باسن اسب و دیگر چهارپایان.
کنگەوتلور: لەسەرەدەم ڕاکشان ◄ هنگام دراز کشیدن.
کنۆزك: ۱) تیلە کەنزك؛ ۲) داری دوانی بۆ دزك گۆڕینەوە ◄ ۱) پشمهٔ خار؛ ۲) چوب دوشاخه ویژهٔ تعاپجایی خار.
کنۆژە: داری دوقلیقانەی دزك‌خڕکردنەوە ◄ چوب دوشاخهٔ خار جمع‌کنی.
کنۆز: ژاوە، چکۆس، چکۆت، دەس قوچاو ◄ خسیس.
کنۆس: ژاوە، کنۆز ◄ خسیس.
کنۆشك: ژەنگی چەمەنی، سۆڕی کاڵ، جێرەبی ◄ صورتی.
کنۆشە: کۆگ، گەمیك، گۆزگ ◄ جاری.
کنە: ۱) کاری زۆرو بەدەواو؛ ۲) وشەی دواهەی کج؛ ۳) دانەوەی زەوی؛ ۴) تۆزینەوە ◄ ۱) کار زیاد و پیوسته؛ ۲) کلمهٔ نوازش خطاب به دختر؛ ۳) (مص) را کشتن؛ ۴) کندوکاو.
کنەك: خێشکی کاڤش کێشان ◄ ابزار ساقه کشیدن سر خرمن.
کنەگردن: کۆڵینەوە، تۆزینەوە ◄ کاویدن، جستجو.
کنەوە: ۱) پرونەکردن لە خواردن؛ ۲) کۆڵینەوە؛ ۳) زۆر کۆشش کردن لە کارا ◄ ۱) بی‌اشتها و آهسته خوردن؛ ۲) کاویدن؛ ۳) سعی بسیار در کار.
کنێن: ۱) ئاوی دو جوز دارە بەکی بەکی بۆزاك؛ ۲) گیایەکە کوڵی حوانی هەیە؛ ۳) قوتر، کوانیکە لەمیلگەی خراب دیت ◄ ۱) نام دو درخت خاردار و بی‌خار؛ ۲) گیاهی است با گلهای زیبا؛ ۳) دُمبلی که در ناحیهٔ مقعد باشد.
کنیرۆك: گیای کنر ◄ گیاه «کنره».
کنیرە: ۱) داری کنری بی‌دزك؛ ۲) گیای کنر ◄ ۱) درخت «کنره» بی‌خار؛ ۲) گیاه «کنره».
کنیواڵ: گیایەکی جیاوە لەخوری، کوراند ◄ گیاهی است کوهی ترمانند.
کۆ: ۱) زۆرست یەکەوە؛ ۲) پێرۆ، پیرۆ؛ ۳) لەخۆشەکی جاوی‌تاڕەڵ؛ ۴) تۆبەڵی خرمانی سۆڕا؛ ۵) جیا؛ ۶) سڵی، ڕەوەکی (لەم کسیە کۆ دەکا)؛ ۷) ڕەنگی هایی ئاجیخ؛ ۸) داری شانیکە لە کوردستان؛ ۹) پاشگری پچووکدانان (مەسەلەکۆ، لاوکۆ)؛ ۱۰) کام جێ؛ (بۆ کۆ

بچو؛ (۱۱) حەفت بە شوێن کۆدا دێت: (کۆی کۆ بۆدا؛ ۱۲) کۆل، بەش، دری نیز؛ (۱۳) جلات، لیک کۆبوونەوە؛ (۱۴) بەڵکە، شایەنا [ف] (۱) جمع؛ (۲) ستارەی ثریا؛ (۳) نوعی بیماری چنیو و گوسفند؛ (۴) تورەی خرمن پاک کرن؛ (۵) کود؛ (۶) رموتی؛ (۷) ریگا، آبی روبار؛ (۸) نام شهری لە کردستان؛ (۹) پیوەند، تصغیر؛ (۱۰) کجا؛ (۱۱) اندوه؛ (۱۲) لکە، مخالف نیز؛ (۱۳) احتیاج؛ (۱۴) بلکە، شاید.

کۆ: (۱) جلوو، چوون، جاوان؛ (۲) کام جێ؛ (۳) کە؛ (کۆ ئەفها بنا؛ ۴) جیا، کیف، کو؛ (۵) کۆلەکە، کلدو [ف] (۱) بطور؛ (۲) کجا؛ (۳) کە؛ (۴) کود؛ (۵) کدو.

کوا: (۱) لە کام جێیە؛ (۲) کامەیە [ف] (۱) کجا است؟ (۲) کدام است.

کوانز: کوزن، کەمزەن، کەفۆک [ف] کبوتر.

کوان: (۱) دەفەری کەوروی گلینی دەخسڵ و ئاردە؛ (۲) پلوورەهەستنگ، ئەڵقەیەتی [ف] (۱) کندوی، ئاڵە؛ (۲) کندوی زنبور عسل.

کوارگ: فارج، کارگە، کفارگە [ف] فارج.

کوارە: (۱) کوان؛ (۲) باجی ئاغا لەسەر خەڵیفەیەتیان [ف] (۱) کندوی ئاڵە؛ (۲) سهم ارباب از عسل رعایا.

کواکو: ئەو رەنگە [ف] فراوان.

کوان: (۱) دوەمان؛ (۲) قوڵ، کنا؛ (۳) لە کام جێگەن؟؛ (۴) کامانەن [ف] (۱) ئەمل؛ (۲) سوراخ؛ (۳) کجایند؟؛ (۴) کدامند.

کواناکەش: کۆنەپەز [ف] نیم‌پوز، سور.

کوانڵک: تەکە، تاگردان [ف] اجاق.

کوانگ: کوانڵک [ف] اجاق.

کوانو: کوانڵک [ف] اجاق.

کوانێ: (۱) لە کام شوێنە؟؛ (۲) کامەیە؟ [ف] (۱) کجا است؟؛ (۲) کدام است.

کوانی خورما: دەمەڵکە لە دەرو جاو دێت تا سەڵک جاڵ تاڵیەوە [ف] سالک.

کوانرا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کوانی: (۱) ئەدان؛ (۲) لە کام شوێنی؟ [ف] (۱) زن؛ (۲) کجا هستی؟.

کوانیش: (۱) دارکاری کردن؛ (۲) تەفرەدانی بەدەن [ف] (۱) چوبکاری؛ (۲) سیخونک زدن.

کوبان: (۱) مرۆی بەجوریەت، بەڵێن؛ (۲) سەرەتای بەفرەدانی لە جروبڕی زەمین [ف] (۱) باوفا، محترم؛ (۲) سرآغاز بهره‌دادن زمین.

کوباری: کوبان، تۆبەرە [ف] توبره.

کوبازار: بازاڕی بەشەریکی چەند کەسێک [ف] بازار مشترک.

کوبایی: ئەرخی بەجیومەفرۆشی [ف] نرخ عمده‌فروشی.

کوبرا: ئاوی زنانە [ف] نام زنانه.

کوبۆن: ئاڵاخر بۆنەوە [ف] جمع شدن.

کوبۆنەوە: ئاڵاخر بۆنەوە [ف] جمع شدن.

کوبە: ئەفراغی دانرواو [ف] سجاف.

کوبەد: (۱) دوایی جیا، ترۆپکی کەژ؛ (۲) باڵاترین شوێن [ف] (۱) قلهٔ کوه؛ (۲) اوج.

کوبڕ: (۱) قیزەسان؛ (۲) دەفەری دەمتاوانە لە سوانەت؛ (۳) کتیبە بنەدەگەوەیات [ف] (۱) قیچان؛ (۲) خم؛ (۳) بی سر و صدا.

کوبایەخت: تەوبەری بەخشەوری [ف] نهایت خوشبختی.

کوبار: (۱) تیلای بەرەستوو؛ (۲) دۆکی وشتر [ف] (۱) چوبدست سرگشده جمالی؛ (۲) کوهان.

کوبارە: (۱) زۆبایی ملی گا؛ (۲) ناو جیا؛ (۳) دۆکی وشتر [ف] (۱) برامدگی پشت گردن گاو؛ (۲) کوهساران؛ (۳) کوهان شتر.

کوبال: (۱) کوبار، تیلای سەرەستوو؛ (۲) دارەدستی سەرچەماوی کۆچان [ف] (۱) چماق سرگشده؛ (۲) چوگان.

کوبان: باڵان [ف] بالان.

کوبانە: (۱) زەنبایی ملی گا؛ (۲) جۆری تەسوئی وڵاخەبەرزە؛ (۳) تیشکەخوری بەرەتی حەیوان کەنای مزنەوە؛ (۴) دۆگەوشتر [ف] (۱) برجستگی پشت گردن گاو؛ (۲) نوعی بیماری ستور؛ (۳) پشمی کە بر پشت گوسفند می‌ماند و چیده نمی‌شود؛ (۴) کوهان شتر.

کوبتان: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کوبڵک: پیلوی جاو [ف] پلک چشم.

کوبل: لاواز و داکۆڵراو [ف] لاغر مردنی.

کوبەلغ: سن‌زایەی کۆبەناو لەسەرەتای [ف] سه‌پایهٔ خم آب.

کوبینگە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کوبیە: (۱) کوب، دەفەری زەلامی سوانەنی؛ (۲) کوکیای لەسەر جاڵ داسەراو؛ (۳) کەڵەشاخی جەجەلانە؛ (۴) خاڵێکی سوور لە پەڕی قومارە [ف] (۱) خم؛ (۲) توده گیاه دروبده؛ (۳) شاخ حماقت‌گیری؛ (۴) خالی در ورق بازی، دل.

کوبەز: بوشەن جەنگەی گیانەوە [ف] موسم درو گیاه.

کوبەرد: تەسوڕایی دەوری تەت [ف] قطر.

کوبەرە: کۆبەی بچوک، بسوک [ف] خم کوچک.

کوبەلە: (۱) پەری دارپەنۆ؛ (۲) ترۆپکی چیا؛ (۳) فارەسان [ف] (۱) تیر بلوط؛ (۲) قلهٔ کوه؛ (۳) قهرمان.

کوبەلان: باڵان، کوبان [ف] بالان.

کوبەلۆکە: کۆبەی پۆر بچوک [ف] خم بسیار کوچک.

کوبەلە: (۱) کۆبەی بچوک؛ (۲) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] (۱) خم کوچک؛ (۲) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کوبەلین: باڵان، کوبان [ف] بالان.

کوبیان: خیدی، ئارام [ف] آرام.

کوبیتە: بۆبە [ف] تاج خروس و مرغ.

کوبین: ئارام‌گرتن، هەدادان [ف] آرام گرفتن.

کوت: (۱) پاڵ، پارچە؛ (۲) ئیدان، قوت، قوتان؛ (۳) وشەیەکە لە هەڵبژاردنی تاکیک بۆ یاری (شیر و کوت)؛ (۴) پاشگری بەواتای کەسێک کە

دەقوتی؛ ۵) جینجک؛ ۶) کەسێ کە لەبەر ساردییی بار لێدان لە کار کەوتبێ؛ (هێندێ لێدانو سەلو کوتی کردوە)؛ ۷) کۆڵ لە لای بار لە دەست ۱) قطعە؛ ۲) زەن؛ ۳) اصطلاحی در بازی؛ ۴) پسوەند بە مەعنی کوشندە؛ ۵) کلەبەن هەنگام جماع؛ ۶) کەسی کە بەرانبەر خەسکی یا زەن لە کار کەفتە بانەد؛ ۷) قطع انگشت دست یا پا.

کۆت: ۱) پاسەوان؛ ۲) داری تەسوێری قاچی ڕەشانی؛ ۳) بن خرمان؛ ۴) پۆتر و کا؛ (کاو کۆت)؛ ۵) داری تەسوێر بۆ ملی گاو کەلەی غلۆڕ؛ ۶) جلاکی لەپشتێن بەرەزوری تورەیی؛ (گسۆنت و شالوار)؛ ۷) گۆرانی و لاوکی هەسوێرە؛ ۸) سەر بێ کلاو قوت؛ ۹) چەپەل، درگای لەسۆڵ چراو ۱) پاسان؛ ۲) کتەڵ پای زەمانی؛ ۳) کە خرمن؛ ۴) خس و خاشاک؛ ۵) کتەڵ ئوزان بە گرمن حیوان باقی؛ ۶) کت پوشیدنی؛ ۷) ئواز؛ ۸) بی کلاه؛ ۹) برچین.

کۆت: ۱) چینی زرعات؛ ۲) وتەی بانگکردنی سەگ ۱) کوت؛ ۲) وازەی برای ئەمارەدن سگ.

کوتا: ۱) کتف کن، قوڵ؛ ۲) دوبەتی ۱) کوتاه؛ ۲) پایان.

کۆتا: ۱) کوتا؛ ۲) بوکوی؛ ۳) کوی؛ ۴) کوتەدری؛ ۵) وردکراو ۱) نگا: کوتا؛ ۲) بەکجا؛ ۳) کجا؛ ۴) خوردەمە.

کوتابۆن: هەلاس بۆن پایان باقین.

کوتاو: کۆرەو، بارستایی بەرتی دار قطر درخت.

کوتاسی: دوباهی، ئاخری پایانی.

کوتاك: بەچەمەر خوابگاه گەه درخت.

کۆتال: کالا، شرەوبەری بازرگانی کالا، ئەمباش.

کۆتالفروش: بەزاز بزاز.

کوتاڵە: باوە بەسرە، جلەوگە کوتوله.

کوتان: ۱) لێدان بە دار؛ ۲) وردکردن بە هەهەن؛ ۳) بەرتی ئەر لە مەوبەر، کان؛ ۴) دەرزی لێدانی تاوڵە؛ ۵) دەرزی تاڵی بۆ خاڵ لەپست کردن؛ ۶) جۆرێ کاسی دەرمان ۱) کتەکردن؛ ۲) کوبەن در هاون؛ ۳) حماج؛ ۴) مایەکوبی، واکسیناسیۆن؛ ۵) خال کوبی؛ ۶) توخی کاوانی.

کوتان: ۱) زەنج؛ ۲) جێ بۆتی و باری باران؛ ۳) دانکە لە ملی گای غلۆڕی دەکەن؛ ۴) زەمینی زۆر سەخت لە کێڵان؛ ۵) بەوت بە زۆر بۆتەگاران؛ ۶) بەچەمەر ۱) ۱) دیوار ترکەای برای نگەهداری دام؛ ۲) مزرع خصوصی؛ ۳) کتەڵ گرمن گاو؛ ۴) زەمین سخت در شخم زدن؛ ۵) شخم با گاوهای حصار؛ ۶) شیمار.

کوتاسدن: ۱) بە دار کوتان؛ ۲) کوتانی تاوڵە؛ ۳) کوتانی خاڵ ۱) کوبەن؛ ۲) مایەکوبی؛ ۳) خالکوبی.

کوتاندەوە: ۱) توند داکوتانی بۆی کرا؛ ۲) بە بێل کوتانی سەر بارو... ۱) باشانە کوبەن بود قالی؛ ۲) با بیل کوبەن.

کوتانگاه: زەج جای نگەهداری دام یا دیوارۆ چوبی.

کوتانن: کوتاسدن نگا: کوتاسدن.

کوتانەوە: کوتاندەوە نگا: کوتاندەوە.

کوتانەچاڵی: بەچاوداناەوەی جیاکە نیکی را بە رخ کشیدن.

کوتانەمەاوش: خەرکەران کشان ابزارکشانە فر بال کشیدن.

کوتانەوە: ۱) کوتاندەوە؛ ۲) دوبارە کوتان ۱) ۱) نگا: کوتاندەوە؛ ۲) بازکوبەن.

کوتاهتن: ۱) کلەبەن بی بەکەبەستن؛ ۲) قسوڕکردن؛ ۳) داهەواتن ۱) کوتاهبوون، ترسیدن؛ ۲) کاری را تمام نکردن؛ ۳) کوتاهآمدن.

کوتاهی: ۱) کەکی؛ ۲) قسوڕ ۱) ۱) کوتاهی؛ ۲) تقصیر.

کوتایی: کوتاهی نگا: کوتاهی.

کوت پێوەدان: زەنین، هیچکەلێدان کلەزدن در وقت جماع.

کوتتلك: ۱) کوتیلك، کفتەی شاوار و قیمە؛ ۲) توتکەسەگ، گجوڕ؛ (گورکو پیرەبە، کوتتلك جەمەکا بی دکن) مەمەدلی ۱) کفت؛ ۲) توله سگ.

کوتتە: کفتە، کوفتە کوفت.

کوتتین: خاڵ لەلەشی کوتان خالکوبی.

کوتدان: کوت پێوەدان کلەزدن در جماع.

کوتدان: بەبن بەبن زرعاتەوە کردن کوتدان کشت.

کوتر: ۱) جاوتر؛ (کوبر و کوتر)؛ ۲) کن، کتف، قولە ۱) ۱) چشم کم سو؛ ۲) کوتاه.

کوتر: کاڤوك، کاڤۆك کبوتر.

کوتران: ۱) کفتی لەشەدام؛ ۲) لێدران بە دار؛ ۳) وردکران بە هەنی قورس ۱) ۱) کوتگی اعضا؛ ۲) کتکەسوڕین؛ ۳) کوبەبەشین.

کوترباز: خاوەن کوتر، کەسێ کاڤوکا خۆی دکا کبوترباز.

کوترخان: مەوبەن کە کوتری ڕۆژی لێدانە جای نگەهداری کبوتران.

کوترصە: گوشیکی کوردستانە بەعەسی کاڵابی کرد نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کوترە: ۱) داری تۆزان کەستوەدەکو داری سەربان؛ ۲) دیرەك ۱) چوب رابط ستون و دیرك بام؛ ۲) دیرك.

کوترهان: کوتاهان، کوتاڵۆ ۱) بابان باقین.

کوترەباریکە: باڵداریکە لە کوتر بچوکتر قمری، باکرم.

کوترەبەرچیلە: کوترەباریکە قمری.

کوترەشینە: جۆرێ کوتری، ئەڵەو لە کوتری تر (ئەرەو لە حبا دەری ۱) کبوترچاهی.

کوترە کۆیلە: کوترەشینە کبوترچاهی.

کوترە گایلکە: کوترەشینە کبوترچاهی.

کوترە گایە: کوترەشینە کبوترچاهی.

کوتش: کوتان بەدار، دارکاری کردن، قوتاری جوبکاری.

کوتش: ۱) کوتاسن وەلەمشات؛ ۲) کەوت بەسەر؛ ۳) کەوتەتان، جۆرەزۆر ۱) ۱) خابیدن؛ ۲) بر زمین افتاد؛ ۳) داخل شد.

کوتك: ۱) پەك؛ ۲) کۆبار؛ ۳) توتکەسەگ ۱) ۱) پشك؛ ۲) چماق؛ ۳) توله سگ.

کوتکە: ۱) کاسەی دارینی زل کە جوار کیلۆو نیو گەنم دەبا ریدا؛ ۲) پشکەی ڕزانی؛ ۳) پیالە ۱) ۱) کاسەی بزرگ چوبی بە گنجایش چهارکیلو و نیم گندم؛ ۲) کاسەی زانو؛ ۳) پیاله.

کوتلەزای: تونکەسەگ [ف] تولەسگ.
کوت کردن: پارچە کردن [ف] قطعەقطعە کردن.
کوت کردن: ۱) پەیزەیان بە زرخسان؛ ۲) وشەیەکە لە کایەدا [ف] ۱) کوتەدان؛ ۲) اصطلاحی در بازی.
کوت کردن: بەسوزە گوزانی بۆن [ف] آوازخواندن.
کوت کوت: پارچەپارچە [ف] قطعەقطعە.
کوت کوت: بانگ لەسەگ کردن [ف] سگ را صدازدن.
کوتکوتوکە: دارکوتکە، دارەقلە [ف] دارکوب.
کوتکوتوکی چیلک: جۆری دارکوتکە [ف] نوعی دارکوب.
کوتکوتوکی کەسک: جۆری دارقلە [ف] نوعی دارکوب.
کوت کوتە: پارچەپارچە [ف] قطعەقطعە.
کوتکە: بادی زۆر و فرەوان [ف] کاسەی چوین زۆرگ و گشاد.
کوتکە: تونکەسەگ [ف] تولەسگ.
کوتل: کلەی سەوار [ف] کوتلەی بلفور.
کوتل: ئەسپی کەلە تازەدا دەیگێڕن [ف] اسبی که در غزاداری می گرداند.
کوتلک: کوتل [ف] کوتلەی بلفور.
کوتلوک: ۱) ترۆیکی دار، چلۆک؛ ۲) پەمەکی لاوی، پیچوی جانەوەری دراو [ف] ۱) بالاترین نقطەی درخت؛ ۲) بچەی جانور دزدیده.
کوت لێ دان: کوت پێوەدان [ف] کلەزدن در جماع.
کوتمە: داری گەورە بۆ سوتاندن [ف] کندەی هیزمی.
کوتن: ئاخافتن [ف] گفتن.
کوتن: ۱) کوتاسان؛ ۲) کوتنەوە [ف] ۱) زدودن گوشت از استخوان؛ ۲) کلوچیدن.
کوتوپڕ: لەپڕ، بێ ئاگاداری پێشوو، کتوپڕ [ف] یکهو، ناگهانی.
کوتوکەش: هەرا و زەنای کۆمەڵ، قەرەباڵغ [ف] همهمه، واواء.
کوتوهت: کتوت [ف] عیاً.
کوتوهزرەقی: کتوپڕ [ف] یکهو.
کوتە: ۱) قوڵ، کنا؛ ۲) قرتچکی میوە؛ ۳) چقکدانی توند، (دڵە کوتەمە)؛ ۴) دەنگی کوتان، (ئەوە کوتەی چی یە؟)؛ ۵) ئیدانی زەگ؛ ۶) قەبەی خەڵک؛ ۷) بەفری پستوو؛ ۸) شوێنی شوێنەوێکەی کەروێشکە؛ ۹) گوتمەی ئاو، ئوێن [ف] ۱) سوراخ؛ ۲) غنچهٔ میوه؛ ۳) نیش؛ ۴) صدای کوبیدن؛ ۵) نبض؛ ۶) شاهد؛ ۷) برق (آتشه)؛ ۸) محل ردگم کردن خرگوش؛ ۹) آرد.
کوتە: ۱) قەدەزوار و ئوتی پیکەوە کوتراو؛ ۲) توتەسەگ؛ ۳) جۆری خەیاری درێژ [ف] ۱) تاتکش و تخمهٔ باهم کوبیده؛ ۲) تولەسگ؛ ۳) نوعی خیار.
کوتە: ۱) قەدی دار؛ ۲) کوتی قاچی زیندانی؛ ۳) داری کە قەساب گوشتی لەسەر وردە دەکەن؛ ۴) دەرگای پێچەچی؛ ۵) گوتەیەکی کوردستانە بەمەی ئاوایی کرد [ف] ۱) تنهٔ درخت؛ ۲) کندهٔ پای زندانی؛ ۳) تختهٔ ساطور قصاب؛ ۴) دستگاه کلچەدوز؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کوتەر: ۱) کۆن، کنان، کۆنا؛ ۲) کەسێ کە ئەکوتێ؛ ۳) وەگوێ بێ، درانو [ف] ۱) کوتاه؛ ۲) کوبنده؛ ۳) کهنه پاره.
کوتەر: ۱) گەرمی بەند، گەزەاند، مەلوانەی جنتل؛ ۲) ئەستوورایی دار؛ ۳) کوتەرەکوتە؛ ۴) ئاکۆڵ کوتەوەکراو؛ ۵) موی قرچی سەر [ف] ۱) گرمبند زمستی؛ ۲) قطر درخت؛ ۳) کبوترچاهی؛ ۴) کاکل بریده؛ ۵) موی کم رشد سر.
کوتەرگە: وێنی لە گەردنی بزنجنلو حەسل [ف] کنایه از گردن بر از زیورآلات.
کوتەرە: ۱) قەدی دار؛ ۲) بارستی ئەستوورایی دەورەی هەرشتێ؛ ۳) ڕۆت؛ ۴) باڵندەی باڵ قەیچی کرباگە [ف] ۱) تنهٔ درخت؛ ۲) قطر؛ ۳) نیستور؛ ۴) پرندهٔ بال قیچی شده.
کوتەری: جۆری گەدوەی زۆرشیرین [ف] نوعی خربزهٔ شیرین.
کوتەسیرە: قولی دەرزی، کنای دەرزی [ف] سوراخ سوزن.
کوتەشکێن: ئەستوونکێ کە داری تیوەستوناوی بێ هەڵگرەوەرگرتن دەکەن [ف] آهن ویژهٔ نیستوز نگاه داشتن.
کوتەڵ: تیلا، کۆبار [ف] چمان، کلنبه.
کوتەڵ: زۆردان، کەسێ کە بەملهوڕی کار بەهەڵگە دەکا [ف] گردن کلفت.
کوتەکوت: ۱) دەنگی کوتان لەسەریک؛ ۲) کوت پێوەدان؛ ۳) دەنگی چنەدان؛ ۴) کوت کوت؛ ۵) پارچەپارچە فرمانی [ف] ۱) صدای کوبیدن پیاپی؛ ۲) کلەزدن در جماع؛ ۳) صدای نیش رگ؛ ۴) صداکردن سگ؛ ۵) پارەپارە فرمانی.
کوتەکەڵە: سوالەمەلەت [ف] شکستەپای سفال.
کوتەکی: بۆ و جۆرە، (دوباری کوتەکی بارکرد) [ف] بۆ و آکنده.
کوتەکی: بەزۆری، بەملهوڕی [ف] با گردن کلفتی.
کوتەڵ: ۱) ئەسپێ کە لە تازەدا دەیگێڕن، کوتل؛ ۲) دەڵاسی لەبەر؛ ۳) سەرکوتۆر؛ ۴) دەڵاس بەگشتی؛ ۵) دارستانی چوغوز؛ ۶) جۆرکەلەو چوانکیلە؛ ۷) کوتەرەبارکە؛ ۸) پەیکەر بۆمردگی ئاژەڵ؛ ۹) گوتەیەکی کوردستانە بەمەی ئاوایی کرد [ف] ۱) اسبی که در مالم می گردانند؛ ۲) بارسنگی آسیا؛ ۳) سرکوتر؛ ۴) ناوآسیا عموماً؛ ۵) جنگل انبوه؛ ۶) کوچەوانوی تیبل و خوشگل؛ ۷) قمری، باکریم؛ ۸) کتل؛ ۹) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کوتەڵ: دەڵاس [ف] ناوآسیا.
کوتەڵ بۆن: دەڵەم بۆنی بە کەبەمانی زاریک [ف] جای و شداب بوی کودک.
کوتەڵە: تونەتەسەگ [ف] تولەسگ.
کوتەن: کوتان، دارکاری کردن [ف] چوبکاری.
کوتەنی: ۱) شیلوی کوتن؛ ۲) وەك کوتۆیە؛ (عارەب کوتەنی) [ف] ۱) سرلوزگفتن، گفتنی؛ ۲) چنانکه گفته.
کوتی: ئاخافت [ف] گفت.
کوتی: ۱) پیس، چەپەڵ؛ ۲) بێ ئاگان، بێ ئاگان، بێ قەدر؛ ۳) بەخوشی بەڵەکی؛ ۴) گوڵی؛ ۵) بوکوتی؛ ۶) لەکوی [ف] ۱) پلید؛ ۲) هرزه و بی ارزش؛ ۳) ترس؛ ۴) شلغم؛ ۵) بەکجا؛ ۶) از کجا!

کۆنی: ۱) بەڵەکی؛ ۲) کۆلی؛ ۳) سەگ [ف] ۱) بۆص؛ ۲) ڤلەم؛ ۳) سگ.

کۆنیاگ: ۱) بەکۆنیاگ کۆنراو؛ ۲) زرکراو (المعانا کونیاگ) [ف] ۱) کوبیده با بناگ؛ ۲) کوبیده در هاون.

کۆنیان: ۱) کۆزان؛ ۲) تاماقتی، چیشتن [ف] ۱) کوبیدن؛ ۲) گفتن.

کۆنیاڵە: بەرۆڵەی تازە، (خەمیارە لکۆنیکێ دیار) [ف] خیار تو برآمده از بوته.

کۆنیکۆ: قسەی سۆک [ف] سخن رکیک.

کۆنیل: کاسەی زرانی [ف] کاسهٔ زانو.

کۆنیلک: کۆنگا [ف] کوفهٔ بلغور.

کۆنیلە: تازاوی زاروی خۆشەویست [ف] لقب بچهٔ تازاری.

کۆنیلە: دەوبیکە [ف] درختچه‌ایست.

کۆج: ۱) قفڵ، کۆڵە؛ ۲) تاڤەی قفڵ پەیدا کردن بۆ داخستن [ف] ۱) قفل؛ ۲) سنگه‌ای که قفل را بر آن کنند.

کۆجا: لەکوێ؛ لەکوێشەوە [ف] از کجا؟

کۆجاسەرچەپا: جی بەسەر جی بووبەڵ، چۆن ڕێک دەکەوێ [ف] چه ربطی دارد؟، چگونه امکان دارد؟

کۆجک: کۆشە، سۆچ [ف] کنج، زاویه.

کۆجەڵە: ۱) کاسەی چکۆڵەی قۆڵ لە دار؛ ۲) قۆڵکەقوڕێ کە بە دارەبەنیە دەیڕن بۆ بنیشتن لەجۆی [ف] ۱) کاسهٔ چوبی کوچک و زرف؛ ۲) حوضچه‌ای گلی که به درخت به می‌چسبانند.

کۆجی: ڕازاوی تەنگ لە ناو دو زۆرەخانوە [ف] کوچه.

کۆجیلە: کاسەیچکۆڵەی دار [ف] کاسهٔ کوچک چوبی.

کۆجیلە: ۱) مەزنایەکە خاشەیەری بێ مەزنایەتی دەکرێ؛ ۲) گیای باقەش [ف] ۱) داروی است سمّی برای کشتن حیوان؛ ۲) گیاه بیشه.

کۆچ: ۱) خرکەبەرد؛ ۲) تەپەڵەبەرد [ف] ۱) قلوه‌سنگ؛ ۲) قلیچ، لمس.

کۆچ: ۱) تەپەڵەبەرد؛ ۲) کوین، تاماقتن؛ ۳) بارکردن لە تاوایی؛ ۴) ڕێشتی لە داری تەسنۆڕ؛ ۵) تیری وەبەرایی بێ شاخ [ف] ۱) لمس، قلیچ؛ ۲) کفتن؛ ۳) کوچ؛ ۴) برشی از تنه درخت؛ ۵) بز و گوسفند بی شاخ.

کۆچ: ۱) کەسێ تەنگوستی لە پێنج کەمتر؛ ۲) کەسێ کە تەنگوستی پێکەوە بەستبێ؛ ۳) کۆڵە، بێ شاخ [ف] ۱) آدم ناقص انگشت؛ ۲) آدمی که انگشتانش بهم چسبیده؛ ۳) حیوان بی شاخ.

کۆچاڵ: ئاڵاش [ف] ترکەی سقفپۆش، اشیره.

کۆچا: لە تاوایی باری کرد [ف] کوچید.

کۆچاڵ: جاڵاتی لە جیاتی [ف] چاله در کوه.

کۆچان: ۱) بارکردن لە تاوایی؛ ۲) خیلاتی کۆچەران کە هۆزێکی گوردە لەژێر دەستی ترکان [ف] ۱) کوچیدن؛ ۲) از طوایف کُردان.

کۆچاو: بارکراو لە تاوایی [ف] وادار به کوچ شده.

کۆچاوکۆچ: ڕەوەندێ کە چەند جار جێ ڕۆژان دەگۆڕێ [ف] چادرنشینی که از ییلاقی به ییلاقی دیگر می‌رود.

کۆچای کۆچ: کۆچاوکۆچ [ف] نگا: کوچاوکوچ.

کۆچ قولیب: ئیلەیمان، بەدبەخت و ماڵوێران [ف] بیچاره و حالخراب.

کۆچک: ۱) بەرد؛ ۲) نقاڵ، کوانگ، کوانک؛ ۳) چکۆڵە؛ ۴) دەگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردنی [ف] ۱) سنگ؛ ۲) احجار؛ ۳) کوچک؛ ۴) دو روستا به این اسم در کردستان توسط بختیاران ویران شده است.

کۆچک: ۱) سەرپۆشێکە بۆ ڕاوڕاو هێشتنی زمان؛ ۲) سەگ؛ ۳) کۆشک، قەسر، سەرسەرا؛ ۴) کەفچی، کوچکانی، قەڵماسک [ف] ۱) سرپوشی برای کودکان و زنان؛ ۲) سگ؛ ۳) قصر؛ ۴) فلاخن.

کۆچکاور: بێ جەرەی تاکردن [ف] سنگ اجاقدان.

کۆچکتاش: بەردتاش [ف] سنگتراش.

کۆچسکچن: ۱) کەسێ کە لە تیشکەبەردەکان (ئاتەش)؛ ۲) دیواری تیشکەبەرد [ف] ۱) استادکار سنگچین؛ ۲) سنگچین.

کۆچ کردن: کۆچان [ف] کوچ کردن.

کۆچکۆش: برینی لە شوێ، بێ‌قەن، جوت‌خۆشە، جوت‌سۆر [ف] کنایه از نحس، شوم.

کۆچکۆژە: بەردەشۆشە [ف] سنگ شیشه.

کۆچکەبەخشیشە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بختیار.

کۆچکوچ: بانگ‌لەسەرگ کردن [ف] صدا زدن سگ.

کۆچکۆڵ: بچکەڵە، بۆچکل، بچۆک [ف] کوچک.

کۆچکوکوانگ: نقاڵ، کوانگ [ف] احجار.

کۆچکوکەڵەک: قەڵاقۆچکەڕۆنی بەرد لە سەریەک [ف] سنگهای برهم انباشته.

کۆچک‌وەتەمیش: ناونگوندێکە [ف] نام روستایی است.

کۆچکە: ۱) بەردی کوانسو؛ ۲) کۆڵانێ کە دەرناچێ؛ ۳) ئیشانی تەقیمری کەمپایە [ف] ۱) سنگ احجار؛ ۲) کوچهٔ بن‌بست؛ ۳) نشان افسر دون پایه.

کۆچکە: ۱) کۆچک، سەرپۆشی زاروڕاو (زمان)؛ ۲) لەتەری ناو سەرپۆش بۆ ڕاوی پاسداری بە تەمەوارە؛ ۳) کەوچک، مۆڵاک [ف] ۱) سرپوشی برای کودکان و زنان؛ ۲) چراغ حباب‌دار ویژهٔ شکار شبانهٔ پرنده؛ ۳) قاشق.

کۆچکەسان: بەردی تیخ‌تیژکردن [ف] قسان، سوهان.

کۆچکەهەسان: بەردەسان [ف] سوهان.

کۆچڵە: شوێنی ئاوەدەن کردن بۆ بڕینەجار [ف] جای تقسیم آب شالیزار.

کۆچڵەبەست: دابەش کردنی ئاو بۆ سەر چەتۆڵ جار [ف] تقسیم کردن آب در شالیزار.

کۆچ‌مێش: ۱) خەڵیف پڵۆر؛ ۲) شلەمە پڕۆ [ف] ۱) کندوی عسل؛ ۲) عسل نوین زنبوران عسل.

کۆچۆ: وەی سەگ‌بانگ کردن [ف] لفظ خواندن سگ.

کۆچوبار: بارەبار [ف] کوچیدن و بارکردن.

کۆچوشاغی: تیرەیەکە لە هۆزی شێخ حەسەن لە کوردستانی بەرەوەستی

ترکان [ف] لە طوایف کوردان.

کۆچومال: کۆچوبار [ف] کۆچەبەر و بار کردن.

کۆچولە: ۱) زاراوەیەکی ۲) گیاهاقین [ف] ۱) گیاه زهرماهی؛ ۲) گیاه بەنەبەری.

کۆچولە: کوچولە [ف] نگا: کوچولە.

کۆچە: ۱) جۆرێ هەنجیر ۲) فورین، سۆچ، ۳) زۆران، زۆرەوانی [ف] ۱) جۆرێ انجیر؛ ۲) گوتنە، زاریە؛ ۳) گشتی.

کۆچە: کۆچی [ف] کوچە.

کۆچەر: دەست بان یا سەقەت [ف] از دست پا یا معلول.

کۆچەر: ڕەوەند، خەلات [ف] کوچنده.

کۆچەرانی: سەر بە ڕەوەند [ف] از ایل کوچنده.

کۆچەران: ۱) ڕەوەندان؛ ۲) تاگر خۆش، کەری ئاو گۆزاک [ف] ۱) کوچ نشینان؛ ۲) آتشبان.

کۆچەری: کۆچەرانی [ف] از ایل کوچنده.

کۆچەڵ: ۱) پلەیەک لە پیاوی تاڵی بەرەدی؛ ۲) بەڵەکەو؛ ۳) ئاڵاش، هەڵاش [ف] ۱) قلب روحانی پرندی؛ ۲) بچۆ ڕقاص، قهرمانه؛ ۳) انبر.

کۆچەڵ: بەگ [ف] سگ.

کۆچەکاو: جۆرێ هەنجیر [ف] نوعی انجیر.

کۆچەکە: کۆچکە [ف] نگا: کوچکه.

کۆچەکی: ۱) هەڵبەزینی زۆر خۆراو وەک سێ جرێی؛ ۲) گۆرانی یۆ هەڵبەزکی زۆر وەک [ف] ۱) رقص بسیار پرجنبش؛ ۲) ترانهٔ همراه با رقص پر جنبش.

کۆچەگر: زۆرەوانی گر، ملانێ کەر [ف] کشتی گیر.

کۆچەلان: تاگرخۆش کەری ئاو گۆزاک [ف] آتشبان.

کۆچەلکۆچ: کۆچاوکۆچ [ف] نگا: کوچاوکوچ.

کۆچەڵە: ۱) تیر، جاڵاو؛ ۲) کۆچیلە؛ ۳) کۆچیلە [ف] ۱) چاه آب؛ ۲) نگا: کوچیله؛ ۳) نگا: کوچله.

کۆچی: ئەسڵو لە زەبر [ف] آماس از ضربت.

کۆچی: مزەی، ئیسلامەتی [ف] تاریخ هجری.

کۆچیدوایی: مردن [ف] کنایه از مرگ.

کۆچیڵ: دارێ کە لە ترسی یا لە سەر ڕەشماڵ دادەنرێ [ف] چوبی که هنگام باد روی سیاه‌چادر می‌گذارند.

کۆچیلە: گیایەکە بەکاری دەکەن لە دەرمان ڕەوی [ف] گیاهی است.

کۆخ: قف [ف] سرفه.

کۆخ: ۱) هۆخ؛ ۲) قوڵیت، حاوی چکۆلە [ف] ۱) هلو؛ ۲) کوخ محقر.

کۆخا: قۆخا [ف] کدخدا.

کۆخار: ۱) سۆچ، فورین؛ ۲) تامرازی شمێ وبەر [ف] ۱) کنج، زاویه؛ ۲) ابزار مستهلک.

کۆخاین: قفین، کۆخین، کۆکین [ف] سرفه کردن.

کۆخت: کۆخی، قۆزی [ف] سرفه کرد.

کۆختە: کۆخ، حاوی چکۆلەی خراپ [ف] کوخ.

کۆخڵک: قف [ف] سرفه.

کۆخاڵ: ۱) قف؛ ۲) کۆخەم؛ ۳) جۆرێ سەر پێچی ئاوریشم [ف] ۱) سرفه؛ ۲) کوخ؛ ۳) نوعی سرپوش ابریشمی زنانه.

کۆخکارەش: فۆزەسەم، کۆخەرەسەم [ف] سیاه‌سرفه.

کۆخکی: بیماری کە زۆر تەقین [ف] کسی که بسیار سرفه می‌کند.

کۆخن: کۆخکی [ف] نگا: کوخکی.

کۆخواردن: ڕاچەکین، داچەکین [ف] یکه‌خوردن.

کۆخواردنەوە: کۆخواردن [ف] یکه‌خوردن.

کۆخە: ۱) قف، قەف؛ ۲) فوڕخار، فوڕخا [ف] ۱) سرفه؛ ۲) کدخدا.

کۆخەرەشە: خرۆڕەک [ف] سیاه‌سرفه.

کۆخین: کۆخین، قفین [ف] سرفه کردن.

کۆخین: قفین [ف] سرفه کردن.

کۆد: ۱) ئیسکە، ئەهیوشی تیلیجی؛ ۲) کۆزانی بەهۆزاوەی بۆخوین بابی [ف] ۱) بیماری فلج؛ ۲) به قتل رسیدن و قصاص نگرفتن.

کۆد: ۱) کاسەی داریی شیرەوتنی؛ ۲) پشت‌جەماو؛ ۳) قفڵ؛ ۴) کۆڕ؛ ۵) پڕشانە، سەرانە لە ئاژەڵ کە ئەوەدار لە ئەنجامی تەسیلی [ف] ۱) کاسهٔ چوبین که شیر در آن دوشند؛ ۲) کوزپشت؛ ۳) قفل؛ ۴) مُقَمَّر؛ ۵) منّ السرح.

کۆدا: بۆکوێ [ف] به کجا؟.

کۆدان: ۱) یاڵتەهاتن، حێ بەجێ بوون؛ ۲) خاباندن، بەشت بردن [ف] ۱) انجام گرفتن؛ ۲) وقت بردن، صرف، وقت کردن.

کۆدانەدن: ۱) یاڵتەهێنان؛ ۲) دەدان؛ ۳) لەسەرخۆبوون؛ ۴) خاباندن، بەشت بردن [ف] ۱) انجام دادن؛ ۲) تشجیع کردن؛ ۳) آرامش داشتن؛ ۴) وقت بردن.

کۆدەقەلین: بەودە، شوم، بیرقەدەرتەمز [ف] شوم.

کۆدک: ۱) ئەزنی، زرانی؛ ۲) پێچوی لاوز؛ ۳) کوتلە؛ ۴) کوتلە [ف] ۱) زانو؛ ۲) بچهٔ حیوان وحشی؛ ۳) پُتک؛ ۴) کوفته.

کۆدک: ۱) کۆتلە، کاسەی گەورەی دارین؛ ۲) قفڵی چکۆلە [ف] ۱) کاسهٔ بزرگ چوبین؛ ۲) قفل کوچک.

کۆدکۆدی: ڕاچ، جەقەمری، ئەزدیلی، فریوز، چەمەبار [ف] مزاح، زلزلا.

کۆدی: کلدو [ف] کدو.

کۆدۆ: ۱) باوی جیاکەرە لە کوردستان؛ ۲) جاوبەزێن، جاوجۆک، جیاکار [ف] ۱) نام کوهی باشد در کردستان؛ ۲) طمعکار.

کۆدۆش: دەویت، فوریساخ، جاکێش [ف] جاکش.

کۆدە: بۆکوێ [ف] به کجا؟.

کۆدە: ۱) زەوینی زۆر سەختی جوت‌ئێ بەکراو؛ ۲) پۆش و پاری پاوان؛ ۳) پڕشانە؛ ۴) پەچەکەبەرا؛ ۵) گیای چیاو قانگەلاشاڵ کە کۆی دەکەنەوە لە گیژەی دەدەن [ف] ۱) زمین بایر سخت؛ ۲) چراگاه اختصاصی؛ ۳) باج چراگاه؛ ۴) خوک بچه؛ ۵) گیاهان کوه و کوهپایه که جمع‌آوری کنند.

کۆدەری: جۆرێ پارچەی لە پەنۆ [ف] پارچهٔ کودری.

کۆدەڵ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ◄ روستایی لە کردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کردند.

کودەڵە: بەمەکەبەران ◄ خواڵ بچە.

کۆدەڵە: بەمەکەبەران ◄ خواڵ بچە.

کودی: ۱) بەمەکەبەگو بەران ۲) کدو ◄ ۱) بچۆ سگ و خواڵ ۲) کدو.

کودیلە: ۱) ساوای سەگو بەران ۲) بریتی لە زاروی ساوای جوانکیلە ◄ ۱) نوزاد سگ و خواڵ ۲) کنایە لە نوزاد زیبا و دوست داشتنی.

کور: ۱) سەروەت جوان ۲) کلاو ◄ ۱) آفت شاسلی تر، کیر ۲) کلاه.

کوڕ: ۱) پس، ڕۆڵەی نێر، فرزەندی نێرینە ۲) بەاوی هێشتا بێ ڕیش ۳) بەزی گوێ‌لوت ۴) تازاو بەجەوهەر ۵) بێ‌قەڵەر، شوم ۶) بڵندایی سەر کێو ۷) کێوی بڵند ۸) قەیچی کراو (بۆنی بەبە کوڕین) ۹) بەوسن، جلیس ۱۰) جانی و جانی ۱۱) ناشین لەبەن ◄ ۱) پسر ۲) مرد جوان مجرد ۳) گوسفند ریزگوش ۴) شجاع و هنرمند ۵) شوم ۶) قلهٔ کوه ۷) کوه بلند ۸) قیچی شده ۹) شکورست ۱۰) گرهٔ اسب و الاغ ۱۱) زاهنر اشیمن.

کوڕ: بێ‌جاو ◄ کور، نابینا.

کوڕ: ۱) بزی نێری دوبەهارەبێر ۲) بێ‌جاو ۳) بزی سپی و ڕەش بان دوو ڕنگ. (بزە کوڕا) ۴) قوڵ. (ئەو گۆمە کوڕە) ◄ ۱) بز نر دوساله ۲) نابینا ۳) بز ابلق ۴) ژرف.

کوڕ: ۱) جیگەی کۆبوونەوە ۲) کۆی جەمد کەس لە دەوری چاک ۳) جیای بەر ۴) حیلەی تەسب ۵) ڕنجی تازەڵێکرین ◄ ۱) جای تجمع، مجلس ۲) گردهمایی ۳) کوه‌بلند ۴) شیههٔ اسب ۵) محوطهٔ محصور مخصوص دام.

کوڕ: ۱) قوڵ ۲) پشت‌چەماو ۳) سەر بەسەرەوڕۆی سەمەست ۴) سەر بەرەوڕۆی دروار ◄ ۱) ژرف ۲) کوژپشت ۳) سر بالایی سخت ۴) سرازیری با شیب زیاد.

کوڕتاپ: تاموزا ◄ عمو زاده.

کوڕا: بە کام جێ‌ا ◄ از کجا؟

کوڕاتا: قەمەی حوش و بەکەسوک ◄ لطیفه، جُک.

کوڕاخ: مۆزەڕەشەلە زەبرگەتە زلترەوڕەنگی ڕەشە ◄ حشره‌ای است از زنبور بزرگتر به رنگ سیاه.

کوڕاد: قوڕاد ◄ ترهٔ کوهی.

کوڕادە: قوڕادە ◄ ترهٔ کوهی.

کوڕاس: کراس، گمی، گمک ◄ پیراهن.

کوڕاڵ: ۱) ئاوی قوڕاوی ۲) سەرچاوەی کەمئاو ◄ ۱) آب گل آلود ۲) چشمهٔ کم آب.

کوڕاگ: کارگ ◄ فارج.

کوڕان: جۆرێکە، خەوزوکەی بەر شێرەی‌ئاو لەبەرەو بان سوالەت ◄ خوشچهٔ کوچك از سنگ یا شغال که جلو شیر آب سازند.

کوڕان: ۱) مازی قەڵاسکەری ۲) قوڵایی ۳) ئاوی ئاوایی بەکە ◄ ۱) هزم جنگلی ۲) ژرفا ۳) نام روستایی است.

کوڕان: ۱) بێ‌جاوان ۲) کایان. کوڕی ◄ ۱) نابینایان ۲) کوبه.

کوڕان: ۱) دەنگی یا لە تەکسەوتەوە ۲) حیلانەی تەسب ۳) سەرەنشت ◄ ۱) صدای کوزان باد ۲) شیههکشیدن اسب ۳) سرزنش.

کوڕانتن: حیلانەی تەسب ◄ شیههکشیدن اسب.

کوڕاندن: کەمتن تا قوڵ دەبێ. قوڵ کردن ◄ گودکردن.

کوڕاندنەوە: سەرەنشت کردن ◄ سرزنش کردن.

کوڕانەوە: کوڕاندنەوە ◄ سرزنش کردن.

کوڕانە: ۱) جاکێ کە بۆ کوڕان دەست ئەدا ۲) بریتی لە تازایانە، ڕەشیدانە ◄ ۱) پسرانه ۲) کنایه از شجاعانه.

کوڕانە: وەك بێ‌جاوان ◄ کورمانند.

کوڕانی: کچێ کە ئەدای کوڕ دەردێنێ ◄ دختری که ادای پسران را درآورد.

کوڕاو: سەرچاوەیێ کە تەنیا بەهاران ئاوی هەیە ◄ چشمه‌ای که فقط بهاران آب دارد.

کوڕاوی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◄ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوڕاهی: قوڵایی ◄ عمق.

کوڕایی: بێ‌جاوی، بەدبەختی ◄ نابینایی.

کوڕایی: کوڕاهی، قوڵایی ◄ عمق.

کوڕایی داهاتن: ۱) جاوکوڕبوون ۲) وشەیەکە بۆ خەمی ڕۆژی دەڵێن ۳) وشەیەکە بۆ ئەرەبەری دەڵێن ◄ ۱) کور شدن ۲) کلمهٔ تأسف ۳) کلمه‌ای در جواب صبود.

کوڕبەشك: کوڕبەشك، جالەکە، چراو، جالو ◄ گورکن.

کوڕبەشك: مشکە کوڕەی دەشت، جرج ◄ موش کورصحرایی.

کوڕبەلا: قەلاوی ئەداو ڕەش و بێ‌خاڵ ◄ کلاغ سیاه.

کوڕپە: ئەشەو بەرماوی مووی ڕەو کە دەکرێتە کوڕی زرعات ◄ میوهٔ مانده که کودش کنند.

کوڕپەسە: ۱) ڕاڕوی ساوا ۲) داری بەرتیوراو ۳) بێ بەرە، قوڵ ◄ ۱) نوزاد ۲) درخت هرس شده ۳) چنین.

کوڕپەڵە: ۱) کوڕپە ۲) ڕاڕوی ساوای قەڵەو ◄ ۱) نگا: کوڕپە ۲) نوزاد چاق و شاداب.

کوڕت: ۱) کن، کلك، کوتا ۲) هەڵوز، لەلوهە ◄ ۱) کوتاه ۲) غطاب.

کوڕت: ۱) قوڕت، قوڵکە ۲) جیگەو شوێنی کوانی خورما ۳) جاڵی چەقە ۴) کەرتی سەوزی کاری ۵) لای زەوی پشتەڵ ◄ ۱) نگا: قوڕت ۲) محل انبار خرما ۳) چاه زنخدان ۴) بخش سبزیکاری زمین ۵) پس گردن.

کوڕتاری: قوڵی تاریك ◄ چالهٔ تاریك.

کوڕتازەنی: جاڵی چەقە ◄ چاه زنخدان.

کوڕتان: پاڵان ◄ پالان.

کوڕتان دروو: ۱) خەباتی کەران، کوڕیان دوو ۲) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ◄ ۱) پالاندوز ۲) روستایی در کردستان که

چنان ئی را ویران کردند.

کورتان‌دۆر: خەمباری کەران. کورتان‌دور [ف] بالاخون

کورتبڕی: کورت کردەوەی قسە [ف] کوتاه کردن سخن

کورتبوون: کوتابوون [ف] کوتاه شدن

کورتبوونەوە: لە درێژەوە کوتابوون [ف] کوتاه شدن

کورتبین: ۱) کورت‌بوون؛ ۲) بڕێکی لە بیرنەکەرەوەو هەڵەڕۆ [ف] ۱) کوتاهی؛ ۲) کنایه از سرسری بودن

کورتبەست: سرنگ، چەپەر، بەستەبست [ف] صدای در گوشی سخن گفتن

کورتخەس: سەرچن کردنی تون [ف] چیدن سرسانه‌های تونون

کورتڵاف: جۆرێک کەوای پیاوانە. کورتە [ف] نوعی قبای مردانه

کورتڵک: قوڵکە [ف] چاله

کورتکاچاف: قوڵکەی چەم [ف] کاسهٔ چشم

کورتکەوڕا: ئاشتی و قوزبنی، سەرکە ڕسادو سنی جۆری تیڕا هەڵاس دەکەن [ف] عشق پوست سر که شیش و تخمه‌اش در آن جا خوش می‌کنند

کورتکاتەمجاك: قوڵکەی پشتەڵ [ف] پس گردن

کورت کردنەوە: کوتاکردن [ف] کوتاه کردن

کورت کورت: قیژەوهەڕا، چەقەسرەی [ف] داد و فال

کورتم: کورتی تەسوور [ف] کوتاه تفکر

کورتمە: کورتم [ف] کوتاه تفکر

کورتوبست: پاش‌مەڵە خراوگوتن [ف] غیبت کردن

کورتوکرمالجی: بێ‌ڕەیی، ڕەیبڕاست [ف] بُرّا و صریح

کورتوکوڕ: کورت‌و تەساو [ف] کوتاه و کم عرض

کورتوڵ: ورگەنان و خرت‌وپرتی سەرسفرە [ف] ماحضر سر سُفره

کورتوموختەسەر: کورتبڕی قسە [ف] مختصر و مفید

کورتە: ۱) کەوای پیاوانەی تا نزیك تەزنۆ؛ ۲) بارگیر؛ ۳) کوتایی قسە [ف] ۱) نیم‌تنه؛ ۲) باربر؛ ۳) اختصار کلام

کورتەبالا: بەزن کورت [ف] کوتاه‌قد

کورتەبینە: کورتەبالای ئەندام [ف] کوتاه‌قد چاق

کورتەپاتك: جۆرێ ماسی [ف] نوعی ماهی

کورتەڵك: ۱) کەوای پیاوانە. کورتە؛ ۲) ناوی چیایەکی زۆر کوێستانە [ف] ۱) نیم‌تنه؛ ۲) نام کوهی در کردستان

کورتەکەلەگە: هەڵاڵکە [ف] تهیگاه

کورتەڵە: بەزن کتك [ف] کوتاه‌قد

کورتەوکردن: کورت کردنەوە [ف] کوتاه کردن

کورتەوەکردن: کورت کردنەوە [ف] کوتاه کردن

کورتی: ۱) کتکی، ئەزی درۆی؛ ۲) هیچ نەبێ، تەنەلی کەم؛ ۳) کورتو موختەسەر؛ ۴) قسوور، کوتایی [ف] ۱) کوتاهی در طول؛ ۲) اقلاً؛ ۳) مختصر و مفید؛ ۴) تقصیر

کورتیخ: جوجکەیەست [ف] استخوان بالای ران، لگن

کورتیخە: کورتیخ [ف] نگا: کورتیخ

کورتیکەل: بالاشکە لە هەڵو دەکا [ف] لاشخوری شبیه عُقاب

کورتیل: ورگەنان [ف] خُرده‌نان

کورتیلو: خزمەتکاری سوڵدو بێ‌بابەخ [ف] خدمتکار دون پایه

کورتیلە: زۆر قەدکورت [ف] بسیار کوتاه‌قد، کوتوله

کورتیکە: کەسێ کە نان دەکاتە وزنگ [ف] شخصی که نان را ریزه کند

کورجاڵە: باس‌قەتە، هەڵوێن، سەیەی، کلکەبڕێن لەکانزا [ف] نگا: هەڵوێن

کورجی: تفورجاڵە، فورجی [ف] نیشگون

کورحەلی: زکوڕ [ف] پسر خواهر

کورخنە: دەنگی جاوینی پشت [ف] صدای جویدن سان

کورد: گەلێکی قەدیمی‌یە لە تاسیاد دەژی [ف] مُلت کرد

کوردانك: کرمیکە بە سەری هوبابەکا بە تاکی [ف] نوعی کرم

کوردانە: ۱) کوردناسایی؛ ۲) بڕێکی لە بازاڕەکی [ف] ۱) کردمانند؛ ۲) کنایه از مردانگی

کوردایەتی: کار بۆ فاڕاجی گەلی کورد کردن [ف] مِلّیت کرد

کوردپەروەر: کەسێ کە بۆ کوردایەتی دەجەهدێ [ف] مِلّیت‌خواه کرد

کوردحەز: کوردخوەشەویست. کەسێ کە حەز لە کوردایەتی دەکا [ف] کُردوست

کوردسان: سەرزەمینی کورد [ف] کردستان

کوردسانی: سەر بە کوردسان [ف] کردستانی

کوردستان: کوردسان [ف] کردستان

کوردستانپەرست: خزمەتکاری گەل و زێدی کورد [ف] دوستدار کُرد و کردستان

کوردستانی: کوردسانی [ف] کردستانی

کوردکانی: وڵاتی کوردان. کوردەواری [ف] کردستان

کوردگوڕ: ۱) جۆرێ خوریای خراپ. قەسب؛ ۲) جۆرێ تری [ف] ۱) نوعی خرمای نامرغوب؛ ۲) نوعی انگور

کوردڵ: تەغام، دەبەنگ [ف] کوردل

کوردمالج: کورد، کرماج، کرماج [ف] نگا: کرماج

کوردنۆ: وشەی دواندنی کوردان، ئەی کوردینە [ف] کلمهٔ خطاب به کردان، ای کردها

کوردۆ: ۱) وشەی دواندنی کوردێك؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان؛ ۳) قامیکە [ف] ۱) کلمهٔ خطاب به یك کرد؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) آهنگی است

کوردونده: وەجاغ کوێر، بێ‌منداڵ [ف] بی فرزند، ابتر

کوردە: تاسیرەت بۆ کوردێ کە تاماسری [ف] فلان کُرده

کوردەدرو: ۱) دڵڕەق، دەزدی قوڵو بێ‌بەس؛ ۲) جێی کاڵبوونی بێ‌ئەو [ف] ۱) دزد تنگ بی‌بست؛ ۲) گهربز خشك شده

کوردەواری: کوردسان [ف] کردستان

کوردی: ۱) زوانی کورد؛ ۲) چێشتی هەورێی وردکراو بە زەیت [ف] ۱) زبان کردی؛ ۲) غذایی است

کوردیتی: کوردایەتی [ف] مِلّیت کُرد

کوردینی: کوردایەتی [ف] مِلّیت کرد

کوڕ: ۱) قوت، سڵ؛ ۲) مەزرو بزنی گوێ‌چکوڵە؛ ۳) سوڕ لەسەر

بەبەستو دلگەرم لە مۆرا ۱) برجسە وحسان؛ ۲) گوسفند و بز ریزگوش؛ ۳) مُصَمَّم.

گوڕزە گوێ: گوێ‌قرتم تامادەی سلفەبەو گوش بڕکراو، ئامادەی گرین.

گوڕزی: ۱) ماندەکەر؛ ۲) بانگ‌کردنی حاڵی و حاڵو ۱) گُرز، مُز؛ ۲) لفظ خواندن گُرز؛ اسب و اُلاغ.

گوڕزا: قرنەدی پس ۱) لوم، پسرزاده.

گوڕژا: ۱) گوڕزە کسە، موریکی شینی کون‌کونسە لە جۆری قایلەکی جاەوری دریایی دروستەکرێ و بۆ جاوزار بەناڵەوە دەدرێن؛ ۲) سیەی جاو ۱) خرمُهره؛ ۲) مردمك چشم.

گوڕژان: ۱) جرچ‌وڕۆن، قرمچین؛ ۲) (ئاژان ۱) جروك شدن؛ ۳) زیاد دستکاری شدن.

گوڕژاندن: ۱) جرچ‌وڕۆچ تێ خستن؛ ۲) (ئاژاندن ۱) جروك کردن؛ ۳) دستکاری بسیار کردن.

گوڕژن: جیاوازی تۆزە بیانەی تەسب ۱) شبهه و غرش اسب.

گوڕژین: گوڕژان ۱) نگا: گوڕژان.

گوڕس: ۱) بەدەرۆ؛ ۲) چەکەرەی تاز، سەردەرهاوی‌ی گا ۱) خارپشه؛ ۲) سرهٔ تازه سردرآورده.

گوڕس: کری جولا ۱) بافندهٔ جولا.

گوڕسان: ۱) سۆکەڵەناوی کوردستان؛ ۲) ناوی شاری سنە لە زارەوی سنەیی‌دا؛ ۳) هەڵقرچان، قرمچین ۱) مخفف کردستان؛ ۲) نام دیگری برای شهر سنندج؛ ۳) جروك شدن.

گوڕساندن: ۱) هەڵقرچاندن؛ ۲) (ئاژاندن ۱) جروك کردن؛ ۲) زیاد دستکاری کردن.

گوڕسك: گوڕساك ۱ گلابی خودرو.

گوڕسکەر: جولا ۱ بافنده، جولا.

گوڕسی: ۱) سەنگەڵی؛ ۲) داری لیکدراو بۆ سەر تەوڕ؛ ۳) جلیقه، دەانی پشتبەستەو ۱) صندلی؛ ۲) کُرسی؛ ۳) دندان عقل.

گوڕسی قورعان: دو تەختەی تیکەڵبەو قورعانی لەسەریان دەکەنەو بۆ خوێندن ۱ رحلهٔ قرآن.

گوڕسی نەعنا: قورسی نەعنا ۱ قرص نعناع.

گوڕسین: ڕەگداکوتان و قایمبوونی جانو ۱ محکم شدن و ریشه دوانیدن.

گوڕش: ۱) بانگ‌کردنی کەر بۆ جوتخواردن؛ ۲) بەفری بەستەڵەك ۱) خەساکردن اُلاغ بر طبق؛ ۲) برف یخ بسته.

گوڕشك: خەرەوی ۱ خرگوش.

گوڕشمە: گرشمە ۱ کرکرەگی.

گوڕشە: بەفر و بەستەڵەك ۱ برف و یخبندان.

گوڕش هەڵاتن: کرکرەن، گرشمەکردن ۱ کرکردن، ملت نشستن.

گوڕك: ۱) وردەمووی سەر پێستی مەڕو بزن؛ ۲) مریشکی گڕ؛ ۳) باڵاپۆشی لە پێستەبەرخی بەلوشەوە؛ ۴) پۆڵەو پرك؛ ۵) گیرفان، جزبك؛ ۶) گۆروا، گۆرەوی؛ ۷) کوڕی بەڵاڵەکی گەنمە رەشی دەکا ۱) کاسرا، کرك؛ ۲) مرغ کرچ؛ ۳) پوستین؛ ۴) فرولند؛ ۵) جیب؛ ۶) جوراب؛ ۷) از آفات گندم.

گوڕك: ۱) تەو کوڕی جکۆلە؛ ۲) جانی، دەحتك ۱) اُن پسرك؛ ۲) گُرمخر.

گوڕك: ۱) گیرفان، جزبك جیب؛ ۲) موشتەمەی مسگەران ۱ ۱) جیب؛ ۲) یکی از ابزار مسگری.

گوڕکا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

گوڕکان: ۱) دەنگەدەنگی لەسەرخۆی مریشکی گڕ؛ ۲) پرتەو بۆڵە ۱ ۱) صدای مرغ کرچ؛ ۲) غرولند.

گوڕکاندن: ۱) قەقەکردن؛ ۲) پرتەو بۆڵەکردن ۱ ۱) قدقدکردن؛ ۲) لندیدن.

گوڕکانن: گوڕکاندن ۱ نگا: گوڕکاندن.

گوڕکتری: موی قەیچی کراو بۆری بە تۆزاو بڕدراو ۱ موی با قیچی بریده شده.

گوڕکلاو: جورەپۆپە ۱ پرندهٔ شانه به سر.

گوڕکوڕ: ۱) قەتن؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱ ۱) مرغ سنگخواره، باقرقره؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

گوڕکوڕچکە: قورقورۆکە ۱ سرخنای.

گوڕگوڕۆژە: گرکرە ۱ غصروف.

گوڕگوڕە: قەتن، گوڕکوڕ ۱ مرغ سنگخواره، باقرقره.

گوڕگوڕە: کولار ۱ پرندهٔ جوجەڕا.

گوڕگوڕە: ۱) باڵندەیەکی زاوکەرە قەستەمەری جوجەڵەو مریشکانە، کولارە؛ ۲) پشتاڵێی جیگەی تۆپەو چەڕی ئاسیاو ۱ ۱) پرندهٔ شکاری جوجه‌ربا؛ ۲) جای پره‌های آسیا.

گوڕکە: ۱) پرتەو بۆڵە؛ ۲) تۆکی - مەیوان؛ ۳) وردەدەنگی گریانی؛ ۴) ئامەو ئارەزوی دڵ ۱ ۱) غرولند؛ ۲) موی حیوانات؛ ۳) نك و ناز؛ ۴) هوس و اشتیاق دل.

گوڕکە: ۱) بەلوکە، قینکە؛ ۲) هەرچی لەسەر پێست دەڕوێ، خورێ و دو ۱ ۱) جوجرله؛ ۲) پشم و موی و هرآنچه بر پوست روید.

گوڕکە کوڕك: پرتەپرت؛ (لە سیەما دڵەکەم گوڕکە کوڕکی بۆ لە بەهاری) دغالبه ۱ لندیدن.

گوڕکەیسان: خاشخاشکە، چارەبەقیلە ۱ نوعی خشخاش بی خوراك.

گوڕکیان: پرتەکردن ۱ لندیدن.

گوڕگ: جوانوئەسپ، جانو ۱ کُره اسب.

گوڕگە: جیگەی کۆبونەوە ۱ مجلس.

گوڕگیسك: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ۱ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنیان.

گوڕم: کرم ۱ کرم.

گوڕمانج: ئەراد، بەتاڵی زۆر زان ۱ کشاورز.

گوڕمانج: کرمانج، کورد ۱ کُرد.

کورمانجی: کرمانجی، کوردی. کُردی.
کورمز: کرمی، کرم تی کەوتوو. کرمی.
کورمزین: کرمی‌بوون. کرمو شدن.
کورم‌شکەستن: برشی له توڵەساندەوەو کولی‌دڵ ڕژاندن. کنایه از انتقام گرفتن و آسودن.
کورملک: ۱) وردە کرم؛ ۲) بەتوڵە، تازەخڕبوگی کاڵی میوەی بنشتار. ۱) کرم ریز؛ ۲) توبهٔ میوه‌های کال باغ.
کورم‌کین: بەخوشیەکی دەروونیە. از بیماریهای داخلی.
کورمکی‌شەقی: کوڵەستەرک، کوڵەستەرە. کرم شبتاب.
کورملی: جانەوەری کرم‌ئاسایی. حشرات کرم مانند.
کورموری: ۱) مرۆچە؛ ۲) زەنگ. ۱) مورچه؛ ۲) زنگ غلات.
کورموشک: جرجەشک. موش کور صحرایی.
کورمەلک: کوڕی خوشکی باوک. پسر عمه.
کورمین‌بەهن: کرمەباڵە. کرم کدو.
کورمیت: کوڕوی دەغل. داغهای برج در غله.
کورمیخ: سنگی تەسکوڕو درێژ کە زەنگانی پێ دەبەستەوە. ستون بند و قطون.
کورمین: بەخوشیەکی دەروونیە. از بیماریهای داخلی.
کورن: ۱) بەردی قوڵ کە ئاوی باڕانی تیدا کۆدەبێتەوە؛ ۲) مەوزەکەی ناو مەمانان کە هەر کەسێ بە تەنیا ئاوی ئێ هەڵدێنجێ. ۱) سنگ گود که آب باران در آن جمع شود؛ ۲) حوضچهٔ میان گرمابه.
کورنان: ڕاو، ڕەزیل. خسیس.
کورنک: بێشکە، لانک. گهواره.
کورنو: ۱) چەماوە بۆ ڕێزلێنانی کەسێ؛ ۲) قرنو، قرنی. ۱) تعظیم؛ ۲) قرار.
کورنو بردن: چەماندەوە بۆ ڕێزگرتن. تعظیم کردن.
کورنو پێوەنوسان: قرنو بەستەوە چەسپین. بر پوست چسپیدن قرار.
کورنوش: چەماندەوە بۆ ڕێزو حورمەت. تعظیم.
کورنوش بردن: کورنو بردن. تعظیم کردن.
کورنیشک: تفورجک، قورنیچ. بیشگون.
کوروی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن. نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کوروز: تێزاخورێنی کوڕ، ئەی کوڕ. نهیب بر پسر زدن.
کوروز: بانگ لە جانەکەر کردن. صدا کردن گاوهر.
کوروز: ۱) بانگ لە بێ‌جاو کردن؛ ۲) سەرناوی پیاوانە. ۱) صدا کردن نابینا؛ ۲) لقب مردانه.
کوروز: بەخوێنی گەنم کە دەنکی زەنگی هەڵگەڕێ. بیماری سیاهک گندم.
کوروز: موی نەرمی زێرەوەی پێی کورک. کانوا.
کوروت: ۱) کلوت، کەفەڵی بەکسیر؛ ۲) ڕاوەدوی کاری کردنەوە. ۱) کفل ستور؛ ۲) فعل ماضی کلوچیدن.
کوروتن: کرۆتن، کرۆتان، کرۆتەن. کلوچیدن.
کوروچ: کرۆتن. کلوچ.
کوروچان: کرۆتن. کلوچیدن.
کوروچانی: کوروچان، کرۆتن. کلوچیدن.
کوروخ: ۱) زەردەواڵەی زەرگەشە؛ ۲) مۆزی کشمراتە، خەزەنگەر. ۱) زبورا؛ ۲) خرمگس.
کوروز: کرۆز. فرسودهٔ متخلخل.
کوروزان: ۱) سوتانی تیشک؛ ۲) بریتەو زەلیلی کردن. ۱) سوختن استخوان؛ ۲) تذبذب از بیچارگی.
کوروزانەوە: ۱) بریتەو بۆڵەکردن. کرۆزانەوە؛ ۲) کرۆزانەوەی بەرەن. ۱) تذبذب و لاله کردن؛ ۲) سوزش زخم.
کوروزمان: بەچەی بەر شەوانە. آستانهٔ گله در شب.
کوروزە: بە بریتەو کرباوەو بازانەوە. لاله و زاری.
کوروزە کوروز: کرۆزانەوەی زۆر. کرۆزەو کرۆزە بابی.
کوروز: باتگری بەوانا. جانەوەری کە دابە کرۆزی. بسوخت عاطفی کلوچیدن.
کوروزین: کرۆتن. کلوچیدن.
کوروزین: کرۆتن. کلوچیدن.
کوروشک: کرۆشک. کلابی خودرو.
کوروش: ۱) کلۆش؛ ۲) کرۆش. ۱) ساقه‌های غله؛ ۲) کلوچ.
کوروشتن: کرۆتن. کلوچیدن.
کوروشە: ۱) کلۆش؛ ۲) بەڵاچەکی گەنمە. ۱) ساقهٔ غله؛ ۲) یکی از آفات گندم.
کوروک: ۱) بەچیشە، بەشەڵ، بەگوڕشە؛ ۲) کاکیلی. ۱) اسلس، سالوده؛ ۲) بغز دانه.
کوروک: قەیس تۆپی گیا. نیزاک. برۀ گیاه.
کوروکال: جەنیل و لاو. جوان.
کوروکی: ۱) کلۆل؛ ۲) کلۆی باوەڵ. ۱) سیدروی؛ ۲) توخالی.
کوروکە: جانوولکە. کرەخر. کوچولو.
کوروموری‌باڵا: ناو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد. روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کوروموری‌ژێرین: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد. از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کوروە: جۆرە بەردێکی سپیە لەدەم چەمان زەنگی کانزایی پێ‌دەمانن. نوعی سنگ سفید.
کوروە: ناوگوندی کوردستان بەم ناو بەهۆی کاولی کردن. نام روستایی در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
کوزف: جیرانە. چەقانەی بادام. چغاله بادام.
کوزە: ۱) کوزە؛ ۲) بەزی گوێ‌بچوکە؛ ۳) سڵ و ئامادەی ڕاکردن. ۱) این پسر؛ ۲) گوسفند گوش کوچک؛ ۳) رموک، آمادهٔ رمیدن.
کوزە: ۱) بێ‌جاو، هیچ‌نەبین؛ ۲) بەزی شینی ئاسمانی کە بەدەستەدەنگی؛ ۳) گەنمەشامی؛ ۴) کوڕە. ۱) نابینا؛ ۲) سنگ پهن و نازک؛ ۳) ذرت؛ ۴) از آفات گندم.

کۆرە: دەنگی هۆرینی تەسپ، صدای شرش است.
کۆرە: ۱) سوید؛ ۲) کۆرەی گەنم؛ ۳) پلۆرەهەنگ لە جیا؛ ۴) کلی خشتسۆرکردەوە؛ ۵) دەمەی ئاسنگەری، مۆشەدەمە ۱) بخاری؛ ۲) سیاهەلک گندم؛ ۳) کندوی عسل در کوه؛ ۴) کورهٔ آجرپزی؛ ۵) کورهٔ آهنگری.
کۆرەباری: بەری رەخسار ئامالْ سۆرە سپی، گوسفند رخسار قرمز و سفید.
کۆرەباف: مرتبی لە پاوی ئاژاو تەترس، کنایه از مرد شجاع.
کۆرەبەژنگلە: هۆرینی مار، کە دەنگی زنگولەی لێدێ، نوعی مار که صدای زنگوله از خود درمی آورد.
کۆرەبەش: قۆرەبەشە، چالک، چالک، چراو، حیوان گورکن.
کۆرەبەشاڵ: هۆرینی مشکی زل لە بیابان، نوعی موش صحرایی.
کۆرەبەشە: چالک، حیوان گورکن.
کۆرەبەشەڵ: کۆرەبەش، حیوان گورکن.
کۆرەپا: ۱) پێچوی وردی کلۆ؛ ۲) پێچوەبانگەی باڵ نەگرتو، ۱) نوزاد ملخ؛ ۲) جوجه پرندهٔ پروازنکرده.
کۆرەپەزخانە: کلی خشتسۆرکردەوە، کورهٔ آجرپزی.
کۆرەخانە: کۆرەپەزخانە، کورهٔ آجرپزی.
کۆرەدار: دارەستی دارەمێو، دارست تاک.
کۆرەدار: تیکەکەیۆشکە، بیشهٔ هیزم.
کۆرەدای: جەنگەڵی چرغر، جنگل انبوه.
کۆرەدان: شلەمەدانی هەنگ، بیرون آمدن عسل لە زیوەر عسل.
کۆرەدەوی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کۆرەدەم: کەسێ کۆرەی ئاسنگەر دەدەمێنێ، کوره‌دمان.
کۆرەدەرە: دۆڵ و شێوێ کە بەیا بەهاران ئاوی هەبێ، دره‌ای که فقط در بهار آب دارد.
کۆرەدێ: دێی جەبەلەم بچوک، کوره‌ده.
کۆرەزێ: برەزێ، رجه، کوره‌راه.
کۆرەزا: عەولادی کوڕ، پسر زاده.
کۆرەزازا: عەولادی عەولادی کوڕ، نوهٔ پسر، نتیجه.
کۆرەزاگ: کوڕەزا، پسر زاده.
کۆرەقەرەنگی: ۱) سوێرەی لە کاژا؛ ۲) سوریای نەوتی، ۱) بخاری قلری؛ ۲) بخاری نفتی.
کۆرەك: ۱) هەرزن؛ ۲) جاوبرۆش، نیوەکوتر، کەمبین، ۱) ارزن؛ ۲) چشم تم سو.
کۆرەڵك: ۱) ناوبرۆك؛ ۲) ناوراست؛ ۳) بزەکێوی دوسالەو سێ‌ساڵە؛ ۴) خوانسەر؛ ۵) زەمانەی ئاڵقەزێڕە؛ ۶) ناوی کیفێکی مەشهورە لای ڕەواندزی کوردستان، ۱) محتوا؛ ۲) مرکز؛ ۳) بز کوهی دوساله و سه‌ساله؛ ۴) تیزلد؛ ۵) زبانهٔ سگك؛ ۶) نام کوهی در کردستان.
کۆرەکۆرە: لاوانی بەهێز و تازا، (کۆرەکۆرەی سامەشان هاتە مەیدانی) دفرلکوره، جوانان برومند.

کۆرەکەچەڵ: فارەمانی کەوەجبرەکان، از قهرمانان افسانه‌ای.
کۆرەکەمڵ: بزەکێوی دوساڵەو سێ‌ساڵە، کوره‌ك، بز کوهی دوساله و سه‌ساله.
کۆرەکە: ۱) کۆرکۆرەی ئاسیاو؛ ۲) دۆلاش، ۱) جای توب بره آسیا؛ ۲) ناودانی آسیا.
کۆرەگەورە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کۆرەڵاش: گیایەکە، گیاهی است.
کۆرەڵی: زکۆن، کۆرەی هەبێ، ناسپری، فرزند هوی.
کۆرەمار: جۆرێ ماری بۆری سەرسپی سوچی زەهرەدارە، نوعی افعی خاکستری رنگ.
کۆرەمشاڵ: جۆرێ مشاڵە، جرج، جرجه‌مشك، موش کور.
کۆرەمێو: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کۆرەوەبێ: ۱) ئاگری داسڕدەی تەمەری؛ ۲) بێ‌ئاوەیشان چۆک؛ ۳) دوابڕاو، ۱) آتش خاموش شده؛ ۲) گم شدهٔ بی اثر؛ ۳) مقطوع النسل.
کۆرەوەبوون: ۱) تەمەرانی ئاگر؛ ۲) بێ‌سەرونشوێن چوون؛ ۳) دوابڕان، ۱) خاموش شدن آتش؛ ۲) گم شدن؛ ۳) منقرض شدن.
کۆرەوەری: تەرکاندەوەری ئەژدەر، زنج و مشقت.
کۆری: دوف، کتاف، ئۆم.
کۆری: ۱) کۆری بانگ کردنی پێچوی کەرو مایین؛ ۲) بەری کوی لوڵی کورت؛ ۳) بەری ڕوت کە هۆری، ۱) صدا کردن گرگ؛ ۲) گوسفند گوش پیچیده و کوچك؛ ۳) گوسفند لخت از پشم.
کۆری: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعەسی کاولی کردن، دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
کۆری: ۱) بێ‌جاوی؛ ۲) زەحمی مالات لێ‌کردن بەشمشیر، ۱) کوری؛ ۲) محوطهٔ محصور برای دام.
کۆری: قوڵایی، بڕی نەنگایی و ڕاستایی، عمق.
کۆریاچاف: قوڵکەی چێ‌جاو، کاسهٔ چشم.
کۆریانەوە: جۆرانەوە، سۆرانەوە، سورش پوست.
کۆریانەوە: بە ڕەوین‌دا دێرلوڵی سەوزە لە سەرمان، بلا شدن سبزه از سرما.
کۆریشت: ۱) جێگەی مریشك لە شەوداد، قن؛ ۲) گیایەکە، ۱) لانهٔ ماکیان؛ ۲) گیاهی است.
کۆری‌ڕۆژ: ۱) ڕۆژ بەکسارو جێگەی هوێدو هانان؛ ۲) هەڵبەرستو دەگەڵ سەرگۆڕ، ۱) مرد میدان؛ ۲) این الوقت، فرصت طلب.
کۆریژگە: کۆری بچوك، پسرك.
کۆریس: بەری سۆری گوێ‌کوڕ، گوسفند رخساره سرخ گوش پیچیده.
کۆریش: بانگ لەکەرکردن بۆخواردن، لفظ خواندن الاغ برای خوردن.

کوریشك: قرمان، ریگەهاتن، گنج لە لەشدا ◻ جرۆك.
کوریشك: جانوری ساوا، بچەکەمایی تازەزاو ◻ نوزاد اسب.
کوریفۆك: ئەمەتر بانگە ◻ زاربەو، صیل وحشی.
کوریك: جۆرێ هەرزن ◻ نوعی ارزن.
کوری گەمیلە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کوریل: بەرخ، کاری گوێ‌لۆڵ ◻ بره و گوسفندی که گوشش پیچیده باشد.
کوریلە: ۱) جلنوکەی تایبەتی ۲) بانگ کردنی جانوکە ۳) بەرخی گوێ‌لۆڵ ◻ ۱) گرمەی نوزاد ۲) صدا کردن گربهٔ نوزاد ۳) بره گوش پیچ خورده.
کوزین: قوزەقوز ◻ نگا: قوزەقوز.
کوریشکان: ۱) تلوریلە: ۲) گیای قوریشکان کە بۆ سالات تاقیکی زۆر خۆشە ◻ ۱) نیشگون ۲) از گیاهان مناسب برای خوراك دام.
کوریشی: ۱) جەمەلی، لاوەتی ۲) نولاری، حەرلیکردن ◻ ۱) جوانی ۲) نظر بازی، عیاشی.
کوز: ۱) زێ، خەشە، قوز ۲) کۆزە ◻ ۱) شرمگاه مادینه ۲) کوزه.
کوز: ۱) بەدەورە دەست کرتن لە زەفس ۲) ئامانی جیگەی بەرخ و کار ۳) جیگەی تاقی سەوز، جێ لەوەر ۴) زوران ۵) جەنسارگەی کار ۶) چەنز ۷) پەنگر، سکال ◻ ۱) رقص گروهی دایره‌وار ۲) جای نوزاد گله ۳) چراگاه ۴) ییلاق ۵) کمین گاه شکاری ۶) دایره ۷) اخگر.
کوز: ۱) قاش لە میوە ۲) بەشێکی باریك لە سوکردنی زەین ۳) زۆری نیوان تیغی جەنجەرو شمشێر، دۆخ ۴) جەنسارگەی کەو، قەبو ۵) گیایەکی تۆزە لە بنی کاسەی مەزی، کۆزاڵە ۶) جۆرێ جۆزانەوەی پێست ۷) جەنێن کە دەکێشرێ ۸) قەمیسۆن پشت بەمیاگ ۹) کۆزە ◻ ۱) قاچ میوه ۲) لبهٔ باریك شخم ۳) برجستگی وسط تیغ خنجر و شمشیر ۴) کمین گاه شکاری ۵) ترکیزاك آبی ۶) سوزش پوست ۷) خط کشیدنی ۸) کوزپشت ۹) کوزه.
کوزاڵك: کوزاڵك ◻ نگا: کوزاڵك.
کوزانەوە: جۆزانەوە ◻ سوزش دادن به پوست.
کوزانە: ۱) جۆزەزەن ۲) بەجۆزێ بەرێ دەبەوجاوکردنەوە زل ◻ ۱) نوعی انگور ۲) نوعی گوسفند.
کوزانەوە: جۆزانەوە ◻ سوزش پوست.
کوزبرکە: جۆبر، جۆبرکە، لوزبرکە ◻ آبندزك.
کوزبون: داهاتەوە ◻ خم شدن.
کوزدان: ۱) خەت لە زەوی کێشان بە گاسن بۆ شوکردنی دوایی ۲) خەتدان ◻ ۱) با گاوآهن شیار کردن برای نخشه‌سازی زمین شخمی ۲) خط زدن.
کوزن: ۱) جەنی خەرمان، کۆتەل ۲) پولی پەنگر، بەن پەرەنگ ◻ ۱) کوزن نخالهٔ کاه خرمن ۲) اخگر.
کوزۆ: ۱) جۆزینەوە، سوزانەوە ۲) بزوزانی موی پێست ◻ ۱) سوزش پوست ۲) سوختن موی بر پوست.
کوزۆرە: ۱) کۆن، چەرەنگ، سکاڵ ۲) کوزۆری خەرمان ◻ ۱) اخگر ۲) کوزن.
کوزۆریان: ۱) جۆزانەوە ۲) بزوزان ◻ ۱) سوزش پوست ۲) سوختن مو.
کوزۆریك: هەناسەهەڵکێشانی بەسوز ◻ آه سوزناك.
کوزۆرین: بزوزانی موی پێست ◻ سوختن موی بر پوست.
کوزك: ۱) کۆزی بەخوەساواوان ۲) کوڵاکەی مامز ۳) هەنەوك ۴) سیه، زەبەت ◻ ۱) جای نوزادان گله ۲) لانهٔ مرغ ۳) خنتق ۴) کمین شکارچی.
کوزك: کوێی پاکشی هەجامەت ◻ بادکش حجامت.
کوزکردن: قاش کردن ◻ قاچ کردن.
کوزکردن: لە دەوری چەك کۆبوون ◻ دور هم جمع شدن.
کوزکفان: هەجامەت کێش ◻ حجامت چی.
کوزکسوز: ۱) قاش قاش ۲) خەت هەڵسی زەوی بۆ شوکردن ۳) رۆشاهنی بە چەقۆ ۴) قرەسکەو لوزەی سەگ ◻ ۱) قاچ قاچ ۲) خط زدن زمین برای تخم‌پاشی ۳) شیارشیار ۴) زوزهٔ سگ.
کوزکەش: جاکێش، دەوریت ◻ فرمسای.
کوزلاخ: قوڕیت، کۆرج، کۆخە ◻ کوخ.
کوزلیدان: خەتەکانی زەوی بە گاسن و بەخشەخشەکردنی ◻ شیارکردن و تقسیم‌بندی زمین کشاورزی.
کوزمال: جوماڵ ◻ لاکردەوە.
کوزمان: کۆزی لە زمانزانان کە بەرپاریی زمانی گەل بەوێن ◻ فرهنگستان.
کوزۆ: ۱) کۆبەڵەی مل باریك ۲) قزمالدان، خۆباریك کردەوە بەرچۆن ۳) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ◻ ۱) خمیدگی گردن باریك، کوزه ۲) جمع شدن ۳) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کوزوری: ئەوگا، سوتیاك، بۆ دەرمان کەمچەڵی ◻ تخم سوخته که درمان کچلی است.
کوزوری: بیرەیەل، چاڵاوی بەفۆڵ ◻ چاله.
کوزورین: ئاو هەڵیجان لە چاڵاوی پەل ◻ آب از چاله کشیدن.
کوزە: کۆزی ئاژەڵ بەرخ ◻ جای نوزادان گله.
کوزە: جانەوەریکە پێستی بەقیمەتەو قاتلی مریشکانە ◻ جانوری با پوست قیمتی.
کوزەپورە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کوزەپەنکە: ناوی دوگوندی کوردستانن کە بەعەسی وێرانی کردن ◻ نام دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.
کوزەپۆرە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کۆزەر: ۱) کۆنەبەدار؛ ۲) لکی ڕۆشتو بی گەڵا؛ ۳) جمت. کۆنەلی خەرمان؛ ۴) ناوی پیاوانە ۱) تەڕ درخت؛ ۲) بناخەی لخت و بی برگ؛ ۳) کۆزی نخالەی کاه؛ ۴) نام مردانه.

کۆزەرلوت: کۆتکی داربی جمت کوتان بنگ جوین کوزرکوت.

کۆزەرکوت: کۆزەرلوت بنگا جوین کوزرکوت.

کۆزەرە: ۱) جمتی خرمان؛ ۲) ڕۆژی تۆب ۱) کوز؛ ۲) ریش توبی.

کۆزەزەقە: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆزەسۆنەکی: قوزەسۆنەکی توجی بیماری دختر نوزاد.

کۆزەکەمتیاری: ڕیشی لە کەرستەی قرپوتان (وەک کوزەکەمتیاری بی بی ساحەبەن لای ئەم قەزە) ەکوزی بەکتابە از وسیلۀ قربیدادن.

کۆزەڵی: کۆزی جمت. کۆزەڵی کوزی نخالۀ کاه.

کۆزەڵە: کۆزی گیایەکە لە ئاوا دەڕوی و ناسی تیژە ترشیرک آبی.

کۆزی: ۱) پوکی بەنگر؛ ۲) میالەی پیاو هەڵبەستراو تایاشتر تاگر بەرەی ۱) آهنگر؛ ۲) تلبالەهای به هم تکیه‌داده شده به منظور آتش‌زدن.

کۆزی: گوندیکە لە کوردستان بەعەسی وەرانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کۆزی: ۱) کۆزەلەی مل باریک. کۆزی. کوزە؛ ۲) کۆزیلە ۱) کوزه؛ ۲) ترشیرک آبی.

کۆزیان: دەوڵان. غەلاچیان. عەمارەی بەیالە انبار تایاله.

کۆزیرک: خەمو خەفەت غصه اندوه.

کۆزیل: قزی چلکن زولیدەموی کثیف.

کۆزین: ڕاهێزین بۆ غالاوەردن ترجستن به قصد حمله.

کۆزیشە: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆژ: باشگری جوانا. بکوژ (بیاوکوژ) کشنده.

کۆژ: بەعەسای کۆژەتن کلوچ.

کۆژا: بەکوشت چوا لە ڕابردوا کشته شد.

کۆژاللە: کاڵەکەمارانە هندوانهٔ ابوجهل.

کۆژان: ۱) بەکوشت چۆن؛ ۲) تەمەرینی تاگر ۱) کشته‌شدن؛ ۲) خاموش شدن آتش.

کۆژاندن: بڵێسەمەیشتنی تاگر کشتن شعله.

کۆژانەن: ۱) مێشکی پشەمەزین؛ ۲) کرۆسپەمەوی تیشاو ۱) مگس زدن به استخوان و مغز استخوان؛ ۲) لخت کردن استخوان با دندان.

کۆژانەلەقە: تەمراندنی تاگر خاموش کردن آتش.

کۆژانەلەوە: ۱) تەمراندنی تاگر؛ ۲) خەت کێشانی نوسراو ۱) خاموش کردن آتش؛ ۲) خط کشیدن روی نوشتار.

کۆژانەوە: کۆژانەلەوە خاموش کردن آتش.

کۆژانەوە: تەمران. داڕکانی تاگر خاموش شدن آتش.

کۆژاو: بەکوشت چوک کشته‌شده.

کۆژاوە: ۱) تەمری. داڕکاو؛ ۲) خەتی لەسەر نراو ۱) آتش خاموش شده؛ ۲) خط محو شده.

کۆژبن: سۆچ. قوژبن گوشه. زاویه.

کۆژتار: کوستار کشتار.

کۆژتن: لەزەندوبی بی‌هش کردن. مراندن کشتن.

کۆژتن: کرۆژتن کلوچیدن.

کۆژران: کوژان کشته‌شدن.

کۆژراو: کوژاو کشته‌شده.

کۆژنە: بکوژ کشنده.

کۆژو: ۱) هکوس. ڕزد. مالدۆست؛ ۲) نامەزد ۱) خسیس؛ ۲) شفره.

کۆژە: ۱) قەستەسەر. (ئەم دەرمانە کۆژەی سەت)؛ ۲) دەڵاک ۱) کشنده؛ ۲) تگاه: دەڵاک.

کۆژە: بەسەر. ئەخەد. بەرۆ گریبان.

کۆژە: ۱) لوستاوکی گەنم لە کاڵەوا؛ ۲) دەڵە. ماڵ؛ ۳) تلەبرازیکی خوین گرانە لە هەمانە ۱) گلوی آسیاب؛ ۲) تگاه: دەڵاک؛ ۳) یکی از ابزار حیاست که از پوست حیوان ساخته می‌شود.

کۆژەر: ۱) بکوژ؛ ۲) بیاوکوژ ۱) کشنده؛ ۲) آدمکش.

کۆژەرە: خەنزەرۆت ابزروت.

کۆژەڵ: کوژەر بکوژ کشنده.

کۆژەکە: جۆرێ مۆرووی شینی قرچ قرچ کە بۆ جاوزار بەکار دێت خرمهرهٔ سبز رنگ.

کۆژەکەڕانە: کۆژەکە خرمهره.

کۆژەیا: پشتین. شاڵ. کەمەربند کمربند. شال. هرچه که به پشت بندد.

کۆژەی‌بچووک: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کۆژەیش: کۆژەیا کمربند شال.

کۆژەی‌گەورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کۆژەیە: شاڵ. کۆژەیا کمربند شال.

کۆژی: سۆچ. قوژبن. قوژە گوشه. زاویه.

کۆژیاگ: کوژاو کشته.

کۆژیان: کوژان کشته‌شدن.

کۆژیانەوە: تەمران. داڕکانی تاگر خاموش شدن آتش.

کۆژیرک: سۆچ. قوژبن. کاژێر گوشه.

کۆژین: کوژتن کشتن.

کۆژین: کرۆژتن کلوچیدن.

کۆس: کوژ. ڕێ. خەمشە شرمگاه. مادینه.

کۆس: ۱) بەخت. تاڵع؛ ۲) ڕەفایی ڕووی؛ ۳) دەفرەکاوی مەزن ۱) بخت؛ ۲) برجستگی کم زمین؛ ۳) ظرف بزرگ آب. مشکه.

کۆساد: کساد. کسان. چلۆن؟ چگونه؟

کۆسان: جیای ڕۆژ. لوجا کوهسار.

کۆساران: جیگای ڕۆژ جیابان کوهساران.

کوساگور: برینی لە زەنج بەهۆی سارد. کنایە لە کەسی کە نتیجەی تلاشی لە بن ڕۆیشتە.

کوسال: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن. ناو ڕۆستایی لە کوردستان کە لەلایەن دوژمنەوە وێران کرا.

کوسان: ١) کوسەران ٢) زوران ٣) جێگەی زۆر بەهەڵگر ١) کوهساران ٢) بیلاق ٤) جای بەسار سرە و بەرهەڵگر.

کوسان: کسان. جفوت. جگرە.

کوساو: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن. ناو ڕۆستایی لە کوردستان کە لەلایەن دوژمنەوە وێران کرا.

کوسب: ١) ڕۆستایی کەمی ڕەوی ٢) پیرگر لە زیاسەدا، بەڵام ١) ڕاندگی زەمین ٢) مانع و دەشواری لە ژیانگی.

کوسپایی: کوسب. نگا: کوسب.

کوسپە: کوسب. نگا: کوسب.

کوست: ١) کوسب ٢) پاریدە ٣) بەختەوەری ١) نگا: کوسب ٢) مدد، یاری ٣) بخت، طالع.

کوستان: کوسان. کوسەران. نگا: کوسان.

کوستاک: ١) تەکەنی ٢) بەندی خەنجەر ١) خستکی شدید ٢) بند خنجر.

کوست کەوتن: بەدبەخت بوون. بدبخت شدن.

کوست کەوتو: بەدبەخت. بی نصیب. بدبخت.

کوست کەوتە: کوست کەوتو. بدبخت.

کوستە: ١) بڵندایی، ڕووی سەرکوو ٢) یاری بی‌مو ٣) کەسێ کە لە یاری کردنا ڕوو دەگێڕێ ١) بلندی سکوها، بلندی ٢) کوسە ٣) هێرشەی ماسەلەزن.

کوستەپایی: گاڵەمان. خەنەکاجی. دلقک.

کوستەک: ١) بەندی خەنجەر ٢) بەندی بەحسات ٣) تۆڕەکەی چەرمین ٤) ڕووبەندی کەسب ٥) مۆڕ، ڕۆسین ٦) دەڵاڵی ڕاست کردن بۆ بار ١) بند خنجر ٢) بند ساعت ٣) نوعی تورە ٤) بایند اسب ٥) موروا ٦) دلال زنان.

کوستە کوست: ١) ئەنانەو شوت ٢) یاریو کایەی لەسەر سەکۆ کە خۆ دەگۆڕێ ١) شاعات بروغ ٢) نمایش تئاتر یا ماسک.

کوستەوەیی: کایەی شانۆ بە خۆگۆڕین. نمایش یا ماسک.

کوسر: ١) تەکەت ٢) تەکەنی ١) خستگی ٢) خستگی.

کوسرەوت: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن. ڕۆستایی لە کوردستان کە بەهۆی آن را ویران کردند.

کوسک: ١) جۆرێ کلۆی سۆری ئەڵاڵەنی ٢) دەویت ١) نوعی ملخ ٢) فرمسای.

کوسکەش: دەویت. فرمسای.

کوس کەفتن: بەدبەخت بوون. کوست کەوتن. بدبخت شدن.

کوسکە: تسکە. پری چنم. گریە بە تاریکی.

کوسکە کوسک: تسکەی زۆر. تسکەی ڕەنگەی ڕەنگی.

کوسکی: یاری. نوبل. توسە. اهرم.

کوسنیگ: مەنگە کوڕەی بەدەست. چرخ‌خستک. موش کور صحرایی.

کوسوک: کسوک. سگ.

کوسە: ١) پیاوی مولی نەهاتگ ٢) کەسێ کە بە خۆگۆڕان کایە بۆ خەڵک دەکا ٣) کوڵەکەی دوڵمە ٤) بەندی خەنجەر. کوستەک ٥) جۆرێ ماسی بچکە ٦) گەنمی بی چەڵو داسۆ ٧) توانای هێز ١) کومە، بی ڕیش ٢) هێرشەی کە ماسەلە بکەن ٣) کسوی دلمە ٤) بند خنجر ٥) کوسەماهی ٦) گندم پاک شده ٧) توان، نیرو.

کوسە: ١) کەوی دوڵمە ٢) بەندی خەنجەر ٣) جۆرێ ماسی ٤) کوشە ١) کدو ٢) بند خنجر ٣) نوعی ماهی ٤) گوشه، زاویه.

کوسەجی: ١) شیر بەشین ٢) برینی لە نازا لە شەڕا ١) شمشیر باز ٢) کنایە لە شجاع در جنگ.

کوسەر: ئەندەرون. زۆری ماڵەوە. اندرونی.

کوسەرا: بۆکوێ؟ بۆکام لا؟ بە کجا؟.

کوسەک: ١) تسکەن. کەسێ کە زۆر دەقسێ ٢) برینی لە خوێن ١) جسور ٢) کنایە از بی خرخه و ترسو.

کوسەک: کوسەک. نگا: کوسەک.

کوسە کان: پیاوی کە ڕیشی کەلک بی. مردی کە ریش کم پشت دارد.

کوسە کاری: یاری کەسایی خۆگۆڕین. نمایش یا ماسک.

کوسە کەرین: ناوی دێیەکە لە موکوریان. نام دهی است.

کوسەل: کسل. حاڵەوەری. فایدەنەزەن. ڕەفەی دێیە کار. لاک پشت.

کوسەلە: کوسەل. لاک پشت.

کوسەمەیری: جۆرێ هەڵوایە. نوعی حلوا.

کوسی: کوسەل. کسل. کیسەل. کیسو. لاک پشت.

کوش: ١) زەنگی. جالاکی ٢) تەقوون زیاد ٣) ڕووت ٤) کە ئاو جەنگا بشاوێ ٥) پاشگری بەواتا: بکوژ ٦) بی هێز ٧) شل و سست ١) زنگی ٢) زیادی ٣) جنبش ٤) فشردن ٥) پسوند به معنی کشنده ٦) ناتوان ٧) شل و ول.

کوش: ١) تەکەلا ٢) بەفر هەڵەوە زان ٣) برینی لە زەنگەکەی زان (کوشکاو مانای هەیە) ٤) برینی لە تەرەی مێوەیە ١) کوشش ٢) بر، آغوش ٣) کنایه از تعداد زیاد ٤) کنایه از عضو تناسلی زن.

کوش: ١) لە کام جێ؟ ٢) کوانی؟ ٣) هیچ لە وەڕامدا ٤) قسەی بۆچوو بی مانا ١) کجا؟ ٢) کو؟ ٣) هیچ در جواب ٤) یاوه.

کوشان: تەقەلادان. کوشیدن.

کوشیوون: ١) زیادبوون ٢) ڕووت. جوڵان ١) زیاد شدن ٢) جنبیدن.

کوشت: ١) کاری کوژانی ڕاستەوخۆ کەسێک ٢) کاڵبرایان. کوشت ٣) کوژان. وەکەل کوشتار. وەکوشرین. (کوشت و کوشتار) ١) ماضی کشتن. کُشت ٢) کشتن. با کشتار آید.

کوشتاڵ: کوژتی. دەستەجمعی. کوژتنی بەکۆ. کشتار دسته‌جمعی.

کوشتن: ١) کوژتن ٢) برینی لە دارکاری کردنی خەست ١) کشتن ٢) کنایه از کتک زدن جانانه.

کوشتەوە: ١) سەرزی کرن ٢) کوشتن لە توڵەی کوژراوا ١)

سر بریدن؛ ۲) کشتن قاتل، قصاص.
گوشتو: ۱) کوزاو؛ ۲) سەر بڕاو [ف] ۱) کشته؛ ۲) سر بریده.
گوشتوخ: زۆر بکوژ [ف] آدمکش، حرفه‌ای.
گوشته: ۱) کوزاو؛ ۲) فسلی تاوتیکراو بۆ سیی کاری ماڵ [ف] ۱) کشته؛ ۲) آغل مرده.
گوشته‌را: ڕەمەی دەرئاشی [ف] رمهٔ نجاری.
گوشته‌ره: گوشته‌را [ف] رمهٔ نجاری.
گوشش: بەقالا [ف] کوشش.
گوششت: کوش، کوشش [ف] کوشش.
گوشك: ۱) هەسیر؛ ۲) شەرەی سوالەت [ف] ۱) کاخ؛ ۲) ایوان سفالین.
گوشك: ۱) ئەدەلەی؛ ۲) مەلیکی بچوکە لە شێوەی بەرسیلکە کە لەسەر زەلم هەڵاسە دەکا [ف] ۱) نگاه؛ دەلەک حیوانی با پوست فیمنی؛ ۲) پرنده‌ای است.
گوشکان: بەسەی [ف] بەسەو.
گوشکە: ۱) فەلاخ، نەیاڵە دەو؛ ۲) جوڕێ هەرمی؛ ۳) کرۆشمە [ف] ۱) نایاله؛ ۲) نوعی گلابی؛ ۳) کرکوندگی.
گوشکەرە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوشکەلاتن: کرۆشمە کردن [ف] کرکردن.
گوشکەلاتو: کرۆشمە کردگ [ف] کرکرده.
گوشکەلان: ۱) فەلاخدان، نەیاڵدان؛ ۲) سەرانگۆلان [ف] ۱) نایاله‌دان؛ ۲) شوله.
گوشکەلی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوشکێ: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
گوشمە: ۱) وشکەمێوەی تێکەڵ کراوی کوتراو بۆ سەرمیوانان؛ ۲) هەزوانی هەرێکی کوتراو بۆ پێخوردن (ستان هەڵگیراو [ف] ۱) و ۲) نگاه، گوشمه.
گوشن: کرێ، دانەویلەیەکە کە گای پێ هەڵدەدەن [ف] از غلات.
گوشنەد: هەرچی جانەوەر بکوژێ [ف] کشنده.
گوشنە: کوشندە [ف] کشنده.
گوشنە: گوشن، کرێ [ف] گرسنه، یکی از حبوبات.
گوشە: ۱) گوشت، بەقالا؛ ۲) نەیاڵە؛ ۳) گوشە، سوچ، قوژن [ف] ۱) کوشش؛ ۲) نایاله؛ ۳) گوشه، زاویه.
گوشەش: هەمبات، بەقالا [ف] کوشش.
گوشەلان: گوشکەلان [ف] نگاه، گوشکەلان.
گوشەو: گوشت [ف] کوشش.
گوشیار: ۱) بەکار؛ ۲) ڕەنجدەر، بەقالاکەر [ف] ۱) کارا؛ ۲) سعی.
گوشین: لە ناو جنگا پشاوتن [ف] فشردن.
گوشین: گوشان [ف] کوشیدن.
گوف: ۱) دەنگی شتی نەرم وەك هەوێر کە دەخرێتە سەر پەنە؛ ۲) دەنگی هەڵدانەوەی پەقەوت؛ ۳) خۆهەڵکێشان و پشتەخۆ کردن [ف] ۱) صدای افتادن شیء نرم و خمیری؛ ۲) صدای نفس عمیق؛ ۳) از خود گفتن و به خود مباهات کردن.
گوفان: کافران، خواناسان [ف] کفار.
گوفارە: فیجنە، فوارە، کفارە [ف] فواره.
گوفاری: سەر بە گوفار [ف] منسوب به کفار.
گوفاندن: ۱) بەهێز دەوێ؛ ۲) بەراوێز دەکێش کردن؛ ۳) مشتەی مار [ف] ۱) با سوزن دوختن؛ ۲) حاشیه گرفتن؛ ۳) صدای مار.
گوفت: گفت، بەدەکت [ف] گرفت، مسه.
گوفتە: گفتە [ف] گرفته، خوراکی.
گوفتیاك: کرمك، گوگرت، ئەمجەد [ف] کبریت.
گوف: ۱) خواناسین؛ ۲) دزوی، جوین، درێژی [ف] ۱) کفر؛ ۲) دشنام.
گوفرۆش: بازرگانی بەراییری وردەفرۆش [ف] عمده‌فروش.
گوفریت: ئەمجەد، شخارە [ف] کبریت.
گوفلك: گەنو [ف] گندم.
گوفلك‌بۆن: گەنین [ف] گندین.
گوفلین: وشتانانی مار [ف] صدا از خود درآوردن مار.
گوفك: ۱) ڕەمەی، ڕاحەتی؛ ۲) کەسێك، جێی وشکەوبۆگ لە لۆتا؛ ۳) برش، کەرێ؛ ۴) قرپ [ف] ۱) قیف؛ ۲) جلو خشکیده در بینی؛ ۳) کفاف؛ ۴) آروغ.
گوفکارك: ۱) کارگی دەستە؛ ۲) دوبەلان [ف] ۱) فارچ دستی؛ ۲) دنبلان.
گوفکی: ۱) جلمی وشکەوبۆگ لە کەپوا؛ ۲) کەرو لێ دراو [ف] ۱) جلو خشکیده در بینی؛ ۲) کفکزده.
گوفیل: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوفلەت: ماڵو خێزان، ماڵو منداڵ [ف] اهل و عیال.
گوفلی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گوفلیشك: گوندێك لە کوردستان کە بەهۆی بە بۆمبای شیمیایی هەڵکیان کوشتوو باشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با بمب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.
گوفە کوف: ۱) باڵەی کەرێشك؛ ۲) دەنگی هەڵچوونی ترابو لەسەر تاگر [ف] ۱) صدای خرگوش؛ ۲) صدای رفتن مایع بر آتش.
گوفەتی: ۱) بۆڵەبۆڵ؛ ۲) پرشەپرخ [ف] ۱) فرواند؛ ۲) خروشك.
گوفی: ۱) کۆپەد؛ ۲) بۆڵەبۆڵ؛ ۳) دەنگی پرخە [ف] ۱) خوک سوی بزرگ؛ ۲) فرواند؛ ۳) خروشك.
گوفی: ۱) جوڕێ سەرپۆشی ژنانە؛ ۲) ئاسکلاوی ژنان، کلاوێر [ف] ۱) نوعی سرپوش زنانه؛ ۲) نوعی کلاه زنانه.
گوفی گیل: کلاولان، شەمەلا [ف] کج کلاه.
گوفیری: کفر، داریکی دەوەنە [ف] از درختان جنگلی.

کۆف: کۆم، قەمبۆی کۆڕ ◻ کوڕیشت.
کۆف: کۆم، پشت چەمیاگ ◻ کوڕیشت.
کۆفار: ڕۆژنامەی هەوتوانە بان مانگانە ◻ مجلّه.
کۆفان: ۱) خەم، خەفەت، تەزوت؛ ۲) کوان، دوەمل؛ ۳) کلیلەی چاو ◻ ۱) اندوه؛ ۲) دمل؛ ۳) مردمک چشم.
کۆفرۆش: جۆرە کارگێکە لەناوبیسەن دەزوی ◻ گیاهی است.
کۆفک: ۱) کوفک، ڕەمەتی؛ ۲) لەنگەرەیلەی دروەمان؛ ۳) کوتای قنگ؛ ۴) هەرچی وەکو ڕەمەتی بێ؛ ۵) جێ وچاوی بەکەمەو کلۆ ◻ ۱) قبقب؛ ۲) ایگستانه؛ ۳) سوراخ مقعد؛ ۴) مخروطی شکل؛ ۵) ترشروی.
کۆفڵ: ۱) کۆمەڵ؛ ۲) پشت چەماو ◻ ۱) کتلهٔ درخت؛ ۲) کوڕیشت.
کۆڤە: بۆ کام جێ؟ ◻ به کجا؟.
کۆڤی: جەمبوانەکێوی ◻ بزکوهی.
کۆڤیشی: بڕێکی لە تەماعی ◻ توحش.
کۆڵ: ۱) قەلاخۆش؛ ۲) بەقیمەت، بایەدار ◻ ۱) قلمخوش؛ ۲) ارزشمند.
کۆڵ: ۱) تەقەلی درێژ، باقە؛ ۲) پۆشتە، جلەتان؛ ۳) قەڵەو؛ ۴) ساز و دڵخۆش؛ ۵) دەرکەوتن؛ ۶) فوریشتی سەحات؛ ۷) ڕەگو ڕیشە؛ ۸) بیانو، بەهانە، بەڵب؛ ۹) پیچەو ڕەسەن؛ ۱۰) ئیوان خۆش؛ (بیکەو) **کۆکی:** ۱۱) پاشکۆی بچوکی شاندان؛ (کچکۆڵە) ۱۲) ڕازاوە، خۆخسوان کردو ◻ ۱) کوڵ خیاطتی، بخیهٔ درشت، بخیه؛ ۲) خوش پوش؛ ۳) بهای؛ ۴) سرحال؛ ۵) فربان؛ ۶) کوڵ ساعت؛ ۷) ریشه و شالوده؛ ۸) بهانه؛ ۹) نژاد اصل؛ ۱۰) صمیمی؛ ۱۱) پسوند تصغیر؛ ۱۲) آرایش کرده.
کۆڵ: کەلەشێر، کەلەباب، دیفل ◻ خروس.
کۆکردن: ۱) سڵەمینەوە؛ ۲) خۆکردەوەی بڵاو؛ ۳) لەسەر یەکدانان ◻ ۱) رمیدن؛ ۲) جمع کردن پراکنده؛ ۳) برهم انباشتن.
کۆکردنەوە: خۆکردەوەی پرژ و بڵاو ◻ جمع کردن پراکنده.
کۆڵ کردن: ۱) فوریشی کردنی سەحات؛ ۲) تەقەلی درێژکردن ◻ ۱) کوڵ کردن ساعت؛ ۲) بخیهٔ درشت زدن.
کۆڵ گرتن: ۱) چەڵب بەستن؛ ۲) بە تەقەلی درێژ بوونەوە ◻ ۱) بهانه‌گیری؛ ۲) بخیهٔ درشت زدن.
کۆکڵاش: گیایەکە ◻ گیاهی است.
کۆکڵە: لیادیچراوی دەزو، جۆرێ کڵاف ◻ گروه‌ضخ، نوعی کلاف.
کۆکڵە: بۆکەڵەی زاروکان، بەوی منداڵان ◻ عروسک.
کۆکم: ۱) گیل و حۆل؛ ۲) بێ‌کەوام، دەربەدەر ◻ ۱) هالو؛ ۲) بی‌خانمان.
کۆکمە: پیر و ڕووڕەش لەکەڵک کەوتو ◻ پیر و از کار افتاده.
کۆکمەنی: پیری و ڕووڕەشی ◻ پیری و کهنسالی.
کۆکنایش: ئاوازی خۆشی مەلان ◻ صدا و نوای خوش پرندگان.
کۆکندان: مەلیکە لەکەو زلتر و لەکەو لەکاو ڕەنگی زەردە ◻ پرنده‌ای شبیه کبک.
کۆکو: ۱) کۆترەباریکە؛ ۲) هێلکەدوێنی جەنگ؛ ۳) دەنگی کوندەو؛ ۴) خوێندنی کوترەباریکە ◻ ۱) قمری؛ ۲) غذای کوکو؛ ۳) صدای بوم؛ ۴) آوای قمری.
کۆکوخشی: کۆترەباریکە ◻ قمری.
کۆکورە: کۆگرە، کاڵزایەکی زەردەو ڕۆناکرێتەوە ◻ عنصر، کوگرد.
کۆکوس: تەرگیلە، تیرگیلە، قلیاباری ◻ قلیان.
کۆکە: تازاوەو بشتوی ◻ آشوب و بلوا.
کۆکە: ۱) قف، کۆخە؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد؛ ۳) وشەی جۆگە شاندان، (ئەوە لە **کۆکە**) ◻ ۱) سرفه؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد؛ ۳) کلمهٔ تصغیر.
کۆکە: ۱) قۆڕی دیکل؛ ۲) وشەی جۆگە شاندان، (ئەوە لە **کۆکە**) ◻ ۱) صدای خروس؛ ۲) کلمهٔ تصغیر.
کۆکەڕەشە: قوزەڕەشە ◻ سیاه‌سرفه.
کۆکەری: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کۆکەڵ: ۱) پەیوەستیمانە؛ ۲) جۆری جەمبوانەکێوی، کەڵەکێوی؛ ۳) بڕێکی لە ئاژا؛ ۴) گردی قوچ، تەپەی بشتەی وەک کەلەقەد ◻ ۱) هدف؛ ۲) گل کوهی؛ ۳) کنایه از شجاع؛ ۴) تپهٔ بلند کلّه‌قندی.
کۆکەمان: ۱) ئالیکەرێن لە بەگسم؛ ۲) چیاکەن؛ ۳) ئازاوەی قەرەداوی شێرز ◻ ۱) از علق بازی‌اشتن سنور؛ ۲) کوه‌کن؛ ۳) لقب قره‌داغ.
کۆکەنان: بەری گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ◻ کوکنار.
کۆکی: ۱) بەزەیی، هەستی؛ ۲) پۆشەیی؛ ۳) دەماغ چاخی؛ ۴) کاری زاڕەوی قەین؛ ۵) جەنگی دێی کۆکە؛ (مەلامارەی **کۆکی** شاخەری جاڵ بوو) ◻ ۶) ئیوان خۆشی، تەشای؛ ۷) مەلیکی بچوکە لەجەمسەی چوبەکان ◻ ۱) اساسی، شالوده‌ای؛ ۲) خوش پوشی؛ ۳) ترمیاغی؛ ۴) سرفه‌کرد؛ ۵) اهل روستای «کۆکە»؛ ۶) صمیمیت؛ ۷) پرنده‌ای از تیرهٔ گنجشکان.
کۆکی: کوکو، خاوڕێی بە پنگە ◻ جاگیته، کوکو.
کۆکی تەمیران: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کۆکین: قلین، کۆخین ◻ سرفه کردن.
کۆگا: ۱) بەسەریەکدا کراو؛ ۲) دوکانی وردەواڵە ◻ ۱) برهم انباشته؛ ۲) مغازه.
کۆگابازی: بازی خۆڵ بەسەریەکدا کردن، کۆخاک دروس کردن ◻ خاکبازی کودکان.
کۆگادان: بەسەریەکدانان ◻ برهم انباشتن.
کۆگرە: گشت، تێکڕا، تێکڕایی ◻ تاروی هم، همگی.
کۆگە: ۱) بەمار، عەنبار؛ ۲) کام جێ ◻ ۱) انبار؛ ۲) کجا؟.
کۆگەوان: عامەردار ◻ انباردار.
کۆل: ۱) شخێ کە ئاڕێ؛ ۲) جاوی بەژان، (جاڵی و کۆڵ بۆیە)؛ ۳) خەم، خەفەت؛ ۴) بڕیندار؛ ۵) ئێش و ئازار؛ ۶) تەکەت، قل؛ ۷) ئاهو، درو؛ ۸) هەموو تێکڕا؛ ۹) خواردنی بێ تیجارە، ئاخوتەک؛ ۱۰) تەڕاو، بەئاڵایی ئاوی بەروی ڕاو ◻ ۱) تیغ، کُند؛ ۲) چشم بیمار؛ ۳) اندوه؛

٢) زخمی؛ ٥) درد و ئازار؛ ٦) خستەی کوفت؛ ٧) وریا؛ ٨) هەمد، کُڵ؛ ٩) (ئاخنك بە خوراکی؛ ١٠) کشانەی ڕاز.

کۆڵ: ١) قوڵ، قوڵم، کوڵا؛ ٢) باڵاف؛ ٣) قوڵتی ئاو؛ ٤) بن کاڵف، بن زەوی؛ ٥) جەمعەت؛ ٦) بەدزیەوە گوێ لەقسەی خەڵک گرتن ▣ ١) کوتاو؛ ٢) نگا: باڵاف؛ ٣) جوشتن آب؛ ٤) بن ڕم؛ ٥) (اتلمه)؛ ٦) استراق سمع.

کۆڵ: ١) ئاوەخۆردی تازەڵ لە دار یان لە بەردوقوڕ؛ ٢) قەمەری، قدم؛ ٣) تەشتی داریی زۆر زلی ئاڵووا بۆ هەموو؛ ٤) پۆشکی گەنم لە ئاسیاو؛ ٥) خەڵیکەمیش کە هەمیشە کلۆڕایی داریش و بڕکی؛ ٦) پەواندەی مەمۆلی لە دار کە خاریە کیلۆ دەبا؛ ٧) تیلەکە؛ ٨) باشگر بەواتا: کەسێ زەوی دەدانەوە؛ ٩) بڕەی شاڵو بۆزو؛ ١٠) ڕوت، بۆ سەر دەگوتری: اسمرکۆڵ؛ ١١) خۆشاک؛ ١٢) جین، قوڕ ▣ ١) ئاشخور دام لە چوب یا بشکە؛ ٢) پل ناوەانی؛ ٣) ناوەٚ حصیر؛ ٤) گلوی ئسپ؛ ٥) کەلوی غسل لە تلەٚ توخاڵی درخت؛ ٦) پیمانەٚ جوی غلە بە ظرفیت شازدە کیلو؛ ٧) کولیشت؛ ٨) بەسوتە مەعنی کاوەند؛ ٩) درخشش بشمو؛ ١٠) بڕەی وریا بەرا؛ ١١) نگا: خۆشاک؛ ١٢) تا، شکن.

کۆڵ: ١) تەشتی تاڵکەران؛ ٢) بیلە؛ ٣) قیلی شەترنج؛ ٤) تەویلە؛ ٥) (اخد)؛ ٦) تەشکەوت ▣ ١) ناوەٚ حصیر؛ ٢) ڕیبد؛ ٣) فیل شطرنج؛ ٤) اصطبل؛ ٥) (اخد)؛ ٦) غار.

کۆڵ: ١) تیلەکە؛ ٢) سەرشان، هەڵاتەوتی؛ ٣) ئازەڵی بێ شاخ؛ ٤) قامکی بەڕێوا؛ ٥) بنجوی مرانەو ئاسماڵ؛ ٦) دەرزی و سوڕنی ئوکەبەرو؛ ٧) باشگر بەواتا: کەسێ کە زەوی دەدانەوە؛ ٨) گیایەکی دەشتە دەخوری؛ ٩) خاو، بوخت نەبووگە؛ ١٠) کاڵ، کرچ؛ ١١) ڕیشی لە ئاشاوەزا لە کاڵا؛ ١٢) ڕەبەت، سیهە؛ ١٣) مەسەکوڵە، مشت؛ ١٤) بەرئاڵدانەبەرە کاڵی دارماز ▣ ١) کولەپشت؛ ٢) میان شاخ، قلمتوش؛ ٣) حیوان بی شاخ؛ ٤) انگشت بی بند؛ ٥) بچۆ دراندە و آهو؛ ٦) سوزن ئاڵ، شکەت؛ ٧) پیوەند بە مەعنی کاوەند؛ ٨) گیاهی است خوردنی؛ ٩) خام، ناپخت؛ ١٠) کال، نارس؛ ١١) کنایە از ناشی؛ ١٢) کمین شکارچی؛ ١٣) مُشت؛ ١٤) از محصولات مازو.

کۆڵا: ١) بڕین بەزان کەوت؛ ٢) جۆشا، قوڵتی دا ▣ ١) زخم باز بە دوو آمد؛ ٢) جوشید.

کۆڵا: جۆشین خواردە، قوڵتی دا ▣ جوشید.

کۆڵا: زنی بەبارە کردراو ▣ کنیز زرخرید.

کۆڵا: هەیوانی لە شوێنو قامیش ▣ کپر.

کۆڵاب: ١) قولاب؛ ٢) چنگوڕک ▣ ١) قلاب؛ ٢) چنگال.

کۆڵابە: ١) دو داری سەر تیر کە دەچنە ملی گامێشەوە، کەلەوە؛ ٢) ڕیشەی دەندان، ڕەگی دەرزان ▣ ١) چوب گردن بند گاو هنگام شخم زدن؛ ٢) ریشهٔ دندان.

کۆڵات: ١) کلۆکل؛ ٢) توبەلەبەفر ▣ ١) کلوخ خاك؛ ٢) گلولهٔ برفی.

کۆڵاگە: جۆشیاو، ئاوێ کە لەسەر ئاگر قوڵتی داوە ▣ جوشیده بر آتش.

کۆڵان: جۆشان ▣ جوشیدن.

کۆڵاو: ١) کۆرکۆرە، باڵندەی جوجیلەو مریشکانەن؛ ٢) بادەوی لەکاغەز، تەیارەی کاغەزی؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ▣ ١) پرندهٔ جوجه‌ها؛ ٢) هواپیمای کاغذی؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کۆڵاژەم: کلاشەم، پوشاک ▣ نظرات.

کۆڵاف: جرتۆکی باڵدار ▣ بچهٔ پرنده.

کۆڵاڤك: فارچ، کارک ▣ قارچ.

کۆڵاڤە: ١) بێ ئاقەت و توان؛ ٢) کاڵ، لەدەست بەمەاگ ▣ ١) ناتوان؛ ٢) ناشی، بیکاره.

کۆڵاڤی: بیڤیس، ڕگەلەمەزن ▣ آرنجه در خورداك، شکوبرست.

کۆڵاڵ: ١) ڕاوچ لە بەستاوتری بەرگی؛ ٢) کلاوی لە بەرگی بەستراو؛ ٣) قەرەنجی ▣ ١) لمد زیر اندام؛ ٢) کلاه نمدی؛ ٣) تخم‌شیدنی.

کۆڵاڤە: کەشەوی ملی گامێشە ▣ یوغ گردن گاو شخم‌زنی.

کۆڵان: کلاوزەمە، ڕۆمەی سەربان ▣ ڕوزنهٔ بشت‌بام.

کۆڵان: ١) جۆش هاتنی ئاو؛ ٢) بوخت‌بوونی شتی خاو ▣ ١) جوش آمدن؛ ٢) پخته‌شدن خام.

کۆڵان: ١) کۆچە؛ ٢) زەوی داهێنە؛ ٣) تیلەکەی زۆر؛ (بوکەری خەڵکی تەیسە لەسۆمە/ کۆڵان هەڵگرین بە کۆمەکۆمە) مەسەلەت ▣ ١) کوچه؛ ٢) کلیش؛ ٣) کولەپشتها.

کۆڵانا: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ▣ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کۆڵانچکە: ڕۆچە ▣ ڕوزنه.

کۆڵاندن: وەزان هێنانی برین و کوان ▣ بەدەرآوردن زخم و دمل.

کۆڵاندن: ١) جۆشین بێ هێنانی ئاو؛ ٢) بێ گەیاندنی خاو لە جۆشیاو ▣ ١) جوشانیدن؛ ٢) پخته‌کردن در آب جوش.

کۆڵاندنەوە: دوای ئازاری و ژان نەکردن وەزان خستنەوەی برین ▣ بەدەرآوردن زخم بعد از تسکین.

کۆڵاندنەوە: دوبارە جۆشی بێ هاوردن؛ (مۆدە کوڵێنەوە کەشکی لێ دەگرێ) ▣ بازجوشانیدن.

کۆڵانکوت: بڕێی لە کەسێ کە زۆر بە ئاو ئاوایی دا دەخوڵێتەوە ▣ کنایه از کسی که بسیار در کوچه‌ها می‌گردد، کوچه‌گرد.

کۆڵانکە: ڕۆچە ▣ ڕوزنه.

کۆڵانگ: کۆڵاندن، جۆشی بێ هاوردن ▣ جوشانیدن.

کۆڵانگەن: کۆڵانکوت ▣ نگا: کۆڵانکوت.

کۆڵانن: کۆڵاندن ▣ جوشانیدن.

کۆڵانەوە: کۆڵاندنەوە ▣ نگا: کۆڵاندنەوە.

کۆڵانەوە: کۆڵاندنەوە ▣ بازجوشانیدن.

کۆڵانە: ١) ڕۆچە؛ ٢) قن، کوڵینی مریشکان ▣ ١) روزنه؛ ٢) لانهٔ ماکیان.

کۆڵانەوە: وەزان هاتنەوەی برین ▣ بازیه دوا آمدن زخم.

کۆڵانەوە: ١) زەوی داهێنەوە؛ ٢) توڕەبوون لە کاڕو بار ▣ ١) کلیش کردن؛ ٢) برومش.

کۆڵاو: گەرمەشین، خەمی گەورە ▣ اندوه گران، غم بزرگ.

کولاو: بەرداس، کەوەرداس [ئاژەڵ] جوبەبەری.
کولاو: ۱) جۆرێ هاتگ؛ ۲) پوختەبۆگ لە تاوی جۆشیدە؛ ۳) کلاو؛ ۴) بۆشی لە دنیاچوە [ئا] ۱) جوشیدە؛ ۲) پختەشدە؛ ۳) کلاو؛ ۴) کتابە لە دنیا دیە.
کولاوکە: ڕۆژەی سەر بان [ئا] ڕۆژنە بام.
کولاوڕۆچە: کلاوڕۆچە [ئا] ڕۆژنە بام.
کولاوڕۆژە: کولانکە [ئا] ڕۆژنە.
کولب: ۱) قاق؛ ۲) جوس، جلیس [ئا] ۱) قحطی؛ ۲) شکەرپەست.
کولبزک: گوڵەمەوزە [ئا] لە گڵەی بهاری.
کولبۆن: ۱) لەنزی کەوتی تیخ؛ ۲) وەزانەاتی جاو؛ ۳) بەشەمارو تیشانی لەنداو [ئا] ۱) کشەشدن تیخ؛ ۲) بە دڕاوەدن چشم؛ ۳) ئامانیدن و وەرە ئاندام.
کولپە: ۱) پیلوکەی تاسن، پیلچە؛ ۲) کار لەم انجەم اکردن بەبایەو پیلچە [ئا] ۱) پیلچە؛ ۲) با پیلچە و کلنگ در باغچە کارکردن.
کولپەتە: تیلەکە [ئا] کولەپەتی.
کولپەوی: جلیس، کولاوی [ئا] شکەرپەست.
کولشە: ۱) قورسی، سەنگینی؛ ۲) بەلاو نەبەت؛ ۳) قاق و قری؛ ۴) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] ۱) سنگینی؛ ۲) بلا و مصیبت؛ ۳) قحط و غلا؛ ۴) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کولیەک: هەنگڵی کوچەو بەرۆژی، دەسکی کوڵیەو بەلیەل [ئا] دستەی کوزە و امثال آن.
کولیچ: کاریوچ، خشت [ئا] خشت.
کوڵ پێ دان: قوڵت بە ئاوی سەرئاگر دان [ئا] بەجوش آوردن.
کوڵ پێ دان: بەرانەن [ئا] شکست دادن.
کولین: دەنگی شەقەی لیدانی مشتم کوتەک [ئا] صدای کتک کاری.
کولتەپە: ناوی گوندێکە لە کوردستان [ئا] نام دهی در کردستان.
کولتەنە: ۱) ڕەبەت، سیەد، نۆسد؛ ۲) لە سیەدا ڕۆیشتن [ئا] ۱) کمین؛ ۲) در کمین نشستن.
کولجە: جۆرێ سوخمەی بەقوڵ [ئا] بلاغ آستین‌دار.
کولچی: هێلانەی بەمل کە لەناو دارا کوڵدراوە [ئا] لانەی مرغ کە از درخت کندە شدە باشد.
کولخان: ئوتی حەمام [ئا] کلخن، خزینەی حمام.
کولخواردن: کولان [ئا] جوشیدن، جوش آمدن.
کولدار: ۱) دڵ بەخەم؛ ۲) بریندار [ئا] ۱) غمگین؛ ۲) زخمی.
کولدان: قوڵت‌دان [ئا] غلغل کردن جوشان.
کوڵدان: ۱) شەکەت بوون و دەست کێشانەوە لە کار؛ ۲) تەسلیم بوون [ئا] ۱) خستەو نومیدشدن؛ ۲) تسلیم شدن.
کولفا: زۆر ترسی [ئا] بسیار گرسنە.
کولفت: کلفت [ئا] نگا: کلفت.
کولفەت: کلفەت [ئا] نگا: کلفەت.
کولفەمە: هەوەڵ کوتانی جەنگوک بە دنگ [ئا] برای بار اول کوبیدن دنالی با دنگ.
کولک: مۆی هەریەکەی تازەڵ کە بەکرێنە دەسکەش و کۆزەوا [ئا] کرک.
کوڵک: ۱) زۆر بەزان؛ ۲) ئاهۆ، بەلەد، درم تازەڵ؛ ۳) دیمەڵ، کوان؛ ۴) جارواخ لە حەسەر و غاسان [ئا] ۱) بسیار دردآور؛ ۲) وسا، بیخاری عمومی؛ ۳) تمل؛ ۴) آلاچق.
کولنک: ۱) هەرمی کەسەر پشت تەرۆی؛ ۲) خوری قرخ کە بەکاری ڕیشتن نایە، قرخنی؛ ۳) مۆی هەرمی سەر پشت، کۆرۆا؛ ۴) توش، دوجیان (کولکم بوو بە کولکەوە)؛ ۵) زیکە، زیرک [ئا] ۱) پشم و موی؛ ۲) پشمی کە بە کار ڕیسیدن نمی‌آید؛ ۳) کرک؛ ۴) دجیان؛ ۵) جوش پوست.
کوڵک: ۱) بارچەداری کەمشوڕا؛ ۲) پنچ و ڕەگ؛ ۳) کەپر؛ ۴) داری بیناەو تامانجی جلیت بازی؛ ۵) زیکەلەپشت [ئا] ۱) گنجە؛ ۲) پنج وریشە؛ ۳) کپر؛ ۴) کندە آماج دیر بندەبازی؛ ۵) جوش در پوست.
کوڵک: کولانەمر پشاد [ئا] لانەی ماکیان.
کولکانا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کولکانە: کلکەڕانە، تەنگوسیلە، هەنگوسیلە [ئا] انگشتری.
کول کردن: ۱) تیژی تیخ و هەرچی تیژ بەهێشتن؛ ۲) پاڵدان، دەڵەکدان [ئا] ۱) کندنمودن تیز؛ ۲) هول دادن.
کوڵ کردن: پاڵاف کردن [ئا] رخت شستن.
کوڵ کردن: ۱) لەسەرپشت دانان؛ ۲) سەرئەوکی تیژ بەراشتن؛ ۳) سەرەبەجە بەراشتن [ئا] ۱) کول کردن؛ ۲) نوک تیز چیزی را شکستن؛ ۳) انگشت بریدن.
کول کردنەوە: بەکوتایی بزنەوەی قسەو مەبەست [ئا] کوتاه کردن سخن.
کولکن: ۱) زۆر بەزان؛ ۲) تیر، دژی تیل و ترا؛ (ماستاوی کولکن بکە) [ئا] ۱) پشمالو، پرموا؛ ۲) لغلغ.
کولکە: دوگومەی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردەوە [ئا] دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.
کولکە: کولکن [ئا] نگا: کولکن.
کولکولە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کولکولە: قیچقە، کرکارە، قوقولە [ئا] قوقو.
کولکولی: ۱) ڕەنگی بەسەبی، چیزەی؛ ۲) باڵندەیەکە [ئا] ۱) رنگ صورتی؛ ۲) پرندەایست.
کول کولین: ڕەنج‌دان و تەکەت بوون زۆرە بی بەهرە [ئا] زحمت فراوان و بی ثمر کشیدن.
کولکە: دوانە، مەشکرکەی دوبیکردن [ئا] مشک دوغ و ماست.
کولکە: کوڵک، جوری و مو [ئا] پشم و مو.
کولکە: ۱) کوڵک، داری کەمشوڕا؛ ۲) پنچ وریشە؛ ۳) ناچوان، کوڵکە؛ ۴) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] ۱) گنجە؛ ۲) ریشەوین؛ ۳) ناتمام؛ ۴) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆلکــە: ئاسەوار و پێش ئاوی کەسانێ دەکەوێ کە وەک خۆیان شارەدەن یا بن: (کۆلکە پەلە، کۆلکە سەنج، کۆلکە مەلا) ئاقص، ناتمام.

کۆلکەر: کەسێ کە باڵاف دەکا/ ڕاخت دەری.

کۆلکــەر: ١) کۆلکــەر ٢) کەسێ بە پشت دەکوێتەوە ١) ڕاخت دەر ٢) کەسێ کە کولە پشت دەبڕێ.

کۆلکەڕێن: مۆ کە پێست کرابێتەوە بە دەست، دەسکەدەی مۆ موی ڕاکێشان یا دەست.

کۆلکــەزەش: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد از ڕووستاکانی وێران شدەی کوردستان توسط بعثیان.

کۆلکەزەشە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ڕووستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

کۆلکەزێڕینە: ئەستێرەیەکە کەسکەسوور، پەلکەزێڕینە، کەرسوور، پەلکەزێڕینە ڕنگین کمان.

کۆلکەزێڕینە: کۆلکەزێڕینە ڕنگین کمان.

کۆلکی ئەحمەد: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ناو ڕووستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆلکی حەمەسوور: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ناو ڕووستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆلکی سمایل خدر: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ناو ڕووستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کۆلکێش: سمال، کۆلکەر ئاسم باریر.

کۆلکە: ١) ڕەبەت، بوسە، سیە ٢) جێ کوێنەوەی ڕاوکەران لە دەوری پەلە ١) کمین شکار ٢) جای انزای شکارچیان.

کۆلکێن: جەرجی، کەسێ کەلوپەل یا کۆڵ دەبێ بۆ فرۆشتن پیلەور، فروشندەی دوره گرد.

کۆللان: کلێنجکە، بەرتوکی دوگە دیوانەی ئەنبە.

کۆللۆ: کلۆ، کولە ملخ.

کۆللۆر: کلۆر ئامیان تهی.

کۆللۆن: ١) پێسدەدەر ٢) بڕێکی لە شەکاڵ ١) ئەم ملخون، کرور ٢) کنایە از بسیار زیاد.

کۆللە: ١) کلۆ ٢) قومساتی سی تەنەکە کە لە ترسی پێشکە بە سەر تەختی توشتی زادەنگوێن ١) ملخ ٢) پشمینە.

کۆللەبیــەجــەن: بڕێکی لە کرو دانگوێنی شل و شەوێق کنایە از لاغر اندام است.

کۆللەحاجی: تازیە، باڵۆک، خوشترخوا آلوچک.

کۆللەزەردە: کلۆی زەرد ملخ زرد.

کۆللەک: ١) تاژەڵێ کە لەبەر گەجەبری و لاوازی ناچێتە ناو گەلە ٢) شەل، شەلە، شلە ١) دانی کە بەهۆی لاغری و بیماری داخل گلە نشود ٢) شل، لنگ.

کۆللەکی: ١) لەبەر بی لاوازی ٢) شەلی، شەلەیی ١) لاغری ٢) لنگی.

کۆللەمــسکە: کلۆی دەخڵ خۆر ملخ غلەخور.

کۆللی: ئەوانی: ئەو کۆللی ئامان ئەوێنی ئامامی.

کۆل لێدان: بێ ئیجازە لە شتێ خواردن ناخنات زدن.

کۆللێرە: سەورات، ئەستورات گردەنان.

کۆلم: ١) بەشەی قوتجاو ٢) بڕ بە پەنجە دەست ٣) سیخورمە ٤) خرمە ١) مشت گرە کردە ٢) بڕ کف دست ٣) سقلمە ٤) خرمە.

کۆلم: ١) کولم ٢) سەرگوێز، ڕوومەت ١) نگا: کولم ٢) گونەی ڕخسار.

کۆل مال: مالوێران، بێ قەوماو خانەخراب.

کۆل مست: بەبانایی و بەهێز لەخۆدانی (ئان با مشت خود را زدن زدن.

کۆل مشلە: جرج، مشکەکوێرە موش کور.

کۆلمک: مشتی گرێ کراو، مشتی قوتجاو بۆ لێدان مشت گره کرده.

کۆلموز: ١) کوەزەرگەت ٢) کوەزەنگەسوورە ١) سوراخ زنبور ٢) سوراخ زنبور عرس.

کۆلموول: وردەوردە، شرەوشاڵ جرت و پرت.

کۆلمە: ١) سەرگوێز ٢) پارچە گوشتی بێ ئەستی ١) گونە ٢) قطعه گوشت لخم.

کۆلمەک: کولمک مشت گره شده.

کۆلمیرۆ: کوێی مرۆچە سوراخ مورچه.

کۆلمێرۆ: ئەخۆشی و بریێ کە چاک نابێتەوە بیماری یا زخمی که بهبود نیابد.

کۆلن: وێرانەکانەوە، کولانەوە دوباره به درد آمدن.

کۆلنج: ١) کرچ و کاڵ ٢) یا دەناوتان وەستان قولنج ٣) ناو هەردو ئان ١) کال ٢) بیماری قولنج ٣) میانهٔ هردو کتف.

کۆلنجان: خۆلنجان، گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ خولنجان، گیاهی است.

کۆلنج شیلان: ناوشان داماڵین مالیدن میان شانه‌ها.

کۆلنج کردن: یا دەناوشان وەستان میان کتف به درد آمدن از سرما.

کۆلنجگە: نێوان هەردوک شان میان هردوشانه.

کۆلنجە: ١) دانی دەخڵی قورئاو ٢) بڕێکی لە کچی تازەبێرگەیشتو ١) دانهٔ غلهٔ دخل ٢) کنایه از دختر نوربیده.

کۆلنجی: هێلانەمەلی کۆلندراو کە دارا لانهٔ حک شده در درخت توسط پرنده.

کۆلنــد: ١) کەو، کوێری ٢) کورتەباڵای ڕەزاشیرین ١) کبو ٢) کوتاه‌قد تودل بری.

کۆلندر: کۆلەکە، کولند، کوندر کبو.

کۆلندە: کورتەباڵای خۆش شیرین کوتاه‌قد دوست داشتنی.

کۆلندەر: کەو، کوێری، کولند کبو.

کۆلنگ: ١) بەرکی جەنگەڵی ٢) ئیسپەرغەمەیەکە لەدیوارا ١) میوه‌ایست جنگلی ٢) رف کوچک.

کۆلنگ: ڕەنگ کلنگ زمین کندن.

کۆلو: کلۆ نگا: کلو.

کولۆ: کلۆ، کولله [ملخ].
کولۆ: کلۆ [کلوخ].
کولۆ: ۱) بەشەتاڵی، بەشی تاڵە کە بۆ سۆتانی زستانە دەری دەهێنن؛ ۲) هەویری لە ناو تەندوورا سۆتاو [۱) ریشەی گیایەکی ئیسکە کە بە جای هەویر بە کار دێ؛ ۲) خمیر سوتەی تێ تەنوور، فرزەق].
کولۆانە: جارەکە، جارێکە [نگا: جارەکە].
کولۆت: ۱) بزنی بێ شاخ؛ ۲) تازەڵی بێ دەندان [۱) بزی بێ شاخ؛ ۲) حیوان بێ دەندان].
کولۆت: کلۆت [نگا: کلۆت].
کولۆچ: جۆرێ تەرز کلۆچ [نگا: کلۆچ].
کولۆچە: کولۆجە [بلاد آستین‌دار زنانە].
کولۆچە: جۆرێ خواردنی لە هەویری تاوەکانە [کلوچە].
کولۆخ: قەمقی سەر [جمجمە].
کولۆخە: بەسەرەکا قەلاخچکەیەکی بەرەو چەوی دازراو لە بلندیی [تورەی حاصل لە ریزی کوە].
کولۆخە: کولۆخە [نگا: کولۆخە].
کولۆر: ۱) کلۆر؛ ۲) جۆرێ کولێرەباسکە [۱) میان تهی؛ ۲) نوعی نان گردە].
کولۆر: پشەدەدەران، کولۆر [سیمیلیون].
کولۆرە: پلۆرە، شەلخە، پۆرە [سل تری زیوی، عسل].
کولۆرە: کولێرە [گردەی نان].
کولۆڕ: ۱) کلنگ، کلاوی لەبەن چندراو؛ ۲) کلۆر؛ ۳) رەوی تەنی و کرێ [۱) کلاهبیضی؛ ۲) کسی کە دندان پیشین ندارد؛ ۳) لاغر و بی‌تا].
کولۆز: کرۆژەو تۆزە [لاجوزاری].
کولۆز پایە: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [گیاهی است دارویی].
کولۆز پاڵەوە: کرۆژاەوە [نگا: کرۆژاەوە].
کولۆس: ۱) کلۆر؛ ۲) ناو بۆ پیاوان [۱) نگا: کلۆر؛ ۲) نام مردانە].
کولۆش: جۆرێ جلکی زنانە [نوعی لباس زنانە].
کولۆش: کلۆش [سافەهای غلە درویشدە].
کولۆشە: کلۆش [نگا: کلۆش].
کولۆف: لە ناو دەستا چرچاو [مُچالە].
کولۆفت: کلفت [کُلفت].
کولۆفتن: کولۆف کردن [مُچالە کردن].
کولۆڵ: ۱) کلۆت؛ ۲) کلۆك [۱) استخوان کفل؛ ۲) دانەی زەوین].
کولۆڵ: کلۆك [شکوفەی درخت].
کولۆکار: ۱) دیوارێ بەستە؛ ۲) بەنای دیواری بەستە؛ ۳) برێنی لە مرۆی ڕکەوبکەو تەکوز [۱) دیوار کلوخی؛ ۲) بنای کلوخکار؛ ۳) کنایە از آدم مرتب].
کولۆکۆ: ۱) قولت و کوڵ؛ ۲) خەمبەر خەفەت [۱) جوش و غلیان؛ ۲) غم و اندوه].
کولۆکۆ امردن: برێنی لە سۆتاندا تەنیجۆن [کنایە از بە کلی سوختن].
کولۆکی: ئەمن بەلە [سنباب].
کولۆڵ: کلۆل، بەدبەخت [بدبخت].
کولۆم: کلۆم [قفل چوبی].
کولۆمتە: لای سەروی دەرگا لەبیشەوە [بالای در از داخل].
کولۆم کردن: کلۆم لەدرگادان [بستن در با قفل چوبی].
کولومول: شرۆ وشاڵاڵ، کەلەپەل، شتومەك [خرت و پرت].
کولۆنجە: کولجە [بلاد آستین‌دار].
کولۆندە: ۱) کلنجە؛ ۲) کولندە، جوانی کورتەبالا [۱) بلاد آستین‌دار؛ ۲) زنانی کوتاەقد].
کولوە: ۱) خانوچکەی زۆر بچووك؛ ۲) کەلەخەت، گۆزەچە [۱) کلبە؛ ۲) لحد].
کولۆوەس: ئەرکوورێ کە زن هێناوە دەگەڵ خۆیا [نایسری کە زن بە خانەی شوهر می‌آورد].
کولە: کلۆ، کولۆر، کولله [ملخ].
کولەت: کۆتە، قوزە، قفە [شرفە].
کولە: ۱) قولە، کورت، کۆتا؛ ۲) بێ کلاو؛ ۳) زووا؛ ۴) ڕەبەت، سیە؛ ۵) کرووشمە بۆ کوێ کرێن لە خەڵساد [۱) کوتاه؛ ۲) بی‌دم؛ ۳) جوجەتیغی؛ ۴) کمین شکارچی؛ ۵) کرکردن برای استراق سمع].
کولە: خەبەت، بەلی [برده].
کولە: ۱) پەنجەسەقەت؛ ۲) حەیوانی بێ شاخ؛ ۳) چکۆلەی خۆر بۆ شوێنی دەڵێن؛ [شوێنە کولە]؛ ۴) پیچوی چەند حەیوانێك؛ ۵) کوڵۆ؛ ۶) لە کار ناشارەزا؛ ۷) وشەی چۆکشاندان [کەوەند کولەی دامی]؛ ۸) پسح و ڕەگ؛ ۹) قسەی بێ‌تام؛ ۱۰) خوڵەمیشی تەندوور؛ ۱۱) دەڵێی کە درسك پێ‌دەگا؛ ۱۲) مناڵی باوك مردگ کە دایکی ئۆ شوێنەکانا و تەبهێلی؛ ۱۳) لاتی سەگ [۱) ناقص انگشت؛ ۲) حیوان بی‌شاخ؛ ۳) کوچولوی گرد؛ ۴) بچۆ چند درسە و چرکە؛ ۵) نگا: کولۆ؛ ۶) ناوارد؛ ۷) کلمەی تصغیر؛ ۸) سپح و بن گیاه؛ ۹) پاوه؛ ۱۰) جاکشتر تنور؛ ۱۱) کاتەی دیرەس؛ ۱۲) شمعی کە مادرش شوهر کردە و او را بی‌سرپرست گذاشت؛ ۱۳) لاتی سگ، سگدانی].
کولەپاوخ: زۆرە بەکوکە، کەسێ قرە بقوزێ [کسی کە زیاد شرفە کند].
کولەپا: پەنەمانی زام [آماس زخم].
کولەپان: دارێ کە بەر داری میوەی دەدەن [چوبی کە تکیەگاه شاخەی پرمیوه کنند].
کولەپان: ئیلە کە [کولەپان].
کولەپاڵ: قەرەنجی بێ قوڵۆ تا سەر پشتیند [نیرتەی تەمەی بی‌آستین].
کولەپاڵە: کولەپاڵ [نگا: کولەپاڵ].
کولەپرك: پلار بۆ میوەوراندن [چوبی کە بە درخت اندازند تا میوه بریزد].
کولەپەت: کلك، کورتەبالا [کوتاەقد].
کولەپەس: داڕۆی زن لە شوێکی تر، کولۆەس [فرار زن از شوهر سابق].
کولەپەست: ۱) کولەپەس؛ ۲) ڕەپەت، تاوەتیا [۱) نگا: کولەپەس؛ ۲)

نگا: ڕەبەب.
کۆڵەبی: جۆرێ دارێی تۆخی بەد.
کۆڵەبەر: کورتەبالای هەڵەوق کوتەقەد چاق.
کۆڵەپێچ: ڕەبەنەی باش‌ڕواوی خۆقایم کردو (ڕەبەنەمان **کۆڵەپێچ** بوو) کشت ئەی باشیرا خوب ڕویەد.
کۆڵەپێچ: بەبەڵە بەدەست گرتن: (**کۆڵەپێچم** کردو هێنام) بە ئەسپاب گرتن.
کۆڵەت: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ناو ڕووستایی لە کردستان کە تووشی جەنان وەران بووە.
کۆڵەتی: عەبدایەتی، بەندەیی بردگی.
کۆڵەجی: ئەڵمە، کەڵەمە نگا: کەڵمە.
کۆڵەچوارشەمۆ: کۆڵەچوارشەمۆ چوارشەمۆری.
کۆڵەحاجی: کۆڵەحاجی ئەوتەک.
کۆڵەخانە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ناو ڕووستایی لە کردستان کە تووشی جەنان وەران بووە.
کۆڵەخرتە: کورتەبالای تەسوور کوتاەقد کلکت.
کۆڵەدار: دارەمەسی کورت جوبەست کوتاە.
کۆڵەدار: خاوەنی بەی بردەدار.
کۆڵەدار: تیلەکەتەنگ بشتەی هەزن.
کۆڵەر: ١) ڕەمەن دەرەوە ٢) کۆزەن، کۆزەرەوە ١) کاوشگر ٢) ڕووەشگر.
کۆڵەزم: ١) ڕەمەن کورت، تۆزە ٢) بەرجیع ١) تیزە کوتاە ٢) جوت نگەدارندەی جیع جاوی.
کۆڵەزرگ: جینەدانی باکنەد جینەدان.
کۆڵەزوانە: پوشتو، قاو پوشتی هوو، بەهوو.
کۆڵەژان: کۆتانی زۆر بەلەش ئەمەل ئازاردەنەد.
کۆڵەس: مۆرەی زەری بەرەبەرا (کشاو) ئاکاد بر زەمین خوایەد.
کۆڵەسوچ: قوژبن ئاوایەی ئاتش.
کۆڵەسە: ١) ناوبەدبەکەلە کوردستان ٢) لالی سەگ ١) ناحیەی لە کردستان ٢) سگدانی.
کۆڵەسی: ١) کۆلکەداری تەسوور کە بۆ شلخەمیش دەکۆڵرێن ٢) قەدی تەسووری دار ١) کشدە ستیر کە کشدو کشدە ٢) تەڤە ستیر درخت.
کۆڵەش: ١) کۆڵش ٢) بن تەدریو حەبا ١) ساقەی قلچ ٢) پۆزەی بەرخرم.
کۆڵەڤڕ: هەوزەد، بەلیکە زۆرلە ئەناو هەرزچار هیلان دەکا پرندەی ئەسە.
کۆڵەک: ١) تاقە لە دیوارا ٢) جێزەنگ لە جادەرا ٣) ڕۆچە لە دیوار ٤) تیخی تایبەتی کەوچەلەناسین ٥) تەنل، پاسەقەت ١) طاقچە ٢) جای ئەوقە لە چادر ٣) ڕوزە لە دیوار ٤) کارد مخصوص قاشق چوبی تراشیدن ٥) تنل، لنگ.
کۆڵەک: کاکۆک دانەی ڕوبەر.
کۆڵەک: قولنگە، ڕەنگن، باجی دوبەمر کلنگ.
کۆڵەکەنان: دوگوندی کوردستان بۆن هەعەسی وڕانی کردن ناو دو ڕووستای کردستان کە تووشی جەنان وەران بووە.
کۆڵەکردن: ١) کرینەکرین لە سیەدا ٢) گوێ لە قسەی خەڵک گرتن لە بەناوە ١) نشستن لە کمین ٢) پنهان شدن برای استراق سمع.
کۆڵەکوڵ: ئەوزەن تین (لە **کۆڵەکوڵی** گەرماا) شدت و اوج.
کۆڵەکوڕی: کوڕەمار تۆی مار شتی.
کۆڵەگە: ١) تەسوون، ستون، تەسوونە ٢) لیلەهالانی گەنمی بەقەوەت (گەنمەکەم **کۆڵەگەی** داو) ١) ستون ٢) بهم پیچیدن ساقەهای گندم سبز و شاداب.
کۆڵەگە: کوەن، کدو، کوەی، کوانە، کوانەو کدو.
کۆڵەگەجەرە: داری دوجاجەی ڕاگری جەرخی ئاوەڵکشان ستون دوشاخەی نگەدارندەی چرخ چاه.
کۆڵەگەزێنە: کۆڵەگەزێنە، کۆتەستون، بەلەکەزێنە ئارنگین کمان.
کۆڵەگەوا: تەسوونی بن کاریە ستون زیر بالای.
کۆڵەکێن: ١) جیشتی کۆڵەکە ٢) بازی بە کدوی هەڵکەی ١) خوراک کدو ٢) بازی با توپی کدوی کوچك.
کۆڵەگە: کۆڵەگە، ستون ستون.
کۆڵەمار: کۆڵەوەی باب، کۆڵەوەی‌وا، مارێکی زەهرەدارە توپی مار.
کۆڵەمالە: ئەمرانیکە لە تیر و تاسوو دا ئاواری در خیبر.
کۆڵەمانگ: برنجی لە مانگی شابان کاید از ماه شعبان.
کۆڵەمست: مشەکۆڵە، مشەکۆڵە مشت گرە شدە.
کۆڵەمشت: مشەکۆڵە مشت گرەشدە.
کۆڵەمەرگی: ژیانی بر لە دەردی بەدەری ئەدەی زندگی پر مشقت.
کۆڵەمەرگی: کۆڵەمەرگی زندگی پرمشقت.
کۆڵەنانی: کەسێ کە ڕاوای بەسترا و دەگاەو کسی کە می تواند داماد بسە را باز کند.
کۆڵەنجە: کنجە بلک آشین دار زنانە.
کۆڵەنجی: کۆلاژەی دوبشاد نقرب.
کۆڵەند: کۆڵەکە کدو.
کۆڵەندەر: کۆڵەند کدو.
کۆڵەوار: زۆر حاڵ‌خراب بدحال.
کۆڵەوانە: کۆڵوانە، چارەکە، جارەکە شانەپوش زنانە.
کۆڵەوەژ: زۆکوژ بۆ ژن نابەبری نیست بە زن.
کۆڵەوەژ: دارێ کە خوڵی بن تەندوری پێ ئەکەوەرەدەن آتش کار تنور تیمسون.
کۆڵەوەس: ١) ڕەبەنە، ئاوەنیا ٢) کۆڵەست ١) نگا: ڕەبەنە ٢) نگا: کۆڵەست.
کۆڵەوەیاب: مارێکی زەهراوی بە ئەمارێ ئەست سمی.
کۆڵەوەی‌وا: کۆڵەوەیاب مارێ ئەست سمی.
کۆڵەوەی‌واو: کۆڵەوەیاب مارێ ئەست سمی.
کۆڵەوبۆ: جەنەوەری قسەبنام ئرهات‌گو، باوەگو.

کولەهـ: ۱) کلاو؛ ۲) کولە. کولە [ف] ۱) کُلاه؛ ۲) ملخ.
کۆلەمێ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کولەپی‌قەوری: دەنکە بەفر کە لە ئاسمانەوە دێتە خوار [ف] دانه‌های برف.
کولی: ۱) کلۆ، کوللە؛ ۲) کاکسوڵ؛ ۳) جاوێشک؛ ۴) زانی بڕین؛ ۵) تەنزی؛ ۶) کلوی بەفر [ف] ۱) ملخ؛ ۲) کاکل؛ ۳) چشم درد؛ ۴) دردِ زخم؛ ۵) کُندی؛ ۶) دانهٔ برف.
کولی: ۱) کورتی؛ ۲) جۆش هات [ف] ۱) کوتاهی؛ ۲) جوشید.
کولی: ۱) کۆلەد، بەلی؛ ۲) لۆزنگ، پۆشکەو چڕی پۆستەمەلی [ف] ۱) رده؛ ۲) هیزم.
کۆلی: ۱) بیابانی، جوڵەڕست؛ ۲) نادنی، لەکارەزان [ف] ۱) بیابانی؛ ۲) نادنی.
کۆلی: ۱) کۆڵەهەڵگر، هەنبانڵ، حەمماڵ؛ ۲) جوڵەڕست [ف] ۱) حمّال؛ ۲) کولی.
کولیا: تەشەلی [ف] می‌لنگید.
کۆلیان: کەسێ کە تۆسراوان لەسەر بەرد هەڵدەکەنێ [ف] حکّاک.
کولیاگ: کولاو [ف] ۱) جوشیده؛ ۲) پخته.
کولیان: ۱) کولان؛ ۲) جۆشان [ف] ۱) پخته‌شدن؛ ۲) جوشیدن.
کولیانەوە: کولانەوە [ف] بە دەرئامدن زخم تسکین یافتن.
کۆلیایی: ۱) تیرەیەک لە کورد؛ ۲) هەڵبەستێکە لە کوردستان [ف] ۱) تیره‌ای از کرد؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان.
کولیت: ۱) کۆتەک؛ ۲) کولانەسر پشتا؛ ۳) داری کۆڵدراو بۆ میوە گوشین [ف] ۱) کوخ؛ ۲) لانهٔ ماکیان؛ ۳) کندهٔ مخصوص میوه‌فشردن.
کۆلی‌تاڵ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کۆلی‌تۆپکان: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کولیتە: کولیت [ف] نگا: کولیت.
کولیجە: ناوی دێیەکە لە کوردستانی موکری [ف] نام دهی در کردستان.
کولیچە: کلێمە [ف] پلک آستین‌دار زنانه.
کولیچ: ۱) کلوی بەفر؛ ۲) ناوی دێیەکە لە کوردستان [ف] ۱) دانهٔ برف؛ ۲) نام دهی در کردستان.
کولیچک: کەلوی پسوڵ [ف] آغند.
کولیچە: کلۆچە [ف] کلوچه.
کۆلی‌دار: کۆڵدار [ف] برده‌دار.
کولی‌دڵ: خەمۆ، خەفەت [ف] درد و غم.
کولی‌دەرون: هەستی هەناو، جۆشی دەروونی [ف] احساسات.
کولێر: کون لە دیوارد، دەریچە [ف] سوراخ در دیوار.
کولێرە: کولێرە، سورک، تەسوراک [ف] گرده‌نان.
کولێرەبەچەور: کولێرەی زۆرتر هەڵسواو [ف] گردهٔ روغن مالیده.
کولێرەچەورە: کولێرەبەچەور [ف] گردهٔ روغن مالیده.
کولێرەمەژگە: کولێرەی کاڵەگوێز تێکراو [ف] گردهٔ مخلوط با مغز گردو.
کولی‌زەرک: کولاوی زەرد [ف] ملخ زرد.
کۆلیساک: ئامرازی کەوچەک‌کۆڵین [ف] ابزار ساختن قاشق.
کولی‌کولی: هەنگڵەت‌ەڵە [ف] لی‌لی رفتن.
کولیلی‌بەشاڵ: کولاوێکی زلی ئاماڵ‌سیە [ف] نوعی ملخ درشت.
کولی‌گری: گریان بەهێز، فرمێسک گریان [ف] گریهٔ شدید.
کولیل: خەمبار [ف] غمگین.
کولیلک: ۱) جوتچەی پشکوتوی گیاو گژ؛ ۲) شکۆفەی دار [ف] ۱) گل صحرایی؛ ۲) شکوفهٔ درخت.
کولیلکامل: جوانەمەی مل [ف] چناغ سینه.
کولیلکانیسانی: ڕەبەنۆک، گوڵمیلاقە [ف] آلاله.
کولیلەدان: گوڵ کرت، پشکوتنی گوڵی گیا [ف] شکوفه یا گل درآوردن گیاه.
کولی‌مەلک: تشکی‌ڕان، لە تەزنو بەرەوژور تا سەرەتای زگ [ف] استخوان ران.
کولی‌میری‌بچووک: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کولی‌میری‌گەورە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کولین: ۱) بوغداری ئاو ماڵ؛ ۲) کۆڵین، جێگەی ڕێژی ئاوی‌ڕۆیشتن [ف] ۱) اجاق درون دیوار، شومینه؛ ۲) جای آلوده.
کولین: ۱) جێگەی ڕێژی لە جادەدا، کولیەک؛ ۲) قوژبن، کەلەبن و کولین؛ ۳) کولانەوە، وێرانی‌هاتنەوەی زام [ف] ۱) جای آلوده در جاده؛ ۲) گوشه، سوراخ سینه؛ ۳) ریش شدن زخم.
کولین: وەجۆش هاتن [ف] جوشیدن.
کولین: وەفری سوالمت بایەقی شیر [ف] ظرف سفالین ویژهٔ شیر.
کولین: ۱) زەوی‌ئاوەدان؛ ۲) ناو لە دارو بەرد دەرهێنان [ف] ۱) کندن زمین؛ ۲) حفر سنگ و چوب.
کولیشان: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کولیندک: کۆڵەکە، کندو [ف] کندو.
کولینک: کولاوێژە، کولانکەیان [ف] پروانهٔ بام.
کولینگ: ڕەنگی [ف] کلنگ زمین کندن.
کولینک: ئامرازی دارکۆڵین [ف] ابزار حفر چوب.
کولینە: ۱) کولانەسر پشتا؛ ۲) کولین [ف] ۱) لانهٔ ماکیان؛ ۲) جای آلوده در جاده.
کولینەوە: ۱) تۆزینەوە؛ ۲) لە زەوی گەڕان بۆ شتێ [ف] ۱) پژوهش؛ ۲) کاوش.
کوم: ۱) پشت کۆز؛ ۲) قنگ؛ ۳) ئاڵقەی داربێی بۆگادانان؛ ۴) کۆ، تۆپەڵ، کۆکا [ف] ۱) کوژپشت؛ ۲) مقعد؛ ۳) کلون، قفل چوبی در؛ ۴) توده.

کۆما: تۆجاڵ، کوکا، کۆ [ف] توده.
کۆم: ١) کڵاو؛ ٢) بڵشەی پرسیار وانا: چۆنم؟ ٣) قشگ؛ ٤) چۆپەی کەڵەبان؛ ٥) هەڵبکی بچووک [ف] ١) کڵاه؛ ٢) چطورم؟؛ ٣) مقعد؛ ٤) تاج خروس؛ ٥) پرنده‌ای است کوچک.
کومانەك: ١) بابوانەی ساوانی ڕێچان؛ ٢) دەسرازەی لاڵك [ف] ١) قنداق بچه؛ ٢) دست پیچ قنداق.
کۆماج: ١) تەشوشەکی جاڵەر؛ ٢) پشت‌بان؛ ٣) جۆرێ نان؛ ٤) بوغاری؛ ٥) تەورەی تاسیاو [ف] ١) ستون جاده؛ ٢) پشت بام؛ ٣) نوعی نان؛ ٤) بخاری دیواری؛ ٥) ابزاری در آسیاب.
کۆماجە: کۆترە، داری نێوان ستوون و سیحی خانو [ف] چوب رابط ستون و سقف.
کوماخ: لاقۆن [ف] پاسن.
کۆمار: ١) عەشیرەت، خێڵ، ئیل؛ ٢) عەشایەت، ئایینوره [ف] ١) عشیرت، ایل؛ ٢) جمعیت مردم.
کۆماری: دامو دەستووری ژیانی مەردم بە هەڵبژاردنی سەرکۆمار لە جیاتی پاشا [ف] رژیم جمهوری.
کۆمانج: ١) تەشوشەکی جاڵەر؛ ٢) پاتی پێکەی تاوراندەگر [ف] ١) ستون جاده؛ ٢) پایه که آب در آن تماند.
کۆماو: چەمەی پشت کۆ [ف] خمیده‌پشت.
کۆماوە: کۆماو [ف] خمیده‌پشت.
کومبر: شوێنەواری تاشراو لە شاخ و ماهدا [ف] صخرهٔ تراشیده.
کومبرەك: ١) دوبەی جیا؛ ٢) سەرلێ، جەلەبوبە [ف] ١) قلّهٔ کوه؛ ٢) تماحهٔ انتهایی.
کۆمبوون: ١) کۆبوون لە دەوری یەك؛ ٢) پشت‌چەماوەیی، کۆزبوون [ف] ١) جمع شدن؛ ٢) پشت خمیدن.
کۆمبوونەوە: کۆمبوون [ف] نگا: کۆمبوون.
کومبە: هەڵوایەکە لە تاڕدو دەس و کونجی دەکرێ [ف] نوعی حلوا.
کومبەت: ١) هەرمبەر؛ ٢) کومەز [ف] ١) بسیار مرتفع؛ ٢) گنبد.
کومبەتاڵ: بڕێکی لە بیوەژن، ئەدەی [ف] کنایه از بیوه‌زن.
کومبەلوك: کوارگ، فارچ، کارگ [ف] قارچ.
کۆمبەها: ئەرخی شت سەرجەمی بەنیکرایی [ف] بهای عمده‌فروشی.
کۆمبیز: ١) کۆرانی‌وتنی بەکۆمەڵ؛ ٢) گەزەلاوە [ف] ١) ترانهٔ دسته‌جمعی؛ ٢) نوعی آوازخواندن.
کۆمشان: ناوی دێیەکە لە کوردستان کەبەهۆی وێرانی کۆرە [ف] نام روستایی در کردستان که بعلتهای آن را ویران کردند.
کومتل: کۆی جکۆڵە [ف] کلوخاه.
کوم‌تیز: کڵاوی قوچ، تاج [ف] تاج.
کۆمجا: کام‌جێ؟، کوێ؟ [ف] کجا؟.
کومچا: دوگمە، قوچە، پشکوز [ف] دکمه.
کۆمەڵ: (وەخاڵ، خەڵوز، وەزی، زەڕو [ف] زغال.
کۆمەو: تایبەتی مرۆ [ف] اجتماع مردم.
کۆمەڕەش: ١) بڕێکی لە عاجز، وەزەن، جاڵ؛ ٢) بڕێکی لە ئەزانی؛ ٣) بڕێکی لە بەئەزەبی [ف] ١) کنایه از مغول، بکر؛ ٢) کنایه از ابرانی؛ ٣) کنایه از حسود.
کۆمەزر: کڵاوی بێ لێوار [ف] کلاه بی لبه.
کۆمەزرخ: کڵاوی تاسین، خۆد [ف] کلاه‌خود.
کۆمەیەوکە: کەریەوکە، شەمەنزیکە [ف] نگا: شەمەنزیکە.
کومصا: بڕیگەلەی باران، خۆش کردەوەی باران [ف] بندآمدن باران.
کومسۆر: ١) کڵاوسۆر، بڕێکی لە تورکی عوسمانی؛ ٢) بڕێکی لە فرلیانی ئێران؛ ٣) بڕێکی لە عەلی باران [ف] ١) کنایه از ترك عثمانی؛ ٢) کنایه از فرلیانی ایرانی؛ ٣) کنایه از اهل کرد بارزانی.
کومسە: تاقەت، توان، تاپشت [ف] یارا، توان.
کومشین: هەڵقرچان، قرمچین [ف] جرواك شدن.
کۆمفرۆش: بازرگانێ کە بەنیکرایی شت دەفرۆشێ [ف] عمده‌فروش.
کۆملە: کۆمەڵە، تەستێرەی کۆ [ف] کهکشان.
کۆمڵە: ١) کڵاو؛ ٢) بڕێکی کەڵەشێر [ف] ١) کلاه؛ ٢) تاج خروس.
کۆمکاسیوبان: کۆمەڵە تەستێرەی کۆ [ف] کهکشان.
کومکومۆك: خشەگری، خشخشۆکە، قومقومۆك [ف] بزمجه.
کومکومین: چەسوڵەدانانی سەگ، شێر و دڕندەی تر [ف] جنگال انداختن حیوان درنده.
کومکی شقان: گیایەکی دەشتی بە [ف] گیاهی است.
کۆمگە: عەمبار [ف] انبار.
کۆمۆ: پشت کۆ [ف] خمیده‌پشت.
کۆمە: ١) کۆمار، کۆ؛ ٢) سێیەی زاوکەر لە چیلکەو چاڵ [ف] ١) توده؛ ٢) کمین شکارچی از برکه و نی.
کۆمەك: یارمەتی، تاریکاری [ف] کمك.
کۆمەکۆمە: ڕۆشتن بە پشتی چەماوە [ف] خمیده رفتن.
کۆمەکی: کۆمەك [ف] کمك.
کۆمەگ: کۆمەك [ف] کمك.
کۆمەگی: کۆمەك [ف] کمك.
کۆمەڵ: ١) کۆ، تۆپەڵ؛ ٢) بڕاپی مەردم [ف] ١) توده؛ ٢) تودهٔ مردم.
کۆمەڵایەتی: کارو باری لەمەڕ مەردمەوە [ف] اجتماعی، کار مردمی.
کۆمەڵبوون: لە دەوری یەك کۆبوون [ف] دور هم جمع شدن.
کۆمەڵتە: کۆمەڵ [ف] توده.
کۆمەڵگا: شوێن و جێگەی بڕاپی خەڵك [ف] مجتمع، محل اجتماع.
کۆمەڵە: بڕاپی مردم [ف] تودهٔ مردم.
کۆمەڵەبەستن: کۆمەڵبوون [ف] دور هم جمع شدن.
کومی‌تللی: سەری قامك، گرمك [ف] سر انگشت.
کۆمی‌شەهیدان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کومین: زیرە [ف] زیره.
کون: ١) هەرشتێ لە ناوەڕاستی بڕواتری ڕووناکی بەوەدیوی لێ دیاربێ؛ قول؛ ٢) خانوی جانەوەرانی وردیلەو خزۆك و کۆی؛ (کونەمێری، کونەمان، کونەگورگ، کونەبۆی، کونەورج)؛ ٣) کول، ئەبز [ف] ١)

سوراخ؛ ۲) لانەی حشرات و خزندگان و جانوران وەحشی؛ ۳) کُند.
کۆن: ۱) رەشماڵ؛ ۲) پارچەی رەشماڵ؛ ۳) شتی زۆر دەکارهێنراو؛ ۴) قەدیمی و لەمێژینە ◻ ۱) سیاه چادر یەلای نشیشتن؛ ۲) پارچهٔ سیاه چادر؛ ۳) کارکردە، کهنه؛ ۴) باستانی.
کۆن: ۱) قن، قنگ، کن، کونگ، کنگ، قۆن؛ ۲) جلۆن ◻ ۱) مقعد؛ ۲) جلوزند.
کونا: ۱) قول، کون؛ ۲) رۆچنە ◻ ۱) سوراخ؛ ۲) روزنه.
کۆنار: ۱) زرینگ، وریا؛ ۲) قیلمان، قریوەدر ◻ ۱) زرنگ؛ ۲) حیّال، مکّار.
کونارا: دارێکە بەرێ دەگرێ لە بلیجی زەرد دەکا ◻ درخت کنار.
کونارشاک: ئانیشک ◻ آرنج.
کوناموری: شارەمێرد ◻ سوراخ مورچه.
کوناوچە: رۆچنە ◻ روزنه.
کوناوەدر: قول لە هەردواک دیوانەوە ◻ از دو طرف سوراخ شده.
کوناوەجگە: رۆچنەی سەربان ◻ روزنهٔ بام.
کوناوەجە: کوناوەجگە ◻ روزنهٔ بام.
کوناوی: کون کراو، سماو ◻ سوراخ شده.
کونێن: دادرانی هەموو باوێژ لە خانوو ◻ همهٔ سوراخهای خانه را اندودن.
کونبۆن: قول بۆن ◻ سوراخ شدن.
کونبەنال: بریتی لە بۆونی، کوبەنال ◻ کنایه از بوودن.
کونتار: بناری چیا، داوێنی کێو ◻ دامنهٔ کوه.
کونتن: بەچەکەچاکی دوبەهاردینی، بارگوێل، بارگوێز ◻ گوسالهٔ یکساله، بارینه.
کونترلە: کونتن ◻ گوسالهٔ یکساله.
کونتیج: ۱) سوچ، قونیس؛ ۲) جنجیر؛ ۳) دەفری سوالکەت بۆ گیانداجالیدن؛ ۴) ئاولاوی، دەو چاو خرویلکاوی ◻ ۱) کنج؛ ۲) خالدار، سیاه و سفید؛ ۳) گلدان سفالین؛ ۴) آبله رو.
کونجالدن: بەدەان وەرگرتن، داکرۆژن ◻ با دندان جویدن و خاییدن.
کونجڕ: ۱) زیری تیژ لە دەستلیدان؛ ۲) جنجیر ◻ ۱) زیر، خشن؛ ۲) حیوان خالدار.
کونجرین: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط نظامیان ویران شد.
کونجرک: قورینج، قورنج ◻ نشگون.
کونجرکە: کونجرک، قورنج ◻ نشگون.
کونجرە: پیکوڵ، گیایەکی دڕکاوی ◻ خارسه کوهه، گیاهی است خاردار.
کونجک: ۱) بالاپۆشی مەرویدان؛ ۲) کونی ورەیلی پێست؛ ۳) کونج، گۆشە ◻ ۱) طرفهٔ درویشان؛ ۲) مسامات؛ ۳) کُنج، زاویه.
کونجکاو: تۆزەرەوە، کۆنەرەوە ◻ کنجکاو.
کونج کونجین: جۆرێ بازی ◻ نوعی بازی.
کونجوز: قوزینی تەنگ ◻ گوشهٔ تنگ.
کونجوڵ: کونجوز ◻ گوشهٔ تنگ.

کونجە: کونجی ◻ کُنجد.
کونجی: دانەویلەیەکی زۆر وردی وەردە زۆنی لێ دەگرن ◻ کُنجد.
کونجیت: کونجی ◻ کنجد.
کونجی کەرک: کونجی خۆرسک، کونجە کێویلە ◻ کُنجد کوهی.
کونجین: کونجاندن، داکرۆژین ◻ خاییدن.
کونجک: ۱) کونی وریلەی پێست؛ ۲) سوچ، قولینج، ۳) کونی زۆر وردە ◻ ۱) مسامات؛ ۲) گوشه، زاویه؛ ۳) سوراخ بسیار ریز.
کونند: ۱) کلکەقرلە؛ ۲) بۆم، باڵندەیەکە بە شەو دەردەکەوێ بە شوم بەناوبانگە، بو ◻ ۱) دم کوتاه؛ ۲) جُغد.
کوندن: کدو، کۆلەکە، کودی، کودو ◻ کدو.
کوندری: ناوی ئاوایەکە لە کوردستان ◻ نام دهی است.
کوندری میرانی: کدوبازرانی، شاقەباغی ◻ کدوحلوایی.
کوندک: ۱) کوندر؛ ۲) دەفری چەرم بۆ ئاوکێشان ◻ ۱) کدو؛ ۲) مشک آبکشی.
کوندکێ ئاقی: کۆلەکەسەراوی ◻ کدوتیل.
کوندکێ کۆسە: کدوی دۆڵمە ◻ کدوی دُلمه.
کوندڵقس: باوەسەر، چلەموک ◻ کوتوله.
کوندۆ: جیلێ کە تاوس تەخوەو شیر نەدا ◻ گاوآبستن نشدهٔ شیرده.
کوندوش: ۱) شتێکە هێندێ پیاو لە جیاتی توش کێشان تەیکەتە پشتیانەوە؛ ۲) تەوژن ◻ ۱) نوعی اتفه؛ ۲) جوالدوز.
کوندە: دەفری زەلام لە چەرم بۆ ئاوکێشان، کوندک ◻ مشک آبکشی.
کوندەپێ: بۆمی ژاڵ، کوندی ژاڵ ◻ بوقه، جغد.
کوندەپەپو: کوندەپو ◻ بوف، جغد.
کوندەژ: تەسکۆڵ، توسکۆڵ، کەوچکی ژاڵ ◻ ملاقه.
کوندەقسلە: کوندڵقس، باوەسەر، باواقوربت، چلەموک ◻ کوتوله.
کوندەڵان: زەرزەمینی جێگەی کوندەئاو لێ دەدان ◻ سردابهٔ جای مشک آب.
کوندی بۆر: جۆرێ کوندی زەلام ◻ نوعی جُغد قرمز.
کوندی شەق: کوندیکی ڕەنگاوڕەنگە ◻ نوعی جُغد رنگارنگ.
کوندی گۆڕ: جۆرە کوندیکە لە ڕەلکاوان و گۆڕستان دەژی ◻ نوعی جغد.
کونزوان: تون، کەسێ کە قسەی بە زەوانی بۆ تایە ◻ الکن.
کونزەین: زەین کێڕ ◻ کندذهن، دیرفهم.
کونسال: پیرو بەتەمەن ◻ سالخورده.
کونک: توکی باڵدار، پەڕوبۆ ◻ پر پرنده.
کونکاچاف: گلێنەی چاو ◻ مردمک چشم.
کون کردن: ۱) قول کردن، کون لێ کردن؛ ۲) بریتی لە کج کردەوەن ◻ ۱) سوراخ کردن؛ ۲) کنایه از برداشتن بکارت.
کونکریت: خاوێ بە ئاسن و چیمەنتۆ ◻ بتون آرمه.
کونکۆڵ: دارێکی لێرەوارە بەرێکی وەک پەسۆ دەگرێ ◻ درختی است جنگلی.
کونکی بیری: جوڵانەی حاڵجاڵۆکە ◻ تار عنکبوت.

کونگ: ۱) فنگ، قۆن، کوپی پاشەوە؛ ۲) کاکلی دارگوێز کە بۆ زەنگ بەکار دێت؛ ۳) بیهۆش؛ ۴) سڕو تەزبو ◻ ۱) مغەز؛ ۲) مغز درخت گردو؛ ۳) بیهوش؛ ۴) گرخت.

کونگ: کاکلی دارگوێز، کونگ ◻ مغز درخت گردو.

کونگرە: ۱) برجی سەر قەلا، قونگرە؛ ۲) کۆتەلەوی سالاەی کۆمەڵ ◻ ۱) برج قلعه؛ ۲) کنگرهٔ حزبی.

کونگە: کونەو ◻ مشك آبكشی.

کونگەرە: کونگرە ◻ نگا: کونگرە.

کونگی: چارداخ، دیوارێکەی نێوان دو ماڵانەش کردن ◻ حصار گلی برای دام.

کونگیرە: کونگرە، قونگرەی قەلا ◻ دندانهٔ قصر و قلعه.

کونمیز: مێرەجوزێن، گمێزە جوزەکی ◻ جکمیزك.

کونە: کونەی ئاو ◻ مشك آبكشی.

کونەزرانی: کاسەی ئەزنۆ ◻ کاسهٔ زانو.

کونەلان: ۱) کونەلان؛ ۲) تەپوکە ◻ ۱) نگا: کونەلان؛ ۲) تپه.

کونۆ: ۱) سوچ، قوژبن؛ ۲) برێکی لە ماڵی بچوکی تەنیایی ◻ ۱) کنج (اوپه؛ ۲) کنایه از کنج عزلت.

کونۆز: جەوی دارقەزوان ◻ آنگم درخت بنه.

کونۆش: ۱) کونەوش؛ ۲) زۆر زەریف ◻ ۱) نگا: کونەوش؛ ۲) خسیس.

کونۆشە: جاڕی گەشە، گۆژە ◻ جارو.

کونە: ۱) بەرۆی مرای؛ ۲) لەمێرینە، بەتەمەن؛ ۳) کوانو، تەك؛ ۴) (ڕەنگ، وریا؛ ۵) قیلیان، قر بوەدەر ◻ ۱) وصلهٔ کهنه؛ ۲) قدیمی؛ ۳) اجاق؛ ۴) رنگ، هوشیار؛ ۵) مکّار، حیّال.

کونە: ۱) کوانو، تاگردان، تەك؛ ۲) چلۆن ◻ ۱) اجاق؛ ۲) چطور؟.

کونەبا: ۱) بەسەلەکەیەن کە بای بەهۆزمی لێوە دێت؛ ۲) برێکی لە دۆزێی بەشانو شۆت ◻ ۱) نامی که از آن باد می آید؛ ۲) کنایه از دروغگوی لافزن.

کونەپۆش: ۱) کەسێ کە جلکی کۆنی لەبەردایە؛ ۲) برێکی لە پیاوی تەرکەدنیای خواخواز ◻ ۱) ژندەپوش؛ ۲) کنایه از مرد زاهد.

کونەپۆشی: ناوی عاشیرەتێکی کوردە ◻ نام عشیرتی در کردستان.

کونەپەرست: کەسێ کە بە نازەدەکەوان ڕازی نیە ◻ مرتجع.

کونەپەرستی: بیرو بڕوای کونەپەرست ◻ ارتجاع.

کونەسوار: ۱) سوارچاکی کارامە؛ ۲) دوبەکارەنی زۆرخانە ◻ ۱) سوارکار ماهر؛ ۲) تیرك نواز زورخانه.

کونەسە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونەسەم: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کونەسیخۆرە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونەفرۆش: ۱) کەسێ کە شتی قەدیمی دەفرۆشێ؛ ۲) سمسار ◻ ۱) عتیقه‌فروش؛ ۲) سمسار.

کونەقلۆسە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونەقەل: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونەقەلا: ناوی گوندێکە ◻ نام دهی است.

کونەکۆتر: ۱) تەشکەوتێکی بەناوبانگە لە موکریان کەناوی نیایە؛ ۲) ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ◻ ۱) غاری معروف و پرآب در کردستان؛ ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونەگورگ: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کونەلان: ۱) کونەلان؛ ۲) تابدارخانەی دیوەخان ◻ ۱) نگا: کونەلان؛ ۲) آبدارخانه.

کونەلە: جمن، باوەزاست ◻ وسط.

کونەماس: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونەماسی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کونەصالان: تەشکەوتێکی قۆڵ بەناوبانگە لە موکریان لای کونەکۆتر ◻ غاری عمیق در کردستان.

کونەصاوەران: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کونەعشلە: ناوی دێیەکە لە کوردستان ◻ نام دهی است.

کونی: کون مە ئامرازی کاتزاد ◻ سوراخ فلزی.

کونی: ئەو بەشەی ◻ کهنگی.

کونی: ۱) قۆندەر؛ ۲) چلۆن نیە؟ (کوی کونی؟) ◻ ۱) کونی؛ ۲) چگونه نیستی؟.

کونێ: قۆڵێ، دەیەلی لای فنگ ◻ ڤُمل مجاور مقعد.

کونێس: باڵی دەڵەلدان ◻ هول دام.

کونێس کەردش: باڵی پۆشتا ◻ هول داد نورد.

کونیلە: ۱) کونی زۆرورد؛ ۲) کونی بنی مو لە لەشدا ◻ ۱) سوراخ بسیار ریز؛ ۲) سوراخ رویش مو در بدن.

کونینە: زۆر قەدیمی ◻ باستانی.

کونیە: سەرنای نازناو ◻ لقب.

کوو: ۱) بەران؛ ۲) بۆ کام جێ ◻ ۱) راتا؛ ۲) به کجا؟.

کوف: کول، تەنیز ◻ کند.

کوڤ: کوو، چیا، کەز ◻ کوه.

کوڤ: بیرۆ، پیرۆ ◻ ستارهٔ ثریا.

کوف رزکا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کوهۆ: کەوەرەنگ، شینی ئاسمانی، ناوی ◻ آبی لاجوردی.

کوهۆن: کۆن، کەون، قەدیمی [ف] قدیمی.
کوی: کام جێ [ف] کجا؟
کۆی: ۱) کۆی بوورو تەشوی؛ ۲) جۆری [ف] ۱) سوراخ تیر و تیشه؛ ۲) جطوری؛
کوبان گولەجو: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کوبایەن: بەرهەڵدا کەفتگ [ف] زمین خورده
کوبایەتە: بەهەرزا کەفتو [ف] زمین خورده.
کوبت: ۱) تەختی سوری ئاسانەی؛ ۲) کام جێگەت [ف] ۱) اسب سرخ مایل به سیاهی، قهر؛ ۲) کجایت؟
کوبت: تەختی قوری، گوریەتەمان [ف] فنق.
کوبی تووکی: جیابەکی زۆرەبەرزە لای دەرسیم لە کوردستانی بەردەستی تۆرکان [ف] کوهی بلند در کردستان.
کوبخا: قوخا، کوخا [ف] کدخدا.
کوبخاصەدی: جۆری تری [ف] نوعی انگور.
کوبخابانە: ۱) بنەکی کوبخا؛ ۲) کاری بیاوانە [ف] ۱) باج کدخدا؛ ۲) کدخدامنشی.
کوبر: ۱) کۆن، کۆرە، بی چاو؛ ۲) پۆک: (کوبری کوبر) [ف] ۱) کور؛ ۲) پوک.
کوبر: قوڵ [ف] زره.
کوبرا: جۆرێ جماوە بەهەرز [ف] جمازه.
کوبرانە: بە بی دیتن کارکردن، وەک کوبر [ف] کورانه.
کوبراو: کانی کەمئاو [ف] چشمهٔ کم آب.
کوبرایەتی: کۆری [ف] کوری.
کوبرایی: ژیان بە کوبری [ف] کوری، نابینائی.
کوبرایی داهاتن: کوبرایی داهاتن [ف] نگا: کوبرایی داهاتن.
کوبربون: چاو لە دیتن بی بەش بون [ف] کورشدن.
کوبرسوتەوە: ۱) کوبرەوەبون؛ ۲) سیاربەبونی بریتی [ف] ۱) نگا: کوبرەوەبون؛ ۲) التیام زخم.
کوبرەڵ: کەمئاو، تاڵگە بنتو [ف] کوربل.
کوبرک: ۱) کوبرۆ بەڵای ژەنی گەنم؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] ۱) سیاهک گندم؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کوبرکوبرانە: کوبرانە [ف] کورکورانه.
کوبرنان: ڕژد، ڕەزیل، چکوس [ف] خسیس.
کوبرۆ: کوبرک [ف] سیاهک گندم.
کوبرە: ۱) کابرای کوبرا؛ ۲) دەنکی بی کاکڵ؛ ۳) لەئامالیخەدان؛ ۴) لەئەنجی فیشەک [ف] ۱) فلان کور؛ ۲) دانهٔ بی مغز؛ ۳) تیر به خطا رفتن؛ ۴) عمل نکردن فشنگ.
کوبرەدەرە: کوبرەدەرە [ف] نگا: کوبرەدەرە.
کوبرەدی: کوبرەدی [ف] کوربده.
کوبرەڕێ: کوبرەڕێ، زیجە، ڕەنزی [ف] کوربراه.

کوبرەک: ۱) کوبرۆی گەنم؛ ۲) کوبرەی دەنک [ف] ۱) سیاهک؛ ۲) دانهٔ بی مغز.
کوبرەکسالی: ۱) کانی یەک کە هەر بەهاران ئاوی هەیە؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] ۱) چشمه‌ای که فقط در بهار آب دارد؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کوبرەکردن: ۱) لەئەنجی فیشەک؛ ۲) لەئامالیخەدان [ف] ۱) منفجر نشدن فشنگ؛ ۲) به هدف نزدن.
کوبرەڤان: کوبرەمار [ف] نوعی مار خاکستری رنگ.
کوبرەموشە: جاوبرۆش [ف] چشم کم سو.
کوبرەوەبون: کوبرەوەبون [ف] نگا: کوبرەوەبون.
کوبرەوەری: کوبرەوەری [ف] نگا: کوبرەوەری.
کوبری: کوری [ف] کوری.
کوبری: ۱) قوڵی؛ ۲) لە دیتنی چاو حاسە [ف] ۱) زرفی؛ ۲) خارج از دید.
کوبرینی: کوبرایەتی [ف] کوری.
کوبریشاڵ: خەروی [ف] خرگوش.
کوبریەتی: کوبرایەتی [ف] کوری.
کوبز: کۆز، کۆزەڵە [ف] ترنجک آبی.
کوبزرولە: گیای کوزرەوان [ف] گیاهی است.
کوبزەڵ: جیابەکی زۆرەبەرزە لە کوردستانی بەردەستی تۆرکان [ف] از کوههای بلند کردستان.
کوبزرک: کازیو، قوزین، سوچ، قوڵینجک [ف] گوشه، زاویه.
کوبسان: ۱) سەردەستی، زۆزان؛ ۲) کوسار [ف] ۱) سردسیر؛ ۲) کوهسار.
کوبستان: کوبسان [ف] نگا: کوبسان.
کوبی سنجەق: شارێکە لە کوردستان [ف] شهری در کردستان.
کوبشتیر: توبشتیر، جبشتیر، جوبشتیر [ف] بز دو ساله.
کوبشک: ۱) تەپی بزکوتان، هەیبە، کەرکیت؛ ۲) دەڵەک [ف] ۱) شانهٔ بزکوهی در باقدگی؛ ۲) نگا: دەڵەک.
کوبشکە: جوکەکە، جوبەکە، پاساری، جبشکە [ف] گنجشک.
کوبشە: لکی بن گڵ خراو بە بی بزین [ف] شاخهٔ زیر خاک جوانه‌دار برخت.
کوبک: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کوبک: دارکوبکە [ف] دارکوب.
کوبکان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کوبلە: کوڵە، کوڵی، بەنی، بەندە، عەبد [ف] برده.
کوبلەتی: کوڵەتی [ف] بردگی.
کوبلەدان: کوڵەدار [ف] بردەدان.
کوبن: قوڵ، قنگ [ف] مقعد.
کوبن: ۱) پارچەی ڕەشماڵ؛ ۲) کام جێ؟ [ف] ۱) پارچهٔ سیاه‌چادر؛ ۲) کجا؟.

کوێندەر: کام جێ؟ کوا؟
کوێندەرێ: کام جێ؟ کوا؟
کوێندەری: خەڵکی کام شوێن؟ کوایی هەستی؟
کوێنک: کوێنی جاڕ؛ پارچەی سیاو جاڕ
کوێنە: کام جێ؟ کوا؟
کوێو: ئاوێر، بەردی گڵاوەیۆگ؛ سنگ غلتان لە کوە.
کوێوسان: ١) کۆسار؛ ٢) کوێستان؛ ١) کوهساران؛ ٢) سرەسیر.
کوێوە: بۆ کام جێ؟ بەکوا؟
کوێی: ١) کوێ؛ ٢) وشەی لە هیچ بەرامبەر؛ ١) کوهی؛ ٢) کنایە لە وحشی.
کە: ١) ئەگەر؛ ٢) هەر دەمێ؛ (کسە تۆ هاتی من دێم)؛ ٣) پاشگری یاری کردن؛ (کسوکە، تەوەکە)؛ ٤) دی، تر؛ (کەوی کە پیاوێکی
کە: ١) اگر؛ ٢) هرگاه؛ ٣) پسوند علامت معرفه؛ ٤) دیگر.
کەان: ١) کاریلە؛ ٢) بزنی دوبەهار دیتۆ، کۆر؛ ١) نوزاد؛ ٢) بز دوساله.
کەانەی: کۆن، کۆنە، کەون؛ کهنه.
کەباب: گۆشتی برژاوی؛ کباب.
کەبابچی: گۆشت برێن؛ کبابچی.
کەبابخانە: دوکانی کەباب فرۆشی؛ کبابخانه.
کەبابە: ١) بەری داریکە بەقەی دەنکەئیسوت بۆ دەرمان دەبێ؛ ٢) داروگا؛ ١) کبابهٔ دارویی؛ ٢) جوجەمرغ رشید.
کەبابەچینی: کەبابەی دەرمان؛ کبابه چینی.
کەبابی: ١) بەرەنگی کەباب، بۆ ترش دەڵێن؛ (سرکی کەبابی)؛ ٢) گوشتی کە دەیکەنە کەباب؛ ٣) کەباب فرۆشی؛ ١) بەرنگ کباب؛ ٢) گوشت کبابی؛ ٣) کبابخانه.
کەبات: بەری داریکە لە جنسی نارنج شیرین تامالی بەردی قونجر قونجرە بۆ چێشت دەنێ؛ نوعی نارنج.
کەبادە: داریکی بەرنجرەوە کە لە زۆرخانەدا بەکاری دێن؛ کباده.
کەبار: ١) تۆبەرە؛ ٢) سەرەتای هەرشتێ؛ ٣) سەلای بەلا لە بەیاندا؛ ١) توبره؛ ٢) آغاز؛ ٣) مناجات سحری.
کەبان: کابان؛ کدبانو.
کەبانو: کابان؛ کدبانو.
کەبانی: کابان؛ کدبانو.
کەباتیتی: کەبانویی، ژنی زۆر بەماڵداری؛ بسیار خانەداری، کدبانویی.
کەبر: کەبەر، داریکی درکاوی، بەرەکەی لە خەرەبەل دەکا؛ درختی است.
کەبس: ١) زەرخساڵ کردنی لکێ بۆ رەگداکوتان؛ ٢) رەنجدان بە کەلەت بۆن؛ ١) نهال کاشتن؛ ٢) مشقت کشیدن.
کەبلەمە: دەرمانی هاژەراو کە دەکرێتە دەمەوە؛ داروی گرەخوراکی.
کەبوت: داریکی سەختی جەنگەڵە؛ درختی است جنگلی.
کەبوتەر: کابۆک، کاڤۆک، کۆتر؛ کبوتر.
کەبوتەرڤان: کۆتر باز؛ کبوتر باز.
کەبەر: ١) دەوەنێکی درکاوی؛ ٢) مارجیوە؛ ١) درختچه است خاردار؛ ٢) مارجوبه.
کەبەرولک: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن؛ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەبەشەد: ١) بەتی دروزی سەربەتاڵە بۆ گرتنی حەیوانی زەوەک؛ ٢) پشتین؛ ١) کمند؛ ٢) کمربند.
کەبەلەکێشان: بازی لەناف کێشان؛ بازی طناب کشی.
کەپ: ١) بیفل، دم؛ ٢) بەری دەست؛ ٣) پڕی یەک دەست؛ ٤) پرکاوا، جەمبوڵە؛ ٥) فین، دەوەنە؛ ٦) بێدەنان؛ ٧) دوبەدو تروکی جا؛ ١) بیل؛ ٢) کف دست؛ ٣) پر یک کف دست؛ ٤) ام کردن؛ ٥) نکثر؛ ٦) بی دندان؛ ٧) قلهٔ کوه.
کەپان: بازی جیای پڕەدار؛ دامنهٔ کوه پُردرخت.
کەپچە: کەسکوی، کەفچی گەورە، کەوجنز؛ ملاغه.
کەپر: خانوچکەی لەشوڵ و قامیش؛ کپر، کاپه.
کەپرۆک: ١) کەپر بچوک؛ ٢) برنی لەدنیا؛ ١) کپر کوچک؛ ٢) کنایه از دنیا.
کەپرۆکە: ١) کەپرۆک؛ ٢) دارەزای کەپر بینی پر کسر دنسە؛ ٣) تۆزاڵکی شتی ترشاو؛ ٤) پشروکی سەربەرین؛ ١) کپر کوچک؛ ٢) داربست؛ ٣) کُفک؛ ٤) خشک ریشه.
کەپرۆکەبەستن: ١) تۆزاڵکە بەبەدابۆن لەسەر ترشاو؛ ٢) پشروکەبەستن بەرین؛ ١) کفک زدن؛ ٢) خشک ریشه بستن زخم.
کەپرە: ١) پشروکەی سەربەرین؛ ٢) ریخی بەرین دراوی توندی وشکدەبێ؛ ٣) تەختایی سەرکێو؛ ١) خشک ریشه؛ ٢) سرگین پامال شدهٔ سفت؛ ٣) زمین مسطح بالای کوه.
کەپرەسەوزە: جۆرێکی جوولەکە؛ از اعیاد یهود.
کەپرەشینە: کەپرەسەوزە؛ نگا: کپرەسەوزە.
کەپسوڵ: سیخوڵ؛ سیخول، تنبی.
کەپسوڵ: دەرمانی وردی دەبەرگ گیراو؛ کپسول دارو.
کەپسۆن: جەشنی، تەرەفە؛ ترفه.
کەپک: دەرەبەرێوی جیاوەبۆگەو، لە هەر شتێ؛ دماغه.
کەپکان: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن؛ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
کەپکە: کەپک؛ دماغه.
کەپلەمە: ١) کەپلەمە؛ ٢) برنی لە منتە؛ ١) نگا: کەپلەمە؛ ٢) کنایه از حلق.
کەپلەمەکێش: کەسێ کە بە دەست خۆ زەحمەتدەکا؛ کسی که دستمزد دەکا؛ حلق زن.
کەپلەمەکێشان: دەسمزکردن؛ حلق زدن.
کەپلی گرتن: جەمبوڵەلی تان؛ پرکاوەلی تان؛ اُم کردن؛ پنجه گذاشتن.
کەپن: ١) بی دندان، دەمبەتاڵ؛ ٢) دەنگی ئاخافتنی بی دندان؛ ١) بی

دندان؛ ٢) صدای سخن گفتن آدم بی دندان.

کەپۆ: کەپ، کەپۆ، بنگل، دم؛ بنی.

کەپۆ: ١) قەحف، قاف، قابلکەسەر؛ ٢) بنگل، دم، کەپ؛ ٣) پوکاوڵە، جسوڵە؛ ٤) دندانی پێشین؛ ٥) پیری بێ‌دندان؛ ١) جمجمە؛ ٢) بنی؛ ٣) ام، بنجەگەلنین؛ ٤) دندان پیشین؛ ٥) پیر بی‌دندان.

کەپۆبەرانی: پۆزەبەران، قەپۆزەبەران؛ بگا، قەپۆزەبەران.

کەپۆرە: ١) تاپۆرە، حەشامات؛ ٢) دەنگەدەنگی‌ناڕەنا؛ ١) شلوغی، جمعیت؛ ٢) همهمه و جنجال.

کەپۆکەرە: باڵندەیەکە وادەزانن کە دەخوێنێ دەڵێ کۆڵ؛ پرندەایست.

کەپۆگە: کەپۆ، لوت، بنگل، دم؛ بنی.

کەپۆل: بنگل، کەپ، کەپۆ، دم؛ بنی.

کەپۆڵ: ناوبنان، قەلاندوش، قولنج؛ میان کتف، قلمدوش.

کەپۆلك: ١) کەپۆ؛ ٢) کەپۆل؛ ١) بنی؛ ٢) میانهٔ کتف.

کەپۆڵە: ١) قەپۆڵە، قەپۆلە؛ ٢) قابلکەسەر؛ ١) پیمانهٔ کوچك، آسیابان؛ ٢) جمجمه.

کەپۆن: دەمەلاسکە؛ ئامادەکراوەن بە تەسخر.

کەپۆنی: کەسێ کە دەمەلاسکەی حەڵاڵ دەکاتەوە؛ کسی که ادای دیگران را درمی آورد.

کەپۆی: کەپۆ، بنگل، دم؛ بنی.

کەپۆیلە: کەپۆلەی ئاردبێوان، قەپۆلە؛ پیمانهٔ کوچك آسیابان.

کەپە: دەنگی ناخافتنی بێ‌دان؛ صدای تکلم آدم بی‌دندان.

کەپەن: ١) کاڵۆن، کوڵۆس، کەسێ کە دڕانی پێشوی نیە؛ ٢) کەر؛ ١) کسی که دندان پیشین ندارد؛ ٢) کر، کاز.

کەپەز: هەرجێگایەك تەختایی لەسەرەوەی هەبێ؛ کوهی که بلندترین قسمت آن مسطح باشد.

کەپەزە: مرۆی بەزاگران و جوڵەتاڵ؛ آدم بدترکیب و گرانجان.

کەپەك: ١) تیکوڵی داشمێکی لەدەستارکراو؛ ٢) مرشەی ئاردی داپێژراو، کرپك؛ ١) پوستهٔ دانهٔ آشی؛ ٢) نخاله.

کەپەکەپ: دەنگەدەنگی دەمی بێ‌دان؛ صدای دهان بی‌دندان.

کەپەڵەك: کرمێکە بەگیاوە دەبێتی پەز دەیخوا؛ کرمی که به گیاه می‌چسبد، گیاه‌خوار.

کەپەڵەکی: پەزێ کە گیانەکی خواردوە؛ دام مبتلا به سم و کپلك.

کەپەن: ١) کفن، کەفەن؛ ٢) باڵاپۆش لە پەرگی پەسارەیە، قەرەنجی؛ ١) کفن؛ ٢) بالاپوش نمدی.

کەپەنك: قەرەنجی؛ باڵاپۆش نمدی.

کەپەنکە: گەنم یا جۆ کە تازە دێ کۆڵ بکا؛ (بە کەپەنکە دایە) گندم یا جو در شرف خوشه‌زدن.

کەپەنگە: ١) قەرەنجی؛ ٢) کەپەنگە؛ ١) باڵاپۆش نمدی؛ ٢) گرد داروی خوردنی.

کەپەنەژۆش: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد؛ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنیان.

کەپەنەك: قەرەنجی؛ ئاڵە تۆشی قەرەلم چین و خەتا داماو/کێ دەڵێ ئەمیەمی کوردە کەلاش و کەپەنەك؛ دعاجی قادر؛ باڵاپۆش نمدی.

کەپەنەگدال: سیارگ؛ کرکس.

کەپی: بنگل، دم، کەپۆ، کەپ؛ بنی.

کەپیپان: ١) بنگل‌قەنسی، کەپۆپان؛ ٢) جۆرێ هەنار؛ ١) بنی بهن؛ ٢) نوعی انار.

کەت: ١) تەختی داریی ئەسپرتوسن؛ ٢) دەفتری قوڵی دەوالا بۆ چنگەی ئاردی نانەوا؛ ٣) گیایەکی بۆن‌خۆشی بەپیچە خۆشترین ئاڵمە بۆ حەیوانی گیاخۆر، وێنچە؛ ٤) جاروکە؛ ٥) لای سەرەوی قوڵ؛ ٦) دەفری لوولەشکاو؛ ٧) مرۆی لوولەنانەوا؛ ٨) پارچە، پاژ؛ ٩) تاڤ، تەتا؛ ١٠) پەردەبندایەرەوەی، کەوت؛ ١١) جاوەڕێ؛ ١٢) زەلام؛ ١٣) پەسەرهانی ناخۆش؛ ١٤) باڵندەیەکی گۆشتخۆرە؛ ١) تختەی چوبی؛ ٢) ظرف آرد نانوا؛ ٣) یونجه؛ ٤) شانەپوش زنانه؛ ٥) قسمت بالایی بازو؛ ٦) ظرف لبه‌شکسته؛ ٧) آدم لب شکری؛ ٨) قطعه؛ ٩) تله؛ ١٠) افشاء؛ ١١) مراقب؛ ١٢) گنبد؛ ١٣) رویداد ناگوار؛ ١٤) پرنده‌ای حلال گوشت.

کەتابتی: پەرداخی زێڕ؛ سنگ زیرین آسیا.

کەتاسەری: پەرداخی سەرەوە؛ سنگ زیرین آسیا.

کەتان: ١) گیایەکە زۆر بەرز دەبێتەوە بەرەوەك دەروی دەبێ؛ ٢) قوماشێکی سپی تەنکە؛ ٣) پیلی، قەتان؛ ١) گیاه کتان؛ ٢) پارچهٔ کتانی؛ ٣) قطع شدن.

کەتانەن: پیلاکەن، قەتاندن؛ قطع کردن.

کەتان کەتانە: غاڵیکی گۆرانی‌یە؛ آهنگی است.

کەتان‌وکەوان: کوڵە، قوماشی سپی دەوری تەختی نوستن لە ترسی پشکە؛ پشه‌بند.

کەتانە: ١) هەوای کەتان کەتانە؛ ٢) ناوی پۆ زنان؛ ١) آهنگی است؛ ٢) نام زنانه.

کەتانی: ١) جلکی کەتان؛ ٢) هەر قوماشێکی ئاسك؛ ٣) بادامی کاغەزی؛ ١) لباس از کتان؛ ٢) پارچهٔ نازك؛ ٣) بادام کاغذی.

کەتبەسە: قوڵی‌بەسە؛ کت بسته.

کەتڕە: ١) لەکارکەوتو؛ ٢) سست و گوێ‌نەدەر بە کار؛ ٣) عەیب و عار؛ ٤) فڕ؛ ١) از کارافتاده؛ ٢) لاقید؛ ٣) عیب؛ ٤) هیچ.

کەتڕەخانە: تەمەڵخانە، جێگەی بەخێوکردنی مرۆی لەکارکەوتو؛ توانخانه.

کەتڕەخەم: گوێ‌نەدەر، کارنەست؛ گوش خبر؛ لاقید.

کەتڕەیی: ١) کاری کەتڕە، گوێ بەکارنەدان؛ ٢) قسەی بێ‌ماناکانی بێ‌تامانج؛ ١) لاقیدی؛ ٢) سخن بیهوده، حرف بیخودی.

کەتری: کتری، کتلی؛ کتری.

کەتلی: ١) هەزیری ناو بەشکەرەقە؛ ٢) پشیلە، کتاڵ؛ خنتاڵ؛ ١) آجیر خشك در خیاط؛ ٢) گربه.

کەت کەتە: ١) بەکەپەکە؛ ٢) پارچەپارچە؛ ١) یکی یکی؛ ٢) قطعه قطعه.

گەتلە: زەمینلەی لە بۆش [ئەسل حەصری].

گەتلی: کەتری، کتری [کتری].

گەتن: ١) بەزەمینا بەرسوانەوە؛ ٢) سوکایەتی؛ ٣) کاری خراپ؛ ٤) تاراو؛ ٥) فریو؛ ٦) سوار بسوتی نیر لەمێ، بەرین؛ ٧) جناینرەن، بیدە قیل بۆن [١] افتادن؛ ٢) اهانت؛ ٣) کار زشت؛ ٤) آشوب؛ ٥) فریب؛ ٦) پریدن نر بر ماده؛ ٧) بتاختن.

گەتن پێکردن: ١) فریودان؛ ٢) سوکایەتی بەسەرهێنان [١) فریب دادن؛ ٢) اهانت به کسی کردن.

گەتن کردن: کاری زۆر خراپ کردن [کار زشت کردن.

گەتن گێڕا: تاراوەچی [فتنه انگیز.

گەتن گێڕان: تاراوەنانەوە [آشوبگری.

گەتن هەڤ: یەکەمەلەرزان [گلاویز شدن.

گەتنو: ١) کرێی بێلی کە بە دو کەس دەیکێشن لە بەختەبەختەکردنی زەوی؛ ٢) لەبەختەزەمین بۆ جاندن [١) بیل دوطرفه کردسازی؛ ٢) گرد کشاورزی، تخته‌زمین.

گەتۆ: ١) بێ‌هاوتا، تاقانە؛ ٢) ناوی پیاوانە [١) بی همتا؛ ٢) نام مردانه.

گەتۆ: بەبەرە، تاوبارە، تاوگەران [آبگردان.

گەتوان: چاوێر، چاودێر [مراقب.

گەتوانە: چاودێری [مراقبت.

گەتوانی: چاودێری کردن [مراقبت، مواظبت.

گەت وجۆت: تاڵو جفت [قره و زوج.

گەت وجۆتانی: تاڵەبەجۆت [بازی تاڵ یا جفت.

گەتو کلفت: ڕەهلاح، تەزە [لندهور.

گەتۆن: کەبەلە [کبک.

گەتوو: تەمەڵی، بێکارە [تنبل و تنبل، بیکاره.

گەتووری: تەمەڵی، بێکاریی، خورەخلی [تنبلی، تنبلی، بیکارگی.

گەتە: ١) لۆکەت؛ ٢) دەفری لاکەت؛ ٣) حەیوانی شاخ‌شکاو؛ ٤) ڕەسەلاح؛ ٥) دەفری تاڕی تاسەوە؛ ٦) قوربلی ترسنج؛ ٧) بۆ جاری دەڤ‌ەوەیەتی بەتکی توند [١) لب شکری؛ ٢) ظرف لەشکست؛ ٣) حیوان شاخ شکسته؛ ٤) لندهور؛ ٥) ظرف آرد تاوا؛ ٦) دمبخت، کله؛ ٧) جفتی دوبارەی برگ توتون.

گەتەبلاو: قوربلی، قوڵی [دمبخت، کله.

گەتەمان: ١) گەتەکان؛ ٢) دەست بەسەرانوی بێ دەسەڵات [١) تکان، گەتان؛ ٢) دست بسته نرماله.

گەتەو: قەدی وڵاخی بەرز [سرفهٔ چهارپایان.

گەتەی: ١) بەرادوی لەوارە؛ ٢) ئەوانەی گەوتەی ئاو؛ ٣) ناقسانەیی، بێ‌ڕێکەیی؛ ٤) بەزەمینا بەرەبەرەبۆگ؛ ٥) لەکارکەوتو؛ ٦) ناپۆت‌بۆگ؛ ٧) قەنی، کورکسوڕ [١) شکستگی لب؛ ٢) لب شکری بودن؛ ٣) بی‌همتایی؛ ٤) افتاده؛ ٥) از کار افتاده؛ ٦) ورشکست شده؛ ٧) مرغ سنگخوار، باقرقره.

گەتێ: ١) قەنی، کورکسوڕ؛ ٢) ناوە بۆ زەنان [١) مرغ سنگخوار، باقرقره؛ ٢) نام زنانه.

گەتیە: ١) سەرەمراتی بە خشتی سوڕا؛ ٢) توبراوی زۆر قەدیم لە بەرد؛ ٣) دەستەیەك لە لەشکر [١) سرمراتبی؛ ٢) کتیبه؛ ٣) گروهی از سپاه.

گەتیی: داری بن شەقرە، کە دەگەڵیلە سەر بشتی باڵەبەر [چوب زیر بار گیاه.

گەتیرە: شیرەی وشکەوەبوی گوڕتی جەماری [کشرا.

گەتیلە: باسکەر، گوڕی سوانە [لنهٔ بام.

گەتیکانی: قەمچان، کەسەوەکە، هەنجح بەرد دەکرێ [بازی بەقل دوقل.

گەج: ١) حوان، جەوت، خنج؛ ٢) دوت، کج، ئەل قەز [١) کج؛ ٢) دختر.

گەجان: ١) وشەی دواندنی کچ بە خۆشەویستی؛ ٢) ناوی زنانە [١) خطاب دوستانه به دختر، دخترجان؛ ٢) نام زنانه.

گەجەد: بیانی، بێگانە، ناس نەکرێ [ناشناس، بیگانه.

گەجەر: قەدرەج [کوتی.

گەجی: ١) جەفت، حوان؛ ٢) دوت، کج؛ ٣) لۆکەت؛ ٤) لیوارە، لەمت [١) کج؛ ٢) دختر؛ ٣) لب شکری؛ ٤) لبه‌شکسته.

گەچاچاڤ: کلێنەی چاو، بینەلەی چاو [مردمك چشم.

گەچانی: ١) کچانی؛ ٢) کچانە [١) پسر بەقلە دختران؛ ٢) شایستهٔ دختران، دخترانه.

گەچبلی: ١) جەغلی؛ ٢) باریکی. ئەم ماڵی بە گەچبلی هەیە [١) کجی؛ ٢) ناهمواری.

گەچ حەلی: ئەگەچ بۆ زەباب [دختر خواستنی.

گەچ خولی: ١) پۆپەلوس؛ ٢) ئاگاڕخراب [١) اخموه؛ ٢) بداخلاقی.

گەچ خولك: گەچ خولی [بکا، گەچ خولی.

گەچك: داری بەکلکی سەرقوڵ، کراو بۆ ئەوانەی گوریزن [قاشق.

گەچکانی: کەسنکی، کچنی، کوڕەکرانی کچ [دختر باکره.

گەچکانی بون: کچنی هەبشتن [پرداشتن بکارت.

گەچک: بەکێ لە تامرازی بەنایانە [یکی از ابزار بنایی.

گەچک قولە: بەمیکەوتی هێنتا لە بشتی سلوانی بەرەهانگ [کفلبرك، نوزاد قورباغه.

گەچو: وشەی دواندنی دوت، ئەی کچ [ای دختر.

گەچولە: زارماسی [گیاه زهر ماهی.

گەچۆلە: بەردی ئاگردان، کوچکاو [سنگ اجاق.

گەچە: ١) تەمت، ڕابەح لە جرکنی پەستوا؛ ٢) قەرەنجی بێ‌قوڵ؛ ٣) پشکنر بەوانسا، کوتەمو بێ‌بابەح؛ (گەچەکەوتن، گەچەبەرە، گەچەکلاو، گەچەدوری) ٤) حەیوانی شاخ‌شکاو [١) تعد زیراندازی؛ ٢) کیتاله، بالاپوش تعدی بی‌آستین؛ ٣) پیشوند به معنی فرسوده و بی‌ارزش؛ ٤) حیوان شاخ شکسته.

گەچەتۆپن: ڕۆشکاو، بەشەرمەماوی [خوانیکم داچەو گەچەتۆپم کرد] [آزرده رفته، شرمنده شده.

کەچەچی: کەسێ کە بەرگێن دەبەستێوێ و دەیکاتە تەخت و هەروەچی [ف] بەندەال.

کەچەر: ۱) بەرەوین؛ ۲) تۆڵ ئەسەروەرو [ف] ۱) گل؛ ۲) سرطان.

کەچیری: ۱) بەخۆشی بەرەزیەتداری؛ ۲) سەریێ تۆکی [ف] ۱) گلی؛ ۲) طلایی.

کەچەشاخ: بنامەداری کە شامیکی شکاوی [ف] وام یك شاخ شکستە.

کەچەڵ: کەچەر [ف] بگا: کەچەر.

کەچەلان: هۆزێکی کوردە کە کوردستانی بەرەوسنی ترکیان [ف] از طوایف بزرگ کرد در ترکیه.

کەچەڵۆك: ۱) چیشتێکە لە ساوار و بەسك چێدەبێ؛ ۲) سیارەی کەچەڵە [ف] ۱) آشی است که از پلور و عدس می‌سازند؛ ۲) کرکس.

کەچەڵۆگۆڕی: کەچەڵی بەوی کەچەڵو بەکرێز [ف] کاملاً کچل.

کەچەڵە: تاڕەتی کەچەڵ [ف] زن کچل.

کەچەڵە: بیرچاکە بالندەیێ کە تۆکەرداری وەرالەوبو تاڕە تۆکی لێ دیتبو [ف] جوجهٔ کرکس که ریختهٔ تازه بر درآورده.

کەچەڵەك: ۱) کەمیاك کەچەڵۆگ؛ ۲) کۆرە کەچەڵەی قارەمانی جیروکان؛ ۳) بالندەیێکی لاشەخۆرە کەهەرچەك دەکا [ف] ۱) آدمکی کچل شده؛ ۲) پسرك کچل افسانه‌های کودکان؛ ۳) از انواع لاشخور.

کەچەلەی: کەچەڵی، تۆشی بەخۆشی کەچەڵی هاتن [ف] کچلی.

کەچەڵی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط عثمان ویران شد.

کەچەڵی: کەچەر [ف] بگا: کەچەر.

کەچەڵی خواشوگور: ئەوکەچەڵەی هەر ئەوکەچەڵی هەر ئەوکەچەڵو سوی لاجانگیر ئاکاوی هەبو [ف] کسی که فقط وسط سرش کچل باشد.

کەچەڵی گشتەکی: ئەوکەسەی خەیاڵ بوی ساو لەبن ئاڵاو ئەوی وەدەرەدا [ف] آن که فقط دور سرش مو دارد.

کەچەڵی گەرگەڕی: کەچەڵۆگۆڕی [ف] کاملاً کچل.

کەچی: ۱) خواری، چەوتی؛ ۲) بەدگەل تەوینا: ئەمن چاکەم کرد کەچی ئەو خراپەی دەرباڕە کردو؛ ۳) ئەمەیەت چیە؟: ئەمو قسەت کرد کەچی؟!؛ ۴) خواروبو بو: چەقەشەو بو! ئیسە سەرۆبوت کە زانستو سەرکەتن و بەرزی. کەچی لەرزی / کە فەرقیشو بگەانە ئاسمان بەندەی قەدی یارم! وەالی!؛ ۵) کەماك، قاشوخ؛ ۶) تۆ خواری [ف] ۱) کجی؛ ۲) با اینهمه، درنتیجه؛ ۳) منظور چیست!، کجی؟! ۴) کج شد، خم شد؛ ۵) قاشق؛ ۶) تو کج هستی.

کەچیچ: ۱) جیگەی چینەکەرەنی باڵندەی مالی؛ ۲) چینەی دارەهەڵگرتەوەی مەل [ف] ۱) جای چینه کردن مرغ؛ ۲) چینه کردن مرغ.

کەچیلۆك: کچۆڵە، کیژی بیچکەلانە [ف] دختر کوچولو.

کەچین: هێشتا هەر کچ [ف] هنوز باکره.

کەچینی: کچینی، خوێنی هێشتاوی کوڕە کراوی [ف] خون بکارت.

کەحلان: کەسێی حەوز [ف] اسب تجب.

کەحیل: کەحلان [ف] اسب تجب.

کەخس: کخس، خۆکە، خسکە [ف] بیاز ریز کاشتی.

کەد: ۱) بازرەداریك؛ ۲) بەهرەی زەمین؛ ۳) زەحمەت کێشان [ف] ۱) یك تکه چوب؛ ۲) بهرهٔ زمین؛ ۳) رنج و زحمت.

کەدۆ: ۱) کلێن؛ ۲) کەدو [ف] ۱) کلدان؛ ۲) کدو.

کەدون: جەزەی ئاو [ف] سوی کوچك.

کەدۆیلك: کەدون [ف] سوی کوچك.

کەدە: ۱) بەماسیان بیگانە، ئەوانە؛ ۲) کوڕی چیکۆڵە [ف] ۱) ماهیان؛ ۲) پسر بچه.

کەدەن: کەسێ بەبەت، خەم [ف] غم، اندوه.

کەدەو: بەهۆسەکی مالانە کە لە سەرمان تۆشی دێت [ف] از بیماریهای دامی.

کەدی: هەمایەت، ڕای فرۆی مال، کدی [ف] اهلی، رام شده.

کەدیلك: ۱) کەدون؛ ۲) کۆبەڵە [ف] ۱) سوی کوچك؛ ۲) شمشیر.

کەدیلە: شەرەی سوالەت [ف] لیوان سفالین.

کەر: ۱) تیوری جیا، لەت؛ ۲) پارچە، پاز؛ ۳) باشکری بەوانا: بیانەهێنەر (کارکەر)؛ ۴) کۆمەڵی داڕاو کە گەلە؛ ۵) فەن، قەرد، وام، وار؛ ۶) باوەیەری بە زەمەنەن گوێدێژ؛ ۷) بریتی لە دەبەنگو بەقاو؛ ۸) شوی گامێش؛ ۹) جۆری حەیوانی جیا؛ ۱۰) هیچ ئەیس، کوڕی کب؛ ۱۱) زەلام، قەیسە (گەرمیشی، کەرسۆز)؛ ۱۲) مەیوی تەقی جگە؛ ۱۳) جەمیاو، خوارەوەیبوگ؛ ۱۴) هەدا، تۆقرە [ف] ۱) شقه، تیکه؛ ۲) پاره، تکه؛ ۳) پسوند فاعلی، کننده؛ ۴) جمع جامدهٔ از گله؛ ۵) وام؛ ۶) خر؛ ۷) کنایه از نفهم؛ ۸) گاومیش نر؛ ۹) گل شکار؛ ۱۰) باشم؛ ۱۱) گنده، بزرگ؛ ۱۲) یکی از جهات قاب؛ ۱۳) خمیده؛ ۱۴) آرام و قرار.

کەرز: ۱) گوی کب؛ ۲) تیر، خەست [ف] ۱) باشم؛ ۲) غلیظ.

کەراڵ: ۱) ڕشاڵ؛ ۲) پەرد، کوپاڵە، تەپەن [ف] ۱) رشاد؛ ۲) سنگ.

کەراڵ: گاشەبەری، تەلەسەنگ، بەردی زل [ف] سنگ بزرگ.

کەراخ: ۱) قەراغ، ڕوخ؛ ۲) کەسێ کە بەسەر بەشکەرەنی ئاو زاندگا، مراو [ف] ۱) کنار؛ ۲) مزاب.

کەراس: کراس، گەمی، کرواس [ف] پیراهن.

کەراقی: تینگی زۆر کە بیاو بخاتە گیانەلاو [ف] تشنگی کشنده.

کەراقی: کەلك [ف] مرغ سقا، پلیکان.

کەراك: هەوارەدە، باڵندەیەکە لە چیشکە گەورەترە [ف] پرنده‌ای است بزرگتر از گنجشك.

کەراکە: کەراك [ف] بگا: کەراك.

کەراکی: ساغ و پتەو، دور لە نەخۆشی وانا: وەك گاشەبەرد وابە [ف] صحیح و سالم.

کەرامات: کاری عاجایبی بیاوانی خوا (کەسێو کەرامەتی هەیە) [ف] کرامات اولیا.

کەرامەت: ۱) کەرامات؛ ۲) بوڕانەوەی گیاو گوڵو شتکە [ف] ۱)

کرانەوە؛ ٢) دوبارە جان گرتن، گوڵ و گیا.

کەمڕان: ١) کوتکی باڵی بەردتکاندن؛ ٢) قرتان ۞ ١) پلک بزرگ سنگ شکن؛ ٢) گسستن.

کەمڕانباگان: جۆرێکە ۞ دەستانی است.

کەمڕانچی: ڕێبەکەی کەنگری، پاریزەکەی، فانگەلانەکان ۞ کنگر، مُتناد، پادزەر.

کەمڕانەش: ١) ڕاکێشان بە زەویدا؛ ٢) کشان بە تەرازو ۞ ١) فراز کشیدن؛ ٢) وزن کردن.

کەمڕانەن: قرتاندن، کرتاندن ۞ گسستن، پاره کردن.

کەمڕانەو: ١) پارچەی کە پەشیمان لە سەوداو بە فرۆشیاری تەدا تا ئەبێ وەرگرێتەوە؛ ٢) خاوە؛ ٣) باجێکی کە بەرانبەر بە هەر پارە بەرێ دەستکەوتی؛ ٤) وەک کەمڕان ۞ ١) پول پشیمانی از معامله؛ ٢) باج سبیل؛ ٣) باج سرانهٔ باربران؛ ٤) خرمانند.

کەمڕانەیە: ١) تەنگەڕان، دەوڵەمەند؛ ٢) لوسە، مەلەف، بازی، نوبێ ۞ ١) ثروتمند؛ ٢) اهرم.

کەمڕان: بارە، فایدە ۞ بهره، فایده.

کەمڕاوی: کەڵاو، کەمڕانی، مەڵەکی ئاوی ژێر ۞ مرغ سقّا، پلیکان.

کەمڕەئەتی: ئاری ئەحمەقانە ۞ روش احمقانه.

کەمڕیا: ١) دەردو خەم؛ ٢) بێزی مەگیرانی ۞ ١) غم و غصه؛ ٢) وبار.

کەمڕیا: بێزگە، مەگیرانی، بێزو ۞ وبار.

کەمڕیاف: دروێنەکە وانا: کورکەمر ۞ فحش به معنی گُرّه خر.

کەمڕیانەن: بێزوکردن ۞ وبار کردن.

کەمڕیایی: بێزگە، مەگیرانی ۞ وبار.

کەمڕیایی: کەمڕیایی، بێزو ۞ وبار.

کەمڕیلی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۞ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەمڕیکی: هەمیشە دژو خەمبار ۞ همواره اندوهگین.

کەمڕیۆن: ١) بێداکرن لەسەر کاری قسەی بێ ئاماژە؛ ٢) لۆرەلۆری بێ ئاقلانە ۞ ١) خرشدن؛ ٢) لجاجت کردن.

کەمڕیسۆن: ١) کەمڕیۆنی کوێ؛ ٢) سۆزانی ژن بەلسەری مزراح؛ (وا دەسۆزی کەمڕەیی) ۞ ١) کرشدن؛ ٢) جرخش با شتاب گردنا.

کەمڕیۆنەکی: هەمیشە دژو خەمبار ۞ همواره اندوهگین بودن.

کەمڕەتین: گازی بەمارکشانەوە ۞ اثر مرغ بیرون کشیدن.

کەمڕەش: درکێکە کەمەزی لێدەکا ۞ خاریتی است.

کەمڕەلا: ئەو جێگەی تیمام حوسێنی لێ کوژرا، شارێکە لە عێراق ۞ کربلای حسینی.

کەمڕال: سەرشەرۆل، قەمبال، جلاقەبای ۞ زنده پوش.

کەمڕیت: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۞ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەمڕیۆح: خشت ۞ خشت.

کەمڕیە: بەرەندی ئاو، بەندی ئاو ۞ سد.

کەمڕیەزە: جۆرێ مارمێلکەی درێژە کە ڕەنگدەگۆڕێ ۞ نوعی مارمولک.

کەمڕیەمە: خەمەگرێ، قەمقەمۆکە، سەرمازە ۞ جلباسه.

کەمڕیچ: کەمڕیۆح، خشت ۞ خشت.

کەمڕت: ١) دوبارچە؛ ٢) پارچە؛ ٣) بڕێ لە پەز؛ ٤) تیجی دەم لێ بەرز؛ ٥) چارەگە، لەجوارباز پاڵکاو ۞ ١) دونیم؛ ٢) پاره، قطعه؛ ٣) قسمتی از گله؛ ٤) تیغ لب بریده؛ ٤) یک چهارم، چارک.

کەمڕتاڵ: گیایەکی بەدرکەو لە کەنگر دەکا ۞ گیاهی است سیه کنگر.

کەمڕتێ: جەنەبازی قسەی ئاو ۞ دراج.

کەمڕتەنە: ١) بڕێکی لە سەر سەرپەڵدەی ئەو زەنە؛ ٢) بڕێکی لە دوامین گایەی جووتیاری ۞ ١) گیاه از سر بالایی سخت؛ ٢) گیاه از آخرین دور جوراب بازی.

کەمڕتلە: کەمرت ۞ نگا: کەمرت.

کەمڕتکین: بەرزەی لیواری تیغ ۞ لب برشدن تیغ.

کەمڕتل: کەمرت، کەمرتک ۞ نگا: کەمرت.

کەمڕتلاندن: پارچەپارچە کردن ۞ قطعه قطعه کردن.

کەمڕتو: کەردی، درچ و لوتی ۞ گرازکشاورزی.

کەمڕتوبە: کەمڕتوڵ، سیفەرەمیە، بەتاڵە ۞ سیب زمینی.

کەمڕتوڵ: بەتاڵە، سیفەرەمیە، کەمڕتوبە ۞ سیب زمینی.

کەمڕتە: دەستەیەکی یەکەوە، کەمڕتکەمڕ ۞ گلهٔ کم عدد.

کەمڕتەڕ: بەری گیایەکە لە خەیار دەچێ و زۆر تاڵە ۞ نوعی خیارکوهی تلخ.

کەمڕتەشی: گیایەکی بەدرکی، سەرخڕ ۞ گیاهی است خاردار و سرگرد.

کەمڕتەک: ١) پارچەیەک؛ ٢) زۆر گەلێک ۞ ١) یک قطعه؛ ٢) بسیاری.

کەمڕتەل: بەشێکی زۆر لە هەرشتێ ۞ قسمت اعظم از هرچیز.

کەمڕتەلەن: بەکەسی کزو بێ هێز ۞ ستور لاغر مردنی.

کەمڕتەوڵ: گیایەکی بەرزو باڵاچە لە کۆکەم تەکا ۞ گیاهی است.

کەمڕتینە: داوی جاڵ جاڵۆکە ۞ تار عنکبوت.

کەمڕجە: کەنە، جانەوەرێکە بەماڵانەوە دەنوسێ و بۆرە ۞ از حشرات داخلی، کنه.

کەمڕچل: تێکەڵاو، تێکەڕاو ۞ بهم زده، آمیخته.

کەمڕچلان: کەمڕچل ۞ نگا: کەمڕچل.

کەمڕچلاندن: تێکەڵدان، تێکدان، تێکەدان ۞ بهم زدن، بهم آمیختن.

کەمڕچلی: تێکەڕاو، تێکەڵاوکراو ۞ بهم زده، آمیخته.

کەمڕچلین: کەمڕچلان ۞ بهم زده، آمیخته.

کەمڕچۆقە: ئەمڕانی، ئەگوتجارە ۞ سبزه جو، ناهنجار.

کەمڕچەاڵ: پەلاوی خوارو خێچ و دڕاو ۞ کفش زوار درفته.

کەمڕچیچەاڵ: جۆرێ داری بەرگەڵە ۞ از درختان جنگلی.

کەمڕخ: ١) دەنگ نۆسان، دەنگ کەتن؛ ٢) سنۆن، کەوشەن؛ ٣) جێ دروێنەی باڵە لە زۆرباکەدا؛ ٤) دەفری سواڵەتی قەورەلێ نیشتو؛ ٥) تەزوو، سرد؛ ٦) شوێن، شوێب؛ ٧) لەهەرچاوکەوتن، بێزاری؛ ٨) تاڵی، لا ۞ ١) صدا گرفتگی؛ ٢) مرد؛ ٣) درویشهٔ یک دروگر درو؛ ٤) ظرف سفالین کهنهٔ جزء گرفته؛ ٥) سرد، کرخ؛ ٦) رد (ر؛ ٧) بیزاری؛ ٨)

طرف، نزد.

گەرخانە: ۱) کانی بەرد لێ هەڵکەندن؛ ۲) جاڵەدەر؛ ۳) بەردەخانە [ف] ۱) معدن سنگ؛ ۲) برف انبار؛ ۳) فاحشه‌خانه.

گەرخانەچی: دەوست، گەوات، قورساغ [ف] آبدوس.

گەرخ‌بوون: ۱) تەزین، سڕسوون؛ ۲) دەنگ کەتن؛ ۳) جاڕبوون، هزاربوون [ف] ۱) کرخ‌شدن، کرخ شدن؛ ۲) صدا گرفتن؛ ۳) بیزار شدن.

گەرخکە: گیایەکە [ف] گیاهی است.

گەرخو: قەرغو، جۆرە قامیشێکە بلوری لێ چێ دەکەن [ف] نوعی نی کلفت.

گەرخوو: چلمک، نەوس، جلس [ف] شکمو.

گەرخول: شیلانە، بیرێکی مزرەقی بێ تەنەبە بەقەدچی لەبان دەسووڕێ [ف] گردنای بی نوک آهن که با تازیانه‌زدن می‌چرخد.

گەرخەت: ڕوو لەچەر کۆنی [ف] پوسیده، از کهنگی.

گەرخەس: کاری هیچ و پووچ و بێ فایدە، (لەوەی تۆکەی کەی گەرخەسە کار بە) [ف] کار بیهوده.

گەرخەسیاڵ: لەکارکەوتە، بکەرەهای [ف] از کار افتاده.

گەرخەسێن: پرێنی لە کەسێ کە کاری هیچ و پووچ دەکات [ف] کنایه از کسی که کارهای بیهوده می‌کند.

گەرخەک: بەسەر بەک؛ کۆماکراو [ف] برهم انباشته.

گەرخین: گەرخ‌بوون [ف] نگا: گەرخ‌بوون.

گەرد: ۱) بەخەڵەوی بۆ جاشن؛ ۲) کاری زاڕەوی کردن، کردنی [ف] ۱) گردکشاورزی؛ ۲) انجام داد.

گەردار: چاروەدار، مەرەبەم [ف] چارواداد.

گەردز: گەرخکە [ف] گیاهی است.

گەردن: ۱) سرمەخسوڕ، دزی خوێنبەد، (ئەو شێخی حیلەسازی قومارباز گەردنی) مەسیوا؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] ۱) دزد؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەردو: ۱) کەرت، بەخەڵەوی؛ ۲) کردوی دزراوەڵدان؛ ۳) گیانی کاردو [ف] ۱) گردکشاورزی؛ ۲) گزار کشاورزی؛ ۳) گیاه دکاردو.

گەردوکێش: کردوکێش [ف] کسی که گزار کشاورزی می‌کشد.

گەردە: کردە، کرێن بەهەشتەماناکانیەوە [ف] کردن.

گەرزە: زەوینی پڕلەبەرد، بەردەڵان [ف] زمین سنگلاخ.

گەرزک: ۱) گەنمە، کەرجە؛ ۲) پرێنی لەسەرزمانی زۆرەوەزۆر [ف] ۱) کنه؛ ۲) کنایه از آدم بسیار دروغگو.

گەرزۆر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گەرزین: ۱) قەرسین، لەسەرمان؛ ئارەحەتبوون؛ ۲) بەسەڵەت [ف] ۱) لرزیدن (از سرما)؛ ۲) بخندان.

گەرژاڵ: کاری زۆرگران [ف] کار بسیار دشوار.

گەرژنگ: فرزانگ، فرزاڵ [ف] خرچنگ.

گەرژە: کەرجە، گەنمە [ف] کنه.

گەرساڵا: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەرشە: ۱) کەسێکە کە شتێکی لێ دزیوە؛ ۲) ئامرازی شەدەرویشکردن [ف] ۱) موارد تولید؛ ۲) ابزار.

گەرسل: کەرسەقول، قەرسەقول [ف] مقطوع الاغ.

گەرسەم: ڕەگێکە لە کەپۆی کەوا، دەسڕەگی لەبنی الاغ کە ئەو ڕا قطع می‌کند.

گەرسوڵە: بەباڵە کۆبە [ف] نابالغ دشتی.

گەرسە: کەرسە [ف] نگا: کەرسە.

گەرسەم: سەوزەیەکە دەچێتەوە، کەرەوز [ف] کرفس.

گەرسەن: ۱) مزراح؛ ۲) جۆرێ مزراوی [ف] ۱) گردنا؛ ۲) نوعی مرغابی.

گەرسەزە: ۱) جۆرێ مراوی؛ ۲) قورقوزە، مزراحی ئاوکۆڵەرلو [ف] ۱) نوعی مرغابی؛ ۲) گردنای توخالی شده.

گەرسەڵ: سەتەڵ، کاڵۆخاکی زل [ف] کلوخ بزرگ.

گەرسەگ: ۱) کەرسەڵ؛ ۲) پرێنی لە بەیەکەوەنانی بەدڵ لەسەرخۆی [ف] ۱) کلوخ بزرگ؛ ۲) کنایه از به ظاهر کردن نودان.

گەرسین: وەنەوشەوە، سەیین [ف] خشخاش سفید.

گەرش: گرش، جۆرێ [ف] شکمو.

گەرشین: ۱) (گەرل)؛ ۲) پرێنی لە سەیین بەهۆی [ف] ۱) شکم گنده؛ ۲) کنایه از سیب دروغین.

گەرفتن: بیرهەستان لە خواردنەکە [ف] دل به هم آمدن از خوراکی.

گەرک: ۱) لەت، پارچە؛ ۲) کەرتەبەر؛ ۳) خاپای بێ قوڵ [ف] ۱) قطعه، پاره؛ ۲) قسمتی از کله؛ ۳) خبای بی‌آستین.

گەرک: ۱) جرجە، قەرەجرجە؛ ۲) کۆتەڵسی کەر لەدار بۆ بازبەسەردانانوستن؛ ۳) هەنجیری کاڵ؛ ۴) وریک [ف] ۱) جرزه کال؛ ۲) جرک؛ ۳) انجیر کال؛ ۴) دوکاره.

گەرکردن: ۱) لەت کردن؛ ۲) فڕیودان، خەڵەتاندن [ف] ۱) پاره کردن؛ ۲) فریب دادن.

گەرکردن: ۱) گوێ کپ کردن؛ ۲) خەست کردنەوەی ترێو (بەهۆی گەرگەرەوە)؛ ۳) داکوتانی گوزگزە، جۆرێ کە دەنگی بەرق [ف] ۱) ناشنوا کردن؛ ۲) غلیظ کردن (آبکی)؛ ۳) چرخاندن سریع گردنای توخالی طوری که صدای آن بخوابد.

گەرکسرن: ۱) گەرکسردن؛ ۲) قەرزکسردن، ڕاوەدرگرتن [ف] ۱) نگا: گەرکردن؛ ۲) وام گرفتن.

گەرکنج: فرزانگ، فرزاڵ [ف] خرچنگ.

گەرکوت: کوکرد، کاتزمێکی زەردە و ڕەنگی دەبا [ف] عنصر کوکرد.

گەرکۆتی: شتێکە کە گەیشتە کوتاو نزوست دەبێ [ف] آشی است.

گەرکوڕ: زاڵەڕوڵ، ڕوڵەڵە [ف] خربزه.

گەرکوژە: گەرخکە، گەرز [ف] گیاهی است.

گەرکۆش: جۆرێ ترێی بەیاش، (ئەمڕۆ فوریانۆ بەشوشۆ/ڕەوڵەڵەی زکەرگۆشۆ/ئولێ هەر بەمۆتۆ هەشتەرکی ئەناسراوە) [ف] نوعی انگور نامرغوب.

کەرکۆڵی: کەرکۆڵی، کۆرە کەر ◄ کۆرەکەر.
کەرکۆڵ: شارێکە لە کوردستان ◄ شەهری مرکزەستان.
کەرکۆڵ: ١) جاش، جاشك، دەستك ٢) گیایەکی سەرخۆری بەدرکە؛ ٣) گیایەکە لە تیرەی کەمیام، هەڵبەر ◄ ١) کرمخۆر ٢) گیایەکی لستە جاوەڕا ٣) گیایەکی لستە لە تیرەی ئەنجدان.
کەرکۆڵ‌وبارسۆڵ: برنجی لە هەڤبری تەنسوە ◄ کتابە لە تەدار ئەسوەدول.
کەرکە: جزیرەئاسایی ◄ شبەجزیرە.
کەرکەریك: کرکرك ◄ عصرەمە.
کەرکی: کەرەکی، کەراە ◄ ابلهانە.
کەرکی: مەیدەی کەلەشێر، مامر، مریشك ◄ مرغ خانگی، ماکیان.
کەرکیت: شەوی پەرکوت، هەبەد ◄ هەد، شەنەی پەرەکوی.
کەرکی‌قاشی: ئاریلۆکە ◄ أخرەك.
کەرگ: کەرکی، مامر ◄ مرغ خانگی.
کەرگاسیای: مریشکی ڕەش کە دەڵێن وەقەی باش نیە ◄ مرغ خانگی سیاه که گویند شوم است.
کەرگاکۆرە: برنجی لە کەموکە، زۆر کەم ◄ کتابە لە بسیار اندك.
کەرگامیری: بەقامۆت، بەقامشی، بوقلە، قەلەموکە ◄ بوقلمون.
کەرگان: ١) دەفری ترێ‌بەدا(گوشین) ٢) گوشکە پۆدوشاوکردن ◄ ١) ظرف جای آبگیری انگور ٢) عصّاری.
کەرگراف: زەوینی سێ لای ئاو بێ و لایەکی وشکانی ◄ شبەجزیرە.
کەرگۆ: خەروی، کەروشك ◄ خرگوش.
کەرگۆف: کەروشك ◄ خرگوش.
کەرگە: ١) دەبیاد ٢) گوشەگەی هەنگوڕ ٣) مامر ◄ ١) دستە ٢) عصّاری ٣) مرغ خانگی.
کەرگەداس: دەبیکەداس، کلکەداس ◄ دستەداس.
کەرگەدەن: جانەوەرێکی زۆر زلە شاخی لەسەر کەپۆی هەیە پەستیاری دەکرێ سەیر بۆ شەڕەشەر ◄ کرگدن.
کەرگەدەنگ: کەرگەدەن ◄ کرگدن.
کەرگەل: سیارگ، سیارگە کەچەلە ◄ کرکس.
کەرگەلاوێ: باڵداریکە ◄ پرندەایست.
کەرگی: کەرکی، مامر ◄ مرغ خانگی.
کەرگێ: کەسێ کە ئیلاهی کەر بدکا ◄ کسی که با خر جماع کند.
کەرلەوەزێن: ١) شوانی کەران ٢) برنجی لە کەسێ کاری سۆڵە بێ‌بایی دەکا ◄ ١) الاغچران ٢) کتابە لە کسی کە کار بی‌ارزش کند.
کەرم: کرم، کوردە ◄ کرم.
کەرمات: ١) زۆرزان، زەحف ٢) بوراکەوەی شیمایی، گەشەکردن ٣) وشیارکردەوەی مەریەم ◄ ١) بسیار زیاد ٢) نوپدیدە جان گرفتن گل و گیاه ٣) بیدارکردن ملت.
کەرمخ: گیایەکی گەلاسەوزیە ◄ گیاهی برگ سوزنی است.
کەرمچین: کرمێ بۆن ◄ کرمو.
کەرمچینی: ١) کرمەڕێزی ٢) برنجی لە زۆرچەپەڵی و گەمارۆی ◄ ١) کرم ریختن ٢) کتابە از آلودگی بسیار.
کەرمزین: کەرمچین ◄ کرمو.
کەرمشین: کرمچین ◄ نگا: کرمچین.
کەرماڵ: کرێن، کرێلێ‌ڕا ◄ کرمو.
کەرمەندان: ١) بەختیی خاوەن دەسەڵات ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ◄ ١) بختیی صاحب قدرت ٢) نام روستایی در کردستان.
کەرموتان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◄ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەرموز: مەشکێکی جزوداری درشتە بە دەڵاکەوە دەدا، شەیەموز ◄ نوعی مگس درشت نیشدار.
کەرمە: ڕیخی بەرین دراوی ڕووەڵاکە، کەمرە، کەیرە ◄ سرگین پامال شدهٔ خشك و سفت.
کەرمەژین: کرمژین ◄ نگا: کرمچین.
کەرمەلیس: مێخۆش، ترش‌وشیرین ◄ ترش و شیرین.
کەرمێش: ١) مەشی درشت ٢) ئەری مەشەنگوین ◄ ١) خرمگس ٢) زنبور عسل نر.
کەرنگ: قورنگ، باڵداریکە ◄ پرندەای است.
کەرۆ: ١) کوا، بەش، بەهرە ٢) بکە ٣) برنجی لە بیاوی بێ‌ئاوەو ٤) مۆکەڵەی‌ناوی کەریم ◄ ١) کجا ٢) بکد ٣) کتابە از احمق ٤) مخفف کریم، نام مرد است.
کەرۆ: ١) جاڵ‌جاڵۆکە ٢) داوی جاڵ‌جاڵۆکە ◄ ١) عنکبوت ٢) تار عنکبوت.
کەرۆ: گوندێکە لە کوردستان کە بەهۆی شیمیایی بەدکێکان کوشتوو پاشان کاولیان کردوە ◄ روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با سلاح شیمیایی قتل عام شدہ وسپس ویران گشتہ است.
کەرۆ: ١) برنج، تورەکی سمن کە لە نانی کۆن دەتیشێ ٢) تورەکی ترشاو ◄ ١) کتابە نان، کتابە نان ٢) کتابە.
کەروا: کەرباڵ، بەزە، مەگیرانی، کەرب ◄ وبال.
کەرۆلۆی: برنج‌هەڵبەم ◄ کتابەزدە.
کەروابی: مەگیرانی، بەزە، بەزگ ◄ وبال.
کەروێ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◄ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەروشك: خەروی، کەروی ◄ خرگوش.
کەروکە: کرمە، بەفری وردی بەهاری ◄ کولاك.
کەروکە: جۆڵ و گیلۆکە ◄ هالو.
کەرولاڵ: کەسێ کە بەدەنوانێ بیسێ بەدەنوانێ قسە بکا ◄ کرولال.
کەرولە: کەرباڵ، هەوزەدە ◄ بلەرجین.
کەروێ: تاڵودار ◄ نگا: تاڵودار.
کەروەستەك: کەرترنە، هەوزاری دزوار ◄ سربالایی سخت.

کەرۆهەڵێنان: برتی هەڵێنان، کەرواوی بۆن ◄ کەلەبۆن.
کەرۆهێنان: کەرۆهەڵێنان ◄ کەلەبۆن، کفاف برانەوەن.
کەروێ: خەروێ، کەروشک ◄ خرگوش.
کەروێشک: کەروێ، خەروێ ◄ خرگوش.
کەروێشکە: بزەیەکی سەوزی بەهار بە دەم باوە ◄ خرام سبزه از باد.
کەروێشکەخەو: سەرخەو، سۆکەخەو ◄ خواب سبک.
کەروێشکە کردن: بزوتنی سەوزە بە دەم باوە ◄ خرامیدن سبزه از باد.
کەرە: ١) باشگری بەواتا: کەتخامەدی (کارە کەرەم بەرێ مشۆرخۆرەم تەمرێن) مەتەڵ ٢) رۆنی قاڵ نەکراو ٣) کاوڕای بێ ناوەن (ئەوانی بۆم نازو کەرەی نابە بەر دەمو ئێستەش بە بێ مووافقە نەمەنۆنی تەو کەرەی) مەتەڵ ٤) بەرەەڵان ◄ ١) پسوند فاعلی ٢) کرۆ خوراکی ٣) بارو خرە ٤) سکلاخ
کەرە: ١) کەرێ، برش ٢) تازەڵی گوێ کوڕەشو لوڵ ٣) قرژەاڵ کە لە قەقەقامیش ٤) گەرم دەکرێ، قەلەمرێ، قەلەمڕێ ٥) کاوڕەیەکی وردی بەنکەڵە ٦) کاوڕای گوێ نەبیس ٧) ناوچەیەکە لە کوردستان ٨) هەنجیرێ کە ناگاو دەوەری ◄ ١) کفاف ٢) بز و گوسفند گوش کوتاه برجسته ٣) برش، آخور ٤) دانە برف باریک و ریز ٥) بارو کرە ٦) ناحیەی لە کوردستان ٧) انجیری کە نارسیده می‌ریزد.
کەرەستن: ١) کەرەسوون ٢) بەهێنی جگە، نەفەهاتن ◄ ١) تنگ کەرەبون ٢) ایستادن قلب.
کەرەب: جیوەی داریکەو بەقیمەت ◄ کهربا.
کەرەبابە: دیڵل، دیکل ◄ خروس.
کەرەبە: کەرەب، کارەبا ◄ کهربا.
کەرەپەو: ١) رەوتیکە لە قامیش دەکا بەرکی هەبە وەك ورەپەو ٢) داری کۆنی زۆرو ◄ ١) برش بی کە تیرش بە ریز بینە می‌ماند ٢) تنۀ کهنه و پوسیده.
کەرەپو: کەرەپەو ◄ نگا: کەرەپەو.
کەرەپوسەر: برشی لە بری سەرسی کەمقامر ◄ کنایه از بی نفهم.
کەرەپۆڵ: دارایی ئەمردگ جیمان مراتە، کەلەپۆڕ ◄ ارث.
کەرەپەو: کەرەپەو ◄ نگا: کەرەپەو.
کەرەپیاو: ١) پیاوی زۆر تازاو نەترس ٢) پیاوی بێ ناوەزو کەمقابل ◄ ١) شجاع و متهور ٢) احمق.
کەرەت: جار، دەفعە، جەڵ ◄ دفعه.
کەرەتاو: کەروی تاوپاو کە پاش قاڵ نەکراین ◄ کرۀ دوب شده.
کەرەتو: کرێو، کەرەو، کەرتو ◄ گراز کشاورزی.
کەرەبە: پاپەکش، پاژەهەڵکش ◄ پاشنه کش.
کەرەجی: جۆرێ پەلەی سەرتاو ◄ قایق کرجی.
کەرەخنە: مەقاش، پونگر، مانەی ئاگر ◄ آتش گاو.
کەرەدان: کۆپەڵەی کەرەنگرتن ◄ ظرف کره.
کەرەز: گیایەکە دەیکرێنن تاوێکی شیرین هەبە ◄ گیاهی است.
کەرەزەری: نۆرەکی ◄ ورکی.
کەرەسپ: کەرەسەب ◄ کرفس.
کەرەسپە: کەرەسەب ◄ کرفس.
کەرەسە: کەرسە ◄ نگا: کەرسە.
کەرەسە: کەرسە ◄ نگا: کەرسە.
کەرەسیە: گلۆپەفری ئەنکی وردە. کەرە ◄ دانە برف ریز سیاه.
کەرەشان: هەنگوینی زەش هەڵگەڕاو ◄ عسل سیاه رنگ.
کەرەشێر: دیڵل، دیکل، کەرەباب ◄ خروس.
کەرەشێل: کەرەشێر، دیکل ◄ خروس.
کەرەقنو: ئەمنکەوتیکە لە کوردستان تاسەواری مێروی تیدا ◄ غاری در کردستان با آثار تاریخی.
کەرەقو: جۆرێ هەنجیر ◄ نوعی انجیر.
کەرەك: ١) جۆرێ پێشکەی وردە ٢) قەرەنجی بێ خۆڵ ◄ ١) نوعی پشۀ ریز ٢) بالتوی تەمدی بی آستین.
کەرەکوڵان: کەرەکوێری ◄ کورخر.
کەرەکوتنی: گوێ بەهەواوی کیب، زۆرکەر ◄ بەکلی ناشنوا.
کەرەکەرە: بێ هەستەو جریە (کەرەکەرە هاتن) ◄ بی سر و صدا.
کەرەکی: کەراتە، وەك کەرە ◄ خرکی، خرصفتانه.
کەرەکیفە: ١) کەرێ برش، کەرێ ٢) دوکەڵی گیا ◄ ١) کفاف ٢) سیدان گیاه.
کەرەکێڵی: خەرگۆڵ، خەرگۆڵك ◄ کورخر.
کەرەکێوی: کەرەکێڵی ◄ کورخر.
کەرەگا: ١) جوانەگایەك کە سواری جێڵ دەبێ ٢) برشی لە رۆژەواری زاڵم ◄ ١) گاوگش ٢) کنایه از زورگو.
کەرەگایی: زۆری کردن لە زەبوون ◄ زورگویی.
کەرەگۆشە: بەخۆشی کوڵی ◄ بیماری جذام.
کەرەلیاس: جاریی ◄ جاریچی، منادی.
کەرەم: ١) بەخشین، دانی بێ قەرەبوو ٢) فایدە، بەهرە ٣) جەڵەگایەك کە کەرەم کەوتۆن ◄ ١) بخشش ٢) فایده.
کەرەمان: زەقەمان، کۆرەمار ◄ نوعی مار سمی.
کەرەمدار: جوانمێر ◄ سخاوتمند.
کەرەمکار: جوانمێر ◄ سخاوتمند.
کەرەمکە: قەرەبوو، ئیشە ◄ پرهاشین.
کەرەنا: ١) جۆرێ شەیپوری زڵ ٢) دوکەڵکشی سەماوەر، بۆری ◄ ١) کرنا ٢) دودکش سماور.
کەرەنتو: ١) جۆرێ داسی بەرپان ٢) ئاوی دێی بەکە ◄ ١) نوعی داس لبه‌پهن ٢) نام دهی است.
کەرەنزەر: جوانی سەوزەرنگ ◄ گندمگون.
کەرەنسو: کەرەکوتنی ◄ ناشنوایی کلی.
کەرەنگ: ١) تیری مێشەنگوین، کەرەنش ٢) کەنگر ◄ ١) زنبورعسل نر ٢) کنگر.
کەرەواڵە: ١) باڵداریکە لە مراوی دەکا تۆزێ دەدوکی جوانە لە مەلوان دەزێ ٢) برشی لە خۆڵو کەم ئاوەز ٣) هەوێردە ◄ ١) کاروانکه ٢) کنایه از ساده‌لوح ٣) بادرچین.

کەرەوان: ۱) کەرلەوەرێن؛ ۲) کەرەواڵە ۱) نگا: کەرلەوەرێن؛ ۲) بلدرچین.

کەرەوانکە: کەرەواڵە نگا: کەرەواڵە.

کەرەوانە: باڵندێ کەرەواڵە بلدرچین.

کەرەوز: هەوری، تیمفەنج اسفنج.

کەرەوز: کەرەسەب کرفس.

کەرەوس: کەرەسەب کرفس.

کەرەوڵ: کەڕێ برنی، کەرە کفاد.

کەرەوە: ۱) چەمەرێ دەوری کەستوێ گاو، جنڵ؛ ۲) کەسێ کە داهێراوێ بار دەکێشا (مەرگا کەرەوە) ۱) جێسر گرتن گاو؛ ۲) بارکێشەر، گێشەر.

کەرەوەت: زێشتانە، کەوشکەن بارهەرو.

کەرەوێتە: تەستوێچی کەرەنگی، کراوات، کەرەوێتە کراوات.

کەرەهت: چاکتر، گەمان، پێش وبەلۆخ چرکن.

کەرهەنگ: کەرەنگ، کەرەنش زەبور عسل تر.

کەرەهۆ: بای زۆر گەرمی بەتەوژم باد گرم و شدید.

کەرەهۆر: کەرەهۆ باد گرم و شدید.

کەرەهەنجیر: هەنجیرێن کە ناگاوەدەورێن، کەرە انجیر کە نارسیدە بن درەز.

کەرهێ: جۆرێ گیای شنگ نوعی گیاه شنگ.

کەری: ۱) مرێ لە سکەل، کەرکەپە؛ ۲) لەت، پارە؛ ۳) بێ ئامەرزی ۱) قسمتی از گلۀ گوسفندان؛ ۲) پاره، قطعه؛ ۳) صداقت.

کەرێ: بەخۆشی کیبەوێی گوێ بیماری کری.

کەرینی: کاری بێ ئاقلانە کار احمقانه.

کەرێن: ڕێگەیێکی بەزێر ڕەویدا کێشراو کاریز، قنات.

کەرێزە: ۱) کەرێز؛ ۲) ناوی جەشنە ئاوایی لە کوردستان ۱) قنات، کاریز؛ ۲) نام جشن روستا در کردستان.

کەریفۆک: شەمەر بلکە نگا: شەمەر بلکە.

کەرێل: تازەڵی کەرە دام گوش کوچك وبرجسته.

کەرێلە: کەرێل نگا: کەرێل.

کەریم: ناوی پیاوانە کریم نام مردانه.

کەریمی: کەرینی نگا: کەرینی.

کەز: ۱) قەوزە؛ ۲) کەز ۱) خزه؛ ۲) بسیار سفیدپوست.

کەزاخ: ئاو بۆیی دابا چاو هرس درخت.

کەزاختن: بەرتاوتن هرس کردن.

کەزاخە: لقێ کە شیاوی هەڵبڕاوتنە شاخه‌ای که باید هرس شود.

کەزاخەکردن: هەڵبڕاوتن، ڕەزێرین، باخێرین هرس کردن درخت وتن.

کەزان: قەزوان، کەسکان نانکش.

کەزباتەن: دروکردن دروغ گفتن.

کەزخاڵدن: کەزاخەکردن، بەرتاوتن، دابا چین نگا: دابا چین.

کەزاڵەی: کەسەر، مەینەت رنج و محنت.

کەزنەزان: دەوەنێکە درختچه‌ایست.

کەزوان: قەزوان نانکش.

کەزەب: ۱) جەرگ، جگەر؛ ۲) ڕەنگە ۱) جگر؛ ۲) تلسك.

کەزەلۆق: گیایەکی بەنجەنە گیاهی است.

کەزەلۆک: کەزەلۆق گیاهی است.

کەزێ: ۱) برج، زلف؛ ۲) قەوزە؛ ۳) جەگەن، گیاهەسپەر؛ ۴) بنارێ جیا ۱) گیسو؛ ۲) خزه، جل وزخ؛ ۳) گیاهی است؛ ۴) کمر کوه.

کەزیلک: گیایەکی دەشتە کە گیاهی است.

کەزێگە: ۱) ڕەگی لەستوێ، شاخەدار؛ ۲) جۆرێ هەڵبەسراو بۆ ئاش ۱) شاخه‌دار؛ ۲) جوی آب پیوسته به نار آسیا.

کەزین: ئوزین، جۆگەی ئاوی ئەسپەر ئاو هەڵئەستاو جوی سرپوشیده.

کەژ: ۱) کزك، کزگ؛ ۲) زۆر سپی، فرپە چەرمسگ؛ ۳) بنیادەمێ کە (گەساك موی سپیەو جاوی ئەسپەر ئاو هەڵئەستاو)؛ ۴) بزێ موسیق ئامساڵ ئەسن؛ ۵) جیا، کۆ؛ ۶) ئەستاورێشمی خاو؛ ۷) بزێ مل سوورێ گوێ ڕەش؛ ۸) پیاوی مووزەرد؛ ۹) ئاوەبۆکچان؛ ۱۰) موی بزمەرەزە ۱) نوار پهن تنگ بند ستور؛ ۲) بسیار سفید؛ ۳) آدم سپید موی مافرزاد، آدم زالی؛ ۴) بز زنگ سفید مایل به کبودی؛ ۵) کره؛ ۶) ابریشم خام؛ ۷) بز گردن سرخ سیاه گوش؛ ۸) مردموو؛ ۹) نامی زنانە؛ ۱۰) موی مرغوب نوعی بز.

کەژاڵ: ۱) ئاسنە؛ ۲) بزنەکسوی؛ ۳) ئاوە بۆ (ئەسان)؛ ۴) بزنی گوێکەکسی وڕەش؛ ۵) جاوکان ۱) آهو؛ ۲) بزکوهی؛ ۳) نام زنانه؛ ۴) بز گوش سیاه وسفید؛ ۵) چشم آبی.

کەژاو: ۱) کەن، قەوزە؛ ۲) تورەڵکی سوورێ سەر ئاو، کازاو ۱) خزه؛ ۲) لایۀ قرمز بر آب.

کەژاوە: ۱) بنەوڤی زل کە ئەسەر پشتی بارەبەر دادەبرا بنیادەمی تیا سوار دەبوو؛ ۲) دارێ کە لەمێن دیوارەوە بەسەر کاریتە دەدرێ ۱) کجاوه؛ ۲) ستون زیر بالازمحابی بر دیوار.

کەژك: کزك، کزگ، کەژ نوار پهن تنگ بند ستور.

کەژگ: کەژك نگا: کەژك.

کەژۆ: ۱) ناوی پیاوانە؛ ۲) سپی پێست؛ ۳) بزمەرەزی زەرد ۱) نام مردانه؛ ۲) پوست سفید؛ ۳) بز گرگ زرد.

کەژۆ: کەژك نگا: کەژك.

کەژۆك: ۱) ئاوریشمی خاو کەن؛ ۲) جۆرێ بەخۆشی دەمارتوندبوو؛ ۳) بەری گیایەکە لە لۆکە دەکا؛ ۴) ڕەنگی زۆر سپی، قیچ ۱) ابریشم خام؛ ۲) نوعی بیماری عروق؛ ۳) ثمر گیاهی است شبیه پنبه؛ ۴) رنگ بسیار سفید.

کەژە: ۱) فەسڵی ساڵ کز؛ ۲) جۆرێ جەکسرج کە فیلیان پێ لێ دەخۆن ۱) فصل سال؛ ۲) چکش ویژۀ فیل‌رانی.

کەژەسەن: گیایەکە گیاهی است.

کەژەك: ۱) موی زەردی بزمەرەزە؛ ۲) جانەوەری سپی ئامالی زەرد ۱) گرگ زرد رنگ بز؛ ۲) جانور سفید مایل به زرد.

کەژەڵ: ۱) بەری سپی گوێ فاڕەبی؛ ۲) بزێ کەوی تاریك؛ ۳) تازەڵی

زەرد و سپی ۱) گوسفندی سپی گوش قهوەیی؛ ۲) ئەو طوسی پەرەنگ؛ ۳) ئەو گوسفند سپی و سیاه.

کەژەوان: ڕاژەوان کەوەوەر.

کەژی: کەژک، کەژۆ نگا: کەژک.

کەژی: ۱) ئاوی ژاله، سرکەی ئەناری کەژاڵ؛ ۲) دوانەی کیژی جوان وانا: دەڵاڵامن ۱) نام زنانه؛ ۲) تەریوو، کلمهٔ نوازش خانمها.

کەژین: کەنراو لە ئاوی شوڕ باقه شده از ابریشم.

کەس: ۱) ئاکس لە بنەماڵەی؛ ۲) خزم، خویش؛ ۳) سەرپەرشت ۱) کس، شخص؛ ۲) خویش، قوم؛ ۳) سرپرست.

کەسا: ۱) کیسەڵ، کیسو، کوسی؛ ۲) ئەوئی لە کورتەپەی هەڵمو ۱) لاک پشت؛ ۲) کتابه از تو بولی.

کەساب: کوسب، ئەمەو دارستانی جوانو ڕاه دشوار و جنگلی.

کەسات: بی‌بەرەم، بی‌زەواج کساد، بی‌رونق.

کەساح: ۱) کەراح، بەرشاوتین؛ ۲) جامی باڵنسه، عەبای قولەکەوەگاسەر زانی ۱) هرس درخت؛ ۲) عبای کوتاه.

کەساخە: جامی باڵنه عبای کوتاه.

کساخ: کەراح هرس درخت.

کەسامی: ۱) کەسات؛ ۲) حاڵ‌جەزنەنان، بی‌سەرو‌بەرە ۱) کساد؛ ۲) پریشان حال.

کەسالەت: بەسی، جلکتی بلیدی.

کەسان: ۱) خەڵکان؛ ۲) خزمان؛ ۳) کسان، جلوڕ ۱) ۱) مردم؛ ۲) خویشان؛ ۳) جلوها.

کەسالدن: ۱) سەرپەرشتی کردن، مشوڕلی خواردن؛ ۲) خاتر جمع کردن؛ ۳) گوشت‌ئوشتک کردنەوەو دەمەتەقە کردن، بۆ زستان ۱) سرپرستی کردن؛ ۲) اطمینان دادن؛ ۳) گوشت را برای زمستان خشک و در مشک کردن.

کەسایەتی: خزمایەتی خویشاوندی.

کەسب: کسب، کاسبی کسب.

کەسپ: ۱) کسب؛ ۲) کوسپ؛ ۳) سەرپان بەیاندەوە ۱) کسب؛ ۲) مانع سر راه؛ ۳) کوبیدن پشت بام یا لگد.

کەسپاند: ئەسپاندوکە ۱) جاروب.

کەسپۆ: دەنکە خورما هستهٔ خرما.

کەسپەر: ۱) جاوشین؛ ۲) چاوکاڵ ۱) چشم سیر؛ ۲) چشم زرد.

کەسپەرە: جۆرێ ساچمەکەمگی درشت نوعی ساچمهٔ درشت برای تفنگ ساچمه‌ای.

کەست: ۱) ئاشیرین، ئەجوان؛ ۲) کاری خراپ ۱) بدگل؛ ۲) کار زشت.

کەستانە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی در کردستان که توسط جنایتکاران ویران شد.

کەستک: سندە کلوخ.

کەستور: جۆرێ کوتاڵە نوعی قماش.

کەستەک: ۱) سندە؛ ۲) خوریسد دەقاڵب کراوی تونەدەوەیوگ لەکاتا ۱) کلوخ؛ ۲) تیشی.

کەسخ: ۱) کەس، خیسکە، خسکە؛ ۲) کەراح ۱) پیاز کابلی؛ ۲) هرس درخت.

کەسخاندن: کەراحتن هرس کردن.

کەسدانەدن: هەڵگیرتن گوشت لە بستەدا بۆ زستان نگهداری گوشت در جرم دباغی شده برای زمستان.

کەسرەوان: سەدەو هەوری ئاسمانەڵاوی سپی، خاسان ڕاژەوسپی زلهٔ خانمها.

کەسلە: سەوز، بەرەنگی گیا سبزرنگ.

کەسکاتی: سەوزایی دەشتو دەر سبزی دشت.

کەسکان: هەروان نابکس.

کەسکان کرێ: مەلێکی جوگە، تەرەندازی شکەفەروانە پرنده‌ای است کوچک.

کەسکاو: جیشتی سلق آش سلق.

کەسکوسوڕ: ۱) کوڵکەزێڕینە، بەلکەزێڕینە، بەلکەزێڕنگینە؛ ۲) سەوزو سوڕی تیکەڵاو ۱) رنگین کمان؛ ۲) سبز و سرخ با هم.

کەسکوسوڕ: کەسکوسوڕ نگا: کەسکوسوڕ.

کەسکۆن: ۱) تیر، خەست؛ ۲) ماستاوی کەسکۆن‌ماو خوارد، جاڵەکی کەسکۆن تیکە؛ ۲) بیژەنوند؛ ۳) سرکەیەکی کەسکۆنە؛ ۴) برنج، لە بەرەمباج ۱) غلیظ، نقطه مقابل آبکی؛ ۲) تخمره؛ ۳) کتابه از دلخوش.

کەسکوین: ڕەنگی ئاماڵ‌سەوز سبزفام، مایل به سبزی.

کەسکە: ۱) تیشکەی بەهاران؛ ۲) برنجی لە زێی زەمانەدرێ ۱) سبزهٔ بهاران؛ ۲) کتابه از زن زبان‌دراز.

کەسکەتاری: کەسکی تۆخ سبز تیره.

کەسکەزەلال: کەسکی ئاجوخ سبز روشن.

کەس کەس: بەشوی وهەرکەسە بۆ خۆی؛ ئەمەسە بە کەس کەس ۱) هرکی هرکی، آشفته‌بازار.

کەس کەسانی: ۱) کەس کەس؛ ۲) ئەکاو کاز ئەکەسان بۆ خزمو ئاشنا ۱) ۱) هرکی هرکی؛ ۲) بازی بازی.

کەسکەسوڕ: کوڵکەزێڕینە، بەلکەزێڕینە ڕنگین کمان.

کەسکی: سەوزایی ڕەنگ سبزرنگی.

کەسکین: ۱) کەسکۆن؛ ۲) برنجی لە بیاوی خوشەمزاج ۱) نگاه: کەسکۆن؛ ۲) کتابه از تخمزاج.

کەسکین: ڕەنگ‌سەوز سبزرنگ.

کەسمو: ۱) ئەمەی، سەرو سیما، پیچو شکڵ؛ ۲) خزمی من ۱) ۱) ریخت، قیافه؛ ۲) خویشاوند من.

کەسموک: مرۆی هەمیشە ئەنگەمەمی و بشوسوار شخص مبتلا به تنگی نفس، نفس تنگ.

کەسمە: ۱) جۆرێ نانی بەرۆنی؛ ۲) خزمی منە؛ ۳) ئەمۆتیەکی گەپۆی بەکسم؛ ۴) هەڵوای بەمۆشاو ۱) نوعی نان روغنی؛ ۲) خویشاوند من است؛ ۳) نوعی بیماری بینی مشور؛ ۴) حلوای ساخته‌شده از

شیرهٔ انگور.

کەستاو: سەرتاو، تارتاو [ف] لقب، کنیه.

کەس‌نەبینە: گۆڕینەوەی شت بە بێ‌دین [ف] نادیده معاوضه کردن.

کەس‌نەدار: شتێ کە جەنگی تر هەبێ [ف] نادر.

کەس‌نەزان: ۱) نامەعلوم؛ ۲) ناوی دێیەکە؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] ۱) مبهم؛ ۲) نام دهی است؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەس‌نەناس: ناناسا، غریبە [ف] ناشناس.

کەس‌نەویست: خوێنتاڵ لای هەموو کەس [ف] کس نخواه.

کەسوکار: خزم و قوم [ف] اقوم و خویش.

کەسە: کەسا، کیسەڵ [ف] لاکاشت.

کەسها: بریتەی بێ سەلکە یان [ف] نه بیار.

کەسهشت: کسل، کیسەڵ، کیسۆ [ف] لاکاشت.

کەسەخ: جۆرێ باڵندەی لاشخوری‌ەسکری خۆرانی ماڵ [ف] نوعی بالتر پشمیه.

کەسەر: شەو، شەفەت [ف] اندوه.

کەسەرقەدان: ئاخ‌هەڵکێشان [ف] آه حسرت سردادن.

کەسەڵ: ۱) کەسەک؛ ۲) قفڵ، گۆڵە؛ ۳) ئاڵقەریزی‌مرگا [ف] ۱) نگا: کەسەک؛ ۲) قفل؛ ۳) حاقلی نر.

کەسەل: کیسەڵ، کەسا [ف] لاکاشت.

کەسی: ئاڕەزی بە بنیادەمێ (کەسی‌یە هەموانی نیە) [ف] شخصی، ویژهٔ شخص.

کەسێ: بنیادەمێک [ف] کسی.

کەسێتی: بۆن وەک بنیادەمی‌ماڵۆڵ، شەخسیەت [ف] شخصیت.

کەسیو: تەرو لەسەرمان [ف] کرخیده از سرما.

کەسیف: پس، چڵکن [ف] کثیف.

کەسین: ۱) کسان؛ ۲) خۆیی، شەخسی [ف] ۱) چگونه؛ ۲) شخصی، خصوصی.

کەش: ۱) ئەرایی ڕەوی کە دەخڵی بێ بڕێن، شەی عەرز (زەویەکە کەشی هەیە بەڕۆنی)؛ ۲) پەلەمەوری بەیارست (کەشەهەوریکی هێنا باری)؛ ۳) چیا، کەر؛ ۴) بن‌باخەڵ؛ ۵) تەشتی‌بەکی گەورەکە ڕۆژ بەهێنکە؛ ۶) باوش، ئامێز، سەر ژان، کۆش؛ ۷) ئەکشانی تیر لە ئامانج؛ ۸) ڕاکشان؛ ۹) چاوڕابەنی هەوا (کەش گەرمە)؛ ۱۰) کس، بنیادەم؛ ۱۱) ئەوپارچەیەی‌دەی جلەور دەدانەوە؛ ۱۲) وڵسانەو ئازەڵی نێر کە بۆ تۆمڵی گرتنەوە ڕادەگیرێ [ف] ۱) تو زمین که علّه بروباند؛ ۲) قطعه ابر پارنده؛ ۳) کوه؛ ۴) زیر بغل؛ ۵) ستاره‌ایست درخشان؛ ۶) آغوش؛ ۷) انحراف تیر از هدف؛ ۸) کش از کشیدن، جذابه؛ ۹) وضع هوا؛ ۱۰) کس، شخص؛ ۱۱) اضافه پارچه‌ای که خیاط پس می‌دهد؛ ۱۲) حیوان نر که برای تخم‌کشی نگهداری می‌شود.

کەشاکەش: ئێوان‌ناخۆشی و ڕەنتاو جەفە [ف] کشاکش.

کەشان‌کەشان: ڕاکشان، بە زەویدا [ف] کشان‌کشان.

کەشانی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەشاو: تاو لەزەوی‌یان بۆ ئاوەدانی [ف] آبیاری قبل از شخم و بذرافشانی.

کەشبەنگ: وەڕەز [ف] عصبانی.

کەشتی: خانوبەکی ئاسنین‌یان‌ئاژینی زۆر قورسان بەسەر دەریاوە بۆ بەقەر و بار گەیی، گەمیە، بابۆڕ [ف] کشتی.

کەشتی‌ڤان: کەسێ کەشتی دەئاژێنێ، بابۆڕەوان [ف] ناخدا.

کەشتی‌گەل: ۱) کاروانە کەشتی؛ ۲) هێزی دەریایی [ف] ۱) کاروان کشتی‌ها؛ ۲) نیروی دریایی.

کەشیلە: ئەسکرێ [ف] ملاقه.

کەشیلەسەر: ۱) کەمکەفوڵە؛ ۲) سەرپانۆڵە [ف] ۱) بچه‌قورباغه‌ی بی‌پوست؛ ۲) جلیاسه.

کەشیوان: کەشتی‌ڤان [ف] ناخدا.

کەشیەوان: کەشتی‌ڤان [ف] ناخدا.

کەشخە: ڕێکو جوان لەبەرجاوی [ف] خوش نمود، شیک.

کەشخەیی: ۱) ڕێکو لەبەرجاوی؛ ۲) بڕێکی لە هێزو دەغەل [ف] ۱) شیکی؛ ۲) کتابه از متکبر.

کەشف: ۱) کەرامانی شێخان؛ ۲) ئاشکرا، خۆیا، کەشف [ف] ۱) کرامت اولیا؛ ۲) آشکار، پیدا.

کەشک: ۱) شیرێکی چەتەڕی گوشراوی وشکەوەکراو؛ ۲) سبی؛ ۳) کاسەی زڕانی؛ ۴) جومگەی دەستوپا [ف] ۱) کشک؛ ۲) سفید؛ ۳) کاسهٔ زانو؛ ۴) مچ دست و پا.

کەشکان: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەشکانا: خۆزیا، بریا، کاشکا [ف] ای کاش.

کەشکاو: دوکەشاو [ف] دوغ کشک.

کەشکاوە: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەشکەپا: کاسەی زڕانی [ف] کاسهٔ زانو.

کەشکوسۆر: کەسکوسۆر [ف] سیر و قرمز.

کەشکۆڵ: ۱) فینجانی فەقێیەتی؛ ۲) قابێکی میوەیەکە دەرویشان دەیگرن‌و زنجیری لێ‌دەخەن‌و سوالی پێوە دەکەن؛ ۳) بەرمۆری زاروکان؛ ۴) دەفتەری بیرەوەری‌و شعران؛ ۵) بەشێکە لە جاجیم و بەرسالە [ف] ۱) فنجان چینی؛ ۲) کشکول درویش؛ ۳) گردنبند کودکان؛ ۴) دفتر شعر و خاطرات؛ ۵) نقشی در جاجیم و جانماز.

کەشکۆڵ: کەشکۆڵ [ف] نگا: کەشکۆڵ.

کەشکە: ۱) پرکاوڵە، چەسوڵە؛ ۲) جلە؛ ۳) دۆخوای دوکەشاو [ف] ۱) ام؛ ۲) آب بینی؛ ۳) نوعی آش.

کەشکەخۆرە: بەڵێکی سپی‌و ڕەشە، خوارەنی هەر ئیسقانە [ف] پرنده‌ای است سفید و سیاه که از استخوان تغذیه می‌کند.

کەشکەزڕانی: کەشکەپا، کاسەی ئەژنۆ [ف] کاسهٔ زانو.

کەشکەزەنگۆڵ: کەشکەزڕانی [ف] کاسهٔ زانو.

کەشکەژنۆ: کەشکەزڕانی [ف] کاسهٔ زانو.

کەشکەسەرە: ١) سەرمازەلە؛ ٢) کەمکەولە [ف] ١) جلباسە؛ ٢) کلجلیرك.

کەشکەشان: کاڵن کاکەشان، کاکیشان [ف] کهکشان.

کەشکەڵ: ١) جیشتی کەسەکوتاو، هەریسە؛ ٢) کاسەزرانی [ف] ١) آش حلیم؛ ٢) کاسهٔ زانو.

کەشکەڵان: کەشکەشان [ف] کهکشان.

کەشکین: ١) دۆکەنك؛ ٢) جیشتی کەشکان [ف] ١) دوغ کشك؛ ٢) آش کشك.

کەشگە: ئاڵاردم، دوریشك [ف] عقرب.

کەشگەڵ: کاسەزرانی، کەشکەزنو [ف] کاسهٔ زانو.

کەشمو: جوانی و ناز و عیشوه، دەگەڵ بەشمو دەگونجێ: (چەند بە کەشمو بەشمە) [ف] زیبایی و ناز و عشوه.

کەشما کەش: کەشا کەش [ف] کشاکش.

کەشمان: بەدەف کێشان لە دەولاوە [ف] مسابقهٔ طناب کشی.

کەشمان هاتن: درێژبونەوە بە هۆی کێشانی [ف] کش آمدن براثر کشیدن.

کەشمۆن: هێشوو، هەنگوری لەدار بەدرێو بەرلە گەیشتن [ف] غورهٔ از جو ریخته.

کەشوبەشم: ناز و عمزە [ف] ناز و غمزه.

کەشمە کەش: کەشا کەش [ف] کشمکش.

کەش وتۆش: قیلەو فاتح [ف] اریسمری.

کەشوشکە: عەدالی، عابلەمەن، عەیلەمال [ف] سار ملخ خوار.

کەش وفش: غرو تیفادە [ف] کش وفش، قیس و افاده.

کەشوفنگ: کەشوفش [ف] کش و فش.

کەشۆڵ: گاگۆن بۆلکە، شۆڤاڵ [ف] تخوم فرنگی.

کەشۆیلە: عەدالی، عابلەمەن [ف] سار ملخ خوار.

کەشە: ١) ئاخونی خاچپەرستان؛ ٢) تیلای لەدەستان جۆش و بێ گرێ؛ ٣) برێتی لە کێر؛ ٤) جار، چەل؛ ٥) قاشماسی؛ ٦) لیشاوی دەف [ف] ١) کشیش؛ ٢) جوبدست هموار؛ ٣) کنایه از آلت تناسلی نر؛ ٤) بار دفعه؛ ٥) نوعی ماهی؛ ٦) علامت مدّ (آ).

کەشها: کشا، رەکێش بو [ف] کشیده شد.

کەش هاتن: ١) بشدرێژبونەوەی زەوی یان ئاوداشتن؛ ٢) درێژبونەوە بەهۆی کشاندن [ف] ١) آماده شدن زمین آبیاری شده برای شخم؛ ٢) کش آمدن براثر کشیدن.

کەش هاتنەوە: پشدرێژبونەوەی زەوی ئاودراو [ف] آماده شدن زمین پس از آبیاری برای شخم.

کەشەدەرە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەشەف: سینی درێژکە بۆ پیالەو تیستیکان [ف] سینی کوچك.

کەشەگەرە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەشەنگ: شەکەت [ف] خسته و کوفته.

کەشەهەور: بەڵەهەور [ف] لکه ابر.

کەشیدە: ١) براوی پێشکەوتنی دەنگ لەسەر پیت بەرانبەری داکشتن؛ ٢) پێچی زەردی حاجی؛ ٣) زاڵە، شەقاو [ف] ١) علامت مدّ بر حروف؛ ٢) عمامهٔ زرد حاجیان؛ ٣) سیلی.

کەشیش: ١) کەشەی خاچپەرستان؛ ٢) بەویت [ف] ١) کشیش؛ ٢) فرسای.

کەشینە: جۆرێ ماسی کە لە ئاوی شیرینداو دەژی [ف] نوعی ماهی.

کەعن: کۆن، کەون [ف] قدیمی.

کەف: ١) سپکی سپی و لیچقە لە سابۆن یان ئەسپۆن کە دەئاوەدەرێن بەیدا دەبێ؛ ٢) سپایی بڵێدار کە لە کوڵانی چەوراو دەبێتە سەر؛ ٣) سپیە کە دەزمی شەپۆلی جەم دەبەزێنێ؛ ٤) تفکی سپیە پاوی ئەدا تۆڕە بەن شیتەو فیدار دێتە سەر لێو یان؛ ٥) پەرلیوز، کەنارە؛ ٦) لەپی دەست [ف] ١) کف صابون؛ ٢) کف لغزای جوشیده؛ ٣) کف موج آب؛ ٤) کف دهان انسان؛ ٥) کناره، حاشیه؛ ٦) کف دست.

کەفاروت: ١) ترآوی تاوان؛ ٢) جوت قوتەیی، شوومی [ف] ١) کفاره؛ ٢) بدیمنی.

کەفارەتدان: بنیادەمی بێ چەرو شوم [ف] آدم بدیمن.

کەفارەتی: کەفارەتدان، شوم [ف] نحس.

کەفاڵ: تەپڵەسەر، ترقەسەر [ف] تاریك سر.

کەفاندن: ١) درێژەوەی دەوری جلك؛ ٢) چراوبزگرتن [ف] ١) سجاف دوختن؛ ٢) حاشیهٔ لباس را دوختن.

کەفاو: کەفی سابۆن یان ئەسپۆن دەگەڵ ئاو [ف] کفابه.

کەفپەڕاندن: ١) کەف لەلێو دەرپەڕین؛ ٢) کەف لە شەپۆل جیابۆنەوە [ف] ١) کف بر لب آوردن؛ ٢) کف انداختن موج.

کەفپەڕین: شەپۆلێکی کە کەف بڵاودەکاتەوە [ف] موجی که کف پراکند.

کەفتار: قەستار [ف] کفتار.

کەفتارۆ: کەفتار، قەستار [ف] کفتار.

کەفتاڵی: جۆرێ سەیلەی کاڵاوبڕ [ف] نوعی چین دستمال.

کەفتگ: بەرەوبۆگ بۆ سەر زەمین [ف] افتاده.

کەفتن: ١) بەرێبۆنەوە بەزەویدا؛ ٢) برێتی لە بێ حورمەتبۆن؛ ٣) برێتی لە ئابوتبۆن [ف] ١) افتادن؛ ٢) کنایه از بی قدرشدن؛ ٣) کنایه از ورشکست شدن.

کەفتو: کەفتگ [ف] افتاده.

کەفتولەفت: ١) دەمەقاڵە، شەڕەقسە؛ ٢) کەفالاو کۆشت [ف] ١) جدال؛ ٢) کوشش تلاش.

کەفتە: ١) کەفتگ؛ ٢) قەڵشاو [ف] ١) افتاده؛ ٢) شکافته.

کەفتەوان: ڕەنجدار و چەوسانەوە [ف] زحمت کشیدن و آزار دیدن.

کەفتەر: کەفۆك، کۆتر [ف] کبوتر.

کەفتەکار: لەکارکەوتو [ف] ازکار افتاده.

کەفتەلەفت: ١) جەوڵو تەقالای زۆر؛ ٢) خەباتی سەختو دژوار [ف] ١) تلاش بسیار؛ ٢) مبارزهٔ سخت و دشوار.

کەفتەیی: بەخۆشی گرانەتا [ف] بیماری نحوس.

کەفتی: کەفتو، کەفتگ [ف] افتاده.

کەفتیار: ئەمەل، کەفتار ☐ کفتار

کەفج: دەموار ☐ دهن کج.

کەفجاندن: کەف پێ ئاندن ☐ نگا: کەف پێ ئاندن.

کەفچڕ: کەف پڕێن ☐ کف انداز

کەفچڕێن: کەفچڕ ☐ کف انداز

کەفچەل: کەچەل، فاشوخ ☐ فاشق.

کەفچە: دەم شوار ☐ دهن کج.

کەفچەڕ: کەف پڕێن، کەفچڕ ☐ کف انداز

کەف چەڕاندن: کەف پڕ کردن.

کەف چەڕێن: کەف چڕ، کەف چڕێن ☐ کف انداز

کەفچی: کەچەل، فاشوخ ☐ فاشق.

کەفخوێ: کوێخادێ، قوڕخای گوند ☐ کدخدا.

کەفخۆی: کەفخوێ ☐ نگا: کەفخوێ.

کەف دەڤ: ۱) تاو لە کەپۆ هاتن؛ ۲) لیکشاوی دەم ☐ ۱) آب ریزش بینی؛ ۲) لعاب دهان.

کەفر: بەردی ڕەلام، گاشەبەرد ☐ صخره.

کەفرتاش: بەردتاش ☐ سنگتراش.

کەفرتەراش: کەفرتاش ☐ سنگتراش.

کەفرێژ: بڕاوبڕ ☐ لبریز.

کەفز: کەن، قەوزە ☐ خزه.

کەفزە: کەفز، قەوزە ☐ خزه.

کەفزەن: ۱) قەوزە؛ ۲) جلەی داربی ☐ ۱) خزه؛ ۲) جُل ورغ.

کەفش: ۱) پەیدا، خۆیا، کفش؛ ۲) پێلاو، قوندەرە؛ ۳) کەش، بن پاخەڵ ☐ ۱) کشف؛ ۲) کفش؛ ۳) زیرانداز.

کەفشۆ: ئەمیلەو کرێی کولاو کە تەنرێ بە گا ☐ خوب آب پز برای گاو.

کەفشە: فرن ☐ زوبده موی.

کەفشیف: سوێنەی کەشتیا، سوڵەو ☐ طرف مخصوص کشتی مالی.

کەفشیل: تاوێ کە لە سوڕەی دەم دێ لە بەخۆشی یان لە لیشتای شتوك ☐ لعاب دهن.

کەفشۆ: کەفشیف ☐ نگا: کەفشیف.

کەفڤا: خوڕێ قوڕمەکەی جلەرو کە دەناو لەپی دەگرن ☐ از وسایل خیاطی.

کەفکاتی: قوڕمەفاتی، قەڵەشتی، قەڵەشتاسای، پەرەفاتی ☐ فلاخن.

کەفکەفۆك: کەسوڕ، سوڕ ☐ جوباد، اسنان.

کەفگیر: ئامرازێکی کانزای کوڕ کوڕی کلاندەن، بۆ بالاوبونی کەف لەسەر چێشت ☐ کفگیر.

کەفلەستی: لەو گوندانەی کوردەستانە کە بەهۆی کاولان کردن ☐ ڕووتانی هەرگردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کردنە.

کەفلەمە: کەپلەمە ☐ نگا: کەپلەمە.

کەف لێدان: خواردنی بێ تیجازەی خاوەن ☐ ناخنك زدن.

کەفمال: بە دەست دامالین ☐ ماساژ.

کەفوکوڵ: ۱) کەفی سەر چێشت لە کاتی جوشیدا؛ ۲) بڕێکی لە کیسەو ڕێ ☐ ۱) کف مایع در حال جوشیدن؛ ۲) کنایه از قهر و غضب.

کەفە: ئاسنێکە بالاسەرو دەبکاتە دەستی بۆ باڵیوەدانی شوێن ☐ آهن کف دست بالاتنه.

کەفەرێژ: کەفرێژ ☐ لبریز.

کەفەزیلکە: گۆشتی چەقاڵە ☐ گوشت سست و بی رگ.

کەفەل: سنی یەکسو ☐ کفل.

کەفەلۆك: ئەلی ئەل و سنی ئاجەر ☐ متخلخل.

کەفەلۆك: کەفەلۆك ☐ متخلخل.

کەفەلۆکە: کەفەلۆك ☐ متخلخل.

کەفەلولکە: چەردەچەقاڵە، چەقاڵە ☐ گوشت سست و بی رگ.

کەفەن: ۱) جلکی مردگ؛ ۲) بڕێکی کەمی زۆرچەرمگ ☐ ۱) کفن؛ ۲) کنایه از شیء بسیار سفید.

کەفی: دەسەسڕ ☐ دستمال.

کەفی دەریا: ۱) دەریسانیکە؛ ۲) شتێکی ئەل و کون کونە لە دەریایە دەهێنرێ ساوێنی لێ دەدەن و دەو چاوی پێ دەشوێن ☐ ۱) کف دریا، داروین است؛ ۲) اومرده، اسفنج.

کەفیك: دەسەسڕ ☐ دستمال.

کەفیل: دەستەبەر، زامن ☐ ضامن.

کەفێل: کەفیل ☐ ضامن.

کەفیلك: دەسەسڕی بچوك ☐ دستمال کوچك.

کەفیە: کەفی، دەسەسڕ ☐ دستمال.

کەف: ۱) باڵندەیکی ڕەنگین و جوانە لە کۆنەر زاڵبوە دەنگی خۆشەو گۆشتیشی خۆشە، زەرین؛ ۲) کەلەبەرگو دەفەو... ☐ ۱) کبك؛ ۲) چیرۆ، غربال و دفه و...

کەڵا: وێنکەدانی ئەنك کە بۆ چیەی باڵندەی دەڕێژن ☐ ریزانی که برای پرندگان می ریزند.

کەڤارك: کارگ، کوارگ، قارچ، قارچاك ☐ قارچ

کەڤاشتن: کەتاندن، وردوورد کردنەن ☐ قطعه قطعه کردن.

کەڤال: دەسەبەکی بچوك لە پەڕ ☐ بخشی اندك از گله.

کەڤان: ۱) دارێکی چەماوە زێی پێوەیە تیری پێ هاوێژن؛ ۲) ئامرازی کولکەشی کردنەوە ☐ ۱) کمان تیراندازی؛ ۲) کمان پنبه زن.

کەڤانۆن: کەسێ کە کولکە بە کەڤان شتی دەکاتەوە، هەلاج ☐ پنبه زن.

کەڤانوك: ئاقی سەر دەروازە ☐ طاق سردر.

کەڤانە: ۱) خواردنك کەڤان؛ ۲) بڕێکی لە ئاقی پردو شتی تر ☐ ۱) کمانه؛ ۲) کنایه از طاق پل و امثال آن.

کەڤانی: کەبانو، کابان ☐ کدبانو.

کەڤسار: ۱) کەسیار؛ ۲) ڕۆژ پیر و لەکارکەوتو؛ ۳) کەسێ کە لەسەر پرگۆشتی بەسەسیروکە دەژوا ☐ ۱) کفتار؛ ۲) پیر از کار افتاده؛ ۳) کسی که از فرط چاقی آرام قدم بردارد.

کەڤشك: ۱) کفی، کەفیە، دەسەسڕ، دەسسڕ؛ ۲) کوفیە، جۆرێ سەرپۆشی ژنان ☐ ۱) دستمال؛ ۲) نوعی لچك زنانه.

کەڤچیرۆك: پۆز باڵندەیەکە لە کەو زاترەو خاڵ خاڵە ☐ پرنده‌ای است.

کەڤج: ۱) حوان، جەفت؛ ۲) کەجاك ◻ ۱) کج؛ ۲) فاسق.
کەڤجی: ۱) کەجك؛ ۲) جەوری ◻ ۱) فاسق؛ ۲) کجی.
کەڤر: ۱) بەرد؛ ۲) بەردی زل ◻ ۱) سنگ؛ ۲) صخره.
کەڤرا: بیری بەگرانی، کەریا، کەریب، بیرگ ◻ وبال.
کەڤران: بەردگەل ◻ سنگها.
کەڤراندن: بەردەباران کردن، سەنگەسار کردن ◻ سنگسار کردن.
کەڤرتاش: بەردتراش ◻ سنگتراش.
کەڤرکانی: قوچەقانی، بەرەقانی، قەڵەباسك، کەڤکانی ◻ فلاخن.
کەڤرۆشك: کەروشك، خەروش، کەوریشك ◻ خرگوش.
کەڤرۆك: بەردەڵان ◻ سنگلاخ.
کەڤرە: کەڤرۆك، بەردەڵان ◻ سنگلاخ.
کەڤری: کەڤرە ◻ سنگلاخ.
کەڤسن: ۱) قاوژ؛ ۲) سەوزەسنگ؛ ۳) بۆگەن ◻ ۱) خُل وزغ؛ ۲) سبزرنگ؛ ۳) بوگند.
کەڤزین: بۆگەن‌بۆنی ئاوی زاوەستاو ◻ گندیدن آب راکد.
کەڤژاڵ: ۱) قرژانگ، قرژاڵ؛ ۲) چەخماخی تەفەنگ ◻ ۱) خرچنگ؛ ۲) چخماق تفنگ.
کەڤشك: قرژی سەر، کرژی سەر ◻ شورهٔ سر.
کەڤك: ۱) پۆسۆ؛ ۲) کەجك ◻ ۱) بوی پنبهٔ سوخته؛ ۲) فاسق.
کەڤگیر: کەدگیر ◻ کفگیر.
کەڤل: ۱) پستی لەسەرپوان (دارتەراو)؛ ۲) عاباکی تیکن لە پیستەبەزو بەرخ؛ ۳) کەناڤی بەدمی تیغ ◻ ۱) پوست؛ ۲) پوستین؛ ۳) شکستگی لبهٔ تیغ.
کەڤل کرن: پستدارتنی حەیوان ◻ پوست کندن.
کەڤلۆ: تیغی کەت ◻ تیغ لبشکسته.
کەڤن: کۆن ◻ کهنه.
کەڤنار: ڕۆژ کۆن، دێرینە ◻ باستانی.
کەڤنارا: کەڤنار ◻ باستانی.
کەڤنارك: عەتیقە، شتی ڕۆژ لە مێژینەو بەقیمەت ◻ عتیقه.
کەڤنسال: بەتەمەن، ئاجو، پیر ◻ کهسال، پیر.
کەڤنك: ۱) چارەکی تەنکی سەری ژنان؛ ۲) جلکی شرو کۆن ◻ ۱) سرپوش نازك زنانه؛ ۲) لباس مندرس.
کەڤنکی‌پیری: جوڵانەی جاڵجاڵۆکە ◻ تار عنکبوت.
کەڤنەژن: ۱) ژنی ڕۆژ عومر کردو؛ ۲) ژنی پیشووی مێرد ◻ ۱) زن کهنسال؛ ۲) زن قبلی مرد.
کەڤنەشوپ: ۱) شوپنی پێی پشتە؛ ۲) برینی لە سەرگوروتەو چیروك ◻ ۱) ره پای گذشتگان؛ ۲) کنایه از قصه.
کەڤنەمزی: گوندەکی کوردستانە بە عەسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەڤنی: جاڵجاڵۆکە، پەنجەکۆلە ◻ عنکبوت، تارتنك.
کەڤنین: شوێنەواری کۆن ◻ آثار باستانی.
کەڤوت: دارێکە ڕۆژ سەهت ◻ درختی است جنگلی.

کەڤۆك: کابۆك، کۆتر، کاڤۆك ◻ کبوتر.
کەڤۆکۆك: قومری، جۆرێ کۆترمبارەکە ◻ قمری، باکتر.
کەڤی: ۱) بەعەدەن، قەدی کێو؛ ۲) سیوەاش؛ ۳) برنی بەڵەك؛ ۴) برنی کە گوڕچکەی پۆك‌پۆکە؛ ۵) سەوزی‌یەکی خوارەکە ◻ ۱) کمرکوه؛ ۲) سپیدەفان؛ ۳) بزدورنگ؛ ۴) بزی که گوشش لکه‌های سفید و سیاه دارد؛ ۵) تره.
کەڤیز: بەڵەکو پۆك‌پۆك، جیل جیل ◻ خالدار.
کەڤیژ: ۱) ئوڕخی پشت؛ ۲) سۆنانی پشت ◻ ۱) روی پوست؛ ۲) سوختن پوست.
کەڤیل: عەیار، کەڤل ◻ پوست دام.
کەڤەنەکۆ: برینی لە ئاسمان ◻ کنایه از آسمان.
کەڤی: ۱) ڕنو، کاڵیلە، شایە، شەپە، ڕنی؛ ۲) چەمبەری دەوری دەفرو بزرنگەو؛ ۳) گیایەکە؛ ۴) کەدی، عەمایەت؛ ۵) ئەواری دەم؛ ۶) قەراغ‌نان، کەنارا؛ ۷) تەختی لەسەردانیشتن ◻ ۱) بهمن؛ ۲) دایرهٔ چوبین بند و غربال و...؛ ۳) گیاهی است؛ ۴) اعلی راه؛ ۵) لبهٔ ظرف؛ ۶) ساحل، کنار آب؛ ۷) تخت و کرسی مخصوص نشستن.
کەڤی‌ڕەش: بەفرێکە تا هاوین بەجیاو مایی ◻ برفی که تا تابستان آب نشده باشد.
کەڤین: پێوانەیەکی دەغڵە ◻ قفیز.
کەڤیز: کەفیز ◻ قفیز.
کەڤیشتن: ڕیخەڵان، جێ‌ڕەلم ◻ ریگزار.
کەڤیلك: کەڤی، ئەواری دەفرو تامان ◻ لبهٔ ظرف.
کەڤیکە: کەوچەفر، ڕنی، ڕنی، شایە، کاڵیلە ◻ کولاك.
کەڤینك: پێچی سەری پیاوان، عەمامە ◻ دستار مردانه.
کەك: ۱) کاك، براگەورە؛ ۲) وشەی حورمەت بۆ پیاو؛ ۳) فەخ ◻ ۱) برادر بزرگ؛ ۲) کلمه‌ای به جای آقا؛ ۳) کلك.
کەکا: شیرینی بە زاراوەی زاروکان ◻ شیرینی به لهجهٔ کودکانه.
کەکرە: گیایەکی ڕۆژئاڤە ◻ گیاهی است سمیل تلخی.
کەکڵی: کەف، زەوەز ◻ کماه.
کەکو: ۱) وشەی ئەوانەی براگەورە؛ ۲) ناوو بۆ پیاوان ◻ ۱) کلمهٔ خطاب به برادر بزرگ؛ ۲) اسم مردانه.
کەکۆ: کەکو ◻ نگا: کەکو.
کەکە: قەقە ◻ نگا: قهقه.
کەکەو: کەڤوت ◻ درختی جنگلی.
کەکێ: کاکی کەسێ، ئەستۆ کەکێ منە ◻ برادر بزرگ کسی.
کەگل: قوڕی سواچەدان ◻ کاهگل.
کەل: ۱) جیا، کەن، کۆ؛ ۲) بستۆ، ڕیخۆ؛ ۳) قەڵشت، قەڵش؛ ۴) بڕەدار؛ ۵) جیگەدەانی کەوتنۆ (کابرایەکی مەدان کەل هاتبو)؛ ۶) کار؛ ۷) بەهرە، فایدە؛ ۸) داخ، بەتین؛ ۹) جۆری شاخدار؛ ۱۰) جەپوانی کەتە شاخیاك‌شکاو؛ ۱۱) بەچەی پیر لە دەشت؛ ۱۲) جۆشین (ئاف کەل هاتبو)؛ ۱۳) گایەك کە سواری چیل بەکرێ؛ ۱۴) لێری گلیش؛ ۱۵) کۆل، تەپڕ؛ ۱۶) جۆرێ جەپوانەکێوی؛ ۱۷) ئەسپاب، (کەل و پەل)؛

۱۸) تۆڕەمبار، گاڵەمبار؛ ۱۹) بر بقه، دروشین؛ ۲۰) کەچەل؛ ۲۱) تەپۆڵی جەمو، پاڵی ڕوبار؛ ۲۲) شکستی تەندام؛ ۲۳) شکسته بەند؛ ۲۴) تیری، تەگە ۱) کوه؛ ۲) گردە؛ ۳) شکاف؛ ۴) قطعه هیزم؛ ۵) شکستگی دروستاهها؛ ۶) کان؛ ۷) بهره؛ ۸) داغ؛ ۹) گوسفند ساحدار؛ ۱۰) حیوان بکشاع شکسته؛ ۱۱) آسایشگاه گله در دشت؛ ۱۲) جوش؛ ۱۳) گاوگشن؛ ۱۴) گاومیش نر؛ ۱۵) کُمد؛ ۱۶) کل کوهی؛ ۱۷) وسایل؛ ۱۸) پوست افتادهٔ مار؛ ۱۹) درخشش؛ ۲۰) کچل؛ ۲۱) موج رودخانه؛ ۲۲) شکستگی اندام؛ ۲۳) شکسته بند؛ ۲۴) فوج.

کەڵ: ۱) برەدار؛ ۲) تیری گاشتی؛ ۳) گای فەحسل؛ ۴) حیوانیکی کۆتریە، کەل؛ ۵) درشت؛ ۶) بریتی لە تاراو بەکار؛ ۷) جوشی تاو؛ ۸) قایمە، بەهێزە؛ ۹) زل و ڕەلام ۱) قطعه هیزم؛ ۲) گاومیش نر؛ ۳) گاوگشن؛ ۴) کل کوهی؛ ۵) درشت؛ ۶) کنایه از شجاع و کارا؛ ۷) جوش آب بر آتش؛ ۸) بهره، عوده؛ ۹) بزرگ.

کەلا: ۱) تیل، تیلە، مەرمەر، هەڵمات؛ ۲) جگی درشت کە دە بازی دایە دەس کایەکەرەوە دەمێنێ و نافەڕێزێ؛ ۳) کلا، دۆرەبەرێز؛ ۴) بریتی لە هەسەکدار: (کاوا خۆی لێ کردوین بە کەلا) ۱) تیله؛ ۲) غاب درشت کە درست بازیگر می‌ماند؛ ۳) کناره‌گیر؛ ۴) کنایه از همه‌کاره.

کەلانەنگوچلك: تەنگوچلك، تەنگوچکەسۆرانی آستین بلند پیراهن.

کەلاوە: ساواری نیوە کوڵاو بلغور نیم پخته.

کەلات: قەڵات کلات.

کەلاتەرزان: ناوبەرەکە لە کوردستان منطقه‌ای در کردستان.

کەلاتی: کەلات، قەڵات کلات.

کەلاج: مرۆڤی فێڵباز مردم‌فریب، مردم‌گوی حقه‌باز.

کەلاجوبە: فریوباز، مرۆڤەڵەبەست فریبکار.

کەلاح: ۱) کزۆڵە، ضعیف، داڕمۆتوو؛ ۲) لاشەی مردگ؛ ۳) جۆری قاڵاو ۱) لاغر؛ ۲) جسد، جنازه؛ ۳) نوعی کلاغ.

کەلاخاری: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلار: ۱) لەسەرەڵ دانەراوی بڵندەوەبوگ؛ ۲) خاپوڕ؛ ۳) ناوچەیەکە لە کوردستان ۱) برهم انباشته؛ ۲) ویران؛ ۳) ناحیه‌ای درکردستان.

کەلارە: دەفری کەرخی وشکەوەکراو بۆ پشکەڵ‌لێکردن ظرفی از سرگین خشکیده.

کەلاری: خاپوڕ ویران.

کەلان: بەفاڵ، بەکەڵ، ماکەرو ماین و جێی گان خواز مانده خر و ماديان و گیاه گندم.

کەلاسونگ: قۆچەقانی، بەزەقانی نگا: قۆچەقانی.

کەلاسینگ: کەلاسونگ نگا: قۆچەقانی.

کەلاش: ۱) جەندەکی حەیوانی مردارەوەبو؛ ۲) قەڵش، قەڵاش ۱) لاشهٔ مردار؛ ۲) شکافته.

کەلاش: ۱) کەلاش؛ ۲) کلاش، پێڵاوی لەبەرز ۱) نگا: کەلاش؛ ۲) گیوه.

کەلاشتن: قەڵاشتن شکافتن.

کەلاشتن: قەڵاشتن شکافتن.

کەلاشتی: قەڵاشتو، قەڵشتار شکافته.

کەلاشتی: کەلاشتی شکافته.

کەلاشچن: کلاشچن گیوه‌دوز.

کەلاش‌خۆر: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلاشە: کلاش گیوه.

کەلاشەکردن: کلاشەکردن نگا: کلاشەکردن.

کەلاف: کلاف کلاف.

کەلافە: کلاف کلاف.

کەلافەت: قەڵافەت نگا: قەڵافەت.

کەلاڵ: جەندەکی مردارەوەبوگ کەلاش لاشه.

کەلاکەل: ۱) کوڵەکوڵی گەرمای هاوین؛ ۲) زۆرکوڵینی تاو لەسەر ئاگر ۱) گرمای شدید تابستان؛ ۲) جوشیدن بسیار آب بر آتش.

کەلال: ۱) دەردو زەحمەت، کوڕەوەری؛ ۲) گیاگەرچەڵ ۱) رنج و مشقت؛ ۲) گیاه گرچاق.

کەلام: ۱) قەرموودە، ئاخافتنی کەسێ بەموریدەت؛ (کەلامت بە شەکر ئەوزا)؛ ۲) فاو، جرین، کلام؛ ۳) بەسەرەبەکداکراوی گیاو کۆڵۆشی وردکراو ۱) فرمایش؛ ۲) ترانه؛ ۳) تودهٔ گیاه و ساقه‌های قلقلهٔ کوبیده.

کەلامی‌قەدیم: قورئان، فەرموودەی خودا قرآن.

کەلامی‌هۆمای: فەمارینی خودی کلام خدا.

کەلامی‌هۆمای: فەرموودەی خودا کلام خدا.

کەلان: ۱) جوانی ئەوان خوشیاندو دەڵاق؛ ۲) کوڵین ۱) زیبایی بی‌نقص؛ ۲) جوشیدن.

کەلان: ۱) زەبەلاح؛ ۲) کوڵان، وەجوش‌هاتن ۱) تنومند؛ ۲) جوش آمدن.

کەلانتەر: سەردارۆنە داروغه‌باشی.

کەلانتەری: پۆستی داروغە کلانتری.

کەلاندن: مەڵەفان، کەلەندی، داسی درێژ کە بەدەست دەکاریدە کرێ داس بلند.

کەلانین: کوڵاندن جوشاندن.

کەلانین: کوڵاندن جوشاندن.

کەلانگوچك: تەنگوچکەسۆرانی آستین بلند.

کەلانە: جۆرە نانێکی بەرۆنە ناوە کەی سیر و پیاز... تی دەکەن نوعی نان روغنی که سیرهای مُعَطَّر درآن ریزند.

کەلانە: ۱) قوبە، دوکەڵی زل، قۆچەی درخت؛ ۲) تاڕاپانە ۱) دکمهٔ درخت؛ ۲) شعاعانه.

کەلاو: ۱) کەلانگوچك؛ ۲) تیلەگە، برگە لە جوگە؛ ۳) ڕزانی تاو لە کۆڵ لەبەر بڕی ۱) آستین بلند؛ ۲) بریدگی جوی برای آبیاری؛ ۳) لبریزشدن آب استخر.

کەلاوە: ١) کاول، خاپوور؛ ٢) جوارديواری داڕمێنراو ١) ويرانە، ويران؛ ٣) چهاردیوار بی سقف.

کەلاباڵی: تیلەبازی، هەڵماڵین، مەرمەرین ١ تیلەبازی.

کەلابی: ١) خوراپی، خواری؛ ٢) ئێوانی کەوتنی دیوار یا دندان ١ ١) کەپی؛ ٢) شکاف افتادگی در دیوار یا صف دندان.

کەلابێن: کەلاباڵی ١ تیلەبازی.

کەڵب: ١) کلب؛ ٢) کلۆی زۆر بچووک (کەڵبە قەدیکم دەبە بەای بن بەنۆم) ١ ١) دندان پیشین جانوران؛ ٢) کلوخاند.

کەلبایە: ١) بی غیرەتی؛ ٢) بی شەرمی؛ ٣) کەسەڵی و تەوەزەلی ١ ١) بداخلاقی؛ ٢) بی شرمی؛ ٣) تنبلی.

کەلبوت: کەلبایە ١ نگا: کەلبایە.

کەلبوڕی: زانی ترلو لەدەفر بەهۆی کولانی بەتەوژم ١ سرریختن مایع روی آتش.

کەڵبە: ١) کلب؛ ٢) کەڵبەسەر؛ ٣) هەنجیری کاڵ ١ ١) دندانهای پیشین؛ ٢) سنگ برجسته؛ ٣) انجیر نارس.

کەلبەتان: ١) ماسەی بەنگرگر؛ ٢) گازی مێخ کێشانەوە ١ ١) آتش چین؛ ٢) گاز انبر میخ کشی.

کەڵبۆ: ١) کەڵبە، کلۆی بچووک؛ ٢) دندانی پێشینی سەگ و ورچ؛ ٣) گەمەی کسوک ١ ١) نگا: کەڵبە، کلوخاند؛ ٢) دندانهای پیشین جانوران درنده؛ ٣) سنگ.

کەلپاچا: فرەخۆر، ئیرەخۆر ١ پرخور.

کەلپاچە: ١) کەلپاچا؛ ٢) زۆرخۆر ١ ١) کلپاچه؛ ٢) پرخور.

کەلپز: بێ ئابڕو، شەرەنگاو ١ بی شرم.

کەلپەز: کەلپز ١ بی شرم.

کەڵپک: ١) تکۆڵی دەنگی کژەکراو؛ ٢) کرپک، کەپەک؛ ٣) فرتماخەی برین ١ ١) پوست دانههای آتشی؛ ٢) بخاله؛ ٣) خشک ریشه.

کەڵپوس: ١) پێستەی بەتەسکەوە کە کەسەری دادەنێن؛ ٢) بەرای تەسکن کە پێسەبەز ١ ١) پوستین کسترنی؛ ٢) پوستین پوشیدنی.

کەڵپە: ١) کەڵب؛ ٢) پلەسەی بەردین کە کێوەدەمساخەیە (ئەمو کەڵپەساخە دینەوە) ١ ١) نگا: کەڵب؛ ٢) برآمدگی سنگی درکوه، دماغه.

کەڵپەتڕە: قەدەی هێج و پۆچ ١ باد.

کەلپەزی: خەمخۆک، خەمگرو ١ رنجیده.

کەلپەل: ١) حالە؛ ٢) شرەو بڕەی ئاوماڵ، خرتوپرت ١ ١) لباس؛ ٢) خرت و پرت.

کەلپەی: سەگاپەتی، کاری سەگانە ١ شیطنت.

کەلپی: دیلەسک، سەگی مێچکە ١ مادەسگ.

کەلتە: ئاڵە، کاڵور ١ سرمەدان.

کەلتە: ١) بوی کردەوە بە جاکردەوە، (خۆم کەڵتە کردەوە)؛ ٢) زەی سەڵیەو زەمان ١ ١) نوسازی و تعمیر؛ ٢) سلیقه.

کەلتەگە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ١ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلج: کاجوک، کلج ١ میل سرمه کشی.

کەلخانە: دوکانی شیرگەرو خەنگساز ١ مغازهٔ اسلحه فروشی.

کەلخۆت: کۆلوس، دەنن کەوتو ١ بی دندان.

کەلدان: ١) شکستەبەندی؛ ٢) بەرزیی گا لە جیل ١ ١) شکسته بندی استخوان؛ ٢) برجن گاو بر مادهٔ گشن خواه.

کەلدان: جیل لەکەل کێشان ١ گشن دادن گاو.

کەلدایا: کوڵەکوڵ، کەلاکەل ١ عنفوان، گرماگرم.

کەلدایی: کەلدایا ١ عنفوان.

کەلدن: گیایەکە ١ علفی است.

کەلدوش: جۆرێ کوتیرە کە لەبن زەمینەوە دەبڕێ ١ نوعی نان گرده.

کەلدومان: هەڵم، بۆق ١ بخار.

کەلدوەش: کەلدوش ١ نوعی نان گرده.

کەلز: قەدەم، تینی کە لە گەرمای زۆر دێتە بەرچاو ١ تاو از گرمای شدید.

کەلزە: سەرین، ئەری، کەلزەم، کەگە ١ پُر ترنگه.

کەلزین: قەدەم کردن، دیاری دانی قەدەم ١ تاو کردن گرما.

کەلستن: کوڵین، کەلین، جۆش هاوردن ١ جوشیدن.

کەلش: قەڵش ١ شکاف.

کەلشت: قەڵشت ١ شکاف.

کەلشتوک: ١) هەنار و هەنجیری بەهاریوو قەڵشاو؛ ٢) داهێنانی بەکوڵاو ١ ١) انار و انجیر شکافته بر درخت؛ ٢) دانهٔ نیمپز.

کەلشین: قەڵشین ١ شکافته شدن.

کەلفس: کۆلۆس ١ کسی که دندان پیشین ندارد.

کەلفیج: کەلفس، کۆلۆس ١ نگا: کۆلۆس.

کەلک: ١) فایدە، بەهرە؛ (کەلکی نەماوە، بێ کەلکە)؛ ٢) ئاوی بەرز ١ ١) بهره؛ ٢) آب بلوط.

کەلک: ١) بارە، فایدە؛ ٢) سوالە، پاسارە؛ ٣) باڵندەیەکی بەڵامی ماسی خۆرە، خۆرئیسکی لە خوار دنسلۆکی هەبە ماسی و ئاوی تیدا عەنبار دەکا؛ ٤) سەربان؛ ٥) باڵندەیەکی سپیە بەقەد کۆتر؛ ٦) ئاناجی ١ ١) بهره؛ ٢) برآمدگی لب بام؛ ٣) مرغ سقا، بلیکان؛ ٤) پشت بام؛ ٥) پرندهای سیدرنگ کوترسان؛ ٦) احتیاج.

کەلکتێ کەوتن: ئاناج بەکەسێ بۆن ١ محتاج به کسی شدن.

کەلکدان: بەهرەدان ١ بهره دادن.

کەلکدان: بەهرەدان ١ بهره دادن.

کەلکدانەوە: بەهرەگەیاندنی کژەراو؛ ئەمانەکە کەلکی لەدایەوە ١ بهره وری مال خریداری شده.

کەلکدانەوە: کەلکدانەوە ١ بهره وری مال خریداری شده.

کەل کردن: ١) لالێ کردەوە، هێندێ لە شتێ بڕین؛ ٢) ئێوان تێ خستنی دیوارو دەنان ١ ١) بریدن از چیزی؛ ٢) شکاف انداختن در لبهٔ چیزی.

کەلکەل: ١) کوڵەکوڵ؛ ٢) خوڵیا، ئارەزوی زۆر بە خەیاڵ ١ ١) شدت گرما؛ ٢) هوس و آرزو.

کەلکەلە: خوڵیا، خەیاڵ ١ آرزو.

کەڵکیت: کەرکیت ▣ دفه، شانهٔ بود کوبی.
کەڵ گامێش: تیرەی جیسی گامێش ▣ گاومیش نر.
کەڵگرتن: ئاوس بوڵی جێ لە کەڵەگا ▣ آبستن شدن گاو از گشن.
کەڵگری: بەکوڵ گریان ▣ باشدت گریستن.
کەڵگە: شێلەکەی جوگە ▣ جای بریدگی جوی آبیاری.
کەڵا: ۱) کەلاجگ ۲) تیلە، مەرمەر ▣ ۱) قاب درشت ۲) تیلە.
کەڵاڕە: کەلارە، دەفری زیخ بۆ پشکاڵ گوزالەید ▣ نگا: کەلارە.
کەڵە: ۱) لەشەستۆ بەرمزوو؛ ۲) داری جەمیشراو بۆ دەوری تشت؛ ۳) دەوری (لەرەخجن؛ ۴) وردی جلوبەرگی پیکەوەنراو تۆڵ ▣ ۱) کلهٔ سر؛ ۲) جنبرهٔ چوبین؛ ۳) قسمت جانبی طرفچین؛ ۴) ریز به هم چسبیدهٔ کلوخ شده.
کەڵەئاهەڵ: قسەی بەدگومانی بەکڵۆ ▣ آهاد کلوخ شده.
کەڵەبا: ۱) بنیادەمی سەرسەخت؛ ۲) بنیادەمی بەفیز ▣ ۱) آدم لجوج؛ ۲) آدم خودنما.
کەڵەپۆش: بن تاوەز ▣ تهی سر.
کەڵەپێزەنگ: داری دەوری پێزەنگ ▣ جنبرهٔ فرپال.
کەڵەپیا: ۱) سەکەی لەناکەت کەوتو؛ ۲) لەت و کوت ▣ ۱) خستهٔ از کارافتاده؛ ۲) لت وپار.
کەڵەپاچە: جێشتی سەرورین ▣ کلەپاچە.
کەڵەتەزێن: برێنی لە خواردن و خواردنەوەی زۆر سارد ▣ کنایه از خوردنی و آشامیدنی بسیار سرد.
کەڵەچاخ: سەرزل ▣ کلەگنده.
کەڵەدۆش: جێشتی لە برنج و گوێزو جوێرو کشمیش ▣ آشی است.
کەڵەڕەق: سەرسەخت ▣ لجباز.
کەڵەزاوو: ترسەنۆک ▣ بزدل.
کەڵەشەق: کەڵەڕەق ▣ لجباز.
کەڵەشەکر: شیلەنەکری دەقاڵب کراوی وشکەوەبوگی قوڕچەدەرهاتگ ▣ کلەفت.
کەڵەقەند: کەڵەشەکر ▣ کلەفت.
کەڵەکۆن: کۆنەپەرست ▣ مرتجع.
کەڵەگەرم: برێنی ئەمرۆی تۆڕەو تۆسن ▣ کنایه از آدم عصبانی.
کەڵەمەی: ۱) بنیادەمی کەمهۆش و گوێ نەدەر بەهیچ؛ ۲) شێت و وێت؛ ۳) زۆری ڕۆیەمەیوان؛ ۴) دەنگی زۆرنزو بڵندی خۆش ▣ ۱) لاقید؛ ۲) خل؛ ۳) اتاق رویه‌راس؛ ۴) صدای بلند و رسا.
کەڵ لێ کەوتن: کەڵەتێ کەوتن ▣ محتاج به کسی شدن.
کەڵم: ۱) کەلنیە، دەانی پێشەوەی دڕنەد؛ ۲) کرم ▣ ۱) دندان پیشین درنده؛ ۲) کرم.
کەڵما: کوتی ورچو پڵنگ ▣ کام خرس و پلنگ.
کەڵمتە: گڵمەت، کەسەڵ، سندەگڵ ▣ کلوخ.
کەڵمە: کەڵموو، چەپەرەی ملی گاجووت ▣ برغ گردن گاو شخم‌زنی.
کەڵمەل: کەڵەجل ▣ جرت و پرت.
کەڵمێز: مێزەل، کەسێ کە مێزی بۆ ڕاناگیری ▣ شاشو.
کەڵمێش: پێشکەی دەوڵەمەندێن، تەپۆ ▣ پشهٔ مالاریا.
کەڵناس: ۱) کەلاپی، ئاترای سپی کردەوەی پاڤر؛ ۲) جیقەمەل ▣ ۱) فلع؛ ۲) چیقدان.
کەڵنایا: ۱) کوڵەکوڵ؛ ۲) لەگەڵیان سۆز هەڵگەڕاو ▣ ۱) شدت و اوج، عنفوان؛ ۲) سرخ شده از گرما.
کەڵنو: ۱) کلوی کرکڵکەو بەمو؛ ۲) بەری گیا کە جەند دەنکی بەرزی ئەدایە؛ (کەلوی مانگ، کەلوی نۆک) ▣ ۳) پولکه؛ ۴) برجی غاسمان؛ ۵) ئاڵەی جیسی لە بن (جۆرایەکەت کەلوجنە)؛ ۶) بڕوان قەدی جیا؛ ۷) ریش سپی و بەرزی لە ئاوایی دا ▣ ۱) باغند؛ ۲) نیامدگیاه؛ ۳) دانه‌ایست شبیه نخودفرنگی؛ ۴) برج آسمان؛ ۵) حلقهٔ باقتنی نخی؛ ۶) کمر کوه؛ ۷) ریش سپید محترم در آبادی.
کەڵو: داری جەمیکە لە کوردستان ▣ نام روستایی در کردستان.
کەڵوان: سەرمای سەخت ▣ سرمای شدید.
کەڵوانی: گیایەکە بەکەی دەخورێ ▣ گیاهی است با پیازهٔ خوردنی.
کەڵواڵە: کەڵوانی ▣ نگا: کەڵوانی.
کەڵوان: بەرێکی دارمازوو بۆ دەباغ دەبێ ▣ ثمری از درخت مازوج.
کەڵوبنان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەڵوپا: سەروبن ▣ کلەپاچە.
کەڵوپاچکە: کەلوپا ▣ کلەپاچە.
کەڵوپۆن: ۱) شرەو بزە، جرت و پرت؛ ۲) جێ ماوە لە مردگ ▣ ۱) جرت و پرت؛ ۲) اوت، مانگ.
کەڵوپەل: ۱) تەسباپانی ماڵ؛ ۲) جلەڵ؛ ۳) شرەوبزە ▣ ۱) اثاثیه؛ ۲) لباس؛ ۳) جرت و پرت.
کەڵوت: کرێ ▣ کلوچ.
کەڵوت: کلوت ▣ کفل ستور.
کەڵوتن: کرۆتن، کرۆتان ▣ کلوچیدن.
کەڵوتە: کەلیاڵ ▣ نگا: کەلیاڵ.
کەڵوچا: جۆرێ ماسی ڕەنگاوڕەنگ ▣ نوعی ماهی رنگارنگ.
کەڵوڕا: ۱) بەشێ لە جوار بەشی کورد؛ ۲) دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردوە ▣ ۱) تیره‌ای انبوه از کرد. کلهر؛ ۲) دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
کەڵوڕێ: ئامێکی بەناوبانگە ▣ آهنگی است مشهور.
کەڵوڵ: ۱) بەرێکی گزمۆڵەیە ڕەنگی ئێکولی سۆری تاساڵێ دەسو کاکەکەی دەخورێ، فتق؛ ۲) بەری داری سنەوبەر ▣ ۱) فندق؛ ۲) میوهٔ درخت صنوبر.
کەڵوڕتن: کرۆشتن ▣ کلوچیدن.
کەڵوس: کولوس ▣ نگا: کولوس.
کەڵوس: کولوس ▣ نگا: کولوس.
کەڵوش: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەڵوشە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ▣ نام روستایی در

کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەلۆك: ١) کلۆك؛ ٢) تیر بەکیوی دوسالە ١) دانەی ڕەوەز؛ ٣) منالی کوهی دوسالە.

کەلۆك: ١) بیو چارەگەشت؛ ٢) جۆرێ ماسی ١) یك هەشتم آجر؛ ٢) ماهی سلمون.

کەلوکوم: حیز و خوار، جەفت و جەوێل ١) کج و کوله.

کەلۆکە: پارچە خشت یا ئاجۆری چکۆلە بۆ ئاوئاخ ١) قطعهٔ کوچك خشت یا آجر در کارتمالی.

کەلۆکێ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ١) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەلۆڵ: ئاژەڵی تۆڵ سپی، قەشی، قەشتان ١) رام پشتانی سفید.

کەلوم: چیف، قسە ١) کلام.

کەلوم هۆمای: فەرمایشتی خودا ١) کلام خدا.

کەلوم هۆمای: گفتی خوا ١) کلام خدا.

کەلوەمل: کەلەچەل، کەلوپەل ١) حرث و برت.

کەلوە: ١) کەلەبەدەانی پشتین؛ ٢) قەلەبۆزی زین؛ ٣) کلۆی چکۆلە ١) دندان پشتین؛ ٢) قربوس؛ ٣) کلوخك.

کەلوەران: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ١) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەلوەسمە: کرمی توکی سەوز ١) کرم نخود.

کەلەبۆیش: ١) گۆشتی چەقەلتە؛ ٢) گۆشتی ئەژی خراب ١) گوشت رگ آلود؛ ٢) گوشت حیوان لاغر.

کەلە: ١) داری داهێنراو بۆ دەوری پێژنگەو... کەلە؛ ٢) فرۆی ناو قامیش؛ ٣) داری دەوری پەژوی خەرمان؛ ٤) قەلا؛ ٥) پاشگری بەماناو ئامال: (مالێکی سوورکەلەیە) ١) چنرهٔ چوبین؛ ٢) آلوزی که در کاوك تی به عمل آید؛ ٣) برهٔ چرخ دولك ریسی؛ ٤) قلعه؛ ٥) پسوند به معنی مائل.

کەلە: ١) ڕەلام؛ ٢) درشت؛ ٣) جۆرێ ڕنج؛ ٤) بەلاچەك لە ڕەگی توتڕو پێستان دێتە دەرو وشکی دەکات؛ ٥) لەسەر بەلەدانراوی بەر (دووبوگ)؛ ٦) خۆگرتن لە قسەی خەڵك، کوڵە؛ ٧) وشەی دەدانی گا بۆ سەر چێڵ؛ ٨) ڕێگی لە پیاوی ئاژاوە بەو ڕیمەت ١) بزرگ؛ ٢) درشت؛ ٣) نوعی برنج؛ ٤) انگل گیاه توتون و یالزا؛ ٥) برهم انباشته؛ ٦) پنهان شدن برای استراق سمع؛ ٧) کلمه‌ای برای تحریك گاو گشتن؛ ٨) کنایه از آدم شجاع و محترم.

کەلەب: کەمینە، بێ بەنە ١) بی نظیر.

کەلەبان: ١) بەکارهاتن، فایدەدان؛ ٢) جۆش هاتن ١) به کارآمدن؛ ٢) جوش آمدن.

کەلەبان: تێرخواستی چێڵ ١) گشن خواهی گاو ماده.

کەلەبەموست: قامکی گەورە ١) انگشت شست.

کەلەبەنگوست: کەلەبەموست ١) انگشت شست.

کەلەباب: کەلەشێر، دیکل ١) خروس.

کەلەباب: کەرەباب، کەرەشێر، دیکل، دیقل ١) خروس.

کەلەبابە: ١) پێکی دیقل لە کانزا یان لە بەرد و هەرچی بۆ جوانی؛ ٢) تیکی ڕەقی قورقوشم و چکەی پیاوان ١) مجسمهٔ کوچك زینتی خروس؛ ٢) سیك حنجرهٔ مردان.

کەلەباش: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ١) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

کەلەبدون: نەقش لە دیوار و جوارچێوە بۆ جوانی ١) دکور.

کەلەبێز: پارچەڕەوی ئاپەنی بە کەسێ بەختیاری ١) قطعه‌زمین نیول.

کەلەبەدری: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد ١) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەلەبەر: ١) قەڵش لە دیوار؛ ٢) قەڵش لە شاخی بەردین؛ ٣) ڕێگی لە دەرەتانی تەنگ ١) شکاف، دیوار؛ ٢) شکاف کوه سنگی؛ ٣) کنایه از راه نجات دشوار.

کەلەبێژنگ: کەلەپێژنگ ١) چنرهٔ چوبین قربال.

کەلەپاچە: ١) سەروبێ؛ ٢) لەشوکوت ١) کلپاچه؛ ٢) لت و پار.

کەلەپاچە کردن: لەشوکوت کردنی مرۆ (بەجەنجەر کەلەپاچەی کرد) لت و پار کردن.

کەلەپچە: دەستەبندی تاسنی ئاوانیاران ١) دستبند زندانی.

کەلەپشکۆ: پەنگری زل، سکڵی درێژ ١) اخگر درشت.

کەلەپۆر: ١) جێماگ لە مردگ؛ ٢) کەلوپەلی ناو ماڵ؛ ٣) پیالە؛ ٤) شاباشی زەماوەند ١) ارث؛ ٢) حرث و برت اثاثیه؛ ٣) باج؛ ٤) پولی که در عروسی به مطرب می‌دهند.

کەلەپیاو: پیاوی ئازا و بەزۆر و جوامێر ١) بزرگمرد.

کەلەپیتاك: باجی بە زۆرو ناهەقی ١) باج زورکی.

کەلەتۆن: کرێزی سەر ١) شورهٔ سر.

کەلەخ: ١) لەشی بیانوم؛ ٢) کەلاك ١) کالبد آدمی؛ ٢) لاشهٔ مردار.

کەلەدان: بڕەدار ١) قطعه هیزم.

کەلەرم: گیایەکی چاسنی گەلایانە بەلوب دەردەچێ و بەلکی دەکرێتە دۆلمە بەلکی زۆر سپی و تورە، کەلەم ١) کلم.

کەلەرە: پێل شکێن، تەپۆل ڕەوێن ١) موج شکن.

کەلەرەش: قالای قەلەرەشە ١) کلاغ.

کەلەز: جەنگەی تێ بەربۆنی بەران و تیر بەکێوی ١) موسم جفت گیری بز و گوسفند کوهی.

کەلەزگە: چەپەدانی مەل، حیڵدان ١) چینه‌دان.

کەلەزە: سارێن، ئەگەر، تیری ١) فوج.

کەلەزەڕی: کاری بەزۆرو ناچاری ١) کار زورکی.

کەلەژ: قایمەمێز، داربەستی داری ڕەز ١) چوب‌بست تاك.

کەلەژن: کەپیاوی زۆر بەزۆرو زەهاوی ١) کدبانوی بسیار محترم.

کەلەسی: ١) پەتی درێژ کە بەسەر چەمەڕاکێشراوە پێی دەپێژەوە؛ ٢) چەپەرێ کە خراوەتە سەر کوندەی فوکراو بۆ پەژەوە، کەلەك ١) ریسمان عبور از رودخانه؛ ٢) کلك عبور از آب.

کەلەستون: کۆلکەزێڕینە ١) رنگین کمان.

کەلەستە: ١) کەرەستە، ئامراز؛ ٢) قەواری ئەشی مرۆ کەلەخ ١)

ئەزان؛ ٢) کاڵبد آدمی.

کەلەسمە: کرمی پەلاری نواڵ [ئا] کرم آفت نخود.

کەلەسنو: جێگای کە لەبەر زۆرلێ‌هەڵزینی جوانەکانیان جاڕزیوە [ئا] ماندەگاوی کە لە جفت‌گیری زیاد بە ستوە ئەمدە.

کەلەسونگ: قەڵەباسات، کەمەنیان [ئا] فلاخن.

کەلەشەش: ١) کەلەسح؛ ٢) جوانیو ئازوان؛ ٣) کەچەڵ؛ ٤) شەلاش، قەلاش؛ ٥) جابیك، مەزرۆت [ئا] ١) نگاه، کەلەح؛ ٢) زیاوشنگ؛ ٣) کچل؛ ٤) نگاه، شەلاش؛ ٥) جالاك.

کەلەشش: قەلاش، شەلاش، شاڕلاتان [ئا] هرزه‌ولاگرد.

کەلەشاخ: باکشی، خوێن‌گرتن لە لقش، تاسرازی جەجامات [ئا] باکش، حجامت.

کەلەشخان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ئا] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

کەلەشقان: شوانی ڕۆژ کارلەمە [ئا] چوپان کارآمد و ماهر.

کەلەشە: ڕێگر، جەمەی باڵاکەر [ئا] راهزن.

کەلەشەکر: کەلەفەت کر [ئا] کلافند.

کەلەشەی: ڕێگر، جەمە [ئا] راهزن.

کەلەشێر: دیکال، کەڵەباب [ئا] خروس.

کەلەشێرە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلەشێرە: کەڵەبابە، وێنەی کەڵەباب [ئا] مجسمهٔ زینتی خروس.

کەلەشینگ: بەرێکی دارماڵ [ئا] از محصولات درخت مازو.

کەلەف: کەلاف [ئا] کلاف.

کەلەفیج: دەڤ کەل [ئا] دندان شکسته.

کەلەقەند: کەلەفەند [ئا] کلافند.

کەلەك: ١) فولاخە، پەیەی ئاوازی خۆشەو؛ ٢) کولەك؛ ٣) ڕۆچنە [ئا] ١) پیه بر حاشیهٔ کفش؛ ٢) دانهٔ روبن؛ ٣) روزنه.

کەلەك: ١) کۆماسیەوی، بەسەر بەکلەراو؛ ٢) دیواری تشکەبەرد؛ ٣) کەلەس، چەپەری سەر کوندە بۆ بڕینەوە؛ ٤) کەلەکە، جیلە؛ ٥) بوانەد، پاسار؛ ٦) لەسەریەك دانراو [ئا] ١) توده سنگ؛ ٢) سنگچین؛ ٣) کلاف خور از آب؛ ٤) تیرنگ؛ ٥) لۆ باو؛ ٦) برهم انباشته.

کەلەکان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلەکاوێ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلەلەبان: جیلەبان، قیلاوی [ئا] جغەبان.

کەلەلەبۆن: لەسەریەك جیگیر بۆنی زۆر ئەت [ئا] برهم انباشته شدن.

کەلەکچی: کەلەکی سەرتاو ئازو [ئا] کلاهدار.

کەلەکردن: ١) لەسەریەك دانانی زۆر شت؛ ٢) خۆگرتن بۆ شەی جەلك [ئا] ١) برهم انباشتن؛ ٢) استراق سمع کردن.

کەلەلەکردن: ١) لەسەریەك دانان؛ ٢) کۆبونەوەی چەند کەسێ لە دەوری یەك؛ ٣) جیلەکردن؛ ٤) گیرکردنی بۆکە لە ئۆڵەی تفەنگ یا دەمانچەدا [ئا] ١) برهم انباشتن؛ ٢) گردهم آمدن؛ ٣) تیرنگ به کار بردن؛ ٤) گیر کردن بوکه در لولهٔ تفنگ یا تپانچه.

کەلەلەلیدان: قیل کردن [ئا] حقەزین.

کەلەکن: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کرد [ئا] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەلەکۆتك: کاسەی دارینی کەچ و کڕوچ [ئا] کاسهٔ چوبین لبشکسته.

کەلەکۆتك: کاسەی دارینی زەلام، سوێنەی دارین [ئا] تشتك چوبین.

کەلەکوچ: تەپەڵە، لیسکی پانی شان [ئا] استخوان پهن شانه.

کەلەکۆك: کەلەشێر، دیکال، کەڵەباب [ئا] خروس.

کەلەکۆکە: ناوی دێیەکە لە کوردستان [ئا] نام دهی در کردستان.

کەلەکە: ١) خاڵیکە، براك؛ ٢) کاسەی کەل، کاسەی دارینی تۆخوراو؛ ٣) دەفری سواڵەتی گۆڕ و ڕەحان تیدا جاتەن [ئا] ١) تهیگاه؛ ٢) کاسهٔ چوبین وارفته؛ ٣) گلدان سفالی.

کەلەکە: ١) کۆبونەوەی خەڵك لەسەر شتێك؛ (کەلەکە مەکەن!)؛ ٢) قیل و تەڵەکە [ئا] ١) گردهمآیی خلوع؛ تراکم جمعیت؛ ٢) حیله.

کەلەکەبەن: خۆ بەسەریەکدا دانی پاڕیوەتان [ئا] تراکم و فشار جمعیت.

کەلەکەتۆ: ١) وێنی لە لەسەریەك کەڵەکەکراوی لەوەیان بریك؛ ٢) وێنی لە کاری کە باشی سەر یکگرتن [ئا] ١) کنایه از برهم انباشتهٔ سست بنیان؛ ٢) کنایه از کاری که کردنی نیست.

کەلەکەتۆی: خۆ بەسەریەکدانی مرۆڤان بۆ بازی و خۆخی [ئا] خود را بر همدیگر انداختن به قصد خوشی.

کەلەکەل: کولەکولی گەرمی و ئاوی سەرتاگر [ئا] جوشیدن.

کەلەکەلە: ١) بیابانی گەورە؛ ٢) وێنەی دەدانی جوانەگا بۆ سەر مانگایەکە [ئا] ١) بزرگ مردان؛ ٢) کلمهٔ تحریك کنندن بر ماده گاو.

کەلەکەوان: کەڵەکچی [ئا] کلاهداران.

کەلەکین: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلەکێوی: ١) جۆرێ حەیوانەکێوی؛ ٢) ئەرەکێوی [ئا] ١) کل کوهی؛ ٢) شاخ کوهی.

کەلەگا: ١) گایەك کە سواری جێڵ دەبێ بۆ تاوین کردنی؛ ٢) وێنی لە جۆری ڕۆژی کەر [ئا] ١) گاوگشن؛ ٢) کنایه از زورگو.

کەلەگایی: ڕۆژی، ئاهەقی [ئا] زورگویی.

کەلەگری: گریانی بەکوڵ [ئا] باناڵەت گریستن.

کەلەگەت: قەدبڵند [ئا] بلندبالا.

کەلەگەرم: ١) جەنگێکی گەرمای زۆر؛ ٢) وێنی لە جێگەی هاوین [ئا] ١) جنگ گرما؛ ٢) کنایه از جلهٔ تابستان.

کەلەگەور: کوڵاوەر، باڵداریکی ڕاوکەرە [ئا] از پرندگان شکارچی.

کەلەگی: ئەوەی زۆر بە بەریکەوە، کەلەبی [ئا] آنای روبه ترابی.

کەلەلا: ١) شەکەت؛ ٢) بەخۆبینی زۆر بەخۆش؛ ٣) پەریشانحاڵ؛ ٤) ڕەوز کرد [ئا] ١) خسته؛ ٢) بیمار بدحال؛ ٣) پریشان حال؛ ٤) لاغر مردنی.

کەڵەلان: تەوڵە، تەویلە، بنشر ◻ اصطبل.
کەڵەم: ١) کەلەبر؛ ٢) دڕک، چقڵ؛ ٣) داری تولەدانراو؛ ٤) تیشەماخی بازیاد ◻ ١) کلب؛ ٢) خار؛ ٣) حرب تولک ترانسیده؛ ٤) کوه سنگی تولد تیز.
کەڵەم: تاڵەداری ملی گا ◻ چنبر گردن گاو.
کەڵەمان: فارەمان، بیاری هەرەتاز ◻ قهرمان.
کەڵەمایش: زوان کراوەو بۆ قسەکردن ◻ به سخن آغاز کردن.
کەڵەمیان: کەلەمیان، بازی بلندو هەراو ◻ برش بلند.
کەڵەمیان: هەساەی گەورە ◻ انبان بزرگ.
کەڵەمیر: جێیتی کەنگری وشکەوەکراو ◻ آتش کنگر خشک شده.
کەڵەمچە: کەلەبچەی دەستی تاواجار ◻ دستبند زندانی.
کەڵەمز: تۆکەپەی پەی موی بەرگەدەد ◻ موی زهار.
کەڵەمو: ١) تەمۆشی و زانیکە لە تەنگوست بەهاوەین تۆزکی لەموی تەستوور دەگا؛ ٢) موی درشت؛ ٣) خرکردنەوەی جووری و موی دەسلوتانەن زۆلو (کەڵەموەکا) ◻ ١) کرده، توعی بیماری؛ ٢) موی درشت؛ ٣) گردآوری پشم و موی ریخته در آغل.
کەڵەموست: قامکەزل ◻ انگشت شست.
کەڵەموک: جۆرێ کەلەمی بەک تۆز داش کەلەم ◻ قلم قمری.
کەڵەمە: ١) کەلەم؛ ٢) قەڵەمەی جاڵەن؛ ٣) تەنگوجەڵەمە ◻ ١) چنبر گردن گاو؛ ٢) قلمه؛ ٣) مُصیبت.
کەڵەمەک: ١) زۆرزۆڵی؛ ٢) کەلەموی ملی گا ◻ ١) ظلم و زور؛ ٢) یوغ گردن گاو.
کەڵەمەکردن: زامکردنی زەوەڵ ◻ رام کردن زمولک.
کەڵەمی: گیایەکە گەڵاکەی بەوشکی لە توتن دەکا ◻ گیاهی است.
کەڵەمێر: کەڵەباو ◻ شجاع، رادمرد.
کەڵەمێرو: مێروی مۆری درشت، مێرو وەهەجەماەو ◻ مورچهٔ درشت.
کەڵەمێش: کەڵەمێش ◻ پشهٔ مالاریا.
کەلەن: ١) قەڵەن، شیرپایی؛ ٢) قەڵادەی ملی ئاژەڵ ◻ ١) شیرپها؛ ٢) قلادهٔ سگ شکاری.
کەڵەن: کەلەم ◻ چنبرهٔ گردن گاو.
کەڵەنج: جۆرێ بەری دارمازو ◻ نوعی ثمر مازوج.
کەڵەندر: کەلاندن مەڵەقان ◻ داس دستەبلند.
کەڵەندی: داسی درێژی دەسکدار، مەڵەقان ◻ داس بلند دستەدار.
کەڵەندین: بەفری بەسەر بەکدا کەڵەکەبوگ ◻ توده برف برهم انباشته.
کەڵەنگ: کەنگر، قنگر ◻ کنگر.
کەڵەوازی: قسەی بێ شەرمانە ◻ سخن وقیح.
کەڵەوان: شوانی کەڵ گامێشان ◻ چوپان گاومیشهای نر.
کەڵەوانە: ١) کەلەم؛ ٢) قوربە، قوربچەی زل ◻ ١) چنبرهٔ گردن گاو؛ ٢) دگمهٔ درشت گیدی.
کەڵهو: دەبەنگ، کەمفام، گەلجۆ ◻ نفهم، احمق.
کەڵهوز: کەڵەز ◻ نگا: کەڵەز.
کەڵهۆشک: بروشم، داغی نیشانە بەمالاەوە ◻ داغ نشانهٔ دام.

کەڵهۆک: ١) قەڵابچە، قەڵای بچووک؛ ٢) ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردو ◻ ١) قلعهٔ کوچک؛ ٢) روستایی درکردستان که بهنیان آن را ویران کردند.
کەڵەوە: کەلەم، تاڵەی دارینی ملی گاو گاگیرە ◻ چنبرهٔ گردن گاو.
کەڵەوەر: کەلەبەر ◻ نگا: کەلەبەر.
کەڵەوەکێشی: سەرسەختی، بەقسەنەکردن ◻ نافرمانی، سرکشی.
کەڵەوی: گیایەکی درکاوی بە ◻ گیاهی است خاردار.
کەڵەف: قەڵا، کەلە ◻ قلعه.
کەڵەفەرز: کەلەر ◻ نگا: کەلەر.
کەڵەهەیان: جۆرێ شوربا ◻ نوعی آش.
کەڵەهێر: ١) کۆبۆنەوەی جوانەگای زۆر لەسەر مانگایەکەڵ؛ ٢) بریتی لە کۆبۆنەوەی زۆرکەسی لە دزی ناکەکەسێک ◻ ١) ازدحام گاوهای نر بر ماده گاو؛ ٢) کنایه از ازدحام عدهای بر علیه کسی.
کەڵەی: کرێزی سەر ◻ شورهٔ سر.
کەلی: ١) بێ خوێ؛ ٢) تووانی کەوتووی دەرد و بەدان؛ ٣) کاڵەفوڵە؛ ٤) گوێ کورت؛ ٥) کاڵ؛ ٦) لەکوڵاو؛ ٧) ئاری زامردوی جوتی هاتن، کوڵا، کوڵی؛ ٨) کەلوی دەنکی گیا؛ ٩) کوڵی شانەهەنگوین ◻ ١) بی نمک؛ ٢) شکاف دیوار و یا میان دندانها؛ ٣) دم کوتاه؛ ٤) کوتەگوش؛ ٥) کال؛ ٦) نابخته؛ ٧) فعل ماضی جوشیدن، جوشید؛ ٨) نیامکدانەهای گیاه؛ ٩) شبکهٔ موم.
کەلی: بێ خوێ ◻ بی نمک.
کەلی: ١) کەلەکی سەر ئاو؛ ٢) کوڵی؛ ٣) تازایەتی؛ ٤) کەلو ◻ ١) کلک عبور از آب؛ ٢) جوشید؛ ٣) شجاعت؛ ٤) نیامک دانه.
کەلیجە: تیری، سارین، تەگە ◻ فوج.
کەلیجە: کەڵ گامێشی لە دوسال بەولاوە ◻ گاومیش دوسال بهبالا.
کەلین: ١) کلیتجەکەی پەن قیتکەی سەر بۆگ؛ ٢) دەسەلاتەو زۆرداری ◻ ١) دنبالچهٔ گوسفند؛ ٢) توانایی.
کەلیژە: کەلە، تیری ◻ فوج.
کەلیسمە: کەلوسمە ◻ کرم آفت نخود.
کەلیش: کەلوش ◻ نگا: کەلوش.
کەلیشۆ: ریگر، چەتەر، کەلەنە ◻ راهزن.
کەلیک: ئاوکەد، دەمیکی کەم ◻ زمانی آهنگ.
کەلی کوڵکی: گوندیکی کوردستانە بەهۆی کاولی کراو ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەلیلان: ١) داخ و عەزیەت؛ ٢) کوڵەکولی گەرمای هاوین ◻ ١) تأسف و حسرت؛ ٢) شدت گرمای تابستان.
کەلیلك: کلیلی دارینی گوندی درگا ◻ کلید چوبین در.
کەلیمە: وشەیەک ◻ کلمه.
کەلین: جوش هاتن، کوڵین ◻ جوش آمدن.
کەلین: ١) قەڵەشت لە دیوار؛ ٢) پەناگا؛ ٣) بۆشە، جەبەن، جەڵ، سیرە؛ ٤) دەرفەت ◻ ١) شکاف؛ ٢) پناهگاه؛ ٣) کمین؛ ٤) فرصت.
کەلین: ١) کەلین؛ ٢) مرۆی زل و زەبەلاح ◻ ١) جوشیدن؛ ٢) تنومند.

کەڵێن: قەڵادەی، جەرم ◻ قلادة جرس.

کەلی‌تسێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەلیێی: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

کەم: ۱) پچ، بەراییەری قرە، کو؛ ۲) کچی بێژنگ ◻ ۱) السلك؛ ۲) غربال سوراخ دریشت.

کەمسا: گیایەکی بەرزی گەڵادەرزی‌یە کارکی کە ما لە هەمو کارکی باشترە ◻ گیاهی است برگ سوزنی، کما.

کەماجان: شوێنی کەمای زۆر لێ ڕوابێ ◻ کمازار.

کەماچە: ئامرازێکی مۆسیقایە ◻ کمانچه.

کەماخ: کلۆت، کەفەڵ ◻ کفل.

کەمالان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعسی کاولی کردوە ◻ دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

کەمان: ۱) دایکی نیوەجەغزە زێی تێخراوە بۆ تیرێ هاویشتن؛ ۲) ئامرازێکی مۆسیقایە ◻ ۱) کمان تیراندازی؛ ۲) کمان موسیقی.

کەمانچە: کەمانچە ◻ کمانچه.

کەمانچەژەن: کەمانچەلێدەر ◻ کمانچه‌نواز.

کەمانگەر: کەسێ کەمانان چێ دەکا ◻ کمانگر.

کەمانە: ۱) زفرانی ئاوێزاو کە وەشێنێ دەکەوێ؛ ۲) چەمانەوەی ئاوێزاو لە زێ ◻ ۱) و ۲) کمانه.

کەماو: ۱) سەرچاوەیەك کە ئاوی زۆر تێدا؛ ۲) چێشتی گۆشتاوی خەست و خۆڵ ◻ ۱) چشمهٔ کم آب؛ ۲) یخنی، آبگوشت غلیظ.

کەمایەتی: بەراییەری زۆریە، کۆمەڵی کەم بەراییەر بە کۆمەڵێکی تر ◻ اقلیت.

کەمایەسی: ۱) دەست کورتی، ئاناجی؛ ۲) کەمبوکۆڕی و ناتەواوی ◻ ۱) احتیاج؛ ۲) کم و کاستی.

کەمایی: ۱) کەمایەتی؛ ۲) هیچ‌نەبێ، بەشی کەم ◻ ۱) اقلیت؛ ۲) اقلاً.

کەمباخ: کامباخ ◻ نگا: کامباخ.

کەمبارە: کەم‌فایدە ◻ کم بهره.

کەمبەر: ۱) ناوقەد؛ ۲) تەسقە؛ ۳) پشتێنی زێر بان زێو؛ ۴) گوڵێکی دەشتە ◻ ۱) میان، کمر؛ ۲) کم عرض؛ ۳) کمربند زینتی؛ ۴) از گلهای صحرایی.

کەمبەروك: دەوەنێکی بەیقلە کە میوەیەکی هەیە ◻ خاریتی است میوه‌دار.

کەمبەرە: ۱) پشتێنی خشڵ؛ ۲) ناوقەد ◻ ۱) کمربند زینتی؛ ۲) میان.

کەمبەل: کەمبێل ◻ نگا: کەمبێل.

کەمبەلوك: ۱) قارچ؛ ۲) چەمە، دەبەلان ◻ ۱) قارچ؛ ۲) دنبلان.

کەمبەم: ڕکەبەری، خۆڕاتان لە جاڵەیەکێ تر ◻ رقابت کیسه‌تورانه.

کەمبەراندن: ڕکەبەری کردن ◻ کیسه‌تورانه رقابت کردن.

کەمت: دوگمەی قەبە، قوبە ◻ دکمهٔ قپه‌ای.

کەمتار: قەستار ◻ کفتار.

کەمتاراف: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەمتاکورتێ: کەسێ لە زۆرێ، کەمو بێشێ ◻ کم و بیش.

کەمتەرخ: بێ‌بەها، نارەواج ◻ بی‌ارزش.

کەمتەرخەم: کەترەخەم ◻ لاأبالی.

کەمتیار: قەستار ◻ کفتار.

کەمتین: بێ‌تاقەتی، بێ‌تاپشت ◻ ناتوان.

کەم‌چیقڵدانە: بڕێی لە بێ‌سەبر و حەوسەلە ◻ ناشکیبا.

کەمچ: خێچ، جەفت، چەوڵ ◻ کج و ناهموار.

کەمچاك: کەچاك، کەفچی ◻ فاشق.

کەمچە: ۱) کەچاك؛ ۲) ئامرازی خۆڕە سواغ لێ‌دان کردن، ماڵە؛ ۳) داڵی ئازەڵ و ڕۆسات ◻ ۱) فاشق؛ ۲) ماله بنایی؛ ۳) داغ دام و احشام.

کەم‌چەکدانە: کەم‌چیقڵدانە ◻ کم حوصله، ناشکیبا.

کەم‌خۆر: دزێ زۆرخۆر ◻ کمخور.

کەمخە: پارچەیەکی تاوریشمیە ◻ پارچه‌ای ابریشمین.

کەمدو: کەم‌قسە ◻ کم حرف.

کەمدۆ: ۱) کەسێ کە ئازەڵی شیردەری کەمە؛ ۲) چێلی کەم‌شیر ◻ ۱) کسی که دام دوشیدنی کم دارد؛ ۲) گاو کم‌شیر.

کەمدوح: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

کەمدەس: ۱) دەس‌تەنگ؛ ۲) بێ‌دەسەڵات ◻ ۱) تنگ دست؛ ۲) ناتوان.

کەمر: ۱) بەرد؛ ۲) خەڵۆز، بەردینە ◻ ۱) سنگ؛ ۲) زغال سنگ.

کەمران: کانزای خەڵۆز، بەردینە؛ (بەرکەمران ناوی گوندێکە) ◻ معدن زغال سنگ.

کەمراوێ: پیچەك لە زەحف ◻ کم از بسیار.

کەمرۆ: شەرمن، شەرمۆن ◻ خجالتی، کمرو.

کەمرە: کەپرە، ڕیخی بەرێی‌دراوی زێی‌هەڵاتنگ ◻ سرگین کوبیدهٔ سفت شده.

کەمرێ: کەمرۆ ◻ آدم خجالتی.

کەمسەر: زیاد لە تەواوبۆن ◻ زیاد به اتمام.

کەمشۆ: ۱) کەری بارهێنەر؛ ۲) زەلامی تاڵنگ‌پشتو، دەوەنگ ◻ ۱) الاغ؛ ۲) آدم نفهم.

کەم‌قنیات: ۱) بەکەم‌ڕازی؛ ۲) کەمخۆر ◻ ۱) قانع؛ ۲) کمخور.

کەمك: ۱) ڕوخسار چکۆڵە؛ ۲) دەسڕوکەی چڵم‌سڕین ◻ ۱) شخص رخساره کوچك؛ ۲) دستمال.

کەم‌کار: ۱) کەسێ تیشی کەم‌دەس کەوێ؛ ۲) کەمەڵ و بێکار ◻ ۱) کم کار؛ ۲) تنبل، سست در کار.

کەم‌کاری: حاڵی کەم‌کار ◻ کم کاری.

کەم‌کردن: ۱) لە زۆر کەم‌بوونەوە؛ ۲) کزو داگۆشتبۆن؛ (بەو نەخۆشیە زۆرم کەم کرد) ◻ ۱) کم شدن؛ ۲) لاغر شدن.

کەمکۆڵ: ۱) تەخرۆڵی شتی گۆڕێ؛ ۲) گیایەکی دژکاوی‌یە ◻ ۱) پوستهٔ

سبز گرم؛ ۲) گیاهی است خاردار.

کەملە: کەسەک، سەدگل، تۆزی گل ▣ الوح.

کەمن: رەنگی خۆلەمێش ▣ رنگ خاکستری.

کەم‌وبێش: کەمتا کورت ▣ کم و بیش.

کەموت: پەلەگر، سەرەوەی ▣ لجام.

کەموتەر: کاڤوک، کاڤۆک، کەڤۆک، کۆتر ▣ کبوتر.

کەموز: ۱) گاشەبەرد؛ ۲) بەرد، کوچاند ▣ ۱) سنگ بزرگ؛ ۲) سنگ.

کەموسکە: بزۆک، بیچەک ▣ اندکی.

کەموکوڕ: ناتەواو ▣ ناتمام.

کەموکە: کەموسکە ▣ اندکی.

کەمۆ: کۆدک، کاسەی دارینی زل ▣ کاسهٔ بزرگ چوبین.

کەمولە: کاسەی دارینی بچووک ▣ کاسهٔ کوچک چوبین.

کەمولە: کەمولە ▣ کاسهٔ کوچک چوبین.

کەمۆینە: کەس نەدان بۆهاوتا ▣ نایاب.

کەمە: ۱) هەر داری کە چەقەزی یان تیوچەقەزی چەمیبێ ئینجا وە بۆ دەورە گرتنی ئامرازێک وەک کەلەبەرنگو داری خوارەوەی بنکەو دەوری پێچکەی هەرەبەسەو...؛ ۲) ئامرازێ کە داری بۆ کەمە بێ دەچەمێنەوە ▣ ۱) چوب خمیدهٔ دایره یا نیم‌دایره‌ای، چنبره، کمانی؛ ۲) ابزار کمانی کردن چوب.

کەمەر: ۱) ناوقەد؛ ۲) چینی شاخ؛ ۳) کوچکەبەرد، خڕکەبەرد ▣ ۱) میان، کمر؛ ۲) کوه تمام سنگی؛ ۳) تنن درخت، قلوه‌سنگ.

کەمەربەست: نۆکەر، خزمەتکار ▣ چاکر.

کەمەربەستە: بڕێکی لە پەنابەر ▣ کنایه از پناهنده.

کەمەربەن: پشتێن، پشتان ▣ کمربند.

کەمەربەند: کەمەربەن ▣ کمربند.

کەمەرچین: کڕاس یان کەوای زنانەی ناوقەد قرچێنراوی چینەدار ▣ لباس کمر چین‌دار.

کەمەردوخ: دەزوی بە خەزەڵ زێڕەوە ▣ رشتهٔ چرخ دوک‌ریسی.

کەمەرکەش: ۱) دەستەو سەرەوژوور، ئامادەهەوراز؛ ۲) جۆرێ دەرپێ ▣ ۱) رو به‌سر بالایی، کمرکش؛ ۲) نوعی زیر شلوارک.

کەمەرن: بەردەلان ▣ سنگلاخ.

کەمەرە: ۱) کەمەرەی هەشتەق؛ ۲) ناوقەندی هەر شتێ؛ ۳) جێگای بەرگەو لەسەر مناره؛ ۴) تەختەی لەدوڵاپێ دراو؛ ۵) ناوەندی زەمین؛ ۶) گاشەبەرد ▣ ۱) کمربند ریشی؛ ۲) میان؛ ۳) گلدستهٔ مناره؛ ۴) تخته‌ای که بر پاو آسیا کوبیده شود؛ ۵) وسط زمین؛ ۶) سنگ بزرگ.

کەمەلە: کەمەک، تۆزەک ▣ اندکی.

کەمەکێ: کەمەلە ▣ اندکی.

کەمەمن: ۱) بەتی دروز بۆ گرتنەوەو بەستنی زاکیرەو؛ ۲) بەتی سەر بەئاڵەی قرەوان ▣ ۱) و ۲) کمند.

کەمەند: کەمەن ▣ کمند.

کەمەندکێش: بڕێکی لە عاشقبوونی شێخی تەریقەت یان کچێ جوان ▣ کنایه از مجذوب پیر طریقت و عرفان یا عاشق دختر جوان شدن.

کەمەندهاوێژ: سوارێ کە بە کەمەند دەزەی یان زاکیرەو دەگرێ ▣ کمندانداز.

کەمەی: ۱) کەمایەتی؛ ۲) کەمایەتی ▣ ۱) نداری؛ ۲) اندکی.

کەمی: دزێ (زاڤی، کەمی ▣ کمی، کاستی.

کەمێ: کەمەلە، کەمەک ▣ اندکی.

کەمێر: زۆرکەم، کەمتر ▣ کمتر.

کەمێلە: کەفی، کەفیلەدەمەسر ▣ دستمال.

کەمێلک: کەمێ، کەمەکێ، کەمەلە ▣ اندکی.

کەمێل: ۱) سلەمەنێری بەپێست دووگەوەکانی پڕ کە خەڵەخەڵی دێ؛ ۲) جۆرێ بڕین؛ ۳) جلێنی وشکەوەبوگ بە لۆکەوە ▣ ۱) گال، پوستگاه؛ ۲) خشاد، ریشه؛ ۳) آب بینی خشکیده.

کەمێلە: کەمێل ▣ نگا: کەمێل.

کەمین: ۱) پۆسەو خەڵ؛ ۲) خۆدانگرتن لە پۆسەدا ▣ ۱) کمین؛ ۲) کمین کردن.

کەمین‌گا: پۆسەو ▣ کمینگاه.

کەمینە: ۱) کەمایەتی؛ ۲) کەمایەتی ▣ ۱) اقلیت؛ ۲) اقلاً.

کەن: ۱) جەنەو، بێ کەنین؛ ۲) کان؛ (گل کەن)؛ ۳) پاشگرێ بەواتای بەرەڵداکەری پای پشتەوە؛ (ئەرکەن، تسکەن)؛ ۴) جێگەی کۆڵەرای؛ ۵) ناوەن؛ ۶) جل لەشوکردن، زەخوکردنا جلک؛ ۷) کرێزی سەر ▣ ۱) خنده؛ ۲) معدن؛ ۳) پسوند به معنی بیرون دهندهٔ یا تشکیل؛ ۴) کنده شده؛ ۵) آبکند؛ ۶) کندن لباس؛ ۷) مورهٔ سر.

کەنار: ۱) ڕوخ، قەراخ، قەراخ، تاڵی، لا، بەشت؛ ۲) داری کونار؛ ۳) دەوتێکە بۆن‌خۆش ▣ ۱) کنار؛ ۲) برخت کنار؛ ۳) درختچه‌ایست خوشبو.

کەناران: ۱) بەستن؛ ۲) بڕێکی لە جێگەی دەست‌پەتاوگەیاندن ▣ ۱) کنارهٔ رودخانه؛ ۲) کنایه از مستراح، توالت.

کەنارەڕۆژ: ناوچەیەکە لە کوردستان ▣ ناحیه‌ای در کردستان.

کەنارگرتن: دوورەپەرێزبوون ▣ کناره‌گیری.

کەناروی: دروکوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی تاڵوڵی کردنەو ▣ در روستا به این اسم در کردستان توسط بختیاران ویران شده است.

کەنارە: ۱) دەوری بەحر؛ ۲) تاڵی درێژەکە؛ ۳) پەراوێزی ▣ ۱) کرانه؛ ۲) تالی کناره؛ ۳) حاشیه.

کەنارەگیر: دوورەپەرێز ▣ کناره‌گیر.

کەنارەگیری: بێ‌لایەنی، دوورەپەرێزی ▣ کناره‌گیری.

کەناری: ۱) ئەرکەرێ؛ ۲) پەرزین؛ ۳) کەناری ▣ ۱) خار پرچین؛ ۲) پرچین؛ ۳) پرچهٔ کناری.

کەناشەر: کەنگری پشکەوەکراو ▣ کنگر خشاد شده.

کەناندن: خەناندن، وەیکەنین هێنان ▣ به‌خنده آوردن.

کەناو: ۱) ناوەن؛ ۲) کۆڵەرای؛ ۳) لە چەسپین زرگارکراو ▣ ۱) آبکند؛ ۲) کنده شده؛ ۳) برکنده شده.

کەنایا: هەڵکەندن لە کانزا ▣ حلقه روی فلز.

کەنایش: ١) کەندنی زەوی؛ ٢) خۆخوراندن؛ ٣) هاوڵایی کردن؛ ٤) ئاسن و کۆڵین لە کاتێکدا بەرد ١) کەندن زەمین؛ ٢) خۆ ڕا خاراندن؛ ٣) مقابلە کردن؛ ٤) حاڵە ڕوی فلز و سنگ.

کەنایی: کەنایش ١ نگا: کەنایش.

کەنایە: کەنایا ١ حاڵە ڕوی فلز.

کەنجارە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەعەسی کاولی کردوە ١ ئەو ڕوستا بە ئەم ئاسم لە کوردستان توسط بعثیان ویران کەنە ئەسە.

کەند: ١) قۆڵکە؛ ٢) ناوەڕ؛ ٣) تەپۆلکە؛ ٤) شانی کەڕ؛ ٥) دێ، ناوایی جگە لە شار؛ ٦) بەردانی با، (شریکی کەند)؛ ٧) کان، کەن ١ ١) چاڵە؛ ٢) ئەبکەند؛ ٣) تەپە؛ ٤) سنیغ کوە؛ ٥) دە، ئابادی؛ ٦) فرۆهشتن باد شکێ؛ ٧) معدن.

کەندا: هەڵکەندراو لە کانزا ١ حاڵە شدە ڕوی فلز.

کەندان: دارادی زەوی بەهۆی ئاو یا کندن ١ زەمین کندە شدە یا ئاو شستە.

کەندارەقوتی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ١ ڕوستایی لە کوردستان کە بعثیان ئەو ڕا ویران کردند.

کەندارەقەل: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد ١ لە ڕوستاهای ویران شدۀ کوردستان توسط بعثیان.

کەندال: ١) دارادی زەوی لە ئاو یان لە ڕۆهان؛ ٢) تەپۆلکە؛ ٣) گۆزاو ١ ١) زەمین هەڵوەریەکە لە ئاو یا... ٢) تەپە؛ ٣) گرداب.

کەندالا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ١ ڕوستایی لە کوردستان کە بعثیان ئەو ڕا ویران کردند.

کەنداو: ١) ناوەڕ؛ ٢) ناوێ کە دو لای وشکایی ئەو چوبە پێش؛ ٣) جۆگەی کەنراو بۆ ئەکەڵ ئاوەڕۆی دو ناو ١ ١) ئەبکەند؛ ٢) خلیج؛ ٣) کانال.

کەندر: کنر، کندر ١ نگا: کندر.

کەندز: جۆرە قوڵکەی ڕۆژ قوڵ و درێژ لە زەوی ١ گودال عمیق لە زەمین.

کەندش: ١) کەندن؛ ٢) خۆڕا؛ ٣) خۆراندن؛ ٤) هاوڵاکردن ١ ١) کندن؛ ٢) خارش؛ ٣) خاراندن؛ ٤) جُفت و جورکردن.

کەندغارەقەل: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ١ ڕوستایی لە کوردستان کە بعثیان ئەو ڕا ویران کردند.

کەندستن: ١) کۆڵانی زەوی؛ ٢) جل ڕخشۆکردن؛ ٣) بەردانی با؛ ٤) لەسەرلانەوەی تکاوا؛ ٥) دەرکێشانی گیا لە زەوی یان مۆ لە پێست ١ ١) کندن زمین؛ ٢) کندن لباس؛ ٣) باد شکم درکردن؛ ٤) برکندن جسیمه؛ ٥) برکندن گیاه ومویی.

کەندۆ: ١) پاڕین، پاتڕ؛ ٢) کوندو ١ ١) کوسالە دوبهاریەدە؛ ٢) نگا: کوندۆ.

کەندۆ: کوار ١ نگا: کوار.

کەندۆخ: کۆڵین، کەمێن کە زەوی یان کانزا بۆ توسین دەکۆڵن ١ حفّاک.

کەندوک: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد ١ لە ڕوستاهای ویران شدۀ کوردستان توسط بعثیان.

کەندوقەورت: شوێنی بڕلە چاڵ‌وچۆڵ و بلندایی و نشیبایی ١ زمین دارای پستی و بلندی بسیار.

کەندوکورت: کەندوقەورت ١ زمین پرفراز و نشیب.

کەندوگورت: کەندوقورت ١ زمین پر از بلندی و پستی.

کەندە: ١) خەندەک؛ ٢) چاڵ ١ ١) خندق؛ ٢) چاه.

کەندەسمە: ١) کاسەڵەئینکە؛ ٢) ڕەنگرێژە، مێش خۆرە ١ ١) پرندهٔ سرقیا؛ ٢) نام پرندەایست.

کەندەقوڵان: ناوی ناوایی یەکە ١ نام ڕوستایی است.

کەندەک: خەندەق، زەوی کۆڵدراوی درێژ و بار ١ خندق.

کەندەکار: کەسێ کە لە دار بەشێ دەکەنێ ١ کندەکار.

کەندەکاری: کەندنی بەشێ لە دار ١ کندەکاری.

کەندەڵان: ئیواری قوڵکەی ڕۆژ فرەوان ١ کنارهٔ آبکند گشاد.

کەندیل: کەندر ١ نگا: کندر.

کەندیشاوێ: هەڵبەندێکە لە کوردستان چەند گوندی ئێ بە بەعەسی وڕانی کرد ١ ناحیەای درکردستان شامل چند ڕوستا کە توسط بعثیان ویران شد.

کەنر: کنر، کندر ١ نگا: کندر.

کەنراو: ١) زەوی قوڵ کراو؛ ٢) جلی ڕخۆکراو؛ ٣) لەسەر لکاو لاکەوتو ١ ١) زمین کندە شدە؛ ٢) لباس کندە شدە؛ ٣) برکندە.

کەنراوە: ئازەڵی هەڵەوبۆگ ١ دام چاق و چلە شدە.

کەنسرە: ١) جلیقەی دەس‌چن؛ ٢) جلکی زیرکراس ١ ١) جلیقهٔ دستباف؛ ٢) زیر پیراهن.

کەنسی: ڕاد، ڕەزیل ١ خسیس.

کەنشت: جۆرێ موی هەنگوین ١ نوعی موم عسل.

کەنشتە: پەرستگای جوولەکان ١ معبد یهود، کنشت.

کەنڵە: گرێزی مریشی سەر ١ شورهٔ زخم سر.

کەنکەنە: ڕۆژ ڕەلام ١ بسیار کلفت و بزرگ.

کەنکەنەچی: قوبەشکەر، کەسێ چاڵ و هەڵدەکەنێ ١ مقنّی، چاه‌کن.

کەنگ: ١) کەند؛ ٢) بەنگی باڵدار؛ ٣) باڵی باڵدار ١ ١) نگا: کەند؛ ٢) چنگال پرنده؛ ٣) بال پرنده.

کەنگاوەر: شارێکە لە هەڵەندی کرماشان ١ شهر کنگاور.

کەنگر: کنگر، قنگر ١ کنگر.

کەنگرکوڵین: کوڵاندنی ئاهەواو ١ جوشانیدن مختصر.

کەنگروشاک: ١) داوکەکەنگر؛ ٢) بزداوی با ١ ١) کنگرداک؛ ٢) میخچه.

کەنگروک: کەنگروشاک ١ نگا: کەنگروشاک.

کەنگەڵان: کەندەڵان ١ نگا: کەندەڵان.

کەنگی: کەنگێ ١ نگا: کەنگێ.

کەنگێ: ١) کام کات؟؛ ٢) لە هەر کاتێکا ١ ١) کی؟، چەوقت؟؛ ٢) در هر زمان.

کەنگین: هەر کا، هەر زەمانێک ١ هرگاه.

کەنگینێ: کەنگین ١ هرگاه.

کەنن: ١) کەندن؛ ٢) خەنین؛ ٣) ڕیشی میوە ◻ ١) نگا: کەندن؛ ٢) خەنین؛ ٣) چنینی میوە لە درخت.

کەنۆ: ١) چیلی کۆندۆ؛ ٢) پاڕێ ◻ ١) نگا: کۆندۆ؛ ٢) گوسالە بارینە.

کەنۆ: ١) کەندۆ، کۆڵ؛ ٢) پلۆرە، خەڵیف؛ ٣) کەن، خەندەق ◻ ١) نگا: کۆڵ؛ ٢) کەندوی زەوی؛ ٣) خەندەق.

کەنۆک: هەمیشە دەم بەیەکەوە ◻ خنەدەرو.

کەنەسمە: کەندەسمە ◻ نگا: کەندەسمە.

کەنەف: ئاوەڵس، کتاڵی پشتاو ◻ مُستراح.

کەنەفت: ١) ڕۆژ هاڵ بەرزبوونەوە، کەفلا؛ ٢) بەخەطەت کراو لە ئاینی یەزیدی دا ◻ ١) بەحاڵ وبەرزبوون؛ ٢) مانەوە لە ئاینی یەزیدی.

کەنەقە: کەنەف ◻ مُستراح.

کەنەک: ١) بەرەی زل؛ ٢) کەندەک، خەندەک؛ ٣) ئاوبڕ ◻ ١) سنگ زرگ؛ ٢) خندق؛ ٣) آبکند.

کەنەکەوە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردەوە ◻ دو روستا بە این اسم در کردستان توسط جنیان ویران شده است.

کەنەنە: بەشی کەمەک کۆڵین ◻ تیغ قاشق چوبی کندن.

کەنەوە: هەڵکەندن ◻ کندن.

کەنهەش: سەربڕین، شەقی ◻ مُتمرّد، یاغی.

کەنی: ١) قن، دۆت، قز، کچ؛ ٢) پیکەنی ◻ ١) دختر؛ ٢) خندید.

کەنێر: کنر ◻ نگا: کنر.

کەنێرە: کنر ◻ نگا: کنر.

کەنیز: ١) خەزمەتی، خادمە؛ ٢) زنی بەبارەگرتراو ◻ ١) کلفت خانه؛ ٢) کنیز زرخرید.

کەنیزەک: کەنیز ◻ نگا: کەنیز.

کەنیسە: کلیسا ◻ کلیسا.

کەنیشت: ١) ڕیسوکی جاو؛ ٢) کەمیلە ◻ ١) زفک چشم؛ ٢) ترشح خشکیدهٔ بینی.

کەنیشتە: کەنشت ◻ کنشت، معبد یهود.

کەنیشک: کچ، کناچە، دۆت، قز، قیز ◻ دختر.

کەنیشکی: ١) کچێتی؛ ٢) ڕەشەی جاو ◻ ١) نگا: کچێتی؛ ٢) مردمک چشم.

کەنیاک: کچی شۆڕ کردو ◻ دوشیزه.

کەنی گری: فرمێسکی شادی لەجاوەکان ◻ اشک شوق.

کەنیلە: ١) کچی چکۆڵە؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ◻ ١) دخترک؛ ٢) نام زنانه.

کەنین: ١) کەمین؛ ٢) خەنین ◻ ١) نگا: کەمین؛ ٢) خندیدن.

کەو: ١) کەف، زەرین؛ ٢) سەروەت، سەروەت؛ ٣) کوسپی بڕین؛ ٤) داغ، جزان بە ئاسنی سوورەوەبوو؛ ٥) کەف ◻ ١) کبک؛ ٢) سرمه‌زن، غربال سوراخ برنشت؛ ٣) قشرین دمل؛ ٤) داغ گذاری؛ ٥) کف.

کەوا: ١) پەلاپیتی ئاوداماو پەواو؛ ٢) پالاپۆشی تا پەرشنشا؛ ٣) کوڵەمەی لوکەئیخرلو؛ ٤) کەلەمتاخی خوێن بەربان ◻ ١) قبا؛ ٢) نیم‌تنه؛ ٣) پلاک آستین‌دار؛ ٤) تاج حجامت.

کەوات: کەبات ◻ لوحی تارنج.

کەواتە: هەرگا وایە، جا ئەگەر وایە ◻ پس درایصورت.

کەواخە: قاپۆن، قاپلک ◻ قشر، پوسته.

کەوار: کەندوی ئاردو دانەوێڵە ◻ کندوی غلّه.

کەواری: بارەکەی، کەوەباز ◻ جوجه کبک.

کەواز: هاسا، داردەست ◻ چوبدست، عصا.

کەواشە: ١) ئالاش، جرپی وبۆش بۆبن قورەبان؛ ٢) ورشی لە هەرشتی سفلک ◻ ١) انبوه؛ ٢) آت و اشغال.

کەوال: ١) کەفال؛ ٢) کاڵی مار؛ ٣) قەباڵە؛ ٤) سەوال؛ ٥) مالات ◻ ١) نگا: کەفال؛ ٢) پوستهٔ مار؛ ٣) سند مالکیت؛ ٤) نگا: سەوال؛ ٥) اغنام و احشام.

کەوان: ١) کەمان؛ ٢) ئامرازی خوری و لۆکە شی کردەوە؛ ٣) هۆزێکی کوردە لە کوردستانی بەردەست تورکان ◻ ١) نگا: کەمان؛ ٢) کمان پنبه‌زنی؛ ٣) از طوایف کُرد.

کەوانپیتک: فەڵماسات، قوچەفانی، بەروفانی ◻ فلاخن.

کەواندن: ١) خستن؛ ٢) داخ کردن ◻ ١) بر زمین زدن؛ ٢) داغ گذاردن.

کەوان کشانەن: زنی کەوان بەتیرەو کێشان بۆ ئاوەژووی تیر ◻ کمان کشیدن.

کەوان کێشان: کەوان کشانەن ◻ کمان کشیدن.

کەوانۆ: کەبانو ◻ کبانو.

کەوانە: ١) کەمە؛ ٢) تەرازویەکە لە تۆڵ دەکرێتە ناوە بۆ بەهەر بەهەرا ڕۆیشتن، لاکان؛ ٣) موشەنوکەی کەوانی کە وێنەی دەنووسا دەنووسن؛ ٤) لای داوێنی میگەل لەسەر هەوێر ◻ ١) نگا: کەمە؛ ٢) اسکی ترکانی؛ ٣) پرانتز؛ ٤) دنبالهٔ گله.

کەوانەدار: چەمار وەک کەوان ◻ منحنی قوسی.

کەوانەدۆل: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردو ◻ نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

کەوانەکردن: ١) وەشت کەوتن و گەڕانەوە؛ ٢) دەهاوێشتراو چەماوەو ◻ ١) و ٢) کمانه کردن.

کەوانەیی: کەوانەدار ◻ منحنی قوسی.

کەوانیی: ١) وەک کەوان چەماوا؛ ٢) ئەگەر تۆ بەم جۆرە بیت ◻ ١) کمانی؛ ٢) اگر چنین نیستی.

کەواو: کەباب ◻ کباب.

کەواوە: ئەگەر ئاوایی ◻ اگر چنین است.

کەوباز: بیجرە، کەو ◻ جوجه کبک.

کەوباز: کەسی کە ڕاو بە کەو دەکاو کەوان ڕادەگرێ ◻ نگهدارندهٔ کبک شکاری، کبکدار.

کەوبوار: ڕێگەی گەرمێن کوێستان کردنی کەو ◻ راه ییلاق و قشلاق کبکها.

کەوبوون: کەوبوار ◻ نگا: کەوبوار.

کەوبەدار: ڕاکەوی بەهار کە کەو لە دار دەنیشن ◻ اواخر بهار.

کەوبەن: ١) کەوبوار؛ ٢) ناوی گوندێکە ◻ ١) نگا: کەوبوار؛ ٢) نام

دەی است.

کەوت: ١) کەفوت. کەکەو؛ ٢) بەردەوەبو؛ ٣) کەرکەمەر ١) درختی است جنگلی؛ ٢) افتاد؛ ٣) بعداری گوسفند.

کەوتاک: ١) کەوت بەدەسەوە؛ ٢) ئەرو لیس؛ ٣) لەسەدا کەوتن لە بەخۆشی؛ ٤) راکشان، رازان، خۆ عەزکردن بۆ خەوتن ١) افتاد؛ ٢) خیس؛ ٣) بر بستر بیماری افتادن؛ ٤) دراز کشیدن به قصد خوابیدن.

کەوتاندن: خستن بەزەویدا ١) بر زمین انداختن.

کەوتاندن: ١) حەیبی گەمان؛ ٢) ئەیساندن، مرادەی حەوانی کە گۆشتی ناخوری ١) عوعوسگ؛ ٢) کشتن حیوان حرام گوشت.

کەوتش: ١) کەفتن؛ ٢) داخستن، دابەزین؛ ٣) ئەوقەوکردن؛ ٤) دوز ماندگیبون ١) افتادن؛ ٢) پیاده شدن؛ ٣) آرام گرفتن؛ ٤) بسیار خسته شدن.

کەوتن: ١) بەرسوەبو؛ ٢) نوستنی لەخۆش ١) افتادن؛ ٢) بستری شدن بیمار.

کەوتەخۆ: خۆئامادەکردن ١) خود را آماده کردن.

کەوتەسەر: خەیالئەدان، (کەوتومەسەرئەوە کە بچم) ١) تصمیم گرفتن.

کەوتەوە: ١) ماتەوە لە هەواڵان لە سەفەر؛ ٢) دوای جاوبەوە نیشان لەخۆش کەوتن ١) راماندن در سفر؛ ٢) خودکردن بیماری.

کەوتو: بەردەوبوگ ١) افتاده.

کەوتوبی: لەخۆشی گرانەتا ١) نیقوس.

کەوتە: ١) دەستە، قوڵە؛ ٢) کەوتا؛ ٣) گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ١) مشت؛ ٢) نگا، کەوتا؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

کەوتەر: ناوی دێیەکە لە کوردستان ١) نام روستایی است.

کەوتەکەوت: وەردەوەزی سەگان ١) عوعوسگها.

کەوتی: ١) تۆبو؛ ٢) بەرسوەبو ١) لانەتە نجس؛ ٢) افتادی.

کەوتین: ١) تۆبین؛ ٢) بەرسوەبوە ١) بنفط شدن؛ ٢) افتادیم.

کەوجز: ١) ناوگەردان؛ ٢) تەسکوی ١) آبگردان؛ ٢) ملاقه.

کەجین: کەوجز ١) نگا: کەوجز.

کەوج: ١) زۆرخوار؛ ٢) دەفر و تامرازی قوڵی خۆش و خوارو نازک؛ ٣) بۆراو ١) دهن کج؛ ٢) ظرف دهن کج؛ ٣) پیمانه.

کەوجک: کەچک، کەمچی ١) قاشق.

کەوجکتاش: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ١) نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

کەوچکە: ١) پۆشکی گەنم لە ئاسیاو؛ گەرۆڵەی تاش؛ ٢) حەوزیکی ئاوست کرن لە ئاوەدەسی بەکەسەری مزگەوتان ١) ناودان گندم در آسیا؛ ٢) حوضچهٔ طهارت در سرای مساجد.

کەوچوڵەوچ: ١) قسەی مرۆی دەمخوار؛ ٢) مرۆی دەمخوار ١) سخن آدم دهن کج؛ ٢) آدم دهن کج.

کەوچە: ١) دەمخوار؛ ٢) کەوچک ١) ١) کج دهن؛ ٢) قاشق.

کەوچەرین: بەکەم مانگی پایز، خەزەڵوەر، گەڵاریزان ١) مهرماه.

کەوچەکەوچ: کەوچەر لەوچ ١) نگا: کەوچەر لەوچ.

کەوچین: کەچەچە ١) ملاقه.

کەوداتک: جۆگەی ئاوبو ئاجاغ، بنوئی دەفر و تامان ١) جای ظروف.

کەوەدەری: باڵندەیکی جەسرە، بەقەد مریشکی دەبێ لە ئریک بەقران دەزی ١) کبک دری.

کەوەدین: ئازەڵ ١) کودن.

کەور: ١) بزنی سپی؛ ٢) کەفتر، کوچەلەت، بەرد، سەمسک ١) ١) بز سفید رنگ؛ ٢) سنگ.

کەوراو: ١) راوەکەو؛ ٢) کەوی زۆر ١) ١) شکار کبک؛ ٢) کبک شکاری.

کەورک: جۆرێ هەمیی ١) نوعی گلابی.

کەورگ: تەسکبوت، سکەفت ١) غار.

کەورنگان: تاوێکی گەنم لە جو یان لە هەرزن ١) گندم آسیاب نا جو یا ارزن.

کەوری: کۆڵ، هەماری بەخڵ و دانەوێلە ١) انبار غله.

کەورشک: کەروشک، هەروی، کەروی ١) خرگوش.

کەورشکە: کەروشکەی سەوزە ١) خرام سبزه از باد.

کەوزەنەک: باشوکە، وانەم، باڵندەیکی زاوکەرە ١) فرفر.

کەوژیال: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ١) نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

کەوژ: ١) بزر، کەرب؛ ٢) هێشتوی تری کەبەدارەوە وشک دەبێ ١) ١) وبار؛ ٢) خوشهٔ انگور بر درخت خشکیده.

کەوژین: ١) بزرکردن؛ ٢) بەدارەوە وشکبونی هێشتوی تری ١) ١) وبار کردن؛ ٢) خشکیدن خوشهٔ انگور بر درخت.

کەوسەر: ١) ئاوایەکە لە پەهەدست؛ ٢) ناوێکە بۆ ژنان ١) ١) جنت بهشت، کوثر؛ ٢) نام زنانه.

کەوسەڵ: کۆسەڵ، غسل ١) لاک پشت.

کەوش: ١) کەفش، پێ هەڵگۆ؛ ٢) پێڵاوی دوراو، قوڕەو؛ ٣) دڵ بۆراوەو ١) ١) زیر بغل؛ ٢) کفش؛ ٣) از حال رفتن.

کەوشدرو: کەسێ کە پێڵاو دروس دەکا ١) کفاش.

کەوشدوز: کەوش درو ١) کفاش.

کەوشدۆز: کەوش درو ١) کفاش.

کەوشکەن: لای درگا لە زۆری ماڵەوە ١) کفش کن.

کەوشەک: سێ بار ١) نوعی بازی پرشی.

کەوشەن: سۆز، حودود، سەرحد ١) مرز.

کەوشین: بۆراوەو، دڵ لەخۆچوون ١) غش کردن.

کەوشێن: کەوشەک، سێ بار ١) بازی پرش.

کەوڵاک: ئازەڵ باڵندەیکی ئەشە گۆشتی دەخورێ ١) از پرندگان حلال گوشت.

کەوڵ: ١) کەف، کەو؛ ٢) ڕەنگی خاکی ١) ١) کبک؛ ٢) آبی روشن.

کەوگرتن: لە کەوداو، بە سەرەوە داڕێژتن ١) با سرند بیختن.

کەوگورد: گوگرد ١) عنصر گوگرد.

کەوکەردش: کەفی کرد ١) کف کرد.

کەوکەڤۆك: بشەبازە، بەری گیا بە کە ڤاصلك.
کەوکەل: کۆکەل، چەپۆ، بەپوشکەماتە ڤەقەد.
کەوکەماتە: دوبەشکە لەلای سەرۆی دەمەوە دەست کوانی بەلاسو ڤەشی کە بالای دەمان مەبەک.
کەوکەلدەن: باڵداریکە لە کەوەدەگاز زلتر لەو ڤەرندەی کیلەسان و بزرگتر لە کیلە.
کەوکی: سەوزەگیای هەرانی، وانا کەوەدەناوی؛ بی دیار بە ڤەسرەی باڵیدە و بلند.
کەوگ: کەف، شتی لاچخ، عاس ڤەآبی روشن.
کەوگری: سیوەن، گریانی بەدەنگی بەرز ڤەشیون.
کەوگی: جانەوەریکی پانکەلەی بۆزە بە پشتی ئازەلەوە دەلکی و خوین دەمژی، گەنە ڤەکنە.
کەوگیر: کەمگیر ڤەکەگیر.
کەوگیرە: جۆری کوان ڤەنوعی دەل، کەگیرك.
کەوڵ: ۱) پیشەی مەڕو بزن بەسەرجەمیوانی؛ ۲) سفرەی جەرم؛ ۳) کوزاك، پۆستین ڤەا) پوست گوسفند و بزن و دیگر حیوانات؛ ۲) سفرەی جەرمی؛ ۳) پوستین.
کەوڵپۆس: پۆستین ڤەپوستین.
کەوڵدەرو: ۱) پوستین درو؛ ۲) کەسی سفرەی جەرمین دەدوری ڤەا) پوستین‌دوز؛ ۲) سفرە جەرمی دوز.
کەوڵ کردن: پیست لەبەر داماڵین ڤەپوست کندن.
کەوڵکەر: ۱) کەوڵدەرو؛ ۲) کەسی پیست لە ماڵان دادەنرێ ڤەا) پوستین‌دوز؛ ۲) پوست‌کن.
کەوڵۆس: ۱) کۆڵۆس، کۆڵۆز، کەسێ کە دەدانی پیشەوەی نەبە؛ ۲) کەدەڵ؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەهەسی کاولی کردە ڤەا) کسی کە دندان پیشین ندارد؛ ۲) آبکند؛ ۳) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کەوڵە: ۱) کەدگ، عاس؛ ۲) جۆری کەوگی وردە؛ ۳) جێگای ڕەآمی ڕۆژ ریحەڵان؛ ۴) گیاوریەی بەهاران کە ڕۆز ڕۆ زەرە دەبێ؛ ۵) گوندێکی کوردستانە بەهەسی کاولی کرد ڤەا) آبی روشن؛ ۲) کشۆ ریز؛ ۳) ریگستان؛ ۴) سرۆ کم عمر بهاری؛ ۵) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کەوڵەپیر: گوڵێکی زەردە ڤەگلی است زردرنگ.
کەوڵەرەش: گوندێکی کوردستانە بەهەسی کاولی کردە ڤەنام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کەوڵەکۆن: بریتی لە پیری بەڵام کەوە ڤەکنایە از پیر لکنه.
کەوڵەیان: گوندێکە لە کوردستان بەهەسی وێرانی کردە ڤەاز روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کەولی: کاولی، خەڵاتێکی کۆچەرە ڤەکولی.
کەولیدان: کەوکردن ڤەسرە کردن.
کەوهسان: باڵسدارێکی خەباڵی بە دەڵی، لەشی کەوەو سەری مارە ڤەپرندەای افسانەای.

کەوین: ۱) کۆن، لەمێژەند دێرین؛ ۲) دەبەڵیجی (ژانە ڤەا) کهنه؛ ۲) نقاب زنانه.
کەوڵەیێ: کەسکوی، کەسکو ڤەملاشه.
کەونەلاجان: ناوی دێیەکە ڤەنام روستایی است.
کەولیتە: کەوتارا، ڕۆڕ قەدیمی ڤەباستانی.
کەوی: کەوگ ڤەکوه.
کەوە: کەوگ، عاس ڤەآبی روشن.
کەووت: کەڤۆت ڤەدرختی است جنگلی.
کەوەر: ۱) سەوزی بەکی دەسچێنی تیژە کە چەشنە سالی دەبێنی؛ ۲) تەنکەوت، شکەفت ڤەا) ترە، گندنا؛ ۲) غار.
کەوەرتی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهەسی کاولیان کردە ڤەروستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
کەوەرتیان: گوندێکە لە کوردستان بەهەسی وێرانی کردە ڤەاز روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کەوەرۆژ: سەرەتای، یەکەم بەهەنارۆژ ڤەروز بی آفتاب، ابری.
کەوەرە: تورەڵکی سەر بەرین ڤەکبره.
کەوەزی: عاجز، بازبەست، عاژز ڤەبکر.
کەوەژ: پیست دەگەڵ مو هەڵکەندراو ڤەپوست با مو کنده شده.
کەوەسێن: بەری زەرەسیی ئامالچینی تاجخ ڤەگوسفند رخ سفید کبود نام.
کەوەکی: کەوگی ڤەکنه.
کەوەل: جۆری بەری مازو ڤەنوعی ثمر مازوج.
کەوەڵ: پیست ڤەپوست.
کەوەلا: ۱) هەموگیان کەسالا؛ ۲) کەسکایی گشتی ڤەا) سبزیونی؛ ۲) همه‌جا سبز.
کەوەڵە: ۱) کەوگی وردیلە؛ ۲) کەوگ، عاس؛ ۳) ریحەڵان؛ ۴) دەبەنی سەوزی دەشت و دەر؛ ۵) گوندێکی کوردستانە بەهەسی کاولی کردە ڤەا) کنهٔ ریز؛ ۲) آبی روشن؛ ۳) ریگزار؛ ۴) سبزی دشت و در؛ ۵) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
کەوەمار: جۆری مار کە ئامالچینی دیار نەما ڤەنوعی مار.
کەوەن: کۆن، زەمی ئامادەی کردن ڤەئمل.
کەوەندە: جادر، ڕەشماڵ، ئاڵۆ، کۆن، خەوەنی کەمۆ جندران، سیاماڵ ڤەسیاه‌چادر، چادرشمی بیلاق‌نشینان.
کەوەی: جنگە ڤەنوعی کە.
کەوی: ۱) ڕەو، ڕەی، کەڵەم، کەڵەم، شابە؛ ۲) جەمایەت، ڕام؛ ۳) داغ ڤەا) بهمن؛ ۲) اهلی، رام؛ ۳) داغ، نشانه‌گذاری.
کەوێ: ۱) کەوا؛ ۲) ئاوە بۆ کیجان پانی بەك کەوە ڤەا) کبا، نگا؛ کەوا؛ ۲) نام زنانه.
کەویان: گۆرانی بەکی بەناوبانگە ڤەآهنگی است مشهور.
کەوی‌بۆن: ڕامبۆن، جەمایەت‌بۆن ڤەرام شدن.
کەوی‌پسان: زەو دازانەخوار ڤەورش بهمن.
کەویج: لەمێژ ڤەقدیم.

کەویچە: دەمی بۆشکە گەم لە ئاسیاو[ئا] دەهانەی ناوان گەنم و جو لە ئاسیا.
کەوی‌زەبات: کەوی سەرای[ئا] لینکی کە برای شکار شتەکانی دیکە دە کەمتەن گەزەنە.
کەویز: قەفز[ئا] قفس.
کەویژە: کەویچە[ئا] نگا: کەویچە.
کەویژە: کەویچە[ئا] کەویچە.
کەوی‌سان: کەوەسەر[ئا] نگا: کەوەسەر.
کەوی‌سەر: کەوەسەر[ئا] نگا: کەوەسەر.
کەوی‌شین: کۆترە گایە[ئا] قاخته.
کەوی کردن: حەسایەت کردن[ئا] رام کردن.
کەویل: ۱) کۆخ، کۆخەت، خانوی چکۆلەی بە کچاوە؛ ۲) لەشکەوت؛ ۳) لەبانی کات وانە: ئاشانی مال (کاسەو کەویل[ئا] ۱) کوخ؛ ۲) غار؛ ۳) بەد: ۱ و ۲ کاسەو بە مەنی ظرف، خانە.
کەوین: پیکەوە جوش‌دانی کانزا[ئا] جوش دادن فلزات.
کەویە: ۱) کەوی، ریو، کلیلە، شابا؛ ۲) کوردو خانوی تردو کەوی؛ ۳) گوندیکی کوردستانە بەشی کاولی کرد[ئا] ۱) بهمن؛ ۲) نام کوتاه؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کەهوبی: ۱) کەسکایی، سەوزایی ڕەنگ؛ ۲) شینی، کەوەیی[ئا] ۱) سبزرنگی؛ ۲) کبودی.
کەف: کار وردەی کاڵوش[ئا] کاه.
کەهال: تەمەڵ، سست، تەوەزەل[ئا] سست و تنبل.
کەهر: کار، کاریلە، بەچکەمەزن[ئا] گهر، برغاله.
کەهرز: کەن، گوی کب[ئا] کژ، ناشنوا.
کەهرز: کەژ[ئا] ناشنوا.
کەهرۆبا: کارەبا، شیرەی وشکەوەبوی دارەکە[ئا] کهربا.
کەهرۆبان: کەهرۆبا[ئا] کهربا.
کەهرەبا: کەهرۆبا[ئا] کهربا.
کەهرین: کارین، کەهرز[ئا] کهربن، قنات.
کەهرین: کارین، کەهرز[ئا] کهربن، قنات.
کەهسری شەهسزە: کاریلەی هەواش کەشەساکی ڕەسەندان راوە[ئا] ژەاداوای کە بهمن ماه متولد شده.
کەهن: کرزی سەر[ئا] شورهٔ سر.
کەهنی: کانی، سەرچاوە[ئا] چشمه.
کەهیلک: کەلەسلک، قرچەلانی، بەرەلانی[ئا] فلاخن.
کەهەر: کوڕت[ئا] اسب کمیت کهر.
کەهەن: کۆن، کەون[ئا] کهنه، قدیمی.
کەهەنگ: بەرهەنگ، تەخوشی تەنگەنەفەسی[ئا] بیماری تنگی نفس.
کەهی: کەوی، حەسایەت، رام[ئا] اهلی، رام.
کەهیا: فرخا، پیاوی جزری تاوانی[ئا] کدخدا.
کەهیل: ۱) کەحیل، تەسی ڕەسەن؛ ۲) کەهال، تەمەڵ[ئا] ۱) اسب اخیب؛ ۲) تنبل.
کەی: ۱) چیکسە، مال؛ ۲) کام دەم؛ ۳) داڵ، جزان بە ئاسنی سۆرەوە بسوکە؛ ۴) کایە؛ ۵) زەسەنی ترلو[ئا] ۱) جای، کدم؛ ۲) چەوقت؛ ۳) داغ گذاری؛ ۴) گیپ بازی؛ ۵) بهم زدن مایع.
کەیا: ۱) کایە؛ ۲) زەسەنی ترلو؛ ۳) سەرتاوی بیاوی زل؛ ۴) قوڕخای ئاڵانی[ئا] ۱) بازی؛ ۲) بهم زدن مایع؛ ۳) لقب شخص قدرتمند؛ ۴) کدخدا.
کەیارک: کارگ، فارچ، قارچاک، کوارگ[ئا] قارچ.
کەیاندن: (ئاوەنی ترلو) (ئەشکەت کەیاندوە)[ئا] بهم زدن مایع در ظرف.
کەی‌بڕا: جوڕێ سەرەتیری بان وەک چەقۆ[ئا] نوعی پیکان اره بهن.
کەیبەر: کەیبڕ[ئا] نگا: کەیبڕ.
کەی‌پیران: ۱) ماڵەسانان؛ ۲) کۆتەماڵی باپیر و باپیران[ئا] ۱) خانهٔ پدری؛ ۲) خانه قدیمی اجدادی.
کەی‌خۆ: ماڵەخۆی[ئا] خانه شخصی.
کەیخوا: ۱) کۆیخا، فرخا؛ ۲) پیاوی ئاقڵ و بەستوڕ[ئا] ۱) کدخدای ده؛ ۲) مرد عاقل و مدبر.
کەیخودا: کەیخوا[ئا] نگا: کەیخوا.
کەیر: کان، کاریلە، گیسک[ئا] برغاله.
کەیس: دەرفەت، هەل، فرسەت، دەرب[ئا] فرصت.
کەیسۆ: دەرفەت‌چێن، هەلپەرست[ئا] فرصت‌طلب.
کەیف: ۱) جۆرێکی حاڵ (کەیفت ساز بێ)؛ ۲) خۆشی، شادی (بە کەیفە)[ئا] ۱) حال؛ ۲) شادی.
کەیف کردن: خۆش‌ڕابواردن[ئا] خوشگذرانی.
کەیف‌وەش: (ئەخۆش، بە کەیف[ئا] خوشحال.
کەیلەشابا: وشەی دوانەی خاجی بەرز[ئا] کلمهٔ محترمانهٔ خطاب به خانمها.
کەیلەشابە: کەیلەشابا[ئا] خطاب محترمانه نسبت به خانمها.
کەیک: ۱) فیخ؛ ۲) جۆرێ شیرینی[ئا] ۱) کلک؛ ۲) کیک.
کەیکف: دەوەنێکە[ئا] درختچه‌ای است.
کەیکوا: ۱) کەیخودا؛ ۲) کارئەمو لێزان[ئا] ۱) کدخدا؛ ۲) کارآزموده.
کەیل: ۱) سەرکۆمان، سەدارغەل؛ ۲) شوڕێو تەنگ؛ ۳) پڕاوپڕ، داڕماڵ[ئا] ۱) ایلخانی، سردار ایل؛ ۲) شوخ و زیبا؛ ۳) مالامال.
کەیل: کەویل[ئا] کوخ.
کەین: ۱) تۆوان، ئاسایەتی، پەیوەندی، (کەین و بەینمان خۆشە)؛ ۲) تەگیر کردن دژی کەسێ[ئا] ۱) ارتباط؛ ۲) توطئه.
کەین‌وبەین: کەین[ئا] نگا: کەین.
کەینەک: کچ، دۆت، کەنیشک[ئا] دختر.
کەینە کە: ۱) کەینەک؛ ۲) کیژۆکە[ئا] ۱) دختر؛ ۲) دخترک.
کەینە کەی: کچایەتی بەرلە شوکردن[ئا] دوران دختری.
کەینێ: ۱) کەنگێ؛ ۲) کچێ[ئا] ۱) نگا: کەنگێ؛ ۲) ای دختر.
کەیو: کاڵین[ئا] کاهدان.
کەیوان: ۱) کایان، ئاوانی مال؛ ۲) ئەستێرەیەکی گەورەکە[ئا] ۱) کدخدا؛ ۲) زحل، ستارهٔ کیوان.

کەیوانو: کەبانی، کابانی مال ◄ کەبانو.
کەیوانە: کەیوانو ◄ کەبانو.
کەیە: ۱) مال، جێگەی لێ‌ژیان؛ ۲) کوێخادای ◄ ۱) خانە؛ ۲) کەدخدا.
کەیەلە: جشتوری مال و خێزان ◄ رختشور منزل.
کەیەکەر: ژنی زۆر بەماڵداری و ئاگا لە ماڵ ◄ کەبانوی مُقتصد.
کەیەکەری: بنواتی کردنی ماڵ بەپاشی ◄ ادارهٔ مطلوب خانه.
کەیەگی: کەوچکەی جلکی لێ دەشۆن ◄ رختشویی.
کەیەڵ: کەوڵ، کۆچ، کۆڵەو ◄ کوخ.
کەیەن: کۆن، کەون ◄ کهنه، قدیمی.
کەیەنەگ: جلکی کۆنی بەتینۆڵ و برگۆز ◄ لباس مُندرس.
کەیەنی: کۆنی، کۆنەنی ◄ کهنه‌ای.
کەیەو کوڵفەت: ماڵ و خێزان ◄ مال و منال.
کەیی: ۱) کەوی، راچ؛ ۲) زاو، ترلوی تیکدراو ◄ ۱) رام شده؛ ۲) مایع به هم زده شده.
کەیپر: داڕکی دەبەنە گرلی سی دەکاو بۆی خۆنەد، مۆرد ◄ درختچهٔ مورد.
کەیپل: کاول، خەراب، خاپۆر ◄ ویران.
کی: ۱) کام کەس؟؛ ۲) بینی بیوەنە (زاراکی، فارسکی)؛ ۳) هێما بۆ ناڕاڵە (ئەبەکی ئارایە) ◄ ۱) چه کسی؟؛ ۲) ببینید نیست؛ ۳) بیوند وصفت.
کێ: ۱) کێ؟؛ ۲) پاشگری بەواتا: چکۆڵە: (کچەکێ داوەرە)؛ ۳) پاشگری بەواتا: کاتە: (جاوشارکێ)؛ ۴) بارەی (ئاخن بۆ جارێک، (کێی مەشکە)؛ ۵) پاشگری بەماناو بۆ ناسین: (کارەکێ، کەشەکێ)؛ ۶) ماڵی ئەیاریان، کەی؛ ۷) درگای ماڵو درگای چەپەر؛ ۸) هەرکەسێ، هەرکەس ◄ ۱) چه کسی؟؛ ۲) بیوند تصغیر؛ ۳) بیوند به معنی باری؛ ۴) بهرهٔ یکباره از به هم زدن مشک؛ ۵) حرف تعریف؛ ۶) خانه، مسکن؛ ۷) در خانه و در پرچین؛ ۸) هرکس، هرکه.
کیار: نیشان، نیشانی کاڵەکاو شوێنی ◄ بالین.
کیارک: دوبەلان، دوبەلان، جمە ◄ دُملان.
کیاس: راسپاردن ◄ سفارش کردن.
کیاستن: ڕەوانە کردن، ناردن ◄ فرستادن.
کیاستەی: کیاستن ◄ فرستادن.
کیان: ژان، لەندران ◄ بهم زده شدن.
کیانای: کیاستن ◄ فرستادن.
کیبلە: قیبلە ◄ قبله.
کێ بەرکێ: ڕەبەرکە لە باری یان لە کاڵەدا، نەڵە ◄ سایه.
کێ بە کێی: هەرکەس هەرکەسی، بەشوی و ئارایە ◄ هرکی هرکی، بلوا.
کیا: پارچەکرنی پرکراو لە ساوار یان برنجو کوڵێندراو، کیە ◄ گیا.
کیار: کیا ◄ نگا: کیا.
کیاری: کیا؛ (کیاری و جای بەقلاو ڕەزای / خێرا خودی دای خۆی بچەرینی) وتاڵەدە ◄ نگا: کیا.
کیت: کوت ◄ اسب کمیت.
کیتک: کتاف، خنکە، پشیلە، پشی ◄ گربه.
کیتکە: ۱) کوڵێرەی هەرزن؛ ۲) ناوی دێیەکە لە کوردستان ◄ ۱) گردهٔ نان ارزنی؛ ۲) نام روستایی است.
کیتە: دیزە، بەدەری خۆڵی سوڵامت ◄ دیزی، دیگ سفالین.
کیتە: ۱) تیلا، بەرچیع، دارەستی کەشتوو؛ ۲) غایەستوو، دارەستی داری نرن ◄ ۱) چمایی؛ ۲) دارست نال.
کیتەڵە: دیزەی چکۆڵە ◄ دیزی کوچک.
کیج: قیج، کەبلە ◄ کاله.
کیچاوا: ناوی دێیەکە لە مەڵبەندی شارەزوور ◄ نام روستایی است.
کیچە: کۆچە، کۆڵان، کۆچی ◄ کوچه.
کیچەڕشکە: جامەدەری وردبامە بەڵای پشتانە ◄ حشرەایست آفت بالین.
کیچەڵیتان: ۱) قیچ بەبداوون لە شوێنی؛ ۲) برینی لە وەبەلەکەوتن ◄ ۱) پیدایش کلاه در جایی؛ ۲) کنایه از خنازدگی.
کیچی دەریا: جۆری قرژالوکە بە بەدەرەبی ڕووبانی بن ئیزن ◄ میگو.
کیخ: ۱) چنگ، پیسی؛ ۲) چرکی بەرین ◄ ۱) کثافت، چرک؛ ۲) چرک زخم.
کیخا: کەیخا، کوێخا، کیخا ◄ کدخدا.
کیخا: کوێخا، قۆخا ◄ کدخدا.
کیخوا: کیخا، قۆخا ◄ کدخدا.
کیخەم: پارچەیەکی ئاوریشمە ◄ نوعی پارچهٔ ابریشمی.
کیخی: کوێخای ناوبەبەگ، کە بەدەوڵەت دایناوە ◄ کدخدای انتصابی دولت.
کیر: چۆک، سیرەت ◄ اُلت تناسلی نر، کیر.
کیڕ: ۱) فرجان، پشیەهەڵفرجان لە سوتان؛ ۲) شوێنی بن قەن؛ ۳) کاڵ، بەگەیشتوو؛ ۴) ڕۆش ◄ ۱) چروک پوست در اثر سوختگی؛ ۲) تعفن؛ ۳) کال؛ ۴) خرابی.
کیڕ: ۱) کیر؛ ۲) چەقۆ، کارد؛ ۳) کار، شوڵ (کیڕکار)؛ ۴) فایدە، بەهرە؛ (ئەو ماڵە کیڕ نابە) ◄ ۱) اُلت نر، کیر؛ ۲) کارد؛ ۳) کار؛ ۴) فایده، بهره.
کیڕا: ۱) بەدەنی کیشتان؛ ۲) کەڕ، گوێ کپ ◄ ۱) خط کشیدنی؛ ۲) ناشنوا، کر.
کیڕا: ۱) چیڕا، چۆن وا بەبەلە؟؛ ۲) لە کام جێگەیە ◄ ۱) چەزوا؛ ۲) از کجا.
کیڕات: دەوەنیکە ◄ درختچه‌ایست.
کیڕاتی: بەبەهرە، بەکەڵەهانگ ◄ مفید.
کیڕاکی: ڕۆژی بەڵشەمەمە ◄ روز یکشنبه.
کیڕان: ۱) زەبەلاح، زەبەیوا؛ ۲) داری درێژو ئەستووری بانەڕای جانو ◄ ۱) کدخدا؛ ۲) دیرک افقی سقف خانه.
کیڕانی: پیداهێنان و ڕۆشانەدن ◄ کشیدن بر چیزی و ایجاد خراشی.
کیڕبالە: کەبەک، کڕیاڵە ◄ بخاله.
کیڕخۆر: ۱) حەز، جنەد؛ ۲) فۆنەدەر ◄ ۱) فاحشه؛ ۲) کوبی.

کێرد: جەفۆ، کارد. کێر [ك] کارد.
کێردگەر: جەفۆساز [ك] کاردساز.
کێردی: کاردی، کاردی، گیایەکە شوێن پێ لێدەنێن [ك] گیاهی آبی.
کێرزل: ۱) تیری سەرمەتەلام؛ ۲) برێنی لە بزرگسان، کەلەگا [ك] ۱) کیر بزرگ؛ ۲) کنایه از زورگو.
کێرزلی: برێنی لە زۆرکاری، ناعەقلی [ك] کنایه از زورگویی.
کێرسۆن: بەلکەزێرینە، کۆلکەزێرینە، کەسکەسوور [ك] رنگین کمان.
کێرسم: ئاکان، داوو دەستوور، ڕەوشت [ك] روش.
کێرقازی: گیایەکی کەلاباتی بەهۆی ڕەنگی توخەوە [ك] گیاهی است.
کێرلك: کوراك، کۆرۆك [ك] کرک، موی نرم زیر پشم.
کێرلك: جەفۆی، بچوك، قەلەمتر [ك] کارد کوچك، قلمتراش.
کێرکان: کارە کەر، قەرەواش [ك] کلفت خانه.
کێرکەر: کێرکار [ك] کلفت خانه.
کێرکەلە: کەلەی توڕن و بیستان [ك] گیاهی است آفت و انگل توتون و پالیز.
کێرکەلەگا: ۱) کێرکەلە، کەلە؛ ۲) کێری وشکەوەکراوی گا کە قەلەمی قامیشیان لەسەر دەقرێنێت [ك] ۱) گیاه انگل توتون و پالیز؛ ۲) نوعی مقطع قلم نی.
کێرگو: کەروێشك، خەروی، کەرگوش [ك] خرگوش.
کێرنج: کەسێ کە بەهۆو کۆلکە بنی دەکاتەوە، هەلاج [ك] پنبه‌زن.
کێرو: ۱) کورە، کۆرۆ؛ ۲) گوێزی کوێر، گوێزی پوچ [ك] ۱) سیاهك گندم؛ ۲) گردوی پوك.
کێروشك: کەروێ، خەروێ، کەروێشك، کەوێشك [ك] خرگوش.
کێروشکە: کەروێشکە [ك] خرام سرب از باد.
کێرە: کۆرەی خشتسوور کردەوە [ك] کورهٔ آجرپزی.
کێرە: دەنگێ وەك زەنگەستی خۆشە [ك] صدایی مانند به هم ساییدن شیشه.
کێرە: مەشکەی لەوار یان لە تەنەکە لەجیاتی مەشکەی پێست [ك] مشك چرمین یا حلبی.
کێرهاتن: بەکارهاتن، کێراتن [ك] به‌کار آمدن.
کێرەفیل: ۱) هەر شتێکی ناقۆلا و ناشیرین؛ ۲) قامچی هونەراو لە چەرم [ك] ۱) زشت منظر؛ ۲) تازیانهٔ بافته از چرم.
کێری: ۱) مەلەی کێو، شانی جیا؛ ۲) کێرە [ك] ۱) سنبع کوه؛ ۲) نگاه کنید.
کێری: گوندێك لە کوردستان کە بەهۆی شەیابی خەڵکیان کوشتووە و پاشان گاوڵیان کردووە [ك] روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با سبب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.
کێریان: پەداخستن و ڕۆشتن [ك] کشیده شدن و خراشیدن.
کێریشك: خەروێ [ك] خرگوش.
کێز: ۱) کۆن، قاش، لەمبوو؛ ۲) زەمینی تەنیاو و ڕەقەن [ك] ۱) قاچ میوه؛ ۲) زمین سنگی و سخت.

کێز: ۱) قالۆچە، قۆلاچە؛ ۲) زەن، ژان، لەقەدانی ترا [ك] ۱) حُمل؛ ۲) بهم زنی مایع.
کێزان: ژان، لەقەدانی ترا [ك] بهم زده‌شدن مایع.
کێزاندن: (ئەمر) [ك] بهم زدن مایع.
کێزر: ۱) کۆران؛ ۲) کۆزر؛ ۳) بەستێری ڕووا لە جنگەیەك؛ ۴) کاری سەربەخۆکەر [ك] ۱) نگاه کنید؛ ۲) کوزر؛ ۳) رویندهٔ انبوه؛ ۴) خودسر.
کێزراندن: (ئەمر) مەشکەو... [ك] به هم زدن مایع.
کێزری: بەرهەڵدانی و کاری سەربەخۆ [ك] خودسری.
کێزك: قالۆچە، ریخ گلینە [ك] سرگین گردان.
کێزگ: مێشی باقلە [ك] مگس آفت باقلا.
کێزم: ۱) دەستەکەخدا؛ ۲) داری کە وەبەر داری ڕەزی دەدەن [ك] ۱) چوب کوبیدن در برجین؛ ۲) چوبی که تکیه‌گاه تاك شود.
کێزن: جوشترگەلو، تۆپی ناو لە سوالەت [ك] شترگلو.
کێزە: قالۆچە [ك] حُمل.
کێزەو: کێزەو [ك] نگاه کنید.
کێزەکە: تۆن، کۆزەلە [ك] ترنجك آبی.
کێزی: جارو [ك] جارو.
کێزین: ۱) جوشترگەلو، بۆزی ناوی لە سوالەتی سوورەوەکراو؛ ۲) کۆران [ك] ۱) لولهٔ سفالین مجرای آب شترگلویی؛ ۲) نگاه کنید.
کێژ: ۱) مۆتەل، قین، کج، کەج؛ ۲) قرچالی پێست، کژ؛ ۳) کام؟ [ك] ۱) دختر؛ ۲) چروکیدگی پوست؛ ۳) کدام؟.
کێژان: ۱) کام؟، کامە؟؛ ۲) کچان، کەجان [ك] ۱) کدام؟؛ ۲) دختران.
کێژك: کام؟، کێهە؟ [ك] کدام؟.
کێژکی: کامە؟ [ك] کدامین؟.
کێژوان: کام لەوان؟ [ك] کدام از آنها؟.
کێژولە: جێنکە، پاساری، چولەکە، چلیك [ك] گنجشك.
کێژولە: کچی چکۆلە [ك] دخترك.
کێژولە: کێژاڵە [ك] دخترك.
کێس: ۱) قیس؛ ۲) هەل، دەرفەت؛ ۳) کەستوورەوەی پێدا؛ ۴) شاراوە [ك] ۱) دسترس؛ ۲) فرصت؛ ۳) آماس کله؛ ۴) پنهان.
کێس: ۱) کێس؛ ۲) کەس، مرۆ؛ ۳) لەبان شتاو [ك] ۱) نگاه کنید؛ ۲) کس، شخص؛ ۳) متاسب.
کێساندن: شاردنەوە، شیش کردن [ك] پنهان کردن.
کێسانین: دەرفەت‌دەس کەوتن [ك] فرصت یافتن.
کێستەڵە: ۱) کەستەك، کلۆ؛ ۲) برێنی لە پیاوی ئاژا [ك] ۱) کلوخ؛ ۲) کنایه از مرد شجاع.
کێستەنە: پیاوکوشتن [ك] آدم کشی.
کێسقە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی گاوڵی کرد [ك] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
کێسك: ۱) تۆرەکەی چکۆلەی توڕن؛ ۲) جزدانی باخەڵ [ك] ۱) کیسهٔ کوچك توتون؛ ۲) کیف پول.

کیس کردن: ۱) چاوسەمانی بەدۆ؛ ۲) بەش خواردنەوەی تۆڕەی [ئا] ۱) ئامادەبون لە؛ ۲) خشم را فرو خوردن.

کیس کردن: کیس کردن [ئا] نگا: کیس کردن.

کیس لی هیّنان: دەرفەت هێنان [ئا] فرصت یافتن.

کیسو: تەمەن، عمر، سجو [ئا] شکل، قیافە.

کیسمە: ئاجیلە، ئافا دەیستی [ئا] ئاجی کە مالك می گیرد.

کیسۆ: کیسل [ئا] لالا بەست.

کیسۆ: کیسۆ [ئا] لالا بەست.

کیسە: ۱) کیساد؛ ۲) دەسکێشی زبرە کە حەمام چۆی پێ دەدەن [ئا] ۱) نگا: کیساد؛ ۲) کیسەی حەمام.

کیسەپێ: دزی کە بەرباد، دەمرێ و بار، دەمرێ، جیبر [ئا] جیب‌بر.

کیسەکێش: ۱) کەسێ کە لە حەمام خەڵك دەشوا؛ ۲) پرچی لە زمان لوس و بە ئاڵاکسۆڕە [ئا] ۱) دلاك حمام؛ ۲) کنایە از متملق.

کیسەل: کیسۆ [ئا] لالا بەست.

کیسەلاوێ: گوڵەکی گوڕەساڵە بەهەی کاڵی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان کە توسط بختیاران ویران شد.

کیسەڵە: ۱) ئامرازێکی قەڵەی داڕێژی مرگاوە؛ ۲) سن، سون، بەڵای گەنم [ئا] ۱) ابزاری در قلون دن؛ ۲) حشرهٔ سن آفت گندم.

کیسەلەمل: پرچی لە کچی جوان لە ساڵی باوکی [ئا] کنایە از دختر زیبا در حالهٔ بلوغ.

کیسەوکەمەر: جۆرێ پشتێنی چەرم کە پارەی تێدا جێ دەکەنەوە [ئا] همیان، توبرهٔ کمر بند.

کیسەهەڵدرۆن: بەهومێدەوە بۆ شتێ کە لە تایبەتدا بگات [ئا] امیدوار بودن بە برآمدن در آینده.

کیسی: کیسەل، کیسۆ، کیسۆ، کیسل [ئا] لالا بەست.

کیش: وەی‌ی‌ەرگرتنی بە [ئا] لفظ راهنمائی گوسفند.

کێش: ۱) قورسایی، سەنگینی؛ ۲) پێز (کێش هاتنی هەویر و هەنگوین و...)؛ ۳) زاکێش (بەمانەکە بکێشە)؛ ۴) ئاڵەت، توان، بابەت (کێشم نیە ئەم کارە بکەم)؛ ۵) تەسپایی جوڵە، نەرم ئاموژ؛ ۶) شەوەی سحر؛ ۷) ئامرازی زاگوزین (بەردکێش، قورکێش)؛ ۸) کەسێ کە زاوە گوزین (دارکێش، ئاکێش)؛ ۹) کەسێ کە زاکشان دەکا (گوریس کێش)؛ ۱۰) مزلەدۆکەڵەمر (جکەرەکێش)؛ ۱۱) کام بیانەمیش (کێش ئارازی بە چش)؛ ۱۲) پاسکەری بەواسا خاوەن (ئازار کێش، زەحمەت کێش)؛ ۱۳) ڕەوتی شەمر [ئا] ۱) وزن؛ ۲) کشدار بودن؛ ۳) کشیدن؛ ۴) تاب و توان؛ ۵) خیش؛ ۶) عصافهٔ ابریشمی مشکی؛ ۷) ابزار نقل مکان دادن؛ ۸) شخص نقل مکان دهنده؛ ۹) کسی که چیزی را می کشد؛ ۱۰) یك زن؛ ۱۱) هرکسی هو؛ ۱۲) پیوند دارابودن حقی؛ ۱۳) وزن شعر.

کێشان: ۱) بەراوردبە تەوازۆ؛ ۲) زاکێشان؛ ۳) زاگوزین؛ ۴) مز لەدۆکەڵدان؛ ۵) کێ لەوان؛ ۶) دەربردنی حاڵی ناخۆش؛ ۷) تیخ لە ئاڵان دەرهێنان؛ ۸) بەکسی بێ لەشتر جاکردن؛ ۹) هەڵگرتنی وەی یان ئۆسینی لەهش بە قەڵەم [ئا] ۱) وزن کردن؛ ۲) کشیدن؛ ۳) جامبەجا کردن؛ ۴) کشیدن توتون؛ ۵) کدام از آنها؛ ۶) تحمل ناخوشی؛ ۷) آهن تیغ؛ ۸) مادیه را به گشن نشان دادن؛ ۹) برداشتن عکس با کشیدن بهوین.

کێشاندن: کشاندن [ئا] نگا: کشاندن.

کێشانە: بەهرازوکشان [ئا] وزنی.

کێشانە کردن: دەهرازوکشان [ئا] وزن کردن.

کێشانەوە: ۱) کشاندەوە؛ ۲) دەرهێنان لەبانی تۆڕاکردن؛ ۳) دوبارە دەهرازوکشان [ئا] ۱) نگا: کشاندەوە؛ ۲) بیرون کشیدن پس از فرو کردن؛ ۳) دوباره وزن کردن.

کێشتا: کوزراو [ئا] مقتول.

کێشتش: کوزران [ئا] کشته شدن.

کێشتکوژی: کشتکاڵی، لاچلا، تلاوتل [ئا] باله وزی.

کێشتە: کشتە، کشا، کوزراو [ئا] مقتول.

کێشدار: ۱) جێی لەهیشتن بەدۆ؛ ۲) ئەرشێ لەکاری زۆرهاتین؛ ۳) کەم کارە (زۆر کێشدارە) [ئا] ۱) کشیدن مقاوم؛ ۲) کنایه از کار وقتگیر.

کێشران: ۱) بەراوردکران بە ترازو؛ ۲) مێ لە شۆر جاکردن؛ ۳) زاکشران [ئا] ۱) وزن شدن؛ ۲) گشن دادن مادینه؛ ۳) کشیده شدن بر زمین.

کێشراو: کشاو [ئا] نگا: کشاو.

کێشك: ۱) کشان بەزەویدا؛ ۲) لیشك، پاس؛ ۳) قورسایی لەش لەجێ تا [ئا] ۱) کشیده شدن بر زمین؛ ۲) نگهبانی؛ ۳) سنگینی تن از تنبه.

کێشك: کاڵم، کامە [ئا] کدام؟

کێشکا: کامیان [ئا] کدامین؟

کێشکچی: پاسدار [ئا] پاسبان.

کێش کردن: زاکشان، کشاندن [ئا] کشیدن.

کێش کرن: کش کردن [ئا] کشیدن.

کێشك کێشان: پاسداری [ئا] نگهبانی.

کێشك گرتن: پاسەوانی کردن [ئا] پاسداری کردن.

کێشکە: ۱) جێشك، پاساری؛ ۲) لەو گوندانەی گوڕەساڵە کە بەهەی کاوانان گرد [ئا] ۱) گنجشك؛ ۲) روستایی مرگرستان که بختیاران آن را ویران کردند.

کێشاکێش: کەشەکش [ئا] کشاکش.

کێشۆڵە: کێشکە، جوکە کە، چقاڵ [ئا] گنجشك.

کێشە: ۱) ڕەوتی کۆش بۆ سەر خۆیان؛ ۲) تەن؛ ۳) بەسەفانە؛ ۴) زەرخساڵ کردنی ئکتی داری زۆر بەبێ ئەوە کە بی‌ڕێ؛ ۵) جۆری سەرپۆشی (ژنان)؛ ۶) داری ناو طۆڵ بۆ بەدەاهاتنی ئاوی ئەستێر کە بەرزا [ئا] ۱) انتقال غلهٔ درویده به سر خرمن؛ ۲) نزاع و جنگ؛ ۳) نزاع لفظی؛ ۴) زیر خاك کردن شاخەبو بەبەن برش، خوابانیدن؛ ۵) نوعی سرپوش زنانه؛ ۶) کندهٔ توخالی بر دهانهٔ استخر برای تخلیهٔ آب.

کێشهاتن: لەبیهاتن [ئا] کش آمدن.

کێشەر: کێشەر [ئا] کشنده، جاذب.

کَشه‌کَش: شەڕ و هەڕا، نزاع و اختلاف.
کَشەوبەرە: کەشەکەش، کشاکش.
کَشەوگیرە: ۱) جەنگی، شەڕەمێرگوتان؛ ۲) کَشەکَش؛ ۳) زەحمەت و دەردی سەری ۴) ۱) موسم خرمن کوتی؛ ۲) کشاکش؛ ۳) درد و مشقت.
کَشەوە: گوزانەوە بەکۆمەڵ (مندالْ کَشەوەی دەکەن، مێرد و کَشەوە دەکەن)، جابجا کردن گۆڕەی.
کَشەوی: کَشەوە، نگا: کَشەوە.
کَشاگ: کشاو، نگا: کشاو.
کَشیان: ۱) کَشان؛ ۲) هەرکامیش لەوان، ۱) نگا: کَشان؛ ۲) هەرکس لە آنان.
کَف: ۱) تۆزە کەی چەرمین بۆ ئاخستنی مست؛ ۲) دەنگی مار؛ ۳) برش، کەرە؛ ۴) شوش و لەسارو بەزەلو ۱) کف چرمی؛ ۲) صدای مار؛ ۳) کفاف ترشیدە؛ ۴) قدیفه متناسب.
کَف: ۱) کەف، کۆ، خیا؛ ۲) لەسکەیت؛ ۳) کەپەنو شادی ۱) کوه؛ ۲) غار؛ ۳) شادی.
کَفار: گیایەکی بەرزی دڕکاوی بە لاسکەکەی بە شکلی دەمووری ئاژەڵ گیاهی است خاردار.
کَفاندن: هاشاندنی مار، وشاندنی مار صدای مار خشمگین.
کَفانن: ڕاندن، وشاندنی مار، کَفاندن صدای مار خشمگین.
کَفایەت: بەس کافی.
کَفروشاك: خەروش، کەروشاك خرگوش.
کَفزال: فرزال، فرزانگ خرچنگ.
کَفزاڵ: کَفزال، فرزال خرچنگ.
کَفزاڵە: نەخۆشی شێرپەنجە بیماری سرطان.
کَفسار: ئاوچیا، کۆسار کوهساران.
کَفسان: کۆسان ۱) کوهستان؛ ۲) یلاق.
کَفش: کفش، خوا کشف، پیدا.
کَفشینگ: فرزانگ خرچنگ.
کَف کردن: کەف کردن، تۆزی بەرچەسەر ترشاو کفاف برآمدن.
کَف کردن: ڕابواردن بەخۆشی خوشگذرانی.
کَفکۆ: دوکە، دوکە، شوکە، شوکەی بەڵای گەڵای پیساو ڕەز سپیدک.
کَفکی: بوکەن بوک کفیده، بجوشنده.
کَفلا: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کَفن: ترشاوی بەرشاوی ترشیدهٔ کفاف کرده.
کَفۆك: بیفۆك گیاهی است با بیارهٔ خوردنی.
کَفە: هاژەی مار دەنگی مار صدای مار.
کَفەرات: ڕەنج و بەرهەڵکانی، خەباتی سەخت مبارزهٔ سخت.
کَفی: خۆڕست، خانەوەرو گیایە کە لە دەشت بێ و بیدەوم کاری تیدا نەکرێ کوهی، وحشی.
کَفیلە: کَفی نگا: کَفی.
کَف: کەز، جیا، کۆ کوه.
کَفار: فرزی تەسوزی سەری کەچەڵ شورهٔ غلیظ سر.
کَفانی: کەپانوی ماڵ کتانو.
کَفانیە: کَفانی کتانو.
کَفروشاك: خەروش خرگوش.
کَفروشك: خەروش خرگوش.
کَفلەچەر: بۆش و بارین کە پاوانی کەس نەبێ چراگاه آزاد.
کَفلی: ۱) کَفی؛ ۲) فرشتەیی سوالْبەت بۆ کەرەو هەنگوین ۱) کوهی؛ ۲) تخلکی سفالین.
کَفلە: کاڵا، کَهەا کلام.
کَفلە: کاڵە، نامەرجی، کەلەك کیلك، کاله.
کَفکا: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
کَفکا: ئامێرەتکی کوردە عشیره‌ای است کرد.
کَفکف: کەپکف درختچه‌ایست.
کَفکو: کەپکف نگا: کەپکف.
کَفل: ۱) کول، بەبز؛ ۲) خلی ۱) کُند؛ ۲) لوچ.
کَفل: کەپل، پیوانەی دەغل لە دار پیمانهٔ چوبین غله.
کَفل: ۱) بلند، بەرز؛ ۲) بەرزی سەرین و پایتی قەسر؛ ۳) جواتجاکی بالابلند؛ ۴) سەرداری خیل؛ ۵) دوون، دورمان؛ ۶) ئەستانەی کەوشەن؛ ۷) پیوانەی داسەوگە؛ ۸) ساپیرین، لەگە؛ ۹) جوڕین کوتڕە کە لەمین زیاەسوڕ دەبەزین؛ ۱۰) پاپوکەی مار ۱) بلند؛ ۲) شاهدفن، سنگ مزار؛ ۳) زیبای قدیفه؛ ۴) خان ایل؛ ۵) دوخت؛ ۶) علامت مرزی؛ ۷) پیمانهٔ غله؛ ۸) شاك بُزر؛ ۹) نوعی نان گرده؛ ۱۰) چنبرهٔ مار.
کَفل: ۱) کوڵیست؛ ۲) چاڕواغ؛ ۳) بەعەسی بەرد؛ ۴) کَفلی قەیسەر؛ ۵) جۆرەو شوڕ ۱) کرج؛ ۲) گاو؛ ۳) نقش گلب؛ ۴) سنگ قبر؛ ۵) کشت و شخم.
کَفلان: کالان نام شمشیر و خنجر.
کَفلان: شوڕبی ڕەوی شخم زدن زمین.
کَفلانە: کالانە نگا: کالانە.
کَفلانە: باوی گوندێکە نام روستایی است.
کَفلانی: کی بەرکی لە تاماجیکان ئاماجهٔ تیراندازی.
کَفلاو: شوڕاو، شوکراو شخم زده.
کَفلب: کەلەب نابه دندان پیشین.
کَفلبو: کەلەبدێژ دندان مزاج.
کَفلبە: ۱) دەنانی پیشەوە؛ ۲) کەلەمتاغ؛ ۳) جاوگی لەدەوڕ، گوڵوبە ۱) دندان پیشین حیوان؛ ۲) دماغهٔ کوه؛ ۳) بادکش شوی.
کَفلبەلی: سەگاچی، مرشی لە فیلقازی و دوزینی کتابه از سیطت.
کَفلدان: ۱) دامرون، دروون؛ ۲) بەرەوژوڕاوبون ۱) دوختن؛ ۲) جابلا بزنابد کردن.

کیلدراو: کلاو [ک] شخم زده.
کیلران: شوکران، جۆرێک گیا [ک] شخم زده‌شدن زمین.
کیلراو: شوکراو [ک] شخم زده.
کیلسۆن: کۆرسۆن، به‌لکه‌زێرینه [ک] رنگین کمان.
کیل‌قه‌دان: به‌رزۆر ئاوبین، کیلدان [ک] به بالا پرتاب کردن.
کیلك: ۱) کاڵك، قامك، که‌نگوست، که‌موست، تیل، تلی، تل؛ ۲) قه‌ڵه‌م، کاڵك؛ ۳) زیوێکی جادو [ک] ۱) انگشت؛ ۲) قلم؛ ۳) رقاب چشم.
کیلك: ۱) ئامانج بۆ تیرو به‌رقانی؛ ۲) نیشانی سه‌رسۆڕ [ک] ۱) آماج، هدف؛ ۲) علامت مرز.
کیل کردن: بلند کردن [ک] بالا بردن.
کیلکن: کۆرسۆنه‌وه‌ی تاپۆره به‌جمز له‌دووری شتێك [ک] حلقه زدن مردم دور جنازه.
کیلکه‌واله: قۆچه‌که [ک] انگشتانه.
کیلگه: ۱) زه‌وی و زار؛ ۲) زه‌مینێ که شتو ده‌کرێ [ک] ۱) مزرعه؛ ۲) زمینی که شخم زده می‌شود.
کیلکی: گلێنه‌ی چاو، گلاوی چاو [ک] مرکز چشم.
کیلکی کوێ: بن چاو، کوێر [ک] کور، نابینا.
کیلمچی: سیخوڕێك، سه‌کۆله [ک] سلفه.
کیلۆ: کیشانه‌یه‌که هه‌زار گرام، نیوسه [ک] کیلو.
کیلوانه: باسماره، سواله، سه‌رسواله [ک] لقه بام.
کیلۆده: قایشك [ک] پوسته.
کیلوك: ژنێ که له‌سه‌ر ئایینی ئیسلام مێنێ [ک] زن غیرمسلمان.
کیلۆمیتر: پیوانه‌ی ڕێگه‌یه به‌رانبه‌ر به هه‌زار میتر [ک] کیلومتر.
کیلۆن: قفل [ک] قفل.
کیلۆن: قفل [ک] قفل.
کیله: ۱) که‌ڵ، کیل؛ ۲) باشگری بچوکشاندن: (جوانکیله) [ک] ۱) پیمانهٔ غله؛ ۲) پسوند تصغیر.
کیله: ۱) کیله‌ی ده‌ڤڵ بۆران؛ ۲) ته‌باله‌کۆیله [ک] ۱) پیمانهٔ غله؛ ۲) تابالو.
کیله‌به‌ردانێ: به‌ره‌ی هاوینه‌ئامانج [ک] نشانه‌گیری با سنگ.
کیله‌ر: کۆلێن، جێگه‌ی تازوه [ک] جای آدوقه.
کیله‌سی: ۱) ناوی گۆیکه له کوردستان؛ ۲) گۆنیکه له کوردستان به‌هۆی وێرانی کرا [ک] ۱) نام کوهی است؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنیان.
کیله‌سیان: ناوی دێیه‌که [ک] نام دهی است.
کیله‌سیان: ناوی دێیه‌که [ک] نام دهی است.
کیله‌شین: ۱) چیایه‌کیه له کوردستان؛ ۲) به‌ردێکی که‌وه‌ڕنگه زۆر که‌وتاره له جیای کیله‌شین که که‌تیه‌ی پێوه‌یه [ک] ۱) کوهی است در کردستان؛ ۲) سنگی در کوه «کیله‌شین» با آثار باستانی.
کیله‌ڤێ: خه‌ته‌مۆڕی له‌به‌کترده‌ڕۆ [ک] شیارهای از هم دور درشخم.
کیله‌ڤێ: کیمیه‌که پێنج به‌ردان ده‌کرێ [ک] باری به‌قل دوقل.
کیله‌ك: ۱) ته‌ئیشت؛ ۲) ته‌ڤڵ؛ ۳) جۆرێ نانی چکۆله بۆ زاروکان [ک] ۱) پهلو؛ ۲) بغیه؛ ۳) نوعی نان.
کیله‌کسان: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌هۆی کاولیان کرد [ک] روستایی در کردستان که بهنیان آن را ویران کردند.
کیله‌کدان: کلاپۆن، لادان له ڕێ [ک] منحرف شدن.
کیله‌که: که‌له‌که، خانیکه، ڕاز [ک] تهیگاه.
کیله‌که‌وه: گوندێکی کوردستانه به‌هۆی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.
کیله‌کێ: کیله‌که [ک] تهیگاه.
کیله‌ندی: جۆرێ داسی گه‌وره، که‌له‌ندی [ک] نوعی داس بزرگ.
کیلی: ده‌وڕکات [ک] وقت و هنگام.
کیلی: گوندێکی کوردستانه به‌هۆی کاولی کرد [ک] نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.
کیلیژه: ۱) جه‌لاك، که‌سێوه‌که‌ی باریکی درێژ بۆ چادرو که‌ڤی؛ ۲) داری ئه‌ولاولای لاشیانه [ک] ۱) ستون باریك خیمه و کاژه؛ ۲) چوبهای کناری دریه.
کیلیك: ۱) ئاو، دستۆك؛ ۲) ژنی به‌هۆی سوڵمان [ک] ۱) لحظه، زمان کوتاه؛ ۲) زن نامسلمان.
کیم: ڕۆخاوی برین [ک] ریم، خونابهٔ زخم.
کیم: ۱) ڕه‌واوی برین، ڕۆخ، ڕۆخاو؛ ۲) کم، که‌م؛ ۳) من کام، که‌سیکم؛ ۴) هه‌رکه‌سێ من. ۱کیم ده‌ش نیشان کرد بیگرن [ک] ۱) ریم، خونابهٔ زخم؛ ۲) اندك؛ ۳) من کی هستم؛ ۴) هرکسی را که من.
کیمایی: که‌مایه‌تی [ک] کاستی.
کیماسی: که‌مایه‌سی، نالەواوی [ک] کاستی.
کیمانی: ۱) که‌مایه‌تی؛ ۲) کیسه‌ی باخه‌ڵ؛ ۳) به‌رگه [ک] ۱) کاستی؛ ۲) کیف پول؛ ۳) جیب.
کیماو: ڕه‌واوی برین [ک] ریم، زرداب.
کیماهی: ۱) قسور؛ ۲) که‌مایه‌تی، که‌مایه‌سی [ک] ۱) کوتاهی در کار؛ ۲) کاستی.
کیمایی: که‌مایه‌تی [ک] کاستی، نقص.
کیمباك: بێ‌به‌روا، چاوله‌ترس [ک] بی‌پروا.
کیمبێ: زه‌مینی که‌مبێره [ک] زمین کم حاصل.
کیمبه‌ر: باخی که‌مبه‌ره [ک] باغ کم حاصل.
کیمخا: ۱) قیز، له‌خۆبایی بۆن؛ ۲) کیمخوا، پارچه‌یه‌که [ک] ۱) ازخود راضی بودن؛ ۲) پارچه‌ای است.
کیمخوا: کیمخه، پارچه‌یه‌کی تاوریشمی [ک] پارچه‌ای ابریشمی.
کیمخوا: کیماك [ک] بی‌پروا.
کیمخور: که‌م‌خۆر [ک] کم‌خوراك.
کیمڕێبێ: بێ‌تاقڵ، بێ‌تاوه‌ر [ک] کم عقل.
کیم کرن: ۱) ڕۆخ له برین هاتن؛ ۲) که‌م‌کردنی شتی ڕۆژ [ک] ۱) چرك و خونابه از زخم تراوش کردن؛ ۲) کاستن.
کیم کیم: که‌م‌که‌م، هێدی هێدی [ک] اندك اندك، کم‌کم.
کیم کیمه: که‌م‌که‌مه، ڕه‌وه‌ڕه‌وه [ک] به‌تدریج.

کیمۆکۆزی: کەمۆکۆزی، نانەواوی، کەمایەسی [ف] ناتمامی، کم و کاستی.

کیمۆهاتن: ۱) لە بەراوردا بەهەڵەچوون؛ ۲) لە کێشانەوەو بە تەرازو کەمۆهێنان [ف] ۱) پیش‌بینی غلط؛ ۲) کم وزن کردن در توزین.

کیمەش: ڕۆیشتنی زۆر لەسەرخۆ، خەرامان [ف] بسیار آهسته راه‌رفتن.

کێ‌مەشك: پەرەمەشکە [ف] کرهٔ حاصل باد باز مشك بەهم زدن.

کیمی: کمی، نوقوسانی [ف] کمی، کاستی.

کیمیا: زانستکە [ف] کیمیا، شیمی.

کیمیاگەر: زانای کیمیا [ف] کیمیاگر، شیمیست.

کیمیایی: ۱) کیمیا؛ ۲) ڕێگەی لە کاری زۆر بەقسازانسح: (سعمات کیمیایە)؛ ۳) شتێ کە بە دەگمەن دەس کەوێ: (هەڵکەشیان لێ کردین بە کیمیایی) [ف] ۱) کیمیا؛ ۲) کنایه از کار بسیار پرسود؛ ۳) کنایه از نادر و کمیاب.

کیمیقە: بەڵاتی کەم، هیچ نەوێ [ف] اقلاً، حداقل.

کێن: ۱) ڕگ، ڕاو؛ ۲) کام کەسانین؟ ۳) کام جێگە؟ [ف] ۱) کینه؛ ۲) کدامند؟ ۳) کجا؟.

کێن: ۱) پارچەی ڕەشماڵ، کوێن؛ ۲) وشەی پرسیار، کامە کەسن؟ ۳) کام جێگە؟ [ف] ۱) پارچه‌ی سیاه چادر؛ ۲) کدامند؟؛ ۳) کجا؟.

کێنا: کێن، کەلیشە [ف] دختر.

کێنات: کالان [ف] نگا: کالان.

کێنج: گوڕین، گرتەوەی بەخوێنی [ف] سرایت بیماری، واگیری.

کێندەن: کام جێگە، کوێندەری [ف] کدام جای، کجا؟.

کێندەری: وشەی پرسی، خەڵکی کام جێگەی؟ [ف] کجایی هستی؟.

کێندەرێ: کێندەر؛ [ف] کجا؟.

کێن‌قس: کیسەڵ، کیسو [ف] لاڵ پشت.

کینگ: فنگ، قۆن [ف] کون.

کینگا: کانگی؛ کەنی؛ [ف] جمعیت.

کێنو: ڕکوێی، بۆغزەڵەرگ [ف] کینه‌توز.

کینە: ۱) ڕاو، کین؛ ۲) ئەوانە کێن؟ [ف] ۱) کینه؛ ۲) که هستند؟.

کینەوار: ڕکوێی، ڕاو لەرگ [ف] کینه‌توز.

کینەکێش: ڕاوەدەگر [ف] کینه‌ور.

کێنی: کانی، سەرچاوە، کەهنی [ف] چشمه.

کێو: ۱) چیا، کەن، کۆ؛ ۲) کام کەس لە ئێوە؟ [ف] ۱) کوه؛ ۲) کدام از شما؟.

کێواڵت: ناوچیا، کۆساران، کۆساران [ف] کوهساران.

کێوار: کێفار، گیایەکە درکاوی [ف] نگا: کیفار.

کێوڕ: کاهو، حاس [ف] کاهو.

کێوڕ: کەوڕ، کەوچ [ف] قفس.

کێوسار: کێواڵت [ف] کوهستان.

کێوستان: ۱) کێواڵت؛ ۲) جێگەی بەفرگرو سارد [ف] ۱) کوهسار؛ ۲) سردسیر.

کێوستان: کۆستان [ف] نگا: کۆستان.

کێوصاڵ: بەکۆمەڵ گەڕان بەدوی شتێکدا؛ (کێوصاڵدان کرد ڕێوبان بەیدا نەکردا) [ف] پیگرد گروهی درکوه.

کێوڕ: ۱) کۆنکی ئاسن بۆ بەردەشکاندن؛ ۲) لاسکەگیای باریکی کلۆڕ [ف] ۱) پتك آهنی؛ ۲) ساقهٔ باریك و کلوك گیاه.

کێوە: بۆکوێ؟، بۆ کام جێگە؟ [ف] به کجا؟.

کێوەڵان: کێواڵت [ف] کوهستان.

کێوەڵی: کاوڵی [ف] کولی.

کێوی: کۆڵی، سەربەکێو [ف] کوهی.

کێویلە: ۱) کێلیلە، گیایەکی بەری خۆرسك؛ ۲) تەباڵەی دەدەنی [ف] ۱) کوهی، وحشی؛ ۲) تابالە.

کێویلکە: کێویلە [ف] نگا: کێویلە.

کێه: ۱) ئرێب، جلەبێوبە؛ ۲) ڕێزان؛ ۳) جێگەیەکە؛ ۴) ماڵی خاوەن تاڕیان [ف] ۱) قله، بلندترین نقطهٔ کوه؛ ۲) مصب؛ ۳) کیست؛ ۴) خانه، مسکن.

کێهاڵە: کامانە؟ [ف] کدامین؟.

کێهن: ۱) کاڵ، بەڵە، کاڵ، ئاڵە، کار؛ ۲) بۆ [ف] ۱) کهر، بزغالهٔ نوزاد؛ ۲) بز.

کێهە: کام؟ [ف] کدام؟.

کێهەی: کام لەوان؟ [ف] کدام از آنها؟.

کێهەیان: کامی لەوانە؟ [ف] کدام از اینها؟.

گ

گ: ۱) نیکتر؛ بهتر؛ خواری. بی گه‌و کوڕی؛ ۲) بانگیری بەرکساری (بۆگه، جۆگ)؛ ۳) پیتی بنەڕەتی، گۆ؛ ۴) که، کو [ق] ۱) همه، کل؛ ۲) پیوند مفعولی؛ ۳) مدفوع آدمی؛ ۴) حرف ربط.

گا: ۱) زل، درشت (گاپیر، گاهۆل)؛ ۲) چاره، وسیله، کفایت، حیل؛ ۳) جێ، شوێن؛ ۴) دوم، کات؛ ۵) تیری جیل [ق] ۱) کلان؛ ۲) بار، دفعه؛ ۳) جای؛ ۴) گاه؛ ۵) گاوبر.

گاتەل: گۆمەڵی گا، جیل [ق] گاوان، گله گاو.

گاتەنگین: جۆرێک مازی باریکی کەو [ق] برجی مار.

گاهان: ۱) کاروانی که جیل و گایان بارکرده؛ ۲) گوندیکه له کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ق] ۱) کاروانی که بار بر گاوان نهاده‌اند؛ ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گاباره: ۱) شکێن، هەڵشەشاخ؛ ۲) گوندیکه له کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ق] ۱) شکاف درصخرهٔ کوه؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گاباری: ناوی عەشیرەتیکه له کوردستان [ق] نام عشیرتی در کردستان.

گاباره‌ڵه: ناوی دێیه‌که له ناوچەی شارەزوور [ق] نام دهی در کردستان.

گابێ: گیایه‌که وەک زەل له‌ناو ئاڵاوا دەڕوێ [ق] گیاهی است که در مرداب روید.

گابنه: تەو گابه که ده‌کەوێته ناوەڕاستی گێڕەوەو له ڕاسته‌خۆی ده‌سوێڕێ [ق] گاو بنه در خرمن کوبی.

گابنەوەر: گابنه [ق] گاو بنه.

گابێراك: گابنساك، تەخوێنه که له خستنی گا بەبا دەبێ، گوێ زەبی گا [ق] بیماری تکاف گاو.

گابێزکی: گابنراك [ق] تکاف گاو.

گابنساك: گابنراك [ق] تکاف گاو.

گابۆز: ۱) شین و قیژ و هۆڕی گاهل که خوێنی گای بەبر ڕاو دەبینن؛ ۲) شین و گریانی به ده‌نگی بەرز [ق] ۱) صدای بهم آمیختهٔ گاوها هنگام دیدن خون گاو ذبح شده؛ ۲) شیون وگریه با صدای بلند.

گابەرد: بەردی زل [ق] سنگ بزرگ، خرسنگ.

گابەڵەك: ۱) باڵنده‌ایکه له کوتر بچووکتر؛ ۲) کوێکه له قەدیلی کوردستان [ق] ۱) پرنده‌ای است؛ ۲) کوهی در کردستان.

گاپ: زبارە، کەل، هەڵبەزەر [ق] گاو نمایش.

گاپل: کوترەگایه، کوترێ درشتی شین ڕەنگی گلوی [ق] فاخته.

گاپلۆك: گیایه که [ق] گیاهی است.

گاپۆش: وردەپۆشی بی قەوەت [ق] علف ریز خشکیده.

گاپەرچوك: ئەوەنده که گا جەری لێ ده‌کا [ق] علفی است مطبوع گاو.

گاپەرچیلك: گاپەرچوك [ق] علفی است مطبوع گاو.

گاپەرچیکە: گاپەرچوك [ق] علفی است که گاو آن را بسیار دوست دارد.

گاپەڵ: گاپل [ق] کبوتر چاهی.

گاپێ: ڕێگەی له جێ، تەمەڵ له ڕێڕەوەکەی [ق] گابه از سست و تنبل در راه رفتن.

گاپیس: ناوی دێیه‌که له موکوریان [ق] نام روستایی در کردستان.

گاپیڵ: ۱) گاپل؛ ۲) گای شاخ پێچ خواردوو [ق] ۱) فاخته؛ ۲) گاو شاخ پیچیده.

گاپیلۆن: گوندیکی کوردستانه بەعەسی گاپلی کرد [ق] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گات: ئزاو نوێژه کاپیی زەردەشتی دا [ق] عبادت در آیین زردشتیان.

گاتو: شاڵی، توی سوور [ق] شاهتوت.

گاج: قرقرە، هەرچی هەوداداوی له‌سەر هەڵته که‌ن [ق] قرقره.

گاجوت: گاجوت [ق] گاو شخم زنی.

گاجوت: گاپێ که زەوی ده کێڵێ [ق] گاو شخم زن.

گاجاڵ: قوڵکەی زۆر قرەوان و قوڵ [ق] چالهٔ بزرگ.

گاجاو: ئەشکەوتیکه له بەرامبەر ماڵوڕەدا [ق] نشتی بر فالی وگلیم.

گاجاوە: گاجاو [ق] لنگا، گاجاو.

گاجوان: دارەدستی سەرپەمباری ئەستوور [ق] چوگان کلفت.

گاجەرین: شوانی گاهەل [ق] گاوچران.

گاچەڕێنك: كلاشەكانە كە [ئەم جۆرانە].

گاچێر: گاوان [گاوچران].

گاچێرین: بەرگایەكە، كلاشەكانە كە [ئەم جۆرانە].

گاخۆل: ڕێگەی لە ڕەلامی گیلۆكە [كتابە] ئاو تەوەند كەوتوە.

گاخ: ١) جەغەز، جغز؛ ٢) جەغزێكە بۆ سوێندخواردنی بەكاردێ [١) دایرە؛ ٢) دایرەیان كە بزێكەكان لە زەمین دەكێشن و دەوری سوێند دەخوێنن].

گاخوێنی: بەكوڕەڵ گەڕانی ڕاوكان بۆ جۆتاكەوەرگرتن [عیدیەتی دەستجەمعی بچەكا بۆ گرتنی عیدی].

گادان: شوێنێ كە گای تێ دەچەرێنن [جراگا، گاوان].

گادان: ١) لەكەڵ كێشانی جێگا؛ ٢) قازانج لە بامشەدا [١) گێشەدانی گا؛ ٢) سودبردن لە جامشەد].

گادانە: ١) كزن؛ ٢) گێژەی چەم، گلارە [١) گادانە؛ ٢) مرۆڤی چەم].

گادك: كزن، خۆڕ [شكەمە].

گادەم: گیایەكە بۆ دەرمان دەشێ [گیاو داروی گاوریان].

گادۆش: دەفێرە كە جێگای تێ دەدۆشن [ظرف گادۆش].

گادۆشكە: گادۆش [ظرف گادۆش].

گادۆشە: گادۆش [ظرف گادۆش].

گادومە: گادەم [گاوریان].

گادەر: ناوی چەمێكە لە كوردستان [نام ڕووی است].

گادەمە: گادەم [گاوریان].

گادێ: ١) خاپین گا؛ ٢) گاچەرێن [١) گادار؛ ٢) گاوچران].

گادێری: ١) كاری ڕەشەوڵاغ ڕاگرتن؛ ٢) ڕەشەوڵاغ لەوەڕاشتن [١) گاداری؛ ٢) گاوچرانی].

گادین: دوشك، دەمارەكۆڵ [عقرب].

گار: ١) باشگر بەواتا: كارگەر (ئەمرۆگار)؛ ٢) ڕۆژان (ڕۆژگار)؛ ٣) دەم (شەوگار، شەقی ڕۆ)؛ ٤) دەنگێكی مرۆشكی هێلكەكەر؛ ٥) گوارە، هێشكی گوێ [١) پسوند فاعلی؛ ٢) چشم؛ ٣) وقت، هنگام؛ ٤) كراغ، صدای مرغ تخمگذار؛ ٥) گوشواره].

گاراج: بەشێكی تر وەشەڵان [گاران].

گاراژ: گاراج [گاران].

گارام: ١) دەستاسەی دەستی جوت كەر؛ ٢) تیلای تەسوور [١) غاوشك؛ ٢) جو بەست كلفت].

گارامە: گارام [بگە: گارام].

گاران: دەنگەدەنگی مرۆشكی هێلكەكەر [كراغ].

گاڕان: ١) كۆمەڵی ڕەشەوڵاغ، جێگو گاو گامێش؛ ٢) داری دەستی جوتێر كە كانی شێو كردنا كە سەریكی بەزمارو سەریكی بەپشكانە بەستراوە [١) ڕەمەی گاو؛ ٢) چوبدست شخوران].

گاراندن: دەنگەدەنگ كردنی مرۆشك كە هێلكە دەكا [كراخیدن مرغ تخمگذار].

گاراندن: گاراندن [بگە: گاراندن].

گاردی: جانەوەرێكی وەك جاڵ جاڵۆكەی ڕێ ڕەنگی زەرد، هەڵبەزە [ڕەبل].

گارس: جۆرێ هەرزێی درێژە بە هێشو دەبێ، ڕووات [گاورس].

گارگاڕۆ: هێلانەی لەدار، كۆڵەدار [لانە بر درخت خشك شده].

گارم: گاران، هەستاسەی دەستی جوتكەر [غاوشك].

گارنگ: شتێكە وەك دەمەوێڵ كە سۆڵ دەبەستن دەسكی هەبێ كە كانی خۆیان كۆكانا زەحمی گاكەرەی پێ دەگرن تا بەكەوێنە ناو دەحلەكەوە. كۆكرە [مەوزع گیر گاو در خرمن كوبی].

گارنگان: گیایەكە شیرەكەی مایەی بەلغەزەبە [گیاهی است كه شیره‌اش مسهل است].

گاڕۆ: گارگاڕۆ، هێلانەی مەل لە كوێی دارا [لانە پرنده در سوراخ درخت].

گاڕۆن: گاران [بگە: گاران].

گارە: گارەدەنگی كەرگی هێلكەكەر [كراغ].

گاڕەش: ڕەشەوڵاغ، ڕەشەماڵ، گاو جێگو گامێش [چارپا، دام غیر از گوسفند و بز].

گارەقا: كوندێكی كوردستانە بەعەسی كاولی كرد [نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد].

گارەگار: گارەی ڕۆژی مرۆشك [كراغ كراغ مرغ].

گارەیا: كوندێكی كوردستانە بەعەسی كاولی كرد [نام روستایی در كردستان كه توسط بعثیان ویران شد].

گاری: عەرەبانەی لەسەر دو چەرخ كە لەسب دەیكێشن [گاری].

گاریتە: گاریتە [بالان].

گاریتگ: گارنگ، كۆكرە [سرگین گیرهٔ گاو].

گاریە: ١) گاری؛ ٢) كوتەبەی گەورەی ئاوكێش كە لەسەر بارەبەری دادەنێن [١) گاری]؛ ٣) جێگ بزرگ سفا كە بر ستور نهند.

گاز: ١) بەدەدان گرتن؛ ٢) خەمت لەدارگیردن بە نیخ، لەلیە؛ ٣) ئامرازی بزمارگیشانەوە؛ ٤) بەشی جانەك ئاگر كە پۆشتۆ؛ ٥) بانگ، ئەجۆ بابت گازت دەكا؛ ٦) زەجرە، كێو؛ ٧) لا، تاڵی (ماڵیان لەوگازە بۆ)؛ ٨) بۆخی ئاگری... (ئەم جەنگۆڕە گازی هەبە)؛ ٩) تەكێز، هەڵستەشاخ؛ ١٠) تیوی ڕۆژ تەنگ؛ ١١) دوڕزایی لە جومگەی دەستەوەئاسان؛ ١٢) بۆخاری بەخت كە لە زێرزەوی دەشەوەرو بۆسوتاسەن كەلكی لێ وەردەگرن؛ ١٣) گەڵی پیوانەی مرۆڤی پێوان؛ ١٤) چاڵی تازەڵی دەستوقاچی سەیوان؛ ١٥) ئرۆیان، بلەترین جێگەی جا [١) گاز دندان؛ ٢) شیارین چوب؛ ٣) گلشن، انبر؛ ٤) پودهٔ لازم برای یك بار بریاگرتن آتش؛ ٥) صدازدن؛ ٦) رشته كوه؛ ٧) طرف؛ ٨) گاز یكی از حالات ماده؛ ٩) شكاف در كوهستان؛ ١٠) دیرتنگ؛ ١١) طول دست از نیخ تا شانه؛ ١٢) گاز طبیعی قابل اشتعال؛ ١٣) متر، گز؛ ١٤) دست و پای حیوان؛ ١٥) قله].

گازاو: ئاوی كانی گەرمەكە، گرماو [آب چشمهٔ گرم، آب معدنی].

گازانتە: جێ كۆبونەوە بۆ سامەوە [كلوب، باشگاه].

گازر: قەسار، جلشۆر [قصار، گازر].

گازك: گازی بزمارکیشانەوە گلین.
گازکردن: بزین و هەڵشی چکۆلە بکردن شکاف کوچك در چیزی ایجاد کردن.
گازگاز: دەنگ هاوار فریاد و فغان.
گازگرتن: بەدان گرتن. قەپاڵ گرتن گازگرفتن.
گازی: ۱) سەرکۆنەی دۆشاوە ۲) شفرەی زینەوە ۳) شکایەت ۱) عتاب ۲) شفرهٔ سراجان ۳) دادخواهی.
گازلەوك: بەبزمەو بۆڵە. دەم بەگلەی گرولەدکن.
گازلەمە: ۱) سەرکۆنەی دۆشاوە. (شاکی سەلاح هەردەم بە کوستا سەلی هات/ گازلەمەیان زکی کەم! زکی یکەم شکایەت!) ۲) شکایەت ۱) ۱) عتاب دوشاوه ۲) شکایت.
گازوو: بەنافەت و توان. بەقوەت نیرو بیند.
گازوی: ۱) جا ـ دەبەنگە خوری دەخواو مۆریانە. مۆرانە ۲) ئاوی گازدار ۱) بند. حشرهٔ پشم‌خوار ۲) نوشابهٔ گازدار.
گازوك: قامیشی دەرەڤەڵشیراو بۆ گرتنی مار ئی سر شکافته برای مارگیری.
گازولك: ۱) گیرات. قالۆچەی زیخ گلین ۲) کەرمیشی ۱) جُعل. سرگین غلتان ۲) خرمگس.
گازە: ۱) دەنگەهاتنی گوڕانی ۲) بۆڵەو بریە ۳) شفرەی چەرم بڕ ۱) صدای ترنم ۲) غرغر ۳) شفرهٔ کفاشان.
گازەدۆك: شیوەڵەی تەنگ درۆتنگ.
گازەرا: ئاوەڕاستی پشت ستون فقرات. وسط پشت.
گازەگاز: دەنگەدەنگ. هەراهەرا سر و صدا.
گازەڵ: خەرەڵ. گەڵای سۆر. هەڵگەڕاوی خەریکی. دورین برگ خزان.
گازەنە: گازەنە نگا: گازەنە.
گازی: بانگ. بەدەنگ هەرالی کردن صدا کردن. بانگ.
گازیابەن: هەڵبەنگە شوان بە بلوور دەوەرانی بۆ بەز کو کردنەوە آهنگی است که چوپانان با نی می‌نوازند.
گازی پشت: دوپشت وسط پشت.
گازێ: ۱) گازۆل. کرمی خوری خور ۲) کرمی ئاودار و میوە ۱) حشرهٔ بید ۲) کرم نباتات.
گازی کرن: بانگ کردن صدا کردن. خواندن.
گازی کەر: کەسێ کە بانگ لە کەسێ دەکا صداکننده.
گازین: ۱) شکایەت کردن. گلی ۲) دەردی دڵ کردن ۱) شکایت کردن ۲) درد دل کردن.
گاژ: گلۆڕە. گلۆك نگا: گلۆڕە.
گاس: ۱) وەختی وا هەبە ۲) تەشی. ریی تێ دەچی ۳) گاز. بانگ ۱) گاه. باشد ۲) شاید ۳) خواندن. آواز سردادن.
گاساز: ۱) کوتکی مێو کە لەباتی بزین دەمێنی ۲) داری دوحاجەی سەری گوریسی دابەستن ۱) تەختەهای باقیماندهٔ مو پس از بریدن ۲) چوب دوشاخه‌ای که یک سر طناب را بدان محکم می‌کنند.
گاسپار: هەجەك. تاڵەی داریی سەری گوریسی حلقهٔ چوبین به طناب بسته شده.
گاسپین: گازین. سەکەی کوبۆنەوە بۆ ساناوە باشگاه. کلوب.
گاسك: گارك گازانبر.
گاسکە: ۱) بانگ بکە ۲) قرۆسکەی سەگ ۱) صدا کن ۲) صدای لابهٔ سگ.
گاسن: ۱) ئامێری نوکدار کە لە دەنەدەی تامور بەخەرتی و خەرتی بێ دەکەن ۲) مەیدان. گۆڕەپانی ئاوەدی گوند ۱) گاوآهن ۲) میدان وسط آبادی.
گاسنگە: مەیدانی فرەوانی. ناوەندی ئاوایی میدان مرکز آبادی.
گاسنۆق: سندوقی زل کە بۆڵا گاوصندوق.
گاسنە: جانەك کەلان (شوەکەم دوگاسنە کردوە) یك بار شخم‌زدن.
گاسوس: گیایەکە دەگەڵ ئاری دەگرێ گیاهی است که با کتیرا آمیزند.
گاسی: گازی صدا.
گاشە: ۱) چەرمی زل. کەلەری مەزن ۲) کەرابور پشتوت ۱) سنگ بزرگ ۲) آشوب و بلوا.
گاف: ڕەوای پیتکی تەلفیظ پیتکەیە حرف گاف.
گاف: ۱) دەوم. کات. سات ۲) شەقاو. قەدەم. هەنگاو ۱) گاه ۲) گام.
گافا: لە دەمیکدا. دەمیکی هنگامی.
گافان: ۱) شوانی گاران ۲) پیاسە کردن. قەدەم لێدان ۱) گاوچران ۲) قدم زدن.
گافانسی: ۱) کساری شوانسی گاران ۲) کڕینی شوانسی گاران ۳) عەشیرەتێکی کەورە لە کوردستان ۱) گاوچرانی ۲) مزدگاوچران ۳) نام عشیره‌ای بزرگ در کردستان.
گافانی: ۱) جاڕ و بان. چەول جەلە ۲) هەنگاو. مەهەنگاو ۱) گاهگاه. احیاناً ۲) گام به گام.
گافەن: ۱) دوژمن ۲) بەشەرمی ۱) دشمن ۲) حسود.
گافەیەك: بەمەهەنگاو بوان باگام اندازه گرفتن.
گافدان: ۱) پیاسە کردن. قەدەم لێدان ۲) دەرفەت پێدان ۱) قدم‌زدن ۲) فرصت دادن. مهلت دادن.
گافر: ۱) عەلە. مەسیحی ۲) ئاگر پەرست. گەبر ۳) بەخوێنی گیایە بێ دەفەر بێ ۱) مسیحی ۲) زرتشتی ۳) از بیماریهای گاوی.
گافگاف: جاڕ و بان. جارجار گاهگاه.
گافەستی: تەوەڵانەی ناجە هەواری لە تاران دەمێنەوە خانمهایی که به ییلاق نمی‌روند.
گافەك: ۱) تەقامیك ۲) جاڕ. هەلی ۱) گامی ۲) هنگامی.
گافی: بەمەمیشە. کاتی موقتی.
گافین: تەوەزی مەیەست مشتهای مرام.
گافز: بەخۆشی گیانەدن مرگ و میر گاوها.

گاقران: گاقر [ف] مرگ و سر گاوها.

گاقوز: ۱) گاوز؛ ۲) برنی که مانگی سه‌ریاوه‌ر [ف] ۱) نگا: گاوز؛ ۲) کنایه از آزمداه.

گاکوتر: کوتره گایه. گابل [ف] داخته.

گاکوجان: گاهوره [ف] سنگ بزرگ.

گاکوز: گیزی گیوره‌م‌یاره [ف] کاره سلاخی.

گاکوڤی: گاکوی. که‌له‌گوی [ف] گوزن.

گاکوڤی: گاکوڤی [ف] گوزن.

گاکیڤی: که‌له‌گوی [ف] گوزن.

گاکیوی: گاکیڤی [ف] گوزن.

گاگا: جارجار [ف] گاه‌گاه.

گاگاین: جارجاری [ف] گاه‌گاهی.

گاگروس: برلکه. گاگوز [ف] گیاه خار.

گاگز: ۱) ریخ. شیاکه. سه‌رین؛ ۲) برنی له مرزی نه‌مه‌مه‌ی و هیچ نه‌زان [ف] ۱) سرگین؛ ۲) کنایه از آدم ظهور و جاهل.

گاگوار: گاگا [ف] گاه‌گاه.

گاگوز: ۱) قه‌ز به‌گوز بچه‌وه؛ ۲) گوزیچه [ف] ۱) قز و لحد یاهم؛ ۲) لحد.

گاگوز: بوکه [ف] گیاه خار.

گاگوس: ترکی مه‌سیحی مه‌زهب [ف] ترکزبان مسیحی.

گاگوڵکه: رویشتن له‌سه‌ر دوو دست و دوو ئه‌ژنو [ف] لوکیدن.

گاگوڵکی: گاگوڵکه [ف] لوکیدن. روی دست و زانوان راه‌رفتن.

گاگوڵه: گاگوڵکه [ف] لوکیدن.

گاگوی: گیایه‌کی گه‌لایانه [ف] گیاهی است.

گاگه: گاکه [ف] نگا: گاکه.

گاگه‌ل: گاگه‌ل [ف] ریه‌گاو.

گاگه‌له: گاگه‌ل [ف] ریه گاو.

گاگیر: زه‌ویه‌ک که گاسن گیری تیدا بن [ف] زمینی که گاوآهن در آن گیر کند.

گاگیره: جیئی گا که خه‌رمانیان پی ده‌کوتن [ف] گاو خرمن کوب.

گال: ۱) به‌هه‌مراو هوریا زاوایان (اثره گالیاره)؛ ۲) ده‌نگی زاوی ساوای تاو زمان‌گرتو (هه‌ر گالی و بوغه‌ی)؛ ۳) هه‌ره‌ته تاله [ف] ۱) هوگرتن؛ ۲) حرف‌زدن نوزاد؛ ۳) ارزن تلخ.

گالا: هورش. هه‌ره‌م [ف] یورش. هجوم.

گالته: ۱) غوسان. شوخی؛ ۲) بازی. گایه؛ ۳) تیز [ف] ۱) شوخی؛ ۲) بازی؛ ۳) مسخره.

گالته‌ی کردن: ۱) تیزی کردن؛ ۲) بازی به له‌یستوک کردن [ف] ۱) مسخره کردن؛ ۲) بازی کردن با اسباب بازی.

گالته‌جی: به‌هه‌لیی، که‌سی قسه‌ی سه‌یر ده‌کا یو پیکه‌نین [ف] لوده.

گالته‌کردن: ۱) شوخی کردن؛ ۲) بازی کردن. گایه‌کردن [ف] ۱) شوخی کردن؛ ۲) بازی کردن.

گالتین: گالتین [ف] شوخی بازی.

گالتین: به‌هه‌ڵه‌ک ئاخاوتن [ف] شوخی بازی.

گالدان: ۱) ده‌رکردن به هه‌راو هوریا؛ ۲) ده‌جران. هاوه‌دان [ف] ۱) داد و هو کردن؛ ۲) برانگیختن.

گالر: گولی ریه‌ی [ف] زنبق.

گالش: زیر پاله. تاله‌کی [ف] لطیفی.

گالور: تیکی به‌له‌ک [ف] استخوان سانی.

گالگالی: کولیره‌ی به‌ئوره‌و زه‌یته‌ی هه‌ڵکه [ف] نوعی گرده روغنی با زردهٔ تخم‌مرغ.

گالو: گاوان. شوانی گاران [ف] گاوچران.

گالوبوغ: ده‌نگی قسه‌ی زاروی ساوا که تازه زوان ده‌گری [ف] صدای کودکی که تازه به سخن آمده است.

گالور: گالوز. لاسکه‌گیای تاوه‌ئاڵ [ف] ساقه گیاه. کاوک.

گالوش: که‌وشی حه‌ر [ف] گالش.

گالوف: گیایه‌کی ده‌شته [ف] از گیاهان صحرایی.

گالوک: ۱) ئه‌ڵاتی ته‌سوڕ؛ ۲) ده‌ساسه‌ی ده‌ستی جوت‌کهر [ف] ۱) جعای کلفت؛ ۲) غار سنگ.

گالوم: کوته‌کی سه‌رگه‌سوڕ. گوریاله. توڕ [ف] جُعال.

گاله: خورجی بچوک که به‌سه‌ر شانیا ده‌دن. هه‌گبه‌ی پشت‌زین [ف] خورجین.

گاله: ۱) ده‌نگی پیکه‌نینی ساوا؛ ۲) ده‌نگی تیکه‌لاوی باڵداری ده‌نگ خوش؛ ۳) داوه‌هاوار به تاوجه‌ئی؛ ۴) تاوایه‌ئی له کاروا. (هه‌ر گاله ده‌کا)؛ ۵) ده‌نگی هه‌ور؛ ۶) داخستن. (ده‌رگا گاله ده) [ف] ۱) صدای خندهٔ نوزاد؛ ۲) صدای پرنده‌های خوش آواز؛ ۳) فریاد از غم؛ ۴) نشاط و جلاکی در کار؛ ۵) صدای رعد؛ ۶) بستن در و پنجره.

گاله‌به‌نگ: گیایه‌که بو ده‌رمان ده‌شئ [ف] گیاه گالیگ. غطوریون.

گاله‌پی کردن: جاڵ و هوکه‌وتن له کاریک. (چوئن دریته‌یک هه‌ر گاله‌ی پی ده‌کا) [ف] با کمال نشاط انجام دادن.

گاله‌دان: داخستنی ده‌رگا و پنجره [ف] بستن در و پنجره.

گاله‌کردن: گاله‌پی کردن [ف] با نشاط کار کردن. معرکه کردن.

گاله‌گال: هه‌راهه‌را [ف] سر و صدا.

گاله‌گورت: باش‌مله خراوگوتن. غه‌یبه‌ت [ف] غیبت گفتن.

گاله‌گوزی: جه‌ئه‌وه‌ن. جه‌غه‌سر [ف] وداع.

گاله‌وگیله: ترساندن به قسه. هه‌ره‌شه [ف] تهدید.

گالی: گرنه‌یکی کوردستانه به‌عه‌ئی کاوانی کره [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گالیسک: تامرازی دارکوتین [ف] ابزار کنده کاری چوب.

گالیسکه: گالیسکه. قایتون. ده‌رونکه [ف] گالسکه.

گالیش: باره‌گیای به‌کسه‌ری. ته‌ره‌کی کیا [ف] توده کاهی که یک بار بارش است.

گالین: ۱) گوزانی گوتن؛ ۲) ئالاسدن؛ ۳) نانی هه‌ره‌زن [ف] ۱) آواز خواندن؛ ۲) نالیدن؛ ۳) نان ارزن.

گالیته: نانی هه‌ره‌زن [ف] نان ارزن.

گام: ۱) راپورەی گان بۆ ئەنجامدان، تیلاقدم کرد؛ ۲) گای من؛ ۳) جەنجەر؛ ۴) کات، وەخت؛ ۵) هەنگاو ۱) کردم، گاپیدم؛ ۲) گاومن؛ ۳) خرمنکوب؛ ۴) وقت، زمان؛ ۵) قدم، گام.

گامارۆ: جۆرێک مراوی زەبەی خاڵ‌خاڵ ۱) نوعی مرغابی سیاه خال‌دار.

گاماسی: باقر، تەقد، جۆرێک ماسی ۱) نوعی ماهی.

گام گلوس: دالوجە، کۆرک ۱) سرگین غلتان، جُعل.

گامل: ۱) تەستوکە مسۆر؛ ۲) شان‌دانەبەر شتی قورس؛ (وە گامل بەرزی کردەوە) ۱) گردن گلفت؛ ۲) باشمار شانه جسم سنگین را تکان دادن.

گاموسەعەلی: هەرامی، هەرزەسا ۱) هم (کنون).

گامسۆش: سەیرانگی، سەیرگەری، شاخداری، ریلاکسە لە جێی ڕابردە، سۆیەی کەڵ ۱) گلیسی.

گامۆلە: گاگۆلە ۱) لوکدن بچه.

گامە: ۱) گای منە؛ ۲) ئەوەیش تیلاقدم کردم؛ ۳) کات، وەخت؛ ۴) هەنگاو ۱) گاو من است؛ ۲) او را کردم؛ ۳) وقت، زمان؛ ۴) گام، قدم.

گامەلاس: ۱) لەکارکەوتوو و خەوتی کە لە جۆت دا؛ ۲) گاڵتەجاری (ڕۆکانە ۱) ۱) اعتصاب گاو از شخم‌زنی؛ ۲) نوعی بازی کودکان.

گامی: ۱) تیلاقەی کردم؛ ۲) تیلاقدم کردی؛ ۳) گای منی ۱) ۱) مرا کرد؛ ۲) تو را کردم؛ ۳) گاومن هستی.

گامێ: ناوگە، کەساڵ لە وەخت ۱) لختی از زمان.

گامێش: گاموش ۱) گاومیش.

گامێشان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱) نام روستایی در کردستان که توسط جنان ویران شد.

گامێشیان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱) نام روستایی در کردستان که توسط جنان ویران شد.

گامێش‌تەپە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ڕزانی کرد ۱) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنان.

گامیناناوەر: پێش‌تر، سەرەمێی پێشتر ۱) پیش از این.

گان: ۱) تیلاقەکرین؛ ۲) گیان؛ ۳) ئەمانە گاجۆن؛ ۴) گوان، گوهان، جەمکی جەوانی شیردەر ۱) جماع؛ ۲) جان؛ ۳) اینها گاوند؛ ۴) پستان حیوان شیرده.

گانادۆر: ۱) خانەبەدۆش؛ ۲) مرێشی لە ڕاڤەی بێ‌مەزەبی ۱) ۱) خانه‌بدوش؛ ۲) کنایه از ظالم شقی.

گاناوی: ڕۆژی بەناڵۆس، ئیستاکەگان ۱) شهوانی.

گان‌بۆگان: هەواو ساغ و بەکەیف ۱) سالم و سرحال.

گاندان: تیلاقەکردن، جرکاری گان ۱) مفعول شدن.

گاندایش: ۱) مردن، گیان‌دەرچوون؛ ۲) لاوازی لەکارکەوتوو ۱) ۱) مردن؛ ۲) لاغر از کار افتاده.

گاندە: ۱) حندە؛ ۲) کۆنی ۱) ۱) خاصه؛ ۲) کونی.

گاندەر: گاندە ۱) نگا: گاندە.

گاندێ کەوتش: جاڕز لە گیان، وەرەز لە ژیان ۱) سیر شده از جان.

گانشێل: ۱) گوان، گەورە؛ ۲) مرێشی لە مانگا ۱) ۱) بزرگ پستان؛ ۲) کنایه از ماده گاو.

گان‌فیدا: جان‌گۆڕی، گیان‌فیدا ۱) جان‌فدا، فدایی.

گان‌لەدەش: مردن، گیان‌دەرچوون ۱) مردن.

گان‌کردن: تیلاقەکردن، کاری گان ئەنجامدان ۱) فاعل واقع شدن.

گانکەر: تیلاقەکەر، کەسێ کە گان دەکا ۱) جماع کننده، فاعل.

گانگان: هاسان، مێزی دژوار ۱) آسان.

گان‌گانۆکە: گانی یەکتر بە دەستەوان ۱) گاییدن یکدیگر بطور متقابل.

گان‌گانۆکێ: گان‌گانۆکە ۱) نگا: گان‌گانۆکە.

گانگلۆ: گامۆلە، گاگۆلە ۱) لوکدن، کوداله.

گانگلۆکێ: گانگلۆ، گاگۆلە ۱) لوکدن، کوداله.

گانگیر: عەمەل، عەب، لەش گران ۱) تنبل.

گانوگۆشت: ۱) عەلفی گۆشتی؛ ۲) ڕەلاوڕەسەم ۱) ۱) چاق؛ ۲) گنده.

گان‌وەش: سلامەت، لەش ساغ ۱) سالم.

گانەاڵ: ۱) هەستەری، زۆر ئاهەڵزۆی گان، زەنگا؛ ۲) باڵەگانۆکە ۱) ۱) شهوانی؛ ۲) بال باز جماع.

گانەکێ: زەی هەستەری و گاناوی ۱) زن شهوانی.

گانەگۆڵ: کێشەو هەراو زەبارە ۱) همهمه و شلوغی.

گانی: ۱) زیندو، گیاندار؛ ۲) ئەمێی، هەرەمێی داڵی ۱) ۱) زنده؛ ۲) مایل.

گانی‌گانی: ساغ وسەلامەت، سالی وسەلیم ۱) زنده و سرحال.

گاو: ۱) گانسێری جێڵ؛ ۲) دەم، گاف؛ ۳) ئەوە تیلاقەشیان کرد؛ ۴) پەیدکردنی جێی شکاو بە تیل؛ (ئەم قورە بە شکاوەمان بۆ گاو کە) ۱) ۱) گاو؛ ۲) گاف؛ ۳) تو او را کردی؛ ۴) بندجیی شکسته.

گاوا: ۱) گاتا؛ ۲) وازانە، وانیارە ۱) ۱) نگا: گاتا؛ ۲) انگار.

گاوار: گانار ۱) نگا: گانار.

گاوارە: ۱) پشتکە، دەبەیاف، دەرگۆش؛ ۲) ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ۱) ۱) گهواره؛ ۲) روستایی در کردستان که جنان آن را ویران کرده‌اند.

گاواسن: گاسن ۱) گاوآهن.

گاوان: ۱) شوانی گاران؛ ۲) عەشیرەتێکی کەوناری کوردستان ۱) ۱) گاوبران؛ ۲) عشیره‌ای است در کردستان.

گاوانە: گانە ۱) گاو بە در خرمنکوبی.

گاوانە: دەفری گاوتێکە لە سوالەت ۱) ظرف سفالین گاوشی.

گاوانی: ۱) شەرەشوانی گاوان؛ ۲) ڕیشۆڵە سپرۆ؛ ۳) کاری گاوان؛ ۴) لە عەشیرەتی گاوان؛ ۵) تەوجەری زێری هەڵبەرکێ لە دولوو؛ ۶) ناوی دێ یەکە ۱) ۱) مزد گاوچرانی؛ ۲) پرندهٔ سار؛ ۳) گاوچرانی؛ ۴) عشیرهٔ گاوان؛ ۵) آخر صف در حلقهٔ رقص؛ ۶) نام دهی است.

گاوخان: شوێنی تەختەکردنی زەمین بۆ کۆلان ۱) شیار مزرعه زمینی که شخم می‌زنند.

گاوڕ: قۆڵ، کۆڵ ۱) رف، عمیق.

گاودانە: کزن، گادانە ۱) گاودانه، کرسه.

گاودۆل: کۆلەبەر [ف] باد.
گاودومە: گیایەکە بەکەلەی بۆ تۆزنگ دەبێ [ف] گیایەکی ئەستە کە بیخش بە جای هێز بە کار ئەبەن.
گاور: ۱) فەلەم، خاچپەرست؛ ۲) ئاگرپەرست؛ ۳) خواناس [ف] ۱) مەسیحی؛ ۲) زەردەشتی؛ ۳) کافر.
گاورەمە: کەرکۆڵ، گیایەکە [ف] گیایەکی ئەستە.
گاوزاڵە: فالۆچەی زەخ گاڵەی، کەزک [ف] سرگین، فلتان، جُغل.
گاوزبان: گوڵی گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گڵ گاوزبان.
گاوزمان: گاوزبان [ف] گڵ گاوزبان.
گاوزوان: گاوزبان [ف] گڵ گاوزبان.
گاوس: پشتی دەرهاتووی چێڵ کە دەکرێتە مەشکە [ف] پوست گاو کە مشک کەند.
گاوسۆ: پشتێری گاکەل [ف] طویلهٔ گاوان.
گاوسەر: کۆباری سەرئەستۆری بەزمار [ف] چمدان سرگندهٔ میخکوب.
گاوشە: دەفری زل لە سواغت بۆ ئاوتیکردن، حەوزی ئەلام [ف] سوی بزرگ.
گاوڵ: مشتوڵەی بەبۆ [ف] بوغی پشم.
گاوکردن: پەکردن بە تیل [ف] پشدرن چینی شکستە ی...
گاوکتاس: جەخوشی ئەستو ئەستۆرۆتی گاکەل [ف] بیماری ورم گلوی دام.
گاوکەر: کەسێ کە چینی پەیە دەکا [ف] چینی پشدرن.
گاوگۆڵ: ریشەولاخ [ف] جاریا، دام غیر از بز و گوسفند.
گاوگەردوون: ۱) برجی گا کە ئاسمان؛ ۲) سەرپەرژینی ئازەڵ بۆ پشوازی لە پاوی بەفەر و جوریەت [ف] ۱) برج ثور؛ ۲) قربانی به پیش قدم بزرگان.
گاوڵکن: گاموڵە، گاکۆڵە [ف] لوکیدن بچه.
گاوڕ: پنجەدزکەکە زەردو ڕەش بۆ سوتاندن ئاگر بە کاری دەبەن [ف] گیاه گون.
گاوڕ: گاوان [ف] گاوچران.
گاوڕن: گاوان [ف] گاوچران.
گاوڕخان: ۱) گاوچان؛ ۲) بە شی ئەژدەهیئتی کە زەوین؛ ۳) تەویلەی گاکەل [ف] ۱) نگا: گاوچان؛ ۲) زمین کافی برای یك روز شخم؛ ۳) طویلهٔ گاوان.
گاوڕخت: جاریا، گانی وا [ف] بعضی اوقات.
گاوڕز: قەبەگۆڵ، ئەرمەنگی زل [ف] سنگ ترکند.
گاوڕۆ: ناوی مەڵەندێکە لە کوردستان [ف] ناحیه‌ای در کردستان.
گاوڕس: گاوس [ف] نگا: گاوس.
گاوڕسیوك: گیایەکە بەکەلەی دەخوری [ف] گیاهی پاییز خوردنی.
گاوڕستیان: هۆزێکی گەورەی کوردە لە کوردستانی بەرەستی ترکان [ف] عشیره‌ای است در کردستان.
گاوڕس: گاوس [ف] نگا: گاوس.
گاوڕسەر: گاوسەر [ف] نگا: گاوسەر.

گاوڕك: ۱) کەوگی؛ ۲) قەوز [ف] ۱) کبک؛ ۲) چل و زاغ، خزه.
گاوڕکی: پیاك گا، گاناسایی [ف] گاوماست.
گاوڕنان: گاوکتاس [ف] نگا: گاوکتاس.
گاوڕلکە: ۱) پەرگاڵکە، کاڵدەهاڵنە کێنە؛ ۲) ئیستری دایاك کەری بارگین باب [ف] ۱) دم جنبانك؛ ۲) قاطر مادر خر و پدر اسب.
گاف: جار، دەم [ف] احیاناً.
گافەس: ۱) جاری وایە؛ ۲) ڕەنگە، وایدەچێ [ف] ۱) گاه، باشد؛ ۲) شاید.
گایان: جوت، شۆ، شۆ شیف [ف] شخم.
گایاری: جوت کاری، زەوی کێڵان [ف] شخم‌زدن.
گایبنە: گابنە [ف] گاوبه در خرمنکوبی.
گایچرکی: گوندێکی کوردستانە بەشی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گایلکە: ۱) ئیستری جکۆڵە؛ ۲) پەرگاڵکە [ف] ۱) استر ریز اندام؛ ۲) دم جنبانك.
گاین: ئیلاقەکردن، گان [ف] گابیدن.
گاینجە: ۱) سەرمزانە؛ ۲) ناوی دێیەکە [ف] ۱) چوبك رابط خیش و یوغ؛ ۲) نام دهی است.
گاینە: گاوانە، کزن، گاوانە [ف] گاوانه.
گایە: گایل [ف] فاخته.
گایەن: ئیلاقەکەر، گانکەر [ف] گشنده، فاعل جماع.
گایەل: گاکەل، گاگەل [ف] رمهٔ گاو، گلهٔ گاو.
گایێ مستۆنی: گای بارەبەر [ف] گاو بارکش.
گبر: زۆرتەرین، ئەشەرمان سۆر هەڵکەراو [ف] بسیار شرمسار.
گبریتی: تەرتی، شەرمەزاری، هەڵبکاری [ف] شرمساری.
گبیسە: ساڵی ڕەشەبەی سی‌ڕۆژی [ف] سال کبیسه.
گپ: ۱) چەرپو گۆشتی بەتاڵایی ئوان کوڵمو چەمە؛ ۲) غمه، وتە [ف] ۱) لب؛ ۲) گفت، سخن.
گت: ۱) قیت، زۆب؛ ۲) ڕەقی بە کیارچە؛ ۳) زل، ڕەلاچ؛ ۴) وجان، ئوفرە [ف] ۱) برجسته، برآمده؛ ۲) سفت بکیارچه؛ ۳) کلان؛ ۴) وقف.
گتایی: ڕەقایی، قیتی [ف] برجستگی.
گتوز: فەڵەندوزەوزە [ف] گیاهی است.
گتە: ۱) ڕەلاچ؛ ۲) ڕەقی، ئەدوزەیار [ف] ۱) گشنده؛ ۲) برجستهٔ از دور نمایان.
گتە کوچك: گاتە بەرد [ف] سنگ بزرگ.
گجا: ئەکرانی جیگایان، هەسوجێ [ف] همه جا.
گجاك: ۱) کراس؛ ۲) سرگردی چێڵ؛ ۳) کەری، برچ [ف] ۱) پیراهن؛ ۲) برجستگی سرمگاه گاو؛ ۳) گیسو.
گجگج: ڕاوەستانی دان لەزیتی دار [ف] تکان خوردن درخت.
گجگاندن: ڕاوەستاندن، لەراتەوە [ف] تکان دادن.
گجۆن: هەمەڕەنگ، هەموجۆر [ف] همه نوع.
گجۆك: تۆتکەسەگ، تۆتەلەسەگ [ف] سگ بچه.
گجۆڵە: تۆتکەسەگی بچکۆلانە [ف] سگ بچهٔ نوزاد.

گجی: گراس، گیاه، گه‌راس [ف] پیراهن.
گجیز: همسرجن [ف] همه جا.
گجه: رایحت، رهیحت، بوی‌نشین [ف] رَیحت.
گجهچه: توجا، وینه‌ی لخورنی گا [ف] کلمهٔ راندن گاو.
گجلک: بچوک، بچله [ف] کوچله.
گجکو: گجلک [ف] کوچله.
گجکوکه: گجلک [ف] کوچله.
گجکوله: بچکوله [ف] کوچولو.
گجکه: چکوله [ف] کوچله.
گجکه‌له: بچکوله‌له [ف] کوچولو.
گجه: ۱) بچوی جیل؛ ۲) گجهه؛ ۳) جمه، جه‌ناگه، تمرزینگ [ف] ۱) گوساله؛ ۲) کلمهٔ راندن گاو؛ ۳) جاجه.
گدو: نه‌ید، کیوی چکوله [ف] نه‌ید.
گدوز: وینه‌ی بانگ کردنی کاریله [ف] لفظ خواندن بره.
گدوزک: نه‌ویکه، نه‌یه‌ی بچوک [ف] نه‌ید کوچله.
گدوز: سخن، گرگن [ف] نگا: سخن.
گده: ۱) بزن؛ ۲) کاریله [ف] ۱) بز؛ ۲) بزغاله.
گدی: ۱) فلانکه‌یی خوشه‌ویستم؛ ۲) بانگ کردنی کاریله‌ی بز؛ ۳) هوی کاوره؛ ۴) چاریه‌ش؛ ۵) بی‌ناسره [ف] ۱) فلان دوستم؛ ۲) فراخواندن بز و بزغاله؛ ۳) های، حرف ندا؛ ۴) پیران، سیاه‌بخت؛ ۵) بی‌آبرو.
گدیش: گده [ف] نگا: گده.
گدیانو: ۱) هوی خوشه‌ویستی دوی، له سه‌رجه‌دی لاوکانه‌دا دیلین؛ ۲) گه‌لو، حه‌ناکینه [ف] ۱) مطلب به معشوق دور افتاده؛ ۲) ای مردم.
گدیش: خوبان [ف] خرمن نکو بیده.
گدی گدی: بانگ کردنی بزه‌ی کاریله [ف] صدا زدن بز و بزغاله.
گدیله: گدی گدی [ف] نگا: گدی گدی.
گدیش: ۱) حه‌ناکینه، گه‌لو؛ ۲) هوی فلانکس [ف] ۱) ای مردم؛ ۲) های، حرف ندا.
گر: ۱) خر، هه‌رشتی ره‌ل توپ خر بی؛ ۲) دریشت؛ ۳) نه‌ید، نه‌یوکه، گدو؛ ۴) قر؛ ۵) بانگری بوانا، نه‌ند (بانگی بیشگی)؛ ۶) بانگری بوانا، داگر کر (بانشایه‌کی دنیاگریی)؛ ۷) بانگری بوانا، هیکه‌م نوین، (مسالکی میوانگه، نه‌وکوه وزیع گره، مالی شوه باگره)؛ ۸) نه‌سانشاکری فال، (جوئه‌لای فالگر فالم بی گرنه‌وه)؛ ۹) برشی له بیاده‌می پاپه‌سه‌ر؛ ۱۰) بانگری بوانا، گان، قه‌ب گر، (بانگی دنت گری)؛ ۱۱) بانگری بوانا، زاکیشه‌ری مل یا جان (شاریکی دلگیره، جاوو گرتوه)؛ ۱۲) نه‌نگونکی هه‌ویر، گوناه؛ ۱۳) قسه‌ی نامانوی و نه‌سنی باوه‌ر [ف] ۱) گرد، مدوّر؛ ۲) دریشت؛ ۳) نه‌ید؛ ۴) قر؛ ۵) پیوند به معنی فرار گیرنده؛ ۶) پیوند به معنی گیرنده؛ ۷) پیوند به معنی جای؛ ۸) پیوند به معنی بیننده؛ ۹) کنایه از آدم گرانقدر؛ ۱۰) پیوند به معنی گازگیرنده؛ ۱۱) پیوند به معنی جذّاب و دلکش؛ ۱۲) جوئهٔ خمیر؛ ۱۳) سخن مبالغه‌آمیز.

گر: ۱) تاو، دمبکی کم؛ (گری ئاره بو جوا)؛ ۲) نس، گه‌ردایی؛ ۱) له گری هاوین؛ ۳) بلیسه؛ (گری ئاگر بوره)؛ ۴) زیری و توجیر و توجری؛ (گره بوردی هه‌وه)؛ ۵) دوباره؛ (ئیزیشت گر هاتیه لای خوبان)؛ ۶) دوستی و زیری ده‌نگ؛ (به ده‌نگیکی گر بانگی کرد)؛ ۷) ده‌ای زلم روه‌ن؛ (کتابیرایه‌کی ده‌ان گره)؛ ۸) پیسه‌یه‌که له کاتی چاوبازکردنا ده‌گونسری؛ ۹) به‌لی زاوک؛ (گری داگرتگه)؛ ۱۰) تاوی پیست جوئیشه‌وه؛ ۱۱) دوریه؛ (له دوریالمان گر له‌خوا)؛ ۱۲) گلن، گلوئی [ف] ۱) لحظه، آن؛ ۲) شدت گرمی؛ ۳) شعله؛ ۴) زیر و شاهسوار؛ ۵) بال دوسار؛ ۶) زیری صدا؛ ۷) دندان برجسته و نمایان؛ ۸) اصطلاحی در قایم موشک بازی؛ ۹) بهانهٔ بچه؛ ۱۰) آب مغلی؛ ۱۱) پیراهن؛ ۱۲) گر، گل.
گرا: ۱) به‌شیر کرا؛ ۲) دزیدران خرا [ف] ۱) اسیر شد؛ ۲) خبس شد.
گرا: ۱) بلیسه‌دار بو، تلیه‌ی کرد؛ ۲) هه‌موی‌که‌یه‌ک [ف] ۱) شعله‌ور شد؛ ۲) همهٔ راهها.
گران: دانه‌ویله‌ی چیشتی توند برشی له برنجو ساوه‌رو گه‌نم که به بلاو لی‌ده‌ری [ف] اسم بات آشی مانند برنج و گندم و بلغور.
گران: شه‌مرنج، شه‌مرونی [ف] شه‌مرنج، آش بلغور.
گراف: ۱) جزیره‌گه‌ل؛ ۲) ره‌نگاو [ف] ۱) جزیره؛ ۲) باتلاق.
گرافه: نیمچه جزیره‌گه [ف] نیمجزیره.
گرآلکه: پنجی وشکی گیایه‌که بوئه‌ی‌ده‌ی به‌کاده‌ی‌ئن [ف] خوشه‌ای سوزانکنی در بیابان.
گراگر: چاوی چی‌بیرو به‌سوریه‌ت [ف] بزرگ مرد.
گراگر: کلوو بلیسه [ف] شعله‌آتش.
گرام: ۱) دیل گرام؛ ۲) جوئه، حه‌یسه‌وه [ف] ۱) اسیرشدم؛ ۲) شعله‌ی شدم.
گرام: ۱) هه‌ناریکی تیلو؛ ۲) ئاگرم بی‌به‌ر [ف] ۱) گرم بگهرانم کیلو؛ ۲) شعله‌ور شدم.
گرامافون: ستوئی گورانی [ف] گرامافون.
گران: ۱) سه‌نگین، قورس؛ ۲) نرخ‌زوئ، بوهسا؛ ۳) به‌سه‌رو حه‌یاو له‌سه‌رخو، سه‌نگین؛ ۴) توش، توئی دیلی و تیسیری؛ ۵) به‌ئه‌گران له حه‌یسا؛ ۶) نه‌وان دیل گران؛ ۷) کوتنه زیندانه‌وه؛ ۸) ده‌نگ نه‌یستی گوئی، (گوئیم گرانه)؛ ۹) حه‌سه‌لی، (ئیشی گران)؛ ۱۰) ئاشاقانی و نوسراوی که به‌سالانی نوئه‌گن، (مه‌ئالیکی گرانه، شیعریکی گرانه)؛ ۱۱) جه‌شنوئی، دزوار، (مه‌وده گرانه، کاری گرانم بوئه‌کشن)؛ ۱۲) گوئی‌ناخران؛ ۱۳) توندویی، (مزه‌که گرانه)؛ ۱۴) ره‌سه‌نی و نه‌جیبی، (گران نه‌سله) [ف] ۱) سنگین؛ ۲) گران‌قیمت؛ ۳) باوقار؛ ۴) اسارت؛ ۵) بازداشت‌شدن؛ ۶) اسیرشدند؛ ۷) زندانی شدند؛ ۸) کری گوش؛ ۹) تنبلی؛ ۱۰) مطلب یا نوشتهٔ دیرفهم و مشکل؛ ۱۱) سختی زندگی؛ ۱۲) گرفتگی سوراخ؛ ۱۳) مشرف و غلیظ؛ ۱۴) اصیل.
گران: ۱) کلیه کردن، بلیسه‌دارئوئن؛ ۲) کره؛ ۳) بیرازی بیره‌وانی؛ ۴) کوتکی رالی ئاسن بو به‌رشتکاشتن [ف] ۱) شعله‌ورشدن؛ ۲) غلهٔ نیمکوبیده؛ ۳) از ابزار آسیابها؛ ۴) پتک سنگ شکن.

گرانایی: قورسایی، سەنگینی، سنگینی.

گرانبار: ۱) تەسایانی قەبەو قورس لە بارەنال؛ ۲) کەسێ خۆشی زۆرو زەحمەت کێشە. ۱) اسباب و اثاثهٔ سنگین وزن؛ ۲) حالوار زحمتکش.

گرانبایی: زۆر بەنرخ، گرانبها.

گرانبەها: گرانبایی، گرانبها.

گرانبێ: گرانبێ، نیفوس.

گرانجان: ۱) زەوەنال، زەوزاقورس، خوێناڵ؛ ۲) کەسێ شت بە پیر لە نرخی حەڵاڵ دەفرۆشێ. ۱) گرانفروش.

گرانکردن: ۱) کرەکردن بە دەستاریان بە تاشی کرە، جەڵتوڵ کردن؛ ۲) پلیسەدارکردنی تاگر. ۱) تیمکوب کردن با دستاس؛ ۲) شعلەور کردن.

گرانکێش: ۱) قەبان؛ ۲) چەرخی سەقیل. ۱) قپان؛ ۲) چرخ‌قیل.

گرانماڵە: ۱) جیاوازی زۆر کردن؛ ۲) بڕێکی لە سەدەیەکی بە هۆلەیەر جەیدەر. ۱) گران قیمت؛ ۲) کنایه از هنرمند.

گرانمێر: پیاوێکی بەجورەو سەنگین و بەڕۆیەت. مرد باوقار.

گرانە: ۱) ڕۆنەوەی سەر؛ ۲) گرینگی؛ ۳) باخەڵ. ۱) طاسی سر؛ ۲) اهمیت؛ ۳) بغل.

گرانەتا: کەوتوی، نیفوس.

گرانەتی: گرانەتا، نیفوس.

گرانی: ۱) قورسی، گرانایی؛ ۲) دەستەکەوتنی بڕی، قاتی؛ ۳) نرخ‌بەرزی؛ ۴) شەرەو شۆڵەسەرخۆیی؛ ۵) جۆری هەڵپەرکێ. ۱) سنگینی؛ ۲) قحطی، تنگسالی؛ ۳) گرانی نرخ؛ ۴) وقار؛ ۵) نوعی رقص دسته‌جمعی.

گرانتر: قورس‌تر لە کێشانەدا. ظرف سنگین‌تر در توزین.

گرانیە: قورسایی لە کێشانەدا. سنگینی در توزین.

گراو: ۱) دیل، ئەسیر؛ ۲) بەندی، زیندانی؛ ۳) کوتی داخراو؛ ۴) بارنەمە، کرەو. ۱) اسیر؛ ۲) زندانی؛ ۳) سوراخ مسدود؛ ۴) اگروی.

گراو: ۱) ئاوێ کە گازی هەیەو گەرمەو بۆ دەرمانی خوردەدەن؛ ۲) بەڵێنەکراو. ۱) چشمهٔ آب معدنی؛ ۲) شعلەور شده.

گراوە: ۱) جزیر، دوگە، ئاف جزیرە؛ ۲) دینگی جەڵتوڵ کوشان. ۱) جزیره؛ ۲) وسیلهٔ شالیکوبی.

گرپۆن: هەراش بۆن، باش خۆکرتن و بەخۆداهاتن. نمو کردن و ریشه دوانیدن.

گرپەرازکی: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن لە ڕووتەکانی وێران شدەی کردستان توسط جنان.

گرپەست: وەشارتن و لەبەرسکەو. گریدان. پنهان کردن.

گراوی: ۱) دڵیەر، حاشیەر، یاری مێوینە؛ ۲) ئاوی ئاوایی بەکە. ۱) معشوقه؛ ۲) نام روستایی است.

گرپێش: ئاوی دێیەکە. نام دهی است.

گرپە: ۱) کڵپە، بڵیسە، گڕ؛ ۲) دوکی هەڵبۆنی ئاگری بەر. ۱) شعلهٔ آتش؛ ۲) صدای مشتعل شدن.

گرت: ۱) ئەو ڕەوەی گرانو گرتن. (بەوبڵەکەم گرت، دار ئاگری گرت. کابرای وەلاتی گرت)؛ ۲) بەبەر گرت. ۱) گرفت؛ ۲) تند.

گرتاک: ۱) بەبۆنکە، گەوا؛ ۲) پێشەی لەش. (پیاوێ گرتاک تەسوورە)؛ ۳) پارچە گۆشت. (گرتەکە گۆشتکی ماسی)؛ ۴) پرتەکە؛ ۵) باوک، قوڵانی بچوکی دوو زگ؛ ۶) تەنگوتک؛ ۷) شوێنی جەبوانە کیوی گرە؛ ۸) لەو گونەانەی کوردستانە کە بەهۆی کاوشان گرە. ۱) تیکه کوچک؛ ۲) استخوان بدن؛ ۳) قطعه گوشت؛ ۴) پیر زن؛ ۵) ناف؛ ۶) چوبک گلوله خمیر؛ ۷) جای همایش حیوان کوهی؛ ۸) روستایی در کردستان که بخیان آن را ویران کردند.

گرتکسیان: ناوی دێیەکە لە ناوچەی لاجان. نام روستایی است.

گرتکشانە: ناوی دێیەکە لە ناوچەی لاجان. نام روستایی است.

گرتکە: ۱) تەنگوتک؛ ۲) پارچە گۆشت؛ ۳) شوێنی کە جەبوانە کیوی ڕوو دێنێ. ۱) چوبک؛ ۲) تکه گوشت؛ ۳) جولانگاه حیوانات کوهی.

گرتن: ۱) خستنەناوبەست؛ ۲) دیل کردن؛ ۳) بەند کردن؛ ۴) دانانی کون (کەوتەکەیم بام تەگرتن)؛ ۵) بڕێ بۆنی ڕۆژگ (جەوزەم گرت)؛ ۶) دانانی کون (کەوتەکەیم بام تەگرتن)؛ ۷) فرسالمن (ئیشوکم گرتن)؛ ۸) کوشین (کەوتەکەیم بام تەگرتن)؛ ۹) بەردەست کردن (ئەزمن قەلاکەی گرت)؛ ۱۰) جوڵەدان (ئچن سەنگەر بگرن)؛ ۱۱) جێ بۆنەوە (ئەم جەوانە شەش بۆت ئاگیری)؛ ۱۲) گرفتن؛ ۴) اسیر گرفتن؛ ۳) حبس کردن؛ ۴) فرض کردن، انگاشتن؛ ۵) روزه گرفتن؛ ۶) انبوه سوراخ؛ ۷) چیدن ناخن پا؛ ۸) فشردن؛ ۹) فتح کردن؛ ۱۰) تورفتن؛ ۱۱) گنجایش.

گرتەدڵ: دەدڵدا ڕاگرتنی ڕک یا قەبەدڵ. به دل گرفتن.

گرتەڵ: بەنگی جەساوکیاو. است.

گرتەمل: دەستەبەرێبۆن، وەتەسلیم کردن. تعهد شدن.

گرتەناو: دەوردان، ناوەیان گرتن.

گرتەوە: ۱) بەردەنسەرانۆ دروست کردن؛ ۲) فۆرتەوە لە جەوا؛ ۳) ڕاراکردەوەو لەکەدان. (ئەزمانم بۆ دە گرتەوە، خەونم گرتەوە)؛ ۴) هاتنەوەی جێی شکاو. (دەستەشکاوی کەت گرتەوەتەوە)؛ ۵) ڕوانین لە کتێبا بۆ تایبەتەرانین؛ ۶) فاڵ بینینی فاڵگیرەوە؛ ۷) ڕاکیشەو دەستخستەوە. (ئەسب بەر بیو گرتەوە)؛ ۸) تۆش بۆنی بەخۆشی لە خەڵکەوە. (ئەم بەخۆشیە گرتەوەی هەیە)؛ ۹) قەرەبۆی ڕۆژی قەوتاو. (بیانسان دوروژم گرتەوە)؛ ۱۰) گەیشتن بە جاکەوەی کە پێش کەوتوە. (بەجێی هێشتیوم گرتەوە)؛ ۱۱) پێست لێ دانەین، کەوڵ کردنی حەیوان. (پێستەکەی بگرەوە)؛ ۱۲) تیکوڵ لێ کردنەوەی میوە. (پێوستی تەم خەیارە بگرەوە)؛ ۱۳) خەرجی کەم کردنەوە. (لە مندالی خۆم گرتوتەوە دایوبە بەو)؛ ۱۴) ڕاگرتن و بەند کردنی ئاوی ئاو دێری. (گوڵەکەم گرتەوە)؛ ۱۵) قەدەغەکردن. (ئەوکارانەم گرتوتەوە)؛ ۱۶) هەڵبوردە کردن سەنگ ترازوا؛ ۲) قایمبون در هوا؛ ۳) تهیه و ترکیب کردن رنگ با دوا؛ ۴) بهبود شکستگی استخوان؛ ۵) تفأل به کتاب؛ ۶) فال دیدن؛ ۷) بازگرفتن در رضه؛ ۸) سرایت بیماری؛ ۹) قضاء روزه؛ ۱۰) رسیدن به پیشتان؛ ۱۱) پوست کندن جانور؛ ۱۲)

بوست گرفتن میوه؛ ۱۳) صرفه‌جویی؛ ۱۴) بدآوردن آب آبیاری؛ ۱۵) منع کردن.

گرتم: ۱) وابداسا؛ ۲) خستگی، شانه‌ستو؛ ۳) پاروو/سوم؛ ۴) دیل‌وزیندانیم کرد [ف] ۱) چنین فرض کردم؛ ۲) دروست گرفتم؛ ۳) روزه‌دار بودم؛ ۴) زندانش کردم.

گرتوا: ۱) دیل، تیسر؛ ۲) بهانه‌ی، زندانی [ف] ۱) اسیر؛ ۲) زندانی.

گرتوخانه: بهت‌ساقس [ف] زندان.

گرتوله: ۱) تیمیر ونیمه‌مرد؛ ۲) بی‌ترس، بیسار [ف] ۱) عجیب و غریب؛ ۲) ترسناک.

گرته: ۱) همیان، دله‌نگ؛ ۲) گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] ۱) استدیهگین، گرفته؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرته‌ک: به‌نگوی‌وان، قه‌بری‌قه‌ره [ف] سد وام.

گرته‌کان: گوتن، گوزگوتن، هوز [ف] گرده، گرده‌کان.

گرتی: گرتو [ف] نگا: گرتو.

گرتیخانه: گرتوخانه [ف] زندان.

گرچک: ۱) دو تەنداسی جگوڵەی بانگەلەن بەرچاوی مەولەلان، گورجەوله؛ ۲) برنجی له حاڵەتگه؛ ۳) گری‌دار که زوی‌ی؛ ۴) تیخی کەل‌وکسمت [ف] ۱) کلیه، گرده؛ ۲) کنایه از تهیگاه؛ ۳) گره برجسته تنهٔ درخت؛ ۴) تیغ تند و لب برشده.

گرچن: ۱) داری به‌گری؛ ۲) تیخی کەل‌توگ [ف] ۱) درخت گره‌دار؛ ۲) تیغ تند شده.

گرچو: گرچک [ف] نگا: گرچک.

گرچوبس: ۱) زەبری قورس؛ ۲) برنجی له جیشتی سوتو [ف] ۱) ضربهٔ کاری؛ ۲) کنایه از غذای تنور.

گرخ: ۱) کتابی ده‌نگی کەرو؛ ۲) بی‌غیز [ف] ۱) گرفتگی صدا؛ ۲) بی‌حال بهم خوردن از چیزی.

گرخبون: کسبوکی ده‌نگ ده‌نگ کەوتن [ف] صدا افتادن.

گرخواردن: بەدوورەدا سوڕانەوە [ف] پیرامون گشتن.

گرد: ۱) گر، تەپه، تەپوکه؛ ۲) خڕوەك توپ؛ ۳) کۆبوونەوە؛ ۴) جەغزی؛ ۵) خڕ وەك داروبۆزەنگ؛ ۶) درشت؛ ۷) هەمو، تیکڕا؛ ۸) دەورە؛ ۹) سوڕ، گۆڕان؛ ۱۰) کورته‌بالا، بالاپچوك [ف] ۱) تپه؛ ۲) گردی؛ ۳) همایش؛ ۴) دایره‌ای؛ ۵) لوله‌ای، استوانه‌ای؛ ۶) درشت؛ ۷) همه، کل؛ ۸) پیرامون؛ ۹) چرخش آب؛ ۱۰) کوتاه‌قد.

گردئیستر: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرداد: هوزیکی کوردە له کوردستانا [ف] طایفه‌ای در کردستان.

گرداشەوان: ناوی دێیه‌که [ف] نام روستایی است.

گراداف: ۱) ئاوی زۆرو خۆر که خۆل تیدا؛ ۲) برنجی له کارستانو به‌لا [ف] ۱) گرداب؛ ۲) کنایه از بلا مصیبت.

گردان: ۱) خولانەوە؛ ۲) سوڕانەوە؛ ۳) وشەیه که له بازی چاو شاتڕکیدا [ف] ۱) گشتن؛ ۲) چرخیدن؛ ۳) اصطلاحی در قایم موشك‌بازی.

گرداو: گرداف [ف] گرداب.

گرداوا: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گردبون: کۆبونەوە، کۆبوون [ف] جمع شدن.

گردبونەوە: کۆبونەوە [ف] جمع شدن.

گردچینه: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرد زیبن: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردش: ڕووکان، بەدان‌شکان [ف] با دندان شکستن تخمه و امثال آن.

گردشکاندن: ڕووکاندن [ف] با دندان شکستن.

گرد عارەبان: ئەو گوندانەی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گردك: ماجه [ف] ماهیچه، عضله.

گرد کردن: ۱) کۆم‌کردن؛ ۲) خڕەهەڵدان [ف] ۱) جمع کردن؛ ۲) مدور کردن.

گرد کردنەوە: کۆکردنەوە [ف] جمع کردن پراکنده.

گرد کەچیا: گوندیکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گرد گاسه: گوندیکه له کوردستان به‌عسی ویرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گرد گراو: ئەو گوندانەی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گردن: گرتن [ف] نگا: گرتن.

گردنەوە: گرتنەوە [ف] نگا: گرتنەوە.

گرەوکردن: گرەکردنەوە [ف] جمع کردن پراکنده.

گردوکۆ: ۱) کۆکردنەوەی بارەی زەمین؛ ۲) باسه‌که‌وت [ف] ۱) جمع کردن محصولات؛ ۲) پس‌انداز.

گردوکۆش: کردوکۆش، تەرکەدان [ف] زحمت‌کشی.

گردوڵك: ۱) گردوڵك؛ ۲) تەپەی جگوڵە، گردی بچوك [ف] ۱) نگا: گردوڵك؛ ۲) تپهٔ کوچك.

گردوڵك: ۱) هەرشتی بەسەریه‌کدا کراوی بەرزوەوبۆگ؛ ۲) خۆیانی بەسەریه‌کدا کراو [ف] ۱) انباشتهٔ بلند شده؛ ۲) توده خرمن یا انداخته.

گردوڵکه: گردوڵك [ف] نگا: گردوڵك.

گردوڵه: ۱) تەپکی بچوك؛ ۲) تیڵەکی دەرەی [ف] ۱) تپهٔ کوچك؛ ۲) خندق نیان.

گرده: ۱) خڕی توپی؛ ۲) جەغزی؛ ۳) تیکڕا؛ ۴) جۆرێ برنج؛ ۵) کاوڕای کورته‌بالا؛ ۶) درشتەی ناو شتی ورد؛ ۷) سەلکی گیاسارەو؛ ۸) خولو سوڕ؛ ۹) کۆتکەی تەستوڕ؛ ۱۰) قورتی مالی؛ ۱۱) تەستوڕایی سەروی ڕان (گردەی ڕانی شکاوە)؛ ۱۲) تەراف برك؛ ۱۳) دورگە، تاڤ [ف] ۱) مدور، کروی؛ ۲) دایره‌ای؛ ۳) همگی؛ ۴) نوعی برنج؛ ۵) بازوی کوتاه قد؛ ۶) درشتهٔ میان چیزهای ریز؛ ۷) بیاره گیاه

سلماك؛ ۸) چرختی؛ ۹) کتمهٔ ستر؛ ۱۰) گوشهٔ خانه؛ ۱۱) انتهای ران؛ ۱۲) نگا؛ برك؛ ۱۳) نگا؛ لاد.

گردەپا: باهۆرە گردباد.

گردەپن: ۱) سەفەستان؛ ۲) کۆتکەی پەسەفەیرا؛ ۳) شکانی تیکی لای سەروی ران (فاجی، گردەپز سکاو) ۱) ارۆ دوقوه؛ ۲) کتمهٔ یا لۆ بریه؛ ۳) شکستگی استخوان ران.

گردەپن: ناوی گوندیکه نام روستایی است.

گردەپەردان: ناوی دیهیکه نام دهی است.

گردەپیان: امر گوندانی کوردستانه که بەهۆی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گردەپیان: بیاری کوردەبالای خۆرکه مرد کوتاه قد.

گردە چاو: گوندیکه له کوردستان بەهۆی ویرانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گردەران: تیکی لای سەروی ران (ئەنك تەسوو گردەرات تیکن) استخوان بالای ران.

گردەرەش: ناوی ئاوایی یه که نام روستایی است.

گردەرەشە: امر گوندانی کوردستانه که بەهۆی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گردەرەشی چۆگ: گوندیکه له کوردستان بەهۆی ویرانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گردەزن: زنی کورەبالا زن کوتاه قد.

گردەسیان: گوندیکی کوردستانه بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردەسۆر: ۱) ناوی گوندیکه له بەرینەی لاجان؛ ۲) گوندیکه له کوردستان بەهۆی ویرانی کرد ۱) نام روستایی است؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گردەشیان: ناوی گوندیکه نام دهی است.

گردەشینە: امر گوندانی کوردستانه که بەهۆی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گردەقازی: گوندیکی کوردستانه بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردەقیت: ناوی گوندیکه له ناوچەی سنەدۆش نام دهی است.

گردەلك: بنی درختی ئەقیوینکه له توسیا حرف درشت الفبا در نوشتن.

گردە کلاش: ژاوی زن له سۆی پشتو فرزند زن از شوهر پیشین.

گردە کەر ویشك: گوندیکی کوردستانه بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردە گزی: ناوی دیهیکه له شاروزان نام روستایی است.

گردە گسۆ: گوندیکی کوردستانه بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردە گوم: گوندیکی کوردستانه بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردەڵ: ۱) جکۆلە؛ ۲) بان گوێ، بانگوش، باگردن؛ ۳) خۆی وەك توپی جکۆلە ۱) رین ۲) نام غلطان؛ ۳) کرهٔ کوچك.

گردەلوی جنە: گوندیکه له کوردستان بەهۆی ویرانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گردەڵمە: ۱) خۆی جکۆلە؛ ۲) تیقەکی دەرین؛ ۳) تەرمەزین؛ ۴) گردەڵمك؛ ۵) تامرازی له تاشیاوا؛ ۶) دوین که جولا پۆزی لەسەر دەپیچن؛ ۷) بەندی قامك؛ ۸) توپه مەرایی یەکیارچه له دار تاشراو؛ ۹) کۆتکەداری خۆر و درست ۱) گردی کوچك؛ ۲) خشتاك تیاو؛ ۳) تەمزین؛ ۴) نگا؛ گردەڵك؛ ۵) ابزاری در آسیاب؛ ۶) تخته‌ای در جولایی که نخ را بر آن پیچند؛ ۷) بند انگشت؛ ۸) چرخ گاری چوبین یکپارچه؛ ۹) کتمهٔ گره و بزرگ.

گردەنازی: گوندیکی کوردستانه بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردەنشین: کەسی که ناتوانی کار بکاو له سۆچی ماڵەوە دانیشتوە از کار افتادهٔ خانه‌نشین.

گردەو کردن: کۆکردنەوە جمع کردن.

گردەوەبۆن: کۆبۆنەوە جمع شدن.

گردەوە کۆبی: گردەکۆ نگا؛ گردەکۆ.

گردی: ۱) درشتی؛ ۲) وردی؛ ۳) تیکرا هەموو؛ ۴) کۆبەبۆن ۱) درشتی؛ ۲) وردی؛ ۳) همه؛ ۴) گردهم‌آیی.

گردی رەوا: امر گوندانی کوردستانه که بەهۆی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گردی سەر: دانەیەکی له‌تۆن جۆن جستجو.

گردی شەریفە: گوندیکی کوردستانه بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گردی کاولان: ناوی گوندیکه له بەرینەی لاجان نام روستایی است.

گردی گەرۆڵ: ناوی گەڕەکیکه له شاری سنه محله‌ای در شهر سنندج.

گردیلە: ۱) خۆی بچکۆلە؛ ۲) تەپەی جکۆلە ۱) مدور کوچك؛ ۲) تپهٔ کوچك.

گردین: تیکرا، هەموو همه، کل.

گرز: ۱) کەسی جرجی هیناوە له توڕەیی؛ ۲) بارەحەمتو خەمیان کرز؛ ۳) بادراو؛ ۴) کاری کەوڵ کردن ۱) اخمو؛ ۲) افسرده؛ ۳) تاب خورده؛ ۴) عمل پوست کندن.

گرزاڵ: رەنگیکه بۆ مەرەز که توانی ژەش و سۆرە، سۆری تامال ژەش بشم قرمز سیه‌فام.

گرزانەن: کەوڵ کردن پوست کندن.

گرزبۆن: ۱) ڕوترش کردن؛ ۲) توڕەبۆن؛ ۳) بارەحەمتو کرەبارکردن؛ ۴) توندەوەبۆنی بەن یه بادان؛ ۵) گرزبۆن له کار ۱) اخم کردن؛ ۲) خشمگین شدن؛ ۳) افسرده گشتن؛ ۴) تاب خوردن نخ؛ ۵) جلاك بودن در انجام کار.

گرژ: کاوڕای تەنی گرژو ڕوناجوش باروی اخمو.

گرژهەڵاتن: سەرو چرچ بوون [ف] چروك بوون، بزرڤین.
گرژی: ١) گرژی و خەمباری؛ ٢) تووڕەیی [ف] ١) افسردگی؛ ٢) خشمگینی.
گرژین: بزە کردن [ف] لبخندزدن.
گرژینەوە: گرژین [ف] لبخندزدن.
گرس: ١) بیابانی پاییەدار؛ ٢) توند و ئاڵەچەسپاو؛ ٣) خوڵقاو، ڕەسکاو، (لوتەکە گرس بوو، بیزە لە ناو سکیا گرس بوو)؛ ٤) خوگرتەوە، (لە دار کەوتبە بەلی گرسابەوە، بلاڕم هاوینە دار لەبەر گرسابەوە)؛ ٥) ڕەوی لە کیلان ڕەق؛ ٦) بەقەوارە، تەستوور؛ ٧) زبر؛ ٨) درشت؛ ٩) کاریە [ف] ١) بزرگوار؛ ٢) محکم و بە هم چەسپاو؛ ٣) ڕستە، نکوین یافتە؛ ٤) واچەسپین، گیرکرین؛ ٥) زمین سفت و سخت بر شخم؛ ٦) هیکل دار؛ ٧) زبر؛ ٨) درشت؛ ٩) بالا.
گرسان: ١) گرس؛ ٢) پێ پۆش ئاگر؛ (ئەساگرەکە گرسا)؛ ٣) لغش گەورەهاسان؛ (هەسو لەشم داگرساوە ڕەنگە ناو لێ نیت) [ف] ١) نگا: گرس؛ ٢) افروختگی آتش؛ ٣) گرمی تن به نشانهٔ تب.
گرساندن: بە گەورەدانی [ف] محترم داشتن.
گرسانەوە: ١) خوگرتەوە؛ ٢) ماندەوە لە بوونەکە؛ (ئەمو دوزە گرسابوەمەوە) [ف] ١) واچەسپین، گیرکرین؛ ٢) ماندگارشدن.
گرساو: گرس بوگ [ف] ٥ گرس و شدن.
گرسك: ١) گرۆسك؛ ٢) کێڵگەیەکی ڕەق هەڵاتوو [ف] ١) گلای وحشی؛ ٢) زمین سخت در شخم.
گرسە: تۆڵا، قورسە [ف] نگا: تۆڵا.
گرسەلار: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گرسیاڵ: گرساو، گرس بوگ [ف] گرساو.
گرسیان: گرسان [ف] نگا: گرسان.
گرسیانەوە: گرسانەوە [ف] نگا: گرسانەوە.
گرش: داری دارەزا [ف] دیرك، چوب سقف.
گرشمە: نان، هێشوو، گریشمە [ف] گرشمه، نان.
گرشە: ١) کلۆش، قرشە؛ ٢) کۆمایەك لە باقەی تەسرەیەك داخراوی تایە؛ ٣) مرەوتیان، پرتقە [ف] ١) سماری، ساقهٔ غلّه؛ ٢) توده‌ای از بسته‌های سیاری و گیاه؛ ٣) درخشش.
گرفت: ١) ئیلتەلا، بەخۆشی لە بەزمەکردنی خۆراکەوە؛ ٢) بەرگر لە کار [ف] ١) بیماری امتلا؛ ٢) مانع راه.
گرفتان: ١) تۆش هاتگ، دوچار؛ ٢) ئرشی لە تەوبەدار [ف] ١) گرفتار؛ ٢) کنایه از عاشق.
گرفتج: ١) تیك ئاڵۆزانی بەن و دەبەڵ؛ ٢) گرێی بچووکی دڕوار لە کردەوە؛ ٣) دڵۆ لە ڕیسرد [ف] ١) سردرگم شدن نخ؛ ٢) گره کور؛ ٣) برجستگی کوچولو در ریس.
گرفتج: گرفتج [ف] نگا: گرفتج.
گرفتجلە: دڵۆ لە ڕیسرد، کە ژن لە کاتی بەستنی ڕستەدا بەدەنی دەیخرێنێ [ف] برامدگی کوچك در ریس.
گرفە: کلە، دەنگی گرێی ئاگر [ف] صدای شعلهٔ آتش.
گرفەگرف: گرفەی زۆر [ف] صدای پیاپی شعله.
گرك: ١) گرك؛ ٢) بابەت، باقەت، قەوبەت؛ ٣) دەستان؛ ٤) دوگی وشتر؛ ٥) کولێرە؛ ٦) تۆڵا؛ ٧) گردی بچووك [ف] ١) نگا: گرك؛ ٢) نامیه، توان؛ ٣) دستانی؛ ٤) پیهٔ شتر؛ ٥) گرده نان؛ ٦) نگا: تۆڵا؛ ٧) تپهٔ کوچك.
گرك: ١) دەستان؛ ٢) حوێن، پەردی قوڵی بست تا (لوتان [ف] ١) دستانی؛ ٢) سنگ گود به جای هاون، هاون سنگی.
گرکا: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
گرکاشە: ١) ناوی گوندێکە؛ ٢) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] ١) نام دهی است؛ ٢) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گرکاڵ: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
گرکان: ئاگرپێن، ئاگری [ف] آتشفشان.
گرکرن: پف کردن [ف] مبالغه.
گرکچك: دەنکی ئاڵە لە ناو گەنمەدا، مرۆڤ [ف] ناخالصی در گندم.
گرکە: ١) ئاڵکە؛ ٢) کەمەلی ئازەڵ؛ ٣) فاقڕ، کرێاڵ [ف] ١) طالبی؛ ٢) بیماری کچلی دام؛ ٣) زمین لخت و بی گیاه.
گرکەش: باوشك، باوشك [ف] خمیان.
گرکی: قسەیەك کە ئازاری مەبەست چیە [ف] سخن مبهم.
گرگ: گرس، خۆڕ [ف] شکمبه، معده.
گرگاز: گیایەکە [ف] گیاهی است.
گرگازۆکە: گرگاز [ف] نگا: گرگاز.
گرگازە: گرگاز [ف] نگا: گرگاز.
گرگاشە: بەڵا و نەهامەت [ف] بلا و مصیبت.
گرگن: پیاوی پاییەدرو گەورە [ف] بزرگ مرد.
گرگن: ١) دیسانەوە بەیەك، (هەر دەزوار گرگن خۆ بە ماڵدا دە کاتەوە)؛ ٢) جووتی باقە؛ ٣) گرێی ئاگری لەسەر یەك: (گرگن دابسا) [ف] ١) بازیا مجدد؛ ٢) توبرهٔ باقلی؛ ٣) شعلهٔ مداوم.
گرگزان: ئاگرباری، ئاگەشباری [ف] آتشباری.
گرگرتن: ١) گرتن بەرپێن، هەڵبوون ئاگر؛ ٢) برینی لە ڕاکەشانی زۆر [ف] ١) شعله‌ور شدن؛ ٢) کنایه از به خشم آمدن زیاد.
گرگرۆك: جەرەباکەی زاروکان [ف] ارادهٔ اسباب بازی.
گرگرە: پیاوی گەورە [ف] بزرگ مرد.
گرگن: زگزل [ف] شکم گنده.
گرگنە: کوڕەباڵای زگزل [ف] کودك‌ها شکم گنده.
گرگین: تۆڕەی ڕاکەشاو [ف] خشمگین.
گرم: ١) دەنگی زل وەك دەنگی تۆپ و هەوە؛ ٢) دەنگی کەوتنی شتی قورس، (گرم بە عەرزا کەوت) [ف] ١) صدای غرش؛ ٢) صدای افتادن جسم سنگین.

گرماندن: دەنگی زل لێهاتن؛ ههور. **گرماندی** [ف] غرنیدن.

گرمانی: گرماندن [ف] غرنیدن.

گرمخین: شوێنەوبو کوڕانەوەی خەتی نوسراو [ف] بالاکردن نوسینە.

گرمۆن: دەنگی زۆخاڵی زۆر؛ ههیا. **گرمۆنی** هاتوڕانە خوار [ف] غرنیدن ڕیژش کوە و امثال آن.

گرمزە: ڕیگەی جکۆڵە لە تەنو بردنەوە [ف] جوش زو پوست از آفتاب زدگی.

گرمژە: گرمزە [ف] نگا: گرمزە.

گرمش: خۆ پەداڵی لەپێ [ف] حرکت کردن ناگهانی.

گرمست: مستەکۆڵە: مست [ف] مشت.

گرموڵە: جکۆڵەی خڕەکە [ف] کرم مەزن و ڕین.

گرموڵە: ۱) گرموڵە ۲) لە دەوری بەک تالاوی خڕەوەبوگ: (لە سەرمان خۆی **گرموڵە** کرمیوا [ف] ۱) مەزن ڕین ۲) بە هم پیچ خوردە.

گرموڵە: گرموڵە [ف] نگا: گرموڵە.

گرموهۆز: دەنگی بەفەوی زۆر: ههموان **گرموهۆزیانە** [ف] غرنیدن زیاد.

گرمە: گرم [ف] نگا: گرم.

گرمەزە: گرمزە [ف] نگا: گرمزە.

گرمە گرم: گرمەی بەدوی یەکدا: (**گرمە گرمی** هەوراڵە. **گرمە گرمی** تۆپان دەت) [ف] غرنیدن زیاد.

گرمین: گرماندن [ف] غرنیدن.

گرنال: زیرو فورنج فورنج وەک تکۆڵەبادام [ف] زیر و ناهموار.

گرنال گرنال: گرنال [ف] زیر و ناهموار.

گرنای: گرنی ئاگر [ف] شعلهٔ آتش.

گرنج: ۱) برنج ۲) فورنج: زوی زۆر [ف] ۱) برنج ۲) آجیده، زبر.

گرنجار: چەلتۆکجار [ف] شالیزار.

گرنج بەشیر: برنج بەشیر [ف] شیر برنج.

گرنج گرنج: فورنج فورنج [ف] آجیده، زبر.

گرنجلە: گرنی فابیش، جەنگ [ف] بندی، گردنی.

گرنز: بزە، زەردە [ف] لبخند.

گرنزاندن: ۱) جرچ وڕۆچ تێ جستن ۲) هەڵقرچاندن [ف] ۱) چروکاندن؛ ۲) در اثر حرارت فشرده کردن.

گرنزین: بزە هاتنەسەرلێوان [ف] لبخندزدن.

گرنزین: ۱) جرچ وڕۆچ بۆن ۲) هەڵقرچان [ف] ۱) چروکیدن ۲) در اثر حرارت به هم آمدن.

گرنگ: جیگەی بایەخ دان، بڕبایەخ (کاریکی **گرنگە**. قسەیەکی **گرنگە** ئاوی بەکەم بگرین) [ف] مهم، با اهمیت.

گرنگی: بایەخداری [ف] اهمیت.

گرنۆز: گرنال [ف] زبر، آجیده.

گرنۆز: شتی جوان و بەرچاو [ف] چیز زیبا و چشمگیر.

گرنۆز: ۱) کەڕواوی، برشاوی ۲) بەڵزێ [ف] ۱) کپک زده ۲) شوره زده.

گرنۆگ: کیابەک، نۆی توکمە [ف] گیاهی است.

گرنە: بەڵب، بەهانە [ف] بهانه.

گرنە گرتن: بەڵب گرتن و بەهانە نۆزیشەوەی منداڵ بەگریانەوە [ف] بهانه‌گیری بچه.

گرنەوت: جەنگەی سوارۆنی پشیلەی تێ لە مێ [ف] موسم جفتگیری گربه‌ها.

گرنی: ۱) زیر لە دەستلیدان ۲) منداڵی چەنگ ۳) بنیادەمی تەقاڵ باز [ف] ۱) زیر در اسپی ۲) بچه‌بهانه‌گیر ۳) شیطان باز.

گرۆ: ۱) توگر، خوگرتۆ ۲) کۆمەڵ، دەستە: (**گرۆ گرۆ هاتن**) ۳) تەنزەت، تەرج ۴) بازنە ۵) داتاریوتی زۆرو سەمەنی و ... ۶) خاوەخاوگرتن لە کار [ف] ۱) الف. خوگرفته ۲) گروه ۳) شرط‌بندی ۴) گروگان؛ ۵) دان دان شتن روشن و ... ۶) سستی و اهمال در کار.

گرۆ: لە لای تەستوو لانتە لە پشت دەرهێنرێن [ف] لاشهٔ حیوان را از راه گردن از پوست در آورند.

گرۆ: ۱) تەخوشی پشت خوران ۲) ڕوخسارناولاوی ۳) گرێی ئاگر ۴) بەڵبی منداڵ [ف] ۱) بیماری گری ۲) آبلەرو ۳) شعله ۴) بهانهٔ بچه.

گروا: لە بەشەو، گۆشتی تەنکی هاتە دەر [ف] گوشت و استخوان از گردن درآمد.

گروان: کاری لانتی لە تەستوو دەرهێنان [ف] انجام دادن عمل دگروا.

گروانتن: دەرهێنانی لانتی گۆشت لە تەستوو: (ئەم ڕەم بگرۆ پشتی بەکەمە هەتیانە، گامان گروو کلکی ماوە) [ف] انجام دادن عمل دگروا.

گروانکە: کیشانەیەکە بۆ جایی بەرانبەر بە چوارسەدبوونە گرام [ف] وزنی است معادل چهارصد و نه گرام، گروانکه.

گرۆبردنەوە: ۱) لە شەرت بەستن؛ سەرکەوتن ۲) پشتی کەوتن لە خەڵک [ف] ۱) برنده شدن در شرط‌بندی ۲) سرآمد بودن.

گرۆبرن: گرۆبردنەوە [ف] نگا: گرۆبردنەوە.

گرۆبۆن: ۱) ڕاوبۆن، خوگرتن، توگربۆن ۲) بەدەرەنگی کەوتن [ف] ۱) اُنس گرفتن، خوگرفتن ۲) دیر کردن.

گرۆبەر: ۱) بنیادەمێ کە گرۆی بردۆتەوە ۲) برێتی لە کەسێ کە لە جەنگی تر لە پشترە [ف] ۱) برنده شرط ۲) کنایه از سرآمد.

گرۆبەندە: برێتی لە بیاوی زۆرتاز لە شەڕو جەنگ [ف] کنایه از شجاع و جنگاور.

گرۆبەند: ۱) بەستنی شەڕو پشتبەستنی شتو لە دەزەدا ۲) لەوپەڕ بەرزبوونەوەی دامرکانی گڕ ۳) برێتی لە خۆبەزەو تۆ جەستیان بۆسەوە (دەدڵی بەگرە تۆزەسۆنی ئەو گرۆبەندکە) ۴) برێتی لە ئەبڕ دەرئەستەبۆن و تۆ تاوەبۆن [ف] ۱) لبریزشدن و عربده کشیدن جوشیدن بلافاصله؛ ۲) شعله‌ور شدن و زود خاموش شدن آن؛ ۳) کنایه از برانگیختن و به سرعت آرام شدن؛ ۴) کنایه از دولت مستعجل.

گرۆز: ۱) دەنگی ئاڵە لە ناو گەسوودا ۲) ناوی دێیەکە [ف] ۱) دانەی تلخ در گندم‌زار؛ ۲) نام دهی است.

گرۆز: ۱) هەڵتوقین لە ئەندامێ ۲) لوڕ [ف] ۱) ورم کردن از ضربه خوردن؛ ۲) غدهٔ بارز.

گرۆز: زاوی گرۆگر [ف] بچهٔ همیشه گریان و بهانه‌گیر.

گروزین: هەڵتوقین لە لەش یاخۆ زەمینەوە [ف] برآمدگی در بدن یا در زمین.

گرۆز: تیکڕای ڕۆژان. هەموو [ف] هەر ڕۆژ.
گرۆسك: گرۆسك [ف] کلاوی وەسنی.
گرۆشك: ئامرازی (ڕاتاخین) گرنجەی ئاو [ف] لولەی ئاو. گۆن.
گروف: قانگل. قانگلە [ف] نگا: قانگل.
گروڤی: ۱) کلەی لەبڕو نەکاو؛ ۲) شتی کە ڕۆ بکەوێ؛ ۳) ئەنات و شوت [ف] ۱) شمەك ناگهانی؛ ۲) سریع الزوال؛ ۳) لاف و خودستایی.
گروڤیلك: جەرخ و گاری بچوك [ف] گاری کوچك.
گروف: گروف. قانگلەبەن [ف] نگا: قانگل.
گروڤەر: ۱) جۆر پیاو نوت؛ ۲) جەفری؛ ۳) دڕۆکەی لوس و بی سۆچ پیاو دارۆڕەنگ [ف] ۱) گروی؛ ۲) دایرەیی؛ ۳) استوانەای.
گروك: ۱) تاوریشمی خاو؛ ۲) کورك. کۆرۆك [ف] ۱) ابریشم خام؛ ۲) کرك. موی نرم زیر.
گروك: ۱) زاڕۆیی کە زۆر دەگری؛ ۲) تەپەی جکۆلە [ف] ۱) کودك همیشه گریان؛ ۲) تپهٔ کوچك.
گروکردن: سەرت بەستن [ف] شرط بستن.
گروگف: گرویف [ف] نگا: گرویف.
گروگاڵ: گاڵەوچۆڵ [ف] نگا: گاڵەوچۆڵ.
گروگرتن: بەلەب گرتنی زاروك [ف] بهانه گیری بچه.
گروڵ: پارچەیەکی سێ سۆچە بۆ بن باخەڵ لە کراس و جۆرە [ف] خشتك زیر بغل در پیراهن.
گروڵە: گاری و عەرەبانەی بارکێشان [ف] گاری و ارابهٔ بارکشی.
گرۆکە: گرۆڵ [ف] خشتك زیر بغل.
گرۆکی: بەرگی جەکی گەرم [ف] گلولهٔ اسلحه.
گروڵیە: ۱) لەسەر جکێنجراوی، بەن بەهێزی. گلۆکە؛ ۲) بەرگی تەفەنگ [ف] ۱) گلولهٔ تخ؛ ۲) گلولهٔ تفنگ.
گرۆن: ۱) گرواندن؛ ۲) گرتنەکە لە کوردستان بەعەسی وەرانی کرد [ف] ۱) نگا: گرواندن؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
گرۆنی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گرۆنی: ۱) جۆری قومباشی گوڵگەورە؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان [ف] ۱) نوعی پارچه؛ ۲) نام مردانه.
گرۆی: ۱) بەخۆشی دەروی گرۆ؛ ۲) ناوێکی [ف] ۱) بیمارگونه؛ ۲) آبله گون.
گرۆیس: جۆری دەزۆ [ف] ریسمان کلفت و نازك.
گرۆیی: بەخۆشی گرۆبۆن [ف] بیماری گرۆ.
گرە: ۱) بەندی توندی پێی و بەت. گرێ؛ ۲) کوڵی پەرداس؛ ۳) پیاوی هاوەڵی پاپە [ف] ۱) گره؛ ۲) سوراخ سنگ آسیا؛ ۳) مرد بزرگ.
گرۆ: ۱) بەخۆش. باڵی گەرمی کوشندە؛ ۲) لین و هاڵاو؛ ۳) دەنگی (بری ناخۆش)؛ ۴) گرۆی دەخڵی [ف] ۱) باتب؛ ۲) آلاو. الو. گرما؛ ۳) صدای گوش خراش؛ ۴) تیکوبی دانه.
گرهان: گرانی کوت [ف] گرفتگی سوراخ.

گریچ: گیرەلوکە. باهوز [ف] گردباد.
گرەپیچە: گرێ بەدەزمی بەستوو [ف] عقدهٔ قوی و غیرممکن.
گرەزوکە: گرۆز [ف] نگا: گرۆز.
گرەژۆ: کەلاوزان. جەزەلەدەرین [ف] نرگس بزان.
گرەسیە: دوامین گرێی بەدەوری کوڕانەوە [ف] آخرین شعله‌های تنور.
گرك: ئاوی شەوی. فوراو. جنباو [ف] گل ولای.
گرەگر: پیاوماقوڵان. پیاوانی باپەپەر [ف] اشخاص سرشناس.
گرەگر: ۱) گرگر. کلەی پەردەوامی ئاگر؛ ۲) زەنگ و جەفەجەف [ف] ۱) شعلهٔ مداوم آتش؛ ۲) سروصدای گوش خراش.
گرەگرە: گرەگر [ف] اشخاص سرشناس.
گرەمێر: پاکی وەهەیکەڵو درشت [ف] مرد هیکل دار.
گرەو: گرۆ [ف] نگا: گرۆ.
گرەوانی: ۱) جوتین. کوتین؛ ۲) گریان [ف] ۱) جوشیدن؛ ۲) گریستن.
گرەوبردنەوە: گرۆبردنەوە [ف] ۱) شرط بردن؛ ۲) سرامد بودن.
گرەوتا: ۱) بەزۆر تێ ئاخراو؛ ۲) گیرای گریاگ. گراو؛ ۳) داپۆشراو [ف] ۱) بەزور داخل کردن؛ ۲) گرفته شده. مسدود؛ ۳) سرپوشیده شده.
گرەوتن: ۱) کرین. سەدین. سەدین؛ ۲) سەرپۆش لەسەر دەفر دانان؛ ۳) تێ ئاخستن؛ ۴) وەدەس هێنان؛ ۵) توند بەستی دەم؛ ۶) داپۆشین؛ ۷) گەزین. پێوەدان [ف] ۱) خریدن؛ ۲) روی ظرف غذا سرپوش گذاشتن؛ ۳) داخل کردن؛ ۴) بدست آوردن؛ ۵) محکم دهان را بستن؛ ۶) پوشاندن؛ ۷) گاز گرفتن.
گرەوتە: گرەوتا [ف] نگا: گرەوتا.
گرەوکردن: گرۆکردن [ف] شرط بندی.
گرەوەك: لەپارچە ئاو [ف] گردی.
گرەی: گرێ. هەڵتوقیو لە لەشدا [ف] عقدهٔ برجسته در بدن.
گری: ۱) گریان. ئاو لەچاوەکان لە خەمیو خەفەتان؛ ۲) بەخەیاڵ ئاگان (گریم کرد واتا) [ف] ۱) گریستن؛ ۲) فرضاً.
گری: ۱) بەشەڕ. گرە؛ ۲) بەشەدی قامیشی و دارو گیا؛ ۳) بازگاه لە شارەبازاری گەڕی پێوان؛ ۴) گەی قامك. بەندی تیل؛ ۵) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] ۱) گره؛ ۲) نیزی و گیاه و...؛ ۳) یك شانزدەهم نوع شاهی؛ ۴) بند انگشتان؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گری: ۱) بەرابەری لوسی. زبری لە دەست لیدان؛ ۲) دەدان دیاری بۆت؛ ۳) زبری دەنگ [ف] ۱) زبری. آهنگی؛ ۲) نمودار دندانهای پیشین؛ ۳) زبری صدا.
گریا: ۱) ئاو لە چاوی هات لە خەمان؛ ۲) کوڵیو (ئاو گریاوە) [ف] ۱) گریست؛ ۲) جوشیده.
گریا: کلەی کرد [ف] شعله ور شد.
گریان: گری. ئاو لە چاوەکان لە خەفەتان [ف] گریستن.
گریان: کلە کردن. بلیسە سەندن [ف] شعله ور شدن.
گریانەن: کاری کردن کە کەسێ بگری [ف] گریاندن. به گریه انداختن.
گریانن: گریاندن [ف] نگا: گریاندن.

گریانه: گوندیکی کوردستانه بەشی کاولی کرد [ق] ناو روستایی لە کردستان کە توسط جنان ویران بند.

گریبەرانسە: جۆرێ گرێ کە لە ملی لازەڵ توسد دابێ و بە هاسانی دە کرێتەوە [ق] نوعی گرە کە آسان باز می‌شود.

گریبەست: کیسەیەکی پستو [ق] کیسە پول قدیمی.

گریبەلد: رابورت، هاجان بە نوسین: (گریبەلدا خۆ بگورا دلێ لاخد نیست) [ق] گزارش کتبی، رابرت.

گریبنی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەشی کاولیان کرد [ق] روستایی در کردستان کە بجنان آن را ویران کردند.

گریپۆچکە: گرێ کە بە دزواری دە کرێتەوە [ق] گرە کور.

گریچان: خەمو خۆی ناشیرین دە کاڵ [ق] ناز ازای اخلاق و خوی زشت.

گریخواسە: جۆرێ گرێ کە فڕ بسۆسی دزوارە [ق] نوعی گرە کە باز گرفتنش مشکل است.

گریخۆلە کانە: گرێ جوانە [ق] نگا: گرێ جوانە.

گریخ: خەرابەو زیاد، زەلاز [ق] ناز و بیداد.

گریخلک: بەندی قامات [ق] بند انگشت.

گریخن: ۱) جۆرێ لەبن بە گرێ گرێ ۲) جستی پشتیک کە ناوڕاستی قەدەکانی بە گرێ دەوەستێ [ق] ۱) بافتهٔ گرەدار ۲) نوعی جستن کمر بند.

گریدان: ۱) پیچوڕەقانی کە مشکۆدارە ۲) هەر شتێ بەندی هەبێ [ق] ۱) گرە میان تنهٔ درخت ۲) دارای بند.

گریدان: ۱) نوسینی بەستن ۲) برێتی لە دوبەرە کردنی ئەمیانی تەرزوبەر [ق] ۱) گرەزدن ۲) کنایه از پوشیدن لباس رزم یا سفر.

گرێ دانک: ۱) پەیمان، شەرتی نوسیاوی بەستن ۲) شوێنەواری جۆرێی بەجێ هێشتن [ق] ۱) عهد، پیمان ۲) اثر یادگاری بجاگذاشتن.

گرێدراو: ۱) بەندکراوی دەوڕ ۲) داخراوی مرگا [ق] ۱) گرەزده ۲) در بسته.

گریز: ئاوێ کە لەژێر دەمەوە دێت، لیکاو [ق] لعاب دهن که از گوشهٔ لب آید.

گریزانک: لەرزینی لەبۆ [ق] جنبش.

گریزە: مجورک، موجرک، لەرزینی زۆرکەم لەبەرا [ق] مورمور شدن بدن.

گریزە: گرێن، لیکاوی دەم [ق] لعاب دهن.

گرێژ: ئەندامی جێگەی شیر لە تازەلدا، گوژن، معمک [ق] پستان دام.

گریژە: گوندیکی کوردستانە بەشی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان که توسط جنان ویران شد.

گریژەنە: بازەی مەرگا، زەریسمە [ق] باسهٔ در.

گریس: سستو شل [ق] شل و نامحکم.

گریش: ۱) نیۆڵ ۲) گیژەی گیاو دەڵی لەدەشت [ق] ۱) نگا: نیۆڵ ۲) پیچهای گیاه و تلهٔ جمع آوری نشده.

گرێش: نیۆڵ، برگوری جلە کۆن [ق] نگا: نیۆڵ.

گرێشک: گرێ کۆرە [ق] گرە کور.

گریشمە: نان قەمەر [ق] نان.

گریف: مان، جەمد، گەر، گەی [ق] انعقاد.

گریفان: زەرکراس [ق] زیر پیراهن.

گریفکەر: مایکرۆ [ق] انعقاد کننده.

گرێقەمیروک: گوندیکە لە کوردستان بەشی جۆراتی کرد [ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنان.

گریلە: نابلست، توان، تاقەت [ق] تاب، توان.

گریلک: گرێ [ق] گرە.

گریکوتلک: گرێ کۆرە، گرێ کۆرە [ق] گرە کور.

گریکۆرە: ۱) گرێ پۆچکە ۲) گوندیکی کوردستانە بەشی کاولی کرد [ق] ۱) گرە کور ۲) نام روستایی در کردستان که توسط جنان ویران شد.

گریکۆرە: گرێ پۆچکە [ق] گرە کور.

گریکوپرە: گرێ پۆچکە [ق] گرە کور.

گریل: باگرەدان [ق] نام غلک.

گرێل: جۆرێ بەری مازو [ق] نوعی ثمر مازوج.

گریلە: گرێی بچوکی دوای دەرۆنو دوریمان: (تەز بەتەزی سەر بە گریلە) [ق] گرە کوچک دنبالهٔ نخ دوختنی.

گریم: ۱) وام وانا، قەرزو کرد ۲) گریانی من [ق] ۱) گرم ۲) گریدم.

گریمان: ۱) وامان وانا ۲) گریانمان [ق] ۱) قرض کردیم ۲) گریدیم.

گریمانە: گرێی زۆر کە بەزو دەرۆا (ئەم دەروە تەکرا) گریمانەیە [ق] گرە خوردە.

گرینی: جۆرێ خەنجەری بچوک [ق] نوعی خنجر کوچک.

گرین: گریان، گری [ق] گریه.

گرینای: کولان، کولین، بی کەیفبون لەسەر ئاگر، بوخەوون [ق] جوش.

گرینگ: گرنگ، بایەخدار، بوهەم [ق] با اهمیت.

گرینوک: کەسێ کە زۆر دەگری، گریاک [ق] بسیار گریان، همیشه گریان.

گرینی: گرینی، جۆرێ خەنجەری گچکە [ق] نوعی خنجر کوچک.

گرێو: ۱) شەرت بەستن ۲) پارەیە [ق] ۱) شرط بستن ۲) گروگان.

گریوان: زەرکراس، ئەو پارچەجلەی لەسەر گۆشتو لەبن کراس دەبەرە کرێ، گریبان [ق] زیر پیراهن.

گرێوگسوڵ: ۱) ئالوزی و گرێی زۆر دەبەرا ۲) برێتی لە کاری کە سەرەوەری لێ دەرناکرێ: (وات کرد گرێوگوڵ هەر سەر دەرناکەم) [ق] ۱) درهمی و گرەزدگی ۲) کنایه از سردرگمی.

گریوە: گرێ، گریان [ق] گریه.

گرێوەتاز: کەن بەرکی لەراکردن [ق] مسابقهٔ دو.

گریە: گری، گریان، گریوە [ق] گریه.

گرێهتک: ۱) کێلگە لەناو دۆڵو شیودا ۲) بەخوشی گەزوڵی [ق] ۱) مزرعهٔ واقع در دره ۲) بیماری گری.

گریەوزۆ: شەیۆن شیوەن [ق] شیون.

گریەوزۆ: گریەوزۆ شیوەن [ق] شیون.

گریەوگۆ: گریان و دەرەوەڵ کردن [ق] گریه و زاری.

گژ: ۱) ئاڵوبە، خۆگرتو (ئەم کابرایە گژ ئارەزو فرمانە) ۲) حیلە، فێڵ

(گز مه‌که)؛ ۳) بن جاروفی؛ (گزگز نواشای گزم گرسیام)؛ ۴) [illegible] (گز تهوزم تو بوتی)؛ ۵) [illegible] که تاشو بازی؛ وانا؛ وسیار به لهجه زرد و شوین گاه بکه؛ ۶) ده‌نگی قیسه‌لی تیر یو تاوکردنی میو به‌که‌ی؛ ۷) داریکی ده‌وه‌به له بهستی زوسازان ده‌زوی؛ ۸) له‌بر و به‌کاو؛ (گزو گومیت)؛ ۱) خوگرفتگی؛ ۲) حیله؛ ۳) نگام خیره؛ ۴) سنتاکی؛ ۵) اصطلاحی در چوگان‌بازی؛ ۶) صدای لاکیشت ر هنگام جنگری؛ ۷) درختچهٔ گز؛ ۸) ناگهانی.

گزجان: بیشه‌ی ده‌وی گز؛ گزستان.

گزچار: داری گز؛ درختچهٔ گز.

گزن: گیایه که له تیری تو و جوئیر سه‌لکی دیزوکو بزه‌نگی روده‌ی ساو؛ گزیر؛ هویج.

گزرالوک: برجی چه‌وتراو؛ زلف تابداده.

گزره: ۱) گیای وردکراو یو له‌وری تازه‌ل؛ ۲) داری پارچه‌پارچه کراو یو سوتانی زستانه؛ ۳) پوش و بار؛ ۱) گیاه کوبیده برای علوفهٔ دام؛ ۲) هزم قطعه‌قطعه شده؛ ۳) نفس وحاشاک.

گزقالوک: گزرالوک؛ زلف تابداده.

گزک: جارو؛ جارو.

گزکدان: جارو؛ گزن؛ جارو زدن.

گزکده: کسی که جارو ده‌کا؛ جارو زن.

گزکنه: ۱) کهری پرپشت برجی زوزی؛ ۲) داری برای وتوب؛ ۱) موی پرپشت؛ ۲) درخت پرشاخ و برگ.

گزگ: گزک؛ جارو؛ جارو.

گزگز: ۱) قاتوز؛ زوشوتی بازی؛ ۲) ده‌نگی قیسه‌لی تیر یو تاوکردنی میو به‌که؛ گز؛ ۳) له‌رزینیکی کهم؛ ۴) جزه‌جزی گوشت له‌سهر تاگر؛ ۱) اصول وآداب بازی؛ ۲) صدای لاکیشت تیر در جنگری؛ ۳) مورمورشدن بدن؛ ۴) صدای گوشت بر آتش.

گزگزاندن: کهمیک له‌رزاندنه‌وه؛ اندکی لرزاندن.

گزگره: ۱) گیایه که به‌لگه کهی وره‌ی برکیکی هه‌یه و له‌ئه‌ندامی زوت که‌وتن ئه‌چیوزئه‌شه‌وه؛ ۲) گیایه کی گه‌لاباریکی یو زوی خوشه بیه‌که‌ی یو سوتاندن ده‌بی؛ ۳) شوشه؛ ۱) گیاه گزنه؛ ۲) گیاهی است که بیخ آن برای سوخت به کار می‌رود؛ ۳) شیشه.

گزگزین: سوکه له‌رزین؛ مورمورشدن.

گزگل: ۱) دول؛ ده‌ملیوه؛ ده‌لوه‌لوز؛ ده‌له‌شیش؛ ۲) به‌ریکی داره‌ماروه؛ ۳) باوه‌شه‌میره؛ باوه‌شیوه‌ره‌ت؛ چله‌وکه؛ ۱) بوقلمون؛ ۲) یکی از تیرهای ماروج؛ ۳) کوتوله.

گزگلاگه: بیشه‌ی پشتی گوی؛ استخوان پشت گوش.

گزگی: تاویه؛ ده‌یکه‌فوریک؛ آینه.

گزم: ۱) ده‌وی گزجان؛ ۲) زیر؛ ۱) درختچهٔ گز؛ ۲) خشن؛ زبر.

گزمله: ده‌سیی حیوان؛ پوزبند.

گزمولّه: ۱) خزی جکوله له قوز؛ ۲) که‌لای خزی؛ ۱) گلوله ریز کمی؛ ۲) لیفهٔ گلی.

گزمی: زوری؛ خشونت، زبری.

گزن: ۱) مه‌ئیار؛ ۲) ده‌ستکه‌ی‌ئاو؛ ۱) تیرنگان؛ ۲) شفتالی بار.

گزنگ: سه‌ره‌تای تاوی به‌هاری؛ اولین تابش آفتاب.

گزنگ‌دان: تاوه‌ی ده‌رکه‌وتنی تیشکی خور؛ دمیدن آفتاب بگاه.

گزنه‌ال: بیزوی تیر؛ اگرما.

گزنی: ۱) دزوی دروبکرا؛ بوختان؛ ۲) پیاوی گزن؛ ۱) بهتان؛ ۲) بگاز گزن.

گزوری: به‌کوزن ریکه‌ویک؛ بی کم و کاست.

گزوفت: ۱) تامه‌ی زور یو خواردنی شتی؛ (گزوفتمه یو گوشتی برداو)؛ ۲) ته‌ریوت بی‌دان؛ (دوم‌خواردو گزوفتی ئه‌وم دهدا)؛ ۱) امتناع زیاد برای خوردن چیزی؛ ۲) حسرت دادن به کسی.

گزوگوم: له‌بر و به‌کاو؛ ناگهانی، بکهو.

گزوگومیت: له‌بر و به‌کاو؛ گزوگوم؛ ناگهانی، بکهو.

گزه: ۱) فیل؛ حیله؛ ۲) گاز به دندان له زمانی زیوکانه؛ ۱) حیله، نیرنگ؛ ۲) گاز با دندان مرزبان کودکانه.

گزه‌ن: گزن؛ هویج.

گزه‌گز: ۱) گزه‌زانیی به‌گریانه‌وه؛ ۲) خه‌یال کردنه‌وه له کاری؛ ۱) ناله و گریهٔ بچه؛ ۲) فکر کردن در مورد کاری.

گزه‌ون: فیلباز؛ حیله‌باز.

گزی: فیل؛ حیله؛ حیله؛ تاوو.

گزیچار: گزچار؛ درختچهٔ گز.

گزیر: ئه‌رده‌ستی کوبیا له ریدا؛ بادو کدخدای ده.

گزیرانه: ئیناکی که زه‌ئیت ده‌دا به گزیر؛ مزد بادو کدخدا که رعیت می‌دهد.

گزیرک: ۱) بریسکه‌ی‌ای جاو له داریکی گردنه‌ا؛ ۲) برشی له شتی زور؛ ۱) برق زدن چشم هنگام چو بکاری شدن؛ ۲) کنایه از زن ده‌به.

گزیکار: فیلباز، حیله‌ساز؛ تاروزن، نیرنگباز.

گزیکه‌ر: گزیکار؛ تاروزن.

گزیگ: ۱) گزنگی خور؛ ۲) روشکنه‌ی جاو بی پیله؛ ۱) اولین تابش آفتاب؛ ۲) مردمک چشم.

گژ: ۱) تیکه‌هالان یو کیشمو شتن؛ (ده‌گژم راجو، به‌گژم داهات)؛ ۲) قه‌ی دار؛ (ده‌زمیر له گژ دار به‌زو تالاوه)؛ ۳) راست یو ئه‌چه‌وی موی لهش، گژه‌ژن؛ ۴) توره‌یی؛ ۵) وتنه‌ی ده‌ئه‌ی جوانه‌گا یو سه‌ر چیلی؛ ۶) شل و سست؛ ۷) موی تیکه‌هالاوی شانه‌که‌ر؛ ۸) تیکرا، هه‌مو؛ ۹) رووک؛ (گژو گیای زوره، گیاو گژی زوره)؛ ۱۰) توریسون به‌رووخوار یو ئه‌وه، له‌ژوره‌وه بچه‌ئه‌م به‌رووخوارهاتن؛ ۱۱) روی، به‌خت؛ ۱) گلاویزشدن؛ ۲) ته‌ی درخت؛ ۳) سبح شدن مو؛ ۴) خشم؛ ۵) کلمهٔ مرانگیختن گاو گشتن؛ ۶) سست؛ ۷) موی ژولیده؛ ۸) همه؛ ۹) رستنی، گیاه؛ ۱۰) به تندی پایین آمدن از سرالتیبی؛ ۱۱) سخت، سفت.

گژاز: چیه‌دانی بالنده، جیگلانه؛ زاغر، چینه‌دان.

گژاژ: گژاز؛ چینه‌دان.

گژاندن: ۱) نیکەڵ نیکەڵ کردن؛ ۲) بڕێکی لە ئاژاوەنانەوە ۱) درهم آمیختن؛ ۲) کنایه از آشوب بپا کردن.

گژقاموك: برجی هۆندراو، موی باقه

گژك: ۱) کۆژەکە؛ ۲) تەزوی وردە؛ ۳) برجی بەزرو بڵاو ۱) خرمُهره؛ ۲) تگرگ ریز؛ ۳) موی پریشان.

گژکردن: ۱) کرکردن، خوێکهاڵاندن؛ ۲) راست بۆخوەی مۆ ۱) موی کردن؛ ۲) راست شدن مو.

گژکی: ۱) تەزوی بڕۆ زۆر؛ ۲) داری برکاڵ وبوب ۱) موی پرشت و بسیار؛ ۲) درخت پرشاخ و برگ.

گژکە: پۆکاوڵە، جمسوڵە، جەمبوڵە، ام کردن، پنجه گشادن

گژگژ: ۱) وشەی دەدەانی جوانەگا بۆ سەر چیلی بەکەل، گژ، کەڵە؛ ۲) وشەی (وا بێ زوها)؛ ۳) نیگەمو هاوبەشی تایبەتی ۱) کلمهٔ برانگیختن گاو گشن؛ ۲) خشاد؛ ۳) تبلوغی و اندام مردم.

گژگژاندن: هاندان بۆ تێهەڵدان دەدەان بۆ جەنگ، تحریك کردن برای شروع جنگ.

گژگژە: پۆش و پەلاسی باریوەکە، گیاو خشاڵ بادآورده.

گژگژەك: بەفرخۆرکە، جۆرێ تەزوی زۆر وردە، نوعی برف بسیار ریز.

گژگژین: راست بۆخوەی مو لە ترسان، سیخ شدن موی بدن از شدت ترس.

گژل: تەزوی، تەزوە، تەزووك، تگرگ.

گژلوك: تەزووکە، تەزوی وردە، تگرگ ریز.

گژم: ۱) هەوا، هەڵهات؛ ۲) هەمیان؛ ۳) هەموشی تەنگەمەنسی ۱) انبوه؛ ۲) دزی؛ ۳) لطس تنگی.

گژن: موی تەکەهاڵاو، زولیده.

گژنەبەرە: سەرقژن، زولیده موی، پیچیده موی.

گژنیز: گشنیز، گشنیز.

گژنیژ: گژنیز، گشنیز.

گژنیژە: ۱) گژلوك، تەزوی وردە؛ ۲) زەبری بەست لە سەرمان؛ ۳) گشنیزە؛ ۴) گشنیز ۱) تگرگ ریز؛ ۲) خشن شدن پوست از سرما؛ ۳) نوعی زهر؛ ۴) گشنیز.

گژۆرەك: وردە جریو بۆ ئاڵاشی بان دایۆشین، اسپره.

گژوژ: جلکن و قژن، جرکن و زولیده موی.

گژوگیا: پۆش و بار، رووك، نباتات علفی.

گژۆل: جۆرێ داری جەنگەڵ، از درختان جنگلی.

گژۆلە: بەزرو بڵاو، پراکنده وآشفته.

گژۆلەك: گژ، لۆکە، گردباد.

گژۆلی: گژۆرەك، اسپره.

گژۆمۆ: نیکەڵ نیکەڵ، ئاڵەکۆ، درهم برهم وبی نظم.

گژە: ۱) دەنگی پای بەنەوزم؛ ۲) گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ؛ ۳) وشەی جوانەگا بۆ سەر مانگایەکەڵ ۱) صدای وزش تندباد؛ ۲) گیاهی است دارویی؛ ۳) کلمهٔ تحریك گشن بر ماده گاو.

گژەبا: بای توندی بابزی، باد تند خزانی.

گژەگژ: گژەی با، صدای تندباد.

گژیان: قژبۆنی مۆ، شێواوی مۆ، آشفتن و ژولیدن موی.

گژیبێ: گوندێکە لە کوردستان بە عەسی وێرانی گژە، از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گس: وشەی لەخۆزیی بەن، کس، کلمهٔ راندن گوسفند.

گست: گوست، نیل نلی، فاڵك، تەنگوست، تەنگوس، انگشت.

گسك: جاڕو، گژك، گژگ، جارو.

گسکدان: گژگدان، جاروکردن.

گسکەر: کەسێ کە بە گسك کار بکا، جاروزن.

گسکە: گسکە، بریقەی چاوی پشیلە لە تاریکی دا، برق چشم گربه در تاریکی.

گش: گژ، گژ، تێکڕا، هەموو، همه.

گشت: ۱) باهراو، باوهوا؛ ۲) گشی، تێکڕا؛ ۳) فاڵك، تەنگوس ۱) بخ تابیده؛ ۲) همه، همگی؛ ۳) انگشت.

گشتاوزنی: فامکی باوزاست، انگشت وسطی.

گشتباڵك: تیلامزن، فامکەگەورە، انگشت شست.

گشتفلاتح: فامکەتۆمە، انگشت کوچکه.

گشتماینین: گشتاوزنی، ریزەقۆڵە، انگشت وسطی.

گشتانە: ۱) تەنگوسیلە؛ ۲) قۆچەکەی دەرمان؛ ۳) قولی درەو، تەوەندەی لە دەستیکا جێ دەبێتەوە ۱) انگشتر؛ ۲) انگشتانهٔ خیاطی؛ ۳) میراثی معادل یك کف دست.

گشتر: کلکەواڵە، گشتانە، انگشتر.

گشتك: تەنگوتك، جوانە.

گشتۆنە: قۆچەکەی دەرمان، انگشتانهٔ خیاطی.

گشتەك: بەنی گشت، تخ تابیده.

گشتی: تێکڕایی، هەموانی، همگانی، عمومی.

گشك: ۱) تێکڕا، گژ، گش، گشت؛ ۲) پۆکاوڵە، جمسوڵە؛ ۳) پەنجەی ئاوڵەکردن؛ ۴) گژك، تەزوی وردە ۱) همگی؛ ۲) ام کردن؛ ۳) پنجهٔ پای؛ ۴) تگرگ ریز.

گشکە: پۆکاوڵە، جمسوڵە، گشاد، ام کردن.

گغ: دەنگی کە لە منداڵی ساوا دەردەچێ، صدای بچهٔ نوزاد.

گغکی: منداڵی گغوزێ، کودك چند ماهه، نوزاد.

گغنی: منداڵی تەنشەڵە، تەڵەکە، نشتاتی.

گفە: ۱) گغ، (زاوکەمان گفەو بفە دەکا)؛ ۲) بفە، وشەی ترساندنی ساوا ۱) نگا: گغ؛ ۲) کلمهٔ تحذیر از خطر برای کودك.

گف: ترساندن بەفە، (هەزو گفم لی دەکا) تهدید.

گفت: پەیمان، بەڵێن، قول و پیمان.

گفتار: قسە، بۆخەڵاندکردن، سخنرانی، گفتار.

گفتدان: بەڵێندان، پەیمان، پیمان، قول دادن.

گفتوگۆ: ئاخاوتنی پێکەوە، گفتگو.

گفتە: گفت، بەڵێن، قول.

گفشك: ۱) قورینج، قورینج گرتن؛ ۲) پۆکاوڵە، گشك، جمسوڵە ۱)

نیشگون؛ ۴) ام‌کردن.

گف: ۱) گشتمال، بادراو؛ ۲) گف، ترساندن بەقسە؛ ۳) دەنگی بەزی هاوژراو بە قوچەقاچی؛ (هەر **گفەگفی** دێت) ۱) بخ ئامێدە؛ ۲) تەهدید؛ ۳) صدای سنگ برتاب شدە با فلاخن.

گفاشتن: کوشتن [ف] فشردن.

گفاشکە: جێگای گوشتی تۆزی... گوشتێکە [ف] جای فشردن میوە.

گفالە: کۆمەڵی جەکەدار [ف] گروپ تفنگداران.

گفانت: ۱) هێلی خەتی چۆت؛ ۲) خواروخێچ [ف] ۱) شیار شخم زمین؛ ۲) کج و کولە.

گفالدە: ۱) سەرلێوی کەوتەدەڵو خاخ؛ ۲) کەوتەدەڵی زەمینی کێڵگە [ف] ۱) لبهٔ برنگاه؛ ۲) مرز کشتگاه.

گفر: بشەلەی تۆز [ف] گرهٔ تر.

گفرت: کتوو هەدا، جەڵکی بەر بن [ف] جرک و ریز رخو.

گفردی: ئەرزین ئەترسان، زاجەتین [ف] لرزه از ترس، یکهخوردن.

گفرک: هەراش، سەواتی بەکەڵەو کەبارە [ف] نمو گرده، نوراد شداب.

گفزەنەک: گیایەکی وەشەکە [ف] از گیاهان صحرایی.

گفشتن: ۱) بەنگوتکەهەویر؛ ۲) هەورەتریخ [ف] ۱) چوانهٔ خمیر؛ ۲) نیشگون.

گفلە: ۱) گف، دەنگی بەردی بەرەڵای؛ ۲) دەنگی سۆزانی خوڵ خوڵەو مزراتی [ف] ۱) صدای سنگ فلاخن؛ ۲) صدای چرخش شدید گردنا.

گفگف: کرەکرە [ف] صدای تندباد.

گفگفە: دانکی جەغەزی بە دو کوتی تیکراو بەبی تۆزدەخەرە بای بەدەن گفەگفی لی دێت [ف] نوعی غرغرهٔ جوی.

گفن: موی تیاهەڵاوی گرز [ف] سوی زولیده.

گفوردی: گفردن [ف] جنبش، یکهخوردن.

گفە: ۱) گفلە؛ ۲) دەنگی بای بەقەدەبەت، کرە [ف] ۱) نگا: گفلە؛ ۲) صدای تند باد.

گفەگف: دەنگی گفەی لەسەریەک [ف] صدای پیاپی «گفه».

گفی: دەڵەمەی پەنیر [ف] دلمهٔ شیر.

گفیری: زان و برک [ف] دلمچه.

گفیرین: خەرەکردن، هەڵتاواندن [ف] هضم خوراک.

گفیشە: ۱) پاچیر، گیوز، گوز؛ ۲) کوشتراو، کوشتراوی میوە [ف] ۱) زالزالک؛ ۲) فشارده.

گفین: بەیین، بۆکەماستبان بەنیر [ف] بدست شیر.

گل: ۱) زاڵی جاو؛ ۲) جوڵە، براو؛ ۳) خلوڕ؛ ۴) خاکێ کە زەبان سەریانی بی دەستوی؛ ۵) جاو، کەوت؛ ۶) راگرتن؛ (**گلم دابەنەوە**) ۷) تۆزێکی چیا، دوندی کێو، نواڵ کیف؛ ۸) سەراتی لکی هەرەبلندی دار؛ ۹) زەبەکە [ف] ۱) چشم تر؛ ۲) حرکت؛ ۳) غلت؛ ۴) گل سرشوی؛ ۵) بار دهنه؛ ۶) نزد خود نگهداشتن؛ ۷) قلهٔ کوه؛ ۸) بلندترین شاخهٔ درخت؛ ۹) چوبی پوست.

گل: ۱) خاک خۆڵ؛ ۲) گز، بکەم؛ (**گلیەکی بەندوڵ**) ۱) خاک؛ ۲) نمدهٔ لهیب.

گلا: ۱) جزی، بەرت بو؛ ۲) گیش‌لا، هەستولابەک؛ ۳) خلوڕەو بو؛ ۴) پرچی وەهەستەدراو؛ ۵) جاڵکەتر، هەشکی کە [ف] ۱) برت تند؛ ۲) همگی، همه جانب؛ ۳) غلتید؛ ۴) زلف تابیده؛ ۵) بازرگر.

گلابوچ: پرچی کوریی وەهەڵدراو [ف] زلف کودک آراسته شده.

گلاد: ۱) فەلاد، ئاڵەی دەوری تەستو؛ ۲) خشڵی تەستو [ف] ۱) فلاده؛ ۲) گردنبند.

گلار: ۱) چەمی بچووک؛ ۲) خلوڕ (لەسەو سەرەوە **گلار بۆسەوە**)؛ ۳) زەرین؛ ۴) دەنگەتری، لەتری؛ ۵) شوڕبۆوە؛ (**گلاری بی چەنی**) وات بەرچەوەیە [ف] ۱) رود کوچک؛ ۲) غلتان؛ ۳) برگرد برگشت؛ ۴) دانە ئەنگور، حبهٔ انگور؛ ۵) اوزان.

گلاران: ۱) ئوفرەکرتن، بی‌هەراری؛ ۲) تەحوینی تەسخا [ف] ۱) آرام نگرفتن؛ ۲) بیماری مالیخولیا.

گلاراوی: گوندێکی کوردستانە بەشێکی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط دشمن ویران شد.

گلارکۆ: ۱) گاڵی، قەسار؛ ۲) تەلای جاڵاو کەلاکوتان [ف] ۱) کاوه؛ ۲) کدیه.

گلارە: ۱) برەداری لەسەرجاڵ دار؛ ۲) دەنگەتری؛ (**گلارەتری بەدەمنا ئاچی**)؛ ۳) گلیە، بی‌بەلەی جاو [ف] ۱) قطعات هیزم برهم انباشته؛ ۲) حبهٔ انگور؛ ۳) مردمک چشم.

گلاز: ۱) عەلۆکەسۆزی بایزی، ئاڵۆبخارا؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستان [ف] ۱) آلوی قرمز؛ ۲) ناحیه‌ای در کردستان.

گلاس: دەرەی سۆکە بۆ ئاوی خواردنەوە، بەرداغ [ف] لیوان شیشه‌ای.

گلاسی: جەرمی عەرەبی زەنگ کراو [ف] چرم ورنی.

گلاف: بیس، جەمەل [ف] کثیف.

گلالە: ئاڵۆ [ف] آلوزن.

گلاڵە: ۱) نیوەدروس بوگ، (ئەوەی کە **گلاڵە بوە**)؛ ۲) کەلابەردی لەچەرخ بەدراو [ف] ۱) نیم ساخته؛ ۲) تیلهٔ سنگی صاف نشده.

گلاڵەکردن: ۱) تریاک بە تەواوەتی کرن؛ ۲) بیرکردنەوە لە کاری و ریگەی دروستبونی دیتەوە [ف] ۱) نیم ساخته کردن؛ ۲) زمینه چینی، طراحی.

گلان: ۱) بەسەرچوو، کەوتن؛ (**کەسەکەم گلا**)؛ ۲) بەرتبون؛ (لە ئەسپ **گلا**)؛ ۳) جوگان لە جیگە؛ ۴) خلوڕبونەوە [ف] ۱) سکتری خوردن؛ ۲) برت شدن؛ ۳) تکان خوردن؛ ۴) غلتیدن.

گلانا: دەرمان، تەمەلەرەش [ف] مومیاره، بازرگر.

گلاندن: ۱) خلوڕکردنەوە؛ ۲) جوڵاندن؛ ۳) قرتەدان؛ ۴) کوکردنەوەی خواردنی لە ساڵان [ف] ۱) غلتانیدن؛ ۲) تکان دادن؛ ۳) برت کردن؛ ۴) جمع کردن خوراک از سالها.

گلانگ: جاڵ، چەل، دەجلە، دەمە [ف] دفعه، بار.

گلانگا: جارو بار [ف] گاهگاه.

گلانگی: جارێک، کەرەتی، دەمی، دەجلەی [ف] بالدار.

گلانگیا: جارێکی دیکە، دەجلەی تر [ف] بارهٔ دگر.

گلانن: گلاندن [ف] نگا: گلاندن.

گلاو: ۱) خلوز، وه‌و، گۆگ؛ ۲) بەزم له بەرزی‌ەوه؛ ۳) بەسەر زۆدا که‌فتن؛ ۴) گلاف [ف] ۱) غلیده؛ ۲) پرت شده؛ ۳) سکندری خورده؛ ۴) کثیف.

گلاو: ۱) فوراوی گۆمەسۆر؛ ۲) جۆرەمەی سەگو بەران؛ ۳) زۆر پیس؛ ۴) برنی له بنەمەی بەدفەرو بی‌ئاکار [ف] ۱) آب گل آلود؛ ۲) دهان زده سگ و خوک؛ ۳) پلید؛ ۴) کنایه از آدم بی اخلاق.

گلاوبۆن: جەپەل‌بۆن به دەم‌لیدانی سەگو بەران [ف] پلیدشدن با دهان سگ و خوک.

گلاوکردن: شوتی جۆرەمەی سەگو بەران بەفۆرلو جاریادو بەناو ئەمەش جار [ف] شستن دهان زده سگ و خوک با آب گل آلود و آب جاری.

گلاوگل: ئلاوئل، رەوت ورەن [ف] بلوتو.

گلاوی: ۱) پیسی له دەمی سەگو بەران‌ەوه؛ ۲) برنی له بەدفەرو بی‌ئاکاری [ف] ۱) پلیدی از سگ و خوک؛ ۲) کنایه از بداخلاقی.

گلاوی کردن: گلاوکردن [ف] سگ: گلاوکردن.

گلاهه: ۱) تالان، بۆز؛ ۲) تالانکراو [ف] ۱) غارت، چپاول؛ ۲) غارت شده.

گلاهەل: ۱) گرمۆلەی زەوی له قوری دیزەو گۆزی که به جۆرەکەواسک بەهاوری بۆزاوەبالنت؛ ۲) جۆرەو فەسلی تیکەلاو بو سواچاندن [ف] ۱) بهره کنان گریه؛ ۲) مخلوط خاک و آهار برای اندودن.

گلب: گەرا، قورک [ف] گلو.

گل‌بۆنەوه: گلاوبۆنەوه، خلوزبۆنەوه [ف] غلتیدن.

گلبیته: ۱) گرەبەندی ئەمەوز؛ ۲) باکشی ئەندوز [ف] ۱) بادکش بند تنور؛ ۲) بادکش تنور.

گلپ: ۱) هەڵمەت، هۆرش؛ ۲) بز بیدا کردن و زەماکەن [ف] ۱) یورش، هجوم؛ ۲) فایدن.

گلپۆچ: که‌ری بەهۆزاو [ف] اُلف نابارده.

گلپه: ۱) گلپه، گرۆ، لەپ؛ ۲) دەنگی گرگرتنی ئاگر [ف] ۱) شعلهٔ یکهو پدیدآمده؛ ۲) صدای لهیب آتش.

گلپه‌گلپ: دەنگی ئەسەرەکی گرۆی ئاگر [ف] صدای پیاپی شعلهٔ آتش.

گلته: ۱) گیشەو هەرا، شەڕوقسە بەدەنگی بەرز؛ ۲) رایەی نەخۆش [ف] ۱) جدال لفظی؛ ۲) هذیان مریض.

گلچۆ: ئاغایەی دایکی، ئاکەمندال له دایکیان [ف] یکی یکدانه.

گلخواردن: ۱) خلوزبۆنەوه؛ ۲) بەمەیدا گەران؛ ۳) ماندەو له‌شوینان [ف] ۱) غلتیدن؛ ۲) پیرامون گشتن؛ ۳) واماندن در جایی.

گلخواردن: خۆری خاک‌خواردن‌بۆنی زاروک [ف] خاک خوردن بچه.

گلخواردنەوه: ماندەو له‌شوینان [ف] ماندن از رفتن صرفنظر کردن.

گلخۆر: زاروی خۆری خاک‌خواردن [ف] بچهٔ خاک خور.

گلخۆرکه: کرمەسۆرە، کرمی گل [ف] کرم خاکی.

گلدان: ۱) جۆلانەدن، ئەگلان‌بۆدان؛ ۲) جۆرێ قری سیلکەی بەدەنگ‌ئاژل که زۆر بیزەدگا [ف] ۱) تکان دادن؛ ۲) نوعی انگور زودرس.

گلدانەوه: لای خۆ هیشتەوه [ف] رد خود نگهداشتن.

گلدەو: ۱) بیرۆیشت، ئەگاز بەدە؛ ۲) بریسکە؛ ۳) گلفه [ف] ۱) تکان بده؛ ۲) بیرون؛ ۳) نگاه کنید.

گلدی: خلوزەوەبۆگ بەسەر زەمینا، ئلاوئل‌بۆن [ف] غلت خوردن.

گلدی کردن: خلوزکردەمەو، ئلاوئل‌بیدان [ف] غلت دادن.

گلزه: باقەو باقەی ئەسکەکی زل له گیاو دەخل [ف] توده‌ای دسته شده از گیاه.

گلسه: بەرسیدا، کەوتن [ف] بر زمین افتادن.

گلفج: پشاوین، له‌ناوەدسا کوشران [ف] مجاله.

گلفجاندن: له‌ناوەدسا کوشتن [ف] مجاله کردن.

گلفچین: فرمیچین، هەڵفرجان [ف] در اثر حرارت جمع شدن.

گلفەرك: ۱) گرۆک؛ ۲) بیلەدە [ف] ۱) خشک زی بهل؛ ۲) خشک نیهان.

گلفل: ۱) لاسکە گەنمەشامی بی‌دەنک؛ ۲) گیایەکی بنکەدارە؛ ۳) میکەل بەلوکە [ف] ۱) ساقهٔ بی‌دانهٔ بلال؛ ۲) گیاهی است؛ ۳) چوچوله.

گلکار: بەند، کەسی کاری قورەدگا [ف] بنا.

گلکاری: قورەکاری [ف] گلکاری.

گلکردن: وەزان کەوتنی جاو جاوئیشان [ف] به درآمدن چشم.

گلکۆ: ۱) گلی بەسەریەکدا کراو، کۆمەی خاک؛ ۲) قەبر [ف] ۱) توده خاک؛ ۲) قبر.

گلکەردش: بەرداوین، کەراخەد، لکی زیادی دابەسن [ف] قرس درخت.

گلکەن: کانی گلەدریو تیر بار [ف] کان خاک رس.

گلکەند: گلکەن [ف] کان خاک رس.

گلگل: ۱) ئەمەلەی دانەویلەو دەخل؛ ۲) هەرزەکەوره؛ ۳) گیاکەسک [ف] ۱) بوجاری؛ ۲) گارس؛ ۳) گیاه خاردار.

گلگلاندن: ئەمەلەکردن [ف] بوجاری کردن.

گلگیر: کەس سەرزەنشت سەرزەنشتکەر.

گلاره: گلاره، بۆلەوەرین [ف] دانه انگور حبهٔ انگور.

گللك: ۱) زیدان، مناڵدان؛ ۲) کوری قور [ف] ۱) زهدان؛ ۲) آلت تناسلی زن.

گللی: زەنگەی جاو، بیساوی جەم [ف] مردمک چشم.

گللیره: هەرزەی وره [ف] تگرگ ریز.

گللی کۆر: کۆر [ف] نابینا.

گلو: لق، لك [ف] شاخهٔ درخت.

گلست: کەسك، گلۆگل [ف] گلوح.

گلستك: گلست [ف] گلوح.

گلشان: گلکەن [ف] کان خاک رس.

گلو: ۱) بۆل، بۆلەوەرین، گلاره؛ ۲) خۆری زۆر چکۆله له ماستو شیری خراوەبوو؛ (شیرەکە خراو بوو گلۆگلو بوو)؛ ۳) داسارداسار بۆنی سەمەلی‌ەو... (گلۆگلو بوو ساوه) [ف] ۱) دانه انگور حبه؛ ۲) اجزاء از هم گسستهٔ ریزی که در ماست یا شیر قاطی شده دیده می‌شود؛ ۳) داغ داغ شدن بسو و...

گلو: ۱) گلی قەوەڵك، گشت جیبی؛ ۲) بۆجی، جما [ف] ۱) همهٔ لایعقل؛ ۲) چرا!.

گلوانە: ١) قرتوکی سووتی بنک وەک مۆرو هەنجیر... ٢) ئەلیاف سوا. [ئا] ١) موور یا ئەنجیر وەک وشکبوو ٢) ئەلاقەی موور.

گلوان: ١) ریشەی هەنجیر ئالقەکراو ٢) ئالقەی بەستەلەل بە داری بشکەوە [ئا] ١) ئەنجیر خشک بە ریشە کشیدەوە حلقە کراو ٢) ئەسپاب بازی ئاوریان بە گەهواڵە.

گلوان: جۆرێ بەری دارمازو [ئا] نوعی ثمر مازوج.

گلوان: بەرێکی دارمازوە بۆ دەباغ دەبێ [ئا] نوعی ثمر مازوج.

گلوت: تەسەلی، سنگ، گل [ئا] گلوخ.

گلوجاندن: فرمجاندن، گلۆفین، (گلاندن لە ناو دەستا) [ئا] مجالەکردن، خشردن لە دەست.

گلوخول: جەرخ و خول، بزوتن و سوڕانەوە [ئا] جنب وجوش.

گلوخۆڵ: تۆزو لۆمار [ئا] گردوغبار.

گلۆخە: پەچکەدەلی خڕکەو تازەیی کە پشتۆ [ئا] جوجەیرندەی تازە بەر درآوردە.

گلودۆڕ: بەدەورەدا هەڵخولان [ئا] پیرانوەن گشتن.

گلۆڕ: ١) بازنە، بازن، خشتی جوڕگەو باسک؛ ٢) گرۆڤەر؛ ٣) خلۆڕ؛ ٤) بەری هەرداڵگە کە وەک تۆزاڤەیی؛ ٥) جاڕێ کە جاران [ئا] ١) ئەنگو؛ ٢) بەدۆر کردی یا دایرەی؛ ٣) غلتیدە؛ ٤) هر ثمر خورماتند؛ ٥) وقتی از اوقات.

گلۆڕبۆنەوە: خلۆڕبۆنەوە [ئا] غلتیدن.

گلۆڤ: بە دەست پشاوتن [ئا] مجالە.

گلۆڤین: لە ناو دەستدا پشاوتن [ئا] مجالەکردن.

گلۆقەر: گرۆڤەر، خڕ وەک هەنار یان وەک هەنجیر [ئا] نگا: گرۆڤەر.

گلۆك: ١) ئەسپێ کە ڕۆژ ڕەت دەبێتەو بەسەریدا دەگەڕێ؛ ٢) بەسەر بە کابێجراوی بەن [ئا] ١) اسپی کە ڕۆژ سکندری می‌خورد؛ ٢) گلۆلە بەن.

گلۆگل: ١) دانارباران؛ ٢) بەنکەوەنکە ترێ [ئا] ١) دانەدانە؛ ٢) دانەدانە انگور.

گل‌وگوێ: ١) ڕێشتن و هەستانی ئاژەڵ؛ ٢) خۆل خواردن و تۆقەو ئەگرتن [ئا] ١) جست وخیز؛ ٢) بی‌قراری، ناآرامی.

گلۆل: ١) گرۆڕ؛ ٢) خلۆڕ [ئا] ١) دانەی انگل لە گندمزار؛ ٢) غلت.

گلۆلان: ناوی دێیەکە [ئا] نام روستایی است.

گلۆل بۆنەوە: خلۆڕبۆنەوە [ئا] غلت خوردن.

گلۆڵە: ١) بەنی ئەنکەهاڵاوی خڕەڵەدراو؛ ٢) هەرشتێ خڕی ئەنکەهاڵاو (لەسەریان خڕی گلۆڵە کردبێ) [ئا] ١) گلوله نخ؛ ٢) به هم پیچیده و درهم خزیده.

گلوڵی: دۆکەشك [ئا] دوغ کشك.

گلوڵی: گرۆڤەری وەک کەلا [ئا] گرد گردی.

گلوڵنگ: دەحفە، جار، کەڕەت [ئا] دفعه، بار.

گلوەڕ: گرۆڵی جۆرە [ئا] خشك زیر بغل.

گلوی: لورگ، تەسۆلەناوەوە [ئا] گلو.

گلوێز: تفە، تاوی دەم [ئا] آب دهان، خدو.

گلوێنە: گلنە [ئا] نگا: گلنە.

گلە: ١) دەنکەمێشی لە هێشو دابڕاو؛ ٢) گازن، گازندە؛ ٣) ترحی بەهەرزان [ئا] ١) دانەهای انگور از خوشە ریختە؛ ٢) گلە، گلایە؛ ٣) ڕلف نابینە.

گلەتەرمەنی: خاکێکی بەرمانە [ئا] نوعی خاك دارویی، طین ارمنی.

گلەیان: ئاخەیان، باڵەنار [ئا] خالدریزی بام.

گلەیەڕانە: جۆرێ خاك بۆ ڕەنگکردنی دەفری سواڵەتی [ئا] نوعی خاك رنگی لعابی.

گلەجان: ١) کانی گلی تیرباز؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ئا] ١) معدن خاك رس؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گلەجانی: گلەجان [ئا] معدن خاك رس.

گلەحەرام: خاکی قسڵ [ئا] خاك آغشته.

گلەخۆرکە: ترسی گلی، کرمەسۆرکە [ئا] کرم خاکی.

گلەدۆشاو: گلێکی سپیە لە دۆشاوکردنا بەکاری دەهێنن [ئا] خاکی که در تصفیه‌سازی به‌کار آید.

گلەزەش: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گلەزەردە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ئا] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گلەسپی: خاکێکی چەرمگە سواغی ناوەوەی پێ دەکەن [ئا] خاکی که به جای گچ برای اندودن دیوار به کار آید.

گلەسەر: فورێکی زۆرە زنان سەری پێ دەشۆن [ئا] گل سرشور.

گلەگلە: دانەدانە، دەنکەدەنکە [ئا] دانەدانە.

گلەمارە: جۆرێ خاکی بۆری کەمەڵۆك [ئا] نوعی خاك خاکستری رنگ سست.

گلەمەن: بەگازندە، گازن کار [ئا] گلەمند.

گلەمەند: گلەمەن [ئا] گلەمند.

گلەنجان: گلەجان [ئا] کان خاك رس.

گلەوەدان: لای خۆ ڕاگرتن [ئا] پیش خود نگاه داشتن.

گلەوەز: کرێزی بەرد [ئا] گل سنگ.

گلەهەرمەنی: گلەتەرمەنی [ئا] نگا: گلەتەرمەنی.

گلەیی: گلە، گازن، گازندە [ئا] گلایه.

گلی: ١) گلەیی، گازندە؛ ٢) شکایەت؛ ٣) قسە [ئا] ١) گلایه؛ ٢) شکایت؛ ٣) سخن.

گلێ: ١) بازی لەسەر یەکدا ڕۆیشتن و بایەك بەرزکردن؛ ٢) یەکدەنك؛ ٣) گلەنسرێ، گلوی ترێ [ئا] ١) بازی لی‌لی؛ ٢) یك دانه؛ ٣) دانەانگور، حبة انگور.

گلی: خاکی، لەخاك [ئا] خاکی.

گلیا: ١) بڕۆت، لەکانی خواردا؛ ٢) بەسەرزۆرا کەوت؛ ٣) پەرت بوو [ئا] ١) تکان خورد؛ ٢) سکندری خورد؛ ٣) پرت شد.

گلیار: شکۆفەی دارەبار [ئا] گل انار.

گلیاز: ۱) گلاس؛ ۲) بەلاڵۆکە کیو بلە ۱) گلاس؛ ۲) ئاباڵو کوهی.
گلیاس: گلیاز ۱ نگا: گلیاز
گلیان: ۱) بژۆن؛ ۲) تل بردن؛ ۳) خلۆر بۆنەوە ۱) نکان خوردن؛ ۲) سکەری خوردن؛ ۳) غلیدن.
گلیحە: هونگەی بەرسنگ، هولاپی نوان زگو سنگ ۱ گودی میان سینە و شکم.
گلیخە: ۱) گیایەکی بن دەریای سەر کەسکە بەجۆشتی لی دەدەن. گیلاخە؛ ۲) گیلە ۱ ۱) گیایی است آشی؛ ۲) گیاهی است خوردنی.
گلیز: ۱) ئەسوری پاک کۆبۆنەوە؛ ۲) خلۆر، گلان؛ ۳) لەرز، گلیزە ۱ ۱) دورهم جمع شدن؛ ۲) غلتان؛ ۳) نگرگ زدن.
گلیزان: دەڵەکان بۆ بزواندن و گلاز کردنەوە ۱ هول دادن برای غلتاندن چیز سنگین.
گلیز بۆنەوە: خلۆر بۆنەوە ۱ غلتیدن.
گلیز کردنەوە: خلۆر کردنەوە ۱ غلتانیدن.
گلیزە: گلیزە، لەرزەی وردە ۱ نگرگ زدن.
گلیز و بۆن: گلیز بۆنەوە ۱ غلتیدن.
گلیز: تاوی دەم، لیاب، لیکاو ۱ لعاب دهن.
گلیزۆ: کەسێ کە تاوی دەمی بە رەخی دەمی دا دێتە خوار، لیکن ۱ کسی که همیشه لعاب دهانش سرازیر است.
گلیزە: جلۆرە، بۆشەمەوۆ ۱ دنگاه.
گلیژ: لیکاو، تاوی دەم، گلیز ۱ لعاب دهن.
گلیژگین: گلیزۆ، لیکن ۱ کسی که لعاب از دهنش جاری باشد.
گلیژن: گلیزۆ ۱ کسی که لعاب از دهنش جاری باشد.
گلیش: ۱) دەقلی خەرمان؛ ۲) پۆش و پەلاش ۱ ۱) مهر گذاری بر خرمن؛ ۲) خس و خاشاک.
گلیل: دەزووکەی گرۆچەر وەک دارەزەنگ ۱ استوانه‌ای.
گلیلە: جلۆرە، گلیزە ۱ دنگاه.
گلیم: پەلاس، بەرەی ساکار ۱ گلیم.
گلیم: گلیم ۱ گلیم.
گلیم: گلیم ۱ گلیم.
گلین: ۱) خلۆرکەرەوە؛ ۲) دەڵەکەی، پاڵپێوەنەر ۱ ۱) غلتاننده؛ ۲) تکان دهنده.
گلین: ئەڵقە، جکەرە، سوالەت ۱ سفالی، گلی.
گلینان: تاوی گوندیکە ۱ نام دهی است.
گلینجان: گلەمان ۱ کان خاڵ رش.
گلینە: ۱) ریشکینەی چاو؛ ۲) سپایی و رەشایی چاو بەگشتی؛ ۳) کزی؛ ۴) گوندیکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کرد ۱ ۱) مردمک چشم؛ ۲) کرۀ چشم؛ ۳) گاوداغ؛ ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گلینە: دەفری لەسوالەت ۱ ظرف سفالی.
گلیی: گلەی ۱ گلایه.
گم: ۱) ئاوباز؛ ۲) دەنگی کۆتر ۱ ۱) گم؛ ۲) صدای کبوتر.
گماتن: خوێندنی کۆتر ۱ آواز سردادن کبوتر.
گمان: گماتن ۱ نگا: گماتن.
گمایش: ۱) دەنگی کۆرسەو پێسەی ئاگر؛ ۲) بەدەم خۆچساری بۆنەیول کردن ۱ ۱) صدای لهیب آتش؛ ۲) خرولند.
گمبۆن: ئاوبازبۆن ۱ گم شدن.
گمرە: گۆمەڵ ۱ مدفوع موش.
گمش: ملانی، دوزان، گولاس، زۆرەبازی ۱ کشتی.
گمکردن: ئاوبازکردن ۱ گم کردن.
گم گم: دەنگی کزو گلەی ئاگر ۱ صدای لهیب آتش.
گمگموڵک: ۱) تونگ، دەفری کەستۆرەو بۆ ئاو؛ ۲) خمخموڵک ۱ ۱) تنگ سبوچۀ گردن باریک؛ ۲) بزنجه.
گمگمە: ۱) گەنگەسوک؛ ۲) مەتارەی سەقەر بۆ ئاو؛ ۳) قنجانی ئاوەخواردنەوە ۱ ۱) تنگ؛ ۲) قمقمۀ آب؛ ۳) قنجان.
گمە: ۱) دەنگی کۆتر؛ ۲) گوندیکی کوردستانە بەعەرەبی کاولی کرد ۱ ۱) آواز کبوتر؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گمەگم: دەنگی خوێندنی کۆتر ۱ آواز پیاپی کبوتر.
گمی: ۱) ئاوخواپی، ئاوبازبۆن؛ ۲) دەنگ ئەسوری جیا ۱ ۱) گمی، گم بودن؛ ۲) اعکاس صوت در کوهستان.
گمیز: پێشاو، تاوی کە لە دەروونی زیندەوەر دەرژێتە دەرەوە ۱ شاش، ادرار.
گمیزدان: جێگای گمیز لە ئاورگە ۱ مثانه، آبدان.
گمیزگیریان: پێشاو قەتیس بۆن ۱ شاش بند.
گمیزۆ: کەسێ کە چرتکەسوری هەبە ۱ کسی که چکمرگ دارد.
گمیزەچورتکی: چرتکەسوری ۱ چکمرگ.
گمیزەچورتکی: چرتکەسوری ۱ چکمرگ.
گمین: ۱) خوێندنی کۆتر؛ ۲) گرمەمان ۱ ۱) آوای کبوتر؛ ۲) به گوش رسیدن صدای بم.
گن: ۱) کەسێ کە لە قسەکردنا دەنگ لە کەوتوی دێ، کەسێ قسە لە ناوی کەسێدا دەکا؛ ۲) نیوەلەرزین و زۆرانەوەی با، خلۆرلەکردن؛ ۳) بارمە، بار ۱ ۱) کسی که غصه در بینی دارد، کسی که تودماغی حرف می‌زند؛ ۲) خورمو رکردن باد؛ ۳) قطعه، بارمه.
گنا: ۱) گلۆلە؛ ۲) شوورەی، پالاف ۱ ۱) گلوله نخ؛ ۲) شستشو.
گناز: ۱) کەسێ؛ ۲) زیندەوەری لەش؛ ۳) جلکی و پیس، بۆ لەشەدام دەگونجێ ۱ ۱) شخص؛ ۲) نماینده تن آدمی؛ ۳) چرکین و کثیف.
گناس: بێ ئاگا، بەست ۱ بست فطرت.
گنایش وارۆ: کەفتن بە زەمینا ۱ بر زمین افتادن.
کنایەلە: وەک ئەوان ۱ جغم خوردن.
گنایەلەوارۆ: کەفت بە زەمینا ۱ بر زمین افتاد.
گنتەل: کوڕی قەلەو ۱ کوتاەقد چاق.
گنج: ۱) جرج (گنج کەفتوسە تویکی)؛ ۲) بەرگو جلک؛ ۳) کنج ۱ ۱) کس، جن وجرو؛ ۲) لباس؛ ۳) نیم‌تنه.
گنجز: وەنجز، شرو شرکی، بەشتوکو برگو ۱ پاره‌پاره و وصله‌وصله.

گنجی: ۱) شتی چرچیو جیشدان؛ ۲) کەمیلی بەر ۱) جین وجیرواك خوریە؛ ۳) بوسکالە.

گنجك: کەسل، گنجی ۱ بوسکالە.

گنج: بۆنی کە لە عەرەقەوە توشی خوارەدەمی دەبێ ۱ بۆی کندار.

گنخاو: بۆن گرتو ۱ بۆگرتە.

گندا: گنا ۱ نگا: گنا.

گندر: خلۆر، گلۆر ۱ غلت.

گندرا: ۱) باگردین؛ ۲) زۆخان ۱ ۱) بام غلتك؛ ۲) فرۆریختن دیوار.

گندراندن: خلاركردەوە، خلۆركردەوە ۱ غلتاندن.

گندرانیش: خلۆربۆنەوە ۱ غلتین.

گندرین: داڕۆخان ۱ فرۆریختن دیوار و کەم.

گندز: جاوەنۆری دەرفەت، چەقەلان ۱ منتظر فرصت.

گندال: ۱) لەنگوتاك؛ ۲) لەبۆنکەی بچۆڵ ۱ ۱) جوجە؛ ۲) تەڵە کوچك.

گندۆر: ۱) کاڵەك، قارەبور؛ ۲) دورە، گیایەکی باڵابەرزە لاسکی سپی ئەدا، ئەمەندۆر ۱ ۱) خرین؛ ۲) گیایی ساقە شیرین است.

گندۆز: گندۆر ۱ نگا: گندۆر.

گندۆرە: گندۆر ۱ نگا: گندۆر.

گندۆزە: گندۆر ۱ نگا: گندۆر.

گندۆش: سۆڕن، شۆڕن، ئورەوش ۱ جواشور.

گندۆڵك: خرۆچك گۆرەوالە، توپی بازی ۱ گرد، گردی.

گنگك: گنگۆك ۱ نگا: گنگۆك.

گنگن: پارچەپارچە ۱ قطعەقطعە.

گنگۆك: بنیادەمی گن ۱ کسی کە غۆ بر بینی دارد.

گنۆز: دورە، ئەمەندۆر، گندۆر ۱ گیاهی است. نگا: گندۆر.

گنۆیی: زگ‌ئەوزین، جەورە، جلیس ۱ شکم.

گنە: ۱) قسەکردن لە کەیوا؛ ۲) کاوڕای گن ۱ ۱) لودەدانی سخن گفتن؛ ۲) پارۆی دگرە.

گنهۆز: بنەگیایەکە وەك سلم دەبێ ۱ گیاهی است شبیه سلم.

گنی: ۱) مالی گن، قسە دەدلو کەیوا گوتن؛ ۲) نۆی گن؛ ۳) پیوستە، لەنیوی ۱ ۱) لودەدانی سخن گفتن؛ ۲) زولیدگی مو؛ ۳) لازم است، ضرورت دارد.

گنیخە: کوتەڕی لەستۆ، کەستۆڕایی لەستۆ ۱ قطر گردن.

گنیخە: بنیادەمی لەستۆکەستۆڕ ۱ آدم گردن کلفت.

گنین: ۱) گن قسەکردن؛ ۲) کەوتن بە زاوی‌دا ۱ ۱) لودەدانی سخن گفتن؛ ۲) افتادن.

گۆ: ۱) لەندەدانی پیستی؛ ۲) ئاخنافتن (گفت‌وگۆ)؛ ۳) تۆپی داریی کانسۆباری؛ ۴) دوگمە، پشکۆ؛ ۵) هەرشتی گردیەکی چکۆلە؛ ۶) هەستەرین‌زانینی ئەندام (دەستم گۆ ئاکا لەسەریان، زەانم گۆ ئا)؛ ۷) جیچکی گوان و مەمك (گۆی مەمك)؛ ۸) سەرەتایی جڕا؛ ۹) سەری کۆر، ئەوەندەی گۆشتی دیارە؛ ۱۰) گاو چیڵ؛ ۱۱) گۆ، برایی خەڵك (گۆمەت، گۆمەت)؛ ۱۲) شەمەی بنی‌دەنگە ۱ ۱) گوش؛ ۲) گفتار؛ ۳) گوی بازی؛ ۴) دکمه؛ ۵) هرچیز کوچك گرد؛ ۶) تاب مرگت حس؛ ۷) نوك پستان؛ ۸) گوی سرعصا؛ ۹) سر ذکر؛ ۱۰) گاو؛ ۱۱) اجتماع مردم؛ ۱۲) افسون ساختاهه.

گۆ: ۱) تلەی خۆراك کە لە قنگەوە دەردەچێ؛ ۲) لەندامی پیستی، ئەو کۆلی‌یە کە دەچێتە ۱ ۱) مدفوع؛ ۲) گوش.

گواز: بارەکەو، بەچکەکەو ۱ جوجه کبك.

گوارا: رەوان، بێ گیرکردن ۱ خنده‌گیرا، گوارا.

گواران: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوارەد: جۆرێ خواردنی لە شیر ۱ یکی از مشتقات شیر.

گوارە: ۱) خشتی کە دەگۆڕەکرێ؛ ۲) هەرشتێ لە گوێرە بنۆڕێ بۆ بنەکەو (بزێ بەگوارە) ۱ ۱) گوشواره؛ ۲) هرچیز آویزان از گوش.

گواز: (ڕاگوێز، لە شوێنێکەو بۆ شوێنێ بران ۱ انتقال.

گوازتن: (ڕاگوێزتن، لە شوێنێ بۆ شوێنێ بردن ۱ نقل کردن، انتقال دادن.

گوازتنەوە: گوازتن ۱ انتقال دادن.

گواستن: گوازتن ۱ انتقال دادن.

گواستنەوە: گوازتن ۱ انتقال دادن.

گواسن: حلقەو تلەی وشکەوەبوی ئاسن ۱ چرك کنه شدهٔ آهن.

گواشتن: گاسن، کوشتن ۱ غلتیدن.

گوالە: جەوال ۱ جوال.

گوان: ۱) جیگەی شیری لازەڵی شیردەر؛ ۲) نەرم‌بوون بە کوشین بە دەست (گواندن) ۱ ۱) پستان حیوان؛ ۲) نرم شدن در اثر فشردن با دست.

گواندن: شل و نەرم‌کردن بە کوشین ۱ نرم کردن با فشردن.

گواندێڵ: کەسێ مەمکی زۆر و ئاسوارەی ۱ کسی که دارای پستان بزرگ و آویزان باشد.

گواندن: دوژان، جیگەی گوان، کەلی حەیوانی بەگوان ۱ مکان زاز پستاندار.

گوان‌کردن: زۆربوونی شتی گوانی تازەڵی تاوی ۱ بزرگ شدن بیخ پستان حیوان آبستن.

گواو: ۱) شل و نەرم‌بوونی لە کوشین (مەمکیان هێند کوشیوە گواوە، تەم بەمێژە بە دەست بگوێنە)؛ ۲) ئاوی تێکەڵ بە پیسایی ۱ ۱) نرم شده از فشردن؛ ۲) فاضلاب.

گوبەستێوە: بەستێرەك، کرمێ کە بە شەو دەبێ وەسکی ۱ کرم سیاب.

گوبایا: ۱) دەڵێن، وام‌پیستوە؛ ۲) تەدی، جیدا (گوبایەکی‌ی‌وەچی؟) ۱ ۱) گویا؛ ۲) مگر.

گوبایە: گوبایا ۱ نگا: گوبایا.

گوب: بۆشایی نێوان کانیە ۱ آبیه.

گوبارە: گاگەل، ڕەوەی گاوگێلیش ۱ گلهٔ گاو و گاومیش.

گوبیاز: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆبازی: گاڵەو کایەی کانۆبازی ۱ چوگان بازی.

گوپچز: بوشایی ژیر برکیف کردن و بەست لێدان ▣ لب برازباد کردن و با مشت زدن.

گوپبردن: ۱) سەری سیرەت خستەسەر ئاوریدا ۲) گۆ لە کانتوبازدا (فاشل) ▣ ۱) سر دکتر در فرج مردن ۲) گوی از میدان در بردن.

گوپردەوە: ۱) سەرکەوتن لە کانتوبازیدا ۲) بریتی لە پشتی کەوتن لە هەواڵان ▣ ۱) گوی از میدان به درآوردن ۲) کنایه از سرافراز بودن.

گوپۆق: هەوری وردی سەر ئاو ▣ خزهٔ نرم.

گوپەخۆداکردن: ۱) بەخۆرایی ۲) بریتی لە کار بەخۆرایی کردن ▣ ۱) برخود ریدن ۲) کنایه از بی‌هنری در انجام کار.

گوپەروکە: زوبەوگەی ژیر وزیو کە لە پشیر دەدرێ ▣ گوی زیتی در کردستان.

گوپەل: ۱) گوی قنت، گوی‌قوت ۲) بریتی لە مرۆی لەسەرەخۆ ▣ ۱) برجسته گوش ۲) کنایه از خشن و تیزگوش درشت.

گوپەل کردن: بریتی لە کوڵە کردن ▣ کنایه از خشن و استراق سمع.

گوپەلە: بەلەمەکە ▣ یکی از سماریهای بُز.

گوپەمن: ۱) پشتەی گوی خستن ۲) گوپەمۆیە بۆ بەزەو ئاوی ۳) کیشەو تاڕاوە ▣ ۱) گوی بند گریبان ۲) همایش برای سرور و شادی ۳) آشوب.

گوپەند: گوپەمن ▣ نگا: گوپەمن.

گوپەندگیر: ۱) قامیزی داوەستو بەزم ۲) تاڕاوەچی ▣ ۱) خنیاگر ۲) آشوبگر.

گوپەندگیران: کاری گوپەندگیر ▣ ۱) خنیاگری ۲) آشوبگری.

گوپ: ۱) لە جەرزەوە بازدان ۲) جگەی چەمیاو لە دارکاریدا ▣ ۱) شیرجه رفتن ۲) جای ورم کرده در اثر چوبکاری.

گوپ: ۱) گوپ، بۆشایی لاشەی ۲) ئاوساندنی گوپ بەهۆی ▣ ۱) لب ۲) ماده در بعضی گویش.

گوپان: گۆپار ▣ ۱) چوگان ۲) عصا.

گوپارە: گۆپار ▣ نگا: گۆپار.

گوپاڵ: ۱) دارەدەستی ئەستوور ۲) دارەدەستی سەرچەماو ▣ ۱) عصای سرکج ۲) چوگان.

گوپاڵ باران: بارانی زۆر بەهێزو دەنگدار ▣ رگبار شدید باران.

گوپاڵە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوپتەپە: ناوی دوگوندی کوردستانە کە بەهۆی ویرانی کردن ▣ نام دو روستای کردستان که بعثیان ویران کردند.

گوپچز: ۱) گوپچز ۲) بەبرتکەبرتکە زیان ۳) بەسەختو دژواری ▣ ۱) برگشت پر بادزدن ۲) کم کم زدن ۳) دشواری، زحمت.

گوپچز گوپچز: زۆر دژواری، لە **گوپچز گوپچز** گرم کەوت ▣ زحمت و دشواری بسیار.

گوپچە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوپک: ۱) سەرچاوەی داو ۲) ترۆپکی چیا ۳) خوانچەی شکۆفەدار ۴) سەری هەر شتێی وەک خڕێی ▣ ۱) بالاترین نقطهٔ درخت ۲) قلهٔ کوه ۳) تروهٔ درخت ۴) سر هر چیز بلند که گرد باشد.

گوپکە: گۆپاک ▣ نگا: گۆپاک.

گوپ گوشاد: بریتی لە داڕزاو ▣ کنایه از دهن فراخ.

گوپن: بەندەمی، گوپنەبەند ▣ آدم لب برجسته.

گوپنە: گوپن ▣ نگا: گوپن.

گوپن: ئەلامی بەهەلاچەر ناڤۆلا ▣ لنفعور.

گوپەزێن: زوبەبەو ▣ رخسار یا ناخن خراشیدن.

گوپی: بریتی لە بەڵێنی بێ کردار ▣ کنایه از قول بی‌عمل.

گوپیتە: ۱) تاڕەدەرهاتوی للەو گیاو سەوزە ۲) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ▣ ۱) شاخه و گیاه تازه دمیده ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوپی خوران: بریتی لە پەشیمانی لە کارێ کە ئاکامی باش نەبوە ▣ کنایه از پشیمانی از کار بدفرجام.

گوپی خوراو: بریتی لە کەسێ کە لە کاری خرابی خۆی پەشیمان بێ ▣ کنایه از آدم پشیمان از کار بدخود.

گوپی خوراوبوون: گوپی خوران ▣ نگا: گوپی خوران.

گوپیلاتان: گوپیتە ▣ نگا: گوپیتە.

گوت: ۱) ئەوەی کەوتە لەبەر مانەوەی ۲) کوت، جیچکە ۳) بزوتن و جوڵانەوە ۴) ڕابردووی گوتن، گوتی ▣ ۱) بی حرکت از خستگی ۲) کلاوون در جماع ۳) تکان و جنبش ۴) گفت، ماضی گفتن.

گوتار: ۱) وتار ۲) تەرمی سەرەمەرگی زن ▣ ۱) سخنرانی ۲) آلت تناسلی بکر دوشیزه.

گوتاڵ: ۱) شقاڵ، مەیە ۲) تاڕاوەو پشتی ۳) شوم و جوت قوتە ۴) پاڵاو مالات (گاو گوتاڵ خۆمان هەس) ▣ ۱) شقاق ۲) آشوب ۳) نحس ۴) دام غیر از گوسفند و بز.

گوتاوەرز: کیشەو تاڕاوە، پشتوی ▣ آشوب و هنگامه.

گوتبوون: ئەوەی کەوتن لە زکەڕۆیشتنی زۆر ▣ از پا افتادن از فرط خستگی.

گوتدان: بزواندن، مەلە کردن ▣ تکان دادن.

گوتر: کوتر، کەبوتەر، کەفۆت ▣ کبوتر.

گوترگە: گیایەکی لاساکانە ستوورە سەر بزاڤەدرکە ▣ گیاهی است خاردار.

گوترمە: بێ کیشانەو پیوانە خەملاندن ▣ تخمین بدون اندازه‌گیری.

گوترە: گوترمە ▣ نگا: گوترمە.

گوترە کاری: بریتی لە کاری بیرلێ نەکراو ▣ کنایه از کار نسنجیده.

گوترە کان: دەم کرەکەوەی خوانچەی دار ▣ سر باز کردن شکوفه.

گوترە کین: گوترە کان ▣ نگا: گوترە کان.

گوتلک: تەنگوتکەوەی، گوتکەوەی ▣ جوانهٔ خرما.

گوتلک: گیایەکە مرۆ دەیخوا ▣ گیاهی است خوردنی.

گوتل: تۆڵا، شتێی زۆروردی یەکەوە لکاو ▣ فرات ریز به هم چسبیده.

گوتله: گوتل [ف] ذرات ریز به هم چسبیده.
گوت‌لیدان: گوت‌پیوه‌دان [ف] کلاوین در جماج.
گوتن: ۱) قسه‌کردن، بیژتن؛ ۲) ریشی که تازارخوتن [ف] ۱) گفتن؛ ۲) کنایه از آواز خواندن.
گوتن: گوتن [ف] نگا: گوتن.
گوتو: تیشاعه، قسه‌ی باوخدالا بی کوه راست بی [ف] شایعه.
گوتوخ: بیژه‌ی، کسی که قسه بو خدالا ده‌کا [ف] سخنران.
گوته: ۱) قسه، بیژه، بیژراو؛ ۲) تیشاعه، شایعه [ف] ۱) گفته؛ ۲) شایعه.
گوته: ۱) گوته، تیشاعه؛ ۲) گالته‌ی حمزه‌ل [ف] ۱) شایعه؛ ۲) بازی برش در پشت همدیگر.
گوته‌که: کایه‌ی حمزه‌ل [ف] بازی برش در پشت خسیدهٔ همدیگر.
گوته‌گوت: تیشاعه، گوته‌ی خه‌لک [ف] شایعه.
گوته‌نی: ۱) سیاوی گوتن؛ ۲) وه‌ک ده‌لی (کوردیه گوته‌نی) [ف] ۱) گفتنی، سزاوار گفتن؛ ۲) چنانکه گویند.
گوته‌نی: گوته‌نی [ف] نگا: گوته‌نی.
گوتی: وتی، ئاخافت [ف] گفت.
گوتی: ۱) بیژه، قسه؛ ۲) وتی، قسه‌ی کرد [ف] ۱) گفتار؛ ۲) گفت.
گوتی کردن: ریشی له کاریکه‌دان و خه‌راب کردن [ف] کنایه از به هم زدن و خراب کردن کار.
گوج: ده‌ست و پای چه‌فت و چه‌وتی [ف] دست و پای ناقص.
گوج: زوری، زوام (ئه‌م باجه تیر گوجه به‌سه‌رمان داسه‌پاوه) [ف] ناروا، ظلم.
گوجاگ: پشکوک، فریچه، دوگمه [ف] دُکمه.
گوجک: جاش‌پالته، پالتوی ئاپشت ته‌ژنو [ف] پالتو کوتاه.
گوجو: پیسری گراس [ف] یقهٔ پیراهن.
گوجوک: گجوک [ف] نوله‌سگ.
گوجه: به‌ندی پیروک [ف] بند یقه.
گوجه‌دل: ریشی له ده‌ولا [ف] کنایه از لولا.
گوجه‌ر: کرو دالکوشت و بی هنر [ف] لاغر.
گوجی: ۱) گوجو؛ ۲) گجوک [ف] ۱) یقهٔ پیراهن؛ ۲) نوله‌سگ.
گوجی: ۱) گوج، به‌کم‌شیر؛ ۲) ده‌ست‌وپا چه‌وتی [ف] ۱) آغوز؛ ۲) نقصان دست و پا.
گوچیله: پیچوی ساوای سه‌گ [ف] نوزاد سگ.
گوچ: ۱) زه‌ک، فرجاک، به‌کم‌شیر؛ ۲) به‌نه‌مان له‌زیر [ف] ۱) آغوز؛ ۲) آماسیدن از خر به‌خوردن.
گوچ: به‌دین به چه‌وری یان هه‌ر شتی داماسین [ف] چربی یا دیگر مواد بدن مالیدن.
گوچ: قوزین، سوچ، گوشه [ف] گوشه، زاویه.
گوچان: ۱) داره‌دستی سه‌رچه‌مان؛ ۲) گوپال، گوپال [ف] ۱) چوگان عصا؛ ۲) چماق سرگشه.
گوچاک: ۱) گوچاک؛ ۲) پچوک [ف] ۱) گوش؛ ۲) کوچک.
گوچاک: گو، گوی، ئه‌ندامی جیستن [ف] گوش.
گوچکردن: فرجاندان، زه‌لاندان به ساوا [ف] آغوز به نوزادان.
گوچکردن: ئه‌ندامی زاوی به زوی چه‌وری کردن و داماسین [ف] تن نوزاد به روغن اندودن و ماساژدادن.
گوچوو: ته‌زین و له کارکه‌وتی ئه‌ندام (ده‌ستم گوچوو، زه‌انم گوچوو) [ف] گرخ و بی حس شدن اعضاء.
گوچه‌ری: گوچه‌ری، خلاتی، زاوه‌ند [ف] کوچ کننده به ییلاق.
گوچه‌ل: گوپال، گوچان [ف] عصا.
گوچه‌وه‌ن: سوزن، سوزن [ف] جوالدوز.
گوچیلک: گوریچه [ف] کلیه، گرده.
گوخاری: ریشی له پشیمانی، گوپی خوران [ف] کنایه از پشیمانی.
گوخل: (ئا له جه‌ئوداجانه‌دا) خیره و در شالیکاری.
گوخلانه: کیزی (ئاسار پیسوری برجه‌جار) [ف] مزد آدم خیره در شالیکاری.
گوخلیه: فالوجه‌ی زیخ گلی [ف] سرگین غلتان، جُعل.
گوخواردن: گوخاری، گوپی خوران [ف] کنایه از پشیمانی.
گوخواری: گوخواری [ف] کنایه از پشیمانی.
گود: ۱) خر، گروفیه؛ ۲) ته‌نگونکی هه‌ویر؛ ۳) گونکی گرانه‌ی زل؛ ۴) توپی گیسه [ف] ۱) گروی؛ ۲) چونه؛ ۳) چماق؛ ۴) توپ بازی.
گود: پاست بوی له سواری زور [ف] سست شدن پا از سواری بسیار.
گوداهوری: توپی به‌فر، توپه‌له [ف] گلوله‌برف.
گوداهیری: ته‌نگونکی هه‌ویر [ف] چونهٔ خمیر.
گودروون: ۱) پارچه‌یه‌کی قومساته؛ ۲) ناو بو پیاوان [ف] ۱) پارچه‌ای است؛ ۲) نام مردانه.
گوده‌وک: نازه‌لای نوجوان، لاوک، لاوکو [ف] بُزغاله.
گوده: که‌لوی به‌هو [ف] باخته وتن.
گوده: له‌شی مرو [ف] جسم آدمی.
گوده‌ئاف: بیژه، توک، بن پس [ف] جنین.
گوده‌گوده: سه‌ئاز (ئاوه‌لی مناال) [ف] سر تکان دادن کودک.
گوده‌له: گوپه‌روک، خشتی که به که‌نارده‌ی کوله‌جه‌وه ده‌دری [ف] زیر کنارهٔ بالک.
گوده‌له‌که: گوده‌له [ف] نگا: گوده‌له.
گور: ۱) توان و تاقه‌ت؛ ۲) خوریزه گرمه؛ (ئه‌ه گوریته سه‌ری قسه‌یکه)؛ ۳) گوی تاگر، پلیته؛ ۴) ترساندن به‌قسه؛ ۵) هاته‌خواری به‌خوره (گوره گور خرمیکی ده‌هاته‌خواری)، خور؛ ۶) داره‌یه‌کی که ده‌خریه پای مه‌ل؛ ۷) به‌خری ریستن [ف] ۱) قوت، نیرو؛ ۲) غرش؛ ۳) زبانهٔ آتش؛ ۴) تهدید؛ ۵) با شتاب سرازیر شدن؛ ۶) ریسمانی که به پای پرنده بندند؛ ۷) همه باهم رفتن.
گور: ۱) دریشه‌ی به‌ناوبانگ که دولمی قسه‌سه‌ری به‌ره، گورگه شیوه؛ ۲) قه‌راغی کیوی؛ ۳) کوسوله؛ ۴) له‌ئیست ده‌رهینان؛ ۵) سه‌ربه‌رین [ف] ۱) گرگ؛ ۲) لبهٔ کفش؛ ۳) گریه‌ای؛ ۴) از پوست درآوردن؛ ۵) سر بریدن.
گور: به‌ک جه‌شن، له‌وته، جور [ف] مانند، طور

گوڕ: ۱) خەرگوڕ، کەرەکوڕی؛ ۲) تەمەنوزانست؛ ۳) سوار جزا؛ ۴) گوڕی گیانەوەر؛ ۵) قەبر، گلکۆ؛ ۶) بەردەم، ناو گوڕ (قسەکەم بەسەر گوڕ سوڕەکانی لەو گوڕە ڕۆکردو)؛ ۷) ئەت لە جنگەی ئەتی؛ (تاڵو گوڕ) ۱) گورخر؛ ۲) هەموار؛ ۳) بەرا؛ ۴) قەر؛ ۵) ضعنة مجلس؛ ۶) عوض.

گوڕ: بەجوری جیل گوسالە.

گوڕاسوڕا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ڕووتایی درکردستان کە جێیان ئەو ویران کردە.

گوڕاس: ۱) گواس؛ ۲) خۆڵەکەوەی بیکەوەنکاوی ڕەق کە تەندوورا ۱) نگا: گواس؛ ۲) خاکستر بە هۆ جیسەی سفت.

گوڕاش: کولاش، زوران، ملانێ، تەقرە، ڕۆڕەوانی گشتی.

گوڕان: ۱) لەپشت دەرهاتن؛ ۲) سەر بڕان؛ ۳) چەند شتێ چەند گوڕا ۴) کامڵ بوون، پیگەیشتن ۱) غلفتی، لە پوست خارج بوون؛ ۲) سر بڕیدە شدن؛ ۳) گرگا؛ ۴) تکامل یافتن.

گوڕان: بە دەنگی فەو گوڕین غریدن.

گوڕان: ۱) تیرەیەکی زۆر گەورە لە کورد؛ ۲) دیهاتی، ڕەحیمت؛ ۳) زنگر، چەنە؛ ۴) سەریە تیرەی گوڕان؛ ۵) گەورەگە؛ ۶) نازناوی هەستیارکی هاوجەرخە؛ ۷) گوندیکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە ۱) بختی عظیم لە گوڕدا؛ ۲) بەهانی؛ ۳) ڕاهزن؛ ۴) لە عساکر گوڕان؛ ۵) مزبع؛ ۶) بحلقص شاعری معاصر؛ ۷) نام ڕووستایی در کردستان کە توسط جنیان ویران شد.

گوڕان: لە حاڵیکدا بۆ حاڵیکی تر جوون، بارەوبارچوون لغیر یافتن، متغیر شدن.

گوڕان: ۱) زیکسان، ڕەگیدا کیسوتسان و ڕوان؛ ۲) ڕوح هاتنە سەر و دروستبوونی پیرە؛ (ریشە کە گوڕاوە و سپی بوە، زاوە لە ڕگا گوڕاوە)؛ ۳) لەپشت دەرهاتن ۱) ڕستن؛ ۲) تکوین یافتن جنین در رحم؛ ۳) غلفتی لە پوست خارج شدن.

گوڕاندن: ۱) لەپشت دەرهێنان؛ ۲) سەر بڕین ۱) غلفتی لە پوست خارج کردن؛ ۲) سر بریدن.

گوڕاندن: بەدەنگی فەو ڕیماندن غریدن، لغریدن.

گوڕانگە: گوندیکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە نام ڕووستایی در کردستان کە توسط جنیان ویران شد.

گوڕانگە: ۱) پاوانی داری دارستان بۆ کەسێک؛ ۲) تاوی گوێستانێکە؛ ۳) جێگەی ڕێگران ۱) درختان قرق شدۀ جنگل؛ ۲) نام ییلاقی است؛ ۳) مقر راهزنان.

گوڕانی: لەپشت دەرهێنان غلفتی پوست کندن.

گوڕانەوە: شتی لەبەرانبەر شتێکا دان معاوضە کردن.

گوڕانەوە: ڕانی شتی لەبەرانبەر شتێکا معاوضە.

گوڕانی: چەندەی، چەندایەتی کمیت.

گوڕانی: ۱) شێوەزمانی تیرەی گوڕان؛ ۲) فاهو بەستە ۱) لهجۀ «گوڕان»؛ ۲) ترانە.

گوڕانی بێژ: غامبێژ، دەنگبێژ خواننده، ترانەخوان.

گوڕانی چێ: گوڕانی بێژ ترانەخوان، خواننده.

گوڕانی چڕین: غامبێژی ترانەخوانی.

گوڕانی خوێن: غامبێژی ترانەخوانی.

گوڕانی ژان: گوڕانی بێژ ترانەخوان.

گوڕانی کوتن: غامبێژی ترانەخوانی.

گوڕانی گوتن: غامبێژی، گوڕانی کوتن ترانەخوانی.

گوڕانی وتن: غامبێژی، گوڕانی کوتن ترانەخوانی.

گوڕاو: ۱) زەنگاو؛ ۲) لەپشت دەرهاتنگ ۱) تکوین یافتە؛ ۲) از پوست درآمدە.

گوڕاو: ئەبارەکەو بۆ بارەکی تر جوگ لغیر یافتە.

گوڕاو: ئاخی سەرچاو لکۀ چشم.

گوڕبن: جالاک، زەنگ چابک و باشاط.

گوڕبزە: بە کەیفو ئەبار سرحال و جاق.

گوڕبڵک: بەدەڤت، بۆڕەهەنگ کندو.

گوڕبە: ۱) بۆڕەهەنگ؛ ۲) تیرەیەشیفە، کلکەتیر ۱) کندو؛ ۲) گربۀ نر.

گوڕبەستن: بەلەز ڕاکردن باشتاب دویدن.

گوڕبەستەوە: بۆڕاکەوە سرحال آمدن بعد از زبونی.

گوڕبەگوڕ: جنێو، بۆ سردو گوربەگور.

گوڕبە: ۱) تروشەی تردگ؛ ۲) بەهری بەستراوی بن سەهۆڵ بەستن ۱) کرکرەو وەبات؛ ۲) برف سفت شدە بلوین یخ بستن.

گوڕپشکنەك: جالەکە، جوالو، گوڕبەشە حیوان گورکن.

گوڕبە: ۱) تەپەی دڵ، خوربە؛ ۲) بنیادی بێز، گلز؛ ۳) گرتلکەی سوور ۱) تپش قلب؛ ۲) گربۀ نر؛ ۳) درشت اندام.

گوڕبەگوڕبە: توندلەدانی دڵ، خوربەی توند تپش زیادقلب.

گوڕت: ۱) لەبر، بەرەوبەرە، سەرەولیژایی؛ ۲) بنداری جیا ۱) سراشیبی؛ ۲) دامنۀ کوه.

گوڕتل: تاوڕە، حەشامات تودۀ مردم.

گوڕج: ۱) زێ باش؛ ۲) چابکدەر بەکار؛ ۳) کورت، (دارتەت گوڕجە)؛ ۴) زێی زۆر جوان ۱) بی درنگ؛ ۲) چابک و کاری؛ ۳) کوتاه؛ ۴) زن بسیار زیبا.

گوڕجبۆتەوە: ۱) خۆئامادەکردن؛ ۲) دەبەرکردنەوەی جلی داکەندراو؛ ۳) کورت بۆتەوەی قوماش لەبەر شوتن ۱) خودرا آماده کردن؛ ۲) پوشیدن لباس بعد از کندن آن؛ ۳) آب رفتن پارچه.

گوڕجکردنەوە: ۱) بۆشاڵکردن بۆ بێ جل؛ ۲) ئامادەکردنەوە ۱) لباس تو بە بی لباس دادن؛ ۲) آماده نمودن دوباره.

گوڕجوگوڕ: بەکار و جالاک جست و چابک.

گوڕجەوبۆن: گوڕجبۆتەوە نگا: گوڕجبۆتەوە.

گوڕجی: ۱) جالاکی؛ ۲) بی درەنگی؛ ۳) تاوی (ئاو)؛ ۴) تاوی هۆزێکە لە کوردستان ۱) چابکی؛ ۲) بی درنگی؛ ۳) نام (ئاب)؛ ۴) نام عشیره‌ای در کردستان.

گوڕجی: دەس بەهێز، بێ درەنگ کردن فوراً.

گوڕچك: ۱) گرچك، گرچو؛ ۲) مایچەی بەلەك؛ ۳) بن پاچك ۱)

کلیه؛ ۲) ماهیچهٔ ساق؛ ۳) زیر بغل.
گورچلنگ: ماهیچه‌ی پەلەکان [ف] ماهیچهٔ ساق.
گورچو: گرچاو، گرچو [ف] ۱) کلیه؛ ۲) نهیگاه.
گورچوین: گرچوین [ف] نگا: گرچوین.
گورچەنگ: گۆرسان [ف] سرگان.
گورچەویلە: گرچو [ف] کلیه.
گورچەویلە: گرچو [ف] کلیه.
گورچیلک: گرچو [ف] کلیه.
گورچیلە: گرچو [ف] کلیه.
گورخ: ۱) دزیەدەرانی؛ ۲) غایبوبەتەوە [ف] ۱) ماجراجو؛ ۲) محکم.
گورخانە: ۱) قەبر؛ ۲) قەبرستان [ف] ۱) گور؛ ۲) گورستان.
گورد: ۱) داری کە دەخشرێتە ناو ڕایەلی تەون؛ ۲) جابلاقو بەکار؛ ۳) دەرفەت، کەس؛ (گوردی خۆی لێ گرت)؛ ۴) پالەوان؛ ۵) ئاقەت، غەوبەت. (گوردی گرتەوە) [ف] ۱) چوب وسط تار در بافندگی؛ ۲) جابلاق و زرنگ؛ ۳) فرصت؛ ۴) قهرمان، پهلوان؛ ۵) توان، نیرو.
گورز: ۱) شوین شمشێر؛ ۲) شیر و خەنجەری (ئەنگاوی و کول [ف] ۱) شمشیر؛ ۲) شمشیر و خنجر کج و زنگ زده.
گوردالە: گرچاو، گرچو [ف] کلیه.
گورد گرتن: دەرفەت‌هێنان، کەس‌تانین [ف] فرصت به دست آوردن.
گوردە: ئەژدەی، ژن لە مێردی بشلو [ف] بچهٔ زن از شوهر پیشین.
گوردەم: جەستەیەت، باپیرە [ف] شلوغی و انبوه مردم.
گوردەم گوردی: کۆمەڵ کۆمەڵ [ف] گروه گروه.
گوردی: ئەوان هەروەک شان [ف] مسان دو کتف، گرده.
گورڕان: گورکەن [ف] غرغرکن.
گورز: ۱) بەشێوەی باڵداری زۆلی بۆ کابەکردن؛ ۲) باقەی بەشی (لەلەباران)؛ ۳) ئامرازێکی سەرتەسوری دەسکدارە بۆ سەر [ف] ۱) گرز؛ پارچه‌ای یا ریسمانی برای بازی؛ ۲) بسته‌ای پیچیدهٔ گیاهی؛ ۳) گرز پهلوانان.
گورز: گیایەکی دەشتە کە، زەوکەکە ماواتی [ف] از گیاهان صحرایی.
گورزان: بازی بە گورز [ف] بازی با گرز پارچه‌ای.
گورزانی: گورزان [ف] نگا: گورزان.
گورزرینگاندەوە: جوتە بە مردگ: (گورزی زرینگاندەوە) [ف] دشنام به مرده.
گورزک: گورزی چکۆلە [ف] گرز کوچک.
گورزە: ۱) باقەی گەورە لە باقەیی؛ ۲) ناو، بۆ سەگ؛ ۳) جرمەمشکی دەشت؛ ۴) دەستەواریەک لە گیا؛ ۵) گوندێکی کوردستانە بەشی کاولی کرد [ف] ۱) بستهٔ بزرگ از بسته‌بندگیاهی؛ ۲) نامی برای سگ؛ ۳) موش بزرگ صحرایی؛ ۴) بر بلاد آغوش گیاه؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گورزە کوێرە: جۆری گورزانی [ف] نوعی بازی.
گورزەهۆن: هۆنراوەی گوریس بە سێ لوولە [ف] نوعی طناب‌بافی.
گورزەهەن: گوندێکی کوردستانە بەشی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گورزی بن‌مێخ: جۆری گورزانی [ف] نوعی بازی.
گورزی ئەژدەرە: جۆری گورزانی [ف] نوعی بازی.
گورزین: گورزان، گورزانی [ف] بازی با گرز.
گورژ: گرمەی هەور [ف] غرش ابر، رعد.
گورژال: جەرسامۆرە [ف] غرغاله.
گورژان: کەوڵ کران، پشت لێ‌دان [ف] پوست کندن.
گورژان: گرمەهاتن [ف] صدای مهیب آمدن.
گورژاندن: هەور گرماندن [ف] غرغرکردن ابر.
گورژسان: قەبرستان [ف] قبرستان.
گورژستان: گورژسان [ف] قبرستان.
گورژشە: ڕەواوی پشتی (سەرگورژشەی جۆی گۆراو) [ف] رویه‌ای گذشته.
گورژغەریب: مردو لە ئاوارەیی [ف] در غربت مرده.
گورژک: ۱) لە خنایی مەجلیس؛ ۲) ئاگردانی گورژ [ف] ۱) صحن مجلس؛ ۲) آتشدان مجلس.
گورژکوڵ: قەبرکەن [ف] آدم گورکن.
گورژکە: گورژک [ف] نگا: گورژک.
گورژکەنکە: قەسار، کەسار [ف] کفتار.
گورگ: گوری شەو [ف] گرگ.
گورگان‌خواردو: ۱) برینی لە توشی بەلاسوڵی بێ‌فر بازەس؛ ۲) ڕیخۆڵەیەکە [ف] ۱) کنایه از بی یاورگرفتار شدن؛ ۲) بخشی از روده.
گورگانەشەوی: گۆرانیەکە بۆ دەخەوکردنی (ڕۆی دەڵێن [ف] آهنگی برای لالایی بچه.
گورگاو: دەبەکی ئاڵە لە کەنیدا [ف] لشخانهٔ گندمزار.
گورگاوز: ئاوز، ئەوەیەکی بەدەمو لە هاوڕان [ف] جوان خوبرو.
گورگ کۆژە: گیایەکی زەهراوی‌یە دەڕنەو دەکوژێ [ف] گیاهی است سمی.
گورگتەوە: گۆڕەستەوە، بۆزانەوە [ف] بازیافتن نشاط.
گورگوڕانی: تاریکساری کردنی خزمەتان بۆ بەکسر [ف] همکاری خویشاوندان با هم.
گورگ‌نەخۆرە: ۱) برینی لە کۆرزنی ناحەز؛ ۲) سیل [ف] ۱) کنایه از زن بدگل؛ ۲) طحال.
گورگوتاو: ڕەقەن‌ڕەقەن، قرانقرن [ف] هرکی‌هرکی، بجاب بجاب.
گورگوز: ۱) جۆرێکی (قەرمیسکی گورگوز دەوەرانی)؛ ۲) ڕۆژی گرمانی بەدەنگی بەر؛ ۳) هەراو زەنەزەن [ف] ۱) شرشر؛ ۲) شیون و زاری؛ ۳) جمع و داد.
گورگوزی: ۱) کەسێ کە زۆر زەنەو هەرا دەکا؛ ۲) هەوری زۆر بەگرمەگرم [ف] ۱) جمع جمعو؛ ۲) ابر پرغرش.
گورگوم‌بۆن: وشەیەکە بۆ مردوی وای دەڵێن کە جەزبان لە مردنی کردنی [ف] باد مرده‌ای که دوستش نداشتم.
گورگومیش: بولیلە، شەوەکی [ف] سپیده‌دم، گرگ و میش.

گورگه: ۱) کەلەی تونڕو پشتان؛ ۲) گورگاو؛ ۳) سەرپانی پاسارەی بان؛ ۴) سڵ، قوت؛ ۵) سڵی، ڕەوکی؛ ۱**گیورگه** دەکا ئەو نزیک نایەوە!؛ ۶) دەسیڕ و فیڵباز؛ ۷) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ۱) گیاو ئاگڵ، باڵەڕو توتون؛ ۲) شلخاڵ، گەمەژا؛ ۳) ڕوی لەبان؛ ۴) ڕەوک؛ ۵) ڕەوکی؛ ۶) شیاد؛ ۷) ڕوستایی، لە کوردستان کە بەهۆیان ئەو یا ویران کرەنە.

گورگەپۆن: سڵ‌ۆن، ڕەوەڕەوە ۱دم کردن.

گورگەپشت: ڕەق، ڕوت، هەڵتوقیو ۱پڕاندە.

گورگەچال: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱ناو ڕوستایی لە کوردستان کە توسط بەعثیان ویران بن.

گورگەچاوسۆر: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱ناو ڕوستایی لە کوردستان کە توسط بەعثیان ویران بن.

گورگەچیا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱ناو ڕوستایی لە کوردستان کە توسط بەعثیان ویران بن.

گورگەخەو: کەرینکەخەو، سۆکەڵەخەو؛ الازمە بۆ شیخ سەیدان گورگەخەو/ تا بکەن شیخ عابیدو تالوی بەخەو؛ ۱شیخ‌زادە ۱خواب سبک.

گورگەدەر: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کرد ۱ڕوستاکانی ویران بنەی کوردستان توسط بەعثیان.

گورگەزێ: باران‌و خۆرەتاو پێکەوە ۱باران و آفتاب با هم.

گورگەشامار: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱ناو ڕوستایی لە کوردستان کە توسط بەعثیان ویران بن.

گورگەشەوێ: گورگانەشەوێ ۱آهنگی برای لالایی بچه.

گورگەکاکەولا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱ناو ڕوستایی لە کوردستان کە توسط بەعثیان ویران بن.

گورگەڵۆڕ: دەمەلاسکەی گورگ کە لۆڕانە ۱ئەی ڕوژە گرگ ئەڕۆوان.

گورگەلورە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱ناو ڕوستایی لە کوردستان کە توسط بەعثیان ویران بن.

گورگەلۆق: هۆزە، هەزە، هۆزە ۱هەرلە.

گورگەلۆقە: گورگەلۆق، هۆزە ۱هەرلە.

گورگەمزە: گیایەکە ۱گیاهی است.

گورگەمێش: ۱) بنچوونی دەرۆک لە سەگو گورگ؛ ۲) سەگی ڕەشی خۆرک بەر دەخوا؛ ۳) پرشی لە زمانی لوسی بێ‌ئاکار ۱) بچەی دورگەی سگ و گرگ؛ ۲) سگی کە گوشت می‌خوا؛ ۳) کنایە از منافق و جاسوس.

گورگەمی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱ناو ڕوستایی لە کوردستان کە توسط بەعثیان ویران بن.

گورگی: ڕەنگی شینکی ۱ڕنگ خاکستری.

گورگی‌باران‌دیدە: پرشی لە پیاوی بەتەجرەبەو ئەزموون ۱کنایە از باتجربه.

گورگی‌ئاودیدە: گورگی باران دیدە ۱کنایە از باتجربه، گرگ بالان دیدە.

گورگیلە: کەنەوی بچووکی بۆ بەهێڵی و تارە ۱کندوی کوچک، غلە و آرد.

گورگین: ۱) ناوی پۆ پیاوان؛ ۲) بزنەمەرزی سۆری مەیلەو بۆز ۱) نام مردانه؛ ۲) بز قهوه‌ای کمرنگ.

گورگی‌هان: پرشی لە پیاوی بەئازارو بەدکار ۱کنایە از مردم آزار.

گورم: گرمە ۱غرنبه.

گوڕم: ۱) ژن خوشەڤەت، خۆشکی ژن؛ ۲) خۆشکی مێرد، دوس ۱) خواهر زن؛ ۲) خواهر شوهر.

گوڕمار: کوڕەمار ۱مارسام.

گوڕماڵدن: گرماڵدن ۱غرنبدن.

گورمتە: پەلامار، شاڵاو، حملە ۱یورش، حمله.

گورمجە: مست، مشت ۱مشت.

گورمز: بەر، زەرەدەمە ۱لبخند.

گوڕمز: گوڕمز، خەرەلەکۆیلە ۱گیاهی است.

گورمزە: گیایەکە وەک لەسیەشاخ کە دەخورێ، خەرەلی کۆی ۱گیاهی است خوردنی شبیه اسفناج، خردل کوهی.

گورمزین: بەر هاتنەسەرلیوان ۱لبخند، برلب آمدن.

گورمۆ: ۱) شاڵاو، هێرش، پەلامار؛ ۲) لەغرەنە ۱) یورش، هجوم؛ ۲) غرنده، غرش.

گورمۆزین: ۱) شاڵاوبردن، هێرش کردن، پەلامارادان؛ ۲) لەغرەنەی شێر ۱) یورش بردن؛ ۲) غرّیدن شیر.

گورمەست: جنگۆڵک ۱نگاه جنگی.

گورمشت: مستەکوڵە، مشتی قوجاو ۱مشت گره شده.

گورمشاڵ: ۱) پشتەی دەنان؛ ۲) گروڤەر؛ ۳) ڕوبەڕو، ڕەق؛ ۴) کلۆڤ ۱) استخوان شانه؛ ۲) مقوی؛ ۳) برجسته؛ ۴) کلوخ.

گورموج: مست ۱مشت.

گورموڕد: تێکەوەدانی تاپۆڕە ۱شلوغی و ازدحام.

گورمە: گرمە ۱غرنبه.

گورمەچلە: جومگەی دەست ۱مچ دست.

گورمەگورم: گرمەی زۆرو لەسەرچلە ۱غرنبهٔ پیاپی.

گورمی: ۱) جوراو؛ ۲) گوڕاندی، گوڕاندی ۱) جوراب؛ ۲) غرید.

گورمیچ: مستەکوڵە، پەنجەی لەکەنراو ۱مشت گره شده.

گورمین: ۱) گرماندن؛ ۲) گوڕەوی، جوراو ۱) غریدن؛ ۲) جوراب.

گورن: هێلکەگون ۱بیضه.

گوڕن: قەبر، گور ۱گور، قبر.

گورنۆک: دەوەنێکی ترکاوە ۱درختچه‌ای است خاردار.

گوڕنەپاش: ۱) کەمتیار؛ ۲) جاڵەک ۱) کفتار؛ ۲) حیوان گورکن.

گورنەتەڵە: ناوێکی بێ‌ناوبڕوکە ۱موجودی خیالی.

گوڕنی: ۱) دەوەنێکە؛ ۲) گیای تازەڕوان، شینکە؛ ۳) جنگەی گوڕی بەرەوەردە کردن؛ ۴) قوڕەکەی پرتەکەی خەرمانە ۱) ۱) درختچه‌ای است؛ ۲) گیاه تازه سرزآورده؛ ۳) گلخانه؛ ۴) کوچولوی مقوّر بی‌نمود.

گوڕنیك: بەن ساموڕە ◄ فڕاك.
گوڕو: ١) توڕك، جۆرێ گرێ؛ ٢) گرێو؛ ٣) بەگلو داپۆشان، داناڕ ◄ ١) أسى گرفته؛ ٢) نگا: گرێو؛ ٣) وانداتەمشدن روڤن و...
گوڕو: ١) گرۆن؛ ٢) گرۆی زاروك ◄ ١) أبله گون؛ ٢) بهانهٔ بچه.
گوڕوا: گورمی، جوراب، جۆراو ◄ جوراب.
گوڕوباف: ١) کەسێ کە گوڕوا دەچنێ؛ ٢) باڵندەیەکی ڕۆژ بچووکە ◄ ١) جوراب‌باف؛ ٢) پرندەای بسیار کوچك.
گوڕواچن: گوڕوباف ◄ نگا: گوڕوباف.
گوڕواسە: پشیلەکۆی ◄ گربهٔ وحشی.
گوڕوتا: گرمونا ◄ نگا: گرمونا.
گوڕوتش: گرمونش ◄ نگا: گرمونش.
گوڕوتە: گرمونا ◄ نگا: گرمونا.
گوڕۆز: زاروی گرۆگر و گریۆك ◄ بچهٔ بهانه‌گیر و گریان.
گوڕۆز: نۆمان، نوسراوی لۆڵەڕاو ◄ طومار.
گوڕۆزی: بەڵب و گرۆگرتن ◄ گریه و بهانه‌گیری.
گوڕوشتە: گورشتە ◄ نگا: گورشتە.
گوڕوگوڕۆ: داناڕداناڕ ◄ دان دان.
گوڕوڵ: گرۆڵ ◄ خشتك.
گوڕوڵە: گرۆڵ ◄ خشتك.
گوڕوڵی: گرۆن ◄ غلتی.
گوڕوڵی: ١) گرۆنی، جۆرێ پارچە؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان ◄ ١) نوعی پارچه؛ ٢) نام مردانه.
گوڕوو: کار، خەبات، تێش ◄ کار.
گوڕوێس: بەتی دوژ ◄ رسن، طناب.
گوڕە: گوڕوو، کار ◄ کار.
گوڕە: ١) دەنگی ڕۆژ زۆر بەهێز؛ ٢) ترساندن بە قسە؛ ٣) دەنگی تەوور ◄ ١) غرش؛ ٢) تهدید، تهدید لفظی؛ ٣) صدای رعد.
گوڕە: ١) بەرانبەر، بەپێی، (لە گوڕەی قسەی تۆ)؛ ٢) گوڕوا، جۆراب؛ ٣) گۆڕ، بێجوی جێڵ؛ ٤) لە کاران؛ ٥) تەندازە، ڕادە ◄ ١) برطبق، برابر؛ ٢) جوراب؛ ٣) گوساله؛ ٤) کاران، کارشناس؛ ٥) اندازه.
گوڕە: ١) گوڕوا، جۆراو؛ ٢) گۆڕ، گوڕە، بێجوی جێڵ ◄ ١) جوراب؛ ٢) گوساله.
گوڕەبا: ١) ئەوێنە، وەك، لەچەشنی؛ ٢) تەندازە ◄ ١) مثل، مانند؛ ٢) اندازه.
گوڕەبونا: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ◄ لە ڕووداوەکانی ویران بۆنەی کردستان توسط بعثیان.
گوڕەبان: تەختایی زەوی ◄ زمین هموار.
گوڕەتەنە: وەرگرتن، ساندن، تەستاندن ◄ دریافت داشتن.
گوڕەد: کەوڕگ، کەوڕك، سەرپەنجە ◄ زر، گندا.
گوڕەدێیە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◄ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوڕەسا: بەتی کە گوڕوباتێری پێ دەبەستەوە ◄ رسن گردن گوساله.
گوڕەشە: ترساندن بە قسە ◄ تهدید.
گوڕەشەلە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◄ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوڕەشێر: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ◄ روستایی در کردستان که بعثیان آنرا ویران کردند.
گوڕەڤان: زەوەوان، ڕووەوان ◄ نگهبان گورستان.
گوڕەکڵە: کۆری، چکۆڵە، بێجووچێڵی ئاژەڵ ◄ گوسالهٔ کوچولو.
گوڕەکە: کۆن، کۆڕە، بەچکەچێڵ ◄ گوساله.
گوڕەگنوڕە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◄ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوڕەگوڕ: ١) زەنا زەنا؛ ٢) گرمەگرمی هەوری ◄ ١) سر وصدای زیاد؛ ٢) غرش ابر.
گوڕەنیش: سەرپەرەوخوارە، لێژی، سەرەوژێر ◄ سراشیبی.
گوڕەوا: گوڕوا، جۆراو ◄ جوراب.
گوڕەوان: گوڕەڤان ◄ نگهبان گورستان.
گوڕەوشان: شکەمەرتازاری ناوەپۆ بۆ مردگ ◄ شکمهٔ مرده در گور.
گوڕەوکەنە: چیاڵەکە، چوالو، کوڕەبەنە، گوڕەشکەك ◄ حیوان گورکن.
گوڕەوی: گوڕەوا، گوڕەوا ◄ جوراب.
گوڕەوی‌چنە: باڵندەی گوڕەواچن ◄ پرنده‌ایست بسیار کوچك.
گوڕەویلە: گوڕەوی‌چنە ◄ نگا: گوڕەوی‌چنە.
گوڕەهەڵاخسن: گوڕەزەنگاندنەوە ◄ دشنام به مرده.
گوڕەهەڵەستن: سەری قەبر بە خشتم قیبڵ دابەستن ◄ سنگ و خشت بر گورگذاشتن.
گوڕەهەڵشە کێشە: وشەیەکە لە دوی مرۆڤێکی دەڵێن کە سرانی ئەوەو کوڕی نیە ◄ اصطلاحی است دربارهٔ مردهٔ نرینه‌ئی فاقد وارث پسر گویند.
گوڕەهەڵکەن: پیاوێ کە پشەی لەبەرکۆڵنە ◄ آدم گورکن.
گوڕەهەڵکەنە: چیاڵی، کوڕەبەنە ◄ حیوان گورکن.
گوڕەیش: ١) کارکردن؛ ٢) خزمەتکاری، نۆکەری ◄ ١) کارکردن؛ ٢) نوکری.
گوڕێ: وشەیەکە بۆ ئاڵەجیا کردنەوەی بەرد ◄ کلمه‌ای برای جدا کردن گوسفندان از همدیگر.
گوڕێ: ١) گوڕانسی؛ ٢) گۆڕێ؛ ٣) پلیسە، گۆڕی ئاگر؛ ٤) خوڕی، تەزمی ڕووبار؛ ٥) ڕۆژ کەجسەڵ؛ ٦) جێگەی دەحڵێ کە سەرما هەڵی‌لە کانسیە ◄ ١) غربت؛ ٢) نگا: گۆڕێ؛ ٣) زبانهٔ آتش؛ ٤) جریان شدید رودخانه؛ ٥) بسیار کجل؛ ٦) کشتزاری که سرما آنرا خراب کرده باشد.
گوڕێ: ١) قوربان، سەدەقە؛ ٢) گوڕەوی ◄ ١) قربان، فدا؛ ٢) جوراب.
گوڕێ: لە بارێکەوە بردیە بارێکی تر ◄ تغییر داد.
گوڕێا: گوڕا ◄ تغییر یافت.

گوزیاگ: گوزاو [ف] خس، ئاوەڕۆ
گوزیان: گوزان [ف] مەعزەرەت
گوزیایش: ۱) کارکردن؛ ۲) نوکەری [ف] ۱) کارکردن؛ ۲) نوکری.
گوزی بوون: بەقوربان بوون، دەستەگەزان [ف] قربان و صدقه رفتن
گوزی بوون: گزیبوون، بەمۆسی گزیبن گرتن [ف] گز شدن
گوزیچە: لەلەمد، جنگەی لێ کشانی مرەو لە قەبرا [ف] لحد
گوزیخ: ۱) لەخشوبنایی، بەفەر؛ ۲) ئەوە تەمەنی [ف] ۱) از خودراضی، متکبر شده؛ ۲) جسور و ماجراجو.
گوزیخته: جەوریایی و بەزی ئاوزاگ [ف] جربی و به توی شکم حیوان.
گوزیز: زەبەنگ، یونگی ئاهەستی [ف] یونگ نامر غوب
گوزیز: ئەوزەبازی، کەنارەگیری [ف] دوری جستن
گوزیزان: ئاوارە کردن، تەرە کردن [ف] متواری کردن
گوزیزدان: خۆبسارازین لە کاری (خەمەندە بێی ئەوم ئەمە بکە ئەو هەر گوزیزئەدا) [ف] دوری جستن
گوزیس: گوریس، چەنی دریژ [ف] رسن، طناب
گوزیس: گوریس [ف] رسن، طناب
گوزیس کێشکێ: کێ بەرکێ لە گوریس ڕاکێشەدا [ف] مسابقهٔ طناب کشی.
گوزیس کێشە کێ: گوریس کێشکێ [ف] مسابقهٔ طناب کشی.
گوزیس کێشی: گوریس کێشکێ [ف] مسابقهٔ طناب کشی.
گوزیشتە: گوریشتە [ف] نگا: گوریشتە
گوزی کرن: بەقوربان کرن [ف] قربان کردن، فدا کردن.
گوزیل: گلوان، جۆرێ بەری مازو [ف] نوعی ثمر مازوج
گوزیمە: گوجێکی کوردستانە بەدەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد
گوزین: سەرزەنین، سەر زێ کرن [ف] سر بریدن
گوزین: ۱) سەرزێ حەیوان؛ ۲) کەوانگەری حەیوان [ف] ۱) سلاخ؛ ۲) پوست کن.
گوزین: ئەوشتە کە کاوراکە [ف] بارو، هلاک چیز
گوزین: ۱) شتێ لە جێگەی شتێ سانلەن؛ ۲) چاڵەی داکەندن بۆ شتێ [ف] ۱) عوض کردن، مبادله؛ ۲) قبلی برای نشستو عوض کردن
گوزین: ۱) پێستەوەشان؛ ۲) ڕستکان، گوزان [ف] ۱) خلقی پوست کندن؛ ۲) تکوین یافتن.
گوزینەوە: ۱) شت هەستان؛ ۲) پوڵ وەرگرەوە [ف] ۱) معاوضه؛ ۲) پول خردکردن.
گوزیە: گوزەیی [ف] جوراب.
گوز: لەبز، گوزو گومەت [ف] یکهو، ناگهانی.
گوز: ۱) گۆز؛ ۲) لە شوێنێکەوە بۆ شوێنێ تر چۆن بان بردن (ئالوگوز)؛ ۳) گۆزە [ف] ۱) گردو؛ ۲) تغییرمکان، از جایی به جایی رفتن یا بردن؛ ۳) سبو.
گوز: گرنەکان، قوز [ف] گردو
گوزاجخ: ۱) جادوکراوە؛ ۲) قەڵەبالغ [ف] ۱) مسحور؛ ۲) خیال، مکار.

گوزان: ۱) یەکسەرڕۆشتن (گامێ گوزارت کەفتە تەم بەرەفسە)؛ ۲) کاریادەش (کارگوزاری خانە) [ف] ۱) گذر، گذشتن؛ ۲) انجام دهنده، عامل، گزارشگر.
گوزارشت: ڕاپورت، جەمەیدان [ف] گزارش.
گوزارە: وانا، مانا، تیاز لە قسەیەك ڕۆن کرەوە [ف] معنی
گوزان: ۱) ئیسراوین، داڕمان، ترە؛ ۲) گوزان؛ ۳) سەرزاوەشانەی زاروك؛ ۴) ئاگاداری [ف] ۱) لغزش، پر؛ ۲) استره؛ ۳) سرجنباندن کودك؛ ۴) نگهداری.
گوزان: جەقوی سەرو ڕیش تاشین [ف] استره.
گوزان گوزان: سەرزاوەشانەی زاروك (بەچەکە کەمان گوزان گوزان دەکا) [ف] سرجنباندن بچه از شادی.
گوزانن: ۱) بڕکردن، ترە کردن؛ ۲) گوزانەوە؛ ۳) ئاگاداری کردن؛ ۴) بەدەوام لێدان [ف] ۱) پر کردن؛ ۲) انتقال دادن؛ ۳) نگهداری کردن؛ ۴) ضربت زدن.
گوزانەوە: گوزانەوە [ف] انتقال دادن.
گوزانەوە: لە شوێنێکەوە بۆ شوێنێ جۆن [ف] تغییرمکان دادن.
گوزاو: لە شوێنێ بۆ شوێنێ تر بڕاو [ف] انتقال داده شده.
گوزاوڵە: بۆرکی سەر پێست [ف] تاول.
گوزتن: گوزان، گوزانەوە [ف] انتقال.
گوزتنەوە: گوزانەوە [ف] انتقال.
گوزروان: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گیاهی است دارویی.
گوزرە: گورێ لە گیا [ف] پر زیر بغل از گیاه.
گوزڤان: قوڕچە کە، تەنگوستیلەی دورمان [ف] انگشتانهٔ جراحی.
گوزك: ۱) دەفێری چکۆلە لە سوالەت بۆ ئاو؛ ۲) قوزاجەی پەمۆ؛ ۳) قایی یا [ف] ۱) سبوی کوچك سفالین؛ ۲) غوزه؛ ۳) غوزك یا
گوزکە: کوزەلە [ف] سبو، کوزهٔ کوچك.
گوزگی: ئاوێنە، تەیلك، تەیلۆك [ف] آینه.
گوزلك: جاڕیلکە، تەیلك [ف] عینك.
گوزلی: قامیەی بەش بەش [ف] قامشهٔ بنهانی.
گوزم: خوزەم، بارانی بەفر [ف] رگبار شدید.
گوزمیچك: مرواح، خولخولە [ف] فرفره.
گوزمیرچك: گوزمیچك [ف] فرفره.
گوزۆڕ: جارە، عیلاج (ئەم ئاگسوزۆڕی خۆم بۆمنە لای، ئەفیرم ئاگوزۆڕم زۆرە) [ف] چاره.
گوزو گومەت: لەبز و تەکاو [ف] ناگهانی، یکهو
گوزە: دەفێری ئاو لە سوالەت [ف] سبو، کوزه.
گوزەبانە: ۱) شیرانی دان بۆ زاروك کە خودا لە بیستن و گوتن بێ بەشی ئەکا، گوزەوانە؛ ۲) بازیەکی زاروکانە [ف] ۱) سور توز کوزاه به پشت برخورداری او از نعمت گوش و زبان؛ ۲) نوعی بازی کودکانه.
گوزەبەند: ۱) گوشەی گوزو هەنگوین؛ ۲) گوشەی کونجی و هەنگوین [ف] ۱) مخلوط عسل و گردو؛ ۲) مخلوط کنجد و عسل.
گوزەر: ۱) ڕاستەبازاری بەرەبەیانی؛ ۲) ڕابردن، بۆرین [ف] ۱)

ڕاسەبازار سر بوشیده؛ ۲) تُخم

گوزەران: ۱) زیان، هەژموونی جسوڕ، بەرزی‌چوون؛ ۲) مایەی زیان.
(گوزەرانی تەسالمان هەیە) ۱) امرار زندگی؛ ۲) مایهٔ زندگی.

گوزەراندن: ڕابواردن ۱ گذراندن

گوزەران کردن: ژیان‌ڕابواردن ۱ زندگی را گذراندن.

گوزەرەان: ۱) ڕەوانەکردن؛ ۲) ڕابواردنی جمو (چەم ڕۆژە گوزەر ناوا)
۱ ۱) ڕاڕەهایی دادن؛ ۲) گذاردادن آب.

گوزەرکردن: ڕابردن ۱ گذشتن

گوزەرگا: ڕاوی ڕوبار ۱ گذار رودخانه.

گوزەرمەیك: گیایەکە مرۆ دەیخوا ۱ گیاهی است خوردنی.

گوزەشت: جادوشی، لۆ‌ڕۆن ۱ جشم‌بوشی.

گوزەشت‌کردن: بەخشین، ڕۆین ۱ عفو کردن.

گوزەشتە: ڕاڕەو، ڕۆگای ڕۆی ۱ گذشته.

گوزەڵد: قایی‌یا ۱ قوزك.

گوزەڵك: ۱) قایی‌یا؛ ۲) بیماری‌زەش، تسوت ۱ ۱) قوزك؛ ۲) فلفل سیاه.

گوزەکە: ۱) قایی‌یا؛ ۲) جگ، میچ ۱ ۱) قوزك؛ ۲) سنالنگ.

گوزەکمن: تیر بارکەو ۱ سُنالگر.

گوزەگمن: گوزەکمن ۱ سُنالگر.

گوزەگیران: ناوی چەند گوندە ۱ نام چند روستا.

گوزەڵی: ۱) جوان، خوشیلە، خوشکوك؛ ۲) ناوی ئۆ (ناو و پیاوان) ۱ ۱) زیبا؛ ۲) نام زنانه و مردانه.

گوزەڵە: گوزك، گوزەی بچکۆلە ۱ سبو، سبوی کوچك.

گوزەڵە: ۱) وەستر گەلو؛ ۲) دوزەڵە، جوزەڵە ۱ ۱) سنر گلو؛ ۲) بی لیاقت.

گوزی: نام‌نیز، نوز ۱ تُخمه.

گوزیان: گوزان ۱ انتقال

گوزیانەوە: گوزانەوە ۱ انتقال

گوزیدان: بەڕابون، بەکەمی کردن ۱ انتقاد

گوزیر: دارەگوز ۱ درخت گردو

گوزیلکە: ۱) گوزك؛ ۲) هەناری نارەخۆ ۱ ۱) بسر؛ ۲) انار نارس گردنده.

گوزین: ۱) ناوەڵکێشان لە بیر؛ ۲) گوزانەوە ۱ ۱) آب برکشیدن از چاه؛ ۲) انتقال.

گوزینگ: گوزەك، قایی‌یا ۱ قوزك

گوزینەوە: گوزانەوە ۱ مُنتقل شدن.

گوژ: کوز، بانگری بەواتا: کوژەر، (ئەو کابرایە بیاوکوژە) ۱ بسوند بە معنی کشنده.

گوژا: کوژا، کوژراو ۱ کشته شد.

گوژاڵك: کاڵەکەمارانە ۱ هندوانهٔ ابوجهل.

گوژان: کوژان، کوژران ۱ کشته شدن.

گوژانەوە: تەمراندنی ئاگر ۱ خاموش کردن آتش.

گوژانەوە: ۱) تەمرانی ئاگر، داسردنی ئاگر؛ ۲) سحرپێرین ۱ ۱) خاموش شدن آتش؛ ۲) سحر بریدن.

گوژاو: کوژراو ۱ کشته شده.

گوژاوی: جوەی دارە گا ۱ انگم درخت و گیاه.

گوژراو: کوژاو، کوژراو ۱ کشته شده.

گوژژە: ۱) دەنگی داڕۆی یان؛ ۲) دەنگی کەوتن لە هەڵخلیسکاندا ۱
۱) صدای چکهٔ بام؛ ۲) صدای افتادن حین لغزش.

گوژگیرە: بانگەهی بچوك، ناز بانج ۱ ناز بالش.

گوژم: ۱) ئەگای بەتەوژم؛ ۲) ڕەنج، سەخت؛ ۳) زەر؛ ۴) هێزو توان؛ ۵) هێرش، بەلامار ۱ ۱) جهش؛ ۲) سفت و سخت؛ ۳) زور؛ ۴) تاب و توان؛ ۵) یورش، هجوم.

گوژمە: ۱) میوەی کوتراوی هەڵگیراو بۆ پێخۆر؛ ۲) تەنداوەیەکی گرینگ لە بارەو هەرجی؛ ۳) گردو بەبۆکە ۱ ۱) میوهٔ خشکیدهٔ کوبیده برای ناخوردن؛ ۲) مقداری چشمگیر؛ ۳) تپه.

گوژنو: ۱) زرناحی گوزەو دیرە (دەرە گوژنو)؛ ۲) دەرخۆکە؛ ۳) دەسکی دەرخۆکە ۱ ۱) دهانهٔ بند دیزی و سبو؛ ۲) نهبان؛ ۳) دستهٔ نهبان.

گوژنە: گوژنو ۱ نگا: گوژنو.

گوژنەو: بانگە، سەرین، سەنر ۱ بالش.

گوژنەو: گوژنو ۱ نگا: گوژنو.

گوژنەوە: گنگەی ئاوخواردنەوە، شەربەی سوالەت ۱ آبخوری سفالی، لیوان سفالی.

گوژە: تەنزەرۆت ۱ انزروت.

گوژەکسوز: هاڵی ئاو، دەنگی ڕۆشتنی ئاوی، حەسی خۆر ۱ صدای جریان سریع آب.

گوژەڵە: جرینی بۆ دارەکان ۱ اسیره.

گوژین: ۱) ئۆرەوین، بەتەوژم لەسەرا هاتنەخوار؛ ۲) دەنگی بای بەهێز ۱
۱) شیرجه؛ ۲) عنیاد.

گوس: بەنگر، بۆکۆگر، ماشە، مقاش ۱ انبر (ذغال‌گیر، ماشه.

گوساخ: تەنزەبەکەر، ڕوقابەر ۱ گُستاخ

گوسازنەمە: ۱) بێ‌شەرم و تامەزۆ؛ ۲) کاتەجاری بەسوکایەتی ۱ ۱) بی‌شرم؛ ۲) دلقك مسخره.

گوسارە: تەسترۆك، کوکەسترە ۱ کرم شبتاب.

گوسال: گوزەکە ۱ گوساله.

گوسال گامیش: بالاغ، بەچکەگامیش ۱ بچهٔ گاومیش.

گوسالە: گوزەکە، گوژ، گوژەو، گوسال ۱ گوساله.

گوسان: ۱) هاڵوبچەی سەوزی باڵدار؛ ۲) گیایەکی دەشتە ۱ ۱) بُچل سبز پرنده؛ ۲) گیاهی است صحرایی.

گوسپە: زەدە، عەیبدار ۱ معیوب.

گوست: تەنگوست، تیل، تلی، تل، قامك، کاڵەر، مچە ۱ انگشت.

گوست: گۆشت ۱ گوشت.

گوستاخ: گوساخ ۱ گُستاخ.

گوستن: گواستن ۱ انتقال.

گوستنەوە: گواستنەوە ۱ انتقال دادن.

گۆستێر: تەستێرک، گۆڵەستێرە ◻ کرم شتاب.
گۆستێرک: گۆڵەستێرە ◻ کرم شتاب.
گوستیل: ١) تەنگوڵیلە، تەنگوستیلە، کلکەواڵە؛ ٢) قۆچەکە دوریان ◻ ١) انگشتری؛ ٢) انگشتانە.
گوستیلانی: کاڵەستێن، پشکلان ◻ لوحی بازی شب‌نشینی.
گوستیلک: کلکەواڵە، تەنگوستیلە ◻ انگشتری.
گوستیلکانی: پشکلان، کاڵەستێن ◻ نگا: گوستیلانی.
گوستیلە: ١) تەنگوستیلە، کلکەواڵە؛ ٢) قۆچەکە ◻ ١) انگشتری؛ ٢) انگشتانە.
گوسلک: کۆزاک، کۆزەی بچوک، کۆچەڵە ◻ خمچه، سنج.
گوساک: ١) گوسک؛ ٢) کڵێنەی تاوخواردەوە ◻ ١) سنج؛ ٢) لیوان سفالین.
گۆساک: ١) سەعات، کاژمێر؛ ٢) قیبلەنوما، هەرئامرازێک کە وەک سەعات کاریکات ◻ ١) ساعت؛ ٢) هر وسیله‌ای که عقربه داشته باشد.
گۆساک: پارچەی باریکی تاڵ یۆ بریبریچان، باندی ◻ باند زخم.
گوسکەر: هەورکەر، پیرۆزت، کاسەکەر، تیر بارکەر ◻ سفالگر، کوزه‌گر.
گوسنج: ١) سنجو، سرپنجاڵ؛ ٢) داربنجو ◻ ١) سنجد؛ ٢) درخت سنجد.
گۆسوانە: پاسارە، سوانە، سوانکەی سەربان ◻ لبهٔ بام.
گۆسە: ئیسکەدانی ◻ استخوان دانی.
گوش: ١) گوچ، زۆک، فرجک؛ ٢) پارچەی لەبەر زەی زووک، پارچەی هەلیس؛ ٣) پاشگری بەواتای: شوێن یان کەسێ کە ڕاکەدەکوشێ؛ (هەشەک‌گوش، ئری‌گوش) ◻ ١) اولین شیر، آغوز؛ ٢) پارچهٔ کوتی؛ ٣) افشرنده، فشارده.
گۆش: ١) ئەندامی بیستن؛ ٢) بڕێکی لە ئاوەدان ئامێر؛ ٣) بەرەی بڕهۆش و کۆشە ◻ ١) گوش؛ ٢) کنایه از عقل و فهم.
گۆش: گو، ئەندامی بیستن ◻ گوش.
گوشا: ١) ئاواڵە؛ ٢) ڕاپێکەن (مووشکول گوشا)؛ ٣) خوێنکەوە؛ (ئەنگوشا)؛ ٤) ڕابردوی گوشین: (ئەرێ گوشا) ◻ ١) باز؛ ٢) بازکننده؛ ٣) نشادی‌بخش؛ ٤) فشرده شد.
گوشاب: خوێناو ◻ آبمیوه.
گوشاد: ١) فرەوان، فرەهد؛ ٢) ئاواڵە ◻ ١) گشاد؛ ٢) باز.
گوشادی: ١) هەرزانی و بڕبوونی؛ ٢) ڕزگاربوون لە بەڵا ◻ ١) ارزانی؛ ٢) رهایی از بلا.
گوشان: ١) گوشین؛ ٢) نان دەنێو شۆربا کردن، تلمت؛ ٣) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن ◻ ١) فشردن؛ ٢) ترید کردن؛ ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوشانان: گوشان ◻ نگا: گوشان.
گوشاو: خوێنراو ◻ افشرده.
گوشاوگوش: کش لەسێو؛ (گوشاوگوش سەری بڕی) ◻ گوش تا گوش.
گوشبۆ: بڕێکی لە مەسین، خاپینوک ◻ کنایه از غلاهرمان.
گوشپاق: فوشقاب ◻ نگا: فوشقاب.
گوشپان: قۆچەکەی دوریان، تەنگوستیلە ◻ انگشتانه.
گوشپل: پشکل، فشل ◻ پشک، گوسفند و.
گوشت: ١) بەرهەمی تەرەی نێوان پێستەوە و گۆشتی بڕ کراوەتەوە؛ ٢) هەرچی لە ناو تەکسوڵ و توڵی میوە دایە ◻ ١) گوشت حیوانات؛ ٢) گوشت میوه.
گۆشت: گوشت ◻ نگا: گوشت.
گوش‌تاگوش: گوشاوگوش ◻ گوش تا گوش.
گوشتاو: شۆربا، گوشت ◻ آبگوشت.
گوشت‌بڕاژتن: گوشت‌بڕیان کردن ◻ گوشت بریان کردن.
گوشت‌بڕاژاندن: گوشت بڕاژتن ◻ گوشت بریان کردن.
گوشت‌بڕژە: هەندێ شتی لەبەکسر چۆشەدراو بۆ کەوڵو ◻ سیخهای متصل به هم برای بریان کردن گوشت.
گوشت‌بڕژین: کەوادکەن، کەبابچی ◻ کبابچی.
گوشت‌بڕێژ: گوشت‌بڕژین ◻ کبابچی.
گوشت‌بژاژتن: گوشت‌بڕاژتن ◻ گوشت بریان کردن.
گوشت‌بژن: گوشت‌بڕژین ◻ بریان کننده.
گوشت‌بەرخۆک: کتابە کە، گوێ بەرخۆڵە ◻ کنایه است خوردنی.
گوشت‌پارە: ١) پارچەی گوشت؛ ٢) پارەی گوشتی زیادی بەلیشەوە؛ (گوشتپارەی خستۆتە)؛ ٣) بڕێکی لە ڕاژەی ڕوح‌بڕی لەگەڵ ◻ ١) گوشتپاره؛ ٢) زیاده گوشت بر اندام؛ ٣) کنایه از چشم جان نگرفته.
گوشت‌بەرە: بڕێکی ڕوح‌بڕی لەگەڵ، گوشت‌پارە ◻ چشم جان نگرفته.
گوشت‌پیس: کەسێ کە بڕیی درەنگ چاودێنەوە ◻ کسی که زخمش دیر التیام است.
گوشت‌تاڵ: ڕەزاڵو بڕیی، چەرەتاڵ، لیسلەفوڕیی، خوێنتاڵ ◻ گرانجان.
گوشتخۆر: هەر جانەوەرێکە بە گوشت‌خواردن فرە ◻ گوشتخوار.
گوشتخۆش: ١) جانەوەرێکە گوشتی بەتامی لەزەتە؛ ٢) کەسێ کە بڕیی ڕۆ خۆش لەبەنەوە ◻ ١) خوش گوشت؛ ٢) کسی که زخمش زود التیام پذیرد.
گوشت‌قوت: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولبان کرە ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گوشت‌کوت: کونکی گوشت کوتان ◻ گوشتکوب.
گوشتگا: ١) گوشتی زەشەوڵاخ؛ ٢) جۆرێ تری ◻ ١) گوشت گاو؛ ٢) نوعی انگور.
گوشت‌گران: ١) قەڵەوی، زەبەلاح؛ ٢) بڕێکی لە خوێنتاڵ ◻ ١) گنده‌بال؛ ٢) کنایه از گرانجان.
گوشت‌گرتن: قەڵەوبوون ◻ جای شدن.
گوشتن: بڕگوشت، قەڵەو ◻ جای، فربه.
گوشتەزوون: گوشتی ساغ کە لە بڕیی تریک بەجاوەوە بەیدا دەبێ ◻ گوشت التیام یافتن زخم.
گوشتەزوانە: گوشتەزوون ◻ نگا: گوشتەزوون.
گوشتەزەوی: زەمینی بەرەبارو بێ بەرد ◻ زمین نرم و بی سنگ.

گۆشتەزەوین: گۆشتەزەوی ◻ بڕگە: گۆشتەزەوی.
گۆشتە گیرە: ڕیگەی بەست کە دەڵێن جەلامەی قەڵەوبۆتە ◻ نوعی جوش پوست کە نشانەٚ جای نمن است.
گۆشتەتەنۆری: جۆرێ دەزی جیشت کەتەحرێکە بەتەنۆرەوە ◻ نوعی دەزی.
گۆشتەتەنۆری: گۆشتەتەنۆری ◻ نوعی دەزی.
گۆشتەوزۆن: گۆشتەزۆن ◻ بڕگە: گۆشتەزۆن.
گۆشتی: ١) گۆشتێ کە خۆی دەکسرێ و لە ناو شەکلەدا زادەگیرێ بۆ زمستان؛ ٢) حەیوانێ کە بۆ قەسابی دەبێ (مالی گۆشتیم ڕاگرتوە) ◻ ١) گۆشت نمکسوە خشکیدە برای زمستان؛ ٢) حیوان قصابی.
گۆشتی سەرچەپەر: بڕێکی لە حەرامی قیمەت ◻ کنایە لە ئاڕاز قیمت.
گۆشتی قەڵەو: ١) گۆشتێ کە بەزۆر دۆگی بۆرە؛ ٢) گاڵتەیەکی ڕاوکانە ◻ ١) گوشت پرچربی؛ ٢) یکی از بازیهای کودکان.
گۆشتین: گۆشتن ◻ جای، فرە.
گوشران: گوشران ◻ فشردەشدن.
گوشراو: گوشراو ◻ فشردە.
گۆشقاب: گۆشاو، فۆشقاب، فۆشتاب ◻ ١) بشقاب؛ ٢) نعلبکی.
گوشکار: کەسێ ئەوە بیلاوکە ◻ لقاص.
گوش کردن: فرجاندان بە ڕاوی زەکەدان ◻ آغوز دادن بە بچە.
گوش کردن: گوش کردن، گوچ کردن ◻ آغوز بە بچە دادن.
گوشگرە: دەزگرە ◻ دستگرەٚ آشپزخانە.
گوشگوش: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە ◻ نام روستایی از کردستان کە توسط عثمان ویران شد.
گوشگەنە: شی کردەوەی کونکە ◻ از هم جدا کردن پشم و پنبە.
گوشگیرە: سەنیری بەکۆڵە ◻ نارپالش.
گوشلە: دارالو قونجکی هێشووترێ ◻ قسمت‌های شیرخوراکی خوشەٚ انگور.
گوشلە: زگچوون ◻ اسهال.
گوشلێ: گوشتەتەنۆری ◻ نوعی دەزی.
گوش ماسا: سەدەفێکە لە دەم بەستو زۆباران دەبەسترێ ◻ گوش ماهی.
گوشمە: ١) میوەی تکسەڵ کراوی کوشراو؛ ٢) فەزوانی لەجیوەدا هاژەراوی سەڵاکراو کە بۆ پێخۆری زمستان هەڵدەگیرێ ◻ ١) میوەٚ کوبیدە شدە؛ ٢) پستە کوهی خشک و خردشدە کە برای مصرف زمستان نگهداری می‌کنند.
گوشوارە: گوارە ◻ گوشوارە.
گوشوەن: بەندی پشت، جەسەری تشکان ◻ بند استخوان.
گۆشە: ١) سوچ، قوژن؛ ٢) ئاڕێی ماڵ؛ ٣) قسەی بەنیکول؛ ٤) نامەزانکی دارتاش و بەنا؛ ٥) گوشگرە؛ ٦) گوشتەتەنۆری ◻ ١) گوشە؛ ٢) پیغولە؛ ٣) سخن کنایەآمیز؛ ٤) از ابزار بنایی و نجاری؛ ٥) نارپالش؛ ٦) نوعی دزی کوچک.
گۆشە: ١) هێشوو؛ ٢) سوچ، قوژن؛ ٣) نامەزانکی بەتایبەت ◻ ١) خوشە؛ ٢) گوشە و زاویە؛ ٣) از وسایل بنایی است.
گۆشەدار: هەرچی نیشەو سوچی هەبێ (چەشنی کە گۆشەدار دەکو ڕۆژی بیستمان / یەیدا دەکا هەزار بە کی لەم کوردەواری‌یە) ◻ دارای گوشە.
گۆشەر: زەبیلە، قەرناڵەی دەسکداری لەپۆش چنراو ◻ زنبیل.
گۆشەقانی: گۆ بازی، گۆ و گۆچان بازی ◻ گوی و چوگان بازی.
گۆشەڵە: تاڵو، بادامەی فورک ◻ لوزین.
گۆشە گەرو: تاڵو بادامە ◻ لوزین.
گۆشە گیر: ١) دوورەخەڵک، دوورەپەرێز لە عالەم؛ ٢) نامەزانی زێ لەکەوان قایم کردن ◻ ١) گوشەگیر؛ ٢) ابزاری در زە کمان.
گۆشە گیری: ١) دوورەپەرێزی؛ ٢) بڕێکی لە سوقیەتی و تەرکەدنیایی ◻ ١) گوشەگیری؛ ٢) کنایە از زهد.
گۆشەنشین: دوورەپەرێز، خانەنشین ◻ گوشەنشین.
گۆشەنشینی: کاری گۆشەنشین ◻ گوشەنشینی.
گۆشەوارە: ١) گوارە، گۆشوارە؛ ٢) نامەزانێکی تەسداریاری ◻ ١) گوشوارە؛ ٢) گوشیا.
گوشی: کوشی، ڕیکی کوشی، گفاشت ◻ فشردە.
گۆشی: تەوبارچە لە تەماڤێن کە قسەی لێوە تەسیسرێ ◻ گوشی تلفن.
گۆشی: گۆشەتەنۆری ◻ نوعی دزی کوچک.
گوشیاگ: کوشراو، گفاشتی ◻ فشردە.
گوشیان: کوشین ◻ فشردن.
گوشیاو: گوشیاگ ◻ فشردە.
گۆشیلان: بڕێکی لە کەوتەدەوری سەر لەسەر کەسێ (ئەوە گۆی تۆیە دەیشیلم) ◻ کنایە از بە درسر افتادن بە خاطر کسی.
گوشین: گوشیان ◻ فشردن.
گۆشین: گوشیان ◻ فشردن.
گوشینگە: جێگەی ترێ گوشین ◻ معصرە، جای فشردن میوە.
گوشیو: ١) گوشراو؛ ٢) ئاشی وردە کراوی دەنۆرباخراو (ئەم گوشیوە) ◻ ١) فشردە؛ ٢) نان ریز شدە درتریە.
گوفک: سەرانگوشک، سەرگوشک ◻ شولە، سرگیجگاه.
گوفک: گوفک ◻ بڕگە: گوفک.
گوڤک: گوڵیکە ◻ منگرانە.
گوفکا: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردنە ◻ دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.
گوفەک: گوفک ◻ بڕگە: گوفک.
گوف: گفتە، گیرە ◻ بڕگە: گفتە.
گوڤ: تاقەتی، هوڵەمەر ◻ آغل.
گوڤ: کوی، جامەوەری کوی ◻ کنام جانور وحشی.
گوڤ: هێدیکا، بەلەسەرخوین، بەسەرەوکە ◻ بە آرامی.
گوڤا: شایەت، ئاگادار لە ڕیشوو ◻ گواه.
گوڤار: نوسراوی چەندبەرگی کە حەوتوانە یان مانگانە بڵاودەبێتەوە ◻ مجلە.

گوڤاش: گوشین [ف] فشردن.
گوڤاشت: گوشی، گوشی [ف] فشرد.
گوڤاشتن: گوشین، گوشین، گۆشین [ف] فشردن.
گوڤاشتەگ: گوشینگە [ف] جای فشردن میوه.
گوڤاشتی: گوشراو، گوشراو [ف] فشرده.
گوڤاشگە: گوشینگە [ف] معصره، فشردنگاه میوه.
گوڤان: ۱) گۆرەپانی بازی کردن؛ ۲) شایعت. گۆڤا [ف] ۱) میدان بازی؛ ۲) شاعر.
گوڤاگوڤا: ورامورە، کەمکەمە [ف] بەتدریج.
گوڤان‌نامە: پەلکەی نوسراوی کارگراو [ف] کارنامه.
گوڤانی: شایعتی، ئاگایی‌دان لە کارێك [ف] گواهی.
گوڤاف: شایعت [ف] گواه، شاهد.
گوڤتالدن: زوان کار بەڕێوەبردن، پەیداوستی زبان پادشاهان [ف] کار را به انجام رساندن.
گوڤدە: لەش، ضوار [ف] جسم، تنه.
گۆڤدەرە: ناوچەیەکە لە کوردستانی بەرەستی ترکان [ف] ناحیه‌ای در کردستان.
گوڤشاندن: گوشین، گوشین [ف] فشردن.
گوڤشك: هەرشتی کە دەتی بگوشری [ف] فشردنی.
گوڤڵی: قسەی بەسنگەو سرەوە [ف] می و مِن کردن.
گوڵاك: گوڤاك [ف] شواف، سرگینگاه.
گوف گوف: گزەگز، دەنگی بای بەقوەت [ف] صدای تُندباد.
گوڤمال: کەسی ئاشقی پەر بازو دەکا [ف] آغل روب.
گوڤهاندن: دەدانی ئاژەڵان کردەنەبی بۆ ماست یا پەنیر [ف] ماست‌بندی کردن.
گوڤەند: ۱) بەزم و زەماوەند؛ ۲) ڕیلان، داوەت؛ (ئەو گوڤەندی میر نیدا ئەف گرارا سیر نیدا مینا فوزی کیر نیدا) هەمەسەل [ف] ۱) شادی و سور؛ ۲) رقص گروهی.
گوڤەندافەقی‌یان: جۆرێ هەڵپەڕکێ کە سی‌یەکەی بی دەڵین [ف] نوعی رقص گروهی.
گوڤەندك: جغز، گۆز [ف] دایره.
گوڤیشك: ۱) پلنج، پلنت، گلیشك؛ ۲) گوشراو [ف] ۱) زالزالك؛ ۲) افشرده.
گوڤین: مەین، تونەبونی شیر، بۆ‌ماست یان پەنیر [ف] بستن شیر.
گوك: ۱) سەرەتای شلەمەدانی مێش‌هەنگوین؛ ۲) خوێچەی شکۆفەی دار؛ ۳) خڕی وردە؛ ۴) گوڵك. گوبرەکە [ف] ۱) شروع بیرون آمدن نسل نوین زنبور عسل از کندو؛ ۲) غنچهٔ شکوفه؛ ۳) جسم مدوّر ریز؛ ۴) گوساله.
گوکاری: کاری خراب کردن [ف] کار زشت کردن.
گۆکاری: بزوتن و کارکردنی زبان و دەست [ف] حرکت و جنبش زبان و دست.
گوکردن: گوکاری [ف] حرکت و جنبش زبان و دست.
گوکردن: زبان [ف] زبان.
گوکردنەکار: گۆتی کردن [ف] کار خراب کردن.
گوکولاندەوە: برتی لە بزدی زۆر، دەس‌ڤوجاوی [ف] کنایه از خسیس بودن.
گوکولینەوە: برتی لە بزدو جکوس [ف] کنایه از خسیس.
گوکەر: کەسی کە دەڕی [ف] کسی که می‌رقصد.
گوگ: توپی بچوکی بازی کردن [ف] توپ کوچك بازی.
گوگاپین: توپانی‌بەبا، توپی‌پن [ف] فوتبال.
گوگ پاخان: گوڵەبەرۆژە [ف] آفتابگردان.
گوگجە: ئالۆزی، هەلوکەوی، ئالوجەبەرە [ف] آلوزرد.
گوگیرد: ۱) کانیزایەکی زەردە ڕۆ ئاگر دەگری؛ ۲) شخاشە، بەمبجە، ترمبە [ف] ۱) گوگرد؛ ۲) کبریت.
گوگسرە: ۱) ڕیخ گرەی ئاگیرە؛ ۲) برتی لە سمیلی تاڕەدەرهاتنگ (سمیلی گوگسرە بوە)، بۆ گاشتە دەڵین [ف] ۱) سرگین گیر در خرمنکوبی؛ ۲) کنایه از سبیل تازه درآمده که به طعنه گویند.
گوگوختی: گوزەبارکە [ف] قمری.
گوگە: توپی بچوکی بازی، گوك [ف] توپ کوچك بازی.
گوگەرجین: کوتر، کەموتر، کەفوك [ف] کبوتر.
گوگەرین: ڤالۆنجەی گوگلین [ف] شُعل.
گوگەم: گیایەکی بالاخرە، ڕۆژ گوڵی زەرد دەر دەکا بۆ هەنگ خراپە [ف] جوجم، گیاهی است.
گوڵ: ۱) خوێچەی پشکوتو، گوڵ، چیچك؛ ۲) تەختوتی بەسی، خۆرەوێ کەوتو؛ ۳) پوشەکەو بی‌نەسوو؛ ۴) نام ناخۆش؛ ۵) گەڵای بەسەریەك دراو بۆ لەبەری زستانی تازەڵی، مۆی، گەڵ [ف] ۱) گُل؛ ۲) جذامی؛ ۳) حقیر و بی‌نمود؛ ۴) بدطعم؛ ۵) برگهای انباشته برای خوراك زمستانی دام.
گوڵ: ۱) خوێچەی پشکوتو؛ ۲) پولو، سکڵ، پەنگر، پەرەنگ؛ ۳) گۆی ئاگر (گوڵینە)؛ ۴) گوڵی گوڵاو؛ ۵) درشتو تەستوور (گوڵمنج)؛ ۶) هرلیزاردنی گۆرەوی لە گۆرەوی‌بازی‌دا (گوڵم لیدا، دەو گوڵەی من‌دا بو)؛ ۷) تەختی پارچەو فەرش و هەرچی دەچنری (گوڵماڤۆر) گوڵ وردە [ف] ۱) گُل؛ ۲) اخگر؛ ۳) زبانهٔ آتش؛ ۴) گل محمدی؛ ۵) درشت و ستبر؛ ۶) اصطلاحی در چوراب بازی؛ ۷) گل پارچه و قالی و دیگر بافتنیها.
گوڵ: ۱) گۆرەکە، پەچکەچیلی؛ ۲) تەستر، تەستاڵە؛ ۳) زوستان، مەرباجە؛ ۴) تەقام، بی‌ئامین، حرل؛ ۵) کەرەی چەڤتۆك جان (بەمرم وشوە تەك وەکو گوڵی مەرەڵنە) ئاتالی؛ ۶) ناوی جاڕی‌یە لە کوردستان؛ ۷) تەختی قومتان و جاجم؛ ۸) گەمەی قەمچیان؛ ۹) وەرگەران، گلاربۆن؛ ۱۰) کرمی ناوزگ؛ ۱۱) سن، پەلای گەنم [ف] ۱) گوساله؛ ۲) (مستخر)؛ ۳) مرباچه؛ ۴) کم فهم، خل؛ ۵) کرمدالیزار؛ ۶) نام چند روستا در کردستان؛ ۷) نقش پارچه و جاجیم؛ ۸) بازی پهلو مرقل؛ ۹) وارونه‌شدن، چپ شدن؛ ۱۰) انگل شکم؛ ۱۱) آفت گندم.
گوڵ: ۱) ئالیوزی و ئاڵەلاوی (گری و گوڵ)؛ ۲) جلالات، بەگوڵ

(گورجو. گول) ۳) بری سه‌گو که‌ر (گولمه‌ی‌گ. گوله‌که‌ر) ۴) باسوی بۆ سه‌ر و خۆلا: (گولمباریکین) ۵) توپ خسته‌ی وزه‌ی نوی بن ۶) فرجو ۱) درهم و گره خورده ۲) جست و چالاک ۳) ریشه سگ و الاغ ۴) باوی ناجب و بدبخت ۵) گل قوتال ۶) فریب. گول.

گولاباتون: پارچه‌یه‌کی باریکه له داوه‌تاوریشمی زیرین و زیوین چراوه بۆ پیراویزی جلان دەبی ۱ گلابتون.

گولابەتون: گولاباتون ۱ پارچهٔ گلابتون.

گولابەریەروژکی: گوله‌بەروژه ۱ آفتابگردان.

گولابیژی: گوله‌بابیژه. گوله‌که له بابیژه‌ا دەبشکوی ۱ گل حسرت.

گولاپیخەمبەر: گولی سۆره ۱ گل سرنگون.

گولاچاویشه: باوکی به‌لاندرشتی زەرد ۱ باوکهٔ گاو چشم.

گولازەر: گوله‌زەرده. که بۆنی گولی گولاو دەدا ۱ نوعی گل گلاب زردرنگ.

گولاسوور: گوله‌باغ. گولی گولاو ۱ گل محمدی.

گولاش: ملاش، زوران، عەفره، گوراش ۱ کشتی.

گولاشیشەبەز: گوله‌شیشه‌موالی گولیکی بۆیه‌لکه به زوری رەنگان ۱ گل کوکب.

گولاف: بەرکه، ناوی له‌گول گیراو ۱ گلاب.

گولافتون: گولاباتون ۱ پارچهٔ گلابتون.

گولاکوچکی: ناوچه‌یه‌که له کوردستانی جزیره‌ستی ترکان چیگه‌ی هۆزی ئه‌لازگ. کاتیه کۆرانی به دەنگی تەمسوئی و جاوئیشه‌دار ئیمی بخوانه‌وه عەلمی ئیدا نشینی ۱ ناحیه‌ای در کردستان.

گولال: ۱) مۆرئیشه که گاو گول راودەنی ۲) جانه‌وەریکی ریشه وەک سن دەچی ۱) خرمگس ۲) جانوری است شبیه به سن.

گولال: کرمی رگ ۱ انگل شکم.

گولالازەرین: مشکی کەسیکه له جەنگی گەرمادا له داران زیان دەدا ۱ نوعی مگس سبز که در فصل گرما آفت درختان میوه است.

گولالگی: کرمی رگ ۱ انگل شکم.

گولالە: گلاله ۱ نگا: گلاله.

گولاله: ۱) رەنگوله. میلاقه ۲) ناوی ژنانه ۱) آلاله ۲) نام زنانه.

گولالەسوورکه: گولاله. میلاقه ۱ آلالهٔ قرمز.

گولالەسوورە: گولاله. گولاله‌سوورکه ۱ آلالهٔ قرمز.

گولالی: توکه. قامکه چکوله ۱ خنصر، انگشت کوچک.

گولان: ۱) دیهه‌یه‌یانگی یەقسان یانەمسان ۲) کوسه‌لی گول ۱ ۱) اردیبهشت ماه ۲) گلها.

گولان: ۱) گولان ۲) جوار گوند له کوردستان یەم ناوه به‌هۆی ویرانی کردن ۱ ۱) نگا: گولان ۲) نام چهار روستا در کردستان که بعضها ویران کردند.

گولانگ: کەری وەهۆتراو ۱ زلف تابداده.

گولانه: ۱) کارگی خراب ۲) پۆله‌که‌ی بن نموره ۱ ۱) فارج سمی ۲) کوچولوی بدبخت.

گولای: ۱) گولاف ۲) گلای پیس ۱ ۱) گلاب ۲) دهن ریدهٔ سگ و خوک.

گولای: تەستر. گولی تەسیل ۱ استخر.

گولاوانون: گولاباتون ۱ گلابتون.

گولاوپاش: دەفری تەسوباریکی گولاوتیکردن که لۆیه‌وه دە بۆژنی ۱ گلاب پاش.

گولاوبۆژین: ۱) گولاوپاش ۲) گولاوبۆژاندن ۱ ۱) گلاب پاش ۲) گلاب پاشی.

گولاوبژین: گولاوپاش ۱ گلاب پاش.

گولاودان: دەفری گولاو ۱ گلاندان.

گولاوگرتن: گولی ئاو ئەسەر ئاگر گولاندن و هەڵبەکەی به تۆکه ژانەوه ۱ گلاب گیری.

گولاوه: کانه‌ی برج ۱ کوفته‌برنجی.

گولاوەتون: گولاباتون ۱ گلابتون.

گولاوی: ۱) جۆری سەرمی ۲) ناوی پیاوانه ۱ ۱) نوعی گلابی ۲) نام مردانه.

گولباجی: خوشکی تۆ ۱ خواهر شوهر.

گولباخه: له کتابی داوکه بیه‌قانەدن و هەڵگرتەوەدا بەرزی وەستانی هەردولا ۱ صف بستن دوگروه مقابل در پاه توع بازی.

گولباران: گولهەلاوشتن بەسەر کەسیکی عەزیزدا ۱ گلباران.

گولباف: ۱) سۆری ئاڵ بەرەنگی گول ۲) خونچه ۱ ۱) گلنام ۲) غنچه.

گولباتو: جۆری مێش که جزوی هەیه ۱ نوعی مگس بیشمار.

گولبن: دروینه‌ی سەرجلی جەله ۱ درو خوشه‌های غله.

گولبن: کەسی که کەرەوی چەلتوکجاڕ سازدەکا ۱ کردساز شالیزار.

گولبین: کەرەوساری له چەلتوکجاڕدا ۱ کردسازی شالیزار.

گولبرا: گوله‌بەروژه ۱ گلی است زردرنگ که اول بهار می‌شکفد.

گولبراك: گولبرا ۱ نگا: گولبرا.

گولبژن: گوله‌که وەک گولی گولاو دەچی و بۆنی‌که ۱ گلی است شبیه گل محمدی.

گولبژین: ۱) کەسی که گول له دروینه‌ی جەله‌دا دەچنیته‌وه ۲) کەسی بزەدەکەوی شتی هەرپاش بیا دەکاته‌وه ۱ ۱) خوشه‌چین ۲) گلچین.

گولبوری: گولی شەبیوری ۱ گل اطلسی.

گول بهار: گولیکی سەوزی بۆیه‌لکه ۱ گل ماهوتی.

گول پەدەم: خەیاڵ و هەناری ساوا ۱ خیار و انار نورسیده.

گول پەژن: قەدباریك. بەژن‌زراف. بۆ چستی ژنی جوانەبین که‌وتو تۆزن ۱ کمر باریك.

گولپەند: جەلینگ ۱ نگا: جەلینگ.

گول پەفان: ۱) جیچه‌کی دەشت ۲) ناوی ژنانه ۱ ۱) گل صحرایی ۲) نام زنانه.

گولبین ئاخن: تۆپەبۆزی که دەطریته گولبینەئەنۆرەوە بۆ گۆڕەبرکان

[ق] گلو بەستوو، گۆپەیەك كە یا ئاو آتش تەور را خاموش می كند.
گولیینه: كوتیكە لە بەستووی تەنوورا یا بەووری دەرخەرلیوەتە دەر یو گرخوش بوئی تەنوور [ق] گلوبند.
گولیه: كوشەنكی كوردستانە بەعەسی كاولی كرد [ق] نام روستایی در كردستان كە توسط بعثیان ویران شد.
گولیم: قوم، قی، قز [ق] شریه.
گولیه: كلیه، گزی لەبزی تاگر [ق] اشتعال ناگهانی آتش.
گولیهز: وەخلی دروینەهاتی دەخل [ق] موسم درو غله.
گولیهری: ناوی زنانە [ق] نام زنانه.
گولیلك: گولی كەم‌ناو، كەسێكی بچوك [ق] استخر كوچك.
گولیله: چەلاك، كزلە كە [ق] ستون.
گولیله: بەلەبەری بچوك [ق] پرندهٔ كوچك.
گولیمان: سوینی كە گولی رۆری لی رواوە [ق] گلزار.
گولیمان: پیشكان، داری سەریانداو یو كەنگر كەندن [ق] جو بەستی مخصوص كنگر كنی.
گول چملك: ئەوانو تەشیلدراوی هەویرو فور [ق] نیم سرخه.
گولین: ۱) گول‌ریز؛ ۲) شكلی گولدروو [ق] ۱) گلچین؛ ۲) گلدوز.
گولیت: گولیكی دەشتە كە [ق] از گلهای صحرایی است.
گول چیچەك: هەموگولی كورتەبالای دەشتی بەتكرایی [ق] گلهای صحرایی به طور عام.
گولچیسك: گورچیلە [ق] كلیه.
گولچیلە: گورچیلە [ق] كلیه.
گولچین: ۱) گول‌ریز؛ ۲) ناوی زنانە؛ ۳) گولچین [ق] ۱) گلچین؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) گلدوز.
گولخاتر: ناوی زنانە [ق] نام زنانه.
گولخان: چەمەری، چزەری [ق] رنگ صورتی.
گولخاس: ناوی پیاواو زنانە [ق] نام مردانه و زنانه.
گولخانە: جیگەی شەقەگول [ق] گلخانه.
گول خواردن: فریوان، فریوخواردن [ق] گول خوردن.
گول خوچە: خوچەی نیوەپشكو [ق] غنچهٔ نیم شكفته.
گولخەندەران: ۱) خەندەشیرین، كەن‌جوان و خوش؛ ۲) جوری گول [ق] ۱) شیرین خنده؛ ۲) نوعی گل.
گولخەلی: ۱) پیرخەلی، خەلەی وردە بروش؛ ۲) گیایەكە یو دەرمان دەشی [ق] ۱) آتش بلطور ریز؛ ۲) گیاه سم.
گولخیف: دەمی پشكوتنی گولان [ق] موسم دمیدن غنچه‌ها.
گولدار: پارچەی شكلی گول لیكراو [ق] پارچهٔ گلدار.
گولدان: ۱) دەفری گول‌تی حستن؛ ۲) دەفری میزتی كردن [ق] ۱) گلدان؛ ۲) ظرفی كه در آن ادرار كنند. لگن.
گولدانك: گولدان [ق] نگا: گولدان.
گولدەرە: دوگوندی كوردستان بەم ناوە بەعەسی كاولی كردوە [ق] دو روستا به این اسم در كردستان توسط بعثیان ویران شده است.
گولزو: ناوی یو زنان [ق] نام زنانه.
گولزوت: جوری توی گەنم [ق] نوعی گندم.
گولزەنگ: بەزەنگی گول، یو بەستی بەرگولیەی تیزن [ق] گلی رنگ.
گولزان: ۱) گولجار؛ ۲) ناوی یو زنان [ق] ۱) گلزار؛ ۲) نام زنانه.
گولزاز: گولزار [ق] نگا: گولزار.
گولسان: گولجار [ق] گلزار.
گولستان: گولسان [ق] گلزار، گلستان.
گولشەن: ۱) گولجار؛ ۲) ناوی زنانە [ق] ۱) گلستان؛ ۲) نام زنانه.
گولشەن: گولجار [ق] گلزار، گلستان.
گولشەبتان: تورسی كەسەر [ق] گیاه بلاس.
گولشین: گولشەن [ق] گلستان.
گولشینی: ۱) غلیكی كوردی‌یە؛ ۲) ناوی زنانە [ق] ۱) غزله‌ای است؛ ۲) نام زنانه.
گولفتە: توپی لەپۆچەراو یو كاپەو توپباری [ق] توپ ساخته شده از پارچه برای بازی.
گولسك: ۱) گۆرە، گورە، گول، بەچكەی جلی؛ ۲) جیوكسی شەكلەبەرە كە؛ ۳) برتی لە تاوساو و بلكردنی (گ [ق] ۱) گوساله؛ ۲) میوهٔ دوقلوی كوچك؛ ۳) كنایه از ورم كردن و بالاآمدن شكم.
گولك: ۱) گیاپرتی، گیاەسریك؛ ۲) گلگیای سەر بەگولینگە؛ ۳) گول‌چیچەك [ق] ۱) گیاه سریش؛ ۲) نوعی سرپوش زینتی؛ ۳) گل صحرایی.
گولكاجەلی: گولكی رو زاوی هەرانی [ق] گوسالهٔ زیر به دنیا آمده.
گولكان: كەسی كە گول دەروینی [ق] گلكار.
گولكسردن: ۱) گولپشكوتن لە دارو گیا؛ ۲) چیگەی دان لە شینی دالدەیلە بەیدانوو؛ ۳) دالخوشی و كەیف: (ئەمرۆدلی رۆز خوشە گولی كردوە)؛ ۴) ئاشكرابوون [ق] ۱) گل شكفتن درخت و گیاه؛ ۲) خوشه كردن غله؛ ۳) سرگیف آمدن؛ ۴) آشكار شدن.
گولكردن: ۱) دروس كردنی تەسیل؛ ۲) كەزەوایەكی چەلتوك جار [ق] ۱) ساختن استخر؛ ۲) كردن شالوار.
گولكقان: شوانی گولكان [ق] گوساله‌چران.
گول كوچلك: كزەی بەرد، قەوزە كەفر [ق] گل سنگ.
گولكوشی: بەخوچەلكوتن لە زورخانەدا [ق] رجزخوانی در زورخانه.
گولكە: جوری تری [ق] نوعی انگور.
گولكە: قنە، ئازاوەچی [ق] آشوبگر، فتنه‌انگیز.
گول كەفروك: كزەی بەرد [ق] گل سنگ.
گولگ: كەسی سواری [ق] اسب سواری.
گول گاوزوان: زواەگا، گیایەكە یو دەرمان دەشی [ق] گل گاوزبان.
گول گرتن: ۱) سەری قنیلەچراو شەم فرتابەدن؛ ۲) گولپشكوتن لە دارەگول؛ ۳) دەرگل‌حستنی خرچە یو تەوە پینە كالەدا [ق] ۱) چیدن فتیله چراغ و شمع با قیچی؛ ۲) گل شكفتن از گلبن؛ ۳) در زیر خاك نهادن خربزهٔ بارس برای شیرین شدن آن.
گول گزی: سوزی ئامالزەش [ق] سرخ سیه‌فام.
گولگول: هەرشتی كە بەئەبەلەی جوانی تیدایی [ق] دارای لكه‌های زیبا.

گۆل گۆل: ۱) زەوی کەرەوڵەدراو؛ ۲) زۆر فۆنکەناوی بەشوێن یەکا؛ ۳) فوسکانی لەکسۆڵەدراوی بەیەک؛ [جساجمو بۆزۆک زاخسۆ هەسو گۆل گۆلە]؛ ۴) دەڤلی شینی بڵندی (ئاشەڵاو)[ف] ۱) زەین کردەوە؛ ۲) گوداڵەهای ئاب پشت سرهەو؛ ۳) پارچەی موچ‌دار؛ ۴) ساڤەهای سبز و بلند بە هەر بیجدەی ئەڤە.

گۆلگۆلی: ۱) گۆل‌گۆل؛ (ئاتی گۆل گۆلی‌یە)؛ ۲) دەنتی بز کە هەمو جۆرە گۆلیک؛ (دنیا کە گۆل گۆلی بوە فوریان ئەخۆش بووە / سەیریکی گۆل کە قەیدی‌چی‌یە گۆل گۆلی بوی) مەثەلی؛ ۳) سۆری ئاجیغ، سۆری کاڵ[ف] ۱) نگا: گۆل گۆل؛ ۲) دەست پراز گڵ؛ ۳) فرمز روشن.

گۆلکە: بەکسەی سواری بەگشتی[ف] ستور.

گۆلکەر: گۆلگری[ف] نگا: گۆلگری.

گۆلگەری: گۆلگری[ف] نگا: گۆلگری.

گۆلگەشت: ۱) باخچە؛ ۲) هەوایەکی گۆرانی و فامیکی کەوتارایە[ف] ۱) باخچە؛ ۲) ئاهنگی لست باستانی.

گۆل گەنم: جنکەی دەڵدوەدان لە چلە کە بودا[ف] گڵ گندم.

گۆللان: کایەی هەڵماتن، وازی بەکەلا[ف] تیلەبازی.

گۆللە: بەرک[ف] گلولۆ اسلحە.

گۆللەباران: تیرەباران[ف] تیر باران.

گۆللەبەن: دوعای خۆبارازین لە گۆللە[ف] دعای ضد گلولە.

گۆللەبەند: گۆللەبەن[ف] دعای ضد گلولە.

گۆللەی وێڵ: گۆللەیەک کە بین ئامانج گرتن تەقیوە[ف] گلولۆ بدون هدف‌گیری.

گۆڵی: ۱) بیلەی جەم؛ ۲) دەنکەتری، بۆڵ[ف] ۱) مردمک چشم؛ ۲) دانۆ انگور.

گۆلم: ۱) پەنجەی قوجاو؛ ۲) ئاوی زۆرستاوی قوڵ، گوم[ف] ۱) مشت گرە کردە؛ ۲) آب راکد ژرف.

گۆلم: ۱) بەرمایی سەر سمت؛ ۲) پزی دەستیک؛ ۳) پەنجەی قوجاو؛ ۴) گوڵی مەن، پرتی لە کراوی؛ ۵) پارچە گۆشتی بن پشتە[ف] ۱) نرمی پاشن؛ ۲) پریاڵ دست؛ ۳) مشت؛ ۴) کنایە از معشوقە؛ ۵) قطعە گوشت بی استخوان.

گۆلم کەوە: لمو گوشتدانەی کوردستانە کە بەعەسی کاوڵیان کرە[ف] روستایی در کردستان کە بعنیان آن را ویران کردند.

گۆلمۆلیزی: ئەزەمشت[ف] بوکس بازی.

گۆل مشتاک: گۆلەبەن[ف] گروهەنج، گلولۆ نخ.

گۆلمە: ۱) بەرمایی ڕان؛ ۲) پارچە گۆشتی بن پشتە[ف] ۱) نرمی ران؛ ۲) قطعە گوشت لخم.

گۆلمە: پز بە دەستی لە گیا[ف] پریاڵ کف دست گیاه.

گۆل مەخمور: پز بە کەلەشیر، گیایەکە[ف] گل تاج خروس.

گۆلمەڕان: بەرمایی ڕان[ف] نرمی ران.

گۆلمەز: ۱) گاڵتەمو جەنەک؛ ۲) زەنارەنا[ف] ۱) شوخی و هزل؛ ۲) سروصدای زیاد.

گۆل مەشاک: گیای بن قەلە[ف] گیاه ریبل الغراب.

گۆلمی: گۆلکەساوا قیزە، گوڵەزەرین کردن[ف] گوساڵۆ نوزاد را بە مکیدن پستان مادر تعلیم دادن.

گۆلمیخ: بزماری زل کە داریان لە تاسن، سکە[ف] اخیه.

گۆلمیخ: گۆلمیخ[ف] اخیه.

گۆلمیخەک: گۆلیکی بۆزخۆشەو بە زۆر ڕەنگ هەیە[ف] گل میخک.

گۆلمیو: گیایەکە مرۆ دەیخوا[ف] از گیاهان خوراکی.

گۆلنار: جاوەهەنار کە بۆ عەرمان دەنتی[ف] گلنار کە مصرف دارویی دارد.

گۆلناز: ۱) ناوی ژنانە؛ ۲) گوڵی نازناز[ف] ۱) نام زنانە؛ ۲) نام گلی است.

گۆلندام: ناوی ژنانە[ف] نام زنانە.

گۆلناک: بەتۆکە، مەیکە، قینکەی ژن[ف] جچولە.

گۆلنگ: ۱) پرزی ئاشەڵاوی بەستراوی سەرقرتاو بۆ جوانی؛ ۲) قینکەی تاو ژنی مایی کە دەیبرن[ف] ۱) مشکولە؛ ۲) برجستگی نوک فرج مادیان کە می برند.

گۆلنگ بڕین: قینکەبڕینی ژنی مایی[ف] بریدن چوچولۆ مادیان.

گۆلنگە: گۆلنگ[ف] نگا: گۆلنگ.

گۆلنم: تاوبژن[ف] آب پاشی.

گۆلنەدام: گۆلندام[ف] گل اندام، نام زنانە.

گۆل نەخسوین: گوندیکی لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرە[ف] از روستاهای ویران شدۆ کردستان توسط بعثیان.

گۆلو: ۱) دەنکەتری؛ ۲) دانار؛ ۳) زۆرووری خڕ (ماستاوە کە گولوگولو بە)[ف] ۱) دانۆ انگور؛ ۲) دان دان روغن و...؛ ۳) مقدار زیاد، گرە کوچک.

گۆلۆ: ۱) گوڵینەی بەسوور؛ ۲) کونەبا لە شاخدا[ف] ۱) دمنە، گلوە؛ ۲) منفذ باد در کوه.

گۆلواخن: گوڵینەلاخن[ف] دمنەبند.

گۆلواز: گلوان، ڕستەهەنجیری بەئاڵقە[ف] حلقۆ انجیر یە رشتە کشیدە.

گۆلوپ: چرای کازەیا[ف] لامپ برق.

گۆلوپە: گڕیە، کلپە[ف] زبانۆ آتش.

گۆلور: خلان، گلار، گلور[ف] غلتان.

گۆلوس: ئاخەڵوە[ف] سرآغاز بهار.

گۆلوف: ۱) کوشران؛ ۲) ڕیگە کوشراو[ف] ۱) فشردگی؛ ۲) مجالە.

گۆلوفتن: کوشین، ڕیگە کوشین[ف] فشردن یا رفتن مجالە کردن.

گۆلوفین: گۆلوفتن[ف] مجالە کردن.

گۆلوفە: گروفە[ف] مدوّر، مجعد.

گۆلوک: گزنۆلە، جزی زۆرچۆک[ف] مدوّر کوچک.

گۆلوک: شکۆفە، گوڵی مروخت[ف] شکوفۆ درخت.

گۆلوکەفەقیانە: ڕیحانەکۆیلە[ف] ریحان کوهی.

گۆلوڵاک: گلۆلە[ف] گروهە نخ.

گۆلوڵە: گلۆلە[ف] گروهە نخ.

گۆلوڵە: بەرک، گولە[ف] گلولە.

گۆلوڵی: بەرک[ف] گلولە.

گوڵۆنە: گوڵینە، گلوە، دەنە.

گوڵوەن: ١) خەتلی تەسنوا؛ ٢) لەسەرئیجی قومانش ١) گردنبند؛ ٢) شال کردن بارچەای.

گوڵوەنی: جاروکە، کتف پوش زیاد.

گوڵ وبڵاڵ: ئالقەچنی ملی ژەنەوڵاخ، رسن گردنبند گاو.

گوڵوینە: گوڵینە، گلوە.

گوڵە: ١) بوتەکەی پیسەکە؛ ٢) بارچەی بچوک لە زەوی؛ ٣) برنجی لە کەسێ زنی جوانی هەبێ لەبەر بێ دەبەن؛ (گوڵەی مەردان)؛ ٤) بەرکی چەلک، گولە؛ ٥) پرچی وەهۆنەدراو ١) بەشەوە حقیر؛ ٢) قطعە زمین کوچک؛ ٣) کنایە از شوهر زن خوشگل کە بە وی رشک برند؛ ٤) گلوە؛ ٥) زڤف نابداوە.

گوڵە: ١) وەنەی بانگ کردنی گوڵاڵ؛ ٢) کەلای کایە کردن لە بەرد؛ ٣) گاڵەو دەنگی بەرز؛ ٤) بەخۆشی گوتگە؛ ٥) پێنەنگی تازەڵ و بابان ١) قلعۀ صدا کردن گوسالە؛ ٢) تبلە؛ ٣) صدای بلند؛ ٤) بیماری گوسالە؛ ٥) جلوەدار گلە.

گوڵە: ١) قفل؛ ٢) زلی تاقوڵا؛ ٣) تازەسەر؛ ٤) گرمەی هەور؛ ٥) بەخۆشیە کی زاڕو توند. (گوڵە لەزمانی داود) ١) قفل؛ ٢) تنومند بدقواره؛ ٣) تازەسیل؛ ٤) تندر؛ ٥) نوعی بیماری مغلی.

گوڵەباوەنە: گوڵی گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ گل بابونە.

گوڵەباغ: ئەو گوڵە لاسکەدرێژەی کە گوڵاوی لێ دەگرێ گل محمدی.

گوڵەبارگین: تەسبی باعەسڵی بارودن بابو.

گوڵەباغ: گوڵەباغ گل محمدی.

گوڵەبەشە: گوڵێکە دەنەکی گلی است صحرایی.

گوڵەبەرۆژە: ڕووکێکە لاسکی بەرزو گەڵایانەو تا نوکی بەکردوە گوڵەکەی دەگەڵ خۆر دەچەرخێ ئوسەکەی چەورو بەنامە دەی ئروکێنی و ڕۆنی لێ دەگرن آفتابگردان.

گوڵەبەرۆکە: گوڵێکی زەردی دەنشە بۆنی خۆشە بەسەنگەبەو داداەنێن بۆ ڕۆژ و ڕۆژ گلی است زرد صحرایی.

گوڵەبەیۆن: گوڵێکی زۆر بۆن خۆشە گلی است خوشبو.

گوڵەبەیۆنە: گوڵەبەیۆن گلی است خوشبو.

گوڵەبۆژە: غەرەمەرمان گندم برخوشە بوداوە.

گوڵەبۆمین: گیایەکە بۆنی خۆشە گیاهی است.

گوڵەبێقەمیەرە: زۆرات، شاسی، گەمشامی، سەرداری بلال، نزت.

گوڵەجۆ: جێ دەنالە کە جۆی دابەوێنەدا خوشەجو.

گوڵەجوتیارە: گوڵێکە سەرەتای پاییز پەیدا دەبێ گلی صحرایی در اوایل پاییز می شکفد.

گوڵەچاوێشە: گوڵەبابونە گل بابونە.

گوڵەخانە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گوڵەخەنە: گیایەکە گیاهی است.

گوڵەداس: جۆرێ تەخۆشیە لە زمانی زەنەوڵاخ دێ نوعی بیماری زبان گاو.

گوڵەدۆمە: گوڵێکی زەردی درشتی دەشنە گلی زرد و درشت صحرایی.

گوڵ هرج: گوڵێکی بەخۆشی گەڵایانە حاڵی سبی دەناوا گلی بنفش رنگ.

گوڵەڕۆنە: گوڵزەت نوعی گندم.

گوڵەڕۆینە: گوڵەبەرۆکە بنگا: گوڵەبەرۆکە.

گوڵەزەردە: ١) گوڵێکی زەردە لە جێی گوڵەباغ هەڵواو سەرەپای لێ جێ دەکەن؛ ٢) دزەزەردە ١) گلی است زرد کە حلوا و مربا از آن درست کنند؛ ٢) تیغ کوهی، خاری است.

گوڵەژەن: ئەو شەنەی گوڵەی خەرەکی لەسەر هەڵدەکرێ ابزاری در باقندگی کە تخ بر آن پیچند.

گوڵەسان: گوڕەسا افسار گوسالە.

گوڵەسپێرە: تەسپێرک، گوڵەسپێرە کرم شجراغ.

گوڵەسەگانە: گوڵێکە، شیلان گلی است.

گوڵەسێو: سێوەین عەرزیلە سیب زمینی است خولی.

گوڵەش: زۆرانبازی کشتی.

گوڵەشاڵیرە: شاڵیرە لالۀ سرنگون.

گوڵەفەقێ: گوڵێکی دەشنە گلی است صحرایی.

گوڵەڵە: گیایەکە تازەڵ بچوا پای پیدە کا گیاهی است کە موجب بادکردن حیوان میشود.

گوڵەڵە: جیمەنی بڕگوڵ، گوڵەوان، گوڵزار گلزار.

گوڵەکایە: گوڵەبێقەمیەرە، گەمشامی، سەرداری زرت، بلال.

گوڵەکە: گوڕەکە گوسالە.

گوڵەکی: ئەرەکی، بۆ ئیسپەر دەگوترێ کە ئەر بێ لە سەوز بر گلە می شود.

گوڵەگزێ: ئاردەبر ئارە بوت.

گوڵەگورگە: گوڵێکی جوانە لە پایزدا دەبێ، گوڵەفەلق گلی است پائیزی بە رنگ قرمز.

گوڵەگوڵ: سەرسەر بۆشتی، سلاڤەسلاڤە، قوڵەقوڵ پوانش پوانش، سلاڤەسلاڤە.

گوڵەگوڵ: زەنارەنا بە دەنگی بەرزو تیکەڵاو تەرەوەن لەرەم آمیخته.

گوڵەگوڵە: بانگ کردنی گوبلک صدا کردن گوسالە.

گوڵەگەنم: ١) جێگەی دان لەسەر لاسکی گەنم؛ ٢) گوڵەگەنە ١) خوشەی گندم؛ ٢) زرت، بلال.

گوڵەماساوە: گوڵێکی زەردی بۆن گرانە گلی است زرد و بدبو.

گوڵەمە: مست، مشت، گوڵەمشت گرە کردە، بوکس.

گوڵەمەباز: مشتەوەشێن بوکس باز.

گوڵەمەبازی: بەزمشت بوکس بازی.

گوڵەمێش: گیای دەرمانی کرم گیاهی است داروی ضد کرم.

گوڵەنار: گیایەکی دەشنەکە گوڵی لەگوڵی سوری هەنار دەکا گلنار.

گوڵەندام: گوندام [ئا] ناو زنانە.
گوڵەنگ: گوڵک [ئا] نگا: گوڵک.
گوڵەنگە: گوڵکە [ئا] نگا: گوڵک.
گوڵەنیسان: جاڕ، چەقیلە [ئا] بۆعی خشخاش.
گوڵەوان: گیایەکە لە دارو بەرزی دەهاڵێ [ئا] بۆعی پیچاك.
گوڵەوچینی: گوڵەدەحاڵ چنینەوە [ئا] خوشەچینی.
گوڵ هەستیل: بەفراو [ئا] گڵی است.
گوڵەهێرۆ: گوڵێکی درشتی جوانە بە زۆر ڕەنگان دەبێ و بۆ دەرمان دەشێ [ئا] گڵ خطمی.
گوڵی: ١) بەخۆشی خۆرە؛ ٢) گوڵی خەدە؛ ٣) لکی دار؛ ٤) پرچێ کە دەمۆرێنەوە، کەزی؛ ٥) کلوی بەفر؛ ٦) گوڵینگەی شەمەو پیچی سەر؛ ٧) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ئا] ١) بیماری جذام؛ ٢) خوشەی غلە؛ ٣) شاعەی درخت؛ ٤) گیسوی باقە؛ ٥) دانەی برف؛ ٦) منگولەی ڕوسری؛ ٧) ناو ڕوستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
گوڵی: بەهەمی، جۆرەی [ئا] صورتی رنگ.
گوڵێ: ١) بەڵگ گوڵ؛ ٢) ناوە بۆ زنان [ئا] ١) گلی؛ ٢) نام زنانە.
گوڵێن: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
گوڵیج: کلوی بەفر [ئا] دانەی برف.
گوڵێر: جۆرێ بەری مازو [ئا] بۆعی ثمر مازوج.
گوڵیران: گوڵزان، ناوی زنانە [ئا] نام زنانە.
گوڵیستان: ١) باغچەی گوڵان؛ ٢) ناوی زنانە [ئا] ١) گلستان؛ ٢) نامی برای خانمها.
گوڵی سەرتوپە: جوانتر لەناو شتی دەوروبەر [ئا] گل سرسبد.
گوڵیشك: گوڵێکی زۆر جوانە [ئا] از گلهای بسیار زیبا.
گوڵیلك: گوڵینگەی شەمەو پیچی سەر [ئا] منگولەی ڕوسری.
گوڵیك: ١) سەرەڵك، کەپەو؛ ٢) کفەساواری سۆرەوە کراو، کوڵیلك [ئا] ١) موی سر کم پشت؛ ٢) کوفیه بلغور سرخ کرده.
گوڵیك: شکۆفەو گوڵ [ئا] گل و شکوفه عموما.
گوڵی کەوە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
گوڵی مەجلیس: پرتی لە مرۆی قسەخۆش و کوزاڵەوە [ئا] مجلس آرا.
گوڵینگ: گوڵنگ [ئا] نگا: گوڵنگ.
گوڵینە: گوڵنە [ئا] گلوه.
گوم: ١) گاف، گاو، هەنگاو؛ ٢) ئاوبار؛ ٣) دەنگی کۆتر، گمە [ئا] ١) گام؛ ٢) گُم؛ ٣) صدای کبوتر.
گوم: ١) ناوی زاوەستاوی قوڵ؛ ٢) قەمو مەسەلەیەکی کە بیاوێن نەگا؛ ٣) ڕەنج، جیگەی شەواندەی مەڕ لە زیاد گونیند؛ ٤) شوێنی ڕوستانی پاسەوان؛ ٥) مالی هاوینە؛ ٦) خانوی دەرەبەسە؛ ٧) دەور، کات؛ ٨) هەنگاو [ئا] ١) زرفاب (کد؛ ٢) گُنگ، نامفهوم؛ ٣) استراحتگاه شبانه گله بیرون آبادی؛ ٤) مکان توقف نگهبان؛ ٥) خانهٔ تابستانی؛ ٦) ویلا، خانهٔ دم بستی؛ ٧) زمان، وقت؛ ٨) گام، قدم.
گومار: ناو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ئا] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
گومامی: گوشماساو [ئا] گوش ماهی.
گومان: دوڵی، دزدەنگی، شك، سۆ [ئا] گمان.
گومان: ١) گومان؛ ٢) شوێنانی قوڵ کە ڕوباردا؛ ٣) ناوی چەند ناوایەکە [ئا] ١) گمان؛ ٢) زرفابها؛ ٣) نام چندین آبادی.
گومانبار: جیگەی گومان [ئا] مُتَّهَم.
گومان بردن: ١) شك کردن؛ ٢) لەکن بۆن (هیچ شتێ گومان نابەم) [ئا] ١) شك کردن؛ ٢) داشتن چیزی.
گومان ڕەش: بیرخراو، بی بەڕو و ڕەیس [ئا] بدگمان، بدانديش.
گومانن: گمە گم کردنی کۆتر [ئا] خواندن کبوتر.
گومانە: ١) ئاخرین چاڵاو کە کاریزە؛ ٢) چاڵاوڵیدان بۆ ئاگر کردنەوەی ئاو [ئا] ١) آخرین چاه کهریز؛ ٢) حفر چاه آزمایشی.
گومباو: خۆڵاوی لە چەمدا [ئا] زرطاب.
گومایش: ١) گرمەی زەعف؛ ٢) زرینگانەوەی گوێ [ئا] ١) صدای مهیب؛ ٢) وزوز کردن گوش.
گومبۆن: ئاشبار بۆن [ئا] گم شدن.
گومبە: فەرمان بە دەرکردنی کەسێ [ئا] گم شو.
گومبەت: گومبەت، قوبە [ئا] گنبد.
گومبەز: گومبەت، قوبە [ئا] گنبد.
گومب: گوڕین [ئا] گوله و لب برجسته.
گومتل: کلۆی چکۆلە؛ (گومتلێ قەندم بەرێ) [ئا] کلوخاك.
گومتیل: ١) بەهەمانی لەشی مرۆ؛ ٢) ئوزەڵانی و ڕەڵانی لە پشت [ئا] ١) آماسیدن جسم؛ ٢) غدّه.
گومڕا: ١) ڕێی لێ ون بوو؛ ٢) پرتی لە کەسێ لە دامو دەستوری لاسایی لای دایێ [ئا] ١) گُمراه؛ ٢) کنایه از کسی که از راه و رسم معمول منحرف شده باشد.
گومڕگ: باج لەسەر کاڵای ئاوزراو [ئا] گمرك.
گومڕۆ: ناو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ئا] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
گومڕە: ١) گومڕا؛ ٢) پرتی لە کەسێ لەبەر دەوڵەمەندی بایی بوونی؛ ٣) زۆر سەختی و بەدبەختی [ئا] ١) گُمراه؛ ٢) کنایه از کسی که از ثروت زیاد مغرور شده باشد؛ ٣) شدید.
گومڕیك: گومڕگ [ئا] گمرك.
گومز: گومەن، گومبەت، گومبەز [ئا] گنبد.
گومسانەن: شیلانی قوڕو هەوێر [ئا] چلاندن گل و خمیر.
گومش: ١) لاوچ؛ ٢) مشتی وەکرێ؛ ٣) بلچ، گوڕز [ئا] ١) پُر یك کف دست؛ ٢) مُشت بازشده؛ ٣) زالزالك.
گومك: بەندی سەروی قامك [ئا] بندانتهایی انگشت.
گومك: دەمێکی کەم، تاوێك، تۆزێ لە وەخت [ئا] اندك زمانی.
گومك: گومك [ئا] بند انتهایی انگشت.

گۆمکە: جۆرێ کوێی گۆنگەی لەمشۆ سنگ سوراخ تخلیه استخر.
گۆمگۆک: خەمەگرۆ قمقموک جلیاسه.
گۆمگۆکە: ۱) تونگەی بچووک ۲) مەشارەی سەقەر ۱) تنگ کوچک ۲) قمقمهٔ سفری.
گۆمگوم: ۱) قمقموکەی ئاو ۲) دەنگی ڕۆشتنی ئاو ۳) وزەی ڕۆژی مەش و مەکەس ۱) قمقمهٔ آب ۲) صدای جریان آب ۳) وزوز زیاد مگس.
گۆمگومان: خەمەگرۆ قات هاتنان جلیاسه. داریمولاک.
گۆمگومۆک: خەمەگرۆ جلیاسه.
گۆمگومە: ۱) تونگە ۲) مەشارە ۳) قمچاغی قاوە ۱) تنگ ۲) قمقمه ۳) فنجان قهوه خوری.
گۆمگومین: ۱) گرمانەی هەور ۲) بزاڤین گۆڕە کردن ۱) غرش رعد ۲) غریدن آسمی.
گۆمگە: شەکەی کوتیوان بابەیەگە.
گۆمگە: کوێی ئاوەڕۆ سوراخ آب ده.
گۆملک: گەمی کراس پیراهن.
گۆمنی: دەنگدانەوە انعکاس صوت.
گۆمە: ۱) گومبەت ۲) گەمەی کوتر ۳) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱) گنبد ۲) قمار کبوتر ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گۆمە: بەشەی مێی سامەوەی ئازەڵ شەوانە لە دەشت استراحتگاه شبانهٔ دام در صحرا.
گۆمەت: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گۆمەتە: ۱) قەد قونە ۲) بازرەنی کەروشتاو لامەتاو بزنە کیوی ۳) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ۱) خرام کباک و کبوتر ۲) جهش حیوان وحشی ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
گۆمەتەگەج: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گۆمەد: گومبەت گومبەت گنبد.
گۆمەرە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گۆمەز: گومبەز گومبەت گنبد.
گۆمەزە: ۱) گومبەتە ۲) پلەی سەرتاپا ۳) هەر شتی پشتەزەی وەک گومبەز ۱) جهش حیوان ۲) حباب آب ۳) گنبدی شکل.
گۆمەزەرە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گۆمەزەرەد: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گۆمەزەل: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گۆمەسان: بێ سەر و شوێن مفقودالاثر.
گۆمەشین: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گۆمەگوم: گەمەگەی کوتر آواز کبوتر.
گۆمەل: گۆڵەمەل زەنانەنا هیاهو و جنجال.
گۆمەڵ: دەزی مست گۆڵم بڕ باد مست.
گۆمەلارە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گۆمەلە: کۆکاکرای کۆما انباشه.
گۆمەلەک: ئازەڵی بەهێزی گومبەت جهش و پرش حیوان.
گۆمەلیان: ناوی گوندێکە نام دهی است.
گۆمەلیقە: دەمووتانەی جەنازە غرهٔ نعشی.
گۆمی: ۱) ئاوی وەستاو بەرین ئاشیاری ۲) زەنگانەوەی کوتر ۱) گمی، ناپیدایی ۲) وزوز گوش.
گۆمیش: گامیش گاومیش.
گۆمین: ۱) گرمانەن، گرمین ۲) جوڵەی کوتر ۱) غریدن ۲) صدای کبوتر.
گۆن: ۱) باو ۲) کەر ۳) دق ۱) عابد ۲) کبر ۳) دق، دهکده.
گۆن: ۱) گۆنا، کوڵەم ۲) ئاوەڵی مەنجەک (جاجا گوێی بەرێی شرەو بەران بەرێنەن ئاف) ۳) گیان، ڕۆح ۴) خوێن، هوێن ۱) گونه، لب ۲) گوسفند یا بزمار ۳) جان ۴) خون.
گۆن: ۱) گوان، ئەستگۆن ۲) ڕەنگی جۆرەجۆر ۱) پستان حیوان ۲) رنگ چشم و ابرو.
گۆنا: ۱) تاوان ۲) بێچارە، بەستەزمان (گونایە دڵەوین دەسوزێ) ۱) گناه ۲) بیچاره.
گۆنا: کوڵەم گونه رخسار.
گۆنابار: تاوانبار گناهکار.
گۆناڵە: شوێن بەدەمن جوت‌ئەوتنە نحس، شوم.
گۆناح: تاوان، گونا گناه.
گۆناحبار: گوناباڕ گناهکار.
گۆناحکار: گوناباڕ گناهکار.
گۆناهبار: گوناباڕ گناهکار.
گۆناهکار: وتەیەکە بۆ باوەڕین کردن دەڵێن بواد بڵێی بەگیانی تۆ لفظی که هنگام سوگند یاد کردن گویند.
گۆناسا: گونا، گوناح گناه.
گۆناسە: گونا گناه.
گۆناع: گونا گناه.
گۆناعبار: گوناباڕ گناهکار.
گۆناهکار: گوناباڕ گناهکار.
گۆناکار: گوناباڕ گناهکار.
گۆناگۆن: ڕەنگاوڕەنگ، جۆراوجۆر گوناگون.
گۆناندن: ڕەنگاندن، ڕەنگ کردن رنگ کردن.

گوناه: ۱) گونا، گوناح ۲) (زۆر بچووک) گناه ۳) بینوا و بیچاره.
گوناهبار: گوناکار، گناهکار.
گوناهکار: گوناکار، گناهکار.
گونایش: رایاکردن، اشی وه‌ئاش کاوین، برخورد به‌ئی دوطرف به‌هم.
گونبەت: گومبەز، گنبد.
گونبەیلک: گیایەکه بەرەکەی لەگوئی پشیلەیە تا ۱۰ گیاهی است.
گونتاک: لەنگوتاک، جوجه.
گونتوله: جۆری ترئ، نوعی انگور.
گونج: ۱) بەرەی گوند، که ره‌چەڵەکی ئاوەڵەوانی لەسەرک دەگیرن ۲) جوشتر گەلی، جیگەی جۆگەلەکە سوالەت ۳) لەبەرەی ئاسیاو رەنوو ۴) بیشەی نگوین و زۆرگەتوو رەنگەسوورە ۵) جی‌یەکەوە ۶) سنگ سوراخ شدە در مجرای استخر ۷) نمونەی سفالین، شتر گلو ۸) مخرج آب از ناوآسیا ۹) انواع زیور ۱۰) گنجایش.
گونج: جوشتر گەلو، شتر گلو.
گونجاک: مراکه، جاک، جاه.
گونجان: ۱) جیگەیەکەوە ۲) توقیر و داسەکان (بەهیچ باری «گونجی») ۳) سازان یەکەوە (یەکەوە گونجاون) ۴) گنجایش ۵) آرام گرفتن ۶) کنار آمدن، سازش.
گونجاندن: ۱) جی‌یەکردەوە ۲) سازانی کار ۳) گنجایدن ۴) سازش دادن.
گونجان: گونجاندن، نگا: گونجاندن.
گونجایشت: ۱) بەسەربردنی (ژیان) ۲) جیگەیەکەوە ۳) امرار زندگی ۴) گنجایش.
گونجز: جنگل، لۆش، شرور.
گونجگیر: کاسەلەتیکە، برنجەسبز قیا.
گونجوکز: ناوەعەمرە، جیلەنوک، ناوەلۆرەت، گونواه.
گونجەسە: ۱) گونجی لەسەیل ۲) لەسەوەی ئاش ۳) مخرج آب استخر ۴) سوراخ باسن ئاوآسیا.
گونجەزەردە: زەردەواڵە، زەرگەلە، زنبور زرد.
گونجەسوورکە: رەنگەسوورە، زنبور درشت قرمز.
گونجەلو: گونی زەردەواڵە، سوراخ زنبور.
گونجەلە: بەرەمن، بستان.
گونجین: گونجان، نگا: گونجان.
گونجۆ: ۱) کەمی لەهەموو، که لەلەنگوتاک دەکرێت ۲) کەمی ۳) بکۆ کوچکی که لەجوجە می‌برد ۴) اندکی.
گوند: دێ، ئاوایی جیگە لەشار، دەه، روستا.
گوندڕاکردن: خۆرکردەوە، غلتانیدن.
گوندزەردە: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوندک: ۱) لەنگوتاک ۲) دێی بچووک ۳) گیایەکە مالاتی وردەی پی دەبەرن ۴) گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ۱) جوجه ۲) دهکدهٔ کوچک ۳) گیاهی است سم‌دار ۴) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوندالەعەبی: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوندگۆسە: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوندۆن: کوهی، کۆلەکە، کوه.
گوندۆن: ۱) گالەک ۲) دۆرە، قەلەمدۆن ۱) خرزه ۲) گیاهی است.
گوندۆر: قەلەمدۆن، دۆرە، گیاه، گوندۆن.
گوندۆرە: گالەک، خرزه.
گوندوش: کندوس، مۆن، مۆن، خوالندو.
گونده: ۱) جەوی گوئی ۲) جەنی حوالوزکەو پیاو، نوسراو ۳) قەلەو ۱) انگم گیاه گون ۲) خط زیبا و مرتب ۳) چاق.
گونده‌راتو: خەساو، خەسیو، اخته.
گوندەرهانگ: گونده‌راتو، خەساو، اخته.
گونده‌ڵ: گالەمار، خوهی و مزاج.
گونده‌لیەست: جیاکردەوە، بریست کردەوەی خراوەسوک، مرست کردن.
گونده‌ڵە: ۱) کفه ۲) پشتاوی چەرمینی زاوکەر ۱) کوفه ۲) توبرهٔ شکارچی.
گونده‌ویلە: ناوی دێیەکە، نام دهی است.
گوندی: دێ‌نشین، ده‌نشین، روستایی.
گوندی‌ره‌ش: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوندین: شوینی لەبەندام که گوئی تیدان، کیسهٔ بیضه.
گوندینە: تلیی خۆساوی لیکەهالاو، تریدهمیر شده.
گونز: قونز، دوەمل، گونز، ئەمل.
گونزو: دڵنیاشتو دایەتوزە، زودرنج.
گون‌سەگاوی: گونی سەگاو که بۆ دەرمان دەبێ، جند بیدستر.
گون‌شەیتان: بەرەیکی جەیالی بەدیانگوت مەی دەکا بەزیر، اکسیر اعظم، سنگ فیلسوفان.
گونشیر: رەنگەسوورە، زنبور درشت.
گونک: ۱) گون، خایە ۲) قوڕ ۳) لەنگوتاک ۱) خایه ۲) قلقی ۳) جوجهٔ خمیر.
گونکەزەمین: لەنگوتاکزەمین، بەزیل، زاد، جاکوس، خسس.
گونسک‌گرتن: ۱) لەنگوتاک گرتن، لەنگوتاکخواردن ۲) وریئی لە هیچ‌یەکەوە ۱) گونکی‌ئەن بگرا ۱) مرغ گرفتن ۲) کنایه از کاری نتوان کردن.
گونکە: ۱) خەساو ۲) جۆرێ ترئی گلوگەوره ۱) اخته کننده ۲) نوعی انگور درشت.
گونکەلە: ۱) خەساندن ۲) خەساس ۱) اخته کردن ۲) اخته کننده.
گونگ: گیای بەزار، گیای بەزیان لە کیڵگە، گیاه هرز.
گۆنگ: ۱) گۆنجەی ئاو ۲) مانا بەزاران ۳) بەدگی وەشاسی گونگی

تامن [ق] ۱) شیونه؛ ۲) نامفهوم، گُنگ؛ ۳) صدای زدن پُتک.
گون گرتن: گوشت گرتن، برتی که هیچ بوشه کران؛ انسانسوانی
گویشی بگری [ق] کنایه از کاری توان کردن.
گُون گرو: تعمیل، تعویل، تعب، لعن گران [ق] تبل.
گُونگل: گالمو بازی [ق] شوخی و بازی.
گونگلوک: زه‌بوک، گوآمیلاکه [ق] شفاق نُعمانی.
گونگولی: برچی برنو، موی سحری پرپشت [ق] موی سر پرپشت.
گونگونوک: گیای زه‌ریه‌ند [ق] گیاه زرنه.
گونگونه‌سه گانه: گیاه‌کی بن‌خزی بوکه‌ه بو زنگی بن به‌کار دیت
[ق] بیار موسی.
گُونگه: گونجه [ق] شیونه.
گُونگمر: ۱) گُونگل؛ ۲) زه‌نارنا [ق] ۱) شوخی و بازی؛ ۲) همهمه و
جنجال.
گُونگه‌شه: جه‌ه‌وه‌هه‌ر، زه‌نارنا [ق] دادوفال.
گُونگه‌ل: گونگر [ق] نگا: گونگر.
گُونگیر: فریشته‌ی گیان کیشان [ق] عزرائیل.
گُونگیل: موی لوول و لیاه‌هالاو [ق] موی فرفری.
گُونگیلوک: زه‌بوک، گوآمیلاکه [ق] شفاق نُعمانی.
گُونگیله: گونه‌ه‌ه، تلیتی زوو تعرو لیاه هالاو [ق] ریه خمیرشده.
گُونل: هه‌ه‌زه‌ی لاوه‌شی، ناقل جوانی، جه‌نگه‌ی لیه‌ه‌شتی [ق] عنفوان
جوانی.
گونله: کناف، گوره‌بالا [ق] کوتاه‌قد.
گونوز: هه‌سپاک، گون‌دره‌هانگ [ق] اخته‌شده.
گونوز: ته‌ه‌ه‌ور، دوزه [ق] گیاهی است.
گونوز: شوزن، سوزن، گونوش [ق] جوالدوز.
گونوش: سوزن [ق] جوالدوز.
گونوش: گونوش، سوزن [ق] جوالدوز.
گونوله: گلوله‌بین [ق] گروه‌تنج.
گونوبی: فوزی، گوزه‌ه‌ه‌ار [ق] بیماری فتق.
گونه: گوره‌بالای خرکه‌له [ق] کوتاه‌قدجاق.
گونه: ۱) گونه‌ه؛ ۲) بوز [ق] ۱) گونه، رخسار؛ ۲) نوع.
گونه‌توله: ه‌ه‌لوکی زه‌ره [ق] آلوزرد.
گونه‌سوره: پاچانا سوز، ته‌ماته [ق] گوجه‌فرنگی.
گونه‌سه گانه: گونگونه‌سه گانه [ق] نگا: گونگونه‌سه گانه.
گونه‌ک: ۱) فوز، گون‌ماسو؛ ۲) بیچاره، کلوز [ق] ۱) بیمار مبتلا به فتق؛
۲) بیچاره، درمانده.
گونه کار: ۱) تاوانبار؛ ۲) بروز؛ ۳) نموی کاری خه‌ساندنه، خه‌ساس
[ق] ۱) مُقصر؛ ۲) دروغگو؛ ۳) اخته‌کننده.
گونه کرن: خه‌ساندن، گون‌دره‌هانن [ق] اخته کردن.
گونه که‌له‌پایه: گیایه‌که بنیکی خزی جکوله دگری [ق] گیاهی است.
گونه که‌له‌شیره: گونه که‌له‌پایه [ق] گیاهی است.
گونه کی: فوزی، ته‌خوشی گون‌ناوسان [ق] بیماری فتق.

گونه گیسک: برتی که گوره‌بالا [ق] کنایه از کوتاه‌قد.
گونه گیسک: گونه گیسک [ق] کنایه از کوتاه‌قد.
گونه‌ل: ناف جوانی، هه‌زه‌ی گه‌نجی [ق] عنفوان جوانی.
گونه‌ل: ۱) گلوله‌بین؛ ۲) کلته؛ ۳) گوره‌بالا؛ ۴) خزی بز به جنگ [ق]
۱) گروه تنج؛ ۲) کوفته؛ ۳) کوتاه‌قد؛ ۴) گره و پُرِ یک مشت.
گونه‌لان: موبه‌لان، جمه [ق] سیلان.
گونه‌لانی: شه‌ره‌توبی به‌فر [ق] برف بازی.
گونه‌له‌مست: جاکرده‌موی زوخاو، گونه‌له‌مست [ق] مرتب.
گونه‌له‌ه: ۱) خزر و گروکه‌ر و یک توبی ده‌ست؛ ۲) کلته [ق] ۱) کروی
کوچک؛ ۲) کوفته.
گونه‌له‌لوزه: کسی سحری لوزی گه‌وره‌و خزه [ق] کسی که توک دماغش
بزرگ و گرد باشد.
گونه‌ویله: گوزه‌ر جیگه‌ی گوز پیوه هه‌لاوه‌سراو [ق] خایه و خایه‌آویز.
گونه‌ه: ۱) گوناح؛ ۲) زاروبیچاره [ق] ۱) گناه؛ ۲) بینوا و بیچاره.
گونه‌هبار: خه‌تاکار، هه‌له‌کار [ق] خطاکار، گناهکار.
گونه‌هکار: گونه‌هبار [ق] خطاکار، گناهکار.
گونی: ۱) خالیس؛ ۲) گونی؛ ۳) ره‌نگیسراو؛ ۴) گوانی تازه‌ل؛ ۵)
گره‌که‌ه، تعنی؛ ۶) گیانداران (زیندو)؛ ۷) خوین؛ ۸) شه‌ری خوینین،
شه‌ری سه‌خت [ق] ۱) گونی؛ ۲) گون؛ ۳) رنگامیزی شده؛ ۴) پستان
حیوانات اهلی؛ ۵) لازم است، باید؛ ۶) جانداران؛ ۷) خون؛ ۸) جنگ
سخت.
گونیا: تامرازیکی ته‌ندازیاری [ق] گونیا.
گونین: خوینناوی، حلنانی خوین [ق] خونالود.
گونین: خوینناوی، گونین [ق] خونالود.
گونیته: شتوی که‌شاه‌و ساوار [ق] آش کشکه و بلغور.
گوو‌ه‌ر: گوینک [ق] گوساله.
گووه‌شت: هه‌وایه‌کی کوناری گورانیه [ق] از آهنگهای باستانی.
گووه‌ند: گوزه‌ن، گوفه‌ند [ق] اجتماع شادی.
گوه: ته‌ندامی بیستن [ق] گوش.
گوه: ۱) گو، ته‌ندامی بیستن؛ ۲) گو، خزایی هه‌ر شتی قیت [ق] ۱) گوش؛
۲) گودی سر برجسته.
گوهار: ۱) گواره، گوشواره؛ ۲) گوزان [ق] ۱) گوشواره؛ ۲) تغییر.
گوهارتن: گوزین [ق] تغییر دادن.
گوهارتن: ته‌ییات، ته‌بان، ته‌جیی [ق] جای.
گوهارتو: وه‌کو، ته‌چه‌شتی، وک [ق] مانند.
گوهارک: گوهار، گواره، گوشواره [ق] گوشواره.
گوهاروک: ۱) هه‌رشتی جکوله‌ی جه‌غزی بز؛ ۲) ناخه‌ی مه‌رگا گوتان
[ق] ۱) حلقه‌دان؛ ۲) حلقهٔ در.
گوهاروین: داری تیوان ده‌ستو تیره‌که [ق] چوب میان چوب خیش و
جای گاوآهن.
گوهازتن: گوازتن، راگویزان [ق] انتقال دادن.
گوهاستن: گوهازتن [ق] انتقال دادن.

گوهاستۆ: دوبارەنوسینەوە، لاساکردەوە، لە نوسین دا ☐ سخەبرداری، کوپی کردن.
گوهان: گوان، جیگای شیر لە حەیوان دا ☐ پستان حیوان.
گوهاندار: بەگوان، تازەزا و جانەوەری بچەمەك ☐ پستاندار.
گوهێزن: گیایەکی بەستەکە ☐ لە گیاهان عطری.
گوهەران: گیایی گوێ بەرخواە ☐ لە گیاهان خوراکی.
گوهەل: گوێمل ☐ نگا: گوێمل.
گوهەلە: بەلەباقە ☐ نوعی بیماری پڕ.
گوهەلی: پرسی لە جاسوسی ☐ کنایە لە جاسوسی.
گوهان: ۱) پرسی لە بەشەل ۲) پرسی لە بی تاقەت ☐ ۱) کنایە لە تنبل؛ ۲) کنایە لە عهد.
گوهبیلك: کارکە گولاە ☐ گیاهی است.
گوهبیل: ۱) گوی دانەبیاو ۲) پرسی لە بەسلیم بوك ☐ ۱) گوش نریخته؛ ۲) کنایە لە تسلیم شده.
گوهتیل: بەرو بەندی بی بەرپوتی حەیوانە کوی ☐ موسم جفتگیری حیوان کوهی.
گوهچك: گوی گەنکەی دڵ ☐ بخشی از قلب که شبیه گوش است.
گوهدان: ۱) بیستن ۲) سەرپەرست ☐ ۱) شنوائی ۲) سرپرست.
گوهداری: کاری گوهدار ☐ ۱) شنیدن، گوش دادن ۲) سرپرستی.
گوهدان: ۱) گوە بۆقسە کردن ۲) خەمخۆری کردن ☐ ۱) شنیدن ۲) غمخواری کردن.
گوهدرێژ: کەس خەر ☐ خر، الاغ.
گوهدەر: سەرپەرشتی (ئەسپ) ☐ سرپرست.
گوهدەری: ۱) گوی گەت ۲) پیاوی دور لە گاتسە ۳) وریا و ئەسپەر هەست ☐ ۱) شخصی که بخشی از گوشش بریده باشد ۲) آدم جدی ۳) حساس و باهوش.
گوهدێر: گوهدار ☐ نگا: گوهدار.
گوهدێری: ۱) گوهدان ۲) سەرپەرشتی ☐ ۱) گوش به حرف دادن؛ ۲) سرپرستی.
گوهرەبە: ۱) گوی زل ۲) پرسی لە بەزان و تەمەمق ☐ ۱) بزرگ گوش؛ ۲) کنایە از نادان.
گوهری: گوری، قوربان ☐ قربان.
گوهسارە: تەسترۆك، گوڵەسترە ☐ کرم شجرداغ.
گوهسقورە: پەلکەداری تازەبەرهەلك ☐ برگ نو دمیدهٔ درخت.
گوهسم: هەزاربن ☐ هزاربا.
گوهش: ۱) بوری بەبەر، دڵی بۆزانەوە ۲) بازنەی کەوش ☐ ۱) غش کردن؛ ۲) پاشنهٔ کفش.
گوهش: گوێچکە، گوی، ئەندامی بیستن ☐ گوش.
گوهشك: ریشکە ☐ رگ درشت زیر زانو.
گوهشۆر: ۱) گوی دانەبیاو ۲) پرسی لە جەماڵەت، جاوشور ☐ ۱) گوش نریخته؛ ۲) کنایە از شرمسار.
گوهشی: دڵ لەموجوك، بیهوش کەوتو ☐ غش کرده.

گوهفرە: گوی جەدەن، گەلالەی ☐ لالائی.
گوهکتك: گیایەکی نالە دەرمانی گرمان ☐ گیاهی تلخ داروی ضد کرم.
گوهکون: گوی قولاخ ☐ گوش به رنگ.
گوهکەرك: گیایەکە دەرمانی مەلەسیرە ☐ گیاهی است دارویی.
گوهکەروك: گوهکەرك ☐ گیاهی است دارویی.
گوهگران: گوی گران، کەسی دیر بیسی ☐ گران گوش.
گوول: ۱) بەستەڵك، هەسڵ، گوڵ ۲) هەرشتی جفز ۳) کون لەدیوار بۆ ڕوانگە ☐ ۱) استخر ۲) هرچیز مدور ۳) سوراخ محل دید در دیوار.
گوهماگەر: بی تاوان، بی عەقڵ، کەرو لەخەمەق ☐ ابله، ناهنجار.
گوهماسی: گوی ماسیکە ☐ گوش ماهی.
گوهشك: گوی سنکە، گیایەکی بەستەکە ☐ از گیاهان عطری.
گوهمە: بەجەی بەر بۆ سەوین ☐ چراگاه گوسفندان در شب.
گوهن: ۱) نافی حوانی، هەرەتی لاوی ۲) بەر، چەوزایی ئاوزگ ☐ ۱) عنفوان جوانی ۲) بیه.
گوهن: وەناهاتنی بەرو مەل، گوڕن ☐ جفت خواهی گوسفند و بز.
گوهنە: بەتی قولەی ئەستوری مۆبین ☐ طناب کوتاه و کلفت پشمی.
گوهنەسمتی: ۱) گوی کوڕ، کەسراو ۲) پرسی لە گوی نەبیس ☐ ۱) گوش ناشنوا؛ ۲) کنایە از حرف نشنو.
گوهنیپز: ۱) جەسکەی بەرانی بەروان ۲) هەرشتی جوت بوونی حەیوانە کوی ☐ ۱) موسم جفتگیری در گله ۲) موسم جفتگیری حیوانات وحشی.
گوهنیرك: گوهنیر ☐ نگا: گوهنیر.
گوهوڕ: زەوی تەخت، گوڕ ☐ زمین هموار.
گوهوڕ: ۱) پەین ۲) زبل و زاڵ ۳) شتی زەمەو بەکار ☐ ۱) پهن ۲) آشغال ۳) آت و آشغال.
گوهوشك: مەری داریکی ئەرەوار کە سوور و ترسە ☐ از الواط.
گوهوك: بەرەوی گوی، شکەی گوش، بەڵکەی گوێچکە ☐ ترمهٔ گوش.
گوهەر: ۱) تەوقە، بیشتر ۲) زبح بۆتازەڵ ☐ ۱) اصطبل ۲) محوطهٔ محصور از نی برای نگهداری دام.
گوهەر: ۱) بست بە بست ۲) گوڕانی بەتوان دوبەیتو بەشدانی ما ☐ ۱) معاوضه ۲) دورهٔ فراغ.
گوهەرانەن: گوڕینەوەی بست بە بست ☐ معاوضه کردن.
گوهەرزی: گوندیکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردنی دام و دەسگای لە کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
گوهەزین: ۱) گوهەرانەن ۲) گوڕین ☐ ۱) معاوضه ۲) عوض کردن.
گوهەشك: قسەنەبیس ☐ حرف نشنو.
گوهێز: دەمی بی بەرپوتی کوریان ☐ موسم جفتگیری حیوانات کوهی.
گوهێز: دراوگوڕەوە ☐ صراف.
گوهێزبار: شیاوی گوڕان ☐ قابل تغییر.
گوهێرك: جیگەی پارە گوڕینەوە ☐ صرافی.
گوهێزەك: وەگوڕانی بست بەبست ☐ معاوضه.

گوهیز: (گوز) (مال) گوهیز [ف] منقل کشیدن.
گوهیز: بلیج، بلت، گلیش [ع] (الزالق).
گوهیش: جه‌وزان، داری جه‌وزان [ف] خیزران.
گوهیشك: (۱) گوهیز؛ (۲) ئه‌فسه‌که، زه‌گی ئه‌سوری جه‌زائی [ف] (۱) (الزالق؛ (۲) ئاهرگ وریدی یا.
گوهن شه‌یتانك: گوز (الله، کاله‌ئه‌ماره [ف] هندوانهٔ ابوجهل.
گوهن شه‌یتین: جه‌زه‌ریت [ف] از شیره‌های گیاهی که مصرف داروئی دارد.
گوی: گو، گه‌د، گوش، ئه‌ندامی هسس [ف] گوش.
گوی: توپی جری داریش یو کانتو بازی [ف] گوی چوگان بازی.
گویا: (۱) گوایه؛ (۲) هوزیکی کوردی له‌ئه‌زان له‌بنای جوری که ئه‌فوره‌ماندا باسی هاتووه [ف] (۱) لکنا، گوایه؛ (۲) طایفه‌ای کُرد زبان نزدیک کوه جودی.
گویان: نیشانه‌گری قه‌لا [ف] دیدبان قلعه.
گویاری: برجی نیشانه‌گری قه‌لا [ف] برج دیدبانی.
گویان: (۱) هوزیکی کوردی له کوردستان؛ (۲) له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌هوی کاولیان کرد [ف] (۱) طایفه‌ای در کردستان؛ (۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
گوی‌بز: ده‌سبر، گوشبر [ف] کلاهبردار.
گوی‌برکه: ئه‌موتیه‌کی زاروکانه [ف] بیماری گوش کودکان.
گوی‌بره: به‌ینی زه‌رهات [ف] کرد.
گوی‌به‌رخوله: گیایه‌که ده‌خوری، گوشت‌به‌رخوله [ف] گیاهی است خوردنی.
گوی‌به‌رخه: گوی‌به‌رخوله [ف] نگا: گوی‌به‌رخوله.
گوی‌به‌گوی: یه‌که‌وه‌موت، برئی له دوسایه‌تی زوّر تو [ف] دوستیاوش.
گوی‌به‌ل: (۱) گوی‌بل؛ (۲) برئی له جاسوس [ف] (۱) گوش برجسته و پهنه؛ (۲) کنایه از جاسوس.
گوی‌بیس: (۱) که‌سی که به‌قسه‌ی له‌خوگه‌وره‌تر ده‌کا؛ (۲) خه‌به‌رستو؛ (و) گوی‌بیس بوّم که باران باریوه؛ (۳) برئی له کوله‌که‌ر [ف] (۱) حرف شنو از بزرگتران؛ (۲) خبردار؛ (۳) کنایه از خبرچین، جاسوس.
گوی‌بیسك: گوی‌بس [ف] نگا: گوی‌بس.
گوی‌پچر: (۱) کی‌پرکی له‌زاهه‌ندا؛ (۲) کی‌پرکی له هه‌لگرتنه‌وه‌ی شت له ده‌ر [ف] (۱) مسابقه دوی بودن؛ (۲) مسابقه در برچیدن از روی زمین.
گوی‌پچرکی: گوی‌پچر [ف] نگا: گوی‌پچر.
گوی‌پچر گوی‌پچن: (۱) به‌دزاری و زه‌حمه‌تی زوّر (گرتو بالم به گوی‌پچر گوی‌پچر زاگاریم هات)؛ (۲) به به‌له‌به‌ل [ف] (۱) با هزار زحمت؛ (۲) با شتاب زیاد.
گوی‌پروچکین: گوی‌به‌کرکیشان له‌سه‌رشت [ف] گوش همدیگر را بر سر چیزی کشیدن.
گویت: (۱) گوی‌تو، گوها ته؛ (۲) خالیکی سوّری له‌جیی دله له به‌زی قومارا، کوّیه [ف] (۱) گوش تو؛ (۲) خالی قرمز در دوری بازی دل.
گوی‌ته‌قی: گوی‌لوت کردن یو قسه‌ی خه‌لك [ف] گوش به سخن مردم فرا دادن.
گوی‌تیر: ئه‌و تامرازه‌ی زیی که‌وانی پی توند و سل کراوه [ف] ابزار تنظیم زه کمان.
گوی‌ج: ره‌نگی قاوه‌یی تاماڵ سپی [ف] قهوه‌ای مایل به سپیدی.
گوی‌چ: گلیشك، بلیج [ع] (الزالق).
گوی‌چمچه‌کی: جوّری هه‌نگوره [ف] نوعی انگور.
گوی‌چ: (۱) پاره‌و جگسی که له گایه دادوکیری؛ (۲) پهتی، پاره، پاره؛ (گوی‌چی من ده‌ه) [ف] (۱) پول یا شناشگی که بر زمین گذارند و با تیله می‌زنند؛ (۲) قسمت، سهم.
گوی‌چك: (۱) گوی، گوش؛ (۲) سوّچ، قوژن؛ (۳) قیشه‌وه‌سو له شتی (گوی‌چکی جیوانه‌که بگره) [ف] (۱) گوش؛ (۲) گوشه؛ (۳) برآمده از چیزی، برآمدگی.
گوی‌چکه: گوی‌چك [ف] نگا: گوی‌چك.
گوی‌چکه‌پچرکی: (۱) گوی‌پچر؛ (۲) گوی به‌کر کشان [ف] (۱) نگا: گوی‌پچر؛ (۲) گوش همدیگر را به شوخی کشیدن.
گوی‌چکه‌پروچکی: گوی پچرگوی پچر [ف] نگا: گوی پچر، گوی پچر.
گوی‌چکه‌پروسقی: (۱) گوی کشانی به‌کسری، گوی‌پروچکین؛ (۲) قونکه‌پراندن، جوّری کی‌پرکی پچرهاوپشته تاماته [ف] (۱) گوش همدیگر را کشیدن؛ (۲) گوشه‌زدن در پرتاب سنگ به هدف.
گوی‌چکه‌ته‌قی: گوی‌ته‌قی [ف] نگا: گوی‌ته‌قی.
گوی‌چکه‌ته کانین: گوی‌دان به قسه [ف] گوش به حرف دادن.
گوی‌چکه‌ته کانین: گوی‌چکه‌ته کانین [ف] گوش به حرف دادن.
گوی‌چکه‌دان: گوی‌چکه‌ته کانین [ف] گوش به حرف دادن.
گوی‌چکه‌رنگیان: ده‌نگ له تاوگوی هاتن [ف] صدا دادن گوش، صدا حس کردن در گوش.
گوی‌چکه‌شلکردن: گوی‌دان به قسه [ف] گوش فراداشتن.
گوی‌چکه گرتن: (۱) گوی‌دان به قسه؛ (۲) خوّ له قسه‌ی خه‌لك مات کردن [ف] (۱) حرف شنیدن؛ (۲) استراق سمع.
گوی‌چکه‌ماسی: گوش ماسیاو [ف] گوش ماهی.
گوی‌چکه‌مله: گیایه‌که یو ده‌رمان ده‌شی [ف] مرزنگوش.
گوی‌چکه‌نه‌له‌قیان: (۱) گوی‌ته‌دان به قسه‌ی کسی؛ (۲) گوزنگ ته‌گرتن [ف] (۱) گوش دادن به حرف هیچکس؛ (۲) اهمیت دادن.
گوی‌چه‌نه: به‌ته‌شی، جه‌ره‌یکی کوته ده کلکه‌ته‌شی ده‌خری [ف] حلقه‌ای چرمی در نوه‌ی.
گوی‌خه‌ڵاندن: ته‌مه‌ڵی کردن، خسته‌پشت گوی [ف] اهمال کردن.
گوی‌دار: گوهدار [ف] نگا: گوهدار.
گوی‌داری: گوهداری [ف] نگا: گوهداری.
گوی‌دان: گوهدان [ف] نگا: گوهدان.
گوی‌دریژ: کس، خمر [ف] الاغ.
گوی‌ده‌ن: بیسه‌ر، گوهدار، گوی‌دیر [ف] شنونده.
گوی‌دیر: گوی‌ده‌ن، بیسه‌ر [ف] شنونده.
گوی‌دینج: لا، بی‌لا، بی‌گری [ف] سطرف.

گوێز: ١) گۆنکی لەنێو خواردن دەرچوگ؛ ٢) فولاچ؛ ٣) گوێی بەردانی [ف] ١) گوسالە لە شیر بڕیو؛ ٢) بار؛ ٣) سوراخ سنگ آسیا.

گوێز: ناوی شارۆچکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردە [ف] نام شهرکی در کردستان که بهتمامی ویران کردند.

گوێزانش: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوێزاڵە: ١) کەسێ کە قسەی بەندو قسەی گەورەتران بەجێ دێنێ؛ ٢) فەرمانبەر [ف] ١) بند شنو، بندپذیر؛ ٢) فرمانبر.

گوێزاڵەیی: هەڵەمەرەیی [ف] فرمانبرداری.

گوێزان: گوزرد [ف] گردن.

گوێزگ: بەردی خڕ و گردی ژێر بەردانی [ف] محور زیر سنگ آسیاب.

گوێزمە: کەوکەو گوان بەگوێلاک مراندن بۆ شیردانی جێگا [ف] به‌تدریج گوساله را به‌ملاک دوش دادن مادر و دادن برای شیردوشیدن از گاو.

گوێزو: ١) گوێز، گوێی بەردانی، گوێگ؛ ٢) فولاچ [ف] ١) سوراخ سنگ آسیاب؛ ٢) جیان نیست و ابهام، بار.

گوێزە: گۆزە، بەرانبەر، لە گوێزی قسەی تۆ دەبێ هاتنی [ف] برطبق.

گوێزەبەد: بەهۆی بانگوێ کەسێوەوە [ف] بکاهت، بیماری لوزیون.

گوێزەش: جۆرێ سیبە کوێرە [ف] سیاه گوش.

گوێزەکە: گۆڵاک [ف] گوساله.

گوێزەکەسۆرە: خاڵخاڵۆکە [ف] حشرهٔ کفشدوزک.

گوێزەما: گوێزمە [ف] نگا: گوێزمە.

گوێزەوسار: گوێزسار [ف] افسار گوساله.

گوێزێ: گوێدێز [ف] خر، الاغ.

گوێز: ١) قۆز، گۆی گرتەکان؛ ٢) گوان لە شوێنی بۆ شوێنێ ڕا (تاڵو گوێزەکە) [ف] ١) گردو؛ ٢) نقل و انتقال.

گوێز: گوێن، قۆز، گۆز [ف] گرده.

گوێزان: ١) گۆزان، جەقۆی مۆتانین، تیخی مۆتانی؛ ٢) گواستەوە؛ ٣) کایەی گوێزکردن [ف] ١) استره، تیغ موتراشی؛ ٢) انتقال؛ ٣) گردوبازی.

گوێزان: گوێزان [ف] نگا: گوێزان.

گوێزانەوە: لە شوێنی بۆ شوێنی بردن بان جۆن، گواستەوە [ف] منتقل شدن یا منتقل کردن.

گوێزەلە: کایەکە کەسێ [ف] گیاهی است خوردنی.

گوێزی: گوێزی، گوزری [ف] گوزی.

گوێزڕێنگسان: ١) دەنگەدەنگ لە ناوگوێ هاتن؛ ٢) وریێ لە هۆش هاتەبەرو بەتاکاپۆن [ف] ١) صدا دادن گوش؛ ٢) کنایه از نشست بدارشدن، هشیارشدن.

گوێزڕێنگانەوە: دەنگ لەگوێ هاتن: (کە گوێم زڕینگایەوە وا دەنگی زەنگی وشتری لەبیلە/ تەوا فولاپشەو، مەجنوونە دەگری شیوەلە لەمشەو) [ف] صدا دادن گوش.

گوێزاک: قایی یا [ف] فوزک یا.

گوێزاک: گوێزاک [ف] فوزک یا.

گوێزاڵک: گوزاڵک، جاویاکە، عەیبەک [ف] عیبک.

گوێزنکی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوێزنگ: گوێزاک [ف] فوزک یا.

گوێزو: ئەو ئامرازەی کە شوێنەبڕا ڕادەگرێ [ف] حباب چراغ.

گوێزە: ١) گوێزە؛ ٢) وریێ لە کوڕەساڵی تەنگەستوور [ف] ١) حباب چراغ؛ ٢) کنایه از کوتاه قد تنگو گشه.

گوێزەبانە: گوێزەبانە [ف] نگا: گوێزەبانە.

گوێزەڕەش: ١) داری بەڵەنگ؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە [ف] ١) درخت ترنگوت؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گوێزە گوێزە: ١) گوێزی بۆچ؛ ٢) ناوی دێیەکە [ف] ١) گردوی پوک؛ ٢) نام محلی است.

گوێزەگوێز: گوزانەوەی زۆرو لەدوای یەک [ف] انتقالات پشت سر هم.

گوێزەڵان: باغی دارگوێزان [ف] باغ درخت گردکان.

گوێزەوان: گوێزەبانە، گوێزەبانە [ف] نگا: گوێزەبانە.

گوێزەوانە: گوێزەبانە، گوێزەبانە [ف] نگا: گوێزەبانە.

گوێزەهێشە: مووەکی خڕی زۆلامە دەوروی بە بڕە گیراوەو شێوی لەناوباوە [ف] نارگیل.

گوێزی: ڕەنگی زەمینی تامال سۆر [ف] رنگ سیاه سرخ فام.

گوێزی ئاڵا: وریێ لەمرۆی ساڵو جاڵاکە [ف] کنایه از آدم سالم و جابلک.

گوێزیلی: ناوی گوندێکە [ف] نام دهی است.

گوێزێن: کایە بەگوێزکردن، بازی گوێزان [ف] گردوبازی.

گوێزی ناوپێزنگ: وریێ لە بڕۆزی تۆقرەمە گرە [ف] کنایه از آدم بی آرام.

گوێزی ناوداخڵە: ١) گوێزی بچووک کە دەناو داخڵەی دوکانی دەدەن؛ ٢) وریێ لە کوڕەساڵی زۆرنگ [ف] ١) گردوی طلا؛ ٢) کنایه از کوتاه قد چست و زرنگ.

گوێزی ناودەخیلە: گوێزی ناوداخڵە [ف] نگا: گوێزی ناوداخڵە.

گوێزینگ: قایی یا [ف] فوزک یا.

گوێزی یاچ: گەنمەک، گوهێز [ف] زاغ‌الله.

گوێسکی: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردە [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گوێسوانە: یاسارە، سوانە [ف] لهٔ بام.

گوێسوک: کەسێ کە ڕووەنگ دەبێ، بەرانبەری گوێ گران [ف] گوش سیاه.

گوێسەبانە: گوێسوانە، یاسارە [ف] لهٔ بام.

گوێ شل کردن: گوێ بۆ قسە ڕاگرتن [ف] گوش فرادادن.

گوێ شۆڕ: گوهشۆڕ [ف] نگا: گوهشۆڕ.

گوێ فولاخ: لەسەرهەست [ف] گوش به زنگ.

گوێ فولاخ: گوێ فولاخ [ف] گوش به زنگ.

گوێ کار: گوێ بەرخواڵە، گیایەکە [ف] گیاهی است.

گوێ کەت: کەسێ کە هێندێک لە گوێی بەرچێ [ف] ناقص گوش.

گوینگر: بیسەری قسەی قسە کەر [ف] شنونده.
گوی گران: ۱) بیسەران؛ ۲) کەسێ کە درەنگ دەبیسێ، بەرانبەری گوشنوک [ف] ۱) شنوندگان؛ ۲) گران گوش، سنگین گوش.
گوی گوتن: گوێدان بە قسە [ف] گوش فراداشتن.
گویل: ۱) بڕ دەستی بە فولکردوی؛ ۲) فولاچ؛ ۳) کولی بەرداش؛ ۴) گولگە [ف] ۱) پریاد، کف دست؛ ۲) میان انگشت سبابه و ابهام، باز؛ ۳) سوراخ سنگ آسیا؛ ۴) گوساله.
گویلاندن: بە دەست مزاندنی گوڵک لە کاتی دوشینی چۆڵەدا، گوڕمە [ف] نگا: گوڕمە.
گویلم: بڕی دەستی، گویل [ف] پریاد، کف دست.
گویلە: ۱) کولی بەرداش؛ ۲) بڕی بەک دەست [ف] ۱) سوراخ سنگ آسیا؛ ۲) پریاد، کف دست.
گویلەق: ۱) گوێسوێ، گوهسوێ؛ ۲) بڕێکی لە سەلدەمی کەرو بەفاو [ف] ۱) نگا: گوهسوێ؛ ۲) کنایه از احمق.
گوی لەمست: گوێ ڕابەل [ف] نگا: گوێ ڕابەل.
گوی لەمشت: گوێ لەمست، گوێ ڕابەل [ف] نگا: گوێ ڕابەل.
گویلەمە: مزاندنی کەم کەمەی گوڵک بڕ لە دوشینی مانگا، گوڕمە [ف] نگا: گوڕمە.
گویلەوسان: گوڕەسا [ف] افسار گوساله.
گوی لێ ئاخنین: گوێ هەڵدان [ف] اهمال کردن.
گوی لێ بوون: شەنوون [ف] شنیدن.
گوی لێ هەڵدان: گوێ هەڵدان [ف] اهمال کردن.
گویلیکا: گوندێکی کوردستانە بەشێکی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گوی ماسیلکە: گوش ماسیلە [ف] گوش ماهی.
گوی ماسیلە: گوی ماسیلکە [ف] گوش ماهی.
گوی مشکە: ۱) گیایەکە؛ ۲) بەلکی تازەبەرکەوتو [ف] ۱) گیاهی است؛ ۲) برگ تازه دمیده.
گوی مێلە: گیایەکە بۆ دەرمان دەستی [ف] مرزنگوش.
گوین: گوان، (ئینگوین) [ف] پستان حیوان.
گوین: لەرەنگە لەجۆری وەک [ف] همانند، مانند.
گوین: باڵداریکی نەوبەهارە [ف] پرنده‌ای شب پیدا.
گوینده: قسەکەر [ف] گوینده.
گوینەر: گوینده [ف] گوینده.
گوینس: ۱) پنجەگیایەکە بۆ کاری کەلەپور گوندەی دەبێ و بۆ سوتاندن بەکارە؛ ۲) گوڵی [ف] ۱) گیاه گوین؛ ۲) گوش.
گوی نەدان: گوێ پێ نەدان، خۆی بواردن [ف] اهمال.
گوینی: گوینو [ف] نگا: گوینو.
گوینی جەباری: جۆری گوینی زەردە کەلەپوری لێ دەگرن [ف] گوین کتیرا.
گوینیەرمشە: جۆری درکەگوینوی زۆر باشە جەوی لێ دەگرن [ف] گوین سیاه که انگشتش گفته است.
گوینیەزەردە: گوینی جەباری [ف] گوین کتیرا.
گویە: گوێ [ف] گوش.
گویەند: یەکی تەسووری قولە لە مۆ [ف] رشتن کوتاه و ستبر از موی بز.
گوییبن: ۱) گوڕین؛ ۲) گوین، باڵداریکی نەوبەهارە [ف] ۱) فلان، بارد؛ ۲) پرنده‌ایست شب پیدار.
گوییبن: بازی کاشو، کاشوبازی [ف] گوی و چوگان بازی.
گە: ۱) بەشەوی پشە؛ (بام لە گە جوو)؛ ۲) مانگرتن لە ڕۆشتن؛ (ئەم تەسیە گە بەگرن)؛ ۳) باشکر بەواتا: جێ؛ ۴) لەگەڵ؛ ۵) بارکانی سەرشتی بارەوی [ف] ۱) مقدار اشخوران؛ ۲) اختصاب حیوان؛ ۳) پسوند به معنی جا؛ ۴) اگر؛ ۵) بارکه روی پشت اسب.
گها: ۱) گیا؛ ۲) گەیشت؛ ۳) ماندگ، شەکەت [ف] ۱) گیاه؛ ۲) رسید؛ ۳) خسته.
گهان: ۱) ڕەنج بۆ بەر؛ ۲) گوارە؛ ۳) بواری جەم [ف] ۱) محوطهٔ محصور برای دام؛ ۲) گوسفاره؛ ۳) گذار رودخانه.
گهاشتن: ۱) گەیاندنی ڕاستەوخۆ؛ ۲) گەیاندنی میوە [ف] ۱) رساندن مستقیم؛ ۲) رساندن میوه.
گهان: ۱) کۆبوونەوە؛ ۲) ڕۆژی یەسلاو، حەشر؛ ۳) گەیشتن [ف] ۱) اجتماع؛ ۲) روز حشر؛ ۳) رسیدن.
گهاندن: گەیاندن، گهاشتن [ف] رساندن.
گهاندەك: پێی یادانەوەیەکی بەهێزە [ف] حرف عطف.
گهان هەڵ: لەگەڵ کۆبوونەوە [ف] اجتماع کردن.
گهبر: گاور [ف] گبر.
گهبرگە: ۱) کوڕەبالای (گەزل)؛ ۲) جۆری کایەی (وەرخانە)؛ ۳) دەهۆلی گەورە [ف] ۱) کوتاه قد شکم گنده؛ ۲) نوعی بازی (ورخانه)؛ ۳) دهول بزرگ.
گهبرە: دەستکشی ئاو، بۆ ئاڵ و ئاشاغ [ف] دستکش نمدی برای نظافت ستون.
گهبۆل: ۱) توانە لە تاریوورتکەسلوار بۆ گوتکی بەلاو؛ ۲) کاڵەمەرانی [ف] ۱) توانه از آره و بلغور برای گوساله و اره؛ ۲) نوعی آش.
گهبە: گاپیرانە، گوێزەیەکی گا [ف] نگاف گاو.
گهبەن: بەرەڵدانو بەکار [ف] ولان و بیکار.
گهبەزە: ۱) زلحوونت زەبەلاح؛ ۲) بڕێکی لە بەفەن کەخۆیانی، بادی بەهوا [ف] ۱) تنومند؛ ۲) کنایه از متکبر.
گهبەك: ماخوڕەی تیشکەرێن، فالی خرسەك [ف] فالی خرساك.
گهبەڵ: ۱) تاڵان، زەلکاو؛ ۲) قەبەڵ، پێ سواربون [ف] ۱) مرداب، تراز؛ ۲) سوار.
گهبەڵە: دارستانی جوغور [ف] جنگل انبوه.
گهپ: ۱) گاڵتە، شوخی؛ ۲) قەپە، گازە دەدان؛ ۳) جەپە، قوت؛ (گەپی کە)؛ ۴) زەلام، درشت؛ ۵) بنیادەمی جێ بەرز؛ ۶) جەپەی پێ دەدان [ف] ۱) شوخی و هزل؛ ۲) گاز با دندان؛ ۳) بلع؛ ۴) درشت، گنده؛ ۵) بلندبالا؛ ۶) دادن سگ بی دندان.
گهپتر: زلتر [ف] بزرگتر.

گەیجاڕ: گاڵەباز [ف] مسخره، دلقک.
گەیجاندن: ١) ڕۆخاندن، ڕماندن؛ ٢) ڕێک کەوتن [ف] ١) خراب کردن؛ ٢) برخورد.
گەیرۆگ: جیقەدان، جیکڵدانە [ف] جیغدان.
گەیگوڕ: ڕەبازەنا، جەقەجەق [ف] همهمه و غوغا.
گەیل: جرەڵەست، بنس لێ گر [ف] مانع سر راه.
گەیڵە: ١) جمعه، دوایەڵان؛ ٢) گیایەکە دەخورێ، پیازەخۆگانە [ف] ١) دنبلان؛ ٢) گیاهی است که پیاز آن خوردنی است.
گەیڵەسەن: ناوی دێ یەکە [ف] نام روستایی است.
گەیۆ: بیری کە کارکەوتو [ف] بر لکنده.
گەیۆل: شەیڵەڵەنداو [ف] فلج، لمس.
گەیۆکی: شەیڵە، نایەتی بوونەستی شەیڵە ئیدراوی دەڵێن [ف] بیماری فلج.
گەیە: ١) جەستەی بڕەسەگ؛ ٢) قوم، قڕ؛ ٣) جۆشایی زار [ف] ١) وای سگ بی‌دندان؛ ٢) جُرعه؛ ٣) غشای دهان.
گەیەگەپ: جەیەجەیی بێ‌دەدان [ف] وای وای سگ بی‌دندان.
گەیین: جەیین، ڕەوین، وەرین [ف] پارس کردن.
گەیجە: ئەوارە، ئەوریە [ف] بیگانه، ناشناس.
گەیجەن: کێ، دانکۆشت [ف] لاغر.
گەیجەرگوجەن: ١) تازە ئەکرۆکان؛ ٢) ڕێنی لە خۆزێ و تۆزێ [ف] ١) دانه‌های لاغر؛ ٢) کنایه از رخاله و لانها.
گەیچ: کانزایەکی سپیە لە کڵ‌دا تێکەڵ سۆرەکەرێتەوە لە بەنایی دا بەکار دەبرێ [ف] گچ.
گەیچاو: ١) ئاوە گەچی تراو؛ ٢) ئەخۆشیەکە بۆ چاو [ف] ١) آب گچ رفیق؛ ٢) یکی از بیماریهای چشم.
گەیچکاری: ١) بەگەچ کارکردنی بەنا؛ ٢) جەنت و گوڵاڕێنی بە گەچ لە خاو بۆ جوانی [ف] ١) گچکاری؛ ٢) گچ‌ریزی خانه‌ها.
گەیچڵ: سیس، زاکاو [ف] پژمرده، پژلیده.
گەیچڵان: سیس و چرچ بوون، زاکان [ف] پژولیده شدن.
گەیچڵاندن: زاکاندن [ف] پژمرده کردن.
گەیچە: گەیە، ئەوریە [ف] ناشناس، بیگانه.
گەیچینە: ١) کانی گەچ؛ ٢) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] ١) معدن گچ؛ ٢) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
گەد: ١) گەد، مان، بێ‌جەفاکەر و ئەوزەشتی جەنوان؛ ٢) زگ و کرش؛ ٣) زەوی بڕ لە کشتو لەنت؛ ٤) ئاکار ڕەوشت [ف] ١) اعتصاب از رفتن حیوان؛ ٢) شکم و شکمبه؛ ٣) زمین ناهموار؛ ٤) اخلاق، منش.
گەدا: ١) پارەدار، سوالکەر، خواردنوک؛ ٢) کچ، کەنیشک [ف] ١) گدا؛ ٢) دختر.
گەداقوز: پارەکی چەقیز کە خۆی بە خاوەن‌پارە شان دەدا [ف] گدای لافزن که ادعای ثروتمندی کند.
گەداندن: پارەکی کردن، سوالکردن [ف] گدایی.
گەدایی: کاری پارەکە [ف] گدایی.
گەدک: بالاتر لە ژان تا بەر سنگ، زگ و قۆز [ف] شکم و شکمبه.
گەدگ: گەدک [ف] شکم و شکمبه.
گەدگسر: کەسێ کە لە ڕۆیشتن سەرێکی دەکا [ف] اسبی که از رفتن سر باز زند.
گەدکن: زگەزل [ف] شکم گنده.
گەدگین: ١) گەدگر؛ ٢) ڕێنی لە سەرسەختی بەلێگر [ف] ١) لگدگر؛ ٢) کنایه از لجاجت پیشه.
گەدگین: جێنشتی بارچەقۆز [ف] غذای سرایی.
گەدۆک: زنیار بەقەدی گۆمەڵ، زێ بە گەوەدا [ف] راه از کمر کوه.
گەدوگیاڵ: بیچمی زگ و ست پێکەوە [ف] نمای شکم و باسن باهم.
گەدە: ١) جێگەی زیخۆڵان، خۆڕ؛ ٢) لە ناوک جەوزێ تا سەر زان؛ ٣) وشەیەکە بەوانا: فلان کە بۆ خۆشەویستی دەڵێن؛ ٤) کوسانێکی بەناوبانگ؛ ٥) کوز [ف] ١) شکمبه؛ ٢) از زیر ناف تا زان؛ ٣) فلان؛ ٤) یلانی مشهور در کرمستان؛ ٥) بس.
گەدەبەل: سەرسەختو خەتار [ف] لجاجت پیشه.
گەدەبەلی: سەرزەنی و نەسازان [ف] لجاجت.
گەدەقشە: جۆزێ ماسی [ف] نوعی ماهی.
گەدەق: ورگ، گەد، قۆز [ف] شکمبه.
گەدەڵ: پاڵاغی سێ‌ساڵە، بەمەکە گاڵتەی پێ‌دەهاوێژن [ف] بچه گاومیش سه‌ساله.
گەدەوڵ: قوز، گوی سۆرەوبۆک [ف] قلقلی.
گەدەوڵی: قوزی [ف] بیماری قلق.
گەدەیەی: ڕۆزگاری مندالی، زاوکتی [ف] دوران کودکی.
گەدەیی: گەدەیەی [ف] دوران کودکی.
گەر: ١) جومگەی بەکسم؛ ٢) ئەگەر؛ ٣) پۆست، ست؛ ٤) جات، قوڕی جگ؛ ٥) کوڵی دەستار؛ ٦) باشگری بەواتا: دروستکەر (زێرگەر، ئاسنگەر)؛ ٧) دەگەڵ، زەگەڵ [ف] ١) مچ دست؛ ٢) اگر؛ ٣) وجب؛ ٤) گردی شانالنگ؛ ٥) سوراخ دست آس؛ ٦) پسوند به معنی استاد صنعت؛ ٧) همراه.
گەڕ: ١) سۆڕانەوە، ئاش دەگەڕێ؛ ٢) ڕۆیشتن، (کاڕا دنیا گەڕە)؛ ٣) ڕواین بۆ مۆنسەکەرین، (ئەشکەم گوم‌کردە لێی دەگەڕێم)؛ ٤) وازلێهێنان، (ئەم گەڕێ یا بچو، بۆی مەگەڕێ، لێی گەڕێ)؛ ٥) فێڵ و گێڕی، (گەڕیارە ڕاست نیە)؛ ٦) بەشەواڵە، شقاڵ، (گەڕی تێ هاڵاسەوە)؛ ٧) ڕەواج، بڕەو، (بازاڕی هێنکە لە گەڕدایە)؛ ٨) تەپسوڵکەی پەردین؛ ٩) سەرسەختی و لاساری؛ ١٠) گۆڕین، بەخۆشیەکە، (گەڕ بوە)؛ ١١) گۆڕابی، بەهەڵەی ڕەوی؛ ١٢) بۆرە، نوگە؛ ١٣) گیزاوی گوم؛ ١٤) سەرچاوەی ئاوی گەرم و سوڕ، (گەڕاو)؛ ١٥) پێچ، پێچدراو، (شاڵی سەرت بە گەڕگەڕە)؛ ١٦) مزراح؛ ١٧) خولخولە؛ ١٨) خوێنکی ڕەماو، جەرح [ف] ١) چرخیدن؛ ٢) رفتن، گردش؛ ٣) پیچیدن؛ ٤) دست برداشتن؛ ٥) حیله؛ ٦) شلتاق؛ ٧) رواج؛ ٨) تیغ سنگی؛ ٩) لجاجت؛ ١٠) بیماری گری؛

(١١) زەین هموار؛ (١٢) توبەنا؛ (١٣) گەردان؛ (١٤) جەشنەی ئاب مەعدنی؛ (١٥) ئاب دامەسەند؛ (١٦) گەرمەنا؛ (١٧) قرپزە؛ (١٨) قرن.

گەرا: (١) تۆمی وردی هێشتانەگۆڕاوی بێ‌ڕاوی جانەوەران؛ (٢) نەرز و بەهێزی بۆ ڕگی بەهەساوی ئەژن؛ (٣) ڕاوکەی مریشک [ك] (١) تخم حەشرات و ماهیەکە هێشتا جان نەگرتووە؛ (٢) مێشر و ورم کردنی ناو شکم گوتیان؛ (٣) تخمی کە ڕوەرەق گەزابێت.

گەرا: کەسێ کە ڕۆژێ لە ڕۆژێ دایەو تەمەنی ئارام دەگرێ [ك] بسیار گریش کەسەی سیار.

گەراج: گاراج، نەوبەی ترومبیلان [ك] گاران.

گەراخستن: تۆڕداخستنی جانەوەران [ك] تخمگذاری حشرات.

گەراڕان: (١) جێگەی گەراکردن؛ (٢) جێگەی ئەو کە ژنی گەرگی دا [ك] (١) جای تخمگذاری؛ (٢) تخمدان مرغ.

گەراڕانان: گەراخستن [ك] تخمگذاری حشرات.

گەراڕەواغی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی ئاوایی کرد [ك] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەراس: بەلوکەوردی باری [ك] آلوزه.

گەراڤ: گومی قوڵ کە ئاوەکەی بەهۆی ڕەوەو جوڵ دەهوا [ك] گردابۆ زرف آب.

گەراقی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی ئاوایی کرد [ك] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەراگەرا: بەلەمان (زکی گەراگەرا ڕیشتی، ئەوانەی ڕۆژ بۆ [ك] آشپزگی.

گەرال: گەرەندی بێ‌مەبەست [ك] هرزەگرد بی‌هدف.

گەران: (١) ڕۆیشتن، هاتوچۆکردن؛ (٢) بۆ دیتەوەی گومبو نەفالان؛ (٣) ئەوەی جۆن گەران لە باریکەوە بۆ باریکە (ڕەنگی مۆر بۆ ڕەنگی سەر زەرد) گەرا [ك] (١) گردش؛ (٢) جستجوی گم شدە؛ (٣) تغییر یافتن.

گەرانسان: (١) گەراداخستن؛ (٢) ڕاوکە زێر گەرگی دانسان [ك] (١) تخمگذاری حشرات و ماهیها؛ (٢) تخم زیر مرغ گذاشتن.

گەرانسەن: (١) دەگەڵ خۆبردن بۆ سۆرانەوەو گەران؛ (٢) بەکارهێنان (مانەنی گەرانسەن، ئاش گەرانسەن)؛ (٣) گێڕانی بان بە بانگوێر بۆ دۆزینەکردن؛ (٤) دابەش کردن (ئاوی بەسەر خەڵکدا دەگەرانەد)؛ (٥) بەسەرهێنان (وی بەلاکی ئەسەرین گەرانەد)؛ (٦) بەلوریان کردن (بەسەر گەرانسەن)؛ (٧) پاش پشکۆی دەمەڵە بەمانای خراکردن (شیر هەڵگەرانسەن)؛ (٨) پاش دەڵە بەمانای بەرەوخوار ڕەتاندن (داگەرانسەن [ك] (١) بە گردش بردن؛ (٢) بەکار انداختن؛ (٣) با بام عطان بام را محکم کردن؛ (٤) تقسیم کردن؛ (٥) برسر آوردن؛ (٦) دەاگەرن؛ (٧) با پیشوند دەمەڵە بە معنی خراب کردن؛ (٨) با پیشوند دەڵە بە معنی بە طرف پایین هل دادن.

گەرانگە: جارباڵ، دەمەبین، هەڵبات، جەڵبات [ك] بکار.

گەرانین: گەرانەن [ك] بکا گەرانین.

گەرانەوە: (١) هاتەوە؛ (٢) چەرۆن؛ (پاپیکە گەرانەوەنا)؛ (٣) جۆرێ هەڵبەزکێ [ك] (١) بازآمدن، بازگشتن؛ (٢) پیرشدن، پیری؛ (٣) نوعی رقص گروهی.

گەرانی: (١) مەنداڵی و خۆرەڤورت؛ (٢) جۆرێ ڕەقص و سەماو دیلان [ك] (١) کوفت و زهرمار خط نوش جان؛ (٢) نوعی رقص گروهی.

گەرای: (١) گرانی جاوەدی ئاوی گەرمو سوڕ؛ (٢) ئەمجا چۆک لە جەشنە ئەرازاو [ك] (١) جشمهٔ آب گرم معدنی؛ (٢) از جانب رفته.

گەراوە: (١) سرکەیەک کە بۆتە شەراب؛ (٢) بیادەمی تازەبێر (زنکی گەراوەیە) [ك] (١) سرکهٔ شراب شده؛ (٢) نوبر.

گەرت: تۆزو خۆڵ، غوبار [ك] گرد و غبار.

گەرچە: کتابەکی بەرزەبالایە بەرکی پێوکێنواد دەگرێ ڕۆنەکەی ڕۆز ڕەوانە [ك] کرجاك.

گەرچەك: (١) گەرچە؛ (٢) نوودجۆرای تەواو وردنەکراو [ك] (١) کرجاك؛ (٢) نیم جوشیده، نیم کوبیده.

گەرچی: دەگەڵ ئەوەدا [ك] گرچه، باوجود.

گەرد: (١) غوربان، گۆری، (وەگەرد بالات نام)؛ (٢) گەڵ، جۆرو هاتن؛ (٣) غوبار، تۆز؛ (٤) کەموسکە [ك] (١) قربان؛ (٢) گشت و گزار؛ (٣) غبار؛ (٤) اندك.

گەردا: بەگەڵ (گەردا ئەتەر ئۆما) [ك] اگر.

گەردالە: گەراڤ [ك] گرداب.

گەردان: بەهێزی تەم یان تۆزو خۆڵی نیشتو [ك] برف کم یا گردوخاك انباشته بر روی زمین.

گەردان: (١) سەبەس گەڕانەوەو (بەڵاگەردانی بالات بوا)؛ (٢) ڕەواج، ڕەو؛ (٣) تۆزکردن؛ (٤) تۆزکەر؛ (٥) گۆڕەوەو (ئاوگەردان) [ك] (١) برگردان؛ (٢) رواج؛ (٣) غبارانگیز؛ (٤) غبارانگیز؛ (٥) مستقل کننده.

گەردانە: (١) خشڵی ئەستۆر، هەڵەدی زێرین؛ (٢) گەردا [ك] (١) گردنبند؛ (٢) اگر.

گەردای: (١) گەراڤ، گەرداڵە؛ (٢) برنجی لە بەڵاو ئۆش هاتن [ك] (١) گرداب؛ (٢) کنایه از ورطه.

گەردبین: جاوی زۆر بەهۆکم [ك] چشم بسیار ریزبین.

گەردش: (١) گەڕان؛ (٢) جەرخەدان؛ (٣) تازاوو پشتوی [ك] (١) گردش؛ (٢) چرخش؛ (٣) آشوب و بلوا.

گەردش‌نامەوە: تازاوەنامەوە [ك] فتنه انگیختن.

گەردن: (١) بەرئەستۆ، ئەستۆ لە لای سنگەوە؛ (٢) ئەستۆی باریکی هەر شتێك؛ (ئەوەندەی گەردن باریك) [ك] (١) گردن جانداران؛ (٢) مدخل باریك ظروف.

گەردن‌تازادی: لە زاوەڕۆی کەسێك خۆشبوون [ك] حلال کردن.

گەردن‌تازاکردن: بەخشین لە کاری زاوەڕۆ [ك] حلال کردن.

گەردن‌تازایی: گەردن تازادی [ك] حلال کردن.

گەردن‌بەن: گەردانە [ك] گردنبند.

گەردن‌بەند: گەردانە [ك] گردنبند.

گەردن‌کەج: (١) گوێ بەفەرمان؛ (٢) خەمگین و کز [ك] (١) گوش به فرمان؛ (٢) افسرده و غمگین.

گەردنگر: کێشەو بەڵای بەسەرهاتگ [ك] مصیبت گریبانگیر

گەردنگیر: گەردنگر [ف] مەست گریبانگیر.
گەردنلغ: گەردنە [ف] گردنبند.
گەردنە: بستوی کۆن، زیو [ف] گردنه.
گەردوان: گەردنە [ف] گردنبند.
گەردوخول: گەزاو سوڕانەوە [ف] پیرامون گشتن.
گەردوخۆل: تۆزو خۆڵ [ف] گردوغبار.
گەردوگول: دەمی سەرەتا (گەردوگولی بەیان لە جیو هەستام) [ف] سرآغاز.
گەردولۆل: گەردەباد، باهۆز [ف] گردباد.
گەردون: ۱) زەمانەسا ۲) چەرخی ئاو لەجیی هەڵیستجان ۳) بەگەرو هەزاری زاڵ ۱) زەمانە ۲) ئاسمان، چرخ چاه ۳) چرخ ڕاوەی بزرگ.
گەردە: ۱) ڕیزە گوڵنگەی ڕەشی ئاوی پشمی کە لەسەرباڵی دەیخن ۲) گەردن ۳) خاکەڕەزی ۴) کوڕەباڵای قەڵەو ۵) ئاوە تۆپیاوان [ف] ۱) زنجیرە سنگولەی ئەسپی مستگی ۲) گردن ۳) خاکەرخال ۴) کوتاوقد چاق ۵) نام مردانه.
گەردەباد: گەردەلۆل [ف] گردباد.
گەردەبل: ۱) گەردەلۆل، گەردەگە ۲) لوڵەی خۆڕ بەیک لوڵەخەل [ف] ۱) گردباد ۲) لولهٔ خرطومی.
گەردەش: ئازاوەی پشتوی، گەردش [ف] آشوب و بلوا.
گەردەش گێڕان: ئازاوەنانەوە [ف] فتنه بەپاکردن.
گەردەلۆل: گەردەلۆل [ف] گردباد.
گەردەمل: پشتەی گەردن [ف] استخوان گردن.
گەردەن: گەردن [ف] گردن.
گەردەن ئازادی: گەردن ئازادی [ف] حلال کردن.
گەردەنسوڕا: ئاڵتەدەکی مل سوڕاو [ف] برنجه‌ای است با گردن قرمز.
گەردەنگۆ: جۆرێ خشڵی گەردن [ف] نوعی زیور گردن.
گەردەنە: گەردەمل، پشتی زنجیر [ف] گردنهٔ کوه.
گەردەنی: گەردانە [ف] گردنبند.
گەردەنیش: پشتوانەسەرخۆیی، سەبرو هەوسەلە [ف] بنات.
گەردی: عاشیرەتێکە لە کوردستان [ف] نام عشیره‌ای است.
گەردیلە: ۱) کەل و پەلی کاتەنی ماڵ ۲) زۆر جکۆلە [ف] ۱) خانه‌تکانی ۲) ریز.
گەردین: ۱) گشتی، هەموو، تێکڕا ۲) گەردان [ف] ۱) همه، همگان ۲) گردش.
گەرزك: ۱) تاڵقە، حەڵەی ۲) کۆز (کیرەن) [ف] ۱) حلقه ۲) حلقه‌ی مردم.
گەرساقا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردنی وەستایی بەر کوردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کرەنە.
گەرس و گیڵی: پوش و پەلاش، گەرش و گیڵ [ف] خس و خاشاك.
گەرش: پوش، وردەلاسکی گیا [ف] خاشاك.
گەرش و گیڵی: پوش و پەلاش [ف] خس و خاشاك.
گەرقیری: تیکەڵ بیکەڵ، تاڵەکۆز [ف] درهم برهم.
گەرك: بەوڵی داوی گەرك [ف] ترکهٔ چوب گز.
گەرك: کزو کەمەفت [ف] لاغر مردنی.
گەرك: نۆمی بارهاوردنی میوە کە بە هاتنەوەوە دەوەستێ [ف] گرهٔ گل.
گەرکە: گەرك [ف] لاغر مردنی.
گەرگی: گورچیلەوگورچك [ف] کلیه.
گەرگوش: لاتاڵ، بیشکە، مەرگوش [ف] گهواره.
گەرگوڵك: توڕەی مل، هەڵاتە [ف] فلاته، طوق گردن.
گەرگە: دامیرەدەرگای سەرچەسری [ف] اداره دولتی.
گەرگەر: ۱) پەردەلان ۲) ئاوەنەیەکە لە کوردستانی پەردەستی ترکان ۳) گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] ۱) سنگلاخ ۲) ناحیه‌ای در کردستان ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بیگانه ویران شد.
گەرگەڕ: پیچ پیچ، پیچ پراو [ف] پیچ خورده.
گەرگەڕە: ۱) قەرقەرە، قرقرە ۲) کەمەی بەرگەنگەر [ف] ۱) قرقره ۲) چیرهٔ غربال و امثال آن.
گەرگەڕی: ۱) کوڵیرەی چکۆڵەی بەسەرو بەدەکەر کە ڕاوەکیان دەیخوەن ۲) کەمەیەکی کە کرێی سەری دەبارە [ف] ۱) نان شیرینی که کودکان می‌فروشند ۲) کچل.
گەرگەسان: ۱) وردوخاش بوون ۲) وەبەر هەرەس کەوتن [ف] ۱) خرد و خاش شدن ۲) درسیر بهمن افتادن.
گەرگەساندن: ۱) وردوخاش کردن ۲) بەسەر زەوی [ف] ۱) خرد و خاش کردن ۲) ریزش بهمن.
گەرل: ۱) گەرك ۲) گرۆی [ف] ۱) لاغر مردنی ۲) گرهٔ شده.
گەرم: ۱) ئەوەی تینی خۆرو تاگر، دژی سارد ۲) مرێشی لە تاو (گەرمەو بین) ۳) مرێشی لە بەهاوردن (گەرمەو گەرم گەیشتە سەری) ۴) بەکار (تاریکی دەم گەرمە) [ف] ۱) گرم ۲) کنایه از تب ۳) کنایه از حمله و زود ۴) کنایه از کاری و مؤثر.
گەرما: تینی خۆرو تاگر [ف] گرما.
گەرمابردن: تاوبردن [ف] آفتاب‌زدگی.
گەرمابردو: تاوبردو [ف] آفتاب‌زده.
گەرمابردە: گەرمابردو [ف] آفتاب‌زده.
گەرمابیدا: مرێشی لەمالگی پوشەر [ف] کنایه از خردادماه.
گەرمابیو: غیرات، نامرازی شانەانی بلەی گەرماو سەرما [ف] دماسنج، میزان الحرارة.
گەرمانی: گەرما، تین [ف] گرمی.
گەرماخ: ۱) چلڵدو چەمەڵی، گەنار ۲) ئاوەقەی بن هەنگڵ و قاچ [ف] ۱) چرك و کثافت ۲) عرق زیر بغل و کشاله ران.
گەرماخۆن: چلکی، چەمەڵی [ف] چرکین، کثیف.
گەرماخن: پیس و پوخڵ [ف] کثیف و زشت.
گەرماژۆ: گەرمابردە [ف] آفتاب‌زده.
گەرماف: ۱) حەمام ۲) چاوەی ئاوی گەرم، گراو ۳) گوندێکە لە

کوردستان بەهۆی وێرانی کردن (۱) گرمابە؛ ۲) چشمەی آب گرم؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەرماقاحاجیاغا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن روستایی مرکزی کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەرماڤوك: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەرماگە: حمام، گەرماف گرمابە.

گەرماندن: گەرمکردن گرم کردن.

گەرمالی: ولاتی گەرم، بەرانبەر بە کوێستان گرمسیر.

گەرماو: گەرماف نگا: گەرماف.

گەرماوا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن روستایی مرکزی کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەرماوگەرم: ۱) مەش بەجێ، بێ مرۆڤ کرن؛ ۲) جەنگەو ناوەند؛ ۳) گەرماوگەرمی شەڕدا بەیدا وا ۱) فوری، بی‌درنگ؛ ۲) گرماگرم.

گەرماوە: حمام، حوممام گرمابە.

گەرماوی: جێشتی شلەی وردەساوار آش بغوری.

گەرماهی: تین، تەوزمی گەرما شدت گرما.

گەرمایی: تین، تەوزمی گەرما گرمی.

گەرمبوون: ۱) تین تێ گەران؛ ۲) بەتوندی وە کارکەوتن ۱) گرم شدن؛ ۲) سرگرم کار شدن.

گەرمبوونەوە: پاش سەرماوێن تینی گەرما تێ گەران گرم شدن بعد از سرما.

گەرمتان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەرمجەك: جوردگەدەست مچ دست.

گەرمخان: ۱) لەگەرمان وەرزبوون، داهێزان؛ ۲) وشکەبوون لەبەر گەرما ۱) گرمازدە شدن؛ ۲) خشك شدن از شدت گرما.

گەرمخاندن: ۱) هێزم هێنانی گەرما، کولەکوڵ؛ ۲) وشکەو کردن لەبەر تینی گەرما ۱) شدت گرفتن گرما؛ ۲) جلو گرما خشك کردن.

گەرمخواز: زۆر لەسەرخەست بسیار حساس.

گەرمخین: ۱) گەرمخان؛ ۲) وێن کردن لەبەر گەرمای زۆر ۱) نگا: گەرمخان؛ ۲) گندیدن از گرما.

گەرمخین: لە گەرمای وێن کردن گندیدن از گرما.

گەرمداهاتن: گەرمبوون نگا: گەرمبوون.

گەرمراهاتن: گەرمبوون نگا: گەرمبوون.

گەرمز: گرمزە، زیکە لەناوبردەوە جوش از آفتابزدگی.

گەرمزاندن: لەبەر گەرما توشی ناوبوی هاتن تب کردن از گرما.

گەرمزەمین: گەرمایی گرمایی.

گەرمزۆك: زیکە لە ئاوانگازەوە جوش زدن از تابش آفتاب.

گەرمزە: گەرمز گەرمز.

گەرمزین: گەرمزاندن تب کردن از گرما.

گەرمش: تەوزم فشار.

گەرمشاندن: تەوزمدان، زۆر بوهێنان فشار آوردن.

گەرمشتە: برینکە دانە بودانە.

گەرمشك: تێ مسك نخال.

گەرمسك: ۱) جۆرێ برنج؛ ۲) گرکسە؛ ۳) (ئاژی بەلسەدی ژان؛ ۴) سەرجەلوبەك کە بە هاوین ساردەو بە زستان گەرم؛ ۵) نیوەنمەکی گەرم؛ ۶) دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردوە ۱) نوعی برنج؛ ۲) طالبی، گرمك؛ ۳) درد مفصل ران؛ ۴) چشمەای کە آبش در زمستان گرم است؛ ۵) خمیر گرم کە بر دمل گذارند؛ ۶) دو روستا بە این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شدە است.

گەرمکان: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

گەرمکاو: گرماو معدن آب گرم.

گەرم کردن: ۱) تینی جۆرو ناگر لە ساردەدان و گۆزانەدنی؛ ۲) جۆش کردنی کوڵ لە لایەن قسەخۆشەوە؛ (مەجلیسی گەرم کردوە) ۱) گرم کردن؛ ۲) آراستن مجلس.

گەرمکە: ۱) ئاوی گەرمی کانیاو؛ ۲) گەرماوی کانی یی گەرم کردنی مرۆ ۱) چشمهٔ آب گرم؛ ۲) گرمابهٔ طبیعی.

گەرمڵەبن: جێشتی گەنمە کوتاو، کەشکەك ۱) آش گندم نیمکوب.

گەرمن: ۱) گەرما؛ ۲) کەسێ کە زۆری گەرمابە ۱) گرما؛ ۲) آدم گرمابی.

گەرمۆ: گەرماو، جێ جۆشتن لە ئاوی گەرمی کانەوە آب گرم معدنی.

گەرمۆك: ۱) گەرمایی؛ ۲) گەرمای بێ‌بیست و چەندان ۱) گرمسیر؛ ۲) گرمای نامناسب.

گەرمۆك: سەرچاوەی ئاوی بەرزستان گەرم، گەرمك چشمهٔ آب گرم.

گەرموگون: زۆر گەرم داغ داغ.

گەرمە: ۱) جەنگە؛ ۲) جەڵوکێ کە زۆر بێ‌دەگا؛ ۳) تۆرما ۱) جلوان؛ ۲) شالی (ورس)؛ ۳) تورما.

گەرمەبرین: ئارەبرین، برینی کەهێشتا سارد نەبوەتەوە خوێنی لێ دێ زخم تازه.

گەرمەبۆی: بۆخی گەرم بخار گرم.

گەرمەتەندوور: ئاگر لە تەندوورێ کە تەواو گڕی دانەمرکاوە نان تنور تمام خاموش نشده.

گەرمەخول: سوڕاڵی بەردانی بە پەلەپەل هر چیز آسیاب با شتاب.

گەرمەژنە: ۱) گرمزە، گەرمزە؛ ۲) ئاوبردن ۱) جوش آفتابزدگی؛ ۲) آفتابزدگی.

گەرمەسوت: جۆرێ بارچەی تەنك نوعی پارچهٔ نازك.

گەرمەشامی: گەنمەشامی قرمز.

گەرمەشین: شەبۆری زۆر بەهێزبوو کوڵ شیون شدید.

گەرمەك: دەم ئاوی کە بە زستان نایەستێ؛ (مزاوی لە گەرمەکان دەماوەزێن) کنار آبهای گرم کە یخ نمی‌بندد.

گەرمەگڵ: دەوڵەکانی بێ‌ڕاوەستان و بێدەنگبوون حرف زدن بدون وقفه.

گەرمەگوڕ: جێگەی بەخشین بۆ تازەمردگ غذا بخشیدن به مناسبت فوت کسی.

گەرمەڵوک: دەشتی گەرم و بێ‌ئاو، بێرون صحرای گرم بی‌آب.

گەرمەڵە: ئاوی گەرمەلو چشمهٔ آب گرم.

گەرمەوێر: بێر و قەیتی گەرما تیروی گرما.

گەرمەوور: نووراهەڵوورین، نووراهەڵگەر آتش آشام.

گەرمەوەژە: گەرمەوور شدت گرما.

گەرمی: ١) گەرمایی ٢) توندو تیژی لە کار ١) گرمی ٢) سرگرمی زیاد.

گەرمیان: گەرمایی گرمسیر.

گەرمیاندن: ئاڵاندەوە، باش وەسەرکارخستن سرگرم کردن به کار.

گەرمیانی: سەر بە گەرمیانی گرمسیری.

گەرمێن: گەرمیان گرمسیر.

گەرمێنی: گەرمیانی گرمسیری.

گەڕێ: مرۆی گەڕۆک بسیار گرد شده.

گەڕاس: ئازار لە سەری بۆر شجاع.

گەڕاڵ: زەنگوڵەی ڕل ناقوس.

گەڕانەد: ١) کەسێ کە ڕۆژ دەگەڕێ ٢) شتێ کە ڕۆژ خۆل دەخوات ١) سیار ٢) جرخنده.

گەرنگ: گیایەکە گیاهی است.

گەرنۆس: ١) گەڕاس ٢) ئاوە بۆ بیاوان ١) شجاع ٢) نام مردانه.

گەرۆ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەرۆ: ١) دەوری زۆرەوەی لەسنۆ ٢) بستی زینوی جبا ٣) هەرچی وەک گەرو شتی پێدا ئەڕوا (گەروی ئاسیای) ١) گلو ٢) گردنه ٣) هرچیزگلومانند.

گەروانکە: گروانکە نگا: گروانکه.

گەروتە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەروەی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گەروی: گوندێکە لە کوردستان نام دهی است.

گەروێ: زی، گرس، زۆڕ زور، خشن.

گەروشە: زاڵەهەستاوی عصبانیت.

گەروک: ١) ڕۆژ کە ڕۆشتن‌ی دابم بەرزەوە ٢) ترەسکل ٣) کۆچەر، خێڵەکی ١) بسیار روشنه، شکار ٢) ماشین، اتومبیل ٣) کوچ‌نشین، کوچنده.

گەروگون: قیل و تەڵەکە حیله‌وتزویر.

گەروگیچەڵ: بەڵەو تەشقەڵە شقاوت و تاری.

گەروگیران: ١) شت دەگەڕێ قەنیس‌ئۆن ٢) دەسکی کەمەر ١)

کلوگرفتگی ٢) صدا گرفتگی.

گەرۆڵ: ١) گرۆی، گرو ٢) گەرۆک ١) گرو، بیمار جرب ٢) سگ.

گەرۆڵی: ١) تەخۆشی گرۆیی ٢) ڕۆژگەران ١) گرو، جرب ٢) گشتن زیاد.

گەرۆنگە: جاڕێکە لە جاران، گەرانگە بکار.

گەرۆهاتن: ئاوەهاتن بیماری لوزتین.

گەرۆهێنانەوە: جاڕی ئاو کردن لوزتین را معالجه کردن.

گەرۆی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەرە: ١) هەرمان کوتان بە گاو گوڵ ٢) شکایەت ١) خرمن کوبی ٢) شکایت.

گەرە: ١) گەرۆی بەردانی، کوبی بەردانی سەرەوە ٢) تەپێ، پێویستە ١) گلوی سنگ آسیاب ٢) باید، لازم است.

گەرەبێج: گەردەلوڵ گردباد.

گەرەبێچە: گەرەبێج گردباد.

گەرەدێ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەرەسور: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گەرەڵە: پێویستە، تەپێ، تەشێ لازم است.

گەرەک: ١) تاغ ٢) ڕەنگساو ٣) گۆزاو ٤) مزراق ١) محله ٢) بالای ٣) گرداب ٤) گردنا.

گەرەکبوون: ویستن، خواستن خواستن.

گەرەکناگەرەک: خوای بەخوایی، بەوی بەوی، جاری ناجار خواه‌ناخواه.

گەرەکوێر: بەرکوێر تنبل کور.

گەرەکە: ١) گەرەک، پێویستە ٢) دەیەوێ، دەیەوێ (جیاوازی گەرەکە، ئەو گەرەکە) ١) لازم است ٢) خواهد، خواهم.

گەرەگوزە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەرەگوش: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەرەڵ: گەرۆک، گرۆی گرو.

گەرەلاژە: گەرەلاوژە نگا: گەرەلاوژه.

گەرەلاوژە: گۆرانی کوتی حەڵکی باو کۆڕ بە ئۆرکەستر آوازخوانی توسط اهل محلی.

گەرەلاوژی: گەرەلاوژە نگا: گەرەلاوژه.

گەرەلاوژێ: گەرەلاوژە نگا: گەرەلاوژه.

گەرەوڵ: تێکەوەهاوینی هەندامات شلوغی و ازدحام مردم.

گەرەوەنگ: ١) داریکی دوریەلە تا یەلکی تەقاقی لەسەر دانەمەزرێن ٢) گریەنگ ٣) جاڕێک دەحەوەک دەحەوی ١) چوبی دوسر که توده برگ علفی را بر آن نهند ٢) مهم ٣) بکار.

گەزەو: بارمە: (با لە گەزەوی خدایە تا دەمێنی خۆ مەدە بە) ☐ رەهن.

گەزەوانی خواری: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن ☐ روستایی بە کردستان کە بەهۆیان ئەو را ویران کردند.

گەزەوانی سەری: گوندێک لە کوردستان، بەهۆی وێرانی کردن ☐ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەزەوتش: گزین، سەدز ☐ مارە.

گەزەویلك: وشەی گۆی زەنی، جانەوەرێکە لەبەری زۆری کەوڵی بەرچە ☐ وشی.

گەزی: بانگکری بەواتا پشت: (زەنگەزی، تاسنگەزی) ☐ سوند بە معنی پشت، شغل.

گەزی: گەزاڵی، بەهۆشی گرۆڵی ☐ بیماری جرب، گری.

گەزیان: ۱) گەزان، گەزش کردن؛ ۲) بۆن، چۆشەسەر حاڵەتی؛ ۳) پشکنین ☐ ۱) گزیدن، گزش کردن؛ ۲) گزیدن، شدن؛ ۳) تفتیش.

گەزیانەوە: گەڕانەوە، دوای چۆن هاتنەوە ☐ بازگشتن.

گەزیاسوخ: ۱) زۆرگەزیدە؛ ۲) سوێن گەز؛ ۳) مەلانگەز ☐ ۱) بسیار سیار؛ ۲) پیگیر؛ ۳) ولگرد.

گەزیدە: ۱) گەزۆک، کەسێ زۆر گەزرا؛ ۲) بریتی لە دنیادیدە ☐ ۱) بسیار رونده، سیار؛ ۲) کنایه از جهان دیده.

گەزیرا: گو، هۆی دەستو دەم ☐ نیروی دست و دهان.

گەزین: پشکنین، گەزیان ☐ تفتیش.

گەزین: پشکن ☐ مُفتش.

گەزینەك: گزاوی گۆمی کۆن ☐ گزال مُهلك.

گەژ: ۱) غەڵب، گاز لە دان؛ ۲) داری گزیجان؛ ۳) تارلکی شیرین کە لە دار دەتیشێ، ئەوەی لە مارو دەتیشێ خۆشتر بێ، گەژی؛ ۴) تامزاڵکی پێوانە؛ ۵) جزا؛ ۶) خەمی بارچەبەگی تاوێشتب؛ ۷) گەسان؛ ۸) شوکەی دارە درەخت ☐ ۱) گاز (دندان)؛ ۲) درخت گز؛ ۳) گزانگبین؛ ۴) زرع؛ ۵) تنبیه؛ ۶) خز، نوعی پارچهٔ ابریشمی؛ ۷) جاروب؛ ۸) شبهٔ نباتات.

گەژاوە: زمانی درێژ: (گەژاوەی لێ کشاوم هەرچی بڵێ بڵێ گوتم) ☐ زبان دراز.

گەژاوەدرکێشان: زمان درێژی کردن ☐ زبان درازی کردن.

گەژاوەکێشان: زمان درێژی کردن ☐ زبان درازی کردن.

گەژاف: قسەی بێ تاو ناخۆش ☐ یاوه.

گەژتن: قەب گرتن ☐ گازگرفتن.

گەژخ: پارچەی لەشێ بڕاو ☐ قطعهٔ بریده شده از چیزی.

گەژخان: پارچەبوون ☐ پاره شدن.

گەژخاندن: پارچەپارچە کردن ☐ قطعه قطعه کردن.

گەژخی: پارچەکراو ☐ پاره شده.

گەژك: گسك، جاڕی گژك ☐ جارو.

گەژکردن: پیوان بە گەژ ☐ رزع بیمانی.

گەژکەروش: گەسك لێدان، گژك کردن، ماشتن ☐ جاروکردن.

گەژگرتن: قەب گرتن ☐ گازگرفتن.

گەژگوڵە: گەژوی دارمارو ☐ گزانگبین مازوج.

گەژگەژبالاکردن: ۱) بۆزلەبۆن؛ ۲) بریتی لە زۆرین خۆشبوون ☐ ۱) به سرعت رشد کردن؛ ۲) کنایه از بسیار خوش آمدن.

گەژگەژك: گژگژە، گیایەکە بە پشت کەوێ (ئەی لێ بەدا دەگا) ☐ گیاه گزنه.

گەژگەژکە: گەژگەژك ☐ گیاه گزنه.

گەژگەژوك: گەژگەژك ☐ گیاه گزنه.

گەژگەسك: ۱) گەژگەژك؛ ۲) ناوی گوندێکە ☐ ۱) گزنه؛ ۲) نام دهی است.

گەژڵك: کرد، جەقوێن کە ناوبستەوە ☐ کارد.

گەژماژو: بەری دارێ گەژ ☐ ثمر درخت گز.

گەژمە: ۱) تیر، تیری کە بە کەوان داویژرێ؛ ۲) کشتکچی شەوانە لە بازاڕو کۆڵان ☐ ۱) خدنگ؛ ۲) عسس، گزمه.

گەژنەو: ۱) جانەوەرێ کە گاز دەگرێ؛ ۲) جانەوەرێ کە پیوە دەدا ☐ ۳) بریتی لە بیاوی بەدەم؛ ۴) نامی زمان سوێنی، تیر؛ ۵) نامی نفت ☐ ۱) گزنده؛ ۲) جانور نیش زن؛ ۳) کنایه از آدم بدی؛ ۴) جزء زبان سوئی؛ ۵) مزهٔ گس.

گەژنك: ۱) گیا گەسك؛ ۲) گەژگەژك ☐ ۱) گیاه جارو؛ ۲) گیاه گزنه.

گەژنە: گەژنەو ☐ نگا: گەژنەو.

گەژنە: ۱) سوێژە؛ ۲) خەڵسوەلی دوی تاروقە؛ ۳) تاریچەیەکە لە کوردستان؛ ۴) گەژگەژك؛ ۵) بەرۆی بەر ☐ ۱) سرخك؛ ۲) پسو؛ ۳) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۴) گزنه؛ ۵) اخرا.

گەژنەك: کەسێ کە بەرۆی تەڕی هەس ☐ مُسلا بە (کرما).

گەژنەمی: جۆرێ تری ☐ نوعی انگور.

گەژۆ: تارلکی شیرینی دار ☐ گزانگبین.

گەژۆ: گەژۆ ☐ گزانگبین.

گەژۆپرشنگە: گەنمی برژاوی دەگەڵ گەژۆ تێکەڵ کراوی خۆرەتەرو ☐ گندم بوداده با گز مخلوط شده.

گەژۆڕ: ۱) زەویەکەلەك، جلوڕ، خوشەسەفۆڵ؛ ۲) مۆرانە ☐ ۱) دنگاله؛ ۲) موریانه.

گەژۆشان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن ☐ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گەژوك: ۱) گەژگەسك؛ ۲) هەرچی دەگەژێ؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ☐ ۱) گیاه گزنه؛ ۲) گزنده؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەژوکی: ۱) دوکەی پەلکی بەستان؛ ۲) بەخۆشیە کی پشە ☐ ۱) شبهٔ پالیزی؛ ۲) یکی از بیماریهای پوست.

گەژوڵە: گەژۆ، گەژ ☐ گزانگبین.

گەژوو: گەژۆ ☐ گزانگبین.

گەژە: ۱) جانەوەری گازگر؛ ۲) شەڕەی چەوەرێن ☐ ۱) گزنده؛ ۲) شغرهٔ گفتاری.

گەژەر: ۱) گزاڕە کە لە سکی دەبزێ شیر بە؛ ۲) گزیر ☐ ۱) گیاهی است.

یا نسافۆ شیرین کە مکیدە دەکرا؛ ۲) هویچ.
گەزەك: ۱) بەڵب، بەهاب، بیاو؛ ۲) شارەزای ڕێگە، بەلەد؛ ۳) جێژەی تیژ؛ ۴) نفت؛ ۵) گازگر ۱) بهانە؛ ۲) بلد، راهنما؛ ۳) تندمزە؛ ۴) کس مزە؛ ۵) گزنە.
گەزە گەزە: وشەیەکە بۆ ڕاوکی دەڵێن و فامان دێنە دەمیەوە ۱ اصطلاحی برای بچە کە انگشت را گاز گیرد.
گەزەن: ۱) زبان، زەوەن؛ ۲) جلا، بەسەرهاتی خراب ۱) زبان؛ ۲) آسیب گزند.
گەزەنە: گیایەکە بە شکلی دەخوری ۱ گیاهی است خوردنی.
گەزەنەك: بیروی تیژ ۱ اژما.
گەزی: ۱) گازی لێ گرت؛ ۲) قومسان، (مسالی گەزی)؛ ۳) هەر گەزێکی (گەزی بە چەندا) ۱) گزیدە؛ ۲) پارچە، کالای ڕزیو؛ ۳) هر سرش.
گەزیت: سەرانە کە ناموسوڵمانان ۱ جزیە.
گەزیچان: داری گەن، گزیچار ۱ درختچۀ گز.
گەزیرە: بلازۆ ۱ گلی است اوّل بهار می شکفد.
گەزین: گەزین ۱ گاز گرفتن.
گەزینك: گەزگەزك ۱ گیاه گزنه.
گەز: قەب، گەز بە دان ۱ گازدندان.
گەزاو: جیڤاڵانە ۱ (اغر.
گەزاڵ: جیڤاڵانە ۱ (اغر.
گەز کرن: قەب کرن ۱ گازگرفتن.
گەز گەزینك: گزەلۆکە، باهۆز ۱ گزدیاد.
گەزم: داری بۆن دارتوفانە ۱ درخت پشم.
گەزماندن: هاڕین، زۆر وردکرن ۱ آسیاب کردن.
گەزمری: هاڕراو ۱ آسیاب شده.
گەزمرین: گەزماندن ۱ آسیاب کردن.
گەزین: گەزین، گەزین ۱ گازگرفتن.
گەست: ناشیرین، ناحەز، دژبو ۱ زشت، بدگل.
گەستن: گەزین، گەزین ۱ گازگرفتن.
گەستە: پیوەدراو (مارێن گەستە) ۱ نیش خورده.
گەسك: گزك، گەزك، جارو ۱ جارو.
گەسکدان: ۱) گزکدان؛ ۲) مرشی لە بردنی هەموو شتێ لە مالدا ۱ جاروکردن؛ ۲) تمام از برمن همه چیز.
گەسکەو: گزکەر ۱ جاروزن.
گەسکلێدان: گەسکدان ۱ نگا: گەسکدان.
گەسکەسپیکە: گیایەکی بۆن خۆشە وشکەکەی دەکەنە گەسك ۱ گیاهی است خوشبو.
گەسکشاری: گیایەك کە لە مالاندا دەیچێنن ۱ نوعی گیاه جارو.
گەسەی: پیوەدان ۱ نیش زدن.
گەش: ۱) ئاگری بڵیسەدار؛ ۲) سکڵی بێ ڕەشایی؛ ۳) شەق و تورت؛ ۴) ڕوی بێ گیج (بە ڕوی گەشەوە دوانیمی)؛ ۵) سوری بە ڕەنگی پولی؛ ۶) سوری خۆنی ۱ ۱) آتش مشتعل؛ ۲) اخگر مشتعل؛ ۳) شداب و تره؛ ۴) روی گشاده؛ ۵) سرخ به رنگ اخگر؛ ۶) سرخ خونی.
گەشاندنەوە: ۱) ئاڵەدارکردنەوەی ئاگری دامرکاو؛ ۲) ڕەزی داوەشین کردن تا دەیتە سکڵ؛ ۳) کەیف خۆش کردن؛ ۴) بە مو خوتجەکوڵ پشکواندن ۱ ۱) مشتعل کردن آتش بعد از فرونشستن؛ ۲) بارور کردن زغال برای افروختن؛ ۳) شاد کردن؛ ۴) با بف شکوفانیدن غنچه.
گەشبانەوە: ۱) پشکوتن گوڵ؛ ۲) تۆراوبۆن و شەق و تورەبۆن؛ ۳) سوربوونەوەی ڕەزی و بۆنە سکڵ؛ ۴) شادبۆن ۱ ۱) شکفتن؛ ۲) شکوفانیدن؛ ۳) افروخته شدن زغال؛ ۴) شادشدن.
گەش بۆنەوە: گەشانەوە ۱ نگا: گەشانەوە.
گەشت: ۱) سەیران، گەڕان بە کەیف؛ ۲) گەدایی، مەلەوبال کردن ۱ ۱) سیاحت؛ ۲) گدایی.
گەشتاندن: ۱) لێ گەیاندن؛ ۲) لێ گەیاندن ۱ ۱) فهماندن؛ ۲) رسانیدن.
گەشتن: ۱) ڕەسیدەبۆن؛ ۲) فامین، (لێ گەشتن، لێ گەشتوم) ۱ ۱) رسیدن؛ ۲) فهمیدن.
گەشتی: ۱) لێ گەشتوو، ڕەسیدەبۆگ؛ ۲) داروەکەی تاوشار ۱ ۱) رسیده؛ ۲) بلیس شهری.
گەشتنامە: بیرەوەری نوسراوی گەڕیدە ۱ سیاحتنامه.
گەشتولك: ڕۆژگەڕیدە ۱ سیاح.
گەشتیار: سیاح، دیاکەن گەڕیدەی شاران ۱ سیاح.
گەشك: پوکاوڵە، جەمبوڵە ۱ ام کرمن.
گەشکردنەوە: گەشاندنەوە ۱ نگا: گەشاندنەوە.
گەشکە: ۱) لێ، خۆ؛ ۲) لەخۆجبۆن لە خۆشیان؛ ۳) گەشك ۱ ۱) صرع؛ ۲) از شادی بیهوش شدن؛ ۳) ام.
گەشکەبۆن: ۱) لێ لێهاتن؛ ۲) لەخۆشیان لەسەرخۆجبۆن ۱ ۱) دچارصرع شدن؛ ۲) از شادی غش کردن.
گەشکەدان: قیدان، خۆدار ۱ صرعی.
گەشکە گرتن: لێ لێهاتن ۱ دچار صرع شدن.
گەشگە: سەیرانگا، جێگەی گەشت و سەیران ۱ سیاحتگاه.
گەشە: ۱) خۆشی و شادی؛ ۲) تۆراوی و تورتی و شەقی؛ ۳) بزە، زەردەخەنە؛ ۴) لقی تازەی ڕەز؛ ۵) بەڵاڵبۆن و بەخۆداهاتن ۱ ۱) شادی؛ ۲) شادابی؛ ۳) تبسم؛ ۴) جوانۀ تاك؛ ۵) نشوونما.
گەشە کردن: ۱) شادبۆن؛ ۲) بەبەڵا کردن و بەخۆداهاتن ۱ ۱) شادشدن؛ ۲) نشوونما کردن، بالیدن.
گەشەگرتن: ڕە هاتنەسەردەم، زەردەخەنە کردن ۱ تبسم کردن.
گەشەبۆن: گەشبۆنەوە ۱ نگا: گەشبۆنەوە.
گەشی: ۱) شەق و تۆراوی، دزی ڕاکاوی؛ ۲) ڕۆخۆشی؛ ۳) دڵخۆشی ۱ ۱) تری و شادابی؛ ۲) خوشرویی؛ ۳) دلخوشی.
گەشیان: گەشانەوە ۱ نگا: گەشانەوە.
گەشیانەوە: گەشانەوە ۱ نگا: گەشانەوە.
گەشینەوە: گەشانەوە ۱ گەشانەوە.

گەعتیل: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردنی ڕووسایی لە کوردستان کە هێشتا ئەو ڕا ویران کرانە.

گەف: ۱) ترساندن بە قسە، گف، گف؛ ۲) سجوگی لەش، تەزوو؛ ۳) خۆهەڵکێشان، بەهۆی خۆوان؛ ۴) حەبەی سەگ؛ ۵) کاری خۆی باوە؛ ۶) فیڵ و گژی؛ ۷) گاڵتە، گەپ؛ ۸) قسەی بێ ئامانج ۱) تەهدید؛ ۲) تیرکشینی ئەندام؛ ۳) لاف؛ ۴) باوس، وان؛ ۵) هەرزگی؛ ۶) هیلە؛ ۷) شوخی؛ ۸) باوە.

گەفاندن: هەڕەشە کردن ئا تەهدید.

گەف خواردن: ترساندن بە قسە ئا تەهدید کردن.

گەف کردن: ۱) ترساندن بە قسە؛ ۲) گاڵتە کردن ئا ۱) تەهدید کردن؛ ۲) شوخی کردن.

گەفۆک: جەمەباری بنەماوەیەک ئا باوەگر.

گەف و گور: گەف کردن ئا تەهدید.

گەفە: ۱) گەپە، حەبەی پیرەسەگ؛ ۲) گاڵتە، چەفەنگ ئا ۱) وان پیرسگ؛ ۲) شوخی.

گەفین: ۱) حەپین، ڕەوین؛ ۲) کوڕەنە کردن ئا ۱) باوس کردن سگ؛ ۲) تەهدید.

گەف: گەف، گف، گف ئا تەهدید.

گەڤا: شاهەت، ئاگادار لە ڕووداو ئا شاهد، گواه.

گەڤار: پیس، گەمار ئا جرکین، کثیف.

گەڤاڵە: بەڵەمووری ڕەشی بەهاران ئا لکە ابرسیاه.

گەڤر: ۱) سپی ئاماڵ زەرد؛ ۲) کەوە، بۆر ئا ۱) سپید مایل بە زردی؛ ۲) توسی ڕنگ.

گەڤرک: ۱) بۆری ئەوبەند، جۆگەی ئاقەدان؛ ۲) چەرگ، ئیشەسی ئا ۱) دراج ماده؛ ۲) هوره.

گەڤری: پستو، زیس، مەلەی جیا ئا بال کوه.

گەڤریلە: سوسکە، سۆسک ئا تیهو.

گەڤن: ۱) نەوەندەی لە دروێنەدا دەیخەنە ناو داسەوە؛ ۲) لەسەر تەنشت ئێل خواردن ئا ۱) خەداری لە درو کە یەکبار دە داس ئەدا؛ ۲) بر پهلو خلیدن.

گەڤزان: گەڤزان، ئێل خواردن لەسەر تەنشت ئا غلتیدن بە پهلو.

گەڤزانەن: ئێل پێدان لەسەر تەنشت ئا غلتاندن بر پهلو.

گەڤزدان: گەڤزان ئا غلتیدن بر پهلو.

گەڤزک: جێگەی گەڤزان ئا جای غلتیدن بر پهلو.

گەڤزو: نەوی کە دەگەڤزێ ئا بر پهلو غلتان.

گەڤزوڵە: بنیادەم یان حەیوانێ کە زۆر گەڤز دەکا، گەڤزو ئا بر پهلو غلتان.

گەڤزین: گەڤزان ئا غلتیدن بر پهلو.

گەڤل: ۱) شەوکی، بەرەبیانی ئێ بۆلیلە؛ ۲) شەوڵی ژن ئا ۱) گرگ و میش، سپیدهٔ اولی؛ ۲) موج بزرگ.

گەڤلین: ۱) بەرەبیان بۆن، بۆلیلە بەدانۆن؛ ۲) شەوڵی ژەدان ئا ۱) سپیده‌دمیدن؛ ۲) موج بزرگ دادن.

گەڤۆزە: مۆ ماش و برنجی ئا و خوگشمی.

گەڤۆڵە: هەڕەشە کەر ئا تهدید کننده.

گەڤوگوڕ: گەڤوهەڕەشە، هەڕەشەوگوڕەشە ئا تهدید و ارعاب.

گەڤە: گیژۆکە، ژان بەسەریدان ئا هالو، فشار حال.

گەڤەن: ۱) بەرانبەر؛ ۲) سۆچ، خوزین ئا ۱) مقابله؛ ۲) گوشه.

گەڤەن: ۱) گیایەکە بەهۆی بێ سۆرەکەی؛ ۲) ڕەنگی سۆری کەش ئا ۱) گیاهی است که رنگ قرمز از آن گیرند؛ ۲) رنگ قرمز آتشین.

گەڤەژە: خۆبەست، خۆبەزلزان ئا خودبسته، خودبین.

گەڤەگ: سەرقەزو تەکەلاو ئا زولەمەوی.

گەڤەل: گەڤاڵە ئا لکەابر سیاه.

گەڤەندە: شەلاتی، سەرسەری، بێ شەرم ئا بی آزرم و حیا.

گەگاڵە: جاروبار، گاڵەگاڵی ئا گاهگاه.

گەگر: بەکسی کە لە ڕۆیشتن سەرسەختی دەکا و مان دەگرێ ئا سواری کە از رفتن امتناع می کند.

گەگرتن: بۆ جەقاندن و نەڕۆیشتن ئا از رفتن امتناع ورزیدن.

گەگە: بەدبەختە ئا نابخت.

گەل: ۱) کۆمەڵ؛ ۲) ڕۆژ، ڕەند؛ ۳) کۆمەڵەیەکی هاوبەش لە خاوەنی زەمین و خەمەو خۆی نامەنی بەخۆیان؛ ۴) پاشگری کۆ ئا ۱) گروه؛ ۲) بسیار؛ ۳) ملت؛ ۴) پسوند جمع.

گەل: ۱) پێڵا؛ ۲) بەلکی دار کە بۆ خۆراکی حەیوانات هەڵدەگیرێ؛ ۳) دارستانێ کە هەمو دەوەنەو دارێ بەرزی تێدا؛ ۴) ئەوان دەوڵەت ئا ۱) همراه؛ ۲) برگ علوفهٔ حیوانات؛ ۳) جنگل درختچه بدون درخت بزرگ؛ ۴) میان هردوران.

گەلا: ئەرەفە، بانکەتاموڕ ئا خیش.

گەلا: بەلک، بەلکی دارو گیا ئا برگ درخت و گیاه.

گەلاج: ۱) شەلاتی؛ ۲) دەسبز ئا ۱) لات؛ ۲) گلاهبردار.

گەلاج: گەلاج ئا نگا: گەلاج.

گەلاحە: گەرەن بەندی گا، قەلەمەی بەستوی گاو جیل ئا قلاده گاو.

گەلاخان: سەردەمی گەلاڕێزان ئا موسم برگریزان.

گەلاخەزان: بەرگەڕێزانی بار ئا برگ ریزان.

گەلاداڵ: ۱) بەلکی دار؛ ۲) داری بەبەلک ئا ۱) برگ درخت؛ ۲) درخت پر برگ.

گەلادە: گلاڵە ئا نگا: گلاڵە.

گەلادەرکردن: بەلک لێ ڕۆتی ڕووک ئا جوانەبرن برگ.

گەلاژن: بەلک لە ڕووک داکەندن، بەلک لێ کردەوە ئا از برگ لخت کردن.

گەلاڕێزان: ۱) بەنگەی بەلکی داروبەر؛ ۲) مانگی خەزەڵوەر ئا ۱) موسم برگریزان؛ ۲) مهرماه.

گەلاڕێزان: گەلاڕێزان ئا نگا: گەلاڕێزان.

گەلاس: ۱) گلاز؛ ۲) گەلاس ئا ۱) نگا: گلاز؛ ۲) نگا: گەلاس.

گەلاڵول: گەلاو پوش و جیلکەی ئاڵاش ئا اشیره.

گەلاس: ۱) ئاڵوچەسوورە؛ ۲) ئاڵوچەزەردە؛ ۳) میوەیەکە وەک بەلاڵوک

دەچێ بەلام تۆزێ مرتشت ترمو شیر بە[ف] ۱) ئاوسرح ۲) ئاوزرد ۳) گەلاش.

گەلاش: نانەوێ [ف] مای نان.

گەلاشان: ۱) وردەی جۆرێ لۆکەو بۆ کە هەلاجی و شە کردەن ۲) هەشت و هاڵی ناوبەرکە کەبەری ناو دەگرێ [ف] ۱) لکەکەی بنە و ئەنداڵ ئەو بر هەلاجی و... ۲) خس و خاشاک داخل جوی کە جلو ئاو ئا دی گرن.

گەلاکردن: ۱) بەلەبەلەی زوان ۲) بەلکەمیو کە دار جسن [ف] ۱) برگ دان ۲) برگ مو چینن.

گەلاکوت: تیلای کەلاوەرکردن [ف] کەنیە، برگ کوتیە.

گەلاکوتک: گەلاکوتاک [ف] برگ کوتیە.

گەلاکەردو: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەلاکەوتن: جەنگەی بەلگەوریتی داران [ف] موسم برگ ریزان.

گەلال: وردەبەردی لۆسی ناوجەم [ف] مامەڵ رودخانە.

گەلاڵۆچ: زمانەمیکولە، بەلکە [ف] زبان کوچکە.

گەلاڵوجاک: ئاڵوی گەرو [ف] لوزتین.

گەلاڵوجاک: ئاڵوی گەرو [ف] لوزتین.

گەلاڵە: ۱) ئاڵو، خرابی گەرو، گەلاڵوجاک ۲) سوڕەت ۳) پیش لۆس ۴) شارێکە گوندیکی کوردستان بەعەسی وێرانی کردن [ف] ۱) لوزتین ۲) طرح ۳) پیش لوس ۴) نام شهر و روستایی در کردستان کە بعثیها ویران کردند.

گەلاڵەم: ۱) گەلاڵەم ۲) ناوی شارۆچکە ۳) ناوی ناوچەیەکە لە کوردستان [ف] ۱) نگا: گەلاڵە ۲) نام شهرکی است ۳) نام ناحیه‌ای در کردستان.

گەلاڵی: ناوی عەشیرەتێکی کوردە، ئەسڵەکەشی خێلی گەلاڵی سۆخی بابانی عیراقی، کوردی [ف] نام عشیره‌ای است.

گەلالیشان: سوڕچ و گۆشەی زار [ف] گوشهٔ لبان.

گەلالیەکان: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەلامێو: بەلکی زەرد [ف] برگ مو.

گەلانکە: چار، دەحفەر، چەل، کەڕوت [ف] دفعه.

گەلاو: فرمانێکە بە مۆری کەردەکری [ف] توعی بازی است کە با مهرهٔ نرد کنند.

گەلاو: گەلای پیس [ف] شید.

گەلاوگەڵ: ڕێگەیەکی بە پای لێکەوەدۆ [ف] راه باهتن با پاهای از هم بان.

گەلاوی: گەلاوی [ف] بلندی.

گەلاوێژ: ۱) تەستێرەیەکی زۆر گەشە لە نیوەی هاوینا دەبینرێ ۲) مانگی پێنجەمی ساڵی نیوەڕاست مانگی هاوین ۳) ناوی بۆ زنان ۴) گیسە کەنیی مرواری [ف] ۱) ستارهٔ شعرا ۲) ماه مرداد ۳) نام زنانه ۴) تودهٔ مرواریدهٔ قلاده.

گەلاوێژەنگوتن: سەرەتای بەزی‌دانی تەستێرەی گەلاوێژ [ف] طلوع ستارهٔ شعرا.

گەلاوێژی: ۱) ڕۆژگەردنی باقەمەوەشیل کە کۆڵەکان بچنە سەریەک ۲) برگەمەیەکی کە دوای گەلاوێژەنگوتن بەر بدا [ف] ۱) رده کردن سنبله‌های غلهٔ درویده به ترتیبی که خوشه‌ها برهم آیند ۲) برنه‌خواری که پس از طلوع ستارهٔ شعرا ثمر دهد.

گەلباز: کۆمەڵی باڵندەران پێکەوە لەسەماوە [ف] مستهٔ پرندگان در حال پرواز.

گەلبون: کۆبونەوەی خەڵکەکان [ف] اجتماع مردم.

گەلبەستن: کۆبونەوە لە دەوری یەکتر [ف] همایش.

گەلبە: بەلای لاسەرەوە کە کوب [ف] لب.

گەلپرستی: زەحمەتی بەستن، گەلبەر [ف] ملت خواهی، مردم‌دوستی.

گەلتە: ئاڵە [ف] شوخی.

گەلج: کیشەو دەرچەمە [ف] عدال.

گەلحۆ: بەلامی دەبەنگو نانکەیشتو [ف] شوخند احمق.

گەلحەز: میللەت خۆشەویست [ف] ملت دوست.

گەلخۆر: بریتی لە خاوەنەسەلاتی بی‌بەزەیی دەگەڵ زیردەستانا [ف] کنایه از حاکم ستمگر.

گەلخۆر: ئازەڵی کە بە بەلگەدار دەژی [ف] دامی که از برگ می‌چرد.

گەلدار: داری زل [ف] درخت تناور.

گەلش: کیشەو دەمەقاڵە [ف] نزاع و کشاکش.

گەلگەی: گوندیکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گەللات: مەلەخۆر، چەوری‌ماڵانگەر [ف] مُفت‌خور.

گەللاس: ئازاوە، پشێوی [ف] آشوب و فتنه.

گەللاو: گەلاو، فرمانێکە [ف] نگا: گەلاو.

گەللایی: گوێ‌نەدەر بە هیچ شت [ف] بی‌مبالات.

گەللەڵە: بەکجار زۆر [ف] بسیار زیاد.

گەلنازکێ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەلۆ: ۱) تۆبزێ، (گەلۆمەنی وابی) ۲) ئاوڕا، ئەی کەسێ کە قسەی دەگەڵ دەکەم ۳) ئەی خەڵکینە [ف] ۱) تو گویی ۲) ای فلان ۳) ای مردم.

گەلۆ: گەرۆ [ف] نگا: گەرۆ.

گەلۆ: گەرۆ [ف] نگا: گەرۆ.

گەلواخی: ناوی ناوچەو عەشیرەیەکە [ف] نام منطقه و عشیره‌ای در کردستان.

گەلوان: سەرماو بەستەڵەکی ئەشکاو [ف] سرمای ناگهانی.

گەلوان: ۱) گلوان ۲) گۆرانی تایبەتی بۆ خۆشی چرەدەرکردنی دار لە بەهاردا ۳) زنجیرەبۆن بەشوین بەکا [ف] ۱) نگا: گلوان ۲) ترانه مخصوص جشن جوانه‌زدن درختان ۳) به دنبال هم ردیف شدن.

گەلوازە: ۱) گۆرانی چرەدەرکردنی دار: (هەموران گازە گازە دەخوێنن

گەڵواژە: ۱) ڕستەیەکی سۆزو شین کە بێتکەوە هەڵدەوەسرێ؛ ۲) گۆڕەو هەنجیری بەبەنەوە کراو؛ ۳) فریبی باڵندەران بەکۆمەڵ یەکجار لە جووا [ف] ۱) ترانەی مخصوص جێنی جوانەژن درختان؛ ۲) ڕستە بهرەهای ڕنگین کە بە گهوڵی ئوزنەد؛ ۳) انجیر و گردوی پاتخ ڕستە شدە؛ ۴) دستەی پرندگان در حال پرواز

گەڵواگەڵوا: گەڵاوگەڵ [ف] نگا: گەڵاوگەڵ.

گەڵوالك: گیایەکە بەکاری دەخورێ [ف] گیاهی است با پیالهٔ خوردنی.

گەڵوڕ: زاڵبوونەوە [ف] انتصور.

گەڵوڕە: گەڵوڕ [ف] انتصور.

گەڵوڕی: مۆڕانە خواردەوەی زۆرزاڵ ڕۆژاڵ [ف] مورباله خوردهٔ بوسیده.

گەڵوز: ناوگەڵ، بەتاڵایی نێوان دوو ڕان ئاسەمانی بۆ بەگەڕەنگەن؛ (کلکی مە گەڵوزی گرت) [ف] میان رانها برای سگ گرینه.

گەڵوس: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڵوس: گەڵوز [ف] نگا: گەڵوز.

گەڵوگر: گەڵوگر [ف] گلوگیر.

گەڵوەزە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڵوێز: لکاوی دەم [ف] لغاب دهن.

گەڵە: ۱) کەرلکە، کۆمەڵی پێکەوە؛ ۲) زۆرە زاڵە؛ ۳) گەڵای زەویی وەرێو [ف] ۱) قطع، گروه؛ ۲) زیاد، بسیار؛ ۳) برگ خزان.

گەڵە: بۆز، کرێن [ف] تکمه.

گەڵەجووت: زاوای ئاوایی بۆ یەکەوە کەڵاکی زەوی [ف] تعاونی تخمزنی.

گەڵەخان: ئاسەل [ف] آغل.

گەڵەخەن: جوانی بێمەبەستو بەطۆرایی [ف] جوانب بی‌هدف و سرسری.

گەڵەدرەو: زیادەی درەو [ف] درو کردن تعاونی.

گەڵەڕاوێژە: بەگشتی بەکۆمەڵ [ف] کتکانی دستەجمعی.

گەڵەڕاوێژی: گەڵەڕاوێژە [ف] کتکانی دستەجمعی.

گەڵەك: زەحف، زۆر [ف] بسیار.

گەڵەکۆمە: هاوکاری کردنی بەکۆمەڵ [ف] تعاون گروهی.

گەڵەکۆمەڵە: گەڵەکۆمە [ف] تعاون گروهی.

گەڵەکۆمەکە: گەڵەکۆمە [ف] تعاون گروهی.

گەڵەکۆمەکی: گەڵەکۆمە [ف] تعاون گروهی.

گەڵەکۆمەگی: گەڵەکۆمە [ف] تعاون گروهی.

گەڵەکۆیی: خۆشاندان، یەکەوەڕۆشتن بەکۆمەڵ [ف] تظاهرات.

گەڵەگی: گەڵەك، زاڵە، قرە، قرپە، زۆر [ف] زیاد، بسیار.

گەڵەمەیری: ۱) بەگشتی؛ ۲) زۆرەی؛ ۳) زۆرشوێنی کۆمەڵگا [ف] ۱) همگی؛ ۲) بیشتر، غالب؛ ۳) عرف.

گەڵەندای: داری زۆر تەسوور [ف] درخت بسیار تنومند.

گەڵهۆ: گەڵخو [ف] تنومند، احمق.

گەڵەوان: شوانی بەزو گازار [ف] چوپان.

گەڵەوان: ئاگاداری دەوەرو پێچکان [ف] نگهبان درختچه‌های جنگل.

گەڵەوز: براو، زریو [ف] پوسیده.

گەڵهە: نۆس، (گەڵهەی کوردستانی سی‌میلیۆنە) [ف] جمعیت.

گەڵی: ۱) سەرپە کۆمەڵ؛ ۲) گەڵی، وەڵ [ف] ۱) ملی؛ ۲) نزد.

گەڵی: ۱) زۆر، قرە، زاڵە؛ ۲) کۆمەڵەکەکی هاوڕەچەڵەك [ف] ۱) بسیار؛ ۲) ملی.

گەڵی: ئەڵی، دەرە، شوێن، وەڵ [ف] نزد.

گەڵیار: عەشیرەتێکی ڕۆژ لە کوردستان [ف] عشیره‌ای بزرگ در کردستان.

گەڵیاوا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گەڵی‌بابوڵیا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڵی‌بیساڵا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڵی‌وێرا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڵێ: ۱) زۆر، قرە؛ ۲) سەرپە گەڵ [ف] ۱) بسیار؛ ۲) ملی.

گەڵی‌ڕەش: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەڵێش: ۱) شارە، شانە، بیناکەی نێوان کاو خەرمان؛ ۲) کۆڵەمەرە [ف] ۱) شانهٔ میان کاه و گندم در خرمن؛ ۲) کرد شالیزار.

گەڵێشە: گەڵاشان [ف] نگا: گەڵاشان.

گەڵێك: ۱) زۆر، زاڵە؛ ۲) کۆمەڵەکەکی هاوڕەچەڵەك [ف] ۱) بسیار؛ ۲) ملی.

گەڵی‌گوێرا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەم: ۱) گرینگی، بایەخداری؛ ۲) گەمە، کایە [ف] ۱) اهمیت؛ ۲) بازی.

گەمار: ۱) جرك، جاڵك، بیسانی؛ ۲) چلکن، پیس؛ ۳) دەباغی؛ ۴) کۆڵەمەگ [ف] ۱) چرك، کثافت؛ ۲) چرکین؛ ۳) دباغی؛ ۴) سگ تر.

گەمارگە: دەباغخانە [ف] دباغ خانه.

گەماروٚ: ۱) شاڵاو پەلامار؛ ۲) دەورەگران [ف] ۱) یورش؛ ۲) محاصره.

گەماروٚدان: ۱) شاڵاودان، پەلامارەدان؛ ۲) دەورەگرتن [ف] ۱) یورش بردن؛ ۲) محاصره کردن.

گەمال: سەگی تر، قەبەگوێ، کۆڵەمەگ [ف] سگ تر.

گەمالان: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەمالدو: گیایەکە [ف] گیاهی است.

گەمالقس: قنگقنس [ف] چنانمه.

گەمانە: گومانە [ف] نگا: گومانە.

گەمبال: گەمال [ف] سگ تر.

گەمێوڵ: ۱) کۆڵەمەگی پیر؛ ۲) پرمێی لە زۆربەی جۆری توڕیکو درو جەرمگ [ف] ۱) پیر سگ تر؛ ۲) کتابه از آدم کهنسال.

گەمیۆلە: گەمیۆ [ف] نگا: گەمیۆ.
گەمن: ناحەز لەبەر چاو، بەجوان [ف] زشت، نما.
گەمێ: ۱) لەت، پارچەی وردە ۲) نیوە کولان، نیوەجوتان [ف] ۱) خُرە، نکۆ کوچك؛ ۲) نیمجوتی.
گەمراندن: ناشیرین کردن، کریت کردن [ف] بدنما کردن.
گەمراندن: ۱) لەتوکوت کردن، وردو خاش کردن؛ ۲) کەمیك کولاندن [ف] ۱) خردوله کردن؛ ۲) کمی جوشاندن.
گەمرۆ: ۱) کەمرە؛ ۲) بنرۆی بەرین [ف] ۱) سرگین خشکیدۆ سفت؛ ۲) خشك رشتە.
گەمرۆبەستن: ۱) بنرۆ نیشتەسەر بەرین؛ ۲) برینی لە چلکی زۆر؛ (دەستت ناشۆی گەمرۆی بەستوە) [ف] ۱) گیرە بەستن زخم؛ ۲) کنایە لە چرکنی زیاد.
گەمز: چکۆلەی پرچەکەی بن بەرت [ف] کوچولوی، حفاف.
گەمزە: ۱) کەمز؛ ۲) جوڵ، گەوج، گێژ و ڕۆ [ف] ۱) نگا: کەمز؛ ۲) گیج، دینگ، هالو.
گەمزۆڵ: گەمزە [ف] نگا: گەمزە.
گەمش: ۱) پڕی دەستی، گوڵم؛ ۲) ملانی، زۆرەملانی؛ ۳) لیدان بەدار [ف] ۱) پڕیك کف؛ ۲) کشتی؛ ۳) چوبکاری.
گەمشاڵدن: ۱) لیدان؛ ۲) کوشتن لەژێر دارکاریدا [ف] ۱) زین؛ ۲) کشتی دان لە ژیر چم بکاری.
گەمشۆ: ۱) جوڵ، جوڵ؛ ۲) ڕۆانبار [ف] ۱) هالو؛ ۲) کشتی گیر.
گەمۆر: ۱) لەت، تامالتاڵ؛ ۲) ڕوگرژ [ف] ۱) گش مایل بە تلخ؛ ۲) ترش ڕو.
گەمۆرە: خۆراکی لیچی کە بە لۆمەو دەدوسی [ف] خۆشی لزج کە بە لب جسپا.
گەمە: ۱) گاڵە؛ ۲) قومار لەسەر بردەوە؛ ۳) بازی؛ ۴) کایە؛ (گەمە بکە) [ف] ۱) شوخی؛ ۲) قمار؛ ۳) بازی؛ ۴) نوست در بازی و قمار.
گەمەگا: گوندێکی کوردستانە بە هۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
گەمی: کەشتی، پاپۆر [ف] کشتی.
گەمێ: گەمی [ف] کشتی.
گەمی وان: کەسێ کە کەشتی دەڕێنێ [ف] ناخدا.
گەمێ وان: گەمی وان [ف] ناخدا.
گەمیە: گەمی، کەشتی، پاپۆر [ف] کشتی.
گەمیەوان: گەمی وان [ف] ناخدا.
گەن: ۱) بۆن ناخۆش؛ ۲) ڕزین لە بەرایی؛ ۳) خراپبوو بن ترخ؛ ۴) کاری کریت؛ ۵) گەرچەك؛ (دوێنی گەنی ئاست ڕۆن / هەرچی ئاهت خاشیۆن) صبحەدل؛ ۶) ترخ و نەوری کرلو بەر [ف] ۱) بدبو؛ ۲) پوسیدن از خیسی؛ ۳) بیحاصل و بی ارزش؛ ۴) کار زشت؛ ۵) گرچك؛ ۶) نرخ و نیر کف.
گەنان: بۆن ناخۆش [ف] بدبو.
گەنسان: ۱) ڕزین؛ ۲) ڕۆرگەیشتن؛ (میوە گەنسان) [ف] ۱) لهیدن؛ ۲) ڕیدرسیدن میوه.
گەنانڵدن: ڕزانەن لە بەرایی [ف] پوسانیدن.
گەنانن: گەنانڵدن [ف] پوسانیدن.
گەنداو: ۱) ئالاو؛ ۲) ڕزیو لە بەرایی؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بە هۆی کاولی کرد [ف] ۱) آلاو؛ ۲) پوسیده از تر؛ ۳) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
گەناور: جاجەوەری وردیلە [ف] حشرات.
گەناوەر: گەناور [ف] حشرات.
گەنج: ۱) مەجیل، لاو، جوان لە تەمەندا خۆرت؛ ۲) خەزینەی بە نهێنیە [ف] ۱) جوان؛ ۲) گنج.
گەنجاڵی: ناوە بۆ پیاوان [ف] نام مردانه.
گەنجایەتی: ڕۆژگاری جوانی، خۆرتی [ف] دوران جوانی.
گەنجە: ۱) گاڵەم گەب، جەنەك؛ ۲) خەڵوەتی، ژۆری ژیرو کەلەبەل؛ ۳) ناوی پیاوانە [ف] ۱) شوخی و بازی؛ ۲) سنگر؛ ۳) نام مردانه.
گەنجەفە: ۱) قسەی تیژی کردن؛ ۲) بێژی قومار؛ ۳) بازی بە بێژی قومار [ف] ۱) حرف مسخره کردن؛ ۲) وزی قمار؛ ۳) بازی با وزی.
گەنجی: خۆرتی، جوانی [ف] جوانی.
گەنجینە: ۱) خەزینە؛ ۲) ژۆرێ کە شتی بەنرخی تایبەتی لی دادەنێن [ف] ۱) گنج، گنجینه؛ ۲) اتاق ویژهٔ اثاث قیمتی.
گەنجینەوان: خەزینەدار [ف] خزانه‌دار.
گەند: گەن [ف] نگا: گەن.
گەندار: مەشکەی لەدار یان تەنەکە، ئیرە [ف] مشك چوبی یا حلبی.
گەنداو: ئالاو، ڕەاکاو [ف] مرداب.
گەندن: ۱) پرگەن؛ ۲) گەنبو [ف] ۱) بوی گند؛ ۲) گندیده.
گەندنجە: گەمار، چلکن و پیس [ف] چرکین، کثیف.
گەندم: دەغلی بڕیوی زۆرەی جەڵك، جگە لە برنج و جۆ [ف] گندم.
گەندمە: باڵۆکە [ف] زکیل.
گەندمی: ۱) بەرەنگی گەندم، گەندمە؛ ۲) جۆرێ ترێی ڕەشکە [ف] ۱) گندمی رنگ؛ ۲) نوعی انگور سیاه.
گەندوگۆ: ۱) شتی پیس و پوخڵ؛ ۲) زبڵ و زاڵە [ف] ۱) کثافت؛ ۲) آت و آشغال.
گەندوگەمار: ۱) شتی پیس و پوخڵ؛ ۲) زبڵ و زاڵە [ف] ۱) کثیف و پوکند؛ ۲) آت و آشغال.
گەندوگەموڵ: گەندوگەمار [ف] نگا: گەندوگەمار.
گەندە: ۱) ڕزی، ڕزیو؛ ۲) پۆخڵی پڵشاو؛ ۳) ناهموار؛ ۴) خراب [ف] ۱) پوسیده؛ ۲) لهیده؛ ۳) ناهموار؛ ۴) بد.
گەندەبەڵە: بەڵەی ناهموار [ف] باران موسی ناکافی.
گەندەبیلی: ناهموار، بی خزمەت [ف] ناهموار.
گەندەتا: ناو لەڕزی سفك [ف] تب سیاه.
گەندەخۆر: پیس خۆر، کەسێ کە خۆراکی خراپ دەخوا [ف] بدخوراك، کسی که غذای بد می‌خورد.
گەندەوڵەك: غەوس [ف] حیوانی است بسیار بدبو.

گەندەژن: ژنی ڕۆژ لە ڕەحت بوو، ژنی کە دەمار بوری ڕووس بووە.

گەندەڕۆ: ڕووی ئۆڵەکەی کردووە، ڕووباو، پشت ڕەحت.

گەندەکان: کەسێک کە لە کاری باشا بەهۆ خراپی دەکا، باشی.

گەندەڵ: ۱) بەمەڵ، ۲) بەهۆ، ۳) جووتیاری کەلەڵە، ۱) شەل، ۲) بی سەبر، ۳) بی مەعرفەت.

گەندەڵ: دارێکی زۆر گەورەی بەرەکەت.

گەندەڵو: گیایەکە لە کەنا دەکا، ئازەڵی بەخۆا کوڕ دەبێ، گیایەکی ئەسپی.

گەندەمۆ: ڕووەکێکی زەرد کە بەهۆی ڕەوی لەجێی دەڕوێنێ، مووی زەرد، کەسێکی کە بەدا بی ڕەوە.

گەندەنی: بەفەنانەکە بارانی کەمی لێ بارێ و بەشەوی وشک بێ، کەنەی دیچی کەم باران.

گەنکاو: داوی بۆکەنو، کەنداب.

گەنگاوە: گوندێکی کوردنشینە بەهۆی کاولی کراو، ناو ڕووباری لە کوردستان کە بەوسەڵ بەغداد و ئیران دەڕژێ.

گەنگەزەردە: گیایەکە بووە، گیایەکی ئەسپی.

گەنگەڵ: کوڕگەڵ، نگا: کوڕگەڵ.

گەنم: گەندم، گندم.

گەنموەردە: دەرزینەی گەنم، دەرو گندم.

گەنمودنە: ۱) داوی گەنم، ۲) داپۆشەی بێگەلاو لە هەموو داهوێکەی بۆ خۆی بەدانەکانی زاوەکە، ۱) گندم آب بز، ۲) آبش دەدانی.

گەنمەڕەنگ: گەندمی، بەڕەنگی گەنم، گەندمەرنگ، گندم گون.

گەنموزەردە: ئەوەی کە گەنم، گندم زرد.

گەنمگردی: لەسەرەتای بێ ئاو بەستن، (گەنمگردی دابگرت بە داران)، بەبێ وقفە.

گەنمگەنم: گەنمەکی بەرەشیی بە، توی باری سەرشینی.

گەنمگەنمین: باری گەنم گەنم، نگا: گەنم گەنم.

گەنموجۆ: ۱) موی ماش و برنج، ۲) زەنبیلەکە، ۱) موی جو گندمی، ۲) توبی باشی گردەی.

گەنمۆک: ۱) گوڵەبەفەیەکە، شانی، گوڵەگەنم، زوات، سەرەداری، ۲) گیاوکلۆکە، ۱) بلال، ۲) گیایەکی ئەسپی.

گەنمە: گەندمە، باڵۆکە، زگیل.

گەنمەبێشکە: گەنمی لەنەز شاخ بۆدراو، گندم نوداد.

گەنمەبەهارو: ئەوەی گەنمەکە لە بەهاردا دەچێنرێ، بەهاری، گندم بهاره.

گەنمەبەهارە: گەنمەبەهارو، گندم بهاره.

گەنمەبیڤەسەرانە: گەنموک، بلال.

گەنمەبیڤەسەرە: گەنموک، بلال.

گەنمەحوکە: جۆرێ گەنمی دەنک درێژە، توی گندم درشت.

گەنمەزەردە: جۆرێ توی گەنم، توی گندم.

گەنمەشام: گەنموک، بلال.

گەنمەشامی: گەنموک، بلال.

گەنمەقەندەهاری: جۆرێ گەنم، توی گندم.

گەنمەکوێستانی: جۆرێ گەنم، توی گندم.

گەنمی: گەنمەڕەنگ، گندمی رنگ.

گەنو: ۱) ڕەشاوی، کەزاوی، ۲) بۆکەن لە ترسدا، ۱) کلک زن، ۲) ترسنک.

گەنوس: جۆکوس، دەزیل، زەل، بەسکە، بەغیل، خسیس.

گەنە: ۱) گەندە، ۲) کەوگی، ۱) نگا: گەندە، ۲) کە.

گەنەدان: ۱) گیایەکی بالا جۆری گەڵایەلە، ۲) دارێکە بەتایبەتی ڕۆژ جوانەو بەبەری خواردەخەنجە، ۱) گیاهی است، ۲) درختی است.

گەنەڵ: گیای گەرمیاد، گیاه گرجاد.

گەنەکار: کەنەکار، نگا: گەندەکار.

گەنەکەوڵە: کەوگی درست، توی کۆنە درست.

گەنەگولە: جۆرێ گەنە کە بە مالاکەو دەتۆسێ، توی کنه که به حیوانات می چسبد.

گەنەگەنە: دەرمانێکە کە ئیکۆڵی دارێکی مەوەلی دەگیرێ و دەی ئاوگەرم، توی کنه کنه.

گەنەڵو: گەندەڵو، گیاهی است سمی.

گەنەم: گەنم، گەندم، گندم.

گەنەمە: گیایەکە بەرێکی هەیە دەیدەن بە گا، گیاهی است که ثمرش را به گاو میدهند.

گەنەمی: گیاگەریمک، گەنەڵ، گیاه گرجاد.

گەنی: ۱) بۆکەن، ۲) ڕزیو لە بە زاوی دا، ۳) بۆکەن بۆ، ۱) بدبو، ۲) گندیده، ۳) گندم.

گەنیگ: گەنی، نگا: گەنی.

گەنین: ۱) بۆکەن بۆن، ۲) ڕزین لە شەدا، ۱) بدبو شدن، ۲) گندیدن.

گەنیو: گەنی، نگا: گەنی.

گەو: ۱) ئاڤە، ۲) بەندی بەتەختی ئاسیاو، ۳) گاو، تیلی لە شکاو بەسراو، ۴) گا، ۵) زەنجی سەرەبەوشراوی بۆ ئازەڵ، ۱) سطلە، ۲) بند تکشت و بی بو، ۳) پش چینی شکسته، ۴) گاو، ۵) دهسرطه مخصوص برای نگهداری دام.

گەوا: ۱) کەڵا، شایەت، ۲) فەرمساغ، دەویت، ۱) گواه، ۲) فرمساق.

گەواد: دەویت، فرمساق.

گەوارا: جاڕیزنی، بەخشین لەخەنا، چشم‌روشنی.

گەوارە: بەڵەمەو، لکه ابر.

گەواشە: پۆش و جۆری کە بەسەر مێچی دادەدەن، هەڵاتن، سقف پوش از گیا و ترکه.

گەواڵ: ۱) بەڵەمەو، گەفاڵە، ۲) هەبۆڵ، کەوتاوەر، ۱) لکه ابر، ۲) هاتو، تلهو.

گەواڵ گەواڵ: بەڵەمەلەی هەوران، لکه‌های متعدد ابر.

گەواڵە: بەڵەمەو، گەوارە، لکه ابر.

گەوان: گوندێکی کوردنشینە بەهۆی کاولی کراو، نام روستایی در

کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەواه: گەواه، گەوا، شاهد [ع] گواه.

گەواهی: شاهدی [ع] گواهی.

گەوبەند: گۆرەبەند [ک] سوز، فطرات.

گەوبەلە: گەوبەند [ک] سوز، فطرات.

گەوج: بی‌تاوز [ک] ابله.

گەوجە: عەلۆکەی بەفرە [ک] گوجه‌سبز.

گەوجە گەوج: قسەی زۆرو بی‌تاو [ک] وراجی، یاوه‌گویی.

گەوجی: بی‌تاوزی، دوبەنگی [ک] حماقت، ابلهی.

گەوجن: هەرجی بەشانەی چندرابی؛ (هەروەها گەوجن بان کردوونە جاوەدەن بە زین دەڵین) [ک] حلقه‌چین، بافت حلقه‌ی.

گەوخان: خنکان لەبەر تەنگەنەفەسی [ک] خفگی در اثر تنگی نفس.

گەوخاندن: بە تەنگەنەفەسی ئۆتن بۆن [ک] ابلا به تنگی نفس.

گەوده: ۱) گەدە؛ ۲) لەشی مرۆ [ک] ۱) نگا: گەدە؛ ۲) جسم آدمی.

گەوز: ۱) سبی تامالزەرد؛ ۲) رەنگی کەوە؛ ۳) شورەپشت؛ ۴) تەسەم، گەنیرەنگ؛ ۵) زل، مەزن؛ ۶) زەردی خورمایی؛ ۷) هۆزێکی کوردە [ک] ۱) سفید مایل به زردی؛ ۲) توسی؛ ۳) گیسه، زنشتی؛ ۴) گندمگون؛ ۵) بزرگ؛ ۶) خرمایی رنگ؛ ۷) نام عشیره‌ای است کردزبان.

گەوز: تەوبەلە، پشتر [ک] اسطبل.

گەوزان: ۱) دەشتێکە لە کوردستان لای دیاریەکر، نەوبی هەبوە؛ ۲) هۆزێکە، هاوسۆشا عەلی بەیەو لەوانە؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد [ک] ۱) منطقه‌ای نشخیز در کردستان؛ ۲) نام طایفه‌ای است کردزبان؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گەوزانەن: سبی کردنەوە [ک] سفید کاری.

گەوزێ: گیایەکی بەلالەیان و بەری بە قوزاخەیە [ک] گیاهی است.

گەوزك: ۱) جۆرێ بەری دۆگەقولە؛ ۲) ناوی عەشیرەتێکی کوردە [ک] ۱) نوعی گوسفند؛ ۲) نام عشیره‌ای است.

گەوزك: ۱) گیایەکە وشتری پێ قەڵسەو دەبێ؛ ۲) جۆرێ هەرمێ؛ ۳) بۆری تامالسی؛ ۴) موی سەرهەڵوەرین [ک] ۱) گیاهی است؛ ۲) نوعی گلابی؛ ۳) خاکستری روشن؛ ۴) ریزش موی سر.

گەوزکسان: تەو ناوچەی عەشیرەتی گەوزکی لێ دەژین [ک] منطقهٔ عشیرهٔ «گەوزك».

گەوزکایەتی: گەوزکان [ک] نگا: گەوزکان.

گەوزگە: تەبێلی زەلام [ک] طبل بزرگ.

گەوزێ: ۱) چاوی سبی پشت؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان [ک] ۱) مرد سفیدپوست؛ ۲) نام مردانه.

گەوزوك: کیژی گەنیرەنگ [ک] دختر گندمگون.

گەوزۆنە: کاوڕای زل [ک] گاو بزرگ.

گەوزە: ۱) زل، زەلام؛ ۲) پاچەبڕن؛ ۳) بەرەك، رەتیس؛ ۴) پی، پەنجەی؛ ۵) مۆخوورمایی؛ ۶) مۆنۆر [ک] ۱) کلان؛ ۲) بزرگوار؛ ۳) سردان؛ ۴) ساڵخوردە؛ ۵) موخرمایی؛ ۶) موخاکستری.

گەوزەپسۆن: ۱) بالاکشردن؛ ۲) داڕۆکی بەمێشتن؛ ۳) پاشەپاشە بەرەڕۆچۆن [ک] ۱) خودکردن؛ ۲) از چنگی گشتن؛ ۳) پاشپاشه کشیدن.

گەوزەچۆڵ: قەرناڵەی دەستکاری ئاشك [ک] سبد دستساز نازك.

گەوزەدێ: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کردە [ک] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

گەوزەڵە: ۱) سوزەردی تامالسوور؛ ۲) بۆری بەرەنگی بەنەك [ک] ۱) سوزه مایل به سرخ؛ ۲) خاکستری.

گەوزەگیج: ۱) کیژێ کە دەمی بلوکبردنی هاوە؛ ۲) قەیرەگیج [ک] ۱) دختر بالغ؛ ۲) دختر ترشیده.

گەوزەم: ۱) سەروکی من، تاغام؛ ۲) من پیرە؛ ۳) زەلامو [ک] ۱) آقای من؛ ۲) من پیرم؛ ۳) من بزرگم.

گەوزەمار: ماری زل [ک] اژدر.

گەوزەماڵ: خانەدان [ک] خانوادهٔ بزرگ.

گەوزەی‌ماڵ: سەروکی خێزان [ک] سردار خانواده.

گەوزەیی: ۱) سەرداری، سەروکیی؛ ۲) زەلامی؛ ۳) پارست؛ (بە گەوزەیی ئەم پیرە) [ک] ۱) سرداری؛ ۲) بزرگی؛ ۳) حجم.

گەوزی: ۱) گەزێ قورگ؛ ۲) سەی هەناکە [ک] ۱) گلو؛ ۲) سینهٔ تخم‌مرغ.

گەوزێ: ۱) زێی سبی پشت؛ ۲) ناوە بۆ ژنان [ک] ۱) زن سفیدپوست؛ ۲) نام زنانه.

گەوزیانە: تەختەیەکی قورگە [ک] از بیماری‌های حنجره و گلو.

گەوزیلە: مەلیکە، جۆرێ قرتەجە، باڵەندێکە [ک] پرنده‌ای است.

گەوزیە: گەوزگە، تەبێلی زەلام [ک] طبل بزرگ.

گەوژ: ۱) گەلەر، مرۆیەکی بڕی داسپاك؛ ۲) کاڕ بە بەدن، غەیب گەن؛ ۳) ڕەخساوە، ڕەخساو (صفات گەوژە)؛ ۴) بەلا، دڵخۆش؛ ۵) ڕەخسارەچرچاو؛ ۶) گەش وشکاو [ک] ۱) نگا: گەلەر؛ ۲) کاڕ بەدن؛ ۳) شوخ؛ ۴) شاد؛ ۵) رخسار چروکیده؛ ۶) شاداب.

گەوژان: گەفزان [ک] نگا: گەفزان.

گەوژانەن: گەفزانەن [ک] نگا: گەفزانەن.

گەوژدان: تل خواردن لەسەر تەشت [ک] بر پهلو غلتیدن.

گەوژکەوتا: ڕەنگپەڕیو، ڕەنگەڕەو، جیاوازی [ک] رنگ پریده و ترسیده.

گەوژکەوتە: گەوژکەوتا [ک] رنگ پریده و ترسیده.

گەوژلێدان: بڕ بە داس مرۆیەوە [ک] پرداس درویدن.

گەوژین: گەوژان، گەفزان [ک] نگا: گەفزان.

گەوش: ۱) پشت؛ ۲) بزنەوشك؛ ۳) ترسەنۆك؛ ۴) گەش [ک] ۱) پشت؛ ۲) خسیس؛ ۳) ترسو؛ ۴) شاداب.

گەوشت: ۱) هەرایەکی گوڕاوی بە؛ ۲) نایەمنی [ک] ۱) آهنگی است؛ ۲) خصوصی.

گەوشەك: ۱) بەرلیسی شتوان، سەرگەردان؛ ۲) ـــــ و خل [ک] ۱)

سرگردان؛ ۲) شست.

گەوشین: تایبەتی [ق] وزگی، خصوصاً.

گەوشینی: بەتایبەتی [ق] بە وزە، بخصوص.

گەوك: ۱) جوڕی تاو بەتکوتر؛ ۲) تەختەمیش [ق] ۱) جوانە تاوەتکەت؛ ۲) تەنل نوین زەوی عسل.

گەوکەن: گاوکەن، کەسێ کە جیتەشکاو بێت دەکا [ق] بەتزن، جیتی بەتزن.

گەولا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەولان: بڕوانە گەڵوان [ق] نگا: گەڵوان.

گەولە: جوڕی جۆی هەستەزێرە، کە لە بەراو دەبچێنن؛ **گەولەمێر** [ق] نوعی جو.

گەون: گوڕین [ق] گون.

گەونی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

گەوه: ۱) نیوەمیەقیز؛ ۲) قەداوقەدی کوو، بڕوان؛ ۳) بڵندی و نزمی لە زەمین [ق] ۱) نیوەدایرە؛ ۲) کمرەکوه؛ ۳) بلندی و پستی در دشت.

گەوەر: ۱) جۆرێن زۆر بەنرخ؛ ۲) ناوە بۆ ژنان؛ ۳) دەستی پانیم بەرین [ق] ۱) گهر، سنگ قیمتی؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) صحرای وسیع.

گەوەن: ۱) بیشتر، تەویلە گەون؛ ۲) شکێر، کەلەشماج [ق] ۱) اصطبل؛ ۲) شکاف کوه.

گەوەزە: گاکوی، کەلەکوی [ق] گوزن.

گەوەزە: ۱) ڕەبەلاح؛ ۲) لەخۆبایی [ق] ۱) لنجور؛ ۲) متکبر.

گەوەك: زەمینی پڕ لە بەرزایی و نزمی، گەوە [ق] زمین پر از بلندی و پستی.

گەوەل: لیکاوی دەم، تف [ق] لعاب دهن.

گەوەن: گەون، گوڕین [ق] گون.

گەوەنە: گەهەلەت، سەرسەری، بێ شەرم و شەلاتی [ق] لات و لاأبالی.

گەوهەر: گەمەر [ق] نگا: گەمەر.

گەوهەرناس: ۱) کەسێ لە نرخی گەوهەر دەزانێ؛ ۲) بڕێنی لە بنیادەمی زۆر زانا و دانا [ق] ۱) گوهرشناس؛ ۲) کنایه از دانشمند.

گەهـ: ۱) گەز، بەندی قامك و قامیش؛ ۲) مۆمگە؛ ۳) مەل دەم؛ ۴) نۆرە، نوگە؛ ۵) گەز، بێ چەقاندن؛ ۶) جیگە؛ ۷) کوتەبەرا [ق] ۱) بندی و انگشت؛ ۲) مۆم؛ ۳) گاه؛ ۴) نوبت؛ ۵) امتناع از رفتن؛ ۶) جای؛ ۷) سوراخ گرز.

گەهان: ۱) بێ گەیشتن (میوە گەهیە)، ڕەسین؛ ۲) نارەزو گەیشتن بە دەست کەسێ کە بۆی هاتوە [ق] ۱) رسیدن میوه؛ ۲) رسیدن بیاد.

گەهانەن: ۱) نارەزاو بە خاوەنی؛ ۲) ڕەسیە کردنی میوەو دەغڵ و... [ق] ۱) رسانیدن فرسانده؛ ۲) رسانیدن میوه و...

گەهرانەن: ۱) ئۆرانی، قەمر پێدان؛ ۲) نارازاندن [ق] ۱) قهرداندن؛ ۲) آزردن.

گەهریکە: کاریکە [ق] برغالهٔ نوزاد.

گەهگر: گەگر، بێ چەقین [ق] امتناع کننده از رفتن.

گەهە: گەی قامکان، بەندی نیل [ق] بند انگشت.

گەهەك: ڕەبەت، سیە [ق] کمین شکارچی.

گەهیشتن: ڕەسین [ق] رسیدن.

گەهیشتی: ڕەسیو [ق] رسیده.

گەهین: گەهیشتن [ق] رسیدن.

گەی: ۱) گەز، بێ چەقاندن؛ ۲) نوری لە زەماندا، فەیزەمەتان [ق] ۱) اعصاب از رفتن؛ ۲) تکنت زبان.

گەیا: شتانی کە لە زەمین دەڕوێ، شینکە، گیا [ق] گیاه.

گەیاندن: گەهاندن [ق] رسانیدن.

گەیشتن: گەهیشتن [ق] رسیدن.

گەیشتوو: گەهیشتی [ق] رسیده.

گەیشتی: گەهیشتی [ق] رسیده.

گەیك: گەهیشتی [ق] رسیده.

گەیگر: گەگر [ق] امتناع کننده از رفتن.

گەیگە: گەهەك، ڕەبەت، سیە [ق] کمین شکارچی.

گەیگیر: گەگر [ق] نگا: گەگر.

گەیێن: گەهیشتن [ق] رسیدن.

گەیێنوو: ۱) گەیشتە ئەو شوێنەی کە ئیتر ڕۆیشتوون؛ ۲) گەیشتە کەسێ کە لە زیدا پێش کەوتبوو؛ ۳) سەر بەیەکەیشانی لاریەکراو [ق] ۱) وارسیدن؛ ۲) رسیدن به پیشتاز؛ ۳) به هم رسیدن هردو سر جسم خم شده.

گەیشتەوەیەك: ۱) هەردو سەری جەمێنەر لە تیکەڵبوون؛ ۲) بەیەکگەیشتن، بانی لك دۆزکەوتنەوە [ق] ۱) به هم رسیدن هردو سر چیزی؛ ۲) وصال دوباره پس از مدتها دوری.

گەیڵ: ۱) گەهیشتی؛ ۲) دوەمڵی، ئەرمیۆگ [ق] ۱) رسیده؛ ۲) ئمل نرم شده.

گەیەنەی ڕەش: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێران کرد [ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گی: گۆ، بیسایی بنیادەم [ق] مدفوع.

گێ: ۱) گوێ؛ ۲) گز، گش، تیکڕا؛ ۳) باشگری بەواتا: گایەر (ئەنێی عاقڵ گێ) [ق] ۱) گوش؛ ۲) همه؛ ۳) پسوند به معنی کنندهٔ جماع.

گێ ئاسارە: گوڵەسترە، تەسترواك، گوڵەسترە [ق] گرم نسیجراغ.

گیا: گەیا [ق] گیاه.

گیاتاڵەوەیە: گیایەکە بنکەکەی لە بیجمی بنیادەمە بۆ دەرمان دەدێ [ق] مردم گیاه، استرنگ.

گیابێ: کرمێکە لە گیا دەنیشێ و ئەگەر نازەڵ بیخوا بێ دەمرێ [ق] کرمی است سمّی که بر گیاه نشیند و دام را مسموم کند.

گیابێوێن: بە گیابێ مردنی نازەڵ [ق] مرگ حیوان به وسیلهٔ «گیابێ».

گیابەرێنك: کەسێ کە گیای دەرمان کۆدەکاتەوە [ق] کسی که گیاهان دارویی را جمع آوری می کند.

گیابەرین: گیایەکە بۆ دەرمانی برین دەدێ [ق] گیاهی است داروی زخم.

گیاپوگەنە: گەنکەوردە [ق] گیاهی است بدبو.

گیاپوگه‌نیوه: گیاپوگه‌نه [ف] نگا: گیاپوگه.
گیاپه‌راته: گیاپه‌کی پتوی بالاهه‌رز، له چیخ‌هوتین‌دا به‌کار دیت [ف] گیاهی است قدیمی که در ساختن چیخ از آن استفاده می‌کنند.
گیاپه‌رك: گیاپه‌کی لاسك‌کاوری پهرز، گوڵی زه‌ردی‌وه‌ی خوته [ف] گیاه خرمنه.
گیاپه‌ن: گیاپه‌کی زۆر بۆن‌خۆشه [ف] گیاهی است خوشبوی.
گیاپه‌نه: گیاپه‌ن [ف] نگا: گیاپه‌ن.
گیاپه‌نیشت: ۱) گیاچه‌قه؛ ۲) شیره‌ی بنی شنگ [ف] ۱) گیاه قندرون؛ ۲) شیرهٔ گیاهی است.
گیاپه‌رچ: گیاپه‌کی به‌چیچی زۆر گه‌لا بزنگی (بشه‌لاوه) [ف] گیاهی است.
گیاترکه: گیادوشیرکه [ف] گیاهی است تلخ.
گیاجان: جیگه‌یه که زۆری گیا لێ زۆره [ف] مرغزار.
گیاچا: گیاپه‌که بۆی ده‌ده‌یه‌وه له جیاتی چا ده‌می ده‌کەن [ف] گیاهی است به جای چای استعمال می‌شود.
گیاچاره: گیاپه‌که بۆ ده‌رمان ده‌شێ و برین ده‌پرژێنه‌وه [ف] گیاهی است دارویی.
گیاچه‌قه: گیاپه‌که شیره‌ی وه‌ك پێشت ده‌چۆڕێ [ف] گیاه قندرون.
گیاخۆر: حاڵه‌وه‌ری پێچه‌وانه‌ی گۆشت‌خۆر [ف] جانور گیاه‌خوار.
گیاخۆن: گیاپه‌که شیره‌که‌ی سۆره‌ و ماڵاتی پێ زۆر ده‌ڵه‌وه‌ده‌ن [ف] گیاهی است با شیرهٔ سرخ.
گیاداروك: گیاپه‌که گوڵی زه‌رده‌و ناوی تاڵه بۆ ده‌رمان به‌کاردێ و بۆ ره‌وان ده‌کا [ف] گیاهی است دارویی.
گیادانی: گیاپه‌که له شیره‌ی جاڕه‌کۆیله [ف] گیاهی است از شیرهٔ جاهای هل.
گیادانه: گیاپه‌که گوڵی شین ده‌کاو زۆر له‌وه‌ڕێی جاکه‌ سه‌زاوه‌ [ف] گیاهی است با گلهای آبی.
گیادویشك: گیاپه‌که بۆ ده‌رمانی دویشك‌پۆدان [ف] گیاهی است دارویی علیه کرم‌ها.
گیاڕۆش: جه‌نگه‌ی به‌هاره‌و گیای زۆر [ف] علوفهٔ بهاری.
گیاره‌نج: به‌ڵای قۆراغه‌به‌سه‌ر [ف] آفت خوره.
گیاڕه‌نگ: گیاپه‌که ره‌نگی زه‌ردی کاڵی لێ پیدا ده‌کەن [ف] گیاهی که رنگ کاهی از آن گیرند.
گیاڕیش: گیاپه‌که [ف] گیاهی است.
گیاڕیشاڵوك: گیاپه‌کی ده‌شێ‌و له‌تیره‌گیای له‌وه‌ڕ [ف] گیاهی است علفی.
گیاریقك: گه‌سك، گزك، گزاك [ف] جاره.
گیاریکینگ: گیاپه‌که له‌تیره‌ی ره‌ه‌یشه [ف] نوعی بنفشه.
گیان: ۱) جیاری بۆك؛ ۲) کوڕه‌ی خوشه‌ر [ف] ۱) جهان، عروس؛ ۲) جهاز شتر.
گیاراقا: گیاپه‌که [ف] گیاهی است.
گیازراقه: گیای جۆرگان [ف] گیاهی است.
گیازه‌نگلوك: گیاپه‌که بۆی که‌ی له‌ده‌نگۆڵه‌ی بچۆك ده‌کا [ف] گیاهی است تعرش شبیه زنگوله.
گیاسارمه: گیاپه‌که بۆ ده‌فامی جیت ده‌ی [ف] گیاه سلمه.
گیاسالمه: گیاسارمه [ف] گیاه سلمه.
گیاسپی: گیاپه‌که بۆ ده‌رمانی برین ده‌ی [ف] گیاهی است دارویی زخم.
گیاسه‌ور: گیاپه‌کی گوڵکی وه‌شه‌کی به [ف] گیاهی است.
گیاشه: گیاپه‌کی وه‌ڕه‌یه به‌زه‌وی‌وه‌ نوساوه‌ به‌ره‌س ناکه‌وێ [ف] گیاهی است که بر روی زمین می‌خوابد.
گیاقاپۆشك: گیاپه‌که ئه‌رکی له سه‌ماوکه‌ی زه‌ڕه‌و ده‌کا [ف] گیاهی است تعرش شبیه حلزون.
گیاکتك: گیاپه‌که پشه‌ی‌زۆر حه‌ز له بۆنه‌که‌ی ده‌کا [ف] علف گربه، سنبل الطیب.
گیاکرمۆك: گیاپه‌کی ده‌شه [ف] از گیاهان علفی است.
گیاکندر: گیاپه‌که له پرژه‌کی کندر دروس ده‌کەن [ف] کتیرا، کتف.
گیاکوریشك: گیاپه‌کی بۆ بۆر ده‌ماڵای خواره [ف] گیاهی است.
گیاکوڵکه: گیاپه‌که بۆ ده‌رمان ده‌شێ [ف] گیاهی است دارویی.
گیاکه‌نان: گیاپه‌کی باڵاهه‌رز [ف] گیاه کنان.
گیاکه‌تك: گیاکتك [ف] علف گربه.
گیاکه‌قه: ته‌سوڕ [ف] استان، جوباك.
گیاکه‌ڵه: که‌ڵه، کیرکه‌ڵه [ف] انگل بلای توتون و بالین.
گیاکه‌ن: ۱) که‌سێ که گیا له زه‌وی ده‌که‌نێ؛ ۲) پیشکان [ف] ۱) گیاکن؛ ۲) ابزار گیاه کندن.
گیاکه‌نان: سه‌رو‌به‌ندی گیاکه‌ندن، ڕاته‌وه‌ی به‌هاره‌و سه‌ره‌تای هاوین [ف] موسم گیاه کندن.
گیاکه‌وڵه: گیاپه‌که په‌ڕك هه‌سوگیا هه‌زوڕی به‌ره‌ هه‌ستوان زه‌ره ده‌ی [ف] گیاهی است که قبل از تمام گیاهان سبز می‌شود و قبل از همه هرز می‌شود.
گیاگریچك: گیاپه‌که ده‌رمانی زگه‌ویشتاره‌و ریه [ف] گیاه هفت‌بند.
گیاگه‌زوك: گه‌زگه‌زك [ف] گیاه گزنه.
گیاگه‌سك: گیاپه‌کی په‌ڕه‌باڵاهه‌و توڕیکی وه‌ك هه‌ورزن ده‌گرێ جیگه له گه‌سکه‌تاره [ف] گیاه جاروب.
گیاگیزك: گیاگه‌سك [ف] گیاه جاروب.
گیاگیسك: گیاپه‌کی گوڵزه‌ردی زۆر تاڵه [ف] گیاهی است.
گیاگیله: گیاتاله [ف] نگا: گیاتاله.
گیالاقا: پڕژه [ف] گیاهی است.
گیالاوه: پڕژه [ف] گیاهی است.
گیامان: گیاپه‌که ده‌رمانی ماڵان گه‌سه [ف] گیاهی است بادزهر نیش مار.
گیامسك: گیاپه‌کی زۆر بۆن‌خۆشه [ف] گیاهی است خوشبوی.
گیامیش: ۱) پڕژان؛ ۲) گوڵی داوودی [ف] ۱) گیاهی است صحرایی؛ ۲) گل داوودی.
گیامیشوڵه: گیاپه‌که وه‌ك سیسه‌و بۆ باڵه‌بین ده‌ی [ف] گیاهی است برای بسته‌بندی علوفه به کار می‌رود.
گیان: ۱) ڕوح، جان؛ ۲) به‌دهن: (هه‌مو گیانم ژان ده‌کا)؛ ۳) حواله‌ بۆ

(زۆر خۆشەویست: (گیان چیت وت؟!) ۲) خۆشەویست: (گیان دەوری!) ◻ ۱) جان؛ ۲) ئاڵقە؛ ۳) جواب بەتەنآمین، جانم؛ ۴) خواهش.

گیان‌له‌سپاردن: روح دەرچوون ◻ جان سپردن.

گیانلەدان: زیندو ◻ زنده.

گیان‌به‌خش: کۆڕی، خۆبەقوربان کەر ◻ جانباز، در راه عقیده.

گیان‌بەدەستەوەدان: ۱) روح دەرچوون؛ ۲) بڕێکی لە سازان و گۆرانی: (گیان بەدەستەوە نادا، گیانی دا بە دەستەوە) ◻ ۱) جان سپردن؛ ۲) کنایه از سازش در معامله.

گیان‌بەر: ۱) پەیکەری خودا؛ ۲) بڕێکی لە ئاواز لە جەنگ ◻ ۱) عزرائیل؛ ۲) کنایه از شجاع.

گیاندان: روح دەرچوون ◻ جان سپردن.

گیان‌دەبەر: زیندو ◻ زنده.

گیان‌سپاردن: روح دەرچوون ◻ جان سپردن.

گیان‌سوڕ: بەسان، بەهەیبەت ◻ خوشنام.

گیان‌سەخت: ۱) سەرسەختی، بەسەزان؛ ۲) زیندەوەرێکە کە لە روح‌دەرچوونیدا دەرەنگ دەکا: (بەرانی بۆ لە دۆری تۆ ناحەرەم/ کەمن سەگسەرگیو گیان‌سەختو دلسەرمن) مەنتیق‌زادە ◻ ۱) دیرسازی، معامله؛ ۲) دیرمیر، جان سخت.

گیان کەندن: ۱) روح کێشان؛ ۲) روح دەرچوون ◻ ۱) عزرائیل؛ ۲) مردن.

گیان کەنشت: دەمی روح‌دەرچوون ◻ هنگام نزع.

گیان کەنن: گیان کەندن ◻ نگا: گیان کەندن.

گیان کەنکە: عزرائیل، یەسرەف، فرشتەی گیان کێشان ◻ عزرائیل.

گیانگی: کاژێن کە شێخ‌ومەلا دەیکەن ◻ روحانیت.

گیان کێش: یەسرەف ◻ عزرائیل.

گیان کێشان: گیان‌دان ◻ جان دادن.

گیان‌لەبەر: زیندو، گیان‌دەبەر ◻ زنده.

گیانە: ئەی خۆشەویستم ◻ جانا.

گیانەسەر: جاژن، ئارەزووت ◻ یکی، ناراحت.

گیانەگوینە: دوایین پشو ◻ آخرین رمق.

گیانەلا: دەمی ئاوبکەدان، دەمەدەمی روح‌دەرچوون ◻ حالت نزع.

گیانەلاو: گیانەلا ◻ حالت نزع.

گیانەمەرگ: مشکۆ کە لەبار ئیشکی ئەندامانی لەش دایە ◻ مغز استخوان.

گیانەوەر: زیندو، جانەوەر ◻ حیوان.

گیانی: بەسی‌ئەوەی زۆر خۆشەویست ◻ دوست بسیار عزیز، جانی.

گیانی: گیانەوەر، وشەی دوانەی زۆر خۆشەویست ◻ جانا.

گیانی گیانان: ۱) بڕێکی لە خودا؛ ۲) بڕێکی لە گراوی ◻ ۱) کنایه از خدا؛ ۲) کنایه از معشوق.

گیانی گیانی: گیانی، (دۆستی گیانی گیانی) ◻ دوست جانی.

گیاوەردینە: گیایەکە بۆ دەرمانی جاڵینە دەبێ ◻ گیاهی است دارویی جشم درد.

گیاهۆنک: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ ◻ گیاهی است دارویی.

گیایی: ۱) پەیدابوونی گیا؛ ۲) کەسێ کە جگەلە گیا ناخوا ◻ ۱) به رنگ گیاه؛ ۲) گیاهخوار، آدم گیاهی.

گیپ: گۆپ ◻ آب.

گیپا: گیپار ◻ سرابی ئاکەدە (زەبەد و برنج) نگا: گیپار.

گیپار: گیپار، گیپا ◻ نگا: گیپار.

گیپاڵ: جۆن (گلی سەر ریخۆڵەدان) ◻ شکم بالای شکمبه.

گیپن: ۱) گۆپن؛ ۲) کوڕەبالای ئەڤامور ◻ ۱) آب برآمده؛ ۲) کوتاه‌قد جای.

گیپنە: گیپن ◻ نگا: گیپن.

گیپە: گیپا ◻ نگا: گیپا.

گیپەن: ۱) بەستۆرایی کەسێو؛ ۲) کۆبەرە ◻ ۱) کلفتی گردن؛ ۲) قطر.

گیپەرۆ: گیپەن ◻ نگا: گیپەن.

گیپت: باو بۆران، توف ◻ دمه وطوفان.

گیپت: گیپۆکەت، گۆپی تۆ ◻ گوش تو.

گیپاڵ: ستۆڵ، بزگۆڕ ◻ تکه‌پاره، فرسوده.

گیپش: ۱) شەڵ بە هەرەولاوە؛ ۲) لەمەن، بەلاوە؛ ۳) ئیسکی بەلاوە ◻ ۱) لنگ از هر دو پا؛ ۲) سای؛ ۳) استخوان سای.

گیپک: گیپر ◻ نگا: گیپر.

گیپکە: کیپکە، کۆڵۆری هەمرەن ◻ گردهٔ ارزن.

گیپە: تاڵودان، داری کە بەسەر کاریەدا ڕاکە ئیشری ◻ لوارهای سقف.

گیپە: ۱) گیپکە؛ ۲) بەرگشتن، ڕۆشتو نەدار ◻ ۱) گرده ماش ارزن؛ ۲) (لنگه‌پوش و بینوا.

گیپەڵە: بەشەڵە ◻ شلتاق.

گیپی: کۆلێرە ◻ گردهٔ نان.

گیپی: دنیا، سەهان ◻ گیتی.

گیچ: ۱) کەسێ کە وڵات لەبەر جاوی خۆی دەخوا؛ ۲) سەرسوڕماو؛ ۳) لەمچ ◻ ۱) گیج؛ ۲) متحیر؛ ۳) گیج.

گیچ: گیچ ◻ نگا: گیچ.

گیچار: کەرداو ◻ گرداب.

گیچ‌خواردن: ۱) سەرگیچبوون؛ ۲) سوڕانی باو خاو بە دەوری خۆیاندا ◻ ۱) گیج شدن؛ ۲) چرخش باد و آب.

گیچدان: سوڕاندن ◻ چرخاندن.

گیچەبا: گەردەئۆڵ، باهۆز ◻ گردباد.

گیچەگیچ: دنیا لەبەرچاوسوڕان ◻ سرگیجه.

گیچەلۆکە: باهۆز، گەردەئۆڵ، گیچەبا ◻ گردباد.

گیچەنە: گریزەنە، پارچەمەرگا ◻ پاشنهٔ تن.

گیچی: ۱) سەرسوڕان؛ ۲) بەخۆشیەکە ◻ ۱) گیجی؛ ۲) بیماری سرگیجه.

گیچ: گۆز، بلج، گلینگ ◻ زالزالک.

گیچ: گیچ ◻ گچ.

گیچکار: گەچکار ◻ گچکار.

گیجکاری: گەجکاری ◄ گیجکاری.

گیجکه: ۱) گوییچکه، گوی؛ ۲) گیج‌خواردن ◄ ۱) گیوش؛ ۲) نگا: گیج‌خواردن.

گیجەل: گەل، دەوەن، شتاغ، بەنەلە ◄ شتاغ.

گیجەلی: کەلوی خوری ◄ آغدهٔ پشم.

گیجینە: گوندیکی کوردستانە بەعەمی کاولی کرد ◄ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گیدوک: باهۆز، گیجەلۆکە ◄ گردباد.

گیدوک: ۱) گەمە؛ ۲) زن بەگەوی، گیلدا ◄ ۱) کمرکوه؛ ۲) مسیر در کمرکوه.

گیر: ۱) بەرەبەلاست؛ ۲) خۆراکێ کە بە ساناییی خۆت ناچێ؛ ۳) زاوە، چکۆس؛ ۴) پەلی حەیوان‌ەستەوە؛ ۵) باسکردی پەوانا، گیر شتێ کە مەگری ◄ ۱) مانع؛ ۲) خوراک گاگیر؛ ۳) خسیس؛ ۴) رسن دام بند؛ ۵) پسوند فاعلی به معنی گیرنده.

گیز: ۱) چیز، بەلەوەت؛ ۲) بەکیش؛ ۳) نەزەرۆ؛ ۴) رەق لە بەموەاما؛ ۵) فال، خیر؛ ۶) ماف، کەل؛ ۷) شیوەلەی نیوان دوکیف؛ ۸) بەرەلا ◄ ۱) نیرو ونیشت؛ ۲) کشدار؛ ۳) وراج؛ ۴) سرسخت در معامله؛ ۵) فال فالبین؛ ۶) گرفته؛ ۷) دژه؛ ۸) سنگلاخ.

گیز: ۱) پست؛ ۲) کوتی بەردانی؛ ۳) جەلەوی پاندوپۆ؛ ۴) جەبەساو؛ ۵) ئەوی لە جێ جەقیوو توانای ڕوشتەوەی نەماوە ◄ ۱) وجب؛ ۲) سوراخ سنگ آسیا؛ ۳) بیابان و پهن؛ ۴) حیرت‌زده؛ ۵) کسی که برجای خود میخکوب شده و توان حرکت ندارد.

گیژ: ۱) خوارو خیچ؛ ۲) گژ؛ ۳) سمت لەمێ‌چۆک؛ ۴) سوڕین؛ ۵) ئاوی ئاشگێ؛ ۵) دروسکەرو سازەمن (بەزەنگێ کارگێ، ئەوزەنگێ)؛ ۶) خلۆڕ ◄ ۱) کج و ناهموار؛ ۲) نگا: گژ؛ ۳) لگن از جا برفته؛ ۴) چرخانده؛ ۵) گردانده وسازنده؛ ۶) غلتان از بالا.

گیرا: ۱) قبوڵبوونی دوعا، (دوعای گیرا بوو)؛ ۲) ڕابردوی گرتن، گرا ◄ ۱) استجابت دعا؛ ۲) گرفته شد.

گیران: بەلاڵۆکە کەبریە ◄ آلالوی کوهی.

گیراف: لاسا، بەمەلاسکە، لاسایی ◄ تقلید.

گیرام: ۱) وام دانا، گرتم؛ ۲) مەگر کەوتم ◄ ۱) فرض کردم، گیرم؛ ۲) گرفتار شدم.

گیران: ۱) گرفتاربوون؛ ۲) بەستراوی ڕێگەی شتی تراو؛ ۳) گری کردن؛ ۴) ڕەش‌ەلگەڕانی بانگەوازی؛ ۵) تەوتنی گرفت ◄ ۱) گرفتارشدن؛ ۲) گیر کردن، بندآمدن؛ ۳) گریستن؛ ۴) خسوف و کسوف؛ ۵) بیماری اسهال.

گیران: ۱) گەڕاسەن، گەڕانەوە، گەڕانەوە کردن؛ ۲) کاریسی کردن و بەسەر ڕاگەیشتن؛ ۳) سەرپیان بە باگرەان شیلان؛ ۴) بەساوەنی بەرگن بۆ ڕاوەچو بەستەک؛ ۵) خلۆڕ کردەوە، شاخۆڕە؛ ۶) وەپاش خستن ◄ ۱) بە گردش بردن؛ ۲) بەکار انداختن؛ ۳) غلتک زدن بام؛ ۴) پامال کردن نمد؛ ۵) غلتاندن؛ ۶) به تأخیر انداختن.

گیرانەن: گریاندن ◄ به گریه انداختن.

گیرانەن: ۱) گەڕاندن؛ ۲) کاریس کردن ◄ ۱) گردش دادن؛ ۲) به کار انداختن.

گیرانەنەوە: ۱) گەڕاندنەوە؛ ۲) باس کردنی قسەی گوتراو؛ ۳) حکایت کردن ◄ ۱) بازگرداندن؛ ۲) بازگو کردن؛ ۳) داستان گفتن.

گیرانی: گەڕانی ◄ نگا: گەڕانی.

گیرانەوە: گەڕاندنەوە ◄ نگا: گەڕاندنەوە.

گیراوەوە: گەڕاندنەوە ◄ نگا: گەڕاندنەوە.

گیرانی: شەباریی کەنیو، بالغبوون ◄ بالغ شده، به سن رشد رسیده.

گیرانی‌بون: شەباریبوون، بالغبوون ◄ بالغ شدن، به سن رشد رسیدن.

گیراو: ۱) گران، گرفتار؛ ۲) ڕیگەیەکە شەراو؛ ۳) ماسگیر ڕۆژی ڕەش‌ەلگەڕاو؛ ۴) بەکسی تازە خۆی بارو ڕین کراو ◄ ۱) گرفتار؛ ۲) راه سدّ شده؛ ۳) آفتاب و ماه گرفته؛ ۴) ستور تازه رام شده برای بار و زین.

گیراورە: پەیداکراو ◄ پیدا شده.

گیراوە: ۱) تیکەڵی کراوی جەند شتێ؛ ۲) خاڵەم تاوی کراو بە قورئان ◄ ۱) درهم آمیخته برای دوا؛ ۲) گل سرشته.

گیرایش: ۱) گەڕەدەبی؛ ۲) لەشسوین گەڕان بۆ پەیداکردن ◄ ۱) جهانگردی؛ ۲) جستجو.

گیربون: ۱) وەستان بەشتیکەوە؛ ۲) نەڕۆیشتن و ماندوو لە شوێنێ ◄ ۱) گیر کردن به چیزی؛ ۲) ماندگار شدن در جایی.

گیرپۆن: ۱) خوارو ناهەموار؛ ۲) تەشکی ژان ئەزاران ◄ ۱) کج و ناهموار شدن؛ ۲) استخوان ران دردرفتن.

گیرج: بلغ، گوین، گەنیشک، گوهیشک ◄ زاراللە.

گیرخستن: ۱) گرتن؛ ۲) دەست‌خستن ◄ ۱) گیرانداختن؛ ۲) پیدا کردن.

گیرخواردن: گرفتاربون ◄ گیرافتادن.

گیردان: ڕاگرتن و لە ڕۆیشتن گیرانەوە ◄ معطّل کردن و از کار مانع شدن.

گیرزان: هاڵگرەوە ◄ فالبین.

گیرسان: گرسان ◄ نگا: گرسان.

گیرساندەوە: بەندبون لە شوێنێ ◄ بند شدن به جایی.

گیرستن: گرین، گری کردن ◄ گریستن.

گیرسک: کرۆسک ◄ گلابی وحشی.

گیرفان: بەرگە، بەرک، جێ ◄ جیب.

گیرقان: کەسێ کە گاو گوێ لە خەرمان کرتاندا لێ دەخوێ ◄ متصدّی خرمن کوبی.

گیرک: ۱) مێروو، ڕەوی ورد؛ ۲) مرۆچە، مێروکە ◄ ۱) مورچهٔ ریز؛ ۲) مورچه.

گیرک: گرداب ◄ گرداب.

گیرکردن: ۱) گیرداب، وەستاسەن لە ڕۆیی؛ ۲) شتی بە شتیکەوە قایم کردن (دەستی لێ گیرکرد) ◄ ۱) گیرکردن؛ ۲) چیزی را محکم به چیز دیگر بستن.

گیرکه: گیرک [ق] مورچهٔ زرد ریز.

گیرکهوتن: دست کهوتن [ق] به دست آمدن.

گیرگه: ۱) دندانی پیشین. (**گیرگهی نهماوه پیر بوه!:** ۲) جیگهی که شتی لی گیر بیت؛ ۳) نامرازی خوارکردنهوهی دار بو گوچان و کامه [ق] ۱) نابت، دندان پیشین؛ ۲) جای گیرکردن چیزی؛ ۳) ابزار خو گرتن چوب.

گیرم: شوروا، شوربه [ق] شوربا.

گیرما: گهرما، مرزی سهرما [ق] گرما.

گیرمه کیش: کشه کیش [ق] کشاکش.

گیرمی: شتوی دانوله [ق] آش گندم.

گیرنهدهر: کهسی که ناتوانی نرو تس راگری [ق] کسی که نتواند باد شکم را حبس کند.

گیرو: بهنا، بهموتیهک که جهلتی دهگرنهوه [ق] بیعاری واگردان.

گیروواو: بکرهو بدرهه [ق] گیرودار.

گیروده: ۱) گرفتار؛ ۲) هوگر، نوگر، خوی گرتن، تالوه؛ ۳) تهفیدار [ق] ۱) گرفتار؛ ۲) انس گرفته؛ ۳) عاشق.

گیرودهیی: ۱) گرفتاری؛ ۲) نوگری [ق] ۱) گرفتاری؛ ۲) علاقهمندی.

گیروشه: دهستان، کره [ق] دستش.

گیروشهه: گیروشه [ق] دستش.

گیروگرفت: گرفتاری [ق] گیر و گرفت.

گیروفهن: شهاوی، زیهاتوی [ق] لیاقت، قابلیت.

گیروئی: ۱) گرفتاری؛ ۲) گرتنهوهی بهموتیی [ق] ۱) گرفتاری؛ ۲) سرایت بیماری.

گیره: ۱) شهدهه؛ ۲) جهرو و مهنگهنهی پیشهسازان؛ ۳) گیرگه، کهلب؛ ۴) کورسی، لوریمان؛ ۵) نامرازی درگا لهبستهو داخستن جگه له قفل؛ ۶) نانی تیکهلاو له کهنو و هورزو جو؛ ۷) تالقهی بن له زهنسانهوا تو کورسی بن قایم کردن؛ ۸) گرفتاری؛ ۹) نامرازیکی جولانهی [ق] ۱) تشدید بر حرف؛ ۲) مدگه؛ ۳) نگا. گیرگ؛ ۴) رحله قرآن؛ ۵) رزه در داخل؛ ۶) نان آمیخته از گندم و ارزن و جو؛ ۷) حلقههای سیاه بیاض؛ ۸) گرفتاری؛ ۹) از ابزار بافندگی.

گیرهٔ: ۱) جهقه کردن و جهقهلیدانی زور؛ ۲) شلتاغ، تهشهقلم، گهز [ق] ۱) زوره درازی، ولاجی؛ ۲) شلتاغ.

گیره: ۱) وردکردنی دهغل و گیا به پی لتاره و شلاتی حهیوانات؛ ۲) گلی، شکایهت؛ ۳) گوندیکی کوردستانه بهعهسی کاولی کرد [ق] ۱) کوبیدن گیاه و غله وسیلهٔ حیوانات، خرمنکوبی؛ ۲) گله، شکایت؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گیرهشیوین: بریتی له تازاوجی، فتنه [ق] آشوبگر.

گیرهفان: گیرفان [ق] مستهی خرمن کوبی.

گیرهکردن: ۱) به سم کوتانی دهغل و گیا؛ ۲) بریتی له هاتوچو بهسهر فورهٔ گرتن [ق] ۱) کوبیدن خرمن؛ ۲) کنایه از رفت و آمد زیاد در گل.

گیرهم: وام دانا، گرتهو، گریو کرد [ق] قرض کردن، گرو.

گیرهنه کهز: بریتی له تهمهل [ق] کنایه از تنبل.

گیرهوان: گیرفان، گیرهفان [ق] نگا. گیرفان.

گیرهوگیشه: ۱) کلوتن بوه سهر خهرمان و گیره کردنی؛ ۲) گرفتاری، دهرده سهری [ق] ۱) سیاری به خرمن بردن و کوبیدن؛ ۲) گرفتاری.

گیرهوه: ۱) هدرجی بهر له رویشتن دهگری؛ ۲) بارزهن، (بهلا گیرهوه)؛ ۳) کهسی هاری رهوهٔ او بان بیزراو دوبهاره دهکاتهوه. (قسه گیرهوه) [ق] ۱) مانع؛ ۲) محافظ؛ ۳) بازگوکننده.

گیرهوه: گیروه [ق] نگا. گیروه.

گیرهه: ۱) بوکی تاوی زوی بوگ، تهنیسان، بلغ [ق] رسوب سفت شدهٔ درون آب.

گیرهی قوری: کوتانی بن جهقوی بهعوی گاگال [ق] جای خرمن را با سم دامها کوبیدن.

گیری: نامی گهروگر [ق] مزه، گلوگیر.

گیری: ۱) خواری جیجیی؛ ۲) شهلسین به عهردولا [ق] ۱) کجی و ناهمواری؛ ۲) لنگیدن از دوپا.

گیریاگ: گیراو [ق] گرفتار.

گیریان: ۱) گیران، گری گرن، گرین؛ ۲) گیرهاتن، دهگیرکهوتن؛ ۳) کیسوون [ق] ۱) گریستن؛ ۲) گرفتار شدن؛ ۳) مسدود شدن، گرفتگی.

گیریست: گری، گریان [ق] گریه.

گیرین: گرین، گری گرن [ق] گریستن.

گیریی: گوندیکی کوردستانه بهعهسی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گیز: ۱) گوین، گرینهکان، قوین گوین گوز؛ ۲) پشتهستن، بوزمل؛ ۳) برج، کلری، کهریه؛ ۴) دهنگی باریک وهک دهنگی سهماپور و کهتری؛ ۵) دهنگی رویشتنی گولله. (ایسه گیزه گیز رویشت!)؛ ۶) تهلسهس، بهست، سهرخوش؛ ۷) راللهکان، زانی مهشکه [ق] ۱) گردو؛ ۲) پشت کردن؛ ۳) گیسو؛ ۴) صدای نازک مانند صدای سماور؛ ۵) صدای رفتن گلوله؛ ۶) مست؛ ۷) بهمزلی مایع.

گیز: ۱) گوز؛ ۲) پشت تیسوو (گیزی مقیم گرت!)؛ ۳) جراوردو لیکدانهیی به بیرو خهیال؛ ۴) تهفره، دهستاودهست؛ ۵) زیتوی شهدهو میزر [ق] ۱) گردو؛ ۲) پشت کردن؛ ۳) حدس و تخمین؛ ۴) امروز و فردا کردن در اجرای وعده؛ ۵) شراب، سنگواهٔ خمامه.

گیزان: گوزان [ق] اُستره.

گیزان: ۱) کیان، کهی، راللهکسانی ترو له دهقرهدا؛ ۲) گوزان، شتی موتاش [ق] ۱) به هم زده شدن مایع؛ ۲) اُستره.

گیزبهلوله: برهنهشه، جوزی شتگی بهللهبز [ق] نوعی شتگ.

گیزبهله: ناله کوک [ق] گیاهی است.

گیزر: تهفرهدهر، دهستاودهست پی کهر [ق] کسی که در وعده امروز و فردا می کند.

گیزک: لیسوت، بیار [ق] قفل.

گیزک: کهسیک، گزک [ق] جاری.

گیزگیز: مزراق، مزراق [ق] گردنا.

گیزلی: گوزلی [ق] نگا. گوزلی.

گیزوگولنگ: زیشی و گولنگەی سەرو مۆزەر ▣ شراپە و منگولە.
گیزوگولنگە: گیزوگولنگ ▣ شراپە و منگولە.
گیزوگولینگ: گیزوگولنگ ▣ شراپە و منگولە.
گیزوگولینگە: گیزوگولنگ ▣ شراپە و منگولە.
گیزە: ۱) دەنگی باریکی ئاوکولان لە دەفری تەنگا؛ (گیزەی سەماوەر)؛ ۲) دەنگی زۆرشتنی گولە؛ ۳) دەنگی مێش ▣ ۱) صدای جوش جوشش آب در سماور؛ ۲) صدای عبور گلوله؛ ۳) صدای مگس.
گیزە: ۱) بە سەروکە کۆرانی گوتن لە خۆشیان، سۆرە؛ (گیزەی دیت)؛ ۲) برینی لە کورەبالای قەلەو ▣ ۱) ترنم از شادی؛ ۲) کنایه از کوتاه قد چاق.
گیزەر: ۱) گژ؛ ۲) گیایەکی برسی گوڵزەردەسوتە ▣ ۱) هویج؛ ۲) گیاهی است ساقه‌سپید با گل بنفش.
گیزەرتەر: کنایە لە بۆرەوانی باشە ▣ گیاهی است شهیل.
گیزەرە: پشت گەرین، پشت تەسوو ▣ قفا، پشت گردن.
گیزەگیز: دەنگەدەنگی باریکی گولەو مێش و سەماوەر ▣ صدای نازک بابی.
گیزەل: سیاەدەمی دایم‌قەشر و جاڕ ▣ آدم عصبی.
گیزەعل: مل تەسوو ▣ گردن کلفت.
گیزی: گژ، گەسک ▣ جارو.
گیزین: ۱) گژی؛ ۲) دەنگی گەلا کە با دەیشەکێنێ ▣ ۱) صدای تند باد؛ ۲) صدای حرکت برگها از وزش باد.
گیژ: گیچ ▣ نگا: گیچ.
گیژاف: گیچاو ▣ نگا: گیچاو.
گیژاڵ: فرزاڵ، فرزاڵک، گیفزاڵ ▣ خرچنگ.
گیژاو: گژاف ▣ گرداب.
گیژبوون: گیچبوون ▣ گیج شدن.
گیژدان: ۱) گیچدان؛ ۲) پاکەوکردنی دەخڵی بە بزنگ ▣ ۱) نگا: گیچدان؛ ۲) بوجاری وسیلەی غربال.
گیژاڵ: گەردان، گیژاو، گەرداف ▣ گرداب.
گیژکردن: ۱) نوشی سەرسوڕان کردن؛ ۲) دەخڵی بە بزنگ پاک کردن؛ ۳) برینی لە چەقەی ڕۆژ بۆکەسێ کردن ▣ ۱) گیج کردن؛ ۲) بوجاری کردن وسیلەی غربال؛ ۳) کنایه از وراجی و سر بەخوردادوردن.
گیژکە: پاکەوکردنی خەڵە بە بزنگ ▣ بوجاری غلّه با بیزن.
گیژکەر: شتێ کە سەر نوشی سوڕان دەکا ▣ گیج کننده.
گیژڵوک: گیایەکە ▣ گیاهی است.
گیژن: جەژن، جەژن، عەید ▣ عید.
گیژن: گیچەم، گژنەم، پارانی عەرگار بن زەسیاە ▣ پاشنهٔ در.
گیژنوک: گوڵێکە لە سەرە بەهاردا دەبشکوێ ▣ گلی است.
گیژوک: ۱) گیژن، پلج؛ ۲) داری گژک ▣ ۱) نارالله؛ ۲) درخت نارالله.
گیژوویژ: بێهۆش، حوڵ ▣ گیج و منگ.
گیژەڵان: دایە زەوی بەرلە بارانی پاییز ▣ شکاف روی زمین قبل از باران پاییز.
گیژەڵانک: باوەحوڵی ▣ بازی بەدور خود چرخیدن.

گیژەوگ: ۱) خولخولە؛ ۲) گیژی ▣ ۱) فرفره؛ ۲) گیجی.
گیژەگیژ: چەقەی بێ ئامانو خوێ ▣ باد، وراجی.
گیژەڵوکە: باهۆن گەردەڵۆل، گیچەڵۆکە ▣ گردباد.
گیژەڵە: گیژەڵوکە ▣ گردباد.
گیژەڵە: پلج، گۆژن، گیژن، گلیشاد، گوهیشاد ▣ نارالله.
گیژەنە: گیچەم، گیژن، گژنەم، بن زەسیاە ▣ پاشنهٔ در.
گیژەو: گیژک ▣ بوجاری یا غربال.
گیژەوانک: گیژەڵانک، باوەحوڵی ▣ بازی به دور خویش چرخیدن.
گیژەوکراو: لەبزنگدراوی خەڵە ▣ غلّهٔ بوجاری شده، جاش.
گیژی: گیچی ▣ گیجی.
گیژین: گیژەتی، گیژایەتی ▣ حالت گیجی.
گیس: برچ، کەزی، گیز، پەنگە، پۆزی سەر ▣ گیسو.
گیست: برسی، برچی، بژ ▣ گرسنه.
گیستحەرەش: لەبرسان مردن ▣ از گرسنگی مردن.
گیسک: بەچکەبزی لەشیر بڕدراو ▣ جیش، بزغالهٔ از شیر بریده.
گیسک: کەزی، برچ، پۆزی سەر ▣ زلف.
گیسک: ۱) گیسک؛ ۲) گیژک، گەسک، جاڕو، گسک، گژک ▣ ۱) جیش؛ ۲) جارو.
گیسکدلیل: کەزی لۆڵ و بەموچ ▣ زلف فرفری و موجدار.
گیسکەزا: بیجوی بزن، کە بە بزکی زاوە ▣ بزغالهٔ بزی که در دوسالگی زاییده است.
گیسکەزاو: گیسکەزا ▣ نگا: گیسکەزا.
گیسکن: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کابیلان کرا ▣ روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.
گیسن: گاسن ▣ گاوآهن.
گیسن: گیسن، گاسن ▣ گاوآهن.
گیسنای: بێ کردنی ئاگر، گژنی بەردان ▣ افروختن.
گیسەچز: گژنەغان، ملەی زاکردن ▣ مسابقهٔ دو.
گیسو: کەزی، برچ ▣ گیسو.
گیسوانە: گوێسوانە، پاسارە، سوانە ▣ لهٔ بام.
گیسوبڕی: پۆزکوزکراو، برینی لە زنی خراپ ▣ گیسو بریده، کنایه از زن بدعمل.
گیسەنە: بێ کراوی ئاگر ▣ افروختگی.
گیسی: زنجیرەکو ▣ رشته کوه.
گیسی: برچ، کەزی، پۆز ▣ گیسو.
گیش: پولی باڵداران تەمەوا ▣ دستهٔ پرندگان در حال پرواز.
گیشت: گوشت، تەموست، تیل، قامەت، کشک ▣ انگشت.
گیشتاقلیچ: قامکەئوڵە، تیلاگچکە ▣ خنصر، انگشت کوچک.
گیشتامیوتەن: زەرەفوڵە، ئیلاناوین ▣ انگشت وسطی.
گیشتن: گەیشتن ▣ رسیدن.
گیشتوڵە: گشتاڵە ▣ نگا: گشتاڵ.
گیشکون: بەکوسەڵ فڕێی مەلان بەرەو گەرمین و کوێستان ▣ کوچ

دسته‌جمعی برادران.

گیشه: ۱) توده‌ای یا قدری [illegible] داخل‌روی گیاه جداه [illegible] ۲) کومه‌ی گندم و زل که یافته‌گیا یو ثالثی زمستانی [illegible] ۱) تودهٔ بسته‌های [illegible] یا گیاه درو شده درمزرعه ۲) تودهٔ انباشتهٔ گیاه برای علوفهٔ زمستان.

گیشه: گیشه [illegible] نگا: گیشه.

گیف: [illegible] [illegible] آماده و مهیا.

گیفان: گیرفان، بغریاف، بغرک، جیب [illegible] جیب.

گیفلا: ۱) زینتی [illegible] ۲) زینتی زن یو جوانی؛ ۳) بلکه‌ی دستمالی زنانه [illegible] ۱) شرابهٔ دستمال؛ ۲) شرابهٔ زن؛ ۳) دنبالهٔ سر [illegible] زنانه.

گیفک: گوفک، سرا، گوفک [illegible] شوفه.

گیفه‌لان: گیفک، گوفک [illegible] شوفه.

گیفه‌لانک: گیفه‌لان، گوفک [illegible] شوفه.

گیفت: ۱) گیف؛ ۲) پیچ [illegible] زینتی بادار [illegible] ۱) مهیا؛ ۲) شرابهٔ بادار.

گیقالم: ۱) [illegible]؛ ۲) نیمی سوران، [illegible] ۱) جنسی از اسبها؛ ۲) اسب سوران.

گیقر: گوریه‌بسته [illegible] گربهٔ نر.

گیقزال: گیقزال، قزاق [illegible] خرچنگ.

گیقزاله: برجی قزال که جاسمان [illegible] برج سرطان.

گیقلک: گیقلک [illegible] منگوله.

گیقه گیقه: گیرگیره، قزقزه [illegible] گردنان توخالی شده.

گیقل: [illegible] خواردن، واز [illegible] اشتها.

گیکه: ۱) بزرگی [illegible] که خوشبان؛ ۲) مدتگی چیزی به‌عزم تاوبیرا و [illegible] ۱) جنبیدن [illegible] از شادی، خندهٔ زیرکی؛ ۲) صدای سنگ فلاخن.

گی گلو: قالونچه‌ی زیح گلین [illegible] موسک سرگین گردان.

گی گله: گی گلو [illegible] موسک سرگین گردان.

گیل: هدرک، قرن، همن، حمزن، خوتی به‌تاو تمرا [illegible] گل.

گیل: خوتی، تکم‌ابود [illegible] آبله، هالو.

گیل: ۱) گشت، گمران؛ ۲) [illegible] کاندن، یو [illegible] و توتی [illegible] ۱) گشت و گزار؛ ۲) طبق کردن.

گیلا: گمزیده، گمروک [illegible] گردش کننده.

گیلاخه: گیاهی که یو [illegible] خوته [illegible] گیاهی است خوردنی.

گیلاس: ۱) میوه‌ی که [illegible] ۲) [illegible] ۱) میوهٔ گیلاس؛ ۲) شاخ می، گیلاس میخوارگی.

گیلاس: گیلاس [illegible] ۱) گیلاس؛ ۲) شاخ.

گیلاسی: جرمی گیلاسی [illegible] نوعی جرم.

گیلان: ۱) گمران، گمزیان؛ ۲) [illegible] ۱) [illegible] و گشت؛ ۲) منطقهٔ گیلان.

گیلانی: گمزیان، گشت، گیلان [illegible] گردش، گشت.

گیلبزانه: گیاهی که [illegible] بهاره؛ بهاره گشت گیاهی سبز [illegible] گیاهی است که در بهاران پیش از هرگیاه دیگر سبز می‌شود.

گیلفلا: ۱) [illegible]؛ ۲) گوشه‌یکی کوردستانه به‌عنی [illegible] کرد [illegible] ۱) جوجوله؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گیلگلا: ۱) گوگلا، گوگلا، گوزا؛ ۲) گیاهی که [illegible] سرش [illegible] ۳) خوری، [illegible] ۱) گوساله؛ ۲) گیاهی دارای [illegible]؛ ۳) [illegible].

گیلگه: جوزن میرواهی سوری چکوله [illegible] مورچهٔ قرمز رنگ.

گیلگیله: زن، گوانگی یکه‌خراو یو [illegible] زنان [illegible] (حجرهٔ سکوهای دیوار زنانه.

گیلو: جوزن گیچکاری مسجد، خانو [illegible] نوعی گچکاری سفید.

گیلوره: [illegible] کوردستانه که به‌عنی کاولیان کرد [illegible] روستایی در کردستان که بعثیان کل را ویران کردند.

گیله: گله، گازنه [illegible] گلاله.

گیله: جوان، کمرغام [illegible] نعله، هالو.

گیله: گمزیان، گشت [illegible] گردش.

گیله‌بهنا: خوزانیکه که [illegible] خوراکی از ماست و نانکش.

گیله‌پهرک: مرزیمی بالدار، میرواهی بالزلی هانگ [illegible] مورچهٔ بالدار.

گیله‌ح: گلاخه [illegible] گیاهی است خوردنی.

گیله‌سی: گوندیکه که کوردستان به‌عنی ویرانی کرد [illegible] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

گیله‌شوز: زنانه‌نا، جله‌چنی [illegible] همهمه و جنجال.

گیله‌شوک: گیله‌شوز [illegible] همهمه و جنجال.

گیله‌لک: گوندیکی کوردستانه به‌عنی کاولی کرد [illegible] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

گیلیشک: [illegible] داوی [illegible] تاریهای [illegible] کلیم‌بافی اهلی.

گیم: ۱) باقه‌ین، باقه‌ین؛ ۲) جنسی به‌جنسی باوه‌نی که [illegible] ۱) نگا: باقه‌ین؛ ۲) بند بستن توده‌ای دروشده.

گین: ۱) باشگر یکه‌ماوه‌ی دوگه‌یوتی (جمگین)؛ ۲) باشگریکه جنس دوگه‌یوتی (دوگین)؛ ۳) باشگری بهوانا، رنگ، چون (گورگین)؛ ۴) توان (توانگین) [illegible] ۱) پیوند به‌معنی دارنده؛ ۲) پیوند وصفی؛ ۳) پیوند تشابه، مانند؛ ۴) پسوند حیوان.

گین: گوین، رنگ، [illegible] مانند.

گیندال: گیاهیکه، گیاه‌اله [illegible] گیاهی است.

گیندول: گیاه‌اله [illegible] گیاهی است.

گینگل: جنگل [illegible] جنبیدن پراشکی.

گینگله: خوزا، کمانکله [illegible] نگا: کمانکله.

گینو: زردنگ، گیاه‌زرد [illegible] گیاهی است از آن رنگ زرد گیرند.

گینہ: [illegible]

گنی: [illegible]

گنیان: [illegible]

گنیا: [illegible]

گنیر: [illegible]

گنیز: [illegible]

گنیزہ: [illegible]

گنیزہ: [illegible]

گنیل: [illegible]

گنیو: (۱) [illegible] (۲) [illegible]

گنیو گنیر: [illegible]

گنیو گنیرہ: [illegible]

گنیو گنیو: [illegible]

گنیہ: [illegible]

گنیہ: [illegible]

گنیہ: (۱) [illegible] (۲) [illegible]

گنی: [illegible]

گنیوش: [illegible]

گنیوش: [illegible]

گنیہ: [illegible]

گنی گوش: [illegible]

ل

لَ: ۱) ز، حد، له‌لایەن، (ل ئه ز) گۆڤاه من؛ ۲) بۆ نزیك كردنه؛ (حلكی خۆ ل خۆ كه وانا، بیكه بهرت)؛ ۳) دەفری دەبو جێ دەگەیەنێ؛ (ل تو بوی)؛ ل زۆرا (بانسین)؛ ۴) بۆ حالی؛ (های ل من)؛ ۵) بانگرتن بەسوا شانەمان؛ (كاكل) [ك] ۱) از؛ ۲) پیشوندی كه نزدیك كردن را می‌رساند؛ ۳) ظرفیت زمان و مكان؛ ۴) پیشوند به معنی از حال، در آن حال و وضع؛ ۵) پسوند تعجب.

لا: ۱) روخ، تالی؛ ۲) تەساز و سەرسەخت؛ (كامیرانەكی لایە مەر ئاسازێ)؛ ۳) نوێ، تاز؛ (لوكەم خستۆكە لاكەچوو)؛ ۴) نیوە؛ (لایەكی له لایەكی زێرە)؛ ۵) كن، نك، جمع؛ (تان وا لای منە)؛ ۶) خۆرەپەرێز و بێ‌تەرەف؛ (من لەو كارانە لام)؛ ۷) فەرمان به دوركەوتنەوە؛ (تۆخوا به سەری خۆت لا)؛ ۸) خوار، خێج؛ (مسن دەڵێم سەركی تەم دیوارە لایە)؛ ۹) نافەرمانی؛ (تۆ فەرجی بفەرموی من لاوبم)؛ ۱۰) پاریزەر، تاریكسار؛ (ئەم كیشەیە من لای تۆ دەگرم، لای تۆم)؛ ۱۱) وتەی بانگ كردنی زن له لایەن میردەوە، وەك زنەكی؛ ۱۲) شریتی قەسب كەمەری زراف؛ ۱۳) تاوها، تیژ، بەلام؛ ۱۴) شیو، دۆڵی تەنگ؛ ۱۵) فرقرت، غەرغەر، تەختە كلاف؛ ۱۶) لافاو، سیلاو لەهی، لی، لیشت [ك] ۱) سو، جانب؛ ۲) لجباز و سرسخت؛ ۳) لایە؛ ۴) نیمە؛ ۵) نزیك، پیش؛ ۶) كنارەگیر؛ ۷) دوروتو؛ ۸) كج، ناهموار؛ ۹) نافرمانی؛ ۱۰) پاریز، تلك؛ ۱۱) لفظ خطاب مرد به زن؛ ۱۲) تخ، كلە قند؛ ۱۳) لتە؛ ۱۴) ئۆڕ تنگ؛ ۱۵) فرقرت؛ ۱۶) سیلاب.

لاتین: دەمەلاسكە [ك] ادای كسی درآوردن.

لاباد: ۱) بەیادكردنی خەڵە به بێرنگ؛ ۲) بابەنا، بابەگر؛ ۳) دۆر بخاتەوە؛ (ئەگەر دیوارەكە لابیا خۆش دیسێ)؛ ۴) لابیاد، لابوا؛ (هالتوەماتینە كە لابیا)؛ ۵) زیلۆ زالێ كه له بەیادكردنی خەڵە خڕبۆتەوە [ك] ۱) یادداده خڵه یا خربال؛ ۲) بادنگیر؛ ۳) دور كند؛ ۴) وداره؛ ۵) آت آنتال حاصل از باد دادن غله.

لاباز: ۱) ئاسان نیوەباز؛ ۲) خوار و نازك؛ (ئەم كەلایە لاباز)؛ ۳) بارەبەر بەكرێدان به نیوەی بارەكەی؛ (گەرەكەتم دەبە به لاباز خوێت بۆ دەنێم)

[ك] ۱) لنگەباز؛ ۲) ناهموار و كج؛ ۳) كرایەباز به محتوای لنگەباز.

لاباری: ۱) كاری كرێ به نیوەباز؛ ۲) خوار و خیچی؛ ۳) فرسجمەبی و سەرسەختی [ك] ۱) كرایەی لنگەباری؛ ۲) ناهمواری و كجی؛ ۳) سرسختی.

لاپاسك: ۱) تریكەی دوت له كەتری كندا؛ ۲) پاژەمەبو لالاەموە [ك] ۱) سنبع كوه؛ ۲) توسل جستن.

لاپاشە: ئانی ئەنكی ساج [ك] نان ساج.

لاپال: ۱) باڵیكی باڵندار؛ ۲) كەنارەی باڵ؛ ۳) دەستی؛ ۴) قەراغی دەستكە [ك] ۱) باد بال؛ ۲) كنارەی بال؛ ۳) پاك دست؛ ۴) كنارەی دست.

لاپان: گەڕوگری، فیل، حۆقەبازی [ك] حقەبازی.

لاپالتە: پەرامە، بۆی خۆش [ك] نخهت.

لاپاكن: خاپاندن، كلاوسەریان، فریودان [ك] فریب دادن.

لاپێ: ۱) سەرۆ، لەرزی لادان بۆ كورت بۆتەوەی زنگە؛ ۲) كوچكەلاوزی كەدواری له پشت ئەنی [ك] ۱) مالیر؛ ۲) اجاقی كه جلوش باز باشد.

لاپڕدن: ۱) لەسەرهەڵگرتن؛ ۲) دۆركردنەوە [ك] ۱) برداشتن؛ ۲) دورکردن.

لاپڕۆنگ: قسەی بەتكول زیك [ك] حرف نوداز، متلك.

لاپڕی: ۱) ئەوساكە، ئەوەندەی، ئەوكاتە؛ ۲) بەلام [ك] ۱) آن دفعه؛ ۲) لیکن.

لاپك: ۱) ئەلە، داو؛ ۲) ئەنكە [ك] ۱) دام، تله؛ ۲) نگاه، ئەنكە.

لاپێ: ۱) ئەوساكە؛ ۲) بەلام [ك] ۱) آن دفعه؛ ۲) لیکن.

لاپۆت: ۱) سەری تاسنیتی بەسامەی جوتیر؛ ۲) تاسنی پانی چەقاو بۆ قوڕی پێلاوخاوێن كرنەوە [ك] ۱) سرفلزی وسیلۀ شخمزنی؛ ۲) آهن پهنی كه در زمین فرومی كنند و گلهای كفش را بدان پاك می گردانند.

لاپۆن: ۱) كەنارەگیری، دۆرەپەرێزی؛ ۲) ئەهاتەسەرێ، سەربەخۆی [ك] ۱) كنارەگیری، بی‌طرفی؛ ۲) لج كردن.

لاپە: ۱) دۆر خەوە؛ ۲) دۆرەپەرێز بە؛ ۳) دەس هەڵگرە؛ (لاپە تۆ نازانی كار بكەی) [ك] ۱) برادار؛ ۲) كنارەگیر باش؛ ۳) دست بردار.

لایەن: ١) کەسێ کە شتێ دەدانە تاڵی؛ ٢) کەسێ کە شتێ دەستپێدەکەوێ دای هێنێ ☐ ١) کێڵگەڵان بردارندە؛ ٢) زەبانەدە.

لایەردەی: لایردن ☐ نگا: لایردن.

لایەرە: ١) پەردەی زین؛ ٢) خەڵاس بکە، مەعبەلە؛ (وەرە وەرە شەماڵ وەرە جەم لە دڵەکەی من لایەرە) ☐ ١) پشتینە زین؛ ٢) بردان بردای.

لایەلا: ١) خوارو خێچ؛ ٢) سەرسەختی و نەگونجاو؛ ٣) چین لەسەر چین؛ ٤) فەوسالیی گیو؛ ٥) خوێنی هەڵقسوێن؛ ٦) کەسێ کە لە نەخوێنی و بانەوبی بان سەرخوێنی خوارەوخوار دەڕوا؛ ٧) خوارە کەو پێچەکەی ڕێگە ☐ ١) گیج و نامەسوار؛ ٢) لجباز؛ ٣) چین چین؛ ٤) کەرکوە؛ ٥) فضول؛ ٦) کەسێ کە ئاوئاو می خورد؛ ٧) ڕاە پر پیچ و خم.

لایەلایی: ١) خوێنی هەڵقوێن؛ ٢) سەرسەختی؛ ٣) خوارو پێچی ڕێگە ☐ ١) فضول؛ ٢) لجبازی؛ ٣) پیچ و خم ڕاە.

لایەلێ: ١) ئەوەدەم، ئەوڕۆژگارە، لایری، لایێ؛ ٢) بەلام ☐ ١) ئەو زەمان؛ ٢) ئەڵا لیکن.

لایەنە: ١) دایەمشی جوانبار لە شوێنێکدا کە سەریکی کلکەبرمارو سەریکی پشکاوە، مەسلەمە؛ ٢) پشکانی گیاکەنی ☐ ١) جوبەست شخم زن؛ ٢) پیلچەی گیاکەنی.

لایپ: جەیوک، بە یانایی دەست لە تەپڵەسەر دان ☐ توسری.

لایا: قەدبانی گیو ☐ کەرکوە.

لایان: ١) لایا؛ ٢) سەرەوژوری زۆر؛ ٣) سواب ☐ ١) کەسر کوە؛ ٢) سر بالایی سخت؛ ٣) شین صاف و نازک برای بازی.

لایاران: سوارین ☐ نوعی شین بازی.

لایارین: لایاران، سوارین ☐ نگا: سوارین.

لایاڵ: ١) قەدبانی گیو؛ ٢) تەنشت، ایڵ لە لایالەوە بینە) ☐ ١) کەرکوە؛ ٢) پهلو، ترف.

لایاڵو: خاڵیگە، برگ ☐ تهیگاه.

لایان: شتی خڕ بلە کە تەواو خڕ نەبێ؛ (شەو مندالە سەری لایانە) ☐ کردای ناقص.

لایانلە: بن سوچی ڕەشمالی هەڵدراو؛ (فلان بیوەژن لە لایانکی فلان ماڵ دایە) ☐ گوشهٔ برجیدهٔ سیاه چادر.

لایاو: سیلاو ☐ سیلاب، سیل.

لایچین: بیلاوی تا قواغایە، پۆتین ☐ پوتین.

لایرە: کەس بەناس ☐ ناشناس، بیگانە.

لایرەسەن: ١) لایرە؛ ٢) خوێنی هەڵقوێن ☐ ١) ناشناس؛ ٢) فضول.

لایرەسەنگ: لایرەسەن ☐ نگا: لایرەسەن.

لایک: تەپک ☐ مستکش.

لایلا: ڕێگەی پڕ خوارە کەو پێچە کە، لایەلا ☐ ڕاە پر پیچ و خم.

لایلاز: ١) خوێنی هەڵقوێنی سەرسەختی؛ ٢) قسەی بەتێکوڵ ☐ ١) ناخواندهٔ فضول؛ ٢) متلک.

لایلەرسەنگ: لایرەسەن ☐ فضول.

لایلان: ١) لایلاز؛ ٢) یوانیکی بچوکە لەو سەری قەڵشاوی دار دەخرێ ☐ ١) فضول ناشناس؛ ٢) پغار جانبی.

لایوتی: ڕەحاڵە، ڕیخەو بوە ☐ ڕحاله.

لایورە: لایرە ☐ ناشناس، غریبه درمحل.

لایوشک: جنگاڵ، جنگوڕک ☐ جنگال حیوان درنده و پرندهٔ شکاری.

لایوڵە: پلیلە، پیلە ☐ سکه و مهرهٔ بهرشته کشیدهٔ زینتی.

لایوڵی: کوریەبالای گۆشتن ☐ کوتاه‌قد چاق.

لایە: تەخوشمر ☐ لبه.

لایەز: ١) تاڵو ئوڕ لە تاوانی؛ (خانوە کەیان لایەزە) ٢) دوڕەبەزو کەتارەگیر؛ ٣) چەرمێ کە بۆ کاڵە بەبەرزی؛ ٤) ڕوبەڕی کتێب؛ ٥) بەر تەپەقە کاغەز ☐ ١) تک، فاسلەدار؛ ٢) کناره‌گیر؛ ٣) برش چرم جاری؛ ٤) صفحهٔ کتاب؛ ٥) یک ورق کاغذ.

لایەزوەرگێڕان: ١) ڕوبەڕهەڵدانەوە؛ ٢) بریتی لە گۆڕینی باس و خواس لەسەر مەبەستی ☐ ١) ورق زدن کتاب و دفتر؛ ٢) کنایه از عوض کردن بحث.

لایەزە: ١) ڕوبەڕی کتێب و نوسراو؛ ٢) نیو تەپەقی کاغەز ☐ ١) صفحهٔ کتاب؛ ٢) نیم ورق کاغذ.

لایەزەوەرگێڕان: لایەزەوەرگێڕان ☐ نگا: لایەزەوەرگێڕان.

لایەزەهەڵدانەوە: لایەزەوەرگێڕان ☐ نگا: لایەزەوەرگێڕان.

لایەزەهەڵگێڕانەوە: لایەزەوەرگێڕان ☐ نگا: لایەزەوەرگێڕان.

لایەڵ: لایەز ☐ نگا: لایەز.

لایەلە: لایەز ☐ نگا: لایەز.

لایێ: کوڕەمرای سەخت ☐ کوره‌راه دشوار.

لایینە: لایینە ☐ نگا: لایینە.

لایێژ: تەپاڵەیێژی بە هەق بان بە نووسی ☐ تاپاله پهن کن مزدور.

لات: ١) تەدارو فەقیر؛ ٢) حاڵی پەرێشان؛ ٣) پەردی یان و لوس، تات؛ ٤) لە کن تۆ؛ ٥) ڕووی خەت‌مراو بۆ کەلان؛ ٦) شاخ، پەردی گەورە لە چیاد؛ ٧) شەڕەفرۆش ☐ ١) فقیر؛ ٢) پریشانحال؛ ٣) تخته‌سنگ صاف؛ ٤) نزد تو؛ ٥) زمین شیار نەکراو برای تخم چێن؛ ٦) صخرهٔ کوه؛ ٧) لات.

لاٽ: ١) تاقەپەڕ؛ ٢) شاخ، پەردی زل و بلند لە کێو ☐ ١) تخته‌سنگ؛ ٢) صخرهٔ عظیم در کوه.

لاتار: ١) تاوێرەپەڕت، پەردێک کە لە کێو گلاو دەبێتەوە؛ ٢) دوداری دێژی لە قیسب تەسنۆزتر لە قیسبەعەرابە قایم دەکرێ ☐ ١) سنگ غلتان از کوه؛ ٢) دوچوب بلند که در گاری به کار می‌رفت.

لاتان: ١) لجدم قە؛ ٢) کۆمەڵی بێ‌ئاکاران ☐ ١) نزد شما؛ ٢) لاتها.

لاتانە: ١) کاری بێ‌ئاکارانە؛ ٢) لە کن شوەبە ☐ ١) کار هرزه؛ ٢) نزد شما است.

لاتاو: زیاد، قسەی بەتێکوڵ، لایرەنگ ☐ متلک.

لاتایەن: زێی کە کۆمەڵی تایەن دەکا لە کاری مامانی دا ☐ دستیار ماما.

لاتبوون: ١) پەرێشان‌حاڵبوون؛ ٢) فەقیربوون ☐ ١) پریشان احوال شدن؛ ٢) فقیر شدن.

لاتخانە: تەمەڵخانە، فەقیرخانە ☐ نوانخانه.

لاتر: ئامرازێکی خوشەوە دەی سوڕێنن خوێنو بەهێنت ☐ لاتاری.

لاتراسکه: ۱) تل خواردن؛ ۲) لاتانی بارەبر لە ڕێگە بۆ کەوتن ۱) تلوخوارین؛ ۲) ڕاو کاج کردن بازبر بۆتی ئاڵقە.

لاتڕەوچ: ۱) تیلاوتیل؛ ۲) خوار و خێچ ۱) ئاڕیب؛ ۲) کج و کوڵە.

لاتڕەوچە: لاتڕەوچ ۱ نگا: لاتڕەوچ.

لاتڕەوچە: لاتڕەوچ ۱ نگا: لاتڕەوچ.

لاتڕەوچەپێچ: لاتڕەوچ ۱ نگا: لاتڕەوچ.

لاتڕەوچەلفاچ: لاتڕەوچ ۱ نگا: لاتڕەوچ.

لاتڕۆسکە: لاتراسکە ۱ نگا: لاتراسکە.

لاتڕە: ڕەت. تل ۱ تلو.

لاتڕەبردن: ڕەتبردن، بەولاولادا کەوتن ۱ تلوخوارین.

لاتڕەبەستن: ڕەتبردن و لەدۆڕ کەوتن ۱ تلوخوارین و بە دور کەوتن.

لاتڕیسکە: لاتراسکە ۱ نگا: لاتراسکە.

لات فرۆشی: شەڕفرۆشی ۱ شارلاتانی.

لاتک: پارچەڕووی پچووک ۱ قطعەزمین کوچک.

لات کەوتن: تەواو دەمارو بێ حاڵ بوون ۱ بیهوا و در حالتین.

لاتوڵوت: ڕەجاڵەو ڕەپەو پوپەو. عەلوچەلو ۱ اوباش، رجاله.

لاتولەوا: لاتوڵوت ۱ اوباش.

لاتە: ۱) جەنگەمەیسی؛ ۲) بۆزی جە؛ ۳) ناو نەبە؛ ۴) کابرا ڕووتو خەڵەڕە ۱) نفس تنگی؛ ۲) بوغی بالاپوش؛ ۳) نزد تو است؛ ۴) بیتواست.

لاتەبەق: بەرەکانەڕ ۱ نیم ورق کاغذ.

لاتەڕاف: چەرەو گۆشتی نێوان ڕان و ڕگ لە جەستەی بەراز ۱ تهیگاه، میان ران و شکم.

لاتەڕاف: گۆشتی حاڵیکە ۱ گوشت تهیگاه.

لاتەری: ۱) لاتان، ناوبر؛ ۲) گۆزەرە ۱) نگا: لاتان؛ ۲) الکی.

لاتەزیرە: لاتەڕاف ۱ نگا: لاتەڕاف.

لاتەریک: دۆزەبەن ۱ بی طرف، کنارەگیر.

لاتەک: لە تاڵی، لە بەنا ۱ طرف پهلو.

لاتەنشت: لاتەک ۱ طرف پهلو.

لاتەنیشت: لاتەک ۱ طرف پهلو.

لاتەوەق: لاتەبەق، بەرەکانەڕ ۱ نیم ورق کاغذ.

لاتی: ۱) شەڕەبی؛ ۲) شەڕفرۆشی ۱ ۱) بیتوایی؛ ۲) شارلاتانی.

لاتێ: کڵاوی پەستواو لە خوری ۱ کلاه پشمی.

لاتین: شاشا بە گۆشەی چاو. الاتین ئەتاسای کردم ۱ نگاه با گوشهٔ چشم.

لاتێن: بەشێ لە دو بەشی جەوالی دونایی ۱ لنگهٔ جوال دونایی.

لاتینگەری: بەرەڵەدایی و شەڕفرۆشی ۱ بی پشتوباری و شارلاتانی.

لاتیل: ۱) لاتیر؛ ۲) مرشی قیچەڵفاچ؛ ۳) گەمو بەدەم باداوان بە ئیواری بۆزنگ ۱ ۱) نگا: لاتیر؛ ۲) مرش آریب؛ ۳) قلقه بادبادان با لبهٔ خرمالی.

لاتیلاگ: گۆشەی کەلەی سەر (کڵاوی بە لاتیلاگی سەریچوو ناوو) ۱ طرفی از کلهٔ سر.

لاتیە: لاتێ ۱ کلاه پشمی.

لاج: ۱) کوڕە جەنگاوەری شوخ و جوان؛ ۲) لەنیشتو لاو. بۆ هێلکەی تێزی ۱ ۱) جوان زیباروی؛ ۲) کنار برای تخم مرغ گویند.

لاجامە: ۱) داری کەناری هاوبە؛ ۲) دەوارێکی بەرهەیوان؛ ۳) تیغەی نێوان زۆر لە دار؛ ۴) وێنەی لە جەستەی؛ ۵) داری تەولاولای لاسایە ۱ ۱) تردهٔ پهلوی گاری کشاورزی؛ ۲) تردهٔ ترابی؛ ۳) لبهٔ چوبین بین دو اتاق؛ ۴) عکس نیمرخ؛ ۵) دوجوب. عمودی چهارچوب در.

لاجان: ناوچەیەکە لە کوردستان ۱ ناحیه‌ای در کردستان.

لاجانگ: نێوان ڕووەت و تەستو ۱ عارض، عذار.

لاجلد: لاواز. جحیل ۱ نوجوان.

لاجلەو: ئەسپی بەعلیم جەنیوی سەرزەوی ۱ بدلگام.

لاجوەرد: بەردێکی بەقیمەتو زۆر سەختە ڕەنگی عاسمانی بەدەگرێتە ئاسنی تەنگوستیلە پان دەکەنە نوزوراو ڕەسم کێشی دا بەکار دەبرێ ۱ لاجورد.

لاجوەردی: بەرەنگی لاجوەرد ۱ لاجوردی.

لاجە: بەناسر ۱ پناهگاه.

لاجەک: لاجلد. جحیل ۱ نوجوان.

لاجیوەرد: لاجوەرد ۱ لاجورد.

لاجیوەردی: لاجوەردی ۱ لاجوردی.

لاچار: داڵگۆشت ۱ کز.

لاچاو: گۆشەی چاو. تیلی چاو ۱ گوشهٔ چشم.

لاچاوە: دو بارێکەلاشی بە ئەکەری سەرکەلەوڕ شتە ۱ دوقطعهٔ چرمی از انزار دهنه و افسار است که در طرفین صورت قرار دارند.

لاچساند: ۱) بەزێی گیا، ساڕەنەسە، لاسساند؛ ۲) ئەتکەهەرمی؛ ۳) سۆکەلەسەرپۆشی (ئاڵە ۱ ۱) ساڕهٔ گیاه؛ ۲) برگهٔ گلابی؛ ۳) لجاد.

لاچلاچ: شەوبلاکە. شەوبلە. کاکیلە ۱ آرواره.

لاچلاچاو: لاچلاچ ۱ آرواره.

لاچن: دۆزکەوتەوە ۱ ۱) کنار بردن، بردانەنە شوند؛ ۲) کنار بردن.

لاچناکە: بەشی سەروی شەوبلە ۱ قسمت بالایی آرواره.

لاچناگە: لاچناکە ۱ نگا: لاچناکە.

لاچو: ۱) لاچۆ؛ ۲) لە تریکەوە تەما؛ ۳) لە بەین چو ۱ ۱) برو کنار؛ ۲) دورشد؛ ۳) محو شد.

لاچۆ: کەنار بڕۆ. دۆر کەوە ۱ برو کنار.

لاچۆپاچۆ: خرت و پرت. شرەو پرە ۱ خرت و پرت.

لاچۆن: ۱) دۆزکەوتەوە لە جێگەی خۆ؛ ۲) ڕابردوی چۆن بۆ کوێ لە جێگەی خۆ تەمان ۱ ۱) کنار رفتن؛ ۲) کنار رفتن.

لاچەڕ: موروبا. میوەی لە شەکرا کوڵندراوی هەڵگیراو ۱ مربا.

لاچەنە: ۱) لاچناگە؛ ۲) هاوشی سەرکەللەی ئاژەڵ کە بە سەر شەوبلەدا دەچێ ۱ ۱) نگا: لاچناگە؛ ۲) تواز چرمی لگام که بر آرواره می گذرد.

لاچین: ۱) هەڵیشەیەکە لە کوردستان؛ ۲) ناوی گوندێکە؛ ۳) کاڵەی چەرمین؛ ۴) سەقەس. باڵندەیەکی ڕاوکەرەو لە باز بچووکتره ۱ ۱) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۲) نام دهی است؛ ۳) پالتاب چارق؛ ۴) از پرندگان شکاری است. جغر.

لاحیده: ئه‌لاحیده. تایه‌تی ڕۆژه.

لاخ: گیای بەدەشتی دەواری کۆمەڵەکراوی تەمەنتراو ڕۆگیاو بڕوشدا دەسکە نشدە.

لاخا: لاما، بۆرهاڵەوە ڕەنگە بڕەنگ.

لاخالی: تەنیشت‌والا ڕەهلوهی.

لاخالیگە: لاخەڕا، لاخەڕە ڕەهلوگا.

لاخستن: ۱) دانانی کەسەکەی‌ڕەوە؛ ۲) لەسەر تەنیشت دەرکردن؛ ۳) کەم‌فرۆشتن و خەزاوەستوکی ڕەهلو ۱) کنار زەن؛ ۲) بڕ پەهلو دراز کردن؛ ۳) کەم‌فرۆشتن.

لاخ‌کردن: ۱) دروشەوەی گیاو دەغل؛ ۲) خاوین کردنەوەی چەکی شەڕ؛ ۳) بەسەرەکەکردنی دەغل و گیای دەرەوە ۱) بەسەندنی دروشەدە؛ ۲) پاک کردن ئاسلحە؛ ۳) بڕەم ئەباشتن بەسەدەی دروشەدە.

لاخوار: ۱) بڕی چەقەوەوگ؛ ۲) زەروە ۱) بار کج؛ ۲) طرف پایین.

لاخوارگ: زەروە ڕەهلو طرف پایین.

لاخواری: لاخوارگە زەروە ڕەهلو طرف پایین.

لاخۆر: ۱) حەیوانی کە لە تاخۆری جەیوانی تەنیشتی دری دەکا؛ ۲) بڕی لە جەوەرو مالانگەڕ ۱) دامی کە لە ئاخور پەهلویی بچەرە؛ ۲) کنایە لە سوربچەرن.

لاخوراو: کەنارەسواو ڕەهلو بابەدە.

لاخە: گیای دەواری بەمەنتراوی کۆمەڵەکراو ڕۆگیاو بڕوشدا جمع لاخە.

لاخین: ۱) سیلاو؛ ۲) تاخین ۱) سیل؛ ۲) تیوخین.

لادان: ۱) تاڵوداری خانو؛ ۲) چەلاکی قەراغ ڕەشەڵا؛ ۳) دەواری دۆزی چوارچیوەی دارسیەوە؛ ۴) تەرهەندار ۱) ابوار سقف؛ ۲) سەرەڵەکانی چاڵی؛ ۳) جوبە کنارەی دەستگاو بافندگی؛ ۴) طرەدار.

لادان: ۱) خەستەکە‌ی‌ناوەوە؛ ۲) نافەدی گوشت؛ ۳) بڕتی لە دەنوزو میوانۆن، ئەمریون لادەدن، لای کەوان لامان دا؛ ۴) کلاوۆن، لە زەن لای دا ۱) کنار زەن؛ ۲) نافچەی گشتان؛ ۳) کنایە لە مەهمان شدن و ئاقامەت کردن؛ ۴) انحراف.

لادایەن: لاتایەن کەمان مانا.

لادۆن: بەهۆل ڕەشکاف لە سنگ و کوە.

لادۆرگە: لادن، ئاوڕ ڕەنگا لادن.

لادۆن: ۱) دەسکەنت؛ ۲) دۆزی خوێن‌ڕشتو سەرەدەغۆر ۱) هەمکاردن و بە ظاهر آشنا؛ ۲) دلەدزی.

لادە: ۱) تەیالەی لەسەریەک دانەراوی قۆچەوەکراو دیوار لە تەیالە؛ ۲) میوان بە؛ ۳) لەزن کەنار بگرە ۱) دیوارە لە تایالە؛ ۲) مەهمان بادن؛ ۳) کنار بگیر.

لادەن: لەزن دەرچوگ ڕەمتعرف.

لادەمن: نزیک کەوەندی دەست بیگانی ڕەنزیک لە دەسترس.

لادەست: لادەست ڕەدەسترس.

لادەستی: جۆرێ کولێرە، بەنجەکیش ڕەنوعی گردەی نان.

لادەگا: ۱) دێ، دێهات؛ ۲) جێگەی ئیسراحەت ۱) روستا؛ ۲) جای استراحت، استراحتگاه.

لادێ: ۱) دێهات؛ ۲) ساتی، ناوی ۱) روستا؛ ۲) دمی.

لادیف: دەمەکی، جەرانەری شارستانی ڕەروستایی.

لادێیی: خەڵکی دێهات، گوندی ڕەروستایی.

لار: ۱) خوار، جەوت، جەوڵی؛ ۲) بەدەن، گشی ئەندام؛ ۳) جۆرێ ئەدەگی ڕاو؛ ۴) ڕۆشتنی بەنان (ئەنجەو لار)؛ ۵) کز، داڵگوشت؛ ۶) بەشی؛ ۷) جۆرێکە، مەلە ۱) کج؛ ۲) ئن؛ ۳) نوعی تفنگ شکاری؛ ۴) چەو خەم، ڕەتن یا ناز و عشوە؛ ۵) لاغر؛ ۶) طویلەی گاوان؛ ۷) حشرەی آبزی.

لاز: کز، داڵگوشت ڕەلاغر.

لاراز: بەشی ئەستۆرایی ڕان ڕەقسمت ثلثت ران.

لاربۆن: ۱) خوارۆن؛ ۲) داهاتن ۱) کج شدن؛ ۲) خمیدن.

لاربۆن: کزبۆن، گوشت کەمکردنی بەدەن ڕەلاغر شدن.

لاربۆنەوە: ۱) داهاتن، جەماندن؛ ۲) بڕتی لە گیان‌دەرچۆن ۱) خمیدن؛ ۲) کنایە لە مردن.

لارک: تەنیشت، تەک ڕەپهلو، کنار.

لارکردن: ۱) جەماندن؛ ۲) خوارکردن: (خوت جوانی دروس دەکەی دەڵێی مەریەم/ بیالکی بڕاوە لاری کەو مەی ڕەزە) دەخیاوە ۱) خم نمودن؛ ۲) کج کردن.

لارکردنەوە: لارکردن ڕەنگا لارکردن.

لارکە: زکە، بەرەوژوری بەختو دەزوار ڕەسر بالایی صعب العبور.

لاڕۆ: دەمەنی ڕۆحسار لە تەنیشتەوە ڕەسرح.

لاروا: ۱) ڕۆشتنی خوارەوخوان، لابەلاڕۆشتن؛ ۲) کۆمەڵی کز باران ڕە ۱) تلوخوردن لە بی‌تابی؛ ۲) گروه خریداران.

لاروالاروا: خوارەوخوار ڕۆشتن، تلاوتل ڕەتلوتلوخوردن.

لاروایی: کزبی‌شتی لە لایەن جەند کەسیکەوە ڕەخرید مشترک.

لاروڵەنجە: ڕۆشتنی بەناز ڕەخرام.

لازە: ۱) توشەی گریانی زاڕۆ؛ ۲) تامۆری بەکیارچە کە دەستەدەش لە خۆیەتی؛ ۳) دەنکیکە لە ناو گەنم دەڕۆن؛ ۴) ڕۆشتنی بەشان؛ ۵) ڕۆشتەوەی گیاو لکەداری باسلە لەبەر با؛ ۶) جانەوەریکی بچوکە لە ناوە؛ ۷) جۆرێ گەنم؛ ۸) خوارەوبۆن بە لای تەنیشتا؛ ۹) بەشی خوار لەکیلاندا، هیلی جەفت ڕە ۱) گریەی شەیدەچە؛ ۲) خیشی بکیارچە؛ ۳) دانەی لنگل بر گەدەزی؛ ۴) خراو؛ ۵) جیشی شەشەو گیاو ئاو؛ ۶) حشرەایست آبزی؛ ۷) نوعی گندم؛ ۸) خم شدن بە طرف پهلو؛ ۹) خط کج و مقوس بر شخص.

لازەما: سێبەری نیوەڕۆژە ڕەسایەی زوالی.

لازەسەنگ: ئاسەنگ ڕەبار کج.

لازەسیەر: لازەسا ڕەسایەی زوالی.

لازەشە: ئەخۆشەکی لازەڵە ڕەنوعی بیماری دام.

لازەلاز: لابەلاڕۆشتن ڕەخمیدن بە هردو طرف در راه رفتن.

لازەلازە: لازەلاز ڕەنگا لازەلاز.

لازەمل: گەردن کەج ڕەگردن کج.

لاڕەوای: لاڕوایی [ف] مرید مستراح.
لاڕەویۆن: لاڕیۆەوە [ف] نگا: لاڕیۆەوە.
لاڕەوکردن: لاڕکردەوە [ف] نگا: لاڕکردەوە.
لاڕەوەیۆن: لاڕیۆەوە [ف] نگا: لاڕیۆەوە.
لاڕەوە کردن: لاڕکردەوە [ف] نگا: لاڕکردەوە.
لاڕەولاڕەوە: لاڕەلاڕ [ف] نگا: لاڕەلاڕ.
لاڕی: ۱) خواری، جەوی؛ ۲) سەرشاوی جۆرێ کەرگی تەسوو ڕۆنی، بالاجەرە؛ ۳) بازی، گاڵتە، گەمە؛ ۴) دوژمایەتی؛ ۵) بەقسەنەکردن: ئیست بێ بەوڵی لاڕی بەکە [ف] ۱) کجی؛ ۲) لقب تورکی تۆرغ، تۆرغ لاڕی؛ ۳) بازی؛ ۴) دشمنی؛ ۵) گوێی بە حرف نەدان.
لاڕێ: ڕێی، لاداری، دانگوشتی [ف] لاخری.
لاڕێ: ۱) لاسەر لەڕێگە؛ ۲) بێ چەقێن و تەسار [ف] ۱) سەحرف؛ ۲) لجباز.
لاڕێیۆن: ۱) لەڕێن لادان؛ ۲) بڕێی لە نایی ڕۆن [ف] ۱) سەحرف بەدن لە ڕاە؛ ۲) کنایە لە منکڕ بەدن.
لاڕی کردن: ۱) لە فەرمان دەرچۆن؛ ۲) گاڵتە کردن [ف] ۱) تمرد کردن؛ ۲) شوخی و بازی کردن.
لاڕێ کردن: فریودان و لە ڕێ دەر بردن [ف] فریب دادن و منحرف کردن.
لاڕێ گرتن: لاڕیۆن [ف] منحرف بەدن.
لاز: ۱) لاج؛ ۲) شیاکە؛ ۳) بەرانی جوارساڵە [ف] ۱) ئەرنای شوخ و زیرەک؛ ۲) سرگین؛ ۳) قوچ چوارساڵە.
لازگرد: جۆرێ کوتاڵی گەورە [ف] نوعی بازچە.
لازم: پێویست [ف] لازم.
لازۆ: ۱) ناو، بۆ پیاوان؛ ۲) ئەی جوان! ئەی جحیلی [ف] ۱) نام مردانە؛ ۲) خطاب بە ئەڕە، ای جوان!
لازۆیت: ۱) کەسەنامی، گوڵەبەهەرە؛ ۲) لاسکی گەنمەشامی [ف] ۱) بلال، مرت؛ ۲) سالفۆ مرت.
لازە: بێ کەس و بێ سەرپەرست [ف] بی فامیل و سرپرست.
لازەمان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
لاژ: ۱) گێژ، تەمام، کەمڵاوەن، ئێ نەگەیشتی؛ ۲) چەقەسرەوی قسە بنەمام [ف] ۱) ابله، کم فهم؛ ۲) زاژاژا.
لاژڵ: لاژ [ف] نگا: لاژ.
لاژگ: لاژ [ف] نگا: لاژ.
لاژلاژ: لۆژلۆژ، ڕوشتنی بەقەدڵی [ف] نگا: لۆژلۆژ.
لاژە: گۆرانی [ف] ترانە.
لاژەبێژ: گۆرانی بێژ، قاسێژ [ف] ترانەخوان، خواننده.
لاژەڵ: لاجەڵ [ف] نوجوان.
لاس: ۱) لاژ، لاج، جحیلی جوان چاک؛ ۲) لاجە؛ ۳) دارێکە لە دارستیو بەکەلو مرکی تیە؛ ۴) کۆسای گزرە؛ ۵) دەنگی گوڵەسەگ لە کاتی تاوکردنی دەڵەسەیدا؛ ۶) زەنیی گوڵەسەگ لە دەڵەسەیدا؛ ۷) فریو، فریبە؛ ۸) ڕیخ، شیاکە؛ ۹) ناوی پیاوانە [ف] ۱) ئەرنای زیرەک؛ ۲) نگا: لاجە؛ ۳) درختی است جنگلی شبیه درخت سنجد؛ ۴) تودەی گیاه کوتیە؛ ۵) صدای سگ در هنگام بمشگیری؛ ۶) کلەرین سگ بر بر ماده؛ ۷) فریب؛ ۸) سرگین؛ ۹) نام مردانه.
لاسا: دەمەلاسکە [ف] تقلید، ادا درآوردن.
لاسان: ۱) گوێ نەبیس؛ ۲) سەرسەختە [ف] ۱) حرف نشنو، لجباز؛ ۲) دیکتاتور.
لاساری: ۱) گوێ نەبیسی؛ ۲) بێ چەقێنی، سەرسەختی [ف] ۱) حرف نشنوی؛ ۲) دیکتاتوری.
لاساکردەوە: دەمەلاسکە کردن [ف] ادای کسی را درآوردن.
لاساوە: ۱) تەمەست ڕێژە، ڕەهێڵە؛ ۲) سیلاوی لاباو، لاخیر [ف] ۱) رگبار باران؛ ۲) سیل.
لاسایی: دەمەلاسکە، لاسا [ف] نگا: لاسا.
لاسایی کردەوە: لاساکردەوە [ف] ادای کسی را درآوردن.
لاسخیق: سیل، خیر [ف] لاسخیق.
لاسخیڵ: خیر، لاسخیق [ف] لاسخیق.
لاس خواردن: هەڵەتان، فریوخواردن [ف] فریب خوردن.
لاسدان: ۱) خاپاندن؛ ۲) زەنیی گوڵە دەڵەسەیە [ف] ۱) فریب دادن؛ ۲) کلەرین سگ بر ماده را.
لاسڵە: ۱) جیلەی بەبەری تەسب؛ ۲) لاجیلە؛ ۳) ڕیخ، شیاکە؛ ۴) فرۆسکەی گوڵەسەگ لە ناوشرینی دەڵەسەیدا؛ ۵) زگ بە لای جاڵیکەوە؛ ۶) زمان کشان لە گەرمان [ف] ۱) شبهۀ آهستۀ اسب؛ ۲) ساقه؛ ۳) سرگین؛ ۴) صدای بارك سگ بر در لاس زدن با ماده؛ ۵) جانب شکم؛ ۶) زبان در آوردن و هن هن کردن از گرما.
لاس کردن: ۱) دروی گیاو بەبەستی؛ ۲) جیلاشتی بەبەری تەسب؛ ۳) شیاکە کیردنی ڕەشەوڵاخ [ف] ۱) دروکردن و جمع نکردن گیاه؛ ۲) شبهه کشیدن آهستۀ اسب؛ ۳) سرگین انداختن گاو.
لاسکەلاسک: ۱) لاسی گوڵەسەگ؛ ۲) جیلەی لەسەرخۆی تەسب؛ ۳) زمان کشاندن و بەتوسوارەیۆن لە گەرمان [ف] ۱) لاس سگ نر؛ ۲) شبهۀ آهستۀ اسب؛ ۳) زبان در آوردن و به هن هن افتادن از گرما.
لاسکی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
لاسەڵ: کەسێ تەباڵە لە دەست کۆدەکاتەوە [ف] کسی کە تابالە جمع می‌کند.
لاسەڵی: کۆکردنەوەی تەباڵە لە دەست [ف] تابالە جمع کردن.
لاسۆ: ۱) ناوی پیاوانە؛ ۲) لازۆ ئەی جوان [ف] ۱) نام مردانە؛ ۲) ای جوان!
لاسۆتاو: ۱) ڕۆژ بڕاوی کەمێک لێ بۆتاو [چەوەندەری لاسۆتاو ڕۆژ خۆنەما]؛ ۲) مێوەی بەستانی ڕەدەدار [ف] ۱) نیم سوخته؛ ۲) میوۀ ریدار پائیزی.
لاسۆتی: لاسۆتاو [ف] نگا: لاسۆتاو.
لاسۆر: ۱) خلیسکان؛ ۲) خلیسک [ف] ۱) لغزش؛ ۲) لیزگاه.
لاسۆر: شتێ کە هێندێکی سۆڕبێ [ئەسپی لاسۆر، مەلای لاسۆر] [ف] بیمسرح.

لاسوُر: ۱) لاسوُن؛ ۲) گوله‌یکه له کوردستان به‌هۆی وڕانی کردۆ[ف] ۱) نگا: لاسوُن، نیمه‌سرح؛ ۲) ئاو و ڕووباڵه‌ی وڕان بۆ ناو کوردستان توسط بهتان.

لاسوُره: لاسوُر. (کوڵمت سیوی لاسوُره) [ف] نیمه‌سرح.

لاسهرۆ: ۱) سه‌رباوه‌ی کۆن؛ ۲) شه‌ڕاتی[ف] ۱) سه‌ر مه‌خش؛ ۲) بلندی.

لاسهره: خشتیکی زۆر له لاکه‌ی سه‌رباوه‌ی قامه‌ که‌ڵه‌ڕۆی ئاست.

لاسه‌نگ: ۱) ئاسه‌نگ، بازی خوار؛ ۲) که‌ڕاوی ئاسه‌نگ[ف] ۱) بارکیج؛ ۲) ئه‌ڕاوی نامه‌ڕان، که‌ڤه‌ی سنگین و که‌ڤه‌ی سیاه.

لاسی: ڕه‌خاوی[ف] سۆرگین ئاوه.

لاسیق: لاسیاف، هبر[ف] لاسیاف.

لاسیاف: لاسیق[ف] لاسیاف.

لاش: که‌لاش، به‌نده‌ڵ، تمرم[ف] لاشه، جاڵه.

لاشاخ: ۱) شانی کۆن؛ ۲) ئاشیلک[ف] ۱) سنوح؛ ۲) آرنج.

لاشان: ۱) چه‌سپه‌ری خۆڕۆ‌سان؛ ۲) شانی کۆن، لاشاخ[ف] ۱) اطراف کتف؛ ۲) سنوح.

لاشخۆر: ۱) هه‌ر جانه‌وه‌ری جه‌وانی ئۆڕێو بخوا؛ ۲) پرشی له باره‌داری پسکاتی باره به‌سوُت هه‌ر[ف] ۱) لاشخور؛ ۲) کنایه از خسیس ریاخوار.

لاشکاو: شتی که له هه‌راهه‌و شکاوه[ف] کنار شکسته.

لاشه: که‌لاکی ئۆڕیو، که‌لاکی فڕێدراو[ف] لاشه.

لاشه‌ڕ: دوُره‌په‌ڕێز له شه‌ڕو کشه[ف] ملائم و دور از جار و جنجال.

لاشه‌وپلاکه: که‌ناری کاناکه[ف] کناره آرواره.

لاشه‌وپلکه: لاشه‌وپلاکه[ف] کناره آرواره.

لاشه‌ویله: لاشه‌وپلاکه[ف] کناره آرواره.

لاشیان: هه‌رشاڵ له داره‌دۆزه کانی جوارچێوه‌ی مرگا[ف] دو ضلع بالا چهارچوب در.

لاشیاله: لاشیان[ف] نگا: لاشیان.

لاعب کهره: ئه‌راپی کهر، زبان لۆس[ف] چاپلوس.

لاعبی: لاعب کهر[ف] چاپلوس.

لاغیله: که‌لاحیله، لاپه‌ی[ف] ویژه.

لاف: ۱) به‌خۆداهه‌ڵدری به هه‌مۆ لاخه‌ڕاو؛ ۲) خۆهه‌ڵکێشان؛ ۳) دروغ[ف] ۱) لحاف؛ ۲) لاف؛ ۳) دروغ.

لافاو: لاپای لاخۆر، سیلاو[ف] سیلاب.

لافاوقۆاد: لافاو، ئه‌ولاو[ف] سیلاب.

لاف لێدان: خۆهه‌ڵکێشان، به‌سه‌ر خۆداهه‌ڵدان[ف] لافزدن.

لاف و گه‌زاف: دروُو ده‌له‌سه[ف] ترهات.

لافه: ڕاوه، قسه‌پێچی، ڕاوه[ف] هذیان.

لافی: دوُرۆن[ف] دروغگو.

لاف: ۱) مه‌جلۆ، جوان به‌ته‌مه‌ن، خۆڕت، گه‌نج؛ ۲) خوشیاله، جوان له‌بۆرای قه‌شمه‌ن، زیبا؛ ۳) بازانه‌وه، کۆڕانه‌وه[ف] ۱) جوان؛ ۲) زیبا؛ ۳) لابه.

لاقاقی: بازانه‌وه، لاقانی[ف] لابه.

لاقانی: بازانه‌وه[ف] لابه کردن.

لاقۆ: لاڕه، لاوه، قام، گۆڕانی[ف] ترانه.

لاقلاقه: ۱) ڕۆڕه‌ڕاو خوشیلک؛ ۲) گیانه‌له‌یه‌که گوڵکی سۆڕ یان شین هه‌یه‌ که به‌ داره گیاوه بیچ ده‌خوا جیاوان ده‌شکوڕێ و ڕۆده‌ڕۆچه‌وه[ف] ۱) زیبای تمام عیار؛ ۲) تلاب، بیجاف.

لاقلاقان: گوڵی لاقلاق[ف] تلاب، بیجاف.

لاقه: بازانه‌وه[ف] لابه.

لاقه‌کرن: لاقانی[ف] التماس و لابه کردن.

لاقه‌کی: به‌کرۆڕه‌وه بازانه‌وه[ف] التماس و زاری.

لاقه‌لاقه: بازانه‌وه‌ی زۆر[ف] لابه زیاد.

لاق: ۱) قاچ، له بڕی پاوه تا جومگه‌ی ژان؛ ۲) گۆشتی لاواز، ئه‌ڵه‌ماس[ف] ۱) لنگ؛ ۲) کم گوشت.

لاق چه‌قاندن: ئه‌ڵه‌ماس، سۆڕبۆن له‌سه‌ر داوای خۆ[ف] اصرار و لجاجت، پافشاری.

لاق دڕۆ: پرشی له که‌له‌گه‌ی کۆ و باریکه[ف] لنگ دراز.

لاقرتی: گاڵته‌ و گه‌پ[ف] شوخی و تفریح.

لاقردی: لاقرتی[ف] شوخی و تفریح.

لاقۆن: ئه‌سوُراپی سمت[ف] کفلی باسن.

لاقه: ۱) به‌یوه‌ندی؛ (لاقه‌م به‌سه‌ر یه‌ی نیه)؛ ۲) گاڵیی بازانه‌وه؛ (لاقه‌ی کرده‌وه)؛ ۳) بازانه‌وه‌ی به‌هۆ[ف] ۱) علاقه؛ ۲) تجاوز جنسی؛ ۳) نگ.

لاقه‌ڕه: خاڵیکه، هه‌ر جه[ف] تهیگاه.

لاقه‌ره: ۱) قسه‌ی ڕۆڕه‌ی ناو؛ ۲) خۆهه‌ڵکێشانی به‌ده[ف] ۱) سخن بسیار و بی‌معنی؛ ۲) لاف زن.

لاقه‌ڕته: بازانه‌وه‌ی ئاژه‌ کۆڕانه[ف] لگدزنی تازه کشته شده.

لاقه‌ڕنی: لاقه‌ڕته[ف] نگا: لاقه‌ڕته.

لاقه‌ڕێ: لاقه‌ڕته[ف] نگا: لاقه‌ڕته.

لاقه‌کراو: گاڵه‌ی له به‌ بازانه‌وه[ف] مورد تجاوز جنسی واقع شده.

لاقه‌کردن: گاڵیی بازانه‌وه[ف] تعرض جنسی کردن.

لاقه‌یه: که‌لاقی[ف] بی‌شه‌ و بار.

لاقین: لاقۆن[ف] کفلی باسن.

لاقینگ: لاقۆن[ف] کفلی باسن.

لاک: ۱) لاشه؛ ۲) کشیه‌کۆ بیۆی له تاوا کوڵاو بۆ تاڕاڵۆ بۆ سه‌گ؛ ۳) ڕۆژی مۆڕ له مه‌ی‌له‌ات (لاکی سه‌ریه‌تی)؛ ۴) غاڵب؛ ۵) قه‌میوان؛ ۶) ڕه‌نگه‌ شاوه[ف] ۱) لاشه؛ ۲) نخاله و چه‌ و آب بر برای خوراک دام و سگان؛ ۳) نکسان چون (راه)؛ ۴) غالب ریخته‌گری؛ لاک؛ ۵) به‌قل و دوقل؛ ۶) شاید.

لاکسان: پیلاویکه له تۆڵ دروسه‌تن، پاشه له قاچیانی ده‌مه‌ستن بۆ چه‌سپه‌ی ڕاوه‌ستن[ف] اسکی محلی از ترکه بافته شده.

لاکانی: لاکان[ف] نگا: لاکان.

لاکاوُل: لاقه‌ڕته، خاڵیکه[ف] تهیگاه.

لاگایا: دەرهێنان کردن، گلدان لە جێگە کردن‌ [ف] شکۆ کردن.
لاگایۆخ: زۆر بەکرۆژەو گلدەی لە زیان [ف] شاکی لە زەنگی.
لاگایە: لاگایا [ف] شکۆ کردن.
لاگایش: بەکرۆژەو تۆزە دەردی دڵەڕێز [ف] شاکی لە زەنگی.
لاگردن: سەرو بەرکردنی تیر یۆ ئاسانتر، لەشانالح لەکەوتنی تیر [ف] انحراف تیر لە ئامانج.
لاگرەلەوە: ئاوڕدانەوە [ف] پاس نگری.
لاکم: تیر هەر ئەوەیە، جیرنا [ف] فقط و فقط.
لاکن: لاکم [ف] فقط و فقط.
لاکۆ: زیاری بەنۆچینی [ف] بەنەچینی تەماوی.
لاکوت: ۱) جاوەیز؛ ۲) لاپرەسەن، خۆش‌هەڵقوتین [ف] ۱) هەز چشم؛ ۲) انگل ناخواندە، فضول.
لاکوت: بەنۆچینی [ف] بەنەچینی.
لاکوتی: بەنۆچین [ف] بەنەچین.
لاکوتی: جلبەی خواردنی لۆکی خواردن، زگ‌ئەوەزین [ف] شکم چران.
لاکۆش: ۱) خواردەوەی داوین، (لاکۆشیکی گۆیز هەتبوا)؛ ۲) بیوەژنی سۆزداری پیاوێکس کە زەوج تەما [ف] ۱) دامنۀ دامن؛ ۲) بیوۀ بچەدار زحمت کش.
لاکۆشکە: تەرەفداری [ف] هواخواهی.
لاکۆشی: ۱) لاکۆشکە، تەرەفداری؛ ۲) ئەرادەدانی بیوەژنی سۆزدار [ف] ۱) طرفداری؛ ۲) زوج بیوۀ بچەدار.
لاکۆڵ: لە هەراهەوە کۆڵین [ف] از طرفی کشیدن.
لاکۆلان: کوچەی تەنگ و پڕ [ف] پس کوچە.
لاکە: لاک، ڕۆژی سەرەخۆی لە دەسەلات چەند؛ (لاکەی سەرم دەت!) [ف] حرکت بی ارادە.
لاکەت: سنۆ کە لە هەراهەوە پڕبێی [ف] لەشکستە.
لاکەفتە: بارکەوتو [ف] درماندە.
لاکەل: ۱) لاکەت؛ ۲) جۆرێ تەفەنگ [ف] ۱) لەشکستە؛ ۲) نوعی تفنگ.
لاکەن: لاکۆڵ [ف] از یک طرف کشیدن.
لاکەندە: لاکۆڵ، لاکەن [ف] از یک طرف کشیدن.
لاکەوتن: لاچوون [ف] نگا: لاچوون.
لاکەوتە: بارکەوتو، داماو، لاکەفتە [ف] درمانده.
لاکەی‌سەرهاتن: ۱) بڕێکی لە ماندووبوونی زۆر؛ ۲) بڕێکی لە کرێوڕو زراوبوون [ف] ۱) کنایه از خستگی بسیار؛ ۲) کنایه از لاغر شدن شدن.
لاکی: ڕەنگێکە بۆ قاڵی و بەرە [ف] رنگی در قالی، لاکی.
لاکێش: ۱) قاڵی دەرزۆکە، کەنارە؛ ۲) جگەرخۆر لە توتنی جەنگەڵ؛ ۳) زۆرزۆر [ف] ۱) قالی کناره؛ ۲) سیگاری انگل، مفت کش؛ ۳) روده‌دراز.
لاکێشی: ۱) جەنەساری و زۆرخۆری بیتاو؛ ۲) جگەرکێشی لە توتنی جەنگەڵ [ف] ۱) طراجی، روده‌درازی؛ ۲) سیگار مفت کشیدن.

لاکین: ۱) لەشکەوتەت، بەدەفری سوالەی شکاو؛ ۲) بەڵام، بەڵام [ف] ۱) ظرف سفالین شکسته؛ ۲) امکن.
لاگا: ۱) جێگەی وەبانەدان لە دەشت؛ ۲) دیهات [ف] ۱) استراحتگاه صحرایی؛ ۲) روستا.
لاگایی: تنهایی، گوندی [ف] روستایی.
لاگر: تەرەفدار [ف] هواخواه.
لاگرتن: ۱) توڕەکردن؛ ۲) تەرەفداری کردن [ف] ۱) آرام گرفتن؛ ۲) طرفداری کردن.
لاگری: تەرەفداری، دارداری [ف] هواخواهی، طرفداری.
لاگوێل: بڕی دەستی، گوێلی، گوڵم [ف] پر یک کف دست.
لاگە: لادێ [ف] روستا.
لاگەیی: گوندی، لادێیی [ف] روستایی.
لاگیر: دارار [ف] طرفدار.
لاگیرە: ژەهەرێکە بە لای سەرەوە هاڵبوونەکرێ [ف] زهری است.
لاگیری: دارداری [ف] طرفداری.
لاڵ: ۱) بیانەوێ کە زوانی قسەکردنی نەبێ؛ ۲) لیجم، للّه، لەکن، (کیسەکەم لاڵ بەوە) [ف] ۱) لال؛ ۲) نزد.
لاڵ: ۱) لاڵ؛ ۲) بەرەیکی بەسەرخشە بەرەنگی سۆری توخ و سۆری تەماڵ‌زەرد؛ ۳) سۆری تاریک؛ ۴) میوەی زۆرگەیشتو [ف] ۱) لال؛ ۲) لعل؛ ۳) سرخ تیره؛ ۴) میوۀ زیادرسیده.
لاڵ: لاڵ، بێ‌زوان [ف] لال.
لاڵا: ۱) خەوتنی زاروک؛ ۲) تەماشەکانی خوشەویستەکەی؛ ۳) لە گشت تاڵی‌یەوە؛ (لاڵا دەورم گرا) [ف] ۱) خواب کودک؛ ۲) لاله، تماشاکنان؛ ۳) از هر طرف.
لاڵاف: لافاو، سیلاو، لیفی، لی، لاڵ، لیشت [ف] سیلاب.
لاڵاکردن: خەوتنی زاروک [ف] خوابیدن کودک.
لاڵاگرتن: گشتی تاڵی گرتن [ف] همه طرف را گرفتن.
لاڵاموکردن: بڕێکی لە زۆرەمەستو سەرخۆشی بێهۆش؛ (هێندە مەستە لاڵاموکەدا) [ف] کنایه از مست خراب.
لاڵان: بارانەوە [ف] لابه.
لاڵانەوە: بارانەوە، لاڵان [ف] لابه کردن.
لاڵایی: ۱) گۆرانی بۆ دەخەوکردنی زاروک؛ ۲) ڕەبایی، کلکە سۆتە، ڕۆشتی [ف] ۱) لالایی؛ ۲) ربا و تسلّق.
لاڵایی: ۱) بێ‌زوانی؛ ۲) لەسەزوانکەوتنی؛ (لاڵاییم داهێنا) [ف] ۱) بی‌زبانی؛ ۲) از حلق افتادن.
لاڵغاوە: قەراغی دەم، سۆچی زار [ف] گوشهٔ دهان.
لاڵکە: لاڵان، بارانەوە [ف] لابه.
لاڵکەر: ۱) کەسێ کە دەیانەوێ؛ ۲) ڕۆسەر [ف] ۱) لابه‌کننده؛ ۲) مسلّط.
لاڵکەڵ: ۱) گاڵتەی هەڵەی بێ‌دەنگ؛ ۲) کەرولاڵ [ف] ۱) نوعی سرگرمی؛ ۲) کر و لال.
لاڵکەڵەس: کەسێ کە دەیانەوێ، لاڵکەر [ف] لابه‌کننده.
لاڵو: خاڵ، برای دایک [ف] دایی.

لالۆ: لالو، خالۆ [ف] دایی.

لالۆبال: بڕەدەکەو بێ سەروزمان؛ (لە تەنیەدان لالۆبالی بۆم) [ف] بی سروزبان، خاموش.

لالۆت: فەلس، کەسێ کە دەنگی لە بەکەک گۆڕبێ؛ (دەگەڵم لالۆتە) [ف] قهر کرده.

لالۆتات: لالۆبال [ف] بی سروزبان.

لالۆتە: گر [ف] کسی که توماقی حرف می‌زند.

لالۆتی: فەلسی، قار [ف] قهر کردگی.

لالۆچ: لاکۆپا [ف] پرباد، کف دست.

لالۆزا: خالۆزا [ف] دایی‌زاده.

لالۆزا: لالۆزا، خالۆزا [ف] دایی‌زاده.

لالۆژن: خالۆژن، ژنی خالۆ [ف] زن دایی.

لالۆژن: خالۆژن، لالۆژن [ف] زن دایی.

لالۆعمره: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لالۆچ: لالۆچ [ف] پرباد، کف دست.

لاله: ۱) خاڵ، لالۆ؛ ۲) شەمداڵی بەسوتە؛ لالا؛ ۳) ڕەپەتوک، میلاله [ف] ۱) دایی؛ ۲) مردنگی، شمعدان؛ ۳) لاله.

لاله: بڕانەوە، لاچە، لالان [ف] لابه.

لالەباس: گوڵێکی جۆرەبالابە کە بە زۆری لەگەڵ هەمیە [ف] گل لاله عباسی.

لالەبەر: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لالەپ: کەناری دەستی [ف] کنار کف.

لالەپەترە: ئەو کەسەی کە لە قسەکردنا زمانی گرێ دەکا [ف] الکن.

لالەپەتە: لالەپەترە [ف] الکن.

لالەزار: گوڵەزار [ف] لالەزار.

لالەعەباس: لالەباس [ف] گل لاله عباسی.

لالەعەباسی: لالەباس [ف] گل لاله عباسی.

لالەعەبیاسی: لالەباس [ف] گل لاله عباسی.

لالەعەواس: لالەباس [ف] گل لاله عباسی.

لالەغاوە: لالەغاوە [ف] گوندۆ دهان.

لالەلت: لالەپەتە، لەو [ف] الکن.

لالەکێن: گەمەی قرووقب [ف] بازی بی صدا.

لالەکی: لالی، قسەکردن بەتواتین [ف] لالی.

لالەلال: لەوەتەو، قسە بە ڕەوانی ئەوەتەان [ف] بالکنت سخن گفتن.

لالەنگ: ناسەنگ [ف] نگا: ناسەنگ.

لالەنگەر: ئامرازێکی جوڵاوی [ف] ابزاری در دستگاه بافندگی.

لالەنگی: میوەیەکە لە تیوەی تارنج و پرتەقاڵ تەرەو شیرینە [ف] نارنگی.

لالەوولی: لاسایی لالی کردنەوە [ف] لال بازی.

لالەوێ: (ڕۆژی ئازەرەکم گیلۆکە) [ف] کودک گوزن.

لالەوەر: ۱) ئازەڵی کە لە گەڵە دوور کەوتبێتەوە؛ ۲) بڕێنی کە چەوریو زگەلەوەرین؛ ۳) قسەبڕی کۆرەسار زکم [ف] ۱) حیوانی که از گله دور می‌شود؛ ۲) کنایه از سورچران؛ ۳) روده‌درازی که آدم را خسته می‌کند.

لالەوێج: لالۆچ [ف] پرکف دست.

لالهی: بازاهیە، لالاهیە [ف] توسل.

لالهی: لالهی [ف] توسل.

لالی: ۱) بێ زوانی؛ ۲) لە کێ، لە لای؛ ۳) دەوری لەسن؛ ۴) خەوتنی زاروک؛ (ئەمەیەکە لالی کردوە) ۵) فەرمان بە خەوتنی زاروک؛ (بەیەکە لالی) [ف] ۱) خالۆ، لالۆ، برای دایک [ف] ۱) لالی؛ ۲) مرزه؛ ۳) بشقاب مسی؛ ۴) خواب بچه؛ ۵) امر به خوابیدن؛ ۶) دایی.

لالی: ۱) بێ زوانی؛ ۲) سوری بەرەنگی لالە [ف] ۱) لالی؛ ۲) لعل رنگ.

لالیان: بازاهیە [ف] لابه.

لالیانەوە: لالاهیە [ف] لابه کردن.

لالی بڕین: قەتیس کردن [ف] در تنگنا قرار دادن.

لالی بڕینەوە: لالی بڕین [ف] در تنگنا قرار دادن.

لالی سەدان: دەوەدان، بۆنەهێشتن [ف] راه فرار بندآوردن.

لالی سەدن: لالی سەدان [ف] راه فرار بندآوردن.

لالی کردن: خەوتنی زاروک [ف] خوابیدن کودک.

لالی کردنەوە: ۱) تاوێ وەسەرداان؛ ۲) تاوێ وەدان، بێ زاکەیشتن؛ ۳) بەشەکی گەورە بڕین لە شتێ؛ (لالیەکی لێ کردەوە) [ف] ۱) واپس نگاه کردن؛ ۲) غنجولی کردن؛ ۳) قسمتی زیاد از چیزی بریدن.

لالی لالی: بەخەو بخەوە، دایک بۆ خەوکردنی زاروکی دەڵێ [ف] بخواب بخواب، لالایی برای خوابانیدن کودک.

لام: ۱) بەڵێ، بیانو؛ ۲) کوڵمە، گۆنا؛ ۳) لە کێ من؛ ۴) بەمرۆڤی من؛ ۵) ناوی پیتێکی تەلفوبێتکە؛ ۶) قسەو بڕیاری دەگەڵ جووم دەگونجێ؛ (ئێ لام جووم کاردەکەی کرد) [ف] ۱) بهانه، انگیزه؛ ۲) گونه، رخسار؛ ۳) نزدمن؛ ۴) به عقیدهٔ من؛ ۵) نام حرفی در الفبا؛ ۶) گفتار.

لام: ۱) کوب؛ ۲) کوڵمە [ف] ۱) لب؛ ۲) گونه.

لامات: (لاف، زبانە، شەقام [ف] سبیلی.

لاماڵە: جەم مەبەد، ئاک ئەمەیە [ف] نزد ما است.

لامبا: ۱) دوورم خاتەوە؛ ۲) لە نزیکم بوایە؛ ۳) لامبا، چرای شوشەیەسەر [ف] ۱) دورم کند؛ ۲) اگر نزد من بود؛ ۳) چراغ نفتی لامبا.

لامبایە: نزیکی من با [ف] اگر نزد من بود.

لامبو: نزیک بە من بو [ف] نزد من بود.

لامبوایە: لام بایە [ف] اگر نزد من بود.

لامپە: لامبا، چرای شوشەیەسەر [ف] لامبا.

لامپی: ۱) لام بو؛ ۲) نزیک بە من بی [ف] ۱) نزد من بود؛ ۲) نزد من باشی.

لامپا: چرای بەشوشە [ف] لامپه، چراغ شیشه‌ای.

لامپە: لامپا [ف] نگا: لامپا.

لامژ: ۱) بێجووی شیرەخۆرە کە مەمکی جگە لە دایکی دەمژێ؛ ۲) کەسێ کە لە جگەرەی خەڵکی مژەدا [ف] ۱) بچه‌ای که از پستان

خۆرماو شیر می‌خورد؛ ۲) کەسی کە بە سیگار دیگران پُک دەدا.

لامسەرلایی: بی گوێ‌پێ‌دان، گەلالایی (کارەکانی لامسەرلایی بەدکا) ◻ اهمیّت ندادن.

لامشت: لاتوج ◻ پرباك، کف دست.

لامك: دەو، جاوجکۆلە ◻ رخسار کوچولو.

لامل: ۱) لاتەبەد؛ ۲) کەنارەی تەستوو ◻ ۱) لاقید؛ ۲) صفحهٔ گردن.

لاملامك: سەوپلاکی خوارەوە ◻ آرواره زیرین.

لامنۆ: ۱) ئاوەکی؛ ۲) حەیوانی بێگیانە لە نار گەلەدا ◻ ۱) آبکی؛ ۲) حیوان غریبه در گله.

لامەوچۆم: کەمترین قسە لە جوابدا ◻ کمترین اعتراض، لام تا کام.

لامەوجیم: لامەوسۆر ◻ نگا: لامەوچۆم.

لامەوفەك: یاخی، لەشقی، دژی (ئاکۆئی دەولەت) ◻ یاغی.

لامە: ۱) جەم مە؛ ۲) مەرایی، ریایی ◻ ۱) نزد من است؛ ۲) تملق.

لامەردو: ۱) شوێنی حەیوانان لە ماڵدا؛ ۲) چیکەی حەیوانانی پیاو لە زەمماڵدا ◻ ۱) بیرونی خانه مهمانخانه؛ ۲) جای مهمانان در جاپر.

لامەردە: لامەردو ◻ نگا: لامەردو.

لامەرکەزی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لامەزەب: زاڵم، بەدکار ◻ ستمگر.

لامەڵە: سوڕایی لەسەر لاتەلیشت ◻ شنای بر پهلو.

لامەمك: دوو زاوێ کە شیری دایکیك دەمژن ◻ هم‌شیر.

لامی: ۱) زوڵف، عەولا؛ ۲) جەم منی ◻ ۱) فرزند؛ ۲) نزد منی.

لامی‌جیم: خۆهەڵکێشان، مەعنی خۆکردن ◻ لاف و خودستایی.

لامێردان: لامەردو ◻ نگا: لامەردو.

لامێردە: لامەردو ◻ نگا: لامەردو.

لامێژ: پێچوون کە شیری جگە لە دایکی خۆی دەمژێ، لامز ◻ نگا: لامز.

لامیسك: پێچارەو تەدارەك ◻ بیتوا.

لان: ۱) تك، تیمە؛ ۲) نالە، جەنج، کز؛ ۳) کوێی شیر و کەروشك؛ ۴) گەل، مان؛ ۵) نهێنی (ئەگەر لانگر وانا، پاتی گر) ◻ ۱) نزدما؛ ۲) نزد؛ ۳) کنام شیر و لانهٔ خرگوش؛ ۴) اعتصاب، امتناع از رفتن؛ ۵) بدون خبردادن.

لان: پاشگرێ کە جێگە دەگەیەنێ، (مەریەلان، کەندەلان) ◻ پسوند مکان.

لانجیر: دیزەی شیر تێدا هەوێن کردن ◻ دیزی ماست بندی.

لانخۆن: پۆش، رەهوڵ ◻ آبکند، کند.

لاندك: پشکە، دەرگوش، دەوەباك ◻ گهواره.

لانك: پشکە، دەرگوش، دەوەباك، لاندك ◻ گهواره.

لانگە: لاندك، لانك ◻ گهواره.

لانگەیی: کاریەدی مێچ بە پاکەوە ◻ الوار سقف از پهنا.

لانگر: ۱) دارەلی تەرەقدار؛ ۲) سەگی کە بێ جەوە گاز لە پیاوەکە گرێ ◻ ۱) طرقدار؛ ۲) سگی که بدون پارس گاز بگیرد.

لان‌گرتن: تەرەقداری کردن ◻ طرقداری.

لانگیری: لان‌گرتن ◻ طرقداری.

لانە: ۱) لامان؛ ۲) شوێنی شەواهی باڵدار؛ ۳) کوێی شیر؛ ۴) قەد، لا، (بە دولانە دەگاتەوە)؛ ۵) برێکی کە جێ‌ساڵەوەی بیاوەو (خانەو لانەیەکەسان نیە)؛ ۶) پاشگرێ بچووکیشانەدان (خۆرلانە، خوێرلانە)؛ ۷) گەلەرێ، کەلەم ◻ ۱) نزد ما است؛ ۲) آشیانه؛ ۳) کنام شیر؛ ۴) لا؛ ۵) کنایه از خانه؛ ۶) پسوند تصغیر؛ ۷) کلو.

لانەوان: ۱) بێ‌کەس و بارستوان؛ ۲) ڕەبەن و ئاوارە؛ ۳) پاڵەداری لانەگوم کردو ◻ ۱) بیچاره و درمانده؛ ۲) آوارهٔ خانه بدوش؛ ۳) پرندهٔ آشیان گم کرده.

لانەویان: ماڵوماڵ ◻ خانەوکاشانە.

لانەویانە: لانەویان، ماڵ و حاڵ ◻ خانه و کاشانه.

لانەولان: بێ گوێ‌پێ‌کردنی کەرەنەك، لەترسان ◻ جا خالی کردن خرگوش از ترس.

لانی: ۱) ئەندازە، (لانی کەم وەرە لامان، لانی کەم مەتنی کەم بەدا)؛ ۲) لە لای، (سڵام لانی مامیرۆیە)؛ ۳) کوێی جانەوەرانی گەورە ◻ ۱) حد؛ ۲) نزد؛ ۳) سوراخ حیوانات کوهی.

لانی: لان، (ئەیکەو بەورە لانی بە) ◻ پسوند مکان.

لاو: ۱) خۆرت، جەنگی؛ ۲) خوشیانە، جوان، زیا؛ ۳) کوڕ، هەر زەنجی‌ئەو (زاروکی من دو کیژو دولاون)؛ ۴) لاقەاو، لاباو، لاحەز، سلاو ◻ ۱) نرما؛ ۲) زیبا؛ ۳) فرزند نر؛ ۴) سیل.

لاواج: پەنجەرەی بچووك ◻ پنجرهٔ کوچك.

لاواز: باڵکۆشت، کز ◻ لاغر.

لاوازی: کزی، باڵکۆشتی ◻ لاغری.

لاوان: ۱) خۆرتان، گەنجان، جەنگلان؛ ۲) بازاڕەو ◻ ۱) جوانان؛ ۲) لانه.

لاواندن: ۱) ئەڵەداندەوە، تاگداری کردن لە کەسێ؛ ۲) بازاڕەو ◻ ۱) نوازش کردن؛ ۲) لانه کردن.

لاواندەوە: ۱) لاواندن؛ ۲) بەمردوەکەوتن ◻ ۱) نگا: لاواندن؛ ۲) مرده را در شیون ستودن، مویه.

لاواندەوە: لاواندەوە ◻ نگا: لاواندەوە.

لاوانە: ۱) خۆرتناسایی، بەگ جەنگلان؛ ۲) قەراغی پلەدکراو؛ ۳) قەراغی قەبر؛ ۴) شەیانە، لانیانە؛ ۵) دوو دەبی دژێ لە جەنجەرە ◻ ۱) جوان مانند؛ ۲) کنارهٔ برامده؛ ۳) کنار ولبهٔ گور؛ ۴) کنارهٔ چهارچوب در؛ ۵) دوخته در چرخ خرمنکوبی.

لاوانەوە: ۱) ئەڵەداری، دڵخۆش کردن؛ ۲) بێ‌هەڵکوتی مردو ◻ ۱) نوازش؛ ۲) مویه.

لاوانی: خۆرتی، گەنجایەتی، جەنگلی، لەوەندی ◻ جوانی.

لاوتە: لاپۆت ◻ نگا: لاپۆت.

لاوچ: شوێنی کە لاوەکی ئاوەو سێ‌لای وشکانە ◻ خلیج.

لاوچاك: کوڕی جەنگلەو، خۆشکەك ◻ ئەرای زیاوی.

لاور: جانەوەری گەورە ◻ حیوانات وحشی.

لاوران: گونه‌یکی کوردستانه به‌هۆی کاولی کردن‌ی نام روستایی له کوردستان که توسط بعثیان ویران کرا.
لاورگه: زگ‌ئامۆزن، حەوزه‌ی طفیلی.
لاوژا: براگەوره‌ی قەتار، ئەو بزرگ.
لاوژاو: تازه‌جوان، دەمزۆت، لاوی تازه‌پێگەیشتو، نوجوان.
لاوژکه: لاوژاو، نوجوان.
لاوژه: ۱) سۆران، گۆرانی، قاو؛ ۲) ئەوەی تەوه، بۆ ئەمەو ۱) تراخا؛ ۲) ئەو برای ئەگەر.
لاوس: بانی، دەم له زۆرەوه، سل.
لاوشه: گۆرانی دەزۆو ئەدەبی، تراخا، کلاسیک.
لاوکیژ: گۆرانی بێژ، تراخوان، خوانەر.
لاولا: ۱) دیمەن له کەناره‌وه؛ ۲) ئەوەی ئەقاج ۱) منظره، از سیرح؛ ۲) ترسیه.
لاولان: دوکوردی کوردستان بەم ناوه به‌هۆی کاولی کردنه‌وه‌ی روستا له این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
لاولای: لافلاف، لیلاب، بیچاره.
لاولاوه: ۱) ئەمرازی لیکدانی ئەوانی درگاو جوارچێوه؛ ۲) داروکیکی به بریار که جوارچێوه‌ی درگاو بۆ داخستنی درگاو پەنجره ۱) لولای در؛ ۲) چوبکی به جای ریزه دروستن.
لاولوسه: ئامۆلوس، خۆخواز، کەر، ئاش، زاک.
لاوین: لاویس، ئەو کەسەی دەلاویتەوه، مداح.
لاونا: دلداری‌دان، لاواندن، لوانین.
لاونای: لاوانەوه، لوانین.
لاونیو: لاولا، نگا: لاولا.
لاوو: هۆی جەنگ، ئەی جوان، وشەی بانگ کردنی جوان، ای جوان.
لاوه: ۱) بڵاوانەوه؛ ۲) بازانەوه؛ ۳) بزرەوه؛ ۴) لابه، هەڵگره؛ ۵) دەست بدەه؛ ۶) ئەی لاوانی خۆزیا!؛ ۷) ئەی جوانجاکان! ئەی خۆشباش!؛ ۸) خواستن، داواکردن؛ ۹) ئاوز ۱) ۱) نوازش؛ ۲) لابه؛ ۳) خارج (منطقه)؛ ۴) بردان؛ ۵) دست بردار؛ ۶) ای جوان!؛ ۷) ای زیباروی!؛ ۸) خواستن، طلبیدن؛ ۹) توشه.
لاوەدان: ۱) خستنه‌که‌ناره‌وه، لاوان؛ ۲) داهێنانی زەوی ۱) به‌کار زان؛ ۲) کشتن زمین.
لاوەگۆ: ئەو گۆنداڵەی کوردستانە که‌به‌هۆی کاولیان کرد روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
لاوەکردن: ۱) ئاوزانەوه؛ ۲) بازانەوه ۱) وابیس نگری؛ ۲) لابه‌کردن.
لاوەکەر: ۱) داواکار؛ ۲) وەشوێن دوزەوەیەست کەفتن ۱) طلبکار؛ ۲) پیگیری مراد.
لاوەکی: هەڵکی دەرەوه، بیانی، بیگانه خارجی، اجنبی.
لاوەلا: لابەلا نگا: لابەلا.
لاوەلایی: لابەلایی نگا: لابەلایی.
لاوی: ۱) جەنگی؛ ۲) جوانجاکی ۱) جوانی؛ ۲) زیبایی.
لاویشه: لایشه، لایشت: لایه.
لاویشی: زەزکاری جەنگی، تاقی جوانی ۱ شعوان جوانی.
لاویج: لاوج ۱ برلف دست.
لاویژه: ۱) گۆرانی، سۆران؛ ۲) تازه‌جوان ۱) ۱) تراخا؛ ۲) نوجوان.
لاویژاو: تازه‌جوان ۱ نوجوان.
لاوین: ۱) جامی تاسک به زیتەوه، تەماتی داریی؛ ۲) دڵداری‌دەر؛ ۳) جامێکە له کوردستان دەزێنه دەجلەوه؛ ۴) گونەیکە له کوردستان ۱) نهال بید؛ ۲) نوازش دهنده؛ ۳) ریه‌خانه‌ایست در کردستان؛ ۴) نام دهی است.
لاوینەر: لاوین، لاوەر نوازشگر.
لاویشی: تاقی جوانی ۱ دوران جوانی.
لاهۆره: ۱) ره‌ه‌لاح، زاخۆرت؛ ۲) قاش له میوه‌ی بیستان؛ ۳) پوان ۱) لشخور؛ ۲) برش از میوه، قاچ؛ ۳) بقال جانبی، گاوه.
لاهێن: ۱) پشتوانەی دیوار؛ ۲) بێ ئاقەت، کەم‌ئابرو ۱) پشتیبانه دیوار؛ ۲) کم‌توان.
لاهێزه: پشتوانه، لاهێن ۱ پشتیبانه دیوار.
لاهیه: ئەزیز، ئەمبامی بەدەنی بۆ ئەوانی بەدەسکردو قزەسەری تا ئەسکی دەبکەن ۱ بدلی، دەمورد دندان و موی مصنوعی می‌گویند.
لای: ۱) تاڵا نەو؛ ۲) بۆ سەرسەختی؛ ۳) وەکسو ۱) نزد او؛ ۲) بو لجبازی؛ ۳) مانند.
لایەد: لای کی ۱ اجنبی، بیگانه.
لایز: ئۆسه، نوبل، مقعد، باری ۱ اهرم.
لای‌لای: لالایی، گۆرانی وەخەوکردنی زاروک ۱ لالایی.
لایلایه: ۱) لای لای؛ ۲) لالی له ۱) لالایی؛ ۲) بخواب بچه!.
لایلایی: لالایی ۱ لالایی.
لایەن: ئاوماڵک ۱ آب آورد.
لایەلایه: لای‌لای ۱ لالایی.
لایەن: ۱) لقد جەو، کن؛ ۲) تالی، تەریف ۱) نزد؛ ۲) سو، طرف.
لایەنگر: بەرەدار، دارار ۱ هواخواه.
لایەنگری: دارداری ۱ طرفداری.
لایەنگیر: لایەنگر ۱ طرفدار.
لایەنگیری: لایەنگری ۱ طرفداری.
لایی: سەرسەختی، گوێ‌نەدەری ۱ حرف‌نشنوی، لجبازی.
لایی‌لایی: لای‌لایی ۱ لالایی.
لایین: لایەن ۱ نگا: لایەن.
لب: دانه، دەنک ۱ دانه.
لبا: ۱) لبەم، لنگه، لەنگن، لای؛ ۲) پەرگی پەستراو، کولاف ۱) نزد؛ ۲) نمد.
لباته: لای تۆ ۱ نزد تو.
لباد: پەرگی پەستراو، کولاف ۱ نمد.
لباده: قەرەجی ۱ بالاپوش نمدی.
لباس: جلک، شەکی وەبەرکردن ۱ لباس.

لبال: له لا، لنگ لاوز.
لبال‌نه: لای نو لاوز.
لبان: عبالی بوزلو لابالا.
لب‌لب: ۱) دانه‌دانه، دەنگەدەنگ ۲) دەنگەدەنگ‌چاو ۱) دانه‌دانه؛ ۲) دانه‌دانەی.
لبو: ۱) بوصی؛ حبا؛ ۲) بوخانزی، لەبەر ۱) بۆ ای چه؛ ۲) بەخاطر.
لبوی: کەوانی نوبی‌هاویشتن کمان تیراندازی.
لبولب: لب‌لب، دانه‌دانه، دەنگەدەنگ دانه‌دانه، یکی‌یکی.
لبه: ۱) بوخانزی، لەبەر؛ ۲) بەراتبەر؛ ۳) لەپیش، بەرلە؛ ۴) زەبر نەکرن ۱) بەخاطر، از برای؛ ۲) مقابل؛ ۳) قبل از پیش ۴) از بر، حفظ.
لبه‌خستن: بیجوین فرکان وادار به حفظ چیزی کردن.
لبه‌کرن: ۱) دەبەرکردن، پوشینی جلکه؛ ۲) بی نوسینەوە لەبەر بوون ۱) پوشیدن؛ ۲) حفظ کردن، از بر کردن.
لبه‌ل: دەنگەدەنگ دانه‌دانه یکدانه.
لبی: ۱) بەلی، بەلی؛ ۲) دەنگەدەنگ بەلیری نەگونجاو ۱) بلی؛ ۲) دانه‌دانه، شیر پیر آمدن.
لبیه: ۱) بەلی دار؛ ۲) براوین، ترە ۱) شاخه؛ ۲) لبالب پر.
لپاش: ۱) بی برمی، بارەواج؛ ۲) نارەواک ۱) کساد؛ ۲) کودن.
لپیش: ۱) پیشرەو؛ ۲) بەلەبرو خوریست ۱) جلوی، پیشرو؛ ۲) محترم.
لپی کرن: دەبی کرن بۆ تیرزو پلاو و گۆرەتۆن بوسیدن جوراب و کفش.
لپیل‌بون: تەبوڵبدان جوج بات.
لتمه: لەلاچن خۆ لاوز.
لتمن: مریی جەلەو گران، جنی ملاریی.
لج: ناوچەیەکە لای دیاربەکر لە کوردستانی ژیرەدستی ترکان ناحیه‌ای در کردستان.
لج: ۱) لیوی خوارەوە؛ ۲) ئەرزاڵی کەنار؛ ۳) دینی کە دەچەسپی بەدا: سرشن؛ ۴) ریسوکی چاو ۱) لب زیرین؛ ۲) لبه، کنار؛ ۳) چسباک؛ ۴) زلف چشم.
لجان: ۱) پراوین، داربال؛ ۲) چەسپان، نوسان ۱) بر و لبالب؛ ۲) چسبیدن.
لجانلج: پراوین لبالب، مالامال.
لجانلیج: لجانلج لبالب.
لج بردنەوە: لیوترینجاندن، دەم‌خوارکردنەوە لب و لوچه درهم کردن.
لج‌خوار: دەم‌چەفت دهن کج.
لج‌خوارکردنەوە: برینی لە ئاژەڵی و هەڵسی کنایه از اظهار ناخوشنودی.
لج‌خوارەوکردن: لج‌خوارکردنەوە کنایه از اظهار ناخوشنودی.
لج‌خولدان: ئەمەی بەبەلەکرن بالشتاب حرف زدن.
لج‌خەلەنە: زوربەخەلەنە بزه لبخند.
لجن: ۱) شتی کە بە دەست لیدان دەست لۆس دەکا؛ ۲) شیر بیجاد ۱) لزج؛ ۲) مزۀ شیرین لزج.
لج‌لەوی: لیوەستۆر لب کلفت.
لجلک: ۱) سەربۆشی زنانە؛ ۲) کلکەی سەربۆشی زنانە؛ ۳) کلکەی پیچی سەری پیاوانە؛ ۴) دەبەهەتیست، دەسمالی کە پیاو دەدوو لوتی پی دادەپۆشن ۱) لچک؛ ۲) دنباله سربوش زنانه؛ ۳) دنباله فرجیه دستار مردانه؛ ۴) لفافه.
لجن: لج‌لەوی لب کلفت.
لجۆ: لجن، لیوەستۆر لب کلفت.
لج‌ولیو: دەدوو لیو لب و لوچه.
لج‌ولیوکردن: لیو بەرین بۆ جزیەدان لب برچیدن برای تنبیه.
لجه: ۱) لجن؛ ۲) جۆرێ ماسی ۱) لب کلفت؛ ۲) نوعی ماهی.
لج‌هەڵقرچان: برینی لەشاخەی ئاژەڵی کنایه از اظهار ناخشنودی.
لج‌هەڵقرچاندن: لج‌هەڵقرچان کنایه از اظهار ناخشنودی.
لج‌هەڵقوتاندن: لج‌هەڵقرچان کنایه از اظهار ناخشنودی.
لج‌هەڵقوتانن: لج‌هەڵقرچان کنایه از اظهار ناخشنودی.
لج‌هەڵوگەڕانن: ۱) لیو بەرەوژور ئاڵاندەوە؛ ۲) لیوار لوتناندەوە ۱) لب برگرداندن؛ ۲) لبه برگرداندن.
لج‌هەڵوگەڕانن: لج‌هەڵوگەڕانن نگا: لج‌هەڵوگەڕانن.
لحیم: لحیم، جوتەدانی کانزا لحیم.
لحیم: جوتی‌خواردن و جوتەدانی کانزا لحیم.
لحیف: لیفە، سەربەندی بەمو لخراو لحاف.
لخاف: لفاف، هەوساری لەمەرو ئاسن بۆ لەسب لە سواریدا لگام.
لخو: لەسەرخۆی برخودش.
لخود: لخو برخودش.
لخۆدان: ۱) بەمەبەرک سینگو سەرکوتان؛ ۲) بەخۆداهاتن و گەمەکردن ۱) سینه‌زنی؛ ۲) شکوفاشدن.
لخۆکرن: دەبەرخۆکردن ئاڕاسی خۆ لخۆکە بوشیدن.
لخۆگرتن: دەستەبەریوون، مریاندان متعهدشدن.
لخین: ۱) لیچن؛ ۲) شاکو شیاوی باداردو بیجەدان ۱) لزج؛ ۲) اعطاف‌پذیر.
لرپ: لرفە، دەنگی خواردنی زۆرخۆر نگا: لرفە.
لرجە: خرخری سنگ صدای خش خش سینه.
لرجەلرج: لرجەی زۆر خش‌خش پیاپی سینه.
لرخ: خرخری سنگ، لرجە خش خش سینه.
لرخاندن: خرخرکردنی سنگ خش خش کردن سینه.
لرخن: کەسی کە خرە لە سنگی دیت کسی که سینه‌اش خش‌خش کند.
لرخە: لرخ نگا: لرخ.
لرسە: سۆزان، زەقان جرخش.
لرف: ۱) لوت‌چوتی بەبەلەو؛ ۲) دەنگی لافاوی بەتەوژم؛ ۳) دەنگی

گرگزی بەدەوڕ؛ ۲) دەنگی بولاندنی بەهەور؛ ۱) باڵ تەکان با بشاڵەو؛ ۲) صدای خروش سیلاب؛ ۳) غرّش تور و مشعل؛ ۴) صدای لەدەمی با صدای بلند.

لرغدان: قوڕەدان بەدەم؛ بلعیدن باشتاب.

لرفه: ترف؛ نگا: ترف.

لرفه‌لرف: ترفی بەشوێن یەکا؛ ترفەترفە بیابی.

لرقه: ترپەی خەنین؛ صدای خندین.

لر: گیایەکی گەلاکانی دەستە لیە وەک زەهر گیاندار لەکوژێ؛ گیاهی است سمی.

لرگ: للد لی، بەلی زەوەک؛ حوالە.

لز: لیز؛ نگا: لیز.

لزمه: صفات، کوەڵی مرۆ کە بۆ ڕاوێژ لیک کۆبۆتەوە؛ گروهی آدمی.

لستن: خواردن بە زمان؛ چشیدن؛ لیسیدن.

لستەوە: لستن؛ لیسیدن.

لستەوبستە: باڵ لستەوە، زۆر بەواو لستن؛ کاملا لیسیدن.

لستەوبستەدان: باڵ لستەوە؛ کاملا لیسیدن.

لسکە: هەرکی، خۆی کرنۆ؛ مأنوس، الفت گرفته.

لسمەر: ۱) سەرکەوتن، لەپێش لە تەزیوتدا؛ ۲) لەلای سەروا؛ ۳) زیادەیە. (لسمەر زانە) ۱) موفق در امتحان؛ ۲) طرف بالا؛ ۳) در شرف، مشرف به.

لسەرخۆ: ۱) بەیسو، خاوەن حەوسەلە؛ ۲) هێدی و بە ئەسایی؛ ۱) سکینه؛ ۲) آهسته و آرام.

لسەرخۆرا: دەگەڵ تەوەنا کە بەخۆشی وایە؛ ۱) اینکه خود نیز چنین است.

لسەرقەیون: جۆرە دەسبەر، لاسەوە؛ بەجا آوردن، بازیاشاهن.

لشتش: ۱) لستەوە؛ ۲) بەهاسەو دوبەلا وەک کەوتن؛ ۱) لیسیدن؛ ۲) محلیانه شاش گرفتن.

لشتن: لستن؛ لیسیدن.

لشتە: زیاد بیاسواری خوراو؛ لیسیده.

لغاڵ: ئامرازێکی ئاسنیە دەخرێتە دەمی ئەسپی سواریەوە. دەستەیلەی پیوەیە؛ لگام.

لغاق: لغاڵ؛ لگام.

لغاوپۆشل کردن: بڕێکی لە زێگەدان بە کەسێ کاری سەر بەخۆ بکا؛ کنایه از آزادگذاشتن آدم خودسر.

لغاوکردن: ۱) لغاو لە دەمی ئەسپ کردن؛ ۲) بڕێکی لە گۆزانەوە لە کار ڕاگەیشتن؛ ۱) لگام زدن؛ ۲) کنایه از منع کردن کسی از کاری.

لغاوگرتن: ۱) ڕەشداربوونی دەمی ئەسپ لە لغاوەوە؛ ۲) جلەوگرتنی سوار کە دابەزێ؛ ۱) لگام گرفتگی، زخمی شدن دهان اسب از لگام؛ ۲) افسار گرفتن است تا سوار پیاده شود.

لغاوە: لالیج، گۆشەی دەم؛ گوشهٔ دهان.

لغاوەڕکێ: بەخۆش ڕەشداربوونی سوچی دەم؛ بیماری گوشهٔ دهان.

لغاوەڕێ: لغاوەڕکێ؛ بیماری گوشهٔ دهان.

لغاوەگورگە: مەلیکە لە مەلوان دەدرێ؛ پرنده‌ای است که در کنار رودخانه می‌زید.

لغاوەلەسەرین: ۱) دەسکە جلەو بلند کردن؛ ۲) دەسکەکانی بە چەقۆ لت کردن؛ ۱) لگام برگشتن؛ ۲) بستهٔ لگام بریدن.

لف: ۱) پچ، پیچان؛ ۲) وەک چون، وەکەی؛ ۳) تاوانەوە؛ ۱) پیچ، پیچش؛ ۲) همانند، مانند؛ ۳) همراه، دوقلو.

لفانە: ۱) دوانە، جمک، جۆی؛ ۲) لەنگەبەرەکە؛ ۱) دوقلو؛ ۲) دوبوهٔ بهم چسبیده.

لفت: ۱) لفەی، دڵخۆشکەر، دەگەل گفت دەگونجێ؛ (گفت و لفتی خۆشە)؛ ۲) خەلاس کردن خواردن؛ (لفت و لشی)؛ ۱) لطف و مهربانی؛ ۲) تمام کردن و خوردن همهٔ خوراک.

لفتە: سوکەناوی لوتفەڵا، ناوە بۆ پیاوان؛ مخفف لطف‌الله.

لفتی: لفتە؛ نگا: لفتە.

لفاف: ۱) پەلکەی سەرپێچی پیاوان؛ ۲) کلکەی دەستاڵی سەری ژنان؛ ۳) شتی سپی و ڕەوە کە خوری بان لە بەری گیا دەچێرێ و لە حەمام جۆی پێ دەشوێن؛ ۱) دنبالهٔ قرپوشهٔ دستار؛ ۲) دنبالهٔ سرپوش زنانه؛ ۳) لیف حمام.

لفکە: لفاف؛ نگا: لفاف.

لفکەشامی: گیایەکە وەک لفکی حەمام بەکاردێت؛ گیاهی است به جای لیف حمام به کار آید.

لفگرتن: ژن‌هێنان و سوگرتن؛ همسر گرفتن.

لفگری: لفگرتن؛ همسر گرفتن.

لفگیری: لفگرتن؛ همسر گرفتن.

لفلف: گیایەکە بەکەی دەخورێ؛ گیاهی است با پیازهٔ خوردنی.

لفە: تاوانەوە؛ همراه.

لفەوانە: دوانە، جمک، جۆی؛ دوقلو.

لفت: جوڵە، ڕۆیشتن، ڕاوە؛ حرکت.

لفا: لوا، بەرگی، ئۆکی وەشەر و بەرخ؛ پشم، شتر و بزه.

لفاندن: ڕۆیشتن، جوڵاندن؛ حرکت دادن.

لفتا: لێرە، لەگەڵ، لەمەوبەر؛ در اینجا.

لفت: ئۆکێکە بەپنج دەدرێ؛ خارپشتی است بوته‌ای.

لڤی: لفتا، لەگەڵ؛ در اینجا.

لقرە: لڤی؛ در اینجا.

لقاق: لۆ، کێوی لە گۆشتی لەشدا؛ غدّه.

لقن: خشت، کەرپیچ، کەرپوچ؛ خشت.

لقواد: بڕۆن، داهەمەکانی بێ‌ئۆقرە؛ بی‌آرام، همواره در جنب وجوش.

لقەاد: لقواد؛ بی‌آرام.

لقی: ۱) لەتم، لەمە؛ ۲) جوڵا، بەجوڵەکەوت؛ ۱) ازاین؛ ۲) حرکت کرد، جنبید.

لقی‌دەرە: لەمبەکەبە؛ امشب؛ در اینجا.

لقی‌دەری: ئەوشەوەی دوێ؛ در آنجا.

لقی‌دەرێ: لقی‌دەری؛ در آنجا.

لقین: جولان، بزوتن [ف] جنبیدن، حرکت کردن.
لق: ۱) بهلی دار؛ ۲) لوله‌ی تفنگ، که دوکانه سی‌یه‌کی هنز [ف] ۱) شاخه؛ ۲) گردان آرتش.
لقاو: لقاو [ف] لگام.
لق لق: ۱) جل‌جلی دار؛ ۲) فاقد، جه‌سین بهدنگی بهرز [ف] ۱) شاخه‌شاخه؛ ۲) فهمیده.
لقلقی: جوری لری [ف] نوعی انگور.
لك: ۱) لق، بهلی دار؛ ۲) پهلکه‌ی دهسمال؛ ۳) سوچ، گوشه‌ی زاویه‌ی فرمانروا؛ ۴) خرابی زهل له بن پشت؛ ۵) گری؛ ۶) جه‌سب پهلك سریش [ف] ۱) شاخه؛ ۲) دنباله‌ی فرهنگ سریوش و دستار؛ ۳) گوشه زیرانداز و پارچه و...؛ ۴) لکه؛ ۵) گره؛ ۶) نیسب.
لکا: جه‌سا [ف] جسید.
لکار: ۱) جه‌ریاد، مرزن به جه‌ریاد؛ ۲) ده‌کار، هیزاو، کارکرده [ف] ۱) مشغول کار؛ ۲) نیمداست، کارکرده.
لکان: جه‌سان [ف] جسیدن.
لکالدن: جه‌ساندن [ف] جسانیدن.
لکانی: لکالدن [ف] جسانیدن.
لکاو: جه‌ساو [ف] جسیده.
لك‌لك: ۱) بازیان، هاوارکردنی مه‌زو بزن؛ ۲) یکه‌ینی بهدنگ بهرز [ف] ۱) صدای بلند بز و گوسفند؛ ۲) قاقاه خندیدن.
لك‌ماهین: گوندیکی کوردستانه به‌هیمی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
لکمل: تالی‌بنداوه [ف] لوزین.
لکو: له‌کام‌جی [ف] مرکجا؟
لکوبو: لق و بهلی دار [ف] شاخسار.
لکوپوپ: لق و ستراق [ف] شاخه و بالاتیهای درخت.
لکوژاندن: لهوز له‌سهر تازه‌ژواو، ئاخه‌ئیوه کردنی تازه [ف] جریدن از گیاه نوبنیده در اوایل بهار.
لکولق: ره‌ایه کانی بن پشت [ف] شاخه‌ها.
لکومین: هه‌لهنگوشین، ساتمه‌بردن، ره‌ت‌بردن و له‌ون [ف] سکسکه‌ی خوردن.
لکه: ۱) گری؛ ۲) لق؛ ۳) پهله [ف] ۱) گره؛ ۲) شاخه؛ ۳) لکه.
لکه‌کوره: گری کوره [ف] گره کور.
لکه‌کوری: گری کوره [ف] گره کور.
لکی: ۱) له کام کهس؟ ۲) لکا، جه‌سا [ف] ۱) از چه کسی؟ ۲) جسید.
لکیا: لکا، جه‌سا، پیوه‌نوسا [ف] جسید.
لکیاگ: لکاو [ف] جسیده.
لکیان: لکان [ف] جسیدن.
لکیدهرهله کوری: له کام‌شوینه؟ [ف] کجاست؟
لکیدهری: له کام‌جی؟، له کام‌شوین؟ [ف] کجا؟
لکین: لکان [ف] جسیدن.
لگین: لکاو [ف] جسیده.
لگین: ۱) خشتی کال؛ ۲) ناوی گوندیکه له کوردستان [ف] ۱) خشت خام؛ ۲) نام دهی است.
لگوره‌ی: بهین [ف] برطین.
لگوری: بهین، لگوره‌ی [ف] برطین.
للا: هزی کاوراد، تهزی فلان [ف] فلانی!
لم: ۱) ره‌مال، ره‌لم؛ ۲) (گ) ۳) سه‌مت؛ ۴) قم‌کردنی جلو؛ ۵) لجن سه‌ره‌وه‌ی بهرار [ف] ۱) ماسه؛ ۲) شکم؛ ۳) انگره؛ ۴) قین؛ ۵) لب زیرین گوران.
لماو: قوراوی لم، لمو ناوی تیکه‌لاو [ف] لای و لجن.
لمبوز: بزن ده‌مو کهیوی جمعوار [ف] بزه.
لمبین: لمبوز [ف] بزه.
لمبیس: لمبوز [ف] بزه.
لمت: لماو [ف] لای، لجن.
لمتش: ۱) وه‌شاردن؛ ۲) زیرخاك کردن، ناشتن [ف] ۱) پنهان کردن؛ ۲) دفن کردن.
لمك: جوره‌ئاوك، تراوی زور سوور [ف] مایع بسیار سور، آب تمك.
لمن: ۱) بز من، (وای لمن)؛ ۲) له من، (لمن را بز نو) [ف] ۱) برمن؛ ۲) از من.
لموز: ۱) لمبوز بزن؛ ۲) زوگرن، ئاوجاوزرن [ف] ۱) بزه؛ ۲) اخمو.
لموز: لمبوز [ف] بزه.
لموز: لمبوز [ف] بزه.
لموزراقه: جوری ماسی، باقور، بهقه [ف] ماهی لوزیدرود.
لمه: گوندیکی کوردستانه به‌هیمی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
لمه: سه‌مت، لمان، کولاو [ف] سمت.
لمیج: ۱) لاسان، گری‌هیس، پی‌چه‌قین؛ ۲) لجن؛ ۳) سه‌رکوتنه، سه‌ری‌نشت؛ ۴) جه‌ری، هه‌رگه، قین؛ ۵) لمه، قوراوی زور شل [ف] ۱) لجبازی؛ ۲) لزج؛ ۳) سرزنش؛ ۴) گل؛ ۵) لای و لجن.
لمیچل: لجن [ف] لزج.
لنگ: ۱) لای، له بهری پیوه نازان؛ ۲) تا، بهرانبه، (هاك لنگ جموال، تم کوتیانه لنگاولنگ کهیوزن)؛ ۳) غار راکردن، (لنگه‌ده براو) [ف] ۱) لنگ؛ ۲) لنگه؛ ۳) دو.
لنگ‌ئه‌شتش: پی‌ئه‌ئان، بهرپی‌ئان [ف] زیرپا گذاشتن، پا برچیزی گذاشتن.
لنگ‌ئه‌شتش قهن: به‌شوق تی‌هه‌لدان [ف] تیارتن.
لنگار: غاری بهرناو، جوارناله [ف] تاخت.
لنگازان: رکه‌ی غاردان، گرتوه‌غار [ف] مسابقه‌دو.
لنگاردان: بهرناو غاری‌کردن، جوارناله به‌تهسب کردن [ف] با تاخت دوانیدن.
لنگدان: ۱) راکردن، غاردان؛ ۲) غاری‌کردن [ف] ۱) دویدن؛ ۲) دوانیدن.

لنگرین: بەلین، لەنگین، بەفاج بەهەتی جزیرەجۆن [ق] لنگەن.
لنگەریسین: جزیی لاتی، مروچاەکردنی باڤ [ق] مورەبەوکردن باڤ.
لنگەمەتاڵ: ۱) پی‌بان؛ ۲) برینی لە شوم [ق] ۱) پهن باڤ؛ ۲) کنایە لە شوم.
لنگن: هەویرترش، گوتکەهەویر کە بۆ هەویرترش هەڵدەگرن [ق] جوانۆ خمیرمایە.
لنگە: ۱) لاق، پەل، (لنگەی لە دیبادا نیە)؛ ۲) لابەر؛ ۳) لابەرا؛ ۴) ناگەیشتو گۆڕەوی؛ ۴) جەوالی زۆر گوشادو زل، هۆز؛ ۵) لنگ، لای، بەر فاج؛ ۶) بەرەبکی دەستاز [ق] ۱) هەستا؛ ۲) لنگەبەر؛ ۳) لنگۆ کەشتی و جوراب؛ ۴) جوال گشاد و مزگ؛ ۵) پا؛ ۶) سنگ دەستی.
لنگەتەستەنە: ۱) پی‌پالان، جەرپی‌دان؛ ۲) بارهاویشتن، بارزەن [ق] ۱) پا بر جیزی گداشتن؛ ۲) پرش.
لنگەتلۆڕ: لەسەر زک مرۆ بۆن [ق] نمر دراز کشیدن.
لنگەتلۆڕ: لنگەتلۆڕ [ق] نمر دراز کشیدن.
لنگەشە: هۆرەد، گوڕکەلوکە [ق] هۆرکە.
لنگەشەلە: هەنگاوەشەلە، ڕۆیشتن لەسەر لاقیاندا [ق] لی لی رفتن.
لنگەشەلی: لنگەشەلە [ق] لی لی رفتن.
لنگەفرتە: لاقەفرتە [ق] لنگەبرانی نوکشتە.
لنگەفرتی: لاقەفرتە [ق] لنگەبرانی تازە کشتە.
لنگەفرۆ: لاقەفرتە [ق] لنگەبرانی تازە کشتە.
لنگەفرێ: لاقەفرتە [ق] لنگەبرانی تازە کشتە.
لنگەلەرزە: تەزنۆلەرزین لە بن ئاقەنی و ترسان [ق] لرزش زانو.
لنگەلەرزی: لنگەلەرزە [ق] لرزش زانو.
لنگەلەرێ: لنگەلەرزە [ق] لرزش زانو.
لنگەوتلۆڕ: لنگەتلۆڕ [ق] نمر دراز کشیدن.
لنگەوتلۆڕ: لنگەتلۆڕ [ق] نمر دراز کشیدن.
لنگەوژۆن: کەوتن و فاج بلسەوژۆن [ق] افتادن و یا بە خوارفتن.
لنگەوقۆچ: لنگەسۆڕ [ق] لنگا، لنگەبۆڕ.
لنگەهەڵگراو: قوڵەهەڵماڵاو [ق] لنگا، قوڵەهەڵماڵاو.
لو: ۱) گرێو خرابی سەحەت لە بن پێست، لاف؛ ۲) سەرپەنا، کەسەل بۆ هاتنەدەستانی دەڵێن: (ئەو هەقەم‌الطو، حەیەم‌الطو)؛ ۳) لو؛ ۴) زۆری، زەوەن، جنز [ق] ۱) لقد؛ ۲) لنسب؛ ۳) لبد؛ ۴) رویاه.
لۆ: ۱) گیایەکی جزرەبالای گەڵادەرزی‌یە؛ ۲) تیشک، دەسکە مۆیکی سەر؛ ۳) لا، ئاڵ، داو؛ ۴) قەد، لا؛ (ئەمەکە دولۆ کەوە)؛ ۵) لۆن، جین؛ ۶) کاڕا، کاورا؛ (وا مەکە لۆ)؛ ۷) ئەی خۆزنا؛ ئەی لاوا؛ (مە لۆ لۆ)؛ ۸) بۆچی؟، چما؟؛ ۹) بۆ ئەوە، لەبەر ئەوە؛ ۱۰) بۆن؛ (لۆ مەت هەیانە، لۆ نوم هەیانە، لۆم بینە)؛ ۱۱) چۆن ئەزن (و لۆ ئایین)؛ ۱۲) لقد، لو، گرێ گۆشتی زۆر پێست [ق] ۱) گیانەی است؛ ۲) دەستەموی سر؛ ۳) ئاز؛ ۴) لا؛ ۵) ئەقەد، جین؛ ۶) فلانکس، بارو؛ ۷) ای جوان؛ ۸) کلمەی پرسش، چرا؛ ۹) برای اینکە؛ ۱۰) برای؛ ۱۱) طور؛ ۱۲) لقد.
لۆا: ۱) بەرگن؛ ۲) بەرگی پەستوان کولاو؛ ۳) ڕۆیشت؛ ۴) ڕەهەسا، هەڵم دەسکەوت؛ (بوم لۆا کارەکە بکەم) [ق] ۱) پشم ستر و برم، گرگ؛ ۲) بەمد؛ ۳) رفت؛ ۴) ممکن شد.
لۆالەی: بزاوز [ق] لبالب.
لۆان: ۱) ڕۆیشتن، ئەی ڕام بەدەستەسک مۆزەی بەهەزاران / بەنگەش بە سازای قیامەت لۆان) (مەولەوی)؛ ۲) ڕەمەشان، هەنگاوەن [ق] ۱) رفتن؛ ۲) امکان.
لۆاوی: گۆشتی بە لکو لۆ [ق] گوشت برشتە.
لۆای: ۱) لۆان، ڕۆیشتن؛ ۲) ڕۆیشتی [ق] ۱) رفتن؛ ۲) رفتی.
لۆبادەن: بازاەوە، لاڵاەوە [ق] لاەکردن.
لۆبەت: زرنگو چالاک [ق] زرنگ و چابک.
لۆبلۆت: بازەو کاڵەی بزرو مەزن [ق] صدای باند بزو گوشتند.
لۆبلۆب: سۆرەوۆڕ لەسەر شتێ [ق] اصرار، ابرام.
لۆبلۆبە: ترکەسیلکەی لەنیرەکولاوی وشکەوەکراو [ق] اماسی، تخوبیی.
لۆبی: لۆبا [ق] نگا، لوبیا.
لۆبیا: دانەسوڕەیەکی بەکلوە بە ڕەنگی سپی و سۆر، سپی، ماسەسپی، ماسەسۆرە [ق] لوبیا.
لۆپ: ۱) فرەنجی؛ ۲) لیاف، کولاو، تەمەت، تات؛ ۳) سەرگوڵمە، ڕوەمت؛ ۴) بەزی تەستۆر؛ ۵) باڵداری جەماوەر وەک مرۆی و... [ق] ۱) پالتوی تەمدی؛ ۲) لحد گسترده؛ ۳) گوهر، لب؛ ۴) گلیم ضخیم؛ ۵) پرندهٔ شکاری مانند مرغابی و...
لۆپەت: لۆبەت [ق] زرنگ و چابک.
لۆپەک: ۱) داوەل، داهوڵ؛ ۲) لۆبیا؛ ۳) کوتەلک، کلەمی سلوار [ق] ۱) مزەلک؛ ۲) لوبیا؛ ۳) کوفەیلقوز.
لۆپکە: جۆرە کرمیکە کەلای پستان دەخوا [ق] نوعی کرم که آفت جالیز است.
لوت: ڕوت، بی‌جلک [ق] لخت.
لوت: ۱) ڕوت، بی‌جل؛ ۲) باروی زل؛ ۳) باوکە، نیکە؛ ۴) گاف، شەقاو؛ ۵) بار [ق] ۱) لخت؛ ۲) لقمهٔ بزرگ؛ ۳) سانده‌بیع؛ ۴) گاو؛ ۵) گاو باشد.
لۆت: ۱) لوت، ڕوت؛ ۲) کەپۆ، بەڵل، کەپ، دم؛ ۳) زەهاڵە، خەلوەهاڵۆ؛ (لاتو لۆت) [ق] ۱) لخت؛ ۲) بینی؛ ۳) لوباش.
لۆتاوۆ: بۆکەلی لۆریس کە بیاو کەبۆی دەگرن تا بۆی نەدەن [ق] بوی بسیار بد.
لۆتەستەرین: چلم لەکەپو کردەوە [ق] پاک کردن لب بینی.
لۆتەڕاو: کەسێ کە سەری بەقنین بڕۆی لەسەر کاری خراپ [ق] بینی بریده.
لۆتەبڕیاگ: لۆتەبڕاو [ق] بینی بریده.
لۆتەبڕین: بەڵل بڕین [ق] بینی بریدن.
لۆتەبەبەرخۆداهاتنەوە: برێتی لە پەشیمان بۆتەوە [ق] کنایه از پشیمان شدن.
لۆتەبەخۆداهاتنەوە: برێتی لە خەجاڵەتی و پەشیمانی [ق] کنایه از خجالت‌زدگی و پشیمانی.

لۆت بەرز: بادی هەوا، بەلوز [ف] مەنگز.
لۆت بەرزی: غرور، مەنیە [ف] تکبر.
لۆت بان: ۱) کەپۆبان ۲) مەلەکە لە دەماوان دەری [ف] ۱) بینی پهن؛ ۲) پرندەی است کە در کنار آب زندگی می کند.
لۆت بروانین: بریتی لە بارەحەت کردن [ف] کنایە از افسردەخاطر کردن.
لۆت بزان: خوین بەرۆی کەو [ف] خونریزی بینی، خون دماغ شدن.
لۆت بیانەهێشتان: لێ زاری نەسوڕن، نرخ نەدان بە کەسی [ف] ناخوشنودبودن از کسی، ارج ننهادن.
لۆت چۆزانەوە: ۱) کەپۆسوڕانەوە؛ ۲) بریتی لە لەعومیدەواری بەوە بەسەر ناخومیدی داکەوتن [ف] ۱) سوزش در بینی؛ ۲) کنایە از نومیدشدن پس از امیدواری، دماغ سوخته شدن.
لۆت چۆزانەوە: لۆت چۆزانەوە [ف] نگا: لۆت چۆزانەوە.
لۆت خواز: ئەنس، نۆزە، بازاری [ف] قهر کردە، ناراضی.
لۆت خوریان: بریتی لە حەیال لە کردنی کاری کردن؛ ئەو چۆ سەیەر لۆتی نەخوریان [ف] هوس کردن.
لۆت دازانتن: شەرەدەسەرخۆتان بە نارەحەتی و خەمباری [ف] کنایە از کرکردن و غم خوردن.
لۆت دازەلدن: لۆت دازانتن [ف] نگا: لۆت دازانتن.
لۆت دازەنین: لۆت دازانتن [ف] نگا: لۆت دازانتن.
لۆت دافساگ: لۆت بان [ف] بینی پهن.
لۆت رەوان: رەوایەو ئەنداز [ف] شاد و پررو.
لۆت زانەوە: ئاوەلە کەپۆهاتن [ف] آب از بینی سرازیرشدن.
لۆت زل: ۱) کەپۆزەلام؛ ۲) بریتی لە لۆت بەرز [ف] ۱) دماغ گنده؛ ۲) کنایە از متکبر.
لۆت سوڵانەوە: ۱) لۆت سوڕانەوە؛ ۲) کەپۆبەرزکردەوەی بازگین و ئەرە شەر لە بۆن کردنی تەرس [ف] ۱) سوزش در بینی؛ ۲) بینی بلند کردن اسب و الاغ از بوکردن مدفوع مادە.
لۆت سوڵیانەوە: لۆت سوڵانەوە [ف] نگا: لۆت سوڵانەوە.
لۆت شکان: ۱) نامومیدبون؛ ۲) خەمالەت بون [ف] ۱) نومیدشدن؛ ۲) شرمندەشدن.
لۆت شکاندن: ۱) تەسی کردن؛ ۲) نامومید کردن [ف] ۱) تنبیه کردن؛ ۲) نومید کردن.
لۆت شکانن: لۆت شکاندن [ف] نگا: لۆت شکاندن.
لۆتک: ۱) سەما لەخۆنیان؛ ۲) بازبردن [ف] ۱) رقص و بایکوبی انفرادی از شادی؛ ۲) پریدن، جهیدن.
لۆتک: لۆتک [ف] نگا: لۆتک.
لۆتک: قەستەرە [ف] قنطرە، پل ئاودانی.
لۆتکە: ۱) ترۆپک؛ ۲) کەپک [ف] ۱) قلە؛ ۲) دماغە.
لۆتکە: بەلەم [ف] قایق.
لۆت گرتن: ۱) دەس بە کەپۆکردن لە بۆکەن؛ ۲) بریتی لە لاتۆتی [ف] ۱) بینی گرفتن از بوی بد؛ ۲) کنایە از ناخوشنودی از کسی.
لۆت گیریان: بریتی لە ئالامەت کردن [ف] بینی گرفتگی از زکام.
لۆت گیریان: لۆت گیرتن [ف] گرفتگی بینی از زکام.
لۆت لاگرتن: لالۆت سوڕن [ف] دلگیرشدن، ناخوشنودشدن از کسی.
لۆت لێ خوران: حەپاڵی کردن و بەتەماییون، لۆت خوران [ف] هوس کردن چیزی.
لۆتم: بەش، پشک، بار [ف] سهم، حصه.
لۆتن: جۆری ماسی [ف] نوعی ماهی.
لۆتۆ: بۆ تۆ [ف] برای تو.
لۆتۆ: بۆ تۆ، ز حرا [ف] برای تو.
لۆتەو بزوت: ئەبز و بەکام؛ (لۆتەو بزوت نوشی بزوا [ف] بکهو، ناگاه.
لۆتەو پۆت: ۱) بۆر بۆتەو خەدار؛ ۲) بولەو بزە [ف] ۱) ظبر زەبەبوش؛ ۲) غرولند.
لۆتە: ۱) تری پلیشتو؛ ۲) بەرهەمی تیکەڵ کراو؛ ۳) بۆ تۆ؛ ۴) بارودی زل؛ ۵) تری هەڵخەراو لەسەر ئاو بۆ بۆتەمیۆز [ف] ۱) انگور لهیده؛ ۲) بارۆت تەسکەی خوراک دوریختی؛ ۳) برای تو؛ ۴) لقمهٔ بزرگ؛ ۵) انگوری که برای تبدیل به کشمش در معرض تابش آفتاب قرار می گیرد.
لۆتە: ۱) کەپک؛ ۲) ترۆپکی چیا؛ ۳) کەپۆزل؛ ۴) ریشەو بۆنەکە؛ ۵) زنی بەتاڵو بەرهەمیون [ف] ۱) دماغه؛ ۲) قله؛ ۳) دماغ گنده؛ ۴) آلم کوچک بی نمود؛ ۵) زن طلاق.
لۆتە هاتنەخوارەوە: ۱) لۆت شکان؛ ۲) لە قیز وازهێنان [ف] ۱) کنایە از تنبه شدن؛ ۲) از تکبر دست برداشتن و پست شدن.
لۆتەخۆر: بابولەباندن، بارودی زل خۆر؛ (وا خوانی کەناری من بۆ تۆقلی ئەمەو ماجە / ئەی لۆتەخۆری نەکە سا تۆ لە کەنارت چی؟) دنالی [ف] کنایە از بی احترام.
لۆتەس: ۱) زرنگو جالاک؛ ۲) ئەمنی؛ ۳) گوندیکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] ۱) زرنگ، ۲) دولت؛ ۳) نام روستایی در کردستان که بوسط بختیاری ویران شد.
لۆتەلا: لالۆت [ف] قهر کردە، ناخوش.
لۆتەلۆت: بریتەو بولەو [ف] غرولند.
لۆتەوانە: ۱) خەرتەم؛ ۲) سەرلەبەرانەی زەق [ف] ۱) زور بینی، گل بینی؛ ۲) آستانهٔ پرانده.
لۆت هەڵکردن: لالۆتی ئەنداەن، لالۆت سوڕن [ف] قهر کردن.
لۆتی: ۱) بەرمگیری بە زۆرناو دەهۆل؛ ۲) بریتی لە بن جەپا؛ ۳) بریتی لە دەست بلاوی [ف] ۱) طنبلگر؛ ۲) کنایە از بی شرم؛ ۳) کنایە از دست و دل باز.
لۆتیانی: کاری لۆتی [ف] ەلۆتی، ەگری، ەلۆتی بەون.
لۆتیایەتی: لۆتیانی [ف] نگا: لۆتیانی.
لۆتی خۆر: دەسبری بن شەرماتە [ف] کلاه برداری.
لۆتی گەری: لۆتیانی [ف] نگا: لۆتیانی.
لۆتی و بەتی: بەلۆجەلۆ، بۆتەو بۆجالە [ف] آویاش.
لۆتیەتی: لۆتیانی [ف] نگا: لۆتیانی.
لۆج: ژوری تایبەتی لە حەمامدا خاوەن سیمەنا [ف] اُژ.

لۆجن: دوکەڵ کێش [ف] دوبدی.

لۆج: ۱) جرج؛ ۲) لج، لۆی خواردن؛ ۳) خزگەی ماسی [ف] ۱) جرۆک؛ ۲) لوجە؛ ۳) جای گردآمدن ماهیان در زمستان.

لۆج: ۱) جرج؛ ۲) بۆ حی؛ جما؟ لۆا [ف] ۱) جین، جزولە؛ ۲) کلمهٔ پرسش، چرا؟.

لۆجان: جرج بۆن [ف] جرۆکین.

لۆجاو: ۱) شەوانی بچۆکی سەر زۆبار؛ ۲) بۆ جەم بۆ جای (ئەم دەرمانە لۆجاو بکەنە) [ف] ۱) خیزاب؛ ۲) برای چشم.

لۆجاوی: جرج [ف] جرۆکین.

لۆجکاکەن: جاوین، جۆن [ف] جوشین.

لۆجکە: دەدانچەیەکی تایبەتە کە لۆی بە کسمی پی دەبەستن، لەوانە [ف] لەلەن.

لۆجە: ۱) لۆی خواردی بەکسم؛ ۲) وەی پرسیار، بۆ حی [ف] ۱) لب زیرین ستور؛ ۲) کلمهٔ پرسش، چرا؟.

لۆجی: ۱) لۆجاوی؛ ۲) بۆ حی؟ جما [ف] ۱) جرۆکین؛ ۲) برای چه؟.

لۆح: ۱) پەرەی تەنک تیران گۆشت و پستی زیندو؛ ۲) داری گەندەڵ؛ ۳) بەفری سپی کە ڕۆ دەنوێنەوە؛ ۴) جیگەی نامران (هیشتا لۆح)؛ ۵) توی، تورا؛ ۶) شیرنی خەرمان سۆرەبۆن؛ ۷) گوڵی وینکی قامیش [ف] ۱) غشاء؛ ۲) چوب پوسیده؛ ۳) برف شست کە زود آب می‌شود؛ ۴) جای لوار؛ ۵) لایە؛ ۶) انعام بە مناسبت برداشت خرمن؛ ۷) خوشهٔ خشک نی.

لۆخان: بەرزو زەماوەند؛ (شای لۆخان) [ف] بزم و سرور گروهی.

لۆخانە: ۱) ئەندامێکی برجرچو لۆجە کە تاو کرتی ه؛ ۲) بەخشش بە هۆی خەرمان سۆرەبۆن [ف] ۱) هزارلا، نرسیرایی؛ ۲) انعام خرمن برداری.

لۆخواردن: ئیادتالان و ئالۆزانی بەن [ف] درهم شدن نخ.

لۆد: ۱) بازەگیا؛ ۲) لۆدەگیاو گزرمو کا [ف] ۱) بار گیاه؛ ۲) تودهٔ علوفه.

لۆدە: ۱) کۆمەڵی زل لە کاو گیا؛ ۲) ڕەوەبەرار [ف] ۱) تودهٔ برهو انباشتهٔ علوفه؛ ۲) ریهٔ خوک.

لۆدی: مرۆ [ف] بروید.

لۆر: لەوی، لەوێندەری [ف] درآنجا.

لۆڕ: ۱) بەشێکە لە جوارسەشتی گەلی کورد؛ ۲) بالاتیکی باریکی دوقلیقانەیە لە بن چاوەو دەیخەنە سەر پشتی بارەبەر [ف] ۱) لُر، بخشی از چهاربخش ملت کورد؛ ۲) قسمتی دوتاخه مانند از پالان ستور.

لۆڕ: ۱) خوارتیکە لە شیرو تیزاوی بەنیر دەکرێ؛ ۲) دەنگی بلوێر؛ ۳) گۆرانی گوتنی بەسەبیر (لەبەر خۆیەوە لۆرەلۆرەتی)؛ ۴) جیگەی شوێن؛ ۵) گردە، تاکسار؛ ۶) ڕۆیشتنی بە شلەژەیی؛ ۷) جلۆتاوەنی بار؛ ۸) لایلای بۆ زاروکی ساوا [ف] ۱) لور، از فراورده‌های شیر؛ ۲) آوازی؛ ۳) زمزمه و ترنم؛ ۴) جای، مکان؛ ۵) روش؛ ۶) شل وول راه رفتن؛ ۷) حالت، کیفیت؛ ۸) لالایی برای نوزاد.

لۆڕ: ۱) جەبەی دڕێزی سەگو گورگو چەقەڵ؛ ۲) دەنگی بلوێر؛ ۳) راستو تەخت؛ ۴) پێچەڵو؛ (جاوان مەڕێژە بسکیان مەکە لۆڕا) ۵) بەلەزام سەرەوژێرهاتنی باڵدار (بازە کە لۆڕ بۆوە بۆ کەن) [ف] ۱) زوزه؛ ۲) آواز نی لبک؛ ۳) راست و هموار؛ ۴) پیچ خورده؛ ۵) شیرجهٔ پرندهٔ شکاری.

لۆڕاسی: ۱) جەبەی دڕێزکە؛ ۲) کەوی دڕێز [ف] ۱) نوعی هندوانهٔ دراز؛ ۲) نوعی کدوی دراز.

لۆڕاندن: ۱) گۆرانی گوتنی بەسەبیر؛ ۲) گریان بە دەنگی گرو شوورەکە؛ ۳) لایلای دایک بۆ منداڵ [ف] ۱) ترنم کردن؛ ۲) گریستن با صدای خشن و تیز (زن)؛ ۳) لالایی مادر برای کودک.

لۆڕاندن: ۱) دەنگی دڕێزی سەگو گورگو چەقەڵ؛ ۲) دەنگی گۆزاوی بەسەبیر؛ ۳) اگزاو لۆڕەی دن [ف] ۱) زوزه کشیدن؛ ۲) صدای گرداب برخیزکت.

لۆڕانەوە: ۱) دەنگدانی بلوێر؛ ۲) لۆڕاندن [ف] ۱) صدای نی؛ ۲) نگا: لۆڕاندن.

لۆڕانەوە: لۆڕانەوە [ف] نگا: لۆڕانەوە.

لۆرت: تۆڕ، دەوڵەمەند و بارەدار [ف] بسیار ثروتمند، ثرد.

لۆرتە: ترێی پلیسکی لۆتە [ف] انگور لهیبه.

لۆرە: لۆرت [ف] بسیار ثروتمند، ثرد.

لۆرک: ۱) لۆر کە لە شیر دەکرێ؛ ۲) لەشیرین؛ ۳) لای لایە [ف] ۱) لور، از فراورده‌های شیر؛ ۲) اشکلا؛ ۳) لالایی.

لۆرک: ڕالە، ڕۆل، ڕۆلاد [ف] گل خرزهره.

لۆرکردن: پەچدان [ف] پیچیدن، تاب دادن.

لۆرکنایش: لایلای کردن [ف] لالایی.

لۆرکوڵ: جۆری ترێ [ف] نوعی انگور.

لۆرکە: جۆرەغامیکە [ف] آهنگی است.

لۆرە: ۱) گۆرانی بەسەبیر؛ ۲) گریان بە دەنگی گر؛ ۳) دەنگی بلوێر؛ ۴) غامیکە [ف] ۱) ترنم؛ ۲) گریه با صدای خشن؛ ۳) آوازی؛ ۴) آهنگی است.

لۆرە: دەنگی لۆڕاندن [ف] زوزه.

لۆرەبی: بەوجێگە لە گوان کە شیری لێ دێتەدەر [ف] لولهٔ پستان.

لۆرەلۆر: لۆرەی بەشوین یەکا [ف] لۆرەی پیاپی.

لۆرەلۆر: لۆرەی بەشوین یەکا [ف] زوزهٔ پیاپی.

لۆرەلەب: داری لۆسی گروفەر بۆ پێش و دواوی مەشکە کە دارەتۆزنگی بە زمانە تیژەکە [ف] چوب دستگیرهٔ مشک پهن نی.

لۆڕی: ۱) گورتیانوکەی دوقلیقانە، لۆڕ؛ ۲) زاراوەی لۆڕ [ف] ۱) بالاتیجهٔ دوتاخه؛ ۲) لهجهٔ لُری.

لۆری: ۱) ئەگەی خوارزاوە، تیژی وزەمالان؛ ۲) ترەمالی باری؛ ۳) لایلای [ف] ۱) نگاهی که به عاریه به کلهٔ دیگران برند؛ ۲) کامیون؛ ۳) لالایی.

لۆری: لایە، دەبێ [ف] لالایچه، بخواب.

لۆریاسی: لۆڕاسی [ف] هندوانهٔ دراز.

لۆریالەوە: لەبەرخۆوە گۆرانی گوتن، لۆرانەوە [ف] زمزمهٔ زیرلبی.

لۆری/لۆری: لای لایە [ف] لالا.

لۆرین: سەرکۆنە، سەرزەنشت ▣ سەرزەنش.
لۆریندەوە: لۆراندەوە ▣ زەمینە زەوتی، ترشە.
لۆزم: گەرەک، پێویستی ▣ لازم است.
لۆزەندەن: زەبەلاحی نەزان ▣ کندهور.
لۆزەو: ۱) هۆزێکی شێی وردە بڕایی (جەوال دڕا کەتم لۆزەوی کرد؛ ۲) دەرچۆنی ئاو لە کۆن و قەڵشتەوە بە خۆرەی (لۆزەوم بەرەو سەری ئامەیەی جوورعەی کەم‌کەم) مەحمەد؛ ۳) سواری زۆرو بەیەکەوە (لۆزەوی سواران سەری کرد) ▣ ۱) ڕێزی دانەیەکا دڕی هەم؛ ۲) ڕێزی ئەبە یا هەشار؛ ۳) گرۆه سواران جیابوونەوە.
لۆژ: ۱) تەمەڵی، قوڕ گران؛ ۲) ڕاکشاو لە بەرزەوە، تحلیل؛ ۳) بزوان بەولاولار ڕۆژان؛ ۴) لۆچ ▣ ۱) تنبل، سرگردان؛ ۲) درازافتاده بر زمین؛ ۳) جنس، ترش، اقلی؛ ۴) لژ.
لۆژان: ۱) تحلیل بون؛ ۲) ڕاژان ▣ ۱) دراز شدن بر زمین؛ ۲) نوسان اقلی.
لۆژانەن: بەرەوبەر تحلیل کردن ▣ بەدرازا بر زمین انداختن.
لۆژانین: لۆژانەن ▣ نگا: لۆژانەن.
لۆژن: دوکەڵ کێش، کوری بوخاری ▣ مبه کش.
لۆژنا: ۱) جەمەی جوت، هیلی؛ ۲) جوکەی بچوک لەناو گیلگەدا ▣ ۱) شیار تخم؛ ۲) جوی کوچک در مزرعه.
لۆژە: ۱) تەمەڵی، قوڕ گرانی؛ ۲) بزاوی بە هەردولایی ڕاستەو چەپەدا ▣ ۱) کسلی، تنبلی؛ ۲) نوسان اقلی.
لۆژەلسۆژ: ۱) سەبەرسەبەرە ڕۆشتن؛ ۲) بە لاڕەولاڕەوە ▣ ۱) سلانسلانه؛ ۲) بلاوری.
لۆژین: لۆژەی گیاو گژە ▣ تودهٔ برهم انباشتهٔ علوفه.
لۆس: ۱) گوب لە لای زۆری (ڕەوە؛ ۲) چەشنە دارێ کە چەشنە کەس دەیدەنە بن شتێ گران و قورس بۆ هەڵگرتنی؛ ۳) بازی، توڕێ؛ ۴) لەبەر زۆرکارکردن ساوباو؛ ۵) عادەت گرتن، فێر بوک (لە چەمەبازی‌دا لۆس بوە)؛ ۶) بڕێکی لە تەواو لە کارکەوتن (ئەتۆ لۆس بوم ناتوانم کار بکەم)؛ ۷) قەتیس، نانی هەموبرەهەڵنەهاتگ ▣ ۱) تُپ از داخل؛ ۲) چوب زیر بار گران که چند نفر برداشتند؛ ۳) ساییده از کار زیاد؛ ۵) عادت کرده، یاد گرفته شده؛ ۶) کنایه از کاملاً خسته‌شدن؛ ۷) نان قطر.
لۆس: ۱) ساف، بێ گیاو بێ‌بۆ؛ ۲) حولی، بێ گرکۆ و زری؛ ۳) بڕێکی لە جوان، (زەکی لۆسە)؛ ۴) ئەوروانی خۆڕکەخەس (ئەسپەیە چیتر جۆ لۆس مەکە)؛ ۵) بلوسک؛ ۶) نافگە؛ ۷) قوڕەدەر؛ ۸) دەرگای زۆر لە زەوک گرتن؛ ۹) جێ هەڵیشتنی مرشکەو بۆقە، لیس ▣ ۱) صاف بی‌موی و بی‌گیاه؛ ۲) صاف بدون گره و زری؛ ۳) کنایه از زیباروی؛ ۴) چرب‌زبان؛ ۵) ناودان؛ ۶) آبشخور؛ ۷) گوتیس؛ ۸) دستگاه روغن‌کشی؛ ۹) جای روی تخم نشستن مرغ و بوقلمون.
لۆساو: ۱) سوڵ، بلوسک؛ ۲) سولاف، نافگە ▣ ۱) ناودان؛ ۲) آبشخور.
لۆساوک: لۆساو ▣ نگا: لۆساو.
لۆسیۆن: ۱) سوان لەسەر کاری زۆر؛ ۲) عادەت کردن بە شتێ؛ ۳) لەکارکەوتن لەبەر ماندگی ▣ ۱) ساییده‌شدن؛ ۲) عادت کردن؛ ۳) از کار افتادن از فرط خستگی.
لۆسیۆن: لە زیری زۆرکاربۆن ▣ از زیری رهانیدن، صاف شدن.
لۆسک: جێگای، قوڕی شێو ترا ▣ لای و لجن.
لۆسکار: کەسێ کە شتی زۆر ساف دەکا ▣ صافکار.
لۆسکاری: کاری لۆسکار ▣ صافکاری.
لۆسکردن: ساف کردن ▣ صاف کردن.
لۆسکە: ۱) قەرمان بە لۆسکردن؛ ۲) لاوی دەمڕۆت؛ ۳) بڕێکی لە لاوی حز ▣ ۱) صاف کن!، امر به صاف کردن؛ ۲) جوان بی‌مو؛ ۳) کنایه از بچه کرمی.
لۆسکەباز: بەچەباز ▣ بچه‌باز.
لۆسکەبازی: بەچەبازی ▣ بچه‌بازی.
لۆس‌لۆسک: جۆرێ مارمێلکەی درێژ، شین‌شینک، زەردەقوڕ ▣ آفتاب‌پرست.
لۆس‌وپۆس: تەواولۆس، بێ هیچ زیری ▣ کاملاً صاف بدون زری.
لۆسۆرە: گەشەلۆ، گیایەکە لەتیرەی گەلاەدرێژی تازەی کۆر دەکا ▣ گیاهی است برگ سوزنی و سمی.
لۆسە: بازی، لۆس ▣ اهرم.
لۆسەکە: گیایەکە بۆنکی دەخۆرێ ▣ گیاهی است با بیاره خوردنی.
لۆسی: ۱) ساوباگی؛ ۲) ماندوبەتی زۆر ▣ ۱) ساییدگی؛ ۲) خستگی زیاد.
لۆسی: ۱) دژی زیری، ساغی؛ ۲) ئەرزوانی ▣ ۱) صافی؛ ۲) چرب زبانی.
لۆش: ۱) گیایەکی بۆن خۆشە؛ ۲) ئابی هەشیر ▣ ۱) گیاهی است خوشبو؛ ۲) نان قطر.
لۆش: ۱) هەڵمژین و قوتدان؛ (هەزەیها هەڵی لۆشی)؛ ۲) دەنگی لۆشی چلمن؛ (چلمی ئاسترێ هەر لۆشەلۆشەی)؛ ۳) دەنگی دەچو لۆشی یەکسر لە ئامەی جۆ ▣ ۱) برکشیدن و بلعیدن؛ ۲) صدای بینی حلمی؛ ۳) صدای بینی چارپا درآرزوی علیق.
لۆشان: قوتدرانی بە خێرا ▣ فرو بلع شدن.
لۆشاندن: ۱) قوتدرانی بە خێرا؛ ۲) ڕژمەو بۆلەی یەکسم بۆ ئالیاک ▣ ۱) فرو بلع شدن؛ ۲) لندیدن چارپا برای علیق.
لۆشان: لافاو، لەهی ▣ سیلاب.
لۆشاک: جۆرێ کولێرەی جکۆلە ▣ نوعی گرده نان کوچک.
لۆشاک: جلک، جۆک، جۆخاک ▣ لگدپرانی چارپا.
لۆشکە: لۆچکە ▣ لباس.
لۆشکە: ۱) لۆشاک، جۆشە؛ ۲) ڕژمەو بۆلەی یەکسم بۆ ئالیاک ▣ ۱) لگدپرانی؛ ۲) لندیدن چارپا برای علیق.
لۆشمە: ۱) ئالەو دەنگی نزم بە گریانەوە؛ ۲) لۆشەی چلمن؛ ۳) دەنگی هەڵیستەدانی کەرو ئیشتر لە بینی شتێ کە پێی خۆشە ▣ ۱) ناله وصدای خفیف همراه گریه؛ ۲) برکشیدن آب بینی؛ ۳) صدای اظهار تشکر چارپا.

لۆشمە: گیایەکە [ف] گیاهی است.
لۆشە: کولێرەی گەورە [ف] گرده نان بزرگ.
لۆشە: ١) لۆشەدانی بەماغی؛ ٢) گیایەکی دەبێتە دۆکێلوی دەکەن؛ ٣) جۆرێ بەخۆشی بەکسیرەی بەمولاغ [ف] ١) درسته بلعیدن؛ ٢) گیاهی است آبی؛ ٣) یکی از بیماریهای ستور و چارپایان.
لۆشەلۆش: لۆشەکردنی ئاژەڵی بەکسم [ف] انداختن بیابی ستور.
لۆشی: هێشتو [ف] خوشه.
لۆشین: ١) لۆشەدان بە ساغی؛ ٢) لۆشەکردنی بەکسم [ف] ١) درسته بلعیدن؛ ٢) انداختن ستور.
لۆعاب: لیتماو؛ (بابە لۆعابی هەبە) [ف] لعاب، ترجاب.
لۆغ: ١) لۆچ، لوچ؛ ٢) باڵگێڵ، باڵگوش [ف] ١) لاجه، حبس؛ ٢) نام طایفه.
لۆغان: جۆرێ داهەنگ [ف] نوع رقص و سرود.
لۆغانە: بەخشتن بە هۆی خەرمان‌سووڕێنەوە [ف] انعام به شادی خرمن آماده‌شدن.
لۆغم: ١) ڕیگە بەین خەرز؛ ٢) تەقەمەنی کە دەبێ کۆل دەبێتەوە [ف] ١) نقب؛ ٢) مین.
لۆغە: ١) بەخۆشی زمان‌هەستووڕێن؛ ٢) لۆغانە [ف] ١) بیماری ورم زبان؛ ٢) نگا: لۆغانە.
لۆغەت: شاشتو شوێنی کە ڕاسیی بەهۆی شاهەمە (بیابەر بەکە هەمیو لۆغەتە) [ف] شاهمه.
لۆغەلۆغە: لۆغە [ف] بیماری ورم زبان.
لۆف: هۆی کولاو بۆ کەشاندو (ئاژی [ف] دوغ جوشیده، کشک.
لۆق: ١) لاق، لنگ؛ (ئەم کابرا لۆقی‌دێژە کی بو؟)؛ ٢) گاف؛ ٣) لە خزمۆ بەرەژێر؛ ٤) هێلکەی گەمیو؛ ٥) قورینە، قەترە؛ ٦) قەمی باڵدار؛ ٧) ناقامیم؛ (کوڕەیەکەم لەمیو لۆقە)؛ ٨) بە دەگەمەن، دەگەڵ ئاو دەگونجێ؛ (ئەلیو لۆقی)؛ ٩) ناناسایی؛ ١٠) لۆڵا، قورسە؛ ١١) کولێرە؛ ١٢) لەقە بە پا [ف] ١) لنگ؛ ٢) گام؛ ٣) از زانو به پایین؛ ٤) تخم مرغ گندیده؛ ٥) هروله؛ ٦) رامرغن پرنده؛ ٧) نشست، نامحکم؛ ٨) کم و بەعەدەت؛ ٩) غیر عادی؛ ١٠) فرض؛ ١١) نان گرده؛ ١٢) لنگ.
لۆقاندن: بە قورتە ڕۆیشتن [ف] هروله کردن.
لۆقانن: لۆقاندن [ف] هروله کردن.
لۆقاو: گاف [ف] گام.
لۆقزی: ئەبڕ دەربەزی، جۆری هاوشت [ف] ناگهان بیرون جهید.
لۆقزین: دەربەزینی ئەبڕ [ف] بیرون جهیدن ناگهانی.
لۆقلۆق: ١) بێ ئاوەزو ئازەڵ؛ ٢) تەب، بۆ بەکسی ئێزن [ف] ١) کودن؛ ٢) حیوان بارکش تنبل.
لۆقلۆقی: ١) لنگدێژ؛ ٢) گاف گوشاو [ف] ١) لنگ دراز؛ ٢) گام فراخ.
لۆقمان: پزیشکی زۆر زانا (دەروی من بە حەکیم لۆقمانان جاری نابەم) [ف] طبیب دانشمند.
لۆقمە: ١) پارە؛ ٢) بەم‌بەست؛ ٣) بەخۆشی گرفت؛ ٤) فایشتی کە تاوەنگی ئەدابەن [ف] ١) لقمه؛ ٢) پول؛ ٣) بیماری اسفلا؛ ٤) نوازی که رکاب در آن است.
لۆقمەرفێن: جاوچۆکی جلێس [ف] آزمند خوراک و بی‌شرم.
لۆقمەڕێن: لۆقمەرفێن [ف] نگا: لۆقمەرفێن.
لۆقمەقازی: جۆرێ شیرینی بە [ف] نوعی شیرینی.
لۆقمەکراو: دەبەیەسەراو [ف] پوره پسته.
لۆقمەکردن: ئۆشی بەخۆشی گرفت بۆ [ف] به بیماری اسلا دچارشدن.
لۆقمەگرتن: پاروی زل، ئەدەوبان [ف] لقمهٔ بزرگ بلعیدن.
لۆقن: لنگ‌درێژ [ف] لنگ دراز.
لۆقە: ١) قورتە، قورتەو، قەترە، گورگەلۆقە؛ ٢) بەدەرت، (ئاو، لۆقە) [ف] ١) هروله؛ ٢) به‌درت.
لۆقەکردن: بەقورتەڕۆیشتن [ف] هروله کردن.
لۆقەلۆق: بەقورتەڕۆیشتن [ف] هروله رفتن، نیم‌دو رفتن.
لۆق‌هاویشتن: گاقی درێژ ڕۆیشتن، بازدان، بەخشاوهاویشتن [ف] گام فراخ برداشتن.
لۆق‌هەڵێنان: بەقاوبان [ف] گام برداشتن.
لۆق‌هەڵێنانەوە: بەقاوهاویشتن [ف] گام برداشتن.
لۆقین: بەجەمڕۆیشتن [ف] باشتاب رفتن.
لۆک: لۆ، لاک، گرێ گۆنس [ف] عقد.
لۆک: ١) جستکی جوشتر؛ ٢) جوشتری نێر؛ ٣) ڕێگی لە نازلو ئەترس؛ ٤) ڕیگەگوشین و گلۆفین؛ ٥) داغدان و جۆرکردن؛ ٦) لۆڵا، قورسە؛ ٧) قەترە، نکە؛ ٨) بەسی، بەمۆ [ف] ١) ترادی از شتر؛ ٢) شتر نر؛ ٣) کنایه از شجاع؛ ٤) فشردن در آغوش؛ ٥) لاک و مهر؛ ٦) سنگین؛ ٧) قطره؛ ٨) بسه.
لۆک: باشگرێکە بۆ زیادکردن (ئەستۆرکەەلۆکە) [ف] پسوند مبالغه.
لۆڵ: لۆک [ف] پسوند مبالغه.
لۆکاندن: ١) گەمەکردن و بەکتر تلاندنەوە؛ ٢) ڕێگی لە لاقەکردن [ف] ١) دستبازی و یکدیگر را غلتانیدن؛ ٢) کنایه از هنخواهیدن.
لۆکچە: وشترێ نێری سێ‌چەمارینە [ف] بچه شتر نر سه‌ساله.
لۆکزین: ١) ئەمەدێ تاخەڵێوە؛ ٢) بروتنی ئازڵ دوای بەخۆشی [ف] ١) چرا از گیاه تازه‌سرآمده؛ ٢) اندک اندک چریدن حیوان تازه‌شفا یافته.
لۆڵ‌کردن: داخستن و مۆرکردن [ف] لاک و مهر کردن.
لۆکە: ١) بەمۆ، بەسی؛ ٢) باشگرێ جۆڵەشاخان [ف] ١) بسه؛ ٢) پسوند تصغیر.
لۆکە: لۆکە [ف] پسوند تصغیر.
لۆکە: باشگرێ جۆڵەشاخان؛ (ئەسپەلۆکە، دەوەلۆکە) [ف] پسوند تصغیر.
لۆکی: ڕەنگی سۆری گەش لە فالیدا [ف] رنگ قرمز در فالی، لاکی.
لۆکێ: بۆ کام‌کەس؟ [ف] برای چه‌کسی؟.
لۆگەنە: لۆسۆرە [ف] نگا: لۆسۆرە.
لۆگی: بەرچەڵەی پیکان [ف] واگرد.
لۆڵ: ١) باداوان لۆڵ؛ ٢) لۆڕیۆلی باڵدار؛ ٣) سفرخۆش؛ ٤) پەیوەندە لە دار [ف] ١) تاب دادن؛ ٢) شوخ پرنده؛ ٣) مست؛ ٤) پیوند درختی.

لولا: هەرشتی درێژی ناو بەنالی لولە.
لولاق: بەستەی بەفەك، گالۆر اسکەلەی سالی.
لولاك: لولاق، گالۆر اسکەلەی سالی.
لولان: گوندێکە لە کوردستان باوەڕی هەیە.
لولان: ۱) پیچ خواردن؛ ۲) پیچدان ۱) پیچ خواردن؛ ۲) پیچ دان، پیچاندن.
لولیان: ۱) پیچدان، پیچانەوە؛ ۲) بڕێکی لە بەیەکەوە خواردن ۱) لوریدن؛ ۲) کنایە لە با عتاب خواردن.
لولیسە: شتێکە خڵ.
لولیك: ۱) بلوری؛ ۲) ئامیرلیکی جولایی؛ ۳) دەمی درێژی مەیخانە؛ ۴) قرقرە، قەرقەرە؛ ۵) زالە، لولیك ۱) نی لیك؛ ۲) ئاوازی دەستگاه باقندگی؛ ۳) لولە، أفابە؛ ۴) قرقرە؛ ۵) خر زهرد.
لولیکردن: بلوریزەن اتوازەنی.
لولیکە: لولیکی جولایی اتوالەتە باقندگی.
لولیکە: ۱) لولیکە؛ ۲) بشکەلوا کە بۆ سەفەر لیی دەنرێ ۱) نگا: لولیکە؛ ۲) از غذاهای توشەای.
لولیکەسپی: بشکەلوای لە ئاردو شەکر اتوعی حلوا از آرد و شکر.
لولیکەسور: بشکەلوای لە ئاردو دوشاو اتوعی حلوا از آرد و شیرهٔ انگور.
لولیو: ۱) گەوهەرێکە لە ناو سەدەف لە دەریا دەس دەکەوی، مرواری؛ ۲) گولیکە؛ ۳) لولیکەی جولا ۱) مروارید؛ ۲) گلی است؛ ۳) نگا: لولیکە.
لولیو: ۱) سەرەنای لاوکە وانا: نەی لاوکی جوان؛ ۲) جین لەسەرجین، تویلەسەرتوی؛ ۳) گیایەکی بۆن خۆشە، هەڵاڵە ۱) سرآغاز بعضی ترانەها؛ ۲) جین بر جین؛ ۳) گیاهی است خوشبو.
لولیە: رولەیەرەبای زاروکان اهر زنگ در گوش کودکان.
لولیسە: ۱) هەسوەرێکی گرۆکەسەری ئاوخساسی؛ ۲) بلوری؛ ۳) پیچوی درێژەبەران؛ ۴) پیچراو، باپراو؛ ۵) شتێکە پووەکانیشتن؛ ۶) هەڵخوشیەکی گوانی ئاژەڵ ۱) لولە؛ ۲) نی لیك؛ ۳) بچۆ خرس و خوك؛ ۴) نوردیدە؛ ۵) زیوری است؛ ۶) نوعی بیماری پستان دام.
لولیەیەك: شتێکی لولە کەوەکەی بۆ دەچێ اتوزیوری است.
لولیەب: لوریەلیب اتگا: لوریەلیب.
لولیەیە: ۱) لوریەلیب؛ ۲) چەرخی ئاوکێشان ۱) نگا: لوریەلیب؛ ۲) چرخ آبکشی.
لولیەدان: ۱) هەر دەفرێ لولەی هەبێ؛ ۲) حەیوانێ کە تەخوشی لولەی گرتوە ۱) آنچە لولەدارد؛ ۲) دامی کە بیماری پستان دارد.
لولیەژەن: لولیکژەن، بلوریژەن اتوازەنی.
لولیەکردن: ۱) دروست کردنی لولە؛ ۲) پیچانەوە ۱) ساختن لولە؛ ۲) نوردیدن.
لولیەکی: لە تەرەفی لولە اتولەماند.
لولیەوزنجیر: شتێکی سینەیە اتوزیوری است.
لولیەیەك: ئافتابەی سەر ئاست اآفتابهٔ سفالی، لولەدەنگ.

لولی: لولیە اتگا: لولیە.
لولی: پیچ و لولی موی سەر اموی فرفری، پیچ و تاب مو.
لولیان: لولیون، پیچدار اتا لولە.
لولیە: لولیەیە اتولەدەنگ.
لوم: ۱) سەرکۆنە، سەرزەنشت؛ ۲) لومن ۱) سرزنش؛ ۲) برای من.
لومانا: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد اازروستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
لومان: ۱) سەرزەنشتان؛ ۲) بۆ ئیمە ۱) سرزنشها؛ ۲) برای ما.
لومە: ۱) لوم؛ ۲) لومان ۱) سرزنش؛ ۲) نگا: لومان.
لومەی: سەرکۆنە، لومە اسرزنش.
لومەی: لومەی اسرزنش.
لون: ۱) جۆن، جرج؛ (جلون، بەو لونەی تۆ دەتەوێ)؛ ۲) بۆ ئیمە؛ ۳) ناوی گوندێکە لە کوردستان ۱) طور؛ ۲) برای ما؛ ۳) از روستاهای کردستان.
لونایش: هەڵبەزین لەخۆشی خۆا اورجهیدن.
لونایش: لونایش اورجهیدن.
لونگ: ۱) لونە؛ ۲) کەولی ڕەنج ۱) لُنگ حمام؛ ۲) پوستین زیرانداز.
لونە: لامەی باندار الامه.
لونە: تا، تاڵ، داو؛ (بە دو لونە بەدری) اتار نخ.
لونەوان: لامەوان اتگا: لامەوان.
لونیك: لونیك اتوبا.
لووەجن: ۱) دوکەڵ کێش؛ ۲) بوخاری ۱) دود کش؛ ۲) بخاری.
لووەل: ۱) هەویری لەن زەمەو بڕاو؛ ۲) کەلاسەی سوزی کولاوە ۱) خمیر در خاکستر پخته؛ ۲) نوعی غذا.
لووی: ڕەوی، ڕواس اروباه.
لووی: لووی اروباه.
لوهین: زنگا لەژێر زەمینەوە اتلمبه راه زیر زمینی.
لوی: ڕەوی، ڕواس اروباه.
لوی: ۱) داوی، تاڵی؛ ۲) بۆ لەو ۱) تار نخ پنبه؛ ۲) برای او.
لوێ: لەمومکەی بۆی، لەوێ اآنجا.
لوێج: لاوێج اتگا: لاوێج.
لوێخەری: ڕیخۆڵە اروباه.
لوێدەری: لەوێ، لەومکەدەرە اآنجا.
لوێرە: لەوێ، لەوێدەرێ اآنجا.
لوێشك: کولێرە اگردەنان.
لوێشك: گیای لوێنە اگیاهی است.
لوێنە: تاڵەوان اآسیابان.
لوێە: ۱) لوێ، لوێز؛ ۲) لەمەر ئەوە؛ (لوێە هاتم بەدیتم)؛ ۳) جوابی پرسیار بۆیە؛ (لوێات کرد؛ لوێە) ۱) لایه؛ ۲) به این دلیل، برای این؛ ۳) جواب سؤال، همینطوری.
لوێە: ڕەوی، ڕواس، چتیر اروباه.

لە: ۱) دەمان: (لە گیرفانتدا!) ۲) بە سەبەبی: (لە ماندوبی و لە خەبان دانانم جی بکەم!) ۳) بۆ دەسپێکردن: (لەمەوبو بۆ ئێرە!) ۴) دەفری دەم و لات: (لە سالیۆر دەمانان!) ۵) بۆ خاتری: (لە جاری تۆ تەوبیکە دەخۆمەوە!) ۶) بانگکری بچۆکشاندان: (بچەکەلە، کاکەلە، بزلە!) ۷) دۆرخستەوە: (دەبری لە یەکەم باتوڵ لەبیکە، ماری ڕۆش لەدار دەکە) مەسەل!) ۸) زیاد کردەوە: (کەوای لەبەردابە!) ۹) بازی لە گلینی: (ئەمەوش لەخۆماسە!) ۱۰) ڕەنگ ڕەنگ جۆن (کوڕەکەت لەصورت دەچێ!) ۱۱) بەلەک: (بز) ۱۲) وەیدی بانگ کردن ۱) دز: ۲) بەهەڵە: ۳) برای سروح: (ز) ۴) ظرف زمان: ۵) بەخاطر: ۶) سوید عصر: ۷) دوزکردن: ۸) نزیکی: ۹) جزئی لە کڵ: - ۱) سبە! ۱۱) عجلە: ۱۲) حرف ندا.

لە: باسکری بچۆکشاندان: (لۆ بەلە، کۆ بەلە) سوید عصر.

لەئاودان: وەبلو ڕوبار کەوتن بە آب دین.

لەبازە: بازی لۆسە آهرم.

لەب: ۱) دەرگای دڵیەری ڕاز، کەلەسازەی ڕاز ۲) کەلەسازەی هەرشتی: ۳) جری دەست. لەب ۱) لب: ۲) کنارە: ۳) کف دست.

لەبا: ۱) جەب لنگە: ۲) بەبا، سەگی تۆخواز ۱) برزو: ۲) مادەسگ هفت خواد.

لەبابەت: دەربارەی دربارە.

لەبات: ۱) لەجیات: ۲) لەئەنامک: (لەباتا خۆتەدای بریندار بو!) ۳) جۆلان، ڕۆتن ۱) بەجای: ۲) اعدامی، عضوی: ۳) جنبیدن.

لەباتی: لەبات، لەجیات بەجای.

لەباتیان: لەبات، لەجیات بەجای.

لەباچۆنەوە: ئاڵەسەگی واز لە گاڵەخواردی هەڵبان مادەسگ، اقاج گرفتە.

لەبادە: کوڵەباڵ نیوتنۆ بەدی.

لەباڵ: ڕیکەو بیکە مناسب و شایان.

لەبارایۆن: ۱) لەنافەسەدابۆن: ۲) ڕەوای کاری ۱) در توان بودن: ۲) شایستگی.

لەبارپۆنەوە: بریتی لە بچۆکۆن (ئەڵەبارەبەن.

لەبارچۆن: بچۆ بەمردوبی هاریستن بچەدانەختن.

لەبارچۆنەوە: بەبۆکەبۆن دوای زگ کردن تازا شدن.

لەبارە: دەربارە دربارە.

لەبالەب: ترزە، ترکوبن، دارمال پڕ و لبالب.

لەبان: ۱) ئاسالاتر، جەوزۆرتر: ۲) گیای جەسەرلی جی کردن: ۳) گری، لیل، حیلە ۱) بالای، بر: ۲) گیاه حضیر: ۳) حیله، مکر.

لەبان: ۱) بەزەواج، بەوەدار: ۲) ئامادەو گورجو گوڵ ۱) رابح: ۲) آماده و چالاک.

لەبابەت: لەباتەت دربارە.

لەبت: جوڵە، بزوتن حرکت.

لەبتاقدن: جوڵاندن، کەلەبی دان حرکت دادن.

لەبتوک: زۆر بەجوڵەو بزوتن بسیار متحرک.

لەبتی: ۱) بەجوڵەو، بەزوتن: ۲) بزوتنەوە جوڵەیکراو ۱) حرکت کننده: ۲) تکان داده‌شده.

لەبتین: بزوتن حرکت کردن.

لەبز: ۱) بەدەبڵ: ۲) گوزەو ۱) کنجرانی: ۲) نگاه گوزەو.

لەبزبۆنەوە: بۆ تاقەت بۆن، لەدەبوت کەوتن بی تاب و توان شدن از پیر و افتادن.

لەبزەبۆنەوە: لەبزبۆنەوە بی تاب و توان شدن.

لەبری: لەباتی، لەجیاتی بەعوض، بەجای.

لەبری: کاری بەدەبڵ کنجرانی.

لەبریتی: لەبری، لەباتی بەجای.

لەبز: ۱) فەرمایشت، قسەی پیاوماقوڵ: (بابە ئەڵبەت بە لەبزی مەبارەکی خۆی فەرموی!) ۲) لب، لەب: (ئاخر تۆ بۆ لەبزت ناگەڕێ!) ۱) فرمایش: ۲) کنایه از لب.

لەبزەڕیلە: بیسکەی وەک کەڕۆی ئاڵگراوی بەسەردا دەکەن آش عدس غلیظ که روغن بر آن ریزند.

لەبزی: بە قسەی زۆبەزۆ شفاهی.

لەبزینە: جۆرێ شیرینە کوزینە نوعی خمیرنی.

لەبک: سەرلێشێوان خۆش بلاوبۆن غول شدن.

لەبکاندن: سەرلێشێواندن غول کردن دیگری.

لەبکۆڵ: کەم خۆش، بی بلاو حواس پرت.

لەبلەب: جۆری کوتر نوعی کبوتر.

لەبلەبان: دەهەڵ ئەو قسەزان فصیح و سخنور.

لەبلەبی: لوبلوبە لنگی، نخودچی.

لەبن: ۱) گش، گشت، تکرا ۲) لەژێر گەوی، لەژێر دەم ۳) قعت: (هەر لەبن نەمدیوە!) ۴) لەژێرەوە ۱) همه: ۲) از بیخ: ۳) هرگز: ۴) از زیر.

لەبن هاتو: ۱) قرآن نیکەوتو: ۲) بەژیشەوە دەرهاتگ ۱) دودمان بر باد رفته: ۲) ریشه‌کن شده.

لەبنەوە: ۱) لەخوارەوە، بەرانبەری لەسەرەوە: ۲) بە نهێنی، بەدزەوە ۱) از زیر: ۲) پنهانی، دزدکی.

لەبنەهاتو: ۱) لەبن هاتو: ۲) بەواوبوگ (کارت لەبنەهاتە) ۱) از بین رفته ریشه‌کن شده: ۲) تمام شده.

لەبو: ئەبات بەهت کولاف تمد.

لەبۆ: ۱) ئەبۆ بۆ خاتری: ۲) بۆ چی؟، چما؟، ئەبۆ ۱) برای: ۲) کلمهٔ پرسش، چرا؟.

لەبوچی: کولاف کش، تەدمال تمدمال.

لەبەد: گۆشتی زۆرجەوەر گوشت بسیار چرب.

لەبەر: ۱) داری بەبەو: ۲) بۆ خاتری، بە سەبەبی: ۳) بی کتێب زانین: (خورعانی لەبەرە) ۱) درخت تبریزی: ۲) از برای: ۳) ازبر، از حفظ.

لەبەریێزان: قەز لی هاتەوە از چشم افتادن، حال از چیزی بهم خوردن.

لەبەرپێژان: لەبەرپێژان [ف] نگا: لەبەرپێژان.
لەبەرچاو: ۱) دیار، خویا، تاشکرا؛ ۲) لەبەرنەکران (جاکەی تۆم لەبەرچاوە) [ف] ۱) آشکار؛ ۲) فراموش شده.
لەبەرچاوکەوتن: فرێی هاتەوە، لەبەرپێژان [ف] از چشم افتادن.
لەبەرچاوگرتن: چاوترێی لێ کردن، چاوپێی [ف] چشم بر گرفتن.
لەبەرچۆ: ۱) بیچوی بەردەوەی؛ ۲) جێگر، نایب؛ ۳) جێگر، بەرانبەری [ف] ۱) بچهٔ مرده به دنیا آمده؛ ۲) نایب؛ ۳) جانشین.
لەبەرچۆک: بیچوی بەردەوەی [ف] افگانه، بچهٔ مرده بدنیا آمده.
لەبەرچۆن: ۱) بیچوی مراوە هێشان؛ ۲) جێگر، بەرانبەری؛ ۳) خواوەتی کار [ف] ۱) بچه‌انداختن؛ ۲) از بر افتادن درخت؛ ۳) تمام شدن کار.
لەبەرچۆنەوە: ناهوشیاری، بێ‌ئەوە لە زان [ف] بالبداهه.
لەبەرچی: ۱) جما؟، لەبرا؟؛ ۲) ئۆکی‌زە لە زن، واتا: (زۆرت هەیە) [ف] ۱) برای چه؟؛ ۲) نفرین زنانه، نازاشوی.
لەبەردەوان: بڕێکی لە فەوانەی ماڵ [ف] کنایه از نابودکردن سرمایه.
لەبەرزۆیشتن: ۱) لەبەرچۆنی کار؛ ۲) ئەراو لە شتێکەوە دەرچۆن. (ئاماژە لەبەردەزوا، خۆی لەبەرزۆیشت) [ف] ۱) به‌نهایت رسیدن کار؛ ۲) مانع از چیزی جاری شدن.
لەبەرزۆین: لەبەرزۆیشتن [ف] نگا: لەبەرزۆیشتن.
لەبەرکردن: ۱) دەبەرکردن، پۆشین؛ ۲) داکەندن، فڕێدانی جلەت؛ ۳) گرتەدل و لەبیرەکردن، فڕێدانی بێ‌ئەوەی [ف] ۱) پوشیدن؛ ۲) کندن لباس؛ ۳) از بر کردن.
لەبەرەوە: ۱) لەبەرکاری پێشەوە؛ ۲) لەپێشەوە، دژی لەدواوە [ف] ۱) از پیش، از قبل؛ ۲) از جلو.
لەبەزچۆن: جەزبی لای لە ماندوبوون [ف] از حرکت افتادن یا از خستگی.
لەبەن: قاپشتن، جیت، چاداو [ف] تی.
لەبەیش: بازانەوە، لالاهەو [ف] لالاه‌کردن.
لەبێ: بەڵێ (گەرێ لەبێ لەکوێ بوی لەبێوشان) [ف] بلی.
لەبیایش: لەبەیش [ف] لالاه‌کردن.
لەبیخە: شەڵەی سەر بەرین [ف] جماه.
لەبیر: دژی فەراموش کراو [ف] بیاد.
لەبیرچۆن: فەراموش بەبێ [ف] بیاد بودن.
لەبیرچۆن: فەراموش بۆن [ف] فراموش شدن.
لەبیرچۆنەوە: زانراو فەراموش کردن [ف] فراموش کردن.
لەبیرکردن: زیرکردن، فەراموش کردن [ف] فراموش کردن.
لەبیرەوچۆن: لەبیرچۆنەوە [ف] فراموش کردن.
لەپ: ۱) بەری دەست؛ ۲) لیچی کەشتوو؛ ۳) چاڵەی، لەز [ف] ۱) کف دست؛ ۲) لب کالف؛ ۳) تجلد.
لەپە: زاران بەدەواوە [ف] نوسان افقی.
لەپا: بەدەوەی، لەسەر، ئەم کارە لەپای من [ف] برعهده.
لەپاچە: شتی بەخۆدادان بۆ خەوتن، سەرراچۆ، بێ‌خەف [ف] رواندار رختخواب.

لەپارە: ۱) پارچەو لەپی پەلەو لەپی دەست؛ ۲) گوشەی گوێرە و تۆڵ [ف] ۱) قطعه به اندازهٔ کف دست؛ ۲) لوت و گردوی باغ کوبیده.
لەپاش: دوای [ف] پس از.
لەپاشا: لەدوای [ف] سپس.
لەپاشان: لەپاشا [ف] سپس.
لەپاشانا: لەپاشا [ف] سپس.
لەپاکەفتن: لەدوت دەلاقەدامان لە بەخۆشی و لە زێ‌ڕۆشتن [ف] از پا افتادن.
لەپاکەوتن: لەپاکەفتن [ف] از پا افتادن.
لەپان: باڵندەی بێ [ف] باشهٔ باز.
لەپان: قۆڕ‌جۆن [ف] بلع.
لەپاندن: قۆڕ‌دان [ف] بلعیدن.
لەپت: ۱) لەپت، سۆڵە، بزوتن؛ ۲) بە بەدەوە کەوتن [ف] ۱) حرکت؛ ۲) بر زمین افتادن.
لەپتاندن: ۱) بە کاڵی‌ی‌دان، جۆڵاندن؛ ۲) بەزەوی‌دادان [ف] ۱) حرکت دادن؛ ۲) بر زمین زدن.
لەپتی: شوربەکە لە وردەساوار و گۆشت [ف] آشی است.
لەپتین: ۱) باڵندەو زێوەن لە جۆڵە کردنا؛ ۲) بزوتن، بزوتنەوە [ف] ۱) جست وخیز؛ ۲) حرکت.
لەپر: گوزو گومەت [ف] یکهو، ناگهان.
لەپرا: لەپر [ف] یکهو، ناگهان.
لەپرایەکی: لەپر [ف] یکهو، ناگهان.
لەپرا: لەپر [ف] یکهو، ناگهان.
لەپری: لەپر [ف] ناگهان، یکهو.
لەپژ: ۱) بێهۆشی، بۆراوەو، دڵبۆردەو؛ ۲) لەپژ بەبۆنەو [ف] ۱) اغما، بیهوشی؛ ۲) ناگهانی افتادن.
لەپژین: ۱) دڵبۆرالەو، بێهۆش بۆن؛ ۲) لەپژ کەوتن [ف] ۱) بیهوش شدن؛ ۲) افتادن ناگهانی.
لەپک: ۱) دەسکێکی کە لەپەر سەرما لە دەستی دەکەن؛ ۲) وێنەی پەنجە لە بەردا [ف] ۱) دستکش؛ ۲) نقش پنجه در گچ.
لەپک: دەسکێش [ف] دستکش.
لەپکە: ۱) زاخی شین، موروی شین کە دەرماسای بریشانەو؛ ۲) گوڕ‌ماسیلە [ف] ۱) زاج کبود، کات کبود؛ ۲) گوشماهی.
لەپ‌لەپ: دەنگی وێکەکەوتنی تیغ [ف] جکاجک.
لەپمال: دەستی‌پەلەیان و شیلان [ف] مالیدن.
لەپو: ئاشیای جەوریکەیانەن، هەوریترش [ف] خمرمایه.
لەپورت: ئاڵی هەنجیر [ف] لواشک انجیر.
لەپول: بەدەنگەدراو [ف] فلج، لمس.
لەپولەوس: بەدەرفلج، دەدەو ئەوس [ف] لب و لوچه.
لەپە: ۱) بخۆشەو، لەسکەترک؛ ۲) جێشتی دەسخۆر؛ ۳) سواخدان بە دەست؛ ۴) چاڵەو، لەز؛ ۵) براوەز، ترە؛ ۶) بڕێکی لە مورشکی وەلام [ف] ۱) لیسهٔ تخود؛ ۲) نگا: دەسخۆر؛ ۳) آهون با دست؛ ۴) شتابه؛ ۵)

بریاف؛ ٤) کتابە لە کرمی بزرگ.

لەبە: لەب، زاران بەهەواو [ک] نوسان اقلی.

لەبەنی: دەسخۆر [ک] نگا: دەسخۆر.

لەبەر: ریکەی زۆر بەزان [ک] خوش سوزناک.

لەبەگۆنێ: دەسکوتانی. کوتراتەی. دەسەکوتی [ک] دست گرداهن کوزکوزانە.

لەبەلەب: بەلەبال [ک] باشتاب.

لەبەلەب: ١) زازانی بەهەواو؛ ٢) دەنگی نوندو زۆر لەلوتەوە. قەنگەقەنگ [ک] ١) نوسان اقلی؛ ٢) صدای قین قین بینی.

لەبەوز: دەسەوز [ک] تەرافتان.

لەبیخە: دەلامو تیرە دەماک [ک] خشماک.

لەبیست چۆنەدەر: بریتی لە تۆزەوتی زۆر [ک] کنایە از بسیار خشماک شدن.

لەبیست چۆنەدەرەوە: لەبیست چۆنەدەر [ک] کنایە از بسیار خشماک شدن.

لەبیست دەرچۆن: لەبیست چۆنەدەر [ک] کنایە از بسیار خشماک شدن.

لەبیش: ١) بەرلە؛ ٢) بەزۆر و قەدەر [ک] ١) قبل از؛ ٢) محترم.

لەبیك: لەبەك: دەسکیش کە لەبەر سەرما لەدەستی دەکەن [ک] دستکش.

لەبیك: لەبەك: دەسکیش [ک] دستکش.

لەبیکردن: ١) پۆشین؛ ٢) داکەندن [ک] ١) پوشیدن؛ ٢) کندن لباس، از بازآوردن.

لەبیی کەوتن: لەباکەتن: (لەبیی کەوتووم لەهەسم بۆ هەدا دەنیتی وەك مندالی/ لەبەر بیری سەرم خۆی ناگری من تاوا بی دەگرم) هەمەجوی [ک] از یاد افتادن.

لەبین: ١) بەلاداهاتن؛ ٢) بەلەت کردن؛ ٣) گورگەلوکە کردن [ک] ١) کج شدن؛ ٢) صدمه کردن؛ ٣) هرزه‌درفتن.

لەت: ١) پارچە، پارە؛ ٢) کەلەکەبەردی ناو رووی؛ ٣) گوتیجی داکراوە گەمەدا؛ ٤) جملە، ئاوالی دوانە [ک] ١) پاره، قطعه؛ ٢) توده فلوسنگ در زمین؛ ٣) شتالنگ ریخته در زمین؛ ٤) دوطو.

لەتان: شەقان، لەت لەت [ک] پاره‌پاره.

لەتاوەرچۆن: لە تەنداو بچەر خرابی کار [ک] بدی بیش از اندازه کار.

لەتاوەرکردن: کاری بازەوای زیاد لە تەنداو کردن [ک] کار بیش از حد کردن.

لەتان: ١) خوست لی‌بران، تەواو بی دەنگ بۆن؛ ٢) توقرە گرتن [ک] ١) بی صدا شدن؛ ٢) آرام گرفتن.

لەتاندن: ١) وست کردن؛ ٢) ئارام کردن [ک] ١) بی سر و صدا کردن، ساکت کردن؛ ٢) آرام کردن.

لەتاو: ١) لەتاسەوتاردن (لەتاو توخەجیستەلەو)؛ ٢) لەبەرئیش بوان (ئەتاوەدەرم ئەمەوەنە)؛ ٣) لەتاجاری و زۆر بۆخان (لەتاوگەرنا پالم بەتاگرەوەدا) [ک] ١) از شوق؛ ٢) از درد؛ ٣) از ناچاری.

لەتاوا: لەتاو [ک] نگا: لەتاو.

لەتاوان: لەتاو [ک] نگا: لەتاو.

لەتاوانا: لەتاو [ک] نگا: لەتاو.

لەتبۆن: شکان، پارچەبۆن [ک] شکستن، قطعه‌شدن.

لەتر: رەت، ئاڕەتی بەیوە [ک] ناوخوردن.

لەتربردن: رەت بردن [ک] ناوخوردن.

لەتراوان: رەت بردن، لەتربردن [ک] ناوخوردن.

لەتك: لەت [ک] تیکه، قطعه.

لەت کردن: شکاندن، پارچەکردن [ک] شکستن، قطعه‌قطعه‌کردن.

لەتکە: میوەی قاشکراوی لەبەر تاو تیشکەوە کراو بۆ زستان. (لەتکەمەیسی، لەتکەمەریمی) [ک] برگه میوه.

لەتکەچۆن: دەنگەمان لە ماغۆیی بۆ زاروی دەلین کە زۆر دەگری و توانی گریانی نامینی [ک] از اغتنان بچه به سبب گریه بسیار.

لەتکەئۆك: لەبەر نخۆشەر [ک] لبه نخود.

لەت لەت: پارچەپارچە، پارپار [ک] قطعه‌قطعه.

لەتو: زۆرکاری، سەختی، زولم، ناعەدلی [ک] ظلم، جور.

لەتوبەت: شکاوی زۆر پارچەپارچە [ک] خردوخاك.

لەت و کوت: پارچەپارچە [ک] قطعه‌قطعه.

لەتە: ١) لەت، پارچە، پارن لە شتی؛ ٢) لە تو [ک] ١) پاره، قطعه؛ ٢) از تو.

لەتەجەرگ: ١) کوتن لە کەلەبەب؛ ٢) بریتی لە خوینی مەیو؛ ٣) بریتی لە فرزەند زۆلە [ک] ١) پارۀ جگر؛ ٢) کنایه از خون منعقد؛ ٣) کنایه از فرزند.

لەتەچن: پارەکی لە چەنیب لەسالان [ک] گدایی زیرەبان خراب.

لەتەچی: پارەکی، گەدایی [ک] گدایی.

لەتەر: پۆن، بەلەك: (ئەزانە ئەو لەتەر لەتەر) [ک] ساق.

لەتەرە: ١) لەتەر، پۆن؛ ٢) لەتەی [ک] ١) ساق؛ ٢) دوك تخم‌ریسی.

لەتەرەبۆق: رگەلی قاچی بان باد [ک] شکم گنده، ساق باریك.

لەتەلە: دەگەل [ک] همراه.

لەتەلەتە: پارچەپارچە [ک] قطعه‌قطعه.

لەتی: ١) ناوی گوندیکە لە موکریان؛ ٢) لاسار؛ ٣) کیشەوگیرە [ک] ١) نام روستایی است؛ ٢) خیره‌سر؛ ٣) جاروجنجال.

لەجوت چۆن: لەبیر وشتانی تاسیاو لە عەبیکەوە [ک] ناگهان از کار بازایستادن آسیاب.

لەجوڵە کەوتن: بی‌جمی، کەت بۆن [ک] از حرکت بازماندن.

لەجە: ١) لاساری؛ ٢) دەوری دڵ، گلەیی لە بەخت [ک] ١) خیره‌سری؛ ٢) بدبختی.

لەجەن: لاوان کز، داگۆشت، زەعیف [ک] لاغر.

لەجەری: بەخۆشی بناوبۆری وریەمالە کە گەرۆی دەبەسن [ک] وحی بیماری دام.

لەجی: ١) بەجی، رەوا؛ ٢) بی دەنگ کردن، قەورەن؛ ٣) ناوی گوندیکە لە کوردستان. لەج [ک] ١) بجا، روا؛ ٢) قورا؛ ٣) نام دهی است.

لەجیات: لەبات [ک] بجای، عوض.

لەجیاتی: لەبای [ک] بجای.

لەجێ چۆن: ترازان، بەندی کەدام لەجێگەی خۆی لاچۆن، وەرگەڕان
ازما درفتن بند اندام

لەجێگەچۆن: لەجێ چۆن درفتگی متصل.

لەجێگەدەرچۆن: لەجێ چۆن درفتگی متصل.

لەج: دەسمالی سەری ژنان، سەرپۆشی ژنانە، لەجاڵ لجاڵ

لەجاو: لە بەرانبەر (لەجاو تۆ یاخوا) در مقابل

لەجاوچۆن: لە ئەوەی جاویسان تۆشی بەلا بۆن چشم بدخوردن

لەجاوگیران: برێنی لە بێ‌ەدایی و بیلەمی کنایه از حق‌ناشناسی.

لەجاڵ: ١) سەرپۆشی ژنانە ٢) گۆنەی دەسمالی و بقچە و... لاف
١) لجاف ٢) گونهٔ دستمال و بقچه و...

لەجاڵبەسەر: برێنی لە نافرەت کنایه از زن.

لەجاڵبەسەرە: لەجاڵ بەسەر کنایه از زن.

لەجکدار: برێنی لە پیاوی بەناموس و غیرەت کنایه از مرد غیرتمند.

لەجۆچۆن: لاوەرگەڕانی ولاخەبەر درفتگی پای دام.

لەجە: ١) بۆ چی؟ ٢) دەربارەی چی ١) برای چه؟ ٢) درباره چه؟.

لەجەر: ١) زەد، رەزیل، جکۆش ٢) گۆڕ و چاڵ گر ١) خسیس ٢) لجن بهانه‌گیر.

لەجەاڵ: لەجاڵ لجاف.

لەجەاڵکردن: ١) دەمو ئۆت بە دەسمال بەستن ٢) جاڵ لێ‌کەساندن ١) نقاب به چهره‌زدن ٢) خلع سلاح کردن.

لەجیان: لەجاڵ لجاف.

لەحاست: لە بەرانبەر لەڕوی (لەحاست تۆ جاوم هەڵنایە) در برابر، در مقابل.

لەحانە: لەحاست در برابر.

لەحد: جاڵ دەمبە بکنشه.

لەحزە: تاوکی کەم آن اندك.

لەحەیف: ١) ئیمە ٢) لەداخ ١) لعاف ٢) از حسرت.

لەحیم: بەسەر یەکاڵکانی کانزا بە هەڵاوی و ئاگر، جۆش لحیم، جوش.

لەحیمچی: کەسێ کە کانزا جۆش دەکاتەوە جوشکار

لەحیمکار: لەحیمچی جوشکار

لەحیوەت: لەساو ترسەوە از ترس.

لەحیوەتا: لەحیوەت از ترس.

لەخاف: لەخاو لغاو لگام.

لەخاڵ: لغاو لگام.

لەخت: ١) بەدەن، لەئەندامانی لەش بە تکڕایی، قالب ٢) دانی باڵدار ١) تن، کالبد ٢) دانهٔ پرنده.

لەختولار: شل بەل نرم اندام رعنا.

لەخرتاچۆن: لەجێ چۆنی جومگە ازما درفتن مچ.

لەخرتکەچۆن: لەخرتاچۆن ازما درفتن مچ.

لەخزین: ناشت، هیچ بەخوارد لەمیانی لەخەوەستان ناشتا، صبحانه نخورده.

لەخزینی: لەخزین ناشتا.

لەخش: خشکە، لەسەر قنگ خزین جنبیدن، خزیدن بر زمین.

لەخشان: خشکەکردن بە زەویدا جنبیدن بر زمین جابجا شدن.

لەخشەبراو: فریودراو فریب خورده.

لەخشەبردن: خشەتاندن، خاپاندن فریب دادن.

لەخشە: لەخش نگا: لەخش.

لەخشین: لەخشان نگا: لەخشان.

لەخم: دەقەمەنی کە دەخرێتە ژێر خەریکەوە آهن.

لەخۆبوردن: دەست لە ژیان بەردان بۆ مەبەستێ از خود گذشتن.

لەخۆبوردە: دەست لە ژیان هەڵگرتو از خود گذشته.

لەخۆبوردەیی: خۆ لەبیرچۆنەوە بۆ کارێ از خود گذشتگی.

لەخۆپۆنەوە: ١) کار بەدەستان بە خواوی ٢) لەخۆی چۆن، بۆ زانەوە ٣) سەرکردن ١) از کار برائت یافتن ٢) از هوش رفتن ٣) خرمنه‌شدن.

لەخۆچۆن: لەخۆی چۆن، بۆ زانەوە غش کردن، مدهوش شدن.

لەخۆخەفتن: ئاگاداری خۆکردن از خود مواظبت کردن.

لەخۆدەرچۆن: بابی بۆن، بادی هەوابۆن مغرور شدن.

لەخۆزا: ١) بەی هیچ، بێ هیچ سەبەب (لەخۆزا بەگرو هات) ٢) هەڵبەست و درۆ (لەخۆزا تەم قسەیەی کرد) ١) بدون سبب ٢) دروغ، از خوددرآوردن.

لەخۆزایەرمون: خۆ بە شیاوی کاری زانین شایستگی درخود دیدن.

لەخۆزادبین: لەخۆزایەرمون شایستگی درخود دیدن.

لەخۆزادین: لەخۆزایەرمون شایستگی در خود دیدن.

لەخۆزیان: ١) گۆ بەخۆداکردن ٢) برێنی لە سەربەکەوتن لە کارێ کە خەریک بوە ١) درخود ریختن ٢) کنایه از موفق نشدن در کار.

لەخۆزیان: خۆزی، خۆری بیکارە و هەرز.

لەخورین: لەخزین ناشتا.

لەخوزین: لەخۆزیان نگا: لەخۆزیان

لەخوزینی: لەخزینی ناشتا.

لەخوکردن: ١) دڵ تێشاندن و ڕەنجاندن ٢) مل پۆشین ٣) مل داکەندن ١) دل آزردن کسی ٢) لباس پوشیدن ٣) لباس کندن.

لەخوگرتن: ١) لەسەر خۆ پێوەست کردن ٢) بۆ بارەدان بە خۆ کردن ١) برخود لازم دانستن ٢) نطق.

لەخوگوزان: غلۆربۆن، بادی هەوابۆن، لەخۆدەرچۆن مغرور شدن.

لەخوگوزاو: غلۆن بادی هەوا، لەخۆدەرچوگ مغرور.

لەخوگوزین: شتی زانین و خۆ بە نەزان نواندن خود را به کوچهٔ علی چپ زدن، تظاهر به بیخبری کردن.

لەخومان: بازنگ، لە ئیمە (فلانکەسێش لەخومان بو) جزئی از ما، خودمانی.

لەخومانە: بازنگە لە ئیمە جزئی از ماست، از ماست.

لەخون: لەخوبان نگا: لەخوبان.

لەخونە: لەخومانە از ماست.

لەخوو: لەخوزا نگا: لەخوزا.

لەخەم‌ڕەشتن: لەخەم‌ڕەخسان ▣ بالبدن. از مراقبت بی‌نیاز شدن.

لەخەم‌ڕەشتو: لەخەم‌ڕەخساو ▣ رشد کرده. از مراقبت بی‌نیاز شده.

لەخەم‌ڕەخسان: لە بەلاّ دۆرکەوتەوە. بێ‌گەیشتن: (کوڕەکەت لەخەم ڕەخساوە. شتەکانیشم لەخەم ڕەخساوە) ▣ بالیدن. نمو کردن. از مراقبت بی‌نیاز شدن.

لەخەم‌ڕەخساو: لە خەم‌ایخواردن ڕزگاربوو ▣ بالیده. نمو کرده. از مراقبت بی‌نیاز شده.

لەخەم‌ڕەخسین: لەخەم‌ڕەخسان ▣ نگا: لەخەم‌ڕەخسان.

لەخەم‌ڕەخسیو: لەخەم‌ڕەخساو ▣ نگا: لەخەم‌ڕەخساو.

لەخەوگردن: ١) خەواندن؛ ٢) خەو لێ‌ڕاندن ▣ ١) خواباندن؛ ٢) بی‌خواب کردن.

لەدوای: لەپاش ▣ بعداز.

لەدۆدان: ١) شل کردنی پەڕو گوریس بۆ کێشان؛ ٢) بڕێکی لە ئازادی‌دان بە زێردەست کە کار بە ئارەزوی خۆی بکا ▣ ١) سست گرفتن برای کشیدن دنباله؛ ٢) کنایه از آزاد گذاشتن زیردست که خودسرانه کارکند.

لەدوڕ: لەناوڕاست ▣ در وسط.

لەدە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ▣ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لەدەست‌چۆن: نەمان. شتێ کە بیدەیت بۆ‌ماوەی ▣ از دست رفتن.

لەدەست‌دان: لەدەست‌چۆن و خەتا لە خاوەن‌چۆن ▣ از دست دادن.

لەدەست‌دەرچۆن: لەدەست‌چۆن ▣ از دست در رفتن.

لەدەست کەفتن: ١) ناسوت‌چۆن لە داراییا؛ ٢) لەناوچوونی بەکێ لە دەستی شتی ناوەنداڵ ▣ ١) ورشکست شدن؛ ٢) از دست افتادن. ناقص شدن دستی از وسایل منزل.

لەدەست کەوتن: لەدەست کەفتن ▣ نگا: لەدەست کەفتن.

لەدەستهاتن: بۆ پاشەکاتن توانا بەسەر کارێکا بۆن ▣ از دست برآمدن.

لەدەف: خۆبێ‌ی و بێکارە ▣ هرزه و دگرد.

لەدەفی: خۆبێ‌یەتی ▣ هرزگی.

لەدەڤ: لەجەم. لای ▣ نزد. پیش.

لەدەم: ١) نزیک بە؛ ٢) کەناری؛ ٣) لەجێی ▣ ١) نزدیک به؛ ٢) مرتبه؛ ٣) فوراً.

لەدەما: ١) دەمێکی، تەو کاتە؛ ٢) لەجێی ▣ ١) در زمانی؛ ٢) فوراً.

لەدەماخدان: جاڕزکردن. قەڵس کردن ▣ بکر کردن.

لەدەماخدان: لەدەماخدان ▣ بکر کردن.

لەدەم‌ڕازان: لەدەم‌دەرچۆن ▣ از دهن در رفتن. به‌اشتباه گفتن.

لەدەمەا: لەدەما ▣ نگا: لەدەما.

لەدەمەدان: ١) بڕێکی لە زۆبەکاندن؛ ٢) قسە لێ‌قوڵ‌بەکردن ▣ ١) کنایه از ازدیاد، خجل کردن؛ ٢) سخن مخاطب را رد کردن.

لەدەم‌دەرپەڕین: قسە بەسەرهۆکردن ▣ اشتباه حرف زدن.

لەدەم‌دەرچۆن: لەدەم‌دەرپەڕین ▣ اشتباه حرف زدن. از دهن در رفتن.

لەدەمەودان: باش‌ماڵە گوتن ▣ غیبت گفتن.

لەدەو: لای. جەم. کێ. ئاڵ ▣ نزد.

لەدەودان: لەدەمەدان ▣ نگا: لەدەمەدان.

لەدەورگەڕان: ١) لە دەوروبەر گەڕان؛ ٢) بەقسوربانبۆن ▣ ١) پیرامون گشتن؛ ٢) قربان و صدقه‌رفتن.

لەر: لاوان. داڵگوشت. زەعفەر. کێ. لەخەم ▣ لاغر.

لەر: بانگەری کێ (مرو بە گڵەرا) ▣ پسوند جمع.

لەران: جوڵان بە ڕاست و چەپدا ▣ حرکت جانبی.

لەراندن: جوڵاندنی بە ڕاست و چەپدا ▣ حرکت دادن جانبی.

لەراندنەوە: لەراندن ▣ حرکت دادن جانبی.

لەراننەوە: لەراندنەوە ▣ حرکت دادن جانبی.

لەرانەوە: لەران ▣ نگا: لەران.

لەرخێنی: لەخورێنی ▣ ناشتا.

لەردێ: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ▣ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

لەرز: ١) بزوتنی ڕاستەخۆ؛ ٢) لەر. لاوان؛ ٣) تا. سەرمای تا ▣ ١) لرزه؛ ٢) لاغر؛ ٣) تب لرزه.

لەرزان: ١) بۆمەلەرزە؛ ٢) هەموڵا بزوتنی بێ‌ئیختیار ▣ ١) زلزله؛ ٢) لرزیدن.

لەرزانەن: بەلەرزەخستن ▣ لرزانیدن.

لەرزاندنەوە: لەرزاندن ▣ لرزانیدن.

لەرزانەوە: لەرزاندن ▣ لرزانیدن.

لەرزانە: ١) هێندێکی زانە؛ ٢) ناوی قامێکی کوردییە ▣ ١) زیوری است؛ ٢) نام آهنگی است.

لەرزانەوە: لەرزان ▣ لرزیدن.

لەرزپێڕین: دوعا لەسۆخۆیدان بۆ لەرزو تا جاڵاکبۆمەوە ▣ دعا برای خواندن برای شفای تب.

لەرزبۆڕین: بڕێکی لە ترساندنی زۆر ▣ کنایه از ترسانیدن.

لەرزڤ: ١) شتێ کە دەلەرزێ؛ ٢) زەمینی زۆرنگ؛ ٣) تەخۆشیەکی وەک ▣ ١) لرزان؛ ٢) زمین آرا؛ ٣) نوعی بیماری گوسفند.

لەرزکامرێن: بەلەفاری سەرپرای شکەفتە ▣ ازدست و پاافتادن دم مرگ.

لەرزگرتن: تۆشی تاو لەرزبۆن ▣ تب و لرز گرفتن.

لەرزێ‌هاتن: ١) تاگرتن؛ ٢) لەرز لە ترسان و لە سەرمان ▣ ١) لرزو تب گرفتن؛ ٢) لرزش از سرما و ترس.

لەرزوتا: تاو لەرز. تاو ▣ تب و لرز.

لەرزۆک: ١) شتێ کە دایم دەلەرزێ. (کاسەر السەرزۆکەوە)؛ ٢) تەخۆشیەکی حەیوان کە دەلەرزێ و کتوپڕ دەمرێ ▣ ١) همیشه لرزان؛ ٢) نوعی بیماری دام.

لەرزە: لەرز ▣ لرزش.

لەرزەتا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ▣ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لەرزەڵە: ١) لەرزۆک؛ ٢) بۆمەلەرزە؛ ٣) زەمینی ناپتەوی شل ▣ ١) همیشه‌لرزان؛ ٢) زلزله؛ ٣) زمین سست و متحلحل.

لەمرزی: ١) لەمرز، کرز؛ ٢) راپوردوی لەمرزین ١) لاخری؛ ٢) لرزید.

لەمرق: ١) رکوتی، ریق لەمرک؛ ٢) بە رُقەبەری بە کیکەی ١) کینەتۆز؛ ٢) بە کینە.

لەمرک: ١) لەمرق؛ ٢) لەمرو لاوازی جیکۆلە ١) نگا: لەمرق؛ ٢) لاخرک.

لەمرو: ١) جوانی دڵبەستە؛ ٢) لەبیش، بەڤەدر؛ ٣) رووبەرو؛ ٤) قسەی ڕەبەرڕاست ١) زیاد؛ ٢) مجترو؛ ٣) رووبەرو؛ ٤) ڕک و صریح.

لەمرودامان: شەرم کردن لە بەرانبەر بەکێ شەرم حەشیو، رووبەباسی.

لەمروک: لەمرۆک لرزان.

لەمرۆک: جیکۆلەی لاواز لاخرک.

لەمرە: ١) لەس، جوڵانی بەولاولادا؛ ٢) لەمرە ١) بیش و نگان؛ ٢) لرزە.

لەمرە: لەمرە، لەمەنوبە ایجا.

لەمرەیا: تاوسانی بەزۆر بزن لە نەخۆشی باد وڕم بزو گوشتە.

لەمردەلەن: لەمردی زۆر لەلەمردەمانی بەیانی.

لەمردنە: لەمرانەن جیانەن.

لەمری: جڵاجیە بەولاولادا جنیە.

لەمری: لاوازی، بێ گۆشتی لاخری.

لەمریانەوە: لەمرانەوە نگا: لەمرانەوە.

لەمرێدەرچۆن: گومڕابوون منحرف بوون، گمراه بوون.

لەمرێلادان: لەمرێدەرچۆن منحرف بوون، گمراه بوون.

لەمرین: لەمرانەوە نگا: لەمرانەوە.

لەمرینەوە: لەمرانەوە نگا: لەمرانەوە.

لەمز: بەلەز، زۆ شتاب.

لەمزارتزازان: لەدەم ترازان ازدهن دررفتن.

لەمزاگ: تابوت، داربەست تابوت.

لەمزالەز: بەلەپەل، هەرتۆسە، دەس بەمێ باعجله، عجولانه.

لەمزاندن: بەلەکردن شتابیدن.

لەمزاهی: بەلەیی، هەلیە، بەلەسەیی شتاب، عجله.

لەمزبلەز: زۆربەلە سیار باعجله.

لەمزخۆر: کەسێ کە بە هەلیەو بەلە دەخوا کسی که با عجله غذا می‌خورد.

لەمزک: ١) بەخەیال لێ‌ڕان (لەمزک بۆم بچو!)؛ ٢) خەریک (گورگ لەمزک بۆ دەیخوا!) ١) تصمیم فکری؛ ٢) سرو وقت و مشغول.

لەمزکانی: بەلەلە، بلەز باعجله.

لەمزکرن: بەلەکردن شتابیدن.

لەمزلەوزاوەستان: لەبەرچۆنەوەی شوینە بانسەشدن.

لەمزلەوەستان: لەبەرچۆنەوەی شوینە بانسەشدن.

لەمزلەوەستانەوە: لەمزلەوەستان بانسەشدن.

لەمزلەوێستان: لەمزلەوەستان بانسەشدن.

لەمزلەوێستانەوە: لەمزلەوەستان بانسەشدن.

لەمزکەوچۆن: لەمزلەوەستان بانسەشدن.

لەمزکی: دەستبەجێن فوراً.

لەمزگ: لەمزاد نگا: لەمزاد.

لەمزگە: چەسپی بەیەستەوەلکاندن بۆ دەرمان، مشمعا پلاستر، مشمع طبی.

لەمزگین: ١) ڕووخۆش؛ ٢) جالاکبو بەکسار؛ ٣) ئاوو بۆ بیاوان ١) خوشرو؛ ٢) چست و چالاک وکاری؛ ٣) نام مردانه.

لەمزلەن: بەلەپەل عجله.

لەمزم: ١) شەو، تەڕایی؛ ٢) فوڕو جڵپاو؛ ٣) پەلەم هەبە (ئەمز لەمزم دەچم) ١) نم، رطوبت؛ ٢) لای و لجن؛ ٣) شتاب دارم.

لەمزمە: تەزیی باران شدت رگبار.

لەمزوبەز: زۆر بەپەلە بسیار باعجله.

لەمزوڕا: هەر لەمزەوە از قدیم، ازقبل.

لەمزوو: لەمزوڕا نگا: لەمزوڕا.

لەمزووو: لەمزوڕا ازقدیم باز.

لەمزە: هەراو کێشە جار وجنجال.

لەمزەت: خۆشی لذت.

لەمزەی: بەپەلە، بلەز باعجله.

لەمزیز: ١) خۆشەویست، عەزیز؛ ٢) بەتاوو دڵبەست؛ ٣) زرنگ ١) گرامی؛ ٢) لذت‌بخش؛ ٣) باهوش.

لەمزین: بەلەکردن شتابیدن.

لەمز: لەمز بەلەز عجله.

لەمژان: بەئازار، بەژان (بۆ بەکەم زۆر لەمژانە) ازاردهنده، دردناک.

لەمژگ: بەل، لێ شاخه.

لەمژم: فوڕو جڵپاو، لەمز لای ولجن.

لەمژماربەدەر: زیندە لە بژاردن، بەکجار زۆر بسیار.

لەمژمارەبەدەر: لە ژمار بەدەر بسیار.

لەمس: هەمو ئەندام بەگشتی بدن.

لەمسار: لاسار، گوێ‌نەیس لە قسەی خەڵک خیره‌سر.

لەمس‌پێت: بچەم، تەرز، هەیئەت قیافه، شکل.

لەمسم: تەنلیخ ملخ.

لەمسەر: ١) پاڵاتر؛ ٢) لەمین (لەمسەرتۆ وام بەسەرهات!)؛ ٣) لەوێی لە زکەو کێ بەرکێ‌دا دەبیانبینە (لە گاڵتەدا ئیمە لەمسەرین!)؛ ٤) باقی، زیندەاڵێك کە لە گۆڕانەوەدا دەدرێ بە خاوەنی ماڵەیانتیرەکە؛ (چەندم لەمسەر دەدەیەی!)؛ ٥) بڕێکی لە قەرز (ڕیتارکم لەمسەرە!)؛ ٦) عۆدە، لەبا؛ (ئەم کارە لەمسەر من!)؛ ٧) پێویست؛ (لەمسەرمە دەبێ بچم!)؛ ٨) لایەنگر و پشتیوان؛ (ئەترسەمن لەمسەر تۆم!)؛ ٩) لاسار ١) پاڵاتر؛ ٢) ڕەبەرای؛ ٣) بیرون؛ ٤) اضافەپولی کە در مبادلەی کالا بەیەکی لە طرفین دادە می‌شود؛ ٥) کنایە لە زوام؛ ٦) عهده؛ ٧) واجب و لازم؛ ٨) هوادار و پشتیبان؛ ٩) خیره‌سر.

لەمسەرچۆن: ١) دەس بەرنەدان لە کارێ کە دەیکەی؛ ٢) لە ڕێگەی کارێدا مردن؛ ٣) سەرکردن؛ ٤) لەبەرچۆن ١) ئادامە دانی کارا؛ ٢) دراتجام کاری مردن؛ ٣) اشتباه؛ ٤) فراموش کردن.

لەسەرچە: لەبەر چی!؛ بۆ چی!؛ برای چە!.
لەسەرچی: ١) لەسەرچە!؛ ٢) لەئەنداز چەند بێ!؛ (تحیرت بەسەنی
لەسەرچی!)؛ ٣) لەبیرت بچێ؛ ١) برای چە!؛ ٢) برچە!، سرچە!؛
٣) فراموش کێ.
لەسەرخۆ: ١) ئارام، هێدی، بەیشوا؛ ٢) سەبر، لە بەلەز؛ ٣) بەهۆش،
ئاگادار؛ ١) ئارام؛ ٢) بواش؛ ٣) هۆشیار.
لەسەرخۆچۆن: بەهۆش بۆن؛ بەهۆش هێنان.
لەسەرخۆیی: ئارامی، بەشوەزێی؛ ئارامی، شکیبایی.
لەسەردا: ١) لە لای زۆرەوە؛ ٢) دوبارە، زێ؛ (لەسەردا ئەوەلجەنەو)
؛ ١) ئەوالا؛ ٢) ئەو لە.
لەسەردان: ١) باقی دانەوە لە گۆڕەوەدا؛ ٢) بە شەشێر لەسەر جراندن
؛ ١) باقی دانی دەرمانەکە؛ ٢) گرتن زەن.
لەسەردەستان: ١) دگنیز لە سەر دەستی زانەدا؛ ٢) بریتی لە بڕەودان
رەواج؛ ١) ئەستن ئەوبەک زایەن؛ ٢) کنایە لە رواج.
لەسەررا: ١) زێ، لەسەرەوە؛ ٢) لە سەرەوە بۆ خوارەوە
(لەسەرراکەوتم)؛ ١) لە ئەو؛ ٢) لە ئەوالاوە بەرەو.
لەسەرڕۆیشتن: ١) بەبی بەرهەڵدان و دوایی کارگرتن، لەسەرچۆن؛ ٢)
بۆ چەماندن، سۆرچۆن؛ ١) مەیال کردن و ئامادە دانی؛ ٢) ئەمرای
لەسەرڕۆین: لەسەرڕۆشتن؛ نگا: لەسەرڕۆشتن.
لەسەرفەراخ: بەرداشی لاسواو؛ سنگ ئەسپاب، کنایە سایەم.
لەسەرفەراخ: لەسەرفەراخ؛ نگا: لەسەرفەراخ.
لەسەرکردن: قبوڵ کردن لە دەسەدا؛ پەیرەفتن لە گرەو.
لەسەرکردەوە: ئاریکاری کردنی کەسێ لە بەرانبەر دوژمنانی؛ دفاع
لە کسی کردن.
لەسەرگرێ: بەرداشی ئاوەڕاستەوەی؛ سنگ ئەسپاب وسط برجستە.
لەسەرگرێو: گرەوکردن، گرێوکردن؛ شرطبندی.
لەسەرمن: لەبای من؛ بەعهدەی من.
لەسەرەوکردن: لەسەرکردەوە؛ دفاع لە کسی کردن.
لەسەریەک: بێ ساڵەوە؛ بەدون وقفە، پیاپی.
لەش: ١) بەدن، جەن، کەلەبەچە، قالب؛ ٢) بریتی لە شەرمی ژن؛ ٣)
کنەدەمەرا؛ ١) ژن؛ ٢) کنایە لە شەرمگاە ژن؛ ٣) جارەوجنجال.
لەش بەبار: بەرەدان، بیمار؛ بیمار.
لەش بەدوشاو: وشەی گاڵتەکردن بە کەسێ کە خۆی بە ئاسانەو ئازاد
دەزانێ؛ کلمەی تمسخر، کنایە لە ئازاد ئازەجی.
لەش پیس: کەسێ کە موسڵمان لەسەرە؛ جنابتدان جُنُب.
لەش خۆر: داڵاش، لاشخۆر؛ لاشخور.
لەش ساغ: وزی تەخوش؛ سالم و تندرست.
لەش ساغی: دوور لە تەخوشی، سەلامەت؛ سلامت، تندرستی.
لەش سڵک: ئازا لە کار وزی تەپ و تەمەڵ؛ چست و چابک.
لەش سوک: لەش سڵک؛ چابک.
لەش قورس: تەمەڵ؛ تنبل، گران جن.
لەشکر: سپا، کۆمەڵی زۆر لە چەکداران؛ لشکر.
لەشکرپەنا: ئورەوەن، جێگەی سامەوەی لەشکر لە شوێنێ؛ جای
ئۆرای لشکر.
لەشکرپەزکردن: دابەزین و سامەوەی لەشکر لە شوێنێ؛ ئۆرای کردن
لشکر.
لەشکرپەزێن: بریتی لە زێی سەڵینەی زەمانەزێ؛ کنایە لە زێی زمان
درازی جنا.
لەشکرشکێن: شەرکەری زۆر ئازا؛ لشکرشکن.
لەشکرگا: جێگەی لەشکر، بنکەی سپا؛ لشکرگاه.
لەشکری: ١) چەکدارێ کە دەگەڵ لەشکرە؛ ٢) قامیلەو بەیتیکی
بەناوبانگ؛ ١) سپاهی؛ ٢) آهنگ و ضربه‌ای است کردی.
لەشگران: لەش قورس، تەمەڵ؛ تنبل.
لەشگرس: مرۆی زەلامو تەسنوور؛ تنومند.
لەشوردەرچۆن: لەنام دەرچۆن؛ نگا: لەنامدەرچۆن.
لەشوردەرکردن: لەنام دەرکردن؛ نگا: لەنامدەرکردن.
لەش وڵاز: لەشتوڵاز، جوانی شل و حل؛ زیبائی رعنا.
لەشە: تەوەزەل، قۆزگران، عەیب؛ لەشگران؛ تنبل.
لەشیرپرینەوە: بچوو لە شیری دایک گرتەوە؛ بچه را از شیر گرفتن.
لەعاردەدان: بەسەر زەوی‌دا خستن؛ بر زمین زدن.
لەعاردەدان: لەعاردەدان؛ بر زمین زدن.
لەعاست: لەحاست؛ دربرابر.
لەعاستی: لەحاست؛ دربرابر.
لەعان: لەحاند؛ دربرابر.
لەعانت: لەحاند؛ دربرابر.
لەعل: لاڵ، بەرەنگی بەفیدەنە؛ لعل.
لەعلە: لاڵە، جێ‌شمی بەشوشە؛ لالە، مردنگی.
لەعنەت: بێ‌هیشی لە بەزەیی، جوێنێکە، بەعنەت؛ لعنت.
لەعوزی‌پاکبوونەوە: خوێن‌زاوەستانی جەیز؛ از حیض پاک شدن.
لەعوزی‌پاکبوونەوە: لەعوزی پاکبوونەوە؛ ازحیض پاک شدن.
لەعوزرچۆنەوە: لەزگوەستان؛ آبس شدن، باشەشدن.
لەعوزروەستان: لەعوزرچۆنەوە؛ باشەشدن.
لەعوزروەستانەوە: لەعوزرچۆنەوە؛ باشەشدن.
لەعەردان: لەعاردان؛ بر زمین زدن.
لەعەردەدان: لەعاردان؛ بر زمین زدن.
لەعەرزدان: لەعاردان؛ بر زمین زدن.
لەعەرزەدان: لەعاردان؛ بر زمین زدن.
لەعەیەلان: لەحەوت؛ ازترس.
لەعین: ١) بریتی لە زاڵ؛ ٢) سەرناوە بۆ نەمەیان؛ ١) کنایە از ستمگر؛
٢) ملعون، لقب شیطان.
لەغاو: لغاو؛ لگام.
لەغاوە: سۆچی دەم، لغاوە؛ گوشهٔ دهان.
لەغاوەبڕکە: لغاوبڕکە؛ زخم گوشهٔ دهان.
لەغاوەبڕکێ: لغاوبڕکە؛ زخم گوشهٔ دهان.

لەغاوەبڕێ: لغاو بڕ کە [ق] زەم گوشەی دەمان.
لەغم: لوغم [ق] بگۆ: لوغم.
لەغمە: لوغم ڕێگە بەبن عەرا [ق] لقب.
لەغەر: لەجمی لاوان کی دالگۆشت [ق] لاغر.
لەغەم: لەغمە [ق] لقب، لوغل.
لەغەم‌لێدان: ڕێ کۆلین بەبن عەرا [ق] لوغل زدن.
لەف: ١) فۆیت، فوت‌جۆن؛ ٢) پیچ، لەدوریەالان؛ ٣) پیل، تەمبۆل [ق] ١) بلع؛ ٢) پیچ؛ ٣) موج.
لەفافە: جۆرێن کە دەستیەو دەپیچن [ق] لفافه.
لەفدان: فڕۆدان بە یەکجار [ق] بلعیدن یکباره.
لەفە: بابزاڵە [ق] ساقوچ.
لەفین: جۆرێ ئەسپ [ق] فروهشتن.
لەق: ١) لقب جۆلە، ڕاو؛ ٢) پیلاف، لیلاف [ق] ١) حرکت؛ ٢) باهم.
لەق‌دانین: لاتەوەکردن، یادەهێنان [ق] آشتی دادن.
لەقا: بەش، بڕ، پشک [ق] سهم، حصه.
لەقادان: بەش بەش بۆ [ق] تقسیم شدن.
لەقاکردن: بەش بەش کردن [ق] تقسیم کردن.
لەق‌خستن: ١) لەبەکردان؛ ٢) وڕاکەوتن [ق] ١) همدیگر را زدن؛ ٢) زیرخوری، بەهم اصابت کردن.
لەق‌هاتن: یادەهاتن، سازان [ق] تفاهم کردن، باهم کنارآمدن.
لەقەن: جۆرێ قامیشی باریک [ق] نوعی نی باریک.
لەقەند: جۆرێن شۆخ و جوان؛ لاوی جوان چالاک و بلندبالا [ق] جوان شیک و زیبارویی.
لەقەندی: تەنگوچکەسۆرانی [ق] آستین بلند.
لەقین: لقین، بزوتن، جۆلان [ق] حرکت کردن؛ جنبیدن.
لەق: ١) بن دست، ناقسایم؛ ٢) لق، لقد؛ ٣) لقب، گاز؛ ٤) هێلکەی گەنیو، لۆق؛ ٥) لۆسە، سەرکۆنە؛ ٦) حەماڵ، گاڵە [ق] ١) لق؛ ٢) شاخە؛ ٣) گاز دندان؛ ٤) تخم مرغ فاسد؛ ٥) سرزنش؛ ٦) شوخی، مزاح.
لەقان: شل بۆن و لەرزین لە بن دستی [ق] لق شدن.
لەقاندن: ١) شل و سست کردن و لەرزاندن؛ ٢) شوکردنەوە؛ ٣) هەڵاوەسین [ق] ١) تکان دادن و سست کردن؛ ٢) فروهشتن؛ ٣) آویختن.
لەقانن: لەقاندن [ق] بگۆ: لەقاندن.
لەقاو: ١) لە جێگە لەرێدراو؛ ٢) لقاو؛ ٣) شوڕەوە کراو، داهێڵراو [ق] ١) از جای تکان داده شده؛ ٢) لگام؛ ٣) فروهشته.
لەق کردن: شل کردن و لە جێگەی خۆی ڕوالەتن [ق] لق کردن و از جا تکان دادن.
لەقلۆق: ١) گورگەلۆقە؛ ٢) تەشرە، قۆرنە [ق] ١) هرواد؛ ٢) اسب بورته.
لەقلەق: باڵندەیکی سپی و ڕەشی ڕۆژ لنگیو دەنووک درێژە لە باو ئاوایی لانە دەکاو گۆشتی ناخورێ گەرمێن و کوێستان دەکا [ق] لقلق.
لەق‌لەقە: جۆرێن ڕەواس [ق] نوعی رواس.
لەقلەقی: ١) جۆرێن ترێ؛ ٢) بیناسی باریکی لنگدرێژی تەنەل [ق] ١) نوعی انگور؛ ٢) آدم لنگ دراز تنبل.
لەقم: بن کۆڵی و گڵ وەسەرلاسکەدانی شتیای هاوینە، تکاندنەوەی شتیای [ق] پیرامون برنجهای پالیزی را کندن و خاک بر ساقه‌ها ریختن.
لەقمال: گاشتن کە لەناو دەدەنی شل داپەو دەلەقی [ق] گندآهنی که در خیش محکم نیست.
لەقم کردن: کاری لەقم یادەهێنان [ق] کار دلەقم انجام دادن.
لەق‌وڵۆق: شل و شەوڵی، ناقایم [ق] نامحکم و لرزم در رفته.
لەق‌وڵەوار: لەق و لۆق [ق] نامحکم و لرزم در رفته.
لەقە: ١) تۆندتاوێتی یا ڕاوەشاندنی بێ؛ ٢) لەمێ بزوتن، ئاوەدیوە؛ ٣) لەقە ناکا؛ ٣) سەرتاش لەقەب [ق] ١) لگد؛ ٢) ازجا جنبیدن؛ ٣) لقب.
لەقەب: جۆرێن سەرتاش؛ ناوێ کە لەجیاتی ناوی شخصی بۆ شتی دانراوە [ق] لقب.
لەقەبەل: ١) مەعشەر، لەبەحل، گرتن و سپاردنی کاریگە بە بەرچی ئەوابەوە و بەکجێ کرێدانی؛ ٢) سپاردن بە دەستی کەسێ [ق] ١) کنترانی؛ ٢) سپردن.
لەقەدەر: بە ئەندازەی [ق] به اندازه.
لەقەست: ١) بە ئاگاداری، (دل؛ ٢) بۆ گاشتەو گەمە، بە بەرامبەری وەزەل [ق] ١) عمداً؛ ٢) بشوخی.
لەقەستی: بەدەرو بۆ جەماڵ [ق] لەبەرامبەری، برای شوخی.
لەقەشێل: بەدەرم بەرین‌ان [ق] لگدکوب.
لەقەفرێن: لاقەفڕە، لنگەفڕێن [ق] دست و پا کردن سر بر پشه.
لەقەفڕە: لەقەفرێن [ق] دست و پا کردن سر بر پشه.
لەقەل: قامیش، چیاڵ، جیت [ق] نی.
لەقەلەق: ١) بزوتن بەولاولا؛ ٢) بزوتن لە بزواوەی جەمەت؛ ٣) لەقەلەق دەرچوو [ق] ١) جنبیدن به اطراف؛ ٢) کنایه از دشواری.
لەقەم: ١) تکاندنەوەی پشتاو و شتیاوەرد؛ لەقم؛ ٢) سەرتاش لەقەب؛ ٣) سەرکۆنە؛ (جوەتی ئۆمەو لەقەمە)؛ ٤) تەوس، تاڵە [ق] ١) لگد؛ لقم؛ ٢) لقب؛ ٣) سرزنش؛ ٤) طعنه.
لەقەم کردن: لەقم کردن [ق] کار دلەقم انجام دادن.
لەقەم گرتن: تاڵەدیمەو، لیرە گرتن [ق] ایراد گرفتن.
لەقەوشاندن: لەقەهاوشتن، لای بە توندی ڕاوەشاندن [ق] لگدپراندن.
لەقەوشانن: لەقەوشاندن [ق] لگدپراندن.
لەقەوشین: جۆکەوەشین [ق] لگدپران.
لەقەهاوژ: لەقەوشین [ق] لگدپران.
لەقەهاوشتن: لەقەوشاندن [ق] لگدپراندن.
لەقیس چۆ: لەدەس دەرچوگی دەرفەتێ خساو [ق] از دست درفته.
لەقیس چۆن: لەدەس دەرچوگی دەرفەت [ق] از دست رفتن فرصت.
لەقین: ١) لەقان؛ ٢) لەڕکی [ق] ١) جنبیدن شست پایه؛ ٢) وحشت.
لەقین: بزوتن [ق] جنباننده.

لەلە: ١) بەتنیا، لە تەزادی کوردا ٢) بریتی لە سەدهەزار ٣) بەڵام ٤) پاشگری پچووکشاندان ◻ ١) بەشێکی لە گرمەلە ٢) کنایە لە صدهزار ٣) لکە ٤) پسوند تصغیر.

لەگانە: گوڵەمەدەقلی لەداس بەڕێو کوکردەوە ◻ خوشەچینی.

لەکار: ١) بنیادەمی کاربەدەست و لەبەرەو ٢) شتێ کە زۆر بەکاردێ ◻ ١) آدم دست اندرکار ٢) چیزی که به کار آید.

لەکارتە: لەکارکەوتە، بەڵاکەوتە ◻ لکنده، از کار افتاده.

لەکارخستن: بێبەهرەکردن ◻ ازکار انداختن.

لەکارەرهانگ: کارامە ◻ ماهر.

لەکارەرهانی: کارامە ◻ ماهر.

لەکارکەفتگ: لەکارتە ◻ از کار افتاده.

لەکارکەوتن: لەکارتە ◻ ازکار افتاده.

لەکارکەوتە: لەکارتە ◻ ازکار افتاده.

لەکاکانە: بریتی لە زێی مالانگەل ◻ زن وانگرد.

لەکگر: ئاژەڵی زەردی مل سپی ◻ بز و گوسفند سیاه گردن سفید.

لەکم: ١) خاڵ، بەڵام ٢) بە مەرەمن (لەکم وابە تەجنا) ◻ ١) خال، لک ٢) به تصور من.

لەکمات: زلە، تەغار، تەغەرە ◻ سبلی.

لەکماتك: بەمرنای، لەقەب ◻ لقب.

لەکو: لە کام جێگە ◻ از کجا، کجا؟.

لەکوخستن: بێبزاوکردن ◻ ازحرکت بازداشتن.

لەکوڕا: لە کام شوێنەوە ◻ از کجا؟.

لەکورتی: بێ درێژەدان بە قسە ◻ بەطور مختصر.

لەکوڵ بوونەوە: دەستانی بەردان ◻ دست از سر برداشتن.

لەکوڵ خستنەوە: بەڵاچاك لەسەر کەسێ لابردن ◻ رهایی دادن از.

لەکوڵ کردن: لەسەر پشت داناین ◻ بر پشت گذاشتن، کول کردن.

لەکوڵ کردنەوە: بەهێشتی بەڵا لەسەر بەکێ، لەکوڵ خستنەوە ◻ نجات دادن از مزاحم، رهایی دادن از.

لەکوڵ کەوتن: لەمانی شتێ کە خۆشەویست نیە ◻ دلا شدن مزاحم.

لەکوڵەڕۆ: ئاوەو ئەرای خراب ◻ تمرین.

لەکوێ: لەکوا ◻ کجا؟، از کجا؟.

لەکوێرا: لەکوڕا ◻ ازکجا؟.

لەکە: بەڵام ◻ لکه.

لەکەدار: بەڵاوی، بەبەڵە ◻ لکەدار.

لەکەرەمبۆ: لەکارکەوتە ◻ ازکارافتاده، بەکاربیامدنی.

لەکەرەم کەفتگ: لەکەرەمبۆ ◻ نگا: لەکەرەمبۆ.

لەکەرەم کەوتۆ: لەکەرەمبۆ ◻ نگا: لەکەرەمبۆ.

لەکەمین: لەکەدار، بەڵاوی ◻ لکەدار.

لەکیس چۆ: لەقیس چۆ ◻ ازدست رفته.

لەکیس چۆگ: لەقیس چۆ ◻ ازدست رفته.

لەکیس چۆن: لەقیس چۆن ◻ از دست رفتن.

لەگام: چەوری، زگماکەوزن ◻ سور وچران.

لەگان: غایی گەورەی مس کە ملی هەڵگەڕاینەوە ◻ لگن.

لەگاو: قومارێکە بە موروی بەر، دەگرێ ◻ نوعی قمار با مهره‌های نرد.

لەگرسە: چەڵەمەخوێن، خوێنی مەیگ ◻ خون منعقدشده، لخته.

لەگرنە: ١) لە تەم جێگەوە ٢) لێرە، لە تەم جێگە ◻ ١) از اینجا ٢) دراینجا.

لەگرە: لە تەم جێگە ◻ دراینجا.

لەگرەوەوا: دوای ئەمە ◻ از این به‌بعد.

لەگرەولا: لەگرەوەوا ◻ از این به‌بعد.

لەگرەوە: لە تەم شوێنەوە ◻ از اینجا.

لەگز: ناوی دێیەکە لە کوردستان ◻ نام دهی در کردستان.

لەگژ: ١) خەریکا ٢) بەگژ ◻ ١) مشغول و سرگرم به ٢) گلاویز.

لەگل کەوتن: نافەت بێ لەمان و لەجوڵە کەوتن: (لەگلدگ لەگل کەوت تەماشای دەکەی / سەرو لە سەرەو قیتەو چەقی چەقی) ◻ تاب نماندن و از حرکت افتادن.

لەگلەگ: لەقلەق ◻ لقلق.

لەگوزدان: بریتی لە ناهومێدکردن ◻ کنایه از نومیدکردن.

لەگوچو: ئەندامی لەجوڵە کەوتو ◻ زبان و اندام بی حس و حرکت شده.

لەگوچوگ: لەگوچو ◻ نگا: لەگوچو.

لەگوچوون: لەجوڵەکەوتنی زمان و ئەندام، گوڵەکردن ◻ بی حس شدن زبان و اندام.

لەگوزهانان: لەسووڕەهانان، توانای یاڵەهێنان لەسووڕانەوە، دەخوڕا بەرەوون ◻ ازمهلهه برآمدن.

لەگوکەوتن: لەگوچوون ◻ نگا: لەگوچوون.

لەگوکەوتو: لەگوچو ◻ نگا: لەگوچو.

لەگە: لەگەڵ، تەزە ◻ لنگه‌دار.

لەگەچوون: ترازانی بەندی ئەندام: (لاقم لەگەچوە) ◻ از جا در رفتن بند اندام.

لەگەر: مەرگەل ◻ همراه.

لەگەز: ئەوە جیە، دەنا جیە مەڵە، لیجار ◻ چسبان، لُغز.

لەگەزدان: ١) پێوان بە گەز ٢) ڕاست ڕاکشان، (ئەرێی خۆ لەگەزداوە) ◻ ١) با ذرع پیمودن ٢) صاف و راکشیدن.

لەگەڵ: مەگەل ◻ همراه.

لەگەن: لەگان ◻ لگن.

لەگیرچوون: لەگوچوون ◻ نگا: لەگوچوون.

لەگیشە: بێ مەچی، ڕەنگە: (لەگیشە ئەو بزە هی فلانکەس بێ) ◻ چنین پیداست، تصور می‌رود، مثل اینکه.

لەل: ١) کەمترین دەنگ ٢) بۆ جێ، لەڕا ٣) ماندەبێکی ڕاوکەر بەقەد باشو ◻ ١) کمترین صدا ٢) چرا، برای چه؟ ٣) پرنده‌ای است شکاری.

لەلا: جیە، تلا، کن ◻ فرزند پیش.

لەلۆ: مەرگوش، جوڵانەی زاروو ئەندامەوانتن ◻ نو.

لەلۆ: لەلو ◻ نو.

لەلوك: لەلو ☐ نو.

لەلوو: لەلو ☐ نو.

لەلە: ١) قۆڵكراو، بە چەقۆ لە دار ٢) تیوالی بنافەكەو سەر لە كۆرە؛ ٣) نوكەری (ژوگەو خۆكار ☐ ١) شیلر یا كارە روی چوب، چوب خط؛ ٢) مێلان حشفە و بقیۀ ذكر؛ ٣) لەلە.

لەلەكردن: شوێن شوێن كردنی دار بە تیخ ☐ شیار كردن چوب یا كارد، چوب خطزدن.

لەلەگوتن: خزمەتكار بە كرێ گرتن بۆ بەخۆكردنی (ژوكان ☐ لەلە استخدام كردن.

لەلەیی: كاری خزمەتكاری (ژوكان ☐ لەلگی.

لەم: ١) لە شتەكەی نزیك؛ ٢) زگ، سك؛ ٣) برۆك، شقرەو بەرز؛ ٤) برگەی میوەی بنسان؛ ٥) پڕ، تژە؛ ٦) گوانی (ئازەڵ)؛ ٧) پنجك؛ ٨) لمب ☐ ١) (ژن)؛ ٢) شكم؛ ٣) دندان گرانی؛ ٤) بوتۀ بالیزی؛ ٥) پڕ؛ ٦) پستان حیوان شیرده؛ ٧) بوته؛ ٨) كف دست.

لەما: بۆئەمە، لەبەرئەمە ☐ برای اینكه.

لەماگوتن: باكوتان، بەسەر بە گیانەی دراو بۆ بەستن ☐ برهم انباشتن دروچه بەون بستەبندی.

لەمالەم: بڕاو بڕ، (ماڵ ☐ انباشت بر.

لەمان: ١) لە شتەكانی نزیك؛ ٢) لە مردن دۆن (لەمان بان لە نمسانە ☐ ١) از اینها؛ ٢) احتمال زندگی داشتن.

لەمانە: لە ئەم شتەنزیكانە ☐ از اینها.

لەمبۆ: لەبۆن بۆز ☐ بوره.

لەمپا: لامپا ☐ چراغ نفتی شیشه‌ای.

لەمپە: لمپا ☐ لامپا.

لەمپەر: پەرگر، كۆسپ ☐ مانع سرراه، حاجز.

لەمپەز: لە ئەم لاپەو ☐ از این سوی.

لەمپەر پەڕاندن: پەرگر لەپشتن، كۆسپ لەسەر ڕێگە لابردن ☐ مانع از سرراه برداشتن.

لەمپەرە: لاپەوبڕ؟، ڕەلاپەكە ☐ بەطرفی كج شده.

لەمت كەوی: آفەرین، بارەكەللا ☐ آفرین، حرف تشجیع.

لەمدای: دیوارێ كە زگی داوە ☐ وسط دیوار برآمده.

لەمس: ١) شەپۆلی ئەبڕاو؛ ٢) گڵۆفین بۆ گەرم كردەوەی لە ئەدام ☐ ١) فلج شده، لمس؛ ٢) فشردن دست از سرما تا گرم شود.

لەمساندن: گڵۆفینی دەست لە سەرما، دەست دەبرەو گڵۆ نان لە سەرمان ☐ فشردن دست برای گرم كردن.

لەمسەیارەتە: كە وایە، جا كەوایە ☐ در این صورت.

لەمل: ١) دە تەمتەوا؛ ٢) لە سەر، لە پای، لە خۆمەی ☐ ١) درگردن؛ ٢) بەعهدۀ.

لەملا: لە ئەم تاكە نزیكەوە ☐ از این طرف.

لەملانە: مایچە، مایچە ☐ عضله.

لەملاوە: لەملا ☐ از این طرف.

لەملمین: خۆ گرووشە كردن لە سەرمان ☐ خود را مچاله كردن از سرما.

لەم لەوەزن: لەگەڵ، جەورە ☐ طفیلی، سورچران.

لەمن: ١) زمن (لەمن سیە)؛ ٢) لمن، بۆ من؛ (وای لەمن)؛ ٣) زگەزل ☐ ١) (ژن)؛ ٢) برمن؛ ٣) شكم گنده.

لەمنایە: ١) بەدوایدا؛ ٢) بەدوایە ☐ ١) جنس من بدانشم؛ ٢) جنس من بدارم.

لەمنت كەوی: ئەمت كەوی، ئافەرین ☐ آفرین، كلمۀ تشجیع.

لەمنت نە كەوی: وەدەی سەر كۆنە كردن ☐ كلمۀ سرزنش.

لەمو: زگەزل ☐ شكم گنده.

لەموز: لەبۆز، مەبۆز ☐ بۆزە.

لەموز: لەمۆز ☐ بوره.

لەمە: ١) لە ئەمە، زمە؛ ٢) لە ئەمەیە؛ ٣) ئاوەڵای زگەزل؛ ٤) زگ ☐ ١) اینها؛ ٢) از این؛ ٣) باروی شكم گنده؛ ٤) شكم.

لەمەبە: لە بەمەڕا، بەو خۆت لە ئەمە بە جیا مەزانە ☐ ازما باشی.

لەمەپەر: پەر زۆك، پەر لە ئەمە، پێش ئەمە ☐ قبل از این.

لەمەپەولا: لە دوایی دا، لە ئەمە بەولاوە ☐ بعد از این.

لەمەپەولاوە: لەمە بەولا ☐ بعد از این.

لەمەت: ١) هۆبال بەمل؛ ٢) گاڵەی لە بەمەت؛ ٣) بانەمەلە گوتن ☐ ١) مدیون؛ ٢) شكوه؛ ٣) غیبت گفتن.

لەمەوا: لەمە بەولا ☐ بعد از این.

لەمەن: دەرباری، سەبارەت ☐ دربارۀ.

لەمەزەرینە: سەرەزۆڕە، تەنگەیەی تۆند كە ڕۆژی بەسەردا دەكەن ☐ آش عدس غلیظ.

لەمەلەم: ڕاسپاردن بە خوابەتەو ☐ سفارش با تأكید.

لەمەوبەر: لەمەبەر ☐ قبلاً.

لەمەوپاش: لەمەبەولا ☐ از این پس، بعداً.

لەمەوپێش: لەمەبەر ☐ قبل از این، قبلاً.

لەمەودوا: لەمەوپاش ☐ نگا: لەمەوپاش.

لەمەولا: لەمەوپاش ☐ نگا: لەمەوپاش.

لەمەولاوە: لەمەولا ☐ نگا: لەمەولا.

لەمەیی: عەزرەتەكی مالاڵە ☐ نوعی بیماری كودكان.

لەمێ: ١) لە ئەم شتە؛ ٢) لە ئەم جێگە ☐ ١) (ژن)؛ ٢) ازاینجا.

لەمیانە: ١) لە ئەم شتە لە چاو ئەوانی تر؛ ٢) لە ئەم جێگە ☐ ١) از این یکی؛ ٢) از اینجا.

لەمیچ: لەمیش، لە ئەمەش ☐ ازین هم.

لەمیچە: لە ئەم شتەش ☐ از این هم.

لەمێژ: زۆر، ئەوبەر ☐ از پیش.

لەمێژینە: كەوناڕا ☐ بسیار قدیم، باستانی.

لەمیش: لەمیچ ☐ از این هم.

لەن: دەرگای بچوكی ئاو جەم ☐ جزیرەمانند ماسەای در رودخانه.

لەناو: دەزوورا، لەنێو ☐ در میان.

لەناوبردن: نەهێشتن، تونا كردن ☐ از بین بردن.

لەناوچو: لەبەین ڕاو، نەفرو تونا كراو ☐ نابود شده.

لەناوچوُن: نەمان ▣ نابودبوُن.

لەناودان: لەناوبردن ▣ نابودکردن.

لەنتەن: فانوس ▣ فانوس.

لەنتەری: فانوس، لەنتەر ▣ فانوس.

لەنج: ١) ڕق لەدڵگی، ڕق لەدڵی؛ ٢) هاتوچوی بەناز؛ (ئیستوو گریشتوو قەمزەو لاز و لەنج / بیمان کەردم کە وەچاری هەر بەنج) ▣ فولکلور ▣ ١) کینەتوزی؛ ٢) حرام و نان.

لەنجاوە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کانوڵی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

لەنجیاز: کینەلەدڵی لاسار ▣ کینەتوز، لجباز.

لەنجو: لەنجیار ▣ نگا: لەنجیار.

لەنجە: ڕۆشتنی بەناز ▣ حرام.

لەند: ١) بەرزایی ڕەوی کە دەوری ئاو گرتوو؛ ٢) بڵند؛ ٣) گوڕستانێکی بەناوبانگە ▣ ١) زمینی که آب اطرافش را گرفته؛ ٢) بُلند؛ ٣) ییلاقی مشهور در کردستان.

لەندەهۆر: تەزی ڕەبەلاح ▣ لندهور.

لەنگ: ١) پای سەقەت؛ ٢) کەسێ کە پای سەقەتە؛ ٣) خوار لار؛ (ئەم بارە لەنگەمە)؛ ٤) ڕاوەستانێکی کەم بۆ پشووان؛ ٥) شەمشێری لەکێش ئەزاو؛ ٦) کاری ڕاوەستاو لەبەر کەم کۆڕی ▣ ١) پای لنگ؛ ٢) لنگ پا؛ ٣) کج؛ ٤) ایستادن اندک برای آسودن؛ ٥) شمشیر نامورون؛ ٦) کار تعطیل شده به علت نقص ابزار.

لەنگاندن: ئەزاندن، جوڵاندن ▣ لرزاندن.

لەنگر: شەل ▣ لنگ.

لەنگڕۆ: لەسەر یەک ڕۆشتن، هەنگاوەتەلە ▣ لی لی رفتن.

لەنگۆ: لە تیوە ▣ از شما.

لەنگوچ: لەنگوچك، لەوەندی ▣ آستین بلند.

لەنگوچك: لەنگوچك، لەنگوچ ▣ آستین بلند.

لەنگۆرە: سەرەتا، دەس پێکی دەمێك (بەهاری خۆش سەر لەنگۆرە دیارە) ▣ اوایل موسم.

لەنگۆڕێ: لەنگۆرە ▣ اوایل موسم.

لەنگە: ١) لەوە لە بەرزی بەوە؛ (ئەوەم کاریشە تۆڕێ لەنگە بەکا)؛ ٢) ڕاوەستانێ کەم؛ (هەر وا لەنگەیەك بکە تا دەت گەمێ)؛ ٣) تاو وەك (لەنگەی لە دیارا بە) ▣ ١) لرزش از بلندی؛ ٢) توقف کوتاه؛ ٣) هنا.

لەنگەدێ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کانوڵی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

لەنگەر: ١) ئاسنی سەر بەقولایی بەزنجیرەوە بۆ ڕاوەستانی گەمیە دەخرێتە دەریاوە؛ ٢) خۆگرتن و ڕاوەستان لەسەر شوێنی بارباو بەبەر؛ (جوانە ئەم سەردیوارە بارێکە لەنگەری گرتوە)؛ ٣) لەکارکەوتە؛ ٤) لە قۆڕین ڕاوەستانی باڵندە لە هەوا ▣ ١) لنگر کشتی؛ ٢) حفظ تعادل در بلندی؛ ٣) ازکار افتاده؛ ٤) ایستادن پرنده در حال پرواز.

لەنگەرتاوێتن: ڕاوەستانی گەمی لە قەراغ دەریا ▣ لنگر انداختن.

لەنگەرخانە: قەفەرخانە، مالێ کە پیر و باباڵ و قەفەری لێ بەخێوەدەکەن ▣ نوانخانه.

لەنگەرخستن: ١) ڕاوەستانی کەشتی لە بەنا تیشکانی؛ ٢) دامەزران لە شوێنێ؛ (ئەوا ئەم گوندە لەنگەرمان خستوە) ▣ ١) لنگر انداختن؛ ٢) ماندگاریدن در جایی.

لەنگەرڕێدان: لەنگەرخستنی گەمیە ▣ لنگر انداختن.

لەنگەرگا: قەراغ بەسەر کە گەمیەی لێ ڕادەوەستن ▣ لنگرگاه، بندر.

لەنگەرگرتن: ١) ڕاوەستانی گەمی لە شوێنێ؛ ٢) خۆڕاگرتن لەسەر بەرزایی؛ ٣) تۆڕێ پشووان؛ ٤) باڵ ئەراندن و ڕاوەستانی باڵندە بەسەراوە ▣ ١) لنگر انداختن؛ ٢) تعادل حفظ کردن در بلندی؛ ٣) کمی ایستادن، توقف کوتاه؛ ٤) ایستادن پرنده درحال پرواز.

لەنگەرگە: لەنگەرگا ▣ بندر.

لەنگەرە: ١) تەوشەی لە سەعاتی گەورەدا شوڕ بۆتەوەو جوڵە دەکا، پاندوڵ؛ ٢) شەلی بەهەردولا؛ شەل ▣ ١) پاندول ساعت؛ ٢) کسی که از هر دو پا لنگ است.

لەنگەرهاوێشتن: لەنگەرتاوێتن ▣ لنگر انداختن.

لەنگەرهاوێشتن: لەنگەرتاوێتن ▣ لنگر انداختن.

لەنگەری: ١) قاپی گەورەو بەلی چێشت خواردن؛ ٢) سینی چێوك؛ ٣) سینی گەورە؛ ٤) هەرشتی خڕ و گڕوڵەدار؛ ٥) شەپکەی بەهەورە ▣ ١) دیس؛ ٢) سینی کوچك؛ ٣) سینی بزرگ؛ ٤) مدوّر؛ ٥) شاپو.

لەنگە کردن: ١) لەرزینی کەم لەبەرزی بەوە؛ ٢) شەلبی کەم ▣ ١) لرزش اندك در بلندی؛ ٢) اندك لنگیدن.

لەنگی: هەروەی شەل بوُن ▣ لنگی.

لەنگێز: قوڕو جاباو ▣ گل و لای.

لەنگێزە: لەنگێز ▣ گل و لای.

لەنگین: ١) شەلین؛ ٢) لەرزین بە سەر ▣ ١) لنگیدن؛ ٢) لرزیدن اندك.

لەنەمان: نزیك بە مردن ▣ مشرف به موت، مُردنی.

لەنێوبردن: لەناوبردن ▣ ازمیان بردن.

لەنێوچو: لەناوچو ▣ ازمیان رفته.

لەنێوچوُن: لەناوچوُن ▣ ازبین رفتن.

لەو: ١) لێو؛ ٢) ڕوی؛ ٣) بۆچی، لەبەر ئەوە؛ ٤) بزوتن ▣ ١) لب؛ ٢) از او؛ ٣) از این رو؛ ٤) حرکت.

لەوا: ١) لەبەر ئەوە، بۆچی؛ ٢) بزوتن، جوڵان ▣ ١) برای اینکه، از این رو؛ ٢) جُنبید.

لەوان: لەی، لۆی، (لەی و لەوان بوە) ▣ لی.

لەواز: ١) بارناو؛ ٢) لۆسەر باری ▣ ١) چوبهای ترازکردن سنگ آسیا؛ ٢) اَفرُم.

لەواسە: ١) بەری دەست؛ ٢) بەری پێ ▣ ١) کف دست؛ ٢) کف پا.

لەواش: ١) خرمجون، جوارەل؛ ٢) لۆچکە؛ ٣) جۆرێ کولێرەی پان ▣ ١) چهاردست و پا؛ ٢) لباشن؛ ٣) نوعی گردهٔ نان.

لەواشە: ١) لۆچکە؛ ٢) کولێرەی لەواش ▣ ١) لباشن؛ ٢) نان لواش.

لەوان: ١) بزوین؛ ٢) لە ئەوان؛ ٣) پلشەدایی؛ ٤) جەگەن ١) حرکت کردن؛ ٢) از آنان؛ ٣) سرپالایی؛ ٤) نگا: جەگەن.

لەوانە: ١) ئەوپش بازیکە لە شەکانی ڕ؛ ٢) لە ئەو شتانە بەکۆ ١) جزئی از آنهاست؛ ٢) از اینها.

لەوانەیە: ڕەنگە، بیری بۆ دەچێ، مومکینە احتمال دارد.

لەوپادایش: ماچ کردن، ڕامۆسان بوسیدن.

لەوت: گەمان، فرێ، پس بلند.

لەوتان: پس بۆن بلندشدن.

لەوتاندن: پس کردن کثیف کردن.

لەوتش: مزێنی گوانی دایک لەلایەن بێجوڕ مکان زەن بچە بە پستان ماندن.

لەوتك: زارێنی بێجو کە دایکی نەمزێ بیرەوەبێ، ئەزاد بڕاین نخوردن شیر ماندن.

لەوت لەوت: ١) چەقەسرێی، چەڵتەچەڵت؛ ٢) صەیەصەیە ١) ١) وآجی؛ ٢) عرعوسگ.

لەوتوت: ١) لێو تەستوری سۆرەوەبۆگ؛ ٢) لیچ دازەناو ١) ١) لب قرمز و کلفت؛ ٢) لب فروهشته.

لەوتەنە: ڕۆین، جوڵان حرکت کردن.

لەوتی: پس کراو کثیف شده، آلوده.

لەوتین: لەوتان بلندشدن.

لەوج: ١) گەوج، دەبەنگ، گێل؛ ٢) غەی بێدام ١) ١) هالو؛ ٢) باوه، ...

لەوجێ: چەنەبازی زۆرەوەڕ وەڕاج.

لەوج: دەبو فلچ لوچه، لب و لوچه.

لەوچۆڕ: لێوشێن، کەسێ کە لێوی زێری داچۆڕاوە لب فروهشته.

لەوچە: ١) ئەوچە؛ ٢) قسەبازەوان و دەمخوان (هەر لەوچەلەوچەیەتی) ١) ١) نگا: ئەوچە؛ ٢) کچه، نافصیح.

لەوح: دەبو، تەختە لوح، تخته.

لەوحانە: لەوکاتەدا درآندم.

لەوحە: لەوح لوح.

لەوحەلە: لەو جارەوە از آن دفعه.

لەودوا: پاش ئەوە بعد از او.

لەودە: ١) لۆدە؛ ٢) گەوج، لەوج؛ ٣) جەنەکچی، گاڵەبان قسەخۆش ١) ١) حلف برهم انباشته؛ ٢) هالو؛ ٣) لوده.

لەور: لاوز، جاڵەپەری کێوی نگا: لاوز.

لەورا: چونکە، لەبەرئەوە زیرا.

لەورکەچۆن: دەرگەزانی لاقی وڵاخ فرزدن پای دام.

لەورە: لەوێ درآنجا.

لەوزە: ئاڵی بادامەی بن گەزدن لوزه، لوزتین.

لەوزینە: لەزینە لوغی شیرینی.

لەوش: لەوچ، دەبو فلچ، لێوی تەستۆری داکەوتو لوچه، لب کلفت فروهشته.

لەوشا: لە جارەکەوە از آن دفعه.

لەوشاوە: لەو شا از آن دفعه بعد.

لەوشن: لێچ، لەو خۆڕ لب و لوچه فروهشته.

لەوشەقاتا: لێوکەت لب شکری.

لەوقەزادایە: لێچ، ئاڵەو لب فروهشته.

لەولا: لەی ئالەمە از آن طرف.

لەولای: لاولاو اطلاب، پیچاند.

لەولاوە: ١) لەی ئالی ڕ؛ ٢) لاولاوەی دەرکەو پەنجەرە ١) ١) از آن طرف؛ ٢) لولای در و پنجره.

لەولقاتن: لەخاوەدرخستنی تەسبیو ئینگەلی گرم کردن اسب.

لەولەو: لۆڕەلۆڕ زوزه.

لەوم: سەرکۆنە ملامه، سرزنش.

لەوما: لەبەر ئەوە، بۆیە از این جهت.

لەوماگو: ١) چونکی، چونکو؛ ٢) ئەگەرچی ١) ١) زیرا؛ ٢) اگرچه.

لەون: جۆر، تەرز، تەرز نوع.

لەونایش: ماچ، ڕامۆسان بوسه.

لەوە: ١) لە ئەمەشت؛ ٢) جلیان، قوڕاوی شل؛ ٣) ماچیك، ڕامۆسانیك؛ ٤) ئەمەلەسەر ١) ١) ازاین؛ ٢) لجن و لای؛ ٣) بوسه‌ای؛ ٤) نازك سر.

لەوەبەر: پێش ئەمەشت قبل از این.

لەوەپاش: دوای ئەمەشت بعد ازاین.

لەوەپێش: لەوەبەر قبل از این.

لەوەتا: لە سەرەتەکەوە، لە کاتێکەوە از آن زمان.

لەوەتی: لەوەتا از آن زمان.

لەوەجە: پێویست، پێداویستە، لازم لازم.

لەوەدوا: لەوەپاش بعد از این.

لەوەز: گیای خواردنی ئازەڵ چراغ علف.

لەوەڕا: ١) ئاڵی خوارد؛ ٢) لە سەرەبەکەوە ١) ١) جرید؛ ٢) از آن سر.

لەوەڕان: ئاڵەخواردنی ئازەڵ چەڕین چریدن.

لەوەڕانەن: چەڕانەنی ئازەڵ چرانیدن.

لەوەڕانن: لەوەڕانەن چرانیدن.

لەوەرگا: جێ لەوەڕ چراگاه.

لەوەرگە: لەوەرگا چراگاه.

لەوەڕێ: لەوەڕا چرید.

لەوەڕیان: لەوەڕان چریدن.

لەوەڕین: لەوەڕان چریدن.

لەوەڕێن: کەسێ کە مەیوان دەباتە لەوەڕ (گا لەوەڕێن، کەر لەوەڕێن) چرانده، چران.

لەوەن: ١) قامیش؛ ٢) قامیشی ئاریاك ١) ١) نی؛ ٢) نی تازك.

لەوەنك: لەقەنك لاوی جوان چاك جوان شوخ و زیبا.

لەوەنشە: ١) لە ئەمەپەنشە؛ ٢) گیایەکی زۆر بۆن خۆشە ١) ١) از این اندازه؛ ٢) گیاهی خوشبو است.

لەوەندی: لەفەندی، تەنگوچەلەمەوزانی ◻ آسمان بلند.
لەوەمەندە: لەوەندە ◻ از این مقدار.
لەوی: ١) بریت، جۆلا؛ ٢) لە لەو ◻ ١) چنید؛ ٢) از او.
لەوێ: لەمێ، لە جێگەکە ◻ در آنجا.
لەویانە: ١) لە تەمیان؛ ٢) لەوێ ◻ ١) از این یکی؛ ٢) در آنجا.
لەوێج: لاوێج ◻ پرکلک، پاد دست.
لەویچە: لەویش، لە ئەمیش ◻ از این هم.
لەوێرا: لە جێگەدوورە لەوێ ◻ از آنجا.
لەوێن: ١) جۆگەلەی ڕووبار؛ ٢) لە جێگەکەن ◻ ١) جیان؛ ٢) در آنجا هستند.
لەوێنەمە: لە سوێنەکە ◻ در آنجا.
لەوێنەوێ: لەوێنەمە ◻ در آنجا.
لەوێنە: ١) لەوێن، لە سوێنەکەن؛ ٢) لەوێ، لەو جێگە؛ ٣) لە ئەوەی وا کە ◻ ١) در آنجا هستند؛ ٢) در آنجا؛ ٣) هوتوع، همرنگ.
لەهە: بان، لەت، پارچە ◻ قطعه، تکه.
لەها: پیلاو، پالا ◻ بی افزار.
لەهان: لاکان ◻ بی افزار ترکمانی به جای اسکی.
لەهانە: کەلەم، کەلەوم ◻ کلم.
لەهاف: زەلەو، بەلەو، لەبار ◻ شیار.
لەهاف‌بەچین: لەلەلان، تالەزان، شۆبار ◻ غافل و درهم شده.
لەهاف‌تەواندن: داهێنانەو، تەوی کردن ◻ خم کردن.
لەهاف‌خستن: لەلەدان، لەبەکتر وەدان ◻ کتک کاری، یکدیگر را زدن.
لەهاف‌کەتن: ١) بەسەداڵە؛ ٢) بەگریە کتراجۆن؛ ٣) وەلاکەوتن ◻ ١) جدل؛ ٢) جدال؛ ٣) برخورد.
لەهاف‌گرتن: ١) شەڕوەتلۆکە کردن؛ ٢) خۆ لەبەکتر بەدل زانین؛ ٣) لیکترکسان ◻ ١) جدال؛ ٢) خود را بر دیگری فضل دادن؛ ٣) تهدید با حرکت دست.
لەهاف‌وەرن: ساران، پاڵەهاتن ◻ باهم ساختن.
لەهالاک: مارمۆلەکە ◻ مارمولک.
لەهن: لاتەی دڕەمەو کەرویشاد ◻ کتام، لاتهٔ خرگوش.
لەهۆش‌چۆن: ١) بیۆراتەوە؛ ٢) لەبیرچۆن ◻ ١) مدهوش شدن؛ ٢) فراموش شدن.
لەهۆش‌خۆچۆن: بۆراتەوە ◻ مدهوش شدن.
لەهەرددان: لەهەردیدان ◻ بر زمین زدن.
لەهەردیدان: لەهەرددان، لەهەرددان ◻ بر زمین زدن.
لەهەز: مرخەڵ، هێڵەگ ◻ الله.
لەهەقدان: ١) تێکەڵ کردن؛ ٢) لەهقدان، لەبەکتردان ◻ ١) آمیختن؛ ٢) زدوخورد.
لەهەقدردان: لەهەقدان ◻ نگا: لەهەقدان.
لەهەف‌هاتن: لەهقهاتن، پاڵەهاتن ◻ توافق و آشتی کردن.
لەهەڵ: گۆزچە، ئەلەمەو ◻ لحد.
لەهەن: کەلەم، لەهانە ◻ کلم.

لەهی: لایان، لافاو، سێلاو ◻ سیل، سیلاب.
لەهیان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ◻ روستایی در کردستان که بهنیان آن را ویران کردند.
لەهێرت: بەهێزبوون، بەناقەت ◻ زورمند.
لەهیستن: ١) هەڵەرکن کردن؛ ٢) گەمەکردن ◻ ١) رقص؛ ٢) بازی کردن.
لەهیستوک: ١) کەسێکە لە هەڵەرکی زۆر شارەزایە؛ ٢) گەمەکەری کاراییە؛ ٣) بۆکەڵەی منداڵ ◻ ١) رقاص ماهر؛ ٢) بازیگر زبردست؛ ٣) اسباب بازی بچه.
لەهیکی: ١) بەتاوانەوە؛ ٢) جادووکرا ◻ ١) آزردهشد؛ ٢) چشم بخورد.
لەهیلک: لەبیر، بەهاڤل ◻ ناگهان.
لەهیکرا: لەبیرا، لەبەکاو ◻ ناگهان.
لەی: ١) بەرە، بەڵاس؛ ٢) لەهی، سێلاو؛ ٣) تەستوون، کۆڵەکە؛ ٤) داری تارکیشانی مرکەبە کە بەسەلتی دەدەن ◻ ١) گلیم؛ ٢) سیلاب؛ ٣) ستون، پایه؛ ٤) وسیلهٔ حمل آب دوطرفه.
لەیاق: سیاو، هێزا ◻ لاغر.
لەیر: ١) زاروی ساوا؛ ٢) شینکەی تازە سەردەرهاوردە؛ ٣) جوجکەمەلی تازە لەهێلکە دەرهاتک ◻ ١) نوزاد؛ ٢) گیاه تازه‌سر درآورده؛ ٣) جوجهٔ تازه از تخم درآمده.
لەیرک: ١) بەجوی تازەڵ؛ ٢) منداڵی ساوای کۆریە ◻ ١) نوزاد دام؛ ٢) طفل نوزاد.
لەیرۆ: منداڵی نێر، کۆر ◻ پسر بچه.
لەیرۆکوری: کوڕیزگەی تازە تەرس ◻ پسر بچهٔ شجاع.
لەیرە: لەمێگەدا ◻ اینجا.
لەیرەک: لەیرک ◻ نگا: لەیرک.
لەیری: منداڵی مێیە، کۆریەساوای کیژ ◻ دختر بچه.
لەیز: ١) سەما، ڕەقص؛ ٢) گاڵتەولاری؛ ٣) توجی کاید لە گەمەدا ◻ ١) رقص؛ ٢) بازی و سرگرمی؛ ٣) نوبت بازی.
لەیزتن: ١) سەماکردن؛ ٢) کایەکردن ◻ ١) رقصیدن؛ ٢) بازی کردن.
لەیزتۆک: ئامرازی گەمە ◻ اسباب‌بازی.
لەیزوک: ١) لەیزتۆک؛ ٢) کەسێ کە زۆری کەیف لە بازی کردنە؛ ٣) کەسێ کە باش سەما بدەکا؛ ٤) بۆکەڵەی منداڵ ◻ ١) اسباب بازی؛ ٢) کسی که بسیار به بازی علاقه دارد؛ ٣) ماهر در رقصیدن؛ ٤) اسباب بازی کودک.
لەیزین: لەیزتن ◻ نگا: لەیزتن.
لەیس: لەیر ◻ نگا: لەیر.
لەیستن: لەیزتن ◻ نگا: لەیزتن.
لەیستوک: لەیزتۆک ◻ نگا: لەیزتۆک.
لەیشۆ: قوزاو ◻ آب گلالود، آب کدر.
لەیل: گرادی، ماشقە، دڵبەر ◻ معشوق.
لەیلاخ: قومارباز، زۆر لۆزان ◻ قمارباز ماهر، لاغ.
لەیلاخ: هاوبەهەوار، کوردستان، زۆزان ◻ ییلاق.

لەیلاغ: لەیلاغ ◄ یلاق.
لەیلاق: دەوەنێکە ◄ درختچەای است.
لەیلان: ١) بیابان، جۆڵە و دەشت، سارای بەرسان؛ ٢) ترابوتکە؛ ٣) بریقە ◄ ١) دشت و بیابان، هامون؛ ٢) سرابە؛ ٣) درخشش.
لەیلانك: گوڵی زەمەق، زەمبەق ◄ زنبق.
لەیلاتوك: گوڵێکی ڕەنگ بەمبەی تۆخە ◄ گلی است به رنگ صورتی تیره.
لەیلوبەر: لولەبەر ◄ نیلوفر.
لەیلوك: لەلی، مەرگوش ◄ نمر.
لەیلومەجنوون: دوو هەستیرەن ساڵێ جارێك بەرانبەر بە یەك دەبن ◄ نام دو ستاره در مجموعهٔ جوزا.
لەیلەدوێنی: زێی ماڵانگەن لەکاکانە ◄ زن ولگرد و بیکاره.
لەیلێن: ١) گراوی مەجنوونی جەنازەبانگ؛ ٢) لەی مۆست، لەی دڵبەر؛ ٣) ناو پۆ (نار ◄ ١) لیلی، معشوقهٔ مجنون؛ ٢) ای یار؛ ٣) نام زنانه.
لەیم: جلك، گەمارۆ، فرێ، جەپەڵی ◄ چرك، کثافت.
لەیم: لەمیم، جۆش خواردنی کاترا بەسەر بەکا ◄ لحیم.
لەیمن: جلکن، جەپەڵ، گەمان بیس و بۆخڵ ◄ چرکن.
لەیمنەت: جلکی بۆکەو بیسەکە ◄ چرکین، مشمول.
لەیم‌وڵیشە: ١) گەمار؛ ٢) زەنگاوی ◄ ١) چرك، کثافت؛ ٢) زنگ‌زده.
لەیم‌وڵیشەك: لەیم‌وڵیشە ◄ نگا: لەیم و ڵیشە.
لەینە: ١) لەوێ، لای جێ؛ ٢) لێرە ◄ ١) درآنجا؛ ٢) دراینجا.
لەیەك‌بۆن: ١) لە زەنگەو بچما وەك یەکی؛ ٢) لێك جیابۆنەوە ◄ ١) مشابهت؛ ٢) ازهم جداشدن.
لەیەك‌بەربۆن: ١) لێکەبەربۆن؛ ٢) لێك جیابۆنەوە ◄ ١) درهم آمیختن، درهم آویختن؛ ٢) ازهم جداشدن.
لەیەك‌بەروان: ١) لێکەبەروان، دەگریەك ڕاکردن؛ ٢) لێك جیاکردنەوە ◄ ١) وادار بە گلاوبۆنەوە کردن، وادارکردن بە درگیرشدن؛ ٢) ازهم جداکردن.
لەیەك‌چۆن: وەك‌یەك‌چۆن ◄ شباهت، همانندبودن.
لەیەکدان: ١) لێکەڵاوکردن؛ ٢) لەیەکدردان ◄ ١) آمیختن؛ ٢) زیرورو.
لەیی: لافاو، لەیی، لی، لشەشە، سێڵاو ◄ سیل.
لەیی: لەیر ◄ نگا: لەیر.
لەیی‌شۆ: ١) تاوی لێڵ، فۆزاو؛ ٢) بەیەلە، یلەر ◄ ١) آب گل‌آلود؛ ٢) باشتاب.
لەیێکە: ڕۆژەجوتیاك لە زەوی ◄ زمین به اندازهٔ یك روز شخم زدن.
لی: لافاو، لاپاو ◄ سیل.
لێ: ١) لایان لافاو، سێڵاو؛ ٢) بەلام، بەڵام؛ ٣) لە، بۆ دەستپێکردن؛ ٤) لەسەر؛ ٥) ز، بۆ، ئۆرینسۆنەوە؛ ٦) ڕزیو، پڵیخساو؛ ٧) پاشگری بچوکاشاندن؛ ٨) بانگ کردنی کچ، کچێ؛ ٩) لەتەو؛ ١٠) بەڵام؛ ١١) بۆ هەڵچۆن: لێ‌داری بکە تۆان بومرێنە؛ ١٢) وێ، (دەلێ، بڵێ، دەڵێم) ◄ ١) سیل؛ ٢) اما، لیکن؛ ٣) از برای آغاز؛ ٤) در داخل؛ ٥) از برای دورشدن؛ ٦) لهیده؛ ٧) پسوند تصغیر؛ ٨) لفظ خواندن دختر؛ ٩) از آن؛ ١٠) اما؛ ١١) از چیزی بالارفتن؛ ١٢) گفتن.
لێ: گوتن، بە مانای ئاوەڵێ: (ئەڵێ، مەڵێ، دەڵێ، ئەڵێم) ◄ گفتن.
لێ‌ئاڵین: ١) لێ‌جوانی بەرگ؛ ٢) لەشتاك هێنان؛ ٣) بۆ هەڵکەوتن؛ ٤) لەسەرکی، لەسەك ◄ ١) برازندگی؛ ٢) از چیزی آوردن؛ ٣) فرصت یافتن؛ ٤) نزد.
لیا: هۆی، هێی، بینی، بانگ کردن ◄ حرف ندا.
لیاقەت: شیاوی ◄ شایستگی.
لیان: ١) لاکان؛ ٢) ڕاڕا ◄ ١) اسکی محلی؛ ٢) نوسان افقی داشتن.
لیانی: لاکەی باڵندە، لۆنە ◄ آشیان.
لیاو: لیجاو، لوعاب ◄ آهار، لزج آب، لعاب.
لێب: ١) گری، گەڵ؛ ٢) جەنەك، قەیی سەیر ◄ ١) نارو؛ ٢) شوخی، طنز.
لیباس: پۆشەنی، پۆشاك ◄ لباس.
لێ‌بڕان: ١) کەمبێسان، کورتهێنان؛ ٢) بڕیاردان، قەراردان ◄ ١) کوتاه‌آوردن؛ ٢) تصمیم گرفتن.
لێ‌بردن: ١) لە شتێ ڕاگەیشتن؛ ٢) دەتوانان، دەتاوانا کردن ◄ ١) رسیدن از؛ ٢) سوختن، فروکردن در.
لێ‌بڕیان: لێ‌بڕان ◄ نگا: لێ‌بڕان.
لێ‌بوردن: بەخشینی کەسێ لە هەڵەو خەتا، عافوکردن ◄ عفوکردن.
لێ‌بوردە: گوناەبەخش ◄ عفوکننده.
لێ‌بورده: گوناەبەخش ◄ عفوکننده.
لێبوك: ١) جەنەکچی؛ ٢) فێڵباز ◄ ١) طنزگو؛ ٢) نارو، زن.
لێبوکی: قسەخۆش، جەنەکچی ◄ هزل، لوده.
لێ‌بۆن: ١) بەیەکابۆن لە شتێ، ئالە کچی مامم بوو؛ ٢) وەك‌یەك‌چۆن: (ئەمەش لەوەیە)؛ ٣) ڕاچڵەکین، داچڵەکین ◄ ١) متولدشدن از؛ ٢) همانندی؛ ٣) بخەخوردن.
لێ‌بۆنەوە: ١) لە کار جەدابۆن؛ ٢) باز جیابۆنەوە ◄ ١) فارغ شدن از کار؛ ٢) برکنده‌شدن.
لێبەك: ١) گری، گەن، فێڵ؛ ٢) لێبوك ◄ ١) حیله، مکر؛ ٢) نگا: لێبوك.
لێ‌بەلێ: دەڵێی، دەباشە، بۆ باوەڕەکردن دەڵێن: (لێ‌بەلێ بلاوبە) ◄ حرف دیالگ، حرف تعجب و ناباوری.
لیپ: ١) تۆڕ، بڕ؛ ٢) حیلە، گری؛ ٣) باروی زل؛ ٤) پێل، شەپۆل ◄ ١) بُر؛ ٢) حیله؛ ٣) لقمهٔ بزرگ؛ ٤) موج.
لێپ: فێڵ، حیلە، گری ◄ حیله.
لیپان: بڕ، دارماڵ ◄ بُر، ابالب.
لیپان‌لیپ: بڕاوبڕ، دارماڵ ◄ ابالب، بُر.
لیپاو: شەپۆلی جەم ◄ خیزاب، موج.
لیپاولیپ: بڕو دارماڵ، سەرتۆ ◄ ابالب، ابرین.
لێ‌پرسۆن: تۆڕەبسۆن لە کەسێ: (لێت بڕم بەمسەرنە) ◄ از کسی خشمگین بودن.
لێ‌پرسراو: بەرپرس ◄ مسئول.

لێ‌پرسراوی: بەرپرسی، مسئوڵیەت.
لێ‌پرسین: ۱) پرسیار لە کەسێ کردن؛ ۲) بەسەرکردنەوە، ۱) سوال لە کسی کردن؛ ۲) تفقد.
لێ‌پرسینەوە: ۱) لێ کۆڵینەوە لە تاوان؛ ۲) بەسەرکردنەوەی کەسێ، ۱) بازجویی؛ ۲) تفقد.
لێپاڵدان: بارەی زل لە خواردن کردن، لقمهٔ بزرگ برداشتن.
لێپرک: ۱) کاتەمبار؛ ۲) ئیشکەر، ۱) لوده؛ ۲) دلقک.
لێپه: ۱) پراوپڕ؛ ۲) زۆر هەڵمۆ، ۱) مالامال؛ ۲) بسیار جای.
لێ‌پێچان: پێچان بە دەوری شتێکا، پیچیدن بر.
لێ‌پێچانەوە: لێ‌پرسینەوە، نگا: لێ‌پرسینەوە.
لێ‌پیس کردن: هراسیر بوڵی بەخۆمی، بدترشدن بیماری.
لێت: ۱) تاغار؛ ۲) قڵۆ، حیلە؛ ۳) لوت، کەپۆ، ۱) آغل؛ ۲) حیله؛ ۳) بینی.
لێت: لە تۆ، از تو.
لێتاو: جڵاو، فراوی شل، لای، لجن.
لێتاک: پەرین، بارانی بەهێزی برق، جهش.
لێتوو: ۱) لێتەی ناو جۆگە؛ ۲) پڵخی سەر بەردی ناو جەوز، ۱) لای و لجن جویبار؛ ۲) مادەای لزج کە بر سنگهای رودخانه می‌نشیند.
لێ‌تۆڕینەوە: کۆڵینەوە لە کارێك، پژوهش.
لێتۆکە: جڵکن و دوین، جرکین و کثیف.
لێتە: ۱) مێوزی کوترانۆ، تۆ شەربەت؛ ۲) تڵتە؛ ۳) جڵاو، ۱) موز کوبیده؛ ۲) لغاله؛ ۳) لجن، لای.
لێتەزاوە: گوندێکی کوردستانە بەشی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
لێتەك: بنچارەو هەڤبر، انبوه.
لێ‌لێکچۆن: ۱) کار لێ‌خراپۆن؛ ۲) سەر لێ‌شێواو، ۱) کار بهم خوردن؛ ۲) آشفتن.
لێچە: جڵاو، لێتە، لێتاو، لای، لجن.
لێچ: ۱) لێ، لی، امر؛ ۲) گوڵاو؛ ۳) قەراغ، کەنار؛ ۴) مێوزی کوترانۆ؛ ۵) لجن، لنج؛ ۶) تەستراك، گوڵاو، ۱) لوچه، لب؛ ۲) کلاف؛ ۳) کنار؛ ۴) موز کوبیده؛ ۵) لزج؛ ۶) استخر.
لێچ: ۱) گوڵاو؛ ۲) لاژێ، ۱) استخر؛ ۲) گمراه.
لێچار: لەگەڵ، دەناچیت، بەمەل، چیستان.
لێ‌چاکردن: ماین و ماکەر بە تەسپ و تۆرە کەر بەگان‌دان، گشن دادن مادیان و ماچەخر.
لێچاڵ: ریچاڵ، نگا: ریچاڵ.
لێچبۆن: گومڕابون، لاژێبۆن، گمراه شدن.
لێچق: لجق، لنج، لیچ، لزج.
لێچقایی: شتی لوقایی، لزوجه، لزجی.
لێچو: بە شکڵ چون بەك، شبیه.
لێ‌چۆن: ۱) شیاندن؛ ۲) جیگەبۆنەوە لە شتێدا، چۆنەناو (هێنە تەنگە لێی ناچێ)؛ ۳) بەرچاوی تۆر لە مێ؛ ۴) مادانی تەڕایی لە بەدەست (کەم
دەرە لێی دەچێ)، ۱) شباهت؛ ۲) جای شدن، فرورفتن در؛ ۳) سوارشدن گشن بر ماده؛ ۴) چکه کردن ظرف.
لێ‌چۆنەوە: ۱) لە هێلکە کردن دەستهەڵگرتنی کەرکی؛ ۲) بەرکی کاریکی خوین‌گرتو کردن، ۱) از تخمگذاری باز ایستادن؛ ۲) ترك عادت کردن.
لێچۆنی: هاوڕێیی، شباهت.
لێچەك: جۆری پارچەی زۆر باسك، پارچهٔ بسیار نازك وال.
لێ‌خراو: ۱) لەسەر کار دەرکراو، بەرکەنارکراو؛ ۲) پێداساوەتەو، ۱) از کار برکنارشده؛ ۲) سایده شده بر.
لێ‌خستن: ۱) لەسەر کار دەرکردن؛ ۲) پیاماڵین، پیاساوین؛ ۳) لێدان، دارکاری کردن، ۱) برکنار کردن؛ ۲) سایدن بر؛ ۳) زدن، کتك کاری کردن.
لێ‌خشان: بەسوکی پیاساوان، وبکەوتنی سەبروکە، آهسته مالیدن‌شدن بر.
لێ‌خشاندن: سەبرێ پێداهێنان، (دەستکم لێ‌خشاند)، بەآهستگی مالیدن بر.
لێخن: لێڵ، شلۆق، کەش، آب آلوده.
لێخناو: لێخن، کەش، آب گل آلود.
لێ‌خواردن: بەهرە لە شتێ دەس کەوتن، بهره‌یافتن از.
لێخوڕان: تاڕۆ، تار، انبوه.
لێخوڕین: ۱) تاڕۆن؛ ۲) لێ‌راخوڕین، ۱) راندن؛ ۲) نهیب زدن بر.
لێ‌خۆش‌بۆن: عافوکردن، بەخشینی گوناهبار، عفو کردن.
لێخە: ۱) ساوینی کێر بە لەشی مێینەدا، ریخه؛ ۲) فەرمانی لێدان، لێده، ۱) مالیدن آلت تناسلی بر پوست جنس مخالف؛ ۲) فرمان زدن، بزن.
لێ‌خەفتان: چاوەڕەوەت‌بۆن، منتظر فرصت بودن.
لێ‌خەفتن: ۱) لێ‌خەفتان؛ ۲) بەخاترجەمی و ئیسراحەت نوستن، ۱) منتظر فرصت بودن؛ ۲) با خیال آسوده خفتن.
لێخەك: لێدانیك، زەبر، ضربه.
لێدان: ۱) قوتان، تاڕاردان بە دار یان بە دست یا بە هەرچی؛ ۲) کوتانی دەرگا؛ ۳) لە ناودان (لە چۆمەدا)؛ ۴) چڵکەدانی زەگ، پڵدان؛ (ئەلم لێ‌دەدا)؛ ۵) بریتی لە بە تاڕەوا خواردن، (قەرزی لەسەرمۆ لێی‌دا)؛ ۶) دەنگدەرهێنان لە ئامرازی مۆسیقا، (زۆرناکەی زۆر خۆش لێ‌دەدا)؛ ۷) دەقالب کردن، چێ کردن، (سکە لێدان، خشت لێدان)، ۱) زدن؛ ۲) دق الباب کردن؛ ۳) بە آب زدن؛ ۴) نیش رگ و قلب؛ ۵) کتابه از ناروا بردن و خوردن؛ ۶) نواختن موسیقی؛ ۷) قالب زدن.
لێدراو: ۱) دراوی سکەدیتو؛ ۲) لێدان‌خواردو، ۱) سکه؛ ۲) کتك‌خورده.
لێ‌دزین: دزی کردن لە شتێ، دزیدن از.
لێ‌دزینەوە: کەم کردنەوەی بە سەرەسەرە، بەتەریج کم کردن از.
لێ‌دوان: ئاخافتن دەربارەی، گفتگو دربارهٔ چیزی.
لێدە: ۱) بلوتەر، لێخە؛ ۲) لوندی گاو گا، ۱) بزن؛ ۲) تودهٔ علف.

لیدەر: ١) لوتکە، کەسێ کە لێدەدا ٢) شتێ کە لە سەوداوا لە کاڵا دەدرێ کرێ ١) زنەدە، ضاربا ٢) آفت معاملە.

لێ‌دەرکردن: فڕێدان لە کۆڕا آفت کردن، منهاکردن.

لیر: ١) لۆدەی جگۆڵە لە ماڵدا ٢) زیکەی پانکە لەسەر پشت ١) (ای کوچاف ٢) ابر، کهر.

لێر: ناوی دەم کە بە لغاوەوە دەبەسترێ، لیکان لیاف لعاب دهن.

لێر: دارستان، جەنگەڵ جنگل.

لیرا: گیای شاهرە گیاه شاهتره.

لێرا: لە تەم شوێنە درینجا.

لێرانە: لێرا در اینجا.

لێراو: ناوی دەم، لیکاو لعاب دهن.

لیرد: تڵیە، تڵە، تکە تەنیشت سایح، ترد، تقاله.

لیرک: ١) لولەی پارچە کە ناوی لێ هەڵدەڕژێ ٢) زیکەی پان، لیر ١) لولۆ پارچە بە جای ناودان ٢) جوش، پهن، کهر، ابر.

لیرکوکە: لە تەم جێگە زۆر تڕیکە درهینجا.

لیرگ: ١) زیکەی پان، لیر ٢) گرەپای بەڵای پشتان ١) جوش، پهن، کهر ٢) بادگرم آفت بالیز.

لێ‌ڕوانین: تماشاکردن نگاه انداختن بر.

لیرە: ١) لۆرە، لۆرەی سەگ و گورگ و چەقەڵ ٢) دراوی سکە لە زێڕ ٣) باڵۆرە ١) روزه ٢) سکهٔ طلا ٣) نگا: باڵۆرە.

لێرە: لەگەڵ درینجا.

لێرەبەدواوە: لەمەوباش، لەمەودوا از این ببعد.

لێرەبەملاوە: لە تەم جێگەیە نزیکتر از اینجا نزدیکتر.

لێرەبەولاوە: لە تەم جێگەیە دوورتر از اینجا دورتر.

لێرەوار: دارستان، لێر، جەنگەڵ جنگل.

لێرەوە: لە تەم شوێنەوە از اینجا.

لیرین: ١) باڵۆرە ٢) نیکوڵی کردەوە ١) از زانین صدا هنگام آواز خواندن ٢) پوست کندن.

لیز: ١) پەناگا، پەسیو ٢) هەڵپەڕکێ ١) پناهگاه ٢) رقص.

لێز: ١) جزر ٢) کوڵەو، کوڵەو، پەنی ٣) خوڵامی لاوی کەم‌تەمەن ١) خوشاوند ٢) برده، بنده ٣) نوکر نوجوان.

لیزان: پیسوڕ زانا لە شتێ کاردان، خبره.

لیزانی: پیسوڕی کاردانی، خبرگی.

لێ‌زانین: لیزانی کاردانی، وارد بودن.

لیزتن: ١) لەپشتن، کایەکردن، گەمەکردن ٢) هەڵپەڕین ١) بازی کردن ٢) رقصیدن.

لیزک: دەڵاکی تەرایی لە لمش ترشح عرق از پوست بدن.

لیزکن: کەسێ کە خۆیدان بدا شخصی که زیاد عرق کند.

لیزگ: پێ هێلانەی بەکرێدان بە باڵندان جایگاه لانهٔ مستعمی پرندگان.

لیزگ: ١) ئەرزن، تیشکی جۆن ٢) ناوی بادراو، گشتەڵ ١) شعاع نور ٢) نخ تابیده.

لیزگە: ١) مت و مۆری بەداوەوە کراو ٢) پەناگا، پەسیو، لیز ١) مهرههای به رشته کشیده ٢) پناهگاه، ملجاء.

لیزگە: مت و مۆری بەداوەوە کراو مهرههای به رشته کشیده.

لیزم: ١) جزمی تڕیک ٢) ڕژێ‌باران ١) خویشاوند تریاک ٢) رگبار.

لیزماو: لافاوی دوای ڕژێ‌باران سیل بعد از رگبار.

لیزماهی: تەرایی زۆر رطوبت زیاد.

لیزمایی: لیزماهی رطوبت زیاد.

لیزمە: ڕژێ‌ڕەهێڵە رگبار.

لیزوک: ١) لەپشتوک ٢) زۆر گەمەکەر ٣) پاشەڵی سەحات ١) اسباب‌بازی ٢) لوده ٣) پاندول ساعت.

لیزوک: لیزک نگا: لیزک.

لیزوکە: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

لیزوکی: پیاوی وازوازی و هەردەمە لەسەر عەزیەک آدم دمدمی، متلون المزاج.

لیزەڤان: ١) کەسێ کە بانی لە هەڵپەڕین دەزانێ ٢) لەیاری کردنەدا زەبر بەدەستە ١) رقاص ماهر ٢) ورزشکار.

لیزین: هەڵپەڕین رقصیدن.

لێژ: سەربەرەژێر، بەرەژێرە سرازیری.

لێژایی: لێژ سرازیری.

لیژگ: هەموو لە یەن، لۆ لە گوریس تاریخ.

لیژنە: ١) لەسەریەک داهێراوی داری سۆتەنی ٢) دەستەیەک لە هەڵک کە پێکەوە کاری لەنجامدەدەن ١) هیزم برهم انباشته ٢) گروه مسئول انجام کاری.

لیژی: لیژایی سرازیری.

لیس: ١) ئەڵا ٢) بازی دوژی لە پشت ڕاهەنگیوراو کە مریشکدو لەلەموئە شەوانە لە سەری دەنیشن ٣) لیس‌بەولو تەرۆک ٤) لوس، حوڵی ٥) جانەوەرێکی بچووکە مێشی دار سۆوە ١) چوبدست کلفت، چماق ٢) چوب بر بلندی کشیده که ماکیان بر آن نشینند ٣) خیس ٤) صاف و هموار ٥) جانوری است آفت سیب.

لیس: زمان پەشکا ساوین زبان مالیدن بر چیزی، لیس.

لیسانەوە: لسەوە لیسیدن.

لیسانەوە: لسەوە لیسیدن.

لیسپ: ١) پەلکەی هونراو لە کەزی ٢) دەسکی پەروقانی ٣) تیشک ١) لایهٔ گیسوی بافته ٢) دستهٔ بافتهٔ فلاخن ٣) دسته‌ای از مو.

لیسپا: کوچکاور سەپانهٔ احاق.

لیست: سیابی لیست.

لیستن: کایەکردن بازی کردن.

لیستوک: بۆکەڵە، لەپستوک اسباب‌بازی.

لیستەڵ: گەمە، کاتە بازی، سرگرمی.

لیس‌تێکوتان: ڕزتی لە زۆر هاتنەوەماڵو کەم لەماڵەدەرچوون کنایه از بیش از حد درخانه‌بودن.

لیس تی هاویشتن: لیس تیکوتن [ق] نگا: لیس تیکوتن
لیستن: لسن [ق] لسیدن.
لیستەو: لیساوەو [ق] لسیدن.
لیسلك: ۱) کولەکەی تشکی خۆر کە لە کولانەوە دەیخزێنن ۲) قەدەری مۆتشانی مریشك فرۆش [ق] ۱) تشوی ژ شعاع نور خورشید که از روزنه به درون خانه تابد ۲) قفسهٔ مرغ فروشی.
لیسلك: تیخی دەم کەوچی کەوچکناسین [ق] کاڵە قاشق تراشی.
لیسکە: ۱) تامرازی زیرلۆس کردن ۲) زمان لۆس و خۆشکەر ۳) لۆسکە، دەسرەیت [ق] ۱) ابزار صاف کردن ۲) چرب زبان ۳) آفرت نوعوان بی مو.
لیسکە: تامرازی دارین کۆلین [ق] ابزار کندن چوب.
لیسوکە: سواب جریی خاڵدار لۆسی گوی جەو [ق] نگا: سواب.
لیسە: ساروتنی لە خەلە [ق] جستوجوئی از خطا.
لیسە: ۱) ماڵەی بەردین بۆ سواغ ۲) حەشلە ۳) مل وەتوی تازەل بۆ شتی سوور [ق] ۱) مالهٔ سنگی، اندود ۲) مالهٔ شخم صاف کن ۳) بوزەگرەالەن حیوان برای شخم.
لیسەحەرت: لیسك، لیرك [ق] نگا: لیرك.
لیسەر: لاقاو سلاو [ق] سلام.
لیستن: لیسەوە [ق] لیسیدن.
لیش: ۱) کۆمەڵی لە گیا کە بە بارك هەڵدەگیرن، گالش ۲) جەزم، لیشاو ۳) جلك ۴) زەنگ [ق] ۱) یك بار سبور از علف ۲) فشار ۳) جرك ۴) زنگ.
لیشاو: هەڵاش، تاڵاش، یوش و جریی سەرخاو [ق] آبره.
لیشاو: ۱) تاوی زۆر هەستوو ۲) برشی لە زەحف، فرە ۳) ئاماژە تاو لیشاو [ق] آب زیاد با جریان شدید ۲) کنایه از فراوانی.
لیشتوك: بەمرج تاری بی وجدان و بە خەلاق [ق] آزمند بی وجدان.
لیشری: هاریاخەو، گیاوکلیوکە [ق] گیاهی است آشی، قازیاقی.
لیشك: لەپرولیسە [ق] نگا: لەپرولیسە.
لیشکن: جلکن، بیس و بۆخل، گمار [ق] مرتجن.
لی شیوان: لی تیکچۆن [ق] نگا: لی تیکچۆن.
لیغاب: لغاو [ق] لگام.
لیغیز: لیچن، لیچن [ق] لزج.
لیف: ۱) کیسەی زیری گەوهەری ساپۆنی چەسن بۆ خۆشتن ۲) خواستنی ئەت لە خەڵك [ق] ۱) لیف حمام ۲) خواستن از مردم.
لیف: لاف، پەیمفی تارتخر او [ق] لحاف.
لیفاتمن: جریوەنەوە، بلیسەوە، بەشیوەاهان بۆ گیان ئەزیز [ق] زنده کردن، بالیدن درمورد گیاهان گفته می شود.
لیفك: لفاف [ق] نگا: لف.
لیفك: لاف، لف [ق] لحاف.
لیفکە: لفکەی حمام [ق] لیف حمام.
لیقۆ: گوندیکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردنی ئاوەدانی و کوردستان کە توسط بعثیان ویران شد.
لیقوك: خواز، ئۆك، کەسی زۆر بت لە خەڵك دەخوازی [ق] گدامنش.
لیقوکە: لاقی بەکۆڵەو خەڵك [ق] لحاف کوچك و نازك.
لیقە: ۱) لەکەی حەمام ۲) ئەوزیست [ق] ۱) لیف حمام ۲) نیاز بودگری.
لیقە: لاف، لیقە [ق] لحاف.
لیقەدری: ۱) کەسی کە ئاری لیقەزۆرە ۲) تەجەد، دەوری درست [ق] ۱) لحاف دوز ۲) دوزن درست.
لیقەدۆز: لیقەدروو [ق] نگا: لیقەدری.
لیقە: ۱) لیو، لیو، لو، لب ۲) کەنار، قراغ ۳) دەرفەت، لیس ۴) بۆ، بری [ق] ۱) لب ۲) کنار، لبه ۳) فرصت ۴) برای.
لیقە: ۱) لیو، لب، لو، لیف ۲) قراغ [ق] ۱) لب ۲) لبه.
لیقا: پەرچی بارانا [ق] ورهٔ تورك.
لیقەریز: بزاوتن، گەلەکی بری [ق] لبریز.
لیقشۆن: برینی لە دیگر [ق] کنایه از احمق.
لیقان: کەنار، قراغ، لیو [ق] کنار، کرانه.
لیقکی: ئاسیری بەبی لوس [ق] بنام شقاقی.
لیف لیقك: سەرلیوانە، قراغی زۆر تریك [ق] لبه لبریز.
لیف و لیف: دارمال، زۆر بۆ، لیاوئیف [ق] مالامال.
لیقە: ۱) کیزو خوڵ ۲) شیت وین [ق] ۱) گیج و هالو ۲) دیوانه.
لی قەدان: دەلان، دەلانەن [ق] ترشح مایع از ظرف.
لی قەخاری: خواردەوە [ق] نوشیدن.
لی قەخواری: خواردەوە [ق] نوشیدن.
لی قەکرن: لی کردەوە، جیتی بۆ لە دار [ق] چیدن میوه از درخت.
لی قەگرتن: دەخۆیەیجان [ق] دور خود پیچیدن.
لی قەگەریان: سوابەمەنگی، ورامدانەوەی هەڵوەشە [ق] پاسخ تهدید.
لیقەن: فامیشی باریك [ق] نی باریك.
لی قەنیرین: بۆگەرکن، تەماشاکردن بۆ خۆزەنەوەی گوزوگ [ق] از پی چیزی گشتن.
لیق: ۱) لای، لوی، لنگ ۲) تاوی دەم [ق] ۱) پا، لنگ ۲) آب دهن.
لیق: ۱) ماستی تامیان بەگرتوخل ۲) گۆشتی لیچیو لەش ۳) لای [ق] ۱) ماست بسته بیاندهٔ آبکی ۲) گوشت لزج حیوان لاغر ۳) پا، لنگ.
لیقان: تاوی دەم [ق] آب دهن.
لیقن: ۱) لیچن، لیچن ۲) لزی پلیخساوە ۳) بیاندەمی لیق بۆ [ق] ۱) لزج ۲) انگور نهیده ۳) کسی که آب دهنش زیاد است.
لیقۆ: کەسی کە تاو لە لالیوی سەرەوەی دەمی [ق] کسی که آب دهنش از لوچه سرازیر است.
لی قوصان: ئۆسی بەلا بۆ [ق] بدیاری.
لی قوصین: لی قوصان [ق] بدیاری.
لیقە: ۱) بریەو بەزی ئاو دەوات ۲) لریقەی پیکەنین [ق] ۱) اللقلوات ۲) صدای خنده.
لیقە: لیقەی دەوات [ق] لیقه.

لیقەلیق: ئەرچەدرێژ [illegible] هەر هەر خنده.
لێ قەومان: لێ قومان [illegible] بەدەوردان.
لێ قەوماو: [illegible] بەلا هاتگ [illegible] بەدەورەو.
لێ قەومین: لێ قەومان [illegible] بەدەوردان.
لیلاف: ۱) لیف، تاری دوو؛ ۲) قاشی میوە [illegible] ۱) گلۆر، لعاب دهن؛ ۲) فاچ میوەی بالێزی.
لیلاک: ۱) زیاد؛ ۲) لە بەکتر؛ ۳) جەواو [illegible] ۱) هیوا؛ ۲) لە یکیگر؛ ۳) تمام.
لیلەدانین: یەک خستن، لەدەدانین [illegible] آتشی دلی دوخید.
لیکاو: لیکاو [illegible] گلۆر، لعاب دهن.
لیکبۆرین: بەکتر خاوەکردن [illegible] هەمدیگر را بخسودن.
لیکەبۆن: ۱) سی بەکتر بۆن؛ ۲) لە ئیکەو دو جیابۆن [illegible] ۱) سیه هم بودن؛ ۲) از هم جدا شدن.
لیکبۆنەوە: ۱) شەوبردن، لعب بۆن؛ ۲) دەست لیکەبردان لە شەڕدا [illegible] ۱) شەوشدن، بارەیدن؛ ۲) جنگ را خاتمەدادن.
لیکتراژان: لە یەکەو دو بەرسۆنی یکەوەلکاو [illegible] ازهم جداشدن دوبوسته.
لیکخورین: گیف لە بەکتر کردن [illegible] همدیگر را تهدید کردن.
لیکخەفتان: بۆ دەرفەت گەڕان لە دژی بەکتر [illegible] درصد همدیگر بی فرصت بودن.
لیکدالیکدا: لەسەر یەکدو بی بنامەوە [illegible] پیوسته و مداوم، مُسلسل.
لیکدان: ۱) تیکەڵ کردن؛ ۲) لە بکتر بەیوەندکردن؛ ۳) فوتانی بەئەو دو ۴) گۆڕینەوەی شەر بەسەر [illegible] ۱) آمیختن و به هم زدن؛ ۲) به هم پیوندزدن؛ ۳) همدیگر را زدن؛ ۴) سر بەسر عوض کردن.
لیکدانەوە: بەرانبەرکردن [illegible] برابرکردن.
لیکدراو: ۱) تیکەڵ کراو؛ ۲) لە تیکو دو بەیوەندکراو [illegible] ۱) آمیخته؛ ۲) بەهمدیگر پیوندخورده.
لیکران: هاژان، وردبۆنی دەغل لە ئاش [illegible] آرد شدن غلّه.
لیکردن: ۱) جیاکردنەوە؛ ۲) بار لەسەر پشت دانان؛ ۳) سۆربۆن لەسەر بەرەبەرەکانی کردن، بە تەرسیەوە شەرکردن؛ ۴) وردکردن لە ئاش [illegible] ۱) جدا کردن؛ ۲) بارگذاشتن بر پشت؛ ۳) راغب به مبارزه بودن، با شجاعت جنگیدن؛ ۴) آسیاب کردن غلّه.
لیکرەلەبەوە: ۱) جیاکردنەوە؛ ۲) چنینی میوە لە دار و بیسان [illegible] ۱) جدا کردن، کندن؛ ۲) چیدن میوهٔ درختی و پاشوری.
لیکرن: دەنگ لە ئاسیاوبان بە دەستاڕ هاژین [illegible] آرد کردن غلّه.
لیکدڕەوشەوە: ۱) سڵ لەیەکتر کردن؛ ۲) گوشەبەیوشەوە [illegible] ۱) از همدیگر رو گردان؛ ۲) گوشه گرفتن.
لیکقەبۆن: لیکجیابۆنەوە [illegible] ازهم جداشدن.
لیکقەگیڕان: ۱) بانگی بەکتر کردن بۆ میوانی؛ ۲) قسە کردنەوەی [illegible] ۱) ازهم دعوت کردن؛ ۲) توافق بر موضوعی کردن.
لیک کردن: ۱) دوری خستەبۆوان مۆکەسەوە؛ ۲) بۆوان ناخۆش کردنی دو کەس؛ ۳) دەلیەکچۆن؛ ۴) بە لیشاوە یکەوە شەرکردن [illegible] ۱) دوری انداختن میان دوتن؛ ۲) از هم رنجانیدن دوتن؛ ۳) اشاره؛ ۴) رغبت به مبارزه باهم داشتن.
لیک کردنەوە: ۱) دەست بی لەشەڕبەسەردان؛ ۲) گرتنەوە؛ (کتب لیکدانکەوە) [illegible] ۱) دادار کردن به دست از جنگ کشیدن؛ ۲) بازکردن.
لیک کەفتن: لەمن لەیەکتردان [illegible] ته بەهم زدن.
لیک کەوتن: لیک کەفتن [illegible] ته بەهم زدن.
لیکن: لیقن [illegible] کسی کە آب دهنش سرازیر است.
لیکدان: بەسەر یەکدانەنانی دو تو؛ (جاولیکدان، کتب لیکدان) [illegible] درهم آوردن دولایه از چیزی.
لیکوپیکەبۆن: لیکەچۆن و لیکەڵ یکەڵ بۆن [illegible] درهم برهم شدن.
لیکولیک: تەواو هەرابەر [illegible] مساوی.
لیکولیکەوە: تۆزیکەوە [illegible] کنکاش.
لیکدوەرهاتن: لە دەوری بەکتر کۆبۆن [illegible] دور هم جمع شدن.
لیکە: شتیکەی تۆزیکو تیراو [illegible] سرۆ شداب.
لێ کەتن: ۱) دێ کەوتن؛ ۲) لێرەاتن، هەرشتی تراسمین [illegible] ۱) برخورد کردن؛ ۲) بر بدن تر برخاده.
لیکەهاتن: ۱) بۆ تریکی بەکتر شیان (بەیەکەمجار و کۆتەدوای لیک تەدوهات) دەدرا؛ ۲) بیادهاتن؛ ۳) سواری بەکتر بۆنی دو جەوانی تیر [illegible] ۱) مناسب بودن دوچیز با دورنگ باهم، بهم آمدن؛ ۲) سازش کردن؛ ۳) برهمدیگر بر بدن دوی.
لیکەس: ۱) ئاشتی، دەستبەردگرتن؛ ۲) بریتی لە کاری هەر بەگوتنە [illegible] ۱) دستاس گردان؛ ۲) کنایه از گفتهٔ بی اصل.
لیکەفتنگ: ۱) لە کار بەرکەدارکراو؛ ۲) پەکەکەوتو؛ ۳) دەوڵەمەندی نابوتبوگ [illegible] ۱) معزول؛ ۲) از کارافتاده و زمینگیر؛ ۳) ورشکست شده.
لێ کەفتن: ۱) لە کار بەرکەدارۆن؛ ۲) لە تینی کەوتن؛ ۳) نابوت بۆن [illegible] ۱) معزول شدن؛ ۲) بچیزی خوردن؛ ۳) ورشکست شدن.
لیکەفتە: لیکەفتگ [illegible] نگا: لیکەفتگ.
لێ کەوتن: لێ کەفتن [illegible] نگا: لێ کەفتن.
لیکەوتو: لیکەفتگ [illegible] نگا: لیکەفتگ.
لێ گر: تیرادگر، عەیبدۆزەرەوە [illegible] ایرادگیر، عیبجو.
لێ گرتن: ۱) عەیب لە کەسی گرتن، تیرادا؛ (ئەمانی لێم بگری بەحزانی لێم مەگرە)؛ ۲) هەڵزاردن [illegible] ۱) ایراد؛ ۲) گلچین کردن.
لێ گرتنەوە: ۱) کەم کردنەوە لە؛ (خەرجت زۆرە لێی بگرەوە)؛ ۲) لە نموونەوە دریژی کردن؛ (بەرەی هەرازو دەگرمەوە، تەو گەن بەرە لێی بگرەوە)؛ ۳) نەخۆشی لە کەسێکەوە بۆ دوسان [illegible] ۱) کم کردن از؛ ۲) از روی نمونه ساختن؛ ۳) سرایت بیماری از کسی به دیگری.
لێ گریدان: ۱) بەیەوەبەستکردن؛ ۲) لێ گرتن، تارانسەکردن [illegible] ۱) پیوندادن؛ ۲) توجیه کردن.
لێ گۆڕان: ۱) بە سەهو شتێی بە شتیکی تر (ئیس)؛ ۲) بریتی لە بەدەستهەڵبۆن و زیان کردن؛ (خسوا لێی گۆڕەوە) [illegible] ۱) عوض

گرتن؛ ۲) کنایه از بدبخت شدن.

لێ گۆڕان: ره‌ضان له شێتی؛ (ئەم ئەمامە لەم دارە گۆڕاوە) لکوبن باقتن از.

لێ گەڕان: ۱) دواکەوتن بۆ دۆزینەوە؛ ۲) دەست لێ هەڵگرتن [ف] ۱) دنبال گشتن و جستجو؛ ۲) دست برداشتن از.

لێ گەڕیان: لێ گەڕان [ف] نگا: لێ گەڕان.

لێ گەڕین: لێ گەڕان [ف] نگا: لێ گەڕان.

لێ گێڕانەوە: ۱) لێ گرتەوە؛ ۲) بانگهێشت کردن؛ ۳) ڕاگوێزتی قسە لە یەکێکەوە [ف] ۱) کم کردن از؛ ۲) دعوت به مهمانی؛ ۳) روایت کردن از کسی.

لێل: لۆڵ، لول، پێچەڵ [ف] کوردیەکە، تاب داده شده.

لێل: ۱) قوڕاوی؛ ۲) تێکەڵ بەکەڵ [ف] ۱) گل آلود؛ ۲) درهم و برهم.

لێلێ: شلوق [ف] کدر.

لێلات: دەشتی بارولاکی بەکاکی [ف] جلگهٔ وسیع.

لێلافلت: لاولاو [ف] لیلاب، پیچاک.

لێلاف: شلۆق، بارینی بەفر و باران پێکەوە، دووانگ بارین [ف] بارش برف و باران باهم.

لێلان: ۱) لیلان؛ ۲) دەنگی باکوت، هاشەو هاوری یا بە بەفرەوە؛ ۳) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] ۱) لرزاندن صدا بر آوازخوانی؛ ۲) صدای کولاک؛ ۳) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

لێلان: باڵوڕە، ئاڕین، لەرزانەوەی دەنگ لە خوێندنی قامەدا [ف] لرزاندن صدا هنگام خواندن.

لێلاو: ۱) ئاوی شلوق؛ ۲) برێکی لە کوێر بۆن: (لێلاوم دایە بۆ لەو بیابە گەورە) [ف] ۱) آب کدر؛ ۲) کنایه از کوربختن.

لێلاوی: ئاربادبۆنی چاو [ف] بی‌نوری چشم.

لێلاوی داهاتن: کوێر بۆن [ف] کوربختن.

لێلایی: ۱) ئاساقی؛ ۲) تەمی بەرچاو [ف] ۱) کدر؛ ۲) بی‌نوری چشم.

لێلایی داهاتن: کوێر بۆن [ف] کوربختن.

لێلق: ۱) گۆشتی لواوی وردکاوی؛ ۲) لیجق [ف] ۱) گوشت برشته و ریز؛ ۲) لزج.

لێلک: ۱) کوڕەسواری تەڵ و ول؛ ۲) جۆرێ قامیش کە بۆ هەڵەم دەبێ؛ ۳) خەو، هەش [ف] ۱) نوزادست و بی‌تدبیر؛ ۲) نوعی نی مخصوص قلم؛ ۳) نگار، خم.

لێل کردن: ۱) شلوق کردنی ئاو؛ ۲) باکردنی تەکوڵەگوێزی سەوز [ف] ۱) گلآلود کردن؛ ۲) کندن پوست سبز گردو.

لێلو: لولو، مرواری [ف] مروارید.

لێلوهەڕ: لولوبەر [ف] لیلوفر.

لێلوهەڕ: لولوبەر [ف] لیلوفر.

لێلە: ۱) لۆڵە؛ ۲) لەلەی زاوکان [ف] ۱) لوله؛ ۲) لله.

لێلە: ۱) شەوەکی، بۆڵلە؛ ۲) زەلی و زاڵی ناو بلوورە؛ ۳) قوڕاوی کە بەسەر سەوزی دادەکشێ بۆ بەشەمیت بۆنی [ف] ۱) قعر کالیف؛ ۲) آشغال کندوی عسل؛ ۳) آب گلآلودی که بر سبزی باشند.

لێلەکین: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

لێلەنگ: خەو، هەش، چوونت [ف] نیل.

لێلی: لۆڵە [ف] لوله.

لێ لێ: خەریکە، بابا [ف] مشغول.

لێلی: ئاڕیشتی، ئاساقیەتی [ف] کدری.

لێلیانسەن: ۱) زۆر کەیفی هاتن؛ ۲) خۆش وبستن [ف] ۱) از چیزی خوشحال شدن؛ ۲) دوست داشتن.

لێلی لێ: هەڵهەڵە، دەنگ و هەرای زۆر [ف] ولوله.

لێم: ۱) ڕەمل، ڕەڵم؛ ۲) کتم، چلکی بڕین؛ ۳) چلکە، قرژ [ف] ۱) ماسه؛ ۲) چرک زخم؛ ۳) چرک و کثافت.

لێم: ۱) لیمە، قوڕی زۆر سل؛ ۲) لە من [ف] ۱) لجن؛ ۲) از من.

لێمان: خەستکی ڕەوە کە دەگەڵ پەسایی دادەنرێ [ف] مایع غلیظ زردرنگی که با مدفوع آید.

لێمان: لەیمە [ف] ارمه.

لێمتۆ: دەمو لموس [ف] لب و لوچه.

لێمشت: لافاو [ف] سیلاب.

لێمن: چلکن، گەمار [ف] چرکن.

لێمو: میوەیەکی زەرد لە شرەی، بازاچە پرچەڵ، ترش و شیرین هەیە [ف] لیمو.

لێموی: بە ڕەنگی لیمو [ف] رنگ لیمویی.

لێمە: پاڵ، پارچە، لەتەڵ، زۆرتر بۆ گۆشت لێدان [ف] پاره، جزء، قطعه.

لێن: کۆچی، گەورە [ف] خم بزرگ.

لێن: لیمان، لە لیمە [ف] ارمه.

لێن: باشگری بەواتا: جێگە: (خوێنلێن، قامیشەلێن [ف] پسوند مکانی.

لێناڤا: لەو گوندانەی کوردستانە کە بە عەسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

لێنسان: ۱) بارکردن؛ ۲) دروست کردنی جێشت؛ ۳) بێوە خاپم کردن: (دەستکی لێ ناوە)؛ ۴) لەسەردانان: (مەلحەمی لێ نێ) [ف] ۱) بارکردن بار؛ ۲) بخلق قلدا؛ ۳) پیوندزدن؛ ۴) بر سر گذاشتن.

لێنج: لجن، لیجق [ف] لزج.

لێنجاو: لیجقان، زیجکاو [ف] مایع لزج.

لێنجی: لیجقی [ف] لزجی.

لێنچن: لینج [ف] لزج.

لێنچقاو: لینجاو [ف] مایع لزج.

لێنچلە: لینج [ف] لزج.

لێنجکاو: لینجاو [ف] مایع لزج.

لێندو: ۱) هەوریترش؛ ۲) تەنگوتاڵ؛ ۳) گرێ و قورت بۆ شیرلێدان [ف] ۱) خمیرمایه؛ ۲) چونهٔ خمیر؛ ۳) گره و لخته در مورد شیر فاسد شده گویند.

لێنز: هێشوی دەنک لێ دارەتەرلو [ف] خوشهٔ لخت شده از دانه.

لیهان: گوندیکی کوردستانه بەهۆی کاولی کرد[ئا]ناو ڕووستایی لە کوردستان کە لەوسەر بەهۆیان ویران بوو.
لیهک: کۆچی گەورە، لین[ئا]خەرەی گەورە.
لی‌هاوین: لی‌ڕاوین[ئا]نگاه انداختن.
لی‌هۆڕین: لی‌ڕاوین[ئا]نگاه انداختن.
لی‌هۆسین: ۱) بە کاشەز مەکەل بەکی دوان ۲) خەت بەسەرداهێنان: (فاقەری هنا لیهۆسی)[ئا] ۱) نامە بە کسی نوسین ۲) ڕوی چیزی نوسین.
لیهە: لیهک، لین، کۆچی زل[ئا]خەرە.
لیهەر: باسکری بەوانا: کەسێ کە لیهان کاریەتی[ئا]بەوەند. فاعلی «لیهان».
لی‌هەڕین: لی‌ڕاوین[ئا]نگاه انداختن.
لی‌هەڕین: لی‌ڕاوین[ئا]نگاه انداختن.
لیهی: کەوی، حەمایەت، کەوی[ئا]رام شدە.
لی‌هی: فەرمان بە لیهان[ئا]فرمان بە «لیهان».
لی‌هیڕین: لی‌ڕاوین[ئا]نگاه انداختن.
لی‌هیشتن: ۱) دەست بەکاری کردن بەبەلەو جالاکی، لی‌هیشتن: ۲) فەگەمەزین لە خەلەسان: ۳) لە جولاەدا هاتوچو کردن[ئا] ۱) جابکاله و با شتاب سرگرم کاری شدن ۲) نشسته شرخوردن بر لیزگاه ۳) تاب خوردن در تاب.
لیو: لب، لیب، ڕەمل[ئا]ماسه.
لیو: ۱) لیب، لیو، لو: ۲) کەنار[ئا] ۱) لب ۲) لبه.
لیوار: کەنان، کەنار[ئا]لبه، کنار.
لیوارە: لیوار[ئا]لبه.
لیوان: ۱) شەرەی شوشە بۆ تاوخواردنەوە: ۲) لقان لخاف[ئا] ۱) لیوان ۲) لکاف.
لیوان: پڕ، سەریز[ئا]مملو.
لیوانلیو: لیواولیو[ئا]مالامال.
لیوانە: لیوان[ئا]مملو.
لیواولیو: لیوانلیو[ئا]مالامال.
لیوبەبار: خەمبار[ئا]غمگین.
لیودار: بەلیوارە[ئا]لبەدار.
لیودان: دەفەرێ کە بەسەتانی تاوی لی ڕۆکرێ: (ئەم قابە لیودادا)[ئا] ظرفی که آسان آب از آن سرازیر شود.
لی‌وردبونەوە: ۱) تواناکردنی تەواو: ۲) بیرلی کردنەوە[ئا] ۱) با دقت نگاه کردن: ۲) تأمل و تفکر کردن درباره چیزی.
لیوژە: گوندیکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد[ئا]نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
لیوکرۆژتن: لیوکرۆشتن[ئا]نگاه لیوکرۆشتن.
لیوکرۆشتن: برتی لە ئۆزەبونی ئەو بان جەزرەت و تاوات[ئا]کنایه از خشم یا حسرت زیاد.
لیوگەژتن: لیوکرۆشتن[ئا]نگاه لیوکرۆشتن.
لیولی: لولی، بلوڕ، بلۆر[ئا]لی ئاگاه.
لیوە: نیت[ئا]بواته.
لیوە: ۱) لیوە، دین، نیشت: ۲) فیدان: ۳) فرە: ۴) ڕاچەلەکەسایی دڵی دڵ‌ئەژان: ۵) سینگەی تازەڕواو کە بەر لیچی مالات دەکەفی[ئا] ۱) دیوانه ۲) صرعی ۳) آخرزوشیر ۴) یکەخوردن ۵) سینۀ تازەمیمه.
لیوەبون: نیت بون[ئا]بم انداختن.
لی‌وەبون: لی‌ڕامان[ئا]نگاه لی‌ڕامان.
لی‌وەخواردن: خواردەوە[ئا]نوشیدن.
لی‌وەرگرتن: ۱) بەدەس کە کەسێ کە شتێ تەدا: ۲) برتی لە بەدەفیل کردن: (لیوەرگرە بیت تەڵم)[ئا] ۱) گرفتن چیزی از کسی: ۲) کنایه از امتدار گرفتن: ۳) چیزی را بەطور جبر دیگر بیخشی.
لی‌وەرگەڕانەن: برتی لە وەرلەدانەوە[ئا]کنایه از پاسخ گفتن.
لی‌وەرهاتن: لی‌ڕامیدە لە دەوری کەسێ یا جێی[ئا]احاطه کردن.
لی‌وەستان: ۱) بیرانیەر ڕاوەستان: ۲) پشتوان بۆ پیرکردنەوە[ئا] ۱) در مقابل ایستادن: ۲) وقفه برای تأمل کردن.
لی‌وەستانەوە: بیرانیەر ڕاوەستان[ئا]توقف در مقابل.
لی‌وەشارتن: ئاڤەت کردنی جێی کە کەسێک نەبینی[ئا]پنهان کردن.
لی‌وەشاردن: لی‌وەشارتن[ئا]قایم کردن.
لی‌وەشانەوە: شیاوی کارێک یا جلکێک بۆ کەسێ: (ئەم کارە لە تۆ ناوەشێتەوە، ئەم جلکەی لی‌دەوەشێتەوە)[ئا]شایانی.
لی‌وەشاوە: شایەنە، شیاو[ئا]شایسته، لایق.
لیوەشۆ: دەم کەنداڵی کە ئاوڵێی کەوەتە ناوی[ئا]کناره‌ای که آب آن را به خروج بشوید.
لی‌وەگەڕانەن: لی‌وەرگەڕانەن[ئا]کنایه از پاسخ گفتن.
لیوەلەرزە: لەرزینی ئەو لە سەرمان و لە ترسان[ئا]لرزش شدید از سرما و ترس.
لیوەلەرە: لیوەلەرزە[ئا]نگاه لیوەلەرزە.
لیوەلەرین: لیوەلەرزە[ئا]نگاه لیوەلەرزە.
لیوەنگ: مۆرچانە[ئا]مورچانه.
لیویان: ۱) لی‌کرتن: ۲) دڵڕاکەندن[ئا] ۱) خنی کردن از صرع: ۲) یکەخوردن.
لی‌هاتن: ۱) سواربونی فەحسل لە مێینە: ۲) ئۆشی بەخۆشی سندان هاتنی حەیوان: ۳) شیاوی بەکار بون: (ئەم کەوایەت جوان لی‌هاتی)[ئا] ۱) اخیری سوارشدن نر بر ماده: ۲) توقی بیماری کشندۀ چارپا: ۳) مناسب و شایان بودن.
لیهاتگ: زیهاتی، لایق، لیهاتو[ئا]شایسته.
لیهاتو: زیهاتی[ئا]شایسته.
لیهاتی: زیهاتی[ئا]شایسته.
لیهاز: ئەوازە[ئا]هرم.
لیهازە: ئەوازە[ئا]هرم.

لێ هاڵان: بەدەورەدا پێچان ف پیچیدن به دور چیزی.
لێ هاڵاندن: بەدەورەدا پێچاندن ف پیچانیدن به دور چیزی.
لیهان: لاکان، لیان ف اسکی محلّی از ترکه.
لێ هاندن: ١) رەتانـدن؛ ٢) هەڕەشەلێ کـردن ف ١) خسته‌کردن؛ ٢) تهدیدکردن.
لێ هلدان: راستی لێ گوتن، نهێنی لەکەسێ ئاشکراکردن ف افشاکردن.
لێ هەڵاتن: ١) لەدەستڕاکردن؛ ٢) سواربوونی نێرلەمێو ف ١) ازدست کسی یا چیزی فرارکردن؛ ٢) پریدن نر برمادینه.

لێ هەڵسان: لـەدەستهاتن: (ئەمکـارە **لەو هەڵنـاسێ**) ف ازدست برآمدن.
لێ هەڵستان: لێ هەڵسان ف ازدست برآمدن.
لێی: ١) لباد، کولاو؛ ٢) لەئەو ف ١) نمد؛ ٢) از او.
لێ یش: لێش، جڵك ف جرك.
لێی شن: چڵکن، گەمار ف چرکین.
لێ یه: لەهی، لافاو، لاپاو، سێڵاو، لێ ف سیلاب.

م

م: ۱) رانەوی ئەنیا ئۆخۆ؛ (ئەم خواردم، کردم)؛ ۲) رانەوی بکەو بابە: (چارم، حەیوەم)؛ ۳) من. (م گۆنە ئەزم ز) ۱) ضمیر متصل اول شخص مفرد؛ ۲) پسوند ترتیب؛ ۳) من.

ما: ۱) ئەرۆیشت. لاسەچوو؛ ۲) ئەمریز (ز)؛ ۳) گشت کە گشت ئەیبو باسەرۆکی هەبوو؛ ۴) ڕەنگە، ڕەنگەهەبە؛ (ما ئۆزەکی جێ بە)؛ ۵) ئاخۆز، بەڵکو؛ (ما ئەو کەکرد)؛ ۶) ئۆ بیزی؟؛ ئۆ بڵێی؟ (ما و دین)؛ ۷) ئۆچی؟؛ لەبەر چی؟؛ (ما بدیم؟، ما ئەز بچم؟)؛ ۸) ئەوبە؛ (ماکەی، ماکەی)؛ ۹) ڕەنگە، بەجێ؛ (بەمەلی باش بە)؛ ۱۰) زەرف شاخی لۆس؛ ۱۱) شکێن، قەڵشەبردن (ل)؛ ۱۲) خۆگرتن و ترسان لە یەکتر بەشەڕ. (دوانووە کە هاتی هیناوە)؛ ۱۳) سەبەب، هۆ؛ ۱۴) پرسی بەسەرماندە ۱) ماندەگار شد؛ ۲) (بەست؛ ۳) بەیماند؛ ۴) امکان دار؛ ۵) ئامنگر؛ ۶) آیا می‌شود؟؛ ۷) چرا؟ برای چه؟؛ ۸) مادیه؛ ۹) اصل، اساس؛ ۱۰) کوه سنگی؛ ۱۱) شکاف بزرگ در کوه؛ ۱۲) عوام ئەمن؛ ۱۳) انگیزه؛ ۱۴) لفظ پرسش یا تعجب.

مایۆس: بەدەی، گرانو، ئەزیەتان کراو ۱) زەدانی.

مایەمین: ۱) ڕۆژ ئەوان؛ ۲) ئاسایشی (مایەیشان خۆشە ۱) مبان؛ ۲) سیاه.

مایین: مایەین ۱) نگاه، مایەین.

مایێن: مایەین ۱) نگاه، مایەین.

مایۆس: مایۆس، بەدەی ۱) زەدانی.

مایوسخانە: گرتوخانە، بەندیخانە، زیندان ۱) زندان.

مایۆک: جیبوک بە ئەدب ئەسەرەدان ۱) ترسری.

مات: ۱) کز، کز وشمە کردو؛ ۲) خەمگین؛ ۳) گۆڕەکردن بەرهەت خواز لە کاری؛ ۴) کەلا بەسەری زەر لە کەلای ئاسایی کە بۆ جۆرێ کەلایین دەست ئەدا؛ ۵) ئۆڕەکەی بچووک بۆ کایەی کەلابازی؛ ۶) سەرگەردان، سەرسوڕماو؛ ۷) وشەیەکە بۆ لەکارکەوتنی شای شەترنجی دەڵێن؛ ۸) دەزاو لە کایەی شەترنجدا؛ ۹) ڕەنگی بێ بریقە؛ ۱۰) ئەوی تر لە بەزی خۆی؛ (خوریەرەایی بەدەنگەت گرتوە بەکیان ماتە)؛ ۱۱) بێ دەنگ؛ (لە گریانەکەی مات بوم)؛ ۱۲) مانگ ۱) کز کردە؛ ۲) ئەمنانگا؛ ۳) منتظر فرصت؛ ۴) بیلۆ بزرگ؛ ۵) جاڵەی کوچان، تیلەبازی؛ ۶) متحیر؛ ۷) اصطلاح مات در شطرنج؛ ۸) بازنەی بر شطرنج؛ ۹) رنگ مات، نقطه مقابل براق؛ ۱۰) کم ارتفاع‌تر در باد وزید؛ ۱۱) ساکت؛ ۱۲) ماه.

ماتاب: ئاف هەڤیف ۱) مهتاب.

ماتابان: ۱) مانگی ئەئاسمانەدا؛ ۲) ئاوە بۆ ئەوان ۱) ماه تابان؛ ۲) نام زنانه.

ماتاقە: بەرانبەری خوێن ئاوێن کە بە مەندی و ئەسەرخۆ دەڕژا ۱) آب ستست جریان.

ماتان: کایەی کەلا ڕەقۆکەهاوێشتن، جالان ۱) بازی تیلەبەگو.

ماتانی: ماتان ۱) بازی تیله به گو.

ماتاو: ۱) ئاف هەڤیف؛ ۲) قیتە کەشتە ۱) مهتاب؛ ۲) آفتاب مهتاب. آتشبازی، فشفشەبازی.

ماتاوان: ماتابان، ئاوی ڕەنگە ۱) نام زنانه.

مات‌بۆن: ۱) کز کردن؛ ۲) سەرگەردان بۆن؛ ۳) پەدەنگ‌بۆن؛ ۴) ئۆڕکەی کە شەترنجە؛ ۵) جەنگەر بۆن ۱) کزکردن؛ ۲) خاموش شدن؛ ۳) باختن در شطرنج؛ ۵) جانگیر شدن.

مات‌بەد: ۱) ڕا مەبەد، خۆ وەشێرە؛ ۲) پەدەنگ‌بە ۱) خود را نشان مده، ریخو؛ ۲) بی صدا باش.

ماتلە: ۱) خۆنکی باوک، میمان؛ ۲) پێنکە، دەرگۆش ۱) تشنه؛ ۲) گهواره.

مات کردن: ۱) پەدەنگ کردن؛ ۲) ڕەفایی خەوی کردەوە؛ ۳) برینی لە کوشتن؛ ۴) ئەسرەوەی شەترنج ۱) ساکت کردن؛ ۲) برجستگی را صاف کردن؛ ۳) کشاه از کشتن؛ ۴) برد شطرنج.

ماتل: بێکار، دامان شتێ یا کەسێ کە هیچ کاری نەبێ ۱) معطل.

ماتل‌بۆن: بێکاربەوە ۱) معطل شدن.

ماتل کردن: لە کار وەستاندن ۱) معطل کردن.

ماتلی: جوری تفه‌نگ [ف] نوعی تفنگ.
ماتلی: ماتل‌بوّن، شکاری [ف] بمطلق.
ماتون: ۱) تامرازی و کارخستی مه‌کیه؛ ۲) پاسکلی که به پوزین دوروا، دوجمرخه‌ی مه‌زنی [ف] ۱) موتور؛ ۲) موتوسیکلت.
ماتورا: بمبل، بموبل، کاره‌کهر [ف] تنبل.
ماتوره: ماتورا [ف] تنبل.
ماته: ۱) خوشکزکردن، کروشه؛ ۲) ئاماتیکه‌ران و ئالدوبوّن میوه‌ی بیستان؛ ۳) تمعی بهرچاو؛ ۴) کیّوی که‌ی جاوران؛ ۵) گوشه‌یکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] ۱) کزکردگی؛ ۲) علائم رسیدن در میوه یا انبری؛ ۳) سیاهی پیش چشم؛ ۴) مهره‌ی ضدّ چشم‌زخم؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ماته‌دان: جوّ بهرپوره‌وه‌کشاندن؛ ۱) گیرپیشک ماته‌ی داوه؛ ۲) ئالدوبوّن، میوه‌ی بیستان؛ ۱) بیستانه که ماته‌ی داوه، بهم رواله بی‌ده‌گا [ف] ۱) بهرچین چسپین و منتظر فرصت بودن؛ ۲) ظهور علائم رسیدن میوه یا انبری.
ماتهم: تاریماهه، تاریماری [ف] ماتم.
ماتمات: سه‌رپه‌سه‌ر، ئه‌ستین [ف] رمس پارچین پارچین.
ماتمماته: ماتمات [ف] نگا: ماتمات.
ماتمی: تاریماری [ف] ماتمی.
ماتمین: ماتمی [ف] ماتمی.
ماتی: ۱) سه‌رسوّمان؛ ۲) ئه‌نده‌گی؛ ۳) مه‌ماری؛ ۴) ره‌نگی بی‌ر بله‌ق [ف] ۱) تحیّر؛ ۲) خاموشی؛ ۳) خمگینی؛ ۴) رنگ مات.
ماج: ۱) ماز، خرمو بهرده‌وی (بهرده‌نست)؛ ۲) ئاوی کوّنی کوره [ف] ۱) ماز، سر و زیرنست؛ ۲) الام باسلانی قوم کرد.
ماجر: کوّچهر [ف] کوچ کننده، مهاجر.
ماجو: کریّ بادانت له بهرانبری کاردا [ف] مزد.
ماجوج: یاجوج [ف] مأجوج.
ماجوم: ۱) ئه‌که‌لاوکراوی جه‌ند ده‌رمانیکه‌ل بوّ مالّحه‌مه؛ ۲) جوّری شیرینات [ف] ۱) معجون دارویی؛ ۲) نوعی شیرینی.
ماجوّن: ماجوم [ف] نگا: ماجوم.
ماجوه: شوینی که ئاوی تیّدا هاتووه و داره [ف] اثر جاری شدن آب در زمین.
ماجیت: گوندیکه له کوردستان به‌عسی وه‌ران کرد [ف] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعثیان.
ماجیداوا: ئه‌و گونده‌ی کوردستانه که به‌عسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
ماچ: ۱) راموّس، راموّسان، ماچ؛ ۲) جیگ، میچ، قاپ [ف] ۱) بوسه؛ ۲) شتالنگ، قاپ.
ماچا: تاویکی‌یان که بهره‌کانی باشوّر [ف] از برگهای پاییز.
ماچان: ۱) چه‌ند راموّسانی؛ ۲) ئه‌ژن، دیّژن، ده‌لّین؛ ۳) جگین، قاپین [ف] ۱) بوسه‌ها؛ ۲) گویند؛ ۳) قاپ‌بازی.
ماچانی: جگین [ف] بازی با شتالنگ، قاپ‌بازی.
ماچاله: سوّکه‌ئه‌ماچ [ف] ماچ و بوسه کوچک.
ماچ کردن: راموّسان، ماچ کردن [ف] بوسیدن.
ماچلداد: بهشی ته‌نداو، گه‌ی لهش [ف] مفاصل اندام.
ماچماچان: ئیکدو دو راموّسان [ف] همدیگر را بوسیدن.
ماچماچانی: ماچماچان [ف] همدیگر را بوسیدن.
ماچماچوک: ماچماچان [ف] همدیگر را بوسیدن.
ماچمی: دیّژین، ئه‌وسین، ده‌لّین [ف] می‌گویم.
ماچو: ئیژی، دیّژه، ده‌لّی [ف] می‌گوید.
ماچوموّچ: ماچماچان [ف] همدیگر را بوسیدن.
ماچه: میوه‌یه‌ک ما بوّنیشتر و جانه‌که‌ی ده‌لّین [ف] ماچه، ماده، ویژه اشتر و گوزمیر.
ماچی: ۱) ده‌لّیم؛ ۲) ئوتیّزی، هه‌ر ده‌لّی؛ ۳) ئه‌ی چوّن؟؛ ۴) راموّسانی لیّو [ف] ۱) گویم؛ ۲) وگویی؛ ۳) پس چگونه؟؛ ۴) بوسه لو.
ماچیلک: ۱) ماچ، راموّسان؛ ۲) ئالی ماچ [ف] ۱) بوسه؛ ۲) بوسه‌ای.
ماچین: ماچانی [ف] قاپ‌بازی.
ماچه‌ین: ماچین [ف] نگا: ماچین.
ماخ: ۱) کاریّکی سه‌ریان؛ ۲) ئیزه‌ئالّودار؛ ۳) زمی تیّوان دو به‌رزایی؛ ۴) نهیوم [ف] ۱) بیالار؛ ۲) الوارهای سقف؛ ۳) بستی مابین دو تپه‌ی؛ ۴) طبقه، اشکوبه.
ماخوّ: خاوه‌ن، خوه‌ان، خوّی، ساحیب، ساحبو [ف] صاحب.
ماخوّیزان: گونده‌یکی کوردستانه به‌عسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ماخوّلان: ۱) خولخوّلانه؛ ۲) ئه‌خوّشی سه‌رانه‌رزین [ف] ۱) گرفتنا؛ ۲) بیماری از پشت سر.
ماخولیا: ۱) گیژو خوّل؛ ۲) ئه‌خوّشیه‌که ئه‌سه‌ک [ف] ۱) گیج و هاگ؛ ۲) بیماری مالیخولیا.
ماد: ۱) ئاویکی کهوناری کورد؛ ۲) ده‌وله‌تی کورد له‌مه‌ده‌ئی یه‌کوه [ف] ۱) قوم ماد؛ ۲) دولت ماد.
مادالد: گامیّش [ف] گاومیش.
مادام: ۱) خانمی ره‌شی بریقه‌دار؛ ۲) تا وایه، هه‌تا وایه [ف] ۱) امتقال سیاه براق؛ ۲) مادام که.
مادّك: با بوّنی زاوّ تیّوه‌یچان [ف] قنداق بچه.
مادوکی: سه‌ردیّمی زیّك کهوتی شیّوه‌ی کوّتر یکه‌وه [ف] دوران بازی کبوتران.
ماده: ۱) جه‌وریّ نان؛ ۲) رفیّنه‌ی نان پیّوه‌دان؛ ۳) کرش، جوّر؛ ۴) دوپه‌له‌ی توان؛ ۵) تو، تلف کرین گوشت؛ ۶) دایك؛ ۷) جوّین، تامیان [ف] ۱) تنوری نان؛ ۲) بیانتشك نانوایی؛ ۳) جنس؛ ۴) ئمل؛ ۵) غذا؛ ۶) مادر؛ ۷) خسرمایه.
ماده‌ر: دایك [ف] مادر.
ماده‌رپه‌چه: ئه‌ه‌لّی وره‌و بریشت یه‌کوه و بوّ جوانی [ف] کوك ریز و درشت باهم.
ماده‌رزا: پیاوّك که دایك بوه، که له دایك بوه؛ (ماده‌رزا کوّره) [ف] مادرزاد.

مادەرزاد: مادەزا، مادەرزا.
مادەرمەردە: میوەی پشتانی سپی هە لکەراوی پلیخاو، میوەی پانیزی بزرەدا لهیدە.
مادەلک: مادال، کامیش، گامیش.
مادەم: ۱) خاکەوایە؛ ۲) ئاوایە. ۱) ئەگەر چنین است؛ ۲) مادامی کە، تا چنین باشد.
مادەن: کان، کانکە، معدن.
مار: ۱) ساماەوەریکی خزوکی درێژوکەی بەدرێژیوکەیە زاری هەیەو ریوە دەدا؛ ۲) ماڵو، جیگەی لی‌ژیانی خۆزان. ۱) مار؛ ۲) خانە.
مارانی: جۆری ماسی کە لە مارەدا. مارماهی.
مارانگاز: مارگزیدە.
مارانگەز: مارگزیدە.
مارانگەستە: مارانگاز، مارگزیدە.
ماراو: هات، بەخت، تەقدیر، تالع، نیگون، شانس.
مارای: شکان، شکستن.
مارپزین: مارەبڕان، ئیلە، جەلال کردنی زەو بەیار، عقدکنان.
مارپیچ: لولەی درێژی قایان ئاوی، مارپیچ قلیان.
مارت: ئادار، سیهەمین مانگی ساڵی خاچپەرستان، مارەماریس.
مارتساڵ: تاڵاس، پۆش و جۆری سەرسیچی خاسو، ترکسە و گیاو سقف‌پوش، آجره.
مارتلی: مانلی، نوعی تفنگ.
مارتۆکە: ۱) ئۆڵەمار، بەچکەمار؛ ۲) ماری باریک؛ ۳) کرمی درێژی ناو سک؛ ۴) مارمێلکە. ۱) بچەمار؛ ۲) مار باریک؛ ۳) کرم دراز معده؛ ۴) سوسمار.
مارتین: مارتلی، نوعی تفنگ.
مارچو: نیساد، جنس.
مارچەفری: جۆری مار، نوعی مار.
مارچێو: داری سەردەفیلەکانە بۆ مارگزین، چوب دوشاخەی مارگیران.
مارچیو: ۱) مارچیو؛ ۲) گیایەکە. ۱) چوب دوشاخەی مارگیری؛ ۲) گیاهی است.
مارداد: مردو، مردگ، مُردە.
مارەش: ۱) مردن، مەرگ؛ ۲) ئەوانی‌ڕان، تەواوبوون. ۱) مُردن؛ ۲) تمام شدن.
مارەن: شکاندن، شکستن.
مارەدە: مارداد، مردگ، مُردە.
مارەدەم: جۆری تفەنگ، نوعی تفنگ.
مارەدین: شارێکە لە کوردستان، نام شهری در کردستان.
مارز: ۱) زاڵم؛ ۲) لاسار و سەرسەخت. ۱) ستمگر؛ ۲) لجبان.
مارزا: گوی تازەئی ساوای شیرەخۆر کە زەردو شلە، مدفوع نوزاد.
مارزەیە: مارانگاز، مارگزیدە.
مارزیاتی: بەمێی هەڕان، کەراد کراو، متروک، مهجور.
مارژوک: بۆکمان، جۆری مارمێلکە، نوعی مارمولک.
مارژی: نیساد، مارچو، جنس.
مارس: مارت، ماه مارس.
مارس: مارز، نگا: مارز.
مارسیس: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط جنایتکاران ویران شد.
مارشک: پیرۆز، مبارک، خجسته.
مارگرن: مارەبڕین، عقد کردن.
مارگۆنە: مەسەلەیەکی شاعیرانە، نام شاعرانه.
مارگە: ۱) ڕاوکە مریشک؛ ۲) ئەو هێلکەی کە لە کولین مانگەدەنێن، بۆئەوەی مریشک هەڵبدێ هێلکەی تریکا. ۱) راملک؛ ۲) تخم مرغی که در لانه تخمگذاری بگذارند تا تخمش را همانجا بگذارد.
مارگر: کەسی کە مار هەمیشەیە دەگا، کسیکه مار بدگزیدەی تا، مارگیر.
مارگروس: نیرەکەوی کە مالەو جۆی لی بوارەوە، کبک نری که ماندانش را نمی‌باید.
مارگرە: مارچیو، نگا: مارچیو.
مارگەستە: مارانگاز، مارگزیدە.
مارگیر: ۱) گیایەکی درکاوی‌یە؛ ۲) مارگز. ۱) گیاهی است خاردار؛ ۲) مارگیر.
مارگیس: جۆری مارمێلکە، نوعی سوسمار.
مارگیسک: ۱) مارگیس؛ ۲) ماری (دەرەتا؛ ۳) بزشی لە مرۆی بی‌قەرو خراو. ۱) سوسمار؛ ۲) مار سمی؛ ۳) کنایه از شخص بدجنس و کج رفتار.
مارگیسە: بۆقلە، بەقلەموت، تەقەتەق، تەقەوتەق، بوقلمون.
مارمار: مالمال، قارەمانێکی بەیتی کەوتارە، (ناسر و مارمار) از شخصیت‌های افسانه‌ای کوتکوری.
مارماروک: کرمی درێژی ناو سک، کرم دراز معده.
مارماروشک: ۱) مارمێلکە؛ ۲) گیایەکە شیرەکەی زەهرە. ۱) مارمولک؛ ۲) گیاهی است که شیره‌اش سمی است.
مارماروک: ۱) مارمێلکە؛ ۲) هەرشتی درێژو پێچ کە لە مار بکار. ۱) مارمولک؛ ۲) هر چیز مارمانند.
مارماروکە: بازەی ئەمەوزی برزاو، نان انگو مانند.
مارماسە: مارماسی، مارانی، مارماهی.
مارماسی: جۆری ماسی‌یە وەک مار دەچێ پێوەدەو گۆشتی دەخورێ، مارماهی.
مارمالوک: مارمێلکە، سوسمار.
مارمزوک: ۱) بچوومار؛ ۲) مارمێلکە. ۱) بچەمار؛ ۲) مارمولک.
مارمس: دەم بە جیگەی مارانگەستەو، ئاردو گۆشتی زار بۆ جارەی مارانگاز، مکیدن جای نیش مار به قصد معالجه.
مارمطیلک: مارمێلکە، مارمولک.
مارمەزوکە: مارمێلکە، مارمولک.

مارمیزولکه: مارمیلکه ◻ مارمولک.
مارمیز: مارمز ◻ نگا: مارمز.
مارمیلکه: جانوری کی بچوکی بوزه‌ئوکه‌یه له کوریه‌مار ده‌کاو دیسه‌و پای هه‌یه له سه‌ر میشه‌و جانوری بچوک ده‌ری‌و بیوه‌ده‌ا ◻ مارمولک.
مارمیلکه: مارمیلک ◻ مارمولک.
مارمیلوک: مارمیلکه ◻ مارمولک.
مارنه‌گمز: ماله‌لایکی ئاده ◻ سارپیچ شدی.
مارنه‌میلک: جوری ماره ◻ مار عینکی.
ماروا: ۱) ئه‌سپه‌سان، هه‌ووای پاشی و چاوه‌سی ۲) ئه‌سپی که خاڵی چه‌رمیگ له پای دایه ◻ ۱) اسم سیاه پیشانی سفید ۲) اسبی که خالهای سفید بر دست و پا دارد.
مارویچ: جوئیکه وانا سه‌رمی دایکه ◻ ئاسیابی است.
ماروت: فریشته‌ی هه‌ره‌ئاڵی ئاریت که خوایان ئیزه کردبه ◻ نام فرشته‌ای که مغضوب خدا است.
ماروته: مولاحه، خرگه‌ی ماسی له زستانا ◻ پناهگاه ماهیان در زمستان.
ماروخه: بارمه‌ی‌وی بچوک ◻ قطعه زمین کوچک.
ماروده: قیلاوه‌ی، قیچه‌لقاچ ◻ مورب.
ماروژه: گیایه که ده‌خوری ◻ گیاهی است خوردنی.
ماروسیا: ۱) ئه‌ساری زه‌ش ۲) برشی له مروی داری دل‌ره‌کین ◻ ۱) مارسیاه ۲) کنایه از دشمن کینه‌توز.
مارول: خاس، ئاهو ◻ کاهو.
ماروموز: خزاک، هه‌ر جانه‌وه‌ری بچووکه‌ا خشکه ده‌کا ◻ خزنده.
ماروموزو: برشی له هه‌سوشتکی خزنه‌ویت ◻ اسمی مارو موزوی جوره ◻ ۱) انواع از انواع حشرات و پرند.
ماره: ژن هیناوان به ریزو شوینی ئاینی ◻ عقد ازدواج.
ماره: مازگه، زاوکه ◻ زاهاله.
ماره‌بڕ: کچی که به زاوکی به شوو دراوه ◻ دختر عقد شده، نامزد.
ماره‌برانه: بارچه‌یک که زیی له‌سه‌ر ماره ده‌کری ◻ صداق، مهریه.
ماره‌بڕی: ۱) به ریز شوینی ئاینی ژن دان به شوو ۲) ماره‌برانه ◻ ۱) عقد کردن ۲) صداق.
ماره‌پاگ: ژنی که به شوو دراوه هیشتا ده‌چوه‌ه‌ماڵی شوو ◻ عقد شده.
ماره‌پڕین: ژن گرته‌مه‌ڵاکی بیاو به ریز شوینی ئاینی ◻ عقد کردن.
ماره‌ره‌ش: گوندیکی کوردستانه به‌هوی ئاوایی کراوه ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ماره‌زا: شه‌گری ساوای ئاژه‌ڵ ◻ صغیر نوزاد حیوانات.
ماره‌زیو: زیوی هه‌زاریی ◻ هزاریا.
ماره‌ک: مارک، بیروز ◻ خجسته.
ماره‌کراو: ماره‌بڕیاگ ◻ عقد شده.
ماره‌کردن: ماره‌بڕین ◻ عقد کردن.
ماره‌کول: دوماره‌کول، دوشاڵ ◻ مقرب.

ماره‌گوڕ: تیره‌ی دڕیزی ئاو یو سه‌ر گوڵه‌مه‌ره‌زه ◻ جوب طویل آبرسانی به گرد شالیزار.
ماره‌گیره: مارچیوه ◻ نگا: مارچیوه.
ماره‌یی: ماره‌برانه ◻ صداق.
ماری: ماکم ◻ کیک ماده.
ماری: جوجه، جوجمه ◻ ۱) ئاڵای بالای راهر و ۲) کوچه‌ئنگ.
ماری‌پشت: موغه‌ری پشت ◻ ستون فقرات.
ماریزوک: گیایه که مه‌ڕیزه ◻ گیاهی است.
ماریزه: ماریزوه ◻ گیاه مارزوه.
ماریس: ماری ژاڵ، لاسای سه‌ری ◻ دیکانو.
ماریسان: سوینی که روز ماری هه‌س ◻ جایی که مار بسیار دارد.
ماریشوک: ماریلکه‌ی ره‌ڵاو ◻ مارمولک بزرگ.
ماریفه‌ت: زوه‌ه‌ی و تا کاریه‌ستی ◻ خوش اخلاقی.
ماریله: ماریلکه ◻ مارمولک.
ماریین: گیایه که ◻ گیاهی است.
ماریین: شکانین ◻ خرد کردن، شکستن.
ماریینه: شوینه‌واریکی کونساریه له کوردستانی چه‌ریه‌سی ترکان ◻ آثار باستانی در کردستان.
ماڵ: ماڵ ◻ خویشاوند و نیزو زه‌ویت، مال.
ماڵان: ۱) که‌ڵه گاشتی ئاوچاوانو کاڵاسی ۲) گه‌ب، ره‌ڵاو گه‌ور ◻ ۱) گاوبیش پیشانی و دُم سفید ۲) بزرگ.
ماڵبه‌ن: ده‌ستوشه‌که له سی‌ئاژه‌ڵ چیا ده‌بی ◻ از بیماریهای دام.
ماڵتی: گه‌ش، زاتر، مه‌زنتر، گه‌وره‌تر ◻ بزرگتر.
ماڵگ: ئه‌ری داریکی ئاژه‌واره ◻ مازوج.
ماڵگا: بنه‌ی کاشه‌که ◻ استخوان دنباله.
ماڵگه: ئه‌زه‌ی پشت ◻ ستون فقرات.
ماڵگیرت: ئاوچه‌یه که له کوردستانی ره‌وه‌ستی ترکان ◻ ناحیه‌ای در کردستان.
ماڵوخ: دوگرد، به‌ره‌ئاڵی بوز ◻ سخاوه، جاسمار.
ماڵمار: به‌ره‌ئی ده‌حل، به‌ره‌ئی که ده‌یه‌ری به‌ره‌ده‌دری ◻ اک شُتر.
ماڵن: ۱) گه‌وره، گه‌یه زل ۲) ئه‌ستوره‌کی هاشیره‌ت ◻ ۱) بزرگ ۲) سرد دارایی.
ماڵو: ماڵگ ◻ مازوج.
ماڵوسه‌ره‌ڵا: وشه‌یه که بو ئاوکه‌کرده‌وه به‌ئاراستی ده‌گوتری ◻ بانگ مازوج جهتی آزاد.
ماڵوچن: که‌سی که ماڵو له دار ده‌ته‌کینی و کوده‌کاته‌وه ◻ مازوج چین.
ماڵوڕان: داریکه‌ی ◻ درخت مازوج.
ماڵوڕ: بیکار ◻ بیکار.
ماڵوڤان: خانه‌خوی، خاوه‌ن‌ماڵی میوان خاوه‌نده ◻ میزبان مهمان‌نواز.
ماڵوڵی: کاریکه‌ی به‌ره‌کراو ◻ معمولی.
ماڵوڵی: به‌ره‌کراوی که سه‌رکار ◻ معمولی.
ماڵوڵی کیش: دوستی یه‌کگه‌ی کوره کاریه‌ستیت ◻ دوست وفادار در

زبان مغولی.

مازه: ۱) نارونراستی پشت موقسمره، بزسرزی پشت؛ ۲) انسان بیل؛ ۳) دارای کلیه‌ی مازه‌ی پیوه‌یو دگمزی [ف] ۱) ستون فقرات؛ ۲) اتف؛ ۳) چوب محور چرخهای گاری و...

مازی: ۱) مازو؛ ۲) بزسرزی پشت [ف] ۱) مازوج؛ ۲) ستون فقرات.

مازی: ناوی جایه‌که له کوردستان [ف] نام کوهی در کردستان.

مازیچن: مازوجن [ف] مازوج چین.

مازین: سه‌ته‌له، ته‌خوتنی سمی ئاژەل [ف] بیماری سُم دام.

مازین: دارخزوی ته‌ستوور [ف] درخت بلوط بزرگ.

مازین: گوندیکی کوردستانه به‌شی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

ماژ: مار، ماج، خزمو چیژەوی زەویه‌ئیست [ف] ماز.

ماس: ۱) شیری گەرم‌کراوی تامیان تیکه‌ل‌کراوی تونسه‌دەوبو؛ ۲) به‌هەم [ف] ۱) ماست؛ ۲) آماس.

ماسا: ماسی [ف] ماهی.

ماسان: ته‌ستوورئی ته‌دام [ف] آماسیدن.

ماساو: ۱) ئه‌ستوور بوگ به‌هەوا؛ ۲) جاله‌وریکه هەر له ئاوا دەژی گۆشتی خۆرەو به‌کار زۆره؛ ۳) ماساو [ف] ۱) آماسیده؛ ۲) ماهی؛ ۳) آبدوغ.

ماساوه: گیایه‌کی دارین [ف] گیاهی است خشبی.

ماسایا: ماسان، به‌هەمان، ته‌ستوورئی [ف] آماسیدن.

ماسایش: ماسان [ف] آماسیدن.

ماسایه: ماسایا [ف] آماسیدن.

ماست: ماس، شیری تامیان تیکراوی تونسه‌دەوبوگ [ف] ماست.

ماستاف: ماساو [ف] نگا ماساو.

ماستاو: ماسی له ئاوا لیکدراوی به‌هەشکه له‌زیر [ف] ماست و آب بهم زده، دوغ شلغم، آبدوغ.

ماستاوساردکردنەوه: برئی له زوبیی و کلکسوته [ف] کنایه از تملق و چاپلوسی.

ماستاوکردن: ۱) ماساو ئاژاو کردن؛ ۲) ماستاوساردکردنەوه [ف] ۱) ماست و آب بهم زده؛ ۲) تملق کردن.

ماستاوی: شتی که ماسی تیوه بی؛ (کەواکەم ماستاوی بی [ف] ماست آلود، آغشته بماست.

ماستبا: دوهەوا، دوکلیو [ف] دوقلو.

ماستین: سه‌ته‌له، ته‌خوتنه‌کی ئاژەل [ف] از بیماریهای دام.

ماستی: زلبز، گەورەتر، مەزنتر [ف] بزرگتر.

ماستوون: توز، لەسەر توزی زۆر و ماست که بۆزستان هەڵده‌گیری [ف] دخیرهٔ ماست و کره.

ماستوموزاردن: برئی له به‌روی توزیکەوه له کاتی [ف] کنایه از با دقت تحقیق کردن.

ماستەرگ: کوڤاڵه، ره‌هائی [ف] غیف.

ماستەزۆن: توز، توزی ماست و زۆن له سەریەتی که بۆزستانی هەڵده‌گری [ف] لایهٔ ماست و کره برهم که ذخیره می کنند.

ماستین: ره‌هائی، کوڤاڵه، ماستەرگ [ف] غیف.

ماسریشم: سریشمی که له ماسی ده‌گیری [ف] چسبی که از ماهی گیرند.

ماسریشمه: گیاسریش [ف] گیاه سریش.

ماسلە: شکاڵی که به رۆیه‌وه ده‌گری تا ئه‌ماسرین [ف] ماسلد.

ماسکه: ماسلە [ف] ماسلد.

ماسکەش: دەوریت [ف] حاکش.

ماسلائی: ۱) برئیکی ئاوان وەبازوا؛ ۲) ماست به سەرزئی خراپەدا گرتن و به دزی‌دا گواستن [ف] ۱) ماسلائی؛ ۲) ماست بر سر زنی بد کاره ریختن و در ده گردانیدن.

ماسو: دزیه که له کوردستان [ف] نام دهی است.

ماسو: ماسلی جاجەوری که به بی ئاو ئاری [ف] ماهی.

ماسوو: ۱) ئەسپری داریکی بزکلیره له ته‌ساب ده‌کاته؛ ۲) ماسولکەی جوڵانی [ف] ۱) نمر درختی است شبیه عناب؛ ۲) ماسولهٔ ساعی.

ماسوورا: ۱) ئاگردیر هەڵسان؛ ۲) له‌خوتنی بای سۆر [ف] ۱) آماسیدن؛ ۲) بیماری بادسرخ.

ماسول: ۱) ماسوو، ماسوا؛ ۲) بلیمەت؛ ۳) داهانی زەوی [ف] ۱) ماهی؛ ۲) ظریف؛ ۳) محصول زمین.

ماسولکە: ۱) ماسوو، جوڵک؛ ۲) خاوەی جاڵ؛ ۳) داریکی سۆری جەوەمار که هەشتا ئەوەنده کۆن؛ ۴) له‌ڤامیستیکی کوردیه جوڵاوەتوی لی دەسیجن بۆ ئەسپن؛ ۵) گۆشتی پشتوی ئاژەڵ بیت که‌ستوری ئەوڵاوڵا بیرناد [ف] ۱) ماهی کوچک؛ ۲) کاه کنار جاله؛ ۳) داریکه خرمن توده نشند؛ ۴) ماسوورا؛ باقندگی؛ ۵) ماهیچه.

ماسولکە: ۱) ماسولکەی جوڵانی؛ ۲) ماسولکەی گۆشت؛ ۳) جوزی بناج؛ ۴) گۆڤاری قریت [ف] ۱) ماسوو؛ ۲) ماهیچه؛ ۳) نوعی ساج؛ ۴) گلوله نخ بود قالیبافی.

ماسه: ره‌مڵ، مڵ، گفت، لم [ف] ماسه.

ماسەتە: ره‌مماسین [ف] متورم کردن، آماسانیدن.

ماسەوا: دزکلیوی جماست [ف] آش ماست.

ماسی: ۱) ماسوو؛ ۲) به‌هەسا؛ ۳) ماست‌فروش؛ ۴) ماساوی [ف] ۱) ماهی؛ ۲) آماس کرده؛ ۳) لبنیات فروش؛ ۴) ماست آلوده.

ماسیان: ماسان، به‌هەمان [ف] آماسیدن.

ماسی‌بزاك: ماسیك ده‌ڵی وەك هەڵزەو دزیزە [ف] ژماهی.

ماسی‌باڵك: جوزئی ماسی [ف] ماهی سوف.

ماسی‌بەرك: جوزئی ماسی [ف] ماهی کفال.

ماسی‌خاتوونك: جوزئی ماسی [ف] نوعی ماهی غزل آلا.

ماسی‌خزك: وریله ماسی [ف] ماهی بسیار ریز.

ماسی‌خورە: باڵداریکی سیه زاوەماسی ده‌کا [ف] مالی مرغ ماهیخوار.

ماسی‌سترك: جاجەوریکی دەریایه [ف] از جانوران آبزی.

ماسی‌مولّ: ماسی خوی گراوی بشکەوه گرام [ف] ماهی نمک سود، ماهی شور.

ماسی‌مولّ وخوا: ماسی مولّ [ف] ماهی شور.

ماسی فروش: کەسێ کاری ماسی فرۆشتنە ▣ماهی فروش.
ماسی فرۆک: جۆرێ ماسی کە مرۆڤای وایە تەمەنی ▣ نوعی ماهی.
ماسی فرۆك: ماسی فرۆک ▣ نوعی ماهی.
ماسیڤان: کەسێ کاری هەر ڕاوەماسیە ▣ صیاد ماهی.
ماسی کارتۆك: سفرەماسی ▣ سفرەماهی.
ماسی کەران: بیجوەبۆق ▣ بچهٔ غوك.
ماسی گر: کەسێ ڕاوەماسی دەکا ▣ ماهیگیر.
ماسی گرە: ماسی خۆر ▣ مرغ ماهیخوار.
ماسی گرەك: ماسی گرە ▣ مرغ ماهیخوار.
ماسی گیرە: ماسی گرە، ماسی خۆرە ▣ مرغ ماهیخوار.
ماسیلکە: ماسولکەی لەشی زیندەوەر ▣ ماهیچه.
ماسی لۆلۆ: جۆرێ وردەماسی لە ڕۆبارەکانی دەوڕی جێشتەی ماسی گرتن ▣ نوعی ماهی ریز که آن را طعمه می کنند.
ماسیلە: مارمیلکەی ئاوخانان کە لە جێگەی شەدار دەژی ▣ مارمولکی که در خانه‌ها و درجای مرطوب زندگی می کند.
ماسین: ۱) پەنجەمان، پەنجەمان؛ ۲) تورێی مەیوی ڕۆن و چەوری بە سەر شتێکەوە ▣ ۱) آماسیدن؛ ۲) لایهٔ چربی بر چیزی بسته‌شدن.
ماسی نیزەدار: جۆرێ ماسی فورتم درێژ ▣ نیزه‌ماهی.
ماسیەپانکە: جۆرێ ماسی ▣ نوعی ماهی.
ماسیەخاڵۆکە: جۆرێ ماسی بچووکیۆك ▣ نوعی ماهی خالدار.
ماسیەزەردە: زەردەماسی، جۆرێ ماسی ▣ زردماهی.
ماسیەوان: بنیادەمێ کە ڕاوەماسی دەکا ▣ ماهیگیر.
ماسیەوچنە: ماسی گرە ▣ مرغ ماهیخوار.
ماسی هۆرك: جۆرێ ماسی کە لە ناو قوتو دەکرێ ▣ ماهی تن.
ماش: ۱) ئامانێکە بە سەری پۆلایی دەگرن تا پۆش و چنکە بگرێتەوە بە گشتە ڕەشۆرە؛ ۲) ئاوی ڕاوەستاو؛ ۳) ئەوەی بەر گەستە دەبێ؛ ۴) دانەویلەیەکی شین باوە بە چێشت لێدەنرێ و دەنکی خڕی وردە ▣ ۱) آبکشی که در دهانهٔ ناوآسیا نهند؛ ۲) آب راکد؛ ۳) رویدنی؛ ۴) دانهٔ آشی ماش.
ماشان: ۱) گرانەدان، گەستەلێدان، جاروکردن؛ ۲) دەست گرتن ▣ ۱) جاروکردن؛ ۲) دست گرداندن.
ماشاو: ئاودرواری، تەخوشەکی جاوە ▣ آب مروارید، از بیماریهای چشم.
ماشتن: گەستەدان ▣ جاروکردن.
ماشقە: گراوی، دۆشی مێوە، زۆرتر بۆ ماری دەڵێن (ئاشقەو ماشقە) ▣ معشوقه.
ماشك: جۆرێ لو یا ▣ لوبیا چشم بلبلی.
ماشکان: ناوی دێیەکە ▣ نام دهی است.
ماش کردن: زۆری جێنانی ئاوی ڕاوەستاو بۆ ڕژان ▣ فشار آوردن آب راکد.
ماشکە: ماشقە ▣ معشوقه.
ماشگە: ناوی چەند دێیەکە لە کوردستان ▣ نام چند آبادی.
ماشلێن: جێشتی ماش ▣ آش ماش.
ماشوبرنج: برنجی لە موی سپی و ڕەشی تێکەڵ ▣ موی جوگندمی.
ماشوت: ۱) کلاوەشاوریشمی خۆرست و دەست لێ نەدراو؛ ۲) گیاندارێکی بچووکە مۆزمی تۆکدو باقلای سەورە ▣ ۱) پیلهٔ ابریشم؛ ۲) حشرهٔ آفت نخود و باقلی.
ماشە: ۱) سەرەتەیەکی دەمتەنگی بن فرەوانە ڕاوەماسی پێ دەکەن؛ ۲) پۆلوگر، پەنگر؛ ۳) پەلەپیتکەی چەکی گەرم ▣ ۱) سید تەماهی؛ ۲) انبر؛ ۳) ماشهٔ سلاح.
ماشەن: کلاوەپەنکە لە تۆوان دو تەزنۆ؛ هەڵدەدرێ ▣ گره‌هرسی که میان دو زانو پیچند.
ماشەرز: گازی بزمارکشانەوە ▣ گازانبر، کلنبر.
ماشەرك: قرێت، تۆپەڵەیەکی کە دە تەوەوە دەدرێ ▣ بودی که با دست لای تار گذارند.
ماشەرە: ۱) ماشەر؛ ۲) ماشەرك؛ ۳) ئاوڕ، ئاگرە، جۆرێ کوانە لە دەمو چاو ▣ ۱) نگا: ماشەر؛ ۲) نگا: ماشەرك؛ ۳) آتش بازیی، نوعی تفنگ.
ماشەرەش: دانەوێڵەی ماش ▣ دانهٔ آش ماش.
ماشەسپی: دانەوێڵەیەکە بانگەلەو سپی و نامەوش لە کەلەوا دەبێ ▣ لوبیا سفید.
ماشەسپیلکە: ماشەسپی ▣ لوبیا سفید.
ماشەك: ماشە، پەلەپیتکەی چەکی گەرم ▣ ماشهٔ اسلحه.
ماشەڵ: چەپەر لەبەر ڕوبار بۆ ماسی گرتن ▣ نوعی دام ماهیگیری.
ماشەلان: سرەوەی خۆراوا ▣ نسیم غروب.
ماشەڵا: وشەی سەیرمان ▣ ماشاءالله، کلمهٔ تعجب.
ماشین: ۱) گەستەدان و جاوێن کردنەوە؛ ۲) ترومبیل ▣ ۱) رویدن و نشخوار کردن؛ ۲) اتومبیل.
ماشێن: ۱) جێشتی ماش، ماشلێن؛ ۲) هەر ئامرازێ بە مانۆر کار دەکا؛ ۳) ترومبیل ▣ ۱) آش ماش؛ ۲) ماشین، ابزار ماشینی؛ ۳) اتومبیل.
ماشینە: ۱) ماشلێن، ماشێن، شۆربای ماش؛ ۲) ئامرازی جڵەوکردن ▣ ۱) آش ماش؛ ۲) چرخ خیاطی.
ماشینەچی: سەرپەرشتی خەیات ▣ خیاط.
ماشینەوە: برێتی لە خواردنی بەکجار زۆر (هەمو خواردنەکەی بەکجێ ماشینەوە) ▣ کنایه از زیادخوردن.
ماشێوە: زاوك، باڵۆنە ▣ بالونه.
ماع: باع، هاواری مەڕو بزن ▣ بع، صدای بز و گوسفند.
ماعیەین: مایەین ▣ نگا: مایەین.
ماعین: مایەین ▣ نگا: مایەین.
ماعتاج: ئاتاج، هەژار ▣ محتاج.
ماعتاژ: ماعتاج ▣ محتاج.
ماعدە: ۱) زەنگۆڕۆ؛ ۲) وان ئیشتیا؛ ۳) برێتی لە هەناسەو هەناو (ماعدەی خۆشەنگ کەوتن) ▣ ۱) سیما؛ ۲) اشتها؛ ۳) کنایه از حالات درونی.
ماعدە: ۱) ورگە، ماعورا؛ ۲) ئیشتیا، واز ▣ ۱) معده؛ ۲) اشتها.

ماعدەن: ١) کان، کانگا؛ ٢) مەلبەندێکە لە کوردستان [ع] ١) معدن؛ ٢) ناحیەیەکی لە کوردستان.

ماعزمە: ئامرازی کان، ئامیر [ع] ابزارکار.

ماعزومە: ماعزمە [ع] ابزارکار.

ماعشلێن: بەفەسۆر، بەمزەی تەسوور [ع] تەنگ.

ماعشێل: ماعشلێن [ع] تەنگ.

ماعکوم: بەندی، حوکمکراو بەپێی قانون [ع] زندانی محکوم.

ماعمەلە: مامەڵە، سازوبەوداد، مامەلە [ع] معامله.

ماعمەلە: مامەڵە، داوستە [ع] معامله.

ماعنا: واتا [ع] معنی.

ماف: بەش، هەق؛ (مافت: بە سەر ئەو مافەوە لە، مشتی مافم بووبە) [ع] سهم، حصّه.

مافتدی: بەش بران، دەم لەبۆش [ع] بی نصیب، تشنه، ورشکست.

مافتگی: مافتدی؛ (ئەوانو لە مالە کەی مافتگی کراین، چی نەماوە)

مافتگی بوە [ع] نگا: مافتدی.

مافور: رایەخی بە نەخش ئەنراوی پر زەدان، فالی [ع] فالی، فرش.

مافورە: مافور [ع] فرش، فالی.

مافوری: مافور [ع] فالی.

مافە: داوێ کە بە دەرگاوە دەدرێ بۆ داخستن [ع] چوبی که در را بدان بندند.

مافەتا: ١) پەنا، بەرم، ئازار، دەردی گەرو؛ ٢) گیانی، ئەو کرمەی کە مالات بە گیاوە دەیخوات دەردی لێ دەکەوێ؛ ٣) برینی لە بنیادەمی بەزەبەرو خراپ [ع] ١) بیماری واگیر؛ ٢) کرم کشنده دام که بر علف نشیند؛ ٣) کنایه از آدم موذی.

مافەتە: مافەتا [ع] نگا: مافەتا.

مافاژی: قسەی من، گفتی من [ع] گفتهٔ من.

مافاژیمە: من ئەڵێم کە [ع] من می گویم که.

ماق: جاوزەق [ع] چشم برآمده، خیره.

ماقور: بەردی قۆڵ کە ئاوی تیدا ڕادەوەستێ [ع] سنگ گود که آب باران درآن جمع شود.

ماقوڵ: ١) بەزەن، بەحورمەت؛ ٢) قسەی دڵڕەحەت [ع] ١) محترم؛ ٢) حرف قابل قبول، سخن مقبول.

ماقوڵ: ماقور [ع] نگا: ماقور.

مالک: ١) هەر ڕۆکەزو بیچینەیەن کە شتی لێ بکەنەوە، جۆری بروین بۆن؛ ٢) دایک، (ڕاو مالک نیکەمڵن)؛ ٣) ئاسن، ئاسوگ؛ ٤) شاهەنگ؛ ٥) کوڕو لاکی فرەدو کتوری؛ ٦) تەسوور بۆنی جیگای ئاوڵەکوان؛ ٧) زیکەی ئاو چاو بەهۆی ئاوڵەوە؛ ٨) زەوی بەیرشت؛ ٩) قوڕچە، بشکۆ، دوکمە؛ ١٠) جۆری موروی بر بقەدار [ع] ١) مادر؛ ٢) افق؛ ٣) زیور، غسل مادر؛ ٥) لانه و کنام درنده و گوهی؛ ٦) ورم جای آبله کوبی؛ ٧) جوش آبله در چشم؛ ٨) زمین حاصلخیز؛ ٩) دکمه؛ ١٠) نوعی مهرهٔ زینتی برنزی.

ماکاف: ١) جۆرکی کەوە کە جۆری ترێ لێ دەنێوە لە ئاوداشتا؛ ٢) چەند دەسەکە دێرلو پێکەوە [ع] ١) جوی اصلی در آبیاری؛ ٢) چند دسته جوی کوچک در کشتزار.

ماکاو: ماکاف [ع] نگا: ماکاف.

ماکێن: لە شیر کرنەوەی بەرخو کاز [ع] ازشیر بازگرفتن برّه و بزغاله.

ماکۆ: باکۆ، بەسەر بەکاداوی گیای دوراو [ع] درونبندهٔ انباشته.

ماکۆ: جیگەی ماسوکە لە ئامرازی جوڵایی؛ [ع] ماکوک جولایی.

ماکۆز: گیایەکە لە ئاوا دەڕوێ ئامالی ئامولە کۆزەکە دەکا [ع] گیاهی است آبزی.

ماکە: مالد [ع] نگا: مالد.

ماکەجۆ: شینەکە [ع] جای بر بدن از جوی اصلی.

ماکەن: دێڵە کەر [ع] مادەخر.

ماکەلە: مارەبی [ع] صداق.

ماکەو: کەوی مێ [ع] کبک ماده.

ماکی: ئەدی کێ؟ [ع] پس چه کسی؟.

ماکیشە: ئامرازی دەسکرد بۆ کارخستن کردن، ماشێن [ع] ماشین.

ماکیشەچی: ١) کەسێ کار بە ماکیشە دەکا؛ ٢) خەیات، جلدرو بە چەرخ [ع] ١) مکینیسن؛ ٢) خیاط.

ماگ: ١) ماو، بەمرین؛ ٢) لەبەین نەچوگ [ع] ١) باقی، زنده؛ ٢) از بین نرفته.

ماگرت: مرازی، مرواری، گەوهەرێکە لەناو سەدەفدا [ع] مروارید.

ماگرتە: ١) یەڵمی زەنگی ڕوی مانگ؛ ٢) مانگ گیران [ع] ١) لکه‌های روی ماه؛ ٢) خسوف.

ماگە: ١) باڤیماو؛ ٢) لەجێ ماو [ع] ١) باقیمانده؛ ٢) مانده.

ماگیرمە: مانگ گیران [ع] خسوف.

مال: ماڵ [ع] نگا: ماڵ.

ماڵ: ١) شتی تایبەتی کەسێ؛ ٢) دەوڵەمەندو دارایی؛ ٣) کەلوپەلی بازرگانی؛ (بازرگانێک هاتبوە ماڵی هێناوە)؛ ٤) ئەڵە، ئەی جەبوانی مێچکە؛ ٥) خانو، جێ ئەبی خۆان؛ ٦) مابەینی هەردوک سەری کەوان؛ ٧) مابەینی دەستەو تاسوڕ؛ ٨) باڵنگری بەواتا: پەداهێن (دەسماڵ)؛ ٩) باڵنگری بەواتا: خاوێن کەرەوە؛ ١٠) ئامرازی خاوێن کردنەوە؛ (بەفرماڵ)؛ ١١) مرویسکەر؛ (تەمەدماڵ، خشتماڵ) [ع] ١) جزو دارایی؛ ٢) ثروت؛ ٣) کالای بازرگانی؛ ٤) شرمگاه حیوان مادینه؛ ٥) خانه، مسکن؛ ٦) فاصلهٔ دوسر کمان؛ ٧) فاصلهٔ میان گلولهی و خیش؛ ٨) پسوند به معنی مالنده؛ ٩) پسوند به معنی پاک کننده؛ ١٠) ابزار روبیدن و پاک کردن؛ ١١) دستمال.

مالات: ئاژەڵ، وڵسات، حەیوانانی ڕاگرتن [ع] دام.

مالاخمە: کۆتسی گەرەکراوی خەرمان، خۆیان [ع] خرمن کوبیدهٔ بادنداده.

مالار: سێ پایەی بەستکە [ع] سەپایهٔ متاع.

مالاڤا: ١) سوپاس؛ ٢) خواحافیز؛ ٣) مرۆی زەنگین و ماڵخۆش؛ ٤) وشەیەکە بۆ سەرکۆنەی بەهۆی شتێکەوە دەیڵێن [ع] ١) سپاس؛ ٢) خداحافظ؛ ٣) متمول، دارا؛ ٤) لفظ شماتت محبت‌آمیز.

مالاقایی: خاص خواری، خواجاخوری [ف] خداحافظی.
مالاکا: زمین نوانیا، جایی پر از خاک، مولّفی جاو [ف] منتو برسته.
مالاکامه‌لشتن: به‌ساوی زمی رواس [ف] خیره نگریستن.
مالامال: دارمال، زر [ف] مالامال.
مالامن: ونیه‌یه‌که له بهانی گیانه‌کام [ف] بهانا.
مالامیر: ۱) ناوبه‌یه‌که له کوردستان؛ ۲) کوشکی خان [ف] ۱) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۲) قصر خان.
مالان: ۱) دانیشتوانی ئاوایی؛ ۲) جاڵان، بان شکوڵ قرئی‌دان له‌گه‌ڵ دا چون. (ماڵان [ف] ۱) ساکنان آبادی؛ ۲) پوشش یا پوست انداختن.
مالانگه: زنی که همیشه سفر له همو مالان دهدا [ف] زن ولگرد.
مالانه: باجی خاتوان [ف] باج مستغلات.
مالاو: ۱) ئاو کرتن، گه‌شه‌کردن؛ ۲) منت و مال کرتن [ف] ۱) روییدن؛ ۲) مالیده.
مالاوا: ونیه‌یه‌که له جیاتی خوا حافیز، خاتری وه [ف] بدرود، خداحافظ.
مالاوایی: خوا حافیزی، خاتر خواستن [ف] خداحافظی.
مالاهالی: جا ئه‌وه، حالا، ئه‌مه‌ش بۆچه زمان؟ [ف] لفظ شکایت از روزگار.
مالبا: همه‌کرن، سه‌ربازه، خومه‌خومه‌کی [ف] موسمار درشت.
مالبات: خاو، خزان، خانه‌واده [ف] اهل بیت، خانواده.
مالبر: ۱) ئامرازی دهسی ئاری مالاو، هیواری؛ ۲) دزی که دیوار کون دهکا [ف] ۱) ابزار دیوار سوراخ کردن خانه؛ ۲) دزد.
مالبری: دزی له مالان [ف] دزدی خانه‌ها.
مالبرین: مالبری [ف] دزدی خانه‌ها.
مالپشکن: ۱) گه‌ڕان له مالان بۆ شتی؛ ۲) که‌سی که مالان دهگه‌ڕی بۆ دۆزینه‌وه‌ی شتی [ف] ۱) تفتیش خانه‌ها؛ ۲) مفتش خانه‌ها.
مالپشکین: مالپشکن [ف] نگا: مالپشکن.
مالپه‌سال: ۱) گۆڕ سه‌وه‌ی کالا به کالا؛ ۲) برئی له گشت خانوی ئاوایی. (مال پەسال گەرم) [ف] ۱) تهاتر، معامله پایاپای؛ ۲) خانه‌به‌خانه.
مالپه‌ئه: نشتمان، جی‌ماڵ و زیان، ئه‌که‌ی ماڵ [ف] مقر، موطن.
مالپاریز: ۱) زاد، چکۆن، سه‌غیل، قرتیس؛ ۲) برئی له دەوڵه‌مه‌ندی ترسه‌نۆک [ف] ۱) خسیس؛ ۲) کنایه از ثروتمند ترسو.
مالپاریزی: کاری مالپاریز [ف] عمل مالپاریز.
مالپشکن: مالپشکن [ف] نگا: مالپشکن.
مالپشکین: مالپشکن [ف] نگا: مالپشکن.
مالپشکین: مالپشکن [ف] نگا: مالپشکن.
مالپقری: ئامرازی که ئه‌ورو چه‌یاشتی سه‌ره‌وه‌ی گرتوه له ئاسمان [ف] ابزاری در آسمان.
مالپه: ۱) هی تۆ؛ ۲) ونیه‌یه‌کی سه‌رکۆنه‌کردنه. (مالئه تۆ بۆ هینده ئۆره‌ی؟) [ف] ۱) مال تو است؛ ۲) کلمهٔ سرزنش.
مالچۆ: شه‌ڤه‌چۆ، چوکه‌ی سه‌ره‌کی [ف] چوبیار.
مالچرا: گرماوه‌ئی چرا، شیشه‌چرا [ف] شیشهٔ چراغ.
مالخراب: ۱) مالوئران؛ ۲) بۆ ئۆمه‌ئۆئی [ف] ۱) خانه‌خراب؛ ۲) لفظ شماتت.
مالخۆ: ۱) خاوین، خۆ؛ ۲) خاوین‌ماڵ، خانه‌خۆ؛ ۳) خۆمالی، ئازی یگانه [ف] ۱) صاحب؛ ۲) خانه‌خدا؛ ۳) خودی، مقابل اجنبی.
مالخۆی: ۱) خاوین‌ماڵ؛ ۲) بریکار له خه‌رجو و مه‌زخانه‌ئه‌دا [ف] ۱) صاحب خانه؛ ۲) وکیل خرج.
مالخۆ: مالخۆی [ف] نگا: مالخۆی.
مالخه‌راب: مالخراب [ف] نگا: مالخراب.
مالدار: ۱) دەوڵه‌مه‌ند؛ ۲) تازه‌ئاوار [ف] ۱) ثروتمند؛ ۲) داماد.
مالداری: ۱) گرمه‌ی کۆئی؛ ۲) که‌یوانچی، ئاگاداری له ماڵ؛ ۳) تازه‌ئاواری [ف] ۱) صرفه‌جویی؛ ۲) خانه‌داری؛ ۳) دامادی.
مالزان: ۱) خاوین‌ئه‌وه‌کردن؛ ۲) پیناسه‌ی‌ئاو [ف] ۱) روبیده و تمیز شده؛ ۲) سایه‌شده‌ی.
مالزه‌مه: ئامیر، ئامرازی کار [ف] ابزارکار.
مالسواری: به‌کسم [ف] مال‌سواری.
مالشت: ۱) دەس پەلەشا هەان به تۆزی داماڵین؛ ۲) خاوین کردنه‌وه‌ی ولات؛ ۳) مشت و مال [ف] ۱) ماساژ؛ ۲) نظافت؛ ۳) صیقل.
مالشتن: کاری مالشت کردن [ف] کار مالشته کردن.
مالشته: که‌سی که مالشت ده‌کا [ف] مالشته کن.
مالشه‌ڤتی: ونیه‌یه‌کی سه‌رکۆنه‌یه [ف] از الفاظ شماتت.
مالشک: ۱) مالشی که‌وان؛ ۲) خاوین‌زه‌وی؛ ۳) که‌ڕی بچووک بۆ سه‌وزی‌چاندن؛ ۴) کۆڵ، کۆڵیت، کۆڵه؛ ۵) کۆئی، ئه‌ئی کۆئه‌ی ئاو ئاماده‌کۆبین [ف] ۱) قاصلهٔ کمان؛ ۲) ارباب صاحب زمین؛ ۳) بیل کوچک باغبانی؛ ۴) کوخ، کلبه؛ ۵) هریاد از شتی ضعیفی‌های کندوی عسل.
مالشک: ۱) خانه‌خانه‌ی جوارگوشه؛ ۲) به‌یتی شعر [ف] ۱) جدول مربعات؛ ۲) بیت شعر.
مال کامباخ: چاره‌ڕه‌ش، بیچاره، به‌دبه‌خت [ف] بیچاره.
مال کاول: ونیه‌یه‌که بۆ ترسو سه‌رکۆنه‌کردن [ف] کلمهٔ سرزنش.
مال کردن: ۱) که‌میک به‌لاوا خوارکردنه‌وه؛ ۲) جاڵۆ دروست کردن؛ ۳) برئی له زه‌هنان و خیزان دامه‌زراندن؛ ۴) جوری بۆنه‌وه له خیزان و ماڵ. (ماله‌خۆی کردوه) [ف] ۱) متمایل کردن؛ ۲) خانه‌ساختن؛ ۳) کنایه از متأهل شدن؛ ۴) جدا شدن از خانواده و مستقل شدن.
مالکۆ: دەسکی دۆڵ، دەسکی دینگی، چه‌ئۆک کۆتان [ف] دستهٔ دیگ، بشقاب کوچک.
مالکه‌تن: ئاوۆتۆن، له‌ماڵو دانی، جش‌بۆن [ف] ورشکست شدن.
مالکه‌تی: ئاوۆت [ف] ورشکست.
مالگر: ۱) که‌سی شتی دەسیاره‌وه بۆ گرانبۆن؛ ۲) گرانشین [ف] ۱) مُحتکر؛ ۲) اجاره‌نشین.
مالگه: خانوی گۆچیر له ئاوایی که تیا زستان یا دەوری [ف] خانهٔ ایلاتی در آبادی که فقط زمستان در آن زندگی کنند.
مال له‌یه‌ك: یکسان، هه‌ریه‌ك، براهش [ف] هر یک در ثروت.
مالم: پشتی وزی جوله‌کان [ف] روحانی کلیمیان.

مالم: ۱) جیگەی زنم؛ ۲) تەو شتەی هی منە؛ ۳) مسکم؛ ۴) مال من.

مالماشت: ۱) کەوش لەش پشکاند؛ ۲) گیسک لەبەری مال؛ ۳) جای گلش در سرزل؛ ۴) جاروانی خانە.

مالمال: ۱) ناهەناقی بالان؛ ۲) هەموو خانوی لاولی؛ ۳) کەسێ کە گیسک لە (وڕی مال بمرا؛ ۴) ناوی لاریشاکی سیروکە؛ ۵) لقلقە خانەها؛ ۶) هەمۆ خانەهای ئاباوی؛ ۷) جاروی خانا؛ ۸) نام قەرەمانی داستانی.

مالمالانی: خانوبەکەمەروست کردنی زاروکان؛ لوعبی بازی کوردکان.

مالمالک: مارمیلکە؛ سوسمار.

مالمالوک: مارمیلکە؛ سوسمار.

مال مالە: ئالەناقی بالان؛ لقە و لوک؛ ئاخاوەها.

مالمالەسوور: خاڵ خاڵوکە؛ حەسرەت کشەورک.

مالموهەقە: بەزاسی شایەتی دەدەم؛ تەهەدات می دەم.

مالمیرات: وەتەی سەرلۆمە، مال کاول؛ کلمەی سەرزمش.

مالمیرک: کەمیزان؛ مالە، ئەدان.

مالێ: مالی ئیمە؛ ۱) مال ما؛ ۲) خانەی ما.

مالیخ: ئامرازی لوس کردنی سواغ؛ مالە پشاو.

مال نەکەش: زاوەکی باشەوا؛ مالت بەرمن؛ دعای خیری است بە معنی خانەات آباد.

مالنشین: خانەنشین، گردەنشین، خانەسەرلو؛ خانەنشین.

مالۆ: خۆشەوا؛ مالە دەم مالەکی.

مالوان: ۱) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد؛ ۱) نامەیەکی لە کوردستان؛ ۲) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مالوبرا: لە هەر مالێکی ئاوایی قەلەمەاڕی بۆ سوتاندن کۆ کرەنەوە؛ ۱) مالوبر بکەین بۆ مرگەوت؛ ۲) غلل از هر خانە یک قطعە هیزم برای سوخت جمع کردن.

مالوبەرن: بەرەبەلات، وەتەنات؛ احشام و اغنام.

مالوبیاو: لە هەردەلەی پیاوێ بۆ زیارەت؛ از هر خانە مردی برای همکاری.

مالوچ: گیایەکە لە رەوکی تریک خۆی پیچ دەدەوا لەوەرێکی خۆشەوە بە چێشتیش لێ دەدرێ؛ از گیاهان پیچاک ملوکیه.

مالوچکە: ماسۆلکەی خەرمان؛ ماسۆلکەی خرمن.

مالوچکە: جانوری چکۆلە؛ خانەی کوچک.

مالوچە: مالوچ؛ گیاه ملوکیه.

مالوچە: مالوسکە؛ خانەی کوچک.

مالوحال: ۱) بریتی لە جۆرێ گۆرەوان؛ ۲) بریتی لە کەسباتی مال؛ ۱) کتابە از نوعی زندگی؛ ۲) کتابە از اثاث خانە.

مالوس: بەرازی مێ؛ خوک ماده.

مالوسکە: ۱) ماسۆلکەی گۆرست؛ ۲) ماسۆلکەی خەرمان؛ ۱) ماهیچە؛ ۲) ماسۆلکەی خرمن.

مالوسکە: مالوسکە؛ نگا: مالوسکە.

مالوکەن: مالبری دران؛ پشکە.

مالوکیش: داری بۆلە خشکاندن؛ چوب نماز ماله و بوغ.

مالوگا: هەرگیاندارێ سەری زیز لە لاسایی بێ؛ حالداری کە سرش از سۆ طبیعی برگشته باشد.

مالوڵک: ماڵەوەرێکی خۆرکە؛ از خزندگان است.

مالوکی: شتێکە لە هەوەر و بۆڕش خۆرەمەی؛ آشی است.

مالوم: ۱) مالیم؛ ۲) زاتەراو خوینا؛ ۱) روحانی یهودی؛ ۲) معلوم، مشخص.

مالومنال: خانوخێزان، خێزانی مال؛ افراد خانواده.

مال و منداڵ: مالومنال؛ افراد خانواده.

مالوومە: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وەرانی کرد؛ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مال وێران: ۱) ئەخەوەی زۆر زیاتر لە کەوتو؛ ۲) وەتەی سەرلۆمە، مال کاول؛ ۱) خانەخرابی؛ ۲) کلمهٔ سرزنش.

مالوێجە: مالوچ؛ گیاه ملوکیه.

مالە: ۱) ئامرازی فرلوس کردن؛ ۲) خشک؛ ۳) بەلەیەکی دەوجاوی زێی ئاوەر؛ ۴) مەنجەلی زیری جولا کە جرتەی پی لە بۆنۆ دەدا؛ ۱) مالە پشاو؛ ۲) شخم صاف کن؛ ۳) لکەهای صورت زن آبستن، ماهدا؛ ۴) قرعهٔ بالمه.

مالهال: خاڵ خاڵوکە؛ کشمورک.

مالەباقی: ئەی خۆزگە خۆرا بکی، ئەو؛ خدا کند ای کاش.

مالەبیان: گەمەیەکی زاروکانە بە چەمو دەیکەن؛ لوعبی بازی کودکان.

مالەبیتکان: مالەبیان؛ نگا: مالەبیان.

مالەبیتین: مالەبیان؛ نگا: مالەبیان.

مالەکاری: فوز بە مالە سواغدان؛ کار پشا با ماله.

مالەکردن: لوس کردنی فوز بە مالە؛ ماله کشی.

مالەکێشان: مالەکردن؛ ماله کشی.

مالەقە: ۱) بە دەست خاوێن کرەنەوە؛ ۲) مشت وەمالەدان؛ ۱) زدودن؛ ۲) صیقل دادن.

مالەقین: ۱) ئاوڕشۆن، هیچ پەتەمان؛ ۲) کەساسی، بی بەرەوی؛ ۱) ورشکستگی؛ ۲) کساد، بی رواجی.

مالەقازیان: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد؛ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مالەکانی شامسوار: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد؛ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مالەمێل: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد؛ نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مالەوکەن: دیوارێری دران؛ ئاوار دیوارێری درب پشنگ.

مالەومال: لە مالێ بۆ مالێ؛ ۱) کۆبوونەوەکە کەس مالەومال ناکات؛ ۱) از خانه به خانه.

مالەوماڵ کردن: لە خانوی‌کەوە بۆ خانوی‌ترەوە ڕۆشتن؛ (بەس مالەوماڵ بکە) [ئا] (خانەای بە خانەای ڕفتن.

مالەوە: ١) ماڵ، جێگەی (ژیانی خێزان)؛ ٢) بڕێکی لە کەیوانو؛ (مالەوە دەبگوت) [ئا] ١) مسکن؛ ٢) کنایە لە همسر.

مالەوتچە: مالۆچ، مالوچە [ئا] گیاە ملوکیە.

مالەوتچە: مالۆچ، مالەوتچە [ئا] گیاە ملوکیە.

مالەهەنگ: شانەهەنگوین [ئا] شانەعسل.

مالی: ١) کەوی، کەدی، حەساوەت؛ (عاشقی جاوانسەگکو مالی‌یە / دڵ بە بێ فکر و خەیالی مالی‌یە) مەزەوەر؛ ٢) شتێ کە لە ماڵدا مەزەست دەکری؛ (ئەن مالی)؛ ٣) کەسگی دا؛ ٤) ماڵ ئەوە [ئا] ١) زاهر لعلی؛ ٢) جانگی؛ ٣) جاروو؛ ٤) مەڵبەی لو.

مالیات: ١) باجی دەوڵەت؛ ٢) مالات [ئا] ١) مالیات؛ ٢) دام.

مالیاو: مالراو [ئا] نگا: مالراو.

مالیاوا: ١) ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد؛ ٢) خانەی کاوا [ئا] ١) روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند؛ ٢) خانەاش آباد.

مالیبد: تەنەی خەرمان‌بادان [ئا] افشون.

مالیتە: جێگەی خۆڵی بەنادان، بەناگا [ئا] بناهگاه.

مالی‌دنیا: ١) دارایی؛ ٢) بڕێکی کە هونەرو زیهاتوی [ئا] ١) دارایی؛ ٢) کنایە از هنرمندی.

مالین: هەوری زۆر تەل، زەنگە، شنگینە [ئا] ابر بسیار آبکی.

مالیفەت: ڕاهێنان، خواندنەوە، بەخوێی کردن [ئا] تربیت.

مالیک: تەنەی، تەن [ئا] افشون.

مالیکە: ترسە، بازی [ئا] اهرم.

مالین: ١) ئەدان؛ (کوتەکێکی بیاماڵی)؛ ٢) سەوین؛ (زۆلی یا بەماڵە)؛ ٣) بەرین‌مالین مەرگی بۆ ئەساو؛ ٤) گرگرو بازو ئەدان [ئا] ١) زدن؛ ٢) سایدن؛ ٣) لگدمال کردن تحت؛ ٤) روبیدن.

مالینوس: مەریانەسوڕەوی چاو [ئا] مولی قرمز چشم مرد.

مالینەوە: ١) بردنی هەموو شتێک؛ ٢) دوبارەکردنەوەی خاوێن کردنەوە بە گزاو بیلی؛ ٣) سڕینەوەی شت [ئا] ١) همه چیز را بردن؛ ٢) تکرار طاقت؛ ٣) زدودن و صیقل دادن.

مالیوراو: مالراو [ئا] نگا: مالراو.

مالیەن: مالین، ڕیکە [ئا] ابر بسیار آبکی.

مام: ١) تەجیوم؛ ٢) تەمەردم؛ ٣) ئاب؛ ٤) وشەی زێر لە دواندنی پیاوی پیرا [ئا] ١) مانند، فرقش؛ ٢) زنده ماندم، تمرم؛ ٣) عمو؛ ٤) کلمهٔ احترام به سالخوردهٔ مرد.

مامە: ١) دایکی دایکو باب؛ ٢) ژنی کە ڕاڵەا ئاریکاری دایک دەکا. ئایەن [ئا] ١) مادربزرگ؛ ٢) مامە.

مامەران: جۆری خەمەگرۆ کە دۆر لە ئاو لە بیا هەیەو زۆر ڕاڵە [ئا] نوعی سوسمار درشت.

مامەزیان: تەنگەبەرە کەکەی مارو [ئا] مارزوج دوقلو.

مامالە گێچی: باوەخولی [ئا] بازی چرخش به دور خود.

مامان: ئایەن، ئاریکاری دایک لە زانەا [ئا] بازاچی، ماما.

مامانە گێچی: مامالە گێچی [ئا] نگا: مامالە گێچی.

مامانی: ١) ئاری مامان؛ ٢) کرێی مامان [ئا] ١) مامایی؛ ٢) مزد مامایی.

مامبرایمە: جۆرێ ترێ [ئا] نوعی انگور.

مامبین: ئاسک، کەزاڵ [ئا] آهو.

مامجەژنە: گیایەکە [ئا] گیاهی است.

مامر: کەرکی [ئا] مرغ خانگی.

مامرک: بارکە [ئا] جوجه مرغ مادر.

مامزەش: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامرەشامی: کەلەمۆڕە، جەلەبیش، ئەل [ئا] پوقلمون.

مامرەکێویلە: مەلێکە کە کەلەمتر دەگا [ئا] پرنده‌ای است شبیه خروس.

مامزنواس: گیایەکی بلندی گەلادرێژ ترشەو دەرمانی کرمە [ئا] گیاهی است دارویی.

مامزەوی: ڕواس، جۆری لە جیرۆکانە [ئا] روباه در داستانها.

مامز: ١) ئاسک، کەزاڵ، مامز؛ ٢) ماسیەک کە گەرا دادەنی؛ ٣) مامزە [ئا] ١) آهو؛ ٢) ماهی مادر؛ ٣) مهمیز.

مامزاوا: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مامزە: ئەسپێکە لە پاش پانجی چەکمە خایەو دەکرێ بۆکی ترێ هەیە لە کەرادی ئەسپ دەدرێ بۆ ئەخوێن. مامز [ئا] مهمیز.

مام‌سارمە: جۆرێ هەمرۆ [ئا] نوعی گلابی.

مامش: بێ‌دەنگ، کڕ، مات [ئا] خاموش و بی‌صدا.

مامشاخانە: ئاودەست [ئا] مستراح.

مام‌قلیج: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ئا] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مامک: بەئەڵوکە، بوتەمار، دەناچە [ئا] چسبان.

مامڵە: ١) سەودا، ئاڵوگۆڕ، کڕین‌و فرۆشتن؛ ٢) پرسین لە نرخ [ئا] ١) معامله؛ ٢) پرسش از قیمت.

مامڵەیەشیمانی: کەرانە، ئاوانێ کە لەسەودایێوان دەیدا [ئا] تاوان پشیمان از معامله.

مامڵەقوچە: کڵاوی سەرقوچی شەوانە [ئا] شب کلاه‌مغل.

مام‌لیسە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ئا] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مام‌ناوەنجی: بەینی ڕێ‌و چۆک، بەینی ڕۆژو کەم [ئا] حدّ وسط، میانگین.

مام‌ناوەندی: مام‌ناوەنجی [ئا] حدّ وسط.

مام‌ناوەندی: مام‌ناوەنجی [ئا] حدّ وسط.

مامو: ئایەن، مامان [ئا] ماما.

مامۆ: ئاپۆ، ئاب [ئا] عمو.

مامۆتک: زۆر عاقڵو زانا [ئا] بسیار دانا.

مامۆتە: ١) خوشیلک؛ ٢) شیری خوشیلک [ئا] ١) گیاهی است؛ ٢) شیره

گیاهی است.

مامور: کاتبه‌جان، دلخوشکه‌ی تایبه‌ت، تفک.

مامۆر: کاربه‌دەستی میری، مأمور، دولتی.

مامۆزا: پسی‌مام، نیشه‌مام، تامۆزا، فرزەندی ئاپ، صورەت.

مامۆژن: تامۆژن، ژنی عمو.

ماموسا: فەرکان، توستان، سەیدا، استاد، معلم.

ماموستا: ماموسا، استاد، معلم.

ماموستا: ماموسا، استاد، معلم.

مامۆژن: مامان، مامە.

مامۆنی: مامانی، ۱) مامایی، ۲) مزد مامایی.

مامۆنیە: شیری مۆرانی، آش آلە، موداد با روغن.

مامە: ۱) مامی، نەجۆر، ۲) تەمەزەوم، ۳) وشەی دواشتی ئاپ، ۴) ئی‌مامم، سەرسوڕماوم، سەرگەردانم، (لەو مامەم، هەرکەلا خۆیدا / کوریەتیم، دەولەتا دنیدا) مەحابی، ۵) گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، ۱) مامەدار، ترقەدار، ۲) زەمەندەدار، ۳) ئامۆژا، خطاب بە عمو، ۴) دەرماندەدار، شەحرەم، ۵) نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مامەجلکە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد، روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مامەجوجی: مرئی لە بازوی زل، کنایە از لقمۀ بزرگ.

مامەخۆلینە: پورابیتوکە، حشرهٔ خرخاکی.

مامەخەلان: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مامەخەمە: مەمان، کەسی کە خەمخۆری هەمو جاندەرەکە، غمخوار همهٔ جانداران.

مامەدخان: هۆزیکی گەورەی کوردە لە ئاگری‌داغ لە پەردەستی ترکان، طایفه‌ای بزرگ در کردستان.

مامەدی: تیرەیەک لە هۆزی شکاک، طایفه‌ای در کردستان.

مامەسۆرە: بابەخۆلی، بازی چرخشی بە دور خود.

مامەش: تیرەیەکە لە کورد، عشیره‌ای است.

مامەشە: گوندیکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد، روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

مامەشەرەشکە: عاشیرەتیکە، عشیره‌ای است.

مامەڵە: مشکە، معامله.

مامەلیچک: پرانتۆ، انگشت بنصر.

مامەلند: ناوی پۆ پیاوان، نام مردانه.

مامەلە: گوندیکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مامیران: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ، گیاه مامیران.

مامین: مامزە، مهمین.

مامیسا: گوندیکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد، از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مامیلان: گیایەکە، گیاهی است.

مان: ۱) ئەو شتەی بەردەی کە لە تاسوی ئاسمان وەک دەستەی دەریە کەوێ و هەرزەوە زیاد لە کاو نیشک ئەدا لە پایەرزەوە وردەوردە کەم دەکاو بەتەو نیشک ئەدا، ماد، مانگ، هیلال، ۲) تەمەن، ئەزیاتوون، ۳) نەجوون، ۴) ئەمەین بەجیوون، ۵) پاشگری بەوانا: ئیمە، (ئۆمان بەرد، ئیمان گەزین)، ۶) نیشانەی چاوگەیی، (دوزمان، دریمان)، ۷) گ، گەگرتن، ۸) ئەسپابانی مال، (خان و مانی داگە بەسەریدگا)، ۹) جوانی بەزین، (زنکی زۆر خان و مانە)، ۱۰) مۆرینە، مەجکە، (مانگا، واتە: گای مۆرینە) ۱) ماه، ۲) زیستن، باقیماندن در حیات، ۳) ماندن، ترقین، ۴) ازین ترقین، ۵) پسوند بە معنی بار، ۶) علامت مصدری، ۷) اعتصاب، ۸) ثانیه، ۹) زیبای گرامی، ۱۰) جنس ماده.

مانا: گوزارە، نیاز لە قسە بان لە تەسرانی وانا، معنی.

مانابەش: دەلاجۆر، شاخه.

مانع: ئەسپەر، بەرگر، مانع.

مانگ: تەکەت، خەستە لە کار، خسته.

مانگ: مانگ، تەکەت، خسته.

مانگ: مانگ، تەکەت، خسته.

مانگوبون: تەکەت‌بون، خسته‌شدن.

مانگوکردن: تەکەتی‌پیدان، خسته‌کردن.

مانگونەمین: قسەیەکە زیتوار بە کۆمەڵی کرنکارو ماندوی زنگی دەڵێ، خسته‌باشید.

مانگونەبونی: قسەی تۆنی‌بونی زیتوارو میوان، (مانگونەبونیم لی‌کرد، مانگونەبونی لی‌نەکردم)، خونی آمد بە مهمان و مسافر.

مانگونەمی: قسەی زو بە زیتوارو میوان و تەکەتی کار، خسته‌نباشی.

مانگوەتی: تەکەتی، خستگی.

مانگوینی: مانگوەتی، تەکەتی، خستگی.

مانگوسی: مانگوەتی، تەکەتی، خستگی.

مانگەل: لیکەری، بەزی‌بادان، حاشا، انکار، حاشا.

مانگونە: ۱) شتی کە ئاگەوتی، ۲) ئیشەجی، ۱) ماندنی، ۲) مفهوم.

مانگی: مانگوی، تەکەت، خسته.

مانع: مانع، بەرگر، مانع.

مانعا: مانا، وانا، گوزارە، معنی، مفهوم.

مانقال: ئاگردانی کانزا، منقل.

مانقر: قرشەیەکی پشمە وەک شایی و خەڵالی، از اجزاء پول قدیمی.

مانقول: ماقوڵ، نکا، ماقول.

مانگیز: هەزارو دەسی‌ئەنگ، زۆرم نەدار، بیوا و شمشیر.

مان‌گردن: گەگرتن، بی‌چەقاندن و بەزیشتن، از رفتن، خودداری کردن.

مانگ: ۱) مان کە لە عاسمانەو بەشەو نیشک ئەدا، ۲) بەشی لە دوازدەبەشی سال، ۳) گامیش، ماداک، ۱) ماه آسمان، ۲) ماه یک دوازدهم سال، ۳) گاومیش.

مانگ: ماندگ، خسته.

مانگا: جهل، ڕاکی، گوڵاڵ، گاوماو.
مانگان: ماو، ماندگار.
مانگاشه: ناف‌هه‌ڤێ، ترێڤه، ماڵاو، ماهتاب.
مانگامێز: بەرخێ کە لە گوڕانی جێڵ شیر دەمژێ، ڕەڤانی کە پستان گام دەمکا.
مانگامێز: مانگامێز، نگا: مانگامێز.
مانگان: جەند هەمی لە دوازدەهەمی ساڵ، ماهها.
مانگانه: ۱) بڕی شتێ کە هەر سێ‌ڕۆژ جارێ بدرێ؛ ۲) گوڕاوێ کە مانگێ هەڵبڵا، دەرچێ؛ ۳) هەر ڕەسوومێکی (ن.) ۱) مرۆ ماهانە؛ ۲) مەجەلەی ماهانە؛ ۳) عادەت ماهانەی ژنان.
مانگاوس: گاوس، مەنگە لە پستی جێڵ، منتاف، لە پوست گام.
مانگاوس: مانگاوس، مانتاف، لە پوست گام.
مانگ‌تازه: سەرەتای هاتنی مانگ، ماه نو.
مانگ‌چاره: چارەهەسن‌ڕۆژی بەهاو، نەوڕۆزی مانگ لە هاسمان، هەر.
مانگر: ۱) گەڕا؛ ۲) بەڵێنگر، ۱) خودداری کەسێ لە ڕەتی؛ ۲) بهانەگر.
مان‌گرتن: ۱) گەڕتن؛ ۲) بەڵێنگرتن، گرۆگرتن، ۱) خودداری لە ڕەتی؛ ۲) بهانەگیری.
مانگری: خۆی مانگر، عادەت مانگرە.
مانگ‌گیران: ڕەش‌هەڵگەڕانی هەتێ، ئاگەت ڕوی مانگ لە ئاڵێ یا کە لە هاسمان دیارە، خسوف.
مانگ‌گیریان: مانگ‌گیران، خسوف.
مانگ‌نوی: مانگ تازە، ماه نو.
مانگۆن: کەپرە کچێ شوێنکەوتو، دختر ترشیدە.
مانگۆری: ڕەوشی بەرەو ڕەش، ڕەشی و ڕۆژی تیر و تەسەل، داڕانی کاتی ڕاتی گەڕان.
مانگه: مانگا، جێڵ، گام ماده.
مانگه‌سوه: بەردێکی سپی ڕەنگدار، دەبێکە هەتێ، سنگی است ڕەنگی.
مانگه‌شه‌و: مانگەشەو، ناف‌هەڤێ، ترێڤه، ماڵاو، مهتاب.
مانگه‌شه‌وه: بەردێکە لەبەر خۆر جەند ڕەنگ دەدا، سنگی است ڕەنگی.
مانگه‌و: جێڵ، مانگا، گام ماده.
مانگه‌ومانگ: هەر بە سێ ڕۆژ جارێک، ماه بماه.
مانگی: ماڵداری، تەکەنی، خستگی.
مانگی‌خۆ: ئەو مانگەی ئاوسی ئەدا دەرێ، (لە مانگی خۆ دایە)، بابماه.
مانگیر: مانگر، نگا: مانگر.
مانگێر: تەنیەکی دەنیەرەوخوارە بۆ پۆش کوکردنەوە، درمع، شن کش.
مان‌گیران: مانگ‌گیران، خسوف.
مانگێرکردن: مانگێر دەکارهێنان، شن کش کارکردن.

مان‌گیریان: مانگ‌گیران، خسوف.
مانگیشکی: گوندێکی کوردستانە بە مەسی کاولی کرد، نام ڕوستایی در کردستان کە توسط جنیان ویران شد.
مانگیله: ۱) مانگ تازە؛ ۲) شکڵی مانگ‌تازە لە ئاڵادا، ۱) هلال؛ ۲) شکل هلال در پرچم.
مانگی‌نوی: مانگ‌تازە، مانگ‌نوی، مانگیله، هلال.
مانگ‌یه‌کشه‌وه: مانگ‌نوی، هلال.
مانگی‌یه‌کشه‌وه: مانگ‌یەکشەوە، مانگ‌نوی، هلال.
مان: تەکەت کردن، ماندوکردن، خستەکردن.
مانۆ: تەکەت، ماندو، مانگ، مانگ، خستە.
مانه: ۱) هەمیشە؛ ۲) مانا، واتا؛ ۳) بهانە، بەڵێن، مان، گە؛ ۴) بچە، نیوان، ۱) ئەبان؛ ۲) مەنی؛ ۳) انصاف؛ ۴) بچە.
مانه‌ڤه: تەنیی‌ڕەسەن، جنس، ئەسب لە نژاد اصیل.
مانه‌گی: ۱) ژنی ئەسب؛ ۲) مانەڤە، ۱) زن اسب؛ ۲) اسب اصیل.
مانەن: نا، بەڵێ، مانند.
مانەنە: مانەن، مانند.
مانەوه: بەرزبوونەوەی گیرۆڵە لە سوتێنی، ماندگاربودن.
مانەی: بەڵێن، مانی، بهانە، بهانە.
مانی: ۱) مانە، هەمیشە؛ ۲) شوفاڵ، قسەبەر، ۱) ابدا؛ ۲) خبرچین.
مانیاق: شێت، گێژە، دین، دیوانە، مجنون.
مانیاگه: تەکەت، ماندو، خستە.
مانیاگی: تەکەتی، خستگی.
مانیان: تەکەت‌بوون، خستەبوون.
مانیلا: ترسە، بارین، مەلهەم، اهرم.
مانیلوس: مالیوس، نگا: مالیوس.
ماو: ماڵ، نگا: ماڵ.
ماوا: شوێن، جێگە، جای، مکان.
ماوت: پارچەیەکی کوتکە دەکرێتە کەمەر و پاڵ، ماهوت.
ماوژەن: ۱) خۆرێ تفەنگ؛ ۲) ئاوی ژیانە، ۱) برخی تفنگ؛ ۲) نام ژیانه.
ماوژێ: ۱) ژو ماڵ، ئاژاڵو بیچوی بیکەڵ کردو بۆ لەوێ؛ ۲) گوندێکە، ۱) نگا: ژو ماڵ؛ ۲) نام دهی است.
ماوش: ۱) گردی پیتەسازان؛ ۲) گردی کتێب گوشینی لەوانەی کتێب بەرگ دەکەن؛ ۳) کوتەبەسا، کوتێ کە بای ئێوە دەت، ۱) گیرهٔ صفحەگران؛ ۲) منگنهٔ صحافی؛ ۳) سوراخ حفظ باد.
ماوڵ: قاقە، دەرفەتدان بۆ ئاوی، مهلت.
ماولیان: گوندێکی کوردستانە بە مەسی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان کە توسط جنیان ویران شد.
ماوه: ۱) ماوڵ؛ ۲) لەندان، لە زەمان، ۱) مهلت؛ ۲) مدت، زمان، ماوەیەدا بیت کرد؛ ۳) تەندازەی جێ، ۱) مهلت؛ ۲) مدت، زمان، ماوەی ئێرە تا لەوێ سەد گەز دەبێ؛ ۴) ماڵەماو لە شتێ، ۱) مهلت؛ ۲) مدت، زمان؛ ۳) اندازه جا، ماوەی دوایە دەڵێم؛ ۵) گوندێکی کوردستانە بە مەسی کاولی کرد، ۱) مهلت؛ ۲) مدت؛ ۳) مسافت.

۴) شێد؛ ۵) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
ماوەت: تاریکی کوردستانە بەعەسی بە بومبای شیمیایی وێرانی کرد؛ شهری در کردستان که بعثیها با بمبهای شیمیایی ویران کردند.
ماوەتان: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد؛ نام دهی است در کردستان که بعثیها ویران کردند.
ماوەدان: ماوەدان؛ مهلەت دان.
ماوەرانی‌چنۆڵ: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد؛ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
ماوەرانی گەورە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد؛ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
ماوەرد: گوڵی گوڵاو؛ گل محمدی.
ماوەوی: مار لە مێشەوە؛ اژدر ماده.
ماوی: ۱) مالوس؛ ۲) مایی، کەوە؛ ۳) هەر هەی؛ ۱) خوڕ ماده؛ ۲) رنگ آبی؛ ۳) ماده‌ای!
ماویڵ: وشکەوە کراوی تری؛ مویز.
ماویلیان: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد؛ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
ماه: ۱) مە، مان، مانگ؛ ۲) زەوی تەسکەناخی زۆر بڵندی لۆس؛ ۱) ماه؛ ۲) کوه سنگی بلند و صاف.
ماهاشەوە: کەوتە سەر باری تاسایی و ترەبۆنەوەی ترای (دوکڵم) کە مای هێشتەوە؛ فرام گرفتن مایع.
ماهاوردنەوە: ماهاشەوە؛ فرام گرفتن مایع.
ماهچە: مانگیە؛ نگا: مانگیە.
ماهر: مار، ئەڵماسۆت کردنی ئاسن؛ عقد، نکاح.
ماهف: لەناوچوگ، شوێنەوار نەماگ؛ محو، نابود.
ماهڤن: پارێزگاری؛ محافظت.
ماهڵور: فاڵی، ماهوریە؛ فالی.
ماهکومە: ۱) مەحکوم، بەناواتیار ناسراو؛ ۲) تەشقی، قاچاغ کە پولیس؛ ۱) محکوم؛ ۲) فراری.
ماهگر: گەر گرتەگەی؛ اختصاص.
ماهو: مالوس؛ خوڕ ماده.
ماهوت: ماوت؛ ماهوت.
ماهوتی: ۱) ئامەدەکی گۆرانی‌یە؛ ۲) شاخی هەڵماهوت؛ ۱) آهنگ ماهور، دستگاه ماهور؛ ۲) سلسلهٔ کوه.
ماهوزەرد: زەردو ماه؛ کوه سنگی صاف و بلند.
ماهەر: ماکەر، دیلە کەر؛ مابەینالاغ.
ماهەک: بەشمانی بیست لەباش دەزی‌ئەوی‌ئەوی‌کرمەو کوتان لە ئاوەڵە دوم پرست بعد از مایه‌گیری.
ماهی: ۱) ئیسکەماسیەکی زەردوانە دەکرێتە دەسکەمقەنجەر؛ ۲) ماسی؛ ۱) ترکی استخوان گلفت ماهی که دستهٔ خنجر کنند؛ ۲) ماهی.
ماهیدەشت: مەنەلەیەکە لە کوردستان؛ ناحیه‌ای در کردستان.
ماهیر: کارامە؛ ماهر.
ماهی‌زەرد: ماهوزەرد، زەردو ماه؛ کوه سنگی بلند و صاف.
ماهین: ۱) خۆر و مێی کەسێ؛ ۲) کەسی مێ؛ ۱) اسب و مادیان؛ ۲) مادیان.
ماهینانی: رکەی کەسب ئاژەڵان، گرێوە خار؛ مسابقهٔ اسب‌دوانی.
ماهینە: ماین؛ مادیان.
مای: ۱) کەچوری؛ ۲) کەمەردی؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان؛ ۴) مانگی پێنجەمی ساڵی خاچپەرستان؛ ۵) دایک، دایک؛ ۱) ترش؛ ۲) مالدی؛ ۳) زێدەماندی؛ ۴) نام دهی در کردستان؛ ۴) ماه مه؛ ۵) مادر.
مایچە: ۱) مایۆکە، ماهیچە؛ ۲) بازەی باڵدار؛ ۳) سواغی گۆشەی مەمز؛ ۱) ماهیچه؛ ۲) پاشنهٔ طیور؛ ۳) اندوده گوشهٔ حوض.
مایدە: گوڵگرمە، مەتاری سەفەر؛ قمقمه.
مایس: مانگی مای؛ ماه مه.
مایك: ۱) مێ یەکە، مێچکە، بەرانبەری نێر؛ ۲) مۆیەکی، بەرانبەری نێرایەتی؛ ۱) ماده، مخالف نر؛ ۲) مادگی.
مایکە: مێ یەکە، مایك؛ ماده.
مایکەی: مێ‌ایەتی؛ مادگی.
مایکی: مێ یەتی؛ مادەبوون.
مایلە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد؛ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مایماران: مامماران؛ نگا: مامماران.
مایێن: ۱) کەسی مێ، ژنی کەسب دایکی خوانو، ماهین؛ ۲) ماوەن؛ ۱) مادیان؛ ۲) مانده‌اند.
مایین‌بلاغ: ناوی کۆشتانێکە؛ نام کوهستانی است.
مایین‌بەراز: کەسی فەحل کە مایین لێ جانە کەن؛ اسب خصی.
مایین‌بەل: کەرێ کە لە مایینان دەبەزێ بۆ ئەسپ بەهاوبۆن؛ خری که بر مادیان سوار شود.
مایینچە: بازەی باڵدار؛ پاشنهٔ پرنده.
مایینچەقەڵ: چەرخ و فەڵەك کە زاروك سواری دەبن و دەخوڕێنەوە؛ چرخ و فلك بچه‌ها.
مایشەوڵ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد؛ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مایین‌وەراز: مایین‌بەراز؛ اسب خصی.
مایینە: ۱) بەرانبەری نێرەوەی مێ؛ ۲) ئەفەوتاوی، ماوەن؛ (خۆشی لە خۆت باوکی و دایکت مایینە)؛ ۱) ماده؛ ۲) مانده‌اند.
مایە: ۱) مەبەست؛ ۲) مالك؛ ۳) دەسمایە، سەرمیان؛ ۴) ئامان؛ ۵) ئەوی؛ ۶) پەنەری؛ ۷) ئەفەوتاوە، ماوە؛ ۸) دایك (لەبەر بسل دەدایە / دەرکی وەکەن لە مایە)؛ ۹) جیروکی گۆرەوە؛ ۱) سبب؛ ۲) مادّه؛ ۳) سرمایه؛ ۴) مادّهٔ خمیر و پنیر؛ ۵) غلطت؛ ۶) محکمی؛ ۷) مانده است؛ ۸) مادر.
مایەپیاش: بە قازانج بە زیان؛ (لەم سەوداە مایەپیاش هاتمەدەر)؛ سرمایه بدون نفع و زیان، سر به سر.
مایەپۆش: ۱) کەسێ کە دەسمایەی زۆرە؛ ۲) کەسێ کە دەسمایەی لەدەس داوە؛ ۱) سرمایه‌دار بزرگ؛ ۲) ورشکست.

مایەپوت: مافنگی لە بەرداد. نابوت ورشکست و نابود شده.
مایەپوچ: مایەپوت نگا: مایەپوت.
مایەدار: ۱) خیر، دارای شل و ترا؛ ۲) زور بەدەوام و قایم؛ ۳) دەسمایەدار
۱) خلیط، پرمایه؛ ۲) بادوام و محکم؛ ۳) سرمایەدار.
مایەفیشە: کازاوچی مەتن.
مایەمیو: جوری تری خوری انگور.
مایەسپی: مەخوشیە کە لە زوریەوی قنگ دیت بواسیر.
مایەسیری: مایەسپی بواسیر.
مایەن: مەرنە، بەرانبەری نیرینە مادە، مقابل نر.
مایەوان: گوندیکی کوردستانە بەشی کاولی کردە نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مایەوەن: ۱) بەجەوەن، بەهوەن؛ ۲) دەولەمەندە ۱) هنرمند؛ ۲) ثروتمند.
مایی: ۱) ئیسکەماهی کە دەکریتە خەنجەر؛ ۲) خەلکی گوندی مای؛ ۳) ماسی ۱) استخوان ماهی که دستهٔ خنجر می‌شود؛ ۲) اهل روستای مای؛ ۳) ماهی.
مایی چنەگ: ماسیگرە مرغ ماهیخوار.
مایینجە: مایسۆلکە، ماهیچە، مایچە ماهیچه.
مایی دەشت: ناوچەیەکە لە کوردستان ناحیه‌ای در کردستان.
مایین: ماهین، ئەسپی مێ مادیان.
مایینە: مێ، مار، بەرانبەری نیر مادینه.
مبارەک: پیرۆز مبارک.
مبارەکبادی: پیرۆزبایی تبریک.
مبارەکبایی: مبارەکبادی تبریک.
مباشیر: تاریکاری خاوەنملک لە سەر ملکان مباشر ارباب.
مبال: تاودەست مستراح.
مبالات: گوێدان بە کارو بار، بەگرینگگرتن، گرنگیدان بە کاری مبالات.
مت: ۱) گوێچ؛ ۲) مانەو نیەمنسک؛ ۳) مۆروی بەرمۆرو خشل؛ ۴) رادەن؛ ۵) بەرزایی لە زەمین، رۆزاف، بەیکە، تەپە؛ ۶) خۆرە تارانوی چاوەنۆری کێس لە دوزمن ئاتین؛ ۷) سیبە، زەیت، خەلەك ۱) چیزی که در بازی بر زمین گذارند، سرمایهٔ هر بازیکن بر زمین در تیله‌بازی؛ ۲) مات و خاموش؛ ۳) مهرهٔ زیتی؛ ۴) ریختن؛ ۵) بلندی زمین؛ ۶) برکمین؛ ۷) کمین شکارچی.
متارە: زیارە، هەریەوەن، گەلەکۆمە تعاونی.
متالا: ۱) خوێندەوەی بە چاو نە بە دەنگ؛ ۲) بیرکردەوە لە کاری ۱) مطالعه؛ ۲) تفکر.
متاندن: ۱) لەزەوی توندکردن؛ ۲) بەنهێم بەهەردا دان ۱) به زمین چسبانیدن؛ ۲) بر زمین کوفتن.
متبوت: بەدەنگبوون ساکت شدن.
متراڵیوز: ئاگربان شەشیر، رەشاش آتشبار.
متربیە: ۱) قەرەچی، کاولی؛ ۲) تیرەیەك لە کوردستانی سوریا ۱)
کولی؛ ۲) طایفه‌ای در کردستان.
متریە: بەیوەندی درەخت پیوند درخت.
متفەرك: پیرۆز مبارک؛ (بانی شیخان متفەرکە) مشرک.
متك: گرد، بەیۆنگە تپه.
متکرن: ۱) خوماتەدان؛ ۲) بیدەنگکردن ۱) بی‌حرکت و خاموش بی حرکت نشستن؛ ۲) خاموش کردن.
متمانە: بڕوایی، خاترجمعی؛ امن متمانەت پی‌دەکەم اطمینان.
متۆ: هۆگر نگا: هۆگر.
متورفە: زۆر جوان بی‌هاوتا بسیار زیبا و بی‌مانند.
متومۆر: ڕەنگاوڕەنگ مۆروی تیکەڵاو مهره‌های مختلط.
متومۆرك: متومۆر مهره‌های مختلط.
متومۆرگ: متومۆر مهره‌های مختلط.
متومۆرو: متومۆر مهره‌های مختلط.
متومۆرە: متومۆر مهره‌های مختلط.
متون: هۆگر، خۆین گرتو مأنوس.
متە: ۱) مت، گوێچ، شتێ کە لە کەلاپێدا لە سەر زەوی دادەنرێ؛ ۲) بەدەڵ، لە بەراسی، بن زەو ۱) چیزی که در تیله‌بازی بر زمین نهند؛ ۲) بدلی.
متەحەیر: سەرگەردان، سەرسوڕماو متحیر، نهشتەزە.
متەحەیر: متەحەیر متحیر.
متەشا: ۱) دارەدەستی گرێدارو تەسوڕی دەستی دەروێشان؛ ۲) برێش لە کێری ڕل ۱) متشا؛ ۲) کنایه از ذکر کلفت.
متەشێخ: شێخی بەدەراسی، زەشێخ شیخ بدلی.
متەکەپیی: بەدەمەو، بادی‌هەوا، لوت‌بەرز متکبر.
متەلا: زێرکەت کراو زراندود.
متەللا: متەلا زراندود.
متەنجەلە: مەمرز بیگە، چیشتیکە آش متجان.
متەوەللی: کەسێ کە بەسەر دوکانو زەمینی سەر بە مزگەوت زاڵدگا متولی اوقاف.
متەهەم: بێ گومان لە ئاوازەوا متهم.
متەی: ڕشتن، ڕێژن، ڕیهتن ریختن.
متیل: ۱) ئاوشاخن؛ ۲) گشتەکی لیلەخەرون؛ ۳) دوشەك؛ ۴) توێن بەگشتی، پێخەف ۱) آگه؛ ۲) زیستان لحافدوزی؛ ۳) تشك؛ ۴) رختخواب.
مجاد ولە: شەڕی چەقەو، دەبەدەمە جدال.
مجبی: کەسێ کە بیناکی خوێنبایی کۆدەکاتەوە کسی که خونبها را جمع می‌کند.
مجد: دۆرلە، گاڵتەو گەپ جدی، دور از شوخی.
مجرۆ: ۱) کوێر، کۆرە؛ ۲) شەکەمت (مباندۆ مجری) ۱) نابینا؛ ۲) بسیار خسته.
مجرۆیی: کوێری نابینایی.
مجرۆیی داهاتن: ئاڵاوی داهاتن، کوێربوون نابینا شدن.

مجری: سندوقی چکۆلە [ف] صندوقچه، مجری.
مجك: جاوك، زۆر بەکار [ف] جُست و چالاك.
مجلەور: مرۆڤی مێرد [ف] مورچه.
مجن: مجك [ف] جُست و چالاك.
مجنك: مجن [ف] جُست و چالاك.
مجەللا: گۆڕان، بەلاڤۆکی مانگانەو جەللانە [ف] مجلّه.
مجەللە: مجەللا [ف] مجلّه.
مجەور: مزۆڵ، ڕاڤك [ف] مُرد.
مجەوەر: خزمەتکاری مزگەوت [ف] خادم مسجد.
مجیای: ستەی، ڕاکشان [ف] ریختن.
مجین: وان، تەنیا [ف] اشتها.
مجیفی: مۆرێ هەنجیر [ف] نوعی انجیر.
مجیور: مەجەور [ف] خادم مسجد.
مجیوری: بیناکی هەزاران بۆ دەس و پێوەندی تاغادی [ف] ساختمانی که ارباب از رعیّت می‌گیرد.
مح: ۱) چکۆس، زێڕ، ڕەزیل، دەس‌قوجاو؛ ۲) گژن؛ ۳) شد، تەزی؛ ۴) لیچیل؛ ۵) چەسپ و توند، بۆ قوڕ دەکێن؛ ۶) پێکەوەنان؛ (دەس مح کردن)؛ ۷) ڕوگرژ، (بیاوی مح، مرۆڤ)؛ ۸) چنگە؛ ۹) ڕاستوقوت؛ ۱۰) گەنە [ف] ۱) خسیس؛ ۲) گلاوانە؛ ۳) تم؛ ۴) ترش؛ ۵) چسپناك؛ ۶) ترهم گرە کردن؛ ۷) اخمو؛ ۸) حشرەای چسپنده؛ ۹) راست و خبردار ایستاده؛ ۱۰) گنه.
مجالدن: گاوەین لەدەسدا، گۆشین [ف] مُجاله کردن.
مجراندن: دەست لەناو دەستاندن، توڕەکردن، دەس‌وپەنجەشاق [ف] مُصافحه.
مجرك: تەزوی لەبن [ف] فراشا.
مجرین: مجراندن [ف] مُصافحه.
مجقاندن: تاو لە سەرچاو وشك کردن [ف] خشك شدن آب از سرچشمه.
مجقاسە: تۆسەکە، تۆسەکە، دڕکێکە بە خوری و جگەرە دەنوسێ [ف] خاری است در پشم می‌چسبد.
مجقین: وشکاوەاتن: (کانیەکە مجقی) [ف] خشك شدن آب از سرچشمه.
مجك: ۱) مح، چنگە؛ ۲) مەرج، گرێو [ف] ۱) حشرەایست چسبنده؛ ۲) شرط بندی.
مجکاندن: گرێوکردن، مەرجدانان [ف] شرط بستن.
مجکەرن: ۱) گرێ قوت کردنی تەسب؛ ۲) بەرێ نیلان؛ ۳) پێکەوە نوسانی وەك گەنم [ف] ۱) گوش نرکردن اسب؛ ۲) پامال کردن؛ ۳) بهم چسبیدن اجزاء ریز.
مجکولی: بەلکی جاو، پیلوی جاو [ف] پلك چشم.
مجکە: ۱) چکۆس، چکۆڵ، زێڕ، سەفیل؛ ۲) جۆرێ زورەبانی [ف] ۱) خسیس؛ ۲) نوعی کشتی.
مجلگە: باس و وتووێژ [ف] بحث و گفتگو.
مجورك: مجرك [ف] فحا، فراشا.

مجۆل: سۆکەناوی مستەفا [ف] مخفّف مصطفی، نام مردانه.
مجولە: لە دەستا گلۆڕاو [ف] مُجاله.
مجولە: مجولە [ف] مجاله.
مجومۆ: ڕوگرژ، ڕوترش [ف] اخمو.
مجون: پەل، پاو دەست حەیوان: (خرمجون بەستو، خرمجون ئالم کرد) [ف] دست و پای حیوان.
مجە: ۱) جیرە؛ ۲) سۆکەناوی مستەفا؛ ۳) قرتو [ف] ۱) جیره، مستمری؛ ۲) مخفف مصطفی، نام مردانه؛ ۳) نگا: قرتو.
مجەشەل: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بهنیان آن را ویران کردند.
مجەگۆڕ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مجەو: تم، شد، تەزین، تەرەشوع [ف] رطوبت.
مجەوەر: مجەور، مەجەور [ف] خادم مسجد.
مجیان: بەسەریەکا توندبوون: (مشتی مجیابە) [ف] برهم آمدن با فشار.
مجیلك: تامرازێ کە مۆی پێ لە ڕو دەردێنن، مۆکێش [ف] موچین.
محاکەمە: لێپرسینەوە لە لای حاکم [ف] مُحاکمه.
محالی: ۱) شتێ کە ناشێ ڕوبدا، لە دەسەڵاتی بنیادەم بەدەر؛ ۲) کۆمەڵناوایەك لە سەرچەمیتکدا کە سەرچەمەکەی، ناوچە: (محالی مەنگوران، محالی بەشتەمی)؛ ۳) ناوی ناوچەیەکە لە ڕۆژهەڵاتی سەمەباد [ف] ۱) محال؛ ۲) منطقه؛ ۳) ناحیه‌ای در کردستان.
محالەجە: ۱) چارەکردنی بەخۆشی؛ ۲) مرێشی لە چارەکردنی بەنگەو بەڵامە [ف] ۱) معالجه؛ ۲) کنایه از چاره کردن.
محامەلە: مامەڵە [ف] معامله.
محانتج: ناوێکی پلاڤو بەردە... بە بێ ئامانج دەبەرچاوگرتن: (محانتج هەرچیەکی گرت) [ف] انداختن بدون هدف گیری.
محکە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
محۆ: سۆکەناوی محەممەد و مەحمود [ف] مخفف محمّد و محمود، نام مردانه.
محە: سۆکەناوی محەممەد [ف] مخفّف محمّد، نام مردانه.
محەبەت: خۆشەویستی [ف] محبّت.
محەتە: ئەرگا [ف] ایستگاه.
محەتە: سەحەتە [ف] ایستگاه.
محەجەرە: دیوارێ بە داری تۆڕاوەکراو بۆ پێش هەیوان [ف] ترمه.
محەجەری: محەجەرە [ف] ترمه.
محەجەرە: مەحەجەرە [ف] ترمه.
محەجەری: محەجەرە [ف] ترمه.
محەرەم: ئەکەمینانگی ساڵی ئیسلامی [ف] ماه محرّم.
محەرەم: محەرەم [ف] ماه محرّم.
محەس: قاشان، زەلك [ف] غشّ.
محەڵك: بەرەیکی زەنە، جەباری ئەرز و زۆری پێ بەراورد دەکەن [ف] سنگ

مجلّ.

محەل: ۱) دەم، کات، (بارەکە کەم محەلە، لەم محەلانەدا نیشتا؛ ۲) جار، کەرەت ۱) زەمان، هەنگام؛ ۲) بار، دفعە.

محەللە: تاخ، کەرەل سمۆگ.

محەللەی: فرتی فرتی.

محەللەق: ۱) راوەستانی بی‌جوڵەو بزوتن؛ ۲) خۆ بەسەر سەرەدا ئاوەژوکردنەوە، تەقەلا ۱) ئەستەم بەبی جوڵە؛ ۲) پشکنین.

محەلمی: بەشاریکە بە زۆرلەوە لە کوردستان زارەکی تایبەتی‌یان هەیە شاری گرد دارای لوجەیەکی تایبەت.

محەمەدخان: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد روستایی لە کردستان کە بەهۆی ئەو ویران کردنە.

محەمەدفاتە: گوندیکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ناو روستایی لە کردستان کە توسط بەهۆی ویران شد.

محەنجەر: مەمەیری نردە.

محەنەك: ریسەن، تەجیب، بۆ تەسب دەڵێن: ئەو سواری محەنەکان هان ئەسب نجیب.

محەنەك: محەنەك ئەسب نجیب.

محەیەن: وا دیارە، وا دەردەکەوی، بە بەراوەنە چیش پەداست.

محیّ: سۆکەناوی محیەدین مخفف محی الدین، نام مرداند.

محیبەت: مەحیبەت مەحبت.

محیبەت: محیبەت مەحبت.

محیت: زەریای گەورە بحر محیط، اقیانوس.

مخ: دەنگی لوت مشمشت صدای بینی.

مخاین: حەیف، بەداخەوە دریغ، دریغا.

مخاوە: تەنکەوپی کوڕ غار عمیق.

مخالف: دژ مخالف.

مخانە: تیرەیەکی هۆزی بلباس لە کوردستان طایفەای در کردستان.

مخرك: ۱) دەموی، دژمن؛ ۲) گەلەکۆمەڵی دزی کەمین ۱) دشمن؛ ۲) گروه دشمنان پلە نفر.

مخس: سەرناوی حاجی مەسیحی لقب حجاج مسیحی.

مخل: لاریتی، بزنگی زۆر کون‌کەنگ کە ئاوی بی دەمیزن، هیلەگ الک.

مخور: دەموکانە دیق.

مخورکە: موریانە موریانە.

مخول: سۆکەناوی محمود مخفف محمود.

مخەت: ۱) دارێ کە چەرمی بی لوس دەکەن؛ ۲) تیان بەبەست قمست (مخەتم ئەوبە بچمە شان) ۱) چوب چرم خاف کن؛ ۲) قصد مقصود.

مخەل: مخل هیلەگ الک.

مخمخ: دەنگ لەلوت هاتن: (کاوراپیرە نان دەخوا مخمخی لوتەی) صدای بینی.

مخەلەشەت: ۱) ترسەنۆك، ترسۆنەك؛ ۲) خوبۆی بی بکار؛ ۳) بی‌ناموس، بی غیرەت ۱) ترسو؛ ۲) هرزە و بیکار؛ ۳) بی‌شرف.

مخەلەفەت: مخەلەفەت نگاه مخەلەفەت.

مدارا: ۱) سەبرو حەوسەلە: (ئەوسالیش مدارا بکە بەك کردەلە)؛ ۲) دڵ‌ئاگرتنی ئاوال: (ئۆرێ مداراش بکە) مدارا.

مداس: سوڵ، سەرپایی، پەلاوی سوکی بی پاژنە دمپایی.

مدیرە: کەزاڵ، ئاسك، غەزاڵ، مامز، مامز آهو.

مدیەی: ئاسکی خاك، ئەوەی کە بیستەر تانی لی چۆ، آهو مطلع.

مدە: ماوە لە زەمان مدت.

مدەت: مدە مدت.

مدەلە: دەمیانە، سەری خنی، دەمەلە مثلثی.

مدەمی: دوژمن دشمن.

مدرا: ۱) راوەستا؛ ۲) دانەکا ۱) ایستا؛ ۲) آرید.

مدران: ۱) راوەستان؛ ۲) ئۆفرە کرتن ۱) ایستادن؛ ۲) آریدن.

مدرای: ۱) مدران؛ ۲) گوزانەوەی ئاگر، تەمرین ۱) نگا: مدران؛ ۲) خاموش شدن آتش.

مدور: کارگێر، سەرپەرشتی کاروبار مدیر.

مدە: مدە مدت.

مدەت: مدە مدت.

مدیر: مدور مدیر.

مر: ۱) کەرگی، مامر؛ ۲) باڵندە ۱) مرغ خانگی؛ ۲) پرنده.

مڕ: ۱) زۆر تۆڕ: (ئەوەندەی خواردوە مڕبوە، هەستنا مڕ ئەبوم)؛ ۲) روگرژ: (مڕی موج)؛ ۳) مات‌بوون و بەستەزاکشان بی ئامارەون؛ ۴) بۆلەی سەگی لە ڕکیان؛ ۵) تۆڕ، زۆر بوون: (خۆلەمڕ)؛ ۶) بی ڕەقابی، ڕل؛ ۷) گەڕانەوە بۆ کردن بۆ خواردن دەگەڵ موش دەگونسرین: (ئەوی مڕو موش دەکا)؛ ۸) مراندن، گەف کردن دەگەڵ مشت لێزن: (مشت و مڕ) ۱) بسیار سیر؛ ۲) اخموم؛ ۳) بدبین چسبیدن و به فکر چیزی بودن؛ ۴) لشدیدن سگ از خشم؛ ۵) گرد آوردانده؛ ۶) خیره چشم برانداز؛ ۷) جستجو و پرکشیدن حیوان؛ ۸) تهدید لفظی.

مڕا: کوڕا، گیانی لی‌ستەرا کشته شد.

مڕا: سەگ بەتۆڕەی بۆلەی کرد سگ تهدید کرد.

مراتە: لکی بەکنداڵە، لقی تازە بەرچۆگ جوانۆ بکنداله.

مراحات: ئاگاداری بۆن، مدارا مراعات.

مراد: ۱) تاڕەزوی دڵ؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ۱) مراد؛ ۲) نام مردانه.

مرادخانی: کوڕەك، جۆرێ کەوای پیاوانە نوعی تیرینۆ مردانه.

مرادزەمبو: ناوی پیاوانە نام مردانه.

مرادزەمبول: مراندن سو نام مردانه.

مران: جەوانی بی‌سەرو بن مردن، ئەوەی فڕی‌دەری جەوان مردان، لانەی مردان.

مرارخۆر: لانەخۆر مردارخوار.

مراری: ۱) لوتی، دوڕ؛ ۲) گوندیکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ۱) مروارید؛ ۲) نام روستایی در کردستان کە توسط بەهۆی ویران شد.

مراز: تیاری دڵ، مراد مرگ.

مراعات: مراعات [ع] مراعات.

مرافعه: (۱) مجادله؛ (۲) محاکمه [ع] (۱) جدال، نزاع؛ (۲) محاکمه.

مرافعه: مرافعه [ع] نگا: مرافعه.

مراق: نوبه‌ای که با انداختن پی به چیزی، مداومت کند و گیری همه‌جوانه کند؛ از بچه‌گی، تو رودک [ع] مرغابی.

مراقی: مراق [ع] مرغابی.

مران: (۱) به گوشت جوان؛ (۲) همه‌جوان که به گوشت جوانی به گوشت‌ال (۱) سه‌ها مران [ع] (۱) گشنه شدن؛ (۲) گشنه شدن.

مران: ولاستنی به‌شوتی سگ، گیف کردنی سگ [ع] غریدن بهشدن سگ.

مراندن: ترسیس، گوزن [ع] مراندن.

مراندن: مران [ع] نگا: مران.

مراتن: مراتن [ع] مراتن.

مراتن: مراتن: مران [ع] نگا: مران.

مراو: (۱) مراق؛ (۲) پالنده‌ی پی به چیزی، مداومان که همیشه خوراکه [ع] (۱) مرغابی؛ (۲) پرنده آبی.

مراوکه: گیاهی که بر دندان دشمن [ع] علفی است.

مراوی: مراق: تو رودک [ع] مرغابی.

مربوده‌کردن: جاوید کردن، جاوید کردن، خیره نگاه کردن.

مرتون: همواره تیر بودن [ع] کاملاً سیر شدن.

مرت: مست، مورگی بچوکه [ع] خرزه.

مرتک: بیاوکه‌تو [ع] خرخوره‌ی آب.

مرتوخه: چشمی تارو روزو سه‌کر [ع] غذایی از آرد و روغن و شکر.

مرتوموتن: مست مورگی [ع] نگا: مست‌مورگی.

مرتیل: دوبه‌گ [ع] تنگ.

مرتین: تلی، مستی، خاریکه‌ی [ع] تشنگی.

مرج: جوتن گندم [ع] بوی گندم.

مرجان: مورگی سوره بو خشق مدکاردن [ع] از شهرهای زینتی.

مرج: (۱) مدنگی زار که خواردنه؛ (۲) مدنگی زاتوسان؛ (۳) مدنگی تار بهروان‌درهیان خواردنه زیاد تاوخوردنه‌ی سگ [ع] (۱) صدای دهن هنگام خوردن؛ (۲) صدای بوسه؛ (۳) صدای برکشیدن مایع با زبان.

مرجاندن: که‌تو به‌تعدا کرسس [ع] تجاله‌کردن.

مرجین: همه‌فرمان، فرج‌تون [ع] از تعجب، چروک شدن.

مرجک: مولکه، مدالجک، جشکه [ع] گنجشک.

مرجکه: مدالجکی مرجکه، مورماشاری [ع] گنجشک ماده.

مرجوله: بالدان‌کی بچوکی زیته [ع] پرنده‌ایست کوچک و سیاه.

مرجه: مرج [ع] نگا: مرج.

مرجه‌مرج: مرجی زوره لمتون‌ده‌ک [ع] صدای پیاپی مرجه.

مرجیله: مرجوله [ع] نگا: مرجوله.

مرخ: (۱) خدیالی تماجکاراکه، فرم (مرخی لن خوتن کردنه)؛ (۲) برخه؛ (۳) دهنگ که سنگه‌وه که تنگه‌ته‌فسه‌وه [ع] (۱) هوس، آرزو؛ (۲) خرناسه؛ (۳) صدای سینه از تنگی نفس.

مرخاندن: برخاندن، برخه کردن [ع] خرناسه کشیدن.

مرخ‌خوش کردن: تماج کردن، فروخوش کردن [ع] هوس کردن.

مرخلت: بهیکه که تودیه [ع] بحثی است در قالی بافی.

مرخ‌لی‌بجزین: تماج بی کردن [ع] طمع کردن در.

مرخ‌لی‌چوتن: مرخ‌لی‌بجزین [ع] طمع کردن در.

مرخ‌لی‌خوش کردن: مرخ‌لی‌بجزین [ع] طمع کردن در.

مرخن: (۱) برخه‌کن؛ (۲) کسی که تنگه‌ته‌فسه‌وه‌دنگ که سنگه‌وه‌دیت [ع] (۱) خرناسه‌کش، خرخره؛ (۲) کسی که سینه‌اش از تنگی نفس خرخر کند.

مرخنه: مرخن [ع] نگا: مرخن.

مرخه: (۱) برخه‌ی صدا؛ (۲) دهنگی سنگی که تنگه‌ته‌فسه‌ی [ع] (۱) خرناسه؛ (۲) خرخر از سینه.

مرخه‌ال: (۱) ناکل، جنگه‌ی ناسوتی جولانی؛ (۲) کلوله‌ی قرت [ع] (۱) مکرک باقلا؛ (۲) گلوله بود.

مرخه‌مرخ: مرخه‌ی زور [ع] مرخه‌ی پیاپی.

مرخیس: (۱) جنگه‌ی ای کهوزه‌ی بهکسو؛ (۲) جه‌فقه‌سفن، نیت‌هه‌ئاره‌ر هه‌راو جه‌فه [ع] (۱) غلتگاه، جاریابان؛ (۲) خوشا و هر زه‌بازی.

مرخیسانی: گمسه‌ی به‌کنتر ده‌خول کهوزانتر و هه‌راو هور با کردن [ع] همدیگر را بر خاک غلتانیدن و شلوغ کردن.

مرخیش: (۱) هه‌ساسه‌سوارسون به‌کشانی تنی زور فوریه‌وه؛ (۲) دل‌ده‌ریه‌ی جاکان [ع] (۱) به هن‌هن افتادن از حمل تن سنگین؛ (۲) گلاویز شدن.

مرخیش‌مرخیش: هه‌ساسه‌سواریون به شنگی فوریه‌ر سنگیه‌وه؛ (مرخیش مرخیش ده‌یکنه، کوره تهوه‌ج مرخیش مرخیشیکانه) [ع] خسته‌شدن و به هن‌هن افتادن از کشیدن چیز سنگین.

مرد: (۱) گیانی ده‌رجسو؛ (۲) بن، تیره‌ته‌سال [ع] (۱) جان داد؛ (۲) سر، نشانی گرسه.

مرداخور: خواردن تاهواوتیریون، مرتون [ع] خوردن تا کاملاً سیر شدن.

مردان: (۱) مرای لاشه‌ی قرتن‌مراو؛ (۲) بس، کلاو؛ (۳) توکه‌بیر [ع] (۱) مردان؛ (۲) بلند؛ (۳) موی خانه.

مردان‌یون: بی سه‌ریزین گیان‌ده‌رجوتی حیوان [ع] مرداریشدن.

مردازیتوسه‌وه: (۱) مردازیتون؛ (۲) بریتی له خرب خه‌ولی کهوتن [ع] (۱) مردارشدن؛ (۲) کنایه از به‌خواب رفتن.

مردارخورا: (۱) لاشخور؛ (۲) بریتی له گه‌نده‌خور [ع] (۱) لاشخور؛ (۲) کنایه از خسیس.

مردارسه‌نگ: بهردیکی ناسانه‌تو زیه بو ده‌رمانی خوروو به‌کار جی [ع] مرده‌سنگ داروی.

مردانگ: دهنیو جریی باز تاکوداران [ع] آبره، تخته‌ها و تاخته‌های تازه روی انوار سقف.

مردال: (۱) پسه‌ته‌ی؛ (۲) له‌همه‌رو بی‌هیز؛ (۳) لاشه‌ی تویه، مردار [ع] (۱) فقیرحال؛ (۲) لاغر مردنی؛ (۳) لاشه مردار.

مردانه: مری، تەمەلی، تۆزویری ◻ لهایت سیری.
مردارکردن: سەرزەنیی بەقەلەت، مراقەی حەیوان بێ سەرزەنیی ◻ مُردارکردن.
مردارکردەوە: مردارکردن ◻ مُردارکردن.
مردارەمانگ: ناوەراستەمانگی ئایسان ◻ مُردامەما.
مردارەوبۆگ: بێ گیان بۆگ بە بێ سەرزەنیی ◻ مُردارشدە.
مردارەوبۆ: مردارەوبۆگ ◻ مُردارشدە.
مردارەوبۆگ: مردارەوبۆگ ◻ مُردارشدە.
مردارەوبۆ: مردارەوبۆگەوە ◻ مُردارشدن.
مردارەوبۆن: مردارەوبۆگەوە ◻ مُردارشدن.
مردارى: ١) لاشەی مردار ٢) گلاوی ٣) برینی لە بیسایی بنیادەوە ◻ ١) لاشەی مُردار ٢) پلیدی ٣) کنایە لە مەطرۆح ئادەمی.
مردەسەنگ: مردارسەنگ ◻ مردەسنگ.
مردان: تالای خوین ◻ مُردان.
مردگ: گیان نەماو ◻ مُردە.
مردم: گیانم دەرچو ◻ بمان دانم.
مردن: ١) گیان لە لەشدا نەمان ٢) گیانیان دەرچو ◻ ١) مُردن ٢) مُردنە.
مردن‌وسوتان: برینی لە کوشش کردن و بەغالای زۆر دان، (مردم و سوتام دەگەلم مەهات) ◻ کنایە لە کوشش و تەقای بسیار.
مردو: ١) مردگ ٢) هەر شتێ لە بن و ناو کەوتبێ، (قسلی مردو، گیچی مردو، ئاگری دامردو) ◻ ١) مُردە ٢) هەرچیزی کە حەرارەت لەدەست دابێ.
مردواو: مرداو ◻ مردان.
مردوت‌مری: قسەی سەرکۆنە کردن ◻ کلمەی سەرزەنش.
مردوخ: ئەرد لاوازی بێ‌بن‌و ناو ◻ لاغر مردەنی.
مردوخە: مردوخ، (یا مەنالێکی بەبی‌و مردوخە/ بۆنە بیاوێکی کوڕ چو کوڵو بەی) مەمەنایی مەلا ◻ لاغرمُردەنی.
مردوشوی: کەسێ کە لە سەر ئامەشوی ئاو بە لاشی مردودا دەکا ◻ مُردەشور.
مردولە: لاوازی چکۆلە ◻ لاغر کوچاڵ اندام.
مردومراو: ١) تازەیان ٢) قسەیەکی لوتمو ئامەیە، (ئەم مردومراوە بۆ کاری چاڵ) ◻ ١) مالمین ٢) کلمەی طعنە و سەرزەنش.
مردە: شتی مالی جگە لە تازەئاو زیندەوەر ◻ اموال غیرمنقول.
مردەئاوەق: خودائی مەعنی مردن ◻ عزرئیل مەرگ.
مردەشوی: مردەشور ◻ مُردەشور.
مردەلوخە: مردولە ◻ لاغر کوچاڵ اندام.
مردەلە: کزو کەمەنەت، مردولە ◻ لاغر بی‌نیرو.
مردەمیالی: ١) تەسیابانی ئاومالی کە هاسان بارەکرێ ٢) مردە، مالی بێ گیان ◻ ١) اثاثیۀ سبک ٢) اموال غیرمنقول.
مردەمو: تازەمو، ماتمو ◻ ماتم.
مردەموداو: تازەمداو ◻ مالمین.
مردەوزیلفە: جەمسارگەی بە پۆش و بەلاش دابۆشراو ◻ کفن پوشیدە یا شاهە و گیاند.
مردی: ١) مردگە، مردو ٢) وشەی پرسیار، ئاخۆ گیانت دەرچو؟ ٣) تۆ گیانت لە لەشدا نەما، (چەند بەخۆش بری) مردی و (ئەدو بۆیەوە) ◻ ١) مردە ٢) آیا مُردی؟ ٣) مُردەشدی.
مردیاق: مرداق ◻ انیرە.
مردیکە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردوە ◻ ئەو دوو ئیستا بە ئەم ئەسمەو کوردستان توسط بەعثیان ویران کراوە.
مرژان: مرجان ◻ مرجان.
مرژاندن: مرژاندنی سەگ ◻ غرولند سگ.
مرژنگ: مرژانگ، بزوڵ، مژانگ ◻ مژە.
مرسیف: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاولی کردوە ◻ ئەو دوو ئیستا بە ئەم ئەسمەو کوردستان توسط بەعثیان ویران کراوە.
مرشوە: بیری تەریقەت ◻ مُرشد پیر طریقت.
مرشید: مرشوە ◻ پیر طریقت.
مرغ: باڵدار ◻ پرندە.
مرق: ١) جۆرێ دەسگ لە گەرۆ ٢) وەک دەسگی سەگ لە وەختی بێ‌بەردان ٣) بە ئامەو لەو مریی مەمکی دایک بۆ بەرخ دەکەن ◻ ١) نوعی صدا از گلو ٢) مکیدن پستان با شعف و شور زیاد.
مرقان: مرق کردن، دەنگ لە گەرۆیەتان بە بزەم کردنەوە ◻ با دهان بسته صدا از گلو برآوردن.
مرقاندن: مرقان ◻ نگا: مرقان.
مرقانن: مرقان ◻ نگا: مرقان.
مرق‌لیقان: مەصالەتریی بە هەلیەو ئامە ◻ پستان مکیدن با شتاب و شور و ذوق.
مرقن: کەسێ کە مرقە بۆ دەکا ◻ مری‌کننده.
مرقە: دەنگی گەرو بە دەمی قوجاو ◻ صدایی که از گلو با دهن بسته می‌آید.
مرقەکردن: مرقان، مرقاندن ◻ مرقەدە کردن، نگا: مرقان.
مرک: ١) ئاتینک ٢) مری ٣) ئارامی، (دامرکی، بۆچی دانامرکی؟) ٤) کەپەک، سقی ٥) کزبۆنی سەر ◻ ١) آرنج ٢) نگا: مری ٣) آرامش ٤) کفک ٥) شوربۀ سر.
مرگ: پەنا، هەلاهت، پەسیر ◻ زکام.
مرگاشتن: ١) مرقاندن، مرقاندن ٢) بێ‌دەنگ کردن ٣) ئارام کردن، (گلۆکوی دامرگا، ئاگری دامرگاوە) ◻ ١) نگا: مرقاندن ٢) ساکت کردن ٣) آرام کردن.
مرگاتن: مرگاندن ◻ نگا: مرگاندن.
مرگانە: بەمرگانم، ساکاتنی، کوپەلەی گوشاد ◻ سیوی گشاد.
مرگە: مرقە ◻ نگا: مرقە.
مرگی: پەسیەداری، هەلاهت گرتو ◻ زکام گرفتە.
مرمرک: جۆرێ پشکە ◻ نوعی پشه.
مرمرک: جۆرێ ترق ◻ نوعی انگور.
مرمروک: مردولە، شل و کزو کەمەنەت ◻ سست و بی‌نا.

مرمرین: به مه‌بەن قسه‌کردن که بیاوی‌ناگا [ف] بسازا یا جمله سخن گفتن.

مرمه‌کی: دەرمانکه [ف] مرهمکی، دارویی است.

مرمەنت: ڕەنگ [ف] سوهان.

مرمیاو: دەنگی زاڵ گوریه [ف] صدای بم گربه نر.

مرن: مردن [ف] مردن.

مرناو: مرمیاو [ف] نگا: مرمیاو.

مرنیاو: مرمیاو، مرناو [ف] نگا: مرمیاو.

مرو: هەمرۆ، هەرمن [ف] گلابی.

مرو: ۱) بیاوەو، عیسان، حیسان، عیسان ۲) بیاو که‌سێ کاری باوانه‌ده‌کا ۳) ئورو ئەف بەمروه [ف] ۱) بشر ۲) مرد.

مرو: دەورێکه له مهوز ئەوا وشکی ده‌کا تاقانیشه بۆ شانه‌ده‌گرین [ف] آهنی برای موز و شانهٔ غسل.

مروا: جان چاڵوکه [ف] مار نشان عنکبوت.

مروان: ۱) ئاپەر واری که ده‌ڕێی چاوه ۲) جۆرێ داری که بۆ ته‌ماران باشه [ف] ۱) آب مروارید ۲) نوعی چوب بید.

مرواری: مرازی، لولو [ف] مروارید.

مروانش: گوندێکی کوردستانه به‌عەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مروت: ۱) ئینسافه، کاڵی زەواکردنی له تاڕەوا پاڕێزکردن ۲) ناوه بۆ زیاد [ف] ۱) انصاف ۲) نام زنانه.

مروج: ۱) کزه، خەمبار ۲) که‌وه‌خەت، خاڕەمەت [ف] ۱) اندوهگین ۲) بشاش.

مروچانه: ئاژۆ، مۆرەوری زەست [ف] مورچه‌وار تن، خارخار.

مروچانه‌کردن: خورانۆ، ئەرزی زەست [ف] مورچه‌وار تنش پوست.

مروچکه: سێ ڕێی ڕەشی ڕەنگه [ف] مورچهٔ سیاه رنگ.

مروچه: ۱) جانەوەرێکی بچوکه به کۆمەڵ پێکەوه ده‌ژین زۆر به‌کاری به چەشنه ڕەنگ هەیه کۆنیان له زێر ڕەیشەو ده‌ڵۆ خوارەوەمەنی زەستانه ده‌کێشنه کۆنەوه ۲) کۆڵی وردی ئاو ۳) خورانۆ ئەرزی زەست [ف] ۱) مورچه ۲) جوش آبله آب ۳) مورچه‌وار تن، خارخار.

مروچه: مرۆچه [ف] نگا: مرۆچه.

مروچه‌کردن: ۱) ئەرزین و خورانی زەست ۲) ئاوه خوڵەبانی ئاو [ف] ۱) مورچه‌وار کردن ۲) نرم جوشیدن آب.

مروچه‌کردن: مرۆچه‌کردن [ف] نگا: مرۆچه‌کردن.

مروخه: ۱) ماڵوپێست، ئەرزه ۲) مێشکی ئاو ئەشکی لەش [ف] ۱) سنور ظرف ۲) نخاع.

مروڕ: پەنجەوەی‌بەری ته‌ڕ [ف] مُرد.

مروڕ: دەنگێکی ئاڵه له ئاو که‌ئەوا [ف] للحاظ گلدار.

مروز: ۱) به‌ده‌خت ۲) خەمبار ۳) گیجی ده‌وو چاوا ۴) گۆڕکردنی ڕۆ [ف] ۱) بدشانس ۲) غمگین ۳) جن وجنون صورت ۴) اخم کردن.

مروزن: ۱) به‌فڕەو هەڵا ۲) ڕۆگرن، ئاوه‌ماوەترش ۳) به‌ئەلموڵ [ف] ۱) جیفه ۲) احمو ۳) فروبند کُن.

مروس: ئۆشین، هەڵمزین [ف] برمکیدن.

مروسی: شتێ که دەبێ هەڵ ئۆشرێ [ف] برمکیدنی.

مروش: گوره [ف] خروش.

مروشی: جۆرێ گەنم [ف] نوعی گندم.

مروشیان: گوراندن [ف] خروشیدن.

مروقه: مروچه [ف] نگا: مروچه.

مروک: ۱) مرۆ، بیاوەو ۲) خزم ۳) خزمه‌نگیان، بیاو [ف] ۱) بشر ۲) خویشاوند ۳) زیرمست.

مروکانی: بیاوەتی، عیسانەتی [ف] انسانیت.

مروکستی: ۱) جاکانه ده‌گەڵ خەڵکه، بیاوەتی [ف] ۱) خزمایه‌تی ۲) نیکوکاری ۳) خویشاوندی.

مروکایه‌تی: مروکانی [ف] انسانیت.

مروک‌دۆستی: مروکایه‌تی [ف] نوعدوستی.

مروک: کوشته، کوژه، ئەوشتەی لی مروکه کرتو به [ف] کشته.

مروکی: بیاوەتی، مەردایه‌تی [ف] مردمی، انسانیت.

مروهشت: سەعاده‌ت، ده‌وله‌ته [ف] جدال.

مروهوڕ: ڕوگرز [ف] اخمو.

مروهوڕ: مرۆهوڕ [ف] اخمو.

مروهوش: بۆن بۆنه‌ئینسانه‌ده‌کردن بۆ دۆزینه‌وەی خوارده‌مەنی [ف] بو کشیدن و جستجو کردن خوراک.

مروهون: مرۆهوڕ [ف] اخمو.

مروهت: مرۆت [ف] نگا: مروت.

مروی: ئەمرۆ، هەرمن [ف] گلابی.

مروی: هەمرۆ، هەرمن، مرۆی [ف] گلابی.

مروی: مرۆچه [ف] مورچه.

مرۆ: که‌شی سەگی بشیله [ف] فرمان سگ و گربه.

مرەباد: میوەی ئاو ده‌کرێ، کوڵاوی لی‌ده‌دەن [ف] مُرّبا.

مرەباخی: مرەڵاره، جۆرێ مریشکه کۆی [ف] نوعی مرغ وحشی.

مرەبا: مرەباد [ف] مُرّبا.

مرەزەشتی: چین و ماچین، جۆرێ مریشکی سەرکه‌چەڵی کوانجی ده‌نگ ناخۆش [ف] نوعی مالیان.

مرەژشه: ئەڵمراوی [ف] مرغابی سیاه.

مرەکیفی: باڵداریکه له ئامر بچوکتره، ئەمایەت تایی [ف] پرنده‌ایست وحشی از مرغ خانگی کوچکتر.

مرەڵاره: مرەباخی [ف] نگا: مرەباخی.

مرەمن: مرۆی ئەمەری‌ئەڵ [ف] مُرده‌های بیابان.

مری: ۱) مردو، مردگ ۲) باڵداریکی کۆیه [ف] ۱) مرده ۲) پرنده‌ایست.

مری: گوندێکی کوردستانه به‌عەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مری: ئەری و بڕی [ف] بری و سری.

مزیا: ۱) خزیه، هویش؛ ۲) به‌جیه‌ری سال به‌گری؛ ۳) سن به‌گشه؛ ۴) جاهه‌زه‌ری گه‌یانن به‌نوه‌یی ۱) خو بساوه؛ ۲) مزه‌ری کشاورزی؛ ۳) کاری کشاورزی یا مزه یك سوم محصول؛ ۴) کشت و برداشت نصف به نصف به نسبت کار و سرمایه.

مریچك: جیشکه‌ی مو، جوله‌که‌ی مه‌ریه ۱ گنجشك ماده.

مریچکه: مریچك ۱ گنجشك ماده.

مریچله: جوله‌که، بلساری ۱ گنجشك.

مریچوك: مریچك ۱ گنجشك و نیر.

مریچه: مریچه ۱ مو رجه.

مریچه‌ره‌شه: مرجوله ۱ سارسیاه.

مرید: توبه‌کاری سه‌ر ده‌ستی شیخ ۱ پیره‌و، طریقت، مُرید.

مریس: ۱) مریس؛ ۲) ته‌کوان، زه‌لووبیاك ۱ ۱) مکیدن؛ ۲) مُرت و سطل.

مریس مریسوك: گیایه‌کی کیوه‌یی وه‌ی زه‌حانه دمدا ۱ ریحان کوهی.

مریسوك: گیای مزه‌ره ۱ گیاهی است.

مریسی: مریس ۱ مکیدنی.

مریشك: مامر، کمرگی ۱ مرغ خانگی.

مریشکاوی: خوری باله‌داری ده‌ماوانه ۱ نوعی مرغابی.

مریشاپه‌شاك: مریشکه‌کیوی ۱ مُرغ وحشی.

مریشکه: بریشکه، داخوه‌یکی که‌سه‌ر سیلی بوه‌دار ۱ دانه بوداده.

مریشکه‌تاراتی: جین و ماجین، مره‌ره‌شی ۱ نوعی ماکیان.

مریشکه‌راوره: حالیکی کیوه‌یه ۱ پرنده‌ای است کوهی.

مریشکه‌ره‌شه: ۱) ماری سیا؛ ۲) باله‌داریکی کیوی‌یه؛ ۳) بریتی له جوره‌نیکی گیچکه‌ی قورسان؛ (کیوره‌که‌م تا مریشکه‌ره‌شه‌ی خوینده‌وه) ۱ ۱) مرغ سیاه‌رنگ؛ ۲) پرنده‌ایست وحشی؛ ۳) کنایه از جوره‌نصر در قرآن.

مریشکه‌شامی: ۱) مریشکه‌ره‌شی، مریشکه‌تاراتی، جین و ماجین؛ ۲) مریشکی که‌سوه‌دیزی بی‌توکه ۱ ۱) نگا: مره‌ره‌شی؛ ۲) مرغ لاری.

مریشکه‌کیوی: مه‌لیکه که مریشك ده‌کاو کیوی ماتی ۱ پرنده‌ای شبیه مُرغ که اهلی نمی‌شود.

مریشکی تالی: مریشکاوی ۱ نوعی مُرغابی.

مریشکی شامی: ۱) مریشکه‌شامی؛ ۲) بوقله، خاله‌شیش ۱ ۱) نگا: مریشکه‌شامی؛ ۲) بوقلمون.

مریشکی قوقو: مریشکه‌شامی ۱ ۱) مُرغ لاری؛ ۲) بوقلمون.

مریشکی کوئی: مریشکه‌کیوی ۱ پرنده‌ای شبیه مُرغ که اهلی نمی‌شود.

مریشکی که‌دی: مریشکی مالی ۱ مُرغ خانگی.

مریشوو: مردوشوو ۱ مرده‌شور.

مریشوو: مریشوو، مردوشوو ۱ مرده‌شور.

مریشی: خوری گه‌نمی ده‌ماش، مرویشی ۱ نوعی گندم نامرغوب.

مریلك: مردو، مردگ ۱ مُرده.

مریلك: مریشکاوی ۱ نوعی مُرغابی.

مریکه‌که: به‌نای مریشك ۱ ماکیان مرغ.

مریله: مردوله ۱ نگا: مریوکه.

مریم: ناوه‌یو (زان) ۱ مریم.

مز: ۱) کری، هه‌جه‌ه‌ست؛ ۲) ترش و شیرین؛ ۳) قه‌لایی؛ ۴) پیچکه‌ناسك؛ ۵) ریگه‌کوشین ۱ ۱) مُزد؛ ۲) ترش و شیرین؛ ۳) ارزی، قلع؛ ۴) بچه آهو؛ ۵) شیرین.

مزاش: بیشی له گه‌نم که ده‌دری به ناسیاوان ۱ مزد آسیابان.

مزالدن: لکاندن، چه‌سپاندن، پیوه‌نوساندن ۱ چسپاندن.

مزاوو: قه‌لیان، گریکه‌ن، ده‌سه ۱ حلقه‌گر.

مزبه‌ر: کری گرته ۱ مزدور.

مزح: بز، زه‌ره‌خه‌نه ۱ تبسم.

مزحین: بزه‌کردن، زه‌ره‌خه‌نه‌کردن ۱ تبسم کردن.

مزه: ئاری، بزه ۱ مزه.

مزه‌ان: جگی کوئه‌راوی قه‌لایی‌بکراو بو که‌لایشن ۱ شاتالنگ ارزیزریخته.

مزه‌دان: ریگه‌کوشین ۱ در آغوش فشردن.

مزده: ئه‌سپی که‌ر ئه‌ندا به مریخ ۱ مرده‌همه.

مزده‌ی: مزده ۱ مرده‌دهنده.

مزی: ۱) ترش؛ ۲) ترش و شیرین ۱ ۱) ترش؛ ۲) ملس.

مزراح: ۱) شوراخوله‌یی که بای ئه‌ده‌هاکین و ده‌بهاوین و ده‌سوزی؛ ۲) جوری مراوی، کمرسه‌ر ۱ ۱) گردنه؛ ۲) نوعی مرغابی.

مزراحین: بازی به مزراح ۱ بازی گردنه.

مزراق: مزراح ۱ مارالای، گردنه.

مزراقین: مزراحین ۱ بازی مارالای.

مزراویکه: جل‌ریکه، جیشتی سماوه، هیلکه ۱ آش سماق و تخم‌مرغ.

مزراویلکه: مزراویکه، جل‌ریکه ۱ نگا: مزراویکه.

مزروکه: مزراویکه ۱ نگا: مزراویکه.

مزره: ئاوجو، بیره ۱ آبجو.

مزره‌ستو: ستوی، ترش ۱ سبب ترش.

مزره‌ق: مزراح ۱ گردنه.

مزره‌قی: ئه‌سپه‌ره‌ا و بی ماوه‌دان موای بیشه‌ی کوت نیهت (کیوانه) مزره‌قی ۱ کنایه از ناآگاهانه و بدون مهلت.

مزره‌قین: مزراحین، مزراقین ۱ بازی گردنه.

مزره‌که: مزراویکه، مزراویلکه ۱ آش سماق و تخم‌مرغ.

مزره‌مه‌تی: برخه‌ال و شیوه و ئاریچه ۱ مرگبات.

مزریح: مزراح ۱ گردنه.

مزگ: جیگه‌ی نوژان کردنی به کوومه‌ل ۱ معبد، مسجد.

مزگال: خزکه‌بزه ۱ قلوه‌سنگ.

مزگان: مزگ ۱ معبد.

مزگانی: ۱) شیرینی زه‌واوی ده‌لوشکه؛ ۲) جه‌میری خوش ۱ ۱) مزگانی؛ ۲) مژه.

مزگت: مزگ [ق] مسجد، معبد.
مزگات: مزگ [ق] مسجد، معبد.
مزگه‌ر: ۱) نوستای قاپ و قاچاغ سی کردنه‌وه؛ ۲) نوستای بهرزین و قاپ‌دروستکه‌ر له باقر [ق] ۱) سفید گر؛ ۲) مسگر.
مزگه‌فت: مزگه‌ت، مزگ [ق] مسجد.
مزگه‌وت: مزگه‌ت، مزگ [ق] مسجد.
مزگه‌وله: گوندیکی کوردستانه به‌هوی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان که توسط یهشان ویران شد.
مزگی: مزگت، مزگ [ق] مسجد.
مزگین: مزگانی [ق] نگا: مژگانی.
مزگینی: مزگانی [ق] نگا: مژگانی.
مزل: ۱) تودی قه‌ره‌ش‌کیر له‌ی بو نیشانه‌دان؛ ۲) ره‌ز مزه‌ی کاروان؛ ۳) بیکه‌ی ساده‌وی کاروان [ق] ۱) اشی مزه‌ی کراوه‌ی؛ ۲) بکر و ره‌م کاروان؛ ۳) جای اتراق کاروان.
مزلگه: بیکه‌ی ته‌وله‌ی ساده‌وی کاروان [ق] جای اتراق کاروان.
مزمزانه: ده‌وره‌هیان [ق] به شبم وابه‌ستن.
مزمزین: (مزه‌ی خه‌ی کردن [ق] شبم گرتن.
مزمه‌خیل: ماشکی، ده‌ی‌له‌ی‌ش [ق] محروم از همه چیز.
مزوڤاك: سه‌ر بار، زه‌ی‌بار [ق] اجاقه‌بار.
مزور: ۱) به‌ناقه‌ت و قه‌وه‌ت؛ ۲) خرمه‌نکار [ق] ۱) سر و سبد؛ ۲) توکر.
مزوری: خاشه‌ی‌نکی کوردیه [ق] عشیره‌ای است.
مزولك: باریکه [ق] مارمولك.
مزوگله: جانه‌وه‌ریکه له تاوا ده‌ری وه‌ك سه‌ر ماره‌له ده‌چی [ق] جانوری آبزی شبیه جلبانه.
مزه: ۱) کرن؛ ۲) مزه‌ستان. (بسو گه‌راسی تاسی دل فرمیسکی چاو لاوه‌ینگیره/ تاوی‌ری هیجر ل‌و له‌سه‌ت چیدی به‌ی تلا مزه‌ه‌کوره‌ی؛ ۳) جوڤه‌ی‌ی دوریانه کردنه‌وه‌ی قه‌ه [ق] ۱) مزه؛ ۲) مزه؛ آسیابان از غله؛ ۳) نگر کردن بی‌مورد سخن.
مزه‌حه‌مه: گوندیکه له کوردستان به‌هوی ویرانی کرد [ق] از روستاهای ویران شده کردستان توسط یهشان.
مزه‌ره‌ت: بالا، جوڕتی به‌ره‌هانی ناخوش [ق] آسیب.
مزه‌گرتن: مزه‌ساندنی ئاشه‌وان له ئاشی [ق] مزه آسیاب گرفتن از مشتری.
مزه‌لق: چه‌سپاو، لکاو، لکه‌اگ [ق] چسبیده.
مزه‌مز: جوڤه‌وه‌ی قه‌ه‌و ده‌نگ ده‌ربڕینی، ته‌مه‌نتع [ق] زاز خاییدن.
مزه‌مزگه‌ر: که‌سی که قه‌ه‌ی (و بوتا بخو ده‌یلیه‌وه [ق] زاز خا.
مزه‌وی: ۱) هه‌ندا؛ ۲) قومارباز، که قومارباز سی‌یه‌ز ده‌ه‌ا [ق] ۱) مزون؛ ۲) قمارباز، که با سه کارت بازی کند.
مزه‌وزه: مزه‌لوبیکه [ق] آش سماق و نخودچی.
مزی: کرن، گره [ق] مزدن.
مزیان: مزی [ق] مزدن.
مزین: زیتی‌ده‌ر [ق] مزدن، آسیب‌رسان.

مژ: ۱) تاو، دوخان؛ ۲) مریشی؛ ۳) مزه؛ ۴) جوڕی جانه‌وه‌ری وه‌ك (۵) پاشگری به‌واتای: مژین، (مه‌ینه‌ك مژ) ۶) به‌هوی‌نه‌کی چاره که‌ی ده‌گری [ق] ۱) بد؛ ۲) مُلد؛ ۳) مژه؛ ۴) نوعی حشره؛ ۵) پسوند فاعلی به معنی مکننده، فاعلی به معنی مکننده؛ ۶) نوعی بیماری چشم.
مژا: ۱) مژوك، برزانگ؛ ۲) مزی‌ئی‌ره [ق] ۱) مژگان؛ ۲) مکیده شد.
مژاف: برگه، به‌ه‌ست بو ئی‌وه‌ی له‌ه‌ه‌ر‌ئه‌ستی [ق] سوزه.
مژان: ۱) داری له تامۆره‌ا؛ ۲) بژوك، برزانگ؛ ۳) مرستن [ق] ۱) چوبی در خیش؛ ۲) مژه؛ ۳) مکیدن.
مژانه‌ن: ده‌می بچه‌و بو گوانی دایك برین تا شیر بخوا؛ (هو گوانه‌که بمژیته) [ق] بچه را شیر مکانیدن.
مژانگ: برزانگ [ق] مژه.
مژانه: مژان، داریکه له تامۆره‌ا [ق] چوبی در خیش.
مژتن: مژان [ق] مکیدن.
مژوك: باسك، ده‌مه‌ه، داره‌جگه‌ره [ق] چوب سیگاری.
مژوانه: شیری ساده‌وی خوش، مرگینی [ق] مژگانی.
مژوانی: مژانه [ق] مژگانی.
مژوه: مرگینی [ق] ۱) مژه؛ ۲) مژگانی.
مژوه‌یان: مژانه [ق] مژگانی.
مژوه‌یسان: گوندیکی کوردستانه به‌هوی کاولی کرد [ق] نام روستایی در کردستان که توسط یهشان ویران شد.
مژگ: ئه‌ونه‌ی که‌له‌ی سه‌ر داگرتوه، مشتاك [ق] مغز.
مژلوی: مزوجه، سه‌ر داله [ق] مورچه.
مژلوك: مژلوی [ق] مورچه.
مژلوه‌ی: مژلوی [ق] مورچه.
مژمژ: ۱) مزی زه‌ی؛ ۲) ئه‌وه‌ی چاو [ق] ۱) مکیدن پیاپی؛ ۲) برهم آمدن و بازشدن پلك.
مژمژانن: چاوی وه‌کاه‌ی ئاشانه‌ی [ق] پلك زدن غیرعادی.
مژمژوك: ۱) شاه‌ی هه‌شتا هه‌نگوین ئی‌ه‌کران؛ ۲) گیایه‌که گوله‌که‌ی ده‌مژی [ق] ۱) شاهد بی عسل زنبور؛ ۲) گیاهی است.
مژمژه: ۱) هه‌یسی، شه‌لاتی، زه‌ره‌ئو؛ ۲) گوزرون؛ ۳) جوڕی چه‌وه‌ك [ق] ۱) زردآلو؛ ۲) گیاهی است دارویی؛ ۳) نوعی پروانه.
مژمژین: ئه‌وه‌ی‌ئه‌وه‌ی چاو [ق] پرچین و برهم زدن پلك.
مژموو: چاوی نیوه‌ناواله، چاوی نیوه‌خه‌وا‌لو [ق] چشم نیمه‌باز.
مژن: ۱) مژیندن، تموی ده‌مژی؛ ۲) بژوك [ق] ۱) مکیدن؛ ۲) وبال.
مژو: ۱) مژه‌مژکه؛ ۲) ئاتی گوی برشاوی [ق] ۱) نگا: مژه‌مژکه؛ ۲) نان تیك زده.
مژوك: ۱) بچوی که زور تاوده‌ی ده‌مکی دایکه؛ ۲) مژه، که‌ف مژ [ق] ۱) بسیار مکنده؛ ۲) کاغذ خشك‌کن.
مژولی: خه‌ریك، سه‌رگه‌رمی کار [ق] مشغول به کار.
مژوگ: برانگ [ق] مژه.
مژولانك: برانگ، برزانگ [ق] مژه، مژگان.
مژولاهی: سه‌رگه‌رمی، خه‌ریکی [ق] سرگرمی، مشغله.

مژولیایش: وتاوان، غمه بۆ خەڵات کردن [ف] سخنرانی.
مژومۆز: تەمبەن، تەب ومز [ف] مه و غبار.
مژولکە: ڕزانگ [ف] مژه.
مژوڵی: گیایەکە [ف] گیاهی است.
مژە: ۱) مژانەمن، مژن، (مالەکە بەمانەمژەیە) ۲) ڕزانگ [ف] ۱) مکیدن؛ ۲) مژه.
مژەڵ: قامەز یان بەرزایەک کە لەسەر لەکەی تەزی دادەنێن بۆ مرسنی [ف] خشتک.
مژەڵە: مژەڵ، مژاڵ [ف] کاغذ خشتک.
مژەن: ڕزانگ، ڕزانگ، مژەڵ [ف] مژه.
مژی: ۱) نەوەی دە کاتیەتی سەردایە ۲) ڕابوردوو بۆ مرسنی (مەمکی مژی)؛ ۳) تەمبەن، (مژی بوبزامە) [ف] ۱) مغز سر؛ ۲) مکید؛ ۳) منهو.
مژێ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مژین: ۱) مژن، مرسین؛ ۲) فوتەدانی تەزایی؛ ۱) نەوەی داهاتووی مژیوە [ف] ۱) مکیدن؛ ۲) برکشیدن.
مژین: کەسێ کە پنجو بەر گوانی دایک دەخا بۆ شیرخواردن [ف] کسی که بچه را وادار به مکیدن می کند.
مژیوون: گیایەکە [ف] گیاهی است.
مس: ۱) کانزایەکی سوورە دەفرو زۆر تامرازی لێ دروست دەکەن، بانزر؛ ۲) دەکوی کرن، فلس؛ ۳) وریی گوێ بەشاڵو پاڵەبەلە [ف] ۱) فلز مس؛ ۲) تحویل گرفتن سخن؛ ۳) نرمی که خالهای بسیار برگوش دارد.
مساب: هاڵەکەیەکی لە تاسن [ف] قالب فلزی کفش.
مسابەقە: کێ بەرکێ، ڕکە، کرێو لە خاوەنیم [ف] مسابقه.
مساخ: تاوداوێزی بەدەرەن [ف] بخشی از آسیاب.
مساخە: مساخ [ف] بخشی از آسیاب.
مساس: مساساک [ف] چوبدست شخمزن.
مساساک: داردەستی جوتیار کە سەرێکی کلکەیزمارو سەرێکی پیشکانی تیدایە [ف] چوبدست شخمزن.
مساسە: مساساک [ف] نگا: مساساک.
مساعەدە: تاریکاری، کۆمەگ [ف] مساعدت، کمک.
مسافر: ڕێبوار، کەسێ کە بەسەفەر دەچێ [ف] مسافر.
مسافیر: مسافر [ف] مسافر.
مسافەرەوات: بەسەفەرچوون [ف] مسافرت.
مساورە: ڕێزێ، بەگیرە، شەوڕە [ف] مشاوره و تدبیر.
مسای: فامان، فێربوون [ف] یادگرفتن، آموختن.
مسایش: ۱) تێگەیشتن؛ ۲) فێربوون [ف] ۱) درک کردن؛ ۲) یادگرفتن.
مسایە: مسایش [ف] نگا: مسایش.
مسایەنە: بۆخەتاگرە بۆ فێربون [ف] به شاگردی رفتن برای آموزش.
مست: ۱) پەنجەی یەکەوە چەسپاوە؛ ۲) ئەندازەی دو لاپنجی قوڵی کراو لە شتێ؛ (دو مست مێوزی دامێ)؛ ۳) لەب، بەری دەست [ف] ۱) مشت گره کرده؛ ۲) پرمشت؛ ۳) کف دست.
مستاخ: جێگەی هەڵخستنی میوە بۆ وشکبوون [ف] جای در آفتاب گذاشتن میوه.
مستانی: تەمەڵەمست [ف] بوکس بازی.
مستبا: شوورەی دەوری باغ [ف] دیوار پیرامون باغ.
مست قوچاو: مرۆڤی کە بۆ دەوڵەمەند، دەست قوچاو [ف] کنایه از خسیس.
مست گرتەوە: دەست ڕاگرتن بۆ تێکدەرەی شتێ [ف] مشت بهم کردن برای گرفتن چیزی.
مست لێ داگرتن: بۆ بە جنگ لە شتێ هەڵگرتن [ف] پرباد مشت از چیزی بردن.
مستایش: ۱) شارەزایی کردن؛ ۲) فێرکردن [ف] ۱) راهنمایی کردن؛ ۲) یادادن.
مست لێدان: بە جنگی قوچاو لە شتێ دان [ف] مشت زدن.
مستۆ: سوکەڵەیاری مستەفا [ف] مخفف مصطفی.
مستە: جۆرێ کولێرەی، پەنجەکێش [ف] نوعی نان گرده.
مستەحەق: ۱) شیاوی خۆرین کردن؛ ۲) شیاوی جزادان [ف] ۱) مستحق احسان؛ ۲) مستحق پاداش.
مستەفا: ناو، بۆ پیاوان [ف] مصطفی، نام مرد.
مستەفا: جۆرێکی تەپەڵاخ بە گۆشت [ف] غذای اسفناج و گوشت.
مستەکوڵە: ۱) سەخوڕەو؛ ۲) پەنجەی قوچاو [ف] ۱) سفلیه؛ ۲) مشت گره کرده.
مسحەف: ۱) قورئان؛ ۲) کتێبی جیکوڵە [ف] ۱) قرآن؛ ۲) کتابچه.
مسحەفی ڕەش: کتێبی هەرە پیرۆزی پەرستی [ف] کتاب مقدس یزیدیان.
مسدان: توند دەست پێ ئەهێنان [ف] با فشار دست مالیدن.
مسرانی: داری مرێزی بەکوڕو خاڵە بۆ بەستەوەی دەواران [ف] کنده با سوراخ و حلقه برای بستن افسار.
مسری: لاوازو زەعفەلەی بالابەرز بۆ زەلامی دەڵین [ف] لاغر اندام.
مسعەف: قورئان [ف] قرآن.
مسقال: ۱) کێشانەیەکە بەرانبەر بە چوارگرام بێت؛ ۲) کەموسکە، تۆزقاڵ [ف] ۱) مثقال؛ ۲) کمترین وزن.
مسقاڵەزەرە: تۆزقاڵ، پنجە کە کەلەک کێشی [ف] یک تن، بسیار کم.
مسقالی: ۱) جۆرێ خامی سپی؛ ۲) جۆرێ پارچەی ڕەزی [ف] ۱) مثقال؛ ۲) نوعی پارچهٔ زری.
مسقالی زەرە: تۆزقاڵ [ف] بسیار اندک.
مسک: بۆنخۆشیکە لە جۆرە ئاسکێک بەرهەم دێت [ف] مشک.
مسکە: جۆرێ ئاو [ف] نوعی ملخ.
مسکی: ۱) لیموی ترش؛ ۲) جۆرێ تری [ف] ۱) لیموترش؛ ۲) نوعی انگور.
مسکێ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مسکین: ڕاوەت، ڕەعیەت، بەرخوکەی ئاڵا [ف] رعیت

مسگر: مرگەر [ف] مسگر.
مسلمان: بسوڵمان، بسوڵمان [ف] مُسلمان.
مسمار: مێخەکە [ف] میخچهٔ پا.
مسمالدن: داخستن، بەستن [ف] مسدود کردن، بستن.
مسمه: ۱) بەرلێ کردن، داخستن ۲) شتێکە لە گۆشت و بەرەبازە ئاهر [ف] ۱) بستن ۲) طنابی است.
مسنایش: ۱) ئەندەدان ۲) فێر کردن، راهێنان [ف] ۱) راهنمایی کردن ۲) یاددادن.
مسنایه: مسنایش [ف] نگا: مسنایش.
مسوڵر: ئاشوانەکە لە مس و شتی تر سەماوەری لێ دەکرا [ف] مسوار آبداری است.
مسوڵدان: گەنزەدان [ف] مشاهد، آبدان.
مسەڵەت: بڵندتر ۱ (ئەوەکە بەسەر دیدا مسەڵەت) [ف] مُشرف.
مسەڵەکان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کانێی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مسەور: داوێن، تەگەر [ف] مسدود.
مسەیت: دەنکەترێی وشک کە ناو هێندێ هێندا تەجاو [ف] دانه انگور خشک شده در خوشهٔ درختی.
مسی: لە مس دروست کراو [ف] مسین.
مسیبەت: ۱) چەلاو بەیەرهاتن، خراب ۲) برێتی لە بنیادەمی بەهارە بۆ [ف] ۱) مصیبت ۲) کنایه از آدم ناآرام و خطرناک.
مسین: لەیافرچی بۆگ، لەمس دروس کراو [ف] مسین.
مسینە: ئاقتاوە، لوتکەی لە مس [ف] آفتابهٔ مسین.
مسیوەلی: ۱) زەمەنکێش ۲) دەردو ڕەنج ۳) ئازەنان، ئازەنەدار [ف] ۱) زحمت‌کش ۲) درد و رنج ۳) سوگوار.
مش: دەنگی لوت، مێخ [ف] صدای بینی.
مشا: زەوی دایەش نەکراو لە ناو تەمەنکاندا [ف] زمین مُشاع.
مشار: ئامرازی دەانەداری داربڕینەوە، هەرە [ف] ارّهٔ درودگری.
مشارە: ۱) هەر شتی دەانەدار ۲) پێوانەیەک لە زەمینی کێڵان ۳) جۆرێ ماسی کە دەانەکی درێژی برگەیسرگەی هەیە [ف] ۱) دندانه‌دار ۲) مساحتی از زمین زیرکشت ۳) ارّه ماهی.
مشاگ: ڕەنجبەری ڕۆژمەزد، کرێکاری ڕۆژانە لە مەزرادا [ف] کارگر روزمزد در مزرعه.
مشانەن: دەنگی هەناسە لە لوتەوە دەرچوون [ف] مِن‌مِن از بینی.
مشانن: مشانەن [ف] مِن‌مِن از بینی.
مشانە: مزانە، ئامرازێکە لە بیر و ئامۆژدا [ف] ابزاری در خیش.
مشایخ: کۆمەڵەمشیخ [ف] مشایخ.
مشایەخ: مشایخ [ف] مشایخ.
مشت: ۱) چەنجەی ئاڵەزان ۲) برێی حەیو لاوێژ ۳) لوولیلە ۴) مەحاڵیج ۵) کێشەو سەجادەلە (مشت و مرباڵە) [ف] ۱) مشت ۲) پرمشت ۳) لیالب ۴) برتاب بەبێ هەڵگیری ۵) نزاع و جدال.
مشتا: مشاخ [ف] نگا: مشاخ.
مشتاخ: مشاخ [ف] نگا: مشاخ.
مشتاخان: ئاڵکی دەستمەی بەال، ئاڵکی خەرمانان [ف] شهر بر رماه.
مشتاخ‌ئاڵتەوە: ترێ کەیەرتو هەڵچنین بۆ وشکبۆنەوە [ف] انگور در آفتاب پهن کردن برای تبدیل به مویز.
مشتاغە: مشاخ، مشتاخ [ف] نگا: مشاخ.
مشتاق: بەئامە، ئارەزوومەند [ف] مُشتاق.
مشتاڵد: دەبی ئاژەڵانی لە دەوری بەردان [ف] تختهٔ آرد روبی، پیرامون سنگ آسیا.
مشتکردن: بزکردن [ف] پر و مملوّ کردن.
مشت‌گرتن: دەستڕاگرتن، بۆ نەکردن، مشت‌گرتەوە [ف] نگا: مشت گرتەوە.
مشت‌گرتەوە: مشت‌گرتن [ف] نگا: مشت‌گرتن.
مشت‌لێ‌داگرتن: مشتلێ داگرتن [ف] نگا: مشت‌لێ‌داگرتن.
مشت‌لێدان: مشت‌لێدان [ف] مشت‌زدن.
مشت‌لێ‌گرتن: ئامانج بەدی کردن [ف] نشانه گرفتن.
مشتن: ۱) مزین ۲) ماڵین، ئامالین [ف] ۱) مکیدن ۲) روبیدن.
مشتو: دەسکی تەنجەرە و کێرە [ف] دستهٔ خنجر و کارد.
مشتودەوش: برێتی لە شەڕی نێوان بەهێزو بێهێز [ف] کنایه از نبرد نابرابر.
مشت‌ومال: هاوێن بۆکەوتی تیخ و کانزا [ف] صیقل.
مشت‌ومڕ: کێشەو دەبەنجە [ف] جدال و نزاع.
مشتە: ۱) ئامرازی بەهەرکوتانی پینەچی ۲) کوتکی هەڵاجی ۳) مشتو ۴) دەسبەرێ [ف] ۱) مشتهٔ کفاشی ۲) چماق پینه‌زن ۳) دستهٔ کارد و خنجر ۴) استمناء، خلق.
مشتەری: کڕیار [ف] خریدار.
مشتەکوڵ: مستەکوڵە [ف] نگا: مستەکوڵە.
مشتەکوڵە: مستەکوڵە [ف] نگا: مستەکوڵە.
مشتەگان: خلق، دەسبەرێ [ف] خلق.
مشتەڵە: ۱) ئەمام، ڕیشەی ئازن ۲) دوکانی تەماڵان [ف] ۱) نهال ۲) فروشگاه نشا.
مشتی: ۱) مزی ۲) مشتی تەو [ف] ۱) مکید ۲) مشت او.
مشتیلە: دەسکەدار [ف] دستگیرهٔ خیش.
مشخۆر: قەدەڵی ئاو تاخۆر [ف] پس ماندهٔ علف در آخور.
مشراق: ئاوەدەی زەوەین کە بەرئاوی تەمەن ئاگری لێ بەیدادەکەن [ف] خیسی.
مشقەمشق: هەزاو هەڵچون لە حەیفان [ف] حسرت خوردن.
مشکاڵ: ۱) جامەیەرێکی سکوڵەی گوێ‌قوتە لە ماڵان و لە مەزرادا کون درێژی دەکا بۆ زیان بە ڕزقی هەڵگە دەگەیەنێ و ڕەنگی ڕەشبۆزە ۲) مشاڵ، بۆن‌خۆشکە لە جۆرێ ئاسانا پەیدا دەبێ [ف] ۱) موش ۲) مشاک.
مشکانە: برێتی لە فێڵباز و دەسبڕی بەهێزی [ف] کنایه از نابودی دیگری.
مشکەتەرامشیح: گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ [ف] گیاه کاکوتی.

مش کردن: سست کردن، پر کردن [ف] پر کردن.

مشک گه‌رویشک: جانسوریکه له نیوه‌ی سمووه تاوه‌ژو وه‌ستکورت گوئی دریژه [ف] موش خرگوش، بروج، جانوری است بزرگتر از موش.

مشک‌گره: باندازکی بچوکتی زاوکه‌ره [ف] برهمای کوچک شکارچی.

مشکن: ناوی پیاوان [ف] نام مردانه.

مشکول: داوای زه‌حمه‌ت [ف] دشوار.

مشکوله‌وه: ئه‌ویش که‌ده‌ری [ف] بدون اخلاص و آیینی، متفرق الکلمه.

مشکولی: به‌لکی جاو پیاو [ف] بقال چشم.

مشکولی: داواری [ف] اشکال و دشواری.

مشکه: ئاوی که کوره‌ماله‌ی زینو جاکه [ف] گنایه از کوتاه‌قد زور و زنگ.

مشکه‌خوره: هاتووه‌ریکه له نیوه‌ی سمووه مشکه‌ده‌خوا مشکی خورما [ف] بارانو.

مشکه‌خه‌راق: مشکه‌کوره‌ئاگر [ف] نگا: مشکه‌کوره‌ئاگر.

مشکه‌کوره: جوری مشکه له ساراوا ده‌ژی، جرع [ف] موش کور.

مشکه‌کویره: مشکه‌کوره [ف] موش کور.

مشکی: ۱) جوانکه‌وه، خوانه‌ویش، نوئ ۲) جوری پارچه‌ی تاوریشم که ده‌کریته پیچی سه‌ر ته‌وه ۳) زه‌نگی زه‌ش [ف] ۱) خاکستری ۲) نوعی پارچهٔ ابریشمی رنگی ۳) سیاه.

مشلاق: هه‌میشه، هه‌وار، هه‌راچه‌ر، (ماله‌وه مشلاقی ماله جه‌سوره) [ف] روبروی مقابل.

مشمش: جوری تاوی کاه [ف] صدای جریان آب باریکه.

مش‌مشه: جوری ته‌خوشی به‌کسم [ف] نوعی بیماری ستور.

مش‌مشیر: داریکه‌له، داروه‌یسی، داریکه‌لای [ف] درخت زردآلو.

مش‌مشیری: داروه‌یسی، داریکه‌لای [ف] درخت زردآلو.

مشن: کسی که زور ده‌نگی هه‌ناسه‌ی له‌ئه‌وه‌وه دیت [ف] کسی که بسیار از بینی هن‌هن کند.

مشوت: ۱) کاوی، قاوچ ۲) خواردنه‌ی جیرمانو [ف] ۱) بشخوار ۲) پس‌ماندهٔ خوراک.

مشور: ۱) سه‌لیقه‌ی کاریکه‌هه‌یه، ۱ بیاوکی به‌مشوره ۲) ته‌گبیر، (ده‌بی مشوری لی‌بخوری) [ف] ۱) سلیقه، ذکاوت ۲) تدبیر.

مشورخور: سه‌رپرست، ئاگاداری کار [ف] سرپرست.

مشورخورد: مشورخور، (کاره‌که‌وه بمری مشورخورده بمری) [ف] سرپرست.

مشورخوری: به ته‌گبیر خوماندوکردن به کسی یان به کاریکه‌وه [ف] سرپرستی و اداره کردن.

مشه: ۱) ده‌نگی هه‌ناسه له کهوژه ۲) زوز، زه‌حفه، بوش، (خوارین مشه‌یو) ۳) مشرمشه ۴) مفت، خوراییی [ف] ۱) صدای نفس از بینی ۲) بسیار ۳) نوعی سماری سفید ۴) مفت.

مشه‌خت: تاوان، ده‌ریه‌ده‌ر [ف] آواره، مهاجر.

مشه‌خوز: جه‌وره، زگه‌ئه‌وزن [ف] طفیلی، سربجران.

مشه‌ره‌ت: ئاوه‌ره‌ی بو جه‌ه‌ه‌لدیم، موشه‌ره‌ت [ف] فرستاده به دوزخ.

مشه‌فل: زیان، هه‌لسوت، هه‌زار جه‌هه‌زار [ف] بازنگاه.

مشه‌قفت: ته‌رکی گران، زه‌حمه‌تی زور [ف] رنج و مشقت.

مشه‌قه: به‌ده‌وری که‌وتوان، به‌ده‌ی [ف] بیشتر.

مشه‌قه‌ت: زه‌حمه‌ت، ئه‌زاری، (ئه‌ه هه‌زار مشه‌قه‌ت له هه‌وراز سه‌رکه‌وتو) [ف] مشقت.

مشه‌ها: ته‌ه‌ینه‌ساز، باو [ف] مُشَع، موجه.

مشه‌مه‌ر: ۱) قرئ‌ئه‌زاری بی‌خاوه‌ن ۲) زه‌وی به‌ش نه‌کراو له‌ئاسان هاوه‌ئاسا [ف] ۱) ثروت متعلق بی‌صاحب ۲) زمین مُشاع.

مشه‌مش: ده‌نگی هه‌ناسه‌ی زور [ف] صدای هن‌هن بسیار از بینی.

مشه‌مها: مشه‌ها [ف] مُشَع.

مشه‌مه‌ی: مشه، زوز، قره [ف] بسیار.

مشه‌وره: راوژ، ته‌گبیر، شیوره‌ت [ف] مشورت و تدبیر.

مشه‌وش: ئیسکی له‌ده‌ستاکراوی بی‌ئیکول [ف] عدس پوست کنده.

مشه‌وشی: جیاوه له ئیسکی ده‌ستاکراو [ف] آش عدس پوست کنده.

مشه‌وه‌ش: شیوه‌ش [ف] آشفته.

مشه‌هت: ۱) بیکه‌س و بی‌ئاریکار ۲) ته‌ه‌مین له زیان [ف] ۱) بی یار و مددکار ۲) نومید از زندگی.

مشیق: ده‌ی، گه‌ره‌ک، پیویسته [ف] باید.

معالجه: ۱) ده‌رمان کردن ۲) چاره [ف] ۱) تداوی ۲) چاره.

معجیله: ئه‌و گوناهانه‌ی کوریشتانه که به‌هوی کاولیان کرد [ف] گناهانی که بر گورستان که بخشان آن را ویران کردند.

معه‌لیم: ده‌رس‌ده‌ر، فیرکار، مامۆستا، سه‌یدا [ف] معلم.

معه‌یه‌ن: وازلیم، واتیاره [ف] حدس می‌زنم.

مغین: ماین، زی‌ئه‌سپ، جه‌سی‌ئی [ف] مادیان.

مغار: ۱) ئه‌شکه‌وتی نوئ ۲) ئیخی ته‌ماران [ف] ۱) غار عمیق ۲) اسکه.

مغاره: مغار [ف] غار عمیق.

مغازه: دوکان [ف] مغازه.

مغا: ئی، ده‌نگی لوت له جلم‌سرئی‌دا [ف] مغن.

مغا: جاوئی له ته‌خوشی، مغا [ف] مغا.

مغاجات: دل لیبرو ته‌کاو ویستان، سه‌که، (چوکمی جاکوو مغاجات) [ف] سکته.

مغت: به‌لاش، خوراییی، بی‌نرخ [ف] مفت، رایگان.

مغتا: کلیل، ناجه‌ر [ف] کلید.

مغتخور: که‌سی که بی‌ماندووبون و بی‌ئه‌رخه‌یان ده‌یخوی بزی [ف] مفتخور.

مغته: ۱) مغت ۲) مغتا، کلیل [ف] ۱) رایگان ۲) کلید.

مغته‌خور: مغتخور [ف] مفتخور.

مغته‌کی: مغت، خوراییی [ف] رایگان.

مغته‌گی: مغته‌کی، خوراییی [ف] رایگان.

مغتی: ۱) ئه‌ه‌ریایه بو ئه‌و زانایه‌ی شه‌رعی شه‌ئگی ده‌کا ۲) مغته، مغت [ف] ۱) مُفتی شرع ۲) رایگان.

مقتی: مفت، خۆرایی ◄ مُفت.
مقردی: کەنجی چەکدار ◄ جوان سەنجەنۆ.
مقرز: ژنی کە دەڵاڵی بۆ پیاوان دەکا ◄ ژن دەڵاڵ.
مقسیت: ئازایەچی ◄ ئەوبەگر.
مقسید: مقسیت ◄ ئەوبەگر.
مقفلیش: ماڵ‌بەکەن، بەکەن ◄ مقفلش.
مقفلین: ئازایەچی ◄ قەتماکەر.
مقلوز: بەقەت، نوقسان ◄ معلول، ناقص العضو.
مقمزه: دەستەیەك لە چەکدار کە بۆکاری تایبەتی دەچن ◄ دستهٔ پیش‌قراول.
مق: ۱) مێز، دەنگی لوت؛ ۲) گیفت، ئامادەی کان ◄ خۆی مق کردن ◄ ۱) ئەندای بادینی؛ ۲) ئامادەکان.
مقابیل: بەرانبەر ◄ برابر.
مقات: ئاگاداخۆ ◄ مواظب.
مقاته: ئەخۆ ئاگادار ◄ مواظب.
مقار: ئامرازیکی دارکۆڵین ◄ وسیلەای مرکشەکاری روی چوب.
مقاش: پەنگر، ماندەی پۆڵ گرتن ◄ أنبر.
مقام: ۱) قاف، جۆری گۆرانی؛ ۲) گۆرانی ◄ ۱) آهنگ؛ ۲) ترانه.
مقامیز: گۆرانی‌بێژ، قامیز، دەنگبێژ ◄ ترانه‌خوان.
مقانلن: مرقانلن ◄ نگا: مرقانلن.
مقانن: مرقانن، مقانن ◄ نگا: مرقانن.
مقاو: ئەخۆشەیەکی ریەکسەمە لە سەرماو تۆشی دێ ◄ نوعی بیماری ستور.
مقاوله: کاری، بەهەوا ◄ کنترات.
مقایی: مقاو ◄ نگا: مقاو.
مقر: سەرپەرشتیو گیر ◄ اجبار.
مق کردن: خۆکێف کردن لە کار یان شتێ ◄ خود را آماده کردن.
مقل: ئاوە، دەمری چاڵی شتشتنەاسوڕ کردەوە ◄ تابه.
مقلی: مقل، ئاوە ◄ تابه.
مقناطیس: ئاسن‌ڕێن ◄ مغناطیس.
مقوز: مقاز، ئامرازیکی دارکۆڵین ◄ ابزار کنده‌کاری روی چوب.
مقوقلی: دەڵەدەیان و چەقەو گۆڕ ◄ اختلاف، مشاجره و داد و بیداد.
مقه: مرقه ◄ نگا: مرقه.
مقه‌یا: قامەری زۆر تەسوڕ ◄ کاوەن، مقوا.
مقه‌یا: مقه ◄ مقوا.
مقه‌یفت: ئاخرلو بەیی ئاوەڕ، (دەرگاکە مقه‌یفت کە، ئەم قوتوە سەری مقه‌یفت) ◄ ساده شده.
مقه‌دەر: ڕووداو لەخۆاوە، (مقه‌دەرکیان بۆ هاتووە) ◄ قضا و قدر، کنایه از رویداد ناگوار.
مقه‌رس: دزایەتی، بەکیشەر هەسازاو ◄ ستیزه‌جو.
مقه‌س: قەیچی، تۆرتۆ ◄ قیچی.
مقه‌ست: مقەس ◄ قیچی.

مقه‌سته: لنگانی تەسب بە عەرزی قیامەوقاچ ◄ نوبەن است به طور مارپیچ.
مقه‌لك: ئاو ◄ تابه.
مقه‌له‌زمه: چەشنانی تەفەنگ ◄ گلنگن تفنگ.
مقه‌وا: مقەیا ◄ کاوەن، مقوا.
مقه‌وز: کەوبازانی، شاقەیانی ◄ کدوحلوایی.
مقه‌وا: مقەیا ◄ کاوەن، مقوا.
مقه‌یفت: ئاگاداخۆ، (مقه‌یفت بە دەقێ نەکەوی) ◄ مواظب.
مقیز: ۱) مکۆن، کەسێ کە پێ لە گوناحی خۆی دەنێ؛ ۲) پێ‌داگر ◄ ۱) اقرارکننده، معترف؛ ۲) مُصِرّ.
مکاوه: ئامرازی دارکۆڵین ◄ ابزار کنده‌کاری چوب.
مکایل: ۱) ئاوە بۆ فرشتەی ڕۆزی (ئاوەشکەر)؛ ۲) ئاوە بۆ پیاوان؛ ۳) ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کۆلیان کرد ◄ ۱) میکائیل فرشتهٔ روزی؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) روستایی در کردستان که بخاطر آن را ویران کردند.
مکوز: ۱) مقیز؛ ۲) یاغی، سەرسەخت ◄ ۱) معترف؛ ۲) یاغی.
مکوریان: ناوی مەڵبەندێکی پاڕو بەرینە لە کوردستان ◄ منطقهٔ مکری.
مکوریانی: ۱) سەر بە مکوریان؛ ۲) جەلکی مکوریان ◄ ۱) منسوب به مکوریان؛ ۲) اهل منطقهٔ مکری.
مکێز: ئاوەزو، واز ◄ آرزو.
مل: ۱) تەسنوو، گەردن؛ ۲) شان، شەیلك، قۆڵ؛ ۳) هۆزێکی کوردە لە کوردستانی زێرجەنگی ئراق و سوریە ◄ ۱) گردن؛ ۲) کتف، بازو؛ ۳) از طوایف کرد در کردستان.
ملا: ۱) ڕەلم، ڕەسەل، لیم، لم؛ ۲) مشك؛ ۳) جۆرێک؛ ۴) شتی زۆر وردو نەرم کە دەبێتە تۆزا؛ ۵) هەوڵو بۆن کردن بۆ خواردن، دەگەڵ مۆ دەگونجێ، (هەڵو مۆ دەکا)؛ ۶) بڵ، لەرمی خراب ◄ ۱) ریگ؛ ۲) موش؛ ۳) آبزرگ؛ ۴) هر چیز بسیار نرم و ریز که به هم می چسبد؛ ۵) جستجو و بوکشیدن به دنبال خوراك؛ ۶) لهیده.
ملا: ۱) سەران، بڵندایی گیان؛ ۲) جۆرێ داوەت؛ ۳) عاشیرەتێکی کوردە ◄ ۱) بلندیها؛ ۲) نوعی رقص کردی؛ ۳) نام عشیره‌ای است.
ملاچەپەڕا: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ◄ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
ملاحەزە: ۱) ئاگاداری؛ ۲) مدارا ◄ ۱) مواظبت؛ ۲) مُدارا.
ملاز: خۆ بەرپەشەوە جەستەانی و جاوەنۆڕی دەرفەت بۆن، (خۆی لێ ملازداوە) ◄ از زمین چسبیدن منتظر فرصت بودن.
ملاشلە: بن مەچی ڕاز ◄ نشف دهان، بق.
ملاقات: ئۆشی بەکتر بۆن، بەکتر دیتن ◄ ملاقات.
ملاك: ۱) کەچەڵ، کەوچاك، کەفچی؛ ۲) چەزە، چێشکە، (ملاکی ئاکەی) ◄ ۱) قاشق؛ ۲) چشیدن.
ملاك: چەرگ، کەزەب، جگەر ◄ جگر.

ملاکەت: فریشتە، بەندەیالدارەکانی خوا لە ئاسمانان ▣ فرشتە.
ملان: ۱) جۆرێن ڕەقەس، ملا؛ ۲) سەر جووڵاندن؛ ۳) سەران ▣ ۱) رقص، ملاه؛ ۲) بالای هەرەکەت؛ ۳) بلندیها.
ملانە: ۱) ڕۆیەوانی؛ ۲) بەرچاوەکانی ▣ ۱) کشتی؛ ۲) مقابله.
ملانی: ملانە ▣ نگا: ملانە.
ملاهم: ئاماژەوجێی لە بەهێن تونسەو سەبەرەدا لە بەهێنی گەرم و سارەدا، سارگار ▣ ملاهم.
ملاهیژ: ملاشاه ▣ سقف دهان.
ملیاوان: بەزۆر ئاجاڵکردن؛ اصلی باوا لێی ساندا ▣ مجبور کردن.
ملبرگی: گوندێکی کوردستانە بەشێکی کاولی کردە ▣ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مل بەملە: ۱) دەگرەماڵ ڕاجۆن؛ ۲) ڕکەبەری؛ ۳) کێ بەرکێ ▣ ۱) باهم درافتادن؛ ۲) هوچشمی؛ ۳) مسابقه.
مل بەملێ: مل بەملە ▣ نگا: مل بەملە.
مل بیایش: ۱) گوناح و تاوان خستنە سەر؛ ۲) بەرنامەنەسەر و کاتەنی کردن ▣ ۱) تاوان را به گردن دیگری انداختن؛ ۲) سر بەسر گذاشتن.
ملیان: بڕێکی لە بەسەڵی قەڵەو ▣ کنایه از جادو بنبل.
ملیچ: پارچەیەکی کە لە تەستێری مەمالێدن ▣ سنگال گردن.
مل پیوەنسان: ۱) بڕێکی لە کرمێکی کاڵکەو گوێ بە ئاکامی نەدان؛ ۲) مەس بەکاربۆن ▣ ۱) کنایه از رسوا کردن؛ ۲) مست به کار ماندن.
ملت: شت، ملتە ▣ تعالا، بەشین.
ملتاف: دەردی گران ▣ بیماری صعب‌العلاج.
ملتە: شت ▣ تعالا، بەشین.
ملتیان: جانتی باڵە، باڵەوی کورتی ئاسەر بەزنو ▣ بالتو کوتاه.
ملج: مرچ ▣ نگا: مرچ.
ملجانین: مرچ کردن، دەنگ لەدەمەوەهاتن لە کاتی خواردن و خواردنەوەدا ▣ صدادادن دهان بەهنگام خوردن و آشامیدن.
ملجاین: ملجانین ▣ نگا: ملجانین.
ملجوک: کلجوک ▣ میل سرمەدان.
ملجەملج: مرچەمرچ ▣ صدای دهن هنگام خوردن.
ملچەوت: ۱) گەرین کەج؛ ۲) بڕێکی لە فەرمانبەر؛ ۳) بڕێکی لە گرەکار ▣ ۱) گردن کج؛ ۲) کنایه از مطیع؛ ۳) کنایه از جیله‌گر.
ملچی: ۱) دەنگی ملچی ترت؛ ۲) ملچەی دەم لە خواردنەوە ▣ ۱) صدای بوسه؛ ۲) صدای دهن هنگام خوردن غذا.
ملچیوک: کلجوک، ملجوک ▣ میل سرمەدان.
مل خوار: مل چەوت ▣ گردن کج.
ملخەت: کەناری هێڵی چوت کەبەکاسی بەرزەوەبوو ▣ کنارهٔ بلندتر تیغهٔ تخم.
ملدان: ۱) تەسلیمبۆن؛ ۲) بەقسەکردن، گوێ ملی کردن ▣ ۱) تسلیم شدن؛ ۲) فرمانبرداری کردن.
مل دەبەر مل نان: ۱) نیکەوگلان؛ ۲) بە دڵگەرمی خەریکی کاری بۆن ▣ ۱) گلاویزشدن؛ ۲) جداً مشغول به کاری شدن.
مل دەبەرنان: بە دڵگەرمی خەریکبۆن ▣ با جدیت مشغول شدن.
ملدێ کەردش: ۱) ملی بەجێلی جەملاند؛ ۲) گوناحی خراپە تەستۆ ▣ ۱) گردنبند به گردن آویخت؛ ۲) محکوم شد.
ملدێ کەوتش: ۱) ئاواسی خراپە سەر؛ ۲) گوناحی لەملدا ▣ ۱) محکوم شد؛ ۲) گناه به گردنش ماند.
مل ڕاکێشان: ۱) ملدان؛ ۲) فەلەبۆن ▣ ۱) اطاعت کردن؛ ۲) راضی شدن.
مل ڕەچەقۆخستن: بڕێکی لە کاری خەمبار کردن ▣ کنایه از رسوا کردن.
مل شکاندن: ۱) بڕێکی لە بۆر زیادبێ گەیاندن؛ ۲) بڕێکی لە ئەزیەتی خوێنساڵ (ئەسا بڕوا ملی خۆی بشکێنێ) ▣ ۱) کنایه از آسیب رساندن؛ ۲) کنایه از رفتن مزاحم.
ملشۆ: ئەسپ، ئەخە ▣ گریان.
ملشۆڕ: ۱) شەرمەزار؛ ۲) تەسلیم ▣ ۱) شرمنده؛ ۲) تسلیم.
ملشۆڕی: شەرمەزاری ▣ شرمندگی.
ملغەم: باری، لوسە ▣ اهرم.
ملقان: ۱) گەرین بەند؛ ۲) قەڵاو ▣ ۱) گردنبند زینتی؛ ۲) قلاده.
ملقانان: ملقان ▣ نگا: ملقان.
ملق: ۱) بڕێکی کوڵینی ئاو؛ ۲) جووڵ، دزمان ▣ ۱) عبور آب در حال جوشیدن؛ ۲) تکان.
ملک: فەن، بەدعە ▣ مکر.
ملقە: دەنگی ئاوی فڕکراو لە گەرو ▣ صدای گلو هنگام سرکشیدن مایع.
ملک: ۱) کوڕسان، دوگەیشتن؛ ۲) خوری بەقەرتاو بەملی بەزەوی؛ ۳) کوڕاری گاو جێڵ ▣ ۱) کوهان شتر؛ ۲) پشم مانده بر گردن گوسفند؛ ۳) برجستگی روی پشت گاو.
ملک: زەمینی تایبەتی ▣ ملک.
ملکانە: داهاتی خاوەن زەمین لە ڕەعیەتان ▣ بهرهٔ مالکانه.
ملکز: مل کورت ▣ گردن کوتاه.
ملکرن: لەسەر قەڵەشوش دانان ▣ کول گرفتن.
ملکنای: مزین ▣ مکیدن.
ملکەج: گەرین کەج، زۆرفەرمان ▣ فرمانبردار.
مل کەروش: ملدێ کەروش ▣ نگا: ملدێ کەروش.
ملکەمن: بڕێکی لە جوان و خوشباو ▣ کنایه از دلبر زیبا.
مل کەوتش: ملدێ کەوتش ▣ نگا: ملدێ کەوتش.
ملگێز: مرۆی تەستۆخوار و خێج ▣ گردن کج.
ملا: دەرسی دین خوێندو ▣ مُلّا، آخوند.
ملە: ملا ▣ مُلّا، آخوند.
مل لەچەقۆخستن: بڕێکی لە کاری بەقەرکردن ▣ رسوا کردن.
مل لەچەقۆساوین: بڕێکی لە کاری خەمبار کردن ▣ کنایه از رسوا کردن.

مل‌له‌چه‌قۆه‌لسۆن: مل له‌چه‌قۆسان‌ین [ف] کنایه از ریسک کردن.

مل‌له‌مۆیان‌بکتر: برتی له تامه‌و بۆ گشت‌هه‌یان [ف] کنایه از آماده برای هرجانبه‌داری.

مل‌لیتان: مل‌پۆه‌تان [ف] نگا: مل‌پۆه‌تان.

ململانه: ۱) رکه‌بری؛ ۲) (ڕۆژانی [ف] ۱) هم‌چشمی، رقابت و رویارویی؛ ۲) کشتی.

ململانی: ململانه [ف] نگا: ململانه.

ململین: به‌هۆکه‌وه‌ڕۆن، جه‌گل‌دار [ف] خرمن.

ملنامس: ئه‌و گونده‌ی کوردستانه که به‌هۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بختیان آن را ویران کردند.

ملنان: دهس به‌کاڕۆن، مل‌پۆه‌تان [ف] دست به‌کار شدن.

ملنایه‌له: ڕۆلمۆل [ف] فرولک.

مل‌نه‌دان: ڕازی‌نه‌بۆن، قبول‌نه‌کردن [ف] قبول نکردن.

ملنیان: ۱) ملدان؛ ۲) ملنان [ف] ۱) تسلیم شدن؛ ۲) دست به‌کار شدن.

ملۆ: کراه، کواله، کاڵۆ [ف] مفتح.

ملوان: ملشۆ، ئیسر [ف] یقه.

ملوانکه: گه‌ڕۆن‌به‌ند، گه‌ردانه [ف] گردبند.

ملوانه: ملوانکه [ف] گردبند.

ملۆچکه: مرۆچه، میروله [ف] مورچه.

ملۆچه: ئه‌ڕۆیه‌ی خۆڕاکی [ف] مورچه‌خور.

ملۆچه: گلۆڤین، له دۆرسنا گوشین [ف] مچاله.

مل‌ۆڕ: ته‌لاقی، ئۆرمار [ف] گردن کلفت، شتارلاتان.

ملۆره: مرۆچه [ف] مورچه.

ملۆزم: جۆره‌ی پیاوترسین [ف] جن ترساک.

ملۆساپش: ۱) مزین؛ ۲) گشتان بۆڕۆخۆ [ف] ۱) مکیدن؛ ۲) جذب کردن.

ملول: دڵشکاو، ڕه‌نجاو [ف] رنجیده.

ملوله‌ی: دڵشکاوی، ڕه‌نجاوی [ف] رنجش.

ملۆمۆ: گه‌ڕاوه‌ی‌ۆن کردنی زه‌مین‌ۆ جیا کردن، (ڕۆی ملۆمۆده‌کا) [ف] برکشیدن و کشتن برای خوراک.

ملۆمۆچ: مرۆمۆچ [ف] اخمو.

ملۆموش: ملۆمۆ [ف] نگا: ملۆمۆ.

ملۆمه: داری ئۆ بۆری ده‌ستار [ف] چوب وسط دستاس زرین.

ملوین: گه‌ڕۆن‌به‌ند، گه‌ردانه [ف] گردبند.

ملۆن: ده‌کۆڕ، هه‌زاره‌زار، هه‌زار [ف] میلیون.

ملۆنان: ملۆمن [ف] گردنت.

ملۆنکه: ملۆمن [ف] گردنت.

ملۆنه: ملۆمن [ف] گردنت.

ملۆنه‌ر: ده‌ڕۆمه‌ندی قه‌ده، لۆڕت [ف] ثروتمند، ورگنده، میلیونر.

ملۆنیر: ملۆنه‌ر [ف] میلیونر.

ملۆه: ۱) رکه، کێبه‌رکێ؛ ۲) بستۆ، زیبۆ [ف] ۱) مسابقه؛ ۲) گردنهٔ کوه.

ملۆه: ۱) جۆره‌کا؛ ۲) مشاد [ف] ۱) آبدوک؛ ۲) موش.

ملۆیالا: گونده‌یکی کوردستانه به‌هۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بختیان ویران شد.

ملۆیرکی: گونده‌یکه له کوردستان به‌هۆی ویرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بختیان.

ملۆت: ۱) چۆڕۆ؛ ۲) گۆمه‌ڵی له زه‌که‌ڵه‌کا [ف] ۱) بیر؛ ۲) مثلث.

ملۆپیچی: سه‌ڕۆیۆی [ف] تمرد.

ملۆتانکی: سه‌رمه‌لیان‌و زه‌ڕۆمه‌و بۆ دیتنی دان [ف] گردن کشیدن برای تماشای چیزی.

ملۆچۆچه: قۆچه‌مل [ف] گردن و برجستهٔ مرغ.

ملۆخۆ: دۆڕیکه ته‌ستۆی پی دیماسن [ف] بیماری آماس گردن.

ملۆخۆی: ملۆخۆ [ف] بیماری آماس گردن.

ملۆڕۆن: ڕیگر، گۆڕان، جه‌ته‌ان [ف] گردنه، راهزن.

ملۆقۆته: ملۆتانکی [ف] سرک کشیدن.

ملۆقۆتی: ملۆقۆته، ملۆتانکی [ف] سرک کشیدن.

ملۆقۆچه: ملۆچۆچه، قۆچمله [ف] نگا: ملۆچۆچه.

ملۆقۆچه: ملۆچۆچه، قۆچمله [ف] نگا: ملۆچۆچه.

ملۆقۆڕته: ملۆچۆچه، قۆچمله [ف] نگا: ملۆچۆچه.

ملۆك: باڕی که ده‌خرێته سه‌ڕشان [ف] باری که بر دوش گذارند.

ملۆگا: ۱) ڕۆڕاو؛ ۲) ملاوی کێو، بستۆ، زیبۆ [ف] ۱) مصب؛ ۲) گردنهٔ کوه.

ملۆگۆ: بۆرسۆڕ له گۆڕی ڕۆڕا [ف] گردنند از گوچه‌های طلا.

ملۆگه‌وی: مالۆچه، مالۆچه [ف] گیاه ملوکیه.

ملۆما: ده‌ستله‌ملان [ف] دست به گردن.

ملۆما: ۱) ئه‌ڵتی باوۆڕ؛ ۲) چۆڕۆی به زۆرته‌هێزکه سواخ‌ۆڕاو بۆ سه‌ر دڕین [ف] ۱) سوراخ منفذ باد؛ ۲) بلاستر از زرهٔ تخم‌مرغ.

ملۆماسی: ملۆخۆ [ف] آماسیدن گردن.

مل‌هیانی: گونده‌یکی کوردستانه به‌هۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بختیان ویران شد.

ملۆمله: ۱) زاڵه‌رکێ؛ ۲) چۆڕه‌وه‌کانی؛ ۳) رکه، ملۆه، کێبه‌رکێ [ف] ۱) هم‌چشمی؛ ۲) مبارزه با همدیگر؛ ۳) مسابقه.

ملۆنیر: ئاوایی که له بن نیرۆوه ده‌چێته سه‌ر ملی گا [ف] نمد زیر یوغ بر گردن گاو.

ملۆوانه: ۱) ملوانکه؛ ۲) ملۆنۆ [ف] ۱) گردنبند؛ ۲) یقهٔ پیراهن.

ملهور: مل‌ۆڕ، ته‌لاقی [ف] شتارلاتان، گردن کلفت.

ملهۆچه: مالۆچه [ف] ملوکیه.

ملهیب: شه‌ن، شه‌ه [ف] افشون.

ملی: سه‌ر به‌هۆزی هه‌ڵاو که له کوردستانی زه‌ده‌س سوریه ده‌ژین [ف] از طایفهٔ هه‌لاو در کردستان.

ملی: گونده‌یکی کوردستانه به‌هۆی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بختیان ویران شد.

ملیاکه‌ت: فریشته‌ی خوا [ف] ملائکه.

ملیان: بۆرین، چه‌که‌ره‌دان [ف] جوانه‌زدن.

ملیای: ڕۆیشتن [ف] رفتن.

ملیب: نه‌ته‌ن، ملهیب ◄ افسون.
ملیبوك: چه‌ڤالی هه‌وڵی که‌وجاڵ ◄ بنگال، غه‌ڤاخوری.
ملیجك: مه‌لیجك، جۆره‌که، جیشکه ◄ گیجنك.
ملیس: تاریکاری هێزی چه‌کداری ده‌وڵه‌تی ◄ نیروهای مردمی.
ملیّ‌ملیّ: ململه ◄ نگا: ململه.
ملیوان: ملتو ◄ پهم.
ملیوانه: گه‌روانه ◄ گردنبند.
ملیمزه: گوندیکی کوردستانه به‌هۆی کاولی کرد ◄ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مماره‌ك: پیرۆز، ماره‌ك ◄ مبارك.
مماره‌گیادی: پیرۆزبایی: (جا سواره‌ت ده‌دیم به شادی شادی / جارجار لیت ده‌که‌م مماره‌گیادی) ◄ تهنیت و تبریك.
ممکون: شیاوی بوون ◄ ممکن.
ممکین: ممکون، شیاوی بوون ◄ ممکن.
ممی‌جیله: ئه‌و گونده‌ی کوردستانه که به‌هۆی کاولیان کرد ◄ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
من: ۱) زاتاوی تاکه‌که‌سی قسه‌کەر ۲) گیشتکه ◄ ۱) من، ضمیر متکلم تنها ۲) من، سه کیلوگرم.
مناجات: کەمان به‌رەنگ خۆکەنی شیعر و دوعای تایبی له پارشتری زه‌مه‌ره‌زاوا ◄ مناجات.
منارە: ۱) دروستکراوی بۆ ڕۆچ له مزگەوت بۆ بانگدەر ۲) گوندیکه له کوردستان به‌هۆی ویرانی کرد ◄ ۱) منارە؛ ۲) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
مناسب: شیاو، ملایم ◄ مناسب.
منافق: دوورو ◄ منافق.
منال: ۱) فرزه‌ند، ڕۆله؛ ۲) زاروك ◄ ۱) فرزند؛ ۲) کودك.
منالانه: ۱) کاری وه‌ك زاروکان؛ ۲) شتێ که بۆ زاروکان دەستی ◄ ۱) کار کودکانه؛ ۲) مناسب کودکان.
منالبان: به‌چه‌باز ◄ بچه‌باز.
منالباری: به‌چه‌بازی ◄ بچه‌بازی.
منالبوون: ۱) زاروکی، ڕۆڵی بچوکی؛ ۲) زان، ئیجوهنانی ژن ◄ ۱) کودکی؛ ۲) زادن، بچه‌آوردن.
منالدار: خاوەن زاروك ◄ بچه‌دار.
منالدان: جیگه‌ی بیره له ژگه ◄ رحمدان.
منالوچکه: زاروی بچوك ◄ بچه کوچولو.
منالوکال: ڕێنی له زۆرەبۆڕ جاڵه ◄ رینالد.
منالومه‌زن: منالوکال ◄ رینالد.
منالهیر: ژنی که زاروی شیره‌خۆری هه‌یه ◄ زنی که بچهٔ شیرخواره دارد.
منالهورتکه: بچوك و زاروی کوڵان ◄ بچه‌های قد و نیمقد.
منالهورگه: منالهورتکه ◄ بچه‌های قد و نیمقد.
منالی: ڕۆژگاری زاروکی ◄ بچگی.

مناماتا: دیارو ئاشکرا، خۆیا ◄ نمایان.
منباره‌ك: مباره‌ك، مباره‌ك، پیرۆز ◄ مبارك.
منتك: ته‌زایی، لیجۆن (گۆڕه منتك ده‌دا) ◄ ترانوش.
منج: ۱) تۆم؛ ۲) پنج ◄ ۱) پدر؛ ۲) پونه، ریشه.
منجل: به‌له‌مه‌ی باڤرپۆش مس ◄ تکه‌های روی ظروف مسی.
منجه: ده‌نگی ڤۆش کن ◄ صدای سخن در بینی.
منجه‌له: به‌ڵامی باڤرپۆش، منجل ◄ نگا: منجل.
منجه‌مه‌نج: گه‌گن ◄ صدای بینی، حرف زدن در بینی.
منداڵ: ۱) مناڵ؛ ۲) مرداڵ ◄ ۱) بچه؛ ۲) مُردار.
منداڵانه: مناڵانه ◄ بچگانه.
منداڵباز: به‌چه‌باز، ئۆسکه‌باز ◄ بچه‌باز.
منداڵبازی: کاروباری زاروکانه ◄ کار بچگانه.
منداڵبازی: ۱) ئۆسکه‌بازی؛ ۲) کاری مناڵانه ◄ ۱) بچه‌بازی؛ ۲) کار بچگانه.
منداڵبوونه‌وه: مردنی هه‌یوان به‌هۆی سه‌رمای زۆر ◄ مردار شدن.
منداڵدان: مناڵدان ◄ رحمدان.
منداڵگردنه‌وه: خراپبوونی حه‌یوان که گۆشتی نه‌خورێ ◄ ذبح حرام.
منداڵومه‌زن: مناڵومه‌زن ◄ رینالد.
منداڵوورتکه: مناڵوورتکه ◄ بچه‌های قد و نیمقد.
منداڵوه‌بو: مرداڵوه‌بوك ◄ مُردار شده.
منداڵی: ۱) مناڵی؛ ۲) مرداڵوه‌بوون؛ ۳) گۆڵاوی ◄ ۱) بچگی؛ ۲) مُردارشدن؛ ۳) پلیدی.
منداڵ: مناڵ ◄ نگا: مناڵ.
منداڵانه: مناڵانه ◄ بچگانه.
منداڵبان: مناڵبان ◄ بچه‌باز.
منداڵبازان: مناڵبازان ◄ نگا: مناڵبازان.
منداڵبازی: مناڵبازی ◄ بچه‌بازی.
منداڵدار: مناڵدار ◄ بچه‌دار.
منداڵدان: مناڵدان ◄ رحمدان.
منداڵوچکه: مناڵوچکه ◄ بچه کوچولو.
منداڵوك: مناڵوچکه ◄ بچه کوچولو.
منداڵوکه: مناڵوچکه ◄ بچه کوچولو.
منداڵهیر: منداڵهیر، ژنی که منداڵی چکۆڵه‌ی هه‌یه ◄ زنی که بچهٔ شیرخواره دارد.
منداڵوورتکه: مناڵوورتکه ◄ بچه‌های قدونیمقد.
منداڵوورگه: مناڵوورتکه ◄ بچه‌های قد و نیمقد.
منداڵی: مناڵی ◄ بچگی.
منذیر: ئه‌و گونده‌ی کوردستانه که به‌هۆی کاولیان کرد ◄ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
من‌ژی: مرژی، ئه‌منیش ◄ من هم.
منقه‌حدث: قازانج، به‌هره ◄ سود.

منقه‌عدت: منقه‌عدت، بهره، سود.
منکیر: دری تنگی در یقف، مخالف پیر طریقت.
منگ: منعه، فتنه کردن، له کهوتا، تونماغی.
منگاندن: کن فته کردن، تونماغی حرف زدن.
منگن: کن، کسی که تونماغی حرف می‌زند.
منگه: منگ، حرف تونماغی.
منگه‌منگ: منگی له‌دوی یه‌ک، منگه‌منگ پیاو.
منو: خودم، من، من هستم، منم.
من‌من: قسه‌ی خوبه‌زلزان، (هه‌ر من‌من‌ه‌تی) منم منم، سخن خودستایی.
منمنک: ۱) پهوله، ۲) جوری پهوله‌ی خاله‌ئاو، ۱) پروانه به طور عام، ۲) نوعی پروانهٔ خالدار.
منمنوک: ۱) جوری پهوله‌ی خاله‌ئاو، ۲) خوبه‌سته، ۱) نوعی پروانهٔ خالدار، ۲) خودستایی.
منمنه: ریگاره، منجوق.
منوتی: خوبه‌خوت، من‌ومن.
من‌وتویی: ئاکه‌سایی، غرور و سیاوازی، جیایی، تنه‌یگانگی.
منول: پارچه‌یه‌کی کهسوور و قلمه، پارچه‌ی سحکم.
منه: ۱) چونه‌ئوز باری جاکه‌ی کهسی، ۲) به‌لمو لهز پهرید کاریکه، بابا گرین، (بانگی کهم هه‌ر منه نه‌کا)، ۳) موو و به زمانی زاروکان، ۱) منت، ۲) عتاب در راه تحصیل چیزی، ۳) مهرهٔ زیتی در لهجهٔ کودکانه.
منه‌ت: سپاس، منه، منت.
منه‌تبار: سوپاس گوزار، سپاسگزار.
منه‌تباری: سوپاس له جاوا، سپاسگزاری.
منه‌تخوازی: منه‌تباری، سپاسگزاری.
منه‌تدار: منه‌تبار، سپاسگزار.
منه‌تکار: منه‌تبار، سپاسگزار.
منه‌تهه‌لگرتن: چونه‌ئوز باری جاکه، منت کشیدن.
منه‌فا: موو، زن، نوعی انگور.
منمن: ۱) من‌من، ۲) بوله‌بره، ۱) خودخواهی، منمنی، ۲) غروله.
منمنه: بوله‌بره، غروله زیرانی.
منهو: مه‌تن، نوسراوی باو کتیب، متن کتاب.
منه‌وشه: وه‌بوشه، گل بهشه.
منیی: چه‌کردن له زنگی شتیکا، عتاب در راه تحصیل چیزی.
منی: ۱) خوبا، بهرجاو، ۲) نوزیسم، لی کولیسمه، ۳) دوگوندی کوردستان بهم ناوه به‌هه‌ی کاولی کرده، ۱) آشکار، نمایان، ۲) پروهشی، کشوکاو، ۳) دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
منیالش: گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
منیش: مزی، خوشم، من هم.
منی‌کار: توزه‌زیو، هی کهریو، پژوهشگر.
منی‌کرن: منی‌کاری، تحقیق کردن، پژوهش کردن.
منی‌منی: ره‌نگاره، هر ره‌نگی بسیار زیر، صحوی.
منینی: گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مو: ۱) توک، خو تالاهی له پیست دهروین، ۲) ته‌خوشیه که له قامک دیت زور به‌ئیشه، ۳) جوری کولکه‌ی زیری بن، ۴) ئیمه، خومان، ۵) توکی دهری، ۶) بهر لیوی نیری نیخ، ۷) کولیو خهم، ۸) من، ئهمن، ۱) مو، ۲) کزمه، ۳) بشم توشی بن، ۴) ما، ۵) توک سوزن، ۶) لیه نیر نیخ، ۷) غم و (ئیوه)، ۸) من.
مو: ۱) گزیر، کاتر سه‌مینی تاشه‌ی خان، ۲) بشمی ته‌شوی و تهور، ۳) کهوای مل وانا، حهول‌دان و بوز کردن، لهسوین خوارن، (مل و مو کردن)، ۱) مناسر ارباب، ۲) عقب نیشه و نیره، ۳) به‌دنبال عمل به معنی برگشتن و جستجو برای خوراک است.
مواجب: جیره، ماناگانه، حقوق و مستمری.
موارهک: پیروز، مبارهک، مبارک.
موارهکه‌ی: مبارهکادی، پیروزبایی، تبریک.
موافیق: رازی، قابل، موافق.
موالهه: بهرهنو، بهره، نگا، بهرهنو.
موالی حمه‌کهریم: گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
موالی میرزا: گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
موباشیر: مو، مباشر، گزیر، مباشر ارباب.
موبیز: زور کیب، توند، به‌هیز، به کلاریاو، (به‌هیزه که موبیزه)، کیب، بدون مبقه.
موبیزه: گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
موبهت: به‌هه‌ت، خوشه‌ویستی، محبت.
موبهق: به‌هق، جیگای چیشتلیان، آشپزخانه.
موبهمو: برشی له پشکنین زور به‌جیاکی، کتابه از تفتیش دقیق.
موت: دوشاو، دهس، شوک، دهس، شیرهٔ انگور.
موتاب: کهس که خه‌ستو خه‌ل‌ار بوس له کا، موتابچی.
موتاج: تاتاج، هه‌ژار، بیاوله‌دس، محتاج.
موتالا: مه‌لا، خوینده‌وی بی‌هه‌نگه و هه‌ر به‌هار، مطالعه.
موتاو: ۱) موتاب، ۲) تالهو، تالهه‌ی مو، ۱) موتابچی، ۲) تلخ‌جو.
موتک: زاوله، مارکه، نگا، مارکه.
موتک: موره، موزنا، مرخنجهٔ آس.
موتکا: گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد، نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
موتلجه: گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد، نام روستایی در

گردستان که توسط بهشتن ویران شد.
موتوز: ماتوز [ف] موتوز.
موتوریه: موتوریه، پهپوندی دار [ف] پیوند درخت.
موتورفه: ۱) موتورفه، زور جوانونی هاوتا؛ ۲) موتوریه [ف] ۱) مسیار زیبا و ظریف؛ ۲) پیوند درختی.
موته: ۱) تیمور، جوزی خمزی بهترس که هه‌تامه‌ی پیاو سوارده‌تا؛ ۲) برکاوته [ف] ۱) کاوس؛ ۲) او.
موته: دولیکی بزیداری زور ده‌نگ‌خوشه [ف] برنده‌ی است کاکلی و خوش‌آواز.
موته‌یمز: ده‌تیحتویان، جیگه‌ی متمانه [ف] معتبر، مطمئن.
موته‌گه: موته، سه‌ی [ف] کاوس.
موته‌موت: مل‌وموت [ف] نگا: مل‌وموز.
موته‌هم: مه‌عه‌م [ف] متهم.
موتی: دوشاو، بوت، بهش، دمس، تاقت [ف] شیره‌ی انگور.
موتی: موتی [ف] شیره‌ی انگور.
موجزات: ۱) کاری که له‌دمس بیاده‌می ئاسایی نه‌یت؛ ۲) بلیمه‌تو زور زیره‌ک [ف] ۱) معجزه؛ ۲) نابغه.
موجزه: موجزات [ف] نگا: موجزات.
موجگاری: ئاموزگاری [ف] اندرز.
موجلا: مروجه، مزی، مروکه [ف] مورچه.
موجله: موجلا، مروجه [ف] مورچه.
موجیاری: موجگاری، ئاموزگاری [ف] اندرز.
موج: ۱) روگرز؛ ۲) ماج؛ ۳) ئاموزگاری؛ ۴) ره‌گی بهرزی پشتی دهست؛ ۵) گوی‌شوزکردنی به‌کسی؛ (ئه‌م ئیشه‌ی موجی کردوه‌!) ۶) قیت، لوت [ف] ۱) اخمو؛ ۲) بوسه؛ ۳) اندرز؛ ۴) رگهای نمایان پشت دست؛ ۵) گوش فروهشتن سنوری؛ ۶) برجسته.
موچ: ۱) جوشک؛ ۲) زیناخوش، (مزو موچ)؛ ۳) ماج، راموس، (ماچ و موچ)؛ ۴) لاب، جمس، مه‌فس؛ ۵) لوت، گوی ده‌ئس؛ (گوه موچ کرن) [ف] ۱) مچ؛ ۲) اخمو؛ ۳) بوسه؛ ۴) خم؛ ۵) نوازشی گوش.
موچاچ: برجی ده‌سکار [ف] گلاگیس.
موچاخ: برجی به‌دل، موچاچ [ف] گلاگیس.
موچاندن: داهیناندن، لاکردنه‌وه [ف] خم کردن.
موچانن: ئاموزگاری کردن [ف] اندرز دادن.
موچاندن: موچانن [ف] خم کردن.
موچانه‌وه: لاکردنه‌وه، خوارکردنه‌وه، بهماندنه‌وه [ف] خم کردن.
موچانه: ۱) جیره؛ ۲) باجی خاوه‌نملک له ره‌عیه‌تی جوت‌به‌نده [ف] ۱) جیره، مستمری؛ ۲) سهم ارباب از محصول، بهره مالکانه.
موچرک: ۱) مجورک، به‌زوی لهش؛ ۲) مشه‌مای ده‌رمان که به پیسه‌وه ده‌لکیری [ف] ۱) تیر کشیدن اندام؛ ۲) پلاستر.
موچرکه: مجورک [ف] تیر کشیدن اندام.
موچله: که‌پره، پیوانه‌ی چکوله‌ی دارین [ف] پیمانهٔ کوچک چوبی.
موچله: توکه‌بهر [ف] موی زهار.

موچ کردن: ۱) گوی‌شوزکردنی به‌کسی؛ ۲) ماچ کردن، راموسان [ف] ۱) گوش فروهشتن سنوری؛ ۲) بوسیدن.
موچکه: ئاموزگار، موچیار [ف] اندرزگو.
موچه: لیوانیکه له‌ته‌ته‌ناغ ده‌کا [ف] ظرفی است شبیه اسفناج.
موچه: ۱) بهش؛ ۲) جیره؛ ۳) کیلگه‌ی به‌شی مالیکی جوت‌به‌نده؛ ۴) جومگه؛ ۵) دوعای نوسراو، نوته [ف] ۱) بخش؛ ۲) مستمری؛ ۳) مزرعهٔ یک خانوار؛ کشاورز؛ ۴) مچ؛ ۵) دعای نوشته شده.
موچه‌خوری: جیره‌خوری، (ئاکام موچه‌خوری ده‌وله‌ته، کاکلت موچه‌خوری خانه) [ف] مستمری بگیر، مستمری بگیر.
موچه‌موچه: بهشه‌بهشه [ف] بخش بخش.
موچه‌وانه: ده‌سبه‌ندی خنق [ف] دستبند زینتی.
موچه‌وانه: موچه‌وانه [ف] دستبند زینتی.
موچیا: جیره‌گه‌ی یا [ف] مچ یا.
موچیار: ئاموزگار، شه‌حه‌تکه‌ر [ف] اندرزگو.
موچیاری: ئاموزگاری [ف] اندرزگویی.
موچیانه‌وه: داهیانه‌وه، جه‌ماندنه‌وه [ف] خم شدن.
موچین: جومگه‌ی مچ [ف] مچ بند.
موچینک: ئامرازی موئه‌یه‌ست‌هه‌لکیشان که داشه‌یه‌کی بچوکی هه‌رنیزه [ف] موچین.
موحبه‌ت: موئه‌بهت، ته‌مین، دلداری [ف] عشق، محبت.
موحته‌یه‌م: به‌ریز و قه‌در [ف] محترم.
موحته‌رم: موحته‌یه‌م [ف] محترم، محترم.
موحه‌للفه‌ق: مه‌حه‌للفه‌ق [ف] نگا: محه‌للفه‌ق.
موحه‌لله‌ک: مه‌حه‌له‌ک [ف] اسب تجیب.
موخ: ۱) مزی، ئه‌موی ده‌گاسه‌ی سه‌ره‌وه؛ ۲) مزی ناو ئیسکی ئه‌ندام [ف] ۱) مغز؛ ۲) نخاع.
موخاین: مخاین، حه‌یف، به‌داخه‌وه [ف] دریغا.
موخته‌سه‌ر: کورته، قسه‌ی مریزی کورته‌وه‌کراوه [ف] مختصر.
موخرکه: ده‌خوئیه‌کی سه‌ری مالاله، خرکانه [ف] نوعی بیماری سر کودکان که سبب ریزش مو می‌شود.
موخ کیشان: برینی له‌ئه‌ندامه‌کانه‌وه جاری‌کردن [ف] کنایه از زحمت دادن و بکر کردن.
موخل: مخل، ئامرازی ئازه‌ئیزین [ف] الله.
موخل: ۱) هیله‌ک؛ ۲) پالوته [ف] ۱) الله؛ ۲) پالوده.
موخل: ۱) هیله‌ک؛ ۲) پالوته؛ ۳) که‌وگیر [ف] ۱) الله؛ ۲) پالوده؛ ۳) کلگیر.
موخلیس: خزمه‌تکاری به‌ئه‌مه‌گ [ف] مخلص.
موخوز: ده‌موکانه، ده‌نوکه [ف] دهق، موزک.
موخور: ده‌رمان‌جه‌مام، داروا [ف] واجبی.
موخوریه: کانی زه‌ئاوئون [ف] آتش غروب.
موخوزکه: موخرکه، خرکانه [ف] نگا: موخرکه.
موده: دانیه، ره‌وشوئی ئاره‌یابه‌ت [ف] مُد.

مورْد: ۱) شمارنامه؛ ۲) ترجمی؛ ۳) دارایی [ف] ۱) جدل؛ ۲) حسادت؛ ۳) مخالفت.

مورداز: چنین که به‌موشی موی گرتی [ف] چشم بیمار از توجی درد.

مورْدانلو: هوزیکی کورده له مارسمران [ف] عشیره‌ای است کُرمزبان.

مورْدنه: دمدنه، باسلاه، دارجگه‌ر: (سه‌مبرو تعسیب نه‌سلی‌به باسی گیاو گل نیه/ نوشه غه‌رجی بنوشه مورْدنه ماجی لیب ده‌کا) «نالی» [ف] چوب سیگاری.

موردون: کارکتر [ف] شمر.

مورْده: ۱) زنی که بچرگی لمره‌نگی به‌پیرکات؛ ۲) شاکاشی [ف] ۲) زن الامت؛ ۲) کاسهٔ بزرگ سفالی.

مورْده: زیهاتی، هه‌تکه‌وه، لیهاتو [ف] سزاوار و شایسته.

موردین: موردور [ف] مُدور.

مورز: تالی شاری، کهزیا [ف] صبر، الوار.

مورْز: ۱) ره‌نگی سه‌موتی؛ ۲) دمس لی‌جه‌راو، کاریی‌ته‌کیراو؛ ۳) ناوی له کاراکه‌ته‌راو تو لیسه‌رکاله‌ی‌بابان؛ ۴) جامه‌وه‌ین بجوکه دار ده‌خوا. مورانه؛ ۵) مروجه؛ ۶) خوله‌که‌ی، بوز؛ ۷) مار؛ ۸) ته‌رجه‌ودیدار [ف] ۱) شفش رنگ؛ ۲) بکر و دست نخورده؛ ۳) مهر انصاف؛ ۴) موریانه، حشره‌ای است؛ ۵) مورچه؛ ۶) خاکستر؛ ۷) مار؛ ۸) شکل و شمایل.

مورْ: ۱) روگرز، موج؛ ۲) به چاوی زه‌ل زوانین. (ایم مورْه‌موْن) [ف] ۱) اخمو؛ ۲) نگاه خیره.

مورْ: ۱) سوچ، گوشه؛ ۲) پالدان مر؛ ۳) نیوه‌ن؛ ۴) برتی له زه‌ره؛ ۵) مروجه؛ ۶) شتی چکوله‌ی سماو تو جوالی و خسل. (به‌مورْ، سه‌و مورا)؛ ۷) جرو جاو. (مورْی خو تال کرد)؛ ۸) برندار [ف] ۱) گوشه؛ ۲) برج؛ ۳) مورچه؛ ۴) کنایه از روزه؛ ۵) مورچه؛ ۶) خرزه؛ ۷) رخسار؛ ۸) نقطه هیزم.

مورا: کوزه‌که‌ی شین که تو جاوزار ئه‌ستانی مالی ده‌مین [ف] خرزی است کبود برای دفع چشم زخم.

مورْاستیوله‌وه: برتی له توره‌یوتی زور یان ترسانی زور [ف] سیخ شدن مو از خشم یا ترس.

مورْان: ۱) نه‌یوین؛ ۲) دوکه‌ل، کاوو؛ ۳) موریانه [ف] ۱) مه؛ ۲) دود؛ ۳) موریانه.

مورْانه: جانه‌وه‌ری دارخور [ف] موریانه.

مورْیوله‌وه: به زوبی جاو نماسا کردن [ف] خیره خیره نگاه کردن.

مورت: ۱) توکه‌یی موی بچرگه‌وه؛ ۲) وزه‌مو که له پیسه‌ی دمرین [ف] ۱) موی زهار؛ ۲) ریزه مو که از پوست حیوان بر کنند.

مورتخه: ماریشت، برزه [ف] ستون فقرات.

مورتك: ۱) ده‌وه‌نیکی بوز خوته؛ ۲) پیاوه‌ناقلی ناوایی [ف] ۱) درختچهٔ مورد؛ ۲) پیر فاسد.

مورتکه: گوندیکی کوردستانه به‌عه‌ره‌بی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مورجلا: مریکه، مروجه [ف] مورچه.

مورجه‌لا: مورجلا [ف] مورچه.

مورخانه: فاشه‌ی‌گوستیله [ف] نگین.

مورد: ۱) موریك؛ ۲) جامه‌وه‌ریکه بشیو ده‌خوا [ف] ۱) درختچهٔ آبی؛ ۲) حشرهٔ بد.

موردار: مریاو، لامه‌ی توریو [ف] مُردار.

موردار: جی مه‌ساجی پاشاو خان [ف] مُهردار پادشاه و خان.

موردانه: جیگه‌ی مرده [ف] ریشگاه، درختچهٔ آبی.

موردخوارده: دوگوندی کوردستان جم تایه به‌عه‌ره‌بی کاولی کرده [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

موردوم: ۱) مریك؛ ۲) پیاو، تری، شاده‌ه [ف] ۱) مردم؛ ۲) مرد.

موردده‌مه‌لی: ۱) خزمایه‌لی، خوشتی؛ ۲) مرولایه‌لی، جوانمه‌ری [ف] ۱) خویشاوندی؛ ۲) جوانمردی.

موردین: مردن [ف] مرگ.

موردونه: ۱) مردن؛ ۲) هه‌زماردن، حه‌ساوکردن [ف] ۱) مردگی؛ ۲) برشمردن.

موردین: گوندیکی کوردستانه به‌عه‌ره‌بی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مورزولا: مریکه، مروجه [ف] مورچه.

موریسکا: گوندیکی کوردستانه به‌عه‌ره‌بی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مورشید: مرشوه [ف] مرشد.

مورك: جوری ترن [ف] نوعی انگور.

مورْك: ۱) موری خسل؛ ۲) پیشکه‌ی زور وردیله [ف] ۱) خرزه؛ ۲) پشهٔ ریز.

مورْکردن: تیراکردن به مورْ [ف] مُهر گذاشتن.

مورْکری: تیوشمو له‌سیاپی سه‌ریه‌مورْو دمس لی‌جه‌راو [ف] لاک و مهر شده و دست نخورده.

مورْکه‌خوْنان: برتی له خوْبه‌زل‌زانان و تاریفی خوکردن [ف] کنایه از لاف بی‌معنی زدن.

مورْکه‌وه‌ایه: زه‌رو خوره‌مه‌ت [ف] وقار و سنگینی.

مورکه: موراکه‌ی جوری مور [ف] حشرهٔ بد.

مورْگ: ۱) موْن مورْك؛ ۲) مروجه [ف] ۱) خرزه؛ ۲) مورچه.

مورْگه‌بیا: جوری مورْکی سپی که به‌پیروزه‌مزانری [ف] نوعی خرزهٔ سفید شگون‌دار.

مورْگه‌که‌وله: کوزه‌که [ف] خرمُهره.

مورْگه‌که‌وله: مورْگه‌که‌وله، کوزه‌که [ف] خرمُهره.

مورمان: زیمه‌ر، زیمه‌ر [ف] خاکستر داغ.

موْرن: بوری ده‌مو کانه [ف] سر مورك.

مورنان: ته‌فل کردن، ده‌ری کردن [ف] علامت گذاشتن.

موْرنین: برتی له ده‌ربرتی خه‌مه‌بان کوزه‌یی زور [ف] کنایه از اظهار اندوه یا خشم بسیار.

مورو: ۱) مورك، موْن مورْك؛ ۲) هه‌ستی هه‌رمی [ف] ۱) خرزه؛ ۲) گلابی.

موروان: پالداران [ف] مرغان.

مورۆز: ١) گەزی و مانی؛ ٢) بەدەستەخێنی. کلۆڵی [ف] ١) اندیه؛ ٢) بەدبختی.

مۆرۆکە: ١) مۆروەتاش؛ ٢) دارۆکێکە لە ئێران مزالدو تۆرەفە؛ ٣) پەرکۆڵە [ف] ١) مهرهٔ قطب آسیا؛ ٢) ابزاری درخشش؛ ٣) نگا: پەرکۆڵە.

مۆرۆوەتاش: بەردێ خرە لەبن تەوەری ئاسیاو [ف] مهرهٔ قطب آسیا.

مۆرۆوەیا: مۆرکەیا [ف] نگا: مۆرکەیا.

مورودنا: مورەیکی شینە [ف] مهره‌ای زینتی آبی رنگ.

مورووەسەران: جۆرێ مورووە [ف] نوعی مهرهٔ زینتی.

مۆرووەشین: ئاناراەکە بە ڕەنگی شینی تۆخ بۆ دەرمان دەدێن [ف] ناج کبود.

مۆرووەشینە: مۆرووەشین [ف] ناج کبود.

مۆرووەکەراتە: مۆرکەکەوتە، کۆرە کە [ف] خرمهره.

مورووەگەرزە: جۆرێ مورووە [ف] نوعی مهرهٔ زینتی.

مۆرۆیی‌تاش: مۆرووەتاش [ف] مهرهٔ قطب آسیا.

مۆرۆیی‌شین: مۆرووەشین [ف] ناج کبود.

مۆرە: ١) جێیەکی دیواری قوڕ؛ ٢) لەتی بەستاریراو لە کۆلکەدان؛ ٣) ڕاڕی کە خەڵەتی؛ ٤) مۆرتەد؛ ٥) لۆرە، گۆرانی بەسۆز؛ ٦) باو ڕەنگی [ف] ١) جین دیوار گلی؛ ٢) قطعهٔ کندهٔ بریده یا اره؛ ٣) مهرهٔ نرد؛ ٤) مهرهٔ قرات؛ ٥) زیرکه؛ ٦) رواج، مُد.

مۆرە: ڕەاتن بە جاوی ڕەش و بە تۆڕەیی [ف] خیره و خشمناک نگاه کردن.

مۆرە: ١) پارچەی بەستاریراو لە کۆلکەدان؛ ٢) بەلەیەکە، پەرۆکەی کە بە دو پشە دەهاوێژێ؛ ٣) جەکتوچ؛ ٤) مۆرتەکە [ف] ١) قطعهٔ یا اره بریده شده از کنده؛ ٢) زاغک؛ ٣) چکش؛ ٤) مهرهٔ قرات.

مۆرەبەسەرچۆن: لەمرە کەوتن [ف] از رواج افتادن.

مۆرەتشەب: ڕەنگوبەیاد، ئەکور [ف] مرتب.

مۆرەت: بریەت، مرتەد [ف] مرتد.

مورەمەتک: مۆرووەی تاش [ف] مهرهٔ قطب آسیا.

مۆرەقە: بازە، مۆرتەکە، بزرە [ف] مهرهٔ قرات.

مۆرەقە: مۆرەقە [ف] مهرهٔ قرات.

مۆرەقا: مرتا [ف] نگا: مرتا.

مۆرەقیاوشان: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەبی کاوشان کرد [ف] روستای درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مۆرەقە: مۆرانەی لاسکی دەبڵۆ و دارخورما [ف] مورچهٔ ساقه و درخت.

مۆرەکە: ١) مۆرەمە؛ ٢) مورا [ف] ١) نگا: مۆرەمە؛ ٢) خرمهره.

مورەگی: جۆرێ سۆرە [ف] نوعی مورن.

مۆرەگە: مۆرەقە [ف] مهرهٔ قرات.

مۆرەمۆر: لۆرەلۆر [ف] زیرکه، ترنم.

مۆرەهەڵکەن: کەسێ کە ئاو لە کانیا دەکەنێ [ف] حکاک.

مۆری: ١) مسقاڵێ لە ڕەنگیانە؛ ٢) مرۆچە؛ ٣) مۆرە؛ ٤) خاڵی ڕۆژسی کە دەکرێتە کراسی پیاوانە [ف] ١) یک مثقال منجوق؛ ٢) مورچه؛ ٣) خرمهره، مهرهٔ زینتی؛ ٤) جلوار.

مۆری: ١) موچی، ڕۆژی؛ ٢) زەوی بەرهەمهێنا کراوی [ف] ١) اجر؛ ٢) چشم آغل، جیره، نگاه کردن.

مۆری: مرۆچە [ف] مورچه.

مۆری: مۆرتەکە، مارەیشت، بزرە [ف] بشوی قرات.

مۆریزان: گیایەکە مار توخنی ئاگەوێ [ف] گیاهی است که مار از آن می گریزد.

مۆریزاڵلە: مۆریزان [ف] نگا: مۆریزان.

مۆریژە: دەزوی تواڵی وەرین [ف] بسماری ریزش مو.

مۆریس: دەشتی‌ڕێس لە موی بزن [ف] ریسندهٔ مو.

مۆریسان: شارەمێری کوردی مرۆچە [ف] لانهٔ مورچگان.

مۆریش: گەنمەبەهار [ف] گندم بهاره.

مۆریشی: مۆریش [ف] گندم بهاره.

مۆریلە: مرۆچە [ف] مورچه.

مۆرین: قوڕ و مۆڕەی گاگەل [ف] صدای گاوان.

مۆریە: هەمەری، هەرمی [ف] گلابی.

مۆز: ١) بەناوبەرەکە لە تیرەی زەنگەسۆرەو درێژتر بەڕەنگی زەرد و سەوز هەیە؛ ٢) میوەیەکە لە وڵاتی گەرمەسێرەوە دێت؛ ٣) کوتکی باڵاخستنی زەنگ‌ئاڵە گەلای بۆر بابە؛ ٤) باڵەدارێکی بچووکە پێنکە بەخوا؛ ٥) دەورەدانی ژن؛ (هەر مۆزەمۆزەیەی لە دەوری تەورەکە) [ف] ١) مزمین، کوتکاون؛ ٢) میوهٔ موز؛ ٣) گل اخشن؛ ٤) پرنده‌ای کوچک پشه‌خوار؛ ٥) لاس زدن.

مۆز: ١) جلیت، هریسە؛ ٢) جلیت‌بازی [ف] ١) نگا: جلیت؛ ٢) نگا: جلیت‌بازی.

مۆزات: مۆبرات [ف] منجرات.

مۆزبەرە: جلیت [ف] نگا: جلیت.

مۆزن: جاوەنۆک جاوەنۆز [ف] طمعکار.

مۆزریك: تاوڕنگ، پرشکی ئاگر [ف] جرقه.

مۆزگ: مۆزەشینە کە گاوگوڵ ڕادەدێن [ف] خرمگس.

مۆزك: گەوش، پیلاو [ف] پای افزار.

مۆزکیدن: ڕاکردنی گاو گوڵ لە ترسی پێوەدانی مۆز [ف] رم کردن گاو از مزمن.

مۆزکرن: مۆزکردن [ف] نگا: مۆزکردن.

مۆزگرن: مۆزکردن [ف] نگا: مۆزکردن.

مۆزە: هەنبەکەمغانە [ف] موز.

مۆزەبەش: جۆرێ قاڵوتیەی سۆرە [ف] نوعی سابن.

مۆزەخانە: مۆزە [ف] موزه.

مۆزەور: ١) مەڵی‌ڕۆژ؛ ٢) قەڵس سپی و مو بسوڕ [ف] ١) مزاح؛ ٢) شخص پوست سفید موبور.

مۆزەشینە: مۆزگ؛ (مۆزەشینە بە جۆرەڵە/ گوڵکی هەستوبە هەڵوەڵە) دەهەزار [ف] خرمگس.

مۆزەڵان: مرۆکە، جێ هەساوەی گاران لە جۆل [ف] استراحتگاه گلهٔ گاو در تشت.

مۆزەمۆز: بە دەورا هاتن بەهەمایەك [ف] به دور چیزی گشتن به منظور

خاصی.
موزی: کونی کنز، سوئیتی هاتنەدەری کنز ◄ مجرای خروج ادرار مردان، سوراخ ذکر.
موزیقا: تەمبور، بوزە ◄ تنبور.
موزیقە: موزیقا ◄ تنبور.
موزیقەچی: موزیقەچی ◄ تنبورنواز.
موزیقەلێدان: موزیقەلێدان ◄ تنبورنوازی.
موزیلک: (۱) بارگوڵ، بارلن ۲) (ژوی ژن لە مێردی‌ی) ۳) کونی کنز ◄ ۱) گوسالەی دوساڵە ۲) بچەی ژن (لە شوهەرەکەی) ۳) سوراخ ذکر.
موزیلک: موسیلا ◄ موزیلک.
موز: بز، هەوری هەوری ◄ مه.
موژ: (۱) لوتیان ۲) گوڵاوی بچوک ◄ ۱) بینی پهن ۲) استخر کوچک.
موژە: مژگینی، هەمیری خوش ◄ نوبه.
موژگاری: ئامۆژگاری ◄ اندرزگویی.
موژلا: مرۆچە، مرولە ◄ مورچه.
موژلە: موژلا ◄ مورچه.
موژلەی گوتکان: مرۆی درشت، مرولە هەڵمەنانە ◄ مورچهٔ درشت.
موژلایش: نیشاندان، لەبەرچاوانان ◄ نمودن، نشان دادن.
موژە: چەم، چەقمەن ◄ اندوه.
موژەلانک: بروو ◄ ابرو.
موژیار: ئامۆژگار ◄ اندرزگو.
موژین: ژوڵ، بزانگ، بزانگ ◄ مژگان.
موش: (۱) ماچ، ماچ‌کردن، ماچ‌ئاسا (۲) گۆژان، گۆژان (۳) چەوری، گەنیدە بۆ خواردن ◄ ۱) بوسه ۲) استره ۳) طفیلی.
موشا: تاوە بۆ بیاوان ◄ تاوه مرداه، موسی.
موشایە: فێرکراو، ئالیمورای هەڤۆتی ◄ آموزش یافته.
موشایش: فێرکردن، هەڤۆتن، راهێنان ◄ یادگرفتن.
موشایە: فێرکردن، بزەدان، راهێنان ◄ یاددادن.
موشایی: جۆر، جۆرە کە ◄ بهوری.
موشت: ماست ماس، شیری هەوین کراو ◄ ماست.
موشترە: موشترەت، سەمەرە، سەبر ◄ صبر.
موشتک: مەمکەس، مەمکەی مەسکردی زاروەکەلێنین ◄ پستانک بچه.
موشتەهەق: مستەحەق ◄ مستحق.
موشتەهەق: مستەحەق ◄ مستحق.
موشخوف: (۱) پۆش بەزات، عروس ۲) پێکەنینی عروس، بەمەکەو ◄ ۱) زیاد روس ۲) مسکو.
موشک: گیایەکی باڵابەرزی قەڵەفەنە مەال قیچەلی لی‌ساڵەکەن ◄ گیاهی است.
موشل: شارێکە لە کوردستان ◄ شهری در کردستان، موصل.
موشلا: باسکێتی، درێژترین دار لە هەوجەرا ◄ بلندترین چوب در خیش.
موشلدان: گیرەوان، مسواکدان ◄ مشاته.
موشلوخ: شیری تاو بەلوغە ◄ شیرآب.
موشلی: (۱) گیایەکە پێکی وەک پیوازی بۆگەنی هەیە خوش دەکرێ دەخرێتە ترشاوەوە ۲) هەڵگی شاری موشل ◄ ۱) گیاه موسی ۲) اهل موصل.
موشم: سەرتوکی سیمی تازەڵو بەکسم ◄ نک شم حیوان.
موشمومی: (۱) کلکەسوتەو قرپیکەی سەگ بە خوشەویستی ۲) پرینی لە خۆرەکەخستن و زەبان لوسی ◄ ۱) دم جنباندن و تملق سگ ۲) کنایه از تملق و چاپلوسی.
موشایا: فێرکردن، راهێنان، هەڤۆتن ◄ یادگرفتن.
موشایش: موشایا ◄ یادگرفتن.
موشیە: ماسی ◄ ماهی.
موشەلک: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاڵاوی کرد ◄ نام روستایی در کردستان که توسط جنایات ویران شد.
موشەکە: نوشەکە ◄ خاری است بر پشم بی‌چسبد.
موشەل: (گەلەموشەل، جەلەو، جلکس ◄ طفیلی، سورچران.
موشەلسەل: رەشاش، تەمەشو ◄ آشتار.
موشەلک: (۱) نوشەکە (۲) زۆر، جرۆک، جکۆس ◄ ۱) نک: نوشەکە (۲) خسیس.
موشی: ناوی دوگوندی کوردستانە بەهۆی بەهۆی وێرانی کرد ◄ نام دو روستای کردستان که یکی را بجنایات ویران کردند.
موشیقە: تاوازی خوش لە تامەزری دەمکرد دەرهاوردن ◄ موزیک.
موش: بی‌ترخ، بی‌باوەڕ ◄ بی‌ارزش.
موش: (۱) ترۆ قب لە ترس ۲) گوچ، مت، متە ۳) شارێکە لە کوردستان ۴) زەمینی قەمەتەکەلێن ◄ ۱) ساکت از ترس ۲) بول زیاد ۳) شهری در کردستان ۴) زمین مابی.
موشامە: متەما، متەما ◄ بلاستر، مشمع.
موشان: جەنجەل، جەنجەڵ ◄ ابزار خرمنکوبی.
موشاندن: ساندن ◄ لوشیدن.
موشانە: موشان ◄ خرمنکوبه.
موشانە: گەمە بە کەلەل، کەلاپەن ◄ لیله‌بازی.
موشانی: موشانە ◄ لیله‌بازی.
موشتاخ: مشتاخ ◄ جای پهن کردن میوه در آفتاب.
موشتاغ: مشتاخ ◄ نک: موشتاخ.
موشتاق: بەتامە بۆ دیدار ◄ آرزومند دیدار.
موشتولق: مژگینی، ئەبابەی مزاوەی خوش ◄ مژه‌گانی.
موش خورما: بۆگەنکە، قیوش ◄ نک: قیوش.
موش کردن: بەدەنگ کردن بە کەف ◄ دادار به سکوت کردن.
موشن: جاوکر ◄ کرمین.
موشوکۆر: مشکەکۆرە، جرمەمشک ◄ موش کور.
موشە: (۱) جاری کەمجوکە ۲) موش (کابرایەکی کوردەموشە بو) ۳) مڵومۆ ◄ ۱) چشم کوسو ۲) آدم کرمین ۳) بوکشیدن کجکاوانه

برای خوراک.

مۆشەددەمە: دەمدی تاسەگەر [ف] و ئەمگری.

مۆشەرزەت: مەوالە، ئارەزاو ئاپەنی بۆ جەمەدەم؛ (بە جەمەدەمی مۆشەرزەت کرد، مشەرەت [ف] فرستاد بە جهنم.

مۆشەك: ۱) مۆشەك، ڕگاموزین؛ ۲) قسەی کەمتەرخەم [ف] ۱) سکەجران؛ ۲) قسەی ئاشیاری.

مۆشەن: جەنجەر [ف] خرشکرب.

مۆشین: مۆشانی [ف] تەلەباری.

موعالەجە: مەعالەجە، مەعالەجە [ف] ۱) مەعالجە؛ ۲) چارە.

موعەللەق: مەعەللەق [ف] نگا: مەعەللەق.

موعەللیم: مەعەللیم، مەعەللا، فێرکار [ف] معلم.

موغارە: مغارە [ف] غار عمیق.

موغاری: بوغاری [ف] بخاری دیوار.

موقاغ: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

موقان: گای بوغەی تاڵ؛ ئەو گایەی کە [ف] گاو سرخال و گاری و مطرزی.

موقبەرە: گۆڕستان، قەبرستان [ف] گورستان.

موغروب: دەمی خۆرئاوا [ف] هنگام غروب.

موغرین: دژ، ناحەز، نەیار [ف] بدخواه.

موغناتیس: کانزایەکە تایبەتی بەرەوخۆی دەکێشێ [ف] مغناطیس، آهربا.

موغلە: بوغە، گای بەڵەوی بەقەو [ف] گاو جای مطرزی.

موغەرە: مەغە، بزەرە، مۆرەخە، مۆرەپشت [ف] سنجوق، قرقرات.

موغەیری: موغاری، بوغاری [ف] بخاری دیواری.

موغیری: موغاری [ف] بخاری دیواری.

موفا: مفا، سفا، جایگەیەکە بەخۆشی [ف] شفا.

موفاجات: مفاجات [ف] ناگهان.

موفت: مفت، بەلاش، خۆڕایی [ف] رایگان.

موفتخۆر: مفتەخۆر [ف] مفتخوار.

موفتە: مفت [ف] مفت.

موفتەخۆر: مفتەخۆر، موفتخۆر [ف] مفتخوار.

موفتەلا: ئۆش هانگ [ف] مبتلا.

موفتی: مفتی [ف] نگا: مفتی.

مۆڤرك: ۱) وردەپێشەی کلۆڕی لەش؛ ۲) گرێکەی هەوری؛ ۳) سەرو ژێر و بۆر لە نوسین [ف] ۱) شلامی، شلامیات؛ ۲) گرە، کوچاندن؛ ۳) اعراب.

موڤکە: جلم [ف] آب بینی.

موڤلیس: ۱) ئاپۆت؛ ۲) نەوار؛ ۳) ئەسپی بەماجاڵاز بە فنگی موڤلیس [ف] ۱) ورنکست؛ ۲) بیترا.

مۆڤەرك: مەڤەرك، پیرۆز [ف] متبرک.

مۆڤلە: ۱) ئیشکەوردی (ئاوامش)؛ ۲) بەلەم گەی پشە؛ ۳) گرێی ناو ساقەلەی ژەوالە؛ ۴) داروکەی پشکی بەمشکە، مۆڤلە [ف] ۱) استخوانهای زیر ماهی؛ ۲) بند استخوان؛ ۳) بند ساقه؛ ۴) چوب سوراخگیر مشک.

موڤکایەت: مۆڕوی پشت، مرۆڤەی پشت [ف] ستون فقرات.

موڤکامل: بەدەم گەی شاڕو ڕیل [ف] بند استخوان شانه.

موڤەت: ئەوین، لەفین، خۆشەویستی [ف] محبت.

موڤرایی: کوڕایی، ئەلاتی، چاوکوێری [ف] کوری، نابینایی.

موڤرایی داهاتن: ئەلاتی داهاتن، کوڕ بوون [ف] نابینا شدن.

موڤرایی ڕووداو: موڤرایی داهاتن [ف] نابینا شدن.

موڤری: کوڕی، ڕکماڵ [ف] کور، مادرزاد.

موڤك: پشکی پەی بەمشکە [ف] چوبك سوراخ بند مشك.

موك: ساوو، نەوار، بێ کەمایەسی [ف] درست و صحیح.

مۆکار: بەسی ئەخێ ڕۆژ ئەژە [ف] وقت، دیو بسیار تنز.

مۆکەردن: ۱) ڕۆژ تێپەڕاندن؛ ۲) بەزەوالی لە بەسەسەی شتێ کە پێی بەختەراوە [ف] ۱) بسیار گزرون؛ ۲) بشیمانی از تمدوقتن چیزی.

موکری: مکوری [ف] نگا: مکوری.

موکلی: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

موکور: خەتەرناک، ئاڵا [ف] بی پروا، بی باک.

موکوڕ: مکوڕ [ف] مُعترف.

موکووری: ۱) نەمەرەسی، ویرایی؛ ۲) مکوریان؛ ۳) مکوریانی [ف] ۱) نهوزن، گیساعی؛ ۲) منطقەی مکوریان؛ ۳) اهل منطقەی مکری.

موکوریان: مکوریان [ف] نگا: مکوریان.

موکوریانی: مکوریانی [ف] منسوب بە مکوریان.

موکە: گوندێکە لە موکوریان [ف] نام دهی است.

موکەیە: گوندێکی کوردستانە بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

مۆکەش: ۱) مۆچینك؛ ۲) ڕەوینەت، بەرناموس [ف] ۱) موچین؛ ۲) جاکش.

مۆکێش: مۆچینك [ف] موچین.

مۆڵ: دەرد، باوك بازی، ئاڵك، سەگ [ف] سگ دوزگه.

مۆڵ: ۱) جێگەی پشووانی گاران لە چیشتەنگاوان؛ ۲) ئاك کۆ بۆمەوی گاو گۆڵ لە شوێنێك؛ ۳) بێ ڕەحف [ف] ۱) استراحتگاه گله گاوان؛ ۲) گردهم آمدن گاوان؛ ۳) زیاد.

مۆلاقات: ملاقات [ف] ملاقات.

مۆلاقە: ئەسپانێکی مۆلاقە [ف] از نژاد یافتگی.

مۆڵبۆن: لە خۆشی ئەوستی گاو گۆڵ لە تریك بە کسر [ف] گردهمایی و آسودن گاوان در جایی.

مۆڵ خواردن: مۆڵبۆن [ف] نگا: مۆڵبۆن.

مۆڵدان: ئەوەندەی شوان بە گاو گۆڵ [ف] استراحت دادن به گاوان در یك جا.

مۆڵك: کرمی هەرەدەزی ناورگ [ف] کرم کدو.

مۆڵگە: جێگەی مۆڵ خواردن، مۆڵ [ف] جای آسایش گاوان بعد از چرا.

مۆڵلا: ئەدەسی دینی خوێندەوە [ف] ملا، مُلّا، آخوند.

مۆڵڵەیەی: مەلایەتی [ع] آخوندی.
مۆڵە: سنگی داریش. گۆڵەسخی لەدار [ع] صبح کلفت چوبین.
مۆڵە: جۆری ئامانە بۆ سواغ [ع] گل آمادهٔ اندود.
مۆڵە: جۆری، هەر، جۆر، تەوە [ع] گل.
مۆڵەت: ڕان، فاقە، ماوە [ع] مهلت.
مۆڵەق: تەریەزەوی ڕەق بی جۆتە. (جاوی جەمۆڵەق ڕەسا) [ع] چشم برآمدهٔ بی حرکت.
مۆڵەڵیۆن: بی بزوین وەستاو [ع] ایستادن بدون تحرک.
مۆڵەقە: مۆڵاقە. تەسیابکی جۆلایی [ع] نگاه. مۆلاقه.
مۆڵە کردن: سواڵدان [ع] اندودن با گل.
مۆڵەگە: جێگەی ترس و مردن [ع] مهلکه.
مۆم: شەم، شەمی [ع] شمع.
مۆم: مۆم [ع] شمع.
مۆمان: ١) موی بەزان کە لە قامکەدێ؛ ٢) کرمی مەزێن ئاوزنگ [ع] ١) کرمه؛ ٢) کرم کدو.
مۆمانە: تەو مێوەی دیواری مەڵکی بی سواغ دەدری [ع] موم روی جدار کدو.
مۆمدان: شەمدان [ع] شمعدان.
مۆمکە: شەمی بچوک [ع] شمعک.
مۆمکەر: شەمچی، کەر [ع] شمع ساز.
مۆمن: ناوی پیاوان [ع] نام مردانه.
مۆمنا: شەمما [ع] مشمع.
مۆمنایی: شەمما، پارچەی مۆم تێهەڵسوڕاو [ع] مشمع.
مۆمیا: دەرمانی کەسی بردراگرتن [ع] مومیا.
مۆمیایی: کەسی مۆمیا پێدانراو [ع] مومیایی شده.
مۆمیە: شەمما [ع] مشمع.
مۆن: ١) مرۆڤی ڕوگرژ؛ ٢) مێوەیەکی: (مۆنگا وەنا، گەنی مۆن) [ع] ١) اخمو؛ ٢) مانند مانیه.
مۆن: مۆنەر، هۆنراو [ع] رسیده، تاب داده شده.
مۆنانەن: هۆنینەوە [ع] رسیدن، تاب دادن.
مۆنەنە: ١) هۆنینەوە؛ ٢) وەهۆنراو [ع] ١) تاب دادن؛ ٢) تاب داده شده.
مۆنەنەوا: ١) بەڵام، بڵێن؛ ٢) لەناکاوا [ع] ١) ولی، لیکن؛ ٢) درنتیجه.
مۆنج: ١) بریقەی پەڵەبەڵە لە کرداو؛ ٢) گەزالەیەکی جەنەزەی ئاوی زاوەستاو: (هەند بڕە هەر مۆنج تەداتەوە) [ع] ١) انواع درخشنده دریافت؛ ٢) برگشتن آب راکد با فشار.
مۆنداحەزرەتی فاتمە: کەنکەسوڕی کۆنکەزێرینە [ع] رنگین کمان.
مۆندای ئاشمە: کەنکەسوڕی تەسوکەزێرینە [ع] رنگین کمان.
مۆندای لاوی: شاڵی لاهۆڕی، شاڵی کشمیر [ع] شال کشمیری.
مۆندی: ١) پشتبەند، پشتێن؛ ٢) پارچەی شاڵ [ع] ١) کمربند؛ ٢) شال.
مۆنزر: ١) بەهێزوناقەت؛ ٢) خزمەتکاری بەکرێ، مزۆر [ع] ١) توانا؛ ٢) خدمتکار روزمزد.
مۆنزوی: ١) مۆنزر؛ ٢) ناوی جێیەکە لە کوردستانی بەرەسمی ترکیا [ع] ١) نگاه، مونزر؛ ٢) نام کوهی در کردستان.
مۆنلەت: بەندی ئامانە [ع] بند آنگشت.
مۆنگا: مانگا، جێل [ع] ماده گاو.
مۆنەی: بەهانە، بەشب [ع] بهانه.
مۆنەیە: ١) ئاسکی ڕەوانست؛ ٢) وازلێهێنەر، جەڵەبی ڕەوانی: (مۆنەی لێدەکا)؛ ٣) ناوی ئاسک ئاوەیە، جەن [ع] ١) رمی؛ ٢) با نفرت بگریزیدن؛ ٣) مرکز.
مۆنی: ڕووتەک، مرۆڤی جی [ع] ماهی.
مۆنی: مۆنین، هۆنەوە [ع] تابیدن، رسیدن.
مۆی: ڕەن، داری ترێ [ع] مو، تاک.
مۆیز: مۆز [ع] موز.
مۆیەرین: بەخۆشی ئۆڵ لەناش بەرین [ع] دارالقطب.
مۆیین: جێگر، لەسەر، لەسەر دروس کراو [ع] از مو ساخته شده.
موە: ١) مو، پشمی تەوری بەشوین؛ ٢) موی دەوری کە لە پەنجەی دێت [ع] ١) پشت لب و بینی؛ ٢) کرمه.
موەخین: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کانزای کرد [ع] نام روستایی در کردستان که توسط معدن ویران شد.
موهر: مۆن، کەوی کەمایی ئەنجا بەقاقەزەوە دەدرێ [ع] مُهر.
موهزە: بەخۆشی ئۆکی سەرەبەرین [ع] بیماری روزش موی سر.
موهفەق: سەرکەوتو، بەختیار، ڕەگەیشتو [ع] موفق، پیروز.
موهفەق: ١) موهفەق؛ ٢) ناوە بۆ پیاوان [ع] ١) پیروز؛ ٢) نام مردانه.
موهیم: گرینگ [ع] مهم.
مۆیش: مشک [ع] موش.
مۆیش: مشک، مۆش [ع] موش.
مۆینە: گیایەکە لە ناو هەرزەڵەدا ڕوەدا [ع] گیاهی است.
مۆینە: کرۆکن [ع] پستان.
مۆینە کە: پەنجەهەرزە [ع] پونه کردن.
مۆی ڕەوا: ئۆکەبەر [ع] موی زهار.
مۆیە: مۆ، کۆتاڵ [ع] مو.
مۆیین: دروس کراو لە مۆ [ع] ساخته از مو، موین.
مە: ١) خۆمان، ئێمە: (بۆمە بێنە)؛ ٢) پێشگری بەرگر لە کاری: (مەچۆ، مەمەڕۆ)؛ ٣) پێشگری بەوانا: جێگە: (مەکۆی مرۆڤ)؛ ٤) ئیشارەی کاری ئاینە، دە، لە: (ڕۆژان مەچۆڕۆ) [ع] ١) ما؛ ٢) از ادات نهی؛ ٣) پیشوند بمعنی جای؛ ٤) حرف حال و آینده، می.
مەبد: مەن، چەن، من [ع] گوسفند.
مەتاقە: کەزاوە [ع] کجاوه، هودج.
مەتەریس: گەوزاڵ، دەوریت [ع] جاکش.
مەتانەی: جانەوەرێکە وەک سەوزە دەچێ بۆ لەناوبردنی [ع] سبز آبی.
مەهابات: شارێکە لە کوردستانی بەرەی ئاوی سابلاغ [ع] شهری در کردستان مهاباد.
مەهابات: مەهاباد [ع] مهاباد.
مەهاجیر: ئاوارە، شەڕەخت [ع] مهاجر.

مهان: ئاژەڵ یەکی کە دەخرێتە لوتی خوشترەوە مهار بکرێ.
مهاردی: رقیمە بالشتان ئاسوایی.
مهافەن: مەزی زەوی گوسفند سیاو.
مهاگن: بەزی گوی کوڕە، کوڕی گوسفند لوتاوگوش.
مهان: مانی مایان.
مهانین: بەزی کردن، هەڵبارتدن، گەیراندن مەسم کردن.
مهانە: بەهانە، جەلەب بهانە.
مەهباد: ۱) بەکەی، بەعەلە ۲) وشەی دوعایی: (مەهباد! هاتیی و ئەمال خۆم!) ۳) ئەوەی کە کاتی بەکاتە: (ئەو ڕۆژی مەهباد! ڕاوگرتوە) ۱) زەهاو ۲) بکەد ۳) کاتیە لە هەنگام ضرورت.
مەهال: تاوەیست مستراح.
مەیت کۆ: ڕەنگە، مەلەنا، شاید شاید ممکن است.
مەیرانی: بەزە، مەگرانی، کەرب کاوەبار.
مەیلەغ: لەشاریەدا لە بەرلوق سیلغ.
مەیلەق: مەیلەغ سیلغ.
مەیوا: دەمی، ڕەی بزەدەمی شاید.
مەیە: ۱) لە بەرەی خۆ دوورخەوە (بازەکە مەیە!) ۲) لە بۆن تەریکەوە (مەیە بە بایەخراب!) ۱) مەزە ۲) مەیلی.
مەیەمی: بیار لە قسەو کار مستطور.
مەیەست: مەیەسی مستطور.
مەیەستە: قایم مەکە قانستە.
مەیەف: گوندان هەرانی فرەف فراغ.
مەیت: خوشکی باوک باف بلاف عمّه.
مەیتا: کالا، کەلەپەلی بازرگانی کالا.
مەیتاج: مەیتا کالا.
مەیتان: دایان، دالان مادر.
مەیتارە: قەشەوکەی مەفەری قشقه.
مەیتارەلە: مندال کە هەوروزا بە دوای مەیتارەکا کەلین اصطلاحی کە بچەکا لە جشن نوروز بەکار دەبرێ.
مەیتاغ: مەیتا کالا.
مەیتال: قەلەمان سیر.
مەیتالیک: بازەی هەرەبچکۆلەی دەورانی خورسانی واحدی لە پول خرد دورەی عثمانی.
مەیتع: تاریخ، بەدەهەڵکوتن ستایش.
مەیتر: گەزی پیوانە متر.
مەیزادی کاکەیی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەنی کاولیان کرد ئاوەدانیی لە کوردستان کە بەعەنی ئەو ڕاوەران کردەند.
مەیزان: ۱) ڕاکەی کلیلی قەدە پەدیالاتر لە تەنقەدە ۲) ئەزەی مەزی بۆ ڕاوەستانی لە چەم ۱) لقب ڕوحانی مسیحی ئەمادی کلیدیتال ۲) بیرۆ بلند مخصوص شکار ماهی.
مەیترسی: ۱) سەنەر، مەیەمت ۲) جیگەی بەترس ۱) ترس ۲) سهمناک.

مەیترکە: تەسیرە جای یا مەزیل آهی.
مەیترە: مەتر متر.
مەیتەبان: مەیجی پیلەو.
مەیتەلی: مەفەری کاتی بۆ ئەنیت ئەداخواردن ظرف سرامیک وزن ترید.
مەیتەس: مەنگەر، مەتەس، حەڵ، بۆنە، مەتەرز سنگر.
مەیتەق: کوتکی ئاسن ئەنگد آهنی.
مەیتەلۆز: ڕەشاش، شیشتر انشیار.
مەیتەلوز: مەیتەلۆز انشیار.
مەیتان: مەت، پلاف عمّه.
مەیتکەت: ۱) قیرگەی مەتالا (۲۰) ئاو، زاری، دارتەوز کردن ۱) دیستان ۲) مەڵە جوت سوراخ کردن.
مەیتگەی: مەتکەب بگا، مەتکەب.
مەیتلخە: مەترکە، تەسیرە جای یا مەزیل.
مەیتن: مزین، مزیدان ماد زمن.
مەیتوک: ۱) بچوری کە زۆر دایکی دەمزێ ۲) شیاوی مزین ۱) بچەی کە زیاد مادوش ڕا بەکەد ۲) شایستە مکیدن.
مەیتە: ۱) ئامرازی دارسین ۲) مەت، پلاف ۳) تەماشا ۱) مەت ۲) عمّه ۳) بگا.
مەیتەن: مەیتەن خرەنکار و ئاگاداری تەسب بهتر اسب.
مەیتەن: دایک مادر.
مەیتەری: دایکی، بەی دایان (مەیتەری، مەیتەری) ای مادر.
مەیتەرز: مەنگەر سنگر.
مەیتەرس: مەنگەر، حەڵ، مەتەرز سنگر.
مەیتەشا: مەیتا بگا، مەیتا.
مەیتەکە: بڕوانە فت کردن، ئی مەیری نگاه کن.
مەیتەل: ئیجار، لەگەڵ ئی جستان.
مەیتەل داهێنان: ئیجار پرسین جستان پرسیدن.
مەیتەلوس: بڕاوز ابریز.
مەیتەلوک: ۱) مەیتەل ۲) پەندی پێشوان ۱) جستان ۲) امثال و حکم.
مەیتەلوکە: مەیتەلوک، لەگەڵ جستان.
مەیتەلە: مەیتەل، ئیجار جستان.
مەیتەل هەڵینان: ڕاپی لەگەڵ حل کردن جستان.
مەیتەلوک: پەندی پێشیان حکم و امثال.
مەیتی: مەت عمّه.
مەیتێ: ۱) مەت، پلاف ۲) دزێکەی پەیجی ۱) عمّه ۲) دزفتی پیچەوی.
مەیتیزا: بوزراد مەتالی مەت عمّەزاده.
مەیتیە: پلاف، مەت عمّه.
مەیجان: تەیبات، خدمت، خۆ (بابەکی بی مەیجان) عادات خوب و بد.
مەیجال: دەرفەت، کەس فرصت.

مەجبور: ناچار، ناعلاج، ناگزیر.
مەجروم: ۱) ناوی هاتنەکی کوردستانی باشوور و باکوور ۲) ناوی کەسێکە کە خاسار ۱) مجنون لیلی ۲) نام ستارەای است.
مەجروف: گوتکەی ڕل کە بە کرێ بە مەڕ ۱) کلمهٔ بزرگ که از آن بخت سازند.
مەجەل مەختی: گوندێکی کوردستانە بەعەربی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەجلس: کۆن مەکۆ ۱ مجلس.
مەجمە: سینی ۱ سینی.
مەجنون: مەحرەم ۱ مجنون لیلی.
مەجوس: ئاگرپەرست ۱ آتش پرست.
مەجومە: مەجمە ۱ سینی.
مەجومعە: مەجمە ۱ سینی.
مەجە: سۆکە ئەمنوی مەحمود ۱ مخفف محمد.
مەجی: مەجە ۱ مخفف محمد.
مەجید: ناوی پیاوانە ۱ نام مردانه، مجید.
مەجید سالار: گوندێکی کوردستانە بەعەربی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەجید قادرآغا: گوندێکی کوردستانە بەعەربی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەجیدی: ۱) جۆرێ هەنجیر ۲) ڕۆژێکی (وەسانی خورسانی ۱ ۱) نوعی انجیر ۲) واحد پول دولت عثمانی.
مەچت: مزگەوت، مزگەفت، مزگی ۱ مسجد.
مەچچت: مەچت، مزگەوت ۱ مسجد.
مەچک: ڕێگە، ئەوان چونکەو ئاڵیشە ۱ راه، ساحل.
مەچن: کە ڕۆیشتن وەدەس بەدەس ۱ از دست به دست.
مەچنە: ۱) کە چنین گۆڕێ (هەمرو ئاڵو مەچنە، مەو مەچنە) ۲) کە ڕۆیشتن وازیشتن (مەچنە سەفەر) ۱ ۱) از چنین یا بکنین دست بردار ۲) ترویه.
مەچن: کە ڕۆیشتن وەسەدەچەدە ۱ مرور، گهی از راه.
مەچۆ: مەچو ۱ مرو.
مەچە: مەچو ۱ مرو.
مەچەلە: ڕەنگ، ئەوان ۱ رنگ، ساحل.
مەچەکە: ئامرازێکی ئاسنینە کە دەڵاکی دا ۱ ابزاری در آسیاب.
مەچەل: گەچەل، گاڵەما ۱ مسخره.
مەچیت: مزگەفت ۱ مسجد.
مەچیش: ڕێگی کە چۆکە ۱ راه‌ناهموار.
مەچیی: دابەیەن، ئاڵ ۱ تاخ، تار.
مەحاش: ئاشکەرەی ئۆمەمۆر ۱ عقوق ناهیاه.
مەحاف: ۱) ڕەوا، دروس ۲) بەشترا کە کاڵی کە کەرکی ستۆرەیەتی ۱ ۱) روا ۲) مغاف.
مەحالج: مەحالج، ئاوەیەن کە ستۆرە گرتن ۱ نگا: محالج.
مەحبوب: ۱) خۆشەویست ۲) گرانوی، ماشقە ۱ ۱) محبوب ۲) معشوقه.
مەحبوبە: ۱) ئاو بە ڕز (ئاو) ۲) ماشقە ۱ ۱) نام زنانه ۲) معشوقه.
مەحت: مەدح، تاریف، (ئەیشەو مەحتی ئەیان کرد) ۱ مدح.
مەحتەل: مەتل ۱ مثل.
مەحجوب: بەشەرم، حیا ۱ آدم باوقار و حیادار.
مەحچە: کیای خۆرەک ۱ گیاهی است.
مەحرەم: ۱) ژن و پیاوێ کە دەستووریان کە بە کتێب ئاشکی ۲) ژن کە پەرانیەر شوو ۱ ۱) محرم ۲) همسر.
مەحز: ئۆخاتری (مەحزی ئەوای خوا) ئەوە لاماان ۱ برای، بەخاطر.
مەحزەن: مەقەری مازوو کە لاکان ۱ مخزن.
مەحزەردەت: داوای ئەی ئۆرەن ۱ محضرت.
مەحشەر: ۱) ڕۆژی قیامەت ۲) وەقتی گۆڕەو ئەکەوەیەکەیەتی ۱ ۱) محشر ۲) هنگامه و جار و جنجال.
مەحف: کەمین، سۆک ۱ ناسود.
مەحفور: ماڤور، ماڤۆر ۱ فانی.
مەحفوور: ماڤور ۱ فانی.
مەحفوورک: فانیچە ۱ فانیچه.
مەحفەر: سندوق ۱ صندوق.
مەحفیر: ماڤور ۱ فانی.
مەحفیرک: فانیچە ۱ فانیچه.
مەحکوم: بە ئاوازان ئاسر لە لای حاکم ۱ محکوم.
مەحکەم: قایم، پتەو، توند، گرنج ۱ محکم.
مەحکەمە: ۱) دیوەخانی قازی، دیوانی پەنکەکان (گەیشتن ۲) جێگەی کە ئەنجامی تەحقیقی لی دەدەن ۱ ۱) محکمه ۲) مطب.
مەحل مەختی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەربی کاولیان کرد ۱ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مەحلی: گوندێکی کوردستانە بەعەربی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەحمود: سۆکە ناوی مەحمود ۱ مخفف محمود.
مەحمود: ناوی پیاوان ۱ محمود، نام مردانه.
مەحمودخالە: گوندێکی کوردستانە بەعەربی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەحمود قەچەر: گوندێکی کوردستانە بەعەربی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەحمودی: ۱) سکەیەکی زێڕی عوسمانی ۲) جۆرێ قوماش بەقەدیمەت ۱ ۱) سکهٔ طلای عثمانی ۲) صفت قبل روستا.
مەحمودیە: گوندێکی کوردستانە بەعەربی کاولی کرد ۱ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەحمەل: ناوی پاڵەوانێکی چیرۆک (ئەیتی مەحمەل و ئەرەبو خۆشە) ۱ نام یکی از قهرمانهای داستانی.
مەحمی: سۆکە ئەمنوی مەحمود ۱ مخفف محمود.

مەحنا: مانا، واتا، نیازاموتە [ف] معنی.

مەحەك: مەحەك [ف] محك.

مەحەلە: گەڕەك، تاغ [ف] محلّه.

مەحەلەكانی: ئەو گوندانەی كوردستانە كە بەهۆی كاولیان كردە [ف] روستایی در كردستان كه بعثیان آن را ویران كردند.

مەحەین: سەباین، حەیف، بەداهەوە [ف] دریغ، دریغا.

مەحەت: مێز، بە دەم مریشتن [ف] ماه.

مەختە: ١) قەیدان، گرتنی كاری سەرادەمی قوتەدرانت ٢) مژراو، مریشی [ف] ١) كشرات ٢) مكیده.

مەختەر: بەخێوكەری تەسب [ف] مهتر اسب.

مەخرۆك: دوژمن، دل تەیار [ف] دشمن.

مەخروب: تەنگی نیوان [ف] تنگ غروب.

مەخز: خەسڵ، بنەچەك، ڕەگوڕیشە [ف] اصل، ریشه.

مەخسود: ١) مراد، كام، [مەخسودت حاسڵ بێ]! ٢) مەبەس، نیاز [ف] ١) آرزو ٢) مقصود.

مەخسەد: نیان، مەبەست [ف] مقصود.

مەخسەر: كاڵەمان، كەیچار [ف] مسخره.

مەخش: جۆراخان، راخان، [ف] مشق، تمرین.

مەخشەڵ: ١) گڕی بەرزی تاگر ٢) داری سەر بە گڕی تاگر [ف] ١) زبانهٔ بلند آتش ٢) مشعل.

مەخشەڵان: ڕوناكایی زۆر لەبەر گڕی تاگر [ف] روشنایی زیاد لهیب آتش.

مەخڵ: هەڵبژێری چنینی ئەو لەپاییزدا [ف] موسم چیدن انگور در پاییز.

مەخلوقە: شتێكە لەگەڵیدا بەستراو و دانەوڵەی لێ [ف] آش شلغم‌كار.

مەخلوق: ١) بەدەو، كۆسەڵی بیابانی ٢) دەسكاری خوا ٣) ناوە بۆ پیاوان [ف] ١) مردم ٢) آفریدهٔ خدا ٣) نام مردانه.

مەخلوقات: مەردم وەگشتی [ف] مردم به طور عام.

مەخلەس: بوختەی دانان، خوڵاسەی كەلام، موختەسەر [ف] خلاصهٔ كلام.

مەخلەمە: قەدەم هێلكەی پێكەوە سوڕدیو كراو [ف] قیمه و تخم‌مرغ باهم سرخ شده.

مەخمەین: هەڵاهەڵاوێ، لەبەر كوڵانی زۆر [ف] از هم پاشیدن به دلیل بسیار پخته‌شدن.

مەخموور: ١) پارچەیەكی جوانی كوڵكە دەكرێتە پشتەكەوا ٢) شارێكە لە كوردستان بەهۆی وێرانی كرد [ف] ١) مخمل ٢) شهری در كردستان كه بعثیان ویران كردند.

مەخمەر: پارچەی مەخموور [ف] مخمل.

مەخمەسە: قەرقەش، گڕەو كێشە، دەردو كەڵك [ف] گرفتاری.

مەخمەڵ: مەخمەر [ف] مخمل.

مەخمەڵەك: دەسڕوكەی ئاسان لە كەتەن [ف] دستمال از پارچهٔ بسیار نازك.

مەخۆ: دۆزە لە خواردن [ف] مخور.

مەخوڵ: شوێكە ئاوی مەمنوود، ئاوە بۆ پیاوان [ف] مخلّف محمود.

مەخەر: ١) لە كەواندنی بگەڕێ ٢) لە ئاوێتی گەڕێ [ف] ١) میندار ٢) پرتاب مكن.

مەخەر: ١) زەوی بەرهەمدار و زاست ٢) دەموكانە [ف] ١) زمین نرم و هموار ٢) نگاه دموكانه.

مەخەرا: مەغار، ئەشكەوتی فۆڵ [ف] غار عمیق.

مەخەڵ: هێڵكەی كۆ بۆ ئەوەی بوستی حەیوانات، مۆڵكە [ف] اجزای آسایش حیوانات.

مەخەڵ: ١) پەرداغ، مشتەجسالەدراو ٢) لەبەرو مێرگی پاوان [ف] علاوه‌شده ٢) مرتع اختصاصی.

مەخین: ئاوێكە بۆ ئاڵتوری [ف] آهنربا.

مەداوە: مێز بۆ گەشەزەوی [ف] دراز كشیده بر زمین.

مەدار: ١) كێڵگە ٢) كاتی كرێ [ف] ١) مزرعه ٢) نوعی اسباب.

مەدرەب: ١) دارستانی باوان ٢) زەمینی ئاوی، بەرار [ف] ١) جنگل قرق ٢) زمین آبی.

مەدرەسە: قورگ، جێگەی هەڵوێن [ف] مدرسه.

مەدفین: گۆشتی ئاژەڵاو [ف] بهین.

مەدڵمە: تەڵ و تەوێق، سست و تەمەڵ [ف] سست و تنبل.

مەدێ: تەدا [ف] می‌دهد.

مەدۆنە: هاڵەی ئاژی مشكی فڕێدان [ف] خاك‌انداز.

مەدە: ١) مێر، كرێ ٢) ئەستەیانی خواردن (مەدەم ئاو) [ف] ١) مده ٢) اشتهای خوراك.

مەدەت: هەڕاكەو، داوای پارەدەكرێن لە پیاوماكان [ف] طلب كمك از متابع.

مەدەد: مەدەت [ف] طلب كمك.

مەدەگان: ئاژەكان، هەڕ پارەس [ف] مددگار.

مەدەن: ١) كەشەك، كڵۆكان ٢) ئەگەر، مەرجەو، شفات [ف] ١) كلوخ ٢) شفاعت.

مەدەك: ١) مەنداڵ، كاڵیش ٢) سەردەمێ، بەختی [ف] ١) كاوش ٢) یك وقت، زمانی.

مەدەنوس: جاقری، سەرزەیكە لە كەرەوز لەكا [ف] سرزی جعفری.

مەدەف: مەدەت، مەدەح [ف] ستایش.

مەر: ١) جلوەكانی بێ ٢) بێی ئاسن، پیسەر ٣) گۆڕە، جەرە [ف] ١) مگر اینكه ٢) بیل آهنی ٣) گور.

مەر: ١) پیسەر، بێی ئاسن ٢) (ئەمر كۆ) ٣) لەشكەیت، ئەر ٤) بەر [ف] ١) بیل آهنی ٢) (امر) ٣) اگر ٤) گرسفند.

مەراخان: كەلەندی، داسی درێژ كە بە دەوەس بەكاردێ [ف] نوعی داس بلند.

مەرازە: ئاڵو، لورتین.

مەرانی: زانیاریەكەش بۆ تەجریبەدا كردن [ف] تقسیم شكارگاه به قصد یافتن شكار بین شكارچیان.

مەراقی: بێ‌زەواج، بێ‌بەر، بێ‌زەمین [ف] كم‌ارزش.

مەراشتن: ئەبەوخستن، بێ‌زەمین كردن [ف] از رواج انداختن.

مەراغە: شارێکە لەپێشووا کوردنشین بووە ◻ نام شهری است مراغه.
مەرالی: مرالی، تۆزەک، بەزەک، سوتە ◻ مُرغابی.
مەرال: ١) تاسەو ئارەزو ٢) خەمبو کول ◻ ١) آرزو ٢) غم اندوه.
مەرال: تاسەت، کەرال، مامز، مامین، مەرال ◻ آهو.
مەرام: ئۆز، بەدەستی دل ◻ مرام.
مەران: بەیانیەمان لکی دەکەنە دارچکەر ◻ درخت یاسمن.
مەران: بەچکێکە لە لۆرەوار گەلای لە گەلاتو دەکاو بەرێکی وردی زەنی دەگرێ ◻ درختچه‌ایست در جنگل.
مەراتە: ١) پۆشاک، مەراتەی تازەل ٢) جۆرێ داس ◻ ١) سراتهٔ گله ٢) نوعی داس.
مەراڵی: ئەڤینی، ڕەوان ئۆسی، ڕەبایی ◻ رباعی.
مەرپەند: سنگو زنجیر بۆ بەستەوەی بەکسم ◻ میخ و زنجیر پای به ستور.
مەرپین: ١) دەمی هێنانەوەی گیانە بۆ دوتسین ٢) پیمەزەی گەورە ◻ ١) هنگام دوشیدن گله ٢) پیل آهنی بزرگ.
مەرپین: ئەرمەمن دەمی دوشینی بەر ◻ هنگام دوشیدن گله.
مەرت: ١) مەرد، چەلاس ٢) پۆلی ئەوین لە ئەسوکە بان لە ئەرخ ◻ ١) کثیف ٢) خرابی.
مەرتال: بەدنال، ئەلقان ◻ سبز.
مەرتان: پۆشان، داپۆشان ◻ خرابی بردانیش.
مەرتانەن: ١) پۆشانەن ٢) کەوتکردن، پەستکردن، داماتین ◻ ١) خرابیدن ٢) پوست کندن حیوان.
مەرتەبا: ١) ڕاست و بی خەجی و خواری ٢) پلەو پایەو ئەرز ◻ ١) راست و مستقیم ٢) درجه و پایه.
مەرتەبە: ١) بیان، کەرەت، دەفعە ٢) نهۆ ٣) پلەو پایە ◻ ١) بار، دفعه ٢) انگور، طبقه ٣) درجه و پایه.
مەرج: ١) بەڵێن، گفت، قەول، پەیمان ٢) گرێوکردن ◻ ١) پیمان ٢) شرط‌بندی.
مەرجان: ١) جۆرێ مۆرۆی سوور، بۆ خشڵ ٢) ئاوە بۆ زەن ◻ ١) مرجان ٢) نام زنانه.
مەرجانوک: گیایەک گوڵی سوورە وردە ◻ گیاهی است.
مەرجانەی جادو: ١) ئاوی (ئەو سیحر بانە لە جیروکاندا) ٢) بەرێکی لە بەرزی نقد بەمە کەر ◻ ١) نام جادوگرن افسانه‌ای ٢) کنایه از بهرزی مکان.
مەرجی: نیساک ◻ عدس.
مەرجی: ئەرمەنی، نیساک ◻ عدس.
مەرج: پلیتان، بەبەر پێدا پلیتاو ◻ خرد و له.
مەرچاندن: پلیتاندەوە ◻ له کردن.
مەرچاندن: بە سەری بەنجە گوشینی گرانو جیمەڵ بۆ کێشەدەرمان ◻ فشردن ثقل با انگشت برای بیرون کشیدن چرک.
مەرچی: پلیتان، پلیتاو ◻ له شده.
مەرچین: پلیتانەوە ◻ له شدن.

مەرخوم: وشەیەکە بۆ مردوی بەرزی دەڵێن ◻ مرحوم.
مەرخەمیا: وشەیەکە لە ئۆتەی بەکەر بۆنا دەڵێن، واتا: بێ گوناهە، بە هاتنت سەقامت نیم ◻ مرحبا.
مەرخەمە: حاوڵی، پشتەمال ◻ حواله.
مەرخەمەت: بەزەیی، ئاوز ڕەسەرە ئەوە ◻ مرحمت.
مەرخەوا: مەرحەبا ◻ مرحبا.
مەرخ: ١) بیگەی پەچاڵو جۆڵ ٢) سەوڵی کوی، داریکی لۆرەوارە زۆر عومر دەکا ٣) تەختی چەم ◻ ١) چاله‌چوله ٢) سرو کوهی درختی است جنگلی ٣) مسیر رودخانه.
مەرخان: ١) مەراخان، کیلەندی ٢) تیخ خواردن ◻ ١) نوعی داس ٢) خوابیدن حیوان.
مەرخاندن: تیخدان، خەواندنی پاتاڵو بەکسم ◻ خوابانیدن حیوان.
مەرخوتا: ١) شتێری تیکەڵاو لە چەند دانەوێڵە ٢) شۆربای تیکەڵ هاراو ◻ ١) آبی است مخلوط از حبوبات ٢) شوربای عدس پوست کنده.
مەرخوز: ١) پیاوی تازا، چەسەرگ، ڕەسەن ٢) ناوی دێیەک لە کوردستان ◻ ١) شجاع مرد ٢) نام روستایی است.
مەرخوزار: جیمەن، گیاچار ◻ چمن.
مەرخەن: مەرەن، مۆی ئەرمەنی بەرز ◻ موی نرمی بز.
مەرد: ١) تازا لە تەمەن ٢) خاوەن پیاوەتی ◻ ١) شجاع ٢) نیکوکار.
مەردا: ١) مردو، مردک ٢) بەرێکی لە بەخۆشی لەمردن ◻ ١) مُرده ٢) کنایه از بیمار مُشرف به مرگ.
مەردات: کەسێ کە بەسەر ئاوداەتکردنی ئاوایی زاەگا ◻ میراب.
مەردان: ١) کەسێ کە تازەڵی وردەی ئەرە ٢) کرێکاری قورە کاری کە پەنەرە دەکاردێنی ◻ ١) گله‌دار ٢) کارگر مالیدن.
مەردازایی: پیاوەتی ◻ مردانگی، مردی.
مەردانەنگ: مردەبەنگ ◻ مردار سنگ.
مەردان: ١) ناوی پیاوانەیە ٢) مرۆیانی تازاو دڵاوا ٣) چەکوچ ٤) پیسەرەکاری ٥) بەپیسەرە کڵان ◻ ١) نامی است مردانه ٢) رامردان ٣) چکش ٤) پیلکاری ٥) با بیل کاشتن.
مەردانە: ١) وەک تازایان ٢) وەک پیاوی باش ◻ ١) شجاعانه ٢) رامردانه، جوانمردانه.
مەردایەتی: ١) تازایی ٢) پیاوەتی ◻ ١) شجاعت ٢) رامردی.
مەردش: ١) مردگ، مردو ٢) لەناوانچاو ◻ ١) مُرده ٢) از بین رفته.
مەردم: خەڵک، کۆمەڵانی بنیادەم ◻ مردم.
مەردمازاری: عەزیەتدانی خەڵک ◻ مردم‌آزاری.
مەردمەی: ١) مرۆڤایەتی، پیاوەتی ٢) خزمایەتی، قەرەبی ◻ ١) مردانگی ٢) خویشاوندی.
مەردوخ: ١) بەخۆشی لەمردن ٢) بەرناوی بەرەیەکە لە کوردستان کە زۆر ئاسایان لی هەڵکەوتوون ◻ ١) بیمار مُشرف به مرگ ٢) نام طایفه‌ای در کردستان.
مەردوزند: زۆر بەپیاوەتی و تازایەتی ◻ مردورند، رامرد.

مەردوزەند: مەردزەند، مەردزەنە [ف] مردوزند.

مەردوشۆ: تاشەشۆر، کەوچکی مردی کە بەبەر دەشۆرن [ف] سکوی غسل میت.

مەردوم: ۱) مەردم؛ ۲) ئاگە لەئەسپان؛ ۳) مرز، خوێن [ف] ۱) مردم؛ ۲) یاد کن؛ ۳) خون بشاوند.

مەردومەرەئانە: جالاکانە، بەپیاوانە [ف] مردانه، رادمردانه.

مەردومی: ۱) پیاوەتی، مرۆڤایەتی؛ ۲) خزمایەتی [ف] ۱) مردانگی؛ ۲) خویشاوندی.

مەردە: مردو، مردگ [ف] نگا: مردگ.

مەردەزینە: حەشارگەی بەچۆش، ئاوتراو، مردەوزینە [ف] کمینگاه با گیاه پوشیده شده.

مەردەزینە: مردەوزینە، مەردەزینە [ف] کمینگاه با گیاه پوشیده‌شده.

مەردەڵا: کەلا، هەڵسات، مەرمەر [ف] تیله.

مەردەکی: ۱) وەگەرمو؛ ۲) لەخوشی لەمردن [ف] ۱) مردەسان؛ ۲) بیمار مشرف بمرگ.

مەردەلا: مەراب، کەلەپەر [ف] ارث.

مەردەماڵ: مردەماڵ [ف] نگا: مردەماڵ.

مەردەمێر: جوانی، پاکی ئازا، ئازا [ف] جوانمرد.

مەردەن: مردن [ف] مردن.

مەردەنگی: ۱) سەمدانی پشتوئەنە، لاک؛ ۲) کۆپەڵەی ئەوتنە [ف] ۱) لاک مردنگی؛ ۲) خو کوچک شتمالی.

مەردەنە: مردن، مەرگ [ف] مرگ.

مەردەوزینە: زینەمەردە، مەردەزینە [ف] کمینگاه با گیاه پوشیده شده.

مەردەی: مردگ، مردو، مردی [ف] مُرده.

مەردەی: مەردایەتی [ف] نگا: مەردایەتی.

مەردیاق: ۱) کاریەکو تاڵوەدار؛ ۲) جۆری سەرتاڵوەدار [ف] ۱) ورزا سفت؛ ۲) انبوه.

مەردیشان: پەرزە، پەنجەی سەرەوە [ف] زردپم.

مەرز: ۱) سنوور؛ ۲) لیوار؛ ۳) زەمینی داگیرکراو؛ ۴) پولی مفت دەستکەوتن [ف] ۱) مرز؛ ۲) لبه، کنار؛ ۳) زمین تصرفی؛ ۴) پول مفت بدست آوردن.

مەرزانی‌چۆڵ: ئەو گوندانەی لەرزەستانە کە بەهۆی کاولیان کردن [ف] روستایی در کردستان که بخیان آن را ویران کردند.

مەرزانی‌گەورە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردن [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بختیاری.

مەرزبۆش: گیایەکە بۆ عەرەبان دەشێ [ف] مرزنگوش.

مەرزبەن: پلانە، مەرزبەنی جیگەی زیان [ف] مرزبوم.

مەرزە: ۱) گیایەکی گەلاوردی لەری بۆن خۆشە؛ ۲) ناوە بۆ زنان [ف] ۱) مرزۆکوهی؛ ۲) نام زنانه.

مەرزەڵ: کۆرەخانەی پیرۆز [ف] مرزل.

مەرزەوان: کەسی کەکشکی سنوور دەکشێ [ف] مرزبان.

مەرزینگ: جانەوەرێکی کورتە [ف] حشره‌ای است.

مەرژ: گون، مەرمەرە [ف] گرش.

مەرژەڵ: مرۆچە، مرۆڵە [ف] مورچه.

مەرژی: بەرچاو، بینگە [ف] مشی.

مەرژین: ئاوارە، مەرجەمین، ڕەجەن [ف] آواره.

مەرژین: خراپەن، گورانەن [ف] فرزین.

مەرس: ۱) گای سەرە کە گیرەدە؛ ۲) جاڕ، خەڵەڕ؛ ۳) پشاوەن [ف] ۱) گاو؛ ۲) بکر، لغزنده؛ ۳) پنجاله‌کردن.

مەرست: گوریوگ، بی‌بەرەنوون [ف] گم و بی‌اثر.

مەرس‌کردن: جاڕکردن [ف] بکرکردن.

مەرسەد: گوندان، خەیاڵ [ف] مشی، انگار.

مەرسەف: ۱) قاوەسپی، سپی‌چۆڵ؛ ۲) ئەسپانی قاوەی جاڕ [ف] سپی کوچک، کشف.

مەرسەلا: ۱) سەرگوریەنە، ئەزلە، چیرچیرکا؛ ۲) ڕەوان، قەوماو؛ ۳) لەگەڵ، وەک [ف] ۱) قصه، داستان؛ ۲) روبدار؛ ۳) همانند.

مەرسین: شاوەن [ف] پنجاله‌کردن.

مەرسیە: لاوەنەی مردو بە بەندباو [ف] مرثیه.

مەرش: ۱) ڕەشکەی کا؛ ۲) پەلاس، بەڕەی مەرو؛ ۳) تەمەڵ [ف] ۱) تورکاهکشی؛ ۲) گلیم نمی؛ ۳) تنبل.

مەرشاق: جانەوەرێکی لاوە وەک پشیلەی قەڵەوەو کەوتۆی بەقیمەتە [ف] پستانداری آبزی است.

مەرشاڵ: جەلەکا، پەلاسی کە بەسەر پشتی گایدا ئەدەن [ف] جل گاو.

مەرشۆ: تەنیاڵ، تەمەڵ، قورگران، تەپا [ف] تنبل.

مەرغ: گۆڕستان [ف] گورستان.

مەرغوب: پەسند، پەژن [ف] مرغوب.

مەرغوزار: مەرغوزار، چیمەن [ف] مرغزار.

مەرف: ۱) مرۆ، شیاندم؛ ۲) خزم؛ ۳) خزمەتکار [ف] ۱) آدمی؛ ۲) خویشاوند؛ ۳) خدمتکار.

مەرفات: قەوم‌وقەبیلە، خزمان [ف] اقوام و خویشان.

مەرفەتان: پیس‌بۆن، لەکەڵەکەوتن، بۆ شیر و هێلکەی دەکرێ [ف] فاسد شدن شیر و تخم‌مرغ.

مەرفەتین: پیس کردنی هێلکە و هەڵگەڕاندنی شیر [ف] فاسد کردن شیر و تخم‌مرغ.

مەرگ: مەز، پیمەر، پەلاسن [ف] سل.

مەرگان: مەرمان [ف] نگا: مەرمان.

مەرگانین: مەرمانین [ف] نگا: مەرمانین.

مەرگانە: ۱) شەکانی؛ ۲) کۆپەڵەی دەم‌گوشاو [ف] ۱) شهکانه؛ ۲) خمیجهٔ دهن‌گشاد.

مەرگەردش: پیمەر، کاری [ف] کار با سل.

مەرگەش: جۆری گوڵی گۆل [ف] نوعی گوزهٔ گلی.

مەرگ: مردن [ف] مرگ.

مەرگ‌پرین: ۱) کوشتن، مراندن؛ ۲) برینی لەباش پاکەتەی کار [ف]

۱) میراتلێ کشتن؛ ۲) گیایە لە خوب انجام دانی کار.

مەرگوجێ: ۱) لەسارەلەماندا؛ ۲) بێ سەروەنوێن ۱) حالەت بین مرگ و زندگی؛ ۲) مفقودالاثر.

مەرگوزێ: ۱) لە بەینی مان و نەماندا؛ ۲) ناوی گیایەکە ئاوی وەنگەو لەبێ ئاو دەدا ۱) میان مرگ و زندگی؛ ۲) نام جشمەیەست مشهور لە کردستان.

مەرگوڵەك: بانگوش، بانگلێ، باگردان، توغ ۱ بام غلتانك.

مەرگە: ۱) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ۲) گەورەوبەناری بەزەی؛ ۳) جێ لەوەڕ؛ ۴) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ۱) ناحیەای لە کردستان؛ ۲) روحانی بزرگ پریشان؛ ۳) مرتع، چراگاه؛ ۴) لە روستاەای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مەرگە: خۆرشت، شلە دەگەڵ گرار ۱ خورشت.

مەرگەماسی: ئارماسی ۱ گیاەزەرماهی.

مەرگەموش: بەرمانێکە مشکی پێ دەکوژن ۱ مرگ موش.

مەرگەوەر: ناوچەیەکە لە کوردستان ۱ ناحیەای لە کردستان.

مەرگەهە: شوێنێکی پڕوزە لەگەڵی لاکشەر و قوربانی بەزەیەکە کە لەنیشتمانەکەی مەرگەهەیشتیاری مەناسری ۱ قبلەگاه پریشان.

مەرگیرانالمن: زۆر بەپەلە، گەلەکی پەلە ۱ با عجله وشتاب.

مەرمەرن: ۱) جۆرێ پەردی مەحەی پاشە؛ ۲) کەلا، بیلە ۱ ۱) سنگ مرمر؛ ۲) تیله.

مەرمەرشا: خامی هەرمەسی کە دەکرێتە کراسی پاوانە ۱ مشکل.

مەرمەرۆکێ: کەلاپێ ۱ تیله‌بازی.

مەرمەرشۆك: مارمیلکە ۱ مارمولك.

مەرمەرێن: کەلاپێ ۱ تیله‌بازی.

مەرمەند: گیایەکە بۆدەرمان دەشێ ۱ گیاهی است طبی.

مەرمی: ۱) مزا، خورخوشی؛ ۲) گولالە ۱ ۱) شرب؛ ۲) گلوله، اسلحه.

مەرنەگەنە: ۱) مەرەوان، کەسێ کاری هەر مەڕەاریە؛ ۲) تیرەیەکە لە مەنگوران ۱ ۱) کسی که شغلش گوسفندداری است؛ ۲) بخشی از ایل منگور.

مەرنەمۆکە: ۱) پرسیاری فرشتە لە تازەمردو وانا خورات کە؟ ۲) پرسی لە لاوازی بێ هێزو توان ۱ ۱) سؤال فرشته از تازه‌مرده که غذایت کیست؟ ۲) گیاه از آدم لاغرمردنی.

مەرو: گۆڕ ۱ قبر.

مەرو: بێ بەرەو، کەساد، بازەواج ۱ کساد.

مەرۆ: مرۆڤ، آدم، انسان.

مەروالە: بوسەکە، بوسەکە ۱ بکا: بوسه که.

مەروڕ: کرو لاواز ۱ لاغر مردنی.

مەروش: لە بەروی دەطا ۱ کساد می کند.

مەروك: مرۆ، بنیادەم ۱ انسان، آدم.

مەروە: مەرۆ، مەرمی ۱ گلانی.

مەروێ: ۱) مەروە؛ ۲) گوندێکی کوردستانە بەهۆی گلولی کرد ۱) گلانی؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەرەو: ۱) حال، جلوشاهی؛ ۲) شەڕی سەری و گرفتاری ۱ ۱) احال، وضع؛ ۲) گرفتاری.

مەرۆ: ۱) شکڵ، قەڵەمەڕەی کەوە لە جای جەرین؛ ۲) مێشەنگوبی هەشتا هەنگوین سازنە کردە؛ ۳) پەمەرە؛ ۴) مشك ۱ ۱) شکاف کوهستگی؛ ۲) زنبور هنوز عسل ننهاده؛ ۳) بیل آهنی؛ ۴) موش.

مەروەتەست: جۆرێ داسی ۱ نوعی ماهی.

مەروەطان: مەرجان، کێڵەندی، قرم ۱ نوعی داس بلند.

مەروەخەس: تیجارەدار، ریگەدراو بۆ کاری دەنکا ۱ مرخص.

مەروەخەست: مەروەخەس ۱ مرخص.

مەروەخەستی: تیجارە ۱ اجازه.

مەروەخەسی: مەروەخەستی، تیجارە ۱ اجازه.

مەروەد: حاڵ، بار، مەروە (بە مەروەدی کابرات دەبەم) ۱ حال، وضع، چگونگی.

مەروەز: ۱) موی بەرمی بەمۆتیجی جۆرێ بزن کە دەکرێ بە بۆزوا؛ ۲) بەخۆشی و کزی؛ ۳) مەروەس ۱ ۱) مرین پشم نرم و پرمو از نوعی بز؛ ۲) بیماری؛ ۳) نگا: مەروەس.

مەروەژان: کز، لەجەس، لاوان، ماڵگوشت ۱ لاغر.

مەروەژاری: لەمەری، لاوازی ۱ لاغری.

مەروەژن: بەخۆشین ۱ بیماری.

مەروەزە: چەلتوك جان، بریجەجار ۱ شالیزار.

مەروەزەوان: ئاگاداری چەلتوك جار ۱ نگهبان شالیزار.

مەروەس: ریسەی تازی ۱ ریسهٔ گردن سگ شکاری.

مەروەسۆر: جۆرێ جەیوانەکتوی بەر، بەزی کۆلی ۱ گوسفند کوهی.

مەروەشە: بینۆلە، توفاند، پەخشە ۱ پشه.

مەروەق: بەزم، قەوەق ۱ خوشباش.

مەروەق: مەرای ۱ اشتیاق.

مەروەقسەسەی: ۱) بێ گۆزکێ، گۆزانسەوە؛ ۲) تۆبەدل کردنی جۆڵ بەسەریەکا ۱ ۱) تلق مکان؛ ۲) برهم انباشتن خالك.

مەروەك: لەبەرەوان، خاقاندان، جێگەی کاو گزرە ۱ گاهدان، علفدان.

مەروەکەب: ریشی تراو کە قەڵەمی تیدا ڕەنگ دەکەن بەهەر قاقەزی دادرێن، جەوهەری ڕەش ۱ مرکب، حبر.

مەروەکەف: مەروەکەب ۱ مرکب.

مەروەکەن: مەروەکەب ۱ مرکب.

مەروەکێوی: مەرەسۆر، بەزی کۆلی ۱ گوسفند کوهی.

مەروەگ: مەنباری بازرگانی گەورە ۱ انبار بزرگ کالای تجاری.

مەروەم: ۱) مەمرەم؛ ۲) مەیەست، مۆن مەرام ۱ ۱) مجرم؛ ۲) مرام.

مەروەندی: جۆرێ گەنمەورە ۱ نوعی خربزه.

مەروەنگۆز: دارتاش، نەجار ۱ نجار، درودگر.

مەروەنگۆزی: دارتاشی، نەجاری ۱ نجاری.

مەروەنی: مەروەندی ۱ خربزهٔ مەمرەمەی.

مەرهەم: هەنوان، دەرمانی تێ هەڵسوان ۱ مرهم.

مەری: مرۆ، بنیادەم ۱ انسان، آدمی.

مغزی: (۱) مغزمنسوب؛ (۲) جوزِ زردی تهسبه؛ (۳) گلی جاوه رنگی (زردی تامالی‌تین بو جاوه) (۱) گوسفند قرمز؛ (۲) جلتی شبه بوزینه در رامرمین (سبه؛ ۳) چشم زاغی.

مغزیای: شکلان [ف] شکستن.

مغزی‌توبانه: مغز با کلوی که روزی گوشتمودی بوک بو مالی (زوای تمزن) [ف] گوسفند هدیهٔ عروسی.

مغزیل: مزرعه [ف] مزرعه.

مغزیلو: شاه‌مغز [ف] لاله مزرعه.

مغزیس: (۱) بریشه؛ (۲) جوانمرد، خوشسیمگی؛ (۳) زیبنگی [ف] (۱) درخشش؛ (۲) زیبایی؛ (۳) رنگ‌ورو.

مغزیسوگ: گیاه مزمن [ف] گیاه مغزیسه.

مغزینا: لهوگوسالهای کوردستانه که به‌شی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعضی آن را ویران کردند.

مغریوان: شاریکی کوردستانه [ف] مریوان، شهری در استان کردستان.

مغزا: نمزیک مالی که رگ تاکا [ف] تاک.

مغزات: فرنشتنی به مغزان که هر کامی زیانسرای بدا بو کهوتی.

مغراج: [ف] حراج.

مغزاخانه: مغزاجمیار [ف] بازار حراج.

مغزاخ: مغرج، بهشت، مغراف [ف] خرج.

مغزاختن: مغرج کردن، بهشت کردن [ف] خرج کردن.

مغزان: مغزیل، زماوان [ف] مزار مشرکه.

مغزاق: (۱) مغداک، گالکه، شوخی؛ (۲) نیشتنا، جیزه؛ (۳) نیاز، نیز [ف] (۱) شوخی، طنز؛ (۲) نوبی؛ (۳) مسخرگی.

مغزاقی‌بی کردن: گالکه‌بی کردن [ف] مسخره کردن.

مغزال: دمرفت، مغال، کیس، کاپس [ف] فرصت.

مغزان: مغمنا، نمن، تومز [ف] تونگو.

مغزبوت: جوست، جالاک [ف] جالاک.

مغزخ: (۱) مغرج؛ (۲) بهلاکی مال [ف] (۱) خرج؛ (۲) از بین رفتن مال.

مغزخاندن: (۱) مغرج کردن؛ (۲) بهلاکدنی مال [ف] (۱) خرج کردن؛ (۲) هدر دادن مال.

مغزد: کولاکه، کولاپوش [ف] دریچهٔ بام.

مغزرا: تیلگه، مزمه، جیگهی نشتنی جاتن [ف] مزرعه.

مغزران: دامبزران، لهمیگه‌یک‌ماهه [ف] شکلی گرمین.

مغزرکه: (۱) رفیده؛ (۲) قولیچی نانکه [ف] (۱) بالشتک نانوا؛ (۲) بادبیج نانوا.

مغزروکه: (۱) رفیده؛ (۲) داری توگ نیز که نانی لهتهوری بدرهنن [ف] (۱) بالشتک نانوا؛ (۲) چوبی که با آن نان را از تنور برآورند.

مغزره: مغزرا [ف] مزرعه.

مغزرهی: مزرانی، مزراع [ف] گردنا.

مغزرهله: (۱) نامزانکه له تاسیاوا؛ (۲) رفیده [ف] (۱) ابزاری در آسیاب؛ (۲) بالشتک نانوا.

مغزروکه: (۱) جایخانه، جیگهی جایکردنی توسراو؛ (۲) مغزروکه [ف] (۱) جایخانه؛ (۲) نگا: مغزروکه.

مغزری: گوشدیکی کوردستانه به‌شی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مغزریخ: مغزراع، مغزرهی [ف] گردنا.

مغزرینگه: دامبزدارگای، کارگری [ف] اداره.

مغزکه‌ره: مغزره‌که [ف] نگا: مغزروکه.

مغزگ: مزی، مزگ [ف] مغز.

مغزگدار: (۱) خاوین‌مزگ؛ (۲) بریشی له پیاوی رانا [ف] (۱) دارای مغز؛ (۲) کنایه از هوشمند.

مغزگت: مزگ، مزگت، مزگه‌فت [ف] مسجد.

مغزلاتی: کنایه که بهکهی به بیشت لی‌مانش [ف] گناهی است.

مغزلوم: ناعه‌فی لیکراو [ف] مظلوم.

مغزن: (۱) زهلام، گهوره؛ (۲) مغزوک زهلیس [ف] (۱) گنده، بزرگ؛ (۲) رئیس، سردار.

مغزنان‌مغزنن: خودا، خودی، خوا [ف] نامی برای خدا.

مغزناهی: گهورهیی، مغزوکی [ف] ریاست، بزرگی.

مغزنایه‌تی: مغزناهی [ف] ریاست، بزرگی.

مغزنه: مازن، مغزن [ف] نگا: مغزن.

مغزنسه: (۱) قیمهت، بایی؛ (۲) گومان (به مغزنسه کاری تو بم) [ف] (۱) نرخ، قیمت؛ (۲) حدس، گمان.

مغزنه: مغزنسه [ف] نگا: مغزنسه.

مغزنی: مغزنایه‌تی [ف] بزرگی، سرداری.

مغزوکه: مازمنداکه [ف] مازمرالک.

مغزه: (۱) نانی جیزه؛ (۲) خواردنی که دوکهل تیدایه خواردنیه‌وه نه‌خوردنی؛ (۳) نیشتنا؛ (۴) گرمیکی سبه له‌ناو سالان دوبیتری [ف] (۱) مزه، طعم؛ (۲) مزهٔ شراب‌خواردن؛ (۳) اشتها؛ (۴) گرمی است سیدرنگ.

مغزه‌ب: تاین، رهو شوتی تایی [ف] مذهب.

مغزه‌ژوتن: نیشتا کردن، تیژوکردن [ف] آرزو کردن.

مغزه‌پیدان: خوش له‌بیشت کردن بان ترش کردن [ف] مزه دادن به غذا.

مغزه‌دار: (۱) خوش، جیزه؛ (۲) بریشی له جوانی (ئاژجوان)؛ (۳) بریشی له قسه‌ی خوش [ف] (۱) خوشمزه؛ (۲) کنایه از سخن زیبا؛ (۳) کنایه از سخن شیرین.

مغزه‌دان: مغزه‌پیدان [ف] مزه دادن به غذا.

مغزهل: (۱) مغزیل، گو زخاهی پیاوچاکان، زماوگا؛ (۲) تهوزه‌فات [ف] (۱) مغزیل؛ (۲) طلقه، انگوبه.

مغزهنده: مغزنده [ف] نگا: مغزنده.

مغزهنسه: مغزنسه، (گیاری خزم به مغزهنسه گوزهری کرد له مغزان) مشیخ‌لهزاه [ف] نگا: مغزنسه.

مغزیخ: مغزخ [ف] نگا: مغزخ.

مغزیور: مه‌صور، ناعه‌لاج [ف] ناچار مجبور.

مغزده: مه‌جیدی، بازه‌یکی خوسمانی بیستی لوره‌یکی تهلاو [ف] از پولهای دولت عثمانی.

مەژرفە: بارو بنگی دارین ◻ بارو.
مەژك: مەزگ، مزی، مزگ ◻ مغز.
مەژگ: مەژك، مەزگ، ◻ مغز.
مەژگلە: گیایەکە دەخورێ ◻ گیاهی است خوردنی.
مەژگە: کاکل، کاکلی گوێز، ◻ مغز گردو.
مەژنون: مەجنون، ئەوینداردەکەی لەیلی ◻ عاشق لیلی، مجنون.
مەژی: مەژی، مەژگ ◻ مغز.
مەژو: مەژی، مەژگ ◻ مغز.
مەژوچەلقیان: مەستەشەقەیان، برینی لە مەقەل ئەمان ◻ کنایه از خُل شدن.
مەژودار: بەتاوان، زیر ◻ هوشمند.
مەژولالك: بزرانگ، مزلی، بزنگ ◻ مُژه.
مەژی: ۱) مەژگ ۲) تەمەنی ۳) زیاد، خوین ◻ ۱) مغز ۲) ماهم ۳) مزی، زەنگی ئاژەڵ.
مەژیچان: پێشەیەك کە مێشکی ئاژەڵ بە پەزن ◻ استخوان حاوی مغز.
مەژیدە: مەژدە ◻ نگا: مژده.
مەژین: کۆچەر، ڕەوەند ◻ مُهاجر.
مەس: ۱) مەزن ۲) خەڵو، گۆشین ۳) سەرخۆش ۴) پاقر، سس ◻ ۱) بزرگ، سردار ۲) چاق ۳) مست ۴) فلز مس.
مەساحە: شتێکە وەك لاسێن بۆ سەرانی قەڵەمڕەساسی پێ دەسڕەوە ◻ مدادِ پاک‌کن.
مەسابە: مساك، مسابە ◻ نگا: مساب.
مەسالە: ۱) کاری مەسابە ۲) گەزەران ◻ ۱) مسابه ۲) مثانه.
مەساف: ۱) سندوق، چەنان ۲) هۆزێ جەوالی مەزن ◻ ۱) صندوق ۲) جوال بزرگ.
مەست: ۱) سەرخۆش ۲) برینی لە غلۆرو لەخۆبایی ۳) ئۆرەمز ۴) ڕاست و بێ گری ۵) مشتەمالی دریاگ ۶) تەوەزەل ۷) تەزیو ۸) پاڵای لەمەسابە کە ئوزێی پێوە تەکەن ۹) سۆزی ۱۰) مانگ تەکەت ماسوو ◻ ۱) مست ۲) کنایه از مغرور ۳) سیر از خوراك ۴) راست و مستقیم ۵) صیقل زده ۶) تنبل ۷) بی حس ۸) توخی پاپوش ۹) فردا ۱۰) هسته.
مەستان: ناوی پۆ زنان ◻ نام زنانه.
مەستانە: مەسابە، ویاسەرخۆشان ◻ مسابه.
مەست کردن: خۆ سەرخۆش کردن ◻ مست کردن.
مەس کردن: مەست کردن ◻ مست کردن.
مەسۆر: ۱) مەحبوب، چەشمەرو جەبا ۲) مەست ◻ ۱) دارای شرم و آزرم ۲) مست.
مەسۆرە: دارناوی هەستیارێکی بەناوبانگی کوردە ◻ تخلص شاعرهٔ نامدار کُرد مامشرف اردلان.
مەسە: سۆزی، سەیتی ◻ فردا.
مەسەپێرۆ: دوسەی، دوسۆ ◻ پس فردا.
مەسەپێرۆ: مەسەپێرۆ ◻ پس فردا.
مەسەر: بارمەتکاری بەردەست، نۆکەری بەردەستان ◻ نوکر، بستر.
مەسەرە: خەڵکێش، ڕاسەو خەت کە کاڵەکەکیشان ◻ خط کش.
مەسەکی: ۱) دەبەنێکە شیرەی لێ دەگرن وەك جامێکە بەی جاون بۆی خۆشە ۲) چیودو شیرەی داری کاژ ◻ ۱) مصطکی، بوته‌ای است ۲) نوعی انگور.
مەستی: ۱) سەرخۆشی ۲) ناوە پۆ پیاوان ◻ ۱) مستی، عدم مستی کەفتەن لە کەس ۲) مستی ۲) نام مردانه.
مەسجەف: مسحف، قورئان ◻ قرآن.
مەسخ: شکڵ گۆڕان، بچم گۆڕین ◻ با دل ڕاگە بەشکل جنان.
مەسخەرە: گاڵەجار ◻ مسخره.
مەسرەف: خەرج، مزەخت ◻ مخارج.
مەسقەرا: مەسخەرە ◻ مسخره.
مەسقەل: ئاسراری خۆخوان کردن و تاش وڵوس دان: (ڕوخسارەش بەختی مەسقەل مەدۆ لێش/ وەشنوی یارێ خەیاڵ مەبۆ لێش) مەدلەوی ◻ ابزار برّاق کردن.
مەسلەن: پاڵای لەمەسابە، مەست ◻ نوعی پای افزار.
مەسکرن: سەرخۆش بۆن ◻ مست شدن.
مەسکە: ئەنگە، مەن ◻ مگس.
مەسکەت: شیرانیەکە کە ئاردو کاڵەگوێزو تەمکەر دەکرێ ◻ نوعی شیرینی که از آرد و مغز گردو و شکر سازند.
مەسکەر: مسکەر، مزگەر ◻ مسگر، صفار.
مەسکی: مەسەکی ◻ مصطکی.
مەسلەت: ئاشت بۆنەوەی دوژمنی خوێنی و ناموسی ◻ آشتی میان دو دشمن خونی و ناموسی.
مەسلەحە: بەکەی دروێنەوانان ◻ نگاه دروگران.
مەسلەحەت: ڕێکشوێنی دروست و باش ◻ مصلحت، راه درست.
مەسوا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاڵوڵی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەسوڕ: سوڵەڵەناوی مەسوڕ ◻ مخفف منصور، نام مردانه.
مەسوڵ: بەرپرسیار، بەرخۆدەر ◻ مسئول.
مەسە: ۱) پۆلای چەقۆتێژکردنی قەسابان ۲) مەمەنە، خاکەناری سنگی مەرەان ◻ ۱) سوهان آهنی قصاب ۲) خالۆ انداز بخاری.
مەسەب: ۱) مەزەب ۲) مەنارگەی کەو ◻ ۱) مذهب ۲) کمین گاه شکاری.
مەسەکان: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی کاڵوڵی کردەوە ◻ دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
مەسەکی: مەسەکی ◻ مصطکی.
مەسەل: چەشنی پێشوتان ◻ امثال و حکم.
مەسەلا: مەسەلە ◻ مثلاً.
مەسەلە: ۱) مەسەل ۲) ڕووداو (مەسەلە چیە؟) ۳) پرسیار ◻ ۱) امثال ۲) قضیه ۳) سئوال.
مەسەلەن: بۆنموونە، وەکو نموونە ◻ مثلاً.

مەسی: سەرخۆش، مەست.

مەسیل: ١) بستەی سەر تەنوور؛ ٢) وێنەی گاڵەپێ کردن ١) ١) ئەو بالای تیر؛ ٢) حرف، سخرە کردن مخاطب.

مەسیر: مرەبای کەو، مربای کەو.

مەسین: ئاقاوەی لە مس، آقایۆ مس.

مەسینە: مەسین، آقایۆ مس.

مەش: ١) ڕۆیشتن، ڕەوت؛ ٢) جانەوەرێکی ژەنی بچووکی باڵدارە لە هەمو مالاڵانەدایە لە شیری دەمێنی و ڕۆژ پەس و پۆخڵە ١) ١) ڕەفتار، ڕفتن؛ ٢) مگس.

مەشاك: دار عامای دەرمێنان، عصای دراویش.

مەشالەق: باڵا، بەرز، بالای اخزر.

مەشالدن: ئەنجامدانی کار، جێ بەجێ کردن، انجام دادن.

مەشت: سەعەی، سوری، مەسە، فردا.

مەشتە: ١) جوگەیەك کە ئەمەدیراوی تاو دەدا؛ ٢) سو، سوری ١) ١) جوی کە باڵ ڕەیف جوب کوچەکەی را آبیاری می کەند؛ ٢) فردا.

مەشتەیوو: دوسەی، دوسو، دوجیانی، پس فردا.

مەشتی: سەعەی، سوری، فردا.

مەشخ: ڕاهاتن لە کاردا، خوڕاهێنان، مەشق، تمرین.

مەشخوڵ: مزڵ، خەریك، مشغول، سرگرم کار.

مەشخەل: مەشخەڵ، نگا: مەشخەڵ.

مەشخەلان: مەشخەڵان، نگا: مەشخەڵان.

مەشخەلە: خەریك بوون، مشکەوە، مشغلت.

مەشروف: ڕاوێژ و ڕۆ، مشرب، حاق.

مەشروف خۆش: ڕاوێژ و خۆش، خوش مشرب.

مەشغوڵ: مەشخوڵ، مزڵ، خەریك، مشغول.

مەشغەن: ئاشەوان، پەرێکی کە مرەوی ئەسپەر مەشێن، تخته سنگ مرەشوی.

مەشق: مەشخ، مەشق، ملق، تمرین.

مەشك: ١) پێستەی حەیوانی گۆڕاو کە ماستی تیدا دەژەن؛ ٢) خیگە، هوز؛ ٣) ورگ، گۆڕ ١) ١) مشك؛ ٢) خیك؛ ٣) انگشت.

مەشکاڵە: دەفری چەرمین بۆ سووم گەیۆ ئەدەلەکرن، ظرفی چرمی برای میوهٔ خشك و شیرینی.

مەشکن: ١) ورگن، (گەزاڵ؛ ٢) زگ باگردو ١) ١) شکم گنده؛ ٢) شکم بادکرده.

مەشکێ: مەشکن، نگا: مەشکن.

مەشکۆڕا: مەشکەڕەقە، جرم خشکیده و بی مصرف.

مەشکۆڵە: مەشکی گچکە، مشك کوچك.

مەشکوی: زێ ورگزاڵ، زن شکم گنده.

مەشکە: ١) مەشك؛ ٢) خیگە، مەسکە؛ ٣) مزی، مشك ١) ١) مشك؛ ٢) خیك؛ ٣) مغز.

مەشکەمێرە: جۆرێ سیسەری ژنە هەمیشە زێدی دێ، وانا مشکەمێرە، جیرجیرك.

مەشکەمزە: مەشکەبزە، نگا: مەشکەبزە.

مەشکەمزەقە: شەکەقە، جرم خشکیده و بی مصرف.

مەشکەمژەن: کەسێ مەشکە ڕاوەدەکێشێ بۆ ماست کردەوە، مشك بەهمزن.

مەشکەمژەنێ: ژانەی مەشکە، مشك بەهمزەن.

مەشکەمژەنێ: مەشکەمژەنێ، مشك بەهمزەن.

مەشکەمژەنە: گەمەیەکە، نوعی بازی.

مەشکەمژەنی: مەشکەمژەنە، بازی مەشکەمژەنە.

مەشکەکێن: مەشکەمژەن، مشك بەهمزەن.

مەشکەومەڵان: مەشکەو سێ یا، مشك و سمیاهٔ آن.

مەشکەی گاوس: مەشکە لە پێستی چاڵی، مشك از پوست گاو.

مەشوور: بەناوبانگ، مشهور.

مەشوڵ: تەخوڵی سەرەوەی گوێزوباقی، پوستهٔ محکم گردو و بادام.

مەشوون: مەشفەن، ئاهەنووار، سکوی غسل میت.

مەشە: ١) جانەوەری بچووکی باڵداری پەس کە لە هەمو شوێنان هەیە، مەش؛ ٢) گازی بزمارکێشانەوە ١) ١) مگس؛ ٢) گازانبر.

مەشەك: قیتە، کەتیبە، فشفشه.

مەشەلە: مەسەلە، نگا: مەسەلە.

مەشهوور: بەناوبانگ، بەدەنگو ناو، مشهور.

مەشی: ١) ڕۆیشت؛ ٢) مەسە ١) ١) ڕفت؛ ٢) مگس.

مەشیا: ١) شیاو، لایق؛ ٢) دەسوا؛ ٣) ڕۆیشت ١) ١) شایان؛ ٢) بایستی؛ ٣) ڕفت.

مەشین: ڕۆیشتن، ڕفتن.

مەعاف: ١) ڕەوا، ڕۆیشت؛ ٢) بەخشراو لە تەرکی سەرتان، معاف ١) ١) حلال؛ ٢) معاف.

مەعجوومە: مەجوومە، بانی.

مەعف: ڕەنگی ڕۆی تەمیات، (ئوڕۆ مەعفێن تە بەخۆت) ١) رنگ سیما.

مەعمەن: کان، کانگا، کان، معدن.

مەعمەنوس: جۆرێ کەرەوز، نوعی کرفس.

مەغز: مان، خزوکی دڕێی بەزمغز، مار.

مەغزەکە: ١) چەقەچینی، کوڕەکوڕ؛ ٢) باڵاندەچەری، جۆرێ کوڕان؛ ٣) ئازەڵگری بن زێ ١) ١) سر وصدا و جنجال؛ ٢) نوعی باڵان؛ ٣) نعل زین.

مەغز: مەغز، بۆ خاتری، از برای.

مەغزوم: باڵگەیشتن کراو، بۆ ئان خواردن، دعوت شده برای خوردن.

مەغزەوەت: مەجزەوەت، معذرت.

مەغلان: پسوڕ، لێڕان، خیره.

مەغلوم: زانراو، ئاشکرا، معلوم.

مەغموور: کاربەدەستی بەرزێری دەوڵەت، مأمور.

مەغنا: مانا، واتا، نیاز لە قسە، معنی.

مەغەشوی: گوندێکی کوردستانە بەشی کاولی کردە، نام روستایی در

کردستان کە توسط پەتیان ویران بوە.
مەعەن: مەعدەن، دا مەزەی کەوتن [ف] جتن پەشامەت.
مەعین: ماعین، ماین [ف] مادیان.
مەغارە: مغارە، تەنکەوتی گوت، [ف] نگا: مغارە.
مەغبەرە: گۆڕستان، موغبەرە [ف] گۆڕستان.
مەغدون: ناعەقی لی کرن، بەشخوراو [ف] مظلوم.
مەغریب: موغریب، مسی خۆرئاوا [ف] هنگام غروب.
مەغز: ١) کاکل، ٢) مزی [ف] ١) مغز هرمیز، ٢) مغز جاجاک.
مەغلوب: زۆرکەوتو لە بازیو شەڕدا [ف] مغلوب.
مەغلوبە: تیکشکاوی دوژمنان لە شەڕدا [ف] جنگ مغلوبه.
مەغمون: زیاردیت لە سەوا [ف] زیان خوردە در معامله، مغبون.
مەغەل: بەچەم، مەوتەمەر [ف] خوابگاه، گلە در دشت.
مەفا: ١) بەهرە، قازانج، قازاغ ٢) مفا، شفا، جاوگەوە لە تەخوشین [ف] ١) سود، بهره، ٢) شفا.
مەفتول: تەرزی داری زەر [ف] لچ ماندی در تاك.
مەفح: بەمف [ف] نابود، محو.
مەفرەشیار: دو تاڵاری بڕا لە گا کە لە بارەیەر دەتەری و تەخوشی تیدا زاناکیشن بۆ گوزانەوە، (ئەی بەدوای سوارێ بە مەفرەشیار بڕەیان) [ف] بار جاریا از گله برای نقل بیمار.
مەفروق: کاڵایەکە سەرو فەلاتی تیکەلاو خەوجوتەی لی دروستدەکەن [ف] مفرغ.
مەفساد: کەوگر [ف] کافکر.
مەفع: مەعف، مەفح [ف] نابود، محو.
مەفعەت: بەهرە، قازانج، فایدە، فیدە [ف] فایده، بهره.
مەفەزە: جۆرێ تری [ف] نوعی انگور.
مەفین: ترێی لەبەرتاو تیشکەوە کراو [ف] مویز.
مەقاش: ماشە، مقاش، پەنگر [ف] انبر.
مەقالە: وتاری نوسراو [ف] مقاله.
مەقام: قام، سیران، گۆرانی، مقام، لاوژە [ف] ترانه.
مەقان: مقاو [ف] نوعی بیماری سنور.
مەقبەرە: موغبەرە، گۆڕستان [ف] گورستان.
مەقسوك: بەرەسیلکەی بازەنزی یاکورت [ف] پرسو.
مەقلوب: سیاەکی گوردستانە بەسەرهاتی سەچەوان لەوی رویداوە کراوەتە بەیت [ف] کوهی است در کردستان.
مەقلوم: ئاوەزکراو، وەرگیراو [ف] وارونه.
مەقەرنە: هەڕشەی لاوەکی [ف] ماکارونی.
مەقەس: مقەست، تۆرتۆ، قەیچی [ف] قیچی.
مەقەست: مقەست [ف] قیچی.
مەقەستە: مقەستە [ف] نگا: مقەستە.
مەقەسەك: جۆرێ کلۆی درشت [ف] نوعی میخ درشت.
مەقەشەن: بەخۆشی، لەبەر ئەنگە ئۆك [ف] لبه.
مەقەلەم: جۆرێ گەمەی منداڵان [ف] نوعی بازی کودکان.

مەقەلی: دەقری سکاڵی لی کردن کە لە کاتزا کرابن [ف] مقل آهنی.
مەك: ١) خۆی، خۆا ٢) دەگەڵ شتا وتان، کەل پەل و تەسباب (شتومەك) [ف] ١) نماد، ٢) بهمراه، دنبه، بمعنی خرت و پرت و اثاثیه.
مەكات: پۆشاك، سەرانەی ئاژەڵ [ف] سرانهٔ دام.
مەكار: ١) ئامرازی دارکۆڵینی دارستان، ٢) قرقەرەی جلەرو ٣) بەروبامەی تاروجە کشتاوەو ٤) بەکسی جاریدار کە بە کرێ دەدرێ [ف] ١) ابزار چوب کندن، ٢) قرقرهٔ خیاط، ٣) ارابهٔ حمل ارزاق، ٤) اتاق کرایه‌ای.
مەكارەچی: جاریدار، کەسێ کە بەکسی بە کرێ دەدا [ف] جاردادار.
مەكتەب: فرگە، مەدرەسە [ف] مدرسه.
مەكتەف: فرگە [ف] مدرسه.
مەكتەو: مەکتەب [ف] مدرسه.
مەكر: ١) ئاو بەڵێی بازدانە، ٢) فێڵ، گزی [ف] ١) ناز و تمنا، ٢) حیله.
مەكرباز: ١) نازوبۆ (کەر) ٢) فێڵباز [ف] ١) نازکننده، ٢) حیله‌گر.
مەكرۆ: مەکرباز [ف] نگا: مەکرباز.
مەكروف: ١) نازوا، کاری نابەجێ ٢) ئاشیرین، گرانجان [ف] ١) نازوا، ٢) زشت.
مەكس: قەدەی سەرزاری کی بەیێ کردەوە [ف] تعارف، بی اصل.
مەكك: ئەزین کە کەمەیی موسوڵمانانی تیدایە [ف] مکه.
مەكۆ: ١) چیکەی کۆتوەوەی خەڵك، ٢) چیکەی بەسەرەکاکراوی شت، کۆ، کۆگا ٣) ماکۆ، مەکۆ [ف] ١) انجمن، ٢) جای انباشته شدهٔ چیزی، ٣) مکوك.
مەكۆ: ماکۆ [ف] مکوك بافتگی.
مەكوب: ساکۆ، سەچەکەی ژەر ژل [ف] سید زرگه.
مەكوك: ١) ماکۆ، مەکۆ، مەکوک ٢) پەلەك، گیایەکە [ف] ١) مکوك، ٢) گیاه تیزین جان.
مەكوكە: ماکۆ، مەکۆ، مەکوک [ف] مکوك بافتگی.
مەهكەك: جۆرێ بچوك [ف] گوسفند ریز.
مەكی: خۆی، خوا، مەك [ف] نمك.
مەكیك: مەکوك [ف] نگا: مەکوك.
مەكین: جوانی دڵکش [ف] زیبای سکین.
مەكینە: ١) ماشین، ٢) ماشینەی جلەرو [ف] ١) ماشین، ٢) چرخ خیاطی.
مەكینەچی: ١) کەسێ کە ماشین ئاژەڵە ٢) خەیاتی کە بە ماشینە شت دەدوری [ف] ١) ماشین، ٢) خیاطی که با چرخ کار می‌کند.
مەگاو: جێل، مانگا [ف] ماده‌گاو.
مەگرتی: وامان دانا، گرتمان، دامان [ف] فرض کردیم.
مەگروم: پارچەیەکی جوان و چەشمەنە دەکرێتە کراس [ف] نوعی پارچهٔ قیمتی.
مەگری: گریارمەکە [ف] گریه نکن.
مەگریچەلی: مقەست، قەیچی، تۆرتۆ [ف] قیچی.

مەگس: ئاڵەمێشی کە دەست‌ئەژنۆ زەوریەسل بە گشتوڕقە.
مەگلاما: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردنی نام ڕووستایی لە کوردستان کە توسط بەعثیان ویران شد.
مەگەز: ۱) وشەی دەراویشتن: (**مەگەز** بەرم دەنا مەیکەم)؛ ۲) وشەی پرسیار: (**مەگەز** هەگوت؟)؛ ۳) وشەی ئارەزوکردن؛ ۴) مەگین: (ئارەزو هەیت **مەگەز** بەیتن / گەر دل وە هەیت **مەگەز** هەیتن) دەنای ئەگەر.
مەگەزن: ۱) جانەوەری بچووکی باڵدار کە گاز لە پێست دەگرێ (چەگەیەکی بەیتن و **مەگەزن**)؛ ۲) مەش، مەشە، مێش ئەو ۱) حەشەرات گزندە بزنەد؛ ۲) مگس.
مەگەزە: جاوێشەیەک کە لە مەگەزەوە پەیدا دەبێ ئەوەی چشم بزد.
مەگەس: ۱) مەشە، مەشی؛ ۲) مەگەز ئەو ۱) مگس؛ ۲) نگا: مەگەز.
مەگەن: ۱) مولغانێن؛ ۲) مەگەر ئەو ۱) آغزیا؛ ۲) مگر.
مەگیرانی: بەزەی ئیشتیای زێی زگیر بۆ خواردنەکان ئەوان.
مەگین: ئیشتیا، وازی خواردن ئەو اشتها.
مەگین: مەگەر ئەو مگر.
مەل: ۱) جانەوەری بچووکە؛ (**مەل** و سۆر)؛ ۲) بەزمەت، باڵدار، تەیر ئەو ۱) جانور ریز؛ ۲) پرنده.
مەلا: ۱) (ئاخی ئاپینی)؛ ۲) سەرۆکی گەمە ئەو ۱) آخوند؛ ۲) رئیس بازی.
مەلاً: مەلا ئەو نگا: مەلا.
مەلابانگان: تەوەکی، سەرەتای زۆرئەوە ئەو فجر.
مەلابانگان: مەلابانگان ئەو فجر.
مەلابەزین: قسەرایی لەدەم ئەو بسیار سخندان.
مەلات: قوڕی ئەوان جشنو بەرد لە بەشایی‌دا ئەو گل ملات در بیابی.
مەلاتەق‌تەقین: گەمەیەکی شەوانەیە ئەو نوعی بازی.
مەلاتەق‌تەقینە: مەلاتەق‌تەقین ئەو نوعی بازی.
مەلاتی: کاری مەلا ئەو آخوندگری.
مەلاتیا: ناوچەیەکە لە کوردستان ئەو ناحیه‌ای درکردستان.
مەلاح: بەدەس‌وبرد، لێزان، کارامە، ماهر ئەو ماهر.
مەلاخۆر: کەم‌مەمەت ئەو ارزان.
مەلاخۆرە: مەلاخۆر ئەو ارزان.
مەلاداود: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردنی نام ڕووستایی لە کوردستان کە توسط بەعثیان ویران شد.
مەلاز: ملاز ئەو نگا: ملاز.
مەلازاد: ۱) پەیکەرەمەلا؛ ۲) ئاوەڕۆیەک لە کوژ کە ئاوی دەرمانی مارانگەستەو خوێنیان بەدەمانی تەخوشی هاری‌یە ئەو ۱) آخوندزاده؛ ۲) نیروانی از کرد که آب دهشتان شفای مارگزیده و خونشان داروی هاری است.
مەلازگی: ناوچەیەکە لە کوردستان ئەو ناحیه‌ای درکردستان.
مەلاژ: مەلاشو، مەلاشاک، بان دەم لە زۆرەوە ئەو سقف دهان.
مەلاژگ: سەری هێشتا نەگرساوی مناڵی ساوا ئەو بخشی از جمجمهٔ سر کودک که هنوز محکم نشده است.

مەلاژن: ژنی مەلا ئەو همسر آخوند.
مەلاژە: ئاڵۆ، بادامەی قورگ ئەو لوزتین.
مەلاس: ۱) ملاژ؛ ۲) تەل و تەوەق و کارلەدەس بەهاتو ئەو ۱) نگا: ملاژ؛ ۲) سست و بیکاره.
مەلاسەفی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ئەو روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مەلاشاک: ملاشاک ئەو سقف دهان.
مەلاشۆ: ملاشاک ئەو سقف دهان.
مەلاشۆکەوتن: تەل‌بۆنی مەلاشاک کە مناڵی چکۆلە دەیگرێ ئەو سق افتادن بچه.
مەلاشۆهەڵدانەوە: جێ‌هێشتەوەی مەلاشۆ ئەو جاخوردن سق.
مەلاشۆهێنانەوە: مەلاشۆهەڵدانەوە ئەو جاخوردن سق.
مەلاشوسەن: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ئەو از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
مەلاعەلیک: تەپکی بچکۆلەیە ئەو برنده‌ایست کوچاند.
مەلاقە: چەرچەف، بەرگەوندەکو باڵگە ئەو ملاقه.
مەلاقی: جۆری ئەمرۆ ئەو نوعی گلابی.
مەلاق: ۱) ڕووخۆشی تەفرەدەر؛ ۲) ڕووپینی؛ ۳) ترێی مەنگرا و بۆ زستان ئەو ۱) فریبکار؛ ۲) تملق؛ ۳) انگور نگهداری شده برای زمستان آونگ.
مەلاقە: تەسکۆ ئەو ملاقه.
مەلاکەمەرە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ئەو روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مەلاکی: مەلای ئەو نگا: مەلای.
مەلاک: ۱) جەرگ؛ ۲) جەرگوبار ئەو ۱) جگر؛ ۲) دل و جگر و قلوه.
مەلاک: ۱) کەوچەلک، کەفچی؛ ۲) جەرگو بار ئەو ۱) قاسق؛ ۲) دل و جگر و قلوه.
مەلاکاخە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ئەو از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
مەلاکاغا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ئەو نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەلاک‌کردن: جێزین، جێزەکردن ئەو جشنیدن.
مەلان: سێبای مەشکە ئەو سیاهٔ مشک.
مەلامەت: ۱) هۆز؛ ۲) سوز، نەهێنی ئەو ۱) عشیره؛ ۲) راز.
مەلاو: شلکێت، ڕێنکە ئەو خمیر آنکی.
مەلاهیم: ۱) خاوین بازەیی؛ ۲) نەرمونیان؛ ۳) ئاسانەونشاک ئەو ۱) با ترحم؛ ۲) نرم؛ ۳) نازک و لطیف.
مەلایکەت: مەلایکەت، فرشتەی خوا ئەو ملائکه.
مەلایەتی: کاری مەلا ئەو آخوندگری.
مەڵبەن: ۱) شەرزەیی جیگەزیان؛ ۲) گان، جان، مەحەلەن ئەو ۱) سرزمین زیستگاه؛ ۲) معدن، کان.
مەڵبەند: مەڵبەن ئەو نگا: مەڵبەن.

مەلتیك: سیوەترشەی پایزی ◻ سیب ترش پاییزی.
مەلحەد: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ◻ نام دهی در کردستان که بهتها ویران کردند.
مەلحەم: دەرمانی دەرین ساوین ◻ مرهم.
مەلخشە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بهتیان ویران شد.
مەلس: بەزەویدا چەسپان ◻ بر زمین چسبیدن.
مەلساندن: بەزەویدا ئوساندن ◻ بر زمین چسباندن.
مەلسین: مەلساندن ◻ بر زمین چسباندن.
مەلشە: مێش زل و درشت. کەلمێش ◻ مگس درشت.
مەلغە: ماری. لوسە ◻ اژدر.
مەلقاندن: ۱) گەیاندنی میوە بە گوشین و مەتەرەشتن. ۲) طیقاندنی میوە ◻ ۱) رسانیدن مستوفی میوه. ۲) له کردن چیز آبکی.
مەلقە: جۆرێ خواردەمەنی ◻ نوعی خوراکی.
مەلقەب: ئامرازێکی مارکولین ◻ وسیله‌ای برای مشکلی چوب.
مەلقەرەشی: گوندێکە لە کوردستان ◻ نام دهی است.
مەلقین: زۆرینی میوە بەهاوەوە ◻ پوک شدن میوه بر درخت.
مەلکە: ۱) ڕاوێژی خراپ و کەمکەیف. ۲) سەرباڵەی دروێنە. ۳) فرشتە. مایکەت ◻ ۱) کودک تنگ و خوب رشد کرده. ۲) سرسبزهٔ دروگران. ۳) ملائکه.
مەلکەب: سەرەتای بچووك. قەرناڵە. ڕیان ◻ سد کوچك.
مەلکەری: ترەیەکە لە هۆزی سوبسی لە کوردستان ◻ طایفه‌ای کردهای در کردستان.
مەلکەزان: فرشتەی سەرپەرشتی دەخڵ و داڕو شیناییو ڕاوێژ (بەستەر جاری ئازاری/ مەلکەزان هاتە جاری/ سەری ماری بێ داری/ ئەرەخۆرا ساکێرە کاری) مۆتەی پێشینە ◻ فرشتهٔ تولد و ارزانی.
مەلکەس: گەسکێ لەسۆڵ ◻ جاروبی از ترکه ساخته شده.
مەلکەموت: عەزرائیل. ئیزرائیل. بەیەزەی خودا ◻ عزرائیل.
مەلکەموت: مەلکەموت ◻ عزرائیل.
مەلکەنی: سەرکانە. کۆبەڵەی دەمەگوشتە ◻ خمجهٔ دهن گشاد.
مەلکلا: مەلا. (ئەوا هاتەدەر لە مالی مەلکلا/ هەستو حاڵی شیرین باخە بەرەلا) دەفولکلۆرە ◻ آخوند.
مەلکلاکەر: گوندێکە لە کوردستان ◻ نام دهی است.
مەلکە: مەلا ◻ آخوند.
مەلملین: ململین. چینگەلدان ◻ حرکت آهسته.
مەلمەکەت: ۱) وڵات. ۲) بازێن. خار ◻ ۱) مملکت. ۲) شهر، دیار.
مەلمەل: مەرمەرتا ◻ ململ.
مەلمو: ۱) لووەی دەخڵی دروا. ۲) پڕی باوەشێک لە دەخڵی دروا. ۳) بەشێک لە سێی بەشی باقە لە درەوکراو ◻ ۱) توبهٔ غلهٔ درودنده. ۲) یک آغوش از غلهٔ درودنده. ۳) یک سوم بسته از غلهٔ درودنده.
مەلۆ: ۱) مەلو. ۲) ناوی جۆرێ پیاوان ◻ ۱) نگا: مەلو. ۲) نام مردانه.
مەلۆ: مەلو ◻ نگا: مەلو.
مەلۆتاڵە: مەتاڵی سەوان لە باوکەدا ◻ بچه در قنداق.
مەلۆتکە: مەلۆتاڵە ◻ نگا: مەلۆتاڵە.
مەلوچك: جۆرە کەو. بیشکە ◻ گنجشك.
مەلۆشەوتکە: کارتێکەر ◻ کار بهوزن.
مەلوك: ۱) مەلۆ، مەلو. ۲) ناو گوندەکانی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ◻ ۱) نگا: مەلو. ۲) روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.
مەلۆکێش: کەسێ کە کلۆش مەسانە سەر خۆیان ◻ کسی که غلهٔ درودنده را سر خرمن می‌برد.
مەلۆڵ: ۱) مەمیان. کز. ۲) کزکردنی گوڵی جر ◻ ۱) افسرده، غمگین. ۲) کز کردن شعله.
مەلوڵاو: ڕیگەی شکێنەر. مەلاو ◻ خیس آبکی.
مەلۆن: نفرەلی کردن. بەملەتی ◻ ملعون.
مەلۆنی: سۆبایی ◻ شناگری.
مەلوو: سۆبایی کەر ◻ شناگر.
مەلوون: مەلۆن. مەلعەت ◻ نگا: مەلۆن.
مەلیسە: ۱) سۆبایی. لە ئاوا تەختکان و بەرزیەوە. ۲) خۆشتن. ۳) مالەی فرۆکە. ئاری. ۴) جۆرێ کرمی باورگ. ۵) کوڵەت. کلۆڵ ◻ ۱) شنا. ۲) آشتی. ۳) مالیخ. ۴) نوعی کرم شکمی. ۵) مالیخ.
مەلەتیك: جۆرێ سیوەبازە ◻ نوعی سیب بابرک.
مەلەخان: کەلەندی. قرم ◻ داس بلند.
مەلەز: دەزە. دۆزە ◻ دوزه.
مەلەمس: ۱) جۆرێ پارچەی ئاوریشم. ۲) ترش و شیرین پێکەوە. ۳) کۆڵوانە. جاروکە ◻ ۱) نوعی پارچهٔ ابریشمی. ۲) ملس. ۳) مردونی زنانه.
مەلەمەك: بون داراتی. (مەلەمەك و مایە جەسەری) ◻ دارایی.
مەلەمسی: جۆرێ هەنار کە ترش و شیرینە ◻ نوعی انار ملس.
مەلەمشە: مێشولەی دەکۆڵەدرێ ◻ پشهٔ ملالاریا.
مەلەمقان: داسێکی درێژ بەهۆی دروێنەی بێ دەکەن ◻ داس بلندی که ایستاده بکار برند.
مەلەمە: مەلانە ◻ ملاقه.
مەلەمقان: کەسێ کە سۆبایی دەزانێ ◻ شناگر.
مەلەمك: ماباکەت. فریشتە. (ئۆکەریت ناکەم بەزە مەلەمك/ ڕابم بە بەرەسی کەریم لەتەك) وەتاج ◻ فرشته.
مەلەمکانا: ناو گوندەکانی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ◻ روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.
مەلەکان: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بهتیان.
مەلەکتاوس: ئەوەیشتە. مەرگراوەی موسوڵمان. پێ‌ئەزن. شەیتان ◻ شیطان.
مەلەکردن: ۱) سۆبایی کردن. ۲) خۆشتن ◻ ۱) شنا کردن. ۲) آشتی

کردن.

مەلەکۆڕ: کۆڵ، کەڵە، کاڵۆ ☐ مەنج.

مەلەگەوێ: مالۆچە، مالۆچە ☐ گیا، مۆرکە.

مەلەم: مەرهەم، مەلهەم، دەرمالی بەستانەوەن ☐ مرهم.

مەلەموچلە: پراتۆکە، تیلی تۆوان تۆڵەو بالاەرز ☐ انگشت نقش.

مەلەوان: ۱) گەمی ئاژۆ ۲) مەلەوان ☐ ۱) ملوان کشتی؛ ۲) شناگر.

مەلەوانی: ۱) کاری گەمەشاژۆ ۲) مۆڕبەندی؛ ۳) خۆشتن ☐ ۱) کشتی‌رانی، ملوانی؛ ۲) شناگری؛ ۳) آبتنی.

مەلهەب: تەمەن، ئەمەن، ملهەب ☐ افسون.

مەلەزە: بەگیری پشتەکی، کەلاکەکرن لە شتەکا ☐ خرخ زنی.

مەلهەم: مەلحەم ☐ مرهم.

مەلهەم: مەلحەم ☐ مرهم.

مەلهەمە: خۆیان مەلاحەمە ☐ خرمن هنوز باد داده نشده.

مەلهەمتی: پشتەلەسەرخۆی بەرەوبان ☐ آدم حلیم و متین.

مەلی: ۱) مەلەسە، مۆرسانی؛ ۲) مەلا، زانای ئایینی؛ ۳) مەیزە؛ ۴) ئاژەڵێکی مەلاکەمەدی جزیری لەشیعرا ☐ ۱) شنا؛ ۲) آموزه؛ ۳) مگو؛ ۴) تخلص شیخ احمد جزیری شاعر بزرگ کرد.

مەلێ: قسەمەکە ☐ مگو.

مەلیاکەت: فرشتە ☐ ملایک.

مەلیچک: مەلۆچک، چشکە، چوکە کە ☐ گجک.

مەلیچە: چشکە، چوکە کە ☐ گجک.

مەلیس: مەجلیس، کۆڕ، مەکۆ ☐ مجلس.

مەلیف: ملهەب، ملیف، کاریح، تەمۆر ☐ افسون.

مەلیلۆ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولیان کردن ☐ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەلیم: بەلەک، مەکوک ☐ گیاه شیرین بیان.

مەلیە: مەلەکۆ، کاڵۆ ☐ مَنج.

مەم: ۱) گوانی ژن؛ ۲) سۆڵەتاوی مەحمەد؛ ۳) کەوتەداری بەدارەکی ژن ☐ ۱) پستان زن؛ ۲) مخفف محمد؛ ۳) نام عاشقی مشهور.

مەمائی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن ☐ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

مەمرەمەژی: ۱) ژیانی بێچارەیی؛ ۲) بەخۆشی لەنێوان مەرگ‌ئەوژەدا ☐ ۱) زندگی فلاکت‌بار؛ ۲) حالت بین مرگ و زندگی در بیماری.

مەمک: گوانی‌ژن ☐ پستان.

مەمکان: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ☐ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مەمک‌بەل: مەمکەقیت، مۆکیز، پەسە ☐ پستان برجسته.

مەمک‌بەند: ئەوکەسەی فرمانەی باهێلی مەمک داکەوی ☐ پستان‌بند.

مەمک‌خواردن: شیر لە مەمک مژین ☐ شیر از پستان خوردن.

مەمک‌خۆر: منداڵی شیرەخۆرە ☐ شیرخواره.

مەمک‌خۆرە: مەمک‌خۆر ☐ شیرخواره.

مەمکدار: جاجووێن کە شیر لەخاڵە پێچوی خۆی ☐ پستاندار.

مەمکەدان: شیردان بە مناڵ ☐ شیر پیچه دادن.

مەمکەدانان: ئاژەڵەکە ئاژەڵی مەمک ☐ نازه‌زا آمدن پستان.

مەمکەدەر: ژنێکە شیری لە مەمک دابێ، بەشیر ☐ زن شیرده، دایه.

مەمکەشۆڕن: کۆی مەمکەزەریف ☐ تلهٔ پستان برجسته.

مەمکەقیت: مەمکەجەل ☐ پستان برجسته.

مەمک‌کردن: مەمکەدانان ☐ نازه برآمدن پستان.

مەمک‌کولی: مەمکەتیشان و ژان‌کردن ☐ درد پستان.

مەمک‌مژ: پێچوی شیرخۆر ☐ کودک شیرخوار.

مەمک‌مژە: مەمکی دەسکرد بۆ فرۆدان ☐ پستانک.

مەمکۆڵە: مەمکی پچکۆڵە ☐ پستان کوچک.

مەمکە: ۱) مەمک؛ ۲) مەمکە وەک گۆی مەمک بەچۆی و مناڵی بن بەخاوڵی؛ ۳) دو دەنگی درست لە داو تەرپچەدا؛ ۴) هەرشتێکی خڕی پچکۆڵە ☐ ۱) پستان؛ ۲) پستانک؛ ۳) دوانهٔ درست در تسبیح؛ ۴) هر برامدهٔ گرد کوچک.

مەمکەبەند: ژنەوەی ئەروام کە مەمک بچووکەدەکا ☐ پستان‌بند.

مەمکەخۆرە: مەمکخۆر ☐ شیرخواره.

مەمکەمژ: مەمکی مناڵ ئەفلاندن ☐ پستانک.

مەمکەمژە: مەمکەمژ ☐ پستانک.

مەمکی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ☐ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

مەمل: مەمک، (مەمکی مەمو بە مەمو) ☐ پستان.

مەملە: مەمک ☐ پستان.

مەملەدەمی: مەمکەخۆرە ☐ بچهٔ شیرخواره.

مەملەکەت: ۱) وڵات؛ ۲) شار، باژێر ☐ ۱) مملکت؛ ۲) شهر.

مەمنا: ئەمن، ئەمەن (مەمنا کو ئەمینش مە چوو کاری خوی دیوا) ☐ نوعی.

مەمنو: نازدار، قەدەغە ☐ ممنوع.

مەمنوع: مەمنو ☐ ممنوع.

مەمنوع: قەدەغە، نازدار ☐ ممنوع.

مەمنون: مەمنان، مەمنکان، سوپاسگوزار ☐ سپاسگزار.

مەمو: ۱) مەمکی پچووک؛ ۲) ناوی بۆ پیاوان ☐ ۱) پستان کوچک؛ ۲) نام مردانه.

مەمودیان: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ☐ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

مەمور: کارمەندی زەریەتی دەوڵەت، فەرمانبەر ☐ مأمور.

مەموزین: پیرۆزترین کتێبی کوردە بەدانانی شێخ‌ئەحمەدی‌خانی کە لەساڵی ٦٦٣ی‌ئەوەی‌پێچی کۆچیدا داینساوە ☐ پرارزش‌ترین رمان در ادبیات کردی است که توسط شیخ احمدخانی به سال ۶۶۳ هجری تألیف شده.

مەمولند: هۆزێکی کوردە لە کوردستانی بەرەیەستی ترکان ☐ عشیره‌ای است کردزبان.

مەمە: ۱) مەمک؛ ۲) ناوی پیاوانە؛ ۳) شیر لە زارلەوی زرۆکانا ☐ ۱)

پسان؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) مفهوم شعر به زبان کودکان.

مەمەر: میکەی بەرز بو مەلا لە مزگەوت ▣ منبر.

مەمەسەنی: عەشیرەیەکی کوردە ▣ عشیره‌ای است از کردزبان.

مەمەلە: مەمکۆلە ▣ پسان کوچک.

مەمەلەت: ناو بو پیاوان ▣ نام مردانه.

مەمەندەوی: گوندیکی کوردستانە بەشی کاولی کرد ▣ نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.

مەمی: ۱) مەمک؛ ۲) ناو بو پیاوان ▣ ۱) پستان؛ ۲) نام مردانه.

مەمی ئالان: چیروکیکی کوردستانە ▣ از داستانهای مشهور قدیمی است.

مەمیاوا: بەر گوندەکەی کوردستانە کە بەشی کاوایان کرد ▣ از روستایی در کردستان که جنیان آن را ویران کردند.

مەمینە: گوندیکە لە کوردستان ▣ نام محلی است.

مەمینە: مەمکەن، مەمکەنە ▣ پرزینه.

مەن: ۱) کیشانەیەکە، من؛ ۲) خاوەن، خۆم (دوو مەمن)؛ ۳) پشو لەسەرخۆی، بە هۆزەو جەبا ▣ ۱) واحدی در وزن، من؛ ۲) صاحب؛ ۳) باوقار.

مەناومەن: ئەوانە قەدەغە ▣ اشیاء ممنوع.

مەنتش: بردەوە لە گرتو ▣ برد در شرطبندی.

مەنتەک: هۆزیکی کوردلیە کوردستانی ژێر حوکمی عیراق ▣ نام عشیره‌ای کردزبان.

مەنتەشا: مەنشا ▣ جو بەست درویشان.

مەنتەشە: مەنتەشا، مەنشا ▣ جو بەست درویشان.

مەنتیقە: ناوچە، بەشی لە ولات ▣ منطقه.

مەنجکی: جۆرێ کەمە بو هەرشتە دەبێ ▣ نوعی گندم.

مەنجوخ: ۱) سەقوریک؛ ۲) گۆی سەرداری ئالا ▣ ۱) خربزه و شبیه ریشی صحرایی؛ ۲) قلب چوب پرچم.

مەنجەل: بەرەی ▣ دیگ مسی.

مەنجەلۆک: بەرەیی بچوک ▣ دیگ کوچک.

مەنجەلۆکە: ۱) مەنجەلۆک؛ ۲) بەرەی گیایەکە دەنکی وردی تیایە ▣ ۱) دیگ کوچک؛ ۲) اسم گیاهی است.

مەنجەنیق: ۱) ئامرازی تاگر هاویشتنەوەلا لە شەڕدا؛ ۲) ئەرتیش کە بەرەی گەرما ▣ ۱) منجنیق؛ ۲) گلله از شدت گرما.

مەنجی: کەسێ کە لەقلا دەدا بو دز ئاشت کاتەوە ▣ میانجی.

مەنجیل: مەنجەل ▣ دیگ.

مەنع: ریگەنەدان ▣ منع.

مەنسەد: ۱) خاوەن؛ ۲) ئاوی ژاوەستاوی بێ ڕوبەر؛ ۳) مەنگور و پشولەسەرخۆ؛ ۴) مەندوک، مەندی، گیایەکە؛ ۵) لەشی مرۆڤ ▣ ۱) صاحب؛ ۲) آب راکد؛ ۳) باوقار؛ ۴) گیاهی است؛ ۵) جثه.

مەنسال: زاری، منال، منسال ▣ فرزند.

مەنداف: ئاوی ڕاوەستاو ▣ آب راکد.

مەنداو: مەنداف ▣ آب راکد.

مەنفش: وەجوو، وەکجوو ▣ شباهت.

مەندک: مەندوک، گیای مەندی ▣ گیاهی است.

مەندوخ: هەرشتی زۆر بەشەرو خیابی مانەوە ▣ ماندنی.

مەندوک: گیایەکی کوێستانی هەزارباتگە ▣ گیاهی است مشهور.

مەندول: قەدەری سەعات، پاندول ▣ پاندول ساعت.

مەنگوڵە: ۱) گۆی زێری وەک گولنگ؛ ۲) پارچەیەکی جوانە بو بەرگی ژنان ▣ ۱) منگولهٔ زرین؛ ۲) نوعی پارچه.

مەنتوڵە: مەنڵە، خاکەناری سوو ▣ خاک اندازِ بخاری.

مەنشە: ۱) ئاوی پیاوان؛ ۲) باڤی ژنان (بە سەمەقدەم تەوەندەوە) ▣ ۱) ناشی برای مردان؛ ۲) باقیمانده.

مەنشەپور: ئەسڵی قەوی ▣ تنه‌ور اصل.

مەنشەمیوی: ۱) بی‌ڕاو بەدلاشە؛ ۲) زەلامی زەرتاڵ ▣ ۱) بی‌حرکت اعتاد؛ ۲) شوخه بدرکب.

مەنەوی: مینەکۆلە ▣ تشکچه.

مەنەوڕۆکە: بانگەن، باکوبی ▣ نام غذا.

مەنەوقە: سەرو پیچی زل ▣ دستار بزرگ.

مەنەولی: ۱) جۆرێ ئری؛ ۲) ناوی خانیکی کوردیشە ▣ ۱) نوعی انگور؛ ۲) نام شهری است.

مەنەومەران: گوندیکە ▣ نام دهی است.

مەنەیە: هەرچی کە هەر بینێ وەک شوێنە وازی کەوتوا ▣ ماندنی.

مەنەی: ۱) دەوستاو و بەجوڵانی تاو؛ ۲) مەنگیی و لەسەرخۆیی؛ ۳) هۆزیکی کوردە لە کوردستان ▣ ۱) رکود آب؛ ۲) وقار؛ ۳) نام طایفه‌ای در کردستان.

مەنەوی: ۱) گیایەکی کوێستانە دەگەڵ زاڵەو بەشر دەکرێ؛ ۲) ناوی زنانە ▣ ۱) گیاهی است با پشم و کشک مخلوط کنند؛ ۲) نام زنانه.

مەنیل: ۱) شاڵی پیچی سەر؛ ۲) دەسەسر ▣ ۱) عمامه؛ ۲) دستمال.

مەنزل: مزل ▣ بکا: مزل.

مەنزلگە: مزلگە ▣ بکا: مزلگه.

مەنزەل: مزل، مەنزل ▣ منزل.

مەنزیل: مزل ▣ منزل.

مەنسوڕ: ناو بو پیاوان ▣ نام مردانه.

مەنسوڕی: قامیکە ▣ آهنگی است.

مەنشوڕ: مەنسوڕ، بەناوبانگ ▣ مشهور.

مەنفەعەت: فازانج، بەهرە، قیدە ▣ سود، منفعت.

مەنفەعەت: مەنفەعەت ▣ سود.

مەنقال: مەڵی، مەنگەل ▣ منقل.

مەنقەل: مەڵی ▣ منقل آتش.

مەنقەلە: مەڵی ▣ منقل.

مەنقەلی: مەڵی ▣ منقل آتش.

مەنگ: مەند ▣ بکا: مەند.

مەنگری: مینی گەورە، بەجۆرێکی زل، لەنگەری ▣ مینی بزرگ.

مەنگور: عەشیرەیەکی کوردە ▣ عشیره‌ای است.

مەنگۆز: مەریەکی نێو گەڵە دەنگۆز لێ دەرچوو.
مەنگوراهەتی: مەڵەندی کە مەنگۆزی لێ دەرچوو منطقهٔ مەنگۆزەها.
مەنگۆل: جۆرێک زرانی، خزنۆ زم.
مەنگۆڵە: مەندوڵە نگا: مەندوڵە.
مەنگەڵ: مەندەڵی منقل آتش.
مەنگەڵە: پۆلێکی هێند کە لە عەرەق ڕەواجی بو واحد پول هندی.
مەنگەڵی: ۱) مەنگەل ۲) مەنگەلە ۱) منقل آتش ۲) نگا: مەنگەلە.
مەنگەلیە: مەنگەلی منقل.
مەنگەن: گرە سنگ.
مەنگەنە: مەنگەن، گرە سنگ.
مەنگی: مەندی نگا: مەندی.
مەنگی: ماندوبی خستگی.
مەنە: مەنەد، باقی مار مانند.
مەنوڵە: بارچەی مەندوڵە بارچەایست.
مەنوتی: بۆتەی کانزا ئیتر لەوانەیەو بوتهٔ ریخته گری.
مەنوتی: وشەیەکی جادوگەرانەیە (هەموتی مەنوتی) کلمهٔ بدون معنی جادوگری.
مەنە: ۱) مەندە ۲) ماندو ۱) باقیمانده ۲) خسته.
مەنەی: ۱) مان، گەل ۲) خوێنەوار ۳) ڕاوەستان بە شەق و سستی ۴) مزوود مزه ۱) انتظار ۲) اثر ۳) ایستادن به سستی ۴) انگیز.
مەنەری: بەفیز، بایی هەوا متکبر، خودخواه.
مەنەلک: رکیف زاڕاب زین.
مەنەوشە: گوڵەوەنەوشە بنفشه.
مەنیس: ۱) سەنگی گیسکانی مەن ۲) گومسان، جەبان، ڕاوژە ۳) گیای مەندەل ۴) شاوەت ۱) سنگ منی ۲) مغس، تخمین ۳) گیاه مندل ۴) آب پشت منی.
مەنێ: ۱) دانەلێ، مەخەمەن (یاخەنی وەیتجاک مەرەفرێ مەلیچاک) (مەسەلە) ۲) ناخەنی ۳) گیای مەنێ ۱) مگذار مه ۲) یک من ۳) گیاه مندلی.
مەنیع: ناوی ژنانە نام زنانه.
مەنیعە: مەنیع ناو ژنانە.
مەنیمە: ڕەنگی مەفری سوالمان رنگ ظریف سفالی.
مەنیش: دامەنیشە، ڕەمەنیشە نشین.
مەهۆ: مرۆ بنیادەم آدمی، انسان.
مەواچو: تەرەی، مەڵێم می گویم.
مەواچی: تەرەی، مەڵێی می گویی.
مەوار: مەڵامە نگا: مەڵامە.
مەواڕۆ: مەبارۆ می بارد.
مەواز: ئەرمەن تەمەن، تەمەنی، مەلاک توبگو.
مەوازە گە: مەواز توبگو.
مەوال: مەبال استراح.
مەوبەت: مۆبەت، خۆشەویستی محبت.

مەوت: ۱) ئۆکەمەوات بصری ۲) مەتاڵ ترسنی جەبانی ۱) الهی بصری ۲) لولو خرخره.
مەوتەن: مەڵەندی جیگای زیان وطن.
مەوج: ۱) جاجم ۲) مۆجی گرو بارچە ۱) جاجیم ۲) درخشندگی در بارچه.
مەوجی: شتێ کە هەیە موجود.
مەوجود: مەیمر موجود.
مەودا: ۱) ئیواری تیخ ۲) ئۆکی خەنجەر و شمشێر ۳) ماوەی بینی دو شت ۴) مۆڵەت، قاتە ۵) سەدەمێ لە کات و سات، ماوە ۱) لبهٔ تیغ ۲) نوک خنجر و شمشیر ۳) مسافت ۴) مهلت ۵) مدتی از زمان.
مەوراتی: مەگەراتی، بێزە بێزی وبال.
مەوزۆ: ۱) مەبەست ۲) جار ۱) موضوع ۲) بار دفعه.
مەورە: ۱) بڕەبەند، مڕەمەت ۲) تکی ئرادی داڕێژی ۱) سوهان ۲) شاخهٔ هرس شمشاد تاک.
مەوردە: بڕەبەند، مڕەمەت، مەورە سوهان.
مەوریان: مەگەراتی، بێزی تەریب، بەزگ وبال.
مەوزۆع: مەبەست، مەبەدا زمینه، موضوع.
مەوزۆغ: مەوزۆع موضوع.
مەوژ: تەرز، تەمەن، پەچەم، جوز طرح، شکل.
مەوژ: ۱) ماوی پشیلە ۲) مۆژ ۱) صدای گربه ۲) مور.
مەوژانەن: ماواندنی پشیلە بانگی گۆڵە صدا درآوردن گربه.
مەوژوک: گیاوەکی بنکسارەو تامشیرین گیاهی است که پیازهاش خوردنی است.
مەوق: ۱) شوێن، جێگە ۲) دەورەبەر ۱) جای ۲) جوانی.
مەوقوف: ماکی مزگەوت موقوفه.
مەوقوفەجات: ڕۆژ مۆڵەت ڕەمەنی سەر بە مزگەوت موقوفه جات.
مەولانە: گوندێکی کوردستانە بەشێکی کاولی کرد نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەولود: ۱) مانگێکی کە پێغەمبەری تیا لەدایکبوو ۲) جشنی ئەو ڕۆژەی کە هەر لەدایکبوونی پێغەمبەر ۱) ماه ربیع الاول ۲) اطعام به مناسبت میلاد پیغمبر.
مەولود: ۱) مەولو ۲) ناوی پیاوان ۱) نگا: مەولو ۲) نام مردانه.
مەولودنامە: بەیتەسیر هەڵگوتن لە مەولودی پێغەمبەر مولودنامه.
مەولودەمانگ: مانگی مەولو ماه ربیع الاول.
مەولودی: ئاواز و جۆرێک بەشێوەیە بە مەبارەکی مانگی مەولود وابستهٔ مولودی.
مەولەغ: ئەندازە، لە شتێ مبلغ.
مەولەق: مەولەغ مبلغ.
مەولەوی: ۱) سەرەتایەکی خوێندەواریی ئایینی ۲) ئاژاوەی هەستاری هەرەبەرزی کوردەکە لاعبدالرحیم ئاوە گۆڕیە کە لە هەورامان (ئاوایی) ۱) از القاب روحانیون ۲) تخلص یکی از شعرای بزرگ کرد.

مەویژ: ترێ هەڵخراو لەبەر ئاو وشکەوەکراو/مویز.
مەهـ: ۱) مانگی سێیەم ۲) پەنج مەر/۱) ماه سی روزه ۲) میش.
مەها: شەرابی مەی/شراب می.
مەهـا: پەنج مەهـ مەر/میش.
مەهاباد: مهاباد/شهری لەکوردستان.
مەهان: مهار/مهار.
مەهاریەن: بەهاریەند/بهاربند.
مەهارکردن: بەستن ئاژەڵ بەدڵرۆشتنی خۆشتر/مهارکردن.
مەهارەت: شارەزایی لە کار، زەبەردەستی/مهارت.
مەهانە: بەهانە، بەڵێن/بهانه.
مەهانی: کرێی مانگ بەمانگ، مانگانە/ماهیانه.
مەهبەن: مانگی مەگرانی کردن/ماه وبارکردن حامله.
مەهبەرە: زیاد، هەروەها کاری کە لە کۆمەڵگا/کار اجتماعی.
مەهتاو: مانگەشەو/ماهتاب.
مەهتەر: خزمەتکاری نەسب/مهتر اسب.
مەهجەت: ئاڕامی، پێویست، پێداویست/احتیاج، نیاز.
مەهدەك: دەرگوش، لاکە/گهواره.
مەهدەوی: نکا، ڕەجا، شفاعەت/شفاعت.
مەهدەرچی: نکاکەر، ڕەجاکەر/شفیع.
مەهر: ۱) مارە ۲) مارەیی/۱) عقد نکاح ۲) کابین.
مەهڕ: بەهەر، دۆکڵو، دۆنەوا/دوقلو.
مەهرکرن: مارەکردن/عقدکردن.
مەهروڤان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن/نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەهس: بالاهەمەباد، سۆکەسوڕ/بالای افراز سیاه، دنبالی.
مەهمس: قاشاغ، ڕەنگ/نگا: قاشاغ.
مەهسوتساوە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن/از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
مەهشوت: ئاشوت، کرمی ترکی نێو خۆر/آفت نخودسبز.
مەهقور: ماڵوور، مەهون قاڵی/قالی.
مەهڵان: میوان، ئەخاوەن بانی خۆ خۆی کردن/مهمان.
مەهڵك: خوێنی ژنانە، بێ نوێژی/عادت ماهانهٔ زن.
مەهگی: مەهڵك، بێ نوێژی ژنانە/عادت ماهانهٔ زنان.
مەهگران: بێژی مەگرانی، مەبرانی، کەرب/وبار.
مەهلا: گەزەك، مەحلەب/محله.
مەهلان: دەمێ، ئاوێ، قان/مدت کمی.
مەهلی: ۱) خشتەك ۲) کوڕی ئاخسی گوندەکە لە بەرۆ/۱) شخم صاف کن ۲) سوراخگر آبراه.
مەهلەمی: مەحلەمی/نگا: محلمی.
مەهمەدی: جەنتەرێکی کوردە لە کوردستانی بەرەوستی ترکان کە زاراوەی تایبەتیان هەیە/چند طایفه کرد با لهجهٔ مخصوص خود.
مەهمیز: دامزە/مهمیز.
مەهە: مەی، شەراب/می، شراب.
مەهەن: بارگرین، بار (ئەمز مەهەن خۆ لکێن کەوا ئەز ئێ باڵدا/بار مقابل بال.
مەهەندیس: مەهەندس/مهندس.
مەهەنیس: مەهەندس/مهندس.
مەهۆ: مانگی، مەچکەمەر/ماده خوك.
مەهەت: ئارێکاری، کۆمەك، یارمەتی/مساعده.
مەهەلی: هۆزێکی کوردە لە کوردستانی ژێرەستی ترکان/نام عشیره‌ای است در کردستان.
مەهەمەدی: مەهمەدی/نگا: مەهمەدی.
مەهەمەدی: مەهمەدی/نگا: مەهمەدی.
مەهەین: هەزار، بەجارە/بهجاره.
مەهی: مانگی، مانگەمانگ/ماهیانه.
مەهیتی: مانگانە، جیروی مانگانە/حقوق ماهانه.
مەهیدان: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردن/نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەهیر: دۆکڵو/دوقلو.
مەهیلە: مەهەلە، مەهکی، بێ نوێژی ژن/عادت ماهانهٔ زن.
مەهیلە: ڕێگە بەدە، ڕەوا مەبە/مگذار.
مەهین: ۱) خۆگرتن و توندبوونەوەی شیر بە تامیان/نگرفتن ۲) مایین ۱) پیدامدن شیر ۲) مادیان.
مەهیتکار: نانبڕوکە، خوشترخوا/آموزگار.
مەهیتی: ئیشتری مایە/ماچه اسب.
مەی: ۱) شەراب، باده ۲) مەهەب، پەنج مەر ۳) مەر/۱) می ۲) میش ۳) مژه.
مەیا: ۱) بەهەوێن توندبوو ۲) لە بەهەستیا سەرکەوت ۳) مایەتیشتر ۱) شیر پیدامده ۲) موفق شد ۳) اسبر مادیه.
مەیان: ۱) گوڕەیان ۲) بەینی دوشت ۳) جۆرێ ترێ ۴) هەویرترش ۵) بەهەرێن توندبوونەوە/۱) میدان ۲) میان ۳) نوعی انگور ۴) خمیرمایه ۵) توسط پیرمایه متراکم.
مەیاسەن: ۱) تامیان لێدان ۲) برێکی لە کردەسەهۆڵ/۱) مایەدین ۲) کتابه از بیژن.
مەیانە: دۆستایەتی، ئاشنایەتی، بەین/میانه.
مەیان: دەنگی پشیلە/صدای گربه.
مەیب: بێ ڕەن داری هەنگوین مۆ/پاك مو.
مەیب: ۱) دوری مەهیب ۲) کاری مەکە بچنە ژوورەوە/۱) ترش ۲) فروبر.
مەیت: جەنازە، لاشەی مردو/لاشه، جنازه.
مەیتەر: خزمەتکاری نەسب/مهتر اسب.
مەیخانە: شەرابخانە/میخانه.
مەیخانەچی: شەراب فرۆش/می فروش.

مەیخۆ: ئەو خواردنی دۆرە ◄ مەخوارن.
مەیخۆر: کەسێ کە شەراب دەخواتەوە ◄ میخوار.
مەی‌خۆرەوە: ١) فڕی مەکینە ٢) مەیخسۆر، شەرابخسۆرەوە ◄ ١) مەخوارە، مەخوارن ٢) میخوارە.
مەیخۆش: جۆرێ ترش و شیرین ◄ مایهٔ ترش و شیرین.
مەیخۆڵی: ماخوڵیا، مەخوڵی، ئەسپەک ◄ مالخولیا.
مەیدان: ١) گۆڕەپانی مەیدان ٢) شەرگە ٣) گوندێکی کوردستانە بەشی کاولی کرد ◄ ١) میدان ٢) رزمگاه ٣) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مەیدانبازی: جێگەی ڕکەو لە کردن ◄ میدان مسابقه.
مەیدانبازی: کەسێ ئامادە لە مەیدانەدا ڕکەو بکا ◄ مسابقه دهنده.
مەیداندارێ: دەگرەکەی جۆڕ ◄ مقابله در جنگ.
مەیدانئامود: ئامادە بۆ شەڕ لە مەیدانەدا ◄ میدان جنگ آراستن.
مەیدانداری: ١) گۆڕەپانی گەمە ٢) مەیدانبازی ◄ ١) میدان برای بازی ٢) مسابقه در میدان.
مەیدنۆز: گۆزۆک، مەعدەنۆس ◄ سیزی معفری.
مەیدی: دوازدەیەمین ئیمامی شیعەیان ◄ مهدی، امام دوازدهم شیعیان.
مەهدی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعسی کاولیان کرد ◄ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مەر: مەعن، دوکلێن، دۆخەوا ◄ دوغا.
مەرە: بەبەرو تورکی بەکەلاو ◄ از مشتقات شیر.
مەرەڵ: کرمێکە ئاڵانی بەناوەوە ◄ حشرهٔ آفت سبزیجات.
مەری: مەعەر، مەر، دوکلێن، دۆخەوا ◄ دوغا.
مەز: تەماشا ◄ نگاه.
مەزانەن: تەماشا کردن ◄ نگاه کردن.
مەزێ: تەماشاکە ◄ نگاه کن.
مەزین: مەزانەن ◄ نگاه کردن.
مەزدە: بەجێی، دراوێکی هوسایی ◄ از آحاد پول عثمانیان.
مەس: مەست، مەستە ◄ مگس.
مەسەر: مەکین، سیاری دەسکەوتن بەهاسانی، ئەوم مەسەر بوایە باش بو ◄ میسر.
مەسەڵ: مەسەر ◄ میسر.
مەشت: سوڕی، سەحەیی، سەی ◄ مردار.
مەشتا: مەن مێ، بەز ◄ گوسفند.
مەغان: مەهمان ◄ مهمان.
مەقی: داری ترش، مێو، بی‌ڕەز ◄ مو، تاک.
مەکوت: کوتکی دارین ◄ پتک چوبی.
مەکی‌ئاڤی: جۆرێ سەگلاری سوڕی ئاسایی‌ڕەنگ، پشت و ڕۆنەکەی ئەو بەزەرد ◄ سگ آبی.
مەگەن: کەسێ کە شەراب لە ئاو شەرابخۆرانەدا دەگەڕێنێ ◄ ساقی.
مەگین: مەگەن ◄ ساقی.
مەیل: ١) ئارەزو، ئاسە ٢) خوشەویستی (بۆ وەگەڕم بێ مەیلی) ◄ ١) آرزو ٢) محبت.
مەیلاز: ڕەنگ مەست، ڕەوا مەزانە ◄ مگذار.
مەیلان: ئارەزو، ئاوات ◄ آرزو.
مەیلانە: مەیلاز ◄ مگذار.
مەیلە: مەیلاز ◄ مگذار.
مەیلەو: ئەمال ◄ مشابل به.
مهیم: گرینگ ◄ مُهِم.
مەیمان: کەسێ کە لە ماڵی یەکێ تر ئەو دەخوا و دەخەوێ و دەچێتەوە ◄ مهمان.
مەیمانی: بانگهێشتی خەڵک بۆ ئان خواردن ◄ مهمانی.
مەیمۆن: ١) مەیمان ٢) مەیمە ◄ ١) مهمان ٢) بوزینه.
مهین: ١) مایی، ژنی کەسب ٢) سنگی لەدار ٣) پرمسار و ئاڵقەیە بۆ ئەسپەڵاوەسین ٤) گەمەیەکی مەلاکەیە، بێ سنگۆلکە لە سێ سوچ دەکوڵن ◄ ١) مادیان ٢) میخ چوبی ٣) رخت آویز ٤) نوعی بازی کودکانه است.
مەیئوش: شەراوخۆر ◄ میخوارە.
مەیئوشی: شەراوخواردن ◄ میخوارگی.
مەینەت: ١) ئەزیەت ٢) کەمبەر ٣) فەدی کۆ ◄ ١) عیاله ٢) کمر بند ٣) سنج کوه.
مەینەتبار: خەمبار ◄ غمگین.
مەینەتی: خەم، خەفەت ◄ غم.
مەیۆ: ئوتەمەو بەسوی ئراو (شیری مەیۆ وباد مانتی مەیۆوایە) ◄ پدآمده، منعقدشده.
مەیوو: ١) زان داری ترش ٢) زاپردوی مەیۆ (شیر دکە مەیوو) ٣) میوە، فێکی، فەقی ◄ ١) باکه ٢) منعقد شده است ٣) میوه.
مەیەس: مەست، مێش ◄ مگس.
مەیەڵە: مەیلاز ◄ مگذار.
مەیین: ١) ئوتەمبوونەوەی ئراو لە ئامبانیکەوە ٢) داوەستان و نەبزوتی گۆڕاو ◄ ١) منعقد شدن ماچ ٢) راکد بودن آب.
مەییو: مەیۆ ◄ منعقدشده.
می: مۆ، ئۆک ◄ مو.
مێ: ١) ماڵ، ماڵ پێچەوانەی نێر ٢) بەن مەن، مەمە، بەمە ٣) مەزە، جێزە، (مێخۆش) ◄ ١) مادینه ٢) میش، گوسفند ٣) مزه.
مێاڤی: مەکی‌ئاڤی ◄ سگ آبی.
مێباس: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ◄ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مێاڤارقین: ناوچەیەکی کوردستانە زێدەستی ترکان لیسە بەناوی سلێمان دەناسرێ ◄ ناحیه‌ای در کردستان.
مێان: ناڤین، بەین ◄ وسط، میان.
مێانێولان: ناو هەرێمێکی قەلاچوالان ◄ میان دو کلف.
مێانچی: ناوزێی کەس، بەرەوان، ناوچی کەر ◄ میانجی.

میاندار: نیوه گوزران بو همه‌ره‌خلیکه‌ی تری ☐ بیمکوب.
میانه‌پیس: ئه‌ندازیار ☐ مهندس.
میانه: ۱) ماره‌ناوچی، ده‌سه‌ه؛ ۲) جیگه‌یه‌کی تیوه‌یلوان له‌ئه‌ریه‌دا؛ ۳) ناوه‌ده‌ت، ئه‌ندیر؛ ۴) ناوه‌چی پشت له سه‌ره‌وه‌ی ئاخوان؛ ۵) پارچه‌یه‌کی داریش له قه‌دی هیلیاسه‌وه‌ ☐ ۱) میانه؛ ۲) خوراکی اسطل‌ئاو له اسطل؛ ۳) کیر؛ ۴) پشت؛ ۵) قسه‌ی له قفلان.
میانه‌یاری: بازیی‌ی‌ی‌ی‌ی، ئه‌ه‌یاریک ☐ کیر بازیک.
میانه‌رو: ئه‌وه‌ی تیوه‌ی له‌ریز میل له ئه‌ه‌ه‌ستیم تاکاریا ☐ ماما جوو.
میانی: ۱) ئه‌وه‌ی ناوراست؛ ۲) مهنی ☐ ۱) وسطی، میانی؛ ۲) راز مکو.
میانین: ناوراست، بین ئاوه‌ند ☐ وسط.
میانی‌هه‌ل: سه‌ری سوره‌ی ☐ سه‌ری.
میانی‌هه‌له: میانی‌هه‌ل ☐ سه‌ری.
میاو: ده‌نگی پشیله ☐ صدای گربه.
میاواندن: ده‌نگه‌ی‌ی‌ی‌ی

میدا: له‌ئه‌مه‌ره‌ئیشی‌ئه‌ی‌میدا.

میداد: میدا ئه‌ی‌میدا.

میدال: پارچه‌کانزای موّرلی‌هراو ده‌دریّ به کسانیّ که ئه‌ره به‌کارت ئه‌ی میدال.

میده: گه‌ده، موّی کرش، گیانلّ ئه‌ی‌معده.

میر: ۱) سه‌روّک، سه‌رداری؛ ۲) لاشه‌ئیشتی کوّلی جگ؛ ۳) هه‌ور ئه‌ی ۱) ئیر؛ ۲) ئه‌ی‌گوه‌ جاسی شتالنگ؛ ۳) هه‌ور.

میّ: ۱) پیاو؛ ۲) نیو؛ ۳) تازا له شه‌ر؛ ۴) دلاوا و مه‌ر؛ ۵) ناوه‌ بوّ ژنان؛ ۶) خوّشه‌ویستی؛ ۷) پیر، به‌ته‌مه‌ن ئه‌ی ۱) مرد؛ ۲) شوهر؛ ۳) شجاع؛ ۴) نکوّکار؛ ۵) نام ژنانه؛ ۶) مهر، محبّت؛ ۷) پیر، ساله‌خورده.

میرا: وته‌ی دوا‌ئیشی میر به ژنرلی‌ئاز ئه‌ی ئه‌ی امیر.

میّرا: پشتیند، که‌مه‌ربه‌ند، شال ئه‌ی شال.

میرات: که‌له‌موّ مالّی به‌جیّ‌ماو له مردو ئه‌ی ارث.

میّرات: جیّوکی زنانه‌یه ئه‌ی‌ئیشتی است زنانه.

میراتبه‌ر: که‌له‌میراگر ئه‌ی وارث.

میراتگر: میراتبه‌ر ئه‌ی وارث.

میرانی: ۱) مالّی میراتت؛ ۲) مریشی له مالّی جه‌ماو شوّه ئه‌ی ۱) ارثی؛ ۲) کتابه از مال پلید و نجس.

میّرانی: ۱) تازائی؛ ۲) پیاوه‌تی ئه‌ی ۱) شجاعت؛ ۲) مردانگی.

میراج: سه‌ده‌ری یکه‌مه‌جه‌ر بوّ ئاسمانان ئه‌ی معراج.

میراخور: کسیّ که به‌سه‌ر ئه‌وبه‌ی جان‌و شاراوه‌ گا ئه‌ی میرآخور.

میرادیش: له‌که‌مه‌ری موّی به‌ست ئه‌ی به‌کمر بسته.

میراز: هه‌ور و ترش ئه‌ی خمیرمایه.

میرازه‌بن: گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد ئه‌ی نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میراش: خاوه‌ن‌ئاسیاو ئه‌ی خداوند آسیاب.

میراف: که‌سیّ که دایه‌ش کرمله‌ی کاوی ئاوایی به‌ده‌سه ئه‌ی میرآب.

میران: ۱) میرا؛ ۲) له‌فه‌مه‌ی بازیّ له سه‌روّک عه‌شیره‌تان؛ ۳) گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد ئه‌ی ۱) ای امیر؛ ۲) لقب بعضی از سرداران اول؛ ۳) روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرانه: باجیّ که ده‌دریّ به میر ئه‌ی باج و برّه امیر.

میرانه: ۱) تازایانه؛ ۲) پیاوانه ئه‌ی ۱) شجاعانه؛ ۲) مردانه.

میرانی: ۱) جوّریّ تریّ؛ ۲) جوّریّ هه‌لّه‌مرگی ئه‌ی ۱) نوعی انگور؛ ۲) نوعی رقص.

میّرانی: تازایه‌تی ئه‌ی شجاعت.

میراو: میراف ئه‌ی میرآب.

میّراو: محراب ئه‌ی محراب.

میراوا: دوگوندی کوردستان به‌م ناوه به‌هه‌ی کاولی کردوه ئه‌ی دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.

میراولی: گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد ئه‌ی نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میراوه‌ر: گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد ئه‌ی نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میراوی: میرا ئه‌ی نام چند آبادی.

میرایه‌تی: گه‌وره‌یی، ده‌سه‌لاتداری ئه‌ی بزرگی، اقتدار.

میریه‌نجه: برنجی له تاراو به‌رزه‌ و هه‌ئیر ئه‌ی کنایه از شجاع و محترم.

میرج: جوّریّ گه‌نم ئه‌ی نوعی گندم.

میرج: مرج، ملّیج، ملّجه ئه‌ی مگا، مرج.

میرچک: ۱) ده‌لیجک، جوّله‌که، جیّشکه؛ ۲) باڵداری بوّیه ئه‌ی ۱) گنجشک؛ ۲) پرنده ماده.

میرخاس: ۱) پیاوی، ناس؛ ۲) تازا ئه‌ی ۱) بزرگ؛ ۲) شجاع.

میرخان: ناوه بوّ پیاوان ئه‌ی نام مردانه.

میرخوی: جوّریّ ماسی ئه‌ی نوعی ماهی.

میرخوزان: ۱) جیّی‌ئه‌ی‌ئه‌ی‌گیا؛ ۲) گوندیکی کوردستانه به‌هه‌ی کاولی کرد ئه‌ی ۱) مرغزار؛ ۲) نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میرخه‌زه‌ب: تازا، به‌ده‌ستی شاو خان بوّ تازایه‌ی به‌ده‌ئه‌ی میرغضب جلاد.

میرخه‌زه‌ب: میرخه‌زه‌ب ئه‌ی میرغضب.

میرد: شوّ، میر ئه‌ی شوهر.

میردتریّه: جوّریّ موّروی خشل ئه‌ی نوعی مهره زینتی.

میردزه‌وه: سه‌ده‌مه‌ری ئه‌وانه‌ی به‌ئه‌ی‌ئه‌ی‌ئه‌ی

میرزینگ: رۆک، مزۆک [ف] مزه.

میرسنەگ: گوندێک لە کوردستان کە بەهۆی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوو باشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان کە مردمش توسط بعثیان با سبب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرسیاد: گوندێک لە کوردستان کە بەهۆی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوو باشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان کە مردمش توسط بعثیان با سبب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرغوزار: مێرخوزار [ف] مرغزار.

میرغەزەب: خەڵات، مێرخەزەب [ف] میر غضب.

میرفان: مەیمان [ف] مهمان.

میرفانی: مەیمانی [ف] مهمانی.

میرك: ۱) میلتر، بەردەستی میر؛ ۲) جێگەی ڕۆشتنی میر لە کۆڕا؛ ۳) ئاسنەك [ف] ۱) معاون امیر؛ ۲) جای نشستن امیر؛ ۳) آرنج.

میرك: کاوڕ، کاڵمرا [ف] ماری.

میرکساچیا: گوندێکە لە کوردستان کە بەهۆی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوو باشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان کە مردمش توسط بعثیان با سبب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرکۆ: ناوێ بۆ پیاوان [ف] نام مردانه.

میرکوت: لەخۆشەکە وەك سۆزێکە لە (ڕۆکان دۆ) [ف] بیماری سرخك مانند.

میرکوت: کوتکی دارین [ف] پتك چوبین.

میرکۆن: ۱) هەڵبزاردە، بڕیمەت؛ ۲) شازادە [ف] ۱) نابغه؛ ۲) شاهزاده.

میرکوژ: پیاوکوژ، کوژەر [ف] آدم کش.

میرکە: ناوێ بۆ پیاوان [ف] نام مردانه.

میرکەردەنە: هەوڕێشەلان [ف] جلاچین خمیر.

میرگ: جیمەن، گیا [ف] چمن.

میرگاقوربی: گوندێک لە کوردستان کە بەهۆی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوو باشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان کە مردمش توسط بعثیان با سبب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرگزیرکی: جۆرێ گەمە بە جك [ف] نوعی قاب‌بازی، شاه و وزیربازی.

میرگۆڵە: مێرگی بچوکی وەك جیمەن [ف] چمن کوچك و زیبا.

میرگەیان: گوندێک لە کوردستان کە بەهۆی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوو باشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان کە مردمش توسط بعثیان با سبب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرگەشوی: گوندێك لە کوردستان کە بەهۆی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوو باشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان کە مردمش توسط بعثیان با سبب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میرگەسوارە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

میرگەسەی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

میرگەسەید: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردە [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

میرگەلان: مێرگۆڵە [ف] جمن کوچك و زیبا.

میرگەملی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

میرگەی کۆیە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردە [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

میرگی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

میرمام: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

میرمەتوك: مەتەرەمەتی، تۆرمەتوك [ف] مهتر به مادهٔ مُخَنَّث.

میرمیران: خانێ کە چەند میری ژێرفەرمانە [ف] خان خانان.

میرمیرین: گەمەی میرسازان بۆ کاڵە [ف] نوعی بازی.

میرنشین: جێگەی ژیانی میر [ف] امیرنشین.

میرنکە: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کردە [ف] نام روستایی در کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

میرۆ: ۱) میرا؛ ۲) ناوێ بۆ پیاوان؛ ۳) مرۆچە، میرولە [ف] ۱) ای امیر؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) مورچه.

میرۆ: مرۆچە [ف] مورچه.

میرۆچە: مرۆچە، مێرۆ [ف] مورچه.

میرۆچین: دۆستم ئاشنا [ف] دوست و آشنا.

میرۆژ: ڕاوەکەو لە کاتی کوژکۆنی ماکەوا [ف] شکار کبك هنگام کرج شدن کبك.

میرۆستان: ۱) ئاکامێرۆیلە؛ ۲) شارمێرو [ف] ۱) پاك مورچه؛ ۲) سوراخ مورچه‌ها. لانه مورچه.

میرۆك: گەرای مێرۆك [ف] تخم مورچه.

میروکی: گوندێك لە کوردستان کە بەهۆی بە بۆمبای شیمیایی خەڵکیان کوشتوو باشان کاولیان کردوە [ف] روستایی در کردستان کە مردمش توسط بعثیان با سبب شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میروگزیر: میرگزیرکی [ف] نوعی قاب‌بازی، بازی شاه و وزیر.

میرۆگە: مێرۆ، مرۆچە [ف] مورچه.

میرۆگە کردن: ئەزیتی لەئەدام؛ (قاجم میرۆگە دەکا) [ف] مورمور شدن اندام.

میرە: ۱) قوتخا، کوتخا؛ ۲) شۆ، مێرە؛ ۳) تاروخەی مەواڵتی؛ ۴) ئازادی.

پاوه‌ساتۆلی کاکەی؛ ۵) جێ‌ژوان؛ ۶) بەگ، ئاغا ◻ ۱) گەنجەڵە؛ ۲) شوهر؛ ۳) سەرشەقامی؛ ۴) لقب روحانی اهل حق؛ ۵) سیماوگەل؛ ۶) بەگ، خان.

میره‌چه‌له: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن ◻ روستایی در کردستان که بهدلیل آن را ویران کردند.

میره‌دێ: ۱) گوندی کە میری لێ دەژی؛ ۲) گوندی قەرەڵە؛ ۳) گوندێک کە کوردستان کە بەهۆی بە بوسای شیمیایی خەڵکان کوشتوو یاساییان کاولیان کردوو ◻ ۱) دهکدهٔ امیرنشین؛ ۲) ده بزرگ؛ ۳) روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با سلاح شیمیایی قتل عام شده وسیس ویران گشته است.

میره‌فلیچ: بریتی لە هەنگ (هەڵواری سەرسیحی بان گوی **میره‌فلیچی**) ◻ بەدەڵوکەی ◻ کنایه از زنبور عسل.

میره‌کی: ئاژاڵەکە، مەریاکە ◻ حیوانات، مرداد.

میره‌گان: جەژنێکە لە سەرەتای گوڵدانی گەنمدا دەگێڕن ◻ مهرگان.

میره‌وان: ۱) خۆشەویست؛ ۲) ناوە بۆ ژنان ◻ ۱) مهربان؛ ۲) نام زنانه.

میره‌وانی: خۆشەویستی ◻ مهربانی.

میرهی: مەهر، دۆڵبو ◻ دوطا.

میری: ۱) گەورەیی، سەروکی؛ ۲) سەرمایە دەوڵەت؛ ۳) ماڵی دارایی کە زەکوێری ◻ ۱) امارت؛ ۲) حکومتی، دولتی؛ ۳) اموال منقوله.

میری: ناوی ژنانە ◻ نام زنانه.

میریک: زەماوەند، باوەژن ◻ نامادری.

میریتی: مەردایەتی، جوانمێری ◻ مردانگی.

میریجان: ناوە بۆ ژنان ◻ نام زنانه.

میریزان: گیاوکلۆکە ◻ گیاهی است آتشی.

میری سوور: گوندێک لە کوردستان کە بەهۆی بە بوحای شیمیایی خەڵکیان کوشتوو یاساییان کاولیان کردوو ◻ روستایی در کردستان که مردمش توسط بعثیان با سلاح شیمیایی قتل عام شده و سپس ویران گشته است.

میریڤان: ۱) خۆشەویست؛ ۲) داوڤان؛ ۳) ناوە بۆ ژنان ◻ ۱) محبوب؛ ۲) مهربان؛ ۳) نام زنانه.

میرنشی: ۱) قەوتی گان کردن لای بنەو؛ ۲) پاوانی، مەرایەتی ◻ ۱) نیروی جنسی مرد؛ ۲) مردانگی.

میز: ۱) گمێژ؛ ۲) لەشتەی چێچکە بۆ نشت لەسەرداندن؛ ۳) مەنگی زەرکەنوو بەشەرمەگە ◻ ۱) شاش، ادرار؛ ۲) میز؛ ۳) وزوز حشرات.

مێز: ۱) میز؛ ۲) باوەش، تامێز ◻ ۱) نگا: میز؛ ۲) آغوش.

میزاڵ: ئاوی زۆر کەم کە لە سەرچاوە یان بە جوگەدا دێ ◻ آب اندک که در جوی یا از سرچشمه آید.

میران: بەرانەبەر ◻ برابر.

میراو: میراڵ ◻ نگا: میراڵ.

میزبەزین: زاروکێ کە گمێژ لە بێشکەوە دەردەبەزێنێ ◻ کودکی که شاش از گهواره بیرون زند.

میزتن: ۱) گمێژکردن؛ ۲) دەرهێزێنی بارێکەتاو لە دەفرەوە؛ ۳) ئاشتن لە میزتن بێ هەر دەمێنێ ◻ ۱) شاشیدن؛ ۲) بیرون جهیدن باریکهٔ آب از ظرف.

مێزتن: میزتن ◻ نگا: میزتن.

میزدان: گمێژدان، مسوڵدان، موسڵدان ◻ مثانه.

میزدانک: میزدان ◻ مثانه.

میزڤک: پۆسک، ئۆساوک ◻ ناودان.

میزکردن: گمێژکردن ◻ شاشیدن.

میزکردن: میزکردن ◻ شاشیدن.

میزگیران: تەخوتنی میزبۆکەران ◻ شاش بند.

میزڵدان: میزدان، گمێژدان ◻ مثانه.

میزن: ۱) کەسێ کە زۆر گمێژدەکا؛ ۲) بەوزەر گۆزە ◻ ۱) شاشو، بسیار شاشنده؛ ۲) وزوزی.

مێزن: کەسی زۆر دەمێنێ ◻ بسیار شاشنده.

میزۆ: دەفەدە، تەو بارچەدارەی کاسی دەچەدار ◻ قطعه‌ای چوبی در کاواهن.

میزۆک: کونی میز یان هاتنەدەر ◻ مجرای خروج ادرار.

میژ: ۱) گیژ، وژە؛ ۲) لەباش وشەی چرتە واتا: گمێژ ◻ ۱) وزوز؛ ۲) جدا از کلمهٔ چرته به معنی شاش.

مێژ: رواین، شاشک، توانا، قت ◻ نگاه، شاشک.

میژەچرکە: چرکەمیژە ◻ چکمیزک.

میژەچرکی: میژەچرکە ◻ چکمیزک.

میژەچرکی: میژەچرکە ◻ چکمیزک.

میژەچورکی: میژەچرکە ◻ چکمیزک.

میژەی: شاشاک، سەروپێچ ◻ دستار، عمامه.

میژەرۆ: ڕەگێ کە میری پاداتی ◻ مجرای ادرار.

میژەرە: میژەر (بەپاڕە شێخ و کەوا سەوزی **میژەرەی** بەقسەر/ سەواکی جۆزەرەزەوانە بەیلەسانی گەلا) وەماجی قاوەی ◻ دستار، عمامه.

میژەڤلک: میزڤلک، پلوسک، لوس ◻ ناودان.

میژەک: کوتەمێز، کەسێ کە زۆر میزدەکا ◻ کسی که بسیار شاشد.

میژەکردن: لێ‌ڕوانین، قت کردن ◻ نگاه کردن.

میژەڵ: کەسێ کە سەر لە جێگە دەمێنێ ◻ کسی که در رختخواب شاشد.

میژەڵ: میزەڵ ◻ نگا: میزەڵ.

میژەڵدان: مسوڵدان، گمێژدان، میزدان ◻ مثانه.

میژی: ۱) گمێژی کرد؛ ۲) جێگای خەدەم ◻ ۱) شاشید؛ ۲) جای خفتن.

میژێ: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میژیان: ۱) میزین، گمێژکردن؛ ۲) ئاو بەشەوێ لە قەڵشی دەفەرەوە دەرچوون ◻ ۱) شاشیدن؛ ۲) آب از دبر بیرون جستن.

میژیان: میزیان ◻ نگا: میزیان.

میژین: ۱) گوندەستێرەیەکە لە ئاسمان، لەبەرچاو وەک تیرازوەیەکی؛

(پیرو میژین بزرگی هەڵبژێرە ۲) پیرانەوە؛ ۳) جانتا، خورجینی بچوک ◻ ۱) ئرج، میزان؛ ۲) مقابل؛ ۳) ساڵ، دەستی.

میژ: ۱) مز، بە ئیوان توند مزلەدان؛ ۲) مژ، دژبەک، ڕۆژگاری کۆن؛ ۳) ئەرکی پێنج فەرزی موسوڵمان لە ڕۆژو شەودا ◻ ۱) مُلت؛ ۲) پیشین؛ ۳) نیزان.

میژان: مزین ◻ مکیدن.

میژاندن: کەم کەم شیری تازەی دان بە پیچوو بەشی دۆشین تا شیر دادا ◻ کەم کەم شیردان بە بچۆ دام بە هەنگام دۆشینی تا ڕاهات دوشیدە نبوو.

میژبێژ: چیرۆکدان، حەکایەت خوان ◻ قصەگو.

میژتن: مزین ◻ مکیدن.

میژدە: مەجیدی ◻ ئاز پولەکانی دولەت عثمانی.

میژک: ۱) ئاڵاسی گوڵباری کە دایکی دەمێنێ؛ ۲) بریتی لە ڕۆژخوری ئەرمەخۆر ◻ ۱) بارینی شیرخوار؛ ۲) کنایە لە ڕۆژخوری.

میژکردن: بەجێ هێنانی فەرزی خۆدا لە هەموو ڕۆژو شەوێکا ◻ نماز گزاردن.

میژکەر: کەسێ کاری میژکردنە ◻ نمازگزار.

میژگە: مزگەت ◻ مسجد.

میژۆ: ۱) زەمانی کۆن؛ ۲) کەونارا ◻ ۱) تاریخ؛ ۲) باستانی.

میژۆ: بەرکەنی، لانچ ◻ نابەجە.

میژوردە: کنایە کە بۆ ئاوەڵ ڕۆژ خۆنە ◻ علفی است.

میژوزان: زانا بە دەنگیو باسی زاهرەوان ◻ مورّخ، تاریخ شناس.

میژوشناس: میژوزان ◻ مورّخ، تاریخ شناس.

میژوفان: میژوزان ◻ مورّخ، آگاه بە تاریخ.

میژوک: مستکی ئاو نشک ◻ مغز استخوان.

میژوکە: بەرخێ کە کوانی هەموو بەرێک دەمێنێ ◻ بزغاله‌ای که پستان هر گوسفندی را می‌مکد.

میژوکە: بەرخی تازەزاو ◻ برهٔ تازه متولد شده.

میژوڵ: بزانگ، بزانگ ◻ مُژه.

میژولانک: بزانگ، بزانگ ◻ مُژه.

میژوناس: میژوزان ◻ مورّخ، عالم تاریخ.

میژوورد: میژوردە ◻ کیاه هەمیژوردە.

میژوی: دامێنەکی پانکەڵەی کەمەرنگە بەچشت لێدەرێ نساد ◻ غلس.

میژوین: چشتی میژوی، نیسکینە ◻ آش غلس.

میژویی: ڕۆژ کەونارا ◻ تاریخی.

میژولانک: ۱) مەزگ، مزی، مەژی؛ ۲) هێشووەترێی بێ دەنکە ◻ ۱) مغز؛ ۲) خوشه انگور لخت شده از دانه.

میژولۆک: مەمورە، لکی بڕاوی زەرد ◻ شاخهٔ هرس شدهٔ تاک.

میژی: مەزگ، مەژی، مزی ◻ مغز.

میژیل: مزل، خوناچ، مەودای ڕۆژەرێ بەکی بەیا ◻ مسافت یک روز راه پیاده‌رو.

میژین: مزین ◻ مکیدن.

میس: ۱) ماچ، ڕامۆسان، ڕامۆسان؛ ۲) توند بۆن کردن ◻ ۱) بوسه؛ ۲) تند بو کردن.

میس: مەمک، میش ◻ مگس.

میسا: سوکەڵەناوی مۆسا، ناوی پیاوانە ◻ مخفف موسی.

میساب: مشتەی پەنجی ◻ مشتهٔ پنجه‌ور.

میساخە: ئاڕاوێز ◻ جای ئاو پیرامون سنگ آسیا.

میساس: مەساسە، مساساد ◻ جوبست شخمزن.

میسان: ۱) ڕامۆسان، ماچ کردن؛ ۲) بۆن کردنی توند؛ ۳) ناوە بۆ (ئان) ◻ ۱) بوسیدن؛ ۲) بوکشیدن؛ ۳) نام زنانه.

میستن: ۱) گمێژکردن، میژکردن؛ ۲) مزین، هەڵمژین؛ ۳) دەرهێنی دەنکە گەنم لە ناو دوبەرداشا ◻ ۱) نشیدن؛ ۲) برمکیدن؛ ۳) بیرون چیدن دانهٔ گندم از بین دو سنگ آسیاب.

میسکە: مسکە، چورن کوتلە ◻ نوعی ملخ.

میسکێ: گوندێکی کوردستانە بەعسی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

میسمیساک: گمێژدان، میژەڵدان، سموڵدان ◻ منانه.

میش: مشاڵ ◻ موش.

میش: ۱) مەش، مەشە، مەشی؛ ۲) مجاشیح، هاوشەشی بێ ئاماشیح وەبەرچاوگرتن، لە کەلاپێژدا؛ ۳) هەنگ، ئەو باڵدارە چکۆڵەی ئەکاوی دەمی لە هەموشت شیرینترە؛ ۴) بریتی لە مێزی کاروچاڵاکی ◻ ۱) مگس؛ ۲) انداختن بدون هدف در بازی؛ ۳) زنبور عسل؛ ۴) کنایه از توانایی.

میشامە: مەشەمەگانە ◻ سنگ مگس.

میشاگەران: مەشەگەرانە ◻ خرمگس.

میشان: گەمەیە کەلاو گوێز ◻ بازی با تیله و گردو.

میشانە: مۆزکردنی گاو گوێز: (گوێلکەکان میشانەیان کرد) ◻ رمیدن گاو و گوساله از زنبور عسل.

میشانی: میشان، مۆشتن ◻ بازی با تیله و گردو.

میشانی: مشانە ◻ نگا: میشانە.

میشەمێز: ڕەز لە خۆنجەدا بەر لە پشکوتن ◻ تاک قبل از شکوفه.

میشتن: مزین، مژین ◻ مکیدن.

میش تیدان: کرمی ئوتی، مووی پشتان ◻ کرم زدن میوهٔ پالیزی.

میش خۆرە: مەلیکی جوانو بچکۆلەنگە ◻ پرندهٔ زنبورخوار.

میش خەساندن: بریتی لە بیکاراڕاوەستان ◻ کنایه از بیکاری.

میشەوەین: بەرچاوکەن بەکسم لە ترسی میش ◻ پیشانی بند برای اسب و ستور.

میش قەپاندن: بریتی لە بیکاراڕاوەستان، میش خەساندن ◻ کنایه از بیکاری.

میشک: ۱) مزی، مەزگ، مەژی؛ ۲) مۆز، جانەوەرێ کە بە گاو گوێلەوە دەدا ◻ ۱) مغز؛ ۲) نگا: مۆز.

میشکات: ۱) ناقەی چکۆڵە؛ ۲) جێ بڕا ◻ ۱) طاقچه؛ ۲) مشکات.

مێشکاسەی: جۆرێ جالەجێری باڵداری بۆرە زۆر دەوری سەگ دەدا [ف] سگ مگس.
مێش کوژ: ١) دەرمانێ گیایە کە مێش پێی دەمرن؛ ٢) دەمارێکە لەشوێ بۆ مێش کوژرێ [ف] ١) داروی مگس کش؛ ٢) مگس کش دستی.
مێشکوڵە: ڕۆیای پشتەسەر [ف] برامدگی عقب سر، مُخچه.
مێشگر: ١) دەرمانێ کە مێش پێوە دەدەکێ؛ ٢) پرێش لە تەمەڵی و بێکاری [ف] ١) نوار مگس گیر؛ ٢) کنایه از تنبل و بیکار.
مێشگرە: مێشگر [ف] نگا: مێشگر.
مێشلەزەرگۆ: دەوەنێکە [ف] مرخجه است.
مێشلەزەرگون: مێشلەزەرگۆ [ف] مرخجه است.
مێشلەزەرگە: گیایەکی کەلابانو لێزن دەرمانە [ف] گیاهی است دارویی.
مێش مێشلە: فرمانێکە هەرکەس زۆر مێش لە هێلکە کۆلاوە کەی مێشێ لەیەکەوە [ف] نوعی بازی است.
مێشن: ١) پێستی بزن و مەڕی لەدەباغ دراو؛ ٢) پەن مێ، مەڕ [ف] ١) چرم مشن، تیماج؛ ٢) گوسفند.
مێشنا: پەن مێ، مێ [ف] گوسفند.
مێشو: حوڵ، دەغار [ف] هالو.
مێشوک: مێشی بچوک [ف] مگس کوچك.
مێشوکی: هەرچی و هەرکێ زۆری مێش لێ بێشێ [ف] هرچه که مگس بسیار بر آن نشیند.
مێشوڵە: پێشکە، پێشی، توفانە [ف] پشه.
مێشومحالیج: تاوێنی بێ ئامانج [ف] انداختن بدون هدف گیری.
مێشە: ١) پێشە، دارستانی بێ لە دەوەچم، دەخڵ؛ ٢) ترسانی وڵاخ لە کەسم لە مۆی مێشانە [ف] ١) بیشه؛ ٢) رم کردن حیوانات از زنبور و مگس.
مێشەرۆ: بەکسی هەڵاتو لەداوی مێش و مەگەز [ف] ستور رم کرده از زنبور.
مێشەڕەوی: مێش هەبانەی پرێش لە سکار [ف] کنایه از سکار.
مێشەساتە: مێشکاسەی [ف] سگ مگس.
مێشەسەگانە: مێشکاسەی [ف] سگ مگس.
مێشەسەیانە: مێشکاسەی، مێشەسانە [ف] سگ مگس.
مێشەسەیە: مێشەساتە، مێشکاسەی [ف] سگ مگس.
مێشەسی: جەرگ، جرگ [ف] هوبره.
مێشەڤان: کەسێ کە ئاگای لە دەخڵ بێ [ف] جنگلبان.
مێشەقەیرە: مێشکی درۆکەی سەوزە لاکە لەمێن زەمین‌دا دەکا [ف] مگسی درشت و سبز که لاشه در زیر زمین کند.
مێشەکەڕانە: جۆرێ مێشی ڕەشی درشتە، کەرمێش [ف] خرمگس.
مێشەگرە: جاڵ جاڵۆکە، جوڵانەیە، کاکەموشان [ف] عنکبوت.
مێشەگیرە: مێشەگرە [ف] عنکبوت.
مێشەلان: پێشەی جوغوز، دەعلی پڕ، پێشەلان [ف] بیشهٔ انبوه.
مێشەمێ: مالی جوڵ کراو [ف] خانهٔ متروك.
مێش هنگوف: هەنگ، مێشەنگوین [ف] زنبور عسل.
مێشەنگوین: مێشی لیکاوشیری جزو/ [ف] زنبور عسل.
مێشەوان: ئاگاداری مێشە [ف] نگهبان بیشه، جنگلبان.
مێشەوش: جۆرێ، نیسا [ف] عدس.
مێش هەنگ: مێشەنگوین [ف] زنبور عسل.
مێش هەنگوین: مێشەنگوین [ف] زنبور عسل.
مێشی: جرا (قندیل، قوندەلەکە جرا [ف] چراغ موشی.
مێشیاو: گوندێکی کوردستانە بەهۆی کانیی کەوتی [ف] نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.
مێشین: کەلاین، مۆشین [ف] بیابانی.
میعراو: محراب، جێگای پێش خوێ لە مزگەوت، میراو [ف] محراب.
میڤان: مەیمان [ف] مهمان.
میڤان: مەیمان [ف] مهمان.
میڤاندار: کەسێ کە مەیمانی هەبێ [ف] کسی که مهمان داشته باشد.
میڤانداری: خزمەت و حاوانەوەی مەیمان [ف] مهمانداری.
میڤانی: ١) مەیمانی؛ ٢) جێگای ئاوەدانەوەی [ف] ١) مهمانی؛ ٢) کاخی.
میڤانی: مەیمانی [ف] مهمانی.
میڤۆك: فرەچە، دوگمە، برکۆ [ف] دکمه.
میقات: سەعاتی باش کە باش وێنی نیە [ف] ساعتی که وقت صحیح را نشان می‌دهد.
میقرۆب: زەلەی کە بە چاو ئاینێرن و دەیکە مایەی مەخۆنی [ف] میکروب.
میڤن: سەرو سەکوت، پیچەو تەرح [ف] ریخت و قیافه.
میقاتیز: مەعاتیز [ف] آهنربا.
میك: پەن مێ [ف] گوسفند.
میکاب: مەنزەی چوارگۆشە [ف] مترمربع.
میکرۆب: میقرۆب [ف] میکروب.
میکرۆسکۆپ: دوربینێ کە میقرۆب دەخاتە بەرچاو [ف] میکروسکوپ.
میکوت: کوتکی دارین [ف] بناف چوبین.
میکوتان: میرکوت، میکوتە [ف] مخملك.
میکوتە: میرکوت، بەخۆشەکی زاروکانە زیکەیان لێ دەیت [ف] بیماری مخملك.
میکوتەسەرە: بەیەکەوتنی لە غایەدا [ف] بیمه غوریاغهٔ مردن پوسه.
میکۆك: مەکوك، بەلەك [ف] گیاه شیرین بیان.
میکۆکە: میکۆك، بەلەك [ف] شیرین بیان.
میکە: مۆکیش، مۆجن [ف] موجن.
میکەر: ماکەر، دیلە کەر [ف] ماده خر.
میکەو: ماکەو، چیلۆ [ف] ماده کبك.
میکێ ئاڤی: مەیکێ ئاڤی [ف] سگ آبی.
میگوان: مێگەل، مێگۆ، دامەچەقان، بەرکەڵ مانگا [ف] گوساله ماده، سه‌ساله، ماده‌گاو جوان.
میگەل: کەلە، کەرا [ف] گله، رمه.

مێگەل وان: شوانی گەلە [ف] چوپان.
مێگەلەوان: مێگەلوان [ف] چوپان.
مێل: ۱) کلجۆک، کلجۆک؛ ۲) خەتی ڕاست لە ئۆسان؛ ۳) زەلەی عەرزی؛ ۴) ئەندازەیەک لە زێگەیوان؛ ۵) ئاسنی دێزەکە لە زۆرخانەدا؛ ۶) دروشمێکی باریکە بزشکان دەیدەن بەسەر ڕاوەکەی؛ ۷) کێلی قەبر [ف] ۱) میل سرمەکشی؛ ۲) خط مستقیم در فضا؛ ۳) زبانهٔ ترازو؛ ۴) پاک سۆم فرسنگ؛ ۵) میل زورخانه؛ ۶) میلهٔ جراحی؛ ۷) شاهدقبر.
مێل: لاریدەبوک، داهاتوو [ف] کج شده.
مێل: میل [ف] نگا: میل.
مێلاکی: ۱) ترێی هەڵگیراو بۆ زستان؛ ۲) گوڵیکی سۆری ئاڵە، ڕەهەنوک [ف] ۱) انگور ذخیره شده برای زمستان؛ ۲) آلاله.
مێلاکە: ڕەهەنزاد [ف] آلاله.
مێلاک: ۱) جەرگبو ئاو؛ ۲) کەوجاڵ، کەفچی؛ ۳) جێژە، چەشتن [ف] ۱) دل و جگر و نفوه؛ ۲) قاشق؛ ۳) چشیدن.
مێلاک کردن: نام کردن، جێژە کردن [ف] چشیدن.
مێلاگ: ڕۆن کردەوە، سەلماندن [ف] اثبات.
مێلان: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
مێلانی حاجی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی گاوڵیان کرد [ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مێلاو: لاسکی قامیشاوی کە سەرێکی دەگاتە ئاو ئاوەکەی [ف] میلهٔ قلیان.
مێلجۆک: کلجۆک [ف] میل سرمەکشی.
مێلچۆک: کلجۆک [ف] میل سرمەکشی.
مێلدان: ۱) کلتۆن، سورمەدان؛ ۲) مێل مەبرین ڕۆکردن [ف] ۱) سرمەدان؛ ۲) میلەدان جراحی.
مێل عارەبە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی گاوڵیان کرد [ف] روستایی درکردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مێلکان: جێگەی چاڵەو جێ بەرباکردنی خەڵات [ف] جای جاروزن ایل.
مێلۆرە: سرپاڵە، مرۆچە [ف] مورچه.
مێل مێل: خەمت خەمت، زەرەی [ف] زاهراه.
مێلۆرە: مێلۆرە، مرۆچە [ف] مورچه.
مێلۆرە: مێلۆرە، مرۆچە [ف] مورچه.
مێلۆکلەدان: کلتۆرو کلجۆک [ف] میل و سرمەدان.
مێلە: مێل [ف] نگا: میل.
مێلەدە: چواەبرا، مەشخەڵ [ف] مشعل.
مێلەسور: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
مێلەسورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی گاوڵیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مێلەکە: دوگوندی کوردستان بەم ناوە بەهۆی گاوڵی کردوە [ف] دو روستا به این اسم در کردستان توسط بعثیان ویران شده است.
مێلەگورگاسە: کلجۆکەگورگاسە، گیایەکە گوڵیکی سۆری زاستەو بارەکەی وەکو کلە باپیرە [ف] گیاهی است که در بابیز گل می‌دهد.
مێلەهۆت: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی گاوڵیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
مێلی دە: مێلەدە، مەشخەڵ [ف] مشعل.
مێم: ۱) خوشکی دایک، پۆر؛ ۲) موی من؛ ۳) ناوی پیتێکی ئەلفوبێکە [ف] ۱) خاله؛ ۲) موی من؛ ۳) حرف میم.
مێمار: ۱) بەخوێنی مۆ کە لە پەنجە دێت؛ ۲) دوومەلی زۆرزل [ف] ۱) زخم کردنه؛ ۲) دُمل بزرگ.
مێمان: میوان، میڤان [ف] مهمان.
مێمانەی: میڤان بۆن [ف] مهمان شدن.
مێمانی: بەدارەت، خزمەت [ف] مهمانی.
مێمبەر: جێگەی پەرز بۆ خوێندنەوەی لە مزگەوت [ف] منبر.
مێمبەر: ڕێخۆڵەی باریکە [ف] ڕیمهٔ کوچک.
مێمزا: ڕۆڵەی خوشکی دایک، پۆرزای دایکی [ف] خاله‌زاده.
مێمک: مێم، خوشکی دایک [ف] خاله.
مێمکزا: مێمزا [ف] خاله‌زاده.
مێمکزاگ: مێمکزا [ف] خاله‌زاده.
مێمل: بەڵا، تاڤات [ف] آفت.
مێمنایی: مۆمنایی [ف] موسایی.
مێمو: مەیمان، میڤان [ف] مهمان.
مێموک: مێکۆک، بەلەک [ف] گیاه شیرین‌بیان.
مێموک: مێکۆک، بەلەک [ف] گیاه شیرین‌بیان.
مێمون: میوان [ف] مهمان.
مێمی: مێم، مێمک، پۆر، خوشکی دایک [ف] خاله.
مێنا: ۱) شوشە؛ ۲) وەکشۆ، لەگوێن؛ ۳) گوڵیکە؛ ۴) ناوی ژنانە؛ ۵) پشتی بریقەداری سەرودان [ف] ۱) شیشه؛ ۲) مانند؛ ۳) گلی است؛ ۴) نام زنانه؛ ۵) مینای دندان.
مێناپەند: شوشەبەند [ف] شیشه‌بند.
مێناک: هاوتا، وەکیەک [ف] همتا، مشابه.
مێناکاری: شوشەبەندی [ف] شیشه کاری.
مێناکی: هاوتایی، بەدیمەن وەکیەک [ف] همتایی، شباهت.
مێنالغ: شوشەبەندی زەنگاوزەنگ [ف] شیشه‌بندی الوان.
مێناهی: وەکیەک چۆن [ف] شباهت.
مێنبەر: مێمبەر [ف] منبر.
مێنجا: ڕێی ناوەڕاست [ف] وسط.
مێندەو: دوبەکوڵە [ف] نشاء کوچک.
مێنگا: مەی پەرز [ف] گوسفند.
مێنگن: بیاوێ کە مێنگە زۆر دەکا [ف] کسی که توماغی حرف می‌زند.
مێنگوین: دامەی چەقان، مانگای پەرکاڵ [ف] مادهٔ گاو سه‌ساله.
مێنگە: دەنگی گن، منگە [ف] صدای حرف زدن درپیتی.

مینگه: مێ، مێوینه، ما، مان [ف] مادینه.
مین‌مینانه: پەیوگه [ف] پرواته.
مینه: ۱) مایەین، مینجا؛ ۲) سوکەاوی، جەمەدەمین، ناوه یۆ پیلوان؛ ۳) تۆزەمەو، پەنکین، نمی کردەوە؛ ۴) گوتگه [ف] ۱) وینط، میان؛ ۲) مخفف محمدامین، اسم مردانه؛ ۳) پژوهش؛ ۴) نام کُلی است.
مینه: پشت، پشتەوە [ف] پُشت بەطور عام.
مینەقی: هەڕی پەرگری لەتایوره یۆ کانی پەرست [ف] سبح مریمی.
مینەلی: باری تاروهەم، بزوری کاروانچی و مەشەوانان [ف] بار آذوقهٔ کاروانیان.
مینەگه: لەنگرسیلەی بن طیوله شاخەبەرز [ف] انگشتر بی نگین از شاخ تر.
مینەگ: ولاخی سواری و بارهەڵگر [ف] حیوان سواری و باربر.
مینەموکه: گوندیکی کوردستانه بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.
مینین: ویلک چۆن، هاوشێوەی، میناقی [ف] سافت.
مێو: ۱) مێ، ما، مایینه؛ ۲) شەم، شەمی، موم؛ ۳) هەڕی ترێ، ڕەن؛ ۴) مرگەیسان؛ ۵) داڵوت، قایمیشۆ که داری مێوی بەهرینه شەڕ [ف] ۱) مادینه؛ ۲) موم؛ ۳) تاك؛ ۴) بوتهٔ چالیزی؛ ۵) داربست درخت مو.
مێوا: ئیوان، ناوەند [ف] مابین.
میوان: مەیمان، میرفان [ف] مهمان.
مێوان: میوان، مەیمان [ف] مهمان.
میوان‌بەری کردن: ۱) بناش بەخشیوکشوردنی مەیمان؛ ۲) مەیمان‌خستنەسەرێکی بۆ ڕۆیشتن [ف] ۱) پذیرایی کردن از مهمان؛ ۲) مهمان را جرقه کردن.
میوانخانه: ۱) دیوەخانی میوانان؛ ۲) جێگەی شەوماڵەوەی میوانان بەکرێ [ف] ۱) اتاق مهمانان، اتاق پذیرایی؛ ۲) مسافرخانه.
مێوانخانه: میوانخانه [ف] نگا: میوانخانه.
میواندان: کەسێ که ڕۆژی مەیمان هەبێ مەیمان ڕۆژ ڕادەگرێ [ف] کسی که بسیار مهمان دارد، مهمان‌پذیر.
میوانداری: پەزیرایی لە مەیمان [ف] پذیرایی از مهمان.
میوانداکردن: مەیمان‌ڕاگرتن، ڕێکەدانی مەیمان بۆ ناو ماڵ [ف] مهمان پذیرفتن.
میوان‌ڕاگرتن: میوانداکردن [ف] مهمان پذیرفتن.
میوانەوین: میوان‌دۆست [ف] مهمان‌دوست.
میوانی: ۱) مەیمانی؛ ۲) میهمانی، جێشنی ناردوزن [ف] ۱) مهمانی؛ ۲) کاچی.
مێودان: گنەکەی دەمۆچساوین [ف] رنه را موم اندود کردن.
مێوژن: مەڵحەمێکی پەیتاساریه [ف] روغن و موم، مرهمی است.
مێوژ: ترێی لەبەرتاو تێشکەوە کراو [ف] مویز.
مێوژوکه: ۱) لکی داری داربەموکانه، (وەك مێوژوکه دەدەرێن)؛ ۲) بنی گیایه که بەقەدگوڵ زاڵ دەبێ [ف] ۱) شاخهٔ درختچهٔ مویزك؛ ۲) ریشهٔ خوردنی نوعی گیاه.
مێوژه: گوندیکه له کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنیان.
مێوك: دوگمه، قوچمه، پشکۆ [ف] دکمه.
مێوگرتن: بەرگی مۆم دەبەر دوعای توسرلو کردن [ف] موم اندود کردن.
مێولانه: گوندیکی کوردستانه بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.
مێولەسەر: جۆری فیشەك [ف] نوعی فشنگ قدیمی.
میون: مێو، ناوەند، دۆ [ف] مابین.
مێونێ: گوندیکی کوردستانه بەعەسی کاولی کرد [ف] نام روستایی در کردستان که توسط جنیان ویران شد.
میوه: بەری تامخۆشی دار و بیستان [ف] میوه.
مێوه: ۱) میوه، فیقی؛ ۲) ما، مایینه، جۆتی نێر [ف] ۱) میوه؛ ۲) مادینه جفت نر.
میوه‌جات: گەلەی جۆری فیقی [ف] میوه‌جات.
مێوەرد: تۆوچاندن (وای هەوەڵباراتی پاییز) کاشت بعد از اولین باران پائیزی.
مێوەرۆن: مۆرۆن [ف] نگا: مۆرۆن.
مێوژەڵ: مێوژه [ف] شاخهٔ هرس شدهٔ تاك.
میوەك: شۆرەوبۆگه، داڵەقاو [ف] آویزان.
میوەگەتان: مانگی زەمزەم [ف] مهرماه.
مێوەله: ما، مێ، مێوه [ف] مادینه.
مێوەمارانه: جۆری کاڵەکەمارانەیه [ف] نوعی هندوانهٔ اوجهل.
میوەهات: میوه‌جات [ف] میوه‌جات.
مێوین: له مۆم چێکراو [ف] ساخته از موم.
مێوینه: ۱) مایینه، ما، مێ، جۆتی نێر؛ ۲) مستەمای مێودراو [ف] ۱) مادینه، جفت نر؛ ۲) مشتمع.
میهه: مەن، بەن، مەزەڕاو [ف] میش، گوسفند.
میهتن: مرتن، مرین [ف] مکیدن.
میهرەبان: دڵەڕەم [ف] مهربان.
میهرەوان: میهرەبان [ف] مهربان.
میهقان: میوان، مەیمان [ف] مهمان.
میهقان‌خودانکرن: میواندارى کردن، میوان‌ڕاگرتن [ف] پذیرایی کردن از مهمان.
میهقان‌دۆست: کەسێ که بەمیوانان حەزدەکا [ف] مهمان‌دوست.
میهقان‌ڕاکرن: میهقان‌خودانکرن [ف] پذیرایی کردن از مهمان.
میهقانی: مەیمانی [ف] مهمانی.
میهمان: میقان [ف] مهمان.
میهمانخانه: میوانخانه [ف] نگا: میوانخانه.
میهمانداران: ۱) میواندان؛ ۲) ناوی گوندیکه له کوردستان [ف] ۱) مهمان‌پذیر؛ ۲) نام روستایی است.
میهمانی: مەیمانی [ف] مهمانی.
میهموز: مامزه، تاسلی لای بازنەی سوار [ف] مهمیز.

میەر: پەز، مەڕ، مێ ف گوسفند.

میەو: دەنگی پشیلە، میاو ف صدای گربە.

میهەنگ: ١) عەیار، پێوانە؛ ٢) ئەندازەشاندەر ف ١) پیمانە؛ ٢) درجە، عقربە.

مییین: مهین ف نگا: مهین.

مێینە: مێوینە، مێ، مێوە ف مادینە.

مێیە: ١) مێینە، جوتی نێرە: (ئەم کوترە مێیەی ئەونێرەیە)؛ ٢) ئالقەی قرتە ف ١) مادینە، جفت نرینە؛ ٢) حلقهٔ سگك.

مێییینە: مێوینە، بەرانبەری نێرینە ف مادینە، مخالف نرینە.

ن

ن: ۱) پاشگری کۆمەڵێ بۆ کەواتەی دەوترێن (بچۆن، بچن)؛ ۲) پاشگری پەیوانا: تیمە (ئێمە، ئێن گەڕێن)؛ ۳) پاشگری پەسنی ناحەز: (چڵکن، چڵمن، کوڵکن)؛ ۴) پاشگری ماڵدو کەرستە: (ئەرن)؛ ۵) پاشگری هەمبەر لەکۆمەڵدان: (هەانن، دەچن، دەڕۆن)؛ ۶) پاشگری پاڵدان: (پاشن)؛ ۷) پاشگری جنێوگە: (کرن، برن)؛ ۸) نە، نا: (ئەز ئزانم)؛ ۱) پسوند جمع مخاطب؛ ۲) پسوند متکلم مع الغیر؛ ۳) پسوند توصیف؛ ۴) پسوند نسبت؛ ۵) غیر از سوم شخص جمع؛ ۶) پسوند انکار؛ ۷) پسوند مصدری، علامت مصدر؛ ۸) نه، حرف نفی.

نا: ۱) بێ: (ناهرمێد)؛ ۲) دژەبەژێری: (ناجم، ناخۆم)؛ ۳) لۆلاش: (سەر نای ناسیای)؛ ۴) وشەی پرسیار: (تۆ چۆ بە شار نا؟)؛ ۵) نان، یان: (نا تۆ بچۆ نا من دەچم)؛ ۶) وشەی حاشا: (تۆ خواردت نا؟)؛ ۱) بەڵێ؛ ۲) نە؛ ۳) ناوآسیاب؛ ۴) کلمەی پرسش؛ ۵) یا؛ ۶) کلمەی حاشا، انکار.

ناناسایی: بەدەر لە دابو دەستوور، غیر عادی.

ناتوەیدا: بەتاوات نەگەیشتو، نومید.

ناتەمین: ۱) نەبین، خەمبار، دەستبەس؛ ۲) بنە، خەتەر؛ ۱) غیر قابل اعتماد، نامطمئن، نادرست؛ ۲) خطرناک.

ناتا: ۱) شتێ کە کەم بەسەر، کەمتر؛ ۲) تا جنگەی نایەتەوە: (ئەم جەواڵە ئەو گەنمە ناتا)؛ ۳) توانای نیە: (ئەم کەرە بارەکەی ناتا)؛ ۴) ناتوانە، ناتا؛ ۱) ناتاب؛ ۲) نمی‌گنجد؛ ۳) توانایی ندارد؛ ۴) نمی‌رود.

ناتاب: ناباو، ناتاب.

ناتالغ: منداڵی هێشتا گەورە نەبۆتە بالغ.

ناتالق: ناتالغ، نەگەیشتە بلوغ، نابالغ.

ناتاسای: ۱) بێ‌ڕەوە، بێ‌ڕێزە؛ ۲) دژ لە دابو دەستوورێ کۆمەڵ؛ ۱) بی‌رواج؛ ۲) ناباب و غیر عادی.

ناتاپس: لە پیویست بە دوور، ناتابەسە.

ناتاڤ: لە دزانی کەفتنگ، ورشکست.

ناتاوت: ۱) ناباو؛ ۲) بۆنە، بۆنەکە؛ ۱) ورشکست؛ ۲) کوتاه، قدبەقواره.

ناتاوتبوون: لەدزانی کەوتن، ورشکست بوون.

ناتاوتە: بۆنەکە، بەسەکە، قرتە، کوتاەڤ لاغر بدقواره.

ناتبوونی: ۱) لەدزانی کەوتن؛ ۲) بۆنەکەبی؛ ۱) ورشکستگی؛ ۲) بدریختی و کوچك اندامی.

ناتۆ: ناتوت، ناتوت، نگا: ناتوت.

ناتۆتک: تیرۆکی لەسوورێ لەنگوتانەبان کردەوەو، وەردەنە، توره ناتوایی.

ناتوبی: ناتوتی، لەدزانی کەفتن، ورشکستگی.

ناتە: زەوانە، نابێ، ناشێ، (وا ناتە) سزاوار نیە.

ناتەجا: پێچەوانەی زەوتوتی ئاسایی، نامعقول.

ناتەجێ: ناتەجا، (ئەمێ ماوم لە یاران ناتەجێ ماوم لەجەل ڕۆیەم بەمردن ئەم قسوورە زنە نسیمە نەکەم چیکەم؟) ئەمەجوی‌ە، نامعقول، ناتجا.

ناتەحەق: پێچەوانەی حەق و ڕاستی، ناڕوا.

ناتەدڵ: پێچەوانەی دڵخواز، شتێ کە پەسند نەکرێ و بەدڵ نەکەوێ، برخلاف میل.

ناتەکار: بەدکار، زاڵم، بەکار.

ناتەکام: بەمراد نەگەیشتگ، ناکام.

ناتەڵەد: پێچەوانەی شارەزا، ناوارە.

ناتەڵەگ: ناتەڵەد، ناوارە.

ناتەڵەڵ: ناتەڵەد، ناوارە.

ناتەوخت: بێ‌وەخت، ناتەگام.

ناتەین: دژ، مابەین، میان، وسط.

ناتێ: ناشێ، نەی‌شوو.

ناتیلک: ناتۆ، ناتاد، وردەی ناتوایی.

ناتیاراری: خۆی‌بەکەرەن لە شتێ کە نەبێ لێی دوورەی، بی‌احتیاطی.

ناتیاریزی: ناتیاراری، لە مەبەستەوە دوورەی‌ە کردن، نابرهێزی، بی‌احتیاطی.

ناتیاک: ۱) پیس، گەمژە، جڵکن؛ ۲) بەدبەخت، خاین، ناپاک؛ ۱) ناپاک؛ ۲) خائن.

ناتیوخت: ۱) پیس و پۆخڵ؛ ۲) کاریلاو، (کاری هەر ناتیوخت)؛ ۱)

کثیف ٢) نابخت، نامنظم.

تاپەسن: شتی کە لە بەرواڵەتەوە ئۆرە ناپەسند.

تاپەسند: تاپەسن ناپەسند.

تاپەسەن: تاپەسن ناپەسند.

تاپەسەند: تاپەسن ناپەسند.

تاپیاو: کەسێ کە لە مەردایەتی بێبەشە نامرد.

تاپیاوەتی: پێچەوانەی مەردایەتی نامردی.

تاپیاوی: تاپیاوەتی نامردی.

تات: ئەولاوە لە ئەم طرف.

تاتا: تات ئەمرەوە لە ئەم طرف.

تاتانم: لە توانام بەدەر نەتوانم.

تاتانین: ١) بێ تاقەتبوون لە تەنجامی کارێکدا ٢) ئێمە بۆمان ناکرێ ١) نەتوانین ٢) نمی‌توانیم.

تاتاو: کەمبو بۆن، هێشتا بۆ بوخت‌بوون دەیەوێ نادروست، نابخت، ناتمام.

تاتاوان: بێ گوناه، بێ تاوان بێ گناه.

تاتاوی: کەمبو کوڕی، بەهۆی لە بوختی و دروستی نقص، ناتمامی.

تاتەوێت: لێرەوەوە ئینجا و آنجا.

تاتر: دەڵاک، کیسە گیشی حمام دلاک حمام.

تاترا: لێرەوە لە این طرف.

تاتر: شاڵە، شارە، عەلامەتی نیوان کاو گەنم لە خەرمان جوبکهای فاصل کاه و گندم در خرمن.

تاتف: گشتەکی بە بێ‌دروو نخ بخیهٔ جراحی، رشتهٔ زخمدوزی.

تاتوا: پێچەوانەی دەخوازێ نمی‌خواهد.

تاتەوانا: لێرەوەوە ئینجا و آنجا.

تاتوام: پێچەوانەی دەمەوێ نمی‌خواهم.

تاتوان: ١) پەرێشان‌حاڵ، پەشێو ٢) پێچەوانەی تەوان ١) پریشان‌حال ٢) ناتمام.

تاتوای: پێچەوانەی دەمەوێ نمی‌خواهی.

تاتۆن: باڵەوان باغبان.

تاتۆرە: کەفەی ناپەسند لقب زشت.

تاتەباز: پێچەوانەی تاتەبازی خۆی ناسازگار.

تاتەبازی: مامەڵەی تێکچوونی ناسازگاری.

تاتەمیز: پیس، چڵکن، گەمار کثیف.

تاتەمیس: تاتەمیز کثیف.

تاتەوان: بێ تاقەت، بێ‌تین و تامەت ناتوان.

تاتەواو: ناتەواو ناتمام.

تاجاڕ: تاپەمەق ناروا.

تاجس: ١) بەدقەمەر، ناپەسند ٢) ڕەگەزجرووک، پێچەوانەی ١) بدقدم، بدجنس ٢) نجیب.

تاجۆن: ١) ناباو ٢) دزی ڕێگەریک ١) نایاب ٢) نامرتب.

تاجۆر: ناباو نگا: نایاب.

تاجەستە: بۆنەکە، تاڕۆت بی‌نمود، کوتاەقد، بدریخت.

تاجەسە: تاجەستە نگا: تاجەستە.

تاجیح: سەرکەوتو لە کاری خۆی‌دا موفق در کار.

تاچاخ: بێ‌کەف بی‌حال، نزار.

تاچار: بەچبوون، کەسێ کە دەسەڵاتی کاری بەخۆی نمی‌ناگرێ.

تاچم: ١) ڕۆیشتن ناکەم، بڕانبەری بەچم ٢) بڕانبەری دەتبینم ١) نمی‌روم ٢) شباهت ندارم.

تاچن: ١) پێچەوانەی دەچن ٢) پێچەوانەی دەتبینن ١) نمی‌روید ٢) شباهت ندارید.

تاچە: کۆزە، گەرۆڵەی تاش کلوی آسیا که گندم لا تی ریزد.

تاچەخ: تەبڕی دەستی شەرکەران لە پشووا تبر دست جنگاوران قدیم.

تاچێ: ١) پێچەوانەی دەڕۆا ٢) پێچەوانەی دەتبینی، لە گوێتی نەو نید: (کاکت وەك تۆ تاچێ!) ٣) بەخت ناکرێ، بڕدوی نید: (ئەم پارەیەلێ تاچێ!) ١) نمی‌روی ٢) شباهت ندارد ٣) رواج ندارد رایج نیست.

تاچیز: خوێڕی، ناجنس بی‌همچین.

تاچیزە: ژنێ کە لە فەرمانی شوێ سەرپێچی دەکا زن نافرمان.

تاچین: ١) پێچەوانەی دەچین ٢) بێ‌شباهتن بە یەکتر بن: ئێمە وەك یەك تاچین ١) نمی‌روید ٢) بی‌شباهتیم.

تاخاوا: ١) بڕۆن بێ‌ئارام ٢) کەسێ کە لە سازان و تەبایی دڕدۆنگە ١) عجول، ناآرام ٢) ناسازگار.

تاخان: ١) بێ‌هێز لە جوانی و خوشیکی ٢) دوژمن ١) ناتوان ٢) دشمن.

تاخەزی: ١) بێ‌هێزی لە جوانی ٢) دوژمنایەتی ١) بدگلی ٢) دشمنی.

تاخساو: ١) سەرجموت ٢) قسەی تاڵەمێن ١) بدحساب ٢) سخن نامقبول.

تاخساوی: ١) سەرجموتی ٢) قسەی بێ‌بەن ١) بدحسابی ٢) سخن لاطایل.

تاخسڵ: ڕەسەن خراو، تاجسن بدگهر.

تاخسێ: بە ئاگا ناپەڕ احساس نمی‌کند.

تاخسێی: تاخساوی نگا: تاخساوی.

تاخسێنەوە: لە ئاسوودەیی بێبەشە نیاساید.

تاخسێوی: تاخساوی نگا: تاخساوی.

تاخەق: پێچەوانەی حەق و ڕەوا، زوڵم ناروا.

تاخەقی: زوڵم ستم.

تاخەوێ: بە هیچی دانانێ بە هیچ نمی‌شمارد.

تاخیە: مەڵبەند، بەشێ کە سەرەبێی چەند ئاوایی ناحیه، منطقه.

تاخ: ١) ڕووەوی هەرشتێ، ناوەڕاو (بە تاخی هەرزا چوو) ٢) تەنگەڵان ٣) دەریای زل ١) ناحیه، عُمق، درون ٢) جایی ٣) دریای مُحیط.

تاخا: بەزەویدا ئاوا پێچەوانەی قڕێ دەدا (بارە کە تاخا) نمی‌اندازد.

ناخاي: ۱) زير و به‌که‌ئمو کڵۆ؛ ۲) بەدەوەن، شەرمەلاییەن؛ ۳) تیخی زۆر باش، ناخار ▣ ۱) ناراشیدە، ناهموار؛ ۲) ئەزوو؛ ۳) تیغ بسیار خوب.

ناخازم: ناوام ▣ نمی‌خواهم.

ناخافل: بی‌ئاگاداری، لەبەر، کتوپڕ ▣ ناگهان.

ناخر: ۱) زەوەی شەو بەکڵۆ؛ ۲) گاگەل، گاران؛ ۳) شوانی گاران ▣ ۱) رمه‌ای که شب در صحرا می‌ماند؛ ۲) گلهٔ گاوان؛ ۳) چوپان گاوان.

ناخرقەوان: بەزۆری ناخری بەرماوەز که زەوە دەکرێتەوە ▣ رمه‌ای روز آخر آزمداد.

ناخلاف: کتوپڕ، لەبەر ▣ غفلتاً؛ ناگهان.

ناخن: ماکنکی بەهێزو بریقەدار، بە پشتی قامکەوە، چەمرۆکی بنیادەم ▣ ناخن.

ناخۆ: ۱) هەندەرانی؛ ۲) کەوابە؛ ۳) لەی چۆن؟ ▣ ۱) نا چنین است؛ ۲) که اینطور؛ ۳) چطور؟ مگر؟.

ناخواز: ۱) کەمەوان؛ ۲) لە خواردن بەپارێز ▣ ۱) ناخدا؛ ۲) نمی‌خورد.

ناخودا: ۱) کەمەوان؛ ۲) گوناهبار و بی‌ترس لە خودا ▣ ۱) ناخدا؛ ۲) خداناشناس.

ناخۆرا: کەم‌خۆر ▣ کم‌خوراک.

ناخۆرە: زەمینی قوپاو، هەرزی زۆرجوک ▣ زمین فرورفته.

ناخوری: ۱) نۆبەرەی فرزەند؛ ۲) نۆبەرەی میوە ▣ ۱) فرزند نوباوه؛ ۲) نوبر میوه.

ناخۆش: ۱) لەش بەیار؛ ۲) جێی ناپەسند؛ ۳) هەوای تۆش؛ ۴) ناتەبا، (مابەین ناخۆش) ▣ ۱) بیمار؛ ۲) بدطعم؛ ۳) هوای بد؛ ۴) میانهٔ بد، سکراب.

ناخۆشی: ۱) جێو تۆبی، کەش؛ ۲) لەش بەیاری؛ ۳) ناتەبایی ▣ ۱) موسم سرما و بارش؛ ۲) بیماری؛ ۳) ناسازگاری.

ناخۆشین: بیماری، لەش بەیاری ▣ بیماری.

ناخون: ناخن ▣ ناخن.

ناخونە: بەخوێنەدەوار ▣ بیسواد.

ناخون‌شەیتان: شەیتانوکە ▣ حلزون.

ناخونیە: ۱) لەکەی بارلەتم سۆر، کە لە جاو بەیدا دەبێ، بەخوێنەکی، جاوە؛ ۲) پرپەی دەوری چاوی کە بۆی ئەوەنادرێ ▣ ۱) از بیماریهای چشم؛ ۲) تاریی بود در کنارهٔ پلک.

ناخونەلک: ۱) خواردن لە شتێ بە بێ ئیجازەی خاوەنی؛ ۲) ناخونەی جاو ▣ ۱) خوردن از چیزی بدون اجازه. ناخلک؛ ۲) از بیماریهای چشم، نگا: ناخونیه.

ناخوریا: بەرپیوان، لەبەرجاوگوم ▣ ناپیدا.

ناخوێنە: لەکەی سۆری جاو، ناخونیە ▣ لکهٔ قرمز چشم، نوعی بیماری.

ناخەفم: دەخەوانا چم ▣ نمی‌خوابم.

ناخەلەف: منالی خراپ ▣ فرزند ناخلف.

ناخەوم: ناخەفم ▣ نمی‌خوابم.

ناخێر: ۱) لە پێچەوانەی ئاری؛ ۲) هیچ و پوچ و بێ‌بەهرە؛ ۳) لە گیانی ناخێرت بەجوی ▣ ۱) نه؛ ۲) بی بهره و هرزه.

ناداً: پێچەوانەی بەدار، ناپەخشێ ▣ نمی‌دهد.

ناداوان: ۱) بزە، دەس‌قوماش، جرۆک؛ ۲) بەزەوانی ▣ ۱) خسیس؛ ۲) پشیمانی.

نادر: ۱) کەم‌ئاد، کەمبێنە؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان ▣ ۱) کم‌نظیر؛ ۲) نام مردانه.

نادروس: ۱) پیاوی چەوتو خوار؛ ۲) ناپەیتی ▣ ۱) آدم نادرست؛ ۲) ناروا.

نادروست: نادروس ▣ نگا: نادروس.

نادەم: ناپەخشێ ▣ نمی‌دهم.

نادو: سۆکەلەناوی نادر، ناوی پیاوانە ▣ مخفف نادر.

نادواد: داری سێ‌پای مەشکە ▣ چوب سه‌پایهٔ مشک.

نادوڵ: کۆزە، کەرۆکەی ناش ▣ گلوی آسیاب که گندم از آن ریزد.

نادوی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولان کردنەوە دانیشتوانی مرکردستان کە بەعەرەب ئاوەدان کردەوە.

نادە: ۱) میوەیی کە زۆر بێ‌بگا؛ ۲) کاری کە هاسان و زۆر بکەیت ▣ ۱) زودرس؛ ۲) کاری که انجام دادنش زیاد وقت نمی‌خواهد.

نادەت: نادا ▣ نمی‌دهد.

نادەتی: نادا ▣ نمی‌دهد.

نادەم: پێچەوانەی دەبەخشێ ▣ نمی‌دهم.

نادی: ۱) نادەی؛ ۲) جێگەی پشودان و تیسراحەتی نۆستان ▣ ۱) نمی‌دهی؛ ۲) باشگاه.

نادیار: بەرپیوان، ناخویا ▣ ناپیدا.

نادیاری: نادیار ▣ ناپیدا.

نادیەنە: ڕوانین، ڕوانین، ئەتماشاکردن ▣ نگاه کردن.

نادیتی: ناینی، لەشتێ بێ‌هەتە ▣ نمی‌بیند.

نادیتی: دەڕوانێ، ئەتماشادکا ▣ نگاه می‌کند.

نار: میوەیەکە پاییزی قایشاڵ خۆ ڕۆژی دەستاک تیدایە ترش و شیرین و مەخوشی هەیە، هەنار ▣ انار.

نارا: ۱) نیشت، ناینە؛ ۲) هەر تەم‌جارە ▣ ۱) اکنون؛ ۲) فقط این دفعه.

نارامی: چەوت، خوار ▣ ناراست.

نارامت: نارامی ▣ ناراست.

نارامتی: چەفتی، لاری ▣ ناراستی، نادرستی.

نارامی: نارامتی ▣ نادرستی.

نارام: ۱) زەهراو؛ ۲) بەڵاو بەدبەختی؛ ۳) ڕەوانەکران بەزۆر کراو ▣ ۱) زهرابه؛ ۲) مصیبت و بدبختی؛ ۳) فرستاده.

نارای: نارا ▣ نگا: نارا.

ناریە: پشکوتنی گەڵاو لکی ڕووەک ▣ شکفتن و جوانه‌زدن گیاه.

ناریەلک: دارەیی تێکەکراو ▣ درخت بید آخته‌شده.

نارجەلاتجوخ: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن ▣ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نارجیل: جۆرە دەنکەدەزیکە ▣ نوعی دانهٔ تسبیح.

نارداني: بەرد، سلمە، مەردەوان، نارەوان ▣ نردان.

ناردت: ۱) ڕەوانەت کرد؛ ۲) ڕات سارد ◄ ۱) فرستادی؛ ۲) سفارش کردی.

ناردراو: ڕەوانەکراو، ناراو ◄ فرستاده.

ناردم: ۱) ڕەوانەم کرد؛ ۲) ڕاسپارد ◄ ۱) فرستادم؛ ۲) سفارش کردم.

ناردن: ۱) ڕەوانەکردن؛ ۲) ڕاسپاردن ◄ ۱) فرستادن؛ ۲) سفارش کردن.

ناردی: ۱) ڕەوانەی کرد؛ ۲) ڕای سارد ◄ ۱) فرستاد؛ ۲) سفارش کرد.

ناردین: بەدگەن، گیانەمەسر ◄ گیاه مضر باقی.

ناردیوان: بەرد، سلەم ◄ لردبان.

نارگیلە: قلیان ئاوی ◄ قلیان.

نارن: ناچن، پێچەوانەی دەڕۆن ◄ نمی‌روند.

نارنارۆکە: فامیلکە ◄ ترانەایست.

نارنارۆکی: نارنارۆکە ◄ ترانەایست.

نارنج: میوەیەکە کە تیرەی بڕەقاڵ و لاڵەنگی و کەبات ◄ نارنج.

نارنجۆک: بۆمبای چکۆڵەی دەستی ◄ نارنجک.

نارنجەک: نارنجۆک ◄ نارنجک.

نارنجەڵمە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاڕلیان کرد ◄ روستایی در کردستان که جلیان آن را ویران کردند.

نارنجی: بەرەنگی نارنج ◄ نارنجی رنگ.

نارنگی: لاڵەنگی ◄ نارنگی.

نارۆچە: گوندێکە کە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد ◄ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نارۆژ: ئەمڕۆ، ئەمڕۆ ◄ امروز.

نارۆک: جۆرێ میوەی نارنج، نایەستو پچوک ◄ نوعی انار کوچک و نامرغوب.

نارۆکە: فامیلکە ◄ ترانەایست.

نارەباف: دارەزەقی، دارێکی بێ بەر قەدی زۆر ئەستور لەدەو پۆپی جوانی هەیە ◄ لارون.

نارە: گوزەر، نەعرەت، گوزەر بەدەنگی بەرز ◄ نعره، غرش.

نارەت: ناچێ ◄ نمی‌رود.

نارەتە: گوزەر، گوزەر بە دەنگی بەرز ◄ نعره.

نارەحەت: ۱) لە ئاسودەیی بێبەش؛ ۲) هاژە، قەڵەس؛ ۳) ڕی‌هەستاو، ئۆزە؛ ۴) زۆر بەخۆتی ◄ ۱) ناراحت؛ ۲) پکر؛ ۳) خستگی؛ ۴) بسیار بیمار.

نارەزا: کەسێ کە شتێ قبوڵ نەکا ◄ ناراضی.

نارەزایی: نارەزیی و قەڵەسی ◄ ناخشنودی.

نارەسەن: ناچسن، ناهەستاڵ ◄ بدگهر.

نارەنار: گوزانی لەسەرخۆو لەبەرخۆوە، لۆرەلۆر ◄ زمزمه، ترنم.

نارەوا: ۱) ناحەق، نایەبێ؛ ۲) سکەی قەڵب ◄ ۱) ناروا؛ ۲) سکهٔ تقلبی.

نارەوان: ۱) ئەبەرەکرایی ئەدەبی؛ ۲) خۆشئەوەی بە گوێ و گوڵ؛ ۳) زەمانێ کە لە قسەدا زەت دەبینا ◄ ۱) زیر نشده؛ ۲) روخوانی با اشکال؛ ۳) زبان لکنت‌دار.

نارەوایی: ناچەسپێ، ئەبەجێ ◄ ناروایی.

نارەوەن: نارەوە ◄ درخت نارون.

ناری: ۱) پێچەوانەی باری، بەعەلی؛ ۲) نارناوی شاعیرێکی ئەم چەرخە ◄ ۱) ناباری؛ ۲) تخلص شاعری کردزبان و معاصر.

نارێ: ۱) ناری زنانە؛ ۲) فامیلکە ◄ ۱) نام زنانه؛ ۲) ترانەایست.

نارێاگ: ۱) نارەزا؛ ۲) ناراو، ڕاسپراو ◄ ۱) فرستاده؛ ۲) سفارش شده.

ناری‌عەلی: زۆر بەدڕەوشت؛ ۱) بە هەزار ناری‌عەلی فەرزەکەم لێ‌ساندا ◄ کنایه از زحمت زیاد.

نازاڵە: ۱) ناجوڕ؛ ۲) دزی نەکوژ؛ ۳) دزی نەهێشتو ساف ◄ ۱) ناجور؛ ۲) نامرتب؛ ۳) ناهموار.

نازین: ۱) گوزانی جەمیارانە؛ ۲) ناوی زنانە؛ ۳) ژنی خەزین؛ ۴) نامیلکە، پەنجاڵە ◄ ۱) آهنگ حزین؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) زن خجالتی؛ ۴) نازک و تنک.

نان: ۱) خینوو، گرینجە؛ ۲) داری سنۆبەر؛ ۳) خۆشەویستی، دڵۆڤانی ◄ ۱) نان؛ ۲) درخت صنوبر؛ ۳) محبت، مهربانی.

نانار: خۆشەویست، زۆر خۆشەویست ◄ نازنین.

نانالە: ئەرنی، ئەرنیوشەق ◄ شدانب.

نانان: ۱) نانانە؛ ۲) لەبەر زۆر تاوان ڕووە بەوگ ◄ ۱) شدانب؛ ۲) از کثرت آب دادن زیر شدم.

نانبالنج: بالکەی سفەلم و پچوک ◄ نانبالش.

نانپەروەر: بە خۆشەویستی گەورەکراو ◄ نازپرورده.

نانپێوە کردن: شانازی‌ی کردن ◄ افتخار به کسی کردن.

نازەاو: ۱) نازا؛ ۲) ناوی زنانە ◄ ۱) محبوب، نازنین؛ ۲) نام زنانه.

نازەاری: خاوەن‌ناری ◄ نازنینی.

نازەنگ: جۆرێ گوڵی کەم‌نام ◄ گوزن.

نازشیوان: لەسەر خۆشیانەوە تۆشی جەم و مەینەت بۆ ◄ از خوشی به ناخوشی افتادن.

نازفرۆشتن: خینوو و قەمزە کردن ◄ نازکردن.

نازک: ۱) پێچەوانەی سەخت، نەرم؛ ۲) وردو باریک؛ ۳) تورنک ◄ ۱) نرم؛ ۲) ظریف، نازک؛ ۳) ترد.

نازکردن: نازفرۆشتن ◄ نازکردن.

نازککار: ۱) جاسایی کە گوڵەزی بە گەچ لە خاڵوان دەکا؛ ۲) دارتاشی کاری وردەکاری ◄ ۱) گچبر؛ ۲) نازک‌کار چوب.

نازککاری: کاری نازککار ◄ ۱) گچبری؛ ۲) نازک‌کاری بر چوب.

نازکەر: نازفرۆش ◄ عشوه‌گر.

نازکەش: خەمخۆر و نازفرۆکەر لە خاوەن‌ناز ◄ نازکش.

نازکەڵە: لەش‌نازک ◄ نازک اندام.

نازکەی: نازکی ◄ نگا: نازکی.

نازکی: ۱) نەرمی؛ ۲) تورنی؛ ۳) باریکی ◄ ۱) نرمی؛ ۲) ترنی؛ ۳) نازکی.

نازکێش: دڵسۆز، خەمخۆر، دڵبڕ لە بەرەبی بۆ زۆرەدەستی خۆی ◄

سرپرست غمخواره.

نازکیشان: غمخوری و دلسوزی ههڵگرتن زۆرجهسته ◄ سرپرستی و غمخوارگی.

نازگ: نازك ◄ نگا: نازك.

نازلی: ۱) نازدار؛ ۲) فامیلکه؛ ۳) ناوی (ئافرهت) ◄ ۱) نازین؛ ۲) نرانه‌یست؛ ۳) نام زنانه.

نازم: ۱) سهرپرستی ههڵگرتن؛ ۲) ناوی پیاوانه ◄ ۱) ناظم مدرسه؛ ۲) نام مردانه.

نازمیا: ناوچهیهکه له کوردستانی بهرهدستی ترکان ◄ منطقهای در کردستان.

نازنان: گوڵێکه بهزۆر ڕهنگان ◄ گل نازنان.

نازناو: لهقهبی باشی ههڵبژێراو ◄ لقب برگزیده.

نازونۆز: نازکردن به مینگهو قنگه ◄ عشوه و ناز.

نازونیاز: نازکردن و دڵداناوه ◄ نازکردن و دلداری دادن.

نازونیستان: نازونۆز ◄ نازونیاز.

نازونیوتان: نازونۆز ◄ نازونیاز.

نازه: گۆشتی بن ناخۆن ◄ گوشت زیر ناخن.

نازهریف: ۱) نابهست؛ ۲) ناحهز ◄ ۱) نابست؛ ۲) بدگل.

نازهناخۆن: نازهی ناخۆن، بن نیوکه ◄ بخشی از ناخن که زیر پوست قرار دارد.

نازهنگوشت: قوڕچهکه ◄ انگشتانه.

نازهنین: ۱) بهنان، نازهان؛ ۲) ناوی (ئافرهت)؛ ۳) گوندێکه له کوردستان بهعهسی وێرانی کرد ◄ ۱) نازنین؛ ۲) نام زنانه؛ ۳) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نازهی ناخۆن: بن نیوکه ◄ بخشی از ناخن که زیر پوست قرار دارد.

نازی: ۱) نازهنین؛ ۲) له متسدالبۆن بن‌هسه؛ ۳) ناوی (ئافرهت) ◄ ۱) نازنین؛ ۲) نمی‌زاید؛ ۳) نام زنانه.

نازیرهك: نازرهنگ ◄ گردن.

نازین: ۱) شانازی کردن؛ ۲) بازرگان شهڕهوهن ◄ ۱) فخر و مباهات کردن؛ ۲) دلگرم بودن و محافظ گمان بودن.

ناژ: داری سنۆبهر، نارگ ◄ درخت صنوبر.

ناژو: نارگ ◄ درخت صنوبر.

ناژین: ۱) نارگ؛ ۲) شیهه تهمرین؛ ۳) تهمرین ◄ ۱) درخت صنوبر؛ ۲) می‌جریم؛ ۳) می‌جرم.

ناس: ۱) ناشناس، پێچهوانهی بناس؛ ۲) جۆرێ توتن و فسڵ و زوڕنهخه دهبهزن؛ ۳) باشگری بهمانا ئاگادار له کهسێ یا شتێ ◄ ۱) شناس؛ ۲) نوعی توتون مکشی مخلوط با آهک و دیگر مواد ناس؛ ۳) پسوند به معنی شناس.

ناساخ: ۱) لهش بهبار، بیمار؛ ۲) عهیبدار ◄ ۱) بیمار؛ ۲) معیوب.

ناساغی: لهش بهباری ◄ بیماری.

ناسان: ۱) لهش بهبار؛ ۲) کهمدهست، ناتهواو ◄ ۱) بیمار؛ ۲) کم‌درآمد.

ناسازگار: له لهش ناخۆش ◄ ناسازگار.

ناساغ: ناساخ ◄ نگا: ناساخ.

ناساغی: ناساخی ◄ بیماری.

ناساق: ناساخ ◄ نگا: ناساخ.

ناساقی: ناساخی ◄ بیماری.

ناسان: ئێستاره‌ئاوێن، بهحاڵوبالزانین ◄ شناخت.

ناساندن: بێ‌ناسین، کردهناسای ◄ معرفی کردن.

ناسر: گوندێکه له کوردستان بهعهسی وێرانی کرد ◄ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناسران: شناس بوون ◄ شناخته‌شدن.

ناسراو: ۱) ناس، ناسناو؛ ۲) خهڵك زانیویه چیه یان کێیه؛ ۳) بریتی له خاوهن دهنگوناو ◄ ۱) آشنا؛ ۲) شناخته‌شده؛ ۳) کنایه از مشهور.

ناسرگوڕراو: له گوندهای کوردستانه که بهعهسی گاوڵیان کرد ◄ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ناسره: گوندێکه له کوردستان بهعهسی وێرانی کرد ◄ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناسرا: پێچهوانهی شیاو، نالایق ◄ ناشایسته.

ناسك: نازك ◄ نگا: نازك.

ناس کرن: ۱) بهرچاو شارهزابوون له چاوهنی کهسێ یا شوێنی؛ ۲) ناسینهوه ◄ ۱) شناختن؛ ۲) بازشناختن.

ناسلهنازنجی: به کهسێ دهڵێن که زۆر نازدهکاو خۆی له خهڵك به زیاتر دهزانی ◄ نازباری، متکبر.

ناسکۆڵه: ناسکی پچکۆڵه ◄ نازك کوچولو، نازك ماهانی.

ناسکه: ۱) بارگایهك له شت؛ ۲) ناسلهنازك؛ ۳) نازه بۆ (ئافرهت)؛ ۴) جۆرێ کولێره (کولێره ناسکه)؛ ۵) فرۆسکهی نازی ◄ ۱) توبره پاریك له چیزی؛ ۲) سگ؛ نازك؛ ۳) نام زنانه؛ ۴) نوعی گردهٔ نان با شیر و روغن؛ ۵) نالهٔ سگ شکاری.

ناسکهرمێ: جۆرێ هەرمێ ◄ نوعی گلابی.

ناسکهناسك: نالهو فرۆسکهی نازی ◄ ناله و صدای آهستهٔ سگ شکاری.

ناسکهنام: لهش ناسك ◄ نازك اندام.

ناسکهنان: کولێره‌ناسکه ◄ گرده نان با شیر و روغن.

ناسکههرمێ: ناسکهرمێ ◄ نوعی گلابی.

ناسنامه: پێناس ◄ شناسنامه.

ناسۆر: ۱) بریتی تهمهناکردوو؛ ۲) دووهڵی موتیر ◄ ۱) زخم دیرالتیام؛ ۲) اُمل.

ناسوڕ: گوندێکه له کوردستان بهعهسی وێرانی کرد ◄ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناسیار: ناشناس، شناس، ناس ◄ آشنا.

ناسیاری: ناشناسی ◄ آشنایی.

ناسیاگ: ناسراو ◄ شناخته‌شده.

ناسیای: ناسیار ◄ آشنا.

ناسین: ناس کردن ◄ شناختن.

ناسپه‌وه: دوای دۆڕی ئاس گرتن ◻ بازنساختن.
ناشاد: غەمگین ◻ اندوهگین، غمگین.
ناشارەزا: نایلەم ◻ ناوارد.
ناشایس: ناسرا ◻ ناشایسته.
ناشایست: ناشایس ◻ ناشایسته.
ناشایستە: ناشایس ◻ ناشایسته.
ناشت: بەریو لەبەر، بەم لایەوە، بۆلێرە ◻ به این طرف.
ناشتا: ۱) خوێن؛ ۲) بەرجایی. ناشت ◻ ۱) ناشتا؛ ۲) صبحانه، چاشت.
ناشتاکردن: ناشت‌خاری، بەرجایی کردن ◻ صبحانه‌خوردن.
ناشتاپاشتا: ئێرەوئەوێ ◻ اینجا و آنجا.
ناشتەداشت: ئێرەوئەوێ ◻ اینجا و آنجا.
ناشتەداشتا: ئێرەوئەوێ ◻ اینجا و آنجا.
ناشتن: ۱) چەقاندنی ڕێشەی دار؛ ۲) مردو ئەمراندن ◻ ۱) کاشتن نهال؛ ۲) مرده دفن کردن.
ناشتو: ئێرەی بن گڵ خراو ◻ دفن شده.
ناشتوناشت: ئێرەوئەوێ ◻ اینجا و آنجا.
ناشتی: ۱) ناشتو؛ ۲) ئەوەی زێرخاکی کرد، کردە زێرخاکەوە ◻ ۱) دفن شده؛ ۲) آن را دفن کرد.
ناشرین: ۱) ناحەز، بێ‌بەش لە جوانی؛ ۲) کار و قسەی خراپ ◻ ۱) بدگل؛ ۲) گفتار و رفتار زشت.
ناشکور: بێ‌ئەمەک، بێ‌حەزان، سڵە ◻ ناسپاس.
ناشکوری: سڵەیی، بێ‌ئەزانی ◻ نمک‌نشناسی، ناسپاسی.
ناشکین: ناشکور ◻ ناسپاس.
ناشۆ: مەحاڵ، شتێ کە جێ‌بەجێ‌بوونی هەر بە دژوار ◻ ناممکن.
ناشۆر: بەرگ و کەل‌وپەلێ کە بەخاوێنی ڕادەگیرێ بۆ ڕۆژی لازم ◻ لباس پاکیزه برای مواقع لزوم.
ناشمر: ناڕەوا ◻ ناروا.
ناشی: کەسێ کە لە کاردا ئاشارەزایە ◻ ناشی، ناوارد.
ناشێ: نانی. ناڕەوایە ◻ شایسته نیست، نمی‌شود.
ناشیرین: ناشرین ◻ نگا: ناشرین.
ناشیرنی: ناحەزی، بێ‌بەهرەیی لە جوانی ◻ نازیبایی.
ناشیرین: ناشرین ◻ نگا: ناشرین.
ناشیرینەیی: ناحەزی ◻ نازیبایی.
ناشیزە: ناجیزە ◻ ژن نافرمان شوهر.
ناعار: بێ‌مان لاساز ◻ حرف نشنو، لجباز.
ناعال: بنیادەمی بێ‌کار و بێ‌قەدر ◻ آدم بی‌ارزش.
ناعس: ۱) نەمدڵ؛ ۲) بێ‌کار و بێ‌کەلک ◻ ۱) شل؛ ۲) بیکاره.
ناعف: قازانج، نەعف، بەهرە، فێدە ◻ سود.
ناعفەت: قازانج ◻ سود.
ناعلەت: نەعلەت ◻ لعنت.
ناعلەتی: نەعلەتی، شتێ زۆر خراپ و بەلا ◻ لعنتی.
ناغشە: گیایەکی گەلاوردی تاوتێری بۆن‌خۆشە ئیستاک دەکرێ و دەچێشتی دەکەن ◻ مرزه.
ناغوایش: مەلوەلوکردن کەف ◻ صدای گربه.
ناغۆن: چەرمێکە کە دەناو بیردا و بە چەپوان ئاوی پێ دەهەڵدەن ◻ چرخ آبکشی از چاه که به وسیلهٔ حیوان کار می‌کند.
ناغۆرە: ناغۆن ◻ نگا: ناغۆن.
ناغەز: ناحەز ◻ نازیبا، زشت.
ناغەسڵ: ناهەسڵ، نازەسەن، ناجەس ◻ ناصاف.
ناغیلاج: نایلاج، نەچێوڕ ◻ ناچار.
ناقار: بێی دەبای ڕۆژ چاک، ناخار ◻ تیغ بسیار خوب.
ناقام: بێ‌ئاگەیشتو، گێژ ◻ نفهم، نادان.
ناقامی: نەبەنگی، ساویلکەیی ◻ نادانی، ساده‌لوحی.
ناقک: ۱) ئۆڵایەکی بچووکی ئەوارەکە لە ناوڕاستی ڕگەدا، ناوک، نۆک؛ ۲) کاکڵ ◻ ۱) ناف؛ ۲) مغز بادام و گردو.
ناقەرمان: سەرشەق، سەرپێچ ◻ نافرمان.
ناقەرمانی: سەرپێچی ◻ سرکشی.
ناقەڵک: ۱) پارچەی سێ‌سوچی ناوڕاستی دەرپێ؛ ۲) بزوی دەرپێ ◻ ۱) خشتک شلوار؛ ۲) تیغه، جای بند شلوار.
ناڤ: ۱) وشەی پێ‌ناسین بۆ هەر شتێ؛ ۲) هۆی دەروونی هەر شتێ؛ ۳) ناڤکی ڕگ ◻ ۱) نام؛ ۲) وسط؛ ۳) ناف.
ناڤ‌ناڤین: دەرکاندنی ناوی شتێ ◻ نام بر زبان آوردن.
ناڤاڤین: ناوان‌نان ◻ نام بر چیزی، یا کسی گذاشتن.
ناڤ‌تێش: ڕگ‌ئێشە ◻ شکم درد.
ناڤبار: ۱) قەرتاڵی میوە، ئەرپان؛ ۲) سەربار ◻ ۱) سید میوه؛ ۲) اضافه‌بار.
ناڤبارک: ۱) ناڤباری بچووک، قەرتاڵۆکە؛ ۲) سەربار ◻ ۱) سید کوچک؛ ۲) اضافه‌بار.
ناڤێز: ۱) تیغە، لەمیەر؛ ۲) ئەرکێکە بێ‌ئەرک بۆ گەیشتن ◻ ۱) تیغه؛ ۲) راه میانبر.
ناڤێرک: بەرزایی، بەرزایی نێوان دوشت ◻ میانه.
ناڤ‌بڕین: باس کردن ◻ نام بردن.
ناڤبڕۆ: ۱) ناوچاوان، نوێل؛ ۲) بەین دوو بڕۆ، دێڕ هەر دو بڕۆ ◻ ۱) پیشانی؛ ۲) میان دو ابرو.
ناڤبری: ناڤ‌گوتراو، باسکراو ◻ نامبرده.
ناڤبڕیک: جێی بەزین ◻ پرچین.
ناڤبڕی: کەوتەبەینی دو ئاوەدانی، سوتانت کردنەبەینی دو ئاوەدانیان ◻ میانجیگری.
ناڤبڕی‌گەر: کەسێ کە ناڤبڕی دەکا ◻ میانجی.
ناڤبەر: ۱) نێوان، ماجین؛ ۲) سەربشک ◻ ۱) میانه، فاصله، مابین؛ ۲) حاجب امتیاز.
ناڤبەند: ناوەڕاست، ناوەند ◻ وسط.
ناڤبێژ: ۱) بارزەر لە دادگا، وەکیل؛ ۲) نکاکار؛ ۳) دەڵاڵی تەت‌فرۆش ◻

۱) وکیل مُدافع؛ ۲) شفیع؛ ۳) سمسار.

ناڤەین: مابین [ف] میانه، مابین.

ناڤەنگ: ئەنگە، کەمەرەبەندی زین و کورتان [ف] تنگ، سنور.

ناڤ‌ئێ‌دان: دەدان [ف] تعریف کردن، تشجیع کردن.

ناڤ‌جەژنان: مانگی نیوان شەشەکان و خورمان [ف] ماه ذی القعده.

ناڤچاڤ: ناوچاوان، نوێل، ئەنی [ف] پیشانی.

ناڤچاڤ‌ترش: ڕوکرژ، مرۆسرج [ف] اخم.

ناڤچال: دیوی ناوەڕوی هۆفرۆ [ف] مقعر.

ناڤچون: زەبرانبۆن، جامەبەرەبار [ف] اسهال بورس.

ناڤچە: مەلەبەت، محال، ناوچە [ف] ناحیه، منطقه.

ناڤچەق: ۱) ناوڕاست، دێ، ناوەند؛ ۲) ناوگەل [ف] ۱) نقطهٔ وسط؛ ۲) بین دوران.

ناڤچەنگ: بڕەهنگل، ئەنگل، کەوش [ف] زیر بغل.

ناڤچی: ناوچی کەر، ناوبری [ف] میانجی.

ناڤچیت: ۱) ناڤچی؛ ۲) دەلاڵی شت فرۆشتن [ف] ۱) میانجی؛ ۲) سمسار.

ناڤخۆ: خۆ پاڵەی، بەرانبەر بە یەکانە [ف] خودی، مقابل یکانه.

ناڤدار: ۱) مەشهوور، بەدەنگ و ناو؛ ۲) پێچەوانەی بەناڵو بۆچ [ف] ۱) نامدار؛ ۲) بی مقابل ابهی.

ناڤدارا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ناڤدان: ناڤ‌ئێ‌دان [ف] تشجیع.

ناڤ‌دانین: ناڤ بۆ کەسێ یان شتێ دیاریکردن و بەستە کردن [ف] نام نهادن.

ناڤدایەك: ۱) پێشەکێش، چۆسەرەنشا؛ ۲) چوێن فرۆش [ف] ۱) غرطه‌ورشدن؛ ۲) بدهن.

ناڤدایی: ناوەنێر، ناوەڕگەی بەرانبەر [ف] کاندید.

ناڤدۆك: ناوۆك، داڕەمەنگە [ف] نگا: ناوۆك.

ناڤدەر: جەرەمانە [ف] ضلع پایین چهارچوب در.

ناڤدەرگ: موتەوەری پشت بڕۆی پشت [ف] ستون فقرات.

ناڤدەست: ئەسپ بەری دەست [ف] کف دست.

ناڤدەشت: دەشتایی لەنێوان کێوانا [ف] دشت محصور به کوهستان.

ناڤدەنگ: ناوبانگ [ف] شهرت.

ناڤدێر: ۱) ناڤ بۆدانەدراو؛ ۲) خوردان دەنگبەر ناڤ؛ ۳) ناڤ گوتن بۆ سیارەی کاری [ف] ۱) نام نهاده، موسوم؛ ۲) نامدار؛ ۳) تعریف کاندید.

ناڤراو: ناوکەل، دێ هەردو لینگان [ف] میان دوران.

ناڤرۆ: جزیرەی نێوان ڕووبار [ف] جزیرهٔ واقع در رودخانه.

ناڤرۆجە: نیوەڕۆ [ف] نیمروز.

ناڤرۆنك: ناڤرۆ [ف] جزیرهٔ واقع در رودخانه.

ناڤرە: جزیرە، ئاو، دوگە [ف] جزیره.

ناڤزك: ۱) هەناو؛ ۲) سی و جەرگ و دڵ [ف] ۱) احشاء؛ ۲) دل و جگر و ریه.

ناڤسال: ناوبەر، نێوان‌ساڵ [ف] میانسال.

ناڤسەر: ترۆپك، دوند [ف] بلندترین نقطه در کوه یا درخت.

ناڤسەرك: ۱) ئاڵاوزێ؛ ۲) تاج [ف] ۱) زین ئلاه؛ ۲) تاج.

ناڤشان: هەڵاتوش، ناوهەڵان، ناڤ‌فرۆش [ف] دوش، شانه.

ناڤشکی: ئەوجێگە کە کوردستان بەهۆی دەرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناڤ‌فرۆش: ناڤشان [ف] شانه، دوش.

ناڤقەد: ۱) مەیانی بەرزی مرۆ؛ ۲) قەدی جلوبار [ف] ۱) کمر آدمی؛ ۲) کمر کوه و درخت.

ناڤك: ۱) ناڤکی (ڕ.ک.)؛ ۲) کاکڵ [ف] ۱) ناف؛ ۲) مغز بادام و گردو و...

ناڤ کرن: بەشوێنەوە [ف] نامدارشدن، مشهورشدن.

ناڤکەل: دێ هەردوان، کەل [ف] میان رانها.

ناڤکەندالا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

ناڤکە: ڕەزاو ڕەزای خوێنی کە دوجیم دەگەنەوە یەك [ف] محل بهم پیوستن دو رودخانه.

ناڤگین: نێوانی، بەین [ف] وسط.

ناڤ‌لێخودان: خۆهەڵکێشان [ف] لاف زدن.

ناڤ‌لێ کرن: ناڤدانین [ف] نام نهادن.

ناڤمال: کەل‌پەلی ماڵ، مردەماڵ [ف] اثاثیه.

ناڤمالی: کارەکەر، کلفەت، جێری، خادەم، ڕەوەواش [ف] خدمتکار زن.

ناڤنج: مام‌ناوەنجی، دەستە [ف] میانه، متوسط.

ناڤنۆ: ۱) جزمی دوو؛ ۲) بەهۆی خۆ بە هەزارو بەدار شاندان؛ ۳) ناوزڕاو بەدناو [ف] ۱) فامیل دور؛ ۲) خود را به فقیری زدن؛ ۳) بدنام.

ناڤنۆیۆن: بەدناوی، ناوزڕان [ف] بدنامی.

ناڤنۆ کرن: بەدناو کرن [ف] بدنام کردن.

ناڤنەتەوەیی: ئەوەی گەلانی دنیا، ناڤنەزادی [ف] بین المللی.

ناڤنەزادی: ناڤنەتەوەیی [ف] بین المللی.

ناڤس: ۱) ئالان؛ ۲) ئەرە [ف] ۱) راهرو؛ ۲) اینجا.

ناڤەروك: ناوناخی بەرانبەر تۆبزاو [ف] محتوای مطلب.

ناڤەڵد: ناوڕاست، دێ [ف] وسط.

ناڤودەنگ: دەنگ و ناڤ [ف] شهرت.

ناڤی: دێ مەیان [ف] وسط، میان.

ناڤین: ناڤنج، مام‌ناوەنجی، دەستە [ف] میانه، میانگین.

ناڤ: گەرۆ، قورگ [ف] گلو.

ناڤابیل: ۱) کارلەدەست‌دەرهاتو، بنیادەمی بێ‌قیمەت؛ ۲) شتی کەم‌قەدر (دیاریەکی ناڤابیلە) [ف] ۱) آدم بیکاره؛ ۲) بی ارزش.

ناڤابل: نازاری [ف] ناخشنود.

ناڤا: ۱) گەنمەرەش، دەرەوەی گەنمەڕۆ؛ ۲) کاری‌نیوەجێ [ف] ۱) گردن؛ ۲) کارناتمام.

ناڤاو: ناتەواو [ف] ناقص.

ناڤۆ: بەفە، ناڤۆ، جۆرێ ماسە [ف] نوعی ماهی است.

ناقورج: سخورمه [ف] سقلمه.
ناقولا: ۱) نازک، خوار و خیچ، چەقسۆلان؛ ۲) قسەزان و قسەخۆش [ف] ۱) ناهموار، ناهنجار؛ ۲) سخندان و شیرین سخن.
ناقولج: ناقورج [ف] سقلمه.
ناقیز: بە کەم‌وکوڕی، ناهموار، ناقر [ف] ناقص.
ناقیس: ناقیز، ناقر [ف] ناقص.
نالا: ۱) پاشگری جمانا خاوەن (بەمانالا، بەمانالا)؛ ۲) فەقی، مەجاوەر؛ ۳) ناوک، نۆک [ف] ۱) پیوند دار بودن؛ ۲) پیوند؛ ۳) ناف.
ناگا: ۱) تۆ مەزی، تۆ بلێی؛ (ناگا: جوا بڕانیاک بەلێنی)؛ ۲) لەوانەیە، بەوەی‌یکانە، (ئۆ بڕۆ ناگا مەیش هاتم)؛ ۳) بەچی لەهەنی؛ (چەندی بەلێم وایکە ناگا)؛ ۴) بۆکە، هەبۆکە [ف] ۱) توقع دارد، آیا می‌شود؛ ۲) بەزودی؛ ۳) نمی‌کند؛ ۴) همین الآن.
ناکام: بی‌مراد [ف] ناکام.
ناکاو: کتوپڕ [ف] ناگهان، یکهو.
ناکشت: ئەم‌لایە [ف] این طرف.
ناکلۆک: دانەوێڵەیەکە کە لە کوڵێنەدا جێ‌ی دەبێتەوە [ف] دیرین.
ناکلۆکان: ناقولا [ف] ناهنجار.
ناکۆ: نەگەڕێ، دەنا [ف] وگرنه.
ناکوک: بی‌کەیف، نادار [ف] پریشان حال.
ناکۆکی: ۱) بی‌کەیفی؛ ۲) مایەی ناخۆشی [ف] ۱) بدحالی؛ ۲) میانه خوب نبودن، کدورت.
ناکولۆکان: (ڕەق، خوار و خیچ) [ف] ناهموار، ناهنجار.
ناکەت: ناکا، خۆ بێ ناکەیەتی [ف] نمی‌کند.
ناکەتن: ناکەت [ف] نمی‌کند.
ناکەس: ناجەس، خۆبێ [ف] ناکس.
ناکەسی: نامەردی [ف] نامردی.
ناگا: ۱) کتوپڕ، ناکاو؛ ۲) لە بڵندی و دوری‌دا بەرانبەر ناهەت؛ ۳) لەدەستی نایە، ڕانساگا؛ ۴) وازۆ دەمی خواردنی نایە؛ ۵) لە گەیشتن بەچی‌دەمێنێ؛ (لە بوسەحات لەوبوە ناگا) [ف] ۱) ناگاه؛ ۲) نمی‌رسد، کوتاه است؛ ۳) از دستش برنمی‌آید؛ ۴) میوه نمی‌رسد؛ ۵) سر وقت نمی‌رسد.
ناگوزۆڕی: دەس‌تەنگی، هەژاری [ف] بدوابی، تنگدستی.
ناگوناح: بی‌تاوان، بی‌سۆچ [ف] بی‌گناه.
ناگەوان: ناخۆش، بۆ خەڵکی ناخۆش دەڵێن؛ (خەڵکێکی ناگەوارو دڵەڕەش) [ف] ناخوشایند.
ناگەهان: کتوپڕ، گرەگومت، لەپڕ [ف] ناگاه، ناگهان.
نال: ۱) پێلاوی بەکسم لە ئاسن؛ ۲) پڕەی باریکی دوو قەڵەمی قامیش [ف] ۱) نعل سنوری؛ ۲) رشتهٔ نازک قلم نی.
نال: ۱) پێلاوی بەکسم؛ ۲) پارچەئاسنی زێر بازنەکەوتی [ف] ۱) نعل سنوری؛ ۲) نعل کفش.
نالان: کەسێ کە ئەنالێنی بەهۆی دەردەوە دەگرۆڕێتەوە [ف] نالان.
نالانەن: کرۆڕانەوە لە دەردو ئاخ [ف] نالیدن.
نالانن: نالانەن [ف] نالیدن.
نالانی: نالانەن [ف] نالیدن.
نالایش: نالین [ف] نالیدن.
نالایەنە: نالانەن، نالین [ف] نالیدن.
نالبەکی: (ئەرتەشکان) (ئەرباڵە) [ف] نعلبکی.
نالبەن: کەسێ کە نال بۆ بەکسم دەکا [ف] نعلبند.
نالبەند: ۱) نالبەن؛ ۲) بەرانی شاعیرێکی کوردی هاوچەرخە [ف] ۱) نعلبند؛ ۲) تخلص شاعری معاصر کردی‌زبان.
نالبەندیش: ۱) لەسەرلا خەفتگ؛ ۲) بەدش کردن لە قورمیان [ف] ۱) بر پهلو خوابیده؛ ۲) نقش درآوردن روی پارچه.
نالبیز: دارهەڵدار [ف] مرحب الدار، نازین.
نالبیارین: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
نالجاخ: ۱) بەمەزوکە، بیلچە؛ ۲) زەنگی، قوڵینگی زەوی کوڵین [ف] ۱) بیلچه؛ ۲) کلنگ.
نالجیخ: ئەوری، بەڕۆ [ف] ابر.
نالچە: نالی کەوش [ف] تعلچهٔ کفش.
نالدار: بەکسمی سواری، ئالدار هاتوە، نالی پەڕاندوە، باڵدار هاتوە، باڵی وەڕاندوە؛ هەمەسەلە [ف] مال‌سواری.
نالک: ۱) قایقانب، سۆل؛ ۲) کەوشی سۆڵدو بی‌بازنە [ف] ۱) دمپایی؛ ۲) نعلین.
نال گردن: ۱) نال بۆ بەکسم کردن؛ ۲) نال لە کسمەیش دان؛ ۳) ئاشتبونەوە لایەکی وا بۆ جووتبوون؛ ۴) بڕینی لە فڕیودان و دەس‌پێ‌کردن [ف] ۱) نعل به پای سنور زدن؛ ۲) تعلچه به کفش زدن؛ ۳) تراشیدن چوب برای جفت شدن با چوب دیگر؛ ۴) کنایه از فریب و کلاهبرداری.
نالمکی: سینی بچووک، قاوەسینی [ف] سینی کوچک.
نالن: بڕینی لە فڕیودان [ف] کنایه از فریب‌دادن.
نالنی: نالانەن [ف] نالیدن.
نالە: ۱) سۆکەناوی ئاش ئاوە بۆ پیاوان؛ ۲) نال [ف] ۱) مخفف نالی، نام مردانه؛ ۲) نعل.
نالە: کرۆڕانەوە لە دەردو ئەم [ف] ناله.
نالەبار: ۱) نازکە؛ ۲) ناباب [ف] ۱) ناهموار؛ ۲) نامناسب.
نالەت: لەسەمت [ف] لعنت.
نالەشکێنە: ناوی دوکێوە لە کوردستان [ف] نام دو کوه در کردستان.
نالەکردن: نالانەن [ف] نالیدن.
نالەکی: پازەی زێر کەوش [ف] پاشنهٔ زیرین کفش.
نالەنال: نالەی زۆر [ف] نالهٔ بسیار.
نالەنە: نالانەن [ف] نالیدن.
نالی: ۱) دۆشەک؛ ۲) نازناوی شاعیرێ بەناوبانگی کورد، جمانا زراو لەگوێن پڕەی نار قەڵەمی قامیش [ف] ۱) تشک؛ ۲) تخلص یکی از شعرای مشهور کرد.
نالێ: ۱) نابێژی، قسە ناکا؛ ۲) تەنیا نیگەنال [ف] ۱) نمی‌گوید؛ ۲)

تدحل.

نالیچه: دوبه‌کرانه [ت] تشکچه.

نالیقه: گونه‌یکه له گورستان به‌عیسی دوّایی کرد [ف] ار ریستاهای ویران شدهٔ گورستان توسط جنیان.

نالیک: دوبه‌کی له‌سرخوین، رابه‌ی باوبنجرا [ت] نُشک.

نالین: ناله‌کردن، نالاندن [ف] نالیدن.

نالین: ۱) نامزد؛ ۲) سوالی له‌محمد غالیاب [ف] ۱) نمی‌گویند؛ ۲) علین.

نالین: نالاندن [ف] نالیدن.

نالین: قسه‌نا‌کمن، نامزد [ف] نمی‌گویند.

نام: ۱) ناو، وشه‌ی دروشمی ناسین؛ ۲) بان، نا: (نام تو چو نام من دهجو)؛ ۳) دانان، خستنه‌بان: (مورده کمت لهسر دانا؟ یانی نام) [ف] ۱) نام؛ ۲) با؛ ۳) نهادم.

نامـا: ۱) ده‌نیشه؛ ۲) دوی [ف] ۱) زنهار؛ ۲) حرف تشجیع.

نامارك: پیچه‌وانه‌ی مبارك، شوم، نه‌حس [ف] نامیمون.

نامارەك: نامارك [ف] نامیمون.

نامالوّل: ۱) قسه‌ی بی‌نام؛ ۲) بیانه‌می بی‌قدر [ف] ۱) سخن نابسند؛ ۲) آدم بی‌ارج.

نامان: خستنه‌سهر [ف] نهادیم.

نامانگوّری: ناگوّری، نه‌گیری [ف] ناری، تنگستی.

نامانگی: ۱) ماموّ نه‌بی؛ ۲) ماموّ نیت؟ [ف] ۱) خسته‌نیاتی؛ ۲) خسته‌نیستی؟.

نامدار: به‌دنگ، ناو ده‌نگوّ [ف] مشهور.

نامراد: ناکام [ف] ناکام.

نامرادی: ناکامی [ف] ناکامی.

نامروك: نابیان، که‌سی که له مه‌ردایه‌تی دوّره [ف] نامرد.

نامزات: ناهزی، ناهدایی [ف] کاشتها.

نامزد: نامزات [ف] کاشتها.

نامقەت: به‌ناو، ناوزه‌نگ [ف] بدنام، رسوا.

نامل: ناوشان، کوّل، نیوان‌هه‌ردوبیل [ف] شانه، کول.

نامو: بیانی، بیگانه، غه‌ریبه، غه‌واره [ف] بیگانه.

نامواره‌ك: نامارك، شوم [ف] نامیمون.

ناموّس: شه‌رف، ناز و [ف] ناموس.

ناموّیی: بیگانه‌یی [ف] بیگانگی.

نامه: ۱) نامه، ده‌نیشه؛ ۲) دوی، وشه‌ی ده‌ده‌ان: (نامه‌ا‌کمن بگه‌ی)؛ ۳) قاقه‌زی نوسراو، نو بنیکردن؛ ۴) ده‌نگو باسی نوسراو له‌کتیبدا: (ریوشه‌ی‌نامه)؛ ۵) لیسه داسان‌نا: (سه‌رنامه‌یی نامه نه‌ملا) وخانی)؛ ۶) ناو، نام [ف] ۱) زنهار؛ ۲) کلمهٔ تشجیع؛ ۳) نامه؛ ۴) اخبار حوادث گزارشی شده در کتاب؛ ۵) قرارداد کردیم؛ ۶) نام، اسم.

نامه‌بەر: پوسته‌چی [ف] نامه‌رسان.

نامه‌ت: ده‌گیت [ف] نگیت.

نامه‌ئش: ۱) لوّلیدان، پیچان؛ ۲) هوّره‌نامه [ف] ۱) پیچاندن؛ ۲) نان.

دان.

نامه‌حروم: پیچه‌وانه‌ی نه‌حرمه [ف] نامحرم.

نامه‌خانه: کتیبخانه [ف] کتابخانه.

نامه‌خوا: ۱) وشه‌ی سه‌رسان: (نامه‌خوا سه‌رد)؛ ۲) وشه‌یه‌که بو خوشه‌ویستی دلّی که له‌جیاد ده‌چی: (نامه‌خوا گوزه‌وه) [ف] ۱) کلمهٔ تعجب؛ ۲) کلمه‌ای برای محفوظ ماندن از بلا، ماشاءالله.

نامه‌د: به‌دبختی، خراب‌بوّهان [ف] بدعاری.

نامه‌دار: نامدار، به‌ناوبانگ [ف] نامدار.

نامه‌زیوت: قسه‌ی قوّزو لا ولا [ف] سخن نامربوط.

نامه‌رد: نابیان، نامروك [ف] نامرد.

نامه‌ردی: نابیانی، نابیناهی [ف] نامردی.

نامه‌روم: نامه‌حروم [ف] نامحرم.

نامی: ۱) به‌ده‌نگو ناو ده‌نیوّر؛ ۲) نازناوی شاعیریکی هاوچه‌رخه؛ ۳) چوّنه‌چرا [ف] ۱) نامور، نامی؛ ۲) تخلّص شاعری معاصر؛ ۳) بیسود.

نامیلکه: سیاره، کتیبوکه [ف] رساله.

نامیه: ۱) (ئه‌مرو منی خسته دوی)؛ ۲) من توم خسته دوی: (ئه‌مرو که نامیه ناو سه‌رو‌ده‌وی) [ف] ۱) او مرا به میان برد؛ ۲) من ترا به آخرون بردم.

نامی‌یه: نامدار [ف] نامدار.

نان: ۱) ناردی به‌ناوشکه‌ردنی باهوه‌کراوی به‌ناگر برژاو؛ ۲) جه‌فاهین: (باهر ناوه)؛ ۳) مانان، شتی خسته‌سه‌ر شتی؛ ۴) لیّ‌ره‌کردن: (ئان ده‌ده‌ی‌نان جیه؟)؛ ۵) جاریک به‌دار ئه‌ئوّیدان له‌تو‌خراکردن [ف] ۱) نان؛ ۲) خرس کردن؛ ۳) نهادن؛ ۴) تو نهادن؛ ۵) توب را با چوب زدن در بازی توپ‌بازی.

نانا: ۱) پیاده؛ ۲) پیاده‌یی [ف] ۱) پیاده؛ ۲) راه پیاده‌رو.

نانابیر: نانی‌بری، نانی خه‌لك که به‌نیرولا گه‌ران [ف] نان لواش.

نانافیقه‌ك: نارو خوانی ریماوه‌ند [ف] غذای جشن خروسی.

نانافیقی: نانافیقه‌ك [ف] غذای خروسی.

نانافیه‌ك: نانافیقی [ف] غذای خروسی.

نانالیك: نانافیه‌ك [ف] غذای خروسی.

نان‌بده: ده‌ستنه، به‌خشنده [ف] سخی، بخشنده.

نان‌بده‌یی: سه‌خاوه‌ت، به‌خشنده‌یی، دلاوایی [ف] بخشندگی.

نان‌براژن: ئه‌نگوتك به‌ئه‌ئوّ ریوه‌دان‌و برژاندنی [ف] نان پختن.

نان‌بریّژ: که‌سی که له‌نگوتك به‌ئه‌ئوّ ریوه ئه‌دا [ف] نانوا.

نان‌برشت: داروکه‌یه‌کی له نیزوك بارکاو که نانی سه‌رساجی پی ئه‌ویوئه‌م‌ویو ده‌که‌ن [ف] چوبکی که نان بدان روی ساج برگردانند.

نان‌برین: بریّنی له بی‌به‌ش کردن له بژیو [ف] کنایه از باعث قطع درآمدشان.

نان‌بژیّ: ۱) نان‌بریّژ؛ ۲) بریّنی له‌پیاوی ژه‌ریفی له‌نگوشاه‌بریّ [ف] ۱) نانوا، شاطر؛ ۲) کنایه از خسیس در منزل.

نان‌به‌یات: نانی کوّن که ئه‌وی به‌سه‌ردا هاتبیّته‌وه [ف] نان بیات.

نان‌بات: نان‌بریّژ [ف] نانوا، نان‌پز.

نان‌پاتن: نان‌پزان [ق] نان پختن.

نان‌پرسه: جیشتو نانی که له‌سەر مۆتیف‌دا دەدری به خه‌لک [ق] غذایی که در مجلس عزا توزیع می‌شود.

نان‌پیره: کریکاری بی کری و هەر به‌خواردن نانەزگ [ق] کارگری که فقط غذایش بدهند.

نان‌پیژ: نان‌پز [ق] نان‌پز، نانوا.

نان‌پیژان: نان‌پزان، نان‌پاتن [ق] نان پختن.

نان‌پیوەدان: ئەنگوشت به‌مۆرەوە لکاندن [ق] نان بر تو رچسباندن.

نان‌پیوەدەر: کەسی که ئەنگوشت به‌مۆرەوە ئەلکێنێ [ق] نان به تنور چسباند.

نان‌تال: بریتی له بەلای جرواو وزە [ق] کنایه از خسیس.

نان‌تیری: نانی تەنک که به سووک پاڵەو کرابێتەوە [ق] نان نازک.

نان‌جەژن: جیشتی که له‌جەژنەدا لی‌دەدری [ق] غذای عید.

نان‌چایی: جۆری نانی بەبەرین بۆ چایان [ق] نان شیرینی چایی.

نان‌چله: خۆراکی که له‌بەرەوری چل‌ڕۆژی مردوا دەدری [ق] طعام چهلم، نوشی.

نان‌حەفتە: خۆراکی دوحەیسانی دان پاش گوزشتەی بۆک به‌مەزن [ق] سور هفتهٔ بعد از عروسی.

نان‌خاڵی: نان بەبێ پێ خۆر [ق] نان بدون خورش.

نان‌خۆر: بریتی له خزان و منال (ئالخۆرمان ئەدەن) [ق] کنایه از فرزندان و افراد خانواده.

نان‌خۆرشت: بێخۆر [ق] نانخورش.

نان‌خەتەنە: خەتەنەسوران [ق] ختنه‌سوران.

نان‌دان: ۱) خۆراک بەشی‌فەقیران‌ئەدەن [ق] ۱) طعام بخشیدن؛ ۲) ظرف نان.

نانەرو: ئەرۆئەوان، دەروکەری دەخل [ق] دروگر.

نانەوز: ماندو بۆ نان‌جیا کردن [ق] زحمتکش.

نان‌دە: نان‌بدە [ق] سخاوتمند.

نان‌دەر: نان بدە [ق] بخشنده.

نانەڕێن: ئەبەگی نان [ق] ظرف نان.

نان‌ساجی: نانی که له‌سەر سێل دەبرژێ [ق] نان ساجی.

نان‌سەنگەک: نانی که له‌سەر جەوی سووڕەوەبۆک دەبرژێ [ق] نان سنگک.

نان‌سێر: ۱) نان‌ساجی؛ ۲) به‌تەجەلی سەرقەباخدار [ق] ۱) نان ساجی؛ ۲) دیگ سر پوشدار.

نانک: ۱) پلۆرەهەنگ، سلەمەنێ؛ ۲) کەلاکە [ق] ۱) نسل نوین زنبور عسل؛ ۲) نگا: کەلاکە.

نانگا: ئیستە، ئەهۆ، ئۆکە، ئەمجار [ق] الآن، هم‌اکنون.

نان‌کردن: نان‌پزان [ق] نان پختن.

نانگۆڕ: کوێرنان، ڕۆژ [ق] خسیس.

نانگوێر: کوێرنان [ق] خسیس.

نانگەر: نان‌پێژ [ق] نان‌پز.

نانگەرەوە: کەسی که ئەنگوشت به‌مۆرەوە پاڵەو کاتەوە [ق] کسی که با چوب چوبه را پهن می‌کند.

نانگێ‌چوچکا: ئۆکە، ئەمە، ئەمجار [ق] بیرک.

نانگێ‌چوچکا: نانگێ‌چوچکا [ق] بیرک.

نانگێ‌مەوزا: کولیرەی کشمیشی بی کرانی [ق] گرده‌نانی که آکنده‌ای کشمش باشد.

نانگێ‌هەزیرا: ئامەدەجەر [ق] لوتشک انجیر.

نانگێر: زەوی بەرزەوە [ق] زمین برحاصل.

نان‌گەنمی: کولیرەی جەوەرە [ق] نان روغنی.

نانگیر: نانگێر [ق] زمین حاصلخیز.

نانگێن: ئامێن [ق] ظرف نان.

نان‌مال: بریتی له مرۆڤ که ئاتامی کەس نەبێ [ق] کنایه از آدم خودکفا.

نان‌مکی: ئالمکی، سینی بچوک [ق] سینی کوچک.

نانۆ: نانخۆری بەکار [ق] نان‌خور بیکاره.

نانوتاو: بریتی له بۆر، مایەی ژیان [ق] کنایه از مایهٔ زندگی.

نانوباتیرە: نانی هەڵدەهاتو [ق] نان فطیر.

نانوجا: بریتی له جاکەت، خواردنی بەیانی [ق] صبحانه.

نانوحەلوا: بریتی له کاری زۆر هاسان، ئەم کارە بۆ من نانوحەلوایە) [ق] کنایه از کار بسیار آسان.

نانوخ: ناخۆ، ناخون [ق] ناخن.

نانوزگ: کریکاری هەر به‌خۆراک [ق] کارگر مزدور فقط با خوراک.

نانوسۆڵ: نانوخوێ، بریتی له بۆر [ق] کنایه از مایهٔ زندگی.

نان‌وشکی: نان‌خاڵی [ق] نان‌تهی.

نان‌وئەمەک: بریتی له جاکەتی ژانین [ق] کنایه از حق‌نشناسی.

نانوشک: نان‌وشکی، نان‌خاڵی [ق] نان‌تهی.

نان‌وەوی: جیشتو نانی که سێ‌ڕۆژ له ماڵەبابی بۆکەوە بۆ ماڵی زاوای دەنێرن [ق] غذایی که سه‌روز از خانهٔ پدر عروس به خانهٔ داماد فرستند.

نانە: ۱) نان؛ ۲) نانەنانک [ق] ۱) نان؛ ۲) بلک نان.

نانەبیان: ئەسپرانان [ق] برنجان.

نانەبەرە: دەفری نانی تەنوور و توان و دەستەکی [ق] توبره‌دان مسافر و چوپان و...

نانەبال: ئۆمەت بالدان [ق] متهم کردن.

نانەجیب: ۱) ئاوەسەن؛ ۲) ئاکەس به‌جەم بی‌ئاکار [ق] ۱) بدگهر؛ ۲) بداخلاق، بی‌تربیت.

نانەحاجیلە: ئۆکە، ئەمە [ق] گیاه بیرک.

نانەحاجیلەگەگەگ: نانەحاجیلە [ق] گیاه بیرک.

نانەڕۆق: ئەسپ یەکی ئیشکەر بەهۆی نان [ق] خره‌دان خشک.

نانەزەلە: ۱) نانەزەن؛ ۲) جیشتی پارچەنانی زەق و زەبەر [ق] ۱) خره‌دان؛ ۲) آشی است.

نانەزگ: نانوزگ [ق] مزدور با خوراک.

نانەزگن: نانەزگ [ق] نگا: نانەزگ.

نانەساف: ناورگ. نانەزاگ [ئ] نگا: ناورگ.
نانەسکن: ناورگ. نانەساف [ئ] ناورگ.
نانەشان: سەبەتەی بانی وەك سینی، سەتە [ئ] سبد طبقی.
نانەشوێن: (۱) شوێن کەوتن بۆ بەدەستهێنان و گرتن؛ (۲) تیشانە وەدوی کەسێ خستن [ئ] (۱) پی جوین، دنبال کردن؛ (۲) نشانه به دنبال کسی راه انداختن.
نانەقەیسی: هەمبەرین. تەلانی بانەوەکراوی تشکاوی کراو لەسەر تاو، جەروا [ئ] لوانك؛ زەوالی.
نانەکوڵ: بەتۆڕەدان [ئ] برنجی نهادن.
نانەلەم: دەنگرگ [ئ] کارگر مزدبگیر یا خدا.
نانەمورچەلە: کولیلەبەزین [ئ] کردهٔ روغن مال.
نانەمل: ئاجارکردن [ئ] بەزور وادار کردن.
نانەوا: نانکەر [ئ] نانوا.
نانەواخانە: دوکانی نان [ئ] نانواخانه.
نانەوایی: نانەواخانە [ئ] نانواخانه.
نانەوشکە: نانەزەڵە [ئ] نگا: نانەزەڵە.
نانەوە: (۱) بەرنا کردن (نانی لە نانەوە)؛ (۲) دانان بەدزییەوە (لەلەنانەوە)؛ (۳) هەڵکەلەین مریشکەکوڕك دانان (مریشك نانەوە کاری مە)؛ (۴) بەدەرچاوگرتن بۆ مەبەستێ (ئەڕنك بۆ لەماڵ نانەوەدا وریایی) [ئ] (۱) برپا کردن؛ (۲) چیزی را دزدکی در جایی نهادن مانند تله؛ (۳) تخم زیر مرغ کرچ گذاشتن؛ (۴) زیر نظر گرفتن، در نظر گرفتن برای منظوری.
نانەوەوی: نانەخوان بۆ مانگی ڕەمەزان [ئ] غذایی که به خانهٔ عروس فرستاده می‌شود.
نانەهەنجیر: هەنجیری بانەوەکراوی وشکەوەکراو وەك نانەقەیسی [ئ] لوانك انجیر.
نانەیەك: (۱) یەکەوەنان؛ (۲) تیکەڵەنان [ئ] (۱) برهم نهادن؛ (۲) بر هم فرو بردن.
نانی: (۱) نانی هاورد؛ (۲) براهیزی کە بۆ نان خواردن هەیموراست نرە [ئ] (۱) نیاورد؛ (۲) دوست نانی به جانی.
نانی نیشك: نان خاڵی [ئ] نان تهی.
نانی نیشکی: نان خاڵی [ئ] نان تهی.
نانی پشەرسی: نان خاڵی [ئ] نان تهی.
نانی پەوشکی: نان خاڵی [ئ] نان تهی.
نانی پانی: نانی پەوشکی. نانی بێ‌شۆڕ [ئ] نان تهی.
نانی پەنی: نانی پانی [ئ] نان تهی.
نانی تەرسی: نانی پانی [ئ] نان تهی.
نانی تەندوری: نانی کە بەهەمۆر بڕژاوی [ئ] نان تنوری.
نانی تیرە: نانی تیری [ئ] نان ترانی.
نانی تیری: نانی تەنك کە بەتیرك پان‌دەکرێتەوە [ئ] لوانی.
نانی چۆچك: تۆکە کە تۆڕەکە. نانەساجیلە [ئ] پیتزك.
نانی چوك: نانی چۆچك [ئ] پیتزك.
نانی دەوزی: نانی کۆنی برشاوی [ئ] نان کهنه و کپك‌زده.
نانی ساجی: نانی کە بەسێلی دەکەن [ئ] نان ساجی.
نانی سێلی: نانی ساجی [ئ] نان ساجی.
نانی شقانی: دەمۆکانە [ئ] موریك عسلی.
نانی شکەفا: نانشکەنان [ئ] نان ترد و خرد.
نانی قەنش: برنجی لەژێر بەهەیری [ئ] کتابه از احرار معانی.
نانی شوانی: دەمۆکانە [ئ] موریك عسلی.
نانی لەواشە: نانی گرەوس. کولیرەی بەشك [ئ] نان نافرنی.
نانی مەچکا: نانەساجیلە. تۆڕەکە [ئ] پیتزك.
نانی مەزنی: نانی تەسووری. هەورەهەلاتۆ [ئ] نان کلفت.
نانی مێشا: نانەهەنگوین [ئ] نانهٔ عسل.
نانی نانی: برادەری نانی [ئ] دوست نانی.
نانی هەلاتی: نانی کە هەویرەکەی هەلاتوە [ئ] نان خمیر برآمده.
نانی هەلتی: کولیچەی برنگ گوزکراو [ئ] کلوچهٔ آکنه از مغز گردو.
نانی هەنگی: نانی هەنگوین [ئ] نانهٔ عسل.
ناو: (۱) باف، نام، ڕەڤشمی ناسینی هەرشتێ؛ (۲) دین، مەیان؛ (۳) ناو، وشەی قسەڵ نەکردن، حاشا (چو بەشار! ناو)؛ (۴) ئەلف کانگا، (ئەم گرزە ناوی نیانەو، تەلانی خۆی خۆشەو ناوەکەشی خۆشە)؛ (۵) هەرچی لەژێر نیکولەوەیە؛ (۶) وشەی دەم، هاڵە (ناوئیدان)؛ (۷) دۆلانی، نانی ناسیار؛ (۸) مەلبەند (خەڵکی ئەم ناوەیە)؛ (۹) ناخنەراوی (دوژمنی: (کسەواکسەت ناوی نیانیە)؛ (۱۰) ماوە، مەودا (ئاساو ئەرەو شار دو سەعاتەزی‌یە)؛ (۱۱) کات، دەم، جار (ناو بە ناو دەیت)؛ (۱۲) لەقین، ئاڵسوون [ئ] (۱) نام؛ (۲) وسط، میان؛ (۳) نه؛ (۴) مغز و هستهٔ میوه؛ (۵) هرچیزی که زیر پوسته و پوست قرار دارد؛ (۶) حرف تشجیع؛ (۷) ناوآسیا؛ (۸) منطقه، ناحیه؛ (۹) آگه؛ (۱۰) مسافت؛ (۱۱) گاه؛ (۱۲) نازومازشدن.
ناوا: تاوا [ئ] نمی‌برد، گنجایش ندارد.
ناوابردن: لەبین‌بردن، فەوتاندن [ئ] از میان بردن.
ناوتاخن: ناواخن [ئ] آگه.
ناواخن: ستێ کە لەخرێنە دوو ستێکی ترەوە، (ناواخنی سەرین بۆکە) [ئ] آگه.
ناواری: بەوەت، بۆ ئەوەی [ئ] عقد نرد.
ناوازە: (۱) بزاوە؛ (۲) بەتایبەتی [ئ] (۱) برگزیده؛ (۲) بهوزه.
ناوان: مەلبەند [ئ] منطقه.
ناوبار: سەربار، ئاڤبارك [ئ] اشاره‌بار.
ناوباژێر: ناوشار [ئ] داخل شهر.
ناوبانگ: دەنگوناو [ئ] شهرت.
ناوبچی: ناوبزی. نافبزی [ئ] مباحثی.
ناوبڕ: نافبڕ [ئ] نگا: نافبڕ.
ناوبراو: نافبزی [ئ] نامبرده.
ناوبڕاو: لەبیرکراو [ئ] آدم فراموش شده.
ناوبردن: (۱) نافبردن، باس کردن؛ (۲) برنجی لە خراپەگوتنی باس‌ملە، لەبیست کردن؛ (۳) ناوبازی کردن بۆ کاری [ئ] (۱) نام بردن؛ (۲) غیبت

کسی را کردن؛ ۳) نامزد کردن برای کاری.

ناوبڕۆ: نیز هەردو بڕۆ [ف] میان ابروان.

ناوبڕە: تیغە، لەمپەر [ف] تیغه، حاجز.

ناوبڕیاگ: نامبری [ف] نامبرده.

ناوبڕیاگ: ۱) ناوبراو؛ ۲) نادیار بۆ کاری [ف] ۱) شخص فراموش شده؛ ۲) نامزد برای کاری.

ناوبڕشک: نان بڕشک [ف] نگاه، نان بریشک.

ناوبزە: شیلە، دەنکی شیری حەیوان [ف] دندان شیری دام.

ناوبزە کردن: کەوتنی دەنکی شیلە [ف] افتادن دندان شیری دام.

ناوبڕی: نامزدی [ف] میانجیگری.

ناوبڕیکەر: نامزدکەر [ف] میانجی.

ناوبگێر: نامبر، ناوبرن [ف] نام بردن.

ناوبێن: لەبەرچاوبان لەبەرخۆبردنی ناوی کەسێ یا کەسانێ کە بەناو بانگدەدکرێن؛ ۱ئاماژە، هەستوانی گوت فەت ناوبێنی بەکردا [ف] فراموش کردن یا از قلم انداختن نام کسی یا کسانی که آنها را صدا می‌کنند.

ناوبەناو: جارجارێ، دەمدەمێ، گاگاڵێ [ف] گاه‌گاهی.

ناوبەین: مابەین، ناوەین [ف] مابین.

ناوبا: نیز هەردوان، ناڤ گەل [ف] میان دو یا

ناوبارە: بڕاتی دوناوایی؛ (مانای ناوبارە) [ف] وسط جمعیت و شلوغی آبادی.

ناوبڕ: ۱) ناوناسی دیوار؛ ۲) بەجەواهیری بەناڵ و بڕۆچ [ف] ۱) آگهٔ دیوار؛ ۲) نوبر، مقابل نوخالی.

ناوبشتە: ڕەچەڵەک، ڕەگەن ڕەسەن [ف] اصل، نسب.

ناوبەل: ۱) نیز دەلکەدار؛ ۲) ماوەی ناوەوەستی بەکسوف [ف] ۱) وسط دو شاخه؛ ۲) فاصلهٔ میان دو دست ستوری.

ناوبەلان: ناوبەلی نیز [ف] میان شاخه‌ها.

ناوبەنجان: پەردەی باسکی دەبێری ناوزگ [ف] غشاء مشیمه.

ناوت: ۱) نابێ، نانێ؛ ۲) ناڤێ [ف] ۱) نمی‌شود؛ ۲) نام تو.

ناوتار: ناڤدان، سەرباز [ف] اجاقدان.

ناوتاف: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ناوتاق: ۱) قەساسەیێ کە تەختەکە قلفی جەواڵەی بۆ بارکردنی دونا جەواڵ؛ ۲) سەرناڤەی دیوار [ف] ۱) بند حلقهٔ کنارهٔ جوال؛ ۲) میان تاقچه.

ناوتان: ۱) تیغەی لەسۆڵەتەراو بۆ زۆری ماڵ؛ ۲) ناڤ قد؛ ۳) مابەینشوە [ف] ۱) تیغهٔ ترکمنی؛ ۲) نام شما؛ ۳) میان شما.

ناوتش: شاڵدان، خستەبەرچاو، ڕاتان [ف] بەنمایش گذاشتن، نشان دادن.

ناوتۆ: ۱) ناو قەدکراو؛ (ئەوەیەکە دەناوتۆی لێنەکەدا بێ) [ف] ۱) ناڤ‌نه‌کرا؛ ۲) نوبی لاچا؛ ۳) اسم تو.

ناوتوی: ناوتۆی قەدکراو [ف] مر لایه.

ناوتوێڵ: ۱) توێڵ، تەنی؛ ۲) حاڵ کوتان لە توێڵی مناڵ [ف] ۱) پستانی؛ ۲) حالکوبی پستانی بچه.

ناوتیلاتە: جیاری بڕاک [ف] بهترین عروس.

ناوجەرگە: مەیان، نیز [ف] وسط.

ناوجەژنان: مانگی پێنج تورباز و موای تەنەکەلان [ف] ماه دیقعده.

ناوجەغز: نیزی کۆز [ف] وسط دایره.

ناوجی: ناوبژی [ف] میانجیگری.

ناوجیژنان: ناوجەژنان [ف] ماه دیقعده.

ناوجیکەر: ناوبژیکەر [ف] میانجی.

ناوچاو: ۱) توێڵ، تەنی، ناوتوێڵ؛ ۲) نوڕچاو (پۆشێ کەوتۆتە ناوچاوی) [ف] ۱) پستانی؛ ۲) داخل چشم.

ناوچاوان: توێڵ، تەنی، ناوچاو [ف] پستانی.

ناوچاوانپاک: بڕێتی لە پیاوچاکی لەخواترس [ف] کنایه از شخص تورانی.

ناوچاوانترش: ڕوگرژ [ف] ترشروی.

ناوچاوپاک: ناوچاوانپاک [ف] شخص تورانی.

ناوچاوترش: ناوچاوانترش [ف] ترشروی.

ناوچاوترشانن: ڕوگرژکردن [ف] ابرو درهم کشیدن، اخم کردن.

ناوچاوترشاو: ڕوگرژ [ف] ترشروی.

ناوچاوترشیاگ: ناوچاوترشاو [ف] ترشروی.

ناوچاوچەرمگ: مارو [ف] پستانی سفید.

ناوچاوخێن: ڕوگرژ [ف] اخمو، ترشروی.

ناوچاوڕۆشن: ناوچاوپاک [ف] شخص تورانی.

ناوچاوگرژ: ڕوگرژ [ف] اخمو.

ناوچە: ۱) مەڵبەندی نان ناوان؛ ۲) گەڕۆکەی ئاش [ف] ۱) ناحیه منطقه؛ ۲) گلوی آسیا که گندم از آن ریزد.

ناوچەوان: ناوچاوان، توێڵ، تەنی [ف] پستانی.

ناوچەوان‌بەبەکەدان: ڕوگرژکردن [ف] اخم کردن.

ناوچەوانپاک: ناوچاوانپاک [ف] شخص تورانی.

ناوچەوانترش: ڕوگرژ [ف] اخمو.

ناوچەوانخێن: ڕوگرژ [ف] اخمو، ترشروی.

ناوچەوانڕۆن: ناوچاوانپاک [ف] شخص تورانی.

ناوچەوانقوقن: ۱) تەنی‌ڕەش؛ ۲) بڕێتی کە کۆڵۆ چارەڕەش [ف] ۱) پستانی برامده؛ ۲) کنایه از بدبخت.

ناوچەوانقەشقە: بڕێتی لە بدبەختو چارەڕەش [ف] کنایه از بدبخت.

ناوچەوان‌گرژ: ڕوگرژ [ف] اخمو.

ناوچیا: ۱) ناوچەیەکە کە لە مابەینی کۆزانەا بێ؛ ۲) ناوچەیەکە لە کوردستان [ف] ۱) کوهسار؛ ۲) منطقه‌ای در کردستان.

ناوچین: ۱) فوڕۆ خشتی ناخشەداری چینی دیوار؛ ۲) گەڵای قەدکردەوەی توتن [ف] ۱) آگهٔ دیوار؛ ۲) چیدن برگهای وسطی توتون.

ناوخاڵی: بەناڵ، والا، بڕۆچ [ف] میان تهی.

ناوخۆ: بەشی ناوەوە، (بەشی) ناوخۆیە، وەرە ی **ناوخۆ** [ئا] داخل، داخلی.

ناوخۆا: بەشی ناوەوە [ئا] نگا: ناوخۆ.

ناوخوان: خوێنی زین، خوانی زین [ئا] گوێی زین.

ناوخوین: دوخین، بەرەوخین [ئا] بلند شان.

ناودان: ۱) بەشی ناخی خانی، برە ۲) ناو لکەو بۆری دار ۳) خاوەن ناو، بەناوبانگ ۴) ناوانی ترازو، بن ناو بە [ئا] ۱) بۆ، نطاق چەق ۲) میان برخت ۳) مشهور ۴) نام نهاده شده.

ناودارولك: ناو کوشتە، ئەوەی کوژەکەی نەناسرابێ کە بەهۆی ناوبانگ کردن [ئا] رەسانی بۆ کردەوەی کە بەهۆی ئەو را ویران کردند.

ناودان: ۱) ناوی خەڵکانێو خۆ گوتن: (دەکەمین ناکەمین ناونادا کەائی تەمەن کردوە) ۲) دەمدان [ئا] ۱) نام کسی را ذکر کردن ۲) تحریف، تصحیح.

ناودۆك: دارێ ناو هەردو لوکەیەت کە بەسەر مەنگەنەدا دێت [ئا] چوب وسطی که بر منگنه آید.

ناودەس: ۱) ماوەی بەینی دوو دەستی تەسبیح ۲) بەری دەست، کەپ [ئا] ۱) فاصلهٔ بین دو دست تسبیح ۲) کف دست.

ناودەست: ناودەس [ئا] نگا: ناودەس.

ناودەشت: ۱) ناقەدەشت ۲) ناوچەیەکی بەشکۆی کە کوژەکەی کە بەهۆی ئاوانی کردە [ئا] ۱) دشت محصور به کوهستان ۲) منطقه‌ای شامل بیست روستا در کردستان که بهنیان ویرانش کردند.

ناودێن: ۱) ناوبراو ۲) بەناوبانگ [ئا] ۱) نام بهانده‌شده، دارای نام ۲) شهرت یافته.

ناوڕاس: بن، مەیان [ئا] وسط.

ناوڕان: لاکەف، بارامبو [ئا] لاکەف.

ناوڕان: ۱) گەڵی، بن هەردوان ۲) لە ناو کەرکەیدا [ئا] ۱) میان هردو ران ۲) در میان گله.

ناوڕانەوە: ناوڕان [ئا] لاکەکردن.

ناوڕتە: تەکەڵەیەکەڵ، تاکەڵە [ئا] نامرتب.

ناوڕوان: ۱) مانگەی دوەمەوان ۲) ناو بۆ چەند ناوانی [ئا] ۱) بین دو رودخانه ۲) نام چند آبادی.

ناوڕۆك: سوکەڵە، ڕەسانەوە [ئا] رسوا شدن.

ناوڕۆاو: ئەرەوەسار، ڕەسوا [ئا] رسوا.

ناوزگ: ۱) هەرچی لە بن سکەدایە ۲) بەرو جەوزانی ناو سک [ئا] ۱) احشاء ۲) چربی و پیه توی شکم.

ناوساخی: زەڕەی [ئا] نوعی گژەی بەرەوەی سرخ شده.

ناوسار: سەر تای تاسیاو [ئا] جوی سر تا آسیاب.

ناوسك: ناوزگ [ئا] نگا: ناوزگ.

ناوسڵی: ۱) ناوساخی، زەڕەی ۲) هەرشەسڵ، خوزاو [ئا] ۱) نگا: ناوساخی ۲) خورشت گوشت و ماست.

ناوسڵی: ناوسڵ [ئا] نگا: ناوسڵ.

ناوشاخ: ۱) ناوچیا، مەلبەندی لەناو کێوانا ۲) ماچینی دوشاخی جەیوان ۳) بەشکی ناو شاخی جەیوان [ئا] ۱) کوهستان ۲) میان دو شاخ حیوان ۳) بغز شاخ حیوان.

ناوشان: ناوەندی باژێر، ناو باژێر [ئا] داخل شهر، مرکز شهر.

ناوشان: ماڵەمێی دوشانی بنیادەم [ئا] میان کتف.

ناوقڵقان: ناو چاڵی دار [ئا] میان شاخها.

ناوقەرش: ۱) ماقوورێ کە لەناوراس زاوەدەرێ ۲) پارچەچەرمێ کە بەدەرێکە ناو کەمینی [ئا] ۱) قرص وسط الاثی ۲) چرمی که توی کفش پهن کنند.

ناوقەد: ۱) ناوراسی بەژن، کەمەر ۲) ناوراسی کێو ۳) ناوراسی شتێ دار [ئا] ۱) کمر ۲) کمر کوه ۳) وسط تنهٔ درخت.

ناوڵ: ۱) ناڤەڵ ۲) دەنکی ناو میوە ۳) ناو [ئا] ۱) ناف ۲) هسته ۳) محتوی.

ناوگان: ۱) ناو چینی دیوار ۲) تەریب، بەقەڵی بەرشتی بەرچەر [ئا] ۱) آکنهٔ دیوار ۲) چفتهای برست و زنجیرهی بر لحاف.

ناوگێر: کەسێ کە ناوگی زاوە دەرێنی [ئا] ناقەبر.

ناوگەپرین: برێنی کە جوانکردنی کار [ئا] کاری کە لە تمام کردن کار.

ناوگردن: ۱) مەنشوورەوەن ۲) ماچین دوخشتەوە [ئا] ۱) شهرت یافتن ۲) فاصله را بیشتر کردن، فاصله گرفتن.

ناوگەوتن: بەمۆشەکە دەکێ ناڵەی (کەوتوە) [ئا] نوعی بیماری شکم که به ناف افتادگی معروف است.

ناوگرتنەوە: ۱) جاری ناوگەوتن ۲) برێنی لەناڕاستی زۆر [ئا] ۱) سالیهٔ ناف افتادن ۲) کاری که از بسیار آزار رسانند.

ناوگۆ: ۱) دوو خەرمانی سوور ۲) بەش بەکراو ۳) ناڤیان، سەرباز ۴) دوو هەڵدەو جەماوەر [ئا] ۱) وسط تودهٔ خرمن ۲) مشاع ۳) اهالی، سرباز ۴) وسط تودهٔ مردم.

ناوگەوەوەپێوە: ۱) لەبیرخستنەوەچوونەوە ۲) بێ هەوڵدان خرمن [ئا] ۱) فراموش شده ۲) بی تلاش خرمن.

ناوگۆڕەوەپێوە: ناوگەوەوەپێوە [ئا] نگا: ناوگەوەوەپێوە.

ناوگۆڕی: ناوەندی، سەرنگی [ئا] سرکت.

ناوگە: ۱) پارچەکە گیانی لێدەنالێنن کەلەنێو خەرمانی بەسەرا دەدەن بۆ پارە کەت ۲) دەنکی زەقی بیوە ۳) دەنکی گوڵەبەڕۆو کەو ۴) ناوان، نافاد [ئا] ۱) سنگ زیر خرمن که به شیشه تراک یا گیاه ببندند ۲) هسته ۳) تخمه ۴) ناف.

ناوگەیێ: کچێ کە بەزێی لەدایکبوونی بۆ کوڕێك دەبێ کراوە [ئا] دختر نوزادی که او را نامزد پسری کرده‌اند.

ناوگەیرە: ناوگەر [ئا] نگا: ناوگەر.

ناوگەخۆشە: دەنکەقەیسی شیرین [ئا] هستهٔ شیرین زردالو.

ناوگەرەشە: ۱) بەمۆشەکی بەکسوا ۲) ئاڤانێکی تۆرە [ئا] ۱) نوعی بیماری ستور ۲) آفت ترب.

ناوگەرێژ: ناوگەرەشەی بەکسوا [ئا] نوعی بیماری ستور.

ناوگەرێش: ناوگەرێژ [ئا] نوعی بیماری ستور.

ناوگاهاتنەوە: جاری ناوگەوتن [ئا] جای آمدن ناف افتاده.

ناوك هێنانەوە: ناوك گرتەوە [ف] هاتن گوزین ناف افتاد.
ناوكێش: جۆرێكی سەروكی مەریە، شەفەسەیسوی مەریە [ف] جوری سرتاسری تەالزان.
ناوگ: ناوچی [ف] میانه.
ناوگردان: گوندێكە لە كوردستان بەهۆی وێرانی كرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ كردستان توسط جنیان.
ناوگڵ: ناڵكان، ناوبەناو گەل [ف] وسط راهها
ناوگەورك: ١) ناگردانی ئاو دیوەخانی و مزگەوت ٢) بەخشینی كورو بەخەلەت [ف] ١) آتشدان مجلس ٢) قسمت هنوار مجلس
ناوگەمز: ١) مامەیەكی دو زەمینی شتومەكی ئەو ٢) جزیرەكی جەكوتەی ناوەڕاستی جۆم ٣) دەشتایی لەنێوان چیایان دا [ف] ١) مرز میان دو تخم ٢) جزیرهٔ ماسه‌ای كوچك در میان رودخانه ٣) دشت محصور به كوهستان
ناوگەزە: ١) ناوگەن ٢) كاكڵ [ف] ١) مرز میان دو تخم ٢) مغز بادام و...
ناوگەڵ: ناوگڵ، گەل [ف] میان هردو ران.
ناوگیر: ناوباسكراو [ف] نام ذكر شده.
ناوگین: ١) مام ناوچی، دەست ٢) ناوراس [ف] ١) میانگین ٢) وسط.
ناوڵقان: دوو پەلی دار [ف] میان شاخه‌ها.
ناوڵكان: ناوڵقان [ف] میان شاخه‌ها.
ناوڵنگ: ناوگەڵ [ف] میان پاها.
ناوڵنگان: ١) ناوگەڵ ٢) ناوە [ف] ١) میان رانها ٢) ناوه.
ناوڵەپ: دوو دەست [ف] دو كف دست
ناوڵەیان: لەناو هەردو دەستاندا [ف] میان دستها.
ناوڵەسەر: دەنگرگرا بۆ گاڵتەكی باش [ف] كاهیدا: تمرد
ناوڵی نان: ناقەداین [ف] باو نهادن.
ناوم: ١) ناوی من ٢) ناوم (ناوم بە سەر بار هەسەر ناوی) [ف] ١) نام من ٢) نمی شوم.
ناوماچەك: ئەو گوندانەی كوردستانە كە بەهۆی كاوڵیان كرد [ف] روستایی در كردستان كه جنیان آن را ویران كردند.
ناوماڵ: ١) كەل پەلی ماڵ ٢) دوو زێی مەریە ٣) زۆری گەورەی خەزان [ف] ١) اثاثیه ٢) درون شرمگاه ماديه ٣) اتاق بزرگ در خانه.
ناومان: ١) ناوی ئێمە، ناقی مە ٢) ناو گەیرە جۆگەو ٣) بەپێی ئێمە، لای ئێمە: ئەمەرۆ مەرۆ لەناومانە [ف] ١) نام ما ٢) نام فراموش شدن ٣) میان ما.
ناون: ناومان [ف] نام ما.
ناوناو: ناوناوان، ناقەداین، ناوڵی نان [ف] نام نهادن، نامگذاری.
ناوناو: ناوبەناو [ف] گاه گاهی.
ناوناوە: ناوبەناو [ف] گاه گاهی.
ناونجی: مام ناونجی [ف] میانگین.
ناونوس: كەسێ كە سیانی ناوی خەڵكان دەگرێ [ف] نام نویس، آمارگر
ناونوسی: ناو خستنەدەفتەرەوە [ف] آمارگیری.
ناونیان: ناونان، ناقەداین، ناوڵی نان، ناونێ كردن [ف] نامگذاری.
ناونیشك: ناوبوك [ف] نگاه، ناوبوك.
ناونیشوك: ١) ناونیشك، ناوبوك ٢) ناوهێزەوەی دار [ف] ١) نگاه، ناوبوك ٢) آبخورهٔ درخت.
ناونیو: دوو قوتە كەی دارە لەناوراستی نیردا بۆ هاتنی گرتن [ف] دو قطعه چوب در وسط یوغ.
ناونیشان: ١) شوین و جێی كە پێی بناسرێتەوە ٢) برێكی لە هەندێ وێژە لەناوهەڵكا [ف] ١) نشانی ٢) كنایه از احترام در میان مردم
ناونیشانە: ناونیشان [ف] نگاه، ناونیشان.
ناوێ: ١) ئێرە، ئێ، ناوێ ٢) هەرلەمەسە [ف] ١) بر، ناوه ٢) همین است.
ناووتاوێرە: سەرتاوی پیرە تاهەسە [ف] لف زنست.
ناووئیشان: ناونیشان [ف] نشانی
ناووئیشانە: ناونیشان [ف] نشانی
ناووردە: دورمانی زۆر وردە [ف] نوعت بخیه ریز.
ناوە: ١) دەفری قورگیشان ٢) جۆرێ برنج ٣) جرجی لباس [ف] ١) ناوهٔ گل كنشی ٢) نوعی برنج ٣) چین و چروك لباس.
ناوهاتین: ناوبردن [ف] نام بردن
ناوهاوردن: ناوهاتین [ف] نام بردن.
ناوەبەرە: ١) تامرازێكە لە تەسایی چۆتە ٢) دەستەكی تەمان [ف] ١) ابزاری در خشتی ٢) چوب تكیه‌گاه دیوار ترك‌دار
ناوەجاخ: ناوسەن [ف] ناجیب.
ناوەجاغ: ناوەجاخ [ف] ناجیب.
ناوەخت: بێ وەخت [ف] نابهنگام.
ناوەراس: ناوراس [ف] وسط.
ناوەراست: ناوراس [ف] وسط.
ناوەرژن: پێخۆرژن [ف] ناخورش.
ناوەروك: هەرچی بەناو شتێ ترەاوە [ف] محتوا.
ناوەروكە: ناوەروك [ف] محتوا.
ناوەسان: سەرباوی ئاش [ف] جوی بالای ناوآسیا.
ناوەسەر: لەكەی دەسمالی زنان [ف] شالهٔ سرپوش زنانه.
ناوەسەرە: ناوەسەر [ف] نگاه، ناوەسەر.
ناوەشكێنە: ئۆتی، هەرچی جرجی لباسی بێ شاف بكرێ [ف] اطو.
ناوەكرنە: بەخۆشەكی تازەلە [ف] نوعی بیماری گله.
ناوەكێش: كەسێ حەزی بە ناوە دەكێشێ [ف] ناوەكش.
ناوەڵ: كەوبزەی ئاش [ف] ناوهٔ آسیا.
ناوەن: رێگەی نانكەر [ف] پالشگاه نانوا.
ناوەنجی: بەینانەیی، مەزیادەكەم [ف] متعادل.
ناوەنك: ناوەراستی هەرشتێ [ف] مركز، وسط.
ناوەندە: گوندێكی كوردستانە بەهۆی كاوڵی كرد [ف] نام روستایی در كردستان كه توسط جنیان ویران شد.
ناوەندی: شتێ كە لە ناوەراستا بێ [ف] مركزی.
ناوەندیان: ناونیكەر [ف] میانجی.
ناوەندیتی: ١) دەناوەراستبۆن ٢) نە زۆر تونەزۆ نە زۆر لەسەرخۆ [ف] ١)

سرکرده؛ ۲) میانجی‌ی.

ناوه‌نگی: ناوه‌نگی [ف] مرکزی.

ناوه‌وان: گاسوان [ف] ناخدا.

ناوه‌وه: زوره‌وه [ف] داخل.

ناوه‌ئیان: ناوه‌ار، ری [ف] نام بر زبان آوردن.

ناوی: ۱) ناقی قی؛ ۲) مرز، سنور [ف] ۱) نام او؛ ۲) تو بی آن.

ناوی: ۱) نان، نانه، نانش؛ ۲) ناخانی؛ ۳) لیک ناو [ف] ۱) بس شود؛ ۲) نمی خواد؛ ۳) یک نام.

ناویایش: بر جایان، ایان [ف] بجایش گذاشتن.

ناوین: ناوبری دهوار [ف] آنکه دیوار.

ناویزه: دوازه [ف] نگا: دوازه.

ناویژ: جیر، بیجه، کهردار [ف] الاغ دال.

ناویس: ۱) وجیسانه، جملومی؛ ۲) نوده‌ی زیر زمین [ف] ۱) انباری خانه؛ ۲) زیر زمین.

ناوین: سوای، سوا [ف] انداختن.

ناوینه‌وه: سوا بوان [ف] انداختن.

ناها: نشت، نشت [ف] اجیر، نسی.

ناهال: ناهه‌ساوی، نارا ست [ف] نادرست، نارا ست.

ناهنوز: ناهنوان [ف] نا نان.

ناهلیک: دزنه‌ک [ف] اشتاد.

ناهمی: ناهومی [ف] نومید.

ناهومی: بی نومیدی [ف] نومید.

ناهومید: ناهومی [ف] نومید.

ناهومیدی: دلسازی له چاوانت گهیشتن [ف] نومیدی.

ناهه‌ق: نارا ست، ناروا [ف] ناروا.

ناهه‌قی: زولم، سته‌م [ف] ستم.

ناهه‌موار: ناریک [ف] ناهموار.

ناهه‌نجار: ناقولا [ف] ناهموار.

ناهی: ۱) گیایه‌که گولی له تیشتره ده‌کا؛ ۲) تیشتره گیشه‌که؛ ۳) بلوه، وزان [ف] ۱) گیاهی است؛ ۲) ستاره‌ی مجری؛ ۳) نامی زنانه.

نای: بلوه، بلیر، بلوز [ف] نای لیک.

نایاب: زور به‌نرخ [ف] بسیار ارزنده.

نایب: بریکار، که‌سی که له‌جیای که‌سی تر کاروبار بجیوه ده‌با [ف] نائب.

نایژه: ۱) کوزه، گه‌روکه‌ی ئاسیاو؛ ۲) جوری بلوز [ف] ۱) گلوی آسیاب که گندم از آن ریزد؛ ۲) نوعی نی‌لبک.

نایزان: بلوزه‌ده [ف] نی‌زن.

نایسان: گرمه‌گرتن [ف] مشتعل شدن.

نایسه‌ر: نایایه‌که [ف] نادهی است.

نایسین: نایسان [ف] مشتعل شدن.

نایه: ۱) که‌لیکی له‌هاتن نه‌ئایت؛ ۲) بلوز [ف] ۱) نمی‌آید؛ ۲) نی‌لبک.

نایه‌ب: زور به‌نرخ، نایاب [ف] ارزنده، نایاب.

نایی: ۱) نه‌ئیت، نائیت؛ ۲) وازی له‌هاتن نیه [ف] ۱) نمی‌آید؛ ۲) نمی‌آید.

نایپش: داخل که‌وه‌وی، نیان بوه‌ش بوه‌ش [ف] بر زمین خاش.

نایپش‌یا: ۱) جه‌ساسین؛ ۲) مه‌یاسین؛ ۳) وه‌ده‌کوتن؛ ۴) له‌قاندنی گوله، بیوه‌بان؛ ۵) ناوی به‌گاله‌ی بن؛ ۶) پیکردنی ئاگر؛ ۷) داسالین به‌ده‌ست [ف] ۱) جساسی؛ ۲) بیداری‌ی توسط نایه؛ ۳) بهم خوردن برهوره؛ ۴) شلیک کردن؛ ۵) لقب صخره دادن؛ ۶) روشن کردن آتش؛ ۷) بادست جلانیدن.

نایپش‌یرا: ۱) له‌قاندنی گوله؛ ۲) پیکردنی ئاگر وجرا [ف] ۱) شلیک کردن؛ ۲) روشن کردن آتش و چراغ.

نایپش خوکهر: بنی ده‌گله کوتن [ف] از جلو مردم راه‌رفتن.

نایپش‌ره: ۱) رونایش، جه‌قاندنی تمشو؛ ۲) داهیناوه‌ی لقی دار؛ ۳) به‌سه‌رهه‌ره‌ا ئاکیشانی دار [ف] ۱) غربی نهال؛ ۳) خم کردن شاخه درخت؛ ۴) خوابانیدن درخت روی زمین.

نایپش‌ره: نایپش‌ره [ف] نگا: نایپش‌ره.

نایپش شعر: ۱) سه‌ربار؛ ۲) خوتی هه‌لهوتان؛ ۳) هه‌لچوون له‌سه‌ر گولین [ف] ۱) سربار؛ ۲) غضوتی؛ ۳) سرریز کردن از جوش آمدن.

نایپته: ۱) ناکه‌ماته؛ ۲) نه‌وانه [ف] ۱) همین‌ها؛ ۲) اینها.

نایپته‌یا: پیره‌بانی گوله [ف] نیرانداری.

نایپته‌ره: رونان، مانان له زه‌وی [ف] بر زمین گذاشتن.

نتر: ۱) جاو ورزی؛ ۲) گولمه‌رون له فرمانی [ف] ۱) انتظار؛ ۲) گلدوزی.

نتراندن: ۱) جاوه‌ورزی کردن؛ ۲) به‌خشانی فرمانی به‌هوی دروز [ف] ۱) انتظار داشتن، انتظار کشیدن؛ ۲) گلدوزی کردن.

نتل: نه‌خش [ف] نقش.

نتلاندن: نه‌خشاندن [ف] نقش‌دار کردن.

نتو: ده‌وره‌ی، ده‌ور، ریشوله‌ی سه‌رجوی [ف] شکسانی.

نجس: شه‌ل، له‌نگ، له‌با، سه‌قه‌ت [ف] لنگ.

نج: ۱) ده‌نگی باریکی کرژاوه‌وه؛ ۲) سرنه؛ ۳) سوچی لیفه‌و جاجیم [ف] ۱) نالهٔ ضعیف؛ ۲) درگوشی، نجوی؛ ۳) گوشهٔ لباس و لحاف و...

نجار: نجه‌ر، داماو، به‌ئه‌نکار [ف] نجار، درمانده.

نجسک: ۱) دندان کیش؛ ۲) جلوبرگی دار [ف] ۱) افسان دندان؛ ۲) بالاترین نقطهٔ درخت.

نجه: ۱) ده‌جه‌جه، ده‌نگدانی که‌ر؛ ۲) نجه، ده‌نگی کزی ناله؛ ۳) سوکه‌له، که‌سوکه [ف] ۱) حرف زدن الاغ، هین؛ ۲) صدای ضعیف ناله؛ ۳) سبک، اندک.

نجه‌نا: ناو له‌ئزی سوک، سوکه‌له [ف] آب سبک.

نجه‌نج: ناله‌ناله‌ی کورت و کز [ف] نالهٔ پیاپی با صدای ضعیف.

نجیر: راو، راونکار، ئه‌و جانه‌وه‌ری له راو ده‌گری [ف] شکار، نخجیر.

نجیرگان: راوکه [ف] صیاد، شکارچی.

نجیروان: نجیرگان [ف] شکارچی.

نحو: سوکه‌له‌ی نوح، ناوه‌ئو پیاوان [ف] مخفف نوح، نام مردانه.

نخ: به‌چوکاهاتنی جوشتر [ف] بر زانو نشستن شتر.

نخافتن: خوداپوشین به لیفه [ف] خود را با لحاف پوشانیدن.

نخاف: لیف، لحیف، لیفه، سه‌رنه‌ئز [ف] لحاف.

لخاو: جیشی لزوی لخه. شوریاوایخه [ئاس] بخود.
لخای: بی‌حەدەب، ڕەوشت‌خراپ [ئا] بی‌ادب.
لخکاڵەبەتی: گیانەلای، تاوبکەران [ئا] حال نزع.
لخه: سەرەتای باران‌دان [ئا] لطفان شروع ریزش باران.
لخڕۆ: ڕۆچوگ، فڕۆچوگ لەتاوبان‌ڕا لکاوا [ئا] فرو شده در آب با بالای.
لخری: تیکەڵەڕژەند [ئا] آمیز فرزند.
لخفت: داپۆشین، ڕەشاردن [ئا] پوشیدن، پنهان کردن.
لخفتن: داپۆشین، ڕەشاردن [ئا] پوشیدن، پنهان کردن.
لخۆ: لخه [ئا] لخود.
لخوری: ۱) لخری، لاخوری، نوخه؛ ۲) براکی گەورە [ئا] ۱) نوبر؛ ۲) برادر بزرگتر.
لخۆشەر: لەنکەوگ، لەپە [ئا] لپه.
لخوم: لخون، سەرلەوزوگ [ئا] سرنگون.
لخومانەن: لخون کردن، سەرلەوزوکردن [ئا] سرنگون کردن.
لخۆن: ئەوزی، قلب [ئا] نگون.
لخه: داڵەبەشەکی بچوکی جزی بەشەوکە دەداو کەلوا دەبی بۆ ئاوەر جیشتن بەکاردێن کە هەستاو دەکری و لخۆشەری لی بەرهەمدێ. لۆک [ئا] لخور.
لخیڤ: لخاف، لیف، سەرەبان لیفە [ئا] لخاف.
لخین: گوڵەستەرە [ئا] لاله سرنگون.
لرت: ئاڕ، کاڕین‌ەکەراو، دەکاڕینەکراو. (لەو کات ئەرشم نوی‌یە بۆ ئاسین) [ئا] کارنکرده و نو.
لرتکە: سەرلەوی سۆک کردن. (ئەو لرتکەم لی‌دەنی) [ئا] لفظ و لقب تحقیرآمیز.
لرت‌ونوی: ئاڕەو نوی [ئا] کارنکرده و نو.
لرخ: نایی، بەها، قیمەت [ئا] نرخ، قیمت.
لرخاندن: قیمەت بۆدانان [ئا] ارزیابی.
لرخ‌ئەرین: لرخاندن، هەڵسەنگاندن [ئا] ارزیابی کردن.
لرخدار: بەقیمەت [ئا] ارزشمند.
لرخدانان: ۱) لرخاندن؛ ۲) قەدرگرتن [ئا] ۱) ارزیابی کردن؛ ۲) ارج گذاشتن.
لرخە: لرجە، لرخە، دەنگ لەسنگەوە لە بەنگەبەسی و بەخۆشی و ماندوبوون [ئا] صدای سینه.
لردو: دەسەبانێکی بچکۆیەبچراو [ئا] توبره از چندتا نان.
لرڤان: جسان، براو [ئا] مرکت.
لرقە: لرجە، لرخە [ئا] صدای سینه.
لرکاندن: دەنگ لە سنگەو ئەوڕۆیشان [ئا] صدا از سینه برون دادن از خستگی، هن‌هن کردن.
لرکانن: لرکاندن [ئا] نگا: لرکاندن.
لرکە: دەنگ لەسنگەوە لە ماندوبوون [ئا] صدای هن‌هن.
لرکاش: دەس، دەوڵۆکە، جۆرکەی زەلامی شاخدان تەفریت [ئا] عفریت.
لرەنز: جەشەیلی ئەستر [ئا] شهوة استر.
لریخد: کوڕێی کەسە، شوڕە، لیزی کەسب [ئا] فرش اسب.
لزین: جەلاخەی ئەستر [ئا] شهوة کشیدن استر.
لز: ۱) بی‌ئاڕەو سۆک لەبەرچاوان؛ ۲) بەقەس، هەڵبابە. (لزگەرە) [ئا] ۱) بی ادب؛ ۲) نفس.
لزاڵ: دوعا، داواکەی [ئا] دعا.
لزاخوان: دوعاخوین [ئا] دعاخوان.
لزاخوین: لزاخوان [ئا] دعاخوان.
لزان: ۱) لەزو لاوان، لز؛ ۲) لزەوار؛ ۳) جیگەیەک لە بەرزی شاخەو کەوا کە بەرسیەرەو بکەن، ناوی لی‌دەدا [ئا] ۱) لاغر؛ ۲) جنگل؛ ۳) جای همیشه سایه در کوه.
لزاوە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردنەوە وەستایی و کردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کردند.
لزاوەوا: پیاوچاک کە دوعای خێرت دەبی [ئا] مستجاب الدعوه.
لزاوەوان: کەسێ کە ئاگای لە لزەوارە [ئا] جنگلبان.
لزاوی: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردە [ئا] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
لزاڤ: ۱) زەم، جیگەی ئاوەڵبون و ڕابەهەڵ؛ ۲) ناوی دەڵاو [ئا] ۱) جای همیشه مرطوب؛ ۲) آب تراوش شده.
لزام: بازانم [ئا] نمی‌دانم.
لزان: مزەم، هەبەری خۆش [ئا] مزه.
لزانم: لزام [ئا] نمی‌دانم.
لزانی: مزگینی [ئا] مژدگانی.
لزاو: ۱) لزاڤ؛ ۲) هاوڵ؛ ۳) میوەی ئاوبگەیشتوی ئاڵۆبوڵۆ [ئا] ۱) نگا: لزاڤ؛ ۲) زرنباد؛ ۳) میوهٔ نزدیک به رسیدن.
لزبە: ڕەزی دەمی ئاوبی گەیشتو [ئا] تاکستان دیم نوشیاد.
لزدوری: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردنەوە وەستایی و کردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کردند.
لزدیک: لەخۆی، لزاو [ئا] نزدیک.
لزدیکان: ۱) بەرەبەرە، سەرەدەم. (لزدیکانی ئاوابون)؛ ۲) لزدیک. (لەو لزدیکانە بی) [ئا] ۱) نزدیک به اوان؛ ۲) نزدیک.
لزدیک‌بوون: نەمانی دوری لەنێوان [ئا] نزدیک شدن.
لزدیک‌بوونەوە: لزدیک‌بوون [ئا] نزدیک شدن.
لزدیک‌خستنەوە: دوری بەرەوخۆ ئانین [ئا] نزدیک کردن.
لزدیک‌کەوتن: نەخۆن‌کەوتن، لی لزدیک‌بوونەوە [ئا] نزدیک شدن.
لزدیک‌کەوتنەوە: لزدیک‌بوونەوە [ئا] نزدیک‌تر شدن.
لزدیکی: هەوری، پیچەوانەی دوری [ئا] نزدیکی.
لزر: بڕیاردان کە بەمەرجێ کار بکات بی خۆی بکا. لەخۆگرتن [ئا] نذر.
لزرگ: لزگەرە [ئا] سکسکه.
لزرگە: گوڕخانەی بیاوی خوا کە خەڵک دەچنە زیارەتی [ئا] امامزاده، مزار متبرکه.
لزگ: ۱) نیوەهەناسە، هەناسەی کرو سەروکە لەخۆستەوە؛ ۲) زیان، زی [ئا] ۱) رمق؛ ۲) زندگی.

نزگره: حالتی که به‌سبب گیاندار دست هه‌ناسه‌ی هه‌ری سه‌رده‌که‌وی و دنگی هاتن له کیوی دنت [ف] سکسکه.

نزگه‌ره: نزگره [ف] سکسکه.

نزله: سه‌رماوزی به‌هوزم که هاره‌هاز لمسکه‌وه دیت و تاوله لوت دوزی [ف] سرماخوردگی شدید.

نزم: ۱) پیچه‌وانه‌ی بلند ۲) بی‌ئاقلت ۳) بی‌لاکاتر و کم‌شتر و [ف] ۱) پست، مقابل بلند، کم ارتفاع ۲) نادان ۳) دون، بی‌آبرو.

نزمان: شوینی نزم، پیچه‌وانه‌ی بلندایی [ف] پستی، مقابل بلندی، جای کم ارتفاع.

نزمایی: نزمان [ف] نگا: نزمان.

نزم‌بوکه‌وه: دا کوتن [ف] پایین آمدن.

نزمی: ۱) جوریاوتی ۲) بی‌ئاشاری و بی‌ئابروی [ف] ۱) مقابل بلندی، پستی ۲) بی‌آبروئی.

نزوک: ۱) سوئی بلند ۲) به‌خشوئی نزانه [ف] ۱) رسا، بهره‌ی بول ۲) سرماخوردگی شدید.

نزوگه: ۱) بوغدای بیجاوی هه‌ناسه‌سار ۲) هه‌ناسه‌ی سار [ف] ۱) دنیای سینه ۲) آه سرد.

نزوله: نزله [ف] نگا: نزله.

نزه: ۱) ئی بی‌ئاقلی و بی‌ئه‌قل ۲) شه‌ه، سرده [ف] ۱) پست فطرت ۲) سرد.

نزه‌ها: شه‌ها، شی‌ها، سرده، گرده‌ها، نای بسکان [ف] سرد.

نزیک: نزیک، نزیک [ف] نزدیک.

نزیگ: نزیک [ف] نزدیک.

نژ: شه‌فه‌ی بریس‌ئه‌ی [ف] انتشار.

نژان: ۱) سه‌نگ‌چین، به‌کوچک هه‌ئه‌نجینی دیوار: (بیره‌کانی نژان کردا) ۲) چنگانی به‌ئیاریئی هه‌را [ف] ۱) سنگچین ۲) جای دنج.

نژانین: دانانی دیوار له ریکه‌یه‌را [ف] بنای دیوار از سنگ بدون ملاط.

نژه‌ر: نشه‌ی، به‌شه‌ی نژه [ف] انتشر.

نژه‌ر کرن: خوئی‌ئه‌ردان، خه‌یانه‌ت [ف] خیانت.

نژه: زام، برین، کوان [ف] زخم.

نژه‌ان: بریشکی برینان [ف] جراح.

نژه‌اری: کاری بریشکی برین‌ئه‌ز [ف] جراحی.

نژه‌و: ناوه‌ئو پیاوان [ف] نام مردانه.

نژه‌و: ۱) ئه‌ریه‌ه، ده‌سته‌ی ریگران ۲) ئالاکیر ۳) ئه‌وانه‌ی شوئن ریگران ده‌که‌ون بو کوشتن و گرتنیان [ف] ۱) دسته راهزنان ۲) غارتگر ۳) دسته دزدگیران.

نژی: ۱) ئه‌سپی کلاله‌ضیچی گران ۲) نژه [ف] ۱) اسب دم قیچی شده ۲) نگا: نژه.

نژم: ئه‌ئاهت، ئه‌سر و دیدار، پیچه [ف] ریخت و قیافه.

نژم‌شوین: ده‌گرز [ف] اخم.

نژن: ۱) شه‌ره، برز، دارمال ۲) ئیشکه‌کانه‌ی [ف] ۱) پُف، حالامال ۲) سنگچین.

نژانین: برو دارمال کردن [ف] ملامال کردن.

نژنی: ئه‌ون، ئه‌ئین [ف] بافندگی.

نژنیت: نژنی [ف] بافندگی.

نژنین: ۱) جوره ئه‌سپه‌ی ئاجین، بو سه‌نگ‌چینی کولی چیره‌ئاین ۲) برنوئی [ف] ۱) سنگچینی آشتوری ۲) نژنین.

نژوه: ئه‌ئه‌ر کوره نوسینه [ف] املاء.

نژی: هه‌ژوی [ف] خشی.

نژیار: خانوی سه‌نگ‌چین [ف] خانه از سنگ بدون گل.

نژیارفان: ئه‌ندازیاری خانوان [ف] مهندس معماری.

نسار: ۱) شوینی که ئاو تاکیس‌ئه‌وه، به‌رئیشه‌ی ۲) سیبه‌ر [ف] ۱) آفتاب‌نگیر، جای همیشه سایه ۲) سایه.

نساره: ۱) به‌شتی به‌دارچین ئه‌سه‌ر قرئی ۲) پوئی هه‌لاویشتن به‌سه‌ر پوکا [ف] ۱) نقش‌دارچین روی قرئی ۲) پول سکه بر سر عروس ریختن.

نست: پیچه‌وانه‌ی بوئن (هه‌ست و نستی خوم وایه) [ف] نیست، نبود، مقابل بودن.

نسته‌ن: رویشتن، نیستن [ف] نشستن.

نسته‌ته: رویین، دانیشتن، رویشتن [ف] نشستن.

نسحه‌ت: تانوزگاری، به‌ند [ف] اخری.

نسره: نسار، نزار [ف] نگا: نسار.

نسری: ئه‌و گونده‌ی کوردستانه که به‌عه‌ره‌ب کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که عرب آن را ویران کرده.

نساک: ۱) نزی، هه‌ژوی ۲) ئه‌فین، بی‌دال ۳) بیچاره و هه‌ناسه‌سار ۴) زیان [ف] ۱) خسی ۲) جان بیوا ۳) بیچاره ۴) زندگی.

نسکو: ۱) زه‌ته، سه‌رسم ۲) هه‌ئه‌نگوتن [ف] ۱) خو ۲) سکسکری.

نسکوناهومی: ئی‌ئه‌ویاری بیچاره [ف] مصیبت‌زده و بیچاره.

نسکه: نزگه‌ره‌ی دوای گریانی زور [ف] سکسکه بر اثر گریهٔ بسیار.

نسکیان: نزگه‌ره کردن له‌گریانه‌وه [ف] سکسکه کردن از گریه.

نسکین: شوئی سکه، چیشتی نزی [ف] آش خسی.

نسکینه: نسکین [ف] آش خسی.

نسگره: نزگه‌ره [ف] سکسکه.

نسلین: نسان [ف] گسستن.

نسی: ۱) نسیه ۲) نسار [ف] ۱) سایه ۲) جای آفتاب‌نگیر در کوه.

نسیب: ۱) جش ۲) به‌خت [ف] ۱) بهره ۲) سایس.

نسیس: که‌ساو، ئاوه‌ئی زوی به‌ره جانس [ف] آبیاری زمین قبل از کشت.

نسیه‌ت: نسیبت [ف] نگا: نسیبت.

نسیو: نسیب [ف] نگا: نسیب.

نسیه: زوی که‌میدرانه‌وه [ف] زمین کم‌حاصل.

نش: گرگرگیت، ئه‌کاو [ف] ناخودآگاه، ناگهان.

نشاسته: گوشراوی تاوه‌ئه‌ساوی ده‌ئاوکیراوی باکوراو که وشکه‌ده‌بیته‌وه [ف] نشاسته.

نشایش: ۱) نشستنه‌وی باڵدار؛ ۲) هاتنه‌ژێر لەسەر؛ ۳) ئارام و نۆفرەگرتن ◻ ۱) بر زمین نشستن پرنده؛ ۲) فرود آمدن؛ ۳) آرام گرفتن.

نشت: زەویۆمەو، هاتنەخوار ◻ پایین آمدن، بەپایین گرایمن.

نشتاو: باشاوی ئاوەڕێ ◻ سایهٔ آبداری.

نشتاین: سوار بوون، چۆکەسەر خواتمرن ◻ سوار اسب شدن.

نشتش: ۱) نشستنەوی باڵدار؛ ۲) هاتنەخوار لە بالاوە؛ ۳) نۆفرەگرتن؛ ۴) ڕۆنیشتن، هەدان؛ ۵) نوستن، خەفتن، ڕاژان؛ ۶) وەک کەوتن، ئۆسن ◻ ۱) و ۲ و ۳) نگا: نشایش؛ ۴) نشستن؛ ۵) خوابیدن؛ ۶) برخورد کردن.

نشتش پا: ۱) جوانیبەردەگی ڕۆنیشت؛ ۲) بەرنیمەو، جەنسا ◻ ۱) جهاز (اتو نشست)؛ ۲) بەزمین چسبید.

نشتش ڤ: سوارەسب بوون ◻ سوار اسب شدن.

نشتش ڕۆ: ۱) سەرچیچەساڵ نیشتن، هەڵسر وشکان؛ ۲) چۆک سەر ناوەدست ◻ ۱) چنباتمەزدن؛ ۲) دستنویی رفتن.

نشتش ڕۆی: نشتش ڕۆ ◻ نگا: نشتش ڕۆ.

نشتش ڤا: سوارەسب بوون ◻ سوار اسب شدن.

نشتمان: ۱) جێگەی ڕۆنیشتن؛ ۲) جێگەی لێزەبان ◻ ۱) جای نشستن؛ ۲) جای زیستن، وطن.

نشتن: ۱) داچزیەسەر زەوی باڵدار؛ ۲) ڕۆنیشتن، دانیشتن، ڕوینیشتن؛ ۳) تشە چۆکەسەر زەوی دەفڕوو؛ ۴) تەمەکردنی بارستایی ئاو (ئاوی لاقاو نشتوو)؛ ۵) ئاوابوونی خۆر (خۆرە کە نشت)؛ ۶) چۆکەسەر پشتان ڕیان (هەمو خۆیان نشتووە) ◻ ۱) فرود آمدن پرنده بر زمین؛ ۲) نشستن؛ ۳) رسوب؛ ۴) فرونشستن سطح آب؛ ۵) غروب؛ ۶) رفتن.

نشتوو: دەرەی نوسراو ◻ ادعای نوشته.

نشتەجی: نشتەجێ، دانەزراو لە شوێنێک ◻ مقیم.

نشتەلە: دانیشتن، نیشتن، ڕوینیشتن ◻ نشستن.

نشتەلەڕو: سواری تەسپی بەزین بوون ◻ بر اسب زین شده سوار شدن.

نشتێن: بڕە، شەنجر، هەشەر ◻ نشتر.

نشخۆر: قەسەلی ئاخوان پاشاخوار ◻ پس مانده در آخور.

نشدار: ئەوان بریگەر، ڕیسکی بریان ◻ جراح.

نشر: قەی، قەیسەر هاتگ ◻ قی.

نشراقن: زنانەیە، هەڵهاوردن ◻ قی کردن، بالاآوردن.

نشرین: نشراقن ◻ قی کردن.

نشس: ۱) کەمبوونی هەدرو زێ؛ ۲) زیان کردن لەزیانا ◻ ۱) کم شدن احترام؛ ۲) زیان دیدن در زندگی.

نشست: نشس ◻ نگا: نشس.

نشستی: نشس (هەرکەسی بکا بیگانەپەرستی ئاخری هەر کەمبوونی نشستی) ◻ نگا: نشس.

نشفت: ۱) جیناگە لە بەرهەمی زەوین؛ ۲) نهۆم، قات ◻ ۱) بار حاصل از محصول زمین؛ ۲) طبقه، اشکوب.

نشفی داوی: ۱) پاشەبەر، دوامین بەشی بەرهەم؛ ۲) نهۆمی هەرەباڵا ◻ ۱) آخرین بار از محصول؛ ۲) بالاترین طبقهٔ ساختمان.

نشقین: زیراهن ◻ جمع کشمین.

نشک: کەپز، کتوپڕ، گزوگومەت ◻ یکهو، ناگهانی.

نشکا: نشک ◻ یکهو.

نشکاڵ: نشک ◻ نگا: نشک.

نشکاڵک: کەپز، باخلاق ◻ ناگهانی.

نشکاڵی: باخلاق ◻ ناگهانی.

نشکن: دیوارین، تاسەی دەستی دز بۆ دیوار بڕین ◻ ابزار دیوار سوراخ کردن دزد.

نشکنین: دیوارین ◻ دیوار سوراخ کردن دزد.

نشکیڵە: گزوگومەت، کەپز ◻ ناگهانی، یکهو.

نشمی: جەمەڵ خوین، ئاخوز ◻ کثیف، بر خاخوردن.

نشو: خاڵ لەسەر پێست ◻ خال روی پوست.

نشوف: ئاژن، سر بەرەوژێر ◻ نشیب.

نشوڤ: زیان، هەڵمەت، ماد، هەڵمەوت، هەرارەمەوار ◻ بر نگاه.

نشوڤک: توتلی زۆرکوتراوی تاڵەبزکراو کە بازی کەس ئەیکەنە لوتیانوو ◻ انفیه.

نشیان: مۆرو ئاو بەقاڵەدوو، تیمر ◻ مهر و امضاء بر سند.

نشیف: ۱) سەرچەرەژێر، بەرەوخوارەو، ئەرایی؛ ۲) باشوور، لای خوارەو ◻ ۱) نشیب؛ ۲) جنوب.

نشیمن: نشمان ◻ نگا: نشمان.

نشیمەنگا: نشیمەن، نشمان ◻ نگا: نشمان.

نشین: ۱) پاشگری بەماناو جێگەی دانیشتن: (هەواڵنشین، مەرنشین، ئاڵنشین)؛ ۲) کەسێ کە لەجێگەیەک دادەنیشێ: (ئەڕنشین، گرنشین، سەرنشین) ◻ ۱) پسوند به معنی جای نشستن؛ ۲) کسی که در جایی نشیند.

نشینگە: ۱) جێگەی نیشتنی مەل؛ ۲) جێگەی دانیشتن؛ ۳) نیشتمان ◻ ۱) محل فرود پرنده؛ ۲) جای نشستن؛ ۳) میهن.

نشیە: لیس بۆ بازو ئەلی زاوکەر ◻ جای مخصوص نشستن پرندهٔ شکاری.

نشیو: نشف، ئەر، سەرەوژێر ◻ نشیب.

نشیۆ: نشف، ئەر، نشیو ◻ نشیب.

نشیوی: ئەرێ ◻ نشیبی.

نغرۆ: ۱) بەهەر زاڕەوک؛ ۲) زەمینی زۆرخۆگ ◻ ۱) فرورفته؛ ۲) زمین فرورفته.

نفت: ۱) نرت، خلی کارەکردوی تازە؛ (کراسەکەت نفتەوبۆیەتا)؛ ۲) چڕکەوەزنی؛ ۳) چوکلەگوگرد، جامشەدانە ◻ ۱) لباس نو کارنکرده؛ ۲) شکرپرستی؛ ۳) چوب کبریت.

نفتاڵ: ۱) کفتک، کوتیاڵ، کفت؛ ۲) شەمچە، شفارە ◻ ۱) کرفهٔ خوراکی؛ ۲) کبریت.

نفتونوی: تازەو کارنەکردو ◻ کارنکرده و تازه.

نقنه‌ك: نمنمه، گرمیت، تنقاره، شخانه [ف] کریت.
نفر: نوک، دوهای خراب [ف] دعای بد، نفرین.
نفردی: محورکندان و لەرزینی سوک [ف] فراتا
نفره: ۱) نفر، نوک؛ ۲) دەرکرلو بەسوکی لە نابو کۆمەڵ (نفره بوبه [ف] ۱) دعای بد؛ ۳) راحەشنەد از جامعه.
نفرین: نفر [ف] نفرین.
نفن: ۱) نزم، نەوی؛ ۲) بەدناکان، بی‌آبرو [ف] ۱) پست، مقابل بلند؛ ۲) بدکردان.
نفسی: جاوی بەسو سوک [ف] سفال.
نفش: ۱) تۆوەمە، بەرە؛ ۲) نەوع، جۆر [ف] ۱) نسل؛ ۲) نوع.
نفورات: ۱) بزوز و بەزبان، بەدنەفر (مناڵەکان نفورانیکن هەر مەپرسە)؛ ۲) سەیر و سەمەرە [ف] ۱) بی‌آرام، زبان‌زبان؛ ۲) عجیب و غریب.
نفوس: ۱) وەچو سوس قسەی کەسیك (نفوسی پیسە بەخوشی خستم. نفوس‌باکە هاتەسەرم چاکی کردەوە)؛ ۲) زماوی شتەم لەولا نیکەد (نفوس ئەم دیوە سەد کەسە) [ف] ۱) خجستگی و نحسی نفس؛ ۲) تعداد نفوس.
نف: خەو، نوستن [ف] خواب.
نفا: خەوت، نوست، راز، خەفت [ف] خوابید.
نفات: لەخۆدان، سەرویسك بەلەپی‌دەست کوتان [ف] پس‌وپیش‌زنی.
نفان: نۆزەن، نازەداهاتك [ف] اختراع جدید.
نفان: ۱) خەوتن؛ ۲) کاری نوزەکاری [ف] ۱) خوابیدن؛ ۲) کار نو کاری.
نفانەن: دەخەوکردن، خەواندن [ف] خواب کردن، خوابانیدن.
نفانی: کارکردن لەمانوەروست کردنا [ف] کار در عمل بنابازی.
نفت: ۱) بەفەنگ، نوستن، خەوتو؛ ۲) بی‌بردن، کەساو [ف] ۱) خوابیده؛ ۲) کساد، بی‌رواج.
نفرشت: دوهای نوسراو، نشتو [ف] دعای نوشته.
نفز: نفر [ف] نگاه، نظر.
نفزاندن: بەدار شل‌وکوت کردن [ف] به شدت کتك زدن.
نفست: خەوت، خەفت، نوست [ف] خوابید.
نفستاندن: نفانەن [ف] درخواب کردن، خوابانیدن.
نفستن: خەوتن، خەفتن [ف] خوابیدن.
نفستی: خەفتگ [ف] بەخواب رفته، خفته.
نفشت: نفرشت، دوهای نوسراو، نشتو [ف] نقویش، دعای نوشته.
نفشتوك: نفرشت [ف] دعای نوشته.
نفشتی: نفرشت [ف] دعای نوشته.
نفشتی‌لوك: گیایەکە [ف] گیاهی است.
نفشك: کەرە، رۆنە کەرە، رۆنی هیشتا فاڵی‌نەکراو [ف] کرهٔ حیوانی.
نفیژ: مێژ، بیتج، فەرزەی ئایینی موسوڵمانان لەرۆژ شەوا [ف] نماز.
نفیژباران: نوزەباراندن [ف] نماز استسقا.
نفیژپەن: پیش‌نوێژ، ئیمام [ف] پیشنماز.
نفیژکەر: کەسێك کە نوزان دەکا [ف] نمازگذار.
نفیژگە: مزگەفت، مزگەفت، مزگت [ف] مسجد.
نفیس: ۱) پاشگری بەواتای: خەوتنەکەفتەوەی؛ ۲) پاشگر بەواتای وەبە لەخەوتدراو گرتەوە: (ئەو ئامێ پاشنفیس کا) [ف] ۱) بسوند به معنی خوابیده؛ ۲) بسوند به معنی نوشته.
نفیسان: کەسێ کە بە قەڵەم کار لەسەر کاغەز دەکا [ف] نویسنده.
نفیسان: قەڵەم بەسەرکاغەزدا هێنان [ف] نوشتن.
نفیساندن: نفیسان [ف] نوشتن.
نفیستن: نوسین [ف] نوشتن.
نفیساك: بەڵگەی نوسراو [ف] سند مدرك.
نفیسکی: بەرابەری ئەنگی، وەرامی جۆنس [ف] پاسخ کتبی.
نفیسگە: پرسگە لەدام‌وەزگای میری‌دا [ف] اطلاعات اداره.
نفیسەفان: نوسەر، هەروەها وەرگێڕ [ف] نویسنده.
نفیسین: نفیسان [ف] نوشتن.
نفیشتیلوك: گیایەکە لەرگەی بەرەی جانتای سوار [ف] گیاهی است.
نفیشك: کەرە، رۆنە کەرە، رۆنی فاڵی‌نەکراو [ف] کره.
نفین: کەل‌پەلی خەوتن [ف] رختخواب.
نفین‌پۆش: سەرەسان، لحاف [ف] لحاف، پتو.
نفینۆ: سەرەسان [ف] لحاف، پتو.
نفینۆك: قەرەبڵە، جەمتی خەوتن دوکەسە [ف] تختخواب دونفره.
نق: ۱) قوڕاتی تاو (ئەو گۆمەکی نقامەلەم کرد)؛ ۲) داخستن و تکەدان بۆ دەس‌پرفنگ‌پرجاو لەگوتن، قوجاندن؛ ۳) وەڵامدەرەوە (نقەنق بەسە)؛ ۴) بڕاوی و قەشباڵغ (ئەزاڵ تەرزاق بڕا)؛ ۵) خەوتنەکە، خوستنەکە؛ ۶) دەنگی لەوزم‌لەخەوان (نقەنقەی‌ئی) [ف] ۱) عمق آب، ژرفا؛ ۲) بستن و برهم نهادن اندامها مانند دست و چشم و...؛ ۳) فرو رفته؛ ۴) انبوهی و شلوقی؛ ۵) کمترین صدا؛ ۶) صدای روزان.
نقار: دڵ‌ڕەنجان، گلەیی، قار (نقارکی بەرانبەر من هەیە) [ف] قهر، رنجش.
نقارم: ناتوانی، لەناقەلەم‌دا نەیە [ف] نتوانم.
نقاری: ناتوانی، لەناقەلەمنەدا نەیە [ف] نمی‌توانی.
نقارین: لەدەس‌نەهاتن، توانای کاری نەبوون [ف] نتوانستن، از دست برنیامدن.
نقام: ۱) قام، گۆرانی؛ ۲) ڕەوتی گۆرانی [ف] ۱) ترانه؛ ۲) آهنگ.
نقانەن: ۱) لە خۆزاکەکوتنی و زۆرهێنان دەنگ لەگەڵ‌پەرجوان؛ ۲) پیکەوەنانی دەستو فنگ‌وجاو (جاوی نقانەوە، فنگی نقانەوە، دەستی نقاندگە) [ف] ۱) صدا از کوبیدن در اثر زور زدن؛ ۲) برهم نهادن دست و مقعد و چشم.
نقانی: بڕاوی [ف] مالامال.
نقانن: نقانەن [ف] نگاه، نقانەن.
نقنك: دوایین هەناسە [ف] نفسهای آخر.
نقنە: خاڵی، دەنگ لەنوسیا [ف] نقطه.
نقنەبانگ: نیشانەی سەرسان و لەگەڵ‌نۆن، ماه [ف] علامت تعجب و خطابیه، ماه.

نقتەبهنۆك: نیشانەی نۆان و بەسەرگرتەوە، دەڤ وەرگول، کاما، ئەد.
نقتەجوت: نیشانەی یەکانەوە، دەڤ وەنقطە، علامت توصیف، داد.
نقتەپرس: نیشانەی پرسیار لە نوسینا، دەڤ علامت سؤال، داد.
نقتەشانی: دەنگی سەرپنان نقطۀ حروف.
نڤ: ۱) نوان، دەنگی هەرو شتێک ۲) نوان، لەنی پەیزەو پەلەکان ۳) نوان پلەکیانی بەرساوکەرمایەو ۴) نیساد، لە کوکەکەو مو ۱) میان دندانەکانی ژە و شتا ۲) میان پلەکانی نردبام و پلکان ۳) قاعدۀ درجات مەنسج ۴) کمکی ژەو و پشم.
نڤرالدن: ۱) پلەوراتن ۲) برخاستن ۱) ترجەبندی ۲) ئرزەیی.
نڤرتقس: ۱) پلەپلە ۲) داری لەلەکراو ۱) مُدَرَّج ۲) چوبەدستی کەمەکری شمد.
نڤرد: نیان، نیاند، ئازان، بەرۆشی مەرز ۱) پەگ زرگ.
نڤلک: مرۆی بە پەمانە نهاەگر.
نڤم: چۆمەزرانی کەوتەزرانی لەبن ئاودا گومبۆن بە زیر ئاو رغتن.
نڤن: کەسی کە زۆر تق دەکاو دەمولیش فرولدکن.
نڤۆ: نڤم زیر ئاو شدن.
نڤۆ: نڤو، نڤم فرطەورشدن.
نڤوت: ڤلب، پیرگەران، سەرخو، سەرلەرز، وارەو.
نڤوت: ڤلوت، تۆک جکە.
نڤوتاندن: ڤلوتەدان، تۆکە کردن جکە کردن.
نڤوج: نڤورجاڵ، لەنەدان نشکون.
نڤوج: نڤوج نشکون.
نڤوجۆ: بەخەنج لە راکیشانو بارکردنی شتی گران نکشن از حمل چیز سنگین.
نڤوج: نڤوج نشکون.
نڤوجاندن: نڤورجاڵ کردن نشکون کردن.
نڤورج: ۱) نورنج ۲) سیخورەیە ۱) نشکون ۲) سقلمە.
نڤورجاڵ: نڤورج نگا: نڤورج.
نڤورە: گوشتیکە لە کورەستان، بەشی وڕانی کرد از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
نڤوستان: بەدەفت ناقص العضو.
نڤوک: ۱) ماسیژن کە هەمیشە لەنز دەریادایە ۲) زۆردەریایی ۱) ماهی بزرگی کە همواره زیر آب است ۲) زیردریایی.
نڤول: کون، قول، کونا سوراخ.
نڤول: شیرنیاتە، نوقل، (ئەمانی دەنگی نڤول زیرەدەنگی ئوی گول) نقل.
نڤوم: نوم، نڤم، نڤۆ زیر آب شدن.
نڤە: ۱) دەنگی (زۆرجۆرخۆیان) ۲) کەمترین دەنگ ۳) جۆری ماسی ۱) صدای زیرترین ۲) کمترین صدا ۳) نوعی ماهی.
نڤیان: فڕجان، جوفان پرهو نهادن و بستن اندامها.
نڤیم: ئاسانەدەگوشیە نگین.
نڤیم: نڤم نگین.

نڵک: ۱) کن، جەم ۲) وردی ئاڵا ئەرکراوی بەرو ۳) دەنۆک ۴) دەنگی کزی ئاڵە ۵) بیجارە، هەتاسەسارد ۱) زرد ۲) سایەی نرم شدە ۳) منقار ۴) صدای نالۀ ضعیف ۵) بیچارە.
نکا: ۱) مارەبڕین ۲) مارەبڕانە ۱) عقد نکاح ۲) مهریه.
نکارم: ناتوانم، لەدەستم نایەت از دستم برنمی آید.
نکارن: ۱) ناتوانن (لەف نکارن) ۲) ناتوانین (لەو نکارن) ۱) نتوانند ۲) نمی توانیم.
نکال: لا، لەوەف (لە جارنکالا خۆ نهیری) طرف، جانب.
نکاندن: ئاڵاندی سۆڵ لەمن بار، بار لەبەر لەخۆتی نکشدن نالیدن خفیف.
نکانن: نکاندن نگا: نکاندن.
نکاو: گرۆگومەت، لەبر ناگهان، یکهو.
نکای: ۱) ئاڵیستانی ۲) هەرچەرنیاەیەت ۱) هنوزهم ۲) درهرحال.
نکایین: هەرئیستانی، هەساهو همین حالا.
نکتە: قسەی خۆش، یەکەتوان لطیفه.
نکتەپێژ: قسەخۆش، کاڵەپیز لوده.
نکتەزان: زۆرزان لەقسەی جەدەگی ۱) طرگو.
نکس: ۱) وەرگەران ۲) خۆرەوەبۆن ۱) بازگشت ۲) فروهشتن.
نکساندن: ۱) گەڕاندنەو ۲) خۆرەوەکردن ۱) برگرداندن ۲) فروهشتن.
نکسین: ۱) بیاسدا وەرگەران ۲) خۆرەوەبۆن ۱) به عقب برگشتن ۲) فروهشتن.
نکل: دەنۆک دەنۆک، نک، دەنۆک منقار.
نکلالدن: بەدەنۆک ئەدان منقار زدن.
نکلەدن: کوڕ کوتی جن دەنۆک سو راههای جای منقار.
نکل ونکین: دوڕ بەشەی خوا کە تایەمردگان بەرسیاران تەدین نکیر و منکر.
نکن: کەسی کە زۆر نکە دەکا نالان.
نکوجاڵ: نڤورج، نڤورجاڵ نگا: نڤورج.
نکول: نکل، دەنۆک منقار.
نکۆل: پەژوان لە پەلین پشیمان از قول.
نکۆلی: پەژوانی لە گفتو پەلین پشیمانی از قول.
نکەونالە: نالەی کەم و زۆر، نکەی سەیر و بەرز نالەهای آهسته و بیانی.
نکەونالە: نکە و نال نالەهای آهسته و بیانی.
نکەوناهومێ: بیجارەو خاکەسار بیچاره و بدبخت.
نکەوناهومێد: نکەوناهومێ بیچاره و بدبخت.
نکوتەوە: تەنوتەن، هەتوتەو کاملاً تازه و نو.
نکە: دەنگی نەفەس نەنگی خەکەتو لەش بیمار هن هن خسته و بیمار.
نکەنک: نکەی زۆر هن هن بیانی.
نکین: ۱) نالین، نالاندن ۲) نکەی زۆرو بەدوری پەکە ۱) نالیدن ۲) نالەهای پیاپی و کوتاه.

نگه: ۱) لای، با، تنگ؛ ۲) چیز شوره‌ی چه‌کی گه‌ره‌ق [۱] یا ۲) نگه‌ک، استه‌مه.
نگاه: ئاگاڵێ‌بوون ق نگه‌داری، حفظ، مواظبت.
نگاه‌دار: که‌سێ که ئاگاداری که‌سێ یا شتێک، (جوا نگاه‌ارت بێ) ق مواظب، نگه‌دار.
نگاه‌داری: ئاگاڵێ‌بوون، پارازتن ق نگه‌داری.
نگار: ۱) جه‌سته‌ی جوانی ئافره‌ت، ئه‌فسی؛ ۲) ناوی ژنانه ق ۱) نقش و نگار؛ ۲) نام زنانه.
نگاره: وێنه، شکڵ ق تماثل.
نگاریدن: ۱) شکڵ کێشان؛ ۲) جه‌خشان، ره‌نگاوره‌نگ کردن ق ۱) نقاشی؛ ۲) منقش.
نگاهیشتن: نگه‌داری کردن، ئاگاڵێ‌بوون ق مواظبت کردن.
نگت: ۱) تیرگه‌ی ناوره‌نگه‌ی ته‌مه‌نه‌فه‌ر؛ ۲) بوایسخانه ق ۱) ایستگاه سر راه قطار؛ ۲) هواگاه پلیس.
نگرین: ئۆره‌بوون ق غمباری بستن.
نگس: ۱) که‌له‌که، هاڵنگ؛ ۲) زاری بزگ به‌خوشی که‌له‌که ق ۱) پهلو؛ ۲) مرد پهلو.
نگل: لۆسکه ق لرد، ناصاف.
نگم: ۱) لیب، قوب، لقوح؛ ۲) نخوێن ق ۱) به زیر آب رفته؛ ۲) نگون.
نگمسار: نخوێنه‌وه‌رگ ق نگونسار.
نگۆن: ئه‌و گونه‌ی کوره‌ساله که به‌هۆی کاوڵیان کرد ق دستانی در گوساله که جهان آن را ویران کرده‌اند.
نگه: ئاوه‌ڕۆ، ئاسه ق لشتاو.
نگین: ۱) به‌هۆت، ئاشیخ، (نگینی هاوڕه‌ی)؛ ۲) نقیب، قاش ق ۱) ماشین؛ ۲) نگین.
نم: ۱) ئه‌ڕایی، شه‌ق‌ئه‌ق؛ ۲) ئۆرت، کۆنه؛ ۳) وێنه‌ی که ئیلاقه‌کرین ق ۱) نی؛ ۲) کوتاه؛ ۳) کنایه از مقاربت.
نما: ۱) ئه‌ڕ، ئه‌ڕا؛ ۲) دیمه‌ن؛ ۳) ئاشکه‌را، (قیله‌نما)؛ ۴) دیاری‌دا؛ ۵) خۆنما ق ۱) نمای؛ ۲) منظره، نما؛ ۳) نشان دهنده؛ ۴) پدیدار شده؛ ۵) دراب نرم شده، خیس خورده.
نمار: ئه‌ڕ، ئه‌ڕا، نما ق نمای.
نمازه: ئاوازه، به‌ناوبانگ ق جوزه.
نمان: ۱) خۆنماندان؛ ۲) که‌ڕیۆشه‌وه له‌ئاوا، خۆنمان ق ۱) خود را نمایاندن؛ ۲) نرم شدن در آب.
نمانا: که‌سێک له زۆرباو بۆ ئاشتی زۆره ق نموه.
نماندن: خۆنماندن ق نرم کردن در آب، خیساندن.
نمانه: نموه ق نموه.
نماو: ۱) خۆنمان؛ ۲) تیو شه‌ق‌ئه‌ق بێ شکۆی داره‌ی گیا ق ۱) نرم شده در آب، خیس خورده؛ ۲) نمی که زیر پوسته درخت و گیاه است.
نماوی: ئه‌ڕان، ئه‌ڕانی شتدار ق نمین، نمدار.
نمایش: ڕاتان، خۆڕاتان، ڕاتانی کاڵا و شت ق نمایش.
نمایشت: نمایش ق نمایش.
نمایشگا: جێگه‌ی ڕاتان ق نمایشگاه.
نمتاله: ئۆ، ژه ق تراوش.
نمدان: نماوی ق نمدان، نمین.
نمدان: ئه‌ڕایی‌دان ق تراوش.
نمدانموه: ئه‌ڕایی گه‌ڕانموه، لێ‌جۆن، (کم کۆن، نمدانموه) ق نم دادن.
نمده: ۱) شتێ که ئه‌ڕایی ئه‌دانموه؛ ۲) مه‌عدن (ئۆشه‌کۆڵه ق ۱) تراوش کننده؛ ۲) نمکجه.
نمرج: ڕۆگه‌ڕۆبۆن ق اخمو.
نمره: ۱) پله، به‌ڕه‌چه؛ ۲) ژماره‌ی ئه‌ڕۆنی ده‌رس‌خوێندن؛ ۳) حه‌مامی ئاو به‌قه‌ره ق ۱) درجه؛ ۲) نمره درس؛ ۳) نمره حمام، حمام بکفره.
نمز: ئه‌ڕم ق بسته، کوتاه.
نمس: داڵه‌یه‌که به‌قه‌ی پشیله مشکه‌و مار ده‌خوا ق جانوری است شبیه گربه، موش و مار شکار می‌کند.
نمسان: ئه‌مدان، نماوی ق نمناک.
نمنم: ۱) بارینی که‌م‌که‌م و له‌سه‌رخۆ؛ ۲) مۆرۆی وره‌ی ره‌نگاوره‌نگ ق ۱) نم‌نم؛ ۲) مهره بسیار ریز رنگین، منجوق.
نمنموک: ۱) ره‌نگاوره‌نگ، مه‌نمه‌ق؛ ۲) جۆرێ چێوه‌ق، مه‌نموک ق ۱) مهره بسیار ریز منجوق؛ ۲) نوعی پروانه.
نموج: نمانا ق نموه.
نموچ: نموج، نمانا ق نموه.
نموه: ئه‌ڵاقه‌ت، دیمه‌ن، (کاوڕایه‌کی بێ‌نموه، باوکی زۆر به‌نموه بو) ق سیما، قیافه.
نموده: نموج، نمانا، نموچ ق نموه.
نموڕناو: ئه‌ڕان، ئاوی زۆر که‌م ق باریکه‌ای از آب اندک.
نموس: به‌له‌به‌له‌ی ڕوخسار ق کلمات.
نموکه: نموده، نموچ، نمانا، نموج ق نموه.
نمه: بارانی له‌سه‌رخۆی وردیله، (نمه‌باران‌ئاگه‌ باری) ق باران نم‌نم.
نمه‌با: بایێ که ئه‌ڕایی هه‌ه ق باد مرطوب.
نمه‌ت: ته‌ت، کوڵاو، ئاو، ئا ق نمد.
نمه‌زین: ئاوه‌گیری بێ زین ق نمد زین.
نمه‌ده‌ال: که‌سێ که ئاو ده‌رسته‌که ق نمدمال.
نمه‌ز: ئاوانم ق نمی‌دانم.
نمه‌ک: ۱) مه‌ک، خوێ، خوا؛ ۲) بریتی له خواردنی ئاڵی که‌سێک؛ ۳) بریتی له ده‌ڵاڵی و دڵکشی؛ ۴) ئه‌ڕایی که‌م ق ۱) نمک؛ ۲) کنایه از نان و نمک؛ ۳) کنایه از جدائیت و دلربایی؛ ۴) نم اندک.
نمه‌کاو: ئاو و خوێ، خوێوایی ق آب نمک.
نمه‌لیه‌جه‌رام: سیله، بێ‌نه‌مه‌گ ق نمک‌نشناس.
نمه‌گیان: جوانی دڵکێش ق زیبای نمکین.
نمه‌گیان: خوێدان ق نمکدان.
نمه‌ک‌کردن: ئاڵی که‌سێ خواردن ق نان و نمک کسی را خوردن.
نمه‌ک‌کوێر: سیله، بێ‌ئه‌ڵاڵ ق نامنمک.

نمه‌ك گير: نۆمی بەڵاو هاتگ لە سرای بی‌نمه‌گی و سلمی‌دا [ف] نمك گير.

نمه‌ك‌ناس: بەنمه‌ك [ف] حق‌شناس، باوفا.

نمه‌كين: سه‌كدار [ف] زبان تمكين.

نمی: نما، خۆسا [ف] در آب نرم شد.

نمێ: نوێ، نۆژ، نما [ف] نماز.

نمیا: نمی، نما، خۆسا [ف] خيس خورده، در آب نرم شده.

نمیای: نما، خۆساو [ف] خيس خورده.

نمێژ: مێژ، نما، نماز، لغت [ف] نماز.

نمین: نماك [ف] نماك.

نمیانەدن: كرد نمی بكاتەو [ف] والات دادن به آسيا.

نمینگه: مزگت، مزگەوت، مزگەت [ف] مسجد.

نمینه: نمۆنه، نماما، نموچ، نمۆنه [ف] نمونه.

نمینه‌ك: سەرەدەنگ [ف] الگو، سرمشق.

نمینه‌نه: بر بكاری خەڵك، دەمراسمی گەل [ف] نمايشه.

نگ: لاق، پا، پای، لنگ، نگ [ف] پا.

نه: پێچموانەی هەیه، نه [ف] نيست، مقابل موجود است.

نو: ۱) نان؛ ۲) پێچموانەی ئا، نا (نه وەی مالامانو)؛ ۳) تازه؛ ۴) بان، نان، پاخۆر [ف] ۱) نان؛ ۲) نه؛ ۳) نو، تازه؛ ۴) پاخور.

نۆ: ۱) نا، پێچموانەی ئا؛ ۲) سی‌جار سی؛ ۳) دروشەرایی (نەگی نو)؛ ۴) زاوی هاروهاج و بۆز؛ ۵) نام‌نیری؛ ۶) گیای نۆتنام؛ ۷) تەمەن تەمشتە؛ ۸) تازه، نو، نوێ؛ ۹) نان [ف] ۱) نه، خير؛ ۲) عدد نه؛ ۳) سگ دڕنده؛ ۴) بچۆ بان‌گوتن؛ ۵) تەمەزگی؛ ۶) گیا، تەمەزه؛ ۷) این؛ ۸) تازه، نو؛ ۹) نان.

نوا: ۱) پشەوو (شەڕا نوا)؛ ۲) ئەنوا، شوێنی كه باران نەبگرێتەو؛ ۳) ئەشكەوت، شكەفت، غار؛ ۴) هەرسار لە بەفر بارین (ئەشەو نوا بەفر باریوە) [ف] ۱) پيش، جلو؛ ۲) پناهگاه از باران؛ ۳) غار؛ ۴) واحد شمارش دفعات بارش برف.

نوان: داسەچەقان، پیركۆ [ف] ماده‌گاو سه‌ساله.

نوان: روان، لەنوانین، (جاوەنوان بە) [ف] تماشا.

نوانین: تماشا كردن، روانین [ف] نگاه كردن.

نواكێش: سەرگەلە، رەمكێش، پشەنگی گەلە [ف] نخر از گله، پيشاهنگ.

نوال: شیوەلەی بچوك لە هەدی جیا [ف] دره كوچك در كمر كوه.

نوال: نوال [ف] نگاه نوال.

نوالە: ۱) نوالە؛ ۲) برار لەگەڵدا، جیگەی ناوەنگر لەجیادا؛ ۳) پڕی مشت لە درەوكراو؛ ۴) دەمكی لە گەلاو گیا؛ ۵) باوڵەمەوز كە تەمری بە حەیوان بەنایەمی وشتر؛ ۶) نانی مفتی، رزقی بی‌تەركان [ف] ۱) درهٔ كوچك در كمر كوه؛ ۲) جای آفتاب نگير در كوه؛ ۳) پُر مشت از بريده؛ ۴) يك دسته از گياه و برگ؛ ۵) نواله؛ ۶) نان مفت و مجانی.

نوالە كردن: پێچانەوەی باوڵەو هەرشتێ [ف] نوردیدن.

نوان: ۱) جەسانەوەو دوای وشەی دا دێت (سەری دانوان)؛ ۲) نما، شانەی (ئاوێنەی بالانوان [ف] ۱) خم كرد؛ ۲) نشان‌دهنده، نما.

نواندن: ۱) نیشاندان، ڕانان؛ ۲) بەخەوكردن [ف] ۱) نمايانده؛ ۲) درخواب كردن، خوابانيدن.

نوانی: خەوانەن [ف] خوابيد كردن.

نوایی: ۱) ئەنوا، نوا، بەنا، بەسیو؛ ۲) خەوانەی؛ ۳) ڕۆژی وەجەرە كەمت [ف] ۱) پناهگاه؛ ۲) خوابانيد؛ ۳) حركت.

نواوی: لەم گوندانەی كوردستانە كە بەشەی كاولیان كرد [ف] روستايی در كردستان كه بخشيان آن را ويران كردند.

نوبە: بار، كاتێ كە لە دەمەبەش كردن یا كاری بەر كەسێ دەكەوێ، (ئەجا نۆبا مەنا) [ف] نوبت.

نوبار: ۱) كەوانی تازەسازو نەبار؛ ۲) تازەبەهار، سەرەبەهار [ف] ۱) كمان تازه‌ساخته و خوب؛ ۲) نوبهار.

نۆبار: ۱) سەرەتای بەهار، نوبار؛ ۲) ناوی چەند ئاوایەكە [ف] ۱) نوبهار؛ ۲) نام چند آبادی.

نۆباتی: نۆبەكردن، ئەنۆڵەكێ [ف] نوبت گرفتن در كار.

نۆبسلمان: ئەوەی دینی كە هاتۆتە سەر دینی ئیسلام [ف] نومسلمان.

نۆبۆك: تازەبووی، نۆكی تازە، تازەبۆك، بۆكا نۆ [ف] تازه عروس.

نۆبۆن: دەرۆن، بۆ سەگی ئەوی، (سەگی وە نۆبۆیە) [ف] مزدەدەندن سگ.

نۆبە: ۱) نۆبە؛ ۲) كشتاك، پاس [ف] ۱) نوبت؛ ۲) كشتاك.

نۆبەبێ: كەسێ كە نۆبەی خاوەن نۆبەكەی داگیرەو [ف] كسی كه نوبت را رعايت نمی‌كند.

نۆبەبێری: گوێ‌ندان بە نۆبەو داگیركردنی بەشەنۆبەی كەسانی تر [ف] نوبت رعايت نكردن.

نۆبەبێرین: نۆبەبێری [ف] نوبت رعايت نكردن.

نۆبەت: ۱) نۆبە، نۆت؛ ۲) كشتاك، پاس؛ ۳) نۆبی نۆ [ف] ۱) نوبت؛ ۲) نگهبانی، كشتاك؛ ۳) نوبت نو.

نۆبەت گرتن: ۱) بۆ نۆبەت جاوەڕوان بوون؛ ۲) كشتاگرتن [ف] ۱) نوبت‌گيری؛ ۲) نگهبانی.

نۆبەتی: كاری بەنۆبە [ف] نوبتی.

نۆبەتێ: تا، تای تاو لەبەر [ف] تب.

نۆبەتێ‌دار: كەسێ كە تای لێ‌دێت [ف] تب‌دار.

نۆبەچی: كشتاگر، كشتاكچی [ف] نگهبان، پاسدار.

نۆبەخت: ۱) كێژێ كە خوازبێنی گرابێ؛ ۲) تازەكیسە، كەسێ كە لەڕۆژی‌یەوە دەرۆڵەمەند بۆبێ [ف] ۱) دختر خواستگاری شده؛ ۲) نوكيسه.

نۆبەخش: خاوەن لە تاوان بۆ تێكەڵبوان؛ (بڕۆ بەمە نۆبەخشت بێ تێر خرابە ئەكەی) [ف] بخشش از گناه برای آدمين بد.

نۆبەدار: كشتاكچی، پاسدار [ف] نگهبان.

نۆبەر: میوەی تازەبێ گەیشتو [ف] نوبر ميوه.

نۆبەرە: ۱) نۆبەر؛ ۲) تێكەڵبوونەو، تێكری، تخوری [ف] ۱) نوبر؛ ۲) نخستين فرزند.

نۆبەرە كردن: تێكەڵبوار خوازەیی میوەی گەیشتو [ف] خوردن ميوهٔ نوبر.

نوبەن: مەواڵەگای سێ ساڵە کە تازە دەخرێتە بەر نێر ▣ گاو ئ سەساڵە.
نوبەنە: نوبەن ▣ گاو ئ سەساڵە.
نوبەهار: سەرەبەهار، هەووڵی بوار ▣ ئاوڵ بهار.
نوبیوبلە: نوبوڕە ▣ نوبەرەن.
نوپالو: جشنێن کە تازە بارەو کرێ، مۆڕ، کەرێ کەچێی باو بەسێ ساڵە ▣ گرەمەر سەساڵە.
نوپچکە: مەڵی تازە پێ گرتو ▣ کۆمەڵ تازەیا گرفتە نوبا.
نوت: ۱) زوو تازە: ئەم جلکە تازەو نوتەو نوێیە! ۲) زنشک، مەتولە، مەتولکە، بەچری و ڕوتی کەسێن ▣ ۱) تازە تازە ۲) لخم شیش.
نوت: جەفتاو بەست ▣ حدد نود.
نوتر: ۱) دڕنۆ؛ ۲) باسدار ▣ ۱) دڕندەتر؛ ۲) باسدار.
نوترکان: باسدار ▣ باسدار.
نوتق: ۱) قسە، گوتە: (کابرا لەترسان هەر نوتقی نەما)! ۲) قسە نوخەڵاڵ کردن بە دەنگی بەرز: (حاکم هات نوتقی کرد) ▣ ۱) سخن، ۲) سخنرانی.
نوتک: ۱) نوتک، ئەنی، ناوچاوان؛ ۲) دەنگی ناو مێوە؛ ۳) زنشک، نوت ▣ ۱) پیشانی؛ ۲) هستهٔ میوه؛ ۳) لخم شیش.
نوتکە: مەتولکە، نوت ▣ لخم شیش.
نوتل: وەکی، لەوێنەی، ئاوگۆن ▣ مانند، شبیه.
نوتلک: زنشک، نوت ▣ لخم شیش.
نوتنە: گەرا، نوتی ماسی و خانەوەری زۆر بچووک ▣ لخم ماهی و مگس و حشرات.
نوتە: پاتەکەوت، بەزەنەدە ▣ پس انداز.
نوتەڵ: تاریکایی خەست، تۆکڵ: (دنیا تاریکەو نوتەڵە بۆ چم بەدی) ▣ تاریکی شدید، ظلمات.
نوتە کردن: پاتەکەوت کردن، بەزەنەدە کردن ▣ پس انداز کردن.
نوتەکەر: کەسێن کە پاتەکەوت دەکا ▣ پس انداز کننده.
نوتەم: نەبوەدەسێن، دەنگێ دوای هەستاوتر بەم ▣ نودم.
نوتەمین: نوتەم ▣ نودم.
نوتی: نوت، نەبوەو ▣ نود.
نوجوان: تازەلاو ▣ نوجوان.
نوحەزن: ۱) سەرسالی بەرەوبەری مردو؛ ۲) هەووڵ چەژنەوای مردنی خۆشەویستان ▣ ۱) سالروز مرگ، سالمرگ؛ ۲) اولین عید بعد از مرگ عزیزان، نوعید.
نوح: ۱) جەم، جەماعەت؛ ۲) قەد، بەسەریەکانەی کاغەز و پارچەی؛ ۳) ڕەنگ، تەل، سالمە؛ ۴) سۆچی ئەمەو کەوان؛ (۵) قد، دەخت ▣ ۱) جمع، جمعیت؛ ۲) لایهٔ برهم آمده؛ ۳) تلو، سکندری؛ ۴) گوشهٔ لحاف و قبا؛ ۵) قد، خم.
نوحاسەوە: ۱) جەماعەت؛ ۲) ئەمەکران، لایەسەریەکانان ▣ ۱) جمع شدن؛ ۲) تاشدن.
نوح بردن: ڕەنگ بردن، سالمە کردن ▣ تلو خوردن، سکندری خوردن.
نوح دان: نوح بردن ▣ تلو خوردن.
نوچاک: ۱) بارەکانی سەری سەب، نوزنک؛ (سەر نوچکی دارەکە، نوچکی جەفر)؛ ۲) مەسەب، مەسەت ▣ ۱) نوک بالای هر چیز؛ ۲) مست.
نوچکە: ڕەنگ، سالمە، نوح ▣ تلو.
نوچکەبردن: نوح بردن ▣ تلو خوردن.
نوچکەدان: نوح بردن ▣ تلو خوردن.
نوچە: ۱) نوجوان، تازەلاو؛ ۲) نوبەری نوێن ▣ ۱) نوجوان؛ ۲) نونون تازەرسیده.
نوچە: دەنگ و باس، هەواڵ ▣ خبر.
نوچەش: تخوری، تخوری، مەڵی نوبەرە ▣ نخستین فرزند.
نوچێ: تازەدروست کراو، تازەلەناو ▣ تازەساز.
نوچیان: ۱) جەماعەت؛ ۲) داوەستان ▣ ۱) جمع شدن؛ ۲) تاشدن.
نوچیانەوە: ۱) نوچیان؛ ۲) ڕەت بوونەو کەوتن ▣ ۱) نگا: نوچیان؛ ۲) دور افتادن.
نوخ: قەمبوڕ، پشت کۆن، پشت چەماو ▣ کوژپشت.
نوخاف: بەلەز، بوردن، بەخشین لە توان ▣ عفو، بخشایش.
نوخافتوخ: گوناەبەخشین، خودن ▣ بخشندهٔ گناه، خدا.
نوخافشوڕ: خوگوم کەر، کەوی خۆی دەدزێتەو لە فەرمانی بەر ▣ زیر دزد، کسی کە برای خودداری از اجرای دستور پنهان می‌شود.
نوخافش: بەخشراو، جافوکراو ▣ معفو، بخشوده.
نوخان: نخۆن بۆن، قلب بۆن ▣ نگون بختی.
نوخانن: نخۆن کردن ▣ سرنگون کردن.
نوخانەوە: نوخانن ▣ سرنگون کردن.
نوختا: مەڵی لە سەرەکەی کە دەخرێتە سەر قاغەز لە نوسیا ▣ نقطه.
نوختک: نوختا ▣ نقطه.
نوختکن: پێی نوختەدان، بەنوختە ▣ حرف نقطه‌دار.
نوختە: ۱) پەڵەی زۆر چکۆلەی مەرەکەب لەسەر قاغەز؛ ۲) بنکەی پولیسی ڕێ ▣ ۱) نقطه؛ ۲) فرارگاه پلیس راه.
نوختەوخاڵ: بریتی لە خۆجوان کردن بە داوەرمان، خاڵ و خەڵ زنین ▣ کنایه از ترک کردن.
نوخسان: ۱) بەعەت، نوقسان؛ ۲) بی هێز؛ ۳) لاوازی ئەژنۆ؛ ۴) کوڕ، کۆر ▣ ۱) ناقص العضو؛ ۲) ناتوان؛ ۳) لاغر؛ ۴) کور، نابینا.
نوخشانە: ۱) پێش بینی خاکەو هەراو بۆ کەسێکە؛ ۲) نوبەری بەخۆ ▣ ۱) پیش بینی آینده برای دیگران؛ ۲) نوبر خانه.
نوخشە: نوخشانە: (فلان کەس ژنی هێنا نوخشەی لە نوێن، مامۆیەوە قاچی شکا نوخشەی لە زەکەنی، نوخشەی گەنم هاتو) ▣ نگا: نوخشانە.
نوخشەچان: بەکەوچان، دەحقەی بەدەل ▣ اولین بار.
نوخۆ: نخۆ، نخەد، دەگەڵ کردنی شەر دێت ▣ نخود.
نوخوت: نوخۆ ▣ نخود.
نوخۆن: نخۆن، قلب ▣ نگون، سرنگون.
نوخوری: مەڵی نوبەرە، تخوری، تخوری ▣ نخستین فرزند.
نوخۆشەر: نخۆشەر، لەبە ▣ لبه.

توخوم: بن‌دیوار، دایوشتراو ناهمد، نوشیده.
توخومان: دایوشتراو در سروش قرارگرفتن.
توخومالدن: دایوشین، سه‌روش، امسه‌رداتان سروش گذاشتن.
توخومین: توخومان نگا: توخومان.
توخون: تخون نگا: تخون.
توخون‌پوئه‌وه: ۱) قلب‌پوئه‌وه؛ ۲) برنجی که دارایی و سامان نه‌مان ۱) سرنگون شدن؛ ۲) کنایه از فقیرشدن بعد از ثروتمندی.
توخه: تخه، تخن، توخو، توخوت نگا: تخود.
توذ: توت، جه‌ختار بیستون نگا: جه‌ند توذ.
توذشه: شاریکه که له کوردستان زانای زور گه‌وره‌ی تی‌یه‌ه‌ایوت نگا: نام شهرکی در کردستان که علمای بزرگی از آن برخاسته.
توذه‌ران: نان‌به‌ه‌اکه، برنجی که گه‌وره‌ی مال نان‌ئور خاته.
توذه‌مین: ناگن دوای هشتاوتو چمین نگا: توذم.
توذه‌هه‌مین: توذه‌مین نگا: توذم.
توذی: ۱) تازه‌گرینه؛ ۲) ماری گوشه‌که زیکه‌ی تیخ‌دارلی توذی‌ی زانای به‌دو بانگ نگا: ۱) تازه‌ده؛ ۲) نام دهی در کردستان.
توز: گوندیکه له کوردستان به‌هوی ویرانی کرد نگا: از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط چنان.
توز: ۱) جراوزی؛ ۲) والا، ناوخالی، بوک نگا: ۱) وارده؛ ۲) تهی، توخالی.
توز: توت، توبه، توبت نگا: توبت.
توز: توان (بتوزه، جاوه‌توزه) نگا: نگاه.
توز: ریشتنی خودا نگا: نور خدایی.
توزاشتن: داوشاندن، فه‌دکردن نگا: ناکردن.
توزاشتی: داوشتنای فه‌دکراو نگا: ناشده.
توزدو: تزدو نگا: تزدو.
توزدو: تزدو نگا: تزدو.
توزه‌وز: دوزماداان دوزاندوز نگا: تیرامون.
توزدی: تزدو نگا: تزدو.
توزدی: تزدو نگا: تزدو.
توزمه‌گ: توسه‌که، توسه‌ه‌که، توسه‌ه‌ك، برمیشك، به‌ئیر شاد نگا: خاری است که به لباس می‌چسبد.
توزگه: گه‌و گوشه‌ی کوردستانه که به‌هوی کاولیان کرد نگا: روستایی در کردستان که چنان آن را ویران کردند.
توزمته: باشو، واشه، باشوکه نگا: جرغ.
توزوتیوچاوان‌پاك: برنجی له پیاوی خوا نگا: کنایه از مرد خدایی.
توزه: توبه، توبت، توبه‌ت نگا: توبت.
توزه: رواتین به‌ماوی زه‌ه‌وه نگا: نگاه خیره.
توزه: ۱) زوزه، گریان چه‌ندگی زیرو ناخوش؛ ۲) هاواری سه‌گ نگا: ۱) گریه با صدای زیر؛ ۲) صحبت سگ.
توزه‌باب: گوندیکه له کوردستان به‌هوی ویرانی کرد نگا: از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط چنان.
توزه‌باب: ۱) گوندیکه؛ ۲) نازناوی زانایه‌کی به‌ناوبانگ: ۱) ده‌لای توزه‌باب نگا: ۱) نام دهی است؛ ۲) لقب دانشمندی مشهور.
توزه‌بن: توجه‌ر نگا: نگاه، توجه.
توزه‌بوی: توبه‌بری نگا: توبت رعایت نکردن.
توزه‌دین: گه‌و گوشه‌ی کوردستانه که به‌هوی کاولیان کرد نگا: روستایی در کردستان که چنان آن را ویران کردند.
توزه‌گرتن: توبه‌گرتن نگا: ۱) به‌توبت ایستادن؛ ۲) کشیدن دامن.
توزی: دوانی، تواشای کرد نگا: نگاه کرد.
توزیزکین: رچین، گه‌مه‌یه‌که به چه‌ند له‌ری نگا: نوعی بازی با سنگ.
توزیزکینه: توزیزکین نگا: نوعی بازی با سنگ.
توزین: رواتین، تواشاکردن نگا: نگاه کردن.
توز: دیسان، بیستاوه، سه‌رله‌نوی نگا: بار دیگر.
توزا: ۱) بوشکسی باریکسی گریاساوی؛ ۲) گرشه‌ه، عیشوه، ده‌گه‌ل ناوه‌ه گوتری: (تازه‌ و توزا) نگا: ۱) صدای نازك همراه با گریه؛ ۲) ریخت ناز.
توزا: تازه‌وای، توزیه، تو له‌ه‌ایك بوك نگا: توزاه.
توزالك: توزا نگا: توزاه.
توزاندن: توزکردن، ده‌نگی گریاناوی دیریزین نگا: گریه و ولاله کردن.
توزانه‌وه: کزوزانه‌وه نگا: گریه و ولاله کردن.
توزایش: توزاندن نگا: گریه و ولاله کردن.
توزده: جه‌فده‌و ده نگا: هفده، توزده.
توزده‌مین: دوزماره دوای جه‌فده‌مین نگا: توزدهم.
توزده‌هه‌ك: له توزده‌جش به‌شیك نگا: یك توزدهم.
توزده‌هم: توزده‌مین نگا: توزدهم.
توزده‌هه‌مین: توزده‌مین نگا: توزدهم.
توزده‌هی: توزده‌هم نگا: توزدهم.
توزدی: تزیاك، به‌رانبه‌ری دوز نگا: تزیاك.
توزگه: لغزی، تخوری، زاوی توبه‌ره نگا: نخستین فرزند.
توزگه: توزگه نگا: نخستین فرزند.
توزله: تزله نگا: سرماخوردگی شدید.
توزلوز: فروسکه‌فروسك نگا: فروسکه‌فروسك.
توزه: ده‌نگی گریانی له‌سه‌رخو نگا: صدای مویه.
توزه‌بزین: ۱) بیده‌نگ کردنی گریان؛ ۲) برنجی که جنگاندن و کوشتن نگا: ۱) خاموش کردن آدم گریان؛ ۲) کنایه از خفه کردن.
توزه‌ریز: جه‌ه‌یاری جه‌فه‌که‌ر نگا: روه‌ه‌ران.
توزه‌شوز: ۱) گریان جه‌سه‌ه‌ی‌وکه؛ ۲) فه‌رمان به چس کردن له توزه (شوخوا توزه‌شوز) نگا: ۱) گریه کردن به آهستگی، مویه، نوحه؛ ۲) فرمان به خاموش شدن از گریه.
توزین: جانوی تازه‌گیراو نگا: گره اسب تازه‌رام شده.
توزین: ۱) توزین؛ ۲) توزاندن نگا: ۱) گره اسب تازه‌رام شده؛ ۲) گریه و ولاله کردن.
توز: سمین، کون کردن به سه‌نگو نگا: سوراخ کردن.
توز: ۱) گه‌ه‌ی بچی؛ ۲) توز، خار، خزه نگا: ۱) کنهٔ گوسفندان؛ ۲) خار.

نوژنی: سماع، گوش کرا [ق] شنیدن، سوراخ شدن.
نوژدان: دزدانی، کاری بو جاری دزدا [ق] نوشداری.
نوژکرن: نوژ کرن [ق] اسار گرتن.
نوژوی: شکاف، نری، مزوی [ق] شدن.
نوژەن: ۱) نوژ، دیمان، سەرلەوی؛ ۲) دەژەراوی کاز [ق] ۱) [زو: ۲] رنجه بر قالب.
نوژەن: ناوەڕاهاتو [ق] وظهور، واضراع.
نوژی: مزوی، نری [ق] شدن.
نوژیاو: خوڕەاوری [ق] آبی غسل.
نوژین: گوش کرن، سمن [ق] سوراخ کردن، شنیدن.
نوس: ۱) ئەسپانی قەشەب بەرانا، خەتا ئەی مرا؛ ۲) چارەنوس بو من باش خەتایە؛ ۳) خەت ئەلیس، ئەدەمەلای نوسەنوس [ق] ۱) پسوند به معنی نوشته. ۲) پسوند به معنی نوشته.
نوسا: ۱) خەت مرا، قافەز بە ئەلەم خەت مرا؛ ۲) لکان، جەسپیان [ق] ۱) نوشته شد؛ ۲) چسبید.
نوسان: ۱) قافەز خەت مران، نقشان؛ ۲) لکان، جەسپیان [ق] ۱) نوشتن؛ ۲) چسبیدن.
نوساندن: ۱) نقشاندن؛ ۲) لکاندن [ق] ۱) نوشتن؛ ۲) چسباندن.
نوساندەوە: لەبەرنوسەوە [ق] رونویسی.
نوساو: ۱) خەت مراو؛ ۲) لکاو [ق] ۱) نوشته؛ ۲) چسبیده.
نوسای: ۱) خەتی ئەقافەز؛ ۲) لکای [ق] ۱) نوشت؛ ۲) چسبید.
نوست: نقشت، خەفەت، خەوی ئی کەوت [ق] خوابید.
نوست: دوعای نوسراو [ق] دعای نوشته شده.
نوستگ: خەوتو، خەفتگ [ق] خوابیده، خفته.
نوستن: خەوتن، نقشتن [ق] خوابیدن.
نوستو: خەفتگ، نوستگ، نقشتی [ق] خوابیده.
نوستەنە: نوسان، خەت ئەقافەزان [ق] نوشتن.
نوستی: نوستو [ق] خوابیده.
نوسخان: سەفەت، نوقسان [ق] ناقص العقل.
نوسراو: خەت نیراو [ق] نوشته.
نوسراوە: نوسراو [ق] نوشته.
نوسرەت: ۱) ئارکاری ئەخوارد، ئەخوا نوسرەتی داین بەرکەوتین؛ ۲) ناوی زنانە [ق] ۱) کمک و مدد الهی؛ ۲) نام زنانه.
نوسك: بال، دەئەك [ق] هُل.
نوسکاندن: لکاندن، پیوەنوساندن [ق] چسباندن.
نوسکانەوە: ئالین، زۆر بەمەبر، (لو منالە ئەنوسکینەوە) [ق] ناله ضعیف.
نوسك دایش: بال پیوەنان، دەئەکەدان [ق] هُل دادن.
نوسکە: ئالەی منبروکە، لە لاوازیو بی ئاقەتی [ق] ناله ضعیف.
نوسکە: نوژگە [ق] نخستین فرزند.
نوسگە: جیگای نست ئی نوسین [ق] دفتر، جای نوشتن.
نوسەنە: نقیسار [ق] نویسنده.
نوسەر: نوسەنە [ق] نویسنده.
نوسەگ: ۱) شتی کە نوسەر دەلکی؛ ۲) ئەمەوکانە زۆر نوسەگە؛ ۲) رونامی [ق] ۱) بسیار چسبنده؛ ۲) رونامی.
نوسەگە: نوسی گیانەکە دەکەوی بەخوری بەلکەو دەلکی [ق] تخم گیاهی است خاردار که بر پشم و لباس می چسبد.
نوسەنگ، نوسەگە، نوسەنگ، پرسەنگ، پرسەنگە [ق] نوعی خار.
نوسەنەگە: نوسەگە [ق] نگا: نوسەگە.
نوسیار: خەت خوش [ق] خطاط.
نوسیاگ: ۱) نوسراو؛ ۲) جەسپیاو [ق] ۱) نوشته؛ ۲) چسبیده.
نوسیان: ۱) نقشین، خەت دان؛ ۲) لکان، نوسان؛ ۳) خەتیان لی دا [ق] ۱) نوشتن؛ ۲) چسبیدن؛ ۳) نوشتند.
نوسیار: نوسار [ق] نگا: نوسار.
نوسین: نوسان [ق] نگا: نوسان.
نوسین: کەسی کە شتی بەشتکەوە لکینی [ق] چسباننده.
نوسینەوە: ۱) لەبەر خەت گرتنەوە؛ ۲) گوتەی کەسی خستنە سەر کاغەز (لو نیزە من ئەی نوسینەوە) [ق] ۱) رونویسی، استنساخ؛ ۲) گفتار کسی را نوشتن.
نوش: ۱) خواردنەوە، قەخاردن؛ ۲) ئراوی بەگیان خوش [ق] ۱) نوشیدن؛ ۲) گوارا.
نوشان: کاراوەکی سەی زۆر تیژی گەرمە مرگەران لە مەن سەی کردەبوو؛ دەکاری دەکەی [ق] نشان.
نوشاو: نوشار [ق] نشار.
نوشان: قەخاردن، هرکردن [ق] نوشیدن.
نوشاندن: دەرخواردەی ئراو [ق] نوشاندن.
نوشای: نوشان [ق] نوشیدن.
نوشتا: نوماز کرای، نوسراو [ق] نوشته شدن.
نوشتای: قەنجان، زیچن، گەنمەکە بەمەنج کوتك لەکرن [ق] نازی بەقل دزلل.
نوشتانەوە: ۱) داهێنان، جسانەن؛ ۲) قەدکرن [ق] ۱) خم کردن؛ ۲) تاکردن.
نوشتانەوە: ۱) داهاتەوە، جەماناوە؛ ۲) قەدبون [ق] ۱) خم شدن؛ ۲) تا شدن.
نوشتاو: ۱) قەدکراو؛ ۲) بەماناو [ق] ۱) تاشده؛ ۲) خمیده.
نوشتاوی: قەدکراوی [ق] تاشدگی.
نوشتبین: بەکیانت خوش بی [ق] نوش جانت.
نوشتش: نوسین، نوسان، خەت لە قافەزان [ق] نوشتن.
نوشتو: نقرشت، نقشتی، نقشتراك، نقشت، دوعای نوسراو، نشتو [ق] تعویذ، دعای نوشته.
نوشتوخ: نوسەری زۆر بەکان، نقیسار [ق] نویسنده.
نوشتە: نوشتو [ق] دعای نوشته شده.
نوشتە: ۱) نوشتە؛ ۲) نوسراو [ق] ۱) دعای نوشته شده؛ ۲) نوشته شده.
نوشتی: نوشتو [ق] دعای نوشته.

نوشخور: پاداخور، شخور [ع] جمع: آخور.
نوشدارو: دوای برابر [ع] داروی مانع.
نوش کردن: فرو کردن، قورت دادن [ع] نوشیدن.
نوشکل: جلیس، نزد جن [ع] شکم پرست، جلاس.
نوشنای: نوشانیدن [ع] نوشانیدن.
نوشوس: ۱) شکافی، قدم و خوبیت؛ ۲) زیان، زیانانا [ع] ۱) نزل، پایین آمدن، فرج و اعتراف؛ ۲) بدیاری.
نوشوست: نوشوس، اهرکس، یکا، یگانه پرستی، تاخری، هر دنیی.
نوشوستی: دمه‌سال [ع] نگا: نوشوس.
نوشوست‌هیشکان: ۱) زیان کردن، زیانانا؛ ۲) لغزش کردن [ع] ۱) نزل، اعتراف؛ ۲) بدآوردن.
نوشی گیان‌پوش: کدگان، خوش هاشی، جوانرو، قدخان [ع] نوش جان، نمش.
نوشین: نوشان [ع] نوشیدن.
نوقرو: نغرو [ع] نگا: نغرو.
نوقم: نوقم، له ناوا [ع] غرق شده.
نوقمران: لمو گوندانی کوردستانه که به‌هوی تاوانیان غرقی‌ئاو و دیاری بر کردستان که بختیان آن را ویران کردند.
نوک: ۱) جوری پالای سوک؛ ۲) پیشه‌ی پالا [ع] ۱) نوعی پای‌افزار سبک؛ ۲) پیشه پای‌افزار.
نوکت: کمین، یکل، اوت، کمب [ع] مصاع، پیش.
نوکوس: زماوی تایبه‌ت [ع] نفوس.
نوک: نوی، تازه [ع] نو، تازه.
نوکاندن: زانان، شاندان، به‌جه‌ئاله [ع] نمایاندن، به‌نمایش گذاشتن.
نوکه‌ئاو: روداوی تازه [ع] تازه رویداد.
نوکمر: نمولایه، نمه‌بیره‌ه [ع] این طرف.
نوکی: ۱) قوکی، نی؛ ۲) نقوم؛ ۳) یکه‌وه‌شانی نوبه‌ی نه‌دام؛ ۱) چاوت بشوکینه [ع] ۱) گرد، زرف؛ ۲) آب از سر گذشته، غرق؛ ۳) برهم نهادن و درهم فشردن اندام.
نوکی: ۱) خالیگه، کاله‌که؛ ۲) قوبیون له تاوه؛ ۳) کمبون، کمبر [ع] ۱) بهار؛ ۲) غرق شدن؛ ۳) کمر.
نوکان: ۱) هیر گیانداری که لمین تاوا دمروا؛ ۲) زیرهه‌ریایی [ع] ۱) هر جانوری که زیر آب راه برود؛ ۲) زیردریایی.
نوکان: ۱) نقوم‌بون؛ ۲) قوجان، جوقان [ع] ۱) غرق شدن؛ ۲) بسته‌شدن اعضاء مانند چشم.
نوکاندن: دمن تایی کردن، خسته‌ی تاوه‌وه [ع] غوطه‌ور کردن.
نوکاندن: قوجاندن، جوقاندن [ع] برهم نهادن و درهم فشردن اعضاء.
نوکان: ۱) نقوم‌بوک؛ ۲) قوجان، جوقاو [ع] ۱) غرقه در آب؛ ۲) عضو بسته.
نوکتکاپیمین: تاوپاکه‌دان، گیانه‌لای، دواهه‌تانه [ع] نشیمن آخر.
نوکرا: زیو، زیو [ع] نقره.
نوکرچک: ۱) قورنج، لوزه‌ماران؛ ۲) نقورچ، نقورچاک [ع] ۱) بیشگون؛ ۲) بیقلمه.
نوکرشک: ئه‌گان، خواردنی سیر لمبر، خه‌وه‌ئالی، جورت، خه‌وه‌چکه [ع] پیکی، جُرت.
نوکره: زیو کلت، زیوی ساوا [ع] سیم اندود.
نوکی زراف: بهزی باریک، قه‌باریک [ع] کمر باریک.
نوکسان: کماسی [ع] نقص، کاسی.
نوکی قان: ده‌لمانی بی گره [ع] نواص.
نوکسل: ۱) شیرلیات، نه‌کروکه، نه‌که‌ئرات؛ ۲) نولایی که زاراوه‌ی بهنایانا [ع] ۱) آب نبات؛ ۲) از اصطلاحات نانبان.
نوکلاته: ۱) نوخشانه‌ی پاش؛ ۲) شیرینی مزه‌ی خوش [ع] ۱) بیشتر بمعنی جوب؛ ۲) شیرینی مزه.
نوکله کوردی: برنجی له برنجکه‌ی که‌مه‌شامی [ع] جُنس فیل.
نوکم: ۱) نقوم، زیر تاوکه‌وتو؛ ۲) نخوش [ع] ۱) غرقه در آب؛ ۲) نگون.
نوکمبون: ۱) زیرتاوکه‌وتن؛ ۲) ئه‌ویش که بی‌سه‌ر و شوین جوش [ع] ۱) زیر آب رفتن؛ ۲) کنایه از گم شدن.
نوکمبونه‌وه: نخوش‌بونه‌وه، قلب بونه‌وه [ع] سرنگون شدن.
نوکمساو: سه‌رنخوش [ع] نگونسار.
نوکورچ: ۱) سیخورمه؛ ۲) قورنج [ع] ۱) سقلمه؛ ۲) بیشگون.
نوکورچک: نوکورچ [ع] نگا: نوکورچ.
نوکورچکانه: قورنج بو گانه له که‌سی که جنگی نازدی ده‌بر کرده‌وه [ع] بیشگون، شوخی آمیز.
نوکورشک: نوکرشک، جورت، سه‌ریزی لمبر خه‌وانوی، خه‌وه‌نوچکه [ع] جُرت، پیکی.
نوکوستان: سه‌قه‌ت، نوقسان، نوخسان [ع] ناقص العضو.
نوکول: ۱) قول، کون؛ ۲) نوقل، نه‌که‌ئرات [ع] ۱) سوراخ؛ ۲) نقل.
نوکول: نوقل [ع] نقل، آب نبات.
نوکولاندن: کون کردن [ع] سوراخ کردن.
نوکوه: نوقم [ع] غرقه.
نوکه: ویشتری مه‌ویه‌م، ده‌وه‌ی خه‌ئیر [ع] شتر ماده.
نوکین: نوجان، جوقان: ۱) چاوت بنوقینه [ع] بستن، برهم نهادن.
نوک: ۱) نخه، نخش، نوخش، نوخوت؛ ۲) نوک، سه‌ری باریکه‌و تیزی هه‌رشتی؛ ۳) پاشگری راقه‌شاندان [ع] ۱) نخوت؛ ۲) نک؛ ۳) پسوند مبالغه.
نوک: ۱) سه‌ری تیزو باریکی هه‌رشتی: انوکه‌چه‌قو، نوکه‌دمزی؛ ۲) چاک، ده‌ئیش بخدا ئیب: انوکه‌و بدی بو باس کرد؛ ۳) نخه، نخش، نوخوت؛ ۴) ده‌نگ بو سه‌رنای گریان: انم نوکه‌نوکه‌ی له‌حه‌ه‌ا بهش بشوکینه؛ ۵) تاسوکه‌ی جواری تاوه‌راستی سه‌رهه‌ستی؛ ۶) دیه‌نوکی مه‌ل [ع] ۱) نک؛ ۲) نیک؛ ۳) نخوت؛ ۴) صدای کوتاه از گلو برای شروع گریه؛ ۵) منبع نیو حلقهٔ سردوان؛ ۶) منقار پرنده.
نوکا: ۱) نسه، نوکه، هه‌نوکه؛ ۲) لمیسا، لموماره [ع] ۱) اکنون؛ ۲) آنوقت.
نوکان: گوندیکه [ع] نام دهی است.

نۆکان: بەدەنگی بزمەرەکە کەڕۆکانی بۆ سەرەتای گریان [ف] صدای بز هنگام گریه
گریە پرانمەن بۆی شروع گریه.
نۆکانەن: نۆکان [ف] بانگ، نۆکان
نۆکاو: بنوور باوەنۆک [ف] آس جلود.
نۆکتە: جەمەک، قسەی پکەنین [ف] جوک، لطیفه
نۆکتەیان: جەمەکچی، قسەخۆش [ف] لوده.
نۆکر: کەندەکاری لە پەیوەدار [ف] کنده‌کاری بر سنگ و چوب.
نۆکراشدن: ۱) کەندن لە دار و بەرد ۲) بەراکردن، ئەوەی نیشتن بە
نۆکراشدا [ف] ۱) کنده‌کاری کردن بر چوب و سنگ ۲) زیر کردن
سنگ آسیاب جایدند.
نۆکروسک: وزنکی زل [ف] خسیاۀ بزرگ.
نۆکل: نکل، دەنۆک [ف] منقار
نۆکل: بەداری سواڵەی تاز لە ئاقل بەرهانگ [ف] سفال نو از کوره درآمده.
نۆکم: نکاو، گزوگومەت، کەپر [ف] یکهو، ناگهانی.
نۆکن: کەسێ کە زۆر نۆکەنۆک بە کا [ف] کسی که زیاد بلند و تند می‌خندد.
نۆکوچ: خل، خلق، خز، نۆچک بەقاڵب [ف] کوچکتر از قالب.
نۆکوچ کردن: خلەخل کردن، خز و خز کردن [ف] صدای لق دادن.
نۆکوچەک: خلەخل کەر، خز و خز کەر [ف] لق زدن.
نۆکیورتە: ۱) ئەسپانی ئەدار کەسەن ۲) بەورج، سیخورە [ف] ۱)
کنده‌کاری بر چوب ۲) سطلچه.
نۆکۆل: ۱) نکۆل ۲) دەنۆک [ف] ۱) پستان از قول ۲) منقار
نۆکۆلی: نکۆلی [ف] پستانی از قول.
نۆکە: نها، بهۆ، ئیسە، ئیستا، ئەجن، هەنۆکە، هەوکە، ئایسە [ف] اکنون
نۆکە: ۱) نکەنک، نۆڵا ۲) ئیستی، ئەجن، ئانۆکە لە بوا [ف] ۱) لقلق و
ناله ۲) اکنون.
نۆکەبین: بیدەنگ کردن [ف] بی‌صدا کردن.
نۆکەتەشی: نیکی سەرچەشتراوی ئەناو سەرەتەشی [ف] نیخ نیم خلقۀ
سرنیک.
نۆکەخولە: نۆکی دریژ [ف] انجود درشت.
نۆکەر: خزمەتکار، خولام [ف] نوکر.
نۆکەر: نۆکەر [ف] نوکر.
نۆکەرانی: خولامی، خزمەتکاری [ف] نوکری.
نۆکەرایەتی: نۆکەرانی [ف] نوکری.
نۆکەرەشکە: جۆرێ نۆک کە ڕەنگی ڕەشە [ف] انجود سیاه.
نۆکەری: نۆکەرانی [ف] نوکری.
نۆکەزۆردە: قەرەکەنۆک [ف] انجود دلمل.
نۆکەسی: جۆرێ نۆک کە دەکرێتە ئەبەنی [ف] نوعی انجود که انجودچی
شود.
نۆکەسیکە: نۆکەسی [ف] بانگ، نۆکەسی.
نۆکەسیلکە: نۆکەسی [ف] بانگ، نۆکەسی.
نۆکەشوانە: نۆکە کۆیلە کە ڕەنگی ڕەشە [ف] نوعی انجود وحشی
سیاه‌رنگ.

نۆکەل: نۆبەند [ف] گاو سەساڵە.
نۆکەن: ئەسپی جەنگاوەری زل بۆ شکەڵاوکردنەوەی ئاوی بۆ سەرجادەی
ئاسانتر [ف] کانال.
نۆکەند: نۆکەن [ف] انگا: نۆکەن
نۆکەنۆک: نۆکە، گریانی بەدڵاڵەنەوە، ئاوەڵا جاوەی وەکەسوفی بە کانی
کە دار و بەرد دەرەنێن بەسەر کەرەتەوە و گریان و نۆکەنۆک [ف] نالی
گریۀ توأم با ناله، گریه و زاری.
نۆکەنیا: سەرنیا، ئەدەمەزەرد [ف] ترمه، نوک گنجشک.
نۆکینە: تازەپەیدا کەوتو، نۆبەهەت، تازەکەسە [ف] نوکیسه، تازه به دوران
رسیده.
نۆکی کەمسک: نۆکەم، گاگۆڕ [ف] بجور، فرنگی.
نۆگن: بەرکەل، جەلی سێ ساڵە [ف] ماده گاو سه‌ساله.
نۆگوم: نگوم [ف] ۱) نگون ۲) غرقه
نۆگە: ۱) نۆبەت، نۆبەر، نۆرە ۲) ئاو، زۆرماوزە ۳) گەمەو دەس‌بازی [ف]
۱) نوبت ۲) آب، نوبه ۳) شوخی و دست بازی.
نۆگیا: تازەجوان، تازەلاو، جەحیل [ف] نوجوان.
نۆگەبرگن: نۆبەبۆی [ف] رعایت نگرفتن نوبت.
نۆگەچی: نۆبەدار، ئیشکەر [ف] پاسدار، نگهبان.
نۆگەن: نۆبەند، گای سێ ساڵە [ف] گاو سه‌ساله.
نۆگین: جەلی سێ بەهار، مانگانی سێ ساڵە [ف] ماده گاو سه‌ساله.
نۆل: ئاڵان، لەخەلای [ف] رفتار، خلق و خوی.
نۆل: نول [ف] رفتار، منشی
نۆڵ: لۆس و ساف، دەگەڵ ئەوەدە گونجێ: ۱) وەنەک بە پێچوی خۆی دەڵێ
ئەوەی ڕۆڵە ئەوەو نۆڵەکەو [ف] نرم، مقابل زبر.
نۆلا: چەشنی، وەکی، چون، وەکو [ف] مانند، مثل.
نۆلانی: چۆنیەتی، ئاڵاچۆن [ف] شباهت.
نۆلچکە: گوندێکە لە کوردستان بە هۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای
ویران شدۀ کردستان توسط بعثیان.
نۆلکی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بە هۆی کاولیان کرد [ف] روستایی
در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
نۆلەم: تەبری، تەبوری، تۆرگە، نۆسکە، نۆبەرە [ف] نخستین فرزند.
نۆم: ناو، نام، ناف [ف] نام، اسم
نۆما: نما، (فیڕەنۆما) [ف] نمایانگر.
نۆما: جوانۆەسی دوبەنە [ف] گرد، اسب دوساله.
نۆماڵ: ۱) کەسێ تازە زەوی مالی پکەوەناوە ۲) کەسێ تازە مالی هاتۆتە
ناوایی [ف] ۱) تازه متأهل شده ۲) تازه در آبادی ساکن شده.
نۆمتش: بەشاردن، شاردنەوە [ف] پنهان کردن
نۆمدار: ناودار، بەناوبانگ [ف] نامدار، مشهور.
نۆمسڵمان: نۆ بسڵمان [ف] نومسلمان.
نۆمسوڵمان: نۆسڵمان [ف] نومسلمان.
نۆمە: ناو، نێو، ناف [ف] اسم.
نۆمەتش: لاکردەوە، جوانکردنەوە [ف] کج کردن.

نوْمینه: ۱) روژی هاروه‌ت. روژی پەرله جێژنی قوربان ۲) مانگی قوربان [۱] ۱) نهم ڕەجەب، ڕوژ غرفه ۲) ماه ڕەجەب.

نوْن: ۱) نخوْن ۲) نان ۳) کەمایەسی و عەیب. ئوْن له بیاری من دا بن نبود نبه ۴) ناوی پیتی له ئەلفبێکه ۵) هوْرزین شت [۱] ۱) نگون ۲) نان ۳) کاستی و نقص ۴) نام حرف نون در الفبا ۵) ژن.

نوْنەختی: نان‌خانی، نانی بەیەسی [۱] نان تهی.

نونجك: مست، مشت. پەنجەی قوْجاو [۱] مشت.

نوْنجك: نونجك [۱] مشت.

نونگ: سوْرن، سوْرب [۱] اره، ره.

نونگه: سوراخ، سوْنه [۱] سوراخ، اخر.

نوْنگه: دەلخوْش [۱] سرحال، دلخوش.

نونو: نانەبابە، ڕوْنانە، بوْ جلکی مەلْین [۱] بسیار نانه.

نونوْ: داوو، دانەبەلەی کولاو به ڕەیانی مالاوە [۱] خوب آبیز در زبان کودکانه.

نونوْله: ڕەلامی که ئاکاری مالاوە بەکا [۱] بزرگی که لدای بچەها را عرض کوید.

نوْنه: نوْن، دانوْله، دانوْ [۱] نگا: نوْن.

نوْنەر: بریکار، بەکیل [۱] وکیل.

نوْنەل: بنەدەمی گرەلی وریا [۱] قدکوتاه زرنگ.

نوْنەمام: خەڵقی نازەی بەکسالە [۱] نونهال.

نوْوز: نو، هەشت‌ڕەلا [۱] عدد نه.

نووازە: کاری پەغەمبەران که لەدەمی کەسی‌ئر نابە [۱] نمعجزه.

نوْوە: نوْرە، نوْبە [۱] نوبت.

نوْوەن: نوْبەند، نوْکەل [۱] گاو نر سەساله.

نوْوەنك: نوْبەند [۱] گاو نر سەساله.

نوف: ۱) نو، نازە ۲) نوْکە، ئیستی، ئیسە کێ [۱] ۱) نو ۲) اکنون، حالا.

نوها: نوْکە، نوها [۱] اکنون.

نوهال: دڵی، شیو، دەرە [۱] دل.

نوهانی: نازەکان ڕانەهاتوْ هیشتا لەکار [۱] نامی.

نوهت: ۱) خەڵقان، دەڵی وردەنگ‌جیاوا ۲) کوتی کرد، سمی [۱] ۱) بدر دیرگاشه شده ۲) سوراخ کرد.

نوهتن: سمین، کوتن کردن بەمەتکوبا دەرشە [۱] سوراخ کردن، سمیدن.

نوهتی: سماو، کوتن کراو [۱] سوراخ شده.

نوهزان: نوْزەن [۱] نگا: نوْزەن.

نوْهك: نوْك، نجم، بجوْ [۱] نخود.

نوْهگوان: دانەچەقان، پیرکەل [۱] ماده‌گاو سەساله.

نوْهگوْن: پیرکەل، مانگای سێ ساله [۱] ماده‌گاو سەساله.

نوهلیك: دوْنە گیا [۱] نشاء.

نوهن: نوْبەند، چوارەگای نازەپیرجوْت [۱] گاو نر سەساله.

نوهنْ: ۱) نوْهك، نجم نوْك ۲) نوها، نوْکە، ئیستا [۱] ۱) نخود ۲) اکنون.

نوهنوْم: ۱) ڕات له حاضیر، ئەبەدەم ۲) ڕگەدانی دیوار، دیوار نوهنوْمی هەشاوە [۱] ۱) اشکم در حالت ساختن ۲) برآمدگی دیوار، شکم دادن دیوار.

نوْهوْنە: ۱) خاوی نوْ، خاوی تازە ۲) نوْمان [۱] ۱) جامهٔ نو ۲) نگ نوْمان.

نوهەت: نوْت، نوْدك [۱] نصد نود.

نوهەم: دوزمارە دوای حەوتەم [۱] نهم

نوهەمین: دوای پانزەی حەوتەمین [۱] نهمین.

نوهەوان: ۱) تازەسلاح، سوینی نو لەنوْزان ۲) نانی تازە هاتنە ڕوزانان [۱] ۱) سلاح نوین ۲) نان به بیلای آمده.

نوەن: نوْبەند، گای نەمەن سێ ساله [۱] گاو سەساله.

نوەی: نوْك، نجم، نخوْد، نوهاد [۱] نخود.

نوهی: نازەی، نوْبەنی [۱] تازگی.

نوْهیف: مانگی ئەوەل، مانگی بەکەمەوە [۱] هلال.

نوهیل: نوهال، شیو، گەلی، دەرە، دوْل [۱] دره.

نوهیلکه: مریشکی نازە دەستی بەهیلکەکردن کردنی [۱] مرغ تازه تخمگذار.

نوهین: نازە، نەشەوەو [۱] نوین.

نوْی: پەنجەدانەی پلك، ئەو نمەز [۱] پلک، کم ارتفاع.

نوی: نوْ، تازە [۱] نو.

نوْی: نوی، تازە، نوْ [۱] نو

نویرد: نەهەل، باقیە [۱] بچه.

نوْیرده: ئەفراغ مادرۆلی ئەوی لباس [۱] کنارهٔ جامه را تاکردن و دوختن.

نویژ: نماز، نمان، نمیژ، مژ [۱] نماز

نویژان: بەر لەخۆرکەوتن [۱] قبل از طلوع آفتاب.

نویژبوْن: کاتی نمیژ کەمبوْنەوە (ئەوانە زانە نویژبوە؟) [۱] وقت نماز آمدن.

نویژبەقەلاگیرانەوە: نویژەقەلاکردن [۱] نگا: نویژەقەلاکردن.

نویژچواندن: نوژ دەوەختی خوْی‌دا بەمەی‌ئەمەنان [۱] نماز را به موقع خواندن.

نویژچوْن: دەمی نمیژ قەوتان [۱] وقت نماز گذشتن.

نویژخوین: نوژکەر، کەسی که نوژ بەجی‌دەهیْنی [۱] نمازگزار.

نویژخویندن: نمیژ بەجی‌هیْنان [۱] نمازگزاردن.

نویژدان: مزگەوت، (ئەو وەو نویژدانە زەحمەت بوْ باوەت) [۱] مسجد.

نویژقایم: کەسی که نوژی بەجی [۱] نمازگزار دائمی.

نویژقەلاکردن: نوژی چوْ کردنەوە، قەدەیوگرەنەوەی نوژی قەوتاو بە نوژ [۱] نماز گذشته را قضا کردن

نویژقەلاکردنەوە: نویژەقەلاکردن [۱] نماز گذشته را قضا کردن.

نویژکردن: نمیژ بەجی‌هیْنان، نویژخویندن [۱] نمازگزاردن.

نویژکەر: نمیژکەر، نویژخوین، کەسی که نوژ بەجی‌دەهیْنی [۱] نمازگزار

نویژگە: مەجید، مزگەوت [۱] مسجد.

نویژگیرانەوە: نویژەقەلاکردن [۱] نماز گذشته را قضا کردن.

نویژنەکەر: پەنجەواجی، نوژکەر، کەسی که نوژ بەجی‌ناهیْنی [۱] نمازگزار

نویژوروژوباك: مریشی له‌سروتی بۆر بادەین و موسولمانی جاك [۱] کنایه از

مندیل.

نوزه‌بارانه: نمنم، نو باران، نزین، له تیشکه‌ته‌ا‌ا‌ا نمنم باران.

نوزه‌بارانی: نوزه‌بارانه‌ا‌ا نمنم باران.

نوزی: باکو، خاوین، (جلکه‌کانم نوزین، کم بزانه نوزه‌ا‌ا هرجیز پاکیزه و ساویلکه‌ی نمان یا ئی گزیرین.

نوژیان: بر ئه‌ناوکه‌وتن، نوژان‌ا‌ا فیل، از طلوع آفتاب.

نوسی: نوس‌ا‌ا نگا: نوس.

نوسان: نوسین‌ا‌ا نوستن.

نوسگه: نوسکه‌ا‌ا دفترخانه، جای نوشتن.

نوسه: نوسه‌ر، غبار‌ا‌ا نویسنده.

نوسین: نوسان، نوسین‌ا‌ا نوشتن.

نوشک: نیشک، ریزه کیره‌ا‌ا کره.

نوشک: سلاو‌ا‌ا سر مایهٔ حیوانی.

نوی کردنه‌وه: ۱) کون بان کردنه‌وه؛ ۲) کهسه‌ر دهست‌پی کردنه‌وه، ئیشه‌کانی نوی کرده‌وه‌ا‌ا ۱) کهنه را تازه کردن؛ ۲) از سر گرفتن.

نوی کردن: نوی کردنه‌وه‌ا‌ا نگا: نوی کرده‌وه.

نوگن: دامه‌جه‌فان، بزرکان، نوهگوان‌ا‌ا ساله‌گاو سه‌ساله.

نوگوان: نوگن‌ا‌ا ماده‌گاو سه‌ساله.

نولی: باری، لوسه، مه‌لهه‌ا‌ا اغرق.

نولدان: به‌لوسه‌ره‌وانین‌ا‌ا با اغرم حرکت دادن.

نوی مالگ: سه‌ری مالگی تازه‌ا‌ا اول خانه.

نوین: نین‌ا‌ا خسخواب.

نوین: ۱) نسا، (النانوینی بالاخوین)، شانه‌ی؛ ۲) نفین، کلاریه‌لی خلین، پخه‌خلی؛ ۳) تازه، نوی، (النوینگوی)؛ ۴) بزرکه‌ل‌ا‌ا ۱) نمنمه؛ ۲) رختخواب؛ ۳) نو؛ ۴) ماده‌گاو سه‌ساله.

نوین: گوینه، گوینگ‌ا‌ا شیونه.

نوینگه: تازه، گوزگی، نوبلاف، هه‌ستگ‌ا‌ا آینه.

نوینگه: ۱) نوینگه؛ ۲) ئینگوز‌ا‌ا ۱) آینه؛ ۲) ماده‌گاو سه‌ساله.

نوینگوی: نوینگوز‌ا‌ا ماده‌گاو سه‌ساله.

نوینگوین: نوینگن، دامه‌جه‌فان، نوهگوان، بزرکان، نوینگوز‌ا‌ا ماده‌گاو سه‌ساله.

نوینگین: نوینگن، ئینگوز‌ا‌ا ماده‌گاو سه‌ساله.

نوی نه‌هاتن: نیوه‌ئه‌ک، هه‌وری تاماوه، نو نزین‌ا‌ا خمیر ویژه زهو و ضربه‌ی کی.

نوینه: بزکان، خیبه‌ا‌ا خایه‌ده.

نوینه: نوینه‌ا‌ا خایه‌ده.

نوینه: ۱) بزکان؛ ۲) شتی که بیسام ده‌خولا‌ا ۱) نمایده؛ ۲) جواب‌ده.

نوینه‌ل: له نوینه‌ل‌ا‌ا به نهم.

نویه‌م: نوهه‌م‌ا‌ا نهم.

نویه‌مین: نوهه‌م‌ا‌ا نهم.

نوین: دانی، شه‌ره‌ی‌ا‌ا سر و جوین.

نوین: دانی، دژمنی‌ا‌ا دشمنی، عداوت.

نهت: بلوین، خی، بلوین، بلوز‌ا‌ا بی ابات.

نه: ۱) له، ده، وه‌ی، ده‌ر، ئه‌ی، به، (له‌تری بیه‌وی‌ا‌ا ۲) پیچه‌راهی تر، له؛ ۳) پیش پرسیار، (ئیمه ولیه‌ا‌ا ۱) در، علامت ظرفیت؛ ۲) به، مقابل ئری؛ ۳) کلمهٔ پرسشی.

نه‌ده: نه، نا، نلی، نو، نو، پیچه‌راهی‌ی‌ا‌ا نه، کلمهٔ رد.

نه‌ئه‌ئا: نه‌ئه‌ئا‌ا نه.

نه‌ئا: نه‌ئه‌ئا‌ا نه.

نه‌ئاژوئی: نه‌ئیشه‌ر‌ا‌ا نجار، درو.

نه‌ئسال: ۱) نه‌ئرانی، نه‌ئرانسه‌ر‌ئی، نوئه‌ئسوئس؛ ۲) نه‌ئسا‌ا‌ا ۱) سه‌رجو؛ ۲) نخش.

نهبا: ۱) وها، وئه، نیسه؛ ۲) نوا، پیشه‌ید؛ ۳) دایبا، دابنا، دانی؛ ۴) نوک، نه‌ه‌ا‌ا ۱) اکنون؛ ۲) حلق، پیش؛ ۳) گذاری، گذاشت؛ ۴) نخود.

نهار: شیوه، جه‌مه‌ره‌ا‌ا شیون.

نهال: وهال، شیو، ده‌ره، هل‌ا‌ا نهالی، نژه.

نهالی: به‌لاس، به‌زی شاده‌و کم‌قیمه‌ت‌ا‌ا کلیم ارزان قیمت.

نهام: ۱) نهوه، فلت؛ ۲) جین، نه‌هوز‌ا‌ا ۱) طبقه، اشکوبه؛ ۲) جین.

نهانتن: ریشی له تلافه‌کرین‌ا‌ا کنایه از مجامعت.

نهانی: ۱) نهانی، کاری فوره‌کاری، به‌نانی؛ ۲) جیگه‌ی حاشه‌ده‌و نیسراحه‌ت‌ا‌ا ۱) گلکاری، نهانی؛ ۲) جایگاه آسودن.

نهایه‌ت: ئاکامه، دوایی‌ا‌ا پایان.

نهبا: ۱) نه‌وا‌ا؛ ۲) نه‌ئه‌ئا‌ا ۱) نبی بود، اگر نبود؛ ۲) مبادا.

نهبات: جوره‌ته‌کریکی مه‌نایی (ره‌نگه‌)‌ا‌ا نبات.

نهباتی: جوره‌کی نهبات‌ا‌ا بزرگ نبات.

نه‌بادا: نه‌بیا‌ا‌ا مبادا، نکند.

نه‌بار: ۱) نالبار؛ ۲) تیشکه‌مسال، (له‌بیا تم جما بو کریه نوره‌ی سه‌جده بزه‌ده‌ریه / سیاسالم نه‌بارو نوری تیشیفا نه‌کم جیکم)‌ا‌ا ۱) نگا: نه‌بار؛ ۲) خشکسال.

نه‌باش: خراب، (ئه‌ف بزریه که نه‌باش)‌ا‌ا بد.

نه‌بالغ: نابالغ، خورد، نه‌سیو‌ا‌ا به سن رشد نرسیده.

نه‌بان: ۱) سه‌ره‌ی که پیچوی خوی ناوی و شیری ناوانی؛ ۲) ریشی له کهسی که ده‌نگی له ده‌نگی گوزیوه، (کاکم لیمان نه‌بانه نامانه‌وینی)؛ ۳) چه‌میجان هه‌میشه قاشی و نوره‌ا‌ا ۱) دامی که از بچهٔ خود شیر دارد؛ ۲) کنایه از بیگانگی گرین آشنا؛ ۳) بدخلق، غضبانی.

نه‌بانوک: خوزوز له کاتی خو و شیر که نه‌بانه‌ا‌ا از زیر کار فرو.

نه‌بان: ۱) نابانه، پیچه‌راهی دابه‌وه‌ی‌ا‌ا ۲) ریشی له بدخلقه‌ره‌ی‌ا‌ا ۱) نابانه؛ ۲) کنایه از بدطینت بی‌دین.

نه‌بین: ۱) کوی، (ئیمه نبوره نه‌بین)؛ ۲) بیشه‌ی کارلیه‌ی تخاوی بی‌برسه‌ا‌ا ۱) کجا؛ ۲) آنجا شست کار.

نه‌بری: بره‌وان، بی لاوجوی‌ا‌ا بابنده.

نه‌بری: نابیمن، نه‌وا‌ا ناروا.

نه‌بز: لی‌دانی ره‌نگ، لیدانی ره‌نگ‌ا‌ا نقش.

نەیگ: میوەی دارێ کنار کە لەگۆڕەوەدە نەگاتە درێژی [ئەو] میوە درخت سدر.

نەیاڤ: پۆرە پاک، بێ نەنگ و ناو [ئەو] گەستەم.

نەیتو: ۱) هیچ لا، (خوا ئیمەی لە نەیتو دروست کردە!) ۲) زاو زەوی بەسوو [چەوی نەیتو] ۳) نەگەیشتوو، ئەرکەم هێشتا نەیتوو [ئەو] ۱) عدم، مقابل وجود؛ ۲) ماضی نبودن، نبود؛ ۳) میوهٔ نارسیده و کال.

نەیۆن: ۱) هیچ شت نەبوو؛ ۲) هەژاری بێ‌ماڵی؛ (دەردی نەیۆن ئاشنا نەبوو) [ئەو] ۱) نیستی؛ ۲) ناداری، فقر.

نەیۆنی: هەژاری، دەسەنگی [ئەو] ناداری.

نەیە: ۱) هاتە؛ ۲) فەرمان بە نەبوون؛ ۳) بەشی نو جەیۆن، (ئەزە نەیە) [ئەو] ۱) آمد؛ ۲) مبر؛ ۳) مباش.

نەیەرد: ئاژا، ڕەشید، بەکار [ئەو] دلش.

نەیز: ۱) کۆڵەدەم؛ ۲) شتی وەسف کە ڕاگرتە [ئەو] ۱) ستون؛ ۲) تاوان بر دوش.

نەیەکام: ۱) ناکام، کەو ئارەزوو؛ ۲) میوەی نیوەگەیشتوو هێشتا نیوەکاڵ [ئەو] ۱) ناکام؛ ۲) میوهٔ خوب نرسیده.

نەیەکو: ۱) بەودکی، نەگا؛ ۲) ئاوالەی [ئەو] ۱) مبادا؛ ۲) این طور نباشد.

نەیەگە: شتی وەڵی، خۆیەگرتو [ئەو] شست و ناشتوار.

نەیهێست: کەن نەبێس، کۆن کەب [ئەو] ناشتوار کز.

نەیی: ۱) جنو؛ ۲) یەکەمەند؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان [ئەو] ۱) نبود؛ ۲) نی، پیامبر؛ ۳) نام مردانه.

نەیین: ۱) بۆکی لەبەین بچێ؛ ۲) نەمان، نوشەوە؛ ۳) قسە بەکەڵ [ئەو] ۱) نباشد؛ ۲) نونگو؛ ۳) حرف زدن.

نەیس: ۱) کۆن بەگر، لاسار؛ ۲) کەن کۆن بەیس [ئەو] ۱) حرف نشنو، لجباز؛ ۲) ناشتوار کز.

نەیواو: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاوڵیان کردە [ئەو] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەیهێست: نەیس [ئەو] حرف نشنو.

نەیین: ۱) جاوبڕۆش؛ ۲) بیوان، کاوبان، جنیو [ئەو] ۱) نبین، کم دید؛ ۲) فحش.

نەیینا: کۆن، کوێر، بێ جاو [ئەو] نابینا.

نەیینە: بێ‌دین، ئاوەڕ، کەس نەیینە بکەن [ئەو] بدون دین.

نەیا: لەمەوبەر، ئەزەل [ئەو] نابلدان.

نەیانی: بەکوڵای، هەرکاڵ [ئەو] نابخته.

نەیاخ: مۆنجەمەی نامەنگی [ئەو] دو آهنگران.

نەیاخچی: کەسی کە بەنیاخ کاری دەکا [ئەو] کسی که با دو کار می‌کند.

نەیاک: ۱) جەیاڵ، گەمان، پەس؛ ۲) بڕێکی لە هەڵبەزە دوو [ئەو] ۱) کشف؛ ۲) کنایه از مکار.

نەیایی: بێ‌ئاگایی، بێ‌جاوبڕی کەرد [ئەو] بدون محافظ.

نەیخالدن: ۱) هۆڵ، بەدڵی کردن؛ ۲) بڕێکی لە تاریف کردن بەدرۆ [ئەو] ۱) نیف کردن؛ ۲) کنایه از مدح دروغین گفتن.

نەیشت نەزلە: بێ‌جەریشت، بڕێکی لە تاڵاستەر دوو [ئەو] کنایه از دورو و منافق.

نەیوختە: بەکوڵاو [ئەو] نابخته، خام.

نەیوڕ: ئاهەبار، تاریک [ئەو] ناهموار.

نەیوڕیاتی: تاریکی و ناهەمواری [ئەو] ناهمواری و به کار چیزی نیامدن.

نەیەخەڵ: هۆڕ پاک، بەهەمەوەنا [ئەو] مادکره.

نەیەرۆشک: ۱) جۆرێکی بەلی ڕاوکەر؛ ۲) نجیری بەلی ڕاوکەر [ئەو] ۱) جنگال پرندهٔ شکاری؛ ۲) نخچیر پرندهٔ شکاری.

نەیەلولە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاوڵیان کردە [ئەو] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەیەنەن: شارەدەو، گومکردن، لەبەرچاوان [ئەو] پنهان کردن.

نەیەنەی: نادیار، بەیتی [ئەو] ناپیدا، غیب.

نەیەنی: نادیار، گوم، لەبەرچاوان [ئەو] ناپیدا.

نەیەوان: ۱) نابیاو، نامەرد؛ ۲) پیاوێکی کە توانای کان کردنی هەبێ [ئەو] ۱) نامرد؛ ۲) مردی که توان جنسی ندارد.

نەیەزاندی: بەکوڵاو، نەبڕاو [ئەو] کال، نابخته.

نەیەکهاتی: ڕیاندەهاتن، نابادەکران، جێ هەبێ نەکراو [ئەو] نهاده نشده.

نەیاشراو: ۱) داری بیخ‌ڵێ نەدراو؛ ۲) ئوتەی لە بنیادەمی کەدەنا و هەڵدەدەنەکراو [ئەو] ۱) نتراشیده؛ ۲) کنایه از آدم بیخت و کو فهم.

نەیاشاگ: نەیاشراو [ئەو] نگا: نەیاشراو.

نەیاشیاو: نەیاشراو [ئەو] نگا: نەیاشراو.

نەیالین: نەتوانین، لەناتەنیا نەیۆن [ئەو] نتوانستن.

نەیتر: ۱) ڕەت، نەکان، ڕاڕا؛ ۲) ماندو بەدەنگی [ئەو] ۱) نلر، نکان؛ ۲) خاموشی و سکون.

نەیراڤن: ۱) ڕاوان، ڕەتبەدان؛ ۲) بەدەنگنو جۆڵەکردن [ئەو] ۱) نکان دادن؛ ۲) نساکت ماندن و حرکت نکردن.

نەیرس: بوێر، ئازا، گەرناس [ئەو] نترس.

نەیرگ: بڕ بڕو بەدەنگی زەنجیر بەجەنگی مانگا، (دەوەستە زەوەستە ئەی دەستو کو بەراسەر/ سنگسوزو کەلسوو وەروی تەنسرگو بارن) «جنز بزن»، (کەوتی (جەواڵەزان موکەلەوە/ کوڕەرگە زەنەرگان بوجەلسەڵ) وەهای) [ئەو] یکی از زیورآلات.

نەیرنایش: شرز، جاوەڕێی گەرا [ئەو] تست نظر.

نەیۆش: ئەوەڵ، کەمتر [ئەو] اول.

نەیرە: ۱) غیرەتی دڵ، غەیرەتی دەڕۆن؛ ۲) ڕەت بۆ، ئەگان [ئەو] ۱) جرأت؛ ۲) نکان.

نەیرەبردن: ۱) زەڵەوەرین، ترساندن؛ ۲) ڕەتبەردن [ئەو] ۱) بطرف کردن؛ ۲) نپذیرفتن.

نەیرەبوق: ڕەبەلامی عەرەب [ئەو] اشعرب.

نەیرەدان: ڕەتبەردن [ئەو] نکان خوردن.

نەیشت: عەجیب [ئەو] ناجیز.

نەیلک: ۱) ڕیگەی بەدەنگ قەرس؛ ۲) ڕیگەی پیاوە کە جاوەدو خەیاڵی [ئەو] ۱) راه سنگ‌فرش؛ ۲) پیاده‌رو.

نەیل: مەزرەع، ئەبار، دز [ئەو] مشمش.

نەتل: ۱) ملۆزە؛ ۲) ئەرگەدەرچۆک ◻ ۲) سهماک؛ ۳) متحرف.
نەتم: ۱) گانی، ئەنانی، بەیەیەکجاری؛ ۲) کەوبە ◻ ۱) موقتی؛ ۲) کوسەن.
نەتۆن: بەدەن، ناکارجراب ◻ بەداخلاق.
نەتوورە: ئاتوورە ◻ ئەلف زیت.
نەتوزە: ئەسپەرمۆ، هیندی، هیس ◻ ئارام، تەکیا.
نەتوشت: بی کەلک، هیچ ڕۆح ◻ بی بەهە.
نەتوکمس: نامەرد، ناکەس، خۆزێن، خۆزی ◻ نامرد.
نەتوهارە: کاری ناڵبەل، کردەی ناحەز ◻ کار زیت.
نەتیە: ۱) سۆکاوی دەمەدەی چاندن؛ ۲) خەڵەی ئاژەڵەن بۆک ◻ ۱) ریس سەرەبەد ئەمارە کەنت؛ ۲) هلکە ئاژەڵەیەد.
نەتەگن: بلە، جی مەترسی، هەڵاک، ئەلاکەت ◻ خطرناک.
نەتەل: دوژمن، دژ ◻ دشمن.
نەتەلە: مرۆڤی ◻ کرسانەد.
نەتەوایەتی: کەلایەتی، خەوایەتی ◻ ملیت.
نەتەوە: ۱) نورەمە، ڕەگەز؛ ۲) فرزەندی فرزەند ◻ ۱) نژاد، نسل؛ ۲) نواده.
نەتەوەپەرستی: کاکردن بۆ فاراجی گەل ◻ ملیت‌خواهی.
نەتەوی: دوژمن، دژ ◻ دشمن، ضد.
نەتەوێ: ۱) ئەوانەکە؛ ۲) قوڵ بەکە ◻ ۱) نخواه؛ ۲) نبین.
نەتیجە: ۱) ناکام، حاسڵی شتێ؛ ۲) مەنالی نەوە ◻ ۱) نتیجه؛ ۲) فرزند نوه، نتیره.
نەتیدا: بەدەن، ڕەگەڵەکە ◻ مرەوت قبول نەکەم بە گرەو.
نەتیر: هەزار، بەرچی، دەس کورت ◻ بینوا، محتاج.
نەتیرە: مەنالی نەوە ◻ نتیره.
نەتیق: ئەسەرەکراو، حالی، وەرەگیراو ◻ قبول نەکەم بە گرەو.
نەجابەت: ئاکاری باش و بەباوەڕ ◻ ئەخلاقی بەندەبە و مردانە.
نەجات: ڕزگار ◻ نجات.
نەجاتبوون: ۱) ڕزگاربوون؛ ۲) تەواوبوونی کار؛ ۳) تەواوکردنی کار. ◻ ئەدەرەکەی نەجاتبوو ◻ ۱) ڕها بەدن، آزاد بەدن؛ ۲) پایان یافتن کار؛ ۳) فارغ بەدن لە انجام کار، بە پایان رسانیدن.
نەجاتدان: ۱) ڕزگارکردن؛ ۲) تەواوکردنی کار ◻ ۱) نجات دادن، خلاص کردن؛ ۲) کار را تمام کردن.
نەجاخ: ئەوەی کە ئەوری بەخۆگە ◻ نیر کوچک.
نەجار: دارتاش ◻ نجار.
نەجاو: بی هەتاو، بی ئەو نەمەو ئەدانا ◻ ناجوانمرد.
نەجاوباگ: نەجاو ◻ ناجوانمرد.
نەجاوباو: نەجاو ◻ ناجوانمرد.
نەجدی: کەسی کلک قەیچی کراو ◻ اسب دم قیچی شده.
نەجڵا: بی ڕۆن ◻ بی حرکت.
نەجو: نەجڵا ◻ بی حرکت.
نەجمە: ۱) ئەستێرەی سەرئەنجامی تەقدیر؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان، سۆکەڵەی نەجمەدین ◻ ۱) ستارۀ سرنوشتی افسران؛ ۲) اسم مردانه.
نەجۆراو: نەجار ◻ ناجوانمرد.
نەجەلانەی: ۱) مشت‌وماڵی نەدراو؛ ۲) خۆزەست، خۆکرد ◻ ۱) مشکل نشده؛ ۲) طبیعی.
نەجیب: ۱) ڕەسەن؛ ۲) ناکارباش ◻ ۱) نجیب، اصیل؛ ۲) خوش اخلاق، نیکو رفتار.
نەجیبزادە: ڕەسەن ◻ نجیب‌زاده.
نەجیبزایە: نەجیبزادە ◻ نجیب‌زاده.
نەجیم: نەجیب ◻ نجیب.
نەجیمزادە: نەجیبزادە ◻ نجیب‌زاده.
نەجیمزایە: نەجیبزادە ◻ نجیب‌زاده.
نەجیو: نەجیب ◻ نگا: نەجیب.
نەچار: ناچار ◻ ناچار.
نەچلیان: ڕاست نەهاتن، دروست نەبوونەوە ◻ درست درنیامدن.
نەچی: ۱) وشەی ئاگادارکردن بۆ کۆتاییهاتن لە کاری (نەچی نەوکاری بکەی!)؛ ۲) لە ڕۆیشتن دەستبەردە ◻ ۱) بکنی!؛ ۲) نروی.
نەچی: ۱) هەروا، نەچیت؛ ۲) خراپبوونەوە ◻ ۱) نروی؛ ۲) رسیده و نابیست.
نەچیر: جیر ◻ نخجیر، شکار.
نەچیرڤان: جیرڤان، ڕاوکەر ◻ شکارچی.
نەحس: شوم، بی ئەمر ◻ شوم.
نەحلەت: ئەحلەت ◻ نفرین، لعنت.
نەحەلی: ڕاستەکە، خاوەندە ◻ بعدی.
نەخ: داوەیەکی خۆری ◻ نخ چشمی.
نەخاژک: باوەڕ، خاسیار، ئایەتی ◻ وەبەرد.
نەخاژە: ۱) باوەڕ، جاڵیەت؛ ۲) نەمین ◻ ۱) بجویزد؛ ۲) نخواد.
نەخاسم: نەخاژە، باوەڕ ◻ بجویزد.
نەخافڵ: ناسافڵ ◻ ناخودآگاه.
نەخاڵی: تەهالی، پەلاس، بەڕۆی ساکار ◻ گلیم ساده، پلاس.
نەخاندی: بی سوات ◻ ناخواندە، بی سواد.
نەخت: ۱) ئەزەڵان، کەد؛ ۲) ئەخشتی کەم بەزەم دەرن؛ ۳) پەچەواخی قەرز (ئەنلەخت نەخەنەد)؛ ۴) زەوی بەزەوی؛ ۵) قەماش، شتی تایی؛ ۶) بارەی ئەسک، هەزار ◻ ۱) اندک؛ ۲) نقد، مقابل نسیه؛ ۳) زمین برعاصل؛ ۴) شتی‌ها؛ ۵) نقد، سکوک، مقابل جنس.
نەختوپەسوخت: ۱) بی عەیب و کەساسی؛ ۲) گش، بەرکەوتەی ◻ ئەسەکەی نەختوپەسوخت لەبەرەم دانا ◻ ۱) بدون نقصان؛ ۲) همگی، عموماً.
نەختوکە: کەمکە، زۆر کەم؛ ئەو نەختوکە گەیشتم هەبوا ◻ کمک، بسیار اندک.
نەختۆکە: نەختوکە ◻ بسیار اندک.
نەختە: سەرمای سەخت ◻ سرمای سخت.
نەختەنەختە: کەمکەمە ◻ اندک اندک.

نەختی: کەمن، کەمو کەمی [ف] اندکی.
نەختیکە: کەمێك [ف] اندکی.
نەختینە: گەنجینە [ف] گنجینه.
نەخۆری: ۱) بەخۆری، نەخۆری، نۆبەرەی مەنال؛ ۲) خورین؛ ۳) بالاکە، نۆبەرەی مەوە [ف] ۱) خستن فرزند؛ ۲) ناشتار صیحانه نخوردن؛ ۳) نوبه میوه.
نەخۆرین: خورین، نۆن [ف] ناشتاربودن، گرسنه‌ماندن.
نەخس: شوم، نەحس [ف] شوم، نحس.
نەخش: ۱) ڕەنگ و شکلی مرۆڤ کراو بە دەست؛ ۲) بەشی هات. (نەخشی هەناو) [ف] ۱) نقش و نگار؛ ۲) شانس.
نەخشاندن: هەڕەنگی جوان ڕەنگاندن [ف] نقش و نگاردن.
نەخشاندی: ۱) نەخش کراو، نەخساو؛ ۲) ڕەنگاندی [ف] ۱) منقش؛ ۲) نقاشی کرد.
نەخشاو: هەڕەنگی جوان ڕەنگاو [ف] منقوش.
نەخشەبەند: ۱) کەسی دەست بە ڕەنگ یا سلوین جوانەوەگا؛ ۲) ناوی خاوەن تەریقەتێك کە ناوی محەممەد بەهاءەددین و قەبری لە شاری بوخارایە [ف] ۱) نقش گر؛ ۲) لقب یکی از سران سلسلهٔ طریقت.
نەخشەبەندی: مریدانی تەریقەتی نەخشەبەند [ف] پیرو طریقهٔ نقشبندی.
نەخشدار: بەنەخش کراو، دارای ساکار [ف] منقش.
نەخشونیگار: ۱) بەشێوە شکل پێکەوە؛ ۲) بریتی لە جۆرێکی کاروباری (ئاو) [ف] ۱) نقش و نگار؛ ۲) کنایه از وضع زندگی.
نەخشە: ۱) شکلی وڵات و شەر و مەیدان لەسەر کاغەز، خەریتە؛ ۲) ڕێکاری جۆرێکی کردنی کارێك لەسەر وەسوڵی دا [ف] ۱) نقشهٔ جغرافیایی؛ ۲) طرح، نقشهٔ انجام کاری.
نەخشەبەندی: بەخشەبەندی [ف] نقشبندی.
نەخشەکێشان: پلان گوزان [ف] نوطه‌چینی.
نەخشەکێشانەوە: نوسینی شکلی شێك یان وڵاتێك لەسەر کاغەز [ف] نقشه‌کشی.
نەخشین: ۱) جوان و ڕەنگاوی؛ ۲) ناو بۆ ژان [ف] ۱) دارای نقش و نگار، منقوش؛ ۲) نام زنانه.
نەخشین: نەخشاو [ف] منقوش.
نەخفی: ڕکیاکردن، فۆکراو [ف] پنهان کرده.
نەخلەش: بڕین بەری ئەو هەیە [ف] بُرش.
نەخلیش: نەخلەش [ف] بُرش.
نەخۆ: بەری، ئەی چی، کە وایە [ف] پس، چه.
نەخۆ: ۱) مەبادا؛ ۲) بەڵکو، نەگەك؛ ۳) مەخۆ؛ ۴) هەرناوەها [ف] ۱) مبادا؛ ۲) وگرنه؛ ۳) مخور؛ ۴) همچنین ترتیب.
نەخوازا: ناوازە، سەرە، بەتایبەتی، نەخوازا [ف] و بویژه.
نەخوازە: نەخوازا [ف] و بویژه.
نەخوازەلا: نەخوازا [ف] و به ویژه.
نەخوازی: نەمەوێ، گەرەکت نەبێ [ف] نخواه.
نەخوازیاگ: بێ هێز لە داواکردن [ف] ناخواسته.
نەخوازیلۆ: نەخوازیاگ [ف] ناخواسته.
نەخواستە: لە مەبەست دوربێ، لەیەکانی ناوی خودا دێت. (خودانەخواستە بت لێ نەدەمێنێ) [ف] ناخواسته، با کلمهٔ خدا آید.
نەخۆر: ۱) کەسێ کە خواردن مۆرە؛ (ئاش نەخۆرە، قەرز نەخۆرە)؛ ۲) بریتی لە ژنێو لەجەند؛ (مەنال نەخۆرە هێن بخۆرە) [ف] ۱) کسی که نمی‌خورد؛ ۲) کنایه از خسیس.
نەخۆش: ناخۆش، لەش بەیار [ف] ناخوش.
نەخۆش بوون: دوچار بوون بە لەش بەیاری [ف] بیمارشدن.
نەخۆشخانە: بەسەرخانە [ف] بیمارستان.
نەخۆش کەفتن: نەخۆش بوون [ف] بیمارشدن.
نەخۆش کەوتن: نەخۆش بوون [ف] بیمارشدن.
نەخۆشی: لەش بەیاری [ف] بیماری.
نەخۆشین: نەخۆشی [ف] بیماری.
نەخون: کەسێ کە لای قوڕی بلند و نزمی بەری بە [ف] کسی که تحمل برجسته و گرین فروهشته است.
نەخوێندە: نەخاندی [ف] بیسواد.
نەخوێندی: نەخاندی [ف] بیسواد.
نەخوێنە: نەخاندی [ف] بیسواد.
نەخوێندی: نەخاندی [ف] بیسواد.
نەخوێندەوار: نەخاندی [ف] بیسواد.
نەخوێندەواری: بێ سوانی [ف] بیسوادی.
نەخوێندی: نەخاندی، نەخوێنە [ف] بیسواد.
نەخەملا: نەخوازەلا [ف] و به ویژه.
نەخەم: قەیدی نیە، با وایە [ف] باشد.
نەخەمە: نەخەم [ف] باشد.
نەخێر: نە، نەئا [ف] نه، چنین نیست.
نەدار: بێ مال، دەستەنگ، بەدەنگان، نەفەر [ف] فقیر.
نەداری: بێ مالی، دەستەنگی [ف] فقر.
نەدامەت: نەگبەت [ف] ۱) مصیبت؛ ۲) سیەروزی.
نەدان: ۱) تەسلیم نەکردن؛ ۲) بێ ئاوەز [ف] ۱) نادادن؛ ۲) نادان.
نەدر: نزر [ف] نذر.
نەدو: کەوشە [ف] کم حرف.
نەدۆن: نزیاد [ف] نزیاد.
نەدوین: نەدۆن [ف] نزیاد.
نەدوین: نەدو [ف] کم حرف.
نەدیار: نەمەی بەرچاو نەدەکەوێ، نادیار [ف] نادیدار.
نەدیاری: نەدیارۆن، گومبۆن [ف] نادیدنی.
نەدیبەی: ئاریدا کەوتوی زور مال خۆشەویست [ف] شیفته.
نەدیشان: نەیانوك، خۆبین، خۆوەشێر لە کەرا [ف] اعمال کنند.
نەدیشە: ۱) تەیشە، گرین و فرۆشتنی بێ چین؛ (نەدیشە بەچند؟)؛ ۲) نەدیوی نەدەو [ف] ۱) خرید معامله بدون چین؛ ۲) غریبه.
نەدیشە: نەدیشە [ف] نگاه نکرده.

نەدیر: ١) ئاگری سەرچیا بۆ خەبەر بەخەڵکەدان؛ ٢) ژن بەمزراوە ١) ١) آتش اعلام خبر بر فراز کوهها؛ ٢) بەزەوی.

نەدیگ: نەبینراو ئەدیدە، ناآشنا.

نەدیو: گوم لەبەرچاو ئەنهان از دید.

نەدی‌وەدی: نەدی‌وەدی ئەدیدە.

نەر: ١) نێر، جەم؛ ٢) سۆڕی، قوڕین ١) ١) نر؛ ٢) گوشه، نبش.

نەز: ١) پێچەوانەی مێیینە؛ ٢) جۆرێکە لە ڕەسەنی وەشتر؛ (ئەم وشترە نەزە) ١) ١) نر؛ ٢) نوعی نژاد شتر.

نەزاست: ١) خوان چەوت، گێژ؛ ٢) مرۆ؛ ٣) بریتی لەدزین ١) ١) کج؛ ٢) دروغ؛ ٣) کنایه از دزدی.

نەزاسەرێ: لە بە تانکەر لۆرۆبەزۆ خرمستیم.

نەزاستی: ١) بەدڵ؛ ٢) خەیانەت؛ ٣) بەگاڵتە، بەشۆخیەو ١) ١) بدل؛ ٢) خیانت؛ ٣) بەشوخی.

نەزان: ١) گوڕە، دەنگی زاڵی بەلەوەت؛ ٢) ناوی گوندێکە لە کوردستان ١) ١) غرش؛ ٢) نام دهی است.

نەزاندن: گوزاندن غریدن.

نەزانین: نەزاندن غریدن.

نەزبەند: نرمەند سوهان.

نەزبیج: مارپیچ غلیان مارپیچ غلیان.

نەزتلێ: ناو گوندێکی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ڕووسایی لە کردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کردند.

نەزج: نرکە هەن کردن خسته.

نەزجە: نرکە هەن کردن خسته.

نەزجە: بەیەکە وەشتری نێر شتر بچه نر.

نەزخ: نرخ، بایی، قیمەت نرخ.

نەزخ‌دان: دراندنی قیمەت، گوتنی بایی نرخ چیزی را گفتن.

نەزخ‌دانان: بایی لێنان نرخ بر چیزی گذاشتن.

نەزد: گەمەی ئاژەڵی نرد.

نەزدان: کاپەکردن بەخەنەزەو نردبازی.

نەزدانی: نەزدان نردبازی.

نەزدەونگ: ئاڕدیوان، بەزە، پەچەم، سلەم نردبام.

نەزدە: ١) دیواری نزم بەدەوری شتمەکدا؛ ٢) ئاڕدیوان، بەزە ١) دیوار کوتاه، نرده؛ ٢) نردبام.

نەزدەوان: نەزدەونگ نردبام.

نەزدەین: نەزدانی نردبازی.

نەزدیوان: بەزە، پەچەم، ئاڕدیوان نردبام.

نەزز: ئاوڕاستی سەرشانو پشت؛ (کلکی دەنەزز پشتی ئاو، دارەکەی ئاوە، سەر نەزز شانی) وسط شانها و پشت.

نەزرە: ١) نەز؛ ٢) نەزی نزمەوەنو (نەزرەشتر، نەزرەدێو)؛ ٣) نارەنە، گوڕ؛ (ئەم نەزرەنەزرەت لەچیە، نەزرە مەکە)، نەزاندن ١) ١) نگا: نەز؛ ٢) نرینەی نزمەو دیو؛ ٣) غریدن.

نەزز: جۆرێ تیخ بۆ شیرو خەنجەر نوعی تیغ برندار.

نەزرەنی: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردە ڕووسایی لە ڕووسایەکی وێران کردنی کردستان توسط بعثیان.

نەرگس: گوڵێکی سپی ئاوزەردی زۆر بۆن خۆشە بەنگی هەیەو لەسەرو بەهارا دەڕوێ ئەرگس نرگس.

نەرگزجان: جەنگەی لێ ڕوابی نەرگزی زۆر نرگس زار.

نەرگز: ١) قیتکەی ئاوریشمی ماین کە جارنا دەبڕن؛ ٢) گلینجکەی سەر درگی بەز ١) ١) ، کمۀ فرج مادیان؛ ٢) ذنالجۀ بالای دنبه.

نەرگزی: بەرەنگو بۆنی نەرگز همرنگ یا همبوی نرگس.

نەرگس: نەرگز نرگس.

نەرگسجان: نەرگزجان نرگس زار.

نەرگسە: نەرگز نگا: نەرگز.

نەرگسەجان: ١) نەرگزجان؛ ٢) ناو گوندێکی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ١) ١) نرگس زار؛ ٢) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

نەرگسی: نەرگزی نگا: نەرگزی.

نەرم: ١) پێچەوانەی زبر؛ ٢) پێچەوانەی زەق ١) ١) نرم، ضدّ خشن؛ ٢) نرم، ضدّ سخت.

نەرما: فرینە نرماده، سگک.

نەرماده: نەرما سگک.

نەرمان: زەویی بێ بەرو لە کێڵان خۆش، پێچەوانەی بەردەڵان زمین هموار و نرم.

نەرمانی: نەرمان، پێچەوانەی بەردەڵان زمین هموار و نرم.

نەرمایی: پێچەوانەی زەقی نرمی.

نەرمبۆن: ١) لەزەقی بەکیشەوە؛ ٢) بریتی لە زاڵی بۆن بە داوایەکی لە کەسی دەکرێ ١) ١) نرم شدن؛ ٢) کنایه از راضی شدن.

نەرمز: نەرم نرم.

نەرمزانەن: کاری کردن کە زەق نەرم بێ نرم کردن سخت.

نەرمزین: نەرمبۆنی زەق نرم شدن سخت.

نەرملە: گۆشتی بێ پێشە لحم، گوشت بی استخوان.

نەرمکاسەر: بارەڵانو آهیاه.

نەرمکاگوڵا: شلکەی گوێ لالۀ گوش.

نەرم کردن: ١) نەمیزانەن؛ ٢) ڕام کردن، ڕاضی کردن ١) ١) نرم کردن سخت؛ ٢) قانع کردن.

نەرم کڕن: نەرم کردن نگا: نرم کردن.

نەرمکن: ناو گوندێکی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ڕووسایی لە کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

نەرمکێش: بنیادەمی بەسەرو پشتەوەسەرخۆ مدارا کننده.

نەرمکێشی: مدارا مدارا.

نەرمۆ: نانی ئاخۆری بێکار طفیلی.

نەرمۆ: بەمیوەیەم پشتەوەسەرخۆ تکیه بردبار.

نەرم‌وشل: ١) شل وپل؛ ٢) بنیادەمی بەمیوەیەم ١) ١) نگا: شل‌وپل؛ ٢) بردبار.

نەرمۆك: نەرمانە. گۆشتی بێ‌ئێسکە [ف] لخم. گۆشت بی استخوان

نەرمۆڵ: ۱) جەرمی چکۆڵەی دانگر؛ ۲) ناوێ بۆ زنان [ف] ۱) نرم نازی؛ ۲) نام زنانه.

نەرمۆڵە: چکۆڵەی نەرمە [ف] نرم کوچولو

نەرمونۆڵ: جەرمی دۆڵ لە زەوییەکی [ف] نرمه و دور از زیری.

نەرمونیان: ۱) بەشەمی بەشەرم و شەرمەنە؛ ۲) قسەی نۆر لە نۆرەیی [ف] ۱) آدم باحوصله؛ ۲) سخن ملایم.

نەرمە: ۱) نەرمانە؛ ۲) کۆزی سڵ‌وبڵ؛ ۳) شکەکی گۆی؛ ۴) هەواڵێک بە ئاوێز [ف] ۱) گوشت نخود؛ ۲) زنای رند؛ ۳) زنا گوئی؛ ۴) ترانی که با نی می نوازند.

نەرمەئاژاڵ: سەرەبەیان [ف] اسوده و آرام.

نەرمەبێ: زمان لوس [ف] چرب زبان

نەرمەپێڵ: ۱) ئاڵەتێکی پارچەی بەتانی و شتی؛ ۲) داشێراو بە پارچەی تەنک [ف] ۱) نیزن پارچه‌ای؛ ۲) بیخته با پارچهٔ نازک.

نەرمەژین: شەمەژین [ف] نمد زین.

نەرمەژانەن: نرخی لە ژاڵەی گرتن و هتد (نەرمە) بەسەرهەڵگرتن [ف] کنایه از راضی کردن به وسیلهٔ مدح و ثنا گفتن.

نەرمەساو: پۆلای چەقۆنەکردن [ف] پولاد جاقو نزنکی.

نەرمەغار: پێچەوانەی چوارناڵە. ئاژاڵی لەسەرخۆی ئەسپ [ف] جهار نعل سواری اسب مقابل تاخت.

نەرمەقوت: ئاش جاریتی بارو [ف] خوب جویدن خوراک.

نەرمەڵا: زنی هەروەزۆڵ [ف] زن تسلیماً جای.

نەرمەگوکە: قەدی سەرو و ئارام [ف] سرفهٔ نرم.

نەرمەگا: زەوی خۆشکراو، چەشەنیشە [ف] زمین چندبار شخم زده.

نەرمەگاو: شەقاوی بچوک [ف] گامهای نرم.

نەرمەلوت: نەرمەگاو [ف] گامهای نرم.

نەرمەلیقە: لیمۆ [ف] ترج.

نەرمەنەرمە: کەم کەمە بەسەر [ف] نرم نرمک.

نەرمەنیشاڵ: لەبارو شیاو [ف] سبک و خوش نشین.

نەرمی: پێچەوانەی زبری و زەقی [ف] نرمی. مخالف زبری و سختی.

نەرمێ: ۱) قسەی نوانەنی کۆزی جوان؛ ۲) ناوی زنانە [ف] ۱) کلمهٔ خطاب به زیباروی؛ ۲) نام زنانه.

نەرمیچاڵک: زۆر نەرم [ف] بسیار نرم

نەرمین: ناوە بۆ زنان [ف] نام زنانه.

نەزن: نەجن. بەشەوە [ف] نرباند.

نەزنگ: ۱) نەمانی؛ ۲) ئاشیرین، ئاهەنگ [ف] ۱) نابسند؛ ۲) بدشکل.

نەزنایش: ۱) دەنگەنۆ؛ ۲) نرخی لە زێی زەمەلاحی ئاڤۆلا [ف] ۱) دامنو؛ ۲) کنایه از زن لندهور.

نەزنەزەشێ: نرخی لەزەمەلاحی سەرترشێ [ف] کنایه از لندهور سهمناک.

نەزو: نەزکە [ف] نرهٔ گیاه.

نەزۆ: مەجۆ، دەستەلەزۆیشتن بەزدە [ف] مرو.

نەزوپیازی: نەزکە پیواز. هەواڵە کە نوسی نایەوە [ف] نرهٔ پیاز سبز.

نەزۆک: ۱) ئافی ناوەراستی گۆڵ؛ ۲) زنی کە مەمکی قیت بە [ف] ۱) نقطهٔ اصلی گیاه. نره؛ ۲) زنی که پستان برجسته ندارد.

نەزوم: ۱) بێ‌جێ، سۆکەوجەروک؛ ۲) لەخۆبایی، بازەهوا [ف] ۱) بی اخلاق پست؛ ۲) مغرور و خودخواه.

نەزوما: نەیما، نەزنانە، فرەقە [ف] نرماند. سکاه.

نەزونەبار: ۱) بۆنەبین نەهەڵو؛ ۲) جێ‌گەلان [ف] ۱) غیرقابل دیدن؛ ۲) جای کمال.

نەزوی: نەجی، لەسەرجۆن‌مۆنانی [ف] نکاه نزوی.

نەزە: ۱) داڵ‌ئەزوی‌ڕا؛ ۲) زەمانەی‌نەزاوی [ف] ۱) درخت تنومند بلوط؛ ۲) زمانهٔ نزادن.

نەزە: ۱) گوزەی دزانەد، تاریەد؛ ۲) ئەزە [ف] ۱) خرنی دزانده؛ ۲) نگاه. نزاه.

نەزەوا: نازەوا، ئاهەنگی [ف] نازوا.

نەزەیی: نەزەنی، نەزانەنی [ف] نزدان.

نەزەی‌دێو: نازەنی دێو [ف] نعرهٔ دیو.

نەزەی‌پشت: ئاوەڵستی پشت [ف] وسط پشت.

نەزەی‌شان: سەرشان [ف] بالای کتف.

نەزێ: نەزەنی، پێچەوانەی ئاوی [ف] نه، مقابل آری.

نەزی: ۱) نەمەی، نەزەی؛ ۲) پێچەوانەی سەرنەبون؛ ۳) گۆ نەکەی [ف] ۱) نکه نزی؛ ۲) نری، نزبودن؛ ۳) نکه نزنی.

نەزیت: ۱) جەند، جی، ئاکسان؛ ۲) ناوەڕاهاتنگ [ف] ۱) جوی، رویش؛ ۲) نوین، مدرون.

نەزیت: گۆ نەکەی [ف] نزنی.

نەزین: نەز [ف] تیغ و داداجار

نەزیسات: نەبەشکراو زەبەم زاست [ف] غیر صریح

نەزی‌ماکی: نەزەمۆک، نەزەمۆکەڵ [ف] نازا

نەزین: دژ، ئەیار [ف] مخالف ضد.

نەزینی: دژایەتی، دژەمەی [ف] مخالفت، ضدیت

نەژ: نەمس، هەناسە: ئەمژگرە وانا: نەمس دەگرن [ف] نفس، دم.

نەژا: ۱) ئەستۆر، مۆرەمێ کە ئاوێ (گەنەکەر) ؛ ۲) بیجوی نەو، ساڵی دانەنا [ف] ۱) نازا؛ ۲) نزاد.

نەژاگە: چاوەڕوانی، چەمەرایی [ف] انتظار

نەژاگەمت: ۱) ئەسەرخۆیی، بەستەی (خانانی بەنەژاگەمت، بەنەژاگەمت جوانی‌دانەوە) ؛ ۲) ناوی زنانە [ف] ۱) نزاکت و لطف؛ ۲) نام زنانه.

نەژان: ۱) مەنالەمێوی (گەنەگرتن) ؛ ۲) بی‌ئاوەز [ف] ۱) بچه‌دارشدن. نازاییدن؛ ۲) نادان.

نەژانزان: فێرەکری [ف] معلوم شده.

نەژالق: کەسێ کە بی‌ئاوەزانە قسەدەکا [ف] کسی که احمقانه حرف می‌زند.

نەژانست: نەزوی بی‌ئاگایی [ف] استند.

نمزانسته: نمزانست [ف] نداننده.
نمزان‌کار: نادانی، بیخردانی، کارنامه [ف] کاردان، دانی.
نمزانم‌کار: زنانی خوکیل کمر [ف] تجاهل.
نمزانم‌کاری: خو نمزان ناساختی، ناگه‌دار [ف] تجاهل.
نمزانمی: نمزانی [ف] نادانی.
نمزالی: بی‌زاوی [ف] نادانی.
نمزانین: نمزانی [ف] نادانی.
نمزدیک: نزیک، بهگش نزان‌دا [ف] نگا: نزیک و مشتقات آن.
نمزر: نزر، نمزر [ف] نادر.
نمزگره: نزگره، نزگره [ف] سنگسنگه.
نمزله: نزله، نورله، بهسوی نزن سخت [ف] سرماخوردگی سخت.
نمزم: ۱) جوی، سرز ۲) نمکسوزی ۳) نمن، نل‌دانی زوگ ۴) هلوی گوزنی بی‌ناو نمزمکن [ف] ۱) طور ۲) نظم ۳) نبض ۴) کمک‌کرانه یا رقص.
نمزمی: نادی بیاوانه [ف] نام مردانه.
نمزمیه: بولیسی ناوشار [ف] شهربانی.
نمزوک: سرا، موبیسی که بیجوی نانی [ف] نازا.
نمزوکی: زاوهنتن، نمالدن، موز [ف] نازایی.
نمزه: زیاوی ناخوش، فهزاوه‌لا [ف] فضا و بلا.
نمزه‌ی: ۱) بی‌بزاو (بهنمزه‌ی وایه) ۲) خستنسای بهکتر کردنی نامهمریم [ف] ۱) عقیده، رأی ۲) نظر نامهرم.
نمزه‌رگه: جیگای ای‌بوئی بیاوانی خوا [ف] جای دیدار اولیاء.
نمزی: نمزیاگ [ف] نازا.
نمزیوه: جوزکی کورت، سمرگوزینه [ف] داستان کوتاه.
نمزیک: نزیک، بهگش نزیکیوه [ف] نگا: نزیک.
نمزیله: نمزیوه [ف] داستان کوتاه.
نمزاح: خماخ، نموری گچکه [ف] تنر کوچک.
نمزاف: ۱) ریسمن، ریسهلاف، پیچیده ۲) (زاف سین [ف] ۱) زاده ۲) زمزمه.
نمزان: حمال، باربش [ف] بنار.
نمزخو: ۱) نمنی جوز ۲) بهلی وایه ۳) مخو [ف] ۱) بس خطر ۲) ترس چنین است ۳) نگا: مخو.
نمژه: ۱) فرج، فرجسان، چرج‌ژن ۲) لالان، ژن [ف] ۱) ترنجیدگی، چروکیدگی ۲) جبابول.
نمژده: نزده [ف] نگا: نزده.
نمژوقان: نالانجی، ژاکهر [ف] جبابلگر.
نمژوی: ۱) نزیاو ۲) مالی نالانی [ف] ۱) نزیلک ۲) مال بغمایی.
نمژوئیش: نهفزا، بی‌که‌لاد [ف] بی‌نمر، بی‌فایده.
نمژولیش: ۱) خوجوان کردن، خوزاندنهوه ۲) زازانهوه [ف] ۱) خود را آراستن ۲) آراستن.
نمژگاف: ژوگوست، کنوین، نمین [ف] ناخوداگاه، ناگهانی.
نمژنهو: ۱) گوی‌کب، کمز ۲) مهیسه، گوئت‌ای‌نمین [ف] ۱) کر، ناشنوا ۲) منفی.
نمژنهوا: گوی‌نهگر [ف] بد شنو.
نمژنهوایی: ۱) کمزی ۲) گوی‌نهبیسی [ف] ۱) ناشنوایی ۲) نشنودن.
نمژی: ۱) بی‌گان، بیخمواهی گیان‌لهبر ۲) ترنکه‌وا: مهیس [ف] ۱) بی‌جان ۲) دشنامی است به معنی بمیری.
نمسان: ۱) بهخوش، نمن‌بهار ۲) کهمین که برایی بهکو نه‌نشین.
نمسانه: ۳) نمسیوه‌ا سمرزوی [ف] ۱) بهار ۲) سازش بابلیز ۳) بی‌سخت، دردانوسه.
نمساخ: ۱) نمن‌بهان، بهرهدار ۲) نازاست، نه‌خاز [ف] ۱) بیمار ۲) نادرست و خیانتکار.
نمساخی: نمن‌بهاری، نمساخی، نهخوشی [ف] بیماری.
نمساخی: نهخوشی [ف] بیماری.
نمساغ: نمساخ، ناساغ [ف] نگا: نمساخ.
نمساغی: نهخوشی، نمساخی، نمن‌بهاری [ف] بیماری.
نمستمرن: جوزه گولهباخکی چکولهیه، شیلانی‌هروزه کردو [ف] گل لسترن.
نمستمق: قسهی بهراستیو لهگالهه بهوزو بهداوی [ف] سخن از زنده.
نمستیل: زیان، زهرهر [ف] زیان.
نمستیل: نالهبان ناخوش، بی‌جیگه [ف] بیجا.
نمستیکه: مهریو سهرهاه، بیاوی بیاو [ف] راهزن.
نمسروت: ۱) کارکاری لهخوارو ۲) ناوه بو بیاوان [ف] ۱) عبد خدایی ۲) نام مردانه.
نمسروت: ۱) بزوی بی‌کرانی ۲) ناسوته، جیو [ف] ۱) بی‌آزار ۲) ناسود.
نمسرین: ۱) گولیکی بوزخوشیه له نهرگز وهکا بهلام زوره ۲) ناوی زنانه [ف] ۱) گل نسرین ۲) نام زنانه.
نمسعهت: ناموزگاری، نهسیحهت [ف] پند، اندرز.
نمسل: ۱) بالوکه، زاوکه ۲) کلافهی زو ۳) پیشی، کهمهر بند ۴) نوزیمه [ف] ۱) بالوکه، صافی ۲) کلاف نخ ۳) کمربند ۴) نسل، زاد.
نمسو: نمنی که قسه لی‌ناین [ف] نمنی که نمی‌شود.
نمسوان: کوزه‌ی کرانی [ف] ناشتن، سوراخ نشدن.
نمسواو: ۱) نمنی کولی لسان بهزاو ۲) کوزه‌ی کرام [ف] ۱) نمع کشیدهٔ سوهان زده ۲) ناشنه.
نمسوت: نمنی که بهناکر، ناسوز [ف] نسوز.
نمسوز: ۱) نمسوت ۲) بیاوهنمی خاوهن‌بهلین [ف] ۱) نسوز ۲) آدم بای بند به قول و عهد.
نمسهب: ۱) ئاماده بو کارکردن ۲) نهشه، زاوهو بهلین زهمین [ف] ۱) ۲) نوزیمه [ف] ۱) ناآمیز بودن ۲) نشت، توان (زیر زمین) ۳) نسل و نسب.
نمسهل: بالوکه، زاوکه [ف] بالوکه صافی.
نمسه‌لنایش: بالاوزن و ساف کردنی ترا [ف] تصفیه.
نمسه‌لنایه: بالوزاوی ترا، ترای بالاوه [ف] تصفیه شده.

ئەسەلیایش: ئەسەلیایش ◻ تەنبەل.
ئەسەلیایە: ئەسەلیایە ◻ تەنبەلەت.
ئەسەن: کەرچ و بچ ◻ ڕیخت و قیافە.
ئەسیبا: ئەسیب، شیو ◻ نصیب.
ئەسیەت: ئەسیەت ◻ نگا: ئەسیەت.
ئەسیحەت: ئەسحەت، تاوڕگاری ◻ اعتزر.
ئەسیو: ئەسیو، ئەسیب ◻ نصیب.
ئەش: ئەهوش، دڵەوراو ◻ مدهوش.
ئەشارەزا: ئاشارەزا، ئاپەکەر ◻ نابلد، ناوزم.
ئەشامە: ١) ئاڕەوا؛ ٢) ئاقابیل ◻ ١) ناروا؛ ٢) ناشایستە.
ئەشت: ١) ئەهەنسانەوە هاتەسەر زەمین؛ ٢) ڕێگەی تەوا ◻ ١) از آسمان بر زمین آمد؛ ٢) نگذاشت.
ئەشتن: ١) ئەهەواو هاتەسەر زەمین؛ ٢) مرن ئەشت ◻ ١) فرود آمدن بر زمین؛ ٢) نگذاشتن.
ئەشتوک: مەنگی، ئەشتی باڵداران ◻ فرودگاه.
ئەشتەن: شەڕەی دەستی و پەنگەر ◻ تمتر.
ئەشتەرەوان: ئەسترڵدان، هەڵگرەی بەشتەر ◻ جرّامی.
ئەشتەرکار: پەنگەر ◻ جرّاح.
ئەشتەرکری: هەڵگرەی بە ئەشتەر، پەنگەری ◻ جرّامی.
ئەشتەرگەر: ئەشتەرکار ◻ جرّاح.
ئەشتی: ١) ئەشتن، ئەهەواو بۆ سەر زەمین هاتک؛ ٢) پرتی لە بیاری سەنگین و گران ◻ ١) فرود آمدن؛ ٢) کنایه از آدم باوقار.
ئەشخۆر: ئەسەڵی جزماوی مالات ◻ پس‌ماندهٔ علف در آخور.
ئەشر: بڵاوبۆنەوەی مەزەم بە سەرای قیامەتا دەگەڵ حەشر دەکرێ؛ (حەشر و ئەشر) ◻ حشر و نشر.
ئەشرە: ١) قاشەڕو بارچەی باریکی زەنگانەی تەنک کە بۆ جوانی بەدیوارەوە دەدەن؛ ٢) توسرتوی کۆمەڵێک کە بڵاوە کرابەوە، بڵاوکۆک ◻ ١) نوار رنگی که به دیوار خانه آویزند؛ ٢) نشریه.
ئەشن: نشست، ئەهەمەتن ◻ بەیاری، آهوا.
ئەشو: ئەسپەر بارەکان کەشتەوە دەکەن؛ (خانمێکی زۆر بە ئەشتەو ئەشم ئەرەوا) ◻ خرام و ناز.
ئەشیل: ١) جوانی خوجیلاەی دڵرفێن، دەڵاک؛ ٢) ناوە بۆ ژنان ◻ ١) زیبای دلکش و نازک اندام؛ ٢) نام زنانه.
ئەشیلاکە: ئەشیل ◻ نگا: ئەشیل.
ئەشیلە: ئەشیل ◻ نگا: ئەشیل.
ئەشناس: پێکەنە، پێچەواەی ناس و ناسیار ◻ ناشناس.
ئەشۆر: ژنێ کە لە غەزو وەستاوە ◻ باسمه.
ئەشە: ١) کەهەنە شانی؛ ٢) سەرەتای مەستبۆن ◻ ١) کهنه سروی؛ ٢) اول مستی.
ئەشەگرتن: کەهەسازبۆن ◻ سرشناخ آمدن.
ئەشەهەژا: ١) ئاشارەزا، ئاشنا؛ ٢) پرتی لە ئەکارەوان ◻ ١) آشنا؛ ٢) کنایه از تاوان.
ئەشی: ئاشی، ئاوانت، ئەدەستی ئایە ◻ نمی‌تواند.
ئەشیرین: ئاجەن ئەرک جوان، ئاسرین ◻ بدشکل.
ئەشیان: نەوانین، ئەدەست هەهاتن ◻ نتوانستن.
ئەشیم: ئاتوانم، ئاتانم، پیوانا کرێت ◻ نمی‌توانم.
ئەع: ئەعەم ◻ نه.
ئەغتال: ئەلی، تۆڵی، ئارەزاوان ◻ بستانی.
ئەغرە: ئارەغە، ئەڕەغە ◻ جره.
ئەغرەتە: ئەغرە، ئارەغە ◻ جره.
ئەغل: ١) ئاڵ؛ ٢) سوڵ، پیلاوی سفلک کە بەسەریدا دەکرێ ◻ ١) غل؛ ٢) دبیاس.
ئەغلەت: ئەغلەت، ئەغلەت ◻ اغلت.
ئەغنا: ئاغنە ◻ مرن.
ئەغنە: ئەغنا ◻ مرن.
ئەغنەکیوبلکە: جاڕە ◻ اغنا کرمی.
ئەغوزوبیللا: خوا بە خۆا پەناو ◻ حرف پرهیز از بلا، عوذ بالله.
ئەغد: ١) پێچەواەی قەرز؛ ٢) پارەی ئەنگەدرای ئەغت ◻ ١) نقد، مقابل نسیه؛ ٢) نقد پول مقابل جنس.
ئەغدوبوخت: ئەغتوبوخت ◻ نگا: ئەغتوبوخت.
ئەغدیە: کەنجیە، ئەغنیە ◻ گنجینه.
ئەغم: ١) ڕێگە بەمن سەرتا؛ ٢) فوج و پیادەی کەڵ ئەسپەر خۆی ◻ ١) نقب، راه زیرزمینی؛ ٢) پیش خود حمله‌برین فوج.
ئەغمە: ڕەغەت، ڕێگە بەژێر زەویدا ◻ نقب، راه زیرزمینی.
ئەغەدە: ئەتارێکە لە ئێوان شەوو بەعەیاد لە ناوچەی سنەیش ◻ نام شهری است.
ئەف: فازانج، فایدە، بەهرە، فازانج ◻ سود، فایده.
ئەفام: بۆ ئاتاید ◻ تفهم.
ئەفت: ئەرلەنگی بۆگەنبوو لە کان دەری دەخسێن بۆ ئاگرو زۆرباکانی ڕۆ بەکار ◻ نفت.
ئەفتاڵین: دەرمانێکی بۆن ناخۆشە لە زاغ دەکا لە خۆرو لیانی دەدەن تا جانەوەر نەیخوا ◻ غذائی.
ئەفتاوی: ئەفت پیوەنوساو ئەکەڵ بە ئەفت ◻ نفت آلوده.
ئەفتخانە: کانی ئەفت ◻ معدن نفت.
ئەفع: فازانج ◻ نفع، سود.
ئەفس: ١) شاخی مالات؛ ٢) هەرچی وەک شاخ قیت بێت ◻ ١) شاخ حیوانات؛ ٢) هرچیزی شاخ برجسته مانند.
ئەفرە: ئەرە ◻ نگا: ئەرە.
ئەفری: دەرکراو ◻ زادشده.
ئەفرین: ئەفرین ◻ نفرین.
ئەفس: ١) خاوین کیان؛ ٢) دڵو دەروون (ئەفسم بۆ گۆشت دەچی) ◻ ١) جاندار؛ ٢) نفس.
ئەفس‌بیت: ١) هەڕەو هێسن؛ ٢) زاڵ بەسەر ئارەزوی خۆیدا ◻ ١) شکیبا؛ ٢) مسلط بر نفس.

نەفس کەوتش: تەنشای جوبە ئاشها کرد.
نەفسەلە: نەوس، جلیس ئەنکیرست.
نەفورات: نەوزات ئەنگا: نەوزات.
نەفەر: ئاکەکەس ئەنفر.
نەفەرات: زۆرکەس ئەنفرات.
نەفسەرصا: جگە لە هێزی جەکدار، مرۆی دورلە سەربازی بەلام جەک بەدەس ئەنبسجی.
نەفسەس: هەناسە، کرمایەک کە لەناو دەمو سیەلاکدا دەبێتو دەجێ ئەنفس، دم.
نەفەقە: خەرجی خزان ئەهزینۀ افراد خانوادە.
نەفەل: ١) گیایەکی بۆن خۆش؛ ٢) لەوزی لەن سیوارە ئەنا) گیاهی است خوشبو؛ ٢) علف سیر.
نەفا: هەوای گۆرانی، رەوتی سترانی ئەنغمە، ترانە.
نەفازە: زیاد لە پێویست ئەبیش از حدّ لازم.
نەفرۆز: لیکەوەزن بەهار ئەنوروز.
نەفس: ئن، ژنکوێن ژنکچ ئەناپسری و نادختری.
نەفسی: ژنکوت ئەناپسری.
نەقش: ١) پەیدە؛ ٢) رەنگی پەوین، مور ئەنا) نقشه؛ ٢) رنگ بنفش.
نەقی: ١) فرزەندی فرزەند، نەوە؛ ٢) ترم ئەنا) نوه؛ ٢) پست.
نەقیان: ئاخۆش ریستن، ئاخۆش گەرەلە بۆن ئەنتن.
نەقیچ: نەنیزە، نەنیچە ئەنبیره، فرزند نوه.
نەقیچک: ١) نەقیچ؛ ٢) نەدیمە، نەقی نەوە ئەنا) فرزندنوه؛ ٢) نوه، نوه.
نەقیچی: نەقیچک ئەنگا: نەقیچک.
نەقیس: نۆسی، نۆس ئەنوس.
نەقیساندن: نیساندن، نۆسین ئەنوشتن.
نەقیلە: وازوازی، بەهۆکەوەساو ئەلافه، بی ارزش.
نەق: ١) پەزیی پەلکی چاو، پەزیی پیلو؛ ٢) بزاوە، هەڵسزاوە؛ ٣) خوست، ئق ئەنا) پرش پلک چشم؛ ٢) انتخاب؛ ٣) کمرین صدا.
نەقار: بەرەنان ئەسکم آمد.
نەقارم: ناتوانم ئەنتوانم.
نەقارە: دەمۆڵە کەرنا ئەکوس و کرنا.
نەقارەخانە: جێگەی دۆڵو زورنالیدان ئەنقارەخانه.
نەقاڵ: قسەخۆش ئەخوش گفتار.
نەقام: ١) قاپ، مقام، نقام، گۆرانی؛ ٢) هەوای گۆرانی ئەنا) ترانه؛ ٢) آهنگ.
نەقان: ١) بزاوە، هەڵسزاوە؛ ٢) لەقەکردن، دەنگی زۆر بۆخۆشیان ئەنا) انتخاب؛ ٢) صدای فشار بر خود آوردن و زورزدن.
نەقانکن: ١) بزاوە؛ ٢) لەقەکردن ئەنا) انتخاب کردن؛ ٢) صدای زورزدن.
نەقدانەن: لەقەکردن، خۆدان ئەهزی کردن.

نەقس: ١) قۆڵ، کۆڵ، قۆڵ؛ ٢) دەفتری قۆڵو کوتاو ئەنا) عمیق؛ ٢) ظرف کوتاه و گشاد.
نەقرا: دەمۆڵ، دەبڵ، دۆڵ ئەدُغل.
نەقش: نەخش ئەنقش.
نەقشە: نەخشە، خەریتە ئەنقشهٔ جغرافیا.
نەققاش: ١) کەسێ کە بە قەڵەم لەسەر کاغەز شکل دەکێشێ؛ ٢) کەسێ کە دارودیوار رەنگدەکا ئەنا) ١) نقاش هنرمند؛ ٢) نقاش ساختمان.
نەققاشی: ١) کێشانی شکڵ بە قەڵەم؛ ٢) رەنگکردنی دیوار ئەنا) ١) نقاشی؛ ٢) رنگ‌آمیزی ساختمان.
نەققاڵ: نەقاڵ، قسەزانی قسەخۆش ئەخوش گفتن بذله‌گو.
نەققەت: ١) نقەت، دەنگی زۆرمەتەرس؛ ٢) نەو نەققەبەت لەجەت، دەنەققیش؛ ٢) جۆرێ ماسی ئەنا) ١) صدای زورزدن؛ ٢) نوعی ماهی.
نەقل: بەرزیی مەزن، بەنجەڵی گەورە ئەنباد بزرگ.
نەقڵ: ١) گوێزاسوو؛ ٢) چیرۆک، بەسەرهەسات، نەزیرە، نەزیلە، سەرگوزەشتە ئەنا) انتقال؛ ٢) سرگذشت.
نەقلەک: کەزەنی، دەجەقەیەک، جارێک لەجاران ئەیکبار.
نەقور: دەنۆک، دەنکۆک، نکل ئەمنقار.
نەقوس: نقورج، نقورچاک ئەبندگون.
نەقوسکی: نەقوس ئەنبندگون.
نەقەب: ١) شیوەڵە، دەرێی تەنگەبەر؛ ٢) نەقەب؛ ٣) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولان کرد ئەنا) ١) درّه تنگ؛ ٢) نقب، تونل زیرزمینی؛ ٣) روستایی در کردستان که بعلت آن را ویران کردند.
نەقەتو: بی‌قەن، بەدقەن، شەرانی، بی‌ئاکار ئەشیرجو.
نەقی: ناهەقی، زوڵم، دەستدرێژی ئەظلم، تعدّی.
نەقیان: فرینی چاو، پەزینی پیلوی چاو ئەپرش پلک چشم.
نەقیرە: داری کە نۆکێکی تاسی تیژی دەسەرگرایە گاو کەری پێ لێدەخورێ ئەقلوتک سیخونک.
نەقیزەدان: نەقیز، لەقەبوازدان بۆ لاژۆن ئەقوتیک سیخونک زدن.
نەقین: پەزین، پەلکی چاو، چاوفڕیان ئەپرش پلک چشم.
نەقیە: نەقی، ناهەقی ئەظلم.
نەک: ١) مەبادا، نەبادا؛ ٢) لە ئەمەوە، (ئەگەر تۆم ناوێ کەسێ تر بێنم ناوێ) ئەنا) ١) مبادا؛ ٢) به اینکه.
نەکا: نەبێ، نەقەبێ ئەنکند.
نەکاڵ: شیوەدراو ئەشخم زده.
نەکاو: نەشکاف، ناکاو، کتوپڕ ئەناگهانی.
نەکای: ١) نیسە، نهێ؛ ٢) ناتیسەش ئەنا) ١) اکنون؛ ٢) هنوز هم.
نەکردو: پێچەوانەی کراو یان کردە ئەناکرده.
نەکردە: نەکردو ئەناکرده.
نەکس: ١) نەخۆشی سەرسانوون کە سیەلاک دەبێتی؛ ٢) باری مەرگی قاپ، دەگەڵ نەزانینی قۆڵی مرۆڤ ئەنا) ١) بیماری دات اکزه؛ ٢) ظرف

گوڕ ستانگ.
نەکسۆ: بەخۆشی سەرماوۆز [ق] سرماخوردگی.
نەکفارسا: دەڵ گڕ [ق] دندان برجسته.
نەکفارسە: نەکفارسا [ق] شخص دندان برجسته.
نەکفۆچکن: دەڵ گڕی مەریخزوی لەبەرهاوارەیار [ق] شخص دندان درشت و برجسته.
نەکفیچ: نەکفۆچکن [ق] شخص دندان برجسته.
نەکفیچن: نەکفۆچکن [ق] شخص دندان درشت و برجسته.
نەکڵۆک: بیرۆک دانەوڵەی بیرۆک کە درەنگ دەکوڵێ [ق] دیر پز.
نەکنەکیل: نکل ونکن [ق] نکیر ونکر.
نەکو: نەک [ق] نگا: نەک.
نەکوتە: قسەی لەدەم دەرنەهاتگ [ق] ناگفته.
نەکوچ: فریسکە، ئاڵەی سەگ [ق] زوبۆ سگ.
نەکوچاندن: ئاڵاندنی سەگ، فریسکە کردن [ق] زوبە کردن سگ.
نەکوڵ: نەکڵۆک، دانەوڵەی بیرۆک [ق] دیر پز.
نەکوڵاو: پوختەبوگ [ق] ناپخته.
نەکوڵۆک: نەکڵۆک [ق] دیر پز.
نەکە: تخوڕ ئەم کارە مەبە [ق] نکن.
نەکەر: نەکاڵ، نەکەڵدران، گاسنی لێ بەدران، شوێنەکراو [ق] شخم نزده.
نەکەروز: ۱) زۆر نەزان؛ ۲) ناوە بۆ کوێستانێک [ق] ۱) بسیار سرد؛ ۲) نام ییلاقی است.
نەکەسی: ۱) نازەسەن، نانەجسم؛ ۲) زۆرخراپ؛ ۳) نایاب، نامەرد [ق] ۱) بداصل؛ ۲) خسیس؛ ۳) نامرد.
نەکەوتەدارگیر: ئامرازێکی دەخڵ بڕانە لە کەوتەنگتر لە دارگیر هەرازەر [ق] نوعی غربال با سوراخهای گشاد.
نەکەهە: مارەکردن، مارەبڕین [ق] عقد کردن.
نەکەی: تخوڕ ئەوکارە بەی [ق] نکن.
نەکی: ۱) نەکەی؛ ۲) نەبادا، مەبادا، نەک [ق] ۱) نکن؛ ۲) مبادا.
نەگ: ۱) نەک؛ ۲) بەرزی پێوی چاو [ق] ۱) نگا: نەک؛ ۲) برش پلک چشم.
نەگاتن: فڕین چاو، چڕین پێوی چاو [ق] پریدن پلک چشم.
نەگبەت: ۱) بەلا، جۆرتی؛ ۲) بەدبەخت، چارەڕەش [ق] ۱) مصیبت؛ ۲) سیهروز.
نەگبەتی: بەدبەختی [ق] سیهروزی.
نەگریا: ۱) نەکوڵاو، نەپوختە؛ ۲) نەکوڕەگری [ق] ۱) ناپخته، خام؛ ۲) گریه نکرد.
نەگریس: لاسار، سەرنەوی، گوێنەبیس، بەدهەڵ [ق] لجباز، بدعهد.
نەگۆ: قسەی نەکرد [ق] نگفت.
نەگوت: نەگۆ [ق] نگفت.
نەگوت: نەگۆ [ق] نگفت.
نەگوتە: نەکرە، بێ قسە کردن؛ (نەگوتە لە جوانەکەم نێ گەیشت) [ق] ناگفته.
نەگۆن: شتێ کە لە گۆزان دۆزرا [ق] خبر ناپذیر.
نەگۆمە: نەبەگ، خۆنەگرتو؛ (نەبەلەی لیدانە دەستو قاچی بەگۆمەیە) [ق] سست و کم حرکت.
نەگوهێز: نەگۆز، مۆرلەگۆزان [ق] غیرقابل تغییر.
نەگە: پرسیار، هەڵبەست، ئۆمەت [ق] اتهام.
نەگهیا: ۱) نەگەیشتو، کاڵ؛ ۲) نەگەیشت، نەرەسی؛ ۳) نابالغ، منداڵی بەموگ [ق] ۱) کال، نارسیده؛ ۲) نرسیده؛ ۳) نابالغ.
نەگەنمۆجۆ: بە ئاڵیکە، بەرنگ گەنمو بە بیچم جۆ چوو دەگرێتە نان [ق] ماده‌ای است.
نەگەوبس: خوێنداڵی گشت [ق] کس نخواه.
نەگەیشتی: نەرەسیو [ق] نارسیده، نرسیده.
نەگهیشتی: نەگهیا [ق] نگا: نەگهیا.
نەگەیو: نەگەیشتو [ق] نرسیده.
نەگیراو: بەکسی تۆزی بەر باروزین بەخراو [ق] ستور رام نشده.
نەگیرپاگ: نەگیراو [ق] ستور رام نشده.
نەلامەت: بێ فەن، بەسەلەتی [ق] اصلی.
نەلەقهانی: ۱) پێکدەهاتو؛ ۲) لەشیاو بۆ بەکتر [ق] ۱) بەتوافق نرسیده؛ ۲) غیرمناسب با هم.
نەلێ: ۱) زەگاڵ بەخراو، وەرنەگیراو لە کۆمەڵی زەماوەتو کێ بەرکیدا؛ ۲) بەبیرێ، قسەبەگات [ق] ۱) قبول نشده در گروه؛ ۲) صحبت نکن.
نەلۆس: ناوی گوندێکە لە کوردستان [ق] نام دهی است.
نەلەسو: امر گوندەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرا [ق] روستایی در کردستان که بخاطر آن را ویران کردند.
نەلێن: ناوی دوەڵبەندە لە کوردستان [ق] نام مناطقی در کردستان.
نەلیوان: ناوی دێیەکە لە کوردستان [ق] نام روستایی است.
نەلێیە: بێ تەحەوان، بەصریح، بەساویە کراو [ق] بی اعتبار.
نەم: ئەم، ئێ، ئەرایی، ئەر [ق] نم.
نەما: ۱) لەبەین چۆ، فەوت؛ ۲) ئیترە [ق] ۱) نماند؛ ۲) دیگر نه.
نەماج: ۱) نماز، نوێژ، نمێژ؛ ۲) بەرەبەیان [ق] ۱) نماز؛ ۲) اول بامداد.
نەماجی: بەرەبەیان، کاتی نوێژی بەیانی [ق] بگاه، هنگام نماز صبح.
نەمازە: سەخراوە، ئاوارە، نەمازە، خاسا [ق] دور ریز.
نەماژ: ۱) نوێژ، نوێژ، نماج؛ ۲) بەرەبەیان [ق] ۱) نماز؛ ۲) بامدادان.
نەماژی: پێش ئاوەڵاتن، بەیان بەرەبۆن [ق] قبل از طلوع آفتاب.
نەمام: ۱) مێگەزێکی بەکساڵی دار؛ ۲) لە بۆن و مانەوە بێ بەش بۆم؛ ۳) ئاڵی لاکیس [ق] ۱) نهال؛ ۲) نماند؛ ۳) نوعی قالی مرغوب.
نەمام کردن: ئرتی لە کەسێ دەناو لای دیوار خستن و کوشتنی (خان کاوزایەکی) نەمام کرد [ق] لای دیوار گذاشتن محکوم.
نەمان: ۱) بێبەشبوانەی بۆن و مان، لەناوچۆن؛ ۲) نەمان لە بۆن بێ بەش بۆن؛ ۳) مەگرە ئیمە؛ (نەمانگوت وا) [ق] ۱) نابودشدن؛ ۲) نماندند؛ ۳) نگرفته ما.
نەمانین: خۆساندن، بەئاو نەرم کردن [ق] نرم کردن توسط آب، خیساندن.
نەمدان: دەفرێ کە شتی تیا دەخوسێن [ق] ظرفی که چیزی را در آن

بی خیساندنە.

نەمڕ: ۱) کەسێ کە ئاوی باشی دایم دەمێنێ؛ ۲) دانی حەیوان و مریشک بە کەسێ کە بەرهەڤی بێتەوە؛ (ئەوەنگایەت بە نەمڕ دەمێنی)؛ ۳) تەوری کە مردنی بێتە؛ (بەوجورەیی نەمڕ بوخۆیەتی)؛ ۴) تەرەوتیل؛ ۵) پشتوانەسەرخۆ، هنەری، هنەر ۱) کسی کە نام نیکش جاودانە باشد؛ ۲) حیوان زندەی ئەلبانی کە زندە بازگرداند؛ ۳) جاوید؛ ۴) نرم؛ ۵) آرام، صبور.

نەمرنەمر: نەرمەنەرمە، هێدیکاهێدیکا ۱ آرام آرام.

نەمرود: ۱) ناوی جیایەکە لە کوردستانی بەرەسنی ترکان؛ ۲) ناوی شارێکی کەوتوەتە نێوەڕاستی ناوی لە کوردستانی بەرەسنی عەرەبان؛ ۳) پادشایەک بوە ئبراهیم پیغەمبەری خستوە ناو ئاگرەوە ۱ ۱) نام کوهی در کردستان؛ ۲) نام شهری باستانی کە آثارش باقی است؛ ۳) نام پادشاهی کە ابراهیم پیغمبر را در آتش انداخت.

نەمرۆ: ئایناو، ئۆرلەسیاوەتی ۱ نامرد.

نەمرۆک: نەمرۆ ۱ نامرد.

نەمرونەمڕی: ۱) ژۆر نەمرۆنی، ئەشوان سانۆ (باشدا)؛ ۲) ئەمرۆنی لە خراپ‌ئەبان ۱ ۱) بسیار بیمار در بین مرگ و زندگی؛ ۲) کنایه از زندگی دشوار.

نەمرەیی: ۱) سرید، شنەبا، نەرمەبا، گۆبا؛ ۲) نەرمایی، ژان ڕەقی ۱ ۱) نسیم؛ ۲) ترمی.

نەملح: بەواو بێدەنگبو بی‌هەست ۱ ساکت و بی‌صدا.

نەموج: نموونە ۱ نمونه.

نەموش: نەموج ۱ نمونه.

نەمە: ژن، ئەی ۱ بیست، کم ارتفاع، مقابل بلند.

نەمەرد: نامەرد، ترسەنۆک ۱ نامرد، بزدل.

نەمەس: کرێزی سەر ۱ نمونهٔ سر.

نەمەشی: نەزیشت، نەجو ۱ برفت.

نەمەشی: گوندێکە ۱ نام دهی است.

نەمەک: نامە، فاقەزی نوسراو کە ڕەوانە دەکرێ ۱ نامه.

نەمەل: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کارلیان کرد ۱ روستایی در کردستان که بعلتی آن را ویران کردند.

نەمیانەوە: داهاتەوە، چەمیەوە ۱ خم شدن.

نەمێ: ۱) نامەرد؛ ۲) کەیلی مێرێ ئوانەی گالی نە ۱ ۱) نامرد؛ ۲) مردی که نیروی جماع ندارد.

نەن: ۱) نەسان، ئەمەلە (ئەنگوزێ بانە)؛ ۲) مەگەرنە ئیمە (ئەنگوت یا نەچین)؛ ۳) دایکی دایکو باپە، نەنک (ئەڤو ژۆر بیرە) ۱ ۱) مادر مادر؛ ۲) مگر نه؛ ۳) مادربزرگ.

نەناس: نەشناس، لاوەکی ۱ ناشناس.

نەنک: دایکی دایکو دایکی باپە ۱ مادربزرگ.

نەنگ: عەیب، شۆرەیی؛ (ئەوە هەر هەرشەی بەهەرێن گوڵزەنگ / سەجدەی بۆنەمەن هیچ ناڵێن نەنگە) ویژەمرنە ۱ ننگ، عار.

نەهنگ: تریاک ۱ تریاک.

نەنگوان: دژوار، چەتوێن، هەرەسەخت ۱ بسیار سخت.

نەنگوان: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کرد ۱ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

نەنگەویست: نەگەیس، کەس نەویست ۱ کس نخواه.

نەنگین: کاری شۆرەیی ۱ ننگین.

نەنۆ: بیچووەبەسوت ۱ بچهٔ میمون.

نەنە: ئەنلا ۱ مادربزرگ.

نەنۆک: نینۆک، ناخن، ناخۆن ۱ ناخن.

نەنۆکین: ناخنکرتن ۱ ناخنگیر.

نەنۆکگر: نەنۆکین ۱ ناخنگیر.

نەنۆکەهێشتە: ڕژد، ڕەزیل، بیرۆک، جەکۆ، جەکۆس ۱ خسیس.

نەناس: نەناس، نەشناس ۱ ناشناس.

نەهێ: ۱) نیسە، نیە؛ ۲) نە ۱ ۱) اکنون، حالا؛ ۲) نه.

نەو: ۱) لا، ئەلا، نەخێر؛ ۲) نەبو؛ ۳) نازە، نۆ، نوێ؛ ۴) نە ۱ ۱) نه؛ ۲) نبود؛ ۳) نو؛ ۴) از.

نەوا: ۱) خاک، مەلەبار، نەبادا؛ ۲) نەوا، پەنگا؛ ۳) مەنگو تاوان؛ ۴) نە بەوجورە؛ (نەوا لەسۆن نەوا بارینا)؛ ۵) هێزو تابستە؛ ۶) هەوای سستران؛ ۷) نوێ، تازە؛ ۸) زۆرو کێزی جەنگساز و نەبان؛ ۹) کێزی تازەبەگەیشتو ۱ ۱) مبادا؛ ۲) پناهگاه؛ ۳) آواز؛ ۴) نه‌اینطور؛ ۵) رمق و توان؛ ۶) آهنگ، نوا؛ ۷) نو، تازه؛ ۸) حامل سر و وضع مناسب؛ ۹) دوشیزهٔ تازه بالغ.

نەوات: ۱) نەمات؛ ۲) نەبگوت، قسەی نەکرد ۱ ۱) نباشد؛ ۲) نگفت.

نەواچی: ۱) هەڵبەس؛ ۲) هەوای سترانی ڕێگەی خەڵەر ۱ ۱) نگو سی؛ ۲) آهنگساز.

نەوار: بارچەمشی بی نەخشو بانکەی ۱ نوار.

نەوارشت: لاواندن، لاوانەوە ۱ نوازش.

نەوازە: نەخوازە، ناوان، بەنایەتی، خاسما ۱ بهوزه.

نەوال: ۱) نەوال؛ ۲) لافاوی تواوەی بەفر لە چیا ۱ ۱) مژهٔ کوچک در کمر کوه؛ ۲) سیلاب حاصل از آب شدن برفها.

نەوال: نوال، نهال ۱ مژهٔ کوچک در کمر کوه.

نەوالی گۆڕک: مەنداوەجیاوا ۱ جای آب جمع شده در کوه.

نەوان: ۱) نەیان؛ ۲) زەوکردن، باش دا دیت؛ (ئانەوان) ۱ ۱) حیوان مستقر از بچهٔ خویش؛ ۲) خم شدن.

نەواندن: ۱) نرم‌کردنەوە؛ ۲) بەسماندنەوە ۱ ۱) فرودآوردن؛ ۲) خم کردن.

نەوانی: ۱) قوڕەکاری؛ ۲) پیەو بەرۆی دیوارو کەل‌ریل؛ ۳) دانی نەواند ۱ ۱) گل کاری؛ ۲) تعمیرات منزل؛ ۳) فرودآورد.

نەوای: نوقمت، نەوەند، هەستاوەو ۱ نوه.

نەوایین: نەوەدەین ۱ نودم.

نەوب: نوبەت، نۆبە ۱ نوبت.

نەوبەنار: نازبەنار، نخشەوەو، نستەوانی ۱ نازبەنار.

نەوبە: نوب، نوبەت، نۆبە ۱ نوبت.

نەوبەدار: نیشانەگر، بەدارچی ◻ نگهبان نشانه.
نەوت: ١) نەفت؛ ٢) قسەی نەکراو ◻ ١) نفت؛ ٢) نگفت.
نەوتاوی: نەمداوی ◻ نفت‌آلود.
نەوتخانە: نەفتخانە ◻ چاه نفت.
نەوتی: ١) کانگای نەوت؛ ٢) نەفت‌فرۆش؛ ٣) داوێن گوناهبەکە لە گوڕەستان ◻ ١) کان نفت؛ ٢) نفت‌فروش؛ ٣) نام بعضی است.
نەوتێن: گوناهبەکە لە گوڕەستان بەعەسی وێرانی کرد ◻ ڕووشانی بۆ گردستان کە بەهیان ئەو ڕا وێران کردلد.
نەوتینە: نەوتاوی، ئاڵم بۆیە کانگەنەوتینە ◻ نفت‌آلود.
نەوجوان: نۆجوان، تازەلاو ◻ نوجوان.
نەوجە: ١) لاو؛ ٢) بەشێ کە لە قەدی چڵ هەڵدەدەن ◻ ١) جوان؛ ٢) میوه‌ای که بر شاخه زده‌باشد.
نەوح: حۆز، نەمر ◻ نوح.
نەوز: دەشتایی کە جوارەدەوری چیایێ، داوگەڵ ◻ زمین هموار در میان کوهستانها.
نەهۆز: نۆز، ماندگرێکە بەمانا نماشاکەر (حالف‌نهوز) ◻ بسوند النظار.
نەورانە: گوناهبەکە لە گوڕەستان بەعەسی وێرانی کرد ◻ ازروستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بهیان.
نەوڕشتە: نەبڕاو ◻ نابرشته.
نەوڕۆز: نوخرە، ڕۆژەوتی نەوسن ◻ فروردینگی زمین.
نەورنایش: بەدوریان بەخش لە پارچەکردن ◻ گلدوزی.
نەورنایە: قوماشی نەخش کراو بە دوریان ◻ پارچهٔ گلدوزی شده.
نەوروز: سەرەمی گەنمپشیلە ◻ اوان جنگیری گرم.
نەوروێ: ١) نەفرۆن ڕۆژی سەرسال، سەرەتای بەهار؛ ٢) ناو بۆ پیاوان ◻ ١) نوروز؛ ٢) نام مرد.
نەوروزانە: ١) جۆرێکە بەرۆژی نەوروز؛ ٢) جۆرێکە لە نەوروز ◻ ١) شریک عید نوروز؛ ٢) عیدی نوروز.
نەوروزمانگ: مانگەکەی، بەگەمین مانگی کوردی ◻ اولین ماه سال کردیدین.
نەوروزنامە: بەیتی کە بۆ نەوروز گوترابێ ◻ چکامه به مناسبت نوروز.
نەوروزە: گوڵەکی زەردە ڕۆژ هەسەن کورتە بەرلەسە گەزیزە دەرۆن: (نەوروزە مشتی پرگەلای تەلایە/ هەر کارگە بێ بەلایی بێ گەلایە) بەهارە ◻ گلی است.
نەوروزی: نەوروزە ◻ گل نوروزه.
نەوروڵی: هۆزێکە لە گوڕەستان ◻ نام طایفه‌ای است کردیان.
نەورە: داری بەرمیان هەڵدام ◻ داسی.
نەورەسیە: تازەکە پشتو ◻ نورسیده.
نەورەسیە: نەوڕەسیە ◻ نورسیده.
نەوریان: مەگرانی، کەرەبە، بەزەو ◻ وبا.
نەوزا: تازەلاو ◻ نوزاد.
نەوزاد: ١) نەوزا؛ ٢) ناو بۆ پیاوان ◻ ١) نوزاد؛ ٢) نام مرد.
نەوژ: داری سۆ جۆ ◻ صنوبر.

نەوژن: دامەچەقان، بەرکەڵ، نوهگوان ◻ ماندگاو سەساله.
نەوژەن: نەوژن ◻ ماندگاو سەساله.
نەوس: ١) نەفس؛ ٢) ئەنیشیای خواردن ◻ ١) نفس؛ ٢) اشتهای خوراک.
نەوسەلە: خاوەن کەڵەو داشتراو ◻ خانهٔ ئرانزده در کوه.
نەوشن: جلنس ◻ جلاسی، شکمپرست.
نەوشنی: جلنسی ◻ جلاسی، شکمپرستی.
نەوسود: شارێکە لە گوڕەستان ◻ نام شهری در کردستان.
نەوش: ١) نۆش (نەوشی گیانت بێ)؛ ٢) قسەمەکە؛ ٣) نۆرەمە، نەسڵ ◻ ١) نوش؛ ٢) مگو؛ ٣) نسل.
نەوشاتر: نۆشاتر ◻ نشاتر.
نەوشە: ١) بۆیە، هەڵبەستە، شیعر؛ ٢) مەزەر، قسەیەکە ◻ ١) شعر؛ ٢) مگوی.
نەوشەک: پارچەیەک لە شیعر ◻ یک قطعه شعر.
نەوشەکار: هەستیار، شایەر، هۆزان ◻ شاعر.
نەوشی: قسەکەی، نەوزی ◻ حرف زنی.
نەوع: نەوح، جۆر ◻ نوع.
نەوق: ١) حاڵێکە، بەتاڵی لاەنشت؛ ٢) قەد، ناوەڕاستی لەش و...؛ ٣) نوقم ◻ ١) تهیگاه؛ ٢) میان، کمر؛ ٣) غوطه‌ور.
نەوقات: ١) نۆقەم، نۆقەوەقە؛ ٢) نۆچین لەسەرجاد ◻ ١) غوطه؛ ٢) تلاب.
نەوقی چیا: بۆوار، گەوە، قەدی گیو، ناوقەدی چیا ◻ کمر کوه.
نەوک: نەوک، فۆرک ◻ گلو.
نەوکە: ١) نۆکە، نیسە، هەنۆکە؛ ٢) نوکەنوک ◻ ١) اکنون؛ ٢) نکانک.
نەوکین: نۆکەکردن ◻ نکانک کردن.
نەوگ: ١) کۆلاو، لیدە، نەحت؛ ٢) فرەیەدی فرەنەد؛ ٣) نەبوو، چنا ◻ ١) لبه؛ ٢) نود؛ ٣) نبود، عدم.
نەولا: نۆلەوەدە ◻ نمدار.
نەولەت: ١) ڕاوی نۆهەم؛ ٢) دایکی نۆمنال ◻ ١) نهمین فرزند؛ ٢) مادر نه بچه.
نەوم: نۆهەم، نەمەدەی جانوو ◻ اشکوبه، طبقه.
نەهون: ١) نۆڕین، جوگەی سەرپشتەسەر؛ ٢) نەقسە ◻ ١) آبراه سرپوشیده؛ ٢) نقب.
نەون: ١) نۆهەم؛ ٢) نۆرەکەم، گەمەیەک بە نۆ چەو دەکرێ ◻ ١) عدد نهم؛ ٢) نوعی بازی.
نەونەمام: ١) نۆنەمام؛ ٢) بڕێکی لە تازەلاوی جوان ◻ ١) نونهال؛ ٢) کنایه از جوان رعنا.
نەونەو: ١) نۆهارنۆ؛ ٢) نوێنوێ، تازەتازە ◻ ١) نهارنه؛ ٢) کاملا نو.
نەوۆ: نەنۆ، نەوک ◻ پستی، عدم.
نەوۆکە: نۆرناسک وچەلک ◻ بسیار نازک و نازک.
نەوە: ١) فرەیەسدی فرەنەسد، تەقی؛ ٢) نەبیە؛ ٣) نهنۆ، نیسە؛ ٤) هێشتاوێ، هێمان تازە؛ ٥) کاری نەزانانە ◻ ١) نوه؛ ٢) مباش؛ ٣)

(اکنون ۲) هنوز تازه است؛ ۵) کار نابسامان.

نەوەن: نەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردنی دەستی دژ کردستان کە بەشیان ئەو یا ویران کردنی.

نەوەرا: لەشەڕ، سەرلەنوێ ازنو.

نەوهاڵ: ۱) نازەلای نوجوان؛ ۲) نوەنەمام ۱) نوجوان؛ ۲) نازەنهال.

نەوهاڵان: ۱) نازەلاوان، نوجوانگەل؛ ۲) نوەنەمامگەل ۱) نوجوانان؛ ۲) نازەنهالان.

نەوەت: ۱) نوەهەت، نوت؛ ۲) فرەیەکی فرەیەت ۱) عقد نود؛ ۲) نوەتو.

نەوەلە: نوبەد، نەوبەت، نوزە نوبت.

نەوەد: نوەهەت، نوت، نەوەت عقد نود.

نەوەر: ۱) نلی، نرە؛ ۲) قەرەچ، قەرەچی ۱) پست؛ ۲) کولی.

نەوەرد: ۱) داری چوارباڵو کە جوڵا نوزوی لی دەپێچن؛ ۲) نەبەرد، نازا ۱) فرفرهٔ شال بافنده؛ ۲) دلیر و کارا.

نەوەرنا: نەبەرا، سەرلەنوێ ازنو.

نەوەرە: نەوەردی نوزەلی پەچان فرفرهٔ شالباف.

نەوەزە: گوندێکە لە کوردستان نام دهی است.

نەوەن: نەبەن، نازاو سوارچاکێ کە بە هیچ دوژمنێ دانابەزێ سوارکار شجاع.

نەوەزا: نەفی چز، فرەیەتی نەوە فرزند نود.

نەوەزازا: نەفی چزک نوهٔ نود.

نەوەسە: نەخۆش، ئەمتی بەیار بیمار.

نەوەش: ۱) نەخۆش، دەربەدەل ئەمتی بەیار؛ ۲) ناسازگار ۱) بیمار، ناخوش؛ ۲) ناسازگار.

نەوەڵە: ۱) نەیسانەل، نەگەل؛ ۲) بەجیوزی نەو تا (ئەوەڵە کابرا خۆت کەرکەی) ۱) مبادا، نکند؛ ۲) نەمانند.

نەوەکا: نەڵە، نەوەک، نەبادا، نەبادا مبادا.

نەوەکو: نەوەک نگا: نەوەک.

نەوەکوێنی: نەبادا، نەکو مبادا.

نەوەکی: نەوەک نگا: نەوەک.

نەوەگینی: نەکو، نەوەکا مبادا.

نەوەن: ۱) پیادەی فرۆجاغ، لە زەنگەرویشتن خۆڵ شاندن؛ ۲) گوێیان بارین ۱) خوش‌رو پیادهٔ تندرو؛ ۲) گوسالهٔ نر دوساله.

نەوەنە: خەمدان، تۆی دەرەنگ چنراوی پاپیز بلوریز کاشته در پاییز.

نەوەنیە: کیڵان و نوجامن لە جیگەی پیساو و سیاوەرد لە پاییزدا کشت پاییزی.

نەوەنگە: دەرلست، نوشەری خەڵك لە دام‌ودەزگای دەوڵەتا وکیل.

نەوەنەوە: تازەتازە، نوی‌نوی کاملا تازه.

نەوەیی: تازەیی، دەگارنەکراوی هەر نوی تازه و سالم مانده.

نەوی: ۱) نرم، نلی، حلی؛ ۲) نەی، یەخسیر؛ ۳) بڕی پەداکەرد (سەیدەناجی مەیەرم نەزانی بەخوجمعت لێی نەوی / کلکی دەرهێنا لەبن تەختیا بە حاستەم گوێی بڕینا) هەنجیرەراو ۲) نوەیی ۱) بست؛ ۲) پیغمبر، نبی؛ ۳) نکای دار کە بر دارد؛ ۴) لیانی.

نەوی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردنی دەستی دژ کردستان کە بەشیان ئەو یا ویران کردن.

نەویایەتی: نرمایی ازبستی، مقابل بلندی.

نەوی‌بونەوە: ۱) نرمبونەوە؛ ۲) جەماندەوە ۱) فرودآمدن؛ ۲) خم شدن.

نەوی‌تر: نرمتر پایین‌تر، پست‌تر.

نەوین: نرسەنوک، نرسوەڵك نزول.

نەویران: نرسەنوکی نزولی.

نەویزك: نرسەنوک، نرسەزاوەر نرسو.

نەویزوك: زۆرنرسەنوک نزول.

نەویرە: نەفی چزک نوهٔ نوه.

نەویرەك: نەویزوک، زۆر فرەو نەویزی نزول.

نەویرین: نەویران، نرسەنوکی نزولی.

نەویژ: کەمقسە کم‌حرف.

نەویس: نەگەیس کس نخواه.

نەویس: ۱) نوزەد؛ ۲) بزوزو نوقرە نەگر ۱) نوزه؛ ۲) بی‌آرام وقرار.

نەویست: نەویس کس نخواه.

نەویستە: زۆر، هەداهەدر، ناتارام بی‌آرام.

نەوین: ۱) بڕینەداکردن؛ ۲) جەماندەوە؛ ۳) داکەوتن: (بابەکەی نەوی بو) ۲) کوێر، کوێرە ۱) نکسان برای بردانیش؛ ۲) خم شدن؛ ۳) فرورفتن زمین؛ ۴) کور، نابینا.

نەوینەن: نوزەد نوزه.

نەها: نها، نوکە نیسە، نهو اکنون.

نەهد: سەوزەوی نو عدد نه.

نەها: ۱) نهەر، نهۆ نیسە؛ ۲) نوهەم، بەکێ دوای هەشتەم؛ ۳) نسب نشست؛ ۴) نوکە، نەمە ۱) اکنون؛ ۲) نهم؛ ۳) چیز؛ ۴) نخود.

نەهات: ۱) بەدبەختی؛ ۲) بەیدانەو ۱) بدشانسی؛ ۲) نیامد.

نەهاتن: بەیدانەوەن نیامدن.

نەهاتی: ۱) بەدبەختی: (ئەگەر نەهاتی هات بەڵۆ ئەدان دەتکێنی) مەمەسەل؛ ۲) بەیدات نەو ۱) بدشانسی؛ ۲) نیامدی.

نەهار: ۱) نهار، شین، شەیوەن جەمبەر؛ ۲) فرلوین، تالی نیوەڕۆ ۱) شیون؛ ۲) ناهار.

نەهاری: مردولاویتیە نوحەگر، نوحەخوان.

نەهال: بۆڵ، مەرە، نوهال مزه.

نەهان: بەراورد، خەمڵ براورد تخمین.

نەهاندن: بەراوردکردن، ترخاندن تخمین زدن.

نەهیڵك: گەمەی نوزەرکێن نوعی بازی با تن.

نەهتاك: نەهتاك، نوبڵ، نەتی، ناوەداوان، هەتیە بیشانی.

نەهری: ناوی ناوچەیەکە لە کوردستان کە مشایخی گەورەی لی هەڵکەوتون ناحیه‌ای در کردستان.

نەهش: نهش، بیهۆش، دڵ‌نوزاوە منقوش.

نەهشتن: نەهێڵان، بەرلێ کردن ◻ نگذاشتن.

نەهشی: بێ‌هۆش و گۆشی، گوێ‌نەدەر بە کار و ئامۆژگاری، گەلاڵێ ◻ کم‌هوشی و بازیگوشی.

نەهف: نەف، فاژاج، فیدە ◻ سود.

نەهفانەن: فاژاج کردن، فیدە کردن، سود دەس کەوتن ◻ سودبردن.

نەهفین: نەهفانەن ◻ سودبردن.

نەهاڵ: لوک، لخد، لخۆ، لوخۆ ◻ نخود.

نەهلک: زەبێ، گەمەی لوریزکێن ◻ لوبی بازی با نی.

نەهگۆن: دانیشتوان، پەرکەل، نوهگوان ◻ ماده‌گاو سه‌ساله.

نەهلە: ١) ئاوایی لەنێو شیوی پەرفەرهەد ٢) ناوی شیوێکە چەند ئاوایی هەیە ٣) ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن ◻ ١) روستایی داخل درۀ گشاد ٢) نام درمای که چند روستا در آن وجود دارد ٣) روستایی در کردستان که بهتان آن را ویران کرده‌اند.

نەهن: نین، وجوودیان نیە ◻ نیستند.

نەهۆراندن: ١) لاواز، بەدەنگی زۆر گوتن، وەرەوەر ٢) خەمزەواندن ◻ ١) زمزمه ٢) شاد کردن.

نەهۆیت: لوت، لوهەت ◻ نعد لود.

نەهە: ١) ناوک، ناهەک ٢) نهێنۆ، نیسە ٣) لوک، لخد ◻ ١) ناف ٢) (کنون) ٣) نخود.

نەهەز: ١) ئاهەن، کاری ئاژەوا ٢) دزێو، ئاشیرین بە دیمەن ◻ ١) کار ناروا ٢) بدشکل.

نەهەق: ناژەوا، نەهەن ◻ ظلم، ناروا.

نەهەقەی: ناهەق ◻ ستم.

نەهەک: ١) تۆمبە، ریزی هاوەڵە ٢) مانگی قوربان ٣) باریک لە تۆ بان، بەشکل لە تۆ بەش ◻ ١) روز نهم ماه ذی حجه ٢) ماه ذیحجه ٣) باله نهم.

نەهەم: تۆمبە، یەکی پاش هەشتەم ◻ نهم.

نەهەم‌هەڵە: بێ‌هاوتا، ئاڵەنە، بێ‌وێنە ◻ بی‌مانند.

نەهەمین: تۆمبە، تۆبەیە، نەهەم ◻ نهمین روز.

نەهەنگ: ماسیەکی زۆر زل ◻ نهنگ.

نەهەی‌سیا: لوکی ڕەش ◻ نخود سیاه.

نەهی: قەدەغەی شەرعی ◻ نهی.

نەهێز: بەرپاشی سواو ◻ سنگ آسیای سایده.

نەهێزای: بەئازەنەکرای، بڕیتی لە ئازەی مرشت ◻ آرد نشده.

نەهێشتن: ڕێگەدان، ئیجازەدان ◻ نگذاشتن، منع کردن.

نەهین: ١) نەهۆن ٢) قرنەبۆگ ◻ ١) نیوون ٢) نیاموخته.

نەهین: ١) بەنامەکی ٢) سوڕ ◻ ١) نهان ٢) ران.

نەهینێز: ١) ڕکۆنی ٢) بوقزامەرگ ◻ ١) کینه‌توز ٢) توران.

نەهینیۆن: قرنەبۆن، بەقرانی ماهوە ◻ بانگرفتن.

نەهێندز: ١) سەگی کە لەبەرو بیەدەنگ هەڵگەڕێ، بانی‌گر ٢) ڕکۆنی ◻ ١) سگی که بدون پارس کردن گاز می‌گیرد ٢) کینه‌توز.

نەهێنگر: نەهێندز ◻ نگاه: نەهێندز.

نەهێنی: ١) بەنامەکی، بەدزیەوە ٢) سوڕ ◻ ١) نهان ٢) سرّ، راز.

نەهیو: گەف، گوڕشە ◻ نهیو.

نەی: ١) بای تاڵ ٢) بۆری، بۆڕ ٣) قامیشی چیتاف، لەم ٤) تەمەد ٥) ئا، بەمەبەر ◻ ١) تار از نخ و ... ٢) نی لبک ٣) نی ٤) این ٥) نه، خیر.

نەیار: دوژمن ◻ دشمن.

نەیاری: دوژمنی ◻ دشمنی.

نەیانی: مەگین نەوایە ◻ مگر نه چنین است؟

نەیایش: زان، دانان، دازان ◻ نهادن.

نەیت: ئاشەبەرد، کەفری لوس و پارو دەرز ◻ سنگ صاف و پهن برای نان.

نەیتەک: زەردەلاو، گەلەنۆ ◻ لندهور.

نەیجوور: جۆرێ قامیشی باریک کە بیچی لێ دەرستەدەکەن ◻ نوعی نی باریک.

نەیجە: نەیجوور ◻ نگا: نەیجوور.

نەیجەلە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن ◻ روستایی در کردستان که بهتان آن را ویران کرده‌اند.

نەیچک: نەیجە ◻ نی باریک و کوتاه.

نەیچە: ١) نەیجە، ٢) کورتەچیتکێ ◻ ١) نی باریک و کوتاه ٢) قطعه‌ای نی.

نەیچی: بۆڕزەن ◻ نی‌زن.

نەیر: نەوێ، پاشگری، توانا، (چاف‌نەیرە) ◻ پسوند، بەمعنی نمانا کننده.

نەیرت: توانی، ڕوانی، توانای کرد، لێ‌مەیراند ◻ نگاه کرد.

نەیرتن: ڕوانین، توانا کردن، چاوێ‌کردن ◻ نگاه کردن.

نەیرتوح: نمانا کەر ◻ بیننده.

نەیرتوک: چاوێ، چاوەدێر ◻ مراقب.

نەیرد: ڕەوی بەرداوی، زەمینی بەردەڵان ◻ زمین سنگلاخ.

نەیرین: ڕوانین، توانین ◻ نگاه کردن.

نەیرم: شاناناین ◻ ندارم.

نەیرن: شاناناین، نیانە ◻ ندارند.

نەیری: شاناناین، نیە ◻ نداری.

نەیری: نیەتی، شاناناینا ◻ ندارد.

نەیری: ڕوانی، توانی، توانای کرد ◻ نگاه کرد.

نەیریو: نیمانە، شاناناین ◻ نداریم.

نەیرین: ڕوانین، توانا کردن، لێ‌مەیراندن ◻ نگاه کردن.

نەیزە: ڕمی کورت ◻ نیزه.

نەیژە: نەیجوور، نەیجە، چیتکا زراف ◻ نی باریک.

نەیژەن: بۆڕزەن ◻ نی‌زن.

نەیسە: ئەنا، ئەنی، هەرچۆنێ بێت ◻ هرآینه، بهرصورت.

نەیشەگر: قامیشی شەکر ◻ نیشکر.

نەیشەکەر: قامیشی شەکر ◻ نیشکر.

نەیڤان: نەجی، نەیزەن، بلوزەن [ف] نی توان.
نەیك: ۱) نۆکەنەشی؛ ۲) نۆکی هەرشتی [ف] ۱) ئاد، دۆڕ؛ ۲) ئاد هرچی.
نەیل: گوێباری مێچکە، بانگای دوچەمارە [ف] گوسالۆ مادۆ دوساڵە.
نەیم: نەیزم، نەدوت، زوز [ف] سرو، قشار.
نەین: نابز [ف] نابد!
نەینێن: بەهێنێن [ف] نگا: بەهێنێن.
نەینێن: بەهێنێن [ف] نگا: بەهێنن.
نەینك: ئایینە، سەینك، گورگی، نوینك، بەیۆك [ف] آینه.
نەینگر: بەهێنگر [ف] نگا: بەهێنگر.
نەیۆك: ۱) بەینك؛ ۲) ئاهون؛ ۳) بەهۆشی، نەنگەنەفسی، ولاخەبەر [ف] ۱) آینه؛ ۲) ناخن؛ ۳) بیماری نفس تنگی چارپایان.
نەیۆك: ۱) بەینك؛ ۲) ئاهو، ئاهون [ف] ۱) آینه؛ ۲) ناخن.
نەیێن: نەهێن، بەیانەکی [ف] نهان.
نەیۆ: بەلامار، شالاو [ف] هجوم، یورش.
نەیۆتەیا: لەمەبەر، زیاتر لەمە [ف] بیش از این.
نەیوی: نەدی بەدی [ف] ندیدیدم.
نەیە: ۱) نەکایێت؛ ۲) با نەو بیدانەن؛ ۳) نەنەمە [ف] ۱) نکند نباید؛ ۲) نباید؛ ۳) نمان.
نەیی: ۱) هیچکام؛ ۲) نەیۆ [ف] ۱) هیچکدام؛ ۲) نیوش.
نەیێش: نیان، دانان، ڕۆنان [ف] نهادن.
نەیێل: نەیل، گوێباری مێ، بارینی مێچکە [ف] گوسالۆ مادۆ دوساڵە.
نەیین: ۱) نزایەنی، دوژمنایەتی؛ ۲) نەیۆن [ف] ۱) مخالفت؛ ۲) نیوش.
نەیینی: نەیۆنی، هەزاری، هیچ شتنەبوون [ف] بیوایی.
نەیینە: نەدینە، نی توانا کردن [ف] ندیدم، ندیدمماند کردن.
نێ: ۱) نۆ، نوێ، نازە، نەو؛ ۲) حاشا لە بۆنی کەسێکی نەیەوێنی؛ ۳) ئەو، ئەمە، (نیجا وانا، ئیرە) [ف] ۱) نو؛ ۲) تو نیستی؛ ۳) در این.
نێ: ۱) ئا، ئەو، ئاوا؛ ۲) ئاوی ئاساو، دۆلاتی؛ ۳) شەو، شێ، تیا؛ ۴) ئاوی گوشەیاندو گەلی پەکە؛ ۵) تەساشا، (ئێ بنی)؛ ۶) بەهۆی؛ ۷) مێ، بەرانبەر بە نێر؛ ۸) ئەم، کەمە؛ ۹) ئەمە، ئەوە؛ ۱۰) ئەمانە، ئەم کەسانە، ئەم شتانە؛ ۱۱) دەستاڤ، مەگین ئەم؛ ۱۲) پێشگری بەمانا بێ (ئێ شەرمانە) [ف] ۱) نه؛ ۲) ناوآبیانیا؛ ۳) نو؛ ۴) نام دهی و دریای؛ ۵) نگاه؛ ۶) بسبب؛ ۷) مادە، مقابل نر؛ ۸) این؛ ۹) از این؛ ۱۰) اینها؛ ۱۱) مگرنه؛ ۱۲) پیشوند بمعنی بدون.
نێا: ۱) ڕوان، شین بۆن؛ (ئاوەنیا وانا، بەنێرانا)؛ ۲) ئەسمەرانان، دانان، (سەرنیای کاسن)؛ ۳) ئەسمەرانان، (پۆلانیا)؛ ۴) تەماشا، (ئیاکە)؛ ۵) دانیا؛ ۶) بەم جۆرە؛ ۷) کەمە، کەوەنە؛ ۸) یان، لان [ف] ۱) رویدن، رستن؛ ۲) نهادن؛ ۳) نهاده؛ ۴) نگاه؛ ۵) بنهاد، نهاد؛ ۶) این طور؛ ۷) این؛ ۸) یا خود، یا.
نیاڵە: ئۆتەم، بەرەمەدە [ف] پس انداز.
نیاڵەگار: بەرەمەکەر، ئۆتەکەر [ف] پس انداز کننده.
نیاڵەگردن: ئۆتەکردن، بەرەمەدەکردن [ف] پس انداز کردن.
نیاڵەکەر: نیاڵەکار [ف] پس انداز کننده.
نیادایەنە: ۱) ئەتوانشاکردن؛ ۲) دەبەرچاوگرتن [ف] ۱) نگاه کردن؛ ۲) زیر نظر گرفتن.
نیار: ۱) خەلیتە، سەکۆی گەسەکەران؛ ۲) کۆسەم، کەسێ لەسەر شانۆ گەمەدەکا [ف] ۱) صحنهٔ بازی؛ ۲) هنرپیشه.
نیارانەیا: ۱) ئەمەئاوا؛ ۲) ئەمەوا [ف] ۱) از این نوع؛ ۲) از این به بعد.
نیارڤان: کۆسەکان، شانۆگەر [ف] هنرپیشه، آرتیست.
نیاری: کۆسەکاری، شانۆگەری [ف] هنرپیشگی.
نیان: ۱) ئاماژەی؛ ۲) ماڵەکەیەت؛ (نیانت لەم قسەیە چی یە)؛ ۳) ئاوات، ئارەزو؛ ۴) خەرج، ئەی، ئەمن؛ (نیانم لەخۆم گرتوە)؛ ۵) خەیاڵ لە کردنی کاریک؛ (نیانم وایە خانوو دروس کەم) [ف] ۱) اشاره؛ ۲) معنی؛ ۳) آرزو؛ ۴) من؛ ۵) قصد، آهنگ.
نیازانی: ئەناکی، بی فیلی [ف] راستی، پاکی.
نیازی: ئامۆژن، ژن تاب [ف] زن عمو.
نیاڵە: نەهان [ف] نیامدن.
نیان: ۱) دانان، (نیانەیان)؛ ۲) دانستن؛ (ئانانیی ئاوڵی نیانە)؛ ۳) سافو، ئەرم؛ (ئەسرەو نیان)؛ ۴) ڕوانین؛ ۵) چەقاندن؛ ۶) ئاشتن؛ ۷) گان، کردن؛ ۸) ئەمانە؛ ۹) یان [ف] ۱) نهادن؛ ۲) انجام دادن آبیاری؛ ۳) نرم و صاف؛ ۴) نگاه کردن؛ ۵) غرس کردن؛ ۶) دفن کردن؛ ۷) جماع؛ ۸) اینها؛ ۹) یا.
نیاندن: گانین [ف] جماع کردن.
نیانەیان: لەسەرانان [ف] گذاشتن بر.
نیانەسەر: نیانەیان [ف] گذاشتن بر.
نیانەسەروو: دەفری بۆتراو فڕکردن [ف] لاجرعه سرکشیدن.
نیانەشوێن: نانەشوێن [ف] نگا: نانەشوێن.
نیانەکۆڵ: نانەکۆڵ [ف] نگا: نانەکۆڵ.
نیانەمل: نانەمل [ف] نگا: نانەمل.
نیانەوە: نانەوە [ف] نگا: نانەوە.
نیانەیەك: نانەیەك [ف] نگا: نانەیەك.
نیانی: ۱) ئاوەم جۆرە؛ ۲) ئەمەی وانیە؛ ۱) این طور؛ ۲) مگرنه چنین است؟.
نیانیا: بۆوانە چەند سەیرە [ف] نگاه کن چقدر جالب است.
نیاوەزیان: لەکاریەدانین، ئاسگەریەتی [ف] نامیگری.
نیایش: دانانە سەرزەمین [ف] بر زمین نهادن.
نیایش یا: ۱) پێوەوسان؛ ۲) ئۆتەم لەسەر دانان [ف] ۱) چسبانیدن؛ ۲) برنهادن.
نیبز: بۆرە کۆلان [ف] زمین بایر تخم زدن.
نیبکۆنیبۆز: جنێوێکە بانێ لە کوڕت هەبێ لە پاشان [ف] دشنامی است.
نیبو: ۱) خوانەکا؛ ۲) ئەمەزیندا [ف] ۱) خدای ناکرده؛ ۲) نشود.
نیبۆنیبۆ: خوانەکا، دە غیلە [ف] خدای ناکرده.
نی بیایا: ئاهێن، بەکەڵک نایە [ف] نمی ارزد.
نی پاوتا: پارازتن، حاوانەدەو [ف] محافظت کردن.

نی‌پەوتا: نی‌پاوتا [ف] محافظت کردن.
نیت: نی، حاشا له‌وئی که‌سێ که ده‌یدوێنی [ف] نوبستی.
نیت: ۱) بڕیاردان له دڵدا، نیەت؛ ۲) ئه‌گه‌ڕێته‌مێ، عفات [ف] ۱) نیت کردن؛ ۲) نرسیه.
نیتار: نی‌لایه‌نگری، دوره‌پەرێزی له کێشه [ف] بی‌طرفی.
نیتاڕۆش: لەدڵدا بڕیاری‌دا [ف] در دل نیت کرد.
نیتاری: دوره‌پەرێزی، بی‌لایه‌نی [ف] بی‌طرفی.
نیتاڵه: نەمرن [ف] نمیرید.
نیتڵک: لەفسی سوکایه‌تی [ف] لقب زشت.
نیتکه: نیتاڵ [ف] لقب زشت.
نیتم: نەمرم [ف] نمیرم.
نیجا: له ئه‌وجێگه [ف] در این جا.
نیجاری: بیجاره، هەزارو داماو [ف] بیچاره.
نیچاڵ: ۱) پارچه‌یه‌کی کورت له جیاڵه؛ ۲) پەڵۆکه؛ ۳) سەرتوجاڵ، دوند [ف] ۱) قطعهٔ کوچک نی؛ ۲) چوچوله؛ ۳) تاله.
نیچیر: ۱) نجیر، ئەوی به ڕاوه‌گیرێ؛ ۲) ڕاوشکار [ف] ۱) نخجیر؛ ۲) شکار.
نیچیرڤان: ڕاوکەر، نجیرڤان [ف] شکارچی.
نیچیرکردن: ۱) ڕاوکردن؛ ۲) گرتن له ڕاو [ف] ۱) شکارکردن؛ ۲) نخجیرگرفتن، گرفتن از طریق شکار.
نیچیرگا: ڕاوگه [ف] شکارگاه.
نیچیروان: ڕاوکەر [ف] شکارچی.
نیحمەت: بەشی، خواداو [ف] همت.
نیخ: بنی گەڵێ، بنی فورگ [ف] بیخ گلو.
نیخچاڵ: مێخه‌که، بزماڕ [ف] میخچه.
نیخه: جیه‌ی جەسیه، جیه [ف] شیههٔ اسب.
نیخه: ۱) ده‌نگی پەمرخەمرخ له‌فورگه‌وه؛ ۲) نیخه [ف] ۱) صدای گلو از تنگی نفس و خفگی؛ ۲) شیههٔ اسب.
نیڕ: نوخشانه، هەوور له تاکانی باش [ف] مزید.
نیر: ۱) نۆر؛ ۲) دەم، کات؛ ۳) دارێ که به‌حورشه سەرملی گاجووتان له‌گاڵی زەوی کێڵاما [ف] ۱) نور؛ ۲) هنگام؛ ۳) یوغ.
نیڕ: هەزی بشیف، (نیڕەنیری بشیلاه شەڕه‌کەن) [ف] جمع گریه.
نیڕا: ۱) تەبیعەتی ئەسڵی زیان له‌کاته‌ی بیرنه‌وه، پیچه‌وانه‌ی مێ؛ ۲) باسکاڵاوی بەرئواس. (لەسال ڕۆواس نیڕه) ۳) ڕێگی له تاڵاو به‌کار (بیاوکی نیڕه‌وا) ۴) سەسانی نارین. (ده‌نیڕم، بنیڕه) ۵) باشگری بەسانا کەسێ که ده‌نیڕێ. (بیبابنیڕ، ولام‌نیڕ) [ف] ۱) نر؛ ۲) ریواس ساقه‌دار؛ ۳) کنایه از شجاع و کارآمد؛ ۴) ریشهٔ کلمهٔ دارنده به‌معنی فرستادن؛ ۵) پسوند فاعلی، فرستنده.
نیڕا: نۆڕ، ڕوان، تماشا. (چاوه‌نیڕم) [ف] نگاه.
نیڕامێ: نەزماده، فرتینه [ف] نزوماده، سگاله.
نیڕان: تماشاکردن، نۆڕین [ف] نگاه کردن.
نیڕانه: تاڵاباله، مەزده [ف] شجاعانه.
نیڕانی: به‌هەڕا، دەرزکرباو، دەرزەوکرباگه [ف] درازکشیده.
نیڕبان: به‌جەمباز [ف] بجمباز.
نیڕبازی: به‌جەمبازی [ف] بجمبازی.
نیڕبلوکێ: زێی که لاسای پەیاوان ده‌کاته‌وه [ف] زنی که ادای مردان را درآورد.
نیڕبۆنه‌وه: ۱) بەدەرئەوەی زەوی که به‌کاری کێڵان نیت؛ ۲) پیربۆنه‌وه باوکه‌مه‌رکه‌وتی نیڕه‌ی جوتەرۆڕ [ف] ۱) سفت شدن زمین تر و قابل کشت شدن آن؛ ۲) پیرشدن جفتر و نر و امثال آنها.
نیڕبه: هەزێکی کورته له‌گاڵی دیاریه‌کی [ف] طایفه‌ای است کردزبان.
نیڕتسک: ۱) لاسکی سەوزی و توندی ناوداسنی گیا؛ ۲) ره‌قایی زەوی ناوکوان [ف] ۱) ساقهٔ اصلی نباتات؛ ۲) مغز سفت تنبل.
نیڕتکه: سەرباوی ناطوش (ئەمەناو و نیڕتکەی لی ناوه) [ف] لقب زشت.
نیڕێ: توانین، ڕوانین، تهێڕین [ف] نگاه کردن، نگریستن.
نیڕه‌ڕاو: ره‌وانه کراو [ف] فرستاده.
نیڕه‌وان: ناوبوان، چیچه، سلەم، بەیزه [ف] نردبام.
نیڕز: ۱) جۆرێ تیغی خه‌نجه‌ر؛ ۲) تاڵه‌ڵی زۆر باش [ف] ۱) نوعی تیغ خنجر؛ ۲) جوان بسیار خوب.
نیڕس: گوندێکه له کوره‌ستان به‌هۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
نیڕسایا: بی گەیشتوو، بی گەیگ [ف] رسیده و بهیار نشده.
نیڕقانا: ڕۆژی هەشتی، ڕۆژی به‌سلامی [ف] روز هشتم.
نیڕك: نیڕاك [ف] نگا، نیڕاك.
نیڕگوتك: میکوه‌م، ئه‌مۆشه‌کی ڕاوکاته زیکه بزه‌کەن [ف] محفظه.
نیڕکه: ۱) دەرهانگ له دوجدا؛ ۲) جۆرێ گیا [ف] ۱) مغز بیرون آمده از دُمل؛ ۲) نگ تازه برسیدهٔ گیاه.
نیڕکه‌بڕ: جانه‌وه‌رێکی بچوکه ئاڤانی لاسکی ده‌غله [ف] حشره‌ای سانه‌خوار.
نیڕگ: خورت، به‌ئاڤفت، هەزوقەوه‌ندار [ف] توانمند.
نیڕگز: نەرگز [ف] نرگس.
نیڕگزجان: نەرگزجاڵ [ف] نرگس زار.
نیڕگزه‌وان: تیغی ده‌بانی جەوهەردار [ف] نوعی تیغ خنجر و شمشیر باغرند.
نیڕگزه: نەرگزه [ف] نگا، نەرگزه.
نیڕگزه‌جان: نەرگزجاڵ [ف] نرگس زار.
نیڕگزی: نەرگزی [ف] به رنگ یا بوی نرگس.
نیڕگس: نەرگز [ف] نرگس.
نیڕگسه‌جان: نەرگزجاڵ [ف] نرگس زار.
نیڕگسی: نەرگزی [ف] نگا، نەرگزی.
نیڕگه: دیره‌گه، کاریزه [ف] بالای خانه‌ئی.
نیڕگه: گرێ بڵندی ئاگر [ف] شعلهٔ بلند آتش.
نیڕگەل: ڕیزی تاڵوه‌ان، ئەوداراەی لەسەر نیڕگەوه دەرزکراون [ف] ردیف الوار سقف.

نیرگه‌له: قلیان تلوی. نیرگه‌له قلیان.
نیرگه‌له‌چی: قلیاندار نگا: قلیاندار
نیرمو: نیرموک. نیرمین حنتی.
نیرموک: نیرمو حنتی.
نیرموک: نیرمو حنتی.
نیرمه‌ندوک: نه‌نیرمین. نیرموک نه‌نیرمه‌ماند. مخلّت.
نیرو: نیوه‌رو. نیمه‌رو ظهر.
نیرو: ۱) نیرو کله‌کوی. مه‌یوانه‌کوی نیرا ۲) شاخی مه‌یوانه‌کوی ۱) بازن ۲) شاخ گل کوهی.
نیرو: ۱) مه‌یوانه‌کوی نیرا ۲) شاخی مه‌یوانه‌کوی. ئه‌مسکی مه‌نجه‌رم نیروه‌ا ۳) گوشه‌کی مه‌نجه‌ر ۱) بز نرکوهی ۲) شاخ گل کوهی ۳) نوار خنجر بند.
نیروانا: نیرفانا. روزی مه‌شتری. روز مه‌شتم روز حشر.
نیروک: تاوخوره‌ی زه‌وانه. تاوراستی نیرانا وسط ساقه و تنه. آبخوره نباتات.
نیروهی: فرته. پشکوزی که ده‌چنه تاوه‌ا نگا: نیکگر.
نیروه: دوگوشه‌ی کوردستان به‌هی به بوهای شیعیای عه‌لکی کوشتن ام دو روستای کردستان که توسط بعثیان بمباران شیمیایی شد.
نیروه‌شیتو: گوشیکه له کوردستان به‌هی به بوهای شیعیای عه‌لکی کرا از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان با بمب شیمیایی.
نیروه‌یی: نیرویی نام طایفه‌ای است کردیان.
نیروی: ئاگادار و جاوه‌ری کومه‌ل سرپرست مجتمع.
نیرویی: عاشیره‌تیکه عشیره‌ای است.
نیره: ۱) نیری سه‌رملی گاجووت ۲) نیوه، ئاری نه‌رسان هه‌ساو ۳) ئالاش ۴) هوکه‌ی تاو ۱) بوغ ۲) واچی ۳) سفله‌یوش از ترکه و برگ ۴) جوی آب.
نیره: زیله‌ی پشله نیرا جیغ گربه.
نیره: ۱) شوی مه‌یه بو غه‌ری بیلادم (ئه‌م دوکوتره نیره‌و مه‌یه‌ن) ۲) تاوراستو خوراکی تاو ۳) ئه‌وه‌جوکه‌ی تاو ره‌وی ۴) مه‌شکه‌ی ئه‌دار ۵) هه‌ره‌فی بچیته تاو تاقه‌مه‌وه (نیره‌و مه‌یه گریه‌ی بده) ۶) بریتی له بنیادمی تاراو به‌کار ۱) هه‌شر ماده برای خیرآمدی ۲) وسط رودخانه ۳) جو بیار وسط زمین کشت ۴) مشک جوین ۵) هر ابزار برآمده‌ای که در حلقه رود ۶) کنایه از آدم شجاع و کارا.
نیره‌پیاو: پیاگی زور به‌ده‌سه‌لاتو به‌راکوّن مرد قدرتمند و با اراده.
نیره‌حه‌یته: ره‌ه‌لاح و ته‌زه‌ی ناقولا اندهور.
نیره‌زه‌لام: نیره‌حه‌یته اندهور.
نیره‌ژن: ۱) ژنی زور تاراو زانا ۲) دوژه‌نگ ۱) زن شجاع و دانا ۲) نگا: دوژه‌نگ.
نیره‌قان: باسه‌وانی که له روانگه‌و ده‌روانیه ده‌وروبه‌ر ده‌ده‌ن.
نیره‌ک: تاوه‌ت. جه‌ق. دوی تاوراست وسط.

نیره‌گ‌گه‌ر: ۱) که‌ری نیر ۲) بریتی له بیاوی تازای بی‌ئاوه ۱) زه‌لام ۲) کنایه از آدم متهوّر و احمق.
نیره‌گوی: کوری بزاوه‌و به‌کار خوان شایسته و کارا.
نیره‌گوزگه: نیرئاله. نیرئاژ نگا: نیرئاله.
نیره‌گوزگه: ژنی که لاسای پیاوان ده‌کاته‌وه زنی که ادای مردان درمی‌آورد.
نیره‌گوله: نیره‌کوله نگا: نیره‌کوله.
نیره‌که: نیره‌ککه نگا: نیره‌ککه.
نیره‌که: شوی ماکه‌ن که‌وی نیرا کبک نر.
نیره‌کی: ئیشتری که کیرو گونی هه‌یه. پیچه‌وانه‌ی ماجه‌ئیشتر اشتر نر.
نیره‌گه: روانگه‌ی نیره‌قان جای دیده‌بان.
نیره‌گیسک: گیسکی نیرا بزغاله نر.
نیره‌گین: ئه‌و گونداهی کوردستانه که به‌هی کاولیان کرد بازرسیایی بر کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
نیره‌موک: ۱) نیرموک. نیرمه‌ندوک ۲) گامیشی نه‌نیرا ۱) نه‌نیرمه‌ماند ۲) گاومیش نازا.
نیره‌موک: ۱) ئاژه‌ه‌لکیشی‌دار که ئه‌مجار ده‌یکه‌ن ۲) کوره‌کلیلی گوله ۳) توبه یه‌وی کون‌ئاهنی ئه‌ستیر ۴) نیرموک. نه‌نیرمین ۱) سگک بخاری ۲) قفل و کلید چوبین ۳) آبگیر مجرای آب ۴) حنتی.
نیره‌نگ: ۱) جادو ۲) جادوگر ۱) جادو سحر ۲) جادوگر.
نیره‌نین: قه‌زه‌فه‌زی پشیله جیغ و داد گربه در جنگ.
نیره‌و: ئه‌وه‌جوکه‌ی تاو ره‌وی جوی اصلی در کشتزار.
نیره‌ومی‌یه: ۱) ئه‌زمسا. ئه‌زماده ۲) جوت‌ئاسانه‌ی زه‌و خوّ ۱) نریماده. سگلاد ۲) جفت پرنده.
نیره‌وه‌ز: نیرخوله‌ئاو نریه.
نیری: ۱) مه‌یوانه‌کوی ئاداخداری نیرا ۲) مه‌لبه‌ندیکه له کوردستان. ئه‌مری ۳) بریتی نیری خوّمالی ۴) قوّلتر و به‌ئه‌وزه‌تر شوینی که جه‌م ۵) نیرئاسک ۱) بازن ۲) ناحیهٔ ئاشه‌مری‌یه‌ی کردستان ۳) نگه‌ئاسک ۴) جای عه‌میق‌تر رودخانه ۵) نر گراد.
نیری: توانای، زوانی. ئه‌ماشای کرد نگاه کرد.
نیریایش: زانه‌کانه‌و نیکه‌وه‌ی ئاو جعفر بن مایع.
نیرین: توانین. زوانین. توانا کردن نگاه کردن.
نیرین‌قان: توانا کهر له زوانگه‌وه دیده‌بان.
نیریته: ۱) ئاوراستی زه‌وان. قوّلتر جیگه له‌ناو زه‌وان ۲) جه‌ولانی نیر ۱) وسط رودخانه ۲) غریزه‌ی نری.
نیریه‌کیوی: که‌له‌کیوی. نیره‌ویی جیا نر کوهی.
نیز: ۱) ئه‌رسی. ئه‌رجی ۲) نریاده ۳) ئاوی گونه‌یکه ۴) ئه‌رسه‌نی. ئه‌رسیاجی ۱) گرسه ۲) نریاده ۳) نام دهی است ۴) گرسنگی.
نیزانی: ئه‌رسیانی گرسنگی.
نیزام: ۱) ئه‌مرکه‌ری ده‌وله‌ت ۲) ئاوه‌ز بو بیاوان ۱) سربان ۲) نام

مردانه.

نیزام‌وه‌زیفه: لاوی که به‌خۆشی خۆی نه‌چووبێ له‌عسکه‌ری ▣ نظام وظیفه، سربازوظیفه.

نیزامی: ۱) نیزام، عسکه‌ر، سه‌ربازی جه‌نگاوه‌ری له‌عسکه‌ر؛ ۲) عسکه‌ری ▣ ۱) سربازی ۲) سربازی.

نیزک: نزیک ▣ نزدیک.

نیزگ: نزیک ▣ نزدیک.

نیزگ: نزیک ▣ نزدیک.

نیزنگ: نزیک ▣ نزدیک.

نیزه‌ئی: خۆی‌خۆی ▣ ناله‌ی ضعیف.

نیزه: نۆزه ▣ ناله ضعیف.

نیزه: هه‌وه، کوره‌نیزه ▣ نیزه.

نیزی: ۱) نیزاس، ره‌چه‌ش، ره‌سایه‌تی؛ ۲) بان، باخۆ ▣ ۱) گرسنگی، ۲) باد.

نیزیک: نزیک ▣ نزدیک.

نیزیک: نزیک ▣ نزدیک.

نیزیکاهی: هه‌زاره ▣ هزاره‌ای.

نیزیکه‌بۆن: ۱) دزی دۆرسۆن؛ ۲) بۆنی له تیلاقه‌کردن ▣ ۱) نزدیک بودن، ۲) کنایه از عمل جماع.

نیزیکی: ۱) هه‌ڤۆری؛ ۲) بۆنی له تیلاقه ▣ ۱) نزدیکی، ۲) کنایه از جماع.

نیزینگ: نزیک ▣ نزدیک.

نیژ: ۱) بناغه‌دانرێی خانو؛ ۲) نیژ، نۆژ؛ ۳) پاشگری هه‌ندێ جه‌فێن: (دانیژ، ده‌سنیژ، نیژ، ده‌ستنیژ)؛ ۴) پاشگری هه‌واڵنا: بن‌تاڤ‌کهر، (ئه‌رنیژ) ▣ ۱) پی‌ریزی بنا، ۲) نماز، ۳) پسوند جمعی کارهٔ نشا، ۴) پسوند به معنی دفن کننده در خاک.

نیژا: بناغه‌دانرا و ڤه‌ناپی‌ریژی بنه.

نیژتن: ۱) ناشتن، بن گڵ‌خستن؛ ۲) جه‌فاندنی ده‌غڵ ▣ ۱) زیر خاک کردن، ۲) کاشتن نشا.

نیژدی: نزیک، نزیک، هه‌ڤۆر ▣ نزدیک.

نیژراو: ۱) بن‌گڵ‌خراو؛ ۲) جه‌فێنراو ▣ ۱) دفن شده، ۲) نشا کاشته شده.

نیژکاری: کاری بناغه‌ی خانو دانرێن ▣ کار پی‌ریزی بنا.

نیس: ۱) بۆنی هۆنیکه‌لاو له جه‌ند ره‌نگ؛ ۲) نه‌هۆن ▣ ۱) بۆی که دارای بوی چندرنگ است، ۲) نیست، وجود نداشتن.

نیسان: ۱) مانگی ڕۆمی، ده‌ڤۆژه که ره‌شه‌مه‌و بیست‌و یه‌ک ڕۆژه له خاکه‌ڵوه؛ ۲) گوڵ‌سیلاوه، ره‌ه‌سوک؛ ۳) نیشان ▣ ۱) ماه رومی نیسان، ۲) سیاق، ۳) آلاله.

نیسانوک: گوڵکی سۆره که مانگی نیسانا ده‌ستکوی ▣ گلی است سرخ رنگ.

نیست: نه‌هۆن، نیس ▣ نیست، وجود نداشتن.

نیسک: ۱) ئزی، مێزوی؛ ۲) بۆنی له گه‌موسکه؛ ۳) ناسکه‌ی ئاژی ▣ ۱) عدس، ۲) کنایه از کم و ناچیز؛ ۳) صدای تملق و شادی سگ شکاری.

نیسک: ۱) سه‌مای ئه‌سپ؛ ۲) ئزی ▣ ۱) رقص و خرام اسب، ۲) عدس.

نیسکان: سه‌ماو گه‌مه‌کردنی ئه‌سپ ▣ رقص و خرامیدن اسب.

نیسکاو: شۆربایسک ▣ شوربای عدس.

نیسکاوا: گوندێکه له سۆکوربای کوردستان ▣ نام دهی است.

نیسکه: ئۆزی، سه‌ری ئاژی له‌خۆنیان؛ (ئاژی نیسکه‌نیسکیانه) ▣ صدای آهستهٔ سگ شکاری از شادی.

نیسکه: سه‌مای ئه‌سپ ▣ رقص اسب.

نیسکه‌جۆ: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌هۆی کاوڵان کردن ▣ روستایی در کردستان که بعلتی آن را ویران کردند.

نیسکین: چێشتی ئزی ▣ آش عدس.

نیسکین: نیسکین ▣ آش عدس.

نیسگینه: نیسکین ▣ آش عدس.

نیسمه: نوسراو ▣ نوشته.

نیسمه‌نه: نۆسین ▣ نوشتن.

نیسی: ساد، ساده، سیمن، سیهه، نسی، نسان، سه‌هه‌ند ▣ ساده.

نیسی: له‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌هۆی کاوڵان کرد ▣ روستایی در کردستان که بعلتی آن را ویران کردند.

نیش: (ژان، ئازاره‌که‌ی ئیش ده‌گۆڕێ) (ئیش و نیش) ▣ آزار، درد.

نیشا: ۱) نیشان؛ ۲) خاڵی سه‌رگۆنا؛ ۳) نیشانه‌ی ڕاوا بۆ بۆک؛ ۴) ئاماج، نیشانه ▣ ۱) نشان، ۲) خال روی گونه، ۳) هدیهٔ داماد به عروس، ۴) هدف، آماج.

نیشادان: ۱) ئاماده‌دان؛ ۲) فێرکردن ▣ ۱) نشان دادن، به معرض دید گذاشتن، ۲) یاددادن.

نیشاسه: نشاسه ▣ نشاسه.

نیشامه: نشامه ▣ نشامه.

نیشان: ۱) دروشم، عه‌لامه‌ت؛ ۲) ئاماج، کیڤک؛ ۳) خاڵ له‌سه‌ر پیست؛ ۴) میدال؛ ۵) ئاوه‌شان؛ ۶) پۆپه‌ی که‌له‌شێر؛ ۷) جۆره‌ئه‌ی سه‌ری ده‌سه‌لاته‌داران؛ ۸) پشکه‌شی ڕاوا بۆ بۆک باتی ماره‌بڕان ▣ ۱) علامت فارقه، ۲) آماج، ۳) خال بر پوست، ۴) مدال، نشان، ۵) نشانی، ۶) تاج عروس، ۷) جقهٔ کلاه بزرگان، ۸) هدیهٔ داماد به عروس پس از عقدکنان.

نیشانچی: ده‌س‌راست له‌تاوین‌دا ▣ هدف زن ماهر در تیراندازی.

نیشاندان: ۱) ئاماده‌دان؛ ۲) فێرکردن ▣ ۱) نشان دادن، ۲) یاددادن.

نیشانک: ۱) ئه‌ینی؛ ۲) هه‌ڤه‌ل، ئاشنه‌ت ▣ ۱) ملاحظه، ۲) اشاره.

نیشانکه‌ر: ۱) دروشم‌له‌ده‌ر؛ ۲) کێژی خوازبێنی کراو ▣ ۱) علامت‌گذاری شده، ۲) دختر خواستگاری شده، نامزد شده.

نیشان کردن: ۱) دروشم نۆدان؛ ۲) خوازبێنی کردن و بینه‌کی ڕه‌نجاوک

بەکیزان ۞ ۱) علامت گذاشتن؛ ۲) هدیه به دختر خواستگاری شده‌اش.

نیشان گرتن: سیره گرتن ۞ نشانه گرفتن.

نیشانگە: ۱) جیگەی زانیاری شت لەبەرچاو؛ ۲) سیرەی تفەنگ و دەمانچە ۞ ۱) نمایشگاه؛ ۲) مگسک اسلحه.

نیشان لی گرتن: نیشانە گرتن ۞ نشانه گرفتن.

نیشان وتان: ناونیشان ۞ نگا: ناونیشان.

نیشانە: نیشان، چەشنو بارچەو ۞ نگا: نیشان.

نیشانەك: رەوزی دەکراو بۆ تاماج ۞ سنگ نصب شده برای نشانه‌گیری.

نیشانی: ۱) بیۆنیادنی شت؛ ۲) نازناوی بەڵای جزیری شاعیری بەناوبانگی کوردو ۞ ۱) مشخصات؛ ۲) تخلص شیخ احمد جزیری شاعر کرد.

نیشت: ۱) دانیشت، ڕوونشت؛ ۲) باڵندە لەجوانو هاتە سەرزەوی؛ ۳) لتە کەوتە بنەوە؛ ۴) ئاو کەمی کرد؛ ۵) خۆر ئاوابو ۞ ۱) نشست؛ ۲) پرنده نشست؛ ۳) ته‌نشین شد؛ ۴) آب فرونشست؛ ۵) غروب کرد.

نیشتاو: کشتاەوی ئاوی دەریا ۞ جزر دریا.

نیشتگ: ۱) دانیشتو؛ ۲) باڵندەی لەهێزبن بەس کردو؛ ۳) تلتەی بن کەوتو ۞ ۱) نشسته؛ ۲) پرندهٔ بس از پرواز نشسته؛ ۳) رسوب کرده.

نیشتم: دانیشتم، ڕوونشتم ۞ نشستم.

نیشتمان: ۱) ویسمن، ئەم سەرگرمە نیشتمانی خۆشە؛ ۲) جیگەی دانیشتن؛ ۳) زێگە، زێد، جەوەن ۞ ۱) منظره؛ ۲) جای نشستن؛ ۳) میهن.

نیشتمان پەرست: هاخلی زێد ۞ وطن‌پرست.

نیشتمان پەروەر: خزمەتکاری زێد ۞ میهن‌دوست.

نیشتمەن: ئەمبار بۆ لێ زیان ۞ شایان سکونت.

نیشتن: ۱) دانیشتن؛ ۲) تلتە بن کەوتن؛ ۳) کەم بۆتەوەی ئاوی زۆر؛ ۴) لەهێزبن بەس کردنی باڵندە؛ ۵) ئاوابونی خۆر؛ ۶) بڕینی لە زیان ۞ ۱) نشستن آدم؛ ۲) رسوب کردن؛ ۳) فروکش کردن آب؛ ۴) نشستن پرنده؛ ۵) غروب کردن آفتاب؛ ۶) کنایه از زیدن.

نیشتنگا: بڕینی لە ئاودەست ۞ کنایه از مستراح.

نیشتنەئاو: خۆیە ئاوداران بۆ دەماە یان بەرنەوە ۞ به آب زدن.

نیشتنەباڵ یەك: خۆت بۆنی دو شت کە ئەکرانەدکرێن؛ ۱) جوتەدارەکە بەهاسانی نیشتنەباڵ یەك ۞ جفت شدن دو چیز که درهم فرو روند.

نیشتنەبان: جۆرە سەرە؛ ۱) بار نیشتنەبان ئیوی، کاوا ئەم نیشتنەبان ۞ بار بالا قرار گرفتن.

نیشتنەبان یەك: بەسەر یەکا بۆت بۆن ۞ برهم آمدن و جفت شدن.

نیشتنەباڵ یەك: نیشتنەباڵ یەك ۞ نگا: نیشتنەباڵ یەك.

نیشتنەجولانە: سوار جولانەبۆن ۞ در تاب نشستن.

نیشتنەجێ: جیگیر بۆن ۞ جایگیر شدن، ثابت شدن.

نیشتنەخوار: ۱) دانیشتن؛ ۲) تلتە بن دەرکەوتن ۞ ۱) نشستن؛ ۲) رسوب کردن.

نیشتنەدل: بەسەر کردن، خۆش لێ هاتن ۞ بردل نشستن، از چیزی خشنود شدن.

نیشتنەڕێ: سەرێ کەوتن بۆ ڕۆیشتن ۞ راه افتادن.

نیشتنەسەر: ۱) نیشتنەبان؛ ۲) سەرەدۆشان (ئەزای نیشتنەسەر کەرێشان) ۞ ۱) نگا: نیشتنەبان؛ ۲) باشتاب دنبال کردن.

نیشتنەسەر یەك: بەسەر یەکا کە ئەکەوێن ۞ برهم انباشته شدن.

نیشتنەمل: دەسەو یەکەوێن، مل دەبەرمل نان ۞ گلاویز شدن.

نیشتنەمل یەك: ۱) نیشتنەسەر یەك؛ ۲) مل دەبەرمل نان ۞ ۱) برهم انباشته شدن؛ ۲) باهم گلاویز شدن.

نیشتنەوە: ۱) لەڕێ بەسەرانی هاتنەخواری باڵندە؛ (باز وکە بەسەر بەرە نیشتنەوە)؛ ۲) نزمبونی بەنەمسانی شەدام؛ ۳) کەم بۆتەوەی بارینی شتی تراو؛ ۴) نەسانی خۆڕایی؛ (باڵی نیشتنەوە) ۞ ۱) نشستن پرنده؛ ۲) فرونشستن آماس اندام؛ ۳) فروکش کردن مایع؛ ۴) فروکش کردن خشم.

نیشنو: ۱) نیشنگ؛ ۲) نوشتو، دوعای نوسراو ۞ ۱) نگا: نیشنگ؛ ۲) دعای نوشته.

نیشنەجهت: نیشنەمێ ۞ مُقیم.

نیشنەجێ: بەرەکجارەکی دامەزراو لە شوێنی ۞ مقیم.

نیشنەمەلی: شوێنی کە بۆ لێ زیان لەبارە ۞ شایان ماندگار شدن.

نیشنەلی: کەسێ کە بەوێ خەرزاو بینیشنەوە ۞ نشستنی، مقابل رفتنی.

نیشنەی: دانیشتن ۞ نشستن.

نیشخۆ: نەرخۆ ۞ نگا: نەرخۆ.

نیشدان: ئەندام بریکەن، نزەار ۞ جراح.

نیشگە: ۱) لێزی لوس؛ ۲) جێ نیشتەوەی باڵداران ۞ ۱) سراشیبی سان؛ ۲) جای فرود پرندگان.

نیشە: ۱) یادداشت، بیروڕی نوسیاگ؛ ۲) نمرە نوسیاگرد؛ ۳) جەشن، لەوینە؛ ۴) کەیف، خەنە ۞ ۱) یادداشت؛ ۲) نمرهٔ تحصیل؛ ۳) مانند، شبیه؛ ۴) شادی.

نیشەرمایە: جیاناکا، شەرمو شۆڕی لابە ۞ شرم نمی‌کند.

نیشەگرتن: ۱) نمرەدەرگرتن؛ ۲) کەیفخانن؛ ۳) یادداشت نوسین ۞ ۱) نمره گرفتن؛ ۲) خوشحال شدن؛ ۳) یادداشت نوشتن.

نیغاو: دەنگی زەلی بشیلە، صاوی زەر ۞ صدای زیر گربه.

نیغمە: ئاوی پیاوانە، سوکەنەی بیغمەتولا ۞ نام مردانه، مخفف نعمت‌الله.

نیغمەت: ۱) جەڵانی خوا؛ ۲) خۆشی لەنەدا؛ ۳) ئاوی پیاوانە ۞ ۱) نعمت؛ ۲) کامرانی؛ ۳) نام مردانه.

نیفۆك: پارچەی ڕەشی موچی ئاوەڕاستی دەرین ۞ خشك شدن.

نیفەك: نیفۆك ۞ خشك شدن.

نیفەك: نیفۆك ۞ خشك شدن.

نیف: ۱) کەوەبەش بەشکە؛ ۲) ئاوەڵد، ئابڕاست ۞ ۱) نیم؛ ۲) وسط، میانه.

نیقار: ۱) نۆرەهاڵگە. نۆرەدن؛ ۲) باوی دەمو زەمان ◻ ۱) بوظهور؛ ۲) مُدرون.
نیقاشەوی: ناوەڕاستی شەو ◻ نیمەشب.
نیقبڕاشتی: نەوار بەرزاو ◻ نیم برشته.
نیقبڕیا: نیمە کوڵاو، هێشتا کاڵ ◻ نیم‌پخته.
نیقتەنگ: ماڵێکە، کەلەکە. براو ◻ نهگاه.
نیقچە: ناتەواو، نیمچە ◻ ناتمام.
نیقدین: شێتوکە، نیوەشێت ◻ خل.
نیقڕۆ: ناوەڕاستی ڕۆژی بەرانبەری شەو ◻ نیمەروز، ظهر.
نیقشاف: لغیشاف ◻ کره.
نیقڵک: ناوان، ڕەگەی هەناسەو خواردنی بێژ ◻ ناف.
نیقکۆ: ماڵێکی نیوان ژوران کە مالا ◻ راهرو.
نیقکەو: بۆز، مەلێکی لەکەو زلتره ◻ قُرّاج.
نیق گوڵەنت: نیوەچە غرق ◻ نیمدارو.
نیقگۆن: دامنەیەکان، پەرکەن، نوەگوان ◻ مادەگاو سەساڵە.
نیقنجی: ۱) لەگورت کەوتوو؛ ۲) کەپەر کە جوان؛ ۳) قرژەنی ناوەڕاست ◻ ۱) میانه در طول؛ ۲) میانسال؛ ۳) قرزه میانه.
نیقنیقە: نیمەنیمە، لە دوبەش بەشکاو، لەسەتا بەتەنها ◻ نصف، به نصف.
نیقەڕاشتی: نیقبڕاشتی ◻ نیم برشته.
نیقەچڵ: ناتەواو ◻ ناتمام.
نیقەشەو: نیقاشەوی ◻ نیمەشب.
نیقەک: ۱) لەناوەڕاستدا؛ ۲) لانێ لە دواوەت ◻ ۱) بروسط؛ ۲) نیمی.
نیقەگا: نیقەک ◻ نگا: نیقەک.
نیقەکار: ڕەنجبەرێ کە بە نۆرو جۆتی بەکێڵ کارەکاو بەشی لە دۆبەشی بەرهەمی بەرهەکەی ◻ کشاورزی که نیمی از محصول را می‌برد.
نیقەکرن: بەش کرن بە دۆبەشەوە ◻ نیمه کردن، نصف کردن.
نیقەمێر: بزنی لە لاوێ کە هێشتا زێی نەهێناوە ◻ کنایه از جوان مجرّد.
نیقی: ۱) بەشێ لە دۆبەشێ؛ ۲) ناوەڕاست؛ ۳) دەشەت، ناونجی، مامناونجی ◻ ۱) نصفه؛ ۲) وسط؛ ۳) متوسّط، میانه.
نیقابە: ڕووپۆش ◻ نقابه.
نیک: ۱) دارێ کە بەرەاڵتی پێ بەرزو نزم دەکرێ؛ ۲) لوکە؛ ۳) سەری جزی هەرشتێ، لوک ◻ ۱) اهرمی که سنگ آسیا را بالا و پایین برد؛ ۲) گرهٔ آهسته تک؛ ۳) نوک.
نیک: ۱) پشتەی ڕان؛ ۲) چوچکەسمت؛ ۳) لوک، سەری تۆزی هەرشتێ؛ ۴) پان، تان، پاخۆ ◻ ۱) استخوان ران؛ ۲) استخوان دنبالچه؛ ۳) نوک هرچیز؛ ۴) پا.
نی کرن: نوی کرن، تازە کردنەوە ◻ نو کردن.
نیکل: ۱) دەسوک؛ ۲) کانزایەکە ◻ ۱) منقار؛ ۲) فلز نیکل.
نیکسمان: لوکەسی ◻ نگا: لوکەسی.
نیکەنیک: لوکەلوک ◻ نکاتک.
نیکەنیک: لوکەلوک ◻ نکاتک.
نیکهە: ماڵ ڕان، مارە کردن ◻ عقد کنان.
نیکە: پان، تان، پاخو ◻ پا.
نیکەمەتیوەرە: ئەگەر دو بەخوارە، بڕێکی لە بێ لایەن ◻ کنایه از بی طرف.
نیگا: تواتا ◻ نگاه.
نیگادان: ئاگادان، بایزەن، ئاخوا نیگادارت بێ ◻ نگهدار.
نیگار: ۱) شکڵی بەدەست کێشراو؛ ۲) ناوی (ئانە ◻ ۱) صورت، نقش رسم شده، نگار؛ ۲) نام زنانه.
نیگارخانە: جێگەی ڕاڵەی شکڵان ◻ نمایشگاه نقاشی، نگارخانه.
نیگارە: شکڵی بەقەڵەم کێشراو ◻ تصویر نقاشی شده.
نیگلی: ناوی گوندێکە ◻ نام دهی است.
نیگەران: دڵبەرێشان، تاڕەحەت (زۆر نیگەرانم) ◻ پریشان دل.
نیل: ۱) تیری سەرملی گا لەبەرشەدا؛ ۲) خەم، دەردەمانێکی شێتی تاریکە کە گیانەت دەگیرێ بۆ ڕەنگ، جوینت ◻ ۱) یوغ؛ ۲) نیل.
نیڵ: ۱) جێگەی تەژەزیو بەشتەنایی لە قەدی کێوە؛ ۲) نوال ◻ ۱) بخش تمدار و سبز در کمر کوه؛ ۲) برهٔ کوچک در کمر کوه.
نیڵ: گڕی ئاگری زۆر بەتۆزم ◻ شعلههای شدید و پرتوان آتش.
نیڵدان: گڕی زۆر بەتەوزم ساڕدان (کۆرەی نیڵداوە) ◻ برافروختن آتش بسیار شعله‌ور.
نیڵدراو: ئاگری هەڵکراوی زۆر بەتەوزم بەتین ◻ افروختهٔ بسیار مشتعل و شدید، سعیر.
نیلوپەر: لیلوپەر ◻ نیلوفر.
نیلوفەر: لیلوپەر، نیلوپەر ◻ نیلوفر.
نیلە: تیری جوت ◻ یوغ.
نیلە: ۱) نیڵ؛ ۲) تیری ملی گاجوت ◻ ۱) نگا: نیڵ؛ ۲) یوغ.
نیلی: خەمی، بەرەنگی خەم، جوینی ◻ نیلی رنگ.
نیم: ۱) نیف، بەشێ لە دۆبەش؛ ۲) لەوێ بێ بەشم ◻ ۱) نصف؛ ۲) نیستم.
نیم: کەم، ئۆخ، جاکی بڕین ◻ زخم و جراحت زخم.
نیمانە: شای ئاهەن، ئەمریم ◻ تاریم.
نیمبڕ: نیقەڕاشتی ◻ نیم برشته.
نیمبڕی: نیمبڕ ◻ نیم برشته.
نیمبوخت: مامناونجی لەگوڵاندا ◻ نیمبز، نیم‌پخته.
نیمبەز: نیمبوخت ◻ نیمبز.
نیمتەنە: کەلوی کورت، مرادخانی، چاکەت ◻ نیم‌تنه.
نیمجەت: ۱) شەڕی، پەنەکراو؛ ۲) سەقەت ◻ ۱) پنبه‌نشده؛ ۲) ناقص العضو.
نیمچە: ناتەواو، نیقە ◻ نیمچه، ناتمام.
نیمچەدورگە: زەمینی کە سێ لای ئاوی و لایەکی بە بەزەوە نوساوە ◻ شبه‌جزیره.
نیمخەیرۆ: چەوگە؟، جەخرە؟ ◻ چمشه؟
نیمداشت: لە کۆرو تازەیی‌دا ناونجی ◻ نیمدار، مستعمل.

نیمر: زەرد، سەوز، ئەلی [ف] بەست.
نیمراز: نیوەی ڕێگە [ف] نیمراه.
نیمراو: نیمراز [ف] نیمراه.
نیمرۆ: خاوەن، هێنانەی دەرزن کراوی ئەکەل بەدراو [ف] نیمرو.
نیمرۆ: ناوەندی ڕۆژی بەرامبەری بەرو [ف] نیمرو.
نیمرۆژ: نیوڕۆ [ف] ظهر.
نیمسۆز: جۆرێک داروو هێلکەی سەریەناکر [ف] نیمسوز.
نیمسەرا: نیوساڵ، شەش مانگ [ف] نیم سال، شش ماه.
نیمسەرە: نیمسەرا، نیوساڵ [ف] نیم سال.
نیمقز: ۱) ئۆک، ئۆرە، دەگەڵ فڕ بەدگۆرێ (ئەم فڕ و نیمقزەت لەچیە!) ۲) جۆرێ قوماش [ف] ۱) لك و بال ۲) نوعی پارچه.
نیم گەن: بیرانەیەکی کۆنەاڵو بەناڵە [ف] نیم زرعی.
نیملا: چارەک، لەمیواریاز بازنەک [ف] یك چهارم.
نیملەت: نیملا [ف] یك چهارم.
نیملەتە: ۱) چارەک ۲) پرتی لە پارچەیەك نان [ف] ۱) یك چهارم ۲) کنایه از قطعه‌ای نان.
نیمە: ۱) نیو، نیف، بەشێ لە دوبەش ۲) لەمەختەن لەناوەڕاستدا ۳) شای ئاباەو، تەبری، نیشا ۴) نوێن نمە، نوێ [ف] ۱) نصف ۲) نیمهٔ آهو ۳) نداره ۴) نمان.
نیمە: ۱) ئوردی، هاوبەشی ۲) نیوە [ف] ۱) شراکت نصف بەنصف ۲) نصف.
نیمەت: بەشەت، سەلامی مرا [ف] سلامت.
نیمەردەن: هەرماو، بەمر [ف] جاوید.
نیمەردەلی: هەرمان، بەمری، ئامەلی [ف] جاودانگی.
نیمەرۆ: نیمرۆ، ناوەندی ڕۆژ، نیڤرۆ [ف] نیمروز، ظهر.
نیمەرۆ: ۱) لایەکی ڕوەسار ۲) نیڤرۆ [ف] ۱) نیمرخ ۲) ظهر.
نیمەرۆی: نیمەرۆ [ف] نیمرخ.
نیمەرێ: بەشێك لە دوبەشی ڕێگە [ف] نیمراه.
نیمەشەو: نیڤانەوەی، درەنگانی شەو [ف] نیمشب.
نیمە گیان: لەسەرمەرگ [ف] نیمەجان، در حالت مرگ.
نیمەمش: ئەما، ئەوتا [ف] نماند.
نیمەمش: نیمەمش [ف] نماند.
نیمەی شەو: نیوەشەو، نیمەشەو [ف] نصف شب.
نیمەی شەو: نیمەی شەو [ف] نصف شب.
نین: ۱) عەیب و کەماییەکی، نوێ ۲) لەنوێ بەبەش ۳) دوای پێشگری وەك: ماناای نانەزەوی ۴) پاش وشەی وەرە مانای نیشتن: (ڕوونیش وا: ماینشتن) [ف] ۱) نقص، عیب ۲) نیست ۳) بعد از کلمهٔ «وا» به معنی نهادن ۴) بعد از کلمهٔ «ورو» به معنی نشستن.
نین: ۱) بی‌جەوهەر، ئەفین ۲) نما، نوێن (ئاسۆنەی بالاتین!) ۳) تازە، نوێ (ئینگۆن مانای تازەگوان) [ف] ۱) رخخواب ۲) نما، پایانکر ۳) نو.
نینا: نماند، نەواند، پاشە [ف] (بها.
نینبۆن: بەمرن [ف] نبودن.
نینگۆن: دەمەچەمان، نوەگوان، بەرکەل، نینگن [ف] ماده گاو سه ساله.
نینگوین: نینگن [ف] ماده گاو سه ساله.
نینگین: نینگن [ف] ماده گاو سه ساله.
نینۆ: ۱) جۆگ، جەرو، جەوز، جیلا ۲) نینە ۳) نینا، نماند [ف] ۱) نینوی ۲) مرجوه نیست ۳) آنها.
نینۆز: گەنی، دوریە، قەلەمۆز [ف] گیاهی است با سافهٔ خوردنی.
نینۆك: ناخۆر [ف] ناخن.
نینۆك شکین: بەستەلەکی ناخر پاپز لە زاراوەی ڕاوکەر (ئا) [ف] بخصدان، اواخر پاییز در اصطلاح شکارچیان.
نینۆکی خانم: جۆرێ ترێی سۆری دەنك باریکی مریزوکە، ریش باباکە [ف] انگور ریش بابایی.
نینە: ۱) لە بۆن بێ بەشە ۲) نینانە، نەبریە (هەرچی دەبی بلا بی جەی هەر هەقنە حەسەن / نینە نەبرێی وەشەن غەمی دەیکەرەن‌ز جنوا جەسەبیە) ۳) وشەی داکردنی مریشك، بچو بیشە (ئینە ئینە خانە ڕۆژە) [ف] ۱) نیست ۲) ندارید ۳) کلمهٔ مرغ به لانه راندن، جاجا.
نینی: ۱) وشەی مریشك داکردن، نینە ۲) دایبرە، نەنك ۳) تازە تازە، ڕۆژ تازە [ف] ۱) کلمهٔ مرغ به لانه راندن، جاجا ۲) مادربزرگ ۳) نو، تازهٔ تازه.
نۆ: نەمە، نانا، نەخێر [ف] خیر، نه.
نیو: نیو، نیف، بەشێ لە دوبەش [ف] نصف.
نێ: ۱) نان، نانە، نان ۲) ڕۆژیە، نان ۳) لا، نوێ، نان ۴) مەڵبەندی نارچە (ئەمەیەی مالمان لەو نێوە یە) [ف] ۱) نان ۲) نو، داخل ۳) لایه ۴) نامیه، منطقه.
نیوا: ئەمانە، نیا، نین [ف] اینها.
نیوتاخن: ناوبن سنی کە ئەمەیە ناوشتن ئەوە [ف] آنکه.
نیواخن: نیوتاخن، ناوبن [ف] آنکه.
نیوان: ۱) مابەین ۲) ناوەڕاست ۳) جەندەناف (ئیوان بنوسە) [ف] ۱) میانه ۲) میان ۳) نامها.
نیوبان: سەریان [ف] اضافه‌بان.
نیوبانگ: ناوبانگ، ناوەدەنگ، دەنگەناو [ف] شهرت.
نیوبز: ۱) ناقس، بێ‌ئەگەیەشتن ۲) نیمە، ئەمەر [ف] ۱) راه‌میانبر ۲) نیمه، حاجز.
نیوبڕاو: ناقس [ف] نامبرده.
نیوبردن: ناقەبرن [ف] نام بردن، ذکر کسی کردن.
نیوبڕۆ: نیمبڕ [ف] نیم برشته.
نیوبڕۆاو: نیوبڕ [ف] نیم برشته.
نیوبریشك: ناوبریشك، نان بریشك [ف] نگا: نان بریشك.
نیوبژە: ناوبژی [ف] میانجیگری.
نیوبژەکەر: ناوبژیکەر [ف] میانجی.
نیوبژی: نیوبژە [ف] میانجیگری.
نیوبژیکەر: ناوبژیکەر [ف] میانجی.

نیوەنیو: ناوەندی (سەرجۆی تەختی ژوانی سەرداری بۆدەبوی/ خۆشیمە لەو شەقامەدا تی شەخانە نیوەنیو دەبەیەت) گەیەگاهی.
نیوت: نافی ئەو. السرة.
نیوتا: نافدار. میان بار.
نیوتان: ۱) نیف. نیوان. ۲) نافی ئەو. ۱) نیف. ۲) نام شما.
نیوجەرگە: ناوەندەرگە. وسط. جرگه.
نیوجەغز: لەنی لە تۆز. نیمەدار.
نیوجەغز: ناوجەغز. وسط دایره.
نیوجیزان: مانگی دوای شەشەلان و پەرلە قوربان. ناوەندزان. ماه ذیقعده.
نیوچاو: ۱) بەیەی مورو. ۲) دوچاو. ۱) وسط دو ابرو. ۲) وسط چشم.
نیوچاوان: نیوان. ناوچاوان. ناوچەوان. لەنی. پیشانی.
نیوچاوانەاڵ: تۆرو ناوچەوانەاڵ. شخص خوراکی.
نیوچاوانبیس: شوم. نحس. نحس. شوم.
نیوچاوان گرژ: رۆترش. اخمو.
نیوخو: ناوخو. نگا. ناوخو.
نیودان: بەناوبانگ. نامدار.
نیودانشت: نیمداشت. نیمدار. نیمداشت.
نیودەست: بەتالایی مابەینی هەردو بالی پشتەوەی پەکسو. ناودەست. میانهٔ هردو دست ستور.
نیودەشت: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد. روستائی ویران که بهاران آن را ویران کردند.
نیوڕان: نیمەڕۆ. نیمروز. ظهر.
نیوڕان: ناوڕان. میان راهها.
نیوڕانی: لە دەمی نیمەڕۆ. در هنگام ظهر.
نیوڕۆ: نیمەڕۆ. ظهر.
نیوڕۆ: ۱) نیمرو. حاوڕۆ. ۲) نیمەڕۆ. ۱) نیمرو. ۲) نیمروز.
نیوڕۆان: ۱) ناوڕۆان. ناوصوڕان. ۲) ناوی چەند ناوایی. ۱) وسط روخانه. ۲) نام چند آبادی.
نیورین: بەدەرمە گوزانی گوتن. ترنم کردن.
نیوک: ۱) ناڵەڵە. ناوکی زگ. ۲) دەنکی میوە. ۱) ناف. ۲) هسته.
نیوگامە: دەفری بچوک لە چینی. نیم کاسه.
نیوگوزک: ناوگوزک. ۱) ئاشدان. وسط خانه. ۲) صحن مجلس.
نیوگەن: نیمگەز. ۱) نیم زرع. ۲) نیم زرعی.
نیوگەڵ: ناوکەڵ. میان راهها.
نیوماڵ: ناوماڵ. نگا. ناوماڵ.
نیوون: ناوی نیمە. نام ما.
نیوڵان: ناڵەدانین. ناوڵان. نام نهادن.
نیونجی: ۱) ناونجی. دەستە. ۲) فرەدەی نیوان گەورەو گچکە. ۳) ناو زەکەر. ۱) میانه. متوسط. ۲) فرزند بین بزرگ و کوچک. ۳) میانجی.
نیونیرد: دو دارۆکەی قیت لەناوداسی تیری ملی گاجووت. اوجوب.
کوچک وسط یوغ.
نیوو: ناوان. نیوان. نام شما.
نیوو: نیف. نیف. نیفی. نصف.
نیوو: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد. از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
نیووچڵ: کاری ناەواو. (بە نیووچڵ ماندە نەوانیشتە کرا). ناتمام. نیمتمام.
نیوەر: نیوەبەر. بکار. وکیل.
نیوەڕاس: حەوار لەناوەندا. ناوڕاس. وسط.
نیوەڕاست: نیوەڕاس. ناوڕاس. وسط.
نیوەڕۆ: بەڕۆ. نیمڕان. ظهر.
نیوەڕۆ: نیمەڕۆ. لایەکی ڕوخسار. نیمرخ.
نیوەڕۆژە: فرانین. نانی نیوەڕۆ. نهار. ناهار.
نیوەڕۆیی: نیوەڕۆیی. لەکاتی نیوەڕۆ. در هنگام ظهر.
نیوەڕۆی: نیمڕۆیی. نیمڕۆیی. نیمه راه.
نیوەس: ۱) نەخۆش. نەساغ. ۲) ناخۆش. بەتام. ۱) بیمار. ۲) بدمزه.
نیوەساتی: نەخۆشی. لەش بەیاری. بیماری.
نیوەش: ۱) نەخۆش. نەساغ. ۲) ناباخۆش. ۱) بیمار. ۲) بدمزه.
نیوەشاگەدی: ژنی زاڵبو. زن حامله.
نیوەشانی: نەخۆشی. لەش بەیاری. بیماری.
نیوەشەی هەیەلەی: زاڵبوی. حاملگی زن.
نیوەشۆ: سەرکەساوی. نیمه‌شب صابون.
نیوشۆر: ۱) نیوەشۆ. ۲) باشی. نەشۆراو. خاس. نەشۆراو. ۱) نیمه‌شب صابون. ۲) خوب نشسته.
نیوەشەڕ: نەڕەبەرو. جنگەبرجە. (ئەڕو نیوەشەڕ هەر بەکەکە). نزاع لفظی و دست به یقه‌شدن.
نیوەشەن: نەخۆشی. لەش بەیاری. بیماری.
نیوەشەو: نیفەشەو. نیمه‌شب.
نیوەشەوی: قامکی کۆتە لەبەشی هەرای. لایک. انگشتی است قدیمی.
نیوەشەوی: لە دەمی نیوەشەوا. در نیمه‌شب.
نیوەشەی: ۱) نەخۆشی. لەش بەیاری. ۲) ناپەسەند. ۳) ئاڵەبری. ۱) بیماری. ۲) ناپسند. ۳) حاملگی.
نیوەشی: ۱) نەخۆشی. ۲) نام ناخۆشی. ۱) بیماری. ۲) بدمزگی.
نیوەشیە: نەخۆشی. بیماری.
نیوەشی یە: نەخۆشی. لەش بەیاری. نەخۆشی. بیماری.
نیوەگ: نیفەک. نگا. نیفک.
نیوەگ: جاکی. جاکە. نیکی. کار نیک.
نیوەگا: نیفەکا. نگا. نیفکا.
نیوەگار: نیفەکار. نگا. نیفکار.
نیوەکار: ناتەواو. نیمه‌کار. ناقص.
نیوەکاری: کاری نیفەکار. کار نیم بر. کشاورزی.

نیوه‌گا: [illegible] نیوه‌گاه نا[illegible] [illegible] زنده‌گو سخن‌ری.

نیوه‌گیان: نیمه‌گیان [illegible] نیمه‌جان.

نیوه‌مردی: نیوه‌گیان [illegible] نیمه‌جان.

نیوه‌ناف: [illegible] دوراست جدی [illegible] وسط.

نیوه‌ناف: میرانه [illegible] نگا: میرانه.

نیوه‌نما: [illegible] نیمه‌سوات [illegible] بی‌سواد.

نیوه‌نمه: نیوه‌نما [illegible] بی‌سواد.

نیوه‌نمه‌ک: [illegible] [illegible] [illegible]

و

و: ۱) یەکی بە دانەوە: (چوڵەکەیەکی وڵەیە گوڵەو!) ۲) یەکی بۆ دانان: (قەڵەوەش، بابو کوڕ دارو دەوەن!) ۳) سەیرمان دەگەیەنێ: (ئەگەر مرگەوەیە!، ئۆو فرسار!!) ۴) ئیشارەی بەرکاری: (ئێی کراو، ئەمرار!) ۵) ئیشارەی پرسین و چوڵەیی: (ئەوسەو، مردو!) ۶) ئیشارەی کۆ بۆ خوابەی دەدوێسرێن: (چوڵکردە!، چوڵەکردە!، گوڵم ئەم کارە بکەن کردو!) ۷) لا، تاڵی: (خەواوڕ، ئۆوڕ، زەوڕ!) ۸) دوبارە: (هاتەو، گەڕایەسەو، گەڕاتەو!) ۹) بانای وەجە دەگەیەنێ: (ولا، وسان!) ۱۰) بەمانا ئەم، ئەو: (وئێ، وانا: ئەوجۆرە، ئەم جۆرە!) ۱۱) ئیشانی ئەرێکە دەگەیەنێ: پێش قسە: (وگوت، وانا: بیاو کە گوتی، وهات، وانا: بیاو کە هات!) ۱۲) بڕاوی بۆن بەرکە لەشوێن بیست دێ: (کوڵە، کون!) ۱۳) دەگەڵ، ڕەگەڵ: (مالو منالەو هاتگن!) ۱) حرف عطف: ۲) حرف اتصال: ۳) حرف تعجب: ۴) علامت مفعولی: ۵) از ادات توصیفی: ۶) علامت صیغ مخاطب: ۷) سو، طرف: ۸) بان، دوباره: ۹) با، با: ۱۰) این طور: ۱۱) ضمیر مذکر که بیشتر از کلمه آید: ۱۲) علامت جمله که بعد از حرف آید: ۱۳) حرف همراهی، با.

وا: ۱) لەبانی باو ئیشانەی ئەرێنی خاوەنخاوە: (حەمۆ ڕەسۆ مسۆ!) ۲) بانگەشەیکە ڕوبڕو ئەدەبی دەگەیەنێ: (مەسە کوڕۆ ڕیانی خوڕۆ!) ۳) هەڵبەزوان: (مەبۆ، بەمانا مێت، سواڕۆ وانا: دەباڕێ!) ۴) بانگەشە باڵدان: (ماڕۆمانای بەهاری یا جوجکەی بەهاری!) ۱) پسوند ضمیر مذکر: ۲) پسوند مبالغه: ۳) پسوند خبری، می: ۴) پسوند نسبت.

وا: ۱) ئاوها، بەمجۆرە: ۲) کە، بۆ دیاری کردنی بانگراو: (کاوراکەی وا هاتەلاتە!) ۳) ئەوا، هەر ئیستە: (خەوت بگرە وا هاتم!) ۴) لەبەنا، ئەوبەر: (وا ئەسالا، وا ئەمیسا!) ۵) بەسالنا ئەرێکی: (وا وەرە!) ۶) دۆزی: (وا ئۆنی ئازانم ئەوە چیە!) ۷) کردەوەی بەندکراو: (گرێکە واکە، درگام واکردە!) ۸) ئەلی و ئەراوی جێنشت لەگەیەنێ: (دۆخەوا، شۆڕوا!) ۹) دەم، کات: (لە وای بەیانەدا هاتم ئەسوێ!) ۱۰) کەی، کاتێکەی: (ئەمانەوا!) ۱۱) با، بێ: (وای ئەمەاڵ ئێت!) ۱۲) خوشک، خوەشک، خوشاڵ!) ۱۳) ئا، ها!) ۱۴) خۆزی، کاشکی، کاشکا، ئەڵا

۱) ئەو طور! ۲) کە، حرف تعریف: ۳) ایشان! ۴) این است، موجود است: ۵) زیادتر: ۶) دوری: ۷) بازکردن، گشودن: ۸) آتش آبکی، با: ۹) هنگام: ۱۰) پسوند فاعلی: ۱۱) باد، وزیدن: ۱۲) خواهر: ۱۳) هان: ۱۴) کاشکی، ای کاش.

واچیرن: سەرپەرستی ماڵو هێزان، گەورەی ماڵ ۱) سرپرست خانواده.

وابا: ئەمجۆرە بوایە ۱) اگر چنین می بود.

وابزا: ئەمجۆرە بەهەبانا ئیشت، بڕوات وابی ۱) انگار، چنین بخواهد.

وابزانە: وابزا ۱) انگار.

وابو: ۱) ئاوها ڕوی! ۲) کراوەی ۱) چنین بود: ۲) بازشد.

وابۆ: باشە، باوابی ۱) اشکالی ندارد.

وابۆن: ۱) بەمجۆرە بۆن: ۲) کراوەوە ۱) چنین بودن: ۲) بازشدن.

وابە: ۱) ئەمجۆرە بە: ۲) وە بکرێوە ۱) چنین باش: ۲) بازشو.

وابوک: ڕەموک، فوشفی و سل ۱) رموک، گریز پا.

وات: ۱) بەجیسۆیکت: (وات لێ دەکەم، وات بۆ دەکەم!) ۲) گوتی، قسەی کرد: ۳) دەگەڵت: (وات قسە لەگەڵ!) ۴) بانگەی ئیشانەی کۆ: (سەرۆوات!) ۱) چنین، چنانت: ۲) گفت: ۳) باتو: ۴) علامت جمع.

واتا: بەساناا، بیاز لە: (ئەزم بچۆ واتا بڕۆ دە ئێرەکە!) ۱) به معنی، یعنی، چنین استنباط می‌شود.

واتائی: واتا، وا دەگەیەنێ ۱) یعنی، چنین می‌رساند.

واتر: ۱) بەمجۆرەوبێر: ۲) دۆزی: (واتر بچۆ!) ۳) زیادتر: (واترەوەرە!) ۱) چنین و چنان تر: ۲) دورتر: ۳) زیادتر.

واتش: ۱) وتی، گوتی: ۲) تاخافتن، قسەکردن ۱) گفت: ۲) سخن گفتن.

واتن: گوتیان ۱) گفتند.

واتۆ: شایەد، قسەی سەرزاری، حەدیث ۱) شاهد.

واتۆوڕی: واتۆ ۱) شاهدات.

واتە: ۱) واتا: ۲) قسە: ۳) ئەوانی: ۴) بەڵێ بەمجۆرە بە: ۵) وە بکرێ ۱)

هی: ۲) سخن: ۳) اگر چنین باشد: ۴) چنین است: ۵) نگا: ده‌نگو.

واتمنی: ۱) شیوای گوتن: ۲) وتاو دەڵێ (کوردی واتمنی) ۱) سزاوار گفتن، گفتنی: ۲) چنانکه گویند یا روگفتنی.

واتەواتە: واتن، قسەو باسی باوەڕەڵان ◻ حرف بر سر زبانها، شایعات.

واتەوبێژ: ۱) مرو و خەیاڵ: ۲) شەرەقسە ◻ ۱) فکر و خیال: ۲) جدال لفظی.

واتەی: گەمەو گرۆ ◻ گندگو.

واتی: گوتن، باخاوت ◻ گفت.

واتیار: قسەکەر ◻ گوینده.

واج: گێژ، تاس، بلسەو، ڤاج‌وواج بۆ ◻ سراسیمه، گیج.

واجا: لاف، لۆمە ◻ آشیانه.

واجب: ئەو بەرپرسە ◻ واجب.

واجبی: دەرای بەرپاڕحمیان، ئەرک ◻ واجبی.

واجۆ: واجب ◻ واجب.

واجە: کولانکە لەدیوارا، بەلاقەی کولانەو ◻ پاروزنه در دیوار.

واجەر: شکانی شتی باسک، بۆ هێلکەی بەڵێن: (خاکە واجەرت بو بە) ◻ شکستن تخم در تخمدان.

واجەرسە: شکاوی هێلکە لە هێلکەدانی مریشکا ◻ تخم شکسته در تخمدان مرغ.

واجە: ۱) بێژە، بڵێ: ۲) کەلیمە، دەنگێ وشە ◻ ۱) بگو: ۲) کلمه، واژه.

واخ: ۱) تاخ، هاوار لە ئێش: (تاخ‌وواخ جی بکەوا) ۲) بەلاک، بۆ سەیر: ۳) داری گوڕ لەگەشەی گوڕێن ◻ ۱) آه، واکاش درد، آخ: ۲) بو، کلمهٔ تعجب: ۳) نام گردو در گردوبازی.

واخت: کات، وەخت، دەم ◻ وقت، هنگام.

واخواز: داواکاری بەرکەوتوی کردەوەی قسە یا کار ◻ مستأنف خواهان تکرار سخن یا کار.

واخوێن: کەسێکی کە گوڕانی بۆ قامێژ دەگێڕێتەوە ◻ همخوان آواز.

واخێن: جوێنی گەمەیە بەگوێز دەکرێ ◻ نوعی گردوبازی.

واد: بەڵێن، بۆژن، قەول، گفت ◻ قول، وعده.

وادلی: ۱) ناجار: ۲) لێزان، پسپۆڕ، ئاگادار لە کاری ◻ ۱) وادار: ۲) وارد، آگاه.

وادارنەمە: ۱) هەڵگرتن، بەرزبوونەوە: ۲) لابردن ◻ ۱) بلند کردن از زمین: ۲) برداشتن.

وادارکران: ۱) ناچارکران، بەزۆر پێ کران: ۲) ئاگادارکران ◻ ۱) وادار شدن: ۲) باخبر شدن.

وادارکردن: ۱) ناچارکردن: ۲) خەبەرپێدان ◻ ۱) وادار کردن: ۲) آگاه کردن.

وادارکردنەوە: ۱) بەئاگاهێنان: ۲) بەخەبەرهێنان ◻ ۱) یادآوری کردن: ۲) آگاه کردن.

وادانست: وادار ◻ نگا: وادار.

وادای: بادان، بادای بەرز ◻ تابیدن، تاب دادن.

وادە: ۱) بەڵێن، گفت، پەیمان: ۲) بانگ کردن، خواستن: ۳) بەدەنگ وەختی شتێ: ۴) مۆڵەت، مایە، ڤاتە: ۵) زیانگە: (وادەمان سەری کۆتانە لە بێ) ◻ ۱) پیمان: ۲) خواستن، احضار: ۳) موعد: ۴) مهلت: ۵) میعاد.

وادەدان: بەڵێندان، قەول‌دان ◻ وعده‌دادن، قول دادن.

وادەدانسان: ۱) زوانگەنە دیاری کردن: ۲) ماوە دیاری کردن ◻ ۱) قرار گذاشتن: ۲) مدت معلوم کردن.

وادەدانیان: وادەدان ◻ نگا: وادەدان.

وادەبەستن: بەڵێن لەکەسێ ساکەن بۆ بەدەستی ◻ قول گرفتن.

وادێ: لەکاتێکا، کەوەیەوەچاغە ◻ زمانی، هنگامی.

وادی غراب: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولبان کردن ◻ روستایی در کردستان که بعلتی آن را ویران کردند.

وار: ۱) جۆرێکی باوسانی لە ئاڵاغ: ۲) چیکەو شوێن: (ئەوەوار): ۳) هوش، حیز: ۴) خواوێ زیرۆ: ۵) بازی سەربەستی بارەبەر: ۶) پاشگری بەماناو خاوەن: (خوێندەوار): ۷) بارەدان لەمیانی جەنگدا لە چیشتخانەو جاخاندا: ۸) بەخشش بۆ خاوەن قومارخانە: ۹) دارایی و ماڵ: ۱۰) وارو ڕیخم چوا: ۱۱) پاشگری بەماناکەسێ کە دەخوا: ۱۲) ئەوەی بەماناکا ◻ ۱) بلای: ۲) جای، محل: ۳) کیج: ۴) پایین: ۵) بار: ۶) پسوند دارآوردن: ۷) پول، خورای دوستان یا پرداخت کردن در رستوران: ۸) انعام به صاحب قمارخانه: ۹) دارایی: ۱۰) پسوند غاطی به معنی خوردنه: ۱۱) شایسته: ۱۲) پناهگاه.

وارنامەیش: داخوازین، هاتنەخوار لە زۆرەو ◻ پیاده‌شدن.

وارانە: بەن، قاقەز ◻ ورق کاغذ.

واران: باران، تاوێ کە لەئاسمانەو بەتۆکە دێتەخوار ◻ باران.

وارانی: باراندن ◻ باراندن.

وارای: بارین ◻ بارین.

وارای: گوزان ◻ تغیر.

وارپای: پاچنی، پێچراس، پێخاوس ◻ پارچه.

وارپیایش: ۱) لە بنەوەو دەگەڕان، هاتنەخوار لە زۆرەوە: ۲) بەدەرا کەوتن ◻ ۱) پیاده‌شدن: ۲) بر زمین افتادن.

وارتەو: بەڵێندەکە لە کوردستانی بەرەدەستی ترکان ◻ ناحیه‌ای در کردستان ترکیه.

وارخان: خانوی چەندبەهێزی بی جەرتەوجەسار ◻ خانهٔ پارتمانی.

وارد: ۱) باروکەی وەشکەکەهانگ: ۲) تامرا، ڕەفتی زیگە: ۳) خواردی: ۴) گەیشتو، لەبەدەرەوە: (باوکم تەمرو وارد بو) ۵) بردەوە لە قومارا ◻ ۱) جوجه‌مرغی که تازه تخم می‌گذارد: ۲) عبور: ۳) خورد، تناول کرد: ۴) رسیده، وارد شده: ۵) برنده شدن در بازی.

واردش: ۱) خواردی: ۲) خواردەمەنی: ۳) قەسەواری، خواردنی ◻ ۱) خورد: ۲) خوردنی: ۳) توشیدنی.

واردن: خواردن ◻ خوردن.

واردوخ: خوڕا، ڕۆخوڕ، زگ‌ئاز ◻ پرخور.

واردە: ۱) خوراو، خورباک: ۲) خواردەمەنی، خوراک ◻ ۱)

خوریەشدە؛ ۲) خوراک.

واردەی: خواردن [ف] خوردن.

وارداگرن: برتی لە داڕشتنی بۆر هەستەو [ف] کنایە لە بەسەر زاڵە دانەکردن.

واردەس: ۱) ڕەبەن، سەگ؛ ۲) گۆنەگر [ف] ۱) ریزا؛ ۲) گونەگیر.

وارز: خاز [ف] بکر.

وارز: نەروەمان، نووریان [ف] نوخت.

وارزەن: نەرزین، نووزین [ف] نوخش.

وارس: میراتگر، کەلەپوورگر [ف] وارث.

وارش: شوور، سوور، دیوار بەدەوری مالێ و باغ و بستانەکا [ف] سور، بارو، دیوار پیرامون باغ و خانه.

وارشت: بارش، بارین، بارینی بەفر و باران [ف] بارش، آمدن باران.

وارشش: بەجێمان، لەسەرمانەوە [ف] بەجای ماندنه.

وارشە: وارش، سوور [ف] دیوار پیرامون خانه و باغ، سور، بارو.

وارگۆڕ: برتی لە بێ عەولاد، وەجاخ کوژ [ف] کنایه از اجاق کور.

وارگۆڕ: بۆی جێگەلەپەری تایبەتی هەر بەی هەوارچیان [ف] جرگاه ویژه ییلاقیان.

وارگەردش: دامەتەپوو خوارکردەوە [ف] بەپایین کشیدن و خم کردن.

وارگەیدا: گیچی خوشکەلە خوشکەکەی مێرد بە [ف] دختر خواهر.

وارگە: ۱) جێگای زیاتر تاوسانی؛ ۲) بارگەی سەفەر [ف] ۱) زمستگاه، ییلاقی؛ ۲) رخت و بار سفر.

وارم: فەرمایشت، قسەی پیاوی ئاغۆل [ف] فرمایش.

وارما: فەرموی [ف] فرمود.

وارماوا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولدان کراو [ف] روستایی در کردستان که بحثیان آن را ویران کرده.

وارماوی: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کراو [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وارمای: فەرموون، قسەکردنی پیاوی گەورە [ف] فرمودن.

وارن: ۱) خوری و کرکەی بەچنگزانا؛ ۲) بارین، بەفری کە یا لەسەر خۆی ڕاوەستێ [ف] ۱) پشم دستچین؛ ۲) برف باورده.

وارنایش: ۱) هەناسەخواز؛ ۲) هەناسەخوار [ف] ۱) غیر و آمدن؛ ۲) فریادآوردن.

وارنشین: ۱) نهۆمی ژێرین لە خانو؛ ۲) کەسێ کە لە کوردستان دەژی [ف] ۱) زیر زمین؛ ۲) کسی که درکوه زندگی می کند.

وارو: ئاوەڕۆ [ف] باروبه.

وارۆ: ۱) بارۆکە؛ ۲) دەباری؛ ۱) [ف] ۱) جوجهٔ بهاری؛ ۲) می بارد.

وارواز: وارباز، بایەتی، یەکواتی، یەکخاوس [ف] بازهه.

وارۆز: وەساڵەو ڕۆژ، بەسەر ئەوەکە، بەسەر ئەو، سێ ڕۆژەکەی [ف] پس پریروز.

وارۆک: بارۆکە [ف] جوجهٔ بهاره.

وارۆندا: بێ عەولاد، وەجاخ کوژ [ف] اجاق کور.

وارۆوابتە: فڕێدان، ئاڕەهەڵدان [ف] پرت کردن.

وارۆوندا: وارۆندا، بێ عەولاد [ف] اجاق کور.

وارە: ۱) بارە، دریسارە؛ ۲) یاری بچووک، دەستەوارە، مانای یاری دوودەست، دەستەوارەیەک تاڵی هەڵا؛ ۳) خوشک؛ ۴) جان، جەل؛ ۵) قەرزەکەی دەستەواو؛ ۶) بار، جێی لە جەندەکی؛ (ئەو قەرزەکەم دو وارەم لامایە)؛ ۷) جەغزی زەمین [ف] ۱) بار، (بیه)؛ ۲) بازیگوشانه که با دست جدول شود؛ ۳) خواهر؛ ۴) دفعه، بار؛ ۵) وام جنس به جنس؛ ۶) جزء؛ ۷) بهرهٔ زمین.

وارەزەش: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولدان کراو [ف] روستایی در کردستان که بحثیان آن را ویران کرده.

وارەزا: خوشکەزا، خوارزا [ف] خواهرزاده.

وارەسە: جەمبەرندان [ف] آگاهی دادن.

وارەشانە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کراو [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وارەشە: ڕەوشەوە، ڕەوکردن [ف] وارسیدن.

وارەشەنە: ڕەوانەکردن [ف] ارسالیدن، رم دادن.

وارەوارە: کەم کەمە [ف] بەتدریج، کم کم.

واری: ۱) جێگەو شوێن؛ ۲) ئەو بەدواری؛ ۲) باری؛ ۱) واران واری، دوور واری؛ ۳) پاشگری بەسانا وەکو: لەگوێن، چون، ئەگاتەواری لەکات [ف] ۱) زمستگاه؛ ۲) باریده؛ ۳) پسوند به معنی همانند.

واری: ۱) بارین، هەرجوێن بنە؛ ۲) جارێکە [ف] ۱) باری به هرحال؛ ۲) باختیار.

واریال: گوێکە، بەدوتەی دەستەکی [ف] بشقاب گوهی.

واریزە: باوەڕین [ف] سوء ظن، بد بختی.

واریس: وارس، میراتگر، کەلەپوورگر [ف] وارث.

واریل: ۱) دەفری هەمباڵە کاڵا؛ ۲) بۆرانو تن کردن [ف] ۱) سبد؛ ۲) سبکه.

وارین: بارین [ف] بارش.

وارین: بارین، باران، باکەر (هەوریکە وارینە) [ف] بارنده.

واز: ۱) تیشیاو ئاوەزی؛ (وازم لەتیشکەیە، وازم لەوکیزەیە بی خوازم)؛ ۲) خۆی لەگەیاندن، (واز بیشە، واز ناهێنی)؛ ۳) کەیفم خۆشحالی، (ئەمڕۆ لەسەر وازم؛ دوێنێ بی واز بوم)؛ ۴) یان لەبارانەوە؛ ۵) ئاواڵە، (بزگا وازم، ئەم گوزیە وازگە)؛ ۶) کاڵ، خۆ (قوماروان، مەکروان)؛ ۷) خوان، داوکەس، (جیابی وان جیاوان)؛ ۸) ئامێرا، مەگەل، (واز تۆ ئیمەشیان)؛ ۹) جزیرەکانی بچووک لەناو ڕوباردا؛ ۱۰) لەمیکی جیا، (ئیاوو واز بەیەکەوە)؛ ۱۱) ئیراوی و لەشوفی تۆ شیابی دەکین، (مەخلەکەت ئەو بەوازە)؛ ۱۲) وێران، تیکڕاو دوای لانە دەکین، (لانەوان)؛ ۱۳) ئامێزکاری ئایینی، (مەلا واز بەخوێنی)؛ ۱۴) گەشەدەگەل کەز، (کوتروان، سەروان)؛ ۱۵) سەرین، (وازاو)؛ ۱۶) میسان، بار [ف] ۱) اشتهاءمیل؛ ۲) عدم مداخله در کار؛ ۳) حالت مزاجی؛ ۴) پرش؛ ۵) وان باز؛ ۶) کار و عادت؛ ۷) خواهان؛ ۸) همراه؛ ۹) جزیرهٔ دانه‌ای در وسط رودخانه؛ ۱۰) آشفتگی جدا شده از مجموع؛ ۱۱) شادابی و شکوفایی نباتات؛ ۱۲) کنایه از ویران که با

کلمهٔ «لانه» گویند: ۱۳) وعظ: ۱۴) بازی کننده با چیزی یا حیوانی؛ ۱۵) لبریز: ۱۶) دوباره، بار.

وازنانین: دمس هەڵگرتن، تەرخ کردن ◻ ول کردن، دست برداشتن.

وازان: بازار، بەمانا جێگەی گوندشو فرۆشتن ◻ بازار.

وازاری: ۱) بازاری، برێکی لە ئەم ترح: ۲) سەودا گەر، لەبازار ◻ ۱) کم بها، بازاری: ۲) کسبهٔ بازار.

وازانی: پشتوانە، وا بیرەوەری ◻ بەداری.

وازانین: تاوا سر بردن ◻ بەداشتن.

وازاو: پاشماو، تاوێن کە بەشوێنی ئەوەی تاوداشتن بان لەسەرو دەرواو ◻ سیاب، آبیاری با لبریز از حوض.

وازبنان: وازانین ◻ دست برداشتن، ترک کردن.

وازبینە: دمس هەڵگرە ◻ دست بردار.

وازبیکی: ۱) خوازکیی: ۲) دمس هەڵگری: (ئەم کارە وازبیکی باشە) ◻ ۱) خواستگاری: ۲) اگر دست برداری.

وازت: ۱) کەڵەت: ۲) تارەزوت ◻ ۱) مراجت: ۲) آرزویت.

وازتن: خواستن ◻ نگا: خواستن.

وازح: ئاشکرا ◻ آشکار.

وازدادان: ئامۆژگاری گوتنی ئایینی ◻ وعظ گفتن.

وازدان: وازدادان ◻ وعظ گفتن.

وازر: ۱) بازرە، تەرە: ۲) گوێ فۆلاخ، لەسەر هەست ◻ ۱) ترسیده، فرار کرده: ۲) گوش به زنگ.

وازرە: وازر، بازرە، تەرە ◻ ترسیده، فرار کرده.

وازکەر: کەسێ کە پشتراو دە کاتەوە ◻ بازکننده، گشاینده.

وازگۆ: گێڕانەوەی قسە، دوبارە کردنەوە ◻ بازگو، دوباره گفتن.

وازلێ هاوردن: دەست لێ هەڵگرتن، خۆی لەگەیاندن ◻ ول کردن، دست برداشتن از.

وازلێ هێنان: وازلێ هاوردن ◻ دست برداشتن از.

وازن: ۱) تارەخوازیە: ۲) دەخوازن: ۳) تاواڵمن: ۴) کەبەبو تارەزوی ئێمە: (وازن لە خزماینێ بە، وازن لە شەڕ بە) ◻ ۱) فتحهٔ نویسیده: ۲) می خواهند: ۳) بازهستیم: ۴) اشتها و آرزوی ما.

وازی: ۱) بەمیزبکاتە: ۲) کەبەبو تارەزوی ئێوە: (وازی لەشەڕی بە) ◻ ۱) به این زودی: ۲) میل و آرزوی شما.

وازوازی: ۱) کەسێ کە هەرکاتە لەسەر هەباڵکە سەرسەری: ۲) هەوڵ گرتنی زۆرک ◻ ۱) دمدمی مزاج: ۲) نخستین گربهٔ نوزاد.

وازوڵ: ئەم گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاوڵبان کردنی کوردستانی کرکوک بەشێکی ئەو ویران کردن.

وازە: ۱) ئەسپایە، بازگ، هەموانی بەڵەک: ۲) زەنگەی زۆڵی زاروک ◻ ۱) خلنگ: ۲) جوش چهرهٔ کودک.

وازهانین: دمس هەڵگرتن، وازنانین ◻ دست برداشتن، ول کردن.

وازهاوردن: وازنانین، وازهانین ◻ دست برداشتن.

وازهێنان: وازنانین، وازهاوردن ◻ دست برداشتن.

وازی: ۱) خوازی، پاشگرە لە خواستن (زن و زنوازی): ۲) گەمەو گاڵتە: ۳) وازو ◻ ۱) خواستن: ۲) سرگرمی، بازی: ۳) به این زودی.

وازیح: وازح، ئاشکرا، خوا ◻ آشکار.

وازیع: وازح ◻ آشکار.

وازیلین: جۆرەمێکی بەتە بۆ هەڵمێنی پشت دەرمانە ◻ وازلین.

وازی وازی: وازوازی ◻ وسواس در افکار خویش، دمدمی مزاج.

واژ: ۱) وازی، تاوەزی، پێچەوانە: ۲) وەبیەرانەشتی مەز: ۳) گۆزو سەرسوواو (هازو واژ بۆ) ◻ ۱) وارونه: ۲) جفت جوالی میش: ۳) کج، سراسیمه.

واژاو: ۱) پاشماو، وازاو: ۲) تاوەلی شتشوردە، پاش هەبەڵ ◻ ۱) سیاب، نگا: وازاو: ۲) آبیاری مزرعه پس از نخستین آبیاری.

واژو: ۱) تاو بەهەباڵەوەیان، مۆر، تیمزا: ۲) پێویست، لازم، واجب ◻ ۱) مهر یا امضاء: ۲) واجب.

واژوی: وازو، تەرمان جەمەلە، نۆرە ◻ واجبی.

واژە: ۱) گوتە، قسە، کەلیمە، لەمن گوتە: ۲) دەنگی ئاژەڵ لەبەر با: ۳) گوتەیەکە لە کوردستان بەهۆی کاوڵبان کردن ◻ ۱) واژه: ۲) صدای شاخ و برگ از وزش باد: ۳) نام دهی است در کردستان که بهنیان ویران کردند.

واژی: ۱) تاوەزو: ۲) تەوایش ◻ ۱) وارونه: ۲) آنهاهم.

واس: ۱) خەسەن، پاس: (هەواسە لەبوانان جواسە) ◻ ۲) خوان، پاشگری بەمانا داڕاکان، واز ◻ ۱) بخت، خیر: ۲) پیوند به معنی خواهان.

واسان: بەهان، بەهان، بەکەوکزی ساڵ ◻ فصل بهار.

واسش: واز، تارەزوی نۆن ◻ آرزو یا اشتهای چیزی را داشتن.

واشتن: خواستن، وازتن ◻ خواستن.

واسته: ۱) خواستن: ۲) خوازراو: ۳) دوستی کارتکەشەر لای خەڵک ◻ ۱) خواستن: ۲) خواسته: ۳) بازنی.

واستەن: دەڵخواز، وازلێ بوون ◻ دلخواه.

واستەنە: دەڵخواز، شوانیستەنی ◻ دلخواه.

واسڵ: گەیشتوی قەرز و دیاری ◻ واصل شده.

واسواس: گەلاڵی، هەریەک لەسەر وازیک ◻ وسوسی.

واسە: ۱) کەواسی: ۲) بەڵێ وایە: ۳) پاس، ئیشک: ۴) ئیزن، وتی (ئەمیش واسە گەر کسە) ◻ ۱) اگر چنین باشد: ۲) آری چنین است: ۳) پاس، نگهبانی: ۴) می گوید.

واسەن: ئەسەڵ، بەخۆشیە کە ◻ بیماری سرسام.

واسە گرتن: ئیشک گرتن ◻ پاسداری.

واسیتە: ۱) سەیەب: ۲) واسە ◻ ۱) انگیزه: ۲) بازنی.

واش: ۱) بەمجۆرەیش: ۲) ئامساڵ (ئەمەوێ وە سی واشە): ۳) خوان، ئاکەیان، خوای وشەی تاش دی (ئەم کوریشی بە تاش و واشە): ۴) بەرت و بڵاو (بیرت تاش و واشە): ۵) بەران: ۶) خوەش، ساغ، وەش ◻ ۱) همینطور هم: ۲) نام رنگ مایل به: ۳) کج و ناهموار: ۴) برت و انتشار کار: ۵) خوش: ۶) سالم و سرحال.

واشتا: گرتوی، ماشقە، دۆستی مێوینە، دڵبەر ◻ معشوقه.

واشتش: دڵخوان وان. تشتشا [ف] اشتها.
واشته: دەرگرانی سوربە [ف] نامزد مۆنت.
واشتەنە: وازلێ هێنان. تاوەروکردن [ف] آرزوکردن.
واشۆن: جلکی ئاڵوگۆڕ. جلکێ کە بەخاوێنی هەڵدەگرێ [ف] جامهٔ احتیاطی. لباس زاپاس.
واشە: ۱) باشو. باشوک؛ ۲) ئاوهاتە؛ ۳) جاک. باشە؛ ۴) لقافی نازدار [ف] ۱) باشه. بر ندای شکاری؛ ۲) چنین هم هست؛ ۳) خوب است؛ ۴) طوقهٔ حیوانات.
واشەن: ئاڵقەیەکی لەنکە دەخرێتە بن پێچەوە بۆ نوندبوونی [ف] واشر.
واشی: ۱) سافی. لەش سافی؛ ۲) نۆ جاکی؛ ۳) بەجۆرەیەکی [ف] ۱) بهبودی؛ ۲) خوب هستی؛ ۳) اینطور هم هستی.
واشیرە: جۆری گیایە کە لەهەرزن دەکا. تۆمی گیای کاژەش [ف] اسم گیاهی است ارزن مانند.
واعیز: ئامۆژگاری دەر [ف] واعظ.
واغ: ناوی گوێ کە بەست دادەنرێ لەکەمەی گوێزەکە. واغ [ف] نام گردو در گردوبازی.
واغین: گوێزین [ف] گردوبازی.
واف: بولبول. بلبل [ف] بلبل.
وافۆر: ۱) تریاک. تیاک. شیلەی جانخانی؛ ۲) ئامرازی خواکێشان. حوقە [ف] ۱) تریاک؛ ۲) وافور.
واق: ۱) سەردان. جێگەی جەبال. (واقم وێنا. بانێ لەبیر کردبوو کەوتم)؛ ۲) زیقەی کەروێشکو ڕێوی لەبەر نازار؛ ۳) بڕێنی لە زیقەی سال؛ ۴) حاڵی [ف] ۱) اندیشه گاه. قوهٔ تفکر؛ ۲) نالهٔ خرگوش و روباه؛ ۳) کنایه از صدای خنده یا گریهٔ طفل؛ ۴) حالی.
واقاندن: نالینی ڕێوی یان کەروێشک [ف] نالیدن روباه و خرگوش از درد.
واقانن: واقاندن [ف] نگا: واقاندن.
واقایش: زیقاندن. قیژاندن. قڕاندن [ف] جیغ کشیدن.
واق بەزین: مەهوش بوون لەترسان [ف] از ترس بیهوش شدن.
واقۆ: بەدەماسی. باقو [ف] توخی ملخی.
واق واق: ۱) نالەنالی ڕێوی و کەروێشک؛ ۲) ماسیگری سی؛ ۳) ناوی جزیرەیەکە لەچیروکانەدا کە شتی خاخمانی لێ بوە. قەدیم بەزاڕۆن گوتراوە [ف] ۱) صدای نالهٔ سگ روباه و خرگوش؛ ۲) مرغ ماهیخوار سیفرنگ؛ ۳) نام جزیره‌ای در داستانها. واق واق. کنایه از زاپن.
واق وڕ: مات و گێژ [ف] مات و مبهوت.
واق وڕبوون: گێژ و مەنگ بوون [ف] گیج و متحیر شدن.
واق وڕمان: واق وڕبوون [ف] متحیر ماندن.
واق وڕمان: گێژ و مات دەماو [ف] سراسیمه.
واق وڕی: گێژی و سەرگەردانی [ف] تحیر. بهت زدگی.
واقووریق: زاقووزین. چەقەو هەرای زاروکان [ف] جیغ و فریاد بچه‌ها.
واقە: دەنگی نالاندنی ڕێوی و کەروێشک [ف] صدای نالهٔ روباه و خرگوش.
واقەکەمر: بڕێنی لە ماڵاتی ماڵی. (واقەکەمر لەماڵما نیە) [ف] کنایه از احتلام.
واقەواق: ۱) دەنگی لەشوێنەکی ئاڵەی ڕێوی یان کەروێشک. (هەر واقەواقی دڵمە بەدەستی غیراقەوە / وەک ڕێوی‌یە کە هەردوکوێی بێ بەغداقەوە) مەشیخ زەزا؛ ۲) بڕێنی لە زیقەزیقی زاروک [ف] ۱) نالهٔ سگ روباه و خرگوش؛ ۲) کنایه از جیغ و فریاد شادی بچه.
واقی: قیژە. قیژە. زیقە [ف] جیغ.
واقی: بەڕاستی. (ئەواقی؛ وایە) [ف] واقعی. راستی.
واقین: نالاندنی ڕێوی و کەروێشک [ف] نالیدن روباه و خرگوش.
واک: ۱) ماسیگرە. وایواق؛ ۲) تشت. شتەکە. هێن. هەراسە. وایک. وشەیەکە بۆ ئشارە بەشتێکو زۆرجار بەزیادە دەگوترێ [ف] ۱) مرغ ماهیخوار سیفرنگ؛ ۲) چیز. آن چیز.
واکار: ئاوها یکا. (خودا کاریکی واکا نەوەکەی پێ لە ئاکا بێ بەکرێ بلاو ئاکا) [ف] چنین کند.
واکات: واکا [ف] چنین کند.
واکاتن: واکا [ف] چنین کند.
واکرن: ۱) باکردن. تەسوڕبوون. بەدەماو ئاوساو؛ ۲) کردنەوە. وازکردن [ف] ۱) باد کردن. آماسیدن؛ ۲) بازکردن.
واکس: بۆیاخ. بۆیاخ. ڕەنگی کەوشان [ف] واکس.
واکسی: کەسێ کە کەوشان ڕەنگدەکاتەوە. بۆیەچی. بۆیاخچی [ف] واکسی.
واکفت: گەڕانەوەی تەندرستی [ف] برگشت بیماری.
واکلو: پرایەوشکی بەقسەو هەر سەرزارەکی [ف] خواهر و برادر ظاهری.
واکە: ۱) ئاوها یکە؛ ۲) بکەرەوە. وازکە [ف] ۱) چنین کن؛ ۲) بازکن.
واکەفت: واکفت [ف] برگشتن بیماری.
واکەر: ۱) وازکەر؛ ۲) شتێ کە مرۆ باڵی پێ دەکا [ف] ۱) گشاینده؛ ۲) فتح آور.
واکیتۆ: ئەئاوها. ئاوەهێنۆرە [ف] اینطور.
واگرد: گرما [ف] باد. تند بایی.
واکل: کەڕانەوە [ف] بازگشت.
واگۆ: ۱) وازگۆ؛ ۲) ئاوای گوت؛ ۳) ئەوان گوتیان [ف] ۱) بازگو؛ ۲) چنین گفت؛ ۳) ایشان گفتند.
واگۆن: جێگەی خەڵکو بار لە شەمەندەفەر [ف] واگن قطار.
واگیر: داگیر. بەزۆرسەندن [ف] غصب. تصرف ناروا.
وال: وڵ. گوندو پەل [ف] ظرف گشاد و کم عمق.
وال: ۱) پارچەی ڕەنگ پەمەیی تەنک کە ئارا و جلکی بۆکی لێ دەکەن؛ ۲) بان و گوندو پەل [ف] ۱) پارچهٔ نازک صورتی رنگ؛ ۲) عریض و گشاد و کم عمق.
والا: ئاوالە [ف] باز. مفتوح.
والا: ۱) ئاوالە؛ ۲) بەشاڵو بێ ئاوەڕۆک؛ ۳) جلەبۆکی کچۆلان؛ ۴) پارچەی تەنکو شلی [ف] ۱) باز؛ ۲) توخالی. تهی؛ ۳) لباس عروسک؛ ۴) پارچهٔ بسیار نازک نوری.

والاپیژ: ۱) دانیژ او به پارچه‌ی بخشک؛ ۲) پارچه‌ی بهنگی شست پی دانیژ.
والاکردن: راوه‌کردن؛ شرح و تفسیر کردن.
والامن: جوری زیکی شست؛ نوعی جوش پوست.
والاوت: والاپیژ؛ دانیژ او به پارچه‌ی شاش؛ نخته وسیلهٔ ترمه پز.
والد: بخواهشمن، بیرند بهمودا؛ بهخدا قسم.
واله: ۱) تعجب؛ ۲) (زیدواله)؛ ۲) خوشنا؛ ۱) اسباب؛ ۲) جواهر.
والهرین: سوزه‌جان، جاری بهیوهدار؛ لوغی جان.
واله‌کن: خوشنا؛ جواهر.
والی: عاکس ولات؛ والی.
والی: خوشنا، واله؛ جواهر.
والی‌نشین: جاری که والی لی‌داله‌نشی؛ مرکز استان.
وام: ۱) تعبیدام؛ ۲) بهیزی تن (وام بی‌ناوه)؛ ۳) قدری (دلت بامه‌ونا دستهوامه)؛ ۴) بهوجوزوم؛ (تهمنیش هه‌روام) ۱) ایناک متو؛ ۲) بهنظر؛ ۳) وام؛ ۴) چنیم.
وامان: خوا مابوه؛ ایناک مانه.
وامان: هه‌روار؛ بهمکار.
وامانگ: دانانگ دانام؛ واله.
وامدان: هه‌رار؛ بهمکار.
وامداری: هه‌راری؛ وامداری.
وامن: ۱) خوا من؛ ۲) تهمنه هه‌رن؛ ۱) ایناک من؛ ۲) وام هستم.
وامه: ۱) تهوه‌نام؛ ۲) بهوجوزوم؛ ۳) قدره؛ ۱) اینجا هستم؛ ۲) چیزی؛ ۳) وام است.
وامی: بدانام؛ بوی باهیف؛ بدانام.
وان: ۱) پاسگری ناگاداری؛ اگاوان، باخدوان؛ ۲) بسوز؛ ۳) رابه‌وانی جاکا؛ ۴) کارکه له سوینی؛ (دستهوان)؛ ۲) جایگه که کوردستان؛ ۵) کسان، کهوان (بو واته هه‌رچی خواته‌جی، دی له زن له مال (هه‌ر هه‌رزه، نیشتگاهی‌مه، ستفاته وه‌زیر شیو) وسه‌یفه؛ ۶) بهوجوزمن، تاوه‌هان؛ ۱) بان بسوند نگهداری؛ ۲) آگاه، متخصص مر کار؛ ۳) کارگر مر جایی؛ ۴) شهری است مر کردستان؛ ۵) اینها، آنها؛ ۶) جانند.
وانا: ۱) خوشه‌دوان، سیوانندان؛ ۲) هه‌ی که بانی دهخوشه‌ی‌که‌وه؛ ۳) کهوان؛ ۱) باسواد؛ ۲) خط خوانا؛ ۳) آنان.
وانان: ۱) کهمان؛ ۲) کهوان؛ ۱) اینها؛ ۲) آنها.
وانای: ۱) فیر بوئی خوشتن؛ ۲) خوشتن؛ ۱) یادگرفتن درس؛ ۲) خواندن.
وانج: مزوق، مزوق، بسکه؛ عصر.
واند: خوشه‌ی؛ خواند.
واندن: خوشتن؛ خواندن.
وانگه: پاسگری بهوانا؛ دابوشتن (بروانگه، متوانگه)؛ بسوند پرسش.
وانگا: تهوسا؛ وانگهی.

واته: ۱) دهرن دهرین، درز؛ ۲) پاسگری پاکدان (دستهواته، لوتهواته)؛ ۳) پاسگری بهوانا؛ تهواته؛ (هه‌رچی دهیکهم بوواته‌یه)؛ ۴) تهاوه؛ ۱) درس؛ ۲) بسوند استلزامی؛ ۳) بسوند به معنی اینها؛ ۴) بهچین.
واتهوان: خوشه‌دوان، سیوانندار؛ درس خواننده، باسواد.
واتهیش: دهخوشتن، خوشه‌ی؛ مطالعه‌کردن.
واتی: ۱) تاوهان، بهوجوزه؛ ۲) سه‌ربهولاتی وان؛ ۳) تو تاوها نیت؛ ۱) اینطور؛ ۲) اهل ولایت وان؛ ۳) چنین نیستی.
واتیان: خوشه‌دوار؛ باسواد.
واتیانه: واته نیشت، شه‌که‌ی داوی باهم؛ چون آن شی.
واتیها: تهماله‌ی لیره‌ن؛ اینها.
واو: ۱) قدری، دهن، وام؛ ۲) ناوی پیتکی ئه‌لف‌وبیتکه؛ ۱) وام؛ ۲) نام حرفی در الفبا.
واوا: ۱) بروزو بریشه‌ی لهزانستی مقالاتدا؛ (بهچوواوا بوه)؛ ۲) تهوجوزه‌و تهوجوزه، هونیکه؛ (واوالی کراوی، واوایکرا)؛ ۱) زهم در زبان کودکانه؛ ۲) چنین و چنان، دستمی است.
واوان: ناوی گوندیکه له کوردستان؛ نام روستایی است در کردستان.
واوش: بن کهوش، بن هه‌نگی؛ زیر بغل.
واوه: کزوه‌و بوران؛ برف و بوران.
واوه: ۱) بو تهوه‌لاه؛ (واوه وره)؛ ۲) بو تهولا؛ (واوه ره)؛ ۱) به این سو؛ ۲) بدان سو.
واوهش: نامی باوه‌ش؛ آغوش.
واوی: بیسان، سه‌ربهوی؛ ایضاً، از نو.
واوی‌دوی‌غمش: برینی له کهسی که همیشه بهدوای کهسیکهوه؛ شانه از کسی که همواره به دنبال دیگری باشد.
واویژ: ۱) واژگو؛ ۲) پارسقه، جواب، وه‌راو؛ ۱) بازگو؛ ۲) پاسخ.
واویلک: ۱) بدلیکه لهدهم تاوان دیزی؛ ۲) چهقل، تیزی؛ ۱) برندهای است؛ ۲) شغال.
واها: تاوهها، بهوجوزی؛ اینطور.
واهان: سه‌رپرشت، کهوری مال؛ سرپرست خانواده.
واهر: واهان، سه‌رپرشتی مال؛ سرپرست خانواده.
واهش: کیوی، لاوی، وهشتی؛ وحشی.
واهشی: واهش؛ وحشی.
واهور: باهوز، کزه‌لوکهو توف؛ گردباد و طوفان.
واهه: تاهه؛ عصر.
واهمن: خوشنا؛ جواهر.
واهمم: دهگه‌ل‌مه‌ا؛ باهم.
واهیمه: ترس، خوف؛ هراس.
وای: ۱) رای کرد؛ ۲) وینه‌ی دل له زان؛ (وای مردم)؛ ۳) تو بهوجوزی؛ ۴) گوم و حیران نیت؛ (وای لیره)؛ ۱) فرار کرد، دوید؛ ۲) حرف ندا (ازدرد وای)؛ ۳) چنانی؛ ۴) بیشایبو، اینک هستی.
وایته: ۱) کهوتنگی؛ ۲) تاوهای، بهوجوزی؛ ۱) اینک توبی؛ ۲) چنانی.

وایچه: بهوجوره‌ی [ق] چنین نیز.
وایر: خاوین، خودان، وایهر [ق] صاحب.
وایری: دارداری، بهخاوین‌بوون [ق] صاحب شدن.
وایری: دارداری [ق] صاحب شدن.
وایش: ۱) تۆف، تاخ؛ ۲) وایچه [ق] ۱) آخ؛ ۲) چنین نیز.
وایشه: وایچه [ق] چنین نیز.
وایکه: خوشک، خوان، خوهشک [ق] خواهر.
وای‌لمن: داغ و دهرد بۆمن [ق] وای بر من.
وایلی: هەی داد و هاوار [ق] ای وای.
وایی: ۱) هەڵاتن، راکردن؛ ۲) ئاوهایی ئیشه [ق] ۱) فرار کردن، دویدن؛ ۲) چنانیم.
وایه: ئاوهایی [ق] چنانیم.
وایه: ۱) راستە، مزیئه؛ ۲) بهوجۆرەی؛ ۳) وەعدە؛ ۴) گوشتکە لە کوردیشدا بەهۆی وێرانی کرد؛ ۵) خوشک، خوان، وایکه [ق] ۱) ایسطور است، صحیح است؛ ۲) چنان است؛ ۳) هنگام؛ ۴) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان؛ ۵) خواهر.
وایهن: خاوین، خۆی، خودان [ق] صاحب.
وایهرون: بهخاوین‌بوون [ق] صاحب شدن.
وایهی: خوشکایهتی، دەسەخوشکایهتی [ق] خواهری.
وایی: رای کرد، هەڵات [ق] فرار کرد.
وت: ۱) گوتی، گوتی، وتی؛ ۲) خەوت؛ ۳) شتی، تۆ، تەرای؛ ۴) تۆزە، کەمترین دەنگ؛ ۵) دڵۆپ؛ ۶) فڕ، فوم [ق] ۱) گفت؛ ۲) خوابید؛ ۳) تو؛ ۴) ناله؛ ۵) قطره؛ ۶) پَر.
وتا: مرۆی شوێنی خەفەنگ [ق] خوابید؛ اموات!
وتاخ: کردەی زۆری دانیشتن [ق] اتاق.
وتار: ۱) لوت، راوی دڕ، لەسەر مەجلیسی؛ ۲) قسە بۆخەڵکدا کردن دەربارەی مەجلیسی [ق] ۱) نقاله؛ ۲) سخنرانی، گفتار.
وتاربێژ: کەسێ قسە بۆ خەڵک دەکا لەسەر بەرزە کەوە [ق] سخنران.
وتارنوس: کەسێ کە دەربارەی شتێکەوە بەرزی دەنوسی [ق] مقاله‌نویس.
وتره: سەرفتره [ق] (آلات قطر.
وتش: خەوتن، نشتن، نوستن [ق] خوابیدن.
وتو: گوتو [ق] گفتم.
وتن: ۱) گوتن؛ ۲) گوتیان [ق] ۱) گفتن؛ ۲) گفتند.
وتو: توو، تاسی گەرم بۆ گیح لابردنی جاکی جرچ [ق] اطو.
وتۆ: ۱) بەهۆی؛ ۲) گوتت [ق] ۱) اینطور؛ ۲) گفتی.
وتۆ: بیاردان، قسە بۆخەڵک کردن [ق] سخنرانی کردن.
وتۆت: پرسیارت، بەچیرچیرۆ بۆلە قسە کردن [ق] غرولند کردن.
وتۆز: گلاو، خلۆز، توتوس، (بەرەکە لەجیاوە وتۆز بو) [ق] غلتیدن.
وتۆزبۆن: گلاوبۆن [ق] غلتیدن از بالا به پایین.
وتۆزکردەوە: خلۆزکردەوە [ق] غلتانیدن از بالا به پایین.
وتۆکردن: جرچ لابردن بەتوتۆ [ق] اطو کشیدن.
وتۆکێشان: وتۆکردن [ق] اطو کشیدن.
وتوویز: داتۆ، قسەی ناوەخەڵک [ق] شایعات.
وتوویژ: نیوان خەوتن و بەخەبەری، بیرەخەو [ق] بین خواب و بیداری.
وتوێژ: گفتوگۆ، قسەکردن دەگەڵ یەکتر [ق] گفتگو.
وتە: ۱) قسە، گوتە؛ ۲) وتۆ؛ ۳) جەو؛ ۴) فوم، زرنگ؛ ۵) کەمترین دەنگ، وتە، خوست [ق] ۱) گفته؛ ۲) شایعه؛ ۳) خواب؛ ۴) زرنگ؛ ۵) نالهٔ خفیف.
وتەڵە: فوتەکە، زرنگی جکۆلە [ق] کوچولوی زرنگ و بانموش.
وتەن: خەوتوو، نوستوو، خەفەنگ، رازاو، نشتوو، بەخەو [ق] خوابیده است.
وتەنی: وایەنی [ق] انگار، واقعی.
وتەوان: قسەکەر، بیرەر [ق] سخنگو.
وتەوت: ۱) قسەی ناوەخەڵک، ئیشاعە؛ ۲) بەسەیست، بەچرچ، جەجەب [ق] ۱) شایعه؛ ۲) چرچ.
وتی: ۱) گۆ، گوتی، گوت، بەیتی؛ ۲) وتۆ، توتۆ [ق] ۱) گفت؛ ۲) اطو.
وجا: ۱) لەوێ، لەیێ؛ ۲) لەوێ، لەیێ [ق] ۱) آنجا؛ ۲) درآنجا.
وجاخ: ۱) ئاڵقە، تاگردان، کوجاغ، تاگر؛ ۲) خانەدانی بەنیوان؛ ۳) بەجێی مرۆی زەمەن [ق] ۱) آشتدان؛ ۲) خاندان مهماندوست؛ ۳) بجیب.
وجاخدار: میوانگر، مالی بەمیوان [ق] مهمان‌پذیر، سخی.
وجاخ‌ڕۆن: ۱) میوانگر، نانبەدە؛ ۲) خاوین عەولادی باش [ق] ۱) مهمان‌پذیر؛ ۲) دارای فرزندان خوب.
وجاخ‌زادە: ۱) باوەڕی، سەعید؛ ۲) بەچکەسۆخ [ق] ۱) سعید؛ ۲) اولاد، اولاد.
وجاخ کوێر: بی‌فرزەندی تیریە [ق] فاقد فرزند مذکر.
وجارایەی: ۱) لەوێ‌بەولاوە؛ ۲) لەیانی‌ئەمڕۆ [ق] ۱) از آن بعد؛ ۲) پس از آن.
وجارای: گێڕانەوەی خەون [ق] بازگویی خواب و رویا.
وجاغ: وجاخ بەمەسو بازاییدا [ق] انگار، وجاخ و متعلقات آن.
وجدان: هەستی دڵ و دەروون [ق] وجدان.
وچ: دانەویلەو ئەرزاقی تایبەتی [ق] حبوب و مواد خوراکی مرغانه.
وچان: ۱) پشووان، ئیسراحەت؛ ۲) مۆڵەت؛ ۳) وچانم بدە تا بابز ئەوزە کەت دەدەمەوە [ق] ۱) استراحت؛ ۲) مهلت.
وچاندان: ۱) پشووان، ئیسراحەت کردن؛ ۲) مۆڵەت‌دان، مەوداندان [ق] ۱) توقف کردن برای استراحت؛ ۲) مهلت دادن.
وچان‌گرتن: پشووان، وستانی کەم [ق] توقف اندک.
وچخالە: خەڵەتی، زۆری ئەرزاق و کەلەپەلی پیاوەستی مال، پاشخان [ق] پسر.
وچک: ۱) لە بڕگۆڕ و نیشانی گوریس چی کردن؛ ۲) توڵ، توکی تەڵەبو تەشی‌و [ق] ۱) ساختن طناب از رشته‌های مختلف؛ ۲) تاله هر چیز تیز.
وچۆڕ: جرپەو جرپەی مەلی توڕکاو [ق] صدای جیک جیک پرندگان کوچک.
وُدم: ۱) مەبارەکی، پیرۆزی؛ (خوێندنی وُدمی باش بە)؛ ۲) ئیجازەی شێخ بۆ کەسێ کە تەریقەتی دەرەوەیی و مارەیگری، دەروێش فرتاس

وُدمی بن‌ه‌ا (۱) شگون، یُمن؛ ۲) اعانهٔ مخصوص از پیر طریقت به مرید.

وُدمانه: همین‌دمی، خاوین‌وُدم باداش لفش باکی.

وُدمدار: خاوین‌وُدم شخص لفش بالا مجاز از پیر.

وُدوُده: نشاط که زور بزانه و هه‌داناوا فحوال ناآرام.

ودیله‌ك: وردیله، زوربچوك بسیار زور.

ور: ۱) ئیره، ئه‌م‌شوینه؛ ۲) گزی ئاگر، گزی ئاور؛ ۳) بن، برنده؛ ۴) ئیوی بوزا؛ ۴) پیچه‌واهی درشت، لفی زور پچوك (ورکه‌نان، ورکه‌بوره)؛ ۵) به‌ره‌وسه‌ری هه‌ل؛ ۶) خاوین (ئه‌له‌وون) ۱) ئینجا؛ ۲) زبانهٔ آتش؛ ۳) برنده، کسی یا چیزی که قطع می‌کند؛ ۴) خُرد، ریز؛ ۵) روبه‌ئا؛ ۶) پسوند به معنی صاحب، دارنده.

ورّ: ۱) شر، مزاو (کراسه‌کم شرّ و وزّ بوه‌ا)؛ ۲) عزی قز؛ ۳) گیژ، سه‌رسام؛ ۴) خوّن کوی ده‌ضوا (کاوز بمانا ئاخوزا)؛ ۵) بز، کوی ده‌ری (دواروز داوی)؛ ۶) قسه‌ی زوره بی‌ئام (چه‌نی وزّلی ئه‌دی) ۱) لت ریا؛ ۲) دروغ؛ ۳) گیج و سرسام؛ ۴) خورنده؛ ۵) برنده، کسی یا چیزی که می‌برّد؛ ۶) سخنان زیاد و بی‌مزه، بز.

وَرْ: خروی لفش، خارشت خارش بدن.

ورا: ۱) ئیره‌دا، ئیره‌وه، له‌گه‌ل؛ ۲) کاول، ئیکاوبوه‌ئه‌جوگ؛ ۳) برا (کاورا) ۱) از اینجا؛ ۲) ویران، خرابه؛ ۳) برادر.

ورّا: وانه‌یه‌که به‌کوّمال ده‌یلّین بوّ خوّشی ده‌ربرین بخراپیر به‌که‌سی وه‌ك وه‌ی بزی هورا.

وران: زرای قوربتی، دلّ، لاواز، دلّ و ده‌روون زهره، شجاعت.

وراز: ۱) وازن، بوزمان، دروهان؛ ۲) بوران (ئیجیم زاوه‌وراز که‌یم) ۱) بوخت؛ ۲) گران خواردنی.

وراژنای: ۱) راسته‌وو کیشه‌ی؛ ۲) له‌ضوا کردن ۱) راست و صورگرداندن؛ ۲) بیدار کردن.

وراژین: دوّن، ته‌وژ ئه‌دان دوختن.

وراست: وران وازن بوخت و بوز.

وراستن: وراژین دوختن.

وراسه‌ی: دروهان خیانتی.

وراق: زهان، فراز بوزن.

وراکی: گوشاد بوّ جاله‌و تیّرو جه‌وال ده‌گونتری؛ ضه‌وانیکی وراقه، که‌وانه‌کی زل و وراقه گشاد، گشاد.

وراقه: زهاتن بوزن.

وراق‌وراق: فراز فراز، زهان زهان فاییدن از دست یکدیگر.

وراوه: راوه، راواندن قسه‌ی بیهوده‌ئه هذیان.

وراوه کردن: راواندن (به‌خوا زوّر ته‌خوّته وراوه‌ئه‌کا) هذیان گفتن.

وراي: زمان وبران کردن، فروریختن.

ورایش: ۱) خوران، خارشت؛ ۲) خوراندن ۱) خاریدن؛ ۲) خاراندن.

وربیّژ: دروّزن دروغگو.

وربرای: ره‌ضی، سه‌ما رقص، پایکوبی.

ورت: ۱) ور، پیچه‌واهی درشت (ورتکه‌بزه، ورتکه‌نان)؛ ۲) برنه، قسه‌ی له‌زیر لوّاهوه ۱) خُرد؛ ۲) لند، حرف زیر لبی.

ورتاسین: ۱) برنه کردن؛ ۲) جنّله‌ئه‌ی برین (ده‌می برنه کهم ده‌ورلیتی) ۱) لندیدن؛ ۲) ابرکشیدن زخم.

ورتکه: ۱) زوّر ورد (منداله‌که‌ورتکه)؛ ۲) به‌شه‌ی تیکشکان (ورتکه‌م له‌جیّ جوه) ۱) خُرده‌ریز؛ ۲) بند انگشت.

ورته: برنه، قسه‌ی له‌زیر لوّاهوه، ورت لند.

ورته‌ورت: ۱) ورته‌ی زوّر؛ ۲) لهیولاسین و برنه بیس که‌ا ده‌ولم به‌سه‌ی ورته‌ورت) ۱) لندیدن زیاد؛ ۲) فرمان به خاموشی از فرولند.

ورج: حورج، حش، خرس، حمش خرس.

ورچیا: بزاوه، هه‌لزاوه برگزیده.

ورچه: ۱) زه‌لامی ئیکسه‌راو؛ ۲) ئاوه‌یوّ سه‌گان ۱) گنده‌لی هیکل؛ ۲) نام سگان.

ورچه‌قوله: برنی له بیاده‌می قه‌لموی کوزه‌ه‌لاّ کنایه از آدم گیل.

ورچه‌ك: گوندیکه له کوردستان به‌هوی ویرانی کردن نام دهی است در کردستان که بعنوان ویران کردند.

ورچه‌کوله: برنی له بیاده‌می قه‌لموی کوزه‌ه‌لاّ، ورچه‌قوله کنایه از آدم چاق کوتاه‌قد گیل.

ورچه‌کوّله: به‌یکه‌ورچ بچه‌خرس.

ورخال: خه‌رتل، دال، دالاشی سوریاو لاسخور.

ورد: ۱) ور، ورت، پیچه‌واهی درشت؛ ۲) برنی له بیاده‌می زرنگو ئه‌کوّن (بیاریکی ورده له کاری خوّی‌ا)؛ ۳) ئه‌ماشاکه، سه‌رنج‌ده، (ورد ئه‌مه چه‌نه‌کا)؛ ۴) دوعای زه‌لیوان ۱) خُرد، ریز؛ ۲) کنایه از آدم منظّم و باهوش؛ ۳) نگاه کن، دقّت کن، بنگر؛ ۴) ورد.

ورداً: ئیره‌دا، ئیره‌وه از اینجا.

وردبوّن: له‌ئه‌وه‌ئه‌بوّن، بوّئه‌وه‌ئه‌بوّن وه‌ك تاره خُرده‌ریزشدن.

وردبوّنه‌وه: ۱) به‌زیی له‌شتی زوّاس؛ ۲) پیرکرده‌وه؛ ۳) گوّزه‌ی بوّل بچوّك؛ ۴) فروشرانی مالّی بازرگانی ۱) با دقّت نگاه کردن؛ ۲) فکر کردن؛ ۳) خرده‌شدن پول؛ ۴) فروخته‌شدن کالای بازرگانی.

وردبین: بیرتیژ به‌هوّش هوشیار و تاریک‌بین.

وردکردن: ۱) کرده‌بوّن له‌ئه‌وه‌ئه‌کردن؛ ۲) بوّلی زل به‌بچوّك گوّزه‌یه ۱) خُرد کردن؛ ۲) پول خُرد کردن.

وردکرده‌وه: گوّزه‌ی بوّلی زل به بچوّك خُرد کردن پول.

وردکه: ۱) ورتکه؛ ۲) له‌ئه‌وه‌ئه‌بکه ۱) خُرده، ریزه؛ ۲) خُردکن.

وردمرد: شرّوشاتال، خرتوبرت خرت و برت.

وردوآله: خرت‌وبرت، که‌لّه‌پلی که‌م‌نرخ خرت و برت.

وردوبوّن: وردبوّنه‌وه دقّت کردن.

وردوخاش: زوّرزوره خرده‌خاك، بسیار ریز.

وردوخال: وردوخاش بسیار ریز.

وردوخان: وردوخاش بسیار ریز.

وردودرشت: ۱) بچوّك و زل؛ ۲) برنی له گشتی خرابی حال یان ئاوایی

[illegible] ۱) ریز و برشته؛ ۲) کنایه از همهٔ افراد خانواده یا آبادی.

وردورد: ۱) زوردرد (وردورد کردن)؛ ۲) بسیاری لرزه‌دانستن؛ (وردورد تب‌لرزه‌ای) [illegible] ۱) بسیار ریز؛ ۲) با دقت نگاه کردن.

ورده: ۱) ورده؛ خرده؛ ۲) برنجی که برنج و مغز (وردهم جه‌ستم‌ریگ هنده)؛ ۳) خرده‌پرست؛ ۴) کمی، کم؛ ۵) کمرم و بیماری ورم که له بین برشته‌ترین بو سوتانیمن [illegible] ۱) از اینجا؛ ۲) کنایه از مرد گرسنه؛ ۳) خرده‌پرست؛ ۴) اندکی؛ ۵) نابالغ.

وردهاسافه‌نگ: ۱) بندگی برنجه‌ویس‌بس؛ ۲) برنجی که تر باشد (بندگی بنشه‌ی (ایر که کوکی و هنری دوب کمه‌ری هنشا/

وردهاسافه‌نگی: برای کوکه نیشانه‌ی (جمله) [illegible] ۱) صدای بریده بریده؛ ۲) کنایه از گیج.

وردهبا: برنجی که تر و نرم [illegible] کنایه از بار ملعه.

وردهبایعت: کالا یا مالی جزجی، وردهاله [illegible] کالا و متاع بیقدر.

وردهبال: کالی لهنه‌ترین [illegible] گلهای کوچک و بهتر زیبا.

وردهبزه: زیرده‌جه‌ی کم [illegible] لبخند سبک، تبسم.

وردهبن: پارچه‌ی نازک [illegible] خرده‌بیه‌رون شکم.

وردهبن: زرین [illegible] بارباتین، نازنین.

وردهتهریب: تهفتی وردو [illegible] تخمه‌های ریز و متصل در نوشت.

وردهدان: دانه‌ی ریزه‌ی جگه، له‌گانه‌و جو [illegible] بنشن.

وردهدهمان: زه‌گی زور باریک له‌تهنه‌امه [illegible] زه‌ی.

وردهزه‌گه: ۱) وردهدهمان؛ ۲) زه‌گی وردی ده‌ره‌وه‌ی شاره‌گی رووه‌ک [illegible] ۱) زه‌ی؛ ۲) برزه‌ای پیرامون ریشه‌ی نباتات.

وردهشمر: نوره‌شمر [illegible] نگا: نوره‌شمر.

وردهفروش: ۱) پیچه‌وانه‌ی کوفروش، کسی که به‌کمه‌که‌ت ده‌فروشی شه‌رکانه؛ ۲) برنجی که دوکانداری قه‌ض؛ ۳) جزجی [illegible] ۱) خرده‌فروش، خرده‌فروش؛ ۲) کنایه از کاسب کم‌سرمایه، خرده‌پا؛ ۳) بیقدر.

وردهقن: خاکه‌قند [illegible] خاکه‌قند.

وردهقند: خاکه‌قند [illegible] خاکه‌قند.

وردهک: پارچه‌ی که نیشه‌بازی سه‌ملت، دقیقه [illegible] دقیقه، ساعت.

وردهکار: ۱) بیانسی زیاد و بیاد زانا؛ ۲) دمس‌ره‌نگین؛ ۳) کاروباری بالای جوره‌جوری کار [illegible] ۱) آدم مرتب و منظم؛ ۲) هنرمند؛ ۳) کار منظم.

وردهکاری: ۱) دمس‌ره‌نگینی؛ ۲) پیرکرده‌و باش بیاده‌هنان [illegible] ۱) هنرمندی؛ ۲) نظم و ترتیب.

وردهکوت: ۱) چه‌ت پارچه‌ی جکوله؛ ۲) دوامین گزه‌ی خوان [illegible] ۱) قطعات ریز؛ ۲) آخرین مرحلهٔ خرمن‌کوبی.

وردهگز: تیرانگی، ره‌خه‌گز [illegible] خرده‌گز.

وردهگلمی: گلمی دوسانه [illegible] گلهٔ دوسانه.

وردهل: گرده‌ل، کورته‌بالای خرکه‌له [illegible] کوتاه‌قد چاق، گپل.

وردهله: ۱) زور جکوله؛ ۲) جوسکه [illegible] ۱) ریز؛ ۲) مچ.

وردهمال: نازنان، مه‌زه‌ن [illegible] کنایه از گوسفند ریز.

وردهمرده: خرت‌وپرت، شرنیشان [illegible] خرت و پرت، اثاثیه.

وردهو: تو شاکه، سه‌رنج بده [illegible] نگاه کن، توجه کن.

وردهواله: مالی جزجی [illegible] کالای بیقدر.

وردهوردهه: کم‌کمه، سه‌ره‌سه‌ره [illegible] کم‌کم، پرانش‌پرانش.

وردهویسون: ۱) وردیسونه‌ی؛ ۲) وردیسونه‌ی بوکی زل به بچوکه؛ ۳) فروشی مال [illegible] ۱) دقت کردن؛ ۲) خرده‌شدن پول؛ ۳) فروخته‌شدن کالا.

وردهویه‌خسه: برنجی له کشه‌گشتی بنه‌ماله‌و داریی و زیه‌ه‌ور لهنا‌ی‌دا؛ (هنانته‌سه‌رمان وردهویه‌خسه‌یان بردن [illegible] کنایه از صرم اهالی و اموال.

وردی: ۱) بچوکی، گچکه‌یی؛ ۲) باش بیرکرده‌و [illegible] ۱) خردی و ریزی؛ ۲) دقت.

وردیان: زیه‌ا‌ه‌وان [illegible] زه‌ا‌ه‌ان.

وردیس: چه‌سوکه به هه‌ریوه‌ست بو کاره به بوه‌ست [illegible] با دوست ام کردن.

وردیکا: وردیله، زور وره [illegible] بسیار ریز.

وردیلبیایش: گچکه بوه‌وه [illegible] کوچک شده است.

وردیلدبایش: بچوکه ده‌ره‌کا [illegible] کوچک می‌شاید.

وردی کلا: جکوکوکه [illegible] کوچولو.

وردی کلاسه: وردی کلا: (سلام کردیه تمیل وه‌لان چه‌سنی/

وردیکلاسن: دوروانی هه‌سنی) [illegible] کوچولو.

وردیکه‌ل: وردکوکه [illegible] کوچولو.

وردیکه‌ی: گچکه‌یی [illegible] کوچکی.

وردیلانه: جکولانه [illegible] کوچولوی دوست داشتنی.

وردیله: وردی زوره [illegible] بسیار ریز.

وردیله‌ک: وردی زوروره [illegible] بسیار ریز.

وردیله‌که: زور جکولانه [illegible] بسیار کوچولو.

وردی‌مره: شرنیشان، خرت‌وپرت [illegible] خرت و پرت.

وردی‌مره‌ی: وردی‌مره [illegible] خرت و پرت.

وردینه: هه‌روک، هه‌رناک [illegible] هر دو.

وردینی: هه‌روکیان، هه‌رکیان، هه‌ریکیان [illegible] هر دوتایان.

وردوو: هه‌موکیان، کوکیان [illegible] هر دو.

وردوکیان: هه‌ریکیان، هه‌رکیان که به‌وه‌ت [illegible] هر کدام.

وردو: ۱) بچوکی تازه به‌هه‌لاهی کرلو (هه‌ستی ده‌کی وردی لوکه‌ه‌ا؛ ۲) بندگی خرده، بندگی سوکایی بچه‌شی چه‌رخ یان شتی بلیخالی [illegible] ۱) بهترین قسمت پنه از نوره؛ ۲) صدای چرخش شتابان چرخ یا چیز توخالی.

وردژ: برژ [illegible] برشت.

وردژان: برژان [illegible] برشته شدن.

وردژانن: برژانن، برژانن [illegible] برشتن.

وردژانن: وردژانن [illegible] برشتن.

ورشه: گرشه، بریقه [ف] درخشش.
ورشه‌دار: گرشه‌دار، بریقه‌دار [ف] درخشنده.
ورشه‌دان: برقان [ف] درخشیدن.
ورشه‌ك: جۆری شیله‌گۆی که کەوڵی بەرەو زۆر بەرزه، وشەك، وشەگ [ف] نوعی گرمسان وحشی که پوستش قیمتی است.
ورك: گرو، بەڵێن [ف] بهانهٔ کودك.
ورکاوی: بەڵێن‌گر، گرۆگر [ف] بهانه‌گیر.
ورکدان: ورکاوی [ف] بهانه‌گیر.
ورکگرتن: گرۆگرتن، بەڵێن‌گرتن [ف] بهانه‌گرفتن.
ورکه: ۱) ورنگ؛ ۲) بکه، دەنگی کەمی گریانداوی؛ (هەر ورکەی دێت، ورکەی بیسرە)؛ ۳) خەمو خەیاڵاتی دڵ، کورتە؛ ۴) جمکەی وڵاخەبەرو؛ ئەبەورکە بچوو [ف] ۱) طرده؛ ۲) ناله ونال؛ ۳) غم و هوسهای دل؛ ۴) مُچ ستور.
ورکه: هەرەوزۆر بازبردن، هەڵەبەزین [ف] جست‌وخیز پرش.
ورکەمی: هەرکێ، هەرکەس [ف] هرکس.
ورکەنە: سەری چەسپاو بەشێکەوە لاکرێن، هەڵکەندن [ف] برکندن.
ورکەنە: ۱) پێ کردنی ئاگر؛ ۲) پێ هەڵچۆن [ف] ۱) افروختن آتش؛ ۲) بالارفتن از سنگ و دیوار.
ورکەورکە: هەرکەهرک، فرکەفرک، هەڵەبەزە؛ هەڵەبەزە [ف] جست‌وخیز.
ورگ: خۆر، خورگ، خورگە، گرش، گەدە، بەوە [ف] شکمبه.
ورگ: بەڵێن، گرۆ [ف] بهانهٔ بچه.
ورگدان: سکدانی دیوار [ف] احشای دیوار.
ورگدراو: زگدراو، برینێ لە زۆرخۆر [ف] کنایه از پرخور.
ورگرنای: هەرکەنە، پێ کردنی ئاگر، داگیرساندنی ئاور [ف] برافروختن آتش.
ورگن: زگزل [ف] شکم گنده.
ورگنە: ورگن [ف] شکم گنده.
ورگە: ۱) ورگن؛ ۲) جێ خواردەمەنی [ف] ۱) شکم گنده؛ ۲) معده.
ورگهاتن: وزگەهەستۆرەوە، بۆ زێی زگسێری دەڵێن؛ اورگی هاتو (دیارە زگی بڕە) [ف] شکم برآمدن برای زن حامله گویند.
ورگیلە: ۱) زفر، جەرخ؛ ۲) زەرەوە [ف] ۱) برگشت؛ ۲) زیر و رو.
ورگیلان: ۱) زفرین، گەڕانەوە؛ ۲) زەرەوەبوون [ف] ۱) برگشتن؛ ۲) زیر و رو شدن.
ورگیلانن: ۱) زفراندن، جەرخاندن؛ ۲) زەرەوەکردن [ف] ۱) برگرداندن؛ ۲) زیر و رو کردن.
ورگیدان: قسەی زۆرو بێنام کردن [ف] وراجی.
ورم: ۱) ڕۆخان، ڕمان؛ ۲) قوم، قڕ [ف] ۱) ریزش دیوار؛ ۲) جُرعه.
ورماشەتە: خواردنەوەی بێ‌ئاوەستان [ف] لاجُرعه سرکشیدن.
ورمان: ڕۆخان، ڕمان [ف] فروریختن.
ورمای: ۱) ڕۆخاو، ڕماو؛ ۲) قوبیانی زەوی [ف] ۱) فروریخته؛ ۲) فرورفتگی زمین.
ورمیار: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
ورمی: ۱) وردم؛ ۲) شارێکە لە کوردستان [ف] ۱) پس، شکون؛ ۲) اُرمیه.
ورمی‌دان: ئەمارەیێدراو لەلایەن شەخسەوە، وەعدار [ف] مجاز از پیر طریقت.
ورنایش: ۱) خارش، خورە؛ ۲) خوراندن بە نینۆك [ف] ۱) خارش؛ ۲) خاراندن با ناخن.
ورنگ: ۱) گۆرانی‌وتنی چەسپیو بێ دەم کردنەوە؛ ۲) بشوو، وجان [ف] ۱) زمزمهٔ زیرلبی؛ ۲) وقفه برای استراحت.
ورنگدان: بشووەان، وجان کردن [ف] توقف کوتاه برای استراحت.
ورنگ کردن: بشووەان، ورنگدان [ف] توقف کوتاه برای استراحت.
ورنگە: گۆرانی سەری بێ دەم کردنەوە، ورنگ [ف] زمزمهٔ زیرلبی.
ورنگەورنگ: ورنگەی زۆر [ف] زمزمهٔ پیاپی زیرلبی.
ورو: ۱) پاکی خوێری و بیکارە؛ ۲) بوکەن بوگ [ف] ۱) مرد بیکاره؛ ۲) بوی گندیده.
وروره: گەڕای خای ئاوزگی مامەر، گەڕای ئاوزگی مریشك کە هێشتا خەوکە هێلکە [ف] اسهال تخم‌مرغ، پورهٔ تخم‌مرغ.
وروزە: ۱) جەقەو جەقەدرێژی بێ‌ئام؛ ۲) لەیسوکیکی ئاوڕگانە لە قاڵوز دەبکەوێ و فرەفرێی دێ، فرزە؛ ۳) برینێ لە زێی چەپەیاری قیڵاوی [ف] ۱) وراجی، (ازخنایی)؛ ۲) نوعی اسباب بازی که از سافهٔ میان تهی سازند و می‌چرخانند صدا می‌دهد؛ ۳) کنایه از زن مکار وزاج.
وروزەی جاڵاو: ۱) ئاوبکی جەیاڵی بە لەچەروکاندا بۆ زێی سەرباز؛ ۲) برینێ لە پیرێنی بەهرەت‌وەیڵ [ف] ۱) نامی افسانه‌ای؛ ۲) کنایه از پیرزن مکار.
وروژ: شەڵزاندن بە کۆمەڵ، تۆزەبوونی بە کۆ [ف] هیجان گروهی.
وروژان: تۆزەبوونی بەکۆمەڵ [ف] بەهیجان آمدن گروهی.
وروژاندن: تۆزە کردن و شەڵزاندنی بەکۆمەڵ (زەرەوەاەی وروژاندوە) [ف] به هیجان آوردن گروهی.
وروژاو: تۆزە کراو بە دەمەوان [ف] بەهیجان آمده، برانگیخته.
وروژم: پەلاماری بەکۆمەڵ [ف] هجوم.
وروژم‌هێنان: پەلامارەانی بەکۆمەڵ [ف] هجوم آوردن.
وروژم: بەهەژم‌هاتنی کۆمەڵ [ف] با فشارآمدن، ریزش کردن.
وروستەی: بێ‌هەڵچۆن [ف] بالا رفتن از کوه و درخت.
وروکان: بێ‌وروکان، دەورەدان لە هەموولا بەکەوە [ف] برامون گرفتن از هر سو.
ورە: ۱) وزان، زرای تاڵی، بێ‌وەستاوی دڵ؛ ۲) ورنگ [ف] ۱) رهبر، شجاعت؛ ۲) زمزمهٔ زیرلبی.
وزە: ۱) برسەتی، برچێتی، تیزی؛ ۲) دەنگی بەیەکەوەنانی چەرخ یا ئاوبەتاڵ (فرۆکە وزەی دێت)؛ ۳) چەقەو جەقەبازی؛ ۴) بیتوڵەی نوسەتی؛ ۵) وزە، یەمسوی ئاو، هەڵاجی گۆڕا؛ ۶) بەردەڵان [ف] ۱) گرسنگی؛ ۲) صدای مانند صدای هواپیما؛ ۳) وراجی؛ ۴) بیتهٔ مالاریا؛ ۵) بتهٔ واحدهٔ بالا شده؛ ۶) سنگلاخ.
وڕەبۆسکە: کنایەکە [ف] کنایه‌ای است.

وره‌بۆلکه: گیایه‌که‌ گیاهی است.
وره‌بیمر: بەترس، ترسی که بیاوه‌ کاروتازایەتی دەخەنە: اشتهاکی سەخت و وره‌بەرد: سهمناک.
وره‌بەردان: ۱) زراوچۆن؛ ۲) تاوەیندۆن ۱) زهره‌ترک شدن؛ ۲) ترسیدن.
وره‌چۆن: زراوچۆن زهره‌ترک شدن.
وره‌س: تاڵودان، داری دارەزای خاڵۆ تیرهای چوبی سقف.
وره‌ق: ره‌وەند، گەشتی بەرازو گورگ گله گرگ و گراز.
وره‌وازه: گوندیکه‌ له‌ کوردستان بەعەسی وێران کرد روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
وره‌وی: دەنگی تەسەریک، وریگەورنگ زمزمهٔ زیرابی.
وره‌وی: دەنگی گەورەو گری سۆڵانی شتی صدای گوش خراش، جرجمت جنزت.
وری: جەغەد، دەنگدانی کبوتر که بیدەنگبن امر بساکت شدن سگ.
وڕی: گۆزی، سەرگۆزی کیجی.
وریا: وریگ، بەهۆش، زیرەک وریگ، هوشیار.
وریاوا: ئەو گوندانەی کوردستانه که بەعەسی تاوڵیان کرد روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
وریای: بەشیوەک خوراندن خاریدن.
وریستەی: زاڵۆن، بڵندۆڵه‌ سەریا برخاستن.
وریسکه: بریسکه، بریسکه برق ابر.
وریش: گرشه، بریقه درخشش.
وریشن: گرشەدار درخشان.
وریشه: بریقه، ورشه، گرشه درخشش.
وریڵن: بریڵن، ئەدەنگرەن به تیغ بریدن.
وریشگ: ۱) وران، وره، زراو، تەوەتی دڵ؛ ۲) وریشگ، گۆرانی لەنێو گۆران؛ ۳) توڕه، تاڕام ۱) قوت قلب، شجاعت؛ ۲) ویزهٔ زیرابی؛ ۳) قرآن آرام.
وریشگه: وریشگ، وگه، وریگ.
وڕینه: بڕاوه، زراوەتن، پاتەران هذیان.
وریته: بڕینه هذیان.
وڕینەوو: ۱) بەس کردن له قسه، (ساتوخوا بی وڕینەوو)؛ ۲) بڕینەوەی دار به تەورو مشار ۱) پایان دادن به سخن؛ ۲) بریدن درخت و کشه.
وریەو: هەرکام، هەریەک هرکدام.
وز: دەنگی مێش و وزگه صدای مگس و زنبور و...
وزاق: ۱) بەرزبونەوەی بەخۆوە؛ ۲) تاوین ۱) جهش برق؛ ۲) پرتاب.
وزاق‌بەستن: بەربەرین و بازی گەورە بردن جهیدن و پریدن.
وزاقدان: وزاق‌بەستن جهیدن پریدن.
وزای: هەڵدان، تاوین انداختن پرت کردن.
وزتن: وزای انداختن.
وزم: داڕەژی، تاڕەوەت فرحت تاروت.

وزنەاش: ناوی دێیەکه له کوردستان نام روستایی است در کردستان.
وزنەدەره: ناوی دێیەکه له کوردستان نام روستایی است در کردستان.
وزنقشلاغ: ناوی دێیەکه له کوردستان نام روستایی است در کردستان.
وزو: ئەحا می اندازد.
وزو: ئەحەم می اندازم.
وزۆن: ۱) دەنگی کوڵینی ئاو؛ ۲) هاتنەدەی مار ۱) صدای جوشیدن آب؛ ۲) صدای مار.
وزۆش: ئەیحەم می اندازیش.
وزه: ۱) توانا، قەوەت، باقەت؛ ۲) گەندەیەکه، جۆرێ کابەس ۱) تاب و توان؛ ۲) نام نوعی بازی است.
وزەنگی: تاڕەنگی، زەنگو تاراتاب.
وزەوزی: ۱) دەنگی مێزی مێش و زەبەوالله؛ ۲) برێتی له سرنه کردن ۱) وزوز؛ ۲) کنایه از چغچغ.
وزین: تاوین پرتاب کردن.
وز: ۱) دەنگی تاوێزراوی زۆر بەشەوزم؛ (بەدەنگی بەرەڵانی وزەی هات)؛ وزەی گوله بو؛ ۲) بزن، بزان، بەشەمای بزان وازان؛ بزاندن؛ ۳) بەدەنگی بزاندن، تەقاندن، وازاندن ۱) صدای درفتن سنگ و گلوله؛ ۲) برشتن؛ ۳) گریختن.
وزاردن: بزاندن، تەقاندن برگزیدن، گریختن.
وزانن: ۱) بزاندن؛ ۲) وزاردن ۱) برشتن؛ ۲) گریختن.
وزاو: تاوێری ئەسەریەکی بەسامی تاڕەبەقاو آبیاری بیابی شدام نهال تازه نشانده.
وزدن: هەستی دڵو دەروون وجدان.
وزنگ: ئەزنۆ، زرانی، جۆگه زانو.
وزه: ۱) دەنگی توندی با؛ ۲) دەنگی گوله؛ ۳) پاژاوی ئاسیاو ۱) صدای تندباد؛ ۲) صدای گلوله؛ ۳) آهرم چوبین در آسیاب.
وزمگ: تیشکەمشکه تشنگه، موشک آتشبازی.
وس: ۱) بیدەنگ؛ ۲) خەرمان به بیدەنگبۆن ۱) خاموش، ساکت؛ ۲) هیس، خاموش باش.
وسا: ۱) تاوهاد، بەجۆرێ؛ ۲) توسا ۱) اینطور؛ ۲) استادکار.
وسان: هەروسان، وەسان، بەنی هەواڵی وەشمه اقسام.
وسان: تاوا، بەجۆرێ اینطور، بدینسان.
وسبۆن: بیدەنگبۆن ساکت شدن.
وسین: وسۆن ساکت شدن.
وسه: ۱) وس؛ ۲) خەوین ۱) بکا؛ وس؛ ۲) خوابید.
وسقا: توسا استادکار.
وسقان: ۱) زاوەستان؛ ۲) سەورگرتن ۱) ایستادن؛ ۲) صبر کردن.
وسقن: ۱) تاوین؛ ۲) خواستن ۱) پرتاب کردن؛ ۲) خواستن.
وسکه: ۱) کەشتەرین دەنگ؛ ۲) وسقەت لێ‌ەه؛ ۲) خوازراو ۱)

کمترین صدا؛ ۲) خواسته‌شده.

وستهی: ۱) خستن؛ ۲) دوختن [ق] ۱) انداختن؛ ۲) خوابیدن.

وسعدته: مجهول؛ دستور دیرفتنی کار [ق] فرصت انجام کار.

وسک: وسکه، تیشه، زن بزرگ [ق] خشک.

وسکت: ۱) وسته، بی‌درنگ؛ ۲) بی‌درنگ [ق] ۱) ساکت؛ ۲) ساکت باش!

وسکت‌بوی: درنگ‌کردن [ق] حرف زدن، ساکت شدن.

وسکت کردن: بی‌درنگ کردن [ق] ساکت کردن.

وسکرا: دیگری نزاع‌کردن که خواب‌دیدنی [ق] کاسه.

وسکی: کاسکو، کاسکوی [ق] ملاقه.

وسلی: خوشنسی تابی [ق] غسل شرعی.

وسمه: زنگی که زنان برای بی‌رنگ‌کردن [ق] وسمه.

وسنی: دوری جزیرک بو بکری، عنین [ق] هوو.

وسو: سوگ‌کلمه‌ی‌ی یوسف، نام بو پیاوان [ق] وسوسه‌شیطان، بدخیری.

بی‌نامه جوّ بو سوسه‌ی‌ی [ق] مخفف یوسف، نام مردانه.

وسواس: نامه‌ی‌ی، کسی که خاطرجمع کردنا [ق] بی‌دلدگرفتن [ق] وسواس.

وسواسی: واژواری، سرسری [ق] مردد، مبهمی مزاج.

وس‌وشاد: دنگی، گریان‌و شیون [ق] صدای گریه و زاری.

وسوسواره: ناوی هوزیکه که تاکو بهصری دربه‌دری کردون [ق] نام عشیره‌ای کردان.

وسین: شو که‌ناوی خوشی [ق] مخفف حسین، نام مردانه.

وش: ۱) گوش، (وشم)؛ ۲) دنگی ماری زکه‌هستا؛ ۳) بهمای گوشین (تیری بلوره تاوی‌وشم)؛ ۴) بی، ناگاهی (وشیار)؛ ۵) کیاکه‌ی؛ ۶) فرمانی بیدنگ‌بون؛ ۷) بوتن، فرمانی کمروستاندن [ق] ۱) گفتن؛ ۲) صدای مار خشمگین؛ ۳) فشردن؛ ۴) هوش؛ ۵) کف؛ ۶) امر به‌سکوت؛ ۷) لفظ متوقف کردن الاغ.

وشا: گوشرا، گوشرا [ق] فشرده شد.

وشان: ۱) گوشین، اسناوه‌ستا گئوش؛ ۲) ناردشیر، تاقت کردن، فشران [ق] ۱) فشردن؛ ۲) پنهان کردن.

وشاردن: ۱) گوشین، گئوش؛ ۲) فشاردن [ق] ۱) فشردن؛ ۲) پنهان کردن.

وشاق: گنج، لاو، جحیل، جوان، نوبر [ق] مرد، جوان.

وشان: گوشران، گئوشان [ق] فشرده‌شدن.

وشان: گوشرا، گئوشیاگ [ق] فشرده‌شده.

وشای: وشاو [ق] فشرده شده.

وشت: ۱) وشتی، ترساندن؛ ۲) وشتی، دنه‌ای سه‌گ، کس، کس‌کس؛ ۳) وریا، زرنگ [ق] ۱) کلمهٔ ترساندن؛ ۲) کلمهٔ تحریک سگ؛ ۳) هوشیار و زرنگ.

وشتن: خوشتن، خوشتن، دنه [ق] شتن.

وشترالوک: خوشترخوره [ق] خارشتر، گسیمه.

وشترا: تجربه‌شیوه‌ای تیر بهای جزم [ق] آب‌خوره وسط رودخانه.

وشترخو: خشترخو، جیجنگاه [ق] آلاکلنگ.

وشترخان: ۱) تهوه‌ای وشتران؛ ۲) برنجی که توی زرگیر در دیوار بند [ق] ۱) شترخانه؛ ۲) کنایه از آدمی بسیار گناه و بد، سالن.

وشترخوا: خوشترخوا، داوگه، داوگه، داوی تخمه‌دزدکه [ق] خشترخوا، آخورگاه، تیمچه.

وشترخوان: خوشترخوان [ق] خارشتر.

وشترخوری: جانوری‌کی ترسنده که تیری پشمه‌گوی، دیگر خو بو خانه بمرشتی وشتر، ترکی دهخوا [ق] ترسنده‌ایست گریه‌سان.

وشترخوزکه: وشترخوزکه [ق] خارشتر.

وشترخوره: وشترخوار [ق] خارشتر.

وشترداته: ۱) چوزی گهم؛ ۲) چوزی راج گهو دهرمان دهشی [ق] ۱) توتی گندم؛ ۲) توتی راج.

وشتردوابه: وشترداله [ق] نگا: وشترداله.

وشتردیانه: وشترداله [ق] نگا: وشترداله.

وشترفین: برنجی که بو خواردگو دهشهیر [ق] کنایه از کسی‌که تو توان.

وشترگهل: دهبوشتر [ق] گلهٔ شتر.

وشترگه‌لو: گوتهی سوالهی تیکخزاو بو راگوزاری نام [ق] شترگلو.

وشترما: بیشتری مو بنه، بهراتیهری تیر [ق] شتر ماده.

وشترمان: چوزی ماری زهرداو زهشه [ق] توتی مار.

وشترمی: جانهوریکه وهک مامز، دهچی زور بلندو، ناقزی بی‌ریو [ق] شترمرغ.

وشترمل: ۱) کوتیکه که کوریستان؛ ۲) برنجی که بیشهمی ماریزه [ق] ۱) نام کوهی است؛ ۲) کنایه از آدم گرمن دوان.

وشترمولی: جیگهی تیخدانی وشترگهل [ق] جای خوابانیدن شتران.

وشترمه‌له: دهلهی امسر ئاسته [ق] شتاکردن بر پهلو.

وشترو: وشترا [ق] آبکوهه، خوراب.

وشتروان: ساروان، شوانی وشتران [ق] ساربان.

وشتری: چوزی زوینتن به لوقی بند [ق] توتی راه رفتن.

وشتو: دنه‌ای سه‌گ به ترسهوه، کس‌کس [ق] لفظ حمله دادن سگ.

وشته: وشتی ترساندن (وشتهی لی‌کهی دلی دهتوقی) [ق] کلمهٔ ترساندن.

وشتهه: ناوی دوگوند که کوریستان، یهکیان بهصری ویرانی کرد [ق] نام دو روستا در کردستان که یکی را بعثیان ویران کردند.

وشتیو: وشتو [ق] لفظ پارس دادن سگ.

وشتیو: وشتو [ق] لفظ پارس دادن سگ.

وش: ۱) دهوهک که دیوار بانگه؛ ۲) خوتهای [ق] ۱) شتر، یک دهم؛ ۲) خوتها.

وشش: دهنگی ماشین جیگهن [ق] صدای ضعف.

وشلک: ۱) پیچهوانهی تهن؛ ۲) ریق، سخت؛ ۳) زوو، جگوئی؛ ۴) روناکوش؛ ۵) تاریک‌بیشتر؛ ۶) نه‌ئیت (بولی وشکی هه‌یه)؛ ۷) پیچهوانهی قلب، جیاوازهوان (ئهو لیره قلب‌نه وشکه) [ق] ۱) خشک؛ ۲) سخت و سفت؛ ۳) خسیس؛ ۴) اخیر؛ ۵) تهیه؛ ۶) بد.

۷) سرد، یاخ.

وشکاروٚ: سرد، جوڵی، ڤاڤڕۆ بی‌ئاو ڤ خشکسال، کوڕ.

وشکاڵمە: ترسیاندن، سەرکەوتوانی بەدوای ڕاوەدا ڤ بەدرەنگی قەل ڤ آسمان، زمین.

وشکان: خشکەی بی‌ئاو ڤ سای بی‌آب.

وشکانی: ۱) بەش، بەشەواری شوێنی بەتاڵ ۲) ماوەیەک لەسەرەتای کەوتنی وشکەو بارانی ئاماری ڤ ۱) بڕ، خشکی، ۲) تەنیا بی‌بارانی و خشکی زەمین.

وشکاو: تیشکاو ڤ بەبی آب.

وشکاوەهاتن: دواجەنگی ئاو ڕۆشتن، تیشکاوهاتن ڤ خشکبوونی آب.

وشکاوین: تەنیشتوو، مانگانەیەک کە بۆ تاوین بۆ ساڵ بۆی کردوو ڤ ستر و بی‌پاکانە، ئازاری هرۆئی.

وشکاوشلە: ڕیشکی تەنکەدەنی بەدەرڤ بسیار خشک.

وشکاوهاتن: وشکاوهاتن ڤ نەرسیدن آب.

وشکاوی: جەنەوەرانی کە لە بەرزایەوە دەتوانن بۆیان وەک ڕەهەم بۆ ڕۆژ مار ڤ درەختین.

وشکایی: بڕ ڤ خشکی.

وشکبوو: جۆرانی لەخۆی کەوتوو ڤ خشک بوو.

وشکبوون: ۱) لە جۆرانی ڕۆژگاروون، ۲) ڕیش‌بوون، ۳) لە جۆرانەو بۆرین کەوتن، (لەمەر سان وشکبووم، بەو فرۆکەم وشکبوو کاریانا) ڤ ۱) خشک بوون، ۲) سخت بوون، ۳) خشک بوون لە جۆرکت بازدانەکەن.

وشکبووەوە: لەمەری ڕۆژگار ڤ ڕۆژگار خشک بوون.

وشکدەبی: دیوارێکی لە وشکەبەرڤ دیوار سنگی بی‌ملاط.

وشکدەکردن: ۱) بی‌ئاوکردن کانزە سەرچاوەیی، ۲) تەر کردن بەدەستمال ڤ ۱) خوشیدن خشک، ۲) خشک کردن خیس.

وشکدەکردەوە: تەر لەمەری ڕۆژگارکردن ڤ خشک کردن خیس.

وشکدەواعە: وشکدەو بەرنگ ڕۆژەوە دەمەڤ بسیار خشک.

وشکە: ۱) مرۆی بەهەڵ بی‌خۆراک، ۲) دەمەوەیە قەمەڵەدا، ۳) بارەی بەهەڵ ۴) بەمۆنەیەکی ئازەلە کە تیر وەنەبووە ڤ ۵) هەرشتی کە بەرنجە، ۶) کەسرە، ۷) چۆڵی، هۆش، فەرمانی ڕۆشەنەنی کەرو نیستر ڤ ۱) بۆ ڕەقەی بەبی خۆراک، ۲) بشتن، ۳) پول نقد، ۴) بوعی بەباری دام کە تیر خشک کەد، ۵) خشک بەمەنی تاو، ۶) ئاپاڵە پاڵەڵ و خشک بووە، ۷) لفظ متوقف کردن اسم والاخ.

وشکەبار: میوەی تیشکەوەگراو وەک بەرزەو میوەی قەیسی و کشمش ڤ خشکبار.

وشکەبرین: کوانی بی‌ڕەچەکەو ڤ زخم برک نکردوو.

وشکەبەر: وشکەبار ڤ خشکبار.

وشکەبەرد: تیشکە کەڵەک ڤ سنگچین بەبی گل.

وشکەبەر: جەلاوی کە هەر بەهاران ئاوی تیدایە ڤ چاو آبی کە فقط بهاران آب دارد.

وشکەبیرۆ: پیچەم، ئەمەی خەرەبەرۆ بەمۆنەیەکی پیشەڤ یکی از بیماریهای پوست.

وشکەبیلاو: بیلاوی کە دەگەڵ ئیشان ڕۆنی بی‌ئەکرێ ڤ جلو، کە.

وشکەجاو: ئاشی بەفرسی خواردن، ئاشی بی‌بەخۆر، خواردن ڤ نان تنها و بدون نانخورش خوردن.

وشکەجەن: وشکەجاو ڤ نگا: وشکەجاو.

وشکەچن: تیشکە کەڵەک ڤ سنگچین.

وشکەچۆر: ڕۆباری کە لەناوبەناو تیشکەدەبی ڤ رودی که در بهاران پر خشک.

وشکەچین: وشکەچن ڤ سنگچین.

وشکەدان: داهوڕە ڤ پستان.

وشکەداوەت: ڕەمەسی بەگەل کە ڕی ئەیانبڕی ڤ قصی گریهی بردانه.

وشکەڕۆن: ۱) بەمەکەدە، ۲) ئۆگۆزەیەو کە بەست بی خۆشکەن، ۳) تیشکەڕۆن ڤ ۱) دروینی غلە بەدەست، ۲) ئەرکەشی خوری لە پوست بەبی جیاکردن، ۳) دلقک خاوەن.

وشکەڕوٚ: وشکاروٚ ڤ خشکسال.

وشکەڕوٚ: تیشکەڕوٚ کەسی ڕاهەتراو ڤ اسب تعلیم دیده.

وشکەڕی: ڕیگای بەهەستم چەندەلاڕو خوشی بەکاردەڤ راه سنگلاخ و بادەوار.

وشکەساڵ: ساڵی کەمباران ڤ خشکسال.

وشکەسوفی: هەرکەدەنیای ئەزاڵو بی‌سەلیقە، (بروانە وشکەسوفی و ڕەفسی بەمەبەوەلە / دەسان لە چەمەری ڕیشکی هەدا کەوتە بی‌ساڵە) ئاڵی وڤ زاهد خشک و فشری.

وشکەسەرما: سەرمایەکی بەهەستەکی بی‌ئەکردن ڤ سرمای سخت و بی‌باران.

وشکەسەماو: ڕیشی لە هۆی ڕۆژەوەیەکەوە تیشکەدان بەهۆی ئاوی ڤ گناه از اظهار شادی کردن بدون سبب.

وشکەسی: ۱) سەنگەفەرش، ۲) تیشکەسی ڤ ۱) سنگفرش، ۲) مزدور نقدی بدون خوراک.

وشکەشین: شیوەیەکی کەمەر بۆ کەسی بەبی‌ئەوە جانەوەرەک بارەو جوان بدا بە شیوەی گۆڕان، (چوین بۆ ئاغا وشکەشیمان کرد) ڤ شیوەی کە لە جاڵەی ماسەدار غەلەی بە شیوەی کەنار خشک.

وشکەشین: دۆڵو دەرەی بی‌ئەکەوەڤ بی‌آب.

وشکەکەڵەک: وشکەچین، تیشکە کەڵەک ڤ سنگچین بدون گل.

وشکەڵ: ئکی وشکی دارڤ شاخەکانی خشک درخت.

وشکەڵاتن: ۱) وشکەبوون، ۲) ڕیشی لە لاڵاڕۆیی بازڤ ۱) خشکیدن، ۲) گیاه از لاغر شدن بسیار.

وشکەڵاتو: ۱) تیشکەبوو، ۲) لەزەلاڕۆیی ڤ ۱) خشکیده، ۲) بسیار لاغر شده.

وشکەمس: ۱) تیشکەس، تیشکەمس، ۲) خواتکاوەی بی‌ئەنجە بەهەری شیوو کۆنگەی سەلاو بەدڤ ۱) مزد نقدی بدون خوراک، ۲) دادن تصدیقنامه بدون دریافت بهره سالیانه.

وشکەمس: وشکەس ڤ نگا: وشکەس.

وشکەویزگە: تیشکەویو ڤ خشک شده.

وشکەوبۆن: وشکبوونەوە ◻ خشک بودن، خیس.
وشکەوکردن: وشک کردەوە ◻ خشک کردن، خیس.
وشکەوەبو: وشکەوبوگ، تیشکەوبو ◻ خشک شدن، خیس.
وشکەوەبۆن: وشکەوبۆن، وشکبوونەوە ◻ خشک شدن، خیس.
وشکەوەرد: خەفتان، ترجاندن لە شیوەرد بەهەمای باران ◻ شرافشانی در زمین خشک به امید باران.
وشکەوەکردن: وشک کردەوە ◻ خشک کردن، خیس.
وشکەهەلاتن: وشکەلاتن ◻ نگا: وشکەلاتن.
وشکەهەلاتو: وشکەلاتو ◻ نگا: وشکەلاتو.
وشکەهەلگەران: تریک بە وشکبۆن ◻ تریک به خشک شدن.
وشکەیی: برنی لە زوبی و تلەسوکە ◻ کنایە از تملق.
وشکی: ۱) بەز، وشکایی؛ ۲) بیجیوانەی تەری؛ ۳) بەتی، بی هیچ: ئەوانەن بەوشکی هاتوین وات: بەدەستی چاتان، بەلیتی بەوشکی بەکاری چی مەنە ◻ ۱) بی، خشکی؛ ۲) خشک بودن، ضد خیسی؛ ۳) خالی از هرچیز، خشک و خالی.
وشمو: ۱) بەلای شیاوەوە؛ ۲) مەیزەر، دەنگم؛ ۳) بەهای گوشین بۆ نزمین: بە گوشم ◻ ۱) لغت بابات؛ ۲) گوهر؛ ۳) می‌فشرم.
وشمی: بی نرخ ◻ به دی می‌گوید.
وشو: وینەی ترسانەنی ترسەنۆک ◻ لفظ ترساندن ترسویان.
وشوو: ۱) کۆمەلی زور لە دەنگی میوە، کە بچارکیکەوە هەلواسراوە؛ ۲) گولی دەخل ◻ ۱) خوشهٔ میوه؛ ۲) خوشهٔ غله.
وشوکەن: گوڕجین، کەسی کە دەستەو گوڕ دەکا ◻ خوشه‌چین.
وشە: ۱) وانە، واژە، بیژە، بیژەر، قسە، لەمن، کەلیمە؛ ۲) دەنگی باڵ دەنگی ماری تۆڕە ◻ ۱) کلمه؛ ۲) صدای بالش مار برانگیخته.
وشەبەوشە: کەلیمە بەکەلیمە، لەز بەلەز ◻ حرف به حرف، تماماً.
وشەك: وریشك ◻ نگا: وریشك.
وشەگ: وریشك ◻ نگا: وریشك.
وشەوش: دەنگی لەمنوین بەکی مار ◻ صدای پیاپی مار برانگیخته.
وشی: ۱) وشوی میوە؛ ۲) رازدوی گوشین بۆ کەمی سیلەمە، گوشی، گوشی ◻ ۱) خوشهٔ میوه؛ ۲) فشرد.
وشیا: وشك، گوشرا ◻ فشرده شد.
وشیار: ئاگادار، هەیی، وریا، (شوکور وشیارە بەمیوی ئەزەگا دنیا خەراباتە/ خەرابەی گەر بکا ئەهلی خەرابە بۆیی ئەزەگرم) بەمەوی ◻ هوشیار.
وشیاربۆن: ئاگاربۆن ◻ آگاه شدن، هشیار شدن.
وشیاربۆنەوە: ۱) ئاگاربۆنەوە لە کاری؛ ۲) بەهەمەبرهاتن لە خەو ◻ ۱) آگاه شدن؛ ۲) بیدار شدن از خواب.
وشیارکردنەوە: ۱) ئاگاداركردن لە نهینی؛ ۲) لەخەو بەراندن ◻ ۱) آگاه کردن از راز؛ ۲) بیدار کردن از خواب.
وشیاری: ۱) وریایی؛ ۲) بەئاگایی، بیداری ◻ ۱) زرنگی، هشیاری؛ ۲) بیداری.
وشیردن: لەشاردن، شاردەوە ◻ پنهان کردن.
وشین: گوشین، کلۆمین ◻ فشردن.
وفە: کوانیکە لە تاریکی دەبت ◻ مثلی که ویژهٔ نام است.
وڵ: ۱) پیچکەمرکیکە لە شیلان لەگا گولی زەرد و سوور دەکری؛ ۲) گول؛ ۳) خونچە؛ ۴) پیدەنگ، (وڵ بە)؛ ۵) بەرەڵا، (وڵی کە با بچی)؛ ۶) بەبەگ، خونە گرتو، (شل و وڵ) ◻ ۱) خاریتی است که به سنگ کوهی می‌ماند؛ ۲) گل؛ ۳) غنچه؛ ۴) ساکت؛ ۵) ول؛ ۶) شل و سست.
وڵی: ۱) کوت، غول، کوتسا؛ ۲) بەرەڵا؛ ۳) وزکەسانی تیکوشین؛ ۴) تیکوشین؛ ۵) گلۆلەی لەباوەسا گوشراو؛ ۶) گوڕ ◻ ۱) بیوراح؛ ۲) ول؛ ۳) نان پارە برای تریدە؛ ۴) نان تریدشده؛ ۵) مچاله؛ ۶) گر.
وڵا: ۱) تەوا، تەواڵی؛ ۲) سوتەمەنی، بەمرا ◻ ۱) آسوده؛ ۲) واقعه.
وڵات: ۱) سەرزەمینی جێی (ئەی جەڵات)؛ ۲) مەملەکەت؛ ۳) برینی کە دەوروبەرو دارچیوان (هەسو وڵاتی پس کرد بەسەر وڵاتی دا مەزرە) ◻ ۱) سرزمین آباد؛ ۲) کشور؛ ۳) کنایه از دوروبر و درختان.
وڵاتپارێز: نیشتمانپەرست ◻ میهن‌دوست.
وڵاتپارێزی: نیشتمانپەرستی ◻ میهن‌دوستی.
وڵاخ: بەکسیو گاوگوڵ ◻ سور و گاو و گوسفند.
وڵاخدار: چاروادار ◻ چارواداران.
وڵاخلو: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
وڵاش: ۱) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد؛ ۲) ئامراز، بەفەلی ئەکسە ◻ ۱) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند؛ ۲) همراه.
وڵاشم: ۱) تەلی بەیەکەوە؛ ۲) بەرتاوالە ◻ ۱) نشست ناپیچیده؛ ۲) رویان.
وڵاغ: وڵاخ ◻ نگا: وڵاخ.
وڵاغدار: وڵاخدار ◻ چارواداران.
وڵاغلو: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
وڵاڵە: ئامرازێکە لەخەرەکدا ◻ ابزاری در چرخ دوالدوسی.
وڵام: ۱) خەبەری ڕاسپراو؛ ۲) جواب، بەرسف ◻ ۱) پیام؛ ۲) پاسخ.
وڵامە: مانا کردنەوە ◻ تفسیر، شرح.
وڵاتە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
وڵاو: بڵاو، بەرز ◻ پراکنده.
وڵاوی: بڵاوی ◻ پراکندگی.
وڵاوپای: جوانی شوخ و تەنگ ◻ زیبای شوخ و شنگ.
وڵاوین: شیلان بەدەست، دەس پیاماڵین ◻ مالش دادن، چلاندن.
وڵایەت: ۱) وڵات، سەرزەمین؛ ۲) شان، بازێر ◻ ۱) منطقه؛ ۲) شهر.
وڵبە: گەرانەبی ◻ تخم ماهی.
وڵچە: خورتەی تازە بشکوتو ◻ غنچهٔ تازه لب گشوده.
وڵحن: ۱) بڵخ، سوڵاوبەرەوک؛ ۲) گوێ‌ئەدەن، کەترە خەو ◻ ۱) هرزه؛ ۲)

لافیز.
وڵحێ: وڵحێ [ف] نگا: وڵحێ.
وڵس: ئاژەڵ، مالات، دەوڵەت [ف] دام، حیوان اهلی.
وڵسات: وڵس [ف] نگا: وڵس.
وڵف: جۆت، تیر بۆ مەو دەی بۆ تیر (وڵف) [ف] جفت، همسر.
وڵفەت: سەرفەڵماتە [ف] مُزد دهاتویس.
وڵک: ١) گوریچاک، گوریچەوریک ٢) جەرگ، کەزەب [ف] ١) گرده، کلیه ٢) جگر.
وڵکەیەساجەودان: جەرگسوتاندن، ئۆشی دەردو ئازار کردن [ف] جگر سوزاندن، کنایه از بسیار آزار دادن.
وڵکرن: ١) دەرکردن ٢) بەرەڵاکردن [ف] ١) راندن ٢) ول کردن.
وڵکری: ١) دەرکراو ٢) بەرەڵاکراو [ف] ١) رانده شده ٢) رها شده.
وڵکە: وێنەی پەیوەندشاندان (گرەوڵکە، جاشوڵکە) [ف] پسوند تصغیر.
وڵکسە: سەڵسەبیل: (ئەو وڵکسەی عیشق دا گەر لاقی شاهی لێ بدەی ئەستەمت) وەیکەس [ف] مطلقه، طلیره.
وڵماو: بەفری شەلی، تیوەتاو [ف] برف آبکی، برحال ذوب.
وڵمە: ١) پارچەگۆشتی ڕاتی بێ ئیسقان ٢) زەوایی سەرزان ٣) گوڵمە [ف] ١) قطعه گوشت برشت لُخم ٢) قسمت بالای ران، کفل ٣) نگا: گوڵمە.
وڵنگ: ١) وەسەیاوە، ڕەگ کەوتە، دابماو ٢) قسەی بێ ماناو بێ سەروبەر [ف] ١) دستپاچه ٢) چرند و پرند ویلا.
وڵو: بەم جۆرە [ف] این طور.
وڵۆ: گوڵۆنە، گوڵۆنە [ف] نگا: گوڵۆنە.
وڵۆش: بڕۆش، بڕۆش [ف] بلغور ریز.
وڵ وڵ: بۆڵەبۆڵی بەگۆیچەڕانی [ف] اعتراض و دادوبیداد.
وڵۆڵە: گەزاڵی تاوزگی ئاژەڵ، وڕۆڵە [ف] تخم نیست در شکم مرغ.
وڵە: بان، بەرباڵ [ف] غریض، بهن.
وڵەد: ١) گوڵمە، وڵمە ٢) مێلد، جۆرە، جۆرەک ٣) کون، قول [ف] ١) نگا: گوڵمە ٢) حشرة آلمزدك ٣) سوراخ.
وڵهد: هەڵۆ، تەیڵۆ، تەلوەسا [ف] عُقاب.
وڵەتوت: شیلان، جلیق [ف] تسترن کوهی.
وڵەرە: بۆڵکە، گاگۆ، وڵیرە [ف] خُلر.
وڵەسەمەت: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
وڵەسەگانە: وڵەتوت، شیلان، جلیق [ف] تسترن کوهی.
وڵێ: خوجە، بشکۆ [ف] شجه.
وڵێ: وڵو، ئەمجۆرە [ف] این طور.
وڵیاوا: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
وڵیرە: ١) کزن ٢) بۆڵکە [ف] ١) گاوداند ٢) خلر.
وڵیقەت: ١) وڵەد هاوجۆت ٢) خوزایی، بەبێ نرخ ٣) سەرفەڵماتە [ف] ١) همسر ٢) رایگان ٣) مُزد دهاتویس.
وڵیقەتانە: سەرفەڵماتە [ف] مُزد دهاتویس.
وڵیین: ١) گلۆفین، گوتین ئەنسار مەست ٢) تکبوتین [ف] ١) مُجاله کردن ٢) تردید کردن نان.
وڵیۆ: جوارچاک، تۆخ وتەنگ [ف] زمین شوخ و شنگ.
وڵیۆی: تۆخ وتەنگی [ف] شنگ و شوخی.
وڵیەقەتی: بریتی لە مێرد بەرانبەر بەژن (ئەمجەرد و ئەمجەوە لای وڵیەقەتی) وەمەتایی حەلاو [ف] کنایه از همسر زن، شوهر.
وێ: ١) گوێ، تاڵیان ٢) ئەوە، هۆن، ئەنگۆ، هەنگ [ف] ١) گُم ٢) شما.
وێ: خوێن [ف] خون.
وێا: ١) گوێ، تاڵیان ٢) بەلاش، خۆڕایی ٣) بەمجۆرە، تاوەها [ف] ١) گُم ٢) مُفت، مجّانی ٣) این طور.
وێار: ١) ئامادەی، تەیار ٢) خشکێکی کە بەوی بێ ئەنجەنەمەنە دەکەن بۆ جانەمەن ٣) بار، داوینی کۆ ٤) شیوی سێ گاسە [ف] ١) آماده ٢) شخم صاف کنی که کردها را تقسیم می کند ٣) دامنهٔ کوه ٤) شخم سه خیشه.
وێارا: ئامادەی کرد، حازری کرد [ف] آماده کرد.
وێارای: ڕاگرتن، وەستاندن [ف] نگهداشتن، متوقف کردن.
وێاردن: ئامادە کردن [ف] آماده کردن.
وێاکەن: هۆندەمەیی کەری، برج هۆنەمەو [ف] آراستن و بافتن مو.
وێاو: بنای داریکی ئەرەداری بێ بەر [ف] درختی است آزاد و جنگلی.
وێبۆ: ١) گوم بۆ ٢) گوم بۆ، دیار نەما [ف] ١) گم شده ٢) گم شد.
وێبۆن: گوم بۆن [ف] گم شدن.
وێتار: بنار [ف] نگا: بنار.
وێجر: زەرالەزەرال، شرەوەر [ف] لنت وپار، کهنه و ازهم دررفته.
وێجرەوێجر: ئەوا وشرو ئەوا [ف] بسیار کهنه و پاره.
وێجرەوێجر: وێجر بەوێجر [ف] بسیار کهنه و پاره پاره.
وێدا: گوم، ون، نادیار [ف] گُم.
وێدابو: ١) گوم بۆک ٢) گوم بو، وێبو [ف] نگا: وێبو.
وێدابۆن: وێبۆن [ف] گُم شدن.
وێدابین: وێبۆن [ف] گُم شدن.
وێداکرن: ١) گوم کرن ٢) گومبان کرد [ف] ١) گم کردن ٢) گم کردند.
وێ کردن: گوم کرن [ف] گم کردن.
وێگە: پناوان، جێی ئەندی تاو [ف] جای بستن آب.
وێلە: ١) گومە، دیارنەما ٢) ئەی فلان ٣) بلە، بێلە [ف] ١) گم است ٢) آن ٣) بگذار، بله.
وێەوەی: خوێنگر، خوێن تەستن [ف] خونخوار.
وێی: تاوەها، بەمجۆرە [ف] این طور.
وێی: خوێن [ف] خون.
وێی پایش: ڕوانین، ئەوانەکردن، ئەت کردن، لێ مەڕانین [ف] نگاه کردن.
وۆ: ١) هۆی، ئاهای ٢) ئەوە، وادەمەبس [ف] ١) حرف ندای، ای ٢) وای.
وۆ: ١) پێتی بادانەوە، وە ٢) ئەوە [ف] ١) حرف عطف، و ٢) او، وی.

وِرْجا: ۱) تعویق، تأخیر؛ ۲) تعویضات [۱] آنجا؛ ۲) آنگاه.
وِرْرا: وِرْجا [۱] نگا: وِرْجا.
وِرْرا: وِرْجا [۱] نگا: وِرْجا.
وِرْش: جوش، جای، تعریف‌ستانی [۱] حرف ترس، الاغ، غمش.
وِرشی: هیشو، هوشه [۱] خرشه.
وِرْلَه: زنی زاویه‌ساختنی گوناه [۱] حرف ترس، گوساله.
وِرْنی: تاوها، بهیجوره [۱] این طور.
وِرْهِتو: ترحیا، وِرهه، وِرلا، وِرنی زیستانی جیل و گا [۱] لفظ متوقف کردن گاو.
وِرِیانی: یکتین، هه‌تین، کتین، هه‌کردن [۱] خشمین.
وِرِیلیش: یکتین [۱] خشمین.
وِرْیه: هوشک، خوشک، خوار [۱] خواهر.
وِرِ: ۱) بنی بوبا و کرنه‌وه، اوه‌گه‌ن؛ ۲) فرکردن (وه‌ش، مخووه)؛ ۳) بن، به (اوه‌ستر، ئیزه)؛ ۴) تالسی، تعریف (وه‌لا کهو، وه‌ئیز کهوت وه‌سه‌ر)؛ وه‌زلا؛ ۵) را، تا، تاوها، اوه‌که، بهاست، برتن؛ ۶) تاوالله‌را، را (دوکن وه‌که، گری کهی وه‌که)؛ ۷) تیوه، کمتگر (کمتر خاسرن وه نه‌جه)؛ ۸) خاوین (وه‌ناموس، وه‌هونه‌ر، وه‌جه‌رگ)؛ ۹) بنی قه‌رسان (کهو داره به ستار وه‌ره)؛ ۱۰) ده‌گه‌ل (به‌تووه نه‌نیه جوارکسی)؛ ۱۱) جوته‌ختی، یار (وه‌بساوه، وه‌داسیسته‌مود وه‌ر کشانه‌وه)؛ ۱۲) لکانی جوت‌موّن (بیوه تو‌ساوه، بی‌بووه‌ایه)؛ ۱۳) زنی سوینه (وه‌خوا قه‌سه‌م)؛ ۱۴) له [۱] تعرف تکرار؛ ۲) پیشوند و پیشوند به معنی آشامیدن؛ ۳) به؛ ۴) نیو، ظرف؛ ۵) جنس؛ ۶) نان گندم؛ ۷) شما؛ ۸) دارنده، صاحب؛ ۹) پیشوند امری؛ ۱۰) با، همراه؛ ۱۱) بیان حالت؛ ۱۲) حرف اتصال؛ ۱۳) حرف سوگند؛ ۱۴) ای.
وِها: تاوها، تاوا [۱] این طور.
وِهار: ۱) تریب، هوی؛ ۲) بهار [۱] پست، غلّه باغ؛ ۲) بهار.
وِهَمر: جاوین، خوداش، دازدار، وایر [۱] صاحب.
وِهَمستانین: به‌ساته‌مود، ساته‌وه [۱] بازپس گرفتن.
وِهَمی: هوی، وِهمی بانگ‌کردن [۱] حرف جای، ای.
وِهیا: ۱) له‌گه‌ل تاوا بوایه؛ ۲) بهار، دلگه‌یه‌ا؛ ۳) صوتی جاوفرنکه [۱] ۱) اگر چنین بود؛ ۲) لفظ ترحم؛ ۳) بهاری وه.
وِهیال: تو بال، تاوان (وه‌یالی تو جمله) [۱] وبال.
وِهیاهانین: نیشتاری گان کردنی دیل [۱] جفت خواستن ولد.
وِهیرا: رای جه‌سلوکه، رای باتی [۱] چنین پندار.
وِهیرالمو: بهیری من [۱] به رأی من، آنگاه تصور می‌کنم.
وِهیراله: وِهیرا [۱] چنین پندار.
وِهین: ۱) هیرد لای خوارو (من وِهین کهوتم)؛ ۲) برتنی له زبان (کهو خاوه‌ا وِهین کهوتم) [۱] زیر، زیرین؛ ۲) کنایه از زبان دیدن.
وِهین‌دان: ۱) جستن‌ریز؛ ۲) لغشه‌ساکردنی برین (کهوالله کهی وِهین داوه) [۱] زیر گرفتن؛ ۲) جرک کردن و آماسیدن زخم یا آبله.
وِهین‌کهوتن: ۱) زیر کهوتن؛ ۲) برتنی له زبان کردن لهسه‌ودا [۱] ۱) زیر افتادن؛ ۲) کنایه از مغلوب شدن در مخاصمه.
وِهین: ۱) تاوها زوی‌ا؛ ۲) کرایمو [۱] ۱) چنین بود؛ ۲) بازبند.
وِهیوّن: ۱) کرایمه؛ ۲) بوّنی بهیجوّره؛ ۳) تاوهاموّن [۱] ۱) بازبندن؛ ۲) اینچنین بودن؛ ۳) چنین بودند.
وِهیه: ۱) تاوایه؛ ۲) بکرتوه [۱] ۱) چنین باش؛ ۲) بازبنو.
وِهیهر: ۱) خاوین‌سوه‌ر بار؛ ۲) تعریزه [۱] ۱) دارای ثمر؛ ۲) پاییز.
وِهیه‌ردان: خسته‌ریز؛ ۱) سواری پیاوکی وِهیه‌ره [۱] زیر گرفتن.
وِهیه‌رگه‌وتن: ۱) زیرکه‌وتن (وِهیه‌ر ماشین کهوتم)؛ ۲) بهش بی‌گه‌یشتن (کهو به‌شکرنه‌ا دوزیم وِهیه‌رکهوت) [۱] ۱) زیر افتادن؛ ۲) نصیب شدن.
وِهیه‌رگرتن: تعریز گرتن، ادهستی وِهیه‌رگه تعریز [۱] زیر قرار دادن.
وِهیه‌رهاتن: ۱) سوه‌ا بی دار بر تیکه‌ا بوهار، (زیره وِهیه‌رهات)؛ ۲) ترش‌بوّنی ده‌گه‌ل تومه‌ل (خه‌ا تکان ده‌ره مینی وِهیه‌رهاتم)؛ ۳) بیکرتن، ریکه‌وتنی گوناهه (ده‌سیرین‌کیان لی‌کره وِهیه‌رنه‌هات) [۱] ۱) تسلیم دادن برای بخشش یا بخشیدن؛ ۲) گرافتادن یا جمعیت؛ ۳) هدف قرار گرفتن، موردِ اصابت واقع شدن.
وِهیی: ۱) تاوها بو؛ ۲) تاوها بیت [۱] ۱) چنین بود؛ ۲) چنین باشی.
وِهیپایش: ۱) هه‌لشان، هه‌لش بردن؛ ۲) تیکوّن کردن، توّلّی کردنه‌وه؛ ۳) ماوه‌وه‌ی گرتوه‌ی، تریب‌پایش [۱] شکاف برداشتن؛ ۲) پوست کندن؛ ۳) نگا: تریب پایش.
وِهیرهالین: لهبیر نه‌چوّن، فه‌راموّش نه‌کردن [۱] بیادداشتن.
وِهیرهاتنه‌وه: دوای له‌یادچوّن کهوته خه‌یالمو [۱] یادآوردن.
وِهیرهینان: له فه‌راموّش کردنی شتی زوّر کردن، بیرخستنه‌وه [۱] یادآوری کردن.
وِهیرهیّنانه‌وه: وِهیرهیّنان [۱] یادآوری کردن.
وِهیا: ۱) له‌سه‌رین؛ ۲) بهیانه‌یی؛ ۳) پالای (وِهیا لیوه‌ا) [۱] ایستاده؛ ۲) با پای پیاده؛ ۳) پا به پا.
وِهیان: داوای بهزه‌یلی [۱] لابه.
وِهیاران: پاراکه‌وه، لالاکه‌وه [۱] لابه کردن.
وِهیاراکه‌وه: وِهیاران [۱] لابه کردن.
وِهیال: به بال‌پیوه‌نان، به ده‌له‌کنان [۱] با هول دادن.
وِهیال‌خستن: بال‌خستن، مریزاکیشتان [۱] فرار کشانیدن.
وِهیاکشدان: باس بان کاریکه به‌کسیکه‌وه لکیاندن (کهو تومه‌یان وِهیال داوه) [۱] نسبت دادن کاری به کسی.
وِهیت: ۱) کوّت، کوّتی؛ ۲) بهموّریکت (وِهیت نه‌مین‌یکه‌م جوّت بوّتی)؛ ۳) تهوین، هوّرین [۱] ۱) گفت؛ ۲) بهانت؛ ۳) آنجا.
وِهیتا: لهوساوه، لهوکاته‌وه [۱] از آن هنگام.
وِهیتاخ: تونه‌ی لیوا نیشتن [۱] اتاق.
وِهیتاخ: وِهیتاخ [۱] اتاق.
وِهیتاتیش: سه‌ریّچی له فه‌رمان، یاغی‌بوون [۱] یاغی شدن.
وِهیتر: لهوه‌پیش، وایر [۱] پیش از این.

وه‌تراخ: ۱) لیسی باز به‌سر وه‌نشستن؛ ۲) علکه کون [ق] ۱) چوب بر نشستن بان؛ ۲) لباس کهنه.

وه‌تراخچی: کرنه‌فروش [ق] کهنه‌فروش.

وه‌تمان: سوگه‌لخواری خوستان [ق] مخفف عثمان؛ نام مرد است.

وه‌ته: باتو، کون، خا [ق] طایفه، بیشه.

وه‌ته‌یا: قوزی، کون، تلستان [ق] باد فتق، آماس خایه.

وه‌ته‌رایش: ده‌ستی کردنی سه‌ربازان [ق] سربازان.

وه‌تەن: ۱) زیگه، زید؛ ۲) ده‌سکردنی تاوخو [ق] ۱) وطن؛ ۲) ساختهٔ داخلی.

وه‌تەن‌پەرست: ولات خوشه‌ویست [ق] میهن‌پرست.

وه‌تەن‌پەروەر: وه‌تەن‌پەرست [ق] میهن‌پرست.

وه‌تەن‌خەم: وه‌تەن‌پەرست [ق] میهن‌پرست.

وه‌تەن‌خوشه‌ویست: وه‌تەن‌پەرست [ق] میهن‌پرست.

وه‌تەن‌دۆست: وه‌تەن‌پەرست [ق] میهن‌پرست.

وه‌تەنی: ۱) وه‌تەن‌پەرست؛ ۲) سەنعاتی تاوخو؛ ۳) برنجی له پارچه‌ی عەرزان قیمەت [ق] ۱) میهن‌دوست؛ ۲) ساختهٔ داخلی؛ ۳) کنایه از پارچهٔ ارزان.

وه‌تی: ئەوەتا، ئەوسایەو [ق] از آن زمان.

وه‌ج: ۱) خورسەت روز؛ ئەیانیکی بەوەجا؛ ۲) قیمەت، نرخ؛ ئەوە بەوەجە ناکرێ؛ ۳) قابەو؛ ئەگەر یکی بی وەجە ناکەم؛ ۴) ئەنامی، دەس کورتی؛ ئەمر وەجما [ق] ۱) شأن، احترام؛ ۲) ارزش؛ ۳) بهره؛ ۴) ایمان.

وه‌جاخ: وەماخ [ق] نگا: وماخ.

وه‌جاغ: وەماخ [ق] نگا: وماخ.

وه‌جاغزاده: برنجی له سەید، عەولادی پیغەمبەر [ق] کنایه از سید.

وه‌جاغکوین: بی زاروک، نەزیه [ق] فاقد فرزند، بی‌فرزند، بی‌نسل.

وه‌جەر: دەسکوڕ، قەرزدار، قەرزا [ق] اسیر، قرض‌دار.

وه‌جیه: ناوی ژنانه [ق] نام زنانه.

وه‌ح: ۱) بەحسو؛ ۲) لکی ئەلق بەرجیوگ؛ ۳) نەوەم ئەنگوستیلە؛ ۴) بەهەر و قازانج [ق] ۱) بهره؛ ۲) حوالهٔ از شنا و شناخته؛ ۳) سیرگان؛ ۴) سود و بهره.

وه‌چکه: بەچکە، داروی بچوک [ق] بچهٔ کوچولو.

وه‌چه: وەج [ق] نگا: وج.

وه‌چەن: بە کامەرخ؟ [ق] قیمتش چند است؟

وه‌چەلد: وەچەن [ق] نگا: بوچەن.

وه‌چەلی: وەچەن [ق] نگا: بوچەن.

وه‌ح: ۱) وشەی سەرمان پەک؛ ۲) ئەحسوزنی گاو ماکا [ق] ۱) حرف تعجب؛ ۲) کلمهٔ راندن گاو.

وه‌حا: وشەی سەڵم گا ئەحسوزنی [ق] حرف راندن گاو.

وه‌حشی: ۱) دڕنده؛ ۲) سەل و قونتقی و ئاژام؛ ۳) برنجی له مرۆی خەڵاو؛ ۴) برنجی له (ئاژەل [ق] ۱) دڕنده؛ ۲) رمیده و رام نشده؛ ۳) کنایه از شخص احمق و ابله؛ ۴) کنایه از سنگدل.

وه‌حه: وشەی گاڵتەوزین، وەح [ق] حرف راندن گاو.

وه‌حەو: وەحه [ق] نگا: وحه.

وه‌خ: ئاخ، هاوار، ئەمجار زاروی دەرا [ق] آخ.

وه‌خت: ۱) کات، سات، دەم، گاف؛ ۲) بەخت، ئەقبال، ئاڵه، ئالح [ق] ۱) وقت؛ ۲) بخت.

وه‌ختاو: تریکبو، ئەوەندەی بەهاو [ق] چیزی شبیه بود تریاک بود.

وه‌ختاوه‌خت: ۱) له ئەنجوو رۆژدا جاری؛ (ئەم دەرمانە وەختاوەخت دەخوێ)؛ ۲) جار بەجاری؛ (وەختاوەختی سەرمان دا) [ق] ۱) شبانه‌روز یک بار؛ ۲) گاهگاهی.

وه‌ختاو وه‌خت: وەختاوەخت [ق] نگا: وەختاوەخت.

وه‌خت‌بۆ: وەختاو [ق] نگا: وەختاو.

وه‌خت‌بەوەخت: جار بەجار [ق] گاه به گاه.

وه‌خت‌اوه‌خت: وەختاوەخت [ق] گاه به گاه.

وه‌ختی: کەوسا کە، وەختی [ق] زمانی، آن زمان.

وه‌خته: ۱) دەسبەکەی تریکە، کاتی ئەخۆرد؛ ۲) کەوە ئالحد؛ ۳) تیرکرد بەرانی ئاهەستە [ق] ۱) هنگامش رسید؛ ۲) شناس است؛ ۳) تکرم چرا.

وه‌خته‌و: وەختاو [ق] نگا: وەختاو.

وه‌خزن: ئوقرە، ئوخزن [ق] آرامش.

وه‌خستن: داڵەقاندن، ئاوزان کردن؛ (ریزەی بە کەوداو وەخستووە) [ق] آویزان کردن.

وه‌خشه: بەخشن، بەخشش [ق] بخشش.

وه‌خم: ۱) برنی گرانی ئەزناخۆش؛ ۲) عەمرای ئەزگران و ناخۆش؛ ۳) ئاوبت، داربەست [ق] ۱) بوی بسیار بد و متعفن؛ ۲) هوای بسیار بد؛ ۳) تابوت.

وه‌خۆ: فرگە، بخۆوە، بۆنە [ق] بخوش.

وه‌خوا: ۱) سوند بەخوودا؛ ۲) بخوا ئەبێ؛ ۳) بەخوان [ق] ۱) بخدا قسم؛ ۲) بخواست؛ ۳) بوسیلهٔ تیله.

وه‌خۆکەوتن: خۆئامادە کردن [ق] خود را آماده کردن.

وه‌خۆگرتن: ۱) لای خۆ ساواندنەوە؛ (منالکی یەکسی وەخۆگرتوە)؛ ۲) قبوڵ کردن؛ ۳) لەسەرخۆ پێوست کردن؛ ۴) سکورەوە بە کوتاج [ق] ۱) سر بر سینه نهادن؛ ۲) پذیرفتن؛ ۳) برخود لازم کردن؛ ۴) اعتراف کردن.

وه‌خۆین: فرکەین، بخۆینەو [ق] بیاشامیم.

وه‌خۆینە: بخۆینەو؛ (ئەوقاقەزەم بۆوەخۆینە) [ق] نوشته را بخوان.

وه‌خه: ئاڵەقینە، ئاوزان کە [ق] بیاویز.

وه‌خەی: ئوقرەوەخێ، وەیەکە، بەڵامبا بەخۆشی و ئاسوودەیی [ق] بسلامت.

وه‌خێن: ۱) وەخەی؛ ۲) وەخێرهاتی [ق] ۱) بسلامت؛ ۲) خوش آمدی.

وه‌دا: ۱) خاتر خوازی، مالاوایی؛ ۲) ئودا، دایاد [ق] ۱) خداحافظی؛ ۲) مادر.

وه‌دارتش: ۱) ئاقیمەت کردن، هەڵگرتن؛ ۲) ئازین، بن‌چەوەنسین؛ ۳)

تەفسیر. تەفسیری [ف] ۱) بەدانەوە؛ ۲) دفن کردن؛ ۳) انفجار مادە منفجرە.

وەدارەایش: تافەت کردن. هەڵکردن [ف] بەدانەوە.

وەدارەدش: بەدارەایش [ف] وەدانەوە.

وەدارۆتش: بەدارتش [ف] نگا: بەدارتش.

وەدان: ۱) دان؛ ۲) گەڕانەوەی قەرز و تامانەی؛ ۳) دانەوەی زەمین؛ ۴) کەوانە کردنەوە. (خستنی ئیشکی وەدا لەلاوتەوە) [ف] ۱) دانین؛ ۲) بازگرەانەی وام و سەرمایە؛ ۳) کندن زمین؛ ۴) العکاس.

وەدایش: تەشەلە. ریکەی ئوتی مارار [ف] تەحال.

وەدایەتە: پوشارتن. شارەتەوە [ف] پنهان کردن.

وەدۆزین: دۆزینەوە. دیتنەوە [ف] بازیافتن. یافتن گوشەوە.

وەدە: ۱) بدە؛ ۲) بەدەوە؛ ۳) زوبە لە بکۆلە [ف] ۱) بدە؛ ۲) بازوە. پس بدە؛ ۳) برکن. پس را.

وەدەتش: وەدارتش [ف] نگا: وەدارتش.

وەدەرتش: وەدارتش [ف] نگا: وەدارتش.

وەدی: بە چەرچاوکەوتن. ڕوەان. (ئەم گوت وەدی دیت) ئەوا وەدی هات) [ف] بە وقوع پیوستن.

وەدین: دۆزینەوە [ف] یافتن گوشەوە.

وەدی هاتن: ڕوەان [ف] بەوقوع پیوستن.

وەدی هینان: دروست کردن. خولقاندن [ف] آفریدن.

وەر: ۱) بن. بەر. بەد؛ ۲) بەر. سنگ؛ ۳) بەر. لای؛ ۴) پیش. (وەر لەمن هاتە)؛ ۵) خۆر؛ ۶) لای زەرد. بەر. (وەرکیوت. وەری)؛ ۷) بەرج. بەهەکی بەر؛ ۸) خلین. (جانەوەر بەخەوەر)؛ ۹) تەقەڵە. تەقەی لەسەر لوسەر؛ ۱۰) دەنگی گریانی منال. (ئەم منالە وەرەوەریەی ڕاتی چی ئەوی)؛ ۱۱) بەرگەدە. جیگەی تۆکی حەرام؛ ۱۲) بەفر. (وەرچەر ڕاسا. بەفر بەرە)؛ ۱۳) تیژ. بەرچوو؛ ۱۴) خستەناوناو. تۆ پاکی. (دەنگوی وەرە)؛ ۱۵) ئاو ئەدا. سوڕانەوە. (ئەوکی تی وەرە)؛ ۱۶) خواردن. خواردەمەنی؛ ۱۷) بەرنیل [ف] ۱) بە؛ ۲) سەبەر؛ ۳) طرف؛ ۴) حلو؛ ۵) خورشید؛ ۶) پایین؛ ۷) ئۆ؛ ۸) صاحب؛ ۹) لوح؛ ۱۰) صدای گریۀ بچە؛ ۱۱) بهار؛ ۱۲) برف؛ ۱۳) این طرف؛ ۱۴) برف انداختن برای شستنەوە؛ ۱۵) آب در چیزی گردانیدن؛ ۱۶) خوردنی؛ ۱۷) نگا: بەرنیل.

وەر: ۱) دەنگی سەگ. (سەگ وەرا)؛ ۲) بەرد. بەز [ف] ۱) وان. بارس؛ ۲) بلاس.

وەرا: وەرای. وەرە [ف] زهره. شجاعت.

وەراز: ۱) بەران. وەران؛ ۲) سراو [ف] ۱) خواد. کراز؛ ۲) سراب.

وەراز: ۱) گوڵخۆ؛ ۲) ئاوی گوندیکە [ف] ۱) سالیکار خیزە؛ ۲) نام دهی است.

وەراسن: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کرد [ف] لە ڕووداوەکانی ویران کردنی کوردستان توسط بعثیان.

وەراشتن: پشاوتن. هەڵپشاوتن [ف] نگا: پشاوتن.

وەرام: ۱) وڵام. ڕاسپاری بەقسە؛ ۲) بەرسف. جواو [ف] ۱) سفارش. شفاهی. پیغام؛ ۲) پاسخ.

وەرامەدانەوە: جوابدانەوە [ف] پاسخ دادن.

وەرامنارەدن: وڵامدان. قسەڕاسپاردن [ف] پیغام فرستادن.

وەرامین: ۱) نانی لە گەنمە جۆی تیکەڵاو؛ ۲) نانی شایکە لە ئیران [ف] ۱) نان از گندم و جو باهم؛ ۲) شهری در ایران.

وەران: ۱) دارزان لە سەرەوە بۆ خوار؛ ۲) بەران. ئەرمیسە؛ ۳) تامان. هاتن؛ ۴) پیچان. لی هەڵاڵین [ف] ۱) ریزش؛ ۲) فوج؛ ۳) آمدن؛ ۴) پیچ خوردن.

وەراشتا: ۱) مرز بۆن؛ ۲) دەرکشراو. دەرهێنراو [ف] ۱) مراز شدن؛ ۲) بیرون کشیده شده.

وەراشتن: ۱) دەرهاویشتن؛ ۲) بەرشەوەدەرکشتن [ف] ۱) فراوردن؛ ۲) از ریشه بیرون کشیدن.

وەراشدن: ۱) داوەراشین. ڕاشین لە سەر بۆ خوار؛ ۲) تاپین. تپان؛ ۳) لی هەڵاڵین [ف] ۱) فروریختن؛ ۲) آوردن؛ ۳) در چیزی پیچیدن.

وەراشین: داوەراشین [ف] فروریختن.

وەراشین: پیچان. بەدەوردا. (لحیف. دەمۆ وەراشی) [ف] بە دور چیزی پیچیدن.

وەراو: ۱) بەرتاو. پیچەواەی دیمی؛ ۲) هیسراو؛ ۳) لی هەڵاڵاو. لی هەڵاڵین [ف] ۱) آبی. مقابل دیمی؛ ۲) آورده شده؛ ۳) در چیزی پیچیده شده.

وەرای: شیای هەرا. لایق [ف] شایستە. سزاوار.

وەرای نامەیش: پیکهاتن. تەسەوەبۆن [ف] بە توافق رسیدن.

وەرب: بەفر. بەرف. وەرف [ف] برف.

وەربادان: ۱) پیچان؛ ۲) پیچانەوە [ف] ۱) پیچیدن؛ ۲) پیچیدن.

وەربوق: قرب. قرقنە [ف] آروغ.

وەربۆن: بەکۆمەڵ خەریکی کاری بۆن. (ئەڵکۆل دەباغ وەربۆن جیان تەخشت) [ف] دستەجمعی بە کاری مشغول شدن.

وەربەردە: ناوبنگار [ف] آفتابەرو.

وەربەن: بەرلنە [ف] پس بند.

وەربین: بەربۆن [ف] نگا: وەربۆن.

وەربیال: بەربیال. بار [ف] دامنۀ کوه.

وەربۆش: بیارەکە. کۆتوانە [ف] شانەپوش زنانە.

وەربیچان: وەربادان [ف] پیچیدن.

وەربیچانەوە: وەربیچان [ف] پیچیدن.

وەرت: ۱) بریکار. نایب؛ ۲) ناوەڕاست [ف] ۱) نائب. وکیل؛ ۲) وسط.

وەرتاخ: نیوەکار. نیمەکاری ئاغەوات [ف] نیمەکاره.

وەرتاخەی: نیوەکارە. کاری هەڕا بە نیوەیی [ف] کار بر روی مزرعە بە صورت نیمەنیمە.

وەرتاسگەد: جیگەی تۆکە بەرق [ف] عاقد. زهار.

وەرتاق: وەرتاخ. نیوەکار [ف] نیمەکاره.

وەرتەنە: ۱) ناوەڕاست؛ ۲) مامۆزای زل؛ ۳) وتەی گەڕانەوەی گا لە خەنی جووتدا [ف] ۱) وسط؛ ۲) قالی بزرگ؛ ۳) کلمۀ بازگرداندن گاو

بر شخم.

وەرتەگەنە: غەلاسن ▣ شەلاقەن.

وەرتی: ئەو گوندەی کوردستانە کە بەصبی بە بوەمای شیعیایی کاوایان کراە ▣ ڕوستایی مر کوردستان کە بەشیان ئەو را با بەصب شیعیایی وەران کراەند.

وەرج: بەرج ▣ بگا: بەرج.

وەرجا: ئەمەرە بەر ▣ قبل از.

وەرجس: وەرزشت ▣ وەرزش.

وەرجسە: ڕزیەوە، جولاو ▣ وەبەش، حرکت.

وەرجە: بەرە ▣ قبل از.

وەرجسە: ڕابەرین لەنکاو ▣ یکەخوردن.

وەرجەبین: لادان، کلاوەڕ ▣ انحراف.

وەرجەرخان: ڕاگران، سوڕانەوە، بەرەبەرا وەگەڕان ▣ وەرجرخیدن.

وەرجەرخاندن: ڕاگرانەوە، بەرەبەرا کردەوە ▣ چرخاندن.

وەرجەرخین: وەرجەرخان ▣ وەرجرخیدن.

وەرجەم: پەنجەی جاو ▣ پیش چشم.

وەرخ: بەرخ، وەرخا ▣ برّه.

وەرد: ۱) ئەلماس، بەرکیلان ۲) کلەڕاو، شوکراو (ئەو ڕەنگە لامان) ۳) بەناو وەردا هاتن ۴) زەرەوکردنی خوناوی بەرپێی گاگرە ۵) بڕێکی لە وەرناکردەوە: ئەمایکت خوشتەوە وەردی دەوا ▣ ۱) شخم بعد از شخم نخستین ۲) شخم زده شده ۳) زرد و رو کردن سیاری بر حال گریدن ۴) کنایه از بکر کردن.

وەردان: ۱) خەوتن، بەرەلاکردن ۲) ئەڕەنەکردن، خستنەسەر ▣ ۱) رهاکردن، ول کردن ۲) اشتالەکردن.

وەردانە: تیرۆکی، تەستۆری، شەنگوتانبار کراەوە ▣ خوردەی ناخوابی، وردانە.

وەردای: بەردان ▣ رهاکردن.

وەردایش: ۱) خواردن ۲) دەخواردنان ۳) بڕێکی لە بەرتیل خواردن ▣ ۱) خوردن ۲) خوراندن ۳) کنایه از رشوه خوردن.

وەردبڕین: کەلاکی زەوی ▣ شخم زدن زمین.

وەردەئەموو: دەمارێکی بەر ئیلان و گاسن ئەدان ▣ شخم شده را شخم دوباره زدن.

وەردش: ۱) خواردن ۲) خواردەوە ▣ ۱) خوردن ۲) نوشیدن.

وەردگەلە: چاکوانەی، وردەلانەی ▣ کوچولوی.

وەردڵ: قاوەڵی، تاشت ▣ خوراک، تاشت.

وەردۆخ: خۆرا، زۆرخۆن وارۆخ، هەرشوەر ▣ پرخور.

وەردە: بەردە، بەرلاکە ▣ رهاکن، ول کن.

وەردەک: ۱) مراوی ۲) چماری بۆگ ۳) جەوزەی ماڵاسکەر ▣ ۱) اردک ۲) جهیزهٔ عروس ۳) سم زیران طبیعی.

وەردەگە: وەردەک، مراوی، سوکە ▣ مرغابی، اردک.

وەردەن: خواردن ▣ خوردن.

وەردەنە: وەرنەی نانبڕان ▣ چوب پهن کردن خمیر نان.

وەرەی: بەرەک، بیچکەلانە ▣ کوچولو.

وەردیان: زەماوەند ▣ ازدواج.

وەردی‌هەردی: خەرتەوبەرت، خۆوەتاڵ ▣ جزئت و برت.

وەردیلە: ناوەنگ، کەرەڵ ▣ مرکز.

وەردیلە: ۱) وەردانە ۲) سۆزی خەوتنی جاوی زاروکان ۳) گیایەکە بۆ دەرمان دەمتی ▣ ۱) نوزادهٔ ناتوانی ۲) خوابی بیماری چشم کودکان ۳) گیاهی است دارویی.

وەرز: ۱) بەری بلند ۲) دەمو کاتی جاندن و بەرهەڵگرتن ۳) بڕێکی لە ساڵ ۴) پشتاخەنەو ۵) وەرجا، بەرلە ▣ ۱) بلند ۲) موسم کشت و برداشت محصول ۳) کنایه از سال ۴) پائیز، پیش ۵) قبل از.

وەرز: جاڕ، بێ‌مەعنا، ئاجز، قەلس ▣ بکر.

وەرزا: کاتی جۆت کەر ▣ گاو شخمزن.

وەرزاخ: ئەرەوەرا، ئەلەی بێ‌مەعنا، جاسن ▣ کره سنگی سیار سخت.

وەرزشت: ڕاهێنانی کەسەکانی لەش بە کارکردن بۆ ساغی و بەقەوەت بوون، وەرجس ▣ ورزش.

وەرزقان: پیشاجی، قوڕگری وەرزشت ▣ ورزشکار.

وەرزقوڕیت: جەنگی ڕەشی بەرە کاری ▣ موسم جنگ ترکیان.

وەرزە: ۱) کاتی جۆت کەر، وەرزا ۲) بلندایی ▣ ۱) گاو شخمزن ۲) بلندی.

وەرزەبا: بای شەماڵی وەرزی ساڵ ▣ باد مناسب فصل.

وەرزەباران: بارانی شەماڵی وەرزی ساڵ ▣ باران موسمی.

وەرزەک: ۱) جەرەک، بلندایی کەم لەباو ڕاستایی‌دا ۲) جەرەکی خەرەبی کەم بەرزە کەمبە ۳) ڕاڵا لە ڕەمان گەرەم لیکەلەمبە ▣ ۱) بلندای کم سان هموار ۲) جساجان.

وەرزەشایش: ۱) بەرزکردنەوە، هەڵکشان ۲) ڕاست چەقاندن ۳) لەخەو ڕاکردن ▣ ۱) بلند کردن ۲) نصب کردن ۳) از خواب بیدار کردن.

وەرزی: بەرزی، بلندی ▣ بلندی.

وەرزیان: جوتی، جوتیارە ▣ برزگر.

وەرزێ: وەرزیان ▣ برزگر.

وەرزین: ۱) تەمەزین، ئاڕەنگر ۲) بەرەی زین، قایش و قوتی سنگی کەسب ۳) جولانەوە و خۆماندوکردن، وەرجس کردن ۴) لیکدانەوە، ڕاو ۵) لیکدانەوەی خەون ▣ ۱) تمد زین ۲) سینه زین ۳) ورزش کردن ۴) شرح و تفسیر ۵) تعبیر خواب.

وەرژو: جیلان و دەس پاڕاڵین ▣ ناشتا.

وەرس: بەرز، ماز ▣ بکر.

وەرسان: پساو ▣ گسستگی.

وەرساندن: بچڕاندن، پساندن ▣ گسستن.

وەرسایی: بچڕاو، پساو ▣ گسسته.

وەرسەد: وەرس ▣ بکر.

وەرسۆزان: وەرجەرخان ▣ درچرخیدن.

وەرسوڕاندن: وەرچەرخاندن، زڤراندن [ف] چرخاندن.
وەرسەم: مایچەی ئەسپ [ف] عصفه.
وەرسەل: پشەیەکی ئەسپ [ف] استخوان.
وەرسیلە: وەرسەم، مایچە [ف] عصفه.
وەرشان: رشانەوە، رشانەوە [ف] قی کرد.
وەرشان: رشانەوە [ف] قی کردن.
وەرشاندن: رشاندنەوە [ف] وادار بە قی کردن.
وەرشاو: کارایەکی سەیە بەمەبەستی ئامەرزای ئەوی ناوەڵانی لی چێ، ئەمن [ف] آبیاری است، ورمو.
وەرشاو: رشانەوە [ف] قی کرد.
وەرشکست: ئاوۆت، ئاوۆت، سەرمایە لەئەنجامی چۆک [ف] ورشکست.
وەرشکستە: چەرشکست [ف] ورشکست.
وەرشەڵ: وەرشەڵ، وشەڵ، وشەگ [ف] پورزیلک.
وەرشەڵ: ۱) وەرشەڵ، وشەڵ، وشەگ ۲) تولەبلەگ [ف] ۱) جانوری گرەمسان کە پوشتی قیمەتی لەسەر ۲) پورزیلک.
وەرشەو: وەرشاو [ف] آبیاری.
وەرشیان: رشانەوە [ف] قی کردن.
وەرشین: وەرشیان [ف] قی کردن.
وەرقڵن: ۱) ئاو لێ چۆڕان ۲) دڵۆ کردن ۳) برینی لە ئاوۆت بوون [ف] ۱) آب از چیزی رفتن ۲) چکه کردن ۳) کنایه از ناوشدن.
وەرقاسان: ۱) باڵاوبون ۲) دڵسۆبەلێ ڕان ۳) برینی لە داوای بەهەمەدان [ف] ۱) تصفیه کردن ۲) چکه کردن ۳) کنایه از هدر رفتن ثروت.
وەرقین: ۱) ئاو لێ چۆڕان ۲) برینی لە ئاوۆت بوون [ف] ۱) نشت داشتن ۲) کنایه از ناوشدن.
وەرقاس: ۱) ئاهەنداز بەکە ۲) تەمبەنداز [ف] ۱) ناامدان ای ۲) این اندازه.
وەرقلاندن: ۱) ڕاست چەقاندن ۲) ڕاگرتن بەهۆی [ف] ۱) عمود نصب کردن چیزی ۲) سر پا نگهداشتن.
وەرقیل: ئاڵقەی داربن لە ڕەشکەی کۆتەن گوزەنەوە [ف] حلقهٔ چوبین انتهای طناب بارکشی.
وەرک: جەرح، وەرح، وەرک [ف] زخم.
وەرکرن: ئوزەکەدان، خزاندن بەهەمەڵە [ف] پرتاب کردن.
وەرکو: بەرکوت [ف] کوبیدهٔ غلهٔ پیش از خرمن.
وەرکوریە: بەرەمەنا [ف] بوتهٔ زراعت.
وەرکەتن: ۱) ڕاکشان، ڕاڵان ۲) ئارامبون، داکەوتن [ف] ۱) دراز کشیدن برای خواب ۲) آرام شدن.
وەرکەردە: ۱) دەمەرکراو ۲) جێی دەکارکراو [ف] ۱) پوشیده شده ۲) لباس کارکرده.
وەرکەفتن: وەرکەتن [ف] نگا: وەرکەتن.
وەرکەفتەی: ئاوەڵات، خۆرئاوکەوتن [ف] طلوع آفتاب.
وەرکەوتن: وەرکەتن [ف] نگا: وەرکەتن.
وەرکەوەر: تەو بەردی کە لەکاتی بارینا بیبەوم تەجیە پەیدا [ف] سنگ پناهگاه هنگام باران.
وەرگ: ۱) گەڵا ۲) ئۆن، کورگ، جیلو [ف] ۱) برگ، ساقه ۲) گرگ.
وەرگ: جەرح، زەخم، جیری، پەکەوە، کوڵاو [ف] مخلوط آهو و شیر جرب.
وەرگ: ئەوڵ، ئەوەڵ [ف] عصر هنگام.
وەرگان: گەڵەگورگ [ف] بچه گرگ.
وەرگر: ۱) بەرگر، ئەسپەر ۲) کەسی کە ئەستێنی ۳) هاوبەش، خۆراگر [ف] ۱) سپر ۲) گیرنده ۳) باشرکا.
وەرگرتن: ۱) بەدەس ۲) گۆڕین بۆ شتێکی تر، شتێکی گۆڕینی شتە ۳) بەرگرتن، بەرگرتن [ف] ۱) گرفتن ۲) گوش دادن و پذیرفتن سخن ۳) تحمل کردن، دوام آوردن.
وەرگرتنەوە: ساڵەخوەی وام، بەرز ئامانەتی [ف] بازپس گرفتن وام یا امانت.
وەرگە: ۱) بەرگە، بەرگری، پاڵەفت ۲) ئاوەنا، ئاوەنا، ئاوەنا، ئاوەنا ۳) توهانە بەدەرەبە [ف] ۱) تاب تحمل ۲) این طور ۳) این طور است.
وەرگەر: بەلەناچ، باجەکار، کەسێ لەزەمانیکەدا بۆ زەمانیکی تر بەرەکەی [ف] مترجم.
وەرگەران: ۱) وەرچەرخان ۲) لەمێ بۆی بەدەی کەندان، ڕاهاتن وەرگەڕان: ۱) ۳) لەمێ وەرچوون ۴) باجەکە، کاری وەرگەڕ [ف] ۱) چرخ خوردن ۲) از جا برخاستن بند اندام ۳) کافر شدن ۴) ترجمه.
وەرگەڕانەوە: چەرخاندن، زەرەوەکردن [ف] چرخاندن، زیر و رو کردن.
وەرگەڕانەوە: ئەمەراتەر، گەورەتر، زاهەستان [ف] مقابله با از خود بزرگتر.
وەرگەڕاو: ۱) زەرەوەکراو، چەرخێنراو ۲) کافر بوگت ۳) باجەکەر [ف] ۱) زیر و رو شده، برگشته ۲) کافر شده ۳) ترجمه‌کننده.
وەرگەتەوە: گۆڕاگەتەوە، وەبەرکە بۆ ئەستاندن و خواردنی مەلاکە [ف] نگا: گۆڕاگەتەوە.
وەرگێن: ۱) کەسێ کە زەوی یا شتێکی تر وەرەدەکا ۲) باجەکەر ۳) ئاو و خوێن، ئەمەلکەر وەرگێڕا [ف] ۱) برگرداننده، زیر و رو کننده ۲) مترجم ۳) غلت بر پهلو.
وەرگیران: ۱) وەرگرتن ۲) ڕاگرتن بۆ دوایی ۳) وەرگەڕاو [ف] ۱) برگرفتن ۲) نگهداشتن برای آینده ۳) برگردان.
وەرگیڕان: ۱) ئاوەزکەرەوە، زەرەوەکرن ۲) باجەکەرن [ف] ۱) برگرداندن ۲) ترجمه کردن.
وەرگیڕانەوە: وەرگیڕان [ف] نگا: وەرگیڕان.
وەرگیڕاڵە: ئامرازی ئاگر بێ سەرەوەکرن و هەڵگەڕانەوە [ف] ابزار زیر و رو کردن آتش و ذغال.
وەرگیڕکە: ۱) مەلای فەرهەنگستن ۲) مەلای بەکەلەبەو هەڵەنەر ۳) مەلای کە ئاگاتی بێ بکرێ [ف] ۱) کوتک با گرهه ۲) کوتک پشت گردن ۳) کودکی که نامزد به کتک زدن باشد.
وەرگیل: وەرگێر [ف] برگردانده.

وەرگیلان: بەرگیران [ف] نرگرداندن.
وەرم: ۱) هەمبەر، لەشی، خەف؛ ۲) بیرا [ف] ۱) خواب؛ ۲) بیابو.
وەرمان: ۱) دامان، سەرگەردان بوون؛ ۲) نواکەوتن، لەدوایماندن؛ ۳) سەسوڕبوون [ف] ۱) وامانەوە؛ ۲) عەب ماندن؛ ۳) گلفت بەستن.
وەرماوی: خەدالو [ف] خراب، ئاوە.
وەرمەن: بەرەدەکەوت [ف] جلو، ئان.
وەرمیقی: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ف] لە ڕووسانەکانی وێران شدەی کردستان توسط بعثیان.
وەرن: بن بۆ ئەگەر [ف] نابینە.
وەرنا: بەدنا، لە گەرنە [ف] وگرنە.
وەرنا: ئاوێتی [ف] پرت کرد.
وەرنان: ئاوێتن، فڕیدان، هەڵدان [ف] پرت کردن.
وەرنەوساندن: پڕوتەکردن لە خواردن بەوە شیوەکانی [ف] پیش خوراك، مشکلات.
وەرنی: بگەیەنی، ئاشتی خاوە وەرنی [ف] برسە بە.
وەرنیسک: ئرکەوی گرباز [ف] سکسکا گرتم.
وەرنیشتەی: خۆراوابوون [ف] غروب آفتاب.
وەرو: دەخوا [ف] می خورد.
وەروا: دەخوەن [ف] می خورم.
وەروارەش: ۱) خۆراکی سوارەن؛ ۲) بەرتیل خواردن [ف] ۱) غذا خوردن؛ ۲) رشوه گرفتن.
وەروان: بەفراو [ف] آب بخ.
وەرویک: وەرگیرکە [ف] نگا: وەرگیرکە.
وەروو: ۱) بەفر، بەرف، وەن، وەرف؛ ۲) ڕوەشوێنی، بەرە [ف] ۱) برف؛ ۲) رویهمای.
وەروون: دەسنجەی شاکوز [ف] نوعی کلت شنطول.
وەروورە: شاباڵوخ، شاباڵوخ [ف] دامون.
وەروورە: ڕەوزەمە، جەرخی پاگرتی مال [ف] چرخ یا گرفتن کودك، رویهمالی.
وەروەڵال: بازوی پانی بەفرماڵین، شاباڵوخ وەروورە [ف] دامون.
وەروەوە: بەرتیکە، پیسر [ف] گریبان.
وەرویاک: وەرگیرکە [ف] نگا: وەرگیرکە.
وەرویرکە: وەرگیرکە [ف] نگا: وەرگیرکە.
وەرە: ۱) بێ؛ ۲) بەرەی زەن؛ ۳) بەرخ [ف] ۱) بیا؛ ۲) سیاهبند زن؛ ۳) برّه.
وەرە: ۱) سەبەر، گەدەی سەگ؛ ۲) گەڵای زەوەك: ئەمن وەرە لە خۆرئاوا [ف] ۱) پارس سگ، وای؛ ۲) برگ نباتات.
وەرهان: بەرەن، وەران، ئەرەبەرە [ف] گوسفند نر، قوچ.
وەرەتاو: خۆرەتاو [ف] تابش خورشید، آفتاب.
وەرەتی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
وەرەخەڵ: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ف] از روستاهای ویران شدەی کردستان توسط بعثیان.
وەرەز: هاوڕێ، وەرس [ف] بکر.
وەرەزەن: ۱) تەرە، داپۆشینی توێی ئەو تەوە بگات؛ ۲) مشتاق، جی هەڵخستنی میوە [ف] ۱) پوشانیدن برگ توتون و دیگر گیاهان برای رسیدن آنان؛ ۲) جای خشك کردن میوه.
وەرەستا: ۱) ماڵی مەوقوفە، مەوقوفە؛ ۲) کۆمەڵی مەعنی لە ماڵی مەوقوفە [ف] ۱) اموال وقف؛ ۲) کمك هزینهٔ طلبه از اموال موقوفه.
وەرەق: ۱) پەچکەی دەرگای سەگی نێر و نازی مێیە؛ ۲) پەڕەی کاغەز؛ ۳) خۆش، خۆسان؛ ۴) پەڕی لوسان؛ ۵) مرکی مەشکە؛ ۶) ئەلش، کاتزای وەك کاغەز یا مەوە کراو [ف] ۱) توڵەی ورگە مەوقوف از سگ نر و نازی مادە؛ ۲) ورق کاغذ؛ ۳) بن سرمایرە؛ ۴) کلارت گنجفه، ورق بازی؛ ۵) جار پیاوان؛ ۶) ورق فلزی.
وەرەقە: ۱) پەڕە کاغەز؛ ۲) دارو پەچەوی زۆخاو [ف] ۱) ورق کاغذ؛ ۲) آوار.
وەرەك: بەهەوکی دەنگ [ف] خارش بیابان.
وەرەك: خۆزی، خۆزکە [ف] خوشا.
وەرەکنا: ئەی چەند خۆشە، خۆزی بە [ف] خوشا.
وەرەکینا: وەرەکنا [ف] خوشا.
وەرەگورگان: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
وەرەم: پەنجم، ئاوسان، سەوزبوون، ماسان [ف] ورم، آماس.
وەرەمان: پەنجمان، ئاوسان، ماسان [ف] ورم کردن.
وەرەمیایش: ۱) نەخۆشی بە ئیشی سڵ؛ ۲) کزو کەتەفت [ف] ۱) بیمار ناراحتی طحال؛ ۲) زرد و ضعیف.
وەرەمداز: نەخۆشی سڵ و نیی، زاناژاف کەتی [ف] بیماری سل.
وەرەمن: نوس، وەرەمانگ [ف] ورم کرده.
وەرەمی: ۱) ئاوساو، پەنجساو؛ ۲) سیماو، زاناژاف کەتی [ف] ۱) ورم کرده؛ ۲) مسلول.
وەرەمین: ۱) ئاوسان، پەرەمان؛ ۲) دوچاری سڵ بوون [ف] ۱) ورم کردن، آماسیدن؛ ۲) مسلول شدن.
وەرەنگ: پەوبیزرە، هاکا، ئاوها [ف] این چنین.
وەرەوە: بگەڕێوە [ف] بازگرد.
وەرەوەن: ۱) جنێوەمەب، وەرەی ئەدوی بەك؛ ۲) فەرمان بە بێدەنگبوون [ف] ۱) وای وای سگ؛ ۲) فرمان به خاموشی با حالت بی اعتنائه که معمولاً به سگ گویند، خفه شو.
وەرەوەرە: ۱) کەسە کەمەب، پەرەپەرە؛ ۲) وەرە، بێ [ف] ۱) بەتدریج، آهسته آهسته؛ ۲) بیا، تأکید در دعوت.
وەرەوەیانی خوارو: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
وەرەوەیانی سەرو: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن [ف] روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
وەرهەم: ۱) وەرەم، پەنجمین؛ ۲) نەخۆشی مەرهەنگ؛ ۳) بەرهەم، بەرەی

(وەری و سەدا [illegible]) ۱) وەرم، گەساس؛ ۲) نوعی بیماری گشتەدا؛ ۳) مختصر، کوتاه.

وەرهین: داوەرین، وەرین [illegible] فروریختن.

وەری ئاسایش: ۱) نیگەهشتن، هاتەسەرین؛ ۲) ئاشتی کردن؛ ۳) ساواکان، پشتەهەلان [illegible] ۱) فهمیدن، سرعقل آمدن؛ ۲) آشتی کردن؛ ۳) فراهم آوردن.

وەرەگەیرایش: ۱) سر بەلاوی؛ ۲) دلنەنگی و ماتی [illegible] ۱) پریشانی (فکار)؛ ۲) دلتنگی.

وەری: ۱) داوەری؛ ۲) بی گوناح، بی تاوان؛ ۳) لەو گوناهەی کوردستانە کە بەهۆی کاولبان کرە [illegible] ۱) وەرش کرد؛ ۲) بری، بی گناه؛ ۳) رەسمایی در کردستان که جفتیار آن را ویران کردند.

وەری: ۱) بەد؛ ۲) بوی وەرە؛ ۳) بشور، بەرز [illegible] ۱) بدور؛ ۲) بدارش؛ ۳) بشور.

وەریا: بەرەوەرە، تاشەبەرەو [illegible] بەلام بەو، بەو لای ترلیب.

وەریان: داوەرین، بران، لەسەرەوە، لەسووە وەری، کەلا وەری، خوڕ وەری [illegible] وەرش کرەت.

وەریەتی: داوەرین [illegible] وەرش کرەد.

وەریری: رەشەوە [illegible] وەرو.

وەریس: گوریس [illegible] ریسمان.

وەریش: گوریس [illegible] ریسمان.

وەریسان: وەریس، گوریس [illegible] ریسمان.

وەرین: ۱) بەد، بەرە؛ ۲) بشوا؛ ۳) داوەرین؛ ۴) بوەریشە، داریشە؛ ۵) خس؛ ۶) دەمن [illegible] ۱) بدار؛ ۲) بشس؛ ۳) وەرش کرەت؛ ۴) فروریزان، بر بریختن؛ ۵) باسو؛ ۶) بی آبرو.

وەرین: ۱) کەسی کە داوەرینی؛ ۲) بەد، بارە [illegible] ۱) فروریزاندە؛ ۲) بار.

وەرین: جەمەسب کردن [illegible] بارش کردن.

وەریان: داوەریان، بشتەلان [illegible] گلەکان، بشتەلان.

وەریشە: ۱) بەد، بارە؛ ۲) بارەی، بیرانی؛ ۳) بشتەد؛ ۴) داوەریشە [illegible] ۱) بدار؛ ۲) بارش؛ ۳) بشس؛ ۴) فروریز.

وەریشە: ۱) بەد، بارە؛ ۲) بارەی، بیرانی؛ ۳) داوەریشە؛ ۴) وەریشەی بەخشوشی جاوە [illegible] ۱) بدار؛ ۲) بارش؛ ۳) فروریزان؛ ۴) نوعی بیماری چشم کودکان.

وەریو: ۱) داوەریو؛ ۲) هاتی، هاتک، (وەرە وەریو) [illegible] ۱) فروریخت؛ ۲) آمد.

وەریو: جەمەسب کردن، کەفتو [illegible] بارش کرد.

وەز: ۱) لای خوارەوە، (داوەز، داوەزی)؛ ۲) بەن، جەوری نازک؛ ۳) گوز؛ ۴) مشتی (وەز دیزی، وەز مشتی)؛ ۵) خان (ئاکسرین، خشوش، ئەوەزی)؛ ۶) بەرین بە بان (هەڵوەز)؛ ۷) تاباش، هاتن، (ئەدیماوەز)؛ ۸) دەرکەتن، ئەگەن بەرکی؛ (ئاکاشوی، ئەسوەزی) [illegible] ۱) پائین؛ ۲) بد؛ ۳) گرد؛ ۴) من هو؛ ۵) دوبدن، دو؛ ۶) برش، جهش؛ ۷) آمد؛ ۸) باشت در سایه.

وەزا: ۱) باتلما؛ ۲) لاوان، دلگوشت؛ ۳) مجاور، همسایه [illegible] ۱) وزیدن؛ ۲) [illegible]؛ ۳) بیجاره.

وەزان: بەسەر [illegible] سلطان.

وەزاریەت: بلەو بایەی بەرلە سەروکی بەسەلگەت [illegible] وزارت.

وەزان: ۱) گیژی و رەوتی شیعر؛ ۲) کیشانە؛ ۳) پشتاو دەفری باڕۆلی زاوکەر؛ ۴) گیژی و تاڕا [illegible] ۱) وزن شعر؛ ۲) وزن، سنگینی؛ ۳) ظرف بارۆت شکاریی؛ ۴) مرد و آزاد.

وەزانەوە: داوەزانەن [illegible] پیاده کردن از سواری.

وەزانەت: دەفری بارۆتی زاوکەر [illegible] ظرف بارۆت شکاریی.

وەزانداڵ: ۱) سەنگین، بەکیش؛ ۲) قرتی لە مرۆی خاوەڵ و بەوەوج [illegible] ۱) سنگین؛ ۲) کنایه از شخص محترم.

وەزبەد: ۱) کیش، بەکیشانەد؛ ۲) کیشانەیەکە بەرابەر بە سەدکیلۆ؛ ۳) گوشتەکە کە کوردستانی [illegible] ۱) سنجیده، وزنه؛ ۲) وزنی برابر صدکیلوگرم؛ ۳) نام دهی در کردستان.

وەزتی: وەزنە، دەفری بارۆتی زاوکەر [illegible] ظرف بارۆت شکاریی.

وەزری: داوەزتا، بەرەلا [illegible] بەلام رەوی.

وەزە: ۱) بیوەوان، جوو تی ڕۆکردن؛ ۲) بەخوشەیەکی داری زاوکەر؛ ۳) وزە، ئاستە [illegible] ۱) تمیز بان؛ ۲) نوعی بیماری دهان کودک؛ ۳) تاب، بار.

وەزەرا: داوەزی، داخوزی، لەسواری هاتەخواری، داخزی [illegible] از سواری پیاده شد.

وەزەرای: داخزین، داخوزین [illegible] پیاده شدن از مرکب.

وەزەڵاتی: کاتەی بەگوزان، گوزین [illegible] گردەبازی.

وەزەمەزگلی: کیایەکە تەخوزی [illegible] گیاهی است خوردنی.

وەزەن: تاڕان، عەزیەت [illegible] آزار.

وەزەنت: بەزەنت [illegible] ظرف بارۆت شکاریی.

وەزەنگ: تاڕان، عەزیەت، زیان [illegible] گزند.

وەزەنی: تاڕاندن، عەزیەتدان، (هەڵبنا وەزەنی خاس بە) [illegible] آزاردادن.

وەزەوان: گوزەوان، زانا کە سەرکەوتوی و بی هەڵەوتی، (ڕاگوزەرا) [illegible] ماهر، در الاوقی از درخت گردو.

وەزەوای: جۆری کوتیرە کە گوتری وەری تەکەڵاوە [illegible] نوعی گردو تازه یا مغز گردو.

وەزی: ۱) گوزی، گوزی قوڕ، گوز؛ ۲) باهات [illegible] ۱) گردو؛ ۲) وزید.

وەزی: مشتی دەزی، (وەزی بجوا [illegible] مشت هر باید.

وەزیت: جلوبابەتی حاڵەو حەوال [illegible] وضعیت.

وەزیر: ۱) پیاوەقوڵی بابەتی زی بەرەمشی سەروکی وڵات؛ ۲) هەزر؛ ۳) نابە، بو بەرازان [illegible] ۱) وزیر؛ ۲) فرزین؛ ۳) نام مردانه.

وەزیری: ۱) کاروبابەتی وەزیر؛ ۲) جوزی هەستیر [illegible] ۱) وزارت؛ ۲) نوعی آهنجر.

وەزیقە: ۱) شرکی سەرتان؛ ۲) جیرەتانی زۆرانی مۆچە، (ئەوی تەی کوتە کاری پیری مە کرو/ وەزیقەم جیرەتانی تو بەسی دو) [illegible]

۱) وظیفه؛ ۲) جیرهٔ روزانه.

وەزین: ۱) هاتنی ماه؛ ۲) بەرەوخوارهاتن، داوەزین؛ ۳) زێرکەوتن لە شەڕ بەدا؛ ۴) لەدان، راکردن؛ ۵) بەرەوژوو لەدوای جیابوونەوە (هەنەوەزین)؛ ۶) کەوتنی ئاو ۱) وزین؛ ۲) باتین آمدن؛ ۳) شکست خوردن؛ ۴) دویدن؛ ۵) جستن روبەبالا؛ ۶) برآمدن آفتاب.

وەژان: جیابوونەوەی نارکەد لە زیاد (ماڵەکەم هەڵوەژانت) جداشدن نایاب از خوب، باکساری.

وەژانەن: نارکەد نابەستە لەناوزکەوە باش دەرکردن جداکردن نایاب از بسته‌بند، باکساری کردن.

وەژاردن: دەداران باکساری کردن.

وەژارە: ۱) بەزاری، جەور، کوژ؛ ۲) خەیالات، بیر و هزرکردەوە ۱) غم، اندوه؛ ۲) خیالات.

وەژەنیا: بەست، بن گوست پۆست وصف.

وەژینگ: جورنا ۱ جُرت خواب.

وەژینگدان: جورنەدان جُرت زدن.

وەس: ۱) چیترا؛ ۲) پاشگری بەستن ۱) کافی؛ ۲) پسوند بستن.

وەسا: ۱) بسا، تاوها؛ ۲) لەکارکەوت؛ ۳) توسا، (ئا لە کار)؛ ۴) ماندوو ۱ ۱) این طور؛ ۲) (کارافتاد)؛ ۳) استاد؛ ۴) خسته شد.

وەساری: ۱) بەهار؛ ۲) خەوساری، وساری ۱) بهار؛ ۲) افسار.

وەساری: سنگەی بەهار، رەوانی نابەستی بە بەهار سبزهٔ بهاری.

وەسان: ۱) تاوها؛ ۲) لەکارکەوتن؛ ۳) ماندوبوون ۱) این طور؛ ۲) (کارافتادن)؛ ۳) خسته‌شدن.

وەسایە: ۱) تاوهایە؛ ۲) لەکارراو ۱) چنین است؛ ۲) استاد است.

وەسپ: بەستن، تاریف وصف.

وەست: ۱) پاشگری بەمانا بوستە، مەزن (ئاوەست تا دیم)؛ ۲) بەست لە بەستن ۱) پسوند به معنی ایستا؛ ۲) بند از بستن.

وەستا: ۱) ئوستا، لەکارزان؛ ۲) ماندوبوو؛ ۳) بەرەفتی هات، ئافەتی هات (کەس دەروەستی تەدبیرات من پێی وەستام)؛ ۴) راوەستا ۱) استاد؛ ۲) خسته‌شد؛ ۳) تحمل کرد، تاب مقاومت آورد؛ ۴) ایستاد.

وەستاخالە: ئاسنگەر آهنگر.

وەستان: ۱) ئەبەزین؛ ۲) لەسەرپابوون؛ ۳) ماندوبوون لە کار؛ ۴) ئاوچە بەکە لە کوردستان ۱) بی حرکت بودن؛ ۲) ایستادن؛ ۳) خسته‌شدن؛ ۴) ناحیه‌ای در کردستان.

وەستانەن: ۱) راگرتن، لەبزوتن خستن؛ ۲) ماندوکردن؛ ۳) لەساندەوە ساندەوە (بەوی ئەوەندەی لێ وەستینم) ۱) از حرکت بازداشتن؛ ۲) خسته کردن؛ ۳) بازپس گرفتن.

وەستانەوە: ۱) چراسەری کردن؛ ۲) بنەڤکوتی بارانو دڵۆپە ۱) مقابله کردن؛ ۲) بندآمدن باران و جنگ.

وەستاو: ۱) لەسەراوکەوتن؛ (ئاسنەکەمان وەستاوە)؛ ۲) ماندو، ماتک (وەستاوم لە کار) ۱) از حرکت بازمانده؛ ۲) خسته.

وەستای: ۱) وەستاو؛ ۲) ئوکارزانی؛ ۳) ماندوبوی ۱) نگاه؛ وەستاو؛ ۲) ئوستادی؛ ۳) خسته‌شدی.

وەستایە: ۱) ئاوەزین؛ ۲) جیاوەبە؛ ۳) لەکارراو ۱) حرکت نمی‌کند؛ ۲) ایستاده است؛ ۳) استاد است.

وەستایی: ۱) ئوستایی، زانایی لە کار؛ ۲) بەرەوستالەوە، بەپێوە ۱) استادی؛ ۲) سرپایی.

وەستی: بەستی بست، بندآوری.

وەستیان: ماندوبوون، خستەبوون خسته‌شدن.

وەستیتی: وەستان بەپێوە، هەڵوەستان سرپا ایستادن.

وەستین: ۱) بەپێوەراوەستان؛ ۲) ماندوبوون ۱) سرپا ایستادن؛ ۲) خسته‌شدن.

وەسنان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد وستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

وەسسەلام: بەسەر چیتر نابەزە والسلام.

وەسفە: وەسپ، بەسن، تاریف وصف.

وەسفین: بەستدان، تاریف کردن توصیف کردن.

وەسمان: سوکەڵەناری، ئوسمان مخفف عثمان، نام مردانه.

وەسمە: ۱) ژەنگی کە ژنان لە بروی دەدەن، وسمە؛ ۲) بەسەر، چیترم نادن ۱) وسمه؛ ۲) مرا بس است، برای من کافی است.

وەسنی: هەوێن، دوزی شوێنا بۆ بەکتری هەوو هەسوی.

وەسو: بساو، (ئەمروو کەشکان وەسو یا مرکەشکن بین) بساب بسای، امر بسایدن.

وەسواس: ۱) جەنەڵی، بزەنگ لە باڵاوبوونەوە؛ ۲) وازوازی، هەردەم لەسەر خەیاڵی ۱) وسواس در طهارت؛ ۲) دمدمی.

وەسە: ۱) چون، سنی، لەگوێ؛ ۲) خواستەبا؛ ۳) تاوهایە، واسە؛ ۴) بەستە، (ئەمەیە بوسە)؛ ۵) چیترنا، بەسە ۱) همانند؛ ۲) خواسته؛ ۳) چنین است؛ ۴) بیند؛ ۵) بس است.

وەسەر: ۱) بە لای زۆروا، (وەسەریا وەرە)؛ ۲) سوێند بە سەر (وەسەر باوکت) ۱) از بالا؛ ۲) قسم به سر.

وەسەلیایش: تۆبەگرتن، توبەگرتن توبت گرفتن.

وەسەم: ئامرازی ڕەنگ‌وڕوکوتن وسایل گریم.

وەسەلی: وەسەلی، لەش ساغی، سلامەت سلامت.

وەسی: ۱) بەستی؛ ۲) ئامۆژگاری، نسیحەت؛ ۳) وەسیەت، فەرمانی ۱) بندآوری؛ ۲) نصیحت؛ ۳) وصیت.

وەسیٚ: ۱) زۆر، گەلێ؛ ۲) پاشگری بەستن، بەسەسی ۱) بسی، بسیار؛ ۲) بستد.

وەسیەت: راسپێری، وەسیەت وصیت.

وەسین: وجان، وئسان تأمل، توقف.

وەسیٚن: تەستەوە، (ئۆلەوەسیٚن بە) بازساندن.

وەسیایس: وەلام دانەوە، ئاگادارکردن سخن فرستادن.

وەسیەت: فەرمانی، راسپێری سفارش، وصیت.

وەسیەتنامە: راسپێری و فەرمانی بەنوسراوی وصیت‌نامه.

وەش: ۱) خۆش، دڵ بەست؛ ۲) وەی (ئاگرتی، کەر)؛ ۳) وەی (بخوێنی)

گەر؛ ۴) بەمەای تاوتن؛ ئەوە ئەوەشتی؛ ۵) بەمەای وەشاندن وتار زانەگەیاندن؛ ئەبیروەشتن، دەستوەشتن، باوەشتن؛ ۶) تەبیتن؛ (بەوەش قایلم)؛ ۷) بەمەای وەی بەمانا نیگەران؛ (هەلوەشاندن)؛ ۸) بەمەی بار؛ ۹) وەش، بەش، ئەمال ۱) خۆش؛ ۲) حرف یاوەاشتن الاع از حرکت؛ ۳) حرف راییەن الاع؛ ۴) ریشەی کلمە بە معنی باشیەن؛ ۵) ریشەی کلمە بە معنی نیگەران دانن شدید؛ ۶) آن هو؛ ۷) ریشەی کلمە بە معنی آرەو باشیەگی؛ ۸) سهم، قسمت؛ ۹) رنگ مشابل، بە نام.

وەشاردن: شەل مەو ۱ نیگا شەاریەیە.

وەشارتایش: دار وتانەن، تو لکەدارو کەلەباجە دەیکەن ۱ سطح خبری را کاملاً پاک کردن.

وەشان: ۱) بلاوبوونەو؛ ۲) راتەکان؛ ۳) بەیەک و شان ۱ ۱) افشان؛ ۲) تکان شدید؛ ۳) پاشاند، وسیلەی کشف.

وەشانایش: ۱) خەت بەتاو کو (اندەوە)؛ ۲) هەلواسین؛ ۳) بریکەاکردن و راکان ۱ ۱) توشە رابا آب پاک کردن؛ ۲) آویزان شدن؛ ۳) ریوەن.

وەشاندن: ۱) بلاوکردنەوە، (تەوەوەشاندن)؛ ۲) راتەکاندن (دەستوەشاندن، خوتەوەشاندن)؛ ۳) ئەمان، (دەستوەشاندن، کوتەکەوەشاندن) ۱ ۱) پاشیدن؛ ۲) بەشدت حرکت دادن؛ ۳) زدن، ضربە زدن.

وەشانن: بەشاندن ۱ نیگا وەشاندن.

وەشانەوە: ۱) شیان رابەتو زەوا (کەم کار)، ئەتو تاوەشیتەوە، ئەو بەلە ئەتو دەوەشیتەوە؛ ۲) بەشیەوە، دابەش کردن ۱ ۱) شایان بودن، شایستە و مناسب بودن؛ ۲) توزیع کردن.

وەشای: ۱) خۆشیای تاوی میوەی خۆسا؛ ۲) تاوزرای بلاوکرا؛ ۳) پرشان؛ ۴) دوای پیشگری هەاو راتا راتەکان (حەلەکەت باوەشا)؛ ۵) بەمەخۆشی ئەتاوبوون (ئەمنی باوەشاوە)؛ ۶) پاش پیشگری بۆاو راتا راتەکیاو (ئەمەبار راوەشاوە) ۱ ۱) خوشابە گیبوت؛ ۲) پاشیدە؛ ۳) ئەتاوان؛ ۴) بەمثال پیشوند هەاو بە معنی نیگان داد شدە؛ ۵) از بین رفتن بر اثر بیماری؛ ۶) بەمثال پیشوند بۆاو بەمعنی نیگان داد شدە.

وەشایش: بەمان ریژەان، نیگەشەین ۱ خراب شدن.

وەش بەش: جاگەیەخۆشی، جاوسلامەتی ۱ خوش و بش.

وەشت: ۱) پای باشوری رۆژهەلاتی؛ ۲) بەرەبەرانی بەگرەبای ۱ ۱) باد جنوب شرقی؛ ۲) ابر پر باران یا باد آغشە.

وەشتر: ۱) خۆشتر؛ ۲) وشتر، دەلەف، خوشتر ۱ ۱) خوشتر؛ ۲) اشتر.

وەشتە: جوانی دلکیش کەمرو لارەروی دەکا ۱ زیبای دلکش و مشتهی.

وەشتەن: سەماو رەقس، تو بەمەای دەرویشانی دەلین ۱ رقص ویژە درویش.

وەشتەی: بارین ۱ بارین.

وەشتی: ئیشتە، تامە ۱ اشتهی، آرزو.

وەشتە: بەمەی تازەیی کەم ۱ کلمەی راندن الاع.

وەش گەرەش: ۱) زەنەوکردەوە؛ ۲) جاکردەوە لە بەخۆشی؛ ۳) خۆش

راسواردن؛ ۴) گەیو گاتسە کردن؛ ۵) زەنەشەرەو بەسەر؛ ۶) ئەلواسین؛ ۷) لەدان ۱ ۱) دوباره زنده کردن؛ ۲) شادمان؛ ۳) خوش گذشتن؛ ۴) مزاح کردن؛ ۵) بیش از حد تعبیر بد کردن؛ ۶) آویزان شدن؛ ۷) زدن.

وەشکە: ۱) خۆرئاوا؛ ۲) خۆرئاوا بە خۆشی لە؛ ۳) جوانکیلە ۱ ۱) کاشکی؛ ۲) خوشابەحال؛ ۳) زیبای گوجولو.

وەشمە: خۆشمە، کەیفسازی ۱ شاد.

وەشن: ۱) بەشوریوە، بەسی بە ئاو خاوین بکەن؛ ۲) دانیشتە لە ئاو بەشوو ۱ ۱) دوباره شستن؛ ۲) خوبات را بشوید.

وەشوورە: بەشوو ۱ نیگا بەشو.

وەشوون: ۱) ئەمو ئەل وەشوونی تۆ، من وەشوونی ئەل؛ ۲) دوباره شستن؛ ۳) دانەوەیە دەناوکان یا بشوو بکەیە؛ (ئەرخی وەشوون موانی ئەن) ۱ ۱) بە دنبال، در پی؛ ۲) بازشویید؛ ۳) خوبات را بشویید.

وەشوولی: زۆر بەناو بەخەماج ۱ ساکم و سرحال.

وەشین: ۱) بلاوکردەوە؛ ۲) بەزانەن ۱ ۱) پخش کردن؛ ۲) فرو ریختن.

وەش وین: خۆشین ۱ خوشین، دور از باش.

وەشوین: ئەمو بەشوون ۱ بەدنبال، در پی.

وەشە: ۱) خۆشە، ئەل بەشیدە؛ ۲) خۆشە، تاوکی شیرینی میوە؛ ۳) دەنگەداتی کەر بو رۆشتن ۱ ۱) خوش است؛ ۲) طز هیمەی شیرین؛ ۳) کلمەی راندن الاع.

وەشەت: شیوەی، شەوین، شین ۱ اسب.

وەشەگە: ۱) پرشەگە، جانەوەریکە لە نیوەی دەلەکو رەوی؛ ۲) رازان، ئەرزینی تۆشەدەچیز؛ ۳) دلخوشی، کەیفسازی؛ ۴) بەرجاو، جوان، خوشیک؛ ۵) جوانی بەسان؛ ۶) جی تۆش ۱ ۱) گر بەسانی است وحشی؛ ۲) بەشدت لرزیدن؛ ۳) دلخوشی؛ ۴) خوش نیست؛ ۵) جوان خان؛ ۶) جای توش.

وەشەگە: جانەوەریکە لە نیوەی دەلەکو رەوی ۱ گر بەسانی است وحشی.

وەشەن: ۱) خۆشە؛ (ئەمرسانی سەدجار وەرەی بەوەمرکەش / زیندەگی و مەردەن ئاسان وەشەن وەش) بەسەولەوی؛ ۲) سلەوە ۱ ۱) خوش است؛ ۲) برف و باران باهم.

وەشەلی: کەیفت باشە؟ (وەشەلی؟) ۱ آیا خوش و خرمی؟.

وەشەی: ۱) وەشی، خۆشی؛ ۲) جوان جالی؛ ۳) نامخۆش؛ ۴) هیشتو ۱ ۱) خوشی؛ ۲) خوش نیی؛ ۳) خوشە.

وەشی: ۱) خۆشی، کەیفسازی؛ ۲) ئاهنگ بە کەیفی؛ ۳) هیشتوی ترەی خورماو ۱ ۱) خوشی و شادی؛ ۲) آیا خوش و خوبی؟؛ ۳) خوشە انگور و خرما و...

وەشیان: بلاوکرەوە، کەسی شتی بەزەوی بلاو دەکاتەوە ۱ پخش کننده.

وەشیاگ: جیگەرای تۆپیوەکراو ۱ تخم پلر باشیدە.

وەشیان: ۱) کەوتەناو؛ ۲) بلاوکراوەو بەزەوی ۱ ۱) تراوفتادن؛ ۲) پاشیدەشدن

وەشیانەوە: وەشانەوە سرازوتری، شایستگی.
وەشیان: ۱) وەشاگە ۲) بەزەوی بلاوکراو ۱) زەمین تخم پاشیدە ۲) پاشیدە.
وەشین: ۱) مەیوانی کە شیری زۆرینی بەشیر ۲) بەشەشیر ۱) بسیار شیر ۲) پاشەشیر.
وەشین: ۱) کەسی کە شت دەشارێتەوە (مردووەشین، بارەوەشین) ۲) بەشین (شیخ بارەداری وەشین شەهاوردا ۱) پنهان کننده ۲) پاشیر درامد.
وەشیرا: ۱) حەسرا، کەوتە زیر خاکەوە ۲) لەبەرچاو گوم کرا ۱) دفن شده ۲) پنهان گردید.
وەشیران: ۱) زیر خاک کران ۲) شارانەوە، قەشاران ۱) زیر خاک شدند ۲) پنهان گردیدند.
وەشیرە: ۱) بشارەوە، زیر خاک کە ۲) وێی کە لەبەرچاوان ۱) دفن کن ۲) از پیش پنهان کن.
وەشین: ۱) بلاوکراوەبوو ۲) بلاوکەرەوە ۳) تاسرازی بلاوکردەوە ۴) داوەرین ۱) پخش گردن ۲) پخش کننده ۳) وسیلهٔ پخش کردن ۴) فروریختن.
وەشینەلك: هێزی بلاوکردنەوە، مەرگای بلاوکردەوە وسایل ارتباط جمعی.
وەشینەی: ئەنجامی کەوتنی کەوتنەکانە کە دەوریانگرتن لەکوردستانی بەرەنستی ترکان ناحیەای در کردستان.
وەعلەد: وانە نگا: وانە.
وەفا: ۱) تەمەگ، پەیمەت ۲) ناوی پیاوانە ۱) وفا ۲) نام مردانه.
وەفات: مردن بۆ بنیادەمی بەیزا (باوە فەلیفە وەفاتی کرد) وفات.
وەفادار: بەتەمەگ، جاکەلەجای پەیمەتدار وفادار، باوفا.
وەفاداری: بەوفادار بەتەمەگو بەیین و بەفا وفاداری.
وەفر: بەرف، وەون بون بەفر برف.
وەفرنایش: ۱) هەڵسان، پلەدران ۲) بەفرەهەڵسانەوە ۱) باد کردن ۲) باد درجزئی کردن و پف دادن.
وەفرە: کەمتیرەی سیی کشرای سفید.
وەفرنایش: وەفرنایش نگا: وەفرنایش.
وەفەر: هۆرەنەت، تەوشوتەورە آن دورست.
وەق: ۱) بۆق، بەق، هرواق ۲) دەنگی مراوی، دەنگی بەق ۱) غوک، قورباغه ۲) صدای مرغابی.
وەقف: کتێبەکە کە پیرانبەر بە هەزارو سەتو هەشتوسی گرمەو وزنی مەدال یکصدوهشتادوسه گرم.
وەقت: وەخت، کات، دەم، زەمان وقت، زمان.
وەقتا: بەشیکی، لەکاتێکدا، نموما زمانی.
وەقتی: وەقتا زمانی.
وەقرە: تۆقرە، تارای دانەکان ترام.
وەقف: مەوقوفە مال وقف.
وەقفا: وەفا نگا: وەفا.
وەقسواق: وێی وێی، قەدیم بە زاپسون گوتراوە (جزیرەی وەقسواق) یا وەقواق نام قدیم زابلین، نگا: وای وای.
وەقوەق: دەنگی بۆقو مراوی صدای قورباغه و مرغابی.
وەقە: کتێبەکە، حوقە وزنی است.
وەقی: وەفە نگا: وەفە.
وەك: ۱) چون، لەمەوز، لەمرح، تاسایی ۲) بەمەوزی کە (وەك دەکەی، وەك زانیوە) ۱) چون، همانند ۲) چنانکه.
وەکا: ۱) وەك ۲) یکانەوە، وازیکا ۱) مانند ۲) بازکند.
وەکات: ڕەیەراست، قسەی بێ ڕەیەتی سخن راست و صریح.
وەکات کردن: ئەرکانەتی راستی بۆ ئەو دان حقیقت.
وەکان: ۱) ئاراز ۲) زۆر کارکەر ۳) کاوێن، قاوێش ۱) نشاط ۲) پایشکان، کاری ۳) نشخوار.
وەکاریان: کاوێکردن نشخوار کردن.
وەکاز: دارماسا، عاسا عصای دست.
وەکاشە: ۱) دوعایەکە بۆ جاری شیتانی دەنوسن ۲) گوتەیەکە کوردستان بەهەی وێرانی کرد ۱) دعایی که برای شفای دیوانه می‌نویسند ۲) (روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جهان.
وەکدەزانی: چونی خۆت ئاگاتلێ بە چنانکە دانی.
وەکشان: کشانەوە بەعقب برگشتن.
وەکشانەوە: وەکشان بەعقب برگشتن.
وەکشە: فەرمان بەکشانەوە بەعقب برگرد.
وەکشی: وەکشە بەعقب برگرد.
وەکشین: وەکشان بەعقب برگشتن.
وەکشین: بکشێنەوە، بڕۆوە بچن بەعقب برگردید.
وەکو: وەك نگا: وەك.
وەکو: ۱) کۆ، کوەڵ (تەماشە وەکوکەرەوە) ۲) هەرگا، هەرکات ۳) وەکو، لەچەشن، لەبەر ۱) توده ۲) هرگاه ۳) مانند.
وەکوبۆن: کۆبۆن، کۆبۆنەوە جمع شدن.
وەکوك: وەك، وەکی، وەکو، مەك، هەروەها، وەکو، بەمرحا همانند، مشابه.
وەکوکردن: کۆکردەوە جمع کردن.
وەکوەك: پیرانبەر برابر، مساوی.
وەکە: ۱) وەك ۲) وازکە، بکەن، بکەرەوە ۱) مانند، چنانکه ۲) بازکن.
وەکەردەلە: ۱) هەڵاتن، لێشاتن ۲) کردنەوەی گرێو داخراو ۳) مەرکشان ۴) بەدەرون لۆچڵ کردن ۵) پیکردنی شاگر ۶) ڕاوەشاندن ۷) پاك کردنی کەلەپاچە ۱) شکافتن ۲) بازکردن ۳) بیرون کشیدن ۴) گلولەای کردن ۵) برافروختن آتش ۶) بشدت تکان دادن ۷) پاك کردن کله‌پاچه.
وەکەردەنە: ۱) لێکجیاکردنەوە ۲) داگیرساندن ۳) کێڵان ۴) کردنەوەی مرگا ۱) جداکردن از هم ۲) مشتعل کردن ۳)

گاشتن؛ ۲) بازگردن ئەو

وەکەهەو: بەکوبەدا [ف] بڕان.

وەکی: ۱) وەک؛ ۲) هەرکسات؛ ۳) ئەگەر، هەگەر [ف] ۱) نگا: وەک؛ ۲) هرگاه؛ ۳) اگر.

وەکێ: وەک وەکو [ف] مانند.

وەکیل: بڕیکار، نایب [ف] وکیل.

وەکیل: وەکیل [ف] وکیل.

وەکیلەڵلا: خواوەکیلم بۆ وەوەڕیکەرمن تۆزن [ف] خدا وکیل، در مقام سوگند گویند.

وەکیلەی: بڕیکاری، وکیلی کردن [ف] وکالت.

وەلبەلک: وەکوبەک، وەکەهەو [ف] بڕان.

وەلبەگی: هەرابەری، هەمتایی [ف] مشابهت.

وەگ: ۱) وەک؛ ۲) چاخ، جەرەت، جەنگەر، ناف [ف] ۱) نگا: وەک؛ ۲) مرسم.

وەگر: ۱) کەسێ کە لەمەوا ئەمەوا ئەمەوا: (هەستەوەگر، تۆبەوەگر)؛ ۲) لەمەوەرح گیرەوە: (ئەمانا هەمو دەس بلاوی جار من وەگرم)؛ ۳) دامەزرێنەرو بەرپاکەری جار و جیڤ و بەرەو؛ ۴) لەخۆنی گیرو [ف] ۱) کسی که در هوا می‌ماند؛ ۲) صرفه‌جو؛ ۳) برپاکننده، خیمه و برده؛ ۴) بیماری واگیردار.

وەگرتن: کاری بەگر [ف] عمل مؤثر کرد.

وەگرگریانەنە: ترکەو [ف] سکسکه.

وەگروتش: لەسەرشاردانی، لەکۆڵ کردن [ف] پوشش، نهان، کول کردن.

وەگروتش: وگروتش [ف] پوشش، نهان، کول کردن.

وەگلۆر: گلۆر، خلۆر، گلار [ف] غلتیدن از بالا به پایین.

وەگو: وای وت [ف] چنین گفت.

وەگو: وەگو [ف] چنین گفت.

وەگوت: وەگو [ف] چنین گفت.

وەگوت: وەگو [ف] چنین گفت.

وەگوز: شت بەشت گوزانە [ف] مبادله.

وەگوزین: گوزینەوە [ف] مبادله کردن.

وەگە: بگەو، خۆت بگەیەنەوە: (وەگە تا بەشت بەشوراوە) [ف] خود را رسان.

وەگەر: ئەگەریش بێتو [ف] درصورتی که.

وەگەز: ۱) لەسەرئاسا: (ئاشەکە وەگەز کەوت)؛ ۲) هێنان بەسەر [ف] ۱) چرخان؛ ۲) مکار، حیله‌باز.

وەگەڕا: گەڕاوەو، بەرەودوا ئاما [ف] بازگشت، ماضی بازگشتن.

وەگەڕان: ۱) گەڕاوەو؛ ۲) گەڕانەوەی شتە [ف] ۱) بازگشتن؛ ۲) بازگو کردن.

وەگەڕانەن: ۱) گەڕاوەو؛ ۲) گەڕانەوە [ف] ۱) بازگو کردن؛ ۲) نگا: گەڕانەوە.

وەگەڕانەوەو: وەگەڕانەن [ف] نگا: وەگەڕانەن.

وەگەڕانەوە: وەگەڕان [ف] نگا: وەگەڕان.

وەگەڕیانەوە: وەگەڕان [ف] نگا: وەگەڕان.

وەگیرپایش: ۱) لەکۆڵ کردن؛ ۲) تۆڵەدان، وەرەتاخن؛ ۳) لەبەر تۆڕەیی مجاز و ڕەنگ گۆڕان [ف] ۱) کول کردن؛ ۲) غلتیدن؛ ۳) از حدت غضب رنگ عوض کردن.

وەل: ۱) وەکەل، (وەل من بن بجمەن)؛ ۲) بەرەڵا، (وەلی کە با بچی) [ف] ۱) باز، همراه؛ ۲) ول، رها.

وەلا: ۱) فلان، بەشان، خالی؛ ۲) سوێند بەخوا [ف] ۱) خالی، تهی؛ ۲) سوگند به خدا.

وەلات: ۱) وڵات؛ ۲) بەلات [ف] ۱) نگا: وڵات؛ ۲) از کبارت.

وەلات: وڵات [ف] نگا: وڵات.

وەلات‌پارێز: نیشتمان‌پەرست [ف] میهن‌پرست.

وەلاتو: ناوی پیاوانە [ف] نام مردانه.

وەلاتە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن [ف] روستایی در کردستان که بعلت آن را ویران کردند.

وەلاتی: هەوڵاتی، هاوزێدی [ف] هموطنی.

وەلاتیتی: هاوشارەتی [ف] هم‌میهنی.

وەلاخەری: ڕێگەی سواران [ف] راه سالرو.

وەلاد: کۆخەی ناو باخ [ف] کلبهٔ کوچک درون باغ.

وەلادەڵ: کۆخەی بچوک لە باخدا [ف] کلبهٔ کوچک درون باغ.

وەلاف: لەوەن، گیای وشکەوەبوی ئاڵف [ف] خشک، گیاه علوفه.

وەلاق: دواندنی کچ بە تۆلاری [ف] منگله.

وەلاکەوتن: لاچوون، دوورکەوتنەوە [ف] کنار رفتن.

وەلالیك: بەلالوك [ف] آلالو.

وەلام: ۱) لای من؛ ۲) جێی من [ف] ۱) نزد من؛ ۲) به رأی من.

وەلام: وڵام، وەرام [ف] ۱) سفارش، شفاعی؛ ۲) پاسخ.

وەلاما: بەلای منا [ف] از کنار من.

وەلام‌دانەوە: جواب دانەوە [ف] پاسخ گفتن.

وەلام‌نارەن: قسەڕاسپاردن [ف] پیام فرستادن.

وەلامە: ڕاوە، شەرح [ف] تفسیر، شرح.

وەلاو: بلاو [ف] پراکنده.

وەلایش: بارشتاك [ف] خمیان.

وەل بتوروا: داخ وکەسەر بوتۆ [ف] حسرت باد.

وەل بۆن: بەرەڵا بۆن [ف] ول شدن.

وەل بە: وەی دەرکردن بە شوکایەتی [ف] گم شو.

وەلجاخ: قەزا وبەڵا، بەهانی لە خواوە [ف] قضا و قدر.

وەلجەك: بیوانەی دەجڵ کە جل کیلو دەگری [ف] عدل، جهل کیلویی.

وەلجەگ: وەلجەك [ف] عدل جهل کیلویی.

وەلدین: ۱) منداڵخستن، زان، زاین؛ ۲) لەداخەوە [ف] ۱) زاییدن؛ ۲) متولد شدن.

وەلزێن: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وەلف: دۆستی خۆشەویست [ف] دوست نزدیک.

وەلقەت: نوکری، خزمەتکردن ◻ عادەت بە نزیکی کسی یا کاری، الفت.

وەلکری: خاوانەوە، زیان‌ئەوارد ◻ گەراەت

وەلگ: بەلگ، گەلا ◻ برگ درخت و گیاه.

وەلل: نزرو نزماری نەبی، تەریەلەز ◻ گرد وغبار.

وەللا: سوند بەخوا ◻ سوگند بەخدا، والله.

وەللاه: ۱) کزیوە؛ ۲) کەزیسە ◻ ۱) کولاک؛ ۲) نگاه کن‌ب‌ه.

وەللەروو: هەتوان لە مشکی و ریزن ◻ توحی مرهم.

وەلن: حولاوی، نزاری ◻ غبار آلود.

وەلنە: وەلن ◻ غبار آلود.

وەلنوو: گونەیەکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کرد ◻ لە ریسکەلەی ویران شدەی کردستان توسط بختیار.

وەلوەلە: دەنگی هەرلو هوریا ◻ جنجال و غوغا، ولوله.

وەلە: ۱) وەی تازیی گولە؛ ۲) وەی بانگ کردنی گویلک ◻ ۱) حرف راندن گوساله؛ ۲) حرف خواندن گوساله.

وەلەح: شلاغەد بالندەیکە بەقەد گایانی بەلام لنگ‌ئیرژ ◻ پرندهٔ سلوار.

وەلەجاخ: بەلاو نەفەلی لە خراپە ◻ قضا و قدر.

وەلەد: رولە، فرزەند ◻ فرزند.

وەلەد: ۱) وەلەد؛ ۲) بەلەد، شارەزا ◻ ۱) فرزند؛ ۲) روشنایی، رهنما.

وەلەدبایش: زاروی‌بوو، بیجوی‌بوو، زایگە ◻ زاییده است.

وەلەسەت: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاوانان کرد ◻ روستایی در کردستان که بختیار آن را ویران کرد.

وەلەعلە: ۱) دارەدەستی سەرەوساجە؛ ۲) گزەلوکە؛ ۳) بەفری بەیارە، گزیوە ◻ ۱) چوب دست دوشاخه؛ ۲) گزیدگی؛ ۳) کولاک.

وەلەفاد: بەلەاد ◻ خدنگ.

وەلەند: وەلەد، رولە ◻ فرزند.

وەلەو: جا باوانی ◻ هرچند چنین باشد.

وەلی: ۱) بیاری خوا؛ ۲) دەگەل ئەو ◻ ۱) مرد خدا؛ ۲) با او.

وەلی: ۱) وابە، تاوا...؛ ۲) بەلام، بەلاو ◻ این طور؛ ۲) لیکن.

وەلیعەد: جی‌ئاشینی دەسەلاتدار دوای مەرگی ◻ ولیعهد.

وەلیعاد: وەلیعەد ◻ ولیعهد.

وەلیفەت: ۱) مفتە، خۆرایی، بەلاش، مفت؛ ۲) سەرفەلەسەی نوسەنوس ◻ ۱) مفت؛ ۲) مزد دعانویس.

وەلیفەتانە: سەرفەلەسەی ◻ مزد دعانویس.

وەلین: یەشم ◻ فیل، گلشه.

وەلینە: لەبەر ◻ ابتدا، اولاً.

وەلیەفەتی: پەیوەندی مرۆڤ بە بەکترەوە ◻ همسری.

وەم: تاوەلم، (وەم‌زالی) ◻ من این طور.

وەمسا: ۱) بەجیی‌ما (بارین کوری تەم گەدا دەست بەستی مەدار تەم بەسەلی برین زەفەر و سەما زیی وەما) وەجزیرە؛ ۲) مەک خۆی ماد، ئەگۆ ◻ ۱) بجای ماند؛ ۲) بحال خویش ماند.

وەماشتن: مالیەوە، ماشتەوە، رادانی هەموشتی ◻ روبیدن و بردن هرچیز.

وەمالین: وەماشتن ◻ نگاه بیندازیم.

وەمام: ۱) بەمی مام؛ ۲) وەکەمۆ مامەوە ◻ ۱) جاماندم؛ ۲) همین طور ماندم.

وەمان: ۱) تاوەلمان؛ ۲) بەجیی‌مان، وەدواکەوتن لەکاری؛ ۳) لەوان بەجیی‌مان ◻ ۱) ما این طوری؛ ۲) جاماندن؛ ۳) جاماندند.

وەمان: ۱) جی‌ماگ؛ ۲) وەگ بەرتی جوان بو هەروا مانو ◻ ۱) جاماند؛ ۲) همان طور ماند.

وەمای: ریسان ◻ نگاه بینداز.

وەم‌دی: ۱) ئەوکاتەی جاوو بی کەوت؛ ۲) ئۆرسەوە ◻ ۱) چنین دیدم؛ ۲) گم شده را یافتم.

وەمزالی: بەوجۆرە بەرج برد ◻ چنان دانستم.

وەمکە: بەم کەوە، تازادەکە ◻ بدم را بگشای.

وەن: ۱) بەن، دەزی داوی باداوی خوری؛ ۲) ئی بەسترا ◻ ۱) بازی‌وەن؛ ۳) جیگە، شوین، (ئەلەوەن)؛ ۴) وەی وەیالەدان، لەسەن ئۆ، تاوی ئەو بەسترەت بە وەل دوایی دیت، (ئاکاوەن، حاجی‌وەن، هەمەوەن)؛ ۵) کوردیەوگ، (رەماوەن وانا، کۆبوکەو بو سەماکرەن)؛ ۶) وامان، ئیمە بەوجۆرە، (وەنزالی، وەنیسوە)؛ ۷) داریەن؛ ۸) داری لیکەلاوی ئاوەڕاکیران هۆندران، (گوریەوەن)؛ ۹) بەهەار ◻ ۱) نخ پشمی؛ ۲) بند بسته‌شده بر مانند بازوبند؛ ۳) جای، مکان؛ ۴) پیوند نسبت؛ ۵) اجتماع، جمع شده؛ ۶) ما این طوری؛ ۷) درخت بید؛ ۸) بافت؛ ۹) سد.

وەنا: ۱) بەدی رانیە؛ بەنا تا؛ ۲) بەخوا، لەسوا ◻ ۱) مگر نه این طور؛ ۲) می‌خورد.

وەنای: دوسامەد، بەخۆشیەکە لەفۆرگ دیتم بەخۆش وەخنکن ◻ بیماری خنای.

وەنای: رانای، خوینەن، فیرە خوینەن بۆن ◻ درس خواندن تحصیل.

وەنایا: بارەبەرن کە سواریشی دەین ◻ باربری که سواری هم بدهد.

وەنایش: ۱) بارکرەن، کۆچ‌پی‌نان؛ ۲) سواری بارەبەربۆن ◻ ۱) کوچ کردن؛ ۲) سوار بار بر شدن.

وەنجەلە: دیلەن، دیلخۆن ◻ بەدشان.

وەنف: ۱) ئیش، تازار؛ ۲) لاوصاك، (ئەموەنف)؛ ۳) ئەمەدارە لە شتی (ئەموەنفم بو لەوەنفیشتان کردم)؛ ۴) بەف، (بازی‌وەنف، کەمەروەنف)؛ ۵) جیگە، وەن، (ئەلەوەنف)؛ ۶) لەسەن وەنەی پالدان، (ئاکاوەنف، سەکوەنف)؛ ۷) کۆبوەن، (رەماوەنف، گۆوەنف)؛ ۸) پارچە لە گۆرانی؛ ۹) تاریەنف، لەمیەن، سەف، پەف؛ ۱۰) جمگە، جمسەن بەهەی ئیشان؛ ۱۱) تازار، ئەترس، بوبر ◻ ۱) آزار؛ ۲) شوخ و زیبا؛ ۳) اف، اشاره؛ ۴) پیوند نسبت مانند گردن‌بند؛ ۵) جای؛ ۶) پیوند نسبت؛ ۷) جمع شدن؛ ۸) قطعه‌ای از ترانه؛ ۹) سد، مانع؛ ۱۰) بند استخوان؛ ۱۱) شجاع، دلیر.

وەندا: ۱) گوب، وندا؛ ۲) زنو کچی خوینەوار ◻ ۱) نابیدا، گم؛ ۲) زن و دختر باسواد.

وەندانە: تا ئاینە. بۆ ئەمە ئەمجا ئەمە.
وەنسایەنە: ۱) بەخوێندن؛ ۲) خاوین سوات بۆن ۱) خواندن؛ ۲) باسواد بوون.
وەنەس: خوێندەوە، وەخوێندن ئەمطالعە کردن.
وەنەش: وەنەس ئەمطالعە کردن.
وەنەش دایش: دەبەرخوێندن ئەرا ئەدەرمعرض مطالعە قرار گرفت.
وەنەشن: ۱) داوی زۆری باداو تیکەگەیشتان؛ (گوریس وەنەن)؛ ۲) مۆرۆ دەداوکیشان؛ (ئەریس وەنەن) ۱) باقلن ریسمان؛ ۲) بەرتەنە کشیدن مهرەها.
وەنەنەوە: وەنەن ئەنگا وەنەن.
وەنەوخ: ۱) خوێندەوان؛ ۲) گورانی خوێن ۱) باسواد؛ ۲) خواننده.
وەنیشە: ۱) زەلام، مەردوم؛ ۲) خاوەن (جۆت وەنیشە)؛ ۳) ئاگادار وان (خەبەروشیشە)؛ ۴) جیگەنیشتە، بەند (سن وەنیشەی پنیشم) ۱) همکاری کشاورزی؛ ۲) صاحب؛ ۳) نگهبان؛ ۴) بند استخوان.
وەنیلەن: ۱) بەرزایی، هەدی جیا؛ ۲) بەرەی لەچەپەر ۱) کمرکوه؛ ۲) بُل ترکەپی.
وەنیشەنیشە: ۱) خوێندن، دەرس فێرسوان؛ ۲) خوێندنی مەلو مرۆی دەنگخوش ۱) درس خواندن؛ ۲) آواز خواندن مُرغ و آدم خوش نوا.
وەنیدەی: دەرس خوێندن ئەدرس خواندن.
وەنیسە: هۆگری، خۆی گرتن ئەأنس گرفتن.
وەنیشتا: سوار بۆن ئەسوار شدن.
وەنیشتش: سوار بۆن ئەسوار شدن.
وەنگ: بەنەو چەمەری ئیسفان ئەبند استخوان.
وەنگە: جیگەبەندا ئەجای سد.
وەنگەرینە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ئەروستایی درگرستان کە بەهۆیان ئی را ویران کردند.
وەنن: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کرد ئەاز روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
وەنۆلە: ئیاچەکە ئەگیاهی است.
وەنە: ۱) بەند، بەندە، خولام، عەبد؛ ۲) بۆلای، بۆ؛ (وەنەم کیانو)؛ ۳) وەندراو ۱) بند، برده؛ ۲) برای، بەسوی؛ ۳) باقته.
وەنەت: ئیت ئەاز تو.
وەنەتەق: ۱) قەزوان؛ ۲) جۆرە دارەقەزوانیکە بەردەکەی وردە، تەوشیلە ۱) ئەتاکش؛ ۲) نوعی درخت بنه که ثمر ریز دارد، جالاقوش.
وەنەم: ئیم ئەاز من.
وەنەمشک: وەنەتەق، تەوشیلە ئەنوعی درخت بنه.
وەنەنە: ئەرەنەن، جۆلەجول ئەارزش، تکان.
وەنەوز: جۆرت، خەوبردنەوە ئەپینکی.
وەنەوزبردنەوە: جۆرت دان ئەپینکی زدن.
وەنەوزدان: جۆرت دان ئەپینکی زدن.
وەنەوزە: وەنەوز ئەپینکی، جُرت.
وەنەوزەکوتن: جۆرت دان ئەپینکی زدن.
وەنەوش: ۱) بەنەوشە؛ ۲) رەنگی بەنەوش؛ ۳) ناوی (ژنان ئەا) ۱) بنفشه؛ ۲) رنگ بنفش؛ ۳) نام زنانه.
وەنەوشە: بەنەوشە ئەبنفشه.
وەنەوشی: جۆرە رەنگی بەنەوشە ئەبنفش رنگ.
وەنی: ۱) قەزوان؛ ۲) وەنە، بەندە، خولام؛ ۳) داوی دەباڵ کردو چنی ئەا ۱) تاتکش؛ ۲) بنده، برده؛ ۳) باقتی رابافت.
وەنین: وەنەن، وەنەنەوە ئەنگا وەنەن.
وەو: ۱) بەلەی؛ ۲) ئا، بەڵێ (هەو مامیرۆت ـ وەو)؛ ۳) بەم، لەسەر (وەوزیبە) ۱) بله؛ ۲) آری؛ ۳) حرف باسخ، بلی؛ ۴) این طوری.
وەوتو: وا، بەمجۆرە ئەچنین.
وەوڵە: بۆکەڵەی منداڵان ئەعروسک.
وەوڵەبارانی: بۆکەبارانە ئەآفچەباران.
وەوە: ۱) بەبە، بەبەکە، منداڵی ساوا؛ ۲) تیخە، جیگەی مل لە کراس ئەا ۱) نوزاد، نی نی؛ ۲) یقه، گریبان.
وەوی: ۱) ئاروبۆک؛ ۲) زیی کوڕ بۆک؛ ۳) بۆکەڵە ۱) نارو عروس؛ ۲) همسر پسر، عروس؛ ۳) عروسک.
وەویلە: بۆکەڵەی منداڵان ئەعروسک.
وەویلەبارانی: وەوڵەبارانی ئەآفچەباران.
وەهف: ۱) وەی سەیرمان، بەح، تەح، تەحما؛ ۲) وەی زۆر بەسەدکردەوە خۆشی ۱) حرف تعجب، وا؛ ۲) حرف تحسین و پسند، به.
وەهما: ۱) ئاوها، بەمجۆرە؛ ۲) بەمجۆرێ، بەئەندازەیێ؛ (وەها مەسی تەفەنسای جاڵە مەنالی، کە نازانی/ بەیەداری مەیتی یا لەمەنەی مەستی و خەوە) مەنالی؛ ۳) نرخ، قیمت، بەها؛ ۴) شیتایی وتاو لەناو بیابانا ئەا ۱) این طور؛ ۲) باندازه‌ی، چنان؛ ۳) بها، قیمت؛ ۴) آب و دارودرخت در بیابان.
وەهات: وات، بەمجۆرێکت؛ (وەهات لێ بکەم خۆت بزانی).
وەهات گوت: ئەچیت، توچنین.
وەهار: ۱) بەهار، بوهار؛ ۲) خاوین، خوەدان، دارەدار ۱) بهار؛ ۲) صاحب.
وەهاسە: ۱) کەوایی؛ ۲) بەڵێ وایە ۱) در این صورت؛ ۲) آری چنین است.
وەهام: ئاوام، ئاوەهام ئەچنین، این چنین.
وەهاو: وەهاب ئەنام مردانه.
وەهای: ۱) تۆ بەمجۆرەی؛ ۲) بەمجۆرە، (وەهای تەنیی مەکەم) ۱) تو این طوری؛ ۲) بطوری او را.
وەهوەهە: بەهەیهەب، وەی سەیرمان ئەخۆشیان ئەبه.
وەهە: بەمجۆرە، بلێ ئاوایی ئەاین چنین.
وەهەر: خاوەن، خوەدان، دارەدار ئەصاحب، مالک.
وەهەنگاوتن: ۱) پێوان و ئەندازەگرتن؛ ۲) زاهەنگاوتن، بەسەرتیکا ڕاکشان ۱) اندازه گرفتن؛ ۲) به مراد برتهاس بر روی چیزی.
وەهی: وەوی، بۆکە ئەعروس.

وەهید: بارو، بارەمتی، تەوەی بازی.
وەهێن: ۱) بەهان ۲) نازاد، سەربەست ۱) بهان ۲) آزاد.
وەهیە: کاری بی چوو بی‌نام کار بی ارزش.
وەی: ۱) بۆک ۲) نازان (بەاگێ بی‌وەی‌وەنازانسە) ۳) وەی وەرەوەزان (وەی وەیشی) ۴) تەمجوورە (وەی تەوری) ۵) وەی سەیرمان (وەی جەند سەیرە!) ۶) وەی بانگ کردن بو یارمەتیدان ۱) عروس ۲) آزان آسیب ۳) حرف اظهار درد ۴) چنین ۵) حرف تعجب ۶) حرف ندا برای کمک خواستن.
وەیایش: بیکەنین، کەنین، خەندە خنده.
وەیاب: ماری شینی گاڵەنگین (کوڵەوەیاب) نوعی مار.
وەی‌بابە: ئەی‌بابو کە ای پدر! گفت.
وەیتا: ۱) ئیرە ۲) ئیرە، لەیرە ۱) اینجا ۲) دراینجا.
وەیتاڵ: بەیتاڵ، حەکیمی حەیوانات دامپزشک.
وەیجا: ئەوەیکەیە، لەیتوبە در آنجا.
وەیخۆ: شەرفرۆش شرورجو.
وەیخۆ: بیخوەرەو، بی‌ترشە بوشش.
وەی‌خودا: یاڵەیە لەخوا ای خدا.
وەیر: خاوەن، خوداڵ، سەربەرست صاحب.
وەی‌زا: تەیمان آصفه.
وەی‌ڕۆ: ۱) ئەی داخ، ئەی مخابن، بەداخەوە ۲) وەی سەیرمان کە تامەی زیانە (وەی‌ڕۆ لەمەیان جەند سەیرە!) ۳) ئەوزە ۱) کلمهٔ تأسف دریغا ۲) کلمهٔ تعجب خاسانه ۳) آن روز.
وەیس: شەکەتە بوە گوزی لە مایی بەدەنە وسی قرنی.
وەیسە: ناوە بو پیاوان نام مردانه.
وەیسی: ناوە بو پیاوان نام مردانه.
وەیش: وەی زان بو دەرد تاڵ، ترش حرف درد.
وەیشوو: ۱) بی‌شوورەو (ئەوی شت بوت وەیشوو!) ۲) تەوداموڵە بیشو ۱) بازشوی ۲) داله را بشوی.
وەیشوورە: وەیشو نگا: وەیشو.
وەیشوم: ۱) وەیشو زەحمەو (ئیش وئەوە ناچارم وەیشوم!) ۲) بوچی بیشو زحمه ۱) بازشوی شویم ۲) بازشویم!
وەیشوم: ۱) پەلا، نسیەت ۲) مایەفتنە ۱) بلا، مصیبت ۲) فتنه انگیز.
وەیشوومە: ۱) وەیشوم ۲) بریتی لە سەرمای سەخت و تەرو توشی زستان ۱) نگا: وەیشوم ۲) کنایه از سرما و کولاک سخت زمستان.
وەیکە: بیکەوە، بازی کە (ئەرگاکە داخراوە وەیکە، گزی کوژرەو) وەیکە ۱) بازش کن.
وەیکەم: وازی کەم بیکەمەو بازش کنم.
وەیکەن: بیکەنەو بازش کنید.
وەیگەی: وتەیەکە بو خوشەویستی و بەزەیی‌داهاتەو تیزی کلمهٔ نوازش و ترحم.
وەیگرد: بیگردەو (ئەرامە لەم تاوبردی وەیگرد، تو بیت بوداوینم وەیگرد) بازگرش.
وەیگردەو: وەیگرە بازگرش.
وەی گۆ: تاوای گوت چنین گفت.
وەی گوت: وەی گۆ چنین گفت.
وەی‌لا: تەمبەریف آن سو.
وەیلان: سەرگەردان، تاوارەو بی‌سەرەمان ویلان، سرگردان.
وەیلۆ: ۱) وتەیەکە بو خوشەویستی بەمانای دەڵێن (وەیلۆ جەند قشەنگە!) ۲) بانگ کردنی دوستی نزیک لەدوورەوە ۱) کلمهٔ محبت‌آمیز نسبت به کودک ۲) کلمهٔ ندا برای دوست مذکر.
وەیلۆلۆ: وتەی سەرەنسای لاوک بەمانای ئەی دوستەکەم ئەوە کە پیش‌دراوە بەمعنی از ترانه‌ها بمعنی ای دوست مرد من.
وەیلی: ۱) وەیرۆ، مخان ۲) بانگ کردنی دوستی نزیک لەدوورەوە ۱) دریغا ۲) حرف ندا برای دوست مؤنث از راه دور.
وەیلی‌لی: سەربەسەندی لاوکە واتا: ئەی یارەمنو بیکە دوورەوەیە کە پیش‌دراوە بەمعنی از ترانه‌ها به معنی ای معشوق دورمست.
وەین: بەتەر، گزی و ئیل (ئەوەتی (وەینی) زان خاریو) وەیەسەل بەتەر تکر، نیرنگ.
وەینەلە: کوتەی سەرشانو، توین بازو بازگر.
وەینی: زیکی فارسەنای کوردە کە بەیتی هەبە از زبان فهرسان اسطوره‌ای کرد.
وەینیایش: ئاوانا کردن، تیڕوانین نگاه کردن.
وەیوا: بوا، وەوی عروس.
وەیوڵە: ۱) بوکەڵە، بوکی منداڵان ۲) گیژەڵوکە ۱) عروسک ۲) گردباد.
وەیولەجنانی: گیژەڵوکە گردباد.
وەیوکی: بوکەلەی منداڵان عروسک.
وەیوە: تازە بوا تازه عروس.
وەی‌وەگەڕین: ۱) پەلاگەردان ۲) پەلاگیرەو ۱) بلاگردان ۲) صدقه.
وەی‌وەی: ۱) وتەی داد کەوەس (ئازیز تیش) ۲) وتەی سەیرمان (وەی‌وەی لەمەکیارەت!) ۳) بەمەیەمە، بەخوەف (وەی‌وەی جەمەجیسی بو بریتی لە دیمەو دڵ / دڵیار شەرابی گیژا مسالمو کەبابی هنا) مسالمو ۱) کلمهٔ اظهار درد وای ۲) حرف تعجب را ۳) بهبه.
وەیە: تەمەیە، تاوایە چنین است.
وەیەنە: ئەریان، قەرتاڵە بید میوه‌چینی.
وێ: ۱) ئەو (ئیو وێ هاتوو!) ۲) داریی ۳) وتەی سەیرمان (وێ جەمەجیسە!) ۴) وەی، یەتی داد لەدەست (ئان) ۵) مورانەی خوری خور ۱) او ۲) بید ۳) حرف تعجب ۴) حرف اظهار درد ۵) مورانهٔ پشم جوان.
وێ: ۱) بیتی ئیشارەت بو شتیک (وێ گوت وانا) (نەکە گوتی!) ۲) خو (وێم وانا: خوم!) ۳) بەر بی (ئیشارەت وێ‌یا، وێمە!) ۴) ئەوی،

ئەوجەگە: (بۆ وێ دەچم) ۵) دەسوتاندن: بێ (ئاگرەکە وێ کە: ئاگر وێ‌ی) ۶) تەفلان. کوشتن: (وێ کەوتۆ، وێ کاوە، براکە لەکوێ‌یە؟) ۷) دیتن، داسە: (دەمەوێ، ئامەوێ) ۸) وەک، نسبە: (وێ‌چۆ) ۹) ئۆکە: (وێکردەمەوە وانا: ئۆکەکردەمەوە) ۱) حسیر مۆنث: ۲) خودە: ۳) دانشن: ۴) آنجا: ۵) افریخانە: ۶) کوشتن: ۷) خواستن: ۸) شباهت: ۹) انتقام.

وێبردە: رابردن، بردن.

وێبانە: بەهانە.

وێ‌بۆ: ۱) تایبەت، داگرسیا: ۲) بۆی: (بارەی وێ‌بۆ) ۱) افروخته شدن ۲) داشتن.

وێ‌بۆن: ۱) ئاسان: ۲) بێ‌بۆن، ئەلاۆن ۱) افروخته‌شدن ۲) داشتن.

وێت: ۱) وزان: ۲) سەرگەردان، وێڵ ۱) گفته شده: ۲) سرگردان، ول.

وێت: ۱) بۆخۆت، خۆت: ۲) گەلەلایی: (ئاوا وا شتم وێت) ۱) خودت: ۲) لاهید.

وێتان: مەلیکە بە گۆزەوەکی بۆنە دەمۆنە ۱ پرندەایست مشهور به کوهوبی.

وێتان: خۆتان، خودتان.

وێتۆ: فیتۆ، فیتە ۱ سوت.

وێتەوێنک: بەرەکەکی سەوزی بەرەبەکانە ۱ از گیاههای جلفس برجان.

وێتە: ۱) جۆرکەی بۆنەدەمدەل: ۲) گۆرانی لەمن ئەو ئەوە ۱) صدای جوجهٔ پرنده: ۲) پرنده.

وێتەوێت: وێتەی زۆر ۱ وێتەی بیابی.

وێتیار: قسەیز ۱ گوینده.

وێجا: ۱) لێتر جی: ۲) تەوسا ۱) دیگر چه: ۲) آنگاه.

وێجا: وێجا ۱ نگا: وێجا.

وێجاری: کەوسا، کە، ئەوی‌دەمی ۱ آن دفعه.

وێچ: ۱) سێر، داهێزان: ۲) بڕی دەست لە شتێ: (لاوێچ وانا: نیوەدەست) ۱) ۱) عمل بیختن: ۲) برداشت.

وێچالدان: زۆر سیکەلانە بەزاردەی زاروکان ۱ کوبیدن به زبان کودکانه.

وێچن: سرنگ ۱ افریال، بوق.

وێچنە: وێچن ۱ افریال.

وێچۆ: بەستە، شایەتە: (ئاوز بیابکی وێچۆ بو) ۱ موریست، شایستهٔ احترام.

وێچۆن: لێ‌ئەدرن: (بابز لە بیرت نەچێ، کوڕەکەی لە خۆی نەچێ) ۱ شباهت.

وێچە: بۆ ئێرە ۱ به اینجا.

وێخ: بەست، بەست بەبۆن: (وارو وێخم چوا) ۱ بود، بستی، مقابل بود.

وێخستن: پێوەئاوێزان کردن: (ئەجیری وێخستوە) ۱ آویزان کردن به.

وێخە: ئەرمان بە وێخستن ۱ امر به آویزان کردن.

وێدا: بەوتوێدا: بۆ دۆر دەکەن: (ورا وێدا وانا: لێرە لەوێ) ۱ از آنجا.

وێدان: دانەدەست ۱ تسلیم کردن.

وێدانەوە: بۆگەڕاندنەوە: (ئەرەکەی وێدانەوە) ۱ بازپس دادن، ادا کردن.

وێدن: ئەوەکەی دیکە ۱ آن دیگری.

وێ‌دەری: ئەوێ، وێ‌دەرێ ۱ آنجا.

وێ‌دەرێ: ئەوێ، بەجەوانەی ئێرە ۱ آنجا.

وێدی: وێدن ۱ آن دیگری.

وێر: ۱) بیر، هزر، فکر: ۲) بۆ لای، بۆ لای: ۳) جالاو بر: ۴) گۆرانی لەمن ئەوان: (وێرەوێرە بۆ دەنگ بەرز ئاکەی) ۱ ۱) فکر، یاد: ۲) بەسوی: ۳) جاه آب: ۴) زمزمه.

وێر: ۱) زۆر، دەنگی زیری گریانی بەهەو (کەم وێرەوێرت لەجیا) ۱ ۲) خیل، جاوخیل ۱ ۱) گریه با صدای بلند و زیر: ۲) لوچ.

وێر: ۱) ئازایەتی: ۲) ئازا: ۳) بۆل لەبیانی خەڵک دان لە قاوەخانەو جێگەکانەدا: ۴) بۆن، دەزاو، جیگەی بەرزبوونەوە لە چیو: ۵) برتی لەقەرزکردن (ئەمانووبوونە کا) ۱ ۱) شجاعت: ۲) شجاع: ۳) حساب، پوشتان را پرداختن در رستوران وقهوه‌خانه: ۴) گدا: ۵) کنایه از قرضدادن.

وێر: ۱) خوارو ئاڵەبان (ئەمبرە گۆزەوێر) ۱ ۲) ماندو نیاز لە قەسەو ترسان: ۳) بۆن، گیانەکی گەلاەبەرزی کۆنسانە ۱ ۱) گیج و گولد: ۲) معنی گرد: ۳) عطر است.

وێرا: بەبیر، بیرهێز ۱ دارای حافظهٔ قوی، نیرومند.

وێرا: ماموستا، فێرکار ۱ استاد.

وێرا: ئازا، بەترس ۱ شجاع.

وێرا: دەکەل، بێرا، وەل ۱ همراه با.

وێران: ۱) بەترسان: ۲) کاول: ۳) برتی لە حاڵ بەرشانی: (وێرانە هەر باسی مەکەن) ۱ ۱) جرأت کردن، ترسیدن: ۲) ویران: ۳) کنایه از پریشاحالی.

وێران‌بۆن: کاول‌بۆن، روخان، خاپوربۆن ۱ ویران شدن.

وێران‌شەهر: شارێکی کوردەڵای ماردینی، کوردستانی بەردەستی ترکان ۱ نام شهری از کردستان.

وێران‌کردن: کاول کردن، هەستەرەکا زەماەن، خاپورکردن ۱ ویران کردن.

وێرانن: بەترسین، وێران ۱ جرأت کردن.

وێرانە: کاول‌بوگ، خاپورۆ ۱ ویرانه.

وێرانی: خاپورۆکی، کاولبۆنی ۱ ویرانی.

وێراهە: لە جێگەدوورەکە ۱ از آنجای دور.

وێرت: ۱) جێ‌ئەوەن: جایەن، ئەوبرکە: ۲) گزیری خاوو ناقسا ۱ ۱) جراگاه: ۲) میانسر از بیابان.

وێرد: نزای لەمن ئەوکەوە، دوعای بەبیرهێرت ۱ دعای زیرانی، ورد.

وێرد: گیرد، گیرد، جەقو کە دەسکی دابوشیەوە ۱ کارد.

وێرد: بیردەوەر، بەبیر وەهێنەر، خوداپەرز ۱ متفکر.

وێردن: عاقسو کردن، بوردن: (ئەوبرجە ئەقسر جە پرکیسانی / من

ویردی ویم کافیمن کافی | شعرلغوی‌ه‌ا بخشایش، عفو.
ویردن: رابردن، بردن گذشتن.
ویرده: رابرده، برده گذشته.
ویرز: رابه، بلندیه، بره‌سمرنا، بره‌زمینه‌ه‌ا برخیز، بلندشو.
ویرزان: ورزه کردن بهفسه‌و دهست‌بازی، (ویم‌ه‌ورزی دهستم کی‌ه‌رنانا) سر بسر گذاشتن.
ویرغال: شاهو، شیه‌شاهو برنده‌ی نوبهار.
ویرقه: جوری ره‌ولی ولاخی سوتری‌ه‌ا یورغه.
ویرق: قرنی بوق صدای قورباغه.
ویرکوکانی: تیروکانی، تاتیره همین جا.
ویرکوکه: ویرکوکانی همین جا.
ویرلج: سحری پنجی کولان، تابشکه تنش.
ویروک: تاو، تعرس، ویرا شجاع، دلیر.
ویروکانی: ویرکوکانی همین جا.
ویروکه: ویرکوکانی همین جا.
ویرون: ۱) ویشکاری بیرون؛ ۲) تولدی دهروه، بیرون ۱) خشکسال؛ ۲) آبای بیرونی.
ویرونه: ویرانه ویرانه.
ویره: ۱) بیرهاتوه، کهوته‌یاد؛ ۲) گوزانی لهبن‌لیوانهوه (ویره‌ویره) ۳) کاتزای سه‌خت ۱) بادآوری؛ ۲) زمزمه؛ ۳) فلز.
ویره: غریو، ده‌نگی بهرده‌بهرده‌قانی صدای سنگ پرتاب شده از فلاخن.
ویره: ۱) تیوانه؛ ۲) شی کردنه‌وی ماتا ۱) غریب؛ ۲) تفسیر، تعبیر.
ویره‌گا: بره‌نگان، تیواری ده‌نگ غروب هنگام، سرشب.
ویره‌گه: ویره‌گا نگا: ویره‌گا.
ویره‌ویر: گوزانی لهسه‌رخو، سوزه، تیوزین زمزمه.
ویره‌ویرا: نیره‌نیری گریان صدای ناهنجار شیون.
ویری: ویره‌ویری تعوی آنجا.
ویرین: تعرسان، ویران ترسیدن، جرأت.
ویزنگه: گیایه‌کی گه‌لاسه‌وزی شیره‌داره بو حیوان خوشه شیره‌که‌ی بو دهرمان دانی گیاه گاوشیر.
ویز: وز، ده‌نگی جانه‌وه‌ری زله وات مشی وه‌گه‌ز و مشوله‌و زیرگه‌ه، وزه وزوز.
ویز: دلنگه‌چوون له خشی، شیز قیز (قیزو ویز) نفرت داشتن و دل رامدن از چیزی.
ویزان: وزوزکردن، وزه‌وزکردن وزوزکردن.
ویزو: بیزو به‌گیرانی وبال.
ویزوین: جوری قالوچه‌ی کهسکی بالدار که ته‌فری نوعی سوسک سبز پرنده.
ویزویزه: جوری مارمیلکه‌ی درشت نوعی مارمولک درشت.
ویزه: ۱) گیزه، ده‌نگی جزیره‌جوی گوله؛ ۲) بهنامه‌کی بهلامارین بو کهسی (جدارو هاته‌ویزه‌و شل شل کوتامی) ۱) صدای گلوله در راه هدف؛ ۲) پراشکی و مخفیانه بر کسی حمله بردن.
ویزه: بهلامارین بهنامه‌کی بو بردن پراشکی و مخفیانه سر زمینش.
ویزه‌نگی: زه‌نگو، ناوه‌نگی، رکیف رکاب زین.
ویزین: وزانین، وزه‌کردن وزوزکردن.
ویژ: ۱) پاشگری بهمانا جاوین، جوین (کاویژ) ۲) پاشگری بهمانا دابیز (ئاردویژ) ۳) پاشگری بهمانا قسه‌کهر (وینه‌ویژ) ۴) قسه‌کردن (وتو ویژ) ۵) جوری، بوخوری، ویش ۶) جوله گل (گیژو ویژ) ۱) پیوند به معنی جوشنده؛ ۲) پیوند به معنی بزنده؛ ۳) پیوند بهمعنی گوینده؛ ۴) گفتن؛ ۵) خومش؛ ۶) گیج و هاتو.
ویژا: ۱) زور قسه‌زن و زمان‌باز؛ ۲) کهسیک که ئه‌ندازه‌ی زور خراپه ۱) سخن دان فصیح؛ ۲) بیزنده ماهر.
ویژان: ۱) گوتن، وتن؛ ۲) دابیزان؛ ۳) قایشی کهلهوه؛ ۴) خوریان ۱) گفتن؛ ۲) سخنان؛ ۳) چیر وسط برغ؛ ۴) خودشان.
ویژالیمه: کهلهوه‌یه‌ک سنج بند یا برغ.
ویژانی: ۱) گوتن، قسه‌کردن؛ ۲) بیزین، دابیزین ۱) گفتن؛ ۲) سخن.
ویژنان: خوتان، ویشان ئه‌وهنم خودتان.
ویژه‌ان: وجدان، هه‌ست کردنی دلی به‌ره‌وه وجدان، نهاد.
ویژم: ده‌لیم، دیژم، ئه‌وهنم گویم.
ویژمان: خوتان، ویشان ئه‌وهنم خودمان.
ویژن: تیزن، هیزن، ده‌لین گویند.
ویژنگ: ۱) بزنگ؛ ۲) چوریت، وه‌ئه‌ون خه‌ونوچکه ۱) غربال، بیزن؛ ۲) پینکی، ئیرت خواب.
ویژنه: قسه‌که‌ر، بیژه گوینده.
ویژنه: ویژنه گوینده.
ویژه: ۱) باوشکاف، باوشاف؛ ۲) گوته، وته، بیژه؛ ۳) که‌لهوه‌ی تاو نیو؛ ۴) جه‌ربی خریی لهدیاغ‌دراو، مشن؛ ۵) شیعر و به‌خشان؛ ۶) بلین، بیژه؛ ۷) پاک‌وخاوین، ته‌میز؛ ۸) لوس، خولی ۱) خمیازه؛ ۲) گفتار؛ ۳) سنج‌بند؛ ۴) چریمشن؛ ۵) ابیات؛ ۶) بگو؛ ۷) تمیز، پاک؛ ۸) صاف.
ویژه‌یره: ریحانه کیویله ریحان کوهی.
ویژه‌ر: ۱) قسه‌کهر؛ ۲) زانا له شیعر و نوسرنوی به‌خشانی و ئه‌ده‌بیه ۱) گوینده؛ ۲) ادیب.
ویژه‌ن: بیشت، جاجکه، باجکه بیژن.
ویژه‌وان: نوسه‌ری شیعر و به‌خشان ادیب.
ویژه‌یی: سه‌ربه شیعر و به‌خشان ادبی.
ویژیاگ: گوتراو، وتراو، ویژراو گفته‌شده.
ویژیاو: ۱) ویژیاگ؛ ۲) دابیژراو ۱) گفته‌شده؛ ۲) بیخته.
ویژین: گوتن، وتن گفتن.
ویژینگ: ویژنگ نگا: ویژنگ.
ویس: ۱) بیست، شانزه‌و جوار؛ ۲) پاشگری بیستن، گوئی‌لی‌بوون (گوئی‌ئه‌ویس)؛ ۳) خوش، خوساو (خیس و ویسه)؛ ۴) ده‌نگی جوجکه‌مه‌ل (ویس‌ویس ده‌کا)؛ ۵) روشنایی کهمی دوو (کهسیره

وِیس‌وِیس: ده‌کەن [ف] ۱) عدد بیست؛ ۲) پسوند شمارش؛ ۳) خیس در آب؛ ۴) صدای نوزاد برخه؛ ۵) سوسوی نور.
وِیس: پاشگری بەواتای رابوەستە؛ (بوِیس) [ف] پسوند بە معنی ایست.
وِیسا: رابوەستا، جوڵەی نەکرد [ف] ایستاد.
وِیساگ: رابوەستاو [ف] ایستاده، بی حرکت مانده.
وِیسان: ۱) رابوەستان بەتەوە؛ ۲) نەجوڵان [ف] ۱) برپا ایستادن؛ ۲) حرکت نکردن.
وِیساندن: رابوەساندن [ف] ۱) متوقف کردن؛ ۲) برپا واداشتن.
وِیسانن: وِیساندن [ف] نگا: وِیساندن.
وِیساگ: رابوەستاو [ف] ۱) متوقف شده؛ ۲) برپا ایستاده.
وِیساو: رابوەستاو [ف] ۱) متوقف شده؛ ۲) برپا ایستاده.
وِیست: ۱) ئارەزو، داوا؛ ۲) دۆست، یار؛ (وِیستەر بەویستم هەن) ۳) بیست [ف] ۱) خواست؛ ۲) دوست؛ ۳) بیست.
وِیستا: ۱) ئیستا، ئەلحان، ئوکە، ئەهۆ، ئەها؛ ۲) تائیستی [ف] ۱) اکنون؛ ۲) هنوز.
وِیستا: ۱) ئیستە؛ ۲) تائیستە؛ ۳) رابوەستا [ف] ۱) اکنون؛ ۲) هنوز؛ ۳) ایستاد.
وِیستان: ۱) وِیستا؛ ۲) رابوەستان بەپاوە؛ ۳) نەجوڵان [ف] ۱) نگا: وِیستا؛ ۲) برپاشدن؛ ۳) نجنبیدن.
وِیستانەوە: ۱) دوبارە وِیستان؛ ۲) بەرانبەری دەگەڕاوەی (ئەبی وِیستانەوە دوریلەم لی‌دا) [ف] ۱) ایستادن یا متوقف شدن دوباره؛ ۲) مقابله کردن.
وِیستن: ۱) بیستن، گوێ‌لێ‌بوون؛ ۲) خواستن [ف] ۱) شنیدن؛ ۲) خواستن.
وِیستە: ۱) پرسیار؛ ۲) دەرەبان، زەکەی بەرچوون [ف] ۱) سؤال؛ ۲) مقرّر، گریوگاه.
وِیسر: داریکی زەلمی بۆن‌خۆشە دەنکە تەریەکی لی چێ‌دەکەن [ف] درخت بُسر.
وِیسك: لەرز و لاوان بە کلکی [ف] لاغر مردنی.
وِیسکە: وِیس، ڕۆشنایی کەمی دوور [ف] سوی اندك دور.
وِیس‌وِیس: ۱) دەنگی چوچکەسەلی سۆرەساقە؛ ۲) زریوەزریوی ئەستێرەکان [ف] ۱) صدای جوجه‌پرندهٔ نوزاد؛ ۲) سوسوزدن ستاره‌ها.
وِیسە: دەنگی بەچکەمەلی ئاژەڵ، ئەطاندرچوك [ف] صدای جوجه‌پرندهٔ کوچولو.
وِیسە: ۱) ئیستە؛ ۲) پاشگری فەرمان‌بەوێستان: (ڕاوِیسە، نوِیسە) [ف] ۱) اکنون؛ ۲) ایست، امر به ایستادن.
وِیسەوِیس: وِیس‌وِیس [ف] نگا: وِیس‌وِیس.
وِیسیای: خۆساو [ف] خیسیده.
وِیش: تەوِیش، (دوِیش بنە، تەوِیش گەڕێ) [ف] او هم.
وِیش: ۱) خۆی؛ ۲) خوارەوەیج؛ ۳) پەرتەوبەڵاو، شاش، واش [ف] ۱) خودش؛ ۲) کج و ناهموار؛ ۳) پرت و اشتباه کار.
وِیشان: خۆیان [ف] خودشان.
وِیشك: ئیشك، وشك [ف] خشك.
وِیشکە: جیرەی کاڵبوکرکان، وشکە [ف] مزه نمدی بدون خوراك.
وِیشکەمس: جەلی مزگەر بی‌جشت‌وبال [ف] مزه نمك مسگر بدون خوراك.
وِیشکەوەرە: وشکەبەرە [ف] نگا: وشکەبەرە.
وِیشە: شرۆك [ف] نگا: شرۆك.
وِیشە: بیشە، بیشە، دەحل [ف] بیشه.
وِیشی: ۱) وشی میوە، بیشوو؛ ۲) کۆڵی دەغڵ [ف] ۱) خوشهٔ میوه؛ ۲) خوشهٔ غله.
وِیشی‌چن: کۆڵ‌چن، کۆڵ‌چنەوە لە جێی [ف] خوشه‌چین.
وِیشی‌داش: وِیشی لە بنەوەی هەڤەر کە بە کۆڵ‌چنی دەڵێن‌ەوەی [ف] کنایه از بیوهٔ بینوا که خوشه‌چینی کند.
وِیشی‌گەر: وِیشی‌چن [ف] خوشه‌چین.
وِیل: ڕاو، واڤە [ف] ناڤ روباه و خرگوش.
وِیڤالدن: ڕاڤالدن [ف] ناڤ کردن روباه و خرگوش.
وِیڤە: وِیل، واڤە [ف] نگا: وِیل.
وِیکە: وەتیکەر، تیکەڵ بو تیکەڵ‌کر [ف] بەیکەڵیکر.
وِیکچون: یەکسانبوون، ئەتیکەر کردن (سوارەو بیرون وِیکچەچن) [ف] بە هوشیاری داشتن.
وِیکڕا: یەکەوە [ف] باهم.
وِی‌کردن: ئاسانکردن، یەکردن [ف] آمر وختن آئین.
وِی‌کردنەوە: ئەنجامدان، ئەنجام کردنەوە [ف] انجام گرفتن.
وِیک‌کەوتن: ۱) خۆ ئەتیکەردان؛ ۲) یەکەوە بەشەڕەڤان [ف] ۱) بهم برخورد کردن؛ ۲) باهم جنگیدن.
وِیکوڵ: کۆڵەبی، جۆرێ داری [ف] نوعی بیدبن.
وِیکە: بابەستە، یەکە؛ (ئاگر، کە وِیکە) [ف] برافروز، بیفروز.
وِیکەن: ئاگرئاسین، یەکەر [ف] آتش افروز.
وِی‌کەوتن: ۱) وەئامادەبوون؛ ۲) ئەڤالاکردن بۆ بەدەوڵی شتێ؛ (وِی‌کەوتوم سوراغی کاری یکەیا) [ف] ۱) باهدف برخورد کردن؛ ۲) تعقیب کردن کاری.
وِیل: زەلەزەل، جەفەنگ گوزە [ف] سر وبدا و جنجال.
وِیل: ۱) مرۆی باش و بەشەرەم‌وبەیا؛ ۲) شەرم؛ ۳) بەرلاوی جێ‌جێی؛ ۴) گوڵەی وەیشانەی کەوتو [ف] ۱) آدم خوب و آزرم جوی؛ ۲) شرم؛ ۳) ول؛ ۴) گلولهٔ به هدف نخورده، پرت.
وِیل‌بوون: ۱) بەرەڵدابوون؛ ۲) وەدوکەوتن: (ئەمنوین بار وِیلم) [ف] ۱) ول شدن؛ ۲) به دنبال افتادن و سرگردان شدن.
وِیلخر: بەرچی ئاوبازار [ف] کاسب سربایی دربازار.
وِیلزی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاوڵیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بهشان آن را ویران کردند.
وِیل‌کردن: بەرەڵدا کردن [ف] ول کردن.
وِیلگە: وِیزەیگە [ف] گیاوگاوانی.
وِیلوّلیك: ڕیشەی‌ئەنگوڵەی بچووك کە بەسانایەوە ئاوبزان بەکەن [ف]

زنگوله‌های کوچکی که به کودک آویزند.

ویله: ۱) ویل، زه‌نازه‌ند؛ ۲) شوینکه له دەرەوی شاری سنه سەر ئاگایە؛ ۳) ناوی گوندیکه [ق] ۱) سر وصدا؛ ۲) گردشگاهی است نزدیک شهر سنندج؛ ۳) نام دهی است.

ویلەیەن: گوندیکه له کوردستان بەعەسی وڕانی کرد [ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ویلەدەر: گوندیکه له کوردستان بەعەسی وڕانی کرد [ق] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

ویلەکە: ناوی دوگوندی کوردستان بەعەسی لەناوی‌بردن [ق] نام دو روستای کردستان که توسط بعثیان ویران شدند.

ویم: ۱) خۆم؛ ۲) بمبن. [ویمە و ئا: بمەمە] [ق] ۱) خودم؛ ۲) بمن.

ویمان: ۱) خۆمان؛ ۲) بمان، بیمان. [ویمانمە] [ق] ۱) خودمان؛ ۲) بما.

ویمە: بیمە، لامە. [ڕاوەت وێ‌مە] بەڵێن ویمە [ق] با من است.

وین: ۱) بین، کەوی دەبینی؛ ۲) ئامرازی دین. [بوروین] [ق] ۱) ببینم؛ ۲) ابزار دین.

وینا: پیچەوانەی کۆن، جاوساغ، بینا [ق] بینا.

وێنا: شکڵ هاتنەوەبەرچاو، کە ئاشنایە [ق] دیدن و دوباره شناختن.

وێنا کردن: وێنا، شناختن [ق] شناخت کردن، بخاطرآوردن.

وینایی: دیتنی ئاشناری بە دڵ [ق] دیدن عینیات با چشم دل.

وینایی: جاوساغی، سوماغی [ق] بینایی.

وێنایی: وێنا کردن [ق] نگاه، وینا کردن.

وێنجە: گیایەکی سەوزەی بچووکە دەیچنن لە گەڵ ئالفی بۆ ماڵات خۆشترە [ق] یونجه.

وینۆ: کەسێکی [ق] امی بیند.

وینۆ: کەسێکم [ق] می بیند.

وینە: ئەوان [ق] آنها.

وینە: ۱) وەکو، لەبەرئەوە؛ ۲) شکڵ؛ ۳) لەسەلە؛ ۴) کەوێن (یا لەوینە) (۵) ترمان؛ ۶) گوندیکە لە کوردستان بەعەسی وڕانی کرد [ق] ۱) مانند؛ ۲) شکل؛ ۳) عکس؛ ۴) آنجا؛ ۵) سند جیوه‌جیی؛ ۶) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

وینەکردن: شێوەکردن [ق] نگاه، شیوه کردن.

وینەگر: ۱) شکڵ کێش؛ ۲) لەسەلە کێش [ق] ۱) نقاش، صورتگر؛ ۲) عکاس.

وینەگرتن: ۱) شکڵ کێشان؛ ۲) لەسەلە کێشان [ق] ۱) نقاشی کردن، تصویر کشیدن؛ ۲) عکس انداختن.

وینەگری: ۱) کاری لەسەلەکێش؛ ۲) کاری شکڵ کێش [ق] ۱) نقاشی، صورتگری؛ ۲) عکاسی.

وینەگوهێز: بەدەرزۆ [ق] الم بزون.

وینەگەری: وینەگری [ق] نگاه، وینه‌گری.

وێوڵ: دارێکی دارستانە لەدارماڵوەکا. زەمانێو [ق] درختی است جنگلی، شبیه مازوج.

ویوە: بۆ کەوڵا، بۆ دڵی. [ویوە بچو] [ق] بدآن طرف.

ویوین: خۆیین، خۆیەتی [ق] خودمن.

ویهەدەی: بەدەی بڕیاکردنە. باتانا: ئەی گومان [ق] نی نزدیک.

ویه: ئەی دارن، بارو [ق] بارد.

ویەردە: رابردوو [ق] گذشته.

ویەردەی: بگرن [ق] گذشتن.

ویەیش: وایش، خەلین، کەلین، کەن [ق] خنده.

وی: خەلین، کەلین، پیکەنین [ق] خنده.

وێ: ۱) خۆی؛ ۲) پێی، بەلەسەر. [بیاردکەی پیوەانەی وێی‌دا] [ق] ۱) خودش؛ ۲) به او.

وێیان: ۱) ئەوان، خۆیان؛ ۲) بەوان. [ئاشنەمەن وێیان دا] [ق] ۱) خودشان؛ ۲) بایشان.

وەیی: جیت لێ‌کەوتووە [ق] تورا جه‌نده است؟

وی‌یە: بارو، ئەی دارن [ق] بارد.

ه

ها: ۱) برای‌ندا، ندای ویژه. ۲) پسوند جمع‌ساز. ۳) چونه‌ی. (کورته، برزه، تُوسه، زیره) ۴) پسوند صفت دوگانه‌ها. (بنوره) ۵) پاسخگری پرسش‌گر. (کورته) ۶) نامرادی، بانگ کردن. (بازه، حه‌ساته، ساته، باته) ۷) پسوند به معنی است. ۸) حرف تداول صفت به اسم. ۹) پسوند تصغیر. ۱۰) حرف ندا.

هَا: بد، مخفف هه.

هَنا: بد، مخفف هه.

هاا: ۱) بزرگ. (هاستت، ها تان بخوا) ۲) پیچیده‌ی نه. (ها لره، ها له‌سال) ۳) چیت بُت؟ ۴) زنه‌ی جوان له‌جیاتی بالی. ۵) حه‌یر چیه؟ (هسا کاری هاسه‌وه؟) ۶) هوشسا (هسا بدچم) ۷) زنه‌ی ناگاداکردن به‌گه‌چیو. (ئوهیار ته‌کاری هاو هایت‌ده‌ئیم) ۸) پاسخگری پرسشه‌ی کو. (سه‌ته‌هاساله؟) ۹) گه‌یشته‌به‌ریوه. تیما (ئه‌لیند هاو مالمان) ۱۰) دیاری‌دا به‌طوریو. (ها تیو راسیو چیه؟) ۱۱) حه‌یر، ناگا. (هیام لی‌نیه های لی‌نیه) ۱۲) تمن. (هاوو واتا: تمرز) ۱۳) بگیر؟ ۱۴) موجود است هست. ۱۵) چه‌گلی؟ ۱۶) بلی، آری. ۱۷) چه خبر است؟ ۱۸) اینک، اکنون. ۱۹) حرف تنبیه و تحذیر. هان. ۲۰) علامت جمع. ۲۱) آمد. ۲۲) پس مطلوب است. ۲۳) آگاهی، اطلاع. ۲۴) این.

هاب: لاب، برای، ابلاغ، مام. عمو، عم.

هابو: ۱) هاب. ۲) بانگ کردنی مام. ۳) عمو. ۴) ای عمو.

هات: ۱) تامستا، گه‌یشته‌به‌ریوه. ها. ۲) بهشت، تاتخ. ۳) سالی زور بحساسل. (ئه‌ویسال سالی‌که‌ی هاته) ۴) بانگری کو. (بیوه‌هات!) ۵) حه‌یرنت، ناگات. (هات بو، هات لی‌نیه) ۶) آمد. ۷) شاش. ۸) سال برمحصول. ۹) پسوند جمع. ۱۰) غیرت. اطلاعت.

هاتگ: کاسی، گه‌یشتوه‌به‌ریوه. آمده، رسیده.

هاتگه‌خوا: بخوا، هاتوه، گه‌شه‌ی کردوه. شکوفانده، سرحال آمده.

هاتم: ۱) گه‌یشته‌به‌ریوه. تامام. ۲) بهشتم. (هاتم نیه) ۳) آمدم. ۴) شاشم.

هاتن: ۱) به‌کوتمال، گه‌شه‌به‌ریوه. (ئه‌ز و مه‌ر هاتن، حه‌ئه‌مه‌و ده‌ریش) **هاتن:** ۲) تاشو، گه‌یشته‌به‌ریوه. ۳) چاوگه‌ی گه‌یشتن، آمدن. ۴) بسته‌ی‌ئه‌و بوکه‌کردنی. ۵) ریشه‌ی چه‌ارده‌ی. (هه‌فته‌گرتن، وانا، گوزان) ۶) ۱) آشه‌ته‌ا. ۲) آیا آشه‌ته‌ا. ۳) آمدن. ۴) وریدن باد. ۵) علامت مشتق.

هاتن‌به‌خوَدا: به‌خوَداهاتن. گه‌شه‌کردن. شکوفاندن.

هاتن‌وچیوَن: ۱) تئوهنو. ۲) گه‌یشته‌به‌ریو و ریشتن. ۱) آمدوشد. ۲) آمدن و رفتن.

هاتنه: ۱) هیچ حه‌یر بد. ۲) گه‌یشته‌به‌ریوه. ۱) خبری نیست. ۲) آمده‌اند.

هاتنه‌یا: ریاهاتن. جفت جواهی داد.

هاتنه‌یان: ۱) ریکخوریاده‌وَن. ۲) سازاوه‌داری‌وَن. ۱) همراه‌شدن. ۲) سازش کردن و راضی شدن.

هاتنه‌یرَان: ریاده‌به‌حه‌لاس‌وَن. ریاد به انجام.

هاتنه‌یرین: شاوی ریران. یرَان. (داره‌که هاتنه‌یرین) قابل بریده شدن.

هاتنه‌یه‌ر: ۱) بهرگرتنی دان. ۲) ریاهاتوَن. ۱) به‌سر نشستن. ۲) ریاهاتن.

هاتنه‌یه‌ریان: ملدان، دوست له‌ئالای‌یه‌ریان. از اوج دست برداشتن.

هاتنه‌یه‌روه: بو ریاهاتن. ریاهاتن.

هاتنه‌یه‌رهه‌م: گه‌یشته‌کانی بهرویوه‌دان. به‌ثمر نشستن.

هاتنه‌یال: ئه‌که‌لاوَن. لی‌یاوَن. اضافه‌شدن به.

هاتنه‌یی: به‌ملداهاتن. به‌سه‌راهاتن. کوَش‌وَن. (له‌ریو هاتوَنه‌یی) به گردن افتادن. بر عهده قرار گرفتن.

هاتنه‌پیش: رووَان، ئه‌ویمان. پیش‌روی دادن. پیشامد.

هاتنه‌تماشا: بو دیتن هاتن. به‌تماشا آمدن.

هاتنه‌ئیو: بو ناووه هاتن. بیرون آمدن، داخل شدن.

هاتەخاڕن: خوران ◄ خوردەشدن.

هاتەخواڕ: ۱) بەردەڕۆن؛ ۲) برێنی کە هاتەبەر بار ◄ ۱) پاین آمدن؛ ۲) دست از لجبازی برداشتن.

هاتەخواڕن: هاتەخاڕن ◄ خوردەشدن.

هاتەخواڕان: ۱) هاتەخاڕن؛ ۲) بەخوڕکەوتن ◄ ۱) خوردەشدن؛ ۲) بەخاڕش افتادن.

هاتەخەلاس بۆن: تریاکە بەواوبۆن ◄ تریاک بە تمام شدن.

هاتەخەو: دەخەوی کەسێ دا دێتران ◄ بەخواب کسی آمدن.

هاتەخەون: هاتەخەو ◄ بەخواب کسی آمدن.

هاتەدەر: دەرچۆن، دەرهاتن ◄ بیرون آمدن.

هاتەدی: بەدیهاتن ◄ بوقوع پیوستن.

هاتەدیل: هاتەدی ◄ بوقوع پیوستن.

هاتەڕو: ئاشکرابۆن، دیارکەوتن؛ (کارەکە **هاتەڕو**، عیب **هاتۆتەڕو**) ◄ آشکار شدن.

هاتەڕەدا: ملدان، ڕازی بۆن ◄ راضی شدن، زیر بار رفتن.

هاتەڕێ: ئۆش بۆن، بەسەرهات ◄ پیش آمد، برسر آمدن.

هاتەڕێگە: ۱) هاتەڕێ؛ ۲) هاتەبار ◄ ۱) پیش آمد؛ ۲) سازش کردن، پذیرا آمدن.

هاتەزمان: جوابدانەوە بەڕۆژی ◄ بحرف آمدن.

هاتەزوان: هاتەزمان ◄ بحرف آمدن.

هاتەژان: بەژانهاتن، ژان کردن ◄ بە درد آمدن اندام.

هاتەژۆر: ۱) جۆرەبار؛ ۲) بەرەوسەرۆهاتن ◄ ۱) داخل شدن؛ ۲) روبەبالا آمدن.

هاتەژۆر: بەرەوبالاهاتن ◄ روبەبالا آمدن.

هاتەژێر: کەوتەژێر، ڕامبۆن، ملدان ◄ رام شدن.

هاتەساو: تیژبۆنی تیغ بە بەردەسان ◄ تیزشدن تیغ با سان.

هاتەسۆ: هاتەژان، تیربی دانین ◄ بەدرد آمدن زخم.

هاتەسۆراغ: سەردان لە کەسێ؛ (**هاتەسۆراغم داوای قەرزەکەی کرد**) ◄ سُراغ کسی رفتن.

هاتەسوێ: ۱) هاتەسۆ؛ ۲) هاتەساو ◄ ۱) بەدرد آمدن زخم؛ ۲) بەساسا آمدن.

هاتەسەر: ۱) خەیاڵ لە کەسێ دان؛ (**هاتۆتەسەرم بچمەسان**)؛ ۲) بەسۆراغەوەهاتن؛ (**هاتۆتەسەرم بۆ یەکار**)؛ ۳) هاتەژۆر؛ ۴) ئۆش بۆن؛ (**یەلایەکی بەسەرهات**) ◄ ۱) خیال کاری کردن، بە فکر انجام کاری افتادن؛ ۲) بسراغ آمدن؛ ۳) بالاآمدن؛ ۴) دچار شدن.

هاتەسەرچاڵە: دیدار لە گۆڕی پیاوچاکان کردن ◄ بە زیارت قبر اولیاء آمدن.

هاتەسەرچاکی: ۱) هاتەسەرچاڵە؛ ۲) دەست لەمەر لەبەردان ◄ ۱) بە زیارت قبر اولیاء آمدن؛ ۲) راه صلاح گرفتن.

هاتەسەرچۆک: ۱) لەسەر دوئەژنۆ دانیشتن بۆ ڕێزگرتن لە گەورەیان؛ ۲) برێنی کە بەزین و تسلیم بۆن ◄ ۱) بر زانو نشستن در حضور بزرگتران؛ ۲) کنایه از تسلیم شدن به زانو درآمدن.

هاتەسەرخۆ: ۱) بۆ (ئەوە؛ ۲) بیدار و وشیار بۆنەوە ◄ ۱) سرحال آمدن؛ ۲) هشیار شدن.

هاتەسەرشان: ۱) گەیشتەسەر جەدانی گەمە؛ ۲) دەورەلمشارەدانی دوژمن ◄ ۱) بەآخر میدان بازی رسیدن؛ ۲) شهر را محاصره کردن.

هاتەسەرشەڵ: ۱) هاتەسەرچۆک؛ ۲) تەنگەهاتنی جنگ ◄ ۱) نگا: هاتەسەرچۆک؛ ۲) بتنگه آمدن شبانگ.

هاتەسەرگڵاڵ: خۆحازرکردنی مار بۆ شەڕ ◄ آمادگی مار برای جنگ.

هاتەسەرلا: ۱) سەرپەنجی و لاسازی کردن؛ (ئەمان **هاتۆتەسەرلا** بەسەرمان تاکەی)؛ ۲) کەوتەسەرتەنشت ◄ ۱) تمرّد و لجبازی؛ ۲) بر پهلو افتادن.

هاتەشکایەت: جۆرەلای دەسەلاتدار بۆ دادپرسین ◄ بشکایت آمدن.

هاتەقسە: وەقسەهاتن، وەدەنگهاتن ◄ بسخن آمدن.

هاتەقوتان: لۆمران ◄ کتک خوردن.

هاتەکار: ۱) بەکارکەوتن؛ ۲) بۆ کارکردن تامادە ◄ ۱) بەکار افتادن؛ ۲) آمدن برای کارکردن.

هاتەکایەوە: ۱) بەحساباهاتن لەسایەی ئەکا؛ (سایەباز ئیستا هاتۆتە کایەوە)؛ ۲) بۆ بازی کردن تامادەبۆن ◄ ۱) بحساب آمدن شخصیّت از جمع؛ ۲) برای بازی آمدن.

هاتەکردن: ۱) شیاوی کردن (ئەم کارە دێتە کردن)؛ ۲) کەجامەدران ◄ ۱) سزاوار کردن، شایستهٔ انجام دادن؛ ۲) انجام شدن.

هاتەکرن: هاتەکردن ◄ نگا: هاتەکردن.

هاتەکرێن: ۱) شیاوی کرێن (دێتە کرێن گران بێ)؛ ۲) کڕران ◄ ۱) سزاوار خریدن، قابل خریدن؛ ۲) خریدەشدن.

هاتەکوشتن: کوژران ◄ کشتەشدن.

هاتەکوڵ: دەس کردن وە جۆشیان ◄ جوش آمدن.

هاتەکوڵ: جۆرەسەربشتی کەسێ ◄ برکول کسی سوارشدن.

هاتەگرتن: گیران ◄ گیر افتادن.

هاتەگرێن: دەست کردن بە گریان ◄ بەگریە افتادن.

هاتەگۆڕ: هاتەڕۆ ◄ نگا: هاتەڕۆ.

هاتەگۆڕ: بۆ (ئەوە ◄ سرحال آمدن.

هاتەگەڕ: وە گەڕکەوتن ◄ بەگردش افتادن اسباب و چرخ.

هاتەگیر: هاتەگرتن ◄ گیر افتادن.

هاتەلا: ۱) سەرلێدان، دەدەنی کردن؛ ۲) ئەرکەبۆنەوە؛ ۳) برێنی لەبەرچاو ◄ ۱) دیدار کردن؛ ۲) برطرف شدن؛ ۳) کنایه از ترشرو.

هاتەلادا: بەلاداهاتن، خوارەبۆنەوە بەلای تەنشتا ◄ کج شدن بە جانب چپ کردن، مایل شدن.

هاتەلاوە: دۆرکەوتنەوە لە شتێ ◄ کنار گرفتن.

هاتەناو: ۱) هاتەنێو؛ ۲) تێکەڵاوبۆن؛ (ئۆش بارت هاتەناو ناوان) ◄ ۱) داخل شدن؛ ۲) آمیختن، قاطی شدن، مخلوط شدن.

هاتەنو: ۱) گەیشتەوەبەردەم؛ ۲) بەرلە هیچ بە ◄ ۱) برگشتن؛ ۲) پیش هیچ بیست.

هاتنه‌وه: گەڕانەوە [ئا] باز آمدن.
هاتنه‌وه‌جێ: هۆتەوەبۆنی کەسامی وەرگەڕاو [ئا] جا افتادن استخوان از جا درفته.
هاتنه‌وه‌حاڵ: بۆڕانەوە [ئا] سرحال آمدن بعد از غش یا بیماری.
هاتنه‌وه‌سۆ: کۆلانەوەی بڕین [ئا] تازه شدن زخم.
هاتنه‌وه‌سەرخۆ: ساغبوونەوەی کەسێک لەپاش سەرمەستی [ئا] آسودن بعد از عربده و ناراحتی.
هاتنه‌وه‌هۆش: وشیاربوونەوە دوای بێهۆشی [ئا] بەهوش آمدن.
هاتنه‌وه‌یەک: وڵامدانەوەی ئاڵتەرناتیو [ئا] بەهم آمدن ازهم درفته.
هاتن‌هەڤ: لەدووری یەکتر کۆبوونەوە [ئا] گردهم جمع شدن.
هاتنه‌هەی: بەدەستهێنان، قازانج بەدەستهێنان [ئا] متکثر شدن.
هاتو: ۱) هاتک، ۲) ئەگەرکی، (هاتو کەمال نەبو چی بکەم؟) [ئا] ۱) آمده، ۲) اگر، در صورتی که.
هات‌وبات: خۆوبەخت [ئا] بسته بەشناس.
هاتوچۆ: ۱) هاتوچۆ، ۲) گەیشتنەبەرەوە و ڕۆیشتن [ئا] ۱) نگا: هاتوچۆ، ۲) آمد و رفت.
هاتوچۆ: ۱) (ئاوەڵناو) ۲) ئەوەی جووڵەی دائەهاتی، ۳) بەفەرکردن و گەڕان، (ڕایم لەهاتوچۆنایە) [ئا] ۱) آمدونده، ۲) توسان، ۳) گشت و سفر.
هاتوچۆن: گەڕان بەرۆژلانا [ئا] سفر و سیاحت کردن به اطراف.
هاتوچۆن کەر: ڕێوان، ڕێونگ [ئا] رهگذر، مسافر در راه.
هاتوڕ: باگردان [ئا] نام غلتان.
هاتوڕ: ئەڵای ژن کە گەنج و تەنی ترێی بێ وردەکەن [ئا] چماق سنگین برای کوبیدن گچ و امثال آن.
هاتوڵ: ۱) تاریکایی بارزگاری، ۲) لاگرانی کەسێ لەشەڕوکێشەدا [ئا] ۱) گروه دفاعی، ۲) هواداران کسی در جدال و نزاع.
هاتوڵک: هاتوڵ [ئا] نگا: هاتوڵ.
هاتوون: ۱) ئۆن، ئاگردانی حەمام، ۲) دۆزەخ، جەهەننەم، ۳) گەیشتوونەبەرەوە، (هاتوون بەهاتوون) [ئا] ۱) گلخن، ۲) جهنم، ۳) آمده‌اند.
هاتوونە: ۱) گەیشتوونەبەرەوە، هاتوون، ۲) جەهەننەمە کەوتنە گەڕە [ئا] ۱) آمده‌اند، ۲) مانند جهنم است از شدت گرما.
هاتوومەتەوە: گەڕاومەتەوە [ئا] بازآمده‌ام.
هاتوونەتەوە: گەڕاونەتەوە [ئا] بازآمده‌اند.
هاتوونەوە: گەڕاونەتەوە [ئا] بازآمده‌اند.
هات‌وئەهات: خۆوبەخت، هات‌وبات [ئا] بسته بەشناس.
هات‌وهاوار: داوەڕیاد، جەفەوگوزە، ئەنارەنا [ئا] داد و فریاد.
هات‌وهۆت: هات‌وهاوار [ئا] لاف و گزاف.
هات‌وهەو: گوزەگوزی سواران لە ئەڤەبازی [ئا] هو و جنجال سواران در مسابقه.
هاتوین: گەیشتوینەبەرەوە [ئا] آمده‌ایم.
هاتوینەوە: گەڕاوینەوە [ئا] بازآمده‌ایم.
هاتە: ۱) هات، بەخت، تالع، ۲) بیری کە لەکەوتەدەڵەوە [ئا] ۱) شانس، ۲) خاطره.
و بات‌هات: قسەداکەوتن بە هاتنی کەسێ یا کۆمەڵێ و بەدرۆبەرچوون، (ئەو بە هات‌هاتی زەمەن) [ئا] تابعهٔ دروغین آمدن کسی یا جمعی.
هـ ئەمر: ئاسی، ئاون، ئاگر، ئاپەر [ئا] آتش.
هـ ئەمران: قسەپێڕاندن، ڕاوان، وریە [ئا] هذیان.
هـ ئەمرانپاشەمران: قسەی بێ‌ماناوهیچ و پوچ [ئا] پرت و پلا، چرندوپرند.
هـ ئەمری‌ماشەمری: جێژنەپیرۆزەی هەرۆژ بەسانا ئەی ئاگر ئەی‌وا بە، (بڵاڵ‌گەل لە ئەمری هەرۆژ دەچنە سەرباناو دەڵێن: هاتەمری‌ماشەمری و پیرۆزبێت بێتەسەری، لەهەلاتبێتەوە جای سۆرکراوبان دەدەنێ) [ئا] عبارت تبریک عیدنوروز که معمولاً از طرف کودکان برای دریافت عیدی گفته می‌شود.
هـ ئە هات: هات‌هات [ئا] نگا: هات‌هات.
هـ ئەنە هات: هات‌هات [ئا] نگا: هات‌هات.
هاتی: ۱) هاتک، ۲) گەیشتەبەرەوە، ۳) هات، بەخت، ۴) ساڵێ‌ڕێ‌بەهەر [ئا] ۱) آمده، ۲) آمدی، ۳) اقبال، ۴) سال پر برکت.
هاتیار: هاتک [ئا] آمده، از راه رسیده.
هاتیت: گەیشتەبەرەوە، هاتی، ئامایی [ئا] آمدی.
هاتین: گەیشتینەبەرەوە، ئامایین [ئا] آمدیم.
هاتینە: ۱) هاتوین، ۲) هاتوون [ئا] ۱) آمده‌ایم، ۲) آمده‌اند.
هاتینەوە: ۱) گەڕاینەوە، وەگەڕایین، ۲) هاتوونەوە [ئا] ۱) بازآمده‌ایم، ۲) بازآمده‌اند.
هاج: ۱) بۆن دانەسەکناو، (هەتاکێکی هارو هاج)، ۲) گێژ، سەرگێژ، (هاج و واج بوم) [ئا] ۱) ناآرام، بازیگوش، ۲) هاج و واج.
هاجار: بەجار، بەگایە کە لەخۆری [ئا] نگا: بەجار.
هاجاس: ۱) ناوبژی، ۲) ناوبژیکەر [ئا] ۱) میانجیگری، ۲) میانجی.
هاجاس‌کەر: ناوبژیکەر [ئا] میانجی.
هاجرە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن [ئا] روستایی در کردستان که بهنشان آن را ویران کردند.
هاجستی: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد [ئا] از روستاهای کردستان که رژیم بعث آن را ویران کرده است.
هاجڕەشک: بەرزەسلکەی ئاوەڵان، هاجی‌ڕەشک، هاج‌هەجک [ئا] پرسلو.
هاجۆج: هاجۆج، لاجۆج [ئا] یاجوج.
هاجوواج: گێژوویژ [ئا] هاج و واج، سرسام و گیج.
هاجە: داوێنی جامەر [ئا] دامنهٔ خیمه.
و ئاجەت: حاجەت، کەسایی باز [ئا] لوازم منزل.
و ئاجەمز: ناوە بۆ پیاوان و ژنان [ئا] نام مرد و زن.
هـ جی‌بایک: حاجی‌بایک [ئا] نگا: حاجی‌بایک.
هاجم و ڕەمەندا: گوندێکی کوردستانە بەهۆی وێرانی کرد [ئا] از روستاهای کردستان که رژیم بعث خرابی.
هاجار: ۱) شەمی، کلیل، مفتە [ئا] کلید.
هاچە: ۱) ئاقەد، لکی دڕکە، حاجە، (داریکی دوهاچەی هێنا) ۲) هاجە

[illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هاچدر: هاچار [illegible]

هاچسر: [illegible] نام روستایی است.

هادار: نادان، [illegible] بی‌حرکت، ساکن.

هادر: [illegible] بی‌درنگ کردن [illegible]

هادری: هادر [illegible]

هادی: نادی، [illegible] نام مرد.

هار: ۱) سگی که [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۴) [illegible] ۵) [illegible] ۱) [illegible] ۲) کنایه از مردم‌آزار ۳) کنایه از زبری زرنگ ۴) کنایه از [illegible] ۵) [illegible]

هار: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) بدرداش [illegible] ۱) [illegible] ۲) کسی که چیزی را آرد کند ۳) سنگ آسیا.

هارآسیا: بدرداش [illegible] سنگ آسیا.

هارآد: [illegible] آرد شد.

هارام: هندی، هیتی، [illegible] آرام.

هارآن: [illegible] خردشدن مانند آرد.

هارآنیدن: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هارآی: [illegible] خردشدند، آرد شدند.

هارآود: [illegible] خاکه، ریزه خردشده.

هاری: [illegible] روستایی در کردستان که بعضی کاولیان کرد [illegible] روستایی در کردستان که بعضی آن را ویران کردند.

هارسوئن: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هارتوهورت: [illegible] لاف و گزاف.

هارد: [illegible] ۱) [illegible] آرد.

هاردا: [illegible] آرد شدند.

هاردا: [illegible] آرد شدند.

هاردا: [illegible] آرد شدند.

هاردا: [illegible] آرد شدند.

هاردا: [illegible] خاکه، ریزه کوبیده.

هارده: [illegible]

هارسو: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) آب غوره.

هارصه‌شده: [illegible] بی‌هارده‌بن [illegible] هارشوی.

هارمن: [illegible] گلابی.

هارو: [illegible] امروز.

هارو: ۱) برگ، پدو ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible]

هاروسار: [illegible] امروز و فردا کردن.

هاروهاج: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] و بازنگوش ۲) [illegible]

هاروین: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هاره: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible]

هاره‌دمسی: [illegible]

هاره‌کردن: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هاره‌گل: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هاره‌هاسی: [illegible]

هاره‌هاز: [illegible] [illegible]

هاری: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible]

هاری: [illegible]

هاری: [illegible] آرد کرد.

هاری: ۱) [illegible] ۲) [illegible] روستایی در کردستان که بعضی کاولیان کرد [illegible] ۱) [illegible] ۲) روستایی در کردستان که بعضی آن را ویران کردند.

هاریا: [illegible] آرد شد.

هاریاگ: [illegible] خردشده.

هاریان: [illegible] خردشدن.

هاریاو: [illegible] خردشده.

هاریلی: [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هاریکار: [illegible] کمک کننده.

هاریکه: [illegible] کمکش کن.

هاریکه‌ر: [illegible] کمک کننده.

هاریین: [illegible] آرد کردن.

هاریشه‌وو: [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هاریه: [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هاز: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هازا: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هازان: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هازد: ۱) [illegible] [illegible]

گیژه؛ ۲) کاردو ۱) صدای آب روی آتش قبل از جوشیدن؛ ۲) نگا: کاردو

هازەبەلك: جۆرێ کاردو ◻ نوعی گیاه «کاردوه»

هازەخۆگانە: جۆرێ کاردو ◻ نوعی گیاه «کاردوه»

هازەرشە: جۆرێ کاردو ◻ نوعی گیاه «کاردوه»

هازەکورانە: جۆرێ کاردو ◻ نوعی گیاه «کاردوه»

هازەکورە: جۆرێ کاردو ◻ نوعی گیاه «کاردوه»

هازەمارانە: جۆرێ کاردو ◻ نوعی گیاه «کاردوه»

هازەهاز: گیژەگیژی سەماوەر ◻ صدای سماور

هاژ: ۱) هاج، گێژ، سەرسام؛ ۲) بەسەمای هاژان وانا، بەرزو نەوی‌بوونی سەرشەنگ لە نەفەس تەنگی ◻ ۱) سراسیمه، هاج‌وواج؛ ۲) بالا و پایین رفتن سینه از نفس تنگی.

هاژان: هان، بەرزو نەوی‌بوونی سنگ ◻ بالا و پایین رفتن سینه

هاژۆ: ئاژۆ، ئەخوژ ◻ راننده

هاژوت: ۱) راسپاردن لە ئەخوژێ، (ئەسپەکانی هاژوت)؛ ۲) بەلامار، وروژام ◻ ۱) راند؛ ۲) هجوم، یورش

هاژوتاندن: ۱) ئەخوژێ؛ ۲) دەدان ◻ ۱) راندن؛ ۲) تحریک کردن

هاژوتکار: بەلاماردەر، وروژامکەر ◻ یورش‌آور، مهاجم، حمله‌ور

هاژوتن: ۱) ئەخوژێ، ئاژۆن؛ ۲) بەلاماردان ◻ ۱) راندن، رانندگی؛ ۲) حمله‌کردن

هاژوتی: ۱) ئەی خوژێ؛ ۲) ئەخوژەراو ◻ ۱) راند؛ ۲) راننده‌شده، وسیلهٔ راننده

هاژوتی: بەلاماری بۆکرد ◻ به وی حمله کرد

هاژوتیار: بەلاماردەر ◻ نگا: هاژوتکار

هاژوی: ئەخوژێ ◻ راننده

هاژوواژ: هاج وواج ◻ گیج و منگ، هاج وواج

هاژە: ۱) دەنگی گەلاو ئاو لەبەر با؛ ۲) دەنگی ئاوەڵدێر ◻ ۱) صدای تندباد برخاشجان؛ ۲) صدای آبشار

هاژەك: قیشە کەشیشە ◻ موشك، فشفشه

هاژەکردن: هاژەکردن، دەنگی داڕوخانی بەردو ئاخ لەسەر ◻ صدای فروریختن کوه و سنگ

هاژیان: هاژان ◻ بالا و پایین آمدن سینه

هاژیلە: کۆژەك ◻ نوعی خرمهره

هاژین: هاژیان، هاژان ◻ نگا: هاژیان

هاس: ۱) هان کاردو؛ ۲) جانەوەرێکی درندەیە لەپلنگ جکۆلەتر و بەرەنگی پلنگ، دوروشتر؛ ۳) خواز، خواست؛ ۴) ترس، باك؛ ۵) ئاگاکردن، حەس، حەسان، بێ‌حەسان ◻ ۱) گیاه «کاردوه»؛ ۲) پوزپلنگ؛ ۳) خواست؛ ۴) ترس و بیم؛ ۵) حس، احساس.

هاسان: ۱) ساك، ئاسان؛ ۲) بەرەسان ◻ ۱) آسان؛ ۲) فسان

هاسان‌بۆو: کەم‌بەرج ◻ کم مخارج

هاسانی: ساکایی ◻ آسانی

هاسایش: جاوێ‌کەوتن، چەدارکردن ◻ تیمارکردن

هاست: ئاشت، بێ ڕاکردن ◻ آشتی، قهر نکرده

هاسلی: ئاکام، بەنتیجە ◻ نتیجه، حاصل

هاسلی کەلام: پوختەی وتار ◻ خلاصهٔ کلام

هاسو: ئاسۆ ◻ افق

هاسی: هاسی، سەختی دژوار ◻ سخت و دشوار

هاش: ۱) بێ‌ترح، بەئشت، بێ‌بەهرە، بەهیچی؛ ۲) خەبەری ئەو (هاش لێ تێ وانا: خەبەری نیە)؛ ۳) نامەزیوی؛ ۴) وجان، ڕاوەستان؛ ۵) ئاشت، ئاشتی؛ ۶) تەوەتی زور ◻ ۱) بی‌ارزش؛ ۲) خبر؛ ۳) آشتها و آرزوی شدید؛ ۴) مکث، توقف کوتاه؛ ۵) آشتی؛ ۶) تشنگی شدید.

هاشا: ۱) حاشا؛ ۲) دەستهەڵگرتن لە مێرد ◻ ۱) انکار؛ ۲) صرف‌نظر کردن زن از زندگی با شوهر، تصمیم به جدایی از شوهر.

هاشت: ئیتر خۆش، ئاشت ◻ باهم در صلح و آشتی.

هاشت کرن: ڕازی کردن ◻ راضی کردن

هاشرمە: کەزوێ کە دەکرێتە باڵو ◻ زالکی.

هاشۆشە: هاوسا ◻ همسایه.

هاشوهۆش: شاتوشوت ◻ لاف و گزاف.

هاشمە: ۱) هەیف، ماڵگی بەهاسمانەوە؛ ۲) ماڵگانە، کرێی ماڵگی بەهاسمانگ، ئاشمە ◻ ۱) ماه، قرص ماه؛ ۲) ماهیانه، ماهیماه.

هاشە: ۱) هازە؛ ۲) خۆهەڵکێشان، بەمەتی خۆکردن ◻ ۱) نگا: هازە؛ ۲) لاف.

هاشەکەر: خۆهەڵکێش، کەسێ بەمەتی خۆ دەکا ◻ لافزن.

هاشەوهۆشە: هاشوهۆش ◻ لاف و گزاف.

هاشەهاش: هازە ◻ نگا: هازە.

هاف: ۱) ئاف، کێ، چەم، لا، باڵ؛ ۲) باڵایی سەرەبان، ڕوکاری دەرەوەی بان؛ ۳) تەوەتی سەرەوە، باڵەخانە ◻ ۱) ترف، پیش؛ ۲) پشت‌بام، سطح بیرونی بام؛ ۳) طبقهٔ بالای ساختمان.

هافر: ۱) ئاهوڕ؛ ۲) ئەفاق، کاو گیایی بەهێزکراو ◻ ۱) آخور؛ ۲) علوفهٔ انبارشده.

هافردان: بەهێزی گیاو ئەفاق ◻ انبار علوفه.

هافل: ئاکام، بەنتیجە ◻ نتیجه.

هاڤ: ئاو، ئاو وشەی شەریکی لە ڕەشەگو خۆ یا لە هەرشتێ: (هاڤمال وانا: ئاوبا) ◻ هی، کلمهٔ اشتراك.

هاڤا: داڕۆکەیەکە بە کوتی تیری گلی‌دا دەکەن ◻ چوبکی در چرخ.

هاڤاژ: بەقەد لازم قسە بکە، قسەی زیادەکە ◻ زیادەحرف نزن.

هاڤاژە: هاڤاژ ◻ نگا: هاڤاژ.

هاڤال: دۆست، ئاواڵ ◻ دوست، رفیق.

هاڤر: ۱) هافر، ئاهوڕ؛ ۲) ئاوڕ لاکردەوە ◻ ۱) آخور؛ ۲) عطف توجه، التفات، برگشتن و نگریستن.

هاڤرکەدان: ئاوڕدانەوە ◻ بەپشت سرنگاه کردن.

هاڤرگیدان: ئاوڕلێدانەوە ◻ توجه به طرف چیزی یا کسی معطوف داشتن.

هاڤرك: ئەلەکەس، کەسێ دەگەڵ بەکێ بەرەبەرەکانی دەکا ◻ هم‌چشم.

هاڤرکێ: ئێ بەرکێ، ڕاڕەبەرکێ [ف] هەوجەشمی.
هاڤێ: ۱) ئامرا ۲) دۆست [ف] ۱) هەمراه ۲) دۆست.
هاڤێژ: ڕەحمەت بوونی ژن [ف] ئاموتن ژن لە هەمخوابگی.
هاڤل: ۱) بەهرەی کان، بەروبوم ۲) بەرسان لە کاروماڵ بوونەوان ۳) کۆشش و بەهالا ۴) ئاڵ بکاری، بارەنوی [ف] ۱) بهرهٔ کان ۲) اقدام ۳) کوشش ۴) بازی، کمال.
هاڤڵبوون: بەهرەدین، هاراج کردن [ف] سودبردن.
هاڤڵ کردن: بەهرەپێدان [ف] سودادن.
هاڤلیك: ۱) گیاکەسك ۲) گەسك [ف] ۱) گیاه جاری ۲) جاروب.
هاڤلیك: گەسك، گۆرگ، گۆزە [ف] جاروب.
هاڤن: ئاوەنگ، ڕەسکاوەنگ [ف] هاون، هاونگ.
هاڤوتن: فڕۆتن، هەڤوتن [ف] بادگرفتن، آموختن.
هاڤە: لەولاو [ف] از آنسو.
هاڤمین: ۱) نۆرەڤاڵ، ئەسوسکە (هاڤمێن ترسێ لە من نەبە) ۲) هەوین، تامیان [ف] ۱) مقدار بسیار کم ۲) مایه، خمیرمایه.
هاڤی: ئاوێن، ئەوارە [ف] بیگانه، غریبه.
هاڤێ: بەسا لە هاڤین، فڕێدان، ئاوەژن: (ئاهاڤێ، دهاڤێ) [ف] برت، ریشهٔ دهاڤیتن به معنی برت کردن.
هاڤیت: ئاوەیی [ف] برت کرد.
هاڤیتن: ئاوەیتن [ف] برت کردن.
هاڤیتە: ئاوێژراو، فڕێدراو [ف] برت شده.
هاڤێتەر: فڕێدەر [ف] برت کننده.
هاڤیژی: ئەرمی، بەخیلی [ف] حسادت.
هاڤین: ۱) ئاوەیان ۲) تامیان، هەوین [ف] ۱) تابستان ۲) مایه.
هاڤێن: تامیان، هەوێن [ف] مایه، خمیرمایه.
هاڤیناباشین: مانگی ئاب، ئاسکوس [ف] ماه اوت، مرداد و شهریور.
هاڤیناپێشین: مانگی حوزەیران [ف] ماه ژوئن، خرداد و تیر.
هاڤیناسیرشەرف: ئەرتی لە مانگی ئەزەیر [ف] کنایه از مهرماه.
هاڤیناناوین: ۱) جەژی هاوین ۲) ئەرتی لە گەرمای ئەژدەر [ف] ۱) وسط تابستان ۲) کنایه از گرمای شدید.
هاڤین‌چێن: هاوینە، تیناوەرە [ف] کشت صیفی.
هاڤین‌قان: کۆتساجی [ف] جاروبکش بیلاق‌رو.
هاڤین‌قانی: چۆنەهەوار [ف] به ییلاق رفتن.
هاڤینگە: ئەوزان، ئیلاق، وار [ف] ییلاق.
هاڤینوك: ئەزانی گەرمی بەهار کە تازەئ ئەرمە خوا [ف] روزهای گرم بهار.
هاڤینەچێن: ئەوەرگەی پۆش‌وبار [ف] مزرع تابستانی.
هاڤینەسەر: جلکی هاوینە، پۆشاکی تاوستانی [ف] پوشاک تابستانی.
هاڤینەوان: هاڤینگە [ف] ییلاق.
هاڤینەهەوان: هاڤینەوان [ف] ییلاق.
هاڤینی: هاڤین‌چێن، تیناوەرە [ف] کشت صیفی.
هاڤ کەنی: ئەگەر خوات خۆش بووی وەیەکە لەبەیانی نکاو [ف] خواهشمند.

هاڤەد: هەوی لە بەرانبەر کار، مز، مزە [ف] مزد.
هاڤگا: ۱) بەیوەرنکاو، زۆری تەماوا ۲) بەهیوەر، بەوەبەرە [ف] ۱) زیاده است، بیزی تماشا ۲) این طور، چنین.
هاڤگو: لەکوێیە، لە کام شوێنێکە [ف] کجا است.
هاڤگۆ: ۱) شەنگاف، لەمز ۲) بەهیلە کرین بان کارگرتن [ف] ۱) بکهو ۲) تهیه‌چریدن یا کارگرفتن.
هاڤگ: خاو، هێلکە [ف] تخم پرنده.
هاڤگا: ئاگا، خەبەر [هاڤگام لێ نە] [ف] آگاهی.
هاڤگوس: تەختەی خەتدراو بۆ ڕەزەوەرت هوگان [ف] قطعه‌زمین ویژهٔ شخم زوراته.
هاڤگە: هاڤگ [ف] تخم پرنده.
هاڤگەبان: ڕاوکەر، مارکە [ف] نگاه، مارکه.
هاڤگەوان: مارکە، ڕاوکەر، ڕاناك [ف] نگاه، مارکه.
هاڤگی: خەوەن، وەنگەوەیاس، خەبەر [ف] خبر.
هاڤگیدار: ۱) وریا، وشیار ۲) ئەسەرهەست [ف] ۱) هوشیار ۲) گوش به زنگ.
هاڵ: ۱) نەمام ۲) درو، بەند، تاڕ [ف] ۱) نهال ۲) آفت.
هاڵ: ۱) ئاڵ، جۆرکەن ڕەسەنان گوڵ ۲) بەرزایی کێو کە بیار بۆ خواردن بۆوانی گیرەدەن ۳) ئاڵ، جەمانی گوڵوگ لە ترسی ۴) ئەرلەنگە ۵) ئاڵەوانی مەز ۶) ئەسکەوت ۷) ڕەنگی ئاڵ ۸) کاڵ، ڕەنگ‌ساوا ۹) جوانەیی، حاڵ ۱۰) خوڕە.
هاڵا: ۱) هاڵەئاڵ، دۆست، ئاوات ۲) بەشای پەنابردن ۳) هاگا، خەبەر، ئاگا ۴) داوەدەرباز [ف] ۱) دوست، رفیق ۲) التجا ۳) اطلاع ۴) دار و فغان.
هاڵان: ۱) نەمامان ۲) دەندان، هاندان ۳) قرتیو هەڕاو قوڵە [ف] ۱) نهالها ۲) تشجیع، برانگیختن ۳) سرو صدا و اعتصال.
هاڵان: ۱) هەڵەئاڵ ۲) ئەجان [ف] ۱) دوستان ۲) پیچش.
هاڵاو: ۱) تینی گەرمایی ئەژدەر بەهۆزم ۲) بۆخ لەبەر گەرما ۳) کۆشتاوی بەبەرسیلە [ف] ۱) وزش گرمای شدید ۲) بخار ۳) آبگوشت با خوره.
هاڵ بۆشەوە: بەهۆش بوونی ڕەسەنان لە دەست جۆرکە [ف] بیهوش شدن زالو از ترس آل.
هاڵ بۆنەوە: کۆل بوونی جان لە ترس خواردن [ف] کند شدن دندان از ترس.
هاڵ کەتن: تۆنین بە یا بۆن [ف] جاروبا شدن.
هاڵەوت: هەڵاهات، بەسیف [ف] زکام.
هاڵو: لاتۆ، خاڵ، برای دایك [ف] دایی.
هاڵۆ: تاوا، تاوەڵ، وتۆ [ف] جنین.
هاڵۆ: وزە، دەفری گلینی شیوەدانان [ف] دیگ گلی، دیزی.
هاڵوا: خاڵ، برای دایك [ف] دایی.

هالۆبلاڵۆك: بەلاڵۆك [ك] ئاڵبالو.
هالۆبەلاڵۆك: بەلاڵۆك [ك] ئاڵبالو.
هالۆز: ۱) تاڵۆز، تێكەڵاو؛ ۲) برێكی لە پیاوی بەدفەر و شەڕانی [ك] ۱) درهەم، سەرتێكچوو؛ ۲) كنایە لە گەمە شارەكان.
هالۆزا: هالۆزا [ك] دایی‌زادە.
هالۆزان: تێكەڵان، تاڵۆزبۆن [ك] درهەم ڕێخەن، سەرتێكچوون.
هالۆزاو: تێكەڵاو، هالۆز [ك] درهەم ڕێخەن، سەرتێكچوو.
هالۆزبۆن: هالۆزان [ك] سەرتێكچوون.
هالۆق: بەخۆشبینەكە تۆسی تەندەڵساتی شەوەتی [ك] نوعی بیماری ئەندامی تناسلی.
هالۆو: كۆرە [ك] كوڕە.
هالۆهەوال: دەنگۆباس [ك] خەبەر.
هالۆین: خۆش كردنی جەنگە بە دەرمانات [ك] دباغ دان جلك یا دواجات.
هالۆیتی: قەیسی بەڵاشیرین، بەڵاتی تاوكەخۆشە [ك] زەردالوی هەسە شیرین.
هالە: مەیلە، خۆشكی دایك [ك] خالە.
هاڵـە: ۱) بەرسیلە، هاڵ؛ ۲) جۆرە دومەلێكە سیی‌وانی؛ ۳) تاڵەی تەخۆشی پێشی دەوەداری زێی (گەیرا)؛ ۴) گوندێكە لە كوردستان [ك] ۱) غوریە؛ ۲) نوعی ئەمل؛ ۳) تكەهای صورت زن حاملە؛ ۴) نام دهی است.
هالەبەلاڵۆك: بەلاڵۆك [ك] ئاڵبالو.
هالەبۆز: پرۆزان [ك] بخش.
هالەبۆزبۆن: پرۆزان [ك] بخشین.
هالەت: ۱) جۆرەتی؛ ۲) تامزان؛ ۳) گاشن [ك] ۱) حالت؛ ۲) ابزار؛ ۳) كاردان.
هالەزا: مێشكزا [ك] خالەزادە.
هالەزی: ئەوەتا لە خۆزا [ك] درخامین است.
هالەزێ: خۆنجەی تازەهەڵچراوی دارێكو [ك] شكوفهٔ نوپیدهٔ درخت مو.
هالەزێل: هالەزێ [ك] نگا: هالەزێ.
هالەكوك: تاڵەكوك [ك] نگا: تاڵەكوك.
هالەوبۆن: ۱) هاڵبۆنەوە؛ ۲) تۆڕەكرین [ك] ۱) كندشدن دندان از ترشی؛ ۲) آرام گرفتن.
هالەوكردن: ئارام كردنەوە، داسە كشتن [ك] آرام كردن.
هالەین: هێلانە [ك] آشیانه.
هاڵی: ۱) تێكەڵبون، هاڵی؛ ۲) بەتاڵ، والا، خاڵی [ك] ۱) خالی، ملفت؛ ۲) خالی.
هاڵی: هاڵ، بەرسیلە، غوریە [ك] غوریه.
هاڵیبۆن: خەبەرلێبۆن، ئاگابۆن: (هام لێ نیە، هات لێ نیە) [ك] اطلاع داشتن بر.
هالیز: لێ دەرچۆ [ك] دوغ.

هاڵیێن: ۱) هێلان، هێلین، هێلانە، هێلانە؛ ۲) بولاخی مالی ساوا، دەبەنگ [ك] ۱) آشیانه؛ ۲) تور.
هاڵی‌هاژی: ۱) لە ئەسەدا؛ ۲) ئەوی هەیە [ك] ۱) حال حاضر؛ ۲) آنچه موجود است.
هام: ۱) وای، ئەوەتام: (هام ئەرە)؛ ۲) نام، ناو، بەرانبەری: (هامدەرد)؛ ۳) حات: (هامو شوا) [ك] ۱) اینك هستم؛ ۲) حرف شراكت، هم؛ ۳) آمدن.
هاما: ۱) هەر ئەمەیە؛ ۲) لەوەیەدا؛ ۳) گریمان [ك] ۱) همین است؛ ۲) درآن هنگام؛ ۳) فرضاً.
هامار: دەست، ڕاستو ئەخت، گۆڕ [ك] راست و هموار.
هامارى: گۆڕایی، جێگەی بێ كەلەو [ك] همواری زمین.
هامبار: بەدیار، هەمدار، هەمبار [ك] انبار.
هامبێن: ئاشتی، باوەش [ك] آغوش.
هامبا: ئامبا [ك] هما.
هامپیاڵە: ۱) كەسانێ كە یەكەوە ئەخواردەوە؛ ۲) برێكی لە دۆستی گیانی [ك] ۱) همپیاله؛ ۲) كنایه از دوست جانی.
هامتا: ئەگەر، تاوا [ك] همتا.
هامتەراز: بەرانبەر [ك] برابر، همتراز.
هامتەرازو: بەرانبەر [ك] برابر.
هامدەرد: لە خەمو خەفەتدا بەرانبەر [ك] همدرد.
هامدەم: تاوەدەم، تاوەدەگی [ك] همدم.
هامڕا: ۱) ئاوال، دۆست؛ ۲) ڕەفیقی سەفەر؛ ۳) لە بیروڕادا ئەمریاك [ك] ۱) دوست رفیق؛ ۲) همراه؛ ۳) هم‌عقیده.
هامڕاز: تامزان، ئامیر، ئەسباب، ئەسبابات [ك] ابزار.
هامڕاز: دۆستی ڕۆژ، تریاك [ك] همراز.
هامڕایی: ۱) ڕەفیقایتی لە سەفەردا؛ ۲) ئەمریكی لە بیروڕادا [ك] ۱) همراهی؛ ۲) هم‌عقیده بودن.
هامڕێش: ئاوال‌ڕا [ك] با جناح.
هامزا: دوانە، ئاوالدوانە، جماند، جوی، ئەمدوانە [ك] همزاد.
هامسا: ئاوسا، جیران [ك] همسایه.
هامسال: لە ئەمەدا بەرانبەر [ك] همسال.
هامسایە: جیران، ئاوسا [ك] همسایه.
هامسۆز: هاوكەوتەن [ك] هم‌سن.
هامسەر: برێكی لە ژن یو مێرد [ك] همسر.
هامشان: لە ڕەوو پاچدا بەرانبەر [ك] هوشان.
هامشكل: لە پیچو تەرز وەك یەك [ك] هوشكل و هم‌قیافه.
هامشو: ئامۆشو [ك] آموزند.
هامشۆ: دوزی مێردیك [ك] دوزن یك شوهر، دوهو.
هامشیر: دو شیرەخور، كەمەكانكیان جزیرێ [ك] همشیر.
هامشیرە: هامشیر [ك] همشیر.
هامعومر: لە ئەمەدا بەرانبەر [ك] هم‌سال.
هامقەم: هاوبەش، هاوبەش [ك] همسنگ.
هاملكان: ئەمریكایی [ك] امریكایی.

هامن: ۱) تاوسان؛ ۲) ئەوەتا من؛ (هامن چەنێری(ا)) ۱) تاسان؛ ۲) ئەمە من.

هامۆتا: بێ سەر و شوێن ▣ معقود الاثر.

هامۆش: ئارام، هێدی، هێمن ▣ آرام.

هامۆشۆ: ئامۆشۆ، هامێشۆ، هاتوچۆ ▣ آمدوشد.

هامەوەی: دۆزێی دوەم لە مالێکا ▣ دوهماری، همسران دو برادر.

هامەیش: هانێ، ئامان ▣ آسمن.

هامینە: ئاوێنە، تێکەڵ کراو ▣ آمیخته.

هامێز: ئامێز، باوەش، هامێز ▣ آغوش.

هامین: تاوسان ▣ تابستان.

هان: ۱) بدە؛ ۲) وان، ئەوەتان ▣ ۱) تحریک؛ ۲) اینک هستند.

هانا: ۱) پەنا، لەبەر بازاڵەوە بۆ دادبرسین؛ (هانام بردەیەر!) ۲) لەوەوەوە، ئاوەها؛ (بۆ شتێ هانا ئاین چاو ئۆزەنی!) ۳) سوەمایی، قەیدی دین ▣ ۱) پناه بردن و دادخواهی؛ ۲) این طور؛ ۳) سوء، نیروی مثالی.

هانابردن: پەنابردن بۆ فریادڕەس؛ (هانام بردەیەر خوا دەهانام هات!) ▣ پناه‌بردن به فریادرس.

هانجی: دیسان، دوبارە ▣ دوباره.

هاندان: دەدان ▣ تحریک کردن.

هاندۆ: هێندە، هێمایێ کەندازە ▣ مقدار، اشاره به اندازه.

هاندێ: هاندۆ ▣ نگا: هاندۆ.

هانقار: دەوزەوەری ئاوایی ▣ حومه.

هانقاس: هانقار ▣ حومه.

هانقەرأس: هانقار ▣ حومه.

هانکە: بەقەسی تۆند لەبەر ماندووبی ▣ هن‌هن.

هانکەهانک: هانکەی بەشوێن یەکدا ▣ هن‌هن.

هانگ: بەزم و ئاهەنگ ▣ بزم و جشن.

هانوشۆن: پاشگۆی خستنی کار، کاروباخستن بەقەستی ▣ درنگ و کاهلی کردن، پشت گوش انداختن.

هانە: ۱) کانی، سەرچاوە؛ ۲) دەدە، هان؛ ۳) ئەوەتان؛ ۴) ئەوەتا؛ ۵) هانکە ▣ ۱) چشمه؛ ۲) تحریک؛ ۳) اینک اینها، اینهاشان؛ ۴) این است؛ ۵) هن هن.

هانەدان: دەدان، هان‌دان ▣ تحریک کردن.

هانەدرۆزنە: کونەکانی، کانی‌یەک کە ئاوەکان تێیدا کەتا ▣ چشمه‌ای که در تابستان می‌خشکد.

هانەژاڵ: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردە ▣ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هانەسوورە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ▣ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هانەگەرمەلە: ۱) کزاو، سەرچاوەی ئاوی گەرم و سوێر؛ ۲) گوندێکە لە کوردستان ▣ ۱) چشمهٔ آب معدنی گازدار؛ ۲) نام دهی است.

هانەهانە: ۱) دەدە، هان، هانە؛ ۲) هانکەهانک ▣ ۱) تحریک؛ ۲) هن‌هن.

هانەهانەدان: دەدان ▣ تحریک کردن.

هانەهانە کردن: هانکەهانک کردن ▣ هن‌هن کردن.

هانەی‌دل: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ▣ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هانەی‌قول: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردە ▣ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هانێ: ۱) ئاوردی، ئانی، ئیتاڵی؛ ۲) لەمەسا ▣ ۱) آورد؛ ۲) اینک.

هانێ: ۱) وەرگرە، بگرە؛ (هانێ پارەکەت، هانێ نان بخۆ!) ۲) ئەوەکە؛ (لەو مریکێ هانێ وانا: کاوراکە!) ▣ ۱) بگیرش، از مستم بگیر؛ ۲) آن پارو.

هانیاگ: ئاوەرت ▣ آورید.

هانیاو: هانیاگ ▣ آورید.

هانیشک: ئانیشک ▣ آرنج.

هانیشکە: ئانیشکە ▣ زانوی لوکەبند.

هانین: ئاوەردەن، ئانین، ئینان ▣ آوردن.

هانیە: ئانیە، ئینایە ▣ آورده است.

هانیەوە: ۱) قەتینان، گۆزانەوە؛ ۲) برێتی لە چارەکردنی لەجێ‌چۆک؛ (ئاوکمی هانیەوە) ▣ ۱) بازآوردن؛ ۲) کنایه از به‌جای آوردن از جا برخاسته.

هانی‌بۆ: هەر ئەمەسە، جێتر ئا، جێتر ئەو ▣ همین است.

هاو: ۱) ئاو، هاو؛ ۲) وێنەی بانگ‌لێ‌کردن لە دوور؛ ۳) چاوڕاهێنی، حاڵ؛ ۴) ئەو ▣ ۱) حرف ندا؛ ۲) حرف ندا برای دور؛ ۳) چگونگی؛ ۴) او.

هاواز: ۱) حاڵ و هەوا، چاوڕاهێنی؛ ۲) هۆ، سەبەب؛ ۳) هەوا، کژ ▣ ۱) چگونگی؛ ۲) علت، سبب؛ ۳) هوا.

هاواز: ۱) بانگ‌لێ‌هێشتن بۆ تاریکایی و ڕەشایی‌ی لە تەنگانە؛ ۲) دەنگ‌بڵند کردنی توند؛ ۳) دادکردن؛ ۴) تاڵ و داخ؛ ۵) فریاکەوتن؛ ۶) هاناد؛ ۷) ناو بۆ دو گۆڤاری کوردی بەکەمیان جەلادەت عالی بەدرخان لە ساڵی ۱۹۳۲دا دەری‌چست کە بە تیکڕایی ۵۷ ژمارەی دەرچوو دووەمیان حافظ مستەفا غازی ساڵی ۱۹۷۱ لە بەغدا دەری‌چست پانژدە ژمارە دانرا؛ ۸) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ▣ ۱) فریاد، کمک خواستن؛ ۲) فریاد، صدای بلند؛ ۳) دادخواهی؛ ۴) دریغ؛ ۵) بفریاد رسیدن؛ ۶) پناه به کسی بردن؛ ۷) نام دو مجلهٔ کردی که در سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۷۱ منتشر می‌شدند؛ ۸) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هاواربردنەبەر: هاناپردنەبەر ▣ پناه بردن به کسی.

هاواربۆبردن: هاواربردنەبەر ▣ پناه بردن به کسی.

هاواربۆهێنان: تاریکاری گشتی بۆ نەجات کەس یان کەسانێ ▣ بسیج همگانی برای کمک و نجات کسی یا گروهی.

هاواربۆهێنان: هاواربردنەبەر ▣ پناه بردن به کسی.

هاواربەماڵم: حەیف و مخابن، داغ و حەسرەت ▣ دریغا، افسوس.

هاوارتەلمەن: خرابم لێ قەبیلایە ▣ بد آورده‌ام.

هاواركردن: ۱) دەنگ‌بڵند کردن بۆ تاریکاری؛ ۲) قیراندن لەبەرئێشی و

تاریخی [ق] ۱) فریاد برآوردن برای کمک؛ ۲) فریاد کشیدن از شدت درد.

هاوارکردن: هاوارکرین [ق] نگا: هاوارکردن.

هاوارکروخ: هاوارکس، خودانی بانگ و هاوار [ق] فریادکننده، جیغ‌کش.

هاوارکس: زیره‌کار [ق] فریادکننده، جیغ‌کش.

هاوارلەمن: هاوارلەمن [ق] به‌آورده‌ام.

هاوارهەستان: ئی‌ڤەبوانی گشتی [ق] فاجعهٔ عمومی.

هاواڵ: ئاواڵ [ق] رفیق.

هاواڵ دوانە: ئاواڵ دوانە، جیماڵ جوی، ئەحوانە [ق] همراه.

هاواڵ دەرس: ئاودەرس، دوکەس کە یەکەوە خوێندوویانە [ق] همدرس.

هاواڵ زاوا: ئاواڵ زاوا، هاوڕێش [ق] باجناغ.

هاواڵ کراس: ئاواڵ کراس، ئاواڵ کراس [ق] شلوار زنانه.

هاوان: ۱) ئاونگ، دەسکاونگ؛ ۲) جۆرێ ئۆبی شعر: [ئەسپایی شعر بەباکەن/ نقەنگو ئۆبی هاوان، مەحاجی قادر] [ق] ۱) هاون؛ ۲) همسایه‌اندان.

هاوانتە: ۱) ئاوانتە، ملمە؛ ۲) قڵۆ و گری [ق] ۱) مشت؛ ۲) حیله و نیرنگ.

هاوانتەچی: قڵیان، دەسیز [ق] بازوبند.

هاوانتەخۆر: بەنتەخۆر [ق] مفتخور.

هاوبان: ساڵدان [ق] زهدان.

هاوباری: ڕەفیق، ئاریکاری یەکتر [ق] رفیق، همدست.

هاوباری: ڕەفیق لە گەشەو کاجدا [ق] همبازی.

هاوباڵ: ئاریکار [ق] کماله و یاور.

هاوبەر: ۱) بەرابەر؛ ۲) دو فرمانی لە بابەتی‌دا بەرابەر [ق] ۱) برابر؛ ۲) دوبارچهٔ هم‌طرح.

هاوبەش: شەریک [ق] شریک.

هاوبەشی: شەریکایەتی [ق] شراکت، شرکت.

هاوبیچم: هاوڕەنگ، لەشکلا چون یەک [ق] همرنگ، هم‌شکل.

هاوبیر: لە بیر و ڕادا وەکو یەک [ق] هم‌عقیده.

هاوپا: ئامیا، لە کەسیو کار یەک [ق] همپا.

هاوپشت: ۱) بەرەی باوکیک؛ [حزمی هاوپشت، برای هاوپشت] ۲) دوکەس سوارێ یەکسێ [ق] ۱) از یک تره و نژاد؛ ۲) دوتن سوار بر یک ستور.

هاوپشتە: هاوپشت [ق] نگا: هاوپشت.

هاوپشک: هاوبەش [ق] شریک.

هاوپۆل: هاوەرین [ق] همکلاس.

هاوپەیمان: دوکەس کە بەڵێنی ئاریکاریان بە یەکتر داوە [ق] هم‌پیمان.

هاوپیاڵە: هاوپیاڵە [ق] نگا: هاوپیاڵە.

هاوپیشە: ئامیا، هاوباڵ [ق] همپا، همپیشه.

هاوتا: لەگەڵ هاما [ق] همتا.

هاوتای: حەفتا، سێ‌چەل بیست و دە [ق] هفتاد.

هاوتەجر: هاوشکڵ [ق] هم‌شکل.

هاوتەرح: هاوتەجر [ق] هم‌شکل.

هاوتەراز: بەرابەر [ق] هم‌تراز.

هاوتەرازو: هاوبەرازو [ق] برابر.

هاوتەک: ۱) لەگەڵ، هاوتا؛ ۲) ڕەفیق، هاواڵ [ق] ۱) همتا؛ ۲) رفیق.

هاوتەمەن: هاوساڵ [ق] همسال.

هاوتیرە: ۱) هاوتەمەن؛ ۲) لەهەشتەرێی [ق] ۱) همسال؛ ۲) از یک عشیره.

هاوتیس: حەفدە، دەو حەوت [ق] هفده.

هاوتیسەم: حەفدەهەم [ق] هفدهم.

هاوجسن: ۱) هاوتەرح؛ ۲) بەرەی باوکی [ق] ۱) همگونه؛ ۲) از یک نطفه.

هاوجفت: ۱) هاوتەک، لەگەڵ؛ ۲) بڕێکی کە زەو و تەرم و تەوە [ق] ۱) همتا؛ ۲) کتابه از جفت نر و ماده.

هاوچڵەو: سوارێ کە دایم دەگەڵ ئاغا سەفەر دەکا [ق] سوار ملازم رکابه همراه.

هاوجۆت: ۱) هاوجفت؛ ۲) دو جوت بەندە کە زەویەکیان لە یەکا بەکترە؛ ۳) زنی حەڵاڵ (مەلا دەڵێن بە هاوجۆتی بە هاوسەریی) [ق] ۱) نگا: هاوجفت؛ ۲) دوکشاورز همسایه در زمین؛ ۳) کتابه از همسر.

هاوجۆر: هاوتەرح [ق] هم‌شکل.

هاوجەم: دوکەس کە لە خواردنا یەکەوین [ق] همخوان، هم‌سفره.

هاوجێ: دوکەس کە لە یەک جێدا دەخەون [ق] هم‌بستر.

هاوچاخ: کەسانێ کە لە دەورانێکا ژیان [ق] معاصر.

هاوچاو: کەسێ کە زکەیەری دەکا [ق] هم‌چشم.

هاوچڕە: ۱) کەسێ کە گوزرانی بۆ گوزرانی بڕێ دەگێڕێتەوە؛ ۲) دوکەس کە یەکەوە گوزرانی دەڵێن [ق] ۱) مصور گر به تر آوان؛ ۲) دوهمخوان آوان.

هاوچەرخ: هاوچاخ [ق] معاصر.

هاوچەشن: هاوجۆر [ق] هم‌شکل.

هاوخاک: دوکەس کە زەویەکیان لێک دەگێڕنەوە، هاوجۆت [ق] دوکشاورز با زمینهای هم‌مرز.

هاوخوان: هاوجەم [ق] هم‌سفره.

هاوخوشک: دەستەخوشک [ق] دوزێ دوست خواهرمانند.

هاودەرد: بە دەردی یەکتر ئۆبی ئۆبی [ق] همدرد.

هاودەس: چەند کەسێ شەریک لە کەڵەو بەین‌دا [ق] شریک و همدست در توطئه.

هاودەست: هاودەس [ق] نگا: هاودەس.

هاودەم: هاسەدەم، ئاودەنگ [ق] همدم.

هاودەنگ: ۱) ئاودەنگی؛ ۲) هاوبیر [ق] ۱) همدم، انیس؛ ۲) هم‌عقیده.

هاودین: چەند کەسانێ لەسەر ئایینێ [ق] هم‌کیش.

هاوڕا: ئاوڕ [ق] واپس نگری.

هاوڕاز: ۱) ڕەفیق؛ ۲) هاوبیر [ق] ۱) همراه، رفیق؛ ۲) هم‌عقیده.

هاوڕاز: دوستی زۆر نزیک [ق] همراز.

هاوران: ۱) جۆرێ باڵندە؛ ۲) ناوی دەشتێکی ڕاژە و هەراو لە نێوان دەجلە و فورات [ق] ۱) نوعی پالتو؛ ۲) دشتی وسیع میان دجله و فرات.

هاورد: ۱) ئاش؛ ۲) بەمەرەی کشتو کاڵ ۱) ئاورد؛ ۲) فراوردەی کشاورزی.

هاوردن: ئاش، ئاوەردە ئاوردن.

هاوردەوە: ۱) پەگەڕانەوە؛ ۲) ڕەشانەوە ۱) بازگردانیدن؛ ۲) قی کردن.

هاوردەوەنۆ: کولانەوەی بریندار ئازە کردن زخم.

هاوردە: ئاوردە، ئەلاوە هاتیاگ از خارج وارداتشده، آورده.

هاوردی: ۱) هاوردە؛ ۲) ئاش، ئیشا ۱) وارده؛ ۲) آورد.

هاوڕ: ئاوڕی ئاو ڕاکەر، آبرو.

هاوڕێ: ۱) هاوڕا؛ ۲) ڕەفیقی سەفەر ۱) دوست رفیق؛ ۲) همراه.

هاوڕێز: شەڕ بۆ یەکتر متناسب.

هاوڕێش: ۱) گێچەڵ تێهاڵاندن؛ ۲) هاوڕاو ۱) درگیر نزاع؛ ۲) باجتماع.

هاوڕێش بوون: بەوزر جەڕێن فڕۆشتن (هەمەر ئەمخۆوە بێ سەیەب هاوڕێشیو بە گزماهات) اجباراً کسی را درگیر نزاع کردن.

هاوڕێشم: ئاوڕیشم ابریشم.

هاوڕا: هاوزەمەن همسال.

هاوڕاو: ئاوالزرا باجتماع.

هاوڕگە: هاوڕا همسال.

هاوڕەمان: دەکەس کە قسە بە زمانێ دەکەن همزبان.

هاوڕۆ: هاوڕا همسال.

هاوڕێ: ۱) هاوڕا؛ ۲) خۆڕلانی ۱) همسال؛ ۲) همبوطن.

هاوڕێد: خۆڕلانی همپیمان.

هاوڕین: ۱) خافلان (کەو مەانەی بهاوڕینەوە) ۲) هاوجووت، زن و مێردی ۱) سرگرمی؛ ۲) همسر، شریک زندگی.

هاوس: ئاوس، ڕگیز آبستن.

هاوسا: ۱) جیران، دراوسێ؛ ۲) ئاوسا، بەتەما، کەسوڕ ۱) همسایه؛ ۲) ورم کرد.

هاوسال: هاوزەمەن همسال.

هاوسان: ماسی بەتەمان، سوڕیوون آماسیدن.

هاوسایەتی: جیرانەتی همسایگی.

هاوسایی: هاوسایەتی همسایگی.

هاوسفرە: هاوخوان، هاوبەم هم سفره، همخوان.

هاوسڵە: ئاوڵ دوانە، بەمان همراه.

هاوسۆڕ: دو پارچە خاکی بەیەکەوە نوساو همزر.

هاوسوێند: هاوبەیمان همپیمان.

هاوسوێن: هاوبەیمان همپیمان.

هاوسوێند: هاوبەیمان همپیمان.

هاوسەر: ئاوجووت، هەڤجووت همسر.

هاوسەرین: ئاوجووت، (ئەمەوکچەی خۆیدا بە تۆ بە هاوسوێنی بە هاوسەرێتی) همسر.

هاوسەفەر: هاوسەفەر، ڕەفیقی ڕێ، ئاوڕا همراه، همسفر.

هاوسەنگ: ۱) لە کێشاندا بەرانبەر؛ ۲) لە ئاکاردا وەک یەک ۱) هموزن؛ ۲) همسنگ، شبیه هم.

هاوسەنگەر: لە سەیدانی شەڕا ئاوڵ و ئاڕیکاری بە کەر همسنگر.

هاوسێ: جیران، ئاوسا همسایه.

هاوسێتی: هاوسایەتی همسایگی.

هاوسێیەتی: هاوسێتی همسایگی.

هاوسێیی: هاوسێتی همسایگی.

هاوشاخ: حەریف، ئەنیم همزور.

هاوشاری: یەکەو ئەوەکی بازڕیاک همشهری.

هاوشان: هاوشان همشان، همپایه.

هاوشێ: هاشێ همشیر آموزند.

هاوشێر: هاوشێر همشیر.

هاوشێرە: هاوشێرە همشیره.

هاوغوم: هاوزەمەن همسال.

هاوقان: بەدەوڵ بەشتکەوە (ئەمیشم دەوای هاوقا) گیر کردن به چیزی.

هاوقسە: پاڵەهانگ همقول.

هاوقەتار: ۱) ڕەفیق، دۆست؛ ۲) یەکەو لە کاریکدا، سف ۱) رفیق؛ ۲) همقطار.

هاوقەد: لەبەاڵا، بەرانبەر برقد و قامت بەساری، همقد.

هاوقەدوح: هاوبەاڵە، هاوبەاڵە نگا: هاوبەاڵە.

هاوقەدوم: کەسانێ کە یەکەو بۆ کاری دەچن همقدم.

هاوگات: هاوبەمرج، هاوزەمان همزمان.

هاوکار: ۱) یەکەو لە کاریکدا؛ ۲) ئاڕیکار ۱) همکار؛ ۲) کمک کننده.

هاوکاری: ئاڕیکاری همکاری، کمک کردن در کار.

هاوکاسە: بریتی لە دۆستی نزیک همکاسه.

هاوکایە: هاوبازی همبازی.

هاوکەوف: ژن و مێردێ لە یەکەو پاکەو ڕەسەنەدا وەک یەک ژن و شوهر همپایه و هم‌نژاد، هم‌کفو.

هاوکەوشمن: دوژمنێن کە سوڕیان لێک دەگەڕێنەوە، هاوخاک همزمن.

هاوکێش: هاوسەنگ همورزن.

هاوگا: دوگا بەرانبەر بە یەکتر کە یەکەو جووت دەکەن همبوغ.

هاوگەن: بەسەد، سەرپە همنسوب.

هاوگەمە: هاوبازی همبازی.

هاوگیان: ژنی برای مێرد زن برادر شوهر، جاری.

هاوڵ: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کرد از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنیان.

هاوڵ: ۱) وردەبەلامار؛ ۲) چارە، عیلاج ۱) حمله، هجوم؛ ۲) چاره، علاج.

هاوڵان: ۱) یەکەو لە پەک هێلانە؛ ۲) بریتی لە دۆستە کە دایم یەکەوەن ۱) هم‌آشیان؛ ۲) کنایه از دوست بسیار به هم نزدیک.

هاوڵف: ۱) ئاوازدواو؛ ۲) هاوڵ [ف] ۱) دوقلو؛ ۲) دوست.
هاوڵه: ۱) باتی، جاڵا؛ ۲) هێزا، بەرخ؛ ۳) لەجێ، بەجێ [ف] ۱) نیاز؛ ۲) ئرزشت؛ ۳) مناسب.
هاوڵه: ئاوڵه، خوریکه، خوریکه [ف] آبله.
هاوڵەچاڵ: دوژن لەیەکدا بەرانبەر [ف] دوزن هوسان.
هاوڵەزۆ: ئاوڵەزۆ، مرۆی گرۆق [ف] آبلەرو.
هاوڵه کوت: خوریکەکوت [ف] آبله کوب.
هاوڵه کوتان: بەرزی ئیدان بۆ خوریکە [ف] آبله کوبی.
هاوڵێ: هاوڵه، ئاوڵه [ف] آبله.
هاوماڵ: ۱) شەریکی هاوبەش لەماڵدا؛ ۲) هاوسا [ف] ۱) شریک درخانه؛ ۲) همسایه.
هاومڵ: هاوشان [ف] همدوش.
هاوێن: ۱) خەوتن؛ ۲) خەوتن [ف] ۱) رویه، خوابیدن؛ ۲) خوابیدن.
هاوێن: ئاوینگ، دەسکاوینگ، هاڤن [ف] هاون.
هاونا: دوبارە، دیسان، هەمیشە [ف] موباره.
هاوناو: کەسانێ کە ئاوینکان لێ ئەدرێ [ف] همنام.
هاونۆبە: کەسانێ کە لە ئیشەکە گرتنا یەکەوین [ف] باور در نوبت.
هاونۆگە: هاونۆبە [ف] باور در نوبت.
هاونوێن: هاوجێ، خەو دوانی لە یەکجێدا؛ خەوبو [ف] همبستر.
هاونیر: هارگا [ف] هم برخ.
هاونیشتمان: هاوزێد [ف] هموطن.
هاونیله: ڕێگی لە زێی شو [ف] کنایه از همبستر.
هاونیله: هارگا [ف] هم برخ.
هاوو: هەرئەمەشە [ف] همین است.
هاوولاتی: هاوزێد [ف] هموطن.
هاووزن: هاوکێش [ف] هموزن.
هاوه: ۱) بەرزەوەنی؛ ۲) بەکارهاتگە، بەکەلک؛ ۳) کەلک، بەهرە [ف] ۱) بجا؛ ۲) بدرد بخور؛ ۳) بهره.
هاوها: زەنارنا [ف] هاهاهی.
هاوهاو: ۱) بانگ کردنی لەدوورەوە؛ ۲) گۆرانی ئاوکەران بەشوێن نجیرەدا [ف] ۱) آهای؛ ۲) سرودهای شکارچیان به دنبال نخجیر.
هاوهاڵ: هاوڵ [ف] رفیق.
هاوهاڵ کرابی: ئاوڵ کرابی، هاوڵ کرابی [ف] شلوار زنانه.
هاوهێلان: هاوڵان [ف] هم آشیان.
هاوی: ۱) تەرە، ئاوارەو سەرگەردان؛ ۲) گەلاڵی، تەمەڵوە، شێتۆکە [ف] ۱) ویلان؛ ۲) خل، نیمەدیوانه.
هاویتن: ئاوێتن، فڕێدان [ف] انداختن، پرت کردن.
هاویشه: پێچوی بەردوێی لەدایکبوگ (ئەرەسپی بەرهاویشە) [ف] جنین مرده بدنیا آمده.
هاویه: داغی دیوەنی مالات [ف] داغ حیوانات اهلی.
هاویدۆر: هەمولایەکی شتی یا کەسێ، هاویرەدۆر [ف] دور و اطراف.
هاوێ: ۱) دەورە، نکال، تەریف، لا؛ ۲) بلاو، ئیلەجیا [ف] ۱) طرف، سو؛ ۲) پراکنده.
هاوێر: ۱) لە ئیکتر جیاکرەوەی ماڵکو ز؛ ۲) دەورە، هەرچوارلا [ف] ۱) زهم جداکردن مادر و بچه در گله؛ ۲) دور، چهارطرف.
هاوێرەدۆر: هەمولا، دەورو بەر [ف] همه‌طرف، دوروبر.
هاوێژ: ۱) پاشکۆی بەماسا کەسێ کە فڕێدەدا؛ ۲) کەسێ دەنەفێنێ؛ (گوللەهاوێژ) [ف] ۱) پسوند به معنی اندازنده؛ ۲) پسوند به معنی شلیک کننده.
هاوێژتن: ۱) فڕێدان، ئاوێتن؛ ۲) تەقاندن؛ (گوللە بهاوێژە) [ف] ۱) انداختن، پرت کردن؛ ۲) شلیک کردن.
هاوێشتن: هاوێژتن [ف] نگا: هاوێژتن.
هاوێل: بیارە، صلاح [ف] چاره، علاج.
هاوین: تاوستان، هاڤن [ف] تابستان.
هاوینگە: وان، جێی ئاوی خێلات لە زۆران [ف] ییلاق.
هاوینە: شیلەوەرە، پشتاوپشتی وا کە بەهارە جێنرێ [ف] کشت بهاره که در تابستان بهره دهد، صیفی.
هاوێنە: ئاوێنە، خەیاڵە، جام، فۆتی، فوتەباڵە، مریاڵ [ف] آینه.
هاوینەهەوار: هاوینگە [ف] ییلاق.
هاوینەهەوار: هاوینگە [ف] ییلاق.
هاوینی: ۱) هاوینە؛ ۲) جاڵادر شتێ کە بۆ هاوین بابنە [ف] ۱) کشت تابستانی، صیفی؛ ۲) لباس سبک و خنک تابستانی.
هاڤ: یەک بەجا، لەجێ، وەی سەرمان [ف] کلمهٔ تعجب.
هاهاا: ۱) وەی جواب بۆ کەسێ قسەی باوەڕێ نەکراو دەکا؛ (هاهاا چیوە؟!)؛ ۲) لەو دوورەوە دیارە؛ (هاهاا لەوەتا من دیومە) [ف] ۱) کلمهٔ جواب در برابر شنیدن سخن باورنکردنی؛ ۲) کلمهٔ نشان دادن چیزی در فاصلهٔ دور.
هاهای: بانگ کردنی دوور [ف] آهای، صدای دور.
های: ۱) خەیمەی ئاگا؛ ۲) وەی سەرمان؛ ۳) وەی بەماسا ئاخ و دەرد؛ (های لە مێ ماڵوێران)؛ ۴) ئامادەبی؛ (های لە کوێ، ئۆیش های لەگەڵ)؛ ۵) خۆزی؛ ۶) هەی هاوار [ف] ۱) اطلاع؛ ۲) حرف تعجب؛ ۳) حرف تأسف؛ ۴) هستی؛ ۵) کاش؛ ۶) آی داد، هوار.
هایا: ۱) ئاگادار؛ ۲) وشیار، زرینگ؛ ۳) هەر ئەوەندەو بەس [ف] ۱) آگاه، مطلع؛ ۲) هوشیار، زرنگ؛ ۳) فقط همینقدر و بس.
هایبەخت: ۱) خۆو بەخت، خاوەنبەخت؛ ۲) شت بە قورئەو بەرکەوتن [ف] ۱) بسته به شانس؛ ۲) لاتاری.
هایت: ئۆهەی، (ئیترۆ هایت لە بازار) [ف] تو هستی.
هایدار: بەئاگا، خەبەردار، ئاگادار [ف] مطلع، آگاه.
هایدان: ئاگادارکردن، خەبەردان، وشیارکردنەوە [ف] آگاه کردن.
هایدۆت: ۱) چەنەگەل، باغی گەل؛ ۲) ڕێگەر، چەنە [ف] ۱) راهزنان، باغیان؛ ۲) راهزن.
هایدێ: لەسەری بڕۆ، هایدێ [ف] نگا: هایدێ.
هایدێ: وشەیەکە بۆ دەدەدان لە کان، ئادەی [ف] کلمهٔ تشجیع برای کار کردن.

های زیّ: خمیر ترش. (هایم زیّ نیه. های زیّ نیه) ناخمیر. از
هایسان: تابستان. بی‌بوّن. افروختگی.
های لمن: هاوار به لمس. وای برمن.
هایلو: ۱) ونه‌ی بانگ کردنی پیاوی نه‌شناس. (هوّلو) ۲) ئه‌ی داغ و حه‌یف. ۳) ئاوایه! ۴) ئاسکه‌ئارنجی. ئارونوّ (کیمیا) ۵) ئای چه‌ند به‌ستزمانه.
هایلی: ۱) بانگ کردنی زیّ. (هوّلو) ۲) داغ و دورد. ۳) ئاگادار. خه‌بردار. ۴) ئه‌ی دور و ویزه‌ی زیان. ۵) دریغا ۳) مظلّم.
های لی بوّن: ئاگاداری بوّن. (فلانکس های لی یه تو کاوایه له کوی‌یه) اطّلاع داشتن.
هایین: هه‌بین. (سو هایین له مال هالوّم) هستیم.
هایه: ۱) ئاشکرا. دیار. ۲) بی‌گومان. ۱) آشکار. ۲) حتماً. بدون شک.
های وهو: ره‌ئاو جه‌فه. هیاهو.
هایه: ۱) هه‌رئه‌مه‌ئه‌ه. ۲) وشه‌یان زرینگ. ۱) همینطور. ۲) هوشیار.
های های: ۱) ونه‌ی سه‌رسان. ۲) ونه‌ی گاشمین کردن. ۱) کلمهٔ تعجّب. ۲) کلمهٔ تسحر.
های هو: ونه‌یه‌که یه‌ماتا زوّر دوّره. یه‌کانه‌یه. دور از دسترس. دور از سرانجام.
هایی: خه‌بین. های. ئاگا. آگاهی. اطلاع.
هایی: ونه‌ی سه‌ره‌تای لاوک یه‌ماتا ئه‌ی دوست. کلمهٔ آغاز ترانه به معنی ای دوست.
هبر: هه‌ره‌کلف. ره‌نگ بو شه‌شوّسین. مرکّب.
هبریار: تیریاز. ده‌فری ئاوه‌ال. کاسه‌ی گوّزه. ظروف خانگی.
هبوّدی: ۱) ئه‌زیل. ۲) به‌خشش. خه‌لات. ۱) رشوه. ۲) انعام.
هجران: ۱) به‌لاو نسیبت. ۲) هوّ. ئه‌مه‌ن ئه‌مه‌ن. ۱) بلا و مصیبت. ۲) علّت. سبب.
هجره: هوجره. حُجره.
هجنان: سوّته. ئه‌شتی ئه‌سوالمن. تشت سفالین.
هجوّل: ۱) به‌ئه‌ندازه‌کیر. ۲) لوّز و بلاو. (ئه‌کی بوّب هجوّل) ۱) خلاّجی شده. پشم یا پنبهٔ زده شده. ۲) (ولیده وجهه.
هجه: که‌ئواید. که‌متر. هه‌ل‌ئه‌که‌وی. به‌عزت.
هجهان: بیاری سوّر. فلفل قرمز.
هج هج: ده‌نگی ده‌رکه‌ره‌نی پاز. تا هه‌ئه‌ل. صدای بیرون کردن گوسفندان از آغل.
هر: قر. ئه‌ره. ئه‌گره. اینجا.
هرا: ۱) ونه‌ی ئه‌خوّرینی بیز. ۲) ونه‌ی گاشمین کردن. ۱) کلمهٔ راندن گله. ۲) کلمهٔ تسحر.
هرته: ۱) هیبه. گه‌وی گه‌وکردن. ئالقه‌ی ئاسراز به‌ستی. ۲) ریشی له ئه‌لیجه‌ی به‌ستی. گرّاوان. ۱) حلقهٔ بستن ابزار. ۲) کنایه از مستمند و ایمان.
هرج: ۱) وریج. ۲) زوّر زیره و به‌لام. ۱) خرس. ۲) بسیار تومند.
هرجی مه‌ندش: زیره و به‌لام له دیمه‌ندا. تومند و قوی هیکل.
هرده: لیره. ئه‌رانیجا.
هرز: ونه‌ی راکردنی به‌کسم. کلمهٔ نگهداشتن سگ.
هرز: وریج. خرس.
هرزا: داوه‌تی ئه‌سپه‌که‌ی کوّرگرتو. توجی رفتن. سه‌جه‌ی.
هرکه: لیره‌وه. از اینجا.
هرم: گرم. گرمه. حرارت.
هرماندن: هه‌ره‌ئه‌ندازی شیر و دزانه. تعرّض حیوانات درنده.
هرمزین: ۱) هه‌ره‌ئه. ۲) گه‌یشتنی میوه. ۱) تعرّضان. ۲) رسیدن میوه.
هرمه‌ت: ۱) حورمه‌ت. ریز. قه‌در. ۲) ریشی له زیّ پشتره. ۱) حرمت. ارج. ۲) کنایه از زن شوهردار.
هرمی: شیوه‌یه‌کی زوّر خوّشه زوّر جوّری هه‌یه. بن خوّی دیّرکه‌یه. پاز ده‌گات. ابرو. کلانی.
هرمیّ: هرمی. هه‌رمی. هه‌مرو. کلانی.
هرمین: گرمه‌کردن. هرشدن.
هرو: زه‌مین. زه‌مو. خاکستر داغ.
هروز: ئه‌و گوّنداهی کوّرستانه که به‌هوّی ئاوایان کرد. روستایی در گورستان. که بعضاً آن را ویران کرده.
هروش: دوجار. وردکراو. دوبار خرد شده.
هره: لیره. قر. هرا. اینجا.
هرهز: ۱) جیلانی ئه‌سپ. ۲) ونه‌ی ئیوان بو خوّش‌کردنی پاز. ۱) شیههٔ اسب. ۲) کلمه‌ای که چوپان برای راندن گله به کار می‌برد.
هری: خوری. بسم.
هزی: ونه‌ی گاشمین کردن. حرف مسحره کردن.
هریا: جیلاندی. شیههٔ اسب.
هریاشکن: گوّنه‌یه‌که له کوّرستان به‌هوّی وزّانی کرد. از روستاهای ویران شدهٔ گورستان توسط چنان.
هریشاله: شوّربه‌که بوّ ره‌ستانی لی‌ده‌نین له ئاوار و ماست و ده. غذائی است ویژهٔ زائو.
هزار: ده‌جار. سه‌ت. هزار.
هزارگه‌ز: گیایه‌که بو ده‌رمان ده‌شی. هزارگه‌ز. گیاه هزارگوشان.
هزر: بیر. فکر. فکر.
هزوّر: ئاشامه‌ر. له‌ئه‌روّیست. سخنور.
هزیّان: ۱) ماکی ئه‌ده‌مه‌ی زانین. له بیستوه‌ی کامی ماکی یا ئه‌مه‌ره‌ی تا سی‌وه‌ی کامی جوّره‌زان. ۲) داری خه‌زه‌ران. ۱) ششمین ماه میلادی. ژوئن. ۲) درخت خزران.
هژا: ژا. ئه‌کان خورد به اطراف جنبید.
هژان: ۱) ژان. ۲) ئه‌وی و به‌رزبوّنی سه‌رمنگ له ئه‌نگ به‌هوّی. ۱) جنبیدن به اطراف. ۲) بالا و پایین آمدن سینه از تنگی نفس.
هژاندن: ژاندن. جنبانیدن به هر طرف.

هژده: هەشتەو دە، هەژدە ◻ هجده.
هژدەهی: هەژدەمین ◻ هجدهمین.
هژر: بیر، هزر، فکر ◻ فکر.
هژمار: ژمار، ئەژمار ◻ شمار.
هژمارکار: ژمارەیار ◻ آمارگر.
هژمە: ۱) گوڕی و قوربان؛ ۲) هەشەمەت (ئەز هەژمەکاری بەزێ تەمە) ◻ ۱) فدائی؛ ۲) غلام، نوکر، خدمتگزار.
هژمەکاری: زۆر بەدڵ نوکەری کردنی کەسێ کە خۆشەویستە ◻ ازجان و دل خدمت کردن به محبوب.
هژنۆ: ژانی، ئەژنۆ، چۆک ◻ زانو.
هژەوک: دایم دەلەرزێن ◻ همیشه لرزان.
هژی: ئاواڵبەندان، پەردەی مەندانەدان، هەفالۆک ◻ مشیمه، جفت جنین.
هژین: سوڕ کەوتە، هژەنگی زەوەو زەنگی سوڕی ئاسمانەوش هەڤبەو ئاڤو بوخارا دەبێ ئاوەکەی پڕە لە دەنگی زۆر وردەیەو زۆر جوری هەیە ◻ انجیر.
هس: وتەی ئەخوڕینی مەن کس، هڕ ◻ کلمهٔ راندن گوسفندان.
هسان: بەیان، بەرەبەیان، هاسان ◻ فردا.
هسایە: ڕاوەستە، هەسەرما ◻ ایستاده، مقابل نشسته.
هسپی: کەسێ، سێ ◻ شش.
هستر: هەستر، ئەستر ◻ استر.
هستو: کەسێ، مل، ئەوان سەرو سنگ ◻ گردن.
هستوکورک: هەستوکرک ◻ تگرگ، تمسوکرک.
هستیلک: ۱) هەستوڵک، بەشەی سەر تەنوور؛ ۲) مەدوڵەو خاکەناری سوڵەیەکی قرتی ڕاز ◻ ۱) آهن روی تنور؛ ۲) خاک‌انداز.
هسکو: هەسکوی، هەسکو ◻ ملاحه.
هسکە: جۆرێ ئەفەنگی زەنبوکی قەدیمی ◻ نوعی تفنگ قدیمی.
هسن: ۱) ساوین بە بەردەساندا؛ ۲) یاماڵین ◻ ۱) تیز کردن تیغ با مسان؛ ۲) سایدن.
هسە: هس ◻ کلمهٔ راندن گوسفندان.
هش: ۱) ئاگاکردنی لەش، ئاگاداری؛ ۲) مژوار و سەخت، وتەی قەرمان بەیەندەنگ بۆن، وست؛ ۳) ناوەرۆک، ناوناخن ◻ ۱) هوش؛ ۲) دشوار؛ ۳) هیس؛ ۴) محتوا.
هشار: کوێرەڕێ بەناو شاخ و بەردەڵاندا ◻ کوره راه میان سنگلاخ.
هشاڕا: ئازاد، سەربەست، ئازادیخواز ◻ آزادیخواه.
هشاقتن: ئوشەدان، داخوڕاکردن ◻ باهدن.
هشاندن: بەوریایی ئەکەلەوەو هەڵسەنگاندنی کار و ڕووداو ◻ تفکر منطقی.
هشیاک: ڕاستەو دروست، دڵپاک، هزرپاک ◻ باعقل.
هشیاری: بەزان، بێ کەمینەو ◻ بدان.
هشین: ۱) ڕاگرتن؛ ۲) بەسێ هەشتن، هەڵان، بەسێ هەڵان؛ ۳) ئاگاداری کردن، بەبەرسێی کردن ◻ ۱) هشتن، نگهداشتن؛ ۲) بجا گذاشتن؛ ۳) نگهداری و مراقبت کردن.

هشتە: کەلەبوون، سرات ◻ آرزو.
هش چالاکی: کەرتاوەری، بێ مەشکی، گەلالەی ◻ خل وحشی، ساده، مغزی.
هش دان: هەستەنای بەناوان ◻ تو بردن، تو ریختن.
هش سڤلک: کەوڵی، ئاقڵ سوک، هەڤەوی، گیلەیار ◻ کودن، ساده‌مغز.
هش قە کری: ڕووالەیبر، تەکەبەشو، زرینگ و ورد، فریاکەوتاو، باهوش، ڕووشەکر، زرنگ.
هشلە: ۱) ڕەق، سەخت؛ ۲) لیشاو ◻ ۱) سخت، سفت؛ ۲) خشاب.
هشکانی: وشکانی، وزی بەرە ◻ خشکی، بر.
هشکاوز: وشکاوز ◻ خشکسار.
هشکاندن: ۱) هشکاندن، یاساوین؛ ۲) وشک کردن ◻ ۱) مالیدن بر، سایدن؛ ۲) خشک کردن.
هشکاوز: کۆکردەوەی جیاو زوو لە هەڵگەل، زوڕ لە دروشمو گیرەو خەرمان هەڵگرتن بۆئەوە ◻ برداشت محصول زودتر از معمول.
هشکاوس: وشکاوس ◻ بەر قیل لە باران یاسەدە لە خشکی.
هشکەمر: پیاڵ، بارو بۆ بارینەوەی هەزاران ◻ اعانه، کمک مالی به فقرا.
هشکەڵ: وشکەساڵ، ساساڵ ◻ خشکسال.
هشکۆز: زۆر خاوەن هەست ◻ بسیار حساس.
هشکەپەر: وشکەپەر، خاڵو بان دیوار کە هەر پەرە بێ و فۆزی تیدا دەکار، بەکرایی، وشکەکەڵەک ◻ خانه با دیوار سنگچین.
هشکەوز: وشکەوز، تیشکەوز ◻ آب تعلیم ندیده.
هشکەساری: وشکەسەرما ◻ سرمای بەبێ بارندگی، سرمای خشک.
هشکەمێز: وشکەسەرما ◻ سرمای خشک.
هشکەگۆشت: گۆشتێ کە وشکەدەکرێتەوەو بۆ زستان دەمێنێ ◻ گوشت خشک شده برای مصرف زمستان.
هشکەمز: وشکەمز، تیشکەمز ◻ مز بەبێ خوراک.
هشکی: ۱) وشکی؛ ۲) بەهەستو ئەمۆز ◻ ۱) خشکی؛ ۲) دارای، احساس و شعور.
هشکیان: ۱) وشکبوون؛ ۲) بریتی لە بێ بەرهەمی و بێ هەستی مرۆڤەکەی بۆن ◻ ۱) خشکیدن؛ ۲) کنایه از بی‌رحم شدن.
هشکۆ: وتەی دەدانی سەگ بۆ شەڕ ◻ کلمهٔ برانگیختن سگ.
هشەك: هەستی ئەندامەکانی لەش، (پێنج هشەك) ◻ حواس.
هشی: وشی ◻ خوشە ئەگور و خرما.
هشیان: ۱) وشیان، زرنگ، لەسەرهەست؛ ۲) لەئەنجامەکانی بەدەفەنگ ◻ ۱) هوشیار؛ ۲) بیدار.
هشیاری: جۆرێکی هشیار ◻ ۱) هوشیاری؛ ۲) بیداری.
هضار: بێ خەرمان، دەڵێی کە لەیاڵی خەرمان هەڵگرتن دەنگەدەنگە ناوەتەوەو هەزاران دەیمانن ◻ بی‌خرمن.
هفتە: حەفتە، ئارەیەك ◻ هفته.
هڤێ: جیلەوەی بە تەفەڵ کە دیار ئاکا ◻ رفو.
هڤێژ: هڤێژ ◻ رفو.

هکم: خوکم، بڕیاری دەوامی: (ئەمسال هکم ئاتی؟) [ف] حکم.
هکمەت: حکمەت: (ئەو هکمەتا خودێ بی) [ف] حکمت.
هکنۆ: بە جاوی بەستراو، امسر لاجیاد، ڕۆیشتن، گەمەیەکە [ف] با جنتم بستە لی ای رفتن، نوعی بازی است.
هل: ۱) پشکۆیەکە بەصانا بلندی، لای سەرو؛ ۲) تەقەزان، هەقزان، سەرەبەرۆژە [ف] ۱) پیشوند بە معنی بالا، بر؛ ۲) سر بالایی.
هلا: ۱) هیشتا، هێشان؛ ۲) بەجێ هێشت [ف] ۱) هنوز؛ ۲) جاگذاشت.
هلاب: ماتکی جارە [ف] بدن ماه شب چهاردهم.
هلات: ۱) ڕای کرد، ئاژەوا؛ ۲) دیاری دا، بۆ مانگو تەستێرو خۆر دەگۆتن [ف] ۱) دوید، فرار کرد؛ ۲) طلوع کرد.
هلاتن: ۱) (ڕاکشرن)؛ ۲) ئاژەوا، دیاری دانی خۆرو مانگو تەستێرە؛ ۳) بلند کردن؛ ۴) هەڵگرتنی بار؛ ۵) هەڵاتنی هەور [ف] ۱) فرار؛ ۲) طلوع؛ ۳) بلند کردن؛ ۴) حمل بار؛ ۵) ورآمدن ابر.
هلاتیشتن: هەڵوەشین، داڵەدانەوە [ف] آویختن.
هلاتیشتن: بۆ سەرەوە ئاوێتن [ف] رو به بالا پرت کردن.
هلال: دان ئاژەن [ف] خلال دندان.
هلاندن: ۱) بلند کردن؛ ۲) لابردن لە جێگەی خۆی [ف] ۱) بلند کردن؛ ۲) جابجا کردن.
هلانین: ۱) هەڵگرتن و هێشتنەوە بۆ کاتی پێویست؛ ۲) وەرگرتن؛ ۳) بەرەبەرە کردن؛ ۴) ڕاشتی وشەو پرسی گران [ف] ۱) نگهداشتن برای هنگام نیاز؛ ۲) دریافت کردن، گرفتن؛ ۳) بلند کردن؛ ۴) دانستن و بلدبودن معما یا سؤال مشکل.
هلاوارتن: ۱) هەڵاوارتن، لێک جیاکردنەوەی بنچوی تازەلێو دایکیان؛ ۲) هەڵسوڕاندن، ئاڵێوستن و پێویست لێکان جیاکردنەوە [ف] ۱) جداکردن مادران و بچه‌ها در گله؛ ۲) جداکردن اشیاء لازم و غیرلازم.
هلاوە: ڕێگای هاوینە، شەڕەوەرد [ف] کشت تابستانی.
هلاویشتن: ۱) ئاو بەرەوژۆر قیمچە کردن؛ ۲) لێدانی دڵ لەژێر من هلاویت [ف] ۱) فوران؛ ۲) تپش قلب.
هل‌بڕاندن: ۱) بە تیغ لەخواروەو بۆ سەرەوە فڕاندن؛ ۲) وەشوێن کەوتن بەغاز بۆ کردن؛ ۳) بلند کردن [ف] ۱) با تیغ از پایین به بالا بریدن؛ ۲) به دنبال دویدن به قصد گرفتن؛ ۳) بلند کردن.
هل‌بڕین: هل‌بڕاندن [ف] نگا: هل‌بڕاندن.
هل‌بژارتن: هەڵبژاردن، هەڵقاندن [ف] انتخاب کردن، برگزیدن.
هل‌بژارتی: هەڵبژراو [ف] برگزیده.
هل‌بژێر: کەسێ کە هەڵدەبژێرێ [ف] انتخاب کننده.
هل‌بو: هەستا [ف] برخاست.
هل‌بوڕین: ۱) جیاوەبۆن؛ ۲) بەمێ هێشتن؛ ۳) بەرەوسەرو تێ بەزین [ف] ۱) جداشدن؛ ۲) جاگذاشتن؛ ۳) رو به بالا گذر کردن.
هل‌بوهارتن: ۱) هەڵاوارتن (ئاژەڵ)؛ ۲) شیری دایک لە منداڵ بڕین، لەمەمک کردنەوە [ف] ۱) جداکردن بچه‌ها از مادران در گله؛ ۲) بچه‌را از شیر گرفتن.
هل‌بوهوری: ۱) هەڵاوارتن؛ ۲) لە شیری دایک بی‌بەش کراو [ف] ۱) بچهٔ از مادر جدا شده؛ ۲) بچهٔ از شیر گرفته شده.
هل‌بەر: ایجاد، تاکام، حاسڵ: (مێکردنی ڕۆکردنی بی ئەنجامی هل‌بەرین) [ف] تولید، محصول.
هل‌بەرین: بەرهەمی، کەسێ کە بەرهەمێ دەبێتە حاسڵ [ف] تولید کننده.
هل‌بەرینی: کاری هل‌بەرین [ف] تولید کردن.
هل‌بەزاندن: هەڵبەزاندن [ف] جهانیدن.
هل‌بەزین: هەڵبەزین [ف] جهیدن.
هل‌بەست: شیعر، هۆنە، هەڵبەست [ف] شعر.
هل‌بەستن: ۱) شیعردانان، هۆنەنەوەسین؛ ۲) دابەستنی بەخۆو جن، بەربەست قایم کردن؛ ۳) دەستی قاچی شکاو لای شکستەبەند هەڵبەستەو [ف] ۱) شعر سرودن؛ ۲) سدّ بستن بر نهری...؛ ۳) بستن استخوان شکستهٔ اندام.
هل‌بەستە: قسەی بێ‌بەستن لە خۆوە گوتن، هەڵبەستە [ف] سخن ساختگی، دروغ.
هل‌بەستی: هەڵبەستراو، بەرکاری هل‌بەستن [ف] اسم مفعول از فعل بستن.
هل‌بەفین: دەربڕین، بەوپەڕ دەرکەوتن [ف] با شتاب خارج شدن.
هلبایش: ۱) گریانی بەکوڵ؛ ۲) هەبیساندان لەپاش گریان [ف] ۱) گریهٔ شدید؛ ۲) تنفس منظم پس از گریهٔ زیاد.
هل‌بڕین: بەهێزکان بێ هەڵبڕۆن بەلای هەڵبڕۆنی بەشەڵە بە داڕا [ف] مانند گربه از جایی بالا رفتن.
هل‌بژکین: بەشەپ، بڕەس [ف] عطسه کردن.
هل‌پشاڵتن: پشاڵتن، هەڵپشاڵتن [ف] فشردن و مچاله کردن.
هل‌پشاڵتی: هەڵپشاوراو، پشاڵتی [ف] مچاله شده.
هل‌پشکین: بڕەس [ف] عطسه کردن.
هل‌پقاندن: تەقاندنی دانەوەلە [ف] نوحاری کردن بشتن.
هل‌پقاندی: ئەقەقەلەدراو، هەڵقەکاو بە شتی [ف] نوحاری شده.
هل‌پەڕتاندن: بڕگوبڕگوکردن [ف] تکه‌پاره کردن، پاره‌پاره کردن.
هل‌پەڕتاندی: تڕوبڕوکراو [ف] پاره‌پاره شده.
هل‌پەڕشتن: هل‌بڕکین [ف] نگا: هل‌بژکین.
هل‌پەڕکین: بێ‌هەڵبەزۆن بە دار یان دیوار یان هەتاهەتا [ف] بالارفتن از درخت یا دیوار.
هل‌پەرین: هل‌جنین، هەڵپەڕینەوە، لەترسان [ف] از جا پریدن در اثر ترس.
هل‌پەڕین: هەڵپەڕکین کردن [ف] رقصیدن.
هل‌پە کاندن: ۱) قەڵش قەڵش بۆن؛ ۲) لەت لەت بۆن؛ ۳) بڕەوان [ف] ۱) ترکهای بسیار برداشتن؛ ۲) قطعه‌قطعه‌شدن؛ ۳) بریده‌شدن.
هل‌پە کانەی: ۱) قەڵش قەڵش بۆگ؛ ۲) لەت لەت کراو؛ ۳) بڕەوان [ف] ۱) ترکه ترکه شده؛ ۲) قطعه‌قطعه‌شده؛ ۳) بریده شده.
هل‌پە گیا: کاری ڕابردوی هل‌پە کاندن [ف] فعل ماضی فعل پەکاندن.
هل‌پەنگرین: هەڵتوقین [ف] بیرون زدن خارج ماندن.
هلپی: هەبیساو [ف] شش بریده بریده پس از گریه.

هل پیچاندن: بازو و پیچ دادن چیزی گوشه‌ی چیزی تاره‌ی دور دادن پیچاندن و تاب دادن.

هل پیچاندی: پیچ‌داری گوشه‌ی او پیچاندی تاب داده شده

هل چقانین: راپه‌ناندن و هه‌ڵیڕاندن و له‌ترسان ترسانن و از جا پراندن.

هل چقانندی: راپه‌ندراو له‌ترسان ترسیده و از جا پریده

هل چقین: هه‌ڵپڕین و له‌ترسان ترسیدن از جا پریدن در اثر ترس.

هل چاندن: له‌ترسان له‌ترساندن ترسانندن زۆر ترسانن زۆر ترساندن زۆر له‌ترسا انداختن

هل چاندی: له‌ترسان له‌ترساو زۆر ترساو از فرط ترس لرزیدن.

هلچایش: جه‌نگه‌مه‌سی قمیر تنگی

هل چنانن: هل پیچانن نگا: هل پیچانن

هل چنین: ۱) به‌چه‌ر به‌لا ئاوه‌ڵا کردن ۲) هه‌ڵ‌ئه‌ڕین و ڕه‌ڵ کردنی چه‌ره کاف هه‌ڵه‌ڕین ۱) بر روی هم انباشتن ۲) جلب کردن و تکیدن سرچی داغ

هل چۆر: کۆلانه‌ی کۆرمه‌ڵان کۆرمه‌ڵان لهه‌ڵاس

هل چۆن: ۱) هه‌ڵچۆن ڕه‌ڵ چیز له‌سه‌ر ئاگر هه‌ڵده‌چی ۲) ڕه‌ڕ هه‌ڵچۆن ڕه‌ڵ به‌ داره‌ و دیوار هه‌ڵده‌چن ۱) سرازیر شدن مایع در حال جوشیدن ۲) بالا رفتن از درخت و دیوار و ...

هلچ و هلچ: دڕاو هه‌ڵه‌ڵه‌ی ئاو سخت تنش گسستن

هل چۆڕی: کاری هه‌ڵچۆڕن به هه‌ڕه‌ڕه‌ی ئاو ۱) سرازیرکی مایع ۲) صعود از پشتی

هل چه‌ڵی: وه‌ترزه‌کاوت له‌ترسان ترسان از ترس به لرزه افتاد.

هل خستن: ۱) پارمه‌ده‌ده‌کردن ۲) هه‌ڵگرتن و ڕه‌ڕه‌ی خۆی ۱) پس انداز کردن ۲) نگهداشتن برای روز مبادا.

هل خستی: ۱) پارمه‌ده‌ده‌کراو ۲) هه‌ڵگیراو ۱) پس انداز شده ۲) نگهداری شده برای روز مبادا.

هل خوڕین: هه‌ڵمڕین ئه‌مکیدن

هل خوڕی: مڕاو مڕاو ئه‌مکیده‌شده

هلدان: ۱) وه‌رگرتن وه‌به‌له ۲) هه‌ڵ‌ئاڵه‌ڵه‌ی له‌باش ئه‌ده‌نگی ۳) ته‌ستاندنه‌وه ۴) ئه‌ژۆی هلدا. وانا: ئۆڵه‌ی ساندا ۵) ئه‌ڵه‌ی کردن وه‌رگرتنه‌وه ۵) لاوانی سه‌ر ئوتی ڕه‌ڕه‌ی ئاو ۶) ئاماده‌ی جه‌ستاو ڕاتی جه‌ڵکه‌ی هه‌وه‌ و مه‌زی ۱) باشتاب تحویل گرفتن ۲) ناگهان به حرف آمدن بعد از سکوت ۳) بازپس گرفتن ۴) پاسخ گرفتن ۵) آبشار سرریزی ۶) گشتن زمین به منظور بازیافت آلاتشده‌ها

هلدانی: ۱) جاڵه‌ی به‌رگه‌ی هلدان ۲) به‌رهه‌ڵۆ هاوبۆراو ۳) گه‌ته‌ کردن ۴) ڕه‌نگ و ناکار به‌سه‌ ۱) صفت مفعولی هلدان ۲) به‌ڵاوبرت شده ۳) شکوفان ۴) رنگ و جلوی اخلاق.

هلدیران: ۱) هه‌ڵداشین ۲) ڕه‌ڕه‌ی له‌ ڕه‌ڕه‌ی ئاسک له‌ ڕه‌ی ڕه‌ڕه‌ (ڕه‌ی ڕه‌ی هلدیرا) ۱) نگا: هه‌ڵداشین ۲) کنایه از برداشتن تکان تن بر لب روی کسی

هلز: ۱) هه‌ڵز ۲) جۆری گه‌سه‌ به‌ مه‌ڕ ۱) نگا: هه‌ڵز ۲) نوعی بازی با تیله‌ک

هلساندن: ڕه‌ڕه‌ی کردن. خاک به‌ئۆره‌ له‌کشاندن. خه‌ڕه‌ و ئاو کردن ویران کردن. با خاک یکسان کردن.

هلست: ۱) ڕاو. هه‌ڵساو سه‌ر ۲) له‌ خه‌ڕه‌ی ساڕی له‌ خه‌ڕه‌ هه‌ست ۳) به‌سه‌ی به‌ گوڕه‌ی. به‌سه‌ی ڕه‌ڕه‌ جۆڵه‌ به‌سه‌ی ڕه‌ڕه‌ ۱) پیاده‌ خاست ۲) ازجواب برخاست ۳) بازپس ستد.

هلستن: ۱) به‌سه‌ڕه‌ی کۆڵاڵه‌ جۆڵ به‌ گوڕه‌ی ۲) له‌ڕه‌ی به‌سه‌ی وانه‌ له‌ ئه‌ڕه‌ی ڕه‌ڕه‌ ۱) بازپس ستدن گوسفاله و گاو ۲) پس زانوی شتر

هلستی: ۱) به‌سه‌راو به‌سه‌ڕاک ۲) جۆڵ به‌سه‌راو ۱) بازپس ستده شده ۲) شتر زانو بسته

هل شاڵۆن: زۆر کاڵه‌خۆش و شاڵۆن بسیار خوشحال بودن.

هل شاڵۆیی: شاڵۆیی زۆر شادمانی بسیار.

هل شاڵین: ۱) هه‌ڵوه‌شاندن ۲) پاچه‌ ئه‌کاندن ۱) از هم جدا کردن گسلاندن ۲) بسیار تکاندن

هلشتن: ۱) وازی هه‌ڵشتن ۲) بازه‌ کردن ۱) دست برداشتن ۲) کنار کردن.

هلشکدن: هه‌ڵه‌شه‌ڕا کنده‌شده

هلشکدی: هه‌ڵه‌شه‌ڕاو کنده‌شده

هلشیان: هه‌ڵوه‌شانه‌وه از هم گسستن انحلال

هلشین: هه‌ڵوه‌شانه‌وه، هه‌ڵوه‌شینه‌وه از هم گسستن انحلال

هلف: ده‌سگران. دۆشتی زن (هه‌ڵاوتن جۆرێ سه‌رو کیڵاوتن هات) نامزد. یار مؤنث

هل فڕاندن: هه‌ڵ فڕاندن ڕه‌وان دادن

هل فڕین: هه‌ڵفڕین ڕه‌وان دادن

هل قناندن: داوه‌ڕاندن از بالا به پایین ریختن

هل قنی: داڕاو از بالا به پایین ریخته شده

هل قه‌ڵاندن: ۱) فڕاندن ۲) ده‌رهێنان ۱) پرت کردن ۲) بیرون انداختن

هل قه‌ڵی: ۱) فڕێدراو ۲) ده‌ره‌ێنراو ۱) پرت شده، بیرون انداخته شده ۲) بیرون راند شده

هل قه‌شا: ۱) فڕێدرا ۲) ده‌ره‌ێنرا ۱) پرت شد ۲) بیرون راند شد

هل قه‌شین: ۱) فڕێدراوی ۲) ده‌ره‌ێنراوی ده‌رکه‌ڕاوی ۱) پرت شدگی ۲) بیرون راندگی

هلکڕان: ۱) هه‌ڵکشان. هه‌ڵکه‌ندی داره‌ و ئه‌مام ۲) هه‌ڵکڕینی ئۆڵۆ لنگه‌ و داوین و... ۳) کۆڵانی ڕه‌وی ۴) له‌ ڕه‌وی هه‌ڵکڕانه‌وه ۵) شانه له‌سه‌ر دار ۱) کندن درخت و نهال ۲) بالا زدن آستین و دامن و... ۳) شکم زدن زمین ۴) برداشتن از زمین ۵) شاخه بر درخت

هلکڕی: به‌رکاری هلکڕان ڕه‌ اسم مفعول از «هلکڕان»

هل کشاندن: ۱) هه‌ڵکێشانی ئه‌مانه‌ شه‌ڵ ۲) ده‌رکێشانی شمشێر و خه‌نجه‌ر و... ۳) ڕۆیشتن به‌ره‌ڵۆ ۴) ده‌ڤه‌ی هه‌ڵکێشان ۱) ۱)

کندن نهال و نشا؛ ۲) برکشیدن شمشیر و خنجر از نیام؛ ۳) رویه‌بالا رفتن؛ ۴) نفس کشیدن.

هل کشین: ۱) هەرەوژوورچوون؛ ۲) هەڵبڕۆن بەدارو بەرد [ف] ۱) بەطرف بالا رفتن؛ ۲) از درخت و صخره بالا رفتن.

هل کوتاندن: هەڵدەرین لەخۆشیان [ف] ازشادی جست و خیز کردن.

هل کوڵك: هەرچی شتی بێ دەکوڵێ، ئامرازی کوڵین [ف] ابزارکنده کاری.

هل گومین: هەڵەنگوتن، ڕەت‌بردن و کەوتن [ف] سکندری خوردن.

هلکەتن: هەڵکەوتن [ف] نگا: هەڵکەوتن.

هلکەتی: ۱) ڕەداوی بەدەگمەن؛ ۲) بلیمەت [ف] ۱) اتفاقی؛ ۲) نابغه.

هلکەواشتن: وردەشکین [ف] با دقت وارسی کردن.

هلکەواشتی: شکاو [ف] وارسی شده.

هل کەوشاندن: ۱) شی کردەوەو ئۆزەوە؛ ۲) پشکنین [ف] ۱) تحقیق و پژوهش کردن؛ ۲) وارسی کردن، تفتیش.

هل کەوشاندی: ڕابردوی هل کەوشاندن [ف] ماضی «هل کەوشاندن».

هل کێش: ۱) فەش، شکاندی؛ ۲) کەسێ تەنال و تەماو هەڵدەکێش [ف] ۱) فخر، افتخار؛ ۲) کسی که نشا و نهال را برمی‌کشد.

هل کێشان: هەڵکێشان [ف] نگا: هەڵکێشان.

هل کێشاندن: دەرهێنان لە شوێنی خۆی [ف] خارج کردن و بیرون کشیدن.

هل گاتن: بڵند کردەوە، بەرز کردەوە، هەڵگرتن و لا بردن [ف] برداشتن، بلند کردن.

هل گرت: ڕابردوی هل گرتن [ف] ماضی «هل گرتن».

هل گرتن: ۱) هەڵگرتنی بارو کۆڵ؛ ۲) هەڵگرتنی شت تا ترخی گرانبێ؛ ۳) جیاوەشەوەگرتن؛ ۴) تاوێ بەدەگرەتی بڕین؛ ۵) زێ هەڵگرتن، ڕاقەتی زێ؛ ۶) هەڵگرتن و بردنی شتێ بۆ خۆ [ف] ۱) برداشتن بار؛ ۲) احتکار؛ ۳) بغل کردن؛ ۴) باز به‌هم‌آمدن زخم؛ ۵) ربودن زن به قصد ازدواج؛ ۶) چیزی را برای خود برداشتن، به خود اختصاص دادن.

هل گرتی: ۱) زێی زەنبیل هەڵگراو؛ ۲) هەڵگرتو بۆ کاتی گرانی؛ ۳) باری هەڵگراو؛ ۴) داشتراو بۆ پاشەکەوت و لەناوچوون [ف] ۱) زن ربوده شده؛ ۲) احتکار شده؛ ۳) بارحمل شده؛ ۴) نگهداری شده برای پس‌انداز پس‌انداز شده.

هل گوڤاشتن: ۱) هەڵکوتین بەشوشەی و لەژەبر؛ ۲) بەزەبر شوشەکان، بەزەبەندان [ف] ۱) با شلاق فشردن؛ ۲) فشار وارد کردن.

هل گوڤاشتی: ۱) هەڵکوشراو، توند بەشەڵەبراو؛ ۲) بەزەبەندراو [ف] ۱) فشرده شده؛ ۲) تحت فشار.

هل گوهاشتن: گوشین بەزەبەند [ف] با شلاق فشردن.

هل گەزان: ئاوەڕۆیشتەوە، سەرخۆڕۆیشتن [ف] زیر و رو شدن.

هل گەزاندن: ئۆبەی کرد لە کێشانەگری [ف] کشیک عوض کرد.

هل گەڕانەوەن: ۱) ئاوەژوکردن؛ ۲) کۆرتەی کێشکچی بە یەکتر، ئۆبەی کردن [ف] ۱) وارونه کردن؛ ۲) پاس عوض کردن.

هل گەڕاندی: ئاوەژوکراو [ف] وارونه شده.

هللو: حولی، ئۆس لەدەستان، پێچەوانەی ڕیز [ف] صاف، مقابل زبر.

هللۆ: تاڵوجە، عەلوکە [ف] آلوچه.

هللۆر بللۆر: سللۆر بللۆر، جۆرێ گۆڤەبە بۆ ساڵی بچوکی دەکەن [ف] نوعی بازی بچه‌گانه.

هللە: ئاسازی، دەخۆشین [ف] بیماری.

هلم: ۱) بۆخ، بۆی؛ ۲) هەناسە [ف] ۱) بخار؛ ۲) نفس.

هلمەدق: خێر و بەرایی بۆ [ف] تم و ترشح.

هل مشتن: هەڵ کردنی قۆڵ بان داوین، هەڵماڵین [ف] ورمالیدن آستین یا پایهٔ شلوار.

هل مشتی: هەڵماڵراو [ف] ورمالیده.

هلم و گولم: بۆخار و بخور [ف] بخو و بخار.

هلو: ۱) ڕاپە، ڕاستەوەبە؛ ۲) لوس، حولی، صاف و بێ گنج، ئەوی زبر [ف] ۱) برخیز؛ ۲) صاف.

هلوت: ۱) نوقوستان؛ ۲) جاوەدێڕی؛ ۳) گیاکەسوون، کەفکەفوک [ف] ۱) ناقص الخلق؛ ۲) چشمان برجسته؛ ۳) گیاه چوبانک.

هلورا: ئەو گوندانەی کوردستان کە بەهۆی کاولبان کردنەوە دەستاوی ئەو کوردستان کە جێنشین ئەو ڕا ویران کردند.

هلوزەشك: تاڵو بۆخار، هەڵوبەرەشە [ف] آلو بخارا.

هلوس: ۱) لوس و بێ گنج؛ ۲) خرو و بنای [ف] ۱) صاف؛ ۲) نرم.

هلوك: تاڕەتاڵ [ف] کاوک، توحالی.

هلوم: دەبی، تاو، ماوەیەکی کەم لە پەیدەبوونی [ف] آن، لحظه.

هلوەڕاندن: ۱) داباریتی قرمیسان؛ ۲) وەریتی بەرەوژ [ف] ۱) ریختن آتشه؛ ۲) ریزش برگ خزان.

هلوەڕاندی: ۱) داباریو؛ ۲) هەڵوەریو [ف] اسم مفعول از «هلوەڕاندن».

هلوەشاندن: هەڵوەشاندن [ف] نگا: هەڵوەشاندن.

هلوەشیای: هەڵوەشاو [ف] نگا: هەڵوەشاو.

هلوەشین: هەڵوەشان [ف] نگا: هەڵوەشان.

هلە: ۱) وشەی ڕاوکەر بۆ دەنگدانی تولە کە بچێتە کونی نجیرەوە؛ ۲) هەڵیشانی بەزوان [ف] ۱) کلمهٔ تحریک سگ شکاری تا به سوراخ نخچیر رود؛ ۲) به سخنی بلند گرفتن.

هلهاتی: ۱) بازکران؛ ۲) دەرکەوتنی جۆرو هێلکو سێبر لە خاسمان؛ ۳) پێکەیشتنی هەوەرو هەرچی ئامانی تێکرابێ؛ ۴) بڵندبوون؛ ۵) دەرکەوتن [ف] ۱) حمل شدن؛ ۲) طلوع؛ ۳) ورآمدن خمیر و مانند آن؛ ۴) بلندشدن؛ ۵) پیدا، قابل رؤیت.

هلهلۆك: بەڵاڵۆکە لەبن بڵە [ف] آلالوی کوهی.

هلهلەك: بەرێی داریکە وەك گوزەزەردەی درشت دەچێ [ف] میوهٔ درختی است شبیه زالزالک.

هلهول: زۆر نەرم لەدەستان [ف] بسیار نرم.

هلەف: بڵندی، هل [ف] بلندی، سربالایی.

هلەفتن: بڵندبوون [ف] بلندشدن.

هلەپایش: نواندن [ف] ادب شدن.

هلی: ۱) ڕاست ڕۆ؛ ۲) ڕاست ڕاوەستە [ف] ۱) مستقیم برو؛ ۲) راست

بایست.

هلن: ۱) نیله. لین گهرنه وازی لین بنه؛ ۲) دهرکهوتن. بۆ مانگ بان خۆر دهبایین (عهدهم بهیتی لهزه لین / بان دهتی بهورشن لین مهلین / بارهبه بیسو رۆژ هلین / بکهکین دهدست هسسانه!) ۳) جزیری ۴) ۱) بهل. بگذار ۲) طلوع کند.

هلنا: ۱) به حتی هیشت؛ ۲) وازی لین هنا ۳) ۱) بهما گذاشتن. ترکش کرد؛ ۲) دست از سرش برداشت.

هلنان: ۱) گومبون؛ ۲) لین گهران، وازهاوین؛ ۳) بلندکردن ۴) ۱) گم شدن؛ ۲) هشتن، دست برداشتن؛ ۳) برداشتن.

هلنانتن: ۱) گوم کردن، ونداکردن؛ ۲) وازلیهاوین؛ ۳) بلندکردن ۴) ۱) گم کردن؛ ۲) هشتن؛ ۳) برداشتن.

هلنین: ۱) لاگرد، ولاچرد؛ ۲) بلندکه ۳) ۱) برگیر، کنارزن؛ ۲) بردار.

هلنین: دیو، دیوهزه، پیرهدوکه، جنوکهی هه‌لهنین ۴) غول بیابانی.

هم: ۱) ئاو هاو، هاو، وینه‌ی بهیکی؛ ۲) بهی، وینه‌دان، هه‌بهی ۳) ۱) کلمهٔ شراکت، هم؛ ۲) کلمهٔ تشجیع.

هما: ۱) ریبه‌که له هیوا یا دهگوزی بهدا و بۆ؛ ۲) جیمانه کهف کرا؛ هما؛ ۲) وازلیهی (هما ئهو تشت هوزیه!) ۳) همان، هیشتا ۴) بهلاو ۵) هیر تهیهسه ۶) هوسا که ۷) دهی بیر ۸) گرسان ۹) ۱) کلمهٔ جواب، چرا؛ ۲) بدارو؛ ۳) هم (۴) ئهو؛ ۵) همین است ۶) آنگاه. ۷) بازهم بیشتر؛ ۸) فرضاً.

همار: عهیان، عهیار ۱) ئهیان.

همانا: بهههاکیت ۲) بهحقیقت.

هماهما: بهراوین، بهمهر ۳) بهطل، بهصوّر.

همیان: کیسهی له پشه بهرهو بۆرۆ ۴) ئهیان.

همیانه: همیان ۵) ئهیان.

همیز: ۱) تامیز، هامیز، باویش؛ ۲) لیکهالاوی بوهه (گیا همیزه)؛ ۳) بۆ چاندن (له همیز ئاشی) ۴) ۱) آغوش؛ ۲) کاملاً درهم آمیخته؛ ۳) کاشت انبوه، نهال باغی انبوه.

همیزالیتن: تۆو چیزی هاتن ۵) بلو انبوه باشدن.

همیزی: ۱) بهراهیزی؛ ۲) رویهرو ۶) ۱) برابر؛ ۲) روبرو.

همیز: ۱) همیز؛ ۲) هه‌لهیز، مهیدان گیشتن (همیزا ئهه‌نگی) ۷) ۱) آغوش؛ ۲) تهریش.

همزی: دهستهر بهوهیتر ۸) دیگر.

همس: وزنی سهروزوبۆ له خاکی سۆرۆ ۹) ئهری که وهسارین جوانهیان قرمز دارد.

هم‌گه: تاوۆزو تیکهالاو ۱۰) سربرگم.

هم‌هم: مرغه، مرغی. (هم‌همی بهرازان) ۱۱) نگا: مرغه.

همی: رهبازهی لیدان ۱۲) صدای کتک زدن.

همی: تۆمهت، تاوات ۱۳) امید.

همیز: هیتیز، هاویش ۱۴) آغوش.

همیلی: سهماهیل، تۆنهیی به مانا هه‌لهسر ۱۵) دهنی تونند.

همین: ۱) دهنگهدهنگ؛ ۲) گرمه ۱۶) ۱) سروصدا؛ ۲) غرغره.

هن: ۱) شوه؛ ۲) (کهمی، لۆزی)؛ ۳) لهوهنده؛ ۴) تاوهها ۱۷) ۱) سها؛ ۲) کهمی، اندکی؛ ۳) این قدر؛ ۴) چنین.

هنا: ۱) هاوین؛ ۲) تاوا، تاوها؛ ۳) دهی بیر ۱۸) ۱) فریاد، بانگ؛ ۲) چنین؛ ۳) بازهم بیشتر.

هنان: نار ۱۹) انار.

هنارت: ناردی ۲۰) فرستاد.

هنارتن: ناردن ۲۱) فرستادن.

هنارتی: ناردراو، ئهردراو ۲۲) فرستاده.

هنارك: سهرلوله، سهرگۆنا ۲۳) نارۆی گونه.

هنساره: بهلام نارین به هیهنسا، به تاوا، به ناگر. هه‌سهره‌ا ۲۴) علامت فرستادن، اعلام خبر به وسیلهٔ آتش یا علم.

هنارۆ: دارهههنار ۲۵) درخت انار.

هنارین: سوروهاك، گولی هه‌نار ۲۶) گل انار.

هناك: دهرۆن، ناوزك ۲۷) درون، مخزن، شکم.

هناك‌چۆن: رگچۆن، رگهسۆن ۲۸) اسهال.

هنالیشی: هه‌رین، هیشتن ۲۹) بستن.

هنان: هیندۆ کهس ۳۰) بعضی افراد.

هنبهن: وریهدوره، کام کهمه ۳۱) بدخرج.

هنبرش: گیانه‌ی تایبهتیه بهیسانی (گۆلیهسهیر، هه‌سهرش) ۳۲) گیاهی است تصویره و دارویی.

هنج: وردکراو به تیغ ۳۳) با تیغ ریز ریز شده.

هنجانتن: پاکگرهتهوی بر که بۆ ریۆش و ئاوی بهسر ۳۴) پاکسازی چاه آب.

هنجانهی: بیری هاوینه‌ی کرا ۳۵) چاه پاکسازی شده.

هنجراندن: ۱) لهبر لین کردن، پاله لین کردن؛ ۲) وهبهر وهسهر کردن، لهسهریهت کردن ۳۶) ۱) خطه کردن؛ ۲) لت و پار کردن.

هنجراندی: ۱) وهبهرهنراو؛ ۲) لهسهریهت کراو ۳۷) ۱) بهستان افتاده؛ ۲) لتوپارشده.

هنجری: هنجراندی، پارچهپارچه کراو، وهجرا، وهجر کراو ۳۸) لتوپارشده.

هنجگ: پۆشاك، کنج ۳۹) لباس.

هنجن: وردکراو، هنجن، ئهنجاو ۴۰) با تیغ ریز ریز شده.

هنجانتن: هنجنین، وردکردن به چهقۆو تیغ ۴۱) با تیغ ریز ریز کردن.

هنجنی: هنجنان، هنجن ۴۲) ریز ریزشده با تیغ.

هنجنین: ئهنجنین ۴۳) خردکردن با تیغ.

هنجهت: بهلیب، بهماله ۴۴) نهاده.

هنجهلیج: وردبهکراو به تیغ ۴۵) ریز ریزشده با تیغ.

هنجه: ۱) ئهندازه؛ ۲) کهم؛ ۳) بهش، چیتر تا؛ (بهیلا من هنجه چی دن ئاسۆرمه ئه‌ا) ۴) لا، تاشی؛ ۵) له لای، له کن؛ ۶) ریتی له قهدرو خورهمت کردن؛ (به هنجم ئاگرو) ۴۶) ۱) اندازه، مقدار؛ ۲) اندک؛ ۳) کافی، بس؛ ۴) طرف، سو؛ ۵) نزد، پیش؛ ۶) کنایه از تزریح و احترام.

هنداف: ۱) دیمهن له لای سهروو؛ (هاته هنداف گوند وانا) به رۆگاری دۆزدا هات له سهروو) ۲) رویهری، بهرانبهر ۳) ئهوهنا، ئهوهتا، ئهوهتا ۴) ۱) برابر؛ ۲) روبرو.

۱) منظره، از بالا؛ ۲) برابر، روبه‌رو؛ ۳) نزدیک، نزیک.
هنداق: هاوتا، لنگه [ف] همتا.
هندرو: ۱) (ڕۆیه‌وه‌ی ماڵ؛ ۲) (ڕۆیه‌وه [ف] ۱) ئه‌ندرون خانه؛ ۲) ئی، درون.
هندک: که‌م، کێم، بچووکانه‌ی زیاد [ف] کم، اندک.
هندکاندن: که‌م کرده‌وه [ف] کم کردن.
هندکاندی: که‌م کراوه‌وه [ف] کم شده.
هندکایی: که‌میه‌تی [ف] کمی.
هندکه: که‌مه، زیاد نیه [ف] کم است.
هندکه‌ک: که‌میک، تۆزێک، بسکێک [ف] اندکی.
هندکی: هندکایی [ف] کمی.
هندوبا: گیایه‌کی خۆراکی‌یه‌و له چێشتی ده‌کرێن [ف] کاسنی.
هندور: ۱) (هندرو؛ ۲) ده‌ره‌وه‌ی لمش [ف] ۱) ئه‌ندرون خانه؛ ۲) درون تن.
هندوربین: ده‌ره‌وه‌ی زۆر بیرکه‌ره‌وه‌ [ف] آدم بسیار عاقل.
هندوک: بسکوێت، که‌رکه‌ری [ف] بیسکویت.
هندوی: جۆرێ تری [ف] نوعی انگور.
هنده: هه‌ندێک، ئه‌وه‌نده [ف] اینقدر.
هنده‌ق: روبه‌ڕو، له ڕوی به‌کرا [ف] مقابل.
هنده‌کۆ: شه‌وه‌ی هاوینه کۆده‌بێته‌وه‌ هه‌مه‌ڕه‌نگی [ف] گیاه شبدر.
هنده‌کی: که‌مایه‌تی [ف] کمی.
هندی: ۱) ئه‌وه‌نده‌ی؛ (هندی من کرد به‌کر هه‌ڵه‌گه‌ڕا)؛ ۲) هه‌ڵکێی ڕۆژانی هند [ف] ۱) هرچقدر؛ ۲) هندی.
هندیکۆ: ئه‌وه‌نده، چه‌ند به چه‌ند [ف] هرچند.
هنر: هونه‌ر، هه‌نه‌ر [ف] هنر.
هنزار: هه‌زار [ف] هزار.
هنزار و یه‌ک: هه‌زار و یه‌ک [ف] هزار و یک.
هنف: بۆنی باریکی له‌بار [ف] کمر باریک و خوش اندام.
هنگ: هنداک، که‌م [ف] کم.
هنگۆف: ۱) هاوکۆف، شه‌ماوی به‌کر؛ ۲) به‌رابه‌ر له بۆزنا [ف] ۱) هم‌ترازو؛ ۲) هم‌وزن.
هن که‌ڕۆش: دروستی کرد [ف] درست کرد.
هنگ: ۱) ئێوه، هن، ئه‌نگۆ؛ ۲) ڤن، ده‌نگی لۆتی چلمن؛ ۳) هه‌نگ، شه‌نگوین؛ ۴) ده‌نگی پکه‌نین، حیلکه؛ ۵) هه‌نگ، کات، وه‌خت [ف] ۱) شما؛ ۲) فین، صدای بینی؛ ۳) (نیو و عسل)؛ ۴) صدای خنده؛ ۵) موسم، هنگام.
هنگا: ئه‌وه‌م، ئه‌وسا [ف] آنگاه.
هنگاف: کات، شه‌قاو [ف] گام.
هنگاتن: ئه‌نگاوتن، پێکان [ف] به‌هدف زدن.
هنگاڤی: ئه‌سپاو وابو، جاڕێک له جاران، له سه‌رده‌مێکا له‌گه‌ڵ [ف] احیاناً.
هنگاو: هنگاف، شه‌قاو، گاو [ف] گام.
هنگایش: حیلکه‌پکه‌نین، قاقالیدان [ف] قاه‌قاه خندیدن.
هنگرتن: ڕاکردن، له ڕوی بڵند کردن [ف] برداشتن.
هنگست: ئه‌نگوست، ئه‌ڤوسته، ئه‌ڤی، ئه‌ڤهلی، قامک، پەنجه، تیل [ف] انگشت.
هنگستۆ: لۆچه‌که، ئه‌نگوسته‌ی دوریانان [ف] انگشتانه.
هنگف: هه‌ڤره‌و حاسڵی شیرینی مێشه‌نگوێن [ف] عسل.
هنگڤاندن: ۱) هنگف هێکرێ هه‌نگ؛ ۲) بڕێکی له قسه‌ی خۆش و کاری دڵخۆشکه‌ر [ف] ۱) تولید عسل توسط زنبور؛ ۲) کنایه از سخن شیرین و کلام خوشایند.
هنگڤتن: ئه‌نگاوتن، له ئیشان و ئارمانج دان [ف] به‌هدف زدن.
هنگڤین: هنگف [ف] عسل.
هنگڤینۆ: گیایه‌که بڕه‌که‌ی سپی‌یه [ف] گیاهی است.
هنگسل: ۱) ده‌سکێ کۆزه‌و دیزه؛ ۲) سنگ یان گوڵمیخێ تازه‌ڵێ بێ ده‌ستنه‌وه؛ ۳) پێسه‌ی تازه‌ڵ به بێ که‌موکوڕی جه‌رمی یاکانی. هنگه؛ ۴) هه‌رشتێکی چوار هه‌نگڤی بێ، ئه‌وه‌ی چوار بێی بێ و بگرێ [ف] ۱) دسته سبو؛ ۲) میخ طویله؛ ۳) خیاط، پوست قالیچه کنده حیوان؛ ۴) هرچیزی که چهار دستگیره یا چهار پا داشته و پوستش قالیچه کنده شده باشد.
هنگ لنگ: هه‌نگاوه‌نه‌ا [ف] لی‌لی.
هنگله: بیل، ئاسن [ف] شاخه، کلف.
هنگلیسک: ئه‌نگوسته [ف] انگشتری.
هنگمین: هه‌نگوێن [ف] عسل.
هنگۆ: ئه‌نگۆ، ئێوه [ف] شما.
هنگۆ: هنگۆ، ئێوه، ئه‌نگۆ، وه [ف] شما.
هنگۆر: ترێ، هه‌نگۆر [ف] انگور.
هنگۆن: ئه‌نگۆره، ئیواره‌ی دره‌نگ [ف] عصر نزدیک غروب.
هنگوری: ئه‌نگۆره، هنگۆر [ف] نگا: هنگۆر.
هنگۆری: هنگۆر [ف] نگا: هنگۆر.
هنگوست: ئه‌نگوست، بیل، قامک [ف] انگشت.
هنگوستۆک: ئه‌نگوسته‌ی دوریانان [ف] انگشتانه.
هنگوستیل: ئه‌نگوسته [ف] انگشتری.
هنگوستیلک: هنگوستیل [ف] انگشتری.
هنگۆف: هه‌نگف، هه‌نگوێن، ئه‌کاوی بڕه‌ئه‌ڤرۆی هه‌نگ، هنگف [ف] عسل.
هنگولین: له چه‌شنی هه‌نگوێن له جۆره‌ی ڕه‌نگدا [ف] شبیه عسل.
هنگولیسک: هنگوستیل [ف] انگشتری.
هنگوڕنگ: ۱) شکۆ و دیده‌به؛ ۲) خۆجێوان کرێو (مرۆڤه‌کی بهنگ‌وڕنگه) [ف] ۱) شکوه و دبدبه؛ ۲) خودآراسته.
هنگه‌ڕێ: هه‌نگۆر، ئه‌نگۆر، ترێ، تری [ف] انگور.
هنگ هنگ: حیلکه، حیلکه، قاقا [ف] قهقهه.
هنگ هنگ هوایش: قاقا پکه‌نین [ف] قهقهه زدن.
هنگی: ۱) ئه‌وه‌نده‌ی؛ ۲) ئه‌وسا، ئه‌وه‌م؛ ۳) گێن، ئه‌وان (بکرا)؛ ۴) حیلکه، قاقا [ف] ۱) هرچند؛ ۲) آنگاه؛ ۳) همگی؛ ۴) قهقهه.
هنگین: ئه‌وسا، ئه‌وه‌م، ئه‌وکاته [ف] آنزمان، آنگاه.
هنۆهنۆ: که‌مه‌که‌مه [ف] به‌تدریج.

هنه: خەنە، گیایەکە گەلای بۆ ڕەنگ کردنی دەست و پەنجەو سەری (ئاژەڵ) بە کاردێن و دەرمانیشە ▣ حنا

هنەترك: شتێکی سپە لەسەر هێندێک بەرد کە هەڵی دەقەتن و دەیکوێنن شتێکی لەجێی ئێ پەیدادەبێ لەحیانی خەتە دەکاری دێن ▣ مادەی ئەو است کە بە جای حنا مصرف می‌شود.

هنەر: ۱) حونەر؛ ۲) گرێ؛ ۳) ناکاری باش؛ ۴) پیشەو سەنعات ▣ ۱) هنر؛ ۲) نیرنگ؛ ۳) رفتار نیکو؛ ۴) صنعت.

هنەرباز: کەسێ کاری زۆران لەسەر شانۆ دەکا ▣ هنرپیشه.

هنەربازی: کاری هنەرباز ▣ هنرپیشگی.

هنەرگە: فێرگەی هنەر ▣ هنرستان.

هنەرمەند: دەس ڕەنگین، بەهونەر ▣ هنرمند.

هنەروەر: هنەرمەند ▣ هنرمند.

هنەروەری: هنەرزانین ▣ هنرمندی.

هنەری: ۱) هنەرمەند؛ ۲) پیشەساز ▣ ۱) هنرمند؛ ۲) صنعتگر.

هنەك: ۱) کەمیاك؛ ۲) بارێك، بەشێ، بڕێ لە خەڵك ▣ ۱) اندکی؛ ۲) بعضی.

هنەکی: کەمایەتی، کەمی ▣ کمی.

هنی: ۱) پیاساوی، پیاساڵی؛ ۲) تاوها، بەمجۆرە؛ ۳) کەمە ▣ ۱) مالند، اینود؛ ۲) چنین؛ ۳) اندک.

هنیکسۆ: ۱) تیتر هەر تەنیە؛ ۲) وا لێرەیە ▣ ۱) دیگر همین است؛ ۲) اینك در اینجا است.

هنین: پیاساوین ▣ اینچنین.

هنی‌یۆ: ۱) هنیکۆ؛ ۲) تا بەمجۆرە ▣ ۱) نگا: هنیکۆ؛ ۲) اینچنین.

هو: ۱) خەنە، کەنە؛ ۲) خۆی، خۆ ▣ ۱) خنده؛ ۲) خود.

هۆ: ۱) سەرسەیر، سوڕگەر؛ ۲) هەی، لومەت؛ ۳) جواب کەسێکی بەڵێ (ئەسەسەن؟ هۆ!) ۴) وشەی جوتیار لە جوتدا بۆ ئاخەوتن و وەرسوڕانەوەی گاجووت؛ ۵) وشەی بازاڕی لە شتێ: (هۆیت کەلەم تەمجی!) ۶) بلند، هل؛ ۷) ئێ هەڵیانەوە، ئەریبو کردنەوە: (بەیەرم کردیو بەلام لەمجارە هۆی دایەوە!) ۸) کاری باش کردن: (ئەسافەسەریم هۆت دایەوە!) ۹) فایدە: (بەسێ هۆیە بەلایەوە ناچسە!) ۱۰) وشەی بانگ کردن لەدۆرەوە؛ ۱۱) ڕۆن هەر: (سەرۆیەکە هۆزانە!) ۱۲) خۆ، عادەت: (هۆگر بوم!) ۱۳) تاوها؛ ۱۴) دەرفەت، هەڵ: (هۆیەو هەر تەسەرۆیە!) ۱) انگیزه، سبب؛ ۲) اُمید؛ ۳) بلی؛ ۴) کلمهٔ راندن و برگرداندن گاو هنگام شخم زدن؛ ۵) کلمهٔ تحذیر، هان؛ ۶) بلند؛ ۷) حیران کردن؛ ۸) شاهکار کردن؛ ۹) بهره، فایده؛ ۱۰) حرف ندای دور؛ ۱۱) بسیار زیاد؛ ۱۲) اُنس، عادت؛ ۱۳) این طور؛ ۱۴) فرصت.

هۆ: ۱) وشەیەکی دەرکەوتنە وەك: خوا؛ ۲) نیشانەی زەنگیو هۆریشی: (هۆ لە بۆ جیاوە کانمەوە!) ۳) بی ئەرج و هیچ؛ ۴) فاڕاڵیج، سوود؛ ۵) پف کردن بۆ گەرم کردنەوە ▣ ۱) نگه‌ٔ کلام دروشان، هو؛ ۲) نشانهٔ زرنگی و هوشیاری؛ ۳) پوچ و بی ارزش؛ ۴) سود؛ ۵) پُف کردن برای ایجاد گرما.

هوانەیش: کەنە، خەنین ▣ خنده.

هوایش: پێکەنین ▣ خندیدن.

هوب: ئوبە، جیگەی کوبەڵەجاڵەی پێکەوە ▣ لوبه، محلّ برخاستن چندچاه.

هوبەران: ئاسوبەدیوون لە کاتێ بان کەسێ: (ئەم کوڕەو هوبەراوم) ▣ مأیوس شدن.

هوبن: تاوها بو، بەمجۆرە بو ▣ چنین بود.

هوبە: هوب، ئوبە ▣ نگا: هوب.

هوبێ: ۱) جۆرێ لە تیری مارمێلکە؛ ۲) بەکەڵ ئوسە بوبە ▣ ۱) پلیشه، نوعی مارمولك؛ ۲) آهای یا.

هوپ: ۱) وشەی پەسندکردن؛ ۲) وشەی دەنگدانی وشتر؛ ۳) وشەی گاڵتەکردن بە کەسێ کە بای لێ دەبێتەوە ▣ ۱) آفرین؛ ۲) حرف آگاهی دادن به شتر؛ ۳) کلمهٔ تمسخر نسبت به کسی که بادی از او خارج شود.

هوپاڵ: جۆرێ کەموتەری دەشت ▣ نوعی کبوتر.

هوپالا: لاوی بازنازو خاوەنشکۆ ▣ جوان نازنازی و خام.

هوپەلا: هوپالا ▣ نگا: هوپالا.

هوپ کرن: بازدان لە بڵندەوە ▣ ازبلندی پریدن.

هوپل: لاوان، لەحەو ▣ لاغر.

هوپەڵ: ئوپەڵ، ئوپەڵەفڕ، ئوپەڵەفڕو ▣ گلوله از گل یا برف.

هوپەلان: شەڕو ئوپەڵەفڕو فڕ ▣ گلوله برف و گل را به سوی هم پرت کردن، برف بازی.

هوپ‌هوپ: وشەی دەنگدانی وشتر بۆ ڕۆیشتن ▣ کلمهٔ تشویق شتر به رفتن.

هوت: خەت، خێ، ڕێوەبەت، خەڕاپی، خەڕی ▣ تر، رطوبت.

هوت: حەفت، حەوت، هەوت ▣ هفت.

هۆت: ۱) خەوت، نقست، نوست؛ ۲) هۆشەکەشان بەدوێ (هات و هۆت!) ۳) خەو؛ ۴) فڕ، ڕاهات، هەڵفۆت، هین، هۆین؛ ۵) خۆش چێژ؛ ۶) شەیتان، گیانی بەدفەڕ؛ ۷) شەڕ، خەڕاپی ▣ ۱) خفت، بەخواب رفت؛ ۲) لاف مفت؛ ۳) خواب؛ ۴) تعلیم؛ ۵) لذت؛ ۶) روح شریر؛ ۷) تر، رطوبت.

هۆتبۆن: ۱) فڕبۆن، هین‌بۆن، هەڵفۆن؛ ۲) بە شوێنێك فڕبۆن ▣ ۱) بادگرفتن؛ ۲) عادت بەرفتن جایی کردن، بە چیزی معتاد شدن.

هۆتناشتن: شەکشان، ڕێوەبت لێدان ▣ تر کشیدن.

هۆتك: ئۆکەیزی سوتو بە هەساو بەردەوزە ▣ لوك تیرشده به وسیلهٔ سوهان.

هۆت کرن: بی‌فڕبۆن، هۆتبۆن ▣ عادت به چیزی داشتن، نگا: هۆتبۆن.

هوتن: شەدار ▣ لمدار، مرطوب.

هۆتۆ: گەڵاتی، گوێ‌نەدەر بە هیچ ▣ بی‌توجه به مسائل، لاابالی.

هۆتە: ۱) خەو؛ ۲) خەفتگە، نوستوە ▣ ۱) خواب؛ ۲) خوابیده است.

هۆتەر: بیوانەچرا، خەتیر ▣ مشعل ایستور.

هۆتەن: خەوتوە ▣ خوابیده است.

هوجره: ۱) شوینی بابەتی بازرگانی گەورەی کۆمەڵەیی ۲) کلاسی خوێندنی تەقلیدیان کە لیسی دەخوێنرێ ۳) حجرەی بازرگانان ۴) خوابگاه و کلاس درس طلبه.

هوجەلە: دوخین، تەخوێن ▣ بەد خواردن.

هوجەلە کێش: دارەوخین، دارەکەیە بەرێکی کوردی کراوە لەناخی بن بە دەرێ دەکێشن ▣ جۆرێکی سوراخدار کە بە وسیلەی بەند لە بنە کەندە.

هوج: باوکە، تەکەی پەخور، شوەیمجراو ▣ سالەوەج.

هوجەلک: ۱) لەنگوجەلک ۲) خوارەوەی داوێن ۳) هوڵی کراس ۴) توجلک، جلان ▣ ۱) آستین بلند ۲) پایین دامن ۳) آستین پیراهن ۴) لنگ، توجلک.

هوجەنە: هوجەلە، دوخین ▣ بد خوران.

هوخ: ۱) پەش، باز، بەهەر، پشکلە پەش ۲) هەرێی تەواو کێشراو ۳) خوجەم، ترکان بەجۆک لە ناو بەد وابەدا ▣ ۱) سهب، مقعد ۲) پیس بە طور کامل شخم شده ۳) در وروی کوچاند در میان دروازه.

هوف: ۱) حوکم، زالبوون، زەبەر و زەنگ لە حوکمکردنا ۲) هەر بارێی لە سوالەت ۳) دەفەری چال لە سوالەت، گلینەی چال ۴) جاڵەوەری دوشەوەمە مووزە ۵) شکەدار ۶) شکەداری ▣ ۱) حکم، قاطعیت در فرمانروایی ۲) ظرف سفالین ۳) پنقاب سفالی ۴) حیوان دورگه ۵) شکسته ۶) شکستگی.

هوڤا: ۱) توڤا، دایک ۲) باسکی لە دایک کرن ▣ ۱) مادر ۲) کلمهٔ خطاب به مادر.

هوڤاخ: پیچی دەموکانە ▣ پوڤە مو بزنا.

هوڤاز: دەموکانەی کوتیەرانو کە زاوی دەلی بن دەکەن ▣ سر برگ عسلی.

هوڤانەوە: بیارەبی کە باسکەن و توڤە کرەنەوەی زمان و بەهوڵی ▣ تلاش کردن.

هوڤرە: مینتوکەی دەموکانەی کە دەبێتە هوی تاو لەبەر ▣ پنهٔ بالا ریا.

هوڤە: ۱) زوری حال ۲) لەبەرە، هەمبانە بۆ دوو ▣ ۱) اتاق ۲) از آنجا.

هوڤەرە: جۆرگ، جرگ، مینتەسی ▣ هورە.

هوڤەنگ: بانەتان، باز کردن، وەتەی گەزی کرن ▣ حرف زدا.

هوز: ۱) گیژ، تاسان ۲) وزەوز، تاسان ۳) بەستوی (مل هوز) ۴) هوز، مەزی ۵) جەوالی زلی بەکاری ۶) هوزەی تاو ▣ ۱) گیج و منگ ۲) گیج شدن ۳) گلفت ۴) گل ۵) جوال بزرگ ۶) صدای جریان آب.

هوز: ۱) هوز، روزی لە هەلسەستن ۲) هەر، یەکەوە، بەیا دەکەن بو دەگوتەری: (هوزەو واتا: بو یەکەوە) ۳) هل، بەرەو بلند بردن، هەڵدانەوە: (روژن جە تاکلو جە سوب بەهەرا / پەنجەرەی کەوان هەلسەر پەیش هوزەا / هەوا پەردەی زوی سەفحەی جیهین / ملی با وەوەلای گزەی موزیین) صحرانوری ۴) بن، وەتن تاسان (هوز گرتنی) ۵) هەور، هەور ▣ ۱) خورشید ۲) هر ۳) بلند کردن ۴) برافروختگی ۵) ابر.

هوز: ۱) تاسان ۲) جەوالی زور گەورەی بەکاری ۳) دەنگی (ل گاو چنگ لە تاوی شتی) ئەمگا هوزەهوزە دەبەد بەرەسەن لە هوزە ۴) باش بە هوزە هوزە ۵) پەدەی زور گەورە لە شوان لی دەوەشاچی ۶) هوزەی بەیەک بەرەسەنە ▣ ۱) آشفتگی ۲) تیوال بیانصافی ۳) صدای بلند گاو ۴) باد هوزه با گردوغبار ۵) پیش پیشوا ترم ۶) آهو حسب الحافظه.

هوز: ۱) وەز ۲) وزگە، هوز ▣ ۱) زیر ۲) معده.

هوزا: بزاوەدەنگی کۆمەڵی بو تاقەرین لە کەمتی، بزی ▣ هوزان تشویق.

هوزا: لەهوزەیدا، زەنەن ▣ اساساً، ذاتاً.

هوزاسان: ۱) خاوەن بەزەمەلات، لایی کە هوزی لەوە بی، وادەیە هوزاسان هەر بەهاسانا بەزەمەلاتە ۲) ترسانی، ترس ۳) وەزن، بار ▣ ۱) مشرق، خاور ۲) ترسیده، هراسان ۳) بکر.

هوزالە: بەستوی دارتاشین، بەبنوی بەستوی ▣ تیشه.

هوزامان: ۱) زەردەکەوتن ۲) خاوەر ▣ ۱) طلوع آفتاب ۲) مشرق.

هوزاسەن: ۱) بو زەسەوە، کۆکشەسەوە، بەوەری بەرلی کرەنەسەوە ۲) جیکۆلە کردنی زەلام ▣ ۱) بزرگتر شدن ۲) کوچک‌تر کردن.

هوزاو: کوڵی گەورە، بەستوی زل ▣ استخر بزرگ.

هوزاوا: ۱) هوزاوا، هوزەنین ۲) وڵاتی هوزەنین ▣ ۱) غروب ۲) مغرب.

هوزاوە: وزاوە، باەزان، وزنە ▣ هەنیان.

هوزبانەن: کۆزانی گوتن بە سەرەوە، وزەوەر ▣ زمزمه، آواز زیرلبی.

هوزبزان: تاڵەبز ▣ بەستن با پارچە.

هوزبەزارکەرن: تاڵەبەزارکەرن، بە هیلەگی زور کوردەوە بان بە پارچەفرەماشیکی هەڵە دابزین ▣ با پارچه یا آلت زیر غربال کردن، بیختن.

هوزبوون: تاسان، گیژبوون، وزبوون ▣ گیج و منگ شدن.

هوزبوون: ۱) وزبوون ۲) تەرەبوون ▣ ۱) خوشدن ۲) نرم شدن.

هوزبەشان: تاوەەلات، دەمی تاوکەوتن ▣ زمان طلوع خورشید.

هوزبەشیان: هوزبەشان ▣ زمان طلوع خورشید.

هوزبیوکەوە: لی وزبیوکەوە، بەوەری لی زانین، بلش هوزی داهەستن ▣ دقت کردن.

هوزبین: ۱) وزبیسن ۲) وزبیسن ▣ ۱) خیرەشدن ۲) زیرچین، بیکر وبیکوبیر.

هوزبیە: گلۆڵە لە هوزی، کلو ▣ گلولهٔ پشمی.

هوزپاتە: ۱) پەرتاوکە ۲) قەیچی بەرز ▣ ۱) هرس شدن ۲) بریده با قیچی.

هوزپەهوزپ: جەزاو هوزپا، بەقەدەر گوزە ▣ سر وصدا، همهمه و جنجال.

هوزتک: زەوی سەرای باەدەر زەو ▣ تو راه بەترکیب و زنت.

هوزتەسە: بەرچەم، دەرگای بەجۆک لە خاشوی لاندی بو لی زانین ▣ دریچه، پنجرهٔ کوچک.

هوزتومان: کۆز ▣ گناه، گرسنه.

هوزتەسە: ۱) وەزتەسە، ماڵەسوزەی گەورە ۲) وتەسەی چوتیار بو بەهەت

راست کردن‌ه‌وه؛ ۳) دابه‌ر ده‌ستوری ئاو هه‌ڵگه؛ ۴) هاورده، داهات [ف] ۱) ئاڵی بزرگ؛ ۲) کلسه‌ی بچووک، ئوردن گاور له شخوانی؛ ۳) ڕسم و عادت؛ ۴) دراوه.

هورته‌کتای: هه‌ڵه‌کاندن، ته‌نه‌ڵه‌کردن [ف] بوجاری کردن.

هورته‌ویسه‌ره: ۱) وڵیب، دابه‌ر دستوور؛ ۲) داهاتم خه‌رج، (هه‌ستا ده هورته‌ویسه‌ره‌ی خوم ئاگام) [ف] ۱) ڕسم و عادت؛ ۲) دراوه و هزینه.

هورج: ۱) حه‌ش، ورج؛ ۲) ورشی له‌ئاوان و گڵ [ف] ۱) خرس؛ ۲) کتابه از تنهم، هاڵو.

هورد: وره، هوڕ [ف] خرد، ریز.

هوڕد: وره، هورد [ف] خرد، ریز.

هوڕدك: ۱) وره‌ڵ، گرده؛ ۲) قڵه؛ ۳) بهره‌وڕی‌ئه‌ره [ف] ۱) از اینجا؛ ۲) از آنجا؛ ۳) بالاوه.

هوڕداڵ‌یاڵه‌وه: بهره‌وبالا ڕۆیشتن، بۆ به‌شه‌ره‌و بهره‌ی ده‌ڤه‌ن [ف] بالارفتن پرده و بنجره.

هوڕداڵ‌یاو: بهره‌و بالا چۆ، هه‌ڵگه‌ڕایه‌وه؛ (بهره‌ی ساماڵ هوڕداڵ‌یاوه / چون مانگ له گۆشه‌ی ته‌ڕی سیاوه) سه‌ره‌وه‌وه‌ی [ف] بالا رفته شد.

هوڕداڕ: عاقڵ، چۆڕن ته‌ڵه [ف] نوعی تله.

هوڕداڕ: مرۆی بی‌ئه‌ڤ و که‌م‌بایی [ف] حقیر.

هوڕداشتن: بهره‌و بهرز بردن، هه‌ڵساندن [ف] وبه‌الابردن، بالاکردن.

هوڕدان: ۱) بۆ بالا بردن؛ ۲) بهره‌ساکردنی چادر [ف] ۱) بالاکردن؛ ۲) برپاکردن خیمه.

هوڕدای: هه‌ڵدان [ف] ڕوه‌ بالا انداختن.

هوڕدڕۆن: بهره‌و ژۆر ڕاکه‌ن [ف] وبه‌ریختن.

هوڕدن: سه‌ره‌خۆی، دزی، هوڕدی [ف] دلدزی.

هوڕدی: ۱) دوان پێکه‌وه، هه‌ردوك؛ ۲) له‌شکر، سپا، ئوڕدو [ف] ۱) هردو؛ ۲) اردو، قشون.

هوڕدوبه‌ن: ۱) ئۆڕدو بهر، پێکه‌وه‌ی سپا؛ ۲) دابه‌زینی له‌شکر له شوێنی [ف] ۱) جای آرایی سپاه در راه؛ ۲) آرایی سپاه در جایی.

هوڕدوك: به‌جووت، دوان پێکه‌وه، هوڕدو [ف] هردوی آنها.

هوڕدوکیان: هوڕدوك [ف] هردوی آنها.

هوڕده: شتوی ئاوی داهه‌وڵه، شله [ف] آش آبکی حبوبات.

هوڕده‌فرۆش: خوڕده‌فرۆش، وه‌ڕده‌فرۆش [ف] خرده‌فروش.

هوڕده‌ك: پیتی وره له ئه‌ڵفبای لاتینی‌دا، به‌وانیسه‌ری گرده‌ك [ف] حروف کوچك در خط لاتین.

هوڕدوم: بازنك له شیشت‌بازی سه‌ماڵاندا، خوله‌ك، ده‌قیقه [ف] دقیقه.

هوڕده‌ئیسا: هه‌ردوکیان [ف] هردوی آنها.

هوڕده‌ئی: هه‌ردوك [ف] هردو.

هوڕدی: هه‌ردوك، هه‌ردك [ف] هردو.

هوڕدیه: هه‌ردوك [ف] هردو.

هوڕڕه: ۱) وڕه، به‌مۆی وه‌کری، به‌مه‌لاجی کراو؛ ۲) مرۆڕه‌ی‌ئه‌ی‌ساری، (که‌مڕۆ هوڕڕه‌یه له سه‌ران) [ف] ۱) پشه‌ خه‌لاجی شده؛ ۲) باد سره و مه با هم.

هوڕڕز: هڕز، جۆڕن هه‌ڵبه‌زکی کوڕه‌ان که ڕه‌شبه‌له‌که‌و ده‌به کۆڕ [ف] وعی رقص دسته‌جمعی.

هوڕزای: ڕاوۆن، جۆڵه سه‌ر ڕا [ف] پاشدن، برخاستن.

هوڕش: ۱) بلند کردن، به‌ره‌وژۆر بردن؛ ۲) خوڕزای ئاو [ف] ۱) برداشتن؛ ۲) صدای جریان آب.

هوڕش گرتن: به‌ره‌وژۆر بلند کردن، هه‌ڵگرتن [ف] برداشتن، بلندکردن.

هوڕشه: هاشه، هاژه [ف] بنگ، هاشه.

هوڕشه‌هوڕش: هوڕشه‌ی زۆر [ف] هوڕشه‌های پیاپی.

هوڕقی: خه‌ڕه‌ڵه، خوڕقی [ف] خرف.

هوڕقه: له هوڕه‌وه، هه‌ڵبه‌ به‌ ژۆر [ف] از آنجا.

هوڕك: ۱) وره‌ی شتێ؛ ۲) وره، بۆ ته‌ڤه‌ڵی ده‌ڵێن: (کراسێ که مه‌گرێته هوڕك هوڕك دڕینه)؛ ۳) جاڵه‌جێری که به چاو ئاینه‌ری [ف] ۱) خرده؛ ۲) بخیه‌های ریز؛ ۳) میکرب.

هوڕك‌بین: ڕه‌ڕه‌بین [ف] ذره‌بین.

هوڕگریان: ئایساندن، بی‌کردن، داگیرساندن [ف] افروختن.

هوڕگه: ۱) بڕێکی وره، بیرخه‌نیله؛ ۲) خاکه‌ی قه‌ندوداڕ؛ ۳) وڕنگه‌بان؛ ۴) وره‌یی که، وره‌یی که‌وه، ئه‌ی بهره‌ی بۆ من هوڕگه‌ (ئه‌ڤ بهره‌ی ڕه‌ی) [ف] ۱) بخور ریز؛ ۲) خاکه قند و چوب؛ ۳) ریزه‌نان؛ ۴) خرده‌ی کن.

هوڕگه‌نان: وڕنگه‌نان، وره‌و بڕه‌ی نان [ف] ریزه‌نان.

هوڕگه‌وت: به‌ده‌گمه‌ن [ف] اتفاقی.

هوڕك‌هوڕك: وره‌وره‌ره، که‌م‌که‌م؛ (هوڕك هوڕك باران ده‌باره) [ف] کم‌کم.

هوڕگ: کرێن، هۆڕ، وڕگ [ف] شکمبه.

هوڕگرت: ۱) بلندی کرد، هه‌ڵی گرت؛ ۲) بی‌ی، داگرساند [ف] ۱) برداشت؛ ۲) افروخته شد.

هوڕگرتای: داگیرساندن، بی‌کردن، وی‌کردن [ف] برافروختن.

هوڕگرتن: ۱) بلند کردن، هه‌ڵگرتن؛ ۲) بی‌کردن، ئایساندن [ف] ۱) برداشتن؛ ۲) افروختن.

هوڕگرته‌ی: هه‌ڵگرتن [ف] برداشتن.

هوڕگن: زگزاڵ [ف] شکم گنده.

هوڕگه: زگزاڵ [ف] شکم گنده.

هوڕگه: لای تاوه‌ڵات [ف] مشرق.

هوڕگه‌ن: تاوگه‌ن، تاوانگار [ف] آفتابزده.

هوڕگه‌زان: تاوبردن، تاوانگاربۆن [ف] آفتابزده شدن.

هوڕگه‌ستن: هوڕگه‌زان [ف] آفتابزده شدن.

هوڕگه‌سته: تاوبردو [ف] آفتابزده.

هوڕگیڵان: زڕین، وه‌ڕسۆڕان، وه‌ڕچه‌رخان [ف] برگردان، چرخیدن.

هوڕگیڵان: هوڕگیڵان کردن، زڕین‌وکردن [ف] برگرداندن.

هوڕگیڵای: وه‌ڕگه‌ڕیان، هوڕگیڵان [ف] برگردان، برگشتن، چرخیدن.

هوڕگیڵنای: هه‌ڵگه‌ڕانه‌وه، هوڕگیڵان [ف] برگرداندن.

هوڕم: ۱) وره، مساره‌کی؛ ۲) ئیحتوبان، حق‌باوه‌ری؛ ۳) سه‌ڵته‌ی بی‌ئه‌ت؛ ۴) کۆسه، مۆڵی ته‌هانگ وه ڕه‌لامی؛ ۵) (ئیکی ته‌ناس [ف] ۱) شگون؛ ۲) اعتبار؛ ۳) مجرد؛ ۴) کوسه، بی‌ریش؛ ۵) باد زن ناشناس.

هۆرم: هەوین کە لە هەوا دەبەستن [ف] رۆژە، خراب.
هورما: خورما [ف] خرما.
هورمان: لرەوار و مێشەی جوغور [ف] مشکل و پشۆ انبوه.
هورمان: ئاسمان، وەمان، وەرۆن [ف] گیج شدن.
هورمز: ۱) کەستێرەی مشتری، کۆرەلا ۲) خودای چاکەو ڕۆشنایی؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان [ف] ۱) ستارهٔ مشتری؛ ۲) خدای نیکی و روشنایی؛ ۳) نام مردانه.
هورمزاوی: گوندێکی لای سەرەشە لە کوردستان [ف] نام روستایی در کردستان.
هورمزگا: مزگەوتی، پەرەوانی، پەرەستگا، پەلەسەر [ف] عبادتگاه، پرستشگاه.
هورمزگان: مزگەوتان. (هورمزگان زمان ئاماران کوران) دفۆلکلۆرە [ف] عبادتگاهها.
هورمل: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هۆرمۆرا: خرت و پرت [ف] خرت و پرت.
هورمە: ۱) گرمە؛ ۲) برتی لە ژن [ف] ۱) غریب؛ ۲) کنایه از زن.
هورمەت: ڕێز، قەدر، حورمەت، ڕێبەت [ف] احترام.
هورمەژن: خەوزان، خەوەژن [ف] خوابیدن.
هورمی: هرمی، هەرمی [ف] گلابی.
هورمی: خورمی، وشەی مێرد بۆ دوانەمن، ئەی ژنەکە [ف] کلمهٔ خطاب شوهر به همسر.
هورمیت: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هۆرمێش: ۱) مێش؛ ۲) کۆمەڵی مێشان، مێشی زۆر [ف] ۱) مگس؛ ۲) مگسها.
هورمین: گرمەمین [ف] غریبه.
هۆرن: ۱) کێوی بڵند کە لوتکەسەری دەشتایی و کۆڕێ؛ ۲) ناوی دو گوندە لە کوردستان؛ ۳) ورێی ترومبیل [ف] ۱) کوه بلندی که قلهٔ آن چون دشت هموار باشد؛ ۲) نام دو روستا در کردستان؛ ۳) بوق ماشین.
هۆرنگ: برینگ [ف] دوکاره.
هۆرنە: ۱) هۆرن؛ ۲) زۆرنا بڵند [ف] ۱) نگا: هۆرن؛ ۲) کوه بلندی بسیار بلند.
هورۆز: ورۆز [ف] نگا: ورۆز.
هوروان: ورۆزان [ف] نگا: ورۆزان.
هوروژم: ورووژم، بەلامارێ بە توندی [ف] نگا: ورووژم.
هوروژم کردن: بەلامارداان بە کۆمەڵ [ف] هجوم بردن.
هورە: ورە، غەیرەتی دڵ، زراو [ف] زهره، شجاعت، قوت قلب.
هورە: ۱) مێشوولەی مرشت مێشوولەی نار لمرز؛ ۲) تەپو سەرمای ناوەخت؛ ۳) لوکەی پاڵدو شیکراو (وەک: هورەی لوکە عەرەبە)؛ ۴) گرەبا، بای بەهێز؛ ۵) گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ف]

۱) پشهٔ ملاریا؛ ۲) سرما و مه غلیظ پاییزگاه؛ ۳) پنبهٔ پاک و حلاجی شده؛ ۴) باد تند شرقی همراه مه؛ ۵) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هورە: ۱) دەورەبەر؛ ۲) پوازی تەسوور بۆ ئەڵقەی وێکدەمالینی داریژ کە دەیکێشن بە ئەوین؛ ۳) قامچی جاڤاکە؛ ۴) سەیرانگا؛ ۵) جیگەی زۆر بڵند، کێوی بڵند؛ ۶) گۆرانی بەسۆزە [ف] ۱) پیرامون؛ ۲) پارۀ گلفت، گاو؛ ۳) تفنگی لستیک؛ ۴) گردشگاه؛ ۵) کوه بلند؛ ۶) ترانهٔ زیرلبی، زیرمند.
هۆرە: کاس وزە [ف] کاه زین.
هورەبا: بای سارد و توند بە مزەو [ف] باد تند شرقی همراه مه.
هورەبەرەان: ۱) (ڕاوچۆی، ترسان) ۲) ناهومێدبوون [ف] ۱) رهره، ترک شدن؛ ۲) نومید شدن.
هۆرەشۆپ: بێنەنگ، ڕەمکێش، سەرگەلە [ف] پیشاهنگ.
هۆرەڵە: بیتی وزە لە ئەلفوبێکەی لاتینی [ف] حروف کوچک در خط لاتین.
هۆرەم: ڕەوەندەبەران [ف] گلهٔ گران.
هورەلدە: شوێن، شۆن، شوێنپێ [ف] رد، ره پا.
هۆرەنیز: ئۆرەبەو [ف] معلق، پژوهشگر.
هۆرەو: هۆرەم [ف] گلهٔ گران.
هۆرەوۆن: وزە وزە، زۆر وزە [ف] بسیار زیرک.
هورەهور: دەنگی بەدەزمی باران [ف] صدای باران شدید.
هۆرەهۆر: ئۆرەئۆر، گۆرانی لە ژێر لێواوەو [ف] زمزمه.
هۆرەهۆڕ: دەنگی نالانەی بەرزی گاو چێل [ف] صدای نالهٔ بلند گاو.
هورەوری: بەنگەژێر بە [ف] رنگین کمان.
هورێ: ۱) قوڕ، حەدری؛ ۲) گۆڕی، وڕی، ئاسان [ف] ۱) گل؛ ۲) گچی و سنگی.
هۆری: ۱) سوری، گچی چوان لە بەعەشت؛ ۲) ناوە بۆ ژنان [ف] ۱) حور بهشتی؛ ۲) نام زنانه.
هۆری: ۱) وردی، مری، مرشتی؛ ۲) وردگە، گچە؛ ۳) سوری [ف] ۱) خردی؛ ۲) شکمبه؛ ۳) حور بهشتی.
هوری نارەوە: ئاشت بۆوە، ساڕان [ف] آشتی کردن، سازش.
هوریا: زیند، چەلەچەق، ئەدەم هەراو هوریابە چی بە؟ [ف] جیغ و داد.
هورێزا: بەرزەوەبو، راو [ف] برخاست.
هورێزاد: بەچەکەوەری، ناوە بۆ ژنان [ف] نام زنانه.
هورێزان: هەڵسان [ف] برخاستن.
هورێزای: هەڵسان [ف] برخاستن.
هورێزانای: هەڵساندن [ف] برخواندن.
هورێزیای: هەستان [ف] برخاستن.
هورێستەی: هەڵسان [ف] برخاستن.
هورێشە: ڕەوی، ڕواس [ف] روباه.
هورین: دەنگدانەوەی ئاوی زۆر بەهێزو [ف] صدای جریان شدید آب.
هۆرین: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] روستایی

بۆ کوردستان کە بەشێکیان ئەو ڕا ویران کردن.
هوریتگ: مەریکەلەکان، مەرات [ئا] دوات.
هوزلنە: ڕیک، ڕاوە، قسەهەڵاتن [ئا] هەڵدان.
هوزیوە: گوندێکە لە کوردستان بەشێکی ویرانی کرد [ئا] لە ڕووناهای ویران شدەی کوردستان توسط بەشیان.
هوزیە: کەزی بەهەشتی [ئا] حور بهشتی.
هوزیەمن: بابەتی ڕەش، کەویەیەفر، کلیکە، ڕەش، شاڕ [ئا] بهس.
هوژ: ۱) عاشیرەت: ۲) تۆڕی لە ڕەوی بەرزەوە بەسۆگ (بیاهۆژ وانا: کیژەلۆکە): ۳) تاپۆرە، کۆمەڵی مرۆڤ [ئا] ۱) عشیرە، ئیل: ۲) گردوخاڵ لە زەمین بڕخاسە: ۳) جمعیت، جماعت، گروهی از مردم.
هوژان: ۱) عیلات، عاشیرەتان: ۲) ڕۆژ ڕانەت: ۳) پارچە شعرێک قەسیدە: ۴) هەسیان، شاعیر [ئا] ۱) ایلات، عشایر: ۲) بسیار دانا، علامە: ۳) قصیدۀ شعر: ۴) شاعر.
هوژانشان: ۱) شاعیر، هوژ: ۲) کەسێ کە شیعری خەڵک بە گۆرانی دەڵێ [ئا] ۱) شاعر: ۲) سرایندۀ اشعار مردم.
هوژخواجە: گوندێکە لە کوردستان بەشێکی ویرانی کرد [ئا] لە ڕووناهای ویران شدەی کوردستان توسط بەشیان.
هوژوو: هەزار [ئا] هزار.
هوژەوەن: گیایەکە [ئا] گیاهی است.
هوژەڵان: گیایەکە کەخوورن [ئا] گیاهی است خوردنی.
هوژەڵاو: هوژەڵان، گیایەکە لە کانیاوا دەڕوێ [ئا] گیاهی است.
هوژەوژ: دەنگی سەیان [ئا] صدای سگها.
هوژان: فێربوون، ڕاهێنان [ئا] یادگرفتن، آموختن.
هوژاندن: فێرکردن، ڕاهێنان، هێن کردن [ئا] تعلیم دادن.
هوژاندی: فێر، ڕاهێنراو [ئا] یادگرفتە، آموختە.
هوژم: کەلەن، ان [ئا] تکان دادن.
هوژوم: پەلاماڕ [ئا] هجوم، حملە.
هوژە: گۆڕی با [ئا] صدای تندباد.
هوژە: بەگەل دەرچوونی مرۆڤە [ئا] گروهی رفتن مورچگان.
هوژەم: ڕەوەندەبەر [ئا] ڕمۀ خواند، گلۀ گران.
هوژین: هەڵوێست، ڕاهێنان، هێن بوون [ئا] یادگرفتن، آموختن.
هوس: ۱) وس، بێدەنگ بە: ۲) ڕەنگ، ڕەنگ [ئا] ۱) هیس: ۲) مایە.
هوسا: ۱) وسا، تاوەها: ۲) وستا [ئا] ۱) این طور: ۲) اُستاد.
هوست: تاڵی، لا، تەڵەکە، جەم [ئا] تزر.
هوستا: وستا [ئا] اُستاد.
هوستاکار: پیشەساز [ئا] استادکار، صنعتگر.
هوستایی: کارامەیی لە پیشەدا [ئا] اُستادی، مهارت.
هوستو: تەستو، ماڵ [ئا] گردن.
هوستە: هوستا [ئا] اُستاد.
هوسک: وشک، هشک، ڕەها [ئا] خشک.
هوسکو: ڕەشماڵی [ئا] ڕەنگرز.
هوسوو: خەزوو [ئا] خش، پەرزن با شوهر.
هوسی: کەو گوندەی کوردستانە کە بەشێکی کاولیان کرد [ئا] ڕووستایی بۆ کوردستان کە بەشیان ئەو ڕا ویران کردن.
هوسی: کەستوندەکی جادو [ئا] ستون جادو.
هوسیرە: خەزوو [ئا] پەرزن با شوهر، خش.
هوسیرەمە: خەسو [ئا] مادر زن با شوهر.
هوش: بێدەنگ، وس [ئا] هیس.
هوش: ۱) هش، ہش: ۲) وشەی ڕاوەستانەی کە: ۳) بڕی دوو جار بەڵەکی ڕەش و سپی [ئا] ۱) هوش: ۲) کلمۀ ترمز کلاغ، هُش: ۳) بز ڕەشار خشک.
هوش بۆن: دەنگ لی بڕان، بێدەنگ بۆن [ئا] ساکت شدن.
هوشم: وشم، دەیوەف سان، مال [ئا] شش.
هوشەر: هوشەر [ئا] شتر.
هوشترالوک: وشتر خۆرکە [ئا] خارشتر.
هوشترەوان: ساربان [ئا] ساربان.
هوشک: کەخوو بابی، جفتر [ئا] منکر.
هوشگە: بازەنی کە زاوا دەیدا بۆ خەزکەرین [ئا] پولی کە داماد برای جهیزیۀ عروس می‌پردازد.
هوشنگ: سیوی بی‌باڵە، هەتیوی باوکەماو [ئا] یتیم پدرمرده.
هوشە: ۱) هاشە، دەنگی باتی بەقەوەت: ۲) دروو بەهێزی خۆ کردن: ۳) ئامیانی بەتیر [ئا] ۱) صدای تندباد: ۲) لاف: ۳) پتیرمایه.
هوشە: ۱) وشی، وشی ترێ و خورما: ۲) گوشی دەخل: ۳) هەستی ئەندام (هوشەی بۆکردنی نە) [ئا] ۱) خوشۀ میوه: ۲) خوشۀ غله: ۳) حس اعضاء.
هوشەچن: گوڕاچین [ئا] خوشەچین خرمن.
هوشەچە: هوشەچن [ئا] خوشەچین خرمن.
هوشەڵ: وشەڵ، وریشەڵ [ئا] تکاه، وشەڵ.
هوشە کاری: خۆهەڵکێشان، پەیسی خۆ دان [ئا] خودستایی.
هوشە کردن: خۆهەڵکێشان بەهێزی خۆ کردن [ئا] لاف زدن.
هوشە کەر: خۆهەڵکێش [ئا] لاف زن.
هوشی: وشی ترێ و خورما [ئا] خوشۀ میوه.
هوشیار: ۱) وریا، خاوەن ہۆش و هوش: ۲) ئەنوستی، بەشەبەخەر [ئا] ۱) هُشیار: ۲) بیدار.
هوشیار: هوشیار [ئا] تکاه هوشیار.
هوشیاربۆن: ۱) ئاگادار بۆن لە بابێ یا شتێ، چاوڕێکردن: ۲) لە خەو بیدار بۆن [ئا] ۱) مواظبت: ۲) بیدار بودن.
هوشیاربۆنەوە: ۱) ئاگادار بۆن لە شتێ کە بەدەزانرا: ۲) لە خەو بیدار بۆنەوە [ئا] ۱) آگاهی یافتن: ۲) بیدار شدن.
هوشیاربۆنەوە: هوشیاربۆنەوە [ئا] تکاه هوشیاربۆنەوە.
هوشیارکردنەوە: ۱) ئاگاکردن لە شتێ کە بەدەزانرا: ۲) لە خەو بیدار کردن [ئا] ۱) آگاهی دادن: ۲) ازخواب بیدار کردن.
هوشیاری: وریایی [ئا] هُشیاری.
هۆشیاری: هوشیاری [ئا] هُشیاری.

هۆڤە: گەندەمۆ لە دەمو چاو لابردن [ف] موچینی لە رخسار.
هۆڤە: وەد. کوانیکە لە تاوەڵ دەنێت [ف] توهی فەمل وزۆ دام.
هۆڤەهۆڤ: هاندەدانی سەیوان [ف] صدای پیاوی انواع.
هۆڤ: ۱) کۆی، درندە؛ ۲) جەفاکەر؛ ۳) ترسنۆک، پیاوشۆفێن؛ ۴) زەبەلاحی مەهوری هیچ لە دنیا نەزان [ف] ۱) وحشی؛ ۲) گوشت بزرگ دری؛ ۳) مخوف، ترسناک؛ ۴) گردن کلفت نادان.
هۆڤا: هۆ ئەوەی، هەتاوە بۆ دەڕۆ [ف] آنجا، اشارە بە دور.
هۆڤەبەر: ۱) ناکاری بەوحشیانە؛ ۲) لەخۆبایی؛ ۳) نامەردو بزر [ف] ۱) رفتار وحشیانە؛ ۲) متکبر؛ ۳) پست و نامرد.
هۆڤەچو: بۆ هۆو شوینە ڕۆیشت [ف] بە آنسو رفت.
هۆڤی: کۆی، وەحشی. هۆڤ [ف] وحشی.
هۆڤیتی: دڕندەیی، برینی لە ڕوڵم کردن [ف] کنایە از وحشیگری.
هۆڤیتی: هۆڤیتی [ف] نگا: هۆڤیتی.
هۆڤ: ۱) ڕستەوە؛ ۲) دەنگی گەورە لە زستانەوەدا؛ ۳) دەنگی بەرزی گاڵتەش [ف] ۱) هی؛ ۲) صدای گلو در بالاآوردن؛ ۳) صدای گاویش.
هۆڤە: ۱) دەنگی گاڵتەش، هۆڤ؛ ۲) وەڤە، سەنگیکە بۆ ئەست بێ کێشان، سوتە؛ ۳) قیڵو تەڵە [ف] ۱) صدای گاویش؛ ۲) وزنی است؛ ۳) حیله و نیرنگ.
هۆڤەیان: قیڵیان، دەسبڕ [ف] حقەبان.
هۆک: ۱) ناسە، ئارەزو؛ ۲) بار، ئەستیای گان؛ ۳) گەل، مان؛ ۴) لوک؛ ۵) ڕاهی کردن، کردنەوەی گرێو شتی دەوارو ئاڵوز؛ ۶) هێلک، هێلکە، هالک؛ ۷) قوزین، گوشە؛ ۸) هەرەیسلایم؛ ۹) بیانو، دوزینەوە بۆ کارنە کردن [ف] ۱) آرزو؛ ۲) آرزوی جماع؛ ۳) اعتصاب؛ ۴) تخوم؛ ۵) باز کردن گرە؛ ۶) تخم مرغ؛ ۷) گوشە؛ ۸) نرم و ملایم؛ ۹) بهانە برای شیطنی.
هۆک: ۱) هۆگرتن، عادەت کردن؛ ۲) گەڕەدو سەرلێشێواو؛ ۳) وازوازی؛ ۴) نەرم و ئەسلایم؛ ۵) هۆڤە کاریەر، لەبیانو [ف] ۱) عادت و خوگرفتگی؛ ۲) هر نرم سراسیمە؛ ۳) دودلی مزاج؛ ۴) نرم و ملایم؛ ۵) تسلیل از زیر کار خود.
هۆکارە: هۆیەوە گرتن، ئاڵوودە [ف] خوگرفتە بە عادتی.
هۆکارەبوون: هۆیەوە گرتن، ئاڵوودەبوون [ف] خوگرفتن، عادت کردن.
هۆکارەکردن: غەری عادەتی کردن [ف] معتاد بە عادتی کردن.
هۆلەتادایش: لە قوزین خزیو [ف] بە گوشە خزیدە.
هۆکردەنەوە: هۆدانەوە [ف] نگا: هۆدانەوە.
هۆکش: وەتەی کەمراو ستاسین [ف] کلمۀ ترس الاغ، هُش.
هۆڵەکردن: مان گرتن، گەگرتن [ف] اعتصاب کردن.
هۆڵەهۆڵە: کاری بێ سەرو بەرە، تێکەو تیکە [ف] کار درهم و برهم.
هۆکڵ: توکەری بەردەست [ف] بادو، نوکر.
هۆکن: گەگر، مانگر [ف] اعتصاب کننده.
هۆکە: ئاوا بکە [ف] چنین کن.
هۆکەن: زەرف لە زۆماندا، جێهاد [ف] ظرف در دستور زبان.
هۆکەڵ کەروش: ۱) ئەوەبەر خوسەرکردن لە ڕێگەدا؛ ۲) لە ڕێگەی بۆ خوارە کەو پێچەکەدا [ف] ۱) بە شکل مارپیچ راه رفتن؛ ۲) از راه پرپیچ و خم عبور کردن.
هۆکی: ۱) ئەڤینی، بەسواری؛ ۲) وازوازی، دەمدەمی [ف] ۱) گوی بازی سواری؛ ۲) دودلی.
هۆکی: هۆلان ئەوەی کە ڕۆژ دەوری شوینە دەدا [ف] شهرت ران کاهجو.
هۆگاڵە: هەراو هوریا [ف] سر وصدا.
هۆگان: خەدان بەرت، کەوبەر تا کەوبەر. (هۆگالەسوتی دوزە) [ف] طرل، شیار شجیر.
هۆگج: بەران، وەبان، خۆرەبەر [ف] فوج.
هۆگج: ۱) شەڵەبەرانی دوسالە؛ ۲) بەرانی بەرزینی [ف] ۱) فوج دوساله؛ ۲) فوج فحل.
هۆگس: ۱) هۆگرتن؛ ۲) ئەم مەڵە هۆگری منە؛ ۳) خۆ، عادەت. (هۆگری کردوە [ف] ۱) اُنس گرفتن، عادت کردن؛ ۲) عادت کردن.
هۆگربوون: خۆبێ گرتن، عادەت کردن [ف] عادت کردن، انس گرفتن.
هۆگرتن: عادەت کردن، خۆبێ گرتن [ف] عادت کردن، خوگرفتن.
هۆگری: عادەت کردن، خۆبێ گرتن [ف] عادت کردن، خو گرفتن.
هۆگە: دڵخۆش، هۆجەمە [ف] بدسلوک.
هۆگەج: ۱) بەرانی دانست، بەرانی مەزێ بەردان؛ ۲) بەرهەڵست، دژ [ف] ۱) فوج فحل؛ ۲) معارض، ضد.
هۆل: گوڵیکی زەردە [ف] گلی است زردرنگ.
هۆل: بەخۆشی ئاهەنگ [ف] بیماری آشتاک.
هۆل: ۱) خاڵی، بێ هیچ شت؛ ۲) بیابانی جۆڵو هۆل؛ ۳) کۆبوونەوە؛ ۴) حۆکی، نەقیاو؛ ۴) مەیدانی شەڤێرو گۆبازی؛ ۵) گۆی شەڤێن؛ ۶) گۆبەرو ئەنانەنا؛ ۷) دەنگی بازیکی گا؛ ۸) دەنگی گۆبەرەکە؛ ۹) کەڵاڵ، هەڵسات؛ ۱۰) مزراق؛ ۱۱) تۆمەی زل؛ ۱۲) بڵندایی؛ ۱۳) جاڵاک هۆڵ؛ ۱۴) تەنەرین؛ ۱۵) گیرە [ف] ۱) خالی از هر چیز، کویر؛ ۲) دەوکەڵاک؛ ۳) هالو؛ ۴) میدان چوگان بازی؛ ۵) گوی چوگان بازی؛ ۶) سر وصدا، غریو؛ ۷) صدای بازیک گاو؛ ۸) صدای گوسالە؛ ۹) بلند؛ ۱۰) گردنا؛ ۱۱) آتای بزرگ؛ ۱۲) بلندی؛ ۱۳) خوب؛ ۱۴) شجاع، ترس؛ ۱۵) خرمنکوبی.
هۆڵ: ۱) ئاهەڵی بەن؛ ۲) زۆری گەورە لە ماڵەدا؛ ۳) جانی و جانوری بەکسالە [ف] ۱) آغل؛ ۲) هال، سرسرا؛ ۳) گرۆ یک سالۀ الاغ و مادیان.
هۆڵ: ۱) وانی، بەش؛ ۲) بیابانکی زەلامی سۆرهەسۆڵ بوا؛ ۳) مۆرەوەی ئەسالی خورمایی؛ ۳) سەرلێشێواو، وازوز؛ ۴) گای زۆر ئەڤەوی زل؛ ۵) برنی گوی سۆز؛ ۶) بۆری هۆڵەشتی باریک؛ ۷) هۆهەڵکشان [ف] ۱) مایل بە؛ ۲) موزرد مایل بە خرمایی؛ ۳) سراسیمە، هاج وواج؛ ۴) گاو تنومند و فربە؛ ۵) برگوش قرمز؛ ۶) خاکستری رنگ تیرە؛ ۷) لاغر.
هۆڵ ئاباڵە: ئەوی هەرە جاکە، باشترینەکە [ف] بهترین.
هۆلاوە: ئەڵەی کولەدانی کشان [ف] گالۀ خیگ آب کشی.
هۆلان: گەمەی شەڤێن بە گۆچان و گۆ [ف] چوگان بازی.

هۆلان: هۆلان ◻ جۆگان بازی.
هۆلانەن: ١) هۆراندنی گا؛ ٢) دەنگی دەزی گوێزە کە ◻ ١) صدا کردن گاو؛ ٢) صدا کردن گوسالە.
هۆلانە: گەمەی گۆیێن ◻ گوی بازی.
هۆلیاف: جۆرەدانکێش، بەشانوشۆت ◻ لاف زن.
هۆلدان: برینی لە ورگ ◻ کنایە از شکم، معدە.
هۆلس: تارانشین، دزی کۆچەر ◻ نقطە مقابل کوچ نشین، ساکن در یک محل ثابت.
هۆلف: کوری دۆر گرتە ◻ سوراخ فراخ.
هۆلقدو: گرتوخانە ◻ زندان.
هۆلەک: ١) کۆچ، خانوی جکۆلە لە دەشت؛ ٢) کەمەر ◻ ١) کوچ؛ ٢) خانهٔ تاق، کپ.
هۆلکالەن: داکشان کردن بە سەر زەویدا ◻ بر روی زمین کشیدن.
هۆل کەردش: گێرە کردن ◻ خرمن کوبیدن.
هۆلکی: ١) بەعەرزا داکشرا؛ ٢) زەلی بوو، هەڵەنگوت ◻ ١) بر زمین کشیده شد؛ ٢) شکستی خورد.
هۆلل: ١) بەشی تەمەن؛ ٢) هەل ◻ ١) ظهر هنگام؛ ٢) فرصت.
هۆللا: کوڵانی ◻ کاروزنه.
هۆللگە: جەنارگەی ڕاوچی ◻ کمینگاه، شکارچی.
هۆللگن: فۆچ، فۆچەدڵکەوتو ◻ مخروط، مخروطی.
هۆللە: گەمەیەکە بە سیخ، حوالەمەرسی ◻ نوعی بازی.
هۆلم: هەڵب، هلم ◻ بخار.
هۆلمان: بەعەدە، بەعد، عۆر، ورگ ◻ شکمبه، معده.
هۆلنج: دڵنیکاهاتن ◻ انهزام.
هۆلنگ: ئراو، تەل ◻ آبکی، رقیق.
هۆلنۆ: ١) هەرمن، هەمەرۆ؛ ٢) لۆس، بەرم لە دەستان، دزی زۆر ◻ ١) گلابی؛ ٢) صاف وارو.
هۆلۆ: هۆرج، کۆرج، فۆرغ ◻ هلو.
هۆلۆشە: پیرخەنیاد، بروتی ساوار ◻ دیزهٔ بلغور.
هۆلۆل: هۆلۆل، ناوخاڵی ◻ کاوک.
هۆلیۆلی: ١) هولیولی، گەلاڵی و سەرەوژۆ؛ ٢) بی ئارام، هەساەدەر؛ ٣) مەزەبەکە بەزەواسی لایان وایە پاش مەرگ گیانیان دەچێتە بەر زەمەوەریکی تر ◻ ١) گیج و منگ و سرسری؛ ٢) ناآرام؛ ٣) مذهب تناسخ.
هۆلۆنج: دڵنیکاهاتن، سەرەتای زەنامبو ◻ انهزام.
هۆلۆوزە: تیکوڵی سەوزی گوێز ◻ پوست سبز گردو.
هۆلە: جۆرێک، جۆرێکە، ملە ◻ حشرهٔ آبزی.
هۆلە: ١) دەنگی بانگ کردنی گوێزەکە؛ ٢) دەنگی لێخوڕینی گوێزەکە؛ ٣) دەنگەدەنگی پەگر یانەوە؛ (هەرلو هۆلەهۆلەتی)؛ ٤) گێرە ◻ ١) صدای خواندن گوساله؛ ٢) کلمهٔ راندن گوساله؛ ٣) صدای گریه‌آمیز؛ ٤) خرمنکوبی.
هۆلە: ١) هۆڵ؛ ٢) هۆلە، هراندن بۆ گورگ‌ڕاندن ◻ ١) نگا: هۆڵ؛ ٢) غریو از پس گرگ.
هۆلەب: ١) گێرە؛ ٢) گوندێکە لە کوردستان ◻ ١) خرمنکوبی؛ ٢) نام دهی در کردستان.
هۆلی: ١) جولی، لۆس لەدەستان؛ ٢) هەلۆ ◻ ١) لغلس، صاف و خوش دست؛ ٢) عقاب.
هۆلی: ١) هۆڵی جانی و جانوی تۆکساڵە؛ ٢) گێزی، دەنەکی، هۆلی؛ ٣) گێرەی گۆڵەی؛ ٤) گۆجەیی گۆمەزی ◻ ١) گرهٔ پاک سالنه؛ ٢) هالوبی؛ ٣) خرمنکوبی؛ ٤) جوگان.
هۆلی: تایبەت لەئاوا، بەمەوزەب (ئەم شەمەر نە هۆلی‌یە) ◻ این طور به این نحو.
هۆلی: جانتەو جانو ◻ کرهٔ الاغ و مادیان.
هۆلین: سەندار ◻ جدار، تیر بزی.
هۆلینەنە: زمان لۆس، کلکەسۆنە کەر ◻ سلق، چرب زبان.
هۆلیسکی: زمان لۆسی، کلکە سۆنە ◻ سلق.
هۆلی کرن: گێرەکردن ◻ خرمن کوبیدن.
هۆلی کری: گێرەکراو ◻ خرمن کوبیده.
هۆلیلک: ١) سەقر، باڵداریکی ڕۆکەرە؛ ٢) جەرەدل، ورخال ◻ ١) صقر، پرندهٔ شکاری؛ ٢) لاشخور.
هۆلین: قۆاەکردن ◻ غریو راه انداختن.
هۆلین: سەقین، گۆیێن ◻ بازی گوی و چوگان.
هۆم: شوم، بی‌قەدر، (فلانکەس بەهۆمە بانی شومی هەیە) ◻ شوم.
هۆم: خۆم، ڕۆم ◻ خودم.
هۆما: پیرۆز ◻ همایون.
هۆما: خودا، خوا، هۆمای ◻ خدا.
هۆما: هۆما، خودا، خوا ◻ خدا.
هۆمان: بەشتر ساف ◻ صحرا.
هۆمارتش: ژماردن ◻ شمردن.
هۆمارتش: ژماردن، هۆمارتش ◻ شمردن.
هۆمارتوخ: ژمارەبار ◻ محاسب، آمارگر.
هۆمال: هاوجەوان، بەرەبەرە کالی کەر ◻ هم‌جنس، رقیب.
هۆمام: دەسەڵاتدار، پیاوی مەزن ◻ شخص مقتدر.
هۆمان: ١) خۆمان؛ ٢) خودا بە شێوەی کوردی زار ◻ ١) خودمان؛ ٢) خدا.
هۆمای: خودا، هۆما ◻ خدا.
هۆمای: هۆما ◻ خدا.
هۆمای بکۆ: خوا حەزاکا، خوا بیکا ◻ خدا کند، انشاءالله.
هۆمای ڕانۆ: خوا لەبڕانی ◻ خدا می داند.
هۆمای سینەنی: بەشتی خودا، بیکە لە ڕاهی خوادا ◻ بخاطر خدا.
هۆمای کەردگا: ١) سوپاسی خودا؛ ٢) بەرەکەتی خودا ◻ ١) شکر خدا؛ ٢) برکت خدا.
هۆمای کەلی: بەشتی خودا ◻ بخاطر خدا.
هۆمای گرۆتا: خوا لەکۆڵی کاکەوە، خوا گیانی بستینێ ◻ خدا او را

بکشد.

هۆمای گرەوتا: هۆمای گرتا [ف] خدا لوری بکشد، خدا جانش بستاند.

هومایل: مەرزەبەرزە، بارچەی سپی ساف، خایەلاوی زۆر باش کە بەگرینە گرانی [ف] جلوار.

هۆمای نیکۆ: خوا بەلا [ف] خدا نکند.

هۆمای واژۆ: بە لزمی خوا [ف] بە امید خدا، بەخواست خدا.

هومایون: ۱) غامیکی، کۆنە؛ ۲) مەیمارەك [ف] ۱) آهنگی است؛ ۲) فرخنده.

هومایونی: جۆری خەت [ف] نوعی خط.

هومایی: هومایل [ف] جلوار.

هومایی: تایبەتی، خوماڵی [ف] مخصوص، خصوصی.

هومیان: هەتیانە، هەوان، هەواند، هەمانە [ف] انبان.

هومیانی: جانەوەری قابورگەدار [ف] جانوری کە لاك دارد.

هومیز: هەمیز، هەرانیز [ف] براق.

هومی: دو زنی دو برا لە یەکتر، دو هیوەزنی [ف] نسبت دو زن دو برادر باهم جاری.

هومجەسانی: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هۆمدەم: هاودەم [ف] همدم.

هۆملکی: دەگەڵ چۆنەوە، بەرهەڵە کانی کردن [ف] مطابقه، روبروبی.

هومە: کۆبە [ف] خُم.

هۆمە: هومە، کۆبە [ف] خُم.

هومەراخ: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هومەرامیان: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هۆمەرقوم: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هومەرمەلا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هومەرمەلدان: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هومەرەسینا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هۆمەڵقەزا: چەمەو گوڕەو زەنانەی بەکۆمەڵ [ف] همهمه و جنجال وشلوغی.

هۆمەلێرە: دزەی گۆشتو ئەنداڵیان [ف] دزی آبگوشت.

هۆمەیش: لە کوکردنەوەی لقان بۆهەوە [ف] فراغت از جمع‌آوری علوفه.

هۆمەیی: بەزی، بۆری، تاریاك [ف] گوسفند نوسی رنگ تیره.

هومێ: ئومێد، هومێ [ف] امید.

هومێد: هومێ [ف] امید.

هومێدەوار: بەئاوات [ف] امیدوار.

هۆن: ۱) پاشگر بەماناکەیەکی کە لەهۆن؛ ۲) بەهەزار؛ ۳) دەنگی گریانی سەیر و بەیەکگەیشتن (هۆنەهۆن بەکە)؛ ۴) کەو چۆرین؛ ۵) هۆن، تیوە، ئەنگۆ، هنگ؛ ۶) خەت لەزەوەیان بۆ تاو پیداهێنان؛ ۷) هەوەدەن [ف] ۱) پسوند به معنی باقیماندهٔ گیسو یا ریسمان؛ ۲) باقیمانده؛ ۳) صدای گریهٔ انبوه؛ ۴) این طوری؛ ۵) شما؛ ۶) شیار آبیاری در زمین؛ ۷) رویا، خواب.

هۆن: ۱) ئەنگۆ، هنگ، هنگۆ، تیوە؛ ۲) حۆن، حین، حۆین، حوین؛ ۳) دارانی بۆ ساتەوە (هۆن هۆن هرمیشکی لە جاوەدا) [ف] ۱) شما؛ ۲) حون؛ ۳) ریزش بدون انقطاع.

هۆنا: هینندا، هێمان [ف] هنوز.

هۆناس: سەر باڵەی ئەرونە [ف] سردستهٔ دروگران.

هۆناڵو: خوینداوی [ف] خون آلود.

هۆنان: ۱) تەنین، چنین؛ ۲) برینی لە بنیات‌نانی داوودەزگای مری یان بازرگانی [ف] ۱) بافتن؛ ۲) کنایه از تشکیل سازمان.

هۆناندن: زەمەری هۆنان [ف] نگا: هۆنان.

هۆناو: خوینداو، تەری خوینداوی [ف] خونابه.

هۆندراو: ۱) داوی بەبەکەو، باندراوی ئەڵەدەکشاو؛ ۲) دەنگەمۆرەی بەبەهەو گراو [ف] ۱) بهم بافته؛ ۲) بهرشته کشیده.

هۆندراوە: ۱) هۆندراو؛ ۲) برینی لە بە شەمر گۆنراو [ف] ۱) نگا: هۆندراو؛ ۲) کنایه از کلام منظوم.

هۆندك: هندك، کەم [ف] کم.

هۆندن: وەشین [ف] نگا: وەشین.

هۆندنەوە: هۆندن، وەشین [ف] نگا: وەشین.

هۆندوو: ئەمەوێت، زۆرەوە [ف] آخرین، تو.

هۆندوو: زۆرەوە، هەتاو دەیوێت [ف] آخرین، تو.

هۆندە: ۱) هینندە، ئەوەندە؛ ۲) بر [ف] ۱) این قدر؛ ۲) بیشتر.

هۆندەکە: هندك، کەم، کەمەکە [ف] کم.

هۆنراو: هۆندراو [ف] نگا: هۆندراو.

هۆنراوە: هۆندراوە [ف] نگا: هۆندراوە.

هۆن‌زێ: خوین‌زێ [ف] خونریز.

هۆنزەك: بەهەوز [ف] تُرت خواب.

هۆنزی: بەهەوزی هانی [ف] تُرت زن.

هۆنزین: ۱) وەشەوزان؛ ۲) زاکشانزو دریژەوان بۆ سۆکەخەو؛ ۳) خەوبردەوە، بۆزین [ف] ۱) تُرت زدن؛ ۲) دراز کشیدن برای خواب کوتاه؛ ۳) کسی را خواب بردن.

هۆنقەراس: هانقاس، ئەوەندە، ئەوەندەزەبە [ف] این اندازه.

هۆنك: فینك [ف] خنك.

هۆنك: فینك [ف] خنك.

هۆنکایی: فینکایی [ف] خنکی.

هۆنکەبا: بایەکە لە باکوری جوزەدەکەوە دێ [ف] باد شمال شرقی.

هۆنگ: هۆن، ئەنگۆ، هنگ، تیوە، هەوە [ف] شما.

هۆنگۆ: هنگ، تیوە، ئەنگۆ، وە [ف] شما.

هونگوست: قاشق، لی، بلی، لقمی [ک] انگشت
هونگوستن: ئەنگوستیلەی دوریان [ک] انگشتانه
هونگوستەك: هونگوستر [ک] انگشتانه
هونگوستیل: ئەنگوستیلە [ک] انگشتری
هونگوستیلك: ئەنگوستیلە [ک] انگشتری
هونگولین: ئەنگوستیلە [ک] انگشتری
هونگولیسان: ئەنگوستیلە [ک] انگشتری
هونگولیسکی: کاڤەستن، شکلان [ک] نگا: کاڤەستن
هوئەدو: هوئەدەو [ک] نگا: هوئەدەو، وەدەن
هوئە: جەند، هەند، گەلای گیایەکە دەیهاژن بۆ جوانی و دەرمان وەکو زەنگی سوورە [ک] حنا
هوئە: ۱) هوئەدار، برجی هوئەدار؛ ۲) مووری هوئەدار؛ ۳) نیشانە، نیشانەی باشی، تاکان (هوئەی مرانەم)؛ ۴) بەشوین یەکا داوەرینی فرمیسان؛ (هوئەهوئە فرمیسکی هاتەخوار)؛ ۵) تەوجوورین (بەلی گش کەس هوئە بی وەسانە)؛ ۶) دەنگی گریانی سەیر؛ (ئەم هوئەهوئەت لەیە)؛ ۷) لوریی گیژاو؛ ۸) هەلیەست، شعر، چرانیەری بەلشان؛ ۹) نەسیم، نسە [ک] ۱) بهر بەتە؛ ۲) بەرنە کنیە؛ ۳) نشانەی خوین؛ ۴) ریزش، لشك پیاوی؛ ۵) جنین هەستە؛ ۶) صدای گریە ئەسە؛ ۷) صدای گریاب؛ ۸) شعر، نظم؛ ۹) نسیم
هوئەم: مال، خاوەن، جیگەی زیان [ک] خانه
هوئەیا: نوکەری باوەڵ [ک] نوکر باوەڵ
هوئەدار: باوەڵی مال [ک] خانەدار
هوئەر: ریس، رەنگین، جوهر [ک] هنر
هوئەر: ۱) کەسی کە دیفوئەیە؛ ۲) بریتی لە شاعر [ک] ۱) باقلە یا بە رسە کشتە؛ ۲) کنایە لە ناظم شعر، شاعر
هوئەراوی: شتی کە جوهری تیدا دەکارکراوە [ک] هنری
هوئەرمەن: جوهرەمەند، ئەدەبی رەنگین، بەجوهر [ک] هنرمند
هوئەرمەند: هوئەرمەن [ک] هنرمند
هوئەرەوەر: هوئەرمەن [ک] هنروەر، هنرمند
هوئەری: جوهری، هوئەرمەندانە [ک] هنرمندانه
هوئەهوئە: ۱) گریانی سەیری بی‌ئەسوو؛ ۲) فرمیسکی داوەرینی بەشوین یەکدا؛ ۳) دەنگی گیژاو [ک] ۱) گریەی ئەسەی بەون انقطاع؛ ۲) اشك ریزی بەون انقطاع؛ ۳) صدای گرداب
هوئەك: برجی وەهوار [ک] زلف تابیده
هوئەهوئە: هوئەهوئە [ک] نگا: هوئەهوئە
هوئەنی: تاوەها، بەو ئەرە [ک] اینطور
هوئی: تاوەها، بەوجورە [ک] اینطور، چنین
هوئی: بریتی لە دوژمنی خوئی [ک] کنایە لە دشمن خوی
هوئین: هوئەدەو [ک] نگا: وەدەن، هوئەدەو
هوئین: هوئەدەو، هوئین، هوئاندن [ک] نگا: هوئاندن
هوئینەوە: هوئەدەو، وەدەن [ک] نگا: وەدەن
هوُ: ۱) بەلی، هلا؛ ۲) کەو شتی دوُر [ک] ۱) کلمەی جواب، بلی؛ ۲) آن، اشارە بە دور
هوُرا: هوُ کەوجی‌ئەد، هەمایە بۆ دوُر [ک] آنجا، اشارە بە جای دور
هوراتش: بیکەنین، خەند، کەنین [ک] خنده
هوراتە: ۱) بیکەنین؛ ۲) بزەی کەنین [ک] ۱) خندیدن؛ ۲) خندیدن
هوراتیش: بیکەنین [ک] خندیدن
هوُرت: هورت، هەورت، حەورت، حەفت [ک] هفت
هوُرتای: حەفتا، حەفتی، حەوتای [ک] هفتاد
هوُرتن: ۱) شەوین کەساو؛ ۲) جەوین بۆکە، هەورتن [ک] ۱) سبز؛ ۲) حوض
هوُرسان: هەورسان [ک] اصسان
هوُرق: تاق، تاقی گومبەز، هەورق [ک] سقف گنبد
هوُرلی: ۱) هەورلی، بانی؛ ۲) بەرس [ک] ۱) خوب؛ ۲) ترس
هوُرن: خەو، خەون [ک] خواب، رؤیا
هوُرنەیش: توانا کرن، لی‌مەزانین [ک] نگاه کردن
هوُرە: بازی، سەوز، بلی، داربن [ک] بازو
هوُرەدا: کەو شتی لەمەرجاوەو دوُر [ک] آنجا
هوُرەها: هورە [ک] آنجا
هوُرەهانی: لەوینا لەورە [ک] اینك آنجا است
هوُرەوت: کەو شتەت [ک] آن چیزت
هوُرەوانا: لەوا لەورە [ک] اینك آنجا است
هوُرەوانی: هوُرەوانا [ک] اینك آنجا است
هوُرەوەرە: شتەمی، جرگ، جیرگ [ک] هورە
هوُرەقە: کەو شتە لەمەرجاوەو دوُرە کە [ک] آن چیز که نمایان است
هوُرەها: تەوەتانی لەوی [ک] اینك در آنجا است
هوُرە: بازی، بلی، داربن، سەوز [ک] بازو
هوُرها: وەلەی گالتەپی کردن [ک] کلمەی تمسخر
هوُرهوُ: ۱) وەلەی جوانیان لە جوُت لیخورینە؛ ۲) بانگ کردنی جیگەل؛ ۳) بانگ کردنی کەسی لەدوُرەو؛ (هوُرهوُرەم بەمەسین)؛ ۴) دەنگی سەیرمازو باوەڕ نەکراو؛ (هوُرهوُرەو تۆ دەڵی جن)؛ ۵) نکەو کلام گشتاوز بو خەنجەر (ئەی)؛ ۶) خوانسەن گلە؛ ۷) حرف ندای دور؛ ۸) علامت تعجب و ناباوری
هوُرهوُز: ۱) دەنگی گریان؛ ۲) جوینەدی کوردە [ک] ۱) صدای گریه؛ ۲) صدای جغد
هوُرهوُکەرە: جوینی کوردە [ک] فحش جغد
هوُی: ۱) وەلەی بانگ کردنی دوُر؛ ۲) گریی، مەرج [ک] ۱) حرف ندای دور؛ ۲) شرط
هوُیانەن: گریکردن، مەرج دانان، مەرج بەستن، گرەوکردن [ک] شرط بستن
هوُیج: هەشت [ک] هیچ
هوُین: وەرە، هوُرە [ک] خرد، ریز
هوُیرك: ۱) هوُرە؛ ۲) گالتەو شانو؛ ۳) گوریزك، غاب [ک] ۱) خرد؛ ۲) شانو؛ ۳) توپك، پا
هوُیزی: ۱) هەستە جوُری خزە بۆ شەرینتو کوردەدەکاریان دەکا زەردگی

شەنج؛ ۲) گورز؛ ۳) باهۆی بەستراو لە گیا؛ ۴) دەستەی گوڵ ▣ ۱) توخمی جۆرێ جنگی؛ ۲) گورز؛ ۳) بستەی گیا؛ ۴) بستەی گڵ.

هۆیسیر: کەلەوی لەشوێنی هەراو ▣ کەلەوی باڤە لە ترکە.

هۆیسیل: هۆیسیر ▣ کەلەوی ئەڵە باڤە لە ترکە.

هۆیش: جۆش، هۆش، بینی زاوەستاندنی کەر ▣ کلمەی ترمز الاغ.

هۆیشان: وەستان، ئیستان ▣ خەتان.

هۆیکن: لەو گوندانەی کە ڕەسانە کە بەشێکی کاڵاکان کرد ▣ ڕەسانی لە کوردستان کە بەشێکی ئەو ڕا وەرگرتن کردند.

هۆیل: ئارانانگان (من لە هۆیلا نەموم لەبەشی کریا) ▣ ئاگا، ئاماژە.

هۆیل: ۱) هۆڵ؛ ۲) حۆڵ، گۆڕ؛ ۳) بیاوی مۆخوربای؛ ۴) باڵا، بەنال، خاڵی ▣ ۱) نگا، هۆڵ؛ ۲) سراسیمە، گیج؛ ۳) ئەم مۆخربایی؛ ۴) خاڵی، بەی.

هۆین: ۱) ئەوە، وە، هەنگ، لەدەنگ، هۆن؛ ۲) فێر لە فێرۆن ▣ ۱) ئەسا؛ ۲) یاد، ئاگرگرتن.

هۆین‌بۆن: فێرۆن ▣ یادگرتن.

هۆینك: فینك، ساردی، سازگار ▣ خنك.

هۆین‌کرن: فێرکردن ▣ یادەدان.

هۆیە: یارە، سەول، بنگی دارین ▣ یارە.

هۆی‌ها: وەی، سەیرەمان و بایەڕەکردن ▣ کلمەی تعجب و ئاماژەی.

هۆیی: هەوە، یارە ▣ یارە.

هۆیی‌یە: بۆ، داری سەرملی گاجوتان لە کاتی جوت کردنا ▣ یوغ.

هە: ۱) خاوەنی بۆن؛ ۲) وەسەی دەبەدان (هە برام، هە کوڕن هە لە منتان کەن)؛ ۳) دەرگرە، ها؛ ۴) بینی هەرمان (هەرۆ هەرن)؛ ۵) ئەی، هۆ (هە یاران)؛ ۶) هەن (هە بیرە، وانا هەر باخوە) ▣ ۱) موجودە؛ ۲) کلمەی تشجیع؛ ۳) بگرە؛ ۴) حرف فرمان و دستور؛ ۵) ای، حرف ندا؛ ۶) هەبوو.

هەد: هەد، هدا ▣ هد.

هەدا: هدا، هد، ها ▣ هد.

هەدە: ۱) داهد، هەدەك؛ ۲) نوزن، کەسو کەیدك؛ ۳) دەلق؛ ۴) گرمۆلەی دەرمان ▣ ۱) داهد؛ ۲) کمی؛ ۳) گلە؛ ۴) قرص.

هەبا: بۆبار خاوەنی بۆن بوایە ▣ اگر می بود.

هەباس: بۆکەلەباری هەباس ▣ محفظ عباس، باوەڕدەر.

هەباس‌چەمەك: لەو گوندانەی کە ڕەسانە کە بەشێکی کاڵاکان کرد ▣ ڕەسانی لە کوردستان کە بەشێکی ئەو ڕا وەرگرتن کردند.

هەبان: ۱) بیوانە، بیوایەن؛ ۲) هەبان، هەوان ▣ ۱) اگر موجود بودند؛ ۲) ابنان.

هەباندن: هەڵبژاردن، هۆڵبەستن ▣ لیست داشتن.

هەبانە: ۱) کۆبەلەو جەرەی بۆدەستە؛ ۲) هەبان ▣ ۱) خمو و تنگ بی‌دستە؛ ۲) ابنان.

هەباهەب: ئاکەئاکە ▣ یکی یکی، دانەدانە.

هەبت: بۆ، (هەبت هەت جوابە) ▣ موجود باشد.

هەبرەتی: دانەوەیەو سەوزی وشکی هەڵگرا و بۆ زستان ▣ بنشن و سبزی خشك ذخیره شده.

هەبرۆش: سیاوە، ڕەشکەی کوڵترە ▣ سیاەدانە.

هەبرۆشك: سیاوە، ڕەشکەی کوڵترە ▣ سیاەدانە.

هەبریك: بریکی پەرزی پەیو ▣ دوکار، پشم‌چینی.

هەبریکە: هەبریك، دوڕتی، خوری پەیو ▣ دوکار.

هەبس: حەبس، گرتوخانە ▣ زندان، حبس.

هەبشاندن: بە ڕەقەم بەلە فڕەخواردن ▣ پرخوری شتاب‌آمیز.

هەبکی: دانۆ، دانۆلە، گەنمی لەناوا کوڵاو ▣ گندم آب‌پز.

هەبل: ۱) بر، ترە؛ ۲) تەنوشی گرفت ▣ ۱) بُر؛ ۲) بیماری امتلا.

هەبلەق: تەبلەق، بارو، بارك ▣ خلنگ، آلش.

هەبلین: ۱) بڕبۆن؛ ۲) تەنوشی گرفت؛ ۳) تۆشی بەتۆشی گرفت بۆن؛ ۴) تاڵوڕۆن، سەرلێشێواو ▣ ۱) برشدن؛ ۲) بیماری امتلا؛ ۳) مبتلاشدن بە امتلا؛ ۴) سرگیج.

هەبن: بەندی سنگی ڕەشتمال ▣ بند دیرك سیاەچادر.

هەبنو: ۱) بۆ؛ ۲) دارا؛ (بیاوێ هەبنو لەفیر تیە)؛ ۳) ئەوی هەیە ▣ ۱) بود؛ ۲) دارا؛ ۳) موجودی.

هەبۆسان: ڕاڕیانە، گیایەکی بۆن خۆشە ▣ ڕازیانە.

هەبۆن: ۱) دارایی؛ ۲) ئەوی هەبۆن (هەبەتی)؛ ۳) ئەوان بۆن ▣ ۱) دارایی؛ ۲) موجودیت؛ ۳) بودند.

هەبۆنی: ۱) ئەوی هەبۆنی، دەوڵەمەندی؛ ۲) زیرەك ساغی ▣ ۱) ثروتمندی؛ ۲) سلامت.

هەبە: خاوەن بۆن بە (تو خاوێ بچی هەر هەبە) ▣ موجود باشی.

هەبەت: هەڵبەت، هەڵبەت، بێ گومان ▣ البتە.

هەبەش: هەراش، بەشەف (کارگ هەبەشە) ▣ پالەدە، ڕەندکردە.

هەبەشیك: جۆرێ مەقەڵی لە قوڕ گلیکەی وەك بەهەقەلی ▣ نوعی مقل گلین.

هەبەك: ۱) لمی دەست، پەری دەست؛ ۲) پیچەك کەموسکانی ▣ ۱) کف دست؛ ۲) اندکی.

هەبەکۆ: ڕەشەبێ کە ▣ مثل اینکه.

هەبەهەب: وەسەی دەبو هاندانە لە شەڕدا ▣ کلمەی تشجیع در جنگ.

هەبی: ۱) خاوێن بۆن بی؛ ۲) هەبی؛ ۳) جۆرێ کەندر؛ ۴) لوکە ▣ ۱) باشی؛ ۲) بود؛ ۳) نوعی کندر ریسمان؛ ۴) پنبه.

هەبیس: مرۆی بەرکەدنا و بیاوی خوا ▣ زاهد، مرد خدا.

هەبین: بۆن ▣ بودن، وجود.

هەبینا: لۆکەی تر، کەنیکی دیکە ▣ اندکی دیگر.

هەپ: ۱) توخمی (مەبەی بخر لەبەر گەرمای)؛ ۲) هەپ، هەپ، هەپ؛ ۳) وەك سك؛ ۴) خوارین لە زاوای زاوکانەدا ▣ ۱) بخار زمین؛ ۲) وای سك؛ ۳) خوراکی درگوپینی کوڕ کالە.

هەپرۆن: وریو خاش، لەتو کوت، ئەسو شاخەو کەفشەو ئەو هەوەن بەهەپرۆن بو ▣ خرد و خاش، لت و پار.

هەپرۆن‌بەهەپرۆن: ۱) هەپرۆن (ڕا)؛ ۲) شاخی (ئەو بەرو دەوان (جوابە کی هەپرۆن‌بەهەپرۆنە) ▣ ۱) خرد و خاش و ترکیده؛ ۲)

پرتگاه بسیار سخت و بلند در کوه.

همیس: حمقی، گرتوحانه [ز] زمان

همیش: ۱) تمسی، سین؛ ۲) بزمه؛ ۳) برگمرلی دمغر به پالهیستو (جوال همیشالدن) [ز] ۱) شیش؛ ۲) عطسه؛ ۳) اکشن طرف یا فشار

همیشالدن: دگرتنی جوالو دمغر برآوریو به پالهیستو [ز] برکردن طرف یا فشار

همیش کردن: پرسین، پسمین، چژرین، سمرهینان [ز] عطسه کردن

همیک: ۱) کمرکیت؛ ۲) تیلا؛ ۳) بهوری تمستون؛ ۴) خواردنی سوال به زبانی سندالان. همین: (همیکی بده بهکی) [ز] ۱) سانهٔ پودکوبی؛ ۲) چوب برگ‌کوبی؛ ۳) بلاس و گلیم سفر؛ ۴) خوردنی در دهان کودکان.

همیکراک: تاله‌کوک [ز] گیاهی از تیرهٔ سنگ.

همیله: ۱) کورتیب‌لاکی همیلی، همیله؛ ۲) بزاوه، زاوانده، وزنه [ز] ۱) کوتاه‌قد چاق؛ ۲) هدیان.

همین: ۱) تمرانو، بزمانی زاروکان، نسل خدلاس‌بو؛ ۲) چوبیکه‌مانکه [ز] ۱) تمام شده به زبان کودکانه؛ ۲) سانهٔ‌سیر، هُدهُد.

همین: ۱) جوری پشکی ورد؛ ۲) همیه، کمرکیت [ز] ۱) نوعی سنهٔ ورد؛ ۲) سانهٔ پودکوبی.

همیوک: پیر، سکیمانه [ز] هُدهُد، سانهسیر.

همیوله: جمیوُل، زنجره‌لامی جران [ز] لشکر، ظهیر.

همیه: ۱) کمرکیت، همیله؛ ۲) سمرمراه؛ ۳) فریو، خدلمان؛ ۴) حمیه، تعب، حیب [ز] تمو شوشتی جلکی پیداه‌کسین [ز] ۱) سانهٔ پودکوبی؛ ۲) ابزاری در خیش؛ ۳) فریب؛ ۴) وای سگ؛ ۵) رخساره.

همیه‌تان: خاباندن، فریوران [ز] فریب دادن.

همین: همیه خواردن که زبانی منالاه [ز] خوردنی در لهجهٔ کودکان.

همین: بهوی بانگ‌کردنی زاروک بو خواردن، بخو [ز] بخور، به زبان کودکانه.

همینوک: بزمان، شیرینی‌الهانی جرنه.

همت: ۱) بهوی بندهانی سهگ؛ ۲) تازادکردنی بیجو له مزینی دایاه؛ ۳) تلف، تمم، کن [ز] ۱) کلمهٔ برانگیختن سگ؛ ۲) آزادی بچهٔ دام برای شیرمکیدن؛ ۳) ترد، پیش.

همتا: ۱) تمو سیری ماوبو نیوان: اشره همتا نهوی مو بسته؛ ۲) وهای سرپیدانان: (همتا نهمی نایهم)؛ ۳) بو نهوی: (کاریو کرد همتا نهیزی کارتناکا)؛ ۴) بی‌برانهوی: (همتا همتایه قسمت بهگهل ناکهم)؛ ۵) تا بوختی: (همتا نوم ناسنا بوی تاسنا بوُن / تموسنا موُ بموُ تهتایه بی تو) دکسوردی [ز] ۱) حتی، تا؛ ۲) حرف شرط؛ ۳) تاینکه، برای اینکه؛ ۴) ابد همیشه؛ ۵) تا وقتی.

همتان: ۱) کوتکی گهوره؛ ۲) تاوش، بهوی زنی کلاره‌بوگ له کیف [ز] ۱) پُشت گچ‌کوبی؛ ۲) صخرهٔ غلطان از کوه.

همتاروک: له خوروبا زاروک نیزی، وانا: تاگروکه [ز] اصطلاحی که در جشن نوروز گفته می‌شود.

همتاسمر: هلمیسه: (دنیا همتاسمر همر وا نایی) [ز] همیشه.

همتاف: تیشکی جوُن، تاو [ز] تابش خورشید، آفتاب.

همتاکو: ۱) لُزه تا نهوی، همتا؛ ۲) تا نهمی: (همتاکو نهمی نایهم)؛ ۳) تا نهبینمی: (همتاکو یار همز دیهات) [ز] ۱) تا آنجا؛ ۲) شرط این است؛ ۳) تا آن هنگام.

همتاکوئی: همتاکو [ز] نگا: همتاکو

همتاکوی: تاکام‌بی [ز] تاکجا؟

همتاکیئی: همتاکو [ز] نگا: همتاکو

همتان: ۱) تامان، جیمن، تمیمان؛ ۲) تایه‌کو، همتاکو؛ ۳) تا نهم تهتاره؛ ۴) هیشتا سُنه سهری [ز] ۱) در یا دیوار از ترکه بافته شده؛ ۲) تاینکه؛ ۳) تا این اندازه؛ ۴) هنوز بیشتر، بازهم افزون.

همتانا: ۱) تا نهم اندازه؛ ۲) هیشتا سُنه سهری؛ ۳) تاکو [ز] ۱) تا این اندازه؛ ۲) بازهم بیشتر؛ ۳) تا اینکه.

همتانانک: نهم اندازه، کمه [ز] این مقدار کم.

همتانوها: تاتیسه [ز] تاکنون

همتانهن: همتانوها [ز] تاکنون

همتانه: لاتان همیم، تیشتمیمن، تیره دیرن [ز] دارید.

همتانی: همتاکو [ز] نگا: همتاکو

همتاو: ۱) تیشکی جوُن، خورشاو؛ ۲) بهشه، لمن، اینه همتاوهنان و نیزهری [ز] ۱) تابش خورشید، آفتاب؛ ۲) شتاب.

همتاوبردن: تاوانگاریوُن، تاوبردن [ز] آفتابزدگی.

همتاوبردو: تاوانگار [ز] آفتابزده.

همتاوبرده: تاوانگار [ز] آفتابزده.

همتاوکه‌فتن: جوُرهاتن، بهردی جهان [ز] آفتاب برآمدن.

همتاوکهوتن: همتاوکه‌فتن [ز] آفتاب برآمدن.

همتاوگار: تاوانگار، همتاوبرده [ز] آفتابزده.

همتاوهک: ۱) تا بهشه‌ی؛ ۲) کمی له زمان، تاوکه [ز] ۱) تا به گونه؛ ۲) مدت کوتاهی.

همتاوه‌کو: همتاکو [ز] تاینکه.

همتاوه‌کوئی: همتاوه‌کو، همتاکو [ز] تاینکه.

همتاوه‌کی: همتاوه‌کو [ز] نگا: همتاوه‌کو.

همتاوه‌کیئی: بهوی سرچ، تا [ز] تاینکه.

همتاوی کورد: گوفاریکی نوری‌کرد نوردی مو سالی ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ له تهستمولی مندوه‌جو [ز] نام مجله‌ای.

همتاهه‌تا: بی‌برانهوی دهیو کات [ز] ابد، تاابد.

همتاهه‌تایه: همتاهه‌تا [ز] تاابد.

همتاهه‌تایی: تا سهر، بی برانهوی کات [ز] ابدی، تابی نهایت زمان.

همتبا: بت‌بوایه [ز] اگر داشتی.

همتبان: تی تیره بوُنا [ز] اگر آنها را داشتی.

همتبه: بهوی که تاوُن [ز] کلمهٔ راهنمایی.

همت‌دان: ۱) دندانی سهگ کس‌کس؛ ۲) بهرهلاکردنی بیجو و

مزنی دایاك: (پیچووکان هەتدە یا بەزن) ◻ ۱) پرانگیختن سگ؛ ۲) آزاد کردن بچۆ دام برای شیر خوردن.

هەترش: گوندێکی کوردستانە بەعەمی کاولی کرد ◻ نام روستایی در کردستان که توسط بعثیان ویران شد.

هەترە: ۱) بارزە، تیرە؛ ۲) سەرو بەر کردنی گوللەو تیر: (هەترەی کرد لێی تەدا)؛ ۳) وزە، وزار ◻ ۱) رفتن بی برگشت؛ ۲) انحراف تیر از هدف؛ ۳) قوّت قلب، شجاعت.

هەترەش: وزە، تەترە، هەترە ◻ قوّت قلب، زهره، شجاعت.

هەترەك: هەتار، کوتکی بەردشکاندن ◻ پتك بزرگ.

هەترەگ: پیری لەکارکەوتە ◻ پیر لکنته.

هەتك: ۱) ناموس، تابرو: (هەتکی بردم)؛ ۲) سوکایەتی بەسەرهێنان: (هەتکی کردم)؛ ۳) تابروچوون ◻ ۱) آبرو؛ ۲) آبروبردن، بی آبروکردن؛ ۳) آبروریختن.

هەتکاندن: تابروبردن ◻ آبروبردن.

هەتك کردن: هەتکاندن ◻ آبروبردن.

هەتکی: تابروچوو ◻ آبروبرفته، بی آبرو.

هەتکیایش: تابروچوو، تابروبراو ◻ آبروبرفته.

هەتڵە: ۱) ڕەویز، هەتڵەوە؛ ۲) ڕێ لێ گوڕاو ◻ ۱) رمیده؛ ۲) گمراه، منحرف از راه.

هەتمجە: تاەجیی خوێڕی و بێ تابرو ◻ ناکس بچه پست.

هەتمجەڕەك: هەتمجە ◻ ناکس بچه.

هەتمجەڕەگی: تاەجیی، خوێڕایەتی ◻ دناءت.

هەتوان: مەلهەم، دەرمانێ کە دەیر بنێ دەساوێ ◻ مرهم.

هەتوتە: هەتوتە ◻ نگا: هەتوتە.

هەتوتە: مێخەکەیەنو شتی بۆن خۆش کە بە جلکەوە بەدرۆن ◻ چیز خوشبو که بر لباس دوزند.

هەتوڵ: وێنەی سەرەتای کایەی حلوریلوڕە ◻ اصطلاحی در بازی کودکانهٔ اَتل مَتل.

هەتوڵ هەتوڵ: حلوڕیلوڕ، کایەی منداڵانە لای ئەحمەنە ئاو لافی بەکەر و نریزی دەکەن هەرکامیان تۆزەی هات و دەست لە لافی درا دەبێ لافی بکێشێتەوە دواوە ◻ نوعی بازی کودکانه، اَتل مَتل.

هەتە: ۱) تۆ خاوەنی ئەوشتەی؛ (پۆلە؟ هەتە، ماڵە؟ هەتە، ئەگەر هەتە بیدەیە)؛ ۲) هەتە؛ ۳) ناڵە جەم، کن ◻ ۱) داری؛ ۲) کلمهٔ راندن الاغ؛ ۳) نزد.

هەتەر: ۱) مەودای حوکمی جاو؛ (جاوم هەتەری لێ ناکا، تا جاو هەتەر دەکا دەشتە)؛ ۲) سەرو بەر کردنی تیر، وەئامانج نەکەوتن: (تیرم هەتەر ناکا، گوللە هەتەری کرد)؛ ۳) سوڕ لەسەر مەبەست؛ ۴) تاگر؛ ۵) مەودای تیرگەیشتن ◻ ۱) بُرد دید؛ ۲) خطا رفتن تیر؛ ۳) یافشار مُبرَز؛ ۴) آتش؛ ۵) تیررس.

هەتەرێ: وشەیەکە لە بەورۆزانە دەگوترێ بەمانای ئەی ئاگر، ئاگرانە ◻ ای آتش.

هەتەق: وشەیەکە بۆ گاڵتە بەدروکردن، درۆیە: (هەتەق لەو قسەڕاستە!!) ◻ اصطلاحی برای مسخره کردن سخن دروغ.

هەتەك: ۱) ئاتەگ، داوێنی کەوا؛ ۲) بیفرکی دەرپێ؛ ۳) هاوڵ، هاوڕێ؛ ۴) تەك، تریاك، لا ◻ ۱) دامن قبا؛ ۲) چشنك شلوار؛ ۳) رفیق، همراه؛ ۴) تزد.

هەتهەتوك: هەتوتە ◻ نگا: هەتوتە.

هەتی: ۱) سوکەڵەی هەتیو، وشەیەکە بۆ گەف: (هەتی دەتکوژم)؛ ۲) لە دۆستایەتی دا دەڵێن: (هەتی بڕوانە، ئاو، هەتی سایە لەو شتەی)◻ ۱) کلمهای تهدیدآمیز؛ ۲) خطابی دوستانه.

هەتیتە: پارچەیولایەکی کون کونە زۆرپنگەران ئاڵەوزێری پێ دەگوشن و ڕاست دەکەنەوە ◻ شقشاهنج، از ابزار زرگری.

هەتیم: ۱) سێوی، بێ باب و داك؛ ۲) هەتی ◻ ۱) یتیم؛ ۲) نگا: هەتی.

تیمچە: ۱) هەتیمچە؛ ۲) جێیێکە بە سێب زەمینی و پیواز تەماتەو باینجان ساز دەکرێ ◻ ۱) ناکس بچه؛ ۲) غذایی است مرکب از سیب زمینی و پیاز و گوجه فرنگی و بادنجان.

هەتیو: ۱) سێوی؛ ۲) هەتی ◻ ۱) یتیم؛ ۲) نگا: هەتی.

هەتیویار: ئەوەتێ جاوەن منداڵی وەرە ◻ بیوهٔ چشمدار، مادر چشمان.

هەتیویاری: ۱) حاڵی هەتیوبار؛ ۲) بڕێکی لە تەداری و فەقیری (بی بێ مێرە ◻ ۱) حالت بیوهٔ مادرچشمان؛ ۲) کنایه از بینوایی بیوه.

هەتیویاز: منداڵیان، بچەیاز ◻ بچه یاز.

هەتیوبوون: باب و داك مردن ◻ یتیم شدن.

هەتیوچە: هەتیمچە ◻ ناکس بچه.

هەتیوخانە: جێگەی بەخێوکردنی سێویان ◻ پرورشگاه ایتام.

هەتیوکەوتن: هەتیوبوون ◻ یتیم شدن.

هەتیومچ: هەتیمچە ◻ ناکس بچه.

هەتیومەتیو: ڕۆتەو پۆتەو، ڕۆت و ڕەجاڵ ◻ اوباش.

هەتیوە: ۱) وێنەی گەف بە سوکایەتیەوە، هەتی: (هەتیوە دەتکوژم)؛ ۲) بە گاڵتەوە دواندنی هاوڵ، هەتی: (هەتیوە بزانە چەند خۆشە)؛ ۳) چەڵاکی باریکی چاپر کە بەر دیرەگی دەدەن؛ ۴) ئیسکەی توندی بێ ڕۆن؛ ۵) بەحەکوتی کە بارەی ڕەشماڵ کە شوردەبێتەوە ◻ ۱) کلمهٔ تهدید تحقیرآمیز؛ ۲) خطاب میان دودوست صمیمی بدون قید وقیود؛ ۳) سوتك پشتیانهٔ دیرك چادر؛ ۴) آش عدس غلیظ و بی روغن؛ ۵) قطعهٔ آویزان از کنار سیاه چادر.

هەتیوی: ئاڵی بەبێ باب و داك ◻ یتیم بودن.

هەجاس: ئاوێزکەر ◻ میانجی.

هەجاسی: ئاوێزی کردن ◻ میانجیگری.

هەجان: ۱) هۆزێکی کوردە لە باشیانی کوردستان؛ ۲) کۆپ کە بۆ لەش ڕەق بۆن دەکاری دێنن ◻ ۱) نام ایلی در کردستان؛ ۲) بادکش.

هەجانکەر: کەسێ کە کۆپ لە لەش دەگرێ ◻ بادکش گیر.

هەجب: فڕ، فڕێ دان، خراوگوتن ◻ بدگویی، هجو.

هەجاتان: داهێزان، هەجتین ◻ احساس سستی در اندام.

هەجتین: داهێزان، لەش گران بۆن ◻ احساس سستی در اندام.

هەجو: هەجب، فڕ ◻ بدگویی، هجو.

همجوح: ناهموار، ناهموار، هاموار، هاوالی باجوح [ف] ناجوح.
همجوحلا: نوری هاریز [ف] تخم کلاس.
همحمات: ۱) حاجت، کسیات، ناهموار، نامراد؟) برنی له ئاو [ف] ۱) ابزار وسیله ۲) کنایه از آلت تناسلی زن.
همچمچاک: هاوین‌ره‌ئاو، بزمیشکه‌ی زنی که ئه‌وبالاندا هاتن چیزه‌که [ف] جاجمه.
همچمی: کوژستان [ف] مغیره.
همچمل: ۱) دمبی بیاری گرا؛ ئاشم همزیت به همچملی دوبیانگ همچمی؛ ۲) ناکامی مه‌رگ [ف] ۱) وقت سحر؛ ۲) اجل.
همچمات: همچمات، کاهشتاج کرن [ف] مجامعت.
همچ همچلک: بزمیشکه‌ی باوه‌لان، حاجی‌ره‌شک [ف] جاجمک.
همچی: حاجی [ف] حاج.
همچ: ئیشاره بو کشتی باوه‌می؛ (به همچ لا بمنا برو، همچ کس بی [ف] هرچه یا هرکس.
همچا: ۱) پیرا؛ ۲) بیکهو [ف] ۱) بوسیله؛ ۲) باهم.
همچچه: همته [ف] کلمهٔ راندن الاغ.
همچلک: تالدی سه‌ری گوریسی باریانه [ف] حلقهٔ سر ریسن بارنده وهنگ.
همچکو: هه‌ر نیزی، بیک ئه‌وه وایه [ف] مثل اینکه، تو گویی.
همچکوج: مئوز [ف] موز.
همچکوجی: مه‌دوز، مئوز، مئو بز [ف] موز.
همچه: ۱) کاری سواری (مانه‌گیان سواری همچه‌ی ناکه‌ی)؛ ۲) وه‌ی تاوانی کهر [ف] ۱) الاغ سواری؛ ۲) کلمهٔ راندن الاغ.
همچه‌ل: ۱) همچلا؛ ۲) چه‌ئوئن، کاری مزاز [ف] ۱) وهنگ؛ ۲) مشکل.
همچه‌مچ: ۱) دوبات له‌دوی یه‌ک گوتنی همچه؛ ۲) برنی له قسه‌ی زور بی‌نام [ف] ۱) کلمهٔ راندن الاغ؛ ۲) کنایه از یاوه‌گویی.
همچی: ۱) کی بی، چی بی؛ ۲) هه‌رچه‌ندی، (همچی بمه‌دی بسوتی)؛ ۳) همه‌یلا [ف] ۱) هرکس یا هرچه؛ ۲) هرچند، هرچقدر؛ ۳) وهنگ.
همچیکم: گشت شتی سه‌ر به‌من (همچیکم بو دامن) [ف] هرچیز که من.
همچیم: همیکم [ف] هرچیز که من.
همد: ۱) حمد (همدی وی چیه به زاقایی من)؛ ۲) ستوی؛ ۳) نه‌مدار، (له همد دمرچوه) [ف] ۱) حد لیاقت، شایستگی؛ ۲) مرز؛ ۳) اندازه.
همدا: ۱) توفره، تاراو، ده‌کین؛ ۲) بیکهو، همه‌یلا [ف] ۱) آرام؛ ۲) باهم.
همداوان: دانه‌کین، تاراو کرن [ف] آرام گرفتن.
همدان: ۱) همدا، توفره؛ ۲) کهسی به بار، کوسه‌ی به شه‌لک ده‌کا؛ ۳) داراپی؛ ۴) به‌هست؛ ۵) زرنگ، وشیار (کوسکی ته زه‌ف همدانه) [ف] ۱) آرام؛ ۲) نیکوکار، کمک‌کننده حالی؛ ۳) دارایی؛ ۴) بخت؛ ۵) زرنگ، هوشیار.
همداری: ۱) دمسگیری، کوسه‌گی باره؛ ۲) خاشیرحسنی؛ ۳) سه‌وزی‌هان [ف] ۱) کمک حالی؛ ۲) آسودگی خاطر؛ ۳) تسکین خاطر.
همدان: ۱) توفره، دانه‌کان؛ ۲) نشانه‌ی پرسیار؛ ۳) کومار [ف] ۱) آرام، قرار؛ ۲) علامت سؤال؛ ۳) سنگ گمان.
همدت: بیری ته‌ر [ف] سنگ هر.
همدراندن: همداندن، دانه‌کاندن [ف] آرام کردن.
همدرانی: توفره، گرنو [ف] آرام گرفته.
همدره: ۱) له بارهه‌ئیل مردن؛ ۲) ئاماده‌ی کان جابلک جلالله [ف] ۱) از سخت ناراحتی مردن؛ ۲) جابلک.
همدرین: دانه‌کان، دانه‌کین، توفره‌کرن [ف] آرام گرفتن.
همدنانن: خاترجه‌کرن [ف] اطمینان خاطر بخشیدن.
همدور: مرو [ف] اشاع، هلد.
همدوف: ۱) نیوکه؛ ۲) ئاماج؛ ۳) دوزو مه‌جهست [ف] ۱) نه کوچانه؛ ۲) هدف؛ ۳) مراد، مقصود.
همدی: کان وایه؟ [ف] آلی چنین است؟
همدیایش: همداندن، توفره‌کرن، تاراپیوون [ف] آرام گرفتن.
همدیدانن: هه‌ژمه‌کرن، گوفه‌کرن [ف] تهدید کردن.
همدیه: دیاری، سه‌وغات [ف] ارمغان.
همر: ۱) ئه‌ویا؛ (همر خوت وره)؛ ۲) به‌شوین به‌کا؛ (همر هاتبو همر دیت)؛ ۳) باهم؛ (همر همین، همر خوش بی)؛ ۴) بی‌گومان، (ماوه‌ته همر بو ماکشان)؛ ۵) جوته‌کتابی نیت؛ (همر بسه‌ده جا ئاوه جی‌ده‌کهم)؛ ۶) ته‌گهر؛ (همر بیخوی ده‌زانی چیه)؛ ۷) بی‌ده‌رنگ؛ (همر هات بلی نا له جوین‌دان)؛ ۸) هه‌ویج، هه‌مر، (همرگا، همرکس، همرجی)؛ ۹) کهس، گوئیزن؛ ۱۰) هه‌ئیمی؛ ۱۱) به‌ئیر؛ ۱۲) هاکا [ف] ۱) فقط؛ ۲) نشانهٔ توانی وابه‌ستمرار؛ ۳) همیشه؛ ۴) حتماً؛ ۵) درهرحال؛ ۶) اگر؛ ۷) فوراً؛ ۸) همیشه را تسلسل شود هر؛ ۹) چی، الاغ؛ ۱۰) احمق؛ ۱۱) متکبر؛ ۱۲) خاک.
همر: ۱) جه‌ئری، فوری؛ ۲) زه‌هر گرمایی بنه‌ال؛ ۳) زوری کهر، گوره؛ ۴) خاک، خوئ [ف] ۱) گرگ؛ ۲) صدای گریهٔ بچه؛ ۳) خرخر الاغ؛ ۴) خاک.
همرا: ۱) گیرو کیشه، پشوئی؛ ۲) پانگ قاو؛ ۳) همراو بان، گوئیاه؛ ۴) دوز، مزی تو [ف] ۱) آشوب و هنگامه؛ ۲) لقا، صدای بلند؛ ۳) خراب، گناه؛ ۴) دور.
همرا: ئاو، را، قاچان [ف] آب گرم.
همراج: حراج [ف] حراج.
همراج کردن: شت‌فروشتن، ئاوا، خه‌لکا کی ترخی چیزی بی‌ئه‌ا بو ئه‌و بی [ف] حراج کردن.
همراجبازار: حه‌راجه‌بازار [ف] بازار حراج.
همرادپای: ئه‌ئوئوئن، ته‌ئلیمی [ف] تمام شدن.
همراز: هاوجیو له جولانه‌دا [ف] بوسان، آمدورفت در تاب.
همرازگه: جولانه [ف] تاب.
همراز: ۱) رئاشه‌ید، پیوئیس؛ ۲) قریبی زئاشه‌ید [ف] ۱) نی؛ ۲) نهوع.
همراز: همراج [ف] حراج.
همراس: ۱) ئیسراحه‌ت و ئاژانی؛ (همراسی بی‌هه‌لگرتوم)؛ ۲) جاژن پاره‌ی؛ ۳) ترس [ف] ۱) آرامش و قرار؛ ۲) بکر؛ ۳) ترس.

همراسان: جاری بەیەک‌دا، پکر.

همراسمە: ۱) ترس، خوف؛ ۲) داوڵ، داهۆڵ [ف] ۱) بەم هراس؛ ۲) مترسک.

همراش: ۱) لەگەشە، بەگەشە؛ ۲) همران؛ ۳) گەلاوچۆڵی کە بەسەر دارەزای دادەن، تالاش؛ ۴) لەسەریەک هەڵوەشاو، ڕیزاڵ، (گۆشە کە **همراش همراش** بو) [ف] ۱) باشەشە، تسوکەرەو؛ ۲) تەوڕ و ڕق؛ ۳) اسپەرە، پوشاڵ ڕوی سقف؛ ۴) ازهم گسیخته، ازهم پاشیده.

همراش‌ناوس: ناوسی تریاک بە زاڵ [ف] ئەسکن تریاک بە زاڵ‌دا.

همراش‌بوون: ۱) گەشەکردن، (بەمرجەکە **همراشمە** بیناوەو **همراش** بوو)؛ ۲) لەسەرەتاوە بوون [ف] ۱) سکوفاشین، باشەشەبین؛ ۲) ازهم پاشیدن.

همراش‌همراش: لەسەریەک تلاوبوگ، (گۆشەکە تەوبەسەو کوڵیوە **همراش‌همراش** بوو) [ف] ازهم پاشیده.

همراشە: تەمەوشەکی دەحلە کە بۆ ڕواوەو باڕانی تەوە [ف] از بیماریهای تلات از بی‌آبی.

همرافتن: ۱) ڕۆخان، تاڵدۆخان، ڕمان؛ ۲) ڕۆخاندن [ف] ۱) فرو ریختن دیوار؛ ۲) فرو ریزاندن.

همرافتش: ئەو کەوتەوە [ف] دورافتادن.

همراکردن: ۱) قاوکردن، دەنگ‌هەڵزکردەوە؛ ۲) گیشەو گیژەکردن [ف] ۱) صدا بلند کردن، بانگ برآوردن؛ ۲) مجادله کردن.

همراکردن: خاوەن، راکردن [ف] دویدن، گریختن.

همرالە: ۱) شکوفە، گۆڵە، کوڵۆک، پشکۆ؛ ۲) جاڵ، باڵکاوان [ف] ۱) شکوفهٔ درخت؛ ۲) جا در دادن، جال.

همرام: همراس، تاڕ و [ف] تاریا.

همرامز: همرامزاوە، پیزی، بیزی، بیچ [ف] هرامزاده.

همرامزادە: همرامز، پیزو [ف] هرامزاده.

همرامودر: همرامەزر [ف] هرامدوار.

همرامە: ۱) وایلک، وایک، وایەک، تەوشت، هین؛ ۲) کامە، کامە؟ [ف] ۱) آن چیز؛ ۲) کدام، کدامین؟.

همران: کوبەلەکەم [ف] هران.

همرانانەوە: گیشەساڕکردن، تاڕاوبانەوە [ف] آشوب بپا کردن.

همران: ڕەڕانەن [ف] غرغر کشیدن.

همرانە: بەفیز، کەرامە، لەخۆبایی [ف] متکبر، مغرور.

همران: گوشک، قرەمە [ف] گشنیز، گشنیز.

همراوزەنا: جەمعی کوڕ، ڕەنارەنا [ف] جنجال و هیاهو.

همراوهورا: همراوزەنا [ف] جنجال و هیاهو.

همراهمرا: هاوبەشی، قرەمەرا [ف] سر بصدا.

همرایەر: دۆزەر و دۆزەر، هەر دۆزەر [ف] دور و دورنر.

همرایەی: همراوی، بارو بەرەی [ف] فراخی، گشادی.

همرایی: بالایی، بەرەبایی [ف] عرض، پهنا، گشادی.

همریزە: گەنوزە [ف] خربزه.

همریل: ۱) همیل؛ ۲) تاڵوزی و تیاڵەلاوی [ف] ۱) نگا. همیل؛ ۲) درهم برهمی.

همریلاندن: ۱) تاڵوزکردنی زەمین؛ ۲) بریتی لە تاڵوزکردنی کار؛ ۳) خاپاندن [ف] ۱) سرمرگم کردن زمین؛ ۲) کنایه از بهم ریختن کار؛ ۳) فریب دادن.

همریلین: ۱) همیلین؛ ۲) فریوخواردن [ف] ۱) نگا. همیلین؛ ۲) فریب خوردن.

همریو: بەردەسەم، هەمیشە جاوەڕی بوو [ف] ازلی، پایندهٔ بی‌انتها.

همریوگ: همریو [ف] نگا. همریو.

همریوگە: دایم بوو، بەردەوامی بەدەوە [ف] همیشه بود.

همریوی: همریو، بەردەسەم [ف] جاودانی، پایندگی.

همریەنە: کەرەبا، جاڕیکان، همریەنە [ف] جاروبان.

همریی: بەتاڵەکەو، ڕەبەم ڕاستە [ف] بی‌پرده، راست.

همریینا: همیشە، بەوردەوام، لەناکاو [ف] به همین زودی.

همریلە: برایە، زاوە، قسەمەراندن [ف] همدیل.

همرت: ۱) وشەی کەرانەندنەوەی گامێش لە خەتی بەوشا؛ ۲) ناوی دەشتێکە لە کوردستان [ف] ۱) کلمه‌ای برای بازگرداندن گاو در شیار شخم؛ ۲) نام دشتی در کردستان.

همرتا: ۱) تەنیا بۆ تەمەی؛ ۲) گش داوی [ف] ۱) فقط برای اینکه؛ ۲) هر تکی.

همرتاک: گش تیکیان [ف] هرداهد، هرفرد.

همرتاکو: تەنیا بۆ تەمەی، همرتا [ف] فقط برای اینکه.

همرتاوەکو: همرتاکو [ف] فقط برای اینکه.

همرتاوەکوئی: همرتاکو [ف] فقط برای اینکه.

همرت‌دانەوە: زڤراندنی گا لە خەتی بەوشا [ف] بازگرداندن گاو در شخم.

همرتشت: تەوی شتە بەگشتی، (**همرتشت** بزانی مروڤ بستوری دێ بکاتەوە) [ف] هرچیز.

همرتک: دوەکان [ف] هردو.

همرتکان: همرتکی تەوان [ف] هردوی آنها.

همرتکو: تۆو، دوان [ف] هردوی شما.

همرتکیان: دوانەکان یەکەو، (**همرتکیان باین همرتکیانم دەبین**) [ف] هردوی آنها با هم.

همرتم: همردەم، همرگاو، همرگاف [ف] هرگاه.

همرتن: تەنیا تۆ [ف] فقط تو.

همرتوش: وڵاتێکە لە کوردستان [ف] منطقه‌ای در کردستان.

همرتوشی: تەشیرەیەکە لە کوردستان [ف] عشیره‌ای در کردستان.

همرتە: ۱) وشەی زڤراندنی گا لە جوشا، همرت؛ ۲) همرتوا؛ ۳) لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] ۱) کلمهٔ برگرداندن گاو در شیار شخم؛ ۲) تنها تو؛ ۳) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

همرتەل: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەرتین: تایبەتکەتان لە هەرەدان [ف] لە حسرەت گشتین.

هەرجا: لە جێگەی خۆی، قەیدی نیە: (فرمایشتەکەت بە هەرجا بەڵام من نیم) [ف] بەجای خۆیتی.

هەرجار: گشت دەمێکی [ف] هەر بار.

هەرجارەکی: ۱) هەرجار؛ ۲) هەر کەنیا جاناڵا [ف] ۱) هەر بار؛ ۲) تەنیا یەکجار.

هەرجایی: ۱) گەڕیدە بەڵاکەر؛ ۲) گوڵێکە لە بەهەوتە دەگا [ف] ۱) وڵگەرد؛ ۲) گڵی ئیست شیە بنفشە.

هەرجن: بارانەکە [ف] بارانی تنج ترمی.

هەرجو: نگا: ئەرجو، خواینیت، بەمەدەر [ف] خواهش.

هەرجۆی: جۆناوجۆن بیت [ف] هەرطور.

هەرجۆی: هەرجۆر [ف] هەرطور.

هەرجێ: گام شوێن بیت [ف] هەرکجا.

هەرچاخ: هەرەمە [ف] هەرگاه.

هەرچاوا: هەرجۆرناد [ف] هەرطور.

هەرچشت: هەرشت [ف] هەرچیز.

هەرچقاس: هەرچەند [ف] هەرچند.

هەرچقاش: هەرچەند [ف] هەرچند.

هەرچڵە: ۱) چەرخ و دار و بانێ کە بەرەلاسی بێ دەگوێزەوە؛ ۲) گش جاک لە لقەکان: (ریحانەم هەیە هەرچڵەی گوێن تەری) [ف] ۱) چرخ و چوبهای وسیلەی انتقال سنگ آسیا؛ ۲) هرشاخەای.

هەرچم: هەرچەم [ف] هەرچەمن.

هەرچۆن: بە کام بارا، هەرجۆر [ف] هەرطور.

هەرچەن: ۱) تەوەندی، تەوەتەنایی؛ ۲) لە گەرچی [ف] ۱) هراندازه، هرچقدر؛ ۲) اگرچه.

هەرچەلد: هەرچەن [ف] نگا: هەرچەن.

هەرچەلدێ: ئەگەرچی، دەگەڵ ئەوەشا [ف] بااینکه.

هەرچەلدە: هەرچەن [ف] نگا: هەرچەن.

هەرچی: ۱) هەرشت؛ ۲) هەرچەند؛ ۳) خۆرتەوەی بێ ئەرخ: (هەرچی بەرچی) [ف] ۱) هرچیز؛ ۲) هراندازه؛ ۳) ناچیز بی ارزش.

هەرچی چۆنێ: لە هەرسارکەند: (هەرچی چۆنێ بێ زامان مواردوە) [ف] بەهرجهت، درهرحال.

هەرچیکۆ: هەرچەن [ف] نگا: هەرچەن.

هەرچیم: هەمیە [ف] هرچیمن، هرچه مرا.

هەرچی بەرچی: بنەماڵەی خۆرتەو بەرەڵا [ف] اوباش.

هەرچی و بەرچی: هەرچی بەرچی [ف] اوباش.

هەرچیوە: ۱) هەرشتێن؛ ۲) هەرچەند [ف] ۱) هرچیز؛ ۲) هراندازه.

هەرحاڵ: هەرحاڵ، هەرجۆرێ بیت [ف] درهرحال، هرطور که باشد.

هەرخستن: ۱) بەبەرناوان بۆ وتنەکەیوەیە؛ ۲) گۆرین، گەڕین بۆ بیستن [ف] ۱) پهن کردن در آفتاب؛ ۲) گوش فرادادن برای شنیدن.

هەرخۆت: ۱) کەنیا تۆ؛ ۲) هەرخۆت، لوتەیی مەتەکە [ف] ۱) تنها خودت؛ ۲) چوب دستگیرهٔ متکا.

هەرد: ۱) هەرد، زەمین؛ ۲) شاخی سەختەو بێ بەرد؛ ۳) هەرناد [ف] ۱) زمین؛ ۲) کوه سنگی و سخت؛ ۳) هرد.

هەردا: ۱) ئاردا؛ ۲) هەراو [ف] ۱) آرد؛ ۲) خروشید، گردشد.

هەردانین: ئۆرە کردن، سڵ کردن، هەڵدانین [ف] خشمگین کردن.

هەردک: هەرک [ف] هردو.

هەردن: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردنی لە ڕەستاکەی وێران شدە کوردستان توسط جنان.

هەردو: هەرک [ف] هردو.

هەردوڵف: هەرناد [ف] هرید.

هەردوکان: هەرکان [ف] هردوی آنها.

هەردونە: ناوی دوگوندی کوردستان کە بەهۆی وێرانی کردن [ف] نام دو روستای کردستان که بخاطر ویران کردند.

هەردە: ۱) خواردن، خۆراک؛ ۲) ساردم جۆن، ساوان؛ ۳) زوڕاتی دەستی بەگردوکە؛ ۴) تەرم جوانگەر؛ ۵) وڵاک لە چەشتی: (هەردە ساران) [ف] ۱) خوردن، خوراک؛ ۲) سایبان؛ ۳) دست پرتیه ماهور؛ ۴) خل بیابانگرد؛ ۵) مشتک سل.

هەردەباڵان: کۆساران [ف] کوهساران.

هەردەبیر: وازداری [ف] مزرعه دیمی.

هەردەچاران: ڕۆژگاری بیستن [ف] روزهای گذشته.

هەردەن: هەرکوێ، هەرجێ بە [ف] هرکجا.

هەردەگێل: جۆلکەر [ف] وبلاد و آوارهٔ بیابان.

هەردەم: ۱) گش وەخت؛ ۲) لە کام بەختا [ف] ۱) هردم، همیشه؛ ۲) هرگاه.

هەردەمی: وازداری، هەردەبیر [ف] مزرعه دیمی.

هەردەن: خواردن، خۆراک [ف] خوردن.

هەردەنی: خواردەمەنی، شتاوی خواردن [ف] خوراکی.

هەردی: خەڵکی کۆساڵی [ف] کوهستانی.

هەردیسە: ئاڕەش، ڕەش، ڕەش، موی باڵ جەمەو جێ و جاو [ف] ریش.

هەردین: ئەڵاس، ئۆن، سڵ، هەردین [ف] خشمگین شدن.

هەردین: لەبەرەک بڵاوبۆن لەبەر کوڵین: (گۆشت هەردیە) [ف] از هم پاشیدن در اثر پختن.

هەردینان: هەردوکیان [ف] هردوی آنها.

هەرڕک: وشەیەکە بۆ سەرمان و ئاوای وەرمان [ف] کلمهٔ تعجب.

هەرڕۆ: گش ڕۆژی [ف] هرروز.

هەرڕۆژ: هەرڕۆ [ف] هرروز.

هەرڕۆژی: ڕۆژانە، هەموڕۆژانە [ف] روزانه، همه روزه.

هەرڕۆژین: هەرڕۆژی [ف] همه روزه.

هەرز: ۱) فرز، بەشێکی جۆگە خەساو؛ ۲) فرزی، فرز؛ ۳) ئاژاڵ گیای بێ بەهرە [ف] ۱) شایع، هدر؛ ۲) فرز؛ ۳) گیاه هرزه.

هەرزا: ۱) ناوچەیەکە لە کوردستان؛ ۲) ناوی عەشیرەتێکە [ف] ۱) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۲) نام عشیره‌ای است.

هەرزاڵ: ۱) پیرک؛ ۲) کەپری ناوزەوی پشتان کە لەبەر بووە جاوبان!

هەموی بەرگ [illegible] ئەسکەوانەی لە جوت [illegible] ئالیەی جادر؛ ۲) کلیلە باخ.

هەرزالك: هەرزال [illegible] نگا: هەرزال.

هەرزالە: ۱) هەرزال، بەرگ؛ ۲) زەرەلە [illegible] ۱) سکوی ئالیەی جادر؛ ۲) نگا: زەرەلە.

هەرزان: ۱) کەمنرخ؛ ۲) بی بەهایی [illegible] ۱) ارزان؛ ۲) بی لطف.

هەرزانبایی: کەمنرخ [illegible] ارزان قیمت.

هەرزانفروش: ۱) شتفروشتن بە نرخی کەم؛ ۲) کەسێ کە شت بە نرخی کەم دەفروشێ [illegible] ۱) جنس ارزان فروختن؛ ۲) کسی کە ارزان می فروشد.

هەرزانگۆ: ۱) بڕشتی لە فەقێ و بەدار؛ ۲) بڕشتی لە جرۆکەو زەرە [illegible] ۱) کنایە از بیتوا؛ ۲) کنایە از خسیس.

هەرزایی: ساڵی خۆش و بڕبڕە کەت [illegible] سال نیکوی پرحاصل.

هەرزبۆن: بەفیڕۆچۆن، زایەچۆن [illegible] بەهدررفتن.

هەرزل: ئەنگوزکەهەوری بچووك [illegible] بیوۀ کوچك خمیر.

هەرزل: بواری لەسەر بەڵەجۆگە، ڕێزەی هێج بەسەر هێجەوە، بەماو [illegible] پوسیدۀ ازهم فرورفتە.

هەرزەلە: دو گوندی کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [illegible] دو روستای کردستان کە بەهتیان ویران کردند.

هەرزێ هەرزێ: بەماو بواو [illegible] تمام پوسیده و از کار افتاده.

هەرزێ: دانەوێڵە بەکێ سووڕی زۆر وردە بڕیوە دەکرێتە نان ئەوێشر خواردنی مامۆرەکە، باجباك [illegible] ارزن.

هەرزێنە: ۱) خوتجەی گوڵی زەرد؛ ۲) گیایەکی بڕاو لە توتزەوە [illegible] ۱) غنچۀ شکوفۀ تاك؛ ۲) گیاهی هرز در کشتزار توتون.

هەرزێنەتاڵە: جۆرێ هەرزێ کە ناوی تاڵە گاڵ [illegible] ارزن تلخ، گال.

هەرزێنە کێوێلە: گیایەکە بەرکی وەك هەرزێ دەگرێ [illegible] ارزن کوهی.

هەرزێنە گەورە: گارس، هەرزێنەسپکە کە بە هێشتو دەبێ و دەبێتە درێنەی زەوات [illegible] گاورس.

هەرزێنە گێڵۆش: جۆرێ هەرزێ کە شکڵی لە گەنمەشامی دەکا [illegible] نوعی ارزن با دانەهای مانند بلال.

هەرزە: ۱) گیای بڕاو؛ ۲) پڵچ و حلف؛ ۳) سەرسەختو لاسار [illegible] ۱) گیاه هرز؛ ۲) سبکسر؛ ۳) خیره‌سر.

هەرزەبێژ: چەنەباز، چەنەدرێژ، چەنەباز [illegible] وراج.

هەرزەچن: بڕاوکەر [illegible] وچین کننده.

هەرزەچنە: هەرزەبێژ [illegible] وراج.

هەرزەکار: ئاوارەی مۆڵی بەهاتو [illegible] نوجوان.

هەرزەکاری: بێئاگایی لاوی [illegible] دوران نوجوانی.

هەرزەگۆیی: قسەی بێئاگا گوتن [illegible] ازلاطایی.

هەرزەڵ: ۱) هەرزال، بەرگ؛ ۲) کەمەرشینەی جۆکەکان [illegible] ۱) سکوی جوی در چادر، نگا: هەرزال؛ ۲) جشن میوه‌بندان کلیمیان.

هەرزەمی: کاری مۆڵدەر بێ ئاوڕدانەوە [illegible] کار جلف و سبکسرانه.

هەرزیل: هەرزال [illegible] نگا: هەرزال.

هەرزین: هەرزێن [illegible] ارزن.

هەرژاندن: ۱) بڵیخساندنەوە؛ ۲) لەسەرسەرین، هەڵستن؛ ۳) هەڵاندنەهەڵاکردن؛ ۴) بیهودە خەرج کردن، دەستبڵاوی لە لەجێی خۆی دا [illegible] ۱) لەکسردن؛ ۲) ازجای پراندن؛ ۳) ازجم پاشیدن درانسر جوشانیدن زیاد؛ ۴) اسراف، خرج بی‌معنی کردن.

هەرژین: هەڵاهەڵاوێن [illegible] ئەوانەی کە شتی بر ئاو جوشیدن زیاد.

هەرس: ۱) وری، سەنی؛ ۲) فرمیسك، ڕۆنەك، کەسیر، کەسرین؛ ۳) جەزبەت، تاسە؛ ۴) ترگیم؛ ۵) هەڵگیرسانی تاغ [illegible] ۱) خرس؛ ۲) اشك؛ ۳) آرزو؛ ۴) سکسکه؛ ۵) آو کشیدن.

هەرساندن: ۱) تێکشکاندن؛ ۲) وردوخاش کردن؛ ۳) بڕڕخستن؛ ۴) لە خەو بیدار کردنەوە؛ ۵) بڵند کردن و ڕاوەستاندن [illegible] ۱) درهم شکستن؛ ۲) خرد و خمیر کردن؛ ۳) زیر پا له کردن؛ ۴) از خواب بیدار کردن؛ ۵) بلند کردن و برپا نگهداشتن.

هەرستن: پاڵوەکدان، ئەك جۆرت بۆن بە توندی، پکەوەکانی بی بۆن [illegible] بەحکو بە هم چسپیدن.

هەرستین: ۱) شکاندن؛ ۲) وردوخاش کردن؛ ۳) بڕڕخستن [illegible] ۱) شکستن؛ ۲) خرد و خمیر کردن؛ ۳) زیر پا له کردن.

هەرسەڵ: هەڵتاوین، ئاواسەوەی خۆراك لە ورگدا [illegible] هضم، گوارش.

هەرسی: لەسەرین، ڕۆنەك [illegible] اشك.

هەرسێ: ۱) ئەك دەگەڵ دوان پکەوە؛ ۲) وردیلك [illegible] ۱) هرسه باهم؛ ۲) یك خرس.

هەرسی ڕشایش: فرمیسك ڕژانی [illegible] اشك ریختن.

هەرسیك: جرجەسك [illegible] موش کور.

هەرسیك: هەرسێ [illegible] نگا: هەرسێ.

هەرسیکان: ئەو ئەك دەگەڵ دوو کە [illegible] هرسەشان.

هەرسیکیان: ۱) هەرسیکان؛ ۲) وردیلکان [illegible] ۱) هرسەشان؛ ۲) یکی از خرسها.

هەرسیل: جۆرێ گۆنەی بنالەی دیوار [illegible] سنگ شالودۀ پیش دیوار.

هەرسین: ۱) هەڵبەندێکە لە کوردستان؛ ۲) فرمیسکاوی [illegible] ۱) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۲) اشك‌آلود.

هەرش: لەسەرین، ڕۆنەك فرمیسك [illegible] اشك.

هەرش: ۱) فیڕۆ خۆرایی؛ ۲) هەڕەشەی بەفیڕۆ [illegible] ۱) هدر؛ ۲) اسراف.

هەرشان: ۱) لەبەرەك ڕاکردن لەبەر کوڵان؛ ۲) بڵیخاندنەوە [illegible] ۱) ازهم پاشیدگی؛ ۲) لغزیدن.

هەرشاندن: ۱) لەبەرەك ڕاکردن؛ ۲) بڵیخاندنەوە؛ ۳) هەرزاندن [illegible] ۱) ازهم پاشیدن؛ ۲) لغزیدن؛ ۳) ازبین بردن.

هەرشت: هەرجێ [illegible] هرجیز.

هەرشتن: هەرشاندن [illegible] نگا: هەرشاندن.

هەرشتە: هەرشت [illegible] هرچیزی.

هەرشتە: تازەبەهاروی بە تاوتێکدراوی داوداوکراوی وشکەوەکراو [illegible] رشتۀ آبی.

هەرشتی: هەرشت [illegible] هرچیزی.

هەرشتی: ۱) ڕۆڵەبۆگ ۲) پشتاو ۱) ئەرم، باڵنەدە ۲) لەنەنە.
هەرشەم: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ۱) لە ڕووستاکانی وێران کراوی کوردستان توسط بعثیان.
هەرشەو: گێژ، تەمەن ۱) هەرشەو.
هەرشین: هەرشتن، هەرشاندن ۱) نگا: هەرشاندن.
هەرفاندن: تێکدڕوخاندن، ڕماندن ۱) خراب کردن، خووڕاندن.
هەرفاندن: تێک ڕوخاندن ۱) خووڕاندن.
هەرفتن: تێکدڕوخان ۱) ڕووش کردن دیوار و کوڵ.
هەرفتی: تێکدڕوخاو ۱) درهم ڕیخته، ڕیزش کراوە.
هەرفتین: هەرفتن ۱) ڕیزش کردن دیوار و کوڵ.
هەرفی: ڕما، ڕوخاو، داڕمی ۱) ڕیزش کراو.
هەرفین: ڕوخان، هەرفتن ۱) نگا: هەرفتن.
هەرڤ: جەنگ، شەڕ ۱) جنگ.
هەرڤە: جالاک، جابلاد ۱) جابلاد.
هەرق: خەندەک، کەندەک، ڕەخەندە ۱) خندق.
هەرک: ۱) ئۆمی داخوڕاو ۲) ئەو دەفەی کە بۆ تۆو چاندە کرێدەو، دۆڵ ۱) تخم کاشتنی‌ها ۲) مقدار غلەای کە بەهەر اختصاص می‌یابد.
هەرک: ۱) ڕاو، ڕۆن، (قی بهەرکینە) ۲) دەی سەیرمان، حەیف ۳) قۆن، حەزی ۱) ۱) حرکت ۲) حرف تعجب ۳) گل.
هەرکات: هەردەم، جسانی ۱) هرگاه، هردم.
هەرکاتی: هەردەمێ ۱) هروقتی.
هەرکام: هەریەک ۱) هریک، هرکدام.
هەرکان: ۱) تەزوک، گیانداری کە مناڵ و پیچوی دەبێ ۲) هەرتکان ۱) ۱) بارار، عقیم ۲) هردوی آنها.
هەرکاندن: تەزوک کردن ۱) عقیم کردن.
هەرکاندن: ۱) ڕووانەدن، ڕاوان ۲) وەڕێخستن، ئاساف هەرکاند، لەشکر هەرکاند ۱) ۱) حرکت دادن، جنبانیدن ۲) راه انداختن.
هەرکۆ: هەرچی ۱) هرکجا.
هەرکسۆ: ۱) هەرچۆن ۲) دەستەبەچێ (هەرکۆ دیتم لێیدا) ۱) ۱) هرطور ۲) همینکه.
هەرکوە: ۱) بۆ هەرکوێ ۲) لە هەرکوێ ۱) ۱) بەهرکجا ۲) در هر کجا.
هەرکۆر: کەسێ زەوی دەکوڵێ ۱) زمین کن.
هەرکوگە: هەرکۆ ۱) هرکجا.
هەرکولۆج: هەرچۆن، بە هەرئاوایەک ۱) هرطور.
هەرکوندی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ۱) ڕووستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەرکوێ: هەرکۆ ۱) هرکجا.
هەرکوێنە: هەرکوێ، هەرکۆ ۱) هرکجا.
هەرکە: ۱) چۆن بیانەوێ ۲) بێ دەنگ ۳) لەی پیچەی یەکە گلۆلە ۱) ۱) هرکس ۲) همینکه ۳) پیچ گلوله کن.
هەرکەپۆ: هەر بیانەوێ بۆ ئەو ۱) هرکه بود.
هەرکەبۆخۆی: ۱) ڕەفەرەفە ۲) دنیای بێ قانونی (زۆردار و بێدەر) ۱) مسابقه در بودن ۲) دنیای هرکس هرکس، قانون جنگل.
هەرکەس: هەر بارەسی ۱) هرکس.
هەرکەس هەرکەس: هەرکە بۆخۆی ۱) هرکی هرکی.
هەرکەهەرکە: هەرکە بۆخۆی ۱) هرکی هرکی.
هەرکی: ۱) عاشیرەتێکە لە کوردستان ۲) هەرکەس ۱) ۱) نام عشیره‌ای در کردستان ۲) هرکس.
هەرکێ: هەرکەس ۱) هرکس.
هەرکی: ۱) بزوت ۲) ڕۆشت ۱) ۱) جنبید ۲) رفت.
هەرکی پیداو: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ۱) ڕووستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەرکیتە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ۱) لە ڕووستاکانی وێران کراوی کوردستان توسط بعثیان.
هەرکیژان: هەرکامیان، ئایەمێ مرۆڤ ۱) هرکدامشان، ورۆ انسان.
هەرکیژنە: هەرکامیان، ئایەمێ جگە لە مرۆڤ ۱) هرکدامشان، ورۆ غیرانسان.
هەرکێڵی: کەسێ کە ئۆی بە زەمینی تەڕەوە کردووە و جۆتی دەکا ۱) کسی که بر زمین مرطوب بذر پاشیده و شخم زند.
هەرکین: ۱) تەزوکەوە ۲) بزوتن، جوڵان ۱) ۱) بارا شدن ۲) شیهن.
هەرکین: ۱) ڕۆن ۲) بەزی کەوتن ۱) ۱) حرکت کردن ۲) بدراه افتادن.
هەرکینە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ۱) ڕووستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەرگ: هەریەک، هەرکام ۱) هریک.
هەرگ: ۱) قۆز، حەزی، هەز ۲) هەزاد ۱) ۱) گل ۲) نگا: هەزاد.
هەرگا: هەرکات ۱) هرگاه.
هەرگاف: هەرگا ۱) هرگاه.
هەرگاو: هەرگا ۱) هرگاه.
هەرگان: قورکو ۱) لجن.
هەرگل: هەرجار ۱) هردفعه.
هەرگۆ: هەرگ، هەریەک ۱) هریک.
هەرگوجای ڕۆشایش: هەرکەسە بەلایەکدا بلاو کردن ۱) هرکس به سویی متفرق شدن.
هەرگوچی: هەرشتێک ۱) هرچیزی.
هەرگوێمن: هەریەکەی ۱) هریکی.
هەرگیز: قەت، بەهیچ کلۆجێ ۱) هرگز.
هەرگیس: هەرگیز ۱) هرگز.
هەرگین: دروسکراو لە قور ۱) گلین.
هەرگینە: سوالەت، لە حەزی چی کری ۱) سفال.
هەرلا: ۱) گێژ، تاڵیەک ۲) هەمیشە لاسار ۱) ۱) هرطرف ۲) همواره لجبان.
هەرلە: دایبرۆشاک، پیرۆنوکە، پیراشوکە ۱) خر خاکی.

هەرمان: ۱) هەرگیز نەهەرمان؛ ۲) کار، ئەوڵ، هەمات، فرمان ۱) جاوەڕانگی؛ ۲) کار.

هەرمان: زەمان، زەمان، ڕۆژان، هەرمنی فڕۆریختن دیوار وکوە.

هەرماتن: ۱) بی‌بەش کردن لە ماف؛ ۲) پەس کردن؛ (چیلەکا غیرزکەر کارەکی دەهەرمینە)؛ ۳) بەخەساران (ئەمەری خۆ هەرماند) ۱) مەحروم کردن؛ ۲) آلودە کردن، کثیف کردن؛ ۳) ضایع کردن، بەخەساندن.

هەرمتی: ڕۆژان، زەمان، هەرمنی فڕۆریختە.

هەرمڵە: ئەرموك بەتر، بە ماندە.

هەرمگ: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ڕوستایی لە کردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کردند.

هەرمن: گوندیکە کە کوردستان بەهۆی ویرانی کردە لە ڕوستاکانی ویران بندەی کردستان توسط بەهیان.

هەرموسك: مشکە کوڕە، چرچەمشك موش کور.

هەرموش: هیشووترین بەدارەو ڕەشکەو ڕوگ جوتە ئەگەر هشك بندەی ئەوەیان لە درخت.

هەرموشك: هەرموسك موش کور.

هەرمە: ئەمان، بیل، مل کف.

هەرمەت: ئەوکیکە وانا بەوی، کوڕی، هەرمەند دەی ئەی، ئەوی هەرمی.

هەرمەل: ئەسپەندەم اسپند.

هەرمەلە: هەراو چەقەچەق، گەرمو ئەرە سر وصدای جنجال.

هەرمەلە: ۱) بە گوڵیکی بڵنەو ڕەنگی گەلای ئامال خۆڵەکەوبە گوڵی بە ئەڵەنگان دەگرن؛ ۲) ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ۱) گل خنمی؛ ۲) ڕوستایی لەکردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کردند.

هەرمەن: ولاتی هەرمەنی، زەمینی هەرمەنی ارمنستان.

هەرمەنت: هەرمەت نگا: هەرمەت.

هەرمەنی: گەلیکی کەوتارایە لە ئەزگەری کەوتارا؛ دەوڵەت ئەوەو جیرانی کوردان ئەوەن قوم ارمنی.

هەرمی: هرمی، هەرمی گلابی.

هەرمی: هەرمی گلابی.

هەرمی: ڕۆژان، زەمان، هەرمنی فڕۆریختە.

هەرمی بشکوان: خاکەلیو فریدون ماه.

هەرمیشك: نانی دەناوەن گوشراو جنگالی نان لە ڕوغن کرە شدە.

هەرمی کوڕی: جۆری هەرمی کە لە ئەرشیانی دەکەن جۆری گلابی.

هەرمی کیوەلە: کرەساك گلابی جنگلی.

هەرمی گولاوی: جۆری هەرمی جۆری گلابی.

هەرمی لاسوڕە: جۆری هەرمی جۆری گلابی.

هەرمیلە: ناوی دو گوندە لە کوردستان کە بەکیان بەهۆی ویرانی کرد نام دو ڕوستا کە یکی لە آنها توسط ڕژیمی عراق ویران کردید.

هەرمی مامسارمە: جۆری هەرمی جۆری گلابی.

هەرمین: ۱) مان کردن، گەکردن، جەشنەگرتن؛ ۲) بەهەرەوەسوڕن؛ ۳) ڕۆژان، زەمان ۱) ۲) اعتصاب کردن؛ ۲) بەهەرەوەسوڕن؛ ۳) فڕۆریختن.

هەرمینی: زەمین، بردە ازدواج.

هەرن: ناوی گوندیکەو جیایە کە لە کوردستان نام ڕوستایی و کوهی لە کردستان.

هەرن: ۱) (زەمەرن ڕۆیشتە)؛ ۲) خۆڵاوی؛ ۳) ڕۆژن بەهن ۱) مصدر ڕفتن؛ ۲) خاك آلود؛ ۳) ڕوزن.

هەرنی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ڕوستایی لە کردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کردند.

هەرنە: ۱) هەرە؛ ۲) شوین گرتن ۱) زمین؛ ۲) ربایە.

هەرنەی گەردش: شوین دوزینەو ئیشارەتی کردن.

هەرنی: مانی گرت اعتصاب کرد.

هەرنی: بۆی بەهن، بۆی بردن بردیم بە.

هەرنین: ۱) هەرنین، مان گرتن؛ ۲) مانیان گرت لە ڕۆیشتن، هەرنین پی‌یان چەقاند ۱) اعتصاب کردن؛ ۲) اعتصاب کردند.

هەرو: ۱) ئاڵەنارکی ڕەشی تۆو بەهۆوەی ڕاوکەر؛ ۲) کەرو، کاوری کەر ۱) عقاب؛ ۲) خرد، ای لاغ.

هەرو: ۱) هۆکر؛ ۲) بچو، بڕۆ ۱) اسی گرفتە، خو گرفتە؛ ۲) برو.

هەرو: بچو، بمشی، بچە، بڕۆ برو.

هەرو: ۱) هەرو؛ ۲) هەرین، هەرو ۱) برو؛ ۲) هەروون.

هەروا: ۱) جیشتی ئاردو ئەرو ئەوشەی حەلسوا؛ ۲) بەهەوایی؛ ۳) ئاوەم بەوزە ۱) حلوا؛ ۲) رایگان؛ ۳) همین طور.

هەروبار: ۱) کەرو بار؛ ۲) برتی لە دارەوی لە داری تر هەڵاو ۱) خروبار؛ ۲) کنایە از نالە پیچیدە بر درخت دیگر.

هەرویف: ۱) دەنگی بشیلە لە بەچەکانەوە؛ ۲) برتی لە ئەوەیەوی کە یۆ خەلاس دەبی؛ (گوی بەدەبە ئەوەبی ئەو هەرویفیکە دەبیتەوە) ۱) نعرۀ گربە هنگام جنگ؛ ۲) کنایە از خشم زودگذر.

هەروتە: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کردە لە ڕوستاکانی ویران بندەی کردستان توسط بەهیان.

هەروتە گوڵە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ڕوستایی لە کردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کردند.

هەروتیان: گەلی و دەوڵەتە زۆر گوندی تیدان بەهۆی هەموی ویران کرد ئەوەی ئەی ڕوستاکانی بەیار کە توسط ڕژیمی عراق ویران شدند.

هەروژ: هەرەژ هر روز.

هەروسا: هەر ئاوا، هەر بەهەوزە همچنین، همین طور.

هەروش: کرد، لە دەستکرا کریدە با مشاس.

هەروشك: هەرمیشك جنگالی جوراجی، نگا: هەرمیشك.

هەروگیف: گەف، گوزەنە بهیدە.

هەروە: جەموش، بۆ ئەستر و بارگینی ئەوە بەدەفر ئەوەن جمونی.

هەرون: ۱) شوین (ئەو) جنگە ۱) ربا؛ ۲) جای.

هەرونە: هەرون نگا: هەرون.

هەرونە: هەرون، هەرونە نگا: هەرون.

هەرووەل: تۆزو خۆڵ ◄ گردوخاك.
هەروە: هەروا، تا بەم‌جۆرە ◄ هەمین طور.
هەروەها: هەروا، هەروە ◄ هەمین طور.
هەروەتر: بتر لەوە کە بیردەبەی ◄ پس بیشتر.
هەروەك: تەواو لەگەڵ، لەوەنگ، لەچەشنی ◄ همانند.
هەروەکو: هەروەك ◄ همانند.
هەروەکی: هەروەك ◄ همانند.
هەروەکیەك: بەرابەر، بێ زیادو کەمێ لە نێوانیدا ◄ کاملاً مانند یکدیگر، برابر.
هەروەها: هەروا، هەروا ◄ همینطور.
هەروەهەر: دائیمو بەردەوام، بێ بڕانەوە ◄ همیشه.
هەڕو هەراو: زۆر بان و بەرین ◄ بسیار فراخ و وسیع.
هەرۆی: هەروەك، کەوەنگەك، کۆڕۆنك ◄ هرگونی.
هەرۆیشك: هەرمیشك ◄ چنگالی، نگا: هەرمیشك.
هەرە: ۱) وشەیەکە بۆ کەوتەڕ نیشاندان، ترین: (هەڵگورت لە جیا هەرەبەرەکانی کوردستانە) ۲) ریزە ئاڵووەزێ کە بەسەر بردەڵەی زۆر بەرانشدا ڕایەڵ کراوە؛ ۳) ریزە خشتی لەسەر لا دانەدراو بۆ نیشاندانی ۴) هەمو قوز ۵) ماکەر ◄ ۱) نشانهٔ صفت عالی، ترین؛ ۲) ردیفی تیر چوسی در سقف زیر سنگ آسیا؛ ۳) ردیف خشت بر پهلو چیده شده برای خشك شدن؛ ۴) گل؛ ۵) ماچه‌الاغ.
هەرە: ۱) هەری، هەرۆ بڕۆ بچۆ، بچە بەمش؛ ۲) مشار، تیغی دەانەدراو بۆ دار بڕینەوە؛ ۳) تیغە، دیواری باشکی نوان‌دوو؛ ۴) (ڕەی کەر) ۵) قوز، هەڕی؛ ۶) وریە، گوریە لەبەر چاو ◄ ۱) برو؛ ۲) (ره) ۳) تیغه، دیوار نازك؛ ۴) هر هر الاغ؛ ۵) گل؛ ۶) گریه.
هەرەئاسی: شاخی کە شاخان سەختتر ◄ کوه صعب العبورتر از کوههای دیگر.
هەرەبال: هەرچۆن بێت ◄ بهر حال.
هەرەباش: چاکتر لە گش ◄ بهتر از همه، بهترین.
هەرەبەرز: لە گش بڵندتر، دەورانی کەوشارا ناوی کۆی ئەلبورز هەرەبەرزە ◄ بلندترین.
هەرەبیوینە: کەڵەشێرێ کە بڕەی قیتو دەانەدراو بێ، بۆ بەستار ◄ خروس تاج ازه‌ای.
هەرەت: ۱) دەرفەت، کێس؛ ۲) جەنگە، کاتی زۆربوونی شتێ؛ (هەرەتی جوانیم بۆ هاوین هەرەتی میوەیە) ◄ ۱) فرصت؛ ۲) عنفوان موسم.
هەرەژال: ناوچەیەکە لە کوردستان ◄ ناحیه‌ای در کردستان.
هەرەژاڵ: لە گش دەسەڵاتدارتر ◄ مقتدرترین.
هەرەژاڵە: گیایەکە، ڕەژەڵە ◄ گیاهی است، نگا: ڕەژەڵە.
هەرەژەل: ۱) زەلامێر لە زەلامان؛ ۲) گەورەی گەوران ◄ ۱) کلانتر از همه؛ ۲) بلندپایه‌ترین.
هەرەزۆ: ۱) ڕۆشنر لە گش؛ ۲) لەسێ‌بەشتر لە ڕۆژگاری ڕابردوو ◄ ۱) روشن‌ترین؛ ۲) ماقبل تاریخ.
هەرەزۆی: زۆرتر لە زۆر ◄ بیشترین.
هەرەزۆی: هەرەزۆ ◄ زیادترین.
هەرەزینگ: تامرازی داغ کردن لە تامن، مۆری داغ کردن ◄ مهر داغگذاری.
هەرەژنە: لابیشك ◄ ارنج.
هەرەس: ۱) پسان و داڕۆخانی بارچەیەکی توخاك لە جیا؛ (کێو هەرەسی هێنا)؛ ۲) زڵۆ، زڵی، کلێکە، شایە، کەوی، کەوبەفر؛ (هەڵاتی زۆری زۆخاوە هەرەسی بە نۆبی تەسیم/ سوپاهی لاتەو گوڵ چادری لە جێ هەڵدا) دەماجی قاوە؛ ۳) زۆڵەك فرمیسك ◄ ۱) گسستن و ریزش قطعه‌ای از کوه؛ ۲) بهمن؛ ۳) اشك.
هەرەس‌بردن: بسانی کێو بان زۆڵ ◄ گسستن و ریزش کردن کوه یا بهمن.
هەرەس‌هێنان: هەرەس‌بردن ◄ نگا: هەرەس‌بردن.
هەرەشە: گەف، گوڕەشە، هەڕەگف ◄ تهدید.
هەرەشەوگوڕەشە: هەڕەگف ◄ تهدید.
هەرەك: ۱) هەریەك لەوان؛ ۲) ڕاو؛ ۳) کەری بیکسوڵمە؛ ۴) کاری بەزاستی، بێ گەمە؛ ۵) ئەستێرە هەرە، گەشەکەی ئەرك، بە هیف ◄ ۱) هریك از آنها؛ ۲) حرکت؛ ۳) خر کوچك؛ ۴) کار جدی؛ ۵) نام ستاره‌ای درخشان.
هەرەکان و هەرەکان: فاشکی مناڵانەیە لە جۆرێ گاڵتەدا دەبێت، ڕەنگە بەواتا: بڕۆیەوە پشووان و هەدادان بێ ◄ ترانه‌ای کودکانه.
هەرەکردن: ڕیزکردنی خشتان لەسەر لا و وشك‌بونەوە ◄ ردیف کردن خشتها بر پهلو به منظور خشك شدن.
هەرەکردن: بە مشار بڕینەوە ◄ اره کردن.
هەرەکە: کەرەکە، هەرەکە ◄ آن الاغ.
هەرەکە: ۱) ڕاو، ڕەژن؛ ۲) مشارەکە، تامرازی دار بڕینەوەکە ◄ ۱) حرکت؛ ۲) آن اره.
هەرەکەت: هەرەکە، تەقەکە، ڕاو، جوڵانەوە ◄ حرکت.
هەرەکەت: هەرەکەت ◄ حرکت.
هەرهلی: میوەی بڵو و زۆر گەیشتو ◄ میوهٔ زیاد رسیدهٔ نرم شده.
هەرەم: ۱) زۆری کەڵەکەبوون؛ ۲) بڕێکی لە زێڕ مۆرە ◄ ۱) حرم، اندرون خانواده؛ ۲) کنایه از همسر، عیال.
هەرەماسی: جۆرێ ماسی بە ئیسکێکی وەك مشارە کە دەوم هاوێشتەبێ ◄ ارەماهی.
هەرەمە: ۱) جەنگە، هەرەت؛ ۲) بڕەو، پەیە؛ ۳) بڕاوی مەڵەنگ کۆمەڵ؛ ۴) گەنیو دانەوێڵەی تێکەڵاوکراو؛ ۵) لمن پەلە؛ ۶) گۆزەم ◄ ۱) موسم، عنفوان؛ ۲) رواج؛ ۳) انبوهی مردم؛ ۴) حبوبات مخلوط؛ ۵) عجله و شتاب؛ ۶) مرهم، بدون محاسبه.
هەرهۆ: هەر ئاوا ◄ همین طور.
هەرەوەدز: زۆربڵێ، جەنجاڵ ◄ ولگرد.
هەرەوەدز: زەبار: (هەرەوەدز ماڵو بەرەڵ، مەحەمەد) ◄ کار تعاونی.
هەرهە: لە فەوتان بێ بەش ◄ حاوید.
هەرهەس: قەت ئاماەوێ ◄ همیشه هست.

همزه‌همز: گوی‌گوی، چشم‌چشمی، تمراوی [ف] حیاروچشمال، خشم‌آلود.

همزه‌همیه: همزه‌همز [ف] همیشه هست.

همزی: ۱) فوری، دمدمه؛ ۲) درنگ، دیر و دخت [ف] ۱) تأخیر؛ ۲) دیر وقت.

همزی کوتمه: دیرنگی، کمون [ف] درنگی، به دیر وقت افتادن.

همزی: ۱) خوری، هری؛ ۲) کوره؛ ۳) همزه، نرینه پیشگی؛ (همزی مادر و ماده، دختر و پسر) [ف] ۱) پسر؛ ۲) گرگ، پشم زرین؛ ۳) نرین.

همزی: ۱) تازی، بالی؛ ۲) تاخشوا، تمرین؛ ۳) شوان، پیوست؛ ۴) بانگ کردن اهون؛ ۵) برنجی که کلاوه‌ای بن تاکه؛ ۶) برنجی که وابسته کنی یا با [ف] ۱) آری؛ ۲) آیا؛ ۳) سر هنگام؛ ۴) جا برای پوشت؛ ۵) کتابه از آدم بی‌خبر؛ ۶) کتابه از بی‌جنس جنس نیست.

همزی: همزی، فوز، هدز [ف] گل.

همزیاس: دو گوندی کوردستان بەرنامه بەشی وڕانی کردن [ف] نام دو روستای کردستان که بطلان ویران کردند.

همزی‌بسمر: فوز بسمر، خاکسمر، برنجی که بیچاره [ف] کتابه از بیچاره.

همزیر: ۱) جوریک هەڵنوا که له دوشاوی ونکەوه کراو سازده کرن؛ ۲) ناوچه‌یەکی دو سار وکیکسه که له کوردستان بەشی وڕانی کردن؛ ۳) پارچەی ئاوریشمی، حریر [ف] ۱) نوعی حلوا که از شیره خشکیده انگور سازند؛ ۲) نام منطقه‌ای و شهرکی در کردستان که بطلان آن را ویران کردند؛ ۳) پارچهٔ ابریشمی، حریر.

همزین: فریزه [ف] فرن.

همزیسا: که‌شکه‌ای، پیشتی که بەمه کوتاو به گوشتەوه [ف] آش حلیم.

همزی‌شامی: سستیکی سی‌ڕنگ له گوڕن [ف] نوعی الاغ سه‌رنگ.

همزیکار: کەسی که کاری فوز دەکا [ف] کشکار.

همزیکاری: فوزه کاری [ف] کشکاری.

همزیکەر: که‌سی فوز دەگرتەوه و دەیشیلی [ف] گل سرشته.

همزی کیڵی: همزیڵی [ف] نگا: همزیڵی.

همزیو: ۱) دەوروبەری شاریک که تاکتیکی و مالی همیوته؛ ۲) پارچه، مەڵبەند [ف] ۱) حریم عمومی آبادی؛ ۲) منطقه، ناحیه.

همزی‌مسری: جوزی گوڕزی ئاماڵ‌سی [ف] نوعی الاغ سیه‌خام.

همزی‌مەنشی: ئەوریز، زورهان، فریه و بەخمین [ف] بسیار پیر و فرتوت.

همزین: خوڵاوی [ف] خاک آلود.

همزی‌نیشی: کرین، مەنان [ف] خریدن.

همزیەڵ: ۱) همزیڵ، همزکاڵ؛ ۲) تەنیا یەکی [ف] ۱) هرباد؛ ۲) فقط یکی.

همزیەکسە: ۱) همزیەڵ ئەوان، همزکسایەک؛ ۲) تەنیا یەکیکە [ف] ۱) هریکی؛ ۲) فقط یکی است.

همزی‌همزی: وشەی گەف کردن له پیاو [ف] کلمهٔ تهدید مرد.

همزی‌همزی: ۱) بەڵی بەڵی، ئاخو وایو؛ ۲) همزەشه له ژن وانا: مەزانم چت کردوه [ف] ۱) آیا چنین بود؛ ۲) کلمهٔ تهدید زن.

همز: ۱) حمز، ئارەزو؛ ۲) تەوین؛ ۳) تیشیا [ف] ۱) آرزو؛ ۲) عشق؛ ۳) هوس.

همزار: بەدەمار سەت، بیست چوڵ پەنجا، بەڵنجا چار بیست [ف] هزار.

همزارا: بەدەمار همزار، ایهمزارا له‌شکر بریکەدان [ف] هزاران.

همزاران: زۆرجار همزار، همزارا [ف] هزاران.

همزاران‌همزار: بەدەمار بیلیون، دەدەمار سەدەهەزار سەدەهەزار [ف] میلیونها.

همزاریەهزار: شاخی زۆر بەرز و تاسی [ف] کوه سنگی بسیار بلند و دارای برنگاه.

همزاریا: زنگ [ف] هزاریا.

همزاریتی: کلاوەزاری، شتکی زۆر له‌سەر وریه له ئاوزگی حیوانداد.

همزاریوخانه: [ف] هزارلای سیرابی.

همزاریوب: که‌لەشتری بۆ بەیان [ف] خروس تاج بهن.

همزاریوبلە: همزاریوب [ف] خروس تاج بهن.

همزاریوبە: همزاریوب [ف] خروس تاج بهن.

همزاریی: همزاریا [ف] هزاریا.

همزاریشە: ۱) خواجەیەکی داریه چاوچاو کراوه بۆ تەوه زۆرشتی تیا جیای تەخەن؛ ۲) برنجی له که‌ئی بەجری له زۆرکاران دەرچی؛ ایت وایو همزا. همزاریشه / مەی سوڕه ئیا له (زوبیشه) جەمەو زیر [ف] ۱) صندوقچهٔ طبقه‌بندی شده؛ ۲) کتابه از آدم همه‌فن حریف.

همزارتوی: ۱) همزاریتی؛ ۲) برنجی که بیارەیی دەبەوه بۆ و ئاو بەستە [ف] ۱) هزارلای سیرابی؛ ۲) کتابه از آدم توداری و بادبست.

همزارتوخ: همزارتوی [ف] نگا: همزارتوی.

همزاروگ: برنجی له زنگ و همزاریشه، بەز بیچ [ف] کتابه از حرامزاده.

همزارگەن: گیاوه‌که [ف] گیاه هزارگوشان.

همزارلق: همزارتوی [ف] نگا: همزارتوی.

همزارلوخانه: همزاریتی [ف] هزارلای سیرابی.

همزارلوخانه: همزاریتی [ف] هزارلای سیرابی.

همزارلوی: همزاریتی [ف] هزارلای سیرابی.

همزارمیرد: ئەو گوندانەی کوردستانه که بەشی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بطلان آن را ویران کردند.

همزاروبەڵالایه: هانوجوی کەروشک لەسەر بەفر بۆ شوینەوەکە [ف] رفت و برگشت خرگوش روی برف برای ناگم کردن.

همزاروبەڵالایی: همزاروبەڵالایه [ف] نگا: همزاروبەڵالایه.

همزارد: ۱) همزاروبەڵالایی کەروشک؛ ۲) بەرزی قنی لواری حەوز؛ ۳) لواری ئاڵەی ئاو دیران؛ ۴) خەوزاوه خەیالات کردنی ئاو بیگە؛ ۵) سرسوری همزارسالەی ئەدایکبوون یان مردنی پیاوی گەورە؛ ۶) ئاوه بۆ زمان [ف] ۱) نگا: همزاروبەڵالایه؛ ۲) سنگ برجستهٔ لبهٔ حوض؛ ۳) لبهٔ طاقچه؛ ۴) خواب از سر پریدن به فکر فروزفتن در رختخواب؛ ۵) یادبود هزارمین سال تولد یا مرگ بزرگان؛ ۶) نام زنانه.

همزاروزیلە: کۆمەڵی زۆر له منداڵوزکە [ف] جمعیت زیادی از کودکان.

همزاوەڵد: له همزاران بازیک [ف] یک هزارم.

همزاره‌کردن: ۱) خەیالات کردنی خەوزاوا؛ ۲) تەوشەوتکە کردنی کەروشک لەسەر بەفر [ف] ۱) به فکر و خیال فروزفتن آدم بدخواب؛ ۲) وارگم کردن خرگوش روی برف.

هەزاریەك: هەزارەك ◄ یەك هزارم.

هەزان: ۱) هەرس هێنانی چیای کەنداڵ ۲) ڕۆشنایی کتوو ۳) جۆرێ بەعیسوتی بەدگوڵی ◄ ۱) گەستنی کرم و گوداڵ ۲) فڕۆ ڕیختن کرم، ڕزین کرم ۳) نوعی بیماری جذام مانند.

هەزالیمن: ڕاپەستانەن، بە ئارەقەڵ ڕشتن، هەزاڵەن ◄ تکان دانت بەلەرزین ئاداختن.

هەزاوا: هەزاو، تاڵی بناری ◄ ئاوا، نگا: هەزاو.

هەزبۆ: مەزی کەفەڵە ◄ هەزبۆ، کوهی.

هەزبی: گیاداو ◄ گیاهی است.

هەزبیە: ۱) گیای بۆن خۆشی وشکەوە کراو بۆ تاو چێشت؛ ۲) نامە ◄ ۱) گیاه خوشبوی خشک کرده برای خورش؛ ۲) مژده.

هەزبیە کێویلە: بەهەنا کێویلە ◄ هەزبۆ، کوهی.

هەزرۆ: شارێکە لە کوردستانی بەردەستی تورکیان لە نێوان سلێمانی و کۆزاوند بنکەی فەرمانداری بە ◄ شهری در کردستان.

هەزژی کرن: ۱) دڵ ڕەیدان؛ ۲) بەدڵ خاوەن کەوتن ◄ ۱) دل به دلخواه دادن؛ ۲) قضا چیزی را آرزو کردن.

هەزکرن: دڵداری ◄ عاشق شدن.

هەزکەر: ۱) خوێندەوار ۲) خاوەن کەر ◄ ۱) عاشق؛ ۲) آرزومند، خواستار، پوستدار.

هەزم: ناوانەوەی خواردن لە وڕگا، هەرس، هەڵداوین ◄ هضم.

هەزن: خەم، ئاهوهۆی ◄ غم.

هەزۆ: باوەشەیەکە لە کوردستانی بەردەستی تورکان ◄ ناحیه‌ای در کردستان.

هەزوا: هەزاو، هەزواو، هەزواو، تاڵی بناری ◄ ئاوا، غرب.

هەزوێ: ۱) شارێکە و ناوچەیەکە سەر بە دیاربەکر لە کوردستان؛ ۲) ناوی ناحیەکە لە شاری بتلیس لە کوردستان ◄ ۱) نام منطقه‌ای و شهری در کردستان؛ ۲) محله‌ای در شهر بتلیس.

هەزوە: مەزەی کێڤی ◄ مژۀ کوهی.

هەزوێلە: بزنە مەگەر و شتی بەزوو ئاوچوونکەری چشت ◄ ابزار، بهارات.

هەزوخ: ۱) مەسارەك، بیرۆن ۲) بەزۆوە، بەعاسڵ؛ ۲) ناوی گوندێکە و ناوچەیەکە لە کوردستان ◄ ۱) مبارك؛ ۲) پُردرآمد؛ ۳) نام دهی و ناحیه‌ای در کردستان.

هەزهەز: فڕەفڕی باڵی بێجوو کۆتر، کاتێ لەناو هەڵاندەدا بە ◄ صدای بال زدن جوجۀ کبوتر در لانه.

هەزهەزایش: هەڵوەرین لەبەر زۆری ◄ فرو ریختن از پوسیدگی.

هەزەی: بەکو، لەگەڵ ◄ مانند، مثل.

هەزیا: زەها، هەزیا ◄ ازها.

هەزیر: بەراورد، فرستان، خەمڵ ◄ تخمین.

هەزیران: ۱) مانگێکی ساڵە؛ ۲) جەزیران ◄ ۱) یکی از ماههای سال میلادی؛ ۲) چوب خیزران.

هەزیرانی: جۆرێ هەرس ◄ نوعی گلابی.

هەزیرکرن: فرساندن، خەمڵ کردن، بەراوەرد کردن ◄ تخمین زدن.

هەزیلك: هەزراڵ، بیرك، تەستراك ◄ نگا: هەزراڵ.

هەزین: هزان، بەزرو نەوی بۆنی سنگ کە تەقەس تەنگی ◄ نگا: هزان.

هەزینگ: زایەن، شنگل، (هەزینگ داخوا) ◄ نگا: شنگل.

هەژ: ۱) هەن، هەژ؛ ۲) دشساك؛ ۳) لکەداری وشك، (هەژگەل)؛ ۴) دەستی وشکاو ◄ ۱) نگا: هەن؛ ۲) خشك؛ ۳) شاخۀ خشك درخت؛ ۴) صحرای خشك.

هەژا: ڕاپەکا، ئەوری بەولاولا، (مەشکەهەژا) ◄ لرزیدن به اطراف توسان کرد.

هەژاو: ۱) زن بیچارە؛ ۲) ئەدار؛ ۳) ناژناوی شاعیرێکی هاوسەرخی کوردە ◄ ۱) زن بیچاره؛ ۲) فقیر؛ ۳) لقب یکی از شعرای معاصر کرد.

هەژارخانە: دەفیرخانە، ساڵی کە بێ باڵی لێ بەخێودەکەن ◄ نوانخانه.

هەژارکەوتن: ۱) بیچارەبوون؛ ۲) ئەدارەبوون ◄ ۱) بیچاره و بینوا شدن؛ ۲) فقیر شدن.

هەژاروانی: کۆشتنی فەقیرانە ◄ کسب بینوایانه.

هەژاری: ۱) ئەداری، (ژری؛ ۲) ئەفالای فەقیرانە ◄ ۱) بیچارگی؛ ۲) کسایت بینوایانه.

هەژاڵ: لکەدار یەکەلاو بزاوەو ◄ شاخه با برگ و جوانه.

هەژاڵە: گیای بێ کەڵك کە مەبێ بزار بکرێ ◄ گیاه هرزه که باید وجین شود.

هەژان: ۱) ڕاکان؛ ۲) شەکانەو ◄ ۱) جنبش به هرطرف؛ ۲) اهتزاز.

هەژاندن: ۱) ڕاژاندن؛ ۲) (ئاندنی مەشکە)؛ ۳) ڕاوەشاندن ◄ ۱) جنباندن؛ ۲) بهم زدن مشك؛ ۳) تشدید تکان دادن.

هەژدە: دوان کەم لە بیست، بازدەو سێ ◄ هجده.

هەژدەن: قسەی بەیەك، (هەژدەو هەژدەن قسەی ئەدەم دەردەچێ) ◄ مجله در گفتن، گفتار شتاب‌آمیز.

هەژدەمین: ئەو شتەی زمارەهەژدەی بەردە کەوێ ◄ هجدهم.

هەژدەهەم: هەژدەمین ◄ هجدهم.

هەژدەهەمین: هەژدەمین ◄ هجدهم.

هەژڤانەن: ترساندن ◄ ترسانده.

هەژڤین: ترسان ◄ ترسیدن.

هەژڤاندن: بە دڵەبێ هێنان، ئەژاندن، گەمێ ◄ مضطرب کردن، باضطراب انداختن.

هەژڤین: شەوباڕو کەتە دڵەخورین ◄ اضطراب.

هەژکاندن: هەژاندن ◄ نگا: هەژاندن.

هەژك‌وبژاڵ: پوش‌وباڵ ◄ آت و اشغال.

هەژك‌وبەژاڵ: جرێ‌وجاڵ ◄ شاخەکانی خشکیدۆ درختان.

هەژك‌وبەژك: جرێ‌وجاڵ ◄ شاخەکانی خشکیدۆ درختان.

هەژگ: ۱) جلەك؛ ۲) باسلەم زەنە؛ ۳) ڕەشکەی کاکێشان؛ ۴) لکەداری وشك؛ ۵) ئاڵاش؛ ۶) ئەخوێی سەوزەوسوو ◄ ۱) ساق؛ ۲) زند؛ ۳) نورکاهکشی؛ ۴) شاخۀ خشك درخت؛ ۵) انیزه؛ ۶) پوست

جوب.

همژگوریژال: چرو چیلکه‌ی تاوریو [ق] چوب خشک هیمه.

همژگمل: ۱) لکه‌داری وشکه‌وبوگ ۲) چرو چیلکه‌ی تاوریو [ق] ۱) ساحهٔ خشک شده ۲) چوب هیمه.

همژگی: پرچین دار یان گیا [ق] پوشال چوب یا گیاه.

همژمار: ۱) زماره ۲) زمار [ق] ۱) شماره ۲) شمار.

همژمارتن: زماردن [ق] شمردن.

همژماردن: همژمارتن، زماردن [ق] شمردن.

همژمارده: ۱) ژیراو ۲) ته‌قیراو [ق] ۱) شمرده ۲) برگزیده.

همژماردی: زیراو، همژمارده [ق] شمرده.

همژماره: زماره [ق] شماره.

همژمراندن: ۱) زماره‌کردن ۲) زمارتن، همساوکردن [ق] ۱) شمردن ۲) حساب کردن.

همژمت: مه‌یمت، حه‌ژو خه‌فت [ق] غم و اندوه.

همژهان: زیده‌دان [ق] دندان اضافی.

همژهان: ئه‌رزین [ق] ارزیدن.

همژوت: هه‌یمت [ق] نگاه، هیبت.

همژولد: سه‌کان، ئه‌رزو [ق] آهزان.

همژولد: سه‌رسوڕمن [ق] تعجب و غریبه.

همژهمژال: چیلکه‌وجال [ق] هیمه، شاخ و برگ خشک.

همژهمژوک: ژور به‌ئه‌ژو [ق] بسیار لرزان.

همژهمژوکی: ئه‌رزیه‌وی دایمی [ق] لرزش همیشگی.

همژهمژیک: هاچ‌هاچک [ق] جلجله.

همژی: ۱) به‌رکه‌ئی، شایسته، چه‌سند، ئه‌سه‌ر، ئه‌ژو چاو ۲) به‌شرع، قیمه‌تدار [ق] ۱) شایسته، شایان ۲) ارزشمند.

همژیانی: ئیهانوی، زیهانوی [ق] شایستگی.

همژیان: همژهار [ق] دندان زیادی.

همژیان: ۱) همژان، همژهان ۲) زه‌وای ئه‌رخه‌کی [ق] ۱) جنبش جانبی ۲) لرزیدن، شایان ارزش.

همژیانی: وازای سه‌کانیو [ق] ناهموار.

همژیر: هژیر، هه‌نجیر، میوه‌یه‌که چسند جوری هه‌یه، به‌ئاوانه، ئه‌رهی، هه‌رکه‌فانی، هه‌کانی، زیانی، شنگانی، ته‌فه‌ئ، زه‌راق [ق] انجیر.

همژیره: هه‌نجیر، کیویلکه [ق] انجیر کوهی.

همژی کردن: حه‌زانی کردن، ته‌قاس، هه‌ژین کردن [ق] عاشق بودن، دلدادهٔ کسی بودن.

همژین: ۱) وازان، همژان ۲) به‌راتیری ده‌گه‌ل قیمه‌ت ۳) ژیان [ق] ۱) تکان خوردن، لرزیدن ۲) ارزش ۳) حرکت.

همژین: راته‌کین، سه‌کیوه [ق] جنباننده.

همس: ۱) جاوی‌ئوشه، پیچه‌واتای نیه ۲) سه‌س، تاگا (همس ده‌کام سه‌رمسامه) ۳) خه‌سته، ئه‌ژی ئه‌ژا ۴) ژیسه‌ی گا له‌سه‌ر جه‌ت گه‌ژاسه‌ئه‌وه، هه‌ژه، هه‌ژه‌ت ۵) ورده، ئه‌ژا ۶) دارایی (همس و تیسم داوا) ۷) جه‌سه‌سی، چه‌رخه‌چی [ق] ۱) هست ۲) احساس ۳) بلیط ۴) کلمهٔ برگرداندن گاو در شخم ۵) نیرو ۶) دارایی ۷) نگهبان شب.

همسار: ۱) گوڕ، ته‌ستیر، ته‌ستوڕ، ته‌ستیڵ ۲) جموس، جموسه، جمسار ۳) قه‌لا [ق] ۱) استخر ۲) حیاط ۳) قلعه.

همسارگه‌له: به‌چه، جموته‌مه‌ز [ق] شیطانه.

همساره: ۱) جموته‌مه‌ز، به‌چه ۲) ته‌ستیره، ستاره، ستیری ئاسمان [ق] ۱) شیطانه ۲) ستاره.

همساره‌جوچکه‌دار: ته‌ستیره‌ی کلکه‌دار ستارهٔ ذنب‌الغراب.

همساره‌زه‌رشه: کوکه‌زه‌ئه، پاکه‌زه‌نگه، کهکشانوسوڕ [ق] رنگین کمان.

همساره‌شناس: نجوم‌گه‌ر [ق] ستاره‌شناس.

همساره‌گه‌ڕین: همساره‌شناس [ق] ستاره‌شناس.

همساره‌ناس: همساره‌شناس [ق] ستاره‌شناس.

همساری: ۱) ته‌ستیڵ، گوڵاو ۲) قه‌لاتنین [ق] ۱) استخر ۲) قلعه‌نشین.

همسانی: ئه‌ژه‌داری (ئاوایی) یان ئه‌ژه‌و [ق] نگهبان شب، همسی.

همسان: ۱) سان، به‌ژه‌سان ۲) ساوه‌و، تیسراحه‌ت ۳) هه‌رچی خاوه‌ن ئوڕن ۴) هاسان [ق] ۱) قسان ۲) آسودن ۳) موجودات ۴) آسان.

همساندان: ئیزکردن و ساوین به همساغا [ق] تیزکردن تیغ با قسان.

همساندن: همست کردن [ق] حس کردن.

همساندی: ئیزکراو به همسان [ق] تیزشده با قسان.

همسان‌کردن: همساندان، امن داساخوه، همسان‌کی [ق] تیزکردن با قسان.

همساوه: ساوه‌و [ق] آسودن.

همساوه: ساوه‌و [ق] آسودن.

همساو: ۱) سای، هاسانی بی‌هوو ۲) ماڵین، یاماڵین ۳) ئیزکراو به سان ۴) همساب، حه‌سیب [ق] ۱) آسمان صاف ۲) مالش ۳) تیزشده با قسان ۴) حساب.

همساوین: یاماڵین، ساوین [ق] مالیدن، سایدن.

همساسن: گومان‌بردن، یا نیگه‌یشتن، (ئه‌ومن زاڵ دهمسه‌ئه) [ق] ارزیابی کردن.

همسب: ئه‌سب [ق] اسب.

همسا: ئاسا، ئه‌سه‌رخۆ، سه‌ر [ق] آهسته.

همساو: ئه‌سپات، ئامران، ئاشۆ [ق] ابزار، اسباب.

همسایی: ئه‌سایی، به ئه‌سه‌رخۆیی [ق] آهستگی.

همسیز: گیایه‌که له ونجه ده‌کا [ق] گیاهی است شبیه یونجه.

همسیست: ۱) گوندیکه له ولاتی بوتانی کوردستان که زۆرده‌ستی تیکاوه ۲) ونجه کیویله [ق] ۱) روستایی در کردستان ۲) یونجهٔ خودرو.

همسیاڵ: ونجه کیویله، همسیست [ق] یونجهٔ خودرو.

همسین: ته‌سین، سین [ق] شیش.

همسین‌نیخته: ته‌سینی گوڕ، دره‌ئی [ق] اسب اخته‌شده.

هەسپی بەزا: هەسپی گرتوەدار [ف] اسب سابقه.
هەسپی جەشار: هەسپی تەخت کرتوو [ف] اسب اخته.
هەسپی دارین: پایسکل، دوچەرخە [ف] دوچرخه.
هەسپی قەحل: هەسپی تووی بو پەنیەسەر مان [ف] اسب جفتگیری.
هەسپی قولە: هەسپی تی [ف] نژادی از اسب.
هەسپی کەحیل: هەسپی رەسەن [ف] اسب اصیل.
هەسپی گولو: هەسپی تەخت [ف] اسب اخته شده.
هەسپی مێ: مایان [ف] مادیان.
هەسپی نەژا: هەسپا [ف] اسب.
هەسپی نەمی: ئاژەلەکە، خوشترخوا، ئاژی تەمەوەزەکەو، باڵوک. هەسپی هەسەن حوسێنان [ف] مشترۀ آخوندک.
هەست: ۱) وزانی، بۆ ۲) ئاگا، حەس ۳) ئیشان، پێنج ئیشک ۴) ترەی هەس ۵) هەست، هەقیقەت [ف] ۱) بوبوردن ۲) احساس ۳) استخوان ۴) غلیظ ۵) هست.
هەست: هەبە [ف] داری.
هەستان: ڕۆنەک، فرشەک [ف] لشک.
هەستان: ۱) ڕابوون، هاتەسەرپا ۲) بیداربوونەوە لە خەو ۳) زەوی زەبیوون ۴) هەساە [ف] ۱) برخاستن ۲) بیدارشدن از خواب ۳) راست شدن ۴) دارید.
هەستاندن: ۱) ڕاگرتن، بڵندکردن بەلەنەو ۲) لە خەو ڕابەراندن ۳) ڕەیچ ڕاست ڕاگرتن ۴) هەستاندن، ساندن [ف] ۱) بلندکردن ۲) بیدارکردن ۳) راست و مستقیم نگهداشتن ۴) گرفتن.
هەستاندەوە: هەستانەوە [ف] نگا: هەستانەوە.
هەستانەوە: ۱) دوای کەوتن بڵندکردەوە ۲) هەستاندەوە [ف] ۱) پس از افتادن بازبلند کردن ۲) بازگرفتن.
هەستانەوە: ۱) دوای کەوتن ڕاسۆن ۲) لە بەخۆشی ڕزگاربوون ۳) ڕێشەو بۆنەوە دوای مردن ۴) بەدەمەرهان بو بارینەو [ف] ۱) بعد از افتادن بلند شدن ۲) دفاباقتن ۳) قیامت ۴) بیدارشدن برای سحری.
هەستای: هەستا، بەرزجەل بەست [ف] هشتاد.
هەستاڵ: خەتاڵ، ئاڵقەی گوریسی بارەبەران، هەجی [ف] حلقۀ زین بار.
هەستکان: ئەندامی کە هۆی هەست کردن [ف] اندامهای حس کننده، حواس.
هەست کردن: حەس کردن، بەزانین، ئاگاکردن [ف] احساس کردن.
هەستن: ۱) پێنج ئیشکان، هەست ۲) دەنگی زەقی مووە، ئاوکەمووە [ف] ۱) استخوان ۲) هسته.
هەستۆ بل: هەستو [ف] گردن.
هەستوخوست: دەنگ و ڕۆژن [ف] حرکت و صدا.
هەستوک: هەستکر [ف] نگا: هەستکار.
هەستونیست: بوونو نەبوون [ف] هست و نیست، موجودی.
هەستونیست: هەستونیست [ف] هست و نیست.

هەستە: ۱) هەستی بو بوونو ۲) ڕاستەوبە ۳) هەسپایی، هەسەرخوا ۴) هەتە ۵) پێنج، ئیشکان [ف] ۱) آهن آتش‌زنه ۲) بلندشو ۳) آهسته ۴) داری ۵) استخوان.
هەستەر: ئیستر، قاز [ف] استر.
هەستەرە: مورس، گوریزان، گوزان، تیکی مۆنانی [ف] استره.
هەستەکە: ئەو گوندانەی کوردەستانە کە بەهەسپی ئازایان ئاوەدان کردەو [ف] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.
هەستەم: ۱) وزوان (کەزی هەستەم) ۲) هەسپایی، سەلی، ئاسەوار [ف] ۱) سخت و دشوار ۲) آهسته.
هەستەی: ئەوەو شەلی ئەکەلاوی بر ئەکەلی بە ئەراو [ف] غلیظ و زمخ مجلوط.
هەستی: ۱) ئیشک پێنج ۲) بۆن ۳) ڕاستەوبی [ف] ۱) استخوان ۲) هستی، وجود ۳) بلندشو.
هەستی: ۱) هەسپی، بەردەسپی، هەسەنە ۲) ڕاستەوبی [ف] ۱) آهن آتش‌زنه ۲) بلند شود.
هەستیار: ۱) هەستوک، هەستکار ۲) شاعیر، وێژەوان [ف] ۱) احساس کننده ۲) شاعر و ادیب.
هەستیس: هەڵزە [ف] هجنه.
هەستی شقەلە: خوێن سەرین، ڕەزاسوک، ئیشاسوک [ف] دوست دانستنی، تودل بری، محبوب القلوب.
هەستیف: ۱) هەستیڵەک، ئاستی کە بەسەر هەوزا ڕای دەکێشن ۲) ئاستی کە ئاوی بی لە هەوزو بدەکەنەو [ف] ۱) آهنی که بر بالای تنور می‌گذارند ۲) آهنی که بدان نان از تنور بیرون کنند.
هەستیف: هەستیف [ف] نگا: هەستیف.
هەستیک: خیجاک، هەستک [ف] نگا: هەستک.
هەستی کوژ: ۱) کزکزوکە ۲) دەوری ئیس، بریتی لە زۆرخۆر [ف] ۱) عنزروت ۲) کنایه از پرخور.
هەستی کولی: ئیشکەکانی ئیشکەزلو [ف] شکسته استخوان، بوسیده استخوان.
هەستی گران: خوێساڵ، ڕەنافوریس، ئیشەگران، ڕەزاگران [ف] دوست داشتنی، گرانجان.
هەستی گرتن: شکەوەیی [ف] شکسته‌بندی.
هەستی گرەڵ: جوشانی شکەوەیە [ف] شکسته‌بند.
هەستی گەشتک: ڕەلەوری، پێنەهەستۆر [ف] استخوان درشت.
هەستین: ۱) هەستن، وەگر ۲) لە خەو بیدارکەر ۳) بلندکەر [ف] ۱) گرنده ۲) بیدارکننده ۳) بلند کننده.
هەستینەوە: هەستینەوە، (ئۆڵەهەستینەوە، ئاڵان هەستینەوە) [ف] بازگرفته.
هەستۆڵ: ڕەمەنک [ف] ڕیزە استخوان.
هەس دان: گەڕانەوەی گا لەسەر خەت [ف] برگرداندن گاو شخوری از سر شیار.
هەس دانەوە: ۱) هەس دان ۲) بریتی لە ڕۆشکاندن و نەمی کردن.

(ئەڕی وت تاخری همبەدابەوە) ۱) نگا: همبەدان؛ ۲) کنایە لە جواب دەمان شکێن دانی.

همبر: ۱) تەمبەر، ڕوندک، تەنگە، فرمێسک؛ ۲) تەڕوبەت، تاسە؛ ۳) بزگەر؛ ۴) هەڵکێشانی تاج ۱) اشک؛ ۲) آرزو، حسرت؛ ۳) سکسکە؛ ۴) آه کشیدن.

همبرتاشی: تاج هەڵکێشان ۱) آه کشیدن.

همبرپیایش: دەرکردن، لە خۆ دوورخستنەوە ۱) راندن، از خود دور کردن.

همبروێ: خەزوور ۱) پدر زن و پدرشوهر.

همبری کەردەش: فرمێسک دەجاوی ئەو ۱) اشک درچشمانش غلطید.

همبەد: ۱) شەن، تەمەنا؛ ۲) پشاندە، هەڵپشاندە؛ ۳) تەمکۆن (دزکی گوت زکی من سبی بە همبەکن گوت تەرهن زن دەرکەتو) دەمەتەقە ۱) افسون؛ ۲) مجالەتدە؛ ۳) بیهوده، ملاقه.

همبەکاندن: پشاندن، هەڵپشاندن ۱) مجالە کردن، با دست فشردن.

همبەکن: تەمکۆ، تەمکۆن ۱) ملاقه.

همبەکوێ: همبەکن، تەمکۆ ۱) ملاقه.

همبەکە: ۱) تانیشک، دەنگی لە قورگ لەخۆتیان بان پاش گریان، همبەیاک؛ ۲) تەمکۆن، همبەکوێ ۱) خنجه، سکسکۀ بعد از گریه؛ ۲) ملاقه.

همبەکەهەبەک: همبەکەی زۆر ۱) خنجۀ متوالی، سکسکۀ پیاپی پس از گریه.

همبکن: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن ۱) از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بختیار.

همبکیان: تانیشکدان ۱) خنجیدن، سکسکه کردن بعد از گریه.

همبکیف: ناوی کۆنەقەڵایەکی دەسکردی باشایانی تەیبوبە لە نزیکی ماردین لە دەم چەمی دجلە کە هەر ماوە ۱) نام قلعه‌ای مربوط به سلاطین ایوبی در کردستان.

همبن: تاسن ۱) آهن.

همبنا: هۆزێکی کوردە لای جزیری بۆنانی کوردستانی بەردەستی ترکان ۱) نام عشیره‌ای در کردستان.

همبنەکرا: ئەو گوندانەی کوردستانە بەهۆی کاولیان کردن ۱) روستایی در کردستان که بختیار آن را ویران کرده‌اند.

همبنیرکا: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن ۱) از روستاهای ویران شدۀ کردستان توسط بختیار.

همبنچاو: ئامێزاوی ئامرازی ماڵ لە تاسن و مس و کانزای تر ۱) ابزار فلزی.

همبندرک: ئەڵقێکی بەچەقۆ کە دەکرێتە پەرزین ۱) سیم خاردار.

همبنقرین: تاسن کێش ۱) آهن با.

همبنکەر: تاسنگەر ۱) آهنگر.

همبنگ: همبن، تاسن ۱) آهن.

همبنگەر: تاسنگەر ۱) آهنگر.

همبنی: ۱) تاسنین، جێی بری؛ تاسن؛ ۲) عاشیرەتێکی کوردە ۱) آهنی؛ ۲) نام عشیره‌ای است.

همبو: ۱) کەناوەی خاسمان، تاڵیو، تاسوک، تاڵیۆ؛ ۲) لوکەی باوتاخی جلک ۱) افق؛ ۲) بنۀ میان روبه و آستر لباس.

همبوو: تیرەیی بن، جاوانەزێر ۱) حسود.

همبووی: تیرەیی، جاوانەزێری ۱) حسودی.

همبوورە: خەزوور ۱) پدر زن و پدرشوهر.

همبوک: گیایەکی کۆیە ۱) گیاهی است.

همبوون: ۱) ساوین، پیامالین؛ ۲) تەمبوون، کۆڵەکە، تەمبوونەکە ۱) ۱) مالیدن، سایدن؛ ۲) ستون.

همبونس: همبونست، هەبونست ۱) هست و نیست.

همبونیس: همبونس، همبونست ۱) هست و نیست.

همبونیە: همبونست ۱) هست و نیست.

همبوهۆڵ: همبونست، وهۆڵ ۱) غلیظ، خثه آبکی.

همبوین: کتری، رابیت و ئەندێرەو ۱) افقی.

همبە: ۱) ماوەی بۆشە، همبی؛ ۲) همبەنە، پشبەنە؛ ۳) همبەنە، همبەوبوک ۱) هست؛ ۲) برخی؛ ۳) غلیظ شده، آب چکیده.

همبەن: ۱) ئەبەنی، قاتی، بەچەکی تیرەکەر لە مایین؛ ۲) بیر و خەیاڵات ۱) اسبی؛ ۲) فکر و خیال.

همبەم: همبەمس ۱) بهمن؛ ۲) ڕۆژی بهمن.

همبەل: هەنگڵ، هەنگڵین ۱) عسل.

همبەلە: بەلەکی بچوک، تیر واسک ۱) پرنده‌ایست کوچک.

همبەن: باو بۆ پیاوان، حەسەن ۱) حسن، نام مردانه.

همبەنان: بەهەند تیرەو هۆزێکی کوردە بەرباو هەن لە نێوان باو و چیای تاگرین و دۆسیو سقەدەکی کە دوتیرە لەوانە زاران ۱) نام چندین عشیرۀ کرد.

همبەنەگی: گیانلەبەر ۱) مهرگیاه.

همبەلی: جۆرێ هەنگۆر ۱) نوعی انگور.

همبەهەبی: هەبی، ئەنگکری تەمو ۱) عسل.

همبەهەسوک: برێتی لە شاخی بزەکێوی کە ئەڵکتوی ۱) کنایه از شاخ بزکوهی.

همبەی: ۱) بۆن؛ ۲) لایەنی، شاڵەدەسا، دەرت، دەرێ ۱) هستی، وجود؛ ۲) مازد.

همبیا: هەستی پێ کرد، تاگاداربوونی، بەلیا ۱) احساس کرد.

همبیان: ۱) تاگاکردن، حەسان؛ ۲) هەستاوەو، ساڵەوە ۱) احساس کردن؛ ۲) آسودن.

همبیانەوە: هەستاوەو، ساڵەوە ۱) آسودن.

همبیب: حسیب، حیساب ۱) حساب.

همبیب گەر: زمارەر ۱) آمارگر، حسابگر.

همبیب گێر: همبیب گەر، زمارەر ۱) حسابگر، آمارگر.

همبیدە: هەڵوای لە تاردو دۆشاو ۱) حلوای آرد و شیره.

همبیر: ۱) همبین، ڕابەخی لە جەنگین و قامیش؛ ۲) بەحسر، دیل ۱) حصیر، بوریا؛ ۲) اسیر.

هەستێر: هەستێر، گۆلاو، هەستێل ▣ استخر.
هەستیرۆ: خەزۆر، خەزۆرە ▣ پاژن و پەرتوهر.
هەستیرە: هەستێرە، ستارە، هەسارە ▣ ستاره.
هەسیرە: هەسیرە، هەستیرە، هەسارە، ستارە ▣ ستاره.
هەسیرەزێرینە: بەلکەزێرینە، کۆرەستن، کەسکەسوور ▣ رنگین کمان.
هەسێل: هەستێر، گۆلاو، هەستێل ▣ استخر.
هەسین: هەست کردن ▣ حس کردن.
هەسینە: هەسە، هەسەوەبەرگ ▣ غلیظ شده، آب چکیده.
هەش: ۱) حەب، گیایەکە بۆ زەنگی سین دەکار دەکرێ، خۆرە؛ ۲) هۆش، هش؛ ۳) هەش، وریا، هەرس، هرس، هورج؛ ۴) وشەی دەنگدانی سەگ؛ ۵) فەرمان بە سەگەکەوە ▣ ۱) نیل؛ ۲) هوش؛ ۳) خرس؛ ۴) کلمهٔ برانگیختن سگ؛ ۵) هش، فرمان خاموشی.
هەشا: هاشا، حاشا ▣ حاشا.
هەشار: ۱) هەشار؛ ۲) وشیار؛ ۳) خۆش کردن؛ (خۆی هەشار دا) ▣ ۱) کش، کیاک، شکاری؛ ۲) هشیار؛ ۳) پنهان شدن.
هەشاردان: شاردەوە، وەشاردن ▣ پنهان کردن.
هەشارگە: هەشارگە ▣ کمینگاه.
هەشارە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ▣ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەشاشین: بەلاو جوڕتم ▣ بلا و حیث.
هەشاقش: ۱) قرکردن، لەناوبردن؛ ۲) بن قوردان ▣ ۱) نابود کردن، کشتار دسته جمعی؛ ۲) زیر گل بردن.
هەشامات: ناوبرد، هەشامات ▣ انبوهی مردم، جمعیت متراکم.
هەشان: ئاهێنن، هەستەنان، پەروەر ▣ آکه.
هەشاندن: ۱) بن ئاهێنن؛ ۲) پرکردەوە ▣ ۱) آکندن یا هشاندن؛ ۲) پاره کردن.
هەش‌بەسەر: ۱) بریتی لە بەدبەخت؛ ۲) بریتی لە نازەبار ▣ ۱) کنایه از سیه روز؛ ۲) کنایه از ماتم زده.
هەشبا: جلە، جانەوەرێکە لە دەریادا لە هەرلایەی چوار پەلی هەیە ▣ اختاپوس، هشت پا.
هەشبالو: دەگوندی دوگونە کەم ▣ هشت گونه.
هەشپش: هەسپ، سپ ▣ اسپش.
هەشپشی: هەسپ، سپ، هەشپش ▣ اسپش.
هەشت: دوازدەی، دوەمار چوار ▣ عدد هشت.
هەشتا: دەمار هەشت، حەفتاو دە ▣ هشتاد.
هەشتالو: خۆخ، کۆخ، قۆخ ▣ هلو.
هەشتالوکوت: لەنگەخۆخ ▣ برگهٔ هلو.
هەشتامین: پاش حەفتاو نۆهەمین ▣ هشتادمین.
هەشتاو: لەن پەلە ▣ شتاب.
هەشتاوی: پەلەن پەپەلە ▣ شتابزده.
هەشتای: هەشتا، هەشتی ▣ هشتاد.
هەشتایی: هەشت، دو، هەشتامین ▣ هشتادمین.
هەشتایەم: هەشتامین ▣ هشتادمین.
هەشت‌پەن: گەوانسەیەن، جۆرێن کە شەش زیر دەگرێ و بە دەم ئاوی ▣ نوعی جو که خوشهٔ آن شش ردیف دانه دارد.
هەشتر: حوشتر، وشتر، دەلە ▣ شتر.
هەشترمە: وشترمر ▣ شترمرغ.
هەشتکیر: جۆرێ دەمالچە کە هەشت قیشەک دەخوا ▣ نوعی کلت.
هەشتەوان: هەشتپەڕ ▣ نگاه هشت پر.
هەشتقات: هەشتلەوم، هەشت چین ▣ هشت طبقه.
هەشتقۆزی: هەشت بالو ▣ هشت گوشه.
هەشت‌گۆشە: هەشت بالو، هەشت قۆزی ▣ هشت گوشه.
هەشت‌لا: هەشت‌لون ▣ هشت لایه.
هەشتم: دیرمیش (هەشتمو ئاتەدەمن!) ۲) ئەوی لە نۆ زەمارەدا دەیێتە هەشت ▣ ۱) آن را مارید؛ ۲) هشتم.
هەشتن: هەشتەم، ئەوی لە زمارەدا دەیێتە هەشت ▣ هشتم.
هەشتە: هەشتن، هەشتم ▣ هشتم.
هەشتەر: ۱) هەشتەرۆ دوای ڕۆژاوێی بان بۆ وەشتەلمان (هەوەشتەرۆ ئەمالم هەشتە لەگەن تۆم)؛ ۲) نیکیش دەبێ (هەشتەو ئامدەبێ) ▣ ۱) هشتم روز؛ ۲) آن را خواهی.
هەشتەک: لە هەشت پەکێک، هەشتیک ▣ یک هشتم.
هەشتەم: ئەوی لە زمارەدا دەیێتە هەشت ▣ هشتم.
هەشتەمین: هەشتەم ▣ هشتمی.
هەشتی: ۱) زاڵو گوشاد، بۆ زۆری گوشادو سەماوەری گەورەی دەڵێن؛ ۲) هەشت گۆشە؛ ۳) فڕیشتی، لاشی هەیە؛ ۴) هەشتا ▣ ۱) ظاهراً با سماور بزرگ؛ ۲) هشت گوشه؛ ۳) پر دارد؛ ۴) هشتاد.
هەشتی: هەشتا، هەشت چەل دە، چوارچەل بیست ▣ هشتاد.
هەشتیر: هەشتەر، جۆرێ دەمالچە ▣ نوعی کلت.
هەشتیس: هەژدە ▣ هجده.
هەشتیشی: هەژدەهەم ▣ هجدهم.
هەشتیشە: هەژدەهەم ▣ هجدهم.
هەشتیک: لە هەشت بان یەک ▣ یک هشتم.
هەشتیەک: هەبەش لە هەشت بەشی وەڵامەک بەشەکانی ▣ مشکل از هشت بخش مساوی.
هەشتیەک: هەشتیک ▣ یک هشتم.
هەشدە: هەشتا، هەشتی، هەستای ▣ هشتاد.
هەشر: ڕۆژی هەستانەوە، هەشر، ڕۆژی دەگەڵ مەشەری لێرەن کە بەیەست مەشەرە؛ (هەشرو مەشەر) ▣ روز رستاخیز.
هەشف: ۱) سڕین، ماڵینەوە؛ ۲) کوژاندنەوەی توسراو؛ ۳) تەماڕو لەناوچوون ▣ ۱) زدودگی؛ ۲) پاک کردن نوشته؛ ۳) نابودی.
هەشفاندن: ۱) سڕینەوە، سڕینەوەی خەت یان چلکاو ڕەنگ؛ ۲) ئەوان بی‌خستن، لەناوبردن؛ ۳) بن ئاهێنن، ئاهێنن ▣ ۱) زدودن؛ ۲) نابود کردن؛ ۳) آکندن.
هەشقی: سرار ▣ زوجه.

همشقین: همشقالین [ق] نگا: همشقالین، زنجون.

همشقین: تموی تنی دستر تنه و [ق] رایند.

همشقالین: همشقاین [ق] نگا: همشقاین.

همشال: ۱) جیلکه‌وبال، هم‌کول ۲) جمعی قاچو دست له یه‌ستدا [ق] ۱) تا له‌های شتان شده ۲) بیرم دست و پای میله.

همشمه‌ت: خولام، کوری، همشمه‌ت کاری بزنی تمدا [ق] نوکر.

همشه: له‌ئیش، به [ق] هم جست.

همشه‌ری: همشه‌ری، زنی زور جه‌گه‌دار [ق] زن شهوت‌پرست.

همشه‌که: همزیشه، گه‌ف، گوزه‌نه [ق] تهبند.

همشی: سن، گه‌ی، بزنگی همشی [ق] کیو.

همشیر: همسر له جه‌گه‌ن یان له جیاتی [ق] حضر، بوریا.

همشیمی: ترشیه، (همشیمی گه‌لایانی قه‌یمی هوت لی هاوستوه سه‌رنه‌ختی سیمی) هوتلکوز [ق] آتش شلیر، ترخواند.

همشین: ۱) همشی ۲) سه‌ری که‌شک (گا همشین بو به) [ق] ۱) کیو ۲) سن.

همشیانی: سه‌ورده‌وات [ق] سر بجات.

همشیابی: که‌وبی، شینی، ره‌نگی عاجی توخ [ق] کبودرنگی.

همشین‌بون: زوان، شین‌بونی زوان [ق] رسیدن حالات.

همشیوک: جوری ماسی، ته‌مری ماسار [ق] نوعی ماهی.

همف: ۱) نه‌فت، همف، همید، گه‌فه ۲) خه‌و [ق] ۱) واز، سگ ۲) خواب.

همفان: ۱) بوغ، مزی گه‌ره، بوغی تاوی گه‌ره ۲) بوغی گرانی نه‌ری زواو له‌بر نه‌ری [ق] ۱) بخار ۲) بوی گند از رطوبت.

همفان: جانه‌وری جنگ به‌هه‌زان سواو [ق] جانور شاید چنگال.

همفت: ۱) هموت، هه‌و ۲) هموت، توست، شست [ق] ۱) هفت ۲) خوابید.

همفتا: همفا [ق] هفتاد.

همفتاچه‌شمه: ئه‌و گوندانه‌ی گوریستانه که به‌هه‌ی کاولیان کرد [ق] روستایی مرگزدستان که بعضیان آن را ویران کردند.

همفتاف: هموتای، همفتار [ق] هفت بار شستن تجس.

همفتانه: به هموتو جاری [ق] هفتگی.

همفتانی: همفتانه [ق] هفتگی.

همفتاو: گلاوکردن، به هموت تاو شوتن، همفتاف [ق] هفت بار شستن تجس.

همفتبرا: هموبرا له [ق] بنات النعش.

همفتجوش: هموجوش [ق] مفرغ.

همفترو: هموترو، ریتی له به‌رایی کی رویین [ق] هفت رخسار، کنایه از متملق و ریاکار.

همفتلک: پاشه‌رکی میوه [ق] نمایندهٔ میوه.

همفتلو: ۱) هموچین له‌سه‌ر تیکسر ۲) هموت لو، بزی قوماری هموت خال [ق] ۱) هفت لایه برهم ۲) ورق هفت خال گنجفه.

همفتو: ۱) هموتر ۲) هموت لو، هموت لو [ق] ۱) هفته ۲) هفت لایه برهم ۳) خوابید، خاوه.

همفتوش: ۱) هاسان بو جاروز تو کردن ۲) توش به‌توشه‌وه [ق] ۱) برانگیختن ۲) برخورد، گرفتار و درگیر شدن.

همفتوک: ۱) همفتانه ۲) سه‌عاتی که به هموتو جاری قوربیش ده‌کری ۳) گه‌مه‌یکی زاروکانه [ق] ۱) هفتگی ۲) ساعت هفته کوک ۳) نوعی بازی کودکانه.

همفتوی: هموت توی، هموت چین له‌سه‌ر یاک [ق] هفت پرده نازک روی هم، هفت لایه.

همفتویخ: ۱) همفتوی ۲) ناوی بریتکی زور پیسه [ق] ۱) هفت لایه ۲) نوعی زخم بد و کثیف.

همفتویش: همفتوش [ق] نگا: همفتوش.

همفته: ۱) هموتو، هموته ۲) هموتو، توسو [ق] ۱) هفته ۲) خوابیده، خفته.

همفته‌کان: گونه‌یکه له گوریستان به‌هه‌ی ویرانی کرد [ق] از روستاهای ویران شده کردستان که بعضیان آن را ویران کردند.

همفته‌غان: بناوکیکی گوریستانه به‌هه‌ی کاولی کرد [ق] شهرکی در کردستان که به دست بعضیها ویران شد.

همفته‌کوک: همفتوک، سه‌عاتی که به هموتو جاری قوربیش ده‌کری [ق] ساعت هفته کوک.

همفته‌کیش: له‌مه‌سل کیشانی بابی و ساکیر شو هموتیدا که پیچه‌ری بو، [ق] گشتی‌دان ماهیان و ماچه‌مر در هفته‌ای که زاییده نیست.

همفتمن: هموتن، توستن [ق] خفتن، خوابیدن.

همفته‌نیش: گونه‌یکه له گوریستان به‌هه‌ی ویرانی کرد [ق] از روستاهای ویران شده کردستان توسط بعضیان.

همفتمی: همفتانه [ق] هفتگی.

همفتی: همفتا، هموتا، همفتن [ق] هفتاد.

همفتیار: ۱) کمتیار ۲) ریتی له زنی که ده‌گه‌ل زوران هه‌ل‌کرده‌وی ده‌کا [ق] ۱) کفتار ۲) کنایه از زنی که عشاق بسیار دارد.

همفتیر: جوری نه‌ماجه که هموتیشه‌ک ده‌خوا [ق] کلت هفت‌تیر.

همفتیلک: گه‌مه‌یکی زاروکانه به قامولکه ده‌یکه‌ن [ق] از بازیهای کودکان.

همفتین: ۱) دابرشتنی دفر، قه‌باغ له‌سه‌ر دانان ۲) پیوه‌ندی ده‌راو [ق] ۱) فرمش روی ظرف گذاشتن ۲) بستن در.

همقری: جوری ماسی له‌جری ماسی [ق] نوعی ماهی.

همقریف: غیقریت، دیو، زیه‌لاحی ناو کوته‌جیروکان [ق] عفریت، دیو.

همقس: ۱) گرتوخانه ۲) گراو [ق] ۱) زندان ۲) زندانی.

همقسان: ئه‌وسان به‌تی به‌ستن و ژکیشانی حالات [ق] اقسان.

همقسخانه: زیندان [ق] زندان.

همقسی: به‌ندی، گراو [ق] زندانی.

همقشی: حه‌ویته، ریچه، هه‌ساره‌گه‌له [ق] اشیان.

همقفاس: همقفاس، له‌وقاس، له‌وقس، له‌مه‌نگه [ق] ابلغدن.

همقلک: ۱) ئه‌واک، قورگ ۲) مل، گه‌ردن [ق] ۱) بیخ گلو ۲) گردن.

هەڤك ئەستۆر: مل قەدەر [ف] گردن کلفت.

هەڤكریان: ئازدق كە ئەنگوشكی ئی‌وەردەدن [ف] آزدی كە چونە بەدان آلایند.

هەڤكین: هەڤكریان [ف] نگا: هەڤكریان.

هەڤل: فرشتو دارای هەندەی زەڕەر خوریا [ف] چوب خوشهٔ انگور و خرما.

هەڤن: بوكەنو [ف] جوان بد.

هەڤنی: بوكەنیو بوكە. كەنیو [ف] كدبد.

هەڤوری: ١) بەگە. جەورت. بزری بەحەل. ٢) فیلەكەر، سوڕ [ف] ١) نكد. ترمز فعل. ٢) نگا: فیلەكەر.

هەڤهەف: جەبەجەب [ف] واى واى. سگ.

هەڤهەڤی: ئەساحكار [ف] آرمت.

هەڤهەڤانی: جلسی. چەوری [ف] نكوبستى.

هەڤی: گەورەمار. ئەژدەها [ف] مار بزرگ.

هەڤیان: سوكوڕك [ف] نانى. خرخره.

هەف: ١) تاو. هاو. وەی شەریكی وەنچوون ٢) وەی دەكەلی. پیكەوە. ٣) جەب. دەنگە. دانە [ف] ١) هم. مانند. كلمهٔ اشتراك. ٢) با هم. ٣) دانه. حبه.

هەف‌تاواز: هەوای گۆرانی بەكۆمەڵو ریكوپیك [ف] آواز دسته‌جمعی و منظم.

هەفار: ١) هاوار. ٢) بۆران. هاوبەشدار [ف] ١) فغان. ٢) پیلاق.

هەفاری: گۆڕەگە. پارینە. ئەنوەق بەكەر. هەفاریا من هات بەشوێ كەر. شەریكەو بوم [ف] پارى. كمك.

هەفاف: كەسێ كە مالی لە كەنارەدریا بان لە قەراخ جەمە [ف] ساكن كنار دریا یا رودخانه.

هەفال: تاوڵ. هاڤال [ف] رفیق. یار.

هەڤاڵ: هەفال [ف] رفیق. یار.

هەفالا: بەزمی بۆكە گۆڕانیە [ف] جشن. عروسی.

هەفال بچوك: ١) منداڵدان. ٢) تاوڵمنداڵ. ٣) سەرەوی تازەزاوە [ف] ١) بچەدان. رحم. ٢) جفت جنین. ٣) گیسهٔ آب زائو.

هەفال بەكەت: دۆستی سوشتخۆر و بەیەكەوەی ئامشابەنی [ف] دوست قسم خورده.

هەفال پشت: تاوڵدوانەیەك كە ماوەیی دوای تەمەن بریان لەدایك بوە [ف] یكی از دوقلوها كه مدتی پس از دیگری به دنیا آمده باشد.

هەفال جەو: تاوڵدوانە. جەفال [ف] دوقلو.

هەفال جیو: هەفال جەو [ف] دوقلو.

هەفالداری: ئەسەر هەوال كردەبەو [ف] هواداری و پشتیبانی از رفیق.

هەفالزا: جەفال. دوانە. تاوڵدوانە. هەفال جەو [ف] دوقلو.

هەفال زاڤا: هەفالزا. تاوڵزاوا. سیزەی خوشكی زەی بروك [ف] یا جنین.

هەفال كراس: تاوڵ كراس [ف] سلوار زنانه.

هەفالی: ئەمی تاوڵ [ف] آبی رفیق.

هەفالوك: ١) سەرای پەردەی منداڵدان. ٢) هەوالمنداڵی كە لەدوای زاڵی دەی بەرلەدەی [ف] ١) كیسهٔ آب (آمنیو). ٢) جفت توزاد.

هەفالوشك: تاوڵی خوشەویست [ف] دوست صمیمی و بسیار نزدیك.

هەفالە: گۆرانی بۆ بەزی كردنی وەدی [ف] ترانهٔ ویژهٔ راهی كردن عروس.

هەفالەتی: تاوڵەتی. دۆستایەتی [ف] دوستی. رفاقت.

هەفال هەفالانی: بەستە بەستە بۆن. لایەكگری لە یەكتر كردن [ف] دسته‌بندی. دفاع از یكدیگر كردن.

هەفالی: ١) دۆستایەتی. ٢) هەفالە. هەوایەكی گۆرانی بۆكە جێی كردە [ف] ١) رفاقت. ٢) نگا: هەفالە.

هەفالیتی: هەفالەتی [ف] رفاقت.

هەفان: ١) عەیان. ٢) حەزان. ٣) تاوێك. ئەمكاوێك. تەنزاوی تەت ئەكوتیان. ٤) ماوەفیسەو شوفیان. عەوان [ف] ١) ایمان. ٢) دریاه. آرمیدن. ٣) هاویك. ٤) غنداكبر.

هەفانی: جەوانەمەرگ [ف] پناه دادن. سرپرستی كردن.

هەفانە: عەیان. هەساە [ف] ایمان.

هەفانی: بەدەسەڵی. بەدەیانی كردن [ف] سلطنت.

هەفبەر: هاوشك. هاوبەش [ف] شریك.

هەفبەن: بەرانبەر [ف] برابر.

هەفبەركی: بەرانبەری كردن. لەبەرەك دانان [ف] درمقابل هم قرار دادن.

هەفبەز: ١) هاوبەزكار. ٢) هاوبار [ف] ١) هم عضو معامله. ٢) شریك در بار.

هەفبەزم: ئامیراڵە [ف] هم پیاله.

هەفبەش: هاوبان. هاوبەش [ف] شریك.

هەفبەشی: شریكە [ف] شركت.

هەفبەند: ١) هەوالی زۆر نزیك. ٢) هاوكار. ٣) هاوزەمانی [ف] ١) دوست صمیمی. ٢) همكار. ٣) هم‌زمان.

هەفبەهر: هەفبەهر. هاوبەش [ف] شریك.

هەفبا: تامبا [ف] نگا: تامبا.

هەفبار: هەفبەهر. هاوبەش. هاوشك [ف] شریك.

هەف پشت: پشتیوان. كاریگەری باش [ف] پشتیبان.

هەف پشك: هەفبەهر. هاوشك [ف] شریك.

هەف پشكی: شریكی. هاوبەشی [ف] شراكت.

هەف پەپالە: هاودەی. هاوڵی پەشداز كە خوارەنەوە [ف] هم پیاله.

هەف پیالە: هەف پەپالە [ف] هم پیاله.

هەف پیشە: هاوپیشەیی [ف] هم پیشه. هم‌صنف.

هەفتا: هاوتا. هاوتای [ف] همتا.

هەفتابی: هاوتایی. هاوشانی [ف] همتایی.

هەفتوتە: تاو. تاوەها [ف] انجمن.

هەفتیرە: هاوبەزی كە یەك تیرەو یەكجەكە. هاوباشیرەت [ف] هم‌طایفه.

هەفجان: تیروانیز [ف] جنس.

هەف جڤات: هاوكار لە كۆڕی كۆبونەوە [ف] همكار در انجمن و گردهمایی.

هەڤ جڤاندن: کۆکردەوەی کۆمەڵێ مەردم لە شوێنێکدا گردبوونەوە
سمبت ئەو بابەتە، تشکیل گردهمایی.
هەڤجۆت: ١) هاوجووت؛ ٢) هاوشانی، هاوبەش ئ ١) نگا: هاوجووت؛
٢) هەمتایی، هەرازی.
هەڤجۆرە: کەوان لە بەستن ئ کاملاً مشابه.
هەڤجی: هاوڕێیەتی ئ هەستهری.
هەڤجیتی: هاوبەشتایەتی ئ هەستهر بگری.
هەڤچاخ: هاوسەردەم، هاوزەمان ئ معاصر.
هەڤچاف: جاڤێر ئ مراقب.
هەڤچاڤی: جاڤێری ئ مراقبت.
هەڤخستن: لێکدان ئ هەمدیگر ڕاژەن.
هەڤخۆ: تاکارو خدمەت بەکتر بە کتر ئ همخو.
هەڤخەو: مەردم ژن بو بە کتر ئ همسر.
هەڤداخستن: بەکتر لەخەوەیدان لە ڕۆژانی دا ئ هەمدیگر ڕا درکشتی
در بین راه.
هەڤدان: هاوهەش ئ شریک.
هەڤدان: لێک کۆکردنەوە ئ بەدور هم جمع کردن.
هەڤدل: هاوڕازات ئ همدل.
هەڤدو: لێکتر ئ همدیگر.
هەڤدوبۆن: کۆبەرکێ، ملەقات مسابقه، رقابت.
هەڤدوەان: لەدوی یەک هاتن، یەک لەدوای یەک هاتن ئ بەدنبال هم
آمدن.
هەڤدوالین: لێکدانی بەند شتی ئ ترکیب.
هەڤدویشتن: چاو بە بەکتر کەوتن ئ همدیگر را دیدن.
هەڤدوور: لێک هەڵبڕاو ئ دور از هم، ازهم جدا شده.
هەڤدوری: لێک هەڵبڕان ئ هجران.
هەڤدوگرتن: ١) بەکتر گرتن؛ ٢) بەکتر گرتەوە ئ ١) متحد شدن؛ ٢)
بازهم رسیدن.
هەڤدە: ١) حەفدە؛ ٢) هەوا، ڕیس ئ ١) هفده؛ ٢) رشته.
هەڤدەرد: هاوبەرد، هەمبار بە هەمی ئەرد ئ همدرد.
هەڤدەردی: هاوبەردی ئ همدردی.
هەڤدەست: یارمەتی، ئاریکار ئ کمک کننده، یاور.
هەڤدەڤ: هەمدەم، هەواڵی هاوڕێیەتی ئ همدم.
هەڤدەسازی: بارتەپەتی ئ سازمان.
هەڤدەڵ: ١) ئاردو ئاوی پێکەوە کوڵاو، شۆربەساوەتاوە؛ ٢) برنجی لە
نێکەڵ پێکەڵی و چی بەسەرچێنەوە ئ ١) آب و آب مخلوط و جوشیده؛
٢) کتابه از درهم برهمی و بی نظمی.
هەڤدەم: ١) هاودەم، هەواڵی هەمیشەیی؛ ٢) هاوجاخ ئ ١) همدم؛ ٢)
همانی.
هەڤدەن: ڕەزی هەڵبەست ئ وزن شعر.
هەڤدەنگ: ١) ئاودەنگی، خەنزەڕەن؛ ٢) لە بیرو باوەڕدا یەک یەک؛ ٣)
بەهەند وانیانەکی لێک نیا لە یەک بیندا ئ ١) همدم و همگسار؛ ٢)
همفکر؛ ٣) کلمه‌ای با معانی مختلف.
هەڤدەهی: حەفدەهەم، دوای شانزدەهەم ئ هفدهم.
هەڤدی: هەمدەم ئ همدیگر.
هەڤدین: هاوکاری ئ همدین.
هەڤر: سەور ئ ابر.
هەڤڕ: تیرباران، قاپ و قاچاغی گڵین ئ ظروف سفالی.
هەڤرا: پێکەوە ئ باهم.
هەڤراز: ١) سەوزان، سەرهەڵدەر؛ ٢) هەڵ ئ ١) سربالایی؛ ٢)
فرصت.
هەڤران: سیبەران، سیبەرار ئ سیبەران درخت تیر بزی.
هەڤران: باراتی ئ بار تەڵە وبزە، اسباب.
هەڤرابی: هاوبەشی، شەریکەی بازرگانی ئ شرکت تجاری.
هەڤرس: داریکی کێوی گەلاوەرزی وە لە سنوبەر دە تا ئ درختی است
شبیه صنوبر.
هەڤرست: ١) هەڤرس؛ ٢) هەڤدراو، هەڤرە ئ ١) نگا: هەڤرس؛ ٢) بافته.
هەڤرک: ١) بەرهەڵستی کەر، مەلەکەر؛ ٢) کێبەرکێ کار ئ ١) هوچشم؛
٢) شرکت کننده در مسابقه.
هەڤرکی: بەرهەڵستی، ڕکەبەری ئ هوچشمی.
هەڤرگ: بەرگوداو ئ ایل و ریچه.
هەڤرنگ: بەرنگ، هەمبەرنگ ئ دوکان پشتوبینی.
هەڤرو: بەرهوو ئ روبرو.
هەڤروشی: ئاوڕێشتن، سەر لێ هەڵاندن ئ درگیرشدن، سنتز ایجاد
کردن.
هەڤروکرن: بەرهوو کردنەوە ئ روبرو کردن.
هەڤرونگ: کێ، فەسڵ، سەردەم، بەهەنگە ئ فصل سال، موسم.
هەڤرە: پێکرا، لێکرا، تەف ئ باهم.
هەڤرەمیش: ئاوڕێشم ئ ابریشم.
هەڤرەنگ: هاوڕەنگ، دوکەس یا دوشت کە ڕەنگیان وەک یەکە ئ
همرنگ.
هەڤرەنگی: بریتی لە دۆستایەتی گەرم ئ کنایه از دوستی گرم، صمیمیت.
هەڤری: ١) یەک، ڕێکبوون؛ ٢) بەرهەڵستی کەسێکی کە لە خوای تا بە پرکەو
دەبینێتەوە ئ ١) متحد؛ ٢) پس‌ماندهٔ خوراک روی دندان وکله.
هەڤری: هاوڕێی ئ همراه.
هەڤزی: ١) هاوڕێی، هەڤاڵی سەفەر؛ ٢) دۆست ئ ١) همراه؛ ٢) دوست.
هەڤسرین: بەشسوین بەکتردا هاتن وشە لە ئوسیردا کە ڕکەو لەبەر
بەکتر بگرەوە ئ بەردیف کنار هم قرارگرفتن کلمات در نوشتن.
هەڤریسک: هەوریس، داری عەرعەر ئ درخت عرعر.
هەڤریش: ئاوڕێش، هاوڕێش ئ نگا: هاوڕێش.
هەڤریشک: هەرمێشک، پاشی باتی گەرم دەرژێنرا ئ نگا: هەرمێشک.
هەڤریشم: ئاوڕێشم ئ ابریشم.
هەڤزێک: هاوڕێ، هاوسەفەر ئ همراه.
هەڤرینگ: بەرینگ، دوڕەی خوری بەرهەو ئ دوکاره پشتوبینی.

هەڤزا: هاوزا، هاوتەمەن ‖ هەرسێ و سال.
هەڤزان: خاوەنی یەک شێوە، تاماغەن ‖ هەرزان.
هەڤزاڤا: هەرزاڤ، هاوزا ‖ باحنای.
هەڤزك: جەنك، دواند، جەنگی ‖ دوفلو.
هەڤزمان: هەڤزان ‖ هەرزان.
هەڤزالە: هەرایەکی گۆرانی و لاوکە ‖ آهنگی است.
هەڤزین: ١) سەرگەرمبوون بە کارەوە، سەرقاڵبوون؛ ٢) هاوپەیمانبوون ‖ ١) سرگرم کار شدن؛ ٢) شریک در زندگی.
هەڤسار: تەوسار ‖ افسار.
هەڤسال: هاوبەرە، ئەوانەی کە لە تەمەندا نزیکی یەکن و لە زەمانێکا کەوتن ‖ همعصر.
هەڤسرین: ڕەش بوون لەسەرما ‖ از سرما یخ زدن.
هەڤسۆز: هەستخۆش، دڵسۆز، بیاری خۆشی و ناخۆشی ‖ دلسوز، نگران.
هەڤسۆزی: کاری هەڤسۆز، دڵسۆزی ‖ دلسوزی، غمخواری.
هەڤسوند: هاوسوند، هاوبەشان ‖ هوبیشان.
هەڤسەر: ١) هاوبەش، هەسەر، هاوبەر؛ ٢) بەرانبەر ‖ ١) همسر؛ ٢) برابر.
هەڤسێ: جیرانی دەرك بەدەرکەوە ‖ همسایهٔ دیوار بەدیوار.
هەڤسێیی: هاوسایەتی، جیرانەتی ‖ همسایگی.
هەڤسێوێن: هاوکەوتەن، هاوجێن ‖ همرز.
هەڤش: تەمەنەمەر ‖ شبهان.
هەڤشاری: هاوتاری ‖ همشهری.
هەڤشی: پەیمەنی هەڤش ‖ شبهان.
هەڤشین: نەخۆشی برای شیری ‖ خواهر و برادر رضاعی، همشیر.
هەڤشین: نیشکە، تەخوشی شیر وبەیانێن ‖ بیماری شبرخشکیدن دار.
هەڤڤاس: ١) ئەوەندەمە؛ ٢) هەرچەندە ‖ ١) اینقدر؛ ٢) هرچند، هرچندی.
هەڤڤۆزی: هەمو گوشە بەرانبەر ‖ متساوی الزوایا.
هەڤك: تەڤ، هەڤك ‖ تف.
هەڤکار: هاوکار ‖ همکار.
هەڤکونجی: هەڤڤۆزی ‖ متساوی الزوایا.
هەڤکێش: ١) لە تەرازوا کێش بەلایەك؛ ٢) ئەرشی لە یەکەچوونی ئاکاری دوکەس یا چەند کەس ‖ ١) هموزن؛ ٢) کنایه از شباهت اخلاقی دو یا چند نفر.
هەڤکێك: هەڤکێش، یەدەك ‖ آرزوی کە بر جوانە باشد.
هەڤگر: ١) بەکارگرتن؛ ٢) هەواڵدەر ‖ ١) متحد؛ ٢) رفاقت.
هەڤگرتن: ١) بەڵاوبوگرتن؛ ٢) بەکارگرتەوە ‖ ١) متحدشدن؛ ٢) باز بهم رسیدن.
هەڤگریان: ئاڵدابوونگرتن، ئاڵدا نزیك کردنەوە ‖ بهم نزدیك کردن.
هەڤگۆڕ: تایبەکاری، دایمی ‖ همکار، دائمی.
هەڤگوهاژن: یەك گۆڕینەوە ‖ معاوضه.
هەڤگوهاستن: جێگە یەك گۆڕینەوە ‖ معاوضهٔ جا.
هەڤگهان: ١) یەکهان؛ ٢) گەیشتن بە یەکتر ‖ ١) توافق؛ ٢) بهم رسیدن.
هەڤگهاندن: ١) گەیاندنەیەکتر؛ ٢) گەیاندنەوە بە یەکتر ‖ ١) بهم رساندن؛ ٢) باز بهم رساندن.
هەڤگمل: ئەسالی، ئەمیانە، ئەتلی کە بە تشکی تر دەگوزەرێنەوە ‖ ترخوش.
هەڤگەلی: یەك گۆڕینەوە ‖ معاوضه.
هەڤڵنگ: ئاوال، ئاوا ‖ باحنای.
هەڤلین: هاوڕازی، هاوگەمە ‖ همبازی.
هەڤمال: ١) هاوسا؛ ٢) ڕابەتی لە ماڵدا ‖ ١) همسایه؛ ٢) شریك در احوال خانواده.
هەڤماڵ: چەند وشە کە یەك ماڵا بدرێن ‖ کلمات همومعنی.
هەڤناسین: یەکەوە ئۆڕەناسا ‖ باهم آشنا شدن.
هەڤنان: چەند کەسێك کە لە ناوا وەك یەکن، هاوناو ‖ همنام.
هەڤندگا: ئەو گوندەی کوڕی مندانە کە بەهۆی ئاوایان کردە ‖ روستایی بزرگسالی که بخاطر آن را ویران کردند.
هەڤنشین: هاوڕێ، ئەوەی کە بە کتر ‖ همدم.
هەڤنڤیس: دوسیە، کۆمەڵەکاغەزی پەیوەندار لای مێری لەبارەی کەسێ یا کارێکەوە ‖ پرونده.
هەڤێ: بێ، فرەت ‖ بود، رشته.
هەڤێت: پەیمای فێرکردن ‖ تعلیم.
هەڤێتکار: ١) فێرکەر، فێرکار، مامۆستا، مەبدا؛ ٢) ڕاهێنەر لە کار ‖ ١) معلم؛ ٢) مربی.
هەڤێتن: ١) فێرکردن؛ ٢) فێربوون (ئوسانای هەستی دل هەڤێت) مەزەری ‖ ١) تعلیم دادن؛ ٢) یاد گرفتن.
هەڤێتی: ڕاهێنرای، فێرکراو (کەف کانێ من نە هەڤێتی بە جوحتی) ‖ تعلیم دیده.
هەڤێدن: بەرکان، بەکتر ‖ باهم، به اتفاق.
هەڤێدی: ئەمەی نە یەکەم ‖ مادونفر با هم.
هەڤێر: کوڕی ڕێی دوسالەیوخەتە ‖ بزدوساله.
هەڤێری: هەڤێر ‖ بز دوساله.
هەڤێك: ١) ڕیشە، چەمەنوەیەك کە بیاری لێ ئەبەدگا؛ ٢) پارچەشێعر ‖ ١) جمله؛ ٢) قطعه شعر.
هەڤێکا ئیسمەرخۆ: ڕستەیەکی سەربەخۆ ‖ جملهٔ مستقل، جملهٔ کامل.
هەڤێکا ئەزکری: زنجیرەڕستە ‖ جملات به دنبال هم.
هەڤێکا فەرمانی: ڕستەیەکی کە فەرمان بەکاری دەدا ‖ جملهٔ امریه.
هەڤێکا ناڤکی: ناوڕستە ‖ جملهٔ اسمیه.
هەڤێکا هەرکەمری: ڕستەیەکی کە دەفر دەگەیێنێ ‖ جملهٔ ظرفیه.
هەڤێکا هەکەی: ڕستەی مەرجی شەرت ‖ جملهٔ شرطیه.
هەڤێل: هاوبەش، هاوبەرەب ‖ همسر.

هەقوڵی: هاوڕێی، هاوهەڵوێستی [ف] همدمی.
هەقە: تەنگۆ، تەوە [ف] شما.
هەڤ‌هان: بەیەکتر گرتن، بەکەلەپ [ف] اتفاق، اتحاد.
هەڤەر: ڕێی ڕاخڕوسی، بەڵەک، بارک [ف] برملک.
هەڤەناف: ناوی گشتی، ڕێی ناوی ایەکی [ف] اسم عام.
هەڤەهەو: بەرانبەر، هەمبەر [ف] برابر، مقابل.
هەڤی: دوای مووبەک، پۆ بەکتر [ف] هوو.
هەڤیان: امسەر، بەلای ئەوا هانگ [ف] امسال.
هەڤیاری: لەسەری، بەلابەلا داهاتن [ف] امیار.
هەڤیان: ١) تۆفەرگرتن، هەدەان، دانەکتن، هەوریۆنەوە؛ ٢) هەوری، تامیار [ف] ١) آرامش؛ ٢) خمیرمایه، مایه.
هەڤیان‌بۆن: ١) هەوری‌بۆنەوە، تۆفەرگرتن؛ ٢) هەڤیان‌بۆنی شیر [ف] ١) آرام گرفتن؛ ٢) بدآمدن شیر.
هەڤیان‌کرن: بەیاندن، هەوان کردن [ف] بدآوردن شیر، شیر را به ماست یا پنیر تبدیل کردن.
هەڤیدان: تیرەیەک لە هۆزی زرکیان لە کوردی بەرەدەستی ترکیان [ف] طایفه‌ای از ایل هرکان‌ه در کردستان.
هەڤیر: خەمیر، هەوری، ئاوی تەرکیراوی شیلدراو (ڤی هەڤیری ڕی گەلەک ئاڤی هەیە) هەمەڵی بۆئاڤی [ف] خمیر.
هەڤیرڕێ: شوێنێک لە نیشتیر گرتوو هەوری [ف] آش، عدس و شیر.
هەڤیرتڕش: ئاسپای هەوری [ف] مایهٔ خمیر.
هەڤیرکان: هۆزێکی بەرەی لەکوردستانی بەرەدەستی سۆریا و ترکیا [ف] ایلی بزرگ در کردستان.
هەڤیرکە: ١) ئاڤی، هەوروەر؛ ٢) گەو، کەمە [ف] ١) اطراف و حوالی؛ ٢) حلقه.
هەڤیرکەر: هەڤیرسیل [ف] خمیرچلان، خمیرگیر.
هەڤیرکی: سەر بە هۆزی هەڤیرکان [ف] منسوب به ایل «هەڤیرکان».
هەڤیرۆ: هەڤیری هەڵمەماڵگ [ف] خمیر برنیامده.
هەڤیروک: هەڤیرۆ [ف] خمیر برنیامده.
هەڤین: بەیەک هەڤین، هەڤینی، تەوریەکتر [ف] شدال.
هەڤیشک: جیلکەو هەرگەڵ [ف] شاخهٔ خشک درختان.
هەڤین: ١) ئامیان؛ ٢) تەڤین، دڵئەداری [ف] ١) مایهٔ ماست و پنیر؛ ٢) عشق، دلدادگی.
هەڤیندار: تەڤیندار، تەوریندار، بەندەدار [ف] عاشق، دلداده.
هەڤینداری: دڵداری، تەزلیکردنی، تەوینداری [ف] عاشقی، دلدادگی.
هەڤین گەرم: ئیشتوهان لەدڵداریدا [ف] واله.
هەڤینی: جۆرێکی ڕی دەگەڵ زەهەرەدەکەی، ڕیانی دوهەڤی یەکەم [ف] زندگی دوهو و با هم.
هەڤیەک: بەرانبەر، لە یەک پلەدا [ف] مساوی.
هەق: ١) ڕەوا؛ ٢) کێژ، مز (بە هەق کار دەکەم، دەس هەق جەنەدا)؛ ٣) بەش؛ ٤) ڕاستو دروست (گوتنا وان هەق بو، قسەی هەق زەدە)؛ ٥) کوتین و دانەوە؛ ٦) خودا، خوا [ف] ١) روا؛ ٢) مزد؛ ٣) بهره، سهم؛ ٤) راست و درست؛ ٥) حق، کتف؛ ٦) خدا.
هەقابن: دانەوە، کوتین، هەڵکەندن (ئەکوتین دەهەقینە) [ف] کندن، حق کردن.
هەقانەت: ڕاستی و ڕەوایی [ف] راستی و دادگری، حقانیت.
هەقانی: عادڵ، سەرڕاست [ف] حقانی.
هەقایەت: هەقانەت، ڕاستی و ڕەوایی [ف] حقانیت، راستی و عدالت.
هەقایەت: چیرۆک، حیکایەت [ف] داستان.
هەقبە: هەگبە [ف] خورجین.
هەقت: ١) بۆنەوا؛ ٢) ڕاستەدەکەی [ف] ١) برتو روا؛ ٢) حق داری، راست می‌گویی.
هەق کەنا: بەشی خودا [ف] بەخاطر خدا.
هەقلەنانی: کەڵەستن، پشکلان [ف] ترمی باری.
هەقلینەقڵ: ١) کەڵەستن؛ ٢) هەراهەر، زەلزەلە؛ ٣) هەندەرەو [ف] ١) ترمی باری؛ ٢) هنگامه و جنجال؛ ٣) آلاکلنگ.
هەقمە: ١) بۆنەوا؛ ٢) ڕاستەدەکەم [ف] ١) برتو روا؛ ٢) حق دارم، درست می‌گویم.
هەقمەق: ئەزان، خەفام، بێ‌ئاوەز، کەمەق [ف] احمق.
هەقو: خوایە، لەدوعادا لێزن [ف] خدایا.
هەقو: ١) کۆتیان، مزدان؛ ٢) چەشتان؛ ٣) بەئیوەزەوا (هەقوەدە، هەقوبە) [ف] ١) مزدان؛ ٢) بهره‌ات؛ ٣) حق شما.
هەقوە: بۆتان ڕەوایە (هەقوەناسی‌بکەن) [ف] حق دارید.
هەقوەستین: ١) ئاری باش و ڕاست؛ (ئاری تۆ هەقوەستین بو)؛ ٢) تۆڵەستین [ف] ١) کار درست و روا؛ ٢) انتقام‌گیر.
هەقە: ١) ڕاستە، ڕەوایە؛ ٢) کاکەی؛ ٣) مریدانی شێخی شەمدەڵە؛ ٤) هەڵە، گری [ف] ١) حق است؛ ٢) اهل حق؛ ٣) مریدان شیخی برکوستان؛ ٤) دور و کنار، حلقه.
هەقەبان: هەڤیان، دەسی [ف] حقبان.
هەقیقە: هەگبە، خورجی جکوڵە کە لە پشت سوارەوە لەسەر پشتی بەکەسی دادەنرێ [ف] خورجین ترک سوار.
هەقیقە: کاڤۆ بان شەکێ کە بەهۆی جەژنەی هاتنەدنیای ئاڤۆ سەری دەبڕن [ف] حیوانی که در هشتمین روز تولد نوزاد قربانی شود، عقیقه.
هەقیقەت: ڕاستی، پێچەوانەی درۆ (هەقیقەتەکەی دەڵێم) [ف] حقیقت.
هەقی‌قەقینی: خەڵاتی سەرباڵە لە بەرانبەر کاری کە کردویە [ف] انعام سرپرستهٔ دروگران.
هەک: ١) وشەی سەیرمان، حەک، بەک؛ ٢) وەی سەرکۆنە، دەک؛ ٣) وەی نفرە؛ ٤) ئەگەر؛ ٥) بڵێی سەرنامە [ف] ١) کلمهٔ تعجب؛ ٢) پیشوند سرزنش؛ ٣) پیشوند نفرین؛ ٤) اگر؛ ٥) حباب روی آب.
هەکاری: هەڵەدێکی بەرفرەوانە لە کوردستانی بەرەدەستی ترکان کە زۆر بەناوی گەورەی لێ هەڵکەوتوون بەڵام هیساهەکاری کە زانایەکی بەناوبانگی هەمەکاری سوڵتان سەلاحەدین بوە بان شەرەفەدین هەکاری، زۆری ترینی [ف] منطقه‌ای وسیع در کردستان که بزرگان بسیار از آن برخاسته‌اند.

هه‌کانی: وشه‌ی سه‌رچاو نه‌زانراو [ف] اسفة شرطی.

هه‌ککو: به‌ککو [ف] کلمهٔ تعجب.

هه‌کو: ۱) به‌تو؛ ۲) له‌گه‌ل هاتو [ف] ۱) حرف تعجب ۲) اگر.

هه‌کوکه: کوزه‌گه‌لی که‌ باش نه‌مه‌ز وشاو ده‌کا [ف] جنسة آب نصفی.

هه‌که: ۱) له‌گه‌ل؛ ۲) تالوش، خوروی لهنی له‌ناوی گلان؛ ۳) ئیره‌که‌و؛ ۴) بالندی مالی، ناکاری کهوی [ف] ۱) اگر؛ ۲) خارش تن از سنت شهوت؛ ۳) کنار تره؛ ۴) ماکیان.

هه‌که‌داو: جه‌له‌داو، به‌تالوش [ف] ان جاف.

هه‌کیش: هه‌کانی [ف] اسفة شرطی.

هه‌کیش: به‌گه‌رکو [ف] اگر که.

هه‌گ: هه‌ک [ف] نگا: هه‌ک.

هه‌گیسه: خورمینی دونیایی جگیرکه که‌ له‌بیست سواریه‌ تیرین هاوم ده‌کری، هه‌لیه [ف] خورجین پشت زین.

هه‌گه‌ر: ئه‌گه‌ر [ف] اگر.

هه‌ل: ۱) ده‌رهیت؛ ۲) جار، چه‌ل؛ ۳) نوره، (لاجو هه‌لی مه‌ا)؛ ۴) هل، وشه‌یه‌که‌ باسی ده‌که‌ین؛ ۵) فریشته‌ی ئاگاداری لوتیان، خوری جه‌نگه‌لو داریشتن؛ ۶) راتیی وشه‌و جه‌ی دزیو، هه‌لیشانی پرسی گران؛ ۷) ریگه‌یوان؛ ۸) دوبه‌ر کاب؛ ۹) دمی بیمه‌ری [ف] ۱) فرصت؛ ۲) بار، دفعه؛ ۳) نوبت؛ ۴) علامت بلندی؛ ۵) فرشتهٔ نگهبان جنگل؛ ۶) حل معما؛ ۷) توسی رنگ؛ ۸) دم، وقت؛ ۹) هنگام بیماری.

هه‌ل: ۱) پیشگیریکه‌ ریزه‌ی زور بشه‌ویو لای سه‌رو ده‌که‌ین؛ ۲) پیشگری، هواسا، بخوندی، به‌قوت؛ (هه‌لی دری، هه‌لدری، هه‌لی بیجا)؛ ۳) تا ئه‌ل، هه‌لاسرا؛ ۴) بی‌ئوی، ناگوشتی ناگر؛ (ئاگر هه‌ل بوا)؛ ۵) بیجانی ناو له‌ دنی؛ (ئه‌مه‌ئیم بو هه‌لکه)؛ ۶) جیاوه‌ی پاریه‌ له‌ دنی؛ (ئه‌مه‌ئیکه‌ ئه‌مه‌ هه‌ل‌ین)؛ ۷) گرزوان، راوه‌ان؛ (ده‌گه‌لی هه‌لکه، هه‌ل ناکه‌م) [ف] ۱) پیشوند به‌ معنی بلندی، بالا، بر؛ ۲) پیشوند به‌ معنی مشقت و تنگی؛ ۳) آغاز؛ ۴) انتقال، فروختن؛ ۵) پیچیدن تخ به‌ دور چیزی؛ ۶) جداشدن قطعه‌ای از چیزی؛ ۷) گذران زندگی، سرکردن.

هه‌لا: ۱) هه‌را، ده‌نگی به‌قوه؛ ۲) رزین، پلیخاو؛ (هه‌لاهه‌لا بوه‌)؛ ۳) لا، که‌نار؛ ۴) وره، پاسگ کردن بو هاتن [ف] ۱) دادر صدای بلند؛ ۲) پوسیده؛ ۳) کنار؛ ۴) بیا.

هه‌لا: ۱) هه‌را جه‌له‌ه، (ده‌ناوه‌ه)؛ ۲) گشتیو تیو؛ ۳) دیاری بی‌خوری (هه‌ورو هه‌لا)؛ ۴) تاپوی هه‌ویاری [ف] ۱) همهمه و جنجال؛ ۲) نزاع و جنگ؛ ۳) هوای تاریک و بدون آفتاب؛ ۴) جیش.

هه‌ل‌ئاخنین: تا سه‌ر ئاخنیو [ف] تا له‌ آکندن.

هه‌ل‌ئاوه‌سین: به‌ره‌وژور داهاتن [ف] به‌بالا آویزان کردن.

هه‌لاب: هلاب، ماشکی بر، ماشکی ته‌وری جاره [ف] هن.

هه‌لاباجی: گه‌ده‌کی زیوکه‌ که‌ی شادیی ده‌ستی راست له‌ناو لمی خوینی چیا کیسوی زیوینی ئیستا به‌ خه‌یال ده‌که‌ین که‌ ئه‌یانه‌وی [ف] نوعی بازی کودکان شبیه قل‌بازی خوشاند.

هه‌لابردن: هه‌ژش، ریه‌سه‌ر [ف] هجوم بردن.

هه‌لات: ۱) بزوی زک، (هه‌یفت هه‌ر بریه‌ هه‌لاته)؛ ۲) جوره‌ له‌کتیبان؛ ۳) رای کرد [ف] ۱) نوع تنباکو؛ ۲) لاف، خودستایی؛ ۳) فرار کرد.

هه‌لات: ۱) رای کرد؛ ۲) له‌ناسو دیاری، هاته‌ ده‌رچاو؛ ۳) ئاگه‌ی‌ی‌ی

هەڵاژنین: ١) هەڵاخستن؛ ٢) گشتی لای پشت وەبەرهەستان؛ ٣) خەوجۆکە بردەوە ◻ ١) نگا: هەڵاخستن؛ ٢) هەمەیوست یا جوتی یا کهیر فڕ اگرتن؛ ٣) جرت زتن.

هەڵاژیان: خۆدرێژکردن لەسەر لا بۆ خەوتن، راکشان ◻ بریهلو دراز کشیدن.

هەڵاژیاو: راکشاو ◻ دراز کشیده.

هەڵاژین: هەڵاژیان ◻ دراز کشیدن.

هەڵاژیو: هەڵاژیاو ◻ دراز کشیده.

هەڵاش: ئالاش، هەڵاش، هەراش ◻ آشوب.

هەڵاشانی: پاش بەحەز ◻ بعد از ظهر.

هەڵاغە: جەلەوەی گیا ◻ نیش گیاه.

هەڵاقی: گیایەکە بۆ ماڵات زەهرە ◻ گیاهی است برای دام سمی است.

هەڵاقیت: بەرەوباڵای تاوینت ◻ بر انداخت، بەبالا انداخت.

هەڵاقین: بەرەوژۆر تاوین ◻ بر انداختن، روبه بالا انداختن.

هەڵاقینی: بەرەوژۆر تاویراو ◻ بەبالا انداخته شده.

هەڵاک: ١) ماندوو؛ ٢) لەخۆشی زۆر حاڵ خراپ، لە بێهۆشی و تاویلکەدا؛ ٣) مردن، مەرگ ◻ ١) خسته؛ ٢) بیمار محتضر؛ ٣) مرگ.

هەڵاکان: خەسین، بەخومواریۆن لەبەر ماندووی ◻ به حرص افتادن.

هەڵاکەوتن: وەڵاکەوتن، چۆنەکەنار ◻ کنار رفتن.

هەڵال: ١) گوڵی سمڵ؛ ٢) پەتوک، کیفۆک ◻ ١) نوعی گل، نام گلی است؛ ٢) نگا: کیفۆک.

هەڵاڵ: ١) ڕەوا، حەڵاڵ؛ ٢) دەرمانی چەرم خۆش کردن؛ ٣) گوڵێکی زەردی بەهۆشی زۆر بۆن خۆشە؛ (لەبەکن وەبەستەو خاوو هەڵاڵ و بەهۆشی / هەڵاڵی پشتەیی خاوو عەبیرو مێشکی خەتا) مەحابی قادر؛ ٤) برێکی لە زێی زەوار دەرهێن؛ (هەڵاڵ خۆشە ◻ ١) روا، حلال؛ ٢) داروی دەڵاڵی؛ ٣) گلی است خوشه‌ای زردرنگ و بسیار خوشبو؛ ٤) کنایه از همسر.

هەڵاڵبۆ: ئاهەڕۆ، هەڵاڵە ◻ آهرین، حلالت باد.

هەڵاڵخانە: دەباغخانە، شوشوتەی چەرمی لێ خۆش دەکەن ◻ دباغ خانه.

هەڵاڵدان: خۆش کردنی چەرم بە دەرمان ◻ دباغی کردن.

هەڵاڵزادە: ١) کوڕی ڕەسەن؛ ٢) برێکی لە مرۆڤ زۆر جیاوازی و دەمارە ڕاسکۆ ◻ ١) حلال‌زاده؛ ٢) کنایه از آدم جوانمرد و درستکار.

هەڵاڵک: بەڵاڵۆکە کێوبلکە ◻ آلبالوی کوهی.

هەڵاڵۆک: بەڵاڵۆکە کێوبلکە ◻ آلبالوی کوهی.

هەڵاڵە: ١) گوڵی زەردی بۆن خۆشی بەناوبانگ، هەڵاڵ؛ ٢) دەرمانی پشتەخۆش کردن؛ ٣) هاکی مۆم کە پشتەنگوین لە گوڵانی دەگرن؛ ٤) توزی زەوەکی نێو بۆ ئاوس بوونی زەوەکی مێوەیە؛ ٥) جان بەقەو هەراکردن؛ ٦) مێلاقە، زەبەنۆک؛ ٧) ناوی ژنانە ◻ ١) گلی است زرد و خوشبوی. نگا: هەڵاڵ؛ ٢) داروی دڵاڵی؛ ٣) مادهٔ موم که زنبور از گلها می‌گیرد؛ ٤) مادهٔ لقاح نباتات. گردهٔ گلها؛ ٥) آواز در دادن، جار؛ ٦) آلاله؛ ٧) نام زنانه.

هەڵاڵەبرمە: گوڵێکی سۆری زەرد، عەبیرە ◻ لالهٔ واژگون.

هەڵاڵەکشکش: جۆرێ سەماو زەمبەر، جۆرێ ◻ نوعی رقص.

هەڵاڵەی سەروو: حەڵاڵی شەرعی ◻ حلال شرعی.

هەڵاڵەی ڕاشتش: حەڵاڵ کردن ◻ حلال کردن.

هەڵاڵی: حەڵاڵ کردن ◻ حلال کردن.

هەڵامات: ١) نیشانە، عەڵامەت؛ ٢) ئاڵامەت، بەسیو ◻ ١) علامت؛ ٢) زکام.

هەڵاماسین: فڕە تەسوڕیۆن ◻ زیاد آماسیدن.

هەڵاماسای: فڕە تەسوڕیۆگ، زۆر بەحەماگ ◻ زیاد آماسیده.

هەڵامسین: هەڵاماسین ◻ زیاد آماسیدن.

هەڵامسیو: هەڵاماساو ◻ زیاد آماسیده.

هەڵامە: گیاوکۆلێکە لە چێشتانی دەکەن ◻ گیاهی است آشی.

هەڵامەت: هەڵامات، ئاڵامەت، بەسیف ◻ زکام.

هەڵامەتدار: ١) نیشانەلێدراو؛ ٢) کەسێ کە بەسیوی نیت ◻ ١) نشان شده، آبله زده؛ ٢) زکامی، مبتلا به زکام.

هەڵان: ١) گوزە، لەبەرەکە؛ ٢) بەردی لوس وزێکە، کە لەجیاتی مۆر زیاد لە چەشنی وەناغ فەرش دەکرا، بەخۆڵ، خام ◻ ١) تغره؛ ٢) سنگ صاف ریزهٔ سنگفرش.

هەڵانین: ١) تیواندەوە؛ ٢) پشتەکردن، هەڵاسدن ◻ ١) گداختن؛ ٢) پشت کردن.

هەڵانەی: ئاوارە ◻ گداخته.

هەڵاتین: ١) هەڵکردن؛ ٢) شارەدەوە؛ ٣) مردن؛ (بۆزمن هەموو ئاوەدێن مە هەڵاتین و مرن)؛ ٤) پشتەکردن؛ ٥) لابردن ◻ ١) برداشتن؛ ٢) پنهان کردن؛ ٣) مردن؛ ٤) پشت کردن؛ ٥) به کنار بردن، جابجا کردن.

هەڵاو: ١) شیرین، شیرئاسایی، شیراتی؛ ٢) ئاوی زەسان؛ ٣) بەیەکی تەلیچۆن؛ ٤) گیایەکی دەشتییە؛ ٥) تینی گەرما بە بۆخەوە، هاڵاو؛ ٦) هەڵوا؛ ٧) دۆشاو ◻ ١) شیرینی؛ ٢) نام زنانه؛ ٣) جوانب تلخی، الو؛ ٤) گیاهی است صحرایی؛ ٥) گرمای همراه با بخار؛ ٦) حلوا؛ ٧) شیرهٔ انگور.

هەڵاو: هاڵاو بۆخ لە گەرمادا ئاوی گەرمەوە ◻ بخار و گرما.

هەڵاواریی: ١) هەڵوای ئاردو دۆشاو؛ ٢) هەڵوای ئاردو شەکر ◻ ١) حلوای آرد و شیره؛ ٢) حلوای آرد و شکر.

هەڵاواردن: ئاڵا جیاکردنەوە، هاوێر ◻ ارهم جدا کردن.

هەڵاواستن: داڵەقامن ◻ آویختن.

هەڵاواسین: هەڵاواستن ◻ آویختن.

هەڵاواشک: پشکەئو ◻ حلوای عسلی.

هەڵاوردن: ١) هاوردەدەوە، خۆراک ڕشانەوە؛ ٢) خا کردنەجوجکە، (ماسەردکە جوجکەی هەڵاورد)؛ ٣) (ئاینی مەتەڵۆکە)؛ ٤) ستاندن لەهەستانی ماڵات ◻ ١) بالاآوردن طعام، قی؛ ٢) تخم را جوجه کردن؛ ٣) حل کردن معما؛ ٤) نوعی بیماری کشندهٔ دام.

هەڵاوردە: سندانی بەخۆنی مالات ◻ نوعی بیماری کشندەی دام.

هەڵاوسان: ۱) فرەڵاوسان؛ ۲) داڵەقان ◻ ۱) زیاد ئاماسین؛ ۲) ئاوزان بەتن.

هەڵاوساو: فرەبەیەتاک ◻ بسیار ئاماسیده.

هەڵاون: شیرین وەک هەڵوا ◻ شیرین مانند حلوا.

هەڵاوە: گیایەکە دەخوری ◻ گیاهی است خوراکی.

هەڵاوە: بیان جانگ ◻ کرباس.

هەڵاوەستن: هەڵاواسین ◻ ئاوزان کردن.

هەڵاوەسراو: داڵەقاو ◻ آویخته.

هەڵاوەسین: هەڵاواسین، هەڵاوەستن ◻ ئاوزان کردن.

هەڵاوەگێڕ: زەرەوکراو ◻ برگردانده، زیر و رو شده.

هەڵاوەمەڵاوە: وەچی منداڵان لەسەر کوڵاەی مالان ئوارەی هەرووز بۆ جێژنانە؛ (هەڵاوەمەڵاوە خودا کورە کەتان بکا بەزاوا) ◻ اصطلاحی است که کودکان شب عید نوروز بر روی بامها برای دریافت عیدی به کار می‌برند.

هەڵاوی: هەڵوای تاردو دوشاو ◻ حلوای آرد و شیره.

هەڵاوی: بەرەوژور فڕێدە ◻ به بالا پرت کن.

هەڵاویشتن: فڕێدان بەرەوژور ◻ به بالا پرت کردن.

هەڵاوێن: ئاڵا جیاکەرەوە ◻ ازهم سوا کنند.

هەڵاوێران: هەڵاوارین ◻ ازهم جدا کردن.

هەڵاوێز: هەڵاوەسراو ◻ آویخته.

هەڵاوێژ: بەرەوژور فڕێدەر ◻ به بالا پرت کننده.

هەڵاوێژان: هەڵاویشتن ◻ به بالا پرت کردن.

هەڵاوێژە: کەوگوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ◻ روستایی در کردستان که بهنیان آن را ویران کردند.

هەڵاوێستن: هەڵاوەستن ◻ ئاوزانکردن.

هەڵاوێشتن: هەڵاویشتن ◻ به بالا پرت کردن.

هەڵاهەل: شیلەی گیایەکە ئەژ کوشتنە ◻ هلاهل.

هەڵاهەڵا: ۱) تەقارتەقار؛ ۲) هەراو هوریا، هەڵاهەڵا؛ ۳) ئۆ بۆ ئاو، ئاو، ئاو چەقەنەپرە ◻ ۱) لە و ئاز هەر باشبەدا؛ ۲) سر و صدا و جنجال؛ ۳) علامت تعجب.

هەڵاهیل: هەڵاهەل ◻ هلاهل.

هەڵای: سەما، ڕەقص ◻ رقص.

هەڵایسان: ۱) تاگرگرتن، گرتن بەرسۆن، بن بۆن؛ ۲) بریتی لە شەڕو هەرا قەومان ◻ ۱) برافروخته‌شدن؛ ۲) کنایه از آشوب بپاشدن.

هەڵایساندن: ۱) گڕ پەرزکردنی تاگر؛ ۲) بریتی لە کێشەنانەوە ◻ ۱) برافروختن؛ ۲) کنایه از آشوب بپاشدن.

هەڵایسین: ۱) تاگرپێ‌کان؛ ۲) بریتی لە هۆی کێشەو هەرا ◻ ۱) افروزنده؛ ۲) کنایه از مایهٔ شر و فتنه.

هەڵایل: هەڵاهیل ◻ هلاهل.

هەڵایەری: باش نیوەڕۆ ◻ بعدازظهر.

هەڵبا: هەڵو ◻ حلوا.

هەڵباسان: ئاوفا، بەرەنگار ◻ گلاریز.

هەڵبچێرین: امسەر فڕێدان؛ (کەم بەرەقوتوە هەڵبچێرە، شتمەا لە برین هەڵبچێرە) ◻ پرکندن.

هەڵبڕ: ۱) بڕەڕاو بەتیغ؛ ۲) کەسێ کە شتێ بڕندەکا؛ (کەم بەرەو هەڵبڕە ڕاکە جی ابڕەڕابە)؛ ۳) دواکەوتن بەغار ◻ ۱) لت و پارشده با تیغ؛ ۲) بلند کننده؛ ۳) تعقیب در حال دو.

هەڵبڕان: ۱) بڕان بە تیغ؛ ۲) جوڕ بۆنەوە؛ (ئاکم ئەو شمە هەڵبڕا)؛ ۳) بڵندکران ◻ ۱) بریده شدن با تیغ؛ ۲) جداشدن؛ ۳) بلندشدن به وسیلهٔ دیگری.

هەڵبڕاندن: ۱) بڵندکردن؛ ۲) بڕین بە تیغ؛ ۳) کەتەشوین بەغار ◻ ۱) بلند کردن؛ ۲) بریدن با تیغ؛ ۳) در تعقیب دویدن.

هەڵبڕانین: هەڵبڕاندن ◻ نگا: هەڵبڕاندن.

هەڵبڕاو: ۱) بڕەڕاو بە تیغ؛ ۲) ڕاکردو لەترسان؛ ۳) جیاوبۆک؛ ۴) بڵندکراو؛ (چرا هەڵبڕە سەی ئەزبان) ◻ ۱) بریده شده با تیغ؛ ۲) فرار کننده از ترس؛ ۳) جداشده؛ ۴) بلندشده.

هەڵبزرکان: ۱) ڕەنگبزرکان؛ ۲) هەڵاوبۆنی شتر ◻ ۱) رنگ باختن؛ ۲) فاسدشدن شتر.

هەڵبزرکین: هەڵبزرکان ◻ نگا: هەڵبزرکان.

هەڵبزڕان: ۱) پیش‌هەڵاتن لەگەرمان؛ ۲) بزڕانەوەو سۆزانەوەی برین؛ ۳) هەستوان لەسەرداتان و بزڕانەوەی برین ◻ ۱) از گرما به ستوه آمدن؛ ۲) سوزش در پوست احساس کردن؛ ۳) خون بدآوردن و مرهم بر زخم گذاشتن.

هەڵبزیان: هەڵبزڕان ◻ نگا: هەڵبزڕان.

هەڵبزسقان: ڕەقان، فڕان ◻ ڕابچن، ڕەوەستین.

هەڵبزسقاندن: ڕەقاندن، فڕاندن ◻ ڕەوەستین.

هەڵبزسکان: هەڵبزرکان ◻ نگا: هەڵبزرکان.

هەڵبرنگان: بەستانی باران ◻ بندآمدن باران.

هەڵبرنگاندن: هەڵبرنگان ◻ بند آمدن باران.

هەڵبرنگانین: هەڵبرنگان ◻ بندآمدن باران.

هەڵبڕەهەڵین: ۱) لەت‌لەت‌کران بە تیغ؛ ۲) پارچەپارچەکردنی کۆمەڵێ زەنەو؛ (گورگ وەناو مەڕ کەوت هەڵبڕەهەڵیری تێ‌خستن) ◻ ۱) با تیغ پاره‌پاره شده؛ ۲) جداجدا از هم.

هەڵبڕیان: هەڵبڕان ◻ نگا: هەڵبڕان.

هەڵبڕین: ۱) بڵندکردن؛ ۲) کەتەشوین بەکێ بەغار؛ (هەڵبڕیری با دەماڵیم کردەوە)؛ ۳) بە تیغ لەت‌کردنی گوریس و ڕیس؛ ۴) گوڕینی ڕنگەی ئاو؛ (ئاوەکەی هەڵبڕیری بۆ تۆ جۆیەکەی خۆی) ◻ ۱) بلندکردن؛ ۲) تعقیب در حال دویدن؛ ۳) بریدن با تیغ؛ ۴) تغییرداده مسیر آب.

هەڵبرینگان: هەڵبرنگان ◻ نگا: هەڵبرنگان، بندآمدن باران.

هەڵبرینگاندن: هەڵبرنگان ◻ بندآمدن باران.

هەڵبرینگانین: هەڵبرنگان ◻ بندآمدن باران.

هەڵبزرکان: هەڵبزرکان ◻ نگا: هەڵبزرکان.

هلّ بزرکاو: ۱) رنگ‌زرکاو؛ ۲) شیری مثل‌ابرگ‌[ق] ۱) رنگ ماخته؛ ۲) شیر ماستشده.

هلّ بزرکین: هلّ بزرکاو [ق] نگا: هلّ بزرکاو.

هلّ بزوکی: بهزه‌وه‌بوزه (اکوتن بهه‌ابدلو ترکاو به زوری. امانی لسیر وتنکاتی هلّ ده‌بزوکی) [ق] جست و خیز سریع و پرهاری.

هلّ بزوکین: بهزه‌وه‌بوزه (اکوتنی لهدوای بهلو بهه‌لو. هلّ بزوکی [ق] جست و خیز کردن سریع و متوالی.

هلّ بزوکیه‌وه: هلّ بزوکین [ق] نگا: هلّ بزوکین.

هلّ بزاران: لهفاندن [ق] انتخاب کردن برگزیدن.

هلّ بزارتن: هلّ‌ئاری [ق] برگزیدن.

هلّ بزارته: هلّ بزارتو [ق] برگزیده.

هلّ بزارتی: هلّ بزارتو [ق] برگزیده.

هلّ بزاردن: هلّ بزارتن [ق] برگزیدن.

هلّ بزاردو: هلّ بزارتو [ق] برگزیده.

هلّ بزارده: هلّ بزارتو [ق] برگزیده.

هلّ بزاران: هلّ بزارتن [ق] برگزیدن.

هلّ بزراو: هلّ بزارتو [ق] برگزیده.

هلّ بزیاگ: هلّ بزارتو [ق] برگزیده.

هلّ بزین: هلّ بزارتن [ق] برگزیدن.

هلّ بزیاگ: هلّ بزارته [ق] برگزیده.

هلّ بزیر: کسی که هلّ ده‌بزیری [ق] انتخاب کننده.

هلّ بزیراو: هلّ بزارتو [ق] برگزیده.

هلّ بزیرداو: هلّ بزارتو [ق] برگزیده.

هلّ بزین: هلّ بزارتن [ق] برگزیدن.

هلّ بزین: هلّ بزیر [ق] برگزیننده. انتخاب کننده.

هلّشو: ئه‌لشو، ئاو، شتو، هه‌وه‌شتن [ق] آبریشم.

هلّ بشکوزین: گهش و رووخوش بون [ق] شاد و سرحال بودن.

هلّ بگاردن: ۱) بوداردن، خو لی‌لادان؛ ۲) داو ده‌تو کردن [ق] ۱) گشتن لی بوره توشه قرار دادن؛ ۲) تار و تیغ از چیزی گذراندن.

هلّ بگیرانن: هلّ بگاردن [ق] نگا: هلّ بگاردن.

هلّ بگیراندن: هلّ بگاردن [ق] نگا: هلّ بگاردن.

هلّ بلوّی: هلّ بروّی [ق] نگا: هلّ بروّی.

هلّ بلوّقان: هلّ بروّقین [ق] نگا: هلّ بروّقین.

هلّ بلوّقاو: کهوتوته هلّ بروّقین [ق] به‌جست و خیز و تیغی افتاده.

هلّ بلوّقین: هلّ بروّقین [ق] نگا: هلّ بروّقین.

هلّ بلوّقیه‌وه: هلّ بروّقین [ق] نگا: هلّ بروّقین.

هلّبلّه: بلّه‌گیایه‌که بو دهرمان دهش‌ئه‌ئه‌ی داروی.

هلّ بواردن: هلّ بگاردن [ق] نگا: هلّ بگاردن.

هلّ بوروتگان: هلّ برتگان [ق] بدآمدن باران.

هلّ بوّن: ۱) له بهرهاوبوّن؛ ۲) بی‌بوّنی ئاگر؛ ۳) جیاوه‌بوّی له‌ئه‌ژم له دنین. (نیه کوتنان لهوبهرهه‌دا کهمیکی لی هلّ بی، دلّو له دهستیه هلّ بوا [ق] ۱) در بالا قرار گرفتن؛ ۲) روشن شدن آتش. افروختن؛ ۳) جدا شدن قطعه‌ای از چیزی.

هلّبوّی: بوّنی چهزوی سوّتان بوّنه [ق] بوی پنبه یا پارچهٔ سوخته.

هلّبه: بی‌به، به‌کوزیوه؛ (هلّبه ئاگری، هلّبه ئاگری) [ق] بی‌افروز.

هلّبه‌ت: ۱) بی‌گومان، بی‌سوا؛ ۲) وی‌ده‌چی، رهنگه. (هلّبهت له‌مالی نیه‌یه) [ق] ۱) البته؛ ۲) احتمال، لابد.

هلّبه‌ته: هلّبهت [ق] نگا: هلّبهت.

هلّبه‌ی: خو حه‌وادان بهرهوژور [ق] خیز بردن.

هلّبه‌زان: هلّبه‌ر [ق] خیز بردن، پریدن.

هلّ به‌زانن: بهرهوژور جوّلاندن [ق] جهانیدن.

هلّ به‌زانده‌وه: هلّ به‌زانن [ق] جهانیدن.

هلّ به‌زانه‌وه: هلّ به‌زانن [ق] جهانیدن.

هلّبه‌زه‌ابه‌ز: بهرهوژور خو حه‌وادان و هاتنه‌خوار [ق] جست و پریدن لیدن، جست و خیز.

هلّبه‌زه: بهرهوژور خو حه‌وادان [ق] جهش کن.

هلّ به‌زین: هلّ به‌زان [ق] برجستن، جهیدن.

هلّ به‌زینه‌وه: وه‌روی کهوتن و بلّه‌بوّنه‌وه. (به‌ره‌به که هلّبه‌زیه‌وه وه‌ین کهوت [ق] بر زمین افتادن و باز برجستن.

هلّبه‌س: ۱) کهسی شکسته و به‌ستیه، شکسته‌به‌ند؛ ۲) کهسی زیتو یاوه‌ر؛ ۳) قسه‌ی سه‌ربه‌خوی بی‌زانستی؛ ۴) پوز، شاعیر [ق] ۱) شکسته‌بند؛ ۲) تاب دهنده بر رهای لیفی؛ ۳) سخن ناخنگی؛ ۴) شاعر، ناظم شعر.

هلّبه‌ست: هلّبه‌س [ق] نگا: هلّبه‌س.

هلّ به‌ستراو: ۱) توندو قایم‌کراو؛ ۲) شکستی پیکه‌وه‌نوستراو؛ ۳) باوزوی زیتو؛ ۴) قسه‌ی سه‌رچه‌ق؛ ۵) به‌ندی داندراو له پیش تاوی جوگه‌و چیم [ق] ۱) محکم بسته؛ ۲) شکسته‌بندی بسته؛ ۳) پر و تاب داده بر پارچه؛ ۴) سخن بی‌اساس و ساختگی؛ ۵) سدّ ایجاد شده بر نهر و رودخانه.

هلّ به‌ستن: ۱) دابه‌ستن، قایم کردن؛ ۲) ماوانی زیتو؛ ۳) شیعر دروست کردن؛ ۴) قسه‌سازکردن؛ ۵) چه‌م دروست کردن لهبهر تاو [ق] ۱) محکم و استوار کردن؛ ۲) تاب دادن بر پارچه؛ ۳) به نظم درآوردن کلام؛ ۴) حرف درآوردن؛ ۵) سدّ بستن جلو آب.

هلّ به‌ستنه‌وه: شکسته‌به‌ندی شکاو کردن [ق] شکسته‌بندی کردن.

هلّبه‌سته: ۱) بوختان؛ ۲) شیعر گوتراو [ق] ۱) بهتان؛ ۲) منظومهٔ شعر.

هلّبه‌سه: هلّبه‌سه [ق] نگا: هلّبه‌سه.

هلّ به‌سیاگ: هلّ به‌ستراو [ق] نگا: هلّ به‌ستراو.

هلّبه: ۱) تماج؛ ۲) باقلو له‌ز [ق] ۱) طمع؛ ۲) شتاب.

هلّپاچ: بزین به مقست [ق] بستن با قیچی.

هلّ پاچان: ۱) هلّپاچ؛ ۲) گیایه‌که بو دهرمانی که‌چه‌لی دهش [ق] ۱) با قیچی بریدن؛ ۲) گیاهی است دارویی.

هلّ پاچراو: قیچی کراو [ق] بریده با قیچی.

هلّ پاچین: هلّپاچ [ق] با قیچی بریدن.

هەڵ پچڕ: ١) لەسەر لاچوون بەشەوان؛ (قوتو سەری هەڵ پچڕاوە!) ٢) لەبەرهەڵچوونی بەهەڵ ١) سەرپۆش بردانەوە یا هەڵدان ٢) بۆ دریژە بەدن بچێ.

هەڵ پچران: هەڵ پچڕ نگا: هەڵ پچڕ.

هەڵ پچراندن: ١) لەسەر لاگرتنی پێوەنووساو ٢) دادڕینی بەهەڵ لێ دراو ١) ڕاکێشان و ڕەوتن ٢) بۆدریژەدان بچێ.

هەڵ پچڕاو: ١) سەرلەسەر لاگراو ٢) دادڕاوی بەهەڵ لێ دراو ١) سەرپۆش بردانەوە کراو ٢) بچڕەوە بڕیە کراو.

هەڵ پچڕاوە: بەکاری دڕاو لەجێ بەهەڵان جای بڕەبڕە.

هەڵ پچڕاوی: هەڵ پچڕاوە جای بڕەبڕە.

هەڵ پچڕکان: پەیدابوونی گەڵاو گوڵ لە ڕووەک گەشەکردنی لق و شاخە لە گیا.

هەڵ پچڕکانەوە: پەیدابوونی گەڵاو گوڵ لەسەر شاخە و لق.

هەڵ پچڕین: ١) سەرلەسەر لاچوون بەشەوان ٢) دادڕینی بەهەڵ لێ دراو ١) سەرپۆش بردانەوە یا هەڵدان ٢) بچڕەوە یا بۆدریژەدان.

هەڵ پچڕان: هەڵ پچڕان نگا: هەڵ پچڕان.

هەڵ پچڕاندن: هەڵ پچڕاندن نگا: هەڵ پچڕاندن.

هەڵ پچڕاو: هەڵ پچڕاو نگا: هەڵ پچڕاو.

هەڵ پچڕین: هەڵ پچڕین نگا: هەڵ پچڕین.

هەڵ پچۆرکان: هەڵ پچڕکان نگا: هەڵ پچڕکان.

هەڵ پچۆرکاندن: هەڵ پچڕکاندن نگا: هەڵ پچڕکاندن.

هەڵ پرتاندن: دەرکردن بە سۆتاندنی ڕووەک کردن یا لەناوبردن.

هەڵ پرچان: ڕەقان لەنکاو ڕۆیشتن یا ڕۆیشتنی ناگهانی.

هەڵ پرچانن: ڕەقاندن لەنکاو ڕۆیشتن ناگهانی.

هەڵ پرژان: ١) پشکۆشتن شتوکەشام لە هەرزەوە ٢) بڕینی لە خۆ دەرکردن ١) جهێنی قطرات آب ٢) کنایە لە گلاوبوون بۆ ئاوی جنگ.

هەڵ پرژاندن: ئاو بەرەوباڵا پرژاندن ئاو ڕابە باڵا پرتاب کردن.

هەڵ پرژانن: ئاو بەرەوباڵا پرژانن. هەڵ پرژاندن نگا: هەڵ پرژاندن.

هەڵ پروان: بەرەوژوور ڕۆیشتن بڕوان ڕۆیشتن ڕەنگەکان لە باڵا.

هەڵ پرواندن: بەرەوژوور ڕۆیشتن بڕواندن ڕەنگەکان لە باڵا ڕۆیشتن دادان.

هەڵ پروانن: هەڵ پرواندن نگا: هەڵ پرواندن.

هەڵ پڕۆز: ١) سۆتانی مۆ بە ئاگر ٢) بڕینی لە بەلەو لەز ١) سوتاندن مو یا آتش ٢) کنایە لە عجلە و شتاب.

هەڵ پڕۆزان: سۆتانی مۆ سوتاندن مو.

هەڵ پڕۆزاندن: سۆتاندنی مۆ سوزاندن مو.

هەڵ پڕۆزانن: سۆتاندنی مۆ سوزاندن مو.

هەڵ پڕۆزاو: مۆی بەئاگر سۆتاو موی سوختە.

هەڵ پڕۆزقان: ١) ڕەقان لە دەستی کەسێ لەنکاو ٢) ڕەنگ پەڕین لەترسان و لە شتی لەنکاو ١) ناگهانی لە دەست کسی ڕیودە ٢) ڕنگ باختن از ترس و رویداد ناگهانی.

هەڵ پڕۆزقانن: ١) ڕەقاندن لە دەست لەنکاو ٢) بۆتەوەی ڕەنگ پەڕینی کەسێ ١) ڕیودن ناگهانی ٢) سبب رنگ باختن کسی شدن.

هەڵ پڕۆزکان: هەڵ پڕۆزقان نگا: هەڵ پڕۆزقان.

هەڵ پڕۆزکاندن: هەڵ پڕۆزقاندن نگا: هەڵ پڕۆزقاندن.

هەڵ پڕۆزکانن: هەڵ پڕۆزقانن نگا: هەڵ پڕۆزقانن.

هەڵ پڕۆزکین: هەڵ پڕۆزقان نگا: هەڵ پڕۆزقان.

هەڵ پڕۆزکین: هەڵ پڕۆزقان نگا: هەڵ پڕۆزقان.

هەڵ پڕۆزقان: ١) بۆمەوژانی پێست و شتی تر ٢) هەڵ پڕۆزانی مۆ ١) بیسوزشدن ٢) سوختن مو.

هەڵ پڕۆکاندن: ١) سۆتاندن کەم تاکوزنگ ٢) سۆتاندنی مۆ ١) سوزاندن سطحی ٢) سوزاندن مو.

هەڵ پڕۆکانن: هەڵ پڕۆکاندن نگا: هەڵ پڕۆکاندن.

هەڵ پڕۆکین: ١) کەمێ سۆتان ٢) هەڵ پڕۆزان ١) بیسوزشدن ٢) سوختن مو.

هەڵ پڕوان: هەڵ پڕوان نگا: هەڵ پڕوان.

هەڵ پڕواندن: هەڵ پڕواندن (ئەمانەکە هەڵ پڕوێنە، گەنمەشامیە هەڵ پڕواند) نگا: هەڵ پڕواندن.

هەڵ پڕگان: هەڵ پڕزکان. هەڵ پڕزکان نگا: هەڵ پڕزکان.

هەڵ پسان: پسان بەهۆی کێشران بۆ سەرەوە گشتن بە سبب کشیدەشدن.

هەڵ پساندن: کێشان بۆ سەرەوە پساندن (سەری جوکەکەی هەڵ پساند) برکشیدن و گسلاندن.

هەڵ پسار: قرتاو بەهۆی کێشران بۆ سەرەوە گسستە براز کشیدن.

هەڵ پسێن: کەسێ کە شتێ دەکێشێتە سەرو دەیپسێنێ برکشندۀ گسلاننده.

هەڵ پسێنراو: هەڵ پساو نگا: هەڵ پساو.

هەڵ پسێراو: هەڵ پساو نگا: هەڵ پساو.

هەڵ پشافتن: پشاوتن، لە ئاوەدەستا گوشین فشردن و مچاله کردن.

هەڵ پشافتی: پشاوتن مچاله شده.

هەڵ پشاوتن: هەڵ پشافتن فشردن و مچاله کردن.

هەڵ پشاوتە: گوشراو لە دەستا مچاله شده.

هەڵ پشکۆتن: ١) لەبەر بەیەکداپۆتن ٢) گڕ بەرزەوەبوونی ئاگر ٣) بەیەکداپۆتنی زەبەکەی زۆر لە پشت ١) ناگهان پیدا شدن ٢) زبانه کشیدن ناگهانی آتش ٣) تپیدن جوشهای بسیار بر پوست.

هەڵ پشێو: کەسێ کە شتێ لە ئاوەدەستا دەگوشێ و دەشکێنێ مچاله کننده و چلاننده.

هەڵ پشێوراو: هەڵ پشاوە مچاله شده.

هەڵ پشێوە: فەرمان بە هەڵ پشاوتن امر به مچاله کردن.

هەڵ پڤان: ۱) هەڵساندن، ماسین؛ ۲) برێتی لە تۆڕە تۆڕ و باکردن لەرکان؛ ۳) هەڵاتن و بەرتەنگەی هەوێر [ق] ۱) بادکردن، ئاماسین؛ ۲) کنایە لە بساز خستنگی شتن؛ ۳) برآمدن خمیر.

هەڵ پڤاندن: ۱) ئاوساندن؛ ۲) تۆڕە کردن؛ ۳) هەڵهێنانی هەوێر [ق] ۱) نفخ دادن، دۆرم کردن؛ ۲) خشمگین کردن؛ ۳) برآوردن خمیر.

هەڵ پڤی: باکرەوە [ق] بادکرده.

هەڵ پڤیان: هەڵ پڤان [ق] نگا: هەڵ پڤان.

هەڵ پڤیاو: هەڵ پڤاو [ق] بادکرده.

هەڵ پڤیای: هەڵ پڤاو [ق] بادکرده.

هەڵ پڤین: هەڵ پڤان [ق] نگا: هەڵ پڤان.

هەڵ پڵو: کاری لاهەلاو بی فایدە [ق] کار بیهوده.

هەڵ پڵوخان: داپڵوخان [ق] از هم دررفتن در اثر حرارت زیاد، لەتشدن از گرما.

هەڵ پڵوخاندن: بۆسەعوی داپڵوخان. ئاساوی کولاوی پەیدا کردە هەڵی پڵوخاندا [ق] لەکردن بەوسیلەی حرارت.

هەڵ پڵوخاو: لەبەرئەوە جۆرێک لە تینی ئاگر: (گۆشتەکە هەڵ پڵوخاوە) [ق] از هم دررفته و لەشده براثر حرارت زیاد.

هەڵ پڵوخین: هەڵ پڵوخان، داپڵوخان [ق] نگا: داپڵوخان.

هەڵ پڵوسکان: گیاندان، لە زمان بی‌هیز بۆن [ق] مردن، جان دادن.

هەڵ پڵوسکاندن: مراندن [ق] میراندن.

هەڵ پڵوسکیاگ: مردەوار [ق] کشته شده.

هەڵ پڵوسکیان: گیاندان [ق] جان دادن.

هەڵ پۆقین: هەڵ تۆقین، هەڵ تۆقان [ق] نگا: هەڵ تۆقان.

هەڵپەت: ۱) پەلەت؛ ۲) تەساج؛ ۳) هەڵاسەدانی سەگ لەگەرمان [ق] ۱) شتاب؛ ۲) آن شره؛ ۳) لەهەلەی سگ از گرما.

هەڵپەتن: ۱) ڕۆژن بە تەکان (هەڵپەتن داپەرت تە)؛ ۲) بەرەوژور هەڵپەرین [ق] ۱) جنبش و تکان؛ ۲) جست و خیز.

هەڵپەڕا: بەرەوژور خۆی هەوداو [ق] جهید.

هەڵپەڕان: خۆهەوداو بەلەوەدی [ق] جهیدن، جهش.

هەڵ پەڕاندن: ڕەقساندن [ق] رقصاندن.

هەڵ پەرتاوتن: ۱) پەرتاوتن، لکەدار پەڕاسین؛ ۲) برێتی لە زانەوەیەکەوەی شتی تاڵکە: ئەساوەنانە کە هەڵ پەرتیوە [ق] ۱) هرس کردن؛ ۲) پیرایه، تنظیم.

هەڵپەڕەڵپەڵ: ۱) هاتوچۆی بە پەلەپەل؛ ۲) برێتی لە کۆشش و تەقەلای زۆرەکانە [ق] ۱) جست و خیز؛ ۲) کنایه از تشبث و تکاپو.

هەڵ پەرستە: کەسێ کە بۆ ڤارانچی خۆی گوێ نادانە پەیمان و بەڵێن [ق] فرصت طلب.

هەڵپەڕکێ: ڕەقس و سەما [ق] رقص.

هەڵپەڕودایەر: هەڵپەڕداپەر [ق] نگا: هەڵپەڕداپەر.

هەڵپەڕین: سەما کردن، ڕەقسین [ق] رقصیدن.

هەڵپەڕێن: ڕەقس پێ کەر [ق] رقصاننده.

هەڵپەرز: مناڵدان، تۆڵدان [ق] بچەدان، رحم.

هەڵ پەسارتن: ۱) شتێ بە شتێکەوە بالندان: (ئەوەگەسکە بە دیوار هەڵ پەسترە)؛ ۲) برێتی لە لەکارخستن و جاوەسوورکردن [ق] ۱) تکیه‌دان چیزی به چیزی دیگر؛ ۲) کنایه از معلق کردن از کار.

هەڵ پەسارتو: ۱) بال بەشتێکەوە دراو؛ ۲) بێکارکراوی بەتامانەی [ق] ۱) تکیه بر چیزی داده؛ ۲) معلق شده از کار.

هەڵ پەسارتە: هەڵ پەسارتو [ق] نگا: هەڵ پەسارتو.

هەڵ پەساردن: هەڵ پەسارتن [ق] نگا: هەڵ پەسارتن.

هەڵ پەساردی: هەڵ پەسارتو [ق] نگا: هەڵ پەسارتو.

هەڵ پەسارده: هەڵ پەسارتو [ق] نگا: هەڵ پەسارتو.

هەڵ پەسێران: ۱) بەشتێکەوە بالدران؛ ۲) برێتی لە بێکارکراوی جاوەنۆرکران [ق] ۱) تکیه به چیزی داده شدن؛ ۲) کنایه از معلق شدن از کار.

هەڵ پەسێراو: هەڵ پەسارتو [ق] نگا: هەڵ پەسارتو.

هەڵ پەڤژین: بەجوڕێ پەداهاتن و لەبەرین [ق] جنبش و ترکیدن اندام.

هەڵ پەل: داری هەڵ پەرتاوتو [ق] هرس شده.

هەڵ پەلە: ۱) کاری لاهەلاو بی فایدە؛ ۲) ڕاوە [ق] ۱) کار بیهوده؛ ۲) هدیان.

هەڵ پەلمان: ۱) هەڵاسان، هەڵ پەلمان؛ ۲) ڕابەرین لە خەو لەناکاو [ق] ۱) بادکردن، آماسیدن؛ ۲) ناگهان از خواب پریدن.

هەڵ پەلماندن: ۱) هەڵاساندن، هەڵ پەلماندن؛ ۲) لەبەر لەخەو ڕابەراندن [ق] ۱) آماساندن؛ ۲) یکهو از خواب بیدارکردن.

هەڵ پەلمین: ۱) هەڵ پەلمان؛ ۲) ڕاچەکین [ق] ۱) نگا: هەڵ پەلمان؛ ۲) یکه‌خوردن.

هەڵپەهەڵپ: هەڵاسەدانی ڕۆژی سەگ لەگەرمان [ق] لەهەلەی سگ از شدت گرما.

هەڵ پەیت: پەرتاوتن، هەڵ پەرتاوتن [ق] هرس و پیرایه درخت.

هەڵ پەیتاسین: لکەپەرتاندن و جوان کردنی دار هەڵ پەرتاوتن [ق] هرس کردن و پیراستن درخت.

هەڵ پێچ: ۱) لە خوارە بۆ سەرەوە پەسەرەکانا پێچان؛ ۲) خۆرئ ئاوالی گراسی زنانە: (دەرپێی هەڵ پێچی دەبەرایە) [ق] ۱) درماندن؛ ۲) لوبی خلوار زنانه.

هەڵ پێچان: ۱) هەڵ پێچ، پەسەرەکا پێچان بۆ سەرەوە؛ ۲) زۆرپۆهێنان و گەرئ هەڵاندن: (هەڵی پێچاوم جاکی دەوئ)؛ ۳) پێچانەوەی دۆڵەی تایرا؛ ۴) باڵانی ئەسپ [ق] ۱) درماندن؛ ۲) با اصرار وادار کردن؛ ۳) پیچیدن دلمهٔ مرگ مو؛ ۴) تابه دادن پر ز کنارهٔ لباس.

هەڵ پێچاو: ۱) لە خوار بۆ سەر پێچراو؛ ۲) زۆرپۆهێنرو لە لایەن کەسێکەوە؛ ۳) نوشتاوەی تایرا؛ ۴) ریشوی باداو [ق] ۱) درمانده؛ ۲) زیر فشار قرار گرفته؛ ۳) دلمهٔ پیچیده؛ ۴) پر ز تابخورده.

هەڵ پێچاو: هەڵ پێچاو [ق] نگا: هەڵ پێچاو.

هەڵ پێچای: هەڵ پێچاو [ق] نگا: هەڵ پێچاو.

هەڵ پێچیاگ: هەڵ پێچاو [ق] نگا: هەڵ پێچاو.

هەڵ پێچیان: هەڵ پێچان [ق] نگا: هەڵ پێچان.

هەڵ پێك: داخران، بەستەرە كاغەزانی دواى ئرگتر بەنجەرەو... [ئا] بستەشدن، برهم آمدن و جفت شدن در و پنجره و...

هەڵ پێكان: داخستن، بەستەرەكا جووت كردن: ئەرگاكە **هەڵ پێكە** [ئا] بستن، برهم آوردن، جفت كردن.

هەڵ پێكانێ: هەڵ پێكان [ئا] نگا: هەڵ پێكان.

هەڵ پێكران: هەڵ پێكان [ئا] نگا: هەڵ پێك.

هەڵ پێكراو: داخراو، پێوەدراو [ئا] بستە، برهم آمده، جفت شده.

هەڵ پێكیاگ: هەڵ پێكراو [ئا] نگا: هەڵ پێكراو.

هەڵپین: هەناسەسواری سەگ لەگەرمان [ئا] تنگی نفس سگ از شدت گرما.

هەڵتاش: داشین بەرەوژور [ئا] تراشیدن از پایین به بالا.

هەڵ تاشان: هەڵتاش [ئا] نگا: هەڵتاش.

هەڵ تاشین: هەڵتاش [ئا] نگا: هەڵتاش.

هەڵ تاواندن: هەرەم كردن، هەرەم كردن [ئا] هضم كردن.

هەڵ تاوین: هەرەم، هەرەی [ئا] هضم.

هەڵ تاوێن: هەرەكەن، ئورگی من بەرەیشتر **هەڵ تەتاوێنی** [ئا] هضم كننده.

هەڵ تراندن: دەركردن بە سوكایەتی [ئا] راندن با اهانت.

هەڵ تران: هەڵ تراندن [ئا] راندن با اهانت.

هەڵ ترنگان: سڵ بۆ رو خۆ زەركردن [ئا] رمیدن و ترسیدن.

هەڵ تروشكان: قوتەڵشین دان، لەسەر جێگەك ڕۆیشتن [ئا] جمباتمەنشستن.

هەڵ تروشكاندن: لەسەر جێگەك دانیشاندن [ئا] جمباتمەنشانیدن.

هەڵ تروشكانێ: هەڵ تروشكاندن [ئا] جمباتمەنشانیدن.

هەڵ تروشكاو: لەسەر جێگەك نشتو [ئا] جمباتمەنشسته.

هەڵ تروشكین: هەڵ تروشكان [ئا] جمباتمەنشستن.

هەڵ تروشە كان: هەڵ تروشكان [ئا] جمباتمەنشستن.

هەڵتڕە: لاجۆ لەبەر چاوی بەدەرگەوە [ئا] گم‌شو.

هەڵ ترە كان: ۱) ترەكانن، تەقاندن؛ ۲) دەرزی بردن [ئا] ۱) منفجر كردن؛ ۲) شكافتن.

هەڵ ترە كیان: هەڵ ترە كان [ئا] نگا: هەڵ ترە كان.

هەڵ تلۆیان: تۆپین، كەوتین [ئا] مردن جنس، سقط شدن.

هەڵ تلۆین: هەڵ تلۆیان [ئا] مردن جنس.

هەڵ تلیشان: لەبەرەكاچۆن، لەسەر تۆ خوار دابزان [ئا] از بالا به پایین دریده شدن.

هەڵ تلیشاندن: لەبەرەكا بردن، دابزین [ئا] دریدن، شكافتن، ورریختن.

هەڵ تلیشانێ: هەڵ تلیشاندن [ئا] دریدن، شكافتن، ورریختن.

هەڵ تلیشاو: لە سەر تا خوار دابزاو [ئا] دریده، دریده شكافته.

هەڵ تۆشان: هەڵ تروشكان، قوتەڵشین دان (كۆچیاك **هەڵ تۆنا**) [ئا] جمباتمەنشستن.

هەڵ تۆتین: هەڵ تۆتان [ئا] جمباتمەنشستن.

هەڵ تۆنە كان: هەڵ تۆتان [ئا] جمباتمەنشستن.

هەڵ تۆنە كاو: هەڵ تروشكاو [ئا] جمباتمەنشسته.

هەڵ تۆنە گین: هەڵ تروشكاو [ئا] جمباتمەنشسته.

هەڵ تۆنێ: لەسەر جێگەك دانیشە [ئا] جمباتمەبنشین.

هەڵ تۆڕان: ۱) بەهەڵۆر، زگەبۆر؛ ۲) جووتەهاوینتن [ئا] ۱) اسهال؛ ۲) جفتگیری.

هەڵ تۆڕالمەن: ۱) جووتەهاوینتن و قسك بەرزكردنەوە؛ ۲) فڕاندن، زگ‌جوون [ئا] ۱) پریدن و جفتك پراندن؛ ۲) اسهال شدن.

هەڵ تۆراندن: هەڵ تۆڕاندن [ئا] نگا: هەڵ تۆڕاندن.

هەڵ تۆروشكان: هەڵ تروشكان [ئا] جمباتمەنشستن.

هەڵ تۆروشكین: هەڵ تروشكان [ئا] جمباتمەنشستن.

هەڵتۆز: جووتەهاوینتن و قوتقی بۆن [ئا] جفتگیری و ریختن.

هەڵتۆز: هەڵتۆز [ئا] نگا: هەڵتۆز.

هەڵ تۆزاندن: هەڵتۆز كردن [ئا] جفتك پراندن و ریختن.

هەڵ تۆزاندن: هەڵ تۆزاندن [ئا] نگا: هەڵ تۆزاندن.

هەڵ توقسان: ۱) قیتەوەبیتۆن، (كنارگ **هەڵ توقی**، بەرز لە سەرو مرا **هەڵ توقیوە**)؛ ۲) لە بەرزیەوە تەقسانتن (دەستاجەی بەسەرا **هەڵ توقاند**) [ئا] ۱) بیرون زدن؛ ۲) از بالا ترکانیدن.

هەڵ توقساندن: ۱) قیتەوەكردن؛ ۲) تەقساندن [ئا] ۱) برجسته كردن، برآوردن؛ ۲) ترکانیدن.

هەڵ توقانن: هەڵ توقاندن [ئا] نگا: هەڵ توقاندن.

هەڵ توقاو: بەرزو قیتەوەبوگ [ئا] برآمده از سطح، بیرون زده.

هەڵ توقیاگ: هەڵ توقاو [ئا] نگا: هەڵ توقاو.

هەڵ توقیان: هەڵ توقان [ئا] نگا: هەڵ توقان.

هەڵ توقین: هەڵ توقان [ئا] نگا: هەڵ توقان.

هەڵ توقیو: هەڵ توقاو [ئا] نگا: هەڵ توقاو.

هەڵ تەزیەوە: ڕابەرین، شۆڕش كردن [ئا] قیام، نهضت.

هەڵ تەقان: ۱) لەبەرچاك چۆن (خانوەكە **هەڵ تەقاوە**)؛ ۲) دابزانی دروار؛ ۳) ئوشیی چاك هاتن [ئا] ۱) ازهم گسستن؛ ۲) برخیزیدن بجهیدن؛ ۳) برخورد.

هەڵ تەقیان: هەڵ تەقان [ئا] نگا: هەڵ تەقان.

هەڵ تەقین: هەڵ تەقان [ئا] نگا: هەڵ تەقان.

هەڵتەكان: هەڵ تەكان [ئا] نگا: هەڵ تەكان.

هەڵ تەكان: ۱) لە خوار بۆ سەر ئیاچۆن؛ ۲) جەرەژۆرچۆنی تەنداى لەش (جیاوازی لێ **هەڵ تەكانە**، بڕۆی **هەڵ تەكانە**، ئەمان **هەڵ تەكێنە**)؛ ۳) دانەقاندنی دەقڵو تۆپ (ئوتەكە **هەڵ تەكێنە**) [ئا] ۱) از پایین به بالا غریدن و متلاشی شدن؛ ۲) بیتابی جستن اعضای بدن؛ ۳) باندادن غلّه و...

هەڵ تەكاندن: ۱) ئیاكدو پیاكدان؛ (لە بۆنا خانوەكەی **هەڵ تەكاند**)؛ ۲) بلەتەكردنی جەرەژۆرەوەی تەنداى لەش (بڕۆی **هەڵ تەكاند**، ئەمان **هەڵ تەكێنە**)؛ ۳) تەكانەدانی ئەت (بەبڕۆكە **هەڵ تەكێنە**)؛ ۴) دانەقاندنی دەقڵو... [ئا] ۱) متلاشی كردن؛ ۲) بالا انداختن اعضای بدن؛ ۳) تكانیدن؛ ۴) باندادن غلّه و...

هەڵ تەکان: هەڵ تەکین ◻ نگا: هەڵ تەکاندن.

هەڵتەکاو پەڵتەک: بە لوقاوی دڕۆ و بەپەلە ڕۆیشتن. قەتڕە کردن ◻ با گامەی بلند و با شتاب ڕفتن.

هەڵتەکاو دەڵتەک: هەڵتەکاو پەڵتەک ◻ با گامەی بلند و با شتاب ڕفتن.

هەڵتەک هەڵتەک: بە پشوڵەسەر خۆیی هاتن ◻ سەلاسەلە ڕامڕفتن.

هەڵ تەکیان: هەڵ تەکان ◻ نگا: هەڵ تەکان.

هەڵ تەکین: هەڵ تەکان ◻ نگا: هەڵ تەکان.

هەڵ تەکین: ۱) لەسەرەکەی: ۲) بلند کەری تەختام؛ ۳) تەکینی بەرد و ئەمە. ◻ اسم فاعل دهەڵ تەکاندن.

هەڵ تەکینە: ۱) ضرسان بە هەڵ تەکاندن؛ ۲) هەڵ تەکین: ۱) اگلك

هەڵ تەکینە: ◻ ۱) ئەر بە دهەڵ تەکاندن؛ ۲) بالا برەند، جیاکەرە.

هەڵتین: هەڵتۆڕ ◻ نگا: هەڵتۆڕ.

هەڵ تیزان: هەڵ تۆزان ◻ جفتك پرانی و ڕەمیدن.

هەڵ تیزاندن: هەڵ تۆزاندن ◻ جفتك پراندن و ڕەمیدن.

هەڵ تیقان: هەڵ بەزین بۆ بازی کردن ◻ بازی کردن و جست وخیز.

هەڵجاندن: پەڕ کردن بە هەڵاج ◻ پاڕ پنبە و پشم.

هەڵ جۆزان: هەڵ تۆزان ◻ جفتك پرانی و ڕەمیدن.

هەڵ جۆزاندن: هەڵ تۆزاندن ◻ جفتك پراندن و ڕەمیدن.

هەڵ جۆزین: هەڵ تۆزان ◻ جفتك پرانی و ڕەمیدن.

هەڵ جۆزین: حەیوانی جۆکەهاڕۆ و سۆ ◻ حیوان جفتك پران و ڕەموك.

هەڵجەر: خەل، چاوخوار ◻ لوچ، احول.

هەڵ جیاندن: ئامادە کردن بە تیوانیوی، گەلاڵە کردن ◻ کم و بیش آماده کردن.

هەڵچ: کارگە، کوزەگ ◻ فارج.

هەڵ چران: ۱) هەڵ پچران؛ ۲) دران ◻ ۱) نگا: هەڵ پچران؛ ۲) دریده شدن.

هەڵ چراندن: هەڵ پچراندن ◻ نگا: هەڵ پچراندن.

هەڵ چراو: هەڵ پچراو ◻ نگا: هەڵ پچراو.

هەڵ چرچان: ۱) چرچ و لوچ بۆ کەوتن؛ ۲) سیس بۆن ◻ ۱) چین برآوردن؛ ۲) پژمرده شدن.

هەڵ چرچاو: ۱) چرچ بۆگ؛ ۲) سیس بۆگ ◻ ۱) پرچین شده؛ ۲) پژمرده شده.

هەڵ چرچیاگ: هەڵ چرچاو ◻ نگا: هەڵ چرچاو.

هەڵ چڕین: هەڵ پچڕین ◻ نگا: هەڵ پچڕین.

هەڵچین: ۱) کەسێ کە شت لەسەرەکەی دادەنێ؛ ۲) زەمینێ کە تام هەڵ دەمژێ ◻ ۱) برهم چین؛ ۲) زمینی که آب را زود می‌مکد.

هەڵ چناو: لەسەرەکەی کەڵەکە کراو ◻ برهم نهاده شده، انباشته شده.

هەڵ چراو: هەڵ چناو ◻ انباشته.

هەڵچنك: قاقەزی بەرکەف هەڵچین ◻ کاغذ خشك‌کن.

هەڵ چنیاگ: هەڵ چناو ◻ برهم نهاده شده، انباشته شده.

هەڵ چنین: ۱) لەسەرەکەی بە بلندی کەڵەکە کردن؛ ۲) مزینی ئاو بۆ زەوی ◻ ۱) برهم انباشتن؛ ۲) مکیدن زمین آب را.

هەڵچۆ: ۱) بە دار یان بە شتانە سەرکەوتوو؛ ۲) کولاوی سەرژێ کردو (بشر وکە هەڵچوو)؛ ۳) هەراش، زۆ گەورەبوگ؛ (منالێکی هەڵچوو)؛ ۴) بێ فکر لە کاردا، سەرمەزۆ؛ ۵) بلندبووەوە؛ (دار تا ئاسمان هەڵچوو) ◻ ۱) بالارفته، صعود کرده؛ ۲) جوشیده، سر رفته؛ ۳) پالانده؛ ۴) خودسر، بی‌کارها؛ ۵) مرتفع شده، بالارفته.

هەڵچۆ: ۱) کەسێ کاری سەر بەخۆ بە کا؛ ۲) قەرمان بە ئامادەبوون بۆ شەڕ تێ هەڵدان؛ ۳) قەرەباتە بە سەرکەوتن لە دارو بەرزایی ◻ ۱) خودسر، بی‌کار؛ ۲) امر به آماده‌شدن برای تیراندازی؛ ۳) امر به بالارفتن از بلندی.

هەڵ چۆزان: تاخرتوك ڕۆژان ◻ تا آخرین قطره چکیدن.

هەڵ چۆزاندن: دوامین دڵۆپ ڕژاندن ◻ ریختن آخرین قطره.

هەڵ چۆزاو: هیچ ئاوەماو لە ئاوا ◻ تهی شده از آب و مایع.

هەڵ چۆزیان: هەڵ چۆزان ◻ نگا: هەڵ چۆزان.

هەڵ چۆزین: هەڵ چۆزان ◻ ڕیزش آخرین قطره.

هەڵ چۆزیو: هەڵ چۆزاو ◻ تهی شده از مایع.

هەڵ چۆقان: ۱) چۆقان لەسەر ئاگر؛ ۲) لەرزین لەسەرمان؛ ۳) لەرزین لەسەر ئەو بەیتە ◻ ۱) صدای روغن تفیده؛ ۲) لرزش از سرما؛ ۳) لرزش از تب و لرز.

هەڵ چۆقاو: فاڵ کراو ◻ تفیده، روغن تفیده.

هەڵ چۆقین: هەڵ چۆقان ◻ نگا: هەڵ چۆقان.

هەڵ چۆقیو: هەڵ چۆقاو ◻ روغن تفیده.

هەڵ چۆن: ۱) دەسەڵاکردن؛ ۲) لە بلند سەرکەوتن؛ ۳) ئامادەی ئێهەڵدان بۆن؛ ۴) سەرژێکردنی کولاو لەسەر ئاگر؛ ۵) دابۆن بۆ بەسەر پشتا ئاژەڵان؛ ۶) بڕینی لە ئۆزەبۆن ◻ ۱) سریع رشد کردن؛ ۲) از بلندی بالا رفتن؛ ۳) آماده تیراندازی شدن؛ ۴) سرریز شدن مایع جوشان؛ ۵) خم شدن برای برش همبازی؛ ۶) کنایه از خشمگین شدن.

هەڵچە: ۱) هەڵوکە، ئاڵوجە؛ ۲) دابە لە کابە؛ ۳) هاوریە بۆ ئێهەڵدان؛ ۴) لە بلندی سەرکەوە؛ (بەویژە هەڵچە) ◻ ۱) آلوچه؛ ۲) خم شو برای برش؛ ۳) آماده تیراندازی باش؛ ۴) از بلندی بالارو.

هەڵ چەرخ: وەرسۆڕان، زەڕ ◻ چرخش.

هەڵ چەرخان: وەرسۆڕان، زەڕین ◻ وچرخیدن.

هەڵ چەرخاندن: وەرسۆڕاندن ◻ وچرخاندن.

هەڵ چەرخیان: هەڵ چەرخان ◻ وچرخیدن.

هەڵ چەرخین: هەڵ چەرخان ◻ وچرخیدن.

هەڵ چەقسان: ۱) ئێ ڕۆچسۆن؛ ۲) دەستاو قوڕ ڕاکران ◻ ۱) خلیدن، فرورفتن؛ ۲) در گل فرو شدن.

هەڵ چەقاندن: ۱) ئێ ڕۆکردنی دەرزی و مێرو؛ ۲) دەقوڕاکردن ◻ ۱) خلانیدن؛ ۲) در زمین فرو کردن.

هەڵ چەقاو: ۱) ڕۆچوون شتی سەرئێ؛ ۲) دەزوی ڕاکراو ◻ ۱) خلیده؛ ۲) فرو رفته در زمین.

هەڵ چەقین: هەڵ چەقان ◻ نگا: هەڵ چەقان.

هەڵ چەقیو: هەڵ چەقاو ◻ نگا: هەڵ چەقاو

هەڵ خران: وەبەر تاو دران بۆ وشک بوونەوە ◻ پهن کردن در آفتاب برای خشک شدن

هەڵ خران: بڕوان. هەڵ بەکسانی دەفرێ کە تێی بۆری وردی تێدایە (ئەسڕانی گۆڕ هەڵ خرێنە) ◻ نکسان خوردن ظرف، با جعبه یا محتویات روی

هەڵ خراندن: ۱) بەکسان بەدارو وراندنی دەفرێ پڕ لە تێی ورد ۲) پرێنی لە هاندان و فریوادان ۳) لەناو دەست خڕ هەڵدان ◻ ۱) نکان دادن ظرف با جعبه یا محتویات روی ۲) کنایه از تحریک و فریب دادن ۳) دربست گرد کردن

هەڵ خراندن: هەڵ خراندن ◻ نگا: هەڵ خراندن

هەڵ خراو: بەرانبەر بۆ وشکبوون ◻ پهن شده در آفتاب برای خشک شدن

هەڵ خراو: ۱) دەفرێ پڕ لە وردەشت بە کسانی دراو ۲) فریودراو ۳) دەمراو ◻ ۱) ظرف با جعبهٔ محتوی خرده‌ریز نکان خورده ۲) فریب خورده ۳) تحریک شده

هەڵ خرپاگ: هەڵ خراو ◻ نگا: هەڵ خراو

هەڵ خرپاگ: هەڵ خراو ◻ نگا: هەڵ خراو

هەڵ خریان: هەڵ خران ◻ نگا: هەڵ خران

هەڵ خڕیان: هەڵ خڕان ◻ نگا: هەڵ خڕان

هەڵخڕ: بە شتێک بەرەوژوورێ ◻ بە بالا خزیدن

هەڵ خڕان: هەڵخڕ ◻ بە بالا خزیدن

هەڵ خڕیان: هەڵ خڕان ◻ نگا: هەڵ خڕان

هەڵ خزین: هەڵ خڕان ◻ نگا: هەڵ خڕان

هەڵ خستن: ۱) بۆ سەرەوە فڕێدان (خستت هەڵ خستن بۆ بەشا) ۲) بەرسەرەوان بۆ وشاەبۆن ۳) جۆرێکی یەکجمی دروست کراو (خانوەکەی باش هەڵ خستوە) ۴) دەرهاویشتنی بەقڵ لە تەختە ۵) جۆرەهاویشتن (ئەلە هەڵ بەخالەوە) ۶) گۆزەگرتن بۆ بەستن ◻ ۱) بەبالا پراندن کردن ۲) پهن کردن در آفتاب ۳) طرح ریزی ۴) برانداری قڵە لە سرما ۵) جفتک پراندن ۶) گوش فراداندن

هەڵ خستنەوە: ۱) جۆرەهاویشتن ۲) سەداو خۆ جەواندن لە خۆشیان ◻ ۱) جفتک پراندن ۲) پایکوبی و جست و خیز از شادی

هەڵ خشان: هەڵ خزان ◻ بەبالا خزیدن

هەڵ خشیان: هەڵ خزان ◻ بەبالا خزیدن

هەڵ خشین: هەڵ خزان ◻ بەبالا خزیدن

هەڵ خڵان: هەڵ خڕان ◻ نگا: هەڵ خڕان

هەڵ خڵاندن: هەڵ خڕاندنی دەفرێ پڕ لە تێی ورد ◻ نکان دادن ظرف محتوی خرده‌ریز

هەڵ خڵانن: هەڵ خڵاندن ◻ نگا: هەڵ خڵاندن

هەڵ خڵەتان: فریوخواردن ◻ فریب خوردن

هەڵ خڵەتاندن: خاپاندن ◻ فریب دادن

هەڵ خڵەتاو: خاپاندی، فریودراو ◻ فریب خورده

هەڵ خڵەتین: خاپێنەر ◻ فریبکار

هەڵ خڵەتینە: هەڵ خڵەتین (ئەنوان هەڵ خڵەتینە) ◻ فریبکار

هەڵ خلیسک: جێگای لوسی، سەهۆڵاوی ◻ لغزگاه

هەڵ خلیسکان: تەمەنی ◻ لغزیدن

هەڵ خلیسکاندن: ۱) هەڵ خلیسکان ۲) بۆ تەمەنی بەکێ ◻ ۱) لغزیدن ۲) لغزاندن

هەڵ خلیسکاو: تەمەنی ◻ لغزیده

هەڵ خلیسکین: خلیسکان، تەمەنین ◻ لغزیدن، لیزخوردن

هەڵ خلیسکین: ۱) یاری تەمەنی ۲) جێگای خلیسکان ◻ ۱) سرسره بازی ۲) جای لیزخوردن

هەڵ خلیسکینە: هەڵ خلیسکین ◻ نگا: هەڵ خلیسکین

هەڵ خواز: هەڵ بژێرە ◻ فرصت‌طلب

هەڵ خوراندن: خوراندن لەخوارەوە بۆ سەرەوە (لافت هەڵ مەخورێنە) ◻ خاراندن از پایین به بالا

هەڵ خوراین: هەڵ خوراندن ◻ نگا: هەڵ خوراندن

هەڵ خوزان: هەڵخڕان بەرەو بالا ◻ بالارفتن از

هەڵ خوزانن: بۆ بالا کێشان ◻ بەبالا کشیدن

هەڵ خوزین: هەڵ خوزان ◻ بالارفتن از

هەڵ خوزین: هەڵ خوزان ◻ بالارفتن از

هەڵ خوستن: هەڵ خوزان ◻ بالارفتن از

هەڵ خوشان: ۱) نیکجۆنی کار (کاردکەسان لێ هەڵ خوشا) ۲) بەدەوا بۆ بەرە ◻ ۱) بهم خوردن کار، خراب شدن کار ۲) رد کردن گفتار کسی

هەڵخوڵ: گەڕان و سوڕانی زۆر ◻ چرخش و گردش زیاد

هەڵ خوڵان: هەڵخوڵ ◻ چرخش و گردش زیاد

هەڵ خوڵاندن: گەڕاندن و سوڕاندن ◻ چرخانیدن و گردانیدن

هەڵ خوێن: ۱) بەگوێدا خوێندن، زۆر تەسحەت کردن ۲) بیدا کلان ◻ ۱) اندرز بسیار گفتن، درگوش کسی زیاد خواندن ۲) با عتاب سرزنش کردن

هەڵ خوێندن: هەڵ خوێن ◻ نگا: هەڵ خوێن

هەڵخە: ۱) بنە بەرداو بۆ وشکبوون ۲) راگرە بۆ بەستن (گوێ هەڵخە) ۳) تامەدەی سزای دوژمن (خوت هەڵخە) ◻ سوزی بشت بوا ۴) بۆ بالا باویژە (خۆ خست بۆ وەیا هەڵخە) ◻ سیغهٔ امر از دهەڵ خستن

هەڵ خەڵەتان: هەڵ خڵەتان ◻ فریب خوردن

هەڵ خەڵەتاندن: هەڵ خڵەتاندن، خاپاندن ◻ فریب دادن

هەڵ خەڵەتاو: فریودراو، خاپاندی ◻ فریب خورده

هەڵ خەڵەتین: خاپێنەر ◻ فریبکار

هەڵ خەڵەتینە: خاپێنەر ◻ فریبکار

هەڵ داشتن: لە بەرەوە فڕێدان (ئەسڕی هەڵ داشت، خستنی هەڵ داشت) ◻ از بالا انداختن، ازبلندی پرت کردن

هەڵدان: ۱) بەرەوسەرلا فڕێدان ۲) لیدان بە تاوو تەقی

(ئەسپ قوڕتی هەڵدان)؛ ۳) بڵند کردن و داهێزراندنی جادەر؛ ۴) بەهێز کردن؛ ۵) قەد بەست پێ کردن؛ (بەهوا یا هەڵی داوە)؛ ۶) دەفر لە تاوێ ڕاکردن؛ (دەناوی هەڵدەدا)؛ ۷) تێ ڕەدانی ئاو لە بەفر؛ ۸) گوشینی ئاو؛ (ئەناوان هەڵدەدە ڕاسن کێ بۆ)؛ ۹) گەشە کردن؛ (ئەناوەڕە کەت هەڵی داوە)؛ ۱۰) باڵەبەر ڕۆیشتن؛ (کاوڕا هەڵی داوە)؛ ۱۱) بار خستە سەر بارەبەر؛ ۱۲) ڕاپێی کەوچەوە؛ (بەمەنەلۆکە هەڵدان)؛ ۱۳) خۆئەشاندان؛ (کاڵگ سەری هەڵدا، کاکم لە ئامێز سەری هەڵدا)؛ ۱۴) باکردەنەوە، ڤۆدان؛ (گۆزت هەڵدە)؛ ۱) بەباڵا بردن کردن؛ ۲) زەن یا شاخ یا تیە؛ ۳) بڕیا کردن جادەر؛ ۴) ستایش؛ ۵) سەفەر ئەنجامکردن؛ ۶) یا کانەی ئاو لە چشمە یا منبع بڕکشیدن؛ ۷) ئاو بە ئەوڕ گرداسین؛ ۸) نام گلین؛ ۹) شکوفە تەن؛ ۱۰) ترقی کردن؛ ۱۱) بار بڕشت بار بڕ ئەداخستن؛ ۱۲) چیستان و حەنا ڕا حل کردن؛ ۱۳) سەر ڕاکوڕین، دزدیە فرار گرتن؛ ۱۴) یادکردن، تەمین.

هەڵ ئاتەوە: ۱) بەرەوژوور بردن؛ (بەتەجەرەکە هەڵدەوە، بەردی هەڵداوە)؛ ۲) تین وتەوە دوای بڕین؛ ۳) کەڕانەوەی بەخۆشی؛ ۴) جەنجەلەی وتەوە بۆ شتێ؛ (ئەوڕلەتەوە هەڵی داوەتەوە ماڵە کەی دەوتەوە)؛ ۱) باڵا ڕین، باڵا ڕین؛ ۲) پاش ڕاقطع شدن سەر ڕاکوڕین، ڕۆیشتن دوبارە؛ ۳) خوە کردن بیەکی؛ ۴) برای چیزی پشیمان شدن.

هەڵ دران: ۱) جەفتیران؛ (کە سیدارە هەڵدران ڕاتیم شتێ هەیە)؛ ۲) بەرباکران؛ (جادەر هەڵدران)؛ ۱) نصب شدن بر زمین؛ ۲) برپاشدن جادەر.

هەڵدراو: بەواو دران؛ جرخوردن، کاملا پارە شدن.

هەڵدراو: ۱) جەفتیراو؛ ۲) بەرباکراو؛ ۱) نصب شدە؛ ۲) برپا شدە.

هەڵدران: جرخوردن دراو؛ جرخوردە، پارەشدە.

هەڵ دراوە: کرکاتی بەسەریە کاکراو؛ تودەی برهم ریختە.

هەڵ دراوە: سیکەی داڕاو؛ جای پارە شدە.

هەڵدرو: بەهەڵدانی قەراغ؛ بەبەرین کنارەها.

هەڵ دروان: بەهەڵدرانی قەراغ؛ دوختەشدن کنارەها.

هەڵ دروانەن: هەڵدرۆن؛ نگا: هەڵدرۆن.

هەڵ دروا: بەهەڵدراو؛ کە کنارەوە؛ پارچەی دوختەشدە؛ از کنارەها.

هەڵ دروڵ: هەڵدرو، دروڵی بەوڕکەاری دان؛ دوختن کنارەهای پارچە.

هەڵدرهەڵدن: زۆر دادران؛ ئەیلاو زەریەکی هەڵدرهەڵدر کردن؛ بسیار دریدە شدە.

هەڵ درپاگ: بەرباکراو؛ برپاشدە.

هەڵ درپاگ: هەڵدراو؛ پارەشدە.

هەڵ درین: بەواو درین؛ پارە کردن، برمریختن.

هەڵ درین: هەرشتێ دەدرێنێ؛ برمرخەم.

هەڵ دوڕ: هەڵدرو؛ نگا: هەڵدرو.

هەڵ دوران: هەڵ دروان؛ نگا: هەڵ دروان.

هەڵ دورانەن: هەڵدرۆن؛ نگا: هەڵدرۆن.

هەڵ دوڕاو: هەڵ دروا؛ نگا: هەڵ دروا.

هەڵ دوریاگ: هەڵ دروا؛ نگا: هەڵ دروا.

هەڵ دوریان: هەڵ دروان؛ نگا: هەڵ دروان.

هەڵ دوریانن: هەڵ دروان؛ نگا: هەڵ دروان.

هەڵ دورین: هەڵدرۆن؛ نگا: هەڵدرۆن.

هەڵدە: فەرمان بە هەڵدان؛ صیغەی امر از هەڵدان.

هەڵدەوە: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێران کردن؛ از ڕوستاهای ویران شدەی کردستان توسط جنیان.

هەڵدێ: ۱) ڕادەکا؛ فارەدە؛ ۲) مانگو خۆرو ئەستێرە دێتە بەرچاو؛ ۳) هەڤبەر دەگاتێ؛ ۴) مەد ئەوابەبێ؛ (وابەی قەرز کەسم دەیەوێ ئەر هەڵدێ)، تەوزیف عددی هەڵدێ؛ ۵) دەرئەنجامێ؛ (بەهەڵە کەنیو بۆ هەڵدێ)؛ ۱) می‌دود؛ ۲) طلوع می‌کند؛ ۳) بەسەر برمی‌آید؛ ۴) مشت سرمی‌آید؛ ۵) معما حل می‌شود.

هەڵدێر: ۱) ئاڵگە؛ ۲) جێگەی زۆر بەرزو قیت لە شاخەو کووە؛ ۳) کەسێ ئاو لە سەرەوە بەرەوخوار دەڕژێنێ؛ ۱) آبشار؛ ۲) پرتگاه؛ ۳) آب ریزنده از بالا.

هەڵ دێران: لە بەرزەوە فڕێدران بۆ خوار؛ پرت شدن از بالا.

هەڵ دێراو: کەوتو لە باڵاوە؛ پرت شدە از بالا.

هەڵدێرکە: جێگەی زۆر سەخت کە پیاوی لێ دەکەوێ؛ پرتگاه.

هەڵدێرگە: هەڵدێرکە؛ پرتگاه.

هەڵدێرپاگ: هەڵ دێراو؛ پرت شدە از بالا.

هەڵدێریان: هەڵ دێران؛ از بالا پرت شدن.

هەڵ ڕژان: ڕژان بەرەوخوار؛ (کە شەکە هەڵ ڕژا)؛ ڕۆژش ڕوەپایین.

هەڵ ڕژاندن: ڕژاندن بەرەوژێر؛ فروریختن، ڕۆژش دانی بە پایین.

هەڵ ڕژانن: هەڵ ڕژاندن؛ نگا: هەڵ ڕژاندن.

هەڵ ڕژاو: ڕژاو بەرەوخوار؛ فروریختە، بەپایین ریختە.

هەڵ ڕژین: هەڵ ڕژاندن؛ نگا: هەڵ ڕژاندن.

هەڵ ڕژپاگ: هەڵ ڕژاو؛ نگا: هەڵ ڕژاو.

هەڵ ڕژیان: هەڵ ڕژان؛ نگا: هەڵ ڕژان.

هەڵ ڕژشتن: هەڵ ڕژان؛ نگا: هەڵ ڕژان.

هەڵ ڕواتین: لە خوارەوە بۆ سەرەوە تەماشاکردن؛ از پایین بەبالا نگاه کردن.

هەڵ ڕۆشان: ۱) ڕۆشان، ڕۆش بردن؛ ۲) نیکچۆن، هەڵجۆشان؛ ۱) خراتی بردانین؛ ۲) بهم خوردن کای.

هەڵ ڕۆشاندن: ۱) ڕۆشاندن؛ ۲) ئاڵەدانی کام؛ ۱) خراشیدن؛ ۲) بهم زدن کای.

هەڵ ڕۆشانن: هەڵ ڕۆشاندن؛ نگا: هەڵ ڕۆشاندن.

هەڵ ڕۆشاو: ۱) ڕۆشان؛ ۲) نیکراو؛ ۱) خراشیدە؛ ۲) بهم خوردە.

هەڵ ڕۆشپاگ: هەڵ ڕۆشاو؛ نگا: هەڵ ڕۆشاو.

هەڵ ڕۆشیان: هەڵ ڕۆشان؛ نگا: هەڵ ڕۆشان.

هەڵ ڕەخسان: دەرفەت دەستکەوتن؛ فرصت یافتن.

هەڵ ڕەخسین: هەڵ ڕەخسان؛ فرصت یافتن.

هەڵ ڕیان: گۆکردنی زۆرە بەجەلە؛ ڕیتن بسیار و با عجلە

هەڵسن: ۱) گیایەکی بەهاری بەناوبانگی گەلاکەی وەک یەکە لە نزیکی کەساو لۆبە بۆدەرمان دەدرێ بەچێشت خۆنەو لەهەڕی جاکە؛ ۲) قەنت. ڕیچە ۱) گیایەکی ئەستە برگ سوورێکی کە سەرفە دارویی و خۆراکی دارد؛ ۲) پرچە

هەڵزین: وەختی دروێنەی ڕیچە ئەوسم درو بوچە

هەڵزیەهین: ـــــ هەڵگەڕان و زەوەنوێی ڕیچە ئەزیە و پڕبڕە شدن پرچە

هەڵزران: ۱) بڕۆتی پێست لە زیکە؛ ۲) داڕان ئەو ۱) پرجوش شدن پوست؛ ۲) پرڕیەد شدن پارەشدن

هەڵزراندن: دراندن ئەو پرڕین. پارەکردن

هەڵزراتن: هەڵزراندن ئەو پارەکردن

هەڵزراو: دراو ئەو پرڕیەد. پارەشدە

هەڵزرنگان: ۱) هاتە، دە؛ ۲) شاڵاوان، شیوان و سەن لن نەکچوون ئەو ۱) تحریاک؛ ۲) شورین

هەڵزرنگاندن: هاندان، دەدان ئەو تحریاک کردن

هەڵزرنگانن: هەڵزرنگاندن ئەو تحریاک کردن

هەڵزرنگیان: هەڵزرنگان ئەو نگا: هەڵزرنگان

هەڵزەبان: هەڵتوقین ئەو نگا: هەڵتوقین. هەڵتوقان

هەڵزەباگ: پێستی بڕ لەزیکە بوگ ئەو پوست پرجوش شدە

هەڵزەبان: زیکەی زۆر لە پێست هاتن ئەو جوش زیاد بر پوست بون

هەڵزەباو: پێستی زۆر زیکە لن هاتگ ئەو پوست پرجوش شدە

هەڵزەهان: بۆرگ دەرکردنی پێست ئەو جوش زدن پوست

هەڵزەهین: هەڵزەبان ئەو نگا: هەڵزەبان

هەڵزین: هەڵچون بەرەو بالا ئەو بالارفتن لە بلندی

هەڵزۆران: سوتانی قوتی سەرەوەی گۆشت ئەو سوختن سطحی گوشت

هەڵزەقیەوە: هەڵبزیەوە. لەترسی لەتکار ئەو جستن ناگهانی لە ترس

هەڵزیان: هەڵتوقان. هەڵتوقین ئەو نگا: هەڵتوقان

هەڵژلیویان: ۱) پشوبڕی زۆدان؛ ۲) دڵ لەکچسوون و شەڕان ئەو ۱) آشوب برپا شدن؛ ۲) دل بهم آمدن و پیچ و تاب خوردن

هەڵژمار: سەرژمێری. ژمارین ئەو احصائیه، آمار، سرشماری

هەڵژماردن: ۱) هەڵژماردن؛ ۲) سەرژمارکردن ئەو ۱) برگزیدن؛ ۲) سرشماری کردن

هەڵژماردو: ۱) هەڵژیراو؛ ۲) زەڕداو ئەو ۱) برگزیده؛ ۲) برشمرده

هەڵژمارده: هەڵژماردو ئەو نگا: هەڵژماردو

هەڵژمێر: ۱) هەڵژێر؛ ۲) کەسێ کە داشەدانە شتی بەژمێری ئەو ۱) برگزیننده؛ ۲) برشمرنده

هەڵژمێراو: هەڵژماردو ئەو نگا: هەڵژماردو

هەڵژیویان: قلیقانەن ئەو لەشدن

هەڵس: ڕاستەوبە ئەو برخیز

هەڵسان: ۱) ڕاستەوبۆن؛ ۲) لە لان دەرچۆنی نەچیر؛ ۳) بەرزبۆنەوەی زەوی ئاو؛ ۴) لە خەو بیدار بۆنەوە ئەو ۱) برخاستن؛ ۲) از مخفیگاه درفتن نخچیر؛ ۳) بالاآمدن سطح آب؛ ۴) از خواب بیدار شدن

هەڵساندن: ۱) ڕاستەوەکردن؛ ۲) لە لان دەرخستن؛ ۳) لە خەو بیدارکردن ئەو ۱) برخواستن؛ ۲) ازلانه خارج کردن شکار؛ ۳) از خواب بیدار کردن

هەڵسانەن: ۱) شل و سست کردن؛ ۲) وردکردن وەک کوتانی گەنم؛ ۳) لاوازکردن؛ ۴) کەم کردن؛ ۵) زڵاندن؛ ۶) خراب کردن، لەکارخستن ئەو ۱) سست کردن؛ ۲) خردکردن، کوبیدن؛ ۳) لاغرکردن؛ ۴) کم کردن؛ ۵) پوساندن؛ ۶) ازکارانداختن

هەڵسانن: هەڵساندن ئەو نگا: هەڵساندن

هەڵسانەوە: ۱) دوای کەوتن ڕاستبۆنەوە؛ ۲) لەدەرچۆنی جاپڕبۆوە ئەو ۱) پس از افتادن باز برخاستن؛ ۲) از بیماری بهبود یافتن

هەڵساو: بەرکاری هەڵسان ئەو صیغهٔ مفعولی هەڵسان

هەڵساوین: بەماڵین. ساوین ئەو اندودن. مالیدن

هەڵسهاردن: هەڵبەسارتن ئەو نگا: هەڵبەسارتن

هەڵسێران: هەڵبەسێران ئەو نگا: هەڵبەسێران

هەڵسێراو: هەڵبەسێراو ئەو نگا: هەڵبەسێراو

هەڵسێرباگ: هەڵبەسێراو ئەو نگا: هەڵبەسێراو

هەڵسێریان: هەڵبەسارتن ئەو نگا: هەڵبەسارتن

هەڵست: ڕاڕۆن. هەستان ئەو برخاستن

هەڵستان: هەڵسان ئەو نگا: هەڵسان

هەڵستاندن: هەڵساندن ئەو نگا: هەڵساندن

هەڵستانەوە: هەستانەوە ئەو نگا: هەستانەوە

هەڵستاو: هەڵساو ئەو نگا: هەڵساو

هەڵستە: ڕابە، ڕاستەوبە. هەستە ئەو برخیز

هەڵسڕین: چلم هەڵڕشتەوە لە کەوڵە ئەو آب بینی را بالا کشیدن

هەڵسکان: بەرچۆنەوان و خراوگون ئەو دشنام دادن و بدگفتن

هەڵسو: ۱) فەرمان بە ڕاساوین؛ ۲) ڕابردوی بیاساوین: (هەڵجمی ئێ هەڵسوو، قوڕئێ هەڵسو) ئەو ۱) امر به اندودن؛ ۲) ماضی اندودن

هەڵسوان: بیاساوین ئەو اندودن. اندایش

هەڵسوڕ: ۱) خول خواردن؛ ۲) بزوتن: (خەریکی هەڵسوڕ دانوی) ئەو ۱) چرخش؛ ۲) تحرک

هەڵسوڕان: ۱) سوڕان. خولانەوە؛ ۲) سوڕین ئەو ۱) چرخیدن؛ ۲) تحرک

هەڵسوڕاندن: خواندن: (ئاوابەی هەڵسوڕاند) ئەو چرخانیدن

هەڵسوڕاو: ۱) خول دراو؛ ۲) بڕێکی لە مرۆڤی بەکاربار و نەکەوتوو (بیاویکی هەڵسوڕاوە) ئەو ۱) چرخیده؛ ۲) کنایه از آدم پرتحرک

هەڵسوڕیان: هەڵسوڕان ئەو نگا: هەڵسوڕان

هەڵسوڕین: هەڵسوڕان ئەو نگا: هەڵسوڕان

هەڵسوڕێن: ۱) کەسێ کە خول بە شتێ دەدا؛ ۲) بڕێکی لە کار پکچەسپ (ئەو پیاوەیە کارو باری ئاڵا) هەڵدەسوڕێنی ئەو ۱) چرخاننده؛ ۲) کنایه از گرداننده کار

هەڵسوون: پاساوین [ک] اسوین، مالین.
هەڵسە: هەڵسە [ک] برجی.
هەڵ سەنگان: ۱) بەرلوە کردن کشتن؛ ۲) برنی لە تەرەزو برج وەدانان [ک] ۱) توزین؛ ۲) سنجین، ارزیابی.
هەڵ سەنگاندن: ۱) کیشان بە تەرازو؛ ۲) بەرلوە کردن، برج وەداری کردن [ک] ۱) وزن کردن؛ ۲) ارزیابی کردن، سنجیدن.
هەڵ سەنگاین: هەڵ سەنگاندن [ک] نگا: هەڵ سەنگاندن.
هەڵ شاخان: پەیمەرا تەرازاندن؛ ۱) ئاوازی جۆن هەمەرمەنا **هەڵی شاخانا** [ک] بانگ و هۆر زەن بۆسەر کسی قرباد کشیدن.
هەڵ شاخین: هەڵ شاخان [ک] نگا: هەڵ شاخان.
هەڵ شانتن: ۱) ڕەاندن، ڕەخاندن؛ ۲) هەڵوەشاندن؛ ۳) پاشگەزین؛ ۴) نیکدان [ک] ۱) ویران کردن، تخریب کردن؛ ۲) ازهم بازکردن؛ ۳) نگا: پاشگەزی؛ ۵) برهم زدن.
هەڵ شتن: ۱) هشتن، ڕاگرتن؛ ۲) بەجێ هشتن [ک] ۱) نگهداشتن؛ ۲) جاگذاشتن.
هەڵ شلنگاندن: خۆهەڵکێشانی بەدوا [ک] لاف و گزاف گفتن.
هەڵ شلەپاندن: هەڵ پشاوین [ک] مجالەکردن، بردست فشردن.
هەڵ شلەپین: ئەنداو؛ هەڵ پەزەوە [ک] جست وخیز دراین.
هەڵ شلیان: شلیانی هێنان ئەنداو [ک] با تیرچە بر آب انداختن.
هەڵ شلینگاندن: هەڵ شلنگاندن [ک] لاف و گزاف گفتن.
هەڵ شماردن: دانەدانە پاس کردن [ک] برشمردن.
هەڵ شنگاندن: هەڵ شلنگاندن [ک] لاف و گزاف گفتن.
هەڵشۆ: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ک] نام دهی است در کردستان کە بعلت ویران کردند.
هەڵ شۆلان: ڕاکێژۆن [ک] اسهال.
هەڵ شۆلاندن: گوی شل کردن، ڕاکشۆڕو [ک] اسهالی ریختن.
هەڵ شیل: پشاوین و شیلان [ک] بهم زدن و جلاندن.
هەڵ شیلان: هەڵ شیل [ک] نگا: هەڵ شیل.
هەڵ شیوان: ۱) نیکەڵ دان و لێکدان؛ ۲) دڵ نیکچسۆن [ک] ۱) بهم خوردن و آشفتەشدن؛ ۲) دل بهم آمدن.
هەڵ شیواندن: ۱) نیکەڵ دان و لێکدان؛ ۲) ئۆڵەمەزی دڵ نیکچۆن [ک] ۱) بهم زدن؛ ۲) دل بهم زدن.
هەڵ شیواین: هەڵ شیواندن [ک] نگا: هەڵ شیواندن.
هەڵ شیواو: ۱) نیکەڵ دراو؛ ۲) دڵ نیکچو [ک] ۱) بهم زده، آشفته؛ ۲) دل بهم آمده.
هەڵ شیوباگ: هەڵ شیواو [ک] نگا: هەڵ شیواو.
هەڵ شیوبان: هەڵ شیوان [ک] نگا: هەڵ شیوان.
هەڵفانەك: ۱) بەهەڵکەیشت، ئۆش ئۆش بێ جاو ئۆزی؛ ۲) چەل کوتانی ناجاری [ک] ۱) برحسب اتفاق، بەمدوت؛ ۲) دست و پاتن از روی ناچاری.
هەڵفڕ: فڕین، باڵ گرتنەوە [ک] پرواز.
هەڵفڕان: هەڵفڕ [ک] پرواز.
هەڵفڕاندن: ئۆڕەمەزی باڵ گرتنەوە [ک] پروازدادن.
هەڵفڕاین: هەڵفڕاندن [ک] پروازدادن.
هەڵ فڕان: خۆشی ئۆزو ڕاکردن [ک] رمیدن و گریختن.
هەڵ فڕاندن: وەدەرنان، دەرکردن [ک] نگا: کردن، بیرون راندن.
هەڵ فڕاین: هەڵ فڕاندن [ک] نگا: کردن.
هەڵ فڕیان: هەڵ فڕان [ک] رمیدن و گریختن.
هەڵفڕین: هەڵ فڕان [ک] پرواز.
هەڵفڕین: شتێ کە باڵدار بەفڕین دەمێنا [ک] پروان‌دهنده.
هەڵ فریوان: هەڵ سەدان [ک] فریب، خوردن.
هەڵ فریواندن: خاپاندن [ک] فریب دادن.
هەڵ فریواین: هەڵ فریواندن [ک] فریب دادن.
هەڵ فلیقان: بلیخانەوە [ک] له و درهم شدن.
هەڵ فلیقان: هەڵ فلیقان، بلیخانەوە [ک] له و درهم شدن.
هەڵ فلیقاندن: بلیخاندنەوە [ک] له کردن.
هەڵ فلیقانن: بلیخاندنەوە [ک] له کردن.
هەڵ فلیقاو: فلیقاو، بلیخاوە [ک] له و درهم شده.
هەڵ فلیقاو: هەڵ فلیقاو [ک] له و درهم شده.
هەڵ فلیقیاگ: هەڵ فلیقاو [ک] له و درهم شده.
هەڵ فلیقیان: هەڵ فلیقان [ک] له و درهم شدن.
هەڵقن: ۱) گەلیکۆز، ئەڤەری بەهەڵ؛ ۲) هەمەکاری نیکان [ک] ۱) انبوهی چاق تنبل؛ ۲) همه کاره هیچکاره.
هەڵقوتە: بەمەزان و خواردن لە دەشت [ک] یادبنیاد کردن، تفریحی.
هەڵ قیزان: بەلەقیزە کردن [ک] اسهال شدن.
هەڵ قیزاندن: ڕەاین گوی شل [ک] اسهالی ریختن.
هەڵقا: ۱) ئاڵقەر گەمن؛ ۲) تی گیرا [ک] ۱) حلقه؛ ۲) گیر کرد.
هەڵقاپەستش: بە جەقەر دانیشتن، کۆز بەستن [ک] دارو بار نشستن.
هەڵ قاچان: بە قەیچی بڕان، هەڵ ڕاچان [ک] بریدن با قیچی.
هەڵ قاچین: هەڵ ڕاچین [ک] بریدن با قیچی.
هەڵقان: تیکران، گیر کردن؛ ۱) داوێتم دەوزەماری **هەڵقا** [ک] به چیزی گیر کردن.
هەڵ قانتن: ئۆڵین، ئەقەن [ک] برشدن.
هەڵقاو: تیکران، گیرخواردو [ک] درچیزی گیر کرده.
هەڵ قرتان: ۱) سەری وان یا گیا یا هەرچی بە مقەس قرتان؛ ۲) لب بەرکێزان [ک] ۱) قیچی برسیدن قسمت بالایی گیاه و ...؛ ۲) لب برگردانیدن از ناخشنودی.
هەڵ قرتاندن: ۱) سەر بە مقەس قرتاندن؛ ۲) لچ بەرکێزان [ک] ۱) بالای هر چیزی را با قیچی بریدن؛ ۲) لب برگردانیدن از ناخشنودی.
هەڵ قرتاو: سەر بە قەیچی ڕاو [ک] سر قیچی شده، با قیچی بریده شده.
هەڵ قرچان: ۱) ئەسمەر ئاگر چۆقین؛ ۲) گەنجو جرج بێ کەوتن لە تینی ئاگر [ک] ۱) برآتش نشستن؛ ۲) ترنجیدگی، از شدت گرما جروک بردانشتن.
هەڵ قرچاندن: ۱) ئەسمەر ئاگر چۆقاندنی ژوان؛ ۲) گەنجدار کردن بە

چرچ و لۆچ کردن ۞ ۱) بڕاتش تقالیدن، توب کردن روغن ۲) چین و چروك دان.

هەڵ قرچاو: ۱) جوڤاری زۆن؛ ۲) چرچ و لۆچ بوگ ۞ ۱) روغن تفیده؛ ۲) ترچیده، چروکیده.

هەڵ قرچاگ: هەڵ قرچاو ۞ نگا: هەڵ قرچاو.

هەڵ قرچیان: هەڵ قرچان ۞ نگا: هەڵ قریان.

هەڵ قلیشان: له سەر تا خوار قەڵشین ۞ برشکافتن.

هەڵ قلیشانن: له سەر تا خوار قەڵشاندن ۞ برشکافتن.

هەڵ قلیشاو: تەم سەر تەوسەر قەڵشاو ۞ شکافته شده.

هەڵقوت: سەرکشان بۆ بین؛ (ئۆ تەم هەڵقوت هەڵقوتەت ئەچیە؟) ۞ سرکشیدن برای دیدن دزدکی.

هەڵ قوتان: ۱) هەڵقوت؛ ۲) خۆ هێنانەلو کاری که کاری بەسەر بەوە نیە ۞ ۱) سراك کشیدن؛ ۲) قضولی.

هەڵ قوتاندن: ۱) سەرەتانکی کردن؛ ۲) دەم تێوەدان بە ئارەزوا ۞ ۱) سراك کشیدن؛ ۲) قضولی کردن.

هەڵ قوتین: ۱) سەرەتانکی کەن؛ ۲) دەم تێوەدەری ئارەزوا؛ (کابرایەکی خۆتی هەڵ قوتینە) ۞ ۱) سراك کشی؛ ۲) قضولی.

هەڵ قوران: کاری بەمەر خواردنەوە ۞ نوشیدن.

هەڵ قوزان: هەڵ قوران ۞ نوشیدن.

هەڵ قوراندن: خواردنەوەی بەکەسەوە، فرکردن ۞ سرکشیدن مایع.

هەڵ قوراین: هەڵ قوراندن ۞ سرکشیدن مایع.

هەڵ قوراین: هەڵ قوراندن ۞ سرکشیدن مایع.

هەڵ قوراو: فرکراو ۞ سرکشیده، مایع بکابه نوشیده شده.

هەڵ قورت: ۱) هەڵقوت؛ ۲) لۆ وەرگێران ۞ ۱) سراك کشیدن؛ ۲) لب برگرداندن.

هەڵ قورتان: ۱) هەڵ قورتاندن؛ ۲) وەرگەڕانەوەی لۆ ۞ ۱) نگا: هەڵ قورتاندن؛ ۲) برگشتن لب از ناخشنودی.

هەڵ قورتاندن: ۱) هەڵ قورتاندن؛ ۲) وەرگەڕاندنەوەی لچ ۞ ۱) نگا: هەڵ قورتاندن؛ ۲) برگرداندن لب از ناخشنودی، لب ورچیدن.

هەڵ قورتیان: هەڵ قورتان ۞ نگا: هەڵ قورتان.

هەڵ قورتین: هەڵ قورتن ۞ نگا: هەڵ قورتن.

هەڵ قوڕیاگ: هەڵ قوراو ۞ نگا: هەڵ قوراو.

هەڵ قوڕین: هەڵ قوران ۞ سرکشیدن مایع.

هەڵ قورین: فرکەر ۞ نوشنده.

هەڵ قورینجان: تورجاك ۞ ئینگون.

هەڵ قورینجاندن: ڕەبادان، تورجاك گرتن ۞ ئینگون گرفتن.

هەڵ قورینجانن: هەڵ قورینجاندن ۞ ئینگون گرفتن.

هەڵ قورینجاو: جێگای تورجاك لێ گیراو ۞ جای ئینگون.

هەڵ قورینجین: تورجاك گر ۞ ئینگون گرنده.

هەڵ قورینجیراو: هەڵ قورینجاو ۞ جای ئینگون.

هەڵ قولان: ۱) بەتەوژم دەرچوونی ئاو لەسەرەوەیالا؛ (هەڵ قولانی ئاوی کانی) ؛ ۲) لەنکاو پەیدابوون ۞ ۱) جوشیدن آب از چشمه یا فوران هر مایعی؛ ۲) ناگهان پدیدارشدن.

هەڵ قولاندن: بۆتەوژی هەڵ قولان ۞ باعث فوران شدن.

هەڵ قولای: ۱) ئاراوی بەتەوژم بۆ سەرەوە دەرچوگ؛ ۲) لەنکاو پەیدابوگ ۞ ۱) مایع فوران کرده، جوشیده؛ ۲) ناگهان پدیدار شده.

هەڵ قولتان: ۱) هەڵ قولان؛ ۲) ئۆ تۆکردنەوە وەك خونچە؛ ۳) لەنکاو پەیدابون؛ ۴) کولینی ئاو لەسەر ئاگر ۞ ۱) جوشیدن، فوران کردن؛ ۲) لب غنچه کردن؛ ۳) ناگهان پدیدارشدن؛ ۴) جوشیدن مایع براتش.

هەڵ قولتیان: هەڵ قولتان ۞ نگا: هەڵ قولتان.

هەڵ قولیان: هەڵ قولان ۞ نگا: هەڵ قولان.

هەڵ قولین: هەڵ قولان، هەڵ قولیان ۞ نگا: هەڵ قولان.

هەڵ قولیو: هەڵ قولاو ۞ نگا: هەڵ قولاو.

هەڵقون: قەکردن، ڕۆشتنی هێنگ بالدار ۞ ورجه.

هەڵقون هەڵقون: قەکردن، بە قەڕۆشتن ۞ ورجه ورجه.

هەڵ قونیان: ئەڕ بەرجاوهان ۞ بکهر پدیدار شدن.

هەڵ قونین: هەڵ قونیان ۞ بکهر پدیدارشدن.

هەڵقە: ۱) تاڵقە، گەو؛ ۲) هۆڵ، گری ۞ ۱) حلقه؛ ۲) حیله، نارو.

هەڵقەیان: ۱) جادوگەر؛ ۲) فێڵباز ۞ ۱) جادوگر؛ ۲) حقه‌باز.

هەڵقەیە گوش: نوکەری بەیە گدار ۞ نوکر حلقه به گوش.

هەڵقەیە گوین: هەڵقەیە گوش ۞ غلام حلقه به گوش، نوکر مخلص.

هەڵقەتران: ئاڵاو کۆبونەوەی هەنیومەنیو ۞ گرد هم آیی اوباش.

هەڵقەترانی: هەڵقەتران ۞ تجمع اوباش.

هەڵقەتین: تاڵقەتین ۞ گیاهی است دارای میوهٔ سُهل.

هەڵقەتیران: کۆمەڵی جەمەنگیاران ۞ مجلس بادەگویان.

هەڵقەتیرانی: قسەی گەیو گاڵە یکەوەکردن ۞ شوخی و هزل با هم گفتن.

هەڵقەڵك: هانکەهانکی سەگ، هەنکەڵك ۞ هن هن سگ.

هەڵ قەمچان: هەڵ قریان، ترخان ۞ ئەنەنت گرما چرواك بردانشتن.

هەڵقەن: کەن، زیندەوەری کە تەکۆڵی ۞ کاوانده.

هەڵقەناو: کەندراو ۞ کنده‌شده.

هەڵ قەندار: جۆری تەنگی ڕەشۆکی کە قەدیم هەبو ۞ نوعی تفنگ قدیمی.

هەڵ قەندراو: کەندراو ۞ کنده‌شده.

هەڵ قەندن: کەندن، کۆڵین ۞ کندن، برکندن.

هەڵ قەندەوە: ۱) ئینسان هەڵ قەندن؛ ۲) بەیەوە دەرهێنانی گیاوزوك لە زەوی؛ (ئەمۆز هەرەوەزی جەوەندەرهەڵ قەندەوەیە) ۞ ۱) بازبرکندن؛ ۲) ازریشه کندن گیاه و محصولات کشاورزی.

هەڵ قەندەوە: هەڵ قەندەوە ۞ نگا: هەڵ قەندەوە.

هەڵماڵ: ئیرکردن بە کەسی ۞ مسخره، تمسخر.

هەڵ کاڵان: بە ئیرەیی بانس یا تەماشاکردن ۞ حسودانه گفتن یا نگاه کردن.

هەڵ کاڵیان: هەڵ کاڵان ۞ نگا: هەڵ کاڵان.

هەڵ کاڵین: هەڵ کاڵان ▣ نگا: هەڵ کاڵان.

هەڵ کران: ۱) بێ بۆنی تاگر؛ ۲) هەڵاسینی داو لە شتێ. (گۆڵەکە کە هەڵکرا)؛ ۳) ڕابواردنی ژیان. (هەڵ کران دەگەڵ تۆ گرانە)؛ ۴) بەرەوژێرانی داوێن و قوڵ. (خوێت هەڵکە ▣ ۱) ڕا وەستە شدن؛ ۲) پیچەدەشدن تیغ بر چیزی؛ ۳) گۆڕان (ژەنگی)؛ ۴) وریالەدەشدن.

هەڵ کڕان: ۱) بە جنگەو نیشواڵ کڕانەدن؛ ۲) خوراندن. (هەسو هەڵ مەکڕنە) ▣ ۱) جلا کردن با ناخن و تیغ؛ ۲) خاراندن.

هەڵ کڕانەدن: ۱) بە نیشواڵ و بە شتی تیژ شتێ کە شتێ جیا کردەوە؛ ۲) خۆخوراندنی بەهۆزەو ▣ ۱) جلا کردن؛ ۲) خاراندن شدید.

هەڵ کڕانن: هەڵ کڕانەدن ▣ نگا: هەڵ کڕانەدن.

هەڵ کڕاو: ۱) داو کە شتێ پێچراو؛ ۲) داوێن و قوڵی بەرەوژێراو. (دەلینگی هەڵ کڕاو) ▣ ۱) پیچیده؛ ۲) وریالیده.

هەڵ کڕاو: ۱) بە نیشواڵ کڕاو؛ ۲) خوێنمراو، خوراو ▣ ۱) جلا شده؛ ۲) خاراندە.

هەڵ کڕچان: جرچ و لرچ و ڕۆچوون ▣ ترسیدگی، جین و جروك بردانتن.

هەڵ کڕچانەدن: جرچ و لرچ کردن ▣ ترسیدن، جین و جروك کردن.

هەڵ کڕچاو: جرچ و لرچ ▣ جین خورده.

هەڵ کڕچیان: هەڵ کڕچان ▣ نگا: هەڵ کڕچان.

هەڵ کڕچین: هەڵ کڕچان ▣ نگا: هەڵ کڕچان.

هەڵکرد: گو زەرانە ڕابواردن ▣ گەدان (ژەنگی).

هەڵ کردن: ۱) گوزەران کردن؛ ۲) دەلینگو داوێن و قوڵ بەرەوژێرەدن؛ ۳) تاگرین کردن ▣ ۱) ژەنگی ڕا گلدراندن؛ ۲) وریالیدن؛ ۳) ڕا وەستن.

هەڵ کردەنەسەر: هێرش بۆ بردن ▣ حملەور شدن.

هەڵ کرن: ۱) هەڵ کردن. گوزەران کردن؛ ۲) توانەدەو؛ ۳) هاتەدان. هەڵ خراندن ▣ ۱) ژەنگی ڕا گلدراندن؛ ۲) ذوب کردن؛ ۳) ڕا نکیختن.

هەڵ کرۆژان: تۆزێ بە تاگر سۆتاندن ▣ سوختن سطحی.

هەڵ کرۆژاندن: کەمێ بە تاگر سۆتاندنی پێست و گۆشت ▣ سوزاندن سطحی.

هەڵ کرۆژاو: کەمێ سۆتاو بە تاگر ▣ سوختهٔ سطحی.

هەڵ کرێ: ۱) بێکراو، داگرساو؛ ۲) دەخراو؛ ۳) تاواوە ▣ ۱) ڕا وەستە؛ ۲) ڕا نکیخت؛ ۳) ذوب شده.

هەڵ کریاگ: پێچاوی داو لە شتێ. گلۆڵەکراو ▣ تیغ گلوله شده.

هەڵ کریان: گلۆڵەکردن ▣ گلوله کردن تیغ.

هەڵ کڵ: سۆرەوەبوونی گۆشت لەسەر تاگر ▣ سرخ شدن گوشت بر آتش.

هەڵ کڵان: هەڵ کڵ ▣ نگا: هەڵ کڵ.

هەڵ کڵاندن: سۆرەوە کردنی گۆشت لەسەر تاگر ▣ سرخ کردن گوشت بر تابه.

هەڵ کڵاین: هەڵ کڵاندن ▣ نگا: هەڵ کڵاندن.

هەڵ کڵاو: سۆرەوە کراوی ڕەقەوەبوگ ▣ سرخ شدهٔ سفت شده.

هەڵ کڵیان: هەڵ کڵان ▣ سرخ شدن گوشت بر آتش.

هەڵ کڵین: هەڵ کڵی، هەڵ کڵان ▣ سرخ شدن گوشت بر آتش.

هەڵکش: ۱) بەرەوژوورچوون. (ئەو کو هەڵ کشان)؛ ۲) دەرکشانی جەنجەرو شیر؛ ۳) هاتەپێشی ئاوی دەریا ▣ ۱) ڕوەبالا ڕفتن؛ ۲) آهنگی تیغ؛ ۳) مدّ آب دریا.

هەڵ کشان: هەڵکش ▣ نگا: هەڵکش.

هەڵ کشاندن: ۱) بەرەوسەرکێشان؛ ۲) دەرکێشانی جەنجەرو شیر؛ ۳) دەرهاوێژن ▣ ۱) بە بالا کشیدن؛ ۲) برکشیدن، آختن؛ ۳) بیرون آوردن.

هەڵ کشانن: هەڵ کشاندن ▣ نگا: هەڵ کشاندن.

هەڵ کشاو: ۱) بەرەوبالا ڕۆیشتو؛ ۲) بۆ سەرەوە کێشراو؛ ۳) دەرکێشراو؛ ۴) نیشانەی دەنگدەرکردن لەسەر پێی پیتی بەدەنگ ▣ ۱) ڕوەبالا رفته؛ ۲) بەبالا کشیده شده؛ ۳) برکشیده، آخته؛ ۴) علامت مدّ بر حروف.

هەڵ کشاوە: نیشانەی دەنگدەرکردنەوە لەسەر پیتی بەدەنگ ▣ علامت مدّ بر حروف.

هەڵ کشاوی: هەڵ کشاوە ▣ علامت مدّ بر حروف.

هەڵکشە: ۱) هاتەپێشەوەی ئاوی کەنداو؛ ۲) بەرەوژوورکشانەوە؛ ۳) بەرەوژوورچوون. (ئەوکاتە هەڵکشەو داکشە دەوانن) ▣ ۱) مدّ آب دریا؛ ۲) برگشت رو به بالا؛ ۳) رو به بالا رفتن.

هەڵ کشی: بەرەوژوور چوو ▣ رو به بالا رفت.

هەڵ کشێ: بەرەوژوور چوو ▣ رو به بالا برو.

هەڵ کشیان: هەڵ کشان ▣ نگا: هەڵ کشان.

هەڵ کشین: هەڵ کشان ▣ نگا: هەڵ کشان.

هەڵ کشین: ۱) بەرەوژوور ڕۆیشتو؛ ۲) بەرەوژوور ڕاکێشراو ▣ ۱) ڕوەبالا رفته؛ ۲) برکشیده.

هەڵ کفان: ۱) هەڵچۆن لەسەر تاگر و کەف لێدان؛ ۲) هەڵاڕینی پێست لە زیکە؛ ۳) هەستوورچوون لە باکردن؛ ۴) ترسانی هەڤیر؛ ۵) هەڵنسان و تۆزێك نەفەسەوی ماڕۆك ▣ ۱) لرزیدن کف از دیگ بر آتش؛ ۲) پرحوش شدن پوست؛ ۳) بف کردن و آماسیدن؛ ۴) ترسیدن خمر؛ ۵) برآمدن و نزدیك به انفجار بودن ماروك.

هەڵ کفاندن: بە تەسکوی تەکەڵەدانی چێشتێ کە هەڵدەدرێ ▣ با ملاقه بهم زدن آش بر حال جوش.

هەڵ کفیان: هەڵ کفان ▣ نگا: هەڵ کفان.

هەڵ کفین: هەڵ کفان ▣ نگا: هەڵ کفان.

هەڵ کڵاش: بە نیشواڵ کڕان ▣ خاراندن و حك کردن با ناخن.

هەڵ کڵاشیان: هەڵ کڵاش ▣ نگا: هەڵ کڵاش.

هەڵ کڵاشین: هەڵ کڵاش ▣ نگا: هەڵ کڵاش.

هەڵ کنیاگ: هەڵ قەنار ▣ برکنده.

هەڵکوت: بەیەکەو بە هار ▣ با شتاب و دو.

هەڵ کوتان: پەلاماردان ▣ یورش.

هەڵ کوتاندن: ۱) پەلاماردان؛ ۲) دەرکێشانی بزماروو ▣ ۱) یورش

کردن؛ ٢) بڕکەن میخ و ...

هەڵ کوتانەسەر: بەلامار بۆ بردن. هەڵ کردەسەر ◻ بوردن. بردن بۆ کەسی.

هەڵ کوتان: بەستەدان، پەیماەلدان ◻ سەوتن.

هەڵ کوتسوک: جۆرێ ئامێرە و هەڵسەنگێنی کە بۆ وەستاو لە کوردستانی بەردەستی ترکان ◻ نوعی رقص دسته‌جمعی.

هەڵکوت‌هەڵکوت: بە دارو بەلەبەل ◻ باندوبەن و شەڕ.

هەڵ کوتیان: هەڵ کوتان ◻ بوردن.

هەڵ کورمان: ١) کزکردن‌وەشۆنات کردنی باڵندە؛ ٢) بوردن لە کز کردن لە لاچۆون و دەوڕان ◻ ١) کزکردن بردنە؛ ٢) کتابەدار لەزوان و کزکردن بۆ گوشەو کنار.

هەڵ کورماو: ١) باڵداری کزکردو؛ ٢) بوردن لە بەرەی کۆتەگرتوو لاچۆ ◻ ١) بردنەو کز کردە؛ ٢) کتابەدار لەلام گوشەگیر و مەزوی.

هەڵ کورۆزان: هەڵ کزۆزان ◻ سوتان سطحی.

هەڵ کورۆزاندن: هەڵ کزۆزاندن ◻ سوزاندن سطحی.

هەڵ کورۆزان: هەڵ کزۆزاندن ◻ سوزاندن سطحی.

هەڵ کورۆزاو: هەڵ کزۆزاو ◻ سوختەی سطحی.

هەڵ گورۆشمان: هەڵ کوڕمان ◻ نگا: هەڵ کوڕمان.

هەڵ گورۆشماو: هەڵ کوڕماو ◻ نگا: هەڵ کوڕماو.

هەڵ گوشان: کوشتن بەنوەی ◻ قشردن بەدەم.

هەڵ گوشین: هەڵ کوشان ◻ قشردن بەدەم.

هەڵ کوڵوش: هەڵەدەن ◻ کاوەدە، کەندە.

هەڵ کوڵۆشان: هەڵ هەدەن ◻ ڕەکەتن، کەندن.

هەڵ کوڵۆشانن: هەڵ کوڵۆشان ◻ ڕەکەتن، کەندن.

هەڵ کوڵۆشیان: هەڵ کوڵۆشان ◻ ڕەکەتن.

هەڵ کوڵۆشین: هەڵ کوڵۆشان ◻ ڕەکەتن.

هەڵ کوڵین: ١) داتەپینی زەمین؛ ٢) ئاوەڕۆشانی هەرشتێ؛ (دارهەڵ کوڵین: دار هەڵ کوڵین) ◻ ١) کندن زمین؛ ٢) خالی کردن بەرەی ئاشیاء.

هەڵ کوڵین: هەڵ کوڵین ◻ نگا: هەڵ کوڵین.

هەڵکە: ڕەڵچە، سەنگی بچووک ◻ داو چرخین.

هەڵکە: ١) گۆڕەوان بکە؛ ٢) پەن بکە بە کۆڵەکە؛ ٣) داکرسە؛ ٤) بەرەوژوور بچو؛ (فۆڵت هەڵکە) ◻ صیغەی امر بەفعل کردنە.

هەڵ کەان: ١) ماندوو لە سوڕان خۆ؛ ٢) بەرەوژوور بچو بەرەوژوور چۆ ◻ ١) ترجمەی خود ماندن؛ ٢) بەبالا رفتن.

هەڵکەش: ١) داگرسین؛ ٢) گۆڕەوان کەر؛ ٣) بەرەوژوور سەری فۆڵو دەلینگو دانین؛ ٤) پەن بەکۆڵەکەر ◻ اسم فاعل بەفعل کردنە.

هەڵ کەفت: پێش هاتی بەدەگمەن ◻ اتفاق بەندەدەن.

هەڵ کەفتگە: ١) بەرکەتی بلیمەت؛ ٢) پێش هاتوی بێ ئاگاداری ◻ ١) نابەد؛ ٢) اتفاق غیرمنتظرە.

هەڵ کەفتن: ١) پێش هاتی بەدەگمەن؛ ٢) ئاو لەقەدەرگ گران؛ ٣) سەرەنگرتن‌بەرەو؛ ٤) ڕەت‌بوون؛ ٥) لەبەرهەڵدان؛ ٦) کەمبوونەوە؛ ٧) ڕوبەڕو کردنەوە و ڕاگرتن؛ ◻ ١) ڕویداد اتفاقی؛ ٢) آب بەرگلو گیرکردن؛ ٣) سکەدەی خواردن؛ ٤) تەرخەوردن؛ ٥) از چشم افتادن، مغرورشدن؛ ٦) لبریز.

هەڵ کەفتە: بی‌ڕەنگو بەرکەتی ◻ نابەد.

هەڵ کەفتی: هەڵ کەفتە ◻ نابەد.

هەڵکەڵک: ١) هەڵسەنگێنی لە ئامانجەوە لە ئەنجامی؛ ٢) هاتکە هاتکی سەگی ماندوو ◻ ١) نگی نفس از خستگی یا بیماری؛ ٢) هن‌هن سگ خسته.

هەڵکەن: هەڵکەن ◻ کاوەدە.

هەڵ کەندراو: هەڵ کەنراو ◻ کندەشدە.

هەڵ کەنراو: هەڵ کەنراو ◻ کندەشدە.

هەڵ کەندن: هەڵ کەندن ◻ کاوەدن.

هەڵ کەنین: هەڵ کەنین ◻ کندن.

هەڵ کەنیاگ: هەڵ کەنراو ◻ کندەشدە.

هەڵکەوتن: ١) هەڵکەفت؛ ٢) دەرفەت (هەروەو هەڵ کەوت و دەم) ◻ ١) پیشامد، ئاوا؛ ٢) فرصت.

هەڵ کەوتن: ١) هەڵ کەفتن؛ ٢) باسەهەو؛ ٣) بەرەوژوور چوون؛ ٤) بەرەوڕی کردن؛ ٥) دەرفەت ◻ ١) نگا: هەڵ کەفتن؛ ٢) بالابەدن؛ ٣) بەبالارفتن؛ ٤) ترقی کردن؛ ٥) فرصت.

هەڵ کەوتو: هەڵ کەفتە ◻ نابەد.

هەڵ کەوتە: هەڵ کەفتە ◻ نابەد.

هەڵکەهەڵک: بەنوسەو ڕەو بەرخسەر ◻ هن‌هن نفس کشی.

هەڵ کێشان: ١) بەرکێشان؛ ٢) بوسەرەوە کێشان؛ (هەڵی کێشە یا بیشەسەر)؛ ٣) قوتەدانەوەی ئەفسی (هەتاسەی هەڵ کێشا)؛ ٤) تاریف کردن؛ (جنو هەڵی مەکێشە) ◻ ١) سرون کشیدن؛ ٢) بەبالا کشیدن؛ ٣) نفس کشیدن؛ ٤) تعریف کردن، مدح کردن.

هەڵ کێشان: هەڵ کشان ◻ نگا: هەڵ کشان.

هەڵ کێشیان: هەڵ کشان ◻ نگا: هەڵ کشان.

هەڵگە: کۆشەرو ئەمەلانی زۆر ◻ تلاش زیاد.

هەڵگر: ١) کەسێ کە سەنگێکی بەرزەکاتەوە (زەوەکەر)؛ ٢) (ڕاگۆڕ)؛ ٣) (ئەسپی کاتی هەڵگر باشە) ◻ ١) بردارنده؛ ٢) حامل؛ ٣) یدک‌کش دارند.

هەڵ گڕ: ١) گڕی بەرزەوەبوو؛ ٢) سوتا بە گڕ؛ ٣) ئەمن هەمیشە بە (ریکەو دیمەن) ◻ ١) مشتعل شد؛ ٢) با آتش سوخت؛ ٣) همه پوست را جوش و آتش فراگرفت.

هەڵ گڕان: ١) گڕ بەرزبوونەوە؛ ٢) سوتان بە گڕ؛ ٣) ئەمن هەڵگڕان بە (ڕاو ریکە) ◻ ١) افروختن؛ ٢) با آتش سوختن؛ ٣) فراگرفتن جوش همه بدن را.

هەڵ گڕاو: ١) ڕاگڕاو؛ (شتێکی تۆ لای منە هەڵ گڕاوە)؛ ٢) زەی ڕەشەڕاو ◻ ١) نگهداری شده؛ ٢) زن روبه شده.

هەڵ گڕاو: بەرکەتی هەڵ گڕان ◻ اسم مفعول بەفعل گرفتن.

هەڵ گرتن: ١) لاگرتن؛ (بەسەری تەو بستۆکە هەڵگرە)؛ ٢) قبوڵ کردن؛ (بەسرا هەڵ ناگیرێ، دڵم هەڵی ناگیرێ)؛ ٣) بەرزەوە کردنەو ڕاگرتن؛

(ئەمە لە زەوی هەڵگرە)؛ ٢) شارەدەوە (ئەم بارەیەم بۆ هەڵگرە)؛ ٥) ڕەواندنی (ژن)؛ ٦) جوێن دانی (ژن) (هەڵی گرت تەنیا هەڵ گرتن)؛ ٧) ئاماژەی تەنیا بەسوارەوە بۆ ڕاوەستاندن (ئەسپ هەڵی گرتم، فڕەهەڵ گرتنە)؛ ٨) هەڵبژاردن، تایبەتی خۆ کردن (ئەم کامەیانە جۆرێکی هەڵگرە)؛ ٩) هەڵدانی لافی بەخۆیی لە (ژیستا) (گایەکە پاشسوی هەڵ گرتبوو) ◻ ١) سەر بەخۆی بڕواندن؛ ٢) ڕواندن؛ ٣) بڕەشتن، پشە کردن؛ ٤) نگەهداری کردن؛ ٥) ڕیوەن (ژن)؛ ٦) دەستدام بسیار بە کسی دادن؛ ٧) دوبەرە و لە کنترۆل خارج بەدەن ئەسپ یا سوار؛ ٨) انتخاب کردن، بەخود اختصاص دادن؛ ٩) پشت کردن و بەرەنین نگەداشتن پای ئاژەڵ.

هەڵ گرتنەوە: ١) بەرزو بڵاو، کۆکسرەنەوە؛ ٢) سزا وەرگرتن (ئەوا هەڵسان گرتەوە)؛ ٣) قبوڵ کردنەوەی سیجو لەلایەن دایکی تەباەوە (سیجو دەی هەڵ گرتەوە)؛ ٤) سڕینەوەی نوسراو (ئەم دو کەلیمەی لێ هەڵ گرەوە)؛ ٥) جنێوەوەی گەوی بەرپۆگە لە کردا (گوریەو کەم دوگەوی بەرپسو هەڵم گرتەوە) ◻ ١) ڕاز زەمین جیمن پراکشدە؛ ٢) بادانی گرفتن؛ ٣) دوسیاو پەنوەتن بچیە توسط مادرش؛ ٤) ستردن نوشتە؛ ٥) بادانی دانەهای درەختە یافتنی.

هەڵ گرتەیی: لە زەوی بەرزتر زەنشتەی کەلا ◻ بالاتر لە زەمین زەنین بیلە.

هەڵ گرسان: گرز لێ بەدابوون ◻ ئەو وەختگی.

هەڵ گرساندن: گرز لێ بەدا کردن ◻ ئەو وەختن.

هەڵ گرساین: هەڵ گرساندن ◻ ئەو وەختن.

هەڵ گرسیاو: هەڵ گراو، ئاگری بێ پۆگ ◻ ئەو وەختە.

هەڵ گلۆفان: ١) هەڵ کوشین؛ ٢) لەدەستا گوشین و غلیفاندنەوە ◻ ١) ضربەن؛ ٢) دەست بەجاڵە کردن.

هەڵ گلۆفتن: هەڵ گلۆفان ◻ نگا: هەڵ گلۆفان.

هەڵ گلۆفین: هەڵ گلۆفان ◻ نگا: هەڵ گلۆفان.

هەڵ گواژتن: ١) بەرەوژێر ڕاگوێزان، ئاسانێن لە بیر هەڵ گوازە؛ ٢) هەڵ ئاوارتن ◻ ١) بەبالا انتقال دادن؛ ٢) گلتشن ان.

هەڵ گواستن: هەڵ گواژتن ◻ نگا: هەڵ گواژتن.

هەڵ گوتن: بەدەهەڵدان ◻ ستودن.

هەڵ گوڕان: بەرەوژێر گواژتنەوە ◻ بەبالا انتقال دادن.

هەڵ گوڕان: هەڵ تۆران ◻ جفتاندنی ئاو و زەمین.

هەڵ گوڕاندن: هەڵ تۆراندن ◻ جفتاندن پڕاندن و زەمین.

هەڵ گوڕین: هەڵ گوڕان ◻ بەبالا منتقل کردن.

هەڵ گوشتن: ئاوهەڵ کشتان ◻ بالا کشیدن آب.

هەڵ گوشتن: ڕاگوێزان ◻ انتقال دادن.

هەڵ گوسیان: وشەیەکە بۆ بانگ کردنی گەمە کەر وانا: کێ دێ با بن ◻ بنا برای شرکت بازیگران در بازی.

هەڵگوش: هەڵکوش ◻ ضربەن و مجالەکردن.

هەڵ گوشان: هەڵ کوشین، کوشین بەلوندی ◻ ضربەن بشدید.

هەڵ گوشین: هەڵ گوشان، هەڵ کوشین ◻ ضربەن با فشار زیاد.

هەڵ گولۆفان: هەڵ گلۆفان ◻ نگا: هەڵ گلۆفان.

هەڵ گولۆفتن: هەڵ گلۆفان ◻ نگا: هەڵ گلۆفان.

هەڵ گولۆفین: هەڵ گلۆفان ◻ نگا: هەڵ گلۆفان.

هەڵ گەڕان: ١) هەڵبژێن بە دارو پشتەبدا (ئەو دار هەڵگەڕا بە جیا هەڵگەڕا)؛ ٢) ڕۆشتی جانەوەر بە لەشدا (ئەسپەم بێ هەڵگەڕا، دوینکەکەم بێ هەڵگەڕا)؛ ٣) خراب بوونی شیر لە کولاندا (شیرەکە هەڵ گەڕاوە) ◻ ١) بالا زفتن از پشتدی؛ ٢) عبور حشرە بر تن جاندار دیگر؛ ٣) پریدن و خراب شدن شیر هنگام جوشیدن.

هەڵ گەڕانەوە: ١) وەرگەڕانەوە؛ ٢) بەرەوژێر سوڕانەوە؛ ٣) بەرەوژێر گەیاندن (ئەمە هەڵ گەڕینە چیا) ◻ ١) وازگون کردن؛ ٢) بەبالا چرخاندن؛ ٣) بەبالا رساندن.

هەڵ گەڕانەوە: ١) وەرگەڕان؛ ٢) برێکی لە بەرزیوان کردنەوە ◻ ١) زیر ورو کردن؛ ٢) کنایە از پشیمان کردن.

هەڵ گەڕانەوە: هەڵ گەڕانەوە ◻ نگا: هەڵ گەڕانەوە.

هەڵ گەڕانەوە: ١) زیرورو بوون؛ ٢) برێکی لە پەشیمان بونەوە ◻ ١) زیر ورو شدن؛ ٢) کنایە از پشیمان شدن.

هەڵ گەڕاو: ١) شیری بن کا؛ ٢) پستی بڕ لە دومەڵ و زیلە، داگەڕاو (لەمنی بە زیکان هەڵ گەڕاو)؛ ٣) دافناو بە تەمبی و زیندەوەر ◻ ١) شیر بریده؛ ٢) پوست پر از دمل و جوش؛ ٣) پوست پر از حشرە.

هەڵ گەڕاو: زیرورو کراو ◻ زیر ورو شدە.

هەڵ گەڕیاگەوە: لە دوستی پشیمان ◻ روگردان، از دوستی پشیمان.

هەڵ گەڕیانەوە: هەڵ گەڕانەوە ◻ نگا: هەڵ گەڕانەوە.

هەڵگێڕ: ١) گواژتەوە؛ (ئەوجەمو هەڵگێڕەوەگەڕی بۆ پیدە کەی)؛ ٢) تەرجەوکردن؛ ٣) وەرگێڕەر ◻ ١) انتقال دادن؛ ٢) زیر ورو شدن؛ ٣) زیر ورو کننده.

هەڵ گیران: ١) ڕاگیران؛ ٢) شارەدانەوە؛ ٣) ڕفانی ژن ◻ ١) نگهداری شدن؛ ٢) وسیلۀ کسی پنهان شدن؛ ٣) ربوده شدن زن.

هەڵ گیران: وەرگیران، تەڤوڕو سەروژێر کردن ◻ زیر ورو کردن.

هەڵ گێڕانەوە: ١) وەرگەڕانەوە؛ ٢) پشیمان کردنەوە ◻ ١) برگرداندن، زیر ورو کردن؛ ٢) پشیمان کردن.

هەڵ گیراو: ١) ئاماژەراو بۆ ئاگالێ بۆن؛ ٢) شارەراوە؛ ٣) ژنی ڕەوینراو؛ ٤) بەرزەوە کراو ◻ ١) نگهداری شدە؛ ٢) پنهان کردە؛ ٣) زن ربوده شدە؛ ٤) پرداشته شدە.

هەڵگێڕەوەگێڕ: ١) زیرورو کەرەوە؛ ٢) برێکی لە جوڵانەوە (ئەو بوە هەڵگێڕەوەگێڕی بێ ئاگرێ) ◻ ١) زیر ورو کردن؛ ٢) کنایە از جنبش و تحرک.

هەڵگێڕەوەلگێڕ: هەڵگێڕەوەگێڕ ◻ نگا: هەڵگێڕەوەگێڕ.

هەڵ گێڕەوە: وەرگێڕەر ◻ زیر ورو کننده.

هەڵ گیریاگ: هەڵ گیراو ◻ نگا: هەڵ گیراو.

هەڵ گیریان: هەڵ گیران ◻ نگا: هەڵ گیران.

هەڵلا: ١) هەڵاوەژانەوە؛ ٢) وشەی سەرمەزەبەستکردن (هەڵلا ئەو جوانەیە)؛ ٣) بەرەوژێر؛ ٤) ئەرقەی خواردن؛ ٥) گەرمەی داوەت و

(بەمانای ئەو) ١) غوغا و هەنگامە؛ ٢) حرف تعجب؛ ٣) رو بە بالا؛ ٤) سرجەمای خوێن؛ ٥) شلوقی جشن و پایکوبی.

هەڵڵابردن: بەرەڤۆرەبردن قماروچبالا بردن.

هەڵڵاچۆن: بەرەڤۆرچۆن، بی‌هەڵکەران (بەمار هەڵڵاچۆن) الارض.

هەڵڵاداو: لەمین چۆن، نەمان (ماڵەکەیان هەڵڵاداو کرد) ازین رفتن، نابودشدن.

هەڵڵاوشە: سندرمۆ الاکلنگ.

هەڵڵاقۆچکە: لەسەرپەا، هەڵچەراوی، بلندەوبۆگ برهم چیدهٔ بلندشده.

هەڵڵاقۆچە: هەڵڵاقۆچکە برهم چیدهٔ بلندشده.

هەڵڵامە: هەڵامە، هەڵاو کۆنەی لیست وحشی رحورانی.

هەڵڵاهەڵڵا: ١) وەی‌ی زۆر لی‌خۆش‌هاتن (هەڵڵاهەڵڵا چەند شەوێکی خۆش بو)؛ ٢) هەرلو چەقیم، هەرلەهەرلو زەوزەنا؛ ٣) علامت بسیار خوش آمدن از چیزی؛ ٤) جنجال و غوغا.

هەڵڵۆشان: دەم‌پۆوەنان و خستنەسەر گیرو بە مزین (هەزاربەها هەڵی لۆشی، لەو گشت تەوزەیەی) هەڵڵۆشی آراستن سرگشتن باغ.

هەڵڵۆشین: هەڵڵۆشان بنگا: هەڵڵۆشان.

هەڵڵە: ١) رەت، خلیسکان؛ ٢) هەڵە، هەڵە ١) لغزش؛ ٢) خطا، سهو.

هەڵڵەرزین: زۆر لەرزین، لەسەرمان لرزیدن زیاد از سرما.

هەڵڵەق‌مەڵڵەق: قسەی هاڵەڵان پاڵەڵان حرف مفت و بی‌سروته.

هەڵم: ١) هەڵمە؛ ٢) بۆن ١) نفس، بازدم؛ ٢) بو.

هەڵم: ١) دەرفەتی من؛ ٢) نۆرەی من، هەڵی من ١) فرصت من؛ ٢) نوبت من.

هەڵم: بۆخ بخار.

هەڵمات: کەلا، مەڵمەت تپاله.

هەڵماتان: کەلاتن تاپالەزنی.

هەڵماتانی: هەڵماتان تپاله‌بازی.

هەڵماتین: هەڵماتان تپاله‌بازی.

هەڵماس: تەڵماس الماس.

هەڵماسان: هەڵامسان آماسیدن.

هەڵماسین: هەڵامسان آماسیدن.

هەڵمالان: ١) بەرەوژوورەبردنی دەلیشکو قوڕ (قوڕی هەڵمالی)؛ ٢) خزین و لۆڕبونەوە (گوریسەکە هەڵمالاوە، بەنەکەی لی هەڵمالاوە)؛ ٣) برسی لە تەرەپشکان (ڕۆهەڵمالان) ١) ورمالیدن آستین و پاچهٔ شلوار؛ ٢) خزیدن و بازشدن بارینه و... ٣) کنایه از پروشدن.

هەڵمالاو: ١) لەمنی گوریسی باخراو؛ ٢) هەڵکراوی قوڕو پیشک؛ ٣) تەرپشکان (ڕۆهەڵمالاو) ١) حلقهٔ رسن بارینه که خزیده و بازشده است؛ ٢) آستین و پاچهٔ ورمالیده؛ ٣) پرورشده.

هەڵمالەران: هەڵمالاو بنگا: هەڵمالاو.

هەڵماڵان: هەڵمالان بنگا: هەڵمالان.

هەڵماڵراو: هەڵمالاو بنگا: هەڵمالاو.

هەڵماڵیان: هەڵمالان بنگا: هەڵمالان.

هەڵماڵین: ١) هەڵکردنی قوڕو دەلیشک؛ ٢) لی خزانەی گوریس و تۆڕەکە؛ ٣) بۆ بالا هەڵگیشان (خۆتی تەوژەکە هەڵماڵە) ١) ورمالیدن؛ ٢) لغزانیدن بند و رسن و بازکردن آن؛ ٣) به‌بالا برکشیدن.

هەڵماو: تاوی کە لە بۆخەوە چەدەدەبی آب مقطر.

هەڵمڕۆیستن: هەڵمزین درەکیدن.

هەڵمڕۆیسین: هەڵمزین درەکیدن.

هەڵمزاردن: هەڵبژاردن برگزیدن.

هەڵمزان: ١) لە زەنگەی لۆشەو بردەنەو دەرۆن (هەبو هەڵمزە، بۆتی هەڵمزە)؛ ٢) لەشاوا خۆشیان، لەو گشتانەشاوخۆ (لەوکە ئاو هەڵمزی)؛ ٣) مزین، هەڵگشانی ترا و بۆ ئاو ١) برگشیدن؛ ٢) جذب رطوبت؛ ٣) مکیدن.

هەڵمزان: هەڵمزان بنگا: هەڵمزان.

هەڵمزۆکە: ئامرازی ئاوبەردانە سەر ئاوەدەس سیفون.

هەڵمژین: هەڵمزان بنگا: هەڵمزان.

هەڵمسان: هەڵاسان آماسیدن.

هەڵمساندن: هەڵاسساندن شورع کردن.

هەڵمساو: هەڵامساو آماسیده.

هەڵمسین: هەڵمزین، هەڵمزان بنگا: هەڵمزان.

هەڵملیسان: لی‌ی بۆ کردەو هەڵمزین آب در چیزی فشردن و مکیدن.

هەڵملیسین: هەڵملیسان بنگا: هەڵملیسان.

هەڵمەت: بەلامار، هێرش، شالاو حمله.

هەڵمەت‌بردن: شالاوبردن حمله بردن.

هەڵمەت‌دان: بەلامارەدان حمله کردن.

هەڵمەتبەر: شالاوبەر حمله کننده، مهاجم.

هەڵمەتەکامە: زۆرخۆری (کەلەپەیەن) شکمپرست آنکل.

هەڵمەقی: جۆرێ گەمە بە چەمی بازدان نوعی بازی با سنگ، بەڤل دوڤل.

هەڵمەڵە: جەڤەو هەرا، گۆرەو تیرە جنجال و غوغا.

هەڵمەڵە: هەرمەڵە، هەرۆ گل خشمی.

هەڵمیزان: بەیەو گەیزکردن ایستاده شاشیدن.

هەڵمیزتن: هەڵمیزان ایستاده شاشیدن.

هەڵمیسین: ١) هەڵمیزتن؛ ٢) هەڵملیسان ١) ایستاده شاشیدن؛ ٢) بنگا: هەڵملیسان.

هەڵمیسین: هەڵملیسان بنگا: هەڵملیسان.

هەڵنان: ١) دەسپەجاوکردن، (کەلەکم هەڵنانە بۆی دەچی)؛ ٢) هەڵدان، بەداهەڵدان، پەسن‌دان؛ ٣) هەڵسەراندن؛ ٤) بەرەڤۆژی باڵندەی باڵی، (ئەوانی مریشکەکانم هەڵنا) ١) برنظر کردن؛ ٢) مدح کردن؛ ٣) چیزی را به چیزی تکیه دادن؛ ٤) جاکردن پرندگان خانگی.

هەڵناوین: هەڵگشتان بەرەوبەرەوە (هەڵناوینی خۆتی تەوژەمی

ئەنجێ (١) بالا کشین.
هەڵتایا: تاوان. تاوێر. ئاوێر. ئاوب دەدە.
هەڵتایش: ئەڵتەمو. ئاوب کردن.
هەڵتج: حوی. دەنگی بەر لە زەنانەو. تهوّع.
هەڵتگافتن: سەرەنگری. ئۆن. سکەری خواردن.
هەڵتگفتن: هەڵتگافتن. سکەری خواردن.
هەڵنواریەن: هەڵزواریەن. بەبالا نظر کردن.
هەڵنۆتن: هەڵتگافتن. سکەری خواردن.
هەڵنۆزان: نۆزەنۆز کردن بە زەلیلی. لابەو زاری کردن.
هەڵنوشین: بەکچی وەخواردن. لاجرعە سرکشیدن.
هەڵنیشتن: نیشتی بەلەوەر. برنشستن برخدم.
هەڵو: ١) پیش ڕەی ئەلەقون. ٢) خوان جەلەتیم. باڵداریکە. ٣) ئۆس. دژی زیر. ٤) ألبی. کلمة باسع تلفن. ٥) پرچەدایست. ٦) صاف. بەخالف زیر.
هەڵو: باڵداریکی ڕەشی زاوکەر. ڕۆژ بەقەوەت. عقاب. ئەلوەت. عقاب. سیاه.
هەڵۆ: هەڵو. عقاب سیاه.
هەڵوا: هەلوا. جیشتی تاڕو. دۆشاو. زۆن. حلوا.
هەڵواستن: هەلاوەسین. ئوبران کردن.
هەڵواسران: هەلاوەسران. ئوبران شدن.
هەڵواسراو: هەلاوەسراو. ئوبران شدە.
هەڵواسین: هەلاوەسین. ئوبچین.
هەڵوای سەر پنج: ڕیشی لە گوی سەگ. (**هەڵوای سەر پنجی** باز گوی ئەرەلمی) هەمەسالە. کنایە لە شتی ئەو و سگ.
هەڵوایی: شیرین بەگ. هەلوا. حلوائیات.
هەڵوجە: هەلۆکە. آلوچە. آلو.
هەڵوچکە: هەلۆکەیەکە. آلوبخارا.
هەڵوچە: هەلۆکە. آلوچە. آلو.
هەڵوچەقەیسی: جەمشتن. سوویەکە. شلیل.
هەڵوداو: هەڵداهەو. بالاکرن.
هەڵودرین: هەڵدڕین. برشکافتن.
هەڵوریلور: حلوریلور. حلوریلور. اثل مثل.
هەڵوزك: جولانەی گوریس. تاب برنشستن.
هەڵوزکە: ١) جولانەی گوریس. ٢) جولانەی تەنالوەستی زاروك و بەخۆش. ٣) تاب. ٤) تنو.
هەڵوزکە: جۆری هەڵپەرکێی کچۆڵان. نوعی رقص دختران.
هەڵوژە: هەلۆچە. هەلۆچەو. آلوچە. آلو.
هەڵوشە: گوڵکە. گڵی است.
هەڵوشین: هەڵکوشین. برفشردن.
هەڵوك: ١) ئەمی بچوك. لە دوازی گەمەیەکی منالان. ٢) داری دارەزای خانو. ٣) قطعة کوچکتر از ابزار الف دولاك بازی. ٤) دیرك خانه.
هەڵوکسان: گەمەیەکی زاروکانە بە دانکی دوستی لە دانکی بچوك.
دەدەن. بازی الف دولاك.
هەڵوکین: هەڵوکان. بازی الف دولاك.
هەڵوڵ: هۆڵ. ئاوخالی. کاوك. توخالی.
هەڵوڵین: لەناو دەستا وەرکردن. هەڵبریوانین. لەناو دەستا. خرمن ریز کردن در مشت.
هەڵوەشە: گوندیکە لە کوردستان بەعەنی وڕانی کرد. از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هەڵوەاوردن: هەڵهاوردن. نگا: هەڵهاوردن.
هەڵوەدا: تەرد. ئاوارەی دەستو کۆ. متواری.
هەڵوەران: داوەرین. ڕیختن. برگ درخت و میوه و... از بالا به پایین.
هەڵوەراندن: لە سەرەوە ڕاتەنەخواردوە. (میوە **هەڵوەراندن**. گڵ **هەڵوەراندن**. فرمساند **هەڵوەراندن**) از بالا ریزش دادن.
هەڵوەراو: داوەریو. از بالا به پایین ریخته.
هەڵوەرین: هەڵوەران. نگا: هەڵوەران.
هەڵوەریو: داوەریو. از بالا ریخته.
هەڵوەزانەوە: هەڵبەزەوە. بکهر برجستن.
هەڵوەزین: کۆکردنەوەو گۆڵەکردنی بەرو گوریس. جمع کردن و گلوله کردن نخ و...
هەڵوەزین: هەڵبەزین. برجستن.
هەڵوەزینەوە: هەڵبەزینەوە. برجستن ناگهانی.
هەڵوەژاندن: ١) لێك جیاکردنەوە. ٢) ڕیکوپێك کردن. (مسالەکەی **هەڵوەژاندن**) ١) ازهم جدا کردن. ٢) تنظیم کردن.
هەڵوەژاردن: هەڵوەژاندن. نگا: هەڵوەژاندن.
هەڵوەژران: ١) لێکەوەجیابوون. ٢) ڕیکوپێك کران. ١) ازهم جدا شدن لیك و بد. ٢) منظم شدن.
هەڵوەژرای: ١) لێك جیاکراو. ٢) ڕیکوپێك کراو. (مسالی **هەڵوەژراوە**) ١) ازهم جدا شدە. ٢) تنظیم شدە.
هەڵوەسان: ڕاوەستان. بەقەیەت. قیت ڕاوەستان. راست ایستادن.
هەڵوەست: ١) هەڵبەست. ٢) وێستانێکی کەم. ٣) بیر و هزر دەربارەی شتێ. (**هەڵوەستی** تۆ چیە) ١) نگا: هەڵبەست. ٢) توقف کوتاه. ٣) فکر و موضع شخص دربارهٔ چیزی.
هەڵوەستان: ١) ڕاستبوون. قیت ڕاوەستان. ٢) بەدیار کەوتن. وێستان. ١) راست ایستادن. ٢) نوز چیزی ایستادن.
هەڵوەستن: هەڵبەستن. نگا: هەڵبەستن.
هەڵوەستە: هەڵبەستە. نگا: هەڵبەستە.
هەڵوەشان: ١) لەبەرهەڵچۆن. (ئەسانوەکەسان **هەڵوەشاندا**) ٢) دڕانی جێ بەجێ. (دروایەکەی **هەڵوەشاند**) ١) ازهم بازشدن. منلاشی شدن. ٢) بر دریدن بخیەدادە.
هەڵوەشاندن: ١) لەبەرهەڵدرین. ٢) دڕاندەوەی بەهەڵبەزاو. ١) ازهم بازکردن. ٢) پارە کردن بخیەدادە.
هەڵوەشانین: هەڵوەشاندن. نگا: هەڵوەشاندن.
هەڵوەشێن: کەسێ کە هەڵوەشاندن کاریەتی. اسم فاعل

بەهەڵوەشانەوە.

هەلوولا: هاتوچۆ و ڕۆژ ماندوون لەنێوان کاریکا (کەوتۆتە هەلوولا) [ف] تکانی بەسەر.

هەلوی: ١) ناوی گوندێکە ٢) خوریکە، خوریکە، ناوڵە [ف] ١) نام دهی است ٢) آبله.

هەل وێزان: بەرو گوریسی کۆکراوەی گۆڵەکراو [ف] بخ و... جمع شده گلوله شده.

هەل وێزەراو: هەل وێزاوا [ف] نگا: هەل وێزان.

هەل وێزاو: هەل وێزان [ف] نگا: هەل وێزان.

هەل وێزین: هەل وەزین [ف] نگا: هەل وەزین.

هەلوێس: ١) هەڵوەست، وێستانی کەم، وچان ٢) هەزرو بیر دەربارەی شتێ [ف] ١) توقف کوتاه ٢) فکر و موضع درباره چیزی.

هەل وێسان: هەل وەستان [ف] نگا: هەل وەستان.

هەلوێست: هەلوێس [ف] نگا: هەلوێس.

هەل وێستان: هەل وەستان [ف] نگا: هەل وەستان.

هەلوێشکی: لەوبار، لەوبارە [ف] لە ئەو هەنگام.

هەلوێنی: ١) دەنکەقەیسی شیرین ٢) هەیسی وەڵام شیرین [ف] ١) هستهٔ شیرین زردالو ٢) زردالوی هستهٔ شیرین.

هەلە: ١) دەرفەت ٢) وەختی خۆش و بەشی ٣) ناوئەستان ٤) کە واتە ٥) هەل، ئاو دەم ٦) بەتایبەتی ٧) هەڵە ٨) گوڵێکی ڕۆژ جوانەو بە چەند ڕەنگێکە سۆرو زەردو ڕەشی هەیە [ف] ١) دم غنیمت است ٢) کلمهٔ خوش آمد ٣) تاکنون، هنوز (هوا) ٤) پس، حال که چنین است ٥) دم وقت ٦) بخصوص ٧) سهو ٨) نام گلی است زیبا.

هەلە: ١) سەهو، هەڵەت ٢) ئامرازی بڕانی کون و درێژ [ف] ١) سهو، غلط ٢) ابزار سوراخ درشت.

هەلەبەنگ: هەلاتو [ف] نگا: هەلاتو.

هەلەبان: هەلاتن [ف] نگا: هەلاتن.

هەلەبانو: هەلاتو [ف] نگا: هەلاتو.

هەل هاتین: ١) بلندکردن ٢) چوچکە لە هێلکە دەرهاتن ٣) زاتینی مەندەل [ف] ١) بلندکردن ٢) جوجه از تخم درآوردن ٣) حلّ کردن مسئله.

هەل هاوردن: ١) هاوردەوە لە گەڕۆڵا، ڕشتەوە ٢) هەڵهاوین [ف] ١) بالاآوردن فی کردن ٢) نگا: هەل هاوین.

هەل هاوردەوە: ڕشتەوە [ف] فی کردن.

هەل هاوین: هەلاوین [ف] نگا: هەلاوین.

هەل هاویشتن: هەلاویشتن [ف] نگا: هەلاویشتن.

هەڵەباش: تۆڕەو قوشقی و بەل [ف] حیوان زبوک و رام نشده.

هەڵەبچە: شانکی گەورەی کوردستان بەهۆی بە پوچەڵای شیمیایی دەهەزار کیسی لێ کوشتو دەهەزاری بریندار کرد [ف] از شهرهای بزرگ کردستان که توسط بمبهای شیمیایی شد و ده‌هزارتن در آن کشته و ده‌هزار تن زخمی شدند.

هەلەبەل: ١) هەرام هەرپاو زەبارە ٢) دڵخۆری و پەریشانی [ف] ١) جار و جنجال ٢) اضطراب.

هەلەبەلاس: سەگی ڕۆژهەڵات [ف] سگ بسیار پارس کننده.

هەلەبەزە: جامەوەریکە لەپشتی جوڵانەو زەردەقرقرە، پس پەکوڵە [ف] زنبیل.

هەلەت: زەردو ساهی ڕۆژ سەهەت [ف] پرتگاه، سخت درکوه.

هەلەتاج: جۆرێ مرۆی سۆرو سپی کاکوڵداڕ [ف] نوعی مرغابی سرخ و سفید شانه بسر.

هەلەخۆر: پیس خۆر، دزخۆر [ف] بدخوراک.

هەلەخەرج: دەستبڵاو [ف] ولخرج.

هەلەداوان: پەلەی ڕۆژ [ف] شتابان.

هەلەدەن: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کانوبان کردەوە وەسانی لە کوردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا وەیران کرەوە.

هەلەرە: هەلەکەن [ف] بازی الله دوالله.

هەلەزەش: هەلەی ڕەنگزەش کە گوڵێکی ڕۆژ جوانە [ف] گلی است.

هەلەز: هەلەز، گیایەکی گەڵادەرزی بەهار [ف] گیاهی است.

هەلەزیوری: بڕێکی لە هەلو دەرفەت لەدەس چوون [ف] کنایه از فرصت از دست رفتن.

هەلەزەن: هەلەی ڕەنگزەرد کە گوڵێکی جوانە [ف] گلی است.

هەلەسو: باوڵەی ڕۆژی ساوڕاو [ف] ساقدوش نان روغنی.

هەلەسۆر: گوڵی هەلەی ڕەنگسۆر [ف] گلی است.

هەلەهسون: ١) ساوین، یاماڵین ٢) لەسەرین، سڕین [ف] ١) نرمالیدن، اهوین ٢) پیچیدن.

هەلەسوون: دوبارە سەوزبۆەوە باش وشادبۆوە، ڕۆژ [ف] بازسبزشدن گیاه.

هەلەسوون هێناوەوە: ١) لەسەرا سەوزبۆەوە: ئەمڕۆ کەم ئاوا هەلەسوونی هێناوەوە ٢) ڕێگای لە دوبارە داواکردن: لەشەو دانە دیسان هەلەسوونی هێناوەوە [ف] ١) ازنو سبزشدن بعد از مرده ٢) کنایه از توقع و ادعای دوباره.

هەلەسیایا: ١) بۆن گرتو لە ڕزیان ٢) ڕێگای لە قەڵەوی تەمەڵ [ف] ١) گندیدهٔ بو گرفته ٢) کنایه از فربه تنبل.

هەلەشە: ١) پەلەو ئەوزەلانەن ٢) سەرەڕۆی گوێ نەبیس [ف] ١) شتابزده و بیراهه رو ٢) خودرأی و حرف نشنو.

هەلەشەیی: ١) پەلەو ئەوزەلانەن ٢) سەرەڕۆیی، گوێ نەبیسی [ف] ١) عجله و بیراهه رفتن ٢) حرف نشنوی.

هەلەقە: قرتەو قرتەی گوریس [ف] حلقهٔ رسن.

هەلەق مەلەق: هەلەقەمەلەقی [ف] سخنان بیجا و نامربوط.

هەلەقەمەلەقە: جیندرەو، سیبۆ، هەلاتبۆنە [ف] الاکلنگ.

هەلەك: ١) تاڵەو ٢) خوان، لاز ٣) جوانترین وشك گەوان، نیوجەخۆ [ف] ١) حلقه ٢) کج ٣) نیمه‌ابره ٤) ناحی.

هەلەکا: جەزمە، سەمای دەروێشان [ف] جذبه، سماع درویشان.

هەلەکان: ١) کەمێ کاری ئاژەڵ و مەکا ٢) سەهوکەر [ف] ١) بدکاری ٢) اشتباه کار.

هەڵە کردن: ۱) سەهو کردن؛ ۲) لەزێ بەرچۆن؛ ئەرکی هەڵە کردوە ۱) اشتباه کردن؛ ۲) ره گم کردن.

هەڵە کۆڵ: ئاڵە کۆڵ گیایەکی ئەستە یا پیاو خۆراکی.

هەڵە کە: سەنگ گرە ڕەندایست شکاری.

هەڵە کەت: بڕۆنی، حەرە کەت هەڵە کەت هرکت.

هەڵە کەسەفا: هەڵە کە نگا: هەڵە کە.

هەڵە گەڕ: گەڕەندی سەرگەردان وانگرد.

هەڵەلە: ۱) باڵۆرەلیدان بە گەڕۆ ۲) ئەی بەردانی سەگ ۱) هلهله؛ ۲) تحریک سگ.

هەڵهاڵی: ۱) میوەی باڵوبۆز گەیشتوو؛ ۲) پیری تەواو کەتەمت ۱) میوه رسیدهٔ نرم شده؛ ۲) پیر فرتوت.

هەڵهاڵین: ۱) باڵوبۆز و زۆر گەیشتنی میوە؛ ۲) لەبین بان لەناقەت کەوتن. (زوربان بۆن ۱) رسیدن و نرم شدن میوه؛ ۲) پیر شدن و از کار افتادن.

هەڵەم: جۆگەی زۆر چڕ و سەخت، هەڵەموت، تەڵەموت، هەزار پەهەزار ۱ کوهستان صعب العبور.

هەڵەم: ۱) تەمەوتی هەر زەی ئەرز؛ ۲) هۆشی ئەرز کە چەند مەنگی درەخت و باغی وەرز ۱) بسیاری شکوفهٔ انگور؛ ۲) خوشه انگور با چند حبهٔ درخت و بقیه برز.

هەڵەمان: ۱) بەلامان شالاو؛ ۲) زەمەو ۱) حمله؛ ۲) خاکستر گرم.

هەڵەمارکەن: بەلامارەدان زاڵبو دەستدرێژکەر متعدی متجاوز.

هەڵەمتە: خۆراکی، مەت مقت.

هەڵەمتەچی: ۱) مەت خۆر؛ ۲) شەلاکی ۱) مقتخور؛ ۲) شارلاتان.

هەڵەم کردن: بەرەبی هەر زەی ئەرز ڕۆشی شکوفهٔ انگور از بسیاری.

هەڵەموت: زەوەو باغی زۆر سەخت، هەزار پەهەزار، هەڵەم ۱ کوه مرتفع صعب العبور.

هەڵەمور: زەمەو زەمەو خاکستر داغ.

هەڵەمکۆڵین: هەڵکەندن، سەرەنگری بۆن شکاندی خۆرین.

هەڵەمو: هەڵو ۱ نگا: هەڵو.

هەڵەموەان: هەڵەمەنەو ۱ نگا: هەڵەمەنەو.

هەڵەموگەن: هەڵکەزەو ۱ برگرداننده، زیر وزبر کننده.

هەڵەموگەران: هەڵگەڕانەو ۱ نگا: هەڵگەڕانەو.

هەڵەموگەڕانەن: هەڵگەڕانەنەو ۱ نگا: هەڵگەڕانەنەو.

هەڵەموگەڕانەنەو: هەڵگەڕانەنەو ۱ نگا: هەڵگەڕانەنەو.

هەڵەموگەڕیاگ: هەڵگەڕاوە ۱ نگا: هەڵگەڕاوە.

هەڵەموگەڕیان: هەڵگەڕانەو ۱ نگا: هەڵگەڕانەو.

هەڵەموهاوردن: هەڵهاوردنەو ۱ نگا: هەڵهاوردنەو.

هەڵەموەن: ۱) هەڵەبان؛ ۲) ئەرتی کە چەمەبان چەمەسەر ۱) سگ بسیار وانی کننده؛ ۲) کنایه از جاج.

هەڵهەلاف: هەڵالواد ۱ آبالوی کوهی.

هەڵهەلواڵە: ئاڵوباڵوی کێوی، هەڵالواد ۱ آبالوی کوهی.

هەڵهەمە: ۱) هەڵەلە، باڵۆرە بە گەڕۆ ۲) خراپە، نەشیاو ۳) بۆنی ناخۆش ۱) هلهلهٔ سگان؛ ۲) ناشایسته، ناشایسته؛ ۳) بوی بد و نامطبوع.

هەڵەهەڵ: فرسەت، دەرفەت ۱ فرصت حاصل است.

هەڵەهەڵ: قسەی بەهەڵەهەڵ ۱ سخن گفتن با شتاب.

هەڵ هێن: ۱) پشتەکەر؛ ۲) هێلکە بەموجەکە کەر ۱) ۱) پشتکننده؛ ۲) آنکه موجه از تخم به عمل آورد.

هەڵ هێنان: هەڵهاتن ۱ نگا: هەڵهاتن.

هەڵ هێنجان: بە دەفر کە ئاو هەڵ کێشان ۱ آب برکشیدن.

هەڵەیی: هەڵە کاری ۱ ۱) انحراف؛ ۲) اشتباه.

هەڵی: ۱) حەڵی، ئەی (کوڕەهەڵی وانا: ئەی کوڕی)؛ ۲) تۆ (بەو)؛ ۳) ئاوەکە، مەموکەیەک ۱ ۱) ناحی؛ ۲) ذوب شده؛ ۳) یعنی، لختی.

هەڵی: زۆرلێکەر، هەڵیەت ۱ پرنگاه صعب العبور.

هەڵی: ۱) ڕاکەد؛ ۲) ڕاکەیت؛ ۳) کە جاسان بیاری بد؛ ۴) بڕە بۆ (کەسەکەر بۆم هەڵی باسەسە)؛ ۵) هەڵیر بۆ بگە؛ ۶) نەوایی (ئەبێ جیدەی هەڵی جا مۆری بەکا)؛ ۷) ئەڕ سواری مەوبە بۆ (کەبری ئی هەڵی بەوکارو باسەرە) ۱ ۱) بگریز؛ ۲) بگریز؛ ۳) طلوع کند؛ ۴) پشیمان شود؛ ۵) جمع برآید؛ ۶) جفت برآید؛ ۷) گفتن بر عادیه سوار شود.

هەڵیان: ۱) توانەوە؛ ۲) هەڵاتن کە ئەمڕۆ ئاریچە بە هەڵی ۱ ۱) ذوب شدن؛ ۲) فرار در جنگ.

هەڵیب: هەڵیب، فریوس، ڕەوا ۱ جائز، روا.

هەڵیت: ۱) شتی بێ قیمەت، خرتەو پرت؛ ۲) قسەی بێ مانا (هەڵیتەو پەلیت ئەوان) ۱ ۱) آت و آشغال، خرت و پرت؛ ۲) سخن بی معنی، چرت و پرت.

هەڵیژ: کاریژ، گیایەک ۱ گیاهی است.

هەڵیژگ: هەڵیژ ۱ نگا: هەڵیژ.

هەڵیز: ناوبند، جەق ۱ مرکز.

هەڵین: کا، پۆش ۱ کاه، خس.

هەڵین: مەتەکە ۱ مشکله.

هەڵیزەرە: تەتەکەرە ۱ ملخی است سیاه.

هەڵیس: پشکە گیا، پۆش، هەڵیز ۱ خس، علف خشک.

هەڵیسکان: خلیسکان ۱ نگا: خلیسکان.

هەڵیسە: ۱) هەڕەسە، کەتەکەلە؛ ۲) باڵۆ ساواز ۱ ۱) خلیسه؛ ۲) پلو بلغور.

هەڵیل: بۆرەی هەڵوایە کە ئۆتاوی وشکەوەبوە، هەڕیز ۱ توخی حلوا.

هەڵیلە: پیری داریکە کە هێندەسان دەرۆن زەنی و ڕەزی هەبە بۆ دەرمان، دەبێ ۱ هلیله.

هەڵیماو: شۆرباوەرتجی بێ زەڵ ۱ سوپ برنج بدون چربی.

هەڵین: ۱) بڵندکە؛ ۲) بە؛ ۳) لابە؛ ۴) توانەوە، (بەهاری بەفر دەهەڵێ) ۱ ۱) بلندکن؛ ۲) پاش؛ ۳) کنار برو؛ ۴) ذوب شدن.

هەڵین: هەڵدەبە، لاکرە (جاری هەڵین، بەرا هەڵین) ۱ بالازن.

هەڵین: ۱) بڵندکە؛ ۲) ڕاکەن، هاڕەوەن ۱ ۱) بلندکن؛ ۲) فرار کنید.

هەڵێنان: هەڵهێنان ◻ نگا: هەڵهێنان.

هەڵێنانەوە: ١) کوڵاندنەوەی دۆی مەشکەو تراوی پەنیر؛ ٢) دوای پشکنینی دۆز، بەسانا قەزەنم کردنەوە؛ (ئێمە هەڵێنانەوە!؛ ٣) پشت کردنەوە؛ (هەنگاو هەڵێنانەوە!؛ ٤) برینی پارچە بۆ دروێی جل؛ (ئیشەکی دەریکە هەڵێنەوە!) ◻ ١) جوشانیدن دوغ و ئاو پنیر؛ ٢) پش از پیشنهاد شدن؛ ٣) به معنی جبران کردن؛ ٤) بازسرەاشتن و بلند کردن؛ ٥) برش دادن پارچه برای دوختن لباس.

هەڵێنایش: تواندنەوە، ئاوانەنەوە ◻ ذوب کردن.

هەڵێنجان: هەڵهێنجان ◻ آب برکشیدن.

هەڵێنگ: ١) قاڵ راکردن؛ (هەڵێنگەدا!؛ ٢) دەڵینگی دەرین ◻ ١) دن دویدن؛ ٢) پاچهٔ شلوار.

هەڵێنگدان: راکردن، غاردان ◻ دویدن.

هەڵێنگدە: غاردە ◻ بدو.

هەڵێنگدەر: کەسێ کە غار بە ئەسب دەکا ◻ سوارکار.

هەڵیە: ١) گەلیک؛ ٢) لەسۆچێکەوە ◻ ١) اندکی؛ ٢) از گوشه‌ای.

هەم: ١) مرزی وشەی نیو، لە بۆر بەشداریا؛ ٢) وشەی دوبارە؛ (هەم هاتەوە!؛ ٣) بۆی بەشداری، هاو، هام، تام؛ ٤) پێش یادانەوە، (ر. ش.؛ ٥) ئەمانەت؛ ٦) وەك، راستەوەك؛ (من ئەو دیت هەم بازرگی وانا؛ وەك خەڵکی شار وایە) ◻ ١) هستی؛ ٢) باز دوباره؛ ٣) حرف اشتراك هم؛ ٤) حرف عطف؛ ٥) حتی؛ ٦) کاملا مشابه.

هەما: ١) هنا، هەروا، تیتر تاوا؛ ٢) ئەم ترێکانە؛ (هەما ئەو دیت چاوا جی دیە!؛ ٣) ئەوسا؛ ٤) تیتر؛ ٥) هێشتا، هێشتا ◻ ١) این طور؛ ٢) در این ترتیب‌ها؛ ٣) آنگاه؛ ٤) دیگر؛ ٥) هنوز.

هەمار: هەنبار ◻ انبار.

هەماراو: هەنباراو ◻ آب انبار.

هەمار کردن: هەنبار کردن ◻ انبار کردن.

هەمارەیۆ: هەمارەیۆ ◻ پوسیده در انبار.

هەماز: ١) ئەنالدان؛ ٢) ئاوازەندال ◻ ١) زهدان؛ ٢) جفت نوزاد.

هەمال: ١) کۆڵهەڵگر بە پێ، هەمبال، هەنبال، هەمبار؛ ٢) هەمایەڵ، نوشتەی دەبەرگ گیراوی دەلاشان کراو؛ ٣) فایشکە بەکورتانەو شۆڕبۆتەوە ◻ ١) حمال؛ ٢) دعای نوشتهٔ حمایل شده؛ ٣) تسمهٔ آویزان به بالان.

هەمالکی: وەك هەمبالان ◻ مثل حمال.

هەمالیا: مرزی هەمبالی ◻ مرد حمالی.

هەمان: ١) هەر ئەو؛ ٢) گشتیان؛ (هەمان بنە!؛ ٣) هەمیان؛ ٤) ئەوان وەك ◻ ١) همان؛ ٢) همگی؛ ٣) آنان؛ ٤) عیناً.

هەماندن: کردنەبەیاوان، فڕۆغ کردن، قەدەغە کردن ◻ قدغن کردن، ممنوع کردن.

هەمانگی: بەهانەوە، دوبەدلا ◻ بسیار به آهستگی.

هەمانە: ١) لامار، هەڵمەت، تاڵەدەمن؛ ٢) هەسان ◻ ١) دارایی؛ ٢) انبان.

هەماواز: هاوبەش ◻ هم‌قول.

هەماوەز: دە بەتڕازدی بەهۆڵدا ◻ همدانش.

هەمایل: ١) قایشی شمشێر بەخۆوە هەڵواسین کە بەملی دەکەن؛ ٢) نوشتەی دەبەرگ گیراوی بە پێن دەمل کراو ◻ ١) تسمهٔ حمایل کردن شمشیر؛ ٢) دعای نوشتهٔ حمایل شده.

هەمبا: سوباو ◻ آبدانه.

هەمبان: هەمیان، هەمبال، بەکۆی کەل‌وپەل لە مال یان لە دوکانا ◻ انبار.

هەمباز: هەوال، دۆست ◻ رفیق، دوست.

هەمبازی: هەوالی ◻ رفاقت.

هەمبازاری: ١) هاوبازاری؛ ٢) هاوڕێتی ◻ ١) همشهری؛ ٢) همنوطن.

هەمبازێری: هەمبازاری ◻ نگا: هەمبازاری.

هەمبان: هەمیان، هەمبان، هەمبان ◻ انبار.

هەمبانە: هەمبان ◻ انبان.

هەمبانەبۆریتە: هەمبانەیەکە لە چرووکی کەوتارادا دەکێن دەستیان لێ ڕوکردەوە هەرچی ڕیستوریانە تیایەوە بە دەستانەوە هاتوە ◻ انبان جادویی در افسانه‌ها که گویا محتوی همه چیز بوده است.

هەمبانە گۆریتە: هەمبانەبۆریتە ◻ نگا: هەمبانەبۆریتە.

هەمبز: هامبز، ئامبز، باوەش ◻ آغوش.

هەمبس: ١) جۆرێ بزمی گۆیی سۆر؛ ٢) دەحیلی تیبی گۆڕدراوی ئەنەهالاو ◻ ١) نوعی بز گوش قرمز؛ ٢) غلهٔ سیزدهم آورده.

هەمبەر: بەرانبەر، هەمبەر ◻ برابر، مقابل.

هەمبەلی: ١) لەسەر مەزهەبی ئیمام کەحمەدی حەنبەلی؛ ٢) مرۆڤێکی لە باڵا نۆرمەو ◻ ١) پیرو مذهب حنبلی؛ ٢) دارای وسواس در نظافت.

هەمبز: هەمبز، ئامبز، باوەش ◻ آغوش.

هەمبیزە: دوانەی ئاوڵ‌دوانەو جیلەك حەلی ◻ دوقلو.

هەمبا: ١) دەوڵەمەندی گوند؛ ٢) هاوسەف، هاوبینە؛ ٣) ئاوناو، هاوناو ◻ ١) ثروتمند؛ ٢) همپیشه؛ ٣) همنا.

هەمباری: ساناوی (کەم هەمباری بە دڵی) ◻ افتخار.

هەمپشت: هاوپشت، لایەنگر، دژداری بە کەس ◻ هوادار یکدیگر.

هەمپشك: هاوبەش ◻ شریك.

هەمپەیمان: هاوپەیمان ◻ هم‌پیمان.

هەمپیاڵە: هامپیاڵە، هاوپیاڵە ◻ نگا: هاوپیاڵە.

هەمت: زەل، داوەڵەمت، داخوازی، بەمێ زۆری لێ کردن ◻ داوطلب.

هەمتا: ساڵەکەی بە کۆڕ ◻ کرهٔ خر یکساله.

هەمتی: ١) دیسان، دوبارە؛ ٢) گەنمەکوتاو ◻ ١) دوباره، باز؛ ٢) گندم کوبیده.

هەمجوڵا: ١) جوڵانەی ئاڵو نەئاڵو؛ ٢) جوڵانە بەگشتی ◻ ١) تنو ویژهٔ کودك یا بیمار؛ ٢) تاب.

هەمخەو: هاوسەر ◻ همخوابه.

هەمدا: ١) حەمدا؛ ٢) وەستە، ڕاوەستە؛ (ئێ هەمدێ خۆ ئەز جوم!؛ ٣) بەزەی کەس، کەل ◻ ١) ستایش؛ ٢) ایستا؛ ٣) سنگ قبر.

هەمداودا: دەس بەجێ، هەرلەجێ، بێ درەنگ کردن، دەستەوەلەجێ ◻ فوراً، بی‌درنگ.

هەمدژ: جەستە کەریکی جکۆڵە ◻ نوعی الاغ ریزجثه.

همەدەرد: هاوبەش، هاوبەش، هەبەش.

همەدەم: هاوەدەم، هەمدەم.

همەدیس: دیسانەوە، بارەوبارە.

همەدیسا: همەدیس، بارەوبارە.

همەدیسان: همەدیس، بار بەدوای بار.

همەدیسانەوە: همەدیس، بارەوبارە.

همەدیسەر: همەدیس، بارەوبارە.

همەرا: ۱) یەکەوە، ۲) هاوری، ۱) ناهەم، ۲) هەراه.

همەران: ئامران، ئامی، ئەسباب، ئەرز.

همەران: ئاوران، هاوران، همران.

همەرایی: هاوئەمەلی، همراهی.

همەرز: هەرزی، هەرزی، ئەمرۆ، هارزی، گلاو.

همەرزکوچکیە: کرتیک، گلاوی وەشی.

همەرۆکە: گوندیکی کوردستانە لە لای سنە، نام دەی است.

همەرەنگ: هاوڕەنگ، همرنگ.

همەزا: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کرد، لە روستاهای ویران شدۆ کردستان توسط بعثیان.

همەزان: هەمەزان، همەزل.

همەزاغا: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد، روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

همەزاڵە: بەبارەکی باوباغ، خانەی چۆلی باغ.

همەزن: هەمدن، جیگە کەریکی کوریەڵەیە، نگاه همدن.

همەزک: ناوی چیشتیکە لە ناو خەڵکی بوتان، نام غذایی است.

همەزمان: هاوزمان، همزبان.

همەزە: ناوە بۆ پیاوان، حمزە، نام مردانه.

همەزەبەگی: جۆرێ مازو، نوعی بازوج.

همەزەل: جۆرێ کایەی منداڵانە، نوعی بازی کودکان.

همەزیکی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد، روستایی در کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.

همەس: مەڕ و بزنی ڕەش و سوور، گوسفند و بز سیاه و قرمز.

همەسا: هاوسا، همسان، هەسا.

همەسال: هاوتەمەن، همسال.

همەسەر: زن بۆ مێرد و مێرد بۆ زن، همسر، هەمسەر.

همەسین: جۆرێ ڕەسەنی بزن، جۆرێ بزن، نژادی از بز.

همەشاری: هاوشاری، همشهری.

همەشیر: هاوشیر، همشیر.

همەگە: بۆ گەڵا، ئەم همەگە بارە لەکوێ بنێم، بسیار.

همەگە: هەمەگە، بسیار.

همەگەل: ۱) هەڵبژێر، خوا دروستی کردوە، ۲) هاوبەش، ۱) کائنات، موجودات، ۲) همراز.

همەگەلی: تێکڕای خەڵکی، هەمە، موجودات.

همەگین: هەنگرین، هەنگین، هەنگەمین، انگبین، عسل.

همەل: ۱) زنی (گژ)، ۲) بارهەڵگر، ۱) زن باردار، ۲) حمال، باربر.

همەڵان: ۱) دابەستە، بەزوان، ۲) هەڵاوی تۆ گوشت، ۱) بزوان، ۲) فربه.

همەما: ۱) هەرکە، ۲) هەر کەچی، ۳) هەی کەیا، (همەما تو ساغ بە نەو جەنەت)، ۱) هەرکە، ۲) فورا، ۳) فقط.

همەن: ۱) ئەی کۆکەیەت، ئۆزەوە، ۲) هاوبەش، هەمو، گشت، ۳) همو، گش، ۱) بزوش، ۲) ئەیها را دارج، ۳) همه، ۴) همهٔ آنها.

همەنڵک: کۆرپەی پێوەدی بە کسم، قەرەس باوەیە سنوری.

همەو: ۱) همیان، همیانە، ۲) گش، تێکڕا، گشت، تمام، ۱) انبان، ۲) همه.

همەوان: ڕەنگەریک کەوتوە، (تەم جوابیوە دە کەڵ زەمینەکە)، همواره، بەڕەنگی ناهەموار، ۱) مناسب باب.

همەوان: گشتیان، گشتان، همگان.

همەوانی: گشتی، بۆ هەموکەس، همگانی.

همەوتی: بە دەستی کەل، تێکڕایی، دستەجمعی.

همەوکی: بۆ کەوکۆڕی، تمامی، کاملاً، بەکلی.

همەولەك: ناوی باڵەوانێکی بەرۆکانە، پهلوانی افسانهی.

همەه: ۱) هەمو، گش، ۲) ئەوەم، ۳) ئەمە، ۴) بەڵام، بەڵان، ۱) همه، کل، ۲) دارج، ۳) ما، ۴) اما.

همەیەت: ۱) ئەزەوانی و سەبرکردن، ۲) سەبر و توانایی، ۱) کوریە بەرە همەیتی، ۳) بزوانی، (بە همەیتا خۆ دابە سەبرکی)، ۱) ۲) زورهیتان و بزانی، (همەیتا ئاقی ئەمرە)، ۵) بازیدە، ۶) پاراستن، ۱) نگاه کردن، ملاحظه، ۲) تعجب و تماشایی، ۳) باور، ۴) مدارو ترکو، ۵) کمانه، ۶) حفظ، نگهداری.

همەیتە: ملاحەزە بکە، بیر بزانەوە، توجه کن، ملاحظه کن.

همەیەت: وەفا، جاکە، ئەمەیاوەتی، ئەمەگ، وفا.

همەیەکاری: ۱) کەسێ کە دەیەوێ ئاژەڵ بزرە، ۲) کەسێ کە زۆر کاران دەزانێ، ۱) بانفوذ و قدرتمند، ۲) وارد به همه کار.

همەیەکەس: هەرکەس، هەرکەس.

همەیەگ: ئەمەگ، وەفا، وفا.

همەیەنوش: سەرجۆش، هەنجوش، مفرغ.

همەیەوت: ئاهەڵ، هەرخاو.

همەیەوەك: ناوی عەشیرەتێکی کوردە کە هەندێکیان لە لای دەوڵەتی عوسمانیەوە بۆ لیبیا دوورخراونەتەوە، نام عشیرهای در کردستان.

همەهەم: لە بارەی زۆرکاندا وانا، خورك، خوراکی در لهجهٔ کوردکاندا.

همەهەمە: هەراو هوریا، جەنجەڵ گوڕە، همهمه و غوغا.

همەی: گشت، همو، گش، همه.

همەیان: ۱) گشتیان، ۲) چەشنێکی لە مێش بۆ بارە ئەداهەڵگرن، ۳) هەسانە، ۱) همگان، ۲) کمربند چرمی برای حمل پول، ۳) انبان.

همەیر: هەلیر، خەیر.

همەیز: ئامێز، باوەش، آغوش.

همەیس: دیسان، دووبارە، باز.

هەمیسا: هەمیس [ئا] دوبارە.

هەمیسان: هەمیس [ئا] دوبارە.

هەمیسانەوە: هەمیس [ئا] دوبارە.

هەمیشە: دایم، بەردەوام، بێ‌ڕاوەستان [ئا] هەمیشە.

هەمیشەبەهار: گوڵێکە [ئا] گوڵ هەمیشە بهار.

هەمیشەوەوی: ژنێکە ڕۆژ مێردان دەکا [ئا] ژنێکە بەسوار شوهر کەت.

هەمیشەیی: بێ‌ڕاوەستان [ئا] هەمیشگی.

هەمیلا: ژنی سکڕ [ئا] ژن باردار.

هەمین: ١) بەستەر، شەبەق؛ ٢) خۆ بە کارەوەدان، پاش گوێ‌دەری کار؛ ٣) ناوە بۆ ژنان؛ ٤) بە تیکڕایی، هەموو، هەمی؛ ٥) تا ئێستە [ئا] ١) بەستەر، تبل؛ ٢) ڕۆژی کار، ڕۆژ؛ ٣) ناو (ژنانە)؛ ٤) هەمگان؛ ٥) هێشتا.

هەمینە: هەموویان، گشت، تەگشت [ئا] هەمگان.

هەن: ١) ئامێزەوان؛ ٢) کەسانێ بەوجوودەن؛ ٣) بوون، دارایی؛ ٤) بەشێکە بەواتای تەرپی: (هەنگڵە، هەنجیر، هەنار، هەڵی، هەناسە، هەنبان، واتە: جێگەی تەرپی)؛ ٥) هەن، هەیە، بەوجوودە [ئا] ١) هەیە، بوجوودە؛ ٢) کەسانی چین هەیە؛ ٣) دارایی؛ ٤) پیشوندی بە مەعنی تەرپی؛ ٥) ئەم ئامارە.

هەنا: ١) هەنیی، هەوەنی، حەنا؛ ٢) گەیشتن. (ئا دەست هەنا نەکا بالا بەرە)؛ ٣) بەرەوە: (هەت هەنا ئاوەدم)؛ ٤) هاتار بەتایی بردن؛ ٥) فریا (دەهەنا هاتار)؛ ٦) بەرەوەرد، تاوەها [ئا] ١) ترشەت تیری دەدا؛ ٢) دەسترسی؛ ٣) ئەوەن؛ ٤) پناه بردن؛ ٥) فریادرسی؛ ٦) ئەم ڕۆژ.

هەناڕ: نار [ئا] انار.

هەناران: دەگوندی کوردستان بەهۆی وێرانی کردن [ئا] نام دو روستای کردستان کە توسط بعثیان ویران شد.

هەناردن: ناردن، ڕەوانە کردن [ئا] فرستادن.

هەنارەنەوە: دوبارە، گەڕاندنەوە [ئا] بازفرستادن.

هەناردە: ڕەوانە کراو [ئا] فرستادە.

هەناردەی: ١) هەناردە؛ ٢) ناردن، ڕەوانەی کرد: (مەر بەسەت مەسەت هەناردەی ئەسەر یکی ڕۆژ و ڕۆژ / جوانەمەڕی بەسەتو بەحەفت بەدەی مەر وەک بەنگەوژ) [ئا] ١) فرستادە؛ ٢) فرستاد.

هەنارە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد [ئا] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەنارەی: ١) ڕەوانەکراو، ناردراو؛ ٢) بەرەنگی دەنکی هەنار [ئا] ١) فرستادە؛ ٢) بەرنگ دانهٔ انار.

هەناڕۆ: دارهەنار [ئا] درخت انار.

هەناسەبڕکێ: هەنگەبەنەی [ئا] نفس تنگی.

هەناسەبڕێ: هەناسەبڕکێ [ئا] نفس تنگی.

هەناسەبڕێی: هەناسەبڕکێ [ئا] نفس تنگی.

هەناسە: ئۆی کە گیاندار هەڵی‌دەمژێ و دەیدا بەدەرەوە مەر بەمەرایە دەژی، ژیان، ژینی [ئا] نفس، دم.

هەناسەبڕکە: هەناسەبڕکێ [ئا] نفس تنگی.

هەناسەبڕکێ: هەناسەبڕکێ [ئا] نفس تنگی.

هەناسەڕاو: خەنگاو [ئا] خفتەشدە.

هەناسەدان: بەهەس کشان [ئا] نفس کشیدن.

هەناسەدانەوە: بەهەس گەڕانەوە [ئا] بازگشت نفس، بازدم.

هەناسەدەرهێنان: بەهەس کشان، هەناسەدان [ئا] نفس کشیدن.

هەناسەسار: بریتی لە هاکەسەرو بەکەس [ئا] گناه از بیتوا و بیچاره.

هەناسەسوار: پشووسوار [ئا] تنگ نفس.

هەناسەکێشان: پشووان، بەهەس کشان، هەناسەدان [ئا] نفس کشیدن.

هەناسەهەڵکێشان: بەهەس هەنی دان، ناخ‌ڕاهاڵ کردن [ئا] آه کشیدن از غم.

هەناف: بەرۆن، هەرچی لەناو ڕگەیە [ئا] احشاء.

هەناف‌ڕەش: داڕیس [ئا] بدنهاد.

هەنایی: ١) ناو، جەرگوو ناو؛ ٢) وردە ڕزان، غیرەت [ئا] ١) احشاء؛ ٢) بهره، شجاعت.

هەنبانە: پشتی گۆڕاوی بۆ ڕۆژ مەز کە دەیکەنە دەفری شتومەک، هەناکە، هەمبان، هەمبانە [ئا] انبان.

هەنبانەبۆرینە: هەمبانەبۆرینە [ئا] نگا: هەمبانەبۆرینە.

هەنبانەگۆرینە: هەمبانەبۆرینە [ئا] نگا: هەمبانەبۆرینە.

هەنتش: بەڵام، بەڵێ، ئۆکە [ئا] ڕۆیاش.

هەنتش‌هەنتش: بەڵەیکە بەهرە دەبینی [ئا] ڕۆیاش بە تیغ توست.

هەنتەشی: ئەڕۆی، حوزۆی: (دەهەنتەشا وی دە ئەمر بەشیم بۆم) [ئا] حضور، محضر.

هەنج: ١) حوزی، دوریەتی، دورسانیکی ئایینی؛ ٢) کوڕەکێکە لە ئۆستیدا بۆ ئەوانەدانان هەن؛ ٣) ئۆگەوشتن [ئا] ١) توغی دوخت؛ ٢) تیره؛ ٣) گوهان شتن.

هەنجار: هەموار، ڕێگا: (ئەوینە ڕۆژ ناهەنجارە) [ئا] مناسب.

هەنجاڵ: ئامۆژن، ئەسپایی، جووت [ئا] خیش.

هەنجاندن: تەنجین، وردکردن بە تیغ [ئا] آنجیدن، خردکردن با تیغ.

هەنج‌کرێ: بەیەوەبەندان، گەیاندنەیەک، ئیکەگرکردن [ئا] بهم رساندن، بهم متصل کردن.

هەنجن: تەنجن، هەنج [ئا] آنجیدگی، خردشدن با تیغ.

هەنجلین: وردکردن بە تیغ، تەنجین، هەنجاندن [ئا] نگا: آنجیدن، نگا: هەنجاندن.

هەنجۆڵە: ئۆس هەرمی [ئا] تخم گلابی.

هەنجوورە: هەنگوورە، هەنگوور، ئەوارە، دەرەنگاو [ئا] عصرهنگام.

هەنجولەمرد: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ئا] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەنجە: ١) ئەوینی ئیکەهەڵبچران؛ ٢) ترازاندن [ئا] ١) محل تکافلگی و ازهم بازشدن؛ ٢) نگا: ترازاندن.

هەنجەت: هەجەت، جەڵب، بانو، بەهانە [ئا] بهانه.

هەنجەل: ئاڵام، بەهەڵ [ئا] اجل.

هەنجیر: هەژیر ◻ انجیر.
هەنجیرباو: میوەیەکی گەرمەسێرە، درێژوکەو بەتیکوڵ ناوکەی بەرەو سەرەوە، مۆر ◻ مور.
هەنجیرخۆرە: باڵندەیەکە فاڵی هەنجیرە ◻ پرندەای انجیرخوار.
هەنجیرە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەرەب کاولیان کردە ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەنجیرەجیرون: گوندەکانە لە کوردستان بەعەرەب وێران کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هەنجیرەسوورە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەرەب کاولیان کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هەنجیرەوەرە: باڵندەیەکە لە هەنجیرخواردنا ناوی کردوە ◻ پرندەای انجیرخوار.
هەند: ۱) بڕێک، بەشێک (هەندێ کەس سەیری؛ ۲) بڕێکی لە شتێرەی (ئەواردەکەی بێ کەلەم بردی لە هەندەمەندەم)؛ ۳) ئەوەندە ◻ ۱) اندک، بعض؛ ۲) کنایه از شرمگاه زن؛ ۳) آنقدر.
هەنداف: ۱) لای سەرو (گەیشە هەنداف گوند)؛ ۲) بەرانبەر، ڕوبەڕو ◻ ۱) بالاسر، طرف بالا؛ ۲) برابر، مقابل.
هەندام: بەندام، لەش، ئەندامی بەدەن ◻ اندام، اعضاء بدن.
هەنداو: هەنداف ◻ نگا: هەنداف.
هەندای: هەند، ئەوەندە ◻ آنقدر.
هەندایین: ئەوەندە، ئەوەندەی ◻ این قدر.
هەنەر: ئارامی، ئوقرە ◻ آرامش، سکون.
هەنەران: ئوقرە گرتن ◻ آرام شدن.
هەنەرخان: ئاگر، جەرگسوو ◻ احشاء.
هەنەرو: ۱) ژێری ماڵەوە، لەناوەوەی؛ ۲) ناو هەرشتێ ◻ ۱) اندرونی خانه؛ ۲) توی، داخل.
هەنەرۆ: سەرسۆ، هەڵاوێنە ◻ آلاکلنگ.
هەنەریان: هەنەران ◻ آرام گرفتن.
هەنەریای: ئوقرە گرتو ◻ آرام گرفته.
هەنەرێشن: گیایەکی باوەڕی گەلاپلنە، بۆ نەرمان بەشێ ◻ گیاهی است دارویی.
هەنەرێشە: هەنەرێشن ◻ نگا: هەنەرێشن.
هەنەرین: هەنەران، هەنەریان ◻ آرام گرفتن.
هەنەرین: جیایەکی بەناوبانگە ◻ نام کوهی در کردستان.
هەنەو: ۱) کەلەکردنەوە، جاکردنەوەی هەرشتێ؛ ۲) هۆزێکە هەیبەت لە کۆچەر و کۆچباردان، ئەیم ◻ ۱) سرشت؛ ۲) نام عشیره‌ای است کوچ‌نشین.
هەنەوە: هەند ◻ نگا: هەند.
هەنەوە: ۱) ئەوەندە؛ ۲) هەر ئەوەیە ◻ ۱) این قدر؛ ۲) فقط همین است.
هەنەوە: لاوە، دەرەوەی وڵات ◻ خارج از منطقه.
هەنەوەڵان: وڵاتانی دەرەوە ◻ کشورهای خارج.
هەنەوەسە: کەلەدان ◻ هندسه.
هەنەوەف: هەروەف، ئەیرەکە ◻ نیمهٔ کوچاند.
هەنەوەق: ئەوەیەی گیایەکە ◻ شبدر.
هەنەوەڵ: کەمبەڵ ◻ اندکی.
هەنەوەگۆ: ئەوەیەی هەنەوەق، گیایەکە بۆ ئەوەی ماڵات خۆشە ◻ شبدر.
هەنەوەگ: ڕەمبوک، ڕەشاڵە، دەمێنی پێچو کە شیری دایکی بەمێژ ◻ دهان‌بند بچهٔ دام برای جلوگیری از مکیدن پستان مادر.
هەنەوی: ۱) هەنی، شۆڕی، شەنی، هەنەش، بەهەش؛ ۲) زیاد، فرە ◻ ۱) عسل؛ ۲) بسیار.
هەنەوێ: ۱) هەنەوەڵە؛ ۲) لەنەوان ◻ ۱) اندکی؛ ۲) اینان.
هەنەوێک: هەنەوەڵە ◻ اندکی.
هەنەیبا: بەلەوەنەدە ◻ بوجمان، دوبرابر.
هەنەزار: هەزار، هازار، دەجەلان سەمت ◻ هزار.
هەنەزەل: گوزاڵەت، کاڵەکەمارانە ◻ هندوانهٔ ابوجهل.
هەنەژین: ڕاژان، ڕاکشان ◻ دراز کشیدن برای خواب.
هەنەسک: ۱) ترکەوەی بەکرباهوو؛ ۲) هەناسە ◻ ۱) سکسکهٔ گربه؛ ۲) نفس.
هەنەسکەبڕکێ: هەناسەبڕکێ، پشوسواربوون ◻ نفس تنگی.
هەنەسکەبڕێ: هەنەسکەبڕکێ ◻ نفس تنگی.
هەنەڵ: هەنەڵ، قەنەی بەکەنین ◻ طنز.
هەنگچی: قەنەبەر ◻ لوده.
هەنگوف: بەرانبەر لە هەستەنکا ◻ کاملاً باهم برابر، هموسان.
هەنگە: هانگە، هەناسەسواری ◻ هن هن کننده.
هەنگەهەناڵ: هەنگەی زۆر ◻ هن هن.
هەنگی: هەنگۆکە، هەندەاد ◻ اندکی.
هەنگیان: پشوسواری ◻ هن هن کردن.
هەنگ: ۱) مەنگەنگ؛ ۲) کرمێکە لە پستی ماڵانی بەرزە دەدا؛ ۳) بەرەو کەف؛ ۴) گۆمەڵکی زۆر؛ ۵) گژی و قیل و تەڵە کە؛ ۶) نان، دەلاق ◻ ۱) زنبور عسل؛ ۲) کرمی است آفت گاو که به پوست زند؛ ۳) جنس و سرون؛ ۴) تودهٔ بسیار؛ ۵) نیرنگ و حقه؛ ۶) نان و دلیری.
هەنگا: هەر ئەمە، تەنیا، تەنها، هەنگە، ئۆکە ◻ هوا کنون.
هەنگاڤتن: لەناماچدان، تەنگاوتن ◻ بهدف زدن.
هەنگاف: ۱) شەقاو، لۆق؛ ۲) بەم، کات، وەخت ◻ ۱) گام؛ ۲) هنگام.
هەنگامە: هەراو هوریا ◻ هنگامه.
هەنگانە: باخ لە هەنگف ◻ باغ ارباب از عسل.
هەنگاو: شەقاو، لۆق ◻ گام.
هەنگاوتن: تەنگاوتن ◻ به هدف زدن.
هەنگاوتان: بە هەنگاو بەرەوپێش چوون ◻ گام برداشتن.
هەنگاوهەڵێنان: هەنگاوتان ◻ گام برداشتن.
هەنگبان: فەڕان، گریکەر ◻ حقه‌باز.
هەنگبز: کەسێ کە هەنگف لە هەڵیف دەجێنێو ◻ عسل‌چین از کندو.
هەنگخۆرکە: ڕەنگزێڕە، ڕەنگانە ◻ پرندهٔ زنبورخوار.
هەنگخۆرە: هەنگخۆرکە ◻ پرندهٔ زنبورخوار.

هەنگدان: ۱) هەڵێف، پڵۆرە؛ ۲) پڵۆرەدان ۱) کەلوی عەسەل؛ ۲) ڕاگەیی نەسل جوان زەبور.

هەنگدۆز: کەسێ کە هەنگەنا دەگەڕێ تا بەیدای کات ۱ جەستوگر، هەنگەنا، جوڕیدەی نەسل نوێن زەبور.

هەنگف: هەنگف، هەسەل ۱ عەسەل.

هەنگفار: ئەنگۆری، سەرلە نێوارە ۱ عەسرهەنگام.

هەنگفین: هەسەل، هەنگف ۱ عەسەل.

هەنگفیۆک: گیایەکە ۱ گیایەکی ئاسا.

هەنگ کرن: ۱) نازکرن؛ ۲) فێڵ کرن ۱ ۱) نازکرن؛ ۲) حەقەبەن.

هەنگڵ: ۱) بن ساحەل؛ ۲) دەسکی دەفر ۱ ۱) زیر چەل؛ ۲) دەستەی ظرف.

هەنگڵەشەلە: لەسەر لاقیان ڕۆیشتن و لاقیان هەڵ گرتن ۱ ئالی لی ڕۆیشتن.

هەنگمین: هەنگف، هەنگفین ۱ عەسەل.

هەنگن: ئەنگۆ، ئەوە ۱ ئەوە.

هەنگوان: ۱) ئەنگوان، یەکسان؛ ۲) گیایەکە، هەنژ ۱ ۱) هەف هەژار کرن؛ ۲) گیاە ئەنجەدان.

هەنگوچلە: ئەنگوچلە، ئەوەندی ۱ ئەستێن بلند.

هەنگوچە: مێش خۆرە، ڕەنگاڵە ۱ پرەی زەبورخوار.

هەنگۆر: ترێ ۱ ئەنگور.

هەنگۆرە: هەنگفار، ئەنگۆرە ۱ عەسرهەنگام.

هەنگۆرە: ۱) جۆرێ گیاکەوتیان؛ ۲) مێشەنگوێی خراپ؛ ۳) ترێ ۱ ۱) نوعی ئەنگوت؛ ۲) زەبور عەسەل فلانی؛ ۳) ئەنگور.

هەنگوری: جۆرێ گەمە، دەگەڵ هەنگوری دەڵێن؛ (هەنگوری بەنگوری) ۱ نوعی بازی.

هەنگوژە: ۱) جەوی، جەوەی، دارو گیا؛ ۲) شیرەی گیای هەنژ ۱ ۱) ئەگ؛ ۲) شیرەی گیاە ئەنجەدان.

هەنگوست: ئەنگوست، قامک، تیل، یل، تلی، تلهی، کلک ۱ ئەنگشت.

هەنگوستیل: ئەنگوستیلە ۱ ئەنگشتری.

هەنگوستیلک: ئەنگوستیلە ۱ ئەنگشتری.

هەنگوڵ: ۱) هەنگڵ؛ ۲) پاچە ۱ ۱) نگا: هەنگڵ؛ ۲) پاچەی حیوان.

هەنگوڵستک: ئەنگوستیلە، ئەوستیلە ۱ ئەنگشتری.

هەنگون: هەنگف، هەنگفین، هەسەل ۱ عەسەل.

هەنگوێن: هەنگف، هەنگفین، هەسەل، هەنگوز ۱ عەسەل.

هەنگەبەزە: هەنگۆرە، ڕێشەنگوێنی دەغەل کە هەنگوێن ئاکا ۱ زەبوری عەسەل.

هەنگەچینە: هەنگخۆرکە ۱ پرەی زەبورخوار.

هەنگەڕەشکە: هەنگەبزە ۱ زەبوری عەسەل.

هەنگەژاڵ: ۱) هەڵێف، پڵۆرە؛ ۲) مێشەنگوێن لە قەڵشەمەیری ساحەدا؛ ۳) گوندێکە لە کوردستان ۱ ۱) کەلوی زەبور؛ ۲) گرەی زەبور عەسەل لە شکاف صخرە؛ ۳) ناو دێی لە کوردستان.

هەنگەژاڵە: هەنگ، مێشەنگوێن ۱ زەبور عەسەل.

هەنگەشەلە: هەنگەشەلە ۱ ئالی لی ڕاە ڕۆیشتن.

هەنگەشەلێ: هەنگەشەلە ۱ ئالی لی ڕاە ڕۆیشتن.

هەنگەلان: هەنگەژاڵە، جێگەی مێشەنگوێن لەشاخدا ۱ جای زەبور عەسەل لە شکاف صخرە.

هەنگەلاڵ: هەنگەلان ۱ نگا: هەنگەلان.

هەنگەماڵ: شانەهەنگوێن ۱ شانەی عەسەل.

هەنگەمین: هەنگف، هەنگفین، هەنگوێن ۱ عەسەل.

هەنگەوان: بەخێوکەری هەنگ ۱ پرورش دەندەی زەبور عەسەل.

هەنگەوچە: هەنگەچینە ۱ پرەی زەبورخوار.

هەنگەون: ئەوێنی، گەوێن ۱ ئەوێن.

هەنگەوی: گوندێکە لە کوردستان ۱ ڕووستایی لە کوردستان.

هەنگی: ئەوەندم، ئەوسا ۱ ئەندم، ئەنگاە.

هەنگێر: هەنگۆر، ترێ ۱ ئەنگور.

هەنگێزە: ۱) ئەوڵمی دەسکی خورج و جەوال؛ ۲) کەلی قەیسەر؛ ۳) بن کەلی قەیسەر ۱ ۱) دەستگرەی جوال و خورجین؛ ۲) بنسک قیسەر؛ ۳) زەرسک قیر.

هەنگێن: ۱) هەنگوێن؛ ۲) ئەوسا، ئەوەندم، هەنگی ۱ ۱) عەسەل؛ ۲) ئەنگاە.

هەنگێنی: ئەوسالە ۱ ئەنگاە.

هەنمو: ۱) ئەوە هەنمانی؛ (ئەوانە دەڵێن مەزەر زەمان نە ئەوە هەنمو)؛ ۲) ڕاسپاردەی بەخشانسا بیانسازین و بەدەست مانین؛ ۳) فەرمان بە دەست پێدانەکان ۱ ۱) ئەمە ئەوانە ڕا دارید؛ ۲) ماساز دان؛ ۳) ماساز بدە.

هەنێ: ۱) ئەم ئەندازە؛ ۲) ئەمە ۱ ۱) ئەم قەدر؛ ۲) ئەمە.

هەنێوکە: ۱) ئەهێز، ئێستە، ئەوە؛ ۲) وانک، وانیک، ئەشت، هەرامە ۱ ۱) ئەکون؛ ۲) ئەو جۆر.

هەنێون: ئەی سازین و ئەوە بەدەست مانین؛ (بنشت بە هەنوان بهەنو) ۱ ماسازەدان دارو بو بوست.

هەنێوێنی: وشەیەکی جادوگەرانەیە لە جیروکی کۆندا؛ (هەنوێنی هەنوێنی هەزیەی باشام بەنوێنی) ۱ کلمەی جادویی لە داستانەکانی کەدیمی.

هەنوێ: هەنگۆر، ترێ ۱ ئەنگور.

هەنوین: هەنگوێن، هەنگف ۱ عەسەل.

هەنە: ۱) هەڤی؛ ۲) هەمانە، دڕیە؛ ۳) هەن، ساون؛ ۴) هەنە، هونە؛ ۵) دارکی تەسوڕ لە دەسگای تەوردا ۱ ۱) هەو؛ ۲) دارید؛ ۳) هەنە؛ ۴) حنا؛ ۵) وسیلەی چوبی لە دارقالی.

هەنەدر: ۱) هەرتەن؛ ۲) دەرەوە ۱ ۱) هەر؛ ۲) بیرون، خارج.

هەنەدران: هەندەران ۱ کشورەکانی خارج.

هەنەزا: زاوی هەڤی ۱ هەروزاە.

هەنەزاگ: هەنەزا ۱ هەروزاە.

هەنەزاڵە: هەنگ ۱ زەبور عەسەل.

هەنەڤی: ۱) مرشکاوی، باڵندەیەکە لە نیوەی مراوی؛ ۲) بەزەوی مەزەبی شیعەی ئەبوحەنیفە ۱ ۱) پرەیەکی لە خانوادەی مرغابی؛ ۲) پیرو مذهب ابوحنیفه.

هەنەك: ۱) هەنگاو، هەنگ، قسەی گاڵتەو گەپ؛ ۲) چەنە ۱ ۱) طنز.

شوخی؛ ۲) جانە.

هەنەکچی: قسەخۆش، گاڵتەچی ◄ شوخ و لوند.

هەنەکە: هەندەکۆ، شەوەندر ◄ شیدن.

هەنەکی: گاڵتەچی، هەنەکچی ◄ شوخ و لوند.

هەنهۆ: ۱) هەر ئێستا؛ ۲) دەستبەجێ ◄ ۱) هم‌اکنون؛ ۲) فوراً، بی‌درنگ.

هەنهە: هەنهۆ ◄ نگا: هەنهۆ.

هەنەهەنێ: دەڵەمەڵان ◄ نزاع لفظی، مشاجره.

هەنەهەن: تەقەنج، هەنانەسواری ماسۆ ◄ هن‌هن خنده.

هەنی: ۱) شەقی، جەهەن، شەمی، شۆنی؛ ۲) ڕۆژی ئەمڕۆ و ئەڕۆ؛ ۳) ڕۆژانی، جوومەد، هەمیی؛ ۴) ئێستاش، تاکێستاش؛ ۵) ئێستا، ئەمڕۆ؛ ۶) ئەمڕۆ، ئەمکات؛ ۷) تۆبکی، ئەمنی، ناوچاوان؛ ۸) کاتی، سەرچاوە؛ ۹) بازنگە، هەنیکە؛ ۱۰) بنر، زیاتر ◄ ۱) هنوز؛ ۲) هنیه و هم‌اکنون؛ ۳) آینده؛ ۴) هنوز؛ ۵) دیگر؛ ۶) ناگهانی، یکهو؛ ۷) پیشانی؛ ۸) هنگام؛ ۹) انگشتر؛ ۱۰) بیشتر.

هەنێ: ناوەڕا ◄ اندرون.

هەنیسک: ڕۆگەڕی بەگریانەوە، خەسک ◄ ناله گریه.

هەنیشخ: ئاڵیشک، هەنیشک، جوبکەی شوان ڕەنجو قوڕ ◄ آرنج.

هەنیشک: ئاڵیشک، هانیشک ◄ آرنج.

هەنیشکە: ئاڵیشکە ◄ لولهٔ ڕاڕوی.

هەنین: هەنۆن، پێداساوینی مەڵهەم ◄ ماساژدادن دارو بر پوست.

هەنێن: بەوجۆرە، لایەکی، ئاواتاوای ◄ این طور.

هەنیە: ئێستا، ئەمڕۆ، ناوچاوان ◄ پیشانی.

هەو: ۱) ساڵ، کەرەت، هەڵ؛ ۲) هەر، تەنیا، بەس، جیاتا، (تەنیا ئەمە دەمەوێ و هەو ئەوەی دەمەوێ، دوو قیشەم لایەو هەوا؛ ۳) ئەو، هۆیە؛ (هەوەو کەسێ ئەیە)؛ ۴) وشەی سەرسان بۆ زیان؛ (هەو ئەیم!)؛ ۵) گەڕانەوە؛ ۶) قیژ، جیە؛ ۷) گیژ و ژوخ؛ ۸) وشەی ڕاوکەران لە جەنگەی ئەچو دانەمەز؛ (هەوی لێ کرد)؛ ۹) سەلاق بەلامان؛ ۱۰) ئەوەی لە ئەسامی لەش؛ ۱۱) شەنجین لەهەوا؛ خەون؛ ۱۲) جەو، ئوسن؛ ۱۳) ئەجەنین، کەن ◄ ۱) بار، دفعه؛ ۲) بس، همین؛ ۳) او؛ ۴) حرف تعجب؛ ۵) بازگشت؛ ۶) بازی، جیغ؛ ۷) ریم و چرک زخم؛ ۸) نگه کلام شکارچیان هنگام تعقیب شکار؛ ۹) جیغ؛ ۱۰) لمس بدن اعضاء بدن، قلع شدن؛ ۱۱) خواب دیدن، رؤیا؛ ۱۲) خواب؛ ۱۳) جنین.

هەوا: ۱) باڵ، پێ؛ ۲) بڵندایی کە زەوین بەرزتر؛ ۳) عاسمان؛ ۴) ئەستێرە ئاسمە؛ ۵) قەن، بادی هەوایی، دەمیە؛ ۶) فامی گۆرانی؛ (هەوایەکی خۆشمان بۆ بڵێ)؛ ۷) گیژ، زوخاو؛ ۸) کەم؛ (هەوایەک لامان دانیشە، هەوایەک گەورەبەرە)؛ ۹) باکردن، تەمشوورەوەن ◄ ۱) باد؛ ۲) جو؛ زمین؛ ۳) آسمان؛ ۴) اشتیاق و آرزو؛ ۵) تکبر؛ ۶) آهنگ ترانه؛ ۷) ریم و چرک زخم؛ ۸) اندک؛ ۹) آماس.

هەواڵبۆن: لەڕەوەی هەوارو خاوەن بڵند ◄ کنایه از دیوار و خانهٔ بلند.

هەواڵبۆن: لەکارکەوتنی تەندرووستی لەشی ◄ ازکارافتادن عضوی از اعضاء بدن.

هەواڵبیو: ئامرازی خاوەنی هەندێ سیفەتی باش ◄ باتسج.

هەواجیو: ڕەگی داریکە بۆ دەرمان دەشێ ◄ ریشهٔ درختی است که مصرف دارویی دارد.

هەواخوا: دڵدان، لاگر ◄ هواخواه.

هەواخۆن: کوێ لە دیوارەوا بۆ پاقانەی ئاوەڵانە ◄ بادگیر.

هەواخۆش: جێگەی سازگار ◄ جای خوش آب وهوا.

هەوادان: ۱) تەقیندان، هاشتن؛ ۲) بەدەستەبەر، بادی هەوا بەدەر؛ ۳) جێگەی هەواخۆش؛ ۴) لاگر، هەواخوا؛ ۵) دوبەدەلی بە کەس و ڕۆح ◄ ۱) عاشق؛ ۲) متکبر؛ ۳) جای خوش آب وهوا؛ ۴) طرفدار؛ ۵) ریم و چرک قُمل.

هەوادان: هەواداش، بەرەوژۆر ئاوەتن ◄ پرت کردن به بالا.

هەوادایش: هەواداش ◄ پرت کردن به بالا.

هەوار: ۱) هاوار؛ ۲) وار، ڕۆژان، زستانەوار ◄ ۱) فریاد؛ ۲) ییلاق.

هەوارچۆن: ڕۆشتن بۆ زستانەوار ◄ ییلاق رفتن.

هەوارچی: کۆچەر، خێڵەکی، ڕەوەند ◄ ییلاقرو، کوچ‌نشین.

هەوارکەمن: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاوانان کرد ◄ روستایی در کردستان که بخاطر آن را ویران کردند.

هەوارکردن: ۱) هاوارکردن؛ ۲) چوونەکوردستان ◄ ۱) فریادزدن؛ ۲) رفتن به ییلاق.

هەوارگە: وارگە، جێگەی ژیان لە کوردستان ◄ خیمه‌گاه در ییلاق.

هەواری: ۱) ئەی هاوار؛ ۲) ناوی هەوایەکی گۆرانیە ◄ ۱) ای داد؛ ۲) نام آهنگی است.

هەوارە: ۱) هاوار، بڕینەوەکە بۆ بەدەستهێنان بە خەڵک لە ئەی هەوارە!؛ ۲) ئەلیکە، هەوایەکە ◄ ۱) به داد برسید؛ ۲) آهنگی است.

هەوارەیەزرە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاوانان کرد ◄ روستایی در کردستان که بخاطر آن را ویران کردند.

هەوارەیی: گوندێکە لە کوردستان ◄ نام دهی در کردستان.

هەوارەکەون: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ◄ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بختیار.

هەواری: جاڕی ڕۆژ گەورە ◄ خیمهٔ بزرگ.

هەواکەرن: ۱) ماسینی لەش، تەمشوورەوەن تەندام لە تەخوشی؛ ۲) ئۆرکەستە ڕۆژانە بلوور و تامرازی تر ◄ ۱) آماسیدن اعضاء بدن؛ ۲) دمیدن در آلات موسیقی بادی.

هەواکێشان: باکردن و تەمشوورەوەن بریی ◄ آماسیدن زخم.

هەواگا: جێگەی بڵندی سازگار ◄ جای بلند خوش آب و هوا.

هەواڵ: ۱) هەمیر؛ ۲) ئاواڵ، دۆست؛ ۳) چۆنایەتی حاڵ و ئەحواڵ ◄ ۱) خبر؛ ۲) رفیق؛ ۳) احوال.

هەواڵپرس: ۱) هەمیرپرس؛ ۲) کەسێ کە حاڵی بەکێ دەپرسێ ◄ ۱) جویاشدن خبر؛ ۲) احوالپرسی.

هەواڵپرسی: ۱) پرسینی هەمیر؛ ۲) پرسینی حاڵی کەسێ ◄ ۱) جویای خبر؛ ۲) احوالپرسی.

هەواڵپرسین: هەواڵپرسی ◄ نگا: هەواڵپرسی

هەواڵدەر: هەڵهێنەر، هەڵگر، هەڵگرەر
هەواڵ مەداڵ: پەرەی مەداڵدان، پەرەی هەڵگرتن، هەڵگرتن، پەرەی
هەواڵە: ١) هەواڵە، ئاردێکی بارە بە پوستەوە ٢) پەرهەمێکی پەنیر بە تەجەرە
[ف] ١) حوالە ٢) بانک
هەوان: ١) هەستان، هەڵستان ٢) ڕەسەن، سەڵت، سالە، بێ‌ماڵ [ف] ١)
ئەبان ٢) مەجرۆ، بێ‌خانمان
هەواناس: بەسەر لە جلوبارەکی کەش‌دا [ف] هواشناس
هەواناسی: بەسەری لە بارەی کەش‌دا [ف] هواشناسی
هەوانە: ١) ئاوانە، مەقەد ٢) بەهۆرگەی، بێ‌فایدە [ف] ١) مفت، رایگان
٢) بیهوده
هەوانەچی: ئاوانەچی [ف] باج‌ستێن، باجگر، باجخور
هەوانچە: هەبانۆکە [ف] انبانچه
هەوانە: هەبانە [ف] انبان
هەواوان: گوندێکە کە گۆڕستان بەهۆی ڕووداوی کردە [ف] از روستاهای
ویران شدهٔ گورستان توسط بختیان
هەوای: لاسا [ف] تقلید
هەوایش: پێکەنین، کەن، پێکەنین، هەمە [ف] خنده
هەوای‌ما: (ڕاوی لێمە [ف] زبان ما
هەوایی: ١) تەقەساری کەوڵدار، شێت‌بۆگ ٢) بەهۆی (الاحاده ٣)
کەلەلایی و گوێ‌بەدەر [ف] ١) عاشق والیه و شیدا ٢) طبقهٔ بالایی
ساختمان ٣) دیگ
هەویۆن: تیر، هەڵەتەوە [ف] بکاره، رمی، رمش بی‌بازگشت
هەویەر: پەری، مەقەد، هاسەر [ف] آبشر
هەوت: حەفت [ف] هفت
هەوتا: هاوار، ئاوات [ف] همت
هەوتاش: سەروکی تەشەکەر [ف] سرکشیده
هەوتاشیش: بوێری، ئازایەتی [ف] شجاعت
هەوتای: حەفتێ، حەفتا [ف] هفتاد
هەوتایی: حەفتایی [ف] هفتاهی
هەوتسەی: حەوتسەت [ف] هفتصد
هەوتشەک: گێشەپاک کە خۆڕایی بۆ کۆچکا ئەزدکەن، دەفری گێشتی
خۆراکی سەیان [ف] ظرف گلین ویژهٔ خوراک سگ
هەوت‌لا: حەوتلات، حەوتڵاس [ف] لگا: حەوتلات
هەوتن: هەوتەم [ف] هفتم
هەوتۆیش: بەسەرهاتی ناخۆش [ف] پیشامد ناگوار
هەوتە: هەفتە، حەوتو [ف] هفته
هەوتیس: حەفدە [ف] هفده
هەوجاز: ئاسۆ، کەمیابی جۆت [ف] خیش
هەوجەد: حەوجەد، نیاز [ف] احتیاج
هەوجەدار: ئاتاج، دەسکورت [ف] محتاج
هەوچی: قەبان، دەستبڕ [ف] ناوزن، حقەبان
هەوخستن: ئاڵاک کۆکردنەوە، کردنەپاک [ف] دورهم جمع کردن

هەود: ١) ڕکە، بێرکی، هەڤەن ٢) حەوز [ف] ١) قفس ٢) حوض
هەودا: ١) ئاو، ئاڵ، داو ٢) چەند وشەیەک کە بە یەک هەڵنانە دەکوترێ [ف]
١) نان، بارنج و موی ٢) کلامی که با یک نفس گویند
هەودان: بەلامارەدان [ف] حمله کردن
هەودەن: هەڤەن، ئەکەر [ف] همدیگر
هەودەگ: هەود، ڕکە، بێرکی، هەڤەن [ف] قفس
هەودەل: ١) شوێنێکی لە وردەساواو و تاڵ بۆ جێگای تاڵەڕاو ٢) داڕۆکەی
ئەرمی سەری مۆشەک، ئەبەدۆر [ف] ١) حوض آب برای گاو (آلو) ٢)
چوب بنه
هەوز: ١) مێزی زۆر بەرزەوەبۆگ کە باڕانی لێ دەڕژێتەخوار، سەوز ٢)
شتەکەی زۆر ئەرمی کۆرکوتە بۆ دەستەو جاوتنەن کە بە کەفی
شایەوەنەوە دەگەیەنێ ٣) گۆمی خۆڵ ٤) مێرگۆڵەی بچوکە لە
توانی جیاوا [ف] ١) آبی ٢) ابریزه، امخنج ٣) گودال عمیق ٤)
مرغزار کوچک در کوهستان
هەوز: تیر باز، دەفری سوالەتی [ف] ظرف سفالی
هەوز: هەنگوڵ، ترێ [ف] انگور
هەوزا: برچی، برسی، تۆڕ [ف] گرسنه
هەوزاز: ڕکە، بەرەوژوورە [ف] سربالایی
هەوزاڵ: هاوڕان، هەمڕاز [ف] همراز
هەوزاڵی: سەربەرەوژوور [ف] سربالایی
هەوزامان: بەڵەدەنگی شاعاری و چرە لای باوەو سەربەشاری سەنی
کوردستان [ف] منطقه‌ای کوهستانی در کردستان ایران
هەوزامانی: ١) خەڵکی هەوزامان ٢) شێوەی کوردی هەوزامان [ف] ١)
اهل منطقهٔ «هەوزامان» ٢) لهجهٔ کردی «هەوزامان»
هەوزامی: ١) خەڵکی بەڵەدەنگی هەوزامان ٢) شێوەیەکی تایبەتی لە
زمانی کوردیدا [ف] ١) اهل منطقهٔ «هەوزامان» ٢) لهجهٔ کردی
اورامی
هەوزان: ١) هەڤڕان، سەیران، ئەسپەیدان ٢) ئاسمانی بەهەور [ف] ١)
سیدان چمان ٢) آسمان ابری
هەوزایی: ١) برچیتی، برسیایی ٢) ئاسمانی بەهەور [ف] ١) گرسنگی
٢) آسمان ابری
هەوزبەرد: میوەو دەغڵێ کە لە هەوز زیاتر دەبێ [ف] میوه و غلهٔ ابرنده
هەوزبەرد: هەوزبەرد [ف] میوه و غلهٔ ابرنده
هەوزبس: دارێ هەزهەز [ف] درخت عرعر
هەوزک: هەوز، تەو شتەئەرمەی کوڕ کوتە کە بۆ تست‌شوتن دەکارەدەگرێ
[ف] ابراسطنجی
هەوزگەر: تیر بازگەر، کەسێ کە دەفری سوالەت چێدەکا [ف] سفالگر،
کوزه‌گر
هەوزنگ: بریسک [ف] دوکارە پشوچینی
هەوزوبا: جۆرێ بەری دارمازو [ف] نوعی ثمر مازوج
هەوزوهەلا: ڕۆژی باڕانی و هەوز [ف] هوای بارانی و ابری
هەوزە: ڕەنگی سوزەمەنی [ف] رنگ سرمه‌ای

هەورەبان: ۱) پلەکانی سەرەبانی‌ئەوشتراو بۆ چۆلە سەربان، کۆمایع؛ ۲) ڕۆژی چکۆلە لەسەربان بۆ کەل‌وپەل [ق] ۱) ڕاو پلەی سەربەشەد تا پشت‌بام؛ ۲) ئاتاق گوچك بر بام خانە.

هەورەبروسکە: بروسکەی هەور [ق] ڕعد وبرق.

هەورەتریشقە: هەورەبروسکە [ق] ڕعدوبرق.

هەورەمیش: تاوریشم [ق] ابریشم.

هەوری: ۱) پارچەیەکی تاوریشمی تاسکە بۆ سەرپێچی (تاوی ڕۆیەتە بەکاردێ)؛ ۲) هەوری دەستی‌ئەوڕین، هەور؛ ۳) هەفۆری، تیری، بەگەی دوسالەو بالاتر، هەفۆری؛ ۴) دنیای بەهەور، بەساو [ق] ۱) پارچەی ابریشمی کلافی؛ ۲) ابرمردم، ابراسفنجی؛ ۳) تکە، شاك؛ ۴) آسمان ابری.

هەوری: ۱) جیایە لە کوردستان؛ ۲) ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ق] ۱) نام کوهی است؛ ۲) روستایی در کردستان کە بەهۆی آن را ویران کردند.

هەوریّ: ۱) هاوڕێ؛ ۲) هەوان [ق] ۱) همراه؛ ۲) رفیق.

هەوریبارانی: هەوری کە باران دەبارێنێ، هەوری بڕ [ق] ابر غلیظ و بارانی.

هەوریبارانێ: هەوری کە باران دەبارێنێ [ق] ابر غلیظ و بارانی.

هەوریتەڵك: سۆکەڵەهەور [ق] ابر رقیق و مختصر.

هەوریڕەش: هەوری بڕ و توند [ق] ابر پرپشت و غلیظ.

هەوریس: داری عەرعەر [ق] درخت عرعر.

هەوریشم: هەورەمیش، تاوریشم [ق] ابریشم.

هەوریشە: کەوشەك، هەوری، کەوشەك، کیرۆشك، هەوری [ق] خرگوش.

هەوریشگ: ۱) تاوریشگ، بڕیشکەتاو؛ ۲) بریشگ، هەورەنگ [ق] ۱) شراره؛ ۲) دوکارد.

هەوز: ۱) سەوز، کەسك؛ ۲) حەوز، بڕکە [ق] ۱) سبز؛ ۲) برکه.

هەوزەك: ئامالّ کەسك، ئامالّ سەوز [ق] سبزفام.

هەوزین: کەسکایی، سەوزایی [ق] سبزینگی، سبزرنگی.

هەوزینگ: تاویلکەدان، گیایەلاو [ق] دم برگ.

هەوس: فێربوون، ڕاهێنان، هەفوت [ق] تعلیم، یادگیری.

هەوسار: هەفسار، هەوسار [ق] افسار.

هەوساندن: فێرکردن، ڕاهێنان لە کاردا خاڕانەن [ق] تعلیم دادن.

هەوسین: حەریکی فێربوون بوون، فێرەکاربوون [ق] یادگرفتن.

هەوش: ۱) بزمی سین و ڕەش؛ ۲) حەوش، حەسار؛ ۳) باخچە؛ ۴) زنج، ئامان لە دار بۆ تاڕیکی لە دەرەوە [ق] ۱) پرخلنگ؛ ۲) حیاط؛ ۳) باغچه؛ ۴) ترۆپۆ چوبی برای نگهداری دام.

هەوشار: ۱) وڵاتێکە لە کوردستان؛ ۲) جەستی سەگی زۆر باش (سەگی هەوشار)؛ ۳) گیاگەسك [ق] ۱) ناحیه‌ای در کردستان؛ ۲) صفت سگ خوب؛ ۳) گیاه جارو.

هەوشان: ۱) گیایەکە زۆر باش؛ ۲) سەرەمەی لەدەرەوەو سەر لە مانگی پوشەمەرو گەلاوژدا؛ ۳) گیاگەسك هەوسار [ق] ۱) گیاهی است تلخ مزه؛ ۲) موسم بیرون از خانه خوابیدن در تابستان؛ ۳) گیاه جاروجزه‌ای.

هەوشە: ۱) پەچەمەز؛ ۲) هەسار، هەوشە [ق] ۱) آسایشگاه، گله در شب شبان؛ ۲) حیاط.

هەوشەنگ: ۱) ئازەڵی شەرەدەری بچووکەوە؛ ۲) هەبدانی باری، گۆزەبانی وەرز، دەشتی جێ گەمە [ق] ۱) بزوحشی بچه‌مرده شیرده؛ ۲) استادیوم ورزشی.

هەوشین: ۱) دەوری شیر وتیك‌گرتن؛ ۲) گیایەکە لە تیری ڕەنگ [ق] ۱) بیماری شیرخشك کردن؛ ۲) گیاه آویشن.

هەوشیان: کۆستانێکی بەناوبانگە لە کوردستان [ق] ییلاقی است مشهور.

هەوی: ۱) پلەی بەردیوان؛ ۲) دوکانی سەوزی‌چاندن؛ ۳) بەنگاوی تاو؛ ۴) تاق، تاقی گومبەزی، گومبەزی بەتاق [ق] ۱) پلهٔ نردبان؛ ۲) کرد مستطیل شکل سبزکاری؛ ۳) ترانکم آب؛ ۴) سقف گنبدی.

هەوك: تەوك، قورگ [ق] گلو.

هەوگردن: ۱) قرتماقە بەرزەسەر بڕین؛ ۲) کیرو ڕۆماو لە بڕین هاتن [ق] ۱) خشك ریشه روی زخم ایجادشدن؛ ۲) ریم و چرك از زخم بیرون آمدن.

هەوگ: هەوك، تەوك [ق] گلو.

هەوگ: هەبد، هەفی، هەنە [ق] هوو.

هەوگیان: ژنی برای مێرد، هاوی [ق] زن برادر شوهر، هاوی.

هەول: ۱) هاوڵە، یاش، هۆزا؛ ۲) تاڕا [ق] ۱) خوب؛ ۲) شجاع.

هەوڵ: ۱) ئەڵاڵا، کۆشش، هەول؛ ۲) بێ گۆڕو سەرساو [ق] ۱) کوشش؛ ۲) سراسیمه.

هەوڵدان: ئەڵاڵادان، هەوڵدان کردن، هەڵستن [ق] کوشش کردن.

هەوڵ کەردش: جاکەی کرد، بیاوەتی کرد [ق] نیکی کرد.

هەوڵێ: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ق] روستایی در کردستان کە بەهۆی آن را ویران کردند.

هەوڵە: ۱) ئاوەڵە، خوڕیکە، خوڕیکە؛ ۲) بشەمەدال، پارچەی کوڵکێی خۆڕشك کردەوە [ق] ۱) آبله؛ ۲) جوانه.

هەوڵەزڵە: ئاگرە، زیکەی ئاگرە، ئاورە [ق] آتش بازی، توفی جوش.

هەوڵەکی: دەستباجە، هەبەساو [ق] دستباجه.

هەوڵی: جوانوەیەکی بەکساڵە [ق] گۆرەاست یکساله.

هەوڵێ: ۱) بەکجار باش، لە باشیش باشتر؛ ۲) شارێکە لە کوردستان [ق] ۱) بسیار خوب، بهترین؛ ۲) شهری در کردستان.

هەون: ۱) کەپەو ئاهەنگ، خۆشی و شادی؛ ۲) خەو [ق] ۱) شادی، سرور؛ ۲) خواب.

هەونا: ۱) دوباڕە، دیسان؛ ۲) پێچەنگبوون؛ ۳) خەوتن [ق] ۱) دوباره؛ ۲) ساکت شدن، سکوت؛ ۳) خوابیدن.

هەونەپیش: خەوڵی کەوتن [ق] بەخواب رفتن.

هەونەدیش: خەوەدیتن [ق] خواب دیدن.

هەونزەمیایش: خەوەزین، خەوەزین [ق] خواب از سر پریدن.

بەخواب شدن.

هەون سڵك: هەوسڵك [ك] سك خواب.

هەون فیلانیش: هەونزین [ك] خواب دیدن.

هەون گران: خەوگران [ك] سنگین خواب.

هەونسو: گوندێكە لە كوردستانی بەعسی وێرانی كرد [ك] لە ڕیسماكانی وێران شمەی كوردستان توسط جنیان.

هەونیایش: ڕاساكردن [ك] ساماكردن.

هەونی سەران: بڕێكی لە خەوی زۆر دڕێخابەن [ك] كنایە لە خواب طولانی.

هەوو: ۱) تەنگی، هنگ، تیوە؛ ۲) هەڵی، هەنە؛ ۳) هەناڵە؛ ۴) خوێنی؛ ۵) لیتر، بەنە؛ ۶) فرۆشتن، ئیشانەی تایبەتی؛ ۷) هاڵاوو تینی گەرما؛ ۸) هەو، بخار، دەقەسە، كەوەت [ك] ۱) شسا؛ ۲) هوو؛ ۳) داریا؛ ۴) خوێنش است، همان است؛ ۵) دیگر بس است؛ ۶) علامت، آرم؛ ۷) بخارگرما؛ ۸) بان دقعه.

هەووتنو: دەڵەندێكی كۆنستانە لە كوردستان [ك] ناحیەی سردەشت و كوهستانی كردستان.

هەووخان: ۱) هەنە، هەڵی؛ ۲) كەپراتو [ك] ۱) هوو؛ ۲) بانوی بخانە.

هەوون: بارگەوو، ئالاهوو [ك] التماس.

هەوون: هەون، ئەرمان، دەفری سواڵەت [ك] ظرف سفالی.

هەووس: ئیشتیا، تارەزو [ك] آرزو، هوس.

هەووسار: زنی بەهەنە [ك] زن هووان.

هەووساری: هەڵیتی [ك] هو و دانشن.

هەووسیاگ: جەبەسان، وانوزماو [ك] مبهوت و متحیر.

هەووسیان: جەبەسان، جەبەسان، وانوزمان [ك] متحیر شدن.

هەووڵ: ۱) تیكەو؛ ۲) سەرەتا [ك] ۱) اول، یكم؛ ۲) آغاز.

هەووڵ بەهار: سەرەتای بەهار [ك] اوایل بهار.

هەوونگ: تلونگ، دەسكاوونگ [ك] هاون.

هەوهەو: ۱) دەنگی سواران لەڕاوا؛ ۲) وێنەی سەیرمان [ك] ۱) غلغلهٔ سواران در شكارگاه؛ ۲) كلمهٔ تعجب.

هەوی: ۱) هەنە، هەڵی، هەوە؛ ۲) مانگی لە خاسان؛ ۳) كۆمەڵ لە كاز؛ ۴) هەوەكە، جەڵسەكە؛ ۵) مایەی جلاقسانەوو خەریكاكردن، وەرەزی شكێن، خەمرەبێن [ك] ۱) هوو؛ ۲) ماه قمری؛ ۳) كمك دركار؛ ۴) پاك بار؛ ۵) وسیلهٔ سرگرمی.

هەوی: هەنە، هەڵی [ك] هو.

هەویا: هەوینە، هەوین [ك] امید.

هەویان: بەر بیلانی، سەكۆی سەرەبۆنزاو لە بەردەركی ماڵ [ك] ایوان، تراس.

هەوی بار: هەوەسار [ك] هووبان.

هەوی باری: هەڵیتی [ك] هووباری.

هەویج: زنی ئۆزەكەی گوزەستێكی لە هێلكە گوزی ئەدابە [ك] كسهٔ بیضه، خایەدان.

هەوی دار: هەوی بار [ك] هووبان.

هەویدارە: گیایەكی زۆر گەلاپانە [ك] گیاهی است بسیار برگ پهن.

هەویدی: جۆری گەنمەزەرە [ك] نوعی گندم.

هەویر: هەفیر [ك] خمیر.

هەویز: هاویز، هیاكسردنەوەی ماڵدوا لە بەكتەر [ك] جداكردن بزه و پزخاڵەكا از گله.

هەویرا: ئازا، ئەترس، وێرا، بوێر [ك] شجاع، نترس.

هەویرترش: خمیرە، ئامیانی هەویر [ك] خمیرمایه.

هەویرەدە: ۱) باڵندەیەكە كەمێ لە ڕیشواو زلتر كوتجی كوتجی بەو ئەوە عاشقی هەریسە ڕۆژ قەڵەوە؛ ۲) ئازیەك كە دایكی دوێژەگو باوكی ئەرەسازی بێ، قەسیع [ك] ۱) وشب، بلدرچین؛ ۲) سگ تازی از مادر دورگه و از پدر تازی.

هەویرشیل: هەفیرشیل [ك] خمیرسرشت، خمیرگیر.

هەویرشیلان: هەڵیشاوتنی هەویر، هەفیرشیلان [ك] خمیرچلانیدن.

هەویرگەلان: هۆزێكی مەزنی كوردە لە هەڵیەسەندی جزیرەی سۆریا و لە كوردستانی بەروەستی ترکان مەزن [ك] عشیره‌ای بزرگ در کردستان.

هەویرگە: ئاوجەد، هەڵیەند، هەویرە [ك] منطقه.

هەویر واتار: تەنگوتنكەهەویر [ك] جوجه.

هەویرەپنە: نانی كەم بڕاو [ك] نان نابرشته.

هەویری: ۱) وێرایی، بوێری، ئازایی؛ ۲) ئارەزاوی بەزەیەكانە [ك] ۱) شجاعت؛ ۲) لقب طایفهٔ ایزدی در کردستان.

هەویز: ۱) سەوزەمەن، بەجەمەن (ئەرمان تەیو لە بەرزی پشكەڵمان دیوە لە هەویزی) بەسەدا؛ ۲) سەرنیزەو، توكی سەر وریە [ك] ۱) خوابگاه، شبانهٔ گله در دشت؛ ۲) سرطاس.

هەویزا: ئەكوز، بۆ زن [ك] نابسری، فرزند شوهر از زن دیگر.

هەویس: بەجەمەن، هەویز [ك] خوابگاه گله در دشت.

هەوی سار: هەوی بار [ك] هووبان.

هەوی ساری: هەڵیتی [ك] هوویاری.

هەویك: جەڵسك، جارباك [ك] یك دفعه.

هەوین: نكا، خواهشت [ك] خواهش.

هەوین: ئامیان، ئامیانی ماست و پنیر [ك] مایهٔ ماست و پنیر.

هەویتا: جاری تریش [ك] یك بار دیگر هم.

هەویتایش: ۱) پەشادان، جاوانەنەوە؛ ۲) زەرگەنەوەی مناڵ [ك] ۱) پشادادن؛ ۲) نوازش کردن و از گریه خارج کردن کودك.

هەوین كرن: نكاو ڕەجاكردن، خواهشت كردن [ك] خواهش و التماس کردن.

هەوین كردن: ئامیان تیكردن [ك] مایه در شیر ریختن.

هەویشی: هەڵیتی، هەوی ساری [ك] هوویاری.

هەهە: وێنەی سەیرمان [ك] حرف تعجب.

هەهاڵ: وێنەی سەیرمان [ك] حرف تعجب.

هەی: ۱) لە ئۆن پەشەدارینە؛ ۲) وێنەی بانگ كردن بۆ هاوار (هەی دایە، هەی بابە)؛ ۳) وێنەی پێش سەرگۆنجو جوێن (هەی وا ئەكرای هەی مناڵی هارو هاج)؛ ۴) وێنەی سەیرمان (هەی لەو كچەجوانە)؛ ۵) دەنو

هانیەدان: (هەی) لەو کەسەی بچێ گورگ بکوژێ ‖ ٦) وشەی لەخۆزێی بەکسر ٧) بەلێ ٨) بەڕاڕاد ‖ ١) تو هەی ٢) پێش درآمد بناء بردن و کماڵ خواستن ٣) پیش درآمد سر (ئش و دشنام) ٤) حرف تعجب ٥) حرف تشجیع ٦) حرف راهنمایی سوری ٧) بلی ٨) بلە بار.

هەیا: ١) هەتا ‖ ٢) بەڵێ، لەبەر ٣) نەبەرد ‖ ١) حتی ٢) بلی ٣) حیاء.

هەیاتی: ١) ئۆن ٢) دارایی ‖ ١) موجودیت ٢) دارایی.

هەیاران: ١) بەهی دوستان ٢) ئامۆژ دامۆ (هەیاران ئسا لەکوێ بە) ‖ ١) ای دوستان ٢) آیا.

هەیاس: ١) ناو بۆ پیاوان ٢) کەسێ بابی لە زێ زەنسا بکەوە دەسوتێ ٣) گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ویرانی کرد ‖ ١) نام مردانه ٢) کسی که باهایش در اثر رفتن بهم می خورند ٣) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

هەیاس چلل: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ‖ روستایی از کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەیاسە: کەسێ زەرد و زەر ‖ کسی زرد رنگ و زرد.

هەیانا: نەبوندە، نەوەندەی ‖ این اندازه، اینقدر.

هەیانە: هەیان، لایان هەیە کەوتی ‖ دارند.

هەیام: هەیام، ڕۆژگار ‖ ایام، روزگار.

هەیان: هەیوان، هەیوان ‖ ایوان.

هەیبۆر: هەنگۆرە، هەنگۆرە ‖ عصر هنگام.

هەیبە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ‖ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هەیبەت: ١) هەڕەشە، خۆف ٢) ناو بۆ ژنان ٣) ناو بۆ پیاوان ‖ ١) هیبت ٢) نام زنانه ٣) نام مردانه.

هەیبەر: دوژمنەکەی شیاوی ترسین ‖ سزاوار.

هەیبەسوڵتان: جیابە کە لە کوردستان ‖ نام کوهی در کردستان.

هەیتا: بەڵام، لەو ‖ شتاب.

هەیتاڵ: کۆتەڵ ‖ تمثال، مجسمه.

هەی ئانە: هەیانە ‖ دارند.

هەیتاهەیتا: ئەوری بەکو بەبەلە ‖ شوالی و شتاب آمیز.

هەیتم: هەیە، دێرم ‖ دارم.

هەیتوهرت: ١) خرتەپرت ٢) قسەی بێ تاو و خوێ ٣) ئیات و ئیوت ‖ ١) خرت و پرت ٢) سخنان بی سر و ته ٣) لاف و گزاف.

هەیتوهیت: قسەی بێ ماناو نەکەڵ بەکەڵ ‖ سخنان بی سر و ته.

هەیتە: ١) ئوکەمری بچەدستی خاڕو تاڵە ٢) هەتە، ئاڵتەدەجی، دەری ٣) لەقەمی هەنبانە لە چەکدارانی خوسمانی بۆ ‖ ١) باکار ارباب ٢) داری ٣) لقب بعضی از سربازان دولت عثمانی.

هەیتەقۆڵ: گەمەو سەرگەرمی بەکی گوردانە وەک گۆپین و بەچی ‖ نوعی بازی.

هەیتەهەیت: هەرار هەرا ‖ هارو جار.

هەی جۆ: خوازبێنی کەر ‖ خواستگار.

هەی جۆ: وشەیە کە لە گەمەی هەنبانی ‖ دەبێتی ‖ اصطلاحی در تخم مرغ بازی.

هەی جۆهەی جۆپێن: گەمەی هەنبانی ‖ تخم مرغ بازی.

هەی جۆی: خوازبێنی، خازگینی ‖ خواستگاری.

هەیدەران: جۆرێکی زۆر هەوڵدان لوریە لە نێوان داریو سەعدەکەو بەرسیم دەرێن ‖ عشیره‌ای بزرگ در کردستان.

هەیدەری: جۆرێ گوڵەی گوێ ‖ نوعی گوشواره.

هەیدی: بڕۆ لاجو ‖ برو گمشو.

هەیرۆ: ١) وشەی شیوەن گێڕان ٢) وشەی سەرسامی زیانە ‖ ١) کلمهٔ نوحه‌گری ٢) حرف تعجب خانمها.

هەیشت: هەشت، یەک لە حەوت زیاتر ‖ هشت.

هەیشتای: هەشتی، هەشتا ‖ هشتاد.

هەیشتایی: هەشتایەم ‖ هشتادمین.

هەیشتن: هەشتەم ‖ هشتم.

هەیشتیس: هەژدە ‖ هجده.

هەیشتیسن: هەژدەهەم ‖ هجدهم.

هەیشۆ: زێی سەڵەو زەمان دەرۆ ‖ سلیقه.

هەیشەت: ١) ئاوەدانی کەوشا ٢) سەشەتانی خەڵک ‖ ١) آبادی برجستگی ٢) انبوهی مردم.

هەیف: ١) مانگی هاسان ٢) هەیف، مخان ٣) تۆڵە، غەریبو ٤) ڕۆی ‖ ١) ماه آسمان ٢) دریغ ٣) انتقام ٤) کینه.

هەیف ستاندن: تۆڵەستاندەوە ‖ انتقام گرفتن.

هەی فستش: جەزیوش، حاڵی هاتن ‖ به حالت جذبه دچار شدن.

هەیف هەیڵان: هەیف ستاندن (لەوان هەیفا خۆهەیڵم) ‖ انتقام گرفتن.

هەیڤ: ١) مانگی هاسان ٢) مانگی ساڵ ‖ ١) ماه آسمان ٢) ماه سال.

هەیڤان: مانگی جارە ‖ بدن.

هەیڤانە: مانگانە، جیرەی مانگانە ‖ جیرهٔ ماهانه.

هەیڤک: مانگیک، مانگی یەکەم ‖ هلال.

هەیڤی: مانگی (مالا هەیڤی دەرۆ کیشەرد ز ساڵین ئەو) ‖ ماهی سال قمری.

هەیڤی: باوی (ناو) ‖ نام (زنانه).

هەیڤی سۆر: ئەوەی دایو دەرگای دەوڵەتانە کە باجت داوەدەباجەو ‖ هلال احمر.

هەیکە: بەنگی، با بڕۆ ‖ نهیب زن تا بروم من کن.

هەیکەل: ١) قەڵاەمەت، جەزەو بالا (ئەوکی بە هەیکەل بو) ٢) قۆڵەمەتی ئەوی بەشەنار ٣) بەیکەس، کۆتەڵ کە کاراو دار ‖ ١) ریخت و قیافه، هیکل ٢) بازوبند، غرەبی متعوش ٣) مجسمه، تندیس.

هەیکەل تراش: بەیکەرچیکەر، کۆتەڵساز بە کاراو دار ‖ مجسمه‌ساز

یکتر ترانی.

هه‌ی که‌وتش: سه‌رهه‌ی گرت. هاتی لی هات [ف] بجار جنه بند.

هه‌ی گوز: سیاوی تیم سزایه خوزه‌یی (ئه‌ویسا وات لی‌زین ماهی خوزه‌ی

هه‌ی گوز: [ف] سزاوار این است.

هه‌یلو: ۱) بانگ له کور کردن. هه‌ی لاوی هه‌زاروکه! ئه‌ی بیچاره‌ی بو گلی کس نزن [ف] ۱) خطاب به پسر جوان. ای جوان بیچاره! ۲) ای بیچاره. خطاب به هر کس.

هه‌یلی: بانگ له زه‌و کچ کردن. یانی هه‌ی کیژی به‌سه‌ر باره‌و لی‌ئه‌هیلو [ف] خطاب به زن و دختر یعنی ای دختر سوار.

هه‌ین: ئه‌وه‌ی ئاین [ف] هستیم.

هه‌یبا: هاوار کردن. دیسان [ف] بان دو باره.

هه‌یتو: لیز. جوغه. بوغه. هه‌ی [ف] جمعه. آدینه.

هه‌یته: ۱) هه‌نگی. کوسا که. ۲) هه‌ین. ۳) هه‌ین. ۴) وی. یه‌ه‌ه‌که [ف] ۱) آنگاه. ۲) آدینه. ۳) هستیم. ۴) خاموش باش.

هه‌یتی: ۱) هه‌ین. ۲) هه‌ی. ئه‌وی. چه‌یان. ئه‌ی [ف] ۱) آدینه. ۲) هنگام.

هه‌یتی: ۱) هه‌نگی. کوسا که. ۲) هه‌ین. ۳) هه‌ی. هه‌ی [ف] ۱) آنگاه. ۲) آدینه. ۳) آهای.

هه‌یو: هه‌ف [ف] نگا: هه‌یف.

هه‌یواخ: ۱) ئه‌و داو. ئه‌ی واخ. وه‌سه‌ی هه‌میشه‌ی. ۲) سه‌رهه‌ی هه‌ندیک له سترانه [ف] ۱) کلمهٔ آواز غم و اندوه. ۲) سرآغاز بعضی از ترانه‌ها.

هه‌ی واخ لمن: هه‌ی واخ [ف] نگا: هه‌ی واخ.

هه‌یوان: هه‌یران [ف] ایوان.

هه‌یوانان: ئاوه‌ڕاسته‌کا. به‌هار [ف] اواسط بهار.

هه‌یوانه: سانگه [ف] ماه‌ها.

هه‌ی‌وز: هه‌یوان. هه‌یران [ف] ایوان.

هه‌یوه: ۱) هه‌وی بی. به‌هی. ۲) هه‌ته [ف] ۱) هوو به. ۲) دارید.

هه‌یوه‌جان: بیکی سه‌ر لاخانگه [ف] گیسو.

هه‌یوی: ماوی سال [ف] ماه سال.

هه‌یوی: ئاوی زه‌ته [ف] نام رنانه.

هه‌یه: ۱) ئاوه. زیندوه. ۲) بوست بی زه‌ندگ. (کاسا خوی هه‌یه ده‌ی‌ئه‌ی‌ئه‌ی‌ئه

هیتوت: گوندیکه له کوردستان به‌هۆی بۆرانی کرد☐ له‌ ڕووناهای ویران بووی کوردستان توشی بهیان

هیتوون: تنوون، تۆن، ئاگردانی گەرماو☐ تون حمام.

هیتوین: تون، تساکو☐ تونی.

هیته: ۱) هیتا، هاتا، جوت ۲) تەن، تەدار☐ ۱) هتا، جفت هم؛ ۲) تعداد تن.

هیته‌وان: جوتیار، جوت‌بەند☐ برزگر.

هیتی: گەرمایی، تین☐ حرارت، تابش.

هیتیار: هیتەوان، جوتیار☐ برزگر.

هیج: ڕی‌هەسار☐ خشکی.

هیجی: خوازیتی، خوازگیی☐ خواستگاری.

هیجیکار: خوازیتیکەر☐ خواستگار.

هیجران: سەیت، هۆ☐ انگره.

هیجرانی: فانیکە، هەوایەکی گۆرانی‌یە☐ آهنگی است.

هیجرەت: دۆرکەوتن لە زێد☐ هجرت.

هیجن: جوتشتری کە بۆ سواری تالیم دەدرێ‌و باری‌ئاکەن☐ شتر سواری.

هیجوی: هیجی☐ خواستگاری.

هیجوی‌کەر: هیجیکار☐ خواستگار.

هیجەت: ڕەنگ، ڕیانو، بەهاو☐ بهاء.

هیح: ۱) نەئیشت؛ ۲) قەت (هیح نەمەیوی، هیح نەمەانوو، بەلامانا؛ ۳) نەت (هیجت لایەد، هیجم لایە)؛ ۴) بۆ‌ڕایەت (ئەمەیقسانە هەسە هیجن☐ ۱) هیچ؛ ۲) هرگز؛ ۳) شیئ، چیز؛ ۴) بهره.

هیح: ۱) هیج، هریج؛ ۲) بەدەنگی تەزموون؛ ۳) ترفەی وشتری گەرم‌داهاتو؛ ۴) بەهیوانی کە لە ترسی تەقینە بەدەور خۆیا خول دەخوا؛ ۵) برشی لە کەسی کە بۆزە کراوەو سینگی هەڵدەسوڕێ☐ ۱) هیچ؛ ۲) آزمون؛ ۳) صدای لب و دهان شتر خشمگین و تحریک شده؛ ۴) حیوانی که از ترس سیطوله به دور خود بچرخد؛ ۵) کنایه از کسی که خشمگین شده و حیوانوار بچرخد.

هیحاندن: تەزین، تاقی کردنەوە، (دهیحینە)☐ امتحان، آزمایش کردن.

هیحت: نشت☐ چیزیت.

هیحتا: تائیستەش☐ هنوز.

هیحتاکی: هیحتا☐ هنوز.

هیحتان: لە هەریەک لە ئێوە، (هیحتان ناچن)☐ هیچکدام از شما.

هیحتایکی: هیحتا☐ هنوز.

هیح‌جار: لە جاران‌دا لەمەاریک☐ هیچ بار.

هیحاڵ: قوڵەداری سەر گوریسی بار، هەجاڵ☐ وهنگ.

هیحاڵ: هیجاڵ☐ وهنگ.

هیحکار: بەکارەهاتگ☐ به درد نخور.

هیحکارە: ۱) هیحکار؛ ۲) دەستەتەرۆشتی، (قوڕخاکەمان لیستا هیحکارەیە)☐ ۱) بدردنخور؛ ۲) هیحکاره.

هیحکام: بەهاک لەمانە☐ هیچکدام.

هیح کلۆج: هەر جۆرە سەبەب☐ هر وسیله.

هیح کەس: بەکەساد☐ هیچکس.

هیحن: ۱) ترخەمارینە، بەکسارسابەن؛ ۲) کەس لە ئێمە، (هیحن ئەم‌بستوو)☐ ۱) بی‌ارزشند؛ ۲) هیچیک از ما.

هیحنا: نەئیشت، نەشت☐ هیچ نه.

هیح‌نە: هەرگز☐ هرگز.

هیح‌نەبێ: بەلامی کەم☐ لااقل.

هیحی: ۱) بەکارنایەت؛ ۲) کەم جۆرە☐ ۱) به درد نمی‌خوری؛ ۲) این طوری.

هیح‌وبۆچ: بی‌نرخ، بیکارە☐ بی‌ارزش، بدرد نخور.

هیح‌وبۆیچ: هیچ و بۆچ☐ بی‌ارزش.

هیح‌وبیچ: هیچ و بۆچ☐ بی‌ارزش.

هیچ: بی‌نرخ، نەئیشت☐ هیچ است.

هیچهار: چهار، بیاری سۆز☐ فلفل قرمز.

هیچ‌هیچ: ترفەترفی وشتری گەرماداهاتو، (هیچ‌هیچا کوردانە تەرەفا کوردان بەرگرنە بیاک لۆکا موسلیانە تەرەفا کوردا ئەم ئاکن تەرەفانە) وەیتی کوردی☐ صدای لب و دهان شتر تحریک شده و خشمگین.

هیچی: ۱) ئوزە؛ ۲) هان، ئەوی بەخۆشی هاری گرتبێ☐ ۱) خشمگین؛ ۲) دچار بیماری هاری.

هیچیەک: هیچ کەسێک لەوا کەسانە☐ هیچیک.

هیدان: ۱) ئۆقرە، دامەکتان، هەمدان؛ ۲) سەبر، سەبرە، (ئیشانەکا هیدانی)؛ ۳) دروشمی پرسیار بۆ سەیرسان «ئا»؛ ۴) دروشمی ئاسیەوە؛ ۵) گومان☐ ۱) آرام، قرار؛ ۲) عجب؛ ۳) علامت سؤال «ئا»؛ ۴) علامت شناسایی؛ ۵) شک، گمان.

هیدایەت: ۱) ڕی‌شاوەزایۆن، (خوا هیدایەتی بدا)؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان؛ ۳) نام گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد☐ ۱) هدایت؛ ۲) نام مردانه؛ ۳) روستایی در کردستان که بهشان آن را ویران کردند.

هیدگی: ۱) بە لەسەرخۆیی؛ ۲) بنۆ لەسەرخۆیی☐ ۱) به آهستگی؛ ۲) صبر و حوصله.

هیدن: ئیدن، ئەوی‌تر☐ آن دیگری.

هیدەرە: گلینتی چوارساڵە☐ گلیمیتی چهارساله.

هیدی: ۱) لەسەرخۆ، سەبر؛ ۲) بنۆ لەسەرخۆ، (بیانیکی هیدی‌ی)☐ ۱) آهسته؛ ۲) بردبار، آرام.

هیدی‌بۆنەوە: ئۆقرە گرتن، ئارام‌بۆن☐ آرام شدن.

هیدیکا: بەسەبر، لەسەرخۆ، (هیدیکا بازی)☐ به آهستگی.

هیدی‌کردنەوە: ئارام‌کردن، ئۆقرەی‌گرتن☐ آرام کردن.

هیدی‌کرن: دامەکتانن، هەمایدان☐ آرام کردن.

هیدینا: ۱) لەوە؛ ۲) لاوها☐ ۱) از این؛ ۲) جنس.

هیدیەبۆن: هیدی‌بۆنەوە☐ آرام شدن.

هیدیەوکردن: هیدی‌کردنەوە☐ آرام کردن.

هیدی‌هیدی: ۱) کەم‌کەم؛ ۲) سەبرەسەبرە☐ ۱) اندک اندک؛ ۲)

پراش، پراش.

هیر: ۱) گیژ، ن ۲) ورد، هوُر ۳) سی، سسی ۱) گیج ۲) زین خرد ۳) سه، عددی بین دو و چهار.

هیرْ: ق، ئیره، ئه‌گره ۱) ایجا.

هیرْ: ۱) گیژ، مست‌خوار ۲) گیژ و ویژ ۳) دەنگی بزن ۴) کەسێک کە دەنگی دەنگ ئارە دەدات ۱) باسن گیج ۲) گیج و منگ ۳) صدای بز ۴) گوینده، خردکننده، پودرکننده.

هیرا: فرەوان، بازو بەرین، هەراو ق فراخ، وسیع.

هیرام: ۱) جارشوی ژنان ۲) هەزار، جوُرێ جەی ژنانە ۱) جادر زنانه ۲) توغی شانه‌پوش زنانه.

هیران: گوندێکە لە کوردستان کە بەعەسی کاولیان کرد ق نام دهکده‌ای در کردستان است که بعثیان ویران کردند.

هیرَان: هاژین، وردکردنی دەخڵ بە دەستار یان ئاش ق پودر کردن، کوبیدن و آرد کردن غله با دستاس یا آسیاب.

هیرَاندن: ۱) هاژین ۲) دەنگ باشەکردنی بزن ۳) جیاکردنی کەسێک ۱) آردکردن ۲) بع وزین بز ۳) شبیه کشیدن است.

هیراهیرا: ۱) هیرەک‌هیرەک ۲) جیاجیایی ئەسپ ۱) قهقهه خنده ۲) شیهه اسب.

هیرایش: جیاوازی ئەسپ ق شیهه اسب.

هیرایی: گوشادی، پانایی، هەراوی ق فراخی، گشادی.

هیربار: ۱) ئەو بار، هەبێ دەفری گڵینی سوُربەکراو ۲) قاب و قاچاخی ماڵ ق ۱) ظرف سفالی ۲) ظروف خانگی.

هیربهیر: سیان سیان ق سه‌تایه‌تا.

هیرَتن: هاژین، وردکردنی دەخڵ ق آردکردن غله.

هیرتە: هرتە، هیە ق تکا، هرته.

هیرجەم: سێ زەمە ق سه‌خوشه.

هیرد: ورد، هوُر ق خرد، ریز.

هیردە: وردە، ورتکە ق خرده، ریزه.

هیرز: زاڵەستان ق خشکین.

هیرس: سی، بیست و دە ق سی، بیست بعلاوه ده.

هیرس: ۱) توُز، زاڵەستان ۲) زاڵەستان ق ۱) خشکی ۲) خشکی.

هیرس‌بوُن: دە زکاوبوُن ق درختم شدن، خشکین شدن.

هیرس‌دان: دەرزینی توُزەی ق ابراز خشم.

هیرس کردن: دانەدان بە توُزە کردن ق تحریک کردن برای به خشم آمدن.

هیرسَن: سێهەمین ق سوم.

هیرسوک: مرۆی هەمیشە توُزە ق همیشه خشمگین.

هیرسوکَن: هیرسوک ق همیشه خشمگین.

هیرسوکە: هیرسوک ق همیشه خشمگین.

هیرسەی: سێ چەل سەت ق سیصد.

هیرش: ۱) توُرەبوُنان ۲) پەلامار ۳) تەسیر، تەسیرین، ڕۆنک، هرمنک ق ۱) فشار ۲) هجوم ۳) اشک.

هیرش بردن: پەلاماردان، شاڵاو بردن ق حمله کردن.

هیرش کردن: هیرش بردن ق حمله کردن.

هیرش هیشان: ۱) هەرەشان ۲) توُرەبوُنان ق ۱) حمله آوردن ۲) فشار آوردن.

هیرفاسەن: ۱) وەرگێران، پشتوڕوکردن ۲) ڕەشبین، ڕوُخاندن ۳) وردکردن وەک توُز ق ۱) برگردانده ۲) خراب کردن بنا و دیوار ۳) خردکردن، پودرکردن.

هیرقین: ڕوُخان، ئاڵاوبوُن دیوار و کۆڵە.

هیرقیستی: تەنی چەل دە، سی چەل بیست، نەوەتی، سیست ق سیصد، پنجاه بعلاوه ده.

هیرقیستی ودەمن: حەفتا، حەفتی، سی چەل بیست و دە ق هفتاد.

هیرقات: ۱) سی‌بوُن، سی‌چەن ۲) سی‌ئەیلەنە ق ۱) سه‌لاجه ۲) سه‌برابر.

هیرقوت: وردکوترلو ق ریز کوبیده.

هیرقەهیرقە: دەنگی گریان، قلوقوڕی گریان، هەیساندان ق هق هق گریه.

هیرَک: ۱) گاسنەبەرد، کەفری مەزن ۲) تەسیانی ئاو ماڵ ۳) هەزاڵی بزک ۴) دەستانی بچوکی ئاو جیا ق ۱) صخره، خرسنگ ۲) آبانهٔ منزل ۳) جای ڕەنجخوان در منزل ۴) دست کوچک مخصوص در میان کوهها.

هیرک: ۱) وزک ۲) جیکاداجی مەل ق ۱) شکمبه ۲) جیغه‌زن پرنده.

هیرکول: باوەشین ق بادزن.

هیرکە: دەخڵی تیوەکوترلو ق غلهٔ نیمکوب.

هیرگام: سێ باز هاویشتن ق پرش سه‌گام.

هیرگامەڕایش: بەزینی سێ باز ق پرش سه‌گام.

هیرگوش: تەنەی سێ جاجە ق المثنون سه دندانه.

هیرگین: هەرگین، بەهیچ کۆوجن ق هرگز.

هیرلا: سی‌قات، سی‌توُن ق سه‌لایه.

هیرلەت: سیانە یە زگیک، شتگەلەیەکە کەی سیانە ق سه‌قلو.

هیرَن: سێهەم ق سوم.

هیرنا: سیانی تریش ق سه‌تای دیگر.

هیرنایەتە: گرمن، سەمن ق خرجنگ.

هیرنگ: هیلەگە، مۆخڵ ق الاله.

هیرنە: ۱) سێهەم ۲) سێهەمینەکە ق ۱) سوم ۲) آن سومی.

هیرو: ۱) هەڵوزەرنە، ئاڵو بخارا ۲) هەریەڵە، هیرۆ ق ۱) آلو بخارا ۲) گل ختمی.

هیروُ: هیرۆ، گیایەکە بۆ دەرمان دەشێ، هەڵمەڵە ق گل ختمی.

هیروُ: ۱) هەریەڵە، هیرو ۲) ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد ق ۱) گل ختمی ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

هیرۆ: تەی گۆن تەی بۆ، کاوڕای گۆڕ ق ای گیج، ای سرانبیه.

هیروشک: هەریشک ق جنگال تریه، نان بە روغن.

هیروگ: زیرەڵی، تەمبی، بزنز، تەڵاتی، تەڵاتە ق زیرکی.

هیروگه: هەلوژە، هەلوجە، هەلوکە ◻ الوجه.
هیرۆن: تیژ، خاوەن ◻ ابصر.
هیروو: ۱) بۆ ئیرە؛ ۲) بە ئیرەدا ◻ ۱) به اینجا؛ ۲) از اینجا.
هیرە: ۱) وردە، وزنکە؛ ۲) ئیر، زەکەی مریشکەو بۆرگ لە پشت؛ ۳) سی ◻ ۱) خورده، ریزه؛ ۲) کهیر؛ ۳) عدد سه.
هیرد: ۱) ئیرە، لەگەڵ، هەڵ؛ ۲) هیرین، پیرەژنێکی کە زۆرتر لەسەر هیرو گوێ بەسان دادەنرێ؛ ۳) ئۆ بەخوە، ئۆ کۆلەوە؛ ۴) ئاوی پاوان بۆ حیوانان، ئاوی هەنیرو وەنانی بەرین ◻ ۱) اینجا؛ ۲) هرد، ردیف آجر برجستهٔ لب بام؛ ۳) پیرمرد؛ ۴) آبی مهیا شدهٔ مردار، سرمی.
هیرۆ: ۱) ئەدگی بەهێزی بۆن؛ ۲) خستە بە سیلەی جاو تماشاکردن؛ ۳) زەی ئۆزەوتی حیوان لە بەر ◻ ۱) صدای بلند بز؛ ۲) نگاه با گوشهٔ چشم؛ ۳) کلمهٔ همراه با نهیب چوپان بر گله.
هیرەبهیرە: سی سی ◻ سه‌تا سه‌تا.
هیرەچن: هورالەدرون ◻ ریزەوخشن.
هیرەس: دوجار یازدە، سی، سی جار دە ◻ عدد سی.
هیرەسن: سیهەمین، دانەی دوای بیست‌ویەکەم ◻ سی‌ام.
هیرەسەی: سیسەت، سی جەلان سەت ◻ سیصد.
هیرەقەتەم: ئیر لەدەس هاتگ ◻ کهیر بر تن زده.
هیرەق: هەستاوی زەب‌یۆنی گیر، ئیرەق ◻ راست شدن آلت تناسلی.
هیرەقە: پاسکی، تامۆز ◻ بازوی بلندخیش.
هیرەگەر: ئۆزین، پشکن، ئی کۆلەرەوە ◻ ریزەخشگر.
هیرەوە: ۱) بۆ ئەم‌لایە، هیروو؛ ۲) ئەم‌لایەوە ◻ ۱) به این سو؛ ۲) از این سو.
هیرهیر: جیگەی جیاکە، ترپەی بەهێز ◻ قهقههٔ خنده.
هیرهیر: دەنگدەرەنگی بۆن ◻ صدای متوالی بز.
هیرەهیر: جیلەجیلی تەسب ◻ شیههٔ پیاپی اسب.
هیرەهیر: هیرهیر ◻ صدای پیاپی بز.
هیری: زەوینی زۆرگانی بەکەلەو لەدەرەوەی زەمین تاهموار.
هیری: ۱) ئیرە؛ ۲) سیان، دوان و یەک ◻ ۱) اینجا؛ ۲) سه‌تا.
هیری: ۱) جوری؛ ۲) گیری؛ ۳) گیری، سەست‌خواری ◻ ۱) اهم بیکاره و بی‌ارزش؛ ۲) گیج هستی؛ ۳) با سست کج است.
هیری: دەبەکە بەهانا بۆ لاجۆر گوریە ◻ برگشتو، هری.
هیریال: هیریار، تیریار، هیری ئاسان، غایم لاجاغ ◻ شروب خانگی.
هیریس: سیرکە، سیارە، دەو سی ◻ سیره.
هیریسەی: هیرەسەی، سی جەل سەت ◻ سیصد.
هیریهیتا: سیهەمین ◻ سی‌ام.
هیرین: سیهەم، هیرن ◻ سوم.
هیرین: جیلەی تەسب ◻ شیههٔ اسب.
هیرین: ۱) دەنگ‌بلندکردنی بۆن، (ئەو بۆنە دەهێنێ بۆانە چینی)؛ ۲) هاژین، وردکردنی دەخل لە ئاش یان بە دەستان؛ ۳) گوی دەدەیراکردن وەك گوێدەستان؛ ۴) گوی جۆکردە ◻ ۱) صدا در آوردن بز؛ ۲) آرد کردن؛ ۳) سوراخ در دیوار تعبیه کردن؛ ۴) سوراخ جای کرم در زمین یا درخت.
هیریکە: سیهەم، هیرنە، سیهەمینەکە ◻ سوم.
هیریە: ۱) هەویساری لەداری بن‌گاسن کە تۆکەفەلانگەکەی گاری گاسنی دەکرێ؛ ۲) سی ◻ ۱) نوعی خیش قدیمی بدون آبرآهن؛ ۲) عدد سه.
هیریەس: سیرە ◻ سیره.
هیریەمین: سیهەمین ◻ سوم.
هیز: ۱) ترسەنۆك؛ ۲) هیز، گاندەر؛ ۳) جیگە دەفری زۆرو بەبر لە پشتەو، هیزە ◻ ۱) ترسو؛ ۲) خودفروش، کونی؛ ۳) جیاد، ظرف روغن و بنیر از پوست حیوان.
هیز: ۱) وزە، قەوەت، تاقەت، تابشت؛ ۲) دەستەی هەزارکەسی لە سپا ◻ ۱) نیرو، توان، قوت؛ ۲) هنگ ارتش.
هیزا: گیانەکی بۆرخۆشی کۆریە ◻ گیاهی است خوشبو از تیرهٔ نعناع.
هیزاتی: هیزاەتی، ترسەنۆکی، خوزەیتی ◻ ترسویی، بزدلی.
هیزاد: جەمەکی زنانەی ئاوداوەکە کە سەرشانی بە گوڵابەتون دەچندرێ ◻ نوعی بالاپوش زنانه.
هیزان: زۆر بەهێز، بەتاقەت، بەقەوەت ◻ نیرومند، توانا.
هیزانکەبلیشی: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردە ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هیزانکی: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرە ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
هیزدان: بەتاقەت، بەقەوەت ◻ توانا.
هیزدان: بەهێزکردن، وزەپێدان ◻ توان بخشیدن.
هیزر: فکر، بیر ◻ فکر، یاد.
هیزرە: بەتۆی لە دارو تەختە بۆ پیسەو کوندە لەسەرەتان ◻ سکوی چوبی جای خیاط.
هیزگرتەوە: بۆزانەوە ◻ نیرو یاری یافتن.
هیزم: تۆزگ، سۆتەمەنی ◻ هیزم.
هیزلك: وزەدەر ◻ تقویت کننده، توانبخش.
هیزنگ: تۆزگ ◻ هیزم.
هیزۆپە: ۱) ناوی کۆنکەو گەلەکە؛ ۲) ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ◻ ۱) نام کوهی و دژه‌ای؛ ۲) روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هیزۆك: مولانەی گوریس ◻ تاب تاب‌بازی.
هیزۆکانی: لەمولانە نیشتن ◻ درتاب نشستن.
هیزە: ۱) جیگەی بەنۆکەوە؛ ۲) جۆرێ (گجۆن)؛ ۳) باکردن، لەسۆرەوە ◻ ۱) جایگاه‌مودار؛ ۲) نوعی اسهال؛ ۳) آماس.
هیزەکە: پیاوی هیز ◻ مخنث.
هیزەگی: کاری هیزانە ◻ اخلاق مخنثان.
هیزی: دەنگ، دەنگی، بەیەک (هیزی‌شەو، هیزی‌یی) ◻ بادی.
هیزیالەوە: هیزگرتەوە، بۆزانەوە ◻ نیرو یاری یافتن.

هیزیکه: دوتی [گ] بیرون.
هیزیکی: هیزانی، خوپرهتی [گ] ترسویی، بیکارگی.
هیژ: ۱) تانیشتمن: (هیژ بمانی‌یه‌ا) ۲) هوتی، تمو بوخوتی ۳) ترخ، بایی ۴) هیشتا (ئیزم ده‌ڤرست بهرف هاتی‌یه هیژنیشتم‌ا [گ] ۱) هنوز، تاکنون ۲) خوتش ۳) قیمت ۴) بازهم، هنوزهم.
هیژا: ۱) تانیشتمن ۲) زوو بهترخ ۳) هه‌لکه‌وتنه، بهرکه‌تی ۴) ترخ‌هیشتن (ئه‌ف ره‌نه جهند هیژایه‌ا [گ] ۱) هنوز ۲) ارحمله ۳) نایسته و لایق ۴) ارزیدن، ارزش داشتن.
هیژان: ۱) بهرانبهر بهترخ‌بون ۲) هه‌ڤان، ڕاوان ۳) دنه، هانه ۴) هیشتان [گ] ۱) ارزیدن ۲) جستن به اطراف ۳) تحریک، تشجیع ۴) هنوز.
هیژانن: ۱) هه‌ڤانین، ڕاوانین ۲) دنه‌دان، هانه‌دان ۳) ترخ بوڤانان، ترساندن [گ] ۱) جنباندن ۲) برانگیختن ۳) ارزیابی کردن.
هیژایه: ۱) ئه‌هیدانه دنین ۲) زوو بهترخه ۳) شیاوی ئه‌وه‌ی هه‌یه [گ] ۱) بی‌ارزه ۲) ارزشمند است ۳) شایستگی دارد.
هیژایی: ۱) بهترخی ۲) شیاوی [گ] ۱) ارزشمندی ۲) شایستگی.
هیژده: دوو هه‌شت، هه‌ژده [گ] هیجده.
هیژده‌هه‌م: هه‌ژده‌هه‌م [گ] هیجدهم.
هیژده‌هی: هه‌ژده‌هه‌م [گ] هیجدهم.
هیژم: ۱) بوخوم ۲) خوتی خوم [گ] ۱) برای خودم ۲) خودم شخصاً.
هیژمارتن: هه‌ژمارتن، ژماردن، ژماردن [گ] شمردن.
هیژن: هه‌ژمیر، هه‌ژر [گ] اجیر.
هیژیرکی: ئه‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌هه‌ی کاولیان کرد [گ] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هیس: وتنی بیده‌نگ کردن، وس، وست [گ] هیس، بی‌صدا.
هیس: ۱) هیز، تاقه‌ت، توان ۲) مل‌خوار [گ] ۱) نیرو، توان ۲) گردن کج.
هیسا: ۱) هیز، بیتاقه‌ت، بار [گ] ۱) بیش، قسمت.
هیسا: ۱) نیسته، هیز، تا نیستمن ۲) ئاسوده، ڕه‌حه‌ت [گ] ۱) تاکنون، هنوز ۲) آسوده، راحت.
هیسان: ۱) هاسان، ئاری، ڕوان ۲) تا نیستمن [گ] ۱) آسان ۲) هنوز.
هیساندن: ئاڕ هاسان‌کردن، گه‌یاندنه سانایی [گ] کار را آسان کردن.
هیسانی: هاسانی، ئاسانی، سانایی [گ] آسانی، سهولت.
هیسایی: ۱) ئاسوده‌یی ۲) ئاڕامی [گ] ۱) آسایش ۲) آرامی.
هیستا: ۱) تا نیستمن ۲) نیسته، هه‌ر ئه‌ئیز [گ] ۱) هنوز ۲) اکنون.
هیستاکانی: هیستا [گ] نگا: هیستا.
هیستاکوتی: هیستا [گ] نگا: هیستا.
هیستاکیتی: هیستا [گ] نگا: هیستا.
هیشتر: ۱) ڕه‌نگ، قرمیسانه، کهس، کهسرین، ئه‌شقه ۲) ئیستر، قاتر [گ] ۱) اشقه ۲) استر.
هیشترانی: جوته‌هاوینشتن [گ] انگیزانی.
هیشترسوار: قاتر سوار [گ] قاطرسوار.
هیشترقان: قاترچی، ئاگاداری ئیشتران، قاترکه‌وان [گ] قاطرچیان.
هیشتلک: پشه، ئیشقان، سحان [گ] استخوان.
هیشتی: هیشتلک [گ] استخوان.
هیس: که‌ندوی به‌شوڵه‌ی‌ڕاو [گ] کندوی تکه تیکه از ترکه.
هیس: ئیستر، قاتر [گ] استر.
هیشک: پشه، هیشتلک [گ] استخوان.
هیسه‌ت: ووچ، ئاڕو [گ] حشت.
هیسل: هیس، که‌ندوی جه‌مبر [گ] نگا: هیس.
هیسل: گوشتگ [گ] معصره.
هیسن: ۱) ئاسن، هه‌سن ۲) ماڵی ڕه‌نگه‌ر [گ] ۱) آهن ۲) مانند گوهر.
هیسوت: سوڕ، به هه‌ساندا هیتان [گ] برفسان ساییدن.
هیسه‌ر: هه‌ندار، ته‌نیار [گ] انبار.
هیسی: ئه‌و گوندانه‌ی کوردستانه که به‌هه‌ی کاولیان کرد [گ] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
هیسیر: ۱) ڕه‌نگ هیشتر، ته‌هس، ته‌شقه، ته‌سرین، قرمیسانه ۲) به‌هس، دیل [گ] ۱) اشقه ۲) اسیر.
هیش: ۱) ئاڕوکه‌ی هه‌ڵگیراو له ماڵه‌ا (ڕاوه‌ویلمان کرد هیشتمان‌ا ۲) خاکی جۆره‌نگی تایبه‌تی، گڵه‌موره، گڵه‌زورد [گ] ۱) جنس و اندوخته ۲) خاک رنگی.
هیش: ۱) هه‌وجه‌ل، ئامۆژ ۲) وته‌یه‌که بۆ گۆڕانه‌وه‌ی ڕاگرتنی ئاژه‌ڵ (هیش بزی خاوه‌ن‌مردی‌ا ۳) ئه‌فراح‌ئاو، که‌ناراوان به‌ستین، به‌ستوره (دین فارس هیشا به‌مری‌یه‌ا ۴) هوش، ئاوه‌ن ۵) تا نیستمن: (ئه‌ڕوانان جه‌مه‌جه‌مه پیره‌مێر هیش جه‌مه‌یه‌ا [گ] ۱) جنس ۲) کلمه‌ای برای بازایستادن حیوان ۳) گرانه، کنار آب ۴) هوش ۵) هنوز.
هیشار: سه‌ره‌وشی زنانه [گ] روسری.
هیشت: وشت، هیش [گ] آهای.
هیشت: ۱) ڕای گرت، هیشتی، هیشتی‌یه‌ا ۲) ڕازی کی هیشا [گ] ۱) نگهداشت ۲) به‌حال خود رها کرد.
هیشتا: تانیستمن [گ] هنوز.
هیشتاکانی: هیشتا [گ] هنوز.
هیشتاکی: هیشتا [گ] هنوز.
هیشتاکوتی: هیشتا [گ] هنوز.
هیشتاکیتی: هیشتا [گ] هنوز.
هیشتان: ۱) هیشتا ۲) نبوونی گه‌ڕان (بۆ هیشتان بچی‌ا [گ] ۱) هنوز ۲) گذاشتند.
هیشتانه‌کی: هیشتا [گ] هنوز.
هیشتانی: هیشتا [گ] هنوز.
هیشتن: وشتری نێوه، مێچکه‌موشتر [گ] استر ماده.
هیشترسوار: موشترسوار [گ] شترسوار.
هیشترقان: ساروان، ساڵوان، وشتروان [گ] شتربان.
هیشتن: ۱) ڕیگه‌دان، ئیجازه‌دان که ڕابردوی هه‌یه‌و بۆ تایبه‌ته ئاگوتری (هیشتی بچم‌ا ۲) ئه‌وه‌ی پیشگری مرۆڤ به‌هه‌ندا دیزکه‌ی دانه‌وه (بانگی

ڕاهِشت: گوریسی ڕاهِشت؛ ۳) لەیسانی پشکنی بەدەوانە بەرەوخوارگرتەوە: (گوریسی بۆ داهِشت پێی بەرکەوتن)؛ ۴) ڕاگرتن بەبەستەلێ بەوان: (بەسەرەکەی چی هِشت، هەر لەبەنگە هِشتی). تاوا هِشتن پاش بەد [ف] ۱) لەدایدانی ۲) پس لە پیتوند ئاواو بە مەعنی درانگرتن ۳) بعد لە پیتوند دەاو بە مەعنی ڕوەڕاین درانگرتن ۴) هشتن، باقی گذاشتن.

هِشتەوە: ۱) ڕاگرتن ۲) باقی هِشتن [ف] ۱) نگهداشتن ۲) باقی گذاشتن.

هِشخان: وجاخانە، مەڵودنی، ڕۆڕی کەلوپەلی ئەرزاق [ف] پستو، انبار آذوقه.

هِشرمە: هاشرمە [ف] ڕانکی.

هِشك: ۱) وشك ۲) ڕەق [ف] ۱) خشك، سخت ۲) سفت، سخت.

هِشك: کیشاد [ف] نگهبانی.

هِشكاره: داری وشکبو گەندەڵ [ف] درخت خشك و پوسیده.

هِشكانی: بەن، وشکانی [ف] خشکی: بڕ، مقابل دریا.

هِشكایی: ۱) هشکانی ۲) وشکی [ف] ۱) نگا: هشکانی ۲) خشکی، مقابل تری.

هِشكایی: ۱) وشکی ۲) ڕەقی [ف] ۱) خشکی ۲) سفتی، سختی.

هِشۆ: ۱) وشی تری ۲) گوڵی دەغڵ [ف] ۱) خوشهٔ میوه ۲) خوشهٔ غله.

هِشۆکردن: دەسکەم گوڵ کردن. گوڵ چنینەوە [ف] خوشه‌چینی.

هِشۆکەر: گوڵچین [ف] خوشه‌چین.

هِشە: ۱) تاسۆ، تەسەبی جۆت ۲) جاریک کەلان (شوەکە بەرهشەم) [ف] ۱) خش ۲) یکبار شخم زدن.

هِشەت: هیشت [ف] نگا: هەیشت.

هِشەمال: هشتاڵ [ف] ماڵا شخم صاف کن.

هِشی: ۱) کەشی، فراخ، فراوان ۲) گوڵیکەی جۆرێکە لە جاف هشی [ف] ۱) کش ۲) منگولهٔ اوزان خمه.

هِشی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردنەوە ڕووتاوی بۆ کوردستان کە بەهۆیان ئەو ڕا ویران کردن.

هِشی: ۱) گوڵیکەی جۆری خۆمەو جاف ۲) وشی تری ۳) کرێوە، باکوت ۴) گوریسی زۆر تەسۆر، کەمەری زۆر قایم و تەسۆر [ف] ۱) منگولهٔ اوزان خمه ۲) خوشهٔ میوه ۳) کولاک ۴) ریسمان کلفت.

هِشیر: بەهەسر، دیل، هەسیر [ف] اسیر.

هِشیرتی: دیلەتی، بەهەسیری [ف] اسارت.

هِشیلك: ۱) کۆڕو کۆڕی هەڵبەرکی ۲) سەرەدەسەی سەماکەران ۳) تەلاڵی بەلامار [ف] ۱) حلقهٔ رقص ۲) پیشاهنگ رقاصان ۳) حمله.

هِشین: ۱) کەوە، هەتین ۲) کەساڵ، سەو [ف] ۱) کبود ۲) سبز.

هِڤ: تماشا، ڕوانین (هِڤ کرێ وانا: بڕوانە) [ف] نگاه.

هِڤ کرن: ڕوانین، تماشاکردن [ف] نگاه کردن.

هِڤ کرێ: بڕوانە [ف] نگاه کن.

هِڤگە: ئەدەب، ئەڤۆت [ف] خشاك، شلوار.

هِڤەل: کەهەل، کەهەل، لاڕان، سست [ف] کفل، باسن.

هِڤ: هیف، مانگ [ف] ماه.

هِڤ: هِڤ، تماشا، ڕوانین [ف] نگاه.

هِڤاڕ: مانگی جارە [ف] پس ماه، شب چهارده.

هِڤاڕی: مانگی جارە [ف] پس.

هِڤاختن: دڕۆنەوە، چنینەوەی شتی درپاکە بەدەزوو دڕۆتن، (هِڤخکە) [ف] ڕەفو کردن.

هِڤان: نیوڕۆ [ف] عصر هنگام.

هِڤارە: هەنارە [ف] عصر هنگام.

هِڤاری: کە نیوڕۆیە [ف] مرهنگام عصر.

هِڤاستن: چنینەوەی بە کەهەل کە دیارداکا [ف] ڕفو کردن.

هِڤاشتن: هڤاستن [ف] ڕفو کردن.

هِڤبەرکەتن: مانگبەدەرکەتن [ف] طلوع ماه.

هِڤجوتاڤا: مانگ تاوابو [ف] ماه غروب کرد.

هِڤر: تشیمن، جیگەی لێ ژیان [ف] جای زندگی، زیستگاه.

هِڤر: هەڤرین، هاڤرین [ف] آه کردن.

هِڤراڤ: بارانی، بەهەر [ف] بار آسمانی، غلهٔ آسمانی.

هِڤراڤتن: بەئاداو بەهەودان کردن [ف] پناه دادن.

هِڤرست: هەڤرست، داریکە [ف] درختی است.

هِڤس: بەهەش [ف] عش.

هِڤساندن: بەهەشاندن [ف] منقوش کردن.

هِڤشاندن: کوتایی کردن، پاش کەوتن [ف] قصور، کوتاهی کردن.

هِڤشهان: دەبەسەرچوون، ئاوەری بە هِڤشهان [ف] گذشتن موسم.

هِڤشین: بەسەرچوون، کاتی بەسەرچوو، بەزەکاری [ف] پایان موسم، مبلی کاری.

هِڤشینگ: جیگای مەڕ کە گوڵەکە هەر دەبەزێ و سەر ئەدا، کوندو [ف] حیوانی که برای سال دوم بچهٔ خود را شیر دهد.

هِڤك: ۱) مانگەکە، هەیفك، مانگی پەکەوتە ۲) پەنای کوی چەرچو پەنە کردن بە داروکە [ف] ۱) هلال ۲) سوراخ چرم را با چوب گرفتن.

هِڤك کرن: ڕوانین، تماشاکردن [ف] نگاه کردن.

هِڤکێ: بڕوانە [ف] نگاه کن.

هِڤك کەتی: جۆرێ تەخوشی چاو [ف] نوعی بیماری چشم.

هِڤك کەمێ: تماشای کەم، بەڕوانینی [ف] نگاهش کم.

هِڤك کەنێ: بڕوانێ، تماشای کەن [ف] نگاهش کند.

هِڤك گرتن: گیرانی مانگ [ف] خسوف.

هِڤگۆڕ: دەمەدەم، هاتەدەر [ف] معرکه.

هِڤمەرون: مانگەدەمی تاڤ هەیف [ف] مهتاب.

هِڤی: ۱) هومێد، ئاوات ۲) ئەک، ڕەجا، کەرەم [ف] ۱) امید، آرزو ۲) شفاعت، خواهش.

هِڤی بڕین: ئەهومێدبوون [ف] ناامیدشدن.

هِڤی بوون: بەئاواتبوون، بەهەمابوون [ف] امیدوار بودن.

هِڤیدار: ۱) ئاواتەخواز ۲) بەهومێد [ف] ۱) آرزومند ۲) امیدوار.

هیلی کردن: ۱) تکاوش جاکردن؛ ۲) اداوات خواردن [ف] ۱) تمنّا و خواهش کردن؛ ۲) آرزو داشتن.

هیلی مان: به هومیدهوه، چاوه‌ڕێی کردن. (ئەم کهیلیانەمان) [ف] امیدوارانه منتظر بودن.

هیلین: هەوێن، ئاسان [ف] دانهٔ زیر و ماست.

هیل: ۱) حیل، گەڕانەوەی ئاوی داوەستاو؛ ۲) دەنگی بەرلەرنانەوە؛ ۳) ڕەنامەو [ف] ۱) برگشتن آب راکد؛ ۲) نهوّج؛ ۳) نی.

هیلایەت: هەقایەت، حیکایەت، چیرۆک [ف] داستان.

هیلم: ۱) قایم، پتەو؛ ۲) زەبەلاح [ف] ۱) محکم و استوار؛ ۲) تنومند.

هیلە: لەبەر، تکاو [ف] یکهو، ناگهانی.

هیلک: ۱) خاو، هێز؛ ۲) ڕەقایی گوێن [ف] ۱) تخم پرنده؛ ۲) بیضه.

هیلکا: لەبەرکا، گوێرو گومەت [ف] ناخودآگاه.

هیلکار: ۱) خەرکەر، فێرکار؛ ۲) فێرەکان، کارناس [ف] ۱) آموزنده، آموزگار؛ ۲) کارشناس، تعلیم دیده.

هیلکانە: پیتاکو باجی ئاغا لە هیلکان [ف] بهرهٔ مالکانه از تخم مرغ.

هیلکانی: گەمەی هیلکەشکێنە [ف] بازی تخم مرغ شکنی.

هیلکایە: سەرگوزەشتە، بەزمە [ف] حکایت.

هیلکدان: قۆنەجۆرێی باڵداری هیلکەکەر [ف] تخمدان پرندهٔ تخمگذار.

هیلکشکاندن: هیلکەشکێنە [ف] بازی تخم مرغ شکنی.

هێ کردن: ۱) فێرکردن، هۆنین کردن؛ ۲) هیلکەکردن، هێک کردن [ف] ۱) یادادن؛ ۲) تخم گذاشتن.

هیکرۆن: سەرو، خاوەن [ف] نیمرو.

هیلک کردن: خاداڵیان، هیلکە کردن [ف] تخم گذاشتن.

هیلماسی: گەڕانی بۆرگی ماسی [ف] تخماک درون شکم ماهی.

هیلەوزۆن: سەرو [ف] نیمرو.

هێ کەر: هەکەر، فێرکەر، مامۆستا، سەیدا [ف] آموزگار.

هیکەرۆن: هێزۆن، هیلکەوزۆن [ف] نیمرو.

هیکەل: لەدەرێی هیلکە [ف] بیضوی.

هیکی: جولانی [ف] یاقدگی.

هیکی گون: هیلکەگوز [ف] بیضهٔ نر پرنده.

هیگ: هیلک، خا، هیلکە [ف] تخم پرنده.

هیگا: مۆچە، گیلکە [ف] مزرعه، کشتزار.

هیگا: مۆچە، مەزرا، گیلکە، هیگا [ف] مزرعه.

هیگن: بێ‌وازان، دەروستەهاتن [ف] بی‌ریف کسی شدن، از عهده برآمدن.

هیگنی: ۱) هەزایی، شیاوی؛ ۲) ئیهاتوویی [ف] ۱) لیاقت؛ ۲) قابلیت.

هیل: ۱) ڕەنگی قاوەیی تاجوح؛ ۲) جیلەی تەسپ؛ ۳) حولی، لوولی و ساف [ف] ۱) رنگ قهوه‌ای روشن؛ ۲) شیههٔ اسب؛ ۳) صاف و لیز.

هیل: ۱) حیل، دەنگیکی بۆرن خۆسە؛ ۲) پاشکۆیەکە جەماعا کەسێ کە هێستن کاریەتی؛ ۳) مەیدانی جەنگ؛ ۴) خوان، لان، جوویل؛ ۵) شەڕنامە؛ ۶) جەنگ، هەڕەت؛ ۷) داڕیکی لێڕەوارە؛ ۸) بەرم، بەند، تاران، هال؛ ۹) هێز، وزە؛ ۱۰) بەکومەڵە زۆرن بۆ ڕاوی مەلو ماسی. اچۆڵە هیلا کەوا؛ ۱۱) جۆری تەڵە؛ ۱۲) لا، تاڵی، تەرەف؛ ۱۳) هاوڕێون، هەسوڵا؛ ۱۴) جەغز؛ ۱۵) زوڕ، زەحف. (ئەو هیلە هیلی کولاوی) ۱۶) ناو چەقی کۆڕی هەڵپەڕکێ [ف] ۱) دانهٔ خوشبوی هل؛ ۲) بسوند به معنی گذارنده؛ ۳) میدان جنگ؛ ۴) کج و ناهموار؛ ۵) جنگاوه؛ ۶) موسیقی اوان؛ ۷) درختی است جنگلی؛ ۸) بیماری عمومی؛ ۹) نیرو، توان؛ ۱۰) شکار دسته‌جمعی پرنده و ماهی؛ ۱۱) نوعی تله؛ ۱۲) طرف، سو؛ ۱۳) مورورو، همهٔ اطراف؛ ۱۴) دایره؛ ۱۵) بسیار؛ ۱۶) مرکز دایرهٔ رقص دسته‌جمعی.

هیل: ۱) خەتی جۆت؛ ۲) پاشکۆی پەواتا: کەسێ کە هێستوو دەکا؛ ۳) مەیدانی شەڕ، شەڕگە [ف] ۱) شیار شخم؛ ۲) بسوند فاعلی هستن، گذارنده؛ ۳) میدان جنگ.

هیلا: ۱) بەجێی هێشت؛ ۲) ئێی کەر [ف] ۱) جاگذاشت؛ ۲) گذشت کرد.

هیلاک: ۱) ماندوو، تەکەوتە، خەستە؛ ۲) بلم، جەبەر؛ ۳) بەخۆشی کە لەبەردەن ئەڵاین [ف] ۱) خسته؛ ۲) خطر؛ ۳) بیمار بدحال.

هیلاکبوون: ۱) تەکەوتبوون، ماندووبوون؛ ۲) مردن [ف] ۱) خسته‌شدن؛ ۲) به هلاکت رسیدن.

هیلال: ۱) مانگیک، هەیڵەک، هیڵەک، مانگی یەکشەو؛ ۲) چیلکەی دان تاڵین [ف] ۱) هلال ماه؛ ۲) خلال دندان.

هیلالی: تاڵی، سەردەم‌ڕوانی بەتاڵی دروست کراو [ف] طالی سر در و دیوار.

هیلام: ۱) هێشتم؛ ۲) جێم هێشت [ف] ۱) اجازه دادم؛ ۲) جاگذاشتم.

هیلامازیا: هەڵەی مازوان [ف] موسم مازو چینی.

هیلان: ۱) لانەو، ماڵی باڵدار؛ ۲) هێشتن؛ ۳) گوم کردن؛ ۴) جولانەی کوڕیس [ف] ۱) آشیانه؛ ۲) هشتن، گذاشتن؛ ۳) گم کردن؛ ۴) تاب، تاب بازی.

هیلان: ۱) مردن، جێ‌هێشتن؛ ۲) هێشتن، ئیجازەدان [ف] ۱) هشتن؛ ۲) اجازه‌دادن.

هیلاندش: وێی، گومی، وندایی [ف] گمی، گم بودن.

هیلاندن: هاوارکردن لە تەسیەوە، هیلاندن [ف] شیهه کشیدن.

هیلاندن: ۱) هێشتن؛ ۲) گوم کردن [ف] ۱) هشتن؛ ۲) گم کردن.

هیلانە: لانە، لۆنە، ماڵی پەرندە، هیلین [ف] آشیانه.

هیلانەدۆزە: گەڕانی مامر بۆ جێگەی هیلانی کردن [ف] جستجوی مرغ خانگی برای جای تخمگذاری.

هیلانەدۆزی: هیلانەخۆن [ف] نگا: هیلانەدۆزە.

هیلانەشێوان: پرتی لە تاوارەو تەرەبۆن [ف] کنایه از آواره و سرگردان شدن.

هیلانەلە: جولانەی تەخۆنی و مندانی [ف] تاب.

هیلانەوان: لۆنەوان، هیلانە لێ‌نیکجوگ [ف] کنایه از بیجا و آواره.

هیلانین: هەڵهێنان، بڵند کردن [ف] بلند کردن.

هیلاو: ۱) باڵدو خاوێن؛ ۲) ڕێگەو بێ جلك؛ ۳) ڕەسەن و تەجیەزادە [ف] ۱) پاک و تمیز؛ ۲) لخت و عریان؛ ۳) اصیل و نجیب‌زاده.

هیلاویستن: هەڵاوەسین [ف] آویختن.

هیلبیسک: گیایەکە [ف] گیاهی است.

هیلت: دەیهێڵێ [ف] باقی می گذارد.

هیلشتن: هیلان، ڕاگرتن [ف] هشتن، نگهداشتن.

هیلاک: (۱) جگرگوشه‌ی نازه، جگرگوشه، گوریچه، هیلاک؛ (۲) خنجر؛ (۳) هیلاک، دونگی بهزری پیکانین، هاکا، تریه‌ق؛ (۱) دل و جگر و قلوه؛ (۲) داوزن و خاتر تیوهر (مادر همسر)؛ (۳) هرهر خندیدن.

هیلاکا: (۱) هیلاک، هیل، خا؛ (۲) جولانه‌ی گوریس؛ (۱) تخم پرنده؛ (۲) تاب تاب‌بازی.

هیلاکال: دهنه‌بستی، تیرزنگی تیزی کاوبارا؛ مسجق.

هیلاکان: هیلاکانیت، تاریه‌ی دهنی؛ هرهر خندیدن.

هیلاکیان: (۱) گهموولانه نیشتن؛ (۲) هیلاکال، دهنه‌بستی؛ (۱) در تاب نشستن، تاب‌بازی؛ (۲) شیشی.

هیلاکاهیل: رازاهن که جولانه‌ا؛ نوسان دادن در تاب.

هیل کردن: وره‌ی زوالین؛ به دقت ملاحظه کردن.

هیلکوفین: فاقا نیکهس؛ هرهر خندیدن.

هیلکه: (۱) هیلکه، تریه‌ق؛ (۲) هیلک، خا؛ (۱) صدای خنده؛ (۲) تخم پرنده.

هیلکه: هیالا، هیک، خا، هی؛ تخم پرنده.

هیلکه‌چیلان: هیلک خواردان یو تاوتوئی زاهی و تهمی؛ استخوان تخم‌مرغ را با دندان آزمودن.

هیلکه‌دان: فرندای مرشتاف جیگهی هیلکه له زگی مریشکا؛ تخمدان مرغ.

هیلکه‌رون: هیلاروون، هی‌رون؛ تیمر.

هیلکه‌زیوی: گیانه‌که تومه‌کهی له هیلکه دهکا؛ گیاهی است.

هیلکه‌شکانی: گهمهی هیلکه لیکدان لهسهر ریگهوه؛ بازی تخم‌مرغ شکنی.

هیلکه‌شکینه: هیلکه‌شکانی؛ بازی تخم‌مرغ شکنی.

هیلکه‌شه‌یتانوکه: شه‌یتانوکه؛ سارون.

هیلکه‌کهر: مریشکی که هیلکه دهکا؛ مرغ تخمگذار.

هیلکه‌وون: هی‌رون؛ تیمر.

هیلکه‌وون: هی‌رونه، خاوون؛ تیمر.

هیلکه‌هیلک: هیلکه‌هیلک، تریه‌ق‌ریز؛ هرهر خندیدن.

هیلکین: هیلکاوه، پهه‌و خهنین؛ قاه‌قاه خندیدن.

هیلگ: ورگ، هورگ؛ شکمبه.

هیلالانه: لانه، لاونه؛ آشیانه.

هیلانی: (۱) جولانه‌ی گوریس؛ (۲) جهنگهرکی کیوکان؛ (۱) تاب تاب‌بازی؛ (۲) رقص دخترکان.

هیلم: (۱) تخم، هوری جریشی دارلاسان؛ (۲) پی، نوهال، فرت؛ (۱) نوعی سرپیش بخاری؛ (۲) پود قالیبافی.

هیلم‌کاری: کاری دارتاش به هیلم؛ کار با چسب نجاری.

هیلمه: پی، فرت؛ پود قالیبافی.

هیلمه‌زی: کای زهنگ‌خاپلی لاوچاوسو؛ گاز قهوه‌ای پیشانی سفید.

هیلنج: هی، دهنگی بهاره زهاهیه، دهنگی زهاهیه؛ تهرج، صدای قی کردن.

هیلنجه‌ان: هوی کردن یو زهاهیه؛ تهرج، دل بهم آمدن.

هیلق: گیای تهسوون، که‌که‌فوک؛ گیاه جوربک.

هیلوق: (۱) به‌هوشی ته‌نه‌ماسای تیمرو هالوق؛ (۲) تهرکی تریه‌ق، لوکهمری پیاو؛ (۱) نوعی بیماری آلت تناسلی؛ (۲) مجرای ادرار تریه.

هیلول: کانه‌مال، کهیجار؛ مسخره، مردم.

هیلون: (۱) هیلانه؛ (۲) کالای خهمیرو تیر؛ (۱) آشیانه؛ (۲) نام خمیر و تسبیح.

هیله: (۱) هیله‌ی تهسه؛ (۲) فیل، هیله؛ (۳) لاوازی لهمزو توان کهفگ؛ (۱) تیهه‌ی اسب؛ (۲) نارو؛ (۳) لاغر بی‌رمق.

هیله: (۱) زاری پاکاره و ماسی؛ (۲) تاهرازی سواکت ساف کردن؛ (۱) شکار پرنده و ماهی؛ (۲) ابزار سفال صاف کن.

هیله: (۱) هیله، هی، خا، هیلکه، هیلک، هیک؛ (۲) ریشه‌ی گهزاندهیوی کاتیوت یو سهر خهت؛ (۳) برقه‌ی تیری؛ (هیله‌هیلی تیری)؛ (۱) تخم پرنده؛ (۲) کلمهٔ بازگرداندن گاو سرسار شخم؛ (۳) نوعی صدای شاک.

هیله‌باز: فیلباز، دهسن، گزیکهر؛ هیله‌باز، حقه‌باز.

هیله‌پهیه: کولیزه‌ی هیلکه تریه‌ه‌لسوو؛ گرده نان اندوده با زردهٔ تخم‌مرغ.

هیله‌پهیی: ریزه‌ی‌نهو لاوزی پیکه‌وه سوو؛ ریزه کراو؛ زردهٔ تخم‌مرغ و آرد با هم سرخ شده.

هیله‌ساوز: ساف کردنی سواکت؛ صاف کردن سفال.

هیله‌ساوزان: به هیله ساوینه‌وه؛ با ابزار صاف کردن.

هیله‌ساوکردن: ساف کردن به هیله؛ صاف کردن سفال با هیله.

هیله‌ساوه: هیله‌ساو؛ (کا: هیله‌ساو).

هیله‌کاف: (۱) جوزی تهسه؛ (۲) سواکت، جوری لوس و باریک بهسواکه؛ (۱) نوعی تله؛ (۲) سنگ پهن وصاف و کوچک.

هیله‌کان: (۱) بادهوری تهسه؛ (هیلوکا به پهیله‌کانی بچه)؛ (۲) جولانه، هیرو جوری؛ (۱) بادهان؛ (۲) تیر تاب.

هیله‌کانی: (۱) جیلانی، بهسهاوزهسی کیوکان؛ (۲) له جولانه نیشتن؛ (۱) رقص دخترکان؛ (۲) برتاب نشستن.

هیله‌گ: تامرازی تریه‌لیزین؛ الله، لوهن.

هیله‌گ‌پیز: به هیله‌گ داپیزراو؛ پخته با الله.

هیله‌گچی: کهسی که هیله‌گ چی دهکا؛ الله‌ساز.

هیله‌مازانی: هیلکه‌شکانه؛ بازی تخم‌مرغ شکنی.

هیله‌وانی: مانگ کردن یو مهیدانی جهنگ؛ ندا برای رفتن به میدان جنگ.

هیله‌وه: لهو گوندانهی کوردستانه که بهشی کاولکردن کردو؛ روستایی در کردستان که بخشی آن را ویران کردند.

هیله‌وهی: کوزه، گایه؛ کم ترجاقی.

هیله‌هیل: هیله‌هیل؛ تیهه‌ی اسب.

هیله‌هیلک: هیله‌هیلک، تریه‌ق؛ هرهر خندیدن.

هیل هیلاک: بیدهنو گوزیر زهاهیا؛ فرفرا زهیهه.

هیلی: هاوتە، هەیلانە، مریانە، قۆدی، حەلە، قودیانە ◻ آینه.
هیلی: ۱) هیلانە، خاو، هێز، هەنگ، هیلانە، هیلکە؛ ۲) ئاوێنە ◻ ۱) تخم پرنده؛ ۲) آینه.
هیلی‌قان: راوکە، راهنت، مارکە ◻ نگاه، مارکه.
هیلی‌قانك: هیلی‌قان ◻ نگاه، مارکه.
هیلیان: هیلانە، لانە، لۆکە ◻ آشیانه.
هیلین: ۱) هیلانە؛ ۲) هیلان، هێز هێشتن؛ ۳) گەرم کردن؛ ۴) بریتی لە شەرمی زن ◻ ۱) آشیانه؛ ۲) هستن، جاگذاشتن؛ ۳) گرم کردن؛ ۴) کنایه از شرمگاه زن.
هیلینك: هیلانوکەی باندەری بچووك ◻ آشیانهٔ پرندهٔ کوچك.
هیم: ۱) ئاگر، هیم، پەچەی خاو؛ ۲) بەردی زل، گاشە ◻ ۱) اساس، سالوده، زیربنا؛ ۲) سنگ بزرگ.
هیم: ۱) هیم، هیم؛ ۲) خوم، بوخوم؛ ۳) دیم، دەهیم؛ ۴) ڕەوشتی ناکار؛ ۵) لا، لاف، کی، ئالی ◻ ۱) اساس، سالوده؛ ۲) خودم؛ ۳) می‌آیم؛ ۴) رویش و اخلاق؛ ۵) نزد.
هیما: ۱) ئیشارەت، عەلەمەت؛ ۲) هێشتان ◻ ۱) اشاره؛ ۲) هنوز.
هیمان: ۱) هێشتان؛ ۲) خوەمان؛ ۳) ماك، ماندە؛ ۴) سیانی فرۆش ◻ ۱) هنوز؛ ۲) خودمان؛ ۳) عنصر، مادّه؛ ۴) فاکتور فروش.
هیمج: بەرگ یان هەر قوماشێکی دارازاوی وبنجر وبنجر بۆگ، بزگۆن، نیوڵ ◻ پارچهٔ پوسیدهٔ پاره‌پاره.
هیمداد: ئاریکاری، کۆمەك ◻ امداد.
هیمدانەر: پشتەوانەر ◻ پشتیبان.
هیمدانین: پشتەوانان ◻ پشتیبانی.
هیملو: هەماری سۆئەلی، هەماری تیزگ ◻ انبار هیمه.
هیمەت: ۱) پیاوەتی، جاکە؛ ۲) ئەرباز و هەترسان ◻ ۱) مردانگی؛ ۲) تصمیم و قاطعیّت، همّت.
هی‌من: ئەزمن، شتی سەرەمن ◻ حال من، مربوط به من.
هینان: ۱) ئاراو، پشتو ئەسەرخۆ؛ ۲) ئازناوی شاعیری هەرەبەرزی هاوچەرخ بو کە لە سەرەتای ساڵی ۱۳۶۵دا دنیای بەجێ هێشت ◻ ۱) آرام، شکیبا؛ ۲) تخلّص شاعر پدرنامهٔ معاصر کرد که اوایل سال ۱۳۶۵ بدرود حیات گفت.
هینابەتی: دنیای ئارام بی کشمو نەمز ◻ آرامش، امنیّت، دنیای صلح.
هینابی: ئارامی ◻ آرامش.
هینبۆنەوە: پاشر، شیوپان ئارام‌بۆن ◻ آرامش از سر گرفتن.
هینکردنەوە: ئارام کردنەوە ◻ آرامش دادن.
هینەتی: ئارامی ◻ آرامش.
هینی: ۱) ئەسەرخۆیی؛ ۲) ئاسودەیی وڵات ◻ ۱) آرامی؛ ۲) امنیّت کشور.
هینیەتی: هینابەتی، هینایی ◻ نگاه: هینابەتی.
هینۆ: ۱) داوێن‌پاك؛ ۲) ناوی زنانە ◻ ۱) پاکدامن؛ ۲) نام زنانه.
هینە: ۱) لکەداری هەڵمەتاوە؛ ۲) ئەژنگ ◻ ۱) شاخه‌های هرس شده؛ ۲) هیمه.
هینی: ۱) بنانەیی؛ ۲) بەردین ◻ ۱) اساسی؛ ۲) سنگی.
هینی: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط چینی.
هینی: ۱) خوماسی ڕۆژ ئاسکی بەرگەنەگر؛ ۲) شێ، تەم، تەڕایی زەوین ◻ ۱) پارچهٔ نازك کم دوام؛ ۲) نم، رطوبت.
هینۆ: ۱) داوێن‌پاك، هینۆ؛ ۲) ناوی زنانە ◻ ۱) پاکدامن؛ ۲) نام زنانه.
هینیشی: شێ، تەڕایی زەوی، هینی ◻ نم، رطوبت زمین.
هینیین: ۱) ڕاڕا، پراو؛ ۲) ئەرکشتیان، شیدار ◻ ۱) پوسیده؛ ۲) رطوبت‌زده، نم کشیده.
هین: ۱) دەم، کات، ئان؛ ۲) هی، مالی، ئایەتی (تەم کتێبە هینمە)؛ ۳) وانیان، لشت، والك، هەراتمە، هەشوکە؛ ۴) قۆر، هۆین، هەقوت؛ ۵) ڕاست؛ ۶) هاتی، هەواڵو هەینەن؛ ۷) دەنیا، دەی (هین چیش)؛ ۸) ئەوان؛ ۹) نەوانە ◻ ۱) دم، لحظه؛ ۲) ویژهٔ منسوب به؛ ۳) چیز، آن چیز؛ ۴) تعقیب، آموزش؛ ۵) علم، دانش؛ ۶) آهای، هین، حیوان؛ ۷) یاالله، ادامه بده؛ ۸) آنها؛ ۹) آنها.
هین: ۱) پاشگری بەواتا: ئەوی دەهێنێ (ئان‌هین، ئاوهین)؛ ۲) ئاوهاتا ۳) ئەوشتە، هێشت؛ ۴) کاتی؛ ۵) ئاوچەیەکە لای دیارەکر ◻ ۱) پسوند بمعنی آورنده؛ ۲) چنین؛ ۳) ایشان؛ ۴) چشم؛ ۵) ناحیه‌ای در کردستان.
هینا: ۱) هینا، ئاورد؛ ۲) زانا، دڵوشیار، ڕۆژ بەرەو لە قۆر بۆنا؛ ۳) هەر ئیستە، ئوکە، ئهێنا؛ ۴) میسان پشر؛ ۵) بەم‌ڕوانە، ئاوگی (هینا ڕەوینی‌یە) ◻ ۱) آورد؛ ۲) آموزش دیده و ماهر؛ ۳) همین الآن؛ ۴) بازهم بیشتر؛ ۵) تازگی، بەتازگی.
هینا: هاورد، ئاورد (ئامی هینا، کتێبی هینا) ◻ آورد.
هینان: هاوردن ◻ آوردن.
هینانەبەر: بۆ گەیاندن ◻ بەثمر رساندن.
هینانەبین: بیرهێنەوە ◻ یادآوری کردن.
هینانەجێ: ۱) ئەنجامی بیرگەڕاوو لەجێ جۆ جاکردنەوە؛ ۲) بەجێ هێنان، پێکهێنان ◻ ۱) انجام درفته را معالجه‌کردن؛ ۲) انجام دادن کار.
هینانەوە: ۱) گەڕانەوە (کەی‌ئەم ڕۆژیو هینانەوە)؛ ۲) ئاوکی کەوتو جاردکردن؛ ۳) هینانەجێی ئەنجامی بیرگەڕاو؛ ۴) ئازدەئەدۆزی گەرم کەوتن ◻ ۱) بازگرداندن؛ ۲) ناف افتاده (نوعی بیماری) را علاج کردن؛ ۳) انجام درفته را جاانداختن؛ ۴) نان از گرمی در تنور افتادن.
هینانەوەجێ: جاکردنی ئاواو ئەنجامی لەجێ جۆگ ◻ معالجهٔ ناف و انجام ازجا درفته.
هینانەوەیاد: بیرهێنەوە ◻ یادآوری کردن.
هینانەوەیەك: وەیادهینانەوە ◻ بازبهم آوردن.
هین‌بۆن: هۆین‌بۆن، هەقوتن، ڕاهاتن، قۆربۆن ◻ یادگرفتن، آموزش دیدن.

هین بوین: راهاتن، فێر بوون، خوێندەوار ◻ ئامۆژش دیدە، باسواد.
هینجان: تاو دەرهێنان لە شتی قوڵ، هەڵێنجان ◻ ماچ (ا) ڤڕف وکشین.
هینجانە: ۱) لماکانی، تینماڵە؛ ۲) تەنیی هەوێر لە سوالەت ◻ ۱) نهکانە؛ ۲) تشت سفالی برای خمیر.
هینجە: هینجە، خوێندنەوە بە سەروژێر و بۆرەوە ◻ نهێنی، ئاڵمات.
هینجەت: هەڵهێنجەت، بەهانە؛ ۱جیەکردوە هەر لیم بەهینجەتە ◻ بهانە.
هینجەت: هینجەت، بەهانە ◻ بهانە.
هینڤ: ۱) هەن، هەت، هەت بان؛ ۲) وڵاتێکە؛ ۳) هەرچەند ◻ ۱) اند؛ ۲) هندوستان؛ ۳) هرچند.
هینڤ: ۱) هەنێ؛ ۲) تەوەندی؛ ۳) کەم ◻ ۱) هرچند؛ ۲) چندی؛ ۳) اندک.
هینڤاو: ۱) فێرکار، مامۆستا، سەیدا، دەرسێژ، واعیز؛ ۲) خوێندەوار ◻ ۱) معلم؛ ۲) درس خواند.
هینڤاری: ۱) پیشەی فێرکار، کاری واعیز؛ ۲) خوێندەواری ◻ ۱) آموزگاری؛ ۲) باسوادی.
هینڤوی: هۆزێ هەنی، جەبەشی، شەنگی، شەوکی ◻ نوعی هندوانە.
هینڤە: داپوردەزگایەکی ژن کە ژوورکەسی لە کاتی کاهاوکاریدا ◻ مؤنث.
هینڤە: ۱) تەوەندە؛ ۲) تەوەندی ◻ ۱) این اندازه؛ ۲) هرچند.
هینڤەی: ۱) تەوەندەی؛ (هینڤەی تەماشێ)؛ ۲) هەرچەندە؛ (هینڤەی من دەگەڵیا ماخوێنم) ◻ ۱) این اندازه؛ ۲) هرچند.
هینڤەی: ۱) تەوەندی؛ ۲) بەئەندازەی؛ (هینڤەی دەنکەنۆکەکە) ◻ ۱) اندکی؛ ۲) بەاندازۆ.
هینڤێ: چەکێ، کەمێ لە شتێ ◻ اندکی، بعضی.
هینڤێک: ۱) کەمێک لە شتێ؛ ۲) بازە کەمێ ◻ ۱) اندکی؛ ۲) بعضی اشخاص.
هینژین: ۱) وەشەوزەان؛ ۲) داهێزان لە بێ هەوی ◻ ۱) جرت زدن؛ ۲) از بخواب جسته شدن.
هینک: هینک، هۆنک، هۆنگ ◻ خنک.
هینکار: ۱) فێرکار؛ ۲) نوێزەوە ◻ ۱) آموزگار؛ ۲) پژوهشگر.
هینکاری: ۱) کاری هینکار؛ ۲) نوێزەوە ◻ ۱) آموزگاری؛ ۲) پژوهش.
هینکایی: هینکایی، هۆنکایی ◻ خنکی.
هین کرن: فێرکردن، هەڤێرن، هۆین کرن، هۆکرن ◻ آموختن، آموزش دادن.
هینکو: کەوانی، جا کەوابە ◻ اگر چنین باشد، حال که چنین است.
هینکەر: فێرکار ◻ آموزگار.
هینگا: ۱) ئەوسا، ئەوەندە؛ ۲) ئیستە، ئۆکە، بهێ، ئیستە، ئەلحال ◻ ۱) آنگاه؛ ۲) اکنون.
هینگامە: ئەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردنی ڕووسایی لە کوردستان کە بەشێکی ئەو ڕا ویران کردنە.
هینگاوی: جا ئەوسا ◻ پس آنگاه.
هینگە: فێرگە ◻ آموزشگاه.
هینگی: ئەسا ◻ آنگاه.
هینگی: ئەوەندەی ◻ آن بسیار.
هینگین: هنگن، ئەوەندە ◻ آنگاه، آنوقت.
هینەر: ۱) کەسێ کە شتی دێنێ؛ ۲) بڕ بە قیمەت، هزاری؛ (با باوی گوڵم دڵم بەرێی / دڵداری هەزار ئەوینەم دێنێ) هەموو ڕەنجی خاڵی ◻ ۱) آورنده؛ ۲) ارزش.
هینی: ۱) کاتی، بەرچاو؛ ۲) ئەوجۆرە، بەم جۆرە ◻ ۱) عینا؛ ۲) بدینسان.
هیو: ۱) هیڤ، هیڤ، ئەساسا، ڤت؛ ۲) کێشەو هەڵاڵ، تازاو؛ ۳) وتەی گەمەی کردن؛ (هیو تەرت نەکرد)؛ ۴) تیر، شتی ◻ ۱) نگاه؛ ۲) آشوب، ویلوا؛ ۳) کلمهٔ تمسخر؛ ۴) تیر، رطوبت.
هیوا: هومێد ◻ امید.
هیوابڕین: نامومێدبوون ◻ ناامیدشدن.
هیوات: ۱) دەردو ژانی زۆر؛ ۲) هومێدت ◻ ۱) درد و الم شدید؛ ۲) امیدت.
هیواداری: بەهومێد ◻ امیدوار.
هیوار: نیوار ◻ عصرهنگام.
هیوارە: نیوارە ◻ عصرهنگام.
هیواری: لە نیوارەدا ◻ درهنگام عصر.
هیواش: بەسیایی، لەسەرخۆ، هێدی ◻ یواش، آهسته.
هیوان: هەیوان ◻ ایوان، سکوی سرپوشیده، تراس.
هیوایی: ۱) بێی، بێ، بەرایی ڕووداو؛ ۲) تیراوی ◻ ۱) تیر رطوبت؛ ۲) سرایی، برآبی.
هیوجی: تازاوبچی، هەڵ، مایەفتە، سەرەبنوو ◻ آشوبگر.
هیوز: ۱) هەمن، هێدی، تاراو؛ ۲) بەنداگا، داڤە؛ ۳) ئەنوار، جیگە؛ ۴) بوری، تازایی، هەرسان ◻ ۱) آرام؛ ۲) پناهگاه؛ ۳) مسکن؛ ۴) شجاعت.
هیوزانین: ۱) هێدی کردنەوە؛ ۲) چاندان؛ ۳) جیگە پێدان؛ ۴) خوەت بەدەم تاو ◻ ۱) آرام کردن؛ ۲) پناه دادن؛ ۳) اسکان دادن؛ ۴) تشجیع کردن.
هیوزبوون: تاراو کرن، دانەکان، هەداران ◻ آرام گرفتن.
هیوزبوونەوە: تاراوبوونەوە، دانەکان ◻ آرامش یاریافتن.
هیوزین: ۱) تاراو کرن، هێدی و هەمن بوونەوە؛ ۲) خاوانەوە لەمن باڵی کەسێکدا؛ ۳) ئەرسان؛ ۴) جیگە دەستکەوتن ◻ ۱) آرامش یاریافتن؛ ۲) درپناه کسی امنیت یافتن؛ ۳) شجاع بودن، ترسیدن؛ ۴) جای سکونت یافتن.
هیوشین: بەسەرچوونی یاخی لەن کاری وەرزەکان، هەڤشین ◻ سرآمدن موسم صیفی کاری.
هیولا: هەڵوا ◻ حلوا.
هیون: هێمن ◻ آرام.
هیوتاشیایەنە: لەخەوەستان ◻ ازخواب برخاستن.

هیوّنی: هنی [illegible] آرامش.

هیود: ۱) [illegible] ۲) و نیز «هیود بود» [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هیودر: بری مرد [illegible] او را شوهر.

هیودر: هیود [illegible] او را شوهر.

هیودرا: فرزندی هیود [illegible] او را شوهر.

هیودرا: [illegible] او را شوهر.

هیودرد: گنجشکی سی‌ساله [illegible] [illegible]

هیوری: [illegible] [illegible]

هیوی: ۱) [illegible] ۲) هویک هوی: ۳) [illegible] ۴) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۳) [illegible] ۴) [illegible]

هیوینی: [illegible] [illegible]

هیویدار: [illegible] [illegible]

هیوین: [illegible] [illegible]

هیه‌رس: سی، بیست و [illegible] [illegible]

هی‌هی: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible]

هی‌هی: ۱) [illegible] ۲) [illegible] ۱) [illegible] ۲) [illegible] [illegible]

هیهکرد: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هیی: [illegible] [illegible]

هیی: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هیی‌رجی: [illegible] [illegible]

هیی‌رو: [illegible] [illegible] [illegible]

هی‌یی: [illegible] [illegible]

ی

ی: ۱) دوانیم پیتی ئەلفوبێکەی عەرەبی‌یە، کە عارەبیش لە ئارامیەکانیەوە بە میراث بۆی بەجێ ماوە کە بیست‌وشەش پیتی هەبە‌کەو پێنج برادەو کورتە برادەکی زاگری هەیە بەکەوەی ناوبان‌ساوە زیاتر نیشانەی وایە بەیتی لەسەری زایەوەستن؛ ۲) ئامرازێکی زیاتە لە ماناکی تایبەتی بەخاوەنی دەگەیەنێ؛ (هەمەی وەسوان، ماڵی پیرۆت)؛ ۳) بە پاشگری وشەوە بنوسێ ئاکی دەگەیەنێ؛ (پیاوی، گوڕێ)؛ ۴) ئامرازی خەبەردانە، (بەهار تایی لەسەرەتایی جەلاس‌بن) ◻ ۱) ئەخرین حرف خط عربی؛ ۲) علامت اضافۂ ملکی؛ ۳) پسوند وحدت؛ ۴) پسوند خبری.

یا: ۱) ئی، ئەد، لە زیادی دێت وەك ئەد (دە لۆسە، ئی باشە، ئە جاکە)؛ یا خۆشە؛ ۲) ئان، ئا، ئاد، بۆ نیوان‌خستن، (یا چەو یا بەسو)؛ ۳) مەکانیتی تایبەتی بۆ زن (یا مە ئەدەمە)؛ ۴) ئەوینەی، ئەوکەسەی، ئەوی، (یا ئە کرێ، یا ئە گۆڕی)؛ ۵) جێ، شوێن، (ئاگە)؛ ۶) وشەی زۆرگرتن بۆ زنی جێ گەورە لە دواخستدا، (یاسرۆت، یاشەم، یازرێن)؛ ۷) ئامۆژگاری، (ئەگیرت یا بن دکی هۆ ریکە)؛ ۸) وشەی بانگ‌کردن بۆ دەهاتاهاتن، (یاهەیس، یاخزرێن گال)؛ ۹) بۆ ئاگۆتان، (مانبەلا گۆرێن بەیامەزن بۆیە)؛ ۱۰) ئەو؛ ۱۱) بەلێ؛ ۱۲) ئەی؛ ۱۳) وەگری، ئاوالە ◻ ۱) حرف تأکید؛ ۲) یا؛ ۳) حرف ملکیت مؤنث؛ ۴) ئەو جێ، ئەو کێ؛ ۵) جای، مکان؛ ۶) کلمۂ احترام خطاب، بە باوری محترم؛ ۷) کلمۂ راهنمایی؛ ۸) کلمۂ استغاثه، (استمداد)؛ ۹) حرف تأکید؛ ۱۰) او؛ ۱۱) بلی؛ ۱۲) ئی، حرف ندا؛ ۱۳) بان گشتوه.

یاب: دەسکەوت، (ئاپاب) ◻ دەستاورد.

یاباش: لەسەرخۆ، هێدیکە، سەبروکە ◻ ئەستەم، بوانی.

یابان: بیابان، سارا، چۆلکە ◻ بیابان.

یابان‌ڕاچەرایش: ژیان لە بیابان، دۆر لە ئاوایی ڕابواردن ◻ زندگی در بیابان.

یابان کەوتش: وەچۆڵ کەوتن، داهسارا ◻ بە صحرا زدن.

یابانی: بیابانی، چۆڵەوەست ◻ بیابانی.

یابانیەی: سارانشینی، چۆڵەوەستی ◻ بیابان‌نشینی.

یابۆ: جیرە بۆ قەفەر و هەزاران ◻ حسرۂ قفر.

یابۆ: ۱) بانگ‌کردن لە باوك؛ ۲) هاوار لە ئیش و بەلایە، وەی‌بابە ◻ ۱) کلمۂ خطاب بە پدر؛ ۲) کلمۂ گلە از درد.

یابۆ: ۱) لەسەی تاقەجیی بارکشتن؛ ۲) برێتی لە پیاوی تەرانی تەمەڵ ◻ ۱) بابو؛ ۲) کنایه از تنهم تنبل.

یابۆن: بابان، پیاوان، سارا ◻ بیابان.

یابە: بنیات، ئیجاد ◻ بنیاد، ایجاد.

یابەکردن: بنیات‌نان، دروس کردن ◻ ایجاد کردن.

یاپراخ: ۱) گەلامێو؛ ۲) دولمەی گەلامێو، تاپراخ ◻ ۱) برگ مو؛ ۲) دلمهٔ برگ مو.

یاپراغ: یاپراخ ◻ نگا: یاپراخ.

یاپەجی: ۱) دێوجامە؛ ۲) قەرەنجی ◻ ۱) نگا: دیوجامه؛ ۲) نگا: قەرەنجی.

یاتاخ: ۱) ئوڕەن، تقین، کەلەچەلن بن خەوتن، پخەف؛ ۲) جێ، ماوە ◻ ۱) رختخواب؛ ۲) جا و مکان.

یاجوج: تاجوج، ماجوج ◻ یأجوج.

یاجوج‌وماجوج: ۱) یاجوج‌وماجوج؛ ۲) برێتی لە هەزاروزیاد، هەڵکی زۆری تێکەڵ‌یەکەڵ ◻ ۱) یأجوج ومأجوج؛ ۲) کنایه از شلوغی و بی‌نظمی.

یاجیرایە: بەرەوپاش گەڕانەوە ◻ به عقب برگشتن.

یاخر: باران ◻ باران.

یاخچە: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی جەرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یاخسەمەر: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.

یاخمە: تاڵان، بۆز، بۆز ◻ غارت.

یاخمەوە: شتی داهێنراو، کاری وا لە کرێ ◻ چیزی مسکن است؛ کاری که اجاره.

یاخۆ: ئان، ئاد، ئا ◻ یا اینکه.

یاخوا: وەی ئاواخوازی، (یاخوا باران باری) [ف] حرف تمنّا کلانکی.
یاخوت: یاخوٚ [ف] یابیکه.
یاخود: یاخوٚ [ف] یابیکه.
یاخون: بەلای شیعه [ف] آخوند.
یاخه: یەسن، جەرو [ف] یله.
یاخەن: باران [ف] باران.
یاخی: ۱) سەرزێو، دەغی؛ ۲) جیای هەڵەموٚت؛ ۳) بەعەسی بی‌یاره؛ ۴) ماڵگرتو [ف] ۱) مەسرف، یاغی؛ ۲) کوه صعب‌العبور؛ ۳) ریباندانۆ بی‌گەدار؛ ۴) اغتصاب کردن.
یاخیان: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] روستایی لە کردستان کە بعثیان آن را ویران کردند.
یاخی‌بوٚن: لەعەقی‌بوٚن [ف] یاغی شدن.
یاخی‌گەری: سەرکێشی، سەرزێوی [ف] سرکشی، تمرّد.
یاد: ۱) باس کردنی کەسێ کە نادیارە، (یادی لوٚمان دەکەرە!) ۲) بیر، بیرەوەری، (لەیادمە، لەیادەمەوە) [ف] ۱) ذکر و یاد کسی در غیابش؛ ۲) یاد، حافظه.
یادداشت: ترسنی دەبەست بوٚ لەبیر نەچوٚن [ف] یادداشت.
یادداوەر: وەبیرهاتنەوە، (من بازە یادداوەریوٚم کە تو ئەرە دەبوٚی) [ف] بەیاد آمدن.
یادداوەری: بیرهێنانەوە، (خوەک لەبیرم بچێ تو یادداوەریم بکە) [ف] بەیاد آوردن.
یاددان: فێرکردن [ف] یاددادن.
یادکردن: ۱) ناسەکردن؛ ۲) باس کردنی دوٚر بەدوٚر [ف] ۱) مشتاق بودن؛ ۲) یاد و ذکر غیابی.
یادکردنەوە: وەبیرهاتنەوەی نادیار [ف] یادکردن.
یادگار: ۱) دیاری بوٚ لەبیرنەچوٚنەوە؛ ۲) ئامێرێک کە دەبێتە هوٚی لەبیرنەچوٚنەوە، (ئەم قەڵەمە یادگاری پێدوٚناوم) [ف] ۱) هدیهٔ یادگاری؛ ۲) آثار.
یادگاری: یادگار [ف] نگا: یادگار.
یادن: ئەوی دیکە، ئەوی تر [ف] آن دیگری.
یادنامە: دەفتەری بیرەوەریان [ف] دفتر خاطرات.
یادەرە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
یادەوەست: وەبەیەکە لەوەبارەیی بوٚ بڕەوە، شتێکە کلام قمار بازان کە بە قصد بردە گفتە می‌شود.
یادی: یادن، ئەوەکە [ف] آن دیگری.
یادێ: ۱) دایک، دا؛ ۲) وتەی بانگ کردنی دایک [ف] ۱) مادر؛ ۲) کلمهٔ خطاب به مادر.
یار: ۱) هەواڵ، ئاواڵ، ڕەفیق؛ ۲) گراوی، دڵسەن، مانشقە؛ ۳) خاوەن (ئەسپیار، وتیار)؛ ۴) کەر، کارکەر، (جوتیار، کرێکار، فرۆشیار)؛ ۵) یانگرێکە بەواتای «ئەی» بە وشە (ئەرکار، پرسیار)؛ ۶) یارێکان (خوا) [ف] ۱) دوست، رفیق؛ ۲) معشوقه؛ ۳) صاحب؛ ۴) کلمهٔ کار؛ ۵) پسوندی است که فعل را به مصدر تبدیل می‌کند؛ ۶) کمک کننده، یاور.
یارا: ۱) ئەوی بارکە سەرەتای گوزارشی دەکێ، (ئایا دەتوانی؟) ۲) ئایا، بار؛ ۲) تاب و توان، یارا.
یاراصە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
یاران: ۱) دۆستان؛ ۲) دڵبەران؛ ۳) هۆگر، ئەوەی خوٚ بەدۆستی‌ئەزانێ دەگرێ [ف] ۱) دوستان؛ ۲) دلبران؛ ۳) انیس.
یاران‌بەگس: گوندێکە لە کوردستان بەعەسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
یاراتیەتی: ۱) کەسوکەس، یاری‌کرن؛ ۲) بەدەستی تە بەراستی [ف] ۱) یاری و سرگرمی؛ ۲) بەشوخی، مطایبه جدّی.
یارەبی: هاوار، لە تو خواوە، یارەبی [ف] یارب، خدایا.
یارد: پێوانەیەکی قوماشە، ٩١٤٤ سەنتیمەتر و جارە گرێ بە گەزی کوردی بە [ف] یارد انگلیسی.
یاردم: یارمەت، ئاریکاری [ف] کمک، مساعدت.
یاردە: یارد [ف] یارد.
یارک: یاری چکۆلە، بوٚ خوٚشەویستی دەڵێن [ف] یار کوچولو.
یارگوڵک: گۆزەی بێ گیایەکە لەبەرەی ئاوە، ناوی شیر بنەو دەرمانی جاران بوٚکە دەدایە [ف] فوریج.
یارم: ۱) دڵبەری من؛ ۲) نیوەو نیوەچل، (کاوا یارم بیاگەا؛ ۳) کاری هەرزەو سوٚک [ف] ۱) یار من؛ ۲) نصف، نیمچه؛ ۳) کار هرزه.
یارماڵ: بڕکەیەکسان [ف] بوٚغ یالبری.
یارمیان: جلفەو بلخ [ف] هرزەکان، شارلاتان.
یارمە: ۱) دۆستی منە؛ ۲) هاوڵیان؛ ۳) کەمداڵی کوٚن، هەلمەت؛ ۴) بەوزەی قوماشە [ف] ۱) دوست من است؛ ۲) ترک برده؛ ۳) پرتکاند؛ ۴) نام نوعی پارچه است.
یارمەتی: ئاریکاری، کۆمەگ [ف] کمک، مساعدت.
یارمەتی‌دان: کۆمەگ کردن [ف] کمک کردن.
یارمەتی‌دەر: ئاریکار [ف] یاری دهنده، کمک کننده.
یارمەتی کردن: ئاریکاری کردن، یارمەتی‌دان [ف] کمک کردن.
یارو: ئاری هاری هاروٚ، خەیار [ف] خیار.
یاروٚ فلانی: کاوا [ف] یارو.
یاروتەخیار: مەستو بیابی [ف] دوست و بیگانه.
یاروتەقیار: یاروتەخیار [ف] دوست و بیگانه.
یاروکە: ۱) کاوراکە، ئەوەکەی دەزانی؛ ۲) یاری چکۆلە، یارک [ف] ۱) آن یارو؛ ۲) یار کوچولو.
یاروەلی: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەعەسی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
یارەبی: یارەبی، هاوار لە تو خواوە [ف] یارب، خدایا.
یارەبی: ئارەبی [ف] یارب.
یارەلماسی: بەتاڵە، بێقەدەمە، بێبەرەمبی [ف] سست، بی‌بهره.

پارەما: پارما [ف] پرۆژە پالتۆی.
پارەمەن: پارمان جلەنج سۆڵە [ف] هرزە.
پاری: ۱) لاری، وازی، گەمە، قومار، گاڵتە، گاڵە؛ ۲) تاریکاری؛ ۳) دۆستایەتی؛ ۴) تەوین [ف] ۱) پاری؛ ۲) کمک؛ ۳) دوستی؛ ۴) عشق.
پاریدە: ۱) کۆمەڵگە، تاریکاری؛ ۲) تاریکار [ف] ۱) کمک؛ ۲) کمک کننده، یاری دهنده.
پاریدەدەر: تاریکار [ف] یاری دهنده.
پاریدەر: تاریکار [ف] یاری دهنده.
پاریکار: تاریکار [ف] کمک کننده، یاری دهنده.
پاری کردن: ۱) وازی کردن؛ ۲) تاریکاری کردن [ف] ۱) پاری کردن؛ ۲) کمک کردن.
پاری کرن: پاری کردن [ف] نگا: پاری کردن.
پاریکەر: ۱) وازیکەر؛ ۲) تاریکار [ف] ۱) پاریکن؛ ۲) یاور.
پاریە: پاریدە، تاریکاری [ف] کمک.
پاز: ۱) ڕیبکە لە جڕوبەساوی ساوا؛ ۲) نوسراو [ف] ۱) چونی صورت نوزاد؛ ۲) نوشته.
پازخانەسە: ۱) دیوی نوسینی بەکسۆمەڵ دەخەمرخانەسە؛ ۲) مۆری لەسەرنوسین [ف] ۱) دبیرخانه؛ ۲) مهر تحریر.
پازدە: ئانادە [ف] عدد پانزده.
پازدەمین: بەکی پتر لە دەیەمین: (ئەوە پازدەمین جارە پشت دەکەم) [ف] پانزدهمین.
پازدەهەم: تەوری زمارە پازدەی بەرەکەوی [ف] پانزدهم.
پازدەهەمین: پازدەمین [ف] پانزدهمین.
پازمە: کۆسکەی سەری بەدەڵان [ف] نوعی سرپوش کودکان.
پازو: تەمبەنەی جڕی [ف] آن چیز پستن.
پازوخ: حەیف، بەداخەوە، دخاین [ف] دریغ.
پازوغ: پازوخ [ف] دریغ.
پازوپاپان: دەشتوساڕا، جۆڵەوساپان [ف] دشت و بیابان.
پازی: ۱) پازو؛ ۲) جۆڵگەوساپان [ف] ۱) نگا: پازو؛ ۲) هامون و بیابان.
پازی‌پلاخی: ناوی گوندێکی کوردستانە [ف] نام روستایی است.
پاس: ۱) تاشەبەرد، بەردی باڕو ئوس؛ ۲) دارگوڵێکی پتەکە گوڵێکی سپی چکۆلەی هەشتو دەگرێ ڕۆژ بۆن خۆشە؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان و بۆ ژنان (ئەم سپی کەپۆ جنگ جنگی پاسێ / من لەم بەسەلە سەرم نەناسی) صەمەل؛ ۳) ترس، مەترسی [ف] ۱) سنگ؛ ۲) گل یاس؛ ۳) نامی مردانه و زنانه؛ ۴) ترس، خوف.
پاسا: ۱) داوو دەستوور، ڕێوشوێنی ناو کۆمەڵ؛ ۲) قانونی دەوڵەت [ف] ۱) روش و شیوه؛ ۲) قانون.
پاساخ: قەدەغە، نارەوا لانی خەڵک [ف] ممنوع.
پاساغ: پاساخ [ف] ممنوع.
پاسالە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن [ف] روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
پاسامال: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی ڕزانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
پاساول: کۆشکچی [ف] پساول.
پاساین: ۱) فیتوڵیدان؛ ۲) فیتفیت [ف] ۱) سوت زدن؛ ۲) سوت.
پاسایی: ۱) بە ڕێوشوێنی کۆمەڵ، ئاسایی؛ ۲) بەر قانون کەوتە [ف] ۱) عادی؛ ۲) قانونی.
پاستوخ: بانگە سەرین، سەنیر [ف] بالش.
پاسمەمن: ۱) دارەوەیەکە لە سەرەبەهار گوڵی سپی بان بەخۆشی ئەدا بۆن خۆش دەکا؛ ۲) ناوە بۆ ژنان [ف] ۱) یاسمین؛ ۲) نام زنانه.
پاسمەمەلە: پاسمەن [ف] یاسمن.
پاسمەمین: پاسمەمن [ف] یاسمن.
پاسیگەند: گوندێکە لە کوردستان [ف] نام دهی است.
پاسین: ۱) ڕگەیەکە لە قورئان بەتایبەتی لەسەر تەخوتی دەخوێنن (هێندێ ڕۆگیانی دەرچو پاسینی پێ ڕاکەیەست)؛ ۲) ناوە بۆ پیاوان [ف] ۱) سورهٔ یاسین؛ ۲) نام مردانه.
پاسینداوی: گوندێکە لە کوردستان [ف] نام دهی است.
پاشا: خۆزیا [ف] کاش.
پاشرمە: هاشرمە، هشرمە [ف] نگا: هاشرمە.
پاشماخ: مێزەر، پێچی سەری پیاوان [ف] دستار مردانه.
پاغی: باغی [ف] نگا: باغی.
پاغیتی: تەمقی گەری [ف] تمرد.
پاقا: قسەی ناحەق دروو [ف] باوه.
پاقت: شوێت، شوێنەوار [ف] رد، اثر.
پاقتبڕین: شوێنەبڕی، ئاسەوارهەڵسین [ف] رد گم کردن.
پاقما: ئالان، بۆن بۆ بر [ف] بعما، تاراج.
پاقۆ: سۆکەناوی یەعقوب، ناوی پیاوانە: (سەی پاقۆ شاخەیکی هواپەرست بو) [ف] مخفف یعقوب.
پاقوب: پاقۆ، ناوی پیاوانە [ف] یعقوب.
پاقوبی: جۆری دەمانچە [ف] نوعی هفت‌تیر.
پاقوت: ۱) کەس یان شتە کورتەکە؛ ۲) شت یان کەسە سڵو قوتقی یەکە [ف] ۱) آن شخص یا چیز کوتاه؛ ۲) آن حیوان یا شخص تیزگوش و زیرک.
پاقۆت: ۱) ئالۆت، بەردێکی بەنرخە؛ ۲) کاوڕای ڕۆشنو بێ خاڵە [ف] ۱) یاقوت؛ ۲) بازوی لخت و بی‌پوشاک.
پاقۆتی: ۱) هاوڕەنگی پاقۆت؛ ۲) جۆرێ ترێی سۆری دەنگدەرە کە ڕۆژ ڕۆژ دەگا [ف] ۱) همرنگ یاقوت؛ ۲) نوعی انگور یاقوتی.
پاقە: پاخە، پێسو [ف] بقه.
پاقیدە: ئاقیدە، بیرو ڕۆڕا [ف] عقیده.
پاقیە: باقیدە [ف] عقیده.
پاک: داڵدە، دابەش [ف] مانی.
پاکرن: بەقسەکردن: (قەنج کرب یا من کرا) [ف] به رأی کسی عمل کردن.
پاکۆ: تەوەنەی کە [ف] آنچه، آن چیزکه.

باکۆت: باقوت [ف] باقوت.

باکەردەمە: وەکرین، کردەوە [ف] بازکردن.

باکەریم: قوری [ف] قمری.

باگە: جیگە [ف] جای، مکان.

بال: بال [ف] نگا: بال.

بالْ: ١) هاڵ، ناڵە، جۆرکەی ڕەبستان کوژ؛ ٢) شانی جیا؛ ٣) لۆکی ملی شێرو یەکسم؛ ٤) پۆچەی کەلەشێر [ف] ١) آل؛ ٢) سیغ کوه؛ ٣) بال، موی گردن شیر و اسب؛ ٤) تاج خروس.

بالانجی: ئەو کوێستانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کرد [ف] روستایی در کردستان که بهانه آن را ویران کردند.

بالانچی: ١) مرواری دەسکردو ناغەسڵ، مرواری بەدەڵ ٢) دروزن [ف] ١) مروارید بدلی؛ ٢) دروغگو.

بالاوە: ناوە، بۆ دوگوند لە کوردستانی موکریان [ف] نام دو روستا درکردستان.

بالْ ئەبەق: سینی لەداز چنکری [ف] سینی چوبی.

بالْ ئەبەڵا: بالْ ئەبەق [ف] سینی چوبی.

بالخ: پێچی سەری پیاوان، مزەن شاشک [ف] دستار مردانه.

بالدار: خاوەن پۆپە؛ (مەکێ بالدار) [ف] بالدار، مرغ ناچدان.

بالْلا: ١) وتەیەکە بۆ وشەدان: (بالْلا کورگەل بگەنێ)؛ ٢) پشتەنگی دەرکردن: (بالْلا وەدەرکەوە لە مالی)؛ ٣) وتەی سوپاس: (ها ئەوجابە بخۆ، بالْلا)؛ ٤) وتەی سەرمان: (بالْلا ئەوە ئۆکوێ چوبوی)؛ ٥) وتەی پێش لەبەرهەستان؛ ٦) وتەی بەخێرهاتن و مەرحەبا [ف] ١) کلمهٔ تشجیع؛ ٢) پیش درآمد دلگرمی؛ ٣) کلمهٔ تشکر؛ ٤) علامت تعجب؛ ٥) مقدمهٔ برخاستن پیش پای شخصی؛ ٦) کلمهٔ خیرمقدم و اهوالرسی.

بالْ گەنیگ: برێنی لە کەچەڵ [ف] کنایه از کچل، گل.

بالْمۆیز: ١) مۆی سەرملی تەسپو شێر؛ ٢) برێنی لە مۆی سەری قرژو نیکەتاڵۆزاو [ف] ١) یال حیوان؛ ٢) کنایه از موی ژولیده.

بالودۆف: باڵۆز [ف] نگا: باڵۆز.

بالودۆف کرن: ئۆکی کلکو باڵۆزی تەسپ [ف] موی دم و یال اسب را کوتاه کردن.

بالە: کەڵەشاخی جۆشکراو بۆ شەراو ئیداخواردەوە [ف] ساغر مصنوع از شاخ گاو.

بالْمە: ١) شان و ملەی گێ؛ ٢) ناڵە، جۆرکەی ڕەبستان کوژ [ف] ١) سیغ کوه؛ ٢) آل، دشمن زائو.

بام: ١) ئان، ئاد، نام، یا؛ ٢) دام؛ (بارەکەی تۆ وەت بەدەرێ بامێ) [ف] ١) یا؛ ٢) دادم.

بامنە: هی منە [ف] مال من است.

بان: ١) ئان، نام، ئاد، یا؛ ٢) دان؛ ٣) هەڵبەزدان لە تەختان؛ ٤) هەڵبەزەوز لە ڕۆنەدان؛ (ئەم کاوراە بانەیان دەبێرێ)؛ ٥) ئاگا لە ئاو کۆدا؛ (ئەمیان بانە ئەمیان خراو)؛ ٦) کولاو، تەست، لیسا؛ ٧) پاشگری کۆ (گەنتیان)؛ ٨) قسەی هەڵەیەتو بەڵەتی دەروشانەو؛ ٩) جیگەی لیسراوەی گشتی؛ ١٠) بەشاسو بینگی دیدار؛ (دلی من بانە سێ جاری بانە) ٥لاوکی کوردی [ف] ١) یا؛ ٢) دادن؛ ٣) غیب‌گویی، پیشگویی؛ ٤) پیشگو؛ ٥) یک درمیان جمع؛ ٦) سطح؛ ٧) پیوند جمع؛ ٨) سطحات درویشان؛ ٩) جای آسودن همگانی، کلوب؛ ١٠) مشتاق دیدار.

بانزدە: بازدە [ف] یازده.

بانزدەمین: بازدەمین [ف] یازدهمین.

بانزدەهەم: بازدەهەم [ف] یازدهم.

بانزدەهەمین: بازدەهەمین [ف] یازدهمین.

بانزدەهی: بازدەهەم [ف] یازدهم.

بانزە: بازدە [ف] عدد یازده.

بانزەمین: بازدەمین [ف] نگا: بازدەمین.

بانزەهەم: بازدەهەم [ف] نگا: بازدەهەم.

بانزەهەمین: بازدەمین [ف] نگا: بازدەمین.

باش: هەڵە، سەهو [ف] سهو، اشتباه.

بانگزە: بازدە [ف] عدد یازده.

بانگزەمین: بازدەمین [ف] یازدهمین.

بانگزەهەمین: بازدەمین [ف] یازدهمین.

بانگە: ١) جیگەی ساماوە؛ ٢) کێڵگە، بۆچەو مەرز [ف] ١) استراحتگاه؛ ٢) گلستان.

بانە: ١) ماڵ، خانو؛ ٢) جیگەی ساماوە؛ ٣) نان نا؛ (وابە بانە)؛ ٤) دوبا، کەگشا؛ ٥) مەز تاپۆرە؛ ٦) تەسرەکە لە جەژەدا [ف] ١) خانه؛ ٢) باشگاه؛ ٣) با چنین نیست یا نه؛ ٤) وگرنه؛ ٥) وسط انبوه جمعیت؛ ٦) وسیله‌ای در آرامه.

بانەوان: خاوەن ماڵ، برێنی لە باوان [ف] صاحبخانه، کنایه از پدر.

بانی: ١) بانی، وانا؛ ٢) تەنیشت، بەدەرچو؛ (سەگەکەیان بانیگرە، ناوەڕۆ دەنگری)؛ ٣) خانو؛ ٤) جیگەی ساماوە [ف] ١) یعنی؛ ٢) تهانی؛ ٣) خانه؛ ٤) باشگاه.

بانیْ: مانای وایە، وانا [ف] یعنی.

بانیها: مانای وایە [ف] بەاین معنی.

باو: ١) ئاو لەمرز؛ ٢) گەرمای ئاو لەمرز؛ ٣) ئاو؛ ٤) گەیشتن، هاتنەبەرەوە؛ ٥) باب، پیرەپیری؛ ٦) تەسایی، هێواش؛ ٧) تەسب؛ ٨) بەاڵ، تەمەی دو؛ ٩) بەراسەر، بەواد بەاڵ [ف] ١) تب؛ ٢) گرمای تب؛ ٣) آب؛ ٤) رسیدن؛ ٥) باب؛ ٦) آهسته؛ ٧) اسب؛ ٨) باب؛ ٩) برابر، مساوی.

باوا: گەیشت، هات [ف] رسید، آمد.

باوان: ١) بیاوان، بیابان؛ ٢) گەیشتن؛ ٣) ئەوان هاتن [ف] ١) بیابان؛ ٢) رسیدن، وارد شدن؛ ٣) رسیدند.

باوای: ١) گەیشتن، هاتنەبەرەوە؛ ٢) تۆ هاتی [ف] ١) رسیدن، وارد شدن؛ ٢) تو آمدی.

باوبۆ: ١) کەسێ کە تۆبەتی بۆ ئەڵلە دەبڕێ؛ ٢) مەزرای تۆبەتی بڕین [ف] ١) دعانویس برای قطع تب؛ ٢) تخ تببری.

یاویو: سەرەبەری [ف] یاەبود.
یاوتا: لەرزو تا [ف] تب و لرز
یاوتاو: یاوتا [ف] تب ولرز
یاودی: جۆ، جۆگە کە، موسایی [ف] بەودی.
یاوس: تاوس، (گیژ [ف] آسمن
یاومن: ئیستاک [ف] تبخال.
یاولەرز: تاو لەرز، لەرزو تا [ف] تب و لرز
یاونای: ۱) تاگاکردن، خەبەرکردن؛ ۲) گەیاندن [ف] ۱) آگاه کردن؛ ۲) رساندن
یاونشان: یاونز [ف] تبخال.
یاوە: ۱) بزاو، بزنە، هاتەوان؛ ۲) سەرەوکە، ئەسپایی [ف] ۱) طغیان؛ ۲) آهسته
یاوەر: ۱) بریکار؛ ۲) مارەمەد (خوا یارو یاوەرت بێ) [ف] ۱) معاون؛ ۲) کمک کننده، یاور.
یاوەرد: ۱) مناڵدان؛ ۲) ئاوانمداڵ [ف] ۱) مجدان، رحم؛ ۲) علت نوزاد.
یاوەنان: گەیاندن، بێ گەیاندن [ف] رسانیدن
یاوەیاو: سەرەسەرە، هێدی هێدی [ف] آهسته آهسته
یاهو: ۱) جۆرێ کۆتر؛ ۲) وشەی دەم بێ هەر بۆگی دەرویشان؛ ۳) غلانی لە دوامدا [ف] ۱) نوعی کبوتر؛ ۲) نکیه کلام درویش؛ ۳) آهای فلانی
یاهۆ: ۱) وشەی سەرسان؛ ۲) تەو کاردی، ئەم ئیشەی؛ (یاهو کردو ئەوی دەکرد) [ف] ۱) حرف تعجب؛ ۲) اینچنین.
یای: ۱) وشەی زەرکردن بۆ ژنی بەیزن، یا: (یای مردن)؛ ۲) بیر، یاد؛ ۳) بۆرگەی وەکارخستنی مەکینەو ئەسباب؛ ۴) دایک؛ ۵) خوشکی دایک. بۆر [ف] ۱) کلمه احترام زنان خانم؛ ۲) یاد؛ ۳) دکمهٔ استارت؛ ۴) مادر؛ ۵) خاله.
یایک: ۱) دایک؛ ۲) خاڵانک، خوشکی دایک. بۆر [ف] ۱) مادر؛ ۲) خاله.
یایکزا: زاڵی خوشکی دایک، بۆرزای دایکر [ف] خالهزاده.
یایکی: بانگ کردن لە بۆر، خوشکی دایک. بانگ کردن خاڵانکا من [ف] ای خاله.
یایە: ۱) خانی بەزێ؛ ۲) دایە، دایک: (گەر من بزوەکەم ئەوە دایکت بیرەنە لێ / یایە بە دەستی خۆی کەفەن و دەفنی کردوە) دەنیخ زەرا [ف] ۱) خانم؛ ۲) مادر.
یایی: بەدوگمە بۆ وەکارخستن [ف] دارای دکمهٔ استارت.
یایێ: دایکن [ف] ای خاله.
یچ: بنی یادانەوە؛ (تەیچ، ئەیچ) [ف] حرف عطف. بسوند بە معنی بن.
یچە: پاشگری یادانەوە؛ (ئەیچە، ئەویچە) [ف] بسوند عطف.
یخ: ۱) وشەی ئاژەڵی بزن؛ ۲) وشەی بەسەر جۆکا هێنانی وشتر [ف] ۱) حرف راندن بز؛ ۲) حرف خوابانیدن شتر.
یخخە: وشەی ئاژەڵی بزن، ئیخە، وشەی وەدەرنانی بزن [ف] حرف راندن بز.
یخدان: بەسەر جۆکا هێنانی وشتر [ف] خوابانیدن شتر.
یژگە: وشەی جوانیشاندان؛ (کوریژگە) [ف] حرف تصغیر.

یشتە: گوندێکە لە کوردستان بەعسی وێرانی کرد [ف] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
یل: خێڵ و عاشیرەت [ف] ایل، طایفه.
ین: ۱) وەک، لەبەر؛ (ئاسانین، زێرین، زوینی)؛ ۲) کردن (گرین، بچرین، وەرین) [ف] ۱) مانند، از نوع؛ ۲) انجام دادن، علامت مصدری.
ین: ۱) ئەرەسکرلوە؛ (ئیسکین)؛ ۲) زاد بە (خورین وانا: هیچ بەخوارەوە)؛ ۳) پاشگری کارکەر؛ (هەڵکەرین، دزین)؛ ۴) وازی (ئەوین، نوێژکرین، گلین) [ف] ۱) بسوند به معنی ساخته شده از؛ ۲) نه؛ ۳) بسوند فاعلی؛ ۴) بازی.
ینە: لەزەنگی، دەنگو؛ (بەلکەزینە، سەرئاسینە) [ف] مانند.
یۆ: ۱) یەک؛ ۲) ئەو [ف] ۱) یک؛ ۲) او
یۆ: یۆ [ف] نگا: یۆ.
یۆبیتۆ: بەکتری، یەویتان [ف] یکدیگر.
یۆبیتۆموەژنایش: بەکتر جاوێکەوتن [ف] یکدیگر را دیدن.
یۆخرۆکە: مەکین بە [ف] مگر نه؟
یۆخلدمە: لەدوگەران، بۆگەران [ف] بدنبال گشتن.
یۆخە: یەوخە، ئاسکەنان، نانی بەناو [ف] نان بازه.
یۆرت: جێی ئەمان، جایەر [ف] چراگاه.
یۆرت: قاڵب، بەدەن [ف] کالبد.
یۆرش: شاڵاو، هێرش، بەلامار [ف] یورش.
یۆرغە: دیرغە، جۆرێ زەوی بەکسو [ف] یورغه.
یۆز: هاس، توانەیەنگ [ف] یوزپلنگ.
یۆزنە: هاسی جۆت [ف] نسخهٔ رابط بوغ و خشن.
یۆزە: یوزنە [ف] نگا: یوزنە.
یوسر: وینسر، بەری دارێکە ڕەنگی زەردە دەسخینی لێ جێ دەکەن [ف] دانهٔ تسبیحی، بسر.
یوسفاغا: گوندێکە لە کوردستان [ف] نام روستایی است.
یوڵف: دوڵابی [ف] کمد.
یوکاجلان: دوڵابی جلکان [ف] کمد بزرگ لباس.
یوم: وەم، مەبارەکی، یومن [ف] یمن.
یوم: ۱) ئۆمر، وەم، مەبارەکی؛ ۲) ڕێگە، مرۆڤی کە بۆی دەچی؛ (ئۆمی کە بخۆ) [ف] ۱) یمن، مبارکی؛ ۲) مقصد، مقر.
یومن: وەم، مەبارەکی [ف] میمون.
یومە: ڕۆژانە، کرای ڕۆژانە [ف] یومیه، جیرهٔ روزانه.
یونا: بەکتر، یەکدی، یەونا [ف] یکدیگر.
یونجە: ونجە [ف] یونجه.
یوە: تەکیانە [ف] یکی.
یوەکەردش: هوەاکردن، بەرزی، بکەوی [ف] مردەباد.
یە: ۱) کەمە؛ ۲) ئیک؛ ۳) پاشگری خەبەرەی ئەی؛ (وایە، جوینە، بوینە) [ف] ۱) این؛ ۲) یک؛ ۳) بسوند خبری.
یەپاش: هەواش، هێدیکا، لەسەرخۆ، ئەسپایی [ف] یواش.

بەپاشکی: بە لەسەرخۆیی، بە تەسایی ◻ براشکی، بەئەستەمی
بەپارچە: تەکبیر ◻ یکارچە
بەپراخ: تاپراخ، باپراخ ◻ نگا: باپراخ
بەتا: لەمەدا، تاکەمە ◻ هەس است.
بەتاغ: باتاغ، پەخەف، نشی، نوی ◻ رختخواب *
بەتیم: هەتیو ◻ یتیم
بەتیمچە: ١) هەتیمچە ٢) جێشتکی باتخانە ◻ ١) ناکس بچە ٢) یتیمچە، نوعی خوزش.
بەتیمچەرك: هەتیمچە ◻ ناکس بچە
بەچگان: زۆر ◻ بسیار
بەچلە: عیجاد ◻ وهنگ
بەح: وێنەی سەیرمان ◻ حرف تعجب
بەحیا: ناو بۆ پیاوان ◻ نام مردانه
بەحیابەگی: جۆرێ هەنجیر ◻ نوعی انجیر
بەخ گێن: وێنەی دەمەانی بزن بۆ هۆرکەوتن ◻ کلمهٔ راندن بز
بەخیەخ: وێنەی هاناەی بزن بۆ زۆ بەرەاجۆن ◻ کلمهٔ راندن بز
بەخ: سەهۆڵ، جەمەد، سۆڵ ◻ یخ
بەخان: سەهۆڵاو ◻ یخاب
بەخەبەنان: بەستەڵەك ◻ یخبندان
بەخەبەند: سەهۆڵبەستو ◻ یخ بسته
بەخەبەندان: بەخ بەندان، بەستەڵەك ◻ یخبندان
بەخشرمە: ١) لەسەرو مایەی ئاڵانی ٢) بەدەنگی، تەسیرن کە بۆ نۆرەپێ کردن بەگەڵ سواردابە ٣) تەسیرن زەین و لغاوکراوی بۆ سوار کە لە تارەت بارەبا زاکی بەکێشن ◻ ١) اسب خیمتی ٢) اسب یدك ٣) اسب بدون سوار در مراسم عزاداری.
بەختە: ١) تەختە، گۆرەوەرتانگ ٢) داری سەرقرتان ٣) تەسیرو مایەی سواری ◻ ١) اخته ٢) درخت سر قیچی شده ٣) اسب سواری.
بەختەخانە: تەریقەی تەسیان ◻ اصطبل اسبان
بەختەرخانە: بەختەخانە ◻ اصطبل اسبان
بەختەرمە: بەخترمە ◻ نگا: بەخترمە
بەختەمسان: تاهۆ، تاراز ◻ وبا و آفات
بەخدان: ١) سندوقی داریی زەلاما ٢) قوتوکەی زۆر ◻ ١) صندوق چوبی بزرگ ٢) روغن‌دان کوچك.
بەخدو: سندوقی زل، بەخدان ◻ نگا: بەخدان
بەخسیر: ١) دیل، گرانو لە تەرازە ٢) بیچارە، بەسەرهات ◻ ١) اسیر ٢) بیترا، بیچاره.
بەخش: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاولیان کردن ◻ روستایی در کردستان که بعثیان آن را ویران کردند.
بەخ کردن: کەسیرەبۆن لەسەرمان ◻ یخ کردن
بەخنی: ١) ئاسی قوڵ بۆ شۆربەکردن ٢) جێشتی گوشتاو ◻ ١) نوعی کاسهٔ آشخوری ٢) یخنی، آبگوشت
بەخنی کێش: ئاسی سینی گەورە ◻ کاسهٔ بزرگ مسین.

بەخە: باخە، بەسر ◻ بله
بەخەچاڵ: ١) جاڵەبەمەر ٢) سەهۆڵدان ◻ ١) چاله برف، یخچال طبیعی ٢) یخچال
بەخەداوزاو: جۆرێ گەنم ◻ نوعی گندم
بەخەدەرین: برێکی لە خۆڵی بەرەکرن، ئەخەم لی دەدەرەوە
نامەوێ ◻ کنایه از تنفر و انزجار
بەخەدن: دەمی بەرز ◻ دهانهٔ کهربز
بەخەکێشاگ: برێکی لە کەسێ کە بیاو بە فرەدەی قوڵی دەکا ◻ فریبخورده.
بەخەگرتن: برێکی لە کێشەی هاڵاندن ◻ گریبانگیری.
بەخی ماڵی: گوندێکە لە کوردستان بەهۆی وێرانی کرد ◻ از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.
بەدەڵد: ١) تەسیی بەخەرەم، تەسیی جزین کە لەدوای سوار مەروا ٢) ئامرازی زەیدی بۆجەکرن‌سەوی هراوبۆگ ◻ ١) اسب یدکی ٢) ابزار یدکی.
بەدەگی: بەدەڵد ◻ نگا: بەدەڵد.
بەر: ١) جیگە، جێ ٢) ئەوان ئەوانە، بەرە ◻ ١) جا، مکان ٢) عصرهنگام.
بەربەبەر: جێ بەجێ، یەکەکان، تەنجام ◻ انجام یافتن.
بەربەبەربوون: جێ بەجێ بۆن (کارە کە بەبەربەبا) ◻ انجام شدن.
بەرتکی: شتوکە، کەمەکاوەر ◻ کم عقل، خل مزاج.
بەرخات: پاڵەر، کرێکار، ریەجەن، رەنجەر، خەباتکار، خەباتچی ◻ کارگر.
بەرد: بارە، گەزی پۆلاەی تەنگەس ◻ باره.
بەردە: هاڕین، کردەنەارد ◻ آرد کردن.
بەرکەن: بادەوەی گەب ◻ بادبان کشتی.
بەرمە: لوت، کوزەلوکەی بەبۆش لاخەدراو بۆ سەریشتی بارەبەر لەسن جلەو ◻ بالانك یالنك مانند.
بەروەبەر: ١) بەربەبەر ٢) بەرانبەر ◻ ١) انجام شدن ٢) برابر.
بەرە: ١) زەیدە سی ٢) ئەوارە ◻ ١) عدد سه ٢) عصرهنگام.
بەرەژن: ١) تەرتوڵ، زەرالی ٢) کاتیشك هەتیشکا ◻ ١) زانو ٢) آرنج.
بەرەق: ١) تۆپی ئاش ٢) ئاهۆر، تەسیابی جوت ٣) کۆری بەکسم ٤) هەستانی کێر ٥) کۆری زەب ◻ ١) پروانهٔ آسیاب ٢) خیش ٣) آلت تناسلی ستور و الاغ ٤) برخاستن آلت تناسلی ٥) آلت تناسلی برخاسته.
بەرەقان: زەردەوی ◻ بیماری یرقان.
بەرەقبون: زەب‌بۆنی کێر ◻ برخاستن آلت تناسلی
بەرەق کردن: ئەرەق کردن ◻ راست کردن آلت تناسلی
بەرەقە: هەوەڵان، ئاڵۆز ◻ خیش
بەرەوەتەنگ: تەنگی ئەوان، تەنگی بانگی شیوان ◻ تنگ غروب.
بەرەی: ئەوارە، ئەوارەبەخە ◻ عصرهنگام.
بەرێ: سێ ئاڵا ◻ سه عدد.

یەزدان: خودا، لرد، خودێ، پیشایی‌جاوان، هۆمسان، خوڕا، خودانی عالمی، باهوێ [ف] خدا.

یەزدانی: خودایی [ف] خدایی، ربانی.

یەزدو: خواپەرست [ف] خداپرست.

یەزدی: جیڕەوانی زەردشتی، جزدی، ئۆزدی [ف] پیرو آیین اوستا.

یەزدین: سۆکەداوی، ئەزیزەدین، ناو بۆ پیاوان [ف] مخفف عزالدین، نام مردانه.

یەزنە: مێردی خوشک [ف] شوهر خواهر.

یەزەن: زاوا، شوێن کچ یان خوشک [ف] داماد.

یەژی: بەس، بەسە [ف] کافی، بس.

یەژیدی: ئیزدی، ئۆزەدی، یەکەک ناوی پەرستە، یەزدی [ف] پیرو مذهب اوزدی.

یەسک: پیسە، قەسی، قەسی، ئیسقان، ئیسک [ف] استخوان.

یەسیر: یەخسیر، دیل [ف] اسیر.

یەش: ئیش، ئازار، ئەسیر، ئەشیم یەشی [ف] آزار، درد.

یەشان: ئیشان، زاز کردن [ف] بصره آمدن.

یەشم: شەمە، جۆرێکی بەرخە [ف] پشم، سنگی است قیمتی.

یەشماخ: باشماخ [ف] مسار مرداد.

یەغ: وەی، نیرکردن، فڕ لێ‌ئەدە، ایەغ، ئەمەد، ئیشە [ف] حرف تنفر از کثافت.

یەغنی: بانی، باڵا، باسها [ف] یخنی.

یەغدان: یەخدان [ف] صندوق بزرگ چوبی.

یەغدان: یەغدان [ف] صندوق بزرگ چوبی.

یەغسن: ڕەشکیکە بۆ ڕاکشی سواری و باری [ف] یکی از رنگهای استر سواری و باری.

یەغگۆ: بیخەم، وەی بۆ ئەدە کردن [ف] کلمهٔ راندن بز.

یەغنی: ۱) یەخنی؛ ۲) گیسکەی گیا بار گەنمو جۆ [ف] ۱) نگا: یەخنی؛ ۲) تودهٔ علوفه یا گندم و جو درو شده.

یەغنی گیش: یەخنی گیش [ف] نگا: یخنی گیش.

یەغیەغ: دەنگدانی بزن بۆ خۆشەویی [ف] کلمهٔ راندن بز.

یەفش: وەیان لە کار [ف] تعطیل.

یەق: ۱) فریب، ئەزیب؛ ۲) گەڕانەوەی ئەو لە جنگەی جۆی؛ ایەق کردەوە؛ ۳) ڕشانەوە [ف] ۱) فریب؛ ۲) برگشت آب راکد؛ ۳) قی، بالا آوردن.

یەق خواردنەوە: گەڕانەوەی ئاوی ڕاوەستاو؛ ایەق کە یەق خواردنەوە ئەمەی خۆیا [ف] راکد ماندن و برگشتن آب.

یەق دانەوە: یەق خواردنەوە [ف] راکد ماندن و برگشتن آب.

یەق کردنەوە: ۱) وەڕشان، ڕشانەوە، هێنانەوە؛ ۲) ئەرکشانی خۆڕو شەکر [ف] ۱) قی کردن؛ ۲) نو کشیدن شکر و شکر.

یەقە: یاقە [ف] یقه.

یەقین: دڵیا، ڕاست، بێ‌دوو، بێ‌گومان [ف] یقین.

یەک: ۱) ئیک، یو، لە ژمارەی‌ئەسەرەتا؛ ۲) بێ‌قەرەو جودایی: ایو تو یەکین، ئەگەر ئێمە یەک بین کەس پێمان ناوەستێ؛ ۳) بۆ ئاڵە: ایواری کردەوە سەری کەباندەوە یەک [ف] ۱) عدد یک؛ ۲) وحدت؛ ۳) مظلله شدن.

یەکا: هەوەڵین، یەکەمین [ف] اولین.

یەکادان: تێکەڵاو کردن [ف] بهم زدن.

یەکاڵا: ڕەهایی ئاڵی ئاڵوز و تێکەڵاو؛ ایەم بە ئاڵوزاو یەکاڵا بابی [ف] باز لابستن چنگلابه.

یەکاڵا بوونەوە: ئاڵوزاوی تێکەڵ یەکدی بوون بە یەکدی؛ ایەو لە ئاڵوزی ڕەهابون، ایەم کارە مشوارو تێکەڵ یەکاڵا بوو بابی ئاڵا [ف] بازشدن و باز لابستن چنگلابه و درهم برهم.

یەکاڵا کردن: یەکاڵا کردنەوەی تێکەڵاو [ف] باز لابه کردن.

یەکاڵا کردنەوە: یەکاڵا کردن [ف] باز لابه کردن.

یەکاڵە: یەکاڵا [ف] نگا: یەکاڵا.

یەکان: ئاکان، ڕاهەواڵان [ف] آنجا، یکان.

یەکانە: ۱) بڕەک، بڕەک، ئەرمجەوان؛ ۲) ئاڤانە، بێ‌هاوتا [ف] ۱) گرانبها؛ ۲) بی‌همتا.

یەکانی: تەنیایی [ف] تنهایی.

یەکاوە: ئەربابی [ف] دیشب.

یەکبەیەک: ۱) بەیەکی بەچی؛ (ئەوسان خەڵیشە یەکبەیەکە)؛ ۲) ئەوەندە، (ماڵەکە یەکبەیەک ڕازانچی کرد) [ف] ۱) فوری؛ ۲) اوضاع.

یەکجا: ئاکن، ئەوە یەک [ف] باد می‌وزد.

یەکچاو: ۱) یەکی ئاکەچاو یەک بادران؛ ۲) بڕێکی کە گیانەداری لاوازو بارباو بێ‌ئەو [ف] ۱) تخم یکچاه؛ ۲) گیاه از لاغر و ناتوان.

یەکچار: گەمەیەکی بازدەنە [ف] نوعی بازی پرش.

یەکچاڵ: بڕێکی کە مرۆی تەنیاو بێ‌بارەدەر [ف] گیاه از تنها و بی‌بارو بر کال.

یەکدیتون: گش، گشت، هەمو [ف] همگی.

یەکجار: جاتی، جاتوی، دوساڵە [ف] کرهٔ دوساله.

یەکچون: ڕیکی، دوسایەتی [ف] اتفاق، اتحاد.

یەکچوین: یەکچون، یەک گرتن، پشتی یەک گرتن [ف] اتحاد، اتفاق.

یەکچوین: یەکچون، یەکچون [ف] اتحاد.

یەکچەر: ۱) فرشتێکی کە لەسەر چاوەدێری کردن؛ ۲) ئاوەڵزەدارێک کە بۆ یەکەم جار زاوو جۆی بەخشیوە [ف] ۱) یک لایه؛ ۲) دام یا درختی که برای اولین بار ثمر دهد.

یەکدیەک: یەکدیەکی، هەمو [ف] یک بدیگر، همه.

یەکڕیز: ۱) یەکجۆرو گرانی؛ ۲) دوو لە گەمەو بڕوودەلەسەر کردن [ف] ۱) بارفار؛ ۲) حقّی.

یەکیین: ۱) لە یەک هەڵبەسە کیشان؛ ایەکیین خوارنەوە؛ ۲) یەکچون [ف] ۱) یک نفس در یک نفس کاری کردن؛ ۲) اتحاد، اتفاق.

یەکیەک: یەکدیەک [ف] یک بدیگر.

یەکیا: ۱) بڕێکی لە سەرسەختی، لاساری، سۆرچون؛ ایەکیا وەستاو

هەر بەدەمیەوە؛ ۲) گیانداری کۆت، تەوی قاچەکی لەدەست‌دابە؛ ۱) کنایە لە یاقتاری؛ ۲) یکیا: جانداریکە یەك پای خۆی لە دەست‌دابە.

یەك‌پارچە: ۱) لەت‌نەکراو؛ ۲) پارچەیەك لە شت؛ ۱) یکپارچە، کامل و تقسیم نەبوو؛ ۲) بەشێکی لە چیزی.

یەك‌پارە: ۱) یەکپارچە؛ ۲) ئاکە قوتەیەك: (من کە یەك‌پارەیی جلەم لە تەرزل شاشەدەبرم) ۱) نگا: یەکپارچە؛ ۲) یك پول.

یەك‌پەرست: خودای تاك‌و تەنیاناس؛ موحەد، یکتاپرست.

یەك‌پەرستی: کاری یەك‌پەرست، خودای تاك ناسین؛ توحید، یکتاپرستی.

یەك‌کتا: ۱) تەنیای بی‌وێنە؛ ۲) ناوی خوایە؛ ۳) ناوە بۆ پیاوان؛ ۱) تنهای بی‌مانند؛ ۲) نام خدا؛ ۳) نام مردانه.

یەك‌کتاپەرست: یەك‌پەرست؛ یکتاپرست.

یەك‌کتاپەرستی: یەك‌پەرستی؛ یکتاپرستی.

یەك‌کتر: ۱) هەموو، تیکڕا: (ئەگەل یەك‌کتر بۆن)؛ ۲) یەکی دیکە: (یەك‌کتر نەرە)؛ ۱) یکدیگر؛ ۲) دیگری.

یەك‌کتری: یەك‌کتر، تیکڕا؛ یکدیگر.

یەك‌کترین: یەك‌کتر، تیکڕا؛ یکدیگر.

یەك‌لوخم: وەك یەك، چون یەك؛ همانند، همسرو.

یەك‌کسەن: ۱) تەنیا‌بالی، یەکبالی؛ ۲) لە بۆکا. (تشکاف)؛ ۱) تنهای بی‌یار و یاور؛ ۲) ناگهان، یکهو.

یەك‌کسەنی: تەنیا‌بالی؛ تنهایی، بدون یاور.

یەك‌کچار: ۱) تەنیا جارێك؛ ۲) زۆرزۆر، بەهەکار؛ ۳) هەرگیز، بە هیچ ئاراز: (ئەمڕۆ یەك‌کچار قەبوڵ ناکەم)؛ ۴) مردنی بە سەکە، گوتوبژ: (یەك‌کچار مر)؛ ۱) یکبار، یك دفعه؛ ۲) بسیار؛ ۳) هرگز، بهیچوجه؛ ۴) مرگ ناگهانی، مرگ مفاجا.

یەك‌کجارە: یەك‌واوی؛ یکسره.

یەك‌کجارە کۆ: یەك‌واوی، بێ کەموکوڕی؛ یکسره، بەکلی.

یەك‌کجاری: ئاخر جار؛ آخرین بار.

یەك‌کجۆر: یەك‌لوخم؛ یکنواخت، یك نوع.

یەك‌کجۆر: یەك‌کجۆر؛ یك نوع، یك جور.

یەك‌کجێ: یەك‌واوی: (یەك‌کجێ بردی و ڕۆیشت)؛ یەکلی، کاملاً.

یەك‌کچاڤە: جانەوەرێ یەك‌ئاڤەچاوێك؛ یك چشم.

یەك‌کچاڤی: ژیان بە جاوێك؛ یك چشمی، یك چشم داشتن.

یەك‌کچاو: ۱) جانەوەرێ کە جاوێکی هەبە؛ ۲) یەکالا؛ ۳) لە دزوڕی و تاڵوزی ڕۆژگاربۆگ: (یەك‌کچاو بۆیەوە، کارە ئەمان یەك‌کچاو کردەوە)؛ ۱) یك چشم؛ ۲) یك لاچشمی؛ ۳) حلّ و فصل مشکلات.

یەك‌چاوە: ۱) ئاڤەشۆڕەیەك ئەماڵدا؛ ۲) کاوڕای کۆر لە جاوێك؛ ۱) یکباب خانه؛ ۲) یك چشم.

یەك‌چاوەیی: شتێکی کە هەموی هەر یەك‌ڕۆڕی نیایە؛ خانهٔ یك اتاقه.

یەك‌چەشن: یەك‌کجۆر؛ یك نوع.

یەك‌خستن: ۱) کۆکردنەوە؛ ۲) ئاڵە کردنەوە؛ ۱) متحد کردن؛ ۲) دوبەرەکی.

یەك‌کدان: ۱) ئۆمێ یاکزو بێ تەعب؛ ۲) ئیکەڵ کردن؛ ۱) بذر پاك و بیره؛ ۲) بهم‌زدن.

یەك‌کدل: دۆستی ڕاست؛ دوست یك دل.

یەك‌کدەس: ۱) گیانداری کە دەستێکی هەبە: (ئازی ڕۆشەمی)؛ ۲) یەکدەسە؛ ۱) یەکجۆر؛ ۱) یك دست؛ ۲) یك نوع.

یەك‌کدەست: یەکدەس؛ نگا: یەکدەس.

یەك‌کدەستە: ۱) کۆمەڵێك یەکدەو؛ ۲) بێ‌بەل، یەکدەست؛ ۱) دسته‌ای، یك دسته؛ ۲) جاندار یك دست.

یەك‌کدەستی: ئتفاق، یەکدلی؛ اتحاد، اتفاق.

یەك‌کدەنگ: هاوهەز، هاوبیر؛ همفکر.

یەك‌کدەنگی: بێ‌بەرهەڵست، بێ‌نازازی؛ اجماع آراء، اتفاق آراء.

یەك‌کڕا: هاوبیر، هاوباوەڕ؛ همفکر، هم‌عقیده.

یەك‌کڕان: ۱) ئەسپی خۆشڕۆ، خۆشەو؛ ۲) گیانداری لاڕانیکی تەسلی؛ ۱) اسب رهوار؛ ۲) جانداری که یك ران خود را از دست داده.

یەك‌کڕی: ۱) بێ‌ڕیا، ڕاستەڕەوان، بێ‌دوو دوڕوویی؛ ۲) خاڵەو کوتانی بەرپشت بە کرەنگ؛ ۱) روراست، یکرنگ؛ ۲) پارچه‌ای که پشت و روی یکرنگ دارد.

یەك‌کڕۆژە: لە ماوەی ئاکەڕێکدا؛ یك روزه.

یەك‌کڕۆژی: ئەوەی بۆ ڕۆژێك بەش‌بەکا؛ مصرف یك روز.

یەك‌کڕوە: ئەمڕۆ، هەڕۆ، خاڕۆ؛ امروز.

یەك‌کڕوویی: ۱) مێی دوڕوویی، ڕاستەو دڕوستی؛ ۲) ترشی کە ئاکۆڕێو جەقوو؛ ۱) صداقت؛ ۲) ترح ثابت.

یەك‌کڕەنگ: ۱) هاوڕەنگ؛ ۲) بریتی لە مرۆی ڕاستەو بێ‌گڕیو گەڕ؛ ۱) همرنگ؛ ۲) کنایه از آدم صادق و بی غلّ و غش.

یەك‌کسەرەنگی: ۱) ئەوەنگسا وەك یەك؛ ۲) هەر بە ڕەنگاو؛ ۳) ڕاستی‌و دڕوستی؛ ۱) همسرنگی؛ ۲) بایك رنگ، دارای یك رنگ؛ ۳) یکدرنگی، صداقت.

یەك‌کزمان: ئەوانەی هەموویان بە زمانێ دادەنێن؛ همزبان.

یەك‌کزەمان: ڕۆژگارێك؛ زمانی، روزگاری.

یەك‌کژنە: بەرانبەر بە دوژنە، کەسێ هەر ئاکەژنێکی هەبە؛ مرد یك زنه.

یەك‌کژنی: یەك‌کژنە؛ مرد یك زنه، دارای یك همسر.

یەك‌کسان: بەرانبەر؛ یکسان.

یەك‌کسم: بریتی لە ئەسپ‌و ئشتر؛ کنایه از اسب و استر.

یەك‌کسەر: ڕاست بێ ئاوڕدانەوە؛ یکراست.

یەك‌کسەرە: ۱) بە یەك‌جاری ڕاکەوە: (کارە ئەمان یەك‌کسەرە کردەوە)؛ ۲) یەکسەر؛ ۱) یکسره؛ ۲) یکراست.

یەك‌کسەرەکی: یەك‌جارە کی؛ یکباره‌گی.

یەك‌کسەری: ۱) ڕەشکەی یەکانی کاکشان؛ ۲) ئاوەڵانی دوو گەورەو ئەمڕۆدە؛ ۳) ڕایەسی بێ بە دۆری گەورە؛ ۱) تور کاهکشی بزرگ یکانی؛ ۲) سالن بزرگ خانه؛ ۳) فرش مرا بزرگ سالن.

یەك‌کشەڤە: ۱) هەڵبڕاو، مانگیە؛ ۲) ئەنیای بێ‌نیاز؛ ۱) هلال؛ ۲)

تنهایی بی‌یار.

یەکشەق: ۱) یەکبار؛ ۲) یەکسەر، راست بی‌یاداهوو [ئا] ۱) یکبارچه؛ ۲) یکراست.

یەکشەم: رۆژی سیهەم دوای هەینی [ئا] یکشنبه.

یەکشەمی: یەکشەم [ئا] یکشنبه.

یەکشەمێ: یەکشەم [ئا] یکشنبه.

یەکشەمێن: یەکشەم [ئا] یکشنبه.

یەکشەمە: یەکشەم [ئا] یکشنبه.

یەکشەمو: یەکشەم [ئا] یکشنبه.

یەکشەمۆ: یەکشەم [ئا] یکشنبه.

یەکشەمە: یەکشەم [ئا] یکشنبه.

یەکشەمی: یەکشەم [ئا] یکشنبه.

یەکشەمۆن: ئاکەشەمۆیان [ئا] شمی.

یەکشەوە: ۱) هەنوو یەفری زستان؛ ۲) مانگێکە هەیبەتی؛ ۳) ناوی گوندێکە؛ ۴) هەر لە ماوەی ئاکەشەوێکدا [ئا] ۱) اولین برف زمستان؛ ۲) هلال؛ ۳) نام دهی است؛ ۴) یکشبه.

یەکفسە: ۱) هاوبەشان؛ ۲) یەکێن‌ئاست [ئا] ۱) همپیمان؛ ۲) غول درست.

یەکگرتن: ۱) کردەیەک؛ ۲) پێکهێنانی شتێوە لەسەر کاری [ئا] ۱) یکی کردن؛ ۲) بتوافق رسانیدن گروهی.

یەکگری: ۱) کردراو بەیەک؛ ۲) یەکگرتوویی [ئا] ۱) یکی شده؛ ۲) اتحاد.

یەکگەتن: ۱) ریکەکەوتن؛ ۲) ویکەکەوتن [ئا] ۱) اتحاد؛ ۲) برخورد.

یەکگەرەوت: ۱) یەکجار؛ ۲) لەبەر زەشکاف [ئا] ۱) یکبار؛ ۲) یکهو.

یەکگەلتن: یەکگەتن [ئا] نگا: یەکگەتن.

یەکگەوتن: یەکگەتن [ئا] نگا: یەکگەتن.

یەکگاستە: شتێوەی یەکجار کەلەرانو [ئا] یکبار شخم شده.

یەکگرتن: ۱) یەکبوون؛ ۲) یەوەرزسان؛ (بەو جۆرەشەوا یەکگرتوون) [ئا] ۱) اتحاد؛ ۲) بهم چسبیدن.

یەکگرتو: یەکگری، یەکەو، هاوشەبات [ئا] متحد، همپیمان.

یەکگرتویی: تەبای، هاوراوی و هەزر بوون [ئا] اتحاد، اتفاق.

یەکگرتی: یەکگرتو [ئا] متحد.

یەکلا: ۱) لایەک لایەنیک؛ ۲) ئاکالو یەک [ئا] ۱) یک طرف؛ ۲) یک لایه.

یەکلاتە: یەکلا [ئا] نگا: یەکلا.

یەکلایی: بێ قەدکردن، (بە دولایی ئاگاکەو بە یەکلایی باتە) [ئا] یک لایه.

یەکلسەر یەک: ۱) بەسەر یەکا هەڵچنراو؛ ۲) بێ ماوەدان و دەرفەت، (یەکلسەر یەک داخاوتن) [ئا] ۱) بر روی هم انباشته؛ ۲) پشت سر هم و بدون تأمل.

یەکلەنگە: گیایەکە [ئا] گیاهی است.

یەکلۆ: یەکلا [ئا] نگا: یەکلا.

یەکلۆنە: یەکلایی [ئا] یک لایه.

یەکلە: یەکتەن، تەنیا بال [ئا] تنها و بی‌یاور.

یەکلەچاو: یەکچاو [ئا] یک چشم.

یەکلەدوای یەک: گش یەکەوە [ئا] یکی پس از دیگری.

یەکمال: ۱) دۆستی گیانی؛ ۲) دارایی هەتی بەکراو [ئا] ۱) دوست واقعی؛ ۲) دارایی شراکتی و تقسیم نشده.

یەکمالاگنارە: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی تاوڵیان کردە [ئا] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

یەکمالە: گوندێکە لە کوردستانە بەهۆی وڕانی کردە [ئا] از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط بعثیان.

یەکمان: ۱) سەروک، سەرواری گەل؛ ۲) سەرکۆمار [ئا] ۱) رئیس، سردسته؛ ۲) رئیس جمهور.

یەکمجیار: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی تاوڵیان کردە [ئا] روستایی در کردستان که بهتیان آن را ویران کردند.

یەکنەسەق: یەکخۆر [ئا] یکخوع.

یەکو: یەکتان [ئا] یکی از شما.

یەکوسەدیو: یەکێ بە سەدان [ئا] یکی در برابر صد.

یەکودی: یەکی تر [ئا] یکی دیگر.

یەکودو: برینی لە دەس یەجێ [ئا] بی‌درنگ.

یەکون: کۆمەڵ، بەتۆپەڵ، کۆم، کۆ [ئا] جمع.

یەکوبەکو: یەکی یەکی، هەمو تاکیکی [ئا] یکی یکی.

یەکە: ۱) بێ‌وێنە؛ ۲) یەک، تاک لە ژمارەدا؛ (یەکە دوە سێ‌یە) [ئا] ۱) بی‌مانند؛ ۲) از یک.

یەکهاوی: لە یەکباری ژماندا، بێ‌گۆڕان [ئا] گذران بدون تغییر، یکواخت.

یەکەتی: ریکەکەوتن و یەکبوون [ئا] اتحاد.

یەکەڵ گون: یەناکەگونیک [ئا] یاد خایه.

یەکەڵ گوان: یەناکەگوانیک [ئا] یاد پستانه.

یەکەڵەچن: تەمان یەک لەدوای یەک [ئا] از پی رفتن یکی پس از دیگری.

یەکەڵەشاخ: یەکەڵەشاخەک [ئا] حیوان یاد شاخ.

یەکەم: هەروەڵ [ئا] نخست.

یەکەمجار: ۱) دەجەندی هەبوون؛ ۲) هەر لەجێ [ئا] ۱) بار اول؛ ۲) فوراً.

یەکەمین: هەروەڵین، یەکا [ئا] نخستین.

یەکەنتاس: جاڕوی کە ڕەنگی باڵی ئاڵا سواری بن [ئا] اسبی که اجازه سواری به بیگانه نمی‌دهد.

یەکەندردو: هەر دەس یەجێ، یەکوردو [ئا] فوراً.

یەکەهۆ: لەبەر زەشکاف [ئا] یکهو، ناگهانی.

یەکەوجار: ۱) هەر بۆ جاری یەکەم؛ ۲) دوست یەجێ [ئا] ۱) بار اول؛ ۲) فوراً.

یەکەوجەیزەران: جۆری گەمەی شەوانەیە [ئا] نوعی بازی.

یەکەوراست: یەکسەر [ئا] یکراست.

یەکەوکلاوە: جۆری یاریی، گەمەیەکە [ئا] نوعی بازی.

یەکەوگوتەکە: جۆری گەمە [ئا] نوعی بازی.

یه‌کەونیان: ۱) کوکردەوە؛ ۲) لەسەر یەک دانان ۱) گردکردن؛ ۲) برەو گەیشتن

یه‌کەهێشت: یەکگەیشت ۱) زین یکبار شخوردە.

یه‌کەیه‌ک: تاکەتاک ۱) یکی یکی.

یه‌کینە: ۱) یەکی بەدیگەل لە تەلەفونەکەدا؛ ۲) وەیەکە لە یەکتر کردندا

(یەکینە یەکی من ۱) ۱) حرف صدا؛ ۲) اصطلاحی در تقسیم

یه‌کیتی: یەکایەتی، بۆ چیاوازی ۱) اتحاد.

یه‌کیتی: یەکایەتی، بۆ چیاوازی یەکیتی ۱) اتحاد.

یه‌کیتی: یەکانەتی، زیاتر یەکیایی ۱) تنهایی.

یه‌کیەتی: یەکیتی ۱) اتحاد.

یه‌کیەك: ۱) هەموو؛ ۲) تاکەتاک ۱) ۱) هەمطرف؛ ۲) یکی یکی.

یه‌کی‌یه‌کی: تاکەتاک، (یەکی‌یەکی هەلوەرەوا ۱) ۱) اهداء.

یەل: ۱) یانەگری لەنشاوە بۆ کۆمەل؛ ۲) بەرهەل ۱) ۱) سوخنه ۱) سوخنه جمع؛ ۲) یلاق.

یەلانقەوس: لەو گوندانەی کوردستانە کە بەهۆی کاوانەوە کراوە ۱) روستایی در کردستان که بعلتی آن را ویران کردند.

یەلخی: زەوەیەکی تەوەیەکو ۱) رمهٔ ول در صحرا.

یەلدا: درەختی بەرز لە بەلدا؛ کە تەوەی هەوەلی زستانە ۱) چب یلدا.

یەلغان: هێرشی بردن بەسواری، هێرشی سواران ۱) هجوم سواران.

یەلگەن: پەرگەن، بابەوەی گەسە ۱) بادبان کشتی.

یەلموم: جرکەی بر ۱) مشعل.

یەلەك: سوخمەی زنانە ۱) یلک.

یەم: زەم، تەم ۱) می آید.

یەمان: ۱) زۆر بەهێز؛ ۲) سەرو سەمەرە؛ ۳) زرنگ؛ ۴) بەرس ۱) ۱) نیرومند؛ ۲) عجیب؛ ۳) زرنگ؛ ۴) شجاع.

یەمۆ: ۱) یەکەیەکی؛ ۲) یەك بۆ یەکی ۱) ۱) یکدیگر؛ ۲) یکی برای یکی.

یەمە: نیسك، نهر، برکە ۱) هوز.

یەمەنی: کەوەی سۆزی بی‌بارە ۱) کفش قرمز بدون پاشنه.

یەمیش: سوو، فیلی، فکی ۱) مود.

یەن: ۱) هێند، لەوەندە؛ ۲) کاتی، سەرجاوە، خاتی (هاتە؛ ۳) دێن، نزن ۱) آنقدر؛ ۲) جشمه؛ ۳) می آیند.

یەنا: یەن، لەوەندە ۱) آن اندازه.

یەند: لەوەندە ۱) آنقدر.

یەنو: کەمان، کەمانە ۱) انها.

یەنە: هەیتی، ئێن، جوحمە، جوحمە، جوعمە، دوازدەی حەوتە ۱) روز جمعه.

یەو: ۱) جۆ، حەلەی جۆ؛ ۲) یەك، نیمەی دو؛ ۳) وەك، لەوتە ۱) ۱) جو؛ ۲) عدد یك؛ ۳) مانند.

یەواش: هێواش، ئەسایی، هێدی ۱) یواش، آهسته.

یەواشکی: هێدیکا، سەرەکە ۱) یواشکی، بەآهستگی.

یەونا: یەکەیەکی، یەکتری، یەمۆ ۱) یکدیگر.

یەوریەك: گوندیکە لە کوردستان بەهۆی جرانی کرد ۱) از روستاهای ویران شدهٔ کردستان توسط جنان.

یەوسایش: بۆیەك، یەکگرتن، بەلی ۱) اتحاد، اتفاق.

یەوسیان: یەك‌یەکی، یەکتری ۱) یکدیگر.

یەوسیانەپایش: جار بەجار کەوتن ۱) یکدیگر را دیدن.

یەوسیانەسایش: بەیەکر گەیشتن ۱) به همدیگر رسیدن.

یەوسیان‌گەوتش: یەکترگرتن، یەکیەتی کردن ۱) متحد شدن.

یەوسیەو: یەکەیەکە، یەکەیەك ۱) یکی یکی.

یەویا: یەکلای بەهەت ۱) یکتا، دارای یك پا.

یەوجوس: یەکلایەت، یەکلەبەر ۱) یکجور.

یەوجم: یەکجار ۱) یکجشم.

یەوچۆن: وەك‌چۆن، چون یەکی، لیکچرکردن، لەوەك‌چۆن ۱) شبیه هم بودن.

یەوخە: چۆرین، ئاسکەنان ۱) نوعی نان.

یەوداخۆراشیایش: بی‌ئاوڕدانەوە ڕۆشت ۱) بدون نگاه کردن به عقب رفت.

یەودەست: ۱) یەکدەست؛ ۲) لایەنگر ۱) ۱) یکدست؛ ۲) طرفدار.

یەودەمە: وەختەیەك، سەردەمیك ۱) هنگامی.

یەوڕاپەڕیایش: ۱) بەرەو ڕێگەیەك ڕۆشتن؛ ۲) بۆ جاڕەنسۆش هەبات کردن ۱) ۱) متوجه کا به یك مسیر نگاه کردن؛ ۲) برای هدف مشترك کوشش کردن.

یەوڕاپەڕیایش: یەوڕاپەڕیایش ۱) نگاه یەوڕاپەڕیایش.

یەوڕایی: ۱) یەکدەنگی، هاوبیری، هاوڕەیی؛ ۲) هاوڕایی؛ ۳) هەتایی ۱) ۱) هنگامی، هاوبیری، هم‌صدایی؛ ۲) همراهی؛ ۳) تنهایی.

یەوڕۆژە: یەکڕۆژە، بەڕۆژو ئەمڕۆ، ڕۆی کەوەسەن ۱) یکروزه، کم عمر.

یەوڕەنگ: یەکڕەنگ، وەکیەك لە ڕەنگەکا ۱) یکرنگ، همرنگ.

یەوسەڕا: یەکساڵە، لە تەمەنا ۱) یکساله، دارای یکسال عمر.

یەوسەڕە: یەوسەڕا ۱) یکساله.

یەوشەوا: یەکشەو ۱) یکشب.

یەوشەوە: یەوشەوا ۱) یکشب.

یەوقەك: ۱) یەك‌قەت، بی ڕۆچەڕاسی؛ ۲) یاج، کوڵیکی یەکقەو ۱) ۱) یك کلام؛ ۲) کلنگ یکطرفه.

یەوقات: ۱) یەکلا؛ ۲) یەکلەهوو ۱) ۱) یك لا؛ ۲) یك طبقه.

یەوکشت: ۱) بەزاڕ خیح؛ ۲) سەفەت ۱) ۱) کج و معوج؛ ۲) ناقص.

یەوکەسی: هەرکەسی ۱) هرکس.

یەوەن: یەکتر، یەیەکتر ۱) یکدیگر را.

یەوەیە: کرێی ڕۆژانە ۱) مزد روزانه.

یەون: ڕەکەم، هەرەسان ۱) درجه یاد.

یەونا: ۱) یەکتر؛ ۲) یەکی‌تر ۱) ۱) یکدیگر؛ ۲) دیگری.

یەونالیایش: یەکدیدنی، یەکتر چاوین کەوتن ۱) همدیگر را دیدن.

یەونای: یەکی‌تر، جگە لەمە، کەوتر ۱) یکی دیگر.

بەوڵەدەس: بارەدار، بارە [ف] بارەدار.
بەوڵۆ: بەمێ، بەوسان [ف] بکەیگر.
بەوەن: ۱) کەسێکیان؛ ۲) کەسێکیان؛ ۳) هەرکەسێک [ف] ۱) کەسی؛ ۲) کەسی
از ایشان؛ ۳) هرکسی.
بەوەری: بەکەنار [ف] یکی از ایشان.
بەوەڵا: ۱) پاک باک؛ ۲) باخەڵەت؛ ۳) بەکەڵک کەسێ؛ ۴) بەکێ تر؛ ۵)
باف کیسە [ف] ۱) پاک؛ ۲) یکی یکەاند؛ ۳) کسی؛ ۴) یکی دیگر؛ ۵)
دختر یکی یکەاند.
بەوەگەی: ئاگادار، ئەمبەلغەر و مەدەد [ف] یکی یکەاند فرزند متعصر بەفرد.
بەوەڵەدەس: بارەدار، بارەدار، بەڕەو دەد [ف] بارەدار.
بەوەڵەدەسێ: بارەدەس [ف] بارەدەس.
بەوەی: تەنیایی، تەنیایەتی [ف] تنهایی.
بەوی: ۱) جۆ، جەلەی جۆ؛ ۲) بەکێکی [ف] ۱) جو؛ ۲) یکی از آن.
بەوین: ئەتی کە جۆ [ف] بان جوین.
بەوێن: تەنیایی، بێ هاڵو زەوق خۆ [ف] تنهایی بەدون کس وکان.
بەوێنا: کەسێ تر [ف] کسی دیگر.
بەوێەو: تاکوان، هێندێکی، بەکەبەکە [ف] تک و توک.
بەوێەوڕاکی: هێندێ جاران [ف] بعضی اوقات.
بەهەد: ۱) وشەی نیزاری، (بەهەد کە ئەی تۆزەم)؛ ۲) وشەی ئارام کردنی
بەکسم [ف] ۱) کلمۀ ازمان؛ ۲) کلمۀ آرام کردن سنور.
بەهەر: مەرگ، کەوتە، جگەر [ف] جگر.
بەی: ۱) بۆچیا، بۆچی؛ ۲) بەیا، ئەمڕۆ؛ ۳) بەد، جۆ؛ ۴) ئەوە [ف] ۱) چرا؛
۲) جو؛ ۳) او.
بەیەد: ئەمانی بۆن بۆ خۆش بەختا چۆن [ف] کلمۀ راندن بز.
بەیەخ: بەیە [ف] نگا: بەیە.
بێ: ۱) وشەیەکە بەمس وەک جیاوکە ئی بەکا (کوڕ ئەبی، قۆڵ ئەبی)؛ ۲) ئەو؛
۳) ئەوی [ف] ۱) صفت مصدری؛ ۲) او؛ ۳) از او.
بێ: ۱) دیت، ئی؛ ۲) ئەوی پشکی ئەلفوبێکە؛ ۳) ئی، ئامەی بۆ ئەو
(ئەو جەبینی مستو بەا)؛ ۴) ئەوی؛ ۵) ئەو؛ ۶) ئەوانە [ف] ۱) می آید؛ ۲)
حرف بی؛ ۳) علامت مالکیت برای مذکر؛ ۴) از او؛ ۵) او؛ ۶) اینها.
بێخ: ۱) داڵای ئەوی بۆن بەسەر جۆکداهاتن لە پشتەو؛ ۲) پشتەی
دەرکردنی بزن [ف] ۱) کلمەای برای خوابانیدن شتر؛ ۲) کلمۀ راندن
بز.
بێخ بۆن: ۱) هاتنەسەر جۆکانی وشتر؛ ۲) بزێکی لە داماواندنی هەمیشە لە
کشمدا وانا، تەسلیم بۆن [ف] ۱) بەزانو درآمدن شتر؛ ۲) کنایە از کوتاه
آمدن و تسلیم شدن.
بێخ خواردن: ۱) بێخ بۆن؛ ۲) بزێکی لە داماوی بەو، (هەر دەستو بۆ بزە
بێخی خوارد) [ف] ۱) و ۲) نگا: بێخ بۆن.
بێخەدان: ۱) پشتر هێنانە سەر زەوی؛ ۲) بزێکی لە پەیەخودانی کەسێ
(خەریکە دەس بکاوە بەلام نەدە بۆ بێخەدا) [ف] ۱) شتر را به زانو
درآوردن؛ ۲) کنایه از بر زمین زدن حریف.
بێخەد: ئیخەد، وەی دەرکردن و دەرخستەوەی بزن [ف] کلمۀ راندن بز.
بێرا: ۱) بۆوی؛ ۲) ئەوی [ف] ۱) برای او؛ ۲) از او.
بێم: ۱) دێم، ئیم؛ ۲) ئالات، دەغل بۆ خواردنی بەکسم [ف] ۱) می آیم؛ ۲)
علوفه.
بێن: ۱) هی ئەوان؛ ۲) بیناتەی کۆ، (بەرێن بەد)؛ ۳) دێن، ئین [ف] ۱) مال
آنان؛ ۲) هد، علامت جمع؛ ۳) می آیند.
بینە: ئەوان [ف] آنان.
بینە: بەد، هەبینی، هەبێتر، جوزمەد [ف] جمعه.
بینی: ۱) ئەوان؛ ۲) ئەوان [ف] ۱) آنان؛ ۲) از آنان.
بێنی: بینی [ف] نگا: بینی.
بێنێ: دێنێ، بۆ هاتن ئامادەی [ف] می آیی.

Hazhar

Kurdish_Persian Dictionary

Soroush Press
1991